

# كشف الأسرار و عدة الأبرار

ابوالفضل رشيدالدين ميبدي

مشهور به تفسير  
خواجه عبدالله انصاري

تهيه و تنظيم: سايت فرهنگي، اجتماعي، خبري تربت جام دات كام .

**TorbatJam.com**

## فهرست

٤	سورة الفاتحة
٢٧	سورة البقره
٤٥٣	سورة آل عمران مدنية
٦٦٢	سورة النساء مدنية
٨٥٥	سورة المائدة مدنية
١٠٠٠	سورة الانعام
١١٣٣	سورة الاعراف
١٢٨٣	سورة الانفال مدنية
١٣٣٤	سورة التوبة مدنية
١٤٣١	سورة يونس مكية
١٤٩٢	سورة هود مكية
١٥٥٩	سورة يوسف مكية
١٦٥٥	سورة الرعد مكية
١٦٩٧	سورة ابراهيم مكية
١٨٣٧	سورة الحجر مكية
١٧٧٦	سورة النحل مكيه
١٨٥٤	سورة بنى اسرائيل مكية
١٩٥١	سورة الكهف مكية
٢٠٢٣	سورة مريم مكيّة
٢٠٨٥	سورة طه مكيّة
٢١٥٧	سورة الانبياء مكية
٢٢٣٢	سورة الحجّ مدنيّة
٢٢٨٧	سورة المؤمنون مكيّة
٢٣٢٨	سورة النور مدنيّة
٢٣٩٠	سورة الفرقان مكية
٢٤٣٧	سورة الشعرا مكية
٢٤٩٣	سورة النمل مكية
٢٥٤٨	سورة القصص مكية
٢٦٠١	سورة العنكبوت مكيّة
٢٦٣٦	سورة الرّوم مكيّة
٢٦٦٩	سورة لقمان مكيّة
٢٦٨٩	سورة المضاجع و يقال سورة السجدة مكية
٢٧٠٧	سورة الاحزاب مدنيه
٢٧٧١	سورة سبا مكية
٢٨٠٦	سورة الملائكة مكية
٢٨٣٣	سورة يس مكية
٢٨٧٢	سورة الصافات مكية
٢٩١١	سورة ص مكية
٢٩٤٩	سورة الزمر مكية
٢٩٩٦	سورة المؤمن مكية
٣٠٣٦	سورة المصاييح مكية
٣٠٦٦	سورة الثورى مكيه
٣٠٩٧	سورة الزخرف مكيه
٣١٢٦	سورة الدخان

٣١٤٠	سورة الجاثية	٤٥
٣١٥٤	سورة الاحقاف	٤٦
٣١٧٧	سورة محمد	٤٧
٣١٩٧	سورة الفتح مدنية	٤٨
٣٢٢٤	سورة الحجرات	٤٩
٣٢٤٤	سورة ق	٥٠
٣٢٦٦	سورة الذاريات	٥١
٣٢٨٢	سورة الطور	٥٢
٣٢٩٦	سورة النجم	٥٣
٣٣١٩	سورة القمر	٥٤
٣٣٣٢	سورة الرحمن	٥٥
٣٣٥٦	سورة الواقعة	٥٦
٣٣٨٠	سورة الحديد	٥٧
٣٤٠٥	سورة المجادلة مدنية	٥٨
٣٤٢١	سورة الحشر مدنية	٥٩
٣٤٤١	سورة الممتحنة مدنية	٦٠
٣٤٥١	سورة الصف مدنية	٦١
٣٤٥٨	سورة الجمعة مدنية	٦٢
٣٤٦٩	سورة المنافقين مدنية	٦٣
٣٤٧٦	سورة التغابن مكية	٦٤
٣٤٨٤	سورة الطلاق مدنية	٦٥
٣٤٩٤	سورة التحريم مدنية	٦٦
٣٥٠٢	سورة الملك مكية	٦٧
٣٥١٠	سورة القلم مكية	٦٨
٣٥٢٣	سورة الحاقة مكية	٦٩
٣٥٣٣	سورة المعارج مكية	٧٠
٣٥٤١	سورة نوح مكية	٧١
٣٥٤٨	سورة الجن مكية	٧٢
٣٥٥٧	سورة المزمل مكية	٧٣
٣٥٦٥	سورة المدثر مكية	٧٤
٣٥٧٨	سورة القيمة مكية	٧٥
٣٥٨٨	سورة الانسان (الدهر) مكية	٧٦
٣٥٩٩	سورة المرسلات مكية	٧٧
٣٦٠٧	سورة النبأ مكية	٧٨
٣٦١٧	سورة النازعات مكية	٧٩
٣٦٢٦	سورة عبس مكية	٨٠
٣٦٣٤	سورة التكويم مكية	٨١
٣٦٤١	سورة الانفطار مكية	٨٢
٣٦٤٥	سورة التطهيف (المطففين) مكية	٨٣
٣٦٥٤	سورة الانشقاق و يقال سورة الكدح مكية	٨٤
٣٦٦٠	سورة البروج المكية	٨٥
٣٦٦٨	سورة الطارق مكية	٨٦
٣٦٧٣	سورة الاعلى مكية	٨٧
٣٦٧٩	سورة الغاشية مكية	٨٨
٣٦٨٤	سورة الفجر مكية	٨٩
٣٦٩٥	سورة البلد المكية	٩٠

٣٧٠٠	٩١ سورة الشمس مكية
٣٧٠٤	٩٢ سورة الليل مكية
٣٧١٠	٩٣ سورة الضحى مكية
٣٧١٨	٩٤ سورة الانشراح مكية
٣٧٢٣	٩٥ سورة التين مكية
٣٧٢٧	٩٦ سورة العلق مكية
٣٧٣٢	٩٧ سورة القدر مكية
٣٧٣٩	٩٨ سورة النبينة (لم يكن) مكية
٣٧٤٤	٩٩ سورة اذا زلزلت (الزلزال) مدنية
٣٧٤٨	١٠٠ سورة العاديات المكية
٣٧٥٢	١٠١ سورة القارعة مكية
٣٧٥٥	١٠٢ سورة التكاثر مكية
٣٧٦٠	١٠٣ سورة العصر مكية
٣٧٦٣	١٠٤ سورة الهزرة مكية
٣٧٦٧	١٠٥ سورة الفيل مكية
٣٧٧٢	١٠٦ سورة قريش مكية
٣٧٧٦	١٠٧ سورة الدين (الماعون) مكية
٣٧٨٠	١٠٨ سورة الكوثر مكية
٣٧٨٤	١٠٩ سورة الكافرون مكية
٣٧٨٧	١١٠ سورة النصر المدنية
٣٧٩٣	١١١ سورة تبت مكية
٣٧٩٦	١١٢ سورة الاخلاص مكية
٣٨٠١	١١٣ سورة الفلق مدنية و قيل مكية
٣٨٠٥	١١٤ سورة الناس مدنية

## ۱- سورة الفاتحة

## النوبة الاولى

قوله تعالى بِسْمِ اللّٰهِ بِنَامِ خَدَاوَنْدِ الرَّحْمٰنِ جِهَانَ دَارِ دَشْمَنِ پَرُورِ بَبَخْشَايَنْدِگِی الرَّحِیْمِ (۱) دوست بخشای بمهربانی  
الْحَمْدُ لِلّٰهِ سَتَايش نِيكُو وَ ثَنَاءٌ بِسْزَا خَدَايْ رَا رَبِّ الْعَالَمِيْنَ (۲) خداوند جهانيان و دارنده ايشان الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ (۳)  
فراخ بخشايش مهربان مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ (۴) خداوند روز رستخيز و پادشاه روز شمار و پاداش  
إِيَّاكَ نَعْبُدُ تَرَا پَرَسْتِيْمِ وَ اِيَّاكَ نَسْتَعِيْنُ (۵) و از تو ياري خواهيم اِهْدِنَا رَاهَ نَمُونِ باش ما رَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيْمَ (۶) براه  
راست و درست صِرَاطَ الَّذِيْنَ اَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ رَاهِ ايشان كه نواخت خود نهادي و نيکويي كردي برايشان غَيْرِ الْمَغْضُوبِ  
عَلَيْهِمْ نه راه جهودان كه خشم است بر ايشان از تو وَ لَا الضَّالِّينَ (۷) و نه ترسايان كه گم انداز راه تو آمين خدایا  
چنين باد.

## النوبة الثانية

روی ابو هريره رضی الله عنه قال قال النبي صلى الله عليه و آله و سلم يقول الله تعالى قَسَمْتُ الصَّلَاةَ بَيْنِي وَ بَيْنِ  
عَبْدِي فَنَصَفَهَا لِي، وَ نَصَفَهَا لِعَبْدِي، وَ لِعَبْدِي مَا سَأَلَ، فَإِذَا قَالَ الْعَبْدُ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ يَقُولُ اللّٰهُ تَعَالَى سَمَانِي  
عَبْدِي، وَ إِذَا قَالَ الْعَبْدُ الْحَمْدَ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ، يَقُولُ اللّٰهُ تَعَالَى حَمْدُنِي عَبْدِي، وَ إِذَا قَالَ الْعَبْدُ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ يَقُولُ اللّٰهُ  
تَعَالَى أَتْنِي عَلَيَّ عَبْدِي، وَ إِذَا قَالَ الْعَبْدُ مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ يَقُولُ اللّٰهُ تَعَالَى، مَجْدُنِي عَبْدِي، وَ فِي رِوَايَةٍ فَوَضَّ إِلَيَّ عَبْدِي، وَ  
إِذَا قَالَ الْعَبْدُ اِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ اِيَّاكَ نَسْتَعِيْنُ، يَقُولُ اللّٰهُ تَعَالَى اِيَّايْ يَعْْبُدُنِي عَبْدِي وَ بِي يَسْتَعِيْنُ، فَهَذَا لِي وَ بَاقِي السُّورَةِ لِعَبْدِي  
وَ لِعَبْدِي مَا سَأَلَ.»

مصطفی صلوات الله عليه درین حدیث خبر داد از کردگار قدیم و خداوند مهربان عزّ جلاله و تقدّست اسماؤه و  
تعالت صفاته، كه از بنده نوازی و مهربانی و بزرگواری خود گفت: قسمت کردم خواندن سوره الحمد میان من و  
میان بنده من نیمه از آن مر است و نیمه از آن بنده من، و بنده مر است آنچه خواهد. چون بنده گوید بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ  
الرَّحِیْمِ، اللّٰهُ گوید بنده من مرا نام نهاد و بنام نیکو خواند، چون بنده گوید الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ اللّٰهُ گوید بنده من مرا  
سپاس داری کرد و از من آزادی نمود، چون بنده گوید الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اللّٰهُ گوید بنده من مرا ستایش نیکو و ثنای بسزا  
گفت چون بنده گوید مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ اللّٰهُ گوید بنده من مرا بزرگواری و پاکی بستود، بنده من پشت و او من داد، و کار  
و او من گذاشت، دانست كه بسر برنده کار وی مائیم، تمام کننده نعمت بروی مائیم، سازنده کار وی و روزی رساننده  
بوی مائیم، ما را میپرستد و از ما میخواهد، و دست نیاز سوی ما برداشت كه اِهْدِنَا تا آخر سوره همه بنده را  
دعاست، و او راست آنچه خواست. درین خبر سوره الحمد را صلاة نام نهاد تا تنبیه بود بنده را كه نماز بی سوره  
الحمد درست نیست و به قال صلى الله عليه و آله و سلم «لا صلاة الا بقراءة فاتحة الكتاب». و روی «من صلى  
صلاة فلم يقرأ فيها بفاتحة الكتاب فهي خداج هي خداج غير تمام» مذهب شافعی رض آنست كه خواندن سوره الحمد  
در همه ركعات نماز واجب است هم بر امام و بر ماموم و بر منفرد در نماز جهری و در نماز اسرار.

و بدانك درین سوره نه ناسخ است و نه منسوخ و بعدد كوفیان صد و چهل و دو حرفست، و بیست و نه كلمه، و هفت  
آیت، از آن هفت یکی آیت تسمیت است چنان كه مذهب شافعی است و روایت بو هريره از رسول خدا و ذكر قوله  
صلى الله عليه و آله و سلم «الحمد لله رب العالمين سبع آيات احديهن بسم الله الرحمن الرحيم و هي السبع المثاني و

هی ام القرآن و هی فاتحة الكتاب»

این خبر دلیل است که بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ از سوره فاتحه آیتی است و عین قرآن است، خواندن آن در نماز واجب، و جهر آن در نماز جهری سنت، و مصطفی علیه السلام این سوره را درین خبر سه نام نهاد یکی سبع مثنائی، دیگر فاتحة الكتاب، سدیگر امّ القرآن، سبع مثنائی آنست که هفت آیت است و در هر رکعتی نماز بخواندن بوی بازگردند. و نیز گفته‌اند از بهر آنک جبرئیل دو بار بآن فروآمد يك بار بمکه و يك بار بمدینه تعظیم آن را، پس این سوره هم مکی است و هم مدنی. و گفته‌اند سبع مثنائی بآن گفت که این امت را مستثنی است، فلم یخرجها الله تعالی لغيرهم، هیچ امت دیگر را نبوده این سوره، از اینجا بود که جبرئیل آمد به مصطفی (ص) و گفت «یا رسول الله ابشر بسورتین اوتیتهما لم یؤتئهما من قبلك، فاتحة الكتاب و خاتمة سورة البقرة»

و فاتحه بآن گفت که در مصحفها ابتدا بآن کنند و کودکان را بتعلیم، و در نمازها ابتدا بآن کنند، و در هر کاری که بنده در آن شروع کند اول گوید بسم الله و بسم الله اول سوره است. و گفته‌اند که فاتحه بآنست که اول سورتی که از آسمان فروآمد این بود و به قال ابو میسره: «اول ما قرأ جبرئیل النبی صلی الله علیه و آله و سلم بمکه فاتحة الكتاب الی خاتمتها.»

و ام القرآن از آنست که اصل علوم قرآن و جمله کتابهای خداوند است. هر چه در کتابها است از علوم دینی و مکارم الاخلاق معظم آن در این سوره از روی اشارت موجود است و مثله الدماغ سمی أم الرأس لانه یجمع الحواس و المنافع، و ام القری اصل لجميع البلدان حیث دحیت من تحتها. و گفته‌اند رأیت سلطان که در معسکر قبله لشکر باشد أم گویند پس این سوره را ام القرآن از اینجا گفتند. یعنی که مفزع اهل ایمانست و مرجع اهل قرآن، و مصطفی (ع) در بعضی اخبار این سوره را شفا خواند و ذلك قوله صلی الله علیه و آله و سلم «هی أم القرآن و شفاء من کلّ داء» و روی أنه قال صلی الله علیه «فاتحة الكتاب شفاء من السم».

اکنون تفسیر گوئیم و معانی: بِسْمِ اللّٰهِ، معناه بدأت بسم الله فابدؤا. میگوید، در گرفتم بنام خویش، در پیوستم بنام خویش و آغاز کردم بنام خویش درگیرید بنام من، در پیوندید بنام من، آغاز کنید بنام من. اسم اینجا بمعنی ذاتست چنانک جایی دیگر گفت سَبَّحَ اسْمَ رَبِّكَ یعنی میگوید «بپاکی بستای نام خداوند خویش را» نام زیادت است و معنی آنست که بپاکی بستای خداوند خویش را، جای دیگر گفت «تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ»، با برکت و با بزرگواری و برتری است نام خداوند تو. نام زیادت است و معنی آنست که با برکت و با بزرگواری و برتری است خداوند تو و این در علم توحید و در لغت روان است و روا. در لغت عرب آنست که لبید گفت:

الی الحول ثم اسم السلام علیكما و من ینبک حولا كاملا فقد اعتذر

و در علم توحید آنست که بنزدیک اهل حق اسم و مسمی یکی است نام و نامور و الله بناء همه نامهای خداوند است، و نام حقیقی مهین است با آنک همه نامهای وی مهاند و حقیقی، و پاک، و ازلی، و نیکو، و بزرگ، قال الخلیل بن احمد البصری «الله هو الاسم الاکبر» اما هر نامی از صفتی شکافته چون علیم از علم و قدیر از قدرت و رحیم از رحمت، یا بر کردی نهاده چون صانع از صنع، و خالق از خلق، و قابض از قبض و باسط از بسط. مگر این نام حقیقی که نه بر کرد نهاده و نه از صفت شکافته، و بناء همه نامها است، نبینی که هر جایی گوید الله غفور است و رحیم، الله سمیع است و بصیر، الله لطیف است و خبیر، الله بنا نهاد و دیگر نامها بران اوصاف بندد. و در قرآن سه



هزار و بیست و هفت جای خود را نام الله گفت و خویشان را با آن نام برد و ایشان که بت را لات نام کردند ایشان را گفت «یلحدون فی اسمائه» در نام من الحاد می آرند و نام من بکزی می بیرون دهند، و می کز گردانند، و می فرا ناسزا دهند، خواستند دشمنان وی که بت را هام نام وی کنند، الله تعالی آن را بریشان شکست و بریشان تباه کرد، تا چون خواستند؟

که الله نام کنند لات نام کردند. لات بت است و الله خدای آنست، و آفریدگار آن. يقول جلّ جلاله هل تعلم له سمياً او را هام نام دانی؟ یعنی که هیچکس را جز از وی الله نخوانند، و نه رحمن. و در اشتقاق نام الله علما مختلف اند، و سخن در آن مشتبه است. و خلقی از مهتران علما و بزرگان دین از آن پرهیزیده اند و آن را کاره اند. و قومی در آن شروع کرده، بعضی گفتند اشتقاق آن از اله است يقال الهت الیه ای سکنت الیه، فکان الخلق یسکنون عند ذکره و یطمئنون الیه و به قال عزّ و جلّ ألا بذكر الله تطمئن القلوب میگوید الله اوست که آرام خلق بذکر اوست سکون دل دوستان بنام اوست شادی جان مؤمنان بیاد اوست، ذکر وی آیین زبان، نام وی راحت جان، یافت وی سور دل و سرور دوستان. و گفته اند اشتقاق آن از «الهت فی الشیء یعنی تحیرت فیہ فکانّ العقول تتحیر فی کنه صفته و عظمته و الاحاطة بکیفیته» میگوید الله اوست که عقلهای زیرکان و فهمهای دانایان در مبادی اشراق جلال وی حیران است، و از دریافت چگونگی صفات و افعال وی نومید. شعر

تحیر القلب فی آثار قدرته      تحیر الطرف فی انوار لألاء

قدر خویش برداشت. و صفت خویش در حجب عزت نگه داشت، تا هر نامحرمی نااهلی باسرار قدم بینا نگرده، و دست هر متمنی متعنتی بدریافت آن نرسد. آن دست که تو داری خود کجا رسد و آن دیده که تراست خود چه بیند؟ سازهای کرّ و بیان پرورده هفتصد هزار ساله تسبیح قاصر بود از ادراک جلال لم یزل و لا یزال. اطماع ایشان از دریافت آن گسسته، اقدام ایشان بسلاسل قهر و بمسامیر هیبت در مقرّ عزت خود دوخته. و این در بایشان در بسته و جمال لم یزل و لا یزال متعزز بصفات کمال ناطق باین کلمات که «فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا».

الذات و التّعت و الاسماء و الکلم      جلت عن الوهم و الادراک لو علموا

اینان که در اشتقاق این نام سخن گفتند قومی اصل آن از اله نهادند کالمکتوب یسمی کتابا و المحسوب یسمی حسابا، پس الف و لام تفخیم و تعظیم را در افزودند پس حذف همزه استتقال را پسندیدند، و کسره آن با لام تعظیم نقل کردند، آن گه دو لام متحرک یکی مدغم کردند، و گفتند «الله».

و اختلاف است علما را که الله اسم علم است یا اسم صفت. و درست آنست که اسم علم است از بهر آن که خدای را عزّ و جلّ اسماء صفات فراوانست. لا بد اسم علم باید تا آن اسماء صفات در آن برود و بر آن بسته شود. چنانکه در ابتدا بآن اشارت کردیم. و تا فرق بود میان اسم ذات و اسم صفات، و علم اسم ذات است که اسماء صفات بر آن روانست و در ازل آزال و ابد آباد مستحق این نام است. بذات بزرگوار و کمال تعزز و جلال تقدّس خویش نه بعبادت متعبّدان و طاعة مطیعان.

اما نام رحمن در جاهلیت نشناختند که الله میگوید وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ اسْجُدُوا لِلرَّحْمَنِ قَالُوا وَ مَا الرَّحْمَنُ. چون ایشان را گویند سجود کنید رحمن را گویند رحمن چیست؟ جایی دیگر گفت وَ هُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ ایشان می کافر شوند برحمن و می پرسند که چیست و کیست؟ قل هو ربّی لا اله الا هو. ای سید پاسخ کن ایشان را که او خدای منست ان

خدای که جز وی خدای نیست. دیگر جای پاسخ فرمود و گفت قُلْ هُوَ الرَّحْمَنُ أَمَّنًا بِهِ، از اینجاست که بعضی علما گفتند رحمن اسمی عبرانی است و قریش از آن نمی‌شناختند. و قول درست آنست که رحمن لفظ عربی است مشتق از رحمت، اما در توریة و در میان اهل کتاب معروفتر بوده است. و لهذا روی انّ عبد الله بن سلام قال للنبي صلى الله عليه و آله و سلم كنا نقرأ في التوراة الرحمن فانزل الله تعالى قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن، أياما تدعوا فله الأسماء الحسنی، میگوید او را الله خوانید و رحمن خوانید ازین دو بهره‌چرخه خوانید نام نیکو خوانید. و رحمن مطلق جز خدای را عزّ و جل نگویند و مخلوق را بر اطلاق این نام نه نهند، نه بینی که کافران مسیلمه کذاب را این نام نهادند بر اطلاق ننهادند بل که مقید کردند و گفتند رحمن یمامه. و رحمن در معنی فراخ رحمت‌تر است از رحیم. و در بعضی دعا آورده‌اند. «رحمن الدنیا و رحیم الآخرة» یعنی بخشاینده درین گیتی بر همگان و در آن گیتی خاصه بر مؤمنان.

روایت کنند از ابن عباس که گفت «انّهما اسمان رفیقان احدهما ارقّ من الآخر» حسین بن الفضل گفت که مگر را وی را درین خبر و هم افتاد که در این، رفیقان احدهما ارفق من الآخر، ظاهرتر است از بهر آنکه رقت در صفات خدا نیست و رفق هست. و ذلك في قوله صلى الله عليه و آله و سلم «ان الله رفيق يحب الرفق».

علما مختلف اند که ارفق کدام یکی است سعید جبیر گفت رحمن است که رحمت و نعمت وی بر مؤمن و کافر و بر دوست و دشمن روانست. وکیع جراح گفت رحیم است از آنک اشارت بآن رحمت دارد که هم در دنیا است و هم در عقبی. مفسران ازینجا گفتند «الرحمن العاطف على جميع خلقه بأن خلقهم و رزقهم و به قال تعالى، و رحمتی وسعت کل شیء و الرحیم بالمؤمنین خاصة بالهداية و التوفيق في الدنيا، و بالجنة و الرؤیة فی العقبی قال تعالى و كان بالمؤمنین رحیماً رحیماً رحمن مهربان است بر همه خلق گرویده و ناگرویده از روی آفریدن و روزی دادن و رحیم مهربان است خاصه بر مؤمنان از روی هدایت و توفیق طاعت در دنیا و بهشت و رؤیت در عقبی. رحمن از روی معنی عام است، بمعنی آفریدن و روزی دادن است همه خلق را، و از روی لفظ خاص است که مخلوق را این نام نیست. و رحیم از روی لفظ عام است که مخلوق را این نام گویند، و از روی معنی خاص است که بمعنی هدایت و توفیق طاعت است، و این جز مؤمنانرا نیست، معنی قول جعفر بن محمد ع فقد قال: «الرحمن اسم خاص بصفة عامة و الرحیم اسم عام بصفة خاصة».

و الله خود را در قرآن به پنج نام از رحمت باز خواند رحمن، و رحیم، و خیر الراحمین، و ارحم الراحمین، و ذو الرحمة رحمن فراخ بخشایش است، و رحیم فراخ بخشاینده و ذو الرحمة با بخشودن، خیر الراحمین بهترین بخشاینندگان، ارحم الراحمین بخشاینده‌تر بخشاینندگان، هر پنج نام خداوند ماست و بآن صفت اوست نه صفت بروتنگ، نه رحمت از کس دریغ. میگوید جلّ جلاله «رَبُّكُمْ ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ» و در ثنای فریشتگان است: «رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَ عِلْمًا» و چون صفت عذاب کرد گفت «عَذَابِي أُصِيبُ بِهِ مَنْ أَشَاءُ» عذاب خود باو رسانم که خود خواهم «وَوَ رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ» و رحمت من خود بهره چیز رسیده است. و تفسیر این آیت در حدیث سلمان فارسی و ابو هریره دوسی است در صحیح مسلم قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم «ان لله عزّ و جل مائة رحمة و أنه انزل منها واحدة الى الأرض فقسمها بين خلقه فيها يتعاطفون و بها يتراحمون، و آخر تسعا و تسعين لنفسه. و ان الله قابض هذه الى تلك فيكملها مائة يرحم بها عباده يوم القيامة».



گفت الله را صد رحمت است که از آن صد یکی فرو فرستاد در هفت آسمان و در هفت زمین، بآن يك رحمت بر خلق می‌بخشاید و خلق بآن بر یکدیگر می‌بخشایند، و نود و نه رحمت بنزدیک خود میدارد، تا روز رستاخیز آن يك رحمت را و از نگرده، و آن را نافر سوده یابد و ناکاسته، آن را به نود و نه باز آرد تا صد تمام کند، و انبازان از مؤمن و از کند و آن بریشان ریزد، پس درنگر تا مؤمن درین گیتی و چندین انبازان از صد یکی در دل و دین و دنیا چه یافت، اعتبار گیر و قیاس کن که فردا بی انبازان از صد چه یابد.

و در بیان فضیلت این آیت مصطفی ع گفت «من کتب بسم الله الرحمن الرحيم تعظيما لله عزّ و جلّ غفر الله له، و من رفع قرطاسا من الارض فيه بسم الله الرحمن الرحيم اجلالا لله عزّ و جلّ ان يداس كتب عند الله من الصديقين و خفف عن والديه و ان كانا مشركين يعنى العذاب. و قال «لا يردّ دعاء أوله بسم الله الرحمن الرحيم كفت هر آن كس كه تعظيم الله را بسم الله الرحمن الرحيم نيكو بنويسد الله وى را بيامرزد، و هر آن كس كه رقعۀ از زمين بردارد كه آيت تسميت بر آن نبشته بود اجلال نام الله را تا بپاي فرو نگیرند، وى را بنزديك الله در زمره صديقان آرند و پدر و مادر وى كه در عذاب باشند ايشان را تخفيف كنند اگر چه مشرك باشند. و دعائى كه در اول آن گویند بسم الله الرحمن الرحيم آن دعا رد نكنند و باجابت مقرون دارند.

و گفته‌اند آیت تسمیت نوزده حرف است گفت «من قرأ حرفاً من القرآن كتب له به عشر حسنات بالباء و التاء و الواو» و گفته‌اند زبانیه دوزخ نودزده‌اند چنانکه رب العالمین گفت علیها تسعة عشر و این آیت تسمیت نوزده حرف است، هر آن کس که باخلاص برخواند رب العالمین بهر حرفی از آن زبانیه از وی باز دارد، و او را از سیاست وی ایمن کند، و عن سلمان قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم «لا يدخل احد الجنة الا بجواز بسم الله الرحمن الرحيم، هذا كتاب من الله لفلان بن فلان ادخلوه جنة عالية، قطوفها دانية»

و عن ابن عباس انه قال «ان لكل شىء اساسا و اساس الدنيا مكة لانه منحا دحيث الارض، و اساس السماوات غريبا و هى السابعة العليا، و اساس الارض عجيبا و هى السابعة السفلى، و اساس الجنان جنة عدن و هى سرّة الجنان عليها اسست الجنان، و اساس النار جهنم و هى الدركة السفلى عليها أسست الدرکات، و اساس الخلق آدم و اساس الانبياء نوح، و اساس بنى اسرائيل يعقوب، و اساس الكتب القرآن و اساس القرآن الفاتحة، و اساس الفاتحة بسم الله الرحمن الرحيم، فاذا اعتللت او اشتكيت فعليك بالاساس تشفيت باذن الله عزّ و جلّ».

قوله تعالى الحمد لله تقديره قولوا «الحمد لله» كقوله تعالى وَ قُلِ الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَ قُلِ الْحَمْدُ لِلّهِ سَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ قُلِ الْحَمْدُ لِلّهِ وَ سَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَىٰ معنى آنست كه من خود را ستايش بسزا گفتم شما نيز بستائيد و ثنا گوئيد كه من ستايش و ثنا دوست دارم. مصطفی ع گفت «لا شخص احبّ اليه المدحة من الله عزّ و جلّ، و قال ما من شىء أحبّ الى الله من الحمد. و قال ما من عبد يقول الحمد لله الا قال الله جل ذكره صدق عبدى، منى بدأ الحمد و الى يعود.»

مفسران گفتند الحمد لله الثناء عليه بجميل افعاله و جزيل نواله و كريم صفاته و اسمائه. و الحمد الثناء عليه بصفاته العلى و اسمائه الحسنی، و الشكر الثناء عليه بانعامه و احسانه الى خلقه. «خدای را عزّ و جلّ حمد گویند و مدح گویند و شکر گویند: حمدمه است از مدح، كه حمد بجای مدح ایستد و مدح بجای حمد نایستاد، و حمدمه است از شکر كه حمدمه در ابتدا رود و هم در مكافات، و شکر جز در مكافات نرود. هر چه در مدح و شکر یابند در حمد یابند و نه

هر چه در حمد یابند در مدح و شکر یابند.

حمد ستایش خداوندست و ثنا گفتن بروی و بزرگ داشتن بنام پاک و صفت بزرگوار و صنع نیکو و مهر تمام و نواخت بیکران. و مدح ستایش است و ثنا گفتن بر الله علی الخصوص بر نام و صفت، و شکر آزادی است از الله به نیکو کاری و روان داشتن نعمت.

و الحمد بالف و لام معرف جز خدای را عزّ و جل روا نیست که گویند. بمقتضی آنچه گفت الحمد لله یعنی الحمد بالحقیقه لله، و الحمد کله لله، و الحمد بالدوام و فی کلّ الاوقات لله دون غیره. گفته‌اند این الف و لام سه معنی راست: تعریف را و تعظیم را و جنس را. و تعریف عهد را گویند، و تعظیم جلال را، و جنس استغراق عموم را، و معنی عهد آنست که مشرکان بتان و خدایان خود را مدح و حمد میگفتند، الله گفت آن حمد که معهود ایشان است مر بتان خود را آن نه حق بتان است و نه سزای ایشان، که آن حق و سزای الله است بهمگی آن و تمامی آن، کس را در آن با وی منازعت نیست که جلال و عظمت که ویراست دیگری را نیست. اما شکر مشترك است میان خالق و مخلوق. و به قال عزّ و جل اشکر لی و لوالدیک. اگر کسی گوید الله تزکیت نفس نه پسندیده است آنجا که گفت فلا تُزکوا أنفسکم پس مدح خود گفتن اینجا از چه وجه است؟ جواب آنست که وی جل جلاله مستحق حمد است و مستوجب حمد، و دیگران را استحقاق نیست، که دیگران تزکیت نفس دفع مضرت خویش را کنند یا جلب منفعت را، و رب العالمین از هر دو خصلت مقدس است و منزّه. و گفته‌اند این بر سبیل تعلیم بندگان گفت، و قد ذکرنا انّ معناه قولوا الحمد لله.

و گفته‌اند الحمد از روی ظاهر اخبار است اما در ضمن آن سؤال است و تعرض عفو الله است بر طریق تعظیم و اجلال، بر مقتضی آن خبر که مصطفی (ع) گفت «من شغل بذکری عن مسئلتی اعطیته افضل ما اعطى السائلین» و الله خود را در قرآن هفده جای حمید خواند و حمید ستودنی است و ستوده. و معنی حمید در نامهای او آنست که او را البته نام نتوان برد و نشان نتوان داد و سخن نتوان گفت مگر بستایش. قال بعضهم: «الحمد اسم الفردانیة لا یوصف الا بالمجد و لا ینسب الیه الا الشکر و لا یتکلم فیهِ و لا یسمی الا بالمدح».

و الحمد لله ربّ العالمین در قرآن شش جای است: یکی اینست، و دوّم در سورة الانعام ففطع دابر القوم الذین ظلموا مشرکان مکه را میگوید بریده شد دنبال ایشان و بیخ آن گروهی که بر خویشان ستم کردند. بآنچه ما را انباز گفتند، پس گفت و الحمد لله ربّ العالمین. این کار را پس آوردی نیست و نه از آن پشیمانی. این هم چنان است که گفت و لا یخاف عقباها. و سوّم در سورة یونس در صفت بهشتیان گفت و آخر دعواهم ان الحمد لله ربّ العالمین آخر گفت ایشان در هر سخن که گویند الحمد لله رب العالمین یعنی در هر چه در خواهند و باز خواهند بجای آزادی‌اند هر چه خواهند یابند و بهره پیوسند رسند بجای شکراند و بجای تهنیت. و چهارم در آخر سورة الزمر و قضی بینههم بالحقّ و قیل الحمد لله ربّ العالمین کار بر گزارند میان آفریدگان برآستی و داد. یعنی الله بر گزارد و خود گفت الحمد لله که در این بر گزاردن نه تردد است نه از آن پشیمانی. و پنجم در سورة المؤمن فادعوه مخلصین له الدین، الحمد لله ربّ العالمین. و ششم در خاتمت و الصافات و سلامّ علی المرسلین و الحمد لله ربّ العالمین.

و روی انّ النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال «کلّ امر ذی بال لم یبدأ فیهِ بالحمد اقطع.»

ابو بکر وراق گفت: «دو حرف است در ابتداء کتاب خداوند جلّ جلاله بآء بسم الله و لام الحمد لله که وجود همه

موجودات و ثبوت همه مخلوقات در معنی آن بست، کانه يقول عزّ جلاله «بی تکونت الاشیاء و لی ملکها.» قوله تعالی رَبُّ الْعَالَمِينَ.

ای خالق الخلق و سیدهم و مالکهم و القائم بامورهم آفریننده خلقان و دارنده ایشان و سازنده کار و روزی رسان بایشان. و سنل الواسطی عن معنی الرب فقال «هو الخالق ابتداء و المرَبی غذاء و الغافر انتهاء» ربّ اوست که اول بیافریند بقدرت، پس پپروراند بنعمت، پس بیامرزد برحمت. ابو الدرداء گفت: ربّ نام اعظم است خدای را عز و جل، و مخلوق را ربّ البیت و ربّ الدار بر سبیل اضافت گویند، اما علی الاطلاق بر سبیل تعریف چنانک گویند «الربّ» کس را نرسد و نه سزاست مگر الله را.

و رب در کلام عرب بر چهار وجه است: یکی از آن بمعنی سیّد چنانک الله گفت فیسقی ربّه خمرأ ای سیده. دیگر بمعنی مالک چنانک مصطفی (ع) گفت که «أ ربّ اهل انت ام رب غنم؟» فقال من کل قد آتانی الله فاکثروا طیب. سدیگر بمعنی مدبّر و مصلح و به سمی الربانی ربانیا لانه يدبر الأمور التي اليه قال الله تعالى وَ الرَّبَّانِيُونَ وَ الْأَحْبَارُ. چهارم بمعنی مربی یقال ربیته و ربیته بمعنی واحد و گفته اند اشتقاق این از ربّ فلان بالمکان است، یعنی اقام به و ثبت. فسمی الربّ ربّا لانه دائم الوجود لم یزل و لا یزال.

و «عالمین» نامی است روحانیان را فریشتگان و آدمیان و پریان پس دیگر جانوران بدین سه ملحقاند که همه مربوطاند و الله ربّ ایشان. قول حسن و مجاهد و قتاده آنست که عالمین نامی است همه مخلوقات را. بیان این در آن آیت است که الله گفت «قال فرعون و ما ربّ العالمین، قال ربّ السموات و الأرض و ما بینهما.»

و برین قول اشتقاق عالمین از علامت است یعنی که نشان کردگاری الله در همه پیداست و روشن. اما ابو عبیده و فراء و اخفش گفتند: اشتقاق عالمین از علم است یعنی ایشانند که تمییز و خرد دارند، و هم الملائکة و الجنّ و الانس. سعید جبیر گفت عالمین جنّ است و انس. که مصطفی (ع) مبعوث بایشان بود، و به قال تعالی لیکون للعالمین نذیرا. ابو العالیه گفت: جنّ جداگانه عالمی است و انس عالمی و بیرون ازین هشتده هزار عالم است از فریشتگان بر روی زمین بهر گوشه از گوشهای زمین، چهار هزار و پانصد. همه آنند که خدای را عزّ و جل می پرستند و بیگانگی وی اقرار میدهند.

ابی کعب درین بیفزود و گفت: «و من ورائهم ارض بیضاء کالرّخام» عرضها مسیره الشمس، اربعین یوما طولها، لا یعلمه إنا الله عز و جلّ، مملوءة ملائکة یقال لهم الروحانیون لهم زجل بالتسبیح و التهلیل، لو کشف عن صوت احدهم لهلك اهل الأرض من هول صوته فهم العالمون.» و هب منبه گفت: هشتده هزار عالم است این دنیا که تو می بینی، از دور آدم تا منتهای عالم یکی است از جمله آن. مقاتل حیان گفت: هشتاد هزار عالم است چهل هزار در برّ و چهل هزار در بحر. و روایت کرده اند از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که گفت: هزار امت اند ششصد در دریا و چهار صد بر خشک زمین عبد الله بن عمر در تفسیر عالمین گفت خلق خدا ده جزء اند نه از ایشان کرّوبیانند: الذین یُسَبِّحُونَ اللَّیْلَ وَ النَّهَارَ لَا یَفْتُرُونَ. و یک جزء از ایشان رسولان اند بر پیغمبران و گماشتگان بر خلق و امر الله. و دیگر گفت و آدمیان ده جزء اند نه از ایشان یاجوج و ماجوج اند و یک جزء دیگران. و آنکه هر فرزندی که از آدمیان در وجود آید نه فرزند از جنّ در وجود آیند. سبحانه ما اعظم شانه و اعلی سلطانه.

الرّحمن الرّحیم دو نامند از رحمت و تأکید را بدو لفظ مختلف بر هم داشت چنانک ندمان و ندیم و لهفان و لهیف و

سلمان و سلیم. و مثله قوله تعالى يَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَ نَجْوَاهُمْ. امیر المؤمنین علی (ع) گفت: الرحمن الرحیم ینفی بهما القنوط عن خلقه فله الحمد.»

اگر کسی گوید چون در ابتداء سوره در آیت تسمیت الرحمن الرحیم گفت چه فایده را و چه حکمت را اینجا باز گفت و مکرر گردانید؟ جواب آنست که در ابتدا بیان قصد تبرک است، یعنی که ابتدا بذکر الله کنید و بنام وی تبرک گیرید که وی بر شما مهربان است و بخشاینده، و در بیان مدح و ثنا است بر الله جلّ جلاله و اظهار رأفت و رحمت از پس ترهیب و تهویل که در ذکر عالمین اشارت کرد. و نیز از پیش رفته است که الحمد لله یعنی ائما و جب الحمد لله لانه الرحمن الرحیم.

مَالِكِ يَوْمَ الدِّينِ رسول خدا صلوات الله عليه مالك بالف خوانده است بروایت انس بن مالك و ملك بی الف خوانده بروایت بو هریره مالك بالف قراءه عاصم و كسایى و يعقوب است و بی الف قراءه باقى. مالك از ملك است و ملك از ملك. يقال هذا ملك عظيم الملك و هذا مالك صحيح الملك» و معنى این آیت بر قراءه مالك بر سه وجه است: یکی آنست که يملك فى يوم الدين الاحكام و الجزاء وحده میگوید بروز رستخیز پادشاه اوست، داوری دار، و کار برگزار، و پاداش دهنده، وجه دیگر آنست که يملك يوم الدين بما فيه من القضاء و الحساب. مالك روز رستخیز و هر چه در آن از قضا و حساب اوست همه در تحت ملك و ملك او، همه در توان و فرمان او. وجه سوم آنست که مالك احداث يوم الدين و القادر على تكوينه دون غيره. الله است که بآفرینش روز رستخیز توانا است و پدید کردن آن و قدرت نمودن در آن.

اما بر قراءه ملك بی الف معنى آنست که هو الملك في يوم الدين وحده لا ملك فيه غيره. اما سخن در بیان فرق میان کلمتین آنست که گروهی از علما مالك بالف اختیار کرده اند و گفتند در معنى بلیغ تر است و بمدح نزدیکتر. که مالك هر چیز را بر عموم گویند يقال مالك الطيور و الوحوش و الحيوانات و غيرها و ملك بی الف على الخصوص بر مردم استعمال کنند فيقال ملك الناس و نیز مالك آن باشد که ملك دارد و تصرف ملكی کند و ملك باشد که ملك ندارد اگر چه تصرف کند بامر و نهی چنانکه گویند ملك العرب و العجم و الروم و گفتند در مالك يك حرف افزونی است و در خبر می آید که بكلّ حرف عشر حسنات بحکم این خبر خواننده مالك ده نیکی دارد در جریده ثواب که خواننده ملك ندارد. اما بعضی علمای دین و اهل تحصیل قرائت ملك بی الف اختیار کرده و در معنى مدح و ثنا بلیغ تر دانسته اند گفتند در ملك تعظیم است که در مالك نیست، و لهذا قال تعالى لِمَنْ الْمُلْكُ الْيَوْمَ و لمن الملك نكفت که ملك مصدر ملك است و با ملك تعظیم است و با ملك نه. و قال تعالى الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ ملك الناس فتعالى الله الملك الحق و قال النبي صلى الله عليه و آله و سلم «لا ملك إلا الله عزّ و جل.»

قال بعضهم اسم الملك يجمع المالك و الملك و المليك و على الجملة خدای عز و جل خود را در قرآن ملك گفت و مالك گفت و مليك گفت و مالك الملك گفت: فالملك هو الذي يستغنى في ذاته و صفاته عن كل موجود و يحتاج اليه كل موجود. ملك اوست که بذات و صفات از همه موجودات مستغنی است و بی نیاز، و همه موجودات را بوی حاجت است و نیاز. و مليك مبالغت مالك است چنانکه عليم مبالغت عالم است و مالك اوست که قادر است بر ابداع و اختراع، یعنی که از آغاز آفریند بی مثال و کارها نو سازد بی ساز و بی یار.

مالك بحقیقت جز الله نیست که ابداع و اختراع جز در قدرت و توان الله نیست. و مالك الملك هو الذى ينفذ مشيئته فى

مملکتی که شایسته و کما شاء ایجاد و اعدا و ابقاء و افناء. مالک الملک اوست که مشیت او در مملکت او روانست اگر خواهند از نیست هست کند یا هست به نیست برد، یا از عدم بوجود آرد یا وجود با عدم برد.

اگر کسی گوید چون مالک الملک و الملوک در همه احوال و اوقات اوست تخصیص یوم الدین را چه معنی است؟ جواب آنست که از ابن عباس نقل کردند گفت: آن روز کس را از مخلوقات حکم نیست و پادشاهی نیست چنانکه ایشان را بود در دنیا از طریق مجاز و دعوی آن روز آن دعوی و آن مجازی هم نیست و بدست کس هیچیز نیست، بل که کارها آن روز همه خدایراست و حکم او راست، چنانکه گفت: «وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ» اینست وجه تخصیص، و قومی گفتند اینجا خود تخصیص نیست که مملکت از دو بیرون نیست: دنیا است و عقبی، اما دنیا و هر چه در آنست در تحت این کلمت شود که رب العالمین و عقبی و هر چه در آن در ضمن این شود که ملک یوم الدین چون ازین دو چیزی بسر نیاید تخصیص را چه معنی بود. اما قول ابن عباس و مقاتل و ضحاک و سدی در تفسیر مالک یوم الدین آنست که قاضی یوم الحساب و الجزاء یوقیهم جزاء اعمالهم کقوله «يَوْمَئِذٍ يُوقِيهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ» ثم يغفر لمن يشاء الذنب العظيم، و يعذب من يشاء، الذنب الصغير، و هو مالک ذلك كله في ارضه و سمائه مجاهد گفت: مالک یوم الخسوع و الازعان اذعنت الوجوه للحی القیوم. و قيل مالک یوم لا ینفع فیہ الا الدین کقوله تعالی یوم لا ینفع مال و لا بئون، اِلَّا مَنْ اَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ..

و گفته اند دین در قرآن بر دوازده وجه است: بمعنی توحید کقوله تعالی اِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْاِسْلَامُ و بمعنی حساب کقوله تعالی یوم لا ینفع مال و لا بئون (الی) ذَلِكَ الدِّينُ الْقِيَمُ الی الحساب المستقیم و کقوله «غَيْرَ مَدِينِينَ» ای غیر محاسبین و بمعنی حکم کقوله فی دین الملک ای فی حکمه و بمعنی ملت کقوله «وَ طَعَنُوا فِي دِينِكُمْ» و «ذَلِكَ الدِّينُ الْقِيَمُ» و بمعنی طاعت کقوله وَ لَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ» و بمعنی جزا کقوله «اِنَّا لَمَدِينُونَ» ای مجزیون و بمعنی حد کقوله «وَ لَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ» وَ لَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ» ای فی حدود الله علی الزنا و بمعنی شریعت کقوله الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ و بمعنی شرك کقوله لَكُمْ دِينَكُمْ و بمعنی دعا کقوله مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ و بمعنی عید مشرکان کقوله وَ ذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَ لَهْوًا و بمعنی قهر و غلبه کقوله مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ.

و خدای را عز و جل دین خوانند بمعنی داور است و شمار خواه و پاداش ده. مالک یوم الدین. اینجا ستایش تمام شد.

آن گه گفت اِيَّاكَ نَعْبُدُ و حقیقت عبادت از روی لغت خسوع است و تذلل بر اعظام و اجلال معبود، يقال «طریق معبد» ای تذلل بالوطی و منه قوله تعالی اَنْ عَبَدْتَ بَنِي إِسْرَائِيلَ اِي ذَلَلْتَهُمْ. و از روی تفسیر عبادت بمعنی توحید است چنانکه گفت يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمْ و بمعنی دعاست چنانکه گفت اِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي اِي عَنْ دَعَائِي، و بمعنی جمله عبادت است بهمه اوقات چنانکه گفت اِرْكَعُوا وَ اسْجُدُوا وَ اعْبُدُوا رَبَّكُمْ. اِيَّاكَ نَعْبُدُ تقدیر آن است که قولوا اِيَّاكَ نَعْبُد. سدی گفت اِيَّاكَ نَعْبُد، اذ لا رب لنا غيرك و لا شريك لك فاذا عرفنا ذلك و امانا بك فإياك نستعين على ما لا طاقة لنا به و لا حيلة لنا فيه الا بك»: میگوید شما که مؤمنانید از سر خسوع و خشوع و تذلل و زاری و تضرع گوئید: خداوند ترا پرستیم نه کسی دیگر را که خداوند آفریدگار و کردگار و پروردگار بی شریک و انباز به حقیقت تویی نه کسی دیگر. خداوند اکنون که این بشناختیم و به آن ایمان آوردیم از تو یاری خواهیم بر هر چه ما را در آن توان و حیلت نیست، جز بارادت و تقدیر تو بر آمدن آن نیست.

روی آن جبرئیل علیه السلام قال للنبي صلى الله عليه و آله و سلم «قل يا محمد اِيَّاكَ نَعْبُد، و اِيَّاكَ نُوَحِّد، و اِيَّاكَ

نرجو، و اِيَّاكَ نخاف، لا غيرك يا ربنا، و اياك نستعين على امورنا كلها و على طاعتك.»

و ابو طلحه گفت از رسول خدا شنیدم که میگفت «يا حَيِّ يا قَيُّوم يا مالِك يوم الدين، اِيَّاكَ نَعْبُد و اياك نستعين» و در خبر است که مصطفی (ع) فرا ابن عباس گفت: «إِذَا سَأَلْتَ فَاسْئَلِ اللَّهَ، و اذا استعنت فاستعن بالله» اگر کسی گوید حق استعانت تقدم دارد بر عبادت که از معونت الله بعبادت وی رسند نه از عبادت بمعونت رسند، پس چه حکمت عبادت را فرا پیش استعانت داشت؟ جواب اهل لغت آنست: که و او اقتضاء ترتیب نکند و از روی معنی استعانت در پیش عبادت است. و جواب اهل تحقیق آنست که الله تعالی خلق را در آموخت که چون سؤال کنید نخست حق من فرا پیش دارید، که چون حق من فرا پیش داشتید مستحق اجابت گشتید.

و گفته اند «إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» دلیل است که بنده بی تقدیر و توفیق الله بر هیچ فعل قادر نیست. و بنده را استطاعت قبل الفعل بهیچ حال نیست. و آنچه معتزله گفتند درین باب جز باطل و خلاف ظاهر قرآن نیست، اگر بنده بفعل خود مستقل بودی و برادر آن فعل حاجت باستعانت نبود، و در اياك نستعين هیچ فایده و حکمت ظاهر نگشتی. و جَلَّ كَلَامُ الْحَكِيمِ جَلَّ جَلَالُهُ آن یعری عن فائدة مستجدة و حکمة مستحسنة. از سر سوره تا یوم الدين ثناست، «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» میان بنده و میان خداست، باقی سوره تا آخر دعاست، آن ثنا و این دعا، آن ستایش و این خواهش.

آن گه گفت: «اهْدِنَا» ای قولوا اهدنا، تلقین کرد و فرمود که مرا چنین گوئید: اهدنا، يقال هديت الرجل الدين و هديته الى الدين هداية و هديت العروس الى زوجها هداء، و اهديت الهدية هداء، و اهديت الى البيت هديا. حقیقت این کلمت از روی لغت بیان و تعریف است و عرب هر چه دلالت و دعوت و ارشاد و بیان و تعریف بود همه «هدی» خواند، و هر چه فرا پیش بود «هادی» خواند. و منه قول النبي (ع) هادية الشاة ابعدها من الاذى ای رقبته. و يقال للعصا هاد لاتها تهدي الانسان متقدمة. اگر کسی گوید طلب هدایت بعد از یافت هدایت چه معنی دارد؟ و بر چه وجه حمل کنند؟

جواب آنست: که هدایت اینجا بمعنی تثبیت و تقریر است یعنی «تَثَبَّتْنَا عَلَى الْهَدَايَةِ الَّتِي اهْتَدَيْنَا بِهَا عَلَى الْإِسْلَامِ.» میگوید بار خدایا ما را بر اسلام که دادی و ایمان که کرامت کردی پاینده دار، این همچنانست که جایی دیگر گفت یا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ اَي اَثْبَتُوا عَلَى الْإِيمَانِ وَ الزَّمَوْهُ وَ لَا تَفَارِقُوهُ. جایی دیگر گفت: «وَ اِنِّي لَعَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى» یعنی داوم علی الایمان و ثبت. جایی دیگر گفت «إِذَا مَا اتَّقَوْا وَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَ آمَنُوا» یعنی ثم داموا علی التقوی و الایمان مرة بعد اخرى و لزموه و ثبتوا علیه. اینجا همچنانست که ایشان که بحمد و ثناء الله رسیدند، و خدای را عزّ و جَلَّ عبادت میکنند، و از وی معونت بر اداء طاعة میخواهند میگویند ما را برین هدی پاینده و محکم دار و از ان بمگردان. از اینجا گفت مصطفی (ع) «اللهم انی اسألك الهدی و التقی و العفة و الغنی.» و معلومست که وی براه راست بود و در تقوی و عفت بر کمال بود. و قال (ع) «لَعَلِّي «قُلِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الْهُدَى وَ السَّدَادَ.»

و گفته اند در جواب این مسئله که مؤمنان از الله راه بهشت میخواهند که مقتضی حمد و عبادت و استعانت ایشان آنست که طلب ثواب کنند، و ثواب ایشان بهشت جاوید است و نعیم مقیم. و برین تأویل هدایت بمعنی تقدیم است و «صراط مستقیم» طریق بهشت یعنی یستقیم باهله الى الجنة. بو بکر نقاش حکایت کرد از امام مسلمانان علی مرتضی (ع) که روزی جهودی مرا گفت «در کتاب شما آیتی است بر من مشکل شده اگر کسی آن را تفسیر کند تا اشکال من

حل شود من مسلمان شوم». امام گفت «آن چه آیت است؟» گفت اهدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ نه شما می‌گویید که براه راستیم و دین روشن اگر چنین است و بر شك نه‌اید در دین خویش چرا می‌خواهید و آنچه دارید چرا می‌جوئید؟» امام گفت «قومی از پیغمبران و دوستان خدا پیش از ما ببهشت رفتند و بسعدت ابد رسیدند ما از الله می‌خواهیم تا آن راه که بایشان نمود بما نماید، و آن طاعت که ایشان را بر آن داشت تا به بهشت رسیدند ما را بر آن دارد، تا ما نیز بر ایشان در نسیم و در بهشت شویم.» گفتا آن اشکال وی حل شد و مرد مسلمان گشت.

و هم در جواب مسئله گفته‌اند این زیادت و هدایت و ایمان است که مؤمنان از الله می‌خواهند و الله ایشان را باین زیادت وعده داده و گفته «و الذین اهدنوا زادهم هدی و من یؤمن بالله یهد قلبه فاما الذین آمنوا فزادتهم ایمانا» و امثال این در قرآن فراوانست. و گفته‌اند «صراط مستقیم» شرایع اسلام است و فرایض و سنن دین، و نه هر کس که در دین اسلام آمد بحقایق فرایض و شرایع آن قیام کرد. الله فرمود بندگان خود را که از من خواهید تا شما را باین شرایع راه نمایم، تا بشرط خویش بجای آرید و به آن رستگار شوید.

بکر بن عبد الله بن مزنی مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم را بخواب دید و از وی صراط مستقیم پرسید. فقال علیه السلام «سنتی و سنّة الخلفاء الراشدين من بعدی» و بروایتی دیگر امیر المؤمنین علی (ع) از مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم پرسید، فقال «کتاب الله عزّ و جلّ»

پس برین موجب صراط مستقیم هم کتاب خداست و هم سنّة مصطفی. ابو العالیة ازینجا گفت: «تعلموا القرآن فاذا تعلمتم القرآن فتعلموا السنّة فانه الصراط المستقیم، و ایاکم ان تحرفوا الصراط یمینا و شمالا یعنی اصحاب البدع». حسن بصری گفت «هو طریق الحج» عبید بن عمیر گفت: «هو الجسر المعروف بین الجنة و النار الذی وصفه النبی صلی الله علیه و آله و سلم فقال «الصراط کحدّ السیف مزلة مدحضة ذات حد و کلالیب فالناس علیه کالبرق و کالطیر و کاجود الخیل فجاج مسلم و ناج مخدوش و مکدوش فی النار.»

«صراط» بصاد خالص و سین خالص و باشمام سین و بزای خالص و باشمام زای همه قرانست و لغت عرب. یعقوب بسین خالص خواند، و حمزه باشمام زای و باقی بصاد خالص، و قراءات معروف همین اند، و اصل سین است که استراط گذر کردن است و مسترط و سراط راه گذر و المستقیم هو الصواب من کل قول و فعل و الطریق المستقیم هو القائم الذی لا عوج فيه و لا یعوج بصاحبه حتی یهجم به علی الله فیدخله جنته.

آن گه تفسیر کرد و بدل نهاد گفت: صراط الذین أنعمت علیهم و هم الذین انعم الله علیهم بالتوفیق و الرعاية و التوحید و الهدایة من النبیین و الصدیقین و الشّهداء و الصّالحین. چون راه بشناخت حق بسیار بود بیان کرد که مؤمنان کدام راه می‌جویند راه نواختگان از پیغامبران و صدیقان و شهیدان همانست که الله مصطفی و مؤمنان را فرمود جای دیگر که «فبهدیهم اقتده» حسن گفت «صراط الذین أنعمت علیهم» یعنی ابا بکر و عمر یؤیده

قوله علیه السلام اقتدوا بالذین من بعدی ابی بکر و عمر.

ابن عباس گفت هم قوم موسی و عیسی قبل آن یغیروا نعم الله علیهم. شهر بن حوشب گفت «هم اصحاب رسول الله و اهل بیته» و معناه «أنعمت علیهم» بمتابعة سنة محمد صلی الله علیه و آله و سلم، و قیل بالشکر علی السراء، و الصبر علی الضراء، و الثبات علی الایمان، و الاستقامة و اتمام هذه النعمة، فکم من منعم علیه مسلوب. اهل تحقیق و خداوندان تحصیل را درین آیت سخنی نغز است و قاعده نیکو که معظم اقوال مفسران که بر شمردیم در آن بیاید:

گفتند این صراط مستقیم که مؤمنان خواستند از دو وجه صورت بندد یکی آنک راههای ضلالت بسیار اندو راه راست درست با ضافت بآن راهها یکی است. مؤمنان از يك راه راست میخواهند همان يك راه است که الله جای دیگر مؤمنان را با آن خواند و گفت: وَ أَنْ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَ لَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ وَ مُصْطَفَى (ع) آن را بیان کرد و گفت «ضرب الله مثلا صراطا مستقيما و على جنبى الصراط ستور مرخاة و على رأس الصراط داع يقول ادخلوا الصراط و لا تعوجوا ثم قال الصراط الاسلام و الستور المرخاة محارم الله و ذلك الداعى القرآن.»

مفسران ازینجا تفسیر صراط مستقیم کردند: یکی گفت قرآن است یکی گفت اسلام است یکی گفت سئو و جماعه است. وجه دیگر آنست که راههای بخدا بسیارند بعضی راستتر و نزدیکتر و بعضی دورتر، از اینجاست که قومی مؤمنان بیشتر به بهشت شوند، و قومی بسالها ازیشان دیرتر شوند، چنانکه در خبر است. و همچنین راه سابقان خلافی نیست که بحق نزدیکتر است از راه مقتصدان و راه مقتصدان نزدیکتر از راه ظالمان هر چند که هر سه قوم رستگاران بحکم خبر اما راه ایشان بر تفاوت است، مؤمنان از خدا آن را میخواهند که راستتر است و بخدای نزدیکتر و آن راه انبیا و صدیقان و شهیدان است چنان که بعضی مفسران تفسیر کرده‌اند.

و در «علیهم» سه قراءه مشهورست بصری و نافع و عاصم بکسرها و ضمّ میم. در درج موصول باوا و در وقف بسکون میم. و «علی» در لغت عرب چند معنی دارد: در وی معنی الزام است چنانکه گویند لی علیک کذا ای وجب علیک و لزمک و معنی تمکن چنان که گویند: فلان علی رأس امره، و معنی فی کقوله تعالی علی مَلِكٍ سُلَيْمَانَ و بمعنی عند کقوله «و لَهُمْ عَلِيٌّ ذَنْبٌ» و بمعین من کقوله «إِذَا أَكْتَالُوا عَلِيَّ النَّاسَ».

غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ غیر تفسیر الذین است یعنی آن نواختگان که جز از مغضوب علیهم‌اند، و جز از ضالین. سهل تستری گفت: «و غیر المغضوب علیهم بالبدعة، و لا الضالین غیر السنّة» نه راه مبتدعان که خشم است از تو بر ایشان باوردن بدعت و گم شدن از راه سنت. تفسیر مصطفی بروایت عدی حاتم آنست که المغضوب علیهم جهودان اند، و لا الضالین ترسایان. و هر چند که الله بر فراوان کس بخشم است اما بر جهودان دو خشم است و بر دیگران یکی که گفت: «فَبَاؤُ بِغَضَبِ عَلِيٍّ غَضَبٍ» یکی خشم وریشان از بهر تکذیب ایشان عیسی را و دیگر خشم بتکذیب ایشان محمد را از بهر این بود که المغضوب علیهم جهودان نهاد خاصّه.

و این که «ضالین» ترسایان نهاد از آن بود که همه بی راهان بیک ضلالت موصوفاند و ایشان بدو ضلالت که گفت «فَدُّ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَ أَضَلُّوا كَثِيرًا وَ ضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ» پیشین ضلوا گم گشتن ایشان است در افراط در کار عیسی، و دیگر تفریط ایشان بحدود بمحمد صلی الله علیه و آله و سلم. قال الحسین بن الفضل «کل مغضوب علیه بکفر او شرک فهو داخل فی هذه الآية.» و فی بعض الكتب يقول الله عزّ و جل «قد اعطيتكم ما سألتمونی، و انقذتکم من ضلالة اليهود و النصارى، و صرفت عنکم سخطی و غضبی، و اعطيتکم الاستغفار، فلن امنعکم المغفرة، فابشروا بالجنة التي کنتم توعدون.»

پس از خواندن سوره الحمد سنت را و اتباع مصطفی را گوید باواز بلند «آمین» که مصطفی ع چنین کردی و گفت: «لَقِنِي جِبْرِيْلَ آمِينَ عِنْدَ فِرَاعِي مِنْ قِرَاءَةِ فَاتِحَةِ الْكِتَابِ.»

و آمین و امین ممدود و مقصور هر دو رواست: مقصور مستقیم تراست، و ممدود مشهورتر است. ابن عباس گفت از مصطفی پرسیدم معنی آمین فقال «معناه افعَل» قتاده گفت: معناه كذلك يكون. و قيل معناه اللهم اسمع و استجب. و



این کلمه سه معنی راست: یکی ختم دعا را، و دیگر ابتهال و تضرع فرادعا پیوستن، سدیگر استدراک است فرا دعا که آن کس که بر دعاء دیگر کس آمین گوید در هر چه دعا کننده خواست انباز است. و گفته‌اند چنانکه در وضع لغت صه اسمی است اسکت را و مه اسمی است اکفف را آمین اسمی است استجب را، یعنی استجب یا ربنا. الاصل فيه السكون لانه مبنى، فحرك لالتقاء الساكنين و على الفتح لانه اخف الحركات، و مثله این و کیف و لیت. و گفته‌اند این نامی است از نامه‌ای الهه که دعا کننده بخاتمت دعا او را نام برد. و اصل آن یا آمین است پس کثرت استعمال را حرف ندا بیوکندند. و این نام بردن الهه در آخر دعا همچنانست که جای دیگر گفت. «رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَأَمَّا رَبَّنَا.» ابتداء دعا بنام الهه و ختم بنام الهه. و همچنانکه از ابراهیم حکایت کرد: «رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ دُرِّيَّتِي بُوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ.» ربنا دعائی است ابتدا بنام الهه و انتها و ختم بنام الهه. و از حمله عرش حکایت کرد «رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا، فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ رَبَّنَا.» و گفته‌اند: آمین پیوند دعا است و اصل آن عبری است موسی ع دعا میکرد و میگفت «رَبَّنَا اَطْمِسْ عَلَيَّ أَمْوَالِهِمْ» و هارون میگفت: «آمین رب العالمین». هر دو را دعا نام کرد، و گفت: اجیبت دعوتکما فاستقیما.

و درست است خبر از مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم که چون امام فاتحه کتاب تمام کند و در نماز شما گوئید آمین که فرشتگان همچنین میگویند، و هر که برابر افتد آمین وی با آمین گفتن فرشتگان گذشته گناه وی بیامرزد. و هم خبر است که «ما حسدکم الیهود علی شیء ما حسدوکم علی آمین و تسلیم بعضکم علی بعض» علی ع گفت «آمین خاتم رب العالمین یختم به دعاء عبده المؤمن»

و قیل «یختم به براءة اهل الجنة من النار» گفت آمین مهر خداوند جهانیانست دعاء بنده مؤمن را با آن مهر نهد و بهشتیان را از آتش برات نویسد و بآن مهر نهد. عبد الرحمن بن زید گفت: «کنز من کنوز العرش لا یعلم تأویلہ الا الله» و هب منبه گفت آمین چهار حرف است رب العزة هر حرفی را فرشته آفریده تا میگوید «اللهم اغفر لمن قال آمین». و گفته‌اند آمین دلیل است بر فضل و شرف سورة الحمد بر همه سورتها که در هیچ سورة این نیست و در خیر است که «اخذتموا الدعاء بآمین فان الله عزّ و جل یستجیبه لکم.»

### فصل فی بیان فضیلة سورة الفاتحه

روی حفص بن عاصم عن ابی سعید بن المعلى ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم كان في المسجد و انا أصلي، قال فدعاني. قال فصليت ثم جئت فقال ما منعك ان تجيبي حين دعوتك، اما سمعت الله يقول يا ايها الذين امنوا استجبوا لله و للرسول اذا دعاكم لما يحييكم، لأعلمتكم اعظم سورة من القرآن قبل ان اخرج من المسجد. قال فمشيت معه فلما بلغنا قريبا من الباب ذكرته، قلت يا رسول الله انك قلت كذا و كذا. فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم «الحمد لله رب العالمين هي السبع المثاني و القرآن العظيم الذي اوتيته - و روى انه قال و الذي نفسى بيده ما انزل الله في التوراة و لا في الانجيل و لا في الزبور و لا في القرآن مثلها و انها السبع المثاني و القرآن العظيم الذي اعطيت. و روى انه قال ام القرآن عوض من غيرها و ليس غيرها منها عوضا ام القرآن اعظم عند الله مما دون العرش ايما مسلم قرأ فاتحة الكتاب فكانما قرأ ثلثي القرآن. و كانما تصدق على كل مؤمن و مؤمنة: ابو سعيد خدری گفت: جماعتی یاران با یکدیگر بودیم بقبیله از قبایل عرب بگذشتیم ما را میزبانی نکردند و مراعاتی و مواساتی نفرمودند. تقدیر الهی چنان بود که سید قبیله را آن روز مار گزید. قوم وی آمدند و گفتند اگر در میان شما افسونگری

هست تا بیاید و سید ما را افسون کند مگر شفا پدید آید. یاران گفتند نیائیم که شما ما را میزبانی نکردید مگر که جعل سازید و ما را در آن مزد دهید. گفت گله گوسفند جعل ما ساختند آن گه یکی از ما رفت و بروی سوره فاتحه کتاب خواند و دست بوی فرود آورد اللّٰه تعالی ببرکت سوره الحمد آن مرد را شفا داد، پس آن گوسفندان بایشان فرستادند. یاران گفتند تا از رسول خدا نپرسیم نپذیریم. آمدند بحضرت نبوت و قصه باز گفتند رسول خدا بخندید، آن گه گفت آن مرد را که سوره فاتحه کتاب خوانده بود: «و ما یدریک انها رقیة»

تو چه دانستی که آن رقیه است و شفاء دردها پس گفت خذوها و اضربوا لی فیها بسهم روید و آن گوسفندان بستانید و مرا نیز از آن نصیب دهید.

و گفته‌اند قیصر ملك روم نامه نبشت بعمر خطاب در روزگار خلافت وی و گفت مادر کتاب خویش میخوانیم که در کتاب شما سورتی است که در آن سوره خا و ثا و ظا و شین و زا و جیم و فانیست، و هر کس که آن سوره بر خواند اللّٰه تعالی وی را بیامزد، عمر خطاب صحابه را جمع کرد و بحث کردند و همه متفق شدند که آن سوره فاتحه کتاب است.

گویند که قیصر آن گه در سرّ مسلمان شد و از اسلام خویش عمر را خبر کرد.

و در خبرست که شب معراج مصطفی را گفتند «یا احمد اخطب الانبیاء بلغتك هذه اللّٰتی فضلتها علی اللغات، و اقرأ علیهم امّ القرآن، و خواتیم البقرة اللّٰتی اعطیتک و هما کنزان من کنوز عرشى لم یسبقک الیهما احد من النبیین الا آدم و ابراهیم.»

گفتند یا احمد پیغامبران را خطیبی کن بلغت خویش یعنی بلغت عرب که بر همه لغتها شرف دارد و بریشان خوان سوره الحمد و خاتمة سوره البقرة، این دو کنز است که ترا دادم از کنزهای عرش خویش، پیش از تو کس را نداده‌ام مگر آدم را و ابراهیم را.

و هب منبه گفت: «مردی کنیز کی اعجمی خرید بامدادی ناگاه از خواب فصیح برخاست و گفت «یا مولای علمنی امّ القرآن» خواجه گفت ای کنیزك چه افتاد که شب اعجمی خفتی و بامداد فصیح برخاستی؟ کنیزك گفت در خواب چنان نمودند سرا که همه دنیا آتش گرفته بود و در میان آتش راهی باریك همچون شراك نعلین سوی بهشت داشت، موسی ع را دیدم که در آن راه می‌شد و جهودان بر اثر وی میرفتند موسی روی سوی ایشان کرد و گفت «سواء لکم أنا لم آمرکم ان تتهودوا» این بگفت و ایشان از راست و چپ همه در آتش افتادند، و موسی تنها رفت و در بهشت شد. آن گه عیسی را دیدم که در آن راه می‌شد و ترسایان را دیدم که هم چنان بر اثر وی میرفتند. عیسی باز نگرست و ایشان را گفت «سواء لکم أنا لم آمرکم ان تنصروا» این بگفت و ایشان از چپ و راست همه در آتش افتادند و عیسی تنها رفت تا در بهشت شد. از آن پس مصطفی را دیدم که می‌آمد و امت وی را دیدم بر اثر وی، و همه عالم بنور ایشان روشن شده مصطفی صلی اللّٰه علیه و آله و سلم بایشان نگرست گفت «أنا امرتکم ان تؤمنوا و قد آمنتم فلا تخافوا و لا تحزنوا و ابشروا بالجنة اللّٰتی کنتم توعدون» آن گه مصطفی رفت و امت وی با وی همه در بهشت شدند، من ماندم و دو زن دیگر بر در بهشت، فرمان آمد از رب العزة که بنگرید تا سوره ام القرآن میخوانند یا نه؟ خازنان بهشت آن دو زن را گفتند که سوره ام القرآن دانید و خوانید؟

ایشان گفتند دانیم پس در بهشت شدند، من ماندم که این سوره ندانستم. مرا گفتند چرا نیاموزی سوره ام القرآن تا در

بهشت شوی؟ فعلمنی یا مولای ام القرآن.»

اما سخن در بیان نزول این سوره: علما در آن مختلفاند قول بو هریره و مجاهد و حسن آنست که بمدینه فرو آمد، يدلّ عليه ما روی فی بعض الآثار «انّ ابليس رنّ اربع رئات، او قال اربع مرات حين لعن و حين اخرج من ملكوت السماء و حين بعث محمد ص و بعث على فترة من الرسل، و حين انزلت فاتحة الكتاب، و انزلت بالمدينة.»

و قول علی ع و ابن عباس و جماعتی آنست که بمکه فرود آمد در ابتداء وحی. اما قتادة بن دعامة و جمعی از علماء دین تلیق کردند میان هر دو قول و گفتند هم مکی است و هم مدنی در ابتداء نزول قرآن بمکه فرو آمد، و در ابتداء هجرت مصطفی بمدینه فرو آمد، تعظیم و تفصیل این سوره را بر دیگر سوره‌ها. و حدیث ابو میسره و عمر بن شریب بر قول علی و ابن عباس دلالت میکند و ذلك أن رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم قال لخديجة «إذا خلوت وحدي سمعت نداء و قد و الله خشيت ان يكون هذا امرا قالت معاذ الله ما كان الله ليفعل بك ذلك، فو الله انك لتؤدى الامانة و تصل الرحم... الحديث بطوله.

رسول خدا گفت با خدیجه: من چون از خلق باز بریده میگردم و تنها میشوم یعنی در غار حرا آوازی میشنوم که از آن می‌ترسم، خدیجه گفت معاذ الله که ترا کاری پیش آید یا الله با تو کاری کند که از آن اندوهگن شوی از آنک تو امانت گزاری، و رحم پیوندی، راست سخن، راست رو، مهمان دار، درویش نواز. آن گه بو بکر صدیق درآمد، خدیجه بو بکر را با وی بفرستاد پیش ورقه بن نوفل بن اسعد بن عبد العزی بن قصی، و هو ابن عمّ خدیجه، تا قصه خویش با وی بگوید. رفت و با وی گفت که «در خلوت آوازی میشنوم که یا محمد یا محمد و مرا از آن ترسی و هراسی در دل می‌آید می‌خواهم که بگریزم و بر جای نمانم.» ورقه گفت این بار که ترا برخواند دل قوی دار و هو برجای می‌باش تا با تو چه گویند. رسول خدا بخلوت باز رفت جبرئیل آمد و او را برخواند آن گه وی را تلقین کرد که قل بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين. تا آخر سوره. آن گه گفت «قل لا اله الا الله» پس رسول خدا آنچه رفت بورقه گفت. ورقه چون این قصه بشنید گفت «ابشر ثم ابشر» بشارتت بادا یا محمد که این نشان نبوت است، آن نبوت که موسی کلیم و عیسی مریم را دادند، یا محمد ترا کاری عظیم درگیرد و جهانیان منقاد تو شوند و سر بر خط تو نهند، اما قوم تو ترا برانند و برنجانند، ای کاشک مرا تا آن روز زندگی بودی و ترا دریافتمی در آن حال، تا با تو دست یکی داشتمی و نصرت کردمی.» پس ورقه وفات کرد و روزگار بعثت وی در نیافت. رسول خدا گفت «او را در بهشت یافتم با نواخت نیکو و کرامت بزرگوار فائده آمن بی و صدقنی.»

### النوبة الثالثة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الباء بهاء الله، و السین سناء الله، و المیم ملك الله، از روی اشارت بر مذاق خداوندان معرفت باء بسم الله اشارت دارد ببهاء احدیت، سین بسناء صمدیت، میم بملك الهیت. بهاء او قیمومی، و سناء او دیمومی، و ملك او سرمدی. بهاء او قدیم و سناء او کریم و ملك او عظیم. بهاء او باجلال، و سناء او با جمال، و ملك او بی زوال. بهاء او دل ربا، و سناء او مهر فزا، و ملك او بی فنا.

ای پیشرو از هر چه بخوبیست جلالت  
ای دور شده آفت نقصان ز کمال  
زهره بنشاط آید چون یافت سماعت  
خورشید بر شک آید چون دید جمالت



الباء برّه بولیائه، و السّین سرّه مع اصفیائه و المیم مئه علی اهل ولائه. باء برّ او بر بندگان او، سین سرّ او با دوستان او، میم ممتّ او بر مشتاقان او. اگر نه برّ او بودی رهی را چه جای تعبیه سرّ او بودی، و رنه ممتّ او بودی رهی را چه جای وصل او بودی، رهی را بر درگاه جلال چه محل بودی. و رنه مهر ازل بودی رهی آشنا لم یزل چون بودی؟

آب و گل را زهره مهر تو کی بودی اگر      هم بلطف خود نکردی در ازلشان اختیار  
مهر ذات تست الهی دوستان را اعتقاد      یاد وصف تست یا رب غمگنان را غمگسار

ما طابت الدنيا آلا باسمه و ما طابت العقبی آلا بعفوه و ما طابت الجنة الا برویته.

در دنیا اگر نه پیغام و نام الله بودی رهی را چه جای منزل بودی، در عقبی اگر نه عفو و کرمش بودی کار رهی مشکل بودی، در بهشت اگر نه دیدار دل افروز بودی شادی درویش بچه بودی؟ یکی از پیران طریقت گفت الهی بنشان تو بیندگانیم، بشناخت تو زندگانیم، بنام تو آبادانیم، بیاد تو شادانیم، بیافت تو نازانیم، مست مهر از جام تو مائیم، صید عشق در دام تو مائیم.

زنجیر معنیر تو دام دل ماست      عنبر ز نسیم تو غلام دل ماست  
در عشق تو چون خطبه بنام دل ماست      گویی که همه جهان بکام دل ماست

بسم الله گفته‌اند که اسم از سمت گرفته‌اند و سمت داغ است، یعنی گوینده بسم الله دارنده آن رقم و نشان کرده آن داغ است.

بنده خاص ملك باش که با داغ ملك      روزها ایمنی از شحنه و شبها ز عسس  
هر که او نام کسی یافت، از این درگه یافت      ای برادر کس او باش و میندیش ز کس

علی بن موسی الرضا ع گفت: «اذا قال العبد بسم الله فمعناه و سمت نفسی بسمه ربّی.»

خاوند داغ تو دارم و بدان شادم اما از بود خود بفریادم، کریم بود من از پیش من برگیر که بود تو راست کرد همه کارم.

پیر طریقت گفت: الهی! نور تو چراغ معرفت بیفروخت دل من افزونی است.

گواهی تو ترجمانی من بکردند نداء من افزونی است، قرب تو چراغ وجد بیفروخت همت من افزونی است، ارادت تو کار من بساخت جهد من افزونی است، بود تو کار من راست کرد بود من افزونی است. الهی از بود خود چه دیدم مگر بلا و عنا؟ و از بود تو همه عطا است و وفا ای بیر پیدا و بکرم هویدا، ناکرده کرده گیر کرد رهی و آن کن که از تو سزا.»

اگر کسی گوید نامهای خدا فراوانند در نصوص کتاب و سنت و همه بزرگوارند و ازلی و پاک و نیکو چه حکمت را ایفاء قرآن عظیم باین سه نام کرد؟ و از همه این اختیار کرد و برین نیفزود؟ جواب آنست که دو معنی را این سه نام اختیار کرد و بر ان اقتضار افتاد: یکی که تا کار بر بندگان خود در نام خود آسان کند و از ثواب ایشان هیچیز نکاهد،

دانست که ایشان طاقت ذکر و حفظ آن نامهای فراوان ندارند، و اگر بعضی توانند بیشترین آنند که درمانند، و در حسرت فوت آن بمانند، پس معانی آن نامها درین سه نام جمع کرده و معانی آن سه قسم است: قسمی جلال و هیبت راست، قسمتی نعمت و تربیت راست، قسمی رحمت و مغفرت راست. هر چه جلال و هیبت است در نام الله تعبیه کرد، و هر چه نعمت و تربیت است در نام رحمن هر چه رحمت و مغفرت است در نام رحیم تا گفتن آن بر بنده آسان باشد و ثواب وی فراوان، و رأفت و رحمت الله بر وی بی‌کران.

معنی دیگر آنست که ربّ العالمین مصطفی را بخلق فرستاد و خلق در آن زمان سه گروه بودند: بت پرستان بودند و جهودان و ترسایان. اما بت پرستان از نام خالق الله میدانستند، و این نام در میان ایشان مشهور بود. و لهذا قال تعالی «وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ» و جهودان در میان ایشان نام رحمن معروف بود، و لهذا قال عبد الله بن سلام لرسول الله صلى الله عليه وآله وسلم «لا أرى في القرآن اسما كُنّا نقرأه في التوراة قال و ما هو؟ قال الرحمن فانزل الله «قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ»

و در میان ترسایان نام معروف رحیم بود. چون خطاب با این سه گروه بود و در میان ایشان معروف این سه نام بود، الله تعالی بر وفق دانش و دریافت ایشان این سه نام فرو فرستاد در ابتداء قرآن، و بر آن نیفزود. اما حکمت در آن که ابتدا بالله کرد پس برحمن پس برحیم آنست: که این بر وفق احوال بندگان فرو فرستاد و ایشان را سه حال است اول آفرینش، پس پرورش، پس آمرزش، الله اشارت است بآفرینش در ابتدا بقدرت، رحمن اشارت است بپرورش در دوام نعمت، رحیم اشارت است بآمرزش در انتها برحمت. چنان استی که الله گفتی اول بیافریدم بقدرت پس بیوریدم بنعمت آخر بیامرزم برحمت.

پیر طریقت گفت: «الهی نام تو ما را جواز، و مهر تو ما را جهاز. الهی شناخت تو ما را امان و لطف تو ما را عیان. الهی فضل تو ما را لوا و کنف تو ما را ماوی. الهی ضعیفان را پناهی، قاصدان را بر سر راهی، مؤمنانرا گواهی، چه بود که افزایی و نکاهی! الهی چه عزیزست او که تو او را خواهی ور بگریزد او را در راه آیی. طوبی آن کس را که تو او را رایی آیا که تا از ما خود کرائی؟» الحمد لله ستایش خدای مهربان، کردگار روزی رسان، یکتا در نام و نشان.

خداوندی که ناجسته یابند، و نادریافته شناسند، و نادیده دوست دارند. قادر است بی احتیال، قیوم است بی‌گشتن حال، در ملک ایمن از زوال، در ذات و نعمت متعال، لم یزل و لا یزال، موصوف بوصف جلال و نعمت جمال. عجز بندگان دید در شناخت قدر خود، و دانست که اگر چند کوشند نرسند، و هر چند بیوسند نشناسند. و عزت قرآن بعجز ایشان گواهی داد که «و ما قدرُوا اللهَ حَقَّ قَدْرِهِ بِكَمَالٍ تَعَزَّزَ وَ جَلال وَ تقدس ایشان را نیابت داشت و خود را ثنا گفت، و ستایش خود ایشان را در آموخت و بآن دستوری داد، و رنه که یارستی بخواب اندر بدیدن اگر نه خود گفتی خود را که الحمد لله و در کلّ عالم که زهره آن داشتی که گفتی الحمد لله.

فلوجهها من وجهها قمر و لعینها من عینها کحل

ترا که داند که ترا تو دانی، ترا نداند کس، ترا تو دانی بس. ای سزاوار ثناء خویش و ای شکر کننده عطاء خویش! رهی بذات خود از خدمت تو عاجز و بعقل خود از شناخت منت تو عاجز، و بکلّ خود از شادی بتو عاجز، و بتوان



خود از سزای تو عاجز.

کریم! گرفتار آن دردم که تو درمان آنی، بنده آن ثنا ام که تو سزای آنی، من در تو چه دانم تو دانی، تو آنی که گفتی که من آنم آنی.

و بدان که حمد بر دو وجه است: یکی بر دیدار نعمت دیگر بر دیدار منعم.

آنچه بر دیدار نعمت است از وی آزادی کردن و نعمت وی بطاعت وی بکار بردن، و شکر وی را میان در بستن. تا امروز در نعمت بیفزاید و فردا ببهشت رساند. و به

قال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ «أَوَّلُ مَنْ يَدْعِي إِلَى الْجَنَّةِ الْحَمَادُونَ لِلَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ.»

این عاقبت آن کس که حمد وی بر دیدار نعمت بود اما آن کس که حمد وی بر دیدار منعم بود بزبان حال میگوید:

و ما الفقر من ارض العشيرة ساقنا و لكنا جننا بليياك نسعد

ع صنما ما نه بدیدار جهان آمده‌ایم.

این جوانمرد در اشراب شوق دادند و با شرم هام دیدار کردند تا از خود فانی شد. یکی شنید و یکی دید و بیکی رسید. چه شنید و چه دید و بچه رسید؟ ذکر حق شنید، چراغ آشنایی دید، و با روز نخستین رسید. اجابت لطف شنید، توفیق دوستی دید، و بدوستی لم یزل رسید. این جوانمرد اول نشانی یافت بی دل شد، پس باز یافت همه دل شد، پس دوست دید و در سر دل شد.

پیر طریقت گفت: دو گیتی در سردوستی شد و دوستی در سر دوست، اکنون نمی‌پارم گفت که اوست.

چشمی دارم همه پر از صورت دوست      با دیده مرا خوشست تا دوست دروست  
از دیده و دوست فرق کردن نه نکوست      یا اوست بجای دیده یا دیده خود اوست

رب العالمین پروردگار جهانیان و روزی گمار ایشان، یکی را پرورش تن روزی یکی را پرورش دل روزی، یکی تن پرور بنعمت یکی دل پرور بران ولی نعمت.

نعمت حظ کسی است که جهد در خدمت فرو نگذارد، و راز ولی نعمت حظ اوست کش امید بدیدار اوست. طمع دیدار دوست صفت مردان است، پیروزتر از آن بنده کیست که دوست او را عیانست.

عظمت همّة عين طمعت في أن تراكا      او ما يكفي لعين ان تری من قدر آكا

آن غذاء دل دوستان که در پرورش جان بکار دارند و شبانروز از حضرت عزت بادرار؟ بایشان میرسانند آنست که مهتر عالم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ گفت «أَظَلَّ عِنْدَ رَبِّي يَطْعَمَنِي وَ يَسْقِينِي»

طعامهای لذیذ و شراب‌های روشن مروّق می نخورد و دیگران را نیز میگفت «إِيَّاكُمْ وَ التَّعَمُّ فَانَّ عِبَادَ اللَّهِ لَيْسُوا بِالْمَتَنَعِّمِينَ»

گفتند یا سید چرا می‌نخوری؟ گفت ما را از شراب مطالعه جمع چنان مست کرده‌اند که پروای شراب مروّق شما نیست. صد هزار و بیست و چهار هزار نقطه عصمت تاختن بخلوت خانه او بردند که تا مگر جرعه یابند از آن

شراب، این پشت دست بروی ایشان وانهاد، که «انّ لی مع الله وقت لا یسعی فیہ ملک مقرب و لا نبی مرسل.» گفتند این شرب خاصّ آن کس است که آیات کبری در راه دیده او تجلی کرد و او برین ادب بود که ما زاغ البصر و ما طغی.

ای منظر تو نظاره گاه همگان      پیش تو در او فتاده راه همگان  
ای زهره شهرها و ماه همگان      حسن تو ببرد آب و جاه همگان

رَبِّ الْعَالَمِينَ یعنی یربّی نفوس العابدین بالتأیید و یربّی قلوب الطاهرين بالتشديد و یربّی احوال العارفين بالتوحيد کسی که تربیت وی از راه توحید یابد مطعومات عالمیان او را چه بکار آید؟  
کسی کش مار نیشی بر جگر زد      و را تریاق سازد نی طبرزد

عالمیان در آرزوی طعماند و این جوانمردان طعام در آرزوی ایشان. عتبه بن الغلام شاگرد یزید هارون بود او را فرمود که خرما نخورد، مادر عتبه روزی در نزدیک یزید هارون شد خرما میخورد گفت پس چرا پسرم را ازین باز زنی که خود میخوری؟ یزید گفت پسرت در آرزوی خرماست و خرما در آرزوی ما، ما را مسلم است و او را نه. خلق عالم در آرزوی بهشت‌اند و بهشت در آرزوی سلمان، چنانک در خبر است  
«انّ الجنة لتشتاق الی سلمان.»

لا جرم فردا او را بهشت ندهند که از آتش ور گذرانند، و در حضرت احدیت بمقام معاینتش فرو آرند  
فالفقراء الصّبر جلساء الله عزّ و جل يوم القيامة.  
اگر ت این روز آرزوست از خود برون آی چنانک مار از پوست، جز از درگاه او خود را مپسند که قرارگاه دل  
دوستان فناء قدس اوست.

چهره عذرات باید بر در وامق نشین      عشق بو دردات باید گام سلمان وار  
زن

الرّحمن الرّحيم الرّحمن بما روّح، و الرّحيم بما لوّح، فالنّرويح بالمبار و التلويح بالانوار. رحمن است که راه مزدوری آسان کند، رحيم است که شمع دوستی برافروزد. در راه دوستان مزدور همیشه رنجور، در آرزوی حور و قصور، و دوست خود در بحر عیان غرقه نور.

روزی که مرا وصل تو در چنگ آید      از حال بهشتیان مرا ننگ آید

رحمن است که قاصدان را توفیق مجاهدت داد، رحيم است که واجدانرا تحقيق مشاهده داد. آن حال مرید است و این صفت مراد. مرید بچراغ توفیق رفت به مشاهده رسید، مراد بشمع تحقيق رفت بمعاینه رسید. مشاهده برخاستن عوائق است میان بنده و میان حق، و معاینه هام دیداری است. چنانک بنده يك چشم زخم غائب نشود بچشم اجابت فرا محبت می‌نگرد، بچشم حضور فرا حاضر می‌نگرد، و بچشم انفراد فرا فرد می‌نگرد، بدوری از خود نزدیکی وی را



نزدیک شود و بگم شدن از خود آشکارایی وی را آشنا گردد، بغیبت از خود حضور وی را بکرم حاضر بود، که او نه از قاصدان دور است نه از طالبان گم، نه از مریدان غایب.  
رحمتی کن بر دل خلق و برون آی از حجاب تا شود کوتاه‌بینان ز هفتاد و دو ملت داوری

مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ: اشارت است بدوام ملك احدیت و بقاء جبروت الهیت.

یعنی که هر ملکی را روزی مملکت بآخر رسد و زوال پذیرد و ملکش بسر آید و حالش بگردد، و ملك الله بر دوام است امروز و فردا، که هرگز بسر نیاید و زوال نپذیرد. در هر دو عالم هیچ چیز و هیچکس از ملك و سلطان وی بیرون نیست و کس را چون ملك وی ملك نیست. امروز رب العالمین و فردا مالك يوم الدين، و کس را نبود از خلقان چنین. عجا کار رهی چون میداند؟ که در کونین ملك و ملك الله راست بی شریک و بی‌انبار و بی حاجت و بی‌نیاز، پس اختیار رهی از کجاست؟ آن را که ملك نیست حکم نیست، و آن را که حکم نیست اختیار نیست، و ربك یخلق ما یشاء و یختار ما کان لهم الخیرة.

و گفته‌اند: معنی دین اینجا شمار است و پاداش میگوید مالك و متولی حساب بندگان منم تا کس را بر عیوب ایشان وقوف نیفتد که شرمسار شوند، هر چند که حساب کردن راندن قهر است، اما پرده از روی کار برنگرفتن در حساب عین کرم است، خواهد تا کرم نماید پس از آنک قهر راند. اینست سنت خدای جلّ جلاله هر جای که ضربت قهر زند مرهم کرم برنهد.

پیر طریقت گفت: فردا در موقف حساب اگر مرا نوایی بود و سخن را جایی بود گویم بار خدایا از سه چیز که دارم در یکی نگاه کن اول سجودی که هرگز جز ترا از دل نخواست است. دیگر تصدیقی که هر چه گفتم گفتم که راست است. سدیگر چون باد کرم برخاست است دل و جان جز ترا نخواست است.

جز خدمت روی تو ندارم هوسی من بی تو نخواهم که بر آرم نفسی

إيّاك نعبد و إيّاك نستعين اشارت بدو رکن عظیم است از ارکان دین و مدار روش دین داران باین هر دو رکن است: اول تحلیه النفس بالعبادة و الاخلاص، خود را آراسته داشتن بعبادت بی ریا و طاعت بی نفاق. رکن دیگر تزکیه النفس عن الشرك و الالتفات الی الحول و القوّة. نفس خود را منزوی کردن، و از شرك و فساد پاک داشتن، و تکیه بر حول و قوت خود ناکردن. آن تحلیت اشارت است بهر چه می‌باید در شرع، و این تزکیت اشارت است بهر چه می‌باید در شرع. درنگر باین دو کلمه مختصر که جمله شرایع دین از این دو کلمه مفهوم میشود کسی را که در دل آشنایی و روشنایی دارد، تا ترا محقق شود آنچه مصطفی گفت علیه السلام: «اوتیت جوامع الکلم و اختصر لی الکلام اختصارا.»

و گفته‌اند ایّاك نعبد توحید محض است، و هو الاعتقاد ان لا یستحقّ للعبادة سواه. داند که خداوندی الله را سزاوار است، و معبود بی‌همتا اوست که یگانه و یکتاست و ایّاك نستعين اشارت است بمعرفت عارفان و هو العرفان بانه سبحانه متفرّد بالافعال كلها، و انّ العبد لا یستقلّ بنفسه دون معونته. و اصل آن توحید و ماده این معرفت آنست که حق را جلّ جلاله بشناسی بهستی و یکتایی، پس بتوانایی و دانایی و مهربانی، پس به نیکوکاری و دوستداری و





نزدیکی. اول بناء اسلامت، دوم بناء ايمان است سوم بناء اخلاص. راه معرفت اول بديدار تدبير صانع است در گشاد و بند صنايع راه معرفت، دوم بديدار حکمت صانع است در خود شناختن نظائر راه معرفت، سوم بديدار لطف مولی است در ساختن کارها و در فرا گذاشتن جرمها، و این میدان عارفان است و کیمياء محبان و طریق خاصگیان. اگر کسی گوید چه حکمت را ایاک در پیش کلمه نهاد و نعبدک نگفت با آن که لفظ نعبدک موجزتر است و معنی هم چنان میدهد؟ جواب آنست که این از الله، بنده را تنبیه است تا بهیچ چیز بر الله پیشی نکند و نظر که کند از الله بخود کند نه از خود بالله، از الله بعبادت خود نگردد نه از عبادت خود بالله.

پیر طریقت شیخ الاسلام انصاری گفت: ازینجاست که عارف طلب از یافتن یافتن از طلب، و سبب از معنی یافتن نه معنی از سبب. مطیع طاعت از اخلاص یافتن نه اخلاص از طاعت، عاصی را معصیت از عذاب رسیدن نه عذاب از معصیت. برای آنکه رهی رفته سابقه است بدست او نه استطاعت و نه عجز است. بهیچ کار بر الله پیشی نتوان یافت. او که پنداشت بر الله پیشی توان یافت وی از الله خبر نداشت. از اینجا بود که مصطفی ع گفت به ابو بکر چون در غار بودند لا تَحْزَنَنَّ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا ذَكَرَ مَعْبُودٍ فَرَأَى بِرَأْسِهِ دَابَّةَ آدَمَ مَخْرُوجَةً مِنَ الْكَافُرِ فَاتَّخَذَ مِنْهَا سَلَامَةً إِيَّاهُ. این را فضل آمد بر موسی که گفت انّ معی ربّی موسی از خود به الله نگرست و مصطفی از الله بخود نگرست. این نقطه جمع است و آن عین تفرقه، و شتّان ما بینهما پیر طریقت گفت از او به او نگرند نه از خود به او که دیده با دیده و پیشین است و دل با دوست نخستین.

اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ عین عبادت است و مخ طاعت، دعا و سؤال و تضرّع و ابتهال مؤمنان، و طلب استقامت و ثبات در دین یعنی دلنا علیه و اسلك بنافیه و ثبتنا علیه. مؤمنان میگویند بار خدایا راه خود بما نمای وانگه ما را در آن راه بر روش دار وانگه از روش بکشش رسان. سه اصل عظیم است: اول نمایش، پس روش، پس کشش، نمایش آنست که رب العزة گفت يُرِيكُمْ آيَاتِهِ.

روش آنست که گفت لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَن طَبَقٍ. کشش آنست که گفت وَ قَرَّبْنَا نَحِيًّا مُصْطَفَى ع از الله نمایش خواست گفت «اللهم أرنا الاشياء كما هي»

و روش را گفت «سیر و اسبق المفردون»

و کشش را گفت «جذبة من الحق توازي عمل الثقلين»

مؤمنان درین آیت از الله هر سه میخواهند که نه هر که راه دید در راه برفت، و نه هر که رفت بمقصد رسید. و بس کس که شنید و ندید و بس کس که دید و نشناخت و بس کس که شناخت و نیافت.

بسا پیر مناجاتی که از مرکب فرو ماند      بسا یار خراباتی که زین بر شیر نر بندد

و يقال فی قوله اهدنا اقطع اسرارنا عن شهود الاغيار، و لوح فی قلوبنا طوابع الانوار و افرد قصورنا اليك عن دنس الآثار، و رقنا عن منازل الطلب و الاستدلال، الی ساحات القرب و الوصال، و حلّ بیننا و بین مساکنة الامثال و الاشكال بما تلاطفنا به من وجود الوصال، و تکاشفنا به من شهود الجلال و الجمال.

صراط الذین اُنعمت علیهم گفته اند این راه و روش اصحاب الکهف است که مؤمنان خواستند گفتند خداوندا راه خود بر ما بی ما تو بسر بر، چنانکه بر جوانمردان اصحاب الکهف فضل کردی، و نواخت خود برایشان نهادی، ایشان را سر

ببالین انس باز نهادی، و تویی کشش ایشان خود کردی، و گفتی در این غار شوید و خوش بخصبید که ما خواب شما بعبادت جهانیان برگرفتیم، خداوندا ما را از آن نعمت و نواخت بهره کن، و چنانکه بی ایشان کار ایشان بفضل خود بسر بردی بی ما کار ما بفضل خود بسر بر، که هر چه ما کنیم بر ما تاوان بود، و هر چه تو کنی ما را اساس عزّ در جهان بود.

پیر طریقت گفت: الهی نمیتوانیم که این کار بی تو بسر بریم نه زهره آن داریم که از تو بسر بریم، هر گه که پنداریم که رسیدیم از حیرت شمار واسر بریم. خداوندا کجا باز یابیم آن روز که تو ما را بودی و ما نبودیم تا باز بآن روز رسیم میان آتش و دودیم، اگر بدو گیتی آن روز یابیم بر سودیم، و بود خود را دریابیم به نبود خود خشنودیم. و گفته اند: انعمت علیهم بالاسلام و السنّة اسلام و سنّت درهم بست که تا هر دو بهم نشوند بنده را استقامت دین نبود. در آثار بیارند که شافعی گفت: حقّ را جلّ جلاله بخواب دیدم که مرا گفت: تمنّ علیّ یا بن ادریس. از من آرزوی خواه ای پسر ادریس گفتم امتنی علی الاسلام. یا رب مرا میرانی بر اسلام میران گفتا الله گفت قل و علی السنّة بگو و بر سنّت بیکدیگر خواه از من، که اسلام بی سنّت نیست، و هر چه نه با سنّت است آن دین حق نیست. مصطفی ع از اینجا گفت: لا قول الا بعمل و لا قول و عمل الا بنیّة و لا قول و عمل و نیّة الا باصابة السنّة

گفته اند اسلام بر مثال شجره است و سنّت بر مثال چشمه آب، درخت را از چشمه آب گریز نیست همچنین اسلام را از سنّت گزیر نیست. هر سینه که بعزّت اسلام آراسته گشت مدد گاهی از نور سنّت آن اسلام را پدید کرده آمد، اینست که رب العالمین گفت أ فَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ. يقال هو نور السنّة. و در خبر است که فردا در انجمن قیامت و مجمع سیاست که اهل هفت آسمان و هفت زمین را حشر کنند هر کسی را پای بکردار خویش فرو شده و سر در پیش افکنده و بکار خویش درمانده، مدهوش و حیران، افتان و خیزان، تشنه و عریان، همی ناگاه شخصی مروّح و مطیّب از مکنونات غیب بیرون خرامد و تجلی کند نسیم آن روح بمشام اهل سعادت رسد همه خوش بوی شوند و در طرب آیند، گویند بار خدایا این چه روح و راحت است؟ این چه جمال و کمال است؟ خطاب درآید که این چهره جمال سنّت رسول ماست، هر کس که در سرای حکم متابع سنّت بودست او را بار دهید تا قدم امن در سرا پرده عزّ او نهد، و هر که در آن سرای از سنّت بیگانه بودست ردّوه الی النار او را بدوزخ دهید که امروز هم بیگانه است، و هم رانده.

سنّی و دین دار شو تا زنده مانی زانک هست هر چه جز دین مردگی و هر چه جز سنت حزن

غَيْرِ الْمَعْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَ لَا الضَّالِّينَ خداوندا ما را از آنان مگردان که ایشان را بخود باز گذاشتی، تا به تیغ هجران خسته گشتند و بمیخ ردّ بسته شدند. آری چه بار کشد حبلی گسسته؟ و چه بکار آید کوشش از بنده نبایسته؟ و در بیگانگی زیسته؟ امروز از راه بیفتاده، و راه کژ راه راستی پنداشته، و فردا درخت نومیدی بیر آمده، و اشخاص بیزاری بدر آمده، و منادی عدل بانک بیزاری در گرفته که ضلّ سَعِيْهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا

گفتم که بر از اوج برین شد بختم و ز ملک نهاده چون سلیمان تختم  
خود را چو بمیزان خرد بر سختم از بنگه دونیان کم آمد رختم

اکنون ختم کنیم سوره الحمد را بلطیفه از لطایف دین: بدانک این سوره را مفتاح الجنة گویند، کلید بهشت از انک درهای بهشت هشت است: و گشاد هر دری را قسمی از اقسام علوم قران معین است. تا آن هشت قسم تحصیل نکنی و بآن معتقد نشوی این درها بر تو گشاده نشود. و سوره الحمد مشتمل است بر آن هشت قسم که کلیدهای بهشت است: یکی از آن ذکر ذات خداوند جلّ جلاله (الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ)، دوم ذکر صفات (الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ)، سیم ذکر افعال (إِيَّاكَ نَعْبُدُ)، چهارم ذکر معاد (وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ) پنجم ذکر تزکیه نفس از آفات (اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ)، ششم تحلیه نفس بخیرات، و این تحلیه و آن تزکیه هر دو بیان صراط مستقیم است، هفتم ذکر احوال دوستان و رضاء خداوند در حق ایشان (صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ)، هشتم ذکر احوال بیگانگان و غضب خداوند بر ایشان (غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَ لَا الضَّالِّينَ)، این هشت قسم از اقسام علوم بدلائل اخبار و آثار هر یکی دری است از درهای بهشت و جمله درین سوره موجود است پس هر آن کس که این سوره باخلاص برخواند در هشت بهشت بروی گشاده شود. امروز بهشت عرفان و فردا بهشت رضوان، در جوار رحمان، و ما بینهم و بین ان ينظروا الى ربهم الا رداء الكبرياء على وجهه في جنة عدن. هكذا صحّ عن النبي صلى الله عليه و آله و سلم.

## ۲ - سورة البقره

### النوبة الاولى

قوله تعالى بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

الم (۱) سرّ خداوندست در قرآن

ذٰلِكَ الْكِتَابُ اَیْنِ اَنْ نَمَاهُ اسْت. لَا رَیْبَ فِیْهِ كِه دَر اَنْ شَكْ نِیْسْت. هُدًى لِّلْمُتَّقِیْنَ (۲) راه نمونی پرهیزگاران را.

الَّذِیْنَ یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ اَیْشَانِ كِه بِنَا دَیْدِه وَ پُوشِیْدِه مِیْگُروْنْد. وَ یَقِیْمُونَ الصَّلَاةَ وَ نَمَازِ بَیْای مِیْدَارَنْد بَهَنْگَام خُویْش. وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ یُؤْفِقُونَ (۳) وَ زَانِچِه اَیْشَانِ رَا رُوزِی دَادِیْم هَزِیْنِه مِیْکَنْد.

وَ الَّذِیْنَ یُؤْمِنُونَ وَ اَیْشَانِ كِه مِیْگُروْنْد بِمَا اُنزِلَ اِلَیْكَ بَانِچِه فُرو فِرْسْتَاْدِه اَمْد بَر تُو اَز قُرْآن، وَ جَز زَانِ هَر چِه بُوْد اَز بَیْغَام وَ فُرْمَانِ وَ مَا اُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَ هَر چِه فُرو فِرْسْتَاْدِه اَمْد پِیْشِ اَز تُو اَز سَخْنِ وَ كَتَبِ وَ صَحْفِ. وَ بِالْآخِرَةِ هُمْ یُوقِنُونَ (۴) وَ بَسْرَاِ اَنْ جِهَانِی بَیْ گَمَانِ مِیْگُروْنْد.

أُولٰٓئِكَ عَلٰی هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ اَیْشَانِ كِه بَدِیْنِ صَفْتِ اَنْد بَر رَاهِ نَمُونِی وَ نَشَانِ رَاسْتِ اَنْدَاْزِ خُداوْنْدِ اَیْشَانِ.

وَ اُولٰٓئِكَ هُمُ الْمُقْلِحُونَ (۵) وَ اَیْشَانَنْدِ كِه بَر پِیْرُوزِی وَ نِیْکِی بَمَانَنْدِ جَاوَدَانِ.

### النوبة الثانية

الم بدانك این سورة البقره را فسطاط القرآن گویند از بسیاری احکام و امثال که در آنست، و در زمان وحی هر که این سورة و آل عمران خوانده بودی او را حبر میگفتند، و در میان قوم محترم و مکرم بود و در چشمها بزرگ. مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم لشکری بجایی میفرستاد و در میان ایشان پیران و مهتران بودند، یکی که از ایشان بسن. کمتر و کهنتر بود برایشان امیر کرد بسبب آنکه سورة البقره دانست.

گفتند: «یا رسول الله هو احدثنا سنا. قال معه سورة البقره»

و در خبرست از مصطفی ع که ثواب خواندن آن هر دو سوره فردا آید در صورت دو میغ و بر سر خواننده آن سایه می‌دارند. و گفت هر خانه که در آن سورة البقره برخوانند سه شبان روز شیطان از آن خانه بگریزد. عبد الله بن مسعود گفت شیطان بر عمر خطاب رسید در کویی از کویهای مدینه و با وی برآویخت عمر او را بر زمین زد، شیطان گفت دعنی حتی اخبرك بشيء يعجبك، عمر دست از وی بازگرفت، آنکه گفت یا عمر بدانك شیطان هر گه که از سورة البقره چیزی بشنود بگدازد از شنیدن آن و بگریزد. و له خبج کخبج الحمار.

و قال صلی الله علیه و آله و سلم تعلموا البقره فان اخذها برکة، و ترکها حسرة و لن تستطیعها البطله، قيل یا رسول الله و ما البطله؟ قال السحرة.

و عن وهب بن منبه قال من قرأ فی لیلۃ الجمعة سورة البقره و آل عمران کان له نور ما بین عجبیا و غریبیا. قال وهب عجبیا اسفل الارضین و غریبیا العرش: ابو الیمان الهوزنی گفت: در عهد ما مردی بود تازه جوان، شبی بخفت، بامداد که برخاست موی سرو محاسن وی همه سپید بود. گفتیم چه رسید ترا در خواب؟ گفت قیامت نمودند ما را در خواب، و وادی عظیم دیدم از آتش و بر سر آن جبری باریک بر حد تیغ شمشیر، و مردم را بنامهای ایشان میخواندند و بر آن جسر میگذرانیدند، یکی می‌رست و دیگری می‌خست، یکی میگذشت و یکی در آتش می‌افتاد، آن گه مرا خواندند بنام

خود رفتم بر آن جسر و میلرزیدم و براست و چپ میچسبیدم، آخر دو مرغ سفید را دیدم یکی براست و یکی بچپ و مرا راست میداشتند و از آتش نگاه میداشتند، تا آخر بآن جسر باز گذشتم. آن گه آن مرغان را گفتم که شما چه باشید و کی اید؟ گفتند. ما سوره البقره و آل عمران که الله تعالی ترا بما خلاص داد که ما را بسیار خوانده‌ای.

بو ذر غفاری از مصطفی پرسید که از قرآن کدام سوره مه؟ جواب داد که سوره البقره. پرسید که از این سوره کدام آیت بزرگوارتر؟ گفت: آنچه در آن کرسی یاد کرده است یعنی آیه الكرسی که پنجاه کلمه است همه تقدیس خداوند عزّ و جلّ.

و در سوره البقره پانزده مثل است، و صد و سی حکم، و خود در آیه دین بآخرپسوره چهارده حکم است، و جمله سوره دویست و هشتاد و شش آیت است بعدد کوفیان.

و شش هزار و صد و یازده کلمت است، و بیست و پنج هزار و پانصد حرف، و در مدنی شمرند این سوره را که از اوّل تا آخر بمدینه فرو آمد، مگر آیت وَ اتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ که این آیت بکوه منا فرود آمد روز عید اضحی و مصطفی در آخر خطبه عید بود و این آیت هم در مدنی شمرند که مصطفی آن گه مقام بمدینه داشت. و هر چه از قرآن در آن ده سال یا سیزده سال آمد که مصطفی بمکه بود پیش از هجرت آن همه مکی است و هر چه در آن ده سال آمد که مصطفی بمکه بود آن همه مدنی است، هر چند که بمدینه بودی مقیم یا از مدینه مسافر. چنانکه قرآن آمد به تبوک و بدر و طائف آن همه مدنی شمرند، که آن گه مقام بمدینه داشت، نه بینی که شب معراج بشام قرآن برو فرو آمد. و بآسمان او را قرآن دادند و آن همه مکی شمرند که او را از مکه بشام و آسمان برده بودند.

و درین سوره بیست و شش جای منسوخ است مع اختلاف العلماء فيه و چنانکه بآن رسیم و شرح دهیم ان شاء الله. اکنون تفسیر گوئیم: بسم الله الرحمن الرحيم الم: علما را اختلاف است باین حروف هجا که در ابتداء سورتهاست، محققان علما بر آنند که این از متشابهات قرآن است، که علوم خلق از آن قاصر است و الله بدانستن آن مستأثر. میگوید وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ. الله داند که چرا این حروف از دیگر حروف اولی‌تر بود بیان کردن، سرّ این بجز الله نداند. بو بکر صدیق ازینجا گفت «الله را در هر کتاب سرّیست و سرّ او در قرآن این حروف است» بعضی از مفسران گفتند که این نام سوره است بدلالات این خبر که مصطفی علیه السلام گفت: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَرَأَ طَهَ وَ يَسَ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ بِالْفِعْلِ». و الارض بالف عام».

الله تعالی طه و یس برخواند پیش از آفرینش آسمان و زمین بهزار سال، معنی آنست. که سوره طه و یس جمله برخواند پس دلیل است اینکه طه و یس نام سوره است. ابن عباس گفت: سوگندهاست که الله تعالی یاد میکند بحروف هجا که مدار نامهای نیکو و صفتهای بزرگوار خداوند عزّ و جلّ باین حروف است.

و مراد باین سه حرف جمله حروف تهجی است، و در لغت عرب رواست که جمله را ببعض عبارت نهند چنانکه گفت اذا قیل لهم اركعوا لا یركعون ركوع گفت و مراد بآن جمله نمازست و قال تعالی وَ اسْجُدْ وَ اقْتَرِبْ یرید به الصلاة و قال تعالی بما قَدَّمْتَ ایدیكُم یعنی به جمیع الأبدان. فکذلك عبّر الله تعالی بهذه الحروف عن جملة الحروف.

و هم از ابن عباس روایت کنند که گفت: الم ای انا الله اعلم چنانست که الف اشارت است بانا و لام اشارت است با علم. هر حرفی بجای خویش معنی میدهد برّ خویش. و گفته‌اند الم معنی آنست که الم بك جبرئیل ای نزل به علیکم. یعنی این آن حروف است که جبرئیل از آسمان فرود آورد بشما.

و گفته‌اند که رسول خدا در صدر اسلام در نمازها قرائت آشکارا خواندی، مشرکان بر در مسجد بایستادند و گفتند لا تسمعوا لهذا القرآن و الغوا فيه. یکی صفیری میکرد و یکی دست میزد یعنی که تا کسی از رسول خدا قرآن نشنود، که رسول خدا هر گه که قرآن خواندی هر کس که شنیدی همگی دل خویش بوی دادی و بآن مشغوف گشتی، مشرکان چنان میکردند تا مردم را از سماع وی باز دارند. رسول خدا چون دید که ایشان چنین میکنند در نماز پیشین و دیگر جهر بگذاشت و قرائت نرم خواند.

اما در نمازهای دیگر هم چنان باواز میخواند، و مشرکان هم چنان آمدند و تفسیر و تصفیق میکردند، و رسول خدا بآن دلنتگ و رنجور میشد پس ربّ العالمین ان حروف تهجی فرو فرستاد بیرون از عادت و بر خلاف سخن ایشان تا ایشان چون آن بشنیدند، ایداء رسول بگذاشتند، و از تعجب بآن سخن باستماع آن و ما بعد آن مشغول شدند و این قول ابو روق است و اختیار قطرب.

قومی گفتند این حروف در ابتداء سورتها اظهار اعجاز قرآنست و تنبیه عرب بر صدق نبوت و رسالت مصطفی، که چون کافران گفتند اِنْ هَذَا اِلَّا اِفْكٌ افتراهُ این قرآن سخنیست که محمد صلی الله علیه و آله و سلم از ذات خویش میگوید و از بر خویش مینهد، «لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا.» اگر خواهیم ما نیز هم چنان بگوئیم. ربّ العالمین گفت: اگر چنانست که شما می‌گویید فاتوا بسورة من مثله، شما نیز از بر خویش سوره چنان بنهید، که این کتاب از این حروف تهجی است که لغت شما و زبان شما و کلام شما بنا برین حروف است. پس چون نتوانستند و از آن درماندند معلوم شد که قرآن معجز است.

و اهل سنت گفته‌اند این حروف گواهی بداد و بیان کرد که قرآن را حروف است و بحروف قایم است، و هر که جز این گوید حقّ را مکابر است و معاند، و در آن ملحد.

و بدانکه مردم درین حروف سه گروه‌اند: قومی از اهل بدعت گویند مخلوقست هم در کلام خالق هم در کلام مخلوق، قومی گویند در قرآن نامخلوقست و در غیر قرآن مخلوق، و این هر دو فرقه بر باطلند. و از حق دور بآنچه گفتند، و فرقه سوم اهل سنت‌اند که گفتند: حروف هر جای که هست علی الاطلاق نامخلوقست بی آنکه در آن تفصیل آرند یا تمییز کنند، و دلیل بر قول اهل سنة از قرآن آنست که میگوید آن را که آفریند کُنْ فَيَكُونُ اگر این کاف و نون مخلوقست پس کافی و نونی دیگر باید تا این «کن» با آن دو حرف بآفریند. و اگر آن دو حرف نیز مخلوقست پس دو حرف دیگر باید خلق آن را، و این هرگز به نرسد معلوم شد که حرف باصل نه مخلوقست. و از جهت سئۀ امیر المؤمنین علی ع گفت مصطفی را پرسیدم از اجد هوز حطی، فقال «یا علی ویل لعالم لا یعرف تفسیر ابی جاد: الالف من الله و الباء من الباری و الجیم من الجلیل»

رسول خدا خبر داد که این حروف در کلام آدمیان هم از نام خدای عزّ و جل است و نامهای خدا باجماع قدیم است، ازینجا گفت عیسی ع در بعضی از اخبار که بنامهای الله سخن میگویند اینان انگه بوی عاصی میشوند. و یکی پیش احمد بن حنبل نشسته بود گفت فلان کس میگوید. که الله چون حرف را بیافرید اضطجعت اللام و انتصبت الالف فقالت لا اسجد حتی اوامر. امام احمد گفت این سخن کفر است و گوینده این کافر، من قال انّ حروف التهجی محدثه فهو کافر، قد جعل القرآن مخلوقا.

و شافعی گفت «لا تقولوا بحدث الحروف فانّ اليهود اول من هلكت بهذا و من قال بحدث حرف من الحروف فقد قال



همه خلق بآن محجوج اند و بران خوانده، و متقیان علی الخصوص بآن منتفع اند و بآن راه راست یافته. این همچنانست که بر عموم گفت «أَنْ أُنذِرَ النَّاسَ» پس جای دیگر تخصیص کرد و گفت «إِنَّمَا تُنذِرُ مَنْ اتَّبَعَ الذِّكْرَ» یعنی ائما ینفع بالانذار من اتبع الذکر كما انّ القرآن هدی للناس علی العموم و المتقون ینتفعون بالهدی. و به قال بعضهم «القرآن هدی للمتقین و شفاء لما فی صدور المؤمنین، و قر فی آذان المكذبین و عمی لابصار الجاحدین، و حجّة بالغة علی الکافرین فالؤمن به مهتد و الکافر به محجوج.»

الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ یعنی یؤمنون بالله و ملائکته و کتبه و رسله و الیوم الآخر و الجنة و النار و لقاء الله و الحیاة بعد الموت و البعث فهذا غیب کله هر چه وراء دیوار است از تو غیب است خدای را نادیده می دوست داری و بیکنایه وی می اقرار دهی ایمانست بغیب، مصطفی را نادیده می استوار گیری و برسالت و نبوت وی گواهی دهی ایمان است بغیب. حارث قیس از تابعین بود روزی میگفت فرا عبد الله مسعود که یا اصحاب محمد نوشتان باد دیدار مصطفی و مجالست و صحبت وی که یافتید عبد الله گفت انّ امر محمد کان نبیا لمن رآه و الّذی لا اله غیره ما آمن مؤمن افضل من ایمان بغیب. یعنی شما که او را ندیدید ایمان شما فاضلتر است که ایمان بغیب است، ثمّ قرأ الَّذِینَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ. برین تفسیر بآه که متصل بغیب است بآه حال گویند نه بآه تعدیه فکانه قال الذین یؤمنون بی وهم غائبون، لم یأتوا بعده، و یشهد لذلك ما روی ابن عباس قال قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم «ای الخلق اعجب ایمانا قالوا الملائکة. قال و کیف لا تؤمن الملائکة و هم یرون ما یرون، قالوا الانبیاء قال و کیف لا یؤمن الانبیاء و هم یرون الملائکة تنزیل علیهم؟ قالوا فمن هم یا رسول الله؟ قال قوم یأتون من بعدکم یؤمنون بی و لم یرونی، و یصدّقوننی و لم یرونی.

و روی فی بعض الاخبار انهم قالوا یا رسول الله هل من قوم اعظم منا اجرا أمّا بک و اتبعناک؟ فقال ما یمنعکم من ذلك و رسول الله بین اظهر کم یاتیکم بالوحی من السماء، بل قوم یأتون من بعدی یأتیهم کتاب بین لوحین فیؤمنون به و یعملون بما فیہ، اولئک اعظم اجرا منکم

ابن جریج گفت: الذین یؤمنون بالغیب یعنی بالوحی نظیره قوله و ما هوَ علی الغیب بضّین ای علی الوحی. و قوله عنده علم الغیب ای علم الوحی و قوله عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه ای علی وحیه و قیل معناه یؤمنون بالقدر.

شیخ الاسلام انصاری گفت: غیب بر سه گونه است: غیبی هم از چشم و هم از خرد، و غیبی از خرد نه از چشم، و غیبی از چشم نه از خرد. اما آن یکی که از چشم غیب است نه از خرد آخرت است سرای آن جهانی و فریشتگان روحانی، و جنیان از چشم پوشیده اند اما علم را حاصلند و در عقول معلوم. و آنچه از عقل غیب است نه از چشم لونهاست و صوتها، چشم را و حس را حاصل اند و از عقول غیب. و او که از عقل غیب است و از چشم امروز الله تعالی است در دنیا از چشم و خرد هر دو غیب است. و فردا در آخرت از عقل غیب است، مؤمنان باین همه گرویده اند در تصدیق خبر بنور تعریف. و قال الاصمعی سألتنی اعرابیة عن الغیب، فقلت الجنة و النار فقلت هیهات اشرف الغیب علی الغیب ای اشرف الله علی القلوب الغائبة، فأمّنت به سرّا.

و یُفِیْمُونَ الصَّلَاةَ. و نماز بیای میدارند این نماز فریضه است و این اقامت نگه داشت وقت آنست. و هر چه در قرآن از اقامت است، اقیموا الصلّاة و اقاموا الصلّاة و یقیمون الصلّاة همه بیای داشتن و نگه داشتن وقت اول است آن گه فرمان متوجه گردد و حجّت لازم، و خطاب واقع، و مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم گفت: اول الوقت رضوان الله و آخره عفو الله.



اینست اختیار. شافعی گفت. رضاء الله دوستتر دارم از عفو او. و رضاء برتر از عفو است هر کس که رضاء یافت عفو یافت، و نه هر کس که عفو یافت رضاء یافت.

و بدانکه از ارکان دین پس از توحید هیچ رکن شریفتر از نماز نیست، در قرآن جایها ذکر توحید و ذکر نماز در يك نظام آورد، چنانکه گفت لا إله إلا أنا فاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي. وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ. مَنْ أَمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَالْمُؤْمِنُونَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ، وَمَا أَنْزَلَ مِنْ قَبْلِكَ، وَالْمُؤْمِنِينَ الصَّلَاةَ. و مصطفی گفت نماز عماد دین است من ترکها فقد هدم الدين.

و قال صلى الله عليه وآله وسلم العهد الذي بيننا وبينهم الصلاة فمن تركها فقد كفر. و عزت قرآن تهدید میکند کسانی را که در نماز تقصیر کنند و حقوق آن فرو گذارند و گفت: فخلف من بعدهم خلف اضاعوا الصلاة و اتبعوا الشهوات فسوف يلقون غيًّا

و اندر قرآن هزار جای ذکر نماز است بامر و خبر و بیان ثواب فعل آن، و نشان عقاب ترك آن بتعريض و تصریح از بهر تصحیح اعتقاد اهل ایمان را. و عاقل چون در وضع و شرع نماز تأمل کند و چونی نهاد وی بداند، و حکمت ترتیب وی بشناسد، و مناسبت افعال و اقوال و اعمال و احوال نماز به ببیند، یقین شود او را که نماز سرمایه سعادت است و پیرایه شهادت. و بدانکه هیچ عبادت مانند نماز نیست، و هر که بگذارد دلیل است که وی را اندر دل نیاز نیست، و اندر جان با آفریدگار راز نیست. مصطفی گفت: لو يعلم المصلی من یناجی ما التفت.

و در ابتداء اسلام مصطفی را اول بنماز شب فرمودند باین آیت که یا أَيُّهَا الْمُرْمَلُ هَذِهِ كُنَايَةُ عَنِ النَّائِمِ كَأَنَّهُ يَقُولُ أَيُّهَا النَّائِمُ اللَّيْلُ كُلَّهُ قَمِ فَصَلِّ. مصطفی و یاران يك سال نماز شب گزاردند و کاری عظیم پیش گرفتند و رنجی بسیار بر خود نهادند تا پایهای ایشان آماس گرفت، و همه شب نماز میکردند هر چند که واجب بریشان نیمه شب بود یا سه يك و یا دو سه يك بر تخییر، اما می ترسیدند که ازیشان چیزی فائت شود از آن همه شب در نماز می بودند و البته نمی خفتند. چون يك سال بر آمد ناسخ این آمد که عَلِمَ أَنْ لَنْ تُحْصَوْهُ. و اول نسخی در شریعت در ابتداء اسلام این بود میگوید ما میدانیم که شما طاقت ندارید که تا آخر عمر همه شب نماز کنید فَأَقْرَبُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ. ای صَلُّوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الصَّلَاةِ آن چندان که توانید نماز کنید بی تقدیری، قیل فی التفسیر و لو قدر حلب شاةٍ پس يك سال برین تخفیف بودند آن گه ناسخ این آمد وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ و این مجمل بود کس ندانست که چندست مصطفی این مجمل را مفسر کرد و گفت خمس صلوات فی الیوم و اللیلة پس این نماز پنجگانه همه دو رکعت بودند آن گه دیگر باره در نماز پیشین و دیگر شام و خفتن بیفزودند و نماز بامداد و نماز مسافر باصل خویش بگذاشتند اینست اختلاف احوال نماز در ابتداء اسلام.

و اندر خبر آمده است که در ابتداء اسلام چون کسی اندر رسیدی و رسول اندر نماز بودی آن کس سلام گفتی رسول جواب دادی، پس عبد الله مسعود غائب شد مدتی و در حال غیبت وی سخن گفتن در نماز منسوخ گشت. چون عبد الله باز آمد رسول آن ساعت در نماز بود عبد الله سلام گفت. رسول جواب نداد، عبد الله غمگین گشت و متحیر نشست. چون رسول خدا سلام نماز باز داد وی را گفت چه رسید ترا یا عبد الله؟ گفت فریاد همی خواهم از خشم خدای و رسول خدای رسول گفت چیست این سخن؟ عبد الله گفت سلام مرا جواب ندادی مصطفی گفت: ان فی الصلاة لشغلا عن السلام

اندر نماز چندان مشغولی هست که بسلام خلق نپردازم. پس معلوم گشت عبد الله را که سخن گفتن در نماز منسوخ شد. و بروایتی دیگر مصطفی علیه السلام گفت: انّ صلوتنا هذه لا يصلح فيها شيء من كلام الناس، اّما هي قراءة و تسبیح و دعاء.

وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ رزق اینجا گفته‌اند که نصابهای زکاة است نصاب شتر و گاو و گوسپند و غله و خرما و انگور و مال تجارت و زر و سیم و صاع فطر و نفقه اینجا زکاة است پس آن گه صدقات خداوندان کفاف و ایثار درویشان بآن ملحق است. سدی گفت این نفقه مرد است بر عیال و زیردستان خویش که پیش از فرایض زکاة این آیت فرود آمد، و حقیقت رزق آنست که آدمی را ساختند تا بوی ارتفاق و انتفاع گیرد، چون طعام و لباس و مسکن از وجه حلال یا از وجه حرام همه رزق است، الله اینهمه آفریده و به بنده رسانیده یکی را حلال روزی و بآن رستگار، یکی را حرام روزی و بآن گرفتار.

روی عن النبي صلى الله عليه و آله و سلم انه قال انّ روح القدس نفث في روعي انّ نفا لن تموت حتى تستكمل رزقها، فاتقوا الله و اجملوا في الطلب، خذوا ما حلّ و دعوا ما حرّم.

قومی گفتند رزق تمليك است و ممّا رزقناهم ای ملکانهم و این باطل است که مرغان هوا و ددان صحرا را از الله روزی میرسد و ایشان را ملك نیست. و داود علیه السلام این دعا بسیار گفتی: يا رازق العباب في عثته و جابر العظم الكسير المهيض ای خداوندی که بچه مرغ را در آشیان روزی دهی گویند این بچه غراب را میگوید و ذلك اّنه يقال اذا تفقأت عنه البيضة خرج ابيض كالشحمة فاذا راه الغراب انكره لبياضه فتركه، فيسوق الله تعالى البق عليه فتقع عليه لزهومة ريحه فيلقطها و يعيش بها الى ان يحمم ريشه.

و يسود، فيعاوده الغراب و يألفه و يلقمه الحبّ.

وَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بما أنزل إليك قول عبد الله مسعود و روایت ضحاک از ابن عباس آنست که این آیت در شأن مؤمنان اهل کتاب فرو آمد. عبد الله سلام و اصحاب وی که بتورات و انجیل و زبور ایمان دادند و بپذیرفتند و بقرآن تمسک کردند. کلبی و سدی و جماعت مفسران گفتند مؤمنان این امت‌اند که ایشان بهرچه از آسمان فرو آمد از کتب و صحف ایمان آوردند، ربّ العالمین ایشان را در آن بستود و گفت يؤمنون بما انزل اليك میگردند ایشان بهر چه فرو آمد بر تو از قرآن. و جز از آن که نه خود تنها قرآن بوی فرو آمد که هر چه سنت مصطفی است تا جبریل بوی فرو آمد نگفت و نهاد. و به قال تعالى و ما ينطق عن الهوى. و در خبر است، که «نزل على جبريل فلقتني السنة كما لقتني القرآن.»

و درست است که جهودان از مصطفی پرسیدند که بهترین جای کدامست و بدترین کدام؟ مصطفی گفت.

ما المسؤل باعلم من السائل حتى اسأل

جبریل از جبرئیل پرسید و همین گفت: حتى اسأل ربّ العزّة ثم نزل جبریل. فقال لقد دنوت من الله عزّ و جلّ دنوا ما دنوت مثله حتى كان بيني و بين الله عزّ و جلّ سبعون الف حجاب من نور فسألته عن خير البقاع و شرها فقال «خير البقاع المساجد و شر البقاع الاسواق.»

مذهب اهل سنت و جماعه آنست که هر چه برین نسق بروایت ثقات از مصطفی درست شود که الله گفت یا جبریل گوید که الله گفت چنانک در خبر است: قسمت الصلاة بيني و بين عبدی نصفين، جای دیگر گفت اعددت لعبادی

الصالحين ما لا عين رأت، جاي ديگر گفت انا اغنى الشركاء عن الشرك حرمت الظلم على نفسى الصوم لى و انا اجزى به انا عند ظن عبدى بى

هر چه از اين نمط آيد حكم آن حكم كتب منزل است، نامخلوق و نامجمول، هر كه آن را مخلوق گويد يا لفظ و حروف آن مخلوق گويد ضال است و ملحد، و حق را مكابر.

وَ مَا أَنْزَلَ مِنْ قَبْلِكَ يَعْنِي تَوْرِيَةَ مُوسَى وَ انجِيلَ عِيسَى وَ زبور داود و صحف شيث و ادريس و ابراهيم. و فى حديث ابى ذر عن رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم قال نزلت على ابراهيم عشر صحائف و على موسى قبل التورية عشر صحائف.

و روى انه قال انزل على شيث خمسين صحيفة و انزل على اخنوخ و هو ادريس ثلثين صحيفة و انزل على ابراهيم عشر صحائف و على موسى قبل التورية عشر صحائف.

وَ بِالْآخِرَةِ يَعْنِي وَ بِالنَّشْأَةِ الْآخِرَةِ، وَ قِيلَ بِالذَّارِ الْآخِرَةِ. سَمَّيْتَ آخِرَةَ لِتَأْخُرَهَا عَنِ الدُّنْيَا، وَ قِيلَ لِتَأْخُرَهَا عَنِ اعْيَنِ الْخَلْقِ. هُمْ يُوقِنُونَ الْيَقِينَ ضَرْبٌ مِنَ الْعِلْمِ، يَحْصُلُ بَعْدَ النَّظَرِ وَ الْاسْتِدْلَالِ. وَ بَعْدَ ارْتِفَاعِ الشُّكِّ، وَ لِذَلِكَ لَا يُوصَفُ بِهِ الْبَارِئُ جَلَّ جَلَالُهُ. رَبِّ الْعَالَمِينَ دَرِينِ آيَةٍ وَ دَرِ صَدْرِ سُورَةِ لِقْمَانَ نَمَازِ وَ زَكَاةِ وَ اِيْمَانِ بَرَسْتَخِيْزِ بِيْ كَمَانِ دَرِ يَكِ نِظَامِ كَرْدِ قَرَايِنِ يَكِدِيْگَرِ، اَزِ بَهْرِ اَنِ كِهْ اَنِ قَوْمِ بِهْ رَسْتَخِيْزِ يَقِيْنِ نَبُوْدَنْدِ مِيْگَرُوِيْدَنْدِ گَرُوِيْدَنِ كَمَانِ اَمِيْغِ مِيْگَفْتَنْدِ مَا نَدْرِ مَا السَّاعَةِ؟ اِنِ نَظْرًا اَلَا ظَنًّا وَ مَا نَحْنُ بِمَسْتَيَقِيْنِ كَفْتَنْدِ مَا نَدَانِيْمِ كِهْ اِيْنِ رَسْتَخِيْزِ چِيْسْتِ وَ حَالِ اَنِ چُوْنَسْتِ، ظَنِ مِيْ بَرِيْمِ وَ بِيْقِيْنِ نَمِيْدَانِيْمِ. اللهُ تَعَالَى بِيْ كَمَانِ بَرِيْنِ شَرْطِ كَرْدِ وَ بَا نَمَازِ وَ زَكَاةِ قَرِيْنِهْ كَرْدِ.

اهل معانى و خداوندان تحقيق گفتند بناء ترتيب اين هر دو آيت بر تقسيم ايمانست از بهر آنك ايمان دو قسم است اول شناختن راه دين و اسباب روش در آن بشناختن و طلب وسيلت حق كردن و هو المشار اليه بقوله تعالى ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَ بَقَوْلِهِ وَ ابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ. قسم ديگر از خود برخاستن است، و در راه دين برفتن، و رسيدن را بكوشيدن و هو المشار اليه بقوله وَ جَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ وَ بَقَوْلِهِ هَذِهِ سَبِيلِي ادْعُوا إِلَى اللَّهِ.

قسم اول صفت آن مؤمنان است كه در آيت اول ذكر ايشان رفت يعنى كه بشهادت زبان و عبادت اركان راه دين بشناختند و طلب وسيلت كردند. قسم دوم صفت ايشانست كه در آيت دوم وصف الحال ايمان ايشان كرد كه حقايق آيات تنزيل بدانستند، و ذوق آن بيافتند تا در روش آمدند و بمقصد رسيدند. همانست كه رب العالمين در وصف ايشان گفت وَ هُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَ جَايِيْ دِيْگَرِ كَفْتِ هُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّيْ. كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْاِيْمَانَ. همانست كه ايشان را وعده كرامت و ثواب داد گفت «وَ مَنْ يَّقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيْهَا حُسْنًا».

ثم قال تعالى أولئك على هدى من ربهم اى صواب و حق و حجة است.

وَ اُولَئِكَ هُمُ الْمُقْلِحُونَ اى الباقون فى النعيم المقيم، ادركوا ما طلبوا، و نجوا من شر ما منه هربوا.

فلح و فلاح كنايت است از بقا و بيرون آمدن، و بكامه رسيدن، و پاينده ماندن، ميگويد ايشان كه باين صفت اند براست راهي اند، و بر روشنايي، و آن صنف اول اند كه از ايمان در قسم اول اند وَ اُولَئِكَ هُمُ الْمُقْلِحُونَ صنف ثاني اند كه بيروز آمدند و از هر چه ميترسيدند ايمان گشتند، و بناز و نعيم جاويدان رسيدند.

اين خطبه كتاب است و آفرين بر گرويدگان، و صفت ايمان ايشان، و خبر دادن از سرانجام كار ايشان در آن جهان.

النوبة الثالثة



«الم» التّخاطب بالحروف المفردة سنّة الاحباب فی سنن المحارب فهو سرّ الحبيب مع الحبيب، بحيث لا یطلع علیه الرّقیب.

بین المحبّین سرّ لیس یفشیه      قول و لا قلم للخلق یحکیه  
زان گونه پیامها که او پنهان داد      یک ذره بصد هزار جان نتوان داد

در صحیفه دوستی نقش خطی است که جز عاشقان ترجمه آن نخوانند، در خلوت خانه دوستی میان دوستان رازی است که جز عارفان دندنه آن ندانند، در نگارخانه دوستی رنگی است از بی‌رنگی که جز والهان از بی‌چشمی نه بینند:

جمال چهره جانان اگر خواهی که بینی تو      دو چشم سرت نابینا و چشم عقل بینا کن

تا با موسی هزاران کلمه بهزاران لغت برفت با محمد صلی الله علیه و آله و سلم در خلوت او ادنی بر بساط انبساط این راز برفت. که الف قلت لها قفی فقالت قاف آن هزاران کلمه با موسی برفت و حجاب در میان، و این راز با محمد می‌برفت در وقت عیان. موسی سخن شنید گوینده ندید، محمد صلی الله علیه و آله و سلم راز شنید و در راز دار مینگرید. موسی بطلب نازید که در طلب بود، محمد بدوست نازید که در حضرت بود. موسی لذت مشاهده نیافته بود ذوق آن ندانسته بود، از سمع و ذکر فراتر نشده بود، همه روح وی در شنیدن بود از آن با وی فراوان گفت، باز محمد صلی الله علیه و آله و سلم از حدّ سمع بنقطه جمع رفته بود، غیرت مذکور او را با ذکر نگذاشته بود، موج نور او را از مهر بر گذاشته بود، تا ذکر در سر مذکور شد و مهر در سر نور، جان در سر عیان شد، و عیان از بیان دور، پس دل که در قبضه نازد غرقه عیان خبر را چکند؟ جان که در کنف آساید با ذکر فراوان چه پردازد؟

کسی کورا عیان باید خبر پیشش و بال آید      چو سازد باعیان خلوت کجا دل در حبر بندد

گفته‌اند الم نواختی است بزبان اشارت که با مهتر عالم رفت، یعنی افرد سرک لی، و لّین جوارحک لخدمتی، و اقم معی یمحور سومک تقرب مئی، ای سید از پرده واسطه جبریل یک زمان در گذر تا صفت عشق نقاب تعزّز فرو گشاید و آن عجائب الذّخائر و درر الغیب که ترا ساخته است با تو نماید.

جبرئیل آنجا گرت زحمت کند خورش بریز      خون بهای جبرئیل از گنج رحمت باز ده

ای مهتر، یک قدم از خاک بیرون نه تا چون عیان بار دهد ساخته باشی و از اغیار پرداخته، ای مهتر، آنچه آن جوانمردان بسیصد و نه سال در خواب نوش کردند تو در یک نفس در بیداری نوش کن که خانه خالی است و دوست تراست.

شب هست و شراب هست و عاشق تنهاست      برخیز و بیا بتا که امشب شب ماست

و گفته‌اند الف اشارت که آنا، لام لی، میمنه منی آنا منم که خداوندم، رهی را مهر پیوندم، نور نام و نور پیغام دلها را روح و ریحانم، جانها را انس و آرامم.

لی هر چه بود و هست و خواهد بود همه ملک و ملک من، محکوم تکلیف و مقهور تصریف من. غالب در ان امر من، نافذ در آن مشیّت من، بود آن بداشت من، حفظ آن بعون من. مئی هر چه آمد از قدرت من آمد، هر چه رفت از علم من رفت، هر چه بود از حکم من بود. این تنبیه است بندگان را که شما عقل و دانش خویش معزول کنید تا برخوردارید. کار با من گذارید تا بهره برید، خدمت صافی دارید تا بار یابید، حرمت رفیق گیرید تا پیشگاه را بشائید، بر مرکب مهر نشینید تا زود بحضرت رسید، همت یگانه دارید تا اول دیده در دوست بینید.



المتقون.».

عمر خطاب کعب الاحبار را گفت که از تقوی با من سخنی گوی. گفت یا عمر بخارستان هیچ بار گذر کردی؟ گفت کردم. گفتا چه کردی و چون رفتی در آن خارستان؟ گفتا متشمّر فراهم آمدم و جامه با خود گرفتم و خویشتن را از خار بپرهیزیدم گفت یا عمر آنست تقوی و فی معناه انشدوا:

خَلَّ الذُّنُوبَ صَغِيرَهَا وَ كَبِيرَهَا فَهِيَ التَّقَى      كُنْ مِثْلَ مَا شِئْتَ فَوْقَ أَرْضِ الشُّوكِ يَحْذُرُ مَا يَرَى

لا تحقرنّ صغيرة انّ الجبال من الحصى آن گه صفت متقیان و حلیت ایشان در گرفت گفت: الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ خدای را نادیده دوست دارند و بیگانگی وی اقرار دهند و بیکنایی وی در ذات و صفات بگروند و پیغامبر وی را نادیده استوار گیرند و رسالت وی قبول کنند و براه سنت وی راست روند و پس از پانصد سال سیاهی بر سپیدی بینند بجان و دل قبول کنند. و پیغام که گزارد و خبر که داد از عالم ملکوت و سدره منتهی و جنّات مأوی و عرش مولی و عاقبت این دنیا، بدرستی آن گواهی دهند. و بهمه بگروند. ایشانند که مصطفی (ع) ایشان را برادران خواند و گفت: واشوقاه الی لقاء اخوانی!

وَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ نَمَازَ كُنْتُمْ فِيهَا كَمَا كُنْتُمْ تُبَيِّنُونَ بَيْنَ يَدَيْهِمْ وَ كُنْتُمْ خَلِيفَتُهُمْ وَ كُنْتُمْ رُشَدًا لِقَوْمٍ كَفَرُوا

لَقَوْلِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اَعْبُدِ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَان لَمْ تَكُن تَرَاهُ فَانَّهُ يَرَاكَ

و قال صلى الله عليه وآله وسلم «انّ العبد و اقام في الصلاة فانما هي بين عيني الرحمن جلّ و عزّ، فاذا التفت يقول الله عزّ و جلّ: ابن آدم الی من تلتفت الی خیر لك منی تلتفت ابن آدم، اقبل علیّ فانا خیر لك ممّن تلتفت الیه.»

کوش تا آن ساعه که بنماز در آیی اندیشه با نماز داری و دل با راز پردازی و بادب باشی و دل از نعمت برگردانی و قدر راز ولی نعمت بدانی، که دون همت و مختصر کسی باشد که راز ولی نعمت یافت و دل بنعمت مشغول داشت.

وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ در صفت متقیان بیفروزد گفت نواختی که برایشان نهادیم و نعمتی که ایشان را دادیم بشکر آن نعمت قیام کنند، بفرمان شرع درویشان را نوازند و با ایشان مواساة کنند، و نایبان حق دانند در فراگرفتن صدقات، و این خود راه عموم مسلمانانست که فریضه گزارند یا اندکی به تبرّع بیفزایند. اما راه اهل حقیقت درین باب دیگرست که ایشان هر چه دارند بذل کنند و نیز خود را مقصّر دانند. یکی پیش شبلی آمد گفت در دویست درم چند زکاة واجب شود؟ گفت از آن خود میرسی یا از آن من؟ گفت تا این غایت ندانستم که زکاة من دیگرست و زکاة شما دیگر؟

این را بیان کن. گفت اگر تو دهی پنج درم واجب شود و اگر من دهم جمله دویست درم و پنج درم شکرانه بر سر عامه امت که فریضه زکاة گزارند. حاصل کار ایشان آنست که گویند بار خدایا آنچه دادیم از ما راضی و خشنود هستی و اهل خصوص که جمله مال بذل کنند ثمره عمل ایشان آنست که الله گوید بنده من آنچه کردی از من راضی و خشنود هستی و شتان ما بینهما وصف الحال صدیق اکبر گواهی میدهند که چنین است پس از آنکه جمله مال خویش بذل کرد روزی پیامد بحضرت نبوت گلیمی سپید در پوشیده و خلالی از خرما پیش گلیم بیرون زده، قال فنزل جبریل و قال یا محمد انّ الله یقرنک السلام و یقول ما لابی بکر فی عبائه قد خلها بخلال؟ فقال یا جبریل انفق علیه ماله قبل الفتح. قال فانّ الله عزّ و جلّ یقول اقرئه السلام و قل له انّ الله عزّ و جلّ یقول اراض انت عنی فی فقرک هذا ام ساخط؟ فقال أسخط علی ربّی؟ انا عن ربّی راض.

و گفته‌اند قوام بنده و استقامت احوال وی بسه چیز است یکی دل، دیگر تن و دیگر مال. تا ایمان بغیب ندهد دل وی در

راه دین مستقیم نشود و روشنایی آشنایی در وی پدید نیاید، و تا فرایض نماز نگزارد سلامت و استقامت تن وی بر دوام راست نشود، و تا زکاة از مال جدا نکند آن مال با وی قرار نگیرد.

وَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَ مَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ. این آیت هم صفت متقیان است و اثبات ایمان ایشان بقرآن و غیر آن هر چه فرو آمد از آسمان از پیغام و نشان بزبان پیغامبران، رب العالمین ایشان را در آن بستود و به پسندید و ایمان ایشان قبول کرد، و هر شرفی و کرامتی که امتان گذشته را بود اینان را داد و بر آن بیفزود و هر گران باری و سختی که بریشان بود ازینان فرو نهاد. ایشان را روزگار عمل درازتر بود و این امت را ثواب طاعت بیشتر، ایشان را نوبت وقتی بود و عقوبت ساعتی، و گناهان این امت را مجال نوبت تا وقت نزع و عقوبت در مشیت. و انگه رب العالمین منت نهاد بر مصطفی (ع) و گفت «و ما کنت بجانب الطور اذ نادینا»

ای مهتر تو آنجا نبودی حاضر بر آن گوشه طور که ما با موسی سخن تو گفتیم و سخن امت تو؟

موسی گفت بار خدایا من در توریة ذکر امتی میخوانم سخت آراسته و پیراسته و پسندیده، سیرتها نیکو دارند و سریرتها آبادان، که اندایشان؟ فقال الله تعالى فتلك امّة محمد. موسی مشتاق این امت شد گفت بار خدایا روی آن دارد که ایشان را با من نمایی؟ گفت نه که ایشان را وقت بیرون آمدن نیست. اگر خواهی آواز ایشان بگوش تو رسانم. پس الله بخودی خود ندا در عالم داد که «یا امّة احمد»

هر چه تا قیام الساعة امت وی خواهند بود همه گفتند لَنَبِيكَ رَبَّنَا وَ سَعَدِيكَ چون ایشان را برخوانده بود بی تحفه باز نگردانید، گفت: اعطيتكم قبل ان تسألوني و غفرت لكم قبل ان تستغفروني.

عجب نیست که موسی کلیم ص پس از آنک در وجود آمده بود و شرف نبوت و رسالت یافته و مناجات حق را بیپایان کوه طور شده الله او را بندا برخواند. عجبتر اینست که قومی بیچارگان و مثنی آلودگان ناآفریده هنوز در کتم عدم بعلم الله موجود، ایشان را بندا میخواند و ببندگی می‌نوازد.

وَ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ وَ برستاخیز و احوال غیبی چنان بی گمان باشند که حارثه آن گه که مصطفی پرسید از وی که: کیف اصبحت یا حارثه؟ قال اصبحت مؤمنا بالله حقا و کائی باهل الجنة یزاورون و کائی باهل النار یتعاونون کائی انظر الی عرش ربی بارزا مصطفی ص او را گفت عرفت فالزم. هذا عامر بن عبد القیس یقول لو کشف الغطاء ما از ددت یقینا.

أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ. اینت پیروزی بزرگوار و مدح بسزا، اینت دولت بی‌نهایت و کرامت بی‌غایت، در فراست بریشان گشاده و نظر عنایت بدل ایشان روان داشته، و چراغ هدی در دل ایشان افروخته تا آنچه دیگران را غیب است ایشان را آشکارا، و آنچه دیگران را خبر است ایشان را عیان، انس مالک در پیش عثمان عفان شد قال و کنت رأیت فی الطریق امرأة فأمّلت محاسنها فقال عثمان یدخل علیّ احدکم و آثار الزّناء ظاهرة علی عینیة فقلت اوحی بعد رسول الله فقال لا و لکن تبصرة و برهان و فراسة صادقة. و قد قال صلی الله علیه و آله و سلم اتقوا فراسة المؤمن فانه ینظر بور الله

پیری را پرسیدند که این فراسة چیست؟ جواب داد که ارواح تنقلب بالملکوت فتشرف علی معانی الغیوب، فتنتطق عن اسرار الحق نطق مشاهدة لا نطق ظن و حساب. و فی معناه انشدوا.

فدیت رجالا فی الغیوب نزول و اسرارهم فیما هناك تجول

يرومون بالاسرار في الغيب مشهدا      من الحق ما للناس منه سبيل  
 فيلقون روح القدس في سرّ سرهم      و ييقون في معنى لديه نزول  
 رجال لهم في الغيب قرب و محضر      و انفسهم تحت الوجود قتيل

سری سقطی استاد جنید بود رحمهما الله، روزی فرا جنید گفت که مردمان را سخن گوی و ایشان را پند ده که ترا وقت است که سخن گویی جنید گفت خود را باین مثبت نمیدانستم و استحقاق آن در خود نمیدیدم آخر شبی مصطفی را بخواب دیدم و کان لیلۃ جمعة فقال لی تکلم علی الناس مصطفی وی را گفت که سخن گوی مردمان را جنید گفت من همان شب برخاستم پیش از صبح و بدر سرای سری رفتم فدققت علیه الباب فقال السری لم تصدقنا حتی قيل لك. روز دیگر بجامع بنشست و خبر در شهر افتاد که جنید سخن میگوید. غلامی نصرانی بیامد متنگروا گفت یا شیخ ما معنی قول رسول الله اتقوا فراسة المؤمن فانه ينظر بنور الله؟

فاطرق الجنید ثم رفع اليه رأسه فقال أسلم فقد حان وقت اسلامك. فاسلم الغلام. نگر تا اعتراض نیاری بر احوال ایشان و منکر نشوی فراسة ایشان را که این گوهر آدمی بر مثال آئینه ایست زنگ گرفته تا آن زنگ بر روی دارد هیچ صورت در وی پدید نیاید چون صیقل دادی همه صورتهای در آن پیدا شود، این دل بنده مؤمن تا کدورات معصیت بر آنست هیچ چیز در آن پیدا نشود از اسرار ملکوت، چون زنگ معاصی از آن باز شود اسرار ملکوت و احوال غیبی در آن نمودن گیرد، این خود مکاشفه دلست، و چنانکه دل را مکاشفه است جان را معاينه است. مکاشفه برخاستن عوایق است میان دل و میان حق، و معاينه هم دیداریست تا با دلست هنوز با خبرست چون بجان رسید بعیان رسید.

عالم طریقت و پیشوای اهل حقیقت شیخ الاسلام انصاری قدس الله روحه بر زبان کشف این رمز برون داده و مهر غیرت از آن برگرفته، گفت «روز اول در عهد ازل قصه رفت میان جان و دل، نه آم و حوا بود نه آب و گل، حق بود حاضر و حقیقت حاصل، و کنا لحکمهم شاهدین. قصه که کس نشنید بآن شگفتی، دل سایل بود و جان مفتی، دل را واسطه در میان بود و جان را خبر عیان بود هزار مسئله پرسید دل از جان همه متلاشی، در يك حرف جان همه را جواب داد. در يك طرف نه دل از سؤال سیر آمد نه جان از جواب نه سؤال از عمل بود نه جواب از ثواب، هر چه دل از خبر پرسید جان از عیان جواب داد تا دل باعیان بازگشت و خبر فرا آب داد. گر طاقت نبوشیدن داری مینبوش و گرنه به انکار مشتتاب و خاموش، دل از جان پرسید که وفا چیست؟ و فنا چیست؟ و بقا چیست؟ جان جواب داد که وفا عهد دوستی را میان در بستن است و فنا از خودی خود برستن است و بقا بحقیقت حق پیوستن است. دل از جان پرسید که بیگانه کیست؟ و مزدور کیست؟ و آشنا کیست؟

جان جواب داد که بیگانه رانده است، و مزدور بر راه مانده، و آشنا خوانده. دل از جان پرسید که عیان چیست؟ و مهر چیست؟ و ناز چیست؟ جان جواب داد که عیان رستاخیز است و مهر آتش خون آمیز است، ناز نیاز را دست آویز است. دل گفت بیفزای، جان جواب داد که عیان با بیان بدساز است، و مهر با غیرت انباز است، و آنجا که ناز است قصه درازست. دل گفت بیفزای، جان جواب داد که عیان شرح نپذیرد، و مهر خفته را براز گیرد، و نازنده بدوست هرگز نمیرد. دل از جان پرسید که کس بخود باین روز رسید؟

جان جواب داد که من این از حق پرسیدم حق گفت یافت من بعنایت است، و پنداشتن که بخود بمن توان رسید جنایت است. دل گفت دستوری هست يك نظر، که بماندم از ترجمان و خبر؟ جان جواب داد که ایدر خفته را آب رود و



انگشت در گوش آواز کوثر شنود؟ این قصه میان جان و دل منقطع شد، حق سخن در گرفت و جان و دل مستمع شد قصه میرفت تا سخن عالی شد و مکان از نیوشنده خالی شد، اکنون نه دل از ناز می بیاساید نه جان از لطف. دل در قبضه کرم است و جان در کنف حرم، نه از دل نشان پیدا نه از جان اثر، در هست نیست کرم مست و در عیان خبر، سرتاسر قصه توحید همین است، کنت له سمعا یسمع له. گواهی بداد که چنین است».

### النوبة الاولى

قوله تعالى إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيشَانِ كَه كَافِرٍ شَدَنَد سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ يَكْسَانَسْت بَرِيْشَانِ. أُنْذِرْتَهُمْ إِيشَانِ رَا بِيْم نَمَائِي وَ آگَاه كَنِي أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ يَا بِيْم نَمَائِي وَ آگَاه نَكْنِي لَا يُؤْمِنُونَ نَخَوَاهَنَد كَرُوِيْد.

حَتَمَ اللَّهُ مَهْر نِهَادِ اللَّهِ عَلَي قُلُوْبِهِمْ بَر دِلِهَائِ إِيشَانِ وَ عَلَي سَمْعِهِمْ وَ بَر كُوشِ إِيشَانِ، وَ عَلَي أَبْصَارِهِمْ وَ بَر چِشْمِهَائِ إِيشَانِ غِشَاوَةٌ پَرْدِهَائِسْت وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيْمٌ وَ إِيشَانِ رَا سْت عَذَابِي بَزْرِك.

وَ مِنْ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ أَز مَرْدَمَانِ كَسِ اسْتِ كَه مِي كُوِيْدِ أَمَّا بِاللَّهِ بَكْرُوِيْدِيْم بَخْدَائِ وَ بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ بَرُوَز رِسْتَاخِيْزِ وَ مَا هُمْ بِمُؤْمِنِيْنَ (۸) وَ إِيشَانِ كَرُوِيْدِه نِيْسْتَنَد

يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَ الَّذِينَ آمَنُوا چِنَان مِي پِنْدَارَنَد كَه خْدَائِ رَا مِي فَرِيْبِنَد وَ مُؤْمِنَانِ رَا مَا يَخْدَعُونَ وَ فَرِيْب نَمِيْسَانِنَد.

إِلَّا أَنْفُسَهُمْ مَكْرٌ بَا تَنْهَائِ خُوِيْشِ وَ مَا يَشْعُرُونَ (۹) وَ نَمِيْدَانِنَد كَه اِيْن فَرِهِيْب اسْتِ كَه دَر آنِنَد.

فِي قُلُوْبِهِمْ مَرَضٌ دَر دِلِهَائِ إِيشَانِ بِيْمَارِي وَ كَمَانِ اسْتِ فَرَادَهُمْ اللَّهُ مَرَضًا إِيشَانِ رَا بِيْمَارِي دِلِ افزُوْدِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيْمٌ وَ إِيشَانِ رَا سْت عَذَابِي دَرْدِ نَمَائِ دَرْدِ افزَائِ يَمَا كَاثُوا يَكْذِبُونَ (۱۰) بَا نِچِه دَرُوغِ كَفْتَنَد كَه رَسُوْلِ وَ پِيْغَامِ دَرُوغِ اسْتِ

وَ إِذَا قِيْلَ لَهُمْ وَ چُونِ كَه إِيشَانِ رَا كُوِيْنَد لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ تَبَاهِي مَكْنِيْدِ دَر زَمِيْنِ قَالُوا جَوَابِ دِهَنَد كُوِيْنَد اِيْمَّا نَحْنُ مُصْلِحُونَ (۱۱) مَا نِيْكِ كَنِنْدِ كَانِيْمِ وَ بَا سَامَانِ أُوْرِنْدِ كَانِ

«الَا» آگَاه بِيْدِ اِيْنَهُمْ هُمْ الْمُفْسِدُونَ بَدْرَسْتِي كَه إِيشَانِ آنِنَد كَه تَبَاهِ كَارَانِنَد وَ لَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ (۱۲) وَ لَكِنْ نَمِيْدَانِنَد كَه غَايْتِ اَنْ فِسَادِ چِيْسْتِ.

### النوبة الثانية

قوله تعالى إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا حَقِيْقَتِ كَفْرٍ دَر لَغْتِ عَرَبِ بِيْوَشِيْدِنِ اسْتِ، وَ بِيْگَاْنِه رَا بَانَ كَافِرٍ كُوِيْنَد كَه نَعْمَتِهَائِ خْدَاوَنَد عَزَّ وَ جَلَّ بَر خُوْدِ بِيْوَشِدِ.

وَ نَعْمَتِهَائِ اللَّهِ سَه قِسْمِ اسْتِ يَكِي نَعْمَتِ بِيْرُوْنِي چُونِ مَالِ وَ جَاهِ، دِيْگَرِ نَعْمَتِ بَدْنِي چُونِ صَحْتِ وَ قُوْتِ، سَدِيْگَرِ نَعْمَتِ نَفْسِي چُونِ عَقْلِ وَ فَطْنَتِ. وَ نَعْمَتِ نَفْسِي تَمَامْتَرِ اسْتِ وَ عَظِيْمْتَرِ، فِيْهَا يَتَوَصَّلُ اِلَى الطَّاعَاتِ وَ الْخِيْرَاتِ وَ اسْتِحْقَاقِ

الثَّوَابِ. وَ بَر حَسْبِ اِيْنِ تَقْسِيْمِ شُكْرِ وَ كَفْرِ نِهَادِنَد. پَسِ كَفْرِ عَظِيْمِ اَنْسْتِ كَه مَقَابِلِ نَعْمَتِ نَفْسِي اسْتِ، وَ كَافِرِ مَطْلُوْقِ بَرُوِيْ افْتَدِ كَه نَعْمَتِ نَفْسِي رَا كَفْرَانِ اَرْدِ كَه حَاصِلِ وِي بَجْحُوْدِ وَ جَدَانِيَّتِ وَ نُبُوْتِ وَ شَرَايِعِ بَا زِ مِي كَرْدِ، وَ اِيْنِ آيْتِ هَر چِنْدِ كَه

از رُوِي ظَاهِرِ لَفْظِ عَامٍّ اسْتِ اَمَّا مَعْنِي وَ مَرَادِ بَانَ خَاصٍّ اسْتِ كَه نِه هَمْگَاْنِ كَافِرَانِ رَا حَكْمِ اَزَلِي دَر شَقَاوَتِ إِيشَانِ سَابِقِ بُوْدِ وَ اَز اَنْدَارِ رَسُوْلِ خْدَا بِي فَايْدِه مَانَدِنَد، كَه بَعْدِ اَز نَزُوْلِ اِيْنِ آيْتِ بَسِي كَافِرَانِ مُسْلِمَانِ كَشْتَنَد وَ بَاَنْدَارِ رَسُوْلِ

مَنْفَعِ شَدَنَد. بَسِ مَعْلُوْمِ كَشْتِ كَه اِيْنِ آيْتِ قَوْمِي مَخْصُوْصِ رَا فَرُوْدِ اَمْدِ ضَحَاكِ كَفْتِ اَبُو جَهْلِ بُوْدِ وَ پِنچِ كَسِ اَز اِهْلِ بِيْتِ وِي. اِيْنِ عَبَّاسِ كَفْتِ قَوْمِي جِهُوْدَانِ بُوْدَنَد كَه دَر عَهْدِ مُصْطَفِي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ دَر نَوَاحِي مَدِيْنِه مَقَامِ

دَاشْتَنَد وَ پَسِ اَز اَنْ كَه بِه نُبُوْتِ مُصْطَفِي مَعْرِفْتِ دَاشْتَنَد بُوِي كَافِرِ شَدَنَد. رَبِيْعِ اَنْسِ كَفْتِ مُشْرِكَاْنِ عَرَبِ بُوْدَنَد كَه رُوْزِ

بدر همه کشته شدند بدست مسلمانان و در شأن ایشان این آیت آمده بود که أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا..  
 ثم قال سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَمْزَأَتْهُمُ الْمَوْتُ مِنَ الْحَيَاةِ أَمْزَأَتْهُمُ الْمَوْتُ مِنَ الْحَيَاةِ أَمْزَأَتْهُمُ الْمَوْتُ مِنَ الْحَيَاةِ أَمْزَأَتْهُمُ الْمَوْتُ مِنَ الْحَيَاةِ  
 اندرناکم عذاباً قریباً و معنی انذار مرکب است از دو صفت که خداوند قدیم جَلَّ جلاله بهر دو صفت موصوف است  
 یکی اعلام و دیگر تخویف. و به قال تعالی ذلك يخوف الله به عباده. و سواء لفظ واحد آن است و سواسیه جمع آن، و  
 هو جمع على المعنى دون اللفظ.

أَنْذَرْتَهُمْ بَمَدٍّ وَ تَلْيِينٍ هَمْزُهُ ثَانِي قِرَاءَةٌ أَبُو عَمْرٍو وَ نَافِعٌ وَ ابْنُ كَثِيرٍ اسْتَوَى وَ لُغَتُ أَهْلِ حِجَازٍ اسْتَوَى وَ تَحْقِيقُ هَمْزَتَيْنِ بِي مَدٍّ  
 قِرَاءَةٌ بَاقِي وَ اخْتِلَافُ قِرَاءَاتٍ مِنْ اخْتِلَافِ لُغَاتِ عَرَبٍ اسْتَوَى وَ بِمَعْنَى هَمَّةٍ يَكْسَانُ وَ ظَاهِرُ كَلِمَةِ اسْتِخْبَارٍ اسْتَوَى أَمَّا بِمَعْنَى  
 اخْبَارٍ اسْتَوَى.

كَأَنَّهُ قَالَ سَوَاءٌ عَلَيْهِمُ الْإِنذَارُ وَ تَرَكَ الْإِنذَارَ.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِثْلُ مَا كَفَرُوا بِحَقِّ بِيوشيدند و بوحدانيت الله اقرار ندادند و مصطفى را براست نداشتند و استوار  
 نگرفتند و فرمان شرع ما را گردن ننهاندند اگر بيم نمایی و آگاه کنی ایشان را يا نكنی يكسان است برایشان، نگرند و  
 گردن ننهاند، که ایشان را رقم شقاوت کشیده‌ایم در ازل، و حکم ما بحرمان ایشان سابق است.  
 عَلَيْهِمْ از بهر آن در آورد که ایشان در حکم محرومانند و پس ببلا محجوج.

فايده انذار بمصطفى ع باز میگردد از جهت استحقاق ثواب که کافران را بحکم حرمان ازلی از آن انذار فايده نیست و  
 از اينجاست که سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ كَفَرُوا أَمْزَأَتْهُمُ الْمَوْتُ مِنَ الْحَيَاةِ أَمْزَأَتْهُمُ الْمَوْتُ مِنَ الْحَيَاةِ أَمْزَأَتْهُمُ الْمَوْتُ مِنَ الْحَيَاةِ  
 روان نهاد.

آدم هنوز آب و گل بود که این رقم بیگانگی و حرمان در علم خدا و ایشان بود. خبر درست است. که سلمان فارسی  
 گفت يا عبد الله مسعود انّ الله تعالى خمر طين آدم اربعين يوما فضرب ببديه، فخرج في يمينه كل طيب و خرج في يده  
 الأخرى كل خبيث.»

آن روز که این قسمت میکرد حکم خداوند چنین بود که این بیگانه از قسم خبیث باشد.

از اینجا گفت لا يُؤْمِنُونَ این همچنانست که نوح پیغمبر را گفت انه لن يؤمن من قومك الا من قد آمن پس چون حکم  
 شقاوت در حق ایشان برفت درهای سعادت برایشان بسته شد و مهر بر دل ایشان نهاد تا نور هدی و روشنایی آشنایی  
 بآن نرسد.

گفت خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ دَرِينِ آيَتِ رَدِّ قَدْرِيَانِ رُوشِنِ اسْتِ وَ دَلِيلِ أَهْلِ سَنَةِ دَرِ اثْبَاتِ قَدْرِ وَ نَفِي اسْتِطَاعَتِ قُوِي بِحَمْدِ  
 اللَّهِ وَ مَنَّهُ. ميگويد اول دلهاي ایشان را در کن بپوشيد آن گه مهر کرد، و اين مهر که نهند از بهر آن نهند تا از بيرون  
 هيچ چيز درو نشود و از اندرون هيچ چيز بيرون نيايد. مهر بر دل کافران نهاد تا توحيد و آشنایی در آن نشود و شرك  
 و نفاق از آن بيرون نيايد. و نظير اين در قرآن فراوان است: وَ طَبَعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهْمٌ لَا يَفْقَهُونَ، وَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ  
 فَهْمٌ لَا يَعْلَمُونَ، بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا، وَ نَطَبَعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهْمٌ لَا يَسْمَعُونَ وَ چنانك مهر بر دل  
 نهاد تا حق در نيافتند نيز بر گوش نهاد تا حق نشنوند، چنانك گفت: ام تحسب انّ اكثرهم يسمعون او يعقلون، ان هم الا  
 كالانعام، و لو علم الله فيهم خيرا لاسمعهم، انك لا تسمع الموتى و لا تسمع الصمّ الدعاء و كانوا لا يستطيعون سماعا،  
 كمثل الذي ينعق بما لا يسمع لو كنا نسمع او نعقل و في آذاننا و قرا أ فأنت تسمع الصمّ، اولئك ينادون من مكان بعيد.

چنانکه مهر بر دل و بر گوش ایشان نهاد تا حق در نیافتند و نشنودند، دیده ایشان نیز در حجاب غفلت و پوشش کفر برد تا حق به ندیدند چنانکه گفت و «عَلَىٰ أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ» «أفانت تهدي العمى فعميت عليكم و هو عليهم عمى» فعموا و صموا حجابا مستورا و من بیننا و بینک حجاب. این همه بستن راه آشنا ایست بر ایشان و برگردانیدن دلها از شناخت حق و بر گماشتن شیاطین بر ایشان و اسپر گذاشتن ایشان در دست هوا و پسند ایشان، و کژ گردانیدن دلها، و کژ نمودن راستیها، و دریغ داشتن آشنایی از ایشان. اعمش گفت «صفت آن ختم مجاهد ما را بحسّ بنمود گفتا کف دست خویش برگشاد و گفت این مثال دل آدمی است چون گناهی کند یک گوشه آن دل فرو گیرند و انگشت کهین خود فرو گرفت بهم، گفت پس چون دیگر باره گناه کند پاره دیگر فرو گیرند، و یک انگشت دیگر در جنب آن فرو گرفت، همچنین میگفت تا آنکه ختم کرد بانگشت آخر و همه فرو گرفت. گفتا و آن گه مهری بر آن نهند تا ایمان در آن نشود و کفر از آنجا بیرون نیاید. و مصداق این خبر مصطفی ص است

قال اذا ذنب المؤمن ذنبا كانت نكتة سوداء في قلبه، فان تاب صقلت و ان زاد زادت حتى تغلق قلبه، فذلك الرين الذي قال الله تعالى كذا بل ران على قلوبهم ما كانوا يكسبون.

و عن ابی سعید رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم «القلوب اربعة فقلب اجرد فيه مثل السراج يزهر، و قلب اغلف مربوط بغلافه و قلب منكوس و قلب مصحح فاما القلب الاجرد فقلب المؤمن و سراجہ فيه نوره، و اما القلب الاغلف فقلب الكافر، و اما القلب المنكوس فقلب المنافق. عرف ثم انكر، و اما القلب المصحح فقلب فيه ايمان و نفاق، فمثل الايمان فيه كمثل البقله يمدّها الماء الطيب، و مثل النفاق فيه كمثل القرحة يمدّها الفح و الدّم، فایّ المدّتين غلبت الأخرى غلبت عليه.»

مصطفی ع گفت دلها چهار است یکی برهنه یعنی از علایق در آن دل مانند چراغی افروخته، این دل مؤمن است از کفر و معاصی پاک و نور حق اندر وی تابان. دیگر دلی است پوشیده گرد وی غلافی در آورده تا ایمان و توحید در آن نشود، این دل کافر است. سدیگر دلی سرنگون اول در آن بود معرفت عاریتی پس از معرفت خالی شد و نکرت بجای معرفت نشست، این دل منافق است. چهارم که درو هم ایمانست و هم نفاق، مثل ایمان در وی مثل سبزی است که آب خوش آن را مدد میدهد تا می‌بالد و افزونی میگیرد و مثل نفاق در وی مثل جراحت است که خونابه آن را مدد میدهد و زان می‌افزاید هر کدام که مدد وی غالب‌تر جانب وی قوی‌تر و بوی پاینده‌تر. معروف کرخی این دعا بسیار کردی: «اللهم قلوبنا بيدك لم تملکنا منها شيئا، فاذ قد فعلت بها ذلك فكن انت وليها و اهدنا الى سواء السبيل.»

و عن ابی ذرّ رض قال قال رسول اللّٰه «انّ قلوب بنی آدم بین اصبعین من اصابع الرّحمن فاذا شاء صرفها و اذا شاء نکسها، و لم يعط اللّٰه احدا من الناس شيئا هو خير من ان يسلك في قلبه اليقين، و عند اللّٰه مفاتيح القلوب فاذا اراد اللّٰه بعبد خيرا فتح له قفل قلبه، و جعل قلبه و عاء و اعيا لما يسلك فيه، و جعل قلبه سليما و لسانه صادقا و خليفته مستقيما. و جعل اذنه سمیعة و عينه بصيرة و لم يؤت احد من النّاس شيئا، هو شر من ان يسلك اللّٰه في قلبه الشكّ لدينه، و غلق اللّٰه الكفر على قلبه، و جعله ضيقا حرجا کائما يصعد في السّماء.»

اگر کسی از طاعنان گوید که اللّٰه بر دل ایشان مهر نهاد تا ایمان در آن نشود، و نیز جای دیگر گفت لهم قلوب لا يفقهون بها و لهم اعین لا يبصرون بها و لهم آذان لا يسمعون بها ایشان را چون عذری است اگر نگرند؟ جواب آن از دو وجه است یکی آنکه ربّ العزّة این ختم بر دل ایشان بر سبیل جزا نهاد، یعنی که چون کافر شدند و از پذیرفتن حق

سروا زدند الله بر دل ایشان مهر نهاد و چشم و گوش حقیقی واستد، تا پس خود ایمان نتوانند آورد. جواب دیگر آنست که این در علم الله سابق بود که ایشان هرگز در ایمان نیابند و نگروند پس حکم کرد بحرمان ایشان بآنکه خود دانسته بود که ایمان نیارند.

وَ عَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ بِنَصَبِ تَا قِرَائَتِ عَاصِمِ اسْتِ بَرَوَايَتِ مَفْضَلِ بَرِ اضْمَارِ فَعْلٍ. چنانکه جای دیگر گفت و جعل علی بصره غشاوة اگر کسی گوید چه معنی را قلب و سمع بختم مخصوص است و بصر بغشاوة؟ جواب آنست: که فعل خاصّ دل دریافتن است و فعل خاصّ گوش سماع و این دریافت دل و سماع گوش بیک جهت مخصوص نیست بلکه جهتها همه در آن متساوی‌اند پس در منع دل و سمع از فعل خاصّ خویش لفظی بایست که از همه جهت منع کند و بیک جهت مخصوص نبود و آن جز لفظ ختم نیست.

اما دیدار چشم بیک جهت مخصوص است و آن جهت مقابل است، و در منع بصر از دیدار که فعل خاصّ وی است لفظ غشاوة اولی‌تر که هم مخصوص است بجهت مقابله تا توازن لفظ و تناسب معنی در آیت مجتمع شود.

وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ در قرآن پنج جایست اینجا و در آل عمران یرید الله الا يجعل لهم حظا فی الآخرة و لهم عذاب عظیم این هر دو منافقان راست. و در سوره نحل فعلیهم غضب من الله و لهم عذاب عظیم مشرکان قریش راست، و در سوره نور لعنوا فی الدنيا و الآخرة و لهم عذاب عظیم قذفه عایشه صدیقه را است، و در سوره الجاثیه هم کافران قریش راست. و مفسران گفتند عذاب عظیم قتل و اسر است در دنیا و عذاب جاوید در عقبی قال الخلیل: العذاب ما يمنع الانسان من مراده و منه الماء العذب لأنه يمنع من العطش، و قيل العذاب کلّ ما یعنی الانسان و یشقّ علیه، و منه عذبة السوط لما فیها من وجود الالم.

وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ یَقُولُ... در شأن منافقان فرو آمد عبد الله بن ابی بن سلول و معتب بن قشیر، و جد بن قیس و اصحاب ایشان و بیشترین منافقان جهودان بودند.

ابن سیرین گفت منافقان از هیچ آیت چنان نترسیدند که ازین آیت که پرده ایشان باین آیت برگرفته شد و سرّ ایشان آشکارا. و الله تعالی گواهی بداد که این آن کلمت شهادت که به زبان میگویند ایشان را در عداد مؤمنان نیارد، و بگفت مجرد ایمان ایشان درست نشود.

گفت وَ مَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ بآنچه گویند بسر زبان که آما کار بر نیاید و مؤمن نشوند تا دل با زبان راست نبود چنانکه گفت رَبِّ الْعِزَّةِ جَای دیگر الذین قالوا آمنا بافواههم و لم تؤمن قلوبهم جای دیگر گفت و يقولون آمنا بالله و بالرّسول و اطعنا ثم یتولّی فریق منهم من بعد ذلك و ما اولئك بالمؤمنین یعنی که منافقان میگفتند بگرویدیم بخدا و به پیغامبران و فرمان برداریم، آن گه برگردند گروهی از ایشان از فرمان برداری پس آن طاعت که بردند، آن گه گفت و ما اولئك بالمؤمنین این منافقان هرگز گرویده نباشند، آن گه در صفت ایشان بیفزود و اذا دعوا الی الله و رسوله تا آنجا که گفت و اقسما بالله جهد ایمانهم لئن امرتهم لیخرجنّ. منافقان سوگند یاد میکردند و می‌گفتند مصطفی را اینما کنت نحن معك ان اقمنا و ان خرجت خرجنا و ان امرتنا بالجهاد جاهدنا. پس الله تعالی دیگر باره ایشان را فضیحت کرد و باطن ایشان را آشکار گردانید گفت قل لا تقسموا طاعة معروفة ای هذه طاعة بالقول و اللسان دون الاعتقاد فهی معروفة منكم بالكذب. همانست که جایی دیگر گفت و یحلفون بالله أنهم لمنكم و ما هم منكم معویة الهدلی صحابی بود گفت «ان المنافق لیصلی فیکذب الله و یصوم فیکذب الله و یتصدّق فیکذب الله و یجاهد فیکذب الله و یقاتل فیکذب الله و یقاتل فیکذب الله و عاقبت کار

منافقان و ثمره طاعت ایشان در آن جهان آنست که مصطفی گفت: اذا كان يوم القيمة امر باقوام الى الجنة حتى اذا نظروا الى نعيمها، و ما اعد الله عزّ و جلّ فيها، نودوا ان اصرفوهم عنها فلا حقّ لهم فيها، فيقولون ربنا لو ادخلتنا النار قبل ان ترينا الجنة و ما اعددت فيها كان اهلون علينا، فيقول هبتم الناس و لم تهابوني، اجلتتم الناس و لم تجلوني، تركتم للناس و لم تتركوا الي، فالיום اذيقكم اليم عذابي مع ما احرمكم من جزيل ثوابي.

و من الناس در قرآن ده جایست چهار منافقان را و پنج کافران را و یکی مؤمنانرا: اما منافقان را یکی اینست، و دیگر و من الناس من يعجبك در شأن اخنس منافق آمد حلیف بنی زهرة شیرین سخن بود و منظری نیکو داشت روز بدر سیصد مرد از بنی زهره بفریفت تا از جنگ دشمن باز پس ایستادند. او را اخنس باین خوانند یعنی خنس بهم یوم بدر. سدیگر در سورة الحج و من الناس من يعبد الله على حرف هو المنافق يعبد الله بلسانه دون قلبه. چهارم در سوره العنکبوت و من الناس من يقول آمنا بالله و آن پنج که مشرکان راست: یکی در سورة البقره و من يتخذ دیگر در سورة لقمان و من الناس من يشتري لهوا الحديث و سه جایگاه و من الناس من يجادل في الله بغير علم دو در حج و یکی در لقمان در شأن نصر بن الحارث فرود آمد این سه و کان كثير الجدال، فكان يقول الملائكة بنات الله، و القرآن اساطير الاولين، و يزعم انّ الله غير قادر على احياء من عاد ترابا رميما. و آن یکی که مؤمنانراست در سورة البقره در شان صهیب بن سنان الرومی من الناس من يشري نفسه ابتغاء مرضات الله.

الناس جمع انسانست. و مردم را انسان بآن نام کردند که فراموش کارست لقوله تعالى و لقد عهدنا الى آدم من قبل فنسى الله تعالى آدم را فراموش کار خواند و این عیب در سرشت آدم و فرزندانش نهاد، و از خود جلّ جلاله نفی کرد و گفت و ما كان ربك نسيًا. و گفته اند انسان بآنست که انس ایشان بمشاهدت یکدیگر بود چنانکه آدم را بیافرید و آدم مستوحش میشد از وحدت، حوا را بیافرید تا بوی مستانس شد و قيل سمى بذلك لظهوره و ادراك البصر اياه من قولك انست كذا ای ابصرت.

و باليوم الآخر روز رستاخیز را روز پسین خواند از بهر آن که آن روز را نه کرانست و نه شب.

و ما هم بمؤمنين پیدا کرد که اقرار بتصدیق محتاج است از دل و از کردار این آیت ردّ است بر مرجیان که میگویند ایمان اقرارست مجرد بی تصدیق، و ردّ است بر ایشان که میگویند ایمان قول است بی عمل که منافقان را قول و اقرار بود بی تصدیق و بی عمل و الله تعالی ایشان را مؤمن نخواند. و در جمله ببااید دانست که مردم درین مسئله بر چهار گروه اند سه بر باطل و یکی بر حق: اما آن سه گروه که بر باطل اند یکی جهمیان اند که میگویند ایمان معرفت است بی اقرار و بی عمل و اگر چنین بودی جهودان همه مؤمنان بودندی که ایشان را معرفت بود لهذا قال تعالی يعرفونه كما يعرفون ابناءهم. گروه دیگر مرجیان اند که میگویند ایمان اقرارست و تصدیق بی عمل و این مذهب اصحاب رای است، و اول کسی که این گفت جماد بن ابی سلیمان الکوفی بود، و اگر چنین بودی ابلیس مؤمن بودی که وی را هم اقرار بود و هم تصدیق لکن چون عمل نبود مؤمن نبود.

سوم گروه جماعتی اند هم از مرجیان که میگویند ایمان اقرار مجرد است بی تصدیق و بی عمل و اگر چنان بودی منافقان مؤمن بودندی. و رب العالمین ایشان را میگوید ما هم بمؤمنين چهارم گروه اهل سنت اند که میگویند ایمان اقرارست و تصدیق و عمل بر وفق سنت، یزید بالطاعة و ينقص بالمعصية جماعتی از مصطفی ص پرسیدند که «ای الاعمال افضل؟ قال ایمان بالله قيل ثم ما ذا؟ قال ثم الجهاد في سبيل الله قيل ثم ما ذا؟

قال ثم حج مبرور»

از عمل پرسیدند و جواب داد که ایمان بالله این دلیل است که ایمان عین عمل است.

و عن انس بن مالك قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم «لا يقبل قول الا بعمل ولا يقبل قول و عمل الا بنية و لا يقبل قول و عمل و نية الا باصابة السنة»

و عن علي بن ابي طالب ع قال «سألت النبي صلى الله عليه وآله وسلم عن الايمان ما هو؟ قال معرفة بالقلب و اقرار باللسان و عمل بالاركان.»

ازینجا بعضی علما گفتند ایمان خصلتی است بسه قسم کرده یکی شهادت دوم عقیدت سیم عمل در شهادت حقن دماء و عصمت اموال است، و در عمل ثبوت عدالت، و در عقیدت حصول معرفت. اما شهادت و عمل ظاهراند و احکام ان ظاهر و عقیدت غیبی است و حکم آن در آخرت، ترك عقیدت نفاق است، و ترك عمل فسق، و ترك شهادت کفر.

يُخَادِعُونَ اللَّهَ مَعْنَى أَن از دو وجه: است یکی آنست که قصد آن دارند و بآن میکوشند که الله را فریبند. جایی دیگر گفت إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ يَعْنِي قصد آن دارند و بآن میکوشند که الله را اذی نمایند و نه بفریب او رسند و نه اذی او توانند که الله تعالی از درك هر دو پاك است. معنی دیگر تعظیم رسول را نام خویش در پیش نهاد میگوید رسول مرا میفریبند و مؤمنانرا، و هر که فریب رسول میجوید فریب من جوید و نرسد، و انجا که گفت يؤذون الله و رسوله میگوید رسول مرا اذی می نمایند و هر که رسول مرا اذی نماید چنانست که مرا اذی نماید. و در خبرست که من اذی ولیا من اولیائی فقد بارزنی بالمحاربة

این همچنانست که گفت فَلَمَّا آسَفُونَا انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ و قال تعالی إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ و در خبر می آید که عبدی مرضت فلم تعدنی ای مرض عبدی، همه از يك باب است.

وَ الَّذِينَ آمَنُوا و مؤمنانرا می فریبند یعنی میگویند با مؤمنان که انا معکم و علی دینکم.

الله گفت و مَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ و فریب نمی سازند مگر با خویشان یعنی اذا كانوا غدا علی الصراط حيث یصیرون فی ظلمة، و یطلبون من المؤمنین النور، فیقولون انظرونا نفتیس من نورکم فقد کنا معکم، فتردّ علیهم الملائكة المؤمنون ارجعوا وراکم فالتمسوا نورا بما خدعتم فی دار الدنیا المؤمنین. و ما یخدعون و ما یخادعون هر دو خوانده اند بالف قرائت حجازی و بو عمرو ست، و بی الف قراءة باقی. و آن کس که بالف خواند گوید اصل این یخدعون است لکن در معرض یخادعون افتاد که در پیش است.

وَ مَا يَشْعُرُونَ و نمیدانند که آن فریب است که در آنند و جز با خویشان نمیکنند و گفته اند منافقان از بهر آن نفاق میکردند با مسلمانان و خود را بریشان می آراستند تا اسرار مسلمانان بدانند و با کافران یکی شوند در بد خواست مسلمانان، الله تعالی وبال آن بایشان در رسانید و مؤمنانرا خبر داد در ضمیر ایشان تا نعمت دنیا و صحبت مؤمنان بریشان منعص شد، و در عقبی با عذاب جاوید بمانند. و حقیقت مخادعت در لغت عرب آنست که بزبان آن گوید که در دل ندارد و بعمل می نماید آنچه قصد بخلاف آن دارد. مصطفی ص را پرسیدند درست کاری در چیست؟ گفت در أنك بالله مخادعت نکنی گفتند یا رسول الله مخادعت بالله چون بود؟ گفت: ان تعمل بما امر الله ترید به غیر الله یعنی آن کین که الله فرمود لکن نه آن خواهی بآن عمل که الله از تو خواست.

و عن ابي الدرداء قال قال رسول الله ص اوحى الله الى بعض انبيائه قل للذين يتفقهون لغیر دین و يتعلمون لغیر العمل

و يطلبون الدنيا بعمل الآخرة و يلبسون مسوك الضآن، قلوبهم كقلوب الذئاب، السننهم احلى من العسل، و قلوبهم امرّ من الصبر، اياى يخادعون ام بى يستهزءون؟ فبى حلفت لامتحن لهم فتنة تدع الحكيم حيران.»

في قلوبهم مَرَضٌ در دلهاى ايشان بيمارى است يعنى شك و نفاق. شك را بيمارى خواند كه نه قبول محض است و نه رد محض، همچنانك بيمار نه مرده است و نه زنده تمام.

فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا اللَّهُ بيمارى در دل ايشان بيفزود بما انزل الله من كتابه و ما فيه من الحدود، چندان كه ميديند كه كتاب و وحى از آسمان بمصطفى صلى الله عليه و آله و سلم روانست و حدود شرع در افزونى، ايشان را بيمارى دل مى افزود. و در سوره توبه گشاده تر كرد و گفت: وَ إِذَا مَا أَنْزَلْتُ سُورَةً فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيْمَانًا... الى قوله فَزَادَتْهُمْ رَجْسًا إِلَى رَجْسِهِمْ و در سوره المائدة گفت و لِيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَ كُفْرًا معنى ديگر في قلوبهم مَرَضٌ در دلهاى ايشان بيمارى است كه كار مصطفى مى بينند روى در اقبال و مسلمانان در افزونى، و اسلام هر روز آشكارتر و قوى تر فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا اين بيمارى دل ايشان بيفزود بزيادت نصرت و قوت مسلمانان، تا هر روز كه برآمد اسلام در افزونى بود و كلمه حق عالي تر و كفر نگونه سارتر. اين آيت بر اهل قدر و اعتزال ردّ است كه ايشان منكر نه اند كه اين مرض نه مرض اوجاع است بل كه مرض كفر و نفاق است. و قد قال الله تعالى فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ. يبلغ ألمه الى القلب.

بما كانوا يكذبون. بتخفيف و تثقيل هر دو خوانده اند، تخفيف قرائت كوفى است و تثقيل قرائت باقى. بتخفيف دو معنى دارد: يكي آنست كه ايشان را عذابى دردناى است بانچه دروغ گفتند كه رسول و پيغام حق دروغ است. معنى ديگر بآن دروغ كه ميگفتند با مؤمنان كه ما گرويدگانيم و در باطن خلاف آن داشتند. و بتثقيل معنى آنست كه ايشان را عذاب است بانچه رسول را دروغ زن گرفتند و قرآن را بدروغ داشتند. و گفته اند «من كذب على الله فهو كفر و من كذب على النبي فهو كفر و من كذب على الناس فهو خديعة و مكر» و قال النبي (ص). «اياكم و الكذب مجانب الايمان.»

و قال: «اذا كذب العبد كذبة تباعد منه الملك ميلا من نتن ما جاء به.»

و قال «برّ الوالدين يزيد فى العمر و الكذب ينقص الرزق، و الدعاء يرد القضاء.»

و قيل فى قوله تعالى بما كانوا يكذبون يعنى يكذبون بالقدر و فى ذلك ما روى عن النبي ص إنه قال ثلثه لا يقبل الله منهم صرفا و لا عدلا عاق و مئان و مكذب بقدر»

و قال «يكون فى امتى و فى آخر الزمان رجال يكذبون بمقادير الرحمن عزّ و جلّ، يكونون كذابين، ثم يعودون مجوس هذه الامّة و هم كلاب اهل النار.»

و عن عائشة قالت قال رسول الله ص «سنة لعنتهم و لعنهم الله و كلّ نبيّ مجاب. الزائد فى كتاب الله، و المكذب بقدر الله، و المتسلط على امتى بالجبروت ليزلّ من اعزّه الله و يعزّه من اذله الله، و المستحلّ محارم الله، و الثارك لسنتى و المستحلّ من عترتى ما حرم الله.»

وَ إِذَا قِيلَ قرائت كساى و يعقوب اشمام ضمّ است در فاء الفعل يعنى كه تا دلالت كند بر واو منقلبه و بر اصل كلمه كه اصل آن قول بوده است، و نيز فاصل بود ميان صدر و مصدر وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ يعنى لهؤلاء المنافقين و قيل لليهود. ميگويد چون مؤمنان منافقان اوس و خزرج را گویند تباه كارى مكنيد در زمين و تباه كارى ايشان آن بود كه دلهاى ضعيف ايمانان در مى شورانيدند و طعنها در رسول و در دين در سخنان خویش مى تعبیه كردند، و مردمان را از غزا دل

میگردانیدند و از سخاوت می‌فروداشتند، و چون ایشان را گویند این فساد مکنید جواب دهند که ما مصلحانیم یعنی می‌خواهیم که صلح دهیم مؤمنانرا و اهل کتاب را.

و قیل: إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ ای الذی نحن علیه صلاح عند انفسنا و ذلك لان الشیطان زین لهم سوء اعمالهم کقوله تعالی أَمَّنْ زُیِّنَ لَهُ سُوءَ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا. چون ایشان گفتند ما مصلحانیم و در طلب صلاح میکوشیم رب العالمین باطن ایشان را آشکارا کرد و مؤمنانرا از ضمیر ایشان آگاه گردانید گفت: أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ الا حرف تنبیه است و اصله لا دخل علیه الف الاستفهام فاخرجه الی معنی التحقيق. میگوید آگاه بیدای مسلمانان که ایشانند مفسدان و تباه کاران و لکن لا یَشْعُرُونَ لکن نمیدانند که رسول و مؤمنان از سرّ ایشان و تباہکاری ایشان خبر دارند. معنی دیگر لکن نمیدانند که غایب آن فساد چیست و آن عذاب که ایشان را ساخته‌اند چونست. و گفته‌اند فساد درین آیت بمعنی معصیت است و صلاح بمعنی طاعت چنانکه در سوره الاعراف گفت وَ لَا تُفْسِدُوا فِی الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا و در سوره التمل گفت یُفْسِدُونَ فِی الْأَرْضِ وَ لَا یُصْلِحُونَ. یعنی یعلمون بالمعصية فی الارض و لا یطیعون الله فیها. و در قرآن فساد است بمعنی هلاک چنانکه گفت لَوْ كَانَ فِیهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا ای لهکتا. و فساد است بمعنی قتل چنانکه گفت: أَلَمْ تَرَ مُوسَى وَ قَوْمَهُ لِیُفْسِدُوا فِی الْأَرْضِ وَ فسادت بمعنی خراب چنانکه گفت: إِنَّ یَاجُوجَ وَ مَاجُوجَ مُفْسِدُونَ فِی الْأَرْضِ و بمعنی سحر إِنَّ اللَّهَ لَا یُصْلِحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ و بمعنی قحط باران ظَهَرَ الْفَسَادُ فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بما کسبتْ أیدی النَّاسِ، و فساد بمعنی تضییع در خیرست و ذلك فی قوله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ «بدأ الإسلام غریبا و سيعود غریبا كما بدأ، فطوبی للغرباء، قیل یا رسول الله و من الغرباء؟ قال الذین یصلحون ما افسد الناس بعدی من سنتی.

### النوبة الثالثة

قوله تعالی إِنَّ الذِّینَ كَفَرُوا الْآیة. از اول سوره تا اینجا اشارت است بفضل و لطف خداوند عزّ و جلّ با آشنایان و دوستان و این آیت اشارت است بقهر و عدل او با بیگانگان و دشمنان. و خدای را عزّ و جلّ هم فضل است و هم عدل، اگر عدل کند رواست و فضل کند از وی سزاست، و نه هر چه در عدل رواست از فضل سزاست که هر چه از فضل سزاست در عدل رواست. یکی را بفضّل بخواند و حکم او راست، یکی را بعدل براند و خواست او راست. نیک آنست که فضل بر عدل سالارست و عدل در دست فضل گرفتارست، عدل پیش فضل خاموش و فضل را حلقه وصال در گوش.

نه بینی که عدل او را هام راه است و شاد آن کس که فضل او را پناه است. ثمره فضل سعادت و پیروزی است، و نتیجه عدل شقاوت و بیگانگی. هر دو کاری است رفته و بوده جفّ القلم بما هو کائن الی یوم القیمة. حکمی است ازلی و کاری انداخته و از آن پرداخته من قعد به جدّه لم ینهض به جدّه.

پیر طریقت گفت: الهی از آنچه نخواستی چه آید؟ و آن را که نخواندی کی آید؟ تا کشته را از آب چیست؟ و نابایسته را جواب چیست؟ تلخ را چه سود گرش آب خوش در جوارست؟ و خار را چه حاصل از آن کش بوی گل در کنارست؟ قسمی رفته نفزوده و نکاسته توان کرد، قاضی اکبر چنین خواسته، شیطان در افق اعلی زیسته، و هزاران عبادت برزیده چه سود داشت که نبود بایسته. اذا كان الرضا و الغضب صفة ازلیة فما تنفع الاکمام المقصرة و الاقدام المؤدیة. عمر خطاب روزی بر ابلیس رسید گریبان وی بگرفت گفت دیر است تا من در طلب توام ترا بخانه برم تا کودکان بر تو بازی کنند. ابلیس گفت ای عمر پیرانرا حرمت دار در هفت آسمان خدای را عبادت کرده‌ام بهر آسمان صد هزار



سال همی بالا گرفتم پنداشتم که آن بالا گرفتن من کرامتی است و نواختی چون نیک نگه کردم معنی آن بود که تا هر چند بالا بیش چون بیفتم سخت‌تر و صعبت‌تر افتم، ای عمر تو هفصد هزار ساله عبادت من ندیده و من ترا پیش بت بسجود دیده‌ام. عمر دست از وی برداشت و زبان حال ابلیس از سر مهجوری میگوید:

گفتم چو دلم با تو قرین خواهد بود      مستوجب شکر و آفرین خواهد بود  
بالله که گمان نبردم ای جان جهان      کامید مرا فذلک این خواهد بود

حَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ يَكِي را مهر بیگانگی بر دل نهادند تا در کفر بماند، یکی را مهر سرگردانی بر دل نهادند تا در فترت بماند، آن بیگانه است رانده و سر راه گم کرده، و این بیچاره در راه بمانده و بغیر دوست از دوست باز مانده.

بهرچ از راه باز آفتی چه کفر آن حرف و چه بهره از دوست و امانی چه زشت آن نقش و چه زیبا ایمان

نه هر که از کفر برست او بحق پیوست که وی از خود برست، او که از کفر برست بآشنایی رسید و او که از خود برست بدوستی رسید، و از آشنایی تا دوستی هزار منزل است و از دوستی تا بدوست هزار وادی.

ما زلت أنزل من وداك منزلا يتحير الالباب عند نزوله

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ إِنَّ قِصَّةَ مَنَافِقَانِست و سر نفاق منافقان بشرف مصطفی باز میگردد از دو وجه یکی از روی غیرت دیگر از روی رحمت. چون مصطفی محبوب حق بود و جمال و کمال از حدود افهام و اوهام او در گذشته الله تعالی او را بحکم غیرت در پرده عصمت خویش گرفت، و نفاق منافقان نقاب جمال وی ساخت، وز عالمیان در حجاب شد تا کس او را بحقیقت بنشناخت و چنانکه بود او را بکس ننمود، وَ تَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَ هُمْ لَا يُبْصِرُونَ اگر نه نفاق منافقان نقاب آن طلعت بودی خلاق همه خاک در نور غیب انداختندی. آن چنان آفتابی و نوری و ضیائی را چنین نفاقی که نفاق عبد الله ابی سلول و مانند او بود بکار باید، و اگر نه شعاع آن جمال بآدمیان بیش از آن کردی که جمال عیسی کرد تا گفتند المسيح ابن الله.

و این را بمثالی بتوان گفت: این قرص آفتاب که شعاع وی از آسمان چهارم میتابد روی در آسمان پنجم دارد و الله تعالی فریشتگان آفریده و بر وی موکل کرده و در پیش آن فریشتگان بیابانهای پر برف می‌آفریند، و ایشان از آن برف چندانکه کوه بر میدارند و در قرص آفتاب میزنند تا حرارت آن شکسته میشود و اگر نه از تیش و حرارت وی عالم بسوختی هم چنان نفاق منافقان در حضرت آن آفتاب دولت انداختند و گرنه خلاق همه زئار شرک بستندی. و لکن آن مهتر عالم همه لطف و رحمت بود چنانکه گفت صلی الله علیه و آله و سلم

«انا رحمة مهداة»

و قال تعالی وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَ الَّذِينَ آمَنُوا. خود کردند و خون خود بدست خود ریختند و داغ حسرت بر جان خود نهادند، که قصد فریب حق داشتند. و سرانجام آن کار نشناختند. شوخی آمدی را چه پایانست، و بی شرمی وی را چه کرانست. تقصیر را روی بود و شوخی را روی نه، تقصیر از ضعف است و ضعف در خلقت آدمی، و شوخی ستیزست و ستیز نشان بیگانگی.

في قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَرَّادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا اینت بیماری که آن را کران نه، و اینت دردی که آن را درمان نه، و اینت شبی که

آن را بام نه، بزارتی از روز منافق روز کیست؟ که از ازل تا ابد در بیگانگی زیست، امروز در عذاب نهانی، و فردا در حسرت جاودانی. وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ اِذَا رَاوَا اشكالهم الذين صدقوا كيف و صلوا، و راوا انفسهم كيف خسروا.

### النوبة الاولى

قوله تعالى وَ اِذَا قِيلَ لَهُمْ... و چون که مؤمنان ایشان را گویند اٰمِنُوْا بگروید. كَمَا اٰمَنَ النَّاسُ چنانکه مردمان گرویده‌اند. قالوا جواب دهند و گویند اٰ تُوْمِنُ با شما بگرویم كَمَا اٰمَنَ السُّفَهَاءُ چنانکه سبکساران و سبک خردان گرویدند. اَلَا اَگَاه بید اِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ بدرستی که ایشان نازیرکان و سبکسارانند وَ لٰكِنْ لَا يَعْلَمُوْنَ. و لکن نمیدانند که سزای نام سفه ایشانند وَ اِذَا لَقُوا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا چون که مؤمنانرا ببینند قالوا اٰمِنًا

گویند ما گرویده‌ایم وَ اِذَا خَلَوْا اِلٰی شٰیطٰنِيْنِهِمْ و چون که واسالاران خویش رسند و از گرویدگان خالی شوند. قالوا اِنَّا مَعَكُمْ گویند ما با شما ایم اِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِؤْنَ (۱۴) ما بر مؤمنان افسون‌گرانیم اَللّٰهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ لِلّٰهِ بَرَايْشَانِ مِی افسوس کند. وَ يَمْدُهُمْ و می‌فرا گذارد ایشان را فِي طُعْيَانِهِمْ در گزاف ایشان يَعْمَهُونَ (۱۵) تا متحیر می‌باشند.

اُولٰٓئِكَ الَّذِيْنَ اِيْشَانِ اَنَدُوْا اِشْتَرَوْا الضَّلٰلَةَ بِالْهُدٰی که گمراهی را خریدند و راست راهی بفروختند. فَمَا رِبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ سودمند نیامد بازرگانی ایشان وَ مَا كَانُوْا مُهْتَدِيْنَ (۱۶) و راست راه نیامدند. مَثَلُهُمْ صِفَتِ اِيْشَانِ كَمَثَلِ الَّذِيْ رَاسَتْ چُون صِفَتِ مَرْدِيْ اِسْتَوْقَدَ نَارًا که آتشی افروخت در هامون فَلَمَّا اَضَاعَتْ چُون رُوْشَنِ كَرْدِ اَتَشِ مَا حَوْلَهُ كَرْدُ بَرِ كَرْدِ و ی ذَهَبَ اللّٰهُ بِرُوْهِمُ اللّٰهُ اَن رُوْشِنَايِيْ اِيْشَانِ بَبَرْدِ وَ تَرَكَهُمْ و اِيْشَانِ رَا كَذٰشَتْ فِي ظُلْمٰتٍ در تاریکیها لَا يُبْصِرُوْنَ. (۱۷) که هیچ نمی‌بینند

صَمٌّ كَرَانِ اَنَدُ بَكْمُ كَنگَانِ اَنَدُ عُمِيْ نَابِيْنَايَانِ اَنَدُ فُهُمْ لَا يَرْجِعُوْنَ پَسِ اِيْشَانِ اَز كَفْرِ بَاز نِيَايِنْدُ. اَوْ كَصِيْبٍ يَا چُون بَارَانِيْ سَخْتِ مِيْنَ السَّمٰءِ اَز اَسْمٰنِ فِيْهِ ظُلْمٰتٌ وَ رَعْدٌ وَ بَرَقٌ که در اَن بَارَانِ هَم تَارِيْكِيْهَا بُوْدُ و هَم رَعْدُ و هَم بَرَقٌ. يَجْعَلُوْنَ اَصَابِعَهُمْ فِيْ اٰذَانِهِمْ اَنگِشْتِهٰی خُوْدِ در گوشهٰی خُوْدِ مِيْكَنَنْدُ مِيْنَ الصَّوٰعِقِ اَز بِيْمِ اَن كَه صَاعِقَه رَسْدِ بَايْشَانِ حَذَرَ المَوْتِ اَز بِيْمِ مَرگِ وَ اللّٰهُ مُحِيْطٌ بِالْكَافِرِيْنَ. (۱۹) و اللّٰهُ پادشاه اِسْتِ بَرِ نَاگروِيْدگانِ و تَاوَنْدِه بَا اِيْشَانِ. يَكَاذُ الْبَرَقُ خَوٰهْدُ اَن بَرَقِ دَرخِشْنَدِه يَخْطَفُ اَبْصَارَهُمْ که دِيْدِهٰی اِيْشَانِ بَرِيَايِدُ كَلَّمَا اَضَاعَ لَهُمْ چُون اِيْشَانِ رَا جَاي رُوْشَنِ كَنْدُ مَشُوْا فِيْهِ در اَن بَرُوْنْدُ وَ اِذَا اَطْلَمَ عَلَيْهِمْ و چُون و اَز تَارِيْكِ كَرْدْدُ و ر اِيْشَانِ قَامُوْا بَرِ پَايِ بَمَانَنْدُ. وَ لَوْ شَاءَ اللّٰهُ و اگَر خَوٰهْدُ اللّٰهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَ اَبْصَارِهِمْ هَم شِنُوَايِيْ اِيْشَانِ بَرْدُ و هَم دِيْدِهٰی اِيْشَانِ اِنَّ اللّٰهُ عَلٰی كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ. (۲۰) بدرستی که اللّٰهُ هَمه چِيْزِ رَا قَادِرِ اِسْتِ و هَمه كَارِ رَا تَوَاْنَا.

### النوبة الثانية

قوله تعالى وَ اِذَا قِيلَ لَهُمْ اٰمِنُوْا پِيْشِ اَز اَنكُ مَعْنٰی اَيْتِ كُوْنِيْمِ بَدَانِكِ اِيْنِ اَيْتِ اِشَارَتِ بَدُوْ كَرُوْهِ اِسْتِ اَز اَن قَوْمِ كَه رَسُوْلِ رَا دِيْدَنْدُ: يَكُ كَرُوْهِ اَز اِيْشَانِ اَهْلِ صَدَقِ وَ وِفَاقِ اَنَدُ، و دِيْگَرِ كَرُوْهِ اَهْلِ شَكِّ وَ نِفَاقِ، و مَا وَصَفِ و سِيْرَتِ هَرِ دُوْ كَرُوْهِ بَكُوْنِيْمِ اَن كَه بَمَعْنٰی اَيْتِ بَازِ اَنِيْمِ اَن شَاءَ اللّٰهُ. اَمَّا كَرُوْهِ اَوَّلِ كَه اَهْلِ صَدَقِ وَ وِفَاقِ اَنَدُ صَحَابِهِ رَسُوْلِ اَنَدُ، خِيَارِ خَلْقِ وَ مَصَابِيْحِ هَدٰی، اِعْلَامِ دِيْنِ وَ صِيَارِفِهِ حَقِّ، سَادَاتِ دُنْيَا وَ شَفَعَاءِ اٰخِرَتِ رَسُوْلِ خَدَايِ رَا بِيْذِيْرَفْتَنْدُ وَ بَاخْلَاصِ دَلِ و ی رَا گَوَاهِيْ دَادَنْدُ وَ بَرِ تَصْدِيْقِ يَقِيْنِ و ی رَا پِيْشُوْا كَرِيْدَنْدُ وَ بَتَعْظِيْمِ وَ مَهْرِ بُوِيْ پِيْ بَرْدَنْدُ وَ بَرِ سُنَّتِ و ی خَدَايِ رَا پَرِسْتِيْدَنْدُ. اِيْشَانَنْدُ كَه اللّٰهُ كَفْتِ اِيْشَانِ رَا كُنْتُمْ خَيْرَ اُمَّةٍ جَعَلْنَاكُمْ اُمَّةً وَسَطًا شَمَا اِيْدُ اِمْتِ كَرِيْذِه پَسَنْدِيْدِه.

بهینه زمینیان. جابر بن عبد الله گفت روز حدیبیه هزار و چهار صد مرد بودیم رسول خدا در ما نگرست گفت: «انتم خیر اهل الارض».

و قال عبد الله بن مسعود ان الله اطلع في قلوب العباد فوجد قلب محمد خير قلوب العباد فاصطفاه لنفسه و بعثه برسالته. ثم نظر في قلوب العباد بعد قلب محمد فوجد قلوب اصحابه خير قلوب العباد فجعلهم وزراء نبيه يقاتلون عن دينه فما رآه المسلمون حسنا فهو عند الله حسن، و ما رآه المسلمون سيئا فهو عند الله سيئ، و قال ابن عمر «لمقام احدهم مع رسول الله مغبرا وجهه خير من عبادة احدكم عمره.» ابن عمر فراقوم خویش گفت يك بار که در حضرت مصطفی یاران در مقام جهاد و معارك ابطال شمشیر زدند و مبارزی کردند آن خاک که بر چهره ایشان نشست آن ساعت فاضلتر از جمله عبادت شماست در عمر شما. خبر درست است که گفت صلی الله علیه و آله و سلم: خیر هذه الامّة اربعة قرون القرن الذی انا فیهم، ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم، و واحد فرد. اشار صلی الله علیه و آله و سلم بهذا الى المتمسکین بالذین فی آخر الزمان، الذین ورد فیهم الاخبار بالثناء علیهم، منها

قوله ص «من اشدّ امتی لی حبا ناس یكونون بعدی یردّ احدهم لو رآنی باهله و ماله.»

اما گروه دوم اهل شك و نفاق بر سه فرقه‌اند: از بهر آنکه نفاق بر سه رتبت است نفاق مهین و کهن و میانه. مهین آنست که در دل شك و نفاق بود و ریب چنانک گفت فی قلوبهم مَرَضٌ و بغض مصطفی در دل گیرد و دشمنان وی را دوست دارد.

و نفاق میانه آنست که نماز بکسلانی کند و عمل با ریا و صدقه بکراهیت دهد. و نفاق کهن در نماز بجماعت تقصیر کردن است و در عهد غدر کردن و در امانت خیانت، و سوگند بدروغ یاد کردن و میان مردم سخن چینی کردن و با مردم دو زبان و دو روی بودن اما نفاق مهین کفر است و عین الحاد. کسی که آن نفاق بروی دست شود او را از مسلمانان نشمرند و بر کفر وی گواهی دهند و ترحم نکنند. چنانک در عهد رسول خدا عبد الله ابی سلول بود و اصحاب وی و ایشان که مسجد ضرار را بنا کردند و ایشان که در عقبه همت کردند که رسول را بیوکند رسول خدا بنفاق ایشان مطلق گواهی داد و تعیین کرد. و فی ذلك ما روی حدیفة رضی الله عنه قال «كنت اسوق برسول الله على العقبة و عمار یقود به فجاء اثنی عشر راكبا لینفروا بالنبی فجعلت اضرب وجوههم و ادفعهم عنّا فقال النبی هذا فلان و فلان فسمی باسمائهم کلهم و قال هم المنافقون فی الدنیا و الآخرة، فقلت یا رسول الله الا تبعثنا الیهم فنأتیک برعوسهم قال انی اکره ان یقول الناس قاتل بهم حتی اذا ظفر بهم فقتلهم و لکّهم ذرهم یکفیهم الله بالدبيلة قلت و ما الدبيلة؟ قال نار توضع علی نیاط قلب احدهم فتقتله.»

اما نفاق میانه و نفاق کهن بیش از فسق و معصیت نیست و علی الاطلاق اسم نفاق بریشان نهادن روا نیست. و در عهد رسول خدا اسم صحبت ازیشان بنیفتاد و ترحم باز نگرفتند. و ازین بابست آنچه مصطفی گفت: «اربع من کنّ فیهم کان منافقا خالصا اذا حدّث کذب و اذا وعد خلف و اذا عاهد غدر و اذا خاصم فجر، و من کانت فیهم خصلة منهنّ کانت فیهم خصلة من النفاق حتّی یدعها.»

و قال «تجد من شرار الناس ذا الوجهین الذی یأتی هؤلاء بوجه و من کان ذا اللسانین فی الدنیا جعل الله عزّ و جلّ له یوم القیمة لسانین من نار.»

و روی انّ عبد الله بن عمر لما حضرته الوفاة، قال انظروا فلانا لرجل من قریش فانی کنت قلت له فی ابنتی قولا کشبه

العدّة و ما احبّ ان القى الله بثالث النفاق و انى اشهدكم انى قد زوجته.

و قال صلى الله عليه و آله و سلم من لم يغر و لم يحدث نفسه بالغزو مات على شعبة من النفاق.»

این همه از يك بابست و امثال این فراوانست برین اقتصار کنیم.

قوله تعالى و إذا قيل لهم آمنوا كما آمن الناس معنى آنست که چون مؤمنان فرا منافقان گویند که پیغمبر را و پیغام را براست دارید و استوار گیرید و بگروید چنانکه صدیقان صحابه و مؤمنان اهل کتاب گرویده‌اند. قالوا یعنی فیما بینهم ایشان با هام سران و هام نشینان خویش گویند أ تُؤْمِنُ؟ استفهام است بمعنی انکار و جحد یعنی لا نُؤْمِنُ ما نگروریم چنانکه بی خردان و سبکساران گرویدند، ایشان این با قوم خویش گفتند و الله بر مؤمنان آشکارا کرد و ایشان را جواب داد و گفت (ألا إنهم هم السفهاء) آگاه بید و بدانید که بی خردان و سفیهان ایشانند و لکن نمی‌دانند که جاهلان و سفیهان ایشانند که حق نپذیرفتند و نافرمانی کردند. سفه و سفاه و سفاهة نازیرکیست و تهی ساری بود، تسفه بی‌خردی کردن و گفتن بود. و منافقان هم از آنجا مصدقان را سفها خوانند که هذا من حشویات المشبهة متکلمان مثبتان را حشویان خوانند گفتند ایشان سخن می‌شنوند و می‌پذیرند و بر معقول خویش عرضه نمیکنند، و آن را در خرد باز نمی‌جویند سفیهان و سبکساران‌اند. منافقان مخلصان را همین گفتند و الله تعالی جواب ایشان برآستی باز داد و آن گفته ایشان بریشان ردّ کرد و اهل حق را نصرت داد، میگوید جلّ جلاله كان حقاً علينا نصر المؤمنين.»

مفسران گفتند «نسا» درین آیت صحابه رسول‌اند و مؤمنان اهل کتاب. و آنجا که گفت: «لَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ» جمله اهل شرك‌اند از هر امت که بودند، و آنجا که گفت: «لَعَلِّي أَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ» اهل مصراند. و آنجا که گفت: وَ مَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ اهل مکه‌اند. و آنجا که گفت: كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً اهل کشتی نوح‌اند. و آنجا که گفت: أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ بَنِي إِسْرَائِيلَ اهل اسرائیل‌اند.

مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ اهل یمن‌اند. يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ هَمَّ مَرْدَمُ اهل قرآن ناس بیاید که معنی يك مرد باشد چنانکه گفت: أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ اِنْجَا مصطفى است جای دیگر گفت: الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ اِنْجَا نعيم بن مسعود الثقفی است انّ الناس قد جمعوا لكم بو سفیان حرب است.

وَ إِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا اِنْجَا در شان عبد الله ابی سلول الخزرجی و اصحاب وی فرود آمد

خرجوا ذات يوم فاستقبلهم نفر من اصحاب رسول الله فقال لاصحابه انظروا كيف اردّ هؤلاء السفهاء عنكم، فاخذ بيد ابی بكر فقال مرحبا بالصدیق سید بنی تیم و شیخ الاسلام و ثانی رسول الله فی الغار البازل نفسه و ماله لرسول الله، ثم اخذ بيد عمر فقال مرحبا للسید بنی عدی بن کعب، الفاروق، القوی فی دین الله، البازل نفسه و ماله لرسول الله. ثم اخذ بيد علی فقال مرحبا بابن عم رسول الله و ختنه، سید بنی هاشم ما خلا رسول الله. فقال له علی یا عبد الله اتق الله و لا تنافق فانّ المنافقین شرّ خلیقة الله. فقال له عبد الله یا ابا الحسن الیّ تقول هذا و الله انّ ایماننا کایمانکم و تصدیقنا کتصدیقکم.

ثم افترقوا فقال لاصحابه كيف رأیتونی فعلت فاذا رأیتوهم فافعلوا كما فعلت فاثبتوا علیه خیرا و قالوا لا تزال بخیر ما عشت. فرجع المسلمون الی رسول الله و اخبروه بذلك.

فانزل الله تعالی هذه الآية و إذا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا.

جای دیگر گفت: وَ إِذَا لَقُوكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَ إِذَا خَلُوعُوا یعنی من المؤمنین و انصرفوا الی شیطانیهم ای مردتهم و کهنتم و هم

خمسة نفر من اليهود و لا يكون كاهن الا و معه شيطان تابع له كعب بن الاشرف بالمدينة و ابو برزة الاسلمى فى بنى اسلم و عبد الدار فى بنى جهينه و عوف بن مالك فى بنى اسد و عبد الله بن السوداء بالشام. ميگويد منافقان چون مؤمنانرا ببينند گویند ما بگرویدیم و چون از مؤمنان خالی باشند و با سالاران و سران خویش رسند گویند إِنَّا مَعَكُمْ و على دينكم ما با شمالیم و بر مؤمنان استهزا میکنیم. شیاطین اینجا مردان و معاندان اند. جای دیگر گفت شیاطین الانس و الجنّ از آدمیان و پریان هر کس از حق شطون گرفت و دوری شیطانست. برین معنی اصل شیطان از شطون است نون در آن اصلی، بر وزن فیعال و قيل هو فعلان من شاط يسيط اذا هلك. مالك دينار گفت در زبور داود خواند طوبى لمن لم يسلك سبيل الأئمة و لم يجالس الخطائين و لم يدخل فى هزؤ المستهزئين، طوبى للرحماء اولئك يكون عليهم الرحمة و ويل للمستهزئين كيف يحرقون بالنار.

اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ پارسی آنست که الله بریشان می‌افسون کند، و معنی آنست که الله ایشان را بر آن افسوس می‌پاداش کند. چنانکه در خبرست من سب عمارا سبه الله هر که عمار را دشنام دهد الله او را دشنام دهد يعنى الله آن کس را پاداش دهد جای دیگر گفت فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ و هم از این بابست نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ منافقان الله را فراموش کردند تا الله ایشان را فراموش کرد، و الله فراموش کار نیست که گفت عزّ و علا و ما كان ربك نسيًا. این سخن در مخرج معارضه بیرون آمد و مراد بآن خبر است يعنى فرو گذارد ایشان را. چون فراموش کاران. و فى الخبر انّ الله تعالى يقول للشقى يوم القيمة هل ظننت انك تلقانى يومك هذا فيقول لا، فيقول اليوم انساك، كما نسيتنى»

و در قرآن ازین باب بسیار و مَكْرُوا و مَكَرَ اللَّهُ اَنتُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا و أَكِيدُ كَيْدًا شيخ الاسلام انصارى رحمه الله گفت این مکر و کید و استهزاء و سخريّت الله تعالى جايبها در قرآن بخود منسوب کرد و هر چند که این خصلتها از جز الله ناراست آید و نانيکون و بجور آميخته و بعيب آوده اما از الله راست آید و نيکو و تدبير بحق و عدل و از عيب و عار و جور پاک. از هر چیز که از او آید و او کند ازو راست است و پاک بحجت خداوندی و سزای آفریدگاری فله الحجة البالغة لا يسئل عما يفعل. از پاداش استهزاست که کافر را گفت: «لا تَرْكُضُوا و ارجعوا الى ما اترفتم فيه و مساكنكم لعلكم تُسئَلُونَ ميگويد چون بايشان رسيد روز گرفتن من پای در جنبانیدن گیرند، ایشان را گوئيد پای مجنبايد و و از گرديد و اجای تنعم و ناز و توانگری خویش و با خانه و پیشگاه خویش تا بخدمت شما آیند و شما را پرسند. و دیگر جای گفت که دوزخی را در دوزخ گویند دُوٌّ اِنَّكَ اَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ بچش که تو آن عزیزى و کریمی، على حال آن خواجه و کد خدای، ابن عباس گفت در معنی آیت ان الله تعالى يطلع المؤمنین و هم فى الجنة على المنافقین و هم فى النار فيقولون لهم أ تحبون ان ندخل الجنة فيقولون نعم فيفتح لهم باب من الجنة و يقال لهم ادخلوا فيسبحون و يتقبلون فى النار: فاذا انتهوا الى الباب سدّ عنهم و ردّوا الى النار و يضحك المؤمنون و ذلك قوله انّ الذين أجزموا كانوا من الذين آمنوا يضحكون. الى قوله فالنوم الذين آمنوا من الكفار يضحكون على الأرائك ينظرون.

و يمدّهم فى طغيانهم يعمهون مدّ در عذاب گویند و امدّ در نعمت، قال الله و نمدّ له من العذاب مدّا و قال تعالى و أمدّدناكم بأموال و بنين و الطغيان مجاوزة الحدّ و العمة التحير معنی آنست که ایشان را متحير و گراف کار و گم راه روزگاری دراز فرو گذارد تا حجت بریشان لازمتر بود و عقوبت ایشان صعبت. قال محمد بن كعب القرظى لما قال فرعون لقومه ما علمت لكم من اله غيرى، نشر جبرئيل اجنحة العذاب غضبا لله تعالى، فاوحى الله تعالى اليه مه يا جبرئيل انما يعجل العقوبة من يخاف الفوت، فامهله الله بعد هذه المقالة اربعين عاما. و اوحى الله الى عيسى بن مريم يا

عیسی کم اطلیل النسنة و احسن الطلب و القوم فی غفلة.

أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الضَّلَالََةَ بِالْهُدَىٰ إِيثَانًا أَنَّهُمْ كَانُوا كَاذِبِينَ. هَذَا قَوْلُ قَتَادَةَ وَ مَقَاتِلَ.

و لفظ اشتراء بر سبیل توسع گفت، که آنجا بیع و شری نیست اما استدلال و اختیار هست یعنی استبدلوا الکفر بالایمان و اخذوا الضلالة و ترکوا الهدی، و ذلك لان كل واحد من البيعين ياخذ ما في يدي صاحبه و يختاره على ما في يديه. کسی که دنیا بر عقبی اختیار کند او را بر طریق توسع گویند عقبی دنیا بفروخت اگر چه آنجا خرید و فروخت نیست، این همچنانست و گفته اند حق بندگان خدا و سزای ایشان آنست که خدای را عبادت کنند و معرفت وی حاصل کنند که ایشان را برای آن آفریده اند. چنانکه الله گفت و ما خلقت الجن و الإنس إلا ليعبدون. و راه راست و دین پاک این داند و باین راه روند. پس کسی که اختیار کفر و ضلالت کند و بر راه کژ و طریق شیطان رود و این ضلالت بآن هدایت بدل پسندد راست آن باشد که الله گفت اشترؤا الضلالة بالهدی و اصل ضلالت حیرت است و بگشتن از راه راست یقال ضللت المكان اذا تحيرت فيه و لم تهتد اليه، و اضللت الشيء اذا ذهب عنك. و در قرآن ضلالت بر وجوه است: بمعنی غی و کفر چنانکه درین آیت و در آن آیت که گفت و لأضلنهم و بمعنی خطا قوله إن أبانا لفي ضلال مبين و بمعنی ابطال قوله و صدوا عن سبيل الله أضل أعمالهم. و بمعنی نسیان قوله فعلها إذا و أنا من الضالين و قوله أن تضل إحداهما. و بمعنی هلاك و بطلان قوله إذا ضللنا في الأرض و بمعنی محبت قوله إنك لفي ضلالك القديم.

فما ربحت تجارتهم ای ما ربحوا فی تجارتهم میگویند باین بازرگانی که کردند و این بدل که پسندیدند و پیروز نیامدند و سودی نکردند. پس گفت و ما كانوا مهتدين.

یعنی نه بازرگانی ایشان سودمند آمد و نه راه بآن یافتند، که بسیار بازرگان بود که سود نکند لکن راه آن داند و شناسد، الله تعالی میگوید ایشان نه سود کردند و نه راه بآن دانستند. سفیان ثوری گفت: کلکم تاجر فلینظر امرؤ ما تجارته هر کس از شما می بازرگانی کند، یکی ور نگرید تا خود بچه بازرگانی میکنید و خود چه در دست دارید، عزت قرآن ترا ببازرگانی سودمند راه می نماید و میگوید هل أدلکم علی تجارة تُنجیکم من عذاب أليم، تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ...

مثلهم کمثل الذي استوقد ناراً چون حقیقت حال ایشان فرمود تعقیب کرد بضرر مثل از جهت زیادتی توضیح و تقریر، زیرا که آن اوقع است و امق، در دل واقع است از حجت خصم الد. و مثل در اصل بمعنی نظیر است یقال مثل و مثل و مثیل کشیه و شبیه و شبیه. و معنی آن است که حال عجیبه ایشان همچون حال آن کس است که بیفروزد آتشی. و الذي بمعنی الذین است کما فی قوله تعالی وَ خُضُّنْمُ كَالَّذِي خاضوا. اگر چنانچه مرجع در بنور هم بایشان باشد. و الاستيقاد طلب الوقود و السعی فی تحصيله و هو سطوع النار و ارتفاع لهبها و اشتقاق النار من نار بنور نورا اذا نفر لان فيها حركة و اضطرابا.

فلمّا أضاءت ما حوله ای النار حول المستوقد ان جعلتها متعدية و الا ممکن است که مسند باشد به لفظه ما. و تأنيث أضاءت از جهت آن است که ما حول آن اشیاء و اماکن است. معنی آن است که چون روشن گردانید آتش پیرامون مستوقد را ذهب الله بنورهم جواب لما و ضمیر هم راجع است به الذي و جمع ضمیر حمل بر معنی است، و بنور هم گفت و بنار هم نگفت زیرا که مراد افروختن آتش است یا استینافی است که جواب معترض است، گویا میگوید حال

ایشان چیست که حال ایشان تشبیه کرده‌اند بحال مستوقدی که آتش او منطقی شده؟ و اسناد اذهاب به الله تعالی است از بهر آنکه همه افعال راجع است باو تعالی، يقال ذهب السلطان بماله اذا اخذه و ما اخذه و امسكه فلا مرسل له. و عدول کرد از ضوء بنور، پس اگر گفتنی ذهب بالله بضوئهم احتمال ذهاب بودی با زیادتی که در ضوء است.

و تَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ. پس ذکر تاریکی کرد که آن عدم نور است و طمس نور بکلی، و جمع تنکیر ظلمات و وصف آن کرد بظلمتی خالصه که هیچ شیخ آن را نبیند، و ترك بمعنی طرح و حلی است، و ترك يك مفعول میخواید پس صیرورت در او تضمیر کرد و او را جاری مجرای افعال قلوب گردانید و فرمود وَ تَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ هُمْ چنان که شاعر گفته:

فترکته جز السباع بنشئه      یضمن قلة رأسه و المعصم

و الظلمة مأخوذ من قولهم ما ظلمك ان تفعل كذا ای ما منعك لانها تسد البصر و تمنع الرؤية.

قول ابن عباس و قتاده و ضحاک و مقاتل و سدی آن است که این آیت در شأن منافقان فرود آمد و مَثَلُهُمْ ضمیر ایشانست سعید بن جبیر و محمد بن کعب القرظی و عطا میگویند در شأن جهودان است وَ مَثَلُهُمْ ضمیر ایشانست، گفتند چون نبوت بنی اسرائیل منقطع شد و با عرب افتاد جهودان قریظه و نصیر و بنی قینقاع در توریة خواندند که پیغامبر آخر الزمان محمد خواهد بود و امت وی خیار خلقاند، و گزین عالم و میراث دار پیغامبران، از شام برخاستند و آمدند تا بمدینه مصطفی که مهبط وحی است، و محل رسالت، و حرم مصطفی، و هجرت گاه دوستان حق. مردی بود با این جهودان او را عبد الله بن اهبان میگفتند ابو الهیبان و ایشان را پند دادی و نصیحت کردی، و نعت مصطفی و سیرت و اخلاق وی چنانکه در توریة دیده بود بریشان خواندی، و گفتی امید دارم که بروزگار وی در رسم و او را دریابم و بوی ایمان آرم اگر این طمع راست شود، و الا زینهار که قدر وی بدانید و خطر وی بشناسید و رسالت وی بجان و دل قبول کنید، و قدم از جاده شریعت وی بنگردانید تا سعید ابد گردید. جهودان این نصیحت قبول کردند و تصدیق مصطفی در دل میداشتند، و در امید این روشنایی روزگاری بودند تا بوقت بعثت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و تحقیق نبوت و رسالت وی. پس جهودان چون بعیان بدیدند آنچه می‌شنیدند و از کتب میخواندند بوی کافر شدند و در ظلمت کفر بماندند. پس رب العالمین ایشان را این مثل زد.

این قول سعید جبیر. اما قول ابن عباس و مقاتل و جماعتی آنست که این صفت منافقانست و مثل ایشان، میگوید مثل این منافقان در شهادت گفتن و کفر نهانی در دل داشتن راست چون مثل مردی است یعنی قومی و این در لغت عرب رواست، و لهذا قال فی الآخر الآیة ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ قَوْمِي در شب تاریک در بیابانی بی مهتاب و بی چراغ که هیچ فراجای خویش و راه خویش نمی‌بینند، و از ددان و دشمنان میترسند، و در آن تاریکی لختی خار و گیاه فراهم نهند و آتش در آن زنند. چندانکه آتش برافروزد ایشان فرا راه بینند و جای خویش بشناسند و از ددان و دشمنان ایمن شوند. پس چون آتش فرو میرد ایشان در تاریکی و حیرت فرو مانند و در ترس و هراس افتند. آن شب مثل کفر منافقان است و آن آتش مثل شهادت ایشان، چون شهادت گویند در اسلام آیند و چون با شیاطین خویش رسند. و گویند إِنَّا مَعَكُمْ از آن روشنایی شهادت بیفتند، و در کفر خویش فرو مانند، که هیچ فرا حق نبینند. معنی دیگر این که منافقان تا زنده‌اند در میان مسلمانان بروشنایی کلمه شهادت میروند و ایمن می‌نشینند و با مسلمانان یکی‌اند در احکام شرع، پس چون بمیرند بظلم و حیرت باز شوند و در عذاب جاوید بمانند و گفته‌اند تشبیه منافقان بایشان که آتش افروختند در شب تاریک از

بهر آنست که آن کس که از روشنایی در تاریکی شود ظلمت وی صعبتر و حال وی دشوارتر از آنست که از ابتدا خود در ظلمت باشد. و این تاریکیها یکی تاریکی شب است، و دیگر تاریکی فرو مردن آتش، سدیگر تاریکی گور در حق منافق.

سؤال کنند که هر که در تاریکیها باشد خود هیچ نبیند پس چه معنی را گفت لا یُبصِرُونَ؟ پس از آنکه فی ظلمات گفته بود؟ جواب آنست که بعضی حیوانات در ظلمت بینند و تاریکی ایشان را از دیدن منع نکند، الله تعالی بینایی و روشنایی بیکبار از ایشان نفی کرد که ایشان چون آن حیوانات و چهار پایان نیستند بلکه از آن بتراند و نادانتر اولئك كالانعام بل هم اضلّ و در قرآن ظلماتست بمعنی کفر و شرک چنانکه گفت يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ. و بمعنی سیاهی شب چنانکه گفت وَ جَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَ النُّورِ. بمعنی احوال چنانکه گفت قُلْ مَنْ يُنجِيكُمْ مِنَ ظُّلُمَاتِ الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ.

آن گه منافقان را صفت کرد گفت صمّ کرانند، یعنی از سماع قرآن بگم گنگانند، یعنی از خواندن قرآن عمی نابینایانند، یعنی از دین رسول و معجزات و دلایل نبوت وی، هر چند که بگوش ظاهر میشوند و بزبان ظاهر میگویند و بچشم ظاهر میبینند چنانکه رب العالمین گفت فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ مَا چون اعتقاد دل و بصیرت سر با آن نبود وجود و عدم آن یکسان بود. و قیل صم عن سماع المدح و الثناء

عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم، بکم عن ان يتكلموا بالمدح و الثناء على النبی صلی الله علیه و آله و سلم، عمی عن رؤية الخير و ما ينفع النبی صلی الله علیه و آله و سلم و اصحابه.

و گفته اند صمّ کرانند که هیچ حق نشنوند، بکم گنگانند که بر شهادت گفتن قوت نیابند، عمی نابینایانند که نشان حق نبینند.

فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ. پس ایشان از کفر باز نیابند این حکم است بر شقاوت منافقان و حرمان ایشان از ایمان چنانکه أُنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ حکم است بر حرمان مشرکان قریش. میگوید این منافقان هرگز از کفر توبه نکنند و ایشان را برستاخیز بانفاق انگیزند. و ذلك فی

قوله صلی الله علیه و آله و سلم «بيعت كل عبد يوم القيمة على ما مات عليه. المؤمن على ايمانه و المنافق على نفاقه. و چگونه از کفر باز آیند و رب العالمین بشقاوت ایشان حکم کرده و گفته إِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَتُ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ. و لو جاءتهم كل آية و قضاء القاضي لا يفسخ.

آن گه مثلی دیگر زد هم ایشان را گفت أَوْ كَصَيِّبٍ يَعْنِي أَوْ كاصحاب صَيِّبٍ این او اباحت راست نه شك را، که بر الله شك روانیست و در صفات وی سزا نیست، و معنی آنست که مثل منافقان با آن قوم زنند که آتش افروختند یا باین قوم که ایشان را باران سختی رسید بهر کدام که مثل زنند راست است و مباح و در خور کَصَيِّبٍ باران سخت است، و هو فعيل من صاب يصوب اذا نزل و انحدر، فهو المطر الشديد الذي له صوت. و السماء اسم جنس است یکی از آن سماوة گویند و اصله سما و لآئه من سما بسمو فقلبت الواو همزة. قومی گفتند سما اینجا سحاب است فیهِ یعنی فی ذلك السحاب و قیل فی الصَيِّبِ ظلمات فی ظلمة السحاب و ظلمة الليل و ظلمة المطر. فقد قالوا ان المطر ظلمة اذا نزل بالعذاب وَ رَعْدٌ وَ بَرْقٌ اصل الرعد من الحركة و الصوت و البرق من البريق و هو الضوء. رَعْدٌ بقول بعضی مفسران فریشته است که الله را تسبیح میکند. و در خبرست که جهودان از رسول ص پرسیدند که این رعد چیست؟ فقال مُلْكٌ مِنَ الملائكة موکل بالسحاب معه مخاريق يسوق بها السحاب حيث يشاء الله گفت فریشته ایست بر میغ موکل، آن را میراند



بمخراق نور و هو شبه السّوط. تا آنجا راند که فرمانست، و مخراق آن برق است که می‌درخشد.

گفتند یا محمد ص آن آواز چیست که میشنویم؟ گفت که بانگ آن فریشته است که بر میغ می‌زند. چنانکه شبان بانگ بر گوسپند زند.

آورده‌اند از رسول صلی الله علیه و آله و سلم که گفت در مدینه آواز رعد آمد آوازی بلند و دراز بر کشید، گفتا جبریل را پرسیدم که چه می‌گویند؟ جبریل گفت من از میغ پرسیدم که کجاست فرموده‌اند که باران ریزی؟ میغ گفت زمینی در حضرموت آن را بیمیم خوانند فرموده‌اند مرا که آنجا باران ریزم. شهر حوشب گفت: «الرّعد ملك موکل بالسحاب يسوقه كما يسوق الحادی ابله فاذا خالفت سحابة صاح بها، فاذا اشتد غضبه تناثرت من فيه الشر و هی الصّواعق التي رأيتم.» عن وهب بن منبه قال «ثلاثة ما اظنّ احدا يعلمها إلا الله: الرعد، و البرق، و الغيث.» و قال ابو الدرداء، «الرّعد للتسبيح، و البرق للخوف و الطمع، و البرد عقوبة و الصّواعق بالخطيئة، و الجراد رزق لقوم و رجز لآخرين، و البحر بكمال و الجبال بميزان.» رسول گفت هر که که بانگ رعد شنود خدای را یاد کنند که ذاکران را از آن گزند نرسد. و گفتم صلی الله علیه و آله و سلم هر گه که آواز رعد شنیدی: «اللهم لا تقتلنا بغضبك، و لا تهلکنا بعذابك، و عافنا قبل ذلك.»

حسن بصری گفت «سبحان الذین یسبح الرّعد بحمده، و الملائكة من خيفته، سبحان الله و بحمده، سبحان الله العظيم.» ابن عباس گفتم «سبحان الذی سبّحت له» کعب احبار گفت هر که آواز رعد شنود سه بار بگوید: سبحان من یسبح الرعد بحمده و الملائكة من خيفته وی را از آن رعد هیچ گزند نرسد و گر در آن نعمتی باشد وی از آن معاف باشد. الصّواعق جمع صاعقه است و صاعقة آتش است که از ابر بیفتد و گفته‌اند صیحه عذاب است یقال ان دون العرش بحورا من نار تقع منها الصواعق و لا تصیب ذاکر الله. یجعلون أصابعهم فی آذانهم الضمیر لا صحاب الصیّب، و اگر چه لفظ اصحاب محذوفست لیکن معنی او باقیست، پس جائز است که مقول علیه باشد کقول حسّان:

یسقون من وره البریص علیهم بر دی یصفق بالرحیق السلسبیل

که تذکیر ضمیر کرده از برای آنکه معنی ماء بردی است و جمله استینافیه است، کانه یاد کردی چیزی که مؤذن بهول و شدت بود گویا. کسی گفت حال ایشان باین نوع چیست؟ جواب دادند که يجعلون اصابعهم، و چرا اطلاق اصابع کرد در محل انامل؟ از جهت مبالغه من الصّواعق يجعلون ای من اجلها يجعلون، کقولهم سقاه من العتمه و الصّاعقة، فتصفه رعد هائل معها نار لا تمرّ بشیء الا انت علیه من الصّعق و هو شدة الصّوت و التاء فیها للمبالغة کالعافية و الکاذبة. حدّر الموت منصوبست برای آنکه مفعول له است چنان که شاعر گفته و اغفر عوراء الکریم ادخاره.

و الموت زوال الحیات و گفته‌اند عرض فرمود بصد آن چنان که خلق الموت و الحیات.

و الله محیط بالكافرین احاطت هم از روی علم باشد هم از روی قدرت، حاصل کردن چیزی بعلم و قدرت خویش و رسیدن بهمگی آن احاطت گویند و گفته‌اند معنی احاطت اهلاک است کقوله تعالی إلا أن یحاط بکم ای تهلكون جمیعا. مفسران ازینجا گفتند محیط بالكافرین ای مهلكهم و جامعهم فی النار. میگویند الله پادشاه است برنا گرویدگان، و تونده بایشان، و رسیده بایشان، و آخر هلاک کننده ایشان.

أو کصیب من السماء معنی آن است که مثل منافقان بقومی ماند که گرفتار شوند ببارانی سخت در شبی تاریک. باران

چنان سخت و شب چنان تاریک و رعد چنان بزور و برق چنان روشن که میترسند ایشان در آن هامون که ازین سختیها ایشان را صاعقه رسد و بمیرند. باران مثل قرآن است لانه یحیی القلوب کما یحیی المطر الموات، و ظلمات مثل کفر ایشان است که در آن در مانده اند. و رعد مثل آن آیات است در قرآن که در آن بیم ایشان و تخویف ایشان است، و برق مثل شهادت ایشان است. یعنی که چون برق تاود مقداری فرا راه بینند در آن تاریکی و باران. و چون برق فرو ایستد، باز مانند این منافقان، همچنان اند چون شهادت گویند، فرا مسلمانی پیوندند. پس چون و اشیاطین خود رسند شهادت خود را انکار کنند و با تاریکی کفر افتند، و چنانکه برق دائم نباشد و درمانده را در تاریکی از آن نفعی حقیقی نه، منافق را از آن شهادت هم نفعی نه، که آن شهادت را حقیقی نه. و چنانکه آن درماندگان در تاریکی انگشت در گوش میکنند تا صیحه عذاب و صاعقه بایشان نرسد که از آن بیم مرگ باشد منافقان همچنین انگشت در گوش میکنند تا آیات قرآن و وحی و تنزیل که در آن اظهار سرّ ایشانست بگوش ایشان نرسد از بیم آنکه دل ایشان بآن میل کند و ایشان را باسلام و ایمان در آرد چنان بر کفر خود حریص بودند که می ترسیدند که اگر از آن بیفتند. با سلام رسند.

حَدَرَ الْمَوْتِ یعنی حذر الاسلام، و ایشان اسلام کفر می شمردند و کفر مرگ باشد، چنانکه آنجا گفت أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ اى کافرا فهدیناه سدی گفت دو مرد منافق از مصطفی ص بگریختند و بیرون شدند و ایشان را این حال صعب پیش آمد شب تاریک باران سخت و آواز رعد و برق و صاعقه، انگشت در گوش نهادند در آن حال از بیم هلاک و ترس و جان، چون برق درخشنده فرا راه دیدند و پارهء برفتند باز چون تاریکی روز گرفت هم چنان بر پای بودند و هیچ فرا راه نمیدیدند. درین حال با یکدیگر گفتند: «لَيْتِنَا اَصْبَحْنَا فَنَأْتِي مُحَمَّدًا فَنَضَعُ اَيْدِيَنَا فِي يَدِهِ فَرَجَعَا وَ حَسَنَ اِسْلَامِهِمَا» رب العالمین گفت منافقان در مدینه باین دو مرد منافق مانند که از پیش رسول برفتند به بین تا چه رسید ایشان را مثل منافقان مثل ایشانست، چون بحضرت مصطفی آید و قرآن شنوند و وعد و وعید و احوال و قصه پیشینان انگشت در گوش نهند، ترسند که اگر آیتی آید در شأن ایشان و اظهار سرّ ایشان و فرمودن بقتل ایشان، از بیم قتل و مرگ انگشت در گوش نهند چنانکه آن دو مرد از بیم صاعقه در آن بیابان انگشت در گوش نهادند.

اینست که گفت: يَجْعَلُونَ اَصَابِعَهُمْ فِي اْذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ و چون مال و پسران و غنیمتها و فتحها روی بایشان دارد و اقبال دنیا بینند گویند نیکو دینی است این دین محمد ص، همچون آن دو مرد که چون برق درخشنده فرا راه دیدند در آن برفتند و ایشان را خوش آمد اینست که گفت: كَلِمًا اَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ اى اضاء لهم البرق الطريق فحذف الطريق للعلم به و چون بلاها و مصیبتها روی بایشان نهد، و دختران زایند، و اموال و املاك ایشان نیست شود، متحیر می نشینند و میگویند بد دینی است و نا این دین محمد، همچون آن دو مرد که چون تاریکی روز گرفت متحیر بر پای بماندند اینست که گفت: وَ اِذَا اَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا و قِيلَ: كَلِمًا اَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ اى كَلِمًا اَنْقَطَعَ الْوَحْيُ وَ تَرَكُوا وَ مَا يَخْفُونَ وَ سَكَتَ الرَّسُولُ عَنْ حَدِيثِهِمْ اِرْتَا حُوا وَ فَرَحُوا وَ اِذَا اَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا اى وَ اِذَا تَكَلَّمُ فِيهِمْ وَ صَرَخَ بِهِمْ تَبَلَدُوا وَ تَحَيَّرُوا.

وَ لَوْ شَاءَ اللّٰهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَ اَبْصَارِهِمْ وَ اِگر اللّٰهُ خواستی آن شهادت که منافق بزبان میگوید بی دل، و آن سخن که از رسول میشوند بی اعتقاد، این نبوشیدن و آن گفتن هر دو از وی باز ستدی. چنانکه از کافران باز ستد. و گفته اند معنی آنست که اگر اللّٰهُ خواستی ایشان را یکبارگی هلاک کردی تا مستأصل شدندى و نام و نشان ایشان نماندى. سمع و بصر از جمله تن اینجا بذکر مخصوص کرد از بهر آن که در آیت پیش ذکر بصر رفته است اینجا که گفت: فِي اْذَانِهِمْ وَ در



میگوید بریدون ان یأمنوکم و یأمنوا قومهم خواهند که هم از شما ایمن باشند هم ازیشان، اکنون نه از شما ایمن اند نه ازیشان، مذذبین بین ذلك لا الی هؤلاء و لا الی هؤلاء.

مهر خود و یار مهربانت نرسد      آن خواه گر این و اگر آنت نرسد

ارادت و عادت با یکدیگر نسانند تاریکی شب و روشنایی روز هر دو در یک حال مجتمع نشوند در یک دل دو دوستی نگنجد.

ایها المنکح الثریا سهیلا      عمرک الله کیف یلتقیان  
هی شامیة اذا ما استقلت      و سهیل اذا استقل یمان

منافقان که بر مؤمنان استهزاء میکردند و جز زانک در دل داشتند بزبان میگفتند و شیاطین سران خود یکی شدند تا بر مؤمنان کیدها ساختند و عذاب ایشان را در حال می‌نگرفت، آن نه از نتوانستن الله بود با ایشان یا از فرو گذاشتن ایشان کلاً! و حاشا! فإن الله تعالی یمهل و لا یمهل. الله زودگیر و شتابنده نیست، که شتابنده بعداب کسی باشد که از فوت ترسد و الله تعالی بر همه چیز بهمه وقت قادر بر کمال است، و تاونده با هر کاونده. بوی هیچ چیز در نگذرد و از وی فائت نشود. فرعون چهار صد سال دعوی خدایی کرد و سر از ربقه بندگی بیرون برد و الله تعالی وی را در آن شوخی و طغیان فرا گذاشت و عذاب نفرستاد. نه از آنک با وی می‌نتاوست یا در مملکت می‌دربایست، و لکن خداوندی بزرگوارست و بردبار و صبور، از بزرگواری و بردباری وی بود که او را زود نگرفت، و بزبان موسی کلیم بوی پیغام فرستاد و گفت: «یا موسی، انطلق برسالاتی فأتک بعینی و سمعی و معک ایدی و نصری، الی خلق ضعیف من خلقی بطن نعمتی و امن مکری، و غرته الدنیا حتی جدد حقی و انکر ربوبیتی، و عبد دونی، و زعم انه لا یعرفنی و ائی اقسام بعزتی لو لا العذر و الحجّة اللذان وضعت بینی و بین خلقی لبطشت به بطشة جبار بغضب یغضبه السموات و الارض و الجبال و البحار، فان امرت السماء حصبته، و ان امرت الارض ابتلعتة، و ان امرت الجبال دمّرتة، و ان امرت البحار غرقتة، و لکنه هان علیّ و سقط من عینی، و وسعة حلمی، فاستغنیت عن عبیدی. و حقّ لی ائی انا العنیّ لا غنیّ غیری، فبلغه رسالتی و اعده الی عبادتی، و ذکره بایامی، و حدّره نقمتی و بأسی، و اخبره ائی انا الله الی العفو و المغفرة اسرع منی الی الغضب و العقوبة، و قل له اجب ربّک، فانه واسع المغفرة. فانه قد امهلك اربع مائة سنة و هو یمطر علیک السماء و ینبت لکن الارض و لم تسقم و لم تهرم و لم تفتقر و لم تغلب. و لو شاء ان یجعل ذلك بک فعل و لکنه ذو اناة و حلم عظیم».

ذکره و هب بن منبه. قال قال الله عزّ و جل لموسی علیه السلام و ذکر الحدیث بطوله.

مئلهم کمثل الذي استوفد ناراً این مثل کسی است که بدایتی نیکو دارد حالی پسندیده، و وقتی آرمیده، تن بر خدمت داشته، و دل با صحبت پرداخته روزی چند درین روشنایی رفته، و عمری بسر آورده ناگاه دست قدر از کمین گاه غیب در آید و او را از سر وقت خود در رباید، و آن روشنایی ارادت به ظلمت حرص بدل شود، و طبع جافی بر جای وقت صافی نشیند. در بند علاقت چنان شود که نیز از آن رهایی نیابد. آن گه روزگاری در طلب حطام دنیا و زینت آن بسر آرد، و از حلال و حرام جمع کند، و آلوده تبعات و خطرات شود. پس چون کار دنیا و اسباب آن راست کرد و دل بر آن نهاد برید مرگ کمین گاه مکر بر گشاد! که هین رخت بردار که نه جای نشستن است و نه وقت آرمیدن! آن مسکین آه سرد میکشد و اشک گرم از دیده می‌بارد، و بروزگار خود تحسّر میخورد، و بزبان حسرت این نوحه میکند

که:

گلها که من از باغ وصال چیدم      درها که من از نوش لبت دزدیدم  
 آن گل همه خارگشت در دیده من      و آن در همه از دیده فروباریدم  
 و کان سراج الوصل ازهر بیننا      فهبت به ریح من البین فانطفی

اینست اشارت آیت که رب العالمین گفت: فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ. و لكن صاحب‌دلی باید که اسرار قدم قرآن بگوش دل بشنود و بداند و بدیده سرّ حقایق آن به بیند و بشناسد. اما ایشان که صُمُّ بَكْمٌ عُمِيَّ صَفْتِ اَيْشَانِ و حکم حرمان رقم بیدولتی ایشان، نه گوش دل دارند تا حق شنوند نه زبان حال تا با حق مناجات کنند، نه دیده سرّ تا حقیقت حق بینند، لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا. وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَ أَبْصَارِهِمْ أَكْرَ اللَّهُ خَوَاسْتِي سَنَوَائِي وَ بَيْنَائِي اَزِيشَانِ دَرِيغِ دَاشْتِي چنانکه روشنایی دانایی دریغ داشت، و اگر خواستی برق اسلام فرا دل ایشان گذاشتی تا بخود ربودی و به اسلام درآوردی، و اگر خواستی آن را تواننده بودی که وی خداوندیست هر کار را تواننده و بهر چیز رسنده و بهیچ هست نماننده!

### النوبة الاولى

قوله تعالى: يَا أَيُّهَا النَّاسُ ائْبُدُوا رَبَّكُمُ خَدَاوَنِدْ خَوَيْشِ رَا پَرَسْتِيَدِ و او را بندگی کنید، الَّذِي خَلَقَكُمْ اَنْ خَدَاوَنِدْ که شما را او آفرید وَ الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِكُمْ و ایشان را که پیش از شما بودند لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ تا مگر از خشم و عذاب او پرهیزیده‌اید.

الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ. اَنْ خَدَاوَنِدْ که شما را این زمین کرد فِرَاشًا بَسَاطِي بَازِ گَسْتَرْدِه، وَ السَّمَاءَ بِنَاءً، و آسمان کاری برداشته، وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً، و فرو فرستاد از آسمان آبی، فَأَخْرَجَ بِهِ تَا بِيْرُونَ اُورْدِ بِهْ اَنْ اَبِ مِنَ التَّمْرَاتِ اَزِ مِيوَه‌هَی گوناگون رزقاً لَكُمْ شما را روزی ساخته انداخته بهنگام، فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ اُنْدَاداً خَدَايِ رَا پَسِ هَمْتَايَانِ مَكُوْبِيْدِ وَ اَنْتُمْ تَعْلَمُونَ که میدانید که آسمان و زمین او آفرید و او ساخت روزی وَ اِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ و اگر شما در شور دل و گمان میباشید، مِمَّا نَزَّلْنَا اَزِ اَنْچِهْ فَرُو فَرَسْتَاْدِيْمِ، عَلٰی عِبْدِنَا بَرِ رَهِيْ و بنده خویش از پیغام، فَأْتُوا بِيَارِيْدِ بِسُوْرَةٍ مِنْ مِثْلِهِ يَكِ سُوْرَةٍ هَمْ چَوْنِ قُرْآنِ، وَ اَدْعُوا شُهَدَاءَكُمْ و انگه پس این معبودان که دارید ایشان را خدا میخوانید مِنْ دُونِ اللَّهِ فَرُوْدِ اَزِ خَدَا اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِيْنَ اَكْرَ اِيْنِ که از شما خواستند توانید و در توان نمودن راست گوئید.

فَاِنْ لَمْ تَفْعَلُوا اَرِ پَسِ نَكْنِيْدِ که نتوانید، وَ لَنْ تَفْعَلُوا و خود نتوانید، فَأْتُوا النَّارَ، پَسِ اَزِ اَنْشِ پِرِ هِيْزِيْدِ، اَلَّتِي وَفُوْدَهَا النَّاسُ وَ الْحِجَارَةُ اَنْ اَنْشِ که هیزم آن مردم است و سنگ، اُعِدَّتْ لِلْكَافِرِيْنَ بَسَاخْتِنْدِ اَنْ اَنْشِ نَاگَرُوْبِيْدِگَانِ رَا.

وَ بَشِّرِ الَّذِيْنَ اٰمَنُوا وَ شَادِ كُنِ اَيْشَانِ رَا که بگرویدند، وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کارهای نیک کردند، اَنْ لَهُمْ جَنَّاتٍ که ایشانراست باختر بهشت‌ها تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ مِيْرُوْدِ زِيْرِ دَرِخْتَانِ اَنْ جَوِيْهَی رَوَانِ.

كُلَّمَا رُزِقُوا هَرِ گِهْ که ایشان را روزی دهند، مِنْهَا اَزِ اَنْ دَرِخْتَهَا، مِنْ ثَمَرَةٍ مِيْوَهْ رَزَقًا رُوْزِيْ سَاخْتِه، قَالُوا كُوْبِيْدِ، هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا اِيْنِ اَنْ مِيْوَهْ اَسْتِ که ما را روزی داده بودند، مِنْ قَبْلُ، پِيْشِ اَزِ مَا دَرِ دُنْيَا، وَ اَتُوا بِهْ وَ اَرْنَدِ پِيْشِ اَيْشَانِ اَنْ مِيْوَهْ بَهْشْتِ، مُتَشَابِهًا مَانَنْدِ مِيْوَهْ دُنْيَا. بِنَامِ، وَ لَهُمْ فِيْهَا و ایشانراست در آن بهشت، اَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ هَمْ جَفْتَهَی پَاكِ كَرْدِه، وَ هُمْ فِيْهَا خَالِدُونَ و ایشان در آن سرای جاویدانند.

### النوبة الثانية

يا أَيُّهَا النَّاسُ عِلْمَةُ بن مرثد شاگرد عبد الله بن مسعود از ائمه و ثقات تابعین است میگوید هر چه در قرآن یا أَيُّهَا النَّاسُ است خطاب اهل مکه است، و یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خطاب اهل مدینه، از بهر آن که آن وقت مکه دار الشریک بود و مدینه دار الایمان، و مدینه سرای ایمان پیش از مکه شد. و لهذا قال الله عزَّ و جَلَّ وَ الَّذِينَ تَبَوَّأُوا الدَّارَ وَ الْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ. ابن عباس گفت: یا أَيُّهَا النَّاسُ اینجا خطاب فریقین است، مؤمنان و کافران: مؤمنانرا میگویند بر ایمان و طاعت داری پاینده باشید، و قدم بر جاده اسلام و سنت استوار دارید، و از آن بمیگردید.

و کافران را میگوید الله را پرستید و به یگانگی وی اقرار دهید و او را طاعت دار باشید، و بدان که رب العالمین این امت را در قرآن بپنج ندا باز خواند: از آن سه عامّ اند و دو خاصّ این سه که عام اند یکی یا أَيُّهَا النَّاسُ است دیگر یا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ سدیگر یا بنی آدم این سه ندا از کرامت و نواخت خالی اند، بر عموم میخواند هم دوست و هم دشمن، هم آشنا و هم بیگانه. و آن دو که خاص اند یکی یا عبادی است و دیگر یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا و یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا در قرآن هشتاد و هشت جای است همه ندای قبول و نواخت و کرامت، و بنده را گواهی داد بایمان و طاعت و عبودیت. و هشتاد و نهم ایها المؤمنون است و این از آن همه تمامتر و بنده را نیکوتر، که این نام نهادن است و آن حکایت فعل. و تغییر و تبدیل در فعل گنجد و در نام نگنجد. و در قرآن شانزده جایگه یا أَيُّهَا النَّاسُ است. و در سوره البقرة و فاتحه سوره النساء، و یکی پس آن، و دو در یونس و فاتحه سوره الحج، و دو پس آن، و یکی در نمل، و یکی در لقمان، و یکی در سوره الملانکه و یکی در حجرات، و قُلْ يا أَيُّهَا النَّاسُ چهاراند یکی در اعراف، و دو در یونس، و یکی در سوره الحج، آنکه گفت: اعْبُدُوا رَبَّكُمْ چون بر خواند فرمان داد گفت خداوند خود را پرستید و او را گردن نهید و طاعت دارید که مستحق عبادت و طاعت اوست. از دو وجه: یکی آنکه آفریدگار است و خداوند، و عبادت آفریدگار واجب باشد، دیگر آنکه دارنده و روزی دهنده است و ولی نعمت، و شکر ولی نعمت واجب باشد.

الَّذِي خَلَقَكُمْ یعنی و لم تکنوا شینا نبودید و شما را بیافرید. او خداوندی است از نبود بود آرد و از نیست هست کند. جای دیگر گفت: هل اتی علی الانسان حسن من الدهر لم یکن شیئا مذکورا برآمد بر مردم زمانی و هنگامی که وی چیزی یاد کرده و یاد کردنی نبود. معنی خلق آفریدن است و از عدم در وجود آوردن، چنانکه خواهد نه فعل خلاف خواست بود و نه خواست جدا از فعل، و مخلوق را افتد که فعل چون خواست نیاید و خواست چون فعل نبود.

وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ و ایشان را آفرید که پیش از شما بودند از قوم قوم و گروه گروه، جهانداران و جهانیان، و خود اقرار میدهند و میدانید که آفریننده همه اوست. وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللهُ میگوید اگر ازین کافران پرسى که آفریننده ایشان کیست گویند که الله رب العالمین. حجت آورد بریشان و گفت چون میدانید و اقرار میدهند که آفریدگار شما و پیشینیان ما ایم پس چرا بتان می پرستید؟ و ایشان نه آفرینند و نتوانند! أ فمن یخلق کمن لا یخلق سؤال کنند که کافران چون دانسته بودند که آفریدگار ایشان الله است دانستند که آفریدگار پیشینیان هم اوست پس وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ اینجا چه فایده دهد؟ جواب آنست که این پندی بلیغ است که بر سبیل تذکیر و تنبیه گفت، تا ایشان بدانند که آفریدگار و میراننده و هلاک کننده اوست، چنانکه گذشتگان را هلاک کرد ایشان را نیز هلاک کند، و این اندیشه سود دارد ایشان را و بایمان در آرد اگر توفیق با آن رود.

لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ لعلّ حرف ترجّ و طمع، معناه «اعبدوا الذی خلقکم علی حالة الرجاء و الخوف» میگوید خداوند خود را پرستید و بوی امید میدارید و از عقوبت وی می ترسید چنانکه موسی و هارون را گفت قُولَا لَهُ قَوْلًا لَئِنَّا لَعَلَّه يَتَذَكَّرُ أَوْ

بِخَشَى فرعون را سخن نرم گوئید و بکنیت خوانید و امید میدارید و طمع کنید بایمان وی، و ما خود دانا ایم بکار فرعون و سرانجام وی که چون خواهد بود. و گفته اند لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ یعنی لکی تکنوا متقین فتنجوا من العذاب مرا پرستید تا متقین شوید و آن گه از عذاب من پرهیزید. ابن عباس گفت لعل در همه قرآن بمعنی لکی است. الا در سوره الشعراء. و ذلك في قوله تعالى وَ تَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ. و لعل در لغت عرب سه معنی را گویند: بمعنی استفهام چنانک گویی لعلک خارج، و بمعنی تمئی چنانک گویی لعل الله ان یرزقنی، و بمعنی شک چنانک کسی خبر کند تو گویی لعل ذلك، ای اظن ذلك.

پس آن گه صنع و قدرت و نعمت خویش باز نمود که چیست گفت: الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ فِرَاشًا جَعَلَ فعلی است که در قرآن بچهار معنی آید یکی بمعنی خلق چنانک الله گفت: وَ جَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ وَ يَجْعَلُ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَ جَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً. دوم بمعنی تسمیه چنانک گفت: وَ جَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنَاءً أَيْ سَمَوْهُمْ إِنَاءً لِأَنَّهُ قَالَ فِي مَوْضِعٍ آخَرَ لِيَسْمُونَ الْمَلَائِكَةَ تَسْمِيَةً الْأَنْثَى سِيمَ بمعنی القاء چنانک گفت وَ يَجْعَلُ الْحَبِيثَ بَعْضَهُ عَلَى بَعْضٍ أَيْ يَلْقَى بَعْضَهُ عَلَى بَعْضٍ، يدل عليه قوله «فَيَرُكُمَهُ جَمِيعًا». چهارم جعل بمعنی صیر چنانک گفت إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا أَيْ صَيَّرْنَاهُ وَ قَالَ تَعَالَى الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ فِرَاشًا أَيْ مَهَادًا أَوْ وَطَاءً لَمْ يَجْعَلْهَا حَزْنَةً غَلِيظَةً لَا يُمْكِنُ الْاسْتِقْرَارَ عَلَيْهَا. میگویند او خداوندی است که شما را این زمین پهن باز گرفت و مستقر و آرامگاه شما ساخت، تا در آن می‌نشینید گاهی و گاهی بر آن می‌روید و منفعت میگیرید، چنانک گفت: فَأَمْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَ كَلُوا مِنْ رِزْقِهِ ذَرِينِ گوشه‌ها و کنارهای زمین بروید و روزی خرید و اعتقاد کنید، که بر دارنده و پروراننده شما ما ایم و ذلك في قوله وَ حَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ رَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَ لَفْظُ فِرَاشٍ رَدٌّ أَيْ بِرَأْسِ الْأَهْلِ تَنْجِيمٌ كَمَا يَجْعَلُ لَكُمْ الْأَرْضَ فِرَاشًا أَيْ مَهَادًا أَوْ وَطَاءً لَمْ يَجْعَلْهَا حَزْنَةً غَلِيظَةً لَا يُمْكِنُ الْاسْتِقْرَارَ عَلَيْهَا. میگویند این زمین همچون گویی است مدور، که اگر مدور بودی فِرَاشِ نَگفتی که فِرَاشِ باز گسترده باشد پهن، و دلیل برین دریا است که از کنارها آن راست است و آب در آن راست قرار گرفته، که اگر مدور بودی بر يك گوشه آن آب بودی و کنارها با نشیب و فراز بودی، و الیه اشار ابن مسعود: فقال: «بني السماء على الارض كهيئة القبة فهي سقف على الارض». و قَالَ تَعَالَى وَ جَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَحْفُوظًا وَ فِرَاشًا نَهْ أَنْ رَا كَگفت که این زمین هامون است و راست که در زمین هم کوه است و هم تل، و هم دریا و هم بیابان و شکسته، و این همه بکار است آدمیان را و منفعت ایشان را، پس معنی آنست که آرامگاه و ایستادن گاه شما است و معایش و مصالح شما در آنست، و این تمامتر که آدم را چون مادر است و فرزندان را چون جدّه. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَ اللَّهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا وَ قَالَ تَعَالَى هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَ قَالَ تَعَالَى خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ يَعْنِي أَدَمَ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ يَعْنِي ذَرِيَّتَهُ. وَ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: «مَا مِنْ مَوْلُودٍ إِلَّا وَ قَدْ ذَرَّ عَلَى نَظْفَتِهِ مِنْ تَرَابِ حَفْرَتِهِ»

و قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: «تُرَابِ أَرْضِنَا شِفَاءٌ سَقْمِنَا.»

میگوید خاک زمین ما شفاء بیماری ماست و این از بهر آن گفت که الله تعالی زمین را مبارك خوانده یعنی برکت در آن کرده: هم در جمله و هم بتفصیل در جمله میگوید وَ جَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيًّ مِنْ فَوْقِهَا وَ بَارَكَ فِيهَا وَ در تفصیل جای کعبه را مبارك خواند، و صخره بیت المقدس و وادی مدین جای شجره موسی مبارك خواند. اَمَّا نَظِيرُ اَيْنِ آيَةٍ وَ رَدِّ دَرِ قُرْآنِ جَايِهَا است: أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مَهَادًا أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا میگوید ما این زمین را چون بستری باز گسترده و آرامگاه شما بکردیم ما این زمین را پنهان دارنده بکردیم که تا هم زندگان را می‌پوشد هم مردگان را. زندگان را مادرست و

مردگان را چادرست. ما این زمین را پاره پاره زنده و مرده نکردیم، پاره اغبران پاره آبادان، پاره صحرا و بیابان پاره گلزار و درختستان؟

جای دیگر گفت وَ الْأَرْضَ فَرَشْنَاهَا فَنِعْمَ الْمَاهِدُونَ این زمین ما باز گستردیم و نیک گستردگان که مائیم و کان الحسن يقول فی خلق الارض و السماء: انه لم يكن خلق غير العرش و الماء فخلق الله عزّ و جلّ طينة كالفهر، ثم خلق فوق الطينة دخانا فكان لازقا بالطينة، ففتق الدخان عن الطينة فاصعد الدخان فصار سماء، فذلك قوله كائنا رتقا ففتقناهما و دحا الارض بعد ما اصعد الدخان، و ذلك قوله وَ الْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا.

يقول الحسن قال الله عزّ و جلّ للطينة اذهبي هكذا فذهبت، ثم قال اذهبي هكذا فذهبت حتى بسطها على ما اراد. و روى عن النبي صلى الله عليه و آله و سلم انه قال: «لما اراد الله تعالى دحى الارض نزل ببطن وج (?) فدحيها، و دحيها ان اجرى فيها الانهار و خلق فيها الاشجار و ارسى فيها الجبال و هو قوله وَ الْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا، أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَ مَرْعَاهَا، وَ الْجِبَالَ أَرْسَاهَا ثم صعد في الصخرة.

و قال ابو هريره اخذ رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم بيدي فعقد فيها اصابعي و قال «خلق الله التربة يوم السبت، و خلق الجبال يوم الاحد، و خلق الانهار و الاشجار يوم الاثنين، و خلق المكروه يوم الثلاثاء، و خلق النور يوم الاربعاء و بثّ فيها الدواب يوم الخميس و خلق آدم يوم الجمعة، فيما بين العصر الى الليل».

وَ السَّمَاءَ بِنَاءً و آسمان بيافريدكاري بر باد بداشته، و بي ستون نگاه داشته و بقدرت بداشته، و بستارگان و اختران فروزندگان نگاهشته. جای دیگر گفت: رَفَعَ سَمَكَهَا فَسَوَّاهَا كاز آن بالا داد و آن را راست کرده که در آن فطوری و شقوقی نه. جای دیگر گفت وَ بَنَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا شِدَادًا از زبر شما بیوراشتیم هفت آسمان، نخست آسمان دنیا موج مکفوف آسمان دوم سنگ، سیم آهن، چهارم مس، پنجم سیم، ششم زر هفتم یاقوت. این آسمانها جمله گرانبار است از بس که در آن فریشتگان است. مصطفی علیه السلام گفت أظت السماء و حق لها ان تنطّ، ما فيها موضع اربع اصابع النا عليها ملك راعك او ساجد.»

اهل آسمان دنیا بر مقام تائبان اند، خدای را عزّ و جلّ بحیا و خجل پرستند که از آن فریشتگانند که گفتند: أ تَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا و در بسیط زمین تائبان امت بمقام ایشانند.

اهل آسمان دوم خدای را عزّ و جلّ بر خوف و وجل پرستند. زاهدان و ترسندگان امت بمقام ایشانند. اهل آسمان سوم خدای را عزّ و جلّ بر جا و حسن الظن پرستند، ابرار و صالحان امت بمقام ایشانند. و از آسمان چهارم تا به هفتم خدای را عزّ و جلّ به استحقاق جلال وی پرستند نه خوف و طمع خود را و نه رغبت و رهبت را، عارفان و صدیقان امت بمقام ایشانند. اهل آسمان دنیا از آن روز باز که ربّ العالمین ایشان را آفرید بر سر انگشتان پای نشسته اند و الله را عبادت میکنند، که يك لحظه دریشان فترت نه لا يعصون الله ما امرهم، و اهل آسمان دوم در رکوع اند و اهل آسمان سیم در سجود، و اهل آسمان چهارم در تشهد، و اهل آسمان پنجم در تسبیح، و اهل آسمان ششم در تهلیل، و اهل آسمان هفتم در تکبیر. روز رستخیز با این همه عبادت چون عظمت و جلال و کبریاء خداوند جلّ جلاله بینند گویند سبحانك ما عبدناك حق عبادتك و بالای این هفت آسمان دریایی است که از قعر آن تا بروی آن پانصد ساله راهست آن هشت و عل است، و عل گوسپند کوهی بود که از سنب ایشان تا بزانو پانصد ساله راهست، و بالای ایشان عرش عظیم ربّ العالمین است جلّ جلاله و تعالت صفاته و اسمائه. بیان ذلك فی الحديث الصحيح الذى رواه العباس بن عبد المطلب





بمعنی اذ است میگوید اکنون می‌گویید ما در شور دلی‌ایم و در گمان، هر چند که نه جای گمان است و نه جای شور دلی، «مِمَّا نَزَّلْنَا» از آنچه بر بنده خویش فرو فرستادیم از آیات و سور قرآن نجم نجم و پاره پاره چنانکه لایق بود و در حور. نزلنا دلیل است بر تکرار انزال که بناء مبالغت و تکثیر است یعنی به بیست و سه سال فرو فرستادیم این قرآن سوره سوره و آیت آیت. لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ تا دل تو بوی بر جای بداریم و نیرو می‌دهیم. کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم امّیا لا یکتب فلو انزل علیه القرآن جملة واحدة لیشق علیه اخذه حفظا. و قيل معناه لنقوی و نشجع به قلبك فی اذی قومك، بما نقص عليك من تحمل الانبياء قبلك. نظیره قوله وَ قُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ میگوید این قرآن پراکنده فرستادیم نه چون توراة موسی که يك بار فرو فرستادیم لا جرم حوصله بنی اسرائیل طاقت کشش آن نداشت، چنان که طفل را لقمه بزرگ در دهان نهی طاقت ندارد بیفکند ایشان نیز طاقت آن نداشتند و قدر آن ندانستند بهیابی اندک بفروختند، چنانکه الله گفت لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا.

فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ مَنْ إِنجَا زِيَادَتِمْ كَمَا جَاءَ دِيْكَرَ كَقَوْلِكَ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ میگوید اکنون که در گمان افتادید و دعوی میکنید که ما نمیدانیم که این کلام آفریدگار است، شما که اهل براءت و فصاحت و زیرکی‌اید، مانند این قرآن بیارید و ذلك فی قوله فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ بِسْ واکم کرد و گفت اگر نتوانید کتابی آرید ده سوره بیارید فَأْتُوا بِعَشْرِ سُورٍ مِثْلِهِ مُقْتَرِيَاتٍ، دیگر باره واکم کرد و گفت اگر ده سوره نتوانید يك سوره بیارید فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ، آن گه گفت اگر يك سوره نتوانید حدیثی مانند این بیارید فليأتوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ، و اگر خود توانایی ندارید.

وَ ادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِيَّاسْتَعِينُوا بِكِبْرَائِكُمْ و اماتلكم بیاری گیرید این سران و مهتران شما که پناه و ایشان داده‌اید، و در مجامع و محافل شوند و شما را در تکذیب خدا و رسول معاونت میدهند دست در ایشان زنید تا شما را یاری دهند بچنین سورتی آوردن و از بر خویش نهادن، اگر راست می‌گویید که این قرآن محمد از بر خویش نهاد. معنی دیگر فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ وَ ادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ میگوید سورتی چون قرآن بیارید از بر خویش اگر میتوانید وانگه که این توانایی دارید آن خدایان را که بمعبودی گرفته‌اید می‌گویید که فردا ما را گواهان و شفیعانند ایشان را خدایان میخوانید و می‌پرستید.

إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر در توان نمودن راست گوئید توان خویش وانمائید باین قول، معنی دعا عبادتست و بآن قول اول استعانت و دعا در قرآن بر وجوه است یکی بمعنی عبادت چنانکه گفت وَ لَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَ لَا يَضُرُّكَ.

قُلْ أَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ. یکی بمعنی قول چنانکه بهشتیان را میگوید وَ آخِرُ دَعْوَاهُمْ

یکی بمعنی سؤال چنان که گفت ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ. یکی بمعنی ندا چنان که گفت يَوْمَ يَدْعُوكُمْ فَتَسْتَجِيبُونَ بِحَمْدِهِ یکی بمعنی استعانت کفوله وَ ادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ و نظیر الآية قوله تعالى قُلْ لئن اجتمعت الإنسُ و الجنُ. الآية.

سؤال کنند که قرآن را مثل نیست چه معنی را گفت فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ؟ جواب آنست که سورتی مثل قرآن بیارید بزعم شما که می‌گویید این قرآن را مثل است که دروغ است و اساطیر الاولین. جوابی دیگر گفته‌اند یعنی که سورتی مثل قرآن بیارید در بیان و اعجاز، نه در حرف و کلمات که از آنجا که حروفست کلام عرب بیکدیگر ماند و او را مثل است. و از هامسانی در حروف عربیت هامسانی در بیان و نظم و اعجاز نیاید، و هذا قرع باب عظیم فی اثبات الصفات لله عزّ و جلّ و لیس هذا موضع شرحه.

و گفته‌اند مِنْ مِثْلِهِ اشارت‌ها با عبد است یعنی با محمد صلی الله علیه و آله و سلم میگوید سورتی از مردی که مثل

محمد باشد بیارید اگر چنانست که شما می‌گویید که محمد این سخن از بر خویش نهاده و ساخته است پس وی بشری همچون شماسست یکی را مثل او بیارید که در صدق و امانت چون او بود، وانگه نویسنده و دبیر نباشد تا سورتی چنان بیارد. گفته‌اند که در این سخن تنبیه است که مثل محمد بیاوردن خود در طوق بشر نیست، قالوا و هذا امر تعجیز لانه علم عجز العباد عنه و لکنه اراهم ذلك فی انفسهم. و برین قول من تبعیض راست و بر قول اول ابتدا را.

فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا اگر در گذشته نکردید و لَنْ تَفْعَلُوا و در آینده نتوانید، فَأَتُوا النَّارَ معنی آنست که چون عجز شما با فصاحت و عبارت که دارید ظاهر شد و توانایی ندارید که سورتی از بر خویش بنهید و بدانستید که کلام رَبِّ الْعَالَمِينَ منزل از آسمان، چرا بدروغ میدارید و معاندت میکنید؟ مکنید چنین، و از آتش دوزخ بپرهیزید، آن آتش که هیزم آن مردم است و سنگ کبریت یعنی که سنگ کبریت حرارت آن صعب تر است و تیزتر. «وقود» هیزم باشد که آتش بدان افروزند و در دوزخ بجای هیزم مردم است و سنگ. مردم آنست که مصطفی ع گفت: «و انّ امتی من یعظمه الله للنار حتی یکون بعض زوایاها

و سنگ آنست که ابن عباس گفت «هی حجارة من کبریت اسود یعذبون بها مع النار». عبد الله مسعود گفت سنگهای کبریت است که الله تعالی آن روز که آسمان و زمین آفرید آن سنگها بیافرید در آسمان دنیا تا فردا از گردنهای کافران در آویزند تا آتش در آن گیرد و حرارت آن برویها و سرهای ایشان میرسد و ایشان را بآن عذاب میکنند. و گفته‌اند این سنگها بتان‌اند که از سنگ ساخته‌اند فردا همان بتان و هم بت‌پرستان هیزم دوزخ خواهند بود، و ذلك فی قوله تعالی إِنَّكُمْ وَ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ. و قیل انّ اهل النار اذا عیل صبرهم بکوا و شکوا، فتنشأ سحابة سوداء مظلمة، فیرجون الفرج و یرفعون رأسهم الیها، فتمطر هم حجارة عظما كحجارة الرّحی، فتزداد النار اثقادا و التهابا کنار الدّینا اذا ازید حطبها ازداد لهبها. و عن ابی هريرة قال «قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تحسبون نارکم هذه مثل نار جهنّم؟ انها لا شدّ سوادا من القار».

و در بعضی کتب آورده‌اند که الله تعالی با موسی گفت که در دوزخ وادی است که در آن وادی سنگهاست که از آن روز باز که من بر عرش خود مستوی شدم آتش بر آن می‌افروزند و آن سنگها را گرم میکنند «اعدت لكل جبار عنید لمن حلف باسمی کاذبا» ای موسی ساخته شد آن سنگها هر گردنی را ستیزه کش که بنام من سوگند بدروغ یاد کند، موسی گفت یا رب آن سنگها چیست؟ گفت «کبریت فی النار علیها مستقرّ قدمی فرعون، و عزّتی لو قطرت منها قطرة فی بحور الدنیا لأجمدت کلّ بحر، و لهدت کلّ جبل، و لتشقت الارضون السبع من حرّها. و روی انّ النّبی صلی الله علیه و آله و سلم قال «اشتکت النار الی ربّها فاذن لها فی نفسین فشدّة الحرّ من حرّها و شدّة البرد من زمهریرها».

أعدت للكافرين این رد است بر معتزله که گفتند دوزخ هنوز نیافریده‌اند و موجود نیست و معلومست که لفظ أعدت جز موجود نگویند اگر آفریده نبودی أعدت نگفتی، یشهد له قوله تعالی أعرّفوا فأدخلوا ناراً. اگر کسی گوید که در دوزخ جز کافران نشوند که می‌گوید أعدت للكافرين؟ جواب آنست که این آیت دلالت میکند که کافران در دوزخ شوند اما دلالت نمیکند که غیر کافران در آن نشوند. این همچنانست که بهشت را گفت أعدت للمؤمنین آن گه اطفال و مجانین و فساق امت که از اهل توحیدند اندر بهشت شوند و از تقوی در ایشان چیزی نیست، همچنین اصحاب کبائر در دوزخ شوند هر چند که نه از کفاراند که جایی دیگر گفت إنّ الذین یأکلون أموال الیتامی ظلماً إنّما یأکلون فی بطنهم ناراً و سیصلون سعیراً جای دیگر گفت و من یفعل ذلك عدواناً و ظلماً فسوف نُصلیه ناراً.

وَ بَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا بِشَارَاتٍ هُمْ دُوسْتَانُ رَا كُؤِينِد هُم دُشْمَانُ رَا دُوسْتَانُ رَا بَر سَبِيلِ اعْزَاز وَ كِرَامَت وَ اَمِيد دَادَن بَر حَمَت، وَ دُشْمَانُ رَا بَر سَبِيلِ اِهَانَت وَ مَذَلَّت وَ اِخْبَار اَز عَقُوبَت. چنانك گفَت بَشِّرِ الْمُتَنَافِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا مِي كُؤِيد مُنَافِقَانُ رَا خَبَر دِه كِه شَمَا رَا بَجَايِ بَشَارَتِ عَذَابِي دَر دِنَاكُسْت سَهْمَانَك، وَ مَعْنَى بَشَارَتِ آنَسْت كِه ايشان رَا خَبَر كُن كِه اِثْر آن خَبَر بَر بَشْرِه ايشان پيدا شُود، اِگَر خَيْر باشد وَ اِگَر شَر هَر دُو رَا كُؤِينِد، اَمَا غَلْبِه خَيْر دَارِد وَ بَر جَانِبِ شَادِي بيشتر كُؤِينِد وَ بَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا مِي كُؤِيد شَاد كُن ايشان رَا كِه اِيْمَان اُورْدِنْد وَ حَق پَذِير فْتِنْد وَ رَسَالَت كِه شَنِيدِنْد بَشْنَاخْتِنْد وَ كَرْدَن نِهَادِنْد وَ بَمُولِي يَار كَرْدِينِد.

وَ عَمَلُوا الصَّالِحَاتِ وَ كَارِهَائِي نِيَك كَرْدِنْد، نَمَازِهَائِي فَرِيضِه كَزَارْدِنْد، وَ رُوزِه مَاهِ رَمَضَانِ دَاشْتِنْد، وَ زَكَاةَ اَز مَالِ بِيروُن كَرْدِنْد، وَ نَوَافِلِ عِبَادَاتِ چندانك تِوانَسْتِنْد بَجَايِ اُورْدِنْد. عَثْمَانُ عَفَانُ كُفَت «عَمَلُ صَالِحِ اِخْلَاصِ اسْتِ دَر اِعْمَالِ بَدِيلِ قَوْلِه «فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا» اِي خَالِصًا وَ الْمُنَافِقُ الْمَرَائِي لَا يَكُونُ عَمَلُه صَالِحًا وَ كُفْتِه اِنْد اِدَاءِ اِمَانَتِ اسْتِ بَدِيلِ قَوْلِه «وَ كَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا» اِي اَمِينًا. وَ كُفْتِه اِنْد لَزُومِ تَوْبِه اسْتِ بَدِيلِ قَوْلِه وَ تَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ اِي تَائِبِينَ وَ كُفْتِه اِنْد اِدَاءِ نَمَازِ فَرِيضِه اسْتِ كِه كُفَت وَ اَقَامُوا الصَّلَاةَ اِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ اِي الْمُصْلِحِينَ مَعَاذِ جَبَلِ كُفَتِ عَمَلِ صَالِحِ آنَسْت كِه چَهَارِ چِيزِ دَر وِي مَوْجُودِ بُوْدِ عِلْمِ، وَ نِيَتِ، وَ صَبْرِ، وَ اِخْلَاصِ. سَهْلِ تَسْتَرِي كُفَتِ عَمَلِ صَالِحِ آنَسْت كِه مَوْافِقِ سُنْتِ اسْتِ وَ اِعْمَالِ مُبْتَدِعَانِ دَر تَحْتِ آيَتِ نَشُودِ كِه اِنِ مَوْافِقِ سُنْتِ نِيَسْتِ.

أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ جَنَّةِ بَبِسْتَانِ باشد وَ بَسْتَانِ خَرْمَاسْتَانِ بُوْد، پَسِ اِگَرِ دَرِ اِنِ اِنْگُورِ بُوْدِ اِنِ رَا فَرْدُوسِ كُؤِينِد. وَ دَرِ بَهْشْتِ دَرَجَاتِ وَ طَبَقَاتِ سِتِ دَرَجِهِ بَرْتَرِينَ فَرْدُوسِ اسْتِ، وَ بِاَلَايِ فَرْدُوسِ عَرَشِ مَجِيدِ اسْتِ. مُصْطَفِي ع كُفَتِ بِرُؤَايَتِ اَبُو اِمَامِه «سَلُّوا اللّٰهَ عِزِّ وَ جَلِّ الْفَرْدُوسِ فَائِهَاتِ سِرَّةِ الْجَنَّةِ، وَ اِنَّ اَهْلَ الْفَرْدُوسِ يَسْمَعُونَ اطِيطَ الْعَرْشِ»

وَ بِرُؤَايَتِ اَبُو هَرِيرَةَ مُصْطَفِي كُفَتِ «اِنَّ فِي الْجَنَّةِ مِائَةَ دَرَجَةٍ اَعَدَّهَا اللّٰهُ لِلْجَاهِدِينَ فِي سَبِيلِه، بَيْنَ كُلِّ دَرَجَتَيْنِ كَمَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْاَرْضِ، فَاِذَا سَأَلْتُمُو اللّٰهَ، فَاَسْأَلُوهَا الْفَرْدُوسَ فَائِهَ وَسَطِ الْجَنَّةِ وَ اَعْلَى الْجَنَّةِ وَ فَوْقَه عَرَشُ الرَّحْمَنِ وَ مِنْهُ تَفَجَّرُ اِنِهَارُ الْجَنَّةِ»

وَ مُصْطَفِي رَا پَرَسِيدِنْد

«كَيْفَ بِنَاءُ الْجَنَّةِ؟ قَالَ «لِبْنَةِ مِنْ ذَهَبٍ وَ لِبْنَةِ مِنْ فِضَّةٍ، مَلَاطُهَا مَسْكٌ اذْفَرُ وَ حَصْبَاؤُهَا اللَّوْلُؤُ وَ الْيَاقُوتُ، وَ تَرَابِهَا الْزَعْفَرَانُ».

اِنِ كِه صِفَتِ اِنِ بَسْتَانِهَا كَرْدِ كُفَتِ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ زِيرِ دَرِخْتَانِ اِنِ بَرِ رُؤِي زَمِينِ جُؤِيهَائِي رُؤَانِ اسْتِ، اَبِ وَ شِيرِ وَ مِي وَ اِنْگَبِينَ هَرِ جَا كِه بَهْشْتِيِي بُوْدِ بَرِ بَامِ كُوشَكِهَا وَ مَنظَرِهَا جُؤِيهَائِي رُؤَانِ پيشِ خُويشِ بِيِنْد، چُونِ بَرِخِيَزِدِ جُؤِي رُؤَانِ بَرِ جَايِ خُويشِ بِيِنْدِ نِه دَرِ كُنْدِي باشدِ نِه جَامِه بُوِي اَلُودِه شُود.

كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا يَعْزِي مِنَ الْاَشْجَارِ. مِنْ ثَمَرَةٍ مِنَ اللَّيْبِيِّينِ، وَ قِيلَ لِلتَّبَعِيضِ رُزُقًا نَصَبِ لَانِه مَفْعُولُ ثَانِ قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ مَعْنَى آنَسْت كِه هَرِ كِه كِه بَهْشْتِيَانِ رَا اَزِ اِنِ بَهْشْتِهَا وَ دَرِخْتِهَا مِيوهِ دِهْنِدِ كُؤِينِدِ اَيْنِ اِنِ مِيوهِ اسْتِ كِه مَا رَا يَكُ بَارِ دَادِنْد، اَزِ بَهْرِ اَنَكِ بَرْنِگِ وَ صُورَتِ يَكْسَانِ باشنْد وَ بَطْعَمِ مُخْتَلَفِ، بَهْشْتِي يَكُ سِيَبِ اَزِ دَرِخْتِ بَجِيِنْدِ بَرْنِگِ سِيَبِ بُوْد، چُونِ دَرِ دِهَانِ نِهْدِ طْعَمِ هَمِه مِيوهِهَا دَارِدِ وَ اَيْنِ نِهَائِي لُطْفِ اسْتِ وَ غَايَتِ حَكْمَتِ. قَالَ يَحْيَى بِنِ اَبِي كَثِيرِ «يُؤْتِي اِحْدَهُمُ بِالصَّحْفَةِ فَيَأْكُلُ مِنْهَا ثُمَّ يُوْتِي بَاخْرِي فَيَقُولُ هَذَا الَّذِي اَتَيْنَا بِهِ مِنْ قَبْلِ، فَيَقُولُ الْمَلِكُ كُلِّ فَالْلُونِ وَاِحْدِ وَ الطَّعْمُ مُخْتَلَفٌ». وَ كُفْتِه اِنْدِ هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلِ اِي هَذَا الَّذِي وَعَدْنَا نَبِيَّنَا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهٖ وَ سَلْمٌ فِي الدُّنْيَا اِنِ نَرُزِقُ فِي

الجنة» و قيل هذا ثواب عملنا الذي عملناه في الدنيا. و قيل هذا الرمان الذي كان في الدنيا على جهة التعجب من فضله على ما كان في الدنيا، كما ترى الرجل في حال تستعظمها، و قد كان قبل ذلك صغيرا، فتقول هذا فلان الذي كان بالامس، اى اليوم له زيادة على ما مضى.

وَ اُتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا و آن میوه ها که پیش وی آرند همه بیکدیگر مانند بنیکویی و پاکی و بی عیبی، نه چنانکه بعضی نیکو بود و بعضی بد چنانکه میوه های دنیا. معنی دیگر: وَ اُتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا و آن میوه بهشت که پیش ایشان آرند مانند میوه دنیا آرند، بنام هام نام آن باشد، چندانکه ایشان بجای هم نام آرند که کدام میوه است اما بحقیقت نه چنان بود که میوه بهشت از درخت رسیده بیرون آید، هر رنگی که خواهی در آن میوه بینی و هر طعمی و بویی که خواهی در آن یابی، رنگها همه نیکو و بویها همه خوش و طعمها همه شیرین، وانگه هر میوه صورتی نیکو دارد و آوازی خوش و نغمه لطیف از وی روان، و شکوفه بر سر و نوری از وی تابان، و چنانکه در دنیا از میوه تخم بیرون آید از آن حورا بیرون آید و غلام، که پیاده که سواره چون میوه بچیند هم در آن حال دیگری از درخت بیرون آید از آن پیشین نیکوتر و خوشبوتر. در بعضی آثار است که بهشتی را خوانچه فرستند از یاقوت سرخ، دستار خوانی بر سر آن فرو گرفته از مروارید سپید مهر بر آن نهاده. چون سر آن باز کند سیبهای گوناگون بیند، در هر سیبی حورا چون لعبتی آراسته و عروسی نگاشته. حورا از آن سیب بیرون آید بهشتی سیب در دهان گیرد طعمی یابد شیرینتر و لذیذتر از هر چه در بهشت خورد.

آن گه قوتی عظیم در وی پدید آید آن لعبت دوشیزه را بپاسد لذتی یابد که از دیگر جفتان چنان لذت نیافت، و هر بار که پیش وی باز شود او را دوشیزه یابد از اول بار نیکوتر و بکمالتر. پس آن لعبتها هر ساعتی برنگی باشند و دیگر جمالی نمایند، و همچنین سیبها دیگرگون شوند. بهشتی با خود گوید این لعبت نه آنست و این سیب نه آن! گمانش افتد که طعمش نیز بگشت چون طعم آن باز گیرد بداند که بطعم همانست و برنگ نه آن، اینست که میگوید: وَ اُتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا وَ لَهُمْ فِيهَا اَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ و ایشانراست در آن بهشت زنان آدمی، هر مردی را دو زن و حورا بر آن عدد که الله داند. مصطفی ع گفت در بهشت عزب نیست و لکلّ رجل منهم زوجتان اثنتان پری مخ سوقهما من وراء الثياب.

مُطَهَّرَةٌ پاک کرده از عیبها و آفتها که در زنان دنیا موجود باشد از حیض و نفاس و قضاء حاجت و فضولهای تن و بیماری و پیری و بدخویی و مرگ. ابو هریره گفت از مصطفی ع پرسیدند که در بهشت با زنان صحبت باشد مصطفی گفت: «نعم و الذی نفسی بیده انّ المؤمنین لیفصی فی الیوم الواحد الی الف عذراء» قال «و ما من غدوة من غدوات الجنة و کلّ الجنة غدوات الا انه تزفّ الی ولیّ الله فیها زوجة من الحور العین ادنا هنّ الّتی خلقت من زعفران».

و قال عبد الله بن وهب انّ فی الجنة غرفة یقال لها العالیة فیها حوراء یقال لها الغنجه اذا اراد ولیّ الله ان یاتیها اتیها جبرئیل فاذنّها، فقامت علی اطرافها معها اربعة آلاف وصیفة یجمعن اذیالها و ذوائبها و یبخرنھا بمجامر بلا نار.» جهودی از مصطفی پرسید که تو می گویی در بهشت نکاح باشد و خوردن و آشامیدن، و هر که خورد و آشامید از وی فضولها رود و بهشت چگونه جای فضول بود؟ مصطفی گفت «و الذی نفسی بیده انّ فیها لاکلا و شرابا و نکاحا یخرج من بطونهم عرق اطیب من ریح المسک» فقال رجل من القوم صدق رسول الله خلق الله خلقا یأکل ممّا نأکل و یشرب ممّا یشرب و منه یخرج من بطونها عسل سائغ فقال رسول الله و قفت، هذا مثل طعام اهل الجنة».

وَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ. اى دائمون، و الخلود الدوام و لیس من شرطه التابید، بل يجوز ان یكون مؤبدا او غیر مؤبد، و الدلیل

علیه انه قید بابد، و الله عزّ و جل یوصف بالقدم و لا يجوز ان یوصف بالخلود لعدم التوقیف، و لان القدم لا ابتداء له و الخلود له ابتداء، و هو جلّ جلاله اول بلا ابتداء وَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ.

معنی آنست که ایشان در آن بهشت جاوید شوند که نعمت آن گه غنی باشد و تمام که بریده نشود و با آن بمانند. مصطفی ع گفت «من یدخل الجنة یحیی لا یموت و ینعم لا یبوس لا یبلی ثیابه و لا یفنی شبابه».

### النوبة الثالثة

قوله تعالى يا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمْ اینت خطاب خطیر و نظام بی نظیر، سخنی پر آفرین و بر دلها شیرین، جان را پیغام است و دل را انس، و زبان را آئین. فرمان بزرگوار از خدای نامدار میگوید بلطف خویش بسزای کرم خویش: اعْبُدُوا رَبَّكُمْ بندگان من مرا پرستید و مرا خوانید و مرا دانید، که آفریدگار منم، کردگار نامدار بنده نواز آمرزگار منم، مرا پرستید که جز من معبود نیست، مرا خوانید که جز من مجیب نیست، آفریننده منم چرا دیگران را می پرستید بخشنده منم چونست که از دیگران می بینید؟!!

یقول جلّ جلاله أنا و الملائکة فی بناء عظیم، اخلق فیعبد غیری و انعم فیشکر غیری. و قال جلّ و عزّ «یا ابن آدم انا بَدَّكَ اللّٰزِم فاعمل لبَدَّكَ، کل الناس لك منهم بد و لیس منی بد»

و روی انّ اسعد بن زرارة اقام لیلة العقبة فقال «یا رسول اشترط لربک و اشترط لنفسک و اشترط لاصحابک» فقال اما شرطی لربی فان تعبدوه و لا تشركوا به شیئا، و اما شرطی لنفسی فان تمنعونی ممّا تمنعون منه انفسکم و اولادکم، و اما شرطی لاصحابی فالمواساة فی ذات ایدیکم» قالوا فای شیء لنا اذا فعلنا ذلك قال «لکم الجنة قال ابسط یدیک ابایعک.

اعْبُدُوا رَبَّكُمْ گفته اند که این خطاب عوام است که عبادت ایشان بر دیدار نعمت بود و بواسطه تربیت، و آنجا که گفت «اعْبُدُوا اللَّهَ» خطاب با اهل تخصیص است که عبادت ایشان بر دیدار منعم بود بی واسطه تربیت و بی حظ بشریت. همانست که جای دیگر گفت یا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمْ، جای دیگر گفت یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ با خطاب تعمیم اتَّقُوا رَبَّكُمْ گفت و با خطاب تخصیص اتَّقُوا اللَّهَ. آن بهشتیانراست و این حضرتیان را. جنید از اینجا گفت آن روز که در جمع عوام نگرست که از جامع المنصور بیرون میآمدند هؤلاء حشو الجنة و للحضرة قوم آخرون.

و در آخر آیت گفت لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ این تنبیه است که عبادت الله بنده را بنهایت تقوی رساند، و از نهایت تقوی بنده به بدایت دوستی حق و پیروزی جاودانه رسد. چنانکه جای دیگر گفت وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ و هم ازین بابست «اعبدوا ربکم و افعلوا الخیر لعلکم تفلحون».

پس آن گه راه شناخت خویش باز نمود گفت: الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَ السَّمَاءَ بِنَاءً آن گه عجایب قدرت و بدایع حکمت در زمین و در آسمان دلیل است بر خداوندی و آفریدگاری و گواهدست بر یکتایی و دانایی و توانایی او آن هفت قبه خضرا از بر یکدیگر بی عمادی و پیوندی بر بد بداشته. نشان قدرت او این هفت کله اغبر بر سر آب داشته، بیان حکمت او آن یکی را گفته وَ زَيَّنَّاها لِلنَّاطِرِينَ و این یکی را «فَرَشْنَاها فَنِعْمَ الْمَاهِدُونَ»، وانگه این مثال دو کیوتر سیاه و سپید بین که در فضاء گنبد ازرق بیرون آمده، بر جناح یکی رقم فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ و بر آن دیگر وَ جَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً این سیاه از آن سپید زاده و آن سپید ازین سیاه پدید آمده، يُكَوِّرُ اللَّيْلَ عَلَى النَّهَارِ وَ يُكَوِّرُ النَّهَارَ عَلَى اللَّيْلِ، يُوَلِّجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَ يُوَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ، پاکی و بی عیبی خدای را که روشنایی روز از شب دیجور بر آورد و تاریکی شب دیجور از روشنایی روز پدید کرد. از این عجبتر که روشنایی دانایی در نقطه خون سیاه دل نهاد، و روشنایی

بینایی در نقطه سیاهی چشم نهاد تا بدانی که قادر با کمال بخشنده با فضل و افضال، این روز روشن نشان عهد دولت است، و آن شب تاریک مثال روزگار محنت، میگوید. ای کسانی که اندر روشنایی روز دولت آرام دارید ایمن مباشید که تاریکی شب محنت بر اثر است، و ای کسانی که اندر شب محنت بی آرام بوده‌اید نومید مباشید که روز روشن بر اثر است. همین است احوال دل گهی شب قبض و گاه روز بسط: اندر شب قبض هیبت و دهشت و با روز بسط انس و رحمت، در حال قبض بنده را همه زاریدن است و خواهش از دل ریش، و در حال بسط همه نازیدن است و رامش در پیش.

بیر طریقت گفت: «الهی گر زارم در تو زاریدن خوشست، و نازم بتو نازیدن خوشست. الهی شاد بدانم که بر درگاه تو میزارم، بر امید آنک روزی در میدان فضل بتو نازم، تو من فا پذیری و من فاتو پردازم، یک نظر در من نگری و دو گیتی بآب اندازم.» ارباب حقایق این آیت را تفسیری دیگر کرده‌اند و رمزی دیگر دیده‌اند گفته‌اند که این مثلهاست که الله زد درین آیت، زمین مثل تن است و آسمان مثل عقل و آب که از آسمان فرو آید مثل علم است که بواسطه عقل حاصل شود و ثمرات مثل کردار نیکوست که بنده کند بمقتضای علم، اشارت میکند که الله آن خداوندیست که شما را شخص و صورت و تن آفرید و آن تن بجمال عقل بیاراست، وانگه بواسطه عقل علم داد و زیرکی و دانش، تا از آن علم ثمرهای بزرگوار خاست، آن ثمرتها کردار نیکوست که غذاء جان شما و حیاة طیبیه شما در آنست. آن خداوندی که مهربانی وی و رحمت وی بر شما اینست چرا در عبادت وی شریک می‌آرید و دیگری را با وی انباز میگیرید؟ فلا تَجْعَلُوا لِلّٰهِ اُنْدَادًا وَاَنْتُمْ تَعْلَمُونَ مکنید، و با وی انباز مگیرید و اِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلٰی عَبْدِنَا آیه اول در اثبات توحید حجت است بر مشرکان عرب و این در اثبات نبوت حجت است بر اهل کتاب و ذمت. و کلمه شهادت مشتمل است بر هر دو طرف باثبات توحید و اثبات نبوت، تا بهر دو معترف و معتقد نشود و بر موجب هر دو عمل نکند بنده در دایره اسلام در نیاید. و اثبات نبوت آنست که مصطفی را صلی الله علیه و آله و سلم گزیده حق و بهینه خلق دانی، و نبوت و رسالت وی بجان و دل قبول کنی، و گفتار و کردار و سنن و سیر وی پیشرو و رهبر خود گیری و بحقیقت دانی که قول او وحی حق است و بیان او راه حق است و حکم او دین حق است، و نفس و بلاغ او در حال حیاة و ممات حجت حق است. آدم هنوز در پرده آب و گل بود که سر فطرت محمد بر درگاه عزت کمر بسته بود و نظر لطف حق بجان وی پیوسته.

و هو المشار الیه بقوله صلی الله علیه و آله و سلم: «كنت نبیا و آدم بین الماء و الطین».

فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ نَشْرُ بِسَاطِ عِزَّتِ قُرْآنِست از طی قدس خویش تا نامحرم را دست رد بسینه باز نهد و سوخته عشق را نقاب جمال فرو گشاید.

ببینی بی نقاب آن گه جمال چهره قرآن      چو قرآن روی بنماید زبان ذکر گویا

کن

وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا این آیت نواخت دوستانست و امید دادن ایشان بنواز و نعیم جاودان، و ترغیب مؤمنان و حث ایشان بر طاعت و طلب زیادت نعمت. و آیت پیش تحذیر بیگانگانست از شور دل و شریک زبان، و بیم دادن ایشان از آتش عقوبت و سیاست قطیعت حق، مؤمن آنست که چون آیت اول شنود بترسد و بی آرام شود، و از عذاب دوزخ باندیشد و چون آیت دوم شنود شاد شود و دل در بندد و امید قوی کند و آرام در دل آرد. رب العالمین هر دو کسرا بستود، آن

ترسنده و این آرمیده ترسنده را میگوید إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَ أَرْمِيدَهُ رَا مِیگوید.  
 الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ وَ سَنَتِ خَدَاوَنَدِ كَرِیْمِ جَلَّ جَلَالُهُ اَنَسْتُ كِه هِر جَا كِه اَیْتُ خَوْفِ فَرَسْتَدِ وَ بَنَدِگَانِ رَا  
 بَانَ بَتْرَسَانَدِ اَز پِی اَن اَیْتُ رَجَا وَ رَحْمَتِ فَرُو فَرَسْتَدِ وَ دَل اِیْشَانِ رَا اَرَامِ دِهْدِ تَا نُوْمِیْدِ نَشُوْنَدِ.  
 وَ بَشَّرَ الَّذِينَ آمَنُوا هِر كِه اَمْرُوْزِ دَر مِیْدَانِ خَدْمَتِ اَسْتُ بَشَارَتِشِ بَادِ كِه فَرْدَا دَر مَجْمَعِ رُوْحِ وَ رِیْحَانِ اَسْتُ، وَ نِه هِر كِه  
 بَبِهَشْتِ رِضْوَانِ، بَكْرَامَتِ رُوْحِ وَ رِیْحَانِ رَسِیْدِ. بَهَشْتِ رِضْوَانِ غَايَتِ نَزْهَتِ مَتَعْبِدَانِ اَسْتُ، وَ رُوْحِ وَ رِیْحَانِ قَبْلِه جَانِ  
 مَحْبَابَنَسْتِ بَهَشْتِ رِضْوَانِ عَلَّیْنِ وَ دَارِ الْاِسْلَامِ اَسْتُ، وَ رُوْحِ وَ رِیْحَانِ دَر حَضْرَتِ عَنْدِیَّةِ تَحْفِه جَانِ عَاشِقَانَسْتِ، هِر كِه  
 حَرَكَاتِ رَا پَاسِ دَارَدِ بَبِهَشْتِ رِضْوَانِ رَسَدِ هِر كِه اِنْفَاسِ رَا پَاسِ دَارَدِ بَرُوْحِ وَ رِیْحَانِ رَسَدِ. اِیْنِ رُوْحِ وَ رِیْحَانِ كِه تَوَانَدِ  
 شَرَحِ اَنِ وَ چِه نَهْنَدِ عِبَارَتِ اَز اَنِ، چِیْزِی كِه نِیَايَدِ دَر زَبَانِ شَرَحِ اَنِ چُوْنِ تَوَانِ، بَادِیِ دَر اَیْدِ اَز عَالَمِ غِیْبِ Kِه اَنِ رَا بَادِ  
 فَضْلِ گَوِیْنَدِ مِیغِی فَرَاهِمِ اَرْدِ Kِه اَنِ رَا مِیغِ بَرِ گَوِیْنَدِ، بَارَانِیِ بَبَارَدِ Kِه اَنِ رَا بَارَانِ لَطْفِ گَوِیْنَدِ سِیْلِیِ اَیْدِ اَز اَنِ بَارَانِ Kِه  
 اَنِ رَا سِیْلِ مَهْرِ گَوِیْنَدِ

سیلی باید که هر دو عالم ببرد تا نیز کسی غمان عالم نخورد

اَن سِیْلِ مَهْرِ بَر نِهَادِ اَبِ وَ خَاكِ گَمَارَنَدِ تَا نِه اَز اَبِ نَشَانِ مَانَدِ نِه اَز خَاكِ خَبِرِ، نِه اَز بَشْرِیْتِ نَامِ مَانَدِ نِه اَز اِنْسَانِیْتِ اَثْرِ  
 هِر شَغْلِ Kِه خَاسْتِ اَز اَبِ وَ گَلِ خَاسْتِ، هِر شُورِ Kِه اَمَدِ اَز بَشْرِیْتِ وَ اِنْسَانِیْتِ اَمَدِ. هِر دُو بَگْدَارِ تَا بَنِیْسْتِیِ رِسیِ وَ اَز  
 نِیْسْتِیِ بَر گَذَرِ تَا بَرُوْحِ وَ رِیْحَانِ رِسیِ.

دیدیم نهان گیتی و اصل جهان از علت و عار بر گذشتیم آسان  
 اَن نُوْرِ سِیْهِ زِ لَا نَقْطِ بَرْتَرِ دَانِ زَانِ نِیْزِ گَذَشْتِیْمِ نِه اِیْنِ مَانَدِ وَ نِه اَنِ

### النوبة الاولى

قوله تعالى إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي اللَّهُ تَعَالَى شَرْمَ نَكَدَ أَنْ يَضْرِبَ كِه زَنْدِ مَثَلًا مَا مَثَلِیِ هِر چِه بُوْدِ بَعُوْضَةً بِه پِشِه فَمَا فَوْقَهَا يَا  
 چِیْزِی Kِه فَزُوْنِ اَز اَنِ بُوْدِ فَاَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا اَمَا اِیْشَانِ Kِه گَرُوِيْدِگَانَدِ فَيَعْلَمُوْنَ مِیْدَانَدِ اَنَّهُ الْحَقُّ Kِه اَنِ مَثَلِ رَاسْتِ اَسْتُ وَ  
 نِیْكُوْ وَ بَرِ عِیَارِ حَكْمَتِ مِنْ رَبِّهِمْ اَز خَدَاوَنَدِ اِیْشَانِ. وَ اَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا وَ اَمَا اِیْشَانِ Kِه كَافِرَانَدِ فَيَقُولُونَ مَا ذَا اَرَادَ اللَّهُ چِه  
 خَوَاسْتِ اَللّٰهُ؟ بِهَذَا مَثَلًا بَايْنِ مَثَلِ Kِه زِدِ يُضِلُّ بِه كَثِیْرًا بَانَ مَثَلِ Kِه مِیْزَنْدِ فَرَاوَانِیِ رَا بِيِ رَاهِ مِیْكَنَدِ اَز رَسِیْدِنِ بَعْمَعْنِیِ  
 حَكْمَتِ اَنِ وَ يَهْدِي بِه كَثِیْرًا وَ فَرَاوَانِیِ رَا بَانَ رَاهِ مِیْنَامِیْدِ. وَ مَا يُضِلُّ بِه وَ بِيِ رَاهِ نَكَدَ بَانَ اِلَّا الْفَاسِقِينَ مَگَرِ اِیْشَانِ رَا Kِه  
 اَز فَرَمَانِبَرْدَارِیِ بَبِیْرُوْنِ شَدِهَانَدِ.

الَّذِينَ يَفْقَهُونَ اِیْشَانِ Kِه مِیْشَكْنَنْدِ عَهْدَ اللَّهِ پِیْمَانِ خَدَا Kِه وَ رِیْشَانِ گَرَفْتِ، مِنْ بَعْدِ مِیْثَاقِهِ اَز پَسِ مَحْكَمِ بَسْتِنِ پِیْمَانِ اُوْ وَ  
 يَقْطَعُونَ وَ مِیْ بَرَنْدِ مَا اَمَرَ اللَّهُ بِه اَنْ يُوْصَلَ اَنچِه اَللّٰهُ فَرَمُوْدِ Kِه اَنِ رَا بِه پِیُوْنَدَنْدِ وَ يُفْسِدُونَ فِي الْاَرْضِ وَ دَر زَمِیْنِ تَبَاهِیِ  
 مِیْكَنَنْدِ اَوْلِيْكَ هُمْ الْخَاسِرُونَ اِیْشَانَدِ Kِه زِيَانِ كَارَانَدِ.

كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ چُونَسْتِ Kِه كَافِرِ مِیْمَانِیْدِ بَخْدَايِ. وَ كُنْتُمْ اَمُوَاتًا وَ شَمَا نَطْفِهْهَیِ مَرْدِه بُوْدِیْدِ فَاَحْيَاكُمْ پَسِ شَمَا رَا  
 مَرْدِمَانِ زَنْدِه كَرْدِ، ثُمَّ يُمِیْتُكُمْ اَنِ گِه بِمِیْرَانَدِ شَمَا رَا ثُمَّ يُحْيِيكُمْ پَسِ زَنْدِه مِیْگَرْدَانَدِ شَمَا رَا ثُمَّ اِلَيْهِ تُرْجَعُونَ اَنِ گِه شَمَا رَا فَا  
 اُو خَوَاهَنْدِ گَرْدَانِیْدِ.

هُوَ الَّذِي اُو اَنِ خَدَاوَنَدَسْتِ خَلَقَ لَكُمْ Kِه بِيَاْفَرِیْدِ شَمَا رَا مَا فِي الْاَرْضِ جَمِیْعًا هِر چِه دَر زَمِیْنِ چِیْزِ اَسْتُ هَمِه، ثُمَّ اسْتَوَى  
 اِلَى السَّمَاءِ اَنِ گِه اَهَنْگِ بَالَا كَرْدِ فَسَوَّاهُنَّ رَاسْتِ كَرْدِ وَ رَاغِ اَنِ اَسْمَانِهَا رَا سَبَعَ سَمَواتٍ هِر هَفْتِ اَسْمَانِ وَ هُوَ بِكُلِّ



شَيْءٍ عَلِيمٍ، و او خداوند بهر چیز داناست.

### النوبة الثانية

قوله تعالى إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أقوال مفسران مختلف است در سبب نزول این آیت، بعضی گفتند چون رب العالمین منافقان را مثل زد که مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْفَدَ نَاراً و گفت أَوْ كَصَيِّبٍ مِنَ السَّمَاءِ منافقان گفتند این نه سخن خداست که الله تعالى از آن بزرگوارتر است که چنین مثل زند فانزل الله هذه الآية. و گفته‌اند سبب نزول آنست که جهودان در قرآن ذکر عنكبوت و مگس شنیدند و ذلك في قوله تعالى مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ...

الآية و قال تعالى إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا دُبَاباً... جهودان چون ذکر مگس و تننده درین هر دو آیت شنیدند بطریق استهزاء گفتند این چه سخن است! و چه مثل! و خدای را عزّ و جلّ چه حاجت بذکر مگس و عنكبوت؟ پس ایشان را این جواب آمد که: إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَا اللَّهُ شَرَمَ نَكَدًا اگر مثل به پشه زند یا کم از پشه. اینست که گفت بَعُوضَةً فَمَا فَوْقَهَا ای فما فوقها فی الصّغَرِ كما تقول فلان صغیر فتقول و فوق ذلك ای هو اصغر مما ترى. گفته‌اند که ربّ العالمین این مثل به پشه از بهر آن زد که از عجائب و لطائف در پشه بدان کوچکی وضعیتی بیش از آنست که در پیل بدان بزرگی و عظیمی. و تفاوت در جسم و اعضاء پشه بیش از آنست که در جسم و اعضاء پیل، و پیل را چندان رنگ نیست که پشه را که بر همه رنگهای دنیا بسته است، و از آنکه عمرش اندک است دنیا همیشه از او پر است، و هر چه پیل را هست از قوایم و خرطوم و دیگر اعضاء همه پشه را هست و زیادت، که پشه بینی که دو دنب دارد و دو پر و باشد که چهار دارد و دست و پای بسیار، و پیل و شیر و نهنگ و مار و کژدم ازو گریزان و بر حذر. و او را متورّع آورده‌اند که در نجاست نیفتد چنانکه مگس افتد، و غذای وی در پوست آدمی نهاده‌اند خرطومی دارد سر آن تیز بپوست آدمی فرو برد و خون بر کشد و تا گرسنه است زندگی می‌یابد چون سیر شود در حال بمیرد. يقال «إذا جاءت البعوضة قويت فطارت و اذا شبعت تشققت و تلفت كذلك الانسان ليطغي ان راه استغنى».

شعبی را پرسیدند که هیچ چیز از حکمت خالی نیست در آفرینش آن، در این پیشه و عنكبوت آفریدن چه حکمت است؟ جواب داد که حکمت اندر آفرینش آن اگر خود آن بودی که نمرود طاغی بپشه هلاک کرد و مصطفی را بخانه عنكبوت که بر در غار ساخت از دشمن برهانید اگر همین بودی حکمت اندر آفرینش آن کفایت بودی. شافعی پیش هارون الرشید نشسته بود مگسی بر روی هارون نشست هارون براند دیگر باره باز آمد، هارون گفت «یا ابن ادریس لم خلق الله الذباب؟» الله مگس را از بهر چه آفرید؟ شافعی گفت: «مذلة للملوك» خواری و بیچارگی ملوک زمین را قال «فاستحسنه و وصله». اینجا لطیفه نیکو گفته‌اند الله تعالى مگس را ضعیف آفرید و با ضعف وی وقاحت آفرید و شیر را قوی آفرید و با قوت وی نفرت آفرید اگر آن وقاحت که در مگس است در شیر بودی در زمین کس از زخم وی نرستی، لیکن بکمال حکمت و نفاذ قدرت هر چیز را سزای خویش بداد و با ضعف مگس وقاحت سزا بود و با قوت شیر نفرت سزا بود، همه چیز بجای خویش آفرید و بسزای خویش بداشت. يقول تعالى ادبر عبادى بعلمى انى بعبادى خبير بصير. جهودان می‌پنداشتند که هر چه بزرگتر باشد و عظیمتر قدر آن بنزدیک الله بیشتر و آفرینش آن عظیمتر، و هر که کهنتر و حقیرتر آفرینش آن سهلتر و قدر آن کمتر. و نیز می‌پنداشتند که ربّ العالمین از ذکر چیزهای حقیر شرم دارد چنانکه ایشان از آن شرم می‌داشتند. الله تعالى ایشان را جواب داد که من شرم نکنم و مثل زخم به پشه یا کم از پشه، چون دانم که مؤمنان را در آن پندست و زیادت بصیرت و بر معاندان دین حجت و دلالت.

بعضی مفسران در تأویل آیت گفته‌اند إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَي لَا يَخْشَى كَفْتَنَد استحيا بمعنى خشيت آيد چنانك خشيت بمعنى استحيا. و ذلك في قوله تعالى وَ تَخَشَى النَّاسَ وَ اللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ وَ اشتقاق حيا از حياة است، و حيا اول منزل عقل است نه بينی که كودك را اول که امارت عقل وی پديد آيد حيا بود، پس اول منزل عقل حياست و آخر منزل عقل ايمان و مصطفى ع گفت: «لا ايمان لمن لا حياء له»

يعنى که چون باول منزل نرسد آخر منزل در حق وی محال بود.

و معنى ضرب اینجا وصف است أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا يعنى ان يصف شيئا شبهه به كما قال ضَرْبَ لَكُمْ مَثَلًا مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَي وصف لكم. هر جا که ضرب مثلست در قرآن و در لغت عرب آن ضرب بمعنى وصف و بيان است و در قرآن ضرب است بمعنى الزام چنانك گفت ضَرَبْتُ عَلَيْهِمُ الدَّلَّةَ وَ ضرب است بمعنى سير چنانك گفت وَ آخِرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ وَ الضرب بالعصا معروف است چنانك گفت اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ.

مَثَلًا ما بَعُوضَةٌ این ما نكرت گویند بمعنى شيء است تقدیره. مثلا شيئا بعوضة كقوله تعالى هذا ما لَدَيَّ عَتِيدٌ أَي هذا شيء لَدَيَّ عَتِيدٌ وَ بَعُوضَةٌ را نصب است بر بدل يعنى بدل ما و البعوض صغار البق واحدة منها بعوضة.

فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ نظير این در سورة المدثر وَ لَا يَرْتَابَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ لَيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ...

الآية ميگويد مؤمنان و گرویدگان راست می‌شنوند و بسزا می‌بینند، و بیمار دلان عیب می‌جویند و نادریافتنی می‌پرسند، مؤمنان میدانند که این مثلها دلها را چون آئینه است رویها را چنانك در آئینه نگرند هر چه در وی است بینند، دلهای ایشان درین مثلها نگرند هر چه غیب است و بودنی بچشم دل به بینند، یقین ایشان در غیب پديد آيد و ايمان بيفزايد و بیمار دلان را شور دل بيفزايد. پس رب العالمين خبر داد این دریافت جز دانایان و زیرکان را نیست وَ تِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَ مَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ.

و مثل زدن پديد کردن مانند است، و الله را رسد که مثل زند بندگان را و بندگان را نیست که مثل زند الله را. چنانك گفت: فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ أَي الاشباه خدای را عزّ و جلّ هامتا مسازيد و انباز مگويد، و جز آنك الله خويشتن را گفت صفت مکنيد، که بآن شناخت که وی خود را شناسد شما وی را نشناسيد.

يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَ يَهْدِي بِهِ كَثِيرًا این جواب ایشانست که گفتند الله چه خواست باین مثل که زد؟ رب العالمين گفت این مثل بدان زد تا گروهی را از رسیدن بعين حكمت آن بپراه کند، و گروهی را راه نماید بدانستن و رسیدن بعين حكمت آن.

وَ مَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ فاسقان ایشانند که از فرمانبرداری بیرون‌اند، فسوق خروج است از طاعت يقال فسقت الرطبه اذا خرجت عن الكوى، و سميت الفارة فويسقة لخروجها عن جرها. و قال تعالى في صفة ابليس فسق عن امر ربه اي خرج عن طاعته. آن گه ایشان را صفت کرد به نعتهای مذموم و گفت: الَّذِينَ يَفُضُونَ ایشان که پيمان الله را می‌شکنند و عهدی که الله وریشان گرفت در توریت و در زبور بر زبان موسی و داود بوفاء آن باز نیامدند. و عهد آن بود که «ان يعبدوه و لا يشركوا به شيئا و ان يؤمنوا بمحمد صلى الله عليه و آله و سلم و يخبروا بنعته و صفته و يؤمنوا بجميع الانبياء عليهم السلام» پيمان ستند از ایشان بتوحيد الله و بتصديق مصطفى ع و قبول بلاغ او ازو، و الله بریشان در آن عهد و پيمان گواه.

«مَنْ بَعْدَ مِيثَاقِهِ» العهد، و قيل من بعد ميثاق الله. و الميثاق مفعال من الوثوق و اصله موثاق فانقلبت الواو ياء لانكسار ما قبلها كميزان و ميثاق. نظير اين در سورة الاعراف أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ الْكِتَابِ أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ وَ كَفْتَهُانَد.

الَّذِينَ يَنْفُضُونَ... اخبار است از جمله كافران و منافقان على العموم و عهد که بریشان گرفته بودند آنست که روز ميثاق رب العزة ایشان را از کتف آدم بیرون آورد و گفت: أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟ قَالُوا بَلَى وَ دَرِ قرآن جایها فرمود است که بعهد وفا کنید و به پیمانها باز آئید قال الله تعالى وَ أَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَ أَوْفُوا بِعَهْدِي أَوْفِ بِعَهْدِكُمْ أَوْفُوا بِالْعُقُودِ، وَ بَعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا

میگوید اگر عهدهی کنید یا عهدهی بندید با خالق یا با مخلوق بوفاء آن باز آئید. و عهد با خالق نذر باشد و توبه و سوگندان و با مخلوق شرطها و عهدها که در معاملات میان ایشان رود و وعدهها که یکدیگر را دهند.

وَ يَقَطْعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَ می‌برند آنچه الله فرمود که آن را به پیوندند از تصدیق انبیاء که فراهم پیوندند، و تصدیق محمد فرا تصدیق موسی پیوندند و تعظیم آدینه امروز فرا تعظیم شنبه بروزگار پیوندند، و روی دادن بکعبه امروز فرا روی دادن به بیت المقدس بروزگار پیوندند، و گردن نهادن قرآن را فرا گردن نهادن توره و انجیل و زبور پیوندند. قتاده گفت «امروا بالقول و العمل فقلوا فلم يعملوا فلم يصلوا القول بالعمل» ایشان را فرمودند که عمل را فرا قول پیوندند که ایمان قول و عمل است، و نه پیوستند. و قيل یرید بذلك قطع الرحم فان قریشا قطعوا رحم النبي صلی الله علیه و آله و سلم بالمعاداة معه. و گفته‌اند که ایشان را فرمودند که پیغامبران را همه بر است دارید فأمروا بالبعض و كفروا بالبعض، و المؤمنون و صلوا، فقالوا لا نفرق بین احد من رسله.

وَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ تباهاکاری ایشان آن بود که عامه خویش را از اسلام باز می‌داشتند، و ضعيفان مسلمانان را در شك می‌افکندند و دلها را می‌شورانیدند و راهها به بیم می‌کردند و راه میزدند و سخن چینی می‌کردند و بید گویی مردم را در هم می‌افکندند.

أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ زیان کاران ایشانند که نقص و خسران در حظ خویش آوردند، که ایشان را هر یکی در بهشت مسکنی بود چنانکه در خبر است، و فردا از ایشان فاستانند و بمؤمنان دهند.

كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ كَيْفَ اسْتَفْهَمَ عَنْ حَالِ الشَّيْءِ، و لم استفهم عن علة الشيء و ما عن جنس الشيء كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ این خطاب با جهودان و مشرکان عرب است هر چند که آن مشرکان بوجود صانع و آفریدگار معترف بودند چنانکه الله گفت وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ وَ مصطفى ع پدر عمران حصین را پرسید آن گه که هنوز مشرک بود «کم تعبد اليوم الها قال سبعة واحدا في السماء و ستة في الارض قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم فايهم تعدّه ليوم رغبتك و رهبتك؟ قال الذي في السماء.»

این خبر دلیل است که ایشان بوجود صانع ایمان داشتند اما نبوت مصطفى را صلى الله عليه و آله و سلم منکر بودند و بوی کافر، و هر که بفرستاده کافر بود بفرستنده کافر باشد ازین جهت گفت: كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ و این سخن را دو مخرج است: یکی تعجب و التعجب هو الاخبار عن عظيم فعلهم. يقول ايها المؤمنون تعجبوا من هؤلاء كيف يكفرون الله و قد ثبتت حجة الله عليهم میگوید شگفت مانید و تعجب کنید ازین کافران که حجت توحید و ریشان ثابت است و روشن، و نمی‌گروند، و مخرج دیگر توبيخ است و ملامت، میگوید ای پیغامبر من وای مؤمنان این کافران را ملامت

کنید و گوئید چون است که بالله نمیگرید و نشانهای هستی و یکتایی و دانایی و توانایی وی شما را پیداست آن گه نشانهای روشن بر شمرد و گفت وَ كُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ قومی گفتند این و او حال است و قد در آن مضمّر یعنی كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ و قد كُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ. قومی گفتند نه او حال است که او ابتدا است و برین قول تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وقف کنی جائز است، آن گه ابتدا کنی وَ كُنْتُمْ أَمْوَاتًا و الاموات جمع الموت. و الموت یکون اسما و مصدرا كالصوم و العدل و الفطر. وَ كُنْتُمْ أَمْوَاتًا ای لم تكونوا شیئا حتی خلقکم. عرب موت بجای خمول الذکر نهند، و حیاة بجای شهرگی یقال للشیء الدارس و للامر خامل الذکر هذا شیء مَیّت و امر مَیّت. و للذکر و الامر المتعالم فی الناس هذا امر حی. میگوید شما چیزی یاد کرده و یاد کردنی نبودید نام و نشان و رسم و طلل شما نبود تا بیافرید شما را و مردمان زنده گردانید که شما را می شناسند و ذکر میکنند. این موت اول است و احیاء اول. پس گفت ثُمَّ يُمِيتُكُمْ یعنی یقبض ارواحکم عند انقضاء آجالکم پس چون روزگار عمر شما برسد می میراند شما را تا چنان گرداند که در اول که نبودید ثُمَّ يُحْيِيكُمْ یعنی للبعث و القيمة پس آن گه شما را زنده گرداند بعث و نشورا. اینست دو مرگ و دو حیاة که آنجا گفت: أَمْثَلْنَا اثْنَيْنِ وَ أَحْيَيْنَا اثْنَيْنِ. این قول ابن عباس است و مجاهد. و قال قتاده كُنْتُمْ أَمْوَاتًا ای نطفة فی الارحام لانها تكون مِيتة بعد مفارقتها الرجل

لقوله صلى الله عليه و آله و سلم «ما بين من حیّ فهو مِيت»

میگوید شما نطفه های مرده بودید در رحم مادران اول نطفه پس علقه، پس مضغه پس استخوان و گوشت، پس شما را زنده گردانید بنفخ ارواح. و به

قال النبي صلى الله عليه و آله و سلم يدخل الملك على النطفة بعد ما تستقرّ في الرحم باربعين او بخمس و اربعين، فيقول ای رب اشقی ام سعید؟ اذکر ام انثی؟ فيقول الله تعالى و یکتبان ثم یکتب عمله و رزقه و اجله و اثره و مصیبتة ثم تطوی الصحيفة فلا یزداد فیها و لا ینقص منها».

ثُمَّ يُمِيتُكُمْ آن گه شما را می میراند بخواب، و زنده میگرداند به بیداری وانگه شما را آخر بمیراند و فردا شما را زنده گرداند. و قیل وَ كُنْتُمْ أَمْوَاتًا یعنی بعد اخذ الميثاق ردهم الی ظهره فاماتهم فاحیاکم بان اخرجکم من بطون امهاتکم ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ میگوید آن گه شما را با او خواهند گردانید و سوی او خواهند برد. این همچنانست که گفت ثُمَّ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ و اگر تُرْجَعُونَ خوانی بفتح تا بر قراءت یعقوب، معنی آنست که آن گه وازوشید «ا» و کردار شما را پاداش دهند و این کلمه دلیل است که الله تعالی بر جهتی است از جهت های عالم و آن جهت بالاست بدلیل ده آیت از قرآن یخافون ربهم من فوقهم و هو القاهر فوق عباده ءامنتم من فی السماء ام امنتم فی السماء إِلَيْهِ یَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ إِنِّي مُتَوَكِّفٌ و رَافِعُكَ إِلَيَّ بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَ الرُّوحُ إِلَيْهِ يَا هَامَانَ ابْنِ لِي صَرَحًا لَعَلِّي أَبْلُغُ الْأَسْبَابَ الْأَسْبَابَ السَّمَاوَاتِ فَأَطَّلِعَ إِلَى إِلِهِ مُوسَى و خبر درست است که مصطفی ع گفت: «ارحموا من فی الارض یر حکم من فی السماء

اما معتزلی که عذاب گور را منکر است دست درین آیه میزند و میگوید دو زندگی گفت: یکی در دنیا و یکی در قیامت و زندگی در گور و عذاب نگفت. جواب وی آنست که زندگی قوم موسی پس از صاعقه که رسید ایشان را نگفت درین آیه و دلالت نکرد که نیست و ذلك فی قوله تعالی ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ و همچنین امت حزقیل که از بنی اسرائیل بمرند به طاعون و رب العالمین ایشان را زنده کرد، آن زندگی ایشان پس از مردن هم نگفت درین آیه و دلیل نبود و



عَلَى الْجُودِيِّ أَي: (استقرت). و سوار را که بر پشت ستور آرام گیرد میگویند «لتستوا على ظهوره» دیگر معنی استوا راست شدنست از کژی و راست ایستادن. سه دیگر معنی علو است چنان که گویند استوی رسول الله علی المنبر ثم استوی الی السماء که در قرآن است هر دو جایگه بمعنی علو است میگوید بر شد و آهنگ بالا کرد.

فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ و هر هفت آسمان راست کرد. خلیل با یاری از آن خود نزد ابو ربیعہ کلابی شدند که از فصحاء عرب بود از و پرسید که: «استوی الی» معنی چیست؟ او را بر بامی یافتند ایشان را دید که روی بوی داشتند گفت (استویا الی) یعنی ارتفعا الی ایشان باز گشتند گفتند لهذا جننا؟ فاخذ الخلیل هذه الكلمة فوضعها فی تفسیر القرآن.

اگر کسی گوید ثَمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ در هر دو آیه پس از آفرینش زمین گفت و این دلیل است که پیشتر زمین آفرید آن گه آسمان پس آنچه گفت وَ الْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا چه معنی دارد؟ جواب وی آنست که: ابن عباس گفت آن گه که از وی همین مسئله پرسیدند و این خبر در صحیح است گفت اول زمین را بدو روز بیافرید یعنی یکشنبه و دوشنبه، چنانکه گفت قُلْ أُنْتُكُم لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ پس قصد بالا کرد و آسمانها را راست کرد به دو روز یعنی سه شنبه و چهار شنبه، چنانکه گفت فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ پس بزمین نزول کرد و دحی زمین کرد، و دحی آن بود که گیاهزار و مرغزار و کوه و دشت و راهها پیدا کرد و جویها براند پس زمین و هر چه در آنست به چهار روز آفریده باشد اینست که میگوید فی اربعة ايام سواء للسائلین پس آسمانها و زمینها بشش روز آفرید است چنانکه گفت فی سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ قَالَ فِي آخِرِ الْآيَةِ وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ خود را در قرآن از علم چهار نام گفت: عالم و علیم و علم و اعلم علیم از عالم مه است و علم از هر دو مه معنی آنست که من خداوندم که هفت طبقه آسمان و هفت طبقه زمین بیافریدم و هر چه در آنست از حرکات و سکانات جانوران تا آن مورچه که در زیر هفتم طبقه زمین است و در خود بجنبد همه میدانم، پس بدانید که اعمال و ضمائر شما نیز میدانم، بطاعت مشغول شوید تا از عقوبت من برهید.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا الْآيَةَ بِدَانِكَ خدای را عزّ و جلّ نامهای بزرگوار است. و صفتهای پاک، نامهای نیکو و صفتهای پسندیده، نامهای ازلی و صفتهای سرمدی، خود را بآن صفتها بستود و در پیغام و نامه خویش آن صفتها و اخلاق نمود. از آنها یکی حیاست الله تعالی بآن موصوف و اثبات آن در آیت و در خبر معلوم. آیت آنست که گفت جَلَّ جَلَالُهُ: إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا جَايَ دِيْغَرٍ كَقَوْلِكَ وَاللَّهِ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ وَ خَبَر دَرَسْتِ اسْتِ از مصطفی صلح که روزی نشسته بود با یاران سخن میرفت در میان ایشان سه مرد از دور می آمدند روی بوی داده، یکی از آن سه بکران آنجایگه نزدیک مردمان رسید. هم آنجا بنشست، رسول خدا گفت «استحیی فاستحیی الله منه» و هم در خبر است که «ان الله حیی کریم، یستحیی من عبده اذا مدّ یده» الحدیث این صفت حیا و امثال این هر چه درست شود بنصوص کتاب و سنت واجب است بر بنده خدا که چون آن شنود یا خواند بر نام و صفت بیستند و زبان و دل از معنی آن خاموش دارد و از دریافت چگونگی آن نومید باشد که خرد را فرا دریافت آن بتکلف و تأویل راه نیست، میگوید جَلَّ جَلَالُهُ: وَ لَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا معنی آنست که خلق بخود و بعقل خود وی را در نیابند، مگر که وی را بآن صفت که خود کرد خود را و بآن نام که خود را برد خود را بشناسد، شناختنی و تصدیقی و تسلیمی گردن نهاده، و نادر یافته پذیرفته، و تهمت بر عقل خود نهاده، هر که این راه رود و بجز این طریق خود را نپسندد سئی عقیدت است پاکیزه سیرت پسندیده طریقت از اینجا گشاید چشمه حکمت و صدق فراست و نور معرفت، و این منزلت کسی را بود

که چون دیگران از خلق شرم دارند و قبول خلق طلبند وی از حق شرم دارد، و قبول حق طلبد، و از حق کسی شرم دارد که در دل بینایی دارد و در سر آشنایی، و داند بهر حال که باشد که الله بوی نگرانست و بر کردار وی دیده ور و نگهبان. يقول تعالى أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى

فی الخبر «اعبد الله كأنك تراه فان لم تكن تراه فانه يراك»

بیچاره آدمی که کشته غفلت است و گرفته جهالت، از خلق می شرم دارد و از الله شرم می ندارد، و رب العالمین بکرم و حلم خود این فاحواست میکند و میگوید که وَ تَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ میگوید از مردم شرم داری و الله سزاوارتر بآن که از وی شرم داری.

يقول الله جل جلاله «ما انصفتي عبدی يدعونی فاستحیی ان اردّه و يعصینی و لا يستحیی منی».

در خبرست که فردا در قیامت چون بنده بصراط باز گذرد نامه در دست وی نهند مهر بر آن نهاده، چون سر آن باز کند در آن نوشته بیند بنده من فعلت ما فعلت و لقد استحييت ان اظهر عليك، فاذهب فانی قد غفرت لك. قال يحيى بن معاذ فی هذا الخبر سبحان من يذنب العبد فيستحيى هو.

پیر طریقت گفت: «شرم حصار دین است و مایه ایمان و نشان کرم. و خلق درین مقام بر سه گروه اند: غافلان و عاقلان و عارفان. غافلان از خلق شرم دارند ایشان ظالمان اند، عاقلان از فرشته شرم دارند ایشان مقتصدانند، عارفان از حق شرم دارند ایشان سابقان اند». و گفته اند حیا بر هفت وجه است: حیا جنایت چنانک حیا آدم (ع)، آن گه که در زلت افتاد و تاج و حله از وی بر بودند، چون متواریان ازین گوشه بدان گوشه می شد. خطاب آمد که «یا آدم أفرارا منّا فقال لا، بل حیا منك» دوم حیا تقصیر چنانک حیا فرشتگان آن گه گویند سبحانك ما عبدناك حق عبادتك. سوم حیا اجلال چنان که حیا اسرافیل تسر بل بجناحیه حیا من الله عزّ و جلّ. چهارم حیا کرم چنانک حیا مصطفی (ع) کان يستحیی من الصحابة اذا دخلوا بيته ان يقول لهم اخرجوا، فقال الله عزّ و جلّ «وَلَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَ لَا مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ» پنجم حیا حشمت چنانک

حیا علی علیه السلام حین سأل المقداد حتى سأل رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم عن حكم المذی لمكان فاطمة.

ششم حیا استحقار چنانک حیا موسی (ع) حین قال انه لتعرض لى الحاجة من الدنيا فاستحیی ان اسألك يا ربّ، فقال الله سلنى حتى ملح عجبك و علف شاتك.

هفتم حیا حق است جلّ جلاله و تقدست اسماؤه و تعالت صفاته و قد مضى ذكره.

كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ از روی اشارت میگوید ای گم کرده سر رشته خویش ای افتاده در چاه بشریت خویش، راه ازین روشنتر خواهی چونك می نروی؟

میدان ازین کشیده تر خواهی چونك سواری نکنی؟ شمع ازین فروخته تر خواهی چونك از جاده می بیفتی؟ ای سالها بر تو گذشته و هنوز بویی نایافته، ای بر هزار خوان نشسته و هنوز گرسنه! ای هزاران لباس پوشیده و هنوز برهنه. مسلمانان! میدان فراخست سواران کجاند؟ دیوان فرو نهادند متظلمان کجاند؟ طبیب حاضر است بیماران کجاند؟ جمال در کشف است عاشقان کجاند؟

وَ كُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ میگوید اگر مرده بودید زنده کردم چون که ننگرید؟ اگر جاهل بودید داناتان کردم چون که در نیابید؟ راهتان نمودم چرا می نروید؟

مرد باید که بوی داند برد و رنه عالم پر از نسیم صباست

پیر طریقت گفت «الهی بنده با حکم ازل چون برآید و آنچه ندارد چه باید جهد بنده چیست؟ کار خواست تو دارد بنده بجهد خویش نجات خویش کی تواند؟

ثُمَّ يَمِئْتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ گفته‌اند مرگ بر سه قسم است: و زندگانی بر سه قسم، مرگ لعنت، و مرگ حسرت، و مرگ کرامت. مرگ لعنت کافرانراست و مرگ حسرت عاصیانراست و مرگ کرامت متقیانراست. و زندگانی سه قسم است: یکی زندگانی بیم، دیگر زندگانی امید، سوم زندگانی مهر زندگانی بیم در برّ پیدا، زندگانی امید در خدمت پیدا، زندگانی مهر در یاد پیدا. زنده بیم روز مرگ او را ایمن کنند که: أَلَا تَخَافُوا وَ لَا تَحْزَنُوا، زنده امید را روز پسین فائزاند که أَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ، زنده مهر را از دوست بر بساط کرم در مجلس انس این کرامت آید که ارْجِعِي إِلَى رَبِّكَ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً.

پیر طریقت گفت «الهی ای سزای کرم و ای نوازنده عالم! نه با جز تو شادبست نه با یاد تو غم، خصمی و شفییعی و گواهی و حکم. هرگز بینما نفسی با مهر تو بهم، آزاد شده از بند وجود و عدم، باز رسته از زحمت لوح و قلم، در مجلس انس قدح شادی بر دست نهاده دمام.»

جز عشق تو بر ملک دلم شاه مباد وز راز من و تو خلق آگاه مباد

کوتاه‌بینان نشود عشق توام زین دل ریش دستم ز سر زلف تو کوتاه مباد

هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا جَاي دیگر گفت وَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِنْهُ میگوید هر چه مملکت زمین است همه برای شما آفریده‌ام و مسخر شما کردم، عطاء ما مختصر نبود، کرامت ما در حق سوختگان ما سرسری نبود، نواخت ما را در حق شما هرگز تراجع نبود، و چنان نیست که بر مملکت زمین اقتضار کردم که آسمانها را هم از بهر نظر شما و زهت بصر شما و خزینه روزی شما راست کردم، بنده من! چون قدم در کوی عهد ما نهی تو ندانی که آسمانیان را و زمینیان را چه بشارت رسد و یکدیگر را چه تهنیت کنند، آن من دانم که من هر چیز را داننده‌ام و بهر کس رسنده وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ.

در این آیت لطیفه ایست، نگفت (خلقکم لما فی الارض جمیعاً) که گفت خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ یعنی که هر چه مملکت زمین و آسمانست از بهر تو آفریدم بنده من! و ترا از بهر خود آفریدم، نه بینی که علی الخصوص موسی را گفت. «وَ اصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي» و علی العموم خلق را گفت وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ قدر این خطاب مصطفی دانست و شکر این نعمت وی گزارد، که آن شب قرب و کرامت که که وی را باآسمان بردند هر چه آفریس بود و ممالک کونین همه نثار قدم صدق وی کردند، و آن مهتر بگوشه چشم بهیچ باز ننگرست و گفت ما را برای این نیافریده‌اند ما زاع الْبَصَرُ وَ مَا طَغَى نوشش باد! بو یزید بسطامی که در راه سنت مصطفی نیکو رفت و ادب حضرت نیکو بجای آورد گفت: «لم ازل اقطع المهالك حتى وجدت الممالك، ثم تركت الممالك حتى وصلت الى شواهد الممالك، فقلت الجائزة فقال قد وهبت لك كلما رأيت، قلت انت المراد قال فانا لك كما انت لي.»

پیر طریقت گفت: «الهی! نسیمی دمید از باغ دوستی دل را فدا کردیم بویی یافتیم از خزینه دوستی بیادشاهی بر سر عالم ندا کردیم، برقی تافت از مشرق حقیقت آب و گل کم انگاشتیم و دو گیتی بگذاشتیم، يك نظر کردی در آن نظر بسوختیم و بگذاختیم، بیفزای نظری و این سوخته را مرهم ساز و غرق شده را دریاب که «می زده را هم بمی دارو و



مرهم بود» و فی معناه انشد:

تداویت من لیلی بلیلی من الهوی      كما یتداوی شارب الخمر بالخمیر

### النوبة الاولى

قوله تعالى وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ نِيُوسِ تَا كُوْنِيْمِ اِي مُحَمَّدِ اَنْ كِه كَفْتِ خِدَاوَنْدِ تُو فَرِيْشْتِكَاَنْ رَا، اِنِّيْ جَاعِلٌ مِّنْ كَرْدِكَاَرْ وَ اَفْرِيْدِكَاَرْمِ فِي الْاَرْضِ اَنْدَرِ زَمِيْنِ خَلِيْفَةً اَزِ پَسِ شَمَا دَرِ رَسِيْدِه قَالُوْا كَفْتَنْدُ اُ تَجْعَلُ فِيْهَا مِيْ خَوَاھِيْ اَفْرِيْدِ دَرِ زَمِيْنِ مَنْ يُفْسِدُ فِيْهَا كَسِيْ رَا كِه دَرِ اَنْ تِبَاھِكَاَرْ كَنْد، وَ يَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَ خُوْنَهَا رِيْزْد، وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ مَا بَسْتَايشِ تُو تَرَا مِيْ سْتَايْمِ وَ نُقَدِّسُ لَكَ وَ بَاْفَرِيْنِهَائِيْ نِيْ كُو تَرَا يَادِ مِيْ كَنِيْمِ.

قَالَ خِدَاوَنْدِ كَفْتِ فَرِيْشْتِكَاَنْ رَا اِنِّيْ اَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ مَنِ اَنْ دَاَنْمِ كِه شَمَا نِدَاَنْيْدِ.

وَ عْلَمُ اَدَمُ اَنْ كِه دَرِ اَدَمِ اَمُوختِ الْاَسْمَاءُ كُلُّهَا نَاْمِهَائِيْ هَمِه چِيْزِ، ثُمَّ عَرَضَهُمْ اَنْ كِه نَمُوْدِ اَنْ چِيْزِهَا هَمِه عَلَيِ الْمَلَائِكَةِ فَرَا فَرِيْشْتِكَاَنْ. فَقَالَ كَفْتِ اِيْشَاَنْ رَا اَنْبِيُوْنِيْ خِيْرِ كَنِيْدِ مَرَا بِاَسْمَاءِ هُوْلَاءِ بِنَاْمِهَائِيْ اَنْ چِيْزِهَا كِه چِيْسْتِ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِيْنَ اَكْرَ مِيْ رَاَسْتِ كُوْنِيْدِ كِه بَخِلَاْفْتِ شَمَا سَزَاوَاْرْتَرَايْدِ اَزِ وِي، قَالُوْا فَرِيْشْتِكَاَنْ كَفْتَنْدِ سُبْحَانَكَ پَاكِي وَ بِيْعِيْبِيْ تَرَا لَا عْلَمُ لَنَا مَا رَا دَاَنْشِ نِيْسْتِ اِلَّا مَا عْلَمْتَنَا مَكْرَ اَنْچِه تُو اَمُوختِيْ مَا رَا اِنَّكَ اَنْتَ الْعَلِيْمُ الْحَكِيْمُ تُوِيْ دَاْنَا رَاَسْتِ دَاَنْشِ رَاَسْتِ كَاَرْ.

قَالَ يَا اَدَمُ كَفْتِ اَللّٰهُ كَفْتِ اَنْبِيُهُمْ خَبِرِ كُوِيْ فَرِيْشْتِكَاَنْ رَا بِاَسْمَائِهِمْ اَزِ نَاْمِهَائِيْ اِيْشَاَنْ فَلَمَّا اَنْبَأَهُمْ چُوْنِ اَدَمِ فَرِيْشْتِكَاَنْ رَا خَبِرِ كَرْدِ بِاَسْمَائِهِمْ اَنْ نَاْمِهَائِيْ اِيْشَاَنْ قَالَ كَفْتِ اللّٰهُ فَرِيْشْتِكَاَنْ رَا، اَلَمْ اَقُلْ لَكُمْ نَكْفَتُمْ شَمَا رَا اِنِّيْ اَعْلَمُ كِه مَنِ دَاَنْمِ غَيْبِ السَّمَاوَاتِ وَ الْاَرْضِ نِهَانِهَا وَ پُوْشِيْدِهْهَا دَرِ اَسْمَاَنْ وَ زَمِيْنِ، وَ اَعْلَمُ مَا تُبْدُوْنَ وَ مِيْدَاَنْمِ اَنْچِه مِيْ نَمَايْدِ وَ پِيْدا مِيْ كَنِيْدِ وَ مَا كُنْتُمْ تَكْفُمُوْنَ وَ اَنْچِه نِهَانِ مِيْ دَاَشْتِيْدِ.

### النوبة الثانية

قوله تعالى وَ إِذْ قَالَ هَرِ جَا كِه دَرِ قُرْاَنْ وَ إِذْ كَفْتِ بَجَايِ اَنْسْتِ كِه كُوِيْنْدِ نِيُوشِ تَا كُوِيْمِ كِه چِه بُوْد، وَ اِيْنِ اِيْشَارْتِ بِيْدُوْ خَلْقِ اَدَمِ اَسْتِ يِعْنِيْ اِبْتِدَاْ اَفْرِيْشِشِ شَمَا اَنْ بُوْدِ كِه رَبِ الْعَاْلَمِيْنَ فَرِيْشْتِكَاَنْ رَا خَبِرِ دَاْدِ وَ كَفْتِ مَنِ اَفْرِيْدِكَاَرْ خَلِيْفْتِيْ اَمِ دَرِ زَمِيْنِ يِعْنِيْ اَدَمِ وَ اِيْنِ اِظْهَارِ شَرَفِ اَدَمِ رَا كَفْتِ وَ فَضِيْلْتِ وِي كِه اللّٰهُ تَعَالَى چُوْنِ بَنْدِه رَا تَشْرِيْفِ دِهْدِ پِيْشِ اَزِ اَفْرِيْشِشِ وِي خَبِرِ دِهْدِ، چِنَاَنْكِ فَرِيْشْتِكَاَنْ رَا وَ اَنْبِيَا رَا خَبِرِ دَاْدِ اَزِ مِصْطَفَى صِلْعِ پِيْشِ اَزِ اَفْرِيْدِنِ وِي وَ ذَلِكِ فِيْ قَوْلِه تَعَالَى وَ إِذْ اَخَذَ اللّٰهُ مِيْثَاقَ النَّبِيِّيْنَ لَمَّا اَتَيْتُكُمْ مِّنْ كِتَابٍ وَ حِكْمَةٍ... اِلَى اَخْرِ الْاَيَةِ وَ عِيْسَى رَا فَرْمُوْدِ تَا اَزِ وِي خَبِرِ دِهْدِ پِيْشِ اَزِ اَفْرِيْشِشِ وِي وَ ذَلِكِ فِيْ قَوْلِه «اِنِّيْ رَسُوْلُ اللّٰهِ اِلَيْكُمْ مُّصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَ مُبَشِّرًا بِرَسُوْلِيْ يَأْتِيْ مِّنْ بَعْدِيْ اِسْمُهُ اَحْمَدُ» وَ اَصْحَابِ وِي رَا دَرِ تُوْرِيَةِ وَ اَنْجِيْلِ صِفْتِ كَرْدِ پِيْشِ اَزِ اَفْرِيْشِشِ اِيْشَاَنْ وَ ذَلِكِ فِيْ قَوْلِه تَعَالَى ذَلِكِ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَ مَثَلُهُمْ فِي الْاِنْجِيْلِ اِيْ صِفْتِهِمْ وَ ذَكْرِهِمْ. وَ قِيْلِ اِنْمَا اَخْبَرَهُمْ بَكُوْنِه قَبْلِ اِيْجَاْدِه تَطْبِيْبَا لِقُلُوْبِ الْمَلَاَيْكَةِ، وَ اِنْ لَا يِنَاْزِعِهِمْ بِالْعَزْلِ عَنِ الْوَلَايَةِ. كَقَوْلِ اِبْرَاهِيْمِ اَنِّيْ اَرِيْ فِي الْمَنَامِ اَنِّيْ اَذْبَحُكَ تَطْبِيْبًا لِقَلْبِه لِيَكُوْنَ مَسْتَعْدًا لِلْمَأْمُوْرِ بِه مَتَأَهْبَا.

وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ نَامِ فَرِيْشْتِه دَرِ عَرَبِيْتِ اَزِ پِيْغَاْمِ كَرْفْتِهْ اَنْدِ عَرَبِ پِيْغَاْمِ رَا مَأَلِكِه كُوِيْنْدِ وَ مَأَلِكِه كُوِيْنْدِ وَ الْوَكُ كُوِيْنْدِ يِقَالُ الْكُ لِيْ وَ الْكُنَى اِيْ اَرْسَلْنِيْ. وَ بَرِ قِيَاْسِ اِيْنِ اِشْتِقَاَقِ مَأَلِكِه اَسْتِ نِه مَلَاَيْكَةِ بَرِ وَزْنِ مَفَاعِلِه، لَكِنْ اَلْهَمْزَةُ مَنْقُوْلَةٌ مِّنْ مَوْضِعِهَا فَقِيْلَ مَلَاَيْكَةٌ. مَفْسَّرَاَنْ كَفْتَنْدِ اِيْنِ فَرِيْشْتِكَاَنْ اِيْشَاَنْ بُوْدَنْدِ كِه زَمِيْنِ دَاَشْتَنْدِ پَسِ اَزِ جَاَنْ، وَ سَبَبِ اَنْ بُوْدِ كِه اللّٰهُ تَعَالَى اَنْ كِه كِه زَمِيْنِ رَا بِيْاْفَرِيْدِ جَاَنْ رَا وَ فَرَزَنْدَاَنْ وِي رَا اَزِ اَنْشِ دُوْدِ اَمِيْغِ بِيْاْفَرِيْدِ چِنَاَنْكِ كَفْتِ وَ خَلَقَ الْجَاَنْ مِّنْ مَّرَاْجِ مِّنْ نَّارِ وَ اِيْشَاَنْ رَا سَاكْنَاَنْ زَمِيْنِ كَرْدِ وَ قُوْمِيْ شِهْوَاْنِيْ بُوْدَنْدِ وَ دَرِ رَاْهِ شَرْعِ مَكْلَفِ، اِيْشَاَنْ تِبَاھِكَاَرْ كَرْدَنْدِ دَرِ زَمِيْنِ وَ

خونها ریختند، ربّ العالمین ابلیس را که خازن بهشت بود آن هنگام با لشکری از فریشتگان بزمین فرستاد و اولاد جان را بجزیره‌های دریا راندند و خود بجای ایشان نشستند و الله را عبادت میکردند و تسبیح و تهلیل می‌آوردند ابلیس عجبی در خود آورد که من الله را آن همه عبادت کردم هم در آسمان هم در زمین، از من بهتر و مهمتر همانا که کس نیست. راست که تکبر و عجب بر خود نهاد او را معزول کردند. ابتداء عزل وی این بود که قال رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً أَدَمَ رَا خَلِيفَةَ نَامَ كَرَدَ اَزْ بَهْرَ اَنَ كَهْ بَرِ جَايِ ايشان نشست که پیش از وی بودند در زمین و فرزندانش هر قرن که آیند خلف و بدل ایشان باشند که از پیش بودند و به يقول الله لَيْسَتْخَلْفُهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ و فرق میان خلیفه و ملك آنست که سلمان گفت آن گه که از وی پرسیدند: ما الخليفة من الملك فقال الخليفة الذي يعدل في الرعية و يقسم بينهم بالسوية و يشفق عليهم شفقة الرجل على اهله و يقضى بكتاب الله عزّ و جلّ. و عمر خطاب روزی سلمان را گفت املك انا ام خلیفه؟

فقال سلمان ان انت اخذت من ارض المسلمين درهما او اقلّ او اكثر و وضعته في غير حقه فانك ملك قال فاستعبر عمر. و كان معاوية يقول على المنبر يا ايها الناس انّ الخلافة ليست بجمع المال و لا تفريقه و لكنّ الخلافة العمل بالحقّ و الحكم بالعدل و اخذ الناس بامر الله عزّ و جلّ. و قال النبي صلى الله عليه و آله و سلم «الخلافة بعدى ثلاثون سنة ثم يكون ملكا».

قالوا أ تَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا فریشتگان گفتند: خداوندا میخوای کسی را که تباهاکاری کند چنانکه بنو الجان کردند قاسوا الشاهد على الغائب بعضی مفسران گفتند اینجا ضمیری محذوفست یعنی: أ تَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا ام تجعل فيها من لا يفعل هذا، كقوله تعالى اَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ اَنَاءَ اللَّيْلِ يَعْنِي كَمَنْ هُوَ غَيْرُ قَانِتٍ. سدی گفت چون رب العالمین ایشان را گفت إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً ايشان گفتند و ما يكون من الخليفة و اصحابه؟ از آن خلیفه و اصحاب وی چه آید؟ الله گفت عزّ جلاله يكون منهم سفك الدماء و الحسد و الفساد از ایشان خون ریختن و حسد و تباهاکاری آید، آن گه ایشان گفتند أ تَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا از بهر آنکه ایشان علم غیب ندانستند تا الله ایشان را از آن خبر ندادی نگفتندی. و به قال عزّ و جلّ لا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ و قال تعالى يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ قُوَّتِهِمْ وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ و اشارت فساد و خون ریختن هر چند که از روی لفظ با آدم میشود اما از روی معنی با فرزندان شود، که آدم نه خون ریخت و نه تباهاکاری کرد بلکه فرزندان کردند. و این در لغت عرب رواست چنانکه گفت هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ لَفْظُ عام است و آدم بآن مخصوص، فانه خلق من الطين و الخلق بعده من النطف.

وَ تَحْنُ نُسْبِحُ بِحَمْدِكَ حَسَنَ بَصْرِي كَقَوْلِ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ بِحَمْدِهِ مِثْلُكَ بُو ذَرِ اَزْ مِصْطَفَى پُرسید

اَيّ الْكَلَامِ اَفْضَلُ قَالَ مَا اصْطَفَاهُ لِلْمَلَائِكَةِ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ بِحَمْدِهِ

و گفته‌اند تسبیح اینجا نماز است و حمد بمعنی امر ای: (نصلى لك بامرک) كقوله يَوْمَ يَدْعُوكُمْ فَتَسْتَجِيبُونَ بِحَمْدِهِ اَي بامره، و گفته‌اند نُسْبِحُ بِحَمْدِكَ اَيْنَ بَابِ مَوْضِعِ حَالِ اسْتِ اَي: (نَسَبِحُ حَامِدِينَ لَكَ كَمَا يَقَالُ خَرَجَ زَيْدٌ بِسِلَاحِهِ اَي مِتْسَلِحًا. وَ نَقَدَسُ اَي نَنْزَهُكَ عَمَّا لَا يَلِيقُ بِكَ؟ وَ قِيلَ نَطَهَرَ لَكَ قُلُوبَنَا مِنَ الشَّرِكِ وَ اِبْدَانَنَا مِنَ الْمَعْصِيَةِ وَ ذَلِكَ بِحَمْدِكَ لَا بَانَفْسًا. تسبیح در لغت عرب تنزیه است چیزی را نزه و بی عیب خواندن و تقدیس تطهیر است پاک داشتن در دانش و پاک گفتن در یاد.

و از بس که فریشتگان و پیغامبران بزمین مقدسه فرو آمدند و خلق را از ضلالت و معصیت پاک میکردند و بر خدای

عزّ و جلّ میخواندند آن را بیت المقدس نام کردند.

و تسبیح و تقدیس دو نامست خدای را عزّ و جلّ سیّوح و قدّوس سیّوح در خبر است و قدّوس در قرآن، سیّوح ای تنزیه لله و قدّوس ای طهارة لله جلّ ثناؤه و قدّوس بنصب قاف و رفع آن هر دو گویند قال رؤبه.

دعوت ربّ العزّة القدوسا دعاء من لا یعبد الاقوسا

وَ لَنْحُنَّ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ. این سخن از فریشتگان نه اظهار منت است که این غایت تواضع است. چنانکه عرب گوید بخدمت در خواستن. أ تستعین بغيری و انا مجد فی خدمتك؟ و علی ذلك قوله وَ اِنَّا لَنَحْنُ الصّٰقُوْنَ وَ اِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُوْنَ.

چون فریشتگان چنین گفتند، الله تعالی ایشان را جواب داد: اِنِّي اَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ من آن دانم که شما ندانید، از آدم توبه دانست و از ابلیس معصیت. و ایشان را باین دو هیچ علم نبود و گفته اند ائی اعلم یعنی میدانم که از آدم پیغامبران و رسولان و صالحان فرزندان در وجود آیند که مرا تسبیح و تقدیس کنند. و قیل ائی اعلم ما لا تعلمون لائکم تعلمون فساد جوارحهم و انا اعلم محبة قلوبهم و محبة قلوبهم شفیع فساد جوارحهم و فی ذلك يقول الفائل:

و اذا الحبيب اتى بذنب واحد جاءت محاسنه بالف شفیع

و یقال ائی اعلم ما لا تعلمون من انکسار قلوبهم و ان ارتكبوا قبیح افعالهم و صولة قلوبکم عند اظهار تسبیحکم و تقدیسکم فانتم فی تبه و فاقکم و فی عصمة افعالکم و فی تحمل تسبیحکم، و هم منکسرون عن شواهدهم متذللون بقلوبهم. و ان لانکسار قلوبهم عندنا ذماما قویا. قال تعالی لبعض انبیائه انا عند المنکسرة قلوبهم من اجلی.

وَ عَلَّمَ اٰدَمَ الْاَسْمَاءَ كُلَّهَا. فریشتگان چون این خطاب بشنیدند که ائی جاعل فی الارض خلیفة با یکدیگر گفتند لن یخلق خلقا اعلم منا هر کس را که آفرید از ما عالمتر نباشد. پس ربّ العالمین آدم را بیافرید و او را بریشان افزونی داد بعلم و نام هر چیز او را در آموخت فذلك قوله وَ عَلَّمَ اٰدَمَ الْاَسْمَاءَ كُلَّهَا و سمی آدم لانه خلق من اديم الارض یدلّ علیه ما قال النبی انّ الله تعالی خلق الادم من قبضة قبضها من جميع اديم الارض، فجاءت بنو آدم علی قدر الارض، منهم الاحمر و الأبيض و الاسود و بین ذلك، و السهل و الحزن و الخبيث و الطيب

خبر مصطفی در آفرینش آدم و برداشتن خاک آدم از زمین اینست. اما اثر صحابه آنست که عبد الله مسعود و جماعتی از صحابه گفتند لما فرغ الله من خلق ما احب استوی علی العرش، و قال للملائكة ائی جاعل فی الارض خلیفة الی قوله ائی اعلم ما لا تعلمون من شأن ابلیس فبعث جبریل الی الارض لیأتیه بطین منها فقالت الارض ائی اعوذ بالله منك أن تنقص منی او تشینی، فرجع و لم يأخذ. فقال یا ربّ ائها قد عاذت بك فاعذتها. فبعث میکائیل فقالت مثل ذلك، فرجع. فبعث ملك الموت فعاذت منه. فقال و انا اعوذ بالله ان ارجع و لم انفذ امره، فاخذ من وجه الارض و خلط، فلم يأخذ من مکان واحد و اخذ من تربة حمراء و بیضاء و سوداء، فلذلك خرج بنو آدم مختلفین، فصعد به قبل ترابه حتی عاد طینا لازبا و اللزب هو الذی یلتزق ببعضه ببعض، ثم لم یزل حتی انتن و تغیر.

فذلك حین یقول من حماء مسنون قال منتن. قال للملائكة ائی خالق بشرا من طین فاذا سوّيته و نفخت فيه من روحی فقعوا له ساجدین فخلقه الله بیديه لکیلا یتکبر ابلیس علیه ليقول الله تکبر عما عملت بیديّ و لم أ تکبر عنه فخلقته بشرا، فكان جسدا من طین اربعین سنة من مقدار یوم الجمعة، فمرّت به الملائكة ففرعوا منه لما رأوه، و کان اشدّهم فرعا منه ابلیس. فكان یمرّ به و یضر به فیصوت الجسد كما یصوت الفخار.

فتكون له صلصلة فذلك حين يقول من صلصال كالفخار و يقول لامر ما خلقت، و دخل في فيه و خرج من دبره. فقال للملائكة لا ترهبوا من هذا فهو اجوف و لئن سلطت عليه لاهلكته. فلما بلغ الحين الذي يريد الله ان ينفخ فيه الروح قال للملائكة اذا نفخت فيه من روحى فاسجدوا له فلما نفخ فيه الروح فدخل الروح في رأسه عطس فقالت له الملائكة قل الحمد لله فقال الحمد لله. فقال الله عزّ و جلّ رحمك ربك فلما دخل الروح في عينيه نظر الى ثمار الجنة، فلما دخل في جوفه اشتهى من الطعام، فوثب قبل ان يبلغ الروح في رجليه عجلان الى ثمار الجنة، فذلك حين يقول خلق الانسان من عجل.

وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا. ابن عباس گفت حتى القصعة و القصيعة و الفسوة و الفسيوة الله در آدم آموخت نامهای همه چیزها تا کاسه بزرگ و کاسه کوچک و باد که از جانور رود نرم و نیم نرم. ربیع گفت نامهای فریشتگان در وی آموخت.

ابن زید گفت نامهای ذریت آدم و لغتها که در آن سخن میگویند عربی و پارسی و عبرانی و سریانی و غیر آن، هر لغت که فرزند آدم در آن سخن میگویند. ضحاک از ابن عباس گفت اسمای اجناس بود چون مردم و پری و چهار پای مرغان و ددان بیابان و درختان و زمین و آسمان و مانند آن. مقاتل گفت جانوران و جمادات را همه فرا آدم نمود که همه آفریده بود در آن شش روز از پیش، و آدم را از پس همه آفرید در آخر روز جمعه، چنانکه در خبرست آن گه نام يك وي را در آموخت و گفت یا آدم هذا فرس و هذا بغل و هذا حمار الى آخرها عطية بن بشر گفت علمه الف حرفه ثم قال قل لاولادك ان اردتم الدنيا فاطلبوها بهذه الحرف و لا تطلبوها بالدين. اهل اشارت گفتند مقتضى لفظ عموم آنست که هر چه اسما بود آدم را در آموخت هم اسماء خالق هم اسماء مخلوقات، پس آدم بدانستن اسماء مخلوقات از فرشتگان متمیز شد و متخصص، و افزونی وی بریشان پیدا شد و علم وی بنامهای آفریدگار خود سرّی بود و متخصص و افزونی وی بریشان پیدا، و علم وی بنامهای آفریدگار خود سرّی بود میان وی و میان حق که فریشتگان را بر آن اطلاع نبود، پس ثمره علم نام مخلوق در حق آدم آن بود که مسجود فریشتگان گشت، و ثمره علم خالق آنکه بمشاهده حق رسید و کلام حق شنید.

ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ پس آن مسمیات و اشخاص را فرا فریشتگان نمود و در میان ایشان عقلا بودند از ملائكة و انس و جن و شیاطین از بهر آن گفت: ثُمَّ عَرَضَهُمْ. ابن زید گفت رب العالمین فرزندان آدم را از پشت آدم بیرون آورد و بفریشتگان گفت: اُنَبِّئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ مرا خبر کنید که نامهای ایشان چیست؟

اگر می‌راست گوئید اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ که از شما عالمتر کس نیافریدم. این امر تعجیز گویند، الله تعالی خواست تا عجز ایشان بریشان پیدا شود در شناخت نامهای آنچه می‌بینند بچشم سر، چون عاجز آید از علم آنچه ندیدند و در آنچه غیب است اولیتر که عاجز باشند. پس فرشتگان بزبان اعتذار و عجز گفتند: سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا پاکی و بیعیبی ترا و کس را بر علم غیب جز از تو اطلاع نیست، و ما را دانش نیست مگر آنچه تو آموختی ما را، دانا بحقیقت تویی، که بی تعلم دانایی و در دانش بیهمتایی و خداوندی را سزایی، که راست دانش و راست کاری، تو دانی که خلافت را که سزاست و آن پنداشت ما جمله خطاست.

آن گه آدم را گفت: اُنَبِّئُهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فریشتگان را خبر کن از نامهای ایشان این آیت دلیل است که آدم پیغامبری بود مرسل بفریشتگان و قیل کان رسولا الی ولده. بو امامه باهلی گوید مردی پیش رسول آمد گفت: یا رسول الله انبیاء کان

آدم؟ قال نعم، مکلم.

پس چون آدم نامهای ایشان فریشتگان را باز گفت، الله گفت فرشتگان را بر سبیل توبیخ و ملامت فرمود: أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ نَهَ كَفْتُمْ شَمَا رَا كَه مِن غَيْبِ آسْمَانٍ وَ زَمِينِ دَانِم، چنانك این نامها ندانستید و اشخاص را نشناختید و از شما پنهان کردم و آدم را در آموختم. احوال آدم و ذریت و سر خلافت ایشان و معصیت و طاعت ایشان من دانم و شما ندانید، چرا گفتید؟ أَ تَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا پس گفت: وَ أَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ وَ چنانك غیب آسمانها و زمینها دانم پنهان و آشکارای شما نیز دانم، آنچه آشکارا گفتید که أَ تَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا دانستم، و آنچه پنهان گفتید با یکدیگر که لن یخلق خلقا اعلم منا دانستم، و آنچه ابلیس با خود اندیشید لن فضلت علیه لاهلکته و لن فضل علی لاعمیته هم دانستم، که آن گفت و این اندیشه کرد همه آفریده منست، و آفریده من از من پنهان نباشد. درین قصه باز نمود که فضل علم برتر از فضل عمل است که فریشتگان بر آدم فضل داشتند بدرازی ایام طاعت و فراوانی طاعت و عبادت بی فترت، و آدم بریشان فضل داشت بیک علم، و آن يك علم از عبادت ایشان بحکم الله مه آمد و فریشتگان با آن همه عبادت فضل آدم بر خود بسبب آن يك علم اسماء بدانستند. و مصطفی گفت «فضل العلم خیر من فضل العبادة» و قال النبی «فقیه واحد اشدّ علی الشیطان من الف عابد»، و قال صلی الله علیه و آله و سلم «مسئلة واحدة یعلمها المؤمن خیر له من عبادة سنة و خیر له من عتق رقبة من ولد اسماعیل، و انّ طالب العلم و المرأة المطیعة لزوجها و الولد البارّ بوالديه یدخلون الجنة مع الانبیاء بغير حساب»

و گفته اند علم بر عمل شرف دارد از چهار وجه: یکی آنست که مقام علم مقام نبوت است و علما بجای پیغمبرانند و به قال صلی الله علیه و آله و سلم «العلماء ورثة الانبیاء»

و مقام عمل مقام ولایت است و صاحب عمل بر مقام اولیاست، چندانك میان انبیاء و اولیاء فرق است نیز همچندان میان عالم و عامل فرق است. وجه دیگر آنست که عمل لازم است، از عامل فراتر نشود و بدیگری سرایت نکند، و علم متعدی است نفع آن و اثر آن بدیگران تعدی کند، راست همچون چراغست که خود روشن است و دیگران را روشن دارد، روشنایی خود بدیگران دهد و از وی چیزی نکاهد، عالم همچنانست. وجه سوم آنست که عمل بی علم بکار نیاید و عبادت نبود و علم بی عمل بکار آید و عبادت بود. وجه چهارم آنست که عمل از ماست و علم از خداست. و روی عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم انه قال «العلماء مفاتیح الجنة و خلفاء الانبیاء»

و قال صلی الله علیه و آله و سلم «أ تدرّون ما قال لی جبرئیل؟ قال یا محمد لا تحقرنّ عبدا اتاه الله علما و ان الله لم یحقره حین علمه، انّ الله جامع العلماء فی بقیع واحد فیقول لهم انی لم استودعکم علمی الا لخیر اردته بکم، قد غفرت لکم علی ما کان منکم»

و فی روایة اخرى «لم استودعکم حکمتی و انا ارید ان اعدبکم ادخلوا الجنة برحمتی».

### النوبة الثالثة

قوله تعالى وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَايِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً عَالِمِي بُوَد آرْمِيده در هیچ دل آتش عشقی نه، در هیچ سینه تهمت سودایی نه، دریای رحمت بجوش آمده خزائن طاعات پر بر آمده، غبار هیچ فترت بر ناصیه طاعت مطیعان نانسته، و علم لاف دعوی وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ بَعِیوق رسانیده، هر چه در عالم جوهری بود کی آن لطافتی داشت بخود در طمعی افتاده، عرش مجید بعظمت خود مینگرسد و میگفت مگر رقم این حدیث بما فرو کشند، کرسی



در سعت خود مینگریست که مگر این خطبه بنام ما کنند، هشت بهشت بجمال خود نظر میکرد که مگر این ولایت بما دهند، طمع همگان از خاک بریده، و هر يك در تهمت افتاده، و هر کس در سودایی مانده. ناگاه از حضرت عزت و جلال این خبر در عالم فریشتگان دادند که *إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً* این نه مشاورت بود با فریشتگان که این تمهید قواعد عزت و عظمت آدم بود، و نه استعانت بود که نشر بساط توقیر آدم بود. گفت حکم قهر ما کاری راند و قلم کرم را فرمودیم تا از سر دیوان عالم تا بآخر خطی در کشد، و از منقطع عرش تا منتهی فرش سکان هر دو کون را عزم نامه نویسد، تا صدر ممالک آدم خاکی را مسلم شود، و سینه عزیز وی بنور معرفت روشن، و لطائف کرم و صنایع فضل ما در حق وی آشکارا، زلزله هیبت از عزت این خطاب در دلهای مقربان افتاد، گفتند این چه نهادی تواند بود که پیش از آفرینش بر سده جمال وی عزت قرآن گوش خلافت وی میکوبد و وی هنوز در بند خلقت نه، و جلال تقدیر از مکنونات غیب خبر میدهد که گرد میدان دولت آدم مگردید که شما سرّ فطرت وی شناسید، عقاب هیچ خاطر بر شاخ دولت آدم نه نشست، دیده هیچ بصیرت جمال خورشید صفوف آدم در نیافت، این شرف از چه بود؟ و آن دولت از چه خاست؟ زانک آدم صدف اسرار ربوبیت بود و خزینه جواهر مملکت.

ای بسا در گرانمایه و لؤلؤ شاهوار که در آن صدف تعبیه بود، و با هر دری شبهی سیاه منظوم در رشته کشید، با جواهر هر يك از انبیا شبهی در برابر ایشان داشت دری چون آدم صفی با وی شبیه چون شیطان شقی. دری چون ابراهیم خلیل با وی شبهی چون نمرود طاغی. دری چون موسی عمران با وی شبهی چون فرعون بی عون، دری چون عیسی بن مریم با وی شبهی چون طایفه پر از ضلالت و غی. دری چون مصطفی عربی با وی شبهی چون بو جهل پر جهل.

فریشتگان چون این خطاب هایل بشنیدند قرار و آرام از ایشان برمید و تماسک عقل و صبرشان برسید. زبان سؤال دراز کردند و جمله آواز برآوردند که: *أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا*

خداوندا و پادشاه بزرگوارا و کردگارا! این آدم خاکی طراز وشی تقریب را بدست عصیان ملطخ گرداند، و سر از ربه طاعت بیرون کشد، و ما را از قدس و تقدیس آفریده، سینه‌های ما بتهلل و تسبیح آراسته و این اسباب ما را ساخته؟ چنین گویند آتشی از مکنونات غیب پدید آمد و قومی فریشتگان را بسوخت، و بنعت عزت این خطاب برفت که *إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ* شما که نظارگیان اید نظاره همی کنید شما را با خزائن اسرار الهیت ما چه کار؟ و در مکنونات غیب ربوبیت ما چه تصرف؟ تعبیه الهیت ما و مکنونات اسرار ربوبیت ما ما دانیم، خواطر مختصر را علوم و عقول جز وی را فهمهای معلول و بصائر محدث را باسرار الهیت ما چه راه! *وَ عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ* ما در ازل حکم چنان کردیم که چراغ حقایق معرفت در سینه آدم خاکی روشن گردانیم، و منشور ولایت خاکی بدست او دهیم، و روایت ممالک زمین در قلب لشکر او نصب کنیم، شما که مقربان مملکت اید پیش تخت دولت آدم چاکروار سماطین بر کشید، و او را سجد کنید، و شما که گرد عرش ما طواف میکنید جنایت ناکرده ذریت آدم را که هنوز در وجود نیامدند استغفار میکنید و روش ایشان را سلامت میخواهید، و سلم و سلم می‌گویید، تا چون در وجود آیند قدم ایشان را بر بساط عبودیت فتوری نباشد. و شما که نقیبان حجاب اید، اهل غفلت را از ذریت آدم می‌گیرید تا بسبب گریستن شما معصیت ایشان بمغفرت خود بپوشیم. و شما که اهل رفر فاید، ازین زلال که زیر عرش ما موج میزند راویه نور بر گیرید، و روز رستاخیر که ایشان منتظر باشید تا چون فزع اکبر در قیامت پدید آید، و دارا دار و گیراگیر هیبت و سیاست

برخیزد، مؤمنان ایشان را از آن فزع امن دهید و سلام ما بایشان رسانید. اینهمه بآن فرمودیم تا شما که فریشتگانید شرف خاکیان بدانید و بر حکم ما اعتراض نکنید.

در خبر درست است که ملا اعلی و مقربان درگاه عزت گفتند خداوند خاکیان را عالم سفلی دادی عالم علوی بماده، که ما نیز پرندگان حضرتیم و طاوسان درگاه عزت. ایشان را جواب آمد لا اجعل صالح ذریة من خلقته بیدی کمن قلت له کن فکان.

ما مؤنس عشقیم و شما برگزید  
وز قصه و حال عاشقان بیخبرید  
از زشتی یار من شما غم چه خورید؟  
در چشم من آنید و بدو در نگرید

### النوبة الاولى

قوله تعالى وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ وَ كَفْتِمِ فَرِيشَتِگَانِ رَا اسْجُدُوا لِآدَمَ سَجُوداً كُنِيْد اَدَمَ رَا، فَسَجَدُوا سَجُوداً فَرِيشَتِگَانِ اِلَّا اِبْلِيسَ مَگر اِبْلِيسَ «ابى» سر وازد وَ اسْتَكْبَرَ وَ بَرْتَرى جِسْت وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِيْنَ وَ دَر عِلْمِ خِدا خُودِ از كَافِرانِ بُوْد. وَ قُلْنَا يَا اَدَمُ وَ كَفْتِمِ اى اَدَمَ اسْكُنْ اَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ بَا جَفْتِ خُوِيْشِ دَر بَهْشْتِ بَنَشِيْنِ، وَ كَلَّا مِنْهَا وَ مِيخُوْرِيْدِ از اَن رَعَدًا فِرَاخِ وَ بِنَازِ وَ خُوْشِ وَ اَسَانِ، حَيْثُ شِئْتُمَا هَر جَا كِه خُوَاهِيْدِ، وَ لَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ وَ نَزْدِيْكَ اِيْنِ يَكِ دَرخْتِ مَگر دِيْدِ، فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِيْنَ كِه اَگر از اَن بَخُوْرِيْدِ از سَتْمَكَارانِ باشِيْدِ بَر خُوِيْشِ.

فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا پس بِيُوْكَندِ دِيُو اِيْشانِ رَا هَر دُو از بَهْشْتِ وَ بَگَرْدانِيْدِ از طَاعَتِ، فَأَخْرَجَهُمَا پس اِيْشانِ رَا بِيروْنِ اُوْرِدِ مِمَّا كَانَا فِيْهِ از اَنچِه دَر اَن بُوْدنْدِ از شَادى وَ نَازِ، وَ قُلْنَا اهْبِطُوا وَ كَفْتِمِ فِرُو رُوِيْدِ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ يَكْدِيْگَرِ رَا دَشْمَنِ وَ بَر يَكْدِيْگَرِ گَماشْتِه وَ لَكُمْ فِي الْاَرْضِ وَ شَمَا رَاسْتِ دَر زَمِيْنِ. مُسْتَقَرُّ اَرَامِ گَاهى، وَ مَتَاعٌ بَر خُوْرْدارى جَاى، اِلى حِيْنِ هَر كَسِ رَا تا مَرَكِ وَ خَلْقِ رَا تا رَسْتاخِيْزِ.

فَتَلَقَى آدَمُ فِرَا گَرَفْتِ اَدَمَ «مَنْ رِبِه» از خِداوَنْدِ خُوِيْشِ كَلِمَاتِ سَخْنانى، فَتَابَ عَلَيْهِ تُوْبَه دَادِ او رَا وَ بَازِ پَذِيْرَفْتِ وَ بَا خُودِ اُوْرِدِ، اِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيْمُ كِه اُوْسْتِ خِداوَنْدِ تُوْبَتِ پَذِيْرِ عِذْرِ نِيُوْشِ مَهْرَبانِ. قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا كَفْتِمِ فِرُو رُوِيْدِ هَمْگَنانِ از بَهْشْتِ، جَمِيْعًا هَمْگَنانِ بَهْمِ، فَاِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّيْ اَگر بَشَمَا اِيْدِ از مَنْ، هُدًى، بِيِغامى وَ نَشانى، فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ هَر كِه پى بَرِدِ بِيِغامِ وَ نَشانِ مَنْ، فَاِلا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ بِيْمى نِيْسْتِ وَ رِيْشانِ كِه اِيْنِ كَرْدنْدِ، وَ لَا هُمْ يَحْزَنُوْنَ وَ فِرْدَا هِيْجِ اَنْدُوْهَگِيْنِ نَباشنْدِ.

وَ الَّذِيْنَ كَفَرُوا اِيْشانِ كِه كَافِرِ شَدنْدِ، وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ سَخْنانِ وَ نَشانِ ما دَرُوْغِ شَمَرْدنْدِ، اُولٰئِكَ اَصْحَابُ النَّارِ اِيْشانِ اَتَشِياننْدِ وَ دُوْزخِيانِ، هُمْ فِيْهَا خَالِدُوْنَ اِيْشانِ دَر اَنْنْدِ جَاوَدانِ.

### النوبة الثانية

قوله تعالى وَ إِذْ قُلْنَا مَعْطُوْفَسْتِ بَر اِيَهِ پِيْشِ، وَ دَر مَوْضِعِ نَصَبِ اسْتِ فَكَانَه قَالِ اذْكَرِ يا مُحَمَّد: اِذْ قَالِ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ اللّٰهُ تَعَالى نَعْمَتِهاى خُوِيْشِ وَ مَنْتِها بَر بَنْدِگَنانِ مِى شَمارْدِ وَ دَر يادِ اِيْشانِ مِيْدَهْدِ، اِيْشانِ كِه دَر عَهْدِ رَسُوْلِ خِدا بُوْدنْدِ وَ پسِ از اِيْشانِ تا بَقِيامَتِ. مِيگوِيْدِ مَنْ اَن خِداوَنْدِ كِه هَر چِه دَر زَمِيْنِ از بَهْرِ شَمَا اَفَرِيْدِمْ وَ مَنافِعِ وَ مَعايِشِ شَمَا دَر زَمِيْنِ پَدِيْدِ كَرْدِمْ چِنانْكَ كَفْتِ هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ ما فِي الْاَرْضِ جَمِيْعًا پسِ بَا اَدَمَ كِه پَدْرِ شَمَا بُوْدِ كَرامَتِها كَرْدِمْ وَ نُواخْتِها اَفزُوْدِمْ. از اَن كَرامَتِها يَكى اَنْسْتِ كِه از بَهْرِ وى بَا فَرِيشْتِگَنانِ اِيْنِ خَطابِ كَرْدِمْ كِه اِنِّيْ جاعِلٌ فِي الْاَرْضِ خَلِيْفَةً دِيْگَرِ اَنكِه فَرِيشْتِگَنانِ رَا فِرْمُوْدِمْ كِه وى رَا سَجُودِ كُنِيْدِ، فَذَلِكِ قَوْلُه وَ اِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ. اِيْنجا كَفْتِ سَجُودِ كُنِيْدِ اَدَمَ رَا،

جای دیگر گفت فَعُوْا لَهُ سَاجِدِيْنَ او را بسجود افتید شما که فریشتگانید. فسجد الملائكة كلهم اجمعون فریشتگان همه سجود کردند اَکْلَهُمْ گفت تا خلق دانند که همگنان سجود کردند نه جوکی ازیشان. و اَجْمَعُونَ گفت و همه بهم، تا دانند که بیکبار بیک آهنگ بودند نه پراکنده و در هنگامهای گسسته.

از عمر عبد العزیز آورده‌اند که اول کسی که سجود کرد از فریشتگان اسرافیل بود فاتابه الله عزّ و جلّ ان کتب القرآن فی جبهته. و حکمت در سجود فرمودن آن بود تا فضل آدم بر فریشتگان پیدا شود و نافرمانی ابلیس آشکارا گردد. مفسران گفتند سجود تعظیم و تحیت بود نه سجود طاعت و عبادت. چنانکه برادران یوسف را گفت در پیش تخت یوسف وَ خَرُّوا لَهُ سُجْدًا و ذلك انحاء يدل على التواضع پشت خم دادن بود بر سبیل تواضع نه روی بر زمین نهادن. و این تحیت بدین صفت رسم و آئین عجم بود در جاهلیت.

و امروز در اسلام نیست بلکه رسم و آئین مسلمانان سلام است مصطفی علیه السلام گفت: السلام تحية لملتنا و امان لدمتنا

و روی انّ النبي صلی الله علیه و آله و سلم لما سجدت له الشجرة و الجمل الشارد و غیر هما قال له اصحابه یا رسول الله نحن اولی بالسجود لك من الشجرة و الجمل فقال انه لا ينبغي السجود الا لله رب العالمین، و قال لا ينبغي لمخلوق ان يسجد لاحد الا الله، و لو جاز ان يسجد احد لاحد الا الله لامرت المرأة ان تسجد لبعها لعظيم حقه عليها.

و روی انّ معاذ بن جبل رجع من الیمن، فسجد الرسول صلی الله علیه و آله و سلم، فتغیر وجه رسول الله و قال ما هذا؟ فقال رأیت اليهود يسجدون لاحبارهم و النصارى يسجدون لقسيسهم، فقال رسول الله مه یا معاذ كذبت اليهود و النصارى، انما السجود لله عز و جل.

قومی مفسران گفتند مقتضی لفظ مطلق آنست که بر سجود حقیقی نهند. روی بر زمین نهادن دو معنی دارد. یکی آنکه آدم قبله بود همچون کعبه و سجود خدای را بود عزّ و جلّ. دیگر آنکه آدم خدای را سجود میکرد و فریشتگان از پس آدم بودند خدای را بمتابعت آدم سجود کردند. و این يك قول گفت ابن مسعود رض. قتاده گفت كانت الطاعة لله و السجود لأدم، و هو الاصح و الی الصواب اقرب.

پس ابلیس را از فریشتگان مستثنی کرد گفت إلیا إبلیسَ و این استثنا نه از جنس گویند که درست آنست که ابلیس نه از جنس فریشتگان بود بلکه از جنّ بود، چنانکه گفت جای دیگر كانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ. شعبی گفت ابلیس ابو الجنّ کما انّ آدم ابو الانس و قیل ابو الجنّ هو الجان، و ابلیس ابو الشیاطین فالشیاطین اولاد ابلیس و کلهم فی النار الا شیطان رسول الله فان الله اعانه علیه فاسلم.

و اما اولاد الجانّ مسلمهم فی الجنة و کافر هم فی النار، و مع کل جنّ شیطان کما انّ مع کل آدمی شیطان، و الجانّ خلق من خضرة النار و الشیطان من یحمومها و الملائكة من نورها. و معنی ابلیس نومید است یعنی ابلس من رحمة الله و پیش از آنکه لعنت بر وی آشکارا شد نام وی عزازیل بود گفته‌اند حارث بود و کنیت وی ابو کردوس بود اَبی وَ اسْتَكْبَرَ سَوَّالَ کَنَدَ که ابلیس از فرمان سر وازد مستحق لائمه و عقوبت گشت و آسمان و زمین از فرمان سر وازدند، گفت فَأَبِيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا و بقول بعضی مفسران اهل آسمان و زمین سر وازدند و آن گه درین ابا مستوجب عقوبت نگشتند چه فرقت؟ جواب آنست که اباء ابلیس اباء استکبار و عجب بود و لهذا قال تعالی اَبی وَ اسْتَكْبَرَ و مستکبر مذموم بود، و اباء آسمان و زمین و اهل آن اباء اشفاق و ترس بود چنانکه گفت وَ اسْتَفْقَنَ مِنْهَا و ترسنده معذور بود.



گفتند آدم را فرمودند که گرد شجره مگرد فرمانرا خلاف کرد و ابلیس را فرمودند که سجود کن نکرد و فرمانروا خلاف کرد، هر دو نافرمانی کردند پس ابلیس مستوجب لعنت گشت و آدم نه، چه حکمت است؟ جواب آنست که نافرمانی آدم از جهت شهوت بود و نافرمانی ابلیس از عجب و تکبر، و تجبر و تکبر مزاحمت ربوبیت و وجب نقت است. گفتند از آدم يك زلت آمد در حال وی را از بهشت بیرون کردند، و از فرزندانش هر روز چندین معاصی و زلات آید و آن گه عقوبت نمیرسد؟ جواب آنست که آدم بر بساط قربت معصیت آورد و فرزندان بر بساط محنت، و يك زلت بر بساط قرب صعب تر است از هزاران گناه بر بساط محنت، و لهذا قال ابراهیم «یا ربّ لم اخرجت آدم من الجنة؟» فقال أما علمت ان جفاء الحبيب شديد» و قيل اخرج آدم من الجنة لأنّ الجنة ليست بدار التوبة فاراد ان یأتی الدنيا فیتوب ثم یرده الی الجنة.

روی انّ الله عزّ و جلّ قال یا آدم لو غفرت لك فی الجنة لغفرت لرجل واحد فكيف یتبین كرمی و رحمتی، اخرج الی الدنيا و انت بالعصاة من ذریتك حتى اغفر لك معهم لیتبین كرمی و جودی و رحمتی.

أبی و استكبر میگوید نافرمانی کرد ابلیس و بر آدم برتری جست که او را سجود نکرد و گفت انا خیر منه ابو العالیة گفت لما ركب نوح السفينة اذا هو بابلیس علی كوئلهما و هی مؤخر السفينة. فقال له و يحك قد غرق الناس من اجلك قال فما تأمرنی قال تب قال سل ربك هل لی من توبة قال فقيل له ان توبته ان يسجد لقبر آدم، فقال تركته حیا و اسجد له میتا؟ و قال النبي صلی الله علیه و آله و سلم اذا قرأ ابن آدم السجدة فسجد اعتزل الشيطان بيكى يقول یا ويله أمر ابن آدم بالسجود فسجد فله الجنة، و امرت بالسجود فعصيت فلی النار

وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ میگوید در علم خدا پیش از آفرینش وی از جمله کافران بود، و قيل، صار من الكافرين حين ابي السجود و معنى كان در قرآن بر وجوه است بمعنى مستقبل چنانك گفت و كَانَ يَوْمًا عَلَى الْكَافِرِينَ عَسِيرًا فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ و بمعنى حال چنانك گفت كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ كَيْفَ نَكَلَّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا و بمعنى وقوع چنانك گفت وَ إِنْ كَانَ دُو عُسْرَةٍ و بمعنى صيرورت چنانك گفت فَكَانَ مِنَ الْمُعْرِقِينَ. وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ و بمعنى ماضی و حال و مستقبل چنانك گفت وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا وَ كَانَ اللَّهُ سَمِيعًا عَلِيمًا.

وَ قُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ این آیت رد است بر معتزله که میگویند بهشت نیافریند هنوز، و موجود نیست. و وجه دلالت روشن است که اگر موجود نبودى رب العالمين آدم را نگفتی اسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ.

يقال للمرأة زوج و زوجة، و الزوج افصح و هو لغة القرآن، و الزوج اثنان و واحد قال الله تعالى وَ أَنَّهُ خَلَقَ الزَّوْجَيْنَ الذَّكَرَ وَ الْأُنثَى فجعل كل واحد منهما زوجا.

و الزوج بمعنى الصنف فى قوله خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا يعنى الاصناف، و فى قوله ثمانية أزواج من الضأن ای ثمانية اصناف و فى قوله كَمْ أَنْبَأْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ. ای من كل صنف حسن. و الزوج القرين فى قوله تعالى وَ خَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا و فى قوله احشروا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ أَرْوَاجَهُمْ ای قراءهم، و فى قوله وَ إِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ ای قرنت نفوس الكفار بعضها ببعض».

اما قصه آیت آنست که مفسران گفتند آدم در بهشت مونسى هم جنس خویش نداشت مستوحش میشد، خواب بروی افتاد بخفت. رب العالمين از استخوان پهلوى وی از جانب چپ آن یکی زیرترین که قصیری خوانند حوا را بیافرید و آدم از آن هیچ خبر نداشت، و هیچ رنج بوى نرسید که اگر رنج رسیدى بوى مهربان نبودى.

قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم ان الله تعالى خلق الرجال من التراب فنهتهم في التراب يعني في العمارة، و خلق النساء من الرجال فنهتهن في الرجال.

پس چون آدم بیدار شد زنی را دید بر بالین وی نشسته سخت با جمال و با نیکویی، او را پرسید که تو کیستی؟ گفت من هم جفت توام مرا بدان آفریدند تا ترا مونس باشم و بمن آرام گیری. گفته‌اند که نخست آدم فرا حوا خاست و او را پاسید ازینجاست که خطبه یعنی زن خواستن از جانب مردانست، و اگر نخست حوا خاستی فرا آدم خطبه از جانب زنان بودی. و گفته‌اند که حوا از آدم درخواست که دعا کن تا الله تعالی مرا رفیقی سازد که مرا انیس و دمساز بود تا با وی برون می‌آیم و در بهشت می‌گردم. قال فجعل معها العنقاء فكانت تخرج فتطوف هي و العنقاء آن گه ملانکه امتحان علم آدم را پرسیدند از وی یا آدم ما هذو؟ این چیست؟ گفت زنی.

گفتند نام وی چیست؟ گفت حوا گفتند چرا حوا نام است؟ گفت لایها خلقت من حی گفتند او را دوست داری؟ گفت آری. پس حوا را پرسیدند که تو او را دوست داری؟ گفت نه و دوستی وی آدم را بیشتر بود و تمامتر، لکن راست نگفت فقالوا لو صدقت امرأة في حبها لزوجها لصدقت حواء. و قال النبي ص ان المرأة خلقت من ضلع، لن تستقيم لك على طريقة، فان ذهبت تقيمها كسرتها و ان استمتعت بها استمتعت بها و فيها عوج.

وَ كَلَّا مِنْهَا رَعْدًا حَيْثُ شِئْنَا و عِشَى فَرَاخٍ و خوش بی رنج میکنید درین بهشت، و هی الفردوس وسط الجنة و اعلاها، و میخورید بی حساب هر چه خواهید، چنانک خواهید، هر جا که خواهید لا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ درختی نمود بایشان گفت گرد این درخت مگردید و ازین مخورید که آن گه از جمله ظالمان باشید، یعنی: ان عملتما باعمال الظالمين صرتمنا منهم و كنتما من الناقصين لانفسكما الضارين لها اما ان درخت منهی، میگویند که آن درخت علم بود که از آن بخوردی چیزها بدانستی و میوه‌های گوناگون در آن بود. سعید بن جبیر گفت درخت انگور بود. ابن عباس و جماعتی گویند گندم بود و دانه آن گندم از روغن نرمتر بود و از عسل شیرینتر، معتزله گفتند درخت منهی دلیلیست که آن نه بهشت بود بلکه بوستانی بود از بوستانهای دنیا، و اگر بهشت بودی در آن هیچ چیز حرام نبود. جواب ایشان آنست که در بهشت ولدان و غلمان هستند و استمتاع بایشان حرامست و این بمثابة آنست. معتزلی گفت اگر بهشت بودی با آدم در آن تکلیف نرفتی که بهشت جای تکلیف نیست. جواب آنست که دنیا جای تکلیف است علی العموم، و پس قومی را بتکلیف از آن بیرون کرد و هم الاطفان و المجانین. همچنین جایز باشد که بهشت در حق همگنان نه جای تکلیف باشد و در حق آدم علی الخصوص فی وقت دون وقت جای تکلیف بود، و الله را رسد که در ملك و ملك خود آن کند که خود خواهد هر چند که تکلیف در بهشت مستبعد نیست، که اجتماع مسلمانان آنست که اهل بهشت بمعرفت الله همه مأمورند و مکلف، معتزلی گفت بهشت سرای اندوه و بلا نیست، و آدم اندوه و بلا دید! گوئیم عجب نیست از قدرت خداوند عزّ و جلّ که جمع کند میان دو ضد، چنانک آتش سوزنده است و خلیل را نسوخت، و در حق وی چون بستان و ریحان شد. محنت در بهشت در حق آدم چنانست که نعمت در آتش در حق خلیل. و سرّ این آنست که تابنده در محنت نومید نشود و در نعمت ایمن نگردد. معتزلی گفت اگر بهشت بودی آدم بیرون نیامدی که الله میگوید و ما هم منها بمخرجین جواب آنست که هر که ثواب را در بهشت شود هرگز بیرون نیاید، و آدم که در بهشت بود نه ثواب اعمال را در بهشت بود همچون رضوان و خازنان بهشت، که ایشان از بهشت بیرون می‌آیند از بهر آنک نه جزاء اعمال و ثواب را در بهشت‌اند.

فَأَرْلَهُمُ الشَّيْطَانُ اَيْنَ هَمَجَانَسْتِ كِه جَاي دِيگَرِ كَفْتِه اِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ وَ ذَلِكَ مِنْ الزَّلْزَلِ الَّذِي هُوَ الْخَطَا اِي طَلَبِ زَلْلِهِمْ وَ كَسْبِه لِهِمْ. حمزه خواند تنها فازلها الشيطان اى نَاحَمَا عنها يعنى عن الجنة، و قيل عن الطاعة، و اضاف الفعل الى الشيطان لانه سبب ذلك، كقوله تعالى رب انهن اضللن كثيرا من الناس اضاف الاضلال الى الاصنام لانهن سبب الضلالة. ميگويد شيطان ايشان را از بهشت بيوكند و از فرمانبردارى ايشان را بنافرمانى درآورد، يا آنك ايشان را وسوسه كرد، و ذلك فى قوله تعالى فَوَسَّوَسَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ دِيو در دل ايشان داد، و بر ايستاد كرد بر اندیشه ايشان تا ايشان را بآنروز آورد كه پيدا كرد آنچه پوشيده بود از عورتهای ايشان. گفته اند اين وسوسه شيطان از بيرون بهشت بآمد رسيد كه شيطان را پس از آنكه از بهشت بيرون كردند به بهشت باز نرسيد. و گفته اند كه از دهان مار با وى سخن گفت. و هب منبه گفت ما را چهار دست و پاى بود بر مثال شتر بختى، و نيكوتر چهار پاى در دنيا آن گه مار بود، و شيطان در شكم وى شد تا چون بر خزنه بهشت گذر كند ايشان ندانند كه يك بار پيش از آن رفته بود و خزنه او را منع كرده بودند، پس در شكم مار شد آن گه در بهشت از شكم وى بيرون آمد، و آن لذت و رايحه كه بهشتيان يابند وى را نبود و نيافت آن گه از آن درخت منهى چيزى گرفت و نخست به حوا داد، گفت مي بينى كه چه نيكوست رنگ و بوى و طعم اين ميوه و هر كه از اين ميوه بخورد جاويد در بهشت بماند و شما را نهى از آن كردند تا جاويد در بهشت نمايند. ابن اسحاق گفت ابتداء كيد وى آن بود كه نوحه در گرفت و بر آدم و حوا ميگريست ايشان گفتند چرا ميگري؟

گفت بر شما ميگريم كه بميريد و از چنين ناز و نعيم و از چنين نعمت و كرامت بيفتيد! و آن سخن در ايشان اثر كرد، و در دل ايشان افتاد آن گه ابليس گفت يا ادم هل اذلك على شجرة الخلد و ملك لا يبلى؟» گفته اند كه آنچه گرفته بود از درخت منهى اول بحوا داد و حوا از آن بخورد آن گه حوا به آدم داد و گفت من خوردم و زيان نكرد پس چون آدم بخورد بدت لهما سواتهما عورت ايشان پيدا شد هر دو را عقوبت رسيد. اگر كسى گويد چه حكمت بود چون حوا تنها خورد او را عقوبت نرسيد؟ پس چون آدم بخورد هر دو را عقوبت كردند؟ جواب آنست كه آدم اصل بود و پيش رو و حوا رعيت وى، و ما دام كه پيشرو بر صفت صلاح رود فساد رعيت را اثرى نبود، ببركت صلاح پيش رو. و اليه اشار النبي صلى الله عليه و آله و سلم «ان الله لا يهلك الرعية و ان كانت ظالمة اذا كانت الاثمة هادية».

پس چون عورت ايشان پيدا شد، آدم شرمسار شد، در ميان درختان گريخت.

رب العالمين ندا كرد يا ادم اين انت؟ كجايى اى آدم؟ و خود داناتر بود. آدم گفت انا هذا رب اينك منم خداوندا! در ميان درخت. قال ألا تخرج يا ادم بيرون نيابى؟ قال استحيى منك، گفت از تو شرم دارم خداوندا قال الم انهكما عن تلكما الشجرة؟ نه شما را گفتم كه از اين درخت مخوريد؟ فقال ادم انه حلف لى بك و لم اكن اظن ان احدا من خلقك يحلف بك كاذبا، فذلك قوله و قاسمهما اني لكما لمن الناصحين پس رب العالمين حوا را گفت «انت غررت عبدى، فانك لا تحملين حملا انا حملته كرها، فاذا اردت ان تضعى ما فى بطنك اشرفت على الموت مرارا. ثم قال للحية انت التي دخل الملعون فى جوفك حتى غرّ عبدى، ملعونة انت لا رزق لك الا التراب، انت عدو بنى آدم و هم اعداؤك. و هب بن منبه گفت الله تعالى پس از آن كه آدم را در بهشت بنشاند انگشترى بوى داد و گفت يا ادم هذا خاتم العز خلقته لك لا تنس فيه عهدى، فاخضعه. يا ادم اين انگشترى بتو دادم و عزّ تو درين بستم نگر تا عهد من فراموش نكنى، كه اگر عهد من فراموش كنى من اين خاتم عزّ تو از تو واستانم و بديگري دهم.

عكرمه گفت مربع بود چهار سوى بر يك جانب نيشته انا الله لم ازل و بر ديگر جانب نيشته انا الحى القيوم بر سه ديگر

جانب نبشته انا الله العزيز لا عزيز غيري انا من البسته خاتمی يعزّ بعزّي، بر جانب چهارم نبشته آية الكرسي و بأخر گفته محمد رسول الله خاتم الانبياء پس گرد اين حرفها نبشته لن يستقرّ هذا الخاتم على من عصى الرحمن گفته‌اند چون آدم آن انگشتری در انگشت کرد از انگشت آدم چنان می‌تافت که آفتاب در دنیا می‌تابد درختان و دیوار بهشت از آن روشن شده و زمین بهشت از آن بویا گشته، پس چون آدم عاصی شد طار الخاتم من اصبعه از انگشت وی انگشتری پیرید، گفته‌اند که در شاخ سدره المنتهی آویخت و گفته‌اند بر کن عرش در آویخت، گفت الهی هذا آدم قد نقض عهدك، و انك جعلتني لاهل الطهارة. فقیل له استقر، فلك الامان و انك تبعث الی ولیّ من اولیائی یقال له سلیمان بن داود، لتدخل الدنيا كلها راغمة فی طاعته و لا یملکه بعده احد.

وَ قُلْنَا اهْبِطُوا كَفْتیم همه فرود روید. آدم بکوه سرنندیب در زمین هند فرو آمد و طعام وی از این جوز هندی بود و حوا بجده فرود آمد و مار باصفهان و ابلیس بابله سوی مشرق. و گفته‌اند که آدم چون بزمین فرو آمد بالای وی از زمین تا آسمان بود از بس که سر باسماں باز می‌نهاد پاره موی سر وی باز شد. این صلح در فرزند آدم از آنست، آدم آواز فریشتگان می‌شنید، و طواف فریشتگان گرد عرش مجید می‌دید، و بوی بهشت می‌یافت و استیناس بآن می‌گرفت.

روی جابر بن عبد الله انّ آدم (ع) لما اهبط الی الارض هبط بالهند و انّ رأسه كان ینال السماء، و ان الارض شکت الی ربها ثقل آدم، فوضع الجبار یدیه علی رأسه فانحط منه سبعون ذراعا. فلما اهبط قال ربّ هذا العبد الذی جعلت بینی و بینة الشیطان عداوة و ان لم تعن علیه لا اقوی علیه. فقال لا یولد لك ولد الا وکلت به ملکا. قال رب زدنی. قال اجازی بالسینة السینة و بالحسنة عسرا الا ما ازید. قال ربّ زدنی قال باب التوبة مفتوح ما دام الروح فی الجسد. فقال ابلیس یا ربّ هذا العبد الذی اکرمته علی ان لم تعنی علیه لا اقوی علیه، قال لا یولد له ولد الا ولد لك ولد، قال ربّ زدنی، قال تجری فیہ مجری الدم و تتخذ فی صدورهم بیوتا، قال رب زدنی، قال اجلب علیهم بخیلک و رجلك و شارکهم فی الاموال و الاولاد.

قوله تعالی بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ شما دشمن یکدیگر و بر یکدیگر گماشته، دشمنی ابلیس و آدم و فرزندان آنست که بوی حسد برد او را سجود نکرد و گفت انا خیر منه و دشمنی آدم و فرزندان و ابلیس از آنست که ابلیس بالله کافر شد و نافرمانی کرد و دشمن داشتن کافران و مخالفان حق و اجبست لقوله تعالی لا تَتَّخِذُوا عَدُوِّيَّ وَ عَدُوَّكُمْ اَوْلِيَاءَ، و قال تعالی لا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللّٰهَ وَ رَسُوْلَهُ وَ دُشْمَنِي اَدْمِيَانَ وَ اَمَارَ اَنْسَتِ كِه اَبْلِيْسِ رَا دَر بَهْشْتِ بَرْدِ تَا اَدَمِ رَا وَسُوسَه كَرْد. و سئل رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم عن قتل الحيات، فقال «خلفت هي و الانسان كل واحد منهما عدو لصاحبه، ان رآها افزعته، و ان لدغته اوجعته، فاقتلها حيث وجدتها»

و قال صلى الله عليه و آله و سلم «اذا ظهرت الحية في المسكن، فقولوا لها انا نسألك بعهد نوح و بعهد سليمان بن داود انا تؤذينا، فان عادت فاقتلها»

وَ لَكُمْ فِي الْاَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَ مَتَاعٌ مُسْتَقَرٌّ و متاع گیتی است، قرارگاه و معیشت. و حین مرگ است و قیامت، گیتی بخلق سپرد و خلق را بمرگ سپرد، میگوید شما را در زمین است قرارگاهی و معیشتی، هر کس را تا مرگ و خلق را تا قیامت و اصل متاع منفعت است، چنانکه گفت جَعَلْنَاهَا تَذَكُّرًا وَ مَتَاعًا لِلْمُؤْمِنِينَ مَتَاعًا لَكُمْ وَ لِاَنْعَامِكُمْ وَ طَعَامُهُ مَتَاعًا لَكُمْ، غیر مسکونه فیها متاع لكم و منه متعة المطلقة، و المتاع الآلات ينتفع بها كقوله تعالی اَبْتِغَاءَ حَلِيَّةٍ اَوْ مَتَاعِ زَبَدٍ مِثْلُهُ و اصل حین هنگام است، چنانکه گفت حِينَ تُمْسُونَ وَ حِينَ تُصْبِحُونَ پس آن هنگام باشد که قیامت بود چنانکه درین آیت

گفت وَ مَتَاعٌ إِلَى حِينٍ. و باشد که مرگ خواهد، چنانکه گفت اَثَاءًا وَ مَتَاعًا إِلَى حِينٍ. بعضی علما گفتند که الله تعالی آدم را از بهشت آن روز بیرون کرد که با فریشتگان میگفت اِنِّي جَاعِلٌ فِي الْاَرْضِ خَلِيفَةً اَدَمَ که در زمین خلیفه می‌بایست که باشد در بهشت چون بماندی؟ و خبر درست است از مصطفی (ع) که گفت: التقي آدم و موسى فقال موسى يا آدم «انت ابونا خلقك الله بيده و نفخ فيك من روحه، و اسجد لك ملائكته خبيتنا و اخرجتنا من الجنة.»

فقال آدم «انت موسى كلمك الله تكليما، و خط لك التورية بيده و اصطفاك برسالته فيكم وجدت في كتاب الله وَ عَصَى اَدَمُ رَبَّهُ فَعَوَى قال باربعين سنة. قال ا فتلومني على امر قدره الله على قبل ان يخلقني باربعين سنة؟ فقال فحج آدم موسى (ع)

خلافست میان علما که بر انبیا معاصی رود یا نه و مذهب اهل حق درین مسئله آنست که کبایر بریشان البته روا نیست که ایشان پاکان و گزیدگان حق‌اند. يقول الله تعالى الله يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَ مِنَ النَّاسِ وَ صاحب الكبائر فاسق است، و نسبت پیغامبران با فسق کفرست و الحاد و انکس که از وی کبیره آید در دنیا محدود است و در عقبی معذب، و پیغامبران ازین معصوم‌اند، و رب العالمین خلق را بر طاعت رسول خواند. و فرمان وی بردن، و رسالت وی شنیدن و قبول کردن، واجب کرد و گفت وَ اطيعوا الله وَ اطيعوا الرسولَ جاي ديگر گفت اِنْ جَاءَكُمْ فاسقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا يعنى لا تقبلوا من الفساق شيئاً اين دليل است که بریشان فسق و کبایر نرود، اما نوعی صغایر بریشان روا داشته‌اند بحکم ظاهر قرآن که چند جایگه دلالت میکند در حق آدم گفت وَ عَصَى اَدَمُ رَبَّهُ فَعَوَى و حکایت از وی رَبَّنَا ظَلَمْنَا اَنْفُسَنَا و در حق یونس گفت سُبْحَانَكَ اِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ و در حق موسی اِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي و در حق مصطفی لِيَعْفُوَرَ لَكَ اللهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ و در حق داود فَاَسْتَغْفِرَ رَبَّهُ. و در حق یوسف وَ هَمَّ بِهَا لَوْ لَا اَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ و قال تعالى وَ مَا اُبْرِيءُ نَفْسِي اِنْ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ اِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي الی غیر ذلك من الآيات الذالة على ان صغائر الذنوب تجرى عليهم. و من استوحش من ذكرها كان ذلك من قصور رأى و ضعف علم، اذ ليس فى تلك الصغائر للانبيا معاب و لا ينسبون الی سباب، اذ لم يكن ذلك عن اعتقاد متقدم و لا نية صحيحة، و لا همة بمعاودة، و لهذا يقال عصى آدم ربّه فغوى و لا يقال هو عاص و غاؤ و هذا حسن لمن تأمله.

اما وجه حکمت در زلات انبیا گفته‌اند که تا بخود معجب نشوند و همواره در حالت انکسار بزبان افتقار عذری میخواهند و نیازی می‌نمایند. روى ان داود (ع) قال يا رب لم اوقعتنى فى الذنب؟ قال لانك قبل الذنب كنت تدخل على كما تدخل الملوك على عبيدهم، و الان تدخل على كدخول العبيد على ملوكهم. و نیز کسی که هرگز هیچ زلت از وی نیاید و پیوسته بر طهارت و عصمت رود حال عاصیان نداند و ز شکستگی و سوختگی ایشان خبر ندارد، و از بهر ایشان شفاعت نکند، ألا ترى؟ ان داود (ع) كان قبل الذنب يقول اللهم اهلك العصاة فلما وقع فى الذنب قال اللهم اغفر للعصاة و اغفر لداود معهم» اما سهو و غلط اگر کسی پرسد که در انبیا جایز است یا نه؟ جواب آنست که هر پیغام که از الله گزارند و هر چه از وحی حق گویند در ابتدا غلط و سهو بریشان در آن روا نیست در هیچ چیز، که اگر در يك چیز غلط روا باشد پس در همه محتمل بود اما هر آنچه در دلها و بر زبانها مقرر شد و جواب آن، و ثابت گشت حکم آن، پس از آن اگر ایشان را در آن سهو افتد یا غلطی رود جائز بود، غیر انهم لا يقرّون عليه. و الدليل على ذلك

حديث ذى الیدین: فانه صلى الله عليه و آله و سلم اقتصر فى احدى صلواتى النهار على ركعتين فلما ذكر تذکر فبنی عليها حتى اتمها اربعا لان وجوبها كان متقرا على اربع ركعات، و لم يكن ذلك فى ابتداء ما يبلغ عن الله فجاز له فيه

السهو و الغلط.

مسئله اگر کسی گوید که خوردن آدم از آن شجره بارادت حق بود و ابلیس را همان ارادت بود از کجا مستوجب لعنت گشت؟ و ارادت وی مخالف ارادت حق نبود؟

جواب وی از دو وجه است: یکی آنست که خالق را رسد بحجت آفریدگاری و پادشاهی که خلق خود را عقوبت کند بی سبب معصیت، یا عقوبت کند بسبب معصیت، اما آن عقوبت که بی سابقه معصیت است تعذیب اطفال است و بهائم و دیوانگان را که عقل ندارند ایشان را گاهگاه تعذیب کند بگرسنگی و تشنگی و وبا و بلا و غرق و حرق و امثال این، و ایشان را سابقه معصیت و مقدمه جرم نیست. و قومی را بسبب معصیت تعذیب کند چنانکه در حق قومی گفت فَكَلَّمْنَا أَخْدَانًا يَذُنِبُهُ أَصْبَانُهُمْ يَذُنُوبُهُمْ فَأَهْلَكْنَاهُمْ يَذُنُوبِهِمْ و هر دو وجه از خدا راست است و عدل و در آن بیداد نه، بیداد آن بود که کسی کاری کند که وی را آن کار نرسد، یا حقی بر وی لازم است که آن حق می‌فرو گذارد، و رب العالمین ازین هر دو پاک است و منزّه، پس لعن و طرد ابلیس نه بمقابله جرمی است یا از آنکه مراد وی مخالف مراد حق بود یا موافق بود، بلکه بسابقه ازلی است و در ازل حکم کرد بشقاوت وی، و او را برانداز درگاه خود. چنانکه خلقی را گفت «وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ» و ابلیس را علی الخصوص گفت وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ و قد قال فی محکم تنزیله لا يُسْئَلُ عَمَّا يُفَعَّلُ وَ هُمْ يُسْئَلُونَ جواب دیگر آنست که ارادت ابلیس موافق ارادت حق نبود در کار آدم، که ارادت آن بود که آدم از آن درخت بخورد تا مستحق آن شود که وی را از بهشت بیرون کند، و با چیزی نقل کند از بهشت شریفتر و عالیتر، و آن اصطفاًئی و اجتناباًئی و توبت و رسالت و کمال محبت است. و ارادت ابلیس آن بود که از آن درخت بخورد تا بسخط و غضب حق رسد و کافر شود و بدبخت گردد، پس ابلیس بآن مراد خود نرسید و ملعون و مطرود گشت و آدم بمراد حق رسید و بعنایت حق بتوبت و رسالت رسید.

فَتَلَقَى آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ تَلَقَى و تلقن یکی است، روی آن النبی کان یتلقى الوحی من جبریل ای یأخذه و یتقبله. فَتَلَقَى آدَمَ میگوید فرا گرفت آدم از تلقین الله سخنانی. ابن کثیر خواند: آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ آدَمَ بِنَصْبٍ و کلمات برفع. ابن کثیر چنین خوانده است یعنی رسید بآدم و بر وی آمد از خداوند او سخنانی. علما را اختلافست که آن سخنان چه بود؟ عکرمه و سعید جبیر و حسن گفتند: رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا تَا آخِرِ آيَةٍ بُوَد، و این موافق قرآن است و بحال آدم لایق. عبد الله مسعود گفت «ان احب الكلام الى الله ما قال ابونا حين اقتترف الخطيئة سبحانك اللهم و بحمدك تبارك اسمك و تعالى جذك، لا اله الا انت ظلمت نفسي، فاغفر لي ائنه لا يغفر الذنوب الا انت» اینست کلمات که از حق گرفت بقول ابن مسعود. اما قول ابن عباس آنست که کلمات آن بود که آدم گفت «يا رب الم تخلقني بيدك؟ قال بلى، قال الم تنفخ في من روحك؟ قال بلى، قال الم تسبق رحمتك لي غضبك؟ قال بلى، قال الم تسكني جنتك؟ قال بلى، قال فلم اخرجتني منها؟

قال فبشؤم معصيتك. قال يا رب أ رأيت ان تبت و اصلحت أ راجعي انت الى الجنة؟ قال بلى قال فهذه الكلمات» عبید بن عمیر گفت «قال آدم يا رب ما اتيت أ شيء كتبتة على قبل ان تخلقني او شيء ابتدعته من قبل نفسي؟ قال بل شيء كتبتة عليك قبل ان اخلقك قال فكما كتبتة على فاغفر لي.» و گفتند آدم بر ساق عرش نبشته دید لا اله الا الله محمد رسول الله» چون در زلت افتاد مصطفی را شفیع گرفت و گفت خداوندا بحق محمد که مرا بیامرزی! رب العالمین گفت از چه شناختی او را و بمن شفیع آوردی؟ گفت بر ساق عرش نام وی قرین نام تو دیدم، دانستم که بنده ایست بر تو عزیز، الله گفت رو کت آمرزیدم. ازینجا گفت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم

«كنت نبيا و آدم مجبول في طينته، و لقد كنت وسيلته الى ربّي».

و گفته‌اند کلمات کی آدم از حق گرفت حروف تهجی است که مفردات الفاظ و مقدمات از آن مرکب است، و از مفردات و مقدمات ادله و اخبار مرکب است، و از ادله صحیحه و اخبار صادقه بحقایق علوم رسند، و از حقایق علوم باعمال صالحه رسند، آن گه بمجموع علم و عمل ایمان حاصل شود و محقق گردد؟ و بتحقیق ایمان بنده بحقیقت توبه رسد، و محبوب رب العزه گردد، چنانکه گفت إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ اینست که رب العالمین گفت: فَتَابَ عَلَيْهِ توبه پذیرفت خدای عز و جل از آدم و با خود آورد او را، توبه نامیست پسند را و نواخت را، و تَوَّابَ نامیست از نامهای الله و هو الذی یرجع الی تیسیر اسباب التوبه لعباده مره بعد اخری بما یظهر لهم من آیاته، و یسوق الیهم من تنبیهاته، و یطلعهم علیه من تخفیفاته و تحذیراته، حتی اذا اطلعوا بتعریفه علی غوائل الذنوب استشعروا الخوف بتخوفه، فرجعوا الی التوبه فرجع الیهم فضل الله بالقبول.

تَوَّابَ اوست که اسباب توبه بندگان را میسر گرداند و بنده را بر توبه دارد، آن گه بفضل و رحمت خود آن توبه وی قبول کند، تواب اوست که باز پذیرد باز آیندگان را و نیکو نیوشد عذر خواهان را و بنوازد صلحجویان را، آن گه نام «رحیم» در «تواب» پیوست که آنچه کرد از نواخت بنده و پذیرفتن توبه برحمت و فضل خود کرد، نه باستحقاق بنده، که بنده را بر خداوند حقی نیست.

روی عن قتاده «انّ الیوم الذی تاب الله فيه علی آدم کان یوم عاشوراء».

و منه قول النبی «ان نوحا هبط من السفینة علی الجودی فی یوم عاشوراء فصام نوح و امر من معه بالصیام شکر الله عزّ و جلّ، قال و فی یوم عاشوراء تاب الله عز و جل علی آدم، و علی اهل مدینة یونس، و فیه فلق البحر لبنی اسرائیل، و فیه ولد ابراهیم و عیسی علیهما السلام.

و عن عایشه قال «لما اراد الله تعالی ان یتوب علی آدم (ع) طاف سبعا بالبیوت و البیت یومئذ لیس بمبنى هی ربوة حمراء، ثم قام و صلی رکعتین، ثم قال اللهم انک تعلم سریرتی و علانیتی فاقبل معذرتی، و تعلم حاجتی فاعطنی سؤلی، و تعلم ما فی نفسی فاغفر لی ذنوبی، اللهم انی اسألك ایمانا ثابتا بیاشر قلبی، و یقینا صادقا حتی اعلم انه لا یصیبنی الا ما کتبت لی، و الرضا بما قسمت لی فاوحی الله تعالی الیه انی قد غفرت لك و لن یأتینی احد من ذریتک فیدعونی بمثل الذی دعوتنی به الا غفرت له و کشفت غمومه و همومه، و نزعت الفقر من بین عینی، و انجزت له من وراء کلّ ناجز، و جاءتہ الدنيا و هی راغمة و ان کانت لا یریدها».

و قد روی ذلك مرفوعا ایضا الی النبی صلی الله علیه و آله و سلم.

«قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا» این هبوط از بهشت است تا آسمان. و در آیت اول گفت و قُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ آن هبوط از آسمان است تا بزمین تا معلوم شود که هر دو یکسان نیست، و در قرآن تکرار بی فایده نیست. قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا گفتیم فرو روید همگان بهم آدم و حوا و ابلیس و مار فَاِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ ما صلت است و نون مبالغت. صلت سخن فان یأتکم است. میگوید اگر بشما آید یعنی چون بشما آید چنانکه فارسی گویان گویند اگر يك بار باد سرد بر خیزد خود بینی، یعنی چون باد سرد برخیزد خود بینی هُدَى پیغامی و بیانی و نشانی پیغام کتابست و بیان حلال و حرام، نشان معجزه. قتاده گفت «هدی» یعنی محمد صلی الله علیه و آله و سلم.

فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ لَفْظ عام است و معنی خاص، ای من تبع هدای من بنی آدم دون ابلیس، فانه خارج منه لانه آیس من

رحمة الله عزّ و جلّ. قال الله تعلم و إنّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ، و قال لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ و مِمَّنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ مَيُكْوِدُ هَر كَس كَه پِي بَرِد بِيِيغَام و نشان مَن، و بَرَايَسْتَد بَر پِي رَاهَنمُونِي مَن بَر زَبَان فَرَسْتَادَه مَن. فَلَ حَوْفٌ عَلَيْهِمْ و لَا هُمْ يَحْزَنُونَ فَلَ حَوْفٌ مَنْصُوبٌ بِي تَنْوِين قِرَاءَةِ يَعْقُوبُ اسْت. مَيُكْوِدُ بِيَمِي نَيْسْت و رِيشَان و هِيچِ اِنْدُوهُگَن نَبَاشَنْد فَرْدَا دَر قِيَامْت چِنَانَك جَاي دِيگَر كَفت لا حَوْفٌ عَلَيْكُمْ الْيَوْمَ و لَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ. هَر چَه اصْنَاف خِيَر و عَافِيَت اسْت و ضَرْوَب نَعْمَت دَر تَحْت اَيْن دُو كَلْمَه اسْت. اَز بَهْر اَنَك تَا اَز هَر چَه آفَات اسْت نَرَهْد بِي بِيَم نَشُود، و تَا بَهْر چَه لَذَات اسْت نَرَسْد اِنْدُوَه فُوت اَز وِي زَائِل نَشُود. اِگَر كَسِي كَوِيْد چُونَسْت كَه اَللّهُ تَعَالَى اَيْنْجَا نَفِي حَوْف اَز دُوسْتَان خُود كَرْد و بَگَرْدَانِيْد حَوْف اَزِيشَان اَز كَمَال نَعْمَت شَمْرَد و جَاي دِيگَر اِيشَان رَا دَر حَوْف بَسْتُود و كَفت يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ و يَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ. جَوَاب اَنَسْت كَه: اَيْن لا حَوْفٌ هَر چِنْد دَر لَفْظ خَبَر اسْت اَمَّا بَمَعْنَى نَهِي اسْت، اِي لا تَخَافُوا و لا تَحْزَنُوا. جَوَاب دِيگَر اَن اسْت كَه اَن حَوْف كَه اِيشَان رَا بَسْتُود دَر دُنْيَا اسْت، اَمَّا دَر عَقْبِي اِيشَان رَا هَمَه اَم و رَا حَات اسْت چِنَانَك دَر خَبَر اسْت مَن خَافِ اَللّهُ فَي الدُّنْيَا اَمَنَه اَللّهُ فَي الْآخِرَةِ و عَلَي ذَلِك قال الله عز و جل حِكَايَةِ عَنْهُمْ و قَالُوا الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِي اَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ و قال تعالى لا يَحْزَنُهُمُ الْفَرَعُ الْاَكْبَرُ.

و الَّذِينَ كَفَرُوا و كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا الْكُفْرُ ضَرْبَان: اِحْدَهْمَا كَفْرَان النِّعْمَةِ، و الثَّانِي تَكْذِيبُ بِاللّهِ عَز و جَل، كَفْر بَر دُو قَسْم اسْت يَكِي كَفْرَان نَعْمَت چِنَانَك دَر قِصَه سَلِيْمَان پِيغَامِبِر كَفت لَيَبْلُؤُنِي اُ اشْكُرُ اَمْ اُكْفُرُ دِيگَر سَرَبَاز زَدِن اَز تَوْحِيد، چِنَانَك كَفْر كَافِرَان، پَس يَكِي اَز اَقْرَار بَه يِگَانْگِي اَللّهُ سَر بَاز زَد چِنَانَك بَتِپَرَسْتَانِند، و يَكِي اَز اَقْرَار بَه نَبُوت مُحَمَّد ع سَر بَاز زَد چِنَانَك تَرَسَايَان و جَهُودَانِند، و يَكِي اَز فَرْمَان اَللّهُ سَرَبَاز زَد چِنَانَك اَبَلِيْس اسْت. پَس رَبِّ الْعَالَمِينَ دَرِيْن اَيْت هَمَه فَرَاهَم كَرَفْت و كَفت و الَّذِينَ كَفَرُوا اِي سَتَرُوا نَعْمَ اَللّهِ عَنْهُمْ و كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا و آيَاتِ اَللّهِ حُجْجَه و اِدْلَتَه عَلَي و حِدَانِيَّتَه و مَا جَاءَتْ بِه الرِّسَالِ مِنَ الْاَعْلَامِ و الشُّوَاهِدِ عَلَي ذَلِك. مَيُكْوِدُ اِيشَان كَه نَعْمَت خُداوند خُود رَا نَاسِپَاس اَمْدَنْد و مَنّت و اِفْضَال او بَر خُود بِيُوشِيْدَنْد و سَخْنَان و نَشَان او دَرُوع شَمْرَدَنْد و رَسَانْدَه رَا اسْتِوَار نَدَاشْتَنْد و فَرْمَان نَبَرْدَنْد.

أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ اهل آتش ايشان اند كه جاويد در آنند، ايشان را هرگز از آن رهايي نه، و زان بيرون آمدن نه. و اَيْن دَر قُرْآن نَه جَاي اسْت جَز زَانَك كَفت فَي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ و فَي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ اَيْن نَهَايْت قِصَه اَدَم اسْت و اَزِيْنْجَا قِصَه بَنِي اسْرَائِيل دَر كَرَفْت و سَخْن دَر اَن رُود اَن شَاءَ اَللّهُ تَعَالَى.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى و إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ... الْآيَةِ جَلِيلِ اسْت و جِبَار خُداي جَهَان و جَهَانِيَان، كَرْدِگَار نَامِدَار نَهَان دَان، قَدِيم الْاِحْسَان و عَظِيم الشُّكْرَان، نَه بَر دَانَسْتَه خُود مَنكِر نَه اَز بَخْشِيْدَه خُود پَشِيْمَان، نَه بَر كَرْدَه خُود بَتَاوَان. خُداوندِي كَه نَاسِپَنْدِيْدَه خُود بَر يَكِي مِيآرَايِد و پَسَنْدِيْدَه خُود بَچْشَم دِيگَرِي زَشْت مِي نَمَايِد. اَبَلِيْس نُوْمِيْد رَا اَز اَن اَتَش بِيَاْفَرِيْنْد و دَر سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى وِي رَا جَاي دَهْد و مَقْرَبَان حَضْرَت رَا بَطَالِبِ عِلْمِي پِيَش وِي فَرَسْتَد، بَا اَيْن هَمَه مَنقَبْت و مَرْتَبْت رَقْم شَفَاوَت بَر وِي كَشْد و زَنَار لَعْنَت بَر مِيَان وِي بَنْدَد، و اَدَم رَا اَز خَاك تِيْرَه بَر كَشْد، و مَلَا اَعْلَى رَا حَمَالَان پَايَه تَخْت او كَنْد، و كَسُوت عَزْت و رُو پُوشِد، و تَاج كَرَامَت بَر فَرَق او نَهْد. و مَقْرَبَان حَضْرَت رَا كَوِيْد كَه اسْجُدُوا لِآدَمَ دَر اَثَار بِيَارَنْد كَه اَمْد رَا بَر تَخْتِي نَشَانْدَنْد كَه اَن رَا هَفْتَصْد پَايَه بُوْد اَز پَايَه تَا پَايَه هَفْتَصْد سَالَه رَاه. فَرْمَان اَمْد كَه يَا جَبْرَائِيل و يَا مِيكَائِيل شَمَا كَه رِيْسَان فَرِيَشْتِگَان اِيْد اَيْن تَخْت اَدَم بَر كِيْرِيْد و بَاسْمَانَهَا بَگَرْدَانِيْد تَا شَرَف و مَنزَلْت وِي بَدَانْد، اِيشَان كَه كَفتَنْد اُ تَجْعَلُ فِيْهَا مَنْ يُسَبِّدُ فِيْهَا اَن كَه اَن تَخْت اَدَم رَا بَرَابِر عَرَشِ مَجِيْد بَنَهَادَنْد و فَرْمَان اَمْد مَلَاكَه رَا كَه شَمَا هَمَه



سوی تخت آدم روید و آدم را سجود کنید.

فرشتگان آمدند و در آدم نگریستند همه مست آن جمال گشتند،

رویی که خدای آسمان آراید      گر دست مشاطه را نه بیند شاید

جمالی دیدند بی نهایت، تاج «خلق الله علی صورته» بر سر، حله و نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي در بر، طراز عنایت يُحِبُّهُمْ  
و يُحِبُّونَهُ بر آستین عصمت،

هر چند غریبیم و دل اندر وائیم      ما چاکر آن روی جهان آرائیم

و هب منبه گفت در صفت خلقت آدم: قال لما خلق الله تعالى آدم خلقه في احسن صورة و البسه حلى الجنة، و ختمه في عشرة اصابع، و خلخله في ساقه، و البسه الاساور في ساعديه، و توجه بالثاج و الاكليل على رأسه و جبينه، و كناه باحب اسمائه اليه و قال له يا ابا محمد در في الجنة و انظر هل ترى لك شبةا، او خلقت احسن منك خلقا؟ فطاف آدم في الجنة و زها و خطر في الجنة فاستحسن الله منه ذلك فناداه من فوق عرشه ازه يا آدم، فمئلك من زها، احببت شيئا فخلقته فردا لفرد فنقل الله ذلك الزهو في ذريته فهو في الجهال نخوة، و في الملوك الكبر، و في الاولياء الوجد.

جان و جهان با دولت بازی نیست و سعادت بهایی نیست، رنج روزگار و کد کار ابلیس دید و ببهشت آدم رسید. طاعت بی فترت ابلیس را بود و خطاب اسکن ائت و زوَجُكَ الْجَنَّةَ آدم یافت آورده‌اند که ابلیس وقتی بر آدم رسید گفت بدانک ترا روی سپید دادند و ما را روی سیاه. غره مشو که مثال ما همچنانست که باغبانی درخت بادام نشانند در باغ، و بادام ببر آید آن بادام بدکان بقال برند و بفروشند، یکی را مشتری خداوند شادی باشد و یکی را مشتری خداوند مصیبت آن مرد مصیبت زده آن بادامها را روی سیاه کند و بر تابوت آن مرده خویش می‌پاشد، و خداوند شادی آن را با شکر بر آمیزد و هم چنان سپید روی بر شادی خود نثار کند. یا آدم آن بادام سیاه که بر سر تابوت می‌ریزند ما ایم، و آنچه بر سر آن شادی نثار میکنند کار دولت تست، اما دانی که باغبان یکی است و آب از يك جوی خورده‌ایم، اگر کسی را کار با گل افتد گل بوید و اگر کسی را بخار باغبان افتد خار در دیده زند.

گفتم که ز عشق همچو مویت باشم      همواره نشسته پیش رویت باشم

اندیشه غلط کردم و دور افتادم      من چاکر پاسبان کویت باشم

ذو النون مصری گفت در بادیه بودم ابلیس را دیدم که چهل روز سر از سجود بر نداشت. گفتم یا مسکین بعد از بیزاری و لعنت این همه عبادت چیست؟ گفت یا ذا النون اگر من از بندگی معزولم او از خداوندی معزول نیست.

شوریده شد ای نگار دهر من و تو      پر شد ز حدیث ما بشهر من و تو

چون قسمت وصل کرده آمد بازل      هجر آمد و گفت و گوی بهر من و تو

سهل عبد الله تستری گفت روزی بر ابلیس رسیدم گفتم اعوذ بالله منك، گفت یا سهل ان كنت تعوذ بالله مني فاني اعوذ بالله من الله يا سهل اگر تو می‌گویی فریاد از دست شیطان، من می‌گویم فریاد از دست رحمان، گفتم یا ابلیس چرا سجود نکردی آدم را؟ گفت یا سهل بگذار مرا از این سخنان بیهوده، اگر بحضرت راهی باشد بگوی که این بیچاره را نمیخواهی بهانه بروی چه نهی؟ یا سهل همین ساعت بر سر خاک آدم بودم هزار بار آنجا سجود بردم و خاک تربت وی بر دیده نهادم، بعاقبت این ندا شنیدم لا تتعب فلسنا نریدک.

پیش تو رهی چنان تباه افتاده است      کز وی همه طاعتی گناه افتاده است  
این قصه نه زان چون ماه افتاده است      کین رنگ گلیم ما سپاه افتاده است

سهل گفت آن گه نبشته بمن داد که این برخوان و من بخواندن آن مشغول شدم و از من غایب گشت در آن نبشته این بیت بود:

ان كانت اخطات فما اخطا القدر      ان شئت يا سهل فلمنى او فذر

بو یزید بسطامی گفت که از الله درخواستم تا ابلیس را بمن نماید، وی را در حرم یافتم او را در سخن آوردم. سخنی زیرکانه میگفت، گفتم یا مسکین با این زیرکی چرا امر حق را دست بداشتی؟ گفت یا با یزید، آن امر ابتلا بود نه امر ارادت، اگر امر ارادت بودی هرگز دست بنداشتیم. گفتم یا مسکین مخالفت حق است که ترا باین روز آورد؟ گفت مه یا ابا یزید، المخالفة تكون من الضدّ على الضد و ليس الله ضد، و الموافقة من المثل للمثل و ليس لله مثل، افتری انّ الموافقة لما وافقته كانت منى و المخالفة حين خالفته كانت منى، كلاهما منه، و ليس لاحد عليه قدرة، و انا مع ما كان ارجوا الرحمة فانه قال وَ رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ و انا شيء، فقلت يتبعه شرط التقوى فقال مه الشرط يقع ممن لا يعلم بعواقب الامور و هو رب لا يخفى عليه شيء ثم غاب عنى.

فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا این عجب نگر که ز اول رهی را بنوازد شغلکهاش بر سازد بآخر غوغا فرستد و ساخته بر اندازد و در خم چوگان عتاب آرد.

پیر طریقت گفت «الهی تو دوستان را بخصمان می‌نمایی، درویشان را بغم و اندوهان میدهی، بیمار کنی و خود بیمارستان کنی، درمانده کنی و خود درمان کنی، از خاک آدم کنی و با وی چندان احسان کنی، سعادتش بر سر دیوان کنی و بفردوس او را مهمان کنی، مجلسش روضه رضوان کنی، ناخوردن گندم با وی پیمان کنی، و خوردن آن در علم غیب پنهان کنی، آن گه او را بزندان کنی، و سالها گریان کنی، جباری تو کار جباران کنی، خداوندی کار خداوندان کنی، تو عتاب و جنگ همه با دوستان کنی» پیر طریقت را پرسیدند که در آدم چگویی در دنیا تمامتر بود یا در بهشت؟

گفت «در دنیا تمامتر بود از بهر آنکه در بهشت در تهمت خود بود و در دنیا در تهمت عشق» آن گه گفت «نگر تا ظن تبری که از خواری آدم بود که او را از بهشت بیرون کردند، نبود که آن از علو همت آدم بود، متقاضی عشق بدر سینه آدم آمد که یا آدم جمال معنی کشف کردند و تو به نعمت دار السلام بماندی آدم جمالی دید بی نهایت، که جمال هشت بهشت در جنب آن ناچیز بود همت بزرگ وی دامن وی گرفت که اگر هرگز عشق خواهی باخت بر این درگه باید باخت.

گر لا بد جان بعشق باید پرورد      باری غم عشق چون تویی باید خورد

فرمان آمد که یا آدم اکنون که قدم در کوی عشق نهادی از بهشت بیرون شو، که این سرای راحتست و عاشقان درد را با سلامت دار السلام چه کار؟ همواره حلق عاشقان در حلقه دام بلا باد!

عشقت بدر من آمد و در در زد      در باز نکردم آتش اندر در زد

آدم نه خود شد که او را بردند، آدم نه خود خواست که او را خواستند، فرمان آمد که مخدره معرفت را کفوی باید تا نام زد وی شود. هژده هزار عالم بغربال فرو کردند کفوی بدست نیامد که قرآن مجید خبر داده بود لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ

کرّوبیان و مقربان درگاه عزت سر بر آوردند تا مگر این تاج بر فرق ایشان نهند و مخدّره معرفت را نامزد ایشان کنند، ندا در آمد که شما معصومان و پاکان حضرت‌اید، و مسبحان درگاه عزّت، اگر نامزد شما کنیم گوئید این از بهر آنست که ما را با وی کفایتیست از روی قدس و طهارت. و حاشا که احدیت را کفوی یا شبهی بود لَمْ يَلِدْ و لَمْ يُولَدْ و لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ عرش با عظمت و بهشت با زینت و آسمان با رفعت هر یکی در طمعی افتادند و هیچ بمقصود نرسیدند. ندا در آمد که چون کفوی پدید نه آمد مخدّره معرفت را، ما بفضل خود خاک افکنده برداریم و نامزد وی کنیم و الزمهم كلمة التقوى و كانوا احق بها و اهلها.

مثال این پادشاهی است که دختری دارد و در مملکت خود او را کفوی می‌نیابد، آن پادشاه غلامی از آن خویش بر کشد و او را مملکت و جاه و عزت سازد، و بر لشکر امیری و سالاری دهد. آن گه دختر خویش بوی دهد تا هم کرم وی در آن پیدا شود و هم شایسته وصلت گردد، و مثال آدم خاکی همین است هم زاول او را نشانه تیر خود ساخت، يك تیر شرف بود که از کمان تخصیص بید صفت بانداخت، نهاد آدم هدف آن تیر آمد.

يك تیر بنام من ز ترکش بر کش      وانگه بکمان عشق سخت اندر کش!  
گر هیچ نشانه خواهی اینک دل و جان      از تو زدنی سخت و ز من آهی خوش!

پس چون تیر بنشانه رسید خبر داد مصطفی (ع) در عالم حکم که «خلق الله آدم علی صورته و طوله ستون ذراعاً» و خبر درست است که رب العالمین قبضه خاک برداشت و آدم را از آن بنگاشت، پس از پستخاکی و نزدیکی بجایی رسید که چون وی را از بهشت سفر فرمود تا بزمین، گفت خداوندا مسافران بی زاد نباشند زاد ما درین راه چه خواهی داد؟ رب العالمین سخنان خویش او را بشنوانید و کلماتی چند او را تلقین کرد، گفت یا آدم یاد کرد ما ترا در آن غریبستان زادست وز پس آن روز معادت را دیدار ما میعادست. که رب العالمین گفت فَتَلَقَىٰ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ آن گه سر بسته گفت و تفصیل بیرون نداد تا اسرار دوستی بیرون نیفتند و قصه دوستی پوشیده بماند. «قد قلت لها قفی فقالت قاف لم يقل و قفت ستر علی الرقیب و لم يقل لا اقف مراعاة لقلب الحبيب.

اهل اشارت گفته‌اند. هر چند که زبان تفسیر باین ناطق نیست اما احتمال کند که دوستان بوقت وداع گویند «اذا خرجت من عندی فلا تنس عهدی، و ان تقاضوا عنک یوما خبری فایاک ان تؤثر علینا غیری» یا آدم نگر تا عهد ما فراموش نکنی، و دیگری بر ما نگرینی. و زبان حال جواب میدهد.

دلم کو با تو همراهست و همبر      چگونه مهر بندد جای دیگر  
دلی کو را تو هم جانی و هم هوش      از آن دل چون شود یادت فراموش

### النوبة الاولى

قوله تعالى: يا بني إسرائيل ای فرزندان یعقوب اذکروا نعمتی الّتی اُنعمتُ علیکم یاد کنید نواخت من که شما را نواختم و آن نیکویی که با شما کردم، و اوفوا بعهدی و باز آئید پیمان مرا اوف بعهدکم تا باز آئیم شما را به پیمان شما، و ایّای فارهون و از من بترسید.

و امیثوا و استوار گیرید بما اُنزلتُ بآنچه فرو فرستادم از کتاب و پیغام مُصدّقاً لِمَا مَعَكُمْ استوار گیر و گواه آن کتاب را که با شماست، و لا تگوثوا اولّ کافر به و اول کافری مباشید بکتاب و فرستاده من، و لا تشترّوا بآیاتی ثمناً قلیلاً و بفروختن نامه و سخنان من و پیغامهای من بهاء اندک مخرید و رشوت مستانید تا سخنان من پنهان کنید و ایّای فأنفون و



از خشم و عذاب من پرهیزید

وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ حَقَّ بَاطِلٍ بِيَامِزِيدَ وَ تَكْتُمُوا الْحَقَّ وَ آنچه حق است و راست (از نبوت مصطفی) پنهان مکنید، وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ وَ شما دانید (که او رسول حق است).

وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ نماز بیای دارید، وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ زکاة بدهید، وَ ارْكَعُوا مَعَ الرَّاٰكِعِينَ وَ با نمازکنان نماز کنید.

أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ مَرْدَمَانَ رَا بَه نِیْکِی مِیْفَرْمَائِدَ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَ خویش را فرو گذارید و نفرمائید، وَ أَنْتُمْ تَنْتَوْنَ الْكِتَابَ وَ شما نامه من میخوانید، أَ فَلَا تَعْقِلُونَ آیا پس در نمی یابید.

وَ اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلَاةِ یاری خواهید بشکیبایی و نماز وَ إِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ وَ شکیبایی و نماز کردن باری گرانست و شغلی بزرگ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ مگر بر فرو شکسته دلان و تیمار داران.

الَّذِينَ يَظُنُّونَ آیشَانِ کِه بَیْگَمَانِ مِیْدَانَدند أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ کِه آیشَانِ بَا خَدَاوند خَوِیْشِ هَامِ دِیْدَارِ خَوَاهَنْد بُوْد وَ او رَا خَوَاهَنْد دِیْد، وَ أَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ وَ بَیْگَمَانِ مِیْدَانَدند کِه آیشَانِ بَا وِی خَوَاهَنْد کَشْت.

يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ای فرزندان یعقوب اذْکُرُوا نِعْمَتِي یَاد کَنِیْد نَوَاحْتِ وَ نِیْکُوْبِی مِّنَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ آن نِیْکُوْبِی کِه بَا شَمَا کَرْدَمِ وَ نَوَاحْتِ کِه بَر شَمَا نِهَادَم، وَ أَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ شَمَا رَا اَفْزَوْنِی وَ بَیْشِی دَادَم بَر جِهَانِیَانِ رُوْزگَارِ شَمَا.

وَ آفُوا یَوْمًا وَ پرهیز کنید از بدروزی، لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا کِه بَسَنْدِه نِیْبُوْد وَ بَکَارِ نَایْدِ کَسِ کَسِ رَا بَهیْجِ چِیْز، وَ لَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَ از هِیْجِ تَن نِیْذِیْرَنْد شَفَاعَتِ شَفِیْعِی، وَ لَا یُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَ از هِیْجِ تَن فِدَایِ نَسْتَانَدند وَ وِی رَا بَازِ نَفْرُوشَنْد، وَ لَا هُمْ يُنصَرُونَ وَ آیشَانِ رَا بَر اللّٰه یاری ندهند.

### النوبة الثانية

قوله تعالى يا بني إسرائيل ابتدای قصه بنی اسرائیل است و سخن با ایشان پس از هجرت است. در روزگار مقام مصطفی صلی اللّٰه علیه و آله و سلم بمدینه. اول منتهای خود و نواخته‌های خود و ریشان یاد کرد آن گه گله‌ها از ایشان در پیوست، و در همه حجت الزام کرد و تاوان بیان کرد، و بتهدید مهر کرد یا بنی اسرائیل مردان و زنان را میگوید همچنانک یا بنی آدم ذکر پسران و دختران در آن داخل‌اند، و عرب بسیار گوید و اخوانی و بدین مردان و زنان خواهد و اسرائیل نام یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم. است و پنج کس را از پیغمبران در قرآن هر یکی دو نام است محمد و احمد، و الیاس و الیاسین، و یونس و ذو النون، و عیسی و مسیح، و یعقوب و اسرائیل، و در قرآن شش جای ایشان را باین ندا باز میخواند و اصل ایشان دوازده پسر یعقوب‌اند. و رب العالمین ایشان را در قرآن اسباط خوانده است، چنانک عرب را قبایل گفت. و در بنی اسرائیل نبوت در یک سبط بود، و ملک در یک سبط، نبوت، در فرزندان یوسف بود و ملک در فرزندان یهودا. و هب منبه گفت پنج تن از بنی اسرائیل در زیر پوست نیم انار می‌شدند و خوشه انگور که بر چوب افکنده بودند به بیست و اندکس بر می‌توانستند گرفت. و اسرائیل نام عبریست و هر نام عبری که بدین لفظ آید چون جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و شمخائیل صاحب بر آنها نماز است، و حزقیل که پیغامبری است از پیغامبران بنی اسرائیل. معنی این همه عبد اللّٰه است. اسر نام بنده و ایل نام خداوند.

يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ایشان را برخواند آن گه نعمت خود در یاد ایشان داد و گفت اذْکُرُوا نِعْمَتِي الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ جِهْودَانِ بَنِیِ اسْرَائِیْلِ رَا مِیْگُوْیْد آیشَانِ کِه دَر عَهْدِ رَسُوْلِ اللّٰه عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَمٌ بُوْدَنْد اَهْلِ تُوْرِیْةِ وَ مَقَامِ آیشَانِ بَمَدِیْنِه بُوْد، رِبِ الْعَالَمِیْنَ آن نَوَاحْتِهَا وَ نِیْکُوْئِیْهَا کِه وَ پَدْرَانِ آیشَانِ کَرْدِه اسْت دَر یَادِ آیشَانِ مِیْدهْد وَ مِیْگُوْیْد اذْکُرُوا یَادِ دَارِیْدِ

فراموش مکنید آن نواخت‌ها که در پدران شما نهادم، هم از ایشان پیغامبران فرستادم بایشان، و ایشان را کتاب دادم و از بهر ایشان دریا شکافتم، تا ایشان را از دشمن برهانیدم، زان پس جویهای روان ایشان را از سنگ براندم و در تیه از ابر بر سر ایشان سایه افکندم و من و سلوی بی رنج ایشان را روزی دادم، و در شب تاریک ایشان را بجای شمع عمود نور فرستادم تا ایشان را روشنایی دادم، این همه نعمت و شرف پدران شما را دادم و شرف پدران شرف پسران باشد، اکنون بشکر آن چرا فرستاده من مصطفی را براست ندارید و او را طاعت داری نکنید؟ پس از آنک در آن عهد با من کرده‌اید پیمان و اشما بسته‌ام، و ذلك فی قوله تعالی وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لُبَيِّنْتُهُ لِّلنَّاسِ وَ لَا تَكْمُؤُنَهُ مِیْگَوید رب العالمین از اهل توریة پیمان ستد که فرستاده مرا محمد براست دارید و استواری و راستگویی و پیغام رسانی وی مردمان را پیدا کنید و پنهان مدارید. آن گه بوفاء این عهد باز آمدن از ایشان درخواست و گفت وَ أَوْفُوا بِعَهْدِي أَوْفٍ بَعَهْدِكُمْ یقال وفیت بالعهد فانا واف و اوفیت بالعهد فانا موف، و الاختیار اوفیت. و به نزل القرآن فی مواضع کثیرة میگوید باز آئید پیمان مرا تا باز آیم پیمان شما را در آنچه گفتیم یؤتکم کفیلین من رحمة شما را دو بهره تمام از مزد دهم برحمت خویش، یک مزد بر پذیرفتن کتاب اول و دیگر مزد بر پذیرفتن کتاب آخر. پس هر کس بوفاء عهد باز آمد وی را دو مزد دادند، چنانک گفت أُولَئِكَ یُؤْتُونَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَیْنِ وَ هر که پیمان شکست و کافر شد دو بار خشم خداوند آمد بر وی، چنانک گفت، فَبَاؤُا بَعْضَیْ عَلَی غَضَبِیْ أَن گه ایشان را بر نقض عهد تهدید کرد گفت وَ إِيَّایَ فَاَرْهَبُونَ. گفته‌اند این اشارت بزاهدانست که در ترس و رهبت مقام ایشان است.

وَ أَمِنُوا بِمَا أَنْزَلْتُ وَ ایمان آرید بآنچه فرو فرستادیم بمحمد از قرآن که موافق کتاب شما است، که آنچه در قرآن است از بیان نعت مصطفی و ثبوت نبوت وی در توریة و انجیل همچنانست. پس اگر قرآن را تکذیب کنید کتاب خود را تکذیب کرده باشید، مکنید این! وَ لَا تَكْفُرُوا أَوْلَ کَافِرٍ بِه یعنی بمحمد و بالقرآن اول کسی مباشید که تکذیب کند و نگرود که آن گه در ضلالت پیشوا باشید و گناه پس روان بر شما نهند. قال تعالی وَ لِيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ وَ أَنْقَالًا مَعَ أَنْقَالِهِمْ وَ قال صلی الله علیه و آله و سلم «من سن سنة حسنة فله اجرها و اجر من عمل بها الی یوم القيمة، و من سن سنة سيئة فعليه وزرها و وزر من عمل بها الی یوم القيامة»

و روا بشد که أَوْلَ کَافِرٍ بِه باینها کنایت از توریة نهند، پس معنی آن بود که چون شما ذکر و نعت مصطفی (ع) که در توریة است ببوشید و بدان کافر شید، بجملة توریة کافر گشتید، همچون کسی که بیک آیت از قرآن کافر شد بهمه آن کافر شد. یقال هم بنو قریظه و النضیر کانوا اول کافر به ثم کفر به اهل خبیر و فدک و تتابعت علی ذلك الیهود من کل ارض.

وَ لَا تَشْتَرُوا بِآیَاتِی تَمَنَّا قَلِیْلًا این را سه معنی گفته‌اند: یکی آنست که از آیات دین خواهد و بئمن قلیل دنیا، میگوید دنیا را بدین مخرد و الآخره خیر لمن اتقی

و خدای عز و جل در قرآن جایها ذم کرده است ایشان را که دنیا بر دین اختیار کردند. فقال تعالی ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اسْتَحَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَ قال تعالی بَلْ تُؤْتِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَ قال تعالی أُولَئِكَ الَّذِينَ اسْتَشَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ الْآیة. معنی دیگر آنست که کعب اشرف و اصحاب او که علماء جهودان بودند نعت مصطفی که در توریة خوانده بودند پنهان میداشتند از سفله و عامه ایشان و از مهتران خویش که جنگ میکردند با رسول خدای، بدان سبب رشوتها میستندند و می‌ترسیدند که اگر بیان نعت محمد کنند آن رشوتها از ایشان فانت شود، پس این آیت در شأن ایشان آمد.

سدیگر معنی آنست که ابو العالیه گفت لا تأخذوا علیه اجرا میگوید چون مسلمانی را دین حق آموزید بدان مزد نخواهید. و در توریت است یا ابن آدم علم مجانا کما علمت مجانا و قال تعالی لنبیّه ع قل ما أسئلكم علیه من أجر. و إِيَّايَ فَاتَّقُونِ میگوید از من ترسید نه از دیگری، که چون از من ترسید هر چه مخلوقاتست از شما بترسد. مصطفی ع گفت من خاف الله خوف الله منه كل شيء، و من لم يخف الله خوفه من كل شيء اصل تقوی پرهیزگاری است، و متقیان بر سه قسمند: مهینه و کهبینه و میانه. کهبینه آنست که توحید خود بشرك و اخلاص خود بنفاق و تعبد خود ببعدت نیالاید و میانه آنست که خدمت بریا و قوت بشبهت و حال بتضیع نیالاید، و مهینه آنست که نعمت بشکایت نیالاید و جرم خود بحجت نیاراید، و ز دیدار منت نیاساید، جای این متقیان بهشت باقی است و نعیم جاودانی و ذلك في قوله تعالى تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا وَ لَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ گفته‌اند حق اینجا تصدیق توریة است و باطل تکذیب قرآن. میگوید تصدیق توریة بتکذیب قرآن تباہ مکنید، و گفته‌اند این خطاب با منافقانتست که بظاهر کلمه شهادت میگفتند و آن حق بود، و در دل کفر میداشتند که باطل بود، رب العالمین ایشان را گفت این شهادت ظاهر بکفر باطن بمیامیزد. و گفته‌اند این خطاب با جهودان است قومی که میگفتند این محمد فرستاده حق است و راستگوی. اما بقومی دیگر فرستاده‌اند نه بما و بر ما نیست که بوی ایمان آریم.

الله تعالی گفت اول سخن شما حق است و آخر باطل، آن حق باین باطل بمیامیزد، که او را بهمه خلق فرستاده‌اند بهر رنگی که خلق‌اند و لهذا

قال صلى الله عليه وآله وسلم «بعثت الى الاحمر و الاسود و الأبيض».

ابن عباس گفت حق اینجا توریة است و باطل آنچه جهودان در آن آوردند از تحریف و تبدیل. قتاده گفت حق دین اسلام است و باطل دین جهودی و ترسایی میگوید دین حق با بدعت جهودان و آئین ترسایان میامیزد.

و گفته‌اند حق صدق است و باطل دروغ یعنی که صدق با دروغ بمیامیزد، مصطفی علیه السلام گفت «عليكم بالصدق فانه يهدى الى البرِّ و هما في الجنة، و اياكم و الكذب فانه يهدى الى الفجور و هما في النار.»

وَ تَكْتُمُوا الْحَقَّ اى و لا تكتُموا الحق، راست گفتن و گواهی دادن و اقرار ببعثت مصطفی و صدق قرآن و پیغام پنهان مکنید. وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ و خود میدانید در کتاب خوانده‌اید که پیغام بر راست است و رسول بحق.

و بدانك ذكر حق در قرآن فراوان است و معانی آن جمله بر یازده وجه گفته‌اند: یکی از آن معانی الله است جل جلاله و ذلك في قوله تعالى وَ لَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ و فى قوله تعالى وَ تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ، اى بالله انه واحد جل جلاله. دوم حق

بمعنی قرآن است، چنانك الله گفت حَتَّى جَاءَهُمُ الْحَقُّ وَ رَسُولٌ مُّبِينٌ و قال تعالی فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا إِنَّ هَذَا لَسِحْرٌ مُّبِينٌ، و قال تعالی بَلْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ، فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا. سوم حق است بمعنی اسلام چنانك گفت

وَ قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ و چهارم حق است بمعنی عدل چنانك گفت افْتَحْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ اى بالعدل، و قال تعالی يَوْمَئِذٍ يُوقِّعُهُمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ يعنى حسابهم العدل، وَ يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ اى العدل البين. پنجم حق است

بمعنی توحید چنانك گفت بَلْ جَاءَ بِالْحَقِّ وَ صَدَقَ الْمُرْسَلِينَ، جای دیگر گفت أَمْ يَقُولُونَ بِهِ جِنَّةٌ بَلْ جَاءَهُمُ بِالْحَقِّ شِمْشٌ حَقٌّ است بمعنی صدق چنانك در سورة يونس گفت وَعَدَّ اللَّهُ حَقًّا اى صدقا فى المرجع اليه وَ يَسْتَنْبِئُونَكَ أَمْ حَقُّ هُوَ يعنى

أصدق هو همانست که در سورة الانعام گفت قَوْلُهُ الْحَقُّ يعنى الصدق و له الملك الحق هفتم حق است نقيض باطل چنانك در سورة الحج گفت ذَلِكَ بَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ و غيره من الالهة باطل، همانست که در سورة يونس و در انعام گفت ثُمَّ

رُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمْ الْحَقَّ هَشْتَمَ حَقَّ اسْتَبَعْنِي مَالِ چنانکه در سوره البقرة گفت وَ لِيُمَلِّلَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ اِي الْمَالِ. نهم حق است بمعنی اولی چنانکه گفت وَ نَحْنُ اَحَقُّ بِالْمَلِكِ مِنْهُ دهم حق است بمعنی حظ چنانکه گفت فِي اَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ اِي حَقٌّ مَفْرُوضٌ. یازدهم حق است بمعنی نبوت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و ذلك في قوله تعالى وَ لَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَ تَكْتُمُوا الْحَقَّ وَ اَنْتُمْ تَعْلَمُونَ.

وَ اَقِيْمُوا الصَّلَاةَ ميگويد نماز بپای داريد که نماز شعار مسلمانانست و شفاء بيماران، و سبب گشایش کارهای فرو بسته. حذیفه یمان گفت کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اذا احزنه امر فزع الى الصلوة هر گه که رسول خدای را کاری سخت پیش آمدی در نماز شدی، و آن کار بر وی آسان گشتی. و مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم بو هریره را دید که از درد شکم می نالید و بر وی در افتاده بود گفت: يا ابا هريره قم فصلًا فانَّ في الصلوة شفاء و قال صلی الله علیه و آله و سلم «خيار عباد الله الذين يراعون الشمس و القمر و النجوم و الاظلة بذكر الله عز و جل».

وَ اتَّوَا الزَّكَاةَ زكاة در نماز پیوست و در قرآن هر جای که ذکر نماز کرد ذکر زکاة در آن پیوست، چنانکه در نماز تقصیر روا نیست در زکاة هم روا نیست.

بو بکر صدیق گفت آن گه که قتال اهل رده در گرفت «و الله لا افرق بين ما جمعه الله عز و جل» و الله که آنچه خدای در هم پیوست من از هم باز نبرم یعنی نماز و زکاة.

اندر نماز عبادت حق است و اندر زکاة خلق با خلق است. معنی زکاة افزودن است و زکاة را بدان نام کردند که سبب افزودن مال است، هر مالی که زکاة از آن بیرون کنند بیفزاید، و شرح آن فیما بعد گفته شود ان شاء الله.

وَ ارْكَعُوا مَعَ الرَّاٰكِعِيْنَ بعضی از نماز یاد کرد و همه نماز خواست، چنانکه جای دیگر گفت وَ قُومُوا لِلَّهِ قَانِتِيْنَ قيام فرمود و بآن جمله نماز خواست. وَ تَقَلُّبِكَ فِي السَّاجِدِيْنَ سجود یاد کرد و مقصود همه نماز است، و گفته اند وَ ارْكَعُوا مَعَ الرَّاٰكِعِيْنَ حتّ است بر نماز جماعت، مصطفی ع گفت «يك نماز بجماعت چنانست که بیست و پنج نماز به تنها» بروایتی بیست و هفت.

صحّ عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انه قال «تفضل صلاة الجميع على صلاة احدكم بخمسة و عشرين جزءا».

و روى «صلاة الجماعة تفضل صلاة الفذ بسبع و عشرين درجة»، و روى «فضل صلاة الرجل في جماعته على صلوته في بيته و صلوته في سوقه خمس و عشرون درجة»

و قال ع «ان اعظم الناس اجرا في الصلوة ابعدهم فابعدهم ممشى و الذى ينتظر الصلوة حتى يصلّيها مع الامام اعظم اجرا من الذى يصلّيها ثم ينام»

و قيل في قوله وَ ارْكَعُوا مَعَ الرَّاٰكِعِيْنَ اِي كُونُوا فِي امة محمد و منهم. و قيل اقتدوا باثار السلف في الاحوال و تجنبوا سنن الانفراد، فان الشيطان مع الفذ و عن الاثنين ابعدهم.

أ تَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ ميگويد مردمان را براست گفتن میفرمائید و خود دروغ می گوئید؟ بوفای میفرمائید و خود عهد می شکنید؟ باقرار میفرمائید و خود انکار میکنید؟ بگواهی دادن میفرمائید و خود پنهان میکنید؟ بنماز کردن میفرمائید و زکاة دادن و خود نمیکنید؟

روى عن النبي صلی الله علیه و آله و سلم انه قال «مررت ليلة اسرى بي على قوم تقرض شفاهم بمقاريض من نار،

فقلت من هؤلاء يا جبرئيل؟ قال هؤلاء الخطباء من امتك، يأمرون الناس بالبر و ينسون انفسهم و أَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ

و قال النبي «يطلع قوما من اهل الجنة الى قوم من اهل النار، فيقولون لهم ما ادخلكم النار و انما ادخلنا الله في الجنة بفضل تاديبكم و تعليمكم، و قالوا انا كنا نامر بالخير و لا نفعله».

مردی پیش ابن عباس شد گفت خواهام که امر معروف کنم و نهی منکر بجای آرم. ابن عباس گفت اگر نترسی که ترا فضیحت آید بسه آیت از قرآن این کار بکن: یکی أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ دیگر لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ سدیگر وَ مَا أُرِيدُ أَنْ أَمْلِكُمْ إِلَىٰ مَا أَنهَأَكُمُ عَنْهُ. و قيل فی معنی الآیة أ تبصرون من الخلق مثقال الذر و مقياس الحب و تسامحون لانفسكم امثال الرمال و الجبال و به قال النبي ع «بيصر احدكم القذاة في عين اخيه و يدع الجذع في عينه»  
و فی معناه انشدوا:

و تبصر في العين منى القذى و في عينك الجذع لا تبصره

وَ أَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ معنی آنست که شما دیگران را میفرمائید که دین محمد گیرید و بوی ایمان آرید و خود نمیکنید، پس از آنکه در توریة نبوت محمد و تنزیل نامه او می یابید و میخوانید. أَفَلَا تَعْقِلُونَ در نمی یابید زشتی این کار و ناهمواری که میکنید؟ و ذلك ان اليهود كانت تقول لاقربائهم من المسلمين اثبتوا على ما كنتم عليه و هم لا يؤمنون فانزل الله هذه الآیة توبيخا لهم.

وَ اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلَاةِ مجاهد گفت این صبر بمعنی صوم است و خطاب با جهودان است، و ایشان در بند شره و ریاست بودند، ترسیدند که اگر بیان نعت مصطفی کنند آن ریاست و معیشت که ایشان را از سفله ایشان فایده میبود بریشان فائت شود، رب العالمین ایشان را بروزه و نماز فرمود. و روزه بدان فرمود تا شره ببرد، و نماز بدان فرمود تا کبر ببرد و خشوع آرد، و هر چند که نماز و روزه از فروع دین است نه از اصول اما بمذهب شافعی و جماعتی از ائمه دین کافران بفروع دین مخاطب اند، و این اصل را شرحی است بجای خویش گفته شود انشاء الله تعالی.

بعضی مفسران گفتند این خطاب با مسلمانان است، میگوید شما که مسلمانان اید و بهشت جاودانه و رضاء حق طلب میکنید اسْتَعِينُوا عَلَىٰ ذَلِكَ بِالصَّبْرِ عَلَى الطاعة و الصبر على المعصية، بر اداء طاعت شکبیا باشید و بر باز ایستادن از معصیت شکبیا، و خطاب شرع امر است بطاعت و نهی از معصیت، طاعت مخالف هوای نفس و معصیت موافق هوای نفس، پس در هر دو صبر می باید هم بر طاعت که خلاف نفس است و هم بر باز ایستادن از معصیت که نفس خواهنده آنست، پس رب العالمین مسلمانان را على العموم ازینجا بصبر و نماز فرمود گفت وَ اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلَاةِ مصطفی را على الخصوص فرمود، فقال تعالى وَ اصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَ روى ان ابن عباس نعى اليه بنت له و هو فى سفر فاسترجع، ثم قال عورة سترها الله، و مؤنة، كفاها الله، و اجر ساقها الله، ثم نزل و صلى ركعتين، ثم قال صنعنا ما امر الله عزّ و جل.

وَ اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلَاةِ وَ إِنَّهَا لكبيرةٌ این هاء کنایت نماز است خصها بالذكر لانها الاغلب و الافضل و الاعم. میگوید این نماز شغلی بزرگ است و کاری گران. اِنَّا عَلَى الخاشعِينَ اى الخائفين المؤمنين حقا، مگر بر ترسندگان و مؤمنان براستی و درستی. خشوع بیمی است با هشیاری و استکانت، خاطر را از حرمت پر کند و اخلاق را تهذیب



کند، و اطراف را ادب کند، و خشوع هم در علانیت است و هم در سرّ، در علانیت ایثار تحمل است و در سر تعظیم و شرم.

الَّذِينَ يَظُنُّونَ ظَنًّا رَا دُو مَعْنَى اسْتِ هَم يَقِين وَ هَم شَك وَ، دَر قَرآن جَايَهَا ظَن اسْت بِمَعْنَى يَقِين وَ ذَلِكَ فِى قَوْلِهِ تَعَالَى إِنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي مُلاقِ حِسَابِيَّ وَ ظَنٌّ دَاوُدُ أَنَّمَا فِتْنَاهُ إِنْ ظَنَّا أَنْ يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ وَ ظَن بِمَعْنَى شَك أَنَسْت كِه كَفْتِ إِنْ نَظُنُّ إِلَّا ظَنًّا وَ مَا نَحْنُ بِمُستَيَقِّينَ وَ عَرَب كِه يَقِين رَا ظَن كَوِيد اَز بَهْر آن كَوِيد كِه اَوَل دَانَش پِنْدَارِه بُوَد تَا آن كِه كِه بِي كَمَان شُوَد. مَعْنَى آيْت أَنَسْت كِه نَمَاز بَارِي كَرَانَسْت بَرِ آن كَس كِه بَرَسْتَاخِيز اَيْمَان نَدَارَد وَ بَدِيدَار اللَّهُ اَمِيد نَدَارَد وَ اَز رَسِيدِن بَرِ اللَّهُ بِيْم نَبُوَد، اَمَا قَوْمِي كِه بَرَسْتَاخِيز وَ ثَوَاب وَ عَقَاب وَ بَدِيدَار اللَّهُ اَيْمَان دَارِنْد طَاعَت وَ عِبَادَت بَرِيشَان كَرَان نِيَايد، كِه كُوش بَثَوَابِ آن مِيدَارِنْد وَ بَدِيدَار حَق اَمِيد مِيدَارِنْد وَ اَز رَسِيدِن بَرِ اللَّهُ بِيْم مِيَاشِنْد، وَ بِحَقِيْقَت بَدَان كِه رُوْز رَسْتَاخِيزِ آن اَشْنَاي خَوَانْدِه بَرِ اللَّهُ رَسَد وَ آن بِيْكَانِه رَاْنْدِه هَم بَرِ اللَّهُ رَسَد، وَ بَهْر دُو حَدِيثِ صَحِيْح اسْت: اَمَّا بِيْكَانِه رَا مِصْطَفَى ع كَفْتِ بِرَوَايْتِ اَبُو هُرَيْرَةَ وَ بُو سَعِيدِ

يُؤْتَى بِالرَّجُلِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيَقُولُ اللَّهُ الْمِ اجْعَلْ لَكَ مَالًا وَ وِلْدَانًا، وَ سَخَّرْتَ لَكَ الْاِنْعَامَ وَ الْخَيْلَ وَ الْاِبِلَ، وَ اذْرِكْ تَرَأْسًا وَ تَرْبَعًا؟ قَالَ فَيَقُولُ بَلَى يَا رَبِّ قَالَ هَلْ ظَنَنْتَ اَنْكَ مَلَأَقِي؟ فَيَقُولُ لَا فَيَقُولُ الْيَوْمَ اِنْسَاكَ كَمَا نَسِيتَنِي»  
اين خطاب هيبت است كه الله تعالى با شقى بصفهت هيبت سخن گويد و شقى كلام حق بهيبت شنود و حق را بصفهت غضب بيند، و يك دیدار حق بصفهت غضب صعبتتر است از هزار ساله عقوبت بآتش دوزخ، نعوذ بالله من غضب الله و سخطه.

اَمَّا بِنْدِه مَوْمنِ اللَّهُ رَا بَصْفَتِ رِضَا بِيْنْدِ، وَ سَخْنِ اللَّهُ بِلُطْفِ وَ رَحْمَتِ شَنُوَد، اَبِنِ عَمْرٍ كَفْتِ سَمِعْتِ رَسُوْلَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ يَقُوْلُ «يَدْنُو الْمُؤْمِنُ مِنْ رَبِّهِ عَزَّ وَ جَلَّ حَتَّى يَضَعُ كَفْهَ عَلَيْهِ، فَيَقْرَأُ بِذُنُوبِهِ فَيَقُوْلُ لَهُ أَعْرِفْ كَذَا وَ كَذَا فَيَقُوْلُ يَا رَبِّ نَعَمْ فَيَعْرِفُهُ ذُنُوبَهُ. فَيَقُوْلُ اِنِّي سَتَرْتَهَا فِى الدُّنْيَا وَ اَنَا اَغْفِرُهَا لَكَ الْيَوْمَ.»

يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ شَرَحِ اَبِنِ آيَةِ رَفْتِ. وَ اَتَّقُوا يَوْمًا اَبِنِ هَمْچَانَسْت كِه كَفْتِ وَ اَحْشُوا يَوْمًا لَا يَجْزِي وَ الْاِدَّ عَنْ وَاَلِدِهِ مِيْكَوِيدِ بَتْرَسِيدِ اَز عَذَابِ رُوْزِي كِه پِدَرِ پَسَرِ رَا بَسِنْدِه نَبُوَد وَ اُو رَا هِيْچِ چِيْزِ بَكَاَرِ نِيَايد، وَ نِه پَسَرِ پِدَرِ رَا. جَايِ دِيْكَرِ كَفْتِ يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَ لَا بَنُوْنَ نِه خَوَاسْتِه بَكَاَرِ اَبِدِ آن رُوْزِ وَ نِه پَسَرَانِ، وَ قَالَ تَعَالَى يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَى عَنْ مَوْلَى شَيْئًا وَ لَا هُمْ يُنصَرُونَ وَ آن حَالِ اَزِ دُو بِيْرُوْنِ نِيَسْت: يَا اَزِ آن بَاشَد كِه هَر كَسِيْ بَكَاَرِ خُوِيْشِ دَرْمَانْدِه بُوَد وَ اَز فِرْعِ وَ هُوَلِ رَسْتَاخِيزِ بَكْسِ نِپَرْدَازد، چنانك كفت عز سبحانه لِكُلِّ اَمْرِيْ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ يَا اَنْكَ خُوِيْشِ وَ پِيُوْنْدِ اَزِ يَكْدِيْكَرِ بَرِيْدِه شُوْنْدِ چنانك يَكْدِيْكَرِ رَا وَ اِنْدَانْدِ وَ ذَلِكَ فِى قَوْلِهِ لِه تَعَالَى فَلَا اُنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَ قَالَ تَعَالَى تَذَهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا اُرْضَعَتْ وَ قَالَتْ عَايشَةُ يَا رَسُوْلَ اللَّهِ «هَلْ تَذَكُرُوْنَ اِهَالِيْكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟» فَقَالَ اَلَا فِى ثَلَاثَةِ مَوَاضِعَ فَلَا عِنْدَ الصَّرَاطِ وَ الْحَوْضِ وَ الْمِيْزَانِ.»

وَ قَالَ رَسُوْلَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ يَوْمًا وَ هِيْ عِنْدِهِ «يَبْعَثُوْنَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عِرَاةَ حَفَاتَا عِزْلَاءَ» فَقَالَتْ «وَ اَسْوَأُ نَاهٍ لِلنِّسَاءِ مِنَ الرَّجَالِ فَقَالَ رَسُوْلَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ «يَا عَائِشَةُ اِنَّ عَن ذَٰلِكَ لَشُغْلًا»

وَ لَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ جِهُوْدَانِ مِيْكَفْتِنْدِ. پِدَرَانِ مَا پِيْغَامْبَرَانِ بُوْدِنْدِ ايشان اَزِ بَهْرِ مَا شَفَاعَتِ كِنْدِنْدِ، رَبِّ الْعَالَمِيْنَ ايشان رَا نُوْمِيدِ كَرْدِ وَ كَفْتِ وَ لَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ. تَقْبَلِ بَتَاءَ قِرَاةِ مَكِيْ وَ بَصْرِيْ اسْتِ مِيْكَوِيدِ هِيْچِ تَنِ رَا شَفَاعَتِ شَفِيْعِيْ نِپَذِيْرِدِ يَعْنِيْ هِيْچِكْسِ اَزِ بَهْرِ كَاْفِرَانِ شَفَاعَتِ نَكِنْدِ تَا بِيْذِيْرِنْدِ وَ كَفْتِهَانْدِ، وَ لَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ مَعْنَى أَنَسْت كِه هِيْچِ شَفَاعَتِ

نپذیرند مگر شفاعتی که بدستوری حق تعالی بود چنانکه گفت مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ و مصطفی را مقام شفاعت است و او را دستوری داده‌اند، گفت

«ليس من نبىّ آلا و قد اعطى دعوة مستجابة و ائى اختبأت دعوتى شفاعة لامتى»

و قال «شفاعتى لاهل الكباير من امتى»

وَ لَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ اى فدية. و منه قوله تعالى وَ اِنْ تَعَدَّلْ كُلَّ عَدْلٍ اى و ان تفد كل فدية لا يؤخذ منها. و سئل النبى صلى الله عليه و آله و سلم عن الصرف و العدل فقال «الصرف التوبة، و العدل الفدية»

معنى آیت آنست که هیچ تن را باز ن فروشند که از آن بدلی ستانند یا فدایی پذیرند.

وَ لَا هُمْ يُنصَرُونَ و ایشان را بر الله یاری ندهند، چنانکه ایشان را شفیع نیست روز رستخیز ایشان را یاری دهنده نیست.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى يا بني اسرائيل اشارتست بلطف و كرم حق و ابندگان و مهربانى وى بریشان، منت مى‌نهد بریشان که منم خداوند كريم و سپاس دارنده و بر رهی بخشاینده و بهر جفایی ببر پیش آینده، و رهی را با همه جرم و امده خود خواننده، و شكر نعمت خود از وى در خواننده، اینست که بنی اسرائیل را گفت اذْكُرُوا نِعْمَتِي اى فرزندان اسرائیل شكر نعمت من بگزارید و حق نعمت من بر خود بشناسید، تا مستحق زیاده گردید و نیکنام و بهروز شوید، بسا فرقا که میان بنی اسرائیل است و میان این امت ایشان را گفت، اذْكُرُوا نِعْمَتِي و این امت را گفت فاذْكُرُونِي ایشان را گفت نعمت من فراموش مکنید، و این امت را گفت مرا فراموش مکنید، ایشان را نعمت داد و این امت را صحبت داد، ایشان را بشهود نعمت از خود باز داشت و اینان را بشرط محبت با خود بداشت. و لسان الحال يقول

فسرت اليك فى طلب المعالى و سار سواى فى طلب المعاش

پیر طریقت گفت الهی! کار آن دارد که با تو کاری دارد، یار آن دارد که چون تو یاری دارد، او که در دو جهان ترا دارد هرگز کی ترا بگذارد! عجب آنست که او که ترا دارد از همه زارتر میگذارد، او که نیافت بسبب نیافت می‌زارد، او که یافت باری چرا میگذارد،

در بر آن را که چون تو یاری باشد گر ناله کند سیاه کاری باشد

وَ اَوْفُوا بعهدي اوف بعهديكم نظير اين در قرآن فراوانست: ادْعُونِي اَسْتَجِبْ لَكُمْ، فاذْكُرُونِي اذْكُرْكُمْ بنده من دری بر گشای تا دری برگشایم، در انابت بر گشای تا در بشارت بر گشایم، وَ انا بوا الى الله لهم البشرى. در انفاق برگشای تا در خلف برگشایم، وَ ما اُنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ، در مجاهدت بر گشای تا در هدایت برگشایم، وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا، در استغفار برگشای تا در مغفرت برگشایم، ثُمَّ يَسْتَعْفِرُ اللهَ يَجِدُ اللهَ غَفُوراً رَحِيماً

، در شكر بر گشای تا در زیادت نعمت برگشایم، و لئن شكرتم لأزيدنكم بنده من بعد من و از آى تا بعهد تو و از ایم.

وَ اَوْفُوا بعهدي اوف بعهديكم گفته‌اند که خدای را و ابنده عهدهای فراوانست و در هر عهدی که بنده را در آن وفاء است از رب العالمین در مقابله آن وفاء است. اول آنست که بنده اظهار کلمه شهادت کند از رب العزة در مقابله آن حق دما و اموال است، و ذلك فى

قوله صلى الله عليه وآله وسلم «من قال لا اله الا الله فقد عصم منى ماله و دمه».

و آخر آنست که بنده نظر خویش پاک دارد و خاطر خویش را پاس دارد، از رب العزّة در مقابله آن این کرامت است که «اعددت لعبادی الصالحین ما لا عین رأت و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر».

و میان آن بدایت و این نهایت وسائط فراوانست، از آن عهدها که الله را با بندگانش از بنده کردار و گفتار و از الله ثواب بی شمار. و منها ما قال بعضهم اوفوا بعهدی بحضور الباب، اوف بعهدکم بجزیل الثواب، اوفوا بعهدی بحفظ اسراری اوف بعهدکم بجمیل مباری، اوفوا بعهدی بحسن المجاهدة، اوف بعهدکم بدوام المشاهدة. اوفوا بعهدی بصدق المحبة، اوف بعهدکم بکمال القربة، اوفوا بعهدی فی دار محنتی علی بساط خدمتی بحفظ حرمتی، اوف بعهدکم فی دار نعمتی علی بساط قربتی بسرور و صلتی، اوفوا بعهدی الذی قبلتم یوم الميثاق، اوف بعهدکم الذی ضمنتم لکم یوم التلاق، اوفوا بعهدی بان تقولوا ابدأ ربی، اوف بعهدکم بان اقول لکم عبدی.

وَ اِيَّايَ فَاَرْهَبُونَ همانست که گفت وَ اِيَّايَ فَاَتَّقُونَ رهبت و تقوی دو مقام است از مقامات ترسندگان، و در جمله ترسندگان راه دین بر شش قسمند: تاییدان و عابدان و زاهدان و عالمان و عارفان و صدیقان تاییدان را خوف است چنان که گفت يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَ الْاَبْصَارُ و عابدان را و جل الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ و زاهدان را رهبت يَدْعُونَنَا رَغَبًا وَ رَهَبًا و عالمان را خَشِيتُ إِثْمًا يَخْشَى اللَّهُ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ، و عارفان را اشفاق إِنَّ الَّذِينَ هُمْ مِنْ خَشْيَةِ رَبِّهِمْ مُتَّقُونَ و صدیقان را هيبت وَ يُحَدِّثُكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ. اما خوف ترس تاییدان و مبتدیان است حصار ایمان و تریاق و سلاح مؤمن، هر کرا این ترس نیست او را ایمان نیست که ایمنی را روی نیست، و هر کرا هست بقدر آن ترس ایمانست. و جل ترس زنده دلان است که ایشان را از غفلت رهایی دهد و راه اخلاص بریشان گشاده گرداند و امل کوتاه کند، و چنانک و جل از خوف مه است رهبت از وجل مه، این رهبت عیش مرد ببرد و او را از خلق ببرد، و در جهان از جهان جدا کند این چنین ترسند همه نفس خود غرامت ببند همه سخن خود شکایت ببند همه کرد خود جنایت ببند. گهی چون غرق شدگان فریاد خواهد، گهی چون نوحه گران دست بر سر زند، گهی چون بیماران آه کند: و ازین رهبت اشفاق پدید آید که ترس عارفان است. ترسی که نه پیش دعا حجاب گذارد نه پیش فراست بند، نه پیش امید دیوا، ترسی گذارنده کشنده که تا نداء «أَلَا تَخَافُوا وَ لَا تَحْزَنُوا وَ أَبْشِرُوا» نشنود نیارآمد. این ترسند را گهی سوزند و گاه نوازند، گهی خوانند و گاه کشند، نه از سوختن آه کند نه از کشتن بنالد.

کم تقتلوننا و کم نحکم یا عجا کما نحب من قتلا

از پس اشفاق هيبت است بیم صدیقان بیمی که از عیان خیزد و دیگر بیمها از خبر، چیزی در دل تابد چون برق، نه کالبد آن را تابد نه جان طاقت آن دارد که با وی بماند، و بیشتر این در وقت وجد و سماع افتد چنانک کلیم را افتاد بطور وَ حَرًّا مُوسَى صَعَقًا وَ تَا نَگویی که این هيبت از تهدید افتد که این از اطلاع جبار افتد.

یک ذره اگر کشف شود عین عیان نه دل برهد نه جان نه کفر و ایمان

هذا هو المشار اليه بقوله صلى الله عليه وآله وسلم «حجابه النور لو كشفها لاحرقت سبحات وجهه كل شيء ادركه بصره».

وَ لَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ نگر تا حق و باطل در هم نیامیزی، راست و دروغ پسندیده و ناپسندیده در هم نکنی، نگویم باطل را مشناس بباید شناخت تا از آن بپرهیزی و حق بباید شناخت تا بر پی آن باشی مصطفی گفت: «اللهم ارنا الحق

حقا و ارزقنا اجتنابه و ارنا الباطل باطلا و ارزقنا اجتنابه»

ارباب حقائق گفته‌اند در معنی وَ لَا تَلْبَسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ حظ نفس و غذاء دل در هم می‌آمیزد که با یکدیگر در ن سازند، خداوند دل بحق حق مبسوط است و بنده نفس بحظ نفس مربوط است، پس بیکدیگر کی رسند؟ دنیا خسیس است و عقبی نفیس با یکدیگر چون بسازند؟

دوستی خالق سعادت ازلی و ابدی است و دوستی مخلوق وبال نقدی در يك دل چون بهم آیند؟ «ما جعلَ اللهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ» خویشتن پرستی و خداپرستی یکدیگر را ضداند در يك نهاد چگونه مجتمع شوند؟

مهر خود و یار مهربانت نرسد این خواه گر آن که این و آنت نرسد

وَ اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلَاةِ فَرَمَانِ آمَدِ يَاسِيدِ اَمْتِ خَوِيْشِ رَا بَغْوِي كِه دَر كَارِهَآ صَبْرَ كَنِيْد تَا بَمْرَادِ رَسِيْدِ كِه «الصَّبْرُ مِفْتَاْحُ الْفَرَجِ» هَر كِه صَبْرَ مَرْدَانِ نَدَارَد تَا گَرْدِ مِيْدَانِ مَرْدَانِ نَگَرْدَد.

پای این مردان نداری جامه مردان می‌پوش برگ بیبرگی نداری لاف بیخویشی مزن

آن مهتر عالم زان پس که قدم در این میدان نهاد يك ساعت او را بی غم و بی اندوه نداشتند، اگر يك ساعت مربع نشست خطاب آمد که بنده وار نشین، يك بار انگشتی در انگشت بگردانید تازیانه عتاب فرو گذاشتند که: أ فَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا، يك بار قدم به بستاخی بر زمین نهاد گفتند او را وَ لَا تَمْشُ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا چون کار بغایت رسید و از هر گوشه بلا بوی روی نهاد، نفسی بر آورد و گفت «ما اودى نبى قط بمثل ما اوديت»

خطاب آمد از حضرت عزت که ای مهتر کسی که شاهد دل و جان وی ما باشیم از بار بلا بنالد، هر چه در خزائن غیب زهر اندوه بود همه را يك قوح گردانیدند و بر دست وی نهادند، وز آنجا که سر است پرده برداشتند که ای مهتر این زرها بر مشاهده جمال ما نوش کن «وَ اصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا» و لسان الحال يقول.

و لو بيد الحبيب سقيت سما لكان السم من يده يطيب  
از دستت از آتش بود ما را ز گل مفرش بود هرچ از تو آید خوش بود خواهی شفا خواهی الم

وَ إِنِّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ خشوع از شرط نماز است و بنده را نشان نیاز است، و خاشعان اندر نماز ستودگان حق‌اند و گزیدگان از خلق. قال الله عز و جل قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ و خشوع اندر نماز هم از روی ظاهر است و هم از روی باطن: ظاهر آنست که جوارح خویش بشرط ادب داری و براست و چپ ننگری، اندر حال قیام چشم بموضع سجود داری، و در حال رکوع بر پشت پای، و در حال سجود بر سر بینی، و در حال تشهد در کنار خود. رسول خدا گفت باز نگرستن اندر نماز ابلیس را نصیب دادن است. و قال صلى الله عليه و آله و سلم «ان العبد اذا قام فى الصلاة فانما هو بين عيني الرحمن عز و جل، فاذا التفت يقول الله عز و جل ابن آدم الى من تلتفت الى خير لك منى تلتفت؟ ابن آدم اقبل على فانا خير لك ممن تلتفت اليه.»

و خشوع باطن ترسکاری دلست از ذکری و فکری یا از سکری و شکری. رسول خدا چون نماز کردی خشوع باطن وی چنان بودی که جوش دل وی همی شنیدند. چنانک در خبرست و لجوفه ازیز کازیز المرجل من البكاء روزی بمردی برگذشت که اندر نماز بود و بدست با موی بازی میکرد، رسول گفت ع

«لو تواضعت قلبه لخشعت جوارحه، اگر این مرد را دل ترسکاری دست وی بنعت خشوع استوارستی.

و در آثار بیارند که علی ع در بعضی از آن حربهای وی تیری بوی رسید چنانک پیکان اندر استخوان وی بماند جهد

بسیار کردند جدا نشد گفتند تا گوشت و پوست بر ندارند و استخوان نشکنند این پیکان جدا نشود، بزرگان و فرزندان وی گفتند اگر چنین است صبر باید کرد تا در نماز شود، که ما وی را اندر ورد نماز چنان همی بینیم که گویی وی را از این جهان خبر نیست. صبر کردند تا از فرائض و سنن فارغ شد و بنوافل و فضائل نماز ابتدا کرد، مرد معالج آمد و گوشت بر گرفت و استخوان وی بشکست و پیکان بیرون گرفت و علی اندر نماز بر حال خود بود. چون سلام نماز باز داد گفت درد من آسانتر است. گفتند چنین حالی بر تو رفت و ترا خبر نبود گفت اندر آن ساعت که من بمناجات الله باشم اگر جهان زیر و زبر شود یا تیغ و سنان در من میزنند مرا از لذت مناجات الله از درد تن خبر نبود. و این بس عجیب نیست که تنزیل مجید خبر میدهد از زنان مصر که چون زلیخا را بدوستی یوسف ملامت کردند زلیخا خواست که ملامت را بر ایشان غرامت کند ایشان را بخواند و جایگاهی ساخت و ایشان را بترتیب بنشانند و هر یکی را کاردی بدست راست و ترنجی بدست چپ داد، چنانکه گفت جل و علا و آتت کُلَّ واجِدَةٍ مِنْهُنَّ سِغِيًّا چون آرام گرفتند، یوسف را آراسته آورد و او را گفت بریشان برگذر اِخْرُجْ عَلَيْهِنَّ بَرُونَ شو بریشان. چون زنان مصر یوسف را با آن جمال و کمال بدیدند در چشم ایشان بزرگ آمد فُلَمَا رَأَيْتَهُ أَكْبَرْتَهُ، همه دستها ببریدند و از مشاهده جمال و مراقبت کمال یوسف از دست بریدن خود خبر نداشتند.

پس بحقیقت دانیم که مشاهده دل و سر جان علی مر جلال و جمال و عزت و هیبت الله را بیش از مشاهده زنان بیگانه بود مر یوسف مخلوق را پس ایشان چنین بیخود شدند و از درد خود خبر نداشتند اگر علی چنان گردد که گوشت و پوست وی ببرند و از درد آن خبر ندارد عجب نباشد و غریب نبود.

### النوبة الاولى

قوله تعالى وَاذْ نَجَّيْنَاكُمْ وَرَهَانِيْدِيْمَ شَمَا رَا مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ از کسان فرعون یَسُوْمُوْنَكُمْ می رسانیند و می جنبانیدند شما را سُوءَ الْعَذَابِ رَنج عذاب يُدَبِّحُوْنَ اَبْنَاءَكُمْ میکشند پسران شما وَ يَسْتَحْيُوْنَ نِسَاءَكُمْ و زنده می گذاشتند زنان شما وَ فِيْ ذٰلِكُمْ در آنچه میبود بشما بلاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ از مونی بود از خداوند شما عَظِيْمٌ آز مایشی بزرگ.

وَ اِذْ فَرَقْنَا بِكُمْ الْبَحْرَ باز شکافتیم و آب دریا از هم جدا کردیم شما را، فَأَنْجَيْنَاكُمْ تا رهانیدیم شما را، وَ اَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ و بآب بکشتم کسان فرعون را وَ اَنْتُمْ تَنْظُرُوْنَ پیش چشم شما و شما می نگرستید.

وَ اِذْ وَاَعَدْنَا مُوسٰى وَ سَاخْتِيْمَ وَ هَنَّاگام نهادیم موسی اَرْبَعِيْنَ لَيْلَةً چهل شب، ثُمَّ اتَّخَذْتُمْ الْعِجْلَ پس آن گاه شما گوساله بخدایی گرفتید، مِنْ بَعْدِهِ از پس غائب شدن موسی وَ اَنْتُمْ ظَالِمُوْنَ و شما در آن بر خویشان ستمکاران بودید.

ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ پس آن را فرو گذاشتیم بر شما مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ پس آنک گوساله را بخدایی گرفته بودید لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُوْنَ تا مگر از من سپاس دارید و آزادی کنید

وَ اِذْ اَتَيْنَا مُوسٰى وَ دَاوِيْدَ مُوسٰى را، الْكِتَابَ نَامِه وَ الْفُرْقَانَ وَ آنچه بآن حق از باطل جدا شود، لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُوْنَ تا بحق راه ببرید و فرا صواب بینید.

وَ اِذْ قَالَ مُوسٰى لِقَوْمِهِ لِقَوْمِهِ گفت. قوم خویش را که گوساله پرست شدند، يَا قَوْمِ اِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ اَنْفُسَكُمْ ای قوم شماستم کردید بر خویشان، بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ بخدایی گرفتن شما گوساله را، فَتُوبُوا اکنون پس باز گردید ای باریکم با خداوند و آفریدگار خویش، فَاَقْنُلُوا اَنْفُسَكُمْ خَوِيْشْتَن رَا بَكْشِيْد ذٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ اَنْ بَه اسْت شما را عِنْدَ بَارِيكُمْ بَنْزِيْدِك آفریدگار شما، فَتَابَ عَلَيْكُمْ چون این کردید خداوند شما را باز پذیرفت، اِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيْمُ که او خداوندیست باز پذیرنده مهربان



وَ إِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ وَ كَفْتِيدِ اِي مُوسَىٰ لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ اسْتَوَار نَدَارِيم تَرَا وَ نَغْرُوِيم، حَتَّىٰ نَرَىٰ اللّٰهَ جَهْرَةً تَا اللّٰهَ رَا بَه بِيْنِيْم اَشْكَارَا، فَاُخَذْتُمْ الصّٰعَقَةُ پَس بَغْرَفْت شَمَا رَا زَلْزَلَه بِيَانِك جِبْرِيْل وَ اَنْتُمْ تَنْظُرُوْنَ چَشْمَهَاتَا كَشَادَه نَغْرَان اَز فَزَع. ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ پَس اَن كَه بَرَانِكِيْحْتِيْم وَ زَنْدَه كَرْدِيْم شَمَا رَا، مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ اَز پَس مَرْدِكِي شَمَا لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُوْنَ اَن رَا كَرْدِيْم تَا اَز مَن سِپَاس دَارِيْد وَ اَزَادِي كْنِيْد.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: وَ إِذْ نَجَّيْنَاكُمْ اِذْ اِبْتَدَا سَخْن رَا وَ دَر كَرَفْتَن قِصَّه رَا كَفْت وَ دَر قَرَاَن فَرَاوَانِسْت اَزِيْن اِذْ وَ بِقَوْل بَعْضِي عِلْمَا اَن رَا حَكْمِي نِيْسْت. مِيْكَوِيْد شَمَا رَا رَهَانِيْدِيْم وَ پَدْرَان اِيْشَان رَا رَهَانِيْدَه بُوْد وَ سِپَاس بَر فَرَزَنْدَان نَهَاد كَه حَصُوْل فَرَزَنْدَان بِيْقَاة پَدْرَان بُوْد. مِنْ اَل فِرْعَوْنَ اَل فِرْعَوْنَ كَفْت وَ فِرْعَوْنَ دَر اَن دَاخِل يَعْني شَمَا رَا اَز فِرْعَوْنَ وَ كِسَان وِي بَرَهَانِيْدِيْم وَ كِسَان وِي قِبْطِيَان بُوْدَنْد كَه فِرْعَوْنَ رَا كَار مِيْسَاخْتَنْد وَ بِنِي اِسْرَائِيْل رَا سَخْرَه مِيْكَرَفْتَنْد. فِرْعَوْنَ بِقُوْت اِيْشَان بِنِي اِسْرَائِيْل رَا مِيْرَنْجَانِيْد وَ فِرْعَوْنَ نَامِي اِسْت مَلُوْك عَمَالِقَه رَا چِنَان كَه مَلِك رُوْم رَا قِيْصِر كُوِيْنَد وَ مَلِك پَارِس رَا كَسْرِي كُوِيْنَد هَمچِنِيْن مَلِك مِصْر رَا اَز عَمَالِقَه فِرْعَوْنَ مِيْكَفْتَنْد.

وَ نَام فِرْعَوْنَ مُوسَى، وِلِيْد بِن مِصْعَب بِن رِيَان بِن ثِرْوَان بُوْد، كْنِيْت وِي اَبُو الْعَبَاس قِبْطِي، وَ اِقْدَا حِ عَبَاسِي كَه مَقَامِرَان دَارَنْد بُوِي بَاَز خَوَانَنْد. اِمَا فِرْعَوْنَ اِبْرَاهِيْم كَه بَرُوْزْكَار خَلِيْل بُوْد اُو رَا نَمْرُوْد بِن كَنْعَان مِيْكَفْتَنْد نَام وِي سَنَان بُوْد وَ كْنِيْت وِي اَبُو مَالِك.

يَسُوْمُوْنَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ مِيْكَوِيْد شَمَا رَا مِيْرَنْجَانِيْدَنْد وَ عَذَاب بَد مِيْرَسَانِيْدَنْد دَرَبَار بَر نَهَادَن وَ كَار فَرْمُوْدَن وَ مَزْد بِنْدَادَن. اِبْن اِسْحَاق كَفْت هَر فِرْقَتِي رَا اَزِيْشَان كَارِي پَدِيْد كَرْد قَوْمِي رَا بِنَا وَ عِمَارَت، قَوْمِي رَا حِرَاثَت وَ زِرَاعَت، قَوْمِي چُون بَرْدْكَان دَر خَدْمَت خُوْد بَدَاشْت، وَ كَسِي كَه صَنْعَتِي نَدَانِسْت وَ بَشْغَلِي مِشْغُوْل نَكْرَد جَزِيْت بَرُوِي نَهَاد. كَفْتَهَاَنْد تَفْسِيْر سُوءَ الْعَذَابِ اَنْسْت كَه كَفْت يُدْبَحُوْنَ اَبْنَاءَكُمْ نُوْد هَزَار كُوْدَكَان اِيْشَان بَكْشْت، پَسْرَان خَرْد، وَ سَبَب اَن بُوْد كَه فِرْعَوْنَ رَا بَخْوَاب نَمُوْدَنْد كَه اَنْشِي اَز جِهَت بِيْت المَقْدَس دَر مِصْر اِفْتَادِي وَ جَمَلَه قِبْطِيَان وَ خَانَهَاِي اِيْشَان رَا بَسُوخْتِي، وَ بِنِي اِسْرَائِيْل رَا نَسُوخْتِي، فِرْعَوْنَ جَاوَدَان وَ كَاهَنَان رَا بَر خَوَانَد وَ قِصَّه بَكْفْت. اِيْشَان كَفْتَنْد دَر بِنِي اِسْرَائِيْل غَلَامِي پَدِيْد اِيْد كَه زُوَال مَلِك تُو دَر دِسْت وِي بُوْد. پَس فِرْعَوْنَ بَفَرْمُوْد تَا پَسْرَان اِيْشَان رَا مِيْكَشْتَنْد. يَكِي اَز جَمَلَه عِلْمَاء كَفْت فِرْعَوْنَ سَخْت نَادَان وَ اِحْمَق بُوْد بَاَنْچَه فَرْمُوْد اَز كِشْتَن كُوْدَكَان، اَز بَهْر اَنكَ اَنْچَه جَاوَدَان كَفْتَنْد خَوَاب يَا رَاسْت بُوْد يَا دَرُوغ اِگَر دَرُوغ بُوْد چَرَا قَتْل مِيْكَرْد وَ خُوْد مِيْدَانِسْت كَه كَفْت اِيْشَان دَرُوغ اِسْت؟ وَ اِگَر رَاسْت بُوْد دَر كِشْتَن اِيْشَان چَه فَايْدَه بُوْد؟ كَه مَلِك وِي نَاچَار دَر زُوَال بُوْد.

يُدْبَحُوْنَ اَبْنَاءَكُمْ كُوْدَكَان رَا مِيْكَشْت وَ پِيْرَان مِيْرَفْتَنْد، چِنْد سَال بَر اَمْد بِنِي اِسْرَائِيْل كَم مَانْدَنْد قِبْطِيَان بَا خُوْد كَفْتَنْد اِگَر اِيْشَان رَا هَمچِنِيْن مِيْكَشِيْم اِيْشَان بَرَسَنْد وَ هِيْچ نَمَانْدَنْد، وَ خَدْمَتْكَارِي فِرْعَوْنَ جَمَلَه بَمَا بَاَز اِفْتَد اِتْفَاق كَرْدَنْد كَه اَز اِيْن پَس يَك سَال بَكْشِيْم وَ يَك سَال نَه، وَ دَر اَن سَال كَه نَمِيْكَشْتَنْد هَارُوْنَ رَا زَادَنْد بَرَادَر مُوسَى صَلْع وَ دِيْگَر سَال كَه مِيْكَشْتَنْد مُوسَى رَا زَادَنْد وَ رَب الْعِزَّة اُو رَا اَز دِشْمَن نَكَه دَاشْت وَ اِيْن قِصَّه بَجَاي خُوِيْش كَفْتَه شُوْد اَن شَاء اللّٰه.

يُدْبَحُوْنَ اَبْنَاءَكُمْ وَ يَسْتَحْيُوْنَ نِسَاءَكُمْ پَسْرَان رَا مِيْكَشْتَنْد وَ زَنَان رَا زَنْدَه مِيْكَدَاشْتَنْد وَ كَارهَاي صَعْب بَايْشَان مِيْفَرْمُوْدَنْد، وَ نِيْز حَاجَت مَرْدَان رَا مِيْدَاشْتَنْد.

صَد سَال دَر دُنِيَا دَرِيْن بَلِيْت وَ مَحْنَت بُوْدَنْد. رَب الْعَالَمِيْن مِيْكَوِيْد وَ فِيْ ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيْمٌ اِيْن اِسْت عَظِيْم بَلَائِي

و فتنه که بشما بود از ایشان و اگر بلای نعمت نهی و این در لغت رواست معنی آنست که این است نعمتی عظیم که از من بر شما است که شما را ازین فتنه‌ها و بلیت‌ها برهانیدم.

وَ إِذْ فَرَقْنَا بَيْنَكُمْ الْبَحْرَ اَيْنَ مَنْتِي دِيْغَرَسْت و نعمتی دیگر که الله تعالی در یاد ایشان میدهد. وَ إِذْ فَرَقْنَا اِبْنَ عَبَّاسٍ كَقَت اوحی الله الی موسی ان اسر بعبادی لیلا انکم متبعون الله تعالی بموسی وحی فرستاد که یا موسی این بندگان مرا بشب از مصر بیرون بر که دشمن بر پی شماست. موسی فرمود تا در خانه‌ها چراغ برافروختند همه شب تا قبطیان را گمان افتاد که ایشان بخانه‌ها ساکن نشسته‌اند.

موسی بفرمان خداوند عز و علا از مصر بیرون شد و با وی ششصد هزار مرد جنگی و بیست هزار بود که سن ایشان کم از شصت و بیش از بیست بود، چون بیرون آمدند راه نبردند متحیر فرو ماندند، تا ایشان را بقبر یوسف نشان دادند در جوف نیل، و صندوق مرمز که یوسف در آن نهاده بود بیرون بیاوردند تا با خود بشام برند، چنانکه یوسف از برادران در خواسته بود، و آن نشان پیر زنی داد چنانکه در خبر است، تا این نکردند راه بریشان گشاده نشد پس فرعون بدانست که ایشان از مصر بیرون شدند ندا فرمود تا چون خروه بانک کند جمله قبطیان ساخته باشند تا از پی ایشان بروند.

و رب العزة تقدیر چنان کرد که آن شب هیچ خروه ببانک نیامد، تا بوقت اسفار. پس فرعون و قبطیان بیرون آمدند لشکری انبوه و جمعی عظیم. گفته‌اند که هزار هزار و هفتصد هزار بودند و از جمله هفتاد هزار اسب هم گون هم رنگ هم بالا بودند، و همامان در مقدمه ایشان، تا به موسی و بنی اسرائیل نزدیک شدند. پس لشکر موسی چون بکناره دریا رسیدند، در پیش دریا دیدند و از پس دشمنان، فریاد برآوردند که یا موسی اودینا من قبل ان تأتینا و من بعد ما جئتنا، هذا البحر اما منا، و العدو خلفنا فما الحيلة؟ یا موسی پیش از آمدن تو ما بدست ایشان رنج و شکسته و کوفته بودیم و پس از آمدن تو هم چنان، خود این رنج و عذاب ما روزی بسر نیاید و از ما باز نشود اینک دریا در پیش و دشمن از پس؟ موسی گفت «عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ وَ يَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الْأَرْضِ» چه دانید، باشد که خداوند شما آن دارنده و پروراننده شما دشمن شما را هلاک گرداند، و شما را بجای ایشان بنشانند. چون دشمن نزدیکتر در رسید و ایشان هم چنان متحیر مانده گفتند یا موسی اِنَّا لَمُرْكُونَ اَيْنَكَ مَا رَا دَرِيْفَتَنَد. موسی گفت كَلَّا اِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِين چون درماندگی بنی اسرائیل بغایت رسید، الله تعالی وحی فرستاد بموسی که اَنْ اَضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ عَصَا دَرِيَا زَن. موسی عصا در دریا زد يك بار و فرمان نبرد، دیگر باره وحی آمد که یا موسی دریا را بکنیت بر خوان و عصا درو زن، موسی دیگر باره عصا بر دریا زد و گفت «انفلق يا ابا خالد باذن الله» فانفلق فكان كل فرق كالطود العظيم ابن اسحاق گفت پیشتر وحی رسید بدریا که فرمان موسی را منتظر باش و چون عصا بر تو زد شکافته شو، گفت دریا از هیبت خداوند بلرزید و تلاطم امواج در وی افتاد و پاره پاره خود را بر یکدیگر میزد، تا آن گه که موسی عصا بر وی زد، دوازده راه در آن بریده شد آشکارا، هر سبطی از اسباط بنی اسرائیل يك راه. پس الله تعالی باد را فرمود و آفتاب را تا بر قعر دریا تافت و خشک کرد. سعید جبیر گفت معویه از ابن عباس رض که در زمین چه جای است که آفتاب يك بار بر آن تافت و نتافت؟ جواب داد که آن راهها که در قعر بحر نهادند بنی اسرائیل را. پس چون موسی با لشکر خویش در دریا شد، قومی گفتند موسی را که این اصحابنا لا نراهم، قال سيروا فانهم على طريق مثل طريقكم، قالوا لا نرضى حتى نراهم، فقال موسی اللهم اعنني على اخلاقهم السيئة فاوحى الله اليه ان قل بعصاك هكذا فاذا ضرب موسی

عصاه على البحر فصار فيه كوى ينظر بعضهم الى بعض فساروا حتى خرجوا من البحر.

اینست که رب العالمین گفت وَاذْفَرَقْنَا بِكُمْ الْبَحْرَ فَأَنْجَيْنَاكُمْ مِنْ فِرْعَوْنَ رَا وَ كَسَانَ وى را با آب بکشت.

چنانکه گفت وَاغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ گفته‌اند که چون فرعون بکناره دریا رسید و آن راهها بریده دید در قعر بحر، کسان خود را گفت دریا از هیبت من شکافته شد فرو روید بر پی ایشان. گویند اسب فرعون از دریا باز رمید و در نمیشد تا جبرئیل فرود آمد بر مادیانی نشسته و آن مادیان از پیش فرعون بدریا در کشید اسب فرعون از پی آن در رفت، و جمله لشکر از پی وی در شدند، و میکائیل بآخر قوم بود ایشان را میراند تا جمله در دریا شدند پس بفرمان خداوند عزّ و جل دریا بهم باز افتاد و جمله هلاک شدند. فرعون چون سلطان قهر خداوند دید و مذلت و خذلان خود، گفت «أَمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ» او را گفتند «الآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَ كُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ» اکنون می‌گویی، و سرکشی کرده پیش ازین و از تباهاکاران بودی! این سخن او را بدان گفتند که ایمان پس از آن آورد که باس و بطش حق بدید. و رب العزة جایی دیگر میگوید فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيْمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا وَ قَالَ تَعَالَى يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنْتَ مِنْ قَبْلُ وَ مِيْغُوْبِيْنَ أَنْ رَوْز، رُوْز عَاشُوْرَاءُ بُوْد دَهْم مَآه مَحْرَم وَ مَوْسَى وَ بَنَى اسْرَائِيْلَ أَنْ رُوْز رُوْزَه دَاشْتَنْد شَكْر نَعْمَت رَا وَ دَفْع بَلِيْت رَا.

وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ قِيلَ اْخْرَجُوا لَهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ فَنظَرُوا إِلَيْهِمْ فغَرَقُوهُمْ. پس از آنکه غرق شدند الله تعالی دریا را فرمود تا موج زد ایشان را بیرون او کند. و بنی اسرائیل در ایشان مینگریستند و پس از آن دریا هیچ غریق را نپذیرفت هر که را غرق کرد بر سر افکند.

وَ إِذْ وَاعَدْنَا مُوسَى قِرَاءَةَ اَبُو جَعْفَر وَ بَصْرِيَان «وَ وَعَدْنَا» بى الف است، و وَاَعَدْنَا بِالْفِ قِرَاءَةَ باقى، و معنى هر دو يكسانست. ميگويد وعده نهاديم و هنگام ساختيم موسى را بر كوه طور چهل روز تا شما را توريه بستاند، چهل روز مرادست اما چهل شب گفت از بهر آنکه ابتداء ماه از شب در گيرند آن گه كه ماه نو بينند. و گفته‌اند كه اربعين ليلة بان گفت كه وى را درين چهل روز روز وصال فرمودند، چنانكه در شب افطار نكند و اگر اربعين يوما گفتى روزه معروف از آن مفهوم شدى امساك روز و افطار شب، و الله تعالى وى را درين چهل صوم درين وصال فرمود و اين لفظ بان نزديكتر است و بمعنى موجزتر، فان معناه وعدناك اربعين يوما لتصومها و لا تقطر فيها ليلا و نهارا، و هذا من جوامع الكلم الذى اختصر له صلى الله عليه و آله و سلم اختصارا. ابو بكر نقاش آورده است در شفاء الصدور كه موسى ع بنى اسرائيل را گفته بود آن گه كه در مصر بودند كه اگر از اينجا بيرون شويم شما را كتابى آرم از نزديك خداوند عز و جل، كتابى كه دين شما بر شما روشن كند و كردنى و ناكردنى در آن پيدا گرداند. پس چون از مصر بيرون آمدند دريا را باز گذاشته و دشمنان اينشان باب كشته، موسى را گفتند ما آئينا بكتاب كما وعدتنا كتاب خداوند را كه وعده دادى ما را نياوردى؟ موسى گفت از اين پس تا چهل روز شما را كتاب آرم كه خداوند عز و جل مرا اين وعده نهاد. گویند ماه ذی القعدة بود و ده روز از ذی الحجة همانست که در سوره اعراف گفت وَاَعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَ أَثْمَنَاهَا بَعْشَرَ. موسى هارون را بجای خود نشاناد و بر بنی اسرائیل گماشت و ذلك فى قوله اخلفني فى قومي و اصلح موسى هارون را گفت خلیفه باش مرا و از پس من کاران در قوم من و نیکی کن و مهربان باش و دلها را مراعات کن، و قوم فراهم دار و راه تباه کان را پی مبر. موسى این بگفت و ایشان را چهل روز وعده داد و بميعاد حق شتافت. بنی اسرائیل وعده خلاف کردند شبانروزی بدو روز می‌شمردند و پس از غیبت موسى به بیست شبانروز عاصی



شدند، و گوساله سامری را بخدایی گرفتند.

اینست که رب العالمین گفت: **ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَنْتُمْ ظَالِمُونَ** و ذلك تنبيه على ان كفرهم بمحمد صلى الله عليه و آله و سلم ليس با عجب من كفرهم و عبادتهم العجل في زمن موسى ع. و عن عكرمة عن ابن عباس رض قال لما هجم فرعون على البحر و هاب ان يقتحم فيه، تمثل له جبرئيل على فرس انثى، فعرف السامرى جبرئيل، و كان السامرى من قوم موسى من اهل باجر و انشأ من قوم كانوا يعبدون البقر، و هو ابن عم موسى و اسمه موسى بن ظفر. و انما عرف جبريل لان امه حيث خافت ان يذبح جعلته في غار و اطبقت عليه و كان جبرئيل ياتيهِ فيغذوه باصابعه، يجد في احدى اصابعه لبنا و في الأخرى عسلا و في الأخرى سمنا، فلم يزل يغذوه حتى نشأ فلما عاينه عرفه، فقبض قبضة من اثر فرسه. و القى في روع السامرى انك لا تلقىها على شيء فتقول كن كذا و كذا الا كان، فلم تزل القبضة معه حتى مضى موسى لوعده ربه، و كان مع بنى اسرائيل حلى آل فرعون، قد تعوروه بعله العرس، و كانهم تأثموا منه، فاخرجوه و قذفوه في حفرة لتنزل النار فتاكله، فلما جمعه قال السامرى لهارون و كانت القبضة في يده يا نبى الله القى ما في يدى؟ قال هارون نعم و ظن انه لبعض ما جاء به غيره من ذلك الحلى فقذفه فيها و قال كن عجلا جسدا له خوار فصار عجلا جسدا له خوار اى صوت، قيل كان يخور و يمشى، فقال هذا الهكم و اله موسى، فعكفوا على عبادته.

فذلك قوله **ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَنْتُمْ ظَالِمُونَ** اصل الاتخاذ ابتداء عمل الشيء، قال الله تعالى **وَ تَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ**، و قد يكون مدحا و يكون ذمًا، فاذا كان مدحا كان بمعنى الاصطفاء كقوله تعالى **وَ اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا**، و اذا كان ذمًا كان بمعنى التصيير كقوله **أَتَّخَذْنَاهُمْ سِخْرِيًّا**.

**ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ** تركناكم فلم نستأصلكم پس شما را عفو كرديم و در حال عقوبت نفرستاديم تا از شما فرا گذاشتيم. **لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ** آن را كرديم تا مگر شكر كنيد و نعمت عفو من بر خود بشناسيد و سپاسگزارى كنيد.

روى ان موسى ع قال يا رب كيف استطاع آدم ان يؤدى شكر ما اجرى عليه من نعمك، خلقتك بيدك و اسجدت له ملائكتك و اسكنته جنتك، فوحي الله عز و جل اليه ان آدم علم ان ذلك منى و من عندى فلذلك شكره و عن داود ع قال سبحان من جعل اعتراف العبد بالعجز عن شكره شكرا، كما جعل اعترافه بالعجز عن معرفته معرفة.

**وَ إِذْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَ موسى را نامه داديم يعنى تورية و الفرقان فرقان آن معانى و علم و احكام است كه در تورية بود كه بآن ميان حق و باطل جدایی پیدا شد. و گفته اند فرقان اينجا انفلاق البحر است و بر دشمنان نصرت. و روز بدر را از آن يوم الفرقان خوانند كه مؤمنانرا بر كافرين نصرت بود.**

قطرب گفت فرقان اينجا قرآن است و در آيت ضميرى است محذوف يعنى آتينا موسى الكتاب و محمدا الفرقان. و گفته اند فرقان در همه قرآن بر سه وجه آيد و معانى آن سه قسم است: يكى بمعنى نصرت چنانك درين آيت است بقول بعضى مفسران.

نظير اين **«وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى وَ هَارُونَ الْفُرْقَانَ»** يعنى يوم النصر فنصر الله موسى و اهلك فرعون جايى ديگر گفت يوم الفرقان يوم النقى الجمعان يعنى يوم النصر، فنصر الله فيه المسلمين و هزم الكافرين. وجه دوم فرقان آنست كه بنده را از شبهة بيرون آرد تا در يقين وى بيفزايد و ذلك قوله فى الانفال **إِنْ تَنَقَّوْا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا** همانست كه در سورة البقرة گفت **وَ بَيِّنَاتٍ مِنَ الْهُدَى وَ الْفُرْقَانِ** يعنى المخرج فى الدين من الشبهة و الضلالة. وجه سوم فرقان است بمعنى

قرآن و ذلك في قوله تبارك الذي نزل الفرقان على عبده، در آل عمران گفت و أنزل الفرقان لعلمك تهتدون هر چند که این خطاب با ایشان است که در عهد مصطفی ع بوده مراد باین اسلاف ایشانند آنان که در عهد موسی ع بودند و اهداء ایشان و راهبردن ایشان بحق در توریة بود. و روا باشد که گویی لعلمكم تهتدون ایشان را خواهد که در عهد رسول ما بودند، و اهداء ایشان به توریة از راه توحید و اصول دین بودند از راه فروع، و در اصول توحید کتابهای حق یکسانند و خلق با آن مخاطب.

وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ ابْنَ جَرِيرٍ كَفَتِ مُوسَى بِلِسَانِ عِبْرِي مُوشِي كَوِينِ وَ مُوْآبِ بَاشِدِ وَ شَا دِرْخَتِ يَعْنِي أُو رَا بِنَزْدِيكَ آبِ وَ دِرْخَتِ يَافْتَنَدُ أُنْ كِهْ كِهْ يَافْتَنَدُ دَرِ سَرَايِ فِرْعَوْنَ. وَ مُوسَى اَزِ فِرْزَنَدَانِ لَآوِي بِنِ يَعْقُوبِ بُوَد: مُوسَى بِنِ عِمْرَانَ بِنِ بَصِيرِ بِنِ نَاهِثِ بِنِ لَآوِي بِنِ يَعْقُوبِ.

مفسران گفتند که پرستندگان گوساله پس از آن پشیمان شدند و بدانستند که از راه حق دور افتاده‌اند، و الیه الاشارة بقوله وَ لَمَّا سَقَطَ فِي أَيْدِيهِمْ وَ رَأَوْا أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوا أَنْ كِهْ كِهْ پشیمان شدند و بدانستند که حق گم کردند قَالُوا لَئِنْ لَمْ يَرْحَمْنَا رَبُّنَا كَفَتْنَا اِگَرِ خَدَاوَنَدِ مَآ بَرِ شَمَا نَبْخَشَايِدِ وَ مَآ رَا نِيَاْمَرْزِدِ نَآچَاْرِهْ اَزِ زِيَانِ كَارَانِيْمِ.

و موسی ایشان را میگفت إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ شَمَا بَرِ خُوِيْشْتِنِ سَتَمِ كَرْدِيْدِ كِهْ عِبَادَتِ گُوسَالِهْ كَرْدِيْدِ. كَفَتْنَا يَآ مُوسَى اَكْنُونِ حَيْلَتِ چِيْسْت؟ مُوسَى كَفَت: فُتُوْبُوْا اِلَى بَارِيْكُمْ الْبَارِي الْخَالِقِ وَ الْبَرِيَّةِ الْمَخْلُوقِونِ يَقَالُ بَرَأَ اللّٰهُ الْخَلْقِ وَ يَبْرَأُ مِنْهُمْ بَرَأُ مِيْگُوِيْدِ كِهْ رَا هْ شَمَا اَنْسَتِ كِهْ تُوْبِهْ كَنِيدِ اَزِ مَعْصِيَّتِ، بَطَاعَتِ بَازْگَرْدِيْدِ وَ اَزِ كَرْدِهْ پشیمان شوید، و از آفریدگار عذری باز خواهید.

كَفَتْنَا يَآ مُوسَى بِمَجْرَدِ عَذْرِ كَارِ مَآ رَاسَتِ شُودِ يَآ نِه؟ مُوسَى كَفَتِ نِهْ كِهْ شَمَا مَرْتَدَ كَشْتِيْدِ بَدَانَكِ گُوسَالِهْ رَا مَعْبُودِ گَرَفْتِيْدِ وَ حَكْمِ مَرْتَدِ قَتْلِ اَسْت: فَاَقْتُلُوْا اَنْفُسَكُمْ مَعْْنِيْ نِهْ اَنْسَتِ كِهْ خُودِ رَا بَدَسْتِ خُوِيْشِ بَكْشِيْدِ بَلِ كِهْ مِيْگُوِيْدِ يَكْدِيْگَرِ بَكْشِيْدِ هَذَا كَقَوْلِهِ تَعَالَى وَ لَا تَقْتُلُوْا اَنْفُسَكُمْ اِيْ لَا يَقْتُلُ بَعْضُكُمْ بَعْضًا، وَ كَقَوْلِهِ ثُمَّ اَنْتُمْ هُوْلَاءِ تَقْتُلُوْنَ اَنْفُسَكُمْ اِيْ نَظْرَاءَكُمْ فِي الدِّيْنِ. كَفْتِهْ اَنْدِ ظَلْمَتِيْ وَ تَارِيْكِيْ دَرِيْشَانِ پِيْچِيْدِ چِنَانَكِ يَكْدِيْگَرِ رَا نِمِيْ دِيْدِنْدِ وَ نِمِيْ شَنَاخْتِنْدِ وَ هَرِ يَكِيْ رَا تِيْغِيْ دَرِ دَسْتِ نِهَادِنْدِ وَ فِرْمَانَ اَمْدِ كِهْ يَكْدِيْگَرِ رَا بَكْشِيْدِ. اِبْنِ عَبَّاسِ كَفَتِ مُوسَى اِيْشَانَ رَا كَفَتِ تُوْبِهْ شَمَا اُنْ كِهْ بِيْذِيْرِدِ كِهْ اِيْشَانَ كِهْ عِبَادَتِ گُوسَالِهْ نَكْرَدِهْ اَنْدِ شَمَا رَا مِيْكَشْنَدِ وَ شَمَا صَبْرِ مِيْكَنِيدِ دَرِ پَسِ زَانُوْ نَشَسْتِهْ كِهْ هِيْچِ بَازِ نَكُوشِيْدِ وَ نَنگَرِيْدِ كَفَتْنَا هَمِهْ صَبْرِ كَنِيمِ چِنَانَكِ فِرْمَانَسْتِ. پَسِ هَارُوْنَ بِيَاْمَدِ وَ بَا وِيْ دَوَازْدِهْ هَزَارِ مَرْدِ بُوَدِ كِهْ گُوسَالِهْ پَرَسْتِيْ نَكْرَدِهْ بُوَدِنْدِ وَ مَنَادِيْ نَدَا كَرْدِ. «اَلَا اِنَّ هُوْلَاءِ اِخْوَانِكُمْ قَدْ اَتَوْكُم مِّنْ سَاهِرِي السِّيُوفِ، فَاَتَقُوا اللّٰهَ وَ اصْبِرُوا فَلَعَنَ اللّٰهُ رِجَالَ حَلِّ حَيَاتِهْ اَوْ قَامَ مِنْ مَجْلَسِهْ، اَوْ مَدَّ طَرْفِهْ اِلَيْهِمْ اَوْ اِثْقَاهُمْ بِيْدِ اَوْ رَجَلَ، فَيَقُولُوْنَ اٰمِيْنَ فَيَقْتُلُوْنَ اِلَى الْمَسَاءِ. مُوسَى كِهْ اُنْ قَتْلِ فِرَاوَانَ دِيْدِ بَغْرِيْسْتِ وَ زَارِيْ دَرِ گَرَفْتِ، «يَا رَبِّ هَلَكْتَ بَنُوْ اِسْرَائِيْلَ» فِرْزَنَدَانَ يَعْقُوبِ بَسِيَارِ هَلَاكِ شَدِنْدِ، بَقِيَّتِيْ بَغْدَارِ. رَبِّ الْعَالَمِيْنَ دَعَاءِ مُوسَى اِجَابَتِ كَرْدِ وَ فِرْمَانَ دَادِ تَا اَزِ قَتْلِ بَازِ اِيْسْتَادِنْدِ وَ هَفْتَادِ هَزَارِ كَشْتِهْ بُوَدِنْدِ مُوسَى دِلْتَنگِ شَدِ بَانَ حَالِ كِهْ بَرَفْتِ، رَبِّ الْعَالَمِيْنَ وَحِيْ فِرْسْتَادِ بِهْ مُوسَى كِهْ. «اَمَّا يَرْضِيْكَ اِنِّيْ اِدْخُلُ الْقَاتِلِ وَ الْمَقْتُولِ الْجَنَّةِ، فَكَانَ مِنْ قَتْلِ مِنْهُمْ شَهِيْدًا وَ مِنْ بَقِيْ مِنْهُمْ مَكْفَرًا عَنهُ ذَنْوِبُهُ» اللّٰهُ تَعَالَى مُوسَى رَا خَشْنُودِ كَرْدِ بِهْ اُنْكَ كَشْتِگَانَ رَا شَهِيْدِ كَرْدِ وَ بَاقِيْ كِهْ زَنْدِهْ مَانْدِهْ بُوَدِنْدِ عَفْوِ كَرْدِ.

اِيْنَسْتِ كِهْ رَبِّ الْعَزَّةِ كَفَتِ فِتَابَ عَلِيْكُمْ اِيْ فَعَلْتُمْ مَآ اَمْرَتُمْ بِهْ فِتَابِ عَلِيْكُمْ وَ تَجَاوَزْتُمْ عَنْكُمْ. اِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيْمُ يَعُودُ اِلَى الْعَبْدِ بِالطَّافِهْ وَ بَتِيْسِيْرِهْ التَّوْبَةِ لِهْ وَ بَرَحْمَتِهْ الْمَنْجِيَةِ مِنْ عَقُوْبَتِهْ.

وَ إِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ مَفْسَرَانِ كَفْتَهُ اَنْد اَن گه كه موسى از طور باز آمد خشمناك شد بر قوم خویش به پرستیدن گوساله، و از خشم لوحها كه در آن تورات نیشته بود بیوكند، و با برادر و با سامری سخن درشت گفت، آن گه گوساله را بسوخت و بر روی آب به پراكند، و قصه چنانك رفت تا بآخر، پس موسی بیارمید و خشم وی باز نشست. چنانك رب العالمین گفت وَ لَمَّا سَكَتَ عَنْ مُوسَى الْعُضْبُ أَخَذَ الْأَلْوَا حَ موسی آن لوحها برداشت و راهنمونی و بخشایش حق كه در آن بود ایشان را بیان كرد و گفت من با الله سخن گفتم و از وی سخن شنیدم ایشان گفتند: لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً فَيَكْلُمُنَا جَهَارًا و یشهد لك بتكليمه اياك استوار نداریم ترا كه الله سخن گفت با تو، تا آن گه كه الله را به بینیم تا گواهی دهد ترا بدانك می گویی موسی از ایشان بحق نالید گفت خداوندا تو خود داناتری كه چه میگویند. رب العالمین گفت ادعهم الى الطور ایشان را بطور خواند، فاختر موسی منهم سبعین رجلا موسی هفتاد مرد را برگزید از ایشان ایشان را روزه و طهارت و غسل فرمود و پاکی جامه، پس ایشان را بطور برد. گفتند یا موسی نرید ان نسمع كلام ربنا خواهیم تا سخن خداوند خویش بشنویم. موسی گفت بر جای خود می باشید تا میغ در كوه گیرد و نداء حق شنوید آن گه نزدیک شوید و بسجود در افتید، پس موسی بكوه برآمد و حجابی پیدا شد میان ایشان و میان موسی تا موسی را نه بینند، كه موسی هر آن گه كه با حق سخن گفتی نوری بر وی تافتی كه هیچكس از آدمیان طاقت نداشتی كه در وی نگرستی، چون خداوند عز و جل با موسی سخن در گرفت ایشان بسجود افتادند، و كلام حق بشنودند و امر و نهی بدانستند، و از حق شنیدند كه گفت «انا الله ربكم لا اله الا انا الحي القيوم لا اله الا انا نو بكة اخرجتكم من ارض مصر، فاعبدوني و لا تعبدوا غيري» و پیروی عن مقاتل انه قال فسمعوا من السحابة صوتا مثل صوت السور پس چون موسی از مناجات فارغ شد و با نزدیک ایشان آمد، ایشان گفتند یا موسی لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً تا خدای را عز و جل معاینه نه بینیم بتو ایمان نیاریم، در آن حال بگرفت ایشان را صاعقه، چنانك الله گفت: فَأَخَذْتُكُمُ الصَّاعِقَةَ كَفْتَهُ اَنْد صاعقه درین آیت بانگ جبرئیل بود كه بریشان زد بفرمان حق زلزله در زمین افتاد و ایشان از آن فزع جان بدادند. گفته اند اصل صاعقه بانگ صعب است و آواز سخت و باشد كه با آن مرگ بود و باشد كه آتش افتد از آن، و باشد كه عذاب رسد از آن، و هر سه وجه در قرآن بیاید فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ. فَأَخَذْتُكُمُ الصَّاعِقَةَ این هر دو مرگ است. «أَنْدَرْتُكُمُ صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَ ثَمُودَ» این عذاب است وَ يُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ این آتش است و صاعقه و صاعقه متقارباند و فرق آنست كه صاعقه از هوا و سوی آسمان درآید و صاعقه از اجسام زمین بدر آید.

وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ میگوید شما در آن عذاب می نگرستید یعنی وقت نزوله قبیل الموت هذا كقوله وَ لَقَدْ كُنْتُمْ تَمْتُونَ الْمَوْتِ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلْقَوْهُ فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ یعنی تنظرون الى اوائل الموت و ما يظهر منه این آیت دلیل است كه آفریدگار جل جلاله دیدنی است و رد است بر معتزله كه رؤیت را منكرند و وجه دلیل آنست كه از موسی نگیری پیدا نشد بریشان بآن سؤال، و اگر مستحیل بودی بر موسی انكار آن واجب بودی، كه بر پیغامبران واجب باشد كه چون منكری به بینند آن را منكر شوند و از آن نهی كنند. اگر معتزلی گوید كه صاعقه كه رسید ایشان را بآن رسید كه دیار خواستند و اگر حق بودی ایشان را صاعقه نرسیدی؟ جواب وی آنست كه صاعقه نه بآن رسید ایشان را كه دیدار خواستند، و مستحیل بود كه موسی هم خواست و وی را صاعقه نرسید، بلكه اقتراح الآيات بعد الآيات كردند، و هر آن گه كه آیتی از آیات نبوت بر پیغامبر پیدا شود و بنگروند و دیگر آیتی خواهند عذاب واجب شود. و گفته اند ایشان را صاعقه بآن رسید كه رؤیت حق جل جلاله از مقدرات بشر بشمردند بآنچه گفتند اَرْنَا اللَّهَ جَهْرَةً و اگر بجای آن سل

الله ان یرینا گفتندی، بودی که ایشان را صاعقه نرسیدی و الله اعلم. و گفته‌اند درین آیت اثبات نبوت مصطفی است که بیان قصه پیشینیان و ذکر احوال گذشتگان از علوم اهل کتاب بود نه از علوم عرب، و ایشان میدانستند که مصطفی از عرب است، کتاب ایشان ناخوانده و ناموخته، و آن گه از آنچه در کتاب ایشان بود خبر میداد و بیان میکرد تا بدانند که آن جز از وحی حق نیست، و نبوت وی جز صدق نیست.

ثُمَّ بَعَثْنَاكَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكَ مُوسَىٰ چون آن قوم را دید، فزع زده و جان داده، گریستن در گرفت و زاری میکرد و میگفت ما ذا اقول لبني اسرائيل؟

اذا اتيتهم و قد اهلكت خیارهم لو شئت اهلكتهم من قبل و اياي خداوند بنی اسرائیل را چه گویم و چون بر ایشان باز شوم، که بهینه ایشان را هلاک کردی! آن گه از سر ضجرت گفت لو شئت اهلكتهم من قبل و اياي اگر خواستی تو ایشان را هلاک کردی هم در خانه‌هاشان بمیرانیدی و مرا نیز با ایشان بهم، تا کفن یافتندی و جای دفن، «أ تُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا» می هلاک کنی ما را بآنچه نادانی چند کردند از ما یعنی عبادت گوساله پس رب العزة ایشان را يك زنده کرد و در یکدیگر می‌نگریستند آن گه که زنده می‌شدند. مفسران گفتند مرگ عبرت بود نه مرگ فنا پس از مرگ دیگر باره مکلف بودند.

الله تعالی منت نهاد بریشان و گفت ثُمَّ بَعَثْنَاكَ پس شما را برانگیختم و زنده کردم و با موسی سپردم تا زندگی و روزی که شما را مقدر است تمامی بشما رسد لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ این را از بهر آن کردم تا از من آزادی کنید و سپاس دارید. این آیت حجت است اهل حق را بر منکران بعث، و حجت است بر قومی فلاسفه که گفتند بعث و نشور ارواح راست نه اجساد و اعیان را، و معلوم است که رب العالمین اینان را که بعث کرد اجساد و اعیان ایشان کرد و امثال این فراوانست در قرآن که حجت است بریشان. عزیز را گفت فَأَمَّا اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَوْمَ حَزْقِيلَ را گفت مُؤْتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ اصحاب کهف را گفت بَعَثْنَاهُمْ لِيَتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ وَجَهَ الاستدلال بهذه الآيات ظاهر لمن تدبره و تأمل فيه.

### النبوة الثالثة

قوله تعالی: وَ إِذْ نَجَّيْنَاكَ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ كَرِيمٍ است و مهربان، لطیف است و نگاهبان، خداوند جهان و جهانیان، فریاد رس نومیدان، ذخیره منقطعان، چاره بیچارگان، نوازنده رنجوران، رهاننده بندوران، در نگر بحال پیغمبران و رسولان که هر یکی را از ایشان رنجی دیگر بود و اندوهی دیگر، منت نهاد بریشان و جهانیان را گفت باز برنده اندوهان و رهاننده ایشان منم. آنک نوح پیغمبر در دست قوم خویش گرفتار شده و درمانده، و شخص عزیز وی نشانه زخم ایشان شده. رب العالمین گفت وَ نَجَّيْنَاكَ وَ أَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ آخر او را از دست ایشان رهانیدیم، و اندوهان وی را پایان پدید کردیم. و در حق لوط پیغمبر گفت وَ نَجَّيْنَاكَ مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبَائِثَ. و در حق ایوب پیغمبر گفت فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ و در حق یونس گفت وَ نَجَّيْنَاكَ مِنَ الْعَمِّ او را از غم برهانیدیم و از ظلمتها بیرون آوردیم و درد وی را مرهم پدید کردیم. در حق موسی و بنی اسرائیل همین می‌گوید، و منت می‌نهد وَ إِذْ نَجَّيْنَاكَ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ در عذاب و رنج فرعون بودند کارهای دشوار و بار گران بریشان می‌نهاد و فرزندان ایشان را میکشت، آخر آن محنت ایشان را پایان پدید کردیم، و آن رنج از ایشان برداشتیم، و آن غم و آن هم از دل ایشان برگرفتیم.

تبارك الله سبحانه ما كل هم هو بالسرم

آخر بسوی سعادت آید را هم بیرون جهد از محاق روزی ما هم

وَ إِذْ فَرَقْنَا بَيْنَكُمْ الْبَحْرَ الْآيَةَ بَيَانِ ثَمَرِهِ سَفَرِ مُوسَى اسْت. موسی را دو سفر بود: یکی سفر طرب دیگر سفر هرب. بیان سفر طرب آنست که گفت وَ لَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا بَايِنِ سَفَرِ مَنَاجَاتِ حَقِّ يَافِتٍ وَ قَرِيبِ خَدَاوَنَدِ جَلِّ جَلَالِهِ. وَ سَفَرِ هَرَبِ آنست که گفت وَ اَوْحَيْنَا اِلَى مُوسَى اَنْ اَسْرَ بِعِبَادِي بَايِنِ سَفَرِ هَلَاكِ دَشْمَنِ وَ رَسْتِگَارِي اَزِيشَانِ يَافِتٍ، چنانك گفت وَ إِذْ فَرَقْنَا بَيْنَكُمْ الْبَحْرَ فَأَنْجَيْنَاكُمْ وَ چنانك موسی را دو سفر بود نیز مصطفی را دو سفر بود یکی سفر ناز دیگر نیاز: سفر نیاز از مکه بود تا مدینه بود از دست كفار و كيد اشرار، و سفر ناز از خانه ام هانی بود تا بمسجد اقصی، و از مسجد اقصی تا بآسمان دنیا، و از آسمان دنیا تا بسدره منتهی از سدره منتهی تا بقاب قوسین او ادنی. فرقت میان سفر کلیم و سفر حبیب، کلیم بطور رفت تا وی را گفتید وَ قَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا حَبِيبٍ بِحَضْرَتِ رَفْتِ تَا اَزِ بَهْرِ وَیِ كَفْتِ دَنَا فَتَدَلِّي اَزِ قَرَّبِنَاهُ تَا دَنَا رَاهِ دَوْرَسْتِ وَ اُو كِه اِيْنِ بَصْرِ نَدَارْدِ مَعْذُوْرِ اسْت.

وَ إِذْ وَاَعَدْنَا مُوسَى اَرْبَعِيْنَ لَيْلَةً مُوسَى اَزِ مِيَانِ اَمْتِ خُوِيْشِ چهل روز بیرون شد، امت وی گوساله پرست شدند و اینك امت محمد پانصد و اند سال گذشت تا مصطفی ع از میان ایشان بیرون شده، و دین و شریعت او هر روزه تازهتر، و مومنان بر راه راست و سنت او هر روز پایندهتر، بنگر پس از پانصد سال رکن دولت شرع او عامر، عود ناضر، شاخ مثمر، شرف مستعلی، حکم مستولی. نیست این مگر عزّ سماوی و فر خدایی، و لطف ازلی و مهر سرمدی، در هر دل از سنت وی چراغی و در هر جان از مهر وی داغی بر هر زبان از ذکر وی نوایی، در هر سر از عشق وی لوائی، من اشد امتی لی حبا ناس یکنون بعدی بود ادهم باهله و ماله نه از گزاف مصطفی ایشان را برادران خواند، و خود را از ایشان شمرد، و ایشان را از خود، فقال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ «اِيْنِ اِخْوَانِي الَّذِيْنَ اَنَا مِنْهُمْ وَ هُمْ مِنْي، ادخل الجنة و يدخلون معي»

لطيفة اخرى يتعلق بهذه الآية موسى ع که بميعاد حق پیوست و آن سفر در پیش درگرفت هارون را خلیفه خود ساخت و امت را بوی سپرد، گفت اخلفني في قومي لا جرم در فتنه افتادند، و سامری ایشان را از راه حق برگردانید. و مصطفی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ بَاخِرِ عَهْدِ كِه طَلَعْتِ مَبَارِكِ وَیِ رَا مَرْكَبِ مَرْگِ فَرَسْتَادَنْدِ، وَ اَلْهَيْتِ بِنَعْتِ عَزْتِ اَنْ طَلَعْتِ رَا اَزِ مَرْكَبِ مَرْگِ دَرِ رِيُوْدِ. وَ دَرِ كَنْفِ اَحْدِيْتِ گَرَفْتِ، بِلَالِ مَوْذَنْ دَرِ سَرِّ بُوِي بَكْفْتِ «هَلَا اسْتَخْلَفْتِ عَلَيْنَا؟» قَالَ «اَللّٰهُ خَلِيْفَتِيْ فَيَكُم»

امت خود باحدیت سپرد، احدیت ایشان را در قباب حفظ داشت، لا جرم اگر متمردان عالم و شیاطین الانس و الجن گرد آیند. تا يك بنده مؤمن را از راه حق برگردانند نتوانند و از آن درمانند و عاجز آیند.

ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ اِگَرِ اِيْشَانِ رَا قَدْرِي وَ خَطْرِي بُوْدِي اَنْ چنان جرم عظیم را بدین آسانی و زودی عفو نیامدی. سرعة العفو على عظيم الجرم يدل على حقارة قدر المعفو عنه با نزدیکان و عظیم قدران مضایقه بیش رود. زنان رسول را صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ مِيْگُوِيْدِ

«من يأت منكن بفاحشة مبينة يضاعف لها العذاب ضعفين»

این نه از مذلت و اهانت ایشان بود بلکه این از تعزّز و کرامت ایشان بود. بنی اسرائیل را چنان گفت، که بی قدر و بی خطر بودند و این امت را گفت وَ مَنْ يَعْْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ فِهَذَا الْعَظْمِ قَدْرِ هُمْ وَ ذَلِكَ لِقَلَّةِ خَطْرِ هُمْ.

وَ إِذْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَ الْفُرْقَانَ مَوْسُوِيَانِ رَا فَرْقَانَ بظاهر داد و محمدیان را فرقان در باطن نهاد، فزون از ظاهر و فرقان باطن نور دل دوستانست که حق از باطل بدان نور جدا کنند، و الیه الاشارة بقوله تعالى اِنْ تَتَّقُوا اللّٰهَ يَجْعَلْ لَكُمْ



نور دلی ار چه جفت نارم داری      تاج سری ار چه خاکسارم داری  
چون دیده عزیزی ار چه خوارم داری      شادم بتو گرچه سوگوارم داری

چنانستی که هر ساعت بجان این عزیزان از درگاه عزت برید حضرت بنعت الهام پیغام می‌آرد که ای جوانمرد آغاز این کار قتل است و آخر ناز، ظاهر دوستی خطر است و باطن راز. من احببنی قتلته و من قتلته فانادیته.

گر کشته دست را دیت دینار است      مر کشته عشق را دیت دیدار است

وَ إِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ تَرَىٰ اللَّهَ جَهْرَةً مِّمَّا تَطَّالَعُ ذَاتَ بَرِّ كَمَالٍ وَ تَعْرِضُ رُؤْيَا ذِي الْجَلَالِ چُون نه بنعمت هیبت و شرط مراقبت رود ترك حرمت بود، و ترك حرمت موجب صاعقه باشد لا محالة، از آن بگرفت ایشان را صاعقه که بزبان جهل و ترك حرمت دیدار خواستند. و موسی هر چند بزبان هیبت و نعت حرمت بر دوام مراقبت دیدار خواست اما بتصریح خواست نه بتعریض، لا جرم جوابش بتصریح دادند که: لَنْ تَرَانِي وَ بَهْر درگاه ملوك شرط ادب و مقتضای حرمت آنست که سؤال بتعریض کنند، چنانك مصطفى ع تقاضای رؤیت کرد بر سیبل تعریض، و شمه از آرزوی دل خویش باز نمود باشارت جبرئیل را دید و گفت هل رأیت ربك؟ جبریل چون این سخن بشنید از هیبت و عزت آن معنی بر خود بگذاخت، پس، چون بحضرت عزت باز رفت، الله گفت یا جبرئیل تو مقصود آن دوست ما در نیافتی، بآنچه گفت وی را تقاضای دیدار بود که میکرد، یا جبریل رو و او را بیار که ما نیز بوی مشتاقیم «و انی الی لقائهم لاشد شوقا»

### النوبة الاولى

قول تعالی: وَ ظَلَلْنَا عَلَيْكُمُ الْعَمَامَ وَ سَايَه كَرَدِيمٍ بِرِ شَمَا مِیغٍ وَ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ فَرُو فَرَسْتَادِيمٍ بِرِ شَمَا از میغ المنّ وَ السَّلْوَى ترنجبین و مرغ سلوی: كَلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ میخورید از پاکیها و خوشیها از آنچه شما را روزی کردیم بی رنج بردن و بی جستن و ما ظلمونا و ستم نه بر ما کردند وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ لَكِنْ سَتَمُ بِرِ خَوِیْشْتَن كَرَدِنْدِ.  
وَ إِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا وَ كَفْتِم اِیْشَان رَا كَه در روید هذِهِ الْقَرْیَةَ درین شهر بیت المقدس فَكَلُوا مِنْهَا میخورید از آن حَيْثُ شِئْتُمْ هر جا که خواهید رَعْدًا آسان و فراخ، وَ ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَ چُون در روید پشت خم داده در روید، وَ قُولُوا حِطَّةً وَ می‌گویید حطه حطه فرو نه از ما گناهان نَعْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ تا بیامرزیم شما را گناهان شما وَ سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ وَ ما نیکو کاران را به نیکویی بیفزائیم.

فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا بدل کردند آن ستمکاران آن سخن که ایشان را فرمودیم قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ بسخنی جز زانك ایشان را گفتند فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَرُو فَرَسْتَادِيمٍ بِرِ اِیْشَان كَه بر خود ستم کردند رَجْزًا مِنَ السَّمَاءِ عَذَابِي از آسمان بما كَانُوا يَفْسُقُونَ بآنچه از فرمان بیرون شدند.

وَ إِذْ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ مِوَسَىٰ آبِ خَوِاسْتِ قَوْمِ خَوِیْش رَا در تیه فَعَلْنَا كَفْتِم اُو رَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ عَصَايِ خَوِد بِرِ سَنَكِ زَن فَاَنْفَجَرْتْ مِنْهُ پَس از آن بیرون گشاد اِنَّنَا عَشْرَةَ عَيْنًا دَوَاذِه چِشْمِه، فَذِ عَلِمَ كُلُّ اُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ مَرْدَمَانِ هَمِه مِیْدَانَسْتِنْدِ هَرِ سَبْطِي اَبْشَخُورِ اِیْشَانِ كَلُوا وَ اشْرَبُوا اِیْشَانِ رَا كَفْتِنْدِ مِیخورید و می‌آشامید مِنْ رِزْقِ اللّٰهِ از آنچه روزی داد اللّٰهُ شما را بی رنج و بی جستن، وَ لَا تَعْتُوا فِي الْاَرْضِ مُفْسِدِينَ وَ بَگْزَا فِ وَ تَبَاهَكَرِي وَ خَوِدِ كَامِي در زمین مروید.

وَ إِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى مِوَسَى رَا كَفْتِنْدِ لَنْ نَصْبِرَ عَلَى طَعَامِ وَاحِدٍ شَكِیْبَايِي نَمِیْتَوَانِم كَرْدِ بِرِ يَكِ طَعَامِ، فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ خَدَاوِنْدِ خَوِدِ رَا خَوَانِ وَ از وی خواه یُخْرِجْ لَنَا تا بیرون آرد ما را مِمَّا تُنْبِتُ الْاَرْضُ از آنچه زمین رویاند از خود مِنْ بَقْلِهَا از

تره آن وَ قَتَائِهَا وَ خِيَارِ آن وَ فُومِهَا وَ كُنْدَمِ آن وَ عَدَسِهَا وَ دَانِجِهِ آن وَ بَصَلِهَا وَ بِيَازِ آن، قَالَ كَفْتُ أَسْتَبْدِلُونَ مِي بَدَلِ جَوْبِيذِ الَّذِي هُوَ أَذْنِي أَنْجِهِ بَدْتَرِ اسْتِ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ مِنْ آن چيزی كه بهست، اهْبَطُوا مِصْرًا مِنْ آن تيه و بيبابان فروشيد در شهر فَإِنَّ لَكُمْ مَا سَأَلْتُمْ كه شما را دهند آنچه ميخواهيد وَ ضَرَبْتَ عَلَيْهِمُ الدَّلَّةَ وَ بَرِيشَانِ زَدَدِ خَوَارِي در دلهاي خلق و سستی در چشمها وَ الْمَسْكَنَةَ وَ فَرُومَايِگِي وَ فَرُوتَنِي وَ بَاؤُ بَعْضَبِ مِنَ اللَّهِ وَ خَوِيشْتَنِ بَخْشَمِ خُدا آورَدند و بَخْشَمِ خُدا باز گشتند.

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ أَنْ بَدَانِ بُوْدِ كِهْ بَايَاتِ وَ سَخْنَانِ خُداوندِ خَوِيشِ كَافِرِ مِي شَدَدند، وَ يَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بَعْدَ الْحَقِّ وَ مِيكشْتَنند پيغامبرانِ خُودِ رَا بَجُورِ وَ دَلِيْرِي نِهْ بَحَقِّ، ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا إِيْنِ أَنْ بُوْدِ كِهْ سِرِ كَشِيْدَنْدِ اَزِ پَنِيْرْفَتَنِ حَقِّ وَ كَانُوا يَعْتَدُونَ وَ اِنْدَازِهْ مِي دَرِگِزَشْتَنْدِ.

### النوبة الثانية

قوله: وَ ظَلَلْنَا عَلَيْكُمْ الْعَمَامَ سَدِي وَ جَمَاعَتِ مَفْسِرَانِ كَفْتَنْدِ پَسِ اَزِ اَنكَ رَبِّ الْعَالَمِينَ اَنْ قَوْمِ رَا بِيَايَانِ طُورِ زَنْدِهْ كَرْدَانِيْدِ، وَ تُوْبِهْ ايشانِ كِهْ كُوسَالِهْ پَرِسْتِيْدَنْدِ قَبُولِ كَرْدِ، ايشانِ رَا فَرْمُودِ كِهْ بَزْمِيْنِ مَقْدِسِهْ رُويْدِ. وَ ذَلِكَ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ. وَ زَمِيْنِ قَدَسِ وَ فِلَسْطِيْنِ وَ اَرِيْحَاَسْتِ.

گویند اریحا ولایتی است که در آن هزار پاره دیه است، و در هر دهی هزار پستان، ایشان بفرمان حق آمدند تا بنهر الاردن نزدیک اریحا. موسی دوازده مرد از ایشان برگزید از هر سبطی مردی، و ایشان را باریحا فرستاد تا از آنجا میوه آرند و استعمال احوال جباران کنند. و جباران بقیاء قوم عاد بودند ساکنان زمین قدس، آن دوازده مرد آمدند، و عوج از جباران عمالقه بود بایشان فراز رسید و همه را زیر کش برگرفت با هر چه داشتند، و بنزدیک پادشاه ایشان برد گفت ای ملک عجب نیست این که چنین قومی ضعیفان بجنگ ما آمدند! فرمای تا ایشان را همه را در زیر پای آرم و خرد کنم! ملک بفرمود که همچنین کن. اما زن وی گفت کشتن ایشان را روا نیست، باز فرست ایشان را به قوم خویش، تا ایشان را از ما خبر دهند و باز گویند آنچه می بینند که ایشان خود از ما بهراسند و با ما نکاوند. پس ایشان را رها کردند تا با قوم خویش آمدند و آنچه دیدند باز گفتند. پس قوم موسی گفتند یا موسی إِيْنَا لَنْ نَدْخُلَهَا أَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا فَادْهَبْ أَنْتَ وَ رَبُّكَ فَقَاتِلْ إِيْنَا هَاهُنَا قَاعِدُونَ يَا مُوسَى مَادِرِ اَنْ زَمِيْنِ نَرُويْمِ هَرَكَزِ تَا اَنْ جَبَارَانِ دَرِ اَنْ زَمِيْنِ اِنْدِ، تُو رُو بَا خُداوندِ خَوِيشْتَنِ وَ كَشْتَنِ كَنِيْدِ كِهْ مَا اِيْنِجَا نَشَسْتِگَانِيْمِ.

در خبر است که قومی از یاران رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفتند: یا رسول الله لا نقول كما قالت بنو اسرائيل فادْهَبْ أَنْتَ وَ رَبُّكَ فَقَاتِلْ إِيْنَا هَاهُنَا قَاعِدُونَ وَ لَكِنْ اذْهَبْ اِنْتِ وَ رَبُّكَ فَقَاتِلْ اِنَا مَعَكُمْ مَقَاتِلُونَ فِشْتَانِ مَا هَمَا. پس موسی بر ایشان خشم گرفت و ضجر شد از سر ضجرت برایشان دعاء بد کرد. رب العالمین ان زمین برایشان حرام ساخت و گفت حرام کردم بر آن زمین که ایشان را بیرون گذارد تا چهل سال، وَ ذَلِكَ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ مَفْسِرَانِ كَفْتَنْدِ اَنْ زَمِيْنِ مِيَاْنِ فِلَسْطِيْنِ وَ اِيْلِهْ اسْتِ، دُوازْدِهْ فِرْسَنِگِ طُورِ اَنْ وَ شَشِ فِرْسَنِگِ عَرَضِ اَنْ، رَبِّ الْعَالَمِينَ ايشانِ رَا دَرِ اَنْ تِيِهْ مَنِ وَ سَلُويْ فِرْسْتَادِ وَزِ اَبِرِ سَايِهْ سَاخْتِ. اِيْنِسْتِ كِهْ مِيگوِيْدِ عَزِ جَلَالِهْ: وَ ظَلَلْنَا عَلَيْكُمْ الْعَمَامَ وَ چُونِ اَفْتَابِ بَرِ اَمْدِي بَرُوزِ تَابَسْتَانِ، اللَّهُ تَعَالَى مِيغِ فِرْسْتَادِي بَرِ سِرِ ايشانِ بَسَايِهْ وَ اِنِي، مِيغِي نَمِ دَارِ خَنَكِ تَا اَنْ كِهْ كِهْ اَفْتَابِ فَرُوشْدِي.

میگویند همان میغ بود که روز بدر فرشتگان از آن بزیر آمدند نصرت مصطفی را و تقویت لشکر اسلام را. پس چون



ایشان را در آن آفتاب گرم سایه حاصل شد گفتند: یا موسی هذا الظل قد حصل فاین الطعام؟ سایه نیکوست و جای خنک اما طعام از کجا آریم درین بیابان؟ فانزل الله علیهم المن، خدای عز و جل بریشان من فرو فرستاد از میغ. مجاهد گفت این من مانند صمغ بود که بر درختان افتادی، رنگ رنگ صمغ بود و طعم طعم شهد. سدی گفت عسل بود که بوقت سحر بر درختان افتادی شعبی گفت این عسل که می بینی جزویست از هفتاد جزو از آن من. و ضحاک گفت ترنجبین است. قتاده گفت از وقت صبح تا بر آمدن آفتاب آن من ایشان را بیفتادی مانند برف. وهب گفت نان حواری است. زجاج گفت علی الجملة طعامی بود ایشان را بی رنج و بی کد. من بدان خواند که الله بریشان منت نهاد بدان. و عن ابی هریره اوله العجوة من الجنة و فیها شفاء من السم و الکماء و قال النبی «الکماء من المن و ماءها شفاء للعین، یعنی سبیلها سبیل المن الذي كان يسقط على بنی اسرائیل لانه لم یکن علی احد مؤنة فی سقی و لا بدر»

گویند هر شخصی را هر شب يك صاع می بود. پس گفتند: یا موسی قتلنا هذا بحلاوته، فاطعمنا اللحم فانزل الله علیهم السلوی گوشت خواستند الله تعالی ایشان را کرجفو فرستاد. مقاتل گفت ابری بر آمدی و از آن ابر مرغهای سرخ باریدن گرفتی چندانکه ایشان را کفایت بودی، قتاده گفت باد جنوب آوردی آن مرغ سلوی، و روز آدینه دو روزه را می بر گرفتند که روز شنبه نیامدی که ایشان را روز شنبه عبادت بود.

كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ ای قلنا لهم کلوا، ما ایشان را گفتیم می خورید از پاکها و خوشها که شما را روزی کردیم بی رنج و بی جستن در دنیا و بی تبعات در عقبی، و از آن هیچ اتخار مکنید و فردا را هیچ چیز بر میگیرید، ایشان فرمان نبردند و فردا را بر گرفتند، تا آن بر گرفته ایشان تباه شد و خورنده در آن افتاد. مصطفی (ع) گفت لو لا بنو اسرائیل لم یخنز الطعام و لم یخبث اللحم، و لو لا حواء لم تخن انثی زوجها».

وَمَا ظَلَمُونَا ای نحن اعز من ان نظلم، و اعدل من ان نظلم. ما از آن عزیزتریم که بر ما ستم کنند و از آن عادلتریم که خود ستم کنیم. و لکن کائوا أنفسهم یظلمون نه بر ما ستم کردند بآنکه فرمان نبردند و اتخار کردند بل که بر خود ستم کردند که از آن روزی بی رنج و هنی بازماندند.

وَ إِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ و گفتیم ایشان را در روید درین شهر یعنی بیت المقدس. بقول مجاهد و قتاده و ربیع و سدی، اما جماعتی دیگر گفتند از مفسران که اریحا بود. فکُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَعْدًا و فراخ میخورید و باسانی هر جا که خواهید عیش خوش میکنید که شما را در آن حساب و تبعات نیست. و این آن گه بود که از تیه بیرون آمدند فرمود ایشان را تا در شهر روند پشت خم داده، چنانکه گفت: ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا یعنی رکعا و که در روید پشت خم داده در روید و گوئید حطه ابن عباس گفت: هو احد ابواب بیت المقدس یدعی باب الحطه، و کان له سبعة ابواب « ایشان را گفتند از باب حطه در روید. و قُولُوا حِطَّةً یعنی حط عن ذنوبنا فرو نه از ما گناهان ما، رب العالمین ایشان را استغفار فرمود و توبه از گناهان تلقین کرد، گفت از گناهان توبه کنید و از ما آمرزش خواهید نُغْفِرْ لَكُمْ».

نافع «یغفر لكم» بیاء مضمومه خواند، و ابن عامر «تغفر» بتاء مضمومه خواند. باقی بنون خوانند. میگوید شما آمرزش خواهید تا ما گناهان شما بیامرزیم و نافرمانیها در گذاریم. و قال بعضهم فی قوله تعالی وَ قُولُوا حِطَّةً ای نحن نزول تحت امرک و قضانک، منحطین لامرک، خاضعین غیر منکبرین.

وَ سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ و هر که در نیکوکاری بیفزاید وی را در نیکویی بیفزائیم، و هر که در صدق نیت و تعظیم فرمان بیفزاید ویرا در نیکویی پاداش و در بزرگی نواخت بیفزائیم.

فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا تَبْدِيلًا وَتَغْيِيرًا مَتَقَارِبًا أَمَّا تَغْيِيرًا جَائِيًّا اسْتِعْمَالًا كُنْتُمْ بِرِغَابٍ غَالِبٍ أحوال که صفات چیزی بگردد و اصل آن چیز بر جای بود، چنان که آب سرد هم بر جای گرم شود. و تبدیل بیشتر آنجا استعمال کنند که چیزی از جایی برگیرند و آن را بدل نهند، و زاهدان را که ابدال گویند از آنست که قومی میروند از دنیا و دیگران بجای ایشان می‌نشینند. و گفته‌اند از آنست که احوال بهیمی باحوال ملکی بدل میکنند. فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ می‌گویند آن ستمکاران بر خویشان آن سخن که ایشان را فرمودیم بدل کردند نه آن گفتند که فرمودیم بجای حطه حنطه گفتند قتیبی گفت حطًا سمقًا گفتند بر طریق استهزاء، و این کلمه بر لغت ایشان حنطه حمراء باشد.

و روایت است از مصطفی ع در تفسیر این آیت که

ادخلوا الباب الذی امروا ان یدخلوا فیه سجدا علی استاهم و قالوا حنطه فی شعیره.

قال الله عز و جل: فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ چون این کلمه بگردانیدند و نافرمانی کردند عذابی از آسمان بیامد و دریشان افتاد، و هفتاد هزار ازیشان هلاک شدند. و گفته‌اند که طاعون بگرفت ایشان را، یعنی مرگ ساعتی تا در يك ساعت هفتاد هزار بمردند. رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ از بهر آن گفت که عذاب بر دو قسم است یکی آنک بر دست آدمی رود یا از جهت مخلوقی بود چون هدم و غرق و، حرق و امثال آن، دفع این عذاب بوجهی از وجوه صورت می‌بندد و ممکن میشود.

و قسمی دیگر عذابی بود آسمانی چون طاعون و صاعقه و مرگ مفاجات و امثال آن، و این يك قسم آنست که دفع آن ممکن نشود بقوت آدمی. رب العزة گفت عذاب ایشان از آسمان فرستادیم که آدمی را بدفع آن هیچ دسترس نیست، آن گه گفت بما کائوا یفسونون این عذاب بریشان بآن فرستادیم که از فرمان ما بیرون شدند.

وَ إِذِ اسْتَسْقَى مُوسَى لِقَوْمِهِ ابْنَ عَبَّاسٍ كَفْتُ وَ قَتَادَةَ، که امت موسی آن گه که در زندان تیه بماندند و تشنه شدند، گفتند یا موسی من این الشراب هاهنا و قد عطشنا؟ یا موسی بیابان بی آب است و ما تشنه تدبیر چیست؟ فإوحى الله الى موسى اضرب بعصاك الحجر بموسى وحى فرستاد که عصا بر سنگ زن. گفتند: عصای موسی شاخی بود از مورد بهشت که آدم با خود آورده بود، و پس از آدم پیغامبران بمیراث می‌بردند تا به شعیب پیغامبر رسید و شعیب بموسى داد. و بالای آن ده گز بود و سر آن دو شاخ بود، بشب تاریک هر دو شاخ می‌افروختی چنانک دو قندیل، و کارهای موسی بسی در آن بسته بود و معجزها بر آن ظاهر شد. ابن عباس گفت موسی را بجای چهار پای بود آن عصا که زاد و مطهره و قماشى که داشتى بر آن نهادى، چون شب در آمدى موسى را پاسبانى کردى، و حشرات زمین چون مار و کژدم و غیر آن از وی باز داشتى، اگر گرگ در گله افتادى چون سگى گشتى پیش گرگ باز شدى، اگر موسى را دشمن پدید آمدى چون مرد جنگى با آن دشمن جنگ کردى، چون موسى بسر آب چاه رسیدى با وی دلو و رسن نبودى آن عصا وی را چون دلو و رسن شدى تا آب بدان بیرون کردى، اگر موسى را آرزوى میوه خاستى عصا بزمین فرو بردى آن میوه که آرزوى وی بودى از آن پدید آمدى، ازین عجب تر که موسى را چون رفیق مونس بودى اندوه و شادى خود با وی بگفتى، سبحان المقدر کیف یشاء سبحانه.

فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ موسى را گفتیم عصاء خویش بر سنگ زن تا چشمه‌های آب از آن روان شود. وهب بن منبه گفت سنگى مخصوص نبود که عصا بر هر سنگ که زدى آب از آن روان شدى، بنى اسرائیل گفتند اگر موسى عصا گم کند ما از تشنگى بمیریم فرمان آمد که لا تقر عن الحجارة و لکن کلمها تطعک لعلمهم یعثرون نیز عصا بر

سنگ مزن، یا موسی سنگ را فرمان ده تا آب بیرون دهد.

موسی چنین میکرد. ایشان گفتند کیف بنا لو افضینا الی الرمل و الارض الّتی لیست فیها حجارة اگر بر يك استانی فرود آئیم که سنگ نبود ما آب از کجا آریم؟ فرمان آمد که یا موسی اکنون که چنین میگویند سنگی با خود میدار تا آنجا که فرود آئید شما را آب دهد. ابن عباس گفت سنگی بود مخصوص و معین که موسی از طور برگرفته بود و با خود آورده چندان که سر آدمی یا سر گوسپندی از رخام، در آن گوشه جوالی افکنده، هر گه که ایشان آب خواستندی بیرون آوردی. و آن سنگ چهار سوی بود چون عصا بر آن زدی از هر سویی سه جوی روان گشتی، هر سبیطی را جداگانه جویی تا با یکدیگر از بهر آب درنهمشورند و بر هم نیایزند، اینست که رب العالمین گفت: فَأَنْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ هر سبیطی میدانست که جوی ایشان کدامست، هر روزی ششصد هزار نفر از آن سنگ آب خوردندی. پس از آنک آب خورده بودند موسی دیگر باره عصا بر سنگ زدی تا خشک شدی و آب در وی پنهان گشتی.

كُلُوا وَ اشْرَبُوا ایشان را گفتند منّ و سلوی میخورید و آب خوش می‌آشامید، و شکر این نعمت هنی و روزی بی رنج را می‌کنید و اندر زمین تباهاکاری مکنید و گزاف کار مباحید. زنادقه گفتند بر سبیل طعن که چه صورت بندد و کدام عقل دریابد که سنگی بدان کوچکی و وزنش بدان مختصری باضعاف و زن آن آب بیرون دهد و چند جویها از آن روان شود؟ جواب ایشان آنست که سبیل این سبیل معجزات است و معجزات خرق عاداتست، و از قدرت آفریدگار چه عجب است که اصل سنگ می‌بیافریند اگر در آن سنگ اضعاف وزن آن آب بیافریند که نه در قدرت او عجز است نه در علم او نقصان و هم ازین باب است که مصطفی بغزایی بود و ایشان را آب نرسید و از سر انگشتان رسول خدا جویهای آب روان گشت، چندانک هزار و چهار صد کس از آن سیراب گشتند. و در خبرست بروایت جابر بن عبد الله لو کنا خمسين الفا لکفانا.

وَ إِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نَصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ حسن بصری گفت قومی برزیگران بودند از اهل گندنا و پیاز و حبوب، ایشان را بمن و سلوی فرو گرفتند، نان حواری و مرغ بریانی و ترنجبین. بسی برنیامد که آن طباع ایشان را بر آن داشت تا آرزوی آن غذاهای ردی کردند. بو بکر نقاش در تفسیر آورده است که ایشان را در آن روزی که به ایشان می‌رسید همه یکسان بودند، نبات زمین طلب کردند تا ایشان را زراعت و عمارت باید کرد، لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا تا همه یکسان نباشند و زیردستان را کار سازند و قومی را بچاکری و بندگی گیرند.

لَنْ نَصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ گفتند یا موسی بر يك طعام شکیبایی نتوانیم کرد. اگر کسی گوید منّ و سلوی دو چیز است چرا علی طعام واحد گفت؟ جوابش آنست که نان و نانخورش بود، و بر عرف نان و نانخورش بيك طعام شمرند. فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ أَي سَلْ لِأَجْلِنَا رَبَّكَ و قل له اخرج. لنا مما تنبت الارض من بقلها و قنائها و فومها و عدسها و بصلها خداوند خود را بخوان و بگوی ازین ترّهای زمین خیار و سیر و گندم و پیاز و عدس از بهر ما بیرون آر از زمین. فوم در لغت عرب هم گندم است و هم سیر، و فی الخبر علیکم بالعدس فانه مبارك مقدس، و انه یرقق القلب و یكثر الدمعة.

پس موسی ع برایشان خشم گرفت و گفت أَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ أَدْنَىٰ هم از دنانت است و هم از دنوّ یقول أ تأخذون الذی هو اخصّ بدلا من الذی هو اجلّ و اشرف، او تأخذون الذی هو اقرب تناولا لقلّة قیمته بدلا من الذی

هو ارفع قيمته. اهبطوا مصرأ یعنی بلدة من البلدان، فانّ الذي سألتهم لا يكون الا في البلدان و الامصار در شهری فرود آید که آنچه میخواهید در شهر یابید. گفتند کدام شهر یا موسی؟ گفت الارض المقدسة التي كتب الله لكم جماعتي مفسران گفتند ایشان را به مصر فرعون فرستادند. و ذلك في قوله تعالى كذلك و اورثناها بنی اسرائیل قالوا فلم يكونوا ليرثوها ثم لا ينتفعوا بها.

وَ ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ وَ الْمَسْكَنَةُ خواری و فرومایگی بریشان زدند. گفته اند این خواری آنست که چون ازیشان جزیت ستانند ایشان را بر پای بدارند و گریبان فراز گیرند و سیلی زنند.

وَ باؤُ بَعْضَبٍ مِنَ اللَّهِ بَخْسَمِي از الله باز گشتند، اینجا يك خشم گفت و جای دیگر دو خشم فباؤُ بَعْضَبٍ عَلَى غَضَبٍ. اهل تأویل غضب خدای را بر انتقام و عقوبت می نهند. و تأویل در صفت تعریض است، مذهب اهل حق آنست که خدای را عز و جل غضب است و در آن غضب از ضجر پاك است نه چون غضب مخلوقان که با ضجر است. شافعی گفت لا يقاس بالناس نه او را با خلق در قیاس می نهند تا غضب او با ضجر دانند چنانکه غضب ایشانست، الله را غضب صفت است و خشنودی صفت است و در هر دو قیوم است و بدین صفت جز وی خداوند نیست و خلق را درین با وی ماندگی نیست.

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ التي انزلت على محمد و موسى و عيسى، لانهم كفروا بالجميع، خشم و لعنت خداوند بریشان بآنست که پیغامبران را استوار نمیگرفتند و حجت توحید و علامات نبوت که بر زبان موسی و عیسی و محمد فرستادند قبول نمیکردند.

وَ يَفْتُلُونَ التَّبْيِينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ و پیغامبران خود را بنا حق میکشند چنانکه شعیا و زکریا و یحیی را کشتند. یروی انّ الیهود قتلوا سبعین نبیاً فی اول الثّهار و قامت سوق بقلهم من آخر النهار و روایت کرده اند که جهودان هفتاد پیغمبر در اول روز بکشتند و چندین زاهدان برخاستند تا امر معروف کنند و ایشان را از آن قتل باز دارند و در آخر روز ایشان را نیز بکشتند.

ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَ كَانُوا يَعْتَدُونَ ای ذلك الكفر و القتل بشؤم معاصيهم، آن کفر که می آوردند و آن قتل که میکردند از شومی نافرمانی و تباہکاری ایشان بود و از اندازه در گذشتن ایشان.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى وَ ظَلَلْنَا عَلَيْكُمْ الْعَمَامَ الْآيَةَ اشارت بلطف و کرم خداوندیست، و مهربانی او بر بندگان چنانستی که رب العالمین میفرماید که ای بیچاره فرزند آدم چرا نه و از من دوستی کنی که سزاوار دوستی منم؟ چرا نه و از من بازار کنی که جواد و مفضل منم؟ چرا و از من معاملت درنگیری که بخشنده فراخ بخش منم؟ نه رحمت ما تنگ است نه نعمت از کس دریغ، یکی درنگر تا و بنی اسرائیل چه کردم و چند نعمت بر ایشان ریختم، و چون نواخت خود بریشان نهادم در آن بیابان تیه پس از آن که پیچیدند و نافرمانی کردند، ایشان را ضایع فرو نگذاشتم، میغ را فرمان دادم تا بر سر ایشان سایه افکند، باد را فرمودم تا مرغ بریان در دست ایشان نهاد، ابر را فرمودم تا ترنجبین و انگبین بایشان فرو بارید، عمود نور را فرمودم تا در شبی که مهتاب نبود ایشان را روشنایی میداد، کودک که از مادر در وجود آمدی در آن بیابان تیه با دستی جامه که وی را در بایست بود در وجود آمدی، چنانکه کودک می بالیدی جامه با وی می بالیدی، نه کهن شدی آن جامه بر وی نه شوخ گرفتی، در حال زندگی زینت وی بودی و در حال مردگی کفن وی بودی، چه نعمت



اقتصار نکردند می‌گفتند اجعل لنا الهما کمالهم آلهة و در دنیا بیک طعام قناعت نکردند گفتند یا موسی لن نَصْبِرَ عَلَى طَعَامٍ وَاحِدٍ. و فی معناه انشد.

هموم رجال فی امور كثيرة و همی من الدنيا صديق مساعد

و گفته‌اند ذکر عصا در آیت اشارت است بسیاست شرعی، کفوله ع لا ترفع عصاك عن اهلك و عرب گوید شقّ فلان العصا اذا خرج عن السياسة المشروعة. و حجر اشارتست به بنی اسرائیل از آنک رب العالمین دلهای ایشان با سنگ برابر کرد و گفت فیهی کالججارة أو أشدّ قسوة یعنی که موسی خواست تا بنی اسرائیل را با هم آرد و ایشان را بر راه استقامت دارد، مداوایی طلب کرد. از بهر ایشان که بهمگان برسد هم عالم را و هم جاهل را، و ایشان را فایده دهد بر عموم همچنانک باران فایده دهد بر عموم بقعتها را هم آبادان و هم غیر آن. رب العالمین موسی را گفت ایشان را بتازیانه شریعت سیاست کن و بر علم و عمل دار، آن علم و عمل که جمله ارکان اسلام و ایمان بدان باز گردد، و آن دوازده خصلت است، که مصطفی ع در آن خبر معروف بیان کرد، شش خصلت از آن بناء اسلامت: یکی اقرار بوحدانیت الله، دیگر اثبات نبوت مصطفی سدیگر نماز کردن، چهارم زکاة دادن، پنجم روزه داشتن، ششم حج کردن. و شش خصلت از آن بناء ایمان است: یکی ایمان دادن بالله جل جلاله، دیگر ایمان بفرشتگان سدیگر ایمان بکتابهای خداوند، چهارم برسولان وی، پنجم بروز قیامت، ششم ایمان بقدر، آن دوازده چشمه که درین آیت گفت اشارتست باین دوازده رکن که بناء اسلام و ایمان است و الله اعلم.

### النبوة الاولى

قوله تعالى إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا إِشَانِ كَه بگرویدند و فرستاده را استوار گرفتند وَ الَّذِينَ هَادُوا و ایشان که از راه بگشتند و جهود شدند وَ النَّصَارَى و ترسایان که در عیسی غلو کردند وَ الصَّابِيْنَ و ایشان که زبور در دست دارند و میان دو دین سدیگر گزینند، مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ هر که از همگان بخدای بگروید وَ الْيَوْمَ الْآخِرِ و بروز رستاخیز وَ عَمَلٍ صَالِحاً و کار نیک کرد، فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ ایشانراست مزد ایشان عِنْدَ رَبِّهِمْ بنزدیک خداوند ایشان وَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ و نیست بریشان بیمی فردا وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ و نه هرگز اندوهگن باشند

وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ و چون پیمان ستدیم از شما و عهد گرفتیم بر شما وَ رَفَعْنَا فَوْقَكُمْ الطُّورَ و فرمودیم تا کوه طور بر سر شما باز داشتند، خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ و شما را گفتند باواز از بالا گیرید این کتاب که شما را دادیم بقوت یقین و تصدیق و جَدَّ وَ اذْكُرُوا مَا فِيهِ و یاد دارید آنچه در آن شما را وصیت کردند و فرمودند لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ تا مگر از عذاب و خشم خدا پرهیزیده آئید.

ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ پس از فرمان برگشتید، فَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ اگر نه فضل خدا بودی بر شما و مهربانی او شما را لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ از زیانکاران و نومیدان بودید شما.

### النبوة الثانية

قوله تعالى إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا سدی گفت این آیت بشان اصحاب سلمان فرود آمد و سلمان مردی بود از جندیسابور بموصل افتاد، میان احبار ترسایان، و روزگاری دراز با ایشان عبادت کرد فراوان و بر دین عیسی بود از اول، پس به مدینه افتاد و او را به بندگی بفروختند. زنی از جهینه او را بخرد، و از بهر وی شبانی میکرد، و سلمان از علماء ترسایان شنیده بود که درین روزگار پیغامبری بیرون خواهد آمد که صفت وی آنست که مهر نبوت میان دو کتف دارد، و

صدقات نستاند، و از هدیه‌ها خورد. روزی سلمان در صحراء مدینه گوسپندان بچرا داشت کسی او را گفت که امروز مردی به مدینه در آمده است و میگوید که من پیغامبرم و سلمان روزگاری بود تا درین انتظار بود، گوسپندان را فرو گذاشت، و به مدینه در شد بنزدیک مصطفی ع و بوی می‌نگریست و در وی تأمل میکرد. مصطفی بفرست نبوی بدانست که حال وی چیست، جامه خویش از پشت فرو گذاشت تا مهر نبوت بر سلمان آشکارا شد. پس سلمان برفت و طعامی خرید و پیش رسول آورد رسول فرمود این چیست؟

سلمان گفت این صدقه، مصطفی گفت لا حاجة لی اخرجها فلیأکل المسلمون مرا باین صدقه حاجت نیست، رو بر مسلمانان بر تا ایشان بخورند. پس دیگر بار سلمان رفت و طعامی دیگر آورد مصطفی گفت این چیست؟ سلمان گفت هدیه، مصطفی فرمود اکنون بنشین تا بیکدیگر بخوریم. و سلمان رض حدیث آن قوم خویش که بر دین عیسی بودند درگرفت. و از عبادت فراوان ایشان و مجاهدت و ریاضت بسیار که میکردند لختی باز گفت، و عبادت ایشان آن بود که از روز یکشنبه تا یکشنبه دیگر هفته روزه میداشتند، روزه وصال که افطار ایشان جز در روز یکشنبه نبود، و سخن گفتن با یکدیگر جز درین روز نبود، یک هفته هر یکی در غاری نشسته و خورد و خواب و سخن بر خود حرام کرده، و زبان با ذکر و دل با فکر پرداخته، و یک لحظه از عمر خویش با کار دنیوی و آسایش تن نداده، سلمان وصف الحال ایشان میکرد. مصطفی ع گفت «یا سلمان هم من اهل النار»

قال سلمان فاضلمت علی الارض سلمان گفت جهان روشن بر چشم تاریک گشت چون از مصطفی شنودم که ایشان آتشیانند.

ثم قال یا رسول الله لو ادرکوک صدقوک و اتبعوک. و سلمان بروزگار از ایشان شنیده بود که مهینه پیغامبران پیغامبر آخر الزمانست و بهینه دینها دین اوست، گفت یا رسول الله اگر ترا دریافتندی ترا پس رو بودندی و استوار داشتندی. آن گه رب العالمین این آیت فرستاد در شأن ایشان: **إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا...** و مصطفی ع گفت در تفسیر این آیت

«من مات علی دین عیسی و من مات علی الاسلام قبل ان یسمع بی فهو علی خیر، و من سمع بی الیوم و لم یؤمن بی فقد هلك.»

گفت هر آن کس که پیش از بعثت ما بر شریعت و سنت عیسی بود و ما را در نیافت و در آن شریعت فروشد، کار او همه خیر است، و عاقبت او رستگاری، و آن کس که ما را دریافت یا خبر بعثت ما بدو رسید و از هر دین که بر آن بود دست باز نداشت و بر پی ما و سنت ما نرفت او از جمله هالکانست.

**إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا** هادوا از تهود است و تهود تحرك باشد، جهودان را بدان یهود خوانند لانهم یتهودون عند قرائت التوریه چون توریت خوانند تحرکی در خود آرند، و یقولون ان السّموات و الارض تحرکت حین اتی الله موسی التوریه قال ابن جریح ائما سمیت الیهود من قولهم انا هدنا الیک ای تبنا من عبادة العجل. و گفته‌اند نسبت ایشان با یهودا است ازین جهت ایشان را یهود خوانند و ترسایان را نصاری بدان خوانند که از ده نصره بودند و نصره آن دیه بود که عیسی و مادرش بآن دیه فرو آمده بودند، مقاتل و قتاده گویند نام آن دیه نصره بود فنسبوا الیها. و قیل سموا نصاری لقوله تعالی من انصاری الی الله و هم الحواریون.

و صابئان قومی بودند که مسکن به شام داشتند و ملائکه پرست بودند و نماز به کعبه می‌بردند و زبور میخواندند، و





آتشی در پیش چشم ایشان بر افروختند، و دریا از پس بود.

پس ایشان را گفتند خُدُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ اِذْ خَدُوا مَا افترضناه عليكم في كتابنا من الفرائض و اقبلوه و اعملوا باجتهاد منكم في ادائه من غير تقصير و لا توان میگوید گیرید و پذیرید آنچه بر شما فریضه کردیم از احکام دین بجدی و جهدی تمام و آن را کار بند شوید. وَ اذْكُرُوا مَا فِيهِ و آنچه در کتابست از وعد و وعید و ترغیب و ترهیب بر خوانید و یاد گیرید و بدان کار کنید و از آن غافل مباشید لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ تا مگر از هلاک دنیا و عذاب عقبی برهید. قوم موسی چون آن کوه دیدند بر سر ایشان و آتش از پیش و دریا از پس بسهمیدند و از بیم و ترس قبول کردند و بسجود در افتادند، و در آن حال که سجود میکردند در کوه می‌نگرستند که بر زبر ایشان بود و سجود ایشان بیک نیمه روی بود، ازینجاست که جهودان سجود بیک نیمه روی کنند، پس رب العالمین آن کوه از سر ایشان باز برد. ایشان گفتند یا موسی سمعنا و اطعنا و لو لا الجبل ما اطعناک اگر کسی گوید چه ثواب است ایشان را در پذیرفتن کتاب و در آن مضطر بودند و مکره و معلوم است که به اکراه بثواب نرسند؟ جواب آنست که در التزام مضطر بودند لا جرم ایشان را در التزام ثواب نیست، اما بعد از التزام عمل کردند بآن و در عمل مضطر و مکره نبودند، ایشان را ثواب که هست در عمل است ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ اِی اعرضتم عن امر الله و طاعته من بعد الميثاق و رفع الجبل پس از آنکه عهد گرفتیم بر شما که طاعت دار باشید و کوه از سر شما باز بردیم، دیگر باره فرمان ما بگذاشتید و نقض عهد کردید.

قُلُوْا لَا فِضْلَ لِلّٰهِ عَلَیْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ اِگر نه فضل خداوند بودی که شما را فرو گذاشت و مهلت داد و بعقوبت نشتافت تا قومی از شما توبه کردند و از آن تولی و نافرمانی پشیمان گشتند، اگر نه این فضل و رحمت بودی شما از هالکان و زیان کاران بودید. مصطفی گفت «لا احد اصبر علی اذی یسمعه من الله انه یشرك و یدعون له الصحابة و الولد، و هو یرزقهم و یعافیههم و یدفع عنهم»

و بلال سعد مرا پند دادی و گفتی: عباد الرحمن اربع خصال جاریات علیکم من الرحمن، مع ظلمکم انفسکم و خطایاکم: اما رزقه فدار علیکم، و اما رحمته فغیر محجوبة عنکم، و اما ستره فسانع علیکم، و اما عقابه فلم يجعل لکم، ثم انتم علی ذلك تجترئون علی الهکم! و در قرآن ذکر رحمت فراوان است و جمله آن بده معنی باز گردد: یکی بمعنی اسلام است چنانکه رب العالمین گفت وَ رَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ وَ قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ درین دو آیت اسلام را رحمت خواند از بهر آنکه بنده باسلام بر رحمت خدای میرسد هم در دنیا هم در عقبی. دیگر رحمت است بمعنی رزق چنانکه گفت ما یَفْتَحُ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ، و نام رحمن جل جلاله ازینجاست یعنی که روزی دهنده جهانیانست، برّهم و فاجرهم. لا یمنع کافرا لکفره و لا عاصیا لعصیانه. سوم رحمت است بمعنی شفقت کقوله تعالی وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً چهارم بمعنی لطف کقوله تعالی فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ پنجم رحمت بمعنی عفو و مغفرت کقوله تعالی كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ ششم رحمت است بمعنی بهشت و ذلك فی قوله وَ اَمَّا الَّذِينَ ابْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ فَبِی رَحْمَتِ اللَّهِ. هفتم رحمت گفت و مراد بآن رسول خدا است و ذلك فی قوله وَ ما اَرْسَلْنَاكَ اِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ هشتم رحمت است بمعنی باران و هو فی قوله هُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّیَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ. نهم رحمت است بمعنی قرآن و هو قوله شفاءً لِمَا فِي الصُّدُورِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ. دهم رحمت است بمعنی نعمت چنانکه درین آیت گفت قُلُوْا لَا فِضْلَ لِلّٰهِ عَلَیْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ لَكُمْ مِنْ الْخَاسِرِينَ اِی فلو لا نعمة ربکم لصرتم من المغبونین الذین خسروا الرحمة و استوجبوا العذاب.

النوبة الثالثة



قوله تعالى: وَ لَقَدْ عَلِمْتُمْ و نيك دانسته‌اید و شناخته‌الذین اعْتَدُوا مِنْكُمْ ایشان که از اندازه در گذشتند از شما، فِي السَّبْتِ در صید کردن روز شنبه فَقُلْنَا لَهُمْ كَفْتِيم ما ایشان را كُوْنُوا قِرَدَةً خَاسِيْنَ كپیان گردید خوار و خاموش.

فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا آن را نکالی کردیم لِما بَيْنَ يَدَيْهَا ایشان را که فرا پیشند و ما خَلْفَهَا و ایشان که پس‌اند، و مَوْعِظَةً و پندی کردیم لِلْمُتَّقِينَ ایشان را که می‌خواهند که از عذاب و خشم خدا پرهیزیده آیند.

وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ ياد کن آن زمان که موسی گفت قوم خویش را إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ اللَّهُ می‌فرماید شما را أَنْ تَدْبَحُوا بَقَرَةً که گاوی ماده بکشید، قَالُوا جواب دادند ایشان و كَفْتُمْ أَ تَتَّخِذُنَا هُزُوءًا ما را می‌افسوس گیری قَالَ گفت موسی أَعُوذُ بِاللَّهِ فریاد خواهم بخدای، أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ که من از نادانان باشم.

قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ موسی را گفتند خداوند خویش را خوان و ازو خواه یُبَيِّنْ لَنَا ما هِيَ تا ما را پیدا کند که آن گاو چه گاویست. قَالَ گفت موسی إِنَّهُ يَقُولُ که الله می‌گوید إِنَّهَا بَقَرَةٌ آن گاویست لا فارضٌ نه سوده دندان و نه زاد زده، و لا بَكْرٌ و نه خردی نیرو ناگرفته عَوَانٌ بَيْنَ ذَلِكَ نه پیر است و نه نوزاد، میان این و آن فافعلوا ما تُؤْمَرُونَ بکنید آنچه شما را می‌فرمایند و مپیچید.

قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ گفتند خداوند خویش را خوان و ازو خواه یُبَيِّنْ لَنَا تا پیدا کند ما را ما لونها که رنگ آن گاو چیست، قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَاءُ گفت وی می‌گوید که آن گاویست زرد رنگ فاقع لونها روشن است رنگ آن تَسْرُ النَّاطِرِينَ نگرندگان را شاد میکند از روشنایی.

قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ گفتند خداوند خویش را خوان و از وی خواه یُبَيِّنْ لَنَا ما هِيَ تا پیدا کند ما را که آن گاو چیست، إِنَّ الْبَقَرَ تَشَابَهَ عَلَيْنَا که جنس گاو بر ما مشتبه شد، وَإِنَّا إِن شَاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ و ما اگر خدا خواهد بدان راهبرانیم.

قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ گفت وی می‌گوید که آن گاویست لا دَلُولٌ تُثِيرُ الْأَرْضَ نه کار شکسته است و نرم چنانک زمین شکافد، و لا تَسْفِي الْحَرثَ و نه کشت زار را آب کشد، مُسَلَّمَةٌ از عیبها رها نیده و رسته، لا شِيَةَ فِيهَا در همه پیوست وی جز زان رنگ زردی رنگی نیست، قَالُوا گفتند موسی را الْآنَ جِئْتَ بِالْحَقِّ اکنون جواب بسزا آوردی، فَدَبَّحُوا پس آن گاو را بکشتند و ما كَادُوا يَفْعَلُونَ و نزدیک بودی و خواستندی که آن را نیابندی و نکشتندی از بس که پرسیدند و پیچیدند و حجت می‌گرفتند.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: وَ لَقَدْ عَلِمْتُمْ الْآيَةَ، ابن عباس گفت خدای عز و جل جهودان را تعظیم روز آدینه فرمود چنانک مسلمان را فرمود، پس ایشان مخالفت کردند و روز شنبه اختیار کردند و آن را معظم داشتند و فرمان حق بجای بگذاشتند، الله تعالی درین روز شنبه کار بریشان سخت فرا گرفت، تا هر چه ایشان را بدیگر روزها حلال است از کسب کردن و ساز معیشت ساختن درین روز بریشان حرام کرد، اکنون ایشان تعظیم این روز بجای می‌آرند و مزد بدان نستانند از جهت عدم تعظیم روز جمعه، و اگر نافرمانی کنند بعقوبت رسند.

در بعضی روایات آورده‌اند که داود ع مردی را دید روز شنبه که هیزم بر پشت داشت بفرمود تا او را بردار کردند. و رب العزة جل جلاله از عهد گرفتن بریشان در تعظیم روز شنبه خبر میدهد و می‌گوید وَ قُلْنَا لَهُمْ لا تَعْدُوا فِي السَّبْتِ ایشان را گفتیم در روز شنبه از اندازه در مگذرید، و کسب مکنید که آن بر شما حرام است، و کسب ایشان ماهی گرفتن بود. روز شنبه ماهیان دریا جمله بر روی آب می‌آمدند، و خرطومهای خویش بیرون میکردند و روزهای دیگر بقعر



دریا پنهان می‌شدند. و ذلك في قوله تعالى إِذْ تَأْتِيهِمْ حِيتَانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرَعًا وَ يَوْمَ لَا يَسْبِتُونَ لَا تَأْتِيهِمْ، پس ایشان حیلت ساختند و گرد دریا حوضها فرو بردند و از دریا جویها بدان گذاشتند، تا روز شنبه دریا موج زدی و ماهیان را در آن حوض کردی، پس نتوانستندی فابیرون شدن، که آب اندر حوضها اندک بودی و راه آن بسته، پس روز یکشنبه آن ماهیان بیرون می‌کردند.

و گفته‌اند ضصّها نیز در دریا می‌گذاشتند تا ماهی در آن افتادی، آنکه هم چنان فرو گذاشته استوار می‌کردند تا روز یکشنبه روزگاری در آن بودند، و رب العزة ایشان را فرا می‌گذاشت، تا دل‌های ایشان سخت شد و بر نافرمانی دلیر شدند. پس رب العالمین ایشان را فرا گرفت و عقوبت فرستاد. و همانست که مصطفی ع گفت ان الله يمهل الظالم حتى اذا اخذه لم يفلته، ثم قرأ وَ كَذَلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ إِذَا أَخَذَ الْقُرَى وَ هِيَ ظَالِمَةٌ ابْنِ عَبَّاسٍ گفت: جمله اهل آن شهر هفتاد هزار بودند و بسه گروه شدند: گروهی نافرمانی کردند و از تعظیم روز شنبه دست باز داشتند، و فسق و فجور و خرم و زمر درین روز پیش گرفتند، وعید خود ساختند، و قومی ایشان را نهی می‌کردند و بعقوبت می‌ترسانیدند و بدان رضا نمیدادند، و سه دیگر خاموش بودند، نه خود می‌کردند و نه ایشان را می‌باز زدند. ابن عباس گفت نجی الناهون و هلك المصطادون و لا ادری ما فعل بالساكتين.

اما مسئله حیلت در شرعیات علما در آن مختلف‌اند. اصحاب رأی علی الاطلاق روا دارند ساختن حیلت تا حرامی حلال گردانند، ازینجا گفت ابو یوسف قاضی از اصحاب ایشان که ما نقوموا علینا الا انا جننا الی اشیاء حرام فاحتلنا حتی صارت حلالا. و مالك و اصحاب وی البته به هیچ وجه حیلت روا ندارند تا محظوری حلال گردانند و مذهب امام احمد همین است و گفت اگر کسی سوگند یاد کند که با فلان کس سخن نگویم پس با وی نویسد سوگند دروغ کرد، و کفارت لازم آمد، که این نبستن حیلت آن سخن گفتن است: و حیلت ممنوع است. از عایشه پرسیدند که چه گویی در محرم که گوشت صید در دیگ نهد و از آن طبیح سازد، پس گوید انا لا آكل اللحم و آكل المرقة فقالت عایشه اما صاحب المرقة فعليه لعنة الله. اما مذهب شافعی و اتباع وی آنست که بکاری مباح بمباح رسیدن جائز است، و حیلت در آن روا. اما بچیزی محرم بمباح رسیدن روا نیست و حیلت در آن باطل است، که عین حرام بحیلت حلال نشود، نه بینی که بر بنی اسرائیل ماهی گرفتن باصل حرام بود، نه چنان که بر صفتی حرام بود و بر صفتی حلال. تا بر آن صفت که حلال بودی حیلت کردند و بدست آوردندی، بلکه عین آن محرم بود لا جرم هر حیلت که ساختند آن تحریم بر برنخاست و عقوبت بایشان فرو آمد، که ایشان بچیزی محرم مباح طلب می‌کردند، و این چنین حیلت روا نیست. و به قال الشافعی.

قوله تعالى وَ لَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدُوا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ گفته‌اند این خطاب با آن جهودان است که در عهد رسول خدا بودند. می‌گوید نیک دانید شما احوال پدران و اسلاف شما که نافرمانی کردند و از اندازه در گذشتند، پس از آنک ایشان را گفته بودند لا تَعْدُوا فِي السَّبْتِ. و این قصه در عهد داود پیغامبر رفت. و آن قوم اهل ایله بودند پیشین شهری از شهرهای شام که از مدینه مصطفی بشام روند داود دعاء بد کرد بریشان و گفت «اللهم ان عبادك قد خالفوا امرک، و ترکوا قولک، فاجعلهم آية و مثلا لخلقك» بار خدایا، این بندگان تو فرمان تو بر کار نگرفتند، و پیمان تو بشکستند، ایشان را نشانی کن میان خلق خود بر صفتی که دیگران بدان عبرت گیرند.

رب العالمین گفت فقلنا لهم گوئوا قرده خاسین ایشان را گفتیم کیان گردید خوار و بی سخن و نومید و دور از رحمت

خداوند عزّ و جلّ. چنین گویند که قومی صالحان که در میان ایشان بودند و آن را بدل منکر بودند و بزبان نهی میکردند اما تغییر آن حال نمی‌توانستند کرد که قوتی و شوکتی نداشتند، این قوم جدایی گرفتند از ایشان، و دیواری بر آوردند میان هر دو گروه، ترسیدند که اگر عذابی در رسد در همه گیرد. خبر درست است از مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم

«ما من قوم يعمل بین ظهرانیهیم بمعاصی الله عز و جلّ فلم یغیروا الا عمهم الله بعذاب»

و الیه الاشارة بقوله تعالى کاثوا لا ینتاهون عن منکر فعلوه و قال تعالى لو لا ینهاهم الربانیون و الأحبار عن قولهم الإثم. و قال رجل لابی هریره انّ الظالم لا یضر الا نفسه، فقال ابو هریره و الذی نفس ابی هریره بیده ان الحباری لیموت فی وکرها و ان الضبّ یموت فی جحره من ظلم بنی آدم و عن زینب ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم استیقظ یوما من نومه محمراً وجهه. و هو یقول لا اله الا الله ویل للعرب من شرّ قد اقترب. فتح الیوم من ردم یأجوج و مأجوج مثل هذه، و عقد تسعین، قالت زینب یا رسول الله انهک و فینا الصالحون. قال نعم اذا کثر الخبث.»

رجعنا الی القصة روزی از روزها آن قوم که اهل صلاح بودند از خانه‌های خویش بیرون آمدند و ایشان که اهل فساد بودند از جانب خویش دروازه باز ننهادند، و نیز حس و حرکت و آواز قوم که هر روز می‌شنیدند آن روز نشنیدند. مردی بر سر دیوار کردند نگرست دریشان، همه کپیان را دید که در یکدیگر می‌افتادند. گفته‌اند در تفسیر که هر چه جوانان بودند کپیان گشتند و هر چه پیران بودند خنازیر شدند. سه روز بر آن صفت بودند و پس از آن هیچ نماندند. عبد الله مسعود گفت از مصطفی پرسیدم که این کپیان و خوگان از نسل جهودان‌اند.

فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انّ الله عز و جلّ لم یلعن قوما قط فمسخهم فکان لهم نسل حتی یهلکم، و لکن هذا خلق کان، فلما غضب الله علی الیهود مسخهم و جعلهم مثلاً.

فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا مِیْگَویْد آن عقوبت و مسخ در آن شهر آن قوم را عبرتی کردیم و فضیحتی، تا هر که آن را شنود یا ببیند بسته ماند از چنین کاری که عقوبتش اینست. نکل بند پای است، و نکول باز ایستادن است از رفتن در کاری یا سخنی، و باز نشستن از اقرار، اِنْ لَدَیْنَا اُنْكَالًا وَ اللّٰهُ اَشَدُّ بَاسًا وَ اَشَدُّ تَنْكِيْلًا از آن است.

لِما بَیْنَ یَدَیْها مِیْگَویْد عبرتی کردیم ایشان را که فرا پیش‌اند یعنی اهل شام و ما خَلَفْها و ایشان که پسانند یعنی اهل یمن. لِما بَیْنَ یَدَیْها ای للامم التي تری تلك الفرقة الممسوخة یعنی امتی را که حاضر بودند و ایشان را می‌دیدند و ما خَلَفْها و امتهای که پس از ایشان آیند و قصه ایشان بشنوند. و قیل عقوبة لما مضی من ذنوبهم و عبرة لمن بعدهم مِیْگَویْد آن را کردیم تا گناهان ایشان را عقوبت باشد و پسینان را عبرت باشد.

وَ مَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِيْنَ ای للمؤمنین من هذه الامة، فلا یفعلون مثل فعلهم، و قیل من سایر الامم.

قوله تعالى. وَ اِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اِنَّ اللّٰهَ یَأْمُرُكُمْ اَنْ تَدْبَحُوا بَقَرَةً مفسران گفتند مردی در بنی اسرائیل درویش بود و عمزاده توانگر داشت بمیراث عمزاده خود شتافت، شب رفت و وی را بکشت، و بسطی دیگر بود و در خانه ایشان بیوکند، بامداد آن سبط کشته بیگانه دیدند بر در خویش، و سبط این کشته مرد خویش را نیافتند، جستند و بر در بیگانگان یافتند کشته، خصومت در گرفتند اینان گفتند که مرد خویش بر در شما کشته می‌یابیم، و ایشان گفتند که کشته خویش بدر سرای ما آوردید و بر ما آلودید، دست بسلاح زدند، و روی بجنگ آوردند، آخر گفتند که وحی پیوسته است و پیغامبر بجای، بروی رویم، بر موسی آمدند و قصه بر وی عرضه کردند.

موسی گفت: إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقْرَةَ اللَّهِ مِيفِرْمَايِد شَمَا رَا كِه گَاوِي مَادِه بَكشِيد. جَوَاب دَادَنَد اِيشَان اُتَتَّخِذْنَا هُزُوًا از جَوَاب اِين خِصُومَت دَر گَاو چِيسَت؟ مَا رَا مِي اِفْسُوس گِيرِي از جِفا كَارِي كِه بُوَدَنَد و غَلِيظ طَبْعِي. چُون حَكْمَت دَر اَن فَرْمَان نَدَانِسْتَنَد اِضَاغَات سَخْرِيَت بَا پِيغَامْبِر كَرَدَنَد، تَا پِيغَامْبِر گَفْت.

أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ اِين سَخْرِيَت كَار جَاهِلَانِسْت و مَن فَرِيَاد خَوَاهِم بَخْدَاي كِه كَار جَاهِلَان كَنَم. مَفْسِرَان گَفْتَنَد اِين اَن گِه بُوَد كِه هِنُوز دَر مِصْر بُوَدَنَد دَرِيَا نَاگِذَاشْتَه، و غَرَق فَرَعُون و كِسان او نَادِيَدَه، پَس اَز اِين قِصَه هَا رَفْت كِه شَرَح اَن بَجَاي خُوِيَش كَرَدِيم.

قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ وَهَبْ مَنبَه گَفْت: دَر بَنِي اسْرَائِيل جَوَانِي بُوَد مَادِر دَاشْت و اَن مَادِر رَا نُوَازَنَدَه بُوَد بَر دِل و گُوش، و بَر وِي بَار و مَهْرَبَان و كَسَب وِي اَن بُوَد كِه هَر رُوز پِشْتَه هِيْزَم بِيَاوَرْدِي و بِيَازَار بَفَرُوخْتِي، ثَلْثِي از بَهَاي اَن هِيْزَم بَصَدَقَه مِيْدَادِي، و ثَلْثِي خُود بَكَار مِي بَرْدِي، و ثَلْثِي بِمَادِر مِيْدَادِي چُون شَب دَر اَمْدِي اَن جَوَان شَب رَا بَسَه قِسم نَهَادِي، يَك قِسم نَمَاز رَا و يَك قِسم خُواب رَا و يَك قِسم بَر بَالِيْن مَادِر بَنَشْتِي و تَسْبِيح و تَكْبِير و تَهْلِيل وِي رَا تَلْقِين مِي كَرْدِي، كِه مَادِر از قِيَام شَب عَاجِز بُوَد.

روزگاری برین صفت می بودند. رب العالمین خواست که آن جوان را بی نیاز کند و برکت آن بر و نیکی فراوی رساند. ابو هارون مدینی گفت البرّ مع الوالدین منساة فی العمر و مثراة فی المال و محبّة فی الاهل. پس آن جوان بنی اسرائیل که با مادر برین صفت بود در همه جهان گاوی داشت، رب العزة تقدیر چنان کرد که در بنی اسرائیل عاملی را بکشند و کشته وی پنهان شد. خدای عز و جل ایشان را فرمود تا اظهار آن سر را گاوی زرد رنگ، روشن، نیکو، نه پیر، و نه نوزاد، نه فرسوده، نه کار شکسته بکشند و چنین گاو هیچکس را نبود در آن وقت مگر این جوان را. فرشته بوی آمد در صورت آدمی در دشت و وی را گفت این گاو از تو بخواهند خواست کشتن را بفرمان آسمانی و پیغام خدای، آن را به مفروش بکم از پری پوست وی دینار. گفت چنین کنم. پس ایشان بدل آن گاو نیافتند و از وی بخریدند، و پیری پوست آن دینار فراوی دادند. درین قصه دو حکمت نیکوست، یکی برکت بر مادر در حق آن جوان که پیدا شد. دیگر عقوبت تعنت جستن بر پیغامبر در حق بنی اسرائیل که بسیار می پرسیدند و می پیچیدند.

و عن ابی قلابة قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم: اياكم و التشديد فائما هلك من كان قبلكم بالتشديد على انفسهم، فشدد عليهم، فتلك بقاياهم في الصوامع و الديار

از اول ایشان را بکشتن گاوی فرمودند هر کدام که باشد، و ایشان بطریق تعنت سؤال بسیار میکردند و رب العالمین بعقوبت آن تعنت کار بریشان سخت کرد.

گفتند یا موسی ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقْرَةٌ لَا فَارِضٌ وَلَا بَكْرٌ عَوَانٌ بَيْنَ ذَلِكَ بَبِرْس از خداوند خویش که صفت آن گاو چیست؟ یعنی در زاد چو نیست؟ ایشان را جواب آمد که میانه گاوی است در زاد جوانست و تمام، نه نوزادی نا و نه پیری شکسته. فافعلوا ما تؤمرون آنچه میفرماید شما را بکنید و بیش ازین پرسید و میپچید. اگر ایشان برین اقتصار کردند، و بیش ازین نپرسیدندی کار برایشان آسانتر آمدی، لکن شددوا فشدد الله عليهم. دیگر باره از رنگ آن گاو پرسیدند جواب آمد که رنگ آن زردست زردی روشن، نیکو، در تندرستی و جوانی، و نیکو رنگی، کسی که در آن نگرد شاد شود و خواهد که باز ببیند. روایت کردند از ابن عباس که گفت «من ليس نعلا صفراء لم يزل في سرور ما دام لابسها» و ذلك قوله صفراء فاقع لونها تسر الناظرين و قال ابن الزبير: اياكم و لبس هذه النعال

السود فانها تورث الهم و النسيان.

قالوا ادع لنا ربك يبيّن لنا ما هي ان البقر تشابه علينا دیگر باره پرسیدند که چه گاوی است ا سائمه ام عامله؟ چرند است یا کار کننده؟ که این گاوان بر ما مشتبه شدند و انا ان شاء الله لمهتدون قال النبي «لو لم يستنوا ما بينت لهم الى الابد»

قال انه يقول انها بقره لا ذلول ثبير الارض و لا تسقي الحرث ايشان را جواب آمد که آن گاو کار کننده نیست که زمین شکافد یا آب کشد و نرم نیست که زود فرا دست آید. مسلمة دست و پای درست دارد و خلقت نیکو و آثار عمل بر وی. لا شية فيها قيل لا عيب فيها، و قيل لا بياض فيها، و قيل لا لون فيها يخالف سائر لونها، در آن هیچ عیب نه و بیرون از رنگ زردی هیچ رنگ نه.

قالوا الان جئت بالحق ايشان گفتند موسی را اکنون جواب بسزا آوردی و صفت آن بدانستیم و شناختیم، طلب کردند و پیش آن جوان پارسا یافتند و به پری پوست آن دینار خریدند، و از آن که گران بها بود کامستندید و نزدیک بود که نخریدندی و نه کشتندی. عکرمه گفت بهای آن دیناری بود لکن خدای عز و جل حکمتی را که میدانستند چنان تقدیر کرد.

فدبحوها و ما كادوا يفعلون محمد بن كعب القرظی گفت آن روز که ايشان را بکشتن گاو فرمودند آن گاو نه در شکم مادر بود و نه در صلب پدر. ابن عباس گفت چهل سال می پیچیدند و می پرسیدند و طلب میکردند پس بیافتند.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: وَ لَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدُوا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ اشارت بقهر خداوند است و بیگانگان، چنانکه دوستان را نوازنده است بیگانگان را گیرنده است، و چنانکه نواخت وی بناوخت دیگران نماند، گرفتن وی نیز بگرفتن دیگران نماند. و الله اشد بأسا و اشد تنکیلا الله سخت گیرتر از همه گیرندگانست، فرو برنده جبارانست، دادخواه ستمکارانست، شکننده کامهای بندگانست، نه از کسی به بیم، نه کرد وی بر وی تاوانست، که کردگار جهانیانست و هست کننده ایشانست. معاشر المسلمین از بطش وی هراس گیرید و ایمن منشینید! که اگر ايشان را مسخ ظاهر عقوبت بودست این امت را مسخ باطن عقوبت است! و رب العالمین چون بریشان خشم گرفت رنگ ايشان از آنجا که صورت است بگردانید، اگر برین امت خشم گیرد و العیاذ بالله رنگ اینان از روی سیرت بگرداند، اگر ايشان را بجرم خویش روی سیاه گردانید اینان را بجرم خویش دل سیاه کند. کلا بل ان علی قلوبهم و نفلب أفیدتهم و أبصارهم و کسی را که امروز وی دل وی از خود بگرداند بیم است که فردا چون در گور شود روی وی از قبله بگرداند، فردا روسیاه باشد. ابو اسحاق فزاری گفت مردی پیش ما بسیار آمدی و یک نیمه روی وی پوشیده بود. گفتم چرا پوشیده؟ گفت اگر امان دهی بگویم. گفتم ترا امانست. فقال: كنت نباشا فدفت امرأة فذهبت فنبشتها حتى ضربت ببیدی الى اللفافة فمددت و جعلت تمدّ هي ایضا. فقلت أ تراها تغلبنی. فجتوت علی رکبتي فمددت فرفعت یدها فلطمتنی فاذا كشف عن وجهه فاذا اثر خمس اصابع فی وجهه، قال ثم رددت علیها لفاقتها و ازارها، ثم رددت اللبن و جعلت علی نفسی ان لا انبش ما عشت. قال ابو اسحاق فکتبت الى الاوزاعی بذلك فکتب اليّ و يحك سله عمّن مات من اهل التوحید و كان یوجّه الى القبلة أ حول وجهه ام ترك وجهه الى القبلة. فسألته عن ذلك فقال اكثر ذلك حول وجهه عن القبلة قال فکتبت الى الاوزاعی بذلك فکتب اليّ انا لله و انا إليه راجعون ثلاثة مرات. اما من حول وجهه عن القبلة فانه مات علی غیر السنة، و إذ قال موسى لقومه ان الله يأمرکم أن

تَدْبَحُوا بَقْرَةَ این قصه گاو بنی اسرائیل و ذکر صفات وی درین آیات از لطائف حکمت و جواهر عزت قرآن است، و قرآن خود بحر محیط است ای بسا لؤلؤ شاهوار و در شب افروز که در قعر این بحر است اما کسی باید که هر چه رب العزة در صفت گاو بنی اسرائیل گفت از روی اشارت در صفات خود ببیند، و بآن مقام رسد تا غواصی این بحر را بشاید. و آن عجائب الذخائر و درر الغیب او را بخود راه دهد، و جمله آن صفات درین سه آیت مبین کرد یکی لا فارضٌ و لا بکرٌ دیگر صفراء فاقع لوئها سدیگر لا دلولٌ تُثیرُ الأرضَ اول لا فارضٌ و لا بکرٌ میگوید نه پیروی فرو ریخته نه نوزادی نارسیده، یعنی که قدم این جوانمردان در دایره طریقت آن گه مستقیم شود که سکر شباب و شره جوانی ایشان را حجاب نکند و ضعف پیری معطل ندارد، نه بینی که مصطفی آن گه وحی بوی پیوست که نه بحال صبی قریب عهد بود و نه روزگار وی بارذل العمر رسیده بود. اگر تمامتر از این حالی بودی وحی به سید در آن حال پیوستی، هر ارادت که با سکر شباب قرین شود همیشه از راهزنان به بیم بود و کم افتد جوانی نو ارادت که از راهزنان ایمن شود و اگر افتد در مملکت عزیز باشد مصطفی از اینجا گفت که «عجب ربکم من شاب لیس له صبوة» صفت دیگر خوان صفراء فاقع لوئها تسر الناظرین آن جوانمردان که در حال کمال بشریت قدم در میدان طریقت نهادند و بدان مستقیم شدند، احدیت ایشان را برنگ دوستی بر آرد، و رنگ دوستی رنگ بیرنگی است. هر چه رنگ رنگ آمیزانست ازیشان پاک فرو شوید و تَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ تا همه روح پاک شود، نهاد ایشان و معانی همه يك صفت گیرد. هر چشمی که دریشان نگرد روشن شود، هر دلی که در کار ایشان تأمل کند آشنا گردد. سفیان ثوری بیمار شد و دلیل وی پیش طبیب ترسا بردند. طبیب در آن می‌نگریست و تأمل میکرد، پس گفت عجب حالی می‌بینم این مردی است که از ترس خدای عز و جل جگر وی خون شدست و از مجرای آب بیرون آمده است، این دین که وی بر آنست جز حق نیست، اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمد رسول الله طبیب ترسا چون در دلیل وی نگریست آشنا گشت پس کسی که در روی دوستان حق نگرد از اعتقاد پاک و در سیرت ایشان تأمل کند، از مهر دل خود چون شود؟ اینست که میگوید فاقع لوئها تسر الناظرین رنگی که نگرندگان را شاد کند رنگ آشنایی و دوستی است، امروز ایشان را برنگ آشنایی و دوستی بر آرد، و چه رنگ است ازین نکوتر؟ يقول تعالی و مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً و فردا ایشان را بنور خود رنگین کند، کما

قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم: «فصبغون بنور الرحمن عز و جل»

صفت سوم آنست که گفت: لا دلولٌ تُثیرُ الأرضَ و لا تسقي الحرثَ مسلمة لا شية فيها پا کند و هنری و بهروز و نیکو سیرت و روز افزون، نه بعیب رسمیان آلوده، نه بمقام دون همتان فرو آمده، نه رقم دوستی اغیار بریشان کشیده، نه داغ اسباب بریشان نهاده، نه سلطان بشریت بریشان دست یافته، نه قاضی شهوات بریشان حکمی رانده، نه باشکال و امثال گرانیده، نه باختیار و احتیال خود تکیه کرده، چنانک معبود یکی شناسند مقصود یکی دانند و مشهود یکی، و موجود یکی،

هموم رجال في امور كثيرة و همي من الدنيا صديق مساعد  
هر کسی محراب دارد هر سویی باز محراب سنایی کوی او

### النوبة الاولى

قوله تعالی: و اذ قتلتم نفساً و شما آنید که یکی را بکشید، فادار ائمت فيها و در آن کشته پیکار در گرفتید، و الله مُخْرَجٌ و



اللّٰهُ بِيْرُونَ اَرْنَدَه اَسْت وَ اَشْكَارَا كَنْنَدَه مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُوْنَ اَنْجَه شَمَا پَنَهَان مِيْدَارِيْد كِه كَشْنَدَه وِي كِيْسْت.

فَقُلْنَا اضْرِبُوْهُ

گفتیم بزنید این کشته را ببعضها بچیزی از گوشت آن گاو، کَذَلِكْ چنين که دیدید يُحْيِي اللّٰهُ المَوْتِي مردگان را زنده کند، وَ يَرْيَكُمْ آيَاتِهِ و می‌نماید شما را نشانهای توانایی و نیک خدایی خویش لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ تا در یابید شما.

ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ پس سخت گشت دل‌های شما، مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ پس آن نشانهای مهربانی و نیک خدایی که از من دیدید، فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ تا گویی که آن دلها از سختی چون سنگ است أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً بَلْ كِه سخت‌تر از سنگ وَ إِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ وَ از سنگها سنگ است لَمَّا يَنْفَجِرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ که از آن جویها می‌رود، وَ إِنَّ مِنْهَا لَمَّا يَنْشَقُّ از آن سنگ است که می‌شکافد، فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَ آب از آن بیرون می‌آید، وَ إِنَّ مِنْهَا لَمَّا يَهْبِطُ مِنْ حَشْيَةِ اللّٰهِ وَ از آن هست که از بالا بهامون می‌افتد از ترس خداوند، وَ مَا اللّٰهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ وَ خدا از کرد شما ناآگاه نیست.

أَفَتَطْمَعُونَ می‌پسوسید و طمع می‌دارید، أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ که شما را استوار گیرند وَ قَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ وَ گروهی از ایشان بودند يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللّٰهِ که سخن خدای عز و جل می‌شنیدند ثُمَّ يَحْرَفُونَهُ پس آن می‌بگردانیدند، مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ پس از آنک دانسته بودند و شناخته وَ هُمْ يَعْلَمُونَ و ایشان میدانستند که بآنچه می‌گویند دروغ زنان‌اند و گناهکار.

وَ إِذَا لَفُوا الَّذِينَ آمَنُوا وَ چون گرویدگان را ببینند قَالُوا آمَنَّا كَوَيْدِمْ مَا كَرُوَيْدِمْ وَ استوار داشتیم، وَ إِذَا خَلَا بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ وَ آن گه که با یکدیگر افتند بی شما و خالی افتند از شما، قَالُوا يَكْدِيْكُمْ رَا كَوَيْدِمْ أَوْ تُحَدِّثُوْنَهُمْ ايشان را می‌سخن می‌گویند (از توریة) وَ می‌آگاه کنید بما فَتَحَ اللّٰهُ عَلَيْكُمْ از آنچه الله گشاد بر شما لِيُحَاجُّوْكُمْ. به تا فردا بر شما حجت آرند بآن عِنْدَ رَبِّكُمْ نزدیک خداوند شما، أَ فَلَ تَعْقِلُونَ می‌در نیابید؟

### النوبة الثانية

قوله تعالى: وَ إِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَاذَّارْتُمْ فِيْهَا هَر چَند که این آیت در نظم قرآن بآخر قصه گفت اما در معنی اول قصه است که تا آن شخص کشته نشد قصه گاو نرفت. و معنی تدارؤ تدافع است، چنانک قصه در میان قومی افتد این سخن آن باز می‌دهد و آن سخن این رد میکند. وَ إِذْ قَتَلْتُمْ می‌گوید شما یکی را بکشید. یعنی عاملی و در آن کشته خصومت در گرفتید و از خلق پنهان می‌داشتید و خدای عز و جل آن سر آشکارا کرد و کشته پیداء، تا امروز در میان خلق رسوا شد و فردا بعذاب آخرت گرفتار شود.

قال النبي صلى الله عليه و آله و سلم «زوال الدنيا اهن عند الله من قتل رجل مؤمن، و من اعان على قتل مؤمن بشطر كلمة جاء يوم القيمة مكتوب بين عينيه آيس من رحمة الله و اول ما يقضى بين الناس يوم القيمة في الدماء.» و سئل النبي صلى الله عليه و آله و سلم عن القاتل و الأمر «فقال قسمت النار سبعين جزءا فلأمر تسعة و ستون و للقاتل جزء و حسبه.»

وَ اللّٰهُ مُخْرَجٌ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ دليل است که هر که در سرّ عملی کند خیر یا شر طاعت یا معصیت رب العالمین آن عمل آشکارا کند و پنهان فرو نگذارد. از اینجا گفت مصطفی ع: «لو ان احدكم يعمل في صخرة صماء ليس لها باب و لا كوة لخرج عمله للناس كائنا ما كان.»

و قال عثمان بن عفان من عمل عملا كساه الله رداءه ان خيرا فخير و ان شرا فشر.

فَقُلْنَا اضْرِبُوْهُ بِيْعْضِهَا كَفْتِيْم اِيْن كَشْتَه رَا بَزْنِيْد بِلَخْتِي از آن گاو، عكرمه و كَلْبِي كَفْتِنْد از ران گاو لختی بروی زدند.

ضحاک گفت. زبان گاو بروی زدند. ابن جبیر گفت ضرب بعجب ذنبها، لانه اصل البدن و اساسه عليه، ركب الخلق و منه مدة المضغه طولاً و عرضاً، لقول النبي صلى الله عليه و آله و سلم «كل ابن آدم يبلى الا عجب الذنب فانه منه خلق و فيه يرگب».

ابن عباس گفت استخوان اصل گوش بروی زدند که محل حیاة است و محل روح و مقتل آدمی، و قول مختار اینست و تقدیر الآية فقلنا اضربوه ببعضها فضرِب فحیی آن بروی زدند و بفرمان خدای عز و جل زنده شد، و فراهم آمد، و عمزاده خود را گفت انت قتلتنی این بگفت آن گه بیفتاد و بحال مردگی باز شد.

رب العالمین گفت: كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَى وَ يُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ این آیت حجت است بر مشرکان عرب که اصل بعث را منکر شدند، و حجت است بر قومی فلاسفه که بعث اجساد و اعیان را منکراند. فان هذا القتل احیی بعینه یسخب دما. و روی آن ابا رزین العقیلی سئل رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم كيف يحيى الله الموتى؟ قال يا ابا رزین، أما مررت بارض مجدبة؟ قال بلى يا رسول الله قال ثم مررت بها مخسبة؟ قال بلى يا رسول الله قال كذلك النشور.

ثم قست قلوبكم این خطاب با جهودان است. رب العالمین میگوید پس از آنک آیات و روایات قدرت ما دیدید و لطائف حکمت و عجائب صنعت در مرده زنده گردانیدن و کوه از بیخ بر آوردن و بر زور شما بدانستن و آب از سنگ روانیدن و قومی را صورت بگردانیدن پس از این عجایب که دیدید دیگر باره دلهای شما سخت شد کلبی گفت پس از آنک مرده زنده شد و بگفت که کیست کشنده من، ایشان قبول نکردند و گفتند ما نکشتیم، رب العالمین گفت سخت است دلهای شما و سیاه و غلیظ که مرده پیش چشم زنده شد و بگفت که کشنده من کیست و شما می نپذیرید. و قسوة در دل آنست که رحمت و رقت و تواضع در آن نگیرد، و کارهای پسندیده را و انواع خیر را نرم نشود. مصطفی ع گفت «لا تكثرُوا الكلام بغير ذكر الله عز و جل، فان كثرة الكلام بغير ذكر الله قسوة للقلب، و ان ابعد الناس من الله القلب القاسی».

و عن حذیفة قال تعرض الفتن على القلوب عرض الحصير فاي قلب اشربها نكتت فيه نكتة سوداء، و اى قلب انكرها نكتت فيه نكتة بيضاء، حتى تكون القلوب على قلبين قلب ابيض مثل الصفا لا تضره فتنة، و قلب اسود مرید كالکوز مجخياً و امال كفه لا يعرف معروفاً و لا ينكر منكرًا. «پارسی خبر حذیفة آنست که فتنهها بر دلها باز گسترانند چنانک حصیر گسترانند، هر دل که بفتنهها مایل باشد و آن را گیرا بود نکته سیاه بر آن زنند و هر دل که بآن فتنهها در نسازد و آن را منکر شود نکته سپید بر آن زنند پس می داند که دلها بر دو قسم است یکی همچون سنگ سپید سخت که هیچ فتنه در خود نپذیرد، دیگری سیاه خاک آلود همچون کوزه سرنگون چنانک درین کوزه سرنگون آب نماند، در چنین دل خیر و طاعت نماند. رب العالمین دلهای جهودان را این صفت کرد و گفت ایمان بنوبت مصطفی و صدق وی که سر همه خیرات است در دل ایشان نمی شود پس از آنک صدق وی شناختند و دانستند. اینست معنی قسوت در دلهای جهودان.

پس دلهای ایشان با سنگ برابر کرد در سختی و درشتی و گفت فَمَي كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً آن دلها همچون سنگ است بلکه سختتر که از سنگ آب آید و گر چه آب در آن نشود، و از دل سخت نه اجابت آید و نه پند در آن شود. آن گه سنگ را معذور کرد و دلهای ایشان نامعذور، و سنگ خاره را فضل داد بر دل سخت و بتفضیل گفت وَ إِنَّ مِنْ الْحِجَارَةِ لَمَا يَفْقَرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ و از سنگها هست که از آن جویها می رود و از کوهها هست که از آن دجله و فرات و

سیحون و جیحون می‌رود، و إِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَّقُّ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ و از آن هست که می‌شکافد و آب از آن بیرون می‌آید، یعنی آن سنگها که در جهان پراکنده است و از آن چشمه‌ها می‌رود و إِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ حَشِيَّةِ اللَّهِ و از آن هست که از بالا نشیب می‌گیرد و بهامون می‌افتد، همچون آن کوه که برابر طور بود و رب العزة آن وقت که با موسی سخن گفت آن کوه منجلی شد، یعنی پیدا شد بقدر يك بند سر انگشت کهین تا بعضی از آن کوه به شام افتاد و یمن و بعضی خرد گشت، چون ریگ و در عالم بپراکند. مِنْ حَشِيَّةِ اللَّهِ می‌گوید: آن رفتن جویها از آن سنگ و چکیدن آب از آن، و آمدن آن از بالا بهامون، همه از ترس خداوند است جلّ جلاله، یعنی که سنگها که با ترس است و دل این جهودان بی ترس. قومی از اهل تأویل آیت از ظاهر بگردانیدند و بر مجاز حمل کردند و گفتند نسبت خشیت با سنگ بر سبیل تسبّب است نه بر سبیل تحقق، یعنی که ناظر در آن نگرند قدرت الله ببند، خشیت بوی در آید، و تسبیح موات و جمادات که قرآن از آن خبر میدهد هم برین تأویل برانندند و از ظاهر بگردانیدند. و این تأویل بمذهب اهل سنت باطل است که در ضمن آن ابطال صیغت کلام حق است و ابطال معجزه رسول ع و تسبیح سنگ ریزه در حضرت مصطفی ع و تسبیح جفنه که از آن طعام می‌خوردند و حنین ستون که در مسجد رسول خدا شنودند هم ازین باب است و همه در اخبار صحیح است و از معجزات مصطفی است و نشان صحت نبوت وی صلی الله علیه و آله و سلم. اگر از ظاهر بگردانیم بر آن تأویل که ایشان گفتند. هم در آن ابطال صیغت باشد و هم ابطال معجزه رسول، و این در دین روا نیست و مقتضی ایمان نیست. و هم ازین باب است آنچه در قرآن آید که آسمان الله را پاسخ داد که فرمانبرداریم و ذَلِكَ فِي قَوْلِهِ أَتَيْنَا طَائِعِينَ و فردا اندامهای کافر گواهی میدهد بر کافر بسخنی گشاده روشن. چنانکه الله گفت و قَالُوا لَجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا و دوزخ را خشم اثبات کرد آنجا که گفت تَكَادُ تَمَيُّزُ مِنَ الْعَيْظِ و آتش را سخن گفتن اثبات کرد و گفت و تَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ این همه در خرد محال است و همه از دین خداوند ذو الجلال است، دل از آن می‌شورد و خرد آن را رد میکند، و قرآن بدرستی آن گواهی میدهد. و بیشترین معجزه‌های پیغامبران و برهانهای ایشان آنست که در خرد محال است، و الله بر آن چیزها قادر بر کمال است، و پذیرفتن آن دین راست است و اعتقاد درست. و طریق اهل سنت آنست که این همه که بر شمریم اگر چه نادر یافته است پذیرفته داری و از ظاهر بگردانی و از تأویل و تصرف در آن پیرهیزی، و از جمله ایشان نباشی که چون در نیافتند نپذیرفتند، تا الله ایشان را ذم کرد و گفت و إِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ فَسَيَقُولُونَ هَذَا إِنْكَ قَدِيمٌ و این مسئله بسطی دارد و شرحی خواهد اما درین موضع بیش ازین احتمال نکند.

وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ اگر بتا خوانی خطاب با جهودان است یعنی که خدای عز و جل از کردار شما ناآگاه نیست، آنچه پنهان دارید و آنچه آشکارا کنید همه میداند و شما را بآن جزا دهد و فرو نگذارد، و اگر بیا خوانی بر قراءة مکی خطاب با مؤمنان است و قدح در جهودان. با مؤمنان می‌گوید خدای عز و جل از آنچه این جهودان میکنند ناآگاه نیست، آن گه خطاب با مؤمنان گردانید.

و گفت أَ قَتَطْمَعُونَ طمع میدارید که ایمان آرند و شما را استوار گیرند.

و مفسران گفتند این آن گه بود که مصطفی در مدینه شد و جهودان مدینه را بر دین اسلام خواند، و طمع در اسلام ایشان بست و همچنین جماعتی از انصار بودند در مدینه که ایشان را با جهودان نزدیکی بود بحکم رضا ع، و طمع در اسلام جهودان بسته بودند، رب العزة بایشان این آیت فرستاد که طمع مدارید باسلام ایشان، که ایشان از نسل قومی‌اند که در عهد موسی کلام ما بشنیدند در کوه طور، یعنی آن هفتاد مرد که موسی ایشان را با خود برده بود تا کلام حق و



توریه هست که محمد پیغامبرست و نعت و صفت او در توریه مذکور است. آن مهینان جهودان که معاندتر بودند این دیگران را گفتند که چرا ایشان را از توریه می خبر کنید که محمد رسول است از آن خبرها که الله شما را گشاد در توریه. عَلَيكُمْ لِيُحَاجُّوكُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ تا فردا نزدیک خداوند شما حجت آرند بدان ور شما.

پس گفت أَفَلَا تَعْقِلُونَ خواهی از قول آن مهینان نه که کمینان را گفتند، و خواهی خطاب الله گیر با آن مهینان جهودان، و سدیگر وجه ار خواهی، خطاب مؤمنان نه، میگوید أَفَلَا تَعْقِلُونَ اذ تطمعون در نمی یابید که ایشان سخن من تحریف میکنند و از جای خود می بگردانند ایشان شما را براست ندارند و استوار نگیرند.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: وَإِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا قَتَلَ نَفْسٌ مِنْكُمْ مِنْ بَنِي إِدْرِيسَ بْنِ هَارُونَ وَكَانَ إِخْوَتَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَوَضَعْنَاهُمْ فِي قُرْبَانٍ كَبِيرٍ وَكَانَ آيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ وَاذْكُرْ إِسْمَاعِيلَ إِذْ قَرَّبَهُ بَدَاً وَأَنبَتَ إِصْرَهُ رَبُّهُ فَذَبَحَهُ وَشِئْنَا بِكَبِيرٍ وَكَانَ آيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ وَكَانَ آيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ وَكَانَ آيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ

قوله صلى الله عليه وآله وسلم «من قتل نفسه بسم الله فسمه في يده يتحساه في نار جهنم خالدًا مخلدًا فيها ابدًا، و من قتل نفسه بحديدة فحديدته في دية يجأ بها في بطنه في نار جهنم خالدًا مخلدًا فيها ابدًا، و من تردى من جبل فقتل نفسه فهو يتردى في نار جهنم من جبل خالدًا مخلدًا فيها ابدًا»

و آن کس که خود را بشمشیر مجاهدت از روی معنی کشد بنواز و نعیم باقی و بهشت جاویدی رسید. چنانکه رب العزة گفت وَ أَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ. قوم موسی را گفتند زنده را بکشید تا کشته زنده شود، اشارت باهل طریق است که نفس زنده را بشمشیر مجاهدت بکشند بر وفق شریعت تا دل مرده بنور مشاهدت زنده شود، و او که بنور مشاهدت و روح انس زنده شد بحیاء طیبیه رسید آن حیاتی که هرگز مرگی در آن نشود و فنا بآن راه نبرد، و زبان حال بنده اندرین حال میگوید:

گر من بمرم مرا مگوئید که مرد      گو مرده بدو زنده شد و دوست ببرد

پیر طریقت جنید قدس الله روحه یکی را از دوستان وی که از دنیا رفته بود میبست، آن کس انگشت مسبحة جنید را بگرفت، جنید گفت أ حیاة بعد الموت؟ جواب داد که او ما علمت انا لا نموت بل ننقل من دار الی دار «و فی هذا المعنی ما روی عن عبد الملك بن عمير عن ربعي بن محراش قال كنا اخوة ثلاثة، و كان اعبدنا و اصفونا و افضلنا الاوسط منا فغبت غيبة الی السواد ثم قدمت علی اهلی. فقالوا ادرك اخاك فانه فی الموت، قال فخرجت الیه اسعی، فانتهيت الیه و قد قضی و سجدی بثوب، فقعدت عند راسه ابکیه، قال فرفع یده فکشف الثوب عن راسه، و قال السلام علیکم قلت ای اخی أ حیاة بعد الموت؟ قال نعم انی لقیته بروح و ریحان و رب غیر غضبان، و انه کسانی ثیابا خضرا من سندس و استبرق، و انی وجدت الامر ایسر مما تحسبون ثلثا، فاعملوا و لا تغیروا ثلثا و انی لقیته رسول الله فاقسم ان لا یبرح حتی آتیه، فعبجوا جهازی ثم طفأ فکان اسرع من حصاة لو القیت فی ماء، فبلغ عایشه رض فصدقته و قالت قد کنا نسمع ان رجلا من هذه الامة سینکلم بعد موته.

ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ قَسَوْتُ دَلَّ فِي حَقِّ جِهَالٍ نَامِهْرَبَانِي وَ بِي رَحْمَتِي وَ مِنْ رَاحِ حَقِّ دَوْرِي، وَ دَرَّ حَقِّ عَارِفَانِ وَ أَرْبَابِ صَدَقٍ وَ صِفْوَتِ قُوْتِ دَلِّ اسْتِ وَ حَالَتِ تَمَكَّنِ وَ كَمَالِ مَعْرِفَتِ وَ حَالَتِ صَفْوَتِ، چنانکه صدیق اکبر از خود نشان داد که هر که کسی را دیدی که می گریستی و در خود می پیچیدی از استماع قرآن، وی گفتی هکذا کنا حتی قست القلوب اشارت است این قسوت بکمال حال عارفان و جلال رتبت صدیقان در بدایت کار و عنفوان ارادت، مبتدی را بانگ و خروش و نعره

و زاری بود که هنوز عشق وی ولایت خود بتمامی فرو نگرفته بود، پس چون کار بکمال رسد و صفاء معرفت قوی گردد و سلطان عشق ولایت خود بتمامی فرو گیرد، آن خروش و زاری در باقی شود شادی و طرب در پیوندد، بزبان حال گوید.

ز اول که مرا عشق نگارم نو بود      همسایه بشب ز ناله من نغنود  
کم گشت کنون ناله که عشقم بفزود      آتش چو همه گرفت کم گردد دود

وَ إِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَ إِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَقَّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَ إِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ سَنَكْ خاره را بر دل جافی فضل داد و افزونی نهاد، گفت از سنگ آب آید و نرم شود و از ترس خدا بهامون افتد، و دل جافی در نهاد مرد بیگانه نه از ترس خدا بنالد و نه از حسرت بگرید، نه رحمت و رقت در وی آید.

در حکایت بیارند که پیغامبری از پیغامبران خدا بصحرایی بر گذشت سنگی را دید که در نهاد خود کوچک بود و آبی عظیم از وی میرفت بیش از حد و اندازه آن سنگ پیغامبر بایستاد و در آن تعجب میکرد که تا چه حالست آن سنگ را و چه آبت که از وی روانست، رب العزة آن سنگ را با وی در سخن آورد تا گفت ای پیغامبر حق این آب که تو می بینی گریستن منست، که از آن روز باز که بمن رسید از کلام رب العزة که وَ قُوذَهَا النَّاسُ وَ الْحِجَارَةُ که دوزخ را بسنگ گرم کنند من از حسرت و ترس میگیرم. پیغامبر گفت بار خدایا وی را از آتش ایمن گردان وحی آمد بوی، که او را ایمن کردم از آتش. پیغامبر برفت پس بروزگاری دیگر باز آمد و آن سنگ را دید که هم چنان میگریست، و آب از وی روان، هم در آن تعجب بماند تا رب العزة دیگر باره آن سنگ را بسخن آورد، گفت ای پیغامبر خدا چه تعجب کنی باین گریستن من، الله تعالی مرا ایمن کرد از آتش اما گریستن اول از حسرت و اندوه بود و این گریستن از شادی و شکر.

پیر طریقت گفت: «در سر گریستن دارم دراز، ندانم که از حسرت گریم یا از ناز، گریستن از حسرت بهره یتیم و گریستن شمع بهره ناز، از ناز گریستن چون بود این قصه ایست دراز.»

### النوبة الاولى

قوله تعالى: أَوْ لَا يَعْلَمُونَ نَمِيذَانِد ايشان أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ كِه اللَّهَ مِيذَانِد مَا يُسْرُونَ أَنچِه نِهَان مِيذَارِنْد وَ مَا يُعْلِنُونَ (٧٧) وَ أَنچِه أَشكَارَا مِيكَنِنْد.

وَ مِنْهُمْ أُمِّيُونَ وَ هَسْت از جهودان قومی كه نويسنده نهاند لا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ تورية ندانند از نوشته، إِيَّا أَمَانِي مگر چیزی خوانند از فراشنیده، وَ إِنَّ هُمْ إِيَّا يَطُؤُونَ (٧٨) وَ نِيَسْتِنْد مگر بر پنداره كه مِي پِنْدَارِنْد وَ گمان مِي بَرِنْد. فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ وِيل ايشان رَا يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ كه نوشته مِي نويسند بدست خويش ثُمَّ يَقُولُونَ وَ أَن گِه مِي گويند هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ اِين از نَزْدِيك خداست عَز وَ جَل لِيَسْتَنْتَرُوا بِهِ تَمَنَّا قَلِيلًا تَا بَفِرُوخْتِن حَق بِه بهای اندك مِي خرنند، فَوَيْلٌ لَهُمْ وِيل ايشان رَا مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ از آن دروغ كه مِي نويسند بدست خويش وَ وَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ (٧٩) وَ وِيل ايشان رَا از أَنچِه مِي سْتَانِنْد از رشوت.

وَ قَالُوا لَنْ نَمَسَّنَا النَّارُ وَ كَفْتِنْد كه نرسد بكسی از ما آتش دوزخ فردا إِيَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً مگر روزی چند شمرده قُلْ پاسخ كن ايشان رَا وَ كَوِي أَنَحْدُنْمُ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا نَزْدِيكِ اللَّهِ پيمانی گرفته داريد؟ فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ اكر داريد الله عهد خود رَا خِلاف نكنند، أَمْ تَقُولُونَ عَلَيَّ اللَّهُ مَا لَا تَعْلَمُونَ يَا بَر خدای عز وَ جَل چیزی مِي گوييد كه ندانيد.

بَلَى مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً أَرَىٰ هَرَّكَهُ يَوْمَ يُكْفَرُ بِهِ كُنْتُمْ لِآيَاتِنَا عَلَىٰ سُرْحَتٍ وَأَنْتُمْ تُكْفِرُونَ (۸۱) ایشان جاوید در آنند.

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَ إِشَانِ كِه بگرویدند و رساننده را استوار گرفتند و عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و نیکبها کردند اولئک اصحاب الجنة ایشانند که بهشتیان اند هُم فیهَا خَالِدُونَ (۸۲) ایشان در آن بهشت جاودانند.

وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ و عهد گرفتیم و پیمان ستدیم از فرزندان یعقوب لا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ که تا نپرستید جز از الله و بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا و پدر و مادر را نوازند و با ایشان نیکویی کنند وَ ذِي الْقُرْبَىٰ و با خویشان و نزدیکان وَ الْيَتَامَىٰ و با کودکان پدر مردگان وَ الْمَسَاكِينِ و با درویشان وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا و مردمان را نیکویی گوئید، وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ و نماز بهنگام بیای دارید وَ آتُوا الزَّكَاةَ و زکاة مال خویش بدهید ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ پس از آن وصیت که شما را کردیم برگشتید إِلَّا قَلِيلًا مِنْكُمْ مگر اندکی از شما وَ أَنْتُمْ مُعْرِضُونَ (۸۳) و از وفا روی گردانیدید.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: أَوْ لَا يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَ مَا يُعْلِنُونَ این خطاب اگر خواهی منافقان را نه و اگر خواهی جهودان را، اگر منافقان را نهی معنی آنست که این منافقان که با مصطفی ع و با مؤمنان سخن دیگر میگویند و در دل دیگر دارند نمیدانند که الله سر و آشکارای ایشان میداند. آن اندیشه که در دل دارند و بزبان جز زان میگویند یا آن سخن که با یکدیگر میگویند در خلوت پنهان از مسلمانان، الله میداند اگر خواهد پیغامبر خود را و مؤمنان را از سر ایشان خبر کند، حدیث وهب بن عمیر ازین باب است با صفوان بن امیه در حجره نشسته بود. وهب گفت «لو لا عیالی و دین علی لا حبیب أن اکون انا الذی اقتل محمدا لنفسی» اگر نه عیال بودی و دینی که بر منست من قصد قتل محمد کردمی و شغل وی شما را کفایت کردمی. صفوان گفت این کار را چه حیلت سازی و چون بر دست گیری؟ گفت من مردی ام دلآور، او را بفریبم ضربتی زنم، آن گه بر گردم و بکوه بر شوم کس بمن در نرسد. صفوان گفت عیالت با عیال من و دین تو بر من، هان تا چه داری! فخرج فشدح سیفه و سمه، ثم خرج الی المدینة، شمشیر تیز کرد و زهر آلود کرد و بقصد مدینه از مکه بیرون شد. چون در مدینه شد عمر خطاب وی را بدید اندیشه ناک شد. پیش مؤمنان و یاران باز رفت گفت «انی رأیت وهبا قد قدم فرابنی قدومه و هو رجل غادر فاطمیا و بنیکم گفت وهب آمد و از آمدن وی در دلم شك افتاد که وی مردی غدار است، نگر تا مصطفی را خالی نگذارید و یاران همه پیرامون مصطفی ع در نشستند.

وهب آمد و گفت أنعم صباحا یا محمد. قال قد ابدلنا الله خیرا منها السلام. ما اقدمک؟

مصطفی ع گفت خدای عز و جل ما را ازین بهتر تحیتی و سلامتی داده است، چه آورد ترا اینجا؟ گفت آمدم تا اسیرانرا باز خرم. مصطفی گفت ما بال السیف؟

شمشیر چیست که در بر داری؟ گفت یا محمد روز بدر نیز داشتیم و ما را در آن بس ظفری و نجاحی نبود، مصطفی گفت «فما شیء قلت لصفوان و انتم فی الحجر؟» آن چه سخن بود که در حجر با صفوان میگفتی که لو لا عیالی و دین علی؟ وهب گفت هاء! کیف قلت؟ فاعاده علیه. قال وهب قد کنت تخبرنا بخبر اهل السماء فنکذک، فارك تحدثنا بخبر اهل الارض. اشهد ان لا اله الا الله و انک رسول الله. ثم قال یا رسول الله اعطنی عمامتک، فاعطاه النبی صلی الله علیه و آله و سلم عمامته، ثم خرج راجعا الی مکه.

فقال عمر لقد قدم وهب و انه لا بغض الی من الخنزیر و انه رجع و هو احب الی من بعض ولدی.

و اگر جهودان را نهی این خطاب که «أَوْ لَا يَعْلَمُونَ» معنی آنست که نمیدانند این جهودان که الله میداند آنچه پنهان میدارند از عداوت، و آشکارا میکنند از جحود، در نهان دشمنی میدارند با مؤمنان و آشکارا می‌باز نشینند از اقرار، گواهی پنهان میکنند و آشکارا دروغ زن میگیرند.

وَ مِنْهُمْ أُمَّيُونَ الْآيَةِ قِيلَ ان الامی منسوب الی امه‌ای تربی معها و لم يفارقها، فيتعلم ما يتعلمه الرجال ای هم كما ولدوا لم يتعلموا. امی نادبیر است که نداند نیشن و خواندن. مصطفى گفت انا امه امیه لا نکتب و لا نحسب.

و يقال هو منسوب الی الامه التي هي الخلقه. يقال فلان طويل الامه ای الخلقه و القامة. در معنی این آیت دو قول گفته‌اند: یکی آنست که از جهودان قومی‌اند که توریه ندانند نوشتن و خواندن آن، مگر چیزی شنوند از مهتران خویش از دروغها که بر می‌سازند و می‌گویند هذا من عند الله و ایشان را آن معرفت نیست که بدانند که آن دروغ است.

وَ اِنْ هُمْ اِلَّا يَطُّونَ و انگه ظنی می‌برند و یقین نمیدانند که آن حق است و بمجرد آن ظن بر خدا منکر میشوند. باین قول «امانی» بمعنی اکاذیب است. و بقول دیگر «امانی» بمعنی تلاوت و قراءه است، یعنی از جهودان قومی‌اند که از توریه جز تلاوت و قراءه ندانند، احکام شرعی و امور دینی که در آنست و دانستن آن برایشان لازم است می‌دانند و می‌نشناسند، و حق تلاوت آن از تحلیل حلال و تحریم حرام می‌بگذارند، وَ اِنْ هُمْ اِلَّا يَطُّونَ آن که ظن می‌برند که بتصدیق موسی و قبول توریه با تکذیب محمد و ردّ قرآن رستگاری یابند. یعنی که این قوم با ایشان که حق تلاوت آن بگذارند و احکام آن بشناسند و بدان کار کنند کی برابر باشند؟ اگر کسی گوید امیت نعت رسول خداست و آنچه نعت وی باشد دیگران را در آن چه ذم باشد و رب العالمین بر سبیل ذم جهودان را باین صفت یاد کرد؟ جواب آنست که نه هر چه صفت پیغامبر باشد دیگران را هم بران معنی بود، از برای آنکه اتفاق اسم اتفاق معنی اقتضا نمیکند، و نه هر صفتی که در غیر پیغامبر باشد در پیغامبر روا نبود.

نه بینی که اکل و شرب و نوم و نکاح و امثال این خصال که بر عموم مردم رود بر پیغامبر نیز رود، و وی را در آن هیچ عیب نه، و رب العالمین کافران را ذم کرد که بعثت پیغامبر را با وجود این صفات انکار کردند و آن را ضلالت شمرد از ایشان، فقال تعالى وَ قَالُوا مَا لِهَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ، الی قوله... فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا پس میباید دانست که امیت در صفات پیغامبر از امارات نبوت است و دلایل رسالت، که با صفت امیت وحی حق می‌گزارد و بیان علم اولین و آخرین می‌کرد، و ز غیب آسمان و زمین خبر میداد، و خلق را براه حق دعوت میکرد و بر طریق راست میداشت، و تعلیم فرائض و شرایع و مکارم الاخلاق میکرد، پس امیت در حق وی صفت کمال بود، و در حق دیگران نشان نقصان.

قَوْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ مصطفى ع گفت «الويل واد في جهنم يهوى فيه الكافر اربعين خريفا قبل ان يبلغ قعره». قيل معناه ان الذين جعل لهم الويل هم المتبوون لذلك الوادي و قال ابن المسيب لو سيرت فيه جبال الدنيا لماعت من شدة حرها، و گفته‌اند که ویل آواز دادن کافرانست و زاری کردن ایشان در آن عذاب صعب و عقوبت سخت که بایشان میرسد.

محمد بن حسان گفت آن چهار کلمه است که دوزخیان پیارسی گویند «وای از نام وای از ننگ وای از نیاز وای از آز!» وای از نام یعنی وای بر من که در دنیا نام طلب کردم، وای از ننگ که میگفتم نار و لا عار وای از نیاز یعنی





پس رب العالمین ایشان را دروغزن کرد، گفت: قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا يَا مُحَمَّدُ گوی ایشان را که بآنچه می‌گویید پیمانی دارید از حق جل جلاله؟ اگر دارید الله پیمان خود نشکند، پس ایشان را دیگر باره دروغ زن کرد گفت: أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ این ام در موضع بل است، یعنی شما بر خدای عز و جل چیزی می‌گویید که ندانید. ابن عباس گفت روز قیامت که ایشان را در دوزخ چهل سال عذاب کرده باشند هر روزی را از آن چهل روز سالی، خازنان دوزخ گویند: «یا معشر الیهود أما انقضت الایام التي قلتُم فی دار الدنيا؟ قالوا ما ندری. قالت الخزان فقد عذبناکم مقدار اربعین سنة، یا معشر الاشقیاء، فبم تخرجون منها، قالوا کیف نخرج و انت خازن جهنم، فیقول لهم أ کنتم اتخذتم عند الله عهدا بل کذبتم و انتم فیها خالدون» آن گه ایشان را جواب داد «بلی مَنْ کَسَبَ سَیِّئَةً» این بلی بمعنی آری است می‌گوید آری آنچه ایشان می‌گویند که نیست هست. «مَنْ کَسَبَ سَیِّئَةً...» هر که یدی کند یعنی شرک آرد «وَأَحَاطَتْ بِهِ حَاطَتُهُ» ای احاط عمله به فمات علی کفره و در آن شرک و کفر خویش بمیرد. نافع تنها خطیئاته خواند بر لفظ جمع. فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ایشان در دوزخ شوند و جاوید در آن بمانند. این همانست که جایی دیگر گفت «وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكُبَّتْ وَجُوهُهُمْ فِي النَّارِ». و مصطفی ع آتش دوزخ را صفت کرده و گفته

«لنار بنی آدم التي توقدون جزء عن سبعین جزء من نار جهنم، فقال رجل یا رسول الله ان کانت لکافیة قال فأتها فضلت علیها بتسعة و سئین جزء حرا فحرًا اوقدت الف عام فابيضت، ثم اوقدت الف عام فاحمرت، ثم اوقدت الف عام فاسودت فهي سوداء كاللیل المظلم»

و عن ابی سعید الخدری قال «یخرج عنق من النار یوم القیمة

یتکلم یقول انی وکلت بثلاثة: بكلّ جبار، و بمن ادعی مع الله الها آخر، و بمن قتل نفسا بغير نفس، فتنطوی علیهم فتطرحهم فی غمرات جهنم.»

قومی معتزله بظاهر این آیت تمسک کردند و بر عموم برانند و گفتند اهل کبائر و فسق جاوید در دوزخ بمانند بحکم این آیت. و جواب اهل حق آنست که ظاهر آیت عام است اما بمعنی خاص است. که جای دیگر می‌گوید: وَ یَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ یَشَاءُ اینان که در تحت مشیت‌اند اصحاب کبائر و فسق و معاصی‌اند لا محاله، اگر ایشان گویند اینان که در تحت مشیت‌اند تائبان‌اند، این تأویل درست نیست که تائبان را چنین وعید نیاید، از بهر آنک ایشان بی گمان رستگارانند. و اگر گویند که اصحاب صغائرند، هم درست نیست، از بهر آنک صغیره بمذهب ایشان بشرط اجتناب کبائر مغفور است، پس حمل آیت بر آن بعید است. و اگر گویند که منافقان‌اند، منافق خود در درک اسفل است، چنانکه قرآن از آن خبر میدهد و صحابه رسول بکفر ایشان گواهی میدهند. و اگر گویند که کافران و مشرکان‌اند این کافران علی القطع جاوید و در آتش‌اند و آن کس که جاوید در آتش است نگویند او را که در تحت مشیت‌اند، بماند اینجا در تحت آیت اصحاب کبائر و اهل فسق و معاصی که هم ایمان دارند و هم فسق، ایشانند که در تحت عدل و فضل حق‌اند اگر بایشان بفضل نگرد ایشان را بفسق و معصیت خویش بآتش فرستند، اما جاوید در آتش بنمانند، که بشفاعت رسول ایشان را آخر بیرون آرد. و دلیل بر آنک بنده بفسق و معاصی از ایمان بیرون نشود آنست که رب العالمین گفت: فَتَحْرِیرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ کفاره قتل را واجب کرد که گردنی مؤمنه آزاد کند پس اگر آن گردن فاسقه باشد هم رواست. و کفارت را بجاست و اگر بفسق ایمان نماندی روا نبود. و گفته‌اند که اگر بافسق و معصیت ایمان بنماندی با خدمت و طاعت کفر هم نماندی، پس اتفاق است که بخدمت و طاعت از بنده حکم کفر بر نخیزد، همچنین بفسق و معصیت باید که از بنده حکم ایمان بر نخیزد. پس

معلوم شد که آیت مخصوص است و سیئه و خطیئه درین آیت بمعنی کفر و شرک است چنانکه جایی دیگر گفت و لَيْسَتْ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ يَعْنِي أَنْوَاعَ الْكُفْرِ فَكَذَلِكَ هَاهُنَا.

وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ پس از ذکر کافران و رسیدن ایشان در سرانجام به عقوبت جاویدان، ذکر مؤمنان در گرفت و ناز و نعیم ایشان در آن بهشت جاودان، تابنده مؤمن را میان هر دو آیت در خوف و رجا بگرداند. چون صفت بیگانگان شنود و خشم و عذاب خدا در حق ایشان، در خوف افتد، گهی زارد گهی نالد، گهی از آتش فریاد میکند چنانکه مصطفی از پس هر نماز بگفتی

«اللهم انى اعوذ بك من نار جهنم»

پس چون صفت مؤمنان شنود، و مال و مرجع ایشان و فضل و کرم خداوند در حق ایشان، حال در وی بگردد صفت خوف بصفت رجا بدل شود آرام در دلش آید، دست کرم و فضل او را از و هده خوف بیرون آرد، و حال بنده همیشه همچنین باید که بود، گهی با ترس و گداز، گهی با انس و ناز، گهی از بیم دوزخ فریادکنان، گهی بامید بهشت شادان و نازان. در اخبار بیارند که صهیب درم خریده زنی بود، و همه شب بیخواب و بی آرام بودی و از بسیاری سهر نزار و ضعیف شده بود، آن سیده وی او را گفت «افسدت علی نفسك.» ای صهیب تو تن خویش بزبان بردی و از خدمت من باز ماندی، این چیست که تو بدست داری؟ صهیب جواب داد که «ان الله تعالى جعل الليل سكنا لصهييب، ان صهييبا اذا ذكر الجنة طال شوقه و اذا ذكر النار طار نومه.»

وَ الَّذِينَ آمَنُوا يَعْنِي صَدَقُوا بِتَوْحِيدِ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ. وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَعْنِي الطَّاعَاتِ فِيمَا بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ رَبِّهِمْ.

أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ مقيمون في الجنة لا يموتون و لا يخرجون منها ابدًا.

وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ يَعْنِي فِي التَّوْرَةِ، اى امرناهم بذلك فقبلوه. این همانست که در سورة المائدة گفت: وَ لَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ بَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا مِیگوید الله ميثاق بست و پیمان ستد از فرزندان یعقوب و دوازده نقیب فرستادیم، از هر سبطی نقیبی، اسباط بسیار بودند فراوان هزاران، پس از هر سبطی نقیب برگزید موسی با وی بیعت کردی و با وی آن عهد بستى. تا آن نقیب از دیگران بیعت ستدی و با ایشان عهد بستى. اینست که الله میگوید وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ...

پیمان ستدیم از بنی اسرائیل در توریة، و با ما عهد کردند لا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ مکی و حمزه و کسایى بیاء خوانند یعنی تا نه پرستند جز الله باقی بتا خوانند، و معنی آنست که ایشان را گفتیم در پیمان که لا تعبدون الا الله تا نه پرستید مگر الله. معاذ جبل مصطفی را گفت: «یا رسول الله اوصنى. فقال اعبد الله و لا تشرك به شیئا. قال یا رسول الله زدنى، قال اذا اسأت فاحسن، قال یا رسول الله زدنى قال استقم و لیحسن خلقك.»

وَ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ «يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى يَا ابْنَ آدَمَ، انا بَدَاكَ الْإِذْرَمُ فَاعْمَلْ لِبَدَاكَ، كُلُّ النَّاسِ كُلٌّ مِنْهُمْ بَدَا وَ لَيْسَ لَكَ مِنْي بَدَا.»

وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَ در پیمان وصیت کردیم ایشان را بنواختن پدر و مادر، نواخت مادر و پدر در توحید پیوست ایدر و جایهای دیگر در قرآن. قال الله تعالى وَ لَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا. وَ قَضَى رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَ رضاء خود در رضاء ایشان بست در سنت. چنانکه در خبر است: رضاء الله فى رضا الوالدين

و عقوبت ایشان از کبائر کرد، چنانکه مصطفی را از کبائر پرسیدند

فقال الشرك بالله و قتل النفس و عقوق الوالدين و قول الزور

و مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم گفت: نیکی کردن با مادر و پدر فاضلتر است از نماز و روزه و حج و عمره و غزاء، و گفت چه زیان دارد اگر کسی صدقه دهد و بمزد مادر و پدر دهد تا ایشان را ثواب باشد و از ثواب وی چیزی نگاهند.

و مردی در پیش مصطفی ع شد گفت: یا رسول الله من گناهی عظیم کرده‌ام مرا توبه هست یا نه؟ مصطفی گفت: مادر داری؟ گفت نه. گفت خواهر مادر داری؟ گفت دارم گفت شو با وی نیکی کن.

وَ ذِي الْقُرْبَىٰ و ایشان را وصیت کردیم بنواختن خویشان و نیکویی کردن با نزدیکان. در خبرست که هر که عمر دراز خواهد و روزی فراخ با خویشاوندان نیکویی کند و قال صلی الله علیه و آله و سلم «لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى الرَّحْمَ قَامَتْ فَاخَذَتْ بِحَقِّ الرَّحْمَنِ، فَقَالَ لَهَا مَهْ قَالَتْ هَذَا مَقَامُ الْعَائِدِ بِكَ مِنَ الْقَطِيعَةِ قَالَ لَا تَرْضِينَ أَنْ أَصِلَ مِنْ وَصْلِكَ و اِقْطَعِ مِنْ قِطْعِكَ»

و قال صلی الله علیه و آله و سلم حکایه عن الله تعالی انا الرحمن و هی الرحم شققت لها اسما من اسمی، فمن وصلها وصلته و من قطعها بنته».

وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينَ و ایشان را وصیت کردیم در آن پیمان بنواختن یتیمان و درویشان، یتیم پدر مرده است از آدمیان یا نابالغ است. مصطفی ع گفت: لا یتیم بعد لحم.

و از جانوران یتیم آنست که مادر ندارد، و ذلك لان كفالة الولد فی الناس علی غالب الامر و فی الحكم الی الأب، و فی البهائم الی الام. و معنی یتیم افراد است، و منه الدرّة الیتیمة یعنی المنفردة التي لا شبیه لها، و یتامی جمع جمع است یقال یتیم و یتام و یتامی کأسیر و اسری و اساری. وَ الْمَسَاكِينَ و مسکین اوست که چیزی دارد کم از کفایت قوام عیش، او را چیزی می‌در باید.

روی ابو ذر رض قال اوصانی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بحبّ المساکین و الدّو منهم، و اوصانی ان انظر الی من هو دونی، و لا انظر الی من هو فوقی، و اوصانی ان اقول الحق و ان کان مرآ، و اوصانی ان اصل رحمی و ان ادبرت، و اوصانی ان استکثر من قول لا اله الا الله، و لا حول و لا قوة الا بالله فانه من کنوز الجنة. و سلیمان پیغامبر با آن پادشاهی و مملکت چون در مسجد درویشی را دیدی پیش وی بنشستی، گفתי مسکین جالس مسکینا.

وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا و ایشان را وصیت کردیم که مردمان را سخن نیکو گوئید. حسنا و حسنا بفتحین و بتخفیف هر دو خوانده‌اند: بفتحین قراءه حمزه و کسایب و یعقوب و خلف است، و بضم و تخفیف قراءه باقی. و تقدیره: قولوا للناس قولاً حسناً و قولاً ذا حسن ابن عباس گفت و مقاتل «معناه قولوا للناس حقا و صدقا فی شأن محمد فمن سالکم عنه فبینوا له صفته و لا تکتوما امره و لا تغیروا نعته» در کار محمد با مردمان راستی گوئید و درستی، و صفت وی بمگردانید و کار وی از پرسنده پنهان مکنید. سفیان ثوری گفت معناه مروهم بالمعروف و انهوهم عن المنکر

قال النبي صلی الله علیه و آله و سلم «مروا بالمعروف و ان لم تعملوا کله، و انهوا عن المنکر و ان لم تنتهوا عنه کله.» بعضی مفسران گفتند وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا سیاق این هم بر آن وجه است که وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ. فَاعْفُوا وَ اصْفَحُوا الی غیر ذلك من امثاله.

پس این همه بآیت سیف منسوخ گشت.

وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ نماز بهنگام بجای دارید، و شرائط و حقوق آن بجای آرید و زکاة از مال بیرون کنید. زکاة را دو معنی گفته‌اند یکی پاکی و پاکیزگی، که بنده مؤمن مال خود را بزکاة دادن پاکیزه گرداند و تن خود را از وبال مال پاک گرداند، و دیگر معنی زکاة زیاد نیست یعنی که مال چون زکاة وی بدهی زیادت گردد. هر چند ظاهر وی نقصان نماید، اما در باطن زیاد نیست. پس بمعنی پاکیزگی هم چنان است که چاهی را نجاست اندر افتد چند دلو از آن بر کشی چاه و آب آن پاک شود، همچنین مال را شبهت اندر آید چون زکاة بدهی باقی مال پاک شود، و پاک بماند، چنانکه آنجا آب چاه روان شود حکم پاکی گیرد، و این مرد که زکاة بدهد دست وی چشمه جود شود مال وی حکم پاکی گیرد، بجمع کردن مرد باشد بدادن زکاة جوانمرد گردد. و بمعنی دیگر زیادتی و برکت اندر مال پیدا آید، مانند آن که درختی را به پیرایند از وی شاخه‌های نیم خشک ببرند، بظاهر نقصان نماید لکن درخت بآن سبب تازه گردد و زیادتی پیدا آید، هم اندرین جهان ببرکت و هم در آن جهان برحمت.

عبد الله مسعود گفت: من اقام الصلاة و لم يؤت الزكاة فلا صلاة له سلمان فارسی گفت: «ان الصلاة مكيال فمن وقى و وقى له و من طقف فقد علمتم ما قيل في المطففين. و قال عبد العزيز بن عمير الصلاة تبلغك باب الملك، و الصدقة تدخلك عليه، و كان عمر بن الخطاب يقول اللهم اجعل الفضل عند خيارنا لعلمهم يعود و اعلى اولى الحاجة منا.

ثم تولى ثم ايا قليلا منكم و انتم معرضون اين پيمان از بنی اسرائيل گرفتند، و در پيمان اين وصيتها برفت و ايشان در پذيرفتند که وصيت بجای آرند و پيمان نشکنند. رب العالمين گفت: بوفاء آن عهد باز نیامدند یعنی پدران بوفاء باز نیامدند که پيمان بشکستند و برگشتند و از وفا روی بگردانیدند. پس گفت: و انتم معرضون و امروز شما بر پی پدران رفتید و فرمان توریة بگذاشتید، چنانکه ايشان گذاشتند، مگر اندکی از شما که فرمان بجای آوردید و به نبوت مصطفی اقرار دادید، و هم من كان ثابتاً على دينة ثم آمن بمحمد صلى الله عليه و آله و سلم

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: أَوْ لَا يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَ مَا يُعْلِنُونَ كلام خداوندیست معبود موحدان، پاسخ کننده خوانندگان، عالم بحال بندگان، داننده آشکار و نهان، باز خواننده بر گشتگان. یکی را بعبارت صریح باز خواند و پروردگاری خود بروی عرضه کند گوید وَ انیبوا إلى ربكم، یکی را باشارات عزیز خود بخواند و روی دل وی از اغیار بخود گرداند، و خداوندی و پادشاهی خود بروی عرضه کند و گوید: أَوْ لَا يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَ مَا يُعْلِنُونَ عارفان را اشارتی کفایت باشد، چون رب العالمين گفت من سرها دانم و بر نهانیها مطلع ايشان سرّ خویش از غبار اغیار بیفشاندند هیچ پراکندگی در دل خود راه ندادند، و چون گفت من آشکارا دانم، ايشان در معاملت ظاهر با خلق خدای صدق بجای آوردند، از اینجاست که اهل اشارت گفته‌اند: يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ امر بالمراقبة بين العبد و بين الحق وَ مَا يُعْلِنُونَ امر بالصدق في المعاملة و المحاسبة مع الخلق. و در بعضی کتب خدا است ان لم تعلموا اين اراکم فالخلل في ايمانكم، و ان علمتم اني اراکم فلم جعلتموني اهورن الناظرين اليكم؟ و نظیر این آیت آنست که رب العزة گفت: يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَ مَا تُخْفِي الصُّدُورُ اللَّهُ نگرستن چشمها بخيانت میداند، و آنچه در دلها پنهان دارند میداند، و خيانت چشم نگرندگان بتفاوت است از آنک رونندگان بتفاوت اند. خيانت چشم متعبدان آنست که در شب تاريك چون وقت مناجات حق باشد در خواب شوند تا انس خلوت بریشان فوت شود.

به داود پیغامبر وحی آمد که یا داود کذب من ادعی محبتی اذا جنه الليل نام عنی، ا لیس کل حبیب یحب خلوة حبیبه؟ و خلیل را باین خصلت بستود گفت: فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ چون شب درآمدی خواب از چشم وی بر میدی، و همه نظر وی بآثار صنع ما بودی و تسلی بدان یافتی، و بر مؤمنان ثنا کرد و بشب خاستن ایشان بیسندید و گفت: تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ بیدار اند و شبخیزان، جهانیان در خواب شوند و ایشان با ما راز کنند و اندوه و شادی خویش بگویند. بدیم ایشان را هر چه خواهند، و ایمن گردانیم ایشان را از هر چه ترسند. و خیانت چشم عارفان آنست که در غم نایافت وصل دوست اشک خونین نریزند. مردی دعوی دوستی مخلوقی کرد و ایشان را مفارقتی بیفتاد و آن ساعه که از یکدیگر می‌برگشتند. يك چشم این عاشق آب ریخت، و آن چشم دیگر نریخت، هشتاد و چهار سال بر هم نهاد آن يك چشم و برنگرفت. گفت چشمی که بر فراق دوست نگرید عقوبت آن کم ازین نشاید و فی معناه انشدوا:

بکت عینی غداة البین دمعا	و اخری بالبکا بخت علینا
فعاقتب التی بخت بدمع	بان غمضتها یوم التقینا
یک چشم من از فراق یارم بگریست	و آن چشم دگر بخیل گشت و نگریست
چون روز وصال شد جزایش کردم	کاری نگرستی و نباید نگریست

گفته‌اند در فراق دوست چندان گریستن باید که و همت چنان افتد که دوست با اشک آمیخته است و با قطرات اشک در کنارت خواهد افتاد.

تا با دل من گرفتی ای جان تو قرار	من دیده خویش کرده‌ام لؤلؤ بار
باشد که بصحبت سر شکم يك بار	از راه دو دیده‌ام در آبی بکنار

و خیانت چشم صدیقان آنست که در کلّ کون چیزی در چشم ایشان نیکو آید تا بدان نگرند. هر که دوستی حق او را حقیقت بود چشمش از دیگران دوخته شود، ازینجا گفت محمد «حَبَّكَ الشَّيْءُ يَعْمَى وَيَصْمُ» و لقد قالوا:

یا قرة العین سل عینی هل اکتحلت بمنظر حسن مذ غبت عن عینی

وَ مِنْهُمْ أَمْيُونَ صفت امّیت درین آیت بیگانه را ذم است و نشان نقصان وی، و در آن آیت که گفت «الَّذِينَ يَبِغُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ» مصطفی راع مدح است و نشان کمال وی، اشارت است که با هام نامی هام سانی نبود، و اتفاق اسامی اقتضاء اتفاق معانی نکند. و مذهب اهل سنّه در اثبات صفات حق جل جلاله برین قاعده بنا نهادند که از موافقت نام با نام موافقت معانی نیاید. الله را صفت و نعت بسزای خدایی است و خلق از آن دور، و مخلوق را بصفت مخلوقی است و الله از آن پاک، نبینی؟ که الله را عزیز نام است، و یوسف را عزیز خواند؟ عزّت الله بر سزای خویش و عزت مخلوق بر سزای خویش، و باتفاق مسلمانان و با قرار بیشتر کافران الله موجود است و خلق موجود اما خلق موجود است بایجاد الله، و الله موجود است بقیام خویش و بهستی و بقاء خویش. و باتفاق مسلمانان الله زنده است، و زنده در آفریده فراوانست، اما آفریده بنفس و غذا باندازه و هنگام زنده است، و الله بحیاء و بقاء خویش باولّیت و آخریت خویش، بی کی و بی چند و بی چون، و همه خصمان اهل سنت میگویند الله صانع است و مخلوق صانع است، اما مخلوق صانع است بحلیت و آلت و کوشش و اندازه، و الله صانع است بقدرت و حکمت، هر چه خواهد چنانک خواهد هر گه که خواهد. و نظائر این در قرآن فراوانست و بر جمله الله داند که خود چون است چنانک خود گفت چنانست، و بنده دانستن چونی وی را ناتوانست، آنچه الله خود را گفت قبول آن از بن دندانست، و تصدیق آن از میان جانست، و ز

هام نامی هام سانی پنداشتن راه بی راهان است و عین طغیانست. و امید داشتن که الله را بتوهم و جست و جوی دریابم محال است، و آنچه ازین حاصل آید و بال است سلامت دین در پیغام پذیرفتن است و رساننده بیسندیدن و گردن نهادن، و جست و جوی بگذاشتن.

هر که این اعتقاد گرفت و بر طریق راست رفت سرانجام کار وی آنست که رب العزة گفت وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ و گفته‌اند که وَ الَّذِينَ آمَنُوا اِشَارَتِست بدرخت ایمان و نشاندن آن در دل مؤمنان، وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ اِشَارَتِست بشاخه‌های آن درخت و پروردن و بالیدن آن، أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ اِشَارَتِست ببار آن درخت و رسیدن میوه آن.

این آن درخت است که رب العالمین گفت و جای دیگر از آن خبر داد که أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَ فَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا ثَمْرَهُ این درخت نه چون ثمره دیگر درختان است که از سال تا بسال يك بار میوه آرد، بلکه این درخت هر ساعتی بلکه هر لحظه نو میوه آرد، هر یکی برنگی دیگر و بطعمی دیگر و بویی دیگر. حلاوت عابدان از بار این درخت است، سور دل مریدان از بار این درخت است، صفاء وقت عارفان از بار این درخت است. امروز در سرای خدمت بر بساط طاعت ایشانراست بهشت عرفان لا مصروفة عنهم و لا محجوبة، و فردا در سرای وصلت بر بساط ولایت ایشانراست بهشت رضوان لا مَقْطُوعَةٍ وَ لا مَمْنُوعَةٍ وَ فُرْشٌ مَّرْفُوعَةٍ.

وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنْ عَهْدٍ وَ پیمان که با بنی اسرائیل رفت و در تحصیل این خصال پسندیده و تعظیم شرائط درین معظم آن در آیت مذکور است.

در شرع ما همان عهد است و با مؤمنان این امت همان پیمان، و حاصل آن دو کلمه است: التعظیم لامر الله و الشفقة على خلق الله فرمان خدای را تعظیم نهادن، و بر خلق خدای شفقت بردن، وانگه در آن تعظیم صدق بجای آوردن، و درین شفقت رفق کردن. و حقیقت عبودیت همین است. چنانکه گفته‌اند حقیقة العبودية الصدق مع الحق و الرفق مع الخلق مصطفی ع دانست که این صدق و آن رفق کاری عظیم است و باری گران، و آدمی در تحصیل آن نکوشد و رغبت ننماید مگر که در آن ثواب ببیند و بفلاح و نجات رسد، لا جرم بتفصیل ثواب آن يك يك باز گفت و مؤمنان را بآن ترغیب داد، و ذلك فیما

روی سعید بن المسيب عن عبد الرحمن بن سمرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: لقد رأيت الليلة عجباً، رأيت رجلاً من امتي اتاه ملك الموت ليقبض روحه فجاءه برّه بوالديه فدرأه عنه، و رأيت رجلاً من امتي قد استوحشه الشياطين فجاءه ذكر الله عز و جل فخلصه من بينهم، و رأيت رجلاً من امتي قد بسط عليه عذاب القبر فجاءه وضوءه فاستنقذه منه و رأيت رجلاً من امتي قد أخذته الملائكة العذاب فجاءه صلوته فاستنقذته من ايديهم، و رأيت رجلاً من امتي يلهث عطشاً كلما أتى حوضاً منع، فجاءه صيام شهر رمضان فاخذ بيده فسقاه و ارواه، و رأيت رجلاً من امتي و النبيون قعود حلقاً حلقاً، كلما أتى حلقة طرد منها، فجاءه اغتساله من الجنابة فاخذ بيده فاقعده الى جانبي، و رأيت رجلاً من امتي من بين يديه ظلمة و عن يمينه ظلمة و عن شماله ظلمة و من فوقه ظلمة و من تحته ظلمة، فهو متحير في الظلمات، فجاءته حجته و عمرته فاستخرجته من الظلمة و ادخلناه في النور، و رأيت رجلاً من امتي يكلم المؤمنين و لا يكلمه المؤمنون، فجاءته صلة الرحم. فقال يا معشر المؤمنين ان هذا وصول لرحمى فكلمه المؤمنون، و صافحوه و كان معهم، و رأيت رجلاً من امتي يتقى وهج النار و شررها بيده و وجهه، فجاءته صدقته فصارت ظلاً على رأسه و ستراً على

وجهه، و رأیت رجلا من امتی قد اخذته الزبانية فجاءه امره بالمعروف و نهيه عن المنكر، فاستخرجاه و سلماه الى ملائكة الرحمن فكان معهم، و رأیت رجلا من امتی جاثيا على ركبتيه بيّنه و بين الله حجاب، فجاء، حسن خلقه فاخذه بيده فادخله على الله عز و جل، و رأیت رجلا من امتی قد هوت صحيفته تلقاء شماله فجاءه خوفه من الله فأخذه صحيفته فجعلها في يمينه، و رأیت رجلا قائما على شفير جهنم فجاء و جلّه من الله فاستنقذه من ذلك، و رأیت رجلا من امتی قد يهوى في النار، فجاءه بكاءه و دموعه فاستخرجاه من النار و مضى على الصراط، و رأیت رجلا من امتی قد خقت ميزانه، فجاءه افراخه يعنى اولاد الصغار فنقلوا ميزانه، و رأیت رجلا من امتی قائما على الصراط يرتعد كما ترتعد السعفة في يوم ريح عاصف فجاءه حسن ظنه بالله فسكنت روعته و جاوز على الصراط، و رأیت رجلا من امتی على الصراط يرجف احيانا و يجثوا احيانا، فجاءته صلوته على فقامته على قدميه و مضى على الصراط، و رأیت رجلا من امتی انتهى الى ابواب الجنة و قد غلقت كلها دونه، فجاءته شهادته ان لا اله الا الله ففتحت له ابواب الجنة، فدخل.»

رواه ابو عبد البر و ابو موسى في كتاب الترغيب و ابن الجوزي في الوفاء

### النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَ بِيَمَانٍ سَتَدِيمِ از شما لا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ كى خونهای هام دينان خویش نريزيد وَ لَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ وَ هام دينان خویش را از خان و مان بيرون نكنيد: ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ أَنْ كِه اقرار داديد ببيمان وَ أَنْتُمْ تَشْتَهُونَ وَ شما گواهی ميدهيد.

ثُمَّ أَنْتُمْ هَوْلَاءِ پس شما که شمايد تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ هام دينان خویش را ميكشيد، وَ تُخْرِجُونَ قَرِيْقًا مِنْكُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ وَ كَس كس از هام دينان خود از خان و مان بيرون ميكنيد به بيداد، تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِمْ يَكْدِيْكَرًا را يار و هم پشت ميبيد بر رنج نمودن مظلومان، بِالْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ بِيْزِهِ كَارِي وَ افزون جویی وَ إِنْ يَأْتُوْكُمْ أَسَارِي وَ كَر بَشْمَا آيْنِدَ اسيران، تُفَادُوْهُمْ ايشان را مي باز فروشيد، وَ هُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ وَ بر شما حرام کرده ام که ناگرویده از دست رها كنيد زنده، أَ فَنُؤْمِنُونَ بِيَعْضِ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُونَ بِيَعْضِ بِلْخْتِيْ نَامِه من گرويديد و بلختی مي نگرويد. فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ پس چه گوئيد که جزاء آن كس که چنين كند از شما چيست؟ إِنْ خَزِيْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مَكْرَبِيْ أَبِي وَ فرودي که ايشان را درين گيتي است وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ روز رستخيز، يُرْدُونَ وَ از برند ايشان را، إِلَى أَشَدِّ الْعَذَابِ وَ اسخت تر عذاب در دوزخ، وَ مَا لِلَّهِ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ وَ الله از آنچه ميكنيد ناگاه نيست.

أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ ايشان آنند که دنيا خريدند و آخرت فروختند فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ فَرْدَا عَذَابِ دوزخ از ايشان سبك نكنند، وَ لَا هُمْ يُنصَرُونَ وَ ايشان را كسى يارى ندهد و نه فرياد رسد.

وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ دَادِيمِ مُوسَى را نامه وَ قَفَيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ وَ پس او را فرا داشتيم فرستادگان از پيغامبران، وَ آتَيْنَا وَ داديم عيسى ابْنَ مَرِيْمَ عيسى را پسر مريم الْبَيِّنَاتِ نَشَانِهَی روشن پيدا، وَ آيْدِنَاهُ وَ نِيْرُو دَادِيمِ او را بروح القدس بجان پاك از دهن جبريل أَ فَكُلَّمَا جَاءَكُمْ

باش هر گه که بشما آيد رَسُولٌ از فرستادگان يکی، بما لا تَهْوَى أَنْفُسَكُمْ بَأَنْجِه شما را فرا نيابد و هوای شما نخواهد اسْتَكْبَرْتُمْ كَرْدَن كَشِيدَ فَرِيْقًا كَدْبْتُمْ كَرُوْهِي را دروغ زن داريد وَ قَرِيْقًا تَقْتُلُونَ وَ كَرُوْهِي را ميكشيد.

وَ قَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ كَفْتَنَد دِلِهَی ما در غلاف است از اينكه تو مي گویی در نمی يابيم، بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ بَلْ كِه الله بريشان لعنت كرد بآنچه نگرويدند و كافر ماندند، فَكَلِيْلًا ما يُؤْمِنُونَ چون اندك ميگروند و استوار ميدارند.



## النوبة الثانية

قوله تعالى: وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ مفسران گفتند که رب العالمین جل جلاله بنی اسرائیل را بچهار چیز فرمود در توریة و عهد و پیمان گرفت و ریشان که این چهار چیز بجای آرند و خلاف نکنند: یکی قتل ناکردن، دیگر مردمان را از خان و مان خویش بظلم آواره نکردن، سدیگر با یکدیگر به بیداد گری هام پشت نبودن، چهارم اسیران بنی اسرائیل را اگر مرد باشند و گر زن باز خریدن و آزاد کردن. پس ایشان چهار خصلت یکی بجای آوردند و سه بگذاشتند. رب العالمین ایشان را ملامت کرد گفت: وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ این کلمه دو معنی دارد: یکی آنست که خون هم دینان خویش مریزید، چنانکه جای دیگر گفت و لا تقتلوا انفسکم یعنی اهل دینکم، معنی دیگر آنست که خون خود مریزید، یعنی کسی را مکشید که شما را بقصاص باز کشند پس خون خود بکردار خود ریخته باشید و لا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ و برهان دینان خویش ظلم کنید تا ایشان را از خان و مان بیفکنید. ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ یعنی اقرارتم انّ العهد حق فقبلم، پس آنکه اقرار دادید که آن عهد حق است و قبول کردید. و گفته اند که آن قوم که عهد و میثاق با ایشان رفت فرمان بجای آوردند پس فرزندان ایشان نافرمانی کردند و پیمان بشکستند و رب العالمین گفت: وَ أَنْتُمْ تَشْهَدُونَ و شما که فرزندان ایشانید دانسته اید از کتاب و گواهی میدهید که پدران شما عهد قبول کردند و بدان اقرار دادند. فرق میان شهادت و اقرار آنست که شهادت اقراری باشد که با آن اقرار علم و اثبات و یقین بود، و اقرار آن بود که با آن علم و یقین نبود، ازینجاست که منافقان گفتند که «نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ» رب العالمین ایشان را دروغ زن خواند برای آنکه علم و یقین که شرط شهادت است با آن نبود و اگر بجای نشهد نفر گفتند ایشان را دروغ زن نکردی پس آنکه خبر داد از نقض عهد فرزندان و گفت: ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَقُولُونَ أَنْفُسَكُمْ يَعْنِي يَا هَؤُلَاءِ فَاسْتغْنَى عَنْ حَرْفِ النَّدَاءِ لِدَلَالَةِ الْكَلَامِ عَلَيْهِ، پس شما که فرزندان پیمان بشکستید و هام دینان خود را بکشید و به پشتی یکدیگر بر مظلومان زور کردید، و گروهی را از خان و مان خویش آواره گردانیدید.

وَ تُخْرِجُونَ قَرِيبًا مِنْكُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ تَظَاهِرُونَ عَلَيْهِمْ بِالْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ تَظَاهِرُونَ بِنَخْفِيفِ قِرَاءَتِ كُوفِيَانِ اسْتِ، و اصل تظاهر از ظهر است و هو ان يجعل كل واحد من الرجلين الآخر له ظهرا لتقوى به و يستند اليه. سدی گفت این آیت در شأن قریظه و نصیر و اوس و خزرج آمد، و جنگ ایشان در حرب سمیر گفتا قریظه و نصیر جهودان بودند و اوس و خزرج مشرکان، پس قریظه با اوس دست یکی داشتند و نصیر با خزرج همچنین، و با یکدیگر جنگ میکردند. و هر آن یکی از این دو فرقه که بر آن فرقه دیگر غلبه کردی دیار و اوطان ایشان خراب کردی، تا از خان و مان بیفتادندی، و قتل بسیار میکردندی و اسیران میگرفتندی پس همه فراهم می شدند و اسیران را فدا میدادند، و می باز خریدندی اینست که رب العالمین گفت: وَ إِنْ يَأْتُوكُمْ أُسَارَى أُسَارَى وَ أُسْرَى هِرْ دُو خَوَانِدِهَانْدِ، اسْرَى بِي الْفِ قِرَاءَتِ حَمَزَةٌ اسْتِ، اسَارَى قِرَاءَتِ بَاقِي تُفَادُوهُمْ بِا الْفِ قِرَاءَتِ نَافِعِ وَ عَاصِمِ وَ كَسَائِي وَ يَعْقُوبِ اسْتِ وَ تَفْدُوهُمْ قِرَاءَتِ بَاقِي، اسْرَى جَمْعِ اسِيرِ اسْتِ وَ اسَارَى جَمْعِ وَ تَفَادُوهُمْ وَ تَفْدُوهُمْ بِمَعْنَى يَكْسَانِسْتِ، وَ الْاِسْرَ آفَةٌ تَدْخُلُ عَلَي الْاِنْسَانِ فَتَمْنَعُهُ عَنِ الْاَكْثَرِ مَا يَشْتَهِيهِ كَالْمَرَضِ وَ نَحْوِهِ، وَ مَعْنَاهُ وَ اِنْ يَأْتُوكُمْ مَا سُوْرِيْنَ يَطْلُبُوْنَ الْفِدَاءَ فَدَيْتُمُوهُمْ وَ تَفْكَوْنَهُمْ مِنْ اِسْرِ اَعْدَائِكُمْ، وَ هُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ اِخْرَاجُهُمْ اَيْنَجَا تَقْدِيْمِ وَ تَاْخِيْرِ اسْتِ يَعْنِي تَظَاهِرُونَ عَلَيْهِمْ بِالْاِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ وَ هُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ اِخْرَاجَهُمْ، وَ اِنْ يَأْتُوكُمْ اسَارَى تَفَادُوهُمْ كَقْتِ افْزَوْنِي مِيْجُوْنِيْدِ وَ بِيْدَادِغْرِي مِيْكْنِيْدِ كِهْ بَا يَكْدِيْغْرِي هَمْ پِشْتِ مِيْ بِيْدِ تَا مَظْلُوْمَانِ رَا اَزْ خَاْنَهَائِيْ خُوْدِ بِيْفَكْنِيْدِ، وَ حَرَامِ اسْتِ بَرِ شَمَا كِهْ چْنِيْنِ كْنِيْدِ.

آن گه گفت چون بشما اسیران آیند باز خرید و از اسیری رهایی دهید، مجاهد گفت ان وجدته فی يد غيرك فديته و انت تقتله بيدك. و وراء باشد که و هو محرّم علیکم اخراجهم بر جای خویش نهند و تقدیم نکنند، پس معنی آن باشد که اگر بشما آید اسیران را ایشان را می باز فروشید، و حرام کرده‌ام بر شما که کافران را زنده از دست رها کنید.

أَفْتُوْمُونَ بَبَعْضِ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُونَ بَبَعْضِ بِلْحَتِي از کتاب ایمان دارید یعنی بفاء اسیران و بلختی کافر می‌شید یعنی بقتل و اخراج و تظاهر فما جزاء من يفعل ذلك منكم يا معشر اليهود إنا خزني في الحياة الدنيا و يوم القيامة يُردون إلى أشدّ العذاب میگوید ای جهودان قریظه و نضیر پاداش این نافرمانی که کردید شما را در دنیا نیست مگر خواری و بی‌آبی، گزیت از دست، و غل بر گردن و زنار بر میان، و فروم بر روی. و پس از آنک قریظه را کشتند و فرزندان ایشان ببردگی بردند، و نضیر را از خان و مان خویش آواره کردند، و بشام او کردند و مسلمانان بجای ایشان نشستند، این خود عذاب دنیاست و عذاب آخرت ازین صعب تر است، همانست که جای دیگر گفت لهم في الدنيا خزني و لهم في الآخرة عذاب عظیم ثم قال و ما الله بغافل عما تعملون يعلمون بباء قراءت حجازی و بو بکر و یعقوب است، و هر چند که خطاب با قریظه و نضیر است اما از روی وعید عام است میگوید و ما الله بغافل یا معشر المکذبین بآياته، الجاحدين لرسوله، من اليهود و غیرهم، عما تعلمون فی سرکم و علانیتکم و انه تارك لكم حتى يجازيكم على اعمالكم خیرها و شرها أولئك الذين اشتروا الحياة الدنيا بالآخرة فلا يخفف عنهم العذاب و لا هم يُنصرون ایشان آنند که دنیا دنی بر آخرت رفیع برگزیدند و خاسر و خاکسار کسی که دنیا گیرد و عقبی دهد. دنیا دار الغرور است و عقبی دار السرور، عاقل دار الغرور را بر دار السرور اختیار نکند. مصطفی ع گفت «من احبّ دنياه اضرّ بأخرته و من احبّ آخرته اضرّ بدنياه، فأتروا ما بقی علی ما یفنی.

قوله تعالى و لقد آتينا موسى الكتاب اینجا توریة است، جای دیگر آن را فرقان و ضیاء خواند و گفت و لقد آتينا موسى و هارون الفرقان و ضیاء فرقان گفت که حق از باطل بدان جدا شد، و ضیا که دلها بدان روشن گشت، و سرها بدان آشنا. این همچنانست که در سوره المائده گفت إنا أنزلنا التوراة فيها هدى و نور گفته‌اند که چون الله تعالی توریة به موسی فرو فرستاد، بیکبار فرستاد جمله واحده، و موسی را برداشتن و پذیرفتن آن فرمود و کار کردن بدان، موسی طاقت نداشت، رب العالمین با هر آیتی فرشته فرستاد تا بردارند و نتوانستند، پس بهر حرفی فرشته فرستاد، هم نتوانستند که تیسیر ربانی نبود با ایشان، پس الله تعالی بر موسی آسان کرد تا بی رنجی برداشت بار احکام آن و امر و نهی در آن و پذیرفتن آن و کار کردن بدان، الله تعالی ایشان را مثل زد و گفت، مثل الذين حملوا التوراة ثم لم يحملوها كمثل الجمار يحمل أسفارا گفت ایشان را که فرمودند تا توریة در پذیرند و بدان کار کنند و نکردند مثل ایشان راست چون مثل خر است که دفترها دربار دارد لیکن خررازان چه سود که دانش ندارد، همین است صفت جهودان که توریة در دست دارند ایشان را از آن چه سود که دل ایشان در غلاف جهل است و قفل نومیدی بر آن زده.

و فقینا من بعده بالرسل پس از موسی پیغمبران را فرستادیم فرا پی یکدیگر داشته، و از پی ایشان عیسی بن مریم، این همچنانست که حاوی دیگر گفت ثم فقینا علی آثارهم برسینا پس از نوح که پدر همه خلق بود، و ابراهیم که پدر عرب بود، و عبرانیان، پیغمبران فرستادیم هم از نسل ایشان چون اسماعیل و اسحاق و یعقوب و عیص و ایوب و روبیل و شمعون و یوسف و ابن یامین و اسباط و موسی و هارون و داود و سلیمان و زکریا و یحیی.

و آتینا عیسی ابن مریم البینات و از پس ایشان عیسی فرستادیم، و او را دادیم نشانهای روشن و معجزهای آشکارا،

چون مرغ از گل برآوردن، و باد در آن دمیدن، تا مرغی می‌گشت بفرمان خدایی عزّ و جلّ و هو الخفّاش، و نابینای مادر زاد روشن گردانیدن و علت پیسی بمسح دست ببردن، و زنده گردانیدن مرده. گفته‌اند چهار کس را از فرزندان آدم زنده کرد پس از مردگی ایشان: سام بن نوح و عازر و ابن العجوز و ابنة العاشر. و عن ابن شهاب قال قيل لعيسى بن مريم احى لنا سام بن نوح، قال ارونى قبره، فاروه فقام ع، فقال يا سام بن نوح احى باذن الله عز و جل، فلم يخرج ثم قالها الثانية، فاذا شق راسه و لحيته ابيض، فقال ما هذا؟

قال سمعت النداء الاول فظننت انه من الله عز و جل. فشاب لها شقى، ثم سمعت الثانى فعرفت انه من الدنيا فخرجت، فقال مذ كم سنة مت؟ قال منذ اربعة آلاف سنة ما ذهب عنى سكرة الموت، و ايدناه بروح القدس اى جبرئيل ابن كثير هر جا كه قدس آيد در قرآن بتخفيف خواند، گفته‌اند كه روح جبرئيل است و سمي به لأنه ينزل بما يحيى به و يستروح بعمله، قدس خداوند عز و جل است، اضافه الى نفسه لانه كان بتكوين الله عز و جل له روحا من غير ولادة والد و والدة، و عيسى را هم باين معنى روح الله خوانند.

شعبى گفت عيسى بر جبرئيل رسيد گفت السلام عليك يا روح القدس جبرئيل گفت و عليك يا روح الله مفسران گفتند اين هر دو نام بيك معنى‌اند، و اين اضافه بر سبيل تخصيص و تكريم است، و گفته‌اند تأييد عيسى به جبرئيل آن بود كه عيسى نبرو گرفت بجان پاك از دهن جبرئيل كه در مريم دميد، تا بان نبرو گرفت و بى پدر از مادر در وجود آمد، و گفته‌اند كه جبرئيل در همه حال قرين وى بودى در سفر و در حضر و در آسمان. قال يزيد بن ميسرة لم يفارقه ساعة و لم يقرب منه الشيطان لدعوة الجدة، انى اعيزها بك و ذريتها من الشيطان الرجيم. ابن عباس گفت و جماعتى از مفسران كه معنى و ايدناه بروح القدس آنست كه وى را نام اعظم در آموختيم تا مرده بدان زنده ميگردانيد، و خلق را بدان عجائب معجزات مى‌نمود، پس باين قول روح القدس اسم اعظم است، ابن زيد گفت: روح القدس انجيل است، هم بدانمعنى كه قرآن را بدان روح خواند، و ذلك فى قوله اوحينا اليك روحاً من امرنا باز خطاب جهودان در گرفت ا فكلما جاءكم رسول بما لا تهوى انفسكم استكبرتم ففريقا كذبتم و فريقا قتلون پس از آنك پيغامبران را فرستاديم تا معجزها آشكارا كردند، و نشانهاى روشن نمودند، شما راست راه و راست كار نگشتيد، هر گه كه پيغامبرى آيد بشما نه بر وفق دل خواست و هواء شما، گردن مى‌كشيد و ننگ داريد كه بوى ايمان آريد پس قومى را دروغ زن گيريد چون عيسى و محمد ع، و قومى را ميكشيد چنانك يحيى و زكريا و شعيا و غيرهم. قال عبد الله ابن مسعود كانت بنو اسرائيل تقتل فى اليوم سبعين نبيا و يقوم سوق بقلهم من آخر النهار و قالوا قلوبنا غلف جهودان گفتند بر طريق استهزاء و انكار كه دلهاى ما در غلاف است از آنچه تو مى‌گويى، جاى ديگر گفت و قالوا قلوبنا فى اكثة مما تدعوننا اليه دلهاى ما در پوشش است. اكثة و غلف يكي بود، كنان و غلاف هر دو بيك معنى‌اند. مشركان و جهودان اين سخن فراوان گفته‌اند و بدان نوميدان كردن رسول خدا خواسته‌اند، كه ما ترا به پيغامبرى نميدانيم، و فرا آنچه تو آوردى نه مى‌بينيم، و اگر غلف برفع لام خوانى معنى آنست كه قلوبنا اوعية الحكمة دلهاى ما خود پيرايه دانش است و حكمت، و درين قراءت خويشتن را از رسول خدا و قرآن و شريعت اسلام بى‌نياز ميديدند. و معنى ديگر گفته‌اند باين قراءت يعنى كه دلهاى ما پيرايه حكمت است و دانش، هر چه بدان رسد از علم بدانند و دريابد و ياد گيرد، چونست كه سخن تو مى‌درنيابد و فهم مى‌نكند، مگر نه راست است؟ كه اگر راست بودى و حق، دلهاى ما آن را دريافتى چون ديگر سخنان.

رب العالمين گفت بل لعنه الله بكفرهم نه چنانست كه ايشان ميگويند كه ما ايشان را از رحمت خود دور کرده‌ايم و از

درگاه خویش رانده‌ایم. جای دیگر گفت بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ وَ طَبَعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ مهر بر دل ایشان نهادیم تا دانش و حکمت در آن نشود، و جهل و کفر از آن بیرون نیاید از آنست که نمیدانند و در نمی‌یابند. بل حرف عطف است که در سیاق جحد رود و در ظاهر آیت جحد نیست اما در معنی هست، فکانه قال و قالوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ و ليس كذلك بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا مَا يُؤْمِنُونَ این را سه معنی گفته‌اند: یکی آنست که لا يؤمنون منهم الا قليل یعنی اندکی از این جهودان گرویدند چون عبد الله سلام و اصحاب وی. معنی دیگر فقليل ما يؤمنون مافی ایدیهم و یکفرون باکثره باندکی از آنچه ما فرستادیم و فرمودیم بگرویدند و بیشتر فرو گذاشتند، و آن اندک آنست که رب العالمین گفت: وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ. سدیگر معنی لا يؤمنون قليلا و لا كثيرا، اندک و بسیار هیچ می‌نگرند بکم و بیش هیچ در دین نمی‌آیند.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ الآية سیاق این آیت تهدید ظالمانست و تخویف ناپاکان که بر مسلمانان ستم کنند، و در خون و مال ایشان سعی کنند، و بدست و زبان خود ایشان را برنجانند تا از خان و مان بیفتند، نقدی در مسلمانی ایشان خلل است که مصطفی ع گفت: «المسلم من سلم المسلمون من لسانه و يده»

و در دنیا لعنت خداوند بریشان و در عقبی جای ایشان آتش سوزان. يقول الله تعالى: أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعَذرتُهُمْ وَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ تَرَى الظَّالِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا كَسَبُوا وَ هُوَ واقعٌ بِهِمْ وَ يَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ

وَ الظَّالِمِينَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَ الظَّالِمُونَ مَا لَهُمْ مِنْ وَّلِيٍّ وَ لَا نَصِيرٍ. و در قرآن فراوان است ازین تهدید ظالمان و انداز مجرمان. روی ان داود ع نظر الی منجل من نار یهوی بین السماء و الارض، فقال یا رب ما هذا قال هذا لعنتی تدخل بیت کل ظالم. و قال سعید بن المسيب: «لا تملئوا اعینکم من اعوان الظلمة الا بانکار من قلوبکم، لکیلا تحبط اعمالکم الصالحة. و قال الحسن من دعا الظلم بالبقاء فقد احب ان يعصى الله عز و جل، الظالم و المعین علی الظلم و المحب له سواء.» و قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم: «قال الله تعالى لا تدخلوا بیوتا من بیوتی و لاحد من عبادی عند احد منکم ظلامه فائی العنه ما دام قائما یصلی حتی یرد تلك الظلامه الی اهلها.

و قال صلی الله علیه و آله و سلم لا یقفن احدکم علی رجل یقتل ظلما فان اللعنة تنزل من الله علی من یحضره اذا لم یدفعوا عنه.

و قال ابو الدرداء «ایاک و دعوات المظلوم فانهم یصعدن الی الله تعالی کانهن شرارات نار.» و قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم: «ایها الناس اتقوا الله، فلا یظلم مؤمن مؤمنة الا انتقم الله من الظالم یوم القيامة و ذلك اذا کان عز و جل بالمرصاد، و هو القنطرة الاعلی من الصراط، یقول و عزتی لا یمربی الیوم ظلم ظالم.

گفته‌اند این ظلم ظالم از حرص وی خیزد بر دنیا و راندن شهوات، که چون همگی وی دوستی دنیا بگرفت و شهوات بروی مستولی شد دل وی تاریک گردد، و رقت و سوز در وی نماند. پس شفقت برخیزد و بر خلق خدا ظلم کند، و اثر این تاریکی فردا در قیامت پدید آید، چنانکه مصطفی ع گفت: الظلم ظلمات یوم القيامة نه یک ظلمه خواهد بود بل ظلمات بسیار خواهد بود، چنانکه امروز نه یک شهوتست بلکه شهوات بسیار است، پس چون سر همه ظلم دوستی دنیا است هر کس که دوستی دنیا از دل خود بیرون کند شهوات بروی مستولی نشود، و در دل وی رقت و سوز بماند، و بر همه

خلق خدا مهربان بود، تا اگر سگی بیند شفقت از وی باز نگیرد، و او را نیازارد بلکه او را بنوازد، چنانکه عیسی ع کان یسیح ببعض بلاد الشام اذا اشدت به المطر و الرعد و البرق فجعل يطلب شيئاً يلجأ اليه، فرفعت له بخيمة من بعيد، فاتاها فاذا فيها امرأة، فحاد عنها فاذا هو بكهف في جبل، فاتاه فاذا في الكهف اسد، ثم قال الهی جعلت لكل شيء مأوى ثم لم تجعل لي مأوى، فاجابه الجليل مأواك عندي في مستقر رحمتی، لازوجنك يوم القيمة مائة حوراء و لأطعمتك في عرسك اربعة آلاف عام يوم منها كعمر الدنيا، و لأمرن مناديا ينادي اين الزهاد في دار الدنيا و راوا عرس الزاهد عیسی بن مریم ع ثم أنتم هؤلاء اهل معانی درین آیت لطیفه‌های نیکو گفته‌اند: یکی آنست که تَقُولُونَ أَنْفُسَكُمْ اشارت میکند که شما بعمل ناپسنیده و فعل نکوهیده خود را در گرداب عقوبت می‌اوکنید و آن عقوبت شما را بجای قتل نفس است، یعنی مکنید چنین و تن خود را بدست خویش مکشید، همانست که جای دیگر گفت و لا تَقُولُوا أَنْفُسَكُمْ.

و آنچه گفت: تُخْرِجُونَ قَرِيبًا مِنْكُمْ مِنْ ديارهم اشارت میکند که شما بعضی قوتها از نهاد خود و از مقتضی آفرینش خویش می‌بگردانید، و آن را ضایع می‌گذارید، چنانکه مثلاً قوت عامله از بهر آن در نهاد آدمی آفرینند تا بدان عمل کند و بجای خویش استعمال نماید، پس اگر تقصیر کند یا نه بر جای خویش استعمال کند از محل خویش بگردانیده باشد. راست چنان باشد که کسی را از سرای خویش بیرون کنند.

و آنچه گفت: وَ إِنْ يَأْتُوكُمْ أَسَارِي تُفَادُوهُمْ اشارت میکند که دیگران را راه می‌نمائید و خود گمراه میشوید، دیگران را بند میدهید و خود بند می‌نه پذیرید. چنانکه جای دیگر گفت أ تَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ.

أُولَئِكَ الَّذِينَ اسْتَرَوْا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ در قرآن نظائر این فراوانست منها قوله تعالى: وَ رَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ اطْمَأَنُّوا بِهَا أَخْلَدُوا إِلَى الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ وَ آتَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بَلْ تُؤْتِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا میگوید ایشان که دنیا خردند و عقبی فروشدند و هواء نفس بر رضاء مولی اختیار کنند فلا يُخَفِّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ عذاب ایشان را پایان پدید نکنند، و آن عذاب بریشان سبک نکنند نه در دنیا و نه در عقبی، در دنیا عذاب ایشان جمع مال است و طلب حرمت و جاه و شره و حرص نفس امّاره و هو المشار اليه بقوله إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا و آن طلب و شره ایشان را غایتی نیست، تا در آن غایت خفتی پدید آید.

آن گه گفت وَ لَا هُمْ يُنصَرُونَ ایشان را در آن مال نصرتی نیست نه در دنیا نه در عقبی: در دنیا آنست که صاحب مال بوقت مرگ گوید ما أغنى عني ماليه و در عقبی آنست که رب العالمين گفت: مِنْ وَرَائِهِمْ جَهَنَّمُ وَ لَا يُعْنِي عَنْهُمْ مَا كَسَبُوا شَيْئًا.

وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ اشارتست بنواخت موسی بن عمران.

میگوید وی را کتاب توریة دادیم که هم نورست و هم ضیاء و هم فرقان، ضیاء دل مؤمنان، نور دل دوستان، آرام جان مریدان.

آن گه گفت وَ قَفَّيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ پیغامبران را فرستادیم پس از وی فرا پی یکدیگر داشته و هر یکی را نو تشریفی و دیگر خاصیتی و نواختی داده: آدم را در خلقت کرامت، ادریس را زندگانی تا قیامت، نوح را اجابت دعوت، ابراهیم را خلعت خلت، اسماعیل را فدا کبش بکرامت، داود را آواز بنغمت و ملک و نبوت، سلیمان را ملک عظیم و علم و رسالت و سخن گفتن و مرغان و جن و شیاطین و باد را اطاعت، یحیی بن زکریا را عصمت، موسی را مکالمت بی واسطه، پیغامبر ما را سید اهل زمین و سما را، مهتر و پیش رو انبیا را، هر چه جمله پیغامبران را داد از نواخت و کرامت آن

همه مصطفی را ارزانی داشت، وانگه او را بریشان افزونی و برتری داد.

اگر آدم را در خلقت کرامت بود که ید صنعت الله بوی رسید، مصطفی را همین نواخت بود و بر آدم فضل داشت، که آدم هنوز از آب و گل بود، هنوز در و نه فهم بود نه فطنت نه استیناس بود نه مشاهدت که ید صنعت حق بوی رسید، باز مصطفی شب معراج با دانش و عقل بود، با مشاهدت و مؤانست بود، که ید صنعت حق بوی رسید. چنانکه در خیرست: فوضع یده بین کتفی فوجدت بردها بین ثدیی و اگر ادريس را مکان عالی داد عالی‌تر از مقام مصطفی نبود، که الله گفت فکان قاب قوسین أو أدنی.

و اگر نوح را بر کشتی نشانند و دشمن را بدعاء وی هلاک گردانید، مصطفی را بر براق نشانند و از براق بر معراج و از معراج بر رفر تا بدید عجائب ملکوت عزت و بیافت اجابت دعوت و قبول شفاعت در حق امت، و اگر ابراهیم را ملکوت آسمان و زمین بنمود و نام وی خلیل نهاد، مصطفی را جلال و جمال بر کمال خود بنمود، و نام وی حبیب نهاد، و اگر موسی بر طور سخن حق بشنید، مصطفی بر عرش عظیم با حق هام راز بود و هام گفتار و هام دیدار، خلوت گاهی بود او را که نه فرشته مقرب را و آن اطلاع بود نه پیغامبر مرسل را در آن جای، چنانکه گفت لی مع الله وقت لا یسعی فیہ ملک مقرب و لا نبی مرسل.

مقام لدی سدرۃ المنتهی لاحمد لا شک للمصطفی  
فقد کان بالقرب من ربّه علی قاب قوسین لما دنا  
فما مثل احمد فیمن مضی من الرسل فی سالف من وری

أَفْکَلَمَا جَاءَکُمْ رَسُولٌ سَخَنَ بَاز بوعید و تهدید جهودان باز آورد گفت هر چند این پیغامبران ما نشانهای روشن نمودند و معجزه‌های صادق آشکارا کردند، اما آن جهودان از خود رائی قدم بیرون ننهادند، بر آنچه دل ایشان خواست قبول کردند و آنچه نخواست بگذاشتند و نه پذیرفتند، لا جرم بد سرانجامی که سرانجام ایشانست و بد جایگاهی که مقام ایشانست. مصطفی ع گفت: «اشتد غضب الله علی من قتل نبیاً و علی من قتله نبی»

و قال «کل ذنب عسی الله ان یغفره الا من مات مشرکاً، او مؤمن یقتل مؤمناً متعمداً»

و قال ع «لزوال الدنيا اھون عند الله من قتل رجل مسلم و لو ان اهل السماء و الارض اشرکوا فی دم مؤمن لاکبھم الله فی النار، یجیء المقتول بالقاتل یوم القیمة ناصیته و رأسه بیده و أوداجه تشخب دما یقول یا رب قتلنی حتی یدنیہ من العرش.»

و قالوا قلوبنا غُفَّ اشارت آیت آنست که دل بیگانگان در پرده شقاوت است رب العزة چون کسی را مهر شقاوت بر دل نهد، و رقم نابایست بروی کشد، از اول دل وی سخت گرداند. چنانکه گفت ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُکُمْ مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ پس سیاه گرداند کلاً بل ران علی قلوبهم پس غاشیه بی دولتی بسر او در کشد قلوبنا غُفَّ پس قفل بیگانگی بر آن زند ام علی قلوب أفعالها پس بمهر نومیدی ختم کند، ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم آن گه بسگه جدایی ضرب کند بل طبع الله علیها بکفرهم آن گه بیکبارگی و خودش برگرداند و نُقِلْبُ أُفِدَّتْهُمْ. آن گه ندا در عالم دهد که ما این دل را نخواهیم و نمی‌پسندیم أولئك الذین لم یرد الله أن یتھر قلوبهم نعوذ بالله من سخطه و نقمته.

النوبة الاولى

قوله تعالى: و لَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ و چون بایشان آمد نامه من عند الله از نزدیک خداوند مُصَدِّقٌ استوار گیر و گواه لما

مَعَهُمْ تَوْرِيَةً رَا كَه بَا ايشانست وَ كَانُوا مِنْ قَبْلُ وَ ايشان جهودان از پيش ما يَسْتَفْتِحُونَ مِي نصرت خواستند برسول خدا عَلَي الَّذِينَ كَفَرُوا بر دشمنان خویش كه كَافِرَان بودند قَلَمًا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا چون بايشان آمد آنچه شناختند كَفَرُوا به بوى كافر شدند فَلَعَنَهُ اللَّهُ عَلَي الْكَافِرِينَ پس اكنون لعنت خدا بر كافرين.

بِسْمَا اشْتَرَوْا به اَنْفُسَهُمْ ببد چیزی خويشتن بفروختند اَنْ يَكْفُرُوا كه كافر ميشوند بما اَنْزَلَ اللَّهُ بآنچه فرو فرستاده الله، بَعْثًا حَسَدًا رَا اَنْ يُنَزَّلَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ مِي فرو فرستد از فضل خویش عَلَي مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ بر آن كه خواهد از رهيگان خويش فَبَاؤُ بِغَضَبِ خويشتن را بخرم خدای آوردند وَ بخرم وى باز گشتند عَلَي غَضَبِ خشمى بر خشمى وَ لِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ وَ كافرين راست عذابى خوار كننده.

وَ اِذَا قِيلَ لَهُمْ وَ چون ايشان را گویند. اَمِنُوا بگرويد بما اَنْزَلَ اللَّهُ بآنچه الله فرو فرستاد قَالُوا بجواب گفتند نُوْمِنُ بما اَنْزَلَ عَلَيْنَا ايمان بدان آريم كه بر ما فرستادند، وَ يَكْفُرُونَ وَ كافر ميشوند بما وَ رَاءَهُ بهر چه جز زان است وَ هُوَ الْحَقُّ وَ آنچه ايشان را و از آن خواندند راست است و درست، مُصَدِّقًا لِمَا مَعَهُمْ استوار گير و گواه آنچه با ايشان است از توريه قل رسول من گوى ايشان را قَلِمَ تَقْلُونَ اَنْبِيَاءَ اللَّهِ چرا پيغامبران الله را مى کشيد؟ مِنْ قَبْلُ از پيش ما اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اِگر بفرستاده من گرويدگانيد.

وَ لَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَى بَدْرَسْتِي كه آمد بشما موسى بِالْبَيِّنَاتِ با پيغامهاى روشن و نشانههاى راست، ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعَجَلَ پس آن كه گوساله را بخدايي گرفتيد مِنْ بَعْدِهِ پس غايب شدن موسى و رفتن وى به طور وَ اَنْتُمْ ظَالِمُونَ وَ شمايد بچنان ستم بر خود ستمكاران.

وَ اِذْ اَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَ پيمان ستديم از شما وَ رَفَعْنَا فَوْقَكُمْ الطُّورَ وَ كوه زبر شما برداشتيم، خُدُوا مَا اتَيْنَاكُمْ كَفْتِيم بگيريد آنچه شما را داديم بِقُوَّةٍ بعزم راست و تصديق درست، وَ اسْمَعُوا و پيغام نيوشيد و پذيريد، قَالُوا سَمَعْنَا كَفْتِيم شنيديم وَ عَصَيْنَا و نافرمان شديد، وَ اشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمْ وَ در دلهاى ايشان دارند الْعَجَلَ دوستى گوساله بكفرهم از كافر دلى ايشان قل رسول من گوى بَسْمَا يَأْمُرُكُمْ به اِيْمَانِكُمْ به بد چیزی مي فرمايد ايمان شما را اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اِگر بفرستاده ما گرويدگانيد.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: وَ لَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ كِتَابَ اِنجاء قرآن است ميگويد چون كتاب ما قرآن با محمد بايشان آمد، كتابى كه موافق توريه و انجيل است، از آن روى كه در بيان اصول دين خداوند همه يكسان اند و موافق يكديگر. و اليه الاشارة بقوله عز و جل شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا الْآيَةَ و گفته اند مُصَدِّقًا لِمَا مَعَهُمْ معنى آنست كه قرآن راست دارنده و استوار گيرنده توريه است كه در توريه بيان نعت محمد و تحقيق نبوت و رسالت وى بود و قرآن بر وفق آن آمد، پس آن را مُصَدِّق باشد و گواه راست.

وَ كَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَي الَّذِينَ كَفَرُوا حَقِيقَةَ الْفَتْحِ الْفَتْحِ الْفَتْحِ، وَ هُوَ عَلَي ضَرْبَيْنِ مِنْ دِينِي وَ دَنِيوِي. فَتَح. بر دو قسم است: يكي آنست كه الله تعالى بنده را نصرت مي دهد در كار ديني تا در علم و هدايت و راه آسايش بروى گشاده شود، و اليه الاشارة بقوله تعالى اِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا وَ بقوله تعالى فَعَسَى اللَّهُ اَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ اَوْ اَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ. قسمي ديگر فَتَحِ دَنِيوِي است كه الله بنده را نصرت مي دهد در كار دنيوي تا در لذت و راه آسايش بروى گشاده شود، و اليه الاشارة بقوله تعالى قَلَمًا نَسُوا مَا دُكِّرُوا به فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ اَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ. اما سبب نزول اين آيت آن بود كه سعيد جبير گفت: در

جاهلیت جهودان ساکنان مدینه بودند، و کفار عرب بجنگ ایشان بیرون آمدند، و ایشان را در مدینه قلعتها بود استوار کرده و محکم، چون با عرب جنگ در پیوستند اگر هزیمت بریشان آمدی به قلعتها پناه گرفتندی و عرب بیپایان قلعه نشستند و ایشان را حصار میدادندی. چون کار بریشان تنگ شدی و ضعف ایشان پیدا گشتی، دستها برداشتندی سوی آسمان و به محمد که رسول آخر الزمان است نصرت خواستندی و گفتندی اللهم انا نستنصرک بالنبی محمد عبدک و رسولک نزلنا هذا البلد ننتظر زمان الخروج فننصره بار خدایا دانی که نشسته‌ایم در این شهر منتظر پیغمبر آخر الزمان محمد عربی، نشسته‌ایم تا بیرون آید و او را یار باشیم و نصرت دهیم، و پیغامش استوار گیریم، خداوند باحق وی که ما را بر دشمنان نصرت دهی، رب العالمین گفت فلما جاءهم ما عرفوا كفروا به چون بایشان آمد آنچه شناخته بودند و دانسته و از کتاب خوانده که حق است و راست، اول کسی که کافر شد ایشان بودند، هم پیغام را و هم رساننده فرمانرا بدروغ داشتند.

سلمة بن سلام از بدریان بود گفت جهودی بنزدیک ما بود گفت: «اظلمکم زمان نبی الحرم الذی یرکب البعیر، و یلبس الشملة، یأکل الکسرة، و یقبل الهدیة، و لا یأکل الصدقة.» اینک روزگار پیغامبر آخر الزمان در آمد، وقت بیرون آمدن وی در رسید آن پیغامبر که ننگ ندارد و بر شتر نشیند و شمله در پوشد، و نان ریزه پیش نهد و بخورد، و هدیه قبول کند، و از صدقه هیچ نخورد. و آن گه گفت و ان یکن منکم احد یدرکه فهذا. و اشار الیه اگر کسی از شما او را دریابد این مرد باشد یعنی سلمة، قال سلمة فلم یلبث ان قدم رسول اللہ ص، قلنا له و اللہ ائه لهو؟ قال نعم و لکنی لا ادع الیهودیة سلمة گفت بسی بر نیامد که رسول خدا بما آمد و پیغام حق آورد، و ما گفتیم آن جهود را که و اللہ این پیغامبر آنست که تو گفتی و جزوی نیست، جهود گفت آری هموست که من گفتم، و لکن من دین جهودی بنگذارم.

صفیه بنت حیی بن اخطب گفت: که چون مصطفی ع در مدینه آمد پدرم حیی بن اخطب و عم من ابو یاسر اخطب هر دو بامداد بغلس بیرون شدند بقصد آن تا بدانند که محمد پیغامبر هست یا نه. گفت بوقت آنکه آفتاب فرو شد بخانه باز آمدند شکسته و کوفته غمناک و حزین، و ایشان مرا می‌نواختندی نیک هر بار، آن ساعت که پیش ایشان رفتم بر عادت خویش و بمن التفات می‌نکردند، و هیچ مرا نمی‌نواختند، و از اندوه و دلنگی پروای من خود نداشتند. آن گه بو یاسر به پدرم حیی میگفت أ هو هو؟. گویی او اوست؟ پدرم گفت نعم و اللہ قال و تعرفه و تغشّه؟ قال نعم، قال فما فی نفسک منه؟ قال عداوته و اللہ ما بقیت.

رب العالمین ایشان را گفت فلعنة اللہ علی الکافرین لعنت خدای بر کافران، و لعنت راندن باشد و ناپذیرفتن، چون ایشان را در ازل رانده بود آن شناخت و دانش که ایشان را بود هیچ سود نداشت. «من قعد به جدّه لم ینهض به جدّه» کار جدّ ازیلی دارد نه جدّ حالی، آنجا که عنایتست پیروزی را چه نهایت است، جهودان که معرفت و دانش داشتند چون عنایت با ایشان نبود آن معرفت ایشان را و بال بود، و سبب عقوبت و نکال بود. لعنت خداوند بریشان و خشم بر سر خشم جزاء ایشان، و صعاليک المهاجرین نادان فرا سر کتاب و سنت شدند، چون عنایت ازیلی با ایشان بود کار ایشان بجایی رسید که مصطفی ع با ایشان نصرت میخواست بر دشمن. در خبرست که کان یستفتح بصعاليک المهاجرین و صعاليک المهاجرین ایشانند که رسول خدا ایشان را صفت کرده در آن خبر که ثوبان روایت کرد

قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آله و سلم «حوض ما بین عدن الی عمان شرابه اشدّ بیاضاً من اللبن و احلی من العسل، من شرب منه شربة لا یظمأ بعدها ابدا و اول من یرده صعاليک المهاجرین. قلنا و منهم یا رسول اللہ؟ قال الذنس



الثياب الشعث الرؤوس الذين لا تفتح لهم ابواب السدد و لا يزوجون المنعمات الذين يعطون ما عليهم و لا يعطون ما لهم.»

بِسْمَا اسْتَنَرُوا الآية بسئ يستعمل في مجموع المذام كما ان نعم يستعمل في مجموع المحامد، و معناه بسئما باعوا به حظ انفسهم من الثواب بالكفر بالقرآن به بد چیزی خویشان را بفرختند و ثواب آن از دست بدادند، که به قرآن کافر شدند. رب العالمین میگوید آنچه کردند بیعی کردند و حسد بردند که ما نبوت بفرزندان اسماعیل دادیم نه بفرزندان اسحاق، ذلك فضل الله يؤتیه من یشاء، این نبوت و رسالت فضل و کرم خداوندست، آن کس را دهد که خود خواهد. و قال تعالی الله أعلم حیث یجعل رسالتة و معنی بغی حسد است تا در دلست آن را حسد گویند و چون ظاهر شود بغی گویند و این حسد آفتی عظیم است در راه مؤمنان، آن را که حسد ببوکند هیچ عبادت و طاعت او را بر ندارند.

الحسد يأكل الحسنات كما تاكل النار الحطب.

ابلیس افتاده حسد بود لا جرم عبادت چندین هزار ساله او را از و هده لعنت بیرون نیاورد، و زلت آدم که از شهوت بود نه از حسد توبه وی لا جرم مقبول گشت، و کار وی آسان شد، انس مالک گفت مصطفی ع با یاران نشسته بود گفت:

«یطلع علیکم الآن رجل من اهل الجنة»

هم اکنون مردی از اهل بهشت درآید، مردی انصاری در آمد و نعلین در دست چپ داشت و آب از محاسن وی قطره قطره می افتاد، از تجدید وضوء، آن روز گذشت، دیگر روز مصطفی ع هم چنان گفت و همان مرد در آمد هم بر آن صفت، سدیگر روز همین حال برین نسق بر رفت. عبد الله عمرو عاص گفت من بهانه گرفتم و بخانه آن مرد انصاری رفتم، و سه شب با وی بماندم، و در اعمال وی اندیشه میکردم، ندیدم از وی عمل بسیار، اما اندر میانه شب هر گه که بیدار شدی ذکر وی و تسبیحی بر زبان وی برفتی، و بوقت نماز بامداد برخاستی و وضویی تمام کردی. پس عبد الله گفت چون عبادت فراوان از وی ندیدم آنچه شنیده بودم از مصطفی ع با وی راندم و گفتم چه عمل داری بیرون ازین که موجب این ثواب است؟ قال لا اجد فی نفسی غلًا لاحد من المسلمین، و لا احسده علی خیر اعطاه الله اياه. قال له عبد الله هذا الذی بلغك و هی التی لا نطیق.

فَبَاؤُ بِغَضَبٍ عَلَى غَضَبٍ دو خشم خداوند بریشان: یکی بدانک به عیسی کافر شدند، و دیگر آنکه به محمد کافر شدند. سدی گفت يك خشم بدانک عبادت گوساله کردند، دیگر آنک با محمد کافر شدند و قرآن قبول نکردند. و گفته اند: يك خشم بدانست که به محمد کافر شدند، و دیگر بانک گفتند يَدْ اللهُ مَعْلُولَةٌ يد خداوند بسته است، که روزی بر ما تنگ کرده است، و نبوت از ما باز گرفته، رب العالمین گفت غُلْتُ أُبْدِيهِمْ دست ایشان به بستند تا هرگز از ایشان کسی نبینی که نفقه فراخ کند بر خویشان یا بر کسی، مگر اندکی، وَ لَعْنُوا بما قالوا و لعنت کردند بریشان بانچه گفتند، آنکه گفت بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ بلکه دو دست خداوند گشاده است، نفقه میکند چنانک خواهد، يد اثبات کرد و غلّ نفی کرد. و روایت درست است از مصطفی ع که گفت يد الله ملأى لا تغيضها نفقة سخاء الليل و النهار. أ رأيتم ما انفق منذ خلق السماوات و الارض؟ فانه لم ينقص ما فى يمينه، و عرشه على الماء، و بيده الأخرى الميزان يخفض و يرفع. آن گه گفت وَ لِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُّهِينٌ تا بدانی که عذاب موحدان تأدیب و تطهیر است، نه اخزاء و اهانت.

عَذَابٌ مُّهِينٌ کافرانراست ایشان که جاوید در دوزخ بمانند، و مؤمنانرا اگر عذابی رسد بر سبیل تمحیص و تکفیر بود يك چندی، وانگه از پس آن رحمت ابدی و عزت سرمدی و نعمت جاودانی.

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا نُوْمِنُ بِمَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا وَ چون جهودان را گوئيد ايمان آريد به قرآن که به محمد فرو فرستاديم ايشان گويند ما ايمان بدان آريم که بما فرو فرستادند بزبان عبری يعنى تورية.

وَ يَكْفُرُونَ بِمَا وَرَاءَهُ وَ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَهُمْ اى بما سواه، و بهر چه بيرون از تورية است کافر ميشوند. الله تعالى ايشان را باين گفت دروغ زن کرد گفت.

قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اى ان كنتم معتقدين للايمان فلم رضيتم بقتل الانبياء؟ اگر به تورية ايمان داريد در تورية كجاست که پيغامبران را كشيده؟ و چرا كشيده ايشان را؟ مفسران گفتند هر چند که ايشان قتل پيغامبران نکرده بودند لکن پدران ايشان کرده بودند، و ايشان بدان رضا ميدادند و مي‌پسنديدند، و پدران را بدان معنى دشمن مى‌نگرفتند. و لو كانوا مؤمنون بالله و النبيّ و ما انزل اليه ما اتخذوهم اولياء، و به قال النبيّ ع من حضر معصية فكرها كان كمن غاب عنها، و من غاب عنها فرضيها كان كمن شهدها.

وَ لَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَى بِالْبَيِّنَاتِ اى همچنانست که جاي ديگر گفت قَدْ جِئْتُكُمْ بِبَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ موسى گفت: آدمم بشما و پيغام راست و نشانهاى درست آوردم و آن نشانها نه بودند، چنانك در سورة النمل بيان كرد: فِي تِسْعِ آيَاتٍ اِلَى فِرْعَوْنَ وَ قَوْمِهِ وَ تفصيل آن در سورة الاعراف است و هى العصا و اليد و الطوفان و الجراد و القمل و الضفادع و الدم و البحر و السنون و نقص الثمرات. اما آنچه در سوره بنى اسرائيل گفت وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ اِنْ نَهَ آيَتٍ دِيْكَرٍ بُوْدَ جِزٍ از اين که از پيغام حق به بنى اسرائيل آورد و هى ان لا تشركوا بى و لا تسرقوا، و لا تزنوا، و لا تقتلوا النفس التي حَرَّمَ اللَّهُ اِلَّا بِالْحَقِّ، و لا تسحرُوا، و لا تقربوا مال اليتيم، و لا تسعوا ببرى الى السلطان، و لا تعدوا فى السبب و لا تأكلوا الربا.

وَ لَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَى بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَنْتُمْ ظَالِمُونَ

موسى پيغام حق بگزارد و نشانهاى روشن باز نمود و وعده‌اى را که الله تعالى او را داده بود، از ميان ايشان بيرون شد پس چون باز آمد ايشان گوساله پرست بودند. رب العالمين گفت اگر آن گفت شما راست که نُؤْمِنُ بِمَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا پس چرا گوساله پرست شديد و در كتاب تورية شما را از شرك نهى کرده‌ام و بتوحيد فرموده، اينست ستم عظيم و بيدادگرى که شما بر خود ميکنيد.

وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَ رَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ اى اين عهد و پيمان آخرست نه پيمان اول، و با هر قومى از فرزندان آدم دو پيمان رفته است و دو عهد بر ايشان گرفته‌اند يکى روز ميثاق خداوند عز و جل ايشان را از کتف آدم بيرون آورد و عهد گرفت بر ايشان که أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى؟ اى آن عهد اول است. و عهد آخر که هر پيغمبرى با قوم خویش پيمان بست و عهد گرفت بر ايشان که اَعْبُدُوا اللَّهَ وَ لَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا و عهد موسى با قوم خود آن بود که من شما را كتاب آوردم بپذيريد و بآن کار كنيد. پس چون كتاب آورد نپذيرفتند، رب العالمين، كوهى را فرمود تا از بيخ برآورد و بر زبر ايشان معلق بيستاد.

و گفتند ايشان را که اَسْمَعُوا اى افهموا، و قيل اعلوا و اعملوا به معنى آنست که پيغام ما بنويشيد و دريابيد، و بآن کار كنيد. ارباب معانى گفتند سخن که شنيدنى بود اول بسمع بنده فرو آيد، آن گه بمنزل فهم رسد تا بداند، آن گه بمرکز عقل رسد تا دريابد، پس اگر اقتضاء عمل کند بنده بدان عمل آرد، پس رتبت اول سماع است و رتبت آخر عمل. آن کس که تفسير اَسْمَعُوا اعملوا بکرد باخر مراتب نگرست و آن کس که افهموا معنى نهاد يا اعلوا ببعضى وسائط نظر کرد.

قَالُوا سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا چون ایشان را گفتند دریابید و بآن کار کنید ایشان جواب دادند که سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا یعنی که بزبان گفتند سَمِعْنَا اَمَا بَدَلْ گفتمند عَصَيْنَا. و هب منبه گفت: در توریة خواندهام که رب العالمین گفت یا عبادی المذنبین الخاطئين الغافلین، کم الی کم؟ کم و کم اقیل عثراتکم عثرة بعد عثرة؟ و کم اعفو عن فضائحکم و سواتکم؟ فضیحة بعد فضیحة و سوأة بعد سوأة؟ و کم و کم امهلتکم و امهلتکم و ادعوکم الی ما هو خیر لکم؟ و لا اسلبکم نعمای و لا اهتک عنکم استاری؟ ثم قال سبحانی ما ارفنی بخلقی! و اشرُّوا فی قلوبهم العجل ای اشربوا حبّ العجل فی قلوبهم. سعید جبیر گفت دوستی گوساله چنان در دل ایشان نهاده بودند که آن گوساله را بسوهان بسودند آن گه در دریا بپراکندند، ایشان در آن آب افتادند و نهمار از آن میخورند تا آن رویهانشان زرد گشت بکفرهم ای فعل الله ذلك بهم عقوبة لکفرهم، کتوله بل طبع الله علیها بکفرهم یکی از بزرگان دین گفت: عجل بنی اسرائیل معلوم است و عبادت آن شرک مهین، و عجل این امت دنیا شوم است و دوستی آن شرک کھین.

قُلْ بَسْمًا يَأْمُرُكُمْ بِهِ اِيْمَانُكُمْ اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ این تکذیب جهودان است بآنچه گفتند: نُؤْمِنُ بِمَا اُنزِلَ عَلَيْنَا میگوید پیغامبر من ایشان را گوی بَسْمًا يَأْمُرُكُمْ بِهِ اِيْمَانُكُمْ شما میگویید به توریة و به موسی ایمان آوردیم آن ایمان شما به توریة و به موسی بید چیزی میفرماید که کافر شدید به قرآن و به محمد، اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ یعنی لو کنتم مؤمنین ما عبدتم العجل و انما یعنی بذلك آباءهم، فانهم عبدوا العجل، يقول الله تعالى كذلك معاشر اليهود و المخاطبين لو کنتم مؤمنین بما انزل علیکم ما کذبتم محمدا صلی الله علیه و آله و سلم.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: وَ لَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ اٰمَدَ بٰبِئِشَانِ نَامِهٖ وَ چِه نامه که یادگار خداوندست بنزدیک دوستان، نامه که مهر قدیم است بروی عنوان نامه که قصه دوستی و دوستان است مضمون آن، نامه که از قطیعت امان است، و بی قرار را درمان است، شفاء دل بیماران است، و آسایش جان اندوهگنان، رحمتی بود از خدای جهانیان بر مصطفی مهتر عالمیان، این نامه بوی داد تا او را یادگار بود و غمگسار، اندوه دل خویش بآن بسر آوردی و از رنج بیگانگان بآن آسایش یافتی!

و کتبت حولی لا تفارق مضجعی و فیها شفاء للذی انا کاتم

اگر جهودان بودند تغییر و تبدیل در نام و صفت وی آوردند، و خصمی وی را میان در بسته ناسزا میگفتند، پس از آنکه وی را شناخته بودند و دانسته، و بوی نصرت خواسته. و اگر کافران قریش و مشرکان مکه بودند از آن پیش که علم نبوت بدست وی دادند در میان ایشان مکرم و عزیز و محترم بود، امانتها بنزدیک وی می نهادند و در محافل او را در صدر می نشاندند، پس چون قصه نبوت خواندن گرفت و حدیث دل و دل آرام پیش آورد، آن کار دیگر گون گشت، دوست برنگ دشمن شد تیر ملامت در وی انداختند، ساحر و شاعرش نام نهادند، دیوانه و سرگشته اش خواندند.

اشاعوا لنا فی الحیّ اشنع قصّة و کانوا لنا سلما فصاروا لنا حربا

چه زیان دارد او را چون اجیر و فقیر خوانند، و رب العالمین او را بشیر و نذیر خواند! چه زیان داشت او را چون گفتند ضالّ است و غبی، و رب العالمین گفت رسول است و نبی!

هذا و ان اصبح فی اطمار و کان فی فقر من الیسار

آثر عندی من اخی و جاری

دوست دوست پسند باید نه شهر پسند، و عجب نیست اگر مثنی بیگانگان آن مهتر عالم را شناختند و ندانستند، که ایشان را خود دیده آن نباشد که او را بینند و شناسند. و عجب آنست که چندین هزار پیغامبر بذاك فرو شدند در درد و حسرت آنکه تا مر ایشان را بر اسرار فطرت آن مهتر اطلاع بودی و هرگز نبود و نیافتند، و کیف لا و القرآن یقول فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ

آن خزینه اسرار فطرت محمد مرسل را مهری بر نهادیم و طمعها از دریافت آن نومید گردانیدیم وَ عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ حَسِين منصور که شمه از دور بدید فریاد بر آورد که سراج من نور الغیب بدا و غار و جاوز السراج و سار.

ای ماه برآمدی و تابان گشتی      گرد فلک خویش خرامان گشتی  
چون دانستی برابر جان گشتی      ناگاه فرو شدی و پنهان گشتی

لم یزل کان مذکوراً قبل القبل و بعد البعد و الجواهر و الالوان جوهره صفوی، کلامه نبوی، حکمه علوی، عبارته عربی، و لا مشرقی و لا مغربی، حسبه ابوی، رفیقه ربوی، صاحبه اموی، ما خرج من میم محمد، و ما دخل فی حائه احد.

آفرینش همه در میم محمد متلاشی، هر کجا در عالم دردی است و سوزی در مقابل سوز عشق وی ناچیز، انبیاء و اولیاء و شهداء و صدیقان چندانک توانستند از اول عمر تا آخر برفتند و بعاقبت باول قدم وی رسیدند، آن مقام که زیر خلاق آمد زیر قدم خود نپسندید، بسدره منتهی و جنات مأوی و طوبی و زلفی که غایت رتبت صدیقان است خود ننگرید، که ما زاع البصر و ما طغی زهی کرامت و رتبت! زهی شرف و فضیلت! زهی علو و رفعت! کرا بود جز از وی فضل تمام و کار بنظام؟ عز سماوی و فر خدایی؟ پس از پانصد سال بنگر رکن دولت شرع او عامر و شاخ شجره دولت او ناضر، شرف او مستعلی، و حکم او مستولی، درین گیتی نوای وی، در هفت آسمان آوای وی، در هر دلی از وی چراغی، بر هر زبانی از وی داغی، در هر سری از وی نوایی در هر سینه از وی لوائی، در هر دلی وی را جایی، راهش پر نور، و گفت و کردش با نور، و خلق و خویش از نور، و خود نور علی نور.

کفر و ایمان را هم اندر تیرگی هم در صفا      نیست دار الملك جز رخسار و زلف مصطفی  
روی و مویش گر بصحرا ناوریدی قهر و      کافری بی برك ماندستی و ایمان بینوا  
لطف

وَ لَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ الْآيَةِ، چون موسی ع بر بساط انبساط پرورده شد، و خلعت کرامت یافت، و به نبوت و رسالت مخصوص گشت، وحی آمد بوی که یا موسی تو آن باز سپیدی که خلقی را بتو صید خواهیم کرد، پیغام ما به بنی اسرائیل رسان، و نعمت و منت ما در یاد ایشان ده رب العالمین آن فرستادن و رفتن وی بر جهانیان جلوه کرد و گفت وَ لَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ موسی گفت: خداوندا ایشان را چه گویم؟ وهب منبه گفت در بعضی کتب خواندهام که پیغام حق آن بود که «یا بن عمران! قل لبني آدم من كان شفيعكم الى اذ خلقتمك فاحسنت صوركم؟ و من كان شفيعكم الى اذ مننت عليكم بالاسلام. امن اخرجكم من اصلاص آبائكم بالرفق الى بطون امهاتكم؟ امن اخرجكم بالرفق من ارحام امهاتكم؟ امن فتق القلب فجعل فيه نورا تهتدون به؟ امن وهب لكم السمع تسمعون به؟ هذه منى عليكم قديمة تعصونني بالنهار، و متمرّدون على و انا بعلمى احفظكم فى ظلم الليالى، و ان الملائكة لتنادى يا حلیم! ما احلمك عن الظالمين! يا

موسیٰ یقبلون فی نعمای و یعصوننی، ثم یقولون انی غفور رحیم. یا موسیٰ کم یشکو کرام الحفظه الی عبدی فامرهم بالصبر و اقول لهم لعله یرجع و یتوب؟ یا بن عمران! یمرون بالجیفه فیستون مناخرهم، و ذنوبهم عندی انتن من الجیفه. یا بن عمران! عند الشدائد یدعوننی و ینسوننی عند الرخاء، یا بنی آدم! خذوا من الدنیا بقدر ما تطیقون، و اکتسبوا من الذنوب بقدر ما تحتملون العقوبه، و اطلبوا من النعم بقدر ما تؤدون شکره، ستعلمون اذا رجعتم الی انی انما امهلت الظالمون لهوانهم علی.

### النوبه الاولى

قوله تعالى: قل رسول من گوی ان كانت لكم الدار الآخرة اگر سراى پسين و پيروزی در آن شما راست عند الله نزيك خداوند، خالصه من دون الناس خاصه شما را از غير ديگران، فتمنوا الموت پس مرگ خواهيد بارزوى ان كنتم صادقين اگر مى راست گوئيد.

و لن يتموه و بارزو نخواهند آن را، ابدأ هرگز بما قدمت أيديهم آنچه میدانند که پیش فرا فرستادند از کرديد، و الله عليهم بالظالمين و الله داناست بان ستمکاران بر خويشتن.

و لتجدنهم و ايشان را يابيد احرص الناس حريصتر مردمان على حياة بر زندگانی، و من الذين أشركوا و گبركان هم يودأ أحدهم دوست دارد یکی از آن گبران لو يعمر ألف سنة اگر او را هزار سال عمر دراز دهندى و ما هو بمزخرجه من العذاب و رهاننده نيست آدمى را از عذاب ان يعمر که او را عمر دراز دهند و الله بصير بما يعملون و الله بينا است بانچه میکنند.

قل رسول من گوی، من كان عدواً لجبريل هر که دشمن است جبرئيل را، فإنه نزله على قلبك خداست که فرستاد او را بر دل تو نه خود آمد باذن الله بدستورى الله آمد، مصدقا استوار گیر و گواه لما بين يديه هر کتاب را که پیش او فرود آمد و هدى و راهنمونی و بشرى للمؤمنين و شادمانه کردن گرویدگان را.

من كان عدواً لله هر که دشمنست خدای را و ملائکته و فریشتگان وی را و رسله و فرستادگان وی را، و جبريل و میکال و جبرئيل و میکائيل را فان الله عدو للكافرين الله دشمنست آن کافران را که دشمن ايشانند.

و لقد أنزلنا إليك و ما فرستادیم بر تو آیات بينات سخنهاى روشن هویدا و راست، و ما يكفر بها و كافر نشوند بان إله الفاسقون مگر فاسقان که از پذیرفتن حق بیرون شده اند.

أ و كلما عاهدوا عهداً باش هر گه که پیمانی ببندند، نبده بيوکنند و بشکنند آن پیمان را فريق منهم گروهى از ایشان بل أكثرهم لا يؤمنون...

بلکه بیشتر ايشان ناگرویدگانند.

و لما جاءهم و آن گه که آمد بايشان رسول من عند الله فرستاده از نزيك خداوند مصدق لما معهم استوار گیر و گواه آن کتاب را که با ايشانست نبذ بيوکنند فريق من الذين أوثوا الكتاب گروهى از ایشان که تورية دادند ايشان را، كتاب الله وراء ظهورهم کتاب خدای تورية پس پشت انداختند كأنهم لا يعلمون مانند أنك نمیدانند که تورية سخن خدا است.

و اتبعوا وانگه پس روى کردند ما تتلوا الشياطين أن چیز را که شياطين خواندند على بر عهد ملك سليمان و در زمان او و ما كفر سليمان و هرگز سليمان كافر نبود و لكن الشياطين كفروا و لكن شياطين كافر شدند، يعلمون الناس السحر جادوى در مردمان میآموزند. و ما أنزل على الملكين و نیز پس روى کردند آن چیز را که فرستاده آمد بر آن دو

فریشته، بیابَل شهر بابل هاروت و ماروت نام آن دو فرشته هاروت و ماروت، و ما یُعَلِّمان مِنْ أَحَدٍ و ایشان جادوی در هیچکس نیاموزند، حَتَّى یَقُولَا تا آن گاه که بیشتر گویند إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ ما آزمون خلق ایم از خدای، فَلَا تَكْفُرْ کافر مشو بپذیرفتن باطل فیتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا و می آموزند از آن دو فریشته، ما یُفَرِّقُونَ بِهِ چیزی که با آن جدایی کنند بَيْنَ الْمَرْءِ وَ زَوْجِهِ میانه مرد و جفت وی، و ما هُمْ یضارِبْنَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ و نمی گزایند کس را، بآن و جدایی نمی اوکنند إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ مگر بخواست خدای و یَتَعَلَّمُونَ و می آموزند ما یَضْرِبُهُمْ چیزی که ایشان را در این گزند نماید، و لَا یَفْقَهُهُمْ و ایشان را در دین بکار نیاید، و لَقَدْ عَلِمُوا و نیک دانسته اند لَمَنْ اشْتَرَاهُ که هر که سحر را خرد و پسندد ما لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ او را در آن جهان نیست از هیچ نیکویی بهره، و لَبِئْسَ مَا شَرُّوا بِهِ أَنْفُسَهُمْ و ببد چیزی خویشان را بفروختند، لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ اگر دانندید.

و لَوْ أَنَّهُمْ آمَنُوا و اگر ایشان ایمان آوردندی و اتَّقُوا و از خشم خدای بپرهیزیدندی، لَمَثُوبَةٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ پاداش ایشان از نزدیک خداوند خَيْرٌ به بودی لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ اگر دانندید.

### النوبة الثانية

قوله تعالى قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ مفسران گفتند این آیت بسبب آن فرو آمد که جهودان میگفتند لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارًا در بهشت جز جهودان و ترسایان نشوند، اللَّهُ تعالى گفت تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ اینست دروغهای ساخته و آرزوهای ایشان، ای رسول من گوی ایشان را که حجت خویش باز نمائید و بیارید اگر می راست گویند. ایشان گفتند نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَ أَحِبَّاءُهُ ما پسران اوئیم و دوستان او، و دوستان و پسران را لا محاله بهشت خود فرو آرد. رب العالمین گفت پیغامبر من ایشان را گوی اگر چنانست که شما می گویند که پیروزی در آن و بهشت جاودان شما راست نی دگران، و کس را با شما انبازی نیست در آن پس اگر چنین است مرگ خواهید بآرزو، تا باین ناز و نعیم و نواخت مقیم در رسید.

اللَّهُ تعالى گفت: و لَنْ يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا بما قَدَّمْتُمْ أَيْدِيَهُمْ و هرگز تا جهودان باشند این آرزو نکنند که ایشان میدانند که چه فرا پیش خویش داشته اند از کردار بد و گفتار بیهوده در کار محمد صلی الله علیه و آله و سلم، و پوشیدن نعت و صفت وی.

قال النبي «لو تمتموا الموت لغص كل انسان منهم بريقة و ما بقى يهودى على وجه الارض الا مات».

معنی دیگر گفته اند از ابن عباس فتمتموا الموت ای ادعوا بالموت على اكلب الفریقین جهودان را میگوید اگر چنانست که شما می گویند پس دعا کنید تا از هر دو فریق آن یکی که دروغ زن است وی را مرگ برسد فابوا ذلك نکردند و سروا زدند که دروغ زنان ایشان بودند و خود میدانستند.

پس رب العالمین ایشان را تهدید کرد گفت: وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ اللَّهُ دانا است بظالمان، و چنانچه بظالمان داناست بدیگران داناست، اما فائده تخصیص آنست که سخن بر مخرج تهدد است، چنانکه مردم مجرم را گویی انا عارف بك، آری من ترا می شناسم یعنی عاقبتك می نماید باین سخن که وی را عقوبت کند.

روی ابو زر رض قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: «لا تقوم الساعة حتى تروا من البلاء حتى يرى الحى الميت على اعادة فيقول ليتنى كنت مكان هذا، و يقول القائل و هل تدري على ما يقدم؟

فيقول كائن ما كان.»

میگوید چون رستخیز نزدیک گردد بلاها و فتنه‌ها ببینید که روی بشما نهد، چنانک زنده مرده را بر جنازه ببند گوید ای کاشک بجای او من بودمی دیگری گوید چه دانی که بر چه می‌رود بر سعادت یا بر شقاوت! جواب دهد که بهر چه می‌رود بهر صفت که هست! این از آن گوید که بلاها و فتنه‌ها و بی‌رسمیها روی بخلق نهد، و آن ببند و شنود که نتواند دید و شنید، و دل و دین وی را زبان دارد، و با این همه مرد تمام اوست که بر بلاها صبر کند و مرگ بارزو نخواهد اتباع سنة مصطفی را که گفت صلی الله علیه و آله و سلم: «لا یتمن احدکم الموت لضرّ نزل به و لكن لیقل اللهم احینی ما کانت الحیاة خیرا لی، و توقنی اذا کانت الوفاة خیرا لی.

وَ لَتَجِدَنَّهْمُ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَیَاةِ ابْنِ عَبَّاسٍ گفتم این کنایت از جهودان وَ مِنَ الَّذِینَ أَشْرَكُوا... کنایت از گبران، میگوید جهودان از همه مردمان بر زندگانی حریص‌تراند و از گبران هم حریص‌اند، و هیچکس نیست که زندگانی دوست‌تر دارد ازین گبران، و زینجاست که تحیت ایشان با یکدیگر آنست که گویند «زه هزار سال!» پس هر که این تحیت گوید بر آنین و رسم گبران است اما تحیت مسلمانان تحیت اهل بهشت است و آن سلام کردن است. مصطفی ع گفت «السّلام تحیة لمملّتنا و امان لدمّتنا»

و سنت چنانست که سوار بر پیاده سلام کند، و رونده بر نشسته، و کهبینه بر مهینه، و نفر اندک بر جمع بسیار، و اگر یکی از جماعت سلام کند از همه کفایت باشد. همچنین اگر از گروهی یک تن جواب دهد از همه کفایت بود. و بر اهل و عیال خویش سلام کردن سنت است که در خبر است «اذا دخلت علی اهلك فسلم، لیكون برکة علیک و علی اهل بیتک».

و مسلمان چون بر برادر مسلمان رسد هر گه که رسد، چندانک رسد، سلام باز نگیرد که مصطفی ع گفت: «اذا لقی احدکم اخاه فلیسلم علیه فان حالت بینهما شجرة او جدار او حجر ثم لقیه فلیسلم علیه.» و همچنانک در جمع مسلمانان شود سلام میکند نیز چون از نزدیک ایشان بر خیزد سلام کند. که لفظ خبر است لیست الاولی باحق من الآخرة

و جهد کند که بابتدا سلام کند که مصطفی ع گفت «انّ اولی الناس بالله من بدأ بالسلام» و سلام آشکارا کند که مصطفی ع گفت: «اعبدوا الرحمن و اطعموا الطّعام و أفشوا السّلام تدخلوا الجنة بسلام». و سلام تمام کند چنانک گوید سلام علیکم و جواب تمامتر دهد گوید «و علیک السلام و رحمة الله و برکاته» مگر جواب سلام اهل کتاب که گوید علیکم و برین نیفزاید. و یکی بر مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم سلام کرد و گفت علیک السلام یا رسول الله رسول خدا گفت چنین مگوی که این تحیت مردگان است. و چون سلام کند بدست و انگشتان اشارت نکند که مصطفی ع گفت «لیس منّا من تشبّه بغیرنا، لا تشبّهوا بالیهود و لا بالنصارى، فان تسلیم الیهود الاشارة بالاصابع و تسلیم النصارى الاشارة بالاکف»

اما ثواب سلام کردن بر مسلمانان آنست که مصطفی گفت: «ما من مسلمین یسلم احدهما علی صاحبه فیأخذه بیده و یضحک فی وجهه، لا یأخذ بیده الا الله فیفترقان حتی یغفر لهما.»

و عن عمران بن حصین «انّ رجلا جاء النبی صلی الله علیه و آله و سلم فقال السلام علیکم فردّ علیه ثم جلس فقال النبی ع عشر ثم جاء آخر فقال السّلام علیکم و رحمة الله، فردّ علیه فجلس فقال عشرون ثم جاء آخر فقال السلام علیکم و رحمة الله و برکاته فردّ علیه فجلس فقال ثلاثون و فی رواية اخرى ثم اتی آخر فقال السلام علیکم و رحمة الله و برکاته

و مغفرتہ، فقال اربعون هكذا يكون الفضائل.

يُودُّ أَحَدَهُمْ ضَمِيرٌ بِأَنَّ كَبِيرَانَ اسْتَمْتَعُوا بِمِثْلِ مَا لَمْ يَكُنْ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ مِنْ الْخِزْيِ لِتَضْيِيعِ مَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ.» هر چند که حرص برد رازی عمر در نهاد و سرشت آدمیست، و زینجا گفت مصطفی (ع)

«یهرم ابن آدم و یسب منه اثنان الحرص على المال و الحرص على العمر»

اما مؤمن که برستاخیز ایمان دارد و بیدار خدای و نعیم جاودانه امید دارد امل دراز در پیش نگیرد، و همیشه مرگ را مستعد بود، چنانکه مصطفی ع عبد الله بن عمر را گفت «كن في الدنيا كأنك غريب أو عابر سبيل و عد نفسك في اهل القبور، اذا أصبحت فلا تحدد نفسك بالمساء و اذا أمسيت فلا تحدد نفسك بالصباح، و خذ من حياتك لموتك و من صحتك لسقمك، فانك يا عبد الله لا تدري ما اسمك غدا.»

و قال يحيى بن معاذ: «أطع ربك و لا تفرق من الموت و لا تستوحش لفراق الاحبة، فليس من تفارق من الاحباء اعز عليك ممن تقدم عليهم» و قال لقمن لابنه، يا بني امر لا تدري متى يلقاك فاستعد له قبل ان يفجأك و في معناه انشد:

يا راقد الليل مسرورا باوله ان الحوادث قد يطرقن اسحارا  
افنى القرون التي كانت منعمة كرى الليالي اقبالا و ادبارا

ثم قال تعالى: وَ مَا هُوَ بِمُزَحَّزَّجٍ مِنَ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ اى و ما احدهم بمبعده من العذاب تعميره. وَ اللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ. قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ ابْنِ عَبَّاسٍ كَفَتْ رِضَ دَانِشْمَنْدِي از جهودان فدك كه او را عبد الله بن سوريا می گفتند با جماعتی رؤساء يهودان نزدیک مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم آن گه که بمدينه فرود آمدند گفتند

يا ابا القاسم، حدثنا عن خلال نسألك عنهن، لا يعلمهن الا نبي قال سلوني عما سئتم فقال ابن سوريا كيف نومك؟ فقد اخبرنا عن نوم النبي الذي يأتي في آخر الزمان؟ فقال تنام عيناى و قلبى يقظان. قال صدقت يا محمد، اخبرنا يا محمد الولد من الرجل يكون او من المرأة؟ فقال النبي اما العظام و العروق فمن الرجل، و اما اللحم و الدم و الظفر و الشعر فمن المرأة. قال صدقت يا محمد، قال فما بال الوالد يشبه اعمامه ليس فيه من شبه اخواله شيء؟ و يشبه اخواله ليس فيه من شبه اعمامه شيء؟ فقال النبي ايها على ماؤه كان الشبه له قال صدقت يا محمد، قال فاخبرنى عمّن يولد له و عمّن لا يولد له؟ فقال اذا كانت مغبرة غيرت يعنى احمرّت النطفة لم يولد له و اذا كانت صافية ولد له، قال فاخبرنى عن ربك ما هو؟

فانزل الله تعالى قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ الى آخر السورة: قال ابن سوريا خصلة ان أنت قلتها أمنت بك و اتبعتك، اى ملك يأتيك بما يقول الله؟ قال جبريل و لم يبعث الله نبيا قط الا و هو وليه. قال ابن سوريا ذاك عدونا من الملائكة، و لو كان ميكائيل مكانه لأمنا بك، ان جبريل كان ينزل بالعذاب على اسلافنا، و انه عادانا مرارا كثيرة، و كان اشد ذلك علينا، ان الله تعالى انزل على نبينا ان بيت المقدس سيخرب على يدى رجل يقال له بخت نصر و اخبرنا بالحين الذى يخرب فيه، فلما كان وقته بعثنا رجلا من اقوياء بنى اسرائيل فى طلبه ليقتله، فلقية ببابل غلاما مسكنا، فاخذه ليقتله فدفع عنه جبريل. و قال لصاحبنا ان كان ربكم هو الذى اذن فى هلاككم فلن تسلط عليه، و ان لم يكن هذا فعلى اى حق تقتله؟ و فصدقه صاحبنا فرجع، فقوى بخت نصر و غزانا و خرب بيت المقدس، فلهذا نتخذة عدوا فانزل الله تعالى هذه الآية.

قتاده و عكرمه و سدى و شعبى گفتند عمر خطاب در مدارس جهودان شد آنجا که درس گویند و کتاب خوانند و با



ایشان بسخن درآمد، و عمر گاه رفتی و در کتاب ایشان نظر کردی. جهودان گفتند یا عمر از اصحاب محمد ما ترا دوست داریم، که دیگران ما را می‌برنجانند و تو می‌برنجانی، و نیز بتو طمع داریم که در کتاب ما می‌نگری، گویی ترا نیک آمد این کتاب ما و دین ما. عمر گفت و الله لا آتیکم لحبکم و لا اسألکم لائی شاک فی دینی، و انما ادخل الیکم لازدیاد بصیرة فی امر محمد صلی الله علیه و آله و سلم، و اری آثاره فی کتابکم. عمر گفت و الله که من نه دوستی شما می‌آیم، یا آنچه پرسم از آن پرسم که در دین خود بشکم، لکن آثار مصطفی ع در کتاب شما می‌بینم، هر چند که می‌نگرم در آن مرا بصیرت و روشنایی در کار محمد می‌افزاید، پس روزی عمر خطاب سوگند برایشان نهاد بافریدگار و بکتاب ایشان توریة، که راست گوئید. هیچ میدانید که محمد رسول حق است؟ ایشان گفتند: اکنون که سوگند بر نهادی راست گوئیم، می‌دانیم که محمد رسول حق است، هیچ شک می‌نیفتد ما را در صدق رسالت وی. عمر گفت فاذا هلکتُم پس شما از هالکانید که میدانید صدق وی و می‌نگروید و بر رسالت وی ایمان می‌نیارید. پس عمر گفت ما یمنعکم من اتباعه؟ آخر چیست آنک شما را می‌باز دارد از اتباع وی. ایشان گفتند صاحب وی جبریل است و جبریل ما را دشمن است، محمد را بر سر ما میدارد، و پدران ما را عذاب و صواعق رسانید، و جبریل خود همه بکشتن و جنگ و عداوت آید، دوست ما میکائیل است خازن رحمت و باران و نبات و نعمت، همه بشادی و فراخی و آسانی آید، اگر صاحب محمد میکائیل بودی ما بوی ایمان آورد مانی. عمر گفت خبر کنید مرا از منزلت جبریل و میکائیل بنزدیک خداوند عز و جل؟ ایشان گفتند «جبریل عن یمینه و میکائیل عن یساره و میکائیل عدو لجبریل.» عمر گفت اکنون که ایشان را در حضرت عزت این چنین منزلت و قربت است چگونه یکدیگر را دشمن باشند؟ یا چون شما را دشمن باشند؟ اشهد ان من کان عدوا لجبریل فانه عدو لمیکائیل و من کان عدوا لمیکائیل فهو عدو لجبریل، و من کان عدوا لهما فان الله عدو له. عمر این سخن بگفت و پیش مصطفی ع آمد تا آنچه رفت باز گوید. رب العالمین پیش از آمدن عمر بر وفق قول عمر آیت فرستاد: قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلٰی قَلْبِكَ این آیت از روی معنی اشکالی دارد، و مقصود ذم جهودانست، میگوید چونست که وی را دشمن میگیرند و او نزدیک ما بجایی است که وحی پاک بدل پیغامبر بواسطه وی می‌فرستیم. معنی دیگر گفته‌اند جبریل را دشمن‌اند بسبب آنک وحی می‌آرد و نه او وحی از ذات خویش بمراد خویش می‌آرد تا با وی دشمنی گیرند او بنده مأمور است، بفرمان خالق پیغام می‌آرد بر دل تو که سیدی، فذلک قوله وَ مَا نَنْزِلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ. سدیگر معنی گفته‌اند که این ردّ جهودانست بآنچه گفتند جبریل همه بجنگ و عذاب و سختی آید. رب العزة گفت اگر عذاب و عقوبت را آید کافران را آید، و گرنه مصطفی ع را و مؤمنانرا بروح و راحت و بشری و کرامت آید، بمصطفی ع قرآن آورد که روح روح است و آرام جان، و مؤمنانرا بشارت دهد بهشت جاودان و ناز و نعیم بیکران چنان که گفت مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَ هُدًى وَ بَشْرًا لِلْمُؤْمِنِينَ.

مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ رُسُلِهِ وَ جِبْرِيلَ وَ مِيكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ. دیگر باره درین آیت نام ایشان یاد کرد تشریف و تخصیص ایشان را، که ایشان در میان ملائکه سران و سروران اند و بهینه فرشتگان چهاراند: جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و بهینه این چهار جبریل است، ششصد پر دارد هر پری هفتاد هزار ریشه، و علیه تهاویل الدر و الیاقوت. مصطفی ع او را دید بصورت خویش، و کان قد سدّ الافق. در بعضی اخبار است که مصطفی ع را غشی رسید آن گه که او را بصورت خویش بدید، پس گفت: سبحان الله ما کنت ادری ان شینا من الخلق هكذا. و قال جبریل فکیف لو رأیت اسرافیل؟ ان له لاثنی عشر جناحا جناح منها بالمشرق و جناح بالمغرب، و انّ العرش لعلی

کاهله و انه ليتضاءل لعظمة الله عز و جل، حتى يعود مثل الرضع.

و عن ابن عباس قال بينا رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و معه جبريل ينادى اذا انشق افق السماء، فاقبل جبريل يدخل بعضه في بعض فيتضاءل، فاذا ملك قد مثل بين يدي النبي صلى الله عليه و آله و سلم فقال يا محمد ان الله عز و جل يأمرك ان تختار بين نبي عبد او ملك نبي، فاشار الى جبرئيل بيده ان تواضع فعرفت انه لى ناصح فقلت عبدا نبيا، فخرج ذلك الملك الى السماء. فقلت يا جبريل قد كنت اردت ان اسألك عن هذا، فرأيت من حالك ما شغلنى عن المسئلة فمن هذا يا جبريل؟ قال هذا اسرافيل خلقه الله يوم خلقه بين يديه صاقا قدميه لا يرفع طرفه، بينه و بين الرب عز و جل سبعون نورا ما منها نور يدنو منه الا احترق، فاذا اذن الله عز و جل فى شىء من السماء و الارض ارتفع ذلك اللوح حتى يضرب جبينه فينظر فيه، فان كان من عملى امرنى به و ان كان من عمل ميكائيل امره به، و ان كان من عمل ملك الموت امره به. فقلت يا جبرئيل و على اى شىء انت؟ قال على الريح و الجنود. قلت و على اى شىء ميكائيل؟ قال على النباتات و المطر؟ قلت و على اى شىء ملك الموت؟ قال على قبض الانفس، و ما ظننت انه هبط الا لقيام الساعة، و ما الذى رأيت منى انا خوفا من قيام الساعة.

جبرئيل نامى است عبرانى يا سريانى و معنى آن عبد الله است، جبر بنده است و ايل نام خداوند است عز و جل. همچنين ميكائيل و اسرافيل: ميكا و اسراف نام بنده است، و ايل نام خدا يعنى بنده خداوند عز و جل.

و وجه تأويل آيت آنست كه هر كه جبرئيل را دشمن است ميكائيل را هم دشمن است، كه هر دو مأمورند و هر كه ايشان را دشمن است همه فرشتگان را دشمن است، و كه هر دو مأمورند و هر كه پيغام رساننده را دشمن است پيغام را هم دشمن است، و هر كه پيغام را دشمن است پيغام ده را دشمن است، پس ايشان كه چنين اند كافران اند لا محاله، و خدای عز و جل دشمن است آن كافران را كه چنين اند.

اما اختلاف قرآء در لفظ جبرئيل و ميكائيل آنست: كه مكى «جبريل» بفتح جيم بى همزه خواند، و مدنى و شامى و بصرى و حفص بكسر جيم بى همز خوانند. ابو بكر بفتح جيم و همزه بر وزن جبرعل خواند، حمزه و كساى و حماد بر وزن جبرعيل خوانند. و ميكال بى همزه بوزن قيفال. بصرى و حفص نيز هم چنين خوانند، نافع بهمزه بر وزن ميكاعل، باقى ميكائيل بر وزن ميكاعيل.

وَ لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَ مَا يَكْفُرُ بِهَا إِلَّا الْفَاسِقُونَ اين آيه بجواب ابن سوريا آمد كه گفته بود ما انزل عليك من آية بيّنة فنتبعك لها فرستادند بر تو نشانى روشن كه بر درستی كار تو دلالت كند تا ترا پس روى كنيم و ايمان آریم رب العالمين گفت: وَ لَقَدْ أَنْزَلْنَا بَدْرَسْتِي كه فرستاديم بتو نشانهاى روشن راست، و كافر نشود بآن مگر جهودان كه از شريعت موسى بيرون شدند، بسبب آنكه به محمد كافر شدند، از بهر آنك ايمان آوردن به محمد ع و پذيرفتن دين وى از شرايع موسى بود پس چون نپذيرفتند لا محاله از شريعت موسى بيرون شدند.

معنى فسق بيرون شدن است از پذيرفتن حق. يقال فسقت الرطبة عن قشرها و الفارة عن جحرها.

أ وَ كَلَّمَا عَاهَدُوا عَهْدَ الْآيَةِ... ابن عباس گفت سبب نزول اين آيت آن بود كه مصطفى ع جهودان را گفت كه خدای عز و جل پيمان ستد از شما كه مرا استوار گيريد، و آنچه آوردم از كتاب و پيغام قبول كنيد، و شرع حنيفى و دين اسلام و صفت من كه پيغمبرم پنهان نكنيد، و ذلك فى قوله تعالى وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَ لَا تَكْمُمُونَهُ پس مالك بن الضيف آن را منكر شد و گفت و الله ما عهد الينا فى محمد عهد و لا ميثاق بر ما هيچ عهد نگرفتند و هيچ

پیمان نستندند در کار محمد. پس رب العالمین آیت فرستاد.

أَ وَ كَلَّمَا عَاهَدُوا عَهْدًا نَبَذَهُ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ هَر كَه كَه عَهْدِي كَنَدَد و پیمانی بَنَدَد گروهي ازین جهودان آیند و آن پیمان بشکنند بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ عَهْد بَشَكْسْتَن نَه اَرزانی است بلکه ایشان ناگرویدگان اند. بَلْ أَكْثَرُهُمْ اَز آن گفَت كه قومی از ایشان و گرچه اندك بودند بگرویدند و بوفاء عهد باز آمدند، چنانك جای دیگر گفَت فَقَلِيلًا مَا يُؤْمِنُونَ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ «مَنْ مَاتَ نَاكِثًا عَهْدَهُ جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا حِجَةَ لَهُ».

و قال ع «اربع خصال من كان فيه كان منافقا: اذا حدّث كذب، و اذا وعد اخلف، و اذا عاهد غدر، و اذا خاصم فجر، و ما من غادر الا و له لواء يوم القيمة يعرف به و صائح يصيح هذا غادر بنى فلان مسود وجهه مزروقة عيناه، مصفوفة يداه، معقولة رجلاه، على رقبته مثل الطود العظيم من ذنوبه.»

وَ لَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ اِنَّ مَعَاذًا وَ بَشِينَ بِنِ الْبِرَاءِ يَقُولَانِ لِلْيَهُودِ «يَا مَعْشَرَ الْيَهُودِ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اسْلَمُوا، فَقَدْ كُنْتُمْ تَسْتَفْتِحُونَ عَلَيْنَا بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ، وَ نَحْنُ اَهْلُ شَرِكٍ وَ تَخْبِرُونَنَا اِنَّهُ مَبْعُوثٌ، وَ تَصْفُونَهُ لَنَا بِصَفْتِهِ. فَقَالَ سَلَامُ بِنِ مَسْلَمِ اَخُو بَنِي النَّضِيرِ مَا جَاءَنَا بِشِيءٍ نَعْرِفُهُ، وَ مَا هُوَ بِالَّذِي كُنَّا نَذْكُرُ لَكُمْ، فَاَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى.

وَ لَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ نَبَذَ فَرِيقٌ مِّنَ الَّذِينَ اٰوْتُوا الْكِتَابَ الْاَيَةَ... علماء جهودان اند اینان كه توریة را پس پشت انداختند، و بآن كار نكردند و به مصطفی و قرآن كافر شدند. شعبی گفَت هو بین ایدیهم یقرءونه و لكنهم نبذوا العمل به قال ابن عيينه ادرجوه فی الحریر و الدبیاج و حلّوه بالذهب و الفضة، و لم یحلّوا حلاله و لم یحرّموا حرامه، فذلک النبذ. بو سعید خدری گفَت لا تكونوا كاليهود اذا وضعوا التوریه مادوا لها و اذا قاموا عنها نبذوها و راء ظهورهم.

رب العالمین درین آیت خبر داد كه جهودان كتاب حق بگذاشتند، و پس روی شیاطین کردند و جادویی آموختند و آن خواندند.

فذلک فی قوله: وَ اتَّبَعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكٍ سُلَيْمَانَ اى فی عهده و زمان ملكه، جهودان دعوی کردند كه این جادویی و نیز نجات كه ما میخوانیم و بدان كار میكنیم علی سلیمان پیغمبر است و نام اعظم كه پادشاهی بدان میراند و فرمان بدان میداد، و دیو و باد را بدان مسخر خویش میکرد. مفسران گفَتند كتابی بود كه شیاطین در آن سحر و نیز نجات نبشته بودند و زیر تخت سلیمان دفن کردند آن گه كه سلیمان معزول بود از ملك خویش پس چون سلیمان را وفات رسید بیرون آوردند و فرا مردمان نمودند كه این علم سلیمان است و كتاب وی، و پادشاهی كه میراند بدین میراند.

هر چه نيك مردان بنی اسرائیل بودند آن از شیاطین قبول نكردند و از آن بپرهیزیدند و هر چه بد مردان بودند و مفسدان قبول کردند و بیاموختند و بدان كار کردند. رب العالمین سلیمان را از آن سحر و نیز نجات مبرا كرد و عذری بر زبان مصطفی ع بنهاد و گفَت: وَ مَا كَفَرَ سُلَيْمَانٌ وَ لَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا الْاَيَةَ... سلیمان هرگز كافر نبود و آن سخنان كه شیاطین خواندند سخنان سلیمان نبود، و از آنچه بر وی گفَتند و ساختند و فرا پیش آوردند از نیر نجات و شعبده هرگز ساز او نبود، و اباطیل هرگز كار او نبود و سحر از افعال او نبود، و عزائم بابت وی نبود، و توله و نشره و اخذه و تفریقه از سنت و سیرت وی نبود. و ائما قال وَ مَا كَفَرَ سُلَيْمَانٌ وَ لَيْسَ فِي صَدْرِ الْاَيَةِ اَنَّهُمْ كَفَرُوا، حتى يبراه الله تعالى من ذلك، و لكن لما نسبوا اليه السحر و السحر كفر براه الله من الكفر فقال و ما كفر سليمان و روی ان رسول الله

صلی الله علیه و آله و سلم قال ليس منا من سحر و لا من سحر له، و لا من تكهن، و لا من تكهن له و لا من تطير و لا من تطير له. و قيل مكتوب في التوراة ليس منى و ليدع غيرى من تطير او تطير له، او من سحر او سحر له، او تكهن او تكهن له.

و قال صلى الله عليه و آله و سلم من اتى كاهنا لم يقبل له صلاة اربعين ليلة.

و قال عبد الله بن مسعود «من اتى ساحرا او كاهنا او عرافا فصدقه بما يقول فقد كفر بما انزل على محمد صلى الله عليه و آله و سلم.»

و كتب عمر بن الخطاب الى بعض اصحابه ان اقتل كل ساحر و ساحرة قال فقتلنا ثلث سواحر و قال ابو الاسود لم يزل السحار يقتلون عندنا بالمدينة. و قال النبي صلى الله عليه و آله و سلم حدّ الساحر ضربة بالسيف.

وَ لَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا حمزه و كسابي و لكن بتخفيف و الشياطين يرفع خوانند كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ ميگويد سليمان كافر نبود و جادویی كار وی نبود، لكن شياطين كافر بودند و جهودان را جادویی می آموزانیدند.

وَ مَا أَنْزَلَ عَلَى الْمَلَائِكَةِ... این ما بر دو وجهت یکی بمعنی نفی یعنی که هرگز بر آن دو فرشته جادویی نفرستادند از آسمان. و بمعنی دیگر نفی نیست و تعلق باول آیت دارد. میگوید کتاب خدا پس پشت انداختند وانگه پس روی کردند دو چیز را یکی ما تَلَّوْا الشَّيَاطِينَ عَلَى مُلْكِ سُلَيْمَانَ و دیگر وَ مَا أَنْزَلَ عَلَى الْمَلَائِكَةِ یکی آنچه شياطين خواندند دیگر آنچه در بابل به هاروت و ماروت فرو آمد، و آن سحرست میکنند، و در آن تعزیم و تعوید می آرند در تسخیر جن بنامهایی از نامهای خدای عز و جل که از آسمان فرود آمد.

و علما را خلافت که بابل در دیار کوفه است یا در دیار مغرب، یا بکوه دماوند، و بابل از آن گفتند که تبلیت الالسن بها، قبل ان الله عز و جل حين اراد ان يخالف بين السنة بنى آدم بعث ريحا فحشرتهم من كل افق الى بابل فلبل الله عز و جل السننهم، فلم يدر احد ما يقول الآخر ثم فرقتهم الريح في البلاد.

هاروت و ماروت اسمان سریانیان. قال اهل التفسير و نقلة الحديث انهما كانا ملكين اسمهما عزا و عزائيل و ان الملائكة تعجبت من ظلم بنى آدم و استحلالهم المحارم و سفكهم الدماء و قد جاءتهم رسلم بالبينات، فعز و اذلك عليهم، و خاطبوا الله عز و جل في معانهم، و قالوا هؤلاء الذين جعلتهم في الارض و اخترتهم، فهم يعصونك... القصة الى آخرها مفسران و اصحاب حديث و نقله آثار گفتند فرشتگان آسمان تعجب کردند از ظلم بنی آدم و بی رسمیهها و پرده در بدن و خون ریختن ایشان، گفتند خداوند این زمین داران و خاکیان را بر گزیدی و ایشان ترا نافرمانند. رب العالمین گفت اگر آن شهوت که دریشان مرکب است در شما بودی حال شما همچون حال ایشان بودی همه گفتند. «سبحانك ما ينبغي لنا ان نعصيك» پاکی ترا و بی عیبی ترا، نیاید از ما که در تو عاصی شویم، و نسزد که فرمان ترا خلاف کنیم. رب العالمین گفت اکنون دو فرشته اختیار کنید از همه فرشتگان تا ایشان را بصفت بنی آدم بر آریم و شهوت دریشان مرکب کنیم. هاروت و ماروت را بر گزیدند که از همه عابد تر و خاشع تر بودند. خداوند عز و جل ایشان را بزمین فرستاد تا حکم کنند و کار گزارند میان خلق. و شهوت در ایشان آفرید چنانکه در فرزندان آدم، و ایشان را گفت شرك میارید و زنا مکنید و خمر مخورید و خون بناحق مریزید و گوشت خوک مخورید و در حکم و قضا میل و محابا مکنید و جور و جفا میسندید. ایشان بیامدند و بروز حکم می کردند و کار خلق می گزاردند، و بشب بر آسمان میشدند بمتعبد خویش. آخر روزی زنی آمد پیش ایشان بمجلس حکم، با خصمی که داشت و نام آن زن زهره بود نیکو روی که جمال وی بغایت

کمال بود و گفته‌اند که پادشاه زاده بود از دیار فارس، و در دل ایشان هواء آن زن افتاد بیکدیگر باز گفتند، آن گه ترفع و حکم آن زن در تأخیر نهادند، تا وی را بخانه خواندند و کام خود از وی طلب کردند. آن زن سر و ازد آن گه گفت. اگر شما را مرادی است از من بت پرست باید شدن چنانکه آن زن، و قتل کردن و خمر خوردن. ایشان گفتند این نه کار ماست که ما را از این نهی کرده‌اند و پرهیز فرموده. آن روز رفت دیگر روز همین حدیث بود و جواب همان. سدیگر روز هوی بغایت رسید و صبرشان برמיד، گفتند از آنچه فرمودی خمر خوردن آسانتر است. ندانستند که خمر خود مجمع جنایت است، و اصل گناهان

قال النبی صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم «الخمیر امّ الخبائث».

پس خمر خوردند تا مست شدند و کام خود از آن زن بر گرفتند و در آن حال کسی بایشان فرا رسید، ترسیدند که باز گوید او را بکشند، تا هم قتل و هم زنا و هم شرب خمر از ایشان در وجود آمد. و خداوند عز و جل در آن حال ملائکه آسمان را بر حال ایشان اطلاع داد، تا ایشان را بدان صفت بدیدند. و من ذلك اليوم يستغفرون لاهل الارض. و گفته‌اند نام اعظم آن زن را در آموختند تا قصد آسمان کرد پس حراس آسمان و گوشوانان او را منع کردند و خدای عز و جل صورت وی بگردانید تا کوبی گشت. اکنون آن ستاره سرخ است: نام وی بزبان عرب زهره و بزبان عجم اناهید و بزبان بنطی بیدخت ابن عباس و ابن عمر، آن را لعنت میکردند و میگفتند لا مرحبا بها و لا اهلا لقيا الملکان منها ما لقيا. و عن علی ع قال کان النبی صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم اذا رأى سهيلا قال لعن اللہ سهيلا انه كان عثارا باليمن، و لعن اللہ الزهره فانها فتنت ملكين.

و روی ان النبی صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم سئل عن المسوخ؟ فقال هم ثلاثة عشر: الفيل، و الدب، و الخنزير، و القرد، و الجريث، و الضب، و الوطواط، و العقرب، و الدعوص، و الارنب و سهيل، و الزهرة، و العنكبوت. فقيل يا رسول اللہ ما كان سبب مسخهم؟ قال اما الفيل فكان جبارا لوطيا لا يدع رطبا و لا يابساً، و اما الدب فكان يدع الناس الى نفسه، و اما الخنازير فقوم نصارى سألوا ربهم نزول المائدة فلما نزلت عليهم كانوا اشدّ تكذيباً و اشدّ كفراً و اما القردة فقوم يهود اعتدوا في السبت، و اما الضب فكان اعرابيا يسوق الحاج بمحجنه، و اما الوطواط فكان رجلا يسرق الثمار من رؤس النخل، و اما العقرب فكان رجلا لذاغا لا يسلم من لسانه احد، و اما الدعوص فكان رجلا نمّاما يفرّق بين الاحبة، و اما العنكبوت فامرأة سحرت زوجها، و اما الارنب كانت لا تطهر من حيض و لا من غير ذلك و اما سهيل فكان عثارا باليمن، و اما الزهرة فكانت نصرانية بنتا لبعض ملوك بني اسرائيل فتن بها هاروت و ماروت. قال الراوي و لم يذكر سبب مسخ الجريث.

و مصطفى صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم چون دانست که مخالطت زنان آفت دین است و تخم فتنه، از آن حذر نمود گفت: لا يخلون رجل بامرأة فان ثالثهما الشيطان.

و قال ع «النساء حبايل الشيطان»

و قال الحسن بن صالح سمعت ان الشيطان قال للمرأة «انت نصف جندی و انت سهمی الذی ارمى به فلا اخطی و انت موضع سرى و انت رسولى فى حاجتى». و عن ابى امامة عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم ان ابليس لما نزل الى الارض قال يا رب انزلتنى الى الارض و جعلتنى رجیما، فاجعل لى بيتا، قال الحمام، قال فاجعل لى مجلسا، قال الاسواق و مجامع الطرق، قال فاجعل لى طعاما قال ما لم يذكر اسم اللہ علیہ، قال اجعل لى شرابا قال كل مسكر قال

اجعل لی مؤذنا قال المزامیر، قال اجعل لی قرآنا قال الشعر، قال اجعل لی کتابا قال الوشم، قال اجعل لی حدیثا قال الکذب، قال اجعل لی رسلا قال الکهنه، قال اجعل لی مصاید قال النساء.

تمامی قصه آنست که هاروت و ماروت پس از آنکه معصیت کردند خواستند که باسماں بمعتمد خویش باز شوند نتوانستند و پرهانشان مطاوع نیامد پس در کار خویش بدیدند و ز آن کرده پشیمان شدند، و رفتند پیش ادریس پیغامبر و گفتند استشفع لنا الی ربک و ادع لنا ادریس دعا کرد ایشان را، خداوند عز و جل ایشان را مخیر کرد میان عذاب دنیوی و عذاب عقبی، و عذاب دنیوی اختیار کردند و در زمین بابل پس ایشان را سرنگون بچاهی در آویختند تا بقیامت. مجاهد گفت در آن چاه آتش است و ایشان در میان آتش معذب اند پایها در قید و سلسله بر هفت اندام. و گفته اند که در آن چاه آب است و ایشان از تشنگی زبان بیرون کرده اند، و چهار انگشت است از میان ایشان تا بآب و بآب می نرسند. و در روزگار پیشین مردی پیش ایشان رفت تا جادویی آموزد گفت چون ایشان را بدان صفت دیدم بترسیدم و از آن حال بسهمیدم گفتیم لا اله الا الله ایشان چون سخن میشنیدند گفتند از کدام امتی تو؟ جواب دادم از امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم. ایشان گفتند «و قد بعث محمد؟ قلت نعم قال الحمد لله فانه نبی آخر الزمان و عما قریب ینقطع العذاب عنا».

و ما یعلمان من أحد و جادویی به هیچ کس که بایشان شود نیاموزند تا پیشتر گویند اِنَّمَا نَحْنُ فِئْتَةٌ فَلَا تَكْفُرْ ما فتنه خلقیم و آزمودن ایشان، بخدای عز و جل کافر مشو بآموختن جادویی و کار کردن بآن که هلاک شوی. پس اگر نصیحت نپذیرد و بآموختن آن رغبت نماید او را گویند روبرول در آن تنور کن. چون بول در آن تنور کند نوری از وی جدا شود و مانند دودی در آید و بینی وی باز شود، آن نور گفته اند. معرفت خداوند است عزّ و جلّ، و آن دود غضب وی جلّ جلاله.

بعضی علما گفته اند علم سحر شناخت شر نیست که کردار شر است و شناخت دیگر است و کردار دیگر. همچنانکه شناخت کفر دیگر است و کافر شدن دیگر و شناخت زنا دیگر است و زنا کردن دیگر، هیچکس بشناخت کفر کافر نگردد تا عمل نکنند همچنین بشناخت سحر کافر نشود تا عمل نکند. و آنچه فریشتگان گفتند فَلَا تَكْفُرْ معنی آنست که میاموز که چون آموختی بر خود ایمن نباشی که عمل کنی. و پس بعمل کافر شوی، و تعلیم فریشتگان بمعنی اعلام است. فقهاء از اینجا گفتند اگر کسی اقرار دهد که من سحر نیک دانم و شناسم اما میدانم که حرام است و باباحت آن معتقد نیستم و کس را نیاموختم، گفتند بر وی هیچ چیز نیست. پس اگر گوید من آموخته ام و مباح است آموختن آن و اعتقاد داشتن باباحت آن رواست، اگر چنین گوید کافر شود بپستتاب فان تاب و الا قتل و همچنین اگر گوید من آموخته ام و تعلیم آن بی کفر صورت نیندد بکفر خود اقرار دارد، بپستتاب فان تاب و الا قتل.

فَيَعْلَمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ زَوْجِهِ وَ مَا هُمْ بِضَارِينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا يَأْذَنُ اللَّهُ چیزی می آموزند که بآن میان مرد و زن جدایی او کنند و این جادوان نتوانند که کس را گزند نمایند مگر بخواست الله.

وَيَعْلَمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَ لَا يَنْفَعُهُمْ آن می آموزند که در دنیا و آخرت ایشان را بکار نیاید و سود نکند. وَ لَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ و جهودان نیک دانستند که هر که سحر خرد و پسندد و آموزد و کند و کار بندد امروز بیدین است و فردا از خیر آن جهانی بی بهره.

وَ لَيْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ اى بئس شیئا باعوا به حظ انفسهم حیث اختاروا السحر و نبذوا کتاب الله وراء ظهورهم، بید

چیزی خط خود از آن جهان فروختند، که کتاب خدای عز و جل بگذاشتند و اختیار سحر کردند. لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ایشان را نیک آید اگر دانند و لکن ندانند هذا كقولك لصاحبك ما ادعوك اليه خير لك لو كنت تعقل، و تنظر ما في العواقب و هو يعقل و لعله كثير النظر في العواقب الا انه لا يعلم ما يوجب ذلك و لَوْ أَنَّهُمْ آمَنُوا ای بمحمد و القرآن وَ اتَّقُوا اليهودية و السحر. و اگر ایشان محمد را به پیغامبری استوار گیرند و قرآن را برآستی به پذیرند، و از دین جهودی و جادویی بپرهیزند لَمْ تُوبَةَ مَنْ عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ این هر سه لام «لمن اشتراه، و لبئسما و لمثوبة» هر سه لام تحقیق اند و تأکید بجای قسم، میگوید اگر ایشان ایمان آوردند پادشاه آن ایشان را از نزدیک خدای عز و جل بودی از آن رشوت که ستند پنهان کردن نبوت رسول مرا از عامه خویش و از آنچه بجادویی و شعبه فرا دست آوردند لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ اگر دانستندی و لکن نمیدانند.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ... الآية از روی طریقت و راه حقیقت رموز این آیت اثری دیگر دارد، ارباب القلوب گفتند من علامات الاشتیاق تمنی الموت علی بساط العوافی عجب نیست کسی را که در مغاک مذلت باشد و در زندان وحشت اگر از سر بینوایی و ناکامی وی را آرزوی مرگ باشد، عجب کار آن جوانمردی است که بر بساط عافیت آرام دارد، و کارهایش بر نظام، و دولتش تمام، و روزش فرخنده در ایام، و با اینهمه نعمت و راحت چون کسی است بر آتش سوزان، گرداگرد وی خارستان و دشمن جان ستان، دل در آن بسته که تا خود کی از این محنت برهد و خرمن جدایی آتش در زند، نوبت اندوه بسر آید، و اشخاص پیروزی بدر آید، بزبان شوق گوید.

کی باشد کین قفس بپردازم در باغ الهی آشیان سازم

آری! من احب لقاء الله احب لقاءه، به داود وحی آمد که یا داود قل لشبان بنی اسرائیل لم تشغلون انفسکم بغیری؟ و انا مشتاق الیکم، ما هذا الجفاء؟ احمد الاسود پیش عبد الله مبارك آمد گفت رأیت فی المنام انک تموت الی سنة فان استعددت للخروج گفت مرا در خواب چنان نمودند که تا یک سال تو می فرو شوی نگر تا رفتن را ساخته باشی. عبد الله جواب داد احلنتی علی امد بعید روزگاری دراز در پیش ما نهادی، یک سال دیگر ما را اندوه هجران می باید کشید و تلخی فراق می باید چشید، آن گه گفت غذاء جان ما تا امروز درین بیت بود.

یا من شکی شوقه من طول فرقته صبرا لعلک تلقی من تحبّ غذا

عس غفاری قومی را دید که از طاعون می گریختند، گفت یا طاعون خذنی ای طاعون تو گرد آنان گردی که ترا می نخواهند چرا بر ما نیایی که ترا بجان خریداریم؟

بشر حارث از اینجا گفت ما لنا نکره الموت و لا یکره الموت انا مریب. چرا برید مرگ را دشمن داریم؟ که نه در دل شور داریم یا از دوست پرهیز میکنیم! شور دلست که برید مرگ را دشمن است. این کراهیت قومی را از آن خواست که ساز این راه نداشتند و طعم وصل دوست نچشیدند.

ازینجا گفتند مرگ راحت قومی است و آفت قومی قومی را روز دولت است، و قومی را رنج و محنت، قومی را عنا، و قومی را عطا، قومی را بلا و قیامت، و قومی را شفا و سلامت، قومی را نهایت مدت اشتیاق، و قومی را بدایت روز فراق. ملك الموت بر رابعه عدوی رسید، رابعه گفت تو کیستی؟ گفت من هادم اللذاتم موتم الاطفالم مرمل الأزواجم رابعه گفت: ای جوانمرد چرا از خود همه خصلتهای بد نشان میدهی و از آن خصلتهای نیک هیچ نگویی؟



گفت آن چيست؟ رابعة گفت و انت موصل الحبيب الى الحبيب سفیان ثوری هر گه که مسافری را دیدی و آن مسافر گفתי شغلی بفرمای، سفیان گفתי اگر جایی بمرگ رسی درود ما بدو برسان و بگویی  
 گر جان باشارتی بخواهی زرهی در حال فرستم و توقف نکنم  
 بلال حبشی در نزع بود عیال وی میگفت وا حزناه! بلال گفت چنین مگوی لکن میگوی وا طرباه! غدا نقلی الاحبة محمدا و حزبه. عبد الله مبارك در وقت نزع میگفت و میخندید لمثل هذا فليعمل العاملون شلبي را می آرند که در سكرات مرگ این بیت میگفت:

كلّ بيت انت ساكنه غير محتاج الى السّرج  
 وجهك المأمول حجتنا يوم يأتي الناس بالحجج  
 آن شب که رخ تو شمع کاشانه ماست خورشید جهان فروز پروانه ماست

بو العباس دینوری مجلس میداشت و در عشق سخن میگفت، پیر زنی عارفه حاضر بود، آن سخن بروی تافت و قتش خوش گشت، برخاست و در وجد آمد. بو العباس گفت موتی جان در باز ای پیر زن، گفت.  
 جا نیست نهاده‌ایم فرمانی را در عشق کجا خطر بود جانی را  
 این بگفت و نعره بزد و جان بداد.

قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ بزرگوار و نیکوست آن قرآن که جبریل فرود آورد از رحمن، که هم روح روح دوستان است، و هم شفاء دل بیماران، و هم رحمت مؤمنان، اینست که گفت جل جلاله فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ جایی دیگر گفت نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ. و جبرئیل ع چون وحی پاک گزاردی گاهی بصورت بشر آمدی گاهی بصورت ملك، هر گه که آیت حلال و حرام و بیان شرایع و احکام آوردی بصورت بشر بودی، و حدیث دل در میان نه. چنانکه گفت هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ أَوْ لَمْ يَكْفِهِمْ أَنَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ باز چون حدیث محبت و صفت عشق و رموز دوستی بودی بصورت ملك آمدی، روحانی و لطیف، و بدل مصطفی پیوستی قرآن وحی بگزاردی سرا بسرا، و کس را برو اطلاع نه، پس چون باز شدی و از دیار دل او برگشتی، مصطفی گفתי فَيَصْمَعُنِي و قد وعيته. و قيل لَمَّا كَانَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِالْمَشَاهِدَةِ مُسْتَعْرِقًا بهذا الحديث، نزل الوحي بقلبه اولاً فقال له نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ ثُمَّ انصرف من قلبه الى فهمه و سمعه، و تنزل من ذروة الصحبة إلى حضيض الخدمة لحظوظ الخلق و هو رتبة اهل الخصوص. و قد ينزل الوحي على سمع قوم اولاً ثم على فهمهم ثم على قلبهم ترقياً من سفلى المجاهدة الى علو المشاهدة و ذلك رتبة اهل السلوك و المریدین فشتان ما هما.

مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ الْآيَةِ چه زیان دارد جبرئیل و میکائیل را عداوت کفار، و رب الارباب بعز خود ایشان را نیابت میدارد و می‌نوازد و رقم تخصیص میکشد و میگوید هر که ایشان را دشمن است ما او را دشمن ایم در حق اولیا همین گفت «من اذی ولیاً من اولیائی فقد بار زنی بالمحاربة».

و لَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ الْآيَةِ چند که رب العالمین شکایت می‌کند از آن بیگانگان جهودان، و چند که عالمیان را خبر میدهد از شوخی و ستیز ایشان در کار محمد صلی الله علیه و آله و سلم، از اول کافران مکه را میگفتند قد اظلمک زمان نبی الحرم الذی یخرج بمکه و یصدق بما فی کتابنا میگفتند وقت آنست که بیرون آید پیغامبر مکی، رسول امی، گزیده عالم سید ولد آدم، استوارگیر کتاب ما، و یاری دهنده ما بر شما. و در تضاعیف روزگار





توانستندی که شما را برگردانیدندی مِنْ بَعْدِ إِيْمَانِكُمْ از پس استوار داشت شما خدای و رسول را، كَقَرَارًا باز برندی شما را تا کافر شوید حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ از حسدی که در دل‌های ایشان است. مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ پس آنک پیدا شد ایشان را در توریة که محمد استوارست و پیغام باو حق، فَأَعْفُوا در گذارید و اَصْفَحُوا و از جواب ایشان بسزا روی گردانید حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ تا الله آرد فرمان خویش إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ بدرستی که الله بر همه چیز قادر است و هر کار را توانا

وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ و نماز بیای دارید وَ آتُوا الزَّكَاةَ و زکاة مال بدهید وَ مَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ و هر چه خود را پیش فرا فرستید از خیری تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ نَزْدِيكَ اللَّهُ باز یابید آن را، إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ الله بآنچه شما میکنید بیناست. وَ قَالُوا و جهودان گفتند لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ در بهشت نرود إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا مگر جهودان أَوْ نَصَارَى و ترسایان همین گفتند خود را تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ آن دروغ‌های ساخته ایشانست، قُلْ رسول من گوی هاتوا بُرْهَانَكُمْ حجت خویش باز نمائید و بیارید إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر می‌راست گوئید.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا... الآية مفسران گفتند هر چه در قرآن یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آید خطاب اهل مدینه است، چنانکه یا أَيُّهَا النَّاسُ خطاب اهل مکه است. و این نداء کرامت بمؤمنان مدینه آن گه پیوست که اسلام بالا گرفته بود و کار دین مستحکم شده، و هیچ امت را در هیچ کتاب باین نام کرامت باز نخواندند مگر این امت را، و بنی اسرائیل را در توریة بجای این ندا یا أَيُّهَا الْمَسَاكِين گفته‌اند.

یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا میگوید ای شما که مؤمنان اید لا تَقُولُوا رَاعِنَا رسول مرا مگوئید راعنا و آن بود که مسلمانان عادت داشتند آن گه که در پیش مصطفی ع می‌شدند که میگفتند راعنا یا رسول الله و باین آن میخواستند که نگاه کن در ما و بما نبوش. و جهودان می‌آمدند و همان میگفتند و در زبان ایشان این کلمه فدحی عظیم بود و سقطی بزرگ و قيل هو من الرعونة فی لسانهم و قيل معناه اسمع لا سمعت جهودان چون این از مسلمانان شنیدند شاد شدند و با خود میگفتند اکنون وی را سب می‌گوئیم بزبان خویش و ایشان نمیدانند. سعد معاذ رض زبان عبری دانست بر قصد و نیت ایشان افتاد گفت علیکم لعنة الله و الذی نفسی بیده لئن سمعتها من رجل منکم لاضربنّ عنقه. فقالوا أ و لستم تقولونها؟ فنهى الله المؤمنين عن ذلك، فقال تعالى لا تَقُولُوا رَاعِنَا گفت شما که مؤمنانید این کلمه خویش مگوئید، تا ایشان آن کلمه خویش به پشتی شما نگویند، و بجای آن گوئید انظُرْنَا یعنی که درمانگر جای دیگر ازین گشاده‌تر گفت وَ رَاعِنَا لِيَأْ بِأَسِنَّتِهِمْ وَ طَعْنًا فِي الدِّينِ وَ لَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا وَ أَسْمَعُ وَ انظُرْنَا لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَ أَقْوَمَ آن گاه در آن تأکید کرد بر مؤمنان و گفت وَ اسْمَعُوا بنبوشید و ببذیرید و چنین گوئید، و آن گه تهدید داد جهودان را و منافقان را که پشتی ایشان میدادند گفت: وَ لِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ ایشانراست عذابی خوار کننده او کننده، عذابی دردناک و سهمناک عذابی که هرگز بآخر نرسد و هر روز بیفزاید. ابن السّمّاک گفت لو كان عذاب الآخرة مثل عذاب الدنيا كان ايسره و لكن يضرب الملك بالمقمعه راس المعدب فلا يسكن وجعها ابدًا و يضربه الثانية فلا يسكن و جمع الاولى و لا الثانية، و يضربها الثالثة فلا وجع الاوليين يسكن و لا الثالثة فاول العذاب لا ينقطع و آخره لا ينفد. و در عهد رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم مردی همه شب همی گفت و غوثاه من النار! رسول ع بامداد او را گفت: لقد ابكيت البارحة اعين ملاء من الملائكة.

و قال صلى الله عليه و آله و سلم لجبرئيل مالي اری ميكائيل ضاحكا قال ما ضحك منذ خلق الله النار



گفت و إِذَا بَدَّلْنَا آيَةً مَكَانَ آيَةٍ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُنَزَّلُ هر گه که بدل فرستیم آیتی از قرآن بجایگه آیتی که منسوخ کنیم دشمنان گویند إِنَّمَا أَنْتَ مُتَّبِعٌ این تغییر و تبدیل در سخن از آنست که خود می‌نهی و دروغی است که خود میسازی، روز بفرمایی و زان پس از گفته خویش باز آیی، این بر مراد و هواء خویش می‌نهی.

رب العالمین گفت بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ نه چنانست که میگویند بیشتر ایشان نادانند، این نسخ ما می‌فرمائیم و هر چه منسوخ کنیم از آن کنیم تا دیگری به از آن آریم، یا باری هم چنان بسزای هنگام یا بسزای جای یا بسزای مرد. مذهب اهل حق آنست که نسخ در قرآن و در سنت هر دو روان است و روا که قرآن به قرآن منسوخ گردد و همچنین قرآن بسنت و سنت بسنت منسوخ گردد، و سنت به قرآن، این همه حق است و شرع بدان آمده، و جهودان با مسلمانان خلاف کردند گفتند نسخ نه رواست، که نسخ آنست که پوشیده بداند و نادانسته دریابد، و آنچه دانست و از پیش فاحکم کرد بر دارد، تا آنچه بهتر است و اکنون دریافته و دانسته بجای آن نهد، و این بر آفریدگار روا نیست. جواب اهل حق آنست که بر آفریدگار هیچیز پوشیده نیست و هرگز نبود، و چون پوشیده شود و همه آفریده اوست! و چون نداند و همه صنع اوست! أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ پس معنی نسخ آنست که رب العالمین فرمان میدهد بنده را، و خود داند که آن فرمان و آن حکم پس از روزگاری از بنده بردارد، هر چند که بنده نداند، و آن را بدلی نهد که مصلحت بنده در آن بود، و استقامت کار وی در آن بسته، پس آن کند که خود دانست که چنان کند، و باشد که از تخفیف بتشدید برد، و باشد که از تشدید بتخفیف، چنانکه لایق حال بنده بود و سزای وقت.

و در عهد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم مسلمانان را حاجت بنسخ قرآن از آن وجه بود که ایام ایشان مختلف بود، از حال بحال میگشت، یکی حکم بسزای وقت بود و بار دیگر بسزای وقتی دیگر، آن را میگردانید بسزای وقتها و لایق حالها. و بدانکه نسخ در قرآن از سه گونه است: یکی آنکه هم خط منسوخ است و هم حکم، دوم آنکه خط منسوخ است و حکم نه، سوم آنکه حکم منسوخ است و خط نه. اما آنکه خط و حکم هر دو منسوخ است آنست که مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم گفت دوش سورتی از قرآن میخواندم چند آیت از آن بر من فراموش کردند، بدانستم که آن را برگرفتند از زمین، و كذلك

روی عن انس بن مالك قال: كنا نقرأ على عهد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم سورة فعدلها بسورة التوبة، ما احفظ منها غير آية واحدة و هي «لو ان لابن آدم واديين من ذهب لابتغى اليهما ثالثا، و لو ان له ثالثا لابتغى اليه رابعا، و لا يملأ جوف ابن آدم الا التراب و يتوب الله على من تاب.»

و كذلك

روی عن ابن مسعود قال اقراني رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم آية فحفظتها و و اثبتتها في مصحفی، فلما كان الليل رجعت الى حفصی فلم اجد منها شيئا، و عدوت على مصحفی فاذا الورقة بيضاء، فاخبرت رسول الله صلى الله عليه وآله و سلم بذلك، فقال لي يا ابن مسعود تلك رفعت البارحة.»

اما آنچه از قرآن خط آن برگرفتند و حکم آن برنگرفتند آنست که اول میخواندند در رجم زانی محسن که «الشيخ و الشيخة اذا زنيا فارجموهما البته نکالا من الله و الله عزيز حكيم» معنی آنست که مرد زنده دار و زن شودار چون زنا کنند ایشان را بسنگ بکشید ناچار بازداشت دیگران را از زنا کردن، این از نزدیک خداوندست و الله داناست و توانا. این آیت از مصاحف و از زبان خوانندگان برگرفت حکم آن از امت بر نگرفت.

اما وجه سوم از وجوه نسخ آنست که حکم برگرفت تبدیلی که نهاد، و آیت آن حکم بر نگرفت. چنانکه آیت عدت زن شوی مرده يك سال تمام از مصحف بر نگرفت که گفته بود «متاعا الی الحول» و حکم آن برگرفت ببدل فرمان بعدت چهار ماه و ده روز أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَ عَشْرًا و ازین نسخ، در قرآن فراوانست. چنانکه رسیم بآن شرح دهیم ان شاء الله. ما ننسخ من آية و ما ننسها هر دو خواننده‌اند، قراءه عامه «ما ننسخ» بفتح نون و سین است، و قراءه شامی ما ننسخ بضم نون و کسر سین، و بر قراءه شامی انساخ را دو معنی است یکی بر ضد معنی نسخ و یکی موافق معنی نسخ. اما آنچه بر ضد آنست میگوید، هر چه ترا نسخت دهیم از آیتی از قرآن، و بتو فرستیم و ترا دهیم. و آنچه موافق معنی نسخ است میگوید در منسوخات آریم و آن را بگردانیم و بدل نهیم. همچنین أَوْ نُنْسِئُهَا او «ننساها» هر دو خواننده‌اند بفتح نون و همز، قراءت مگی و ابو عمرو است و بضم نون و کسر سین قراءت باقی. و معنی هر دو بحقیقت یکسان است ننسها معنی آنست که فراموش کنیم، و ننساها معنی آنست که با پس بریم، و آن باز پس بردن از حفظ است، پس هر دو یکی است در حقیقت و در آیت تقدیم و تأخیر است، تقدیره ما ننسخ من آية نأت بخیر منها او مثلها میگوید هر چه منسوخ کنیم از آیتی و برگیریم بجای آن دیگری آریم از آن بهتر یعنی از آن سهلتر و آسانتر و مزد آن بیشتر، چنانکه عدت زن شوی مرده از يك سال با چهار ماه و ده روز آورد. یکی را از غازیان در جنگ دشمن با ده کس مصابرت فرمود پس تخفیف کرد با دو کس مصابرت فرمود، «أَوْ مِثْلَهَا» یا دیگری آریم هم چنان در مصلحت و منفعت و مثبت، چنانکه تحویل قبله با کعبه و مانند آن، آن گه گفت أَوْ نُنْسِئُهَا یا خود فروگذاریم و آن را بدل نهیم یعنی نأمر المسلمین بترکها من غیر آية تنزل ناسخة لها.

أَمْ لَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ نَمِيدَانِي أَدَمِي كَه خَدَاوَنَد عَز وَ جَل بَر هَمَه چيز از آوردن و بردن و امر و نهی و محو و اثبات و تبدیل و تغییر قادر است و توانا بر کمال.

أَمْ لَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مَلِكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ نَمِيدَانِي كَه پادشاهی آسمان و زمین او راست، پس هر چه خواهد تواند، و حکمی که خواهد راند، و تغییر و تبدیل و نسخ آیات و احکام چنانکه خواهد کند، و کس را بروی اعتراض نه.

وَ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لَا نَصِيرٍ وَ فرمود از خداوند عز و جل شما را هیچ خداوندی نه و یاری نه، و انما جمع بینهما لانه قد يكون ولياً و لا نصره معه لضعفه، و قد يكون نصيراً و لا ولاية له من نسب. جایی دیگر گفت وَ كَفَىٰ بِاللَّهِ وَلِيًّا، وَ كَفَىٰ بِاللَّهِ نَصِيرًا اللهُ بنده را بخداوندی و یاری بس است، و بکار سازی و کار را نی بسنده، هر که ضعیفتر نظر حق بوی تامتر، و نواخت حق او را بیشتر، یحکی ان الله تعالی اوحی الی یعقوب ع و قال له «تدری لم فرقت بینک و بین یوسف کذا سنة؟ لانک اشتريت جارية لها ولد ففرقت بينهما بالبيع، فما لم یصل ولدها اليها لم اوصل اليك یوسف» بین بهذا ان تلك المملوكة مع عجزها و ضعفها نظر لها الحق سبحانه، و ان كان الحكم على نبي من الانبياء و لهذا قيل احذروا من لا ناصر له غير الله أم تُرِيدُونَ أَنْ تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ الْآيَةَ يَا مِخْوَاهِيد كَه سَوَال تَعْنَت كَنِيد از رسول من، چنانکه جهودان از موسی سؤال میکردند به تعنت، و ذلك في قوله تعالى يَسْأَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَنْ تُنَزِّلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِنَ السَّمَاءِ وَ آن آن بود که جهودان از مصطفی ع خواستند که ما را کتابی آر بزبان عبرانی چنانکه عرب را کتابی آوردی بزبان عربی رب العالمین جواب داد فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَى أَكْبَرَ مِنْ ذَلِكَ يَا مُحَمَّد از موسی هم خواستند و مه ازین خواستند که گفتند أَرْنَا اللَّهَ جَهْرَةً وَ قِيلَ إِنَّهَا نَزَلَتْ فِي عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَمِيَةِ الْمُخَزَمِيِّ وَ رَهْطٍ مِنْ قَرِيشٍ قَالُوا يَا مُحَمَّد اجْعَلْ لَنَا الصِّفَا ذَهَبًا وَ وَسِعَ لَنَا أَرْضَ مَكَّةَ وَ فَجَرَ الْإِنهَارَ خَلَالَهَا تَفْجِيرًا نَوْمِنَ بِكَ.

فانزل الله تعالى.

أَمْ تُرِيدُونَ أَنْ تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ الْآيَةَ أَنْ يَقُولَ مَنْ يَبْدُلُ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ جَهودان را میگوید هر که کفر بدل ایمان گیرد و خود پسندد، وی گمراه است. یعنی هر که اقتراح کند بر پیغامبر و سؤال تعنت کند پس از آنکه دلائل نبوت وی آشکارا شد کافر است، هر رشته خویش گم کرده و از راه راستی بیفتاده.

وَدَّ كَثِيرٌ... الْآيَةَ این آیت در شأن قومی جهودان آمد فنحاص بن عازورا و زید بن قیس که حذیفه یمان و عمار. یاسر را گفتند پس از وقعه احد الم تریا الی ما اصابکم، لو کنتم علی الحق ما هزمتم فارجعوا الی دیننا فهو خیر لکم و افضل و نحن اهدی منکم سبیلا گفتند میبینید که چه رسید شما را درین وقعه احد و چگونه شما را بهزیمت کردیم و شکستیم اگر دین شما حق بودی بر شما این احوال نرفتی، پس باری بدین ما باز گردید که شما را این بهتر است و سزاتر، عمار ایشان را جواب داد که شکستن پیمان چون بینید شما را در دین خویش، گفتند عذری سخت و کاری مشکل عمار گفت پس من با محمد عهد بسته‌ام که از دین وی بر نگردم تا زنده ام، ایشان گفتند اما هذا فقد صبا این عمار صابی گشت که دین پدران و کیش اسلاف خود بگذاشت و دیگری اختیار کرد، از وی چیزی نگشاید، تو که حذیفه‌ای چه می‌گویی؟

حذیفه گفت «أما انا قد رضیت بالله ربا و بمحمد نبیا و بالاسلام دینا و بالقرآن اماما و بالكعبة قبله و بالمؤمنین اخوانا» جهودان چون از ایشان این شنیدند نومید شدند گفتند و اله موسی لقد اشرب قلبهما حب محمد بخدای موسی که دوستی محمد نهمار در دل ایشانست. پس حذیفه و عمار پیش مصطفی باز آمدند و آنچه رفت باز گفتند، مصطفی گفت: اصبتما الخیر و افلحتما پیروز آمدید و بنیکی رسیدید آن گه رب العالمین در شأن ایشان آیت فرستاد: وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ الْآيَةَ... آرزوی جهودان و خواست ایشان آنست که شما را از ایمان باز گردانندی و بکفر باز برندی، این از آنست که بشما حسد می‌برند حسدی که ایشان را بدان نفرمودند بل که از دل خویش و نهاد و طبع خویش بر آوردند. گفته‌اند که تا در دل بود حسد است چون آشکارا شد بغی است. و مصطفی ع گفت: «اذ حسدتم فلا تبغوا»

و قال: «الحسد من الشيطان و انه ليس بضرار عبدا ما لم يعده بلسانه و لا بيده فمن وجد شيئا من ذلك فليغمه»

و روی انه قال ع: «ثلث لا ينجو منهنّ احد الظن و الحسد و الطيرة» قيل يا رسول الله «و هل ينجى منهنّ شيء؟» قال «نعم، اذا حسدت فلا تبغ و اذا ظننت فلا تحقق و اذا تطيرت فامض و لا ترجع».

و قال عطية بن قيس: لما ولد عيسى ع أتى ابليس رئيس شياطينه من المشرق فقال اتيتك و لم يبق في ناجيتي الليلة صنم الامال، ثم اتيه رئيس شياطينه من المغرب فقال له مثل ذلك، فامرهم ان يخرجوا و يلتمسوا في الهواء و الاودية فانصرفوا اليه، فقالوا ما حسدنا شيئا فخرج، فاذا الملائكة قد حقت بالمحراب الى السماء فانصرف الى شياطينه فقال ان الأمر قد وقع في الارض و ان عيسى قد ولد و قد بدا اي عيسى الله في عباده ان يعبد و لكن انطلقوا فافشوا بين الناس البغي و الحسد فانهما عدل الشرك.

فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا این از منسوخات قرآن است، اخوات و نظائر این در قرآن فراوانند در عفو و صبر و صفح و ارتقاب و تربض، آیت سیف آن همه را منسوخ کرد حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهَ بِأَمْرِهِ می‌فرو گذارید تا الله فرمان خویش آرد، و فرمان آن بود که گفت عز و جل قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ لَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ الْآيَةَ و گفته‌اند که امر اینجا حکم است بعضی را حکم کرد باسلام و بعضی را بسبی و جزیه، و قيل اراد به القيمة فيجازيهم باعمالهم إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ رب العالمین جل جلاله در قرآن ذکر نماز گران مؤمنان فراوان کرد، وانگه نماز ایشان بلفظ

اقامت مخصوص کرد، چنانکه گفت: أقم الصلاة، و أقيموا الصلاة و يُقيمون الصلاة، و المُقيمون الصلاة مگر آنجا که ذکر منافقان کرد گفت فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ لفظ اقامت از آن باز گرفت تا تنبیهی باشد مؤمنانرا، که ثواب در معنی اقامت است نه در مجرد صورت نماز. بزرگان دین از اینجا گفته‌اند که نمازکنان فراوانند اما مقیمان نماز اندک‌اند. و هم ازین باب است که عمر خطاب گفت «الحاج قليل و الركب كثير» و معنی اقامت در نماز روی دل خویش فرا حق کردن است، و همگی خویش در نماز دادن، و شرط راز داری بجای آوردن، و از اندیشه‌ها و فکرتها بر آسودن، و الیه الاشارة

بقوله صلى الله عليه و آله و سلم «من صلى ركعتين مقبلا على الله خرج من ذنوبه كيوم ولدته أمه»

این اقبال دل که درین خبر بیان کرد همان اقامت است که در قرآن جایها فراوان گفت، و أقيموا الصلاة اما بزبان تفسیر معنی اقامت نماز بجای داشتن است بوقت اول چنانکه اختیار شافعی مطلبی است. و در خبرست که مصطفی ع در سفری بود و نماز بامداد را بطهارت بیرون شد، دیرتر باز آمد، یاران انتظار نکردند، عبد الرحمن بن عوف را فرا پیش کردند، پس از يك ركعت در رسید یاران همه متفکر شدند تا خود مصطفی ع چه گوید، مصطفی ع چون آن ركعت فائت باز آورد گفت: احسنتم هكذا فافعلوا

قوله: وَ آتُوا الزَّكَاةَ میگوید زکاة از مال خویش بیرون کنید و مستحقان زکاة باز جویید و بایشان دهید و ایشان هفت صنف‌اند چنانکه در آن آیت گفت: إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسْكِينِ... الى آخر الآية. و شرح آن بجای خویش گفته شود ان شاء الله. و کسی که زکاة ندهد مال وی بر شرف هلاک بود، و کار وی بر خطر. مصطفی ع گفت «ما من عبد له مال لا يؤدي زكاته الا صفح له يوم القيمة صفائح يحمي عليه في نار جهنم فيكوى بها جنبه و ظهره كلما ردت اعيدت له حتى يقضى الله عز و جل بين عباده في يوم كان مقداره خمسين الف سنة مما تعدون، ثم يرى سبيله اما الى الجنة و اما الى النار و ما من صاحب ابل لا يؤدي زكاتها الا يجاء بها يوم القيمة بابله كاحسن ما كانت عليه، ثم يبطح له بقاع قرقر كلما مرت اخرجها ردت عليه اولها. حتى يقضى الله بين عباده في يوم كان مقداره خمسين الف سنة مما تعدون، ثم يرى سبيله اما الى الجنة اما الى النار. و ما من صاحب غنم لا يؤدي زكاتها الا يجاء به يوم القيمة فغنمه كآثر ما كانت، فتنطح له بقاع قرقر فتطوه باخفافها و تنطحه بقرونها ليس فيها غضباء و لا جدعاء كلما مضت عليه اخرجها ردت عليه اولها، حتى يقضى الله بين عباده في يوم كان مقداره خمسين الف سنة مما تعدون، ثم يرى سبيله اما الى الجنة اما الى النار»

و قال صلى الله عليه و آله و سلم «ما تلف مال في البر و البحر الا بمنع الزكاة، فاحرزوا اموالكم بالزكاة، و داووا مرضاكم بالصدقة، و ادفعوا عنكم طوارق البلاء بالدعاء، فان الدعاء يرد البلاء ما نزل و لم ينزل، فما نزل يكشفه، و ما لم ينزل يحبسه

وَ مَا تُقَدِّمُوا لِأَنفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ الآية... خير اینجا نامی است مال را، یعنی چیزی که نفقه کنید و بصدقه دهید از مال ثواب آن فردا بنزدیک الله بیاید، قال النبي صلى الله عليه و آله و سلم «ما تصدق احد بصدقة الا اخذها الرحمن بيده فيرببها كما يربى احدكم فلوه و فصيله فتربوا في كف الرحمن حتى تكون اعظم من الجبل»

وَ مَا تُقَدِّمُوا لِأَنفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ همچنانست که جای دیگر گفت يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا و در خبر است که چون بنده از دنیا بیرون شود مردمان گویند ما خلف؟ چه واپس گذاشت؟ فریشتگان گویند ما قدم؟ چه فرا پیش داشت؟ و امیر المؤمنین علی ع بگورستان بیرون شد گفت: «السلام عليكم يا اهل القبور اموالکم قسمت و

دورکم سکنت و نساءکم نکحت فهذا خبر ما عندنا، فكيف خبر ما عندکم، فهتف هاتف «و عليكم السلام ما اكلنا ربحناه و ما قدّمنا وجدناه و ما خلفنا خسرا».

وَ قَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ اِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا يَعْنِي يَهُودًا فَحَذَفَتِ الْيَاءَ الزَّائِدَةَ. و قيل هو جمع هاند كحائل و حول. جهودان گفتند در بهشت نرود مگر جهودان و چون دین جهودی دینی نیست، و ترسایان گفتند چون ترسایی دینی نیست و در بهشت نرود مگر ترسایان، رب العالمین گفت تِلْكَ اَمَانِيُهُمْ اى اکاذیبهم، آنست دروغهای ساخته ایشان. و قراءه ابو جعفر تِلْكَ اَمَانِيُهُمْ بتخفیف است یعنی آن آرزوهای ایشان آنست.

قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ رسول من گوی بیارید حجت خویش و باز نمائید اگر آنچه می‌گویید راست می‌گویید.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا... الآية... هم نداست و هم گواهی، آنچه نداست نشان آشنایی، و گواهی آنست که ایمان بنده عطائی. میگوید جلّ جلاله و تقدست اسماءه و تعالت صفاته و توالّت آلاؤه و نعمائوه و عظم کبریائوه و علا شأنه و عزّ سلطانه، اى شما که مؤمنانید و گرویدگانید، حق پذیرفتید و رسالت که شنیدید بشناختید، بنشان که دیدید باسزا آمدید و از ناسزا ببردید، گردن نهادید و واسطه پسندیدید، دنیا گذاشتید و بعقبی باز گردیدید، و از عقبی در مولی گریختید. آری هر کس را میخواند تا خود کرا راه نماید، و ایشان را که راه نماید تا خود کرا در روش آرد و بمقصد رساند، و ایشان را که بمقصد رساند تا خود کرا قبول کند و بنوازد!

عالمی در بادیه مهر تو سر گردان شدند تا که یابد بر در کعبه قبولت پر و بال

آن گه فرمان داد که: لا تَقُولُوا رَاعِنَا اِلَا فِي عَيْنِ حُكْمٍ است و بار تکلیف، رب العزّة چون خواست که مؤمنانرا تکلیف کند بحکمی از احکام شرع، و رنج و کلفت آن بریشان نهد، نخست ایشان را بنده کرامت بنواخت، و بایمان ایشان گواهی داد گفت يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آن گه حکم و فرمان در آن پیوست، تا بنده بشاهد آن نواخت این بار تکلیف بر وی آسان شود، همین است سنت خداوند جلّ جلاله، هر جا که بار تکلیف بر نهد راه تخفیف فرا پیش وی نهد، که راه دشخوار و بار گران بهم نپسندد، نه بینی؟ آنجا که بتقوی فرمود استطاعت در آن پیوست گفت فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ، و بمجاهده فرمود اجتناب در آن بست گفت وَ جَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ و امثال این در قرآن فراوان است، و بر لطف الله دلیل و برهانست.

ثم قال تعالى وَ اسْمَعُوا فرمان داد آن گه گفت بنیوشید و بجان و دل قبول کنید و بچشم تعظیم و صفای دل در آن نگرید، تا حقیقت سماع و طعم وجود بجان شما برسد، آن کافران و بیگانگان دیدهای شوخ و کرده بودند، و دلها تاریک، لا جرم طنطنه حروف بسمع ایشان می‌رسید اما حقیقت سماع و لذت وجود هرگز بجان ایشان نرسید. میگوید عزّ جلاله اَمْ تَحْسَبُ اَنْ اَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ اَوْ يَعْقِلُونَ جای دیگر گفت وَ نَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ وَ لَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ در ذوق حقیقت شنیدن دیگرست و سماع دیگر، بو جهل میشنید اما سماع ابو بکر را افتاد. بو جهل و امثال وی را گفت وَ كَانُوا لَا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعًا بو بکر و اتباع وی را گفت وَ اِذَا سَمِعُوا مَا اُنزِلَ اِلَى الرَّسُولِ... الآية...

آن گه سر انجام هر دو فرقت درین هر دو آیت بیان کرد و کافران را گفت: وَ لِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ اَلِيمٌ دوستان و مؤمنان را گفت وَ اللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ قوله: ما نَسَخَ مِنْ آيَةٍ يَقُولُ بِطَرِيقِ الْاِشَارَةِ ما نَرَقِيكَ عن محلّ العبودية اِلَّا احلنناك بساحات الحرّية، و ما رفعناك عنك شيئاً من صفات البشرية اِلَّا اقمناك بشاهد من شواهد



الالوهية. از روی اشارت میگوید ای مهتر خافقین، و ای رسول ثقلین، ای خلاصه تقدیر، و ای بدر منیر، ای کل کمال، و ای قبله اقبال، ای مایه افضال و ای نمود نمودگار لطف و جلال، ای شاخ وصل تو نازان و کوکب عز تو همیشه رخشان، ای دولت تو از میغ هستی اطلاع بر گرفته و بشواهد ربوبیت و تأیید آلهیت مخصوص شده، تا لحظه فلحظه کار دولت تو در ترقی است، و آنچه دیگران را تاج است ترا نعلین

نعلی که بینداخت همی مرکبت از پای تاج سر سلطان شد و تا باد چنین باد

ای مهتر، آن مقامات که ترا از ان ترقی میدهم هر چند که حسنات همه اولیا و اصفیاست سیئات تو است، چندانک و از آن بمانی، چون بر گذری از آن استغفار می کن، مصطفی ع گفت روزی هفتاد بار از آن استغفار می کنم انه لیغان علی قلبی فاستغفر الله فی الیوم سبعین مرّة. قال الصدیق لیتنی شهدت ما استغفر منه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم. و قیل فی قوله تعالی: ما نُنسَخُ مِنْ آیَةٍ... الآية ای ما نقل العبد من حال الّا اتی ما هی فوقها و اعلى منها، فلا ننسخ من آثار العبادة شیئا الّا ابدلنا منها اشیاء من انوار العبودية، شیئا الا اقمنا مکانها اشیاء من اقمار الحرمة و هلم جرّا، تنقله من الادنی الی الاعلی، حتی یقع فی جذبة من جذبات الحق، و جذبة من الحق توازی عمل الثقلین.

هر که مرفوع درگاه ربوبیت است و مقبول شوهد الهیت، احدیت بنعت محبت او را در قباب عزت بپروراند، او را از آن حال بحال میگرداند، و این مقام بآن مقام می رساند تا در جذبه حق افتد و از آن پس که رونده باشد ربنده گردد، آن که هر چه در همه عمر خویش در حال روش رفته بود او را در حال کشتن باول قدم از آن در گذرانند که جذبه من الحق نوازی عمل الثقلین. آری چنانک خود بکس نماند کشش او بروش خلق هم نماند. ارباب روش را گویند امر و نهی نگه دارید، و امر و نهی را گویند که ارباب کشش را نگه دارید، که ایشان آنند که نسب آدم در عالم حقایق بایشان زنده است، و منهج صدق بنبیات قدم ایشان معمور، در عالم حقایق ایشان را نزع القبائل خوانند، چنانک بلال از حبش و صهیب از روم و سلمان از پارس و اویس از قرن نیکو گفت آن جوانمرد که گفت:

ازین مشتی ریاست جوی رعنا هیچ نگشاید مسلمانی ز سلمان جوی و درد دین ز بو دردا

قدر شریعت مصطفی ایشان دانستند، و حق سنت او ایشان شناختند، صفاء سرّ این چنین صدیقان بر هر خاری که تابد عبهر دین شود، اگر بر مطیع تابد مقبول گردد و اگر بر عاصی تابد مغفور گردد، اگر بر فاسق تابد صاحب ولایت شود.

چنانک در حکایت بیارند از حاتم اصمّ و شقیق بلخی که هر دو بسفیری بیرون شدند پیری فاسق مطرب بهام راهی ایشان افتاد، و در عموم اوقات آلات فساد و ساز فسق بکار میداشت، و حاتم هر وقتی منتظر آن میبود که شقیق وی را منع کند و زجری نماید، نمیکرد تا آن سفر بآخر رسید. در وقت مفارقت آن پیر فاسق ایشان را گفت چه مردمانی باشید شما که از شما گران تر مردمان ندیدم! نه يك بار سماع کردید نه دستی و از دید؟

حاتم گفت معذور دار که من حاتم و او شقیق. آن پیر چون نام ایشان شنید بیای ایشان در افتاد و توبه کرد و بشاگردی ایشان برخاست تا از جمله اولیاء گشت، پس شقیق حاتم را گفت «رأیت صبر الرجال و صدت صید الرجال».

وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ... الآية... من خسرت صفقته و دّ أن لم تربح لاحد تجارته، خرمن سوخته خواهد هر کس را خرمن سوخته، جهودان که در و هده مذلت و مهانت افتاده اند و غبار نومیدی بر چهره تاریک ایشان نشسته می دوست دارند مسلمانان را بساز خود دیدن، و از عزّ اسلام بمذلت جهودی افتادن، لکن تا بر منبر ازل خطبه سعادت و پیروزی

خود بنام که کردند؟ جهودان این میخوانند و رب العالمین میگوید خواست خواست ماست نه خواست جهودان، و مراد مراد ماست نه مراد ایشان! و رَبِّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخَيْرَةُ، فمن اين اللطينة الاختيار و الحق مستحقة بنعت العز و الجلال، و ما للمختار و الاختيار، و ما للمملوك و الملك و ما للعبيد و التصدر في دست الملوك. قال الله تعالى ما كَانَ لَهُمُ الْخَيْرَةُ حسين بن علي را عليهما السلام گفتند بو ذر میگوید من درویشی بر توانگری اختیار کرده‌ام، بیماری بر تندرستی بر گزیده‌ام.

حسین ع گفت رحمت خدا بر بو ذر باد او را چه جای اختیار است؟ و بنده را خود با اختیار چه کار است؟ پیروز آن کس است که اختیار و مراد خود فدای اختیار و مراد حق کند.

موسی را گفتند یا موسی خواهی که همه آن بود که مراد تو بود؟ مراد خود فدای مراد ازلی ما کن، و ارادت خود در باقی کن، تو بنده و بنده را اختیار و مراد نیست، که بحکم مراد خود بودن بترك بندگی گفتند است. برادران یوسف بحکم مراد خود بودند مراد ایشان ذل یوسف بود و عزّ خویش، چون نیک نگه کردند ذل خود دیدند و عزّ یوسف، نه پنداشتند که چون از پدر جدا گشتند او را خوار گردانیدند، بسی برنیامد که خود را دیدند زیر تخت وی صف برکشیده و کمر خدمت بر میان بسته چاکروار و غریب وار می‌گفتند یا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسْنَا وَ أَهْلْنَا الضَّرُّ وَ رُوى فِي بعض الاخبار: عبدی ترید و ارید، و لا يكون الا ما ارید، فان رضیت بما ارید کفیتک ما ترید و ان لم ترض بما ارید اتعبتک فیما ترید، ثم لا يكون الا ما ارید.

### النوبة الاولى

قوله تعالى: بَلَى مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ أَرَىٰ فِي رُوى خویش فرا داد و فرمان الله را منقاد شد، وَ هُوَ مُحْسِنٌ وَ رُوى نیکو کار است فله أجره او راست دست مزد او عِدَّة رَبِّهِ نَزْدِيكَ خداوند وی وَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ نِست فردا بریشان ببمی وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ وَ نه هیچ اندوهگن شوند.

وَ قَالَتِ الْيَهُودُ وَ الْجُهْدَانُ كَفْتَنَد لِيَسْتِ النَّصَارَىٰ عَلَىٰ شَيْءٍ تَرَسَايَانِ بِرِ هِيَجَ چيز نبند، وَ قَالَتِ النَّصَارَىٰ وَ تَرَسَايَانِ كَفْتَنَد لِيَسْتِ الْيَهُودُ عَلَىٰ شَيْءٍ جُهْدَانِ بِرِ هِيَجَ چيز نبند، وَ هُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ وَ ايشان نامه ميخوانند كَذَلِكَ هَمَجْنِينِ قَالِ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ كَفْتَنَد ايشان كه نادان محض‌اند و بي كتاب اند مِثْلَ قَوْلِهِمْ كَفْتَنَدِي هَمَجُونِ كَفْت ايشان قَالَهُ يَحْكُمُ اللَّهُ دَاوْرِي بِرِدِ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِيَانِ ايشان رُوزِ رَسْتَخِيْزِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ در آنچه ايشان در آن كَفْتِ وَ كُويِ جَزَاغْدِ مِيَكُويِنْدِ وَ رَايَهَايِ مَخْتَلَفِ مِيَبِينِنْدِ.

وَ مَنْ أَظْلَمُ وَ كِيَسْتِ بِيَدَاكِرْتَرِ مَمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ از آنك باز دارد از مسجدهای خدای أَنْ يُذَكَّرَ فِيهَا اسْمُهُ ايشان را كه خواهند كه الله را در آن ياد كنند، وَ سَعَىٰ فِي خَرَابِهَا وَ دَرِ ويران كردن آن كوشند، أُولَئِكَ ايشان آنند ما كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا كه هرگز در آن مسجد نشد پس آن إِلَّا خَائِفِينَ مَكْرًا بِبِيْمٍ وَ تَرَسٍ. لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خَزْيٌ ايشانراست درين جهان رسوايي و ننگ وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ وَ ايشانراست در آن جهان عذابي بزرگ.

وَ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَ الْمَغْرِبُ وَ خَدَايِرَاَسْتِ بِرَأْمَدِ نِگَاهِ آفْتَابِ وَ فَرُوشْدِ نِگَاهِ آفْتَابِ فَأَيُّنَمَا تُؤَلُّوا هَرِ جَا كه رُويِ دَارِيْدِ فَنَمَّ وَ جَهَّ اللَّهُ أَنجَا بَسُويِ رُويِ نَمَازِ كَرَانِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ كه الله فراخ توانست و دانا.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: بَلَى مَنْ أَسْلَمَ الْآيَةَ... بلى اقراری است بجواب كه در آن جحد بود، چنانك رب العالمين كفت حكاييت از قول

دوزخیان و بجواب خطاب خطابی عذاب سازان أ لم يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ؟ قالوا بلى قد جاءنا نذيرٌ فكذبنا و نعم جواب استفهامی است که در آن جحد نبود چنانکه آتشیان بجواب خطاب بهشتیان گفتند فهل وجدتم ما وعد ربكم حقا قالوا نعم و بلی در اصل بل بوده است و یا در افزودند تا با حرف نسق مشکل نشود، چون جهودان گفتند. در بهشت نشود مگر جهودان، و ترسایان گفتند در بهشت نشود مگر ترسایان، رب العالمین جواب داد که نه آن و نه این هیچ دو در بهشت نشوند، بلی مؤمنان در شوند آن گه صفت مؤمن در گرفت.

گفت: مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ هِرْ كِه رُوی خُویش فِرَا دَاد، و كِرْدَار و دِل خُویش پَاك دَاشْت، و آهَنگ خُویش رَاسْت كِرْد. مقاتل گفت اسلام بمعنی اخلاص است و وجه بمعنی عمل ای من اخلاص عمله میگوید در بهشت آن کس شود که اخلاص در اعمال بجای آورد و اخلاص بر سه قسم است: اخلاص شهادت در اسلام، و اخلاص خدمت در ایمان، و اخلاص معرفت در حقیقت. و قرآن بهر سه قسم اشارت میکند، اخلاص شهادت را گفت أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الخَالِصُ و اخلاص خدمت را گفت وَ مَا أَمْرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ و اخلاص معرفت را گفت إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ و در اخلاص اعمال حکایتی بیارند از سفیان عینه که او را رفیقی بود و با وی برادری گرفته بود، و آن رفیق را بسیاری بود و نعمتی که درویشان را بدان نواختی و صدقه‌ها دادی، و نیز متعبد بود، از دنیا بیرون شد. مردی آمد از شام و دعوی کرد که مرا بنزدیک وی امانتی بود قدر هزار دینار. وارثان گفتند ما ندانیم سفیان عینه آن مرد را گفت که ترا شب نیمه شعبان بچاه زمزم باید شد، و او را از آن جایگاه بر خواندن تا ترا خبر کند که امانت کجا نهاده است، که در خبر مصطفی آمده است که ارواح مؤمنان و شهیدان و صالحان آن شب در چاه زمزم حاضر آیند، آن مرد برفت و او را از چاه زمزم خواند، جواب نیافت بر سفیان باز آمد، گفت خواندم و جواب نشنیدم، سفیان گفت «آه عدل الله به الی برهوت» مگر او را بگردانیدند ازین چاه بچاه برهوت اندر حضرموت، آنجا که ارواح اشقیام درین شب مجتمع شوند آن مرد دیگر سال حضرموت، شد، و شب نیمه شعبان او را از آن چاه برخواند جواب داد، و نشان جای امانت ازو درخواست، و امانت بوی باز رسید. و سفیان او را گفته بود که پیرس از حال و قصه وی، و بما عدل الله به الی هناك مع عبادته و صومه و صدقاته.

فقال بلغ سفیان منی السلام، و قل له الریاء الریاء عدل بی الی هاهنا، قال فاتیت سفیان و اخبرته به، فبکی بکاء شدیداً، ثم قال ان الله تعالی لا یقبل الا ما كان خالصاً لوجهه.

و گفته‌اند که اسلام درین آیت بمعنی تفویض است و وجه بمعنی امر ای من فوض امره الی الله، معنی آنست که در بهشت آن کس شود که کار با خداوندگار گذارد.

و قال علی بن عیسی من اسلم وجهه لله معناه: من سلم جميع بدنه لطاعة الله فقد يقال لجملة الشيء وجهه فجعل اشرف الاعضاء عبارة للجميع.

وَ هُوَ مُحْسِنٌ و نیکو درآید در کردار و گفتار خود، و زندگانی و روزگار خود، و چنان داند در حال عبادت، و چنان انگارد که در خدای خود می‌نگرد.

عمر خطاب گفت که جبرئیل ع پرسید از رسول خدای صلی الله علیه و آله و سلم که ما الاحسان؟ احسان چیست؟ رسول جواب داد

«ان تعبد الله كانك تراه فان لم تكن تراه فانه يريك»

گفت احسان آنست که خدای را پرستی چنانک گویی که وی را می بینی، اگر تو وی را نمی بینی وی ترا می بیند. این اشارت است فرا نهایت مقام سالکان، و تحقیق این سخن آنست که هر رونده را در هر مقام که باشد بدایتی است و وساطتی و نهایتی: بدایت آنست که آغاز سفر کند از خود و در روش آید، و وساطت آنست که بصفت غریبان شود و غریب وار زندگانی کند، و نهایت آنست که بکعبه مشاهدت رسد. مصطفی سه رتبت اشارت کرده، حالت روش را گفت: «سیروا سبق المفردون»

و حالت غربت را گفت: «طلب الحق غربة»

و حالت مشاهدت را گفت: «اعبد الله كأنك تراه فان لم تكن تراه فإنه يريك»

آن گه ثمره اخلاص بنده و ثواب احسان وی پدید کرد و گفت: فله اجره عند ربّه»

و هو الجنة، وی را نزدیک خود به بهشت فرود آورد، آن بهشت که مصطفی صفت وی کرده که

«نور يتلألأ و ريحانة تهتّر و نهر يطرد و زوجة حسناء جميلة في نضرة و نعمة و سلامة، في اقامة ابداء»

نوری تابان، بانواع ریاحین بویان، و جوی روان، و هم جفت جوان، و شادی و ناز جاودان، هر چه بخاطر بنده فراز آید و خواهد در بهشت او راست همان و هم چنان.

عبد الرحمن بن ساعده گفت: يا رسول الله انه يعجبني الخيل فهل في الجنة خيل فقال له النبي ص «يا بن ساعدة، ان ادخلك الله الجنة كان فيها فرس من ياقوت احمر، يطربك حيث شئت من الجنة»

و عن ابى هريرة قال قال رسول الله يوما و هو يحدث فيمن عنده رجل من اهل البادية، ان رجلا من اهل الجنة استأذن ربّه في الزرع، فقال له ربه او ليست فيما شئت، قال بلى و لكن احب ان ازرع فيقول الله له ازرع فيبذر حبة، فيبادر الطرف نباته و استواءه و استحصاده و نثره. امثال الجبال، فيقول الله عز و جل دونك بنى آدم فانه لا يشبعك شيء. فقال الاعرابي و الله يا رسول الله لا يجد هذا الا قرشيا او انصاريا فانهم اصحاب الزرع فاما نحن فلننا باصحاب زرع، فضحك رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم.

«و لا خوف عليهم و لا هم يحزنون».

و قالت اليهود لئست النصرى على شيء الآية... آنچه جهودانند میگویند که ترسایان بر هیچ چیز نهاند از دین بار خدای، و آنچه ترسایان اند میگویند جهودان بر هیچ چیز نهاند از دین، «و هم يتلون الكتاب» و جهودان از توریة میدانند که ترسایان بر باطل اند که خدای را زن و فرزندى گویند، و ترسایان از انجیل میدانند که جهودان بر هیچ چیز نهاند که به عیسی نمی گردند، و در قبله یکدیگر را مخالف اند.

كذلك قال الذين لا يعلمون... این الذين لا يعلمون گبرانند که بی کتاباند و بی علم نادانان محض، یعنی که این گبران میگویند جهودان و ترسایان خود بر هیچ چیز نهاند. سفیان ثوری چون این آیت بر خواندی گفتی «صدقوا جميعا و الله» مقاتل گفت «الذين لا يعلمون» مشرکان عرباند که پیغامبر را همان گفتند که جهودان و ترسایان یکدیگر را گفتند. و گفته اند که جهودان و ترسایان که درین آیت مذکورند جهودان مدینه اند و ترسایان فجران که پیش مصطفی در مناظره آمدند و یکدیگر را این گفتند.

فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ اللَّهُ دَاوِرٌ يَدُورُ يَكُنُّ فِيهِ مِيزَانٌ يَوْمَ نَرَى السَّمَاءَ كَمَا رَسَقَتِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بَل لَّعَنُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَوْمَ نَبْشِطُ الشَّجَرَةَ يَوْمَ نَجُودُ الصَّاعِقَاتِ فِي سَحَابٍ مِثْلِ بَرَقٍ يَوْمَ يُرْمَى السُّهْلَةُ بَعْدَ الدُّرِّ يَوْمَ يُطْرَقُ الْحِمْلُ بِالنَّجْمِ يَوْمَ تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ يَوْمَ نَحْمَلُ الْحَبْلَ وَشَدِيدِ الشَّوْكِ يَوْمَ نُفِثَ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الشَّجَرِ يَوْمَ تُجَنَّبُ السَّرَابِ يَوْمَ تَقْدَمُ الْأَبْدَانُ عَلَى الْعِظَامِ يَوْمَ تُنْفَخُ الْأَسْفَادُ يَوْمَ تُصْبَرُ الْعِظَامُ يَوْمَ نَبْشِطُ الشَّجَرَةَ يَوْمَ نَجُودُ الصَّاعِقَاتِ فِي سَحَابٍ مِثْلِ بَرَقٍ يَوْمَ يُرْمَى السُّهْلَةُ بَعْدَ الدُّرِّ يَوْمَ يُطْرَقُ الْحِمْلُ بِالنَّجْمِ يَوْمَ تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ يَوْمَ نَحْمَلُ الْحَبْلَ وَشَدِيدِ الشَّوْكِ يَوْمَ نُفِثَ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الشَّجَرِ يَوْمَ تُجَنَّبُ السَّرَابِ يَوْمَ تَقْدَمُ الْأَبْدَانُ عَلَى الْعِظَامِ يَوْمَ تُنْفَخُ الْأَسْفَادُ يَوْمَ تُصْبَرُ الْعِظَامُ

حاصل و فیصل ایشان چیست.

وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ الْأَيَّةِ... سبب نزول این آیت آن بود که طوس بن اسیسیانوس الرومی بکنج بنی اسرائیل شد، و مهتران و جنگیان ایشان را بکشت و کهتران را ببردگی براند، و بیت المقدس را خراب کرد، و مسجد در دست گرفت و در آن پلیدیها و مردار بیوکند. رب العالمین گفت کیست کافرتر و شوختر از آن کس که این کار کند، بندگان خدای را از مسجد باز دارد، و نگذارد که در آن شنند، و خدای را پرستند و وی را یاد کنند، و کار که کند و قصد که دارد در تخریب مسجد دارد و بآن کوشد، قتاده و سدی گفتند آن کس بخت نصر بود که ترسایان روم با وی برخاستند، و بکنج جهودان شدند، و بیت المقدس را خراب کردند، و تا بروزگار عمر بیت المقدس خراب بود، آن گه مسلمانان دیگر باره بنا نهادند و مسجد باز کردند.

أُولَئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ زان پس که مسلمانان آن را عمارت کردند ترسایان روم را نیست که در آن مسجد شوند مگر بدستوری مسلمانان، دل ایشان پر از بیم مسلمانان و ترس از هلاک جان، اکنون از ترسایان کس در آن نشود الا بعهد و امان، یا پس بدزدی و متکرور چنانک او را ندانند که اگر بدانند او را بکشند.

لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ ترسایانراست درین جهان رسوایی و خواری و ننگ.

اگر ذمی بود گزیت، و اگر حربی بود قتل، و در آن جهان عذاب مهین جاودان در آتش، مقاتل و کلبی گفتند لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ فتح قسطنطنیه و عموریه و رومیه است، حصارها و نشستگاه ایشان که در فتح آن استیصال ایشان است و تبئر نظام دولت ایشان، مصطفی ع گفت الملحمة العظمی فتح قسطنطنیه و خروج الدجال فی سبعة اشهر. سدی گفت خزی ایشان در دنیا آنست که مهدی بیرون آید و قسطنطنیه بگشاید. و جای ایشان خراب کند و قومی را بکشد، و قومی را ببردگی ببرد، و مهدی آنست که مصطفی ع گفت: «لو لم یبق من الدنیا الا یوم لظول الله ذلك الیوم حتی یبعث فیہ رجلا منی او من اهل بیتی یواطئ اسمه اسمی، و اسم ابیه اسم ابی، یملا الارض قسطا و عدلا کما ملنت ظلما و جورا».

عطا و عبد الرحمن بن زید گفتند این آیت بشأن مشرکان مکه آمد، و بمساجد الله مسجد حرام می‌خواهد، مشرکان مصطفی را از حج و عبادت در آن مسجد بازداشتند، و مسجد را چون متعبد از آن باز دارند و در آن ذکر الله نرود خراب گویند، باین معنی گفت «و سعی فی خرابها» پس چون مکه گشاده شد و کافران مقهور، رب العالمین گفت: أُولَئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ کافران را نیست که در آن شوند از ترس مسلمانان و بیم قتل، و مصطفی ع روز فتح منادی را فرمود تا ندا کرد که «الا لا یحجن بعد هذا العام مشرک و لا یطوفن بالبیئت عریان».

قوله تعالی وَ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَ الْمَغْرِبُ فَأَیْنَمَا تُؤْمُوا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ الْأَيَّةِ...

ابن عباس گفت جماعتی از یاران رسول صلی الله علیه و آله و سلم بسفری بودند، و میغ برآمد و قبله بریشان مشتبه شد، هر کس باجتهاد روی بجانبی فرا داد و نماز کرد پس چون میغ باز شد بدانستند که هیچ یک روی بقبله نداشتند، پیش رسول خدای آمدند و قصه باز گفتند، در حال این آیت آمد، و این پیش از آن بود که آیت تحویل قبله با کعبه آمد، و پس از آنکه آیت تحویل آمد این منسوخ شد. عکرمه گفت این آیت خود در تحویل قبله است میگوید هر جا که روی فرا دهید نماز را در سفر و در حضر روی بآن جانب دهید که الله شما را بر آن گردانید یعنی کعبه «فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ» ای جهة التي وجهکم اليها.

ابن عمر گفت این آیت نماز تطوع را آمده است در سفر، یصلی حیث ما توجهت به راحلته و گفته‌اند این جواب عیبگویان است قبله حق را، و طعنه گویان در مسلمانان در گردانیدن روی از قبله شامی قبله تهامی، که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و مسلمانان چون در مدینه آمدند شانزده ماه نماز به بیت المقدس میکردند روی بمغرب داشتند بسوی شام، و کعبه از پس پشت، و رسول خدای در دل میداشت آرزوی آنک روی بکعبه داشتی، قبله ابراهیم. چون رب العالمین پس از شانزده ماه روی وی بکعبه گردانید، بر جهودان سخت آمد و بزرگ، و سخنان در گرفتند فراوان از اعتراض و انکار و طعن در رسول خدا و در اسلام و مؤمنان. آن گه که نماز بیت المقدس میکردند روی بمغرب داشتند و پشت بر مشرق، چون روی به کعبه گردانیدند روی بمشرق کردند و پشت بر مغرب ایشان گفتند اگر استقبال مغرب حق بود استدبار آن باطل است و اگر استقبال مشرق حق است استدبار آن باطل، رب العالمین از آن جوابها داد که یکی اینست که وَ لِلّٰهِ الْمَشْرِقُ وَ الْمَغْرِبُ فَأَيُّمَا ثُلُوًّا فَتَمَّ وَجْهُ اللّٰهِ وَ تَمَامِي جَوَابِ اِيْشَانِ اَنْسَتْ كَهْ كَقْت: وَ مَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا وَ شَرَحَ اَنْ بَجَايْ خُوِيْشْ كَقْتَهْ شُوْدْ اَنْشَاءُ اللّٰهِ. وَ وَجْهْ دَرِيْنِ اَيْتِ بَمَعْنِيْ جِهْتِ اِسْتِ وَ جِهْتِ قَبْلَهْ اِسْتِ، وَ تَخْصِيْصِ رَا اِضَاْفَتِ بَا خُوْدْ كَرْدِ چِنَاْنَكْ كَقْتِ بِيْتِ اللّٰهِ وَ نَاَقَهْ اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ وَاَسْعَ عَلِيْمٌ قَبِيْلٌ وَاَسْعَ الشَّرِيْعَهْ، وَ قَبِيْلٌ وَاَسْعَ الْمَغْفِرَهْ، وَ وَاَسْعَ الْعَطَاءِ وَاَسْعَ الشَّرِيْعَهْ فِرَاخِ شَرِيْعَتِ اِسْتِ، دِيْنِ وِيْ اَسَانِ وَ رَاهْ بُوِيْ رُوْشْنِ وَ نَزْدِيْكَ.

چنانکه مصطفی ع گفت «بعثت بالحنيفية السهلة السمحة واسع المغفرة فراخ آمرزش است فراخ بخشایش، لقوله تعالى وَ رَحْمَتِيْ وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ وَ قَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ وَ سَلَّمَ حَكَايَهْ عَنِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ لَوْ اَتَيْتَنِيْ بِقِرَابِ الْاَرْضِ ذُنُوْبًا اَتَيْتَكَ بِقِرَابِ الْاَرْضِ مَغْفِرَهْ وَ لَا اِبَالِيْ، وَاَسْعَ الْعَطَاءِ فِرَاخِ بَخْشِ اِسْتِ وَ فِرَاخِ نَعْمَتِ، قَالَ اللّٰهُ تَعَالَى وَ اِنْ تَعُدُّوْا نِعْمَهَ اللّٰهِ لَا تُحْصُوْهَا، وَ قَبِيْلٌ وَاَسْعَ اِيْ فَضْلَهْ يَسْعَكُمْ، وَ نَعْمَتَهْ تَشْمَلِكُمْ، عَلِيْمٌ بِاَعْمَالِكُمْ وَ نِيَّاتِكُمْ حَيْثُمَا صَلَّيْتُمْ وَ دَعَوْتُمْ. قَالَ بَعْضُ السَّلَفِ دَخَلْتُ دِيْرًا فَجَاءَ وَقْتُ الصَّلَاةِ فَقُلْتُ لِبَعْضِ مَنْ فِي الدِّيْرِ مِنَ النَّصَارَى دَلَّنِيْ عَلٰى بَقْعَةٍ طَاهِرَةٍ اَصْلَى فِيْهَا، فَقَالَ لِيْ طَهَّرَ قَلْبِكَ عَمَّنْ سِوَاهِ وَ قَفَّ حَيْثُ شِئْتُ قَالَ فَخَجَلْتُ مِنْهُ.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: بَلَى مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلّٰهِ... الآية... كار كار مخلصانست، و دولت دولت صادقان، و سيرت سيرت پاكان، و نقد آن نقد که در دستارچه ایشان، امروز بر بساط خدمت با نور معرفت، فردا بر بساط صحبت با سرور وصلت، اِنَّا اَخْلَصْنَا هُمْ بِخَالِصَةٍ مِيْگُوِيْدِ پَاكشَانِ گِرْدَانِيْمِ وَ اَزْ كُوْرَهْ اِمْتِحَانِ خَالِصِ بِيْرُوْنِ اَرِيْمِ، تَا حَضْرَتِ رَا بَشَايَنْدِ. كَهْ حَضْرَتِ پَاكْ جِزْ پَاكَاْنِ رَا بَخُوْدِ رَاهْ نَدَهْدِ اَنْ اللّٰهُ تَعَالَى طَيِّبٌ. لَا يَقْبَلُ اِلَّا الطَّيِّبَ. بِحَضْرَتِ پَاكْ جِزْ عَمَلِ پَاكْ وَ كَقْتِ پَاكْ بَكَارِ نِيَايْدِ، اَنْ كَهْ اَزْ اَنْ عَمَلِ پَاكْ چِنَاْنِ پَاكْ بَايْدِ شُدْ كَهْ نَهْ دَرِ دُنْيَا بَا زَجُوِيْ اَنْ رَا وَ نَهْ دَرِ عَقْبِيْ، تَا بَخْدَاوَنْدِ پَاكْ رَسِيْ. وَ اِنَّ لَهْ عِنْدَنَا لِرُفْيِ وَ حُسْنِ مَابِ.

سرّ این سخن آنست که بو بکر زقاق گفت نقصان کلّ مخلص في اخلاصه رؤية اخلاصه، فاذا اراد الله ان يخلص اخلاصه اسقط عن اخلاصه رؤية لاخلاصه، فيكون مخلصا لا مخلصا ميگويد اخلاص تو آن گه خالص باشد که از دیدن تو پاک باشد، و بدانی که آن اخلاص نه در دست تست و نه بقوت و داشت تست، بل که سرپرست ربانی و نهادی است سبحانی، کس را بر آن اطلاع نه و غیری را بر آن راه نه. احدیت میگوید سر من سرّی استودعته قلب من احببت من عبادی گفت بنده را بر گزینم و بدوستی خود بپسندم، آن گه در سویداء دلش آن ودیعت خود بنهم، نه شیطان بدان

راه برد تا تباه کند، نه هواء نفس آن را ببند تا بگرداند، نه فریشته بدان رسد تا بنویسد.

جنید از اینجا گفت الاخلاص سر بین الله و بین العبد، لا يعلمه ملك فيكتبه و لا شيطان فيفسده و لا هوى فيميله» ذو النون مصری گفت کسی که این ودیعت بنزدیک وی نهادند نشان وی آنست که مدح کسان و ذم ایشان پیش وی بیک نرخ باشد، آفرین و نفرین ایشان یک رنگ ببند، نه از آن شاد شود نه ازین فراهم آید، چنانکه مصطفی ع شب قرب و کرامت همه آفرینش منشور سلطنت او میخواندند، و او بگوشه چشم بهیچ نگرست و میگفت شما که مقربان حضرت اید می‌گویید السلام علی النبی الصالح الذی هو خیر من فی السماء و الارض. و ما منتظریم تا ما را باستانه جفاء بو جهل باز فرستند تا گوید ای ساحر، ای کذاب، تا چنانکه در خیر من فی السماء و الارض خود را بر سنگ نقد زدیم در ساحر و کذاب نیز بر زنیم، اگر هر دو ما را بیک نرخ نباشد پس این کلاه دعوی از سر فرو نهیم.

رو که در بند صفاتی عاشق خویشی هنوز گر بر تو عزّ منبر خوش تراست از دل دار

این چنین کس را مخلص خوانند نه مخلص چنانکه بو بکر زقاق گفت فیکون مخلصا لا مخلصا مخلص در دریای خطر در غرقابست، نهنگان جان ربای در چپ و راست وی در آمده، دریا می‌برد و می‌ترسد، تا خود بساحل امن چون رسد و کی رسد از اینجا است که بزرگان سلف گفتند «و المخلصون علی خطر عظیم» و مخلص آنست که بساحل امن رسید، رب العالمین موسی را بهر دو حالت نشان کرد گفت إِنَّهُ كَانَ مُخْلِصًا وَ كَانَ رَسُولًا نَبِيًّا هُم مُخْلِصًا بَكْسَر لَام وَ هُم مُخْلِصًا بَفَتْح لَام خوانده‌اند اگر بکسر خوانی بدایت کار اوست، و اگر بفتح خوانی نهایت کار اوست، مخلص آن گاه بود که کار نبوت وی در پیوست و نواخت احدیت بوی روی نهاد، و مخلص آن گاه شد که کار نبوت بالا گرفت، و بحضرت عزت بستاخ شد، این خود حال کسی است که از اول او را روش بود، و زان پس بکشش حق رسد و شتّان بینه و بین نبینا محمد صلی الله علیه و آله و سلم چند که فرق است میان موسی و میان مصطفی علیهما السلام، که پیش از دور گل آدم بکمند کشش حق معتصم گشت، چنانکه گفت: «كنت نبياً و آدم مجبول فی طینته»

شبلی از اینجا گفت در قیامت هر کسی را خصمی خواهد بود، و خصم آدم منم که بر راه من عقبه کرد تا در گلزار وی بماندم.

شیخ الاسلام انصاری رحمة الله از اینجا گفت دانی که محقق کی بحق رسد؟ چون سیل ربوبیت در رسد، و گرد بشریت برخیزد حقیقت بیفزاید، بهانه بکاهد، نه کالبد ماند نه دل، نه جان ماند صافی رسته از آب و گل، نه نور در خاک آمیخته نه خاک در نور، خاک با خاک شود و نور با نور، زبان در سر ذکر شود و ذکر در سر مذکور، دل در سر مهر شود و مهر در سر نور، جان در سر عیان شود و عیان از بیان دور، اگر ترا این روز آرزوست از خود برون آی، چنانکه مار از پوست، بترک خود بگوی که نسبت با خود نه نیکوست همانست که آن جوانمرد گفت:

نیست عشق لایزالی را در آن دل هیچ کار کو هنوز اندر صفات خویش ماندست استوار  
هیچکس را نامده است از دوستان در راه عشق بی زوال ملک صورت ملک معنی در کنار

وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ... الْآیة... از روی اشارت می‌گوید کیست ستمکارتر از آن کس که وطن عبادت بشهوت خراب کند؟ کیست ستمکارتر از آنک و وطن معرفت بعلاقت خراب کند؟ کیست ستمکارتر از آنک و وطن مشاهدت بملاحظت اغیار خراب کند؟ وطن عبادت نفس زاهدان است، وطن معرفت دل عارفانست، وطن مشاهدت سر دوستانست. او که نفس خویش از شهوات بازداشت وطن عبادت او آبادان است، و نامش در جریده زاهدانست چنانکه





الأرض نیست فرزند بل که رهی است و بنده اوست هر چه در آسمانها و زمین کس است و چیز کُلُّ لَهُ قَانِثُونَ همه وی را پرستگاراند و به بندگی مقرر.

بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ نُو كَارِسْت و نو ساز و نو آورنده آسمان و زمین را از نیست، وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا و چون کاری خواهد که راند فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ آن بود که گویدش. باش تامی بود.

وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ و گفتند ایشان که خدای را نمیدانند لَوْ لَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ چرا خدا با ما سخن نمیگوید أَوْ تَأْتِينَا آيَةً یا بر یکی از ما بزبان ما پیغامی نمی‌آید؟ كَذَلِكَ قَالَ هَمَجْنِينِ كَفْتَنَدِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ ایشان که نادانان پیشین بودند، مِثْلَ قَوْلِهِمْ گفتنی همچون گفت ایشان تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ دل بدل مانست تا گفت بگفت مانست. قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ پیدا کردیم نشانهای خویش و روشن فرستادیم سخنان خویش لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ قومی را که بی‌گمانانند.

إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ مَا تَرَا فرستادیم بِالْحَقِّ بر سزاواری و بر راستی بَشِيرًا و نَذِيرًا شاد کننده و بیم نماینده، وَ لَا تُسْئَلُ عَنْ أَصْحَابِ الْجَحِيمِ و مپرس از حال دوزخیان از سختی و زاری و رسوایی.

وَ لَنْ تَرْضَىٰ عَنكَ الْيَهُودُ و خشنود نگرددند از تو جهودان وَ لَا النَّصَارَى و نه ترسایان حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مَلَّتُهُمْ تا آن گه که پس کیش ایشان شوی، قُلْ كَوَىٰ إِنْ هُدَىٰ اللَّهُ هُوَ الْهُدَىٰ راه نمونی اللَّهُ راه نمونی آنست وَ لَئِنْ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ و اگر بخوش آمد ایشان پی بری و بر پسند ایشان روی بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ پس آن دانش و پیغام که از خدای آمد بتو مَا لَكَ تَرَا نیست از خدای پس آن مِنْ وَلِيٍّ وَ لَا نَصِيرٍ نه رهاننده و نه بروی یاری دهنده.

الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ ایشان که نامه دادیم ایشان را يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ

پی می‌برند بآن پی بردن بسزا، أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ ایشانند که گروه‌دهاند بنامه خویش، وَ مَنْ يَكْفُرْ بِهِ هر که کافر گردد بآن فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ایشانند که زیان کارانند و نومیدان.

يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ای فرزندان یعقوب اذْكُرُوا نِعْمَتِي ياد کنید و یاد دارید نعمت من الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ آن نیکو کاری و نواخت که من بر شما کردم وَ أَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ و شما را افزونی دادم و بهتری بر جهانیان روزگار شما.

وَ اتَّقُوا يَوْمًا و به پرهیزید از روزی لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا که بسنده نبود و به کار نیاید کس کس را وَ لَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ و از وی باز خریدی نه پذیرند، وَ لَا تَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ و بکار نیاید وی را که کسی آید و وی را خواهش گری کند، وَ لَا هُمْ يُنصَرُونَ و نه ایشان را کسی فریاد رسد یا یاری دهد.

### النوبة الثانية

قوله تعالى ، وَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وِلْدًا... الآية... جهودان مدینه را میخواهد که گفتند عزیز ابن الله و ترسایان نجران که گفتند المسيح ابن الله، و مشرکان عرب که گفتند الملائكة بنات الله. جای دیگر گفت تكاذم السماوات يتفطرن منه نذيك بيد آسمانها که بشکافید و پاره پاره در هم افتید که ایشان خدای را فرزند گفتند و فریشتگان را فرزند وی خواندند، آن گه ایشان را جوابها داد و گفت فاستفتيهم أَلِرَبِّكَ الْبَنَاتُ وَ لَهُمُ الْبَنُونَ پرس از ایشان که فریشتگان ما را دختران می‌گویند و خداوند را دختران می‌پسندید و خود را پسران؟ أَلَكُمُ الذَّكَرُ وَ لَهُ الْأنثى شما خود را پسر نهید و او را دختر؟ تَلَكْ إِذَا قِسْمَةٌ ضِيزَىٰ اینست قسمتی کز و ستمکارانه، جای دیگر گفت فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ چه رسید شما را؟ چیست این حکم که میکند؟ أَمْ أَصْفَاكُمْ رَبُّكُمْ بِالْبَيْنِ وَ اتَّخَذَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا، وَ يَجْعَلُونَ لِلَّهِ الْبَنَاتِ سُبْحَانَهُ وَ لَهُمْ مَا يَشْتَهُونَ، وَ جَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنَاثًا و در حکایت از جهودان و ترسایان گفت وَ قَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَ قَالَتِ

النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ایشان را جواب داد ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ أَنْ جِزِيست که بزبان میگویند، یعنی که در آنچه میگویند هیچ علم نیست ایشان را، و هیچ اصل ندارد که الله از آن پاکست و منزّه. و مصطفی ع گفت حکایت از خداوند جل جلاله تنزیه و تقدیس خویش را

«كذبنى ابن آدم و لم يكن له ذلك و شتمنى و لم يكن له ذلك، فاما تكذيبه اياى فقولہ: لن يعيدنى كما بدأنى و ليس اول الخلق باهون على من اعادته، و اما شتمه اياى فقولہ «اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا» و أنا الاحد الصمد لم ألد و لم اولد و لم يكن لى كفوا احد».

چون کافران او را فرزند گفتند تنزیه خود بخلق باز نگذاشت و گفت «سُبْحَانَهُ» پاکى و بیعیبى او را، بل نه چنانست که ایشان میگویند. لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ هر چه در آسمانها و زمین کس است و چیز همه ملك و ملك اوست، همه بنده و رهى اوست.

كُلُّ لَهُ قَانِثُونَ مطيعون مقرّون، بالعبودية داعون، همه او را پرستگارند و فرمانبردار، به بندگی وی مقرر، و او را خواننده و خواهنده. كُلُّ لَهُ قَانِثُونَ هر چند که لفظ عامست اما بمعنی خاصّ است که مراد بآن عزیز است و مسیح و ملائكة و مؤمنان از اهل طاعت، و اگر بر عموم خلق نهی رواست، دوست و دشمن آشنا و بیگانه بآن معنی که سایه هر شخصی خدای را میسجود کند و ذلك فى قوله «بَيِّنَاتٍ ظِلَالُهُ عَنِ الْيَمِينِ وَ الشَّمَالِ سُجْدًا لِلَّهِ» یابس بقیامت باشد چنانکه رب العزة گفت «وَ عَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ» فقها این آیت بدلیل کردند که ملك و ولادت هر دو بهم جمع نشوند کسی که پدر را بخرد چون بخرد بروی آزاد گشت، از بهر آنکه رب العالمین با ثبوت ملك نفی ولادت کرد از خود جل جلاله و هو ظاهر بین لمن تأمله.

بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ میگوید نو کننده آسمانها و زمین الله است بی قلبی و بی مثالی، و بی عیاری، از پیش، و بدعت ازینجا گرفته اند، هر سخنی یا کردی که نوآرند در دین، و از پیش فانگفته باشند و نه کرده، آن را بدعت گویند و گوینده و نهنده آن مبتدع، پس بدعت بر دو قسم است چنانکه شافعی گفت بدعتی پسندیده و بدعتی نکوهیده، اما آنچه پسندیده است آنست که عمر خطاب گفت قیام رمضان را و افروختن قندیلها را در مسجد آنها لبدعة حسنة و مصنفات علما و ادبا و کلمات مذکران و ترتیب واعظان و ساختن مئذنه های مؤذنان و رباط و خانقاه صوفیان بدان ملحق است، که این همه از ابواب بر است و يقول الله تعالى وَ تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَى، اما بدعت نکوهیده آنست که در ذات و صفات خداوند عز و جل سخن گویی از فضول متکلمان و دقائق فلاسفه و منجمان، و آن گویی که کس نگفت از صحابه و تابعین و سلف صالحین، نه کتاب و سنت بدان ناطق، نه سیرت سلف آن را موافق.

عبد الله مسعود گفت انّ احسن الحديث كتاب الله و احسن الهدى هدى محمد، و شرا الامور محدثاتها و كل محدثة بدعة، و كل بدعة ضلالة و قال ابن عباس عليكم بالاستقامة اتبعوا و لا تتبدعوا و عن مكحول قال قال على ع. «ما احداث يا رسول الله؟» فقال كل شيء يخالف القرآن و يخالف سنتي اذا عملوا بالرأى فى الدين، و ليس الرأى فى الدين، انما الدين امر الرب تبارك و تعالى و نهيه، و هلك المحدثون فى دين الله

و قال النبى ع «تعمل هذه الامة برهة بكتاب الله، ثم تعمل بسنة رسول الله، ثم تعمل برهة بعد ذلك بالرأى، فاذا عملوا بالرأى فقد ضلوا.

و قال ابو جعفر الترمذى رأيت النبى صلى الله عليه و آله و سلم فى ما يرى النائم و إنه بمدينة الرسول فى مسجده، فقلت

یا رسول الله ما تقول فی رای ابی حنیفه؟ قال لا و لا حرفاً، قلت ما تقول فی رای مالک فقال اکتب منه ما ما وافق حدیثی او سنتی. قلت ما تقول فی رای الشافعی؟ فطأطأ رأسه شبه الغضبان، و قال اما انه لیس برای و لکنه اتباع سنتی او رد علی من خالف سنتی.

قوله تعالى: و إذا قُضِيَ أَمْرٌ... ای قدره ولدا و خلقه، و چون چیزی خواهد که آفریند یا خواستی خواهد که گزارد یا مرادی خواهد که پیش برد، یخاطبه بکن ثم یكونه بقدرته فیکون علی ما اراد. آن را گوید که باش تامی بود چنانکه خواهد. قال الزجاج یقول له و ان لم یکن حاضراً: «کن» لان ما هو معلوم عنده بمنزلة الحاضر.

روی فی بعض الاخبار ان الحق جلّ جلاله یقول انی جواد ماجد عطائی کلام و عذابی کلام و اذا اردت امرای فانما اقول له کن فیکون

و گفته‌اند که معنی قضا در قرآن بر ده وجهست بمعنی وصیت چنانکه گفت و قُضِيَ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ و بمعنی اخبار چنانکه گفت «و قُضِينَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ» و بمعنی فراغ چنانکه گفت «فَإِذَا قُضِيَتْ الصَّلَاةُ» و بمعنی فعل چنانکه گفت «فَاقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ و بمعنی وجوب چنانکه گفت و قُضِيَ الْأَمْرُ ای وجب العذاب. جای دیگر گفت قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ و بمعنی کتابت چنانکه گفت و كَانَ أَمْرًا مَّقْضِيًّا ای مکتوباً فی اللوح المحفوظ، و بمعنی اتمام چنانکه گفت فَلَمَّا قُضِيَ مَوْسَىٰ الْأَجَلَ ای أتمه و بمعنی فصل چنانکه گفت و قُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ و بمعنی خلق چنانکه گفت فَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ و بمعنی احکام و اتقان فعل چنانکه گفت و إِذَا قُضِيَ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ.

قوله تعالى و قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ الْآيَةَ... مشرکان عرب گفتند ایشان که خدای را نمی‌دانند و از رسیدن بر وی می‌ترسند که ما ایمان نیاریم و محمد را استوار نگیریم، تا آن گه که الله با ما سخن گوید بخودی خود، و از وی بشنویم که محمد پیغامبرست آن گه بوی ایمان آریم. جای دیگر گفت حکایه هم از ایشان و قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا لَوْ لَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةَ أَوْ نَرَىٰ رَبَّنَا و نیز آیات خواستند و اقتراح کردند گفتند أَوْ تَأْتِينَا آيَةً یا پس نشانی روشن باید که بما رسد و بر صدق نبوت تو دلالت کند، و شرح این که خواستند و اقتراح که کردند در سوره بنی اسرائیل است آنجا که گفت قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا إِلَىٰ آخِرِ آيَاتِ الْأَرْبَعِ.

كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ كَافِرَانِ پِيشِين و جهودان همچنين سؤال تعنت کردند از پیغامبران، و مسئله محال کردند تا بآن کافر شدند. تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ دَلْ بَدَلْ مانست بکفر و قسوت، یا گفت بگفت مانست بسؤال تعنت و اقتراح محال.

قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ هر که بر پی حق است و جوینده روشنایی و بیگمانی قرآن وی را بس است روشنایی و راهنمونی. قال الواسطی فی هذه الآية: قد کلمتکم حیث انزلت علیکم خطابی و آية آية اشرف من محمد ص و قد اظهرت لکم.

ذلك قوله إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ إِي لَمْ نرسلک عبثاً بل ارسلناک بالحق میگوید نه بازیگری بود این فرستادن ما ترا یا محمد، بلکه کاری را بود که حق است و بودنی، این همچنانست که جای دیگر گفت: و مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ و مَا بَيْنَهُمَا لِاعْبِيْنَ مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ جای دیگر گفت. أَيْحَسِبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُثْرَكَ سُدًى، أَمْحَسِبْتُمْ أَنْمَّا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا حَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُثْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ این همه از يك بابست و سیاق آن بر يك معنی. و گفته‌اند إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ ای

مع الحق، و الحق هو القرآن كقوله بَلْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ و قيل هو دين الاسلام كقوله وَ قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ و قيل معناه الصدق كقوله و يستنبئونك أحق هو معنى آنست كه ترا با قرآن و با دين اسلام و براستی فرستاديم.

بَشِيرًا وَ نَذِيرًا اى بشيرا بالجنة لمن اطاع الله، و نذيرا بالنار لمن عصاه.

آشنایان و دوستان را بشارت میدهد به بهشت جاوید و نعیم باقی، و کافران و بیگانگان را بیم می‌نماید باآتش سوزان و عقوبت جاودان.

وَ لَا تُسْئَلُ عَنْ أَصْحَابِ الْجَحِيمِ و لا تسئل قراءت نافع است و یعقوب، میگوید می‌رس از حال دوزخیان از سختی و زاری ایشان،... در خبرست كه آن شب كه سید را بمعراج بردند، زنی را ازین زانیه شوریده دام دریده كه در دنیا جز بمعصیت مشغول نبودى در فردوس اعلى بنام آن زن درجات دید، گفت خداوندا بچه خدمت باین پایگه رسید؟ گفت روزی سگی را دید تشنه بر کنار چاهی بیفتاده و چاه را نه دلو بود و نه رسن، موزه خویش از پای بکند، و چادر در آن بست، و آب بر کشید و آن سگ را سیراب کرد. ما آن حال بر وی بگردانیدیم و بنام وی در علین درجات بر آراستیم. رسول ع بازگشت و بر كناره دوزخ گذر كرد ناله زار شنید كه همی گفت یا محمد ادركنی اى محمد زینهار مرا دریاب...

جبرئیل ع گفت یا سید نه جای سخن است این درد بدل همی دار و هیچ مگوی و لا تُسْئَلُ عَنْ أَصْحَابِ الْجَحِيمِ.

و اگر بضممتین خوانی بر قراءة باقی، معنی آنست كه ترا نخواهند پرسید فردا از ناگرویدگان كه ایشان را از بهر آتش آفریده‌اند، و سبب آن بود كه رسول خدا گفت: لو انزل الله بأسه باليهود لآمنوا

اگر خدای عز و جل جهودان را عذاب فرستادی ایشان ایمان آوردندی، رب العزة گفت. ایشان از بهر آتش آفریده‌ام و فردا ترا نپرسم كه ایشان چرا ایمان نیاوردند، و چرا گناه کردند. و نظائر این در قرآن فراوانست: لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ وَ إِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ، مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ وَ مَا عَلَيْكَ إِلَّا يَزْغَى، فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَ عَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ.

قوله تعالى وَ لَنْ تَرْضَى عَنْكَ الْيَهُودُ الْآيَةَ... این آیت پس از آن آمد كه قبله با كعبه گردانیدند، كه جهودان پیش از آن امید می‌داشتند كه رسول بدین ایشان بازگردد، و همچنین ترسایان امید می‌داشتند، پس چون قبله بگردانیدند یكبارگی نومید شدند، و سخت آمد ایشان را تحویل قبله. رب العالمین این آیت فرستاد و گفت ایشان هرگز از تو خشنود نباشند زان پس كه قبله بگردانیدیم مگر كه تو پس كیش ایشان شوی، و نماز بقبله ایشان كنی. اشتقاق ملت از املا است يقال املت الكتاب و امليته، و ملت و دین دو نام اند كه راه پرستیدن الله و شریعت پاك باین هر دو نام باز خوانند. و فرق آنست كه ملت بر آن افتد كه از حق جل جلاله به بنده پیوندد، چون فرستادن كتاب و رسالت، و بنده را بر طاعت خواندن و فرمودن، و دین بر آن افتد كه از بنده بحق شود چون كتاب پذیرفتن و پیغام نیوشیدن، و خدای را عز و جل پرستیدن و فرمان بردن.

آن كه گفت: قُلْ إِنْ هُدَى اللَّهُ هُوَ الْهُدَى یعنی كه اگر ایشان كیش خویش ستایند و شما را بآن خوانند یا در دین شما طعن زنند و شما را از آن باز خوانند كه تو رسولی بگوی ان هدی الله هو الهدی راه راست آنست كه الله نماید، و راهنمونی راهنمونی ویست وَ لَئِنْ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ هُوَ نَتِيجَةُ شَهْوَتِ وَ دَاعِي ضَلَالَتِ، ازینجاست كه رب العزة هوی را به اله الكفار باز خواند. فقال تعالى أ فرأيت من اتخذ الهه هواه.

و مصطفى ع گفت «ما تحت ضل السماء اله يعبد من دون الله ابغض الى الله ممن اتخذ الهه هواه»



او و از، گناه آمرز است و معیوب نواز، دانای بی علت توانای بی حیل، تنهای بی قلت، گستراننده ملت، خارج از عدد، صانع بی‌کمد، قیوم تا ابد، قدوس از حسد، نامش لطیف و قیوم و صمد، لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد.

اندر دل من بدین عیانی که تویی      وز دیده من بدین نهانی که تویی  
وصاف ترا وصف نداند کردن      تو خود بصفات خود چنانی که تویی!

خداوندی رهی دار نامدار، که گوشها گشاده بنام او، دلها اسیر پیغام او، موحد افتاده در دام او، مشتاق مست مهر از جام او. مهربانی که در عالم بمهربانی خود که چنو، امید عاصیان و مفلسان بدو، درویشان را شادی بقاء جلال او، منزلشان بر درگاه او نشستشان بر امید وصال او، بودنشان در بند وفاء او، راحتشان با نام و نشان و یاد او.

دو صد عالم که روحانی است آن از فرّ فضل او      دو صد گیتی که نورانیست از نور جمال او

شیخ الاسلام انصاری گفت رحمه الله: «الهی یک چندی بیاد تو نازیدم آخر خود را رستخیز گزیدم، چون من کیست که این کار را سزیدم؟ اینم بس که صحبت تو ارزیدم! الهی نه جز از یاد تو دلست نه جز از یافت تو جان، پس بی دل و بی جان زندگی چون توان؟ الهی جدا ماندم از جهانیان، بآنک چشم از تو تهی و تو مرا عیان!

خالی نه از من و نه بینم رویت      جانی تو که با منی و دیدار نه!

ای دولت دل و زندگانی جان، نادر یافته یافته و نادیده عیان! یاد تو میان دل و زبانست و مهر تو میان سر و جان. یافت تو روزست که خود برآید ناگهان! یابنده تو نه بشادی پردازد نه باندهان! خداوندا بسر بر مرا کاری که از آن عبارت نتوان.

تمام کن بر ما کاری با خود که از دو گیتی نهان». ارباب حکمت راست که درین آیت که الله گفت و قالوا اتخذ الله و لدا سُبْحَانَهُ رمزی عجب است که گفته‌اند و لطیفه نیکو، و آن لطیفه آنست که درین عالم هر چه راه آن بفناست الله آن را تخمی پدید کرد و خلفی نهاد، تا نوع آن در جهان بماند و یکبارگی نیست نشود. اینست غرض کلی از وجود فرزند تا نوع وی بماند، و پدر را خلف شود و نسل منقطع نگردد. نه بینی اجرام سماوی چون شمس و قمر و کواکب و امثال آن که در تضاعیف روزگار تا قیامت راه آن بفنا نیست لا جرم آن را تخم نساخت و خلف نهاد، و بر خلاف آن انواع نبات و ضروب حیوانست که چون فنا بروزگار در آن روانست لا جرم تخم و خلف از ضرورت آنست. ازینجا معلوم شود که خدای را عز و جل فرزند گرفتن سزا نیست و خلف او را بکار نیست، که وی زنده ایست باقی و کردگاری دائم، نقص فنا را بوی راه نه و آفت و زوال را در جلال وی جای نه، و عیب نقصان در کمال وی گنجای نه، همیشه بود و همیشه باشد، پس او را فرزند چه در باید یا چون سزد؟ تعالی الله عن ذلك علواً کبیراً.

آن گه در حجت بیفزود گفت: بَلْ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلٌّ لَهُ قَانِتُونَ فرزند که می‌در باید خدمت پدر را می‌در باید، و پستی دادن و یاری کردن وی را، چنانکه رب العزة گفت وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْوَابِكُمْ بَنِينَ وَ حَفَدَةً، و نیز پدر به نفس خود کامل نیست و از یاران مستغنی نیست، حاجت بدیگری دارد تا فقر و ضعف خود بوی جبر کند. پس رب العالمین چه حاجت بفرزند دارد؟ که نه وی را فقرست تا بکسی جبر کند، و نه عجزست تا بدیگری یاری گیرد، و آن گه با بی نیازی او آسمان و زمین و هر چه دروست همه ملک و ملک اوست، همه بنده و رهی اوست، همه خدمتکار و طاعت دار اوست، اَمَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا، و هو المشار الیه بقوله عز و جل: وَ لِلّٰهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَ كَرْهًا.



جان با حیا، زبان در کار و دل در راز و جان در ناز.

پیر طریقت گفت: «بنده در ذکر بجایی رسد که زبان در دل برسد، و دل در جان برسد و جان در سر برسد و سر در نور برسد، دل فا زبان گوید خاموش جان فا دل گوید خاموش سر فا جان گوید خاموش! الله فارهی گوید بنده من دیر بود تا تو میگفتی اکنون من میگویم و تو می‌نیوش!».

### النوبة الاولى

قوله تعالى وَ إِذِ ابْتَلَىٰ اِبْرَاهِيمَ بِيَمُوْزٍ اِبْرَاهِيْمَ رَا رَبُّهُ خَدَاوْنَد اُو بَكَلِمَاتٍ بِسَخْنَانِيْ جَنَد و فرماني چنَد فَاْتَمَّهْنَّ اَن رَا بِسَر بَرَد و فرونگذاشت، قَالَ كَفْت خدای عز و جل اِنِّيْ جَاعِلْكَ مَن تَرَا خَوَاهِم كَرَد لِلنَّاسِ مَر مَرْدَمَان رَا اِمَامًا پيشوايي در دين قَالَ كَفْت و مِّنْ دُرِّيِّي

و از فرزندان من هم قَالَ كَفْت خدَاوْنَد لَا يَنَالُ نَرَسَد عَهْدِي الظَّالِمِيْنَ پَسَنَد مَن و نيكبختي در دين من به بيگانگان. وَ إِذْ جَعَلْنَا النَّبِيَّتَ و كرديم اين خانه رَا مَثَابَةً لِلنَّاسِ باز گشتن گاهي مردمان رَا و اَمْنًا و جَاي اَمِن ايشان، وَ اتَّخَذُوا و الله فرمود كه گيريد مِّنْ مَّقَامِ اِبْرَاهِيْمَ ايسْتَادَن گاه ابراهيم و خانگه وى مُصَلَّى قبله و نمازگاه وَ عَهْدْنَا اِلَى اِبْرَاهِيْمَ و اِسْمَاعِيْلَ و فرموديم ابراهيم و اسماعيل رَا اَنْ طَهَّرَا بَيْتِيْ كه پاك داريد و بزرگ خانه مَن لِطَائِفِيْنَ طَوَاف كَنَدَنگان رَا كَرَد اَن، وَ العَاكِفِيْنَ و نشينندگان در اَن وَ الرُّكَّعِ السُّجُودِ و نمازگران بسوى اَن.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: وَ إِذِ ابْتَلَىٰ اِبْرَاهِيْمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتِ الْاَيَةِ...

اختلافست ميان علما كه اَن سَخْنَان و فرمان حق چه بود و چنَد بود كه رب العالمين ابراهيم رَا بَأَن بِيَازَمُود، ابن عباس كَفْت بروايت طاوس ازو كه: الله تعالى فرمان داد وى رَا بَدَه چيز از تطهير و تَأْدِيْب، پنج در تن و پنج در سر، اما اَن پنج كه در سرست: آب در دهن كردن و در بيني كردن و مسواك كردن و شارب گرفتن و موى سر بدو شاخ كردن، و اَن پنج كه در تن است: ختنه كردن و ناخن بریدن و موى زير دست كندن و زير ازار ستردن و بَاب استنجا كردن. و گفته‌اند كه پنج آب دراز ارزدن است. و خدای عز و جل اَمَّتْ مُصْطَفَى رَا بَايِن اَدَاب و سنن فرمود و كَفْت «فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ اِبْرَاهِيْمَ حَنِيفًا پَس كِيْش اِبْرَاهِيْمَ رُويَد و سنت وى بجای آرید. و مُصْطَفَى اَن رَا تَقْرِيْر كَرَد و كَفْت: «الفطرة عشرة المضمضة و الاستنشاق و السواك و قصّ الشارب و تقليم الاظفار و غسل البراجم يعنى وسط الاصابع، و نَفّ الإبط و الانتضاح بالماء و الختان و الاستحداد قال سعيد بن المسيّب اختتن ابراهيم بعد مائة و عشرين سنة بالقدم و هى قرية بالشام، ثمّ عاش بعد ذلك ثمانين سنة. قال و كان ابراهيم اوّل من اضااف الضيف، و اوّل من اختتن، و اوّل من قصّ الشارب، و اوّل من قلم الظفر، و اوّل من استحد، و اول من رأى الشيب، فقال يا ربّ ما هذا قيل له هذا وقار قال يا ربّ زدنى وقارا.

قولى ديگر از ابن عباس آورده‌اند بروايت عكرمه ازو كه اَن كَلِمَاتِ سى سَهْم است از شرايع الاسلام و اصول دين و مايه ايمان و ده سهم از اَن در سورة التوبة كَفْت التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ... الى آخر الآية. و ده سهم در سورة الاحزاب اِنَّ الْمُسْلِمِيْنَ وَ الْمُسْلِمَاتِ... الى آخرها. و ده سهم در ابتداء سورة، قَدْ اَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ، و در اثناء المعارج. و هيچ كس را از مسلمانان اين جمله خصال نيازمودند در دين كه چنان بجای آورد، و بَأَن درست آمد كه ابراهيم ع و الله تعالى او رَا بدان بستود. كَفْت «فَاتَّمَّهْنَّ» هيچ از اَن فرو نگذاشت و بتمامي بگزارد. و قيل ان الله تعالى ابتلاه فى ماله و نفسه و ولده



و قلبه فسلم ماله الى الضيفان، و ولده الى القربان، و نفسه الى النيران، و قلبه الى الرحمن فاتخذه خليلا و اثنى عليه، فقال «وَ اِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَى» او را در مال بيازمود و در نفس و فرزند و دل مال بمهمان داد و فرزند بقریان و تن باتش نمود و دل با حق پرداخت و رب العالمين گفت وَ اِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَى ابراهيم تقصير نکرد، بندگی بجای آورد و شرائط آن بتمامی بگزارد من او را بدوست خود گرفتم، فذلك في قوله وَ اتَّخَذَ اللَّهُ اِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا.

ابراهيم نامی است سریانی و معناه اب رحيم فحولت الحاء هاء كما قيل في مدحته و مدحته و قيل معناه بریء من الاصنام و هام الى ربه لقوله تعالى اِنِّي ذَاهِبٌ اِلَى رَبِّي قَالَ اِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ اِمَامًا اللهُ كَفَت من ترا پیشروی گردانم که جمله نيك مردان و شایستگان بتو اقتدا کنند، آن گه این خبر را تحقیق کرد و این وعده وفا گردانید و كَفَت مِلَّةَ اَبِيكُمْ اِبْرَاهِيمَ اى اتبعوا ملته فى التوحيد اى شما که خلائق اید تا بقیامت بر پی پدر خویش روید ابراهيم، در توحيد او را پس روی کنید.

اِنَّ اِبْرَاهِيمَ كَانَ اُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَ لَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اقتدا کنید بوی که وی پیشروی بود خداپرست، یکتا گوی، فرمان بردار، پاك سیرت، و هرگز از جمله مشرکان نبود.

قَالَ وَ مِنْ دُرِّيَّتِي ابراهيم گفت خداوندا و از فرزندان من همچنين پيش روان و امامان کن تا خلق بايشان اقتدا کنند، ندانست ابراهيم که از پشت وی ناگرویدگان خواهند زاد، او را آگاه کردند و گفتند لا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ شرف شایستگی پیشوایی در راه بردن بمن به بیگانگان نرسد، و ناگرویدگان را در نیابد یعنی از فرزندان تو هر که ظالم بود امامی را شایسته نباشد. این عهد بمعنی نبوت است بقول سدی، و بقول عطا رحمت است و بقول مجاهد طاعت یعنی ليس لظالم ان يطاع فى ظلمه. و قال النبى فى قوله.

لا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ لا طاعة الا فى المعروف، و ظالمان

اینجا مشرکان اند چنانک جای دیگر گفت اَلَا لَعْنَةُ اللّٰهِ عَلَى الظَّالِمِينَ، وَ الظَّالِمِينَ اَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا اَلِيْمًا و در قرآن ظالم است بمعنی سارق و ذلك فى قوله تعالى كَذٰلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ. و قال تعالى فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ اى من بعد سرقتنه. و ظالم است بمعنی جاحد كقوله تعالى بما كانوا باياتنا يظلمون یعنی بالقرآن يجحدون، و قال تعالى «و ظلموا بها» اى جحدوا. و ظالم است بمعنی آنکه بر دیگران ظلم کند كقوله تعالى اِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ. و ظالم است. بمعنی آنک بر خود ظلم کند بمعصیتی که از وی در وجود آید بی آنک شريك آرد كقوله تعالى فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ و كقوله اِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ. رافضیان اینجا سؤال میکنند که بو بکر و عمر استحقاق ولایت از کجا یافتند؟ بعد از آنک صنم پرستیده بودند؟ و رب العالمين میگوید لا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ؟ جواب آنست که ایشان را استحقاق ولایت بعد از اسلام پدید آمد و بعد از اسلام کفر را اثر نماند، که الله تعالى گفت قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا اِنْ يَنْتَهُوا يُعْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ و قال النبى صلى الله عليه و آله و سلم الاسلام يهدم ما قبله.

و قوله تعالى وَ اِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ الْاَيَّة... صفت كعبه میکند میگوید این خانه را باز گشتن گاه خلق کردیم که می آیند بآن و باز می آیند، هر چند که بیش آیند بیش خواهند که آیند،

تخب اليها اليعملات الطلائع

مثاب لافناء القبائل كلها

این از آنست که كعبه مستروح دوستانست، و آرام گاه مشتاقان، و خدای را عز و جل در زمین چهار چیز است که سلوت و سکون دوستان وی بآن چهار چیز است: الكعبة و عليها طلاوة الوقار، و القران و عليه بهاءه، و السلطان و

عليه ظله، و المؤمن و فيه نوره.

وَ اَمْنًا و ايمن کردیم آن خانه عرب را تا ایشان بوی آزر می‌دارند و از جهانیان بوی مخصوص باشند، و کان یؤخذ الرجل منهم فیقول انا حرمی فیلی عنه این همانست که گفت وَ اَمْنَهُمْ مِنْ خَوْفِ جَای دیگر گفت اُ و لَمْ یَرَوْا اَنَا جَعَلْنَا حَرَمًا اَمْنًا و یتُحَطَّفُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ. و گفته‌اند وَ اَمْنًا بمعنی آنست که جای امن است که در آن صید نگیرند و قتل نکنند خداوند عز و جل چون حرمت آن بقعه بفرمود و جای امن ساخت، اندر طبایع عرب هیبت وی بنهاد تا جمله عرب آن را حرمت داشتند و اندر آن قتل و قتال نکردند، اگر کسی کشنده پدر یا کشنده برادر اندر حرم بیافتی هیچ نگفتی و او را نیاززدی، و حرب کردن در آن به هیچ وجه روا نداشته‌اند، اما امروز اگر تقدیرا اهل مکه باغی شوند خلافت میان علما که حکم ایشان چه باشد: قومی گفتند شاید با ایشان حرب کردن لکن جوانب ایشان بگیرند، و از ایشان مواد طعام منع کنند، تا بضرورت رجوع کنند. باز بعضی گفتند روا باشد با اهل حرم چون باغی شوند حرب کردن، و ایشان را بحق و عدل باز آوردن جبرا و قهرا، اما حدّ زدن اندر حرم بمذهب شافعی روا بود، و بر مذهب بو حنیفه اگر جنایت اندر حرم آرد روا بود حدّ زدن اندر حرم، و اگر جنایت اندر حلّ بود لکن بگریزد و پناه فاحرم برد روا نباشد اندر حرم حدّ زدن، لکن کار بر وی تنگ کنند تا بضرورت بیرون آید. و چنانک اندر طبایع عرب هیبت حرم بنهاد رب العزة اندر طبایع حیوان نیز اثری بنهاد، تا اگر گرگی از پی آهوئی دود چون آهو اندر حرم رود گرگ قصد وی نکند، و باز گردد، چنانک قتل و قتال نشاید اندر حرم صید کردن هم نشاید، و درخت و گیاه حرم بر کندن و درودن هم نشاید، هر آنچه تازه و تر بود و خود رست بود مگر گیاهی که آن را اذخر گویند که آهنگران و زرگرانرا به کار آید، اما آنچه خشک شده باشد از درخت و گیاه روا باشد بر کندن آن و منفعت گرفتن از آن، یا خود رست نباشد که آدمی کشته بود و پرورده یا جنس آن باشد که آدمیان بکارند، و پرورند، این حرام نباشد اگر چه خود رسته بود. و مثال این حیوان است حیوان اهلی چون گاو و گوسپند و شتر اندر حرم و احرام شاید گشت، باز حیوان وحشی صید باشد و اندر حرم و احرام نشاید کشت، و درخت هم برین مثال باشد و آنچه حرام باشد از درخت و گیاه چون بر کنند ضمان واجب آید، و ضمان چنان باشد که قیمت کنند پس اگر خواهد بقیمت وی طعام خرد و بدریشان دهد، درویشی را نیم صاع، و اگر خواهد قربانی خرد و اندر حرم قربان کند، و اصل این تحریم آن خبرست که مصطفی ع گفت روز فتح مکه

«یا ایها الناس، انّ الله سبحانه و تعالی حرّم مكة يوم خلق السموات و الارض فهی حرام الی يوم القيمة، لا یحلّ لامرئ یؤمن بالله و الیوم الآخر ان یسفک فیها دما، او یعضد بها شجرا، و انّها لا تحلّ لاحد بعدی، و لا تحلّ لی الی هذه الساعة غضبا علی اهلها، ألا و هی قد رجعت علی حالها بالامس ألا لیبلغ الشاهد الغائب فمن قال ان رسول الله قد قتل بها فقولوا ان الله تعالی قد احلّها لرسول الله و لم یحلّها لك»

بحکم این خبر اندر اصل آفرینش این موضوع حرم محترم بودست: و بعضی گفته‌اند بروزگار ابراهیم خلیل ع حرم پیدا شدست بدعاء وی، و بعضی گفتند خانه کعبه اندر اول یاقوتی روشن بود از بهر آدم از بهشت آورده، چنانک از جوانب روشنایی آن خانه بتافته است حرم گشتست. و گفته‌اند چون آدم ع اندر فناء کعبه بنشستی، فریشتگان بر جوانب وی بخدمت بامر خدای عز و جل بیستادندی و موضع ایستادن ایشان حدّ حرم بود. اما در مقدار حرم و بیان حدّ وی اختلافست میان علما ائمه حدیث گفتند حدّ حرم از راه مدینه بر سه میل است و از راه عراق هفت میل، و از راه جعرانه نه میل، و از راه طائف هفت میل، و از راه جدّه ده میل.

و از امام جعفر (ع) روایت کردند که مقدار حرم از سوی مشرق شش میل است و از جانب دیگر دوازده، و از جانب سدیکر هشتده میل، و از جانب چهارم بیست و چهار میل، هر چه اندر ضمن این مواضع است حرم است، و بحکم شرع محترم است، و جای امن خلق است، چنانکه رب العزة گفت مَثَابَةٌ لِّلنَّاسِ وَ أَمْنًا أَن گه نمازگزاران بسوی آن خانه بستود و گفت وَ اتَّخِذُوا مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّىٰ از مقام ابراهیم جای نماز گرفتند یعنی که آن خانه که ابراهیم کرد قبله گرفتند. و این بر قراءه نافع است و شامی وَ اتَّخِذُوا بر لفظ خیر. اما قراءت باقی وَ اتَّخِذُوا بر لفظ امر معنی آنست که الله فرمود که مقام ابراهیم را قبله گیرید، و نماز بسوی آن کنید، یعنی آن خانه که وی بنا کرد.

و روی آن رسول الله اخذ بید عمر فلما اتی علی المقام. قال له عمر هذا مقام أبینا ابراهیم؟ قال نعم، قال أ فلا نتخذہ مصلى؟ فانزل الله تعالى.

وَ اتَّخِذُوا مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّىٰ و گفته‌اند مقام ابراهیم آن سنگ معروفست که ابراهیم قدم بر آن نهاد و آنچه گفت نماز گاه سازید یعنی دو رکعت نماز سنت خلف المقام بجای آرید آن گه که حج میکنید.

وَ عَهَدْنَا اینجا بمعنی امر است میگوید ابراهیم و اسماعیل را فرمودیم که خانه من پاک دارید از بتان و افعال مشرکان. قال بعضهم النجاسة علی قسمین نجاسة ذات و نجاسة فعل، فما كان من نجاسة ذات لم يطهره الا الماء و ازالة عينه به و ما كان من نجاسة فعل المشركين و احضار اصنامهم فيه و حوله فامر و الله اعلم بابعادها عنه، و تطهيره بالصلاة و الزكاة. و گفته‌اند تطهیر خانه آنست که بناء آن بر تقوی نهند یعنی که تقوی را و رضاء خدای را بنا نهند، چنانکه الله گفت تعالی و تقدس أ فَمَنْ أَسَّسَ بُيُوتَهُ عَلَى تَقْوَىٰ مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانٍ خَيْرٌ لِلطَّائِفِينَ ایشانند که از اقطار عالم روی بدان دارند تا گرد آن طواف کنند، وَ الْعَاكِفِينَ اهل مکه‌اند و مجاوران حرم که آنجا مسکن دارند. وَ الرَّكَّعَ السُّجُودِ نماز کنندگان که در نماز هم رکوع است و هم سجود، نماز کننده هم راکع است و هم ساجد.

روی عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم ان الله تعالى في كل يوم عشرين و مائة رحمة ينزل على هذا البيت ستون للطائفين و اربعون للمصلين و عشرون للناظرين.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ رَوَى عن الحسن رض قال ابتلاه الله بالكواكب و القمر و الشمس فاحسن القول في ذلك، اذ علم ان ربه دائم لا يزول، و ابتلاه بذبح الولد فصبر عليه و لم يقصر. گفت بر آراستند کواکب تابان و آفتاب درخشان و خلیل را آزمونی کردند و ذلك لعلم المبتلى لا لجهل المبتلى یعنی که تا با وی نمایند که از و چه آید و در راه بندگی چون رود، خلیل خود سخت هنری و روز به و سعادت‌مند برخاسته بود، گفت هذا ربِّي قيل فيه اضمار یعنی يقولون هذا ربی میگویند این بیگانگان که این خدای منست! نیست که این از زیرینان است و نشیب گرفتگان، و من زیرینان و نشیب گرفتگان را دوست ندارم، زهی خلیل! که نکته سنیت گفت از زیر جست و دانست که خداوندی بر زبرست فوق عباد، باز که نشیب گرفت از و برگشت، و گفت زیرینان را دوست ندارم، که ایشان خدایی را نشایند. خداوندان تحقیق به اینجا رمزی دیگر گفته‌اند و لطیفه دیگر دیده‌اند، گفتند ز اول خاك خلیل را بآب خلت بیامیختند، و سرش بآتش عشق بسوختند، و جانش بمهر سرمدیت بیفروختند، و دریای عشق در باطن وی بر موج انگیختند، آن گه سحرگاهان در آن وقت صبح عاشقان، و های و هوی مستان، و عربده بیدلان چشم باز کرد از سر خمار شراب خلت و مستی عشق گفت هذا ربِّي این چنانست که گویند:

از بس که درین دیده خیالت دارم در هر چه نگه کنم تویی پندارم  
این مستی و عشق هر دو منهاج بلاند و مایه فتنه، نه بینی که عشق تنها یوسف کنعانی را کجا او کند، و مستی تنها که  
با موسی عمران چه کرد، و در خلیل هر دو جمع آمدند پس چه عجب اگر از سرمستی و عربده تبدلی در ماه و ستاره  
نگرست و گفت هذا ربِّي این آنست که گویند مست چه داند که چه گوید و گر خود بدانستی پس مست کی بودی؟  
گفتی مستم، بجان من گر هستی مست آن باشد که او نداند مستی!  
اما ابتلاء خلیل بذبح فرزند آن بود، که يك بار خلیل در جمال اسماعیل نظاره کرد التفاتیش پدید آمد آن تیغ جمال او دل  
خلیل را مجروح کرد، فرمان آمد که یا خلیل ما ترا از آزر و بتان آزری نگاه داشتیم تا نظاره روی اسماعیل کنی؟ رقم  
خلت ما و ملاحظه اغیار بهم جمع نیابد ما را چه نظاره تراشیده آزری و چه نظاره روی اسماعیلی  
بهرچ از راه باز افتی چه کفر آن حرف و چه  
ایمان

بهرچ از دوست و امانی چه زشت آن نقش و چه زیبا  
بسی بر نیامد که تیغش در دست نهادند گفتند اسماعیل را قربان کن که در يك دل دو دوست ننگند.  
با دو قبله در ره توحید نتوان رفت راست یا رضاء دوست باید یا هوای خویشتن  
از روی ظاهر قصه ذبح معلوم است و معروف، و از روی باطن بلسان اشارت مر او را گفتند: «به تیغ صدق دل  
خود را از فرزند ببر» الصدق سیف الله فی ارضه ما وضع علی شیء الا قطعہ خلیل فرمان بشنید، به تیغ صدق دل  
خود را از فرزند ببرید، مهر اسماعیلی از دل خود جدا کرد. ندا آمد که یا ابراهیم «قَدْ صَدَّقْتَ الرَّؤْيَا» و لسان الحال  
يقول:

هجرت الخلق طرًا فی هواکا و ایتمت الولید لکی اراکا  
وَ إِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ الْاَلِيَّةَ... میگوید مردمان را خانه ساختم خانه و چه خانه! بیت خلقته من الحجر، لکن اضافه الی  
الازل، بیگانه در نگرد جز حجری و مدری نبیند، که از خورشید جز گرمی نبیند چشم نابینا، دوست در نگرد وراء  
سنگ رقم تخصیص و اضافه بیند، دل بدهد جان در بازد.

انّ آثارنا تدلّ علينا فانظروا بعدنا الی الآثار  
آری! هر که آثار دوست دید نه عجب اگر از خویشتن و پیوند ببرید، و لهذا قیل بیت من راه نسی مزاره و هجرد یاره  
و استبدل بآثاره آثاره، بیت من طاف حوله طافت اللطائف بقلبه، فطوفة بطوفة و شوطة بشوطة. هل جزاء الإحسان إلی  
الإحسانُ بیت من وقع شعاع انواره تسلی عن شموسه و اقماره، بیت کما قیل.

انّ الدّیّار فان صمّت فانّ لها عهدا باحبابنا اذ عندها نزلوا  
درویش را دیدند بر سر بادیه میان در بسته، و عصا و رکوه در دست، چون والهان و بیدلان سرمست، و بیخود سر  
ببادیه در نهاده می خرامید، و با خود این ترنم میکرد:

خون صدیقان بیالودند و زان ره ساختند جز بجان رفتن درین ره يك قدم را باز نیست  
گفتند ای درویش از کجا بیامدی و چندست که درین راهی؟ گفت هفت سال است تا از وطن خود بیامدم، جوان بودم

بیرگشتم درین راه، و هنوز بمقصد نرسیدم، آن گه بخندید و این بیت بر گفت.

زر من هویت و ان شطت بك الدار و حال من دونه حجب و استار  
لا یمنعك بعد من زیارته انّ المحبّ لمن یهواه زوار

ای مسکین! یکی تأمل کن در آن خانه که نسبت وی دارد و رقم اضافت، چون خواهی که بوی رسی چندت بار بلا باید کشید و جرعه محنت نوش باید کرد، و جان بر کف باید نهاد، آن گه باشد که رسی و باشد که نرسی! پس طمع داری که و ازین بضاعت مزجاة که تو داری، آسان آسان بحضرت جلال و مشهد وصال لم یزل و لا یزال رسی؟ هیهات!!

نتوان گفتن حدیث خوبان آسان آسان حدیث ایشان نتوان

یحکی عن محمد بن حقیف عن ابی الحسین الدراج، قال: كنت احجّ فیصحبنی جماعة فکنت احتاج الی القیام معهم و الاشتغال بهم، فذهبت سنة من السنین و خرجت الی القادسیة، فدخلت المسجد فاذا رجل فی المحراب مجذوم علیه من البلاء شیء عظیم فلما رآنی سلم علیّ، و قال لی یا ابا الحسین عزمت الحجّ؟ قلت نعم، علی غیظ منی و کراهیة له، قال فقال لی الصّحبة. فقلت فی نفسی انا هربت من الاصحاء اقع فی یدی مجذوم. قلت لا، قال لی افعل، قلت لا و الله لا افعل، فقال لی یا ابا الحسین یصنع الله للضعیف حتی یتعجب منه القوی فقلت نعم علی الانکار علیه، قال فترکته فلما صلیت العصر مشیت الی ناحية المغیثه، فبلغت فی الغد ضحوة فلما دخلت اذا انا بالشیخ، فسلم علیّ و قال لی یا ابا الحسین یصنع الله للضعیف حتی یتعجب منه القوی، قال فاخذنی شبه الوسواس فی امره، قال فلم احسّ حتی بلغت القرعا علی العدو، فبلغت مع الصبح، فدخلت المسجد، فاذا انا بالشیخ قاعد، و قال یا ابا الحسین یصنع الله للضعیف حتی یتعجب منه القوی. قال فبادرت الیه، فوقعت بین یدیہ علی وجهی، فقلت المعذرة الی الله و الیک قال لی مالک؟ قلت اخطأت قال و ما هو؟ قلت الصحبة قال أ لیس حلفت؟ و انا نکره ان نحتک، قال قلت فاراک فی کلّ منزل؟ قال لك ذلك، قال فذهب عنی الجوع و التعب فی کلّ منزل لیس لی همّ الا الدخول الی المنزل فراه الی ان بلغت المدينة فغاب عنی فلم اره. فلما قدمت مکه حضرت أبا بکر الکتانی و ابا الحسین المزیّن فذکرت لهم، فقالوا لی یا احمق ذاک ابو جعفر المجذوم و نحن نسأل الله ان نراه، و قالوا ان لقیته فتعلق به لعننا نراه. قلت نعم، قال فلما خرجنا الی منی و عرفات لم القه، فلما کان یوم الجمرة رمیت الجمار فجدبنی انسان، و قال لی یا ابا الحسین السلام علیک، فلما رأیته لحقنی ایّ حالة عظیمة من رؤیته، فصحت و غشی علیّ، و ذهب عنی و جنّت الی مسجد الخیف، فاخبرت اصحابنا. فلما کان یوم الوداع صلیت خلف المقام رکعتین، و رفعت یدی. فاذا انسان جدبنی خلفی، فقال لی یا ابا الحسین عزمت ان تصیح قلت لا اسألك ان تدعوا لی، فقال سل ما شئت، فسالت الله تعالی ثلث دعوات فأمّن علی دعائی، فغاب عنی فلم اره، فسألته عن الادعیة فقال اما احدها فقلت یا رب حبّب الی الفقر فلیس فی الدنیا شیء احب الی منه، الثانی قلت اللهم لا تجعلنی ممن ابیت لیله ولی شیء ادّخره لغد، و انا منذ کذا و کذا سنة مالی شیء ادّخره، و الثالث قلت اللهم اذا اذنت لاولیائک ان ینظروا الیک فاجعلنی منهم و انا ارجو ذلك. قال السلمی ابو جعفر المجذوم بغدادی و کان شدید العزلة و الانفراد و هو من اقران ابی العباس بن عطاء و یحکی عنه کرامات.

### النوبة الاولى

قوله تعالی و اذ قال ابراهیم کفّت ابراهیم ربّ خداوند من اجعلّ هذا بلداً آمناً این جای را شهری کن بی بیم، و ارزق أهله من الثمرات و روزی ده کسان آن را از میوهها، من آمن منهم بالله و الیوم الآخر



كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا پس در آخر آیت کافر از مؤمن باز برید بنواخت دنیا و عطاء آن جهانی گفت فَأَمْتَعُهُ قَلِيلًا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ او را بر خوردار کنم زمانی اندک که این گیتی اندکست برسیدنی. و برسیدنی اندک بود و آمدنی نزدیک، و بعاقبت او را ناچاره بعذاب رسانیم، وَ بئسَ الْمَصِيرُ و بد جایگاهی که دوزخ است، شدن گاه کافران. شامی فَأَمْتَعُهُ خواند بجزم میم و تخفیف تا، باقی بفتح میم و تشدید تا و هر دو قراءت بمعنی یکسانند.

آن گه قصه بنا نهادن کعبه در گرفت گفت: وَ إِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْأَيْةَ...

و قصه آنست که عبد الله بن عمرو بن العاص السهمی گوید کعبه پیش از آفرینش دیگر زمین بر آب بود، کفی خاک آمیز، سرخ رنگ بر روی آب گردان. دو هزار سال، تا آن گه که رب العالمین زمین را از آن بیرون آورد و باز گسترانید، ازینجاست که کعبه را ام القری خوانند و گویند ما در زمین که زمین را از آن آفریده‌اند، پس چون الله تعالی زمین را راست کرد موضع کعبه در زمین پیدا بود، بالا یکی ریک آمیز سرخ رنگ، پس چون رب العالمین آدم را بزمین فرستاد آدم بالایی داشت بمقدار هواء دنیا فرق وی باآسمان رسیده بود، و آدم باآواز فریشتگان مینویشیدی، و از وحشت دنیا می‌آسودی و انس می‌گرفتی، اما جانوران جهان از وی می‌ترسیدند و می‌گریختند.

و در بعضی اخبار آمده است که فریشته بوی آمد کاری را و از وی بترسید، پس الله سبحانه و تعالی او را فرو آورد بید صنعت خویش تا بالای وی بشصت گز باز آورد، و آدم ع از شنیدن آواز فریشتگان باز ماند و مستوحش شد، و بخداوند عز و جل نالید، جبرئیل آمد و گفت الله میگوید که مرا در زمین خانه ایست، رو کرد آن طواف کن، چنانکه فریشتگان را در آسمان دیدی که گرد بیت المعمور طواف میکردند. آدم برخاست از زمین هندوستان که منزل وی آنجا بود و بدریای عمان بر آمد بحج، و این دلیل است که آن گز که بالای وی شصت گز بود نه این گز ما بود، پس چون به مکه رسید، فرشتگان باستقبال وی آمدند و گفتند یا آدم بر حجك طف فقد طفنا قبلك بالفی عام. ای آدم نیک باد او پذیرفته بادا حج تو! ای آدم طواف کن که ما پیش از تو طواف کردیم بدو هزار سال. و گفته‌اند که آدم پنجاه و چند حج کرد. و همه پیاده که در روی زمین بارگیری نبود که آدم را بر توانستی داشت. و گفته‌اند میان دو گام وی سه روزه راه بود، هر جا که پای بر زمین می‌نهاد آنجا شهری است آبادان، و هر چه میان دو گام وی بود دشت است و بیابان، چون به مکه آمد فریشتگان از بهر وی خیمه از نور آوردند از بهشت بدو در، و آن را بر موضع کعبه زدند، یک دراز سوی مشرق و یکی از سوی مغرب، و قندیل در آویختند، و کرسی آوردند از بهشت از یک دانه یاقوت سپید و در میان خیمه بنهادند، تا آدم بر آن می‌نشست. پس چون آدم ع از دنیا بیرون شد آن خیمه را باآسمان بردند که یاقوت هم چنان نهاده بود درخشان و روشن، جهانیان بوی تبرک میکردند، و بوی از آفتها و عاهتها و دردها شفا می‌جستند، از بس که دست کافران و حائضان و ناشستگان بوی رسید سیاه شد. پس چون آب گشاد طوفان نوح را خداوند عز و جل نوح را فرمود تا بر گرفت و بر کوه بو قبیس پنهان کرده همانجا می‌بود تا روزگار ابراهیم ع. پس الله تعالی خواست که کعبه را بر دست وی آبادان کند و ابراهیم را بآن گرامی کند، و آیین آن مؤمنانرا تازه کند، فرمود وی را که مرا خانه‌ایست در زمین رو آن را بنا کن، ابراهیم رفت بر براق و سکینه با وی و جبرئیل با وی، به مکه آمد، اسماعیل را دست باز گرفت، و جبرئیل کار فرمای بود، و سکینه در هوا باز ایستاده بود چون پاره میغ، چهار سوی و آواز میداد که «ابن علی» بنا بر من نه ابراهیم بر سایه وی اساس نهاد و بنیاد ساخت. اسماعیل سنگ می‌آورد

و بدست پدر میداد، و جبرئیل اشارت میکرد و ابراهیم بر جامی نهاد.

اینست که الله گفت جل جلاله: **وَ إِذْ يَرْفَعُ اِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَ اِسْمَاعِيلُ اِبْرَاهِيمُ دِيْوَارِ مِیْ بَرَأوْرِدِ وَ اِسْمَاعِیْلِ** ساخت در دست می‌نهد، چون بجای رکن رسید آنجا که حجر اسود نهاده است، گفت یا اسماعیل اذهب فابغ لی حجرا اضعه هاهنا لیکون علما للناس. رو مرا سنگی جوی که برینجا نهم تا جهانیان را علمی باشد. اسماعیل شد تا سنگ جوید جبرئیل آمد بکوه بو قبیس و آن سنگ سیاه، که آنجا پنهان کرده بود و یاقوت رخشان بود از اول بیاورد، و در دست ابراهیم نهاد. ابراهیم بر آن موضع نهاد، چون اسماعیل باز آمد و سنگ دید گفت این از کجا آمد ای پدر؟

گفت جاء به من لم یکنی الی حجرک این آن کس آورد که مرا با سنگ تو نگذاشت.

پس چون فارغ شدند خدای را عز و جل خواندند ابراهیم و اسماعیل و گفتند رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِیْعُ الْعَلِیْمُ رَبَّنَا وَ اجْعَلْنَا مُسْلِمَیْنِ لَكَ خَدَاوْنِدْ مَا مَا رَا دُو بِنْدَه گِردن نِهاده کن مسلمان، مسلمان کار، مسلمان خوی، مسلمان نهان، وَ مِنْ دُرِّیْتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ وَ از فرزندان ما امتی بیرون آر، گردن نهاده ترا و فرمان بردار، و ایشان مؤمنان عربانده، من المهاجرین و الانصار و التابعین لهم باحسان. یقال لم یکن نبی الا قصر بدعانه لنفسه و لامته و دونه الامم، و ان ابراهیم دعا لنفسه و لامته و لمن بعده من هذه الامة. اگر کسی گوید چه حکمت است که ابراهیم قومی را از فرزندان بدعا مخصوص کرد و گفت وَ مِنْ دُرِّیْتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ وَ بر عموم دعا نگفت؟ جواب آنست که حکمت الهی اقتضاء آن کند که در هر روزگاری و در هر قرنی قومی باشند که اشتغال ایشان در کار دین و تحصیل علم و عمل باشد، و قومی که اشتغال ایشان بعمارت دنیا، و اگر نه چنین بودی عالم خراب گشتی، ازینجا گفتند لو لا الحمقى لخربت الدنيا حمقى ایشانند که بعمارت دنیا مشغول باشند: و خدای عز و جل ایشان را بر آن داشته و گفته: **وَ اسْتَعْمَرَكُمْ فِیْهَا** و این عمارت دنیا به چیز است یکی زراعت و غرس، دیگر حمایت و حرب، سدیگر بار کشیدن و کاروان راندن از شهر بشهر. و معلوم است که پیغامبران خدا و اولیاء این کار را نشایند که ایشان بکاری دیگر ازین شریفتر و عظیمتر مشغول اند پس خلیل که در دعاء تعمیر نکرد ازین جهت بود، و الله اعلم.

وَ اَرْنَا مَنَاسِکِنَا بکسر راه و اختلاس آن و اسکان آن هر سه خوانده‌اند: سکون قراءت مکی و یعقوب است، و اختلاس قراءت ابو عمرو، و کسر راء قراءت باقی، و معنی آنست که با ما نمای و در ما آموز مناسک حج ما و معالم آن که چون کنیم، و ترا بآن چون پرستیم، مناسک جمع است و یکی از آن منسک گویند و منسک گویند بفتح سین و کسر سین، چون بفتح گویی عین نسک است احرام گرفتن و وقوف کردن و سعی و طواف کردن و جمار انداختن و بدنه گشتن. «منسک» بکسر سین جایگاه نسک است احرام را میقات، و وقوف را عرفات، و نحر را منا و سعی را صفا و مروه و طواف را خانه، و رمی جمار را سه جای بسه عقبه، چون ایشان دعا کردند الله تعالی اجابت کرد دعای ایشان، و جبرئیل را فرستاد تا مناسک حج ایشان را در آموخت. آن گه رب العالمین جل جلاله ابراهیم را فرمود که جهانیان را بر زیارت خانه من خوان. **فَذَلِکَ قَوْلُهُ تَعَالَى وَ اَدْنُ فِی النَّاسِ بِالْحَجِّ...** ابراهیم گفت خداوندا جهانیان آواز من چگونه شنوند؟ و ایشان از من دورند و آواز من ضعیف. **اللَّهُ كَفَتْ عَلَيْكَ النِّدَاءُ وَ عَلَی الْاِسْمَاعِ وَ الْاِبْلَاحِ** یا ابراهیم بر تو آنست که بر خوانی و بر من آنست که برسانم و بشنوانم. فعلا ابراهیم جبل ابی قبیس و نادى ایها الناس، الا ان ربکم قد بنى بیتا فحجوه فاسمع الله تعالی ذلك فی اصلاب الرجال و ارحام النساء، و ما بین المشرق و المغرب و البر و البحر، ممن سبق فی علم الله سبحانه انه یحج الی یوم القیمة، فاجابه لبتیک، اللهم لبتیک گفته‌اند کس بود که يك بار اجابت کرد حکم الله



چنانست که يك بار حج کند در عمر خویش و کس بود که دو بار اجابت کرد، دو بار حج کند، و کس بود که سه بار و کس بود که بیشتر، پس بقدر اجابت و تلبیه خویش هر کس حج کند تا بقیامت، و کس بود که آن را بتلبیه اجابت نکرد حکم خدای عز و جل چنانست که وی در عمر خویش حج نکند.

و گفته‌اند اول خانه که درین جهان بنا نهادند خانه کعبه است، و در ماه ذی الحجه بنا نهادند، و مناسک از جبرئیل هم درین ماه آموختند، و باز خواندن ابراهیم حاج را از اصلاب پدران هم درین ماه بود، و در قصه بیارند که آن بنا و هیأت که ابراهیم ساخت فراختر از آن بود که امروزست، که شادروان و حجر در خانه بود و دو در داشت يك در از سوی شرق و دیگر در از سوی غرب، پس بروزگار باد آن را می‌زد و آفتاب آن را می‌سوخت و سنگ از آن می‌ریخت، تا زمان جرهم، جرهم آن را باز گرفتند و نو بنا ساختند و عمارت کردند، هم بر اساس و هیأت بناء ابراهیم. و هم چنان میبود تا زمان عمالقه. ملك ایشان باز آن را نو کرد، و تبع آن را باز عمارت کرد، و پرده پوشانید پس بروزگار دراز باد آن را میزد و آفتاب آن را میسوخت، تا زمان قریش. قریش چون دیدند شرف خویش و سر همه عالم و عزّ خویش بسبب آن خانه، و خانه از کهنگی می‌ریخت، مشاورت کردند عمارت آن را، و باز نو کردن آن را، قومی صواب دیدند و قومی از آن می‌ترسیدند و احتراز میکردند. بیست و پنج سال درین مدت مشاورت و قصد شد، تا مصطفی ع بیست و پنج ساله گشت، آخر اتفاق افتاد میان ایشان تا خانه باز کردند و بچوب حاجت افتاد کار آن را، کشتی جهودی بازرگان بشکست در دریای جده، چوب آن از آن جهود خواستند چوب کوتاه بود خانه را تنگ کردند، حجر و شادروان بیرون او کردند و خانه با یکدر آوردند، بناز داشتن را، تا گذرگاه نباشد در آن، و درو بند ساختند تا آن را در گذارند که خود خواهند، چون بر کن رسید خلاف افتاد میان ایشان که حجر اسود که بر جای نهاد؟ هر قبیله میگفت ما بنهیم، و بآن سبب جنگی بر ساختند و شمشیرها کشیدند آخر میان ایشان وفاق افتاد بر آن که اول کسی که از در مسجد در آید، سنگ او بر آنجا نهد. بنگرستند، اول کسی که درآمد مصطفی بود. گفتند محمد الامین آمد، وی ردا فرو کرد و حجر بر میان ردا نهاد و از هر قبیله مردی را گفت که ازین ردا کرانه گیر، برداشتند و می‌بردند تا آنجا که اکنون است. پس مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم دست فرا کرد و حجر را برگرفت، و بر جای نهاد بر کرامت خویش و رضاء قریش. هم چنان می‌بود بر آن بنا تا بروزگار عبد الله بن الزبیر بن العوام. عبد الله آن را باز کرد و نو بنا کرد بر رسم و بناء ابراهیم ع فراخ و بلند و بدو در، تا روزگار عبد الملك مروان، حجاج یوسف آن را باز کرد و با رسم و بناء قریش برد بيك در و شادروان حجر بیرون او کند، و آنچه از خانه بسر آمد در زیر خانه کرد، و آن را بالا داد.

اکنون بر آن بناست. و عباسیان قصد کردند که آن را باز کنند و نو کنند، علما گفتند صواب نیست که پس هر که آید آن را می‌باز کند و می‌فراکند. دست از آن باز داشتند.

و پیش از قیامت حبشی سیاه بزرگ اشکم باریک ساق از گوشه برآید و بیستد و کعبه تا آن را به تیر باز کند، سنگ سنگ بتمامی، که هرگز پس آن روز فراجای نکنند و بعد از آن بر روی زمین خیر نبود، و نه در زندگانی شد، و ذلك فیما

روی ابو هریره و ابن عباس عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال یخرّب الکعبة ذو السویقین من الحبشة کانی به اسود افحج یقلعها حجرا حجرا.

قوله تعالى: رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمُ الْآيَةَ... تمامی دعاء ابراهیم و اسماعیل است بعد از بناء کعبه، گفتند خداوند ما! در میان این امت مسلمة از فرزندان ما و خاصه از میان عرب سکان حرم تو، پیغامبری فرست هم از نژاد ایشان، از فرزندان اسماعیل، یعنی محمد صلی الله علیه و آله و سلم. الله تعالی دعاء ایشان اجابت کرد، و مصطفی را بخلق فرستاد و بریشان منت نهاد و گفت هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ او خداوندی است که پیغامبری امتی فرستاد، نادبیر و ناخواننده بقویم عرب نادبیران و ناخوانندگان، تا بریشان خواند سخنان خداوند خویش و در ایشان آموزد قرآن و بیم و سنت خویش.

و مصطفی بیان کرد که ابراهیم بدعا او را خواست گفت: «انا دعوة ابي ابراهيم و بشارة اخي عيسى، و رأت امي في منامها نورا اضاء لها اعناق الإبل ببصرى.

یعنی بدعوة ابراهيم.

قول: رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا الْآيَةَ... و کتاب درین آیت قرآن است، و حکمت فهم قرآن و مواظب آن و بیان احکام حلال و حرام در آن، و هر سخن راست درست که شنونده را از زشتی باز دارد و بر نیکی دارد آن را حکمت گویند، و گوینده آن حکیم. و این حکمت بر دل و زبان کسی رود که خود را فا دنیا ندهد، و آلوده علائق نشود، چنانکه مصطفی ع گفت: «من زهد في الدنيا اسكن الله الحكمة قلبه و انطق بها لسانه.»

و قال على بن ابي طالب ع. «روحوها هذه القلوب و اطلبوا لها طرايف الحكمة، فاتها تمل كما تمل الأبدان»

و قال الحسين بن منصور: «الحكمة سهام، و قلوب المؤمنین اهدافها، و الرامی الله، و الخطاء معدوم»، و قيل لحاتم الاصم: «بم اصبت الحكمة؟ فقال بقلة الاكل و قلة النوم و قلة الكلام، و كل ما رزقني الله لم اكن احبسه. و قيل «الحكمة كالعروس تطلب البيت خاليا، و هي النور المفرق بين الالهام و الوسواس. فذلك قوله تعالى ان تَنقُوا الله يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا و هي الخير الكثير على الجملة، قال الله تعالى و مَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَ يُزَكِّيهِمْ اى يطهرهم من الشرك و الذنوب، و قيل يأخذ زكاة اموالهم.

ایشان را پاک گرداند از نجاست کفر و معاصی، و پاک کند از اوضار بخل بانه زکاة مال ازیشان فراستاند. قال الله تعالى خذ من أموالهم صدقة تطهرهم و تزكيتهم بها فراستان زکاة مال ایشان تا از اوصاف بخل و اخلاق نکوهیده پاک شوند، که این زکاة ظهور باطن است چنانکه آب مطلق ظهور ظاهر است، ازینجاست که صرف زکاة باهل بیت نبوت روا نیست در شرع، فانه اوساخ الناس. و قد قال تعالى إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا. قال ابن كيسان وَ يُزَكِّيهِمْ اى و يشهد لهم يوم القيمة بالعدالة اذا شهدوا للانبیاء بالبلاغ، این چنان است که در مجلس قضات و حکام عدالت، گواهان بتزکیه عدول و معتمدان درست کنند، فردا بقیامت امت محمد گواهی دهند پیغامبران را بابلاغ و مصطفی ع تزکیه ایشان کند و بعدالت ایشان گواهی دهد، و ذلك في قوله تعالى لِنُكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَ يَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا.

إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ هو العزيز في نفسه و المعزّ لغيره، فله العزة كلها أما ملكا و خلقا و أما وصفا و نعتا، فعز خلقه ملكه و عز نفسه و صفه. فذلك قوله مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا فسبحانه من عزيز ضلت العقول في بحار عظمته، و حارت الالباب دون ادراك نعته، و كلت الالسن عن استيفاء مدح جلاله و وصف جماله، و كل من اغرق في نعته اصبح منسوباً الى العي.

قوله تعالى وَ مَنْ يَرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ الْآيَةَ... سبب نزول این آیت آن بود که عبد الله سلام دو برادر زاده داشت نام ایشان سلمه و مهاجر. عبد الله ایشان را باسلام دعوت کرد گفت: نيك دانسته‌اید شما و خوانده‌اید در توریة که خدای عز و جل گفت انی باعث من ولد اسماعیل نبیا اسمہ احمد، فمن آمن به فقد اهتدی و رشد، و من لم يؤمن به فهو ملعون. گفت من که خداوند من از نژاد اسماعیل پیغامبری فرستم بخلق نام وی احمد، هر که پیغام وی بنیوشد و او را در آن استوار گیرد و بگردد در راست راه شد، و هدایت یافت، و هر که نگرود رانده است از درگاه ما نابایسته. پس سلمه مسلمان شد و در دین حق آمد. و مهاجر سر وازد و برگشت و بر کفر خود بیانید. الله تعالی در شأن وی آیت فرستاد که وَ مَنْ يَرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ أَيْ لَا يَرْغَبُ عَنْهَا وَلَا يَتْرُكُهَا. إِلَّا مَنْ سَفِهَ... از کیش ابراهیم و دین و سنت وی روی نگرداند مگر سفیهی جاهل، نادانی خویشتن ناشناس، که نه اندیشد و تفکر نکند در خود، که او را از بهر چه آفریده‌اند و چه کار را در وجود آورده‌اند، و قد قال تعالی وَ فِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ.

وَ لَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا اخْتِرَانَهُ لِلنَّبُوَّةِ وَ الرِّسَالَةِ وَ الذَّرِيَّةِ الطَّيِّبَةِ أَوْ رَا بَرَكَزِيدِيم وَ پاك كرديم و هنري، درين جهان نبوت و رسالت را و تا فرزندان پاك از پشت او بيرون آريم، و در پيوندنيم ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَ إِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ اى مع آباءه المرسلين فى الجنة و در آن جهان با پدران خویش از پیغامبران و فرستادگان ما در بهشت شود این همچنانست که یوسف صدیق بدعا خواست تَوَقَّيْتُ مُسْلِمًا وَ الْحَقْنِي بِالصَّالِحِينَ گفت خداوند مرا مسلمان میران و به پدران خویش از پیغامبران و نواختگان تو در رسان. و قيل فيه تقديم و تأخير تقديره و لقد اصطفيناه فى الدنيا و الآخرة و انه لمن الصالحين او را برگزیدیم و نواخت خود برو نهادیم هم در دنیا و هم در آخرت، و پیغامبران ما همه خود برگزیدگانند و نواختگان. قال الله تعالى وَ إِنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنِ الْأَخْيَارِ اینجا در عموم ابراهیم را بستود و در آیت ورد بر خصوص هم چنان چون بصفت صلاح ستود، در این آیت گفت وَ إِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ جای دیگر گفت بر عموم كَلَّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا این دعاء خلیل هم از روی ظاهر بود هم از روی باطن: از روی ظاهر آنست که گفت بار خدایا! هر که درین شهر باشد وی را ایمن گردان بر تن و بر مال خویش، و دشمن را بر وی مسلط مکن، و از روی باطن گفت بار خدایا! هر که درین شهر شود او را از عذاب خود ایمن گردان، و باتش قطیعت مسوزان. رب العالمین دعاء وی از هر دو روی اجابت کرد، و تحقیق آن را گفت وَ آمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ وَ قَالَ تَعَالَى جَعَلْنَا حَرَمًا آمِنًا وَ يَخْطَفُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ مِیْگَویْد سگان حرم خود را ایمن کردم از آنچه میترسند، و دست ظالمان و دشمنان از ایشان کوتاه کردم، و تسلط جباران و طمع ایشان چنانک بر دیگر شهرهاست ازین شهر بازداشتیم، و جانوران را از یکدیگر ایمن گردانیدیم تا گرگ و میش آب بیکدیگر خورند، و وحشی با انسی بیکدیگر الف گیرند. این خود امن ظاهرست، و امن باطن را گفت وَ مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا ابو نجم صوفی قرشی گفت شبی از شبها در طواف بودم فرا دلم آمد که یا سیدی قلت وَ مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا من اى شیء؟ خداوند تو گفتی هر که در حرم آید ایمن شد، از چه چیز ایمن شد؟ گفت هاتف آواز داد که من النار از آتش ایمن گشت یعنی نسوزیم شخص او را باتش دوزخ و نه دل او باتش قطیعت، این از بهر آنست که خانه کعبه محل نظر خداوند جهان است هر سال يك بار. و ذلك فيما

روى عن النبى صلى الله عليه و آله و سلم انه قال «ان الله عز و جل يلحظ الى الكعبة فى كل عام لحظة»

و ذلك في ليلة النصف من شعبان فعند ذلك تحنّ القلوب اليه و يفد اليه الوافدون» يك نظر كه رب العالمين بكعبه كرد چندان شرف يافت كه مطاف جهانيان گشت، و مأمون خلاقان، پس بنده مؤمن كه بشبانروزی سيصد و شصت نظر از حق جل جلاله نصيب وی آيد شرف و امن وی را خود چه نهند؟ و چه اندازه پديد كنند؟

وَ إِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَ إِسْمَاعِيلُ در زمين خانه ساختند و مطاف جهانيان كردند، و در آسمان خانه ساختند و مطاف آسمانيان كردند، آن را بيت المعمور گویند و فریشتگان روی بدان دارند و این یکی را كعبه نام نهادند و آدمیان روی بدان دارند. سيد انبیا و رسل صلی الله علیه و آله و سلم گفت شب قربت و رتبت، شب الفت و زلفت، كه ما را درین گلشن روشن خرام دادند، چون بچهارم آسمان رسیدم كه مركز خورشیدست، و منبع شعاع جرم شاه ستارگانست، بزيارت بيت المعمور رفته چند هزار مقرب دیدم در جانب بيت المعمور همه از شراب خدمت مست و مخدور، از راست می آمدند و بجانب چپ میگذشتند و لبیک می گفتند، گویی عدد ایشان از عدد اختران فزونست، وز شمار برك درختان زيادت، و هم ما شمار ایشان ندانست، فهم ما عدد ایشان در نیافت. گفتم يا اخی جبرئیل كه اند ایشان؟ و از كجا می آیند؟ گفت يا سيد و ما يعلم جنود ربك الا هو پنجاه هزار سال است تا همچنين می بینم كه يك ساعت آرام نگیرند هزاران ازین جانب می آیند و میگذرند، نه آنها كه می آیند پیش ازین دیده ام نه آنها كه گذشتند ديگر هرگزشان باز بینم. ندانیم از كجا آیند ندانیم كجا شوند، نه بدایت حال ایشان دانیم، نه نهایت كار ایشان شناسیم. یکی شوریده گفته است «آه این چه حیرت است! زمینیان را روی فراسنگی! آسمانیان را روی فراسنگی! بدست عاشقان بیچاره خود چیست؟ هزار شادی ببقاء ایشان كه جز از روی معشوق قبله سازند و جز با دوست مهره مهر نبازند!!

يا من الی وجهه حجی و معتمری      ان حجّ قوم الی ترب و احجار  
هر کسی محراب دارد هر سویی      باز محراب سنایی کوی تو

كعبه كجا برم چه برم راه بادیه؟ كعبه است روی دلبر و ميل است سوی دوست»

جوانمرد آنست كه قصد وی سوی كعبه نه نهاد، احجار راست كه وصل آفریدگار راست!

دردم نه ز كعبه بود كز روی تو بود      مستی نه ز باده بود كز بوی تو بود

یحكى انّ عارفا قصد الحجّ و كان له ابن فقال ابنة الی این تقصد؟ فقال الی بيت ربّي. فظن الغلام انّ من یری البيت یری ربّ البيت. فقال يا ابة لم لا تحملنی معك؟

فقال انت لا تصلح لذلك قال فبکی، فحمله معه. فلما بلغا الميقات، احراما و لبيا الی ان دخلا بيت الله. فتخیر الغلام و قال این ربّي؟ فقيل له الرّبّ فی السّماء، فخرّ الغلام ميتا فدهش الوالد و قال این ولدی این ولدی؟ فنودی من زاوية البيت «انت طلبت البيت فوجدت البيت، و ائه قد طلب ربّ البيت فوجد ربّ البيت قال فرجع الغلام من بینهم، فهتف هاتف ائه ليس فی القبر و لا فی الارض و لا فی الجنة بل هو فی مقعد صدق عند ملك مقدر. و لقد انشدوا:

الیک حجی لا للبيت و الاثر      و فیک طوفی لا للركن و الحجر  
صفاء و دى صفایى حین اعبره      و زمزمی دمهة تجری عن البصر  
زادی رجائی له و الخوف راحلتی      و الماء من عبراتی و الهوی سفری

رَبَّنَا وَ ابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ تا آخر ورد دو آیت است: یکی در مدح حبیب دیگر در مدح خلیل، و هر چند كه هر دو پیغامبران نواخته و شایسته، و باكرام و افضل ربانی آراسته، اما فرق است میان حبیب و خلیل. خلیل مرید است و

حبيب مراد. مرید خواننده، و مراد خواسته، مرید رونده و مراد ربوده، مرید بر مقام خدمت در روش خود، مراد بر بساط صحبت در کشش حق، او که در روش خود بود راه او از مکر خالی نباشد، اینجاست که خلیل ع با بزرگی حال او راه وی از مکر خالی نبود تا کوكب مکر بر راه او آمد و گفت هذا رَبِّي و همچنین ربوبیت بواسطه ماه و آفتاب کمین‌گاه مکر هر ساعت بر می‌گشاد، تا عصمة عنان خلّت او گرفت و ز عالم مکر بخود کشید و گفت اِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ حَنِيفًا وَ مِصْطَفَى ع که در کشش حق بود، کمین‌گاه مکر را آن مکتب نبود که بر راه او عقبه کردی، بل هر چه لم یکن و کان بود آن شب از مکر بوی استعادت خواستند. و از مکر و تراجع بانوار شرع او می‌التجا کردند، و او صلی الله علیه و آله و سلم در کشش حق چنان مؤید بود که در گوشه چشم بآن هیچ ننگرست، «ما زاع البصر و ما طغى» چندانک فرق است میان رونده و ربوده همان فرق است میان خلیل و حبيب خلیل بر صفت خدمتکاران بر درگاه ربوبیت بر قدم ایستاده، که وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ حَنِيفًا وَ حَبِيبُ بَحْضَرْتِ احْدِثِيتِ در صف نزدیکان و همرازان بناز نشسته، که «التحيات المباركات و الصلوات الطيبات لله» این نشستن جای ربودگان، و آن ایستادن مقام روندگان، خلیل در روش خود بود که گفت «وَ الَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يُغْفَرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ» حبيب در کشش حق بود که با وی گفتند «لِيُغْفَرَ لَكَ اللَّهُ». خلیل گفت «وَ لَا تُخْزِنِي يَوْمَ يُنْعَمُونَ» خداوندا روز بعث مرا شرمسار مکن و حبيب را گفتند: «يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ» ما خود او را شرمسار نکنیم. خلیل گفت «حَسْبِيَ اللَّهُ» حبيب را گفتند «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ». خلیل گفت «إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَى رَبِّي» حبيب را گفتند «أَسْرَى بَعْدَهُ» و شتان ما بینهما! خلیل اوست که عمل کند تا الله ازو راضی شود، حبيب اوست که الله آن حکم کند که رضا و مراد او بود. و لذلك يقول تعالى وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى و يشهد لك. قصة تحويل الكعبة الى آخرها.

رَبَّنَا وَ ابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ الْآيَةَ... اهل معانی گفته‌اند در وجه ترتیب کلمات این آیت که اول منزلی از منازل نبوت مصطفی ع آنست که آیات و روایات نبوت خویش بر خلق اظهار کند، و کتاب خدای عز و جل بریشان خواند. ازینجاست که اول گفت يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ پس بعد از تلاوت کتاب تعلیم باید، یعنی که حقایق و معانی کتاب در خلق آموزد تا دریابند و بآن عمل کنند، پس بتعلیم کتاب ایشان را بحکمت رساند، که آن کس که کتاب بر خواند و حقایق آن دریافت و بآن عمل کرد لا محاله علم حکمت او را روی نماید. پس بعلم حکمت پاک شود و هنری. و شایسته مجاورت حق، اینست وجه ترتیب آیت که پیشتر تلاوت گفت پس تعلیم پس حکمت پس تزکیت. و الله اعلم.

### النوبة الاولى

قوله تعالى: إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ يَادْغِبِرْ و ياد کن یا محمد آن گه که الله ابراهيم را گفت «اسلم» گردن نه و کار بمن سپار و خویشتن فرا من ده قال جواب داد ابراهيم و گفت أَسْلَمْتُ گردن نهادم و خویشتن فرا دادم و خود را بیوکندم لِرَبِّ الْعَالَمِينَ خداوند جهانیان را.

وَ وَصَّى و اندرز کرد بها بدین اسلام و باین سخن که اسلمت، اِبْرَاهِيمُ بَنِيهِ ابراهيم پسران خود را وَ يَعْقُوبُ و يعقوب همچنین پسران خود را وصیت کرد یا بَنِيَّ گفت ای پسران من إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى لَكُمُ الدِّينَ الله برگزید شما را این دین فلا تَمُوتُنَّ مِيمِيرِدٍ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ مگر شما مسلمانان گردن نهادگان خویشتن فرمانرا او کندگان.

أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ حَاضِرٍ بُوَدِيدٍ شما إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتَ آن گه که مرگ آمد به يعقوب إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ آن گه که پسران خود را گفت ما تَعْبُدُونَ بر چه‌اید که پرستید مِنْ بَعْدِي از پس مرگ من قالوا پسران گفتند نَعْبُدُ إِلَهَكَ خدای ترا پرستیم وَ إِلَهَ

آبَائِكَ وَ خدای پدران تو اِبْرَاهِيمَ وَ اِسْمَاعِيلَ وَ اِسْحَاقَ اِلَهاً وَ اِحْدَاً خدای یکتا بر یگانگی وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ وَ ما وی را کردن نهادگانیم.

تِلْكَ اُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ اِيشان گروهی اند که رفتند لها ما كَسَبَتْ اِيشانراست آنچه کردند وَ لَكُمْ ما كَسَبْتُمْ وَ شما راست آنچه کنید وَ لا تُسْئَلُونَ وَ شما را نپرسند عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ که اِيشان چه کردند.

وَ قَالُوا جَهودان گفتند كُونُوا هُوداً جهودیت اَوْ نَصَارَى وَ ترسایان گفتند که ترسایید تَهْتَدُوا تا بر راه راست بید قُلْ پیغامبر من گوی بَلْ مِلَّةِ اِبْرَاهِيمَ

نه جهود و نه ترسا بل که ملت ابراهیم گزینید «حَنِيفًا» آن پاك موحد وَ ما كانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَ هرگز با خدا انباز گیر نبود.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: اِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ اَسْلَمْ الْاَيَةَ... ابن عباس گفت رب العالمين با ابراهيم اين خطاب آن گه کرد که از آن سرب بیرون آمد، و در کوکب می‌نگرست و طالب حق بود، از بتان و بت پرستان روی بر تافته، و زیشان بیزاری گرفته، و گفته «اِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ» من بیزارم از آنچه شما بانبازی میگیرید با خدای عزّ و جلّ الله گفت او را در آن حال اسلم یا ابراهیم روی دل خود فرا ماده و کردار خویش و دین خویش پاك دار، و ما را یگانه و یکتا شناس، گفته‌اند این امر استدامت است نه امر ابتداء، یعنی استقم على الاسلام و قل لمتبعيك اسلموا هذا كقوله تعالى للنبي ع فاعلم انه لا اله الا الله ای اثبت على علمك. و قيل معناه: فوض الامر الىّ و استسلم لقضائي یا ابراهيم كار من با من گذار و خویشان را بمن سپار.

قالَ اَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ ابراهيم گفت پس چه کنم نه خداوند جهانیان تویی؟ روی دل خود فرا تو دادم، و بیکتایی تو اقرار آوردم، و بهمگی بتو باز آمدم. این همچنانست که در سورة الانعام گفت اِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ حَنِيفًا جای دیگر گفت رَبَّنَا عَلَيْنِكَ تَوَكَّلْنَا وَ اِلَيْكَ اُنْبِئنا خداوندا ما بتو پشت باز دادیم و بدل با تو گشتیم، و ترا وکیل و کارساز پسندیدیم، و کار خود بتو سپردیم و از توان دیدن خود بیرون آمديم. چون ابراهيم بهمگی بحق باز گشت و کار خود بوی سپرد، رب العالمين دین و دنیا او راست کرد، و جهانیان را از آن خبر داد و گفت وَ اَتَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ اِنَّهُ فِي الْاٰخِرَةِ لَمِنَ الصّٰلِحِينَ دادیم او را در دنیا نبوت و خلت و کتاب و حکمت، و در پیری فرزند، و در آن جهان خود از نواختگان است و نزدیکان.

اگر کسی گوید چه حکمت است که ابراهيم را گفتند اَسْلَمَ جواب داد اسلمت، و مصطفی را گفتند «فاعلم» و او نگفت که علمت؟ جواب آنست: که اگر مصطفی علیه السلام خود جواب نداد رب العالمين وی را نیابت داشت، و از بهر وی جواب داد گفت «أَمِنَ الرَّسُولُ» و الايمان هو العلم بالله سبحانه و تعالى و این تمامتر است از حال ابراهيم که ابراهيم از عین تفرقت جواب داد از بهر آن خود گفت. و مصطفی علیه السلام در نقطه جمع بود، در حق برسیده، و خود را در حق گم کرده، لا جرم حق او را نیابت داشته، و آنچه وی را گفتی است حق از بهر وی گفته. اینست فتوای نبوت که من کان لله کان الله له پیر طریقت گفت: «من کان لله تلفه کان الله خلفه» و گفته‌اند که از ابراهيم استسلام خواستند، و استسلام از اعمال بنده است، غایت آن پیدا و حدّ آن معلوم، ازین جهت گفت اَسْلَمْتُ باز از مصطفی علیه السلام علم خواستند و علم از افعال بنده بیرونست، و حدّ آن نامفهوم است، و غایت آن ناپیدا، باین سبب نگفت که علمت. جواب

سوم آنست که اسلمت از ابراهیم صورت دعوی داشت، لا جرم برهان آن دعوی از وی طلب کردند. و آن همه بلیات بسر وی فرود آوردند، از امتحان وی بنفس و مال و فرزند.

و مصطفی علیه السلام از راه دعوی برخاست، و ادب حضرت نگه داشت، تا احدیت او را در حفظ و رعایت خود بداشت، و زان بلیات هیچ بر سر وی نگماشت.

قوله تعالی وَ وَصَّيْنا بِها اِبْرَاهِيْمَ الْاَيَّة... وَ وَصَّيْنا و اوصی هر دو خوانده‌اند بی الف قراءت عامه است و با الف قراءت مدنی و شامی. و هر دو لغت قرآن است و بمعنی یکسان قال الله تعالی وَ اَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ، و قال تعالی وَ وَصَّيْنَا الْاِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ وَ الوصية في اللغة الايصال يعنى انّ الموصى اوصل امره الى الموصى اليه. وَ وَصَّيْنا بها این هاء کنایت است از ملة ابراهیم و ملة ابراهیم دین اسلام است و کیش پاک، خود را وصیت کرد ابراهیم که دین حق اسلام است، و خدای عز و جل شما را این دین برگزید و به پسندید، آن را ملازم باشید، و زان بمگردید تا زنده باشید. ابراهیم این وصیت کرد و در اعقاب و احفاد وی این وصیت بماند، و هیچ بریده نگشت چنانکه الله گفت تعالی وَ تَقَدَّسَ وَ جَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ وَ يعقوب پسران خود را همین وصیت کرد.

و پسران ابراهیم هشت بودند اسماعیل بود از هاجر، و اسحاق از ساره، و مدین و مداین و یغثان و زمران و یشق و سوح این هر شش از فطور ابنة يقطن الكنعانية بودند و فرزندان يعقوب دوازده بودند روبیل، و شمعون، و لاوی، و یهودا، و ریالون و شجر و دان، و یغثالی، و جاد، و اسر، و یوسف، و ابن یامین. اصل همه بنی اسرائیل ایشان بودند. مصطفی علیه السلام گفت «بعثت علی اثر ثمانية آلاف نبیّ اربعة آلاف من بنی اسرائیل».

و آنچه گفت فلا تموتن نه نهی از مرگ است که آن در قدرت و فعل کس نباشد تا با آن مخاطب بود، لکن معنی آنست که الزموا الاسلام حتی اذا ادرکم الموت صادفکم علیه میگوید دین اسلام را ملازم باشید و زان بمگردید تا چون مرگ در رسد شما را بر اسلام ببیند. پس نهی از برگشتن از دین اسلام است، نه از مرگ. فضیل عیاض گفت اسلام اینجا بمعنی حسن الظن است ای فلا تموتن الا و انتم مسلمون ای الا و انتم محسنون برکم الظن، و به قال النبی لا یموتن احدکم الا و هو یحسن بالله الظن.

یحیی اکثم را بخواب دیدند گفتند خدای عز و جل با تو چه کرد؟ گفت در موقف سؤال بداشت مرا، و گفت یا شیخ دیدی که چه کردی؟ گفت عظیم بهراسیدم آن گه گفتم بار خدایا از تو نه این خبر دادند. گفت چگونه؟ گفتم عبد الرزاق مرا خبر داد از زهری از انس از رسول از محمد از جبرئیل از تو خداوندا که گفتم من با بنده آن کنم که از من چشم دارد و بمن گمان برد، و من گمان بردم که بر من رحمت کنی الله تعالی گفت جبرئیل راست گفت محمد راست گفت انس راست گفت زهری راست گفت عبد الرزاق راست گفت، رو که ترا آمرزیدم و بر تو رحمت کردم، و فی خبر مسند ان رجلا یؤمر به الی النار فاذا بلغ ثلث الطريق التفت، فاذا بلغ نصف الطريق التفت، و اذا بلغ ثلثی الطريق التفت، فیقول الله تعالی ردوه. ثم یسأله و یقول لم التفت؟

فیقول لَمَا بَلَغْتَ ثَلَاثَ الطَّرِيقِ تَذَكَّرْتَ قَوْلَكَ رَبُّكَ الْعَفْوُ دُو الرِّحْمَةِ فَقُلْتَ لَعَلَّكَ تَغْفِرُ لِي، و لَمَا بَلَغْتَ نِصْفَ الطَّرِيقِ ذَكَرْتَ قَوْلَكَ وَ مَنْ يَغْفِرُ الدُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ فَقُلْتَ لَعَلَّكَ تَغْفِرُ لِي. فلما بلغت ثلثی الطريق تذكرت قولك قل يا عبادي الذين أسرفوا على أنفسهم لا تقنطوا من رحمة الله

فازددت طمعا، فیقول الله تعالی اذهب فقد غفرت لك.

أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ شَهِودًا وَ حُضُورَ بَعْنَى مُتَقَارِبًا وَ فَرَقَ أَنْتَ وَ حُضُورَ فِي أَغْلَابِ اسْتِعْمَالِ بَدَاتِ بُوْدِ وَ شَهِودِ هَمَّ فِي ذَاتِ بُوْدِ وَ هَمَّ فِي عُنَايَةِ وَ هَمَّ فِي كَفْتَارِ. وَ سَبَبُ نَزْوْلِ اِيْنِ آيَةِ اَنْ بُوْدِ كِه عَلَمَاءُ جِهُوْدَانِ كَفْتَنَدُ بِه مَصْطَفَى عَ كِه پَدْرَانِ مَا مَا رَا بَدِيْنِ جِهُوْدَى فَرَمُوْدَنَدُ وَ وَصِيَّتْ كَرَدَنَدُ تَا اَز اَنْ بَنُگَرَدِيْمِ، وَ يَعْقُوْبُ پَسْرَانِ خُوْدِ رَا هَمِيْنِ وَصِيَّتْ كَرَدَ، اَنْ كِه كِه اَز دُنْيَا بِيْرُوْنِ شُد. رَبِّ الْعَالَمِيْنَ اِيْشَانِ رَا دَرُوْغَ زَنْ كَرَدَ بَايْنِ آيَةِ وَ كَفْتُ: اَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ اَمْ فِي مَوْضِعِ اسْتِفْهَامِ اسْتِ مِيْگُوِيْدِ شَمَا حَاضِرُ بُوْدِيْدِ اَنْ كِه كِه بِيَعْقُوْبِ مَرُگِ اَمْدُ؟ اِذْ قَالَتْ لِيْنِيْه... وَ پَسْرَانِ خُوْدِ رَا مِيْگَفْتُ كِه چِه پَرَسْتِيْدِ پَسِ اَز مَنْ؟! مَا تَعْبُدُوْنَ كَفْتُ وَ مَنْ تَعْبُدُوْنَ نَكَفْتُ اَز بَهْرِ اَنْكُ مَا بَرِّ هَرِ جُوْهَرِيْ اَفْتَدُ كِه نِه جَانُوْرُ بَاشَدُ چُوْنِ سَنُگِ وَ دَرُخْتِ وَ اَنْشِ وَ اَفْتَابِ وَ مَانَنَدِ اَنْ وَ مَنْ بَرِّ اَنْ نِيْفْتَدُ وَ كَافِرَانِ اِيْنِ چِيْزِهَا مَعْبُوْدِ خُوْدِ سَاخْتِهَ بُوْدَنَدُ، يَعْقُوْبُ خُوَاَسْتِ كِه بَرِّ بَاطِنِ وَ مَعْتَقِدِ پَسْرَانِ رَسَدُ كِه اَزِيْنِ چِيْزِهَا دَرِ دَلِ دَارَنَدُ كِه پَرَسْتَنَدُ وَ بَلْفُظِ مَنْ بَرِّ نَكَفْتُ كِه اَنْ كِه چُوْنِ تَلْقِيْنِ بُوْدِيْ اِيْشَانِ رَا وَ اِيْشَانِ خُوْدِ هَمِهَ زِيْرُكَانِ وَ مَوْحِدَانِ بُوْدَنَدُ، كَفْتَنَدُ نَعْبُدُ اِلَهَكَ وَ اِلَهَ اَبَائِكَ خُدَايِ تَرَا پَرَسْتِيْمِ وَ خُدَايِ پَدْرَانِ تُو اِبْرَاهِيْمِ رَا اِسْمَاعِيْلِ وَ اِسْحَاقِ. عَمَّ رَا پَدْرِ خُوَاَنَدِ كِه اِسْمَاعِيْلِ پَدْرِ تَا زِيَاْنِ اسْتِ وَ اِسْحَاقِ پَدْرِ عِبْرَانِيَاْنِ، وَ اِيْنِ رُوَايَتِ چِنَانَكُ خَالِهَ رَا مَادِرِ خُوَاَنَدِ فِي سُوْرَةِ يُوْسُفِ فَقَالَ «وَ رَفَعَ اَبُوَيْهَ عَلٰى الْعَرْشِ» رَسُوْلُ خُدَا كَفْتُ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهٖ وَ سَلَمٍ

«عَمَّ الرَّجُلُ صَنُوْ اَبِيْه»

برادر پدر هم شاخ پدر است. اِلَهًا وَ اِحْدًا نَصَبَ عَلٰى الْوَصْفِ. گُوِيْنَدِ وَ حَرْمَتِ دَاشْتِ پَدْرِ رَا وَ بَزْرُگِيْ قَدْرِ او رَا اِلَهَكَ كَفْتَنَدُ وَ اِلَهِنَا نَكَفْتَنَدُ. پَسِ اَز اِسْلَامِ خُوِيْشِ نِيْزِ خَبِرِ بَا زِ دَادَنَدِ بَرِّ سَبِيْلِ تَبَعِيَّتِ كَفْتَنَدُ وَ نَحْنُ لَهٗ مُسْلِمُوْنَ وَ مَا مُسْلِمَانَاْنِ اِيْمِ وَ او رَا كَرْدَنِ نِهَادِگَانِ.

تِلْكَ اُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ اَلَايَةُ... حَدِيْثِ كُذْشْتِگَانِ دَرِ كَرَفْتِ وَ اَزِيْشَانِ خَبِرِ بَا زِ دَادَ، اَنْ كِه بِه مَصْطَفَى كَفْتُ اِيْشَانِ كَرُوْهِيْ اَنْدُ كِه بَرَفْتَنَدُ، وَ قَوْمِيْ كِه كُذْشْتَنَدُ لَهَا مَا كَسَبَتْ اِيْشَانِ رَاسْتِ اَنْچِهَ كَرَدَنَدُ، وَ اَنْچِهَ كَرَدَنَدُ خُوْدِ رَا كَرَدَنَدُ، كَرْدِهَ خُوْدِ بِيْرَدَنَدُ. وَ لَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَ لَا تُسْئَلُوْنَ عَمَّا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ وَ شَمَا رَاسْتِ اَنْچِهَ كَنِيْدِ وَ كَرْدِهَ خُوِيْشِ بَرِيْدِ، شَمَا رَا بَنِيْكَوْ كَارِيْ اِيْشَانِ نِه نُوَاَزَنَدِ چِنَانَكُ شَمَا رَا اَز جَرْمِهَايِ اِيْشَانِ نِيْرَسَنَدُ، وَ لَفْظِ اَمَّتِ رَا دَرِ قُرْآنِ وَ جُوْهِ مَخْتَلَفِ كَفْتِهَ اَنْدُ: اِگَرِ چِه هَمِهَ مُتَقَارِبَانَدِ وَ مَعْنَايِ هَمِهَ بِيْكَ اَصْلِ بَا زِ مِيْ كَرْدَدِ وَ اَنْ اَصْلِ جَمَاعَتِ مَرْدَمِ.

اسْتِ كِه بَرِ چِيْزِيْ كَرْدِ اِيْنِيْدِ. قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰى كَانَ النَّاسُ اُمَّةً وَاحِدَةً اِيْ صِنْفًا وَاحِدًا فِي الضَّلَالِ. جَايِ دِيْگَرِ كَفْتُ اِلَّا اُمَّةً اَمْثَالَكُمْ اِيْ اَصْنَافِ مَثَلِكُمْ، يَعْْنِيْ كُلِّ صِنْفٍ مِنَ الدَّوَابِّ وَ الطَّيْرِ مَثَلِ بَنِيْ اَدَمَ فِي الْمَعْرِفَةِ بِاللّٰهِ وَ طَلْبِ الْغِذَاءِ وَ تَوْقِي الْمَهَالِكِ وَ التَّمَاسِ الرِّزْقِ. وَ شَرَحِ اِيْنِ اَصْلِ كِه كَفْتِيْمِ اَنْسْتِ كِه دَرِ قُرْآنِ اَمَّتِ اسْتِ بَعْمَعْنِيْ حِيْنِ چِنَانَكُ كَفْتُ تَعَالٰى وَ تَقَدَّسَ وَ اَذْكُرَ بَعْدَ اُمَّةٍ اِيْ بَعْدِ حِيْنِ. وَ قَالَ تَعَالٰى وَ لِيْنِ اَحْرُنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ اِلَى اُمَّةٍ مَّعْدُوْدَةٍ اِيْ سَنِيْنِ مَعْدُوْدَةٍ، وَ اَصْلِ اَنْ جَمَاعَتِ مَرْدَمَانَدِ كِه دَرِ زَمَانِ وَ هَنُگَامِ مَوْجُوْدِ بُوْدَنَدُ، پَسِ چُوْنِ اَنْ جَمَاعَةُ بَرَسِيْدَنَدُ وَ نَمَانَدَنَدِ اَنْ زَمَانِ كِه دَرِ اَنْ مَوْجُوْدِ بُوْدَنَدِ بِنَامِ اِيْشَانِ بَا Zِ خُوَاَنَدَنَدُ. وَ هَمِچُنِيْنِ دَرِ قُرْآنِ اَمْتِ اسْتِ بَعْمَعْنِيْ اِمَامِ چِنَانَكُ كَفْتُ اِنَّ اِبْرَاهِيْمَ كَانَ اُمَّةً قَانِتًا لِلّٰهِ حَنِيفًا اِيْ اِمَامًا يَقْتَدِيْ بِه النَّاسِ، يَعْْنِيْ كِه اِمَامِ سَبَبِ اِحْتِمَاعِ مَرْدَمِ بُوْدِ كِه بَرِّ او مَرْدَمِ جَمْعِ اِيْنِيْدِ وَ بَرِّ پِيْ وِيْ رُوْنَدِ، يَا دَرِ وِيْ خِصَالِ پَسَنَدِيْدِهَ چِنْدَانِ بُوْدِ كِه دَرِ يَكِ اَمْتِ بَاشَدُ، اَزِ اِيْنِ جِهَتِ او رَا اَمْتِ خُوَاَنَدَنَدُ. وَ دَرِ قُرْآنِ اَمْتِ اسْتِ بَعْمَعْنِيْ جَمَاعَتِ عَلَمَا چِنَانَكُ كَفْتُ وَ لَتَكُنَّ مِنْكُمْ اُمَّةٌ يَدْعُوْنَ اِلَى الْخَيْرِ وَ اَمْتِ اسْتِ بَعْمَعْنِيْ دِيْنِ چِنَانَكُ كَفْتُ اِنَّا وَجَدْنَا اَبَاءَنَا عَلٰى اُمَّةٍ وَ اِيْنِ هَمِّ بَرِّ طَرِيْقِ مَجَاوَرَتِ اسْتِ يَعْْنِيْ كِه خَلْقِ دَرُوْ جَمْعِ شُوْنَدُ، وَ مُسْلِمَانَاْنِ رَا اَمْتِ مُحَمَّدِ بَايْنِ مَعْنِيْ كَفْتَنَدُ كِه دَرِ دِيْنِ اِسْلَامِ



مجتمع شوند، پس اصل این کلمه جماعة مردم است و صنف ایشان چنانک در اول گفتیم.

قوله تعالى: وَقَالُوا كُونُوا هُوداً أَوْ نَصَارَى تَهْتَدُوا الآية... آن جهودان مدینه‌اند و ترسایان نجران، جهودان بمؤمنان گفتند که بر دین ما باشید که راه راست اینست، ترسایان گفتند نه که بر دین ما باشید که راست راهی درین است، رب العالمین گفت نه آن و نه این، بل که دین ابراهیم گزینید، و پس روی او کنید: که وی حنیف است یعنی پاک دین و موحد، ما را یکتا گوی یکتا دان. گفته‌اند که حنیف نامی است موحد را و حاجی را و ختنه کرده را و قبله دار را. قتاده گفت «من الحنیفة الختان و تحریم نکاح الاخت» و هر چند که پیغامبران پیش از ابراهیم بر دین اسلام بودند و بر راست راهی اما ابراهیم را علی الخصوص باین نام حنیف منسوب کردند که امام و مقتدا و پیشوای خلق در دین جز وی نبود، و جهانیان را جز باتباع وی نفرمودند، چنانک جای دیگر گفت فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفاً وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمُ... الآية... چون خلیل در روش آمد از حضرت عزت فرمان آمد که یا ابراهیم هر که ما را خواهد جمله باید که ما را بود، تا شطبه از مرادات بشری و معارضات نفسی با تو مانده است از رنج کوشش باسایش کشش نرسی، المكاتب عبد ما بقی علیه درهم:

ما را خواهی مراد ما باید خواست      یکباره ز پیش خویش بر باید خاست

خلیل گفت خداوندا ابراهیم را نه تدبیر مانده است نه اختیار، اینک آدمم بقدم افتقار، بر حالت انکسار، تا چی فرمایی! أَسْلَمْتُ خود را بیوکندم و کار خود بتو سپردم، و بهمگی بتو باز گشتم. فرمان در آمد که یا ابراهیم دعوایی بس شگرف است، و هر دعوی را معنی باید و هر حق را حقیقتی باید، اکنون امتحان را پای دار! او را امتحان کردند بغیر خویش و جزء خویش و کل خویش: امتحان بغیر او آن بود که مال داشت فراوان، گفته‌اند هفتصد هزار سر گوسپند داشت بهفت هزار گله با هر گله سگی که قلاده‌های زرین در گردن داشت، او را فرمودند که دل از همه بردار و در راه خدا خرج کن خلیل همه را در باخت، و هیچیز خود را نگذاشت. در آثار بیارند که فریشتگان گفتند بار خدایا! تا این ندا در عالم ملکوت داده که وَ اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا جانهای ما در غرقاب است و زهره‌های ما آب گشت. ازین تخصیص، خلیل از کجا مستحق این کرامت گشت؟ ندا آمد که جبریل پرهای طاووسی خویش فروگشای و از زروه سدره بقمه آن کوه رو، و خلیل را آزمونی کن. جبریل فرود آمد بصورت یکی از بنی آدم، بتقدیر و تیسیر الهی، آنجا در پس کوه بیستاد، و آواز بر آورد که یا قدوس خلیل از لذت آن سماع بی هوش گشت، از پای در آمد گفت یا عبد الله يك بار دیگر این نام باز گوی و این گله گوسپند ترا، جبریل يك بار دیگر آواز بر آورد که یا قدوس! خلیل در خاک تمرغ میکرد چون مرغی نیم بسمل، و میگفت يك بار دیگر باز گوی و گله دیگر ترا.

و حدثنی یا سعد عنه فزدنتی      جنونا فزدنی من حدیثک یا سعد

همچنین و می‌خواست، و هر بار گله‌ای گوسپند با آن سگ و قلاده زرین بدو میداد، تا آن همه بداد و در باخت، چون همه در باخته بود آن عقده‌ها محکم تر گشت، عشق و افلاس بهم پیوست. خلیل آواز بر آورد که یا عبد الله يك بار دیگر نام دوست بر گوی و جانم ترا!

مال و زر و چیز رایگان باید باخت      چون کار بجان رسید جان باید باخت

جبریل را وقت خوش گشت، پرهای طاوسی خویش فرو گشاد و گفت بحق اتخذك خلیلا بر استیت بدوست گرفت، اگر قصوری هست در دیده ماست، اما ترا عشق بر کمال است. پس چون جبرئیل بر وی آشکار شد گفت یا خلیل این گوسپندان ما را بکار نیست و ما را بآن حاجت نیست. خلیل گفت اگر ترا بکار نیست و استدن هم در شرط جوانمردی نیست! جبرئیل گفت اکنون پر کنده کنیم در صحرا و بیابان تا بمراد خود می‌چرند. و عالمیان تا قیامت بصید از آن منفعت میگیرند، اکنون گوسپندان کوهی که در عالم پر کنده‌اند همه از نژاد آن‌اند، و هر که از آن صید گیرد و خورد تا قیامت مهمان خلیل است، و روزیخور خوان احسان حضرت ملک جلیل است.

اما امتحان وی بجزء او آن بود که وی را خواب نمودند بذبح فرزند، و اشارتی از آن رفت و تمامی آن قصه بجای خویش گفته شود ان شاء الله تعالی. اما امتحان وی به کل وی آن بود که نمرود طاغی را بر آن داشتند تا آتش افروخت و منجنیق ساخت تا خلیل را بآتش او کند و خطاب ربانی بآتش پیوسته که یا نارُ کونی برُداً و سلاماً خلیل در آن حال گریستن در گرفت، فریشتگان گمان بردند که خلیل بآن می‌گرید که وی را بآتش می‌اوکنند، جبرئیل در آمد و گفت لما ذا تبکی یا خلیل؟ چرا می‌گریی؟ گفت از آنک سوختن و کوفتن بر منست و نداء حق بآتش پیوسته! یا جبرئیل اگر هزار بارم بسوختی، و این ندا مرا بودی دوست‌تر داشتی، یا جبرئیل این گریستن نه بر فوات روح است و سوختن نفس، که این بر فوات لطائف نداء حق است. و گفته‌اند جبرئیل براه وی آمد و گفت هل لك من حاجة؟ هیچ حاجت داری یا خلیل؟ جواب داد اما الیک فلا بتو ندارم حاجتی جبرئیل گفت بالله داری لا محاله، از وی بخواه گفت عجب می‌بینم اگر خفته است تا بیدارش کنم یا خبر ندارد تا بیآگاهانم، حسبی من سؤالی علمه بحالی! فریشته بحار و طوفان آمده که یا خلیل دستور باشد استوار باش تا بیک چشم زخم این آتش را به نیست آرم، و بیگانگان را هلاک کنم. خلیل گفت همه وی را بندگان و آفریدگان، اگر خواهد که ایشان را هلاک کند خود با ایشان تا ود، و در آسمان غلغلی در صفوف فریشتگان افتاده که بار خدایا در روی زمین خود ابراهیم است که ترا شناسد و به یگانگی تو اقرار دهد، و تو خود بهتر دانی او را می‌بسوزی؟

فرمان آمد از درگاه بی نیازی که ساکن باشید و آرام گیرید که شما از اسرار این کار خبر ندارید! او خلوت گاه دوستی میطلبد، خواهد تا یک نفس بی زحمت اغیار در آن خلوتگاه با ما پردازد. ازینجا بود که خلیل را پرسیدند پس از آن که ترا کدام روز خوشتر بود و سازگارتر؟ گفت آن روز که در آتش نمرود بودم، و قتم خالی بود و دلم صافی، و بحق نزدیک و از خلق معزول.

سقیاً لمعهدك الذی لو لم یکن ما کان قلبی للصّبابة معهداً

چون ابراهیم از کوره امتحان خالص بیرون آمد و اندر گفت اسلمت صادقاً رب العالمین رقم خلّت بر وی کشید و جهانیان را اتباع وی فرمود گفت فأتبعوا ملة ابراهیم حنیفاً و ما کان من المشرکین.

### النوبة الاولى

قوله تعالى: قُولُوا آمَنَّا بِاللّهِ كَوْنِيْد اِيْمَان دَارِيْم بِاللّهِ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَ بآنچه فرو فرستاده آمد بما وَ مَا أُنزِلَ إِلَي اِبْرَاهِيْم وَ بآنچه فرو فرستاده آمد به ابراهیم، وَ إِسْمَاعِيْلَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوْبَ وَ الْأَسْبَاطِ وَ به پیغامبران فرزندان یعقوب، وَ مَا أُوتِيَ مُوسَى وَ عِيْسَى وَ آنچه دادند موسی و عیسی را از نامه و پیغام، وَ مَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ وَ به آنچه دادند همه پیغامبران را از خداوند ایشان، لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ جَدَا نَكْنِيْم يَكِي را از پیغامبران از دیگران وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ وَ ما

وی را گردن نهادگانیم.

فَإِنْ آمَنُوا بِغُرُوبِنا بِمِثْلِ ما آمَنُتُمْ بِهِ چنان گرویدن که شما گرویدید فَقَدْ اهْتَدَوْا وَا راه راست آمدند وَ إِنْ تَوَلَّوْا و اگر بر گردند فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقِ اِيشان در جدایی ستیزند: فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللهُ آری كفايت كند ترا اللهُ شغل ايشان وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ و اوست شنوا و دانا.

صِبْغَةَ اللهِ راه نمونی اللهُ دانید و سپاس وی ببینید و راه وی گزینید وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللهِ صِبْغَةً و کیست نیکو رجنده‌تر از اللهُ وَ نَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ و ما وی را پرستگارانیم.

قُلْ رَسُولٌ مِنَ اللهِ أُنحَاوُنَا فِي اللهِ بامامی حجت جویید و خصومت سازید در خدا؟ وَ هُوَ رَبُّنا وَ رَبُّكُمْ و او خدای ماست و خدای شما، وَ لَنَا أَعْمَالُنا وَ لَكُمْ أَعْمَالُكُمْ کردار ما را و کردار شما را، وَ نَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ و انگاه ما نه چون شما ایم که ما پاك راهان ایم و پاك دلان.

أَمْ تَقُولُونَ يا مِی‌گوئید اِنَّ اِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحاقَ وَ يَعْقوبَ وَ الْأَسْباطَ که ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط كانوا هُوداً جهودان بودند أَوْ نَصَارَى و ترسایان میگویند که ايشان ترسایان بودند، قُلْ گوی اَأَنْتُمْ أَعْلَمُ ام اللهُ شما به دانید یا خدا وَ مَنْ أَظْلَمُ و کیست بیدادگر تر بر خود؟ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةَ عِنْدَهُ از آن كس که پنهان كند گواهی که دارد بنزدیک خویش در نبوت محمد مِنَ اللهِ از خداوند عز و جل، وَ ما اللهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ و خدای ناآگاه نیست از آنچه شما میکنید.

تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ ايشان گروهی‌اند که رفتند و گذشتند، لَهَا ما كَسَبَتْ ايشانراست آنچه کردند و جز او کردار خویش دیدند وَ لَكُمْ ما كَسَبْتُمْ و شما راست آنچه کنید و جز او کردار خویش ببینید، وَ لا تُسْئَلُونَ عَمَّا كانوا يَعْمَلُونَ و شما را نپرسند از آنچه ايشان کرده‌اند.

سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ آری گوید گروهی سبک خردان و کم دانان، مِنَ النَّاسِ ازین مردمان، ما وَلَّاهُمْ چه چیز باز گردانید ايشان را عَنْ قِبَلَتِهِمُ الَّتِي كانوا عَلَيَّها از آن قبله ايشان که بر آن بودند، قُلْ گوی لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَ الْمَغْرِبُ خدايراست بر آمدن گاه آفتاب و فرو شدن گاه آفتاب يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ راه می‌نماید آن را که خواهد إلى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ سوی راه راست درست.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ الْآيَةَ... ابو هريرة كَفت اهل كتاب بزبان عبری توریة می‌خواندند و تفسیر آن با مسلمانان می‌گفتند بزبان تازی، رسول كَفت لا تصدقوهم و لا تكذبوهم و قولوا آمَنَّا بِاللَّهِ كَفت ايشان راست گوی مدارید و دروغ زن مگیرید راه ایمان شما آنست که گوئید آمَنَّا بِاللَّهِ وَ ما أُنزِلَ إِلَيْنَا ایمان داریم بالله و بآنچه فرو فرستادند بما، یعنی قرآن، و بآنچه ابراهیم را دادند.

از صحف و آن ده صحیفه بود بروایت ابو ذر از مصطفی، قال ابو ذر قلت يا نبي الله فما كانت صحف ابراهيم؟ فذكر كلاما ثم قال فيها على العاقل ما لم يكن مغلوبا على عقله ان تكون له ساعة ينجى فيها ربه و ساعة يتفكر بها في صنع الله عز و جل، و ساعة يحاسب فيها نفسه فيما قدم و اُخر، و ساعة يخلو فيها لحاجته من الحلال في المطعم و المشرب.

وَ ما أُنزِلَ إلى اِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحاقَ وَ يَعْقوبَ وَ الْأَسْباطِ و ایمان دادیم بآنچه فرو فرستادند اسماعیل و اسحاق و یعقوب و فرزندان وی را گفته‌اند اسباط در فرزندان یعقوب همچون قبائل است در فرزندان اسماعیل، و اسماعیل پدر تازیان بود، و اسحاق پدر عبرانیان، و اسماعیل بچود و سخا معروف بود، ازینجاست که عرب همه با چود و سخا

باشند. و اسحاق بزهد و عبادت معروف بود از اینجاست که در اهل کتاب زهاد و رهبان بسیار باشند، و فرزندان یعقوب را اسباط از آن گفتند که بسیار بودند، و سبط در لغت عرب درختی پر شاخ باشد، یعنی که ایشان را شاخه‌های بسیارست، چنانکه عرب را قبائل بسیارست، و آنچه گفت ایشان را کتاب دادیم و در عداد کتاب داران آورد، پیغامبران ایشان را خواهد که در اسباط چهار هزار پیغامبر بودند.

و روا باشد که اسباط اینجا بر فرزندان صلب نهند از یعقوب، که همه پیغامبران بودند و کتاب داران.

وَ مَا أَوْتِيَ مُوسَىٰ وَ عِيسَىٰ وَ آنچه به موسی دادند یعنی توریة و دیگر صحیفه‌ها، و به عیسی دادند از انجیل وَ مَا أَوْتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ وَ آنچه دیگر پیغامبران را دادند چون زبور داود و صحف شیث و مانند ایشان. میگوید ایمان آرید بهر چه پیغامبران آوردند از هر چه بود و آنچه دانید و شناسید و آنچه شناسید که نه همه دانید و شناسید. و عن معقل بن یسار: قال قال رسول الله «اعملوا بالقرآن و اقتدوا به و لا تكفروا بشيء منه، و آمنوا بالتوریه و الانجیل و الزبور و ما اوتى النبیین من ربهم، و يشفيكم القرآن و ما فيه البيان.

ثم قال لا تُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ جدا نکنیم یکی را از پیغامبران از دیگران بنا استوار گرفتن و ناگرویدن، چنانکه جهودان و ترسایان کردند.

وَ تَحَنُّنٌ لَهُ مُسْلِمُونَ وَ ما مسلمانانیم و الله را گردن نهادگانیم. چون این آیت فرو آمد رسول بر جهودان و ترسایان خواند، جهودان چون حدیث عیسی شنیدند منکر شدند او را، و به نبوت وی اقرار ندادند، و ترسایان خود غلو کردند و گفتند که عیسی باری نه چون دیگر پیغامبرانست که او پسر خداست پس رب العالمین این آیه دیگر فرو فرستاد و گفت: فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدْ اهْتَدَوْا گفته‌اند که مثل اینجا صلت است و زیادت یعنی بما آمتمت به، می‌گوید اگر ایشان ایمان آرند بآنچه شما ایمان آوردید، و بگروند گرویدنی چنان شما، یعنی شما که امت محمد اید بکتاب ایشان ایمان آوردید، اگر ایشان بکتاب شما ایمان آرند راست راهان‌اند و مسلمانان.

وَ إِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ و اگر بر گردند از مسلمانی و از راه حق، بر گوشه افتادند و آنچه گفت بمثل ما آمتمت به دلیل است که ایمان و اسلام هر دو یکسانست که همان قوم را می‌گوید. که ایشان را گفت فَلَ تَمُوتُنَّ إِيَّاهُ وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ.

فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ آری بسنده کند ترا الله ببازداشت خویش بدایشان را از تو، و شغل ایشان ترا کفایت کند، و هم چنان کرد که جهودان قریظه و نصیر بودند بعضی را از ایشان بکشتند، و بعضی را به بردگی بردند، و بعضی را از وطن خویش آواره کردند، و ترسایان نجران بودند که جزیت بریشان نهادند بخواری و مذلت، وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ او خداوندی شنواست که گفت همه می‌شنود، داناست که حال همه میداند.

قوله تعالى صِبْغَةَ اللَّهِ ای اتبعوا صبغة الله می‌گوید دین الله و سنت وی گیرید و راه وی جوید، صبغة رنگ باشد و این در معارضه آن آمد که ترسایان فرزند خود را که می‌زادند بآبی زرد می‌برآوردند در شهر عموریه، و می‌گفتند صبغناه نصرانیا او را ترسارشتیم. الله گفت عزّ جلاله من بتوحید و اسلام رهی را مسلمان رستم، و این صبغة آنست که قرآن بوی اشارت میکند که فَطَرْتَ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا و مصطفی گفت: «كل مولود يولد على الفطرة»

و عن ابن عباس ان النبي صلى الله عليه و آله و سلم قال «ان بنی اسرائیل قالوا یا موسی هل یصبغ ربك؟ فقال موسی یا رب هل تصبغ؟ قال نعم، أنا اصبغ الالوان الاحمر و الأبيض و الاسود، و الالوان كلها فمن صبغی.»

و عن ابن عباس ایضا قال جاء رجل الى النبي صلى الله عليه و آله و سلم فقال یا رسول الله أ یصبغ ربك؟ قال نعم

صبغا لا يصبغ احمر و ابيض و اصفر و اسود.

وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَ كَيْسَتْ نَيْكُو رَزْدَه تَرِ اَزِ اللَّهِ، اَنْ گَه اقرار خواست تا گویند که اللّٰه نیکو رزنده تر است، و ماوی را پرستگار انیم، یعنی کیست از ما نیکو رنگ تر و ماوی را بندگانیم. و قال النبی «یؤتی بانعم اهل الدنیا و من اهل النار یوم القیمة فیصبغ فی النار صبغة، ثم یقال له یا بن آدم هل رأیت خیرا قط؟ هل مرّ بك شر قط؟ فیقول لا و اللّٰه یا ربّ ما مرّ بی بؤس قط و لا رأیت شدة قط.»

قوله تعالی... قُلْ أُوْحَاوُنَا فِی اللّٰهِ الْآیة... ای اُ تخاصموننا فی دین اللّٰه مفسران گفتند این پاسخ جهودانست که ایشان دعوی آشنایی و دوستی حق میکردند و خود را به نزدیک اللّٰه حقی میدیدند، گاهی می گفتند نَحْنُ اَبْنَاءُ اللّٰهِ وَ اَحِبَّاءُهُ گاهی گفتند لَنْ یَدْخَلَ الْجَنَّةَ اِلَّا مَنْ كَانَ هُوْدًا اَوْ نَصَارٰی و با مصطفی علیه السّلام و با عرب میگفتند ما بخدای نزدیکتریم و اولیتریم از شما، که رسول ما پیش از رسول شما بود، و کتاب ما پیش از کتاب شما بود و دین ما پیش از دین شما بود. رب العالمین گفت ای مهتر ایشان را جواب بده و بگوی اُحَاوُنَا فِی اللّٰهِ الحجة ادعاء الحق حجت می جوید بر من؟ و دعوی حق می کنید و حق سزای میجوئید؟ و بر من غلبه می پیوسید؟ بحق در دین خدای، وَ هُوَ رَبُّنَا وَ رَبُّكُمْ و او خداوندست ما را و شما را هر دو را دارنده و پروراننده، اَنْ کس بوی اولیتر است که او را طاعت دارست و رسولان وی را استوار گیر. اَنْ گَه گفت وَ لَنَا اَعْمَالُنَا وَ لَكُمْ اَعْمَالُكُمْ ما را کردار هاست و شما را کردارها، و ما در اَنْ کردار خویش مخلص آمدیم، اللّٰه را گردن نهاده و بیگانگی وی اقرار داده، و شما مشرکان و دو گویان اید، پس چونست که با ما در دین اللّٰه حجت میگیرید؟ و ما نه چون شما ایم. نظیر این آنست که گفت تعالی و تقدس وَ اِنْ كَذَّبُوْكَ فَقُلْ لِيْ عَمَلِيْ وَ لَكُمْ عَمَلُكُمْ... وَ نَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ «اَمْ تَقُولُونَ» الْآیة... بیا و تا هر دو خوانده اند، بتاء قراءت شامی و حمزه و کسایی و حفص و رويس از یعقوب، و خطاب با حاضر است. و بیا قراءت باقی، و فعل غائب است. و بهر دو قرائت حکایت از جهودانست. میگفتند پیغامبران گذشته ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و فرزندان همه همه بر دین جهودی بودند. و ترسایان میگفتند نه که بر دین ترسایی بودند رب العالمین رسول خود را گفت علیه السّلام قُلْ اَنْتُمْ اَعْلَمُ اَمْ اللّٰهُ گوی این بیگانگان را که شما به دانید از کار ایشان و دین ایشان یا اللّٰه؟ و بگوی که اللّٰه مرا خبر داد که ایشان نه جهود بودند نه ترسا، بل که مؤمنان بودند بر دین اسلام. پس ایشان را بر اَنْ گفتن ملامت کرد، که ایشان دانسته بودند و از کتاب خوانده که پیغامبران بر دین اسلام بودند لیکن نهان میداشتند و ظاهر نمی کردند. گفت وَ مَنْ اَظْلَمُ كَيْسَتْ ستمکار تر بر خویشان از اَنْ کس که گواهی دارد دانسته؟ و دادن اَنْ پذیرفته؟ و اَنْ گواهی بنزدیک وی باشد از اللّٰه که از کتاب خوانده باشد؟ و بدانسته که این پیغامبران بر دین اسلام بودند و نبوت محمد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم راست است و درست و دین وی حق، و اَنْ گَه اَنْ را پنهان دارد؟ کیست ازین کس بیداد گرتتر و بر خود ظالمتر؟

وَ مَا اللّٰهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ اللّٰه غافل نیست از آنچه شما میکنید، آنچه پنهان میکنند از کتاب خدا میداند، و آنچه ظاهر میکنند از تکذیب میداند، و فردا بقیامت همه را پاداش دهد، بهمه چیز و هیچ فرو نگذارد قوله تعالی: تِلْكَ اُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ... الْآیة... از بسیاری که تفاخر می کردند بیدران و گذشتگان خویش، و دین ایشان می پسندیدند و راه ایشان میرفتند و میگفتند اِنَّا وَجَدْنَا اَبَاءَنَا عَلٰی اُمَّةٍ وَ اِنَّا عَلٰی اَنَارِهِمْ مُّقْتَدُونَ رب العالمین ایشان را باین آیت از اَنْ بازداشت گفت ایشان قومی اند که رفتند و گذشتند نه شما را از کردار ایشان پرسند، و نه ایشان را از کردار شما، بل که همه را از کردار خود پرسند و بکردار خود گیرند، همانست که جایی دیگر گفت وَ اَنْ لَيْسَ لِلْاِنْسَانِ اِلَّا مَا سَعٰی و قال تعالی وَ لَا تَزِرُ

وازره و زرز اُخری و هر چند که این آیت از روی ظاهر يك بار گفت اما از روی معنی در آن تکرار نیست که امت در آیت پیش پیغامبران را میخواید ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب، و درین آیت اسلاف جهودان و ترسایان را میخواید، پدران ایشان که بر ملت ایشان بودند.

سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ این سفهاء مشرکان مکه‌اند، و جهودان مدینه، و سبب نزول این آیت آن بود که مصطفی از اول در مکه روی بقبله داشت در نماز کردن پس چون هجرت کرد به مدینه او را فرمودند تا روی بقبله جهودان آرد، یعنی بیت المقدس، پس چون روزگاری بر آمد دیگر بار او را فرمودند تا بقبله خود باز آید، و روی فرا کعبه کند. مشرکان گفتند محمد قبله پدران بگذاشته بود و اکنون باز آمد، چنان دانیم که بدین پدران که بگذاشته است نیز باز آید، الله تعالی این آیت فرو فرستاد که سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ آری این جاهلان و سبک خردان از مردمان مکه ترا منکر میشوند باین بر گشتن از قبله بقبله دیگر، تو ایشان را جواب ده و بگو.

لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ جهان همه خداپرست، هم مشرق که کعبه سوی آنست، هم مغرب که بیت المقدس سوی آنست. چنانکه فرماید او را فرمانبردارم و گردن نهادم.

يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ راه نماید او را که خواهد براه راست و دین پاک و کیش پسندیده و قبله حق.

### فصل

بدانکه در قرآن ذکر مشرق و مغرب بر سه وجه آید: یکی بلفظ واحد چنانکه درین سوره گفت بدو جایگه و لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ. جای دیگر گفت رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ. وجه دوم بلفظ تثنیه گفت، چنان که در سوره الرحمن است رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَ رَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ. وجه سوم بلفظ جمع است چنانکه در سوره المعارج گفت فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ. اما آنچه بلفظ واحد گفت مراد بآن يك سوی جهان است که آن را مشرق گویند و مغرب سوی دیگر، و آنچه به تثنیه گفت مشرقین یکی مشرق تابستانی است، جای بر آمدن آفتاب آن روز که آفتاب بسر حمل شود دیگر مشرق زمستانی جای بر آمدن آفتاب آن روز که آفتاب بسر میزان شود. و مغربین آن دو مغرب‌اند که در مقابله این دو مشرق افتادند. و آنچه مصطفی علیه السلام گفت: «ما بین المشرق و المغرب قبله» معنی آنست که چون مغرب تابستانی بر راست خویش گذاری، و مشرق زمستانی بر چپ خویش، روی تو بقبله باشد. و این اهل مشرق راست علی الخصوص. اما آنچه بلفظ جمع گفت و ذلك فی قوله رَبُّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ آن صد و هشتاد مشرق‌اند، نود در تابستان و نود در زمستان، و صد و هشتاد مغرب در مقابله آن. هر روز که آفتاب می‌برآید بمشرق برمی‌آید و بمغربی که مقابله آنست می‌فرو شود.

و شرح این از گفتار اهل خبرت درین صنعت آنست که آفتاب را مشرقهاست و مغربها و اول مشرقها آن مشرق تابستانی است جای بر آمدن آفتاب، در درازترین روز از سال آن گه که آفتاب بسرطان شود، و آن نزدیک است بمطلع سماک راح، و آخر مشرقها مشرق زمستانی است جای بر آمدن آفتاب در کوتاهترین روز از سال، آن گه که آفتاب بجدی شود. و آن نزدیک است بمطلع قلب العقرب و از مشرق تابستانی تا مشرق زمستانی نود درجه است. هر روز آفتاب بدرجه دیگر برآید. و میان این و آن مشرق استوا است آن گه که آفتاب بحمل شود در بهار، و بمیزان شود در مهرگان. و اول مغربها مغرب تابستانی است، جای فرو شدن سماک راح، و آخر مغربها مغرب زمستانی است جای فرو شدن قلب عقرب، و میان این و آن مغرب استوار است، حمل و میزان و آن هم نود درجه است، هر گه که آفتاب



بدرجه سوی جنوب یا شمال میل کند در طلوع، هم چنان در مغرب میل کند در غروب، پس کسی که اول مشرق تابستانی پس پشت خویش دارد و آخر مغرب زمستانی پیش روی خویش روی وی بقبله باشد، و همچنین اول مغرب تابستانی بر دست راست گذارد، و آخر مشرق زمین زمستانی بر چپ روی وی بقبله بود. و اگر اول مشارق بر راست خویش گذارد و آخر مغارب بر چپ خویش، روی وی بشام باشد.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ... الْآيَةَ... فرمان خداوند عالم است، خداوندی سازنده، نوازنده داننده دارنده، بخشنده پوشنده، دلگشای، رهنمای، سر آرای، مهر افزای، غالب فضل، ظاهر بذل، سابق مهر، دائم ستر، خداوند جهان، دانای آشکارا و نهان، دایم بنشای خود، قائم بسزای خود، نه افزود و نه کاست، همه آن بود که وی خواست، فرمان داد بمؤمنان فرمانی لازم و حکمی واجب وصیّتی بسزا، و به حق پیدا، بزبان کرم با خیر الامم، که قُولُوا گوئید رهیکان من، بندگان من، و چون گوئید از من گوئید، و چون خوانید مرا خوانید، همه حدیث من کنید، عهد من در جان گیرید، ایمان بمن آرید، مهر من در دل دارید، سخن من گوئید، که من نیز در ازل حدیث شما کردم، سخن شما گفتم، عطر دوستی شما سرشتم، رحمت خود را از بهر شما نبشتم.

تو همه از مهر من آری حدیث من همه از عشق تو گویم

سخن

قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ ای پیغامبر که سید سادات و سرور کائنات تویی، گزیده عالمیان و خاتم پیغامبران تویی، و ای امتی که بهترین امتان گذشته شما اید، ایمان آرید بهر چه پیغامبران گذشته گفتند و رسانیدند از نامه و پیغام ما، و امت ایشان خواندند و بدان گرویدند. تا هر شرفی و کرامتی که بجملگی ایشان را بود تنها شما را بود. این امت پیغام حق نیوشیدند و بحکم فرمان برفتند و گردن نهادند، و بهمه ایمان آوردند. رب العالمین ایمان ایشان بیسندید، و بر جهانیان جلوه کرد و گفت وَ الْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ أَنْ هَمَّهُ رَا زَبِيرَ عِلْمِ مُصْطَفَى عَلَيْهِ السَّلَامُ دَرِ أَوْرَدِ وَ اتْبَاعِ وَیِ گُردانید. مصطفی از آن خبر داد گفت: «آدم و من دونه تحت لوای یوم القیمة» و امت وی را بر گذشتگان پیشی داد و گفت السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ. و رسول گفت: «نحن الآخرون السابقون یوم القیمة».

فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدْ اهْتَدَوْا الْآيَةَ... ای سید خافقین و رسول ثقلین! این کارها همه در پی تو بستیم، و جهانیان را اتباع تو فرمودیم، خادمان ترا عهدنامه محبت نوشتیم، و در محل نظر خود آوردیم، و مخالفان ترا در و هده مذلت و مهانت اوکندید، من خالفک فهو فی شقّ الاعداء، و من خدمک فهو فی شقّ الاولیاء، هر که ترا خواست او را خواستیم و بخود راه دادیم، و هر که برگشت او را سوختیم و بیندختیم، من یطلع الرسول فقد اطاع الله ای مهتر! از برگشتن این بیگانگان و ناسزا گفتن ایشان دل تنگ مدار، که ما شغل ایشان ترا کفایت کنیم، و رنج ایشان از تو باز داریم، فَسَيَكْفِيكُهُمُ اللَّهُ أَنْ هَمَّهُ قَوْمِي أَرِيْمَ بَرْنَكِ تَوْحِيدَ بَرَأُورْدِهِ، و بصفت دوستی آراسته، و صبغة الله بستر ایشان پیوسته، این «صبغة الله» رنگ بی رنگی است، هر که از رنگ رنگ آمیزان پاک است بصبغة الله رنگین است.

آن کس که هزار عالم از رنگ نگاشت رنگ من و تو کجا خرد ای ناداشت

پس چون که بصبغة الله رسید، هر که بوی باز افتد او را برنگ خود کند. چنانک کیمیاء مس را و آهن را برنگ

خویش کند، و عزیز گرداند. اگر بیگانه بوی باز افتد آشنا گردد، و گر عاصی باز افتد مطیع شود، و درین باب حکایات مشایخ بسیار است.

منها ما حکى عن ابراهيم الخواص، قال دخلت البادية مرة فرأيت نصرانيا على وسطه زئار، فسألنى الصحبة، فمشينا سبعة أيام. فقال يا راهب الحنيفية! هات ما عندك من الانبساط! فقد جعلنا فقلت الهى لا تفضحنى في هذا الكافر، فرأيت طبقا عليه خبز و شواء و رطب و كوز ماء. فاكلنا و شربنا و مشينا سبعة أيام. ثم بادرت و قلت يا راهب النصارى هات ما عندك، فقد انتهت الثوبة اليك، فاتكأ على عصاه و دعا فاذا بطبقين عليهما اضعاف ما كان على طبقى، قال فتحيرت و تغيرت و اببت ان أكل فالجّ على، فلم احبه فقال كل فانى مبشرك ببشارتين احديهما اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله، و حلّ الزنار. و الأخرى انى قلت اللهم ان كان لهذا خطر عندك فافتح على بهذا، ففتح. قال فاكلنا و مشينا و حجّ و اقمنا بمكة سنة ثم ائه مات فدفن بالبطحاء رحمه الله.

قوله قُلْ أُنْحَاظُونَنا فِي اللّهِ ميگويد ای پیغامبر ما! ای رسول و فرستاده ما! ای سفیر درگاه ما! ای باز مملکت ما! ای دلال شریعت ما! ای شفیع مجرمان، و ای خاتم پیغامبران، آن بیگانگان را گوی اُنْحَاظُونَنا فِي اللّهِ چه خصومت سازید با ما؟

و چه پیکار کنید با مادر الله؟ و او خداوند ما و شماسست خداوندی او همه را لازم، و اقرار دادن بیگانگی و پادشاهی او بر همه واجب، آن گه شما را این چه سود دارد که گوئید، و چه بکار آید چون نشان بندگی بر خود نه بینید، و رقم اخلاص بر خود نیابید، دانید که عود چون در مجمر نهند تا آتش در آن نزنید بوی ندهد، چون بزبان گفتید رَبُّنا وَ رَبُّكُمْ آتش اخلاص باید که در آن زنید تا بوی توحید بیرون دهد.

ای مهتر کائنات! منت ما بر خود فراموش مکن، و از نواخت و اکرام ما بر خود ایشان را خبر کن و گوی وَ نَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ ما پاک راهانیم و پاک دلان، او را پرستگاران و گردن نهادگان، و بیزار از انباز و انباز گیران. گفته اند که جمله شرایع سه چیز است: یکی اقرار بوجود معبود، دیگر عمل کردن از بهر وی، سدیگر اخلاص. رب العالمین گفت ای محمد! ایشان را گوی اگر در اقرار و عمل ما را مشارکید، در اخلاص مشارک نه آید، و کار اخلاص دارد و بناء دین بر اخلاص است، و رستگاری در اخلاص است، روش اخلاص در اعمال همچون روش رنگ است در گوهر، چنانکه گوهر بی کسوت رنگ سنگی بی قیمت باشد، عمل بی اخلاص جان کندن بی ثواب باشد. خداوند عز و جل از بندگان خویش در دین اخلاص درخواست است. گفت وَ ما أَمْرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللّهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَ گوهر اخلاص جز در صدف دل ننهاداند و در دریای سینه، پس زنده دلی باید نخست تا آنکه اخلاص از وی درست آید. يقول تعالى إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرَى لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ. و قال بعضهم دخلت على سهل بن عبد الله يوم الجمعة قبل الصلاة، فرأيت في البيت حياة فجعلت اقدم رجلا و اؤخر اخرى، فقال ادخل لا يبلغ احد حقيقة الايمان و على وجه الارض شيء يخافه. ثم قال هل لك في صلاة الجمعة؟

فقلت بيننا و بين المسجد مسيرة يوم و ليلة. فاخذ بيدي فما كان الا قليلا حتى رأيت المسجد فدخلنا و صلينا الجمعة، ثم خرجنا فوقف ينظر الى الناس، و هم يخرجون.

فقال اهل لا اله الا الله كثير و المخلصون منهم قليل.

النوبة الاولى



قوله تعالى: وَ كَذَلِكَ هَمَّجِنِينَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً شَمَا رَا گروهی کردیم وَسَطًا بهینه گزیده، لَتَكُونُوا شُهَدَاءَ تَا گواهان باشید پیغامبران را، عَلَى النَّاسِ بَرِ مَرْدَمَانَ از اَمْتَانِ اِيشَانِ، وَ يَكُونُ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا و رسول شما بر شما گواه، وَ مَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ وَ نَكْرَدِيمُ تَرَا آن قِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا اَنْكَ تُو اول بر آن بودی اِلَّا لِنَعْلَمَ مَكْرَ كِه بَدَانِيمُ وَ بِه بَيْنِيمُ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ آن كَيْسِتُ كِه بَرِ پِي رسول مِيرُودِ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَى عَقْبِيهِ از آن كَسِ بِه پَسِ مِي باز كَرْدَدِ وَ بَا پَاشَنه مِي نَشِينَدِ، وَ اِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً وَ آن از قِبْلَةَ بَقْبَلَه كَشْتَن كَارِي بَزْرَكِ وَ كِرَانَ بُوَدِ اِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ مَكْرَ بَرِيشَانِ كِه اللَّهُ دَلِ اِيشَانِ رَا رَاهِ نَمُودِ وَ بَرِ رَاسْتِي بَدَاشْتِ، وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُضَيِّعَ اِيْمَانَكُمْ وَ اللَّهُ تَبَاهِ كَرْدَنِ اِيْمَانَ شَمَا رَا نَيْسِتُ اِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرُؤُفٌ رَحِيمٌ اللَّهُ بَمَرْدَمَانَ مَهْرَبَانَ اسْتِ بَخْشَايِنْدَه سَخْتِ مَهْرَبَانَ

### النوبة الثانية

قوله تعالى: وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا... گفته اند این آیت عطف بر آن است که گفت وَ لَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا اِي كَمَا اصْطَفَيْنَا اِبْرَاهِيمَ وَ ذُرِّيَّتَهُ كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا اِي خِيَارًا عَدْلًا وَ تَحْقِيقِ اَنْسِتُ كِه اَيْنِ كَذَلِكَ دَرِ جَايِ اَفْرِينِ نَهَادَهْ اِنْدِ، چنانچه پارسی گویان گویند چیزی ستودنی را که «چنان است». شما را گروهی کردیم اِي اَمْتِ مُحَمَّدِ «وَسَطًا» بهینه و گزیده. و ازین گشاده تر اَنْسِتُ كِه كَفْتُ كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ وَ عَرَبِ بَهِينَه هَرِ چيزِ رَا وَسَطِ خَوَانْدِ، وَ مِيَانِ مَرْغَزَارِ كِه اَبِ وَ كِيَاهِ بِيَشْتَرِ بُوَدِ وَ نِيكُوتَرِ وَسَطِ گويند، وَ مَرْدِ بَهِينَه تَرِ رَا وَسِيْطِ خَوَانْدِ وَ اَوْسَطِ خَوَانْدِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى قَالَ اَوْسَطُهُمْ اِي خَيْرِهِمْ وَ اَعْدَلِهِمْ.

لَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ چُونِ اِيشَانِ رَا اَهْلِ شَهَادَتِ كَرْدَانِيدِ، صِفْتِ عَدَالْتِ دَرِ پِيَشِ دَاشْتِ كِه عَدَالْتِ قَرِينِ شَهَادَتِ اسْتِ. يَعْني لَتَشْهَدُوا عَلَى الْاَمَمِ بِتَبْلِيغِ الرِّسَالَةِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ، وَ يَكُونُ الرَّسُولُ عَلَى صَدَقَتِكُمْ شَهِيدًا، اِي مَعْدَلًا مَرْكَبًا لَكُمْ. كَفْتُ از آن شما را عدلا خوانديم و بهينه امت کردیم تا فردای قیامت پیغامبران را گواهی دهید بر امتان ایشان، که ایشان پیغام حق رسانیدند و امت نپذیرفتند و بر راست نداشتند. پس چون امت محمد پیغامبران را گواهی دهند بتبلیغ رسالت آن قوم که بریشان گواهی دهند گویند بچه دانستید و شما از ما پس بودید؟ و ما را نیافتید و ندیدید؟ جواب دهند «باخبار الله ایانا فی کتابه الناطق علی لسان رسوله الصادق.» هر چند که معاینت شما را ندیده ایم، اما در کتاب خدا خوانده ایم و از رسول حق شنیده ایم، و از سنت وی دانسته ایم، که ایشان پیغام رسانیدند و شما نپذیرفتید آن گه رسول خدا ایشان را تزکیت کند و بعدالت ایشان گواهی دهد. این آیت دلیل است که علم عین شهادت است، و اقامت آن بی اقرار مشهود علیه درست است. که رب العالمین شهادت این امت بر پیشینیان اثبات کرد بمجرد علم ایشان از کتاب و سنت، و ایشان را نادیده و اقرار ایشان ناشنیده و گفته اند شهید اینجا بمعنی رئیس است چنانکه جای دیگر گفت وَ ادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ اِي رُؤْسَائِكُمْ پَسِ مَعْنَى اَنْ بَاشْدِ كِه دَرِينِ گواهی دادن بر شما و مهتر شما مصطفی است، او با شما گواهی دهد فذلک قوله وَ يَكُونُ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا وَ يَشْهَدُ لَذَلِكَ مَا

روی عن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله يدعی نوح يوم القيامة فيقال هل بلغت؟ فيقول نعم فيدعی قومه، فيقال هل بلغت؟ فيقولون ما اتانا من نذير و ما اتانا من احد فيقال له من شهودك؟ فيقول محمد و امته فيدعون و يشهدون انه قد بلغ.

قال فذلک قوله وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا وَ رُوی جَابِرِ عَنِ النَّبِيِّ اِنْهُ قَالَ اَنَا وَ اَمْتِي يَوْمَ الْقِيَمَةِ عَلَى كَوْمِ مَشْرِفِينَ عَلَى الْخَلَائِقِ، مَا مِنْ النَّاسِ اِحْدٌ اَلَا رَدَّ اِنْهُ مَنَا، وَ مَا مِنْ نَبِيٍّ كَذَبَهُ قَوْمُهُ اِلَّا وَ نَحْنُ شَهَادُوهُ اِنْهُ بَلَّغَ رَسَالَاتِ رَبِّهِ.

قوله تعالى وَ مَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا نَكْرَدِيمَ تَرَا أَن قَبْلَهُ كِه اول بر آن بودی، یعنی صخره بیت المقدس مگر آن را تا آنکه ترا از آن باز گردانید بقبله دیگر، تا بدانیم و به بینیم که آن کیست که بر پی رسول میرود چنانکه او میرود و حق می‌پذیرد چنانکه حق می‌گردد. و آن کس را باز بینیم. از آن کس که به پس باز می‌گردد. و روا باشد که باین قبله کعبه خواهد، یعنی که نکرديم ترا آن قبله که امروز تو بر آنی، مگر تا به بینیم. علم اینجا در موضع رویت است. اهل معانی گفتند این کلمه تقریر راست نه استفادت را. می‌گوید آن را کردیم تا آنچه معلوم ماست شما را مقرر شود، و پیدا گردد، این چنانست که کسی گوید آتش هیزم را سوزد، دیگری گوید نه سوزد، او جواب دهد که هیزم بیار و آتش در آن زن تا بدانیم که می‌سوزد یا نه. یعنی که تا آنچه من دانسته‌ام بنزدیک تو مقرر شود. معنی دیگر گفته‌اند اِلَّا لِنَعْلَمَ یعنی لنعلم محمد من يتبعه مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَى عَقْبَيْهِ فاضاف علمه الى نفسه تفضيلا له و تکریم، کقوله تعالى فَلَمَّا اسْفُونَا اِنَّقَمْنَا مِنْهُمُ و کقوله يُؤْذُونَ اللّٰهَ وَ رَسُوْلَهُ و نظائرهما.

قوله تعالى وَ اِنْ كَانَتْ لَكَبِيْرَةً اِلَّا عَلَى الَّذِيْنَ هَدَى اللّٰهُ رَبَّ الْعَالَمِيْنَ گواهی بداد که ایشان بر پی رسول رفتند و بهر دو قبله نماز کردند، تحویل قبله بریشان گران نیامد، و در کار رسول در حیرت و تردد نیفتادند، گواهی داد الله که ایشان راست راه‌اند و بحق راه بران، و ایشان را این فضیلتی بزرگوارست و کرامتی تمام.

قوله وَ مَا كَانَ اللّٰهُ لِيُضِيْعَ اِيْمَانَكُمْ اى صلواتكم الى القبلة الاولى سبب نزول این آیت آن بود که جهودان گفتند اگر قبله حق کعبه است پس ایشان که نماز بیت المقدس کردند همه بر ضلالت‌اند، و ایشان که در آن روزگار فرو شدند چون اسعد بن زرارة و براء بن معرور بضلالت فرو شدند. الله تعالی گفت در جواب ایشان وَ مَا كَانَ اللّٰهُ لِيُضِيْعَ اِيْمَانَكُمْ الله تعالی تباہ کردن ایمان شما را نیست، که آنچه کردید از نماز بیت المقدس حق بود و راست، و به نزدیک الله محفوظ و ثواب آن حاصل.

قال اهل المعانی وَ مَا كَانَ اللّٰهُ لِيُضِيْعَ اِيْمَانَكُمْ یعنی انصرافكم مع النبي حيث صرفكم ليمحص ايمانكم، فلا يضيّعه الله دون ان يكون محفوظا عنده حتى يجزیکم به گفت این فرمان برداری شما و از قبله بقبله باز گشتن، بر متابعت رسول، الله تعالی آن را ضایع نکند بل که آن را می‌پسندد، و بنزدیک خویش میدارد تا فردا که شما را بآن ثواب دهد، وَ مَا كَانَ اللّٰهُ لِيُضِيْعَ اِيْمَانَكُمْ ردّ است بر مرجئان که گفتند عمل از ایمان نیست. وجه دلالت آنست که رب العزة اینجا نماز را ایمان خواند، و نماز عمل بنده است، اگر از ایمان نبودی رب العزة آن را ایمان نخواندی، مذهب اهل حق آنست که ایمان يك اصل است از سه چیز مرکب: از قول و عمل و نیت. بر وفق سنت، تا این سه چیز بهم جمع نشود آن اصل ثابت نگردد، مثال این نفس آدمی است مرکب از سه چیز از سر و جوارح و دل تا این سه چیز بهم نبود نفس تمام نخوانند، چون یکی از این سه بیفتاد اسم نفس از وی بیفتاد. قول از ایمان بمنزلت سرست از نفس، و عمل بمنزلت جوارح، و نیت بمنزلت دل. چون این هر سه خصلت بر موافقت سنت بهم آمد اسم مؤمنی بحقیقت بر وی افتاد. اما چون از وی پرسند که مؤمنی تو؟ ادب سنت چنانست که گوید انا مؤمن ان شاء الله، انا مؤمن ارجو و این استثنا نه از بهر آنست که در ایمان و توحید وی شكّ است لکن خوف خاتمت راست، و اتباع سلف صالحین و ائمة دین را، مصطفی ع گفت «من قال أنا مؤمن حقا فهو منافق حقا» و عمر خطاب گفت «من قال أنا مؤمن حقا فهو كافر حقا» سفیان ثوری گفت «الناس عندنا مؤمنون فی الاحكام و المواريث، و لا ندری ما هم عند الله» و در قرآن و در اخبار صحاح دلائل فراوانست که اعمال بنده از ایمانست، و در ایمان هم زیادت و هم نقصان است، و استثناء در آن شرط

آنست. و مذهب مرجی باطل و طغیان است.

ابو ذر غفاری از رسول خدا پرسید که ایمان چیست؟ رسول این آیت بر خواند لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُوا وَجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ... الى آخر الآية درین آیت نماز و زکاة و نواخت درویشان و صلّت رحم و وفاء عهد و صبر در بأساء و شدت از جمله ایمان شمرد، و جای دیگر غذا کردن در مال و در نفس ایمان خواند و گفت إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ. جای دیگر استیذان از رسول خدای از ایمان شمرد، فقال تعالى إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَى أَمْرٍ جَامِعٍ لَمْ يَذْهَبُوا حَتَّى يَسْتَأْذِنُوهُ وَ مَصْطَفَى صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ كَفَتْ «الايمان بضع و سبعون بابا، ادناه امامة الاذى عن الطريق، و ارفعه قول لا اله الا الله»

و قال «الوضوء شطر الايمان»، و قال «ان من تمام الايمان لحسن الخلق»

و سألته رجل ما الايمان؟، فقال «الصبر و السماحة».

و قال «الايمان نصفان نصف صبر و نصف شكر»

و جاء رجل الى رسول الله بأمة له سواد فقال يا رسول الله على رقبة مؤمنة تجزى هذه عني قال تشهدين ان لا اله الا الله. و انى عبد الله و رسوله و تصلين الخمس و تصومين شهر رمضان؟ قالت نعم، قال اعتقها فانها تجزى عنك.

درین آیات و اخبار دلالت روشن است که اعمال بنده عین ایمانست و اجزاء آنست، ایمان خود نه يك جزء است تنها چنانك مرجی گفت، بلکه جزو هاست و آن را شاخه است از اعمال و طاعات بنده، چنانك در اعمال می افزاید ایمان وی می افزاید، و چنانك معصیت می افزاید ایمان وی می کاهد. و مرجی که گفت ایمان يك جزء است و آن قولست بی عمل، لا جرم گوید میان خلق در ایمان تفاضل نیست، و گوید ایمان فریشتگان و پیغامبران و ایمان اهل فسق و فساد یکسانست. که در آن تفاوت نیست، و در آن زیادت و نقصان نیست، و اگر کسی نماز و روزه و زکاة و حج بگذارد و زنا و دزدی کند و خمر خورد، چون کلمه شهادت گفت بزبان، و ایمان بغیب داد بدل، مرجی میگوید ایمان این کس تمام است، و اگر گوید انا مؤمن حقا این سخن از وی راست است. و بدانك این معتقد بر خلاف قول خدا و رسول است، و مکابره اسلام است و تهاون در دین است. و مرجی بر زبان هفتاد پیغامبر ملعونست و از شفاعت مصطفی محروم است: و بذلك

يقول النبي المرجئة ملعونة على لسان سبعين نبيا

و قال صنفان من امتي لا تنالهما شفاعتي يوم القيمة المرجئة و القدرية.

و قال سعيد بن جبیر المرجئه يهود هذه الملة.

ثم قال في آخر الآية إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرُؤُوفٌ رَحِيمٌ حجازی و شامی و حفص رءوف باشباع همزه بر وزن فعول خوانند و به يقول الشاعر:

نطیع رسولنا و نطیع ربّا هو الرّحمن کان بنا رءوفا

باقی بتخفیف همز خوانند رءوف و به قال جریر

كفعل الوالد الرءوف الرّحيم

تری للمسلمين عليك حقا

رعوف و رحیم دو ناماند خدای را عز و جل بمعنی رحمت وی بر آفریدگان و مهربانی وی بریشان، و رعوف بناء مبالغت است و در معنی رحمت بلیغ‌تر، یعنی سخت مهربانست و بخشاینده بر بندگان، و معنی رحمت نه ارادت نعمت است چنانکه اهل تأویل گفته‌اند بل که ارادت نعمت صفتی دیگر است، و رحمت و مهربانی صفتی دیگر، و الله تعالی بهر دو موصوف و بهر دو صفت باینده. قال النبی «ان الله سبحانه ارحم عبده من الوالدة بولدها»

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا خدایوند حکیم پادشاه علیم، که حدوث کائنات بقدرت و ایجاد اوست، وجود حادثات بعزت و اظهار اوست، قوام زمین و سماوات، بداشت اوست، محدثات را بیافرید، و از محدثات جانوران را برگزید و از جانوران آدمیان را برگزید، و از آدمیان مؤمنان را برگزید، و از مؤمنان پیغامبران را برگزید، و از پیغامبران مصطفی را برگزید و امت وی را بر امتهای پیشینه برگزید. مصطفی ع ازینجا گفت «بعثت من خیر قرون بنی آدم قرنا قرنا حتی کنت من القرن الذی کنت فیہ»

و قال صلی الله علیه و آله و سلم «ان الله عز و جل، اختار اصحابی علی جمیع العالمین سوی النبیین و المرسلین. و اختار من اصحابی اربعة فجعلهم خیر اصحابی و فی کل اصحابی خیر أبا بکر و عمر و عثمان و علیا و اختار امتی علی سائر الامم فبعثتی فی خیر قرن. ثم الثانی ثم الثالث تتری، ثم الرابع فرادی، مفهوم خبر آنست که مصطفی ع بهینه آدمیان است، و گزیده جهانیان است، و پیش رو خلقان، آرایش جهان، و زین زمان، چراغ زمین و بدر آسمان. پناه عاصیان، و شفیع مجرمان، سید همه رسولان، و خاتم ایشان. پس از مصطفی بهینه همه خلق ابو بکر صدیق است که رب العالمین مسند امامت او بر تخت شریعت مصطفی نهاد، و اخلاص و صدق مستقر عبودیت او گردانید، و توکل و یقین مرتبت دار ولایت او ساخت، و پس از او بهینه خلق عمر خطاب است، که رب العالمین عنان انخفاض و ارتفاع احکام در کف کفایت او نهاد، و طراز ولایت او بر ناصیه ملت کشید، و از سیاست و هیبت او دود شرک واطی ادبار خود شد. و پس از عمر خطاب بهینه خلق عثمان عفان است، که رب العالمین بساط توقیر و حرمت او بهفت آسمان نشر کرد، و در عهد دولت او انوار اسلام در مشارق و مغارب ارتفاع گرفت، و پس از عثمان بهینه خلق علی مرتضی علیه السلام است که رب العالمین حقائق شریعت و شواهد طریقت بسیرت و سیرت او مکشوف کرد، و توکل و تقوی شعار و دثار او گردانید مصطفی هر یکی را ازین سادات و خلفا مرتبتی نهاد، و خاصیتی داد صدیق را گفت: «یا ابا بکر اعطاک الله الرضوان الاکبر قیل یا رسول الله و ما الرضوان الاکبر؟ قال یتجلی الله عز و جل یوم القیمة لعباده المؤمنین عامة و یتجلی لابی بکر خاصة»

و فاروق را گفت: «لو کان بعدی نبی لکان عمر بن الخطاب»

و عثمان را گفت: «لکل نبی رفیق و رفیقی فی الجنة عثمان»

و علی را گفت علیه السلام

«انت منی بمنزلة هارون من موسی انا ائله لا نبی بعدی»

«انت منی و انا منک»

و جمله یاران را بر عموم گفت «ما من احد من اصحابی یموت بارض انا بعث قائدا و نورا لهم یوم القیمة»

و قال «مثل اصحابی فی امتی کالملح فی الطعام لا یصلح الطعام الا الملح»

و قال الله الله في اصحابي الله الله في اصحابي! لا تتخذوهم عرضا من بعدى فمن احبهم فحبتى احبهم، و من ابغضهم فبغضى ابغضهم، و من آذاهم فقد آذاني، و من آذاني فقد آذى الله و من آذى الله فيوشك ان يأخذه»  
و قال صلى الله عليه و آله و سلم: «لا تسبوا اصحابي فو الذى نفسى بيده لو ان احدكم انفق مثل احد ذهب ما بلغ مد احدهم و لا نصفا»  
اين خود صحابه را گفت على الخصوص، و جمله امت را گفت: «ما من امة الا و بعضها فى النار و بعضها فى الجنة و امتى كلها فى الجنة».

و قال: «الجنة حرمت على الانبياء حتى ادخلها و حرمت على الامم حتى تدخلها امتى»  
و قال: «ان امتى امة مرحومة، اذا كان يوم القيمة اعطى الله لكل رجل من هذه الامة رجلا من الكفار، فيقول هذا فداؤك من النار»

و عن انس قال «خرجت مع رسول الله فاذا بصوت يجيء من شعب فقال يا انس انطلق فانظر ما هذا الصوت؟ قال فانطلقت فاذا برجل يصلى الى شجرة و يقول اللهم اجعلنى من امة محمد المرحومة المغفور لها، المستجاب لها، المثاب عليها، فانيت رسول الله فاعلمته ذلك، فقال انطلق فقل له ان رسول الله يقرئك السلام و يقول من انت؟ فانيت فاعلمته ما قال رسول الله. فقال: اقرأ رسول الله منى السلام و قل اخوك الخضر يقول ادع الله ان يجعلنى من امتك المرحومة المغفور لها المستجاب لها، المثاب عليها» «و قيل لعيسى يا روح الله هل بعد هذه الامة امة؟ قال نعم. قيل و اية امة؟ قال امة احمد. قيل: يا روح الله و ما امة احمد؟ قال علماء حكماء ابرار اتقياء كأتهم من العلم انبياء، يرضون من الله باليسير من الرزق و يرضى الله منهم باليسير من العمل، يدخلهم الجنة بشهادة ان لا اله الا الله.»

اين شرفها و كرامتها كه رب العزة امت احمد را داد نه از آنست كه ايشان را سابقه طاعتى است يا حق خدمتى، كه از ايشان خود آن خدمت نيابد كه الله را بشايد، و نه نيز خداوندى و پادشاهى الله را از طاعت ايشان بيوندى در مى يابد، هر نواخت كه كرد بفضل خود كرد، هر چه داد بكرم خود داد، هر چه ساخت برحمت و مهربانى خود ساخت، كه او خداوندى است به بنده نوازي معروف، و بمهربانى موصوف اينست كه گفت تعالى و تقدس در آخر آيت، ورد ان الله بالناس لرؤف رحيم الله بر بندگان بزرگ بخشايش است و هميشه مهربان، بخشايش خلق گاه گاه است و بخشايش حق جاودان، و نشان بخشايش و مهربانى حق آنست كه بنده را توانايى معصيت ندهد و فرا سر گناهش نگذارد، تا بنده مستوجب عقوبت نگردهد. و اين در باب رحمت بليغ تر است از غفران معصيت، يا پس بنده را فرا معصيت گذارد و آثار ذلت در ظاهر وى بگذارد، تا خلق از وى نفرت گيرند آن گه سابقه رحمت در حكمت ازليت در رسد، و او را دست گيرد. و درين معنى حكايه آرند از ايوب سختياني كه گفت در همسايه من مردى شرير بود آثار زلت و معصيت بر ظاهر وى پيدا، و من از وى بغايت نفور بودم، تا بعاقبت از دنيا بيرون شد. گفتا چون جنازه وى برداشتند من بگوشه باز شدم، نميخواستم كه بروى نماز كنم، پس مردى ديگر آن شرير را بخوابديد بر حالتى نيكو و بر هيئتى پسنديده، پرسيد كه الله با توجه كرد؟ گفت برحمت خود بيمارزيد، و از من آن ناهمواريها در گذشت. آن گه گفت ايوب عابد را بگو «لو انتم تملكون خزائن رحمة ربى اذا لامسكم خشية الانفاق» و باشد كه اسباب محنت گرد بنده در آرد، و درهاى راحت و سلوت بر وى فرو بندد، تا بنده را چون نوميدى پديد آيد آن گه در رحمت و رأفت بوى بر گشايد، چنانك رب العزة گفت وَ هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا وَ يَنشُرُ رَحْمَتَهُ. و فى هذا المعنى يحكى عن بعض

الصالحين قال رأيت بعضهم في المنام فقلت له ما فعل الله بك؟ فقال وزنت حسناتي و سيأتي فرجحت فحلت السيئات على الحسنات، فجاءت صرّة من السماء و سقطت في كفة الحسنات فرجحت فحلت الصرّة فاذا فيها كفّ تراب القيتة في قبر مسلم، سبحانه ما ارفه بعبده!

### النوبة الاولى

قوله تعالى: قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ مِ بَيْنِمِ گشتن روی تو در آسمان فَلَنُؤَلِّيَنَّكَ مَا تَرَا گردانیم قِبَلَهُ تَرْضَاهَا بَانَ قبله که می خواهی و می پسندی، قَوْلٌ وَجْهَكَ رُوی گردان شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ بِسُوی مسجد حرام وَ حَيْثُ مَا كُنْتُمْ وَ شَمَا که امت و بیید هر جا که باشید قُولُوا وَ جُوهَكُمْ شَطْرَهُ رُویهای خویش سوی آن می گردانید، وَ إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَ اِيْنَانِ که ایشان را نامه دادند لِيَعْلَمُونَ نِيكَ ميدانند أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ که این قبله گردانیدن حق است و راست از خداوند ایشان وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ وَ اللَّهُ نَآگَاهِ نیست از آنچه ایشان میکنند.

وَ لَئِنْ أَتَيْتَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَ اِگر آری باینان که ایشان را کتاب دادند بِكُلِّ آيَةٍ هُر معجزه و هر نشانی که ایشان خواهند ما تَبِعُوا قِبَلَتَكَ ايشان پی نخواهند برد بقبله تو، وَ مَا أَنْتَ بِتَابِعٍ قِبَلَتُهُمْ وَ نه تو بقبله ایشان پی خواهی برد، وَ مَا بَعْضُهُمْ بِتَابِعٍ قِبَلَةَ بَعْضٍ وَ نه جهود بقبله ترسا و نه ترسا بقبله جهود وَ لَئِنْ أَتَيْتَ أَهْوَاءَهُمْ وَ اِگر تو پی بری ببايست و پسند ایشان مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ از پس آنچه بتو آمد از دانش و نامه و پیغام إِنَّكَ إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ تو آن گه از ستمکاران باشی بر خویشتن.

الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ ايشان که ایشان را نامه دادیم يَعْرِفُونَهُ مِ شناسند محمد را (به پیغامبری) كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ چنانکه پسران خویش را می شناسند وَ اِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ وَ گروهی از دانشمندان ایشان لِيَكْتُمُونَ الْحَقَّ گواهی راست پنهان میدارند وَ هُمْ يَعْلَمُونَ وَ ایشان میدانند.

الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ ااین روی بکعبه کردن راست است و درست از خداوند تو قَلَّا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُتَّزِينَ نگر تا در گمان افتیدگان نباشید.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ الْآيَةَ...

این آیت از روی معنی مقدم است بر سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ که تا قبله با کعبه نگردانیدند ایشان نگفتند ما وَ لَأَنَّهُمْ عَنْ قِبَلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيَّهَا وَ سبب نزول این آیت آن بود که مصطفی آن گه که در مکه بود پیش از هجرت نماز به کعبه کردی، پس چون هجرت کرد به مدینه رب العزة وی را فرمود تا نماز بصخره بیت المقدس کند، و آن را قبله گیرد تا جهودان را باسلام و تصدیق وی رغبت بیشتر افتد. و گفته اند که دو شب از ماه ربیع الاول شده بود که او را این نقل فرمودند، پس شانزده ماه بر آن بماند و مصطفی را صلی الله علیه و آله و سلم آرزو می بود و می خواست که قبله او با کعبه گردانند، دو معنی را: يَكْ اَنكَ كعبه قبله پدر وی ابراهیم بود، میخواست تا قبله وی همان باشد. دیگر اَنكَ جهودان میگفتند محمد و یاران وی خود راه بقبله نمی بردند تا ما ایشان را بقبله خود راه ننمودیم ندانستند، پس چون جبرئیل ع حاضر شد مصطفی آن آرزو که در دل داشت با وی بگفت، جبرئیل گفت تو از من بر الله گرامی تری و نواخت تو تماماًست، از وی بخواه. مصطفی ع ادب کار فرمود بزبان نخواست، دانست که عالم الاسرار از مطلوب و مقصود

وی آگاه است، و از خود گفته که «من شغله ذکرى عن مسئلتى اعطيته افضل ما اعطى السائلين»

و راه خلیل رفت، آن گه که جبرئیل او را گفت أ لك حاجة؟ فقال أما اليك فلا. فقال سل ربك، قال حسبي من سؤالي علمه بحالي.

پس چون جبرئیل سوی آسمان شد مصطفی علیه السلام از پی وی بر آسمان می‌نگرست، و منتظر می‌بود تا خود جبرئیل بچه باز گردد و چه فرمان آرد، نه بس دراز شد که جبرئیل فرو آمد و این آیت آورد قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ دِيدِمَ گشتن روی تو و پیچیدن دل تو و خواست و آرزوی تو بآسمان که قبله خویش کعبه می‌خواستی، فَلَوْلَيْكَ قِبْلَةٌ تَرْضَاهَا بَانَ سو می‌گردانیم ترا که می‌خواهی و می‌پسندی قَوْلٌ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ روی گردان بسوی مسجد حرام آن مسجد با آزرَم با شکوه بزرگ. وَ حَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ این ناسخ فَاَيْنَمَا تُولُوْا فَنَمَّ وَجْهُ اللّٰهِ است.

مفسران گفتند آن نماز که تحویل قبله با کعبه در آن افتاد نماز پیشین بود روز دو شنبه پنجم ماه رجب هفتمده ماه گذشته از مقدم رسول به مدینه، و پس از آن بدو ماه غزاه بدر بود و نصرت اهل اسلام بر کافران. و گفته‌اند که آن موضع که کعبه ور آنست پیش از عهد آدم قبله فرشتگان بود، و از عهد نوح تا عهد ابراهیم علیهما السلام قبله بود و بروی بنا نبود. و در خبرست که از آن موضع، از بالا تا عرش و از نشیب تا ثری قبله خلق عالم است. و نیز اجماع است که اگر آن سنگ که بناء کعبه است مثلا برگیرند، قبله باطل نشود و اگر از آن سنگ جایی دیگر خانه سازند کعبه نگردد.

### فصل

بدان که روی بقبله آوردن شرط درستی نماز است، و بگذاشتن قبله اندر نماز روا نیست مگر در دو حالت یکی در نماز شدت خوف، بهر جهت که روی کند روا بود چون استقبال قبله متعذر و ناممکن بود. دیگر مسافر در نماز تطوع، بآن جهت که راه وی بود روی کند روا بود، و بیرون ازین دو حالت روا نیست اندر هیچ نماز قبله بگذاشت. و شافعی را دو قول است: یکی اصابت عین قبله فرض است، یا اصابت جهت و اصابت جهت ظاهر ترست و درست تر، که در آن مشقت و حرج نیست. و بناء دین حنیفی جز بر آسانی و فراخی نیست، و هو المشار الیه بقوله تعالی وَ مَا جَعَلْ عَلَيْنكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ و يقول النبی «بعثت بالحنيفية السهلة السمحة».

چون این قاعده متمهد گشت ناچارست هر مسلمانی را که نماز کند شناختن دلایل قبله و راه بردن بآن، و دلایل آن یکی حدود مشارق و مغارب است، و چندانک لایق این موضع است بیان آن رفت.

دلیل دیگر معرفت قطب شمالی است در میان فرقدین و جدی، هر که خواهد تا قبله بداند این قطب پس گوش راست خود کند، و گفته‌اند بر کران گوش کند، چنانک فرقدین و جدی گرد گوش وی همی گردد. و این خصوص اهل مشرق راست. عراقین و حلوان و همدان و دینور و ری و قزوین و دیلم و طبرستان و گرگان و بلاد خراسان تا بنهر شاش. و اهل شام این قطب پس گوش چپ گذارند تا رویشان بقبله باشد.

دلیل سیم نسرین است نسر طائر بسوی جنوب، و نسر واقع بسوی شمال، چون هر دو برابر یکدیگر رسند در میان آسمان، نسر واقع بر دست راست کنی و نسر طائر بر دست چپ، رویت بقبله باشد. سفیان ثوری گفت «اذا تحلق النسران فبینهما قبله» عبد الله مبارك گفت قبله اهل خراسان میان دو نسر است یعنی بوقت تحلق، و تحلق آن وقت باشد که ستارگان عقرب نزدیک باشند که فرو شوند.

دلیل چهارم عیوق است ستاره روشن، سوی راست مجره پیش از ثریا بر آید. از سوی شمال، چون آن را وقت بر آمدن پس قفاء خود کنی رویت بقبله باشد.

دلیل پنجم ستارگان عقرب اند چون فرو میشوند و زبانیان بر شمال قبله باشد و شوله بر جنوب و قلب برابر قبله فرو می‌شود. و همچنین بمجره دلیل توان گرفت هر گه که شرطین و بطین می‌برآیند، در آن وقت مجره برابر قبله باشد. و بمنزل قمر هم توان گرفت هر گه که منزلی از منازل قمر بمغرب فرو میشود از آن منزل هفت منزل بر و لا برشمی هفتم آن منزل که فرو میشود برابر قبله بود. چنانکه اگر شرطین بمغرب فرو شود ذراع بقبله بود، و این قاعده بر همه منازل راست می‌رود مگر در قلب عقرب که فرو شدن منازل عقرب بهم نزدیک بود، حساب آن بر هفت راست نیاید، لکن چون منازل عقرب فرو شود نعائم بقبله آید، چون نعائم فرو شود بعد از يك ساعت بلده بقبله آید، پس حساب بهفت باز آید چنانکه گفتیم.

و این يك قسم است از اقسام علم نجوم که شناختن آن واجب است. و بر جمله بدانکه علم نجوم بر چهار قسم است: يك قسم از آن واجب، و آن علم شناخت اوقات نماز است، و شناخت قبله بدلائل چنانکه بیان کردیم. قسم دویم مستحب است، و آن شناخت جهات و طرق است رونده را در برو بحر و ذلك فی قوله تعالی وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ. قسم سیم مکروه است، و آن علم طبایع است بکواکب و بروج. قسم چهارم حرام است، و آن علم احکام است بسیر کواکب.

و آنچه از آن بابست که آن را قیاس نیست، و آن علم زنادقه است، و الیه

اشار النبی «من اقتبس علما من النجوم اقتبس شعبة من السحر»

و قال ع: «ما انزل الله من السماء من بركة الا اصبح فريق من الناس بها كافرين ينزل الله الغيث فيقولون بكوكب كذا و كذا»

و قال صلى الله عليه و آله و سلم «هل تدرون ما ذا قال ربكم؟ قالوا الله و رسوله اعلم، قال اصبح من عبادى كافرا بى و مؤمن بالكواكب اصبح من عبادى مؤمن بى و كافر بالكواكب فاما من قال مطرنا بفضل الله و برحمته فذلك مؤمن بى و كافر بالكواكب، و اما من قال بنوء كذا و كذا، فذلك كافر بى و مؤمن بالكواكب».

قوله تعالى: وَ إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ... الآية... چون قبله با كعبه گردانیدند بر جهودان صعب آمد و طعنها کردند و گفتند محمد این از بر خویش می‌نهد و خود می‌سازد، يك بار به بيت المقدس نماز کند، و يك بار به كعبه. رب العالمين گفت وَ إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ نيك میدانند اینان که توریة دادند ایشان را، که این قبله گردانیدن حق است و راست، که در توریة خوانده‌اند و دانسته، آن گه ایشان را تهدید کرد گفت: وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ اللَّهُ غَافِلٌ نِيسْت از آنچه ایشان میکنند، همه میدانند، و فردا بقیامت جزاء آن بتمامی بایشان رساند، جای دیگر گفت: وَ لَا تَحْسَبَنَّ اللَّهُ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ

قال النبى صلى الله عليه و آله و سلم «عجبت من غافل و ليس بمغفول عنه»

و فى معناه انشد:

و لا تحسبن الله يغفل ساعة و لا انما يخفى عليه يغيب

قوله تعالى وَ لئن أُنثيت الذين أوتوا الكتاب الآية... فيه معنى اليمين، كانه قال و الله لئن أنثيت. میگوید و الله که اگر باهل



توریه و انجیل آری هر معجزه و هر نشانی که خواهند جماعت ایشان بر قبله تو گرد نیابند و قبله خود فرو نگذارند، و نه نیز تو بقبله ایشان پی خواهی برد. پس از آن که این آیت آمد ایشان طمع ببریدند و نومید شدند از بازگشت مصطفی بدین و قبله ایشان.

وَ مَا بَعْضُهُمْ بِتَابِعِ قِبْلَةَ بَعْضٍ اِیْنَ جِهودَانِ و اِیْنَ تَرَسَایَانِ هَر چَند که در مخالفت تو یکی شدند اما در دین و در قبله خود مختلف اند: قبله جهودان بیت المقدس است جانب مغرب، و قبله ترسایان جانب مشرق، و نه جهود پی برد بقبله ترسا و نه ترسا بقبله جهود.

قوله تعالى وَ لَیْنِ اَتَّبَعْتَ اَهْوَاءَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ اِلهِوَءَ جَمَعِ هُوَی، و هُوَ مَا مَالَتْ اِلَیْهِ النَّفْسُ، فَهَوَتْ نَحْوَهُ، هَر چَند که این خطاب با پیغمبرست اما جمله امت را میخواند. چنانکه جای دیگر گفت یا اَیُّهَا النَّبِیُّ اِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ. میگوید و اگر تو پی بری بپایست و پسند ایشان مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ از پس آنچه بتو آمد از دانش و نامه و پیغام اِنَّكَ اِذَا لَمِنَ الظَّالِمِیْنَ تُو اَن گَه از ستمکاران باشی بر خویشان. اَن گَه خبر داد از مؤمنان اهل کتاب چون عبد الله سلام و اصحاب او و گفت: الَّذِیْنَ اَتَّيْنَاهُمُ الْكِتَابَ الْاِیة... اینان که توریه دادیم بایشان یَعْرِفُوْنَهُ كَمَا یَعْرِفُوْنَ اَبْنَاءَهُمْ محمد را بیپیغامبری، و گردانیدن قبله بر راستی و کتاب که آورد از خداوند، بدرستی چنان می شناسند که پسران خود را که زادند می شناسند. و هیچ معرفت بالای معرفت مادر و پدر بفرزندان نیست، خاصه معرفت مادر که تمام ترست و بی گمان تر. و این معرفت افزونی دارد بر معرفت نفس خود، از بهر آنکه مرد از ابتداء وجود فرزند خبر دارد و با معرفت بود، و از ابتداء وجود خود تا روزگاری که بر آید فرا دانش آید بی خبر بود، قال ابن عباس لما قدم النبی صلی الله علیه و آله و سلم المدينة، قال عمر لعبد الله بن سلام لقد انزل الله علی نبی الذین اَتَّيْنَاهُمُ الْكِتَابَ یَعْرِفُوْنَهُ كَمَا یَعْرِفُوْنَ اَبْنَاءَهُمْ فكيف یا عبد الله هذا المعرفة؟ فقال عبد الله یا عمر، لقد عرفته فيكم حين رأيتك كما اعرف ابني اذا رأيتك مع الصبيان يلعب و أنا اشد معرفة بمحمد مني بابني. فقال عمر و كيف ذلك؟ فقال اشهد انه رسول حق من الله و قد نعته الله في كتابنا، و لا ادري ما تصنع النساء، فقال له عمر وفقك الله يا ابن سلام فقد اصبت و صدقت.

وَ اِنَّ قَرِیْقًا مِنْهُمْ و گروهی از ایشان یعنی دانشمندان و خوانندگان ایشان که بر جهودی ستیهندگان اند، و حق را مکابران و معاندان اند، لَیْکُمْ مَوْنَ الْحَقِّ اَنچه راست و درست از نعت و نبوت مصطفی علیه السلام پنهان میدارند. و از عامه ایشان می پوشند، وَ هُمْ یَعْلَمُونَ و خود میدانند، و در توریه میخوانند که اتباع دین محمد حق است، و اظهار نعت وی واجب.

قوله تعالى: الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ الْاِیة... ای ما اخبرتك من امر الدين و القبلة و عناد اليهود و امتناعهم عن الايمان بذلك هو الحق و الصدق. میگوید آنچه با تو گفتیم از کار دین و بیان قبله راست است و درست، حق اینجا بمعنی صدق است هذا قول حق ای صدق، و فعل حق ای صواب. و آنچه در خبر است که «العين حق و السحر حق ای کائن موجود و كذلك قوله ص «الجنة حق و النار حق و النبیون حق و الساعة حق» این همه بمعنی موجود است و «حق» نامی است از نامهای خداوند عز و جل و ذلك فی قوله وَ یَعْلَمُونَ اَنَّ الله هُوَ الْحَقُّ الْمُبِیْنُ معنی حق در نام الله آنست که بر راستی خداست و بخدایی سزااست و بقدر خود بجاست.

ثم قال تعالى: فَلَا تُكُونَنَّ مِنَ الْمُؤْتِرِیْنَ ای من الشاکیین الذین کذبوا بذلك و دانوا بخلافه، و هذا لیس بنهی عن الشك، اذ الشك لیس یحصل بقصد من الشاک لکنه حث علی اکتساب المعارف المزيلة للشك کقوله تعالى اِیُّ اَعْظَمُکَ اَنْ تُکُونَ مِنَ

الجاهلین.

## النوبة الثالثة

قوله تعالى: قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ... الآية اعلمه انه بمرأى من الحق ليكون متأدبا بادب الحق، فلما استعمل الادب و لم يسأل ما تمناه قبله، و لم يزد على النظر الى السماء، اعطاه افضل ما يعطى السائلين چون خداوند كريم باشد و بنده عزيز بنده را بر شرط ادب دارد و راه عمل بوى نمايد، و توفيق دهد، آن گه وى را بآن عمل پاداش دهد، و در آن حرمت داشت بستايد گويد «فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ» «نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ». همچنين مصطفى را خبر داد كه تو بر ديدار ماى، و در مشاهده عزت ماى، نگر تا حرمت حضرت بشناسى و بادب سؤال كنى، لا جرم چون در دل وى حديث قبله بود بحكم ادب اظهار آن نكرد و آن آرزو در دل ميداشت تا از حضرت عزت خطاب آمد فُلُوْا لِيَنْبُؤَ قَبْلَهُ تَرْضَاهَا أَنْ آرْزُوِي دَلُّوْا بَدَانَتِنَا، و حسن ادب در ترك سؤال از تو ببسنديديم، و آنچه رضاء تو در آنست از كار قبله ترا كرامت كرديم، اى محمد هر چه در عالم بندگانند همه در طلب رضاء مانند و ما در طلب رضاء تو، همه در جست و جوى مانند و ما خواننده تو، همه در آرزوى نواخت مانند و ما نوازنده تو وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى كعبه اكنون قبله نفس خوددان و ما را قبله جان. چون از حضرت احديت آن نواختها روان گشت و آن كرامتها در پيوست زبان حال بحكم اشتياق گفت:

يك ره كه دلت بمهر ما يا زانست هجرانت كشيدن اى نگار آسانست

بو بكر شبلى گفت قدس الله روحه: قبله سهاند قبله عام و قبله خاص و قبله خاص الخاص، اما قبله عام كعبه است در ميان جهان، و قبله خاص عرش است بر آسمان، مستوى بر آن خداى جهان، و قبله خاص الخاص دل مريدان و جان عارفان فهم ينظرون بنور قلوبهم الى ربه بنور دل خویش می‌نگرند بخداوند خویش.

گفتم كجات جويم اى ماه دلستان گفتم قرارگاه منت جان دوستان

گفته‌اند مصطفى در بدایت وحی و آغاز رسالت چون دعا كردى بزبان گفتى.

بعبارت صريح، و در حال آن دعاء وى باجابت مقرون بودى، چنانك رب العالمين حكایت كرد از روز بدر كه مصطفى عليه السلام لشكر اسلام را مدد ميخواست فقال تعالى إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ. پس حال وى بجايى رسيد كه از حضرت عزت باشارت مليح وى، و بى عبارت صريح وى، باجابت پيوستى چنانك درين آيت گفت قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ... پس چنان شد كه بى اشارت و بى عبارت بانديشه مجرد اجابت آمدى. چنانك بخاطر وى فراز آمد كه چه بودى اگر اين گناهكاران اتم را بيمارزيدندى! اين آيت آمد بر وفق اين اندیشه كه رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا پس كار بدان رسيد كه نه اشارت بايست نه اندیشه دل، چنانك وقتى بر دل وى گران آمد نشستن ياران در حجره وى، رب العالمين آيت فرستاد و گفت فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا

## النوبة الاولى

قوله تعالى: لِكُلِّ وُجْهَةٍ و هر گروهى را سويست و قبله‌اى و مؤلها كه وى روى فرا آن ميدهد، اسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ در نيكى كردن كوشيد و بر يكديگر شتابيد، يَنْ مَا تَكُونُوا هر جا كه باشيد و بر هر قبله كه باشيد اَتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعاً اللَّهُ بعلم و آگاهى بشما ميرسد و فردا شما را از آنجاى آرد همگاننَّ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ كه الله بر همه چيز تواناست.

وَ مِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ وَ بَهْرِ جَا كِه شوى و بهر سوى كه بيرون شوى قَوْلٌ وَ جَهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ روى خود فرا سوى مسجد حرام ده وَ إِنَّهُ لِلْحَقِّ مِنْ رَبِّكَ وَ آن راست است و درست قبله پسندیده و فرموده از خداوند، وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ وَ اللَّهُ تَا آگاه نيست از آنچه شما ميكنيد.

وَ مِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ وَ بَهْرِ جَاى كِه شوى و بهر سوى كه بيرون شوى قَوْلٌ وَ جَهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ روى خود فرا سوى مسجد حرام ده وَ حَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ وَ شما كه امت و نئيد هر جا كه باشيد رويهاى خويش فرا سوى آن دهيد لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ تَا هيچكس را بر شما حجتى نبود از مردمان، إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ مگر كسى كه خود بستمكاري حجت جويد از جمله ايشان، فَلَا تَخْشَوْهُمْ مَرَسِيدَ از ايشان وَ اخْشَوْنِي وَ از من ترسيد، وَ لِأَيِّمٍ نِعْمَتِي عَلَيْكُمْ وَ تَا تمام كنم بر شما نعمت خويش وَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ وَ مگر تَا شما بر راه راست بمانيد.

كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ هَمَّجَانَكِ فَرَسْتَادِيمِ در ميان شما كه عربايد رَسُولًا مِنْكُمْ فَرَسْتَادِهِ هم از شما از نژاد شما يَبْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا ميخواند بر شما آيات و سخنان ما وَ يَزَكِّيكُمْ وَ شما را هنرى و پاك ميکند، وَ يُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ در شما مى آموزد كِتَابِ مَنْ وَ حَكْمَتِ خويش وَ يُعَلِّمُكُمْ وَ در شما مى آموزد مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ آن چيز كه هرگز ندانستيد.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: لِكُلِّ وُجْهَةٍ... الآية... اى و لكل اهل دين قبلة و متوجه اليه فى الصلاة. هر گروهى را از دين داران و خدا پرستان قبله است كه روى بآن دارند و نماز بآن دارند و نماز بآن ميکنند. همانست كه جاى ديگر گفت لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهَا جَا كِه هر يكى را از شما شريعتى داديم ساخته و راهى نموده. آن كه گفت وَ مَوْلِيَهَا

اين هو خواهى با خدای عز و جل بر كه وى رويهاى ايشان فرا آن گردانيد بقضا و توفيق يا بقضا و خذلان، و اگر خواهى اين هو با كلّ بر بآن معنى كه هر كس را قبله ايست كه خود روى فرا آن ميدهد، و تقديره هو مولى اليها لأنّ ولى اليه نقيض ولى عنه و «مولاها» خواندهاند قراءه شامى است و درين قراءه هو با كلّ شود لا بد. ميگويد هر كس را قبله ايست كه روى وى فرا آن دادهاند. روى اهل باطل فرا قبله كز دادهاند بقضاء و خذلان، و روى اهل حق فرا قبله راست دادهاند بقضا و توفيق، و الامر كله بيد الله.

سَتَّبِعُوا الْخَيْرَاتِ اى فاستبقوا الى الخيرات قياما بشكره. ميگويد نه در لجاج قبله كوشيد كه در نيكيها كوشيد و بآن شتابيد، بشكر آن كه قبله حق بقضا و توفيق يافتيد. و بدان كه وجوه خيرات كه كوشش در آن مى بايد و تحصيل آن از بنده در ميخواهد فراوانست. بعضى آنست كه خصوصا بنفس بنده مى باز گردد، و بعضى آنست كه از وى بدى گرى مى تعدى كند. اما آنچه بنفس بنده لازم است توبه است از معصيت، و صبر بر بلا و شدت، و شكر در نعمت و راحت، و استقامت در سرّ و علانيت و گزاردن فرايض و سنن بر وفق سنت و شرط شريعت، و آنچه از وى مى تعدى كند شفقت بردن است بر خلق خداى: گرسنه را سير كردن، و تشنه را آب دادن، و برهنه را پوشيدن، و اسير را رهايى دادن، و گم شده را براه باز آوردن، و امر معروف و نهى از منكر با خلق خدا بكار داشتن، و با ايشان بخلق نيكو زندگاني كردن، و ايشان را نيك خواستن. و اندرين خصال و معانى كه بر شمرديم اخبار و آثار فراوانست، و از جهت شرع مقدس ترغيب تمام است: منها ما روى عن النبى صلى الله عليه و آله و سلم، انه قال «ايها الناس توبوا قبل ان تموتوا، و بادروا بالاعمال الصالحة قبل ان تشغلوا، و صلوا الذى بينكم و بين ربكم تسعدوا، و اكثروا الصدقة ترزقوا، و امروا بالمعروف تحصنوا، و انهوا عن المنكر تنصروا.

و قال صلى الله عليه وآله وسلم عودوا المريض و اطعموا الجائع و اسقوا الظمان و فگوا العانى يعنى الاسير.  
و قال «انّ من موجبات المغفرة اطعام المسلم السغبان، من اطعم مؤمنا على جوع اطعمه الله يوم القيمة من ثمار الجنة، يجمع احدكم المال فيتزوج فلانة بنت فلان، و يدع الحور العين باللقمة و التمرة و الكسرة فان مهور الحور العين قبضات التمر و فلق الخبز.

و سئل ابن عباس اى الصدقة افضل؟ فقال قال رسول الله «افضل الصدقة الماء، اما رايت اهل النار ينادون بما استغاثوا اهل الجنة؟ افيضوا علينا من الماء.

و قال سراقه بن مالك بن جعشم سألت رسول الله عن الضالة من الإبل يعيش حياضى هل لى اجر ان اسقيها؟ قال نعم، فى كل ذات كبد حرى اجر و قال بعضهم كئا مع ابن عباس فى جنازة فرأينا جرّة ماء على ظهر الطريق، فقال اما انّ الله ينظر الى من وضع الماء على ظهر الطريق كل يوم طرفى النهار برحمة منه و رضوان.

و قال النبى صلى الله عليه وآله وسلم «ايما مسلم كسا مسلما ثوبا كان فى حفظ الله ما بقيت عليه منه خرقة.

أين ما تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللهُ جَمِيعاً ميگويد هر جا كه باشيد و بر هر قبله كه باشيد شما و اهل كتاب. روز قيامت الله شما را همگان بجمع آرد شمار و پاداش را، و مپنداريد كه من از انگيختن شما پس از مرگ شما عاجز آيم، كه من همه چيز را توانندهام و بهمه چيز رسنده. جاى ديگر ازين گشادهتر گفت فاستَيِّفُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى اللهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ.

قوله تعالى وَ مِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ الآية... اگر كسى گويد چه حكمت است كه در اين ده آيت سه جا يگه گفت فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ؟ جواب آنست كه هر جايى علتى مفرد است، و بيان علت را هر جاى همان حكم باز آورد. اول آنست. كه رب العالمين با پيغامبر اكرام كرد كه قبله پدر وى ابراهيم او را كرامت كرد، و مصطفى عليه السلام خود آن ميخواست و خشنودى و رضاء وى در آن بود چنانك گفت فُلُّوْا لَيْتَكُمْ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ...

ديگر علت آنست كه رب العالمين خبر داد. كه هر صاحب دعوتى را قبله است. كه روى بدان دارد، يعنى كه تو صاحب دعوتى اى محمد و مهتر پيغامبرانى، و كعبه قبله تست روى قبله خویش آر، و ذلك فى قوله: لِكُلِّ وَجْهَةٌ... الى قوله فَوَلِّ وَجْهَكَ. سديگر علت در تغيير قبله قطع جهت معاندانست و دفع خصومت ايشان.

و ذلك فى قوله لِنَأْتِيَ لِنَأْتِيَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ پس هر جايى فايده مجدّد است و علتى محكم، و ذكر آن علت را ذكر حكم، مكرر شد.

اما آنچه دو جا يگه باز آورد فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ... آن لطيفه نيكوست، يعنى كه بنده را در روى فرا قبله كردن دو حالت: يكي آنست كه آسان آسان باختيار و تمكّن خویش روى دل و تن هر دو فرا كعبه تواند كرد، اگر دور باشد و اگر نزديك. ديگر حال آنست كه قبله بر وى مشتبه شود يا مسافر باشد كه نماز نافله كند بر راحله، يا در حال روش، يا نماز خوف برابر دشمن در حال مسافه، بنده درين حال روى دل در كعبه آرد هر چند بظاهر از آن برميگردد. رب العالمين دو جا يگه باز گفت فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ تا هر جاى بر يك معنى دلالت كند و مروان را حثّ بود و الله اعلم.

قوله لِنَأْتِيَ لِنَأْتِيَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ قال المفسرون معنى الحجّة هاهنا الخصومة و الجدل، لا الدليل و البرهان كقوله تعالى قُلْ أُنْحَاكُمْ فِي اللَّهِ، ها أنتم هؤلاء حاجتكم فيما لكم به علمٌ لِئَحْجُوكُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ لا حُجَّةَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ كَلِمًا بِمعنى

المخاصمة و المجادلة، فسمّاها حجة لان المحتجّ بها يعدها حجة عند نفسه ميگويد تا هيچکس را از مردمان بر شما حجتی نبود. یعنی که فرماینده من باشم، و فرمان در قرآن، و تو فرمانبردار، کسی را بر تو حجتی نبود. آن گه گفت إَلاّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ إِنْ أَلَا رَا دُو وَجِهَ اسْت: یکی تحقیق که میگوید مگر کسی خود بستمکاری حجت جوید بر شما، چنانکه کافران قریش و جهودان، که قریش میگفتند محمد در دین خویش متحیر است و در کار خود فرو مانده، از قبله جهودان برگشت و قبله ما باز آمد، بدانست که ما بر حقایق، مگر بدین ما نیز باز گردد. و جهودان میگفتند محمد برای و هواء خود از قبله ما برگشت و میگوید که مرا فرموده اند. و دیگر وجه آنکه إَلاّ بِمَعْنَى لَكِنْ بُوْد، و در قرآن ازین بسیارست معنی آنست که ایشان که بر خویشان میستم کنند یعنی جهودان مترسید از ایشان و از من ترسید. وَ لِأَتَمَّ نِعْمَتِي عَلَيْكُمْ مَعْطُوفٌ اسْت بَر لِنَلَّا يَكُونُ مِيْگُوِيْدُ كَعْبِه قَبْلَه كَرْدَم شَمَا رَا تَا تَمَام كَنَم بَر شَمَا نِعْمَت خُوِيْش. وَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ گُوِيْد و مَگَر تَا شَمَا بَر رَاه رَاسْت مَانِيْد و بَر قَبْلَه اَبْرَاهِيْم، كَه بَر جِهودَان نَه نِعْمَت تَمَام كَرْدَم و نَه بَر رَاه رَاسْت مَانِدَنْد.

قال النبي لرجل أ تدرى ما تمام النعمة؟ قال و ما تمام النعمة؟ قال «النجاة من النار و دخول الجنة.»  
و قال على عليه السلام تمام النعمة الموت على الاسلام.

و فى رواية اخرى قال على «النعم ستة: الاسلام، و القرآن، و محمد و الستر، و العافية، و الغنى عما فى ايدى الناس»  
قوله تعالى كما أرسلنا الآية... تقديره و لاتم نعمتى عليكم كارسالى اليكم رسولا همچنانکه شما را پيغامبر فرستاديم و آن نعمت بر شما تمام كردم اين نعمت هم تمام كنم كه بر ملة حنيفى و قبله ابراهيم شما را بدارم. و رسول اينجا مصطفى است و آيات قرآن، ميگويد رسول ما قرآن بر شما ميخواند، وَ يُزَكِّيْكُمْ و شما را از كفر و شرك پاك ميكند، و بدینی ميخواند كه چون آن دين داريد و بر آن عمل كنيد كنتم از كياء عند الله عز و جل يعنى بنزدك الله پاك باشيد و هنرى و زكى.

اگر کسی گوید چونست که درین آیت تزکیت فرا پیش کتاب و حکمت داشت؟ و در آن كه رَبَّنَا وَ اَبَعَثْ فِيْهِمْ رَسُوْلًا تزکیت فا پس کتاب و حکمت داشت؟ جواب آنست که تزکیت همه از خداست اما بر دو ضرب نهاد یکی گواهی دادن است بنده را بطهارت دل و دین وی و پاکی وی از هر آلايش، و این کمال ایمانست و غایت معرفت، و ثمره تعلم کتاب و حکمت، و ابراهیم ع که در دعا تزکیت خواست در آن آیت این ضرب خواست، از بهر آن از کتاب و حکمت فایس داشت، که تا تعلم کتاب نبود این تزکیت حاصل نشود. دیگر تزکیت بدایت اسلام است از الله بیان احکام شرع، و از بنده پذیرفتن آن و عمل کردن بآن. و رتبت این تزکیت پیش از معرفت حقایق کتاب و حکمت است، و درین آیت اشارت باین تزکیت است از بهر آن فرا پیش داشت، و الله اعلم.

وَ يُعَلِّمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ... کتاب قرآن است و حکمت سنت مصطفى و بیان حلال و حرام و احکام قرآن و مواظب آن. وَ يُعَلِّمُكُمْ مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ من فرایضه و شرایعه و ما هو من صلاح دینکم و دنیاکم.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: لِكُلِّ وَجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّيْهَا...

الآية... قبله های خلق پنج است: یکی عرش، دوم کرسی، سوم بیت المعمور، چهارم بیت المقدس پنجم کعبه، عرش قبله حاملان است، کرسی قبله کروبیان است، بیت المعمور قبله روحانیانست، بیت المقدس قبله پیغامبران است، کعبه قبله

مؤمنانست. عرش از نور است، کرسی از زراست، بیت المعمور از یاقوت، بیت المقدس از مرمر، کعبه از سنگ. اشارتست به بنده مؤمن که اگر نتوانی که بعرش آیی و طواف کنی، یا بکرسی شوی و زیارت کنی، یا بیت المعمور شوی و عبادت کنی، یا بیت المقدس رسی و خدمت کنی، باری بتوانی که اندر شبانروزی پنج بار روی بدین سنگ آری که قبله مؤمنان است تا ثواب آن همه بیابی.

لِكُلِّ وَجْهَةٍ...

قال بعضهم الاشارة فيه ان كل قوم اشتغلوا عنا بشيء حال بينهم و بيننا، فكونوا انتم ايها المؤمنون لنا و بنا از روی اشارت میگوید هر قومی از ما روی بر تافتند و بدون ما با غیري الف گرفتند، و فرود از ما خود را دلارامی ساختند، و بدوستی پسندیدند. شما که جوانمردان طریقت‌اید، و دعوی دوستی ما کرده‌اید، دیده خود فرو گیرید از هر چه دون ماست، و همه فردوس برین باشد تا در متابعت سنت و سیرت مصطفی راست باشید، و حق اقتدا بآن مهتر عالم بتمامی بگذارید، که سیرت وی مهتر انبیا آن بود که چشم عزیز خود از همه کائنات فرو گرفت، و جز کف احدیت خود را پناهی ندید و تکیه گاهی نپسندید.

مردی که بر راه عشق جان آن به که بدون یار خود نگراید  
فرساید  
عاشق بره عشق چنان می‌باید

هر که درین متابعت درست آید شمع دوستی حق در راه وی بر افروزند، تا هرگز از جاده دوستی نیفتند، و الیه الاشارة بقوله فَأَتَّبِعُونِي يُحِبُّكُمْ اللَّهُ و هر روشی که بر جاده دوستی مستقیم گشت از آن سویها که قبله مترسمان است ایمن شد، یکی شوریده از سر حال خویش گوید:

گر نباشد قبله عالم مرا قبله من کوی معشوق است و بس  
این جهان با آن جهان و هر چه هست عاشقان را روی معشوق است و بس

حسین منصور قدس الله روحه اشارتی کرد بآن قبله‌های مترسمان، و گفت سلم المریدون الی کل ما یریدونه مریدان را بمرادهای ایشان در رسانیدند، و هر کس را با معشوق خود بنشانند. و حقیقت این کار آنست که همه خلائق دعوی دوستی حق کردند و هیچ کس نبود که نخواست که بدرگاه او کسی باشد.

هر که او نام کسی یافت از این درگه یافت ای برادر کس او باش و میندیش از  
کس

پس چون همه دعوی دوستی حق کردند ایشان را بر محك ابتلا زد تا ایشان را با ایشان نماید، بدون خود، چیزی دریشان انداخت و آن را قبله ایشان کرد تا روی بآن آوردند، در یکی مالی، در یکی جاهی، در یکی جفتی، در یکی شاهی، در یکی تفاخری، در یکی علمی، در یکی زهدی، در یکی عبادتی، در یکی پنداری. این همه در ایشان انداخت تا خلق بآن مشغول شدند، و هنوز کس حدیث او نکرد و راه طلب او از خلق خالی بماند.

ازینجا گفت سلطان طریقت بو یزید بسطامی قدس الله روحه مررت الی بابہ فلم ار ثم زحاما، لان اهل الدنيا حببوا بالدنيا، و اهل الآخرة حببوا بالآخرة، و المدعين من الصوفية حببوا بالاكل و الشرب و الكدية، و من فوقهم منهم حببوا

بالسمع و الشواهد. و ائمة الصوفية لا يحجبهم شيء من هذه الاشياء، فرأيت هؤلاء حيارى سکاری» بر ذوق این کلمات پیر طریقت گفت: مشرب می شناسم اما فاخوردن نمی یارم، دل تشنه و در آرزوی قطره می زارم، سقایه مرا سیری نکند که من در طلب دریابم، بهزار چشمه و جوی گذر کردم تا بو که دریا دریابم، در آتش غریقی دیدی من چنانم، در دریا تشنه دیدی من همانم، راست مانده متحیری در بیابانم، همی گویم فریاد رس که از دست بیدلی بفرمانم!

### النوبة الاولى

قوله تعالى: فَادْكُرُونِيْ مَرَا يَادْ كُنِيْدْ اُدْكُرْكُمْ تَا مَن شَمَا رَا يَادْ كَنَمْ وَ اشْكُرُوْا لِيْ وَ سِپَاسْ دَارِيْدْ مَرَا وَ اَزَادِيْ كُنِيْدْ وَ لَا تَكْفُرُوْنَ وَ دَر مَن نَاسِپَاسْ مَبِيْدْ.

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای ایشان که بگرویدید استعینوا یاری جویدید بالصبر وَ الصَّلَاةِ بشکیبایی و نماز إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ که الله با شکیبایان است.

وَ لَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِيْ سَبِيْلِ اللَّهِ مَكُوْبِيْدْ اَنْ كَسْ رَا كَه كَشْتَهْ شُوْدْ دَر رَاهْ خَدَايْ عَزْ وَ جَلْ اُمُوْتٌ كَه اِيْشَانْ مَرْدِگَانْدَنْدْ بَلْ اَحْيَاءُ مَرْدِگَانْ نَهَانْدْ كَه اِيْشَانْ زَنْدِگَانْدَنْدْ وَ لَكِنْ لَا تَتَشَعْرُوْنَ وَ لَكِنْ شَمَا نَمِيْدَانِيْدْ

وَ لَنْبَلُوْكُمْ وَ نَاجَارْ شَمَا رَا بِيَازْمَانِيْمْ بَشِيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ بَجِيْزِيْ اَزْ بِيْمْ وَ گَرَسَنْگِيْ وَ نَقْصٍ مِّنَ الْاَمْوَالِ وَ بَهْ كَاسْتَنْ اَزِيْنْ مَالِهَا وَ الْاَنْفُسِ وَ تَنْهَا وَ التَّمْرَاتِ وَ مِيُوْهَها وَ بَشَّرَ الصَّابِرِيْنَ وَ شَادْ كَنْ شَكِيْبَايَانْ رَا بَرِ فَرْمَانْ بَرْدَارِيْ مَن.

الَّذِيْنَ اِذَا اَصَابَتْهُمُ مُّصِيْبَةٌ اَنْ صَابِرَانْ كَه چُونْ بَايْشَانْ رَسْدْ رَسِيْدِنِيْ كَه اِيْشَانْ رَا دَشُوَارْ آيْدْ، قَالُوا گوِيْنْدْ اِنَّا لِلّٰهِ مَا اَنْ خَدَاوَنْدْ خُوِيْشِيْمْ وَ اِنَّا لِإِيْلِيْهِ رَاجِعُوْنَ وَ مَا بَا اَوْ شَدْنِيْ اِيْمْ وَ بَا وِيْ گَشْتِنِيْ.

اَوْ لِيْكَ اِيْشَانْ اَنْدَنْدْ عَلِيْهِمْ كَه بَرِيْشَانَسْتْ صَلُوَاتٌ مِّنْ رَبِّهِمْ دَرُوْدِها اَزْ خَدَاوَنْدْ اِيْشَانْ وَ رَحْمَةً وَ بَخْشَايِشْ اَوْ بَرِيْشَانْ وَ اَوْلِيْكَ هُمْ الْمُهْتَدُوْنَ وَ اِيْشَانْدَنْدْ كَه رَاسْتْ رَاهَانْدَنْدْ.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: فَادْكُرُونِيْ اُدْكُرْكُمْ... مصطفی گفت در تفسیر این آیت يقول الله عز و جل اذکرونی یا معشر العباد بطاعتی اذکرکم بمغفرتی الله میگوید عزّ جلاله رهیکان من: مرا طاعت دار باشید و بندگی کنید تا شما را بیامرزم. از اینجا

گفت مصطفی ص هر که خدای را عز و جل طاعت دارد و بندگی کند، و فرمانهای وی را پیش شود، از جمله ذاکرانست، اگر چه نماز نوافل و روزه تطوع و تلاوت قرآن کمتر کند. و هر که نافرمان شود و طاعت ندارد از جمله

فراموش کارانست، اگر چه نماز بسیار کند و روزه دارد و قرآن خواند، پس حقیقت ذکر طاعت داریست و حسن کردار، نه آراستن سخن و مجرد گفتار. مفسران در تفسیر این آیت همین معنی گفته اند در لفظهای مختلف، باتفاق

معانی فَادْكُرُونِيْ اُدْكُرْكُمْ مرا یاد دارید و یاد کنید بازادی کردن نیکو و پرستش پاک، تا یاد کنم شما را بپاداش نیکو، و افزونی نعمت. مرا یاد کنید در سرای محنت بزبان فاقت، از سر ذلت، بصدق و ارادت، بر بساط مجاهدت، تا من شما

را یاد کنم در سرای قربت، بزبان عنایت از سر رعایت، بصدق هدایت، بر بساط مکاشفت، مرا یاد کنید بر بساط خدمت، در ایام غربت، در مشاهده منت، بر ترک عادت، میان شرم و حرمت، تا من شما را یاد کنم بر بساط زلفت، در

ایام مشاهدت، میان انبساط و رؤیت، فاذکرونی بالطاعات اذکرکم بالمعافات، فاذکرونی بالموافقات اذکرکم بالکرامات، فاذکرونی بالدعاء اذکرکم بالعطاء، فاذکرونی فی النعمة و الرخاء اذکرکم فی الشدة و البلاء، فاذکرونی بقطع العلائق

اذکرکم بنعت الحقائق، فاذکرونی من حیث انتم، اذکرکم من حیث انا، و لذكر الله اکبر. قال الاصمعی رأیت اعرابیا

بالموقف يقول الهی! عجت اليك الاصوات بضروب اللغات، يسئلونك الحاجات، و حاجتى اليك ان تذكرنى عند البلاء اذا نسيتنى اهل الدنيا. و قال سفيان بن عيينه بلغنا ان الله سبحانه قال اعطيت عبادى مالوا عطيت جبرئيل و ميكائيل كنت قد اجزلت لهما، قلت اذكرونى اذكركم، و قلت لموسى قل للظلمة لا تذكرونى، فانى اذكر من ذكرنى، و ان ذكرى اياهم ان العنهم بموسى و حى آمد كه اى موسى ظالمان را گوى تا مرا ياد نکنند كه اگر ايشان مرا ياد کنند من ايشان را بطرد و لعنت ياد کنم، چنان كه چون مؤمنان مرا ياد کنند من ايشان را برحمت و مغفرت ياد کنم. سدى از اینجا گفت در تفسير آيت ليس من عبدى ذكر الله الا ذكره لا يذكره مؤمن الا ذكره بالرحمة و لا يذكره كافر الا ذكره بعذاب. و رسول خدای را پرسيدند كه از كارها چه فاضلتر و از كردارها چه نيكوتر؟ گفت أنك بميرى و زبانت تر باشد بذكر خدای عز و جل، آن گه گفت خبر كنم شما را كه بهترين اعمال شما و پذيرفته و پسندیده ترين آن بنزدك خداوند شما، و آنچه بهتر است از زر و سيم بصدقه دادن، و از جهاد كردن با دشمنان دين چيست؟ گفتند آن چيست يا رسول الله؟ گفت ذكر خدای عزّ و جلّ و از ذكرها هيچ چيز نيست فاضلتر از قرآن خواندن، خاصه در نماز چنانك مصطفى صلى الله عليه و آله و سلم گفت: «قراءة القرآن فى الصلاة افضل من القراءة بغير الصلاة و قراءة القرآن بغير الصلاة افضل من الذكر و الذكر افضل من الصدقة و الصدقة افضل من الصيام و الصيام جنة من النار، و لا قول الا بعمل، و لا قول و لا عمل الا بنية، و لا قول و لا عمل و لا نية، الا باصابة السنة».

ثم قال تعالى: وَ اشْكُرُوا لِي وَ لَا تَكْفُرُوا بشكر نعمت فرمود و از كفران نهی كرد، و هر چند كه از روى ظاهر هر دو يكسانست اما از روى معنى در جمع ميان اين دو كلمه فايده نيكوست، و آن آنست كه تا كسى را و هم نيفتد كه شكر نعمت بمقتضى امر مطلق يك بار بيش نيست، بل كه هر ساعتى و هر لحظتى شكر منعم واجب است، كه اگر شكر نكنى كفران باشد و اين منهى است كه ميگويد وَ لَا تَكْفُرُوا يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا... الآية... ميگويد اى گروندگان: استعِينُوا بالصَّبْرِ وَ الصَّلَاةِ يارى جوييد بر رستن از آتش، و رسيدن به پيروى بدو چيز بشكيبايى و بنماز كه در نماز شفا است و در شكيبايى فرج، مصطفى صلى الله عليه و آله و سلم گفت: الصَّبْرُ مفتاح الفرج، و فى الصَّلَاةِ شفاء»

و گفته اند در معنى آيت (استعينوا بالصبر على الصلوات) يارى جوييد بر تمحيص گناهان خویش، و كفارت آن بصير كردن در اداء فرائض و خاصه در نماز، كه آن باری گران است و كارى عظيم، چنانك رب العزة گفت وَ إِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِيَّاكَ عَلَى الْخَاشِعِينَ مصطفى ع معاذ جبل را گفت آن گه كه از وى سؤال كرد حدثنى بعمل يدخلى الجنة و لا اسألك عن شيء غيره

فقال صلى الله عليه و آله و سلم بخ بخ! لقد سألت عن عظيم و انه ليسير على من اراد الله بالخير، ثم قال «تؤمن بالله و اليوم الآخر و تقيم الصلاة و تعبد الله وحده لا تشرك به شيئا

پس بيان كرد كه صابران را چه ثواب است ايشان كه بار احكام شرع كشند، و فرائض حق گزارند، فقال.

إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ گفت من كه خداوندم با ايشانم بحفظ و رعايت و عنايت، اصحبهم و احفظهم و اتولاهم و امتعهم. وَ لَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتٌ الْآية... سبب نزول اين آيت آن بود كه روز بدر چهارده مرد مسلمان كشته شدند، شش از مهاجران بودند و هشت از انصار، مردمان ميگفتند ايشان را كه فلان مرد، و فلان مرد، نعيم دنيا از وى بگشت، رب العالمين گفت مگويد چنين! كه ايشان مردگان نه اند بلكه زندگانند بنزدك خداوند ايشان، شادان و نازان، طعام و شراب بهشت بى حساب بايشان ميرسد و لكن شما نميدانيد. مصطفى صلى الله عليه و آله و سلم گفت «ان



ارواح الشهداء فی اجواف طیر خضر تسرح فی ثمار الجنة و تشرب من انهارها، و تأوی باللیل الی قنادیل من نور معلقة بالعرش»

مرّ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم يوم احد علی مصعب بن عمیر و هو مقتول، فوقف علیه و دعا له، ثم قرأ من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه. ثم

قال صلی الله علیه و آله و سلم «انّ رسول الله يشهد انّ هؤلاء شهداء عند الله يوم القيمة فاتوهم و زروهم و سلّموا عليهم، فو الذي نفسی بيده لا يسلم عليهم احد الی يوم القيمة الا ردّوا علیه یرزقون من ثمار الجنة و تحفها.»

و قال صلی الله علیه و آله و سلم يعطی الشهيد ست خصال عند اوّل قطرة من دمه، یکفر عنه کل خطیئة، و یرى مقعده من الجنة، و یزوّج من الحور العین، و یؤمن من الفرع الاکبر و من عذاب القبر، و یحلی حلیة الايمان. و عن انس قال بعث النبی صلی الله علیه و آله و سلم سریة فقتلوا و انّ جبرئیل أتى النبی فاخبره انهم قد لقوا ربهم عز و جل فرضی عنهم و ارضاهم. قال انس کنا نقرأ آیا بلغوا قومنا انا قد لقینا ربنا فرضی عنا و ارضانا

اگر کسی گوید که این شهیدان اگر زندگانند و مرتزقان پس چونست که در جنت ایشان تصرف نیست، و زندگان را تصرف جنت باشد لا محاله؟ جواب آنست که نه هر که در جنت وی تصرف نیست مرده بود، نه بینی که مردم در خواب شود و در جنت وی تصرف نماند و وی مرده نیست؟ و کس باشد که در خواب چیزی بیند که از آن اندوهگین شود، و باشد که از خواب درآید و هنوز آن بقیة اندوه با وی بود، تا بدانی که در آن حال زنده است اگر چه متصرف نیست، همچنین ارواح شهدا جانز است که از اجسام ایشان مفارقت گیرد، و آن گه بنزدیک خداوند باشد نه مرده، پس ایشان را از این جهت مرده نباید گفت بلکه شهید باید گفت، از آنک وی بنزدیک خدای زنده است و روزی میخورد چنانکه گفت بَلْ اَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ و بجای خویش شرح آن بتامی گفته شود ان شاء الله.

وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ الْاَيَةَ... النون فيه للتأكيد، و اللام جواب قسم محذوف علی تقدير و الله لنبلوكم ای لنعاملكم معاملة المختبر، گفت با شما آن معاملات کنیم که کسی که آزمایش کند بشیءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ علی تقدير، شافعی گفت این خوف بیم دشمن است در غزا، و این گرسنگی روزه ماه رمضان است و این کاست از مال زکاة صامت، و این کاست از تن آزاد کردن بردگان، و این کاست از میوه صدقه خرما و انگور و گفته اند که جوع آن قحط است که اهل مکه را هفت سال رسیده بود. وَ نَقَصَ مِنَ الْاَمْوَالِ آن بود که مال و نعمت از دست ایشان بشد. وَ الْاَنْفُسِ بیماری و پیری و مرگ است. وَ الثَّمَرَاتِ مرگ فرزندان که فرزند را ثمره دل خوانند ذلك

فی قوله صلی الله علیه و آله و سلم «اذا مات ولد العبد قال الله لملائكته أ قبضتم ولد عبدی؟

فیقولون نعم. فیقول أ قبضتم ثمرة فؤاده؟ فیقولون نعم فیقول ما ذا قال عبدی؟ فیقولون حمدك و استرجع فیقول ابنوا لعبدی بیتا فی الجنة و سمّوه بیت الحمد.

و ابتلاء ایشان باین چند چیز از بهر آن بود که تا چون پسینیان شنوند زودتر به پذیرفتن دین و اتباع صحابه درآیند، که گویند اگر نه این دین حق بودی و حجت آن روشن ایشان برین بلاها و مصیبتها با این دین صبر نکردندی، پس آن ایشان را چون برهانی باشد، بدین حق در آیند و اتباع صحابه کنند. آن گه مصطفی را گفت وَ بَشَّرَ الصَّابِرِينَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا... ای مهتر! این شکیبایان را بر آن مصیبتها و محنتها بشارت ده، آنان که چون مصیبتی بایشان رسد گویند: إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ انا لله ای نحن و اموالنا لله عبیدا و ملکا، یفعل فیها ما یشاء وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ای

مقرون بالبعث بعد الموت فالله تعالى قادر عليه. انا لله اقرار است ببعث و نشور و ثواب و عقاب، که الله بآن قادر است و آن را توانا و بآن دانا.

قال النبي «من استرجع عند المصيبة جبر الله مصيبتته و احسن عقابه و جعل له خلفا صالحا يرضاه»

و قال ما من مسلم و لا مسلمة يصاب بمصيبة فذكر مصيبة و ان قدم عهدا فيحدث لها استرجاعا، انا احدث الله له و اعطاه مثل ثوابها يوم اصيب بها.

و قال عكرمة طفئ سراج النبي صلى الله عليه و آله و سلم فقال **إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** فليل يا رسول الله أ مصيبة هي؟ قال نعم! كل شيء يؤدي المؤمن فهو له مصيبة.

و قال اربع من كنّ فيه بنى له بيت في الجنة: المعتصم بلا اله الا الله لا يشك فيها، و من اذا عمل حسنة سرته و حمد الله عليها، و اذا عمل سيئة ساعته و استغفر الله منها، و اذا اصابته مصيبة قال **إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**.

پس ایشان را وعده داد که اگر در مصیبتها صبر کنند و جزع نکنند و استرجاع گویند، بر ایشانست از خداوند ایشان نه يك رحمت بلکه رحمتها، پس یکدیگر، ازین جهت صلوات بجمع گفت.

**أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ رَحْمَةٌ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ** و صلاة رحمت است و ثناء نیکو، و رحمت خداوند بر بندگان فراوانست و وجوه آن بسیار دعاء ایشان اجابت میکند، و بر طاعت اندک سپاس داری میکند، و روزی فراخ بایشان می‌رساند، و برکت در معاش و در زندگانی میکند، و در حال درماندگی و بیچارگی و بیماری و درویشی فریاد میرسد، و بر دشمنان نصرت میدهد، و توفیق طاعت و روشنایی معرفت و هدایت میدهد. اینست که رب العزة گفت **وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ** قیل هم المهتدون اليوم الى الحق و الصواب، و غدا الى الجنة و الثواب چون این آیت بر خواندی گفתי نعم العدلان و نعمت العلاوة، عنی بالعدلین اولئک علیهم صلوات من ربهم و رحمة، و بالعلوة قوله **وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ**

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: **فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ... الآية...** اینست یاد دوست مهربان، آسایش دل و غذاء جان، یادی که گوی است و انش چوگان، مرکب او شوق و مهر او میدان، گل او سوز و معرفت او بوستان، یادی که حق در آن پیدا، بحقیقت حق پیوسته از بشریت جدا، یادی که درخت توحید را آبشخورست دوستی حق مر آن را میوه و برست. اینست که رب العالمین گفت لا یزال العبد یذکرني و اذکره حتی عشقنی و عشقته. این نه آن یاد زبان است که تو دانی، که آن در درون جانست.

بو یزید روزگاری بر آمد که ذکر زبان کمتر کردی، چون او را از آن پرسیدند.

گفت عجب دارم ازین یاد زبان، عجبتر ازین کو بیگانه است، بیگانه چکند در میان، که یاد اوست خود در میان جان.

در قصه عشق تو بسی مشکلهاست من با تو بهم میان ما منزلهاست

عجبت لمن يقول ذکرت ربی فهل انسی فاذاکر ما نسیت.

آن عزیز وقت خویش در مناجات گوید: خداوندا! یادت چون کنم که خود در یادی و رهی را از فراموشی فریادی، یادی و یادگاری، و دریافتن خود یاری، خداوندا هر که در تو رسید غمان وی برسد، هر که ترا دید جان وی بخندید. بناتر از ذاکران تو در دو گیتی کیست؟ و بنده را اولیتر از شادی تو چیست؟ ای مسکین تو خود یاد کرد و یادداشت



وی چه شناسی! سفر نکرده منزل چه دانی! دوست ندیده از نام و نشان وی چه خبر داری؟  
 معبود خودی و عابد خویشتنی زیرا که برای خود کنی هر چه  
 کنی

اگر بجان خطر کی با خطر شوی، و گر روزی بکوی حقیقت گذر کنی وز انجا که سرست او را یاد کنی آن بینی که لا  
 عین رأی و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر»

يك بار بکوی ما گذر باید کرد در صنع لطیف ما نظر باید کرد  
 گر گل خواهی بجان خطر باید کرد دل را ز وصال ما خبر باید کرد

و فی بعض کتب اللّٰه عبدی! استدکرنی اذا جربت غیری انی خیر لك ممن سواى، بنده من چون دیگران را بیازمایی و  
 به بینی آن گه تو قدر ما بدانی، و حق ما بشناسی، یا چون نامهربانی ایشان بینی مهربانی و وفاداری ما دریابی، و  
 بدانی که ما بر تو از همگان مهربان تریم، و به کار آمده تر. عبدی أ لم اذکرك قبل ان تذکرنی بنده من يك نشان  
 مهربانی ما آنست که نخست ما ترا یاد کردیم، پس تو ما را یاد کردی، أ لم أحبک قبل ان تحبّنی نخست من ترا خواستم  
 پس تو مرا خواستی. عبدی! ما استحییبت منی اذ عرضت عنی و اقبلت علی غیری؟ فاین تذهب و بابی لك مفتوح و  
 عطائی لك مبدول این چنانست که گویند.

ترا باشد هم از من روشنایی بسی گردی و پس هم با من آبی

بعزّت عزیز که اگر يك قدم در راه او برداری هزار کرم ازو بتو رسد، منك یسیر خدمة و منه کثیر نعمة، منك قليل  
 طاعة و منه جلیل رحمة. و الیه اشار النبی صلی اللّٰه علیه و آله و سلم حکایة عن اللّٰه و عز و جل من ذکرنی فی نفسه  
 ذکرتہ فی نفسی، و من ذکرنی فی ملاء ذکرتہ فی ملاء خیر منهم و من تقرب الیّ شبرا تقربت الیه ذراعا، و من اتانی  
 مشیا أتیتہ هرولة و اشکروا لی و لا تکفروا گفته‌اند شکرت له شکر باشد بر دیدار نعمت و بر اعتبار افعال، و شکرته  
 شکرست بر دیدار منعم و بر مشاهده ذات، این شکر اهل نهایت است و آن شکر اصحاب بدایت. رب العالمین دانست که  
 معظم بندگان طاقت شکر اهل نهایت ندارند کار بریشان آسان کرد و شکر مهین ازیشان فرو نهاد.

نگفت و اشکرونی بل که گفت: و اشکروا لی یعنی که شکر نعمت من بجای آرید، و حق آن بشناسید، و انگه از شناخت  
 حق حق من بر مشاهده ذات من نومید شوید، که آن نه کار آب و گل است و نه حدیث جان و دل است، گل را خود چه  
 خطر و دل را درین حدیث چه اثر، هر دو فرا آب ده! و وصل جانان بخود راه ده!

تا کی از دون همتی ما منزل اندر جان کنیم رخت بر بندیم از جان قصد آن جانان کنیم  
 شاهد الا تخافوا از نقاب آمد برون سر بر آری خرقة بازان تا که جان افشان

کنیم

یا أَيُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا... هم نداست و هم شهادت، و هم تهنیت و هم مدحت، ندایی با کرامت، شهادتی با لطافت، تهنیتی بر  
 دوام، مدحتی تمام. اسْتَعِیْبُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلَاةِ بر ذوق علم صبر سه قسم است: بر ترتیب اصبروا و صابروا و رابطوا  
 اصبروا صبر بر بلاست، صابروا صبر از معصیت، رابطوا صبر بر طاعت. صبر بر بلا صبر محبانست، صبر از  
 معصیت صبر خانفانست، صبر بر طاعت صبر راجیانست. محبان صبر کنند بر بلا تا بنور فراست رسند، خانفان  
 صبر کنند از معصیت تا بنور عصمت رسند، راجیان صبر کنند بر طاعت تا بانس خلوت رسند. علی الجملة بنده را

بهمه حال صبر به، که رب العزة میگوید وَ أَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَكُمْ. و اگر صابران را از علو قدر و کمال شرف همین بودی که إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ تمام بودی که این منزلت مقربانست و رتبت صدیقان.

وَ لَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ... الآية... فاتتهم الحياة الدنیویه لكنهم و صلوا الى الحياة الأبدیة. چه زیانست ایشان را که از ذل دنیا باز رستند؟ چون بعز وصال مولى رسیدند؟

گر من بمرم مرا مگوئید که مرد      گو مرده بدو زنده شد و دوست ببرد

زنده اوست که بدوست زنده است نه بجان، هر که بدوست زنده شد اوست زنده جاودان.

پیر طریقت گفت: خداوندا هر که شغل وی تویی شغلش کی بسر شود؟ هر که بتو زنده است هرگز کی بمیرد؟ جان در تن گر از تو محروم ماند چون مرده زندانیست، زنده اوست بحقیقت کش با تو زندگانیست، آفرین خدای بر آن کشتگان باد که ملك میگوید زندگانند ایشان.

بَلْ أَحْيَاءٌ وَ لَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ رداء هیبت بر کتف عز ایشان و سایه عرش عظیم تکیه گاه انس ایشان، و حضرت جلال حق آرامگاه جان ایشان، فِي مَعَدِّ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ.

وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ... الآية... سنت خداوند عز و جل چنانست که هر آیت که بنده را در آن بیم دهد و سیاست نماید، هم بر عقب آن یا پیش از آن بنده را بنوازد و امید نماید، چنانکه درین آیت بنده را بذکر آن سیاسات و انواع بلیات باز شکست، پس آن گاه بشارت داد و بنواخت و گفت وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ و در اول آیت گفت إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ

سبحانه ما الطفه! و ارحمه بعباده! وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ... میگوید بیازمائیم شما را گاه بترس، و گاه به بیم، گاه بدرویشی، و گاه بگرسنگی، گاه بمصیبت ظاهر، و گاه باندوه باطن، آن بلاء ظاهر و آن مصیبت آشکارا خود آسان کاری است که گاه بود و گاه نه، چنانکه بلاء ابراهیم و بلاء ایوب علیه السلام، بلاء تمام اندوه باطن است که يك چشم زخم پای از جای بر نگیرد، و هر که او نزدیکتر و بدوستی سزاوارتر و وصال را شایسته تر اندوه وی بیشتر. چنانکه اندوه مصطفی که نه بر افق اعلی طاقت داشت و نه بر بسیط زمین قرار، چنانکه پروانه در پیش چراغ، نه طاقت آن که با چراغ بماند و نه چاره آنک از چراغ دور ماند! بزبان حال گوید:

در هجر همی بسازم از شرم خیال      در وصل همی بسوزم از بیم

پروانه شمع را همین باشد حال      زوال

در هجر نسوزد و بسوزد بوصال

آری هر که وصل ما جوید و قرب ما خواهد، ناچار است او را بار محنت کشیدن و شربت اندوه چشیدن، آسیه زن فرعون همسایگی حق طلب کرد و قربت وی خواست گفت ربّ ابن لی عندك بیتا فی الجنة خداوندا در همسایگی تو حجره خواهم که در کوی دوست حجره نیکوست، آری نیکوست و لکن بهای آن بس گرانست، گر هر چیزی بزر فروشند، این را بجان و دل فروشند، آسیه گفت باکی نیست و گر بجای جانی هزار جان بودی دریغ نیست. پس آسیه را چهار میخ کردند، و در چشم وی میخ آهنین فرو بردند، و او در آن تعذیب می خندید و شادمانی همی کرد. این چنانست که گویند.

هر جا که مراد دلبر آمد      يك خار به از هزار خرماست

بشر حافی گفت در بازار بغداد می گذشتم یکی را هزار تازیانه بزدند که آه نکرد، آن گاه او را بحبس بردند، از پی وی

برفتم پرسیدم که این زخم از بهر چه بود، گفت. از آنک شیفته عشقم. گفتم چرا زاری نکردی تا تخفیف کردند؟ گفت از آنک معشوقم بنظاره بود، بمشاهده معشوق چنان مستغرق بودم که پروای زاریدن نداشتم گفتم و لو نظرت الی المعشوق الاکبر و گر دیدارت بر دیدار دوست مهین آمدی خود چون بودی؟ قال فزَعَقَ زَعَقَةً وَ مَاتَ نَعْرَهُ بَزْدٍ وَ جَانِ نَثَارِ اِیْنِ سَخْنِ کَرْدِ. آری چون عشق درست بود بلا برنگ نعمت شود. دولتی بزرگ است این، جمال معشوق ترا بخود راه دهد تا در مشاهده وی همه قهری بلطف بر گیری، و لکن:

زان می‌نرسد بنزد تو هیچ خسی در خوردن غمهای تو مردی باید!

### النوبة الاولى

قوله تعالى: إِنَّ الصَّفَا وَ المَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ صفا و مروه از نشانه‌های ملت الله است، فَمَنْ حَجَّ البَيْتَ هر که قصد و آهنگ خانه کند أو اعْتَمَرَ یا بزیارت خانه شود، فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ برو تنگی نیست، أَنْ يَطُوفَ بهما که طواف کند میان آن هر دو، وَ مَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا و هر که از طوع و خواست دل خویش کاری کند فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ الله سپاس دارست و پاداش ده بکردار خلق، دانا

إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ ایشان که پنهان میدارند ما أَنْزَلْنَا آنچه ما فرو فرستادیم مِنَ البَيِّنَاتِ از پیغامهای روشن و نشانه‌های پیدا وَ الهُدَى و راه نمونی، مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ پس آنک ما آن را پیدا کردیم مردمان را، فِي الْكِتَابِ در نامه خویش أَوْلَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ ایشان آنند که الله لعنت میکند بریشان وَ يَلْعَنُهُمُ اللّٰعِنُونَ و بایشان میرسد لعنت لعنت گران.

إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مگر اینان که توبت کردند، وَ أَصْلَحُوا و تباه کرده راست کردند، وَ بَيَّنُّوا و پنهان کرده پیدا کردند، فَأَوْلَئِكَ أُوْتِبُ عَلَيْهِمُ ایشان آنند که ازیشان توبه پذیرم، وَ أَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ و منم خداوند توبه پذیر بخشاینده مهربان. إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا ایشان که کافر شدند بخدای خویش وَ مَاتُوا وَ هُمْ كُفَّارٌ و بمردند و ایشان بر کفر خویش بودند، أَوْلَئِكَ عَلَيْهِمُ لَعْنَةُ اللَّهِ ایشانند که بریشانست لعنت خدا وَ المَلَائِكَةُ و لعنت فریشتگان وى وَ النَّاسُ أَجْمَعِينَ و لعنت راه راستان مردمان همه، خَالِدِينَ فِيهَا جاویدان در آتش ایشانند لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ سبِكَ نکنند ازیشان عذاب هرگز و لَا هُمْ يُنظَرُونَ و نه در ایشان نگرند.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: إِنَّ الصَّفَا وَ المَرْوَةَ صفا سنك سپید سخت باشد یعنی صافی که در آن هیچ خلطی نبود از خاك و گل و غیر آن، و مروه سنگی باشد سیاه و سست و نرم که زود شکسته شود. و گفته‌اند آدم و حوا چون آنجا رسیدند آدم بکوه صفا فرو آمد و حوا بکوه مروه پس هر دو کوه را بنام ایشان باز خواندند، صفا از آن خواندند که آدم صفی آنجا فرو آمد، و مروه از آن گفت که مرأة یعنی جفت آدم آنجا فرو آمد. مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ ای متعبّداته التي اشعرها الله، ای جعلها اعلاما لنا. شعائر الله اعلام دین حق باشد و نشانه‌های ملت حنیفی، امّا اینجا مناسك حج میخواید، فکانه قال «انّ الطواف بالصفَا وَ المروة من اعلام دین الله و مناسك حجّه» طواف کردن میان صفا و مروه از مناسك حج است و از ارکان آن، و این طواف آنست که علما آن را سعی خوانند، مصطفى ع گفت: «انّ الله كتب عليكم السعي كما كتب عليكم الحج»

و قالت عائشة «لعمري ما حج من لم يسع بين الصفا و المروة» لانّ الله سبحانه يقول إِنَّ الصَّفَا وَ المَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ و مصطفى ع چون برابر صفا رسید این آیت برخواند آن گه گفت ابدأ بما بدأ الله به فبدأ بالصفَا و رقی علیه، حتی اذا رأى البيت مشى، حتی اذا تصوبت قدماه فى الوادى سعی.

ابن عباس قومی را دید که میان صفا و مروه طواف میکردند، گفت این سنت مادر اسماعیل است که چون اسماعیل گرسنه و تشنه شد و وی تنها بود و کس از آدمیان حاضر نه، و طعام و شراب نه، برخاست و بکوه صفا بر شد و روی در وادی کرد، تا خود هیچکس را ببیند، هیچکس را ندید فرو آمد، چون بوادی رسید گوشه درع بر گرفت و بشناخت، و گرم برفت تا بر مروه رفت، در نگرست کس را ندید، دیگر باره فرو آمد قصد صفا کرد، تا هفت بار چنین بگشت، پس رب العالمین برکات قدم وی را و متابعت سنت وی را آن طواف بر جهانیان فرض کرد تا بقیامت.

فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ... معنی حج و عمره زیارت کردن خانه کعبه را، و قصد آن داشتن. میگوید هر که حج کند یا عمره فلا جناح علیه أن يطوف بهما بر وی تنگی نیست که میان صفا و مروه سعی کند. تشدید در طاء از اخفاء تاء است در طاء، اصل آن يتطوف است. و اصل قصه آنست که در زمان جاهلیت مردی و زنی در کعبه شدند بفاحشه‌ای، و نام مرد اساف بن یعلی بود و نام زن نائلة بنت الدیک، هر دو را مسخ کردند، پس عرب ایشان را بیرون آوردند، و عبرت را یکی بر صفا نهادند و یکی را بر مروه، تا خلق از اطراف میآمدند و ایشان را میدیدند. روزگار بریشان دراز شد، و پسینیان با ایشان الف گرفتند، چشمها و دلها از ایشان پر شد، شیطان بایشان آمد و گفت که پدران شما اینان را می‌پرستیدند، و ایشان را بر پرستش آنان داشت. روزگار دراز در زمان فترت و جاهلیت، پس چون الله تعالی رسول خود را به پیغام بنواخت، و اسلام در میان خلق پیدا شد، قومی از مسلمانان که در جاهلیت دیده بودند که آن دو بت را می‌پرستیدند، تحرّج کردند از سعی کردن میان صفا و مروه، ترسیدند که در چیزی افتند از آنکه در زمان جاهلیت در آن بودند.

الله تعالی این آیت فرستاد که سعی کنید، و آن حرج که ایشان میدیدند از ایشان بنهاد.

اگر کسی گوید که چون فرمود که حج و عمره از شعائر الله، دیگر فرمود فلا جناح علیه ان يطوف بهما؟ می‌گویم که بر صفا اساف بود و بر مروه نائله و آن دو بت بود، و بعضی گفته‌اند که دو کس بودند مردی و زنی زانیان و اکنون از چهار رکن حج یکی سعی است، بمذهب شافعی و مالک و احمد، و ترک آن روا نیست و هیچ چیز بجای آن نایستد. اما بمذهب بو حنیفه سعی از واجبات حج است نه از ارکان آن، و قربان بجای آن بیستد. و دلیل شافعی خبری است که مصطفی ع گفت «اسعوا فان الله كتب عليكم السعی».

«و من يطوع خيرا» قراءه حمزة و کسای «من يطوع» بیا و جزم است اصل آن يتطوع میگوید هر که بیرون از فرائض عملی کند و طاعتی آرد و تقربی نماید بطواف کردن گرد خانه کعبه یا بنماز نوافل، خدای عز و جل از وی بپسندد و سپاس داری کند و بدان پاداش دهد.

فإن الله شاکرٌ عَلِيمٌ شاکر نامی است از نامهای خداوند عز و جل، و معنی این نام آنست که از بنده طاعت خرد پذیرد و آن را بزرگ کند و عطاء خود بسیار دهد و آن را اندک شمرد. از اینجا گفته‌اند دابة شکور چارپایی که علف اندک خورد و زود فربه شود، نه بینی که خدای عز و جل این همه نعمت راحت و انواع لذات و شهوات در دنیا بر بندگان خود ریخت، آن گه آن را چیزی اندک خواند و گفت «قل متاع الدنيا قليل» و در عقبی آن همه کرامت و نواخت که در بهشت دوستان را داد آن را غرفه خواند و گفت أولئک یجزون العرفة بما صبروا و طاعات بنده و اعمال وی چون باز گفت اگر چه اندک است و ناچیز آن را بسیار خواند و بر وی ثنا کرد و گفت و الذاکرون الله كثيرا و الذاکرات اینست معنی شاکر در نامهای خداوند عز و جل گناه بزرگ از بنده در گذارد، و طاعت خرد بزرگ کند، و عطاء بزرگ خود اندک

شمرد سبحانه ما اكرمه بعباده و الطفه! إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ مَا أَنزَلْنَا... الآية... عموم این آیت دلیل است که هر آن کس که علم پنهان کند و از اهل خویش باز گیرد مستوجب عقوبت گردد.

و بهذا قال النبي «من سئل عن علم فكتمه ألجمه الله بلجام من نار» و این معنی منافی آن خبر نیست که مصطفی گفت: «واضع العلم في غير اهله كالمانع اهله»

که این مخصوص است بنا اهل، که در شر استعانت بعلم کند و حق آن بنشناسد، و حرمت آن ندارد، و این علم به نزدیک الله کمتر از دنیا نیست که مصطفی ع گفت: «عرض حاضر یاکل منها البرّ و الفاجر»

جز آنکه در شرع از سفیه که انفاق آن نه بر وجه خویش کند منع کنند فذلك فی قوله تعالى وَ لَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ... الآية إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ... الآية مفسران گفتند اینان علما و رؤسای جهودان اند چون کعب اشرف و ابن صوری و کعب اسید و امثال ایشان. میگوید ایشان که پنهان کردند آنچه ما از آسمان فرو فرستادیم مِنَ الْبَيِّنَاتِ از آنچه روشن کردیم، و در توریة بیان آن فرستادیم از حلال و حرام و حدود و فرائض و رحم.

وَ الْهُدَى صفت و نعت مصطفی ع، و اثبات نبوت وی. و يقال البَيِّنَاتِ مشار بها الى الآيات المنزلة، و الهدى الى ما يستدل به من الامارات.

مِنْ بَعْدَ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ پس از آنک بنی اسرائیل را در کتاب توریة این همه روشن کردیم ایشان پنهان میکنند. أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ معنی لعنت راندن است و دور کردن از رحمت و خیر خویش، میگوید بریشان دو لعنت است یکی لعنت حق دیگر لعنت خلق لعنت حق آنست که ایشان را براند و از رحمت خود دور کند، و لعنت خلق آنست که از خدای عز و جل خواهند تا ایشان را از بر خویش براند و از رحمت خود دور کند. و لعنت خلق آنست بآنکه گویند اللهم العنهم و خلاف است میان علما که این لاعنان که اند؟ قومی گفتند فریشتگانند، ابن عباس گفت كلّ شيء الا الجن و الانس. حسن گفت «عباد الله اجمعون» ضحاک گفت «ان الكافر اذا وضع في حفرة قيل له من ربك؟ و من نبيك؟ و ما دينك؟ فيقول لا ادرى فيقال لا دريت ثم يضرب ضربة بمطرقة، فيصيح صيحة يسمعا كل شيء الا الثقلين فلا يسمع صوته شيء الا لعنه، فذلك قوله وَ يَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ و قال ابن مسعود هو الرجل يلعن صاحبه فترفع اللعنة في السماء ثم تتحدر فلا تجد صاحبها الذي قيل له اهلا لذلك و لا المتكلم بها اهلا لها، فتتعلق فتقع على اليهود. و قال مجاهد اللاعنون البهائم تلعن عصاة بنى آدم اذا اسنت السنة و امسك المطر، قالت هذا بشوم بنى آدم و انما قال «اللاعنون» لانه وصفها بصفة العقلاء كقوله تعالى وَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ رَأَيْتُهُمْ لِي ساجدين إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا الآية... مگر قومی که توبه کنند ازین جهودان و از شرك بايمان آیند و از معصیت باطاعت گردند. وَ أَصْلَحُوا و دلهای کژ کرده و تباه کرده راست کنند، و با راه آورند، و سرهای خود با حق آبادان دارند وَ بَيَّنُّوا و صفت و نعت مصطفی که پوشیده میداشتند آشکارا کنند، و بر خلق روشن دارند فَأُولَئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ ایشانند که ایشان را میباز پذیرم و از گناهشان در گذرم و بیامرزم، و من خداوند باز پذیرنده و مهربانم از من بخشایندهتر و مهربانتر کس نیست بر بندگان.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ مَاتُوا وَ هُمْ كَفَّارًا الآية... ایشان که کافر میرند لعنت خدای بر ایشان است و لعنت فریشتگان، و همه مردمان، اگر کسی گوید اهل دین ایشان لعنت نکنند بر ایشان پس چرا همه مردمان گفت؟ جواب آنست که این در قیامت خواهد بود، که اول خدای عز و جل بر کافران لعنت کند پس فریشتگان پس همه مردمان، و ذلك فی قوله يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُم بِبَعْضٍ وَ يَلْعَنُ بَعْضُكُم بَعْضًا و روا باشد که تخصیص درین عموم شود و مؤمنانرا خواهد، تا هم در دنیا

لعنت کنند بر ایشان و هم در عقبی. و قال السدی لا يتلاعن اثنان مؤمنان و لا کافران فيقول، احدهما لعن الله الظالم، الا وجبت تلك اللعنة على الكافر لانه ظالم. خالدين فيها جاويد در آن لعنت‌اند در میان آتش یعنی که همیشه از رحمت و خیر دورند و بعذاب نزدیک، که هرگز آن عذاب از ایشان بردارند و سبک نکنند، و مهلت ندهند که باز آیند عذری خواهند، و دریشان خود ننگرند و نه خازنان سخن ایشان را جواب کنند و نه فریاد رسند.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى إِنَّ الصَّافَا وَ الْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ الْآيَةَ...

اشارتست بصفوة دل دوستان در مقام معرفت، و مروه اشارتست بمروت عارفان در راه خدمت.

میگوید آن صفوت و این مروت در نهاد بشریت و بحر ظلمت از نشانه‌های توانایی و دانایی و نیک خدایی الله است. و الیه الاشارة بقوله تعالى يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ پس نه عجب اگر شیر صافی از میان خون بیرون آرد، عجب آنست که این دریتهم در آن بحر ظلمت بدارد، و جوهر معرفت در صدف انسانیت نگه دارد.

حکایت کنند که ذو النون مصری مردی را دید که ظاهری شوریده داشت گفت دلم او را میخواست و بولایت وی گواهی میداد، اما نفس من او را می‌نخواست و می‌نپذیرفت، ساعتی درین اندیشه بودم میان خواست دل و ردّ نفس. آخر آن جوانمرد بمن نگرست یا ذو النون الذر وراء الصدف، گفت صدف انسانیت را چه بینی؟ آن در بین که در درون صدف است آری چنین است و لکن میدان که نه در هر صدفی درو گوهر بود، چنانکه نه در هر شاخی میوه و ثمر بود، نه در هر چاهی یوسف دلبر بود، نه بر هر کوهی موسی انور بود، نه در هر غاری احمد پیغامبر بود، نه در هر دلی یاد دوست مهربان بود، نه در هر جانی مهر جانان بود، دلی که درو یاد الله بود در کنف رعایت و در خدد حمایت معصوم بود، جانی که درو مهر جانان بود در بحر عیان غرقه نور بود، اینست که آن عزیز روزگار گفت قلوب المشتاقين منورة بنور الله، و اذا تحرك اشتياقهم اضاء النور ما بين السماء و الارض، فيعرضهم الله على الملائكة، فيقول هؤلاء المشتاقون اليّ، اشهدكم اني اليهم اشوق، و قيل من اشتاق الى الله اشتاق اليه كل شيء. قال بعض المشايخ انا ادخل السوق و الاشياء تشتاق اليّ و انا عن جميعها حرّ. و اعجب من هذا ما حكى عن محمد بن المبارك الصوري قال كنت مع ابراهيم بن ادهم في طريق بيت المقدس، فنزلنا وقت القيلولة تحت شجرة رمانة، فصلينا ركعات فسمعت صوتا من اصل الرمانة يا ابا اسحاق، اكرمنا بان تأكل منا شيئا، فطأطأ ابراهيم رأسه فقال ثلث مرّات. ثم قال يا محمد كن شفيعا اليه ليتناول منا شيئا، فقلت يا ابا اسحاق لقد سمعت، فقام و اخذ رمانتين، فاكل واحدة و ناولني الأخرى، فاكلتها و هي حامضة و كانت شجرة قصيرة. فلما رجعنا مررنا بها، فاذا هي شجرة عالية و رمانها حلو و هي تثمر في كلّ عام مرتين، و سموها رمان العابدين و ياوى الى ظلّه العابدون.

### النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ خدای شما خدائست یکتا یگانه، لا إله إلا هوَ نیست خدا جز او الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ فراخ بخشایش مهربان، إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ در آفرینش آسمانها و زمین و اِخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ و در شد آمد شب و روز، وَ الْفَلَکِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ و کشتی که میرود در دریا بما يَنْفَعُ النَّاسَ بآنچه مردمان را بکار آید و ایشان را در جهان ایشان سود دارد و ما أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ و در آنچه الله می‌فرو فرستد از آسمان از آب، فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا تا زنده میگرداند بآن آب زمین را پس از مردگی آن، وَ بَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ و در آنچه بپراکند در



زمین از هر جنبه که هست، و تَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ و در گردانیدن بادهای هر سوی، و السَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ و در میغ بداشته و روانیده میان آسمان و زمین، لآیاتِ نشانهاست روشن پیدا، در آنچه گفتیم لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ آن گروهی را که خرد دارند در یابند.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: وَ إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ... الآية... ابو صالح روایت کرد از ابن عباس، که این آیت و سوره الاخلاص بیکبار فرو آمدند.

آن گه که مشرکان قریش از مصطفی درخواستند. تا خدای را عز و جل صفت کند و نسبت وی گوید. گفتند یا محمد انسب لنا ربك، فانزل الله عز و جل سوره الاخلاص و هذه الآية.

کافران را عجب آمد چون این شنیدند که ایشان سبید و شصت بت در کعبه نهاده بودند و ایشان را معبودان خود ساخته، گفتند این سبید و شصت معبود کار این يك شهر راست می‌توانند داشت، چگونه است اینك محمد میگوید که معبود همه جهان و جهانیان خود یکی است، پس گفتند نهمار دروغی که اینست! و شگفت کاری! رب العالمین جای دیگر جواب ایشان داد و گفت پیغامبر من این نه آیین نو است که تو آوردی یا خود تو گفتی که خدا یکی است، که پیغامبران گذشته همین گفتند، و باین آمدند و رفتند، و پیغام گزارند، که معبود جهانیان یکی است یگانه و یکتا. و ذلك فی قوله تعالى وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ اهل تفسیر در اشتقاق اسم اله و در تفسیر آن وجوه فراوان گفته‌اند، و ما از آن دو وجه اختیار کرده‌ایم: یکی آنست که الاله من یوله الیه فی الحوائج، ای یفزع الیه فی النوائب.

آله آنست که بندگان و رهیگان نیازها بدو بردارند، و حاجتها از وی خواهند، و در بلاها و شدتها پشت با وی دهند و در وی گریزند، و الله بفضل خود شغل همه کفایت کند و کار همه راست گذارد، و دعاء همه بنیوشد. قال بعضهم لو رجعت الیه فی اول الشدائد لا مذک الله بفنون الفوائد، لکنک رجعت الی اشکالک فزدت فی اشغالك اگر بنده هم از اول که وی را نکبت رسد بهمگی بوی باز گردد و داروی درد خویش از جای خود طلب کند، بمراد رسد و شفا یابد. لکن بامثال و اشکال خویش گرایید، و از منبع عجز قوت طلبید، لا جرم در شغل خود بیفزاید، و دردش مضاعف شود.

حکایت کنند که یکی کنیزکی داشت و بفروخت دلش در بند وی بماند، پشیمان شد شرم داشت که سرّ خود بر خلق گشاید، حاجت خود بر کف خویش نبشت و بر آسمان داشت گفت بار خدایا! کریم! فریاد رسا! تو خود دانی که در دلم چیست! هنوز این سخن تمام ناگفته که مشتری کنیزک با کنیزک هر دو بدر سرای آمده و میگوید رأیت فی منامی ان البایع ولیّ من اولیاءنا تعلق قلبه بها، فان رددتها علیه بلا ثمن ادخلناک الجنة، قال و انی اثرت الجنة علیها.

قول دیگر آنست که آله از لاه گرفته‌اند، عرب گوید لاهت الشمس اذا علت، آفتاب را الاله گویند از آنک بالا گیرد و به قال الشاعر: و اعجلنا الالاهة ان تغیبا پس معنی آله آن باشد که او خداوندی است بر مکان عالی، و قدر او متعالی، و فراوانی از آیات و اخبار که اشارت بعلو و فوقیت الله دارد برین قول دلیل است، و معطل اینجا عمری که خوار و دلیل است.

«لا إله إلا هو» مصطفی علیه السلام گفت «لا اله الا الله» کلید بهشت است، و بنده هر گه که این کلمه بگوید درهای بهشت در درون وی گشایند، تا هر لختی نو کرامتی و دیگر راحتی بجان وی میرسد. مصطفی ازینجا گفت: «من احب»

ان يرتفع في رياض الجنة فليكثر ذكر الله»

گفت هر که خواهد تا امروز نقدی بهشت خداوند عز و جل بچشم دل به بیند و فردا بچشم سر، و در مرغزار آن بخرامد و بیدار آن برآساید، ایدون باید که ذکر خداوند بر زبان خویش بسیار راند. و معلوم است که سر همه ذکرها کلمه لا اله الا الله است، و مصطفی ع کسی را دید که میگفت

«اشهد ان لا اله الا الله» فقال «خرج من النار»

گفت از آتش رستگاری یافت، و هر که از آتش برست لا بد به بهشت پیوست، چون رسیدن به بهشت و رستن از آتش در کلمه «لا اله الا الله» بست، پس این کلمه چون عوضی است آن را، و بهشت را چون بهایی، مصطفی ع ازینجا گفت: «ثمن الجنة لا اله الا الله»

و از فضائل این کلمت یکی آنست که مصطفی ع گفت «ما شيء الا بينه و بين الله حجاب الا قول لا اله الا الله كما ان شفئك لا يحجبها شيء كذلك لا يحجبها شيء حتى تنتهي الى ربها، فيقول لها اسكني فنقول يا رب كيف اسكن، و لم تغفر لقانلي؟ فيقول و عزتي و جلالى ما اجرينك على لسان عبدى و انا اريد ان اعدبه»

و عن انس بن مالك قال قال رسول الله «ان ربي يقول نوري هداى، و لا اله الا هو كلمتى، و انا هو، فمن قالها ادخلته حصنى، و من ادخلته حصنى فقد امن». و روى موقوفا على انس، و زاد فيه و «القرآن كلامى» و منى خرج.

«الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ» اسمان رقیقان، احدهما ارق من الآخر، این هر دو نام بخشایش و مهربانی و رحمت راست، و رحمن بلیغتر است و تمامتر، که همه انواع رحمت در ضمن آنست، چون رأفت و شفقت و حنان و لطف و عطف. ازینجاست که نام خاص خداوند است و مطلق او را سزاست، و کس را درین نام با وی انبازی نیست، ابن عباس گفت در تفسیر هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا لَيْسَ احَدٌ يَسْمِي الرَّحْمَنَ غَيْرَهُ جَلَّ و علا، و خبر درست است از مصطفی حکایت از خداوند که گفت «انا الرحمن خلقت الرحم و شققت لها اسما من اسمى.»

این خبر دلیل است که فعل خداوند عز و جل از نام وی مشتق است، نه اسم از فعل مشتق، چنانکه خالق و باعث و امثال آن، اسم بر فعل سابق است نه فعل بر اسم، خالق نام شد که بیافرید خلق را، بلکه گویند از آن بیافرید که خالق بود، و مخلوق را خلاف اینست که اسم وی از فعل مشتق است. تا رحمت نکند او را رحیم نگویند، عن اسماء بنت يزيد عن النبي صلى الله عليه و آله و سلم قال في هاتين الآيتين. اسم الله الاعظم و الهكم اله واحد لا اله الا هو الرحمن الرحيم، الم، الله لا اله الا هو الحي القيوم ان في خلق السماوات و الأرض... الآية... ابن عباس گفت چون این آیت از آسمان فرود آمد که وَ إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ كَافِرَانِ كَفْتَنَدِ ان محمدا يقول و الهكم اله واحد فليأتنا بأية ان كان من الصادقين. محمد میگوید خدا یکی است اگر چنانست که میگوید تا نشانی نماید ما را و حجتی آرد که بر راستی وی دلالت کند، پسر رب العالمین این آیت فرو فرستاد که «ان في خلق السماوات و الأرض...»

هر چه درین آیت گفت همه نشانه‌های کردگاری و یکتایی خداوندست عز و جل، در هر چیزی نشان نیست و در هر نشانی از لطف وی برهان نیست، در کرد وی قدرت پیدا، و در نظام آن حکمت پیدا، و در لطافت آن علم پیدا، و در قوام آن کمال و کفایت پیدا. اول در آسمان نگر که چون برداشت، و بی ستون بر هواء قدرت برداشت رفع سمکها فسویها، سمکی بدان بزرگی بر هواء بدان نازکی، ازین عجبت هر هوایی بدان لطیفی چون بردارد باری بدان کثیفی، ازین طرفه‌تر آن میغ گرانست که معلق بر باد بزانت، میغ بی چشم میگرد، باد بی‌پر میبرد رعد بی‌جان می‌نالد، اینست لطافت و

حکمت، اینست زیبایی صنعت و کمال قدرت، آسمانی بیاران گریان، بر وی چرخ گردان، باد از وی خیزان، هزاران چراغ در وی درخشان، همه بر پی یکدیگر پویان، و بی زبان خالق را تسبیح گویان «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ»، گاه پوشیده بخلالی از میغ، گاه سبز و درخشان چون روی تیغ، دو چراغ دیگر در وی فروزان، یکی سوزان یکی گدازان، عمر نوردان و هنگام سازان، گیتی را شمار، و روزگار را طومار، یکی شب آرای، یکی روز افروز، یکی شتابنده چون هزیمتی، یکی گران رو چون نو آموز. دیگر آیت، زمین است که هر کس را در آن وطن، و هر چیز را در آن سکن، زنده را مادر، و مرده را چادر، بار زنده میکشد، و عوراء مرده می‌پوشد، شادروانی از گرد کرده، و بر روی آب بداشته، هر دو دشمن یکدیگر آن گه هر دو دل بر هم نهاده، و تن فراهم داده، نه گرد را از آب زیانی، نه آب را از گرد نقصانی.

زمین بر روی آب همچون کشتی بر روی دریا، و کشتی را از حشو ناگزیرست تا گران گردد و موج که زیر آن خیزد آن را به نگرداند، همچنین کوه‌های بلند در زمین او کند چنانک گفت «وَ جَعَلْنَا فِيهَا رَاسِي شَامِيَاتٍ» تا زمین بوی گران شد، و بر آب آرام گرفت هر که در عالم بنا کرد از آب ننگه داشت، بنا را بارامش پیوند کرد، که جنبش بنا اساس را منتقض گرداند، و آب چون بر پی رود بنا را تباہ کند، صانع قدیم حکیم پس عالم بر آب نهاد، و سقف وی گردان آفرید، تا بدانی که صنع وی بصنع کس نماند. آیت دیگر تاریکی شب است و روشنایی روز، این تاریکی از آن روشنایی پدید کرد، و آن روشنایی ازین تاریکی برآورد، و هر دو بر پی یکدیگر داشت. چنانک گفت «جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً» آن گه شب تاریک را بماه منور کرد، و روز روشن را بچراغ خورشید مطهر و معطر تا آنچه در شب بر بنده فائت شود بروز بجای آرد، و آنچه در روز فائت شود بشب بجای آرد، و خدای را عز و جل در آن بستاید و از وی آزادی کند، اینست که الله گفت: «لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يَدَّكِرَ أَوْ أَرَادَ شُكُورًا».

آیت دیگر کشتی است بر روی دریا وَ الْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ، دریا از بهر آدمی نرم شده و منفعت خلق را رام کرده، تا کشتی بروی آسان رود، و بآب فرو نشود، و ملاح هدایت یافته تا باد راست از کژ بشناخته، و ستاره را آفریده تا وی را راهبر و دلیل شده. اگر نه رحمت خداوند بودی و مهربانی وی بر بندگان و ساختن کار و اسباب معیشت، لختی چون فراهم نهاده و در هم بسته در آن موجهای چون کوه کوه چون برفتی؟ یا خود چون بماندی؟ لکن برحمت خود آن دریاها مسخر کرد و بساخت آدمیان را، و زیر کشتی روان ساخت تا بفرمان خالق هر جا که آدمی بخواهد کشتی میرود و منفعت میگیرد، اینست که رب العزة منت نهاد بر بندگان و گفت اللهُ الَّذِي سَخَّرَ لَكُمْ الْبَحْرَ لَتَجْرِيَ الْفُلُكُ فِيهِ بِأَمْرِهِ.

آیت دیگر بارانست، که از آسمان فرود آید تا زمین مرده بدان زنده شود و نبات بر آرد، چنانک اللهُ گفت: وَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا قَطْرَةً قَطْرَةً بَارَانِ در میغ تعبیه کند، و آن میغ گران بار بر هواء قدرت بدارد، آن گه بادی گرم فرستد تا میغ از هم برگشاید، و قطرات از آن بریزد، چنانک اللهُ گفت وَ أَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَجَّاجًا و با هر قطره فریشته، تا چنانک فرمان بود بجای خود می‌رساند، چون باران بزمین رسد آن زمین مرده زنده شود، بجنبد و شکافته گردد، و از آن انواع نبات و اصناف درختان برآید، نبات رنگارنگ و درختان گوناگون، رنگهای نیکو، و طعمهای شیرین و بویهای خوش، بار لختی حلوا، بار لختی روغن، بار لختی دارو، و لختی ترش، لختی شیرین، لختی خوردن را، لختی پیرایه را، لختی هم میوه و هم روغن، لختی هم میوه و هم جامه، لختی غذا آدمیان،

لختی غذاء ستوران، لختی غذاء مرغان، عاقل چون در نگرد داند که این ساخته را سازنده‌ایست و آراسته را آراينده، و رسته را رویاننده، هر یکی بر هستی الله گواه و او را به یگانگی وی نشان، نه گواهی دهنده را خرد، نه نشان دهنده را زبان و لقد قالوا.

و فی کل شیء له آية تدلّ علی انه واحد  
در صنع آله بی عدد برهانست در برگ گلی هزارگون  
دستانست

آیت دیگر جانورانند ازین چهارپایان و مرغان و حشرات زمین و ددان بیابان بقول تعالی و تقدس وَ بَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ هر یکی برنگی و شکلی دیگر، بر صفتی و صورتی دیگر، هر یکی را الهام داده که غذاء خویش چون بدست آرد، و بچه خویش را چون نگه دارد، و آشیان خویش چون کند، و جفت خویش چون شناسد، و از دشمن چون پرهیزد، و آفریدگار خود را چون ستاید، اگر وی را عقل و زبان بودی از فضل و عنایت آفریدگار خویش چندان شکر کردی که آدمی در تعجب بمانید، هر چند که سر تا پای وی بزبان حال این شکر میکند و تسبیح میگوید وَ لَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ پس باید که این جانوران را بچشم حقارت ننگری، و آن را خوار نداری، و بدانی که خدای را عز و جل در آفرینش آن حکمتهاست و تعبیه‌ها که آدمی از دریافت آن عاجز آید.

گر چه خوبی تو سوی زشت بخواری منگر کاندرین ملك چو طاوس بکارست مگس

آیت دیگر فرو گشادن بادهاست و گردانیدن آن از هر سوی، چنانک گفت عز و علا وَ تَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ بلفظ جمع قراءت مدنی و شامی و بصری و عاصم است و بلفظ واحد قراءت باقی. و جمع اشارت بباد رحمت است که راحت خلق را فرو گشاید، چنانک گفت وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ يُرْسِلَ الرِّيَّاحَ مُبَشِّرَاتٍ وَ قَالَ تَعَالَى: وَ أَرْسَلْنَا الرِّيَّاحَ لَوَاقِحَ. و بلفظ واحد اشارت بباد عذابست، که عقوبت قومی را فرو گشاید چنانک جای دیگر گفت وَ فِي عَادٍ إِذْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الرِّيَّاحَ الْعَقِيمَ. جای دیگر گفت فَأَهْلَكُوا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عَاتِيَةٍ. عبد الله عمر گفت بادها هشت اند چهار رحمت را و چهار عذاب را، اما آنچه رحمت است ناشرات، و مبشرات، و لواقح، و ذاریات، و آنچه عذاب است صرصر و عقیم اند در بر، و عاصف و قاصف در بحر، و مصطفی ع هر گه که باد برآمدی گفتی: اللهم اجعلها ريحا و لا تجعلها ريحا قال مجاهد هاجت الريح على عهد ابن عباس، فجعل بعضهم يسب الريح، فقال لا تسبوا الريح و لكن قولوا اللهم اجعلها رحمة و لا تجعلها عذابا

و قال صلى الله عليه و آله و سلم الريح من روح الله تأتي بالرحمة، و تأتي بالعذاب، فلا تسبوها و اسئلوا الله خیرها، و استعیدوا بالله من شرها

و روی انه صلى الله عليه و آله و سلم قال و الريح مسجنّ في الارض الثانية فلما اراد الله ان يهلك عادا. قال يعنى الخازن ای رب! أ ارسل عليهم من الريح قدر منخر الثور، فقال الجبار عز و جل اذا تكفأ الارض و من عليها، و لكن ارسل عليهم من الريح قدر خاتم، فهی التي قال الله عز و جل ما تدرّ من شيء أنت عليه إلا جعلته كالرّميم.

و امیر المؤمنین علی گفت علیه السلام بادها چهاراند شمال و جنوب و صبا و دبور، گفتا و حدّ شمال از حد قطب است تا بمغرب آفتاب در روز استواء، یعنی آن روز که با شب یکسان باشد، و حد دبور ازین مغرب است که گفتم تا بمطلع سهیل، و حد جنوب از مطلع سهیل است تا بمشرق استواء، و حدّ صبا ازین مشرق است تا بحد قطب. رب العالمین جل

جلاله نصرت مصطفی ع در باد صبا بست، و هلاک عاد در باد دبور، و تلقیح اشجار و برکات نبات در جنوب و در شمال، قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم نصرت بالصبا و اهلکت عاد بالدبور و قال العوام بن حوشب تخرج الجنوب من الجنة فتمرّ علی جهنم. فغمّها منها و برکاتها من الجنة و تخرج الشمال من جهنم فتمرّ علی الجنة فروحها من الجنة و شرها من النار.

آیت دیگر میغ است با بار گران در هواء لطیف روان چنانک گفت و السحاب المّسخر بین السماء و الأرض گهی از دریا برخیزد این میغ و آب برگیرد، و گاه بر سبیل بخار از کوهها پدید آید، و گاه از نفس هوا پدید آید، و قطره‌های باران در آن تعبیه، و بختی مستقیم، بر هر یکی نوشته، و تقدیر کرده که کجا فرو آید، و کدام حیوان تشنه است تا از آن آب خورد، و کدام نبات خشک است تا تر شود، و کدام میوه بر سر درخت خشک میشود تا آب به بیخ آن رسد و بباطن وی در شود، از راه عروق که هر یکی بیباریکی چون موسی است، تا آب بآن میوه رسید و تر و تازه گردد. و باشد که قطره از آن بدریا افتد و رب العزة در قعر دریا حیوانی آفریده که صدف پوست ویست، وی را الهام دهد تا وقت باران بکناره دریا آید، و پیوست از هم باز کند و آن قطره باران در در وی افتد. پس پوست فراهم کند و بقعر دریا باز شود، و آن قطره در درون خویش میدارد چنانک نطفه در رحم و آن را می‌پرورد و از قوت آن جوهر صدف که بر صفت مروارید آفریده است بوی سرایت میکند، مدتی دراز تا مروارید شود. پاکا خداوندا! که از قطرات باران که در آن میغ تعبیه است چندین نعمت بر خلق ریزد و چندین کرم و رحمت نماید! تا بدانی که وی خداوند قادر بر کمال است، و بر بندگان با فضل و افضال است! و به قال عکرمة رحمه الله «ما انزل الله عز و جل من السماء قطرة الا انبتت بها فی الارض عشباً. و فی البحر لؤلؤة. و صحّ فی الخبر

ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال بينما رجل بفلاة اذ سمع رعدا فی سحاب، فسمع فيه كلاما، اسق حديقة فلان باسمه، فجاء ذلك السحاب الی جرة فافرغ فيها من الماء، ثم جاء الی زئبب شرح. فانتهی الی شرحة، فاستوعب الماء، و مشی الرجل مع السحابة حتی انتهى الی رجل قائم فی حديقة يسقيها. فقال يا عبد الله ما اسمك؟ قال و لم تسئل؟ قال انی سمعت فی سحاب هذا ماؤه اسق حديقة فلان باسمك فما تصنع فيها اذا صرمتها؟ قال اما اذا قلت ذلك فائی أجعلها ثلاثة اثلث، اجعل ثلثا لی و لاهلی، و اردّ ثلثا فیها، و اجعل ثلثا فی المساکین و السائلین و ابن السبیل.» ثم قال تعالی: لآیاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ گفت در آنچه نمودیم از صنایع حکمت، و لطائف نعمت، و عجائب قدرت، و شواهد فطرت نشانهاست بر کردگاری و یکتایی خداوند، و دلیلها بر توانایی و دانایی او گروهی را که خرد دارند و حق دریابند و با مولی گرایند و دل با وی راست دارند و نظر وی پیش چشم خویش دارند.

### النوبة الثالثة

قوله تعالی: وَ إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ الآية... این صفت خداوند یگانه، بار خدا و پادشاه یگانه، در بزرگواری و کاررانی یگانه، در بردباری و نیکوکاری یگانه، در کریمی و بیهمتایی یگانه، در مهربانی و بنده نوازی یگانه، هر چه کبریاست رداء جلال اوست و بآن یگانه، هر چه عظمت و جبروت است ازار ربوبیت اوست و بآن یگانه، در ذات یگانه، در صفات یگانه، در کرد و نشان یگانه، در وفا و پیمان یگانه، در لطف و نواخت یگانه، در مهر و دوستی یگانه، روز قسمت که بود جزا و یگانه، پیش از روز قسمت که بود؟ همان یگانه، پس از روز قسمت که سپارد آن قسمت؟ همان یگانه، نماینده کیست؟ همان یگانه، آراینده کیست؟ همان یگانه، پیداتر از هر چه در عالم پیداییست و در آن پیدایی

یگانه، پنهان‌تر از هر چه در عالم نهانیست و بدان نهانی یگانه.

ای در عالم عیان تر از هر چه عیان  
پنهان تری از هر چه نهان‌تر بجهان  
ای دورتر از هر چه برد بنده گمان  
نزدیک تری به بندگان از رگ جان!

بی وفا آدمی که قدر این خطاب نداند! و عز این رقم اضافت نشناسد! که میگوید وَ إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ عجب نه آن است که اضافت بندگان با خود کرد و ایشان را با خود پیوست و گفت: اِنَّ عِبَادِي، عجب این است که اضافت خود با بندگان کرد و نام خود با ایشان پیوست گفت وَ إِلَهُكُمْ... نه از آن که خداوندی وی را از بندگی بندگان پیوندی میباید، یابنده مستحق آنست، اما خود در کریمی و در مهربانی یگانه و یکتا، و در بزرگواری سزای هر اکرام و هر عطاست.

ز انجا که جمال و حسن آن دلبر ماست  
ما در خور او نه‌ایم او در خور ماست

وَ إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ نه عالم بود و نه آدم، نه رسوم و آثار بود، و نه در دار دیار، که او کار ساز و خداوند مهر کار بود، رقم دولت بر تو میکشید، و بدوستی

خود می‌پسندید، و تو هنوز در عدم!  
ای بوده مرا و من ترا نابوده

شب معراج ز اسرار الهی که با سید عالم رفت یکی این بود که: کن لی کما لم تکن، فاکون لك کما لم ازل بهمگی مرا باش و خود را هیچ مباش چنانک نبودى تا ترا باشم چنانک در ازل بودم.

شیخ الاسلام انصاری رحمة الله در مناجات خویش گفت: الهی شاد بدانیم که اول تو بودی و ما نبودیم، کار تو در گرفتی و ما نگرفتیم، قیمت خود نهادی و رسول خود فرستادی! الهی هر چه بی طلب بما دادی بسزاواری ما تباه مکن، و هر چه بجای ما کردی از نیکی بعیب ما بریده مکن، و هر چه نه بسزای ما ساختی بناسزایی ما جدا مکن، الهی! آنچه ما خود را کشتیم به بر میار، و آنچه تو ما را کشتی آفت ما از آن باز دار! لا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ جز او خداوند نیست، و جز او کس سزای معبودی نیست، که چنو خداوند نوازنده و بخشاینده کس نیست. رحمن است که چون از وی خواهند بدهد، رحیم است که چون نخواهند خشم گیرد. و فی الخبر من لم یسأل الله غضب الله علیه

رحمن است که طاعت بنده قبول کند گر چه خرد بود، رحیم است که معاصی بیامرزد گر چه بزرگ بود، رحمن است که ظاهر بیاراید و صورت بنگارد، رحیم است که باطن آبادان دارد و دلها در قبضه خویش نگه دارد، رحمن است که لطائف انوار در روی تو پیدا کند، رحیم است که ودایع اسرار در دل تو ودیعت نهد.

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْآيَةَ... خداوند عالم درین آیت عموم خلق را بخود راه می‌نماید، تا در عجائب ملوک آسمان و زمین و در صنایع بر و بحر نگرند و صانع را بشناسند، و به یگانگی وی اقرار دهند. قال ابن عطاء «تعرف الى العامة بخلقه و الى الخاص بصفاته و الى الانبياء و خاص الخاص بذاته.» نظر عوام بمصنوعات است نظر خواص بصفات است، نظر انبیا و خاص الخاص بذات است. عامه مؤمنان بصنع نگرند، را صنع بصانع رسند، خواص مؤمنان صفات بدانند از صفات بموصوف رسند و از اسم بمسمی، چنانک بنی اسرائیل را گفتند تَدْبَحُوا بَقْرَةً فلم يعرفوها فوصفت البقرة لهم فعرفوها و ذبحوها. اما پیغامبران و صدیقان او را هم باو شناسند نه بغیر او، از وی بوی نگرند نه از غیر وی باو، اشارت باین حالت آنست که الله گفت: أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ نَكْفَتْ بسایه نگر تا صنع ما بینی گفت بما نگر تا صنع ما بینی ای مهتر عالم! آمدن جبرئیل مبین فرستادن ما بین! از ما بوی نگر نه از وی بما! یکی تأمل کن در حال صواحبات یوسف چون عین یوسف مرا ایشان را کشف گشت از خود فانی شدند و از صفات یوسف

غائب گشتند، فَلَمَّا رَأَيْتُهُ أَكْبَرْتُهُ بِجَايِ تَرْجِ دَسْتِ بَرِيدِنْدِ، و از خود بی خبر بودند و از اوصاف یوسف غائب بودند، که بوقت معاینه گفتند ما هَذَا بَشَرًا یوسف را فریخته دیدند و از اوصاف انسی بی خبر بودند، چندان شغل افتاد ایشان را در مشاهده یوسف که پرداخت صفات نداشتند. چون ذات مخلوقی در دل صواحبات این اثر کند اگر تجلی ذات خالق در سر خاصگیان از این زیادت کند چه عجب!!! آن گه در آخر آیت گفت: لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ این همه هست اما زیرکان درمی بایند تا بدانند، بینایان می در بایند تا به بینند. از هر جانب بساحت حق راهست رونده می بایند! همه عالم خوان بر خوان و بادرباست خورنده می بایند، جمال حضرت لم یزل در کشف است نگرنده می بایند!

مرد باید که بوی داند برد و رنه عالم پر از نسیم صباست

لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ عقل عقال دل است، یعنی که دل را از غیر محبوب در بند آرد، و از هوسهای ناسزا باز دارد، و عقل بمذهب اهل سنت نور است، و جای وی دلست نه دماغ، و شرط خطاب است نه موجب خطاب، و در معرفت عین آلت است نه اصل.

و مایه و فایده عقل آنست که دل بوی زنده گردد لِيُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا ای عاقل پس هر که را عقل نیست در شمار زندگان نیست، نه بینی که با دیوانه خطاب نیست چنانکه با مرده نیست، از آنست که وی را عقل نیست. عقل سه حرفست عین است یعنی عرف الحق من الباطل قاف است یعنی قبل الحق لام است یعنی لزم الخیر، این عقل بنده موهبت الهی است، و عطاء ربانی، و طاعت بنده مکتب است، طاعت بی موهبت راست نیست، و آن موهبت بی توفیق به کار نیست، چنانکه در خبرست که ربّ العزة عقل را بیافرید گفت او را که برخیز، برخاست، گفت بنشین. بنشست، گفت بیا. بیامد، گفت برو برفت، گفت به بین بیدید، آن گه گفت بعزت و جلال من که از تو شریفتر و گرامی تر نیافریدم، بک اعبد و بک اطاع پس عقل را ازین نواخت عجبی پدید آمد در خود، رب العالمین آن از وی در نگذاشت گفت ای عقل باز نگر، تا چه بینی باز نگرست صورتی را دید از خود نیکوتر و بجمالتر گفت تو کیستی؟ گفت من آنم که تو بی من به کار نیایی من توفیق ام:

ای عقل اگر چند شریفی دون شو      وی دل ز دلی بگرد و خون شو خون شو  
در پرده آن نگار روز افزون شو      بی چشم در آ و بی زبان بیرون شو!!

### النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ از مردمان کس است که می گیرد مِنْ دُونِ اللّهِ فرود از خدای اُنْدَاداً وی را هامتایان، يُحِبُّونَهُمْ می دوست دارند ایشان را. كَحُبِّ اللّهِ چنانکه اللّهُ را می دوست باید داشت. وَ الَّذِينَ آمَنُوا و ایشان که ایمان آوردند أَشَدُّ حُبًّا لِلّهِ دوستر می دارند اللّهُ را از ایشان بتان را، وَ لَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا وانگه که می بینند ایشان که بر خویشتن ستم کردند إِذْ يَرَوْنَ الْعَذَابَ آن گه که عذاب دوزخ بینند، أَنَّ الْقُوَّةَ لِلّهِ جَمِيعاً که قوت و توان اللّهُ راست بهمگی، وَ أَنَّ اللّهُ شَدِيدُ الْعَذَابِ و اللّهُ سخت عذاب است و سخت گیر.

إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا آن گه که بیزار شوند ایشان که پیشروان و پیش روان بودند مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا از ایشان که پس روان و پی بران بودند وَ رَأَوْا الْعَذَابَ و هر دو گروه عذاب بینند وَ تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ و گسسته گردد میان ایشان همه پیوندها که بود.

وَ قَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا و ایشان گویند که پی بران و پس روان بودند لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً كَاشِكِ ما را باز گشتی بودی با جهان

پیشین فَنَنْبَرًا مِنْهُمْ تا ما از ایشان بیزاری کردیمی کَمَا تَبَرُّوا مِنَّا چنانکه ایشان از ما بیزاری کردند امروز، كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ چنان‌هن باز نماید الله و از ایشان اَعْمَالَهُمْ آنچه میکردند درین جهان حَسْرَاتٍ عَلَيْهِمْ که همه حسرت گشت و ایشان، و مَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ و ایشان از آتش جاوید بیرون آمدنی نه‌اند.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَندَادًا سدی گفت باین هامتایان سران و پیش روان ایشان خواهد که ایشان را در معصیت خالق طاعت میداشتند، آن گه ایشان را چنان دوست میداشتند که مؤمنان الله را دوست تر دارند، و هم مؤمنان خدای را دوست‌تر دارند که ایشان پیشوایان خود را، ابن کیسان و زجاج گفتند انداد بتان‌اند، و معنی آنست که یسورن بین الاصنام و بین الله فی المحبة.

وَ الَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ اى اثبت و ادم حُبًّا لِلَّهِ گفت ایشان بتان را و خدای را عز و جل در دوستی یکسان دارند، چنانکه امروز بتی آریند و پرستند و فردا دیگر بتی، که در دوستی شان ثبات و دوام نیست، خدای را هم چنان دوست دارند رب العزة گفت وَ الَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ و مؤمنان مرا به از آن دوست دارند، که از ما هرگز برنگردند و بدیگری نگریند. سعید جبیر ازینجا گفت ان الله تعالى يأمر يوم القيمة من احرق نفسه فى الدنيا على رؤية الاصنام ان يدخلوا جهنم مع اصنامهم فيأبون، لعلمهم ان عذاب جهنم على الدوام، و يقول للمؤمنين بين ایدی الكافرين ان كنتم احبائى فادخلوا جهنم فيقتحم المؤمنون النار و ینادی مناد من تحت العرش وَ الَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ.

وَ لَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرَوْنَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ... قراءة بیشترین قرآء چنین است بفتح الف و درین قراءه لو در جای اذا است بر موضع هنگام نه در معنی شرط. میگوید وانگه که بینند که ایشان بر خود ستم کردند درین جهان به پرستش بتان آن گه که عذاب دوزخ بینند که قوت و توانایی همه خدایراست. و قرئ «و لو ترى الذين ظلموا اذ يرون العذاب ان القوة لله جميعا و ان الله شديد العذاب» درین قراءه معنی آنست که تو بینی ظالمان را آن گه که عذاب بینند و این بر سبیل تعظیم و ترفیق و تعجیب گفت، و سخن تمام شد، پس ابتدا کرد و گفت أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا. و قرئ و لو ترى الذين ظلموا اذ يرون العذاب ان القوة میگوید اگر تو بینید هم بر سبیل تعجیب و ترفیق اگر تو بینید ظالمان را آن گه که و ایشان نمایند در آن عذاب، و بآن عذاب که قوت خدایراست بهمگی، و خدای آنست که سخت عذابست. بیان معنی آیت را قراءه قراء درهم بستم. اما بتفصیل آنست که و لو ترى الذين ظلموا بتاء مخاطبه، مدنی و شامی و یعقوب خوانند باقی قراء بیا خوانند. إِذْ يَرَوْنَ بضم یا شامی خواند باقی بفتح یا خوانند، أَنَّ الْقُوَّةَ و ان الله بكسر الف قراءه یعقوب است باقی بفتح الف خوانند.

عطا گفت تفسیر آیت آنست که اگر این ظالمان بینند روز قیامت آن گه که دوزخ از پانصد ساله راه روی بایشان آرد و چنانکه مرغ دانه چیند ایشان را بر چیند، آن گه بدانند که قوت و قدرت خداوندی و بزرگواری و پادشاهی همه الله راست، و سخت عذاب و سخت گیر است.

إِذْ تَبَرُّوا الَّذِينَ اتَّبَعُوا الآية... آن گه که پیشوایان بیزاری کنند و برگردند از پس روان ایشان، یعنی روز قیامت آن گه که عذاب خداوند بینند، پیشوایان سران و مهتران مشرکان‌اند و پس روان ضعفا و سفله ایشان، که امروز بر پی آنان میروند، و بگفت و فعل و اشارت ایشان از راه می‌افتند، فردا در قیامت آن مهتران ایشان را گویند لم ندعكم الى الضلالة ما شما را بر بیراهی نخواندیم و نه فرمودیم، و شیاطین همچنین از آدمیان بیزاری گیرند و مهتر شیاطین گوید



«ما أَنَا بِمُصْرِحِكُمْ وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرِحِي» قوله. وَ تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ الْبَاءَ هَاهُنَا بِمَعْنَى عَنْ كَقَوْلِهِ تَعَالَى فَسُنُّلٌ بِهِ خَيْرٌ أَيْ عِنْدَهُ، أَيْ وَ تَقَطَّعَتْ عَنْهُمْ الْوَصَلَاتُ الَّتِي كَانَتْ بَيْنَهُمْ فِي الدُّنْيَا مِنَ الْعَهْدِ وَ الْمَوَاطِئِ وَ الْأَرْحَامِ وَ الْمَوَدَّاتِ وَ الْإِنْسَابِ وَ الْأَسْبَابِ. هُرْ بِبُيُونِي كَمَا فِي بَيْنِ أَيْشَانَ بُوْدُ فِي دُنْيَا أَزْ عَهْدِ وَ بِبِيْمَانِ وَ دُوسْتِي وَ خُوَيْشِي وَ نَسَبِ وَ سَبَبِ هَمَّهٗ بِرِيْدَهٗ كَرْدَدُ. قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ كُلَّ سَبَبٍ وَ نَسَبٍ مُنْقَطِعٍ يَوْمَ الْقِيَمَةِ إِلَّا سَبَبِي وَ نَسَبِي.

سدى گفت اين اسباب كه بريده ميگردد اعمال كافرانست، كه فرو گذارند و ايشان را در آن ثواب ندهند. همانست كه جاى ديگر گفت الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ وَ قَالَ تَعَالَى وَ قَدِمْنَا إِلَى مَا عَمَلُوا مِنْ عَمَلٍ الْآيَةَ. وَ قَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً لَوْ إِنَّا كُنَّا بِمَعْنَى لَيْتَ اسْتِ بِسِ رَوَانِ كُوَيْنِدِ اِي كَاثِكِ مَا رَا بَاَزِ كُشْتِي بُوْدِي بَا جِهَانِ بِبِيْشِيْنِ، تَا چِنَانِكِ ايشان امروز از ما برگشتند و بيزارى كردند ما نيز از ايشان برگشتيم و بيزارى كرديم. و كافران آن گه كه اعمال خود را ضايع بينند همين گویند يا لَيْتُنَا نُرَدُّ وَ لَا نُكْذِبُ بَايَاتِ رَبِّنَا وَ نَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ، رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَ سَمِعْنَا فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا، رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ رَبِّ الْعِزَّةِ ايشان را در آنچه گفتند دروغ زن گردانيد گفت وَ لَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ وَ اِيْنِ اِنِ اِنِ كِهٖ كُوَيْنِدِ كِهٖ بَهْشْتِ بَايْشَانِ نَمَايْنِدِ وَ كُوَيْنِدِ ايشان را كه اكر شما مؤمنان بوديد اين بهشت شما را مسكن و منزل بودى! پس بميراث بمؤمنان دهند! و ايشان دريغ و تحسر ميخورند.

اينست كه رب العالمين گفت: كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ وَ گفته اند اين اعمال كه در آن حسرت و پشيماني خورند. شريك ايشانست و پرستش بتان بر اميد آنك تقريب است بخداى عز و جل، و ذلك فى قوله ما نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى. پس چون نوميدى و عذاب بينند ايشان را حسرت باشد. و حقيقت حسرت در لغت عرب بریدن است مردى كه در راه منقطع شود او را منحسر گویند يعنى رفتن برو بريده گشت و بازمانده و ما هُمْ بَخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ وَ ايشان هرگز از آتش بيرون نيابند كه نه در شمار مسلمانان اند، نه آن تابع و نه آن متبوع

قال النبي صلى الله عليه و آله و سلم يرسل على اهل النار البكاء فيبكون حتى تنقطع الدموع ثم يبكون الدم حتى يبرى فى وجوههم كهيفة الا خدود لو ارسلت فيه السفن لجرت، و اِنَّ الْحَمِيمَ لِيَصَّبَ عَلَى رُؤْسِهِمْ فَيَنْفِذُ الْجَمْعَةَ حَتَّى يَخْلَصَ إِلَى جَوْفِهِ فَيَسِيلُ مَا فِي جَوْفِهِ، حَتَّى يَمْرُقَ مِنْ قَدَمِيهِ وَ هُوَ الصَّهْرُ ثُمَّ يَعَادُ كَمَا كَانَ.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَندَادًا أِذَا رَأَوْا تَوَدُّوا أَنَّهُمْ كَافِرَانِ ايشان را شرف و كرامت تمام بودى، كه رب العالمين ميگويد ايشان مرا سخت دوستدارند، تمامتر از آنك كافران معبود خود را دوست دارند، نه بينى كه كافران هر يك چندی ديگر صنمى بر آر ايند، و ديگر معبودى گيرند، چون درویش باشند بتراشيده از چوب قناعت كنند باز چون دستشان رسد آن چو بينه فرو گذارند و از سيم و زر ديگرى سازند، اكر آن دوستى ايشان مر معبود خود را حقيقت است پس چون كه از آن بديگرى ميگرايند؟

گویند كه مردى بر زنى عارفه رسيد، و جمال آن زن در دل آن مرد اثر كرد، گفت كلّى مشغول اى زن من خويشتن را از دست بدادم در هواى تو زن گفت چرا نه در خواهرم نگرى كه از من با جمال تر است و نيكوتر؟ گفت كجاست آن خواهر تو تا به بينم؟ زن گفت برو اى بطل كه عاشقى نه كار توست اكر دعوى دوست مات درست بودى ترا پرواى ديگرى نبودى.



وَ الَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ گفت دوستی مؤمنان ما را نه چون دوستی کافرانست بتان را که هر يك چندی بدیگری گرايند، بلکه ايشان هرگز از ما برنگردند، و بدیگری نگرایند، که اگر بر گردند چون مایی هرگز خود نیابند هر چند که جویند. ای مسکین! خدای را چون تو بنده بسیارست اگر بدی افتد ترا افتد، چون بر گردی که چون او خداوندی نیابی؟

شبلی گفت تصوف از سگی آموختم که وقتی بر در سرایی خفته بود، خداوند سرای بیرون آمد و آن سگ را می‌راند، و سگ دیگر باره باز می‌آمد، شبلی گفت چه خسیس باشد این سگ، وی را میرانند و هم چنان باز می‌آید. رب العزة آن سگ را باواز آورد تا گفت ای شیخ کجا روم که خداوندم اوست.

از دوست بصد جور و جفا دور نباشم      و نیز بیفزاید رنجور نباشم  
زیرا که من او را ز همه کس بگزیدم      و زو بکسی نالم معذور نباشم!

إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا الْآيَةَ... کافران را که دوستی بتان بر وفق هوی و طبع بود نه حقیقت، لا جرم در قیامت چون اوایل عذاب بینند بدانند که قدم بر جای دیگر ندارند و از بتان بیزاری گیرند. و مؤمنان که دوستی ایشان ثمره دوستی حق است چنانکه گفت جَلَّ جلاله يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ لا جرم در عقبها و بلیتها که ایشان را پیش آید در دوستی خلل نیارند و از حق برنگردند، از اول سكرات مرگ بینند، و جان پاك در ربایند از ایشان، و سالهاشان در خاک بدارند، و انگه برستاخیز ایشان را در آن مقامات مختلفه بارها بترسانند و عتابها کنند، و بر ایشان قهرها رانند، و در دوزخ هنگامی باز دارند، با این محتتها و بلاها که در راه ایشان آید هر ساعت عاشق تر باشند، و دوستی حقرا بجان و دل خریدارتر، بزبان حال گویند.

شاد از بغم منی غم بر غم باد      عشقی که بصد جفا کم آید کم باد

لهذا قال تعالى: وَ الَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ.

### النوبة الاولى

قوله تعالى: يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَي مَرْدَمَانِ كُلُّوْا مِمَّا فِي الْأَرْضِ مِخْوَرِيْدِ از هر چه در زمین حَلَالًا طَيِّبًا آنچه حلال پاك است و خورنده را گشاده، وَ لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ وَ بر پی گامهای دیو مایستید إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ که دیو شما را دشمنی است آشکارا.

إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ شَمَا رَا مِ فَرْمَايْدِ بِالسُّوءِ بَبْدِي وَ الْفَحْشَاءِ وَ كَرَّافِ كَارِي وَ أَنْ تَقُولُوا عَلَيَّ اللَّهُ مَا لَا تَعْلَمُونَ وَ آنچه ور اللّٰه آن گویند که می‌ندانید.

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ وَ چُونِ ايشان را گویند اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِرِ پِي آن ایستید که اللّٰه فرو فرستاد، قَالُوا گویند بَلْ نَتَّبِعُ نَهْ که بر پی آن ایستیم ما أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ أَبَاءَنَا که پدران خود را ور آن یافتیم، أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ بَاشِ، وَ اگر پدران ایشان لا يَعْقِلُونَ شَيْئًا نه چیزی در می‌یافتند وَ لَا يَهْتَدُونَ وَ نه راست می‌شناختند.

وَ مِثْلُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ سانِ ايشان که کافر شدند كَمَثَلِ الَّذِي يَتَّعِقُ رَاسْتِ چُونِ سانِ آن کس است که می‌پشاید ما لَا يَسْمَعُ بجانوری که نمی‌شنود إِلا دُعَاءً وَ نِدَاءً مگر آوازی و بانگی صَمٌّ از شنیدن حق کراناند، بَكْمٌ از پاسخ کردن حق گنگاناند، عُمِّيٌّ از دیدن حق نابینایان اند، فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ هِيْجِ نشانِ برآستی در نمی‌یابند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَي ايشان که بگرویدند كُلُّوْا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ مِخْوَرِيْدِ از پاکها که شما را روزی دادیم وَ

اشْكُرُوا لِلَّهِ و آزادی از خدای کنید و روزی دهنده وی را دانید اِنْ كُنْتُمْ اِيَّاهُ تَعْبُدُونَ اِگر وی را میپرستید اِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ وى بیست و حرام کرد بر شما المَيْتَةَ مردار و الدَّمَّ و خون و لَحْمَ الْخِنْزِيرِ و گوشت خوک، و مَا اَهْلًا بِهِ لِغَيْرِ اللّٰهِ و آنچه بر کشتن آن معبودی جز از خدای نام بردند فَمَنْ اضْطُرَّ هَر كِه در نایافت بیچاره ماند غَيْرَ باغ نه ستمکار و لَا عَادٍ و نه افزونی جوی فَلَ اِثْمَ عَلَيْهِ بروی بزه نیست از آن خوردن، اِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ كِه خدای آمرزگارست و بخشاینده.

اِنَّ الَّذِيْنَ يَكْفُرُونَ ايشان كِه پنهان میدارند مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ اَنْجِه خدای فرو فرستاده مِنَ الْكِتَابِ از نامه و پیغام و يَسْتُرُونَ بِهِ و بآن پنهان کردن میخردند تَمَنَّا قَلِيْلًا بهایی اندك، اَوْلَيْكَ ايشانند مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ كِه نمیخورند در شکمهای خویش اِلَّا النَّارَ جز از آتش، و لَا يُكَلِّمُهُمُ اللّٰهُ و سخن نگوید خدای با ايشان يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستاخیز و لَا يُزَكِّيهِمْ و ايشان را نستاید و لَهُمْ عَذَابٌ اَلِيمٌ و ايشانراست عذابی دردنامی درد افزای.

اَوْلَيْكَ الَّذِيْنَ اَسْتَرُوا الضَّلَالَةَ بِالْهُدٰى ايشان آنند كِه راست راهی فروختند و گم راهی خریدند، و الْعَذَابَ بِالْمَغْفِرَةِ و عذاب خریدند و سزاواری آمرزش فروختند، فَمَا اَصْبَرَهُمْ چه چیز ايشان را شكيبا کرد عَلَى النَّارِ بر كاری كِه پاداش آن كار آتش است

ذٰلِكَ بِاَنَّ اللّٰهَ اَن پاداش بآنست كِه خدای نَزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ نامه كِه فرو فرستاد بداد فرستاد و راستی، و اِنَّ الَّذِيْنَ اَخْتَلَفُوا فِي الْكِتَابِ و ايشان كِه مختلف گشتند در آن كتاب لَفِي شِقَاقٍ بَعِيْدٍ در ستیزی اند و در خلافی از حق دور.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: يَا أَيُّهَا النَّاسُ... الآية... این آیت در شأن مشرکان قریش آمد، کنانه، و ثقیف، و خزاعة، و بنی مدلیج، و بنی عامر بن صعصعة، و الحرث، و عامر ابنی عبد مناة (؟)، كِه ايشان چیزهای بهوا و خرد خویش میحلال کردند، و چیزهای میحرام کردند، و نهادهای بد و بنیادهای کژ مینهادند.

و این در قرآن چند جای است و ذلك فی قوله تعالى: مَا جَعَلَ اللّٰهُ مِنْ بَحِيْرَةٍ و لَا سَائِبَةٍ الْآیة، قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللّٰهِ... الْآیة، و جَعَلُوا لِلّٰهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ... الْآیة، قُلْ اُرَیْتُمْ مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ لَكُمْ مِنْ رِزْقٍ... الْآیة، قَدْ خَسِرَ الَّذِيْنَ قَتَلُوا اَوْلَادَهُمْ...

الآیة، و لَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ اَلْسِنَتُكُمْ الْكُذِبَ... الْآیة، يَا أَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوا لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتٍ مَا اَحَلَّ اللّٰهُ لَكُمْ... الْآیة. شرح این هر يك بجای خویش گفته شود ان شاء الله.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ... ای همه مردمان كُلُوا مِمَّا فِي الْاَرْضِ این من تبعیض راست كِه نه هر چه در زمین حلال است و پاك، میگوید آنچه حلالست و پاك در این زمین میخورد.

آورده اند كِه شریح قاضی یکی را رد شهادت کرد بسبب اَنكَ كَلَّ میخورد از وی پرسیدند، این آیت بحجت آورد گفت يقول اللّٰهُ عز و جل كُلُوا مِمَّا فِي الْاَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا فاباح ما فی الارض و لم یبیح الارض قال و لانه اذا اكل الطین الذی لیس بمشتهی و هو ملحق للضرر كان مظنوناً ان يقدم على الشهوات المحظورات.

و لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ... نافع و عاصم و ابو عمرو و حمزه خطوات بسكون طا خوانند، بضم طا، و بهر دو قراءه جمع خطوة است، و الخطوة ما بين القدمين، و الخطوة بالفتح المصدر من خطا يخطو خطوة و خطوا معنى آنست كِه بر پی شیطان مروید كِه شیطان شما را بوسوسه از حلال باز دارد و بحلیت در حرام او كند. مفسران گفتند خطوات

الشيطان تزيينه و نزغاته و سلبه و آثاره و طاعته في تحريم الحرث و الانعام، و يقال هي النذور في المعاصي. إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ آشکار است شما را این دیو، عداوت وی ظاهر هم با پدر شما آدم که وی را سجد نکرد، و آنکه او را غرور داد و از بهشت بیرون کرد، و هم با شما که فرزندان آدم اید، که همه روز شما را ببدی و گزاف کاری فرماید و ذلك قوله: إِنَّمَا يَأْمُرُكُمُ بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ... الآية هر معصیتی که شریعت در آن حدی واجب نکند آن را سوء گویند، و هر چه در حدی شرعی واجب شود چون زنا و سرقة و مانند آن آن را فحشاء گویند، ذکره ابن عباس رض، مقاتل گفت فحشا بخل است و زکاة مال باز گرفتن و گفته‌اند فحشا در همه قرآن بمعنی زنا است، مگر آنجا که گفت الشَّيْطَانُ يَدْعُوكُمُ الْفَقْرَ وَ يَأْمُرُكُمُ بِالْفَحْشَاءِ که اینجا بمعنی منع زکاة است.

وَ أَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ میگوید و از آن چیزها که دیو شما را می‌فرماید یکی آنست که بر الله آن گویند که می‌دانید. یعنی که بحیره و سائبه و جز زان حرام می‌کنید و خدای حرام نکرد از آن هیچیز.

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا آيَةَ... این‌ها و میم کنایت از آن ناس است که ایشان را بر عموم گفت یا أَيُّهَا النَّاسُ، و مراد بدین آن حلال و حرام کنندگان‌اند، یعنی که چون ایشان را گویند بر پی آن روید که الله فرستاد، و آنچه بر خود حرام کردید حلال دارید و گشاده، ایشان گویند نه! بل که بر پی آن رویم که پدران خود را و بر آن یافتیم از تحریم و تحلیل و دین و طریقت.

پس الله تعالی ایشان را پاسخ کرد گفت: أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمُ الْفِ اسنفهام است و لو کلمه جواب یعنی که می‌گویند بر پی آن رویم که پدران خود را و بر آن یافتیم، باش و گر پدران ایشان چیزی در نمی‌یافتند و راه راست نمی‌شناختند هم، و نظیر این آنست که از قول شعيب عليه السلام گفت أَوْ لَوْ كُنَّا كَارِهِينَ چون فرا شعيب گفتند که از دین خویش و از آی، جواب داد أَوْ لَوْ كُنَّا كَارِهِينَ الْفِ اسنفهام و لو کلمه جواب، می‌گوید و اگر ما ناخواه و ناپسندیم این را هم، و این لفظ در پارسی هم بغنه باید راند بر جای اسنفهام.

گفته‌اند فایده این دو لفظ که جمع کرد یعنی لَا يَعْقِلُونَ و لَا يَهْتَدُونَ آنست که عقل اضافت با علم و معرفت کنند، و اهداء اضافت با عمل کنند، می‌گوید ایشان را نه علم درست است نه عمل مستقیم. ابن کیسان گفت خدای تعالی درین آیت ذم تقلید کرد، و ایشان را بر نظر خواند، یعنی تقلید پدران خویش مکنید، بل که بگفتار و کردار ایشان نظر کنید، تا بدانید که ایشان را نه عقل بود نه هدایت، نه قول راست است نه عمل درست.

اما مسألة تقلید شرح آن درازست، و سخن در آن فراوان، و ما بر سبیل ایجاز آنچه لا بد است بگوئیم، و باصول آن اشارت کنیم. بدانکه معنی تقلید آنست که سخن کسی قبول کنی و حکم وی بی دلیل و بی حجت بپذیری، و صواب و خطا در آن حکم در گردن وی افکنی، و احکام درین باب از سه قسم بیرون نیست: بعضی آنست که تقلید در آن بهیچ حال روانیست، نه عالم را و نه عامی را. و بعضی آنست که عامی را رواست و عالم را نه، و بعضی آنست که علما در آن مختلف‌اند علی ما یأتی شرحه. اما آنچه تقلید در آن بهیچ حال روا نیست: اصول توحید است، و اثبات رسالت و نبوت، و احکام غیبی، چون بعث و نشور و حساب و بهشت و دوزخ و امثال آن، هر چه ازین باب‌اند واجب است بر هر مسلمانی که بیقین بداند و بشناسد، و بآن ایمان دهد، و تقلید در آن روا ندارد، که الله تعالی قومی را درین تقلید عیب کرد گفت: وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَلَّذِينَ آمَنُوا اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا وَ لَنَحْمِلُ خَطَايَاكُمْ وَ مَا هُمْ بِحَامِلِينَ مِنْ خَطَايَاهُمْ مِنْ شَيْءٍ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ الآية، و قال تعالی: إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ... و راه این روشن است که اگر الله تعالی توفیق دهد بنده را تا

نظر کند در محدثات و مکونات و در عجائب بر و بحر، و آیات و روایات قدرت حق در زمین و آسمان، و در معجزات و خرق عادات که بر دست انبیا رود معرفت وحدانیت به حق او را حاصل شود، و صدق نبوت و رسالت بداند، پس تقلید را در آن جای نماند. اما آنچه نقل کرده‌اند از ائمه سلف چون احمد و اوزاعی و جماعتی که ایشان تقلید در دین روا داشته‌اند، آن نه محض تقلید است که آن فرمودن اتباع سلف است در آنچه نقل کرده‌اند از کتاب و سنت، و حذر نمودن از استبداد و بدعت. و کسی که اتباع سلف کند به پذیرفتن کتاب و سنت از ایشان آن را تقلید نگویند، که تقلید پذیرفتن قول است بی دلیل، و این خود پذیرفتن عین دلیل است. بلی بوسیلت اتباع سلف اتباع دلیل میکند، همچنانکه مأموم در صف آخر بوسیلت صفوف که در پیش دارد اتباع امام می‌کند نه اتباع صفوف، همچنین کتاب و سنت امام است. صحابه دیدند و پذیرفتند، و پس روان قرنا فقرنا شنیدند و پذیرفتند.

پس معلوم شد که آن عین اتباع است و پذیرفتن دلیل نه محض تقلید. و شافعی از اینجا گفت: لا تقلدونی و اذا بینت الدلیل فقبلتم قولی، فانما قبلتم الدلیل و اتبعتموه دون قولی و قال اذا وجدتم فی کتابی خلاف

قول رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فدعوا ما قلت و خذوا بالحدیث: یعنی لا تقبلوا قول الذی لا دلیل علیه فان الدلیل هو المقبول، و المؤید بالکتاب و السنة هو المتبوع، اما قسم دوم که تقلید در آن مختلف فیه است: احکام شرایع دین است چون نماز و روزه و حج و زکاة که باخبار متواتر ثابت شده، قومی تقلید در آن روا دارند، و قومی نه، و درست آنست که تقلید در آن روا نیست، که هر کسرا علم ضرورتی بآن حاصل میشود، و نیز این شرایع عین ایمانست، و ایمان بآن همچون ایمان بخدای و رسول است و احکام غیبی، و تقلید در آن هیچ روا نیست.

اما قسم سوم که تقلید در آن رواست: آن احکامی است که باخبار آحاد ثابت گشت از ابواب نکاح و طلاق و خلع و عتاق و حدود و بیوع و امثال آن. عامی را جائز است که تقلید عالم کند درین ابواب، بدلیل این آیت که گفت فاستلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون، و قال تعالی و لینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم، و بحکم آنک طلب علم فرض کفایت است، و اگر بر هر کس واجب بودی تعلم این احکام پس فرض عین بودی، و تعطیل صناعات و مکاسب در آن بودی، و سبب مشقت خلق بودی. پس معلوم گشت که عامی را تقلید عالم درین ابواب جائز است و نیز این ابواب از فروع دین است، و مجال اجتهاد و قیاس است، که عامی را آلت اجتهاد نیست، بخلاف اصول دین که طریق آن سمع و ایمان است، و نه مجال اجتهاد و قیاس است، لا جرم عالم و عامی در آن یکسانست و تقلید در آن روا نیست. و همچنین عالم اگر آلت اجتهاد دارد و در طلب حجت و دلیل توانا بود، وی را تقلید دیگری روا نیست و بذلك يقول الله تعالی فاعتبروا یا اولی الأبصار و قال تعالی لعلمة الذین ینسنبطونه منہم و قال تعالی و ما اختلفتم فیه من شیء فحکمته الی الله، و قال فان تنازعتم فی شیء فرؤوه الی الله و الرسول... وجه دلیل آنست که وی را در وقت اختلاف و تنازع با کتاب و سنت خواند نه با کسی دیگر که تقلید وی کند. و بعضی علما روا داشته‌اند عالم را تقلید کند کسی را که ازو عالمتر بود، یا وقت اجتهاد بر وی تنگ بود از آنک بعبادت وقت مشغول باشد جائزست وی را که تقلید عالمی دیگر کند.

و مثل الذین کفروا... الایة... پارسى مثل سان و صفت است چنانک گفت مثل الجنة، مثلهم فی التوراة، و لله المثل الأعلى و تقدیر الایة: مثل واعظ الذین کفروا کمثل الذی یعق ای یصیح بالغنم میگوید صفت آن کس که کافر را پند دهد و بر دین حق خواند همچون صفت آن شبانست که بانگ بر گوسپند میزند گوسپند از آن بانگ شبان چه فهم کند، و چه منفعت گیرد؟ کافر را با واعظ حق همان مثل است، از آنک رب العزة قفل بیگانگی بر دل وی زده، و مهر شقاوت بدان

نهاده، نه پند بشنود نه حق دریابد، همانست که جای دیگر گفت: **أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ...**

وجهی دیگر گفته‌اند در معنی آیت و مثل الذین کفروا فی دعائهم الاصلنام کمثل الناعق بغنمه میگوید مثل کافران که بت را میخوانند. و آن را می‌پرستند همچون شبانست که گوسپند را میخواند، گوسپند چه داند! و چه دریابد که شبان چه میگوید! و از آن خواندن با شبان چیست جز رنجی و عنائی؟ همین است مثل کافر که بت را میخواند، چون بت نشنود و در نیابد در دست وی جز عنائی و بلائی چیست؟ **إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ.** پس صفت کافران کرد و گفت: **صَمَّ** یعنی عن الايمان، بکم عن القرآن، عمی عن معرفة الرحمن و عظمته، فهم لا یعقلون شینا مما جنت به و لا بما یراد بهم. یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ الآية... این آیت تحریض مومنان است بر طلب حلال و خوردن، و بکار داشتن آن، و در وسوسه‌ها نیاویختن، که این وساوس از عمل شیطان است، شیطان جهد کند که بنده مؤمن را بوسوسه از حلال باز دارد، و بحیلت در حرام افکند، و اگر حلال خوردن را تبعه بودی، رب العزة آن را طیبیات نگفتی. و مصطفی علیه السلام بیان این کرده و گفته

«الحلال بین و الحرام بین، و بین ذلك امور مشتبهات، لا یدری کثیر من الناس أ من الحلال هی؟ ام من الحرام؟

فمن ترکها استبراء لدینه و عرضه فقد سلم، و من واقع شیئا منها، یوشک ان یواقع الحرام، کما انه من یرعی حول الحمی یوشک ان یواقعہ، ألا و ان لكل ملك حمی، الا و ان حمی اللہ محارمه»

رسول علیه السلام درین خبر بیان کرد که حلال و حرام روشن است و پیدا، و میان این هر دو شبهت‌ها است، که مردم در آن بگمان افتند، که حلال است یا حرام، پس هر چه شبهاتست پرهیز کردن از آن ورع باشد، و هر چه حرامست پرهیز کردن از آن واجب. و تفصیل این حلال و حرام و شبهات در سنت و در قرآن جایهای پراکنده بیاید، چنانک رسیم بآن شرح دهیم ان شاء اللہ.

و روی ابو هریره ان النبی صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم قال «ان اللہ طیب و لا یقبل انا الطیب، و ان اللہ امر المؤمنین بما أمر به المرسلین فقال یا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِنَ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ ثم ذکر الرجل لطیل السفر اشعث اغبر یمد یدیه الی السماء بیا رب! یا رب! و مطعمه حرام و مشربه و ملبسه حرام، فأتی یرتجاب له؟ و قال سعد بن ابی وقاص لرسول اللہ «ادع اللہ ان یرتجیب دعائی، فقال «یا سعد اطب طعمتک تستجب دعوتک»: قوله: وَ اشْكُرُوا لِلَّهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ شکر نعمت است که خدای از بندگان می‌درخواهد، میگوید مرا سپاس داری کنید، که شما را بدین اسلام راه نمودم، و احکام اسلام از حلال و حرام و شبهات بیان کردم، چون مرا خدای خود میدانید و میپرستید و نعمت هم از من می‌بینید، شکر از من کنید، که شکر منعم لا محاله بر بندگان واجب است.

آن گه بعضی محرّمات یاد کرد و گفت: **إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْنَا الْمَيْتَةَ وَ الدَّمَ أَنِجَةَ اللّٰهِ** بیست بر شما و حرام کرد مردار است، و خون، یعنی خون روان که جای دیگر تقلید کرد گفت **أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا**، و سنت مستثنی کرد از مردار ملخ و ماهی، و خون جگر و سپرز. مفسران گفتند از منسوخات این سوره یکی این آیت است که سنت بعضی مردار و خون منسوخ کرد تا حلال گشت، و حکم تحریم از آن برخاست و ذلك فی

قول النبی صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم «اجلت لنا میتتان و دمان، فاما المیتتان الحوت و الجراد و اما الدمان فالکبد و الطحال».

و خون مشك علما بران قیاس کرده‌اند، بیشتر بر آنند که پاکست، و خانه خون گرفته، و خونابه گوشت هم چنان، و لَحْمَ الْخِزْرِ و حرام کرد گوشت خوک با جمله اجزا و ابعاض او، و خصَّ اللحم لانه المقصود بالاكل. و ما أَهْلًا بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ كافرين بر کشتن جانور نام معبود خویش می‌بردند با‌آواز که می‌برداشتند، رب العالمین گفت آن جانور که بر کشتن آن نام معبودی جز از خدای برند هم حرام است چون مردار، و آن ذبح بکار نیست.

فَمَنْ اضْطُرَّ بكَسْرِ نون قراءة عاصم و حمزه و ابو عمرو و يعقوب است باقی بضم نون خوانند فَمَنْ اضْطُرَّ و معنی اضطرَّ ای احوج و ألجئ الی ذلك هر که بیچاره ماند در نایافت و از مرگ ترسد غَيْرَ باغ در سفری یا در حالی که در آن عاصی نبود در خدای عز و جل و لا عادٍ و نه ستمکار بود در آن سفر یا در آن حال بر کس. شافعی ازینجا گفت «العاصی بسفره لا یتَرَحَّصُ برخص المسافرین» معنی دیگر گفته‌اند این دو کلمه را غیر باغ یعنی که بیش از ضرورت نخورد، و لا عاد و افزون از مسکه‌ی نخورد که جان وی بر جای بدارد، و از آن نفروشد، و هنگامی دیگر را بنهد، پس بروی از آن خوردن بزهی نیست، و حقیقت بغی طلب کردن است یعنی که باغی طالب آنست که وی را نیست و نمیرسد، و عادی آنست که تجاوز کند یعنی بحد و رسم شرع در گذارد.

إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ خدای پوشنده و آمرزنده است، مهربان و بخشاینده از مغفرت سخن گفت از بهر آنکه آنچه وی خورد نه در عین حلالست، که بعدر مباح است، قومی گفتند این آیت دلیل است که بعضی محرّمات چون خمر و مانند آن، اگر بر سبیل مداوای در حال ضرورت که هیچ چیز بجای آن نه ایستد، و بیم فوت روح باشد، اگر در آن حال بحکم اطبا بجای دارو استعمال کنند روا باشد. و هم ازین بایست رخصت شرع در شرب بول شتر و شیر خر، و آنچه مصطفی علیه السلام گفت: «ان الله عز و جل لم يجعل شفاء کم فیما حرّم علیکم»

گفتند معنی آنست که آن قدر ما فیہ الشفاء غیر محرّم علیکم، هذا ما ذکروه، و العهدة علی قائله، و الله اعلم. قوله... إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ ما أنزلَ اللهُ الایة... دانشمندان جهودان از مهتران خویش کی با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جنگ می‌کردند رشوت می‌ستدند، و فراعام خویش میگفتند که محمد نه پیغامبر است، که در توریة ذکر و نشان وی نیست.

رب العالمین گفت بهای اندک می‌ستانند، بکتمان نعت محمد در توریة وَ يَشْتَرُونَ بِهِ تَمَنًا قَلِيلًا این هاء با کتمان شود، یعنی بآن پنهان کردن اثبات نبوت محمد ع در توریة، که می‌فروشدند بهای اندک می‌خرند.

أُولَئِكَ ما يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ ایشان آنند که نمی‌خورند در شکمهای خویش، این تأکید را گفت إِلَّا النَّارَ مگر آتش، یعنی بانچه امروز می‌خورند از رشوتها، فردا آتش خورند بیاداش آن.

وَ لَا يُكَلِّمُهُمُ اللهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ و روز رستاخیز خدای با ایشان سخن نگوید که بخیر ایشان باز گردد، یا ایشان را خوش آید، وَ لَا يُزَكِّيهِمْ و ایشان را از آن اعمال خبیثه ایشان پاک نگرداند، و بر ایشان ثنا نگوید، و هر که خدای بر وی ثنا نگوید معذب باشد لا محاله، لذلك قال تعالی: وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ.

أُولَئِكَ الَّذِينَ اسْتَرَوْا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَى الایة... ای اليهودیة بالایمان، میگوید این جهودان ایمان و معرفت فروختند، و دین جهودی خریدند، و عذاب خداوند بر مغفرت وی اختیار کردند. و اگر از دین جهودی برگشتندی، و صفت و نعت محمد چنانکه در توریة است بیان کردند خدای تعالی ایشان را بیامرزیدی.

فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ ای فما الذی جرّاهم علی النار چه چیز ایشان را چنین دلیر کرد بر کردار اهل آتش؟ و يقال فما

أَصْبِرْهُمُ عَلَى النَّارِ أَيْ مَا ابْقَاهُمْ عَلَى النَّارِ، كَمَا يُقَالُ مَا أَصْبِرُ فَلَانَا عَلَى الْحَبْسِ أَيْ مَا ابْقَاهُ فِيهِ. چندانکی بمانند ایشان در آتش، و در آن شکیبایی کنند. قال کعب ان الخازن من خزان جهنم مسيرة ما بين منكبيه سنة، و ان مع كل ملك منهم لعمودا له شعبتان من حديد، يدفع به الدفعة فيكذب في النار سبعمائة الف سنة» و قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم: «يرسل على اهل النار البكاء فيبيكون حتى تنقطع الدموع، ثم يبكون الدم حتى يرى في وجوههم كهيئته الاخدود، لو ارسلت فيه السفن لجزت.

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ أَيْ ذَلِكَ الْعَذَابُ بِأَنَّ اللَّهَ نَزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ فَاخْتَلَفُوا فِيهِ أَنْ يَدَاشِ كَرْدَنِ إِيشَانِ رَا و عَذَابِ نَمُودَنِ بَأَنَسْتِ كِي خدای تعالی توریة را که فرستاد و ذکر محمد ع و نعت وی در آن، و قرآن که به محمد فرستاد بد از فرستاد و راستی و سزا، و ایشان در آن بخلاف افتادند.

آن گه گفت: وَ إِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِي الْكِتَابِ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ آنان که در آن بخلاف افتادند و سخن جدا جدا گفتند، بعضی استوار گرفتند و بعضی نگررفتند، ایشان از حق دور افتادند و در ستیز بماندند، و قال بعضهم ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ نَزَلَ الْكِتَابَ أَيْ فَعَلَهُمُ الَّذِي هُوَ الْكُفْرُ وَ الْاِخْتِلَافُ وَ الْاجْتِرَاءُ مِنْ أَجْلِ. انَّ اللَّهَ نَزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ فَأَيْسَهُمْ بِهِ عَنِ الْإِيمَانِ وَ أَخْبَرَ عَنْهُمْ بِالْحَرَمَانِ، وَ ذَلِكَ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمُ الْآيَةُ، میگوید این اختلاف و کفر که در آن افتادند از آنست کی خدای تعالی به بی راهی و ناگرویدن ایشان حکم کرد و بآن حکم کتاب فرستاد گفت سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ، حَتَّمُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمُ الْآيَةَ...

### النوبة الثالثة

قوله تعالی: يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ... یا حرف ندا است و ای منادی و ها تنبیه، میگوید: بیدار باشید ای مردمان! چیزی که خوردید حلال خوردید و پاک، و گرد خیانت و محرّمات مگردید، تا از وساوس شیطان و هواجس نفس برهید، و گفت و کرد شما پاک شود، و دل روشن! مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم گفت: دل وی روشن گرداند، و چشمهای حکمت ازو بگشاید، و دوستی دنیا از دل وی ببرد، هر آفت کی در راه دینست و هر فتنه که خاست از دوستی دنیا خاست، حب الدنيا رأس كل خطيئة

و این دوستی دنیا از حرام خوردن پدید آید، پس هر که پرهیزگار شود و در محرّمات بر خود ببندد این دوستی دنیا از دل وی بکاهد، و گفتار و کردار وی پاک شود، و دعاء وی باجابت مقرون گردد.

مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم گفت: بسیار کس است که غذا و طعام و جامه وی که بکار دارد حرامست و در آن احتیاط نکند، آن گه دست برداشته و دعا می کند، این چنین دعا کی مستجاب بود؟

و یکی از بزرگان طریقت گفت: گفتار پاک که بخداوند پاک رسد آنست کی از حلق پاک برآید، و حلق پاک آنست که جز غذاء پاک بخود راه ندهد، و غذاء پاک آنست که در حال اکتساب یا ذکر و یادداشت حق در آن فرو نگذارد، و فراموش نکند، و شکر ولی نعمت بحکم فرمان در آن بجای آرد.

چنانک خدای تعالی گفت: كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَ اشْكُرُوا لِلَّهِ وَ حَقِيقَتِ شُكْرِ أَنْتِ كِه تَا قُوتِ نِعْمَتِ دَرِ بَاطِنِ می یابد خود را بر طاعت ولی نعمت بظاهر میدارد.

سری سقطی، جنید را پرسید وقتی که شکر چیست؟ فقال «ان لا يستعان بشيء من نعم الله على معاصيه» گفت شکر آنست که نعمت خداوند بر معاصی وی بکار ندارد، که آن گه همان نعمت سبب هلاک وی باشد، چنانک پادشاهی غلامی



را بنوازد و بر کشد و او را کمر شمشیر زر دهد، پس آن غلام بر وی عاصی شود. پادشاه بفرماید تا هم بآن شمشیر کی خلعت وی بود سر وی بردارند گوید این جزاء آنست کی نعمت خداوندگار خود در معصیت وی بکار برد، و گویند سبب آنک ادریس پیغامبر را باسماں بردند آن بود که فریشته بیامد و وی را بشارت داد بمغفرت، و ادریس در آن حال دست بدعا برداشته که بار خدایا در زندگانی ادریس زین پس بیفزای! گفتند تا چه کنی؟

گفت تا خدای را شکر و سپاس داری کنم، که آنچه گذشت در طلب مغفرت بودم، و از این پس شکر را باشم: قال فیسط الملك جناحه و حمله الی السماء. و قيل التزم الحسن بن علی ع الرکن فقال الہی انعمتی فلم تجدنی شاکرا و ابتلیتہ فلم تجدنی صابرا، فلا انت سلبت النعمة بترك الشکر، و لا ادمت الشدة بترك الصبر، الہی ما یكون من الکریم الا الکریم.

اگر کسی گوید یا اَیُّهَا النَّاسُ کُلُّوا مِمَّا فِی الْأَرْضِ... از روی ظاهر این خطاب همان فائده داد که یا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُلُّوا مِنْ طَیِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاکُمْ پس فائده اعادت چیست؟ جواب آنست: که اهل تحقیق گفتند: یا اَیُّهَا النَّاسُ نداء عام است، و بر قدر روش عامه این خطاب با ایشان رفت، نبینی که جمله مباحات فرا پیش ایشان نهاد، و جز از حرام محض ایشان را باز نزد، و این منزلت عوام است کی از حرام بحلال گریزند، و از محظورات با مباحات کردند، آن گه بر عقب آن از اتباع شیطان نهی کرد که ایشان بر شرف فرمان برداری شیطان اند. باز آیت دیگر یا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا خطاب اهل خصوصت ایشان را فرمود تا در تناول مباحات و بکار داشت محلات توسع نکنند، بلکه از مباحات حلال محض گزینند، و از حلال محض طیبات رزق گزینند، این همانست که روایت کنند از بعضی صحابه که گفت: ما از ده باب حلال نه باب بگذاشتیم، و یکی بر کار گرفتیم از بیم شبهت، آن گه بجای آنکه عوام را از اتباع شیطان احتراز فرمود اینجا بشکر خدای فرمود، آن کس که خداوند ذوق است داند که میان این دو خطاب چه فرقت است آن ابتداء روش مسلمانان است، و این غایت کشش عارفان، این همان عدل و احسان است که گفت: إِنَّ اللَّهَ یَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسَانِ هر کس که از حرام محض پرهیزد، وی را عادل گویند، و هر که از عین حلال پرهیزد او را محسن گویند، عدالت ظاهر مسلمانی است، و احسان آنست که مصطفی گفت: «الاحسان ان تعبد الله کانک تراه»

و هو عبارة عن مکاشفة العارفين و نهاییه رتبة الصدیقین.

### النوبة الاولى

قوله تعالى: لَيْسَ الْبِرُّ نِيكِي وَ پارسایی نه همه آنست أَنْ تُؤَلُّوا وَ جُوهَكُمْ که رویهای خویش فرا دارید در نماز، قَبْلَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ سوی مشرق که بر آمدن گاه آفتابست و مغرب که فرو شدن گاه است، وَ لَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ لَكِنْ نِيكِي مَرْدِي آن کس است که بگردد بخدای وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ رُزْزِ الْمَلَائِكَةِ وَ فَرِيشتگان وَ الْكِتَابِ وَ كِتَابِ خدای وَ النَّبِيِّينَ وَ پیغامبران وَ آتَى الْمَالَ وَ مال دهد عَلَى حُبِّهِ بر دوستی او دَوِي الْقُرْبَى درویشان خویشاوندان را وَ الْيَتَامَى وَ نارسیدگان پدر مردگان را وَ الْمَسَاكِينَ وَ درویشان تنگ دستان را، وَ ابْنِ السَّبِيلِ وَ راه گذریان را وَ السَّائِلِينَ وَ خواهندگان را وَ فِي الرِّقَابِ وَ در آزادی بردگان را، وَ أَقَامَ الصَّلَاةَ وَ نماز بیای دارد بهنگام وَ آتَى الزَّكَاةَ وَ از مال خود زکاة دهد، وَ الْمُؤْفُونَ بَعْدَهُمْ وَ باز آمدگان به پیمان خویش با خدای و با خلق إذا عَاهَدُوا هر گه که پیمان بندند، وَ الصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ شکیبایان در بیمناکیها و در تنگیها، وَ حِينَ الْبَأْسِ وَ در وقت جنگ، أُولَئِكَ الَّذِینَ صَدَقُوا ایشانند که چون گفتند که نیکانیم راست گفتند، وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ (۱۷۷) و باز پرهیزندگان از خشم و عذاب خدای تعالی ایشانند.

## النوبة الثانية

قوله تعالى: لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُّوا وُجُوهَكُمْ الْآيَةَ...

حمزه و حفص البرّ بنصب خوانند باقی قراء برفع، او که برفع خواند البرّ اسم ليس نهاد و أَنْ تُولُّوا وُجُوهَكُمْ بجای خبر نهاد، و او که بنصب خواند أَنْ تُولُّوا وُجُوهَكُمْ بجای اسم نهاد و البرّ بجای خبر، تقدیره ليس توليتكم و جوهكم البر کله، كقوله تعالى وَ مَا كَانَ قَوْلُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا...

ابن عباس و مجاهد و ضحاک و عطا و سفیان گفتند این آیت بشأن مؤمنان آمد که در بدایت اسلام پیش از هجرت و لزوم فرائض هر کس که کلمه شهادت و توحید بگفتی و نماز کردی بهر سوی که خواستی، اگر در آن حال از دنیا می برفت مردمان از بهر وی می گفتند وجبت له الجنة بهشت او را واجب شد که نیکی و پارسایی جمله بجای آورد. پس چون مصطفی علیه السلام هجرت کرد و آیات فرائض فرو آمد و قبله با کعبه گردانیدند، رب العالمین این آیت فرو فرستاد تا کسی را گمان نیفتد که دین داری و نیکی همه آنست که نماز کنند، بل که نماز خصلتی است از خصال برّ و بابی از ابواب آن.

گروهی دیگر گفتند از مفسران: که سبب نزول این آیت آن بود که جهودان در نماز کردن روی سوی مغرب میکردند، و ترسایان سوی مشرق، و هر گروهی از ایشان میگفتند که نیکی و نیک مردی اینست که ما برانیم، و بدان فرموده اند، پس خدای تعالی ایشان را دروغ زن گردانید گفت: نیکی نه آنست که ایشان میگویند لکن آنست که درین آیت بیان کردیم.

وَ لَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ وَ لَكِنَّ الْبِرَّ هَر دُو خوانده اند بتخفیف و رفع قراءة مدنی و شامی است و بتشدید و نصب قراءة باقی. و آنجا که گفت عز و جل وَ لَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ اتَّقَى هَمِينَ خلافت، و معنی آنست که و لکن البر بر من آمن بالله، فاستغنى بالاول عن الثاني، كقولهم الجود حاتم و الشجاعة عنتره. و قيل تقدیره و لکن البارّ من آمن بالله كقوله تعالى وَ الْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَى ای للمتقى.

و معنی برّ مهربانیست و نیکو کاری و راستی و خوش خویی، قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم البرّ شیء هیین و وجه طلق و کلام لئین

و گفته اند که برّ اینجا ایمان و تقوی است و این آیت خود عین دلیل است که همه اشارتست بایمان و تقوی.

مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ اول آنست که ایمان آرد به یگانگی و یکتایی و کردگاری و بزرگواری خدای. و معنی ایمان تصدیق است، و تصدیق براست داشتن است و استوار گرفتن، یعنی که الله را براست داری بهر چه گفت، و خبر داد از خود در کتاب خود، یا بر زبان رسول خود، که رسول بهر چه گفت و رسانید از وحی متهم نیست: وَ ذَلِكَ فِي قَوْلِهِ وَ مَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَيِّينَ.

وَ الْيَوْمَ الْآخِرِ وَ از ابواب برّ یکی ایمان برستخیز است، یعنی یصدق بالبعث بعد الموت، باز انگیختن و دیگر بار زنده گردانیدن بعد از مرگ براست دارد، و آیات که بدان ناطق است استوار گیرد، و در قرآن از آن فراوان است: مِنْهَا قُلِ اللَّهُ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْهَا قُلِ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ ثُمَّ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمْ الْحَقُّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا مِنْهَا وَعَدَّ اللَّهُ حَقًّا، وَ مِنْهَا وَ أَنَّ عَلَيْهِ النَّشْأَةَ الْآخِرَى وَ مِنْهَا ثُمَّ اللَّهُ يُنشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ وَ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى شَتْمَنِي ابْنِ آدَمَ وَ مَا يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَشْتَمَنِي وَ كَذَبَنِي، وَ مَا يَنْبَغِي لَهُ أَنْ

یکذیبی، اما شتمه ایای فیقول ان لی ولدا، و اما تکذیبه فیقول لن یعیدنی کما بدانی.

و الملائكة و از ابواب بر ایمان دادن است بفریشتگان که بندگان و رهیگان خداوند، نه فرزندان و دختران چنانکه کافران گفتند. و خدای از ایشان شکایت کرد گفت و یجعلون لله البنات سبحانه و قالوا اتخذ الله ولدا سبحانه جای دیگر گفت و قالوا اتخذ الرحمن ولدا سبحانه بل عباد مكرمون، این رد است بر آن کافران که گفتند رحمن فرزند گرفت و فریشتگان دختران اند، خدای گفت سبحانه پاکی و بی عیبی او را، این فریشتگان نه دختران اند، بلکه بندگان نواختگان اند، بی دستوری خدای سخن نگویند، و فرمان او کار کنند. بعضی در آسمان بحضرت عزت و در حجب هیبت بداشته، سرها در پیش افکنده چون دستوری سخن یابند گویند لا إله إلا أنت و بعضی از ایشان از برف و آتش بهم آفریده، يك نيمه ایشان آتش و يك نيمه برف، چون دستوری سخن یابند گویند یا من یولف بین الثلج و النار! الف بین قلوب المؤمنین من عبادك و بعضی از ایشان کرّوبیان اند ایشان را سروها است، و از زیر پای ایشان تا بکعب پانصد ساله راه، و بعضی از ایشان رسولان اند، و نواختگان اند چون جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل، هر یکی بر کاری داشته، و بر شغلی گماشته: جبرئیل بر وحی و بر عذاب، میکائیل بر باران و روزی و نبات، اسرافیل بر صور و لوح و يك رکن از ارکان عرش بر دوش وی، عزرائیل بر قبض ارواح. از شعبی و ضحاک روایت کردند که از راست عرش جویی روانست از نور، چندانکه هر هفت آسمان و هفت زمین و هفت دریا، و جبرئیل هر وقت سحر در آن جوی شود و غسلی بر آرد، و در نور جمالش بیفزاید، و ششصد پر خویش در آن آب زند، تا آب بر گیرد، آن گه بیفشاند، و بعدد هر قطره که از آن بیفتد رب العالمین چندین هزار فریشته بیافریند که هفتاد هزار از آن هر روز در بیت المعمور شوند و هفتاد هزار در کعبه، و تا بقیامت نوبت با ایشان نیاید.

و الكتاب و النبیین و از ابواب بر است ایمان دادن و پذیرفتن همه کتابهای خدای عز و جل که به پیغامبران فرو فرستاد، آنچه خلق دانند و آنچه ندانند، و پیغامبران ایشان را که دانند و شناسند، و آن را که نشناسند، که نه همه را شناسند و لذلك قال تعالی و رسلنا لم نقصصهم عليك.

و آتی المال علی حبه و مال دهد بر دوستی خدای، و کسی که بر دوستی خدای مال دهد هیچیز بر خود بنگذارد، که از دوستی خدای در دل وی جای دوستی مال نماند، و در دلی خود دو دوستی ننگد، و این حال صدیق اکبر است که هر چه داشت جمله بداد، و چون از وی پرسیدند که ما ذا ابقیتم لعیالك؟ قال الله و رسوله معنی دیگر گفته اند و آتی المال علی حبه ای علی حب المال و مال دهد بر دوستی مال چنانکه ابن مسعود گفت: هو ان تؤتیه و انت صحیح تأمل العیش و تخشی الفقر و لا تمهل حتی اذا بلغت الحلقوم قلت لفلان کذا و لفلان کذا، و فی معناه ما

روی ابو هریره قال سئل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: ای الصدقة افضل؟ قال ان تصدق و انت صحیح شحیح تأمل الغنی و تخاف الفقر، و لا تمهل حتی اذا بلغت الحلقوم، قلت لفلان کذا و لفلان کذا و قد کان لفلان.

و روی بسر بن جحاش قال بصق رسول الله فی کفه، ثم وضع علیه اصبعه السبابة ثم قال يقول الله تعالی ائی تعجزنی یا بن آدم؟ و قد خلقتک من مثل هذه؟ حتی اذا سویتک و عدلتک مشیت بین بر دین، و للارض منك وئید، ثم جمعت و منعت حتی اذا بلغت نفسك الی هاهنا، و اشار الی حلقه، قلت اتصدق و ائی او ان الصدقة؟

و قال صلی الله علیه و آله و سلم مثل الذی يتصدق عند موته او یعتق کالذی یهدی اذا شبع.

و قیل علی حبه ای علی حب الایماء کقوله تعالی و یطعمون الطعام علی حبه ای علی حب الاطعام. آن گه بیان کرد کی

مال کرا دهد و مستحق صدقات کیست.

ذوی القربی خویشاوندان خود را، ایشان که درویشان باشند و نیازمندان

قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم صدقتک علی المسکین صدقة و علی ذی الرحم اثنتین، لانها صدقة و صلة و الیتامی و یتیمان اگر خویشاوند باشند و اگر نه، قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم من مسح رأس یتیم عنده لم یمسحه الا الله، کان له بكل شعرة یمرّ علیها یده حسنات، و من احسن الی یتیمه او یتیم عنده کنت انا و هو فی الجنة کھاتین، و قرن بین اصبعیه، و المساکین و درویشان و درماندگان، که راندگان خلق باشند و نواختگان حق، قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم لعلی ع «یا علی انک فقیر الله فلا تنهر الفقراء و قربهم تقربا من الله عز و جل».

و قال صلی الله علیه و آله و سلم «لیس المسکین بالطواف الذی تردّه الأکلة و الأکلان و التمرة و التمرتان، و لکن المسکین الذی لا یسئل الناس و لا یفطن له فیتصدق علیه».

و ابن السبیل و راه گذریان و مهمانان کی بتو فرود آیند، قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم «من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر فلیکرم ضیفه»

و در آثار بیارند که امیر المؤمنین علی علیه السلام روزی می‌گریست او را گفتند ای مهتر دین چرا می‌گریی؟ گفت چرا نگریم و هفت روز است تا هیچ مهمان بمن فرو نیامد! بر خود می‌ترسم و از آن می‌گریم که اگر خدای بمن اهانتی خواستست که چندین روز مهمان از من وا گرفت! و انس بن مالک گفت زکاة الدار ان یتخذ فیها بیت للضیافة.

و السائلین و خواهندگان، اگر بتعریض خواهند و اگر بتصریح، که جای دیگر گفت: و أطعموا القانع و المعتر و قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم «للسائل حق و ان جاء علی ظهر فرسه»

و عیسی علیه السلام گفت هر که سائلی را نومید باز گرداند يك هفته فریشتگان رحمت در خانه وی نشوند. و سفیان ثوری هر گه که سائلان را دیدی گفتی «جاء الغسالون یغسلون ذنوبنا» شویندگان آمدند که ما را از گناهان می‌بشویند و پاک کنند. و شافعی گفت بوقت وفات فلان کس را گوئید تا مرا بشوید آن گه بوقت حاجت آن مرد غائب بود، چون باز آمد وی را گفتند که شافعی چنین وصیت کرد تو غائب بودی. آن مرد اندوهگن شد، آن گه غریمان شافعی را بخواند و تذکرة دین بخواست هفتاد هزار درم بر وی وام بود کار همه بگذارد، و گردن وی آزاد کرد، آن گه گفت هذا غسلی ایاه.

و فی الرقاب ای و فی ثمنها، و بردگان که خود را از سید باز خرند، و مکاتب شوند، ایشان را از مال خود نصیب دهد، تا بهای خویش دهند. و این صدقه تطوع است اینجاییکه نه سهم زکاة فرض، که در آیت دیگر است. و در معنی و فی الرقاب گفته‌اند که آزاد کردن بردگان است و فداء اسیران. اعرابی پیش مصطفی در آمد و گفت «علمنی عملا یدخلنی الجنة فقال اعتق النسمة و فك الرقبة قال أو لیسا واحدا؟

قال لعتق النسمة ان تفرّد بعنقها، و فك الرقبة ان تعین فی ثمنها»

و روی انه قال «من اعتق نفسا مسلمة کانت فدیته من جهنم»

و أقام الصلاة ای المفروضة و آتی الزکاة الواجبة و المؤمنون بعهدهم إذا عاهدوا معطوف است بر اول آیت ای و لکن البر... المؤمنون و المؤمنون بعهدهم و این عهد هم با مخلوق است و هم با خالق، و بوفاء هر دو فرموده‌اند.

عهد مخلوق را گفت أو فوا بالعقود، و عهد خالق را گفت و بعهد الله أو فوا

و هو الذى اخذ عليهم يوم الميثاق و امره اياهم بعهده.

آن گه بر سبیل مدح گفت: وَ الصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَ الضَّرَّاءِ آن شکیبایان در فقر و فاقه و در سختی و شدت و حین البأس و بهنگام قتال و مجاهدت.

روی ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال «ان الله عز و جل لیبئلی المؤمن بالفقر شوقا الی دعائه»

آن همه بار بلا و درویشی و بی کامی که رب العالمین بر دوستان خود نهد از آنست که تا چون صبر کنند و بدان راضی شوند، و در دعا و ذکر و سوز و نیاز بیفزایند، آن از ایشان بپسندد، و در درجه ایشان بیفزاید، و اگر بعکس این کردی که مال و جاه و نعمت ور ایشان ریختی بودی که ایشان را در آن بطر گرفتی، و یاد کرد و یادداشت الله فرو گذاشتندید، فتحقق فیهم قوله تعالی: نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ و الیه الاشارة

بقوله صلی الله علیه و آله و سلم حکایة عن الله تعالی أ یفرح عبدي اذا بسطت له رزقي و صببت علیه الدنيا صبا؟ أما یعلم عبدي ان ذلك له منی قطعاً و بعداً، أ یحزن عبدي اذا منعت عنه الدنيا و رزقته قوت الوقت، أما یعلم عبدي ان ذلك له قرباً و وصلاً؟ و ذلك من غیرتی علی عبدي.

أولئك الذين صدقوا ایشان که برین صفت باشند که گفتیم و برین سیرت و طریقت روند، اگر گویند که نیکان و نیک مردان ایم راست گفتند که راست رفتند، و قيل أولئك الذين صدقوا یعنی ما عاهدوا الله علیه ایشانند که بوفاء عهد باز آمدند، و دین و امانت که پذیرفتند، حق آن بگزارند و در میان مؤمنان بنام مردی مخصوص گشتند. كما قال تعالی رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه و أولئك هم المؤمنون روی ان ابا ذر رض سئل عن الايمان فقراً هذه الآية فقال السائل انا سالنا عن الايمان و تخبرنا عن البر، فقال جاء رجل الی رسول الله فسأله عن الايمان فقراً هذه الآية.

### النوبة الثالثة

قوله تعالی: لیس البر ان تؤلوا و جوهكم... الآية از روی ظاهر درین آیت آنچه شرط شریعت است بشناختی، اکنون از روی باطن بزبان اشارت آنچه نشان حقیقت است بشناس، که حقیقت مر شریعت را چون جان است مر تن را، تن بی جان چون بود، شریعت بی حقیقت هم چنان بود. شریعت بیت الخدم است همه خلق درو جمع، و عمارت آن بخدمت و عبادت، و حقیقت بیت الحرم است عارفان درو جمع و عمارت آن بحرمة و مشاهدت، و از خدمت و عبادت تا بحرمت و مشاهدت چندانست که از آشنایی تا دوست داری، آشنایی صفت مزدور است و دوستداری صفت عارف. مزدور همه ابواب برّ که در آیت بر شمردیم بیارد، آن گه گوید آه اگر باد بر ان جهد یا از ان چیزی بکاهد، که آن گه از مزد باز مانم، و عارف آن همه بشرط خویش بتمامی بگزارد، آن گه گوید آن اگر از آن ذره بماند که آن گه از دولت باز مانم بهرچ از راه باز افتی چه کفر آن حرف و چه ایمان بهر چه از دوست و امانی چه زشت آن نقش و چه زیبا مزدور گوید نماز من روزه من و زکاة من و صبر من در بلاها و وفاء من در عهد ها، و عارف گوید بزبان تذلل:

من که باشم که بتن رخت وفاء تو کشم دیده حمال کنم بار جفاء تو کشم

بوی جان آیدم از لب که حدیث تو کنم شاخ عزّ رویدم از دل که بلاء تو کشم

پیر طریقت گفت: من چه دانستم که مزدور اوست که بهشت باقی او را حظ است؟ و عارف اوست که در آرزوی يك لحظ است؟! من چه دانستم که مزدور در آرزوی حور و قصور است، و عارف در بحر عیان غرقه نور است! بو علی رودباری قدس الله روحه بوقت نزع خواهر خود را میگفت: «هذه ابواب السماء قد فتحت، و هذه الجنان قد

زینت» اینک درهای آسمان بگشادند و بهشتها بیاراستند و کنیزکان بر کنگره‌ها نشانند و میگویند نوشت بادای با علی که این همه از بهر تو ساختند! و زبان حال بو علی جواب میدهد الهی به بهشت و حورا چه نازم اگر مرا نفسی دهی از آن نفس بهشتی سازم.

و حَقِّكَ لَا نَظَرْتَ إِلَى سِوَاكَ      بَعِينٌ مَوْدَةٌ حَتَّىٰ أَرَاكَ  
بر بندم چشم خویش و نگشایم نیز      تا روز زیارت تو ای یار عزیز

لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ بَرًّا بِرِ قَوْلٍ مَجْمَلٍ دُو ضَرْبٍ اسْتِ: اعتقاد و اعمال، اعتقاد تحقیق اصول است و اعمال تحصیل فروع. و هر آن کس که اصول بحقیقت مستحکم کرده و فروع بشرط خود بجای آورده لا محاله از ابرار است، و منزل ابرار دار القرار است. و ذلك في قوله تعالى إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ.

آن گه رب العالمین در سیاق این آیت بیان کرد همان اعتقاد و همین اعمال گفت مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ تا اینجا بیان اعتقاد است و تمهید قواعد اصول، و ازینجا ذکر اعمال در گرفت، و آن گه بر دو قسم نهاد يك قسم مراعات مردم است در معاشرت ایشان و نواخت دور و نزدیک و مواساة با ایشان، چنانك گفت وَ آتَى الْمَالَ عَلَىٰ حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَ ابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَ فِي الرِّقَابِ اول ابتدا بخویشان کرد که حق ایشان مقدم است بر حقوق دیگران، و لهذا

قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم «لا يقبل الله صدقةً و ذو رحم محتاج» پس یتیمان که ایشان عاجزترین خلقاند و بی‌کسان‌اند، پس بدرویشان که هیچ مال ندارند نه مال حاضر نه مال غائب، پس براه گذری که هیچیز در دست ندارد، اما باشد که وی را مال غائب بود، پس بسائلان که درویشان هم راست گویان باشند، و هم دروغ زنان، پس به بردگان که خواجگان دارند که مراعات ایشان کنند و تیمار برند. رب العالمین ترتیب حاجت و دربايست بریشان نگه داشت، هر که درمانده تر و حاجت وی بیشتر و صدقه را مستحق تر ذکر وی فرا پیش داشت که حق وی تمامتر. کریم خداوندا که هر کسرا بجای خویش بدارد! و استحقاق هر کس چنانك باید برساند! يقول تعالى ادبر عبادى بعلمى انى بعبادى خبير بصير . قسمی دیگر از اعمال بمتعبد مخصوص است که از وی بدیگری تعدی نکند، چون نماز بیپای داشتن و صدق و اخلاص در اعمال بجای آوردن، و بوفاء عهد باز آمدن، و در بلیات صبر کردن.

اینست که رب العالمین گفت وَ أَقَامَ الصَّلَاةَ إِلَى قَوْلِهِ وَ حِينَ النَّبَأِ آن گه گفت أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ اینان‌اند که در آن يك نیمه برّ که اعتقاد است صدق بجای آوردند، و در آن نیمه که اعمال است تقوی کار فرمودند، و صدق و تقوی کمال ایمانست، و هم الذین قال الله تعالى أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا الآية و تمامتر خبری از مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم که لایق است باین آیت و ابواب برّ درو جمع، هم قسم اعتقاد و هم قسم اعمال و هم مکارم الاخلاق خبر سوید حارث است: قال: و فدت علی رسول الله سبع سبعة من قومی فلما دخلنا علیه و كلمناه اعجبه ما رای من سمتنا و زینا، فقال ما انتم؟ قلنا مؤمنون، فتنبسم رسول الله و قال لكل قول حقيقة فما حقيقة قولكم و ایمانكم؟ قال سوید فقلت خمس عشرة خصلة: خمس منها امرتنا رسلك ان نؤمن بها، و خمس منها امرتنا رسلك ان نعمل بها و، خمس منها تخلقنا بها فی الجاهلیة، و نحن علی ذلك الا ان تكره منها شيئاً. فقال رسول الله فما الخمس الخصال التي امرتكم رسلی ان تؤمنوا بها؟ قلنا امرتنا رسلك ان نؤمن بالله و ملائکته و کتبه و رسله و البعث بعد الموت، قال فما الخمس التي امرتكم ان تعملوا بهن؟ قلنا امرتنا رسلك ان نقول جميعا لا اله الا الله و أن محمدا رسول الله و ان نقيم الصلوات و نؤتی الزكاة،

و نوح البيت من استطاع اليه سبيلا، و نصوص شهر رمضان، و نحن على ذلك، قال فما الخمس الخصال التي تخلقتم بها؟ قلنا الشكر عند الرخاء، و الصبر عند البلاء و الصدق عند اللقاء، و الرضا بمواقع القضاء، و مناخزة الاعداء، فتبسم رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و قال ادباء فقهاء عقلاء حكماء، كادوا من فقههم ان يكونوا انبياء، يا لها من خصال! ما اشرفها و ازينها! و اعظم ثوابها! ثم قال رسول الله اوصيكم بخمس خصال لتكمل عشرون خصلة قلنا اوصنا يا رسول الله! فقال ان كنتم كما تقولون، فلا تجمعوا مالا تأكلون، و لا تبثوا ما لا تسكنون، و لا تنافسوا في شيء عنه تزولون، و ارغبوا فيما عليه تقدمون، و فيه تخلدون، و اتقوا الله الذي اليه ترجعون و عليه تعرضون.»

### النوبة الاولى

قوله تعالى: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ائِشَانِ كِه بگرويدند كُتِبَ عَلَيْكُمْ بِرِ شَمَا نُوشتند و واجب كردند الْقِصَاصُ بازگشتن بکشتن ناحق، فِي الْقَتْلِ در کشتگان مسلمانان بنا حق، الْحُرُّ بِالْحُرِّ آزاد بازاد و الْعَبْدُ بِالْعَبْدِ بر بنده ببنده، وِ الْاُنْثَى بِالْاُنْثَى وزن بزَن فَمَنْ عَفِيَ لَهُ هر کس که وی را آسان فرا گذارند مِنْ اُخِيهِ شَيْءٌ از کار برادر وی چیزی فَاْتَبَاعٌ وی را گویند تا بر پی دیت سپردن رود، بِالْمَعْرُوفِ به نیکویی، و بزودی و اَدَاءٌ اِلَيْهِ و کار گزاردن بوی بِاِحْسَانٍ به نیکویی، و زود گزارى، ذَلِكْ اين پذيرفتن دين از قاتل و فرا گذاشت قصاص، تَخْفِيفٌ مِنْ رَبِّكُمْ سَبِكُ كردن كاری گران است از خداوند شما، و رَحْمَةٌ و بخشودنی آشکارا، فَمَنْ اعْتَدَى هر کس که از اندازه درگذارد و افزونی جوید و باز خون ناحق ریزد، بَعْدَ ذَلِكَ پس از آنك يکی ریخت و از ودیت ستدند، فَلَهُ عَذَابٌ اَلِيمٌ او راست عذابی درد نمای درد افزای.

و لَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ و شما را در قصاص کردن زندگانیست يا اُولِي الْاَلْبَابِ ای زیرکان خداوندان مزغ و خداوندان خرد لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ تا به پرهیزید.

كُتِبَ عَلَيْكُمْ نَبْشْتِه آمد بر شما و واجب كردند اِذَا حَضَرَ اَحَدَكُمْ الْمَوْتُ چون بيکی از شما مرگ آید اِنْ تَرَكَ خَيْرًا اگر از اين جهانی چیزی بگذارد الْوَصِيَّةُ اندرز كردن لِوَالِدَيْنِ پدر و مادر خویش را، وِ الْاَقْرَبِينَ و خویشاوندان را بِالْمَعْرُوفِ بچم و انصاف و هموار بی اجحاف، حَقًّا نبشته آمد آن وصیت بسزا و راستی، عَلَي الْمُتَّقِينَ بر پرهیزندگان از شرك. فَمَنْ بَدَّلَهُ هر که بگرداند آن را بَعْدَ مَا سَمِعَهُ پس آنك بشنید آن را، فَاِذَا اِثْمُهُ عَلَي الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ بزمندی آن بریشان که تبدیل میکنند اِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ که الله شنواست دانا.

فَمَنْ خَافَ مِنْ مَوْصٍ هر که ترسد از آن وصیت کننده جَنَفًا بیدادی و کژی، اَوْ اِثْمًا یا بزمندی فَاُصْلِحَ بَيْنَهُمْ صلح سازد میان ایشان فَاِثْمٌ عَلَيْهِ بر وی بزمندی نیست، اِنَّ اللَّهَ عَفُورٌ رَحِيمٌ که الله آمرزگارست و بخشاینده.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا... الآية مفسران گفتند این آیت در شأن دو قبیله عرب فرود آمد یکی شریف و دیگر ضعیف، میگویند اوس و خزرج بودند، و بعضی گفتند قریظه و نضیر بودند، با یکدیگر جنك كردند و از ایشان که شریف بودند قومی کشته شدند بدست آنان که ضعیف بودند، و این در بدایت اسلام بود و جاهلیت قریب العهد بودند، هم بر عادت و حکم جاهلیت گفتند لِنَقْتُلَنَّ بِالْعَبْدِ مِمَّا الْحَرِّ مِنْهُمْ، و بِالرَّجُلِ مِمَّا الرَّجُلِينَ مِنْهُمْ، و لنضاعفَنَّ الجروح گفتند به بنده ما آزاد ایشان باز کشیم و بزَن ما مرد ایشان و بیک مرد ما دو مرد از ایشان، و قصاص جراحتهَا مضاعف کنیم، که ما از ایشان مهتر و شریفتریم، آن گه قصه خویش بحضرت نبوی آنها کردند. مصطفی ایشان را براستی و برابری فرمود، رب العالمین در شأن ایشان آیت فرستاد و رسول خدا بر ایشان خواند، و همه منقاد

شدند و بحکم خدا و رسول فرو آمدند.

الْحُرُّ بِالْحُرِّ آزاد بآزاد و الْعَبْدُ بِالْعَبْدِ و بنده به بنده، و در ابتداء اسلام زن بزنی کشتند و مرد بمرد و الْأَنْثَى بِالْأَنْثَى منسوخ گشت به النَّفْسَ بِالْنَفْسِ و الْعَبْدُ بِالْعَبْدِ مستثنی ماند بدلالات سنت.

اکنون حکم آیت علی الجملة بدان هر دو شخص که در دین و در حریت برابر باشند و در حرمت، و یکی از آن دیگر را بکشد بقصد، رواست که او را باز کشند بوی، پس مسلمان بمسلمان باز کشند، و ذمی بذمی، و آزاد بآزاد، و بنده به بنده، و مرد بمرد، و زن بزنی، و مسلمان را بذمی باز نکشند بمذهب شافعی رض، و نه آزاد به بنده که ایشان در عصمت برابر نهاند. و امیر المؤمنین علیه السلام گفت «من السنة ان لا يقتل مسلم بکافر و ان لا يقتل حر بعبد»

اما ذمی بمسلمان و بنده بآزاد باز کشند، همچنین فرزند به پدر و فرزند بمادر باز کشند، و پدر را بفرزند و مادر را بفرزند نه، و جماعتی را بیک شخص باز کشند بحکم اجماع، و زن را بمرد باز کشند و مرد را بزنی بحکم خبر.

فَمَنْ عَفِيَ لَهُ مِنْ أُخِيهِ این هاء در له با قاتل شود، کشته را به برادر کشنده خواند و عصمت اسلام و برادری میان قاتل و قتیل بخون ناحق بنبرید، و نیز بقتل اسم ایمان از وی به نیفتاد که در تحت این خطاب است که يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا و این عفو آنست که اولیاء کشته خود به بخشند و بدیت صلح کنند. میگوید هر کس که وی را از برادر کشته وی قصاص عفو کنند فائِبَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ و آداءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ قاتل را گوئید یعنی تا بر پی دیت سپردن رود، به نیکویی و کارگزاردن بزودی.

معنی دیگر فائِبَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ او را گوئید، یعنی ولی کشته را، که باین قاتل میخواهد که با وی بدیت صلح کند، تو هم پس این صلح فرا رو، و این دیت به پذیر بی تشدید و تهدید. اگر کسی گوید چه فایده را فَمَنْ عَفِيَ لَهُ بفعل مجهول گفت فمَنْ عَفِيَ لَهُ اخوه نگفت؟ جواب آنست که تا معلوم شود که در شرع فرق نیست میان آنک صاحب دم يك کس باشد و عفو کند، یا جماعتی باشند و يك کس از جمله ایشان عفو کند، در هر دو حال قصاص بیفتد و با دیت گردد، و دیت مردی مسلمان که بقصد کشته شود دیت مغلظه است حالی بر قاتل واجب شود صد اشتر به قسم، و آن را مثله گویند سی حقه، و سی جذعه، و چهل خلفه، که بچه در شکم دارند، و اگر بخطا کشته شود یا شبه عمد بود نه عمد محض دیت مخففه واجب شود بر عاقله، و دیت مخففه مؤجل واجب شود بر پنج قسم آن را مخمسه گویند بیست حقه، و بیست جذعه، و بیست بنت لبون، و بیست ابن لبون، و بیست بنت مخاض، انا اگر خویشاوندی را کشد یا در ماههای حرام کشد. ذو القعدة و ذو الحجة و محرم و رجب، یا در حرم مکه، که آن گه دیت مغلظه واجب شود، اگر چه قتل خطا باشد، پس اگر شتر نیافت بود یا ببهای خویش بدست نیاید، دیت مردی مسلمان هزار دینار زر سرخ باشد، یا دوازده هزار درم سپید، و دیت جهود و ترسا ثلث دیت مسلمان است بحکم خبر، و دیت مجوس خمس دیت اهل کتاب است، و هشتصد درم بقول عمر خطاب، و دیت زنان از هر جنس نیمه دیت مردان است، و عاقله مرد عصبه وی باشند، آنان که بعضیت و جزئیت در میان ایشان نباشد یعنی که پدران و فرزندان در آن نشوند، و این بمذهب شافعی است، علی الخصوص آن گه این عاقله تحمل دیت مخففه کنند بشرط آنک مکلف باشند، و توانگر و موافق جوانی در دین بمدت سه سال هر سالی ثلث دیت، و آنکه هر توانگری را هر سال نیم دینار و اگر متوسط باشد دانگ و نیم، و آنچه در باید از بیت المال مسلمانان بدهند.

ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِنْ رَبِّكُمْ و رَحْمَةٌ این عفو کردن قصاص و دیت دادن تخفیفی تمام است و رحمتی فراخ از خداوند شما، و



دیت این امت را خاصه، که هیچکس دیگر را نبود از ولد آدم، در توریة قصاص است یا عفو، و در انجیل امر است بعفو، و در قرآن هم قصاص است و هم عفو و هم دیت.

در خبر می‌آید که مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم گفت: «ثم انتم يا خزاعه قد قتلتم قتيلا من هذيل و انا و الله عاقله فمن قتل قتيلا بعده فاهله بين خيرتين: ان احبوا قتلوا، و ان احبوا اخذ و العقل».

فَمَنْ اعْتَدَى... این را دو تأویل کرده‌اند: یکی آنست که يك بار از قاتل بنا حق بیش دیت نپذیرند، اگر دیگر کشند لا بد وی را قصاص کنند، هر چند که ولیّ خون بدیت رضا دهد، و این مذهب قومی است از علما. و دیگر تأویل آنست که از آن کس که با خون ناحق گردد پس آنک يك بار دیت ستندن ازو، توبت نپذیرند و لا بد فردا بآتش عذاب کنند او را، و از اعتداست ولیّ خون را که گوید بدیت رضا دادم تا قاتل فرا پیش آید ایمن، آن گه وی را بکشد.

وَ لَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ... الآية... ای و لكم فی القصاص ناه، میگوید شما را در باز کشتن کشندگان مسلمانان بگزاف زندگانی است و بازداشتن دیگران مردمان را از کشتن بگزاف.

یا أولي الثألباب ای خداوندان خرد، و ای زیرکان، در جاهلیت قاتل را باز نمی‌کشتند. می‌گفتند یکی کم شد تا دیگری کم نشود. این جواب آنست که ای زیرکان آن انبوهی در قصاص است نه در فرو گذاشت.

لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ قصاص کنید تا بپر هیزید.

عن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم: «لا يحل دم امرء مسلم يشهد ان لا اله الا الله، و ائى رسول الله الا باحدى ثلث: النفس بالنفس، و الثيب الزانى، و المارق لدينه، و التارك للجماعة».

و روی انه قال صلى الله عليه و آله و سلم: «لا يحل دم امرء مسلم يشهد ان لا اله الا الله، و ان محمدا رسول الله الا باحدى ثلث: زنا بعد احصان فانه يرجم، و رجل خرج محاربا، لله و رسوله فانه يقتل او يصلب او ينفى من الارض، او يقتل نفسا فيقتل بها».

قال صلى الله عليه و آله و سلم «كل ذنب عسى الله ان يغفره الا من مات مشركا او مؤمن يقتل مؤمنا متعمدا».

معنی دیگر گفته‌اند و لكم فی القصاص حياة أراد به فی الآخرة یعنی که اگر درین جهان قصاص کند در آن جهان از قصاص رستگاری یافت، و گرنه لا بد در آن جهان قصاص خواهند از وی.

قال النبى صلى الله عليه و آله و سلم: «يجيء المقتول بالقاتل يوم القيمة ناصيته و رأسه بيده و أوداجه تشخب دما، يقول يا رب قتلنى حتى يدينه من العرش».

كُتِبَ عَلَيْكُمْ... ای فرض و اوجب عليكم إذا حضر أحدكم الموتُ ای اسبابه و مقدماته من الامراض و العلل إن ترك خيراً ای مالا. خیر اینجا بمعنی مال است، چنانک در قرآن چند جایگه گفت قل ما أنفقتم من خیر یعنی من مال، و ما تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ. ای مال، إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ یعنی حبّ المال، وَ إِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ یعنی حب المال. و در قرآن خیر آید بمعنی ایمان چنانک در سورة الانفال گفت: وَ لَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْراً لَأَسْمَعَهُمْ یعنی ایمان، و قال تعالى إن يعلم الله في قلوبكم خيراً ای ایمان، و در سورة هود گفت: لَنْ يُؤْتِيَهُمُ اللَّهُ خَيْراً ای ایمان. و خیر بمعنی اسلام آید: چنانک در سورة البقرة گفت: أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِنْ رَبِّكُمْ و در سورة القلم: مَنَّاغٍ لِلْخَيْرِ ای للاسلام، و خیر بمعنی عافیت آید، چنانک در سورة الانعام گفت: وَ إِنْ يَمْسَسْكَ بَخِيرٌ ای بعافية، و در يونس گفت: وَ إِنْ يُرْدِكَ بَخِيرٌ، ای بعافية و خیر بمعنی اجر آید: چنانک در سورة الحج خواند: لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ یعنی فی البدن اجر و خیر بمعنی طعام آید چنانک در سورة القصص

گفت: إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ یعنی من طعام فقیر. و خیر بمعنی ظفر آید چنانکه در سوره الاحزاب گفت: وَرَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا یعنی الظفر فی القتال.

کُتِبَ عَلَيْكُمُ الْآيَةُ... میگوید واجب کردند بر شما وصیت کردن مادر و پدر را و خویش و پیوند را آن زمان که مخایل مرگ بر شما ظاهر شود، و اسباب آن به بینید، و مال دارید که در آن وصیت کنید. و این آیت پیش آیات موارث فرو آمده بود، بآن سبب که ایشان در عادت جاهلیت اجنبیان را و بیگانگان را بحکم ریا و سمعه وصیت میکردند، و خویشاوندان خود را فرو میگذاشتند، الله تعالی ایشان را ازین عادت بر گردانید و وصیت از بهر پدر و مادر و جمله خویشان فریضه گردانید، پس چون آیات موارث فرو آمد وصیت پدر و مادر و دیگر وارثان منسوخ گشت بگفت مصطفی ع و بیان وی، و ذلك

قوله صلى الله عليه وآله وسلم حين نزلت آية الموارث: «ألا ان الله سبحانه قد اعطى كل ذي حق حقه، ألا لا وصية لوارث»

پس خویشاوندانی را که وارث نبودند وصیت در حق ایشان فریضه بماند بقول بعضی علما: و هو ابن عباس و الحسن و الضحاک و قتاده و طاوس. قال الضحاک: «من مات و لم یوص لذی قرابة فقد ختم عمله بمعصية» و قول درست آنست: که فرض وصیت به کلی منسوخ شد هیچکس را واجب نیست نه خویشاوندان را و نه دیگران را، اما مستحب است اگر وصیت کند، فضیلت باشد، و اگر نکند، فریضه نیست و عاصی نشود و هو قول علی و ابن عمر و عایشه و عکرمة و مجاهد و السدی قال عروة بن الزبير «دخل علی ع علی رجل یعوده فقال انی أرید أن اوصی فقال، علی ان الله تعالی یقول، إن تَرَكَ خَيْرًا و انما تدع شیئا سیرا فدعه لعیالك فانه افضل. «و قال رجل لعایشة: انی ارید ان اوصی قالت کم مالک؟ قال ثلاثة آلاف. قالت و کم عیالك؟ قال اربعة فذکرت له ما ذکر علی» و روی ان ابن عمر لم یوص فقال اما مالی فالله اعلم ما کنت اصنع فیة فی الحیاة و اما ریاعی فما احب ان یشرك ولدی فیها احد» و قال عروة بن ثابت للربیع بن خثیم اوص لی بمصحفک، قال فنظر الی ابنه و قال و أولوا الأرحام بعضهم أولى ببعض فی کتاب الله.

اکنون اگر کسی وصیت کند بر سبیل استحباب و طلب فضیلت چنان باید که درویشان را کند نه توانگران را، و بر ثلث نیز اید که رب العالمین گفت: بِالْمَعْرُوفِ مَعْرُوفٍ آنست که وصیت هموار و با انصاف بود، و اجحاف نیارد در میراث وارث.

حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ ای کتبت الوصية حقا نبشته آمد وصیت بر شما نبشتنی بحق و سزا و راستی، که چنین سزد و چنین باید، عَلَى الْمُتَّقِينَ این تقوی توحید است یعنی پرهیزکاران از شرك با خدای عز و جل.

فَمَنْ بَدَّلَهُ الْآيَةَ... ای بَدَلَ الايضاء هر که وصیت بگرداند و در آن تغییر و تبدیل آرد از اولیا و اوصیا بزمندی آن تغییر و تبدیل بر ایشانست، که تغییر کنند نه بر موسی، و الله شنوا و دانا است، وصیت از کننده می شنود و تبدیل از خلاف کننده میداند.

فَمَنْ خَافَ مِنْ مَوْصٍ الْآيَةَ... بتشدید و تخفیف خوانده اند، حمزه علی و یعقوب و ابو بکر بتشدید خوانند، دیگران بتخفیف خوانند، و معنی هر دو یکسانست. اوصی و وصی لغتان.

فَمَنْ خَافَ این خوف بمعنی علم است ای فمن علم من موص ظلما و عدولا عن الحق هر کس که بداند که آن وصیت کننده بیداد کرد در وصیت، فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ آن گه میان اصحاب ترکت و ارباب سهام صلح سازد، و آن جور و ظلم با

جای آرد فلا اِثْمَ عَلَيْهِ برین بر جای آورنده بزمندی نیست، و آن صلح که وی ساخت از تبدیل بزمند نیست. معنی دیگر گفته‌اند هر کس که بداند که آن وصیت کننده ظلم خواهد کرد، و قصد حیف و جور دارد بر ورثه، و او را نگذارد در آن حال که وصیت میکند، بلکه صلح سازد میان وی و میان ورثه و او را بعدل و انصاف فرماید فلا اِثْمَ عَلَيْهِ لانه لیس بمبدل بل هو متوسط مصلح

روی عامر بن سعد بن ابی وقاص عن ابیه قال كنت مع رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم في حجة للوداع، فمرضت مرضاً اشرفت على الموت. فعادني رسول الله فقلت يا رسول الله ان لي مالا كثيرا و ليس يرثني الا ابنة أ فوصي بثلثي مالي؟ قال لا قلت فبشطر مالي؟

قال لا قلت بثلث مالي؟ قال نعم، الثلث، و الثلث كثير، انك يا سعد ان تترك ولدك اغنياء خير من ان تتركهم عالة يتكفون الناس.

و روی ابو امامة قال قال رسول الله من خاف في وصيته القى في اللوى، و اللوى واد في جهنم.

و عن ابی هريرة قال قال رسول الله: «ان الرجل ليعمل بعمل اهل الخير سبعين سنة فاذا اوصى خاف في وصيته فيختم له في شر عمله فيدخل النار، و ان الرجل ليعمل بعمل اهل الشر سبعين سنة فاذا اوصى لم يحف في وصية فيختم له بخير عمله فيدخل الجنة، ثم قال ابو هريرة اقرؤا ان شئتم تلك حُدُودُ اللَّهِ الى قوله و لَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ.

آن گه در آخر آیت گفت ان الله غفورٌ رحيمٌ يعنى که اگر اين وصیت کننده آن حيف و ظلم بنادانی کرد در وصیت که حيف در آن نشناخت و ظلم ندانست پس الله آمرزگارست و بخشاینده، او را بیامرزد و ببخشايد.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آتُوا الْآيَةَ... يا نداء كالبديهة، و ائ نداء دل، و ها نداء جان، میگوید ای همگی بنده اگر طمع داری که قدم در کوی دوستی نهی، نخست دل از جان بردار، و معلومی که داری از احوال و اعمال همه در باز، که در شرع دوستی جان بقصاص از تو بستانند، و معلوم بدیت، و هنوز چیزی در باید. اینست شریعت دوستی، اگر مرد کاری در آی و اگر نه از خویشتن دوستی و تردامنی کاری نرود.

از پی مردانگی پاینده ذات آمد چنار و ز پی تر دامنی اندک حیا آمد سمن

جان فشان و راه کوب و راد زی و مرد باش تا شوی باقی چو دامن بر فشانی زین دمن

آری! عجب کاری است کار دوستی! و بلعجب شرعی است شرع دوستی! هر کشته را در عالم قصاص است یا دیت بر قاتل واجب، و در شرع دوستی هم قصاص است و هم دیت و هر دو بر مقتول واجب.

پیر طریقت گفت «من چه دانستم که بر کشته دوستی قصاص است، چون بنگرستم این معامله ترا با خاص است، من چه دانستم که دوستی قیامت محض است؟ و از کشته دوستی دیت خواستن فرض! سبحان الله این چه کارست این چه کار! قومی را بسوخت، قومی را بکشت، نه يك سوخته پشیمان شد و نه يك کشته برگشت!

کم تقتلوننا و کم نحکم یا عجايبا کم نحب من قتلا

نور چشم خاک قدمهای تو باد آرام دلم زلف بخمهای تو باد

در عشق تو داد من ستمهای تو باد جانی دارم فدای غمهای تو باد

یکی سوخته و در بیقراری بمانده، یکی کشته و در میدان افراد سر گشته، یکی در خبر آویخته، یکی در عیان آمیخته،

آن تخم که ریخته؟ و این شور که برانگیخته؟ یکی در غرقاب، یکی در آرزوی آب، نه غرقه آب سیراب، نه تشنه را خواب.

كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ وَصِيَّةَ خَدَائِدَانِ مَالٍ دِيْغَرَسْتِ وَ وَصِيَّةَ خَدَائِدَانِ حَالٍ دِيْغَرِ، وَصِيَّةَ تَوَانِغَرَانِ از مال رود، و وصیت درویشان از حال. توانگران باخر عمر از ثلث مال بیرون آیند، و درویشان از صفاء احوال و صدق اعمال بیرون آیند، چنانکه عاصی از کرد بد خویش بر خود بترسد، ده چندان عارف با صدق اعمال و صفاء احوال بر خود بترسد، اما فرق است میان این و آن: که عاصی را ترس عاقبت است و بیم عقوبت، و عارف را ترس اجلال و اطلاع حق است. این ترس عارف هیبت گویند، و آن ترس عاصی خوف، آن خوف از خبر افتد. و این هیبت از عیان زاید، هیبت ترسیست که نه پیش دعا حجاب گذارد، نه پیش فراست بند، نه پیش امید دیوار، ترسیست گذارنده و کشنده، تا نداء أَلَا تَخَافُوا وَ لَا تَحْزَنُوا نشنود نیارآمد! خداوند این ترس را کرامت می‌نماید، و به بیم زوال آن وی را می‌سوزاند، و نور می‌افزاید و فزع تغییر در وی می‌افکنند.

بو سعید بو الخیر را قدس الله روحه این حال بود بوقت نزع، چون سر عزیز بر بالین مرگ نهاد گفتندش ای شیخ قبله سوختگان بودی، مقتدای مشتاقان، و آفتاب جهان، اکنون که روی بحضرت عزت نهادی، این سوختگان را وصیتی کن، کلمه گوی تا یادگاری باشد. شیخ گفت:

پر آب دو دیده و پر آتش جگرم      پر باد دو دستم و پر از خاک سرم

بشر حافی را همین حال بود بوقت رفتن، گریستن و زاری در گرفت، گفتند: یا، ابا نصر أ تحب الحياة؟ مگر زندگی می‌دوست داری؟ و مرگ را کراهیت؟ گفت نه «و لكن القدوم علی الله شدید» بر خدای رسیدن کاری بزرگ است و سهمگین. این حال گروهی است که بوقت رفتن هیبت و دهشت بر ایشان غالب شود از تجلی جلال و عزت حق، و تا نداء أَلَا تَخَافُوا نشنوند نیارامند. باز قومی دیگرند که بوقت رفتن ایشان را تجلی جمال و لطف حق استقبال کند، و برق انس تابد، و آتش شوق زبانه زند، چنانکه پیر اهل ملامت عبد الله منازل یکی پیش وی در شد، گفت: ای شیخ! مرا در خواب نمودند که ترا يك سال زندگی مانده است، شیخ یکی بر سر زد گفت آه! که يك سال دیگر در انتظار ماندیم آن گه برخاست و در وجد و جدان خویش بجنبید، و اضطرابی بنمود از خود بیخود شد. و گفت: آه کی بود که آفتاب سعادت برآید، و ماه روی دولت در آید.

کی باشد کین قفص به پردازم      در باغ الهی آشیان سازم

مکحول شامی مردی مردانه بود، و در عصر خویش یگانه، در دو اندوه این حدیث او را فرو گرفته، هرگز نخندید. و در بیماری مرگ جماعتی پیش وی در شدند و می‌خندید گفتند ای شیخ! تو همواره اندوهگن بودی؟ این ساعت اندوه بتو لایق‌تر چرا می‌خندی؟ گفت: «چرا نخندم و آفتاب جدایی بر سر دیوار رسید، و روز انتظارم برسید، اینک درهای آسمان گشاده و فریشتگان بردابرد میزنند که مکحول بحضرت می‌آید.»

وصل آمد و از بیم جدایی رستیم      با دلبر خود بکام دل بنشستیم

### النوبة الاولى

قوله تعالى: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای ایشان که بگرویدند كُتِبَ عَلَيْكُمْ نَبِيَّةٌ آمَدُ بِرِ شَمَا الصِّيَامِ رُوزَه دَاشْتَن كَمَا كُتِبَ هَمچنانکه نَبِيَّةٌ آمَدَه بُوَد عَلَي الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ بِرِایشان که پیش از شما بودند لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ تا مگر شما باز پرهیزیده آئید.



أَيَّاماً مَعْدُودَاتٍ رُوزِي چَند شمرده، فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضاً هَر كَسِ كِه از شِما بيمار بود اوْ عَلَي سَفَرٍ يَيا در سَفَرِي فَعِدَّةً مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ هَام شِمار آن در رُوزگاري ديگر رُوزه باز دارد، وَ عَلَي الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ وَ بَرِيْشَانَسْتِ كِه تَوانند كِه رُوزه دارند و خواهند كِه نَدارند فِدْيَةَ باز خَريدن آن طَعَامِ مَسْكِينِ بَطْعَامِ دَادن دروِيشِي هَر رُوز را مَدِي فَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْراً هَر كِه بَر مَدِّ بِيْفَزِيدِ بَطْوَعِ دَل، فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ أَنْ وَي رَا بَه اسْتِ وَ أَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ وَ اِگر رُوزه دَاريد شِما را خُود بَه اِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اِگر دَانيْدِ

شَهْرُ رَمَضَانَ مَهِ رَمِضَانَ الَّذِي اُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ اَنْ مَهِ كِه قُرْآنِ در اَنْ فَرُو فَرَسْتانَدند هُدًى لِلنَّاسِ رَهِ نَمُونِي مَرْدَمَانَ رَا وَ بَيِّنَاتٍ وَ نَشَانِها نَمُودن ايشان رَا مِنْ اَلْهُدَى اِز رَهِ نَمُونِي حَق، وَ الْفُرْقَانَ وَ جَدَايِ نَمُودن مِيان حَق وَ باطل فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمْ الشَّهْرَ هَر كِه حَاضِر وَ مَقِيمِ بود اِز شِما در مَهِ رَمِضَانَ، فَلْيَصُمْهُ كُوي رُوزه دارد، وَ مَنْ كَانَ مَرِيضاً اوْ عَلَي سَفَرٍ وَ هَر كِه بيمار بود يَيا در سَفَرِي فَعِدَّةً مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ كُوي مِخُور وَ هَام شِمار اَنْ در رُوزگاري ديگر رُوزه باز دار يُرِيدُ اَللَّهُ بِكُمْ اَلْيُسْرَ اَللَّهُ بِشِما آسانِي مِخُواهد وَ لا يُرِيدُ بِكُمْ اَلْعُسْرَ وَ دَشُوايِ نَمِخُواهد، وَ لِيُكْمَلُوا اَلْعِدَّةَ وَ فَرمود تا شِمار تَمام كَنيْدِ وَ لِيُكَبِّرُوا اَللَّهُ وَ خُداوند خُويشِ رَا بَه بَزَرگِي بَسْتانِيْدِ عَلَي ما هَدَاكُمُ بَآنكِه شِما را رَهِ نَمُود وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ وَ مَگر تا اِز وَي اَزادِي كَنيْدِ.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ الْآيَةَ... مَعْنِي صِيَامِ در شَرِيعَتِ باز اِيسْتانَدنَسْتِ اِز طَعَامِ وَ شَرابِ وَ شَهْوَتِ رانَدن با نِيتِ، وَ در لَغتِ عَرَبِ اِز هَر چِيزِ باز اِيسْتانَدن اسْتِ، چَناَنَكِ كِسي اِز كَفتنِ باز اِيسْتد كُويِنْدِ صامِ عَنِ الْكَلَامِ وَ ذَلِكِ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى اِئْتِي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا وَ كِسي كِه اِز نِيكِي وَ بَرِّ باز اِيسْتد كُويِنْدِ صامِ عَنِ الْمَعْرُوفِ وَ چَهار پايِ كِه اِز عَلفِ وَ حَرَكَتِ باز اِيسْتد كُويِنْدِ صامَتِ الدَّابَّةِ.

كَمَا كُتِبَ عَلَي الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ سَخْنِي مَجْمَلِ اسْتِ، دو وَجِهِ اِحْتِمالِ كَند: يَكِي اَنَسْتِ كِه بَر پِيشِينِيانِ هَمِينِ مَهِ رَمِضَانَ بَقْدَرِ وَ وَقْتِ وَ عَدَدِ وَ رُوزگاري وَاجِبِ كَرْدِه بُوْدنْد، اِما فَرَقِ اَنَسْتِ كِه اِنْدَرِ شَرَعِ ايشان رَوا نَبُودِي اِنْدَرِ شَبِهايِ مَهِ رُوزه جِزِ يَكِ بارِ باولِ شَبِ طَعَامِ خُورْدنِ وَ شَرابِ وَ باز اِنْدَرِينِ شَرَعِ مَقْدَسِ رَبِّ الْعَالَمِينِ تِيسِيرِ اِرْزَانِي دَاشْتِ، وَ هَمِه شَبِ شَرابِ وَ طَعَامِ وَ تَمَتُّعِ مَباحِ كَرْدِ. اِز يِنجا كَفتِ مَصْطَفِي ع «فَضْلُ ما بَيْنَ صِيَامِنَا وَ صِيَامِ اَهْلِ الْكِتَابِ اِكْلَةُ السَّحَرِ».

وَ دِيجَرِ وَجِهِ اَنَكِ اَصْلِ رُوزهِ وَ حُدُودِ كِيفِيَّتِ اَنْ وَاجِبِ كَرْدِه بُوْدنْد اِما نَه بَوقْتِ مَهِ رَمِضَانَ، وَ نَه عَدَدِ سِي رُوزِ. اِگر وَجِهِ اولِ كُويْمِ اَنَسْتِ كِه حَسَنِ بَصْرِي وَ سَدِي وَ جَماعَتِي كَفتنْدِ كِه بَر تَرَسايانِ پِيشِينِيانِ مَهِ رَمِضَانَ وَاجِبِ كَرْدنْد، وَ بُوْدِي كِه رَمِضَانَ بَتابِستانِ كَرْمِ بُوْدِي يَيا بَزَمِستانِ سَرْدِ، ايشانِ تَغْيِيرِ كَرْدنْد وَ بافْصَلِ رَبِيعِ كَرْدانِيْدنْد، وَ كَقارَتِ اَنْ تَغْيِيرِ رَا دِه رُوزِ در اَفْزُودنْد، وَ بَعْدِ اِز اَنْ پادِشاَهِ ايشانِ دِه رُوزِ دِيجَرِ در اَفْزُودِ عارِضِي رَا كِه رَسِيْدِه بُوْدِ او رَا، تا بَه پَنجاَه رُوزِ قَرارِ كَرْفَتِ. شَعْبِي كَفتِ اِگر هَمِه سَالِ رُوزه دَارمِ بَه رُوزِ شَكِ نَدارمِ كِه اِينِ سَنَتِ تَرَسايانِ اسْتِ، كِه مَهِ رَمِضَانَ بَرِيشانِ وَاجِبِ كَرْدنْد وَ ايشانِ باولِ مَهِ رُوزه يَكِ رُوزِ در اَفْزُودنْد، وَ بَآخِرِ يَكِ رُوزِ، يَعْنِي كِه اِحْتِياطِ مِيكُنِيْمِ تا هِيجِ رُوزِ فُوتِ نَشُودِ، پَسِ هَر قَرْنِي كِه اَمْدنْدِ پِيشِ رَوانِ خُودِ رَا مَتابَعَتِ كَرْدنْد، وَ باولِ مَهِ رُوزه يَكِ رُوزِ مِي اَفْزُودنْد، وَ بَآخِرِ يَكِ رُوزِ تا بَه پَنجاَه رُوزِ قَرارِ كَرْفَتِ اِينَسْتِ كِه خُدايِ كَفتِ: كَمَا كُتِبَ عَلَي الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ مَصْطَفِي ع اِز يِنجا كَفتِه كِه بَر مَهِ رَمِضَانَ پِيشِي مَكْنِيْدِ بَرُوزه دَاشْتنِ يَكِ رُوزِ يَيا دو رُوزِ، رُوزه دَاريدِ چُونِ مَهِ بِينِيْدِ، وَ رُوزه كِشاِيْدِ چُونِ مَهِ بَه بِينِيْدِ، اِگر مَهِ پُوشِيْدِه باشْدِ شَعْبانِ سِي رُوزِ بَشْمَرِيْدِ پَسِ رُوزه كِيريْدِ اِكنونِ بَحْكمِ اِينِ خَبَرِ نَشايْدِ رُوزِ شَكِ رُوزه دَاشْتنِ بَه نِيتِ

روزه ماه رمضان، که این خود درست نیاید اصلاً، و همچنین نشاید به نیت فریضه قضا یا نذر یا کفارت روزه داشتن درین روز، که کراهیت است، اما اگر به نیت تطوع روزه دارد، اگر پیش از آن رجب و شعبان روزه داشته است، یا وی را عادت مستمر بوده، بر وفق آن عادت رواست و اگر عادت نبوده و در اول شعبان روزه نداشته، پس البته روا نیست و معصیت است، لما روی عن عمار بن یاسر رض انه قال من صام اليوم الذي يشك فيه فقد عصى ابا القاسم صلى الله عليه و آله و سلم.»

اما وجه دوم که احتمال میکند آنست که اصل روزه داشتن و حدود آن بشناختن بر شما نبشتند، چنانکه بر پیشینیان نبشتند، و بر پیشینیان روزه روز عاشورا و ایام البیض واجب بود. و اول کسی که روزه داشت آدم بود، قال علی بن ابی طالب علیه السلام لما اهبط آدم ع من الجنة الى الارض، احرقته الشمس فاسودّ جسده، فاتاه جبرئیل فقال يا آدم أ تحبّ ان يبيض جسّدك؟ قال نعم قال فصم من الشهر ثلاثة ايام ثلاثة عشر و اربعة عشر و خمسة عشر، فصام آدم اول يوم، فابيض ثلث جسده، و صام اليوم الثانی فابيض ثلثا جسده، و صام اليوم الثالث فابيض جسده كله، فسميت ايام البیض و مصطفى ع چون در مدینه شد همچنین روزه داشت ایام البیض و روز عاشورا تا هفتده ماه بر آمد، آن گه روزه ماه رمضان واجب کردند باین آیت که گفت: كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ الی قوله أَيَّاماً مَعْدُودَاتٍ، و هر چند که این مجمل بود آیت دیگر مفسر کرد گفت: شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ الی قوله فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ آنکه بفرمود. تا جمله این ماه روزه دارند آنجا که گفت وَ لِيُكْمِلُوا الْعِدَّةَ و مصطفى ع بیان کرد و در شرح بیفزود گفت: صوموا الرویته و افطروا الرویته فان غم علیکم الهلال فعدوا ثلثین.

معنی دیگر گفته اند کما کُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ میگوید روزه بر شما چنان نبشتند که بر جهودان و ترسایان و بر اهل ملتها، که شبهای روزه چون بختندید بر ایشان طعام و شراب و مباشرت اهل حرام بودی. میگوید بر شما هم چنان حرام است بعد از نماز خفتن و خواب و این در ابتداء اسلام بود، پس منسوخ شد بآن آیت که أَجَلَ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ... الآية.

آن گه گفت: لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ روزه بدان فرمود تا به پرهیزد از طعام و شراب و مباشرت در حال روزه داشتن، و این تنبیهی عظیم است خلق را که چون روزه دار را بحکم روزه از ملك مباح و شهوت راندن حلال می باز دارند از ملك دیگران و حرامها اولی تر که باز ایستند، و از شهوت راندن بآن معنی باز داشتند تا مسالك شیطان در باطن روزه دار بسته شود، و راه بوی فرو گیرد تا وسوسه نکند، و الیه الإشارة

بقول النبی صلى الله عليه و آله و سلم «ان الشیطان لیجری من ابن آدم مجرى الدم فضیقوا مجاریه بالجوع»

و قال صلى الله عليه و آله و سلم «الصوم جنّة»

أَيَّاماً مَعْدُودَاتٍ ای کتب علیکم الصیام فی أَيَّامٍ مَعْدُودَاتٍ روزه بر شما نبشتند روزی چند شمرده، سی روز یا بیست و نه روز، و این معدودات صیغتی است تقلیل را، عرب چیزی که در ذکر اندک فرا نمایند گویند معدوده، و در قرآن دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ و أَيَّاماً مَعْدُودَةً بر این طریق است. ارباب معانی گویند: أَيَّاماً مَعْدُودَاتٍ تخفیفی است که فرا پی تکلیف داشت، چون بندگان را بر روزه تکلیف کرد و این بار حکم بریشان نهاد، ایاما معدودات بگفت تا بر بنده آن تکلیف گران نیاید، و نظیره قوله تعالی وَ جَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ ثُمَّ قَالَ بَعْدَهُ: وَ مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ.

فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضاً هَرَّ كَهْ مِنْكُمْ مَرِيضاً هَرَّ كَهْ از شما بیمار بود و طاقت روزه ندارد یا در سفری باشد و روزه بگشاید در آن سفر بر

وی است که هام شمار آن در روزگاری دیگر روزه باز دارد، اگر پیوسته خواهد و اگر گسسته هر دو رواست. وجوه و نظایر مرض در قرآن چهار است: یکی بمعنی شك چنانك در اول سورة البقرة كَنتَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ اى شك و در سورة التوبة وَ اَمَّا الَّذِيْنَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ اى شك، و در سورة محمد صلى الله عليه و آله و سلم رَأَيْتَ الَّذِيْنَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ اى شك. وجه دوم مرض بمعنی فجور است چنانك در سورة الاحزاب بدو جایگه گفت: فَيَطْمَعُ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ لِيْن لَمْ يَنْتَهَ الْمُنَافِقُونَ وَ الَّذِيْنَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ اى فجور وجه سیم مرض بمعنی جراحت است چنانك در سورة النساء و در سورة المائدة كَنتَ: وَ اِنْ كُنْتُمْ مَرَضِيْ اى جرحی، وجه چهارم مرض بیماری است بعینه، چنانك، درین آیت كَنتَ كَفَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا و در آن آیت دیگر وَ مَنْ كَانَ مَرِيضًا اى من جميع الاوجاع، در سورة النور و در سورة الفتح كَنتَ وَ لَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ و در سورة التوبة لَيْسَ عَلَى الضُّعْفَاءِ وَ لَا عَلَى الْمَرَضِيْ يَعْنِي مَنْ كَانَ فِي شَيْءٍ مِنْ مَرَضٍ.

وَ عَلَى الَّذِيْنَ يُطِيْقُوْنَهُ فِدْيَةٌ قِرَاءَةٌ مَدْنِي و ابن ذكوان از شامی مضاف است فدية طعام و قراءه هشام از شامی و نافع با جمع مساكين باقى فدية طعام مسكين ميگويد و ايشان كه روزه توانند كه دارند و خواهند كه ندارند هر روز درویشی را فديه دهند از طعام باز خریدن را، و این در ابتداء اسلام بود كه هر كس درین مخیر بود، اگر خواستی روزه داشتی، و اگر نه بگشادی و هر روز را مدی بدرویشی دادی.

آن گه گفت: فَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا اگر کسی بطوع خویش برین مدّ بیفزاید نيكوست و پسندیده، و اگر روزه دارد خود بهتر و نيكوتر، و این حکم پیش از آن بود كه آیت منسوخ شد، پس چون فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمْ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ فرو آمد این حکم منسوخ گشت، و تخییر برخاست، و بر ايشان كه روزه توانند و مقیم باشند واجب گشت، و ثابت، و مسافر را و بیمار را رخصت افطار بماند، و پیر ناتوان بی طاقت را افطار و فديه این يك قول است. و قول دیگر وَ عَلَى الَّذِيْنَ يُطِيْقُوْنَهُ فِدْيَةٌ. خاصه پیرانرا آمد، مردان و زنان را كه طاقت روزه میداشتند به تكلف و دشواری، الله تعالى ايشان را رخصت داد بافطار و فديه فرمود، آن گه منسوخ شد این حکم بدو سخن: یکی این کلمت كه وَ اَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ، و دیگر فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمْ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ، و سدیگر قول آنست كه این آیت جمله محکم است، و هیچیز از آن منسوخ نه بر تقدیر و علی الذین كانوا يطيقونه فی حال شبابههم و قوتهم ثم عجزوا عن الصوم فدية طعام مسكين ميگويد بر ايشان كه روزه می توانستند داشت و میداشتند پس عاجز شدند و قوتشان ساقط گشت فديه است از طعام دادن بدرویشی، پس اگر برین بیفزاید و بیش از يك درویش طعام دهد، یا بیش از يك مدّ آن به است، و اگر جمع کند میان روزه و فديه آن بهتر و نيكوتر، و اگر یکی کند پس روزه اولی تر.

اِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اگر میدانید و می دریابید.

### فصل

بدانك روزه ركنيست از ارکان مسلمانی، و سببی ظاهر است اندر تقدیس طبیعت. و اندر شرایع انبیاء علیهم السلام روزه مشروع بودست از عهد آدم تا روزگار مصطفی. و بمقتضی خبر: روزه چهار يك ایمانست، كه مصطفی ع گفت: الصوم نصف الصبر و الصبر نصف الايمان و در روزه پنج چیز فریضه است و پنج چیز سنت:

اما فریضه اول آنست كه ماه رمضان طلب کند تا بدانك كه بر بیست و نه روزست یا بر سی روز، و بر قول يك عدل اعتماد کند. اما بآخر رمضان كم از دو عدل نشاید كه گواهی دهند، و اگر بشهری دیگر ماه نو دیده باشند كه بشازده

فرسنگ دورتر باشد روزه برین قوم واجب نیاید. در آثار بیارند که کریب مولی ابن عباس گفت که ام الفصل بنت الحارث مرا بشغلی بشام فرستاد پیش معاویه، گفتا: و شب آدینه ماه نو رمضان دیدند، و مردم در روزه شدند، و من روزه داشتم، چون به مدینه باز آمدم ابن عباس از من پرسید که ماه نو کی دیدی، گفتم شب آدینه، ابن عباس گفت ما اندر مدینه شب شنبه دیدیم گفتم معاویه و اهل شام که ماه نو دیدند شما را کفایت نباشد؟ و بدان کار نخواهید کرد؟ گفت نه، که مصطفی علیه السلام ما را چنین فرموده آن گه کریب را فرمود تا روزه دارد و اقتداء باهل مدینه کند. این يك وجه است. از اصحاب شافعی. و وجه دیگر آنست که چون بيك بقیه ماه نو دیدند حکم آن بهمه عالم روانست و همه بقاع در آن یکسانست، و وجه اول درست تر است و اعتماد بر آنست، چنان که بیان کردیم.

فریضه دوم آنست که هر شب نیت کند، چنانکه بدل بیندیشد و بزبان بگوید اصوم غذا صوم رمضان فریضه لله تعالی و اگر يك شب نیت فراموش کند بمذهب شافعی روزه وی درست نباشد، و قضا باید کرد. مصطفی ع گفت: «من لم ینو الصوم من اللیل قبل الفجر فلا صوم له»

این حکم روزه فرض است اما روزه نافله روا باشد، که بروز نیت کند تا بوقت زوال.

فریضه سوم آنست که هیچیز بقصد بیاطن نرساند و باطن آنست، که قرارگاه چیزی باشد، چون دماغ و شکم و معده و مثانه، و اگر نه بقصد باشد چون مگس که در حلق پرد، یا غبار راه یا آب مضمضه که با کام جهد، یا حجامت کند یا سرمه در چشم کشد، و میل در گوش برد و پنبه در احلیل کند و این هیچ چیز روزه باطل نکند و روزه باطل نشود. فریضه چهارم آن است که مباشرت اهل نکند، چندان که عسل واجب کند، و اگر بحال نسیان افتد روزه باطل نشود، مصطفی ع گفت: «رفع عن امتی الخطاء و النسیان و ما استکرها علیه»

و اگر بشب مباشرت کند و غسل بعد از صبح کند، روا باشد. و البته بهیچ طریق قصد آن نکند که آب پشت وی جدا شود، که انزال چون بقصد بود بهر صفت که باشد روزه باطل کند.

فریضه پنجم آنست که بقصد و اختیار قی نکند، و اگر بی اختیار قی بوی در افتد، روزه باطل نشود. و خبو منعقد که از حلق بیرون آید بسبب زکام روزه باطل نکند، اما چون بر دهن آید آن گه فرو بر روزه باطل کند.

اما سنتهای روزه: تأخیر سحور است، و تعجیل فطور، و روزه گشادن بحرما یا آب، و سواک دست بداشتن بعد از زوال، و در جمله خیرها کردن چون صدقه دادن و قرآن خواندن، و در مسجد معتکف بودن، و قیام رمضان بپای داشتن. مصطفی ع گفت: «من صام رمضان و قامه ایمانا و احتسابا غفر له ما تقدّم من ذنبه»

گفت هر که ماه رمضان روزه دارد و اندر شب وی قیام آرد چنانکه روزه فریضه داند و قیام سنت، خدای عز و جل گناه گذشته وی بیامزد، و این قیام رمضان نماز تراویح است: رسول خدا اندر ماه رمضان تراویح گزارد، يك شب، صحابه موافقت کردند، و شب دیگر مردم مدینه رغبت نمودند، چنانکه مسجد پر گشت، و رسول صلی الله علیه و آله و سلم نماز تراویح گزارد، شب سیم جمع مردم بسیار شد، چنانکه مسجد و کوی انبوهی گرفت. و رسول بیرون نیامد بگزاردن تراویح، و گفت همی ترسم که این نماز فریضه گردد، و کار بر امت من دشوار شود، هر کسی تنها بگزارد، و این سنت من است. الله تعالی روزه فریضه کرد و من قیام سنت نهادم. و اندر روزگار ابو بکر که عهد صادقان و مخلصان بود، تنها همی گزاردند، چون بعهد عمر رسید بترسید که اندرین سنت تقصیر کنند، گفت این سنت آشکارا آریم و بجمع گزاریم تا زیادت رغبت مؤمنان باشد، و غیظ منافقان، صحابه را جمع کرد و نماز تراویح



بجماعت گزارند، بیست رکعت به پنج امام، هر امامی دو سلام همی گزارند، و بیشترین شب در نماز بودندید، که اندر میان ترویحات دعا و مناجات آوردند، و باین سبب مساجد روشن داشتندید، پس بروزگار دیگر خلفا بر آن سنت برفتند. شبی امیر المؤمنین علی ع اندر کوفه همی گشت در ماه رمضان مسجدها روشن همی دید گفت خدای عز و جل خوابگاه عمر روشن کناد چنانک مسجدها روشن کرد.

و در فضیلت ماه رمضان علی الجملة در خبر می آید که مصطفی ع در آخر ماه شعبان خطبه کرد، و گفت: یا ایها الناس قد اظلمکم شهر عظیم، شهر اوله رحمة و اوسطه مغفرة و آخره عتق من النار، شهر فيه ليلة خیر من الف شهر، من تقرب الی الله تعالی فيه بخصلة من خصال الخیر کان کمن ادى فريضة فيما سواه (و من ادى فيه فريضة کان کمن ادى سبعین فريضة فيما سواه، و هو شهر الصبر، و الصبر ثوابه الجنة، و هو شهر المساواة، و شهر يزداد فيه رزق المؤمن، من فطر صائماً کان مغفرة لذنوبه، و کان له اجره من غير ان ينقص من اجره شيئاً.) قلنا یا رسول الله ليس کنا نجد ما يفطر به الصائم، قال رسول الله «يعطى الله هذا الثواب، من فطر صائماً علی مذقة لبن او تمرة او شربة ماء، و من اشبع صائماً سقاه الله من حوضی شربة لا يظماً حتى يدخل الجنة و من خفف عن مملوكه فيه، غفر الله له و اعتقه من النار، فاستكثروا فيه من اربع خصال: خصلتين ترضون بهما ربکم، و خصلتين لا غنى بکم عنهما، فاما الخصلتان اللتان ترضون بهما ربکم: فشهادة ان لا اله الا الله، و الاستغفار. و اما اللتان لا غنى بکم عنهما، فتسألون الله الجنة و تتعوذون به من النار.»

شَهْرُ رَمَضان... الآية... بنصب و رفع هر دو خوانده اند. نصب است بر آن معنی که صوموا شهر رمضان. و رفع است، بر آن معنی که میقات صیامکم شهر رمضان آن گه رمضان را به بزرگ تر چیز آئین نهاد گفت: آن ماه که قرآن در آن فرو فرستادند. اینجا دو قول است: یکی آنک قرآن در ماه رمضان شب هفدهم که بامداد آن جنگ بدر بود، از حضرت خدای باسماں دنیا فرو فرستادند، و در خزانه نهادند در بیت العزة، آن گه به بیست و سه سال نجم نجم، سوره سوره و آیت آیت، چنانک لایق حال بود، و در خورد وقت بزمین میفرستادند همانست که جای دیگر گفت إنا أنزلناه فی لَیْلَةِ الْقَدْرِ، إنا أنزلناه فی لَیْلَةِ مُبارَكَةٍ گفته اند که این شب مبارک شب قدر است، شب بیست و هفتم.

و روى عن واثلة بن الاسقع ان النبى صلى الله عليه و آله و سلم قال: «انزلت صحف ابراهيم اول ليلة من رمضان، و انزلت التوریه لست مضین من رمضان، و انزل الانجیل لثلاث عشرة خلت من رمضان، و انزل الزبور لثمانی عشرة خلت من رمضان، و انزل القرآن لاربع و عشرين خلت من رمضان.»

قول دیگر آنست که انزل فيه القرآن ای انزل القرآن بفرضه و فضله میگوید ماه رمضان آنست که قرآن فرستادند بفضل آن، و فريضة گردانیدن آن بر مسلمانان.

و قال داود بن ابی هند: قلت للشعبی شهر رمضان الذى انزل فيه القرآن اما كان ينزل عليه فى سائر السنة؟ قال بلى و لكن جبرئیل كان يعارض محمدا صلى الله عليه و آله و سلم فى رمضان ما نزل الله فيحكم الله ما يشاء، و يثبت ما يشاء، و ينسى ما يشاء.

و اشتقاق قرآن از قرء است و معنی قرء با هم آوردن است چیزی متفرق را، یعنی که قرآن سور و آیات و کلمات با هم آرد، و جمع کند، این خود از روى ظاهر است اما از روى حقیقت قرآن بدان خواندند که هر چه مردم را بدان حاجت است از کار این جهانی و آن جهانی، و ترتیب معاش و معاد ایشان، جمع کند و ایشان را بآن راه نماید.

اینست که گفت: هُدَىٰ لِلنَّاسِ اِیْ هَادِیَا لِلنَّاسِ، وَ بَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ اِیْ وَ آیَاتٍ وَاضِحَاتٍ مِّنَ الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ وَ الْحُدُودِ وَ الْاِحْكَامِ، اِیْنِ قِرْآنِ سَبَبِ اَشْنَائِیْ وَ رُوشْنَائِیْ اَسْتِ، وَ سَبَبِ رَاهِ بَرْدَنِ وَ رَاهِ یَافْتَنِ. اَللّٰهُ بِحَقِیْقَتِ رَاهِنْمَائِ مَوْمِنَانَسْتِ، وَ قِرْآنِ سَبَبِ رَاهِ یَافْتَنِ اِیْشَانَسْتِ، کِهْ دَرِ اَنْ بَیْآنِ حَلَالِ وَ حَرَامِ اَسْتِ، وَ شَرْحِ حُدُودِ وَ اِحْكَامِ اَسْتِ، وَ جَدَا کَرْدَنِ مِیْآنِ حَقِّ وَ بَاطِلِ. وَ فَایْدِهْ تَکْرَارِ لَفْظِ هُدَیْ بَرِ مَذَاقِ اَهْلِ تَحْقِیْقِ اَنْسْتِ کِهْ گُفْتِهْ اَنْدِ هُدَیْ بَرِ دُو ضَرْبِ اَسْتِ: یَکِیْ هِدَایْتِ عَامِ بُوَاسَطَهْ رَاهِ، چِنَانِکِ گُفْتِ اِدْعُ اِلَی سَبِیْلِ رَبِّکَ دِیْگَرِ هِدَایْتِ خَاصِ بِیْ وَاسَطَهْ، کِهْ دَرِ مِیْآنِ اَیْدِ چِنَانِکِ گُفْتِ عَزَّ جَلَالَهْ اِدْعُوا اِلَیْهِ، اَوَّلِ اِشَارَتِ بَمَنْزَلِ اَسْتِ، وَ اَخْرِ اِشَارَتِ بَمَقْصِدِ، اَوَّلِ نِشَانِ رَاهِ رَفْتَنِ اَسْتِ وَ رَاهِ بَرْدَنِ، وَ اَخْرِ نِشَانِ رَسِیْدَنِ وَ بَیْاَسُودَنِ. فَمَنْ شَهِدَ مِنْکُمْ الشَّهْرَ فَلْیَصُمْهُ اِیْ مَن حَضَرَ مِنْکُمْ بَلَدَهْ فِی الشَّهْرِ فَلْیَصُمْ مَا شَهِدَ مِنْهٗ، وَ اَنْ سَافَرَ فَلَهْ الْاِفْطَارِ. مِیْگُویْدِ هَرِ کِهْ مَآهِ رَمَضَانَ بُوِیْ دَرِ اَیْدِ وَ دَرِ شَهِرِ خَوِیْشِ مَقِیْمِ بَاشَدِ، چِنْدَانِکِ مَقِیْمِ بَاشَدِ اَزِ مَآهِ تَا رُوزَهْ دَارَدِ، وَ اِگَرِ دَرِ مِیْآنِهْ مَآهِ سَفَرِ کَنْدِ بَگِشَایْدِ کِهْ رُوَاسْتِ. تَأْوِیْلِ دَرَسْتِ اِیْنَسْتِ وَ اِخْتِیَارِ اِبْنِ عَبَّاسِ رَضِ یَدْلِ مَا

روی ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم خرج عام الفتح صائما فی رمضان حتی اقام بالکدیه افطر.

اَنْ گِهْ حَکْمِ اَهْلِ عَذْرِ اِعَادَتِ کَرْدِ گُفْتِ: وَ مَنْ کَانَ مَرِیضًا اَوْ عَلٰی سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ اَیَّامٍ اٰخَرَ اَزِ بَهِرِ اَنْ کِهْ دَرِ اَیْتِ پِیْشِ مَقِیْمِ رَا نِیْزِ دَرِ عِدَادِ اَهْلِ عَذْرِ اَوْرَدِ وَ مَخِیْرِ کَرْدِ وَ دَرِ اِیْنِ اَیْتِ تَخِیِیْرِ مَقِیْمِ مَنسُوخِ کَرْدِ وَ تَخِیِیْرِ مَسَافِرِ وَ بَیْمَارِ بَازِ گُفْتِ تَا مَعْلُومِ شُودِ کِهْ بَیْمَارِ وَ مَسَافِرِ رَا دَرِ رَخْصَتِ اِفْطَارِ هِمَانِ حَکْمِ اَسْتِ کِهْ اَزِ پِیْشِ رَفْتِ.

وَ دَرِ اِفْطَارِ مَسَافِرِ عِلْمَا رَا خِلَافِ اَسْتِ کِهْ عَزِیْمَتِ اَسْتِ یَا رَخْصَتِ، جَمَاعَتِیْ گُفْتَنْدِ عَزِیْمَتِ اَسْتِ وَ وَاجِبِ، چِنَانِکِ اِگَرِ کِسیْ دَرِ سَفَرِ رُوزَهْ دَارَدِ، چُونِ مَقِیْمِ شُودِ قِضَا بَایْدِ کَرْدِ.

وَ دَلِیْلِ اِیْشَانِ اَنْسْتِ کِهْ مِصْطَفٰی صَلٰی اَللّٰهُ عَلَیْهِ وَ اٰلِهٖ وَ سَلَمٌ گُفْتِ «لِیْسِ مِنَ الْبَرِّ الصِّیَامِ فِی السَّفَرِ»

، وَ دَرِ اَثَارِ صَحَابِهْ اَسْتِ «الصَّائِمُ فِی السَّفَرِ کَالْمَفْطَرِ فِی الْحَضَرِ»، وَ بَیْشْتَرِیْنِ فِقْهَا وَ اَهْلِ عِلْمِ بَرِ اَنْنَدِ کِهْ رَخْصَتِ اَسْتِ اِگَرِ کِسیْ رُوزَهْ دَارَدِ دَرِ سَفَرِ فَرِیضَهْ گِزَارَدِ، وَ بَرُویْ قِضَا نِیْسْتِ وَ اِگَرِ بَگِشَایْدِ رُوَاسْتِ، کِهْ رَخْصَتِ خِدَاسْتِ، وَ صَدَقَهْ وِیْ بَرِ بَنْدِگَانَ وَ تَخْفِیْفِ اِیْشَانِ، وَ دَلِیْلِ بَرِیْنِ خَبَرِ جَابِرِ اَسْتِ،

قال «کنا مع النبی صلی الله علیه و آله و سلم فی سفر فمنا الصائم و منا المفطر، فلم یکن بعضنا یعیب علی بعض»

وَ عَنِ عَائِشَةَ: اَنْ حَمْرَةَ بِنِ عَمْرٍو قَالِ یَا رَسُوْلَ اَللّٰهِ! اِنِیْ کُنْتُ اَسْرَدُ الصَّوْمِ اَوْ فَاصُومُ فِی السَّفَرِ؟ قَالِ اِنْ شِئْتَ فَصُمْ، وَ اِنْ شِئْتَ فَافْطُرِ.

وَ فِی رِوَایَةِ اٰخَرٰی قَالِ یَا رَسُوْلَ اَللّٰهِ اُجِدُ بِیْ قُوَّةَ عَلٰی الصِّیَامِ فِی السَّفَرِ، فَهَلْ عَلٰی جَنَاحِ؟ قَالِ هِیْ رَخْصَةٌ مِّنَ اَللّٰهِ، فَمَنْ اَخَذَهَا فَحَسَنٌ، وَ مَنْ اَحَبَّ اَنْ یَّصُومَ فَلَا جَنَاحَ عَلَیْهِ.

وَ کِسیْ کِهْ دَرِ سَفَرِ اَزِ رُوزَهْ دَاشْتَنِ رَنْجُورِ مِیْشُودِ دَرِ حَقِّ وِیْ اَنْ فَاضَلْتَرِ وَ نِیْکُوتَرِ کِهْ بَگِشَایْدِ، کِهْ رَسُوْلِ بَسْفَرِیْ بُوْدِهْ دَرِ مَآهِ رَمَضَانَ، وَ یَارَانَ هَمِهْ بَرُوزَهْ بُوْدَنْدِ، نَمَازِ دِیْگَرِ رَسُوْلِ رَا گُفْتَنْدِ کِهْ یَارَانَ هَمِهْ بَرَنْجِ رَسِیْدَنْدِ، وَ بِیْ طَاقَتِ شَدَنْدِ، رَسُوْلِ قَدْحِیْ اَبِ بَخُواسْتِ وَ بَیْاَشَامِیْدِ، وَ مَرْدَمِ هَمِهْ دَرِ وِیْ مِیْ نَگَرِیْسْتَنْدِ. پِسِ قَوْمِیْ بَگِشَادَنْدِ وَ قَوْمِیْ نَهْ، مِصْطَفٰی صَلٰی اَللّٰهُ عَلَیْهِ وَ اٰلِهٖ وَ سَلَمٌ گُفْتِ اِیْشَانَ رَا کِهْ نَگِشَادَنْدِ

«اولئك العصاة»

وَ بَرِوَایَتِیْ دِیْگَرِ گُفْتِ: «ذَهَبَ الْمَفْطَرُونَ الْیَوْمَ بِالْاَجْرِ.»

و سئل ابن عمر عن الصوم في السفر؟ فقال أ رأيت لو تصدقت على رجل بصدقة فردّها عليك الم تغضب؟ قيل نعم. قال فانها صدقة من الله عز و جل تصدّق بها عليكم.» و حد سفر که افطار در آن مباح است شازده فرسنگ است هر چه کم ازین بود افطار در آن نشاید و مسافر که در سفر معصیت باشد بمذهب امام مطلبی البته روانیست که روزه بگشاید، یا رخصتی از رخصتهای سفر بر کارگیرد.

يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمْ الْيُسْرَ... اللَّهُ تَعَالَى بِشِمَا آسَانِي مِيخَوَاهِد و دژواری نمیخواهد، که در حال بیماری و سفر شما را رخصت افطار داد، وانگه از همه سال بیک رمضان رضا داد، و این محاباها ارزانی داشت.

وَ لِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ و فرمود تا شما را تمام کنید، که مسلمانی بر پنج چیز بنا کرده اند: شهادت و نماز و زکاة و روزه و حج، تا شما را این پنج رکن تمام کنید معنی دیگر وَ لِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ فرمود تا شمار سی روز رمضان بروزه تمام کنید یا شب سیم ماه بینید. سدیگر معنی وَ لِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ فرمود تا شمار آنچه بعذر بیماری و سفر روزه گشاید قضاء آن بوقت خویش تمام کنید. وَ لِتُكْمِلُوا...

بتشدید و لتکملوا بتخفیف هر دو خوانده اند بتشدید قراءه بو بکر و یعقوب است، باقی بتخفیف خوانند، و تشدید در لفظ تأکید است در معنی وَ لِتُكْبِرُوا اللَّهَ عَلَى مَا هَدَاكُمْ این تکبیر شب فطر است که ماه نو شوال بیند، تا آن گه که امام در نماز عید شود. وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ میگوید خداوند خویش را به تکبیر در عید بزرگی بستائید، و به بی عیبی یاد کنید، و بر راه نمونی وی و یاری دادن وی از وی آزادی کنید.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ بَرِيان اشارت و بیان حکمت میگوید ای شما که مؤمنانید! روزه که بر شما نبشته شد از آن نبشته شد که همه مهمان حق خواهید بود، فردا در بهشت خواهد تا مهمانان گرسنه بمهمانی برد که کریمان چون کسی را بمهمانی برند دوست دارند که مهمان گرسنه باشد تا ضیافت بدل مهمانان شیرین تر بود. رب العالمین بهشت و هر چه در آنست مؤمنانرا آفرید که هیچیز از آن وی را بکار نیست و بآن محتاج نیست.

پیر صوفیان دعوتی ساخت پس هیچکس نرفت، آن پیر دست برداشت گفت بار خدایا اگر بندگان خود را فردا بآتش فرستی آن بهشت و آن نعیم بر کمال چون سفره من باشد! نوای سفره در آنست که خورنده بر سر آنست. آری! هر چه خزائن نعمت است رب العالمین همه برای مؤمنان و خورندگان آفرید که خود نخورد، ازینجا گفت عز جلاله «الصوم لی». قال بعضهم یعنی الصمدية لی لا أكل و لا اشرب صمدیت مراسم است که نه خورم و نه آشامم، و أنا اجزی به روزه داران را خود پاداش دهم بی حساب، که ایشان موافقت ما طلب کرده اند از روی ناخوردن، و دوستی ما خواسته اند، که اول مقامی در دوستی موافقت است، اکنون میدان که چون موافقت تو مر فریشتگان را بآمین گفتن در آخر سورة الحمد حاصل شود، گناه گذشته و آینده تو بیمارزند چنانک در خبر است پس موافقت تو الله را بناخوردن، هر چند که ناخوردن تو تکلفی است و وقتی، ناخوردن الله صفتی است و ازلی، میدان که از آن چه شرف و کرامت بتو باز گردد در دل و دین.

و گفته اند «الصوم لی» اضافت روزه با خود کرد تا دست خصمان از آن کوتاه کند، فردا در قیامت چون خصمان گرد تو بر آیند، و عبادتهای تو بآن مظالم که در گردن داری بردارند، رب العالمین آن روزه تو در خزینه فضل خود میدارد، و خصمان ترا می گوید این آن منست، شما را ور آن دستی نه پس بعاقبت بتو باز دهد، گوید این اضافت از بهر

آن با خود کردم تا از بهر تو نگه دارم.

حکمتی دیگر گفته‌اند روزه‌دار را، یعنی تا خداوندان نعمت حال درویشان و گرسنگی ایشان بدانند و با ایشان مواسات کنند، از اینجا بود که مصطفی را از اول یتیم کرد تا یتیمان را نیکو دارد، پس غریب کرد تا غریبی خود یاد آورد، و بر غریبان رحمت کند، و بی مال کرد وی را تا درویشان را فراموش نکند.

با تو در فقر و یتیمی ما چه کردیم از کرم تو همان کن ای کریم از خلق خود با خلق ما  
مادری کن مر یتیمان را بپرورشان بلطف خواجگی کن سائلان را طمعشان گردان وفا

روزه عامه مؤمنان بزبان شریعت شنیدی، اکنون روزه جوانمردان طریقت بزبان اهل حقیقت بشنو، و ثمره و سرانجام آن بدان: چنانکه تو تن را بروزه داری و از طعام و شراب بازداری، ایشان دل را بروزه درآرند، و از جمله مخلوقات بازدارند. تو از بامداد تا شبانگاه روزه داری، ایشان از اول عمر تا آخر عمر روزه دارند، میدان روزه تو یک روز است، میدان روزه ایشان یک عمر. یکی پیش شبلی در آمد شبلی او را گفت تحسن ان تصوم الابد؟ تو توانی که روزه ابد داری؟ گفت این چون باشد؟ شبلی گفت همه عمر خویش یک روز سازی و بروزه باشی و پس بیدار خدای بگشایی. خداوندان یافت و جوانمردان طریقت گفته‌اند که صوموا لرؤیته و افطروا لرؤیته این‌ها از روی اشارت کنایت از حق است جل جلاله، بسا فرقا که میان روزه داران بود، فردا آن کس که بنفس روزه داشت شراب سلسبیل و زنجبیل ببند از دست فریشتگان و ولدان، چنانکه گفت وَ یُسْقَوْنَ فِیْهَا کَأْسًا کَانَ مَزَاجُهَا زَجْجِیْلًا. و آن کس که بدل روزه داشت شراب طهور گیرد، در کأس محبت بر بساط قربت از ید صفت، چنانکه گفت وَ سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا. شراب و ای شراب. شرابی که هر که از آن جرعه چشید جانش در هوای فرد انیت بپرید، شرابی که از آن بوی وصل جانان آید، گرد و صد جان در سر آن کنی شاید، شرابی که مهر جانان بر آن مهر نهاده، همه مهرها در آن یک مهر بداده، همه آرزوها در آن آرزو بینداخته، دو جهان و نیز دل و جان بامید آن باخته، پیر طریقت گفت: الهی! ما را برین درگاه همه نیاز روزی بود که قطره از آن شراب بر دل ما ریزی؟ تا کی ما را بر آب و آتش بر هم آمیزی؟ ای بخت ما! از دوست رستخیزی! شَهْرُ رَمَضَانَ... الآیة ای اُتاکم شهر رمضان میگوید اینک ماه رمضان اقبال کرد بر دوستان، ماهی که هم بشوید هم بسوزد: بشوید بآب توبه دلهای مجرمان، بسوزد بآتش گرسنگی تنهای بندگان. اشتقاق رمضان از رمضان است یا از رمض اگر از رمضا است آن سنگ گرم باشد که هر چه بر آن نهند بسوزد، و اگر از رمض است باران باشد که بهر چه رسد آن را بشوید. مصطفی را پرسیدند که رمضان چه باشد؟ گفت ارمض الله فیه ذنوب المؤمنین و غفرها لهم انس مالک گفت از رسول خدا شنیدم که گفت: «هذا رمضان قد جاء، تفتح فیه ابواب الجنة و تغلق فیه ابواب النار، و تغل فیه الشیاطین، من ادرك رمضان فلم یغفر له فمتی؟»

و قال صلی الله علیه و آله و سلم «لو اذن الله للسموات و الارض ان تتکلما لبشرتا صوام رمضان بالجنة».

ای مسکین که قدر این نعمت نمی‌دانی، هر کجا در عالم نواختی است و شرفی در کنار تو نهادند، و تو از آن بی‌خبر، اسلام که از همه ملتها برتر است و بهتر دین تو آمد، قرآن که از همه کتابها عزیزتر است کتاب تو. مصطفی که سید ولد آدم است و چشم و چراغ مملکت، و پیشرو جهانیان در قیامت رسول تو، کعبه که شریفترین بقعه‌است قبله تو، ماه رمضان که از همه ماهها فاضلتر است و شریفتر ماه تو و موسم معاملت تو، ماهی که در آن ماه معاصی مغفور و شیاطین مقهور بهشت درو آراسته، و درها گشاده و درهای دوزخ درو بسته، و بازار مفسدان درو شکسته، و اعمال

مطیعان باخلاص پیوسته، و گناهان گذشته و آلودگی نبشته در آن سوخته.

امیر المؤمنین علی علیه السلام گفت اگر الله خواستی که امت احمد را عذاب کند ماه رمضان بایشان نادادی، و نه سوره قل هُوَ اللهُ أَحَدٌ. خداوندان معرفت را اینجا رمزی دیگر است: گفتند رمضان از آن گفتند که رب العزة در این ماه دل‌های عارفان از غیر خود بشوید، پس بمهر خود بسوزد، گه در آتش دارد گه در آب، گه تشنه و گه غرقاب، نه غرقه سیراب و نه تشنه را خواب، و زبان حال ایشان میگوید:

گر بسوزد گو بسوز و ور نوازد گو نواز      عاشق آن به کومیان آب و آتش در بود  
تا بدان اول بسوزد پس بدین غرقه شود      چون ز خود بی خود شود معشوقش اندر بر بود

اینست که پیر طریقت گفت: حین سئل عن الجمعية فقال ان يقع فی قبضة الحق، و من وقع فی قبضة الحق، احترق فیهِ و الحق خلفه.

در عشق تو بی سریم سرگشته شده      وز دست امید ما سر رشته شده  
مانند یکی شمع بهنگام صبح      بگداخته و سوخته و کشته شده

### النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ إِذَا سَأَلَكَ وَ چون پرسند ترا عِبَادِي عَنِّي رهیگان من از من فَإِنِّي قَرِيبٌ من نزدیک ام، أُجِيبُ پاسخ میکنم دَعْوَةَ الدَّاعِ خواندن خواننده را. «اذا دعاني» هر گه که مرا خواند، فَلَيْسَتْجِيبُوا لِي ایدون بادا که پاسخ کنند رهیگان من چون ایشان را فرمایم، وَ لَيُؤْمِنُوا بِي و بمن بگروند چون ایشان را خوانم. لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ (۱۸۶) تا بر راستی و راه راست بمانند.

أَجَلٌ لَكُمْ... حلال کرده آمد شما را لَيْلَةَ الصِّيَامِ در آن شب که دیگر روز آن روزه خواهید داشت الرِّفْتُ إِلَى نِسَائِكُمْ رسیدن بزنان خویش هُنَّ لِيَّاسٌ لَكُمْ ایشان آرام شما اند و أَنْتُمْ لِيَّاسٌ لَهُنَّ و شما آرام ایشانید عَلِمَ اللهُ بدید خدا و بدانست و خود دانسته بود أَنْتُمْ كُنْتُمْ تَخْتَاوْنَ أَنْفُسَكُمْ که شما کژ رفتید در خویشتن فَتَابَ عَلَيْكُمْ توبه داد شما را بر آنچه کردید وَ عَفَا عَنْكُمْ و عفو کرد شما را، قَالَنَ از اکنون بَأَشِيرُوهُنَّ می‌رسید بایشان، وَ ابْتَغُوا و می‌جوئید ما كَتَبَ اللهُ لَكُمْ آنچه خدای شما را روزی نبشت، وَ كَلُوا وَ اشْرَبُوا و می‌خورید و می‌آشامید حَتَّى يَنْبَيِّنَ لَكُمْ تا آن گه که پیدا شود شما را الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ تیغ روز من الْخَيْطُ الْأَسْوَدُ از دامن شب من الْفَجْرُ از بام که شکافت از شب، ثُمَّ أْتَمُوا الصِّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ پس آن گه روزه خویش تمام کنید تا شب، وَ لَا تُبَاشِرُوهُنَّ و بزنان خود می‌رسید وَ أَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ تا معتكف باشید در مسجدها، تِلْكَ حُدُودُ اللهِ این انداز هاست که خدای نهاد در دین خویش فَلَا تَقْرَبُوهَا گرد آن مگردید بدر گذاشتن كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللهُ چنین پیدا میکند اللهُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ نشانه‌های پسند خویش مردمان را لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ (۱۸۷) تا از خشم و ناپسندی وی باز پرهیزند.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي الْآيَةَ... مفسران گفتند چون آیت آمد که وَ قَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أُسْتَجِبْ لَكُمْ یاران گفتند یا رسول الله اکنون که ما را بدعا فرمودند کی خوانیم و چون خوانیم؟ بروز خوانیم یا شب؟ باواز بلند خوانیم یا نرم خوانیم؟ نزدیک است تا برآز خوانیم؟ یا دور است تا باواز خوانیم؟

رب العزة بجواب ایشان این آیت فرستاد وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي... آورده‌اند در بعضی کتب که چون موسی علیه السلام

با حق مناجات کرد گفت بار خدایا! دوری تا ترا با آواز خوانم؟ یا نزدیکی تا بر از خوانم؟ جواب آمد که ای موسی! اگر دوری را حدی بنهم هرگز بآن نرسی، و اگر نزدیکی را حدی بنهم طاقت نداری، و زیر بار عظمت و جلال ما پست شوی.

پیر طریقت ازینجا گفت: الهی از نزدیک نشانت میدهند و برتر از آنی، وز دورت می‌پندارند و نزدیک‌تر از جانی، موجود نفسهای جوانمردانی، حاضر دلهای ذاکرانی. ملکا! تو آنی که خود گفتی و چنانک گفتی آنی. بشنو لطیفه نیکو درین آیت: گفتند سؤال هر رونده دلیل حال او باشد، قومی را همه اندیشه مخلوقات و محدثات گرفته بود و ز همت دون چندان در مصنوعات آویختند که خود پروای صانع نداشتند، و با حقیقت معرفت او نپرداختند، تا یکی از روح پرسید، یکی از کوه، یکی از مال غنیمت، یکی از حال یتیمان، یکی از خمر و قمار، یکی از عذر زنان، لا جرم جواب همگنان بواسطه داد چنانک گفت *يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ الْآيَةَ وَ يَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي الْآيَةَ. وَ يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلِ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا.*

ای سید سادات و ای مهتر کائنات! ایشان که فرمود از ما با دیگری پرداختند، و بقدر همت خود سؤال کردند، همه را تو ای محمد جواب ده! و مقصودهاشان در کنار نه، باز قومی که از ما پرسند و از دوستی ما با دیگری نپردازند، تخصیص و تشریف ایشان را بجواب واسطه از میان بردارم بخودی خودشان جواب دهم.

*فَأَنِّي قَرِيبٌ نَكُفْتُ قُلِ أُنِّي قَرِيبٌ* آن گه در تشریف بیفزود گفت: *عِبَادِي بندگان من، رهیگان من،* اضافت ایشان با خود کرد، اگر کعبه سنگین را بانچه رقم اضافت بروی کشید و گفت *طَهَّرُ بَيْتِي* چندان شرف یافت که مطاف جهانیان و قبله عالمیان گشت، و از هر جباری که قصد آن کرد آزاد شد. پس بنده مؤمن با معرفت و توحید چون این رقم تخصیص و اضافت بروی کشید اولی‌تر که بکرامتها و رتبتها رسد و گفته‌اند که عبد بر دو قسم است یکی آنست که این نام بر وی افتاد از طریق ایجاد و تسخیر، و برین معنی گفت *اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ إِنَّ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتِي الرَّحْمَنِ عَبْدًا*، و برین اعتبار مؤمن و کافر و صدیق و زندق را عبد گویند.

و قسم دیگر آنست که این نام بروی افتاد از طریق تخصیص و تشریک، چنانک گفت *وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي الْآيَةَ... إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ الْآيَةَ، أَسْرَى بَعْبِدِهِ الْآيَةَ،* و *عِبَادُ الرَّحْمَنِ الْآيَةَ...*، و برین اعتبار اگر فاسقی را گویند یا کافری را که وی بنده خدا نیست که بنده طاغوت است، و بنده هوی و شهوت روا باشد و به قال *اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ عَبْدَ الطَّاغُوتِ* و قال *النَّبِيُّ «تَعَسَّ عَبْدُ الدَّرْهَمِ».*

*أَجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَا* این باز کرامتی دیگر است و ابندگان، و فضلی دیگر، که اجابت خود در خواندن و دعا کردن ایشان بست، نه در اخلاص اعمال ایشان. تا اگر مفلسی باشد یا عاصی که از سر ندامت و شکستگی بی بضاعت طاعت او را خواند، نومید نباشد، و خواندن بنده مر خدای را سه روی دارد هر سه دعا گویند: اول آنست که بروی ثنا گوید و بپا کی بستاید، و بیگانگی وی اقرار دهد، چنانک گوید *«أنت الله لا اله انت، ربنا لك الحمد»* هذا و امثاله، و الیه الاشارة

بقوله *صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ «وَ الدَّعَاءُ هُوَ الْعِبَادَةُ».*

دیگر وجه آنست که بنده عفو خواهد و مغفرت و رحمت، گوید *«اغفر لی و ارحمنی و اعف عنی و اهدنی»* و من ذلك قوله *تَعَالَى اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ*. سدیگر وجه آنست که حظ دنیوی خواهد گوید *ارزقنی مالا و ولدا*، این هر سه قسم

را دعا گویند، که بنده باوّل در همه خدای را خواند و گوید «یا الله! یا رحمن! یا رب!» اما معنی آیت، گفته‌اند: که خاص است اگر چه بر لفظ عام است میگوید خواندن خواننده را پاسخ کنم، هر گه که خواند. یعنی خواندن او بشرط خویش باشد و در اجابت وی خیرت بود. و دلیل برین تخصیص آنست که مصطفی ع گفت.

«ما من مسلم دعا الله عز و جل بدعوة ليس فيها قطيعة رحم و لا اثم الا اعطاه بها احدى خصال ثلاث: اما ان يعجل دعوته، و اما ان يدخر له في الآخرة، و اما ان يدفع عنه من الشر مثلها، قالوا يا رسول الله اذ انكثر، قال الله اكثر. و عن ابي هريره، قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم: ما قال عبد قط يا رب ثلاثا الا قال الله عز و جل لبيك عبدى، سل فيعجل من ذلك ما شاء و يؤخر ما شاء.

و عن جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم يدعو الله بعبده يوم القيمة فيقفه بين يديه، فيقول عبدى! اتى امرتك ان تدعوني، و وعدتك ان استجيب لك فهل كنت تدعوني؟ فيقول نعم يا رب! كنت ادعوك، فيقول كنت ترى لبعض دعائك اجابة و بعضه لا ترى له اجابة، فيقول نعم يا رب! فيقول اما ائتك ما دعوتنى بدعوة قط الا استجبتها لك، فاما اكون عجلتها لك فى الدنيا و اما ذخرتها لك فى الآخرة، أليس دعوتنى يوم كذا و كذا فى حاجة اقصيها فقصيتها فيقول نعم يا رب! فيقول انى ذخرت لك فى الجنة كذا و كذا. فلا يدعو الله دعوة دعا بها عبده المؤمن فى الدنيا الا بين له ما عجل له و ما ذخر، قال فبيننا العبد فى ذلك الموقف، يقول يا ليت لم يعجل لى من دعائى شىء.

و شرط دعا آنست، که بنده در حال دعا شکسته دل باشد و اندهگن، و دعا که کند بتضرع و زارى کند با رهبت و خشیت، لقوله تعالى ادعوا ربكم تضرعاً و خفية. آنست که دعا بسرّ کند، و باهستگی و شکستگی، نه باواز بلند، که آواز بلند در دعا اعتداست، و الله تعالى اعتداء در دعا دوست ندارد. يقول تعالى إنه لا يجب المعتدين.

و قال ابو موسى الاشعري: قدمنا مع رسول الله فلما دنونا من المدينة كبر الناس و رفعوا اصواتهم فقال صلى الله عليه و آله و سلم «يا ايها الناس انكم لن تدعو أصم و لا غائبا»

و ازینجاست که رب العالمین زکریا را باواز نرم در دعا بستود گفت: إذ نادى ربّه نداءً خفياً.

و از آداب دعا آنست که طاعتی و صدقه فرا پیش دارد، که مردی از مصطفی ص دعا خواست، رسول گفت: اعنى على كثرة الركوع و السجود، دیگرى آمد و دعا خواست گفت «و هل أتيت بجناح الدعاء؟» یعنی الصدقة . و از آداب دعا الحاج است

فقد قال ص «انّ الله يحب الملحين فى الدعاء»، و كان يقول «يا من لا ييرمه الحاج الملحين و از آداب دعا تعميم است فانه ص سمع رجلا يقول اللهم اغفر لى!

فقال «عم و لا تخص!»، و عن انس بن مالك قال رسول الله «ان العبد ليدعو الله و هو يحبه» قال: «فيقول يا جبريل! اقض لعبدى هذا حاجته و اخرها فانى احب ان لا ازال اسمع صوته و انّ العبد ليدعوا الله و الله يبغضه، فيقول الله عز و جل يا جبريل اقض لعبدى هذا حاجته باخلاصه، و عجلها فانى اكره ان اسمع صوته» و عن يحيى بن سعيد القطان قال رأيت الحق فى المنام فقلت الهى كم ادعوك و لا تحببني! فقال يا يحيى لانى احب ان اسمع صوتك»

و عن ربيعة بن وقاص عن النبى صلى الله عليه و آله و سلم قال ثلاث مواطن لا تردّ فيها دعوة العبد: رجل يكون فى برية حيث لا يراه احد، فيقوم فيصلى فيقول الله تعالى لملائكته: أرى عبدى هذا يعلم انّ له ربا يغفر الذنوب، فانظروا ما يطلب فتقول الملائكة، اى رب! رضاك و مغفرتك، فيقول: اشهدوا انى قد غفرت له. و رجل يكون معه فيفرّ عنه

اصحابه و یثبت هو فی مکانه، فیقول اللّٰه للملائكة انظروا ما یطلب عبدی؟ فتقول الملائكة بذل مهجة نفسه لك و یطلب رضاك و مغفرتك، فیقول اشهدوا ائی قد غفرت له. و رجل یقوم من آخر اللیل فیقول اللّٰه أ لیس قد جعلت اللیل سكنا و النوم سباتا، فقام عبدی هذا مصلى و یعلم ان له ربا، فیقول اللّٰه لملائكة انظروا ما یطلب عبدی، فتقول الملائكة رضاك و مغفرتك، فیقول اشهدوا ائی قد غفرت له»

و عن جابر قال رسول اللّٰه صلى اللّٰه علیه و آله و سلم «و الذی نفسی بیده انّ العبد لیدعو اللّٰه و أنّه علیه غضبان، فیعرض عنه ثم یدعوه فیعرض عنه ثم یدعوه، فیقول اللّٰه تعالی للملائكة، ان عبدی لن یدعو غیری فقد استحیبت منه، كم یدعونی و اعرض عنه، اشهدكم ائی قد استجبت له»

و در خبرست که مردی در مسجد رسول صلی اللّٰه علیه و آله و سلم دعا میگرد و رسول در وی می نگرست و تبسم میگرد، گفتند: یا رسول اللّٰه چرا تبسم کردی؟ گفت عجب آمد مرا دعاء این مرد، يك بار بگفت که یا رب، اللّٰه يك بار گفت که «لبیک» پس دو بار بگفت که یا رب! اللّٰه دو بار بگفت که لبیک پس سه بار بگفت که «یا رب!» اللّٰه سه بار بگفت که لبیک.

و عن عبد اللّٰه بن عمر قال قال رسول اللّٰه صلى اللّٰه علیه و آله و سلم: «من فتحت له منكم ابواب الدعاء فتحت له ابواب الرحمة، و ما سئل اللّٰه شیئا احبّ الیه من ان یسئل العافیة، انّ الدعاء ینفع بما نزل، و ممّا لم ینزل، فعلیکم عباد اللّٰه بالدعاء»

و عن واثلة بن الاسقع قال قال رسول اللّٰه صلى اللّٰه علیه و آله و سلم اربعة لا ترد دعوتهم: امام عادل: و دعوة المريض، و دعوة المرء المسلم لاخته بالغیب، و دعوة الوالد لولده.

و عن ابی هريرة قال قال رسول اللّٰه صلى اللّٰه علیه و آله و سلم: «ثلاثة لا ترد دعوتهم، الامام العادل و الصائم حین یفطر، و دعوة المظلوم، تحمل علی الغمام تفتح لها ابواب السماء، و یقول الرب عز و جل: لا نصرتك و لو بعد حین. و فی رواية الذاکر اللّٰه كثيرا، مکان قوله و الصائم حین یفطر.»

أجیبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ خداندان معانی گفتند: این تشریف است و تخفیف و آنچه گفت فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي تكلیف است و تشدید، چون بعض خویش دانست که بار حکم و تکلیف بر بنده می نهد، نخست او را بشارت داد به این کرامت و نواخت که گفت أجیبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ، تا بنده باین بشارت و کرامت آن بار حکم و تکلیف بر وی آسان شود. و نظیر این در قران فراوانست: یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَ اسْجُدُوا وَ قال تعالی یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ حَقَّ تُقَاتِهِ هذا و امثاله.

فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَ لِيُؤْمِنُوا بي هر چند که استجابت و ایمان بمعنی متقارب اند، اما فرق آنست که استجابت بحکم استعمال در اعمال جوارح ظاهر رود، و ایمان در اعتقاد دل. و گفته اند استجابت بنده قول «لا اله الا اللّٰه» است علی ما روی فی بعض الكتب ان اللّٰه عز و جل قال لملائكته ادعوا لی عبادی، قالوا یا رب کیف و السماوات السبع دونهم و العرض فوق ذلك! قال انهم اذ قالوا لا اله الا اللّٰه، فقد استجابوا لی. و قال بعض المفسرين فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي ای فلیجیبوا نی ای فی ما افترضت علیهم و تعبدتهم به من الايمان بی و برسولی و الطاعة لی.

اگر کسی گوید این دو آیت چون اجنبی است در میان احکام روزه که پیشین آیت و پسین آیت از احکام روزه است، پس چه فایده را این در میان آورد؟ جواب آنست که این همه متقارب اند و هیچ تجانب نیست، که اللّٰه تعالی در پیشین آیت گفت، وَ لِيُكَبِّرُوا اللّٰهَ عَلَى مَا هَدَاكُمْ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ایشان را بر ذکر خود داشت، و بتکبیر و شکر فرمود، آن گه ایشان



را بثواب این تکبیر و شکر امیدوار کرد.

یعنی آن کس که وی را ذکر و شکر می‌کنید بشما نزدیک است، آواز شما می‌نیوشد و اجابت دعا میکند، این عارضی بود که در میان آمد لایق آیت پیشین، و تمامی آن.

پس آن گه باحکام روزه باز گشت که: **أَجَلٌ لَّكُمْ لَيْلَةُ الصَّيَامِ... الآية** سبب نزول این آیت آن بود. که در ابتداء اسلام که فرمان آمده بود بروزه ماه رمضان، کسی که افطار کردی طعام و شراب و مباشرت اهل خویش او را حلال بودی و گشاده، تا آن گه که بختی، یا نماز خفتن کردی، پس بعد از آن حرام بودی هم طعام و هم شراب و هم مباشرت. تا دیگر شب. عمر خطاب شبی بعد از آنکه نماز خفتن کرده بود دست بزن خویشان برد آن گه خود را ملامت کرد، و می‌گریست، باین مخالفت شرع که از وی بیامده بود، بحضرت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم آمد، و قصه خویش باز گفت، و رخصت طلبید. رسول خدای صلی الله علیه و آله و سلم گفت «ما کنت جدیرا بذلك یا عمر!»

این نه سزای تو است که کردی، در آن حال جماعتی برخاستند که همین واقعه افتاده بود ایشان را، و همه معترف شدند، پس خدای تعالی در شأن ایشان این آیت فرستاد. **عبد الرحمن بن ابی لیلی بطریقی** دیگر روایت میکند، میگوید عمر خطاب پیش مصطفی آمد گفت: یا رسول الله دوش کام خود از اهل خود طلب کردم گفت که من خواب کرده‌ام، پنداشتم که بهانه است، دست بوی بردم و کام خود از وی برداشتم. رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت یا عمر بدانچه کردی سزاوار نه! پس رب العالمین از بهر عمر این آیت فرستاد، و مسلمانان را رخصت داد.

**أَجَلٌ لَّكُمْ لَيْلَةُ الصَّيَامِ الرَّفْتُ إِلَى نِسَائِكُمْ** رفت اینجا کنایت از جماع است و هر چه در قرآن آمد از مباشرت و ملامت و افضا و دخول. قال ابن عباس رض ان الله عز و جل حی کریم یکنی هُنَّ لِبَاسٌ لَّكُمْ وَ أَنْتُمْ لِبَاسٌ لَّهُنَّ ای هن سکن لکم و انتم سکن لهن، لباس اینجا کنایت است از رسیدن مرد بزن و زن بمرد بی جامه، همچنانک جای دیگر گفت وَ فُرُشٍ مَّرْفُوعَةٍ وَ فِی الْخَبْرِ «الولد للفراش»

اهل معانی گفتند: لباس آن جامه است که فاتن دارد، و شعار گویند پس مرد و زن را بدین معنی لباس خواند که یکدیگر را همچون جامه‌اند مر تن را. و گفته‌اند: ایشان را لباس از بهر آن خواند، که هر دوستر یکدیگرند از آنچه ناپسندیده شرعست، و دلیل برین قول آن خبرست که رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت، «من تزوج فقد احرز دینه»

**عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ** ای تظلمون انفسکم بالجماع لیالی رمضان، **فَتَابَ عَلَيْكُمْ** ان عاد علیکم بالترخیص، وَ عَفَا عَنْكُمْ ما فعلتم قبل الرخصة، **فَالآنَ بَاشِرُوهُنَّ** همه امت را میگوید بر سبیل اباحت نه بر سبیل ایجاب. چنانک در آن خبر گفت: «تناكحوا تكثرُوا»

، تناكحوا امر اباحت است نه امر وجوب، **بَاشِرُوهُنَّ** هم چنان است، میگوید اکنون می‌رسید باهل خویش، مباشرت رسیدن دو بشره بود بهم بی جامه.

**وَ ابْتَغُوا** ما کنتب الله لکم می‌جوئید آنچه الله شما را نوشت در لوح محفوظ از فرزندی که باشد شما را.

در خبر می‌آید، که اعمال بنی آدم بمرگ همه منقطع شود و گسسته گردد، مگر صدقه روان، و فرزند پارسای شایسته، که پدر خویش را دعا گوید بعد از وی. و در خبر می‌آید که: **ملك تعالی بنده را بنوازد و بزرگ گرداند، بنده گوید بار خدایا بچه عمل مرا باین رتبت رسانیدی؟ گوید بدعاء ولدك لك.**

معاذ جبل گفت وَ ابْتَعُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ يَئِئْتِي لَيْلَةُ الْقَدْرِ، حسن خواند وَ ابْتَعُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ بر پی آن فرمان ایستید که الله شما را نوشت.

وَ كَلُوا وَ اشْرَبُوا این در شأن ابو قیس آمد، صرمة بن انس بن صرمة که همه روز در کار بود بکشاورزی و روزه داشت، چون شب در آمد اهل وی خواست که طعامی گرم از بهر وی بسازد، چون آن طعامک بساخت، ابو قیس از ماندگی در خواب شده بود، چون بیدار شد گفت: نخورم که مخالفت شرع باشد و نافرمانی حق، پس روزه در روزه پیوست و در نیمه روز بی طاقت شد، چنانکه بیهوش گشت. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چون او را چنان رنجور دید، گفت چه رسید ترا؟ ابو قیس قصه خویش بگفت، رسول صلی الله علیه و آله و سلم پاره در گرفت، در حال آیت آمد وَ كَلُوا وَ اشْرَبُوا ای اللیل کله.

حَتَّى يَبَيِّنَ لَكُمْ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ الْآيَةَ. تفسیر این مصطفی ع عدی حاتم را در آموخت گفت: «صَلِّ كَذَا وَ كَذَا وَ صُمْ فَإِذَا غَابَتِ الشَّمْسُ فَكُلْ وَ اشْرَبْ حَتَّى يَبَيِّنَ لَكَ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ، عدی حاتم گفت چون این از مصطفی بشنیدم فراز گرفتم يك رشته سپید و دیگری سیاه، و بوقت صبح در آن مینگرستم و هیچ بر من روشن نمی‌شد، آن گاه با رسول بگفت که من چه کردم، رسول بخندید گفت: «يَا ابْنَ حَاتِمٍ إِنَّكَ لَعَرِيضُ الْفَقَاءِ»

قال ابو سليمان الخطابي هذا يتأول على وجهين: احدهما ان يكون كناية عن الغباوة و سلامة الصدر، و الثاني انه اراد انك غليظ الرقبة و افر اللحم، لان من اكل بعد الصبح لم ينهكه الصوم، و لم يبين له اثر فيه، ثم قال: «يا ابن حاتم انما ذاك بياض النهار من سواد الليل» ای پسر حاتم آن رشته سپید و سیاه مثلی است تاریکی شب و روشنایی روز را، نبینی که در عقب گفت: مِنْ الْفَجْرِ فَجْرٌ نَامِيَسْتِ اَوَّلُ بَامَادٍ رَا كِه نَفْسِ صَبِيحِ بَشَكَافِدِ اَز شَبِ، و در خبر می‌آید که «الفجر فجران: فجر يحرم فيه الطعام و تحل فيه الصلاة، و فجر تحرم فيه الصلاة، و يحل فيه الطعام»

فجر دواند، فجر صادق، فجر کاذب، اول فجر کاذب پدید آید سپیدی از مشرق ظاهر شود و ارتفاع گیرد مانند عمودی، و چندانکه ربع آسمان طول آن برکشد، و عرب آن را ذنب السرحان گویند، و بقدر دو ساعت که از شب مانده باشد این فجر کاذب بیاید، آن گاه اندک اندک باز میشود و در افق تاریکی می‌افزاید، پس از میان ظلمت فجر صادق سر بر زند، سرخی باشد که بعرض افق باز می‌افتد بتدریج، مصطفی ع ازینجا گفت: «ليس الفجر بالابيض المستطيل و لكنه الاحمر المعترض»

چون این فجر صادق آغاز کند طعام خوردن بر روزه دار حرام شود، و وقت نماز در آید، چنانکه در خبر گفتیم. و بنده باید که در آن وقت بیدار باشد، که آن وقتی عزیز است و ساعتی بزرگوار، و رب العالمین از شرف آن سوگند بدان یاد کرده و گفته وَ الصُّبْحُ إِذَا تَنَفَّسَ.

ثُمَّ أَتَمُّوا الصِّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ الْآيَةَ پس آن گاه روزه خویش تمام کنید تا بشب، این الی غایت راست که چون شب در آمد روزه بغایت رسید، و وقتش سپری گشت، و روزه دار در حد فطر افتاد اگر طعام خورد و اگر نه، و در بعضی روایات بیاید اکل او لم يأكل و مصطفی ع مواصلت کرد، روز و شب در هم پیوست، و طعام نخورد، جبرئیل آمد و گفت «قبلت مواصلتك و لا تحل لامتك من بعدك» وصال تو پذیرفتند و امت ترا بعد از تو روا نیست که وصال کنند.

وَ لَا تُبَاشِرُوهُنَّ وَ أَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ این در شأن جماعتی آمد از یاران رسول صلی الله علیه و آله و سلم که در مسجد معتکف می‌نشستند، پس چون ایشان را ضرورتی پیش می‌آمد از بهر آن ضرورت بیرون می‌شدند، و در میانه

باهل خود می‌رسیدند، آن گه بعد از غسل بمسجد باز می‌شدند، رب العالمین گفت وَ لَا تُبَاشِرُوهُنَّ وَ أَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ تا معتکف باشید در مسجدها بزنان خود مرسید و نزدیکی نکنید عکوف از روی لغت اقامت است، پائیدن بدرنگ و آرام، قال الله تعالى فَأَتُوا عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ وَ از روی شرع پائیدن است در مسجد بر وجه طاعت و قربت نیت در آن شرطست، که قربت بی نیت درست نیاید، و به

قال النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ «انما الاعمال بالنیات»

ای صحت الاعمال بالنیات و مسجد در آن شرطست که گفت وَ أَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ وَ مستحب است که با اعتکاف روزه دارد، پس اگر روزه ندارد اعتکاف درست باشد، بمذهب شافعی، که در اصل وی روزه از شرط اعتکاف نیست، و لهذا

قال عمر «انی نذرت ان اعتكف ليلة في الجاهلية» فقال النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ «أوف بندرك»

و بدانکه معتکف چنان فرا نموده است که من از جهان گریخته‌ام، و کرده همه سال را درمان ساز آمده‌ام، و درگاه را لزوم گرفته‌ام، و آستانه بالین کرده‌ام و خاک بستر، تا نیامرزی باز نگردم ازین در، لا جرم در خبر می‌آید که چون معتکف بیرون آید، او را گویند بیرون آری از گناه خویش چنان که آن روز که از مادر زادی. و فی الخبر من اعتكف عشا في رمضان كان كحجّتين و عمرتین»

و فی الاثر «من اعتكف يوما فكدل عشر رقاب، و من اعتكف يومين فعدل عشرين رقبة، و من اعتكف ثلاثة ايام فعدل ثلثين رقبة، و من اكثر فعلى قدر ذلك.»

و فاضلتر آنست که در دهه آخر ماه رمضان معتکف نشیند، که مصطفی ع چنین کردی. و هرگز اعتکاف درین دهه دست بنداشتی. و درست است که يك سال سی روز معتکف نشست، و سال دیگر بیست روز، آن سال که سی روز نشست، سبب آن بود که ده روز پیشین معتکف نشست طلب شب قدر را، جبرئیل آمد و گفت آنچه می‌جویی در پیش است، پس ده روز میانین نشست، جبرئیل گفت دیگر باره آنچه می‌جویی در پیش است. پس ده روز پسین معتکف نشست تمامی سی روز. اما آن سال که بیست روز معتکف نشست، چنان بود که پیشین سال بغزا بود با یاران و اعتکاف از وی فائت شد. دیگر سال ده روز سال گذشته را قضا کرد، و ده روز آن سال را که در آن بود، و يك سال چنان افتاد که اعتکاف وی در ماه رمضان فائت شد، و در شوال معتکف نشست، و سبب آن بود که بمسجد آمد و خیمه زد اعتکاف را، زنی از زنان وی دستوری خواست باعتکاف، او را دستوری داد پس دیگر زنان آمدند و بمسجد خیمه زدند، عایشه و حفصه و دیگران، مصطفی نگاه کرد خیمها دید زده، خشم گرفت گفت باین می‌پارسایی خواهید؟ من امسال معتکف نمی‌نشینم، و بیرون آمد از اعتکاف خویش، پس در ماه شوال آن ده روز قضا کرد.

تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ قِيلَ فَرَأَيْتَ اللَّهُ وَ شَرُوطُهُ، وَ قِيلَ مَمْنُوعَاتُهُ. این اندازها است که خدای نهاد در دین خویش، میان طاعت و معصیت پسند و ناپسند. فَلَا تَقْرُبُوهَا گرد اندازهای وی مگردید بسست فرا گرفتن و فرو گذاشتن.

كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي... میگوید چون بندگان من مرا از تو پرسند، آن بندگان که بحلقه حرمت ما در آویختند. و در کوی ما گریختند، هر چه دون ماست گذاشتند، و خدمت ما برداشتند، با ما گرویدند و از اسباب ببریدند،

عمامه بلا بر سر پیچیدند و مهر ما بجان و دل خریدند، عاشق در وجود آمدند و با عشق بیرون شدند.

با عشق روان شد از عدم مرکب ما  
روشن ز شراب وصل دائم شب  
زان می که حرام نیست در مذهب  
ما  
تا باز عدم خشک نیابی لب ما  
ما

این چنین بندگان، و این چنین دوستان چون مرا از تو پرسند، و نشان ما از تو طلبند، بدانک من بایشان نزدیکم ناخوانده و ناجسته، نزدیکم تا پیوسیده و نادریافته نزدیکم، باولیت خود، در صفت خود قیوم و قریبم، نه سزای بنده را که من بنعت خود نزدیکم! این همانست که کلیم خود را گفت موسی ع، آن شب دیجور در آن پایان طور، «نودی من شاطی الوادی الایمن» موسی را آواز دادند از کران وادی مبارک از سوی راست.

بزرگوارا موسی! که از پس آمد کس بگوش سر خویش سخن حق نشنیده بود مگر موسی، خدا ندا داد او را که یا موسی موسی ببقرار شد طاقتش برسد و صبرش بر مید صبر با مهر کی برآید، جاوید دست مهر صبر رباید، موسی از سر سوز و وله و بی طاقتی گفت خواننده را شنوایدی این اطلبک؟ کجات جویم؟ ندا آمد که ای موسی چنانک خواهی میجوی، که من با توام، نزدیک ترم بتو از جان تو در کالبد تو، و از رگ جان تو بتو، و ز سخن تو بدهن تو، الکلام کلامی، و النور نوری، و انا رب العالمین. از روی اشارت چنانستی که رب العزة گفتی یا موسی بعلم ترا نزدیکم، و زو همت دور! ای موسی بهره محبان خودم و بهره رسان مزدور، یاد من عیش است و مهر من سور، شناخت من ملک است و یافت من سرور، صحبت من روح روح است و قرب من نور، دوستان را بجای جانم و عارفان را رستخیز بی صور.

گفتم صنما مگر که جانان منی  
اکنون که همی نگه کنم جان منی  
بی جان گردهم اگر ز من بر گردی  
ای جان جهان تو کفر و ایمان منی

فإني قريبٌ أُجيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ... میگوید من به بندگان نزدیکم نزدیکان را دوست دارم، خوانندگان را پاسخ کنم، جویندگان را بخود راه دهم، متقربان را بیسندم. بنده من! بمن نزدیک شو تا بتو نزدیک شوم، من تقرب الی شبرا تقربت الیه ذراعا بنده من! تو مرا میخوانی من اجابت میکنم، من نیز ترا بر نصرت دین خود میخوانم، و بر پذیرفتن رسالت رسول خود میخوانم، اجابت کن. بنده من! دری بر گشای تا دری بر گشایم، در دعا بر گشای تا در اجابت برگشایم ادعونی أستجب لكم در انابت بر گشای تا در بشارت بر گشایم و أنابوا إلى الله لهم البشرى در هزینه بر گشای تا در خلف بر گشایم و ما أنفقتم من شيءٍ فهو يخلفه در مجاهدت بر گشای تا در هدایت بر گشایم و الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا در توکل بر گشای تا در کفایت بر گشایم و مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ، در استغفار بر گشای تا در مغفرت بر گشایم ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهُ يَجِدِ اللَّهَ غَفُوراً رَحِيماً

آن گه گفت: لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ این بار حکم که بر تو نهادم مصلحت ترا و ساختن کار ترا نهادم، تا بر راه راست بمانی و بنعیم جاودانه رسی، و از ما بر سود باشی که ما خلق را نه بدان آفریدیم تا بریشان سود کنیم بلکه تا ایشان بر ما سود کنند

«ما خلقت الخلق لاربح عليهم و انما خلقتهم ليربحوا علي».

أجل لكم ليلة الصيام.... الآية هم پیغام است و هم تفضیل و هم تخفیف، پیغام راست، و تفضیل نیکو، و تخفیف بسزا،

پیغام خداوند برهیکان، و تفضیل روزه ماه رمضان بر دیگر اعمال بندگان، و تخفیف ایشان در اباحت عشرت با هم جفتان.

گفت: لَيْلَةُ الصِّيَامِ شب را در روزه پیوست، و شب طعام را بود نه روزه را، لکن چون از اول شب نیت کند در عداد روزه داران است، و ثواب روزه از وقت نیت او را در دیوان است، باین وجه روزه بر همه عبادات فضل دارد، که در همه عبادات تا نیت در عمل نه پیوندی ثواب عمل حاصل نشود، و در روزه چون شب در آمد و نیت در دل آمد، عقد روزه بسته شد، هر چند که تا وقت بام طعام و شراب خورد و عشرت کند او را از جمله روزه داران شمردند، و ثواب وی هیچیز بنکاهند.

کریم! خداوند! مهربانا! که بنده طعام و شراب می خورد، و با اهل خود عشرت میکند و او را در آن ثواب روزه داران میدهد، ازین عجبتر که او را طعام خوردن فرماید در وقت سحر، آن گه بنده را از آن سحر خوردن تعبیه های لطیف از غیب بیرون آرد، و رقم دوستی کشد. آری مقصود نه نان خوردن است، مقصود آنست تا بنده در کمند دوستی افتد، پس طعام خوردن بهانه است و سحر دام دوستی را دانه است. این همچنانست که موسی را لیلۃ النار آتش نمودند، آتش بهانه بود و کمند لطف در میان، آن تعبیه بود، ابر سیاه بر آمد، و شب تاریک در آمد، و باد عاصف در جستن آمد، بانگ گرگ برخاست و گله در رفتن آمد، و اهل موسی در نالیدن آمد، جهان همه تاریک شده و ظلمت فرو گرفته، موسی بیطاقت شده و ز جان خویش بفریاد آمده که:

وَقَتَسْتَ كُنُونَ أَكْرَ بَخَوَاهِي بَخَشُودِ      چُون كَشْتَه شُوم دَرِیغ كِی دَارَد سُوْدِ

موسی آتشزنه برداشت، سنگ زد بر آن و آتش ندید، آن گه از دور آتشی بدید و آن همه آشوب و شور بهانه بود، و مقصود در میان آن تعبیه بود. همچنین بنده را در میانه شب بطعام خوردن فرماید، بزبان شرع گوید تسحروا فان فی السحور برکة و گوید صلوات الله على المتسحرین و گوید اللهم بارک لامتی فی سحورهم، ما انعم الله علی عبد من نعمة الا و هو سائله عنها يوم القيمة الا السحور، استعینوا باکلة السحر علی صیام النهار این همه ترغیب و تحریض که شرع مصطفی بدان ناطق است نه عین خوردن راست، بلکه کاری دیگر و نواختی دیگر راست چنانستی که خدای گفتی بنده من! این سحر خوردن دام وصلت است که من نهادم، تا تو بر خیزی و در دام دوستی ما افتی! فریشتگان را گوئیم در نگرید بنده من از شب خیر آنست، بسم الله بر زبان تو برانم گویم بنویسید که بنده من از ذاکرانست، عطسه بر تو گمارم تا گویی الحمد لله گویم به بینید بنده من از شاکرانست، سوزی در دلت پدید آرم تا از سر آن سوز گویی آه! گویم بنده من بمهر ما سوزانست. بنده می سوزد و می زارد، و خدای او را می نوازد، و الله در دلش نور معرفت می فزاید، و حقیقت کرم بزبان لطف با بنده میگوید.

مِنَ أَنْ تَوَامَ تُوَ أَنْ مَن بَاشَ زِ دَل      بَسْتَخِی کِن چَرَا نَشِیْنِی تُو خَجَلِ  
گَر جَرَمِ هَمِه خَلْق کَنَم پَآکِ بَجَلِ      دَر مَمْلَکَتَم چِه کَم شُود؟ مَشْتِی گَل!

### النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ مَال يَكْدِيكُر مَخُورِيد بَيْنَكُمُ دَر مِیَان خَوِیْش بِالْبَاطِلِ بَكَرَافِ وَ بِنَا شَایَسْتِ وَ نَدْلُوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ وَ أَنْ رَا فَرَا دَسْت حَاكِمَان مَكَدَارِيد بِرَشُوتِ، لِئَأَكُلُوا تَا خُورِيد بَانَ فَرِیْقًا مِنْ أَمْوَالِ النَّاسِ، چِیْزِی از خَواستِه های مَرْدِمَان بِالْإِثْمِ بَه بَزْمَنْدِی وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ وَ شَمَا دَانِید كِه چِه مِی كِنِید.

يَسْئَلُونَكَ تَرَامِيْ پَرَسَنَدَ عَنِ الْاَهْلِةِ اَز نُو مَاهِهَا قُلْ بَغْوِيْ هِيْ مَوَاقِيْتُ لِلنَّاسِ اَنْ هِنْكَامِهَايِ سَاخْتَه وَ نِهَادَه خدَايِ اسْت مَرْدِمَانِ رَا، وَ الْحَجِّ وَ سَاخْتِ حَجِّ رَا، وَ لَيْسَ الْبِرُّ وَ پَارَسَايِي وَ نِيكِي اَنْ نِيَسْتِ بَأَنْ تَأْتُوْا النَّبُوْتَه مِنْ ظُهُوْرَهَا كِه بَخَانَه‌هايِ خُودِ اَز بَامِ دَرَأَيْدِ، وَ لَكِنْ الْبِرُّ مَنْ اَتَقَى لَكِنْ پَارَسَايِي پَارَسَايِي اَنْ كَسِ اسْت كِه اَز خَشْمِ اللّٰه پِرِهِيْزِدِ، وَ اَتُوْا النَّبُوْتَه مِنْ اَبْوَابِهَا بَخَانَه‌ها كِه اَنِيْدِ اَز دَرِ دَرَأَيْدِ، وَ اَتَقُوْا اللّٰهَ وَ اَز خَشْمِ وَ عَذَابِ اللّٰه پِرِهِيْزِيْدِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُوْنَ تَا مَكْرَ بَا نِيكُوِيِي جَاوِيْدِ بَمَانِيْدِ.

وَ قَاتِلُوْا وَ كَشْتَنِ كَنِيْدِ فِي سَبِيْلِ اللّٰهِ دَرِ رَاهِ خدَايِ وَ دَرِ اَشْكَارَا كَرْدَنِ دِيْنِ اسْلَامِ، الَّذِيْنَ يُقَاتِلُوْكُمْ بَأَنْ كَسِهَا كِه بَا شَمَا جَنَگِ مِيْكَنَنْدِ دَرِ سَبِيْلِ باطِلِ وَ مِهْ اَوْرَدَنِ دِيْنِ كَرْ، وَ لَا تَعْتَدُوْا وَ اَنْدَازَه دَرِ مَكْذَارِيْدِ وَ اَفْزَوْنِي مَجُوْنِيْدِ اِنَّ اللّٰهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِيْنَ كِه اللّٰه دُوسْتِ نَادَرْدِ اَنْدَازَه دَرِ كِذَارِنْدِگَانِ رَا.

وَ اقْتُلُوْهُمْ وَ كَشِيْدِ اِيْشَانِ رَا حَيْثُ تَقْتُلُوْهُمْ هَرِ جَايِ كِه شَانِ دَرِيَابِيْدِ وَ اَخْرَجُوْهُمْ وَ اِيْشَانِ رَا اَز مَكِه بِيْرُوْنَ كَنِيْدِ، مِنْ حَيْثُ اَخْرَجُوْكُمْ چِنَانَكِ شَمَا رَا اَز مَكِه بِيْرُوْنَ كَرْدَنْدِ، وَ الْفِتْنَةُ اَشْدُّ مِنَ الْقَتْلِ وَ شَرِكِ اَوْرَدَنِ اِيْشَانِ سَخْتِ تَرَسْتِ بِه نَزْدِيْكَ خدَا اَز كَشْتَنِ شَمَا اِيْشَانِ رَا، وَ لَا تُقَاتِلُوْهُمْ وَ بَا اِيْشَانِ كَشْتَنِ مَكْنِيْدِ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ بِه نَزْدِيْكَ مَسْجِدِ حَرَامِ، حَتَّى يُقَاتِلُوْكُمْ فِيْهِ تَا اَنْ گِه كِه بَا شَمَا كَشْتَنِ كَنَنْدِ هِمَانِ جَايِ، فَاِنْ قَاتَلُوْكُمْ وَرِ پَسِ اَنْجَا بَا شَمَا كَشْتَنِ كَنَنْدِ، فَاَقْتُلُوْهُمْ هِمَانِ جَايِ كَشِيْدِ اِيْشَانِ رَا كَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِيْنَ چِنَانَسْتِ پاداشِ كَافِرَانِ بِه نَزْدِيْكَ خدَايِ.

فَاِنْ اَنْتَهُوْا پَسِ اَكْرَ بَازِ اِيْسْتَنْدِ اَز كَفْرِ خُوِيْشِ فَاِنْ اللّٰهَ عَفُوْرٌ رَحِيْمٌ خدَايِ اَمْرَزْگَارَسْتِ وَ بَخْشَايِنْدِه.

وَ قَاتِلُوْهُمْ وَ بَا اِيْشَانِ جَنَگِ مِيْ كَنِيْدِ حَتَّى لَا تَكُوْنَ فِتْنَةٌ تَا اَنْ گِه كِه بَرِ زَمِيْنِ كَافِرِ نَمَانْدِ كِه مَسْلَمَانَانِ رَا رَنْجَانْدِ، وَ يَكُوْنَ الَّذِيْنُ لِلّٰهِ وَ تَا اَنْ گِه كِه بَرِ زَمِيْنِ جِزِ اللّٰهِ رَا دِيْنِ نَمَانْدِ، فَاِنْ اَنْتَهُوْا پَسِ اَكْرَ اَز رَنْجَانِيْدِنِ مَسْلَمَانَانِ بَازِ شُوْنْدِ وَ گَزِيْتِ پَذِيْرِنْدِ فَلَا عُدُوَانَ اَفْزَوْنِي جَسْتِ وَ زُوْرِ نِيَسْتِ اِلَّا عَلَيِ الظَّالِمِيْنَ مَكْرَ بَرِ اَفْزَوْنِي جُوِيَانِ وَ سْتَمِ كَارَانِ.

الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ اِيْنِ مَاهِ حَرَامِ بَأَنْ مَاهِ حَرَامِ وَ الْحُرْمَاتُ قِصَاصٌ وَ اِيْنِ شَكْسْتَنِ اَزْرَمِ بَأَنْ شَكْسْتَنِ اَزْرَمِ بَرَابَرِ فَمَنْ اَعْتَدَى عَلَيْكُمْ پَسِ هَرِ كِه بَرِ شَمَا اَفْزَوْنِي جَسْتِ وَ اَزِ اَنْدَازَه دَرِ كِذْسْتِ فَاَعْتَدُوا عَلَيْهِ بَرِ وِي اَفْزَوْنِي جُوِيْدِ بَمِثْلِ مَا اَعْتَدَى عَلَيْكُمْ چِنَانَكِ بَرِ شَمَا اَفْزَوْنِي جَسْتِ وَ اَزِ اَنْدَازَه دَرِ كِذَاشْتِ، وَ اَتَقُوْا اللّٰهَ پِرِهِيْزِيْدِ وَ بَتْرَسِيْدِ اَزِ خدَايِ وَ اَعْلَمُوْا اَنَّ اللّٰهَ مَعَ الْمُتَّقِيْنَ وَ بَدَانِيْدِ كِه اللّٰه بَا پِرِهِيْزِگَارَانَسْتِ بَنَگِه دَاشْتِ وَ نِيكُو دَاشْتِ.

وَ اَنْفِقُوْا فِي سَبِيْلِ اللّٰهِ وَ نَفَقَه كَنِيْدِ دَرِ سَبِيْلِ خدَايِ وَ مِهْ اَوْرَدَنِ دِيْنِ حَقِّ وَ لَا تُلْفُوْا بِاَيْدِيْكُمْ اِلَى النَّهْلِكَه وَ دَسْتِهَايِ خُودِ بِنُوْمِيْدِي وَ بِيْمِ دَرُوِيْشِي بَا تَبَاهِي مِيُوْكَنِيْدِ وَ اَحْسِنُوْا وَ ظَنْ بَخْدَاوَنْدِ خُوِيْشِ نِيكُو دَارِيْدِ، دَرِ كَارِ رُوْزِي خُوِيْشِ وَ پاداشِ كَرْدَارِ خُوِيْشِ، اِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِيْنَ كِه اللّٰه دُوسْتِ دَارْدِ نِيكُو كَارَانِ رَا.

### النُّبُوَّةُ الثَّانِيَّةُ

قَوْلُهُ تَعَالَى: وَ لَا تَأْكُلُوا اَمْوَالَكُمْ الْاَيَّةُ ... اِيْنِ اَيْتِ رَا دُو مَعْنِي كَفْتِه‌اَنْدِ يَكِي اَنْسْتِ كِه مَالِ يَكْدِيْگَرِ بِيَابِطِلِ وَ نَاشَايَسْتِ مَخْرُوِيْدِ، چِنَانَكِ دَزْدِي وَ خِيَانَتِ وَ غَسْبِ، هِمْچِنَانَكِ جَايِ دِيْگَرِ كَفْتِ وَ لَا تَقْتُلُوْا اَنْفُسَكُمْ تَنْهَايِ خُودِ رَا مَكْشِيْدِ، يَعْنِي كِه يَكْدِيْگَرِ رَا مَكْشِيْدِ، وَ اِيْنِ دَرِ لَغْتِ عَرَبِ رُوَا وَ رُوَا نَسْتِ. مَعْنِي دِيْگَرِ اَنْسْتِ كِه مَالِ خُودِ رَا بِيَابِطِلِ وَ اَسْرَافِ هَزِيْنَه مَكْنِيْدِ، چِنَانَكِ زَنَا وَ قَمَارِ وَ اَنْوَاعِ فِسْقِ.

وَ تَدَلُّوْا بِهَا اِي وَ لَا تَدَلُّوْا كَقَوْلِهِ وَ لَا تَلْبِسُوْا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَ تَكْتُمُوْا الْحَقَّ اِي وَ لَا تَكْتُمُوْا وَ اِدْلَاءِ فَرَا نَشِيْبِ كِذَاشْتَنِ بُوْدِ دَرِ لَغْتِ عَرَبِ اَزِ دَلُوْ كَرَفْتِه‌اَنْدِ اَدْلِي دَلُوَه اَنْ بُوْدِ كِه دَلُو فَرُو كِذَارْدِ وَ دَلِي دَلُوَه اَنْ بُوْدِ كِه بَرِ كَشْدِ. مِيْگُوِيْدِ مَالِ فَرَا

دستهای حاکمان مگذارید برشوت، تا ایشان را بعنایت فرا خود گردانید، و مال مردم بدان ببرید، و بظلم بخورید، و خود دانید که آن شما را حلال و گشاده نیست. مفسران گفتند این در شأن کسی است که مالی بر وی باشد، و حقی دادنی، وانگه انکار کند و جحد آرد، و چون صاحب حق مطالبت وی کند، با وی خصمی کند، و به پیچد، و در مجلس حاکم به گواهان دروغ حق وی ببرد. رب العالمین گفت این خصومت مکنید، چون میدانید که ظالم اید، و گواهی بدروغ میدهید.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم «عدلت شهادة الزور بالاشراك بالله».

قال الله تعالى «فاجتنبوا الرجس من الأوثان و اجتنبوا قول الزور»، و فى معناه ما

روى ابو هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم «انما انا بشر و انتم تختصمون الى و لعل بعضكم ان يكون الحن بحجته من بعض فأقضى له على نحو ما اسمع منه، فمن قضيت له بشيء من حق اخيه فأئما اقطع له قطعة من النار.

دو مرد بودند در عهد رسول صلى الله عليه وآله وسلم يكى امرؤ القيس بن عابس الكندى و ديگر عبدان بن الاشوع، با يكديگر خصومت کردند بضيعتى كه میان ایشان بود. امرؤ القيس خواست تا سوگند خورد و حق خود بر وی بسوگند درست کند، الله تعالى آیت فرستاد كه *إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأِيمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا* ميگويد ایشان كه میخرند بفرختن عهد خدای و سوگندان خویش بهای اندك، ایشان را در آن جهان بهره نیست.

پس چون رسول خدا این آیت بر وی خواند. سوگند نخورد و خصومت بگذاشت، و آن زمین كه در آن خصومت میرفت بعبدان باز گذاشت.

پس خدای تعالى در شأن ایشان این آیت فرستاد: *وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ... الى آخرها.*

*يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ... الآية معاذ جبل و ثعلبة بن غنم هر دو از رسول خدا پرسیدند كه این ماه نو چونست كه میافزاید و میكاهد؟ و بر يك صفت نمیپاید؟*

رب العالمین بجواب ایشان این آیت فرستاد *قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ... گفت ایشان را جواب ده كه حكمت در زیادت و نقصان ماه نو آنست كه تا هنگامها و وقتها بر مردم روشن شود، و راه برند بمزد مزدوران، و عدت زنان، و مدت باروران، و محل دینها، و تحقیق شرطها، و نیز ماه رمضان، و فطر، و روزگار حج، و ترتیب آن باین روشن میشود و بر خلق آسان.*

قال ابو هريره بلغ رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ان الناس يتقدمون الشهر بصيام يوم و يومين، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ان الله جعل الالهة مواقيت اذا رأيتموها صوموا، و اذا رأيتموها فافطروا، فان غم عليكم فأتوا ثلثين»

گفته‌اند كه هلال اول ماه است تا دو شب بگذرد و بقول بعضی سه شب و بقول بعضی هفت شب، پس قمر گویند تا آخر ماه.

*وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا* حمزه و كسايى و بو بكر و قالون البيوت بكسر با خوانند باقى قرا بضم با، فالكسر لمكان الياء و الضم على الاصل مفسران گفتند كه در جاهليت عادت داشتند كه از حج باز آمد ندید از بام سرای خویش در سرای آمد ندید، نه از در سرای، و بآن تعظيم حج میخواستند و كراهيت داشتند پشت بر گردانیدن، از آن

رب العالمین ایشان را فرمود تا این سنت و عادت جاهلیت دست باز دارند، و ایشان را خبر کرد که این نه نیکی و پارسایی است، اگر نیکی و پارسایی می‌خواهید بآن پس بیان کرد که پارسایی و نیکی چیست، گفت وَ لَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ اتَّقَى... پارسایی و نیکی آنست که آزرَم الله نَگه دارید و از خشم او بپرهیزید، و قیل معناء و لکن البر بر من اتقی لکن پارسایی پارسایی آن کس است که از خشم و عذاب خدای بپرهیزید.

وَ اتُّوا النَّبِيُّوتَ مِنْ اَبْوَابِهَآ... و بخانه‌ها که در آنید از در در آنید و آزرَم الله نَگه دارید، و از خشم او بپرهیزید تا به نیکی دو جهان رسید. وَ اتُّوا اللهَ چون بر الله رسید لَعَلَّكُمْ تَفْلِحُونَ به پیروزی و رستگاری و خشنودی بروی رسید. ابو عبیده در معنی آیت گفته است لیس البر بان تطلبوا المعروف من غیر اهله.

وَ اتُّوا النَّبِيُّوتَ مِنْ اَبْوَابِهَآ ای اطلبوا المعروف من اهله هر معرفی را جایی هست، و هر کاری را رویی و هر بری را محلی و اهلی، چون نه بجای خویش و نه از اهل خویش طلب کنی بر نباشد، بر آنست که از اهل خویش طلب کنی. مصطفی ع بر وفق این گفت «اطلبوا المعروف من اهله» «اطلبوا الخیر عند حسان الوجوه»

وَ قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ الله... الآية... اول آیتی که فرو آمد در قتال و جهاد با کافران این آیت بود، و مصطفی ع بر موجب این آیت جنگ میکرد، هر کس از کافران که بجنگ آمدی با وی جنگ کردی، و اگر نه ابتدا نکردی، چنانک گفت وَ لَا تَعْتَدُوا ای لا تبدوا و لا تفجأوهم بالقتال، ناگاه ایشان را مکشید پیش از آن که باسلام دعوت کنید، و ابتدا مکنید مگر که ایشان ابتدا کنند: إِنَّ اللهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ پس این آیت و این حکم منسوخ شد بآنچه گفت فاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ این قول بعضی مفسران است، اما ابن عباس و مجاهد میگویند این آیت از محکومات قرآن است که از حکم آن هیچیز منسوخ نشد، و فرمانست بقتال کافران. چنانک جایهای دیگر بآن فرمود فاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبُهُمُ اللهُ بِأَيْدِيكُمْ قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ أَشْبَاهِ ذَلِكَ، و باین قول معنی وَ لَا تَعْتَدُوا آنست که زنان و کودکان را مکشید، و چون زینهار خواهند زینهار دهید، و زینهار مشکنید، و از عهد باز پس نیائید، و چون گزیت پذیرند گزیت از ایشان بپذیرید، و این گزیت پذیرفتن خاصه اهل کتاب راست، بنص قرآن وَ ذَلِكَ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ لَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ الی قوله مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ مَجُوسٍ رَا هَمِينَ حکم است که، مصطفی ع گفت، «سَوُوا بِهِمْ سُنَّةَ اهلِ الْكِتَابِ»

و علی بن ابی طالب ع را پرسیدند که جزیه از مجوس بپذیریم؟ گفت «آری که ایشان را کتابی بود و برداشتند و ببرند از میان ایشان» این دلیلی روشن است که پذیرفتن جزیه را اهل کتاب بودن شرط است، پس مشرکان و عبده اوثنان ازین حکم بیرون‌اند، و البته ازیشان جزیت نه پذیرند، که نه اهل کتاب‌اند و رب العالمین حکم ایشان این کرد که وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِئْتَةً. ای قاتلوهم حتی یسلموا با ایشان کشتن میکنید تا آن گه که مسلمان شوند، پس جزز اسلام ازیشان قبول نباید کرد و نیز گفت وَ اقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقْفُوهُمْ ای حیث وجدتموهم ایشان را بکشید هر جا که بریشان دست یابید، وَ اُخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ اُخْرِجُوكُمْ و ایشان را از مکه بیرون کنید چنانک شما را بیرون کردند وَ الْفِئْتَةُ اَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ و شما را که عذاب میکردند که از اسلام باز آنید آن سختتر است در ناپسند الله از کشتن، که ایشان را کشید در حرم. معنی دیگر وَ الْفِئْتَةُ اَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ شرك آوردن صعب تر است از کشتن شما ایشان را.

وَ لَا تُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ قِرَاءتِ حَمْزِهِ و علی «و لا تقتلوهم حتی یقتلواکم فیہ فان قتلواکم فاقتلواهم» بی الف است در هر سه حرف، و دیگران همه بالف خوانند. آن از قتل است و این از قتال، آن عین کشتن است و این جنگ کردن.



میگوید ایشان را مکشید به نزدیک مسجد حرام، یعنی در حرم تا آن گه که شما را کشند، پس اگر شما را کشند، همانجای شما نیز کشید همانجای ایشان را. میان مفسران اختلاف است که این آیت منسوخ است یا محکم، مجاهد گفت محکم است که در حرم تا کافران بقتال ابتدا نکنند روا نیست مسلمانان را با ایشان قتال کردن و کشتن، و بقول قتاده و ربیع این حکم منسوخ است بآیت سیف، و باین آیت دیگر که گفت وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِئْتَةً مِیْکَیْدُ بَا اِیْشَانِ کِشْتَنِ کَنیْدُ تَا اَنْ گَهِ کَهِ بَرِ زَمِیْنِ کَافِرِ نَمَانْدُ کَهِ مَسْلَمَانَانِ رَا رَنجَانْدُ، یَا بَیْ گَزِیْتِ اِیْمَنِ زَیْدُ.

وَ یَكُوْنُ الدِّیْنُ لِلّٰهِ وَ مِیْکَشِیْدُ تَا اَنْ گَهِ کَهِ بَرِ زَمِیْنِ جِزِ اللّٰهِ رَا دِیْنِ نَمَانْدُ. دَرِ خَبَرِ مِیْ اَیْدِ کَهِ لَا یَبْقِیْ عَلَی ظَهْرِ الْاَرْضِ بَیْتِ مَدْرٍ وَ لَا وَبَرٍ اِلَّا اَدْخَلَهُ اللّٰهُ عِزَّ وَ جَلَّ کَلِمَةُ الْاِسْلَامِ اَمَّا بَعْزٌ عَزِیْزًا وَ بَدَلٌ ذَلِیْلًا، اَمَّا اِنْ یُعْزَمُ اللّٰهُ فِیْجَعْلُهُمْ مِنْ اَهْلِ فِیْعِزْوَا بَهِ، وَ اَمَّا اِنْ یَذْلَهُمْ فِیْدِیْنُوْا لَهِ.

فَاِنْ اِئْتَهَوْا فَلَا عُدُوَانَ اِیْ لَا سَبِیْلَ بَهِ وَ لَا حِجَّةَ، لِقَوْلِهِ تَعَالٰی اَیْمَا الْاَجْلِیْنِ قَضِیْتِ فَلَا عُدُوَانَ عَلَیْ اِیْ لَا سَبِیْلَ عَلَیْ، مِیْگَیْدُ اَگَرِ اَزِ شَرِکِ اَوْرْدَنِ وَ اَفْرَوْنِیْ جِسْتَنِ بَا زِ اِیْسْتَنْدُ شَمَا رَا بَرِ اِیْشَانِ رَا هِیْ نِیْسْتِ، وَ حَجْتِیْ نِیْسْتِ. کَهِ بَا اِیْشَانِ دَرِ حَرَمِ کِشْتَنِ کَنیْدُ اِلَّا عَلَی الظَّالِمِیْنَ مَگَرِ بَرِ اِیْشَانِ کَهِ اَبْتَدَا کَنْدُ وَ بَا شَمَا دَرِ حَرَمِ کِشْتَنِ کَنْدُ، قَالِ عِکْرَمَةُ الظَّالِمِ الذِیْ اَبِیْ اِنْ یَقُوْلُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ.

الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ رَسُوْلُ خُدا سَرِیْهِ فَرَسْتَادُ دَرِ مَاهِ حَرَامِ بَقَوْمِیْ مُشْرِکَانِ، اِیْشَانِ گَفْتَنْدُ کَهِ دَرِ مَاهِ حَرَامِ جَنْگِ مِیْکَنْیْدُ؟ اِیْنِ جَوَابِ اَنْسْتِ، مِیْگَیْدُ کَهِ اِیْشَانِ نِیْزِ تَرَا اَزِ مَکَهِ دَرِ مَاهِ حَرَامِ بَرِگَرْدَانِیْدَنْدُ، یَعْنِیْ دَرِ صِلْحِ حَدِیْبِیْهِ کَهِ رَسُوْلِ خُدا یِ رَا بَرِ گَرْدَانِیْدَنْدُ وَ بَا وِیْ پِیْمَانِ بَسْتَنْدُ کَهِ دِیْگَرِ سَالِ بَا زِ اَیْدِ، اِیْنِ بَرِ گَرْدَانِیْدَنْدُ هَمِ دَرِ مَاهِ حَرَامِ بُوْدُ، وَ مُشْرِکَانِ اَزْرَمِ نَاشْتَنْدُ. رَبِّ الْعَالَمِیْنَ گَفْتِ اِیْنِ مَاهِ حَرَامِ بَا نِ مَاهِ حَرَامِ، وَ اِیْنِ شِکْسْتَنْ اَزْرَمِ بَا نِ شِکْسْتَنْ اَزْرَمِ.

فَمَنْ اَعْتَدَى عَلَیْکُمْ فَاَعْتَدُوا عَلَیْهِ... خَرَجَ مَخْرَجِ الْجَوَابِ وَ الْمِضَاهَاةِ، اِیْنِ دَرِ بَرَابَرِ نَامِ جَنَابِیْتِ بِیَامَدِ بَرِ طَرِیْقِ جِزَا، چِنَانِکِ جَا یِ دِیْگَرِ گَفْتِ فِیْسَخَرُوْنَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللّٰهُ مِنْهُمْ وَ فِی الْخَبْرِ مِنْ سَبِّ عَمَارَا سَبَّهِ اللّٰهُ..

وَ اَنْفُوا اللّٰهَ وَ اَعْلَمُوا اَنَّ اللّٰهَ مَعَ الْمُتَّقِیْنَ اللّٰهُ بَا پَرِهیزْگَارِ اَنْسْتِ اِیْشَانِ کَهِ اَزِ هُوِیْ وَ مَرَادِ خُودِ بِیْرَهیزَنْدُ، وَ رِضَا وَ مَرَادِ خُویْشِ فِدا یِ رِضَا وَ مَرَادِ حَقِ کَنْدُ، وَ بَهِرِ چَهِ شَانِ پِیْشِ اَیْدِ خُدا یِ رَا دَرِ اَنْ قِیَامِ کَنْدُ، نَهِ خُودِ رَا، اللّٰهُ تَعَالٰی بِنَصْرَتِ بَا اِیْشَانِ اَسْتِ، چِنَانِکِ جَا یِ دِیْگَرِ گَفْتِ اِنْ تَنْصُرُوا اللّٰهَ یَنْصُرْکُمْ وَ فِی الْخَبْرِ مِنْ کَانَ اللّٰهُ کَانَ اللّٰهُ لَهِ.

وَ اَنْفُوا فِی سَبِیْلِ اللّٰهِ وَ لَا تُلْفُوا بِاَیْدِیْکُمْ اِلَى التَّهْلُکَةِ... التَّهْلُکَةُ الْهَلَاکُ وَ الْمَرَادُ بِالْاَیْدِیْ الْاِنْفِیْسِ فَعَبَّرَ اللّٰهُ بِالْاَیْدِیْ عَنِ الْاِنْفِیْسِ، کَقَوْلِهِ قَدَّمَتْ يَدَاکَ.

اِیْنِ اَیْتِ رَا تَا وِیْلَهَا گَفْتَه اَنْد: یِکِیْ اَنْسْتِ کَهِ اَگَرِ هَزِیْنَه نَکَنْیْدُ دَرِ رَا هِ خُدا یِ وَ دَرِ اَنْ نَکُوشِیْدُ وَ بَصَفْتِ بَخْلِ اَلُوْدَهِ گَرْدِیْدِ هَلَاکِ شُویْدِ هَمِ اَزِ رُویِ ظَا هِرِ وَ هَمِ اَزِ رُویِ بَا طْنِ، بَا طْنِ خَرَابِ شُودِ بَسَبَبِ بَخْلِ، وَ ظَا هِرِ هَلَاکِ گَرْدَدِ بَدَسْتِ دَشْمَنِ. اِیْنِ جَوَابِ اَنْسْتِ کَهِ چُوْنِ فَرْمَانِ اَمْدِ بَا نَفَاقِ قُویِ گَفْتَنْدُ اَگَرِ مَا هَزِیْنَه کَنْیْمِ دَرُویْشِ وَ مَفْلَسِ بَمَانِیْمِ، وَ دَرِ کَارِ رُوزِیِ ظَنْ بَدِ بَرْدَنْدِ بَخْدَا یِ عِزِّ وَ جَلِّ. رَبِّ الْعَالَمِیْنَ گَفْتِ نَفَقَه نَکَنْیْدُ وَ خُودِ رَا هَلَاکِ مَکَنْیْدُ، وَ تَنْهَایِ خُویْشِ بِیْمِ دَرُویْشِیِ وَ تَرَسِیْدِنِ بَرِ گَسْسْتَنِ رُوزِیِ سُوِیِ تَبَا هِیْ مِیْفَکَنْیْدُ، وَ اَحْسِنُوا الظَّنَّ بِاللّٰهِ فِی الثَّوَابِ وَ الْاِخْلَافِ بَخْدَا یِ عِزِّ وَ جَلِّ ظَنْ نِیْکُوْ بَرِیْدِ بِپَا دَاشِ نِیْکُوْ کَرْدَنِ دَرِ اَنْ جَهِانِ وَ دَرِیْنِ جَهِانِ بَدَلِ مَالِ دَا دَنِ وَ رُوزِیِ فَرَاخِ، هَمَانَسْتِ کَهِ گَفْتِ وَ مَا اَنْفَقْتُمْ مِنْ شَیْءٍ فَهُوَ یُخْلِفُهُ وَ هُوَ خَیْرُ الرَّازِقِیْنَ.

قال رسول الله «من ارسل نفقة في سبيل الله و اقام في بيته فله بكل درهم سبعمائة درهم، و من غزا بنفسه في سبيل الله و انفق في وجهه ذلك فله بكل درهم يوم القيمة سبعمائة الف درهم ثم تلا هذه الآية وَ اللّٰهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَّشَاءُ»  
 زيد اسلم گفت این در شأن قومی آمد، که با غازیان بیرون می‌شدند، بی برگ و بی‌ساز، و توانایی آن نداشتند پس براه در منقطع می‌شدند، پس و بال و عیال دیگران می‌بودند. رب العزة فرمود که در راه خدا بر خود نفقه کنید، و اگر چیزی ندارید خود بیرون مشوید، و خود را در تهلکه می‌فکنید، و تهلکه آن بود که به گرسنگی و تشنگی یا از ماندگی در رفتن هلاک می‌شدند، آن گه دیگران را گفت که توانایی داشتند وَ أَحْسِبُوا إِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ و قيل التهلكة عذاب، يقول الله عز و جل و لا تتركوا الجهاد فتعذبوا.

میگوید جهاد فرومگذارید که اگر بگذارید بعذاب خدا رسید همانست که جای دیگر گفت إنا نَنْفِرُوا يُعَذِّبُكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا. و قيل التهلكة القنوط من رحمة الله.

قال ابو قلابه هو الرجل يصيب الذنب فيقول ليست لي توبة. فيأس من رحمة الله و ينهمك في المعاصي، این در شأن کسیست که بگناه در افتد، آن گه با خود گوید که مرا آب روی نیست، و جای توبه نیست که توبه من بجای قبول نیست و از رحمت خدا نومید شود و در گناه بیفزاید. رب العالمین گفت خود را هلاک مکنید بانك از رحمت من نومید شوید، و بمن ظن بد برید. آن گه گفت وَ أَحْسِبُوا بمن ظن نیکو دارید که من آنجا ام که ظن بنده منست، انا عند ظن عبدی فليظن بی ما شاء و قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم «ظنوا بربکم ان سیغفر لکم ظنوا بربکم ان سیتوب علیکم، ان حسن الظن من العبادة»

و قال صلی الله علیه و آله و سلم «لا يموتن احدکم الا و هو یحسن الظن بالله، فان حسن الظن بالله ثمن الجنة.»

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: وَ لا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ اشارت آیت آنست که کردگار قدیم و داور حکیم مطلع است بر اسرار بندگان، و عالم بحال ایشان، هر چند که داور زمین و حاکم مخلوق بظاهر حکم کند، داور آسمان بیاطن نگردد، و نهانیها داند. نگر تا راستی در باطن بکار داری، و صدق در معاملات پیشه گیری و از خداوند نهان دان شرم داری، که جز حق خود طلب کنی، که امروز آب رویت نزدیک خلق ببرد، و فردا بتازیانه عتاب ادب طلب کند. و گوید ای بی شرم فرزند آدم! أ لم تعلم انی انا الرب الذی اعلم غیب السماوات و الارض، و ما انا بغافل عما یعمل الظالمون؟

بداود ع وحی آمد یا داود طهر ثيابك الباطنة، فان الظاهرة لا تنفعك عندی، و انا بكل شیء محیط، یا داود مر بنی اسرائیل الا یجمع المال من الحرام، فتؤذیهم النار و لا ارفع صلاة لاکلة الحرام، و لا اقبل بوجهی علی اكلة الحرام، اهرج ایاک ان اکل الحرام، و لا توأل اخاک ان اکل الحرام.

يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْاهْلِ... زیادت و نقصان قمر و افزودن و کاستن آن اشارتست بقبض و بسط عارفان، و هیبت و انس محبان. و قبض و بسط مر خواص را چنانست که خوف و رجا مر عوام راست. چندان که قبض و بسط از خوف و رجا برتر آمد هیبت و انس از قبض و بسط برتر آمد. خوف و رجا عوام راست و قبض و بسط خواص را، هیبت و انس خاص الخاص را. اول مقام ظالمان است، دیگر مقام مقتصدان، سدیگر مقام سابقان، و غایت همه انس محبان است. و مرد در حالت انس بغایتی رسد که اگر در میان آتش شود از آتش خبر ندارد، و حرارت آتش روح انس او را هیچ اثر نکند. چنانکه بو حفص حداد رحمه الله آهنگر بود و آتشی بغایت تیزی بر افروخته و آهن در آن نهاده، چنانکه

عادت آهنگران باشد، کسی بگذشت و آیتی از قرآن بر خواند، شیخ را بآن آیت وقت خوش گشت، و حالت انس بر وی غالب شد دست در کوره برد و آهن گرم بدست بیرون آورد، و هم چنان میداشت تا شاگرد در وی نگرست و گفت یا شیخ این چیست که آهن گرم بر دست نهاده؟ شیخ از سر آن برخاست، و حرف بگذاشت، گفت چندین بار ما حرفت بگذاشتیم باز دیگر باره بسر آن باز شدیم تا این بار که حرفت ما را بگذاشت.

وَ قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الْآيَةَ... بزبان عارفان و طریق جوانمردان این قتل و قتال منزلی دیگرست ره روان را و حالتی دیگر است محبان را، اما تا بشمشیر مجاهدت در راه شریعت کشته نشوی، و بآتش محبت سوخته نگردی، مسلم نیست که درین باب شروع کنی. و نگر تا اعتقاد نکنی که آتش همین چراغست که تو دانی و بس، یا کشتن خود این حالت که تو شناسی، که کشتگان حق دیگرانند و کشتگان حلق دیگر، و سوختن بآتش عقوبت دیگر است، و سوختن بآتش محبت دیگر. چنانکه آن پیر بزرگوار گفت: من چه دانستم که این دود آتش داغ است! من پنداشتم که هر جا که آتشی است چراغ است! من چه دانستم که در دوستی کشته را گناهست! و قاضی خصم را پناهست! من چه دانستم که حیرت بوصول تو طریق است! و ترا او بیش جوید که در تو غریق است! شبلی رحمه الله روزی بصحرا بیرون شد، چهل کس را دید از والهان و عاشقان، که درد این حدیث ایشان را فرو گرفته بود، و در آن صحرا همه افتاده هر یکی خستی در زیر سر نهاده، و جان بچنبر گردن رسیده، رقت جنسیت در سینه وی پدید آمد گفت الهی ازیشان چه میخواهی! بار درد بر دلشان نهادی، آتش عشق در خرمن شان زدی، بعاقبت ایشان را بتیغ غیرت می‌بکشی؟ خطاب آمد بسر شبلی که ایشان را بکشم، چون کشته باشم دیت‌شان بدهم! شبلی گفت دیت ایشان چه باشد؟

خطاب آمد که من کان قتیل سیف جلالنا فدیته لقیما جمالنا هر که کشته تیغ جلال ما باشد دیت او دیدار جمال ما باشد.

با لشکر عشق تو مرا پیکارست  
تا کشته شوم که کشته را مقدار  
گر کشته دست را دیت دینارست  
است

مر کشته عشق را دیت دیدار است

وَ قَاتِلُواهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً... الْآيَةَ... قتال کنید ای مسلمانان در راه دین، که الله جنگیان و غازیان را دوست دارد إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا دوست دارد خدای آن مردان مبارزان خون ریزان، در مقام جهاد و قتال، و در معارك ابطال ایستاده، جان بذل کرده، و تن سبیل، و دل فدا، از بهر اعزاز دین و اعلاء کلمه حق، و حفظ بیضه جماعت، و ذب از حریم شرع مقدس، روی بمعاندان دین آورده، و روی عزیز نشانه تیر کرده، و سینه منور بنور اسلام سپر ساخته.

شراب از خون و جام از کاسه سر  
بجای بانگ رود آواز اسبان  
بجای دسته گل دسته تیغ  
بجای قرطه بر تن درع و خفتان

وَ أَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ... توانگران مال از کیسه بیرون کنند و درویشان توانگران از دل بیرون کنند، و موحدان جمله خلائق از سر بیرون کنند، و الیه الإشارة بقوله عزّ و جلّ قُلْ اللَّهُ تَمَّ ذَرُهُمْ... کیسه از مال وا پردازند، ثواب آن جهانی را از توانگران وا پردازند دین ربانی را، سر از خلق وا پردازند دیدار سبحانی را، توانگران از مال هزینه کنند بزرکاة و صدقات تا از دوزخ برهند، عابدان از نفس هزینه کنند بوظائف عبادات تا به بهشت رسند، عارفان از جان و دل هزینه کنند بحقائق شهود تا بوصول حق رسند.

وَ أَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ مصطفى صلی الله علیه و آله و سلم گفت «الاحسان ان تعبد الله كأنك تراه فان لم تكن تراه فانه يراك»

احسان آنست که خدای را در بیداری و هشیاری پرستی، چنانک گویی در وی می‌نگری، و خدمت که کنی چنان کنی که وی را می‌بینی. این حدیث اشارت است بملاقات دل با حق، و معارضه سر با غیب، و مشاهده جان با مولی، و حث کردن بر اخلاص عمل، و کوتاهی امل، و وفا کردن به پذیرفته روز اول، پذیرفته روز اول چیست؟ شنیدن اوست بر بکم و گفتن بلی! وفاء آن پذیرفته چیست؟ خدمت مولی! کوتاهی امل در چیست؟ در «کانک تراه»، اخلاص عمل در چیست؟ در «فانه يراك»! آن دیده که او را دید بملاحظه اغیار کی پردازد؟ و آن جان که با وی صحبت یافت با آب و خاک چند سازد؟ از آنست که خطاب ارجعی با روح پاک است. که منزل او در قالب آب و خاک است، خو کرده در آن حضرت مذلت حجاب چند برتابد، والی بر شهر خویش در غربت عمر چون بسر آرد؟ جان در صفت بقاست، و آب و خاک فانی، او که بحق زنده نه چون زنده این جهانی.

از سر حق محقق آگاهست، حق دیدنی است و کانک تراه در خبر برین گواه است

### النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ اتَمُّوا الْحَجَّ وَ الْعُمْرَةَ لِلَّهِ تمام کنید حج و عمره خدای را فَإِنْ أَحْصِرْتُمْ اگر شما را باز دارند به بیمی یا بیماری فَمَا اسْتَيْسَرَ برین باز داشته است چیزی آسان مِنَ الْهَدْيِ از قربان وَ لَا تَحْلِفُوا رُؤُوسَكُمْ و موی سر خویش بمستريد حَتَّى يَبْلُغَ الْهَدْيُ تا آن وقت که قربان رسد محلّه بجای کشتن آن فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا هر که از شما بیمار بود أَوْ بِهِ أذىٌ مِنْ رَأْسِهِ یا در سر وی جمنده یا درد سر بود و خواهد که موی سترد، ففديته من صيام خویشتن از حرج باز خرد بسه روز روزه أَوْ صدقة یا فرقی از طعام که بدریشان دهد، أَوْ نُسْكَ يارختن خون گوسپندی، فإذا أمئتم و چون ایمن شوید فَمَنْ تَمَنَّعَ بِالْعُمْرَةِ هر که احرام گرفته بود عمره را إِلَى الْحَجِّ و خواهد که حج را بعمره در آرد فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ تا گوسپندی بکشد فَمَنْ لَمْ يَجِدْ هر که گوسپندی نیابد فصيام ثلاثة أيام تا سه روز روزه دارد فِي الْحَجِّ در آن روزها که حج میکند وَ سَبَعَةَ إِذَا رَجَعْتُمْ و هفت روز پس آنک باز آئید. تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ آن ده باشد تمام، ذَلِكَ این شرع لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلَهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ نه مکیان اهل حرم راست وَ اتَّقُوا اللَّهَ و از خشم خدای پرهیزید وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ و بدانید که الله در عقوبت سخت گیرست.

الحج ساختن حج را و بر خود فریضه کردن را أَشْهُرٌ ماههایست معلومات شناخته و دانسته، فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ هر که در آن ماهها باحرام گرفتن بر خویشتن حج فریضه کرد فلا رقت نه مباشرت کردن شاید و نه از آن گفتن و لا فسوق و نه از ناشایست هیچیز و لا جدال و نه با مسلمانان و با زینهاریان جنگ شاید، فِي الْحَجِّ در حج کردن و ما تفعلوا من خَيْرٍ و هر چه کنید از نیکی يَعْلَمُهُ اللَّهُ میدانند خدای آن را، وَ تَزَوَّدُوا و زاد برگیرید فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ النَّقْوَى و بهتر زاد آزم داشتن است از من و پرهیزیدن از خشم من، وَ اتَّقُوا و به پرهیزید از خشم من يا أولي الألباب (۱۹۷) ای خداوندان خردها.

لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ بر شما تنگی نیست أَنْ تَبْنَعُوا که جوید فضلًا روزی مِنْ رَبِّكُمْ از خداوند خویش، فَإِذَا أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ چون باز گردید از عرفات فَادْكُرُوا اللَّهَ یاد کنید خدای را عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ نزدیک مشعر حرام وَ اذْكُرُوهُ كَمَا هَدَاكُمْ و یاد کنید وی را چنانک شما را راه نمود، وَ إِنْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الضَّالِّينَ (۱۹۸) و پیش از آن نبودید مگر از

گمراهان.

ثُمَّ أٰفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ بِسَازِغَرْدِيدٍ مِنْ رَاهِ كَمَا مَرَدَمَانِ مِي بَازْكَرْدَنْدَ وَ اسْتَغْفِرُوا اللَّهَ وَ أَمْرُشْ خَوَاهِيدِ  
 إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۹۹) که خدای آمرزگارست و بخشاینده.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: وَ أٰتَمُّوا الْحَجَّ وَ الْعُمْرَةَ لِلَّهِ وَ رَوَى أَنَّ النَّبِيَّ قَالَ تَابَعُوا بَيْنَ الْحَجِّ وَ الْعُمْرَةِ، فَانَهُمَا يَنْفِيَانِ الْفَقْرَ وَ الذَّنُوبَ، كَمَا يَنْفِي الْكَبِيرَ خَبَثَ الْحَدِيدِ وَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ، وَ لَيْسَ لِلْحَجِّ الْمَبْرُورِ ثَوَابٌ دُونَ الْجَنَّةِ  
 گفت: حج و عمره هر دو بر پی یکدیگر دارید و شرط آن بنامی بجای آرید، که هم چنان که آتش زر و سیم و آهن باخلاص برد، و فضلا که بکار نیاید بسوزاند، حج و عمره فقر ناپسندیده و گناهان نکوهیده را از بنده هم چنان فرو ریزاند، و صفاء دل و طهارت نفس در بنده پدید کند. و در بعضی اخبار بیاید: که بسیاری گناه است بنده را که کفارت آن نیست مگر ایستادن بعرفات، و هیچ وقت نیست که شیطان را ببندد درماندتر و زرد روتر از آن وقت که حاجیان در عرفات بیستند، از بس که ببندد رحمت و فضل خدای بر سر ایشان باران و ریزان! و از گناه کبایر یکی آنست که بنده در آن روز بخداوند عز و جل بد گمان بود، و ز رحمت وی نومید، و عن جابر رض قال قال رسول الله «إذا كان يوم عرفة ينزل الله تعالى الى سماء الدنيا فيباهي بهم الملائكة، فيقول انظروا الى عبادي اتوني شعنا غبرا من كل فج عميق، اشهدكم اني قد غفرت لهم، فنقول الملائكة يا رب! فلان مرهق فيقول قد غفرت لهم، فما من يوم اكثر عتيفا من النار من يوم عرفه»

و روى العباس بن مرداس: ان النبي صلى الله عليه و آله و سلم دعا عشية عرفة لامته بالمغفرة و الرحمة، و اكثر الدعاء فاجابه اني قد فعلت الا ظلم بعضهم بعضا، فاما ذنوبهم فيما بيني و بينهم فقد غفرتها، فقال اي رب! انك قادر ان تثيب هذا المظلوم خيرا من مظلمته و تغفر لهذا الظالم، فلم يجيبه تلك العشيّة، فلما كان غداة المزدلفة اعاد الدعاء، فاجابه الله اني قد غفرت لهم، فتبسم رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم فقال له بعض اصحابه يا رسول الله تبسمت في ساعة ما كنت تبسم فيها؟ قال تبسمت من عدو الله ابليس ائه لما علم ان الله عز و جل قد استجاب لي في امتي، اهوى يدعو بالويل و الثبور، و يحثو التراب على رأسه. و عن ابن عمر قال لا يبقى يوم عرفة احد في قلبه مثقال ذرة من الايمان الا غفر له، فقال له رجل لاهل عرفات خاصة ام للناس عامة؟

فقال ابن عمر: كنت عند النبي صلى الله عليه و آله و سلم فسمعته يقول ذلك، فسأله سائل للناس عامة او لاهل عرفات فقال بل للناس عامة.

وَ أٰتَمُّوا الْحَجَّ وَ الْعُمْرَةَ لِلَّهِ... خلافت میان علماء دین که عمره واجب است یا سنت، و قول جدید شافعی آنست، و بیشتر علماء بر آنند که واجب است همچون حج، از بهر آن که لفظ امر بر هر دو مطلق است و مقتضی امر و جوب است، يدلّ عليه ما روى زيد بن ثابت مرفوعا ان الحج و العمرة فريضتان لا يضرك بايهما بدأت. و في الكتاب الذي كتبه النبي صلى الله عليه و آله و سلم لعمر بن حزم ان العمرة هي الحج الاصغر و قال ابن عباس: و الله ان العمرة لقرينة الحج في كتاب الله.

وَ أٰتَمُّوا الْحَجَّ وَ الْعُمْرَةَ لِلَّهِ... ميگويد تمام كنيد حج و عمره را يعنى مناسك و حدود و شرائط و فرائض و سنن آن بنامی بجای آرید، و اگر تمامتر خواهید، از خانه خویش چون بیرون آئید احرام گرفته بیرون آئید، و بمال حلال بی



آری گفت گوسپندی بکش و درویشان را بخوران، یا سه روز روزه دار، یا فرقی طعام بشش درویش ده، و موسی بستر، این فرق به نزدیک اهل حجاز سه صاع باشد هر درویشی را دو مَدَّ فَإِذَا أُمِنْتُمْ فَمَنْ تَمَنَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ الْآيَةَ بدانک گزاردن حج و عمره را سه وجه است: یکی افراد و دیگر قران و سدیگر تمتع. بمذهب شافعی افراد فاضلتر، و بمذهب بو حنیفه قران فاضلتر، و بمذهب مالک تمتع فاضلتر، و این خلاف از آن افتاد که در حجة الوداع که رسول خدا بآخر عمره کرد، نیز مختلف شدند. مالک گفت تمتع بود، بو حنیفه گفت قران بود، شافعی گفت افراد بود. و حجت شافعی درین آنست که جابر بن زید گفت: سمعت رسول الله في حجة الوداع يقول: لبيك بحجة مفردة.» و بروایتی دیگر گفت: «افردوا بالحج فانه اتم لحجتكم و عمرتكم».

افراد آنست که حج و عمره از یکدیگر باز برد، اول حج کند بوقت خویش و شرائط آن بتامی بجای آرد، پس چون تمام شود و از احرام بیرون آید، به جعرانه شود، یا به تنعیم یا بحدیبیه، و عمره را احرام گیرد و باعمال آن مشغول شود. و قران آنست که هر دو درهم پیوندد و در احرام گوید لبيك بحجة و عمرة معا» پس بر اعمال حج اقتصار کند، که عمره خود در وی مندرج شود، چنانک وضو در غسل. و تمتع آنست که چون بمیقات رسد بوقت حج، اول احرام بعمره گیرد، پس چون در مکه شود و از اعمال عمره فارغ گردد، و از احرام بیرون آید، و متحلل شود، و بمحظورات متمتع، آن گه از جوف مکه احرام گیرد بحج، و بدان مشغول شود این کس را متمتع گویند و بر وی گوسپندی واجب شود، آن گه که از عمره فارغ شده باشد، و باعمال حج شروع کرده، پس اگر روز نحر ذبح کند و بدرویشان دهد شاید. اینست که رب العالمین گفت: فَمَنْ تَمَنَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ پس اگر گوسپند نیابد فصيامٌ ثلاثة أيام في الحجّ سه روز روزه دارد پیش از روز نحر، و اگر پیوسته دارد یا گسسته هر دو شاید. اما در روز نحر البته روا نیست که متمتع روزه دارد، و در ایام التشریق رخصت هست. قالت عائشه: رخص رسول الله للمتمتع اذا لم يجد الهدى، و لم يصم الثلاثة في العشران يصوم ايام التشریق و سبعة إذا رجعت پس چون از حج بوطن خویش باز شود هفت روز دیگر روزه دارد تا تمامی ده روز باشد. اینست که گفت تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ این عشرة کامله بسطی است، در سخن مانند تأکید هر چند که از آن بی نیاز نیست، چنانک جای دیگر گفت «وَلَا تَحْطُّهُ بِيَمِينِكَ» و نیشن خود بدست راست بود، و كذلك قوله ذَلِكَ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ و سخن خود بدهن بود، و قال تعالى يَاكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا و خوردن در شکم بود. آن گه بیان کرد که این حکم نه هر کسی راست، که قومی را مخصوص است: یعنی ایشان که نه مکیان باشند، و نه ایشان که از مکه فرود از مسافت قطع نشینند، بلکه غریبانراست از اهل آفاق که آنجا فرود آیند.

ثم حذرهم شدة عذابه لو ضيعوا ما امرهم و تركوا ما فرض عليهم فقال سبحانه: وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ.

الحج أشهر معلومات الآية... ای وقت الحج اشهر معروفات، میگوید وقت حج ماههایی است معروف، و آن شوال است و ذو القعدة و نه روز از ذی الحجه و شب نحر تا بوقت بام، این مذهب شافعی است، و بمذهب بو حنیفه ده روز است از ذو الحجة که روز نحر در شمار آرد، و بمذهب مالک ماه ذی الحجة تا بآخر از اشهر الحج است، و هر که بیرون ازین روزگار احرام گیرد آن احرام عمره را باشد نه حج را بمذهب شافعی و احمد و اسحاق و اوزاعی، و بمذهب مالک و بو حنیفه بحج منعقد شود، اما مکروه دارند.

فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَجَلَةً أَيْمَانِكُمْ

یعنی قد بین لكم كفارة ايمانكم، جای دیگر گفت سُورَةُ أَنْزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا یعنی و بیناها. وجه دوم فرض بمعنی احلّ و ذلك فی قوله: ما كان على النبيّ من حرج فيما فرض الله له ای احلّ الله له. وجه سیم فرض بمعنی انزل و ذلك فی قوله: إنّ الذي فرض عليك القرآن ای انزله. وجه چهارم فرض بمعنی اوجب و ذلك فی قوله: فینصف ما فرضنم ای اوجبتم على انفسكم، جای دیگر گفت: قد علمنا ما فرضنا عليهم

ای اوجبنا عليهم و كذلك قوله تعالى فمن فرض فيهنّ الحجّ ای اوجب فيهنّ الحجّ فاحرم به. میگوید: هر که درین ماهها حج بر خود فریضه گرداند، یعنی باحرام و تلبیه، و احرام آن باشد که چون بمیقات رسد غسل کند، آن گه از ارى سپید در بندد، و ردائی سپید بر افکند، و نعلین در پوشد، و بوی خوش بکار دارد، و دو رکعت نماز کند. آن گه در دل نیت حج کند، و حقیقت احرام این نیت است، پس اگر راکب باشد بر نشیند، و چون اشتر برخیزد و رفتن را راست بیستد، تلبیه کند و گوید لبّیک اللهم لبّیک، لبّیک لا شریک لك لبّیک، ان الحمد و النعمة لك، و الملك، لا شریک لك « و ازین جمله خود احرام فریضه است آن دیگر همه سنن و هیأت است.

و على الجملة، فرائض و ارکان حج پنج چیز است: احرام، و طواف، و سعی بعد از طواف، و وقوف بعرفات، و موی سر ستردن بیک قول، اگر یکی ازین ارکان بگذارد حج درست نیاید و ارکان عمره همین است الا وقوف بعرفات که آن در عمره نیست. و واجبات حج شش چیز است: احرام گرفتن در میقات، و بعرفات بیستادن تا فرو شدن آفتاب، و بشب مقام کردن در مزدلفه، و همچنین در منا مقام کردن بشب و طواف وداع، و سنگ انداختن. اگر یکی ازین شش بگذارد حج باطل نشود اما گوسپندی لازم آید که بقریان کند. و محظورات حج که محرم را از آن پرهیز باید کرد هم شش چیز است: جامه پوشیدن چون پیراهن و ازار پای و موزه و دستار، دوم بوی خوش بکار داشتن، سیم موی سر و ناخن باز کردن، چهارم با اهل خویش مباشرت کردن، پنجم مقدمات مباشرت چون لمس و تقبیل و مانند آن، و همچنین نکاح نشاید نه خود را و نه دیگری را، اگر کند درست نباشد، ششم صید برّ نشاید محرم را، اگر کند جزا لازم آید، ماننده آن صید که کشته بود از شتر و گاو و گوسپند.

فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ هر که درین ماههای حج احرام گرفت و حج بر خود فریضه کرد.

فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ علما را اختلاف است در معنی این هر سه کلمت: قومی گفتند رفث عین جماع است، قومی گفتند حدیث جماع است بتعریض نزدیک زنان، قومی گفتند سخن نافرزام است و کلمات نکوهیده و فسوق انواع معاصیست بجملگی، قومی گفتند لقب دادن است، که رب العزه جای دیگر گفت: وَلَا تَتَّبِعُوا بِالْأَقْبَابِ بِئْسَ الْأَسْمُ الْفُسُوقُ، قومی گفتند: فسوق همانست که در سوره الانعام گفت وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ إِنَّهُ لَفُسُوقٌ، و هو الذبح للانصام.

روی ابو هریره عن النبي صلی الله علیه و آله و سلم قال «من حجّ هذا البيت فلم يرفث و لم يفسق، خرج من ذنوبه كيوم ولدته امه» و عن وهيب بن الورد قال «كنت اطوف أنا و سفيان الثوري ليلا، فانقلب سفيان و بقيت في الطواف، قد خلت الحجر فصليت تحت الميزاب، فبينما انا ساجد اذ سمعت كلاما بين استار البيت و الحجاره» و هو يقول يا جبرئيل اشكو الى الله ثم اليك ما يفعل هؤلاء الطائفون حولي من تفكهم في الحديث و لغطهم و سومهم. قال وهيب فاولت ان البيت يشكو الى جبرئيل.»

ابن عمر گفت: فسوق درین آیت به کار داشتن محظورات حج است در حال احرام، چون قتل صید، و موی سر و ناخن



گرفتن، و مانند آن. و جدال آنست که قریش با یکدیگر در منا خصومت می‌گرفتند، و خود را بر یکدیگر به می‌آوردند این میگفت حج من بهتر و نیکوتر، و آن میگفت حج من تامتر و بکار آمده تر، و نیز در مواقف مختلف شدند، هر قومی را موقفی بود، و میگفتند که این موقف ابراهیم است، پس رب العالمین ایشان را ازین مجادلت باز زد، و پیغامبر خود را خبر کرد از موقف ابراهیم، و مشاعر، و مناسک حج، و پیغامبر ایشان را بیان کرد و باز نمود، و گفت «خذوا عني مناسككم و لا تجادلوا».

و آن کس که فلا رقت و لا فسوق و لا جدال بر قراءه مکی و بصری خواند جدال از نظم اول آیت جدا کند، و معنی آنست که لا شك في الحج انه في ذی الحجة شك نیست در حج که آن در ذی الحجة است، و موقف عرفات، و نسیء باطل، و به قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم في حجة الوداع: «ان الزمان قد استدار كهيئة يوم خلق الله السموات و الارض، السنة اثني عشر شهرا: منها اربعة حرم ثلاثة متواليات ذو القعدة و ذو الحجة و المحرم و رجب شهر مضر الذي بين جمادى و شعبان».

و ما تفعلوا من خير يعلمه الله این لفظیست از الفاظ وعده، چنانکه گویند گوید اگر مرا ای دون کنی بدانم آن از تو، یعنی پاداش کنم و تروؤوا و قومی از عرب یمن بحج می‌آمدند بی زاد و تکیه ایشان بر صدقات حاج بود، رب العالمین ایشان را گفت و تروؤوا زاد بر گیرید، تا بر دل مردمان گران نباشید، و وبال ایشان نگردید، آن گه سفر آخرت با یاد ایشان داد، و زاد آن سفر بر زاد این سفر دنیا افزونی نهاد، و شرف داد و گفت: فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى بهتر زادی زاد سفر آخرت است یعنی تقوی قال سهل بن عبد الله لا معين الا الله، و لا دليل الا رسول الله، و لا زاد الا التقوى. بو مطیع بلخی حاتم اصم را گفت که بما چنان رسید که تو بی زاد بادیه باز می‌بری؟ جواب داد: که من در بادیه بی زاد نباشم، اما زاد من چهار چیز است: اول آنست که همه دنیا ملک و ملک الله دانم، دیگر همه خلق را بندگان و رهیکان الله دانم، سدیگر هر چه مخلوقات و محدثات است همه در ید الله دانم، چهارم قضاء الله در همه زمین روان دانم. بو مطیع گفت نیکو زادی که زادتست! بادیه قیامت باین زاد توان بریدن.

لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ قومی از اعراب بحج می‌آمدند و براه در تجارت روا نمی‌داشتند، گفتند حج خویش بمنفعت دنیوی نیامیزیم، در دهه ذی الحجة دست از بیع و شری باز گرفتند، و در بازار و معاملت بخود در بستند، رب العالمین آن بر ایشان فراخ کرد، و رخصت تجارت بداد، و مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم ایشان را بمغفرت امید داد، و خبر کرد فقال صلی الله علیه و آله و سلم «اذا كان يوم عرفة غفر الله للحاج الخالص و اذا كان ليلة عرفة غفر الله للتجار، و اذا كان يوم منا غفر الله للجمالين، و اذا كان عند جمره العقبة غفر الله للسؤال، و لا يشهد ذلك الموقف خلق ممن قال «لا اله الا الله» الا غفر له» فإذا أفضتكم من عرفات خلافت میان علما که موقف چه معنی را عرفات گویند؟ و آن روز چرا عرفه گویند؟ قومی گفتند از بهر آنکه ترویبه ابراهیم را نمودند در خواب که فرزند را قربان کن، پس همه روز در ترویبه و تفکر بود، تا این خواب از حق است یا از شیطان... ازین جهت است که آن روز را ترویبه گویند، و ترویبه تفکر باشد. پس شب عرفه دیگر باره او را نمودند، و روز عرفه بشناخت که آن خواب نموده حق است نه نموده شیطان. ازین جهت آن روز را عرفه نام نهادند و آن بقعه را عرفات. و گفته‌اند که ترویبه از آب دادن است، یعنی که رب العزة روز ترویبه چشمه زمزم پدید کرد، و اسماعیل از آن سیراب شد، فسمی الترویبه لذلك و عرفات از آنست که جبرئیل فرو آمد و ابراهیم را مناسک و مشاعر می‌نمود، و ابراهیم پذیرفت. و میگفت «قد عرفت قد

عرفت» پس بدین معنی عرفات خواندند. ضحاک گفت آدم که بزمین آمد بهندوستان فرو آمد و حوا بجده، و هر دو یکدیگر را می‌جستند تا بعرفات بر یکدیگر رسیدند، و یکدیگر را و شناختند، ازین جهت او را عرفات گویند. و گفته‌اند که اعتراف آدم بگناه خویش درین روز بود اندر آن بقعه، و از خداوند عز و جل مغفرت خواست بآن که گفت رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا و مردم نیز که بآن موقف رسند اتباع سنت آدم را همه بگناه خویش معترف شوند، و می‌تضرع و زاری کنند، پس عرفه و عرفات از اعتراف گرفته‌اند یعنی که گناهکاران در آن موقف ایستاده بگناه خویش معترف شوند. و گفته‌اند که عرفات از آنست که دوستان خدای آن روز در آن موسم بر یکدیگر رسند و یکدیگر را بشناسند. پیر بزرگ بو علی سیاه قدس اللّٰه روحه گفت: در موسم ایستاده بودم و مردمان را دیدم که اندر عرفات کاری از پیش نمی‌بردند، برگشتم و روی بکوه نهادم، چندان بر شدم که گفتم مگر اینجا هرگز کس نرسیدست، گفتا چون بر سر آن کوه شدم عالم خود بر آنجا دیدم، چنانک صحرا سر کوه بود، همه جوانان دیدم موسی سرشان تا سفتشان فرو آمده و چنان مراقب حق بودند که اگرشان بجنبانیدندی آگاهی‌شان نبود، و آفتاب صورت را هیچ شعاع نمانده بود از شعاع آفتاب معرفت ایشان. کسی سؤال کرد از پیر بزرگ که ای شیخ هر که بر آن کوه شود ایشان را ببیند؟ گفت اگر بدیدندیشان فرود آرندیشان، نه هر چشمی ایشان را ببیند، و نه هر کسی بایشان رسد. گفت چون آفتاب فرو شد مؤذن بانگ نماز گفت، و امام در پیش شد، و من با ایشان بیستادم در نماز، گفت اندر میانه نماز بر باطن من بگذشت که اهل عرفات خود از کدام سو شدند، آن يك اندیشه مخالف بریشان فرو نشد. چون سلام باز دادند، امام از آنجا که بود بمن باز نگرست، و اشارت کرد که بازگرد. با خود گفتم که این آن جماعت نیستند.

که پشت بریشان شاید کرد، هم چنان روی سوی ایشان باز پس آمدم، از کرامت ایشان همان ساعت چون باز نگرستم بزمین عرفات رسیده بودم، و کرامتی دیگر دیدم، آن گه بر من پوشیده بود که قوم بکدام سو شده‌اند، همی از گزاف سر در نهادم، و زود بقوم در افتادم، و نخست قطاری که دیدم شتران رهیان خود دیدم، و از ایشان هیچکس نگفت که بو علی تو کجا بودی؟ بدانستم که رب العزه مرا از چشم و دیدار ایشان غایب نگردانیده بود.

روایت کنند از ابو ذر غفاری رض که گفت: ترویبه از آب دادنت، و عرفه نام زمین سیم گفتا نام زمین اول دمکا است، و دوم خله، سیم عرفه، چهارم جردا، پنجم ملثا، ششم سجبین، هفتم عجیبا. و هم بو ذر گوید که فضل روز عرفه از مصطفی پرسیدم فقال «صیامه کفارة سنتین و من ادخل فیه سرورا علی اهله ادخل الجنة، و من صلی فی یوم العرفة اربع رکعات قبل العصر بفاتحة الكتاب، و خمس مرات قل هو الله احد شارك فی ثواب من وقف بعرفات، و من طلب علما یوم عرفة خاض فی رحمة الله و ادخل الجنة بغير حساب، و استغفر له الكرسي و الشمس و القمر و الكواكب الدرّی، و من اضاف مؤمنا عشية عرفة كتب الله له اجر سبعین شهيدا، و لله عز و جل فی یوم عرفة ثلاثمائة و ستون نظرة الی خلقه.» و كان النبي صلى الله عليه و آله و سلم يقرأ كل صبيحة عرفة ثلاث آيات من سورة الانعام: اولها و خمسين مرة قل هو الله احد و آية الكرسي و يس، فالاعمال صاعدة فيها. علی بن ابی طالب ع روایت کرد از مصطفی که گفت «روز عرفه اندر عرفات جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و خضر حاضر آیند. جبرئیل گوید ما شاء الله لا قوة الا بالله» میکائیل گوید «ما شاء الله كل نعمة من الله» اسرافیل گوید «ما شاء الله الخير كله بيد الله» خضر گوید «ما شاء الله لا يدفع السوء الا الله» رسول خدا گفت هر آن کس که روز عرفه بعد از نماز دیگر این چهار کلمه صد بار بگوید، بهر رحمتی و برّی و کرامتی که رب العزة باهل منا و عرفات فرو فرستد و بجمله بندگان که در شرق و غرب‌اند، وی

با ایشان در آن انبازست، گفتا و چون مردم از عرفات سوی منا روند رب العزة به جبرئیل فرماید تا ندا کند که «الا ان المغفرة لكل واقف بعرفات، و الرحمة لكل مذنب تائب.»

گفتا: و در وقت افاضت الله گوید اشهدکم ملائکتی قد غفرت لهم التبعات و اعوض اهلها، افيضوا على بركة الله. فإذا أفضتُم من عرفات فادكروا الله عند المشعر الحرام میگوید چون از عرفات بر گردید بعد از فرو شدن آفتاب، روز عرفه و رو بمنای نهاده خدای را یاد کنید بنزدیک مشعر الحرام، آنجا که قرح گویند، یعنی که بعد از صبح که نماز گزارده باشید، و از مبيت بمزدلفه فارغ شده و سنگها بر گرفته و اذکروه کما هداکم و یاد کنید خدای را چنانکه شما را راه نمود بحج راست، و شریعت پاک و ملت ابراهیم.

وَ اِنْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمَنِ الضَّالِّينَ اى و ما كنتم من قبله الا من الضَّالِّينَ.

این ها خواه با هدی بر و خواه با رسول، فیکون کنایه عن غیر مذکور ثم افيضوا من حیث أفاض الناس الآية... قریش را میگوید که ایشان در افاضت از عرفات راهی دیگر میگزینند، که ما خاصه اهل شهریم و سگان حرم، و بر زنان خانه، تا نه باد دیگران هام راه باشیم. و از مشعر حرام از راه می‌بگشتند، ایشان را از آن باز زد، آن گاه ایشان را فرمود که با این مخالفت که کردید در افاضت از خدای آمرزش خواهید، که وی آمرزگارست و بخشاینده، قال رسول الله «الحجاج و العمار وفد الله عز و جل، ان دعوه اجابهم و ان استغفروه غفر لهم» و قال «اللهم اغفر الحاج و لمن استغفر له الحاج.»

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: وَ اَيُّمُوا الْحَجَّ وَ الْعُمْرَةَ لِلَّهِ الْآيَةَ... روى عن وهب بن منبه قال: اوحى الله عز و جل الى آدم ع أنا الله ذو بكة اهلها جبرتي، و زوارها و فدى و اضياقى و فى كنفى، اعمره باهل السماء و اهل الارض، يأتونه افواجا شعنا غربا، يعجون بالتكبير عجيجا، و يضجون بالتلبية ضجيجا، و شجون الدماء شجا، فمن اعتمره لا يريد غيره، فقد زارنى و ضافنى و وفد الىّ، و نزل بى، و حق لى ان اتحفه بكرامتى، اجعل ذلك البيت و شرفه و ذكره و سناه و مجده لنبى من ولدك يقال له ابراهيم ارفع به قواعد، و اقضى على يديه عمارته، و انبط له سقايته، و اريه حله و حرمة، و اعلمه مشاعره، ثم يعمره الامم من بعده حتى ينتهى الى نبى من ولدك يقال له محمد، هو خاتم النبيين فاجعله من سگانه و ولاته و حجابيه و سقاته، فمن سأل عنى يومئذ فانا مع الشعث الغبر الموفين بنذورهم، المقبلين الى ربهم.» معنى حديث أنست که خداوند بزرگوار کردگار نامبردار بآدم صفى وحى فرستاد، که اى آدم منم خداوند جهان و جهانيان، آفریدگار همگان، پادشاه کامران، منم خداوند بكة، نشینندگان در آن همسایگان منند، و زوار آن وفد من اند، و مهمانان من اند، و در پناه من اند، باهل آسمان و زمین آبادان دارم و بزرگ گردانم این بقعه، تا از هر سوئى و هر قطرى جوك جوك مى‌آیند مویهاشان از هم بر کرده، و رویها گرد گرفته از رنج راه، تکبیر گویان و لبیک زنان، روى بدان صحراى مبارك نهاده، و بخون قربان زمین آن رنگین کرده، اى آدم! هر که این خانه را زیارت کند، و در آن مخلص بود، وى مهمان منست، و از کسان منست، و از نزدیکان بمن است. سزای جلال من آنست که وى را گرامى کنم، و با تحفه رحمت و عطاء مغفرت باز گردانم، اى آدم! در فرزندان تو پیغامبريست نام وى ابراهیم، خلیل من و گزیده من، بدست وى بنیاد این خانه بر آرم، و عمارت فرمایم، و شرف آن پیدا کنم، و سقایه آن پدید آرم، و حرم آن را نشان کنم، و پرستش خود در آن وى را بیاموزم. پس از وى جهانيان را فرا عمارت آن دارم، و توقیر و تعظیم آن در دلشان نهم، تا

نوبت به محمد عربی رسد، خاتم پیغامبران، و چراغ زمین و آسمان، مولد و منشأ وی گردانم، مهبط وحی منزل کرامت وی کنم، سقایه و نقابه و ولایت آن بدست وی مقرر کنم، وانگه مؤمنانرا از اطراف عالم عشق آن در دل نهم، تا سر و پای برهنه، ضیاع و اسباب بگذاشته، جان بر کف دست نهاده، مویها از هم بر کرده، رویها گرد گرفته، همی روند و گرد آن خانه طواف میکنند، و از ما آمرزش میخواهند. ای آدم! هر که ترا پرسد از ما که تا با ایشان چکنم؟ گوی که من بعلم با ایشانم، موجود نفس و حاضر دل ایشانم، و آن درد ایشان را درمانم، از دیده‌هایشان نهانم، اما جانهای ایشان را عیانم.

اندر دل من بدین عیانی که تویی      وز دیده من بدین نهانی که تویی!

وَ اَئِمُّوا الْحَجَّ وَ الْعُمْرَةَ لِلَّهِ الْاَيَّة... حج عوام دیگرست، و حج خواص دیگر، حج عوام قصد کوی دوست است، و حج خواص قصد روی دوست، آن رفتن بسرای دوست، و این رفتن برای دوست!

در دم نه ز کعبه بود کز روی تو      مستی نه ز باده بود کز بوی تو بود.

بود

عوام بنفس رفتند در و دیوار دیدند، خواص بجان رفتند گفتار و دیدار یافتند، روش خاصگیان درین راه چنانست که آن جوانمرد گفته:

خون صدیقان بیالودند و زان ره ساختند      جز بجان رفتن درین ره يك قدم را بار نیست

او که بنفس رود رنج یابد و بار کشد، تا گرد کعبه بر آید، و این که بجان رود بیارامد و بیاساید، و کعبه خود گرد سرایش برآید. و اندرین معنی حکایت ابراهیم خواص است قدس الله روحه، گفتا: «وقتی از سر محرومی خود بروم افتادم، گردان گردان، چنانک افتاده‌اند بهر جای مردان، متحیر و سرگشته، بیچاره‌وار گم کرده سر رشته!

مردان جهان شدند سرگشته تو      می‌باز نیابند سر رشته تو

خبر در روم افتاد که ملك روم را دختری دیوانه گشته، و پدر مر آن دختر را به بند دیوانگان بسته، و اطباء بجملگی از علاج آن بیمار درمانده، زمان تا زمان نفس سرد می‌آرد، و اشک گرم می‌بارد، گهی گرید و گهی خندد! بجای آوردم که آنجا تعبیه ایست، رفتم بدر سرای ملك و گفتم بعلاج بیمار آمدم. چون دیده ملك بر من افتاد گفت «مانا که بعلاج دخترم آمده؟ و گمان برم که طبیبی؟» گفتم آری خداوندی دارم طبیب، من آمده‌ام تا دخترت را علاج کنم گفتا بر کنگره‌های قصر ما نگر تا چه بینی؟ گفت بر نگرستم سرها دیدم بریده، و بر آن کنگره‌ها نهاده! گفت هر که او را علاج نکند مکافاتش اینست که می‌بینی! گفتم باکی نیست!

گویند مرا که خویشتن کرد هلاک      عاشق ز هلاک خویش کی دارد باک

ملك چون دید که من آن سرها بر آن کنگره دیدم و ناندیشیدم، خانه باشارت بمن نمود، و دختر در آن خانه بود. گفتا در رفتم، هنوز قدم در خانه نهاده که این آواز شنیدم قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَعْضُوا مِنْ اَبْصَارِهِمْ هَمَانِجَا بماندم، سر سیمه وقت وی گشتم، و متحیر حال وی شدم، دیگر باره آواز آمد که ای پسر خواص شراب لا یزید الا العطش، و طعام لا یزید الا الدهش! از پس پرده گفتم یا امة الله! این چه حال است و این چه وجه؟ گفت «ای شیخ وقتی در میان ناز و نعمت نشسته بودم با کنیزکان و خاصگیان خویش، ناگاه دردی بدلم فرو آمد، و اندوهی بجانم رسید، از خود فانی گشتم و واله شدم. هنوز بخانه فرو نآمده تمام که آن درد مستحکم شد و آن کار تمام!

ای راه ترا دلیل دردی فردی تو و آشنات فردی  
از جام تو دانه و عصری وز جام تو قطره و مردی!

گفتا: چون از آن وجد و وله آسوده تر شدم، خود را در بند و زنجیر یافتم، حکمش را پسند کردم، و بقضاش رضا دادم، دانستم که وی دوستان خود را بد نخواهد تا خود سرانجام این کار بچه رسد. گفتم چه گویی اگر تدبیر کنیم و حیلت سازیم تا بدار الاسلام شویم؟ و اسلام را تربیت کنیم که دریغ آید مرا چون تو عزیزی را بدار الکفر بگذاشتن! گفت یا ابن الخواص چه مردی بود بدار الاسلام اسلام را پرورش دادن، مرد آنست که بدار الکفر اسلام را در بر گیرد! و بجان و دل به پرورد، و در دار الاسلام چیست که اینجا نیست؟ گفتم کعبه مشرف معظم مکرم که مقصد زائرانست و مشهد مشتاقان! گفت کعبه را زیارت کرده؟ گفتم زیارت کرده‌ام آن را هفتاد بار. گفت بر نگر! برنگرستم، کعبه را دیدم بر سر سرای وی ایستاده! آن گه گفت ای پسر خواص! هر که بیای رود کعبه را زیارت کند، و هر که بدل رود کعبه زیارت وی شود! گفتم بآن خدای که ترا بعز اسلام عزیز گردانید. که سرّ این با من بگویی! این منزلت بچه یافتی؟ گفت نکرده‌ام کاری که آن حضرت را بشاید، اما حکمش را پسند کردم و بقضاء وی رضا دادم! گفتم اکنون مرا تدبیر چیست که ازینجا بیرون شوم گفت چنانک ایستاده روی فرا راه کن و می‌رو تا بمقصد خود رسی! گفتا بکرامت وی راهی پدید آمد که در آن هیچ حجاب و منع نبود و کس را بر من اطلاع نه، تا از سرای وی بیرون آمدم و از دار الکفر بدار السلام باز آمدم.»

قوله تعالی: الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَّعْلُومَاتٌ الْآیة... حاء اشارتست بحلم خداوند با رهیکان خود، جیم اشارتست بجرم بندگان و آلودگی ایشان، چنانستی که الله گفتی «بنده من! اکنون که جرم کردی باری دست در حبل حلم من زن و مغفرت خواه تا بیامرزم، که هر کس آن کند که سزای وی باشد، سزای تو نابکاری و سزای من آمرزگاری! قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ بِنْدِهِ مَنْ! گر زانک عذرخواهی، عذر از تو و عفو از من، جرم از تو و ستر از من، ضعف از تو و برّ از من، عجز از تو و لطف از من، جهد از تو و عون از من، قصد از تو و حلم از من. بنده من! چندان دارد که عذری بر زبان آری، و هراسی در دل، و قطره آب گردیده بگردانی، پس کار و انا من گذار، بنده من! وعده که دادم راست کردن بر من، کار که پیوستم تمام کردن بر من، بنا که نهادم داشتن بر من، تخم که پرکندم به برآوردن بر من، چراغ که افروختم روشن داشتن بر من، در که گشادم بار دادن بر من، اکنون که فرا گذاشتم در گذاشتن بر من، اکنون که بدعا فرمودم نبوشیدن بر من، اکنون که بسؤال فرمودم بخشیدن بر من! هر چه کردم کردم، هر چه نکردم باقی بر من! قال رسول الله «مرّ رجل من بنی اسرائیل بجمجمة، فوقع ساجدا فقال اللهم انت انت و انا انا، انا العواد بالذنوب، و انت العواد بالمغفرة، فسمع صوتا من ناحية السماء: ارفع رأسك فان الله عز و جل قد استجاب لك.» و یحکی عن بشر و كان رجلا قد حج كثيرا، و كان عارفا بالطرق و المواقف و المشاهد، قال فاتنی سنة من السنین الوقوف بعرفة مع الامام، فلما ادرکت كان الناس قد انصرفوا الى المزدلفة، و كنت اعرف الطريق و صرت الى الموقف، فلما وقفت بالموقف كان الموقف كله عذرات و قدرات فقلت «انا لله اليه راجعون» فاتنی الحج لان الموقف يكون نظيفا، و هذا ليس هو الموقف، قال فجلست كثييا حزينا لفوت الحج، و غلبنى النوم، فسمعت هاتفا يقول هذا الذي انت فيه هو الموقف، و لكن هذه ذنوب الناس تركوها هاهنا! و مروا، قال فجلست حتى أصبحت و كنت بالموقف و لم اكن ارى من ذلك شيئا.

النوبة الاولى



قوله تعالى: فَإِذَا قُضِيَتْكُمْ مَنَاسِكُكُمْ چون فارغ شوید از مناسک حج خویش فَادْكُرُوا اللَّهَ ياد کنید و بستائید خدای را كَذِكْرِكُمْ آباءَكُمْ چنانکه پدران خود را می‌ستائید و یاد میکنید، أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا و در افزونی و نیکویی ذکر سخت تر از آن، فَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ از مردمان کس است که میگوید رَبَّنَا خداوند ما آتِنَا فِي الدُّنْيَا ما را از دنیا چیزی بخش در دنیا و ما لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ... و او را در خیر آن جهان هیچ نصیب نه.

و مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ و از ایشان کس است که میگوید رَبَّنَا خداوند ما آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً ما را درین جهان نیکویی ده، و فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً و در آن جهان هم نیکویی ده، وَ قِنَا عَذَابَ النَّارِ و از ما باز دار عذاب آتش أولئك ایشانند لَهُمْ نَصِيبٌ که ایشانراست بهره مِمَّا كَسَبُوا از هر چه خواستند هم این جهانی و هم آن جهانی وَ اللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ و خدای زود شمارست و آسان توان.

وَ ادْكُرُوا اللَّهَ ياد کنید خدای را به بزرگواری و پاکی و برتری فِي أَيَّامِ مَعْدُودَاتٍ در روزهای شمرده، فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ هر که بشتابد ببازگشت با خانه خود در نفر اول فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ برو بزه نیست. وَ مَنْ تَأَخَّرَ و هر که تمام کند مقام خود آن سه شب بمنافلا إِثْمَ عَلَيْهِ بر وی از گناهان گذشته وی هیچ باقی نیست، لِمَنْ اتَّقَى آن کس را که در باقی عمر خود از خشم خدای به پرهیزد، وَ اتَّقُوا اللَّهَ و از خشم و عذاب خدای به پرهیزد و اعلموا أَنَكُمْ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ (۲۰۳) و بدانید که شما را بر خواهند انگیخت و بهم خواهند کرد و پیش وی خواهند برد.

وَ مِنَ النَّاسِ و از مردمان کس است مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ که ترا می خوش آید سخن او فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی این جهان، وَ يُشْهَدُ اللَّهَ و خدای را گواه میدارد عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ بر آن بد که در دل دارد وَ هُوَ أَلَدُ الْخِصَامِ (۲۰۴) و او بیچانتن است جنگ جوی ستیزه‌کش.

وَ إِذَا تَوَلَّى و چون از پیش تو برگردد سَعَى فِي الْأَرْضِ در زمین بنهیب بد برود لِيُفْسِدَ فِيهَا تا تباهی کند در آن، وَ يَهْلِكَ الْحَرْتُ وَ النَّسْلَ و تباه کند کشته و جانور وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ (۲۰۵) خدای تباهی دوست ندارد.

وَ إِذَا قِيلَ لَهُ چون وی را گویند اتَّقِ اللَّهَ از خدای به ترس و از خشم وی به پرهیز أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ زور کافری وی را بگیرد فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ بسنده است وی را دوزخ وَ لَيْسَ الْمَهَادُ (۲۰۶) و بد آرام گاه که آنست.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: فَإِذَا قُضِيَتْكُمْ مَنَاسِكُكُمْ الآية... سبب نزول این آیت آن بود که عرب چون از حج و مناسک فارغ می‌شدند، هر کسی بر در کعبه بیستادی و مناقب و مآثر پدر خویش در گرفتی، این یکی گفتی پدرم مهمان دار بود و درویش نواز، و آن یکی گفتی پدرم مبارز بود و جنگها مردانه بکردمی، و گفتی چون خاندان ما بجوانمردی و نیکوکاری و سرافرازی هیچ خاندانی نیست، هر کسی بنوعی تفاخر میکرد، و مناقب اسلاف خود می‌خواند، رب العالمین ایشان را از آن برگردانید و بذکر خود فرمود گفت: چنانکه پدران خود را یاد می‌کنید مرا یاد کنید و مرا ستائید، که آن همه نیکویی بپدران شما من کردم، و من خواستم، و من بر آن داشتم، پس شکر همه مراست، و منت مرا! «أنا و الملائكة في بناء عظيم اخلق فيعبد غيري و انعم فيشكر غيري» ابن عباس گفت معنی آیت آنست: که چون پدر ترا بدی میگویند و در حق وی ناسزا شنوی خشم گیری و از آن فراهم آیی، چون که از مبتدعان و بی دینان در حق ما ناسزاها می‌شنوی و گزافها می‌بینی بدان خشم نگیری، و چشم از آن برهم نهی، چنین مکن! فَادْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا ياد کرد الله بخشم گرفتن در ناسزا که بحق وی میشنوی بیشتر کن از یاد کرد پدران بخشم گرفتن در بدایشان شنیدن. و هم ازین



باب آنست آنچه رب العالمین گفت «لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ» و به قال النبی: «اوثق عری الایمان الحبّ فی الله و البغض فی الله.»

قومی گفتند «فَإِذَا قُضِيَتْكُمْ مَنَاسِكُكُمْ» خطیب را میگوید بمنای در ایام منا، که مرا ستانید و مرا یاد کنید چنانکه بروزگار گذشته پدران خود را می ستودید، و می یاد کردید، بل که بیشتر. و اگر ایشان را حق تربیت است ما را حق کردگاری و روزی گماری است. اینجا نکته است بآنچه حق پدر گفت نه حق مادر، یعنی که پدر را بحرمة و هیبت یاد کنید، و مادر را بشفقت و رحمت و الله تعالی هو الذی یرحم و لا یرحم.

فَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا آيَةً... این قومی راست که همت ایشان دنیا بود، مال و زر و سیم و غلام و کنیزک و وضعیت و ماشیه، الله میگوید و ما له فی الآخرة من خلاق کسی که از ما همه این خواهد وی را از خیر آن جهانی هیچ نصیب نه. همانست که گفت: وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الآخرة مِنْ نَصِيبٍ فی بعض الاخبار من بدأ بنصیبه من الدنيا فانه نصیبه من الآخرة و لا یدرك منهما ما یرید، و من بدأ بنصیبه من الآخرة وصل الیه نصیبه من الدنيا و ادرك من الآخرة ما یریده.

آن گه صفت پیغامبران و مؤمنان در گرفت، و باز نمود که ایشان چه خواهند و مقصود ایشان چه بود، گفت وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الآخرة حَسَنَةً وَ قِنَا عَذَابَ النَّارِ مفسران را قولهاست در حسنه این جهانی و حسنه آن جهانی. علی بن ابی طالب (ع) گفت: حسنه این جهانی هم جفت شایسته است، و آن جهانی حوراء بهشتی، و عذاب آتش که از آن می پرهیز خواهند هم جفت بد است در دنیا یدلّ علیه ما

روی ابو الدرداء أنّ رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم قال «من اوتى فى الدنيا قلبا شاكرا و لسانا ذاكرا و زوجة مؤمنة تعينه على امر دنياه و آخرته، فقد اوتى فى الدنيا حسنة و فى الآخرة حسنة»

قتاده گفت حسنة دو جهانی عافیت است: و دلیل برین تأویل آنست که مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم بعبادت بیماری شد، و آن بیمار را چون بچه مرغ بی بال دید، فقال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم «هل كنت تدعوا الله بشيء او تسأله شيئا اياه؟ قال كنت أقول اللهم ما كنت معاقبي به فى الآخرة فعجله لى فى الدنيا، فقال سبحان الله اذا لا تستطيعه او لا تطيقه، هل لا قلت «اللهم ربنا آتنا فى الدنيا حسنة و فى الآخرة حسنة و قنا عذاب النار فدعا الله بها فشفاه. و قيل من اتاه الله الاسلام و القرآن و اهلا و مالا و ولدا فقد اوتى فى الدنيا حسنة و فى الآخرة حسنة. و قنا عذاب النار ابن عباس قال: «عند ركن اليمانى ملك قائم منذ خلق الله السماوات و الارض يقول أمين، فقولوا رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الآخرة حَسَنَةً وَ قِنَا عَذَابَ النَّارِ.»

رب العالمین گفت ایشان که این دعا کنند و خیر دنیا و آخرت از من خواهند ایشانراست هر چه از من خواهند، فذلك قوله أولئك لهم نصيب مما كسبوا ای سألوا ابن عباس گفت مردی آمد پیش رسول خدا و گفت: «مات ابى و لم يحجّ أ فأحجّ عنه؟ فقال النبی «لو كان على ابیک دين فقضیته اما كان ذلك یجزى؟ قال بلى قال فدين الله احق ان یقضی. قال فهل لى من اجر؟ فانزل الله هذه الآية یعنی من حج عن میت كان الاجر بینه و بین المیت.

و عن انس، قال رسول الله: فی رجل اوصى بحجة كعب له اربع حججات: حجة للذی كتبها، و حجة للذی نفذها، و حجة للذی اخذها، و حجة للذی امر بها.

وَ اللهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ الْآيَةَ...

قال النبي ان الله تعالى يحاسب الخلق في قدر حلب شاة

میگوید الله زود شمارست که چون یکی را شمار کرد همه خلق را شمار کرد، چندان که کسی یک چشم زخم بیرون نکرد وی شمار همه خلفان همه بکند، که نه حاجت بشمار کردن دارد، نه در آن تأمل و تفکر کردن، از دور آدم تا منتهی عالم لا بل که از ابتداء آفرینش تا آخر که قیامت پدید آید، اعمال بندگان و حرکت آفریدگان و دم زدن ایشان همه داند و شمردن آن تواند، و خرد و بزرگ آن ببیند، و بنده را از آن خبر دهد، و جزا کند، اینست که گفت عز و علا: يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُهُمُ بِمَا عَمِلُوا، أَحْصَاهُ اللَّهُ وَ نَسُوهُ وَ ادْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَعْدُودَاتٍ الْآيَةَ... ایام معدودات ایام تشریق است، و آن یازدهم ذی الحجة است و دوازدهم و سیزدهم. یازدهم را یوم القر گویند، لان الناس یقرون فیه بمناء، و یفرغون من معظم النسك. و دوازدهم یوم النفر الاول گویند، و سیزدهم یوم النفر الثاني گویند، در خبرست که آنها ایام اکل و شرب و ذکر الله عز و جل و شب چهاردهم لیلۃ الحسبا گویند، لان الناس ینزلون فیها بالمحصب و دهم ذی الحجة روز نحر است و نهم روز عرفة و هشتم روز تروییه و جمله دهه ذی الحجة ایام معلومات گویند، بمذهب شافعی. و شرف این روزها را مصطفی گفت: «ما من ایام افضل عند الله، و لا العمل فیهن احب الی الله، من هذه الايام العشر. فاکثروا فیهن من التهلیل و التکبیر، فانها ایام تهلیل و تکبیر و ذکر الله عز و جل، و ان صیام یوم منها یعدل بصیام سنة، و قیام کل لیلۃ منها کقیام لیلۃ القدر، و العمل فیهن یضاعف بتسع مائة ضعف.

و قال صلی الله علیه و آله و سلم: «سید الشهور شهر رمضان و اعظمها ذو الحجة»

و از فضل و شرف ایام معلومات آنست که ابراهیم خلیل را در آن خواب نمودند بذبح فرزند، و آن قصه برفت، و تشریف بیافت. و موسی کلیم در آن وعده مناجات یافت، گویند که آن سی روز که وی را وعده دادند ماه ذی القعدة بود و ده روز که بر افزودند از اول ماه ذی الحجة بود. فذلک قوله تعالی وَ اْتَمَمْنَا بِعَشْرِ و مصطفی را درین ده روز بشارت دادند باتمام نعمت، و اکمال دین و شریعت، و بر دشمن ظفر، و نصرت و خشنودی خداوند عز و جل، و ذلک فی قوله تعالی الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ الْآيَةَ...

و فی ذلك ما روی عن ابن عباس قال: كل بیعة الرضوان فی عشر ذی الحجة، و بناء الكعبة فی عشر ذی الحجة، و کمال الدین کان فیه، و فیه وقعت التوبة لادم، و فیه وقع النداء و الاجابة بالحج. قال تعالی وَ اْتَمَمْنَا فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ، و فیه وقع التقرب و التکلیم لموسى بن عمران، و فیه وقع الفداء بالذبح لاسماعيل، و قال «و ابتنى على بفاطمة عليهما السلام فی ذی الحجة من اثنين و عشرين من الشهر.»

و فی رواية اخرى عن ميمون بن مهران عن عبد الله بن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: «ان اول یوم من ایام العشر هو الیوم الذی تاب الله علی آدم و غفر له، فمن صام ذلك الیوم غفر الله له ذنوبه و تاب علیه. و الیوم الثاني نجى الله فیه یونس من بطن الحوت، فمن صام ذلك الیوم کان کمن عبد الله الف سنة لم یعصه فیه و نجاه من کل غمّ و كرب و الیوم الثالث، استجاب الله فیه لזکریا، فمن صام ذلك الیوم استجاب الله له کل دعوة دعا بها لدنياه و آخرته. و الیوم الرابع ولد فیه عيسى بن مریم، فمن صام ذلك الیوم نفى الله البؤس و الفقر من بین عینیّه و یكون یوم القيمة مع السفرة الکرام البررة، و الیوم الخامس، ولد فیه موسی بن عمران فمن صام ذلك الیوم برى من النفاق، و الیوم السادس فتح الله خيبر علی النبی صلی الله علیه و آله و سلم، فمن صام ذلك الیوم نظر الله الیه، و من نظر الیه لم یعدبه ابداء، و الیوم السابع تغلق فیه ابواب جهنم السبعة، و الیوم الثامن و هو یوم التروییه یفتح الله فیه ابواب الجنان الثمانية، و الیوم



التاسع و هو اليوم المشهود و هو يوم عرفة و هو يوم الحج الاكبر، فمن صام ذلك اليوم كتب له صيام سنتين، سنة قبلها و سنة بعدها بياهي الله به ملائكته، و غفر له ذنوبه كلها، و اليوم العاشر و هو يوم النحر فمن اهرق فيه دما غفر الله له باول قطرة تقطر من دم اضحيته، و غفر له ذنوبه، و ذنوب عياله كلهم، و من اطعم من نسكه و تصدق به بعث يوم القيمة آمنا و تكون تلك الاضحية في ميزانه اثقل من جبل احد، و تطفى عنه اضحيته حر جهنم.

وَ اذْكُرُوا اللّٰهَ فِيْ اَيّامٍ مَّعْدُوْدَاتٍ الْاَيَّة... ذكر اينجا تكبير است، و علما را اختلاف است در وقت آن و قدر آن، و اجمع اقاويل آنست که روز عرفه نماز بامداد در گيرد تا آخر ايام تشريق نماز ديگر کرده از پس نمازها، و در مجمعه ميگويد «اللّٰه اکبر اللّٰه اکبر اللّٰه اکبر لا اله الا اللّٰه و اللّٰه اکبر، و لله الحمد على ما هदानا.» و اصل اين تکبير از عهد ابراهيم خليل است اندر آن حال که خواست فرزند را قربان کند، چون صدق عهد از وی ظاهر گشت، و فرمانبرداري را ميان ببيت الله تعالى ندا داد جبرئيل اندر هوا ندا کرد، و گوسفند فدا را همی آورد و همی گفت «اللّٰه اکبر، اللّٰه اکبر، لا اله الا اللّٰه، اللّٰه اکبر و لله الحمد» ابراهيم بر نگرست بدید آواز برداشت و گفت که «لا اله الا اللّٰه، اللّٰه اکبر» اسماعيل آگاه گشت و آواز برداشت گفت.

«اللّٰه اکبر و لله الحمد» الله تعالى اين ذکر اندرين امت مشروع کرد، تا اندرين ايام همی گویند و از آن حال یاد همی آرند. و مصطفى صلی الله عليه و آله و سلم گفت: «زَيِّنُوا اعيادکم بالتکبير»

و پروى «زینوا العیدین بالتهلیل و التقديس و التحميد و التکبير»

و مصطفى صلی الله عليه و آله و سلم روز عيد چون بيرون شدی اين دعا گفتی: «اللهم بحق السائلين اليك، و بحق مخرجي هذا، لم اخرج اشرا، و لا بطرا، و لا رياء و لا سمعة. خرجت اتقاء سخطك و ابتغاء مرضاتك، فعافني اللهم بعافيتك من النار.»

فَمَنْ تَعَجَّلَ فِيْ يَوْمَيْنِ فَلَا اِثْمَ عَلَيْهِ الْاَيَّة... هر که تعجيل نمايد و از منا برود در نفر اول، و سه شب از ايام تشريق بمنای بنياید، او را رخصت هست و بر وی هيچ بزه نيست، پس اگر شب سيم آفتاب فرو شده نرفته باشد پس روا نيست که تعجيل کند تا روز سيم که سنگ افکند، آن گه با مردم برود. و قيل في معناه فمن تعجل في يومين فهو مغفور له لا اثم عليه، و لا ذنب و من تأخر فذلك. قال سعيد بن المسيب «توفى رجل بمنى في آخر في ايام التشريق، فقيل لعمر أ فلا تشهد دفنه؟ قال عمر و ما يمنعني ان ادفن رجلا لم يذنب منذ غفر له.»

وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ الْاَيَّة... اين در شأن مردی آمد از قریش، ازین منافقی، نیکو سخنی، بد فعلی، که منظری شیرین داشت و سخنی نرم و زبانی خوش اما کافر دل بود، و سوگند خوار و سخت خصومت و بد سيرت. آمد بر مصطفى صلی الله عليه و آله و سلم و سوگند یاد کرد که من ترا دوست دارم و بر دين توام. و مصطفى صلی الله عليه و آله و سلم او را بدین بنواخت و نزديك خود کرد، و سخنش خوش آمد. گویند که اخنس بن شريق بود و گویند که ثعلبه بود.

وَ يُشْهَدُ اللّٰهَ عَلَى مَا فِيْ قَلْبِهِ و آن گه خدای را مر گواه گرفتی که آنچه ميگويم راست است و دروغ بود و يُشْهَدُ اللّٰهَ خواندهاند بفتح يا و رفع هاء الله و معنى آنست که خدای گواه است پنهان بد او در دل او.

وَ هُوَ اَلَّذِيْ اَلْحِصَامُ قَالَ شَدِيدُ الْقِسْوَةِ فِيْ مَعْصِيَةِ اللّٰهِ، جَدَلٌ بِالْبَاطِلِ، عَالِمُ اللِّسَانِ، جَاهِلٌ لِلْعِلْمِ، يَتَكَلَّمُ بِالْحِكْمَةِ و يعمل بالخطيئة.

قال النبي: «انَّ ابغض الرجال الى الله الالذَّ الخصم».

وَ إِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ الْآيَةَ... دو معنی گفته‌اند این را، یکی آنست که چون بر گردد از تو این منافق در زمین تباه کاری کند، که جایی بگذشت و کشت زاری را دید، و آتش در آن زد، و چهار پای را بکشت. معنی دیگر آنست که این منافق چون والی شود و او را ولایتی و عملی بود بیداد کند و فساد جوید تا الله تعالی بشومی وی باران باز گیرد، تا چهار پایان نیست شوند و کشت زار خشک گردد و تباه شود.

وَ إِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ... این عزت حمیت است و این اثم کفر، یعنی چون او را گویند که از خدا بترس، حمیت جاهلیت و قوت کفر او را بر آن دارد که فساد و معصیت کند. قال عبد الله بن مسعود انَّ من اكبر الذنب عند الله عز و جل ان يقال للعبد اتق الله، فيقول عليك بنفسك. ضحاک گفت کافران قریش مکر ساختند و کسی را به مدینه فرستادند، که ما مسلمان شدیم، و جماعتی را از یاران درخواستند تا از ایشان دین حق بیاموزند. مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم قومی را بفرستاد، نام ایشان خبیب بن عدی الانصاری و مرثد بن ابی مرثد الغنوی، و عبد الله بن طارق، و خالد بن بکیر، و زید بن الدثنه، و عاصم بن ثابت امیر ایشان بود، بیامدند از مدینه و هفتاد مرد از کافران براه ایشان آمدند، و مرثد و خالد و عبد الله کشته شدند، و عاصم هفت تا تیر داشت، بهر تایی مردی را از عظماء مشرکان بکشت، آن گه گفت «اللهم انی حمیت دینک صدر النهار فاحم لی آخر النهار» پس کافران گرد وی درآمدند و او را بکشتند، خواستند تا سر او از تن جدا کنند و به مکه برند، رب العالمین لشکر زنبور بفرستاد تا کافران را از وی باز داشتند، که عاصم را با خدای عهدی بود که هیچ کافر را هرگز بر وی غلبه نباشد، و دست هیچ کافر بود نرسد، و او را نپاسد پس گفتند بگذارید تا زنبوران از وی باز گردند آن گه سرش از تن جدا کنیم، پس بارانی عظیم بیارید و سیلی در آمد، و عاصم را برگرفت. چنین آورده‌اند که عاصم را برگرفت و به بهشت برد، و کافران را برگرفت و بدوزخ برد. پس خیب بن عدی را با سیری بردند، و بنو الحارث بن عامر بن نوفل بن عبد مناف او را خریدند تا به پدر خویش باز کشند، که پدر ایشان حارث روز احد بدست خبیب کشته شد دختران حارث گفتند هرگز هیچ اسیر چون خبیب ندیدیم، که در مکه هیچ میوه نبود، و هر وقت بدست وی خوشه انگور میدیدیم، پس او را از حرم بیرون بردند تا بردار کنند و در آن حال این شعر بگفت:

فلست ابالی حین اقتل مسلماً علی ای شق کان فی الله مصرعی

و ذلك فی ذات الاله و ان یثأ یبارک فی اوصال شلو ممزَع

آن گه گفت «اللهم انک تعلم انه لیس احد حولی یبلغ رسولک سلامی، فابلغه سلامی» پس مردی از مشرکان نیزه بر سینه وی نهاد، خبیب گفت «اتق الله» آن کافر خشم گرفت و در طعنه بیفزود و گذاره کرد، رب العالمین این آیت در شأن وی فرستاد وَ إِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: فَإِذَا قُضِيَتْ مَنَاسِكُكُمْ الْآيَةَ... ابتداء مناسك حج و عمره نیت است، و اول رکنی از ارکان آن احرام است، و احرام از جامه بیرون آمدن است، از روی اشارت میگوید هر که بتن زیارت خانه ما کند از جامه بیرون آید، پس هر که بدل قصد حضرت ما کند اولی تر که از مرادات بشری بیرون آید «المکاتب عبد ما بقی علیه درهم» رب العالمین رعایت دل درویش را فرمود که چون بدرگاه من آئید! بصفت درویشان و عاجزان آئید! سر و پای برهنه، و از اسباب



راحت و لذت بازمانده، نه جامه نیکو، نه بوی خوش، نه صحبت هم جفت، تا درویشان چون پادشاهان و جهانداران بصفت درویشی همچون خودشان بینند، بر درگاه عزت دل ایشان بنماید، و قدر درویشی بدانند، و خطر آن بشناسند. آری، هر که گوهر درویشی شناسد، آسان آسان از دست بدهد، سیرت درویشان در روش راه دین چنان باید که سیرت حاجیان در اعمال حج، که هر چه نابکار و ناشایست است چشم و زبان و دل خویش از آن نگه دارد، و ذلك في قوله *فَلَا رَفْتٌ وَلَا فُسُوقٌ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ*... روش دین داران هم برین سان نهادند، چشم خویش از ملاحظت اغیار فرو گیرند، و دل خویش همچون کاروان سرای گدایان منزل گاه هر بیهوده نگردانند، و گر حاسدان و جاهلان جمله متفق شوند، و دل و دیده ایشان نشانه طعن خویش سازند، ایشان آزاد وار بر گذرند، و مکافات نکنند، هم روی با خود کنند و بر نفس خود با خصم خود بر خیزند *يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا*.

با خود ز پی تو جنگها دارم من  
صد گونه ز عشق رنگها دارم  
در عشق تو از ملامت بی  
من  
خبران  
بر جان و جگر خدنگها دارم من

*وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً*... گفته اند که حسنه این جهانی که مؤمنان میخواهند علم و عبادت است، و حسنه آن جهانی بهشت و رؤیت. این جهانی شهود اسرار است و آن جهانی رؤیت ابصار، این جهانی توفیق خدمت و آن جهانی تحقیق و صلت، این جهانی اخلاص در طاعت و آن جهانی خلاص از حرقت و فرقت، این جهانی سنت و جماعت آن جهانی لقا و رؤیت، این جهانی ثبات الایمان آن جهانی روح و ریحان، این جهانی حلاوت طاعت آن جهانی لذت مشاهدت، این جهانی را عمل باید در طاعت آن جهانی را درد باید اندر معرفت، و از عمل تا درد راه دورست او که بدین بصر ندارد و معذورست، حاصل آن عمل حور و قصور است، و صاحب این درد در بحر عیان غرقه نورست.

ای راه ترا دلیل دردی  
فردی تو و آشنات فردی

*وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً*... درین آیت لطیفه است آن کس که دنیا خواست از ثواب عقبی لا محاله در ماند، که الله گفت *وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ وَمُصْطَفَى صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ* گفت: «من احبّ دنياه اضرّ بأخرته و من احبّ آخرته اضرّ بدنياه، فأثروا ما يبقى على ما يفنى»

و آن کس که هم دنیا و هم عقبی خواست رب العزة از وی دریغ نداشت، و او را داد آنچه خواست، *ففي الخبر «ان الله ليستحي من العبد ان يرفع اليه يديه فيردّهما خائبتين»*

و روی «ان الله ليستحي من ذي الشبهة اذا كان مسددا لزوما للسنه ان يسأله فلا يعطيه»

بماند اینجا قومی دیگر که حقیقت رضا بشناختند، و بحکم خدای تن در دادند، و تقدیر وی پسندیدند، و از ثناء الله باز سؤال از وی نپرداختند، نه تعرض دنیا کردند و نه عقبی خواستند، رب العالمین در حق ایشان میگوید «من شغله ذكرى عن مسئلتى اعطيته افضل ما اعطى السائلين» *وَ اذْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَعْدُودَاتٍ*... ذکر سه قسم است: ذکر عادت و ذکر حسبت و ذکر صحبت. ذکر عادت بی قیمت است، از بهر آنکه از سر غفلت است، ذکر حسبت بی زینت است که سرانجام آن طلب اجرت است، ذکر صحبت و دیعت است از بهر آنکه زبان ذاکر در میان عاریت است. ذکر، خائف از بیم قطیعت است، ذکر راجی بر امید یافت طلبت است، ذکر محب از رقت حرقت است. خائف بگوش ترس

نداء و عید شنید در دعا آویخت، راجی بگوش رجا نداء و عد شنید در ثنا آویخت، محب بگوش مهر ندا فراتر شنید با بهانه نیامیخت، عارف را ذکر ازل در رسید از جهد در بخت گریخت.

وَ اذْكُرُوا اللّٰهَ فِيْ اَيَّامٍ مَّعْدُوٰتٍ فَمَنْ تَعَجَّلَ فِيْ يَوْمَيْنِ الْاَيَةِ...

این صفت او را آخر نسك است، و عاقبت اعمال حج، وقت است اکنون که سخنی جامع برود مشتمل بر جمله مشاعر و مناسك، مقرون باشارات و لطائف.

بدان که حرم دواند: حرم ظاهر و حرم باطن، گرد بر گرد بکه حرم ظاهرست و گرد دل مؤمنان حرم باطن. در میان حرم ظاهر کعبه است قبله مؤمنان، و در میان حرم باطن کعبه ایست نشانه نظر رحمن، آن مقصد زوار و این محلّ انوار «فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَّبِّهِ»، آن آزادست از دست اشرار و کفار، و این آزادست از چشم و اندیشه اغیار، در حرم ظاهر اگر لقطه یابند هم بر جای بگذارند تا خداوندش پدید آید، و بسر آن رسد، و درین حرم باطن اگر لقطه بود هم گرد آن گشتن روی نیست، و آن جز سرّ الله نیست. خدای را عز و جل در هر دلی سری است، و کس را بآن سرّ راه نیست، میگوید جل جلاله: استودعته قلب من احببت من عبادی سرّ ما مجوی! که هر که سرّ ما جوید خویشتن را در غرقاب بلا افکند، بنده را با سرّ ربوبیت چه کار! و لم یکن ثم کان بلم یزل و لا یزال چه راه؟

پیر طریقت گفت: این علم سر حق است، و این مردمان صاحب اسرار، پاسبان را بار از ملوک چه کار؟ در پیش آن کعبه ظاهر بادیه مردم خوار، و در پیش این کعبه باطن بادیه اندوه و تیمار!

عالمی در بادیه عشق تو سر گردان شدند تا که یابد بر در کعبه قبولت بر و بار

آن کعبه قبله معاملات است، و این کعبه قبله مشاهدات، آن موجب مکاشف، و این مقتضی معاینت، آن درگاه عزت و عظمت، و این پیشگاه لطف و مباسطت!

گر نباشد قبله عالم مرا قبله من کوی معشوقست و بس

در زیارت آن کعبه ازار وردا معلومست، در زیارت این کعبه ازار تفرید و رداء تجرید است، احرام آن لبیک زبان است، و احرام این بیزاری از هر دو جهانست!

لبیک عاشقان به از احرام حاجیان کینست سوی کعبه و آن است سوی دوست

کعبه کجا برم چه برم راه بادیه کعبه است کوی دلبر و قبله است روی دوست

جزاء آن حجّ حور و قصور است و نعیم و راحت بهشت، جزاء این حجّ آنست که در قبه غیرت بنشانند بر بساط عز، بر تخت قرب، و تکیه گاه انس، فیکاشفه بصفاته و یشاهده بذاته، گه در جلال مکاشفت و گه در لطف مشاهدت، فی مقعد صدق عند ملک مقتدر.

### النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ مِنَ النَّاسِ وَ از مردمان کسست مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ که خویشتن را می خرد و دنیا می فروشد اَبْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللّٰهِ اسلام را و جستن خشنودی خدای را وَ اللّٰهُ رُوْفٌ بِالْعِبَادِ وَ اللّٰهُ سخت مهربان بخشاینده است بر رهیگان.

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای ایشان که بگرویدند و پیغامرسان را استوار گرفتند اَدْخُلُوا فِي السَّلْمِ در صلح شید کافّة همگان بیکبار وَ لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ وَ بر پی گامهای دیو مروید و خلاف مجوئید اِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ که شیطان شما را دشمنی است آشکارا.



فَإِنْ زَلْتُمْ وَاگر شما را بر جای زلت افتد که پای از جای بشود مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْكُمْ الْبَيِّنَاتُ پس پیغامهای روشن که بشما رسید فاعلموا أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ بدانید که خدای با هر کس تا و دو هر چیز داند.

هَلْ يَنْظُرُونَ چشم نمیدارند این مشرکان که از تصدیق می‌باز ایستند إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ مَكَرٌ خَدَايَ آید بایشان روز رستخیز فِي ظِلِّ مِنَ الْعَمَامِ در ظلها از میغ، وَ الْمَلَائِكَةُ وَ فریشتگان آیند وَ قُضِيَ الْأَمْرُ وَ کار برگزارند وَ إِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ وَ همه کارها باز گردد با خواست خدای.

سَلَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ پرس از پسران اسرائیل كَمْ آتَيْنَاهُمْ چند دادیم ایشان را مِنْ آيَةٍ بَيِّنَةٍ از نشانه‌های روشن وَ مَنْ يُدَلِّ نِعْمَةً اللَّهُ وَ هر که نعمه خدای بدل کند و بگرداند مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُ پس آنک بوی آید فَإِنَّ اللَّهَ پس خدای شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبت است سخت گیر

زَيْنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا بر آراستند بر ناگرویدگان الْحَيَاةَ الدُّنْيَا زندگانی این جهان وَ يَسْحَرُونَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا و افسوس می‌آید ایشان را و خنده از گرویدگان وَ الَّذِينَ اتَّقَوْا و گرویدگان که باز پرهیزند از شرك فَوْقَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ زبر ایشانند و برتر از ایشانند فردا برستخیز، وَ اللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ و الله روزی میدهد او را که خواهد بی شمار.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي نَفْسَهُ الْآيَةَ... این آیت در شأن صهیب بن سنان الرومی آمده است. مردی بود از جمله صحابه از عرب ابن نمر بن قاسط کنیت وی ابو یحیی دو پسر بود او را یکی حمزه نام، و یکی یحیی، و مصطفی او را باین کنیت خواند، بکودکی در غارت بدست روم افتاد، در میان ایشان بالید، وی را بدان رومی خواندند. عمر خطاب وصیت کرد تا وی بر او نماز کرد رسول خدا وی را دوست داشت و از وی راضی مرد، آن گه که بر رسول خدا می‌آمد بهجرت، مشرکان وی را در راه بگرفتند، قصد کردند که وی را بکشند یا باز گردانند، آنچه از مال دنیا با خود داشت فرا ایشان داد، و آنچه بخانه داشت نشان فرا داد تا بستند، و خویشان را از ایشان باز خرید اسلام را، و هجرت را بر رسول خدا آمد بوی. در خبر آورده‌اند که چون پیش وی آمد مصطفی او را گفت: «صهیب ربح البیع ربح البیع»، و گفته‌اند که مشرکان او را روزگاری در مکه تعذیب کردند، گفت «انی شیخ کبیر فهل لكم ان تأخذوا مالی و تذرونی و دینی، ففعلوا، ثم خرج الی المدینة، فلتقاه ابو بکر و عمر فی رجال، فقال له ابو بکر ربح بیعک ابا یحیی و قرأ علیه هذه الآية. یشری و یشتری و بیع و بیعاع همه یکی است خرید را و فروخت را عرب هر چهار گویند. ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ طلبا لمرضاته، مشرکان صهیب را عذاب میکردند تا مرتد شود، گفت: من پیر مردیم، اگر من با شما باشم هیچ نفعی بشما عاید نگردهد و هیچ مضرتی نرسد، مرا بگذارید و مالم فرا گیرید، پس مال ازو بستند و او مراجعت بمدینه کرد.

وَ اللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ این عباد جماعتی مسلمانان بودند در مکه، کافران ایشان را تعذیب میکردند و رنج می‌نمودند، تا بعضی را بکشتند و بعضی را باز فروختند عمار یاسر بود و مادر وی سمیه، و پدر وی یاسر، و بلال و خباب بن الارت، میگویند اول کسی را از مسلمانان که کشتند در اسلام مادر و پدر عمار یاسر بودند، قیل ربطت ام عمار بین بعیرین ثم وجئی قبلها بالرمح مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم بوی بر گذشت و او را بر آن صفت دید، گفت صبرا، آل یاسر، فان موعدکم الجنة.

و گفته‌اند، که این آیت در شأن امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع) آمد آن گه که مصطفی هجرت کرد، و علی را بر

جای خواب خود خوابانید، و ذلك ان الله تعالى اوحى الى جبرئيل و ميكائيل، انى آخيت بينكما و جعلت عمر احد كما اطول من عمر الآخر، فايكما يؤثر صاحبه بالحياة، فاختار كلاهما الحياة، فاوحى الله اليهما أ فلا كنتما مثل على بن ابى طالب، آخيت بينه و بين نبي محمد صلى الله عليه و آله و سلم فبات على فراشه يفديه بنفسه، و يؤثره بالحياة. اهبطا الى الارض فاحفظاه من عدوه، فنزلا، و كان جبرئيل عند رأس على، و ميكائيل عند رجليه، و جبرئيل ينادى «بخ بخ من مثلك يا بن ابى طالب، يباهى الله عز و جل بك الملائكة.» فانزل الله عز و جل على رسوله و هو متوجه الى المدينة فى شأن على: وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يُشْرِي نَفْسَهُ... الآية.

قوله تعالى يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَافَّةً الآية... بفتح سين قراءت حجازى و كسايى است، و بكسر سين قرأنت باقى، اگر بفتح خوانى صلح است و اگر بكسر خوانى اسلام. و معنى هر دو متداخل اند كه هر كه در اسلام آمد در صلح مسلمانان آمد، و هر كه در صلح مسلمانان آمد در بعضى معانى اسلام و شرايع آن پيوست. گفته اند كه آيت در شأن مؤمنان اهل كتاب آمد عبد الله بن سلام، و ثعلبة بن سلام، و ابن يامين و اسد و اسيد ابني كعب، و شعبة بن عمرو، و بحير الراهب كه روز شنبه را بزرگ ميداشتند و گوشت و شير شتر خوردن بر خود حرام ميشناختند چنانك حكم جاهليت بود پيش از اسلام، و نيز ميگفتند يا رسول الله تورية هم كتاب خدا است اگر دستورى باشد تا برخوانيم و بدان قيام كنيم. الله تعالى با ايشان خطاب كرد كه ادْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَافَّةً جمله بشرايع دين محمد در آنيد، و احكام اسلام همه در پذيريد، و دين جهودى بيكبارگى دست بداريد. روى جابر بن عبد الله انّ عمر بن الخطاب اتى رسول الله فقال انا نسمع احاديث من يهود، فتعجبنا، أ فترى ان نكتب بعضها؟ فقال أ متهوكون انتم كما تهوكت اليهود و النصرى؟ لقد جئتكم بها بيضا نقية، و لو كان موسى حيا ما وسعه الا اتباعى و گفته اند كه اين خطاب جمله مؤمنانست ميگويد: بر اسلام پاينده باشيد، و حدود سهام آن بجای آرید.

عن على (ع) قال قال رسول الله «الاسلام ثمانية اسهام: الاسلام سهم، و الصلوات سهم، و الزكاة سهم، و صوم رمضان سهم و الحج سهم، و الجهاد سهم، و الامر بالمعروف سهم و النهى عن المنكر سهم، و قد خاب من لا سهم له.»  
و قال صلى الله عليه و آله و سلم «كما لا تحسن الشجرة و لا تصلح الا بالورق الاخضر، كذلك لا يصلح الاسلام الا بالكفّ عن محارم الله و الاعمال الصالحة»

وَ لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ الآية... بر گامهاى شيطان مرويد و خلاف مجوئيد و از صلح سر مكشيد، و از راه سنت و جماعت بمرگريد، و با امير خویش و با جماعه خویش خلاف مياريد، قال النبي صلى الله عليه و آله و سلم «الجماعه رحمة و الفرقة عذاب، و يد الله على الجماعة، فاتبعوا السواد الاعظم فان من شدّ شدّ فى النار.»  
فَإِنْ زَلَلْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْكُمُ الْبَيِّنَاتُ الآية... آن قوم را ميگويد كه بدين جهودى ميل داشتند پس اسلام. ميگويد اگر شما از شرايع اسلام بمرگريد و پاى از جاده شرع محمد و احكام قرآن برگرديد، و چيزى را از شرايع منسوخ پيش گرديد، و دل فاز آن دهيد، از تعظيم روز شنبه و تحريم گوشت شتر بعد از آنك اسلام و قرآن بشما آمد، و حلال و حرام بر شما روشن گشت.

فاعلموا أنّ الله عزيزٌ حكيمٌ اگر چنان كنيد، پس بدانيد كه خداى تواناست و دانا و عقوبت كردن را توان دارد، آنچه از آن باز زند بدانش باز زند، و آنچه فرمايد بدانش فرمايد.

آورده اند كه كعب الاحبار در ابتداء اسلام وى سورة البقرة مى آموخت، چون باين آيت رسيد، معلم او را گفت: «فاعلموا

ان الله غفور رحيم» كعب گفت: این نه بر وجه است و قرآن چنین نتواند بود، غفور رحيم» گفتن اینجایگه لایق نیست، پس بمصحف بازگشتند در مصحف نبشته بود که فاعلموا أن الله عزیز حكيم گفت «اجل هكذا هي» اکنون قرآن است برآستی، و نظم قرآن بدرستی، گفتند از چه بدانستی؟ گفت «علمت ان الحكيم لا يتوعد ثم يقول غفور رحيم.»

هل ينظرون الآية... عكرمه روایت کند از ابن عباس رض قال «ياتي الله في ظلل من السحاب، و قد قطعت طاقات» و فی روایة عن النبي صلى الله عليه و آله و سلم قال من الغمام طاقات ياتي الله عز و جل فيها محفوفة بالملائكة و ذلك قوله انا ان ياتيهم الله في ظلل من الغمام.

ظل جمع ظله، و ظله سایه‌بان است، و غمام ابری باشد سپید رقیق همانست که در سوره الفرقان گفت: وَ يَوْمَ تَشَقَّقُ السَّمَاءُ بِالْغَمَامِ اى عن الغمام، میگوید آن روز که باز شکافت آسمان از ابر سپید نزول خدای را عز و جل حین ینزل فی ظلل من الغمام.

آن گه گفت و الملائكة یعنی که الله آید و جوکی فریشتگان با وی.

قال ابن عباس مع الكروبيين، لها قرون، لهم كعوب ككعوب القنا ما بين اخص احدهم و كعبه مسيرة خمسمائة عام.»

مذهب اهل سنت و اصحاب حدیث در چنین اخبار و آیات صفات، بظاهر برفتن است و باطن تسلیم کردن، و از تفکر در معانی آن دور بودن، و تأویل نه نهادن، که تأویل راه بی راهان است، و تسلیم شعار اهل سنة و ایمانست. و بر وفق این آیت بروایت بو هریره مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم گفت: «فبينا نحن و قوف یعنی يوم القيمة اذ سمعنا حسا من السماء شديدا، فهالنا ثم ينزل اهل السماء الدنيا بمثلی من فی الارض من الجن و الانس، حتى اذا دنوا من الارض، اشرفت الارض لنورهم، و اخذوا مصافهم فقلنا لهم فيكم ربنا عز و علا؟ قالوا لا و هو آت. ثم ينزل اهل السماء الثانية بمثلی من نزل من الملائكة من اهل السماء الدنيا و بمثلی من فيها من الجن و الانس، حتى اذا دنوا من الارض اشرفت الارض لنورهم و اخذوا مصافهم، قلنا لهم فيكم ربنا؟ قالوا لا و هو آت، ثم ينزلون على قدر ذلك من التضعيف، حتى ينزل الجبار تبارك و تعالی في ظلل من الغمام و الملائكة و يحمل عرشه يومئذ ثمانية، و هم اليوم اربعة اقدامهم على تخوم الارض السفلى و السماوات الى حوزهم، و العرش على مناكبهم، لهم زجل من التسبيح، يقولون: «سبحان ذی العز و الجبروت، سبحان ذی الملك و الملكوت، سبحان الذی لا يموت، سبحان الذی يمیت الخلائق و لا يموت، سبحان قدوس، رب الملائكة و الروح، سبحان ربنا الاعلی الذی يمیت الخلائق و لا يموت.» فیضع الله تبارك و تعالی كرسيه حيث شاء من ارضه، ثم يهتف بصوته فيقول يا معشر الجن و الانس انی قد انصت لكم، منذ خلقتكم الى يومكم هذا، اسمع قولكم و ابصر اعمالكم، فانصتوا الى، فانما هي اعمالكم و صحفكم، تقرأ عليكم منذ خلقتكم، فمن وجد خيرا فليحمد الله، و من وجد غير ذلك فلا يلومنّ انا نفسه.

وَ قُضِيَ الْأَمْرُ و پاداش گرویدگان بسپارند، و در سرای پاداش فرو آرند و پاداش ناگرویدگان بسازند.

وَ إِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ و بازگشت هر کار با خواست خداست، و بازگشت هر چیز با علم وی، و هر بودنی با حکم وی. تُرْجَعُ بضم تاء قراءه حجازی و بو عمر و عاصم است، و بفتح تا قراءت باقی، و در معنی متقارب اند و متداخل، لان الامور كلها ترجع الى الله، اذا رجعها الله اى امرها بالرجوع اليه. بعضی مفسران گفتند در معنی تُرْجَعُ الْأُمُورُ که این تصرف بندگانست و ملکت ایشان در اموال و اسباب دنیا، و نفاذ فرمان بعضی بر بعضی در قیامت، آن همه باطل گردد، و فرمان و حکم جز خدای را عز و جل بر خلق نبود، چنانکه گفت وَ الْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ و گفته‌اند امور اینجا ارواح

است، که جای دیگر روح را «امر» نام کرد: قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي باز نمود که روحها همه بوی باز گردد، چنانکه جای دیگر گفت اللَّهُ يَتَوَفَّى النَّفْسَ حِينَ مَوْتِهَا و قَالَ تَعَالَى كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ.

قوله تعالى: سَلَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ الْآيَةَ... بنی اسرائیل اینچایگه مؤمنان و گرویدگان اهل توراتند، و گفته‌اند که جهودان مدینه‌اند، که میگوید پیرس از ایشان یعنی بر سبیل تنبیه و تفریع، که چند دادیم پدران ایشان را، و گذشتگان ایشان را، ازین نشانهای روشن، و پیغامهای نیکو، و معجزات پیدا، و کرامتهای آشکارا، چون عصا، و ید بیضا، و شکافت دریا، و رهانیدن ایشان از کید اعدا، و از آن پس در تیه من و سلوی.

وَ مَنْ يُبَدِّلْ نِعْمَةَ اللَّهِ الْآيَةَ... و هر که کتاب خدای بگرداند، و در آن تغییر و تبدیل آرد، و آن نعمت که الله تعالی بر ایشان ریخت و در کتاب بایشان داد در کار محمد و بیان نعت وی بیپوشد، و در باطل بکوشد فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ بدرستی که خدای سخت عقوبت است، عذاب کند این پوشنده نعمت را، و جدا کننده کلمت را، و گفته‌اند که نعمت ایدر مصطفی است، میگوید هر که این نعمت که محمد است بدل کند، پس از آنک بوی آمد، که استوار باید گرفت ناستوار گیرد و تصدیق بنکذیب بدل کند، خدای او را عقوبت کند و سخت گیرد.

زَيْنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا الْآيَةَ... جای دیگر ازین گشاده‌تر گفت: وَ إِذْ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ شَيْطَانُ بر ایشان آراست و بچشم ایشان نیکو نمود این زندگانی دنیا، که جز بساط لهو و لعب نیست، و جز متاع الغرور نیست روزی فراروزی بردن بفرهیب و برخورداری اندک، و بر آراست بر ایشان کردار بد ایشان، تا بر مؤمنان و بر درویشان سخریت و افسوس میدارند، و می‌خندند. کافران قریش بودند که بر درویشان صحابه چون بلال، و سلمان، و ابو الدرداء، و عبد الله مسعود، و عمار یاسر، و خباب، و صهیب و ابن ام مکتوم می‌خندیدند، و بر طریق سخریت میگفتند یکدیگر را: که در نگرید در کار محمد! که میگوید باین درویشان و گدایان که من کار جهان راست کنم، و عرب را بر شکنم، و قاعده دین نو نهم! آن‌که گفتند اگر دین وی حق بودی سادات و اشراف قریش و برادران پس رو بودی، نه این گدایان و بی‌کسان!.

اللَّهُ تَعَالَى كَفَتْ وَ الَّذِينَ اتَّقَوْا فَوْقَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ الْآيَةَ... فردا این گدایان و بی‌کسان بالای ایشان باشند، اینان در فردوس برین و درجه علیا، و ایشان در قعر جهنم در درکه سفلی.

روی علی علیه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم: «من استدل مؤمنا او مؤمنة او حقره لفقره، و قلة ذات يده، شهره الله تعالی يوم القيمة ثم يفضحه، و من بهت مؤمنا او مؤمنة او قال فيه ما ليس فيه، اقامه الله على نار من نار جهنم، حتى يخرج مما قاله فيه، و ان المؤمن اعظم عند الله عز و جل، و اكرم عليه من ملك مقرب. و ليس شيء احب الى الله عز و جل من مؤمن تائب او مؤمن تائبه. و ان المؤمن يعرف في السماء كما يعرف الرجل اهله و ولده».

و قال ابو بكر الصديق: لا تحقرن احدا من المسلمين فان صغير المسلمين عند الله كبير و قال يحيى بن معاذ بنس القوم قوم ان استغنى بينهم المؤمن حسدوه و ان افتقر بينهم استدلوه.

ثم قال وَ اللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ خدای او را که خواهد روزی میدهد بی اندازه، یعنی بی تبعه در دنیا، و بی شمار و واخواست در عقبی، و گفته‌اند که معنی این آنست که روزی دهد چنانکه خود خواهد، بی آنک کسی بر وی اعتراضی کند، یا شمار کند که این را چند دادی؟ و او را چون دادی؟ از آنک بی شریک و بی منازع است، و بی نظیر و





بی قسیم و بی معاند است، سدیگر معنی آنست که روزی دهد بی شمار، که نه خزینه وی می‌برسد تا بشمار دهد، یا از اجحاف می‌ترسد تا باندازه دهد، و این کسی را باشد که امروز در سرای خدمت و طاعت حساب از میان برگیرد، و چندانک تواند و طاقت دارد عبادت کند، و چشم از آن بیفکند، و بر حق نشمرد، تا فردا در سرای جزا و نعمت، در ثواب دادن حساب از میان برگیرد، و بی شمار نعیم خلد بر وی ریزد.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: **وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ الْآيَةَ...** آنجا که عنایت است پیروزی را چه نهایت است، فضل خدا نهانی نیست، و بر فعل وی چون و چرایی نیست و معرفت وی جز عطائی نیست، بو جهل قرشی و بو طالب هاشمی در آتش قطعیت سوختند، و ذره معرفت ازیشان دریغ داشتند، و طلیعت آن دولت باستقبال صهیب و بلال به روم و حبشه فرستادند، و قرآن مجید جلوه‌گاه ایشان کردند که **وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ**. دو قوم را دو آیت بهم یاد کردند، یکی را سوخته آتش قطعیت کرد، یکی را افروخته شمع محبت: آن یکی را گفت: **وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ** این یکی را گفت **وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ**، سرانجام یکی را گفت **وَ لَيْسَ الْمِهَادُ بِدَاجِيْغَاهِ** که جایگاه ایشانست، عذاب آتش و فرقت جاودان! و نواخت این یکی را گفت **وَ اللَّهُ رَوْفٌ بِالْعِبَادِ** مهربانست بر بندگان، خدای جهان و جهانیان. آری با دولت بازی نیست! و نواخت الهی مجازی نیست! و از رأفت و رحمت احدیت بر ایشان آنست که غیرت عزت ایشان را متواری دارد، در حفظ خویش بداشت و بنعت محبت در خلوت **وَ هُوَ مَعَكُمْ** به پرورد، و قدر شریعت مصطفی ایشان دانستند، و حق سنت ایشان گزاردند، و نسبت آدم در عالم حقائق بایشان زنده شد، و منهج صدق به ثبات قدم ایشان معمور گشت، دلها بذکر سیر ایشان شاد و خرم، و روی زمین بچراغ علم ایشان روشن: «اصحابی کالنجوم بأیهم اقتدیتم اهتدیتم».

روزی مصطفی از حجره مبارک خویش بیرون آمد، بر جماعتی ازیشان گذر کرد، جوان مردانی را دید همه صدف اسرار ربوبیت، همه مقبول شواهد الهیت، همه انصار نبوت و رسالت. هر یکی را سوزی و نیازی! هر یکی را دردی و گدازی! هر یکی کان حسرت شده، و اندوه دین بجان و دل باز گرفته، و با درویشی و بینوایی در ساخته، بظاهر شوریده و بباطن آسوده! قلاده معیشت و نعمت از هم بگسسته! و راز ولی نعمت بدل ایشان پیوسته!

ازین مشتی ریاست جوی رعنا هیچ نگشاید      مسلمانی ز سلمان جوی و درد دین ز بو

دردا

مصطفی چون حال ایشان چنان دید، و آن نیاز و گداز و آن راز و ناز ایشان دید، گفت: **ابشروا یا اصحاب الصفة!** فمن بقى منكم على النعت الذى انتم عليه اليوم، راضيا بما فيه، فان من رفقایی يوم القيمة»

قوله تعالى: **هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ** این آیت جای ناز عارفانست، و چراغ دل موحدانست و روشنایی چشم سنیان است، و خس در دیده مبتدعانست. سنی را که راه می‌جوید راه است، وی را می‌راند، بزمام حق، در راه صدق، در سنن صواب، بر چراغ هدی، و بدرقه مصطفی، روی بنجات نهاده، وادی بوادی منزل بمنزل، تا فرود آرد او را در مقعد صدق عند ملیک مقتدر. و مبتدع که راه تسلیم گم کرد، و در وده تأویل افتاد، وی را با این آیت آشنایی نه، که در دل وی از سنت هیچ روشنایی نه! **وَ لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا**. خبر ندارد آن مسکین که تأویل می‌نهد و از تسلیم می‌گریزد، که درک تسلیم را ضامن خدا است، و درک تأویل را ضامن رأی هر چه از تأویل آید بر ماست، هر چه از

تسلیم آید بر خداست، تسلیم راهیست آسان، به بهشت نزدیک، منازل آن آبادان، تأویل راهیست دشوار، بضالالت نزدیک، منازل آن ویران، تأویل بر پی رایی رفتن است: و بر پی رای رفتن شوم‌تر از آنک بر پی شک رفتن، تسلیم از پی رسول رفتن است و سنت او را نگاه داشتن، و او را در آن استوار گرفتن، ظاهر آن پذیرفتن، و باطل بحق سپردن!

سنت ز هوای بدعت آرای توبه! لفظ نبوی ز لفظ بد رای توبه!

من از سخن رسول گویم تو ز رای، آخر سخن رسول از رای توبه! برو! در پی تسلیم باش که سلامت در تسلیم است، و راه تسلیم بی هراس و بیم است، فرّ اهل سنت دانی هر روز چرا بیش است؟ که چراغ تسلیم ایشان را در پیش است. هر که راه تسلیم گرفت از خود برست و بمولی پیوست. آن دین که جبرئیل بآن آمد و مصطفی با آن خواند، و قرآن بآن آمد، و بهشت بآن یافتند، و ناجیان بآن رستند، تسلیمست! آن کار که الله بدان راضی، و بنده بآن پیروز، و گیتی بدان روشن، تسلیم است! راه تسلیم! راه تسلیم! زینهار تا بمانی بر دین قدیم! چون الله خود را فعل ذات گفت نزول و اتیان بعرصات روز حشر، اظهار هیبت و عزت را و نزول بآسمان دنیا، هر شب اظهار لطف و کرم را بجان و دل قبول کن، ظاهر آن پذیرفته و شناخته، شناختنی تصدیقی، و تسلیمی گردن نهاده، و گوش فرا داشته، و تهمت بر خرد خود نهاده، و زبان و دل از معنی آن خاموش داشته، و از دریافت چگونگی آن نومید شده، که خرد را فرا دریافت آن به تکلف راه نیست، و پیچیدن را روی نیست: مصطفی از جبرئیل نام و نشان شنید، و سخن شنید، برو نه پیچید که حقیقت و غایت و کیف در عقل وی نگنجید آنچه چهل سال در تیه بنی اسرائیل آمد از يك پیچ آمد آنچه بر اصحاب سبت بارید از يك حیلت بارید، آنچه ابلیس دید از يك لجاج دید، آنچه بلعم آزمود از يك قصد آزمود، تقصیر را روی هست و پیچیدن را روی نیست، تقصیر از بیچارگیست و پیچیدن از شوخی! بیچارگی صفت آدمیست و شوخی نشان بیگانگی!

دع الخبط فالدين دين العجوز عليك بذلك و دين الغلام

قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم «من أحب سنتي فقد أحبني، و من أحبني فهو معي في الجنة، من تمسك بسنتي عند فساد امتي فله اجر مائة شهيد، من تمسك بسنتي عند اختلاف امتي كالقابض على الجمر، من رغب عن سنتي صرفت الملائكة وجهه عن حوضي، من رغب عن سنتي فليس مني، من خالف سنتي فقد كفر»

و قال ع «يجيء قوم يميتون السنة و يدغلون في الدين فعلى اولئك لعنة الله و لعنة اللاعنين من الملائكة و الناس اجمعين و قال صلى الله عليه وآله و سلم: ستة لعنتهم و لعنهم الله و كلّ نبيّ مجاب: الزايد في كتاب الله، و المكذب بقدر الله، و المتسلط بالجبروت، يذلّ بذلك من اعزّ الله، و يعزّ به من اذلّ الله، و المستحلّ لحرم الله و المستحلّ من عترتي ما حرم الله و التارك لسنتي.

قوله: سَلَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَمْ آتَيْنَاهُمْ مِنْ آيَةٍ بَيِّنَةٍ الْآيَةَ... چندان که دادیم و نمودیم ایشان را ازین نشانه‌های روشن! لختی آثار رحمت، لختی آیات و روایات قدرت، لختی بدایع و عجائب و حکمت، لختی دلایل و امارات نبوت، لکن چه سود که دیده ادراک ایشان در حجاب است! و سلطان بصائر در بند! «و ما تغنى الآيات و النذر عن قوم لا يؤمنون»

و ما انتفاع اخي الدنيا بمقلته اذا استوت عنه الانوار و الظلم

اگر خواستی آن بند مذلت ازیشان برداشتی، تا در عالم حقائق روان شدندید لکن لم یرد الله ان يطهر قلوبهم». آن سر اشقیاء را گفتند: چه خواستی که فرمان نه بردی؟ و سجد نه کردی؟ گفت: فرمان دیگرست و نهاد دیگر، فرمان بر من بود و نهاد در من، و من تغییر نهاد را درمانی ندانم.

دانی که سر کوی تو بد معدن من دانی که بنا کام بد این رفتن من

زَيْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا الْآيَةَ... مثنی بیگانگان ناخواستگان بی علت که دنیا بر ایشان آراستند، و شیطان بر ایشان گماشتند، تا بهر ناسزای پیوستند وز راه وفا بر گشتند، زبان طعن بر مؤمنان دراز کردند، هر ساعت تیز سخریت در دل و دیده ایشان زدند، و ایشان خود در شهود جلال و کشف جمال حق چنان مستغرق بودند که پروای زخم و طعن ایشان نداشتند، و با جواب ایشان نه پرداختند. لا جرم ربوبیت ایشان را نیابت داشت و جواب داد که: وَ الَّذِينَ اتَّقَوْا فَوْقَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ الْآيَةَ... این آنست که مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم گفت: «من كان لله كان الله له» آن گه خبر داد که استقاء منهل ایشان از کدام مشرب است؟ فقال تعالى: وَ اللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ... یکی از بزرگان طریقت گفت: این رزق بی حساب نه رزق اشباح است، و حظوظ نفس، که هر چند بسیار بود آخر سر بغایتی باز نهد، و حصر پذیرد، بل که آن رزق ارواح است، و غذاء اسرار، که مؤمنانرا بر دوام است، و با دراز ایشان را روانست، و آن دو چیز است: استغراق دل از ذکر حق، و امتلاء سر از نظر حق و ذلك فی حقهم دائم غیر منقطع و منه قول بعضهم: لو حجت عنه ساعة لمت

### النوبة الاولى

قوله تعالى كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً مردمان همه يك گروه بودند بر يك ملت فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ فرستاد خدای پیغامبران را مُبَشِّرِينَ مؤمنانرا بشارت دهندگان و مُنذِرِينَ و کافران را بیم کنندگان، وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ و با ایشان نامه فرستاد بِالْحَقِّ بر راستی و درستی و پاکی لِيُحْكَمَ بَيْنَ النَّاسِ تا حکم کند خدای بکتاب و رسول میان خلق فِيمَا اختلفوا فيه در آنچه ایشان بخلاف افتادند در آن وَ مَا اختلف فيه و در خلاف نیفتادند و دو گروه نگشتند در آن کتاب إِلَّا الَّذِينَ أوتوه مگر هم ایشان که کتاب دادند ایشان را مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ پس از آنک پیغامهای درست نیکوی پاک بایشان آمد بَعِيًا بَيْنَهُمْ بحسد که در میان ایشان پدید آمد فَهَدَى اللَّهُ تَا خدای راه نمود الَّذِينَ آمَنُوا ایشان را که در علم وی اهل ایمان بودند لِمَا اختلفوا فيه تا بگرویدند بآنچه دیگران مختلف و دو گروه بودند در آن مِنَ الْحَقِّ از پیغام راست و دین پاک بِإِذْنِهِ بتوفیق و خواست وی وَ اللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ و خدای راه نماید آن را که خواهد إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ براه راست درست.

أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخِلُوا الْجَنَّةَ می‌پندارید که در بهشت روید وَ لَمَّا يَأْتِكُمْ و آن نیز نیامد و نرسید بشما مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ صفت آنچه گذشتند پیش از شما مَسْتَهُمُ الْبَاسَاءُ بایشان رسید بیمناکیها و زورها وَ الضَّرَاءُ و تنگیها و نیازها وَ زُلْزَلُوا و ایشان را از جای بجنبانیدند ببلاها حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ تَا آن گه که رسول ایشان گفت وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ و ایشان که گرویدگان بودند با وی مَتَى نَصْرُ اللَّهِ این یاری که از الله وعده است هنگام آن کی؟ أَلَا آگاه بید إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ که هنگام یاری دادن خدای نزدیک است.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً الْآيَةَ... ای علی ملة واحدة. خلافت میان علما که این ملت کفر است با ملة اسلام، قومی گفتند ملت کفر است، میگویند مردمان همه بر ملت کفر بودند، یعنی در سه روزگار در آن زمان که نوح علیه السلام پیغام آورد بخلق، و در آن زمان که ابراهیم ع پیغام آورد، و در آن زمان که محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم پیغام آورد، مردمان همه درین سه وقت يك گروه بودند، بر يك کیش، در هر کنجی صنمی، در هر سینه از کفر

و شرك رقى، در هر میان زناری، در هر خانه بیت الناری، هر چند در انواع كفر مختلف بودند اما در جنس یکی بودند فالكفر كله مله واحده. اما بقول ایشان که گفتند ملت اسلام است، معنی آنست که مردمان همه بر ملت اسلام بودند، یعنی از عهد آدم تا مبعث نوح، و میان ایشان ده قرن بودند، همه بر ملت اسلام و دین حق و کیش پاک پس در روزگار نوح مختلف شدند، و روزگار عمر نوح بقول عکرمة هزار و هفصد سال بود، از آن جمله هزار کم پنجاه سال مدت بلاغ و دعوت بود.

روی فی الخبر انه كانوا يضربونه كل يوم عشر مرات حتى يغشى عليه

کلبی گفت: كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً اهل سفینه نوح بودند يك گروه راست بر ملت اسلام و دین حنیفی، پس مختلف شدند بعد از وفات نوح، و الله تعالی بایشان پیغامبران فرستاد. ابی کعب گفت «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً» یعنی روز میثاق که رب العالمین فرزندان آدم را همه از پشت آدم بیرون کرد، و همه را فا آدم نمود، و نام هر یکی آدم را بگفت که چیست، و عمر هر یکی چند است، آن گه با ایشان عهد بست و پیمان بست از ایشان بر خدای خویش، و بندگی ایشان، و همه را بر یکدیگر گواه کرد، آن روز مردم همه بر يك ملت بودند و بر يك فطرت، پس بعد از آدم در اختلاف افتادند فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ و الله بایشان پیغامبران و کتاب فرستاد، و پیغامبران خدای چه از آدمیان و چه از فرشتگان صد هزار و بیست و چهار هزارند. سیزده و سیزده از ایشان مرسل.

و در قرآن از ایشان بیست و هشت نام برده اند، و زین پیغامبران کس بود که صوتی شنید بآن پیغامبر گشت، و کس بود که خوابی دید بآن خواب پیغامبر گشت، و خواب پیغامبران وحی باشد، و کس بود از ایشان که در دل وی افکندند که پیغامبر است. علی الجملة چنانکه امروز بر بسیط زمین اولیا اند در آن عهد پیشین انبیا بودند، اما پیغامبران مرسل فریشته را بمیان دیدند بصورت مرد، و بایشان سخن گفت، و فی ذلك ما

روی عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال «من الانبياء من يسمع الصوت فيكون بذاك نبيا، و كان منهم من ينفث في اذنه و قلبه فيكون بذاك نبيا، و ان جبريل ع يأتيني فيكلمني كما يكلم احدكم صاحبه»

و بر هر مسلمان واجب است که جمله پیغامبران را دوست دارد، و بهمه ایمان آرد، و جدا نکند میان یکی از ایشان با دیگران در تصدیق، و همه را درود فرستد.

قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم «صلوا على انبياء الله و رسله، فان الله بعثهم كما بعثني»

وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ اى بالعدل و الصدق لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ حاكم اینجا خداست: جل جلاله، که احکم الحاکمین بحقیقت اوست و رسول که فرستاده اوست، و کتاب که نامه اوست. و چون بکتاب حکم کنند روا باشد، که بر سبیل توسع کتاب را حاکم گویند، نظیره قوله هذا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ ثم قال: فِيمَا اختلفوا فِيهِ و مَا اختلف فِيهِ اى با کتاب شود، اِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ جِهودان و ترسایانند، که کتاب بایشان دادند و در آن مختلف و دو گروه شدند. و این اختلاف ایشان بر دو وجه بود: یکی آنکه ببعضی کتاب مؤمن و ببعضی کافر می شدند، چنانکه الله گفت: وَ يَقُولُونَ نُوْمُنُ بِبَعْضِ وَ نَكْفُرُ بِبَعْضٍ. وجه دیگر آنست که در کتاب تحریف و تبدیل آوردند، و صفت و نعت محمد بگردانیدند، چنانکه گفت: يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ اى خود بر گرفتند و پنهان داشتند چنانکه الله گفت: إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ كَعَب ابحار گفت: از راهی پرسیدم که آن آیتها که جهودان در توریة پیوشیدند کدامند؟

گفت: شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْإِلَهِ وَ مَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا الْآيَةَ و الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ اى قوله الإسلام دِينًا الْآيَةَ

وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ وَ مُبَشَّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ الْآيَةُ هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى الْآيَةَ مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ بَعْثًا بَيْنَهُمْ... وَ آن اختلاف ایشان و کتمان ایشان جز حسد را نبود، که در توریت دانسته بودند که نبوت محمد حق است و راست، چون او را از عرب یافتند حسد آمد ایشان را، و بحسد در کار وی مختلف شدند، پس هر کس که الله تعالی بفضل خود او را هدایت داد، و در علم وی از مؤمنان بود حقیقت این اختلاف بشناخت، و بتوفیق و ارادت حق بدین حق راه یافت، و بر سنن صواب راه برد.

اینست که رب العالمین گفت فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا إِلَى آخِرِ الْآيَةِ ابْنِ زَيْدٍ در تفسیر این آیت گفت: اختلفوا في الصلاة، فمنهم من يصلي إلى المشرق و منهم من يصلي إلى المغرب، و منهم من يصلي إلى بيت المقدس، فهدانا الله للكعبة و اختلفوا في الصيام: فمنهم من يصوم بعض يوم و منهم من يصوم بالليل، فهدانا الله فيه إلى الحق و هو شهر رمضان. و اختلفوا في الجمعة: فاخذت اليهود السبت و النصارى الاحد، فهدانا الله للجمعة، و اختلفوا في ابراهيم: فقالت اليهود كان يهوديا، و قالت النصارى كان نصرانيا فهدانا الله فيه إلى الحق. بِإِذْنِهِ الْأَمْرُ، و العلم، و الإرادة جميعا.

وَ اللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ الْآيَةَ... قال عطاء لما دخل رسول الله و اصحابه المدينة اشتد الضرّ عليهم، لانهم خرجوا بالامال و تركوا اموالهم و ديارهم في ايدي المشركين، فانزل الله تطيبا لقلوبهم أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ الْمِيمِ صَلَةً، معناه أظننتم يا معشر المؤمنين ان تدخلوا الجنة من غير بلاء و لا مكروه؟ ميگويد شما که مؤمنانید می پندارید که بی رنجی و بلائی که بشما رسد در بهشت شدید؟ جای دیگر گفت أ يَطْمَعُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُدْخَلَ جَنَّةَ نَعِيمٍ؟ كَلَّا! هر کس پندارد و طمع دارد که در بهشت شود رنج نابرده و بار بلانا کشیده کلا! نه چنانست که می پندارند و طمع دارند، همانست که در خبر می آید

«الاحمق من اتبع نفسه هواها و تمنى على الله و لَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ الْآيَةَ... مضوا من قبلکم.

ای و لم یصحبکم مثل الذی اصابهم، فتصبروا کما صبروا، میگوید پندارید که در بهشت شوید و هنوز بشما نرسید آنچه بگروه پیشینیان رسید، و در صبر بر بلاها رنجها نه کشیدید چنانکه ایشان کشیدند. و انگه تفسیر کرد که ایشان را چه رسد.

مَسْتَهُمُ الْبَأْسَاءُ بایشان رسید درویشی و ناکامی و سختی وَ الضَّرَّاءُ و بیماری و شکستگی اندام و گرسنگی گفته اند که بَأْسَاءُ رنج تن بود، و ضراء زیان مال، و هب منبه گفت: وجدوا فيما بين مكة و الطائف سبعين نبيا ميتين، كان سبب موتهم الجوع و القمل. مصطفى صلى الله عليه و آله و سلم گفت حکایت از کردگار قدیم جل جلاله: أ يفرح عبدی اذا بسطت له رزقي؟ و صببت عليه الدنيا صبا؟ أما يعلم عبدی ان ذلك له متى قطعاً و بعداً؟ أ يحزن عبدی اذا منعت عنه الدنيا و رزقته قوت الوقت؟ اما يعلم عبدی ان ذلك له قرباً و وصلاً؟ و ذلك من غیرتی علی عبدی.

خواص گفته که این بلاوبی کامی و درویشی و بی نوایی در دنیا لبسه مؤمنان است، و حیلت پیغامبران، و زینت عارفان، و رأس المال صدیقان، فرعونی که مطرود مملکت بود او را چهار صد سال عمر بود، که هرگز او را تبی نگرفت، و رنجی نرسید و بی کامی ندید، و در آن تمرد و طغیان خود میگفت «أنا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى»، «ما عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي» حال آن دشمن چنین بود، و حال مصطفی بر خلاف این بود! عایشه صدیقه میگوید هرگز روزی فراشب نشدی که مصطفی را از کافران جفایی نرسیدی! یا او را تبی نگرفتی یا به نوعی رنجی در او نگرفتی، گفتند یا رسول الله این همه رنج و بلا از کجا روی بتو نهاده است؟

گفت نمیدانید که این رنج و بلا باندازه ایمان بود، هر کرا ایمان تمامتر، بلاه وی بیشتر، چون ایمان ما بر ایمان عالمیان بیفزود، لا جرم بلاه ما نیز بر بلاه عالمیان بیفزود. و روی فی بعض الاخبار «ان الله عز و جل لیبتلی المؤمن بالفقر شوقا الی دعائه».

وَ زُلْزَلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ بَرَفَع لَام قِرَاءة مدنی است، و برین وجه مستقبل بمعنی ماضی بود ای حتی قال الرسول میگوید، ایشان را از جای بجنبانیدند از پس مصیبتها که بایشان رسید، و بلاها که بر ایشان ریختند، تا آن گه که رسول ایشان گفت و مؤمنان که با وی بودند مَتَى نَصْرُ اللَّهِ این فتح ما را کی برآید؟ و الله ما را بر دشمن کی نصرت دهد؟ و گزند از ما کی باز برد؟ رب العالمین گفت أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ جواب دادیم آن گروه را در عهد خویش همان جواب که می‌دهم شما را ای مهاجر و انصار و یاران رسول من، آگاه بید که هنگام یاری دادن الله نزدیک است.

عسی الكرب الذی امسیت فیهِ یكون وراءه فرج قریب

این آیت در شأن فقراء مهاجرین آمد، آن درویشان و شکستگان و اندوهگنان که روی ایشان از هیبت خدای بر سوخته، وز تعظیم دین اسلام خویشتن را در بوته ریاضت فرو گذاخته، بترك خان و مان و دیار وطن بگفته، بر ناکامیها و دشواریها صبر کرده، و طلب رضاء خدا و صحبت رسول وی بر همه اختیار کرده، چون رنج ایشان بغایت رسید، و جان بچنبر گردن رسید، و منافقان از پس وقعه احد زبان طعن دراز کرده که «الی متی تقتلون انفسکم؟» رب العالمین تسکین دل ایشان را این آیت فرستاد.

و روی مصعب بن سعد عن ابیه: قال قلت یا رسول الله ای الناس اشد بلاه؟ قال الانبیاء ثم الامثل فالامثل، حتی یبتلی الرجل علی قدر دینه، فان کان صلب الدین اشد بلاؤه، و ان کان فی دینه رقة ابتلی علی قدر ذلك، فما بیرح البلیا بالعبد حتی یمشی علی الارض و ما علیه خطیئة»

و عن خباب بن الارث قال شکونا الی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و هو یتوسد برده له فی ظلّ الکعبه، فقلنا ألا تدعوا الله؟ ألا تستنصر الله لنا؟ فجلس یحمارّ لونه او وجهه، فقال لنا لقد کان من قبلکم یؤخذ الرجل فیحفر له فی الارض، ثم یجاء بالمنشار فیجعل فوق رأسه ثم یجعل بفریقین، ما یصرفه عن دینه، او یمشط با مشاط الحديد ما دون عظمه من لحم و عصب، ما یصرفه عن دینه، و لینصر الله هذا الامر حتی یصیر الراكب منکم من صنعاء الی حصرموت، لا یخشی الا الله عز و جل، و الذنب علی غنمه لکنکم تستعجلون»

و عن عبد الرحمن بن زید قال: کان وزیر لعیسی ع ركب یوما فاخذه السبع، فاکله قال عیسی یا رب وزیری فی دینک و عونی علی بنی اسرائیل، و خلیفتی فیهم، سلطت علیه کلبک فاکله قال نعم کانت له عندی منزلة رفیعة لم اجد عمله بلغها فابتلیته بذلك لا بلغه تلك المنزله.

### النوبة الثالثة

قوله تعالی: کان الناس أمة واحدة الآية... از روی اشارت بر ذوق جوانمردان طریقت این آیت رمزی دیگر دارد، و معنی دیگر، میگوید پادشاه عالم دارنده جهان، و دانای نهان، اول که خلق را بیافرید در غشاه ستر خلقیت آفرید، ابتدا که نهاد چنین نهاد، ظلمات صفات خلقیت محفوف گشت، برین خلقت همه در پرده عما یک گروه بودند، همه در ظلمت غیبت مجتمع، همه در اسر نهاد خود مانده، این چنان است که آن جوانمرد گفت:

در خرابات نهاد خود بر آسودست خلق، غمزه برهم زن یکی تا خلق را بر هم زنی!

پس بریدی از آن عالم بی‌نهایت بمختصری ایشان آمد، مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم از آن برید این خبر داد که «خلق الله الخلق في ظلمة فألقى عليهم من نوره، فمن اصابه من ذلك النور اهتدى، و من اخطاه ضلّ» چون این رسول از بی‌نهایتی بمختصری ایشان رو نهاد، همه در آگاهی آمدند، اسیر ارادت، مقهور مشیت، جریح حکمت، گوش بر جدّ و بخت خویش نهاده: که تا چون آید؟ و بریشان چه حکم راند؟ آن گه دست تقدیر ایشان را بدو صنف کرد: نیک‌بختان و بدبختان، نیک‌بختان را گفت «هؤلاء للجنة و لا ابالی!» و بدبختان را گفت: «هؤلاء للنار و لا ابالی» یعنی از ملامت کنندگان باک نیست، و رسد ما را هر چه کنیم! و در آن پشیمانی نیست! لختی اهل سعادت بی هیچ موافقت، لختی اهل شقاوت بی هیچ مخالفت. هؤلاء للجنة و لا ابالی بجفانهم! و هؤلاء للنار و لا ابالی بوفانهم! نه باین وفا ما را سودست! نه بآن جفا ما را زیان، هر که ایمان آورد خود را سود کرد من همانم که بودم، بی نظیر و بی‌نیاز! هر که کفر آورد خود را زیان کرد، من همانم که بودم بی شریک و بی انباز! «یا عبادی!»، لو ان اولکم و آخرکم، و نسکم و جنکم، و حیکم و میتکم، کانوا علی اتقی قلب رجل منکم لم یزد ذلك فی ملکي شیئا، یا عبادی! لو ان اولکم و آخرکم و انسکم و جنکم و حیکم و میتکم کانوا علی افجر قلب رجل منکم لم ینقص ذلك من ملکي شیئا.» و از لطیفها که باین آیت تعلق دارد: یکی آنست که مثل خلق عالم که در نهاد آدم مجتمع بودند کافر و مؤمن و صدیق و زندق، همچون مثل بازرگانی است که مشک دارد، و آن مشک که دارد از بیم راه زن در میان انجدان تعبیه کند، مشک بوی انجدان بخود کشد، و انجدان نیز بوی مشک بخود کشد، چون بازرگان بمقصد رسد و ایمن شود بساطی فرو کند، مشک و انجدان بر آن نهد باد بر آن جهد، هر دو به بوی اصلی خویش باز شوند و عاریتی دست بدارند. همچنین در نهاد آدم، رایحه مؤمن به کافر رسید، و رایحه کافر بمؤمن رسید. و آن حسنات که در دنیا از کافر در وجود آید همه از آن رائحه مؤمن است که بوی رسید، و آن سیئات و معاصی که در دنیا از مؤمن بیاید، آن از رائحه کفر کافر است، فردا در قیامت بساط عدل بگسترانند، و باد عنایت فرو گشایند، حسنات کافر با مؤمن شود و سیئات مؤمن با کافر شود، حکم اولی و قضاء ازلی در رسد، عاریت و استاند، اصل فا اصل دهد، پاک با پاک شود، و خبیث با خبیث، لیمیز الله الخبیث من الطیب! أم حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ الْآبَةَ... این چنانست که گویند:

آسان آسان حدیث ایشان نتوان

نتوان گفتن حدیث خوبان آسان

من احتشم ركوب الاھوال نفی عن درك الآمال! خبر نداری که پیوستن در گسستن است، و زندگانی در مردن، و مراد ها در بی مرادی! پروانه شمع را وصال در وقت سوختن است و شمع را زندگی در سر بریدن است!

درد دین خود بو العجب دردیست کاندرو وی چو شمع چون شوی بیمار بهتر گردی از گردن زدن

خوش باغی و راغی است فردوس برین، لکن راه آن دشخوار است و گلبنی پر خارست. مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم گفت: حفت الجنة بالمکاره

تا هر ناکسی و نااهلی دعوی آشنایی نکند. هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مثال این قاعده دریای است که آن دریا مقر جواهر گرانمایه، و در شب افروز ساختند و آن گه نهنگان و ماهیان عظیم حجاب آن جواهر و در ساختند. دو تن برخیزند که عشق آن در ایشان را در میدان طلب کشد. بکناره آن دریا شوند صعوبت آن ببینند، و از فرات آن نهنگان هراس در ایشان پدید آید. از آن دو مرد یکی چون آن احوال و احوال با صعوبت ببیند بترسد، و از آن طلب قدم باز نهد و از گفتار خویش تبرا کند. این یکی صاحب آرزوی بود، در صفت رجولیت تمام نبود. پنداشت که این کار

بآرزوی مجرد می‌برآید، و بی رنج بسر گنج می‌رسد و عزت شرع او را جواب میدهد که لیس الدین بالتمنی و لا بالتحلی.

با مات همی نهفته رازی باید      وز مات همی بخود نیازی باید  
الحق تو نگو مرغی ای زاغ سیاه      کت جفت همی سپید بازی باید!

و آن دیگر مرد، که خداوند ارادت بود عشق جمال آن گوهر شب افروز دیده عقل وی از احوال آن دریا بر دوزد، تا از آن معانی هیچ بخود راه ندهد، و آن جمال هر ساعتی و هر لحظتی بر وی جلوه میکند، تا وی شیفته‌تر و عاشق‌تر میشود! سرنگون بدریا شود! اگر سعادت مساعدت نماید و توفیق رفیق بود در شب افروز در قبض طلب وی آید، و اگر بعکس این بود جاننش نهنگان بغارت برند، و نامش در جریده لا ابالی ثبت دارند و زبان حال گوید:

چون من دو هزار عاشق اندر ماهی      می‌کشته شوند و بر نیاید آهی!

### النوبة الاولى

قوله تعالى: يَسْأَلُونَكَ تَرَا مِیْ پَرَسَنَد مَا ذَا يُنْفِقُونَ كِه چِه هزینِه كَنَنَد قُلْ بَگُوی مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ هِر چِه نَفَقِه كَنید از مال قَلِّلُوا الدِّينَ بَر پَدَر و مَادِر كَنید وَ الْاَقْرَبِينَ وَ بَر خُویشاوندان وَ الْيَتَامَى وَ نَارَسیدان پَدَر مَرْدگان وَ الْمَسَاكِينَ وَ دَرُوپشان وَ ابْنَ السَّبِيلِ وَ رَاه گَذرِيان وَ مَهْمَانان، وَ مَا تَفَعَّلُوا مِنْ خَيْرٍ وَ هِر چِه نَفَقِه كَنید از مال فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ خَدای بَانَ دانا است. كَتَبَ عَلَيْكُمْ وَاجِب نَبِشْتِه آمَد بَر شِما الْقِتَالُ كَشْتَن كَرْدَن بَا دَشْمَنان دین وَ هُوَ كَرَّةٌ لَكُمْ وَ شِما رَا آن دَشوار آمَد وَ عَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ مَگَر كِه دَشوار آید شِما رَا چِیزی وَ آن بَهْتَر بُوَد شِما رَا وَ عَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَ هُوَ شَرٌّ لَكُمْ، وَ مَگَر دُوست دَارید چِیزی وَ آن بَدْتَر بُوَد شِما رَا، وَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَ خَدای داند كِه بَخَلق چِه خَواهد وَ ایشان رَا چِه راند وَ ایشان رَا بَهی دَر چِه بُوَد وَ أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ وَ شِما نَدانید

يَسْأَلُونَكَ مِی پَرَسَنَد تَرَا عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ از ماه حرام و كَشْتَن كَرْدَن دَر آن قُلْ بَگُوی قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ كَشْتَن كَرْدَن دَر ماه حرام كاری بزرگ است وَ صَدٌّ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ وَ باز دَاشْتَن است رَاه گَذری رَا از رَاه بَرْدَن وَ حَاج رَا از حَج كَرْدَن وَ كُفْرٌ بِهِ وَ كَافِر شَدَنَسْت بَازَرَم ماه حرام وَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ كَافِر شَدَنَسْت بَحَق مَسْجِد حرام وَ إِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ وَ بِيرون كَرْدَن شِما از مَكِه كِه اهل آن بُوَدید وَ آن خانِه شِما بُوَد أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ آن مِه است نَزْد خَدای از آن مَشْرِك كِه شِما گَشْتید وَ الْفِتْنَةُ وَ آن كِه شِما رَا فِتْنِه مِی كَرْدَنَد وَ عَذاب مِی كَرْدَنَد كِه از مَسْلَمانی باز پَس آئید وَ بِمَحْمَد كَافِر شید، أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ آن مِه بُوَد از كَشْتَن كِه شِما مَشْرِكی كَشْتید وَ لَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَ هِمِيشِه بَا شِما كَشْتَن خَواهند كَرْدَن هِر گَاه كِه دَسْت يابند حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ تا شِما رَا از دین خُود بَر گَرْدانند إِنْ اسْتَطَاعُوا اِگَر تَوانند، وَ مَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ وَ هِر كِه بَر گَرْدَد از شِما از دین خُویش فِيمَتٌ وَ هُوَ كَافِرٌ وَ بِمِیرد وَ او كَافِر بُوَد، فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ ایشان آنند كِه حابط گشت و باطل و تباه كَرْدارهای ایشان، و از پاداش آن دَر مَانَدَنَد فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ هِم دَر این جِهان وَ هِم دَر آن جِهان، وَ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ وَ ایشانند آتشیان جاویدان دَر آن.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ایشان كِه بَگَرُویدَنَد وَ الَّذِينَ هَاجَرُوا وَ ایشان كِه از خان و مان خُویش بَبریدَنَد وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ از بَهر خُدا دَر رَاه وی جِهاد كَرْدَنَد، وَ بَا دَشْمَنان او باز كُوشیدَنَد أُولَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ ایشان بَخْشایش اللَّهُ مِی پِیوسَنَد وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ وَ خَدای اَمْرزگارسْت مَهربان

### النوبة الثانية



قوله تعالى: يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ الْآيَةَ... فرمان آمد در قرآن چند جایگه که أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ و أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ نفقت کنید، و از آنچه شما را روزی کردیم چیزی بیرون دهید، پرسیدند که چه دهیم؟ و چند دهیم؟ و فرا که دهیم؟ و این پرسنده گویند که عمرو بن الجموح بوده درین آیت جواب آمد که فرا که دهید: گفت هر چه نفقت کنید از مال خیر اینجا بمعنی مال است، فَلِلْوَالِدَيْنِ یعنی علی الوالدین، ابتدا به پدر و مادر کنید، و این یکی در نفقات واجب منسوخ گشت، اکنون نفقه پدر و مادر بر فرزندان واجب است، و زکاة و صدقه و وصیت ایشان را حرام. دلیل قرآن بر وجوب نفقه پدر و مادر آنست که گفت: وَ قَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا و من الاحسان الانفاق عليهما. و دلیل سنت آنست که مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم گفت: «ان اطيب ما يأكل الرجل من كسبه و انّ ولده من كسبه.

وَ الْأَقْرَبِينَ و خویشاوندان یعنی ایشان که نه وارثان اند، و فاضلتر آنست، که احسان با پیوستگی خویش کند، و صدقه بایشان دهد، اگر چه با ایشان بخصومت بود، که مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم گفت: «افضل الصدقة على ذی الرحم الكاشح».

و میمونه بنت الحارث گفت: «یا رسول الله اعتقت جارية لی فقال صلی الله علیه و آله و سلم أجرك الله اما انك لو اعطيتها احوالك كان اعظم لاجرك. و قال صلی الله علیه و آله و سلم لزينب امرأة عبد الله بن مسعود: زوجك و ولدك احق من تصدقت عليهم. و النيتامی و پدر مردگان نا.

قال النبي صلی الله علیه و آله و سلم: «اذا بكى اليتيم اهتز عرش الرحمن لبكائه» فقال الله عز و جل للملائكة من ابكى عبدی و انا قبضت اباه و واريته في التراب؟ قال فتقول الملائكة اى رب! لا علم لنا، فيقول الله لملائكته اشهدكم انه من ارضاه ارضيته»

و قال صلی الله علیه و آله و سلم «كافل اليتيم له او لغيره، انا و هو كهاتين فى الجنة يعنى السبابة و الوسطى» وَ الْمَسَاكِين و درویشان و مسکین آنست که خرج مهم وی از دخل بیش بود، و کفایت يك ساله تمام ندارد، هر چند که سرای و جامه ضرورت و فرش و خنور خانه دارد و بدان محتاج است، هم مسکین بود. ابو سعید خدری گفت: احبوا المساکين فانى سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم يقول «اللهم احينى مسکينا! و امتنى مسکينا! و احشرنى فى زمرة المساکين!»

وَ ابْنُ السَّبِيل مهمان است اگر سفری باشد و اگر حضری، و حق مهمان داری سه روز است، چون ازین سه روز بر گذشت معروف باشد، و کل معروف صدقة و ما تَفَعَّلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ و هر چه هزینه کنید در وجوه بر، و مصالح، و احسان با مردمان، خدای بداند آن از شما، یعنی که بر شمارد و بآن پاداش دهد، همچنانست که گفت: فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ اى يرى المجازاة عليه. قال ابو جعفر يريد ابن القعقاع «نسخت الزكاة كل صدقة فى كتاب الله تعالى، و نسخ شهر رمضان كل صوم، و نسخ ذباجة الاضحى كل ذبح.

كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ الْآيَةَ... مسلمانان را ده سال بمکه و روزگاری بمدينه باعراض و صفح میفرمودند، آخر فرمان آمد بقتال، اول فرمان آمد و فريضه کرد که يك مسلمان با ده کافر باز کارد، و بجنگ بیستد، و پشت نهد بهزيمت، آن بر مسلمانان دشوار آمد که ثواب قتال نیز نشنیده بودند و با زندگانی و دوستی جان گرائیدند، این آیت آمد که: كُتِبَ عَلَيْكُمْ

الْقِتَالُ وَ هُوَ كُرَّةٌ لَكُمْ قَوْمِي مفسران گفتند این حکم صحابه رسول راست علی الخصوص، دون غیرهم، از اینجاست که ابن جریح عطا را گفت، که بحکم این آیت غزو بر همه مسلمانان واجب است؟ قال لا، کتب علی اولئک حینئذ» و قومی ظاهر آیت بر کار گرفتند و غزو بر همه مسلمانان واجب دیدند، الی قیام الساعة و ما روى عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم يدل علیه، قال: ثلاث من اصل الايمان: الكف عن من قال لا اله الا الله، لا نکفره بذنب و لا نخرجه من الاسلام بعمل، و الجهاد ماض منذ بعثنی الله عز و جل الی ان یقاتل آخر امتی الدجال لا یبطله جور و لا عدل و الايمان بالاقدار، و قال من لم یغزو لم یحدّث نفسه بالغزو، مات علی شعبة من النفاق. و قول صحیح و مذهب مشهور آنست که جهاد و غزو فرض کفایت است نه فرض عین، اذا قام به من فنة کفایة، سقط الفرض عن الباقي، کحضور الجنابة و رد السلام و تشمیت العاطس.

اهل معانی گفتند: وَ هُوَ كُرَّةٌ لَكُمْ این کراهیت نه آنست که فرمان خدای را عز و جل کاره بودند، یا بظاهر کراهیتی نمودند، لکن در طبع خود نفوری میدیدند از آنک هم بر مال مؤنت میدیدند، و هم بر نفس مشقت، و هم بر روح خطر، پس بعاقبت که ثواب جهاد و فوائد آن از رسول خدا شنیدند آن کراهیت برخاست. عکرمه گفت انهم کرهوه ثم احبوه و یشهد لذلك قصة عمّ انس بن مالک، قال انس غاب عمّی انس بن النصر عن قتال بدر، فشق علیه لما قدم، و قال غبت عن اول مشهد شهده رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، لئن اشهدنی الله قتالا لیرین الله بما اصنع، فلما کان یوم احد مشی بسيفه، فلقيه سعد بن معاذ، فقال ای سعد، و الذى نفسی بیده انی لاجد ریح الجنة دون احد. فقال سعد، فما استطعت یا رسول الله ما صنع قال انس. فوجدناه بین القتلی، به بضع و ثمانون جراحة، من بین ضربة بسيف و طعنة برمح و رمية بسهم، و قد مثلوا به فما عرفناه حتى عرفته اخته بثیابه. و صح فی الخبر ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال: «و الذى نفسی بیده لو ددت انی اقتل فی سبیل الله ثم احیی، ثم اقتل، ثم احیی ثم اقتل.»

مصطفی بتخاصیص قربت و بصیرت نبوت بدید آنچه رب العزة شهیدان را ساخته است در غیب، از لطائف کرامات و شرائف درجات، تا لاجرم نقدی درین سرای فانی این آرزویش بخواست که «و ددت انی اقتل فی سبیل الله ثم احیی ثم اقتل» باز دیگران که باین مثابت نرسیدند، و این دیده غیب بین نداشتند، لعمری که همین آرزو کنند، اما نه امروز لکن فردا در فردوس که آن احوال برای العین بینند. مصداق این آن خبرست که مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم گفت: «ما احد یدخل الجنة یحب ان یرجع الی الدنيا و له ما فی الارض من شیء الا الشهید یتمّی ان یرجع الی الدنيا فیقتل عشر مرات، لما یری من الکرامة.»

و روى ان الله عز و جل اطّلع علیهم اطلاعة فقال: هل تشتهون شیئا؟ قال ای شیء نشتهی. و نحن نسرح من الجنة حیث شننا، ففعل ذلك بهم ثلاث مرات فلما رأوا انهم لن یتروکوا من ان یسألوا، قالوا یا رب نرید ان ترد ارواحنا فی اجسادنا حتى نقتل فی سبیلک مرة اخرى. فلما رأى ان لیس لهم حاجة ترکوا.

عسی أن تُکرهوا شیئاً وَ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ الْآیة... و مگر که شما را چیزی کراهیت آید و آن خود شما را به بود، یعنی که غزو کردن کراهیت میدارید و در آن از دو نیکی یکی هست: اما الظفر و الغنیمة، و اما الشهادة و الجنة. وَ عسی أن تُحبّوا شیئاً وَ هُوَ شَرٌّ لَكُمْ الْآیة... و مگر که چیزی دوست دارید شما و آن خود بتر است شما را، یعنی باز ماندن و با پس نشستن از غزو که در آن هم ذل فقر است، و هم حرمان غنیمت و شهادت.

قال ابن عباس کنت رذیف النبی صلی الله علیه و آله و سلم فقال یا ابن عباس ارض عن الله بما قدر و ان کان بخلاف

هواك، انه لمثبت في كتاب الله عز و جل. قلت يا رسول الله اين و قد قرأت القرآن؟ قال و عسى أن تكثروا شيئاً و هو خير لكم و في معناه انشدوا.

رب امر تتقيه خير امر ترتضيه خفي المحبوب منه و بد المكروه فيه

يَسْئَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ... این آیت در شأن قومی آمد از یاران رسول خدا که در سفری بودند، در پسین روز محرم، روز سی ام رسیدند فرامردی از مشرکان، و گله گوسپند با وی و آن مشرک تنها و جای خالی، و آن مرد خویشتن را می ایمن شمرد که ماه حرام است ازین جوك مسلمانان لختی قصد کشتن آن مرد کردند و گفتند که مرد مشرک است، و در گوسپند رغبت کردند و گفتند مگر دوش ماه نو بوده است، و امروز صفر است، و لختی از مسلمانان گفتند نه! که ماه حرام است آن قوم که در گوسپند رغبت کردند، آن مشرک را بکشتند. اولیاء کشته برسول خدا آمدند و دعوی خون کردند، و تشنیع کردند که ماه حرام بود، رسول خدا دیت آن کشته باز پذیرفت، و این آیت آمد: يَسْئَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ... یعنی یسئلونک عن قتال فی الشهر الحرام، قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ ای عظیم العقوبة فيه. پیش از نزول این آیت در ماههای حرام هیچکس کشتن نکردی تعظیم آن را تا این واقعہ بیفتاد و این قصه برفت، و مشرکان ملامت و تعییر در گرفتند که در ماه حرام کشتن چون کنند؟ و آزرم آن چرا بگذارند؟

گویند که عبد الله جحش نامه نوشت بمؤمنان اهل مکه: اذا عيركم المشركون بالقتال في الشهر الحرام فعبروهم انتم بالكفر و اخراج رسول الله و منعهم عن البيت. گفت چون کافران شما را تعییر کنند که در ماه حرام قتال کردید، شما ایشان را تعییر کنید که شما نیز کفر آورید، و رسول خدا و یاران را از مکه و مسجد حرام باز داشتید، پس این حکم خود منسوخ گشت بآیت سیف: قال الله تعالى: فاقتلوا المشركين حيث وجدتموهم ای في الحل و الحرم. اجماع مسلمانان امروز آنست که قتال با کافران در همه ماهها حلال آن و حرام آن رواست. پس این قوم که آن مشرک را کشته بودند گفتند یا رسول الله چه بینی؟ اگر ما آن مرد مشرک را که در ماه حرام کشتیم ما را ثواب جهاد در سبیل خدای بود؟ این آیت آمد که إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ميگويد ایشان که بگرویدند، و رسالت تو پذیرفتند، و پیغام ما بجان و دل باز گرفتند و الَّذِينَ هَاجَرُوا و ایشان که خان و مان و اوطان خویش بدرود کردند، و از اسباب و علائق و از خویش و پیوند خود بیریدند و صحبت رسول و موافقت وی بر همه اختیار کردند، و بحکم این فرمان بررفتند که «هاجرُوا تورثُوا ابناءكم مجدا» و جاهدُوا في سبيل الله و از بهر خدا در راه خدا با اعداء دين بکوشیدند، و جان بذل و تن سبیل، و دل فدا، و بخوش دلی استقبال این فرمان شرع مقدس کرده، که «اغزوا بسم الله و في سبيل الله، قاتلوا من كفر بالله» و تسکين دل ایشان را و تحقیق امید ایشان را مصطفى عليه السلام میگوید: «من قاتل في سبيل الله فواق ناقة و جبت له الجنة، من أنفق نفقة في سبيل الله كتب له سبعمائة ضعف رباط، يوم في سبيل الله خير من الدنيا و ما فيها.»

أُولَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَةَ اللَّهِ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ بر فرمی مشکل شود رجا و تمنی، و آن را فرقی نه نهند و فرق آنست: که اگر با رجا غفلت بود، و در طاعت فترت، آن را تمنی گویند و تمنی آرزوست، و آرزو در راه دین معلول است و حال صاحب رجا بعکس اینست، و در راه دین محمول است. رب العزة درین آیت عین معاملت و حقیقت طاعت از ایمان و هجرت و مجاهدت در پیش داشت، آن گه رجا ایشان پس اجتهاد و طاعة به پسندید، و ایشان را در آن بستود گفت: أُولَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَةَ اللَّهِ جاي ديگر گفت يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَ يَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ ابن خبيق گفت: امیدواران سه مرداند: یکی

نیکو کردار امید میدارد که کردارش قبول کنند، و وی را در آن پاداش دهند. دیگر مردی بد کردار که توبه کرد و از بدی بازگشت، و دل در عفو و مغفرت بست، امید میدارد که عفو کنند و وی را ببامرزند. سدیگر مردی است سر بگناهان در نهاده، و ناپاکیها بر دست گرفته، آن گه میگوید امید دارم که ببامرزد: این یکی صاحب تمنی است و آن دو دیگر صاحب رجاء

روی ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم دخل علی اصحابه من باب بنی شیبیه فرآهم یضحکون فقال أضحکون؟ لو تعلمون ما أعلم، لضحکم قلیلاً و لیکتیم کثیراً. ثم مرّ ثم رجع القهقری، و قال نزل علی جبرئیل، و اتی بقوله تعالی نَبِیُّ عِبَادِی أَنِّی أَنَا الْعَفْوُ الرَّحِیمُ

و عن ابن مسعود رض قال «الکبائر: الاشرک بالله، و الامن من مکر الله، و القنوط من رحمة الله، و الیأس من روح الله عز و جل.

### النوبة الثالثة

قوله تعالی: یَسْئَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ الآية... مال باختن در راه شریعت نیکوست، لکن نه چون جان باختن در میدان حقیقت، بوقت مشاهدت از غیر جدا شدن، و بشرط وفا بودن نیکوست، لکن نه چنان که از خویشتن جدا شدن و قدم بر بساط صفا نهادن.

از غیر جدا شدن سر میدانست کار آن دارد که در خم چوگانست

یکی میپرسد که از مال چه دهیم؟ و چون خرج کنیم؟ شریعت او را جواب میدهد از دویست درم پنجدرم و از بیست دینار نیم دینار. دیگری میپرسد و حقیقت او را جواب میدهد که با تو بجان و تن هم قناعت نکنند. آری حدیث مزدوران دیگرست و داستان عارفان دیگر، معرفت مزدور تا جان شناختن است، و معرفت عارف تا جان باختن

مال و زر و چیز رایگان باید باخت چون کار بجان رسید جان باید باخت

آن دولتیان صحابه نه بآن میپرسیدند از کیفیت انفاق که راه بدرویشی نمی بردند، لکن بامید آنک تا از حضرت عزت این نواخت بایشان رسد که: وَ مَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ هر چه شما دادید و می دهید من که خداوند میدانم، و بدان آگاهم. این چنانست که موسی را آن شب دیجور در بیابان طور بر خواندند که یا موسی! موسی از لذت این خطاب سوخته این ندا شد، از سر سوز و اشتیاق گفت من الذی یکلمنی؟ کیست این که با من سخن میگوید؟ میدانست، لکن موسی در بحر اشتیاق دیدار حق غرق شده بود، دستگیری طلب میکرد گفت: درین يك ندا بسوختم باشد که يك بار دیگرم بر خواند مگر بر افروزم، فرمان آمد که یا موسی! نمیدانی که ترا که میخواند؟ گفت «دانم! لکن منتظر آنم که خواننده گوید انی انا الله رب العالمین.

لبيك عبدی و انت فی کنفی فکلما قلت قد علمناه!

سلنی بلا حشمة و لا رهب و لا تخف، اننی انا الله!

دو آیت است: یکی در اول و رد اشارتست بانفاق عابدان از مال خویش تا بمعرفت رسند. دیگر آیت بآخر ورد اشارتست. بانفاق عارفان از جان خویش بحکم جهاد تا بمعروف رسند. و ذلك قوله تعالی: إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ الَّذِينَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بعد از ایمان حدیث هجرت کرد، و هجرت بر دو قسم است یکی ظاهر، و دیگر باطن. اما هجرت ظاهر دو طرف دارد: یکی آنک از دیار و اوطان و اسباب خویش هجرت کند، و بطلب علم شود، و طرف



دیگر آنست که بطلب معلوم شود، و هر آن روش که ازین دو طرف بیرونست آن را خطری و وزنی نیست.

و الیه الإشارة

بقوله صلى الله عليه وآله وسلم «الناس عالم او متعلم و سائر الناس همج»

و تا نگویی که طالب علم و طالب معلوم هر دو بر يك رتبه‌اند، که طالب علم در روش خود است، و طالب معلوم در کشش حق. و آن کس که در روش خود بود در رنج و ماندگی و گرسنگی بماند. چنانکه موسی در آن سفر که طالب علم بود گفت آتينا غَدَاءَنَا لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا باز وقتی دیگر که بطلب معلوم می‌شد، چنان مؤید بود بتأیید عصمت و کشش حق، که سی روز در انتظار سماع کلام حق بماند، که نه از ماندگی خبر داشت نه از گرسنگی استاد بو علی دقاق گفت برحمة الله: نواخت طلبه علم بجایی رسید که فردا چون از خاک برآیند، مرکب ایشان پرهای فریشتگان بود، لقوله صلى الله عليه وآله وسلم «ان الملائكة لتضع اجنحتها لطالب العلم رضا بما يصنع»

گفتا: چون مرکب طلبه علم پر فریشتگان بود مرکب طلبه معلوم خود در وهم چه آید که چون بود؟

لو علمنا ان الزيارة حق      لفرشنا الخدود ارضا لترضى  
رفتار بتان خوب بر خاک حرام      من دیده زمین کنم تو بر دیده حرام

این خود بیان هجرت ظاهرست. و هجرت باطن آنست که از نفس بدل رود و از دل بسر رود، و از سر بجان رود، و از جان بحق رود. نفس منزل اسلام است، و دل منزل ایمان، و سر منزل معرفت، و جان منزل توحید. در روش سالکان از اسلام بایمان هجرت باید، و از ایمان بمعرفت، و از معرفت بتوحید، نه آن توحید عام میگویم که بشواهد درست گردد، و بناء اسلام و ایمان بر آنست، بل که این توحید از آب و خاک پاکست، و از آدم و حوا صافست، علایق از آن منقطع، و اسباب مضمحل، و رسوم باطل، و حدود متلاشی، و اشارات متناهی، و عبارات منتفی، و تاریخ مستحیل! استاد امام بو علی قدس الله روحه روزی غریق دریای محبت شده بود و در توحید سخن میگفت که: اگر از جواهر حرمت یکی را بینی که قدم در کوی دعوی نهد و حدیث توحید کند، نگر تا فریفته نشوی، و از آب و خاک آن معنی پاک دانی، که آن جمال احدیت بود که در میدان ازل بنظاره جلال صمدیت شد، و با خود بنعت تعزز رازی گفت آن راز را توحید نام نهادند، که روستم را هم رخس روستم کشد! شیخ الاسلام انصاری قدس الله روحه باین توحید اشارت کرده و گفته:

ما وحد الواحد من واحد      اذ كل من وحده جاحد  
توحيد من ينطق عن نعته      عارية ابطالها الواحد  
توحیده اياه توحیده      و نعت من ينعته لاحد!

### النوبة الاولى

قوله تعالى: يَسْئَلُونَكَ تَرَا مِيْ پَرَسَنْدَ عَنِ الْخَمْرِ وَ الْمَيْسِرِ اَز مِي وَ قَمَار قُلْ بَغْوِي فِيْهِمَا اِثْمٌ كَبِيْرٌ دَر مِي وَ قَمَار بَزَه بَزْرَگ اِسْت وَ مَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَ مَرْدَمَان رَا دَر اَنْ مَنَفَعْتَاهَا سْت، وَ اِثْمُهُمَا اَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا اَمَا بَزَه مَنَدِي اَنْ مَهْتَر اِسْت اَز مَنَفَعْتِ اَنْ، وَ يَسْئَلُونَكَ تَرَا مِي پَرَسَنْدَ مَا ذَا يُنْفِقُونَ كَه چَنْد نَفَقَه كَنِيْم قُل الْعَفْوَ بَغْوِي اَنْچَه بَسَر اَيْدِ اَز شَمَا وَ اَزِيْشَان كَه دَاشْت اِيْشَان وَاجِب اِسْت بَر شَمَا، كَذَلِكَ چَنِين هَنْ يُبَيِّنُ اللّٰهُ لَكُمْ الْاَيَاتِ پِيْدَا مِي كَنْد خَدَايِ شَمَا رَا سَخْنَان خُوِيْش، وَ نَشَانَهَايِ مَهْرَبَانِي خُوِيْش.

لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ تا مگر در اندیشید در آن منتها که وی را بر شماست.

فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ در آن نیکویها که با شما کرد در این جهان و وعده دادن در آن جهان، وَ يَسْأَلُونَكَ وَ تَرَا مِي پُرسند عَنْ الْيَتَامَى از یتیمان و گرد مال ایشان گشتن؟ قُلْ بگوئی إِصْلَاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ اگر مال ایشان را بصلاح آرید و بحسبت نگاه دارید، و رایگان در آن تجارت کنید، و خود را سود مجوئید آن به است. وَ إِن تَخَالِطُوهُمْ و اگر در ایشان آمیزید فَاِخْوَانِكُمْ عَلَى حَالٍ برادران شماوند در دین، وَ اللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ و خدای باز داند تباه کار از نیکو کار در کار ایشان، وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَعْتَنَّاكُمْ و اگر خدای خواهد کاری دشوار ناتواست بآن سر شما نشانید، إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ که خدای توانا است بی همتای دانا.

وَ لَا تَتَّكِفُوا الْمُشْرَكَاتِ و بزنی مکنید زنان مشرکان را حَتَّى يُؤْمِنَ تا آن گه که بگروند وَ لَأَمَةٌ مُّؤْمِنَةٌ و کنیزی گرویده خَيْرٌ مِنْ مُّشْرِكَةٍ به از آزاد زنی ناگرویده، وَ لَوْ أَعْجَبَتْكُمْ و هر چند که شما را خوش آید آن زن مشرکه بصورت یا بمال یا به نسب، وَ لَا تُنْكَحُوا الْمُشْرِكِينَ و زن مسلمان بمراد مشرک مدهید حَتَّى يُؤْمِنُوا تا آن گه که بگروند وَ لَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ و بنده گرویده خَيْرٌ مِنْ مُّشْرِكٍ به از آزاد مردی ناگرویده، وَ لَوْ أَعْجَبَتْكُمْ هر چند که شما را خوش آید از آن آزاد مشرک بصورت و مال و نسب. أُولَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ این مشرکان که با مؤمنان در صحبت آمیزند ایشان را با شرک میخوانند، با آتش، وَ اللَّهُ يَدْعُوا إِلَى الْجَنَّةِ وَ الْمَغْفِرَةِ و الله رهیکان خود را فرا بهشت میخواند و با آمرزش، بِإِذْنِهِ بخواست و توفیق و فضل خویش، وَ بَيِّنُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ و پیدا میکند سخنان خویش و نشانههای مهربانی خویش، لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ تا مگر ایشان پند پذیرند و حق دریابند.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَ الْمَيْسِرِ الْآيَةَ... این اول آیت است که در کار می آمد، که هنوز در تحریم آن از آسمان پیغام نیامده بود و قومی از مسلمانان کراهیت میداشتند می خوردن، از آنچه در آن میدیدند از هتک حرمت، و خرق مروت، و عیب زوال عقل و زیان مال و عداوت و عربده که در آن می دیدند. همواره از رسول خدا می پرسیدند که در کار می هیچ چیز نیامد؟ و آن پرسنده عمر خطاب بود، جواب آمد، این آیت: قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَ مَنَافِعُ لِلنَّاسِ منفعت در آن بود، که در مجلس می شتران می کشتند، و درویشان را در جنب آن می رفق بود. رب العالمین گفت: بزه کاری و بزه مندی آن مه است از منفعت آن. مردمان چون این بشنیدند، قومی از می باز ایستادند و قومی نه. تا آن روز که عبد الرحمن عوف میزبانی کرد جماعتی را از یاران رسول صلی الله علیه و آله و سلم، و در میان ایشان خمر بود، می خوردند تا مست شدند، وقت نماز شام در آمد، یکی فرا پیش شد بامامی، و سورة قل یا ایها الکافرون در گرفت و نه بر وجه بر خواند، که بر جای «لا اعبد ما تعبدون» اعبد گفت تا بآخر سورة، گفت: لکم دینکم الشریک ولی دینی الاسلام پس رب العالمین این آیت فرستاد: که یا ایها الذین آمنوا لا تقربوا الصلاة و انتم سکاری حَتَّى تَعْلَمُوا ما تقولون گرد مسجد مگردید که مست باشید، تا آن گه که بهوش باز آئید و دانید که می چه خوانید و چه می گوئید. قومی باز از مسلمانان گفتند که خیر نیست در چیزی که از مسجد باز دارد و از می خوردن باز ایستادند، و قومی هم چنان می خوردند و اوقات نماز در آن نگه میداشتند، تا آن گه که قومی از انصار در خانه یکی از ایشان مهمان بودند و با ایشان می بود. و حمزة بن عبد المطلب حاضر بود. حمزه بیرون آمد و شراب در وی کار کرده، و دو شتر دید از آن برادر زاده خود علی بن ابی طالب. که بر آن اذخر می آوردند، شمشیر بر کشید و قصد شتران کرد وی را گفتند که این آن علی اند. وی گفت «هل

انتم الا عبید لابی» جواب داد که شما که اید مگر بندگان پدر من عبد المطلب؟ و ایشان را هر دو پی زد و شکم بشکافت، و جگر بیرون کشید، و بر آتش افکند. علی، در رسید، و آن حال دید گریستن بر وی افتاد، بر رسول خدا شد، و آن قصه باز گفت. جبرئیل آمد و آیت آورد.

یا ایها الذین آمنوا إِنَّمَا الْحَمْرُ وَ الْمِیسِرُ تا آنجا که گفت فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ؟ رسول خدا بر منبر شد، و این آیت بر خواند، و می حرام کرد. مسلمانان برخاستند، و با خانهای خود شدند، و میها می ریختند. تا می در کویهای مدینه برفت و جایهای آن می کس بود که می شکست، و کس بود که بآب و گل می شست بعضی مفسران گفتند که موضع تحریم آنست که گفت: فَاجْتَنِبُوهُ ای فاترکوه. و قومی گفتند.

فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ؟ ای انتهوا کما قال فی سورة الفرقان: أَ تَصْبِرُونَ وَ المعنی اصبروا و لهذا قال عمر عند نزول الآية: ا  
«نتهینا یا رب!»

### فصل

مذهب شافعی آنست: که هر شرابی که جنس آن مستی آرد، اگر خمر بود و اگر نبیذ مطبوخ یا خام، از خرما، یا از مویز، یا از گندم، یا از گاورس، یا از عسل، اندک و بسیار آن حرامست، و آشامنده آن مستوجب حدّ، اگر مست شود و اگر نه مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم گفت: «کل مسکر خمر، و کل خمر حرام انّ من التمر خمر و ان من البر خمر و ان من الشعیر خمر و ان من العسل خمر» و روی انه قال: «انهاکم عن قليل ما اسکر کثیره»

و عن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: «من شرب الخمر لم يقبل الله له صلاة اربعین صباحا، فان تاب تاب الله عليه، فان عاد لم يقبل الله له صلاة اربعین صباحا، فان تاب تاب الله عليه فان عاد لم يقبل الله له صلاة اربعین صباحا فان تاب تاب الله عليه فان عاد الرابعة لم يقبل الله له صلاة اربعین صباحا فان تاب لم يتب الله عليه و سقاه من نهر الخبال. قال و من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر فلا يجلس على مائدة يدار عليها الخمر، قال: و الذی بعثنی بالحق، انّ شارب الخمر یجیء یوم القیمة مسودا وجهه یسبل لعابه علی قدمه، یقدره کل من رآه. قال: و من کان فی قلبه آیه من کتاب الله و یصبّ علیه الخمر یجیء کل حرف من تلك الآية یأخذ بناصيته حتى یقیمه عند الرب، فیخاصمه، و من خاصمه القرآن خصم»

گفته اند که این خمر معجون لعنت است، آن جوش آواز دست شیطان است، چون دست درو کند بجوشد، پس آب دهن درو اندازد تا تلخ گردد، پس بول درو کند تا بگندد. آن مسکین که خمر میخورد بول شیطان میخورد، و معجون لعنت است که بکار میدارد، این خمر زهر دین است، چنانک تن را با زهر بقا نیست؟ دین را با خمر بقا نیست. مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم گفت: «شارب الخمر کعابد الوثن»

این بمعنی خوف عاقبت گفت، یعنی که بسیار افتد می خواره را که بعاقبت از ایمان درماند، و بعبادت و ثن کشد. چنانک یکی می خواره را بوقت مرگ گفتند بگو «لا اله الا الله» وی میگفت شاد باش و نوش خور. بوقت مرگ بر بنده آن غالب شود، که جمله روزگار خویش بآن بسر برده باشد. و به قال النبی یموت الرجل علی ما عاش علیه.

عایشه گفت: اگر قطره می در چاهی افتد و آن چاه انباشته شود، پس از آنجا گیاه برآید، و گوسپند بخورد من کراهیت دارم که گوشت آن گوسپند خوردم. می خواره را هم سقوط عدالت است، و هم زوال ولایت، و هم وجوب لعنت، و هم

فساد عاقبت، و هم خوف خاتمت. اما سقوط عدالت آنست که باجماع امت شهادت وی مقبول نیست، و بقول بعضی علما وی را ولایت بر دختر نیست، و وجوب لعنت آنست که مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم گفت: «ان الله لعن الخمر و عاصرها و معتصرها و شاربها و ساقیها و حاملها و المحمولة اليه و بايعها و مشتريها و آكل ثمنها.» و خوف خاتمت آنست که در آثار بیارند که پنج چیز نشان بدبختان است، و در وقت مرگ بیم زوال ایمان در آنست: ترك الصلاة، و اكل الربوا، و الاصرار على الزنا، و عقوق الوالدين، و الادمان على شرب الخمر. و فساد عاقبت آنست که می خواره فردای قیامت ناچار بدوزخ رسد، و حمیم جهنم خورد، چنانکه در خبر است: و الذي بعثني بالحق من شرب من مسكر ثلث شربات كان حقا على الله ان يسقيه من طينة الخبال، يقال طينة الخبال ما ذاب من حراقة اجساد اهل النار

درین خبر سه شربت گفت، و در خبر دیگر يك جرعة گفت و ذلك في

قوله صلی الله علیه و آله و سلم: «ان الله بعثني رحمة و هدى للعالمين و اقسام ربی بعزته لا يشرب عبد من عبیدی جرعة من خمر الا سقيته مكانه من حميم جهنم، معذبا كان او مغفورا له، و لا يسقيها صبيا صغيرا الا سقيته مكانه من حميم جهنم، معذبا كان او مغفورا له. و لا يدعها عبد من عبیدی من مخافتی الا سقيتها اياه في حظيرة القدس.

اما حد می خواره اگر آزاد باشد و عاقل و بالغ و مختار نه مکره، چهل تازیانه است و اگر بنده باشد بیست تازیانه، و اگر رای امام چنان بود که آزاد را هشتاد زند و بنده را چهل روا باشد، که در عهد رسول خدا و روزگار خلفا این اختلاف بوده است، و همه نقل کرده اند، و اگر بجای تازیانه دست زنند و نعلین و چوب و جامه تا بداده رواست که بو هریره گفت یکی را حاضر کردند که می خورده بود، رسول خدا گفت: بزنی او را، کس بود که طیانچه می زد، و کس بود که نعلین، و کس بود که چوب، و کس بود که گوشه جامه یعنی جامه تا بداده سخت کرده، گفتا بعاقبت کسی او را گفت: اخزاک الله، رسول خدا گفت لا تقولوا هكذا، و لا تعينوا عليه الشيطان و لكن قولوا اللهم اغفر له اللهم ارحمه.

و کسی را که حد شرعی زدند، در کبیره که از وی در وجود آید، آن حد کفارت گناه وی باشد. مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم گفت: من اصاب ذنبا فاقم عليه حد ذلك الذنب فهو كفارته.

و قال صلی الله علیه و آله و سلم: من اصاب حدا فعجل عقوبته في الدنيا فالله اعدل من ان يثني على عبده العقوبة في الآخرة، و من اصاب حدا فستره الله عليه و عفا عنه، فالله اكرم من ان يعود في شيء قد عفا عنه.

يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَ الْمَيْسِرِ الْآيَةَ... می را خمر نام کرد لانها تخامر العقل، از بهر آنکه در خرد آمیزد و آن را ببوشد. و میسر قمار است و از کسب عرب بود، و قومی از عجم. رب العالمين آن را با می حرام کرد. و مفسران گفتند کل شيء فيه قمار فهو من الميسر حتى لعب الصبيان بالجوز و الكعاب و قال النبي صلی الله علیه و آله و سلم «اياكم و هاتين الكعبتين المشؤمتين فانهما من ميسر العجم و قال القاسم بن محمد كل شيء الهی عن ذكر الله و عن الصلاة فهو ميسر.

قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ بنا قراءت حمزة و علی است دیگران ببا خوانند و بمعنی متقاربانند، که در خمر و قمار هم عظیمی گناهست و هم بسیاری گناه چنانکه در آیت دیگر بر شمرد: إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَ الْبَغْضَاءَ إِلَىٰ آخِرِ الْآيَةِ...

و يَسْئَلُونَكَ مَاذَا يُؤْفُونَ قُلِ الْعَفْوُ الْآيَةَ... برفع و او قراءت بو عمر است ای الذي تنفقونه العفو دیگران بنصب و او



خوانند. علی معنی تنفقون العفو ای ما عفی، یعنی ما فضل من اموالکم، یقال صمیم مالی لفلان و عفوہ لفلان ای فضلہ. این هم جواب سؤال عمر و جموح است که گفت: یا رسول الله دانستیم که صدقات به که میباید داد یعنی فی قوله ما أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ فَلِلَّوَالِدَيْنِ الْآيَةِ، اکنون خواهیم تا بدانیم که چند دهیم و چه دهیم؟ آیت آمد قُلِ الْعَفْوَ بگوی آنچه بسر آید یعنی از نفقه خود و عیال خود.

قال النبي صلى الله عليه و آله و سلم: «افضل الصدقة ما كان عن ظهر غنى و ابدأ بمن تعول»

و روى ابو هريرة ان رجلا قال يا رسول الله عندي دينار. قال انفقہ على نفسك فقال عندي آخر. فقال انفقہ على ولدك، قال عندي آخر، قال انفقہ على اهلك، قال عندي آخر، قال انفقہ على خادمك، قال عندي آخر قال انت اعلم. پس هر که خداوند مال و ضیاع و املاك بود يك ساله نفقه خود و عیال در كسوة و در طعام و در شراب بنهادی، و باقی بصدقه دادی و هر که را نفقه خود و عیال از مزد و كار و كسب نقدی بودی يك روزه بنهادی و باقی صدقه دادی، پس كار دشوار شد بر ایشان، تا خدای تعالی این آیت فرستاد: خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِهَا قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ كَمْ نَأْخُذُ؟ فَبَيَّنْتَ السَّنَةَ أَعْيَانَ الزَّكَاةِ مِنَ الْوَرَقِ وَ الذَّهَبِ وَ الْمَاثِيَةِ وَ الزَّرْعِ. فصارت هذه الآية اعنى قوله تعالى: خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ نَاسِخَةً لِقَوْلِهِ تَعَالَى قُلِ الْعَفْوَ.

قوله كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ... چنانکه احكام می و قمار و انفاق بیان کرد و روشن، خدای شما را بیان میکند و پدید میآرد نشانه‌های کردگاری و مهربانی خویش. لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ تا شما تفکر کنید در کار دنیا و آخرت و بدانید که این دنیا سرای بلا و فنا است، و آخرت سرای جزا و بقا.

روى انس بن مالك قال قال رسول الله: «ايها الناس اتقوا الله حق تقاته و اسعوا في مرضاته، و ايقنوا من الدنيا بالفناء، و من الآخرة بالبقاء، و اعملوا لما بعد الموت، فكانكم بالدنيا لم تكن، و بالآخرة لم تزل. ايها الناس! ان من في الدنيا ضيف و ما في يده عارية، و ان الضيف مرتحل، و العارية مردودة، ألا! و ان الدنيا عرض حاضر ياكل منها البرّ و الفاجر، و الآخر وعد صادق يحكم فيها ملك قادر، فرحم الله امرأ نظر لنفسه و مهد لرمسه ما دام رسنه مرخي و حبله على غاربه ملقى، قبل ان ينفذ أجله و ينقطع عمله

وَ يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَى... این آیت در شأن قومی آمد که قییمان یتیمان بودند در مال ایشان، و شنیدند که خدای تعالی در قرآن در صدر صورۃ النساء چه تشدید کرد در خوردن مال یتیمان، بترسیدند و قصد کردند که گریزند از قیام کردن بامر یتیمان، و مال یتیمان می ضایع خواست ماند، این آیت آمد: قُلْ إِصْلَاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ بگوی این قییمان یتیمان را، اگر در مال یتیمان تجارت کنید، و بی مزد ایشان را نگه دارید، آن بهتر است و نیکوتر.

قال النبي صلى الله عليه و آله و سلم: «من ولى يتيما له مال فليتجر فيه و لا يتركه حتى يأكله الصدقه»

وَ إِنْ تُخَالِطُوهُمْ الْآيَةِ... و اگر با ایشان در آمیزید، و مال ایشان با مال خود درهم نهید، و آمیخته دارید، آن گه مزدی معروف بر گیرید بجم، بی اسراف و بی شطط، و بگذارید ایشان را تا در جای شما نشینند، و شما در جای ایشان نشینید ایشان بر فرش شما نشینند، و شما بر فرش ایشان نشینید، ایشان با شما میخورند از آن شما، و شما با ایشان میخورید از آن ایشان، اگر چنین کنید فإخوانكم على حال ایشان برادران شمااند در دین، و برادران در دین با یکدیگر چنین باید که زندگانی کنند. و اليه الإشارة

بقوله صلى الله عليه و آله و سلم: «لا تحاسدوا و لا تباعضوا و لا تدابروا و لا تقاطعوا و كونوا عباد الله اخوانا».

وَ اللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ الْآيَةَ... و الله باز داند مفسد را از مصلح، آن کس که در آمیزد پوشیدن مال خویش بمال ایشان، از آن کس که در آمیزد و از ایشان دریغ ندارد مال خویش از ایشان، مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم گفت: «خیر بیت المسلمین بیت فیه یتیم مکرم»

و فیه روایة

«یحسن الیه و شر بیت المسلمین بیت فیه یتیم یساء الیه»

وَ لَا تُنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ الْآيَةَ... این در شأن مرثد بن ابی مرثد الغنوی آمد، مردی بود قوی دلاور، رسول خدا وی را بمکه فرستاد، تا قومی از مسلمانان که آنجا بودند نهان از کافران بیرون آرد. چون بمکه رسید، زنی مشرکه آمد نام آن زن عناق و در جاهلیت آن زن با مرثد سرو کاری داشت. مرثد را بخود دعوت کرد، مرثد سر وازد گفت: و یحک یا عناق! ان الاسلام حال بیننا و بین ذلك» گفت: مرا بزنی کن مرثد جواب داد که تا از رسول خدا پرسم، پس آن زن آواز برآورد، و فریاد خواست تا قومی آمدند، و مرثد را بزدند. چون با مدینه آمد این قصه با رسول خدا بگفت و دستوری خواست تا وی را بزنی کند. رب العالمین آیت فرستاد وَ لَا تُنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ الْآيَةَ... زنان مشرکات را بزنی مکنید، و گرد ایشان مگردید، تا مشرک باشند، اکنون حرام است بر مسلمانان که زنان بت پرستان و گبران و همه طواغیت پرستان بزنی خواهند. مگر حرایر اهل کتابین که قرآن ایشان را مستثنی کرد: فَقَالَ تَعَالَى وَ الْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ. اگر کسی گوید که حرایر اهل کتابین هم از کافران اند و نکاح سبب مودت، لقوله تعالى وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً، و مودت با کافران منهی است باین آیت که الله گفت لَا تُجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ يُؤَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ...؟ جواب آنست که ان مودت که منهی است مودت دینی است، و مودت نکاح مودت نفعی و شهوانی است پس در تحت آن نهی نشود.

وَ لَأَمَّةٌ مُؤْمِنَةٌ الْآيَةَ... این در شأن عبد الله رواحه آمد، که کنیزکی سیاه داشت، روزی بر وی خشم گرفت و طپانچه بر وی زد. آن گه بر رسول خدا شد و آن حال باز گفت، رسول گفت «و ما هی؟»؟ چیست آن کنیزک؟ قال هی تشهد أن لا اله الا الله، و انک رسولہ، و تصوم شهر رمضان، و تحسن الوضوء، و تصلی. مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم چون وصف وی شنید گفت: «هذه مؤمنة».

این کنیزک مؤمنه است. عبد الله گفت بآن خدای که ترا براستی بخلق فرستاد که وی را آزاد کنم، پس او را بزنی خواهم، چنان کرد. پس مردمان وی را طعن کردند که کنیزکی سیاه بزنی خواست، و آزاد زنی مشرکه با مال و جمال با وی عرضه میکردند و نحواست! رب العالمین گفت: آن کنیزک سیاه مؤمنه به از آن آزاد زن مشرکه، با مال و جمال. و گفته اند این در شأن خنساء فرو آمد، کنیزکی بود از آن حذیفه یمان، حذیفه او را گفت: یا خنساء قد ذکرت فی الملاء الاعلی مع سوادک و دمامتک پس وی را آزاد کرد و بزنی خواست.

وَ لَا تُنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّى يُؤْمِنُوا وَ لَعَبْدٌ مُؤْمِنٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكٍ وَ لَوْ أُعْجِبَكُمْ الْآيَةَ... میگوید زن مسلمان را بمرد مشرک مدهید، نه رواست بهیچ حال که مرد کافر زن مسلمان خواهد، که این نکاح استدلال است، و نوعی اقتهار، و رب العزت نحواست که زن مسلمان زبردست و مقهور مرد کافر گردد، و لن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلا، أولئك يدعون إلى النار و الله يدعوا إلى الجنة و المعفرة بإذنه این همچنانست که گفت: يَدْعُوكُمْ لِيَعْفَرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ جَايٍ دیگر گفت: وَ اللَّهُ يَدْعُوا إِلَى دَارِ السَّلَامِ چون خلق را بر روش راه دین، و رنج بردن و بار کشیدن در مسلمانی

میخواند، بواسطه باز گذاشت گفت: اذْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ باز چون دعوت دار السلام و مغفرت و رحمت بودی واسطه ایشان را خود خواند گفت وَ اللَّهُ يَدْعُوا إِلَى الْجَنَّةِ وَ اللَّهُ اعْلَم

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَ الْمَيْسِرِ الْآيَةَ... شراب اهل غفلت را و سر انجام و صفت اینست که گفتیم، بار خدای را عز و جل بر روی زمین بندگانی اند که آشامنده شراب معرفت اند، و مست از جام محبت. هر چند که از حقیقت آن شراب در دنیا جز بویی نه، و از حقیقت آن مستی جز نمایی نه، زانکه دنیا زندان است، زندان چند بر تابد؟ امروز چندانست، باش تا فردا که مجمع روح و ریحان بود، و معرکه وصال جانان، و رهی در حق نگران.

امید وصال تو مرا عمر بیفزود      خود وصل چه چیزست چو امید چنین است

شوریده بکلبه خمار شد، در می داشت بوی داد. گفت: باین يك درم مرا شراب ده! خمار گفت: مرا شراب نماند. آن شوریده گفت: من خود مردی شوریده‌ام، طاقت حقیقت شراب ندارم! قطره بنمای تا از آن بویی بمن رسد، بینی که از آن چند مستی کنم! و چه شور انگیزم! سبحان الله! این چه برقیست که از ازل تابید، دو گیتی بسوخت. و هیچ نپائید؟ یکی را شراب حیرت از کاس هیبت داد، مست حیرت شد گفت.

قد تحيرت فيك خذ بيدي      يا دليلا لمن تحير فيكا  
کار دشوارست آسان چون کنم؟      درد بی داروست درمان چون کنم؟  
از صداع قیل و قال ایمن شدم      چاره دستان مستان چون کنم؟

یکی را شراب معرفت از خمخانه رجا داد بر سر کوی شوق بر امید وصل همی گوید:

بخت از درخان ما درآید روزی،      خورشید نشاط ما برآید روزی،  
و ز تو بسوی ما نظر آید روزی،      وین انده ما هم بسر آید روزی!

یکی را شراب وصلت از جام محبت داد بر بساط انبساطش راه داد، بر تکیه‌گاه انشش جای داد، از سر ناز و دلال گفت:

بر شاخ طرب هزار دستان توایم،      دل بسته بدان نغمه و دستان توایم!  
از دست مده که زیر دستان توایم،      بگذار گناه ما که مستان توایم!

یکی را خود از دیدار ساقی چندان شغل افتاد، که با شراب نپرداخت!

سقينتي كأسا فاسكرتني      فمناك سكري لا من الكاس

آنان زنان مصر که راعیل را ملامت میکردند در عشق یوسف، چون بمشاهده یوسف رسیدند چنان بیخود شدند که دست ببریدند و جامه دریدند، و آن مستی مشاهده یوسف بر ایشان چندان غلبه داشت که نه از دست بریدن خبر داشتند نه از جامه دریدن. همین بود حال یعقوب غلبات شوق دیدار یوسف وی را بر آن داشت که بهر چه نگرست یوسف دید، و هر چه گفت از یوسف گفت.

با هر که سخن گویم اگر خواهم و گرنه      ز اوّل سخن نام توام در دهن آید

تا روزی که جبرئیل آمد و گفت: نیز نام یوسف بر زبان مران، که فرمان چنین است! پس یعقوب بهر که رسیدی گفتی نام تو چیست؟ بودی که در میانه یوسف نامی برآمدی، و وی را بدان تسلی بودی!

دل زان خواهم که بر تو نگزیند کس، جان زان که نزد بی غم عشق تو نفس،  
تن زان که بجز مهر تواش نیست هوس، چشم از پی آنک خود ترا ببند و بس

وَ يَسْئَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ الْآيَةَ... ارباب معانی گفتند سؤال بر سه ضرب است: یکی سؤال تقریر و تعریف، چنانکه، رب العزة گفت: فَوَرَبِّكَ لَنَسْئَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ و هو المشار اليه

بقول النبي صلى الله عليه و آله و سلم لا يزول قدما عبد يوم القيمة حتى يسئل عن اربع: عن شبابه فيما ابلاه، و عن عمره فيما افناه، و عن ماله من اين جمعه، و فيما ذا انفق، و ما ذا عمل بما علم.»

دیگر سؤال تعنت است، چنان که بیگانگان از مصطفی پرسیدند که قیامت کی خواهد بود؟ و بقیامت خود ایمان نداشتند، و به تعنت می پرسیدند، و ذلك قوله: يَسْئَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا، و كذلك قوله: وَ يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ الْآيَةَ. سدیگر سؤال استفهام است و طلب ارشاد، چنانکه درین آیات گفت! يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَ الْمَيْسِرِ، وَ يَسْئَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ، وَ يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَى، وَ يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ این همه سؤال استر شاداند و مردم درین سؤال مختلف اند. یکی از احوال می پرسید، بزبان واسطه جواب می شنید و او که از محول احوال می پرسید بی واسطه از حضرت عزت بنعت کرم جواب می شنود که «انی قریب»! پیر طریقت گفت: خواهندگان ازو بر در او بسیارند، و خواهندگان او کم! گویندگان از درد بی درد او بسیارند، و صاحب درد کم. و در تفسیر آورده اند که رب العالمین گفت: منکم من یرید الدنیا و منکم من یرید الآخرة، فأین من یریدنی؟

وَ يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَى الْآيَةَ... چندان که توانی یتیمان را بنواز و در مراعات و مواساة ایشان بکوش، که ایشان درماندگان و اندوهگنان خلقند، نواختگان و نزدیکان حقت. ان الله يحب كل قلب حزين، فرمان در آمد که ای مهتر عالمیان! و چراغ جهانیان! یتیمان را واپناه خود گیر، که سراپرده حسرت جز بفاء دل ایشان نزدند، و حسرتیان را بنزدیک ما مقدار است. ای مهتر! ترا که یتیم کردیم از آن کردیم تا درد دل ایشان بدانی، ایشان را نیکوداری.

با تو در فقر و یتیمی ما چه کردیم از کرم تو همان کن ای کریم از خلق خود بر خلق  
ای یتیمی دیده اکنون با یتیمان لطف کن ما

ای غریبی کرده اکنون با غریبان کن سخا

انس مالك گفت: روزی مصطفی صلى الله عليه و آله و سلم در شاهراه مدینه میرفت، یتیمی را دید که کودکان بر وی جمع آمده بودند و او را خوار و خجل کرده، و هر یکی بروی تطاولی جسته، آن یکی میگفت پدر من به از پدر تو. دیگری میگفت: مادر من به از مادر تو، سدیگری میگفت: کسان و پیوستگان ما به از کسان و پیوستگان تو، و آن یتیم می گریست، و در خاک می غلتید. رسول خدا چون آن کودک را چنان دید، بر وی ببخشود، و بر وی بیستاد، گفت: ای غلام کیستی تو؟ و چه رسید ترا که چنین درمانده؟ گفت: من پسر رفاعة انصاری ام، پدرم روز احد کشته شد، و خواهری داشتم فرمان یافت، و مادرم شوهر باز کرد، و مرا براند، اکنون منم درمانده، بی کس! و بی نوا! و ازین صعبتر مرا سرزنش این کودکان است! مصطفی از آن سخن وی در گرفت، و آن درد در دل وی بدو کار کرد، و بگریست! پس گفت ای غلام اندوه مدار، و ساکن باش، که اگر پدرت را بکشند من که محمدم پدر توام، و فاطمه خواهر تو، و عایشه مادر تو. کودک شاد شد و برخاست، و آواز برآورد که ای کودکان، اکنون مرا سرزنش مکنید و جواب خود شنوید «ان ابی خیر من آبانکم! و امی خیر من امهاتکم! و اختی خیر من اخواتکم؟» آن گه مصطفی دست

وی گرفت، و بخانه فاطمه برد، گفت یا فاطمه! این فرزند ما است و برادر تو، فاطمه برخاست، و او را بنواخت و خرما پیش وی بنهاد، و روغن در سر وی مالید، و جامه در وی پوشید، و همچنین وی را بحجره‌های مادران مؤمنان بگردانید. فکان یعیش بین ازواجه حتی قبض النبی صلی الله علیه و آله و سلم، فوضع التراب علی رأسه، و نادى «وا ابتاه! الیوم بقیت یتیمًا» فابکی عیون المهاجرین و الانصار، فاخذہ ابو بکر. و هو یقول یا بنی مصیبة دخلت علی المسلمین اذا اختلس محمد من بین اظههم، انا ابوک یا بنی! فکان مع ابی بکر حتی قبضه الله عز و جل

### النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ يَسْئَلُونَكَ تَرَا مِیْ پُرسند عَنِ الْمَحِيضِ از حیض زنان، قُلْ هُوَ اذَى بگوى آن مکروهی است و خونی قدر، فاعزّلوا النساء دور باشید از زنان فِي الْمَحِيضِ در درنگ حیض، وَ لَا تَقْرُبُوهُنَّ و گرد ایشان مگردید بمجامعت حَتَّى يَطْهَرْنَ تا از رفتن خون حیض پاک کردند فَإِذَا تَطَهَّرْنَ که پاک گشتند و غسل کردند فَأَنوهُنَّ بایشان میرسید مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللهُ از جایی که خدای فرمود شما را إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ دوست دارد خدای باز گردندگان بوی، وَ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ و دوست دارد پاکیزگان و خویشان کوشندگان.

نِسَاؤُكُمْ حَرَّتْ لَكُمْ زنان شما کشت زار شما اند که در آن فرزند می‌کارید فَأَنو حَرَّتْكُمْ می‌رسید بکشتزار خویش اَنَّى شِئْتُمْ چنانکه خواهید وَ قَدُمُوا لِأَنفُسِكُمْ و خویشان را پیش فرا فرستید. وَ اتَّقُوا اللَّهَ و بپرهیزید از خشم و عذاب خدا وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلَاقُوهُ و بدانید که شما فردا با وی هم دیدار بودنی‌اید، وی را خواهید دید، وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ (۲۲۲) و گرویدگان را شاد کن از من.

وَ لَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ نام خدای را عرضه مسازید سوگندان خویش را أَنْ تَبَرُّوا که با کس نیکویی کنید، وَ تَتَّقُوا و از بخل بپرهیزید وَ تُصَلِّحُوا بَيْنَ النَّاسِ و میان مردمان آشتی سازید، وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۲۲۴) خدای شنواست سوگندان شما را دانا است بقصد و نیت شما در آن سوگند.

لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ نگیرد خدای شما را بِاللَّعْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ بلغو سوگندان شما، وَ لَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ لکن شما را که گیرد بآن گیرد که دل شما آهنگ سوگند کرد و در آن سوگند که بزبان گفت در دل عزیمت و عقد داشت وَ اللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ و خدای آمرزگار و بردبارست.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: وَ يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ مردی آمد بر رسول خدا نام وی ثابت بن الدحداح گفت یا رسول الله! زنان را در حال حیض نزدیکی کنیم و پاسیم یا نه؟ که بگذاریم ایشان را در وقت حیض و نیاسیم؟ آیت آمد وَ يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ اذَى، فاعزّلوا النساء فِي الْمَحِيضِ حیض و محیض یکی است، همچون کیل و مکیل و عیش و معیش. و معنی حیض رفتن خون است، یعنی آن دم معروف سیاه رنگ، بحرانی که از قعر رحم برآمد، کمینه آن يك شبانروزست و مهینه پانزده شبانروز، و غالب آن شش یا هفت روز است، و هر چه نه از قعر رحم بیامد و نه سیاه رنگ بود آن را دم استحاضه گویند. و احکام حیض در آن نرود.

روی ان فاطمة بنت ابی حبیب قالت لرسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: «انی مستحاض أ فادع الصلاة؟ فقال صلی الله علیه و آله و سلم: ان دم الحيض اسود يعرف، فاذا كان كذلك فامسكى عن الصلاة، و اذا كان الآخر فتوضئ و صلی فانما هو عرق.»

فاطمة بنت ابی حبیب گفت یا رسول الله من زنی مستحاضه‌ام نماز بگذارم در حال استحاضه یا نه؟ رسول خدا گفت دم حیض دم سیاه است معروف که در آن نماز نگذارند، چون آن باشد نماز مگذار، و اما چون دم استحاضه باشد وضو کن و نماز کن، که آن رگی است که روان میشود، و نماز منافی آن نیست ابن عباس گفت آن رگ در ادنی الرحم است نه در قعر رحم، و حکم مستحاضه آنست که خویشتن را بشوید و استوار به بندد، و هر نماز فریضه را بعد از دخول وقت وضو کند، و بعد از وضو البته در نماز تأخیر نکند. چون این حدود بجای آرد اگر چه قطرات خون از وی می‌رود نماز وی درست بود، و کسی را که ادرار البول باشد یا سلس المذی بود، حکم وی همین باشد.

اما احکام حیض آنست که بر زن حرام بود در حال حیض خواندن قرآن، که مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم گفت: لا یقرأ الجنب و لا الحائض شیئا من القرآن»

و حرام است بر وی پاسیدن قرآن لقوله تعالی لا یمسُّه اِلَّا الْمُطَهَّرُونَ، و حرام است بر وی در مسجد درنگ کردن لقوله صلی الله علیه و آله و سلم «لا یحل المسجد لجنب و لا لحائض»

، و حرام است بر وی طواف کردن که مصطفی عایشه را گفت: «اصنعی ما یصنع الحاج غیر ان لا تطوفی»

یعنی فی حال الحیض، و حرامست بر وی نماز کردن و روزه داشتن، اما روزه را قضا باید کردن و نماز نه، که زنی از عایشه پرسید ما بال الحائض تقضی الصوم و لا تقضی الصلاة؟ فقالت لها أحرورية انت قالت لست بحرورية، و لکنی اسأل. فقالت كان یصینا ذلك على عهد رسول الله فتؤمر بقضاء الصوم و لا تؤمر بقضاء الصلاة. و حرامست بر مرد رسیدن بحائض و مباشرت با وی که مصطفی گفت: «من وطئ امرأته و هی حائض فقضی بینهما ولد فاصابه جذام، فلا یلومنّ الا نفسه، و من احتجم یوم السبت و الاربعاء فاصابه وضح فلا یلومنّ الا نفسه.»

پس اگر مباشرت کند در حال حیض حدی واجب نشود، اما کفارت بر وی لازم آید، اگر در ابتداء حیض باشد یک دینار بصدقه دهد، و اگر در آخر بود نیم دینار، چنانکه در خبرست: و این قول قدیم شافعی است. اما بقول جدید بر وی هیچ چیز لازم نیاید از کفارت، اما بزه کار شود، همچنانکه مباشرت بموضع مکروه نه بمحل حرث که حرام است و موجب کفارت نیست، اینجا همچنانست.

و زن حائض را روا باشد که ذکر خدا کند، و حیض ایشان را کفارت گناهان است و ذلك فیما

روی عن عائشة قالت قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم «ما من امرأة تحيض الا كان حیضها كفارة لما مضى من ذنوبها، و ان قالت اول یوم حاضت الحمد لله على كل حال و استغفر الله من كل ذنب الله لها براءة من النار و جوازا على الصراط و امانا من العذاب»

فَاعْتَزَلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ... الآية. چون این آیه آمد زنان را در زمان حیض از خانه بیرون کردند، جماعتی آمدند از اعراب مدینه گفتند یا رسول الله سرما سخت است، و جامه اندک، و زنان حائض از خانه بیرون کرده‌ایم اگر جامه بایشان دهیم ما سرما یابیم، و اگر ندهیم ایشان برنج آیند، چکنیم که درماندیم؟ مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم گفت شما را فرمودند که ایشان مکنید، و سبب آن بود که جهودان و گبران از زنان خویش در حال حیض پرهیز میکردند و فرا هیچ کار نمی‌گذاشتند، و ترسایان بر عکس این مجامعت میکردند و از حیض نمی‌اندیشیدند، رب العالمین این امت را راه میانه برگزید. و خیر الامور اوساطها گفت چنانکه گبران و جهودان کنند نباید کرد، و چنانکه ترسایان کنند هم نه.

«افعلوا كل شيء انا الجماع»

این لفظ خبر است و عن عایشه رض: ان رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم قال ناوليني الخمرة فقلت انى حائض فقال ان حيضتك ليست فى يدك، و سئلت عایشه: هل تأكل المرأة مع زوجها و هى طامت؟ قالت نعم كان رسول الله يدعونى فأكل معه، و انا عارك، و كان يأخذ العرق فيقسم على فيه فاعترق منه، ثم اضعه فيأخذ، فيعترق منه و يضع فمه حيث وضعت فمى من القدح و يدعوا بالشراب فيقسم على فيه قبل ان يشرب منه فأخذه فاشرب منه ثم اضعه فيأخذه فيشرب منه و يضع فمه حيث وضعت فمى من العرق و يدعوا بالشراب فيقسم على فيه قبل ان يشرب منه القدح.

و در خبرست که: عایشه با رسول خدا در يك جامه خفته بود، ناگاه عایشه از جای برجست. رسول گفت چه رسید ترا؟ مگر حیض رسید؟ گفت آری رسول گفت: ازار بر بند استوار و به جایگاه خویش باز آی.

و لا تَقْرُبُوهُنَّ حَتَّى يَطْهُرْنَ الْآيَةَ... بتشدید طا و ها قراءه ابو بکر و عاصم و حمزه و کسایى است، معنی آنست که گرد ایشان بمجامعت مگردید تا آن گه که غسل کنند از حیض خویش. باقى قراءه بتخفیف طا و ضم ها خوانند حَتَّى يَطْهُرْنَ یعنی با ایشان نزدیکی مکنید تا از رفتن خون حیض پاک کردند، به بریدن خون حیض.

و علما را اختلاف است در مجامعت بعد از آن که حیض بریده شود، و پیش از غسل، مذهب شافعی آنست و جماعتی عظیم علما بر آنند که چون حیض بریده شد تا غسل نکنند یا تیمم اگر آب نیابند، حلال نیست رسیدن بوی، پس گفت فإذا تَطَهَّرْنَ اى اغتسلن چون پاک گشتند و خویشتن را شستند بغسل.

فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ الْآيَةَ... بایشان می‌رسید اگر خواهید از آنجا که خدا فرمود شما را، یعنی از آنجا که فرزند روید، معنی دیگر فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ بایشان می‌رسید، از آن روزی که الله فرمود شما را، یعنی با عقد نکاح و در زمان طهر، نه در حال فجور و نه در ایام حیض، که چون وطی در حال حیض رود بیم آن باشد که فرزند سیاه روی آید، کما

روی ان رجلا و امرأة فى ایام سلیمان بن داود اختصما فى ولد لهما اسود فقالت المرأة هو منك و ابى الرجل، فقال سلیمان هل جامعتهما فى المحيض؟ قال نعم، قال هو لك و انما سود الله وجهه عقوبة لفلعلکما، قال ابن کيسان فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ الْآيَةَ... یعنی لا تأتوهن صائمات و لا معتكفات، و لا محرمات، و اقربوهن و غشيانهن لكم حلال.

اگر کسی خواهد که ادب مباشرت بداند، اول باید که بریدی فرا پیش دارد، چنانکه در خبر است از معانقه و ملاعبه و دست فرا گرفتن و بر ماسیدن و تقبیل کردن و در حال مباشرت روی از قبله بگرداند، و بسم الله بگوید، و این دعا بر خواند: «اللهم جنبنا الشيطان و جنب الشيطان ما رزقتنا» و تعجیل نکند که مصطفی گفت: اذا جامع احدکم امرأته فلا يعجلها، فان لهن حاجة كحاجتكم

و عزل نکند، که مصطفی را از عزل پرسیدند گفت: ذلك الواد الخفى، و تلا اذا المؤودة سئلت

مگر که موطئه کنیزک وی باشد، یا کنیزک دیگری بزنی کرده، یا حرّه بود و دستوری عزل داده، و کراهیت است در عورت زن نگرستن، و فرزند را از آن بیم طمس باشد، و بهیچ حال سر خویش با سرّ اهل خود بیرون ندهد، که مصطفی صلى الله عليه و آله و سلم گفت: ان اعظم الامانة عند الله يوم القيمة و روى شر الناس عند الله منزلة يوم القيمة، الرجل يفضى الى امرأته و تفضى اليه، ثم ينشر سرّها».

إِنَّ اللَّهَ يُجِبُّ التَّوْبَةَ الْآيَةَ... دوست دارد خدای بازگرداندگان را یعنی ایشان که از شرك با ایمان گردند و در ایمان از

معصیت با طاعت کردند، و در طاعت از ریا با اخلاص کردند، و در اخلاص از خلق با حق کردند، پس مؤمن اگر چه مطیع باشد و مخلص، وی را از توبت چاره نیست. ازینجا گفت رب العالمین: وَ تُوْبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ گفته‌اند توبت بر سه رتبت است: اول توبت، پس انابت، پس اوبت، هر که از بیم عقوبت توبه کند او را تائب گویند و هر که امید ثواب را توبه کند او را منیب گویند و هر که فرمان و اجلال حق را توبه کند او را اواب گویند توبه صفت مؤمنان است، وَ تُوْبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ، انابت صفت مقربانست وَ جَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ اوبت صفت پیغامبران است نِعَمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ وَ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ میگوید خدای دوست دارد پاکان را، ایشان که از نجاسات بپرهیزند، و خود را از خبائث حدث و جنایت طهارت دهند، تا حضرت نماز را بشایند. قال ابو العالیة و محمد بن کعب: اما التطهر بالماء فحسن، و لكن يحب المتطهرين من الذنوب. خبری جامع که بیعضی ازین آیت تعلق دارد: روایت کنند که مصطفی روزی در حجره عایشه بود، زنی آمد و طعمی آورد، که مردی انصاری فرستاده بود، رسول خدا گفت: هذه حنطة معمولة بلحم تسميها الاعاجم هريسة عوضنها الله تعالى من الخمر

و مهتران صحابه خلفاء و راشدین و ائمه دین حاضر بودند، رسول خدا دست مبارك فراز کرد، شکسته بر آورد تا تناول کند این چند کلمت در آن حال بگفت: حبيت الى من دنياكم ثلاث: الطيب و النساء و قرعة عيني في الصلاة ابو بكر صدیق موافقت مصطفی را شکسته برآورد و گفت: و انا احب منها ثلاثا يا رسول الله: النظر اليك و انفاق المال عليك و تلاوة ما انزل اليك. عمر خطاب همچنين لقمه برداشت گفت: «و انا احب منها ثلاثا امرا بمعروف و نهيا عن منكر و حدا اقيمه الله عز و جل. عثمان عفان نیز شکسته برداشت. و گفت: انا احب منها ثلاثا: اطعام الجوعان و كسوة العريان و الصلاة بالليل و الناس نيام» علی مرتضی ع نیز موافقت کرد و لقمه برداشت، گفت: و انا احب ايضا ثلاثا: قرى الضيف، و الصوم في صميم الصيف، و الضرب بين يدي رسول الله بالسيف. جبرئیل امین ع، پيك حضرت رب العالمين آن ساعت در آمد، و بمساعدت گفت: و انا احب منها ثلاثا: غرس الاشجار و قتل الكفار و سقى الأبرار»

جبریل امین باسماں برشد، هم در ساعة فرود آمد، و پیغام ملك جل جلاله آورد که یا رسول الله، الله يقرئك السلام، و يقول: و انا احب منها ثلاثا «توبة التائبين، و طهارة المتطهرين و دعوة المضطرين.» قوله: نساؤكم حرث لكم این آیت در شأن قومی آمد از اهل مدینه که هم شهریان ایشان که جهودان بودند ایشان را گفتند هر کس که بزین خویش رسد از پس وی در محل حرث، فرزند احوال آید، مسلمانان از بیم آن از آن فعل تحرّج کردند این آیت آمد ائى شئتم الآية... اذا كان فى ماتى واحد يعنى که چون رسید بزین آنجا بود که فرزند روید چنانکه خواهی می‌باشد. عن ابن عباس رض قال: «لا يكون الحرث الا حيث يكون النبات» و عن عمر قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم «ان الله لا يستحيى من الحق، لا تأتوا النساء فى ادبارهن» و قال صلى الله عليه و آله و سلم لا ينظر الله عز و جل الى رجل اتى رجلا او امرأة فى دبرها» و قال «ملعون من اتى امرأته فى دبرها»

وَ قَدَّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ گفته‌اند این تسمیت است و دعا بوقت مباشرت، و ذلك ما روى عن النبي صلى الله عليه و آله و سلم قال «إذا اراد احدكم ان يأتى اهله فليقل: «بسم الله اللهم جنبنا الشيطان و جنب الشيطان ما رزقنا» فان قدر بينهما ولد لم يضره شيطان»



و گفته‌اند معنی وَ قَدَّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ طلب فرزند است و ایشان را از پیش فرا فرستادن، چنانکه در خبر است «من قَدَّمَ ثَلَاثَةَ مِنَ الْوَلَدِ لَمْ يَبْلُغُوا الْحَنْثَ. لَمْ تَمْسَهُ النَّارُ إِلَّا تَحْلَةً الْقَسَمِ، فَقِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ ائْتَان؟ قَالَ وَ ائْتَان. فَظَنْنَا أَنَّهُ لَوْ قِيلَ وَاحِدٌ، لَقَالَ وَاحِدٌ.»

و یقال قَدَّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ ان يعمل لله سبحانه بما يحب و يرضى وَ ائْتُوا اللَّهَ. فيما امرکم به و نهاکم عنه. وَ اَعْلَمُوا أَنْتُمْ مُلَاقُوهُ فَيَجْزِيكُمْ بِأَعْمَالِكُمْ وَ بَشَّرَ الْمُؤْمِنِينَ بِالْجَنَّةِ.

وَ لَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ الْآيَةَ.. عرضه آن چیز بود که میان تو و میان کاری در آید تا ترا از آن کار باز دارد. میگوید سوگند خوردن بنام من عرضه مسازید تا خویشتن را باز دارید از نیکوکاری، یعنی سوگند مخورید بر کاری کردنی که آن نکنیم، یا بر کاری ناکردنی که آن کنیم. و این چنین سوگند خوردن معصیت است، و راست داشتن آن معصیت، و دروغ کردن آن واجب، و کفارت دادن فریضه.

قال النبي صلى الله عليه و آله و سلم «من حلف على يمين فرأى غيرها خيرا منها، فليأت الذي هو خير و ليكفر عن يمينه.»

کلبی گفت این آیت در شأن عبد الله بن رواحه آمد که از داماد خویش بخواهر بشیر بن النعمان الانصاری ببرید و سوگند خورد که با وی سخن نگویم، و در پیش وی نروم، و در صلاح وی نکوشم و او را با خصمان او و با برادران او صلح ندهم، و ببهانه سوگند با وی نمی‌پیوست. تا رب العالمین این آیت فرستاد، و مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم بر وی خواند، فرجع عما كان عليه. مقاتل حیان گفت ابو بکر صدیق سوگند یاد کرد با پسر خویش عبد الرحمن نه پیوندد، و با وی نیکویی نکند تا آن گه که مسلمان شود. رب العالمین در شأن وی این آیت فرستاد. و یقال فی قوله تعالی أَنْ تَبْرُوا. معناه لدفع ان تبروا فحذف المضاف، و قیم المضاف الیه مقامه کقوله تعالی وَ سَأَلِ الْقَرْيَةَ وَ أَشْبَاهَهُ.

لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ لَعُو سَوَكُنْتُمْ لِغُيُوبِكُمْ كَمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ أَيْنَ كَسَبْتُمْ كَفْتُمْ وَ أَنْ «عَقْدْتُمْ الْأَيْمَانَ» که یا بر عادت، یا در حال غضب و ضجر، و وی را در آن قصد و عزم سوگند نبود. چنانکه عادت است عرب را در نظم سخن که رانند گویند «لا و الله، بلی و الله». وَ لَكِنْ يُؤَاخِذُكُمُ بِمَا كَسَبْتُمْ قُلُوبُكُمْ أَيْنَ كَسَبْتُمْ كَفْتُمْ وَ أَنْ «عَقْدْتُمْ الْأَيْمَانَ» که در سوره المائدة گفت. و گفته‌اند: که لغو سوگند آن بود که سوگند یاد کند بر کاری، و چنان داند و پندارد که در آن راست گوی است، پس بر خلاف آن بود که پنداشت و دانست. رب العزت گفت شما را نگیرم باین سوگند، و بزه نه بر شما و نه کفارتی، لکن بآن گیرم که سوگند یاد کنید بر کاری و دانید که دروغ است و قصد آن دروغ دارید در دل، و بر زبان این چنین سوگند سبب عقوبت است و موجب کفارت. عقوبت آنست که مصطفی گفت: «من حلف على يمين و هو فاجر ليقطع بها مال امرئ مسلم لقي الله عز و جل و هو عليه غضبان.»

و جاء اعرابي الى النبي صلى الله عليه و آله و سلم فقال يا رسول الله ما الكبائر؟ قال الاشرار بالله، قال ثم ما ذا؟ قال عقوق الوالدين. قال ثم ما ذا؟ قال ثم اليمين الغموس.»

قيل للشعبي ما اليمين الغموس؟ قال التي يقطع بها مال امرئ و هو فيها كاذب.

و روى انه قال صلى الله عليه و آله و سلم «اليمين الفاجره تدع الديار بلاقع»

و کفارت آنست که در سوره المائدة گفت: فَكَفَّارُتُهُ إِطْعَامُ عَشْرَةِ مَسَاكِينَ الْآيَةَ... بندهای آزاد کند، یا ده درویش را طعام دهد هر یکی را مدی، یا ایشان را جامه کند هر یکی را پیراهنی، یا ازار پایی، یا دستاری، یا کلاهی، و در اعتاق و

اطعام و کسوة مخیرست، آن یکی که خواهد می‌دهد، پس اگر درویش بود و مال نداشته باشد سه روز روزه دارد پیوسته یا گسسته چنانکه خواهد. و بدان که سوگند از کسی درست آید که مکلف بود و نیز بطوع خویش سوگند یاد کند، و در آن نه مکره بود، که مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم گفت: «لیس علی مقهور یمین»

و عقد سوگند که بسته شود بنامهای خدای و صفات وی عز جلاله بسته شود، هر چه بیرون از آنست از مخلوقات و محدثات سوگند نه بندد، و کراهیت باشد بآن سوگند یاد کردن. قال الشافعی: و اخشی ان یکون معصیه.

روی ابی عمر قال، قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم «من كان حالفا فلا يحلف الا بالله»

و عن ابی هریره رض قال، قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: «لا تحلفوا بأبائکم و لا بالانداد، و لا تحلفوا الا بالله، و لا تحلفوا بالله الا و انتم صادقون».

و قال صلی الله علیه و آله و سلم: «من حلف انه بریء من الاسلام، فان كان کاذبا فقد قال کفرا، و ان كان صادقا فلن يرجع الی الاسلام سالما»

و بدانکه استننا در سوگند شود همچنانکه در طلاق شود و در عتاق، و در نذر و در اقرار. در طلاق چنانست که زن خود را گوید «انت طالق ان شاء الله» باین استننا که در طلاق پیوست طلاق نیفتد. و در عتاق آنست که بنده خود را گوید «انت حرّ ان شاء الله» آزاد نشود، و در نذر آنست که گوید لله علی کذا ان شاء الله این نذر منعقد نشود، و در اقرار آنست که گوید «لفلان علی کذا ان شاء الله» باین اقرار چیزی بروی لازم نیاید. همچنین اگر سوگند یاد کند در نفی یا در اثبات، و استننا در آن پیوندد، چنانکه سخنی یا سکوتی دراز در میان نیفتد گوید و الله لأفعلن کذا ان شاء الله یا گوید «و الله لا افعل کذا ان شاء الله» عقد سوگند بسته نشود.

قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم من حلف علی یمین ثم قال ان شاء الله فقد استثنی.

ثم قال فی آخر الآیة وَ اللَّهُ عَزُورٌ حَلِيمٌ یُؤَخِّرُ الْعُقُوبَةَ عَنِ الْكَافِرِينَ وَ الْعَصَاةِ، وَ الْحَلْمُ مِنَ النَّاسِ التَّنْبِتُ وَ الْإِنَاءُ، وَ مِنَ اللَّهِ الْإِمْهَالُ.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: وَ يَسْتَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذَىٌّ الْأَيَّةِ كَلَامُ خَدَاوَنَدِ حَكِيمٍ، يَادَ أَنْ كَرْدِگَارِ عَظِيمٍ، مَا جَدَى نَامِدَارِ كَرِيمٍ، يَارَ هَرِ ضَعِيفِ مَوْنَسِ هَرِ لَهِيْفِ، مَايَهَ هَرِ دَرُوِشِ، اَمِيْدَ هَرِ نُوْمِيْدِ، دَلِيْلَ هَرِ گَمِ رَاهِ، دَرْمَانْدِگَانِ وَ عَاجِزَانِ رَا نِيْكَ پَنَاهِ، خَدَاوَنَدِيْ كِهَ اَزِ مَهْرَبَانِيْ وَ نِيْكَ خَدَايِيْ عَطَاءِ خُودِ بَرِ خَلْقِ رِيْزَانِ كَرْدِ، وَ هَرِ كَسِ رَا اَنْجِهَ صِلَاحِ وَ بَهِيْنِهَ اَنْ كَسِ دِيْدِ اَنْ كَرْدِ، بَنِگَرِ كِهَ چِهَ كَرْدِ اَزِ فَضْلِ، وَ چِهَ نَمُوْدِ اَزِ كَرْمِ بَايِنِ زَنَانِ عَاجِزِ رَنَگِ ضَعِيفِ نِهَادِ، مَلُوْلِ طَبْعِ، چُونِ دَانَسْتِ كِهَ بَنِيْتِ اِيْشَانِ بَا ضَعْفِ اسْتِ، وَ طَبْعِ اِيْشَانِ بَا مَلَالَتِ، وَ طَاقَتِ دُوَامِ خَدْمَتِ نِدَارِنْدِ، وَ دَرِ اَنْ خَلَلْهَا اَرِنْدِ، اِيْشَانِ رَا عَذْرِيْ پَدِيْدِ كَرْدِ، دَرِ بَعْضِيْ رُوْزگَارِ تَا لَخْتِيْ طَاعَتِ وَ گَرَانِ بَارِيْ خَدْمَتِ اَزِ اِيْشَانِ بِيْفْتَادِ، بِيْ اَخْتِيَارِ اِيْشَانِ، وَ اِيْشَانِ رَا دَرِ اَنْ جَرْمِيْ نِهَ، بَازِ چُونِ رُوْزگَارِيْ بَرَايِدِ وَ نَشَاطِ بِيْفزَايِدِ، وَ اَرزُوِيْ خَدْمَتِ وَ طَاعَتِ بَرِيْشَانِ تَازِهَ شُوْدِ، اَنْ عَذْرِ بَرِيْدِهَ گَرْدِدِ، وَ خَطَابِ بَازِ مَتُوْجِهَ شُوْدِ. اِيْنْتِ نَكُوْ كَارِيْ وَ مَهْرَبَانِيْ! اِيْنْتِ خَدَاوَنَدِيْ وَ بِنْدِهَ نُوَازِيْ! اَزِيْنِ عَجْبَتَرِ كِهَ اِيْشَانِ رَا دَرِ اَنْ حَالِ كِهَ بَازِ دَاشْتِ، اَزِ خَدْمَتِ بَازِ دَاشْتِ نِهَ اَزِ مَخْدُوْمِ، تَا اِگَرِ تَنْ اَزِ خَدْمَتِ بَازِ مَانْدِ دَلِ اَزِ مَخْدُوْمِ بَازِ نِمَانْدِ، اِيْشَانِ رَا دَسْتُوْرِيْ ذِكْرِ دَادِ هَمِ دَرِ دَلِ هَمِ بَرِ زَبَانِ وَ مَرْمَهِيْ نِهَادِ بَاَنْجِهَ گَفْتِ «أَنَا جَلِيْسٌ مِنْ ذِكْرِنِيْ» تَا نُوْمِيْدِ نَشُوْنْدِ، وَ اَزِ بَسَاطِ قُرْبِ بِهَ نِيُوْفْتَنْدِ، چُونِ اَزِ خَدْمَتِ بَازِ مَانْدَنْدِ كِهَ نِهَ هَرِ كِهَ رَسِيْدِ خُودِ بَخْدْمَتِ وَ طَاعَتِ ظَاهَرِ رَسِيْدِ، اِگَرِ عِلْتِ

رسیدن خدمت ظاهر بودی از سحره فرعون چه خدمت آمد؟ و از ابلیس مهجور چه بود از خدمت که نیامد؟ ایشان را بی خدمت بر خواند، و این را با خدمت براند، این بود خواست او، و چنین آمد حکم او، نه برخاست او اعتراض! نه از حکم او اعراض، يفعل الله ما يشاء و يحكم ما يريد.

شهریست بزرگ و من بدو در میرم تا خود زخم، و خود کشم، و خود گیرم

نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَّكُمْ الْآيَةُ... بنده را نفس است و دل، نفس از عالم سفلی است و اصل آن از آب و خاکست، و دل از عالم علوی است، یعنی آن لطیفه ربانی که مایه آن نور پاک است، نفس را مقام غیبت آمد، و دل را مقام شهود، و الیه الاشارة بقوله صلى الله عليه و آله و سلم: «ما من آدمي الا و قلبه بين اصبعين من اصابع الله» پس نفس که در غیبت بماند شرع او را با امثال و اشکال خویش مساکنت داد، و بدان منت بر نهاد گفت: نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَّكُمْ فَأَنْتُمْ حَرْثُكُمْ أَنِّي سِئْتُمْ جای دیگر گفت فَأَنْتُمْ حَرْثٌ لَّكُمْ مِنَ النَّسَاءِ، جای دیگر گفت: لِنَسْكُتُوا إِلَيْهَا وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً این حظوظ یافتن و بامثال و اشکال گزایندن نصیب نفس است که در و هده غیرت بماندست، اما دل که در مقام مشاهدت است حرام است او را که بغیری گراید، یا خود بمخلوقی فرو آید، و تا خود را از خلق باز نبرد و سرّ خویش از غیر حق طهارت ندهد، در تحت این کلمت نشود که يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ. رب العالمین دوست دارد این چنین پاکان را، و ایشان را مردان خواند آنجا که گفت: فِيهِ رَجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ.

و بدانك خبائث درین سرای حکم بر دو قسم است: یکی خبث عین است که هرگز بشستن پاک نشود، اگر مرداری هزار بار به بحر محیط فرو بری هرگز پاک نشود، که نجاست او عینی است. دیگر خبث صفت است، و در اصل پاک بود اما نجاستی بدو رسد، که چون بشویی پاک شود، لکن این نجاست هم بر دو قسم است: بعضی خفیف که بیک آب پاک شود، و بعضی غلیظ که شستن بآب و خاک ببااید تا پاک شود. خبائث در اصل دین هم این تقسیم دارد یکی خبث عین، است که هرگز زائل نشود، و آن خبث شرك است که نیامرزد إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ، إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ.

اینک جاوید در دوزخ بمانند، از آنست که نجاست ایشان نجاست عین است، طهارت پذیر نیست، و بهشت جز جای پاکان نیست، و آن خبث دیگر در دین خبث صفت است و آن خبث معصیت است، طهارت پذیرست، اما هم بر دو قسم است بعضی صغایر و بعضی کبائر، صغایر خفیف است: بگذری که بر دوزخ کند پاک شود: «وَ إِنْ مِنْكُمْ إِيَّا وَارِدُهَا» و کبائر غلیظ است: بگذری پاک نشود، بیشتر بماند، اما جاوید بماند که عین او نجس نیست و نجاست او طهارت پذیرست، اگر درین سرای بآب توبه و حسرت بشوید، پاک شود، و اگر درین سرای طهارت نیابد طهور آن سرای جزا جز آتش باشد، تا به نسوزدش پاک نشود، و تا پاک نشود بخداوند پاک نرسد. «ان الله تعالى طيب لا يقبل الا الطيب» بدادود ع وحی آمد که: «یا داود طهر لی بیتا اسکنه» خانه ما پاک گردان تا خداوند خانه بخانه فرو آید. گفت خداوندا چگونه پاک گردانم؟ گفت آتش عشق درو زن تا هر چه نسب ما ندارد سوخته شود، پس بجاروب حسرت بروب تا اگر چیزی ماده بود از هوای نفس که بآتش عشق نسوخته است جاروب حسرتش بروبد که عروس وصل ما با هوای نفس تو بنسازد.

تا هوای نفس تو در راه دین دارد قرار  
همت اندر راه بند و گام زن مردانه وار

ای برادر روی ننماید عروس دین ترا  
چون زنان تا کی نشینی بر امید رنگ و بوی

النوبة الاولى

قوله تعالى: لِلَّذِينَ يُؤْلُونَٰ اِيشَانَرِاسْتُ كِه سَوِگَنْد خورند مِنْ نِسَائِهِمْ از زَنان خويش دور بودن را و باز ايستادن را از رسيدن بایشان، تَرَبُّصُ اَرْبَعَةَ اَشْهُرٍ درنگ چهار ماه فَإِنْ فَاؤُاْ اِگر باز آيند فَإِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۲۲۶) اللّٰه آمرزگارست و بخشاينده.

وَ اِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ و اِگر عزم کنند طلاق دادن را فَإِنَّ اللّٰهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۲۲۷) خدای شنوا است سوگند را و داناست عزيمت را.

وَ الْمُطَلَّقاتُ زَنان طلاق داده يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ درنگ کنند بتن خويش ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ سه پاکی و لَا يَحِلُّ لَهُنَّ و نه رواست زَنان را اَنْ يَكْتُمْنَ كِه از بهر شتافتن را به تزويج پنهان دارند ما خَلَقَ اللّٰهُ فِي اَرْحَامِهِنَّ فرزندى كِه خدای در رحم ایشان آفريد، اِنْ كُنَّ يُؤْمِنَنَّ بِاللّٰهِ وَ اليَوْمِ الآخِرِ اِگر با خدای گرونده‌اند و بروز رستاخيز، وَ بُعُولُهُنَّ و شوهران ایشان اِحَقُّ بَرَدِّهِنَّ فِي ذَلِكَ حَقِّ تَرانند و سزاوارتر بایشان از شوی ديگر تا عَدَّتْ بِنِكَاحِهَا، اِنْ اُرَادُوا اِصْلَاحًا اِگر خواهند كِه آشتى کنند وَ لَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيهِنَّ و زَنان را بر مردان همچنانست كِه مردان را بر زَنان از پاك داشتن خويش و خوش داشتن بِالْمَعْرُوفِ بر اندازه توان وَ لِلرِّجَالِ عَلَيهِنَّ دَرَجَةٌ و مردان را بر زَنان در معاملت يك درجه افزونى است وَ اللّٰهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۲۲۸) و خدای توانا است دانا.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: لِلَّذِينَ يُؤْلُونَ الآية... ايلاء از روى لغت مصدر الى است يقال آلى بولى ايلاء، فهو مول آلى و ايتلى و تألى همه يكسانست «و لا يأتل اولوا الفضل» از اينست، و آلية نام سوگندست قال الشاعر.

قليل الألياء حافظ ليمينه و ان بدرت منه الالية برت.

و از روى شرع ايلاء آن باشد كِه مردى سوگند خورد بنامى از نامهاى خداوند عز و جل كِه باهل خود نرسم و نزديكى نكنم زيادت از چهار ماه چندانك تقدير كند، اما اِگر سوگند بچهار ماه خورد يا كم از چهار ماه مولى نباشد، و اِگر سوگند نه بنام خدا خورد كِه بطلاق و عتاق خورد بروزه و بنماز و صدقه كِه بر خود واجب كند بقول جديد شافعى رض مولى باشد. پس چون ايلاء درست شد چهار ماه مدت تربص وى باشد كِه درين مدت از جهت شرع مطالبتي بر وى متوجه نشود. اما اِگر در ميانه اين مدت پيش از آنك چهار ماه بر آيد باز آيد و با اهل خويش كند، بر وى جز از كفارت سوگند نيست و اين فينه هر چند كِه نه در محل خويش است اما چون كسى بود كِه بروى دينى موجل باشد و پيش از اجل آن دين باز دهد روا بود. و اِگر اين فينه نكند تا مدت چهار ماه بسر آيد و آن گه بى عذرى هم نزديكى نكند، زَنان را رسد كِه مطالبتي وى كند كِه باز آى يا طلاق ده. اختلافست علما را كِه باز آمدن بسخن است يا بوطى. قومى گفتند. بسخن است گويد با پس آمد. و درستتر آنست كِه وطى است. پس اِگر باز نيايد زن را رسد كِه از قاضى در خواهد تا وى را طلاق دهد. و چون باز آمد بعد از مطالبتي و نزديكى كرد، اِگر سوگند كِه خورده بود بنام خدای بود عز و جل كفارت سوگند بروى لازم آيد، دليل خبر كِه گفت «من حلف على يمين فرأى غيرها خيرا منها فليأت الذى هو خيرا و ليكفر عن يمينه»

و بقول قديم شافعى كفارت لازم نيايد، لقوله تعالى فَإِنْ فَاؤُاْ فَإِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ علق المغفرة بالفينة فدل على انه قد استغنى عن الكفارة. و اِگر سوگند بطلاق يا عتاق بود به نفس و طى طلاق در افتد، و عتق حاصل شود. و اِگر بر طريق نذر سوگند ياد كرده بود چنانك گويد ان وطأتك فله على ان اعتق رقبة او اصوم كذا او اصلى كذا او اتصدق بكذا. اينجا

مخیر است اگر خواهد بوفاء نذر باز آید و اگر خواهد کفارت سوگند کند.

وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ این آیت از دو وجه رد است بر اصحاب رأی که گفتند چون مدت ایلاء چهار ماه بسر آید زن از مرد جدا شود بیک طلاق، و حاجت بآن نیست که شوهر را بقیه یا طلاق مطالبت کند. گوئیم اگر چنان بودی پس این عزم کردن بر طلاق معنی نداشتی، که وقوع طلاق خود حاصل بودی، و در آیت فائده نماندی. وجه دیگر آنست که گفت: فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ لفظ سماع اقتضاء مسموع کند، و مسموع لفظ طلاقست تا بزبان بنگوید مسموع نباشد.

وَ الْمُطَّلَقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ الْآيَةَ... تربص اینجا عدت است. و قرء بمذهب شافعی طهر است. و کمینه طهر پانزده روز است، و مهینه آنچ بود که آن را حدی نیست. در شرع میگوید: و النساء المطلقات يتربصن، بتعريض انفسهن للنكاح ثلاثة اطهار.

زن دست باز داشته یعنی آن زن که ببلوغ رسید و با شوهر دخول یافت و آبستن نیست درنگ کند در عدت، و باز ایستد از تزویج تا سه پاکی. و عدتها در قرآن پنج است: عدت زن که بحیض نرسید سه ماهست. و عدت زن نومید شده از حیض هم چنان، و ذلك فی قوله تعالى وَ اللَّائِي يَبْسُتُ مِنَ الْمَحِيضِ مِنْ نِسَائِكُمْ إِنْ ارْتَبْتُمْ فَعِدَّتُهُنَّ ثَلَاثَةُ أَشْهُرٍ وَ اللَّائِي لَمْ يَحِضْنَ وَ عِدَّتْ بَارُورَانِ زَنَانٍ تَابَارُ فَرُو نِهَادِنِ اسْتِ وَ ذَلِكُ فِی قَوْلِهِ: وَ أُولَاتُ الْأَحْمَالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ إِنْ كُنَّ هَمَّ فِي سَاعَةٍ كِه شُوی مُرد یَا طَلَاقِ دَاد بَارُ فَرُو نِهَادِنِ، هَمُّ دِر سَاعَةٍ تَزْوِیجِ وَی حَلَالِ كَرُدُدِ كِهَارَمِ عِدَّتِ شُوی مُردِه كِهَارِ مَاهِ وَ دِه رُوزِ اسْتِ. وَ ذَلِكُ فِی قَوْلِهِ وَ الَّذِينَ يُتَوَقَّوْنَ مِنْكُمْ وَ يَدْرُونَ أَرْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَ عَشْرًا پَنجَمِ عِدَّتِ مُطَلَقَاتِ سِه پَاكِي وَ هُوَ قَوْلُهُ: وَ الْمُطَّلَقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ فُرُوعٍ. وَ زَنِ دِسْتِ بَارِ دَاشْتِه كِه بِمُردِ نِرْسِیدِ خُودِ بَرُویِ عِدَّتِ نِیْسْتِ، وَ ذَلِكُ فِی قَوْلِهِ فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُونَهَا مَكْرًا كِه شُوهَرِشِ بِمِیرِدِ كِه هَم كِهَارِ مَاهِ وَ دِه رُوزِ بَنَشِیْنِدِ، عُمُومِ آيَتِ رَا كِه كَفْتِ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَ عَشْرًا وَ فِرْقِ نِنِهَادِنِ مِیَانِ آنِ زَنِ كِه بِمُردِ رِسِیدِ وَ آنَكِ نِرْسِیدِ، اِیْنِ بِيَانِ عِدَّتِ آزَادِ زَنَانِ اسْتِ. اِمَا عِدَّتِ زَنَانِ بَرِدْگِیِ نِیْمِهِ عِدَّتِ آزَادِ زَنَانِ اسْتِ، مَكْرًا دِرِ اِطْهَارِ كِه عِدَّتِ اِیْشَانِ دِرِ آنِ دُویِ طْهَرِ اسْتِ. وَ دِرِ حَمَلِ هَمْچُونِ آزَادِ زَنَانِ وَضْعِ حَمَلِ اسْتِ. اِمَا اِبْتِدَاءِ وَ اِنْتِهَاءِ عِدَّتِ بَآنِ تَوَانِ دَانِسْتِ كِه مُردِ كِه زَنِ رَا طَلَاقِ دِهْدِ دِرِ حَالِ حِیْضِ دِهْدِ یَا دِرِ حَالِ طْهَرِ. اِكْرًا دِرِ حَالِ حِیْضِ دِهْدِ رُوزْگَارِ آنِ حِیْضِ دِرِ شَمَارِ نِیْسْتِ تَا طْهَرِ پَدِیدِ آیدِ، آنِ گِه دِرِ عِدَّتِ شُودِ تَا سِه طْهَرِ بَكْزَرْدِ. چُونِ حِیْضِ كِهَارَمِ آغَازِ كِنْدِ عِدَّتِ بَسْرِ آمِدِ. وَ اِكْرًا دِرِ حَالِ طْهَرِ طَلَاقِ دِهْدِ، اِكْرًا هَمِه يَكِ لِحْظِه بَاشْدِ آنِ طْهَرِ دِرِ شَمَارِ بَاشْدِ بَعْدِ ازِ آنِ كِه دُویِ طْهَرِ دِیْگَرِ بَكْزَرْدِ چُونِ حِیْضِ سُومِ آغَازِ كِنْدِ عِدَّتِ تَمَامِ شُدِ. وَ دَرِیْنِ مَعْنِیِ رَجُوعِ بَا زَنَانِ بَايْدِ كَرْدِ، كِه رَا مَعْرِفْتِ اِیْنِ اِحْوَالِ كَفْتِ اِیْشَانِسْتِ. هَرِ گِه كِه كَمِ ازِ سِیِ وَ دُویِ رُوزِ وَ دُویِ لِحْظِه نِگُویْنْدِ كِه كَمِ ازِیْنِ صُورْتِ نِه بِنْدِدِ وَ اللّٰهُ اعْلَمُ.

وَ لَا يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ الْآيَةَ... و حلال نیست زنان را که چیزی از حیض یا از بار خویش که در شکم دارند پنهان کنند، تا حق رجعت مرد بدان باطل کنند.

عکرمه گفت: این چنان باشد که زن در عدت شود چون مرد خواهد که رجعت کند گوید مرا حیض سیم رسید، و عدت بسر آمد و قصد وی بدان ابطال حق مرد باشد از رجعت آن گه گفت: وَ بَعُولُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ إِي بَرَجْعَتِهِنَّ فِی ذَلِكِ إِي فِی الْعِدَّةِ هَم شُوهَرَانِ.

ایشان بایشان سزاوارتراند که رجعت کنند از دیگران، إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا اِكْرًا مَقْصُودِ اِیْشَانِ دِرِ آنِ رَجْعَتِ اِصْلَاحِ بَاشْدِ

نه اضرار، چنانکه قومی میکردند در ابتداء اسلام که زن را طلاق رجعی میدادند، چون نزدیک آن بود که عدت بسر آید رجعت میکردند، و زن را با خود میگرفتند باز دیگر باره وی را طلاق رجعی میدادند، و مقصود ایشان بآن رجعت اضرار و تعذیب ایشان بود نه اصلاح ایشان، مفسران گفتند وَ بُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ در حق مردی آمد از اهل طایف که زن خویش را سه طلاق داد، زن بار داشت و مرد ندانست، و زن از بار خویش وی را آگاهی نداد، پس رب العالمین این آیت فرستاد، و مرد بحکم آیت مراجعت کرد. و این حکم ثابت بود میان ایشان تا هر مرد که بارور را طلاق دادی هم شوی وی سزاوارتر بودی بوی، و حق رجعت وی را بودی، پس باین آیت دیگر که الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ این منسوخ شد، و احکام طلاق دو گانه و سه گانه آنجا روشن شد بعولته جمع بعل است همچون ذکوره و فعوله و عمومه و خووله. شوهر را بعل گویند و زن را بعله و اشتقاق آن از مباحله است و المباحلة المجامعة.

و لَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ الْآيَةَ... میگوید حق زنان.

بر مردان همچنانست که حق مردان بر زنان. بر هر دو واجب است که یکدیگر را چندانکه خویشان را پاک دارند، و خوش دارند، و خوش زندگی کنند، و عشرت و صحبت راساخته باشند. قال ابن عباس رض انی لاحب ان اتزین للمرأة كما احب ان تتزین لی لان الله تعالى يقول وَ لَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ همانست که جای دیگر گفت: عاشروهنَّ بِالْمَعْرُوفِ. و مصطفی ع گفت «خیرکم خیرکم لاهله».

و عن سعید بن المسيب قال بلغنی ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال «ان المرأة المسلم اذا همّ باتیان اهله كتب الله له عشرين حسنة، و محاه عنه عشرين سيئة، فاذا اخذ بيدها كتب الله له اربعين حسنة و محاه عنه اربعين سيئة. فاذا قبلها كتب الله له بها ستين حسنة و كفر عنه ستين سيئة، فاذا اصابها كتب الله له عشرين و مائة حسنة، ثم اذا قام يغتسل باهى الله تعالى به الملائكة، و يقول انظروا الى عبدی قام فى ليلة باردة يغتسل من الجنابة، بيتغى رضاء ربه، اشهدكم انى قد غفرت له».

وَ لِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ الْآيَةَ... و مردان را بر زنان افزونی است. يعنى بما ساقوا من المهر، و انفقوا من المال. بآنک مهر و نفقت بر ایشانست، ایشان را بر زنان افزونی است، هم بدیت که دیت مردان دو چند دیت زنان است، و هم بمیراث که مردان را دو بهره است، و زنان را يك بهره، و هم بطلاق و رجعت که در دست مردان است نه در دست زنان، و هم بامامت و امارت و جهاد که مردان را است و زنان را نه، و هم بعقل و دین که زنان ناقصات عقل و دین اند، و ذلك فى

قوله صلی الله علیه و آله و سلم «ما رأيت من ناقصات عقل و دین اغلب لذى لب منكن فقالت امرأة يا رسول الله ما نقصان العقل و الدین؟ قال اما نقصان العقل فشهادة امرأتين بشهادة رجل فهذا نقصان العقل و تمكث احدیكن اللیالی لا تصوم و تظفر فى رمضان فهذا من نقصان الدین».

روى سعید بن المسيب عن ابن عباس رض فى قول الله عز و جل وَ لَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَ لِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ الْآيَةَ... قال اذا كان يوم القيمة جمع الله تعالى الفقهاء و العلماء، فقاموا صفا، فيجىء رجل متعلق بامرأة و هو يقول يا رب انت الحكم العدل! كنت انا و هذه قبل النكاح حرامين ثم صرنا بالنكاح حلالين و كانت لها من اللذة مثل مالى فلم اوجبت لها على الصداق و انت الحكم العدل؟ فيقول الله تعالى و قد اخذت منه مهرا؟ فتقول نعم فيقول من امرك بهذا؟ فتؤمى الى الفقهاء فيقول الله جل جلاله للفقهاء انتم امرتم هذه ان تأخذ منه مهرا؟ فيقولون نعم، فيقول من اين قلت؟

فيقولون يا رب انت قلت فى كتابك وَ اتُوا النِّسَاءَ صَدَقَاتِهِنَّ نِحْلَةً فيقول الله عز و جل صدقتم. فيقول الزوج و لم اوجبت لها على الصداق و كنا فى اللذة سواء؟ فيقول الله جل جلاله لانى ابحت لك ان تتلذذ بغيرها، و هى معك و حرمت عليها ان تتلذذ بغيرك ما دامت معك، فلما ابحت لك و حرمت عليها اردت ان اعطيها ما تساويان، فجعلت لها عليك الصداق. فيقول الزوج ثانيا يا رب فلم اوجبت لها على النفقة بعد الصداق؟ فيقول الله جل جلاله لانى فرضت عليها طاعتك ان لا تعصيك اى وقت اردتها، و لم افرض عليك طاعتها، فلما فرضت عليها و اسقطت عنك اردت ان اعطيها ما تتساويان، فجعلت لها عليك النفقة بعد الصداق. فيقول الزوج ثالثا يا رب فلم اوجبت على نفقة الولد و اسقطت عنها و الولد بينى و بينها؟ فيقول الله تعالى لانك حملت الولد فى ظهرك خفا و وضعته شهوة، و حملته ثقلا و وضعته كرها، من هاهنا اسقطت عنها النفقة و اوجبت عليك. فيقول الزوج رابعا فلم اوجبت على نفقة الولد بعد خروجه من الرضاعة و فى الكبر و اسقطت عنها؟ فيقول الله تعالى جعلت ذلك غير انى عوضتك، فيقول بماذا يا رب؟ فيقول اذا مات الولد قسمت ميراثه اثلاثا: للام الثلث، و للاب الثلثان، ثلث بازاء ثلث الام و الثلث الآخر عوضا عن النفقة. فيقول الزوج خامسا فى كتابك انت قلت وَ لِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ و قد تساويان فاين درجتى عليها؟ فيقول الله عزّ و جلّ: درجتك عليها انى جعلت امرها اليك ان شئت طلقتها و ان شئت امسكتها، و ليس اليها ذلك. ثم يقول الله عز و جل للفقهاء و العلماء كيف ترون حكمى و قضايى من قضاء قضاتكم فى دار الدنيا؟ فيقولون يا رب انت الحكم العدل ما رأينا من قضاتنا فى دار الدنيا شيئا من ذلك. و عن ابى سعيد الخدرى رض قال: قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم ان الرجل اذا نظر الى زوجته و نظرت اليه، نظر الله عز و جل اليهما من فوق عرشه نظرة رحمة. فاذا اخذ بكفها و اخذت بكفه تناثرت ذنوبهما من خلال اصابعهما.

فاذا تحللها اكتنفتها الملائكة من اعلى رؤسهما الى عنان السماء، يستغفرون لهما و يتراحمون عليهما، و كان لهما بكل قبلة و شهوة حسنة امثال جبال تهامة، فاذا دخلا مغتسلهما فاغتسلا خرجا من ذنوبهما كما تخرج الشعرة من العجين، فان هى حملت، كان لها فى ذلك كاجر الصائم المخبت فى سبيل الله عز و جل. فاذا وضعت فلا تعلم نفس ما اخفى لهم من قرة اعين. قالوا هذا للنساء فما للرجل؟ فقال، و للرجال عليهن درجة و الله عزيز حكيم.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: لِلَّذِينَ يُؤْمِنُونَ مِنْ نِسَائِهِمُ الْآيَةَ... از روى اشارت درين آيات موعظتى بليغ است و نصيحتى تمام مراعات حقوق حق را جل جلاله، كه چون حق خلق را چندين وزن و خطر نهاد كه آن را فرمان جزم فرستاد، و از بگذاشت آن بيم داد، پس حق الله سزاوارتر كه نگه دارند، و از بگذاشت آن به بيم باشند. در بعضى اخبار بيايد كه فردا در قيامت جوانى را بيارند كه حقوق الله ضايع کرده باشد در دنيا، رب العزة بنعت هيبت و عزت با وى خطاب كند كه شرم نداشتى و از خشم و سياست من نه ترسیدی؟ كه حق من ضايع كردى؟ و آن را تعظيم و شكوه ننهادى؟ ندانستى كه من ترا در آن تهاون و تغافل می دیدم؟ و كرد تو بر تو می شمردم؟ خذوه الى الهاوية ببريد او را بدوزخ، كه وى سزای آتش است و آتش سزای وى.

و عن ابن عباس رض عن النبى قال قال الله عز و جل «انى لست بناظر فى حق عبدى حتى ينظر عبدى فى حقى»

و در صحف است كه الله گفت: «انا اكرم من اكرمنى و اهين من هان عليه امرى»

من او را گرامى دارم كه او مرا گرامى دارد، و او را خوار كنم كه او فرمان من خوار دارد. بنگر اين انتقام كه از بنده

می‌کشد بحق خود، بآنک حق وی را بنا بر مسامحت است، و بیشتر آن باشد که در گذارد. اما حقوق مخلوق که در آن هیچ مسامحت نرود انتقام الله لا جرم در آن بیشتر بود، تا بدان حد که گفته‌اند اگر کسی را ثواب هفتاد پیغامبر بود، و يك خصم دارد به نیم دانگ که بر وی حیف کرده بود، تا آن خصم از وی راضی نشود در بهشت نرود.

پس حقوق خلق نگاه باید داشت، و در مراعات آن بجدّ باید کوشید، خاصه حقوق زنان و هم جفتان که رب العالمین درین آیت نیابت ایشان می‌دارد، و از شوهران در خواست مراعات ایشان میکند. و مصطفی ع فرمود: «خیرکم خیرکم لاهله و انا خیرکم لاهلی»

و قال «استوصوا بالنساء خیرا فانهنّ عوان عندکم لا تملکن لانفسهن شیئا، و انما اخذتموهن بامانة الله و استحلتم فروجهن بکلمة»

گفت این زنان زیر دستان شما و امانت خداوند بنزدیک شما، با ایشان نیکویی کنید و ایشان را خیر خواهید، خاصه که پارسا باشند و شایسته که زن پارسای شایسته سبب آسایش مرد باشد، و یار وی در دین.

روزی عمر خطاب گفت یا رسول الله از دنیا چه گیرم و چه برگزینم؟ رسول جواب داد: «لیتخذ احدکم لسانا ذاکرا و قلبا شاکرا و زوجة مؤمنة»

گفت زبانی ذاکر و دلی شاکر و زنی شایسته پارسا. بنگر تا زن شایسته را چه منزلت نهاد که قرین ذکر و شکر کرد! و معلوم است که ذکر زبان و شکر دل نه از دنیا است بلکه حقیقت دین است، زن پارسا که قرین آن کرد همچنانست. ابو سلیمان دارایی ازینجا گفت: جفت شایسته از دنیا نیست که از آخرت است، یعنی که ترا فارغ دارد تا بکار آخرت پردازی، و اگر ترا ملالتی در مواظبت عبادت پدید آید که دل در آن کوفته شود وز عبادت بازمانی، دیدار و مشاهده وی انسی و آسایشی در دل آرد، که آن قوت باز آید، و رغبت طاعت بر تو تازه گردد امیر المؤمنین علی علیه السلام ازینجا گفت: راحت و آسایش یکبارگی از دل باز مگیرید که دل از آن نابینا شود. رسول خدا ع گاه بودی که در مکاشفات کاری عظیم بر وی درآمدی، که قالب وی طاقت آن نداشتی بعائشه گفتی: «کلمینی یا عائشة»

باین سخن خواستی که خود را قوتی دهد تا طاقت کشیدن بار وحی دارد، پس چون وی را فازین عالم دادندی، و آن قوت تمام شدی تشنگی آن کار بر وی غالب شدی، گفتی «ارحنا یا بلال!»

اندرین عالم غریبی زان همی گردی تا ارحنا یا بلالت گفت باید بر ملا

ملول

پس روی بنماز آوردی، و قرّة العین خود در نماز باز یافتی، چنانک در خبرست: «جعلت قرّة عینی فی الصلاة» عائشة گفت: از آن پس که روی بنماز آوردی گویی هرگز ما را نشناخت، و ما او را نشناختیم، و بودی که در تجلی جلال چنان مستغرق شدی که گفتی

«لی مع الله وقت لا یسعی غیر ربّی».

در عالم تحقیق این گردش را ستر و تجلی خوانند، اگر نه ستر حق بودی در معارضه جلال تجلی بنده در آن بسوختی، و با سطوات سلطان حقایق پای نداشتی. و الیه الاشارة بقوله: «لو کشفها لاحرقت سبحات وجهه کل شیء ادرکه

بصره»



آن مهتر عالم و آن سید مملکت بنی آدم، که گاه گاه استغفار کردی آن طلب ستر بود، که میگرد فان الغفر هو الستر و الاستغفار طلب الغفر. آن گه ستر وی این بود که ساعتی با عایشه پرداختی و با وی عیش کردی. از اینجا گفته‌اند در وصف اولیاء: که اذا تجلی لهم طائشوا و اذ استر عليهم ردّوا الى الحظّ فعاشوا ابو عبد الله حقیف را گفتند که عبد الرحیم اصطخری چرا با سگ بانان بدشت می‌شود و قبا می‌بندد؟ گفت «یتخفف من ثقل ما علیه». می‌خواهد که از بار وجود سبک‌تر گردد، و دمی برزند، و یقرب منه قول القائل:

ارید لانسی ذکرها فائما تمثّل لی لیلی بكل مکان

می‌گوید بهانه جویم که ترا فراموش کنم تو در یاد آیی بهانه بگریزد و من خیره فرو مانم. پیر طریقت گفت: الهی چون از یافت تو سخن گویند از علم خود بگریزم، بر زهره خود بترسم، در غفلت آویزم، همواره از سلطان عیان در پرده غیب می‌آویزم، ته کامم بی لکن خویشتن را در غلطی افکنم تا دمی بر زرم.

### النبوة الاولى

قوله تعالى: الطّلاقُ مرّتان آن طلاق که از آن آشتی توان گرفت دواست، فإمساکُ بمَعْرُوفٍ و پس از آن دو طلاق نگاه داشتن است بچم.

أو تسريحٍ بإحسان یا گسیل کردنی است بنیکویی، و لا یحلّ لکم و شما را حلال نیست أن تأخذوا ممّا آتیتموهنّ شیئاً که چیزی ازیشان باز ستانید از آن کاوین که ایشان را داده باشید، إلیا أن یخافا مگر که بدانند و ترسند ألیا یقیما حُدُودَ اللّهِ که ایشان را با هم بر آورد نخواهد بود، و فرمانهای خدا و شرطهای صحبت بپای نتوانند داشت، فإنّ حِفْمَ اگر بدانید و بترسید ألیا یقیما حُدُودَ اللّهِ که ایشان را با هم بر آورد نخواهد بود که حدهای فرمان اللّهِ و اندازه آن در معاملت و صحبت بروزگار با یکدیگر نگاه دارند و بپای دارند فلا جُنّاحَ علیهما فیما افتدّت به تنگی نیست بر ایشان درین که زن خویشتن بچیزی از کاوین خویش از شوی باز خرد تِلْكَ حُدُودُ اللّهِ فلا تَعْتَدُوا این اندازه‌ها که خدای نهاد از آن در مگذرید و مَنْ یَعَدَّ حُدُودَ اللّهِ و هر که از اندازه خدای در گذرد فَأُولَئِكَ هُمُ الظّالمونَ ایشانند بر خویش ستمکاران.

فإن طلقها اگر که مرد زن را طلاق دهد فلا تحلّ له من بعد أن زن وی را بزنی حلال نیست پس از آن، حتّی تنکح زوجاً غیره تا آن گه که شویی دیگر کند و آن شوی بوی رسد، فإن طلقها اگر این شوی دوم وی را طلاق دهد فلا جُنّاحَ علیهما تنگی نیست برین زن و بر شوی پیشین، أن ینزاجعا که با هم آیند «به نکاحی نو» إن ظنّا اگر دانند أن یقیما حُدُودَ اللّهِ که بپای خواهند داشت در معاملت و صحبت و حدها و شرطها آنچه فرمان است از خدای و تِلْكَ حُدُودُ اللّهِ این اندازه‌های خداند یبینهها لِقَوْمٍ یَعْلَمُونَ پیدا میکند آن را و در می‌آموزد دانایان را.

و إذا طلقتم النساء و چون زن را طلاق دهید فبلعن أجلهنّ و این زن عدت بکران برد، فأمسکوهنّ بمَعْرُوفٍ آن زن را نگاه دارید، و بزنی باز آرید بنیکویی بچم، أو سرّوهنّ بمَعْرُوفٍ یا بگشائید او را و گسیل کنید بنیکویی و بچم، و لا تُمسکوهنّ ضیراً و با خود مگیرید اگر بستیز گیرید ایشان را و بزبان کاری، لِتَعْتَدُوا تا اندازه خشنودی من در گذارید و پای از پسند من فرا نهید و مَنْ یفعل ذلك و هر که آن کند فَقَدْ ظلم نفسه بر خویشتن بیداد کرد و لا تتخذوا آیات اللّهِ هُزواً و سخنان و دین خدای بافسوس مگیرید، و اذکروا نعمت اللّهِ علیکم و یاد کنید نیکو کاری خدای بر خود و ما أنزل علیکم و آنچه فرو فرستاد بر شما مِنَ الْکِتَابِ وَ الْحِکْمَةِ از نامه و دانش راست، یَعْظُمُ به که پند میدهد شما را بآن وَ اتقوا اللّهُ و بپرهیزید از خشم و عذاب خدای وَ اعلموا أن اللّهُ یکلّ شیءٍ علیمٌ و بدانید که خدای بهمه چیزها دانا است از

کرد و گفت و نیت خلق

وَ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ وَ چون زن را طلاق دهید قَبْلَ أَنْ أَجْلِهِنَّ چون آن زن را عدت بکران آید فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ باز مدارید آن زن را أَنْ يَنْكِحْنَ أَرْوَاجَهُنَّ که به نکاح با شوی خویش گردد، إِذَا تَرَاضَوْا بَيْنَهُمْ که این زن و آن مرد همدادستان گشتند بباز رسیدن با هم بِالْمَعْرُوفِ به نیکویی و راستی ذَلِكَ يُوعِظُ بِهِ این پند است که خدای می دهد مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ آن کس را که گرویده است از شما بخدا و روز رستاخیز ذَلِكَ أَزْكَى لَكُمْ وَ أَطَهَّرُ که چنین کنید شما را بهتر است و هنری تر و پاکتر وَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ وَ خدای داند و شما ندانید.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ الْآيَةُ... حکم طلاق در روزگار جاهلیت و در ابتداء اسلام پیش از نزول این آیت آن بود که هر آن کس که زن خویش را طلاق دادی اگر یکی و بیشتر، طلاق را حصری و حدی نبود، و مرد را حق رجعت بود در روزگار عدّه، تا آن گه که زنی آمد بعایشه نالید از شوی خویش، که وی را طلاق میداد بر دوام، و رجعت میکرد بر سبیل اضرار، و عایشه آن قصه با رسول صلی الله علیه و آله و سلم بگفت، و در آن حال این آیت آمد و حدّ طلاق پیدا شد و به باز آمد. گفتند یا رسول الله الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ و این الثالثة؟ این دو طلاق است که گفت ذکر سیم کجاست؟ گفت: فَأَمْسَاكَ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٍ بِإِحْسَانٍ این تسریح نام سدیگر طلاق است. و نامهای طلاق در قرآن سه است: طلاق و فراق و سراح: «طلقوهن و فارقوهن و سرحوهن».

معنی آیت آنست که طلاق که بوی رجعت توان کرد دو است، بعد از آن دو طلاق امساک است با خود گرفتن بلفظ مراجعت، أَوْ تَسْرِيحٍ بِإِحْسَانٍ یا گسیل کردن بآنکه فرو گذارد تا عدت بسر آید و بینونت حاصل شود، پس چون عدت بسر آمد و بینونت حاصل شد و خواهد که وی را با خود گیرد بلفظ مراجعت کار بر نیاید. که نکاح تازه باید کرد. اما اگر این دو طلاق گفت و پیش از آنکه عدت بسر آید یا نه که بعد از آنکه عدت بسر آید و نکاح تازه کند وی را طلاق سوم دهد بینونت کبری حاصل شود. و تا آن زن بنکاح بشوهری دیگر نرسد بهیچ وجه وی را با خود نتواند گرفت.

اینست که الله گفت: فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدِ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ ثُمَّ قَالَ وَ لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا جَايِ دِیْگَرِ بَشْرَحْتَرِ گفت: وَ إِنْ أَرَدْتُمْ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَكَانَ زَوْجٍ وَ آتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قِنطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا إِلَّا أَنْ يَخَافَ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ این خوف بمعنی علم است، میگوید مگر که بدانند که اندازه های خدای در معاملات و صحبت پبای نتوانند داشت، آن گه روا باشد که زن خویشتن را به کاوین خویش از شوی باز خرد، و جدایی جوید.

یعقوب و حمزه یخافا بضم یاء خوانند، و درین قراءت خوف بمعنی ترس باشد لا بد.

میگوید: مگر شوی زن را به ترسانند، و زن شوی را. و ترسانیدن آنست که از صحبت ملالت نماید، و از دل و خوی خود نبایست بیرون دهد، اگر چنین بود پس بر زن جناح نیست که کاوین بوی بگذاشت، و نه بر مرد که کاوین باز گرفت، چون بر وجه افتد او باز خریدن بود.

مفسران گفتند: این آیت در شأن ثابت بن قیس بن شماس الانصاری و زن وی جمیله نام ام حبیبه بنت عبد الله بن ابی فرود آمد، که شوهر باغی بمهر بوی داده بود، و زن وی را نخواست و از وی جدایی جست و خویشتن را بآن کاوین از وی باز خرید، و اول خلعی که در اسلام برفت این بود. فقهاء اسلام گفتند خلع مکروه است مگر در دو حال: یکی آنکه حدود الله پبای نتوانند داشت، دیگر آنکه کسی سوگند یاد کند بسه طلاق که فلان کار نکند، و آن کار لا بد کردنی



باشد، درین حال خلع مکروه نیست. و خلع آنست که زن را طلاقى بعبوض دهد تا بینونت حاصل شود، پس آن کار بکند تا از عهده سوگند بیرون آید، آن گه بعقد نکاح زن را با خود گیرد، و اگر این خلع با اجنبی رود چنانکه عوض آن طلاق اجنبی دهد نه زن خویش، بمذهب شافعی روا باشد.

فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ أَفَرَأَى شُرَاطِيفَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِينِهِمْ فَأُتُوا بِزَوَاجٍ يُنْفِقُونَ  
 شوی دیگر کند، و آن شوی بوی رسد رسیدنی که هر دو غسل کنند، اینست معنی آن خبر که مصطفی ع عایشه بنت عبد الرحمن بن عتیک القرظی را گفت چون خواست که با شوهر نخستین شود و شوهر دومین بوی نرسیده بود گفت  
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

«لا، حتی تذوقی عسیلته و تذوق عسیلتک»

و حدّ اصابت که تحلل بآن حاصل شود «.....» و فرق نیست میان آنک شوهر دومین بالغ باشد یا نارسیده، یا..... فَإِنْ طَلَّقَهَا این شوی دوم است اگر او را طلاق دهد، یعنی با اختیار نه باکراه، پس از آنک بیکدیگر رسیده باشند و غسل کرده فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يَتَرَاجَعَا تَنْكِحِي نِسْتِ بَرِ شُوهرِ نَخْسْتِيْنِ و برین زن که بنکاح با یکدیگر شوند، پس از آنک عدت بداشت از شوهر دومین.

إِنْ ظَنًّا أَنْ يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ قَالَ مجاهد ای ان علما ان نکاحهما علی غیر الدلسه، و عنی بالدلسة التحلیل. مذهب سفیان و احمد و اوزاعی و جماعتی آنست که نکاح تحلیل نکاح فاسد است، و بمذهب شافعی چون در آن شرطی نباشد که مفسد عقد باشد فاسد نیست، اما مکروه است، که مصطفی ع گفت: «لعن الله المحلل و المحلل له»

و قال صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ «إلا ادلكم على التيس المستعار؟ قالوا بلى يا رسول الله، قال هو المحلل و المحلل له» و يقال إِنْ ظَنًّا أَنْ يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ ای ان رجوا ان یقیما ما ثبت من حق احدهما علی الآخر میگوید تنگی نیست بر ایشان که به نکاح با یکدیگر شوند اگر امید دارند که حق یکدیگر بر خود بشناسند و بجای آرند، حق مرد بر زن و حق زن بر مرد: اما حق مرد بر زن آنست که در خانه مرد بنشیند و بی دستوری وی بیرون نیاید و فرا در و بام نشود، و با همسایگان مخالطت و حدیث بسیار نکند، و از شوی خویش جز نیکویی باز نگوید، و بستاخی که در میان ایشان در عشرت و صحبت بود حکایت نکند، و در مال وی خیانت نکند، و اگر از دوستان و آشنایان شوهر یکی بدر سرای آید چنان جواب ندهد که وی را بشناسد، و با شوهر بآنچه بود قناعت کند، و زیادتى نجوید، و حق وی از آن خویشاوندان فرا پیش دارد، و همیشه خود را پاکیزه و آراسته دارد، چنانکه صحبت و عشرت را بشاید، و خدمتی که بدست خویش تواند کرد فرو نگذارد، و با شوهر بجمال خویش فخر نکند، و بر نیکوئیها که از وی دیده باشد ناسپاسی نکند، که رسول خدای گفت در دوزخ نگرستم بیشترین زنان را دیدم گفتند: یا رسول الله چرا چنین است؟

گفت از آنک لعنت بسیار کنند، و با شوهر ناسپاسی کنند. و در خبر است که اگر سجود جز خدای را عز و جل روا بودی زنان را فرمودندی برای شوهر. و عظیمتر آنست که مصطفی گفت ع: «حق الزوج علی المرأة کحقی علیکم، فمن ضیع حقی فقد ضیع حق الله، و من ضیع حق الله فقد باء بسخط من الله و مأواه جهنم و بنس المصیر»

و قال ابن عمر: جاءت امرأة الى النبي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فقالت يا رسول الله ما حق الزوج على المرأة؟ فقال لا تمنعه نفسها و ان كانت على ظهر قتب، و لا تصوم يوما الا باذنه، انا رمضان، فان فعلت كان له الاجر و الوزر عليها، و لا تخرج الا باذنه، فان خرجت لم تقبل لها صلاة، و لعنتها ملائكة الرحمة و ملائكة العذاب، حتى ترجع.»

و قال كعب، اول ما تسئل المرأة يوم القيمة عن صلوتها، ثم عن حق زوجها» و قال صلى الله عليه و آله و سلم: «المرأة اذا صلت خمسها و صامت شهرها و احصنت فرجها و اطاعت بعلها فلتدخل من اى ابواب الجنة شاءت»  
 اما حقوق زنان بر مردان: آن است که مرد با ایشان بخوش خویی زندگانی کند، و ایشان را نرنجاند، بلکه رنج ایشان را احتمال کند، و بر محال گفتن و ناسپاسی ایشان صبر کند، که ایشان را از ضعف و عورت آفریده‌اند، و هیچ کس از زنان چنان احتمال نکردی که رسول خدا، تا آن حد که زنی دست بر سینه وی زد بخشم، مادر آن زن با وی درشتی کرد، رسول خدا گفت: بگذار که ایشان بیشتر ازین کنند و من فرو گذارم. عمر خطاب با درشتی وی در کارها میگوید: مرد باید که با اهل خویش چنان زید که با کودکان، و با درجه عقل ایشان آید، و با ایشان مزاح و طیبیت کند، و گرفته نباشد اما مزاح و طیبیت بآن حد نرساند که هیبت و سیاست مرد بجملگی بیفتد، و مسخر ایشان شود، که رب العزة گفت: الرَّجَالُ قَوَامُونَ عَلَى النِّسَاءِ پس باید که مرد مستولی باشد بر زن نه زن بر مرد.  
 و در خبر است که «تعس عبد الزوجة»

نگونسارست آن مرد که بنده زنست، و از حقوق زنان آنست که مرد نفقه کند بر ایشان بمعروف، نه تنگ فرا گیرد و نه اسراف کند، و اعتقاد کند که ثواب آن نفقه بیشتر از ثواب صدقه است. مصطفی گفت: يك دينار که مردی در عزا هزینه کند، و يك دينار که بنده را بدان آزاد کند، و يك دينار که بدرویشی دهد، و يك دينار که بر عیال خود نفقه کند، فاضلتر و نیکوتر و در ثواب تمامتر آنست که بر عیال خود نفقه کرد. و مرد باید که با اهل خویش طعام با هم خورد، که در اثر می‌آید که خدای و فریشتگان درود دهند بر اهل بیته که طعام بهم خورند و تمامتر شفقتی آنست که آنچه بر عیال نفقه کند از حلال بدست آرد، که هیچ جنایت و جفا صعب تر از آن نیست که ایشان را بحرام پرورد، و آنچه داند که زنان را به کار باید از علم دین در کار نماز و طهارت و حیض ایشان را در آموزد، و اگر در آن تقصیر کند مرد عاصی شود، که الله گفت: قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ نَاراً و اگر دو زن دارد یا بیشتر میان ایشان راستی کند در عطا و در نواخت، و بآنچه در اختیار وی آید، که در خبر است: «من كانت له امرأتان فمال الى احدهما جاء يوم القيمة و شقه مائل»

و در جمله حقوق زنان بر مردان آنست: که زن معاذ پرسید از مصطفی صلى الله عليه و آله و سلم، گفت: یا رسول الله ما حق الزوجة علی زوجها؟ قال ان لا يضرب وجهها، و لا يقبحها، و ان يطعمها مما يأكل، و یلبسها مما یلبس، و لا یهجرها»

و روی آن رجلا جاء الی عمر رض یشکو زوجته، فلما بلغ بابہ سمع امرأته ام کلثوم تطاولت علیه، فقال الرجل انی ارید ان اشکو الیه و له من البلوی مالی، فرجع. فدعاه عمر فقال انی اردت ان اشکو الیک زوجتی فلما سمعت من زوجتک ما سمعت رجعت. فقال عمر انی أتجاوز عنها لحقوقها علی، اولها انّها تستر بینی و بین النار، فیسکن قلبی بها عن النار. و الثانی انّها خزنة لی اذا خرجت من منزلی تكون حافظة لمالی، و الثالث انها قصارة لی تغسل ثیابی، و الرابع ظئر لولدی. و الخامس انها خبازة طبّاخة. فقال الرجل ان لی مثل ذلك فاتجاوز عنها، قوله: و إذا طلقتم النساء فبلغن أجلهنّ الآية... ای قاربن بلوغ اجلهن، و اشرفن علی ان یبین بانقضاء العدة، فأمسکوهنّ بمعروفٍ میگوید چون طلاق دهید زنان را، و نزدیک آن باشد که عدت بسر آید ایشان را، مراجعت کنید. و مراجعت بمذهب شافعی بقول است نه بفعل، و اشهاد در آن شرط نیست اما مستحب است، و حاجت برضاء زن نیست، و لفظ صریح در رجعت آن است، که گوید: راجعتها

یا گوید: رددتها اگر گوید امسکتها یا گوید امسکتها یا گوید زوجتها یا نکحتها بیک وجه درست باشد. و هر که زن را پیش از دخول طلاق دهد یا بعد از دخول طلاق دهد بعبوض، وی را حق رجعت نبود، و بینونت حاصل شود، و کسی که حدود الله در نکاح و در صحبت نگه نتواند داشت، و شرائط آن بجای نتواند آورد، اولی تر آن باشد که مراجعت نکند و بگذارد تا عدت بسر آید. و زن مالک نفس خویش گردد: چنانکه رب العزة گفت: **أَوْ سَرَّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ**.

پس گفت **وَ لَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَاراً** این خطاب بآن کس است که خواهد که زن خود را نه نگه دارد بعدل، و نه بگشاید تا از وی بدل گیرد، وی را طلاق میدهد، چون عدت بکران رسد که این زن بر کار خود پادشاه خواهد گشت وی را با خود آرد، و باز طلاق دهد تا عدت تو فرا سر وی نشاند. گویند ثابت بن یسار الانصاری چنین میکرد با زن خویش و آیت در شأن وی آمد، و او را تهدید کردند، و از آن باز زدند، هم بکتاب و هم بسنت: کتاب اینست که گفت: **وَ لَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَاراً لِيَتَعْتَدُوا**. و سنت آنست که مصطفی ع گفت: **«ملعون من ضار مسلماً او ماکره»**  
آن گه در تهدید بیفزود و گفت: **«و من يفعل ذلك فقد ظلم نفسه»**

بر خویشان بیداد کرد آن کس که مسلمانی را زیانکار کرد یا با مسلمانی ستیز برد. و فی الخبر لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام.

**وَ لَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُواً** دین خدا و شریعت مصطفی بافوسوس مگیرید، و بتعظیم فرا پیش آن شید، این آیت بآن آمد که قومی کار طلاق و عتاق و نکاح را سست فرا میگرفتند، بزبان میگفتند پس از آن باز می آمدند، و بر بازی می گرفتند: رب العزة گفت: چنین مکنید که حدیث شرع بازی نیست، و کار دین مجازی نیست. مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم این آیت بر خواند، و گفت: **«من طلق او حرر او نکح او انکح فزعم انه لاعب فهو جد»**

و روی انه قال: **«خمس جدهن جد و هزلهن جد: الطلاق و العتاق و النکاح و الرجعة و النذر.»**

**وَ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ بِالْإِيمَانِ وَ احفظوا وَ ما أنزلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَ الْحِكْمَةِ فِي الْقُرْآنِ مِنَ الْمَوَاعِظِ وَ الْحُدُودِ وَ الْإِحْكَامِ يَعِظُكُمْ بِهِ** ای بالقرآن عن الضرر فی الطلاق. **وَ اتَّقُوا اللَّهَ فَلَا تَعْصُوهُ فِيهِنَّ. وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ مِنْ أَعْمَالِكُمْ عَلِيمٌ** فیجازیکم بها. اگر کسی گوید کتاب و حکمت هم از نعمت خدای است بر بندگان، مهینه نعمتهاست، چون بر عموم ذکر نعمت رفت افراد کتاب و حکمت چه معنی دارد؟ جواب آنست: که نعمت در تعارف مردم مال فراوان است، و جاه، و تن درستی، و زینت دنیا، و جز دانیان و زیرکان ندانند که کتاب و حکمت نعمت مهینه است، پس آنچه باز گفت ارشاد ایشان را باز گفت که ندانستند. وجهی دیگر گفته اند: که تفضیل و تخصیص کتاب و حکمت را باز گفت، و بیان شرف آن را در میان نعمتهای دیگر، چنانکه جای دیگر ملانکه را بر عموم یاد کرد آن گه دیگر باره جبرئیل و میکائیل را بذکر مخصوص کرد، تفضیل ایشان را بر فریشتگان دیگر.

**وَ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَّغْنَهُنَّ أَجْلَهُنَّ الْآيَةَ... این آیت در شأن معقل بن یسار المزنی آمد خواهر خود را بمردی داد آن مرد وی را دست باز داشت، زن در عدت شد، داماد پشیمان گشت، وی را باز خواست، معقل گفت: «اقررت عينك بكريمتي فطلقتها» چشم ترا روشن کردم بخواهر گرامی خویش آن گه وی را طلاق دادی، ثم جننت تسترجعها، بعد از آن آمدی وی را می باز خواهی! و الله لا رجعت اليك ابدا. بخدا که هرگز با تو نیاید، این آیت آمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم بر معقل خواند. معقل گفت رغم انف معقل لامر الله و رسوله، و زوجها منه و كفر عن يمينه. عضل منع باشد، و الذاء العضال هو الذاء المنيع على المتطبب.**

إِذَا تَرَاضُوا بَيْنَهُم بِالْمَعْرُوفِ يَعْنِي إِذَا تَرَاضِيَ بَيْنَهُمَا، كَمَا أَنَّ زَيْنَ وَابْنَ مَرْدٍ هُمَا رِضَا دَانِدند بِيَاز رَسِيدِن بَا هَم بِالْمَعْرُوفِ بِنِكَاحِي حَلَالٍ وَ مَهْرِي جَائِزٍ، وَ يَذِيرِفَتَنَدَ كَمَا بَا يَكْدِيغَر بِاقْتِصَادَتَر رُونَد، وَ بَعْشَم تَر وَ نِيكُوتَر، شَمَا كَمَا قِيمَانِيد اِيْشَان رَا بَاز مَدَارِيد، كَمَا بَه نِكَاحِ بَاز شُوي خُوِيْش مِيغَرَدَنَد.  
ذَلِكَ يُوعِظُ بِهِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ...»

این نهی عضل که کردیم و راه که نمودیم پندی است که خدای می دهد گرویدگان را بخدای و روز رستاخیز. ذلکم ازکی لکم و أظہر این شما را نزدیکتر و سزاوارتر، او را که یکدیگر را دیده باشند و پشیمانی چشیده، از شوی نو که نادیده و نا شناخته و ناآزوده آزموده، و أظہر و دلها پاکتر بود، از آنک مرد از زن حرام می اندیشد به پشیمانی، و زن بدل از شوهر حرام می اندیشد به پشیمانی، أظہر اینجا بمعنی همانست که در سورة الاحزاب گفت: ذلکم أظہر لفلوبکم و فلوبهن و هر دو طهارت است از ریبت و دنس، و آنجا که گفت هؤلاء بناتی هُنَّ أظہر لکم یعنی: احل لکم من نکاح الرجال ازوجکموهن» و در قرآن وجوه طهارت فراوان است، و بجای خویش شرح آن گفته شود ان شاء الله.  
وَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَ اللَّهُ مِيْدَانَد، كَمَا أَنَّ زَيْنَ رَجَعْت رَا خُوَاهَا سْت وَ شُوي وِي رَا خُوَاهَا، وَ أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ وَ شَمَا كَمَا اوليائيد و عضل می کنید و زن را از رجعت باز می دارید نمیدانید. این آیت دلیل شافعی است که گفت: نکاح بی ولی درست نباشد، که اگر بودی این خطاب تزویج و نهی عضل با وی نرفتی، و در آن فایده نبود، که زن بر کار خود پادشا بودی. يدل عليه ما

روی عن النبي صلى الله عليه و آله و سلم انه قال: «لا نکاح الا بولی مرشد و شاهدی عدل»

وَ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَم: «إِيْمَا امْرَأَةً نَكَحْتَ بِغَيْرِ اِذْنِ وَلِيَّهَا فَنِكَاحُهَا بَاطِلٌ، فَاِنْ مَسَّهَا فَلَهَا الْمَهْرُ بِمَا اسْتَحَلَّ مِنْ فَرْجِهَا، فَاِنْ اسْتَجْرُوا فَالْسلطانُ ولى مِنْ لَا ولى لَهُ.»

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: الطلاق مرتان الآية... ندب الى تفريق الطلاق لئلا يتنازع الى اتمام الفراق، تفريق طلاق از آن مندوب است که حقیقت فراق مکروه است. هر چند که طلاق در شرع مباح است خدای دشمن دارد که سبب فراق است، و بریدن اسباب الفت و وصال است. رسول خدا گفت «ابغض المباحات الى الطلاق»  
وَ عَزَتْ قُرْآن تَنَّا مِيکَنَد بَر قُومي که پیوندها نبرند و فراق نجویند و گفت وَ الَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَ دَر مَلکُوتِ اَعلى فَرِيْشَتگانِي اَفَرِيدَه يَك نِيْمَه اِيْشان بَرَف اسْت وَ يَك نِيْمَه اَنَش، وَ بَقَدْرَتِ خُود اِيْن هَر دُو ضَد دَر هَم سَاخْتَه وَ بَر جَايِ بَدَاشْتَه، وَ تَسْبِيْح اِيْشان اِيْنسْت كَمَا: سَبْحانَ مِنْ يُؤَلِّفُ بَيْنَ النَّارِ وَ التَّلْجِ الفِ يَا رَبِّ بَيْنَ قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ عِبَادِكَ پِيرِ صُوفِيانِ كَفت: دَر بِيابانِ مِيرِفتَم شَخْصِي رَا دِيْدَم مَنكَر، اَبِي دَر پِيْش وِي اِيْسْتادَه، وَ اَز اَنْ اَب نَباتِ بَر اَمَدَه، كَفتَم تُو كِيْسْتِي؟ كَفتَ مِنْ اَبُو مَرِه ام، كَفتَم اِيْن چَه اَبسْت؟ كَفتَ اشكِ چِشَم مِنْ اسْت، وَ اِيْن سَبْزِيْها وَ نَباتِ اَز اَب چِشَم مِنْ بَر اَمَدَه، كَفتَم چِرا مِي گِرِي؟ كَفتَ: اَبكِي فِ اِيامِ الفِراقِ لا اِيامِ الوصالِ. مَهجُورانِ رَا دَنْدَنَه وَصالِ دَر اِيامِ فِراقِ رُوحِ دَل بَاشَد، بَگْذارِ تَا بَر خُود بَگَرِيْم كَمَا اَز مِنْ زارْتَرِ بَجهانِ كَس نِيْسْت.

گفتم چو دلم با تو قرین خواهد بود مستوجب شکر و آفرین خواهد بود

بالله که گمان نبردم ای جان جهان کامید مرا فذلك این خواهد بود

حسن بن علی علیهما السلام زنی داشت طلاق داد، او را، پس چهل هزار درم مهر آن زن بود بوی فرستاد تا دلش

خوش شود، زن آن مال پیش نهاد و گریستن در گرفت گفت: متاع قليل من حبيب مفارق

مرا خواسته جهان چه بکارست که کنارم تهی از یارست! و دوست از من بیزار است!

کسی کش مار نیشی بر جگر زد      ورا تریاق سازد نی طبرزد

گویند این سخن با حسن بن علی افتاد، در وی اثر کرد، و او را مراجعت کرد.

در آثار بیارند که امیر المؤمنین علی علیه السلام روزی بزیارت بیرون رفت بر سر گور فاطمه، میگریست میگفت:

مالی وقف علی القبور مسلما      قبر الحبيب فلم یرد جوابی

فهنف هاتف:

قال الحبيب و کیف لی بجوابکم و أثارهین جنادل و تراب

اکل التراب محاسنی ففسینکم و حجت عن اهلی و عن اصحابی

فعلیکم منی السلام تقطعت منی و منکم وصلة الاحباب

گفت: چه بودست؟ و دوست را چه رسیدست؟ که سلام میکنم و میپرسم و جواب نمیدهد؟ هاتفی آواز داد که دوستت میگوید: چون جواب دهم، که مهر مرگ بر دهنم نهاده، در میان سنگ و خاک تنها بمانده، و از خویش و پیوند باز مانده، از من بتو درود باد. آن نظام دوستی و پیوستگی امروز میان ما از هم فرو ریختست. و قلاده آن از هم بگسستست.

علی ع از سر آن رنجوری برخاست و میرفت و این بیت میگفت:

لکل اجتماع من خلیلین فرقة و کلّ الذی دون الفراق قليل

و انّ افتقادی واحدا بعد واحد      دلیل علی ان لا یدوم خلیل

چون درد فراق در جهان چیست،      عاجز ز فراق ناشده کیست، بگو؟

بگو      آن کیست که از فراق نگریست، بگو؟

گویند مرا که در فراقش مگری

مالک دینار برادری داشت نام وی ملک، از دنیا بیرون شد. مالک بر سر خاک وی نشست و میگفت: یا ملک، لا تقرّ عینی حتی اعلم این صرت، و لا اعلم ذلك ما دمت حیّا، آن گه بسیار بگریست، او را گفتند: ای مالک بمرگ وی چندین می‌گیری؟ گفت نه بآن می‌گیرم که از دنیا بیرون شد، یا بآنک امروز از وی بازماندم، بآن می‌گیرم که اگر فردا برستخیز از وی باز مانم، و او را نه بینم، این خود تحسر فوات دیدار مخلوق است، ایا تحسر فوات دیدار خالق خود کرا بود؟ و چون بود؟ گویند که فزع اکبر در قیامت داغ حسرت فرقت بود، که بر سر دو راه بر جان قومی نهند، و ایشان را از دوستان و برادران باز برند، این آسان ترست و درد آن کمتر، صعبت آنست که اگر داغ فرقت الله بر جان ما نهند و از راه سعادت بگردانند:

این همه آسان و خواراست آه اگر گوید که      کز تو بیزاریم ما و بار تو عصیان شده

رو

گویند فردا در انجمن قیامت یکی را بیارند، ازین شوریده روزگاری، بد عهدی، فرمان در آید که او را بدوزخ برید، که

داغ مهجوری دارد، چون بکناره دوزخ رسد دست فراز کند، و دیده خود بر کشد، بیندازد، گویند این چیست که کردی؟ گوید:

ما را ز برای یار بد دیده بکار  
 اکنون چکنم بدیده بی دیدن یار  
 لَمَّا تَيَقَّنْتَ اَتَى لَسْتُ ابصرکم  
 غمضت عینی فلم انظر الی احد  
 روز و شب و گاه و بی گاه آن ماه سما  
 يك دم زدن از برم نمی بود جدا،  
 پرسید کسی نشان ما زو عمدا  
 گفتا چه کسست؟ او ز کجا ما ز کجا؟

پیر بزرگ بسیار گفتی: دل رفت و دوست رفت، ندانم که از پس دوست روم یا از پس دل؟

حشاشة نفس ودعت یوم ودعوا  
 فلم ادر ایّ الظّاعنین اشیع  
 فردا برود هر دو گرامی بدرست  
 بدرود کرا کنم ندانم ز نخست؟!

گفتا بسرّ ندا آمد که از پس دوست شو، که عاشق را دل از بهر یافت وصال دوست باید، چون دوست نبود دل را چه کند.

چون وصال یار نبود گو دل و جانم مباش  
 چون شه و فرزین نماند خاک بر سر فیل  
 را

### النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ الْوَالِدَاتُ زَائِدَاتُ مَادِرَانِ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ شَبِيرَ دَهْنٍ فَرَزْدَانِ خُودِ رَا حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ دُو سَالِ تَمَامٍ، لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُنَمَّ الرِّضَاعَةَ أَنْ كَسَ رَا كَه خَوَاهِدُ كَه شَبِيرِ دَادِنِ فَرَزْدَانِ تَمَامِ كَنْدِ وَ عَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ وَ بَرِينِ پَدْرَسْتِ كَه فَرَزْدَانِ أُو زَادِنْدِ رَزْفُهِنَّ رُوزِي اَيْنِ زَنَانِ كَه فَرَزْدَانِ زَادِنْدِ، وَ كِسْوَتُهُنَّ وَ جَامِه ايشان بِالْمَعْرُوفِ بَانَصَافِ وَ بَرِ اِقْتِصَادِ، لَا تُكَلِّفُ نَفْسًا إِيَّاهُ وَ سَعَهَا بَرِ نَه نَهِنْدِ بَفَرْمَانِ بَرِ هَيْجِ تَنِ مَكْرِ تَوَانِ أَنْ، لَا تُضَارَّ وَالِدَةٌ بَوْلِدِهَا مَبَادَا كَه سَتِيْزِ كَنَادِ وَ بَرِ فَرَزْدَانِ خَوِيْشِ كَزْنِدِ أَرَادِ هَيْجِ مَادِرِ، وَ لَا مَوْلُودًا لَهُ بَوْلِدِهِ وَ مَبَادَا كَه سَتِيْزِ كَنَادِ وَ كَزْنِدِ نَمَايَادِ هَيْجِ پَدْرِ بَطْفَلِ خَوِيْشِ، وَ عَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِكَ وَ بَرِ قِيْمِ اسْتِ اَزِ فَرْمَانِ وَ حَكْمِ دَرِ كَارِ طِفْلِ هَمِيْنِ كَه بَرِ پَدْرِ وَ مَادِرِ اسْتِ، فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا پَسِ اِكْرَ خَوَاهِنْدِ اَزِ شَبِيرِ بَاَزِ كَرْدِنِ عَن تَرَاضِ مِنْهُمَا اَزِ هَامْدَا سْتَانِي دِلِ هَرِ دُو، وَ تَشَاوُرِ وَ بَاَزِ كَفْتِنِ هَرِ دُو بَا يَكْدِيْگَرِ، فَلَا جُنَاحَ عَلَيْنِمَا بَرِيْشَانِ تَنگِي نِيْسْتِ دَرِ دَايِهِ كَرْفْتِنِ وَ اِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَسْتَرْضِعُوا أَوْلَادَكُمْ وَ اِكْرَ خَوَاهِيْدِ كَه دَايِهِ كِيْرِيْدِ شَبِيرِ دَادِنِ فَرَزْدَانِ رَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْنِكُمْ بَرِ شَمَا تَنگِي نِيْسْتِ إِذَا سَلَمْتُمْ مَا آتَيْتُمْ بِالْمَعْرُوفِ كَه مَزْدِ دَايِهِ كَه پَذِيْرْفْتِه بُوْدِيْدِ شَبِيرِ دَادِنِ رَا بَسْپَرِيْدِ بَانَصَافِ وَ بَجْمِ وَ اَتَّقُوا اللّٰهَ وَ بَهِ پَرِهِيْزِيْدِ اَزِ خَشْمِ وَ عَذَابِ خُدَايِ وَ اَعْلَمُوا أَنَّ اللّٰهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيْرٌ (۲۳۳) وَ بَدَانِيْدِ كَه خُدَايِ بَانِچِه مِيْكْنِيْدِ بِيْنَا سْتِ وَ دَانَا.

وَ الَّذِيْنَ يَتَوَقَّوْنَ مِنْكُمْ وَ ايشان كَه بَمِيْرِنْدِ اَزِ شَمَا وَ يَدْرُوْنَ اَزْوَاجًا وَ زَنَانِ كَزَارِنْدِ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ دَرِنِگِ كَنِنْدِ بَه تَنِ خَوِيْشِ اَرْبَعَةَ اَشْهُرٍ وَ عَشْرًا چَهَارِ مَاهِ وَ دِه رُوزِ فَإِذَا بَلَغْنَ أَجْلَهُنَّ پَسِ چُونِ بِيْپَايَانِ عَدَّتِ خَوِيْشِ رَسِنْدِ. فَلَا جُنَاحَ عَلَيْنِكُمْ نِيْسْتِ بَرِ شَمَا تَنگِي فِيمَا فَعَلْنَ فِيْ أَنْفُسِهِنَّ دَرِ اَنْچِه كَنِنْدِ دَرِ تَنِ خَوِيْشِ اَزِ شُوِي كَرْدِنِ بِالْمَعْرُوفِ بَدُو كَوَاهِ وَ وَلِيَّ وَ اللّٰهَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيْرٌ (۲۳۴) وَ خُدَايِ بَانِچِه شَمَا مِيْكْنِيْدِ دَانَا سْتِ وَ اَزِ نِهَانِ اَكَاَه.

وَ لَا جُنَاحَ عَلَيْنِكُمْ وَ نِيْسْتِ بَرِ شَمَا تَنگِي فِيمَا عَرَضْتُمْ بِهِ دَرِ اَنْچِه بَتَعَرِيْضِ سَخْنِ سَرِ بَسْتِه كَوِيْدِ، مِنْ خُطْبَةِ النِّسَاءِ اَزِ خَوَا سْتَايِي زَنَانِ أَوْ اَكْنَنْتُمْ فِيْ أَنْفُسِكُمْ يَا نِهَانِ دَرِ دِلِ مِيْدَارِيْدِ سِگَالِشِ خَوَا سْتَايِي، عَلِمَ اللّٰهُ أَنَّكُمْ سَتَذْكُرُوْنَ هُنَّ مِيْدَانْدِ اللّٰهَ كَه



شما بایست و سگالش خواستایی زنان معتده در دل میدارید، و لکن لا تُواعِدُوهُنَّ سِرًّا لکن سخن گشاده بزبان در عدت ایشان را وعده خواستایی مدهید، اِلَّا أَنْ تَقُولُوا قَوْلًا مَعْرُوفًا مگر که بگوئید گفتی نیکو و سخنی بچم، و لا تَعْرَمُوا عُدَّةَ النِّكَاحِ و با آن زن سخن روشن و وعده درست بستن نکاح را، و بند تزویج را مگوئید، و وعده منهد، حَتَّى يَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ تا آن گه که بمدت آن زن بکران آید، و اَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ و بدانید که الله میداند آنچه در دلهای شما است، فَاحْذَرُوهُ حَذْرًا كُنَيْدًا از او و از آگاهی او و اَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ (۲۳۵) و بدانید که الله آمرزگارست و بردبار.

لا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ نِيست بر شما تنگی اگر زن را طلاق دهید ما لَمْ تَمَسُّوهُنَّ تا آن گه که ایشان را نپاسیده بید، اَوْ تَقْرَضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً یا آن زن را کاوین مسمی و مقدر بر خویشتن فریضه نکرده بید، و مَعُوهُنَّ و ایشان را چیزی دهید و تهی گسلیل مکنید، عَلَى الْمَوْسِعِ قَدْرَهُ بر مرد توانگر باندازه توان وی و عَلَى الْمُقْتِرِ قَدْرَهُ و بر مرد درویش باندازه توان وی، مَتَاعًا بِالْمَعْرُوفِ چیزی فرا دست آن زن، چیزی بچم که از آن بر دهنده زور نیاید، و آن زن را از آن ننگ ناید، حَقًّا عَلَى الْمُحْسِنِينَ (۲۳۶) این را سزای نهادیم بر نیکوکاران.

وَ إِنْ طَلَقْتُمُوهُنَّ و اگر آن زن را طلاق دهید مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمَسُّوهُنَّ پیش از آن که بآن زن رسیده باشید، و قَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً و آن زن را کاوین نامزد کرده باشید فَيَصِفُ مَا فَرَضْتُمْ واجب بر شما نیمی است از آن کاوین که نامزد کرده باشید، اِلَّا أَنْ يَعْفُونَ مگر که آن زن و ولی وی آن نیمه فرا گذارند و ببخشند، اَوْ يَعْفُوا الَّذِي بِيَدِهِ عُدَّةُ النِّكَاحِ یا این شوی باز گرفتن نیمه کاوین فرا گذارد و کاوین بتمامی فرا دهد و أَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلنَّفْوَى و اگر فرا گذارید نزدیکتر است به پرهیزگاری، و لا تَتَسَوَّأُ الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ و فراموش مکنید در میان خویش بفضل و نیکوکاری رفتن إِنْ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۲۳۷) که خدای بآنچه شما میکنید بینا است.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: وَ الْوَالِدَاتُ الْآيَةُ... زنان مطلقات را میگوئید که فرقت افتد میان ایشان و شوهران و طفل در میان، اگر بعد از طلاق زابند و گر پیش از آن، بر مادران است که شیر دهند آن فرزندان را، چنانکه الله گفت: يُرَضِعَنَّ أَوْلَادَهُنَّ هَرَّ چَند بلفظ خبر گفت، معنی امرست امر استحباب نه امر ایجاب.

میگوئید تا شیر دهند مادران فرزندان خود را، که ایشان بآن سزاوارتر و حق تر. آن گه حق رضاع و مدت آن پدید کرد و گفت: حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ دو سال تمام شیر که درین دو سال دهند، حکم رضاع از تحریم و محرمیت واجب کند، و اگر بعد ازین دو سال شیر دهنده شیر دهد حکم رضاع بآن ثابت نشود، ابن عباس گفت «لا رضاع الا ما كان في الحولين» و روی یحیی بن سعید: اَنَّ رَجُلًا قَالَ لِأَبِي مُوسَى الْأَشْعَرِيِّ: ائْتِي مَصَصْتِ مِنْ ثَدِي امْرَأَتِي لَبِنًا فَذَهَبَ فِي بَطْنِي فَقَالَ أَبُو مُوسَى: لَا أَرَاهَا إِلَّا قَدْ حَرَّمْتَ عَلَيْكَ فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ: انْظُرْ مَا يَفْتِي بِهِ الرَّجُلُ. فَقَالَ أَبُو مُوسَى فَمَا تَقُولُ أَنْتَ؟ قَالَ عَبْدُ اللَّهِ «لَا رِضَاعَ إِلَّا مَا كَانَ فِي الْحَوْلَيْنِ» قَالَ أَبُو مُوسَى لَا تَسْتَلُوا عَنْ شَيْءٍ مَا دَامَ هَذَا الْحَبْرُ بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ» هر چند که مدت دو سال مقید کرد، اما فریضه نیست، اگر بیفزایند در آن یا بکاهند رواست. لکن سرّ این تقييد آنست تا معلوم شود که شیر دادن در جمله این مدت حکم تحریم و محرمیت را واجب کند، و بعد از دو سال نکند و بمذهب مالک تا دو سال و يك ماه بگذرد مدت رضاع و ثبوت تحریم برجاست، و بمذهب بو حنیفه تا دو سال و شش ماه.

وَ عَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ الْآيَةُ... نگفت «على الأب» از بهر آنکه سر آیت و الْوَالِدَاتُ بود نه امهات، چون الْوَالِدَاتُ بود الْمَوْلُودِ

لَهُ نِكَوْتَرٍ وَ لَطِيفٌ تَرٍ بُوْد. مِیْگُوید دایگی بر ما درست نفقه بر پدر، یعنی نفقه این زن که فرزند زاده، همانست که مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم گفت در بعضی اخبار: وَ لَهِن عَلَیْکُمْ رِزْقُهُنَّ وَ کِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ مَعْرُوفِ اَنَسْت که بانصاف باشد و بچم، در خور مرد و بر توان وی، عَلَی الْمَوْسِعِ قَدْرُهُ وَ عَلَی الْمُقْتِرِ قَدْرُهُ هَر کَس رَا چندان بر نهند که برتابد.

چنانک گفت: لَا تُکَلِّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا بر مرد توانگر دو مد از طعام و یک دست لباس نفیس در خور وی، و بر درویش یک مد و یک دست لباس کم قیمت، چنانک لایق حال وی باشد. و بر میانه یک مد و نیم و دستی لباس میانه. این همچنانست که آنجا گفت: لِيُنْفِقْ ذُو سَعَةٍ مِّنْ سَعَتِهِ وَ مَن قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ.

لا تُضَارَّ وَالِدَةٌ بَوْلِدِهَا لَا تُضَارَّ بَفَتْحِ رَأْيِ قِرَاءَتِ نَافِعِ اسْتِ وَ شَامِي وَ كُوفِي، از ضرار است و ضرار ستیز بود. میگوید مبادا که ستیز کناد و بر فرزند خویش گزند آرد هیچ مادر بآن که وی را با پدر دهد در خصومت فراق، تا بر فرزند رنج نهاد، لا تُضَارَّ بضم راء قراءت مکی است، و قراءت بصره و قتیبه از کسای در لفظ مستقبل است. بمعنی نهی، میگوید ستیز نکند و گزند نکند هیچ مادر بفرزند خویش، که وی را شیر خواره با پدر دهد، وَ لَا مَوْلُودٌ لَهُ بَوْلِدِهِ وَ مَبَادَا که ستیز کناد و رنج نهاد هیچ پدر بر طفل خویش، بآنک در وقت خصومت او را از مادر باز گیرد و فرا دایه دهد، بستیز با مادر بر فرزند گزند افکند. وَ عَلَی الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِكَ مِیْگُوید بر قیم همانست در کار طفل که بر پدر و مادر، وارث نام برد بجای قیم، از بهر آنک ورثه و اهل بیت قیمی کنند، یا قیمی فرا کنند، یا از سلطان قیم خواهند. میگوید اگر چنانست که پدر طفل بمرده است، این قیم با مادر طفل ستیزه و بدرایی نکند، و دایه گیرد، بر طفل ستم نکند، و شفقت مادر از وی دریغ ندارد.

قال ابن سیرین اتی عبد الله بن عتبة فی رضاع صبی یتیم، و معه ولیّه فجعل رضاعه فی ماله و قال لوارثه: لو لم یکن له مال لجعلنا رضاعه فی مالک، أ لا تری الله عز و جل یقول. وَ عَلَی الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِكَ قال الضحاک: ان مات ابو الصبی، و للصبی مال اخذ رضاعه من ماله و ان لم یکن له مال اخذ من العصبه فان لم تکن للعصبه مال، اجبرت امه علیه.

فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا عَنِ تَرَاضٍ مِنْهُمَا وَ تَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَیْهِمَا فِصَالٍ وَ فِصْلٍ مِنْ شِیرٍ بَاز کَرْدَنِ اسْتِ: فِصْلٌ یَفْصِلُ فِصَالًا وَ فِصَالًا مِیْگُوید: اگر پدر و مادر خواهند که آن طفل را پیش از تمامی دو سال از شیر باز کنند، و هر دو بدان رضا دهند، و به صوابدید و مشاورت یکدیگر کنند، ایشان را رسد که چنین کنند، و بر ایشان تنگی نیست.

ابن عباس گفت اگر فرزند شش ماهه در وجود آید دو سال تمام که بیست و چهار ماه باشد وی را شیر دهند، و اگر هفت ماه بود بیست و سه ماه شیر دهند، و اگر نه ماهه بود بیست و یک ماه تا حمل و فصال سی ماه باشد: چنانک رب العالمین گفت وَ حَمْلُهُ وَ فِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا.

وَ إِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَسْتَرْضِعُوا أَوْلَادَکُمْ الْآیَةُ... إِنْ أَرَدْتُمْ کَفَتْ وَ ان احتجتم نکفت تا جائز باشد دایه گرفتن بی حاجت و ضرورت. میگوید اگر مادر شیر ندهد که عذری دارد یا عذری ندارد، و فراغت وی را دایه گیرند، بهر حال بر شما تنگی نیست که دایه گیرید. إِذَا سَلَّمْتُمْ مَا آتَيْتُمْ بِالْمَعْرُوفِ که مزد دایه بدهید و نیکو داشت وی بجای آرید چندانک در خور توان فرزند بود و بر حد منزلت او وَ الَّذِينَ يُتَوَقَّونَ مِنْکُمْ وَ یَدْرُونَ أَرْوَاجًا یَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَ عَشْرًا الْآیَةُ... میگوید ایشان که بمیرند از شما و زنان گذارند، بر زنان است که در خانه شوهر چهار ماه و ده روز درنگ

کنند عدت را، چنانکه در خبر است

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لامرأة مات زوجها: «اعتدى في البيت الذي اتاك فيه وفاة زوجك حتى يبلغ الكتاب أجله، اربعة اشهر و عشرا»

و در آن عدت بیرون نیایند مگر ضرورت را و زینتها بگذارند، جامه رنگین و پیرایه نپوشند، و بوی خوش بکار ندارند، و خضاب نکنند و سرمه در چشم نکشند.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «المتوفى عنها زوجها لا تلبس المعصفر من الثياب، و لا الممشق، و لا الحلى، و لا تختضب، و لا تكتحل»

الثوب الممشق الذى يصبغ بالمشق، و هو طين احمر. و روت ام حبيبة ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال: «لا يحل لامرأة تؤمن بالله و اليوم الآخر ان تحد على ميت فوق ثلاث الا على زوج اربعة اشهر و عشرا».

قال سعيد بن المسيب «الحكمة فى هذه المدة ان فيها ينفخ الروح فى الولد.» گفته‌اند: چون فرزند پسر باشد بعد از سه ماه روح در وی شود و در حرکت آید، و چون دختر بود بچهار ماه در حرکت آید، پس ده روز دیگر در عدت بر سر گرفتند استظهار را.

وَ لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا عَرَّضْتُمْ بِهِ مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاءِ تَعْرِيفُ در سخن آن باشد که سر بسته گویی، و نبوشنده را بی تصریح بر سر کار داری، و تفهیم کنی. و خطبة بکسر خاء زن خواستن است، و بضم خاء سخنی باشد که آن را اول و آخر بود که در پیش مراد نهی، هر مراد که باشد و هر حاجت که افتد، و اکنان آنست که در دل چیزی پنهان میداری، ما نُكِنُ صُدُورَهُمْ از آنست، يقال: اكننت فى قلبى و كنت فى العيبة و الوعاء و الكم، و ما شبهها فهو مكنون، میگوید تنگی نیست بر شما که مردانید زنان را در حال عدت بسخن سر بسته خوازائی کنید، چنانکه گوئید تو از شوی در نمائی، دیگری یابی، خدای عز و جل کار تو بسازد، تو شایسته و پسندیده چون عدت بسر آید مرا خبر کن، مرا بتو حاجت است، مرا در زن خواستن رغبت است، و آنچه بدین ماند.

عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ سَتَذَكَّرُونَهُنَّ اى بالتزويج بالمشافهة وَ لَكِنَّ لَا تُوعِدُوهُنَّ سِرًّا قَالَ الْكَلْبِيُّ معناه لا تصفوا انفسكم لهن بكثرة الجماع، و السر على هذا القول نفس الجماع، و به يقول الاعشى.

الا زعمت بسباسة اليوم اننى ----- كبرت و ان لا يشهد السر امثالى

و قال زيد بن اسلم «لا تُوعِدُوهُنَّ سِرًّا» اى، لا تنكوهن ثم تمسكها حتى اذا حلت اظهرت ذلك و ادخلتها، باين قول سر نکاح است، میگوید نکاح ایشان مکنید بیوشیدگی در حال عدت، تا بعد از عدت اظهار آن کنید، پس استئنا کرد گفت: «إِلَّا أَنْ تَقُولُوا قَوْلًا مَعْرُوفًا» اى تعريضا بالخطبة دون التصريح وَ لَا تَعَزُّمُوا عُقْدَةَ اى لا تعزموا على عقد النكاح يقول لا تنكوهن حتى تنقضى عدتهن میگوید تا در عدت باشند، ایشان را بزنی خواهید، چون عدت بسر آمد ایشان را بزنی خواهید و بیوه فرو مگذارید. در خیر است که زن بیوه را چون کفو پدید آمد بشوی دهید و در آن تقصیر مکنید و کار وی در تأخیر میفکنید. همانست که رب العالمین گفت فَلَا تَعْضَلُوهُنَّ أَنْ يَنْكَحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ. جای دیگر گفت وَ أَنْكِحُوا الْأَيَامَى مِنْكُمْ.

### فصل فى الترغيب فى النكاح

ابو هريره رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم «إذا تزوج احدكم عَجَّ شيطانه يا ويله، عصم ابن آدم منى

بثلی دینه»

رسول گفت صلی الله علیه و آله و سلم: چون یکی از شما زن خواهد، شیطان وی بفریاد آید، گوید ای وای بر من که پسر آدم را از وسوسه من نگاه داشتند و باین زن که خواست دو سیک دین او را مسلم شد. همانست که در خبری دیگر گفت «من تزوج، فقد حصن ثلثی دینه، فلیتق الله فی الثلث الباقی» و چنانکه سلامت و عصمت دین در نکاح بست، روزی و بی نیازی از خلق در دنیا هم در نکاح بست، بآن خبر که مصطفی ع گفت: «التمسوا الرزق بالنکاح».

و یکی پیش رسول خدا شد و از درویشی و بی کامی بنالید، رسول او را بر نکاح داشت، یعنی که الله تعالی میگوید ایشان را که زن خواهند اِنْ یَکُونُوا فُرَّاءَ یُعْنَهُمُ اللّهُ مِنْ فَضْلِهِ و قال ابو هریره رض لو لم یبق من الدنیا الا یوم واحد، للقیت الله بزوجة، سمعت النبی صلی الله علیه و آله و سلم بقول: «شرارکم عزابکم»

ابو هریره گفت اگر از دنیا نماند مگر یک روز، من زنی بخواهم، تا عذب بخدای نرسم، که شنیدم از رسول خدا که گفت بدترین شما عزبان شمااند معاذ رض دو زن داشت و هر دو در طاعون فرو شدند، پس گفت مرا زن دهید پیش از آنکه بمیرم، که من نخواهم که عذب میرم و عذب بخدا رسم. و یکی را می آرند از بزرگان دین که وی فرمان یافت و هر چند که زنان را بر وی عرضه کردند بهیچ رغبت نکرد، گفت در تنهایی دل را حاضر تر و همت را جمع تر می بینم. تا شبی در خواب دید که درهای آسمان گشاده بود و گروهی مردمان پیایی فرو می آمدند و در هوا میرفتند، چون بر وی رسیدند اول مردی از ایشان گفت این آن مرد شومست، دیگری گفت آری، و ترسید از هیبت ایشان که پرسیدی، آخر چون همه بر گذشتند، باز پسین ایشان را گفت که ایشان کرا میگویند؟ گفت ترا، که پیش ازین عبادت تو در جمله اعمال مجاهدان بآسمان می آوردند، اکنون یک هفته است که ترا از جمله مجاهدان بیرون کرده اند، ندانم که چه کرده پس از خواب درآمد با خود اندیشه کرد که از آنست که تن از نکاح باز داده ام تا از منزلت مجاهدان بیفتاده ام، پس زن بخواست و خدای عز و جل را بدان شکر کرد.

عن عطیة بن بشر المازنی قال اتی عکافة بن وداعة الهلالی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فقال: یا عکافة أ لك زوجة؟ قال لا یا رسول الله، قال و لا جاریة؟ قال لا؟ قال و انت صحیح موسر؟ قال نعم الحمد لله، قال فانك اذا من اخوان الشیاطین، اما ان تكون من رهبان النصارى و اما ان تكون مؤمنا، فاصنع کما نضنع فان من سنتنا النکاح. و قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم «النکاح سنتی فمن رغب عن سنتی فلیس منی من احب فطرتی فلیستن بسنتی، الا و هی النکاح».

قوله تعالی: لا جُنَاحَ عَلَیْكُمْ اِنْ طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ الْاِیة... اصل جناح از جنوح است، معنی جنوح میل است. جنح ای مال و جنح نام پاره ایست از شب، و هر جا که لا جُنَاحَ گفت معنی آنست که بر آن کس از نام کژی چیزی نیست و بر وی بزه مندی نیست. مفسران گفتند این آیت بدان آمد که چون مصطفی تهدید داد و بترسانید ایشان را که طلاق بسیار گویند و زن بسیار خواهند، بآنچه گفت: «ان الله یغض کل مطلق ذواق»

و گفت: «ابغض الحلال الی الله الطلاق»

و گفت «ما بال قوم یلعبون بحدود الله یقولون طلقتك راجعتك»

مسلمانان چون این تهدید شنیدند، گمان بردند که هر آن کس که زن خود را طلاق دهد بزه کار شود و تنگی عظیم بر دل ایشان آمد.

بدین معنی رب العالمین گفت: لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَقْتُمْ النِّسَاءَ نَهَ چنانست که شما گمان می‌برید که بهر حال که طلاق دهید، بزه کار شوید، نیست بر شما تنگی و بزه کاره‌ای، چون ایشان را طلاق دهید بوقت حاجت و بر وجه مندوب. و باشد که خود فراق به بود از امساک، چون سازگاری و مهربانی نبود، و ذَلِكَ فِي قَوْلِهِ فَأَمَّا كَ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٍ بِإِحْسَانٍ پس گفت: مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ مَعْنَى آنست که تا آن گه که زن را نپاسیده باشید، «ما لم تماسوهن» تا آن وقت که با آن زن هام پوست نبوده باشید. «تماسوهن» بالف بر بناء مفاعله قراءة حمزه و کسایی است، باقی قراء سبعة تَمَسُوهُنَّ بی الف خوانند. و مسیس اینجا مجامعت است میگوید بهر وقت که خواهید که ایشان را بر شما تنگی نیست، چون بایشان نرسیده باشید، از بهر آنکه پیش از مسیس در طلاق سنت و بدعت نیست، چنانکه بعد مسیس است. نه بینی که بعد مسیس و دخول سنت آنست که چون طلاق دهند پس از آن دهند که از حیض پاک شود، و مرد بوی نرسیده، تا عدت بر وی دراز نگردد. و شرح این آنجاست که گفت فَطَّلُوهُنَّ لِجِدَّتِهِنَّ وَ أَحْصُوا الْعِدَّةَ آن گه گفت: وَ مَعَّوْهُنَّ عَلَى الْمُوسِعِ قَدَرُهُ وَ عَلَى الْمُقْتِرِ قَدَرُهُ بفتح دال قراءت شامی و حمزه و کسایی و حفص است، و اختیار بو عبید. و دیگران بسکون دال خوانند، و هر دو لغت قرآن است. قال الله تعالى فَسَأَلْتُ أَوْدِيَةَ بِقَدَرِهَا وَقَالَ وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدَرِهِ وَ پارسى هر دو اندازه است، این آیت در شأن مردی انصاری آمد، که زنی خواست، از بنی حنیفه، و او را در عقد نکاح مهری مسمی نکرد، پس وی را طلاق داد، پیش از آنکه بوی رسید، رب العالمین این آیت فرستاد، و مصطفی ع آن مرد را گفت «متعها و لو بقلنسوة».

مذهب شافعی آنست که هر که زنی خواهد، و در عقد نکاح مهر وی مسمی نکند، اگر او را طلاق دهد، پیش از دخول مهر واجب نشود، اما متعت واجب شود، و قدر واجب برای امام مفوض است، تا بر هر کس آن نهد که لایق حال وی بود عَلَى الْمُوسِعِ قَدَرُهُ وَ عَلَى الْمُقْتِرِ قَدَرُهُ ابن عباس گفت اکثر المتعة خادم و اقلها مقنعة. ابن عمر گفت يَمْتَعُهَا ثَلَاثِينَ درهما اینست که الله گفت.

مَتَاعًا بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُحْسِنِينَ.

وَ إِنْ طَلَقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ بِمَعْنَى آنست که کسی که زن را طلاق دادی پیش از مسیس، از آن مهر که وی را مسمی بودی، هیچ چیز بر مرد لازم نیامدی، بلکه متعت واجب بودی، بحکم این آیت که در سوره الاحزاب است: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ... تا آنجا که گفت فَمَعَّوْهُنَّ وَ سَرَّحُوهُنَّ سَرَّاحًا جَمِيلًا پس چون این آیت آمد، آن حکم متعت منسوخ شد، و نیمه مهر مسمی واجب گشت.

فَذَلِكَ قَوْلُهُ: وَ قَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ إِنْ أَنَا كُنْتُ أَنْ تَمْسُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ بِمَعْنَى آنست که طلاق دهد پیش از دخول، بر مرد است نیمه مهر مسمی، و بر زن عدت نه، اما اگر مرد بمیرد پیش از دخول، مهر مسمی تمام بر مرد واجب آید، و بر زن عدت وفات لازم آید.

آن گه گفت إِيَّا أَنْ يَعْفُونَ مگر که آن زنان اهلیت عفو دارند بثیابت و بلوغ و عقل و رشد، عفو کنند، و آن يك نیمه مهر که ایشانراست بشوهران بگذارند، و نخواهند. أَوْ يَعْفُوا الَّذِي بِيَدِهِ عَقْدَةُ النِّكَاحِ یا زن بکر و نا باشد و جایز الامر نبود، ولی دارد، پدر یا جد، این ولی اگر عفو کند و بگذارد، آن نیمه مهر روا باشد، و این مذهب جماعتی مفسران است، اما درست تر آنست که أَوْ يَعْفُوا الَّذِي بِيَدِهِ عَقْدَةُ النِّكَاحِ عفو شوهرست، و إِيَّا أَنْ يَعْفُونَ عفو زن و ولی، میگوید مگر آن زن و ولی وی آن نیمه که ایشانراست فرا گذارند، و بشوهر بخشند، و هیچ چیز از وی نخواهند أَوْ يَعْفُوا الَّذِي بِيَدِهِ عَقْدَةُ

النَّكاحِ يا ابن شوهر باز گرفتن نیمه مهر فرا گذارد، و مهر تمام بدهد.

آن گه گفت: وَ أَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى و اگر فرا گذارید شما که شوهرانید نزدیک تر است بپرهیز از بیداد، که از آن زن و ولی آن نیمه دیگر فرا گذارند و چیزی نخواهند، تا این شوی باز گرفتن نیمه فرا گذارد و کاوین تمام بدهد. وَ لَا تَتَسَوَّأُ الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ اى، و لا تناسوا در میان خویش فضل و افزونی یکدیگر بشناختن فرو مگذارید، و تا توانید بعفو کوشید: إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ که الله تعالى آنچه شما میکنید از عفو می بیند و بدان پاداش دهد.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: وَ الْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ الْآيَةَ... بزرگ است آن خداوند که در مهربانی یکتاست، و در بنده نوازی بی همتاست، در آزمایش با عطاست، و در ضمانها با وفاست. اگر خوانیمش شنواست، و رنه خوانیم داناست. کریم و ودود و مهر نمای و مهر افزاست، لطیف و عیب پوش و عذر نیوش و نیک خداست، فضلش زبر همه فضلها، کرمش زبر همه کرمها، رحمتش مه از همه رحمتها، مهرش نه چون مهرها. غایت رحمت که بدان مثل زنند، رحمت مادرانست و رحمت خدا بر بنده بیش از آنست، و مهر وی نه چون مهر ایشانست. نه بینی، که مادران را بشیر دادن فرزندان تمامی دو سال می فرماید و بر پرورش می دارد، و بداشت ایشان وصیت می کند، و بر مهر مادران اقتضار نکند و بآن فرو نگذارد؟ تا بدانی که الله بر بنده مهربانتر است از مادر بر فرزند! مصطفی ع وقتی بزنی بگذشت و آن زن کودکی طفل در برداشت و نان می پخت، و او را گفته بودند که رسول خداست که میگذرد. فراز آمد و گفت یا رسول الله بما چنین رسید از تو که خدای عالمیان بر بنده مهربانتر است از مادر بر فرزند. مصطفی ع گفت آری چنین است. آن زن شادمان شد، و گفت یا رسول الله ان الام لا تلقى ولدها فى هذا التنور مادر نخواهد که فرزند خود را در این تنور گرم افکند، تا بسوزد. مصطفی (ع) بگریست و گفت ان الله لا يعذب بالنار الا من أنف ان يقول لا اله الا الله.

كعب عجره گفت رسول خدا روزی یاران را گفت: «ما تقولون فى رجل قتل فى سبيل الله؟» چه گوئید بمردی که در راه خدا کشته شود؟ یاران گفتند الله و رسوله اعلم خدا و رسول او دانانتر، رسول گفت: «ذلك فى الجنة» آن مرد در بهشت است، دیگر باره گفت: چه گوئید بمردی که بمیرد و دو مرد عدل گویند لا نعلم منه الا خيرا شناسیم و ندانیم ازین مرد جز پارسایی و نیک مردی؟ یاران گفتند الله دانانتر بحال وی و رسول او، گفت: «ذاك فى الجنة» در بهشت است، سدیگر بار گفت، چه گوئید در مردی که بمیرد و دو گواه عدل گویند که در وی هیچ خیر نبود؟ یاران همه گفتند ذاك فى النار در دوزخ باشد رسول گفت: «بئسما قلتُم عبد مذنب و ربّ غفور»

بد سخنی که گفتید در حق وی، و بد اندیشه که کردید و بد گمانی که بردید، بنده گنه کار و خدایی آمرزگار، بنده جفا کار و خدایی وفادار، «قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ» و از کمال رحمت و کرم او با بندگان یکی آنست که فردا برستاخیز قومی را برانند، و به ترازو گاه و صراط و جسر دوزخ آسان باز گذرانند، تا بدر بهشت رسند، ایشان را وقت فرمایند، تا نامه در رسد از حضرت عزت نامه که مهر قدیم بر وی عنوان، و سرتاسر آن همه عتاب و جنک دوستان، لایق حال بنده است که وی را عتاب کند و گوید بنده من نه ترا رایگان بیافریدم و صورت زیبات بنگاشتم، و قد و بالات بر کشیدم؟ کودک بودی راه به پستان مادر نه بردی منت راه نمودم، و از میان خون شیر صافی از بهر غذاء تو من بیرون آوردم، مادر و پدر بر تو من مهربان کردم، و ایشان را بر تربیت تو من داشتم، و از آب و باد و آتش من

نگه داشتیم، از کودکی بجوانی رسانیدم و از جوانی به پیری بردم، بفهم و فرهنگ بیاراستم، و بعلم و معرفت بیبراستم، بسمع و بصر بنگاشتم، بطاعت و خدمت خودت بداشتم، بدر مرگ نام من بر زبان و معرفت در جان منت نگاه داشتیم، و آن گه سر ببالین امنت باز نهادم، من که لم یزل و یزالم با تو این همه نیکوئیها کردم تو برای ما چه کردی؟ هرگز در راه ما درمی بگدایی دادی؟ هرگز سگی تشنه را از بهر ما آب دادی؟ هرگز مورچه را بنعت رحمت از راه برگرفتی؟ بنده من فعلت ما فعلت و لقد استحييت أن اعدبك، کردی آنچه کردی، و مرا شرم کرم آید که با تو آن کنم، تو سزای آنی. من آن کنم که خود سزای آنم. اذهب فقد غفرت لك لتعلم انا انا و انت انت! رو که ترا آمرزیدم، تا بدانی که من منم و تو تویی، آری! گدایی بر پادشاهی شود با وی نگویند که چه آوردی؟ با وی گویند که چه خواهی؟ الهی از گدا چه آید که ترا شاید؟! مگر که ترا شاید آنچه از گدا آید.

یکی از پیران طریقت گفته: چون که ننوازد و اکرم الاکرمین اوست، چون که نیامرزد و ارحم الراحمین اوست، چون که عفو نکند و چندین جایگه در قرآن عفو کردن از فرمان اوست: فَاعْفُ عَنْهُمْ، وَ لِيَعْفُوا وَ لِيَصْفَحُوا، حُذِّ الْعَفْوِ وَ هُم ازين بابست آنچه در آخر آورد گفت: وَ أَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى تَقْوَى در عفو بست و بهشت در تقوی بست، آنجا که گفت وَ الْآخِرَةُ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُؤْمِنِينَ اهل تحقیق گفتند: تقوی را بدایتی و نهایتی است: بدایت آنست که گفت وَ أَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى، و نهایت آنست که گفت وَ لَا تَسْأُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ. بدایت آنست که حق خود بر برادر شناسی، آن گه عفو کنی، و در گذاری. این منزل اسلام است، و روش عابدان. و نهایت آنست که حق وی بر خود شناسی، و او را بر خود فضل نهی، و هر چند که جفاء جرم از وی بینی، تو از وی عذر خواهی. این مقام توحیدست، و وصف الحال صدیقان، و فی معناه انشد:

اذا مرضنا، أتيناكم نعودكم و تذبون، فنأتیکم، فنعتذر

و اليه الإشارة بقول النبي صلى الله عليه و آله و سلم «أ لا ادلكم بخير اخلاق اهل الدنيا و الآخرة؟ من وصل من قطعه و عفا عمن ظلمه و اعطى من حرمه».

### النوبة الاولى

قوله تعالى: حافظوا على الصلوات بر استاد کنید، و گوشوان باشید بر هنگام نمازها همه، وَ الصَّلَاةِ الْوُسْطَى وَ خاصه بر نماز میانین، وَ قَوْمُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ وَ خدای را بیای ایستید، بفرمانبرداری و پرستگاری. فَإِنْ خِفْتُمْ أَكْرَهَ تَرَسِيدِ دُشْمَنِ، فَرَجَالًا أَوْ رُكْبَانًا پیاده نماز میکنید، یا سوار در روش و در جنگ، فَإِذَا أُمِئْتُمْ وَ آن گه که ایمن شوید، فَادْكُرُوا اللَّهَ نَمَاز کنید خدای را، كَمَا عَلَّمَكُمُ هَمَّ چنان که در شما آموخت ما لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ آنچه ندانستید.

وَ الَّذِينَ يَتَوَقَّوْنَ مِنْكُمْ وَ ایشان که بمیرند از شما وَ يَدْرُونَ أَزْوَاجًا وَ زَنَانِ كَذَارِنْد، وَ صِيَّةً لِأَزْوَاجِهِمْ وَصِيَّتِ كَرْدِ اللَّهِ زَنَانِ ایشان را، مَتَاعًا إِلَى الْحَوْلِ داشت ایشان را تا سر يك سال غَيْرَ إِخْرَاجِ كِه ایشان را هیچ از آن عَدَّت و از آن جای عَدَّت بیرون نیارند، فَإِنْ خَرَجْنَ چُونِ سَرِ سَالِ بَاشَد، كِه بیرون آیند فَلَا جُنَاحَ عَلَيكُمْ بِرِ شَمَا تَنگِيءِ نِيَسْتِ كِه اولیاء ایشان فی مَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ در آنچه ایشان کنند در تن خویش، مِنْ مَعْرُوفٍ از زناشویی با هم سر خویش وَ اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ وَ خدای توانای بی همتای داناست.

وَ لِلْمُطَلَّقاتِ وَ زَنَانِ دَسْتِ بَازِ دَاشْتِه رَاسْتِ مَتَاعٌ مَتَعْتَى جَزِ از کاوین خوش منشی ایشان را بِالْمَعْرُوفِ چِیزِی بچم به انصاف نه نفیس که رنج آید از آن بر مرد، نه خسیس که ننگ آید زن را از آن، حَقًّا عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سزاست که خدای نهاد







النهار نماز پیشین. این بیان اوقات نمازست از کتاب خدای عز و جل اما از جهت سنت آنست که ابن عباس روایت کرد از مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم قال «امنی جبرئیل عند باب البیت، فصلی بی الظهر حین زالت الشمس و الفیء مثل الشراک، و صلی بی العصر، حین کان کل شیء بقدر ظلّه، و صلی المغرب حین افطر الصائم، و صلی العشاء حین غاب الشفق، و صلی الصبح، حین حرم الطعام و الشراب علی الصائم، و صلی الظهر فی الیوم الثانی، حین کان کل شیء بقدر ظلّه، وقت العصر بالامس، و صلی العصر حین صار ظل کل شیء مثله، و صلی المغرب للوقت الاول، لم یؤخرها عنه، و صلی العشاء حین ذهب ثلث اللیل، و صلی الصبح حین اسفر، ثم التفت الی فقال یا محمد: هذا وقت الانبیاء قبلك و الوقت ما بین هذا الوقتین» معنی محافظت بپای داشتن این نمازهاست باین وقتهای معین و حقوق آن بتمامی بجای آوردن.

مصطفی گفت: کسی که در نماز تأخیر افکند و حقوق آن بجای نیارد او را منافق نام کرد، فی قوله صلی الله علیه و آله و سلم: تلك صلاة المنافق، یجلس یرقب الشمس حتی اذا اصفرت و کانت بین قرنی الشیطان، قام ففقر اربعا لا یدکر الله فیها الا قلیلا» و قال صلی الله علیه و آله و سلم لعلی «یا علی، لا تؤخر الصلاة اذا أنت و الجنابة اذا حضرت و الایم اذا وجدت لها کفوا»

و بدان که حقوق نماز بعضی شرائط است و بعضی ارکان، و بعضی مسنونات و هیأت، اما شرائط آنست که بیرون از نماز افتد، در مقدمه آن پنج شرط است: طهارت و ستر عورت و ایستادن بر جای پاک و روی بقبله آوردن و شناختن وقت نماز بیقین یا بقلبه ظن، و اجناس ارکان نماز که بعضی از آن مکرر می شود یازدهاند: اول نیت است، و نیت قصد دل است. و فرض نیت آنست که بدل بگوید مقارن تکبیر اُودی صلاة الظهر فریضة الله عز و جل و گفته اند آن مقدار بس بود که داند که کدام نماز همی گزارد، و اگر پرسند بی اندیشه جواب تواند داد.

اما نافله اگر از رواتب باشد یا وتر، لا بد به نیت تعیین کند و اگر تطوع باشد بیرون از رواتب نیت نماز کردن کفایت بود. و مقتدی را لا بد نیت اقتدا بامام باید کرد صحبت جماعت را و امام نیت امامت بیارد تحصیل تصلیت جماعه را. رکن دوم تکبیر احرام است و فرض آن مقدارست که گوید الله اکبر. رکن سوم قیام است بقدر سورة فاتحه. رکن چهارم قراءه فاتحه است رکن پنجم رکوع است پشت خم دادن چندانک دست بزانو رسد رکن ششم سجود است چندانک پیشانی بی حجاب بر سجودگاه نهد با دو دست و دو زانو و دو قدم. رکن هفتم طمأنینه است بیارمیدن در این ارکان. هشتم نشستن است در تشهد آخر.

رکن نهم التحیات خواندن در آن فرض است که التحیات لله تا بآخر و این سه کلمات دیگر المبارکات الصلوات الطیبات از جمله سنن نماز است نه از جمله فرائض. رکن دهم درود است بر رسول ع در تشهد آخر، و مقدار فرض آنست که گوید اللهم صل علی محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم رکن یازدهم سلام دادن است و مقدار فرض آنست که گوید السلام علیکم.

هر چه ازین یازده بیرون است، از جمله سنن نمازست. و هیأت و آداب آن اگر بجای آرد، نماز وی بصفت کمال بود، و اگر چیزی از آن بگذارد، بر وی سجود سهو نیست، مگر در چهار سنت، که این چهار بسجود سهو جبر کنند: یکی نشستن در تشهد اول، دیگر التحیات خواندن در آن، سوم درود دادن بر رسول صلی الله علیه و آله و سلم در آن، چهارم قنوت، اگر ازین چهار سنت یکی بگذارد یا همه بگذارد سجود سهو بجای آن بیستند.

و بعضی علماء حصر جمله ارکان نماز کرده‌اند و سنن آن بر شمرده‌اند، گفته‌اند چهارده رکن است و سی و پنج سنت، و شرح این از کتب فقه طلب باید کرد که اینجا بیش ازین احتمال نکند. و بدان که نماز کردن باذان و اقامت باین ترتیب که شرح فرموده خاصیت این امت است، بحکم آن خبر که مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم گفت: اعطیتم ما لم یعط احد من الامم، ان الله جعل قربانکم الاستغفار و جعل صلوتکم الخمس بالاذان و الاقامة، و لم تصلها امة قبلکم فحافظوا علی صلوتکم، و ایّ عبد صلی صلاة الفریضة ثم استغفر الله عشر مرات، لم یقم من مقامه حتی یغفر له ذنوبه و لو کانت مثل رمل عالج و جبال تهامة»

حافظوا علی الصلوات و الصلاة الوسطی علماء را خلاف است که صلاة وسطی کدامست. بعضی گفتند نماز بامداد است، بعضی گفتند نماز پیشین است. و درست‌تر آنست، که نماز دیگر است، از بهر آن که دو نماز روز از یک سوی دارد، یکی در تاریکی و یکی در روشنایی، و دو نماز است از یک وی یکی در روشنایی و یکی در تاریکی روز احزاب نماز دیگر از رسول خدا فائت شد از وقت، کافران را گفت «ملا الله قلوبهم و قبورهم و بیوتهم نارا شغلونا عن صلاة الوسطی» و درست است از مصطفی که گفت روز میغ تعجیل کنید بنماز دیگر، که هر کس که هنگام وقت نماز دیگر ازو فائت شد، همچنانست که وی را بی کس و بی چیز کردند «کانما وتر اهله و ماله» سلیمان پیغامبر که اسبان را کشت، هم بر رنج آن کشت که او را مشغول کرده بودند از اول وقت نماز دیگر.

و یوشع بن نون در غزائی مشغول بود فتح نزدیک آمد، وقت نماز دیگر تنگ در آمد، دعا کرد الله تعالی خورشید بروی نگه داشت بر جای، تا وی بر دشمن دست یافت و نماز دیگر کرد. و گفته‌اند که نماز دیگر از بهر آن عصر خوانند از تنگی که آنست و از کراهت که در تأخیر است. و مرد را که سوگند دهند بایمان مغلظه در شرع، بعد از نماز دیگر دهند، و ذلك فی قوله تعالی تَحْبِسُونَهُمَا مِنْ بَعْدِ الصَّلَاةِ فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ.

و تخصیص نماز دیگر بمحافظه نه از آن است که در نمازهای دیگر تزییع رواست، لکن فضل و شرف نماز دیگر را گفت بر همه نمازها، مثال این آنست که ماههای حرام را گفت فَلَ تَظْلَمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ گفت ماهها دوازده است: چهار از آن ماه حرام است نگر تا ظلم نکنید بر خویشتن درین ماههای حرام یعنی که ظلم بر خویشتن در همه ماهها صعب است و در این ماههای حرام صعب‌تر، از آنک حرمت و شرف این ماه حرام بیش است از آن ماههای دیگر، همچنین تزییع نمازها صعب است، اما تزییع نماز دیگر صعب تر از آن، که رقم تخصیص دارد و نشان تفضیل. قومی گفتند که این صلاة وسطی نماز پنج گانه است در میان پنج رکن مسلمانی. و این قول بعید است و اختیار آنست که از پیش رفت. و ذکر صلاة وسطی رد است بر کوفیان، که فرائض نماز بشش برده‌اند و وتر در آن گرفته، و اگر چنان بودی صلاة وسطی متصور نبود و این بر کس پوشیده نشود. و قول النبی صلی الله علیه و آله و سلم ان الله زادکم صلاة لم یرد بذلك صلاة سادسة و معناه زادکم فی تطوعکم و نوافلکم و قوموا لله قانتین ای مطیعین، روی عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم انه قال «کل قنوت فی القرآن فهو طاعة» میگوید شما که مؤمنانید و امت مصطفی اید خدای را نماز کنید بفرمان برداری و پرستگاری، نه چنان که اهل ملت‌های دیگر میکنند، که هر کسی در آن ملت خویش نماز میکند و با آن نماز نافرمانی و عصیان میکند. و گفته‌اند که معنی قنوت قیام است در نماز. از مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند که کدام نماز فاضلتر؟

فقال «طول القنوت» گفت آن نماز که قیام آن درازتر و تمامتر بود، و منه قوله تعالی: أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ ای من

هو مصلّ آناء الليل. فسمى الصلوات قنوتا، لانها بالقيام تكون، و قال النبي صلى الله عليه و آله و سلم: «مثل المجاهد في سبيل الله كمثل القانت الصائم» يعنى المصلى الصائم، ثم قيل للدعاء قنوت، لانه انما يدعوا به قائما في الصلوات قبل الركوع او بعده.

فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالًا أَوْ رُكْبَانًا إِيْذَا خِفْتُمْ فِي مَطَارِدَةِ الْعَدُوِّ وَ التَّحَامِ الْقِتَالِ وَ غِيْرِهِ، صَلُّوْا مِشَاءً أَوْ فِرْسَانًا كَيْفَ مَا امْكَنْكُمْ، مُسْتَقْبِلِي الْقِبْلَةِ وَ غِيْرِ مُسْتَقْبِلِهَا. ميگويد اگر ترسيد از دشمن يا از سبع يا از سيل يا از زخم مار يا از نهييب آتش، نماز فريضة بوقت خويش ميکنيد چنانك توانيد، روى بقبله و پهلو بقبله و پشت بر قبله، ايستاده و تازيان و گردان، يعنى آن گه که در نماز مي ايستد روى ستور بقبله گرداند و رکوع مي نمايد و سجود فروتر از رکوع مي نمايد. و تا تواند روى با پس نکند. و اگر مضطر ماند فرو مي آيد و بر مي نشيند و زخم مي زند. رسول خدا سه بار نماز خوف کرده است از سه گونه: بذات الرقاع و ببطن النخلة و بعسفان هر جای بر حسب حال ضرورت که دشمن از پس پشت بود ديگر کرد، و که دشمن ميان او بود و ميان قبله ديگر کرد، و که دشمن گردان بود و درهم افتاده ديگر کرد. و شرح اين در سورة النساء بجای خويش گفته شود ان شاء الله تعالى.

فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَأَذْكُرُوا اللَّهَ الْآيَةَ... ذکر اينجا نماز است و از بهر آن ذکر خواند که نماز سر تا سر از ذکر خالی نيست، چنانك گفت وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي يعنى نماز بپای دار پيوستن ياد مرا، فَإِذَا أَمِنْتُمْ ميگويد و آن گه که ايمن شديد از دشمن، نمازهای پنجگانه باوقات و شرايط و حقوق آن بپای داريد.

كَمَا عَلَّمَكُمْ مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ هَمَّجَانًاكَ در شما آموخت آنچه ندانستيد يعنى نماز كردن در حال بيم و ترس از دشمن، اين همچنانست که آنجا گفت وَ يُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ جای ديگر اين منت على الخصوص بر مصطفى صلى الله عليه و آله و سلم نهاد، تشریف وی را گفت «و علمك ما لم تكن تعلم و كان فضل الله عليك عظما».

وَ الَّذِينَ يَتَوَقَّوْنَ مِنْكُمْ وَ يَدْرُونَ أَرْوَاجًا وَصِيَّةَ الْآيَةِ... قِراءَةُ اَبُو عَمْرٍ وَ اَبْنِ عَامِرٍ وَ حَمْزُهُ وَ حَفْصٌ وَ صَيْبَةُ بِنْتِ نَضْرَةَ، اى اوصى الله وصية، ديگران برفع خوانند اى كتبت عليهم وصية. در ابتداء اسلام پيش از آنك آيات مواريث آمد زنان را از شوهران نصيبى از ميراث نبود، اما شوهر چون بمردى بر زن يك سال عدت بودى، و در آن يك سال نفقه وى طعام و كسوت و سكنى بر ترکه شوهر بودى، ما دام که از جای عدت بطوع بيرون نيامدى، اگر بيرون آمدى نفقه بيفتادى. پس چون آيات مواريث آمد، از نفقه يك سال منسوخ گشت بنصيب ميراث، گاه ربع و گاه ثمن. و يك سال عدت منسوخ شد بچهار ماه و ده روز، و ذلك فى قوله يَرَبِّصَنَّ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَ عَشْرًا قوله: وَ لِلْمُطَلَّقاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ الْآيَةِ... معنى اين آيت همانست که از پيش رفت، از ذکر متعت و احكام آن. و زيادت بيان درين آيت آنست که جمله مطلقات را پيش از مسيس متعت واجب کرد. و در آيت پيش خصوصا زنانى را گفت که ايشان را طلاق پيش از مسيس دهند. و بحکم اين آيت على ع گفت: «لكل مؤمنة مطلقه حرة او امة متعة»

و تلا هذه الآية وَ لِلْمُطَلَّقاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ. ابن زيد گفت چون آيت آمد مَتَاعًا بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مطلقه را متعت دهيد که متعت واجب است بر نيکوکاران، مردى گفت از جمله مسلمانان، اگر خواهم کنم و اگر خواهم نکنم، که اين احسانى است نه بر همه مسلمانان واجب کرده که بر محسان واجب کرده، چنانك گفت حَقًّا عَلَى الْمُحْسِنِينَ پس رب العزة گفت درين آيت: حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ اى الذين يتقون الشرك، اين متعت واجب است بر هر که مسلمان است، از شرك باز پرهيزنده كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ روايت كنند از على ع که عقل بر دو ضرب

است: مطبوع و مسموع. و کمال بنده در دینداری وی بآنست که این هر دو عقل او را جمع شوند، اول مطبوعی که بنده بآن مکلف شود، و خطاب شرع بآن متوجه گردد، و آن آنست که مصطفی گفت صلی الله علیه و آله و سلم: «ان الله تعالى لما خلق العقل قال له اقبل فاقبل، ثم قال له ادبر فادبر، ثم قال و عزتي و جلالی ما خلقت خلقا اكرم على منك بك آخذ و بك اعطى».

دیگر عقل مسموعی آنست: که مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم گفت «یا علی اذا أ تقرب الناس لی الناس الی خالقهم بالصلاة و الصوم فتقرب الیه بانواع العقل، تسبقهم بالدرجات و الزلفی عند الناس فی الدنيا و عند الله فی الآخرة»

و حقیقت این عقل بایمان و تقوی و اخلاص باز گردد. و آن آنست که در قرآن جایها گفته اُ فَلَ تَعْفَلُونَ؟ لَعَلَّكُمْ تَعْفَلُونَ و هو المشار الیه

بقوله صلی الله علیه و آله و سلم: «قسّم الله العقل على ثلاثة اجزاء فمن كانت فيه كمل عقله و من لم تكن فيه فلا عقل له: حسن المعرفة بالله، و حسن الطاعة لله، و حسن الصبر على امر الله».

أ لم ترَ إلى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمُ الْآيَةَ... یعنی الم تخبر، این رویت دل است که آن را علم گویند، نه رویت چشم که عیان باشد، مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم آن قوم را بعیان در نیافت، اما برویت دل بدید و بدانست، از آنک الله تعالی بوی خبر کرد و آگاهی داد. اُ لم ترَ میگوید نبینی ایشان را، ندانسته‌ای قصه ایشان که از سرایهای خود بیرون رفتند به پرهیز از طاعون، گفته‌اند که امت حزقیل اند، مقاتل و کلبی گفتند: هشت هزار بودند، سدی گفت سی و اند هزار بودند، و چهل هزار گفته‌اند، و هفتاد هزار گفته‌اند. علی الجملة عددی بسیار بودند که الله میگوید وَ هُمْ أَوْفُوا. در زمین ایشان طاعون افتاد بیرون رفتند تا از طاعون بگریزند و قصد رود باری کردند، چون در آن رودبار همه بهم آمدند فریشته بانگ بریشان زد، بر يك جای همه بمردند، آفتاب بریشان تافت بگنیدند.

قال النبي صلی الله علیه و آله و سلم «اذا سمعتم بهذا الوباء ببلد فلا تقدّموا علیه، و اذا وقع علیه و انتم فيه فلا تخرجوا فرارا منه»

و سألت عائشة النبي صلی الله علیه و آله و سلم عن الطاعون، فقال لها انه كان عذابا يبعثه الله على من يشاء و يجعله رحمة للمؤمنين، فايما عبد وقع الطاعون فاقام في بلده صابرا محتسبا و علم انه لن يصيبه الا ما كتب الله له، فله اجر شهيد».

پس پیغامبر ایشان حزقیل فرا رسید و ایشان را چنان دید، اندوهگن گشت، بگریست و دعا کرد. الله تعالی ایشان را زنده کرد بعد از هشت روز و فرا پیش وی کرد، و آن نتن که از اثر مرگ بریشان بود، بریشان بماند و هنوز در نسل ایشان از اولاد یهود مانده است. حزقیل پیغامبری بود از بنی اسرائیل سوم موسی، که بعد از موسی یوشع بن نون بود، پس کالب بن یوفنا، پس حزقیل. و او را ابن العجوز میگفتند از آنک مادر وی پیر زنی بود نازاینده، از خدای عز و جل این فرزند پبیری خواست و او را بداد، مقاتل گفت: حزقیل ذو الكفل است، و انما سمی ذو الكفل لانه تكفل سبعين نبيا، و انجاهم من القتل، فقال لهم اذهبوا فانی ان قتلت كان خيرا من ان تقتلوا جميعا، فلما جاء اليهود و سالوا حزقیل عن الانبياء السبعين، قال انهم ذهبوا و لا ادری این هم. و منع الله ذا الكفل من اليهود ان الله لئذ فضل على الناس و لكن اكثر الناس لا يشكرون از روی معنی هر دو ناس یکسان نه اند. اول گفت لئذ فضل على الناس این ناس عموم مردم اند که نعمت و

فضل الله بر همه روانست. پس گفت وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ أَيْدِيَهُمْ عَلَى الْخُصُوصِ أَهْلِ الشُّكْرِانِ وَ أَهْلَانِ جِزْ مَكْلَفَانِ نَهْ  
اند، که شکر بر اهل تکلیف واجب است، فکانه قال و لكن اکثر المكلفين لا يشكرون ازين جهت اکثر الناس گفت و  
اکثرهم نگفت، میگوید ای بسا نواخت که از آفریدگار بر بندگان است، ای بسا نیکو کاری که از الله برایشانست لکن  
ایشان سپاسداری نمیکنند، و شکر آن نعمت بجای نمی‌آرند. شب معراج چون مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم  
بحضرت عزت رسید الله تعالی شکایت این امت با وی کرد گفت «یا محمد لم اکلهم عمل الغد و هم یطلبون منی رزق  
غد، یا محمد سمیت نفسی معزا و مذلا و هم یطلبون العز من سواي. و یطلبون الحاجة من غیري، یا کلون رزقی و  
یشکرون غیري» پس در عقب قصه امت حزقیل امت محمد را گفت: وَ قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الْآيَةَ... شما چون ایشان  
مباشید که از مرگ می‌گریختند، جنگ کنید با دشمن دین و در راه خدا بکوشید، و در قتال دشمن از بیم مرگ به  
مگریزید، که گریختن از مرگ شما را سود ندارد، چنانکه آن قوم را سود نداشت، «قُلْ لَنْ يَنْفَعَكُمْ الْفِرَارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ  
الْمَوْتِ.» آورده‌اند که سلیمان صلی الله علیه و آله و سلم روزی نشسته بود و ندیمی با وی، ملك الموت در آمد و تیز  
در روی آن ندیم می‌نگریست، پس چون بیرون شد آن ندیم از سلیمان پرسید که این چه کس بود که چنین تیز در من  
می‌نگرست؟ سلیمان گفت ملك الموت بود، ندیم بترسید، از وی درخواست که باد را فرماید تا وی را بزمین هندوستان  
برد سلیمان باد را فرمان داد تا وی را بزمین هندوستان برد، پس هم در ساعة ملك الموت باز آمد، سلیمان از وی  
پرسید که آن تیز نگرستن تو در آن ندیم ما چه بود؟ گفت عجب آمد مرا که فرموده بودند تا جان وی همین ساعة در  
زمین هندوستان قبض کنم، و مسافتی عظیم میدیدم میان این مرد و میان آن زمین، پس تعجب می‌کردم تا خود چون بود  
این حال؟ و چنین افتاد که دیدی! وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ الْآيَةَ... بدانید که الله شنواست و دانا، در شنوایی یکتا و در  
دانایی بی‌همتا، اگرش بخوانی شنود دعاء تو، و رنه خوانی داند حال تو.

یحكى عن بعضهم انه قال كنت جائعا فقلت لبعض معارفي اني جائع، فلم يفتح لي من قبله شيء، فمضيت فوجدت درهما  
ملقى في الطريق، فرفعته فاذا هو مكتوب عليه، أما كان الله عالما بجوعك حتى قلت آني جائع؟

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ الْآيَةَ... بزبان اشارت محافظت اندر نماز آنست که چون بنده بحضرت نماز در آید،  
بهیبت در آید، و چون بیرون شود بتعظیم بیرون شود، و تا در نماز باشد به نعت ادب بود، تن بر ظاهر خدمت داشته و  
دل در حقائق وصلت بسته، و سر با روح مناجات آرام گرفته، المصلی یناجی ربه. بو بکر شبلی رحمة الله گفت اگر  
مرا مخیر کنند میان آنک در نماز شوم یا در بهشت شوم، آن بهشت برین نماز اختیار نکنم، که آن بهشت اگر چند ناز و  
نعمت است، این نماز راز ولی نعمت است، آن نزهت گاه آب و گل است و این تماشاگاه جان و دل است، آن مرغ  
بریان است در روضه رضوان، و ابن روح و ریحان در بستان جانان.

تماشا را یکی بخرام در بستان آن جانان ببین در زیر پای خویش جان افشان آن جانان مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم از هیچ مقام آن نشان نداد که از نماز داد بآنچه گفت: «جعلت قرّة عینی فی الصلاة»  
روشنایی چشم من از میان نواختها و نیکوئیها مشغولی بوی است و راز داری با وی.

اینک دل من تو در میانش بنگر تا هست بجز تو هیچ مقصود دگر؟

مردی بود او را بو علی سیاه گفتندی، یگانه عصر خویش بود، هر گه کسی در پیش وی رفتی، گفتی، مردی‌ام فارغ

شغلی ندارم، روشنایی چشم من آنست که از مردان راه وی کسی را بینم یا با کسی حدیث وی میکنم.

با دل همه شب حدیث تو میگویم بوی تو من از باد سحر میجویم.

عالم طریقت عبد الله انصاری قدس الله روحه گفت: الهی ای مهربان، فریادرس، عزیز آن کس، کش با تو يك نفس. بادا نفسی که درو نیامیزد کس، نفسی که آن را حجاب ناید از پس، رهی را آن يك نفس در دو جهان بس، ای پیش از هر روز و جدا از هر کس، رهی را درین سور هزار مطرب نه بس.

حافظوا على الصلوات الایة... محافظت آنست که شخص در مقام خدمت راست دارد و دل در مقام حرمت، تا هم قیام ظاهر از روی صورت تمام بود، هم قیام باطن از روی صفت بجای بود. یکی در نماز امامی میکرد خواست تا صف راست کند، گفت استوا هنوز این سخن تمام نگفته بود که بیفتاده بود و بیهوش شده، پس گفتند او را که چه رسید ترا در آن حال؟ گفت نودیت فی سری هل استویت لی قط اول رکنی از ارکان نماز نیت است و معنی نیت قصد دل است، چون در نماز شود سه چیز اندر سه محل میباید تا ابتداء نماز وی بصف شایستگی بود: اندر دست اشارت، و در زبان عبارت و در دل نیت، چنانستی که بنده در حال نیت میگوید درگاه مولی را قصد کردم و دنیا را با پس گذاشتم، پس اگر اندیشه دنیا به نگذارد و دل فانماز نه پردازد هم در رکن اول دروغ زن بود. حسن بن علی ع چون بدر مسجد رسیدی گفتی: «الهی ضیفک ببابک سائلک ببابک، عبدک ببابک، یا محسن قد اتاک المسیء، و قد امرت المحسن منا ان يتجاوز عن المسیء، فتجاوز قبیح ما عندی بجمیل ما عندک یا کریم».

و آن دست برداشتن در نماز در حال تکبیر اشارتست باضطرار و افتقار بنده و شکستگی وی بحضرت مولی، چنانستی که میگوید انا غریق فی بحر المعاصی، فخذ بیدی. بار خدایا غریب مملکت، افتاده در چاه معصیت، غرق شده در دریای محنت، درد دارم و دارو نمیدانم، یا میدانم و خوردن نمیتوانم، نه روی آنک نومید شوم، نه زهره آنک فراتر آیم.

قد تحیرت فیک خذ بیدی یا دلیلا لمن تحیر فیکا  
گر کافر ای دوست مسلمانم کن مهجور توام بخوان و درمانم کن  
گر در خور آن نیم که رویت بینم باری بسر کوی تو قربانم کن

گفته‌اند اول کسی که نماز بامداد کرد آدم بود ع. آن خواجه خاکی، آن بدیع قدرت و صنیع فطرت و نسیج ارادت، چون از آسمان بزمین آمد بآخر روز بود تا روشنایی روز میدید، لختی آرام داشت، چون آفتاب نهان شد دل آدم معدن اندهان شد.

شب آمد چو من سوگوار بغم بجامه سیاه و بچهره دژم

آدم هرگز شب ندیده و مقاساة تاریکی و اندوه نکشیده بود، ناگاه آن ظلمت دید که بهمه عالم برسید، و خود غریب و رنجور و از جفت خود مهجور، در آن تاریکی که آه کردی، گه روی فراماه کردی، گه قصد مناجات درگاه کردی.

ذکر تو مرا مونس یارست بشب وز ذکر توام هیچ نیاساید لب

اصل همه غریبان آدم بود، پیشین همه غمخواران آدم، نخستین همه گریندگان آدم بود، بنیاد دوستی در عالم آدم نهاد، آئین بیداری شب آدم نهاد، نوحه کردن از درد هجران و زاریدن به نیم شبان سنتی است که آدم نهاد، اندران شب گه نوحه کردی بزاری، گه بنالیدی از خواری، گه فریاد کردی، گه بزاری دوست را یاد کردی.

همه شب مردمان در خواب من بیدار چون باشم غنوده هر کسی با یار من بی یار چون باشم

آخر چون نسیم سحر عاشق وار نفس بر زد و لشکر صبح کمین بر گشاد، و بانگ بر ظلمت شب زد، جبرئیل آمد بشارت که یا آدم صبح آمد و صلح آمد، نور آمد و سرور آمد، روشنایی آمد و آشنایی آمد، برخیز ای آدم، و اندرین حال دو رکعت نماز کن، یکی شکر گذشتن شب هجرت و فرقت را، یکی شکر دمیدن صبح دولت و وصلت را! زبان حال میگوید.

وصل آمد و از بیم جدایی رستیم با دلبر خود بکام دل بنشستیم

و اول کسی که نماز پیشین کرد ابراهیم خلیل بود صلح، آن گه که او را ذبح فرزند فرمودند، و در آن خواب او را نمودند، ابراهیم خود را فرمانبردار کرده، جان فرزند عزیز خود بحکم فرمان نثار کرده، و ملک العرش بفضل خود ندا کرده، و اسماعیل را فدا کرده، آن ساعه آفتاب از زوال در گذشته بود مراد خلیل تحقیق شد و خوابش تصدیق شد، خلیل در نگرست چهار حال دید در هر حال رفتی و خلعتی یافتی، خلیل شکر را میان به بست و بخدمت حضرت پیوست، این چهار رکعت نماز بگزارد شکر آن چهار خلعت را، یکی شکر توفیق، دیگر شکر تصدیق، سدیگر شکر ندا، چهارم شکر فدا.

اول کسی که نماز دیگر گزارد چهار رکعت یونس پیغامبر بود صلی الله علیه و آله و سلم: آن بنده نیک پسندیده در شکم ماهی و آن ماهی در شکم آن دیگر ماهی، در قعر آن دریای عمیق بفریاد آمده که لا إله إلا أنتَ سُبحانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ».

اینجا نکته شنو: یونس در شکم ماهی بزندان و مؤمن در شکم زمین، در آن لحد بزندان، مبارک باد آن مضجع، خوش باد آن مرقد، مصطفی میگوید «القبر روضة من رياض الجنة» هر چند که زندانست اما مؤمن را چون بستانست، و در آن بسی روح و ریحان است. یونس در شکم ماهی در آن تاریکی و سیاهی، مؤمن در شکم زمین با نسیم انس و نور الهی، یونس را جگر ماهی آینه گشته تا بصفاء آن حیوانات دریا و عجائب صور ایشان میدید، مؤمن را دری از بهشت بر لحد وی گشاده تا بنور الهی حوراء و عینا و طوبی و زلفی بود. یونس را فرج آمد، و از فضل الهی وی را مدد آمد، از آن زندان بصحراء جهان آمد. آن ساعت وقت نماز دیگر آمد، یونس خود را دید از چهار تاریکی رسته، تاریکی زلت، تاریکی شب، تاریکی آب، تاریکی شکم ماهی، شکر گذاشتن این چهار تاریکی را چهار رکعت نماز کرد. اشارت است به بنده مؤمن که چهار ظلمت در پیش دارد: ظلمت معصیت، ظلمت لحد، ظلمت قیامت، ظلمت دوزخ، چون این چهار رکعت نماز بگزارد بهر رکعتی از يك ظلمت برهد. و اول کسی که نماز شام کرد عیسی مطهر بود شخص پاک سرشت پاک طینت پاک فطرت که بی پدر در وجود آمد، و در شکم مادر توریة و انجیل بر خواند، و در گهواره سخن گفت. عجب آمد قومی را از اهل ضلالت، گفتند: فرزند بی پدر متصور نیست، حدوث ولد و وجود نسب بی دو آب متفرق جایز نیست. گفتند آنچه گفتند، و رفتند در راه ضلالت چنانک رفتند! و ثالث ثلاثة رقم کشیدند، جبرئیل آمد که یا عیسی قوم تو چنین گفتند، زمین میلرزد از گفت ایشان، خالق زمین و آسمان پاکست از گفت ایشان، آن ساعه وقت نماز شام بود، عیسی برخاست و بخدمت شتافت، و از الله عفو و رحمت خواست، سه رکعت نماز کرد: بیک رکعت دعوی ربوبیت از خود دفع کرد، که تویی خداوند بزرگوار، منم بنده با جرم بسیار، دیگر رکعت نفی الوهیت بود از مادر، که

تویی خدای جبار و مادرم ترا پرستار، سوم رکعت اقرار بود بوحدانیت کردگار، یگانه یکتای نامدار.

و اول کسی که نماز خفتن کرد چهار رکعت موسی کلیم بود، نواخته خالق بی عیب، مخصوص تحفه غیب، مزدور شعیب، چون اجلش با شعیب بسر آمد وز مدین بدر آمد، قصد مسکن و اندیشه وطن خویش کرد، چون منزل چند برفت شبی آمد. مرا در پیش شبی که دامن ظلمت در آفاق کشیده، و بادی عاصف برخاسته، و باران و رعد و برق در هم پیوسته، گرگ در گله افتاده و عیالش را درد زه خاسته، همه عالم از بهر وی بخروش آمده، دریا بجوش آمده، در آن شب همه آتشفشانها در سنگ بمانده، و در همه عالم يك چراغ بر افروخته، موسی در آن حال فرو مانده، گه می‌خیزد و گه می‌نشیند، گه می‌خزد و گه می‌آرد، و گه می‌گریزد، گه مقبوض و گه مبسوط، گه سر بر زانو نهاده، گه روی بر خاک بزاری، همی گوید:

بهر کویی مرا تا کی دوانی؟ ز هر زهری مرا تا کی چشانی؟

آری! در شب افروز را نهنگ جان ربای در پیش نهادند، و کعبه وصل را بادیه مردم خوار منزل ساختند، تا بی رنج کسی گنج ندید، و بی غصه محنت کسی بروز دولت نرسید. آخر نظری کرد بجانب طور، و بدید آن شعاع نور، و بشنید ندای خدای غفور، که اِنِّي اَنَا اللّٰهُ موسی را چهار غم بود: غم عیال و فرزند و برادر و دشمن، فرمان آمد که یا موسی غم مخور و اندوه مبر، که رهاننده از عمان و باز برنده اندهان منم، موسی برخاست اندر آن ساعت و چهار رکعت نماز کرد، شکر آن چهار نعمت را. اشارتست به بنده مؤمن که چون این چهار رکعت نماز بگزارد بشرط وفا و صدق و صفا، شغل عیال و فرزند وی کفایت کند، و بر دشمن ظفر دهد و از غم و اندوهان برهاند.

### النوبة الاولى

قوله تعالى: مَنْ ذَا الَّذِي يُقرضُ اللّٰهَ كَيْسَتْ اَنْكَ خدای را وامی دهد؟ قَرْضًا حَسَنًا وامی نیکو قَرْضًا عَفْوَ لَهُ تا وی را آن وام توی بر توی کند اَضْعَافًا كَثِيرَةً تویهای فراوان و اللّٰهُ يَقْبِضُ وَ يَبْصُطُ و اللّٰهُ میگیرد روزی، بر کس کس تنگ می‌کند، و می‌گشاید روزی، بر کس کس فراح می‌کند، وَ اِلَيْهِ تُرْجَعُونَ و با وی خواهند گردانید شما را.

أَلَمْ تَرَ اِلَى الْمَلِكِ دَانسته نه‌ای و نرسید علم تو بآن گروه مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ از فرزندان یعقوب مِنْ بَعْدِ مُوسَى از پس موسی إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّ لِهْمُ که پیغامبری را گفتند از آن خویش اَبَعَثْ لَنَا مَلِكًا ما را پادشاهی انگیز از میان ما نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ تا با وی بغزا شویم و در راه خدا کشتن کنیم، قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ كُنتُمْ شَمَا هِيْجَ بر آنید؟ اِنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ اِگر بر شما نویسند غزا کردن و شما را بآن فرمایند اَلَا تُقَاتِلُوا که جنگ نکنید و باز نشینید قَالُوا وَ مَا لَنَا كُنتُمْ چيست و چه رسید ما را اَلَا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ که کشتن نکنیم در سبیل خدا و از بهر او، وَ قَدْ اُخْرَجْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَ اَبْنَانِنَا و ما را بیرون کردند از سرهای ما و جدا کردند از پسران ما، فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ چون بریشان نبشتند غزا کردن و ایشان را بآن فرمودند تَوَلَّوْا برگشتند از فرمان برداری، اِلَّا قَلِيْلًا مِنْهُمْ مَّگَر اِنْدکی ازیشان وَ اللّٰهُ عَلِيْمٌ بِالظَّالِمِيْنَ و اللّٰهُ داناست بستم کاران.

وَ قَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ و گفت ایشان را پیغامبر ایشان، اِنَّ اللّٰهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوْتَ مَلِكًا اللّٰهُ شما را طالوت پادشاهی برانگیخت، قَالُوا اَنْتَى يَكُوْنُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا كُنتُمْ طالوت را بر ما ملك چون بود؟ «وَ نَحْنُ اَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ» و ما سزاوارتریم بملك از او، که او نه از سبط نبوت است نه از سبط ملك، وَ لَمْ يُؤْتِ سَعَةً مِنَ الْمَالِ و فراخی مال ندادند او را، قَالَ جَوَابَ دَادِ پيغامبر ایشان را، و گفت: اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفَا عَلَيْكُمْ اللّٰهَ او را بر شما ملك را برگزید وَ زَادَهُ بَسْطَةً فِي



العِلْمَ وَ الْجِسْمَ وَ وى را افزونی داد در دانش و در قد و بالا، وَ اللّٰهُ يُؤْتِي مُلْكُهُ مَن يَشَاءُ وَ اللّٰهُ مَلِكٌ خَوْفِيسٍ اَوْ رَا دَهْد كِه  
خود خواهد وَ اللّٰهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ وَ خدای فراخ توانست و دانا.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللّٰهَ قَرْضًا نَامِي اسْت هِر كَارِي رَا كِه بِنْدِه كَنْد كِه اَنْ رَا جَزَا بُوْد، از اينجاست كه امية  
بن ابى الصلت گفت.

لا تَخْلُطَن خَبِيثَاتٍ بَطِيِيَةِ وَ اَخْلَع ثِيَابَكَ مِنْهَا وَ اَنْج عَرِيَانَا  
كل امرئ سوف يجزى قرضه حسنا او سينا و مدينا مثل ما دانا

نيكى و بدى هر دو را قرض خوانند، از بهر آنك هر دو را پاداش است، و آنچه در آيت گفت: قَرْضًا حَسَنًا دليل است  
كه قرضى بود نيك و قرضى بود بد.

روى عن سفيان قال لما نزل قوله تعالى مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ امْتَالِهَا قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَم «يَا  
رَب زِدْ اَمْتِي» فَنَزَلَ قَوْلُهُ مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللّٰهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفُهُ لَهُ اَضْعَافًا كَثِيرَةً

گفت اول از آسمان اين آيت فرو آمد، كه مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ امْتَالِهَا هر نيكي كه بنده كند ده چندان پاداش وى  
دهيم رسول خدا گفت يا رب بيفزاي امت مرا پس اين آيت فرو آمد مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللّٰهَ قَرْضًا حَسَنًا هر نيكي كه بنده  
كند آن را اضعا ف مضاعف گردانيم، و او را بآن ثواب فراوان دهيم. سدى گفت جايى كه اللّٰهُ كَثِيرٌ كَوِيدٌ وَ تَضْعِيفٌ  
كند، اندازه آن جز اللّٰهُ نَدَانْد از عظيمى و فراوانى كه بود. همانست كه گفت وَ يُؤْتِي مَن لَّدُنْهُ اَجْرًا عَظِيمًا جَاى دِيْگَر  
گفت اِنَّمَا يُؤْتِي الصّٰبِرُونَ اَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ.

اهل معانى گفته اند درين آيت اختصار است و اضممار، يعنى من ذا الذى يقرض عباد الله فاضافه سبحانه الى نفسه  
تفضيلا و استعطافا كما روى ان اللّٰه تعالى يقول لعبده استطعمتك فلم تطعمنى، و استسقيتك فلم تسقنى، و استكسيتك فلم  
تكسنى، فيقول العبد و كيف ذاك يا سيدى؟ فيقول مر بك فلان الجائع و فلان العارى، فلم تعط عليه من فضلك، فلا منعك  
اليوم من فضلى، كما منعه باين قول معنى آيت آنست كه كيست آنك بندگان خدای را وام دهد؟ چون خواهند و حاجت  
دارند؟ و معلوم ميشود از راه سنت كه وام دادن مه از صدقه است، كه صدقه بمحتاج و غير محتاج رسد، و وام جز  
محتاج از سر ضرورت نخواهد. ابو امامه روايت كرد از

مصطفى صلى الله عليه و آله و سلم قال: «رأيت على باب الجنة مكتوبا القرض بثمانية عشر، و الصدقة بعشر امثالها،  
فقلت يا جبرئيل ما بال القرض اعظم اجرا؟ قال لان صاحب القرض لا يأتيك الا محتاجا، و ربما وقعت الصدقة فى غير  
اهلها» و عن ابى هريره و ابن عباس قالا قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم «من اقرض اخاه المسلم فله بكل  
درهم وزن احد و بثير و طور سينا حسانت»

و عن ابى الدرداء قال «لان اقرض دينارين ثم يرد ان. ثم اقرضهما احب الى من اتصدق بهما» و بحكم شرع قرض  
ديگرست و دين ديگر، قرض نامؤجل است و دين مؤجل، و شرط قرض آنست كه هيچ منفعت بهيچ وجه فرا سر آن  
ننشيند، مثلا اگر زر قراضه بقرض دهد، بشرط آنك درست باز دهد، باطل بود. پس اگر بطوع خود درست باز دهد  
رواست، كه مصطفى صلى الله عليه و آله و سلم گفت: «خيركم احسنكم قضاء».

فَيُضَاعِفُهُ لَهُ اَضْعَافًا كَثِيرَةً ابْنِ عَامِرٍ وَ يَعْقُوبُ «فِيضْعَفُهُ» خواند به تشديد و نصب فاء، ابن كثير بتشديد خواند و رفع فاء،

دیگران بالف خوانند و تخفیف و رفع فاء، مگر عاصم که او بنصب فاء خواند، و تشدید در کثرت مه است و تمامتر، که تضعیف از باب تکثیر است.

وَ اللَّهُ يَقْبِضُ وَ يَبْسُطُ الْاِيَةَ... همانست که جای دیگر گفت: يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَقْدِرُ يَكْفِي را فراخ روزی کند یکی را تنگ روزی، همه بعلم و حکمت اوست، همه بتقدیر و قسمت اوست، هر کس را چنانکه صلاح و بیست دهد، و چنانکه سزای و بیست رساند، ابو ذر روایت کند از رسول خدا از جلیل و جبار، گفت عز جلاله «ان من عبادی من لا يصلح ایمانه الا الفقر و لو اغنیته لا فسد ذلك، و ان من عبادی من لا يصلح ایمانه الا الغنی، و لو افقرته لا فسد ذلك، ادبر عبادی بعلمی انی بعبادی خبیر بصیر.»

معنی دیگر گفته‌اند. وَ اللَّهُ يَقْبِضُ وَ يَبْسُطُ اللَّهُ صدقه می‌فرستاند از بخشنده وانگه میرساند بستاننده، همانست که جای دیگر گفت وَ يَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ و درست است خبر از مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم که گفت «ما تصدق امرؤ مسلم بصدقة تمرّة او لقمة الا قبضها الله بيمينه فیربّیها فی کفه کما یربّی احدکم فلوّه او فصیله حتی تصیر مثل احد.» مفسران گفتند آن روز که این آیت فرو آمد، ابو الدحداح گفت یا رسول الله ان الله يستقرضنا و هو غنی عن القرض قال «نعم، یرید ان یدخلکم به الجنة»

گفت یا رسول الله خداوند عز و جل از ما قرض می‌خواهد و او بی نیاز از قرض رسول گفت آری، بآن می‌خواهد تا شما را در بهشت آرد. ابو الدحداح گفت من خدای را قرض میدهم تو بایندانی بهشت میکنی؟ گفت میکنم بایندانی بهشت هر کس را که صدقه دهد، ابو الدحداح گفت و هم جفت من ام الدحداح با من در بهشت بود؟ گفت آری، گفت و دخترکام همچنین؟ گفت آری، پس دست رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گرفت گفت دو باغ دارم و بجز آن دو باغ چیزی دیگر ندارم، و هر دو بخدای میدهم، رسول گفت نه یکی خدای را و یکی معیشت تو و عیال ترا، گفت یا رسول الله ترا بر گواه میگیرم که آن یکی که نیکوترست از ملک خویش بیرون کردم و بخدای دادم، رسول گفت لا جرم الله تعالی بهشت ترا پاداش دهد، ابو الدحداح رفت و با هم جفت خویش ام الدحداح این قصه بگفت، ام الدحداح گفت ربحت بیعک، باریک الله لك فيما اشتریت. و ام الدحداح آن ساعة با دخترکان خویش در آن بستان بودند که تسلیم کرده بودند، دست در آستین آن کودکان و دهن ایشان میکرد و خرما بیرون میکرد و میگفت این نه آن شماسست که این آن خداست. گویند در آن بستان ششصد بن خرما بود بار آور، نیکو، همه بآسانی و دل خوشی و خشنودی خدای را عز و جل در کار درویشان کرد، تا در حق وی گفتند کم من عنق رداح، و واد فیاح فی الجنة لابی الدحداح.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلِكِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَانَهُ قَالَ أَلَمْ يَنْتَه عِلْمُكَ إِلَى خَيْرِ هَؤُلَاءِ؟ وَ الْمَلَأَهُمُ الْإِشْرَافُ وَ الرُّؤْسَاءُ، كَانَهُمُ الَّذِينَ يَمْلُؤُونَ الْعَيْنَ رِوَاءَ قِصَّةِ آيَةِ أَنْسَتُ كَمَا بَعْدَ مِنْ مُوسَى بِرُؤُوسِ الْكُفَّارِ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِرُؤُوسِ الْمُؤْمِنِينَ إِشْرَافُ شَدَدَتْ وَ قَهْرُهَا رَانَدَتْ بِرَأْسِهِمْ، بَعْضِي رَا بَكْشْتَنْدُ وَ بَعْضِي رَا بِه بَرْدِگِي بَرْدَنْدُ وَ قَوْمِي رَا اَز دِيَارِ وَ اَوْطَانِ خَوِيْشِ بِيْفَكَنْدَنْدُ، رُؤُوسِ دَرِيْنِ بَلَاءِ عَظِيْمِ بُوْدَنْدُ وَ اِيْشَانِ رَا پادشاهی نه، که با دشمن جنگ کردی، و مقام دشمن میان مصر و فلسطین بود در ساحل بحر روم، و قوم جالوت بودند از بقایاء عاد، جبابره روزگار خویش، با بالاهاى عظیم و قوتهاى سخت، و در میان بنی اسرائیل نه پیغامبری بود و نه پادشاهی که آن دشمنان را از ایشان بازداشتی، دعا کردند تا الله تعالی بایشان اشمویل پیغامبر فرستاد، در عربیت نام وی اسماعیل بود. و نام مادر وی حنه، از نژاد هارون بن عمران، بود، برادر موسی علیه السلام، بنی اسرائیل آمدند و اشمویل را گفتند «ابْعَثْ لَنَا مَلِكًا يُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» بر انگیز ما

را پادشاهی تا با وی جنگ کنیم با این قوم جالوت که بر ما مستولی شده‌اند و تباه کاری میکنند، اشمویل گفت «هل عسیتم» بکسر سین قراءت نافع است و لغت قومی از عرب، دیگران بفتح سین خوانند هَلْ عَسَيْتُمْ خوانند، و هی اللغه الفصحی، اشمویل گفتا هیچ بر آن اید که اگر اینچ می‌خواهید، بر شما نویسند و فرض کنند، شما بجای نیارید و از آن باز نشینید؟ ایشان گفتند و چرا باز نشینیم و جنگ نکنیم با دشمن که ما را از سرایهای خویش بیرون کردند و از خان و مان و پسران جدا کردند؟

رب العالمین گفت: فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ چون بر ایشان نوشتند قتال که خود می‌خواستند، بجای نیاوردند و بر گشتند مگر اندکی، و آن اندک آنست که گفت فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ. مقاتل گفت کتب در قرآن بر چهار وجه است: یکی بمعنی فرض چنانک اینجا گفت: فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ ای فرض، و هم درین سوره گفت كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ ای فرض. وجه دوم بمعنی قضیت است چنانک در سوره آل عمران گفت لَبَّرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ ای قضی علیهم، و در سوره التوبة گفت، لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كُتِبَ اللَّهُ لَنَا ای ما قضی الله لنا. و در سوره الحج گفت كُتِبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَنْ تَوَلَّاهُ ای قضی علیه. و در سوره المجادلة گفت كُتِبَ اللَّهُ لِلْغُلَبَانِ ای قضی الله. وجه سوم بمعنی امر است، چنانک ادخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كُتِبَ اللَّهُ لَكُمْ ای الله امرکم. وجه چهارم بمعنی جعل است، كَقَوْلِهِ كُتِبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانُ، ای جعل، و كَقَوْلِهِ فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ ای فسأجعلها. پس اشمویل پیغامبر ایشان را گفت الله شما را طالوت بن قیس پادشاهی برانگیخت.

و ذلك قوله: وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا طالوت مردی بود از فرزندان یعقوب از سبط ابن یامین خروانی کردی و آب فروشی، چنین آورده‌اند که کان ایابا و ایاب آب فروش بود، و در سبط ابن یامین نه نبوت بود و نه ملک، که در فرزندان یعقوب نبوت در سبط لاوی بود و لاوی جد موسی بود، و ملک در سبط یهودا بود، و داود از سبط وی بود، و طالوت نه ازین بود نه از آن قالوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا ایشان گفتند، طالوت را بر ما پادشاهی چون بود؟ که او مردی درویش است، مال ندارد و نیز نه از سبط نبوت است، نه از سبط ملک اشمویل گفت شما چه پندارید؟ که آنچه الله داند شما ندانید، خدای وی را بر شما برگزید و وی را فزونی داد در علم و هم در جسم، عالم وقت خویش بود و در بنی اسرائیل کس از و عالمتر نبود، و نیز با جمال بود و با قد و بالا: قِيلَ سَمَى طَالُوتَ لَطُولِهِ، رب العالمین باز نمود که مرد تمام بالا دشمن را در هیبت افکند و باز شکند، و باز نمود که ملک نه بوراثت است و نه بمال، بل که عطاء ربانی است و فضل الهی، آن را دهد که خود خواهد وَ اللَّهُ يُؤْتِي مَلَكُهُ مَن يَشَاءُ وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ الله دارنده است و داننده، همه را روزی میدهد از خزینه فراخ بی مؤنت، چنانک همه را بیافرید بقدرت فراخ بی حیلت، بیامرزد فردا بکرم فراخ بی وسیلت، واسع اوست که برسد بهر چیز بعلم و بهر کار بحکم و بهر بهره بقسم، علیم اوست که ناموخته داناست و بدانش بی هماناست و در آموزنده هر داناست.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا خداوند کریم، نامبردار عظیم، مهربان نوازنده بخشنده دارنده، جلست احدیته و تقدست صمدیته، در این آیت بندگان را می‌نوازد هم توانگران را و هم درویشان را، توانگران را می‌نوازد، که ازیشان قرض می‌خواهد و قرض از دوستان خواهند. یحیی معاذ گفت عجبت ممن یبقی له مال و رب العرش استقرضه. و فی الخبر الصحيح ينزل الله عز و جل، فيقول من يدعوني فاجيبه؟ ثم يبسط يديه، فيقول من يقرض غير

عدوم و لا ظلوم؟

چه دانی تو؟ که این قرض خواستن چه کرامت و چه نثار است! نثاری که بر روی جان گویی نگارست، و درخت سرور از وی ببارست، و دیده طرب بوی بیدارست. میگوید کیست او که قرض دهد باو که ظالم نیست تا به برد و درویش نیست که از باز دادن درماند، و آن کس که قدر این خطاب شناسد، فضل از مال جان و دل در پیش نهد گوید:

جز با تو بجان و دل تکلف نکنم      دل ملک تو شد درو تصرف نکنم  
گر جان باشارتی بخواهی ز رهی      در حال فرستم و توقف نکنم

روزی علی مرتضی ع در خانه شد، حسن و حسین پیش فاطمه زهرا می‌گریستند، علی گفت یا فاطمه چه بودست این روشنایی چشم و میوه دل و سرور جان ما را که می‌گیرند؟ فاطمه گفت یا علی ما که گرسنه‌اند، که يك روز گذشت تا هیچ چیز نخورده‌اند. و دیگری بر سر آتش نهاده بود علی گفت آن چیست که در دیگست؟ فاطمه گفت در دیگ هیچ چیز نیست مگر آب تهی، دل خوشی این فرزندان را بر سر آتش نهادم، تا پندارند که چیزی می‌پریم، علی ع دلتنگ شد عبایی نهاده بود برگرفت و به بازار برد و بشش درم بفروخت و طعامی خرید، ناگاه سائلی آواز داد که «من یقرض الله یجده ملیاً و فیاً» علی ع آنچه داشت بوی داد، باز آمد و با فاطمه بگفت. فاطمه گفت: وفقت یا ابا الحسن و لم تزل فی خیر

نوشت باد یا ابا الحسن که توفیق یافتی و نیکو چیزی کردی، و تو خود همیشه با خبر بوده و با توفیق، علی بازگشت تا بمسجد رسول شود و نماز کند، اعرابی را دید که شتری می‌فروخت، گفت یا ابا الحسن این شتر را می‌فروشم بخر، علی گفت نتوانم که بهای آن ندارم، اعرابی گفت بتو فروختم تا وقتی که غنیمتی در رسد یا عطائی از بیت المال بتو درآید، علی آن شتر بشصت درم بخرید و فرا پیش کرد، اعرابی دیگر پیش وی درآمد، گفت یا علی این شتر بمن فروشی گفت فروشم، گفت بچند؟

گفت، بچندانک خواهی، گفت بصد و بیست درم خریدم، علی گفت فروختم، صد و بیست درم پذیرفت از وی، و بخانه باز شد، با فاطمه گفت که ازین شصت درم با بهای شتر دهم به اعرابی و شصت درم خود به کار بریم، بیرون رفت بطلب اعرابی، مصطفی را دید گفت یا علی تا کجا؟ علی قصه خویش باز گفت، رسول خدا شادی نمود و او را بشارت داد و تهنیت کرد، گفت یا علی آن اعرابی نبود، آن جبرئیل بود که فروخت، و میکائیل بود که خرید، و آن شتر ناقه بود از ناقه‌های بهشت، این آن قرض بود که تو بالله دادی و درویش را بآن بناوختی، و قد قال الله عز و جل مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا اما نواخت درویشان درین آیت آنست که الله قرض می‌خواهد، از بهر ایشان می‌خواهد و تا عزیزی نباشد از بهر وی قرض نکند، و نواخت درویش تمامتر و رتبت وی بالاتر از نواخت توانگر، از بهر آنکه قرض خواستن هر چند که بغالب احوال از دوستان خواهند، اما افتد بوقت ضرورت که نه از دوست خواهند، و آن کس را که از بهر وی خواهند جز دوست و جز عزیز نباشد، نه بینی که مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم در حال ضرورت قرض خواست از جهودی، و درع خود بنزدیک وی برهن نهاد، تا جو پاره سند قوت عیال را.

بنگر که از که خواست و بنگر که کرا خواست! هر چند که این نادر افتد، و اغلب آنست که قرض از دوستان خواهند، و روی فرا آشنایان کنند، چندین جایگه در قرآن رب العالمین خطاب میکند با آشنایان و مؤمنان أَقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا، وَ أَقْرِضْنُمُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا، إِنَّ تُقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا با هر یکی حسن بگفت تا بدانی که آنچه به الله دهند پاك

باید و حلال و نیکو، ان الله تعالى طيب لا يقبل الا الطيب، و گفته‌اند قرض حسن آن بود که در آن گوش پیداش نداری و در جست عوض آن نباشی و آنچه کنی استحقاق جلال حق را کنی، نه یافت مزد خود را. آورده‌اند که فردای قیامت رب العزة با بنده‌ای عتاب کند که صحیفه او پر حسنات بود، گوید طاعتك لرغبتك في الجنة و تركك المعاصي لرهبتك من النار، فای طاعة فعلتها لی؟

سهر العيون لغير وجهك ضائع و بكاؤهن لغير فقدك باطل  
من كان يعمل للجنان فأنى من حبّ و صلك طول عمرى عامل

پیر طریقت گفت: من چه دانستم که پاداش بر روی مهر تاش است، من پنداشتم مهینه خلعت پاداش است، من چه دانستم که مزدورست، او که بهشت باقی او را حظ است، و عارف اوست که در آرزوی يك لحظه است. و الله يقبض و يبسط قبض و بسط در ید خداست، کار او دارد و حکم او راست، یکی را دل از شناخت خود در بند دارد، یکی را در انس با خود بر وی گشاید، یکی در مضیق خوف حیران، یکی در میدان رجا شادمان، یکی از قهر قبض وی هراسان، یکی بر بسط وی نازان، یکی بفعل خود نگر در زندان قبض بماند، یکی بفضل حق نگر در بساط طرب آرام گیرد. همانست که پیر طریقت گفت: الهی گهی بخود نگریم گویم از من زارتر کیست؟ گهی بتو نگریم گویم از من بزرگوارتر کیست؟!

گاهی که بطینت خود افتد نظرم گویم که من از هر چه بعالم بترم  
چون از صفت خویشتن اندر گذرم از عرش همی بخویشتن در نگرم

### النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ قَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ پيغامبر ایشان ایشان را گفت إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ نشان ملك او بر شما أَنْ يَأْتِيَكُمْ التَّابُوتُ آنست که تابوت آید بشما، فِيهِ سَكِينَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ در آن تابوت سكينه از خداوند شما، وَ بَقِيَّةٌ مِمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَى وَ آلُ هَارُونَ چیزی که مانده از آنچه از آل موسی و از آل هارون باز ماند تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ فریشتگان آن را بردارند و آرند، إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَةً لَكُمْ در آن نشان هست شما را که ملك طالوت باذن خداست و رضا و اصطفاء او، إِنَّ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۲۴۸) اگر گرویدگانید، دانید که چنین است.

فَلَمَّا فَصَلَ طالوتُ بالجُودِ چون گسسته گشت طالوت و سپاه از شهر و بهامون آمدند، قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ طالوت گفت الله شما را بخواهد آزمود بجویی، فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي هر که از آن بیاشامد نه از من است وَ مَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي و هر که از آن نچشد از منست إِلَّا مَنْ عَتَرَفَ عُرْفَةً بِيَدِهِ مگر آن کس که بدست خود يك غرفه بر کشد، فَشَرَّبُوا مِنْهُ چون بآن جوی رسیدند از آن بیاشامیدند إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ مگر اندکی از ایشان، فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ چون بر آن جوی بگذشت او وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ و ایشان که بگرویدند با وی، قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَ جُنُودِهِ گفتند ما را امروز کاوستن نیست با جالوت و سپاههای وی، قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا اللَّهِ گفتند ایشان که بی گمان بودند برستخیز و دیدار خدای کم مِنْ فِتْنَةٍ قَلِيلَةٍ بسا سپاه اندک غَلَبَتْ فِتْنَةٌ كَثِيرَةٌ بِإِذْنِ اللَّهِ که باز شکستند سپاه فراوان را باذن و یاری خدای، وَ اللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ و الله با شکیبایانست بیاری.

وَ لَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَ جُنُودِهِ و چون بیرون آمدند بروی جالوت و سپاه او قَالُوا رَبَّنَا أفرغ عَلَيْنَا صَبْرًا گفتند خداوند ما بر ما فراخ فرو ریز شکیبایی، وَ تَبَّتْ أَقْدَامُنَا و قدمهای ما درواخ دار پیش دشمن، وَ انصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ و یاری

ده ما را بر گروه ناگرویدگان.

فَهَزَمُوهُم بِأَذْنِ اللَّهِ طَالُوتَ بِالشُّكْرِ خُوِيْش بِشَكْسْتَنْد جَالُوتَ و سِپاهِ وِی رَا بِتَوْفِیْقِ وِ خُواسْتِ اللّٰه، وَ قَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ وَ دَاوُدَ جَالُوتَ رَا بِكَشْتِ، وَ آتَاهُ اللّٰهُ الْمُلْكَ وَ الْحِكْمَةَ وَ اللّٰهُ دَاوُدَ رَا پادشاهی داد و پیغامبری و دانش، وَ عَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ وَ در وِی آموخت آنچه ندانست، وَ لَوْ لَا دَفَعُ اللّٰهُ النَّاسَ وَ كَرَّ نَهَ باز داشت اللّٰهُ بودی از مردمان بَعْضُهُمْ بَبَعْضٍ از بعضی ببعضی لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ زَمِیْنِ بَبِیرانِ كَشْتِی وِ جِهانِ تَباهِ شَدِی، وَ لَكِنَّ اللّٰهَ دُو فَضْلٍ عَلَی الْعَالَمِیْنَ (۲۵۱) لَكِنَّ اللّٰهَ بِا فَضْلِ اسْتِ وِ با نواخت و نیکو کاری بر جهانیان.

تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ إِبْنِ سَخْنانِ خُدایِ اسْتِ، نَتْلُوها عَلَیْكَ بِالْحَقِّ مِی خُوانِیْمِ آنِ بَرِ تُو بَسْزَا وِ راسْتِی، وَ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِیْنَ وَ تُو از فرستادگانی بکافه خلق.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: قَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ الْآيَةُ... مفسران گفتند، اصل این تابوت آنست که اللّٰهُ تعالیٰ به آدم ع فرو فرستاد و در آن صورت پیغامبران بود، از فرزندان وی، و بعدد هر پیغامبری خانه بود در آن، و آخرترین همه خانه پیغامبر آخر الزمان بود خاتم النبیین، و رسول رب العالمین خانه از یاقوت سرخ و آسای پیغامبر، محمد صلی اللّٰهُ علیه و آله و سلم اینجا بصورت نماز گزاران ایستاده و بر راست وی مردی کهل ایستاده، بر جای پیشانی وی نبشته هذا اول من يتبعه من امته ابو بكر و بر چپ وی عمر خطاب ایستاده، بر جای پیشانی وی نبشته لا تأخذه في الله لومة لائم و از پس وی ذو النورین بر پیشانی وی نبشته، بارّة من البررة، و در پیش وی علی بن ابی طالب علیه السلام شمشیر حمایل کرده و بر پیشانی مبارك وی نبشته هذا اخوه و ابن عمه، و پیرامن وی اعمام و خلفا و نقبا و لشكري عظیم از مهاجر و انصار در ایستاده، و اندازه تابوت سه گز بود در دو گز، از چوب شمشاد زرانود کرده، و به نزدیک آدم می بود تا آدم از دنیا بیرون می شد به شیث داد و پس از وی فرزند بفرزند میداد و بآن وصیت میکرد. تا روزگار ابراهیم ع، ابراهیم بمهینه فرزند داد: اسماعیل و اسماعیل بیسر خویش قیدار سپرد، فرزند اسحاق با وی بخصوصت آمدند، گفتند نور محمد صلی اللّٰهُ علیه و آله و سلم با شماسْت، تابوت باید که با ما بود، قیدار سر وازد، امتناع نمود، پس برخاست و به کنعان شد پیش یعقوب ع، و آن تابوت با وی، یعقوب در قیدار نگرست، گفت چه رسید ترا ای قیدار که رویت زرد می بینم و قوت ساقط؟ گفت نور محمد صلی اللّٰهُ علیه و آله و سلم از پشت من نقل کرده اند، یعقوب گفت، بدختران اسحاق؟ گفت نه که در عرب به غاضره جرهمی. یعقوب گفت «بخ بخ، نیک آمد» اللّٰهُ خواست و حکم کرد که نور محمد جز در عربیات طاهرات نهد، یا قیدار بشارت باد ترا که امشب پسری آمد. قیدار گفت چه دانستی و از کجا گفتی؟ تو در زمین شام و غاضره در زمین حرم! گفت از آن بدانستم که امشب درهای آسمان دیدم که بر گشادند و فریشتگان گروه گروه از آسمان بزیر می آمدند و نوری عظیم میان آسمان و زمین ظاهر شده، دانستم که آن نور محمد است، قیدار برگشت بسوی زمین حرم تا با اهل خویش شود، و آن تابوت بنزدیک یعقوب بگذاشت. پس میان بنی اسرائیل می بود تا روزگار موسی ع، پس موسی بوقت مرگ آن را پیش یوشع بن النون بنهاد به بریه، بریه نام جایگاه هست، پس چون در بنی اسرائیل تفرق افتاد و قومی نافرمان شدند و بر پیغامبران جفا کردند و عصیان آوردند، رب العزة دشمن را بر ایشان مسلط کرد، ازین عمالقه و جبارة از بقایاء قوم عاد تا بر ایشان تاختن آوردند، لختی را بکشتند و لختی را به بردگی ببردند، و آن تابوت از میان ایشان برداشتند و بزمین خویش بناحیه فلسطین بردند



و در چاه طهارت جای نهادند، هر کس از ایشان که در آن چاه برآز کردی، علت بواسیر و قولنج پدید آمدی وی را، پس بجای آوردند که این علت از جهت آن تابوت است که در چاه نهاده‌اند، بیرون آوردند و بر گردون نهادند و گردون در گاو بستند و گاو را از زمین خویش برانندند بسوی بنی اسرائیل، اللّٰه تعالی فریشتگان را بفرستاد تا آن تابوت برداشتند و بخانه طالوت بردند، بنو اسرائیل چون تابوت بخانه و یافتند، بدانستند که ملك او بحق است.

اینست که رب العالمین گفت: **وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهَا بَرَاءَةٌ لِّلرَّحْمَةِ وَبُرْهَانٌ بِّنِيضٍ مِّنَ رَبِّكُمْ فَحَمَلُوهُ مِن ذَوِّ الْقُنُودِ غُرًّا وَرُكْبَتَيْنِ مِّن دُونِ ذَلِكَ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ** و آن تابوت سکون و آرام دل شما بآنست، و امن شما در آن بسته بشما باز آید، اینست که قتاده و کلبی گفتند در معنی سکینه که سکینه بادیسست که صورت دارد، سر وی چون سر گربه و دو پردازد، بنو اسرائیل هر گه که غذا کردند، آن تابوت در پیش صف خویش بنهادند، چون وقت نصرت بودی، سکینه از آن تابوت بانگ زدی بر دشمن، دشمنان از آن بانگ فرح گرفتند، و بهزیمت شدند. و گفته‌اند که در آن تابوت جامه و کلاه و عصا موسی بود و جامه و عصا هارون و پاره از من که در تیه بریشان می‌بارید، و رضراض الواح توریه که موسی شکسته بود، آن گه که الواح بر زمین زد، و طشت که دل‌های پیغامبران در آن شسته‌اند و اکنون میگویند آن تابوت در دریای طبریه پنهانست. قال ابن عباس ان التابوت و عصاء موسی فی بحیره الطبریه، و انهما یخرجان قبل یوم القیمه.

**فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ الْآيَةَ... چون بیرون شد طالوت از شهر بیت المقدس و سپاه وی هشتاد هزار مرد جوان جنگی فارغ، که هیچ شغل و هیچکس بهیچ حق دامن ایشان ناگرفته، همه جنگ را ساخته و کار آن پرداخته، بیرون آمدند بروز گرما، و میان ایشان و میان دشمن آب نیافت، مگر در آن يك نهر اردن و فلسطین.**

**قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ طَالُوتُ كَفَّتِ اللَّهُ شَمَا رَا بخواهد آزمود بآن جوی، یعنی تا و شما نماید که از شما که مطیع تر و اللّٰه خود بآن دانتر.**

**فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّيْ اى لیس معی علی عدوی، که تشنه آنجا رسید، هر که از آن بیاشامد نه از منست، یعنی نه با منست بر دشمن من و جنگ کردن با وی. وَ مَنْ لَمْ يَطْعَمَهُ اى لم یشربه، طعم اینجا بمعنی شرب است، چنانکه آنجا گفت جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا اى شربوا، و هر که از آن نچشد، او از منست یعنی با منست بر دشمن، پس رب العالمین در آن استننا آورد، لختی فا بیرون کرد.**

گفت: **إِلَّا مَنْ اعْتَرَفَ غُرْفَةً بفتح غین این کثیر و نافع و ابو عمرو است، و بضم غین قراءه باقی، بضم اسم است و بفتح مصدر، بضم پری دست است و بفتح بر کشیدن آن يك بار، پس چون بآن جوی رسیدند، روز گرم بود و ایشان سخت تشنه، در آب افتادند و دهن بر آب نهادند و فرمانرا خلاف کردند، مگر اندکی از ایشان، و آن اندک سیصد و سیزده بودند، عدد مرسلان از انبیاء و عدد مجاهدان روز بدر. براء عازب گفت: قال لنا رسول اللّٰه صَلَّى اللّٰه عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَوْمَ بَدْرٍ «انتم اليوم على عدد اصحاب طالوت حين عبروا النهر»**

رب العالمین آن اندک را قوت دل داد و آرام جان و ایمان تمام، و آن غرفه ایشان را کفایت، بجوی باز گذشتند و با طالوت بجنگ شدند، و آن قوم دیگر که فرمانرا خلاف کردند، لبهاشان سیاه شد و تشنگی بریشان زور کرد، هر چند که بیش آشامیدند تشنه تر بودند، هم در کنار جوی بماندند، و بقتال دشمن و فتح نرسیدند و گفتند لا طاقة لنا اليوم بجالوت و جنوده و اصحاب غرفه میگفتند از مؤمنان و خدای پرستان و فرمان برداران، **كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ اى بعون اللّٰه و نصرته وَ اللّٰه مَعَ الصَّابِرِينَ بالنصرة و التأييد و القوة.**

وَلَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ چُون طالوت چهار لشکر بساخت تا بقتال جالوت بیرون رود، اشماویل پیغامبر درعی بوی داد و گفت اللّٰه تعالی بانگیزد از اصحاب تو مردی که جالوت بدست وی کشته شود، و نشان این مرد آنست که این درع ببالای وی راست آید، نه بیفزاید نه بکاهد، چون بتو رسد آن مرد، با وی عهد و پیمان بند که یک نیمه ملک خویش و یک نیمه مال بوی دهی، و داود پیغامبر آن گه کودکی بود، شبانی میکرد پدر خود را ایشا، و کهنه پسران بود، هفتم هفت پسر بود، و قوتی عظیم داشت، که وقتی شیر را بگرفت بنزدیک گله خویش، و بدو دست زیر و زیر لب او بگرفت و تا بدنبال وی از هم بردرید، خبر بوی رسید که طالوت بیرون شد بقتال جالوت، گوسپندان بگذاشت و بیامد تا مطالعه برادران کند که در لشکر طالوت بودند، براه در کی می شد سنگی با وی باواز آمد که یا داود خذنی، فانا الذی اقتل جالوت الجبار داود آن سنگ بر گرفت و در توبره خویش نهاد و با خود میداشت تا بر طالوت رسید، گفت یا طالوت انا قاتل جالوت باذن اللّٰه عز و جل، من جالوت را کشتم بتوفیق و خواست اللّٰه. طالوت را عجب آمد این سخن از وی، که داود مردی کوتاه بالا بود، زرد رنگ چون بیماران بهیئت عاجزان و آسای درویشان، داود گفت: اگر من او را بکشم نیمه ملک و مال خود بمن دهی؟

طالوت گفت آری دهم، و دختر خویش نیز در حکم تو کنم، اما نشان راستی تو آنست که این درع درپوشی، که اشمویل بمن داد و گفت قاتل جالوت اوست که این درع ببالای وی راست بیاید. داود آن درع در پوشید و ببالای وی راست آمد. طالوت بدانست که جالوت بدست وی کشته شود، رفتند وصف بر کشیدند و داود برابر جالوت بایستاد و نزدیک در شد، جالوت گفت چه آورد ترا ای شقی بنزدیک من؟ داود گفت بدان آمدم تا ترا بکشم، جالوت را از وی عجب آمد این سخن، گفت ای عاجز تو مرا چون کشتی؟ اگر خبوی خود بر تو افکنم ترا غرق کند، و اگر سنان رمح خود بتو باز نهم ترا پست کنم، اینک هشتصد رطل سنان رمح منست. داود گفت من ترا خواهم کشت، تو آنچه خواهی میگوی. آن گه سنگ که داشت در مقلاع نهاد و بانداخت، رب العزة جل جلاله باد را بیاری وی فرستاد تا سنگ در هوا بسه پاره شد، یکپاره از آن بر وی جالوت رسید بر دامن مغفر وی. و بر پیشانی او جوهری بود، یاقوت سرخ که می درخشید، آن سنگ یاقوت را و سر او را گذاره کرد و از سر او بیرون گذشت.

جالوت بیفتاد و لشکر وی هزیمت گرفت، مسلمانان بر پی ایشان افتادند، تا سی هزار از ایشان کشته شدند و عدد ایشان هفتاد هزار بود. عمالقه از بقیای قوم عاد، عبده اوئان و سر ایشان جالوت، این است که رب العالمین گفت فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ قَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ پس طالوت دختر بوی داد، تحقیق عهد خویش را، اما نیمه ملک و مال بنداد، و بداود حسد برد و قصد کشتن وی کرد، داود از وی بگریخت و بدهی از آن دههای بنی اسرائیل فرو آمد، پس طالوت پشیمان شد و طلب توبه کرد، زنی بود از قدماء بنی اسرائیل که نام اعظم دانست، بنزدیک وی شد و توبت خواست، آن زن گفت توبت تو آنست که با اهل مدینه بلقا تنها قتال کنی، اگر آن مدینه بدست تو گشاده شود یا تو کشته شوی، نشان قبول توبه تو باشد. طالوت رفت و با ایشان قتال کرد، بدست ایشان کشته شد. گویند کشنده طالوت خال داود بود کان جبارا من الجبابرة، بیلغ راسه السحاب و قتل طالوت بعد از قتل جالوت بود بهفت سال، پس بنو اسرائیل رو بداود نهادند و بوی مجتمع شدند و ملک بر وی قرار گرفت، و داود را از دختر طالوت اکسالوم زاد که قصد کرده بود که ملک از پدر بستاند، و پس از آن داود زن اوریا را بزنی کرد، تا او را سلیمان زاد، پس آنکه اوریا کشته گشت، و آتاه اللّٰه الملك و الحکمة، اللّٰه تعالی داود را ملک داد بر دوازده سبط بنی اسرائیل، و همه بر وی مجتمع شدند که هیچ پادشاه دیگر را



هرگز چنان مجتمع نشده بودند و حکمت داد او را، یعنی پیغامبری و کتاب خدای زبور. هر گه که داود زبور خواندی و وحوش بیابان و مرغان هوایی سماع میکردند، و چندان بمردم نزدیک میشدند، که دست بر گردنهایشان می‌نهادند و خبرشان نه، و بسماع قراءت او آب روان بر جای بایستادی، و باد فرو گشاده ساکن شدی.

وَ عَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ و او را در آموخت زره کردن از آهن، پولاد بدست وی آهن نرم بود، از آن زره بافتی بی آتش. و روایت کرده‌اند از ابن عباس در تفسیر این که وَ عَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ گفت داود را سلسله داده بودند، يك طرف آن در آسمان با مجره بسته و دیگر طرف بصومعه داود پیوسته، در هواء، و هیچ حادثه پدید نیامدی که نه آن سلسله در جنبش افتادی، و سلسله از آن ظاهر گشتی، که داود آن حادثه بدانستی، و هیچ بیمار و آفت رسیده آن سلسله نپاسیدی، که نه در حال شفا یافتی. و بعد از داود روزگاری بر جای بود هیچ دو خصم به نزدیک آن سلسله نشدندی، که نه در حال محق از مبطل پیدا شدی، محق دست در آن زدی و دستش بآن رسیدی. و مبطل خواستی تا دست در آن زند، دستش بآن نرسیدی، پس ظالمان و مکر سازان مکرها ساختند و حیلت نهادند. چنانکه آورده‌اند: که یکی از ملوک ایشان بنزدیک مردی جوهری بودیعت نهاد، چون فاخواست، منکر شد، گفت باز دادم. پس هر دو نزدیک سلسله شدند و آن مرد که ودیعت داشت مکر ساخته بود و آن جوهر در میان چوبی تعبیه کرده، چون خواست که دست در سلسله زند، نخست آن چوب بصاحب جوهر داد، گفت این بدست میدار تا من دست در سلسله زنم. آن گه بگفت بار خدایا، اگر میدانی که آن جوهر با صاحب خود رسیده است سلسله بمن نزدیک کن تا دست در آن زنم سلسله بوی نزدیک شد و دست در آن زد، پس چون این مکر و حیلت میان ایشان پدید آمد، رب العزة آن سلسله از میان ایشان برگرفت.

وَ لَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضِ الْآيَةِ... «دفاع الله» قراءه نافع و يعقوب است، و «دفع الله» قراءه باقی، و دفاع و دفع هر دو یکسان است، میگوید اگر نه بازداشت الله بودی از مشرکان بمؤمنان و از مؤمنان به پیغامبران و از نشستگان بغزایان و از ضعیفان خلق بیادشاهان قوی، میگوید اگر نه باز داشت الله بودی که ایشان را از یکدیگر می‌باز دارد، و بوجود قومی از قومی فتنها و بلاها می‌باز گیرد، جهانیان نیست شدندید و عالم خراب گشتی، و شعار دین باطل.

قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم «يدفع الله بمن يصلى من امتي من عمن لا يصلى، و بمن يزكى عمن لا يزكى، و بمن يصوم عمن لا يصوم، و بمن يحج عمن لا يحج و بمن يجاهد عمن لا يجاهد، و لو اجتمعوا على ترك هذه الاشياء ما ناظرهم الله طرفة عين»

و قال صلى الله عليه و آله و سلم «لو لا عباد لله رجع، و صبيان رضع، و بهائم رثع لصب عليكم العذاب صبا، ثم ترض رضاً»

و روى «ان سليمان بن داود ع خرج يستسقى، فمر بنملة مستلقية على ظهرها، رافعة قوائمها الى السماء و هى تقول، اللهم انا خلق من خلقك، ليس بنا غنى عن سقياك و رزقك، فاما ان تسقينا و ترزقنا، و اما ان تهلكنا» فقال سليمان «ارجعوا فقد سقيتم بدعوة غيركم»

و عن جابر بن عبد الله قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم «ان الله سبحانه ليصلح بصلاح الرجل المسلم ولده و ولد ولده و اهل دويرته و دويرات حوله، و لا يزالون فى حفظ الله ما دام فيهم.»

و روى عن قتاده فى هذه الآية قال: يبئلى الله المؤمن بالكافر، و يعافى الكافر بالمؤمن.

و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم «ان الله ليدفع بالمسلم الصالح عن مائة اهل بيت من جيرانه البلاء».

ثم قرأ ابن عمر و لو لا دفع الله الناس بعضهم ببعض لفسدت الأرض و لكن الله ذو فضل على العالمين اى فى الدفع عنهم.

تلك آيات الله الآية... اى هذه آيات الله، يعنى القرآن نثلوها عليك بالحق اى بصدق الحديث. ميگويد اين آيات و كلمات قرآن سخنان الله است كه براستى بر تو ميخوانيم. جاى ديگر گفتم نثلوا عليك من نبي موسى و كلا نقص عليك من انبياء الرسل، فاذا قرأناه فاتبع قرآنه اين همه دلائل اند كه خداى را عز و جل خواندن است. و يشهد لذلك

قول النبي صلى الله عليه وآله وسلم «كان الناس لم يسمع القرآن حين سمعوه، من فى الرحمن يتلوه عليهم».

وَ اِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ اى الى الخلق كافة، ميگويد تو از فرستادگانى بجهانيان، و جهانيان همه امت تو اند، يعنى امت دعوت. و در جمله بدانك امت وى بر سه قسم اند: امت دعوت، امت اجابت، و امت اتباع، اما امت دعوت آنست كه الله گفت كذالك أرسلناك في أمة قد خلت من قبلك أمم الى قوله وَ هُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ.

درين آيت كافرين را همه امت وى خواند، تا معلوم شود كه همه جهانيان از آن روز باز كه جبرئيل بمصطفى صلى الله عليه وآله وسلم پيغام آورد تا بروز قيامت از همه اهل كيشها، امت مصطفى اند. امت دعوت، يعنى باز خوانده وى بدین اسلام و حجة خداى فرا سر ایشان نشسته، ازینجا گفت مصطفى صلى الله عليه وآله وسلم: «انا حظكم من الانبياء و انتم حظى من الامم».

و قال النبي «ان الله عز و جل بعثنى الى الناس جميعا و امرنى ان انزل الجن و ان الله لقانى كلامه و انا امى»

و قال صلى الله عليه وآله وسلم «فضلت على الانبياء بست: اوتيت جوامع الكلم، و نصرت بالرعب، و احلت لى الغنائم، و جعلت لى الارض مسجدا و طهورا و ختم بى النبيون، و ارسلت الى الناس كافة».

و امت اجابت آنست كه رب العالمين گفت اِنَّ هَذِهِ اُمَّتُكُمْ اُمَّةً و احده ميگويد اين امت شما يك امت است، پيغامبر يكي و نامه يكي و قبله يكي و شريعت يكي و خدا يكي، و درين امت هم مؤمن است و هم منافق و هم متبع و هم مبتدع و هم صالح و هم فاجر. و امت اتباع آنست كه الله گفت كُنْتُمْ خَيْرَ اُمَّةٍ جَاى ديگر گفت وَ مِمَّنْ خَلَقْنَا اُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ اين امت رسول را پذيرفتند برسالت، و باخلاص وى را گواهي دادند و بر صدق و يقين او را پيشوا گرفتند و بر سنت وى خداى را پرستيدند و هر چند كه در گزارد حق وى تقصير كردند در دل عقيدت اين داشتند و برين بودند، و آنك مصطفى صلى الله عليه وآله وسلم قومی را از امتى و ابیرون كرد، اين امت اتباع خواست چنانك در خبر است «ان الجعدى و المنانى ليسا من امة محمد صلى الله عليه وآله وسلم و هم الزنادقة».

### النبوة الثالثة

قوله تعالى: وَ قَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ اِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ اَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيْهِ سَكِينَةٌ مِّنْ رَبِّكُمْ الْآيَةَ... هر كه بر بساط دولت دين از جام معرفت شربتي يافت، ساقى آن شربت سلطان سكينه بود، و سلطان سكينه را مقر عزادار الملك دل آمد، هُوَ الَّذِي اَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ و لطيفه دل منزلگاه صفت قدم آمد، «ان القلوب بين اصبعين من اصابع الرحمن» بسا فرقا كه میان در قوم است، قومی كه سكينه ایشان در تابوت، و تابوت در تصرف بنی اسرائيل، كه اينجا و كه آنجا، كه چنین و كه چنان. و قومی كه سكينه ایشان در دل ایشان، دريد صفت حق، نه آدمی را بر آن دست نه فرشته را بر

آن راه یَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ شبلی گفت از آنجا که حقائق سر است پرده‌ها فرو گشادند و حجابها برداشتند، تا بسی کارهای غیبی بر سر ما کشف کردند، دوزخ را دیدم بسان ازدهایی غرنده و شیرین درنده، که بخلق می‌بازید و ایشان را بدم در خود می‌کشید، مرا دید شکوهش کرد، نصیب خود از من خواست، هر چه جوارح و اعضاء ظاهر بود بوی دادم و باک نداشتم از سوختن آن، که از سوز باطن خودم پروای سوز ظاهر نبود.

پیر طریقت گفت: همه آتشفشان سوزد و آتش دوستی جان، بآتش جانسوز شکیبایی نتوان.

گر بسوزد گو بسوز و ور نواز دگو نواز عاشق آن به کومیان آب و آتش در بود

گفت چون نهاد و صورت شبلی بآتش دادم، نوبت بدل رسید، از من دل خواست، گفتم در بازم و باک ندارم، بسرم ندا آمد که ای شبلی دل را یله کن که دل نه از آن تست، و نه در تصرف تو، دل در قبضه ماست که معدن دیدار ماست، دل در ید ماست که بستان نظر ماست، دل در یمین ماست که منزلگاه اطلاع ماست. ای شبلی اگر لا بد دل بخرج می‌باید کرد و می‌باید سوخت، دریغ بود که باین آتش صورت بسوزی، پس باری بآتش عشق بسوز.

دل را تو بنار عاشقی بریان کن وانگاه نظر ز دل بسوی جان کن

گر زانک براه پیشت آید معشوق این جمله بپیش پای او قربان کن

### النوبة الاولى

قوله تعالى: تِلْكَ الرُّسُلُ أَنْكَ پیغامبران و فرستادگان، فَضَلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ فضل دادیم و افزونی بعضی را از ایشان و بعضی، مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ هست از ایشان آن کس که الله با او سخن گفت وَ رَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ و بعضی را از ایشان برداشت زبر دیگران بدرجها، وَ آتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ و دادیم عیسی مریم را روشنیها و معجزهای درست، وَ آيَدْنَاهُ رُوحَ الْقُدُسِ و نیرو دادیم وی را بجان پاک، وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ و اگر خواستی خدای مَا اقْتَتَلَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مختلف نگشتند مردمان در دین خویش پس پیغامبران خویش، مَنْ بَعْدَ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ پس آنک بایشان آمد نشانهای روشن و معجزهای درست، وَ لَكِنْ اخْتَلَفُوا لَكِنْ مختلف شدند، فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ از ایشان بود که بر ایمان ببانید و مِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ و بود که کافر شد وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلُوا و اگر خواستی الله پراکنده و مختلف و بسته راه نگشتندی، وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ (۲۵۳) لکن الله آن کند که خود خواهد.

یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای ایشان که بگرویدند اُنْفِقُوا نفقت کنید، مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ از آن چیز که شما را روزی دادیم، مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمَ بَيْتِ يَوْمٍ پیش از آنکه آید روزی لا بَيْعَ فِيهِ که در آن روز خرید و فروخت نبود، وَ لا خُلَّةَ و لا شَفَاعَةَ و نه دوستی و نه خواهش گری مگر بدستوری وَ الْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۲۵۴) و ظالمان فردا ایشان باشند که امروز کافرانند.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: تِلْكَ الرُّسُلُ الْآيَةُ... میگوید آنک آن پیغامبران، آن سخن رسانان و بر رسالت من استواران، ما ایشان را فضل دادیم بر یکدیگر و افزونی دادیم در برتری بچیز چیز از فضائل، همه پیغامبران برتران از همه آدمیان، وانگه مرسلان مهینان از دیگران، وانگه اولو العزم از ایشان برتر از دیگران وانگه آدم بکرامت در خلقت، و نوح در اجابت دعوت، و ابراهیم در خلت، و داود در زبور و در آواز و ملك و نبوت، و سلیمان در سخن گفتن با مرغ و تسخیر با دو جن و شیاطین و ملك و علم و رسالت، و موسی در مناجات و مکالمت، و عیسی از مادر بی‌پدر و زنده در آسمان و کشتن دجال بآخر عهد، و محمد صلی الله علیه و آله و سلم بقرآن و بیدار شب معراج و مهر نبوت و فردا بشفاعت.

مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ الْآيَةَ... ازیشان کس است که الله با وی سخن گفت یعنی بی واسطه و ترجمان و بی سفیر در میان، و آن آدم است و موسی و محمد صلی الله علیه و آله و سلم، اما سخن با آدم آنست که گفت رب العزة اسكن أنت و زوجك الجنة و درست است خبر که رسول خدا گفت صلی الله علیه و آله و سلم

«خلق الله آدم على صورته و طوله ستون ذراعا فلما خلقه، قال اذهب، فسلم على اولئك النفر و هم نفر من الملائكة جلوس، فاسمع ما يجيبونك به، فانه تحيتك و تحية ذريتك، قال فذهب فقال السلام عليكم، فقالوا السلام عليك و رحمة الله، قال فكل من يدخل الجنة على صورة آدم طوله ستون ذراعا، فلم يزل الخلق ينقص حتى الآن.»

و مردی آمد برسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت یا رسول الله ا نبیا کان آدم؟ قال «نعم مکلما» و سخن گفتن با موسی آنست که رب العزة گفت در قرآن اِنِّي اَنَا رَبُّكَ فَالْخَلْعُ نَعْلَيْكَ، اِنِّي اَنَا اللهُ، لا اِلَهَ اِلاَّ اَنَا، فاعْبُدْنِي، اِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسالَاتِي، انى انا الله رب العالمين، و اَنْ اُلْقِ عَصَاكَ و فى الخبر ما روى ان النبى صلی الله علیه و آله و سلم قال «كلم الله اخى موسى ع بمائة الف كلمة و اربعة و عشرين الف كلمة و ثلاث عشرة كلمة، فكان الكلام من الله و الاستماع من موسى.»

و قال النبى صلی الله علیه و آله و سلم «ان موسى كان يمشى ذات يوم بالطريق فناده الجبار يا موسى، فالتفت يمينا و شمالا و لم ير احدا، ثم نودى الثانية يا موسى، فالتفت يمينا و شمالا فلم ير احدا، و ارتعدت فرائصه ثم نودى الثالثة «يا موسى بن عمران، انى انا الله لا اله الا انا، فقال لبيك فخر الله ساجدا، فقال ارفع رأسك يا موسى بن عمران، فرفع رأسه، فقال يا موسى ان احببت ان تسكن فى ظل عرش يوم لا ظل الا ظله فكن لليتيم كلاب الرحيم و كن للارملة كالزوج العطوف، يا موسى ارحم ترحم، يا موسى كما تدين تدان، يا موسى انه من لقينى و هو جاهد بمحمد ادخلته النار و لو كان ابراهيم خليلى و موسى كليمى. فقال الهى و من محمد؟ قال يا موسى، و عزتى و جلالى ما خلقت خلقا اكرم على منه كتبت اسمه مع اسمى فى العرش قبل ان اخلق السماوات و الارض و الشمس و القمر بالفى الف سنة، و عزتى و جلالى، ان الجنة محرمة حتى يدخلها محمد و امته. قال موسى و من امة محمد؟ قال امته الحمادون، يحمدون صعودا و هبوطا، و على كل حال يشدون اوساطهم و يطهرون ابدانهم، صائمون بالنهار، رهبان بالليل، اقبل منهم اليسير و ادخلهم الجنة بشهادة ان لا اله الا الله، قال الهى اجعلنى نبى تلك الامة، قال نبيا منها، قال اجعلنى من امة ذلك النبى. قال استقدمت و استأخروا و لكن ساجم بينك و بينه. فى دار الجلال.»

اما سخن گفتن با محمد صلی الله علیه و آله و سلم آنست که شب معراج که بر خدای رسید، با خدای سخن گفت و با وی رازها رفت، که از آن چیزی گفتنی نیست، و رب العالمين آن رازها سر بسته بیرون داد گفت «فأوحى إلى عبده ما أوحى.» اما بعضی از آنک نصیب خلق در آن بود مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم بیرون داد گفت: «رأيت ربى عز و جل بعينى، فالفهمنى ربى حتى قلت التحيات لله و الصلوات الطيبات، فقال لى ربى عز و جل، السلام عليك ايها النبى و رحمة الله و بركاته، فقلت السلام علينا و على عباد الله الصالحين ثم قال ربى. يا محمد، قلت لبيك ربى، قال فيم يختصم الملائكة؟ قلت لا ادرى، فوضع يده بين كتفى حتى وجدت برد انامله بين ثديى، فتجلى لى ما فى السماوات و ما فى الارض. و فى رواية اخرى قال لى ربى سل، فقلت يا رب اتخذت ابراهيم خليلا و آتيت داود ملكا عظيما، و ألتنت له الحديد و سخرت له الجبال و الجن و الانس و الشياطين، و اعطيت سليمان ملكا لا ينبغي لاحد من بعده، و علمت عيسى التوراة و الانجيل، و جعلته يبرى الاكمه و الأبرص و يحيى الموتى باذنك، و اعذته و امه من الشيطان الرجيم،

فلم يكن للشيطان عليهما سبيل، فقال لى ربي يا محمد قد اتخذتك حبيبا كما اتخذت ابراهيم خليلا، و كلمتك كما كلمت موسى تكليما، و ارسلتك الى الناس كافة بشيرا و نذيرا، و شرحت لك صدرك و وضعت عنك وزرك و رفعت لك ذكرك، فلا اذكر الا ذكرت معى، و جعلت امتك اقواما، اناجيلهم فى صدورهم، و جعلتهم آخر الامم خلقا و اولهم بعثا، و اولهم دخولا الجنة، و اعطيتك سبعا من المثانى، لم اعطها نبيا قبلك، و اعطيتك خواتيم سورة البقره و لم اعطها نبيا قبلك و اعطيتك الكوثر و اعطيتك ثمانية اسهم: الاسلام و الهجرة و الجهاد و الصلاة و الصدقة و صوم رمضان و الامر بالمعروف و النهى عن المنكر و جعلتك فاتحا و خاتما».

و رَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ مِغْوِيْدِ بَرْدَاشْتِ لَحْتَى اَزِيشَانِ بَر لَحْتَى بَدْرَجَهَا، هَمَانَسْتِ كِهْ كَفْتِ وَ لَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ اَيْنِ دَرَجَاتٍ پِيغَامْبِرَانِ اسْتِ وَ تَفَاضَلِ مِيَانِ ايشَانِ، اَمَا دِيْغَرِ مَرْدَمَانِ هَمِ بَعْضَى رَا بَرِ بَعْضَى شَرَفِ دَادِ وَ اَفْرَوْنَى دَرِ بَرْتَرَى، بَعْضَى رَا دَرَجِهْ عِلْمِ دَادِ، بَعْضَى رَا دَرَجِهْ عِبَادَتِ وَ تَوْفِيْقِ طَاعَتِ وَ يَافَتِ مَثُوبَتِ، وَ بَعْضَى رَا دَرِ رُوْزَى وَ اِحْوَالِ مِعَاشِ دَرِ دُنْيَا. اَمَا دَرَجِهْ عِلْمِ اَنَسْتِ كِهْ دَرِ قِصِهْ اِبْرَاهِيْمِ خَلِيْلِ كَفْتِ «وَ تِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا اِبْرَاهِيْمَ عَلَى قَوْمِهِ، نَرَفَعُ دَرَجَاتٍ مِّنْ نَّشْءٍ» وَ دَرِ سُوْرَةِ يُوْسُفِ كَفْتِ نَرَفَعُ دَرَجَاتٍ مِّنْ نَّشْءٍ وَ فَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيْمٌ وَ دَرِ سُوْرَةِ الْمَجَادِلِ كَفْتِ يَرْفَعُ اللّٰهُ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا مِنْكُمْ وَ الَّذِيْنَ اٰوْتُوْا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ. اَمَا دَرَجَاتِ تَوْفِيْقِ طَاعَتِ وَ دَرَجَاتِ پَادَاشِ اَنَسْتِ كِهْ كَفْتِ فَضَّلَ اللّٰهُ الْمُجَاهِدِيْنَ بِاَمْوَالِهِمْ وَ اَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِيْنَ دَرَجَةً. هَمَانَسْتِ كِهْ جَاى دِيْغَرِ كَفْتِ «لَا يَسْتَوِيْ مِنْكُمْ مَنْ اَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَ قَاتَلَ اَوْلٰئِكَ اَعْظَمُ دَرَجَةً مِّنَ الَّذِيْنَ اَنْفَقُوْا مِنْ بَعْدِ وَ قَاتَلُوْا»

جای دیگر گفت و لِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِمَّا عَمِلُوْا بِنِدَاغَانِ رَا مِغْوِيْدِ كِهْ عَمَلِ مِيَكْنَنْدِ كِهْ ايشَانِ بَرِ دَرَجَاتِ اَنْدِ، دَرَجِهْ اَنِ كَسِ كِهْ بَرِيَا كَارِ مِيَكْنَدِ چُونِ دَرَجِهْ مَخْلَصَانِ نِيَسْتِ، وَ نِهْ دَرَجِهْ جَاهِلِ چُونِ دَرَجِهْ عَالِمِ، وَ نِهْ دَرَجِهْ سَنِ چُونِ دَرَجِهْ صَاحِبِ هُوَى، وَ نِهْ دَرَجِهْ عَادَتِيَانِ چُونِ دَرَجِهْ مَخْلَصَانِ. اَمَا دَرَجَاتِ رُوْزَى وَ اِحْوَالِ مِعَاشِ دُنْيَا وَ تَفَاضَلِ وَ تَفَاوُتِ دَرِ اَنِ مِيَانِ ايشَانِ اَنَسْتِ كِهْ كَفْتِ «نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيْشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ رَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ» مِغْوِيْدِ قَسْمَتِ كَرْدِيْمِ وَ بَخْشِيْدِيْمِ مِيَانِ خُوِيْشِ زَنْدِغَى وَ مِعَاشِ ايشَانِ، وَ ايشَانِ رَا بَرْدَاشْتِيْمِ زَبِرِ يَكْدِيْغَرِ، دَرِ تُوَانِغَرَى وَ دَرُوِيْشَى وَ عَزِ وَ ذَلِ وَ اِقَامَتِ وَ غَرِبَتِ وَ صَحْتِ وَ بِيْمَارَى وَ عَافِيَتِ وَ بِلَا وَ شَادَى وَ اَنْدُوْه. اَيْنِ هَمِهْ كِهْ كَفْتِيْمِ دَرَجَاتِ اَيْنِ جِهَانَى اَنْدِ، وَ تَفَاضَلِ وَ تَفَاوُتِ مِيَانِ خَلْقِ دَرِيْنِ جِهَانِ. بَاَزِ دَرَجَاتِ اَنِ جِهَانَى دَرِ اَفْرَوْنَى دَادِنِ بَرِ يَكْدِيْغَرِ مِهْ نِهَادِ وَ بَزْرِكْتَرِ، چِنَاَنْكِ كَفْتِ «وَ لِلْآخِرَةِ اَكْبَرُ دَرَجَاتٍ وَ اَكْبَرُ تَفْضِيْلًا». وَ دَرَجَاتِ اَنِ جِهَانَى اَنَسْتِ كِهْ بَهْشْتِيَانِ رَا كَفْتِ «فَاَوْلٰئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَى» ايشَانِ اسْتِ دَرَجِهْ هَاى بَلَنْدِ، بَهْشْتِهَاى جَاوَدَاْنِهْ پَايَنْدِهْ، هَرِ يَكِيْ بَقْسَمَى نَوَاخْتِهْ، وَ هَرِ يَكِيْ رَا دَرَجِهْ سَاخْتِهْ، وَ هَرِ يَكِيْ رَا اَزِ فَضْلِ بَهْرِهْ اَنْدَاخْتِهْ، هَمَانَسْتِ كِهْ كَفْتِ «لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيْمٌ» مُؤْمِنَانِ رَا مِغْوِيْدِ بَرَاَسْتَى وَ دَرَسْتَى كِهْ ايشَانِ اسْتِ دَرَجَاتِ پَادَاشِ، بَنْزَدِيْكِ خَدَاوَنْدِ ايشَانِ، وَ اَمْرَزَشِ وَ مَزْدِ نِيْكَوْ بِيْرَنْجِ، هَرِ كِهْ اَمْرُوْزِ اَنْدُوْهْگَنْ تَرِ، فَرْدَا شَادَتَرِ، هَرِ كِهْ اَمْرُوْزِ تَرَسَنْدَمَتَرِ، فَرْدَا اِيْمَنْ تَرِ، هَرِ كِهْ اَمْرُوْزِ كُوْشَنْدَمَتَرِ دَرِ طَاعَتِ، فَرْدَا تُوَانِغَرْتَرِ دَرِ دَارِ مَقَامَتِ.

وَ اَتَيْنَا عِيْسَى ابْنَ مَرْيَمَ النَّبِيَّاتِ وَ دَادِيْمِ عِيْسَى مَرِيْمِ رَا كِتَابِ اَنْجِيْلِ وَ مَعْجَزِهَا چُونِ زَنْدِهْ كَرْدِنِ مَرْدِگَانِ وَ بِيْنَا كَرْدِنِ نَابِيْنَايَانِ وَ دَرَسْتِ كَرْدِنِ پِيْسَانِ وَ مَعْتُوْهَانِ وَ دَرْدَمَنْدَانِ وَ مَنقُوْصَانِ. «وَ اَيَّدْنَاهُ بِرُوْحِ الْقُدُسِ» بَجَانِ پَاكِ كِهْ بَادِ اُوْرْدِ وَ دَرِ مَادَرِ وى دَمِيْدِ، وَ كَفْتِهْ اَنْدِ كِهْ «بِرُوْحِ الْقُدُسِ» جَبْرِيْلِ اسْتِ.

وَ لَوْ شَاءَ اللّٰهُ مَا اقْتَتَلَ الَّذِيْنَ مِنْ بَعْدِهِمْ اى مِنْ بَعْدِ مُوسَى وَ عِيْسَى وَ بِيْنَهُمَا اَلْفِ نَبِيٍّ» مِغْوِيْدِ اِغْرِ خَدَاى خُوَاَسْتِيْدِ ايشَانِ

مختلف نگشتندید و باز ایستادندید بر سخن پیغامبران و بر دین و نشان ایشان اقتتال نامی است اختلاف را از بهر آنکه اختلاف تخم اقتتال است، از خلاف قتال زاید، و آنچه در اول گفت و لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلَّ و در آخر گفت و لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلُوا این حکم تکرار ندارد که هر یکی معنی را گفت اقتتال اول اختلاف است و اقتتال ثانی حقیقت قتل و محاربت، میگوید: اگر الله خواستید ایشان مختلف نگشتندید و يك امت بود ندید، چنانکه جای دیگر گفت و لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً و لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَى آن گه گفت و اگر الله خواستید که این اختلاف نبودی، قتل و محاربت میان ایشان نرفت، و قيل معناه و لو شاء الله ان لا يأمر المؤمنين بالقتال للكافرين عقوبة لکفرهم لما اقتتلوا میگوید اگر الله خواستید که مؤمنانرا نفرماید بقتال و محاربت کافران، عقوبت کفر ایشان را ایشان اقتتال نکردندی. این آیت در قدریان و معتزلیان است، که ایشان اضافت مشیت با خلق میکنند، و مشیت حق تبع مشیت خلق می‌سازند، رب العزة درین آیت اضافت مشیت به کلّیت با خود کرد، و نفی اقتتال بر ناخواست خود حواله کرد. شافعی باین معنی اشارت کرده و گفته:

فما شئت كان و ان لم نشأ	و ما شئت ان لم نشأ لم يكن
خلفت العباد على ما علمت	ففى العلم يمضى الفتى و المسن
على ذا مننت و هذا خذلت	و هذا اعنت و ذا لم تعن
فمنهم شقى و منهم سعيد	و منهم قبيح و منهم حسن

یکی از پیران سلف گفت نام او ابو غیاث که در عهد ما قدری فرمان یافت، وی را در گورستان مسلمانان دفن کردیم، همان شب بخواب دیدم که جنازه می‌بردند، و حمّالان آن سیاهان، و آن کس که بر آن جنازه بود پایهایش از پیش جنازه بیرون آمده بر مثال آلاس سیاه، آن سیاهان را گفتم که این جنازه کیست؟ گفتند جنازه فلان مرد یعنی آن قدری، گفتم نه وی را دفن کردیم در فلان جایگه؟ گفتند آن نه جای وی بود، ابو غیاث گفت از پس وی میرفتم تا خود کجا برند، گفتا بناوس گبرانش بردند و آنجاش دفن کردند. نعوذ بالله من درك الشقاء و سوء القضاء.

اعتقاد قدری آنست که اگر خواهد طاعت کند و اگر خواهد معصیت، که هر دو در مشیت و استطاعت اوست، نه در مشیت و تقدیر الله، ازینجاست که قدری هرگز نگوید: اللهم وقنی، اللهم اعصمنی، و هرگز نگوید لا حول و لا قوة الا بالله و گفته‌اند که قدری گبری را گفت که مسلمانان شود، گبر گفت تا خدای خواهد، قدری گفت الله می‌خواهد و شیطان ترا نمی‌گذارد و نمی‌خواهد، گبر جواب داد که این عجب کاریست که الله را خواستی است و شیطان را خواستی، وانگه خواست شیطان غلبه دارد برخواست خدای، ما هذا الا شیطان قوی. و عن الحسن بن ابی الحسن قال: جف القلم و قضی القضاء و تم القدر بتحقیق الكتاب و تصدیق الرسل، و سعادة من عمل و اتقى، و شقاء من ظلم و اعتدى، و بالولاية من الله للمؤمنين و التبرئة من الله للمشركين، من كفر بالقدر فقد كفر بالاسلام.

و روى عن الحسين بن على ع قال «ان القدرية لم يرضوا بقول الله و لا بقول الملائكة و لا بقول النبيين و لا بقول اهل الجنة و لا بقول اهل النار و لا بقول اخيهم ابليس، اما قول الله تعالى فانه يقول و يهدي من يشاء إلى صراط مستقيم اما قول الملائكة سبحانه لا علم لنا إلا ما علمتنا و اما قول النبيين، فقول نوح: «و لا ينفعكم نصحي إن أردت أن أنصح لكم إن كان الله يريد أن يُعوبكم» و قول موسى: «إن هي إلا فتنتك» و اما قول اهل الجنة: الحمد لله الذي هدانا لهذا و ما كنا لنهتدي، لو لا أن هدانا الله و اما قول اهل النار: لو هدانا الله لهدينناكم و اما قول ابليس: رب بما أغويتني.

و قال جعفر بن محمد الصادق ع «جلّ العزيز ان يأمر بالفحشاء و عزّ الجليل ان يكون في ملكه ما لا يشاء».

عبد الله عمر را گفتند در بصره قومی پدید آمده‌اند که قدر را منکراند، عبد الله گفت من از ایشان بیزارم، آن گه سوگند یاد کرد که اگر یکی از ایشان چند کوه احد زر در سبیل خدا خرج کند، الله از وی نپذیرد تا بقدر ایمان نیارد. و بدان که ایمان بقدر آنست که اعتقاد کند الله در ازل هر چه بودنی است از افعال و اقوال بندگان خیر و شر، ایمان و کفر، طاعت و معصیت همه تقدیر کرد، و چنانکه تقدیر کرد خواست که باشد و چنانکه تقدیر و خواست وی بود در لوح محفوظ نبشت، وانگه در وقت کرد ایشان آن افعال بیافرید، اینست که رب العزة گفت وَ اللّٰهُ خَلَقَكُمْ وَ مَا تَعْمَلُونَ فعل بنده کسب وی است و آفریده خدا است، بنده مکتب است و خدا مکتب نه، و خدا آفریدگار و بنده آفریدگار نه. و میان قضا و حکم فرق نیست و قضا و تقدیر و خواست بمعنی علم نیست، آن تأویل قدریان و معتزلیان است و از دین بار خدا نیست، و دین جبر و قدر نیست، قدری خود را استطاعت نهد گوید: هر چه خواهم کنم. و جبری بنده را خود اختیار نگوید. اهل سنت گویند: بنده را اختیارست و اختیار او بمشیت خدا است، تا خدا نخواهد بنده نتواند خواست، و نتواند کرد وَ مَا تَشَاؤُنَ اِلَّا اَنْ يَّشَاءَ اللّٰهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ.

یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ الْآيَةَ... میگوید ای شما که ایمان آوردید و پیغامبران ما را استوار گرفتید و از باطل برگشتید و با حق گردیدید، صدقه دهید و از مال خویش در راه دین خدای و در فرمانبرداری وی هزینه کنید، پیش از آن که آید روزی یعنی روز رستخیز، که در آن روز بیع نبود که کسی را باز فروشند تا خود را باز خرد، و نه بدان را آن روز دوستی بود یا مهربانی که بریشان بخشاید، و نه شفیع یابند که ایشان را بخواهد لا بَيْعَ فِيهِ وَ لَا خُلَّةٌ وَ لَا شَفَاعَةَ بر قرائت مکی و بصری هر سه نصباند بر تبرئه، یعنی که البته هیچ استثنا نیست در نومیدی ایشان و بر قراءه باقی هر سه رفع است علی الابتداء.

وَ الْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ ای هم الذين وضعوا الامر غير موضعه، جای دیگر گفت وَ مَنْ لَمْ يَنْبُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ بیداد گران ایشانند که از بد خویش با قرار و پشیمانی باز پس نیابند. گفته‌اند که ظلم بر سه قسم است: یکی میان بنده و نفس خویش، دیگر میان بنده و بنده، سدیگر میان بنده و حق، و در مقابله این سه قسم اقسام عدالت است، و عدالت مهین آنست که میان بنده و حق است و آن ایمان است، همچنین ظلم مهین آنست که میان بنده و حق است و آن کفر است، ازینجا گفت رب العالمین وَ الْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضِ الْآيَةِ... پیغامبران همه نواختگان‌اند، خاصه مرسلان که برگزیدگان و مهینان‌اند، لکن نه چون پیغامبر ما محمد عربی و مصطفی هاشمی، که سید ایشانست و سید سران و سرورانست، کل کمال و جمله جمال است، قبله اقبال و مایه افضال است، خرد را جان و جان را دانش، دل را امید و سر را آرایش، نه قوت او چون قوت دیگر پیغامبران، نه مرکب او چون مرکب ایشان، اگر آنچه قوت خاص وی بود و از حضرت عندیت با درار مرجان وی را روان بود، و از آن این خبر باز داد که اظل عند ربی، يطعمنی و يسقینی، اگر يك ذره از آن آدم صفی بچشیدی، یا نصیب موسی کلیم و عیسی نجی آمدی، زهر راه ایشان گشتی و بارگاه ایشان هرگز طاقت کشش آن نداشتی. ازینجا همی گفت: لی مع الله وقت لا یسعی فیہ ملک مقرب و لا نبی مرسل و چنانکه قوت وی دیگر بود، مرکب وی دیگر بود، که شش هزار سال انبیا را پیشی داد، گفت چندانکه طاقت دارید، مرکبها بدوانید و بمقدمه

لشکر و طلیعه بیرون روید، که چون ما پای در مرکب آوریم، بیک میدان از همه درگیریم، نحن الآخرون السابقون انبیا را که از پیش فرستادند، همه از بهر تمهید قواعد کار وی فرستادند، آدم را گفتند: رو شراب انس در جام قدس نوش کن، بسرای سعادت نظری کن، بسرای شقاوت گذری کن، ببستان فضل در نگر، از زندان عدل بر اندیش، از آنجا باز آی، فرزندان را خبر ده، که ایشان امت آن کس اند که فرزند نجیب او خواهد بود. بعد از آن ادریس را گفتند رو برین معراج روحانی، برین گلشن بلند بر شو، نیک تأمل کن، دور هر فلکی را سیر هر اختری را نیک بنگر بسان مرد منجم، تا روزگار سعادت کی خواهد بود، که سرا پرده شرع مطهر محمد مرسل بزنند و اطناب آن از قاف تا قاف بکشند، بعد از آن ابراهیم خلیل را امر آمد که رو بسان کد خدای باش در زمین حجاز، خطه حرم را نشان بر کش، در زمین شام نزل او بساز، که هر کجا مهتر چنو بود، کد خدا کم از خلیل نشاید. و بعد از آن موسی را امر آمد: که ای موسی رو بسان اسپاه سالاری، عصا بر سفت نه، و با آن مرد طاغی که أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى میگوید جنگ کن، او را بدریا در آر، بآب بکش، تا چون درویشان امت محمد مرسل در آیند و سر بر سجده نهند و بندهوار سبحان ربی الاعلی گویند ظلمت نفس آن مرد طاغی خلوت سلوت ایشان را رحمتی نیارد. بعد از آن خطاب آمد: که ای عیسی، تو در آی و مبشرا برسول مبشر باش، بگوی که بر اثر من سید ولد آدم می آید، ای عیسی! در آسمان چهارم می باش تا آخر عهد که دشمن دولت او بیرون آید، از مرکز چهارم قدم بر صخره بیت المقدس نه و آن دشمن را هلاک کن، آدم در مقدمه بسان مژده دهنده بود، ادریس بسان منجم، ابرهیم بسان کد خدا، موسی بسان اسپاه سالار عیسی بسان حاجب و مبشر، همه عالم از بهر او آراسته، و همه در کار او برخاسته، شرعها را شرع او نسخ کرده، و عقدها را عقد او فسخ کرده، کار کار او، شرع شرع او، حرم حرم او، عزت عزت او، اگر نه جمال و عزّ او بودی نه همانا که پرگار قدرت در دایره وجود بگشتی، یا آدم و آدمیان را نام و نشان بودی لولاک لما خلقت الکونین.

گر نه سبب تو بودی ای در خوشاب      آدم نزدی دمی درین کوی خراب  
 هجران تو گر زمانه دیدی در خواب      گشتی دل و جان این جهان آتش و آب

گفته اند و رَفَعَ بَعْضُهُمْ دَرَجَاتٍ اِشَارَتِ بِمُصْطَفَى صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ تَشْرِيفِ وَ تَكْرِيمِ وَى رَا. و غیرت دوستی را صریح بنگفت تا در مدح بلیغتر باشد و بدوستی نزدیکتر.

آورده اند که چون بنده خدای را دوست دارد، خدای وی را در میان خلق مشهور گرداند و چون خدای بنده را دوست دارد، وی را از خلق بیوشاند و مستور دارد، تا کس را بر سر دوستی وی اطلاع نبود.

بیر طریقت گفت در دوستی غیرت از باب است، و هر دل در آن دوستی و غیرت نیست خرابست. نصر آبادی گفت الحق غیور و من غیرته انه لم يجعل اليه طریقا سواه. و هم ازین بابست که مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم با اعرابی مباحثه کرد در اسبی، و اعرابی اقالت خواست، رسول وی را اقالت کرد، اعرابی گفت عمرک الله ممن انت؟ تو از کدام قبیله و چه مردی؟ رسول گفت «انا امرؤ من قریش»

یکی از یاران گفت آن اعرابی را کفاک جفاء ان لا تعرف نبیک. بعضی علما گفتند مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم، غیرت را نام خویش صریح بگفت و آنچه بر لفظ صحابی رفت که پیغامبر خویش را می نشناسی تعریف بود، تا بر اعرابی پوشیده نماند که وی پیغامبر است صلی الله علیه و آله و سلم.

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ الْآيَةَ... اهل تحقیق از راه تدقیق بمنقاش فهم ازین آیت لطیفه بیرون آورده اند گفتند



لا يَبِّعُ فِيهِ اِشَارَتِست باين مبايعت که رب العالمين گفت إِنَّ اللّٰهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ الْآيَةَ. مصطفى صلى الله عليه و آله و سلم گفت «الناس غاديان: فمبتاع نفسه فمعتقها و بايع نفسه فموبقها»

و آن منزلت مقتصدانست که خدای را عز و جل بامید بهشت و طلب ثواب پرستند، و لا خُلَّةَ اشارت بآن محبت است که رب العزة گفت إِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ جای دیگر گفت وَ اللّٰهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ و اين اشارت به منزلت سابقانست، که خدای را عز و جل بدوستی و شوق پرستند، و لا شَفَاعَةَ اشارت بمنزلت ظالمانست، که از درجه مقتصدان و سابقان وامانند، و در عبادت خدای همه تقصیر کردند، اما دل از شفاعت رسول خدا بر نگرفتند که گفت: «شفاعتي لاهل الكبائر من امتي».

اشارت جمله آیت آنست که هر که در دنیا که سرای کسب و عملست، ازین سه منزل بازماند و به یکی از آن نرسد، فردا در قیامت از آن بازمانده تر و دورتر بود، که الله میگوید آن روزی است که لا يَبِّعُ فِيهِ وَ لا خُلَّةَ وَ لا شَفَاعَةَ.

### النوبة الاولى

قوله تعالى: اللّٰهُ لا إِلَهَ إِلاَّ هُوَ خدای اوست که نیست هیچ خدا مگر وی الْحَيُّ الْقَيُّومُ زنده پاینده لا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَ لا نَوْمٌ نگیرد وی را نه نیم خواب و نه خواب له ما فِي السَّمَاوَاتِ وَ ما فِي الْأَرْضِ هر چه در آسمان و زمین چیزست ویراست مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلاَّ بِإِذْنِهِ کیست آنک شفاعت کند بنزدیک وی مگر بدستوری وی يَعْلَمُ ما بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ ما خَلْفَهُمْ میداند آنچه پیش خلق فاست از بودنی و آنچه پس خلق و است از بوده وَ لا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ و نرسند خلق بچیزی از دانش خدای إِلاَّ بما شاء مگر بآنچه خواست که دانند وَ سِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ رسیده است کرسی وی بهفت آسمان و هفت زمین، وَ لا يُوَدُّهُ حِفْظُهُمَا و گران نمی آید بر خدای نگاه داشت آسمان و زمین، وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ و اوست برتر و مهتر.

لا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ بنا کام در دین آوردن نیست قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ پیدا شد راست راهی از کژ راهی به پیغام و رسول، فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ هر که کافر شود بهر معبود جز خدای وَ يُؤْمِنُ بِاللّٰهِ و بگردد بالله، فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى او دست در زد در گوشه محکم استوار، لا انفصامَ لها آن را شکستن نیست وَ اللّٰهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۲۵۶) و خدای شنواست دانا، سخن همگان می شنود و ضمیر دل همگان داند.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: اللّٰهُ لا إِلَهَ إِلاَّ هُوَ الْآيَةَ... ابی کعب گفت رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم از من پرسید که ای آیه فی کتاب الله عز و جل اعظم؟ گفت در کتاب خدای کدام آیه بزرگوارتر و شریفتر یا ابا المنذر گفتم خدا دانانتر بآن و پس رسول وی، گفت سه بار این بپرسید، پس من گفتم، اللّٰهُ لا إِلَهَ إِلاَّ هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ

فضرب فی صدری، ثم قال «هنينا لك العلم ابا المنذر! و الذى نفسى بيده، ان لها لسانا، يقدر الملك عند ساق العرش» و خبر درست است که ابو هريره گفت کلید بیت الصدقه در دست من بود، و آنجا خرما نهاده، يك روز چون در بگشادم، دیدم که از آن خرما چیزی بر گرفته بودند، يك دو بار باز رفتم، هم چنان دیدم، با رسول خدا بگفتم، رسول گفت صلى الله عليه و آله و سلم این بار چون در روی، بگوی سبحان من سخرک لمحمد یعنی که آن شیطانست، و باين کلمه آشکارا شود. بو هريره چون در بگشاد این تسبیح بگفت، نگه کرد شیطان پیش وی ایستاده بود، بو هريره گفت یا عدو الله انت صاحب هذا؟ این تو کردی؟ گفت آری من کردم، و من بر گرفتم برای قومی درویشان جن، و از تو

پذیرفتم که نیز نیایم. بو هریره دست از وی باز گرفت و رفت، پس دیگر بار باز آمد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بو هریره را گفت چون در شوی همان تسبیح گوی تا وی را در بند خود آری، بو هریره همان تسبیح گفت و وی را بگرفت وی بزینهار آمد و در پذیرفت که باز نیایم، پس خلاف کرد و باز آمد، بو هریره گفت این بار آنست که ترا بر رسول خدا برم، شیطان گفت مکن تا ترا چند کلمت بیاموزم: دعنی اعلمك كلمات ينفعك الله بها اذا اويت الى فراشك، فاقرا آية الكرسي الله لا إله إلا هو الحي القيوم حتى تختتم الآية فانك لن يزال عليك من الله حافظ و لا يقربك شيطان حتى تصبح، قال فخلت سبيله، فاصبحت، فقال لي رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ما فعل اسيرك؟ قلت زعم انه يعلمني كلمات ينفعني الله بها، قال اما ائه صدقك و هو كذوب، تعلم من تخاطب منذ ثلاث ليال ذاك شيطان.

و بخبری دیگر می آید از مصطفی گفت هر آن کس که آیه الكرسي برخواند از پس نماز فریضه بثواب شهیدان رسد، و الله تعالی بخودی خود قبض روح وی کند، گفتا و هر آن کس که از خانه بیرون شود، و این آیت میخواند، رب العزة هفتاد هزار فریشته بر وی گمارد تا از بهر او استغفار میکنند، و مرو را دعا میگویند، چون بخانه باز آید و این آیت بر خواند، وی را درویشی و بی کامی پیش نیاید. و قال صلی الله علیه و آله و سلم «سید القرآن البقرة، و سید البقرة آية الكرسي، يا على ان فيها لخمسين كلمة في كل كلمة خمسون بركة».

و قال على بن ابي طالب ع «ما اری رجلا ولد في الاسلام او ادرك عقله الاسلام يبيت ابدا حتى يقرأ هذه الآية: الله لا إله إلا هو... و لو تعلمون ماهی انما اعطيها نبيكم من كنز تحت العرش لم يعطها احد قبل نبيكم و ما بث ليلة قط حتى اقرء بها ثلاث مرات، اقرأها في الركعتين بعد العشاء الآخرة و في وترى و حين أخذ مضجعي من فراشي».

آورده اند که راه زنی وقتی در راهی حزمه ای ببرد، که در آن حزمه مال فراوان بود و در ضمن آن رقعۀ دید بر آن آیه الكرسي نبشته، آن حزمه برمت بخاوند خویش باز رسانید. یاران وی گفتند چرا رد کردی؟ و میدانی که مال فراوان در آن بود، گفت صاحب آن حزمه از علما شنیده که هر چه آیت الكرسي بصحبت آن بود دزد نبرد، باین اعتقاد آن نبشته در میان حزمه نهاد، اکنون اگر من ببرم اعتقاد وی بعلمای بد شود، و دین وی بخلل آید و من که آمده ام بآن آمده ام که راه دنیا زرم نه راه دین.

الله لا إله إلا هو وحده نفسه و شهدها أنه لا اله الا هو، خود را خود ستود و بر خود ثنا کرد، دانست که افهام و اوهام خلاق در مبادی اشراق جلال وی برسد و بمدح و ثنای وی نرسد، گواهی داد خود را بیکتایی در ذات، و پاکی در صفات، بزرگواری در قدر و توان و برتری در نام و نشان، الله اوست که نامور بیش از نام برانست و راست نام ترا از همه نامورانست، و سازنده آئین جهانیانست. بار خدای همه بار خدایان و کامگار بر جهانیان، و دارنده همگان. لا إله إلا هو کلمه اخلاص است، که بندگان را بدان خلاص است، سی و هفت جایگه در قرآن این کلمه بگفته، و عالمیان را بآن بخوانده و عملها بدان پذیرفته، و پیغامبران بآن فرستاده. يقول تعالى و تقدس و ما أرسلنا من قبلك من رسول إلا نوحي إليه أنه لا إله إلا أنا فاعبدون و مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم گفت «ان افضل ما اقول انا و ما قال النبيون من قبلي لا اله الا الله»

و عن ابي بكر ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال عليكم بلا اله الا الله و الاستغفار و اكثروا منهما، فان ابليس قال اهلكت الناس بالذنوب و اهلکونی بلا اله الا الله و الاستغفار».

بکر بن عبد الله المزنی روایت کند که پادشاهی بود در روزگار گذشته ازین متمردي بد مرد، طاغی شوخگن، جباری

بت پرست، که تا بود آئین کفر و بت پرستی راست میداشت و آن را می‌برزید و خلق را بر آن میخواند و مسلمانان را می‌رنجانید.

مسلمانان بغزاء وی شدند و نصرت مسلمانان را بود، و او را بگرفتند بقره و خواستند که او را تعذیب کنند تا در عذاب هلاک شود، قمقمه عظیم بساختند و او را در آن نشانند در میان آب، و آتش در زیر آن کردند، آن مرد طاعی در آن عذاب بتان را یکان یکان می‌خواند، و از ایشان فریاد رسی همی جست، میگفت یا فلان و یا فلان ألم اکن ابدک، الم امسح وجهک و افعل و افعل؟ چون از ایشان درماند و فریاد رسی نبود، روی سوی آسمان کرد و باخلاص گفت لا اله الا الله همان ساعت بفرمان الله بر مثال ناودانی در هوا پیدا شد، آبی سرد از آن روان شد، بسر وی فرود آمد، بادی عاصف فرو گشاد، آن آتش را بکشت و قمقمه برداشت و هم چنان در هوا می‌برد تا در میان قوم خویش بزمین آمد، و هم چنان میگفت لا اله الا الله قوم وی او را از قمقمه بیرون آوردند و گفتند ما امرک و ما شأنک؟ وی قصه خویش بگفت، و آن قوم همه مسلمان شدند. مؤمنانرا آن حال عجب آمد، یکی از ایشان بخواب دید که رب العزة جل جلاله ندا کرد و گفت «انه دعا آلهته فلم تجبه، و دعانی فاجبته و لم اکن کالصم البکم الذین لا یعقلون» عبد العزیز بن ابی داود گفت مردی در بادیه خدای را عز و جل عبادت میکرد، و در نماز گاه خویش هفت سنگ نهداده بود، هر گاه ورد خود بگزاردی، گفتم، یا احجار! اشهد کن ان لا اله الا الله پس در بیماری مرگ گفت بخواب دیدم، که مرا سوی دوزخ راندند، بهر در که رسیدم از درهای دوزخ، از آن سنگها یکی دیدم که در دوزخ بآن استوار کرده و بر بسته، دانستم و اشناختم، که آن سنگها اند که بر کلمه توحید گواه کرده بودم. ابو معشر گفت مردی از دنیا بیرون شد، او را در خاک نهادند، دو فریشته بر وی آمدند، یکی از ایشان گفت انظر ما تری، بنگر تا چه بینی، یعنی که کلمه شهادت از ظاهر و باطن وی بجوی، تا و ازو هست یا نه، آن فریشته در درون و بیرون وی بگشت، هیچیز ندید، هر دو نومید شدند. آخر یکی گفت آنک انگشتی در انگشت دارد، بنگر تا نقش نگیں وی چیست؟ بنگرست نقش آن لا اله الا الله بود، بحرمت و برکت آن، خدای وی را بیامرزد. ابو عبد الله نباجی مردی بود از بزرگان دین و متعبدان روزگار، زبیده را بخواب دید، گونه و رویش بگشته و زرد شده، گفت یا زبیده رنگ روی تو زرد نبود، این زردی از چیست؟ گفت از آنست که بشر مریسی سر معتزلیان امروز از بغداد او را بیاوردند و دوزخ زفیری کرد برو، ما همه از سیاست آن زفیر چنین زرد روی گشتیم. گفتم حال تو چیست؟ گفت حال من نیکوست، که رب العزة مرا بیامرزد و بزنی بعثمان عفان داد و با من کرامتها کرد، گفتم هیچ دانی که آن کرامتها را سبب چه بود؟ گفت آن بود که پیوسته این کلمات میگفتم «لا اله الا الله یقینا و حقا، لا اله الا الله ایمانا و صدقا، لا اله الا الله عبودیة و رقا، لا اله الا الله ارضی به ربی، لا اله الا الله افنی به عمری، لا اله الا الله مونس فی قبری، لا اله الا الله وحده لا شریک له، لا اله الا الله، له الملك و له الحمد، لا اله الا الله و لا حول و لا قوة الا بالله». و خبر درست است از مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم که گویندگان «لا اله الا الله» را در گور وحشت و اندوه نیست، و نه در قیامت ایشان را ترسی و بیمی، و گویی در ایشان می‌نگرم که از خاک بیرون آیند و گرد و خاک از سرهای خویش می‌افشانند و میگویند

الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن

و روی ان الله تعالی اطع علی جهنم، فقال یا جهنم، فصرخت و اکل بعضها بعضا خوفا، حیث قال لها یا جهنم، ان یعذبها باشد منها، ثم قال لها اسکنی، فانتم محرمة علی من قال لا اله الا الله.

هر چند که ابتداء این کلمه نفی است از روی لفظ، اما از روی معنی غایت اثبات و نهایت تحقیق است، چنانکه تو گویی بضرر مثل «لا اخ لی سواک و لا معین لی غیرک» این در اثبات تامتر است از آنکه گویی انت اخ و انت معینی. طریق عامه مسلمانان در توحید ایشان اینست. اما طریق اهل خصوص چنانست که حکایت کنند از آن پیر طریقت، در عموم احوال گفتی: الله و لا اله الا الله کمتر گفتی، سر آن از وی پرسیدند، جواب داد که نفی العیب حیث یستحیل العیب عیب.

اما هُوَ کلمتی است که باین کلمت اشارت فرا هستی الله کنند، نه نامست و نه صفت، بلکه فرا نام اشارتست و از صفت کتابت است، و باین حرف اشارت فرانیست محالست، چون بنده گوید هو او، شنونده داند که هست، گوش بدان دارد، و جوینده بدان راه یابد و نگرنده فرا آن ببیند. و گفته‌اند که هو دو حرف است: ها و واو و مخرج‌ها آخر مخارج حروفست یعنی اقصی حلق، و مخرج واو اول مخارج حروف است یعنی لب. گوینده چنانستی که میگوید، الله اوست که در آمد حادثات و ابتداء مکنونات ازوست، و باز گشت حادثات و مکنونات و اوست، و او را خود نه ابتدا و نه انتها، اولست بی ابتداء و آخرست بی انتها. الحی خداوندی زنده، همیشه بیش از همه زندگان زنده، و بر زندگانی و زندگان خداونده، همه فانی گردند و او ماند زنده کُلُّ مَنْ عَلَیْهَا فَاَنْ وَ یَبْقَى وَجْهٌ رَبِّكَ، کُلُّ شَیْءٍ هَالِكٌ اِلَّا وَجْهَهُ باقی است ببقاء ازلی، حی است بحیاء ازلی، حیاة وی نه چون حیاة آفریدگان، ایشان بنفس و غذا زنده اند باندازه و هنگام، و الله بحیاء خویش و بقاء خویش و اولیت و آخریت خویش، بی کی و بی چند و بی کیف. و گفته‌اند حقیقت حیّ فعال است و دراک هر کرا فعل نیست و ادراک نیست جز مرده نیست، و ادنی درجات ادراک آنست که خود را داند که هر که خود را نداند جز جماد نیست! فالحی الكامل المطلق هو الذی یندرج جمیع المدركات تحت ادراکه، و جمیع الموجودات تحت فعله، حتی لا یَشَدُّ عَنْ عِلْمِهِ مَدْرَکٌ وَ لَا عَنْ فِعْلِهِ مَفْعُولٌ، و کل ذلك لله عز و جل، فهو الحی المطلق، و هو الحی الباقي جل جلاله و عزّ کبریاؤه. مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم گفت «انت الحی الذی لا تموت و الجن و الانس یموتون».

ابو بکر کتانی پیر حرم بود، گفت مصطفی را صلی الله علیه و آله و سلم در خواب دیدم، گفتم یا رسول الله دعائی در آموز مرا تا الله تعالی دل من زنده دارد و نمیراند، گفت هر روز چهل بار بگو یا حیّ یا قیوم یا لا اله الا انت و در دعاء رسول است «ای حیّ ای قیوم». الْقَیُّومُ پاینده است، یعنی در ذات و صفات پاینده، نه حال گرد است نه حال گیر نه روز گردست نه هنگام پذیر، نه نو صفت نه نو تدبیر قیوم و قیام بمعنی یکسانست.

عمر خطاب رض همه قیومها در قرآن قیام خواندست. مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم در میانه شب چون برخاستی تهجد را، گفتی

«اللهم لك الحمد، انت نور السموات و الارض، و لك الحمد انت قیام السموات و الارض».

و گفته‌اند قیوم بمعنی قائم است ای هو قائم علی عبادہ بارزاقهم و آجالهم، یربّی صغیرهم و یرهم کبیرهم، و ینشئ سبحانه و یرسل ریاعهم و ینزل غیثهم کقولہ عز و جل «أَمْ مَنْ هُوَ قَائِمٌ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ». ابو امامه روایت کرد از

مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم قال «ان اسم الله الاعظم لفي سور من القرآن ثلاثا: البقرة و آل عمران و طه» گفت نام اعظم درین سه سوره است. بزرگان دین گفتند این دو نام است. یعنی: حیّ و قیوم که در هر سه سوره موجود است. لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَ لَا نَوْمٌ خفته که چشم و دل وی فرا خواب شود نائم است، و چون چشم بی دل فرا خواب شود و سنان



است، رب العالمین از هر دو پاک است و منزّه مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم که بخفتی، خواب وی تا حد سنه بودی بیش نه که گفته است، «تنام عینای و لا ینام قلبی»

و مصطفی را پرسیدند که بهشتیان خواب کنند یا نه؟ گفت نه! که خواب شه مرگ است و بهشتیان هرگز نمیروند. و ابو هریره گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حکایت می کرد از موسی ع گفت در دلش افتاد روزی که «هل ینام الله» قال «فارسلس سبحانه الیه ملکا فارقه ملشا و اعطاه قارورتین ثلاثا فی کل ید قارورة و امره ان یتحفظ بهما» قال «فنام نومة و اصطکک یداه فانکسرت القارورتان» قال «ضرب الله مثلا ان الله سبحانه لو نام لم یستمسک السماء و الارض»

گفت مثلی است این که الله زد یعنی که دارنده و نگهبان آسمان و زمین منم، قوام آن بداشت من، کار آن بحکم من، تدبیر آن بعلم من، اگر بخسیم بهم بر افتد و زیر و زبر گردد. و عن ابی موسی قال، قال رسول الله فینا باربع، فقال «ان الله لا ینام و لا ینبغی له ان ینام، یخفض القسط و یرفعه، یرفع الیه عمل اللیل قبل النهار و عمل النهار قبل اللیل، حجابہ النور، لو کشفه لا حرقت سبحات وجهه کل شیء ادرکه بصره».

لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ هِرْ حِرْ دَرِ أَسْمَانِهَا وَ هِرْ حِرْ دَرِ زَمِینِ هَمِہِ مَلِكِ وَ مَلِكِ أَوْسْتِ، هَمِہِ رِہِی وَ بِنْدِہِ أَوْسْتِ، هَمِہِ مَقْہُورِ وَ مَأْسُورِ أَوْسْتِ. مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ حِرْ دَرِ كَافِرَانِ قَرِيشِ كَفْتَنْدِ بَتَانِ رَا كِہِ هُوْلَاءِ شَفْعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ إِنِنَّا شَفِيعَانِ مَا نَدُّ بِنزْدِكِ اللَّهُ، رَبِ الْعَالَمِينَ كَفْتِ: مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ كِيسْتِ أَنْ كَسِ كِہِ شَفَاعَتِ كِنْدِ بِنزْدِكِ اللَّهُ، مَكْرَ بَدَسْتُورِي اللَّهُ؟ هَمَانَسْتِ كِہِ جَائِ دِیْگَرِ كَفْتِ وَ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ وَ قَالَ يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَ قَالَ وَ لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى. اِبْنِ آيْتِهَا دَلِيلِ اِنْدِ كِہِ دَرِ قِيَامَتِ شَفَاعَتِ خَواہِدِ بُوْدِ وَ دَرَسْتِ اسْتِ خَبَرِ كِہِ مَصْطَفِي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ وَ سَلَمِ كَفْتِ «شَفَاعَتِي لِأَهْلِ الْكِبَائِرِ مِنْ أُمَّتِي».

وَ عَنِ ابْنِ مُوسَى الْأَشْعَرِيِّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ وَ سَلَمِ: «خَيْرَتُ بَيْنِ الشَّفَاعَةِ وَ بَيْنِ أَنْ يَدْخُلَ نِصْفَ أُمَّتِي الْجَنَّةَ، فَاخْتَرْتُ الشَّفَاعَةَ لِأَنَّهَا أَعْمُ وَ أَكْفَى. أَ تُروْنَهَا لِلْمُتَّقِينَ الْمُؤْمِنِينَ، لَا وَ لَكِنِهَا لِلْمَذْنُبِينَ الْخَطَائِينَ الْمُتْلُوبِينَ»

وَ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ وَ سَلَمِ «إِنَّا خَيْرُ النَّاسِ لِشَرَارِ أُمَّتِي، قَالُوا وَ كَيْفَ أَنْتَ لِأَخْوَانِكَ؟»

وَ رَوَى «وَ كَيْفَ أَنْتَ لِخِيَارِهِمْ؟» قَالَ «أَخْوَانِي يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِأَعْمَالِهِمْ وَ أَنَا شَفِيعُ شَرَارِ أُمَّتِي»

وَ رَوَى عَنِ حَفْصِہِ «إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ وَ سَلَمِ دَخَلَ عَلَيْهَا ذَاتَ يَوْمٍ فَمَقَامَ يَصَلِّي، فَدَخَلَ عَلَيَّ إِثْرَهُ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ، فَلَمَّا فَرَغَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ وَ سَلَمِ مِنْ صَلَاتِهِ اجْلَسَ أَحَدَهُمَا عَلَيَّ فَخَذَهُ الْيَمَنِي، وَ الْآخَرَ عَلَيَّ فَخَذَهُ الْيَسْرِي، وَ جَعَلَ يَقْبَلُ هَذَا مَرَّةً وَ يَقْبَلُ هَذَا أُخْرَى، فَإِذَا قَدْ سَدَّ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ جِبْرَائِيلُ فَنَزَلَ، فَقَالَ الْجَبَّارُ يَقْرُنْكَ يَا مُحَمَّدُ السَّلَامَ، وَ يَقُولُ قَدْ قَضَيْتَا قِضَاءً، وَ جَعَلْنَاكَ فِيهِ بِالْخِيَارِ، قَضَيْتَا عَلَيَّ هَذِينَ وَ إِشَارَ إِلَى الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ، أَنْ أَحَدَهُمَا يَقْتُلُ بِالسَّيْفِ عِطْشًا، وَ الْآخَرَ يَقْتُلُ بِالسَّمِّ، فَانْ شَتَّتْ صَرْفَتَهُ عَنْهُمَا وَ لَا شَفَاعَةَ لَكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ أَنْ شَتَّتْ أَمْضِيَّتَ ذَلِكَ عَلَيْهِمَا وَ لَكَ الشَّفَاعَةُ، قَالَ بَلْ اخْتَارَ الشَّفَاعَةَ»

وَ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ وَ سَلَمِ «يَشْفَعُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثَلَاثَةٌ: الْإِنْبِيَاءُ وَ الْعُلَمَاءُ وَ الشُّهَدَاءُ»

وَ قَالَ «يَشْفَعُ الشَّهِيدُ فِي سَبْعِينَ مِنْ أَقْرَبِهِ، وَ مَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ وَ اسْتَظْهَرَهُ وَ حَفِظَهُ ادْخَلَهُ اللَّهُ عِزَّ وَ جِلَّ الْجَنَّةِ وَ شَفَعَهُ فِي عَشْرَةِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ»

وَ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ وَ سَلَمِ «مِنْ أُمَّتِي مَنْ يَشْفَعُ لِلْقِيَامِ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَشْفَعُ لِلْقَبِيلَةِ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَشْفَعُ لِلْعَصْبَةِ وَ مِنْهُمْ مَنْ



يشفع للرجل حتى يدخلوا الجنة»

و روى ابو سعيد الخدرى عن رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم قال «يقول الله عز و جل قد شفّع النبيون و الملائكة و المؤمنون، و بقى ارحم الراحمين»

قال «فيقبض قبضة او قبضتين من النار فيخرج خلقا كثيرا لم يعملوا خيرا»

شفاعت بخواستن است و تشفيع ببخشیدن است و تشفع شفيع بودن است، و شفاعت از شفّع گرفته‌اند يعنى جفت كردن كه شفيع يگانه بشود و دو باز آيد، آن بخواسته با خود مى‌آرد.

معنى ديگر گفته‌اند: مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ اى لا يدعوا الداعى حتى بإذن الله عز و جل له فى الدعاء، ميگويد كيست آن كس كه دعا كند مگر بدستورى الله. و دعا را بلفظ شفاعت از آن گفت كه دعا كننده فرداست، و اجابت الله شفيع آن، پس دعا و اجابت جفت يكديگر اند. و آن كس كه برين وجه حمل كند، من يشفع شفاعة حسنة، هم برين حمل كند، يعنى من يدع لآخيه بظهر الغيب يكن له نصيب من دعائه كما جاء فى الخبر، اذا دعا الرجل لآخيه يظهر الغيب يقول الملك و لك مثله او مثلاه، و من يشفع شفاعة سيئه اى من يدع على من لا يستحق ان يدعا عليه، يكن له كفيل من الوزر.

يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ مجاهد و سدى گفتند ما بَيْنَ أَيْدِيهِمْ من امر الدنيا وَ مَا خَلْفَهُمْ من امر الآخرة. ميگويد خدای ميداند آنچه هست از كار دنيا و آنچه خواهد بود از كار آخرت. و گفته‌اند ما بَيْنَ أَيْدِيهِمْ كردار خلق است آنچه کرده‌اند از خير و شر ميداند. وَ مَا خَلْفَهُمْ و آنچه اکنون كنند كه هنوز نكرده‌اند همه ميداند.

وَ لَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ هَذَا كَقَوْلِهِ وَ لَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا جاي ديگر گفت عالمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ هَيْجَ بِيغَامِبِرٍ و هيج فريشته بهيج چيز از علم و دانش الله نرسند مگر بآن كه الله خواهد كه دانند، ايشان را بر آن دارد و بآن بياگاهانند تا بدانند و دليل باشد بر ثبوت نبوت و صحت رسالت ايشان. وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ يَقَالُ وَسِعَ فُلَانُ الشَّيْءَ يسعه سعة اذا احتمله و اطاقه و امكنه القيام به. و يقال لا يسعك هذا اى لا تطيقه و لا تحتمله.

وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ معنى آنست كه هفت آسمان و هفت زمين در كرسى مى‌گنجد و بآن ميرسند. روى كرسى الله زبر هفتم آسمان است زير عرش، و كرسى از زراست، و گويند از مرواريد. حسن بصرى گفت: كرسى عرش است و عرش كرسى، و درستر آنست كه عرش سقف بهشت است و كرسى بيرون از آنست، و حمله عرش ديگراند و حمله كرسى ديگر، و حمله كرسى چهار فريشته‌اند: يكي بصورت آدمى، ديگر بصورت گاو، سوم بصورت شير، چهارم بصورت كركس، و ميان حمله عرش و حمله كرسى حجابها فراوانست از نور و ظلمت و آب و برف، از حجاب تا بحجاب پانصد ساله راه، و اگر نه اين حجب بودى، حمله كرسى در نور حمله عرش بسوختندى. و در خبر است كه رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم بو ذر را گفت «يا با ذر ما السماوات و الارض و ما فيهن الكرسي الا كحلقة القاها ملق في فلاة. و ما الكرسي في العرش الا كحلقة القاها ملق في فلاة، و جميع ذلك في قبضة الله عز و جل كالحبة، و اصغر من الحبة في كف احدكم»

آن روز كه اين آيت آمد. جماعتى از ياران گفتند يا رسول الله هذا الكرسي وسع السماوات و الارض فكيف بالعرش؟ فانزل الله عز و جل ما قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ و درست از ابن عباس كه گفت الكرسي موضع قدميه، و العرش لا يقدر

قدره احد و روى عمارة بن عمير عن ابى موسى قال الكرسي موضع القدمين و له اطيوط كاطيط الرجل. و عن محمد بن جبير بن مطعم عن ابيه قال قام اعرابي الى النبي صلى الله عليه و آله و سلم فقال يا رسول الله اجدبت بلادنا و هلكت مواشينا فادع الله لنا يغثنا و اشفع لنا الى ربك و ليشفع ربنا اليك. قال و يلك هذا شفعت لك الى ربى فمن ذا يشفع ربنا اليه؟ سبحان الله لا اله الا الله العظيم وسع كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ فَهُوَ يَبْسُطُ لِعَظْمَتِهِ وَ جلاله كما تنط الرحل الجديد. وَ لَا يُوَدُّهُ حِفْظُهُمَا اى لا يتقله و لا يشقّ عليه وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ اى الرفيع فوق خلقه، العظيم سلطانه، الجليل شأنه، سبحانه سبحانه.

اين آية الكرسي سيد آيات قرآن است: از بهر آنك مقصد و غايت علوم قرآن سه چيز است: اول معرفت ذات حق، ديگر معرفت صفات، سديگر معرفت افعال، و اين آيت برين سه چيز مشتمل است، باين معنى سيد آيات قرآن است. لا اِكْرَاهَ فِي الدِّينِ بنا كام در دين آوردن نيست. برين وجه اين كلمت منسوخ است بايت فرمان بقتال، و سبب نزول اين آيت بر قول ايشان كه گفتند منسوخ است، آن بود كه مردى انصارى نام وى ابو الحصين دو پسر داشت در مدينه، ترساين شام كه بمدينه آمده بودند ببازرگانى، آن دو پسر را بفريفتند و با دين ترساينى دعوت كردند، پس ايشان را با خود بشام بردند، ابو الحصين گفت يا رسول الله ايشان را باز خوان و با كفر بمگذار، در آن حال رب العزة آيت فرستاد لا اِكْرَاهَ فِي الدِّينِ...

الآية رسول خدا ايشان را فرو گذاشت و گفت ابعدهما الله، هما اول من كفر، بو الحصين خشم گرفت، از آنك كس بطلب ايشان نفرستاد، رب العزة آيت ديگر فرستاد فَا وَ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمُ الآية. پس از آن لا اِكْرَاهَ فِي الدِّينِ... الآية منسوخ شد و فرمان آمد بقتال اهل كتاب در سورة براءة. قتاده و ضحاک و جماعتى مفسران گفتند: معنى آيت آنست كه لا اِكْرَاهَ فِي الدِّينِ بعد اسلام العرب اذا قبلوا الجزية. ميگويد پس از آن كه عرب باسلام در آمدند، اما طوعا و اما كرها بر هيچكس اكراه نيست از اهل كتاب و مجوس و صائبان اگر جزيت در پذيرند. و آن عرب كه بر ايشان اكراه رفت از آن بود كه امتى امى بودند و ايشان را كتابى نبود كه ميخواندند، و مصطفى صلى الله عليه و آله و سلم ميگفت «اهل هذه الجزيرة! لا يقبل منهم الا الاسلام»

اكنون مسلمانان با اهل كتاب قتال كنيد، تا مسلمان شوند، يا جزيت در پذيرند، چون جزيت پذيرفتند، ايشان را بر دين خويش بگذارند و بر دين اسلام اكراه نکنند. و گفته اند معنى اكراه آنست كه هر چه مسلمانان را بناكام بر آن دارند از بيع و طلاق و نكاح و سوگند و عتق، آن لازم نيست و اليه الاشارة

بقوله صلى الله عليه و آله و سلم: «رفع عن امتى الخطاء و النسيان و ما استكروها عليه»

و تفسير اول در حكم آيت ظاهر ترست، از بهر آن كه بقيت آيت با آن موافق ترست.

قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ اى قد ظهر الايمان من الكفر و الهدى من الضلال و الحق من الباطل، حق از باطل پديد آمد و راست راهى از كژ راهى پديد شد بكتاب خدا و بيان مصطفى، راست راهى در متابعت است، و كژ راهى در مخالفت.

قال النبي صلى الله عليه و آله و سلم «من يطع الله و رسوله فقد رشد»

فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ الآية... هر پرستنده كه پرستند جز از الله، همه طاغوت اند، اگر از شيطان است يا صنم يا سنگ يا درخت يا حيوان يا جماد. و گفته اند طاغوت هر كسى نفس اماره اوست كه ببدي فرمايد و از راه ببرد و الطاغوت ما

بطغی الانسان، فاعول من الطغیان میگوید هر که بطاغوت کافر شود و بالله مؤمن دست در عروه وثقی زد، عروه وثقی دین اسلام است با شرائط و ارکان آن.

و گفته اند قرآن است. قال مجاهد بالعروة الوثقی الايمان. لا انفصام لها قال لا یغیر ما یقوم حتی یغیروا ما بأنفسهم یعنی انها لا تنقطع ما دام مستمسکا بها الا ان یدعها هو و قال مقاتل بن حیان: لا انفصام لها دون دخول الجنة. و قيل «العروة الوثقی اتباع السنة» يدل عليه ما

روی علی بن ابی طالب ع قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم «لا یصلح قول و لا عمل و نية الا بالسنة، فاذا عرف الله بقلبه و اقر بلسانه و عمل بجوارحه و اركانه بما افترض علیه و خالف السنة. سنن رسول الله، كان بذلك خارجا من الاسلام، و اذا عرف الله بقلبه و اقر بلسانه و عمل بجوارحه و اركانه بما افترض علیه و لم یخالف السنة، سنن رسول الله، كان مؤمنا و ذلك بالعروة الوثقی لا انفصام لها ثم قال: وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ای سمیع لدعائك اياه یا محمد باسلام اهل الكتاب. و كان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یحب اسلام اليهود الذین حول المدينة، و یسأل الله تعالی ذلك.

عَلِيمٌ بحرصك و اجتهادك.

### النوبة الثالثة

قوله تعالی: اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْآيَةُ... اللَّهُ من له الالهية و الربوبية، اللَّهُ من له الاحدية و الصمدية، ثبوته احدي، و كونه صمدی، بقاؤه ازلی و سناؤه سرمدی. اللَّهُ نام خداوندی كه ذات او صمدی و صفات او سرمدی، بقاء او ازلی و بهاء او ابدی، جمال او قیومی، و جلال او دیمومی، نامداری بزرگوار، در قدر بزرگ و در كردار، در نام بزرگ و در گفتار، برتر از خرد و پیش از كی، و مه از مقدار، جلیلا خدایا كه كرد كارست و خوب نگار، عالم را آفریدگار و خلق را نگهدار، دشمن را دارنده و دوست را یار، امیدها را نقد و ضمانها را بسنده، و كار هر خصم را پذیرنده و هر جرم را آموزگار، مرید را قبله و دل عارف را یادگار.

بر یاد تو بی تو روزگاری دارم در دیده ز صورتت نگاری دارم

اللَّهُ یادگار دل دوستانست، اللَّهُ شاهد جان عارفانست، اللَّهُ سور سرّ و الهانست، اللَّهُ شفاء دل بیمارانست، اللَّهُ چراغ سینه موحدانست، اللَّهُ نور دل آشنایانست و مرهم درد سوختگانست.

اندر دل من عشق تو چون نور یقین است بر دیده من نام تو چون نقش نگین است

در طبع من و همت من تا بقیامت مهر تو چو جانست و وفای تو چو دین است

بیر طریقت جنید قدس الله روحه گفت من قال بلسانه، الله و فی قلبه غیر الله، فخصمه فی الدارين الله. کسی كه بر زبان یاد الله دارد و بنام وی نازد، آن كه دل خویش با مهر غیرى بردازد بجلال و عز بار خدا كه فردا در مقام سیاست تازیانه عتاب بدو رسد و خصم او الله بود. شب معراج با سید گفت «یا محمد عجا لمن آمن بی كيف یتكل على غیرى؟ با محمد لو انهم نظروا الى لطائف برّی و عجائب صنعی ما عبدوا غیرى»

یا عجا کسی كه مرا یافت دیگری را چه جوید، و او را كه مرا بشناخت بغیر ما چون پردازد!

چشمی كه ترا دید شد از درد معافی جانی كه ترا یافت شد از مرك مسلم

بیر طریقت گفت: «ای سزای كرم و نوازنده عالم، نه با وصل تو اندوهست نه با یاد تو غم، خصمی و شفیعی و گواهی



و حکم، هرگز بینما نفسی با مهر تو بهم، آزاد شده از بند وجود و عدم، در مجلس انس قدح شادی بر دست نهاده دمامم».

لا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خدایی که نیست معبود بسزا جز او، در هر دو جهان سزای خداوندی کیست مگر او؟ دست گیر خستگان نیست جز توقیع جمال و لطف او، نوازنده یتیمان نیست جز منشور کرم او. بار خدایی که دلهای دوستان بسته بند و فاء او، جانهای مشتاقان در آرزوی لقاء او، ارواح عاشقان مست مهر از جام بلاء او، آرام خستگان از نام و نشان او، سرور عارفان از ذکر و پیغام او. نکو گفت آن شوریده روزگار که گفت:

می‌خندد اندر روی من بخت من از میدان تو      کی خیمه از صحراء جانم بر کند هجران تو

آرام من پیغام تو وین پای من در دام تو      بستان شده از نام تو بر جان من زندان تو

الْحَيُّ الْقَيُّومُ خداوندی زنده پاینده دارنده نوازنده بخشنده پوشنده، بهر سست و بودنی داننده، بتوان و بدریافت هر چیز رسنده، هر کس را خداوند و هر بودنی را پیش برنده و آشنایان مهر پیوند نور نام و نور پیغام، دلها را روح و ریحان و سرها را آرام، آفرین باد بر آن جوانمردان که از این حدیث بویی دارند و بسر این خوانچه لطف رسیده‌اند، تا چنان دیگران بطعام و شراب زنده‌اند، ایشان بنام و نشان آن دوست زنده‌اند و بیاد وی آسوده.

شبلی را گفتند طعام و شرابت از کجاست؟ گفت ذکر ربی طعام نفسی و ثناء بی لباس نفسی و الحیاء من ربی شراب نفسی. نفسی فداء قلبی فداء روحی، روحی.

نور چشمم خاك قدمهای تو باد      جانی دارم فدای غمهای تو باد

لا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ تقدیس و تنزیه ذات است، که وی جل جلاله بری از علالت است، و مقدس از آفات است. خواب حال گشتن است و الله تعالی پاک از حال گشتن و حال گردیدن، دور از کاستن و افزودن، خواب عیب است و خدای از عیبها بری، خواب غفلت است و خدای از آفات و غفلات متعالی، خواب گردیدن حال است و خدای نه حال گردنه گردش پذیر، خواب شبه مرگ است و خدای زنده پاینده باقی.

قدیر عالم حی مرید      سمیع مبصر لبس الجلالا

تقدّس ان یکون له شریک      تعالی ان یظنّ و ان یفالا

خداوندی که در ذات بی شریک است و در صفات بی شبیه و در قدر بی نظیر

در ذات لطیف تو حیران شده فکرتها      بر علم قدیم تو پیدا شده پنهانها

در بحر کمال تو ناقص شده کاملها      در عین قبول تو کامل شده

نقصانها

لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَكُونَاتٍ و محدثات در زمین و در سماوات همه صنع وی و همه ملك وی، نه کسی منازع با وی، نه دیگری غالب بر وی، غالب بر آن امر وی، نافذ در آن دانش وی، توان آن بعون وی، داشت آن بحفظ وی. از ابن عباس روایت است که گفت «الارضون على الثور و الثور في سلسلة و السلسلة في اذن الحوت و الحوت بيد الرحمن عز و جل».

مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ آن کیست که پندارد که بی خواست او خود را کاری بر سازد، یا بی دانش او نفسی بر آرد، یا بی او باو رسد، فقد خاب ظنه و ضلّ سعیه.

بیر طریقت گفت: الهی پسندیدگان ترا بتو جستند بپیوستند، ناپسندیدگان ترا بخود جستند بگستند، نه او که پیوست بشکر رسید، نه او که گسست بعذر رسید! ای برساننده در خود و رساننده بخود! برسانم که کس نرسید بخود.

ای راه ترا دلیل دردی فردی تو و آشنات فردی

يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ هَرُ چَه در آسمان و زمین کسست و چیز همه آنم که حرکت و سکون ایشان اندیشه و خاطر ایشان خالق میدانند، روش و جنبش ایشان می بیند و بحقیقت آن میرسد، که همه از قدرت وی می درآید و با حکم وی می گردد وی میدانند که وی میراند، وی می بیند که وی میکند، وی می بندد که وی می گشاید.

پس او خدایی را شاید که نه واماند، نه درماند، نه فروماند. پوشیدهها داند و کار بر وی در نشورد، همه چیز پرداخته و همه کار ساخته، جز زانک آدمی انداخته، خردها در کار وی کند، و همها از وی در بند، علمها و عقلها در قدر وی گم.

لا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ  
است، کرسی نه علم است که آن راه بیراهان است، تأویل جاهلانست، کرسی قدم گاه دانیم و این مذهب سنّیان است، و بی تأویل و تصرف بجان باز گرفته و پذیرفته ایشان است. آن گه آیت مهر بر نهاد، بذکر جلال و بزرگواری و عظمت و برتری خود گفت: وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ

روی عن النبي صلى الله عليه و آله و سلم «في تسبيح الملائكة، سبحت السماوات العلى من ذى المهابة و ذى العلى، سبحان العلى الاعلى، سبحانه و تعالى»

علو و برتری الله دو روی دارد: یکی علو و برتری صفت، یکی علو و برتری فعل، آنچه صفت است از لیست لم یزل کان عاریا علیا، همیشه هست و بودنی، از همه چیزها برتر بکریاء خود، وز همه نشانها برتر بقدر خود، وز همه اندازهها برتر بعز خود، و آنچه فعل است برتری ذات است و علو مکانست، خود کرد و از خود نشان داد، بعد از آفرینش آسمان و زمین، بارادت خود نه حاجت، که الله کار که کند بخواست کند نه حاجت، که او را بکس و بچیز حاجت و نیاز نه، و او را شريك و انباز نه. خداوندا دلهای ما از بدعت و ضلالت معصوم دار! و از شور و حیرت رستهدار! بمثک و فضلك.

### النوبة الاولى

قوله تعالى: اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا اللَّهُ يَارِ اِيشَانَسْتِ كَه بگرویدند يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ اِيشَانِ رَا مِی بیرون آرد از تاریکیها بروشنایی وَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ اِيشَانِ كَه کافر شدند أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ اِيشَانِ مَعْبُودَانِ بَاطِلٍ يُخْرِجُونَهُمْ اِيشَانِ رَا مِی بیرون آرد مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ از روشنایی بتاریکیها أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ اِيشَانِ اِنْدَ كَه آتشان اند هُم فِیهَا خَالِدُونَ (۲۵۷) اِيشَانِ دَر اِن دُوزخ جَاویدانند.

أَمْ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ نَه بِنِی اِن مَرْد كَه حَجْت جَسْت بَا اِبْرَاهِيمَ فِی رَبِّهِ دَر دِین خَدَاوند اِبْرَاهِيمَ اِن اِتَاهُ اللَّهُ الْمَلِكَ كَه اللَّهُ اَو رَا پادشاهی داد إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ وَی رَا كَفْت اِبْرَاهِيمَ رَبِّي الَّذِي يُحْيِي وَ يُمِيتُ خَدَاى مَن اِنْسْت كَه مَرْدَه زَنده كَند وَ زَنده بَمِیراند قَالَ كَفْت اِن جَبَار اِنَا اِحِي وَ اَمِيت مَن هَم مَرْدَه زَنده كَند وَ هَم زَنده مِیرانم قَالَ إِبْرَاهِيمُ كَفْت اِبْرَاهِيمَ فَاِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ اللَّهُ هَر رُوز اَفْتَاب مِی آرد از جَاى بَر اَمْدن اِن قَاتِ بَهَا مِنَ الْمَغْرِبِ تُو اِن رَا يَك رُوز بَر اَر از جَاى فَرُو شَدن اِن قُبْهَتَ الَّذِي كَفَرَ اِن كَافِر دَرماند، بِي پَاسخ وَ بِي سَامان كَشْت وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ وَ خَدَاى پَارِی دهنده نِيسْت گَرُوه ستمكاران رَا

أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ بِأُحْمَاءٍ يَابِسَةٍ بِرَأْسِهَا قَالُوا هِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا وَآن كَارَهَا فَرَّوْا فَتَادَهُ وَ دِيوَارَهَا بِر كَارَهَا فَتَادَهُ قَالَ أُنِّي يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا كَفَتْ جُونِ زَنده ميكند الله اين شهر را پس تباهي آن و مرگ مردم آن فَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ اَنگه بميرانيد الله وي را صد سال ثُمَّ بَعَثَهُ اَن گه وي را زنده كرد و برانگيخت قَالَ كَمْ لَبِثْتَ جبرئيل وي را گفت چند بودي ايندو در درنگ؟ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ گفت بودم من روزي يا پاره از روزي قَالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ جبرئيل گفت وي را نه كه بودي ايدر صد سال فَانظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَ شَرَابِكَ در طعام و شراب خویش نگر لَمْ يَنْسَنَّهُ كه از درنگ گندا نگشته وَ انظُرْ إِلَى حِمَارِكَ وَ بخر خویش نگر وَ لِنَجْعَلَ آيَةً لِلنَّاسِ وَ ترا شكفتي گردانيم باز گفت مردمان را وَ انظُرْ إِلَى الْعِظَامِ وَ در استخوانهاي خز نگر كَيْفَ نُنشِرُهَا كه چون آن را زنده ميگردانيم ثُمَّ نَكَسُوها لَحْمًا وَ آن گه او را گوشت ميپوشانيم فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ چون وي را آن حال و قصه پيدا گشت و ديده ور بديد قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (٢٥٩) گفت ميدانم كه الله بر همه چيز تواناست.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا الآية... اي وليهم في هدايتهم و اقامة البرهان لهم، يزيدهم بايمانهم هداية و وليهم في نصرهم على عدوهم و اظهار دينهم على دين مخالفهم و وليهم في تولى ثوابهم و مجازاتهم بحسن اعمالهم ميگويد الله دوست و يار مؤمنان است، يعني از سه روي: يكي از روي هدايت، يكي از روي نصرت، يكي از روي جزاء طاعت، اما آنچه از روي هدايت است، ميگويد الله خداوند مؤمنان است، ايشان را راه مي نمايد و بر راه دين خود مي دارد، و حجت توحيد بر ايشان روشن مي دارد، تا ايشان را ايمان و راست راهي مي افزايد، همانست كه مصطفى صلي الله عليه و آله و سلم گفت در دعا

«اللهم آت نفسي تقواها، انت خير من زكاتها، انت وليها و موليا»

ولي و مولى هر دو يكسانست، و بمعنى هادى است و كذلك قوله تعالى وَ مَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ وَ لِيٍّ مِنْ بَعْدِهِ وَ قَالَ تعالى وَ مَنْ يُضِلِلِ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَ لِيًّا مُرْشِدًا اما آنچه از روي نصرت است: ميگويد، الله يار مؤمنانست، ايشان را بر كافرين نصرت مي دهد، تا ايشان را باز مي شكند، و از كفر بر مي گردانند اظهار دين اسلام را و اعلاء كلمه حق را. همانست كه رب العالمين گفت حكايت از مؤمنان أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ جاي ديگر گفت وَ مَا كَانَ لَهُمْ مِنْ أَوْلِيَاءٍ يَنْصُرُونَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ جبه سيوم بمعنى مكافات و مجازات است: ميگويد الله كارساز مؤمنانست و مزد دهنده كردار ايشانست، كردار اندك مي پذيرد و ثواب بسيار مي دهد، و رايگان برحمت و مغفرت خود مي رساند، آنست كه حكايت كرد از موسى ع «أَنْتَ وَلِيُّنَا فَاغْفِرْ لَنَا وَ ارْحَمْنَا» جاي ديگر گفت «ثُمَّ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقَّ» اين هر يكي شاخي است از درخت دوستي، و معنى از لفظ دوستي، پس همه فراهم كرد و بمعنى دوستي خود اضافت فا مؤمنان كرد.

گفت: اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ ايشان را بيرون آرد از تاريكي كفر با روشنايي اسلام و از تاريكي نكرت با روشنايي معرفت و از تاريكي جهل با روشنايي علم و از تاريكي نفس با روشنايي دل، پيش از خلق ايشان بعلم قديم دانست كه ايشان را از ظلمت كفر و بدعت نگاه دارد، چون بيافريد ايشان را و در وجود آورد علم وي در ايشان برفت و با ايمان آمدند و روشن دل شدند، وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ يعني كعب بن الاشرف و حبي بن اخطب يدعونهم من النور الى الظلمات اينست قول مقاتل و قتاده گفته اند قومي

جهودان‌اند که پیش از مبعث مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم نعت و صفت وی بتورات میخواندند و به نبوت وی ایمان داشتند، پس که رب العالمین وی را بخلق فرستاد آن سران و پیشروان ضلالت چون کعب اشرف و حی اخطب و مانند ایشان فرا متبعان خود نمودند که این نه آنست و نعت و صفت وی بپوشیدند تا ایشان از ایمان نبوت وی بیفتادند و بوی کافر شدند.

اینست که الله گفت: *يُخْرِجُوهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ* مجاهد گفت قومی از دین اسلام مرتد گشتند، این آیت در شأن ایشان فرو آمد، یعنی که اول در نور اسلام بودند و طاغوت ایشان را از نور اسلام بیرون کرد و فاضلمت کفر افکند، و طاغوت ایشان شیطان بود و هواء نفس، هر چه بنده را از حق برگرداند آن را طاغوت گویند، ازین جهت *يُخْرِجُوهُمْ* بلفظ جمع گفت، اما اهل معانی آیت بر عموم راندند و گفتند، مراد باین جمله کافران زمین‌اند، و بیرون آوردن ایشان از نور، نه آنست که ایشان را نوری بود و از آن بیفتادند، لکن معنی آنست که ایشان را خود از نور باز داشتند. حسن گفت ان لا يدعهم يدخلونه و این در لغت روا و روانست، *يقال قد ضمنت القوم دم فلان، و اخرجتك منه ای لم ادخلك فيه ثم قال: أولئك أصحاب النار هم فيها خالدون ای لا يموتون لا يفتر عنهم و هم فيه ملبسون.*

ألم تر إلى الذي حاج إبراهيم في ربه الآية... ای جادل ابراهیم فی دین ربه، میگوید دانسته‌ای قصه آن مرد که حجت جست بابراهیم و حجت آورد در دین خداوند ابراهیم؟ و هو نمرود بن کنعان بن ماس بن ارم بن سام بن نوح، و قيل هو نمرود بن کنعان بن سنجاریب بن کوش بن سام بن نوح. اول کسی که تاج بر سر نهاد و در زمین دعوی خدایی کرد او بود. مجاهد گفت چهار کس آنند که جهاندران بودند و ملك ایشان بهمه زمین برسید، دو از ایشان مؤمن و دو کافر، آن دو کس که مؤمن بودند: سلیمان بود و ذو القرنین، و آن دو که کافر بودند: نمرود بود و بخت نصر.

گفته‌اند که نمرود طاغی صانع آفریدگار را جل جلاله منکر نبود و دعوی جباری که میکرد بر طریق حلول بود، چنانکه بعضی ترسایان بر عیسی دعوی کردند، و بعضی متشیعه بر علی ع. و مذهب حلول آنست که باری عز و علا باشخاص ائمه فرود آید.

تعالی الله و تقدس عما يقول الظالمون علوا کبیرا.

أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ أَي لَان آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ فَطَغَى میگوید حجت جست با ابراهیم از آنک الله تعالی وی را ملك داد و طاغی گشت. و قال بعضهم أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ یعنی ابراهیم آتاه الله الملك و النبوة و امر جميع الناس باتباعه.

إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ مفسران گفتند این آن گه بود که ابراهیم در بت‌خانه شده و بتان را شکسته، و نمرود او را حبس فرموده، پس از حبس بیرون آوردند او را تا بسوزند، نخست نمرود از وی پرسید من ربك الذي تدعوننا إليه؟ آن خدای تو که ما را و از او میخوانی کیست؟ ابراهیم گفت رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ خدای من آنست که مرده زنده کند و زنده را میراند، و اياه اعد و منه اسأل الخیر، او را پرستم و آنچه خواهم از وی خواهم. آن جبار گفت «أَنَا أَحْيِي وَ أُمِيتُ» من هم مرده زنده کنم و هم زنده میرانم، زندانی که نومید بود از زندگانی، او را بخواند و آزاد کرد، گفت این مرده بود زنده کردم. و دیگری را بکشت، گفت این زنده بود میرانیدم. اعتقاد داشت آن متمرّد طاغی که احیا و اماتت آنست که وی کرد، و این مایه ندانست که ایحاء آفریدن حیات است در بنده و در حیوان، و اماتت آفریدن مرگ است در وی، و جز کردگار ذو الجلال و قادر بر کمال برین قادر نیست، و بجز کار وی نیست. اما ابراهیم ازین سخن برگشت و حجتی دیگر آورد، نه عجز و درماندگی را، لکن خواست تا بر حجت بیفزاید و حجتی آرد که وی را

بی سامان و بی پاسخ گرداند و عقلش در آن مدهوش و متحیر گردد.

گفت فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ خدای من آنست که هر روز آفتاب از مشرق بر آرد فَأَتَتْ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ تو آن را از مغرب بر آر، آن جبار درماند و متحیر گشت و حجت او منقطع شد. رب العالمین گفت و عزتی و جلالی لا تقوم الساعة حتی آتی بالشَّمْسِ من قبل المغرب، فیعلم من یری ذلك ائی انا الله قادر آن افعال ما شئت، زید بن اسلم گفت نمرود نشسته بود و مردمان از وی طعام می‌بردند، هر کس که بر وی شدی وی را گفتی من رَبِّكَ؟ او جواب دادی که انت، و آن گه طعام بوی دادی ابراهیم بیرون رفت بطلب طعام و به نمرود برگذشت نمرود گفت من رَبِّكَ؟ ابراهیم گفت الَّذِي يُحْيِي وَ يُمِيتُ وی جواب داد که انا اُحْيِي وَ اُمِيتُ ابراهیم گفت: فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأَتَتْ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ نمرود از آن درماند چنانکه الله گفت: فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ پس ابراهیم را طعام نداد و باز گردانید، ابراهیم بریگستانی بر گذشت، از آن ریگ پاره در بار کرد، یعنی که چون در خانه شوم، اهل خانه را دل خوش باشد و پندارد که من طعام برده‌ام، ابراهیم چون در خانه شد و بارها بیفکند بخت، اهل وی برخاست، و سربار کرد، آرد نیکو دید، از آن نان پخت و پیش ابراهیم بنهاد، ابراهیم گفت از کجا آوردی این طعام؟ گفت از آن آرد که تو آوردی، ابراهیم بدانست که آن فضل خداست با وی، و رزقی که الله فرستاد زیرا سجد کرد و حمد و ثنا گفت.

وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ این هدی بمعنی معونت است، میگوید الله ظالمان را یاری دهنده نیست اما مؤمنانرا یاری دهد و نصرت کند، چنانکه خود گفت كَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ

میگوید از گفت ما بر ما واجب است و سزا که یاری دهیم مؤمنانرا چنانکه ابراهیم را از دست آن جبار متمرّد خلاص داد و از آتش عقوبت وی برهاند، و يك پشه بر نمرود مسلط کرد تا در بینی وی شد و بدماغ رسید و از آن میخورد و وی را می‌گزید، و پیوسته مطرقة بر سرش میزدند تا از آن آسایش می‌یافت، و چهل روز درین عذاب بود. و گویند که چهار صد سال درین عذاب بود پس هلاك شد و نیست گشت.

أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ این در آیت اول پیوسته است و در آن بسته، کانه قال، هل رأيت كالدی حاج ابراهیم فی ربه او کالدی مر علی قرية لفظه لفظ الاستفهام است و معناه التوقيف و التعريف میگوید نبینی آن مرد که با ابراهیم حجت جست در خداوند وی، و آن مرد دیگر یعنی عزیز، پیغامبری از پیغامبران بنی اسرائیل که بر گذشت بر آن دیه یعنی شهر بیت المقدس، سمیت قرية لاجتماع الناس فیها، يقال قریت الماء فی الحوض اذا جمعت فیها، عزیز آنجا بر گذشت دید آن شهر که خراب و بیران گشته از دست بخت نصر که آنجا شد و خلقی را بکشت و باقی باسیری ببرد. و گفته‌اند این قریه در هرقل است دهی بر کناره دجله میان واسط و مداین عزیز آنجا برگذشت، و کان ذلك بعد رفع عیسی ع، بسایه درختی فرو آمد و با وی خری بود، با درخت بست و خود در میان دیه شد، هیچ آدمی را در آن دیه ندید و درختان بسیار دید پر بار، و میوه آن فرا رسیده، بگرفت از آن پاره انگور و انجیر، و با وی نان خشک بود، در قعب بنهاد و شیره انگور بگرفت و بر آن نان ریخت تا نرم گردد، و انجیر چند تر بر سر آن نهاد.

آن گه گفت أَلَمْ يَحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا عزیز چون می‌زنده کند الله این دیه را؟ یعنی مردم آن پس آنک بمردند و هلاك شدند. و این سخن از عزیز رفت نه از آن بود که در بعث و نشور بگمان بود، لکن خواست تا الله وی را معاینه بنماید، چنانکه ابراهیم ع از الله درخواست که اُرْنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى پس الله تعالی عزیز را بمیرانید صد سال، دو چشم وی زنده و باقی کالبد مرده، آن گه زنده کرد وی را و بینگیخت.

جبرئیل وی را گفت درین درنگ چند بودی؟ گفت يك روز، پس در آفتاب نگرست آفتاب دید که بنماز دیگر رسیده بود و ابتداء حال که بر وی رفت بامداد بود، گفت نه که پاره از روز. جبرئیل گفت نه که صد سالست تا تو درین درنگی، آن گه او را نظر عبرت فرمود.

گفت فَأَنْظِرْ إِلَى طَعَامِكَ وَ شَرَابِكَ لَمْ يَنْسَنَّهُ در آن طعام و شراب خویش نگر نان خشك در قعب، شیره انگور بر آن ریخته و نرم شده و انجیر تر بر سر آن بمانده، و هیچ تغییر در آن نیامده، عزیز گفت سبحان الله کیف لم يتغير؟ چون که درین مدت دراز بنگشت؟ آن گه در خر خویش نگرست مرده و ریزیده و استخوانش از درنگ و روزگار پاره پاره شده و سپید مانده. آن گه ندای شنید از آسمان که ايتها العظام البالية اجتمعي! ای استخوانهای پوسیده ریزیده همه با هم شوید، بقدرت کردگار آن استخوانها همه در روش آمد، قدم با ساق پیوست و ساق با زانو و کف با بازو و بازو با دوش و سر با تن، پس رگها و پيها و گوشتها و پوست و موی در وی پدید آمد. و عزیز در آن می‌نگرست و تعجب میکرد، پس فریشته آمد و روح در بینی وی دمید، آن خر برخاست و بانگی زد، اینست که رب العالمین گفت: وَ أَنْظِرْ إِلَى حِمَارِكَ أَي إِلَى أَحْيَاءِ حِمَارِكَ، وَ لِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَ أَنْظِرْ إِلَى الْعِظَامِ أَي إِلَى عِظَامِ الْحِمَارِ، در نگر درین استخوانهای خر كَيْفَ نُثْبِتُهَا بِضَمِّ نُونٍ وَ كَسْرِ شَيْنٍ وَرَاءَ، قِرَاءَةِ حِجَازِي وَ بَصْرِي اسْتَمِنَ الْإِنشَارِ، وَ هُوَ الْإِحْيَاءُ كَقَوْلِهِ ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ. میگوید چون او را زنده میگردانیم، و بضم نون و کسر شین و زاء منقوطة قِرَاءَةِ شَامِي اسْتَمِنَ الْإِنشَارِ، و معناه الرفع و النقل، میگوید در نگر در استخوانها که چون بر میداریم و بجای خود می‌رسانیم، و ترکیب می‌سازیم. روایت کنند از ابن عباس رض که چون الله تعالی عزیز را بعد از صد سال زنده کرد، بر آن خر خویش نشست، و با جایگاه و وطن و محلّت خویش شد و مردم او را می‌شناختند، آخر عجوزی را دید نابینا مقعد، صد و بیست سال از عمرش گذشته، و این عجوز کنیزك ایشان بود و خدمت کاری و دایگانی ایشان کردی، عزیز وی را بیست ساله بگذاشته بود، عزیز گفت یا هذه أ هذا منزل عزیز؟

ای پیر زن این جای عزیز است؟ گفت آری و می‌گریست آن پیر زن، عزیز گفت چرا می‌گریی؟ گفت از بهر آنک صد سال است تا کس نام عزیز نبرد، و نام و نشان وی کس نشنید مگر این ساعة که تو گفتی، قال فانا عزیز گفت پس منم عزیز، اماتنی الله عز و جل مائة سنة ثم بعثني الله، مرا صد سال میرانید پس زنده کرد، پیر زن شگفت بماند و شادی کرد و میگفت سبحان الله، عزیز بعد از صد سال باز آمد، پس گفت عزیز مردی بود مستجاب الدعوة، دعا کن تا الله مرا بینایی و روایی باز دهد تا بچشم سر در روی تو نگرم، عزیز دعا کرد و آن پیر زن مقعد از جای برخاست و بینا گشت و در وی نگرست، گفت اشهد انك عزیز. پس آن زن رفت بانجمن بنی اسرائیل، و ایشان را از وی خبر کرد، همه روی بوی نهادند و آمدند و با ایشان پسر عزیز بود عمر وی بصد سال رسیده و پیر گشته، و پسران داشت همه پیران، و جد ایشان عزیز جوانی چهل ساله.

اینست که رب العالمین گفت: وَ لِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ أَي عِبْرَةً لِلنَّاسِ، لانه بعثه شابًا و هو ابن اربعين سنة و ابنه شيخ ابن مائة سنة و لابنه اولاد كلهم شیوخ.

روی عن وهب قال ليس في الجنة كلب و لا حمار الا كلب اصحاب الكهف و حمار عزیز الذي اماته الله مائة عام. فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ چُونِ عَزِيرٍ رَا زَنْدَةَ گشتن خر و تباه ناگشتن طعام و شراب پیدا گشت و معاینه بدید، که الله آن را در صد سال نگاه داشت و تباه نگشت و آن مرده صد ساله را زنده کرد، چنانک اول بود، عزیز بر وی در افتاد و خدای را عز

و جل سجود کرد.

قَالَ أَعْلَمُ الْآيَةَ... موصول و مجزوم قراءه حمزه و کسایبی است و معنی آنست که جبرئیل در آن حال گفت بدانکه الله بر همه قادر است و توانا، باقی قراء «اعلم» مقطوع و مرفوع خوانند، یعنی عزیز گفت آن گه که آن بدید میدانم که الله بر همه چیز تواناست و قادر بر کمال، قیوم بی گشتن در ذات و صفات، متعال عزّ جلاله و عظم شأنه و جلت احدیته و تقدست صمدیته.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا وَلِيَهُمْ وَمَوْلَاهُمْ وَاللَّهُ مَتَوَلِّهِمْ مِنْ رُؤْيِ مَعْنَى هَمَّةٍ يَكْسَانُ، مَيَكُوِيدُ اللَّهُ خَدَاوْنِدُ مُؤْمِنَانِ اسْتِ، كَارِ سَاذِ وَ يَارِي دَهْنِدِه اِيْشَانَسْتِ، وَ رَاهْنِمَايِ وَ دَلِكْشَايِ دَوْسْتِ اِيْشَانَسْتِ. دَر بَعْضِي اِخْبَارِ مِيْ اَيْدِ اَز رَسُوْلِ خَدَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَمِ كِهْ كَفْتِ كَسِيْ كِهْ كَعْبِهْ مَشْرَفِ مَعْظَمِ خِرَابِ كَنْدِ وَ سَنْگِ اَز سَنْگِ جَدَا كَنْدِ وَ اَتَشِ دَر اَن رَنْدِ دَر مَعْصِيْتِ چِنَانِ نَبَاشْدِ كِهْ بَدَوْسْتِيْ اَز دَوْسْتَانِ اللَّهُ اسْتَخْفَا فِ كَنْدِ، اِعْرَابِيِيْ حَاضِرِ بُوْدِ، كَفْتِ يَا رَسُوْلِ اللَّهُ اِيْنِ دَوْسْتَانِ اللَّهُ كِهْ اَنْدِ؟ كَفْتِ مُؤْمِنَانِ هَمَّةٍ دَوْسْتَانِ خَدَا اَنْدِ وَ اَوْلِيَاءِ وِي، نَخْوَانْدِهَايِ اِيْنِ اَيْتِ كِهْ اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا نَظِيْرِشِ اَنْسْتِ كِهْ كَفْتِ جَلِ جَلَالِهْ ذَلِكْ بَاَنَّ اللَّهُ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَ اَنَّ الْكٰفِرِيْنَ لَا مَوْلٰى لَهُمْ مَيَكُوِيدُ اللَّهُ يَارِ وَ دَوْسْتِ مُؤْمِنَانَسْتِ وَ كٰفِرَانِ رَا نِه. وَ نِهْ خُوْدِ دَرِيْنِ جِهَانِ دَوْسْتِ وَ كَارِ سَاذِ مُؤْمِنَانَسْتِ كِهْ دَر اَن جِهَانِ هَمْچِنَانَسْتِ، چِنَانِكْ كَفْتِ «نَحْنُ اَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ»

و در حکایت از قول یوسف گفت اَنْتَ وَلِيِّي فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ بَسَا فَرَقَا كِهْ مِيَانِ هَر دُو اَيْتِ اسْتِ اَز نَحْنُ اَوْلِيَاؤُكُمْ تَا اَنْتَ وَ لِيِّي بَسِ دَوْرَسْتِ، وَ اَنْكَسِ كِهْ بَدِيْنِ بَصْرِ نَدَارْدِ مَعْدُوْرِ اسْتِ، نَحْنُ اَوْلِيَاؤُكُمْ

از عین جمع رود و اَنْتَ وَ لِيِّي اِشَارَتَسْتِ بِنَفَرَقْتِ، نِهْ اَز اَنْكِ وَلِيْ رَا بَرِ نَبِيْ فَضْلِ اسْتِ كِهْ نِهَايْتِ كَارِ وَلِيْ هَمِيْشِهْ بَدَايْتِ كَارِ نَبِيْ اسْتِ، لَكِنْ بَا ضَعِيْفَانِ رَفَقِ بِيْشْتَرِ كَنْنِدِ وَ عَاجِزَانِ رَا بِيْشِ نَوَازَنْدِ، كِهْ جَسَارَتِ دَعْوِيْ اَشْنَايِيْ نَدَارَنْدِ، وَ اَز اَنْكِ خُوْدِ رَا اَلُوْدِهْ دَاَنْنِدِ زَبَانَ كَفْتَارِ نَدَارَنْدِ! هَر كِهْ دَر مَانْدِهْتَرِ بَدَوْسْتِ نَزْدِيْكْتَرِ! هَر كِهْ شَكْسْتِهْ تَرِ بَدَوْسْتِيْ سَزَاوَاتَرِ! «اَنَا عِنْدَ الْمُنْكَسِرَةِ قُلُوْبِهِمْ مِنْ اَجَلِي» دَر خَبَرِ مِيْ اَيْدِ كِهْ رُوْزِ قِيَامَتِ يَكِيْ رَا بَحْضَرْتِ بَرَنْدِ، اَزِيْنِ شَكْسْتِهْ سُوْخْتِهْ، اللَّهُ كُوِيْدِ بَنْدِهْ مَنِ چِهْ دَارِي؟ كُوِيْدِ دُو دَسْتِ تِهِيْ وَ دَلِيْ پَرِ دَرْدِ وَ جَانِيْ اَشْفَتِهْ وَ حِيْرَانِ، دَر مَوْجِ اَنْدُوْهْ وَ غَمَانِ، كُوِيْدِ هَمْچِنِيْنِ مِي رُو تَا بَسْرَايِ دَوْسْتَانِ، كِهْ مَنِ شَكْسْتِگَانِ وَ اَنْدُوْهْگِنَانِ رَا دَوْسْتِ دَارْمِ «اِنِّيْنِ الْمَذْنِبِيْنَ اِحْبَبِ اِلَى مَنِ زَجَلِ الْمَسْبِيْحِيْنَ»

گفتم چه نهم پیش دو زلف تو نثار  
گر هیچ بنزد چاکر آبی يك بارظ  
پیشت بنهم این جگر سوخته زار  
کاید جگر سوخته با مشك بکار

داود ع گفت بار خدایا! گیرم که اعضا را بآب بشویم تا از حدیث طهارت پذیرد، دل را بچه شویم تا از غیر تو طهارت پذیرد؟ فرمان آمد که یا داود دل را بآب حسرت و اندوه بشوی تا بطهارت کبری رسی، گفت بار خدایا این اندوه از کجا بدست آرم؟

گفت این اندوه ما خود فرستیم، شرط آنست که دامن در دامن اندوهگنان و شکستگان بندی، گفت بار خدایا ایشان را چه نشانست؟ گفت پراقبون الظلال و يدعوننا رغبا و رهبا همه روز آفتاب را می نگرند تا کی فرو شود و پرده شب فرو گذارند، تا ایشان در خلوتگاه وَ نَحْنُ اَقْرَبُ كَوْفَتِنِ گيرند، فمن بين صارخ و بالک و متأوه، همه شب خروشان و سوزان و گریان، با نیاز و گداز، روی بر خاک نهاده و باواز لهفان ما را میخوانند، که یا ربّاه یا ربّاه! بزبان حال میگویند.

شبهای فراق تو کمانکش باشد      صبح از بر او چو تیر آرش باشد  
و ان شب که مرا با تو بتا خوش باشد      گویی شب را قدم بر آتش باشد

و از جبار عالم ندا می‌آید که ای جبرئیل و میکائیل شما ز جل تسبیح بگذارید که آواز سوخته می‌آید، هر چند بار عصیان دارد اما در دل درخت ایمان دارد، در آب و گل مهر ما سرشته دارد، مقربان ملا اعلی از آن روز باز که در وجود آمدند، تا برستاخیز دست در کمر بندگی ما زده‌اند، و فرمان را چشم نهاده و در آرزوی يك نظر میسوزند، انگشتان حسرت در دهان حیرت گرفته که این چیست! خدمت اینجا و محبت آنجا! دویدن و پوییدن بر ما و رسیدن و ناپدید شدن ایشان را! و عزت احدیت بنعت تقدیرایشان را جواب میدهد که کار سوز دارد و اندوه، نهاد ایشان معدن سوزست و کان اندوه.

بی کمال سوز دردی نام دین هرگز مبر      بی جمال شوق وصلی تکیه بر ایمان مکن  
در خم زلفین جان آویز جانان روز وصل      جز دل مسکین خون آلود را قربان مکن

### النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ إِذْ قَالَ اِبْرَاهِيمُ كَفْتُ اِبْرَاهِيمُ رَبِّ خَدَاوند من ارنی با من نمای كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى که مرده چون زنده کنی؟ قَالَ أَوْ لَمْ تُؤْمِنْ نه ایمان آورده قَالَ بَلَى ابراهیم گفت آری ایمان آورده‌ام، وَ لَكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي لکن تا دمل آرמידه شود و بدیدار چشم یقین افزاید قَالَ فَخَذَ اَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ الله گفت پس شو چهار مرغ گیر فَصُرْهُنَّ اِلَيْكَ آن را بکش و پاره پاره کن و با خود آر سرهای آن ثُمَّ اجْعَلْ عَلَى كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءًا آن گه بر سر هر کوهی پاره از آن آمیخته در هم بپاشه ثُمَّ ادْعُهُنَّ آن گه ایشان را خوان یَأْتِيَنَّكَ سَعْيًا تا بتو آیند بشتاب وَ اعْلَمَنَّ اَنَّ اللهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۲۶۰) بدانک خدای تواناست دانا. مَثَلُ الَّذِي يُوَفُّونَ نمون ایشان که نفقه میکنند اَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ الله مالهای ایشان از بهر خدا و در راه خدا كَمَثَلِ حَبَّةٍ همچون نمون و سان دانه ایست اَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ که از دست کارنده هفت خوشه رویاند فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٍ در هر خوشه صد دانه: وَ اللهُ يَضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَ اللهُ می‌افزاید توی بر توی او را که خواهد وَ اللهُ وَّاسِعٌ عَلِيمٌ (۲۶۱) و خدای فراخ بخش فراخ دارست و دانا.

الَّذِينَ يُوَفُّونَ اَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ الله ایشان که نفقت میکنند مالهای ایشان از بهر خدا و در راه خدا ثُمَّ لَا يُتَّبِعُونَ مَا اَنْفَقُوا آنکه پس آن نفقه فرا ندارند مَثَلًا وَ لَا اُذَى سِپاس بر نهادنی و نه رنج نمودنی لَهُمْ اَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ ایشانراست مزد ایشان بنزدیک خداوند ایشان وَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ نه بریشان بیمی وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۲۶۲) و نه جاوید در آخرت اندوهگن باشند قَوْلٌ مَعْرُوفٌ سخنی خوش و نیکو وَ مَغْفِرَةٌ وَ آمرزش بافراط درویش در الحاج و جز زان خَيْرٌ مِنْ صَدَقَةٍ يَتَّبِعُهَا اُذَى به است از صدقه که پس آن بود رنج نمودنی وَ اللهُ غَنِيٌّ حَلِيمٌ (۲۶۳) و الله بی نیازست بردبار

### النوبة الثانية

قوله تعالى: وَ إِذْ قَالَ اِبْرَاهِيمُ رَبِّ اَرْنِي الْاَيَةَ... مفسران گفتند سبب آنک ابراهیم این سؤال کرد از الله آن بود که بمرداری بر گذشت بر ساحل بحر طبرية، ددان بیابان را دید که می‌آمدند و می‌خوردند و همچنین مرغان هوا جوك جوك، ابراهیم که آن چنان دید شگفت بماند گفت یا رب میدانم که این را همه با هم آری از شکمهای ددان و حواصل مرغان، با من نمای که چون زنده کنی آن را تا معاینه بینم، آنچه بخیبر میدانم، فلیس الخبر کالمعاینه، الله گفت: أَوْ لَمْ تُؤْمِنْ نه ایمان آورده‌ای؟



این کلمت گواهی است از الله بر ایمان ابراهیم. و در خبر است از مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم که گفت «نحن بالمشك اولى من ابراهيم»

ما بگمان سزاتریم از ابراهیم، این هم گواهی است از مصطفی ابراهیم را بر یقین او، و این اولی که گفت آن را گفت که امام ملت ابراهیم است و خلق پس وی تا برستاخیز همه اتباع وی اند، که پیشوا بگمان بود پس روان همه بگمان باشند. و این أ و لم همچنانست که جریر گفت:

أ لستم خیر من ركب المطایا و اندی العالمین بطون راح؟

معنی آنست که انتم خیر من ركب المطایا.

آن گه آرام گیرد که از وساوس و هواجس ایمن شود. ابن المبارک گفت «و لکن لیطمئن قلبی» معنی آنست که بلی ایمان آورده‌ام و بگمان نه‌ام، لکن میخواهم که این امت را که ایشان را دعوت میکنم. بنمایم منزلت و مکانت خویش بنزدیک تو، اجابت دعوت که میکنی، تا ایشان نیز اجابت دعوت کنند و بدین حنیفی در آیند. و گفته‌اند که ابراهیم آن گه که با نمود طاعی حجت گرفت و گفت رَبِّي الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ و آن جبار گفت أنا أحيي و أميت من هم مرده زنده کنم، آن گه زندانیی را اطلاق فرمود، ابراهیم گفت احیاء مرده نه اینست، بلکه شخصی مرده بیجان باید تا جان در وی آری، نمود گفت تو این از خداوند خویش معاینه دیدی؟ ابراهیم نتوانست که گوید معاینه دیدم که ندیده بود انتقال کرد با حجتی دیگر، پس از الله بخواست تا معاینه بوی نماید، تا چون دشمن گوید که تو معاینه دیدی، گوید دیدم، و در احتجاج حاجت بانتقال نبود، و آن جبار متمرّد نیز بداند و بشناسد که احیاء مرده نه آنست که وی کرد.

ابن عباس و سدی و سعید جبیر گفتند که چون الله تعالی ابراهیم را بدوست خود گرفت و وی را خلیل خواند، ملك الموت دستوری خواست تا این بشارت بابراهیم برد، دستوری یافت بیامد و در سرای ابراهیم شد، ابراهیم وی را گفت تو کیستی و ترا که دستوری داد که در سرای من آمدی؟ ملك الموت گفت خداوند سرای دستوری داد، ابراهیم بدانست که وی فرستاده الله است، گفت بچه آمده؟ گفت بدان تا ترا بشارت دهم که الله ترا خلیل خود خواند، گفت این را چه نشانست؟ گفت أنك الله تعالی دعاء تو اجابت کند و بسؤال تو مرده زنده کند، پس ابراهیم آن سؤال کرد تحقیق قول ملك الموت را بآن بشارت که داده بود. و گفته‌اند که از عزیر همین سؤال آمد که از ابراهیم، پس ابراهیم را بوقت اجابت آمد بی بلائی که بنفس وی رسید، از أنك سؤال وی بر سبیل تضرع بود با آرم و با لطف، و عزیر را صد سال بمیرانید، و نشان قدرت هم در نفس وی با وی نمود، از أنك سخن بر سبیل انکار بیرون داد و تعجب همیکرد که الله مرده چون زنده کند! سؤالش درشت بود بی آرم، لا جرم اجابتش درشت آمد بی محابا.

قال فَخَذُّ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ اللَّهُ كَفَّتْ شَوْ جِهَارِ مَرْغِ كَبِيرٍ، كَفَّتْ شَوْ جِهَارِ مَرْغِ كَبِيرٍ وَ طَاوُسٌ وَ كَبُوتَرٌ وَ كَلَاغٌ. و بروایتی دیگر بجای کبوتر کرکس گفتند فَصُرُهُنَّ قِرَاءَةُ حَمْزَةٍ وَ رُويَسٌ اِزْ يَعْقُوبَ بَكْسَرِ صَادٍ اِسْتِ، دِيْگَرَانِ هَمِهٖ بَضْمُ صَادٍ خَوَانِدِ بِيْرُونَ اِزْ شَوَاذِ فَصُرُهُنَّ اِلَيْكَ بِضْمِ الصَّادِ اِیْ ضَمَّهِنَّ اَلْيَكِ، مِنْ صَارٍ يَصُورٌ، اِیْ ضَمٍّ وَ اِمَالَةٍ، فَصُرُهُنَّ بِكْسَرِ الصَّادِ اِیْ قَطْعُهُنَّ، مِنْ صَارٍ يَصِيْرٌ، اِیْ قَطْعٍ وَ فَرَقٍ. اِگَرِ بِكْسَرِ صَادِ خَوَانِيْ بِمَعْنَى تَقْطِيعِ وَ تَفْرِيقِ دَرِ اَيْتِ تَقْدِيْمِ وَ تَاخِيْرِ اِسْتِ، كَانِهٖ قَال: (فَخَذُ اَرْبَعَةٍ مِنَ الطَّيْرِ اَلْيَكِ فَصْرُهُنَّ ثَمَّ اِجْعَلْ) وَ اِگَرِ بَضْمِ صَادِ خَوَانِيْ بِمَعْنَى ضَمٍّ وَ اِمَالَةٍ، دَرِ اَيْتِ اِضْمَارِ اِسْتِ كَانِهٖ قَال: فَخَذُ اَرْبَعَةٍ مِنَ الطَّيْرِ فَصْرُهُنَّ اَلْيَكِ ثَمَّ قَطْعُهُنَّ ثَمَّ اِجْعَلْ» فَحَذَفَ لِدَلَالَةِ اٰخِرِ الْكَلَامِ عَلَيْهِ. وَ كَفَّتْ اِنْدِ فَصُرُهُنَّ اِلَيْكَ مَعْنَى اَنْتِ كِهٖ سَرِهَایْ اَنْ مَرْغَانَ بَا خُودِ دَارٍ وَ دِيْگَرِ اِجْزَاءِ وَ اِبْعَاضِ اَنْ اِزْ خُونِ وَ گوشتِ وَ پَرِ وَ اِسْتِخْوَانِ هَمِهٖ

بهم بر آمیز، آن گه بر سر کوهی پاره از آن آمیخته درهم بنه، و آن چهار کوه بودند از چهار سو.

ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِيَنَّكَ سَعْيًا أَن گه ایشان را خوان تا بتو آیند بشتاب، ابراهیم چنان کرد که وی را فرمودند، و آن اجزاء و ذرات آن مرغان در هوا پران و شتابان سوی اصل خویش می‌شدند، آن گه با سر خویش پیوسته می‌گشتند، رب العالمین جل جلاله خواست تا با ابراهیم نماید نمود کار بعث و نشور قیامت، یعنی چنان که اجزاء و ذره‌های مرغان همه با یکدیگر آوردم و با اصل خود رسانیدم ازین چهار کوه، فردا در قیامت همین کنم، خلق اولین و آخرین را از چهار سوی عالم همه با هم آرم و زنده گردانم بدانکه سعی در قرآن بر سه وجه است: یکی بمعنی مشی چنانکه الله گفت اینجا: ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِيَنَّكَ سَعْيًا ای مشیا، همانست که گفت فلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ جَای دیگر گفت فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ ای امشوا، وجه دیگر سعی بمعنی عمل است، چنانکه الله گفت وَ سَعَى لَهَا سَعْيَهَا وَ هُوَ مُؤْمِنٌ يَعْنِي عَمَلُهَا عملها، جَای دیگر گفت إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّى ای عملکم، وجه سوم بمعنی شتافتن است چنانکه گفت وَ جَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ يَسْعَى ای یسرع ثم قال: وَ اعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ و بدانکه الله توانای بیهمتاست، و در کردگاری یکتاست، و خدایی را سزاست، کننده هر کار بسزا و نهنده هر چیز بر جا، و سازنده هر چیز در هامت. بو بکر نقاش گفت ابراهیم ع نود و پنج ساله بود که الله وی را این فرمود، پیش از بشارت دادن بفرزند، بود و پیش از فرو فرستادن صحف بوی، و چون او را بشارت دادند بفرزند، نود و نه ساله بود، و چون او را فرزند آمد صد ساله بود و جفت وی ساره نود و نه ساله، بیک سال ابراهیم مه بوده از ساره مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ الْآيَةَ... مثل در قرآن بر دو معنی است، هر جا که آن را جواب نیست مثل صفت است، چنان که گفت مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي... آن را جواب نکرد بمعنی صفت است، و هر جا که مثل گفت و آن را جواب داد، چنانکه اینجا، مثل بمعنی شبه است. و در آیت اضمار است ای: (مثل نفقة الذين ينفقون) نمون نفقه ایشان که هزینه میکنند بر غازیان، و بر تن خویش در غذاها از بهر خدا، كَمَثَلِ حَبَّةٍ بَرَسَانِ دانه است که از دست کارنده هفت خوشه رویاند، در هر خوشه صد دانه، چنانکه یکی به هفتصد میرساند، رب العالمین با صدقه بنده مؤمن که در راه خدا بود همین کند، یکی به هفتاد رساند و هفتاد به هفتصد و هفتصد بآنچه کس نداند مگر الله اینست که رب العزة گفت: وَ اللَّهُ يُضَاعَفُ لِمَنْ يَشَاءُ أَهْلَ مَعَانِي كَفَتْنِدَ اِخْتِلَافِ جِزَاءِ اِعْمَالِ بِنْدِگَانِ دَلِيلِ اِسْتِ، بر اختلاف اعمال ایشان و تفاوت نیات در آن، هر چه مخالفت نفس در آن تمامتر و اخلاص در آن بیشتر و رضاء خدا بآن نزدیکتر، جزاء آن نیکوتر و تمامتر، ازینجاست که جزاء اعمال جایی عَشْرُ اَمْثَالِهَا كَفْتِ، جایی «سبعمانه»، جایی اَضْعَافًا كَثِيرَةً. و خلاف نیست که نیت و اخلاص سابقان در طاعت تمامتر است از نیت و اعمال مقتصدان، و نیت مقتصدان تمامتر از نیت ظالمان، پس جزاء ایشان لا محالة تمامتر بود از جزاء اینان. ضحاک گفت من اخرج درهما من ماله ابتغاء مرضات الله فله في الدنيا بكل درهم سبعمانه درهم خلفا عاجلا و الف الف درهما يوم القيمة و الله واسعٌ عَلِيمٌ وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً و علماء، الله فراخ رحمت است و همه دان.

رحمت و علم وی بهر چیز رسیده، ذره از موجودات از علم و رحمت وی خالی نه، عموم رحمت را گفت رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ كَمَالِ عِلْمِ رَا كَفْتِ قَدْ اِحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا الَّذِي يُنْفِقُونَ اَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ اَيْنَ نَفَقْتِ دَرِيْنِ هَرِ دُو اَيَةِ صَدَقَةِ اِسْتِ اَزِ بَهْرِ خَدَا، و پیش از زکاة مفروضه فرو آمد. کلبی گفت این آیت خاصه در شأن عثمان بن عفان و عبد الرحمن بن عوف آمد، اما عبد الرحمن چهار هزار درم آورد برسول خدا و گفت یا رسول الله، هشت هزار درم بنزدیک من بود، يك نيمه خود را و عيال را بگذاشتم، و يك نيمه آوردم و بصدقه میدهم. رسول خدا گفت «بارك الله لك فيما

امسکت و فيما اعطيت»

و اما عثمان بن عفان هزار تا اشتر همه با ساز و جهاز بمسلمانان داد در غزاة تبوك. و چاه رومه ملك وى بود وقف كرد بر مسلمانان، عبد الرحمن بن سمرة گفت عثمان عفان در جيش العسرة هزار دينار آورد نزيك رسول خدا بنهاد، گفت رسول را ديدم كه دست در ميان آن بر مى آورد و ميگفت ما ضررّ ابن عفان ما عمل بعد اليوم! چه زيان دارد پسر عفان را هر چه كند پس امروز. بو سعيد خدرى گفت رسول را ديدم كه دست برداشته بود و عثمان را دعا ميكرد و ميگفت «يا رب عثمان بن عفان رضيت عنه فارض عنه» تا درين دعا بود جبرئيل آمد و آيت آورد: الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ لَا يُتْبِعُونَ مَا أَنْفَقُوا مَنًّا وَلَا أَذَى الْآيَةِ...

ميگويد ايشان كه نفقت كنند از بهر خدا، آن گه در آن نفقت منت بر كس ننهند و رنجى نرسانند، كه در نعمت منت بر نهادن نه سزاي مخلوقست، بل كه منت بر نهادن الله را سزاست، كه خداوند جهانيان است و دارنده وى را ايشانست، و غرق كننده هر يكى در دريائى احسانست، پس سپاس و منت همه ويراست كه خداى همگانست.

قَوْلٌ مَعْرُوفٌ سخن خوش و وعده نيكو و ردّ بتعريض باندام و مَعْفُورَةٌ و در گذاشت درشتى سخن سائل در حال رد، و خشم ناگرفتن بر الحاح وى، اين همه به است از صدقه دادن و با آن صدقه منت و رنج دل بر نهادن، و سائل را در سؤال تعبير كردن. كلبى گفت «قول معروف» يا كلام حسن يدعو الله عز و جل الرجل لآخيه بظهر الغيب، و مَعْفُورَةٌ اى تجاوز عن مظلمته خير ثوابا عند الله من صدقة يعطيها اياه ثم يتبعها اذى.

روى عن رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم «قال اذا سأل السائل فلا تقطعوا عليه مسئلته حتى يفرغ منها، ثم ردوا عليه بوقار و لين و ببذل يسير او برد جميل، فانه قد ياتيكم من ليس بانس و لا جان ينظرون كيف صنيعكم فيما حوّلكم الله عز و جل.

عن بشر بن الحرث قال رأيت على بن ابي طالب عليه السلام فى المنام، فقلت يا امير المؤمنين تقول شيئا لعل الله ان ينفعنى به، فقال «ما احسن عطف الاغنياء على الفقراء رغبة فى ثواب الله، و احسن منه تيه الفقراء على الاغنياء ثقة بالله».

ثم قال تعالى: وَ اللَّهُ غَنِيٌّ حَلِيمٌ الله بى نيازست و بردبار، بى نيازست در روزى دادن خلق از پرستش خلق، پيش از آن فرا ميگذارد از بى نيازكى بى نياز فرا ميگذارد از درویش درشت سخن، گفته اند بى نيازست از صدقه بندگان بر بندگان، اگر خواستى خلق را همه توانگرى دادى و روزى فراخ، لكن توانگران را توانگرى داد تا ايشان را بر شكر دارد، و درویشان را درویشى داد تا ايشان را بر صبر دارد. همانست كه گفت وَ اللَّهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ هر كسى را آنچه سزای وى بود داد، و آنچه دربايست كار وى كرد، روزى يكى كاسته يكى افزوده يكى برتر يكى فروتر، يكى با دشواری و شدت، يكى با آسانی و راحت، دبر الامور بقدرته تدبیرا، و قدر الخلائق بحكمته تقدیرا، و لم يتخذ فى ذلك شريكا و لا وزيرا، سبحانه و تعالى عما يقول الظالمون علوا كبيرا.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى الْآيَةَ... اين آيه بزبان كشف بر ذوق ارباب حقائق رمزى ديگر دارد و بيانى ديگر.

گفتند ابراهيم مشتاق كلام حق بود و سوخته خطاب او، سوزش بغايت رسیده و سپاه صبرش بهزيمت شده، و آتش مهر

زبان زده، گفت خداوندا بنمای مرا، تا مرده چون زنده کنی؟ گفت یا ابراهیم أ و لَمْ تُؤْمِنِ ایمان نیاورده که من مرده زنده کنم؟

گفت آری و لکن دلم از آرزوی شنیدن کلام تو و سوز عشق خطاب تو زیر زبر شده بود، خواستم تا گویی أ و لَمْ تُؤْمِنِ مقصود همین بود که گفتی و در دلم آرام آمد.

آرام من پیغام تو      وین پای من در دلم تو

حکایت کنند که یکی در کار سر پوشیده بود و میخواست تا با وی سخن گوید نمیگفت، و امتناعی می نمود، و آن کار افتاده سخت در مانده و گرفتار وی بود، و در آرزوی سخن گفتن با وی، دانست که ایشان را بجواهر میلی باشد، رفت و هر چه داشت بیک دانه جوهر پر قیمت بداد و بیاورد و برابر وی سنگی بر آن نهاد تا بشکند آن معشوقه طاقت نداشت که بر شکستن آن صبر کند، گفت ای بیچاره چه میکنی! گفت بآن میکنم تا تو گویی چه میکنی!

اندر دل من قرار و آرام نماند      دشنام فرست اگر ت پیغام نماند

و گفته اند ابراهیم آنچه گفت اُرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى زندگی دل می خواست و طمأنینه سر، دانست که تا دلی زنده نبود طمأنینت در آن فرو نیاید، و تا طمأنینه نبود بغایت مقصد عارفان نرسد، و غایت مقصد عارفان روح انس و شهود دل و دوام مهرست، زبان در یاد و دل با راز و جان در ناز، زبان در ذکر و دل در فکر و جان با مهر، زبان ترجمان دل در بیان و جان باعیان. گفتند ای ابراهیم اکنون که زندگی در مردن است و بقا در فنا، شو چهار مرغ را بکش، از روی ظاهر، چنانکه فرمودیم تعظیم فرمان ما را و اظهار بندگی خویش را، و از روی باطن هم در نهاد خود این فرمان بجای آر، طاوس زینت را سر بردار و با نعیم دنیا و زینت دنیا آرام مگیر.

کم کن بر عندلیب و طاوس درنگ      کین جا همه بانگ بینی آنجا همه رنگ

غراب حرص را بکش، نیز حریص مباش بر آنچه نماند و زود بسر آید.

چه بازی عشق با یاری کزو بی جان شد اسکندر      چه داری مهر بر مهری کزو بی ملک شد

دارا

خروه شهوت را باز شکن، هیچ شهوت بدل خود راه مده که از ما باز مانی.

گر از میدان شهبانی سوی ایوان عقل آیی      چو کیوان در زمان خود را به هفتم آسمان

بینی

کرکس امل را بکش، امل دراز مکن، و دل بر حیا لعب و لهو منه، تا بحیاة طیبیه رسی، ای ابراهیم حیاة طیبیه آن زندگی دل است و طمأنینه سر که تو میخواهی! و گفته اند ابراهیم باین سؤال که کرد طلب رؤیت میکرد، چنانکه موسی کرد، اما ابراهیم بر رمز دیدار خواست نه بصریح، لا جرم جواب نیز بر رمز شنید و هو قوله أِنَّ اللّٰهَ عَزِيزٌ ای ابراهیم شنیدیم سؤال تو و دانستیم مراد تو، و بحقیقت دان که اللّٰه عزیز است و یافت وی عزیز و دیدار وی عزیز، و موسی ع بصریح خواست نه بر رمز، لا جرم جواب نیز صریح شنید که لَنْ تُرَانِي و گفته اند چون ابراهیم گفت، خداوندا با من نمای که مرده چون زنده کنی، بسرّ وی ندا آمد که تو نیز بنمای که اسماعیل زنده را چون مرده کنی، مطالبت بمطالبت اگر وفا کنی وفا کنم، پس ابراهیم وفا کرد و اللّٰه در آن وفا بر وی ثنا کرد گفت: و ابراهیم الذی و فی رب العالمین نیز وفا کرد و مراد وی بداد. و گفته اند ابراهیم در این سؤال که کرد غایت یقین میخواست و یقین را سه رتبت است: اول

علم اليقين، پس عين اليقين، پس حق اليقين. علم اليقين آنست که از زبان پیغامبران ببندگان خدا رسد، و عين اليقين آنست که بنور هدایت بایشان رسد، حق اليقين آنست که هم بنور هدایت بود هم بآثار وحی و سنت ابراهیم خواست تا هر سه رتبت او را جمع شود تا هیچ شبهه نیز بخاطر وی نرسد، ثم قال وَ اعْلَمَنَّ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ. رب العزة و مالک العزة، متعزّز بعزّ سنائه و وصف جلاله، معزّ لغيره بکرمه و افضاله. بدانکه خدای با عزت است و با قدرت با جلال و با قوت، عزیزی که هیچکس بعزّ او نرسد، هیچ فهم حدّ او در نیابد، هیچ دانا قدر او نداند، خود عزیز و عزیز کننده خوار کردگان، و باز نماینده کم بودگان، و بردارنده افکندگان، و اعزاز وی مر بندگان را هم درین جهانست و هم در آن جهان، درین جهان بمال و حال، و در آن جهان بدیدار و وصال، لم یزل و لا یزال.

قوله مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بُو جعفر قاینی گفت که الله تعالی نواخت درویشان و مراعات ایشان بجایی رسانید که از هفت روی مواسات ایشان از توانگران درخواست، یکی از روی امر چنانک گفت اُنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ، اُنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ. دیگر از روی تلافی چنانک گفت مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا سَوْم از روی وعد و افزونی پاداش. چنانک گفت مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ

جای دیگر گفت فَيُضَاعَفُهُ لَهُ وَ لَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ چهارم از روی وعید، چنانک گفت لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ پنجم از روی نصیحت چنانک گفت الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ ششم از روی تهدید چنانک گفت وَ لَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَهُمْ هفتم از روی تحقیق چنانک گفت هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تُدْعَوْنَ لِتُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ.

و علی الجملة در مراعات و مواسات درویشان هم کفارت گناهان است، هم رضاء رحمن، هم شفاء بیماران و کشف غمان، و هم طهارت دل و جان، هم قبول و نواخت از جهت خداوند جهان. اما کفارت گناهان و رضا رحمن آنست که مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم گفت «صدقة السر تطفئ غضب الرب و صدقة العلانية تطفئ الخطيئة كما يطفى الماء النار»

و در بعضی اخبارست که جنازه حاضر بود، رسول خدا بر آن نماز نمی‌کرد، جبرئیل آمد و گفت یا رسول الله نماز کن بر وی که او در شبی که باران می‌آمد صدقه بدرویشی محتاج داد و الله او را بآن صدقه بیامرزید و از وی خشنود گشت. و شفاء بیماران و کشف غمان آنست که مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم گفت «داووا مرضاكم بالصدقة، و استقبلوا امواج البلايا بالدعاء، و تداركوا الغوم بالصدقة، تكشف عنكم»

و طهارت آنست که الله گفت خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِهَا و قبول آنست که مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم گفت «ان الله تعالى يقبل الصدقة و لا يقبل الا الطيب، يقبلها بيمينه ثم يرببها لصاحبها كما يربى الرجل منكم مهره حتى ان اللقمة لتصير مثل جبل احد»

### النوبة الاولى

قوله تعالى: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِي ايشان که بگرویدند لا تُبْطَلُوا صَدَقَاتِكُمْ تباه مکنید صدقه‌های خویش بالْمَنِّ وَ النَّادِي بسپاس بر نهادن و رنج نمودن كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ چُون کسی که نفقت میکند مال خویش رِئَاءَ النَّاسِ بر دیدار مردمان وَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ناگرویده بخدای و بروز رستاخیز فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ نمون وی همچون نمون سنگی خاره نرم عَلَيْهِ تُرَابٌ که بر آن سنگ خاك خشك بود فَأَصَابَهُ وَايْلٌ بَأَن رسید بارانی سخت فَتَرَكَهُ صَلْدًا آن را گذاشت تهی پاك لا



يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُوا كَمَا هِيَ تِلْكَ آيَاتُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَأَنزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ وَحَمَلْتَهُ أَثْقَالًا وَلَا يَتَذَكَّرْنَ أَلَا سَاءَ لِمَن يَكْفُرُ  
بِقُدْرَتِ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَاللَّهُ يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ (٢٦٤) و الله یاری ده گروه ناگرویدگان نیست.

وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ وَمَن مِّنْهُمْ يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ خِيفَةً حَقِيقَةً لِتُؤْتِيَ حَقَّهَا وَهُوَ يُحْسِنُ الْعُقُوبَ  
تَثْبِيتًا مِنْ أُنْفُسِهِمْ وَدَرَاخِ كَرْدَنِ نَيْتِ خَوِيْشِ دَرِ اِخْلَاصِ وَ اِحْتِسَابِ كَمَثَلِ جَنَّةٍ رَاسِتِ بَرَسَانِ بَسْتَانِي بِرَبْوَةٍ بَرِ اِلَآئِي  
أَصَابَهَا وَابِلٌ بَانَ رَسِيْدِ بَارَانِي قُوِي تَمَامِ فَآنَتُّ أَكْلَهَا ضِعْفَيْنِ بَدَادِ بَرِ خَوِيْشِ دُو چندان كه پيوسيدند از آن فَاِنْ لَمْ يُصِيْبَهَا  
وَابِلٌ اَرِ پَسِ بَانَ نَرَسِيْدِ بَارَانِ قُوِي تِيْزِ فُطْلُ رَسِيْدِ بَانَ بَارَانِي مِيَاْنِه هَمَوَارِ وَ اَللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ بَصِيْرٌ (٢٦٥) و الله بآنچه  
شما ميکنید بينا و داناست.

أَيُّدُ أَحَدِكُمْ دُوسْتِ دَارِدِ يَكِي اَز شَمَا اَنْ تَكُوْنَ لَه جَنَّةٌ كِه وِي رَزِي بُوْدِ مِنْ نَخِيْلِ وَ اَعْنَابِ اَزِيْنِ خَرْمَا اِسْتَانِ وَ  
انگورها تجرِي مِنْ تَحْتِهَا اَلْأَنْهَارُ مِيْرُوْدِ زِيْرِ دَرِخْتَانِ اَنْ جَوِيْهَا لَه فِيْهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وِي رَا دَرِ اَنْ اَزِ هَمِه مِيُوْهَهَا وَ  
أَصَابَهُ الْكِبْرُ وَ بُوِي رَسِيْدِ پِيْرِي وَ لَه دُرِّيَّةٌ ضَعْفَاءُ وَ اُو رَا فَرَزَنْدَانِ خَرْدِ عَاجِزِ فَاَصَابَهَا اِعْصَارٌ نَاگَهَا بَانَ رَزِ وِي رَسِدِ  
بَادِ گَرْمِ فِيْهِ نَارٌ سَمُوْمِي سُوْزَنْدِه دَرِ اَنْ فَاَحْتَرَقَتْ وَ بَسُوْزْدِ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اَللّٰهُ لَكُمْ اَلْآيَاتِ چنين هن پيدا ميکند الله شما را  
نشانهها و مثلها در سخنان خویش لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ (٢٦٦) تا مگر در اندیشيد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِيْشَانِ كِه بَغْرُوِيْدَنْدِ اَنْفُقُوْا نَفَقَهَ كَنِيْدِ مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ اَزِ پَاكِ اَنْكِ كَسْبِ كَرْدِيْدِ وَ بَدَسْتِ اُوْرْدِيْدِ وَ  
مِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَ نَفَقَهَ كَنِيْدِ اَزِ اَنْچِه شَمَا رَا بِيْرُوْنِ اُوْرْدِيْمِ اَزِ زَمِيْنِ وَ لَا تَنِيْمُوْا الْخَبِيْثَ مِنْهُ تُنْفِقُوْنَ وَ اَهْنِگِ  
بَتْرِيْنِه مَكْنِيْدِ دَرِ زَكَاةِ وَ صَدَقَهَ كِه مِيْدهِيْدِ، وَ لَسْتُمْ بِأَخْذِيْهِ وَ اَنْ بَتْرِيْنِه كِه دَرِ سَتْدِ وَ دَادِ خُوْدِ نَسْتَانِيْدِ اِلَّا اَنْ تُعْمِضُوْا فِيْهِ  
مَگَرِ بَتْسَاهِلِ وَ مَحَابَاِ دَرِ قِيْمَتِ كِه چَشْمِ بَرِ چِيْزِي فَرَا كَنِيْدِ وَ اَعْلَمُوْا اَنَّ اَللّٰهَ غَنِيٌّ حَمِيْدٌ (٢٦٧) و بدانيد كه الله بي  
نيازست به بي نيازي وجود ستوده.

الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ دِيُو شَمَا رَا دَرُوِيْشِي وَعَدَه مِيْدهِدِ وَ يَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ وَ شَمَا Rَا بِيْخَلِ مِيْفَرْمَايِدِ وَ اَللّٰهُ يَعِدُكُمْ مَغْفِرَةً  
مِنْهُ وَ اَللّٰهُ شَمَا Rَا وَعَدَه اَمْرَزِش مِيْدهِدِ اَزِ خُوْدِ وَ فَضْلًا وَ اَفْزُوْنِي دَرِ مَالِ وَ دَرِ رُوْزِي وَ اَللّٰهُ وَاسِعٌ عَلِيْمٌ (٢٦٨) الله  
فراخ توان فراخ دار فراخ بخش است دانا.

يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ دَانِش مِيْدهِدِ اُو Rَا كِه خُوْدِ خَوَاهِدِ وَ مَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ وَ هَرِ كِه اُو Rَا دَانِشِ دَادَنْدِ فَقَدْ اُوْتِيَ خَيْرًا  
كَثِيْرًا اُو Rَا خِيْرِي فَرَاوانِ دَادَنْدِ، وَ مَا يَدْكُرُ اِلَّا اُوْلُوْا اَلْأَلْبَابِ (٢٦٩) وَ دَرِ نِيَابِدِ وَ پَنْدِ نَگِيْرِدِ مَگَرِ خُداوَنْدَانِ خَرْدِ.  
وَ مَا اَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ وَ هَرِ چِه دِهِيْدِ اَزِ نَفَقَهَ اَوْ نَذَرْتُمْ مِنْ نَذْرٍ يَا پَذِيْرِيْدِ اَزِ نَذْرِي فَاِنَّ اَللّٰهَ يَعْلَمُ اَللّٰهَ مِيْدَانْدِ اَنْ وَ مَا لِلظَّالِمِيْنَ  
مِنْ اَنْصَارٍ (٣٧٠) وَ بِيْدَادِگَرَانِ Rَا يَارِي دِه نِيْسْتِ.

إِنْ تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ اِگَرِ صَدَقَه اَشْكَارَا دِهِيْدِ فَنِعْمًا هِيَ نِيكِ اِسْتِ اَنْ وَ اِنْ تُخْفُوْهَا وَ تُؤْتُوْهَا الْفُقَرَاءَ وَ اِگَرِ پَنْهَانِ دَارِيْدِ اَنْ  
صَدَقَه كِه دِهِيْدِ بَدْرُوِيْشَانِ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ اَنْ شَمَا Rَا بِه اِسْتِ وَ يُكْفَرُ عَنْكُمْ مِنْ سَيِّئَاتِكُمْ وَ گَنَاهِ شَمَا اَزِ شَمَا بَسْتَرِيْمِ وَ اَللّٰهُ بِمَا  
تَعْمَلُوْنَ خَبِيْرٌ (٢٧١) وَ اَللّٰهُ بَانَچِه شَمَا مِيْكْنِيْدِ دَانِاسْتِ وَ اَزِ اَنْ اَگَه.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَ الْاَذَى اِي شَمَا كِه مُؤْمِنَانِيْدِ وَ گَرُوِيْدِگَانِيْدِ مَوَاسَاةِ كِه بَا  
دَرُوِيْشَانِ كَنِيْدِ اَزِ فَرَائِضِ زَكَاةِ وَ تَطَوُّعِ صَدَقَاتِ وَ اَنْوَاعِ بَرِّ وَ مَكْرَمَاتِ، نَگَرِيْدِ تَا مَنْ وَ اَذِي فَرَا پِي اَنْ نَدَارِيْدِ، وَ  
دَرُوِيْشِ Rَا نَرَنْجَانِيْدِ، بَانَكِ رُوِي تَرَشِ كَنِيْدِ، وَ پِيْشَانِي فَرَاهِمِ كَشِيْدِ، وَ سَخْنِ بَا وِي بَعْنَفِ گُوْنِيْدِ، وَ وِي Rَا بَدَانِ عَطَا كَارِ

فرمائید، و بسبب درویشی خوار دارید، و بچشم حقارت بوی نگرید، که اگر چنین کنید عمل شما باطل شود و ثواب آن ضایع گردد.

عایشه و ام سلمه را عادت بودی که چون درویش را چیزی فرستادندی، گفتندی یاد گیر تا چه دعا کند، تا هر دعائی بدعایی مکافات کنیم، تا صدقه خالص بماند مکافات ناکرده، بنگر! که از درویش دعا روا نداشتند بدان احسان که کردند، فضل از آنک بر وی منت نهادندی یا آذی نمودندی. و گفته‌اند منت بر نهادن آنست که چون صدقه داد باز گوید که من با فلان نیکی کردم، و او را بیای آوردم، و شکستگی وی را جبر کردم. و آذی نمودن آنست که احسان خود با درویش فاکسی گوید که درویش نخواهد که آن کس از حال وی خبر دارد و نام و ننگ وی داند.

كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ الْآيَةَ... كَابْطَالِ الذِّي يَنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ وَ هُوَ الْمَنَافِقُ يَعْطِي، لیوم انه مؤمن. میگوید شما که مؤمنان اید صدقات خویش بمن و آذی باطل مکنید چنانکه آن منافق که ایمان بخدای و روز رستاخیز ندارد صدقات خود بریاء مردم باطل میکند، و ریاء وی آنست که ب مردم می‌نماید که وی مؤمن است بآن صدقه که میدهد، پس رب العالمین این منافق را و آن منت بر نهنده را مثل زد گفت: «فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانَ» ای فمثل صدقته، مثل صدقه ایشان راست مثل سنگی نرم است سخت که بر آن خاك خشك باشد و بارانی تیز بوی رسد، چنانکه از آن خاك بر سنگ هیچیز بنماند و نتوانند که از آن چیزی با دست آرند، فردا در قیامت کردارهای ایشان همه باطل و نیست شود، و نتوانند که از ثواب آن نفقه ایشان چیزی با دست آرند. اینست که الله گفت لا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُوا همانست که جای دیگر گفت مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَى شَيْءٍ جای دیگر گفت وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ الْآيَةَ.

روی عن ابن عباس رض ان النبي صلى الله عليه و آله و سلم قال «اذا كان يوم القيمة نادى مناديا يسمع اهل الجمع اين الذين كانوا يعبدون الناس؟ قوموا فخذوا اجوركم ممن عملتم له، فائى لا اقبل عملا خالطه شيء من الدنيا و اهلها» و عن ابى هريرة رض قال سمعت النبي صلى الله عليه و آله و سلم يقول «اذا كان يوم القيمة يؤتى برجل قد كان خول مالا، فيقال له كيف صنعت فيما خولناك؟ فيقول انفتت و اعطيت، فيقال له اردت ان يقال فلان سخي و قد قيل لك ذلك فما ذا يغنى عنك؟ ثم يؤتى برجل شجاع فيقول الله له أ لم اشجع قلبك؟ فيقول بلى يا رب، فيقول كيف صنعت؟ فيقول قاتلت حتى احرقته مهجتي، فيقال له اردت ان يقال فلان شجاع و قد قيل ذلك فما ذا يغنى عنك؟ ثم يؤتى برجل قد كان اوتى علما، فيقول الله له الم استحفظك العلم؟ فيقول بلى فيقول الله كيف صنعت؟ فيقول تعلمت و علمت. فيقال اردت ان يقال فلان عالم و قد قيل ذلك فما ذا يغنى عنك؟ ثم يقال اذهبوا بهم الى النار»

وَ مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ اَيْن مَثَلِي دِيگَرَسْت که الله تعالى مؤمنانرا زد، آن مؤمنان که نفقه از بهر خدای و در خشنودی وی کنند و من و آذی فرا پس آن ندارند، میگوید نمون نفقه ایشان که در طلب رضاء خدا نفقه میکنند و در آن وجه خدا خواهند، و من و آذی فرا پس آن ندارند و تثبیتا من انفسهم یقینا و تصدیقا من انفسهم بالثواب، لا کالمنافق الذی لا یؤمن بالثواب. در آن نفقه که کنند دانند که الله ایشان را بر آن داشت و در دل ایشان مقرر و محقق کرد، پس در آن خوش دل و خوش تن باشند، و بی گمان در ثواب آن، نه چون آن منافق که ایمان بثواب ندارد، و آنچه کند بکراهیت کند، و گفته‌اند این تثبیت بمعنی تثبت است، فکان الرجل اذا همَّ بصدقة تثبَّت، فان کان لله امضى و ان خالطه شيء امسك، و این قول موافق آن خبرست که مصطفی صلى الله عليه و آله و سلم گفت «اذا اردت امرا فتدبر

عاقبت، فان كان رشدًا فامضه و ان كان غيًّا فانتبه».

کَمَثَلِ جَنَّةٍ بَرِيَّةٍ الْآيَةِ... بفتح راء قراءت شامی و عاصم است، دیگران بضم راء خوانند. و «بربوة» بکسر را و «برباوة» هر دو قراءت شاذ است، و این همه لغات مختلفاند، يك معنى را. میگوید مثل و سان نفقه مؤمن راست برسان بستانی است در بالای که آفتاب و باد بیش یابد، و از آفت و عاهت و عفونت رسته‌تر بود و ریع آن بیشتر. أصَابَهَا و اِبْلٌ فَأَنْتَ أَكْلُهَا ضِعْفَيْنِ این کثیر و نافع و ابو عمرو أَكْلُهَا بسکون و تخفیف خوانند، دیگران بتثقیل. و معنى هر دو یکسانست، میگوید چون باران قوی بآن بستان رسد میوه و بر دو چندان دهد که دیگر جایها.

یعنی بیک سال چندان بر دهد که دیگر جایها بدو سال. فَإِنْ لَمْ يُصِبْهَا و اِبْلٌ قَطْلٌ پس اگر باران نیز نیاید بل که باران ضعیف خرد بود هم چنان ریع و نزل دهد که بباران قوی دهد. رب العالمین ثواب صدقه مؤمن را این مثل زد میگوید ثواب وی مضاعف بود اگر صدقه بسیار باشد یا اندک، همچنانک آن بستان میوه مضاعف دهد اگر باران قوی بود یا ضعیف.

أَيُّوْدُ أَحَدِكُمْ الْآيَةِ... این تقریری دیگرست مثل منافق مرانی را در آن نفقه که میکند، میگوید دوست دارد یکی از شما که وی را رزی بود، گرداگرد آن خرما استان، و میانه آن انگورها، زیر درختان آن میرود جویها، و وی را در آن بود همه میوه‌ها. آن گه این مرد پیر شده و از کسب و تکاپوی درمانده، و اطفال دارد کودکان خرد، همه خورنده و هیچ ازیشان بگاہ کار کردن نرسیده، و معیشت ایشان همین بستانست و بس، ناگاه سموم آن را بزند، و همه را بسوزاند و نیست کند، بنگر که حال این مرد چون بود، نه توان آن دارد که سموم را دفع کند، نه وقت آنک دیگر باره رنج بر دو درخت کاردا! نه کودکان بدان رسیدند که پدر را بکار آیند و یاری دهند، نه جای دیگر معیشت دارد که با آن گردد، همی عاجز بماند و در آن هنگام که حاجت وی بآن بستان بیشتر است و ضرورت وی تمامتر، از آن نومید شود اینست مثل عمل منافق و مرانی، فردا برستخیز که ایشان را حاجت افتد بثواب اعمال، از آن درمانند و نومید شوند، و عملهای خویش همه باطل و تباه بینند. شداد اوس گفت رسول خدا را دیدم صلی الله علیه و آله و سلم که میگریست، گفتم چرا میگری؟ گفت می‌ترسم که امت من شرك آرند نه آنک بت پرستند یا آفتاب و ماه، لکن عبادت بریاء کنند و الله تعالی نپذیرد کرداری که در وی ذره‌ای ریا بود. روایت کنند که ابن مسعود رض نشسته بود یکی گفت دوش سوره البقره بر خواندم، ابن مسعود گفت نصیب وی از آن عبادت همین بود. یعنی که چون اظهار کرد ثواب آن باطل شد. قتاده گفت چون بنده عمل بر پا کند رب العالمین گوید می‌نگرید آن بنده را که بما می‌استهزاء کند. امیر المؤمنین علی ع گفت مرانی را سه نشانست که تنها باشد کاهل بود، و که مردمان را ببند بنشاط بود، که او را بستایند در عمل بیفزاید، و که بنکوهند از آن بکاهد. رب العزة درین آیت مثل زد کردارهایی را که تباه گردد بر کارگران و ثواب آن ازیشان فائت شود از بهر فساد در نیت، یا ریاء در فعل، یا منت یا اذی در پی آن، آن جنّة عمرو دل آدمی است و آن جویها جهدهای اوست، و نخیل و اعناب مهینه کردارهای اوست از فریضها و واجبها، و آن ثمرات تطوعها و نافله‌های اوست، و آن پیری اجل او و بآخرت شدن او، و آن ذریه امیدهای او، و آن ضعف بیم او، آمیخته در امیدهای او، و آن اعصار اخلاص جستن الله ست ازو ثم قال فی آخر الآیة. كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ همانست که جای دیگر گفت وَ تِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ تفکر سه قسم است: یکی حرام، یکی مستحب، یکی واجب، آنک حرام است تفکر است در ذات و صفات رب العزة و در چرایی کار وی، این تفکر حرام است و تخم حیرت و تقمت است، از آن



جز تاریکی و گمراهی نزاید، و آنچه مستحب است تفکر در صنایع صانع است و در اقسام آلاء وی. ازین تفکر روشنایی دل زاید و قوت ایمان. و آنچه واجب است تفکر در کردار و گفتار خویش است، بیندیشد که کردارش چونست و گفتارش چیست؟

بر وفق شرع است یا بر وفق طبع؟ اتباع است یا ابتداء، اخلاص است یا ریاء؟ این تفکر است که در خبر می‌آید

«تفکر ساعة خیر من عبادة سنة»

و روی «خیر من عبادة سبع سنين»

و روی «من عبادة سبعین سنة».

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ

الآية... سبب نزول این آیت آن بود که خداوندان که زکاة و صدقه میدادند آن بترینه میدادند، میوه ناخوش و حبوب نا و نقود نبهره، و آنچه بهینه بود خود بر میداشتند، رب العالمین در شأن ایشان این آیت فرستاد، و مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم گفت «ان الله قسم بینکم اخلاقکم كما قسم بینکم ارزاقکم و ان الله طیب لا یقبل الا طیباً، لا یکسب عبد مالا من حرام فتصدق منه فیقبل منه و لا ینفق منه فیبارک له فیهِ، و لا یترکه خلف ظهره الا کان زاده الی النار، و ان الله لا یحو السیئ بالسیئ و لکنه یحو السیئ بالحسن، و ان الخبیث لا یحوه الخبیث.

أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ مفسران گفتند این نفقت زکاة مال تجارت است و مِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ زکاة خرما و انگور و انواع حبوب.

### فصل فی زکاة

اما زکاة مال تجارت همچون زکاة نقود است. مال تجارت بآخر سال قیمت کنند و ربع العشر از آن بیرون کنند، هر بیست دینار زر خالص نیم دینار، اگر بیست دینار تمام نبود زکاة واجب نشود که مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم گفت «لیس فیما دون عشرين مثقالاً من الذهب شیء»

و اگر بدرم قیمت کنند، بدویست درم سیم خالص پنج درم واجب شود که مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم گفت «اذا بلغ مال احدکم خمس اواق مائتی درهم، ففیهِ خمسة دراهم»

نصاب درم پنج اوقیه نهاد، هر اوقیه چهل درم باشد، و درست آنست که اعتبار نصاب در مال تجارت بآخر سال است نه باول سال، اگر در ابتداء سال بده دینار متاعی خرد بنیت تجارت، ابتداء سال آن روز گیرد که متاع خرید، يك سال گذشت و قیمت آن به بیست دینار نرسید بر وی زکاة نیست، و اگر به بیست دینار رسید زکاة واجب شود، و اگر بیست دینار در ملك وی آید و شش ماه با وی بود، پس بآن متاعی خرد تجارت را ابتداء سال از آن گیرد که آن قدر در ملك وی آمد، پس چون شش ماه دیگر بگذرد و قیمت آن متاع بیفزاید بسی دینار شود، زکاة سی دینار واجب شود، و این ده دینار ربح که زیادت آمد، تبع اصل شود بوجوب زکاة. همچون سخال که تبع امهات است، در زکاة سائمه، و اگر در آن متاع خرید و فروخت میکند و بآخر سال با نقد شود و همان سی دینار بود، بیست اصل و ده ربح، اینجا دو قول است: بیک قول ربح تبع اصل است چنانکه گفتیم، و بقول دیگر مال ربح مفرد کنند و از آن روز باز که با نقد شود يك سال بشمرند، آن گه زکاة ربح واجب شود. و اگر در میان سال عزم تجارت منفسخ گردد زکاة واجب نشود. اینست شرح زکاة تجارت بر سبیل اختصار.

و در فضیلت تجارت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم گفت «الخير عشرة اجزاء، افضلها التجارة، اذا اخذ الحق و اعطاه»

و قال صلی الله علیه و آله و سلم «تسعة اعشار الرزق في التجارة و الجزء الباقي في السابيا»

يعنى النساج و قال «يا معشر قريش لا يغلبنكم هذه الموالى على التجارة فان البركة في التجارة و صاحبها لا يفتقر الا تاجر حلاف مهين»

و عن ابى وائل قال «درهم من تجارة احب اليّ من عشرة من عطاء» و ممّا أُخْرِجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ الْآيَةَ... اين زكاة معشرات است از ميوهها، خرما و انگور، و از انواع حبوب هر چه قوت را بشايد و بدان كفايت توان كرد، چون گندم و جو و گاو رس و نخود و باقلى و مانند آن، و نصاب او پنج و سق است بحكم خبر، قال النبي صلی الله علیه و آله و سلم «ليس فيما دون خمسة اوسق من التمر صدقة»

و پنج و سق سيصد صاع باشد، هشتصد من بقبان، هر كرا هشتصد من مويز بيايد از انگور و همچنين خرماى خشك از رطب و از انواع حبوب و همچنين پاك كرده عشر آن بدان واجب شود، هر ده من نه من آن ويست، و يك من آن درويشان. و اگر اين نصاب از دو جنس باشد، چنانك چهارصد من گندم و چهار صد من جويا چهار صد من مويز و چهار صد من خرما بر وي زكاة واجب نيست، و اگر درختان و كشت زار خويش به دولاب آب دهد كه آب آسمان و كاريز نبود، بر وي نصف العشر بود، چنانك در خبرست

فيما سقت السماء و الانهار و العيون او كان بعلا العشر، و فيما سقى بالنضح نصف العشر، و البعل من النخل يشرب بعروقه من الارض من غير سقى»

و چون خرما و انگور رنگ گرفت و گندم و جو دانه سخت كرد، در ان هيچ تصرف نكند تا بيشتر حرز كند، و بداند كه نصيب درويشان چند است، آن گه چون آن مقدار پذيرفت اگر تصرف كند در جمله رواست.

روى عتاب بن اسيد ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال في الكرم «انها تخرص كما تخرص النخل فتؤدى زكاته زيبيا كما تؤدى زكاة النخل تمرا»

و اين زكاة معشر بر مالك زرع است نه بر مالك زمين، كسى كه زمين كسى باجارت داد زكاة آن كشته بر مستاجر است نه بر موجر و لا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ قِرَاءَةَ بَرَى تَشْدِيدِ تَا اسْت، اشارت كند بآن تا كه تخفيف را بيوكنده است، كه اصل او و لا تَيَمَّمُوا بَدُو تَا اسْت مِنْهُ تُنْفِقُونَ اى تنفقونه. ميگويد چون زكاة ميدهيد قصد بدترينه مكنيد، آن گه گفت و لَسْتُمْ بِأَخْذِيهِ اى لستم بأخذى ذلك الخبيث لو اعطيتم في حق لكم الا باغماض و تساهل.

خواهى بايجاب خوان خواهى باستفهام، ميگويد از بدترينه مدهيد و در ستد و داد بدترينه ميتانيد مگر بتساهل و محابا در قيمت چشم بر چيزى فرا كرده اِلَّا أَنْ تُعْمَضُوا فِيهِ اى الا ان يغمض لكم فيه، و اعلموا أَنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ بدانيد كه الله بى نيازست، و با بى نيازى كارساز و بنده نواز، حميد ستوده يعنى ستوده خود بى ستاينده، تمام قدر نه كاهنده نه افزاينده، بزرگ عزّ بى پرستش بنده.

الشَّيْطَانُ يَعْذِبُكُمُ الْفَقْرَ اى يخوفكم به، يقول امسكوا مالكم فانكم ان تصدقتم افقرتم، ميگويد شيطان شما را بدرويشى مى ترساند، ميگويد مال نگاه داريد و دست از صدقه دادن فرو گيريد، كه اگر شما صدقه دهيد درويش و درمانده شويد و بخلق نيازمند گرديد، بنده مؤمن كه اين شنود داند كه وعده شيطان دروغ است، و بيم دادن وي بدرويشى باطل و

خلاف شرع، که در خبر است

«ما نقص مال من صدقة»

پس اتباع خبر بمؤمن سزاوارتر از فرو گرفتن دست به بیم دادن شیطان.

قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم «ان للشیطان لمة بآدم، و للملک لمة، فاما لمة الشیطان فایعاد بالشر و تکذیب بالحق، و اما لمة الملک فایعاد بالخير و تصدیق بالحق، فمن وجد ذلك فلیعلم انه من الله و لیحمد الله، و من وجد الأخری فلیتعوذ بالله من الشیطان» ثم قرأ الشیطان یعدکم الفقرَ و یأمرکم بالفحشاء الایة...

فحشاء اینجا بخل است چنانکه طرفه گفت:

اری الموت یعام الکرام و یصطفی عقیلة مال الفاحش المتشدد

این فاحش در بیت بخیل است و این متشدد هم بخیل است، چنانکه گفت: وَ اِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ ای لبخیل.

### فصل فی مذمة البخل

این بخل آفتی عظیم است در راه دین و خلقی نکوهیده و خصلتی ناپسندیده، و تابنده بدان گرفتار است از پیروزی و رستگاری دور است، اینست که رب العالمین گفت وَ مَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ و در خبرست که رسول صلی الله علیه و آله و سلم طواف میکرد، مردی را دید دست در حلقه کعبه زده و میگوید: خداوندا بجرمت این خانه که گناه من بیامرزی، رسول گفت گناه تو چیست؟ گفت نتوانم که گویم که بس عظیم است، رسول گفت و یحک عظیمتر از زمین است؟ گفت عظیمتر، گفت عظیمتر از آسمان است؟ گفت عظیمتر، گفت عظیمتر از عرش است؟ گفت عظیمتر، گفت عظیمتر از خداست؟ گفت نه که خدای بزرگوارتر، گفت پس بگوی که آن چه گناهست؟ گفت مال بسیار دارم و هر گاه که سائلی از دور پدید آید پندارم آتشیست که در من می افتد، رسول خدا گفت دور شو از من تا مرا بآتش خویش نسوزی، بآن خدای که مرا برآستی بخلق فرستاد که اگر میان رکن و مقام هزار سال نماز کنی، تا از چشمهای تو جویها روان گردد، و درختها از آن برآید، و آن گاه که میری بر بخل میری، جای تو جز دوزخ نبود، و یحک بخل از کفر است و در آتش است، و یحک نشنیده که الله گفت وَ مَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ و مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم گفت سه چیز مهلك است: یکی بخل مطاع یعنی که تو بفرمان وی کار کنی و با وی خلاف نکنی، دیگر هوای باطل که از پی آن فرا شوی، سدیگر عجب مرد بخوشتن. یحیی زکریا بر ابلیس رسید، گفت ای ابلیس تو کرا دوستر داری و کرا دشمنتر؟ گفت پارسای بخیل را دوستر دارم که عمل او ببخل باطل گردد، و فاسق سخی را دشمنتر دارم که سخاوت او را از دست من برهاند و بزبان اشارت گویند «بخل توانگران بمنع نعمت است و بخل درویشان بمنع همت.»

وَ اللهُ یعدکم مغفرةً منه و فضلًا و الله شما را وعده میدهد آمرزش از خود و افزونی پاداش صدقه بر سر، بیامرزد بفضل خود، و پاداش صدقه دهد در دنیا، که هم در مال بیفزاید و هم در روزی، همانست که جای دیگر گفت وَ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَ هُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ. و روی زبیر بن العوام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم «یا زبیر انی رسول الله الیک خاصة و الی الناس عامة، أ تدرن ما ذا قال ربکم؟

قلنا الله و رسوله اعلم، قال قال ربکم حین استوی علی عرشه و نظر الی خلقه: عبادی انتم خلقی و انا ربکم، ارزاقکم ببیدی، فلا تتعبوا فیما تکفلت لکم به اطلبوا ارزاقکم منی و الی فارفعوا حوائجکم، أ تدرن ما ذا قال ربکم؟ قال عبیدی انفق

الیک انفق، و سع اوسع علیک، لا تضیق فاضیق علیک، لا تقتر فیقتر علیک، لا تعسر فیعسر علیک یا زبیر ان الله یحب الانفاق و ینغض الاقتار، و ان السخاء من الیقین و البخل من الشک، و لا یدخل النار من انفق، و لا یدخل الجنة من امسک یا زبیر ان الله یحب السخاء و لو بشق تمره و یحب الشجاعة و لو بقتل حیة او عقرب.

یُؤتی الحِکْمَةَ مَنْ یَشاءُ الایة... بقول سدی حکمت اینجا نبوت است، میگوید کرامت نبوت و شرف رسالت و قربت درگاه عزت، الله آن کس را دهد که خود خواهد. مهتران قریش و سران عرب پنداشتند که این کار بسروری و مهتری دنیا میگردد، هر که سرافرازتر نبوت را سزاوارتر، تا آن حد که ولید مغیره روزی گفت لو کان ما یقول محمد حقاً انزل علی او علی ابی مسعود الثقفی. رب العالمین گفت: قسمت رحمت و کرامت نبوت نه ایشان میکنند ما کردیم و ما دهیم آن را که شایسته‌تر و بدان سزاوارتر. اهم یقسمون رحمة ربک؟ نحن قسمنا بینهم معیشتهم فی الحیاة الدنیا» الله باز نمود که قسمت مال و معیشت که فرود از نبوت است هم درخواست و دربایست ایشان ننهادم، هر کسی را چنانک سزا بود و دربایست از درویشی و توانگری دادم، و خود ساختم و پرداختم، و با رأی ایشان نیفکنم، پس درجه نبوت و کرامت رسالت که شریفتر است و بزرگوارتر اولی تر که با ایشان نیفکنم و خود دهم آن را که خود خواهم.

و بقول ابن عباس و قتاده حکمت اینجا علم قرآن است و فقه آن، شناخت ناسخ و منسوخ و حلال و حرام و احکام و امثال، قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم «لا یفقه الرجل الفقه حتی یری للقرآن وجوها کثیرة»

و قال ابن عباس ان هذا القرآن ذو شجون و فنون و ظهور و بطون، فظاهره التلاوة و باطنه التأویل، فجالسوا به العلماء و جانبوا به السفهاء، و ایاکم و زلة العالم و قال مجاهد احب الخلق الی الله عز و جل اعلمهم بما انزل، و قال ابو موسی الاشعری:.... من علمه الله عز و جل علماً فیعلمه الناس و لا یقل لا اعلم فیمرق من الدین، و الله یختص برحمته من یشاء، و ینطق بحکمه الخلفاء فی ارضه و الامناء علی وحیه و العلماء بامرهم و نهیه، و یتخلفکم فی الارض فینظر کیف تعملون و بقول ربیع انس حکمت خشیت است چنانک مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم گفت: «خشية الله رأس كل حکمة»

یُؤتی الحِکْمَةَ مَنْ یَشاءُ میگوید الله خشیت آن را دهد که خود خواهد و نشان آن که الله وی را خشیت داد آنست که کم خورد و کم خسب و کم گوید، از کم خوردن و کم خفتن و کم گفتن بیداری فزاید، وز بیداری نور دل آید، وز نور دل حکمت زاید. حاتم اصم را گفتند بم اصبت الحکمة؟ قال بقلة الاکل و قلة النوم و قلة الکلام، و کل ما رزقنی الله لم اکن احبسه. و بقول حسن حکمت اینجا ورع است و ورع پرهیزگاریست و پارسایی و خویشتن داری از هر چه ناشایست و ناپسندیده، چون دل از آایش پاک شد، و اعمال وی باخلاص و صدق پیوست سخن وی جز حکمت نبود و نظر وی جز عبرت نبود، و اندیشه وی جز فکرت نبود. و اصل ورع زهد است هم در دنیا و هم در خلق و هم در خود، هر که بچشم پسند در خود ننگرد، در خود زاهد است، و هر که با خلق در حق مدهانت نکند در خلق زاهد است، و تا از دنیا اعراض نکند در خلق و در خود زاهد نشود. پس اصل طاعت و تخم ورع زهد است در دنیا، و تا این زهد نبود نور حکمت در دل و بر زبان نیفتد، مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم ازینجا گفت «من زهد فی الدنیا اسکن الله الحکمة قلبه و انطق بها لسانه».

وَ مَنْ یُؤْتِ الحِکْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَیْراً کَثِیراً هر کرا این حکمت دادند او را خیر فراوان دادند وَ مَنْ یُؤْتِ الحِکْمَةَ بکسر تاء قراءه یعقوب است یعنی هر که الله او را حکمت داد او را خیر فراوان دادند وَ مَا یَذْکُرُ إِلَّا أُولُوا الْأَلْبَابِ لب هر چیز

مغز آنست و لب العقل ما صفى من دواعى الهوى، میگوید بپند نگیرد مگر خداوندان مغز، ایشان که عقل دارند، از دواعى هوا صافى و از فتنه نفس خالى.

وَ مَا أَنتَفَتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ الْآيَةِ... این خطاب با مؤمنانست، میگوید آنچه دهید و نفقه کنید از زکاة فريضة یا تطوعات صدقه یا نذرى که پذیرید، چنانك مثلا یکی گوید، اگر بیمار مرا شفا آید یا فلان مسافر در رسد، یا فلان کار بر آید، بر منست که چندین نماز کنم یا چندین روزه دارم، یا حج کنم و چندین بنده آزاد کنم، و چندین صدقه دهم، این آن نذریست که وفاء آن لازم است و بجای آوردن آن واجب.

رب العالمين در قرآن ثنا کرد بر ایشان که بوفاء آن نذر باز آمدند، گفت يُؤْفُونَ بِالْذِّكْرِ جَای دیگر بوفاء آن فرمود گفت وَ لِيُؤْفُوا ذُّورَهُمْ وَ مصطفى صلی الله علیه و آله و سلم عمر را بوفاء نذر فرمود لَمَا قال له «انى نذرت ان اعتكف ليلة فى الجاهلية، فقال له صلى الله عليه و آله و سلم: «اوف بنذرك»

در خبر است که «من نذر ان يطيع الله فليطعه و من نذر ان يعصى الله فلا يعصه»

این خبر دلیل است که نذر جز در طاعات و قربان نرود. اما انواع معاصی نذر در آن نرود و درست نیاید، مصطفى صلی الله علیه و آله و سلم گفت «لا نذر فى معصية الله و لا فيما لا يملكه ابن آدم.»

اگر کسی بمعصیتی نذر کند، وفاء آن بر وی نیست و کفارت لازم نیاید، و همچنین در مباحات نذر نرود، که مصطفى صلی الله علیه و آله و سلم جایی بگذشت مردی را دید بآفتاب ایستاده، پرسید که این را چه حالت است؟ گفتند نذر کرده که از آفتاب با سایه نشود و ننشیند و سخن نگوید و روزه دارد، رسول گفت تا با سایه شود، و بنشیند و سخن گوید و روزه نگشاید، بل که تمام کند. مصطفى صلی الله علیه و آله و سلم وی را روزه فرمود از بهر آنك روزه از امهات طاعات است، و بآن دیگر هیچیز نفرمود، که آن همه مباحات است نه طاعات، و اگر نذر کند بر سبیل لجاج و غضب، چنانك گوید اگر من در فلان جای روم یا فلان سخن گویم، بر منست که چندین صدقه دهم یا روزه دارم، اینجا مخیر است، اگر خواهد بوفاء نذر باز آید و صدقه دهد، یا روزه دارد چنانك پذیرفته است، و اگر خواهد کفارت سوگند کند که او را کفایت بود مصطفى صلی الله علیه و آله و سلم ازینجا گفت «كقارة النذر كقارة اليمين»

و گفته‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نذر کردن کراهیت داشتی، و نذر کننده را بخیل خواند، و بیان این در خبر بو هریره است

قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم: «النذر لا يأتي ابن آدم بشيء الا ما قدر له، و لكن يلقيه النذر القدر، فليستخرج به من البخيل»

وَ مَا أَنتَفَتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُمْ مِنْ نَذْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهُ میگوید نفقه که کنید و نذر که پذیرید الله میداند، بر وی پوشیده نیست نیت و همت شما، هم در آن نفقه و هم در آن نذر، وَ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ و ایشان را که نفقه بریا کنند نه باخلاص، و نذر بمعصیت کنند نه بطاعت، یاری دهی نیست ایشان را که ایشان را یاری دهد، و عذاب خدای ازیشان باز دارد.

إِنْ تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ فَنِعْمًا هِيَ الْآيَةِ... قراءة ابو عمرو و قالون و اسماعيل و ابو بكر كسر نون است و سکون عین، ابو عبید گفت این لغت رسول خدا است صلی الله علیه و آله و سلم که عمرو عاص را گفت «نعمًا بالمال الصالح للرجل الصالح!»

و قراءة مکی و ورش و حفص و يعقوب كسر نون و عین است، و قراءت شامی و حمزه و كسايى فتح نون و كسر عین

است، و در تشدید میم هیچ خلاف نیست، و معنی همه یکسانست، و ما نکرت است. بمعنی شیء، و در موضع نصب است، و این را نصب علی التفسیر گویند یعنی نعم شیئا هی و اگر خواهی ماء صلت نه، یعنی فنعم هی، و معنی آیت آنست که اگر صدقه آشکارا دهید نیکوست، و اگر پنهان دهید، نیکوتر، یعنی که هر دو مقبول است، چون نیت درست باشد و باخلاص دهد. لکن بحکم خبر صدقه سر فاضلتر و ثواب آن بیشتر. مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم گفت «افضل الصدقة جهد المقل الی فقیر فی سر»

و قال «صدقة السرّ تطفي غضب الرب و تطفي الخطيئة، كما يطفئ الماء النار، و تدفع سبعين بابا من البلاء» و قال «سبعة يظلمهم الله في ظله، يوم لا ظل الا ظله، امام عادل و شاب نشأ بعبادة الله، و رجل قلبه متعلق بالمساجد، و رجلان تحابا في الله فاجتمعا عليه، و تفرقا عليه، و رجل دعتة امرأة ذات منصب و جمال، فقال اني اخاف الله، و رجل تصدق بصدقة فاخفاها حتى لن تعلم يمينه ما تنفق شماله، و رجل ذكر الله خاليا ففاضت عيناه».

و قال «ان العبد ليعمل عملا في السرّ، فيكتبه الله تعالى له سرا، فان اظهره نقل من السر و كتب في العلانية، فان تحدث به نقل من السر و العلانية و كتب رياء»

این اخبار جمله دلایلند که صدقه سر فاضلتر و ثواب آن تامتر، و نیز صدقه سر از آفت ریا و سمعه رستهتر باشد، که چون آشکارا دهد، بیم آن باشد که ریا در آن شود و عمل باطل گردد، و نامقبول.

قال النبي صلی الله علیه و آله و سلم «لا يقبل الله من مسمع و لا مرأ و لا مئان»

مفسران در خصوص و عموم این آیت اختلاف دارند، قومی بر آنند که بصدقات تطوع مخصوص است، اما زکاة فرض اظهار آن فاضلتر و نیکوتر علی الاطلاق، دو معنی را: یکی آنک تا دیگران بوی اقتدا کنند، دیگر معنی آنست که تا از راه تهمت برخیزد و مسلمانان بوی گمان بد نبرند، و بیشترین علما بر آنند که آیت بصدقه تطوع مخصوص نیست بلکه عام است فرائض و نوافل را.

وَ يُكْفِّرُ عَنْكُمْ الْآيَةَ... بیا و رفع راء قراءه شامی و حفص است و بنون و رفع راء قراءه ابن کثیر و ابو عمرو و ابو بکر و یعقوب، و بنون و جزم راء قراءت نافع و حمزة و کسای، میگوید گناه شما از شما بهتریم، و اگر بیا خوانند، معنی آنست که الله گناه شما از شما بسترده من سَيِّئَاتِكُمْ این من همانست که گفت يَغْفِرُ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ و مِنْ ذُنُوبِهِ مِنْ وَلِيٍّ مِنْ وَالٍ جز از این فراوانست در قرآن، وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ معنی خبیر دوربین است و نزدیک دان و از نهان آگاه، بینا بهر چیز، دانا بهر کار آگاه بهر گاه.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى قَالَ ابْن عَبَّاسٍ لَا تَبْطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ عَلَى اللَّهِ. خدای عز و جل میگوید ای شما که ایمان آوردید و دست بحلقه بندگی ما زدید، و بحبل عصمت ما در آویختید، راه بندگی نه آنست که بگرد خود نگرید، و در طاعت منت بر ما نهید، که هر چه شما کنید بتوفیق و ارادت ماست: دلت. که گشاده شد ما گشادیم، توفیق که یافتی ما دادیم، مواساة که کردی با درویش ما خواستیم، و ما راندم، پس همه منت ماست، که ساختن همه از ماست و پرداختن بر ما. براء بن عازب گفت رسول خدا را دیدم روز خندق که این کلمات این رواجه میگفت «اللهم لو لا انت ما اهتدينا و لا تصدقنا و لا صلينا فانزل سكينه علينا و ثبت الاقدام ان لاقينا» میگوید بار خدایا اگر نه عنایت تو بودی، ما را در کوی توحید چه راه بودی؟ و رنه توفیق تو بودی، ما را به کار خیر چه توان

بودی؟

آن بیچاره که در طاعت منت بر الله می‌نهد از آنست که راه بندگی گم کرده، طاعت خود را وزن می‌نهد و آن را بزرگ می‌بیند و نظر دل و دیده از آن می‌بنگرداند، و در راه جوانمردی خود را در طاعت دیدن گیرکی است، و از آن نگرستن عین دوگانگی!

اگر صد بار در روزی شهید راه حق گردی هم از گبران یکی باشی چون خود را در میان  
بینی

و گفته‌اند لا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَىٰ يَعْنِي بِالْمَنِّ عَلَى السَّائِلِ مِثْلُ صَدَقَةِ هَيْبَةِ خُوَيْشِ تَبَاهٍ مَكْنِيْدَ بَأَنَّكَ مَنْتُ بَرِ  
درویش نهید، مرد توانگر که منت بر درویش مینهد بآنچه بوی میدهد، از آنست که شرف درویشی و رتبت درویشان  
شناخته و ندانسته که ایشان امروز ملوک جهانند، چنانکه در خبرست  
«ملوک تحت اطمار»

و فردا بیانصد سال پیش از توانگران در بهشت شوند، کدام شرف ازین بزرگوارتر! کدام نعمت ازین تمامتر! قال ابو  
الدرداء احب الفقر تواضعا لرَبِّي و احب الموت اشتياقا الى رَبِّي و احب المرض تكفيرا لخطيئتي و روى ان النبي صلى  
الله عليه و آله و سلم قال لعلى يا على انك فقير الله فلا تنهر الفقراء و قرَّبهم تقربا من الله عزَّ و جلَّ، رسول خدای علی  
را گفت ای علی، تو درویش خدایی، نگر تا درویشان را باز زنی و بایشان تقرب کنی و نزدیکی جویی، تا بالله نزدیک  
شوی. پس سزای توانگر آنست که منت بر درویش نهد بل که از درویش منت پذیرد، و او را تحفه حق بنزدیک خود  
داند، که در خبرست: «هدية الله الى المؤمن السائل على باب»

و چرا منت باید نهاد بر درویش که نه او بدرویش میدهد یا درویش از وی می‌ستاند، لا بل که وی بخدای میدهد و  
خدای بدرویش می‌سپارد. کذا قال النبي صلى الله عليه و آله و سلم «ان الصدقة لتقع في يد الله قبل ان تقع في يد  
السائل»

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ بِرِزْقِ اللَّهِ وَأَشَارَاتِ الْبُرْجَانِ طَيِّبَاتٍ طَيِّبَاتٍ بِرِزْقِ اللَّهِ وَأَشَارَاتِ الْبُرْجَانِ طَيِّبَاتٍ طَيِّبَاتٍ  
دیگران تحصیل مال کردند، ایشان تصفیت حال جستند، دیگران بخرج مال بنعیم و ناز بهشت رسیدند، و ایشان بانفاق  
حال نسیم وصال حق یافتند، اگر جوینده بهشت تا طیبیات کسب خویش انفاق نکند بهشت نمی‌رسد، پس جوینده حق  
اولی‌تر، که تا کسب احوال و طیبیات اعمال در نیازد بحق نرسد. و باختن احوال و اعمال نه آنست که نیارد، بل که  
بیارد و بگذارد، اگر عمل تقلین در آرد در آن ننگرد و آرامگاه و تکیه گاه خویش نسازد، و بر طاعت خویش بیش از  
آن ترسد که عاصی بر معصیت خویش، تا غرور و پندار در راه وی نیاید و راه بر وی نزنند.

سلطان طریقت بو یزید بسطامی قدس الله روحه گفت وقتی نشسته بودم بخاطرم در آمد که من امروز پیر و قتم و وحید  
عصر خویش، پس با خود افتادم، دانستم که آن غرور است و پندار که بر من راه میزند، برخاستم براه خراسان فرو  
رفتم، در میان بیابان سوگند یاد کردم که از اینجا نروم، تا مر او امن ننمایند، سه شبانروز آنجا بماندم، روز چهارم  
مردی اعور دیدم بر راحله نشسته و می‌آمد و بر وی نشان آشنایان پیدا، دست بیرون بردم و باشتر اشارت کردم که  
باش، هم در ساعت دو پای اشتر بزمین فرو رفت، آن مرد اعور در من نگرست، گفت هان هان ای با یزید! بدان

می‌آری که چشم فراز کرده باز کنم، و در بسته بگشایم و بسطام را با اهل بسطام و با یزید را غرقه کنم، گفتا هیبتی از وی بر من افتاد، آن گه گفتم از کجا می‌آیی؟ گفت از آن که باز که تو آن عهد کردی و پیمان بستی، سه هزار فرسنگ آمده‌ام، پس گفت زینهار ای بایزید که فریفته نشوی و با پندار نمایی که آن گه از جاده حقیقت بیفتی! این بگفت و روی از من بگردانید و رفت. بو یزید گفت آن گاه از روی الهام بسرّم فرو گفتند که ای بایزید در خزینه فضل ما بسی طاعت مطیعان است و خدمت خدمتکاران، گر زانک ما را خواهی سوز و نیاز باید و در دو گداز، شکستگی تن و زبان و غارت دل و جان!

وی را نتوان یافت به تسبیح و نماز  
تا بتکده از بتان تو خالی نکنی  
الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ لَفَقْرِهِ، و اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ يَعِدُكُمُ الْمَغْفِرَةَ لِكْرَمِهِ.

شیطان که خود از حق درویش است، می‌و عده درویشی دهد، که همان دارد و دستش بدان میرسد، خود خرمن سوخته است، دیگران را خرمن سوخته خواهد رب العالمین که آمرزگارست و بنده نواز و عده مغفرت و کرم میدهد. آری هر کس آن کند که، سزای اوست، وز کوزه همان برون تراود که دروست. كُلُّ يَوْمٍ يَخْرُجُ فِي الْفَجْرِ سَاقِلَةٌ عَلَى أَصْحَابِ الْكِبْرِيتِ دَعْوَةُ الشَّيْطَانِ، آنست که گفت إِنَّمَا يَدْعُوا حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ شیطان بر حرص و رغبت دنیا میخواند و این بحقیقت درویشی است، و اللّٰهُ بِرِقَاعَتِهِ وَ طَلَبِ عَقْبِهِ مِيخْوَانِد و این عین توانگری است. در دین وجه توانگری مه، از آن که در دنیا قانع بود، از خلق بی‌نیاز، و بدل با حق هام راز، و فردا در بستان فضل و کرم در بحر عیان غرقه نور اعظم.

شیخ الاسلام انصاری گفت قدس اللّٰهُ روحه توانگری سه چیز است: توانگری مال، و توانگری خوی، و توانگری دل. توانگری مال سه چیز است: آنچه حلال است محنت است، و آنچه حرام است لعنت است، و آنچه افزونی است عقوبت است.

و توانگری خو سه چیز است: خرسندی و خشنودی و جوانمردی. و توانگری دل سه چیز است: همتی مه از دنیا، مرادی به از عقبی، اشتیاقی فا دیدار مولی.

يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ الْآيَةُ... گفته‌اند که حکمت را حقیقتی است و ثمرتی، اما حقیقت حکمت شناختن کاری است سزای آن کار، و بنهادن چیزی است بر جای آن چیز، و شناخت هر کس در قالب آن کس، و بدیدن آخر هر سخنی با اول آن، و شناختن باطن هر سخنی در ظاهر آن، و ثمره حکمت و زن معاملات با خلق نگه داشتن است میان شفقت و مدهانت، و وزن معاملات با خود نگه داشتن است میان بیم و امید، و وزن معاملات با حق نگه داشتن است میان هیبت و انس، حکمت آن نور است که چون شعاع آن بر تو زد، زبان بصواب ذکر بیاراید، و دل بصواب فکر بیاراید، و ارکان بصواب حرکت بیاراید. سخن که گوید بحکمت گوید، دلها ربايد، جانها را صيد کند، فکرت که کند بحکمت کند، بازوار پرواز کند، در ملکوت اعلی جولان کند، و جز در حضرت عنایت آشیان نسازد.

فديت رجالا في الغيوب نزول و اسرارهم فيما هناك تجول  
بحکمتها قوی پر کن تو مر طاوس عرشی را که تا زین دامگاه او را نشاط آشیان بینی  
و گری حضرت قدسی خرامان گردی از ز دار الملك ربانی جنیبتها روان بینی  
عزت



آری! و حرکت که کند بحکمت کند، در حظیره رضاء محبوب جمع کرده، و مراد خود را در آن فداء مراد الله کرده، و انس خود در ذکر وی دیده، و نظر خود تبع نظر وی داشته، و با یاد وی بهر چه رسد بیاسوده، گه در میدان جلال بر مقام نیاز از عشق او سوخته، گه در روضه وصال بر تخت ناز با لطف او آرمیده.

گه بقره از زلف مشکین تیغها افراخته      گه بلطف از لعل نوشین شمعهها افروخته  
ای کمالتم کم زنان را صرهها پرداخته      وی جمالت مفلسان را کیسهها بر دوخته

### النوبة الاولى

قوله تعالى: لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ بِرَ تُو نِيست راه نمودن ایشان وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ لَكِن خدای راه نماید او را که خواهد وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ وَ هَر چه نفقت کنید از مال فَلِأَنْفُسِكُمْ أَنْ خود را میکنید وَ مَا تُنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ وَ نَفَقْت میکنید مگر خواستن وجه خدای را وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُؤَفَّ إِلَيْكُمْ وَ هَر چه نفقت کنید از مال، پاداش آن بتمامی بشما رسانند وَ أَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ (۲۷۲) وَ از آن چیزی کاسته و باز گرفته نماند از شما.

لِلْفُقَرَاءِ درویشانراست آن صدقات وَ زَكَاةَ الَّذِينَ أَحْصَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَنْ درویشان که از خان و مان و فرزندان خود بازداشته ماندهاند در سبیل خدا، لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ نمی‌توانند بازرگانی را و روزی جستن را در زمین رفتن يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ كَسَى که ایشان را شناسد پندارد که ایشان بی‌نیاز اند مِنَ التَّعْفُفِ از آنک نیاز پیدا نکنند و از مردمان چیزی نخواهند تَعْرِفُهُمْ بَسِيْمَاهُمْ که درنگری بایشان شناسی ایشان را بنشان و آسای ایشان، لَا يَسْتَلُونَ النَّاسَ إِلَّا مِنْ خَيْرٍ وَ مَا تُنْفِقُوا بِالْحَاحِ وَ أَنْچه نفقت کنید از مال فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ (۲۷۳) خدای بآن داناست.

الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ إِيْشَانِ که نفقت میکنند مالهای خویش بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ بَشَبِ وَ بَرُوزِ سِرًّا وَ عَلَانِيَةً پنهان و آشکارا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِيْشَانِراست مزد ایشان بَنَزْدِيْكَ خداوند ایشان وَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۲۷۴) و بیم نیست بر ایشان فردا، و نه اندوهگن باشند.

الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا إِيْشَانِ که ربوا میخورند لَا يَفُومُونَ نَخِيْزِنْد از گور خویش إِلَّا كَمَا يَفُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مَگر چنانك آن كس خيزد كه ديو زند او را بدست و پای خود مِنَ الْمَسِّ از ديوانگي ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِيْشَانِ را آن بآنست كه كَفْتَنَدَ إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا سَتَدَ وَ دَادَ همچون ربوا است وَ أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَ نَهَ چنانست كه كَفْتَنَدَ كه الله بيع حلال كرد وَ حَرَّمَ الرِّبَا وَ رِبْوَا حَرَامَ كَرَدَ فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ هَر كه بوى آيد پندى از خداوند وى فَاَنْتَهَى وَ از آن كرد بد كه ميکند باز شود فله ما سَلَفَ ويراست آنچه گذشت و ربوا كه خورد وَ أَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ وَ كَارِ وى با خداست وَ مَنْ عَادَ وَ هَر كه باز گردد بآن فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ إِيْشَانِ آتشیانند هُمْ فِيْهَا خَالِدُونَ (۲۷۵) ایشان در آن جاويدان يَمَحَقُ اللَّهُ الرِّبَا ناپيدا ميکند الله مال را بربوا وَ يَرْبِي الصَّدَقَاتِ وَ مِيْ افزايد مال را بصدقات وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ (۲۷۶) و الله دوست ندارد هر ناسپاسى بزه كار.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا إِيْشَانِ كه بگرويدند وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ كَارِهاى نيك كردند وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ بِيْاى داشتند نماز را بهنگام خویش وَ آتَوْا الزَّكَاةَ وَ بَدَادَنَدَ زَكَاةَ از مال خویش لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِيْشَانِراست مزد ایشان بَنَزْدِيْكَ خداوند ایشان وَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۲۷۷) و فردا بر ایشان بيم نه و نه اندوهگن باشند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِيْشَانِ كه بگرويدند اتَّقُوا اللَّهَ به پرهيزيد از خشم و عذاب خدای وَ ذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا وَ بگذاريد

آنچه ماند در دست شما از ربوا **إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ** (۲۷۸) اگر گرویدگانید.

**فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا** ار بس نکنید و باز نه ایستید **فَادْتُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ** و **رَسُولِهِ** آگاه باشید بجنگی از خدای و رسول و **إِنْ تُبْتُمْ** و اگر توبه کنید **فَلَكُمْ رُؤُسُ أَمْوَالِكُمْ** شما راست سرمایه‌های شما **لَا تَظْلِمُونَ** نه شما کاهید و **لَا تُظْلَمُونَ** (۲۷۹) و نه از شما کاهند.

**وَإِنْ كَانَ دُو عُسْرَةٍ** و اگر افام داری بود یا ناتوانی و دژوار حالی و تنگ دستی **فَنظِرَةٌ إِلَى مَيْسَرَةٍ** درنگ باید داد وی را، تا تواند که آسان باز دهد افام، **وَ أَنْ تَصَدَّقُوا** و اگر آنچه بر آن ناتوان دارید بوی بخشید، **خَيْرٌ لَكُمْ** خود به بود شما را **إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ** (۲۸۰) اگر دانید

### النوبة الثانية

قوله تعالی: **لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ** الآية... سبب نزول این آیت آن بود که مادر اسما بنت ابی بکر مشرک بود، بیامد و چیزی از دختر خود خواست، اسما گفت تو نه بر دین اسلامی، بتو هیچیز ندهم تا نخست از رسول خدا بپرسم، بیامد تا بپرسد، و چیزی که دهد بفرمان وی دهد، جبرئیل آمد در آن فورت و این آیت آورد: **لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ** راه نمودن بر تو نیست که صدقه از ایشان می‌بازگیری تا در دین اسلام آیند، تو باز خواننده نه راه نماینده، راه نماینده منم، او را راه نمایم که خود خواهم.

**وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ** همانست که جای دیگر گفت: **ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ** مِنْ عِبَادِهِ مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم گفت: «بعثت داعیا و مبلغا و لیس الی من الهدایة شیء»، و خلق ابلیس مزینا و لیس الیه من الاضلال شیء»

پس مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم اسما را فرمود تا با مادر خود نیکویی کرد و صدقه داد. و جماعتی مسلمانان همچنین قرابت جهود درویش داشتند، و پیش از اسلام با ایشان نیکوییها کردند، و صدقه‌ها دادند، و بعد از اسلام آن صدقه‌ها از ایشان باز گرفتند، و با اختلاف ملت مواساة کراهیت میداشتند، تا آن گه که این آیت فرو آمد، پس بسر قاعده خویش باز شدند و بخویشان جهود صدقه میدادند. و مراد باین صدقه تطوع است نه زکاة فرض، که زکاة فرض جز بمسلمانان روا نباشد که دهند، لقول النبی صلی الله علیه و آله و سلم «امرت ان آخذ الصدقة من اغنیائکم، و اردّها فی فقر انکم»

و همچنین کفارت سوگند و کفارت ظهار و مانند آن، جز باهل اسلام و توحید صرف نکند، از بهر آنک حقوق الله است، و مقدرات شرعی جز باهل شرع و ارباب توحید نه روا باشد که صرف کنند.

**وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ** الآية... ای مال **فَلِأَنْفُسِكُمْ** ای ثوابه، میگوید هر چه کنید از خیرات و دهید از صدقات، رستگاری خود را می‌کنید، که ثواب آن بشما رسد و بدان رستگار شوید. مال را خیرات نام کرد این جایگه، یعنی تا بنده را تنبیه باشد که صدقه از مال حلال پاک دهد، که تا حلال نبود نام خیر در آن نیفتد، **وَ مَا تُنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ** این ماء نفی است، بمعنی نهی، میگوید نفقه مکنید جز که بدان وجه الله خواهید، یعنی که تا الله شما را بآن ثواب دهد و بیدار خود رساند. اهل تحقیق گفته‌اند وجه الله در آیات و اخبار بر دو وجه است: یکی وجه حقیقت ذات، دیگر وجه بمعنی ثواب، اما وجه حقیقت آنست که گفت عز جلاله **وَ بَيَّنِّي وَجْهَ رَبِّكَ** ای بیقی ربك بوجه، فقامت الصفة مقام الذات، كقوله تعالی **كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ** ای الا ربك بوجهه. و منه قوله تعالی **وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلَى رَبِّهَا نَاطِرَةٌ**. قالت ائمة اهل السنة،

ای الی وجه ربها، این وجه حقیقت است، همچنانک مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم گفت: «اللهم انی اعوذ بنور وجهک الذی اضاءت له نور السموات» و روی انه قال صلی الله علیه و آله و سلم «اللهم انی اسألك الرضاء بعد القضاء و برد العیش بعد الموت، و اسألك لذة النظر الی وجهک.»

و کان صلی الله علیه و آله و سلم یقول «اللهم انی اعوذ بوجهک الکریم و اسمک العظیم من الکفر و الفقر.» و قال فی سجوده «جل وجهک لا احصى ثناء علیک»

الی غیر ذلك من اشباهه. اما وجه بمعنی ثواب آنست که الله در قرآن جایها گفت إثمًا تُطعمکم لوجه الله إثمًا ابتغاء وجهه ربّه الأعلى یریدون وجهه إثمًا ابتغاء وجهه الله.

و ما تُنفقوا من خیر یوفّ الیکم و أنتم لا تُظلمون ای لا تنقصون من ثواب اعمالکم شیئا. آن گاه در آموخت که این صدقات بکه دهید، گفت للفقراء، این فقرا درویشان مهاجران اند. ابن مسعود و ابو هریره و خباب و عمار و بلال قریب چهارصد مرد بودند که ایشان را در مدینه خان و مان و اسباب و ضیاع نبود، و املاک و معاش نبود، و بذکر خدای و عبادت وی چنان مستغرق بودند، که پروای کسب و تجارت نداشتند، و نیز با سؤال و طلب روزی نپرداختند، مسکن ایشان بشب صفا مسجد بود و بروز حضرت مصطفی، در سفر و در حضر از وی غائب نه، و در دل ایشان جز دوستی خدا و رسول نه. در خبر است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مصعب بن عمیر نگرست که پوست میش بخود در گرفته بود، گفت «انظروا الی هذا الذی نور الله قلبه، لقد رأیته بین ابویه یغذوانه باطیب الطعام و الشراب، و لقد رأیت حلة شریة بمأتی درهم فدعاه حب الله و حب رسوله الی ما ترون»

و در خبر است که عمر خطاب هزار درم بسعید بن عامر فرستاد، سعید با اهل خویش شد دلتنگ و اندوهگن. اهل وی گفت چه افتاد که چنین دلتنگی، مگر کاری صعب افتاد؟ سعید گفت چه صعب تر ازین که ما را پیش آمد، آن جامه کهن بیار. جامه بوی داد پاره پاره کرد و آن درم جمله فرو کرد، صره صره در بست، شب بود در نماز شد، تا بامداد نماز میکرد و میگریست، بامداد بر سر کوی نشست، و آن صره ها میبخشید تا هیچ نماند، پس گفت از رسول خدا شنیدم که درویشان مهاجران را روز قیامت بر حساب خوانند، ایشان گویند ما را چه دادند از مال که امروز حساب می خواهند؟ پس ایشان در بهشت شوند پیش از توانگران به پانصد سال، مردی بیاید ازین توانگران و در غمار ایشان شود، و او را دست گیرند و از میان ایشان بیرون کنند. سعید گفت عمر مگر میخواهد که من آن مرد باشم، اگر دنیا و هر چه در آنست بمن دهند و آن مرد باشم نخواهم! مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم این درویشان را صعالیک المهاجرین خواند، وانگه ایشان را صفت کرد در آن خبر که گفت: «حوضی ما بین عدن الی عمان شرابه ابیض من اللبن و احلی من العسل، من شرب منه شربة لم یظمأ بعدها ابدًا، و اول من یرده صعالیک المهاجرین» قلنا و من هم یا رسول الله؟ قال «الذین الثیاب، الشعث الرؤوس، الذین لا تفتح لهم ابواب السدد، و لا یزوجون المنعمات، الذین یعطون ما علیهم و لا یعطون ما لهم»

و قال صلی الله علیه و آله و سلم «ابشروا یا معشر صعالیک المهاجرین بالنور التام یوم القیمة، تدخلون الجنة قبل اغنیاء الناس بنصف یوم و ذلك خمس مائة سنة»

و عن الحسن قال اوحی الله تعالی الی موسی ع یا موسی لو یعلم الخلائق اکرامی الفقراء فی محل قدسی و دار کرامتی، للحسوا اقدامهم و صاروا ترابا یمشون علیهم، فو عزتی و مجدی و علوی فی ارتفاع مکانی لاسفرن لهم عن وجهی

الکریم، و اعتذر الیهیم بنفسی و اجعل فی شفاعتهم من برهم فیّ او آواهم فیّ، و لو کان عشارا، و عزتی و لا اعز منی و جلالی و لا اجل منی! لا طلب ثارهم ممن ناوهم او عاداهم، حتی اهلکه فی الهالکین.

لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ایشان را درین آیت بستود و به پنج چیز از اخلاق پسندیده ایشان را نشان کرد: یکی دوام افتقار بحق، دیگر حبس نفس ایشان در راه حق، سدیگر نهان داشتن فقر از بهر حق، چهارم تازه رویی و شادمانی بشکر نعمت حق، پنجم بی نیازی از خلق توانگری را بحق. أُحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ یعنی حبسوا انفسهم فی طاعة الله و فی الغزو لا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ لِلتَّجَارَةِ و طلب المعاش. میگوید خود را چنان بر طاعت الله داشته‌اند و دل بر جهاد و غزو نهاده که نمی‌توانند که جایی بتجارت شوند و طلب معاش کنند.

يَحْسِبُهُمُ الْجَاهِلُ بفتح سين قراءة شامی و عاصم و حمزه است، باقی بکسر سين خوانند، و کسر سين نیکوتر که گفت رسول است صلی الله علیه و آله و سلم، میگوید کسی که حال ایشان نداند، و ایشان را نشناسد، توانگران پنداردشان و بینیان، از آنک عفت کار فرمایند، و از کس چیزی نخواهند، قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم «ان الله يحب ان يرى اثر نعمه على عبده، و يكره البؤس و التباؤس، و يحب الحليم المتعفف من عباده، و يبغض الفاحش البذی السال الملحف».

و روی انه قال «من استعفّ اعفه الله، و من استغنى اغناه الله، و من سألنا لم نذخر عنه شيئا نجده»

حقیقت عفت بازداشتن نفس است از فضول شهوات، و اقتصاد کردن بر آن قدر که شرع دستوری داد در قرآن و در خبر. اما در قرآن: إِنَّ لَكَ أَلًا تَجُوعَ فِيهَا وَ لَا تَعْرِى وَ در خبر مصطفى صلی الله علیه و آله و سلم گفت «اربع من جاوزهن ففيه الحساب: ما سد الجوع و كف العطشة و ستر العورة و اكن البدن»

هر چه زیادت ازین بود آن نه عفت باشد، که آن فضول شهوت باشد، حلالها حساب و حرامها عذاب. و روی انه قال صلی الله علیه و آله و سلم «لیس لابن آدم حق فیما سوى هذه الخصال: بیت یکنه، و ثوب یواری عورته و جرف الخبز و الماء»

یقال هی قطع الخبز الیابس الذی لیس بلین و لا ما دوم تَعْرِفُهُمْ بِسِيْمَاهُمْ ای بطیب قلوبهم و بشاشة وجوهم و استقامة احوالهم و نور اسرارهم و جولان ارواحهم فی ملکوت ربهم. چون درنگری بایشان ایشان را بینی و شناسی بآن نشان که بر ایشانست از خوش دلی و تازه رویی و قوت احوال و نور اسرار، با درویشی و گرسنگی در ساخته، و دل با راز حق پرداخته، و با خلق در تواضع و خشوع بیفزوده. لا یَسْتَلُونَ النَّاسَ إِحْفَافًا ای لا یسألون الناس الحاحا، و لا بغير الحاح، لانه تعالی وصفهم بالتعفف و هو ترك السؤال، میگوید ایشان خود سؤال نکنند از مردمان تا در آن الحاح باشد یا لجاج، چنانک عادت اهل سؤال باشد. بزرگان دین گفته‌اند این غایت شفقت است بر مسلمانان، چنانک یکی را دیدند درویش و گرسنه و هیچ سؤال نمی‌کرد، او را گفتند چرا سؤال نکنی؟ و ترا درین حال سؤال مباح است، گفت منعنی عن ذلك

حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم «لو صدق السائل ما افلح من ردهم»

فکرهت ان یردنی مسلم فلا یفلح.

آن گه گفت: وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ هر چه باصحاب صفة دهید و بر ایشان نفقه کنید، الله بآن داناست، میدانند و می‌بینند و فردا بدان پاداش دهد.

ابتداء آیت و انتهاء آن حثّ مسلمانان است بر نفقه کردن بر اصحاب صغه، و بمواساة ایشان فرمودن و صدقه‌ها بایشان دادن. مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم را گفت: «لا اعطیکم و ادع اهل الصفة تطوی بطونهم من الجوع»  
 الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً إِنَّ آيَةَ فِي شَأْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَآمِدٍ: چهار درم داشت و در همه خاندان وی جز آن نبود، هر چهار درم بدرویشان داد، يك درم بشب داد، یکی بروز، یکی بنهان، یکی آشکارا.  
 رب العالمین او را بدان بستود و در شأن وی آیت فرستاد، این آن صدقه است که در خیر می‌آید که يك درم بیشی دارد بر صد هزار درم سبق درهم مائة الف درهم گفتند یا رسول الله این چگونه باشد؟ گفت رجل له در همان فاخذ اجودهما و تصدق به، و رجل له مال كثير فاخرج من عرضها مائة الف فتصدق بها»

و گفته‌اند که رب العزة چون مسلمانان را تحریض کرد بر نفقه اصحاب صغه، عبد الرحمن عوف مال بسیار بایشان داد بروز، چنانکه هر کس میدید، و علی بن ابی طالب ع يك وسق خرما که شصت صاع باشد بایشان برد بشب، و هیچکس آن ندید، رب العالمین در شأن ایشان هر دو این آیت فرستاد، و گفته‌اند که این آیت در علف دادن ستور آمده که راه غزا بسته باشند، تا بدان جهاد کنند. ابو هریره هر گه که بستوری فربه بگذشتی این آیت بر خواندی. و مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم گفته

«المنفق في سبيل الله على فرسه، الباسط كفيه بالصدقه»

و قال «من ارتبط فرسا في سبيل الله فانفق عليه احتسابا كان شبعه و ريّه و ظماؤه و بوله و روثه في ميزانه يوم القيمة.»

الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا الْأَيَّة... ای يعاملون به الاكل و غيره. ایشان که معاملت میکنند بر بوا خوردن را و بکار داشتن زر را، فردا در قیامت که از گور برخیزند، همچون آن دیوانه برخیزند که دیو زند وی را بدست و پای خود. خبط و تخبط دست و پای زدن شتر است بر چیزی، چنانکه آید و آنجا که رسد، همچنین کسی که بشتاب رود، یا بخشم رود، گام می‌نهد و پای میزند چنانکه آید، و آنجا که رسد هم خبط گویند. من المَسِّ اینجا دیوانگی است يقال «به مس» ای جنون. یعنی که ربوا خواران را فردا در قیامت این نشان باشد که چون دیوانگان آیند و از خلق پنهان نباشند، که باین نشان هر کس بداند که ایشان ربوا خواران بودند مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم گفت شب معراج قومی را دیدم که ایشان را شکمهای بزرگ بود همچون خانها، و در راه آل فرعون افتاده، هر بامداد و شبانگاه که آل فرعون را بآتش بردند به این قوم بر می‌گذشتند، میخواستند که برخیزند، آن شکم بزرگ ایشان را با زمین می‌افکنند تا آل فرعون ایشان را در زیر پای می‌گرفتند و میکوفتند، گفتم یا جبرئیل اینان که‌اند؟

گفت «هؤلاء اكلة الربوا»

و روی انه قال صلی الله علیه و آله و سلم «الربوا سبعون بابا، اھونها عند الله عز و جل کالذی ینکح امه»

و عن ابن مسعود رض قال «لعن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آكل الربوا و موكله و شاهده و كاتبه»

و قال صلی الله علیه و آله و سلم «من اكل الربا ملا الله بطنه نارا بقدر ما اكل منه، و ان اکتسب منه مالا لم يقبل الله منه شيئا، و لم يزل في لعنة الله و الملائكة ما دام عنده قيراط.»

رسول خدا درین خبر لعنت کرد بر ربوا خواران از بهر آنکه حرام خورد، و بر آن کس که ربوا داد، و بر آن کس که نبشت و گواه بود، از بهر آن که به خوردن مال ربوا همه کوشیدند و یکدیگر را معاونت دادند. و رب العالمین در محکم

تنزیل میگوید: وَ تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَى وَ لَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ وَ در خبر می‌آید که ربوا خواران را روز قیامت بر صورت خوگان و سگان رانند، که در باب ربوا حیلت کردند، همچون قوم داود که در گرفتن ماهی حیلت کردند تا مستوجب مسخ گشتند. و حیلت در ربوا آنست که ابن عباس بآن اشارت کرد، و گفته یأتی علی الناس زمان يستحل فيه الربوا بالبيع و الخمر بالنبيذ و السحت بالهدية» حکایت کنند که در اصفهان مردی از دنیا بیرون می‌شد و او را مال فراوان بود و فرزندان داشت، و ایشان را نمی‌گفت که مال کجا نهاده، جماعتی در پیش او رفتند و درخواستند تا بگویند که مال کجا نهاده، اشارت کرد که فلان جایگه چیزی نهاده، بنگرستند در می‌چند بود اندک، بر گرفتند و گفتند چیزی دیگر بگویی، گفت ایشان را آن بس باشد و هم در آن حال از دنیا بیرون شد، او را دفن کردند، و بعد از دفن صیحه از گور وی شنیدند و خشتی فرو شد، در نگرستند او را بصورت خوک دیدند و دو چشم وی ازرق، فرزندان را گفتند که کار و حرفت وی چه بود؟ گفتند «کان يأكل الربوا و لا يرحم الناس.»

و هب منبه گفت در روزگار بنی اسرائیل چهار گروه مردم اندر يك شب از میان خلق برخاستند و ناپدید گشتند، چنانکه نام و نشان ایشان نیز کس نشنید: کیالان و محتکران و صیرفیان و ربوا خواران. عبد الرحمن التائب گفت مردی بود از بزرگان سلف که رسول خدا را صلی الله علیه و آله و سلم در خواب بسیار دیدی، و هر بار بشکر آن با درویشان مواساة کردی وقتی ببازار بغداد میگذشت درمی چند داشت، بآن چیزی خرید درویشان را، و آن درم بصرف ببقال داد، بعد از آن روزگاری بگذشت که رسول را بخواب ندید. پس بعد از مدتی دراز دید و گفت یا رسول الله، طال عهدي برويتك في المنام، دیر بر آمد تا ترا در خواب ندیدم، رسول گفت ندانستی که چون درویشان را چیزی خری و درم بصرف دهی مرا نبینی؟

قوله: يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ دلیل است که دیو را اندر آدمی تأثیر است، خلاف معتزله که گفته‌اند نیست، و در قرآن از این دلائل فراوان آمد، حکایت میکند الله جل جلاله از ایوب پیغامبر که گفت مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ و از موسی کلیم که گفت «هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ.» و رب العزة ایشان را در آنچه گفته‌اند دروغ زن نکرد، و قال مخبرا من الشيطان: وَ لَأُضِلَّنَّهُمْ وَ لَأَمْنِيَنَّهُمْ وَ قَالَ إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ این دلیلهای روشن است که دیو را در آدمی تأثیر است، و آن تأثیر از دو وجه است: یکی وسوسه، یعنی که در دل آدمی تأثیر است تا آدمی آن را پیش گیرد و بجای آرد، و هو المشار اليه بقوله مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ. وجه دیگر آنست که دیو را در تن آدمی مدخل است، چنانکه گفت يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ وَ مصطفى صلی الله علیه و آله و سلم گفت: «ان الشيطان يجرى من ابن آدم مجرى دمه»

و این تأثیر شیطان نه با همه کس بود و نه در همه حال، نبینی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خالد ولید را بفرستاد تا درخت عزی که معبود بعضی کفار بود نیست کند و هر کس که قصد عزی کردی شیطان در راه وی آمدی و او را بترسانیدی تا برگشتی، خالد برفت و آن را نیست کرد، و شیطان را بر وی هیچ دست نبود، پس معلوم گشت که شیطان را دست بر قومی باشد که ضعیف دل و ضعیف ایمان باشند، و لهذا قال تعالی إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ. ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا این چنان بود که مشرکان معاملات میکردند و بوقت حلول دین غریم بر مال بیفزودی، تا صاحب حق بر اجل بیفزاید، چون ایشان را گفتند این ربوا است و ربوا حرام است، جواب دادند که چون در اول بیع طلب ربح رواست در آخر که وقت حلول باشد هم رواست. اینست که رب العالمین گفت ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا. میگوید آن عقوبت و آن عذاب ایشان بآنست که گفتند، یعنی چنان دانستند و شمردند، که بیع همچون ربواست و

ربوا همچون بیع، و چون هم نیست، که الله تعالی بیع حلال کرد و ربوا حرام، فذلك قوله وَ أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبَا.

### فصل فی البیع

هر مسلمانی که خرید و فروخت کند، بر وی واجب است و فریضه که علم بیع بیاموزد، بحکم آن خبر که مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم گفت «طلب العلم فریضة علی کلّ مسلم»

و عمر در بازار شدی و مردم را دره میزدی، گفתי هیچکس مباد درین بازار که معاملت کند پیش از آنکه علم بیع بیاموزد، که اگر نیاموزد در ربوا افتد. و درین باب آنچه مهم است و لا بد باید که بداند که با پنج کس معاملت نباید کرد: با کودک و با دیوانه و با نابینا و با بنده و با حرام خوار.

اما کودک نابالغ بیع وی باطل بود اگر چه بدستوری ولیّ باشد. و بیع دیوانه همچنین، هر که از ایشان چیزی فرا ستاند در ضمان وی باشد اگر تلف آید، و هر چه بایشان دهد و هلاک شود بر ایشان تاوان نبود، که وی خود ضایع کرد که بایشان داد. اما بنده خرید و فروخت وی بی دستوری سید باطل بود، و چون دستوری نیافته باشد هر که چیزی از وی فرا ستاند در ضمان وی بود، و اگر بوی دهد تاوان نتواند خواست، تا آن گه که از بندگی آزاد شود. اما نابینا معاملت با وی بظاهر مذهب باطل باشد مگر وکیلی بینا فرا کند و آنچه فرا ستاند در ضمان وی شود که وی مکلف است و آزاد. اما حرام خواران چون ترکان و ظالمان و دزدان و کسانی که ربوا دهند و رشوت ستانند، هر چند که معاملت با ایشان روا نیست، اما بظاهر شرع درست باشد، پس اگر داند بحقیقت که آنچه میفروشد ملک وی نیست بیع باطل بود، و اگر در شک بود بیع درست است، اما از شبهت خالی نبود.

و در خیر است که حلال روشن است و حرام روشن و میان آن هر دو شبهتهاست که بر مردم مشکل شود و پوشیده، هر که گرد آن گردد بیم آن باشد که در حرام افتد. و در خبر است که هر که چهل روز چیزی بشبهت خورد دل وی تاریک شود و زنگار گیرد.

و در عقد بیع پنج شرط نگاه دارد: یکی آنکه مبیع پاک بود، بیع سگ و خوک و سرگین و استخوان پیل و خمر و گوشت مردار و روغن مردار باطل بود، که این همه نجس است، اما روغن پاک که نجاست در آن افتد بیع آن حرام نباشد، و جامه که بنجاست پلید شود همچنین. نافه مشک و تخم کرم قز خرید و فروخت این هر دو رواست، که درست آنست که این هر دو پاک است. شرط دیگر آنست که در مبیع منفعتی باشد که آن مقصود بود، بیع مار و کژدم و موش و حشرات زمین باطل است، که در آن هیچ منفعت نیست که مقصود بود، اما بیع گربه و زنبور انگبین و یوز و شیر و هر چه در وی یا در پوست وی منفعتی بود رواست، همچنین بیع طاوس و مرغهای نیکو که در دیدار ایشان منفعت بود رواست، اما بیع بربط و چنگ و رباب و مانند آن باطل است که منفعت آن حرام است. همچنین صورتهای که از گل کرده باشند تا کودکان بدان بازی کنند، هر چه صورت جانوران دارد بیع آن باطل است و بهای آن حرام و شکستن آن واجب، و هر چه صورت درخت و نبات دارد رواست، و طبق و جامه که بر آن صورتهای باشد خرید و فروخت آن درست بود، و از آن جامه فرش و بالشت کردن رواست و پوشیدن آن حرام. شرط سوم آنست که مبیع مال و ملک فروشنده بود هر آن کس که مال دیگری بفروشد آن بیع باطل است الا اگر بولایت بفروشد یا به وکالت، و اگر پس از آن دستوری دهد بیع درست نشود که دستوری پیش از بیع باید. شرط چهارم آنکه فروشنده قادر بود بر تسلیم مبیع، بیع بنده گریخته و ماهی در آب و مرغ در هوا و وحش در صحرا و بچه در شکم باطل است که فروشنده در حال بر تسلیم آن قادر نیست،

همچنین بیع مرهون بی دستوری مرتهن و بیع مستولده که مادر فرزند است باطل بود که تسلیم وی روانیست، و بیع کنیزک که فرزند خرد دارد مادر بی فرزند یا فرزند بی مادر درست نبود، که جدایی افکندن میان ایشان حرام است لقول النبی صلی الله علیه و آله و سلم: «من فرق بین والدته و ولدها فرق الله بینه و بین احبائه یوم القیمة» شرط پنجم آنست که مقدار مبیع و عین آن و جایگاه آن معلوم باشد، اگر سرایی خرد و یک خانه از آن سرای نه بیند یا پیش از آن ندیده باشد، بیع باطل بود، و اگر کنیزی خرد باید که موی سر و دست و پای و آنچه عادت نخاس است که عرض کند بیند، اگر بعضی نه بیند بیع باطل بود، و بیع فقاع باطل بود که پوشیده است و ندیده، لکن خوردن آن بدستوری مباح شود. و در عقد بیع از لفظ چاره نیست، بایع گوید این بتو فروختم. و مشتری گوید خریدم، یا گوید این بتو دادم، وی گوید استدم یا پذیرفتم.

یا لفظی که معنی بیع از آن مفهوم شود اگر چه صریح نبود. و اگر میان خریدار و فروختگار جز معاطاتی نرود، دادن و استندن و لفظ ایجاب و قبول نگویند روا نیست، و ملک مشتری نمیشود. اما جماعتی از اصحاب شافعی در محقرات چون نان و گوشت و حوائج بقال بمعاطاة فتوی داده‌اند و این بعید نیست سه سبب را: یکی آنک حاجت بدین عام شده است. دیگر آنک گمان چنانست که در روزگار صحابه رض همین عادت بوده است که اگر تکلیف بیع معتاد بودی کار بریشان دشوار بودی، و نقل کردند و پوشیده نماندی. سبب سوم آنک محال نیست فعل بجای قول نهادن چون عادت گردد چنانک یکدیگر را تحفها دهند و هدیها دهند و تکلیف ایجاب و قبول نه، چون محال نیست حصول ملک بمجرد فعل و حکم عادت بی لفظ ایجاب و قبول آنجا که عوض نیست، پس آنجا که عوض است هم محال نیست و روا باشد، لکن در هدیه فرق نیست میان اندک و بسیار، و در بیع این فرق هست از بهر آنک بنای این کار بر عادت و عرف سلف است و ایشان چنین کرده‌اند.

ثم قال تعالی فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ این موعظه نهی و تحریم است، یعنی باز داشتن از ربوا و حرام کردن آن، میگوید هر کرا باز دارند از ربوا فائتھی و از آن باز ایستد و نهی حق بر کار گیرد قلُّه ما سلف ای ما مضی مغفور له، آنچه گذشت از ربوا دادن و خوردن آمرزیدند و از وی در گذاشتند وَ أَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ ای و اجره علی الله، و مزد وی بر خداست، باین فرمانبرداری که کرد و نهی که بر کار گرفت.

معنی دیگر وَ أَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ کار وی با خداست، اگر خواهد در مستقبل نگه دارد عصمت خود بر بنده و در ربوا نیفکند، و اگر خواهد بر وی خذلان آرد و در ربوا افکند، وَ مَنْ عَادَ و هر که باستحلال ربوا باز گردد، و پس از آنک الله تعالی حرام کرد و از آن باز زد ربوا دهد و ستاند و خورد. فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ایشان دوزخیانند، جاویدان در آن بمانند.

يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُرْبِي الصَّدَقَاتِ مال ربوا اگر چه فراوان بود، عاقبت آن نقصان و خسران بود، چنانک در خبر است «ان الربوا و ان کثر فان عاقبته الی قل»

ابن عباس گفت معنی یحق آنست که اگر بصدقه دهند، یا در راه غزاة.

و حج خرج کنند، یا بمصلحتی از مصالح مسلمانان صرف کنند هیچ پذیرفته نمود و خیر و برکت از عین آن برود، و روی در کاستن نهد، تا هیچ بنماند. وَ يُرْبِي الصَّدَقَاتِ و مال حلال که بصدقه دهند، اگر چه اندک بود عاقبت آن افزونی و زیادتی بود، تا یک لقمه چند کوه احد شود. و قال یحیی بن معاذ ما اعرف حبة تزن جبال الدنيا الا الحبة من الصدقة و



گفته‌اند بِمَحَقِّ اللَّهِ الرَّبِّا اى يَمْحَقُ اللَّهُ الْمَالَ بِالرَّبْوَا، وَ يُرْبِي الصَّدَقَاتِ مَعْنَى هَمَانَسْتِ كَه جَاى دِيْگَرِ گَفْتِ وَ مَا آتَيْتُمْ مِنْ رَبِّا لِيَرْبُوَا فِيْ اَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يَرْبُوَا عِنْدَ اللَّهِ، وَ مَا آتَيْتُمْ مِنْ زَكَاةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ اَيْنِ يَمْحَقُ كَه اَيْنِجَا گَفْتِ «فَلَا يَرْبُوَا» اِسْتِ كَه اِنِجَا گَفْتِ، وَ يَرْبِي الصَّدَقَاتِ كَه اَيْنِجَا گَفْتِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ اِسْتِ كَه اِنِجَا گَفْتِ. وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ بِتَحْرِيمِ الرَّبْوَا. مُسْتَحَلُّ لَه، اُتِيْمِ اى فَاجِرٍ بِاَكْلِه.

اِنَّ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَ عَمِلُوْا الصَّالِحَاتِ حَقِيْقَتِ اِيْمَانِ دَر لَغْتِ عَرَبِ تَصْدِيْقِ اِسْتِ، وَ مَعْنَى تَصْدِيْقِ اِسْتِوَارِ گِرْفْتَنِ اِسْتِ وَ بَرَاِسْتِ دَاشْتَنِ، وَ اَنِ اِسْتِوَارِ گِرْفْتَنِ هَشْتِ چِيْزِ اِسْتِ: بِحَكْمِ اَنِ خَبِرِ دَرَسْتِ كَه عَمْرِ رِوَايْتِ كَرْدِ، قَالِ جَاى رَجُلِ اِلَى رَسُوْلِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلِمَ فَقَالَ يَا رَسُوْلَ اللَّهِ اِدْنُوْ مِنْكَ؟ قَالِ «نَعَمْ» فَجَاى حَتَّى وَضَعِ يَدَهْ عَلٰى رِكْبَتِهْ، فَقَالَ مَا الْاِيْمَانُ؟ قَالِ اِنِ تُوْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ الْمَلٰئِكَةِ وَ الْكِتٰبِ وَ النَّبِيِّينَ وَ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ وَ الْبَعْثِ بَعْدَ الْمَوْتِ وَ الْقَدْرِ كُلِّهِ قَالِ اِذَا فَعَلْتِ ذَلِكَ فَقَدْ اٰمَنْتِ؟ قَالِ نَعَمْ قَالِ صَدَقْتِ.

اَوَّلِ اِسْتِوَارِ گِرْفْتَنِ خِدَاِسْتِ وَ اِعْتِقَادِ دَاشْتَنِ كَه يِگَاَنَهْ وَ يِكْتَاِسْتِ وَ مَعْبُوْدِ بَسَزَاِسْتِ، بِي شَرِيْكَ وَ اِنْبَاِزِ اِسْتِ، بِي نَظِيْرِ وَ بِي نِيَاِزَسْتِ، مَوْجُوْدِ بَدَاْتِ، مَوْصُوْفِ بِصَفَاتِ، ذَاْتِ اَوْ صَمْدِيْ، وَ صَفَاتِ اَوْ سَرْمَدِيْ. دُو دِيْگَرِ اِسْتِوَارِ گِرْفْتَنِ رَسُوْلَانِ وى، پِيْشِرِوَانِ خَلْقِ وَ گِمَاَشْتِگَانِ حَقِّ، وَ بَرَاِسْتِ دَاشْتَنِ اِيْشَانِ بِيْپِيْغَامِ كَه اُوْرْدَنْدِ وَ رَسَاَلْتِ كَه گَزَارْدَنْدِ وَ شَرِيْعَتِ كَه نِهَادَنْدِ. سَدِيْگَرِ اِسْتِوَارِ گِرْفْتَنِ وَ بَرَاِسْتِ دَاشْتَنِ كِتٰبِ خِدَاِى كَه سَخْنِ وى اِسْتِ، وَ عِلْمِ وى تَا اَفْرِيْدَهْ، فَرُوْ فَرَسْتَاَدَهْ اَز نَزْدِيْكَ خُوْدِ دَر زَمِيْنِ بِحَقِيْقَتِ مَوْجُوْدِ، شَنِيدَنِى وَ خِوَانْدَنِى وَ نَبَشْتَنِى وَ دِيْدَنِى. وَ اِعْتِقَادِ كَرْدَنِ كَه بَنْدَهْ رَا بِحَقِّ وَ سِيْلَتِ اِسْتِ وَ مُمْكِنِ مَعْرِفَتِ اِسْتِ وَ مَنَبَعِ بَرَكَاْتِ وَ دَاثِرَهْ نَجَاْتِ، مَوْنَسِ گُوْرِ وَ شَفِيْعِ رُوْزِ حَشْرِ وَ نَشْرِ، وَ نَهْ خُوْدِ قُرْآنِ كَلَامِ حَقِّ اِسْتِ وَ بَسِ، كَه تُوْرِيْهْ وَ اَنْجِيْلِ وَ زَبُوْرِ وَ صَحْفِ اِبْرَاهِيْمِ وَ غَيْرِ اَنِ هَمِهْ كَلَامِ حَقِّ اِسْتِ، تَعْظِيْمِ اَنِ فَرِيْضَهْ، وَ حَرْمَتِ دَاشْتَنِ اَنِ وَاِجَبِ. چِهَارْمِ اِسْتِوَارِ گِرْفْتَنِ فَرِيْشْتِگَانِ وَ اِعْتِقَادِ دَاشْتَنِ كَه اِيْشَانِ بَنْدِگَانِ حِقَاَنْدِ وَ سَفِيْرَانِ دَرگَاَهْ عَزْتِ بَرَسُوْلَانِ وى، وَ گِمَاَشْتِگَانِ بَرِ اَسْمَانِ وَ زَمِيْنِ وَ عِبَادِ وَ بِلَادِ وى، هَرِ كَسِيْ اَزِ اِيْشَانِ بَرِ كَارِيْ دَاشْتَهْ وَ بَرِ مَقَامِيْ بَدَاَشْتَهْ، وَ مَا مٰنَا اِلَّا لَهْ مَقَامِ مَعْلُوْمِ. پِنِجْمِ اِسْتِوَارِ گِرْفْتَنِ رُوْزِ رَسْتَاخِيْزِ، رُوْزِ پَادَاَشِ وَ جَزَاِ، رُوْزِ فَضْلِ وَ قِضَاِ، يَوْمِ تَبْلِيِ السَّرَاِئِرِ وَ ظَهْرَتِ الضَّمَاِئِرِ وَ كَشْفَتِ الْاِسْتَارِ وَ خَشَعَتِ الْاَبْصَارِ وَ سَكُنَتِ الْاِصْوَاْتِ فَلَا تَسْمَعُ اِلَّا هَمْسًا. شَشْمِ اِيْمَانِ اُوْرْدَنِ بَهْ بَعْثِ وَ نَشُوْرِ وَ بَاِزِ اَنْگِيْخْتَنِ مَرْدِگَانِ وَ سَوْاَلِ كَرْدَنِ اَزِ اِيْشَانِ وَ دَرِ مَقَامَاْتِ قِيَاْمَتِ اِيْشَانِ رَا بَدَاَشْتَنِ وَ كَارِ مِيْاَنِ اِيْشَانِ بَرِگَزَارْدَنِ وَ هَرِ كَسِ رَا اَنْچِهْ سَزَاِسْتِ دَاْدَنِ. هَفْتَمِ اِعْتِقَادِ دَاشْتَنِ وَ اِسْتِوَارِ گِرْفْتَنِ بَهْشْتِ وَ دُوْزَخِ كَه هَرِ دُوْ اَفْرِيْدَهْ اَنْدِ بَنْدِگَانِ رَا، بَهْشْتِ جَاِى نَاِزِ دُوْسْتَانِ وَ دُوْزَخِ جَاِى عَقُوْبَتِ بِيْگَاَنِگَانِ، اَهْلِ سَعَادَتِ رَا بِنِوَاِزْدِ بِفَضْلِ خُوْدِ وَ اِيْشَانِ رَا بِيْبَهْشْتِ رَسَاَنْدِ، وَ اَهْلِ شَقَاوَتِ رَا بَرَاَنْدِ بَعْدَلِ خُوْدِ وَ اِيْشَانِ رَا بَدُوْزَخِ فَرَسْتَنْدِ، فَرِيْقِ فِيْ الْجَنَّةِ وَ فَرِيْقِ فِيِ السَّعِيْرِ. هَشْتَمِ بَرَاِسْتِ دَاشْتَنِ قَدْرِ، وَ اِيْمَانِ اُوْرْدَنِ كَه خِيْرِ وَ شَرِّ وَ نَفْعِ وَ ضَرْرِ وَ كَفْرِ وَ اِيْمَانِ تُوْفِيْقِ وَ خِذْلَانِ طَاعَتِ وَ مَعْصِيَّتِ وَ فَاَقِ وَ نِفَاَقِ مَحْبُوْبِ وَ مَكْرُوْهِ هَمِهْ اَزِ خِدَاِسْتِ، بَخِوَاِسْتِ وَ تَقْدِيْرِ وَ اَفْرِيْنِشِ اَوْ، وَ خِيْرِ بَارَاْدَتِ وَ مَشِيَّتِ وَ قِضَاِ وَ قَدْرِ وَ فَرْمَانِ وَ رِضَاِ وَ مَحَبَّتِ اَوْ، وَ شَرِّ بَارَاْدَتِ وَ مَشِيَّتِ وَ قِضَاِ وَ قَدْرِ اَوْ. وَ هَرِ چِهْ اَللَّهُ كَرْدِ وَ خِوَاِسْتِ، بِيْبَنْدِگَانِ، اَزِ وى سَتَمِ نِيْسْتِ وَ دَرِ اَنِ بَاِ وى كَسِ رَا سَخْنِ نِيْسْتِ، لَا يَسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ، فَلِلَّهِ الْحِجَّةُ الْبَالِغَةُ، هَرِ چِهْ كَنْدِ وى رَا حِجْتِ تَمَامِ اِسْتِ كَه اَفْرِيْدِگَارِ اِسْتِ اَزِ نِيْسْتِ هَسْتِ كَنْدِهْ وَ پَدِيْدِ اُوْرْنَدِهْ وَ پَادَاَشَاهِ بَرِ بَنْدِهْ.

اِنَّ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا مِيْگُوِيْدِ اِيْشَانِ كَه دَرِ دَلِ اَيْنِ جَمْلَهْ اِعْتِقَادِ گِرْفْتَنْدِ وَ عَمِلُوْا الصَّالِحَاتِ وَ اَنِ گِهْ اَعْمَالِ جِوَارِحِ ظَاْهَرِ بَجَاِى اُوْرْدَنْدِ اَنْچِهْ فَرْمُوْدِيْمِ كَرْدَنْدِ، وَ اَزِ اَنْچِهْ نَهِيْ كَرْدِيْمِ بَاِزِ اِيْسْتَاْدَنْدِ، پَسِ تَفْضِيْلِ نَمَاِزِ وَ زَكَاةِ رَا بَاِزِ جِدَاْگَاَنَهْ يَادِ كَرْدِ گَفْتِ:

وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آتَوُا الزَّكَاةَ که از عبادات بدنی نماز شریفتر و از عبادات مالی زکاة شریفتر، و معنی زکاة نماست افزودن از بهر آن زکاة نام کرد که از آن برکت افزاید در مال.

لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ ایشان را که این صفت باشد مزد ایشان بنزدیک خداوند است، ایشان را بپاداش خود رساند و مزد ایشان ضایع نکند. در توریة موسی است ما ذا علیکم لو صدقتکم فی صدقاتکم و صلواتکم و اقبلتم علی بطهارة قلوبکم، کان ذلك یضیع لکم عندی و انا الواسع الکریم؟

اکافی المتصدقین و اجزیهم جنات النعیم.

یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ ذُرُّوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا این آیت در شأن عباس بن عبد المطلب و عثمان بن عفان آمد که خرما بسلف خریده بودند، چون وقت خرما رسیدن در آمد حق خویش طلب کردند از آن کس که بر وی داشتند، آن کس گفت اگر آنچه شما را استدنی است بتمامی بدهم عیال من بی برگ مانند و از قوت درمانند، یک نیمه حق خویش بستانید و دیگر نیمه مضاعف کنم و شما در اجل بیفزائید، ایشان چنان کردند که آیت تحریم ربوا هنوز نیامده بود، آن روز که اجل بسر آمد و ایشان طلب آن زیادت کردند، رب العالمین این آیت فرستاد و ربوا حرام کرد، گفت ای شما که مؤمناناید بپرهیزید از خشم و عذاب خدای و بگذارید آنچه زیادت است بر اصل مال **إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ** اگر شما مومناناید، حکم مومنان اینست بپذیرید و کاربند آن باشید، ایشان بحکم خدای و رسول فرو آمدند و فرمانبرداری کردند، طلب اصل مال کردند و زیادتی بر اصل مال بگذاشتند

### فصل

چون الله تعالی ربوا بر جمله حرام کرد و آیت تحریم مجمل فرستاد، مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم آن را مفسر کرد و شرح آن بتفصیل باز داد، در آن خبر که عبادة بن الصامت روایت کرد

قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ینهی عن بیع الذهب بالذهب و الفضة بالفضة و النمر بالتمر و البر بالبر و الشعیر بالشعیر و الملح بالملح الا سواء بسواء عینا بعین، یدا بیدا، و اذا اختلف الجنسان فبیعوا کیف شئتم یدا بیدا.»

مفهوم خبر آنست که ربا هم در نقد رود و هم در طعام، اما در بیع نقد دو چیز حرام است: یکی بنسبه فروختن اگر زر فروشد بزر یا بسیم، یا سیم فروشد بسیم یا بزر، تا هر دو در مجلس عقد حاضر نکنند، و پیش از آن که بایع و مشتری از یکدیگر جدا شوند میان ایشان تقابض نرود، آن بیع درست نباشد و ربوا بود، و دیگر چون بجنس خویش فرو شد، زر بزر یا سیم بسیم زیادتی حرام بود. نشاید که دیناری درست بدیناری و حبه قراضه بفروشد، یا دیناری که صنعت و ضربش نیک بود بدیناری و حبه که صنعت و ضربش بد بود بفروشد، بل که نیک و بد، شکسته و درست برابر باید، پس اگر جامه بدیناری درست بخرد و آن جامه بدیناری و دانگی قراضه هم با وی فرو شد، درست بود و مقصود حاصل شود. و زر هر یوه که در وی نقره باشد نشاید بزر خالص فروختن، و نه بسیم خالص و نه بزر هر یوه، بل که چیزی در میان باید کرد، و هر زرینه که زر وی خالص نبود همچنین. و عقد مروارید که در وی زر بود نشاید بزر فروختن و جامه که بزر بود همچنین، مگر که زر جامه آن قدر بود که اگر بر آتش عرضه کنند چیزی از آن بحاصل نیاید که مقصود بود، این بیان بیع نقود است و باز نمودن کیفیت ربا در آن، و بیش ازین نگوئیم که دراز شود اما طعام بطعام نشاید بنسبه فروختن اگر چه دو جنس باشد، بلکه هم در مجلس عقد باید که تقابل برود، لکن زیادتی شاید چون دو جنس بود، و اگر یک جنس باشد چنانکه گندم بگندم، یا جو بجو یا خرما بخرما، هم بنسبه فروختن نشاید، و نیز زیادتی نشاید،

بل که برابر باید به پیمانہ یا بتر ازو، و برابری در هر چیز بدان نگاه دارند که عادت آن بود، و گوسپند بقصاب دادن بگوشت، و گندم بخباز دادن بنان، و کنجد و کوز مغز بعصار دادن بروغن این هیچ نشاید و بیع نه بندد. لکن اگر آن بدهد و این فرستاند و از یکدیگر بشرط خود حلالی خواهند وی را مباح بود خوردن، و نشاید مویز بانگور فروختن و نه خرماى خشك برطب و نه انگور بانگور و نه رطب برطب و نه سرکه بسرکه و نه عسل بعسل و نه کنجد بروغن و نه گوسپند بگوشت و نه نان بآرد و نه آرد بآرد و نه گندم بآرد، از بهر آنکه در بیع این طعامها مماثلت شرط است و مماثلت میان آن معلوم می‌نشود، و مماثلت برابری است چون معلوم می‌نشود که برابراوند همچون زیادتی باشد در يك جانب، و زیادتی ربوا است، چنانکه در خبر گفت «من زاد او استزاد فقد اربی»

و علی الجملة کار ربا، کاری دشخوار است محظور و دریافت آن دقیق و پرهیز کردن از آن فریضه. ابن مسعود گفت الربوا سبعون بابا فدعوا ما یریبکم الی ما لا یریبکم و عمر خطاب گفت آخر ما انزل الله عز و جل آیات الربوا، و ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم مات قبل ان یریبکم علیهم، فذروا الربوا و الربیة.

فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا الْآیة... ممدود و مقطوع قراءت ابو بکر است و حمزه، و معنی آنست که ار بس نکنید و ربا بنگذارید، چنانکه فرمودیم، یکدیگر را آگاه کنید که شما جنگیان اید با خدا و رسول خدا، قراءة باقی فَأْذَنُوا مقصور و موصول بفتح ذال، میگوید آگاه بید بحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ. ابن عباس گفت روز قیامت ربا خوار را گویند خذ سلاحك للحرب و یقال حرب الله النار و حرب رسوله السیف. وَ إِنْ تُبْنِمُ فَلَكُمْ رُؤُسُ أَمْوَالِكُمْ و اگر توبه کنید از ربا دادن و حکم الله بر خود ببینید، شما راست رأس المال خود، آنچه دادید بتمامی و استانید.

لَا تُظْلِمُونَ چنانکه نه شما ظلم کنید که طلب زیادت کنید و لَا تُظْلَمُونَ و نه ایشان بر شما ظلم کنند که از رأس المال چیزی بکاهند.

وَ إِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَى مَيْسَرَةٍ نَظِرَةٌ و نظرة بکسر ظا و سکون آن هر دو زمان دادن است، و ميسرة و ميسره بفتح سین و ضم آن توانایی است، قراءة نافع بضم سین است و قراءة باقی بفتح سین، و این حکم نه خود ربا راست که همه افام داران را هست علی العموم، میگوید اگر افام داری افتد با ناتوانی و تنگ دستی او را زمان باید داد تا بتوان خویش رسد و موسر گردد.

قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم «من انظر معسرا او ترك له، كان في ظل الله و كفه يوم القيمة» و روى عنه صلى الله عليه و آله و سلم «من شدد على امرى في التقاضى اذا كان معسرا شدد الله عز و جل عليه في قبره»

و قال «من احب ان تستجاب دعوته و تكشف كربته فلييسر على المعسر» و قال «من نفس عن مؤمن كربة من كرب الدنيا نفس الله عنه كربة من كرب يوم القيمة، و من يسر على معسر يسر الله عليه في الدنيا و الآخرة، و من ستر مسلما ستره الله في الدنيا و الآخرة، و الله في عون العبد ما كان العبد في عون اخيه»

بحکم آنکه رب العزة گفت: وَ إِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَى مَيْسَرَةٍ رب المال را نرسد که مطالبت معسر کند بحق خویش، تا آن گه که او را یساری پدید آید و تواند که کار گزارد، پس چون یسار پدید آمد بر وی لازم بود که حق صاحب حق باز دهد و اگر تواند که باز دهد و ندهد، در شمار دزدان بود و بزه وی عظیم، که مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم

گفت «من ادا دینا و هو ینوی ان لا یؤدیہ فهو سارق» و قال «ما من خطیئة اعظم عند الله بعد الکبائر من ان یموت الرجل و علیه اموال الناس دنیا فی عنقه لا یوجد له قضاء»

و اگر کسی صلاح خود را و نفقه عیال را حاجت افتد با فام گرفتن، و افام گیرد و در دل دارد که چون تواند باز دهد، ما دام که آن افام بر وی بود الله تعالی بعنایت و رعایت با وی بود، اینست معنی آن خبر که مصطفی گفت «ان الله مع الذائن حتی یقضی دینه ما لم تکن فیما یکره الله عز و جل»

و کان عبد الله بن جعفر راوی هذا الحدیث یقول لخاصنه: اذهب فخذ لنا بدین فائی اکره ان ابیت لیلۃ الا و الله معی منذ سمعت هذا الحدیث من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، و بدان که حقوق مردمان بر دو قسم است: یکی آنکه واجب شود بعوض مالی، دیگر آن که واجب شود بی عوض مالی، و حکم هر دو متفاوت است، اما آنچه بعوض واجب شود چنانکه افام دهد بکسی یا سلعتی بوی فرو شد، اگر آن کس دعوی اعسار کند از وی نپذیرند، تا آن گه که ببینی شرعی اقامت کند بر اعسار خود، که اصل آنست که وی موسر است بقدر افام که گرفت، و ان سلعت که خرید، تا آن گه که اعسار به ببینت درست کند، و قسم دیگر آنست که بی عوضی مالی واجب شود، چنانکه مهر زن و ضمان دیگری کردن بمالی که بر وی است، اینجا اگر دعوی اعسار کند از وی پذیرند، که اصل نایافت است و ناتوانی، تا آن گه که صاحب حق ببینی شرعی اقامت کند بر یسار وی.

وَ اَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَّكُمْ قِرَاءَةُ عَاصِمٍ تَخْفِيفُ صَادٍ اَسْت: باقی بتشدید خوانند، و اصل آن تصدقوا است، تشدید صاد از تا است که درو نهان شد ادغام را، و آن تاء دوم است و تخفیف صاد از حذف این تا است. اِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ای ان كنتم تصدقون بثواب الله فی الآخرة، میگوید اگر آنچه بر آن معسر ناتوان دارید بصدقه بوی بخشید آن شما را بهتر بود، اگر وعده خدای در ثواب آن جهانی بر است میدارید و میدانید که الله آن بپسندد و پاداش بنیکی دهد.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ جَلَّ اللَّهُ الْعَظِيمُ، و تعالی الواحد الصمد القديم، لا اله الا هو رب العرش الكريم. بزرگ است و بزرگوار، خداوند کردگار، جبار کامگار، رسنده بهر چیز و دانا بهر کار، پاك از انباز و بی نیاز از یار، خود بی یار و همه عالم را یار، دارنده هر کس سازنده هر چیز، کننده هر هست چنان که سزاوار، نه در پادشاهی او را وزیر، نه در کاردانی او را مشیر، نه در کردگاری او را نظیر، خود پادشاهست و خود داور، گشاینده هر در، آغاز کننده هر سر، دل که گشاید خود گشاید، بچشمها حق خود آراید، راه که نماید خود نماید. خطاب آمد بآن مهتر کائنات، نقطه دایره حادثات، زین زمین و سماوات، که ای مهتر! کلاه دولت بر فرق نبوت تو نهادیم، و عالمیان را متابعت تو فرمودیم، و کارها همه در پی تو بستیم، و آیین هر دو سرای در کوی تو پیوستیم، مقام محمود جای تو، لواء معقود نشان شرف تو، حوض مورود وعده گاه نواخت تو، این همه ترا دادیم و دریغ نداشتیم، اما هدایت بندگان و تعریف ایشان نه کار تو است، از تو برداشتیم. لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ تو ایشان را خواننده‌ای و من ره نماینده، تو ایشان را بیم دهنده‌ای و من سزای ایشان بایشان رساننده! این هدایت و ضلالت بندگان، و این سعادت و شقاوت ایشان، کار الهیت ماست، کس را با ما در آن مشارکت نه، و ما را در آن حاجت بمشاورت نه، اگر بمراد تو بودی تا از عم قرشی پسر نیامدی به بلال حبشی نرسیدی، این بلال نواخته ما، و درویشی و بی حسبی وی را زیان نه، و این دیگر رانده ما و حسب و نسب قریش او را سود نه، آن مهتر عالم و سید ولد آدم صلی الله علیه و آله و سلم بر بالین عم خود نشسته بود

و میگفت یا عم چه باشد اگر کلمه‌ی بگویی بحق، تا فردا مرا حجتی بود بنزدیک الله و عم میگفت با محمد من صدق تو میدانم، لکن در دل خود ازین حدیث نفرتی می‌بینم چه سود دارد که بزبان بگویم و دل از آن بی خبر بود. آری، عروس معرفت نه هر جای نقاب تعزز فرو گشاید، که نه هر کس را کفو خودشناسد، نه هر جای سرای و مسکن اوست، نه هر کویی مخیم جلال اوست، نه هر سری شایسته وصال اوست،

نه هر طللی نشانه تیر بود، نه هر بازی سزای نخجیر بود.

لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ... وصف الحال درویشان صحابه است و بیان سیرت ایشان، و تا بقیامت مرهم دل سوختگان و شکستگان، اول صفت ایشان اینست که، أُحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ای وقفوا علی حکم الله، فاحصروا نفوسهم علی طاعته، و قلوبهم علی معرفته، و ارواحهم علی محبته، و اسرارهم علی رؤیته.

بحکم الله فرو آمدند و بدان رضا دادند و استقبال فرمان کردند، نفس را بر طاعت داشته، و دل با معرفت پرداخته، و روح با محبت آرام گرفته، و سر در انتظار رویت مانده، بحکم آن که رب العزة گفت لا یَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ چندان شغل افتاد ایشان را بحق که نه با خلق پرداختند و نه با خود، نه در طلب روزی گام زدند، نه دل بر کسب و تجارت نهادند، همانست که گفت جل جلاله لا تُلْهِيمُ تِجَارَةً وَ لَا بَيْعًا عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ جوانمردانی که یاد الله ایشان را شعار و مهر الله ایشان را دثار، بر درگاه خدمت ایشان را آرام و قرار، همت شان منزله از اغیار، جمال فردوس اند و زین دار القرار، لختی مهاجر، لختی انصار یَحْسِبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ گویی بی نیازانند و در شمار توانگرانند، که با اختلال حال و ضرورت افتقار که دارند هرگز سؤال نکنند، نه از خلق و نه از حق، سؤال ناکردن از خلق عین توکل است، و توکل مرتبت دار ایشان، و سؤال ناکردن از حق حقیقت رضاست، و میدان رضا منزلگاه ایشان، همین بود حال خلیل، که او را گفتند از حق سؤال کن، گفت حسبی من سؤالی علمه بحالی و عبد الله مبارك را دیدند که میگریست، گفتند چه رسید مهتر دین را؟ گفت امروز از خدای عز و جل آمرزش خواستم، پس با خود افتادم که این چه فضولی است که من کردم! او خداوندست و من بنده، هر چه خواهد کند با بنده، و آنچه باید دهد، نه در خواست تا بیدارش کنند، یا از کار غافل تا آگاهی دهند.

جنید قدس الله روحه گفت وقتی بر زبانم برفت که اللهم اسقنی، ندایی شنیدم که تدخل بینی و بینک یا جنید؟ این صفت قومی است که بعالم تحقیق رسیده‌اند و از جام وصال شربتی چشیده و از مشغله خلق و نفس باز رسته. اما آن کس که وی را این حال نیست، و باین مقام نرسیده، راه وی آنست که دست در دعا زند و رستگاری خود از حق بخواهد، که سؤال او را مباح است، و دعا در حق وی عین عبادت.

تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ نه هر دیده ایشان را ببیند، نه هر سری ایشان را شناسد، کسی ایشان را ببیند و شناسد که هم بصر نبوت دارد، و هم بصیرت حقیقت. بصر نبوت از نور احدیت است، و بصیرت حقیقت از برق ازلیت. مرتعش گفت سیماء ایشان غیرت ایشان است بر فقر خود، و ملازمت ایشان با اضطرار و انکسار خود، گوهر درویشی بحقیقت بشناختند و سر آن بدانستند و بجان و دل باز گرفتند، و یک ذره از آن بدنیا و عقبی بنفروختند.

استاد بو علی درویشی را دید لاینی در دوش گرفته، پاره پاره بر هم نهاده و بر هم بسته، بر سبیل مطایبت گفت ای درویش این بچند خریدی؟ درویش گفت این بکل دنیا خریدم و یک رشته از آن بنعیم عقبی می‌خواهند و نمی‌دهم. آری روشنایی گوهر فقر جز بنور نبوت و روشنایی ولایت نتوان دید. مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم بنور نبوت جمال

فقر بدید و سرّ آن بشناخت، فقر را بر دنیا و عقبی اختیار کرد، دنیا را گفت: «عرض علیّ ربی ان يجعل لی بطحاء مكة ذهباً، فقلت لا یا رب و لكن اشبع یوما و اجوع یوما»

و از نعیم عقبی دل برداشت و چشم بر آن نه گماشت، تا رب العزّة وی را در آن بسود، گفت «ما زاع البصر و ما طغی» و اگر شرف فقر خود آن بودی که مصطفی را صحبت فقراء فرمودند گفتند، و لا تعد عیناک عنهم، خود تمام بودی. و اینجا تعبیه ایست که آن را سر الاسرار گویند، جز خاطر صدیقان بدان راه نبرد، و حقیقت آن سر ازین خیر معلوم شود که: «من سره ان یجلس مع الله فلیجلس مع اهل التصوف».

شیخ الاسلام انصاری قدس الله روحه گفت در هر کس چیزی پیداست، در عالم دین پیداست، در عارف نور مولی پیداست، در محب فناء کون پیداست، در صوفی پیداست آنچه پیداست، باین زبان نشان دادن از آن ناید راست.

سیاره عشق را منازل مائیم      ز اشکال جهان نقطه مشکل مائیم  
چون قصه عاشقان بیدل خوانند      سر قصه عاشقان بیدل مائیم

وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ اینجا چنین گفت و در آخر آیت اول گفت وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُوفَّ إِلَيْكُمْ وَ أَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ ارباب حقائق میان دو آیت لطیفه نیکو دیده اند گفتند بنده که در راه خدا هزینه کند، آن انفاق وی را دو وجه است: یکی آنک نظر بمقصود خود دارد، و در تحصیل ثواب خود کوشد، از دوزخ ترسد و طمع ببهشت میدارد، انفاق وی و ثواب وی آنست که الله گفت: وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُوفَّ إِلَيْكُمْ وَ أَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ وجه دیگر آنست که در آن انفاق نظر بدرویش دارد و آسایش وی جوید و بحق وی کوشد و حظ خود در آن نبیند، این حال عارف است، چون زحمت ثواب خویش درین انفاق از میان برگرفت، لا جرم رب العزّة نیز تعرض ثواب نکرد و باین نواخت عظیم او را گرامی کرد و گفت وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ من که خداوند خود دانم که این بنده را چه باید داد و چه باید ساخت، و الیه الاشارة

بقوله «اعددت لعبادی الصالحین، مالا عین رأّت و لا اذن سمعت، و لا خطر علی قلب بشر».

الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ الْآيَةَ... ما دام لهم مال لم یفتروا ساعة من انفاقه لیلا و نهارا، فاذا نفذ المال لم یفتروا من شهوده لحظة لیلا و نهارا، این چنانست که گویند.

مال و زر و چیز رایگان باید باخت      چون کار بجان رسید جان باید باخت

مال در راه دین بر وفق شریعت خرج کردن کار مؤمنانست، جان در مشاهده جلال و جمال مولی از روی حقیقت بذل کردن کار جوانمردانست، جهد بندگی از بندگان اینست! سزای خدا و کرم الهی در حق بندگان چیست! إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ الی قوله لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ یَحْزَنُونَ ای انّ الذین کانوا لنا یکفیهم ما یجدون منا، فانا لا نضیع اجر من احسن عملا، من التجأ الی سدة کرمننا آویناه الی ظل نعمنا، من وقع علیه غبرة طریقنا لم تقع علیه قتره فراقنا، من خطا خطوة الینا وجد منحة لدینا.

ای هر که بما پیوست، از شیخون قطیعت بازست، ای هر که دل در کرم ما بست رخت از حجره غمان بریست، ای هر که ما را دید، جانش بخندید، بما رسید او که در خود برسید، و او که در خود برسید، چه گویم که چه دید و چه شنید.

بیر طریقت گفت الهی این همه نواخت از تو بهره ماست، که در هر نفسی چندین سوز و نور عنایت تو پیداست، چون

تو مولی کراست، و چون تو دوست کجاست و بآن صفت که تویی خود جز زین نه رواست، این همه نشانست، آئین فرد است، این خود پیغام است و خلعت برجاست، خلعت آنست که گفت لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ باش تا فردا که آن اجر کریم و نواخت عظیم که از بهر تو نزدیک خود دارد بیرون دهد، آنت نعمت بیکران و پیروزی جاویدان، در مجمع روح و ریحان و میقات وصل جانان.

کی خندد اندر وی من بخت من از میدان تو! کی خیمه از صحراء جانم بر کند هجران تو!

عجب کاریست کار این درویش! جبرئیل با ششصد پر طاوسی نتوانست که يك قدم با آن مهتر عالم صلی الله علیه و آله و سلم از ورای سدره بر دارد و این درویش گدا دست از دامن وی بندارد تا با وی پای بر عرش مجید ننهد. اما میدان که این بستاخى نه امروزینه است، که این دیرینه است، در عهد ازل که بنیاد دوستی می‌نهاد، ارواح درویشان در مجلس انس بر بساط انبساط يك جرعه شراب يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ نوش کردند و بدان بستاخ شدند، مقربان ملا اعلی گفتند اینت عالی همت قومی که ایشانند! ما باری ازین شراب هرگز جرعه نچشیدیم و نه شمه یافتیم! و های و هوی ارواح این گدایان در عیوق افتاده که:

اول تو حدیث عشق کردی آغاز اندر خور خویش کار ما را می‌ساز  
ما کی گنجیم در سرا پرده راز لافیست بد سنت ما و منشور نیاز

### النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ اتَّقُوا يَوْمًا يَوْمًا يَهْزِئُ بِرُجُوعِنَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ كَمَا بَدَأَكُمْ فِيهِ الْأُولَى وَ اتَّقُوا يَوْمًا يَوْمًا يَهْزِئُ بِرُجُوعِنَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ كَمَا بَدَأَكُمْ فِيهِ الْأُولَى وَ اتَّقُوا يَوْمًا يَوْمًا يَهْزِئُ بِرُجُوعِنَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ كَمَا بَدَأَكُمْ فِيهِ الْأُولَى  
ما كَسَبَتْ و انگه بسپارند تمام بهر تنی پاداش آنچه کرد وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ (۲۸۱) و از هیچکس مزد نگاهند.  
یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای ایشان که بگرویدند إِذَا تَدَايَيْتُمْ بَدِيْنٍ چُون با یکدیگر افام دهید و ستانید إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى تا زمانی نامزد کرده فَاكْتُبُوهُ آن را بنویسید وَ لِيَكْتُبَ بَيْنَكُمْ و فرمودم تا بنویسد میان شما كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ دبیری بداد و راستی که در آن چیزی فرو نگذارد وَ لَا يَأْبَ كَاتِبٌ و سر باز نزنند دبیر أَنْ يَكْتُبَ که آن را بنویسد كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ چنانکه الله وی را در آموخت فَلْيَكْتُبْ تا بنویسد وَ لِيُمِلَّ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ و فرمودم تا آن کس بر دهد و املا کند بر دبیر که مال بر وی است وَ لِيَتَّقِيَ اللَّهَ رَبَّهُ و فرمودم تا این املا کننده از خداوند خویش بترسد وَ لَا يَبْخَسُ مِنْهُ شَيْئًا و آنچه بروی است چیزی نکاهد در املا کردن، فَإِنْ كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ اگر آن کس که مال بروی بود سَفِيْهَاً أَوْ ضَعِيْفًا سست خرد بود یا کودکی یا زنی نادان بود أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُمِلَّ هُوَ یا کسی بود که املا نداند کرد یا نتواند کرد فَلْيُمِلْ وَلِيَهُ بِالْعَدْلِ فرمودم تا قیم او وی را املا کند بر راستی و داد وَ اسْتَشْهَدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ و گواه بودن خواهید دو گواه از مردان خویش فَإِنْ لَمْ يَكُنَا رَجُلَيْنِ اگر آن دو گواه مردان نباشند فَرَجُلٌ وَ امْرَأَتَانِ يك مرد و دو زن باید مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشَّهَادَةِ از آنک پیسندید از گواهان أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا تا آن گه که یکی از آن دو زن گواهی فراموش شود بروی فَنُدَّكَّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى آن دیگر زن گواهی برو یاد کند وَ لَا يَأْبَ الشَّهَادَةَ و فرمودم تا سر باز نزنند گواهان إِذَا مَا دُعُوا آن گه که ایشان را با گواهی خوانند وَ لَا تَسْمَعُوا أَنْ تَكْتُبُوهُ و سیری میارید از آنچه آن را بنویسید، صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا إِلَى أَجَلِهِ اگر خرد بود و اگر بزرگ آن مال تا گه آن دَلِكُمْ أَفْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ این چنین راستتر است بنزدك الله وَ أَقْوَمٌ لِلشَّهَادَةِ و بپای کنندهتر بود و دارندهتر گواهی دادن را وَ ادْنَى أَلَّا تَرْتَابُوا چون شما که گواهان باشید نوشته دارید نزدیکتر بود و سزاتر که در یاد در

شك نيفتيد إلاً أن تكون تجارة حاضرة مگر که بازرگانی بود دست بدست آخريان و بهای هر دو حاضر تُدِيرُونَهَا بَيْنَكُمْ که میگردانید آن سست و داد را در میان خویش فليسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَلَّا تَكْتُبُوهَا نیست بر شما تنگی که آن را ننویسید و أَشْهَدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ و در سست و داد که با یکدیگر کنید بر آن گواه کنید و لَا يُضَارَّ كَاتِبٌ وَلَا شَهِيدٌ و فرمودیم تا دبیر را و گواه را نرنجانند و نشتابانند اگر دست در کاری دارند از آن خود، و إِنْ تَعَلَّوْا و اگر کنید بخلاف آنچه فرمودیم فَإِنَّهُ فُسُوقٌ بِكُمْ آن بشما نافرمانی است و بیرون شدن از راستی و اتَّقُوا اللَّهَ و بپرهیزید از خشم خدای و يُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ و در شما می آموزد الله، و اللَّهُ يَكُلُّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۲۸۲) و خدای همه چیز داناست.

وَ إِنْ كُنْتُمْ عَلَى سَفَرٍ و اگر در سفری باشید و لَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا و نویسنده نیابید فَرِهَانٌ مَقْبُوضَةٌ گروگانها باید سست فإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا اگر کسی از شما کسی را امین کند و امانت بر وی نهاد فليؤدَّ الَّذِي أُوتِئِمَنَ فرمودم تا باز دهد آن کس که استوار داشتند او را و امین گرفتند أمانتُهُ امانت خویش که سست و امانت او که فرا وی داد و لَيَتَّقِ اللَّهُ رَبَّهُ و گفتیم این امانت دار را که از خداوند خویش بترس و از خشم وی بپرهیز و لَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ و گواهی پنهان مدارید که شما را گواه کرده باشند و گواهی پنهان دارد و مَنْ يَكْتُمْهَا و هر که وی را گواه کرده باشند و گواهی پنهان دارد فَإِنَّهُ آتَمَ قَلْبُهُ او آن کس است که بزمند است دل او و اللَّهُ يَمَّا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ (۲۸۳) و خدای آنچه شما میکنید داناست.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: وَ اتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ابو عمرو يعقوب تُرْجَعُونَ بفتح تا و كسر جيم خوانند، معنی آنست که بترسید از روزی که شما در آن روز با الله گردید. باقی تُرْجَعُونَ بضم تا و فتح جيم خوانند، یعنی که شما را در آن روز با الله برند: ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ پس هر تنی را پاداش آنچه کرد در دنیا، اگر نیکی کرد و اگر بدی، اگر در صلاح کوشید و اگر در فساد، پاداش آن بتمامی بوی دهند وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ و از آن هیچ بنکاهند. انس مالك رض روایت کرد از

مصطفى صلى الله عليه و آله و سلم قال «ان الله لا يظلم المؤمن حسنة يثاب عليها الرزق في الدنيا و يجرى بها في الآخرة، و اما الكافر فيقطع بحسناته في الدنيا، حتى اذا افضى الى الآخرة لم تكن له حسنة يعطى بها خيرا» و روى ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم «ان الله تعالى كتب الحسنات و السيئات، من هم بحسنة فلم يعملها كتبت له حسنة، فان عملها كتبت عشرًا الى سبعمائة الى اضعاف كثيرة و من هم بسيئة فلم يعملها كتبت له حسنة، فان عملها كتبت واحدة، او محاهها الله عز و جل و لا يهلك على الله تعالى انا هالك» مفسران گفتند پسین آیت از آسمان این آیت آمد، جبرئیل گفت ضعوها على رأس ثمانين.

و مائتين من سورة البقرة و مصطفى صلى الله عليه و آله و سلم بعد از آن هفت روز بزیست، و گفته اند بیست و يك روز پس از آن بزیست، و گفته اند هشتاد و يك روز. ابن عباس گفت پسین آیات که از آسمان فرو آمد این بود و اوائل سورة المائدة اليَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ و مفسران را خلافت که آخرتر کدام بود، ابی كعب گفت آخرتر لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ بود. براء عازب گفت «يسفتونك» بود، سدی و ضحاک و جماعتی گفتند «وَ اتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ» بود.

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدِينٍ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى الْآيَةَ... این آیت دلیل است که سلم دادن در شرع جایز است، همان سلم که مصطفى صلى الله عليه و آله و سلم شرح داد و بیان کرد و گفت «اسلفوا في كيل معلوم و وزن معلوم و اجل





الاجل و لا ينقص منهما و لا يَأْبَ كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ ضحاک گفت در ابتداء اسلام بر دبیر واجب بود این نبشتن چون از وی در خواستند، و همچنین بر گواه واجب بود، پس منسوخ شد بآنچه گفت و لا يُضَارُّ كَاتِبٌ وَ لا شَهِيدٌ میگوید و لا يَأْبَ كَاتِبٌ مبادا که سرباز زند دبیر از نبشتن، چنانکه الله وی را در آموخت و با وی فضل کرد و بر دیگران افزونی داد بدبیری، پس گفت وَ لِيُمِلَّ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ املال و املا یکی است، میگوید تا آن کس که دین بر وی است املا کند و بزبان اقرار دهد بر خویشتن و از خدای بترسد، و از آنچه بر وی است از مال در املا کردن و اقرار دادن هیچ چیز بنگاهد.

بخس نقص است چنانکه گفت «وَ هُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ» فَإِنْ كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهًا سفيه جامه باشد بد بافته و سست، می گوید اگر آن کس که بروی مال باشد نادان و نازيرك و سست خرد بود، طفلی بود نا، أَوْ ضَعِيفًا یا جاهلی نادر یابنده، أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُمِلَّ هُوَ یا خود نتواند که املا کند که لال بود بی زبان فُلَيْمِلُّ وَلِيَّهُ بِالْعَدْلِ الله میگوید فرمودم تا قیم ایشان یا میراث دار ایشان، یا آن کس که بجای ایشان بود املا کند و بر دبیر دهد بر راستی و انصاف. وَ اسْتَشْهَدُوا شَهِيدَيْنِ اى و اشهدوا شاهدین مِنْ رَجَالِكُمْ اى من اهل ملتکم، و دو گواه خواهید تا بر شما گواه باشند در آن معامله که کردید. آن گه گفت: مِنْ رَجَالِكُمْ از مردان شما که اهل اسلام آید، یعنی که تا دانند که گواه مسلمان باید.

فَإِنْ لَمْ يَكُنْ رَجُلَيْنِ نَكَتْ فَمَنْ لَمْ يَكُنْ رَجُلَيْنِ، که آن گه تا مرد بودی گواهی زن روا نبودى. گفت: فَإِنْ لَمْ يَكُنْ رَجُلَيْنِ معنى آنست که این دو گواه اگر نه مردان باشند که مردی و دو زن باشد، با وجود مردان هم روا باشد مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ ازین گواهان که شما بپسندید بعدالت و ثقت از مردان و زنان. جای دیگر ازین گشادهتر گفت وَ اسْتَشْهَدُوا دَوِيَّ عَدْلٍ مِنْكُمْ.

### فصل فى الاشهاد

بدانکه اشهاد در عقود معاملات است یا در عقود مناکحات، اما در عقود مناکحات: بمذهب شافعی اشهاد فرض است. مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم گفت «کل نکاح لم يحضره اربعة فهو سفاح: خاطب و ولی و شاهدان.» و روی انه قال «لا نکاح الا بولی و شاهدهى عدل» و در عقود معاملات مستحب است و امر در آن امر ندب و استحباب است، نه امر فرض و ایجاب. و در جمله اهل شهادت ده کس اند: اول بالغ که کودک را شهادت نیست. و دیگر عاقل که دیوانه را نیست. سدیگر آزاد که بنده را نیست، اگر چه قن باشد و اگر مکاتب، یا بعضی آزاد و بعضی بنده، بهیچ وجه ایشان را شهادت نیست. چهارم مسلمان که کافر را نیست، نه بر کافر و نه بر مسلمان. پنجم دریابنده قوی حفظ که مغفل را نیست اگر چه عاقل بود. ششم عدل که فاسق را نیست، و عدل اوست که از کبائر پرهیز کند، و طاعات وی بر صغائر غلبه دارد. هفتم کسی که با مروّت بود که بی مروّت را شهادت نیست. و بی مروّت آنست که در میان بازار طعام خورد و باک ندارد، یا نه بر زی معتاد خود بیرون آید. هشتم کسی که وی را در آن شهادت حظی نبود، نه جذب منفعت نه دفع مضرت، ازین جهت شهادت فرزند پدر را مقبول نیست، و نه شهادت پدر فرزند را، و نه شهادت خصم بر خصم و نه دشمن بر دشمن، و نه در محل تعصب و کینه.

قال النبى صلی الله علیه و آله و سلم «لا يجوز شهادة خائن و لا زان و لا خائنة و لا زانية و لا ذی غمز علی اخیه.» نهم کسی که بر سنت و جماعت بود، که شهادت اهل اهواء و بدعت داران مردود است. دهم آنک مرد باشد، که شهادت زن در بعضی احکام چون حدود و نکاح و طلاق و عتاق و رجعت و وصیت و توکیل و قتل عمد مردود است. اما در

بیع و اجارت و رهن و ضمان و هبه و هر چه سر با مال دارد، گواهی زنان با مردان در آن مقبول است. و آنچه مردان را بر آن اطلاع نبود، چون عیب زنان و ولادت و رضاع، شهادت زنان محض در آن مقبول است، چهار زن بجای دو مرد. و حقوق مردم که ثابت میشود در شرع بدو مرد عدل یا بیک مرد و سوگند خصم ثابت شود. و عماد شهادت معرفت است. رسول خدای را پرسیدند که گواهی چون دهیم

«فقال تری الشمس؟ قال نعم قال «على مثلها فاشهد او دع»

و فی الخبر «اکرموا الشهود فان الله يستخرج بهم الحقوق و يدفع بهم الظلم».

أَنْ تُضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكَّرَ قِرَاءَةُ حَمْزِهِ اسْتِخْرَاجُ الْفِئَةِ فِي الْأَوَّلِ وَ رَفْعُ رَاءٍ فِي الْآخِرِ بِرِ مَعْنَى شَرْطٍ وَ جَزَاءٍ، دِيْغَرَانِ هَمَّةٌ بِفَتْحِ الْفِ خَوَانِدٌ أَنْ تُضِلَّ وَ نَصْبُ رَاءٍ فُتْدَكَّرَ وَ قِرَاءَةُ مَكِّي وَ بَصْرِي فُتْدَكَّرَ مَخْفَفٌ اسْتِخْرَاجُ دِيْغَرَانِ بِتَشْدِيدِ كَافٍ، وَ فِي مَعْنَى تَفَاوُتِ نَيْسَتِ كَيْ ذَكَرَ وَ اذْكَرَ هَرِ دُو يَكْسَانَسْتِ چُون نَزَلْ وَ اَنْزَلْ وَ كَرَمٌ وَ اَكْرَمٌ. وَ ضَلَالٌ اَيْنَجَا بِمَعْنَى نَسِيَانٍ وَ غَلَطٌ اسْتِ چِنَانِكْ اَنْجَا كَفْتِ لَا يَضِلُّ رَبِّي وَ لَا يَنْسِي وَ مَعْنَى الْآيَةِ فِرْجَلٌ وَ اِمْرَاتَانِ كِي تَذَكَّرُ اَحْدِيْهُمَا الْاُخْرَى اِنْ ضَلَّتْ مِيْگُوِيْدُ تَا اَنْ گِهْ كِهْ يَكِيْ اَزْ اَنْ دُو زَن گُوَاهِيْ فِرَاْمُوشْ كَنْدِ، اَنْ دِيْگَرِ زَن بَا يَادِ وَيْ دِهْدِ. وَ لَا يَأْبَ الشَّهَادَةَ اِذَا مَا دُعُوْا اَيْنِ هَمْ دَرِ تَحْمَلِ اسْتِ وَ هَمْ دَرِ اِدَا، اِمَا دَرِ تَحْمَلِ مَخِيْرِ اسْتِ وَ دَرِ اِدَا فِرْضِ كَفَايْتِ، مَگَرِ كِهْ دَرِ عِدْدِ گُوَاهَانِ قَلْتِ بَاشْدِ كِهْ اَنْ گِهْ اِدَا فِرْضِ عَيْنِ بُوْدِ. مِيْگُوِيْدِ فِرْمُوْدِ تَا گُوَاهَانِ سِرْبَازِ نَزَنْدِ، اَنْ گِهْ كِهْ ايشَانِ رَا بَا گُوَاهِيْ خَوَانِدِ.

روى ان النبي صلى الله عليه و آله و سلم قال في تفسير هذه الآية «لا يأب الشاهد اذا شهد على شهادة يدعى اليها ان يقوم بها».

ثم قال: وَ لَا تَسْمَعُوا اَنْ تَكْتُبُوْهُ اِي لَا يَمْنَعُكُمْ الضَّجْرُ وَ الْمَلَالُ اِنْ تَكْتَبُوْا مَا شَهَدْتُمْ عَلَيْهِ مِنَ الْحَقِّ، صَغْرٌ اَمْ كَبِيْرٌ اِلَى اَجْلِ الْحَقِّ ذَلِكُمْ اَقْسَطُ عِنْدَ اللّٰهِ وَ اَقْوَمٌ لِلشَّهَادَةِ اِي الْكِتَابَةُ اَعْدَلُ عِنْدَ اللّٰهِ فِي حُكْمِهِ وَ اَبْلَغُ فِي الْاِسْتِقَامَةِ لِلشَّهَادَةِ، لِاَنَّ الْكِتَابَ يَذَكِّرُ الشَّهُوْدَ، فَيَكُوْنُ لِشَهَادَتِهِمْ اِقْوَمٌ وَ اَدْنَى اَلَّا تَرْتَابُوْا اِي اَقْرَبُ اِلَى اِنْ لَا تَشْكُوْا فِي مَبْلَغِ الْحَقِّ وَ الْاَجْلِ اِلَّا اَنْ تَكُوْنَ تِجَارَةً حَاضِرَةً بِنَصْبِ عَاصِمٍ خَوَانِدٌ اَزْ بَهْرِ اَنْ كِهْ اَوْ كَانِ اَيْنَجَا نَاقِصَهْ مِيْنَهْدِ كِهْ بَخْبِرْشِ حَاجِتِ بُوْدِ وَ تِجَارَةً بِنَصْبِ خَبِرِ اَوْسْتِ، وَ حَاضِرَةً صِفْتِ تِجَارَتِ بَاشْدِ، وَ اَعْرَابِ صِفْتِ چُونِ اَعْرَابِ مَوْصُوْفِ بُوْدِ، وَ اِسْمِ كَانِ بَدِيْنِ قِرَاءَةِ مَضْمُرِ اسْتِ وَ اَنْ مَدَايِنَهْ اسْتِ يَا مَبَايِعَهْ. وَ تَقْدِيْرِشِ چِنَانِ اسْتِ كِهْ اَلَا اِنْ تَكُوْنُ الْمَدَايِنَةُ وَ الْمَبَايِعَةُ تِجَارَةً حَاضِرَةً بَاقِيْ قِرَاءَةِ تِجَارَةً حَاضِرَةً بَرَفْعِ خَوَانِدِ، كِهْ ايشَانِ كَانِ بِمَعْنَى وَقَعِ مِيْ نِهَنْدِ، وَ چُونِ چِنِيْنِ بُوْدِ تَامَهْ بَاشْدِ وَ خَبِرِ نَخَوَاهْدِ، وَ مَا بَعْدِ اَنْ بِفَعْلِ خَوِيْشِ بَرَفْعِ بُوْدِ تَقْدِيْرَهْ اِلَّا اِنْ تَقَعِ تِجَارَةً وَ اَيْنِ هَمْچِنَانَسْتِ كِهْ اَنْجَا كَفْتِ وَ اِنْ كَانِ دُو عُسْرَةٍ اِي وَ اِنْ وَقَعِ مَعْسَرٌ، پَسِ تِجَارَةً بَدِيْنِ قِرَاءَةِ مَرْتَفَعِ اسْتِ بِفَعْلِ خُوْدِ وَ فَعْلِشِ تَقَعِ اسْتِ وَ حَاضِرَةً صِفْتِ اَوْسْتِ.

قوله: وَ اَشْهَدُوْا اِذَا تَبَايَعْتُمْ اَيْنِ اَشْهَادِ كِهْ مِيْفِرْمَايْدِ مَنْسُوْخِ اسْتِ بَانَ اَيْتِ كِهْ كَفْتِ فَاِنْ اَمِيْنٌ بَعْضُكُمْ بَعْضًا فَلَْيُوْدُ الَّذِيْ اَوْثَمِيْنُ اَمَانَتَهُ وَ لَا يُضَارَّ كَاتِبٌ وَ لَا شَهِيدٌ يُّضَارُّ بِمَعْنَى فَاعِلِ بُوْدِ وَ بِمَعْنَى مَفْعُوْلِ بُوْدِ، بِمَعْنَى فَاعِلِ اَنْسْتِ كِهْ دَبِيْرٌ رَا فِرْمُوْدِ تَا نَرَنْجَانْدِ كِهْ اَوْ رَا گُوِيْنْدِ بِنُوِيْسِ، نَبِيْچِدِ وَ اَزْ حَقِّ وَ دَادِ وَ نَصِيْحَتِ چِيْزِيْ نَكَاهْدِ، وَ بِمَعْنَى مَفْعُوْلِ وَ لَا يُضَارَّ كَاتِبٌ فِرْمُوْدِ تَا اَيْنِ دَبِيْرٌ رَا نَرَنْجَانْدِ، اَگَرِ دَسْتِ دَرِ كَارِيْ دَارْدِ اَزْ اَنْ خُوْدِ اَوْ رَا نَشْتَابَانْدِ، وَ اَگَرِ مَزْدِ خَوَاهْدِ مَزْدِ اَزْ وَيْ بَازِ نَگِيْرَنْدِ. وَ لَا شَهِيدٌ فِرْمُوْدِ گُوَاهِ رَا تَا نَرَنْجَانْدِ وَ نِهْ گَزَايَانْدِ، كِهْ بَگُوَاهِ بُوْدِنِ خَوَانِدِ اَيْدِ وَ چُونِ بَگُوَاهِيْ دَاْدِنِ خَوَانِدِ اَيْدِ وَ الْبَتَهْ هِيْچِ سَرِ نَبِيْچِدِ، كِهْ بَگُوَاهِ بُوْدِنِ خَوَانِدِ اَمْدَنِ وَيْ رَا تَطْوَعِ اسْتِ، وَ وَيْ رَا بَرِ اَنْ مَزْدِ وَ چُونِ بَگُوَاهِيْ دَاْدِنِ خَوَانِدِ اَمْدَنِ بَتَعْحِيْلِ بَرِ وَيْ وَ اَجِبِ اسْتِ وَ دَرَنْگِيْ بَرِ وَيْ وَ بَالِ، مَگَرِ كِهْ وَيْ رَا شَكِيْ اَفْتَدِ كِهْ مِيْ يَادِ اَرْدِ، يَا رِيْبِيْتِيْ اَفْتَدِ كِهْ

می بصیرت جوید. دیگر وجه فرمودم تا گواه را نرنجانند، اگر از آن خود کاری دارد، و وی را نشتابانند.

وَ إِنْ تَفْعَلُوا وَ اِگر کنید که در دبیری چیزی در نداشتن از حق بکاهید، یا آن گه که قیم باشید در املاء حق بکاهید، یا بگواهی دادن خوانند باز نشینید فَإِنَّهُ فُسُوقٌ بِكُمْ أَنْ بَشْمَا فَسُقَ اسْت، بیرون شدن از راستی و نافرمانی. ثم خَوْفَهُمْ فَقَالَ وَ اتَّقُوا اللَّهَ فِي الضَّرَارِ وَ يُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ وَ اللَّهُ يَكُلُّ شَيْءٍ مِنْ اَعْمَالِكُمْ عَلِيمٌ این آیت دین صد و سی کلمت است، و در وی چهارده حکم است، و در وی سی و یک میم است و چهل واو.

وَ إِنْ كُنْتُمْ عَلَى سَفَرٍ این علی بمعنی فی است و سفر آن را سفر نام کرده اند لانه یسفر عن طوایب الرجال. معنی آیت آنست که اگر در سفر باشید و نویسنده نیابید فَرَهَانَ مَقْبُوضَةً آن را مقبوضه گفت که رهن بی قبض درست نباشد، ازینجا است که رهن دین درست نباشد، که قبض رکن رهن است، و قبض جز در عین صورت نبندد. قراءه مکی و ابو عمرو فَرَهَانَ، و رهن جمع رهان است، کجدار و جدر و کتاب و کتب و حمار و حمر. و گفته اند رهن بضم راء و حاء، و قراءت باقی فَرَهَانَ بآلف و کسر راء رهان جمع رهن است کحبل و حبال، و بحر و بحار و رهن جمع رهان است کجدار و جدر و کتاب و کتب و خمار و خمر و گفته اند رهن، جمع رهن است کسقف و سقف. زجاج گفت فعل در جمع فعل اندک است، لکن درست است. ابو عبید گفت در سخن عرب نیافتیم فعل که جمع آن فعل است الا این دو کلمت، رهن و سقف، یقال رهن و رهن و سقف و سقف. و مرا هنت گروستدن و دادن بود، رهن گرو دادم، ارتهنت گرو ستدم، و ارهننت بجای رهننت استعمال کردن فصیح نیست، اگر چه آورده اند. قال ابن فارس.

یقال رهننت الشيء و لا یقال ارهننته. و ارهان بمعنی اسلاف درست است. یقال ارهننت فی کذا، ای اسلفت فیه. و الرَّهْنُ وَ الرَّهِينُ وَ الرَّهِيْنَةُ گروگان بود، و المرهون گروگان کرده بود. فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا بمعنی ائتمن است، میگوید اگر کسی از شما کسی را امین کند و امانت پیش وی نهد، فَلْيُؤَدِّ الَّذِي أُؤْتِمِنَ أَمَانَتَهُ روا بود که ها باز ستاننده شود که او امین آن امانت است، پس آن امانت اوست باستواری با وی منسوب است نه بخداوندی، و با خداوند منسوب است بخداوندی وَ لَيُبَيِّنَنَّ اللَّهُ رَبُّهُ وَ فرمودم این امانت دار را که از خشم و عذاب الله بپرهیز، و امانت بجای آر، و بی خیانت بازرسان.

قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سلم «آية المنافق ثلاث و ان صام و صلى و زعم انه مسلم، اذا حدث كذب، و اذا وعد اخلف. و اذا اؤتمن خان.»

و روی انه قال «لا ايمان لمن لا امانة له و لا دين لمن لا عهد له»

و قال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سلم «اربع اذا كن فيك لا تبال ما فاتك من الدنيا حفظ امانة و صدق حديث و عفت في طعمة و حسن خليفة»

و قال «اداء الحقوق و حفظ الامانات ديني و دين النبيين من قبلي.»

پس خطاب با گواهان گردانید و گفت وَ لَا تَكْفُرُوا الشَّهَادَةَ، ابن عباس در تفسیر این آیت گفت من الكبائر كتمان الشهادة. و فی الخبر «من كتم شهادة اذ دعى كان كمن شهد بالزور»

و قال «عدلت شهادة الزور بالاشراك بالله ثلاث مرات، ثم قرء: فاجتنبوا الرجس من الاوثان و اجتنبوا قول الزور» میگوید گواهی پنهان مدارید اگر صاحب حق نداند که تو وی را گواهی، پیش از پرسیدن گواهی باید داد، بحکم خبر که مصطفی گفت ع

«خير الشهود الذي يأتي بالشهادة قبل ان يسألها»

و اگر صاحب حق داند که تو وی را گواهی، پس تا از تو گواهی دادن در نخواهد گواهی نباید داد، بحکم آن خبر که گفت «خیرکم قرنی ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم، ثم یفشوا الکذب حتی یشهد الرجل قبل ان یشهد»  
وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آتَمٌ قَلْبُهُ قَالَ مجاهد ای کافر قلبه، گفت هر که گواهی پنهان دارد دل وی کافر شد، وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ من بیان الشهادة و کتمانها.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: وَ انْتَفُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ الْآيَةَ...

آه از آن روزی که بینی خلق را حیران  
جانها بر لب رسیده دیدها گریان شده  
شده

روزی و چه روزی، کاری و چه کاری، روز بازاری و چه روز بازاری، داوریکاه دنیا بسی دیده‌ای، باش تا بداوریکاه قیامت رسی، درگاه پادشاهان بسی دیده‌ای باش تا درگاه عزت ذو الجلال بینی، دیوان مظالم سلاطین بسی دیده‌ای باش تا دیوان مظالم قیامت بینی، سراپرده هیبت زده، بساط جلال گسترده ایوان کبریا بر کشیده، میزان عدل در آویخته، صراط راستی باز کشیده، فرادیس جمال آراسته، دوزخ هیبت بر آشفته. رب العالمین گفت بترسید از چنین روز که جهانیان را همه از دور آدم تا منتهی عالم از خاک بیرون آرند و بمحشر رانند، فصل و قضا را و ثواب و عقاب را. همانست که جای دیگر گفت عَرَضُوا عَلَى رَبِّكَ صَفًّا، و مصطفى ع گفت «يعرض الناس يوم القيمة ثلاث عرضات فاما عرضتان فجدال و معاذير، و اما العرضة الثالثة فعند ذلك تطاير الصحف في الايدي، فأخذ بيمينه و أخذ بشماله»

یکی را بینی از خاک بر آمده و چون خاکستر از میان آتش، یکی چون در شاهوار از میان صدف. بزرگان دین گفته‌اند که فردا این رویها همه رنگ دلها گیرد، هر کرا امروز دل سیاه است، فردا روی وی سیاه بود وَ مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى، فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى

و هر کرا امروز دل روشن است و بنور معرفت آراسته، فردا آن روشنایی بر ظاهر افتد و رنگ رویش آفتاب وار در عرصه کبری بتابد، جمال روی بلال در آن عالم چنان تابد که جمال روی یوسف درین عالم، چه زیان اگر ظاهر سیاه می‌نماید، دلی هست چون شمع رخشان و خورشید تابان، چه باشد اگر کیسه تهی بود و وطن خراب، سری دارد آبادان، و الله بوی نگران. پیری را پرسیدند که فردا درویشان بمحشر چگونه شوند؟ گفت پیشروان باشند. ماندگان لشکر نبینی که چون کاروان روی فاپس کند هر چه خر لنگ بود همه در پیش افتد.

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَيْتُمْ بِدِينٍ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُمُوهُ أَكْرَ در معاملات دری ببست یکی بر گشاد، اگر در ربوا فرو بست چه زیان که در سلم بر گشاد. چنین است سنت خداوند عز و جل، اگر راهی بر بندد صد میدان در پیش نهد، اگر از يك لقمه باز زند صد نواله در پیچید.

گر در مستی حمایلت بشکستم صد گوی زرین بدل خرم  
بفرستم

نیکبخت اوست که کار خود با خدای گذارد، و از حول و قوت خویش بیرون آید تا کار وی بسازد، چنانک باید بنده خود

را نشاید و بکار نیاید، چنانکه خدای وی را شاید و بکار آید، نبینی که برداشت خصومت را و صلاح معاش بندگان را کیفیت معاملات ایشان را در آموخت، و راه احتیاط و استظهار بایشان نمود، و دبیران را و گواهان عدل را بر اثبات حقوق بگماشت، تا خصومت از میان بندگان منقطع شود و برادروار با یکدیگر زندگانی کنند. این بشارتی عظیم است و اشارت بآنکه فردا در قیامت رحمت کند بر بندگان و همین کرم نماید، و خصومت از میان ایشان بردارد. و ذلك فيما روى عن النبي صلى الله عليه و آله و سلم حكاية عن الله عز و جل «تواهبوا فيما بينكم فقد وهبت منكم مالي عليكم».

### النوبة الاولى

قوله تعالى: لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ خدای راست هر چه در آسمانهاست و هر چه در زمین و اِنْ تُبْذُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ و اگر پیدا کنید آنچه در دلها دارید و باز نمائید بکردار، اَوْ تُخْفَوْهُ یا نهان دارید در دل و پیدا نکنید بکردار يُحَاسِبُكُمْ بِهِ اللَّهُ شمار کند الله با شما بآن فَيَعْرِضُ لِمَنْ يَشَاءُ تا بیامرزد آن را که خواهد و يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ و عذاب کند آن را که خواهد و اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۲۸۴) و خدای بر همه چیز تواناست.

آمن الرسول استوار گرفت و گروید پیغامبر بما أنزل إليه آنچه فرو فرستادند بوی من ربّه از خداوند وی و المؤمنون و گرویدگان همه كل آمن بالله هر یکی بگروید بخدای و ملائکته و فریشتگان وی و کتبه و نامه‌های وی و رسوله و فرستادگان وی لا تُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ جدا نکنیم میان یکی از پیغامبران وی و میان دیگران و قالوا و گفت رسول و مؤمنان همه سمعنا و اطعنا بشنیدیم و فرمانبردار آمدیم غفرانک ربنا آمرزش تو خواهیم از تو خداوند ما و إليك المصير (۲۸۵) و بازگشت با تو است.

لا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا بر نهد خدای بر هیچ تن مگر توان آن لها ما كَسَبَتْ هر تن راست آنچه بکردار کند از نیکی و عَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ و بر هر تن است از بدی آنچه کند ربنا رسول گفت و مؤمنان خداوند ما لا تُؤَاخِذُنَا مَكْرِيرًا ما را اِنْ نَسِينَا اگر فراموش کنیم اَوْ اَحْطَأْنَا یا بی قصد خطایی کنیم ربنا خداوند ما و لا تَحْمِلْ عَلَيْنَا اِصْرًا بر ما منه گرانباری در فرمان و در پیمان كما حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا چنانچه بریشان نهادی که پیش از ما بودند ربنا خداوند ما و لا تَحْمِلْنَا بر ما منه ما لا طاقة لنا به چیزی که تاوستن نیست ما را و از آن و اعفُ عَنَّا و فراخ گذار از ما و اغفر لنا و بیامرز ما را و ارحمنا و ببخشای بر ما اَنْتَ مَوْلَانَا تو خدای مایی یار و مهربانی فَاَنْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ (۲۸۶) یاری ده ما را بر گروه کافران.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ در همه قرآن سماوات بلفظ جمع است، و ارض بلفظ وحدان، اما گفت و مِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ در قرآن همین يك جای است که هفت زمین درو مسمی است. و نیز در همه قرآن سمع بلفظ وحدان است و ابصار بلفظ جمع، همچون ظلمات و نور و اِنْ تُبْذُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ اَوْ تُخْفَوْهُ علماء تفسیر مختلف اند که این خاص است یا عام، گروهی گفتند خاص است، آن گه در تخصیص آن نیز مختلف شدند. مجاهد گفت این در اقامت و کتمان شهادت مخصوص است، که در ابتداء آیت ذکر آن رفته و گفته و لا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ مقاتل گفت این آیت خصوصا بدان آمد که گروهی مؤمنان میل داشتند بکافران، و دوستی ایشان در دل گرفته، رب العالمین گفت اگر آشکارا کنید آنچه در دل دارید از دوستی کافران یا پنهان دارید و بیرون ندهید، الله شما را بآن شمار کند، همانست که جای دیگر گفت قُلْ اِنْ تُخْفُوا مَا فِي صُدُورِكُمْ اَوْ تُبْذُوهُ يَعْلَمُهُ اللَّهُ و فی الخبر «ان الله تعالى اخذ الميثاق على كل مؤمن

ان یبغض کل منافق، و علی کل منافق ان یبغض کل مؤمن» و قال «من احب قوما و الاهم حشر معهم يوم القيمة.»  
 اما ایشان که آیت بر عموم راندند: قومی گفتند که منسوخ است، چون ابن مسعود و ابو هریره و عایشه و روایت سعید بن جبیر از ابن عباس و عطا و قتاده و کلبی، و جماعتی گفتند که آیت محکم است نه منسوخ، چون حسن و ربیع و قیس بن ابی حازم و روایت ضحاک از ابن عباس. اما ایشان که منسوخ گفتند میگویند آن روز که این آیت فرو آمد و اِنْ تُبْدُوا ما فی اَنْفُسِكُمْ اَوْ تُحْفَوْهُ جماعتی از یاران چون ابو بکر و عمر و عبد الرحمن عوف و معاذ جبل، و قومی از انصار بر رسول خدا آمدند گفتند یا رسول الله کفنا من العمل ما لا نطیق ان احدنا لیحدّث نفسه بما لا یحب ان یثبت فی قلبه فنحن نحاسب بذلك. فقال النبی صلی الله علیه و آله و سلم «فعلکم تقولون کما قالت بنو اسرائیل سمعنا و عصینا قولوا سمعنا و اطعنا» فقالوا سمعنا و اطعنا، فانزل الله سبحانه الفرج بقوله: لا یُکَفُّ اللهُ نَفْساً اِلاَّ وُسْعَهَا فنسخت هذه الآية.

معنی خبر آنست که یاران گفتند یا رسول الله بر ما آن نهادند که ما را طاقت کشش آن نبود، بسی سخنان در دل ما فراز آید که ما نخواهیم که آن در دل بماند و ثابت شود، اگر ما را در آن حساب خواهد بود کار دشوار است، رسول گفت شما همان می‌گویید که بنو اسرائیل گفتند سمعنا و عصینا، شما چنان مگویید بلکه گوئید سمعنا و اطعنا، همه بگفتند سمعنا و اطعنا، پس از آن آیت آمد لا یُکَفُّ اللهُ نَفْساً اِلاَّ وُسْعَهَا و این آیت بدان منسوخ شد. و مصطفی ع بر وفق این آیت گفت «من هم بحسنة فلم یعملها کتبت له حسنة، فان عملها کتبت له عشرة امثالها الی سبع مائة و سبع امثالها، و من هم بسینة فلم یعملها لم تکتب علیه فان عملها کتبت علیه سینة واحدة» و قال «ان الله عز و جل قد تجاوز لامتی ما حدثوا به انفسهم ما لم یعلموا او یتکلموا به» رب العالمین دانست که مسلمانان را وسوسها بود که در آن بانفس خود بر نیابند ازیشان آن فرو نهاد، و کار با کردار و گفتار افکند. و ایشان که گفتند آیت محکم است و از آن هیچ چیز منسوخ نه، گفتند معنی محاسبت نه مؤاخذت و معاقبت است که تعریف حال ایشان است و تقریر گناه برایشان. میگویند روز قیامت رب العالمین گناه بنده بر بنده مقرر کند و یکی یکی با یاد وی دهد، گفتار زبان و کردار جوارح و اندیشه دل، آن گه آن را که خواهد بیامرزد بفضل خود، و آن را که خواهد عذاب کند بعدل خود، چنانکه گفت فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ همانست که مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم گفت در خبر صحیح «ان الله یدنی المؤمن فیضع علیه کفنه و یستره و یقول أ تعرف ذنب کذا؟ أ تعرف ذنب کذا؟ فیقول نعم ای رب، حتی قرره بنوبه و رأى فی نفسه انه هلك، قال سترتها علیک فی الدنيا، و انا اغفرها الیوم فیعطی کتاب حسناته، و اما الکافرون و المنافقون فینادی بهم علی رؤس الخلائق، هؤلاء الذین کذبوا علی ربهم، الا لعنة الله علی الظالمین»

فَيَغْفِرُ وَ يُعَذِّبُ شامی و عاصم و یعقوب هر دو کلمت برفع خوانند بر معنی ابتدا، ای فهو یغفر و یعذب دیگران بجزم خوانند «فیغفر» و «یعذب» بر نسق و عطف بر اول، اعنی یحاسبکم: سفیان ثوری گفت یغفر لمن یشاء الذنب العظیم و یعذب من یشاء علی ذنب الصغیر لا یسئل عما یفعل و هم یسئلون، ثم قال: وَ اللهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ من المغفرة و العذاب.

أَمَنْ الرَّسُولُ بما أنزلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ الآية... ای من کتابه و دینه، براست داشت و ایمان آورد رسول بآنچه فرو فرستادند بوی از کتاب خدا و دین حق و شرع راست.

وَ الْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ مؤمنان هر یکی ازیشان ایمان آورد بخدای که یگانه و یکتاست و معبود بیهمتاست، بفرشتگان وی که همه بندگان و رهیگان ویند، چنانکه گفت بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ وَ کُتِبَ وَ بِنامهای وی که از

آسمان بییغامبران فرو فرستاد. و کتابه بتوحید قراءه حمزه و کسایى است، و مراد بدان قرآن است، زیرا که هر که بقرآن ایمان آورد بجمله کتب ایمان آورد، که در قرآن بیان روشن است که آن همه حق است، و روا باشد که کتاب اسم جنس بود بمعنی کثرت، چنانکه گویند کثر الدرهم و الدینار و اهلك فلانا در همه. و فی الحدیث «منعت العراق درهما و قفیزها» و مراد بدین همه کثرت است. باقی قراء و کُتِبِه خوانند بجمع، زیرا که ما قبل آن و ما بعد آن جمع است، تا مشاكل ما قبل و ما بعد باشد و بمعنی تمامتر بود، و رُسُلِه و بفرستادگان وی که همه پاکاناند و برگزیدگان و وحی گزارندگان و خوانندگان براه حق. و تمامتر خبری که در عدد پیغامبران و رسولان و کتابهای خدای آمده خبر ابو ذر است: قال ابو ذر رض فی سیاق الحدیث قلت کم الانبیاء؟ قال مائة الف و اربعة و عشرون الفاً، قلت کم الرسل؟ قال ثلاثمائة و ثلاثة عشر جمًا غیرا یعنی کثیرا طیباً، قلت من کان اولهم؟ قال آدم. قلت أ نبيّ مرسل؟ قال نعم، خلقه الله بیده و نفخ فيه من روحه ثم سوّاه قبلاً. ثم قال یا ابا ذر اربعة سریانیون: آدم و شیث و ادريس و هو اول من خط بالقلم و نوح، و اربعة من العرب: هود و صالح و شعيب و نبيك، یا ابا ذر اول انبیاء بنی اسرائیل موسی و آخرهم عیسی، و اول الرسل آدم و آخرهم محمد، قلت فکم کتابا انزله الله؟ قال مائة كتاب و اربعة کتب انزل الله تعالی علی شیث خمسين صحيفة و انزل الله علی ادريس ثلثین صحیفه، و انزل الله علی ابراهیم عشر صحائف، و علی موسی قبل ان ينزل علیه التوریه عشر صحائف. و انزل الله التوریه و الانجیل و الزبور و الفرقان، و ساق الحدیث بطوله. و عن عبد الله بن دینار و کان یقرأ الکتب قال انزلت التوریه فی ست مضین من شهر رمضان، و انزل الزبور فی اثنتی عشرة من شهر رمضان بعدها باربع مائة سنة و اثنتین و ثلثین سنة، و انزل الانجیل فی ثمانی عشرة من الشهر بعده بالف عام و خمسة عشر عاماً، و انزل القرآن فی اربع و عشرين بعده بثمانی مائة عام. لا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ لا نفرق بنون قرائت قراء سبعة است بر اضمار قول، تقدیره: قالوا لا نفرق بین احد من رسله بین احد و الآخرین من رسله. گفتند جدا نکنیم میان یکی از فرستادگان وی و میان دیگران، چنانکه جهودان کردند و ترسایان که ببعضی ایمان آوردند و ببعضی نه و هو کفرهم بمحمد صلی الله علیه و آله و سلم، و هم یجدونه مکتوباً عندهم فی التوریه و الانجیل یعقوب لا یفرق خواند بیا، و این محمول است بر لفظ کل، و چنانکه آمن بلفظ واحد بروی محمول است، کانه قال کل لا یفرق بین احد من رسله، همانست که آنجا گفت لا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ جَای دیگر گفت و لَمْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ.

وَ قَالُوا سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا اى سمعنا قولك و اطعنا امرک، میگوید: رسول گفت و مؤمنان همه سمعنا بشنیدیم، یعنی بسمع قبول، بگوش پذیرفتاری، چنانکه گویند، سمع الله لمن حمده، اى قَبِلَ اللهُ. سماعون للكذب ازین باب است، اى قابلون له، و یقال ما سمع فلان کلامی، اى ما قبله. و در دعا گویند اللهم اسمع و استجب، یعنی اللهم، اقبل. فرق است میان این امت و میان امت موسی، ایشان گفتند سمعنا و عصینا، و این امت گفتند سمعنا و اطعنا، میگوید شنیدیم آنچه ما را بر آن خواندی و در آنچه شنیدیم فرمانبرداریم، بجان پذیرفته و گردن نهاده. عُفْرَانُكَ نَصَبٌ نون بر سؤال است یعنی نسألك عُفْرَانُكَ، از تو آمرزش می خواهیم خداوند ما. وَ إِلَيْكَ الْمَصِيرُ بازگشت پس مرگ با تو است، فتجاوز الله عن ذنوبهم و رحمهم و اعطاهم الذى سألوه.

رب العالمین باین آمرزش که مؤمنان از وی خواستند، ایشان را بیامرزید، و بر ایشان رحمت کرد، و مراد ایشان بداد، که خداوندی کریم است، دوست دارد که از وی خواهند و بیامرزد آن را که آمرزش خواهد، و فی هذا المعنی ما

روی ابو هریره: قال سمعت رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم يقول «ان عبدا اصاب ذنبا فقال يا رب اذنبت ذنبا



فاغفر لی، فقال ربه عز و جل علم عبدی ان له رباً یغفر الذنب و یأخذ به فغفر له، ثم مکث ما شاء الله ثم اذنب ذنباً آخر، فقال ای رب! اذنبت ذنباً فاغفر لی، فقال ربه عز و جل علم عبدی ان له رباً یغفر الذنب و یأخذ به فغفر له ثم مکث ما شاء الله ثم اذنب ذنباً آخر فقال ای رب! اذنبت ذنباً فاغفر لی فقال ربه عز و جل علم عبدی ان له رباً یغفر الذنب و یأخذ به قد غفرت لعبدی فلیعمل ما شاء

لا یُکَلِّفُ اللهُ نَفْساً اِلاً وُسْعَهَا کَلَفَتْ نَاتَاوَسْتَ اَسْت و تکلیف ناتوان بر نهادن و رنج نمودن، قال زهیر:

سَمِئْتَ تَکَالِیْفِ الْحَیَاةِ وَ مِنْ یَعِیْشِ ثَمَانِیْنَ حَوْلَا لَا اَبَا لَکَ یَسْأَمُ.

وسع نامی است طوق را و طاقت را، میگوید بر نهد خدای بر هیچ کس مگر آن توان که وی را داد. همانست که جای دیگر گفت لا یُکَلِّفُ اللهُ نَفْساً اِلاً ما آتاها خدای بر هیچکس بار نهد مگر آن توان که وی را داد، ابن عباس گفت هم المؤمنون و سع الله عليهم امر دینهم و لم یكلفهم الا ما هم له مستطیعون، فقال یُرِیدُ اللهُ بِکُمْ الْیُسْرَ وَ لَا یُرِیدُ بِکُمْ الْعُسْرَ وَ قال ما جَعَلَ عَلَیْکُمْ فِی الدِّیْنِ مِنْ حَرَجٍ وَ قال فَاتَّقُوا اللهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ.

لها ما کَسَبَتْ همچنانست که گفت لیسَ لِلْإِنْسَانِ اِلاً ما سَعَى نیست مردم را جز از آن که کند، یعنی آنچه کند از نیکی وی را در آن مزد است و عَلَیْهَا مَا اَکْتَسَبَتْ و آنچه کند از بدی بر وی وزر و وبال آن کردار است. لها دلیل است بر خیز و کردار نیکو، و عَلَیْهَا دَلِیْلٌ اَسْت بر شر و کردار بد. کسب و اکتساب یکی است که جای دیگر گفت کَسَبَ سَیِّئَةً چنانکه گفت لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ مَا اَکْتَسَبَ مِنَ الْاِثْمِ جای دیگر جَزَاءً بما کَانُوا یَکْسِبُونَ و گفته اند، کسب آنست که بنفع دیگران مشغول شود، و اکتساب آنست که بنفع خود کوشد، پس او که بخود مشغول است، علیه فی ذلك الحساب، و او که بنفع دیگران مشغول است، له به الثواب و لیس علیه فيه الحساب.

رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا مَعْنَى اَنَسْتَ که رسول و مؤمنان گفتند رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا اِیْنَ دَعَا و هر چه درین دعوات است تا آخر سورت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم خواسته است شب معراج، پس این امت را بدادند و در آموختند که چنین گوئید و چنین خواهید، لا تُؤَاخِذْنَا مَکْیَرٍ ما را اگر فراموش کنیم یا بی قصد چیزی کنیم، ما را بفراموشکاری و بخطا مگیر، مؤاخذت اینجا از یکی است یعنی از الله، همچون لا یُؤَاخِذُکُمُ اللهُ بِاللَّغْوِ فِی اَیْمَانِکُمْ یعنی لا یأخذکم الله، و یقال قاتلهم الله ای قتلهم الله. و عرب مفاعلت از يك تن روا دارند، چنانکه شاعر گفت:

شما تمنی کلب بنی منقر فصنت عنه النفس و العرضا

و لم أجابه احتقارا له و هل یعضّ الكلب ان عضاً؟

برید شتمنی. و اجابت این دعا از مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم روایت کردند، گفت: رفع عن امتی الخطاء و النسیان و ما استکرهوا علیه، و در قرآن است وَ لَیْسَ عَلَیْکُمْ جُنَاحٌ فِیْمَا اَخْطَاْتُمْ بِهٍ وَ لَکِنْ ما تَعَمَّدَتْ قُلُوبُکُمْ عمر خطاب مردی را دید که میگفت اللهم اغفر لی خطایای گفت ان الخطاء مغفور و لکن قل اللهم اغفر لی عمدی اخطأ یخطئ بمعنی زلّ و هو ضد اصاب، یعنی که خطا کرد بی قصد. و خطأ یخطأ خطأ و خطاء در بدی بود همچون اساء. اگر از کسی کاری آید خطابی قصد، مخطی است، و اگر بدی آید بقصد خاطی است. قال الله تعالی اِنَّ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمَا کَانُوا خَاطِئِیْنَ وَ قال لا یَأْکُلُهُ اِلاً الخاطِئُونَ.

رَبَّنَا وَ لَا تَحْمِلْ عَلَیْنَا اِصْراً اِیْنَ و او عطف است بر لا تُؤَاخِذْنَا و آنچه پس این آید همچنین میگوید خدای ما! بر ما منه گرانباری، چنانکه بر پیشینیان نهادی، و آن چنانست: که جهودان را فرمود در عقوبت پرستیدن گوساله که خویشتن را

بکشید، آن اصر بود. و همچنانک از حواریون عیسی درخواست، تا يك تن از ایشان اجابت کند تا شبه عیسی بر وی افکند تا جهودان وی را بردار کنند. و گفته‌اند پنجاه نماز که بر ایشان بود، و ربع مال در زکاة، و نجاست از جامه بریدن، و هر کس که بشب گناه کردی، بامداد ظاهر بروی نبشته بودی، آن همه اصر بود. و اجابت آن دعا آنست که الله گفت «وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ» و پیمان بزرگ گران که میان قوم و قبیله باشد عرب آن را آصره خوانند. قال الشاعر:

اذا لم تكن لامرئ نعمة      لدى و لا بيننا آصره  
و لا لي في وده حاصل      و لا نفع دنيا و لا آخره  
و افنيت عمرى على بابه      فتلك اذا كرة خاسرة

رَبَّنَا وَ لَا تُحْمَلْنَا لَا تَحْمَلْنَا وَ لَا تَحْمَلْ عَلَيْنَا يَكْسَانُتْ، وَ لَا تُحْمَلْنَا غَايَت تَرِ اسْت. ما لا طاقة لنا به الطاقة و الطوق واحد و هي القوة. میگوید بر ما منه آنچه تاوستن نیست ما را بآن، یعنی اعمال و احکام گران درین جهان، و عذاب دوزخ در آن جهان. و گفته‌اند حدیث نفس و وسوسه است، و اجابت این دعا آنست که الله گفت لا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا. قومی از متکلمان که تکلیف ما لا یطاق جائز دارند، این آیت گویند، دعا کردن بیازداشت تکلیف ما لا یطاق دلیل است که آن متصور است و جائز، که اگر متصور نبودی این درخواست محال بودی، خصم ایشان جواب می دهد که آنچه میخوانند نه بازداشت تکلیف ما لا یطاق است، و نه تکلیف ناممکن، بل که اعمال و شرایع گران است، که طاقه آن دارند، لکن برنج و دشواری، از الله میخوانند، تا آن رنج و دشواری بر ایشان نهد، چنانک بر پیشینیان نهاد. این همچنانست که کسی گوید ما اطيع کلام فلان، من طاقت سخن فلان ندارم، نه آن خواهد که در قدرت من نیست شنیدن سخن وی، و لکن معنی آنست که شنیدن سخن وی بر من گرانست، این همچنین است. وَ اعْفُ عَنَّا وَ فَرَاخُ كَذَّارٍ اَزْ مَاءِ اَزْ اَيْنَجَاسْتْ كِهْ كُوَيْنِدْ فَعَلَى الدنیا العفاء یعنی فراخ گذار تا شود، و فی الخبر: «بیا بن جعثم اذا اصبحت آمنًا فی سربك، معافا فی بدنك، عندك قوت يومك، فعلى الدنيا العفاء» و انشدوا:

عفاء على هذا الزمان فانه      زمان عقوق لا زمان حقوق  
و كل رفيق فيه غير مرافق      و كل صديق فيه غير صدوق

و عفو نامی است از نامهای خداوند عز و علا، نص قرآن بدان آمده. و در خبر است که عایشه گفت یا رسول الله اگر شب قدر دریابم و بدانم، چه گویم؟ و از خدا چه خواهم؟ گفت «قولی اللهم انك عفو تحب العفو، فاعف عني» و معنی عفو درگذارنده گناهان است و سترنده عیب عذر خواهان، و ناپیدا کننده جرم اوآهان. اجابت این دعا آنست که رب العزة گفت «وَ يَعْفُوا عَنِ السَّيِّئَاتِ».

وَ اعْفُرْنَا لَنَا اصل غفر ستر است، غفر و مغفرت و غفران آمرزش است، یعنی که چیزی بر کسی فرا پوشد، غفاره سرپوش است و مغفر خود، جم غفیر از آن گویند که از انبوهی یکدیگر را پوشیده میدارند، غافر و غفور و غفار هر سه نام خداست.

در نصوص کتاب و سنت، غافر آمرزگارست و پوشنده. غفار و غفور بناء مبالغت است یعنی فراخ آمرزنده و فراخ پوشنده، و اجابت این دعا آنست که رب العزة گفت إِنَّ اللَّهَ يَعْفُرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا وَ فِي الْخَبَرِ: يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ «مَنْ لَقِنِي بِقَرَابِ الْاَرْضِ خَطِيئَةً لَا يَشْرِكُ بِي شَيْئًا لَقِيْتَهُ بِمِثْلِهَا مَغْفِرَةً».

وَ اَرْحَمْنَا معنی رحمت بخشایش است و مهربانی و مهر نمایی، نه ارادت نعمت، چنانکه اهل تأویل گویند: اعتقاد آنست که رب العالمین مهربانست و بخشاینده درین جهان بر همگان، آشنایان و بیگانگان، و در آن جهان خاصه بر آشنایان و مؤمنان.

و در خبر است که الله بر بندگان مهربان ترست از مادر بر فرزند، و از مهربانی وی است که بندگان را بر یکدیگر مهربانی فرمود، و مهربانی خود ثمره مهربانی ایشان کرد و در آن بست، چنانکه در خبر است «الراحمون یرحمهم الرَّحْمَنُ.» «ارحموا من فی الارض یرحمکم من فی السماء»

و اجابت این دعا آنست که الله گفت عسی رَبُّكُمْ اَنْ یَرْحَمَکُمْ «کَتَبَ رَبُّكُمْ عَلٰی نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ» و یقال وَ اَعْفُ عَنَّا مِنْ الْاِفْعَالِ وَ اَعْفِرْ لَنَا مِنْ الْاِقْوَالِ وَ اَرْحَمْنَا مِنَ الْعَقْدِ وَ الْاِضْمَارِ، وَ اَعْفُ عَنَّا فِی سِکْرَاتِ الْمَوْتِ وَ اَعْفِرْ لَنَا فِی ظِلْمَةِ الْقَبْرِ، وَ اَرْحَمْنَا فِی اَهْوَالِ الْقِيَمَةِ. و گفته اند حکمت در آن که اول عفو گفت، پس مغفرت، پس رحمت آنست که عفو عقوبت ناکردن است بر گناه، هر چند که گناه ظاهر بود، و مغفرت پوشیده داشتن گناه است و با چشم نیاوردن، و رحمت نواختن است و مهربانی نمودن، پس مغفرت بلیغ تر از عفو است، و رحمت تمام تر از مغفرت، ازین جهت باول عفو گفت و بآخر رحمت.

أَنْتَ مَوْلَانَا در لغت عرب مولا را معانیست: المولى هو الله، و المولى ابن العم، و المولى هو المعتق و كذلك المعتق، و المولى الناصر، و المولى الزوج، و اصلها كلها من الولی، فهو مفعول من الولی و هو القرب، فالمولى ما لزمك من شيء او لزمته. و منه قوله تعالى مَاوَأَكُمُ النَّارُ، هِيَ مَوْلَاكُمْ و المولى فی اسماء الله تعالى معناه الناصر العاطف القريب و كذلك الولی. أَنْتَ مَوْلَانَا معنی آنست که تو خداوند و یار مایی، دارنده و باز دارنده و نگه دار مایی، پذیرنده و دستگیر و داوری دار مایی. فائِصْرُنَا نصرت و نصر در لغت عرب یاری دادن بود و روزی دادن بود، ارض منصوره ای ممتورة. من كان یظن ان لن ینصره الله ای لن یرزقه الله. و ناصر و نصیر یارست و منتصر کینه کش.

فائِصْرُنَا عَلٰی الْقَوْمِ الْکَافِرِیْنَ میگوید یاری ده ما را بر گروه کافران.

اجابت دعا آنست که گفت كَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ.

و معنی کفر و کفران ناسپاسی است، و کافر و کفور ناسپاس است، و کافر ضد مسلمان از آن گرفته اند، نه آن ازین، از بهر آنکه کافر ناسپاس نعمت خدای آمد، نعمت از وی یافت و دیگری را پرستید، و ناسپاسی بد پاداشی بود، فلا کفران لسعیه، ازین است. الله میگوید بنزدیک من بد پاداشی نیست. جای دیگر گفت قُلْنَ یُکْفَرُوهُ یعنی با شما در کردار شما بد پاداشی نیست. و اصل کفر ستر است، نعمت ببوشیدن که از منعم به سپاسداری بر تو پدید نیاید، و از بهر این برزگر را کافر خوانند، که تخم بپوشد در زمین. و عرب شب را کافر خواند، که جهان بپوشد، و دیه را کفر خواند که مردم را بپوشد بدیوار. و در خبر است «ساکن الکفور کساکن القبور» یعنی ساکن الرساتیق.

آورده اند که معاذ جبل رض هر گه این سوره البقره خواندی، چون بآخر رسیدی که فائِصْرُنَا عَلٰی الْقَوْمِ الْکَافِرِیْنَ گفتی آمین! و روی ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال «الآیتان من آخر سورة البقرة من قرأهما فی لیلة کفتاه»

یعنی کفتاه قیام اللیل. و روی «لا تقرئان فی دار ثلث لیال فیقربها شیطان»

و قال قتاده ان الله تعالی کتب کتابا قبل ان یخلق السماوات و الارض بالفی عام فوضعه عنده و انزل منه آیتین، ختم بها سورة البقرة فایما بیت قرئت فیہ لم یدخله شیطان ثلث لیال.

## النوبة الثالثة

قوله تعالى: لِيْلَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَلِكًا وَابْدَاعًا، وَخَلْقًا وَاخْتِرَاعًا، أَوْجِدُهُمْ مِنَ الْعَدَمِ، فَمَلِكُهُمْ مَلِكٌ عِزَّةٌ وَاقْتِدَارٌ، لَا مَلِكٌ اسْتِفَادَةٌ وَاسْتِكْتِسَابٌ، يَفْعَلُ فِيهِمْ مَا يَشَاءُ وَيَحْكُمُ مَا يَرِيدُ. ميگوید هر چه در آسمانهاست و در زمینها، همه ملك خدای است، ملك ایجاد و عزت، نه ملك اكتساب و وراثت، آن ملك آدمیانست که بحکم بیع و هبت یا باکتساب و وراثت حاصل شد، لا جرم آن حکم که ملك ایشان را درست کرد، هم آن حکم حق مملوک بر ایشان واجب کرد، و ملك خدای از نیست هست کردن است، و پس نبود آفریدن و از آغاز نوساختن، پس ملك وی بملك کس مانده نیست، و کس را بروی در آن حکم نیست، و آنچه کند در آفریده خود بحجت خداوندی خود، از وی داد است و ستم نیست. بیداد آن باشد که کسی کاری کند که آن کار آن کس را نرسد، و الله را رسد هر چه کند بحجت آفریدگاری و کردگاری و پادشاهی، جل سلطانه و عظم شأنه و عز کبریاؤه و حقت کلمته و علت عن درك العقول حقیقته.

لِيْلَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ نَهْ بَدَانَ كَقَوْلِكَ تُو دَلْ بَدَانَ بِنْدِي وَ بَدَانَ مَشْغُولٌ شَوِي، لَكِنْ تَا دَلْ دَرِ آفَرِيدْكَارِ آن بِنْدِي وَ صَانِعِ رَا بِنِي، هَمَانَسْتِ كَهْ كَقَوْلِكَ «لَا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَلَا لِلْقَمَرِ وَ اسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَهُنَّ» آسْمَانَ وَ زَمِينَ كَهْ آفَرِيدْكَ، نَظْرْكَاهِ عَامَهْ خَلْقِ رَا آفَرِيدْكَ، تَا دَرِ صَنَعِ نَگَرَنْدِ وَ از صَنَعِ بَصَانِعِ رَسَنْدِ. هَمَانَسْتِ كَهْ كَقَوْلِكَ «أَمْ لَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، قُلْ انظُرُوا مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ.» باز اهل خصوص را منزلت برتر نهاد، از نظر عبرت با نظر فکرت خواند، و از صَنَعِ بَا فِکْرْتِ گِرْدَانِيدْ كَقَوْلِكَ: «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ بَازِ مِصْطَفَى صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ رَا از درجه خصوص برگزانید و بحقیقت افراد راه داد و در نقطه جمع فرو آورد، تا نظر وی از صَنَعِ وَ صِفْتِ بَرْتَرِ آمَدِ، بَا وَی كَقَوْلِكَ «أَمْ لَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ.» اول منزل آگاهانست، دوم رتبت آشنایان، سوم درجه دوستان و نزدیکان. از اول برقی تافت از آسمان عزت، رهی در آگاهی آمد» پس نسیمی دمید از باغ لطف رهی آشنایی یافت، پس شربتی یافت از جام دوستی از خودی بیخود شد، همه او را شد. آگاهی حال مزدور است، آشنایی صفت مهمانست، دوستی نشان نزدیکانست، مزدوران را مزد است، و مهمانان را نزل، و نزدیکان را راز، مزد مزدور در خور مزدور است، و نزل مهمان در خور میزبان است، و او که نزدیک است خود غرقه عیانست.

وَ إِنْ تُبْدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبِكُمْ بِهِ اللَّهُ شَغْرَفَ آمَدِ كَارِ آن كَسِ كَشِ سِرِّ وَ كَارِ بَا اَوْسْتِ! جَلِيلٌ اسْتِ آن عِتَابِ كَهْ عِتَابِ كَنْدَهْ اَوْسْتِ! بَجَانِ خَرِيدِ بَايْدِ آن شَمَارِ كَهْ شَمَارِ كَنْدَهْ اَوْسْتِ! قَدْرِ اَيْنِ خَطَابِ آن جَوَانِمَرْدِ طَرِيقْتِ شَبْلِي دَانَسْتِ كَهْ مِيكَفْتِ بَارِ خَدَايَا چَهْ بَاشْدِ گِرْ گَنَاهِ عَالَمِيَانِ جَمَلَهْ بَرِ گِرْدَنِ شَبْلِي نَهِي؟ تَا فَرْدَا دَرِ آن خَلُوتْكَاهِ دَرِ هَرِ گَنَاهِي بَا مَنِ شَمَارِ كَنِي وَ بَا تَوَامِ سَخْنِ دَرَازِ گِرْدَدِ.

حرام دارم با دیگران سخن گفتن کجا حدیث تو گویم سخن دراز کنم

اشارت خلوتگاه بآن خبر است که مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم گفت «ما منكم من احد الا سيكلمه ربه، ليس بينه و بينه ترجمان و لا حجاب يحجبه». اعرابیی آمد و از مصطفی پرسید که فردا حساب من که خواهد کرد؟ رسول گفت الله شمار بندگان کند اعرابی برگشت بشادی و ناز، همی گفت پس من رستم، فان الكريم اذا قدر غفر.

يُحَاسِبِكُمْ بِهِ اللَّهُ كَقَوْلِكَ اَيْنِ كَلِمَتِ تَنْبِيْهِ عَظِيمِ اسْتِ كَسِي رَا كَهْ دَرِ دَلِ رُوشْنَايِي دَارْدِ وَ دَرِ سِرِّ آشنَايِي، چُونِ مِيْدَانْدِ كَهْ فَرْدَا حَسَابِ وَی خَوَاهَنْدِ كَرْدِ وَ از آن گفتار و کردار وی فاخواست، که چرا رفت و چون رفت، امروز با خود حساب خویش برگیرد، حرکات و سکنات و گفتار و کردار خویش پاس دارد. مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم ازینجا گفت

«حاسبوا انفسكم قبل ان تحاسبوا و تهيئوا للعرض الاكبر»

أَمَّنَ الرَّسُولُ الْآيَةَ... تعظيم و تشریف رسول را در وقت مشاهدت گفت أَمَّنَ الرَّسُولُ و نگفت. آمنت، چنین رود خطاب سادات و ملوک که بر وجه تعظیم بود، همچنانک خود را گفت جل جلاله در ابتداء سورة فاتحة الحَمْدُ لِلَّهِ و نگفت الحمد لی، تعظیم نفس خود را و اظهار عز و جلال خود را سبحانه ما اعظم شأنه أَمَّنَ الرَّسُولُ لَمَّا فَرَّغَ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ ذِكْرِ الْإِيمَانِ وَ الْبَعثِ وَ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ وَ الصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ وَ الْقِصَاصِ وَ الصِّيَامِ وَ الْحَجِّ وَ الْجِهَادِ وَ النِّكَاحِ وَ الطَّلَاقِ وَ الْحَيْضِ وَ الْعَدَّةِ وَ النِّفْقَةِ وَ الرِّضَاعِ وَ الْإِبْلَاءِ وَ الْخَلْعِ وَ الْمِيرَاثِ وَ الصَّدَقَاتِ وَ النَّذْرِ وَ الْبَيْعِ وَ الشَّرِيِّ وَ الرِّبَا وَ الدِّينِ وَ الرِّهْنِ وَ ذَكَرَ قِصَصَ الْأَنْبِيَاءِ وَ آيَاتِ قُدْرَتِهِ، ختم السورة بذكر تصديق نبيّه ع و المؤمنین بجمع ذلك، فقال: أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَ الْمُؤْمِنُونَ أَيْنَ مَدْحٍ وَ ثَنَاسٍ بِرِيبِغَامِبِرٍ كَمَا أَيْنَ أَحْكَامٍ رَا بَيَانِ كَرْدِ، وَ رَسَالَتِ كَزَارْدِ، وَ بِرِ مَوْمَنَانِ كَمَا أَنَّهُمْ أَحْكَامٌ وَ حُدُودٌ وَ قِصَصُ أَنْبِيَاءٍ وَ نَشَانِهَائِ قُدْرَتِ وَ عَظَمَتِ اللَّهِ كَمَا يَادِ كَرْدِيمِ بِشَنَآخْتِنْدِ وَ پَذِيرْفَتِنْدِ وَ اسْتَوَارِ كَرَفْتِنْدِ، وَ أَزِينَ بَزَرْكَوَارْتَرِ وَ جَلِيلِ تَرِ كَمَا اللَّهُ تَعَالَى كَوَاهِي دَادِ مَصْطَفَى رَا بَايْمَانَ وَی، وَ كَوَاهِي دَادِ مَوْمَنَانِرَا بَايْمَانَ ايشان، اَيْنَ اَزِ خَدَايِ ايشان رَا كَوَاهِيست، وَ كَوَاهِي بَأَنَسْتِ كَمَا اِيْمَانَ عَطَائِيست، آب و خاك كجا بود، و عالم و آدم چه بود، كه جلال احدی بعنايت ازلی بنده را بايमान كواهي داد و تاج دوستی بر فرق وی نهاد؟

پير طريقت گفت: ای خداوندی كه رهى را بی رهى با خود بيعت ميكنی، رهى را بی رهى كواهي بايमान ميدهی، رهى را بی رهى بر خود رحمت مي نويسي، رهى را بی رهى با خود عقد دوستی مي بندي، سزد بنده مؤمن را كه بنازد اکنون كش عقد دوستی با خود به بست كه مایه گنج دوستی همه نور است، و بار درخت دوستی همه سرورست میدان دوستی يك دل را فراخ است، ملك فردوس بر درخت دوستی يك شاخست.

أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَ الْمُؤْمِنُونَ هَرِ دُو اِيْمَانَ أَوْرَدَنْدِ هَمِ رَسُولِ وَ هَمِ مَوْمَنَانِ، لَكِنْ شَتَّانَ مَا هَمَا، اِيْمَانَ مَوْمَنَانِ اَزِ رَاهِ اسْتِدْلَالِ، وَ اِيْمَانَ رَسُولِ اَزِ رَاهِ وَصَالِ، اِيْمَانَ ايشان بواسطه برهان، و ايمان رسول بمشاهده و عيان، و ذلك فيما

روى ان النبي صلى الله عليه و آله و سلم قال «رأيت ربِّي عز و جل بعيني ليلة المعراج، فقال لي ربي يا محمد! أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ؟ قُلْتُ نَعَمْ، قَالَ وَ مَنْ؟ قُلْتُ وَ الْمُؤْمِنُونَ كُلُّ أَمَّنَ بِاللَّهِ وَ مَلَائِكَةٍ وَ كِتَابِهِ وَ رِسَالِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ كَمَا فَرَّقَتِ الْيَهُودُ وَ النَّصَارَى. قَالَ وَ قَالُوا مَا ذَا قُلْتَ وَ قَالُوا سَمِعْنَا قَوْلَكَ وَ اطعنا امرَكَ قَالَ صَدَقْتَ سَلَّ تَعَطُّهُ، قُلْتُ، «عُفْرَانَاكَ رَبَّنَا وَ إِلَيْكَ الْمَصِيرُ» قَالَ وَ قَدْ غَفَرْتَ لَكَ وَ لَأَمْتِكَ، سَلَّ تَعَطُّهُ قُلْتُ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا قَالَ لَقَدْ رَفَعْتَ الْخَطَاةَ وَ النَّسِيَانَ عَنْكَ وَ عَن أَمْتِكَ وَ مَا اسْتَكْرَهْتُمْ عَلَيْهِ، قَالَ قُلْتُ رَبَّنَا وَ لَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا قَالَ ذَلِكَ لَكَ وَ لَأَمْتِكَ، قُلْتُ رَبَّنَا وَ لَا تُحْمَلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ قَالَ قَدْ فَعَلْتَ ذَلِكَ بِكَ وَ بِأَمْتِكَ سَلَّ تَعَطُّهُ. قَالَ قُلْتُ رَبَّنَا وَ اعْفُ عَنَّا مِنَ الْخَسْفِ وَ اغْفِرْ لَنَا مِنَ الْقَذْفِ وَ ارْحَمْنَا مِنَ الْمَسْخِ أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ قَالَ قَدْ فَعَلْتَ ذَلِكَ بِكَ وَ بِأَمْتِكَ.»

و سئل النبي صلى الله عليه و آله و سلم ما كانت جائزتك ليلة عرج بك؟ قال «اعطيت فاتحة الكتاب و خواتيم سورة البقرة و كانتا من كنوز عرش الرحمن لم يعطها نبي قبلي»

## ۳- سوره آل عمران- مدنیة

## ۱ النوبة الاولى

بنام خداوند بخشاینده مهربان

الم، اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ أَنْ خَدَائِيْ اسْتِ كِه نِيَسْتِ خَدَائِيْ جِزْ اَوْ الْحَيُّ الْقَيُّوْمُ (۲) زنده پاينده، نَزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ فَرُو فرستاد بر تو اين نامه، بِالْحَقِّ بَرَاَسْتِيْ وَ دَرَسْتِيْ، مُصَدِّقًا گواهي استوارگير، لِمَا بَيَّنَّ يَدِيْهِ أَنْ نَامَهَا رَا كِه پيش ازين فَرُو فرستاد، وَ أَنْزَلَ التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ مِنْ قَبْلُ وَ فَرُو فرستاد توريت موسي و انجيل عيسي از پيش، هُدَى لِلنَّاسِ اَيْنِ كِتَابِ وَ أَنْ تَوْرِيْتِ وَ اِنْجِيْلِ هَر سِه رَا ه نَمُونِي رَا فَرُو فرستاد مردمان رَا، وَ أَنْزَلَ الْفُرْقَانَ (۳) وَ فَرُو فرستاد نامه كِه جَدَائِي پيدا كند ميان حق و باطل.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا ايشان كِه كافر شدند، بِآيَاتِ اللَّهِ بِسَخْنَانِ خَدَائِيْ، لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيْدٌ ايشانراست عذابي سخت، وَ اللَّهُ عَزِيْزٌ وَ خَدَائِي قُوِي اسْتِ سَخْتِ گير، دُو اِنْتِقَامِ (۴) با كين كشي.

إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ خَدَائِيْ اَنْسْتِ كِه چيزي پوشيده نماند بر وِي فِي الْاَرْضِ وَ لَا فِي السَّمَاءِ (۵) نه در زمين و نه در آسمان.

هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ اَوْ اَنْسْتِ كِه شما رَا مِي نِگَارَد، فِي الْاَرْحَامِ دَر رَحْمَاهِيْ مَادِرَانِ كَيْفًا يَشَاءُ چنان كِه خود خواهد.

لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ نِيَسْتِ خَدَائِيْ جِزْ وِي الْعَزِيْزُ الْحَكِيْمُ (۶) أَنْ تَوَانَايِ دَانَا.

## النوبة الثانية

اين سوره آل عمران گفته اند دويست آيت است، و سه هزار و چهارصد و هشتاد كلمه، و چهارده هزار و پانصد و بيست و پنج حرف. جمله بمدينه فرود آمد از آسمان عزت، از نزديك خداوند جل ثناؤه، بمصطفى صلى الله عليه و آله و سلم سعيد جبير گفت: «اول آيت ازين سوره كِه فَرُو آمد اين بود هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَ هُدًى وَ مَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِيْنَ» وَ مصطفى در بيان فضيلت اين سوره گفت: هر آن كس كِه برخواند روز آدينه خدائِي عَزَّ وَ جَلَّ وَ فَرِيَشْتِگان اَوْ بَر وِي ثنا گويند، وَ دَرُو د فرستند، تا آن گه آفتاب فَرُو شود. وَ بَرُوآيْتِيْ دِيگَر مِي آيد كِه اگَر شَبِ آدينه بر خواند روز قيامت وِي رَا دُو پَر دَهْنْد تَا بَدَانِ دُو پَر اَنْدَر صِرَاطِ بَأَسَانِيْ باز گردد. وَ بَرُوآيْتِيْ دِيگَر اگَر بَر اِطْلَاقِ دَر عَمُوْمِ اِحْوَالِ وَ اَوْقَاتِ بَرِخْوَانْدِ بَهْرِ آيْتِيْ وِي رَا اِمَانِيْ دَهْنْد وَ زِيْنِهَارِيْ، فَرَدَايِ قِيَامْتِ اَنْدِرَانِ جِسْرِ دُوْرَخِ. اَيْنِ مَسْعُوْدِ كَفْت: «مَنْ قَرَأَ آلِ عِمْرَانَ فَهُوَ غَنِيٌّ» تَوَانِگَر بَحَقِيْقَتِ اَنْ كَسِ اسْتِ كِه آلِ عِمْرَانَ دَانْد وَ خَوَانْد.

اما سبب نزول آيات كِه در صدر اين سورتست بر قول كلبي و بيع و انس و جماعتي مفسران آنست كِه ترساينان نجران آمدند بر مصطفى صلى الله عليه و آله و سلم شصت مرد سواران، چهارده از ايشان سران و سالاران و اشراف ايشان، و درين چهارده سه كس بودند كِه مدار كار ايشان باين سه كس بود، و بر همه مقدم و فرمان ده بودند يكي عاقب امير قوم بود، و صاحب مشورت ايشان، كِه همه گوش باشارت و راي وِي داشتند، نام وِي عبد المسيح بود. ديگَر سَيِّدُ بُوْد ثَمَالِ ايشان، وَ صَاْحِبِ رَحْلِ ايشان، نام وِي ايهم. سديگَر اَبُو حَارِثَةُ بِنِ عِلْقَمَةَ قَاضِيْ وَ اِمَامِ وَ صَاْحِبِ مَدَارِ. پَسِ ايشان آمدند و در مسجد رسول خدا شدند، بعد از نماز ديگَر با جامه هاي نيكو، و هينت آراسته، تا اَنْ حَذَّ كِه يَكِيْ از صحابه گفت: مانند اين قوم ما هرگز نديده ايم.

وقت نماز ايشان در آمد، برخاستند و هم اندر مسجد نماز خویش بگزاردند رو سوی مشرق، و رسول خدا گفت

بگذاریدشان تا نماز خویش بکنند. پس سید و عاقب هر دو در سخن آمدند و با رسول سخن درگرفتند. رسول خدا گفت: مسلمان شوید ایشان گفتند ما مسلمان شدیم پیش ازین. رسول گفت دروغ گفتید که شما مسلمان نه‌اید، نه آنکه خدای را فرزند می‌گویید؟ و صلیب می‌پرستید؟ و گوشت خوک می‌خورید؟ ایشان گفتند: این لم یکن ولدا لله فمن أبوه؟ اگر عیسی فرزند الله نبود پس پدر وی که بود؟ و مخاصمتی در گرفتند در کار عیسی، پس مصطفی (ص) گفت: نه شما می‌دانید و می‌شناسید که فرزند بپدر ماند لا محاله؟ که جنسیت میان پدر و فرزند این اقتضا کند. گفتند بلی چنین است. رسول گفت پس خداوند ما عزّ و جلّ زنده است که مرگ را بوی راه نه، همیشه بود، و هست، و باشد. و عیسی نبود پس بود است. آن گه مرگ و فنا را بوی راهست! و نیز خدای ما نگهبان هر چیزست، و روزی گمار هر کس، و در عیسی ازین هیچ چیز نیست! و خداوند ما آنست که لا یخفی علیه شیء فی الارض و لا فی السماء نه در زمین و نه در آسمان چیزی از وی پوشیده، و عیسی نداند مگر آنچه او را درآموختند! و خداوند ما عیسی را در رحم مادر نگاهت، چنان که خود خواست، تا مادر بوی بارور شده و او را فرو نهاد، چنان که مادر فرزند نهد، پس او را بپرورد چنان که کودک خرد را پرورند بطعام و شراب، و خداوند ما ازین همه پاکست و منزّه، نه خورد، نه آشامد، نه هیچ عیب و رنج بوی در آید، «تعالی و تقدس عما یقول الظالمون علوا کبیرا. این سخن در ایشان گرفت و خاموش شدند. تا مخاصمت منقطع گشت، و ربّ العالمین درین حال این آیات فرستاد از اوّل سوره.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ عکرمه گفت: پیش از موجودات و مکونات خدا بود، دگر هیچ چیز نبود، نوری بیافرید و از آن نور لوح و قلم بیافرید، آن گه اوّل چیز که بر لوح نوشت بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بود. عثمان عفان از مصطفی (ص) پرسید که در این «آیت تسمیت» چه گویی؟ مصطفی گفت: «نامی از نامهای خداوند است جلّ جلاله، با نام اعظم نزدیک، و هم بر چنان که سیاهی چشم سپیدی را نزدیک است. و هم بر جعفر بن محمد گفت: بسم الله کتاب خدای را همچون کلید است درها را، پس بهیچ در خانه در نتوان شدن بی کلید، همچنین دستوری نیست که بحضرت قرآن شوند بی بسم الله. آن گه این بیت بر گفت جعفر: شعر

«بسم الله مفتتح الكلام. و بسم الله شافية السقام».

ابو سعید خدری روایت کند از مصطفی گفت میان عورات بنی آدم و میان دیو پرده بسم الله است، کسی که بخلوت جای شود قضاء حاجت را، تا بسم الله نگوید که دیده دیو از آن دربند حجاب نشود. و دیو از هیچ چیز چنان کوفته و کشته نشود که از بسم الله شود، نبینی که مردی بحضرت مصطفی گفت «تعس الشیطان» مصطفی گفت: چنین مگوی که دیو ازین بزرگی بر خود نهد و گوید

«بعزّتی صعرتک! فإذا قلت بسم الله تصاعر حتّی یصیر مثل الدّباب».

و عن عبد الله بن مسعود، قال: «من أراد ان ینجیه الله من الزّبانیة التسعة عشر فلیقرأ بسم الله الرحمن الرحیم فانّها تسعة عسرها لیجعل الله تعالی کلّ حرف منها جنة من واحد منهم» و شرح این آیت تسمیت بالطائف و نکت که بآن تعلق دارد در سوره بقره از پیش رفت.

قوله تعالی: الم روایت کردند از ابن عباس در تفسیر الم که الف اشارتست بالله، و لام بجبریل. و میم بمحمد (ص) این تفسیر دلالت کند که مبدأ قرآن از خداست و واسطه جبرئیل و منتهی محمد صلی الله علیه و آله و سلم. و مخرج





حکم توریث و انجیل مؤبد نیست، ازین جهت ببناء مبالغه نگفت.

نَزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ الْاِيَةِ اى بالعدل، لم ينزله باطلا عبثا بغير شيء كقوله: لا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لا مِنْ خَلْفِهِ. ميگويد اين قرآن كه فرو فرستاد، بعدل فرستاد، و براستی و درستی، نه باطل، كه باطل را در آن گنجایی نه! و بازی و محال را در آن جای نه! و قيل: بِالْحَقِّ اى بما حقّ في كتبه من إنزاله عليك» گفت فرو فرستاد بر تو قرآن بدان كه درست گشته بود در كتب پیشینه كه اين كتاب بتو خواهيم داد.

مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ. اى موافقا لما تقدّم الخبر به في سائر الكتب، معنى همان است. و قيل موافقا لما كان قبله من التوراة و الانجيل و الزبور فى التوحيد و النبوات و بعض الشرائع، ميگويد اين قرآن موافق توريث و انجيل و زبور است

در بيان توحيد و اثبات نبوات و ذكر بعضى شرائع.

آن گه تشریف توريث و انجيل را ديگر باره بذكر صريح مخصوص كرد گفت: «وَ أُنزِلَ التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ مِنْ قَبْلُ» اى من قبل هذا القرآن. هُدًى لِلنَّاسِ صفت توريث و انجيل است، و ناس بنى اسرائيل اند. اى هما هدى لبني اسرائيل من الضلالة.

وَ أُنزِلَ الْفُرْقَانَ روا باشد كه اين فرقان بقرآن مخصوص بود كه جای ديگر گفت: وَ بَيَّنَاتٍ مِنَ الْهُدَى وَ الْفُرْقَانَ و روا باشد كه بر عموم برانند و همه كتابهاى خدا در آن مندرج بود، كه همه آنند كه حق از باطل جدا ميكنند، و حقيقت از شبهت، و هدايت از ضلالت پيدا كنند.

و اشتقاق توريث از «توريه» است، و توريه روشن كردن بود و نمودن، يعنى كه توريث همه روشنايى است، و سبب نور دل و هدايت. چنان كه گفت: وَ ضِيَاءٌ وَ ذِكْرًا لِلْمُتَّقِينَ و اشتقاق انجيل از «نجل» است و نجل اصل بود يعنى كه انجيل دين را و علم را اصل است. و الله اعلم.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا الْاِيَةِ... يعنى بالقرآن و بدين الله عزّ و جلّ، لهم عذاب شديد في الآخرة ايشان كه كافر شدند بسخنان خداى كه بدان ايمان ندادند و نپذيرفتند، و رسالت رسول و نبوت وى را منكر شدند، و سخنان خداى را اساطير الاولين گفتند، و نيز آيات و علامات كه بر وحدانيت الله دلالت ميكنند، و بر صدق نبوت گواهي ميدهد، از اين دلائل عقلى و سمعى آن را مكابر شدند، ايشانراست عذابي سخت در آن جهان. و خداى را هست كه عذاب كند و كين كشد آن را كه خواهد، و كس را نيست و نرسد كه وى را منع كند از آن كه وَ اللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ وى عزيز است و قوى و قادر بر همه غلبه دارد و با همه تاود و سزاي همه داند و تواند.

إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَ لَا فِي السَّمَاءِ الْاِيَةِ... كلبى گفت: در زمين هيچيز از خداى پوشيده نيست، يعنى وفد نجران و كيد ايشان با رسول خداى و در آسمان هيچيز پوشيده نيست، يعنى اعمال بندگان. و تخصيص آسمان و زمين بذكر از آنست كه ذكر آسمان و زمين باضافت با مخلوقان هائل ترست و عظيم تر، و در دلها اثر بيشتتر دارد، آن گه هر چه هست بيرون از آسمان و زمين خود بر آن دلالت مي كند.

قوله: هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ الْاِيَةِ... جای ديگر گفت بلفظ ماضى: هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فَاحسن صوركم آنچه ماضى است بر سبيل تقدير است و فعل خداى عزّ و جلّ لا محاله بودنى است. و از روى حكم چنانست كه از آن پرداختند چنان كه گفت: أتى أمر الله. أما آنچه بر لفظ مستقبل گفت: يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ اين بر حسب حال

مخلوقان است، چنان که بعزت خود جلّ جلاله، حالا فحالا اظهار می‌کند فعل خود، و می‌آفریند، و از آن خبر میدهد که: **يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ** گفت: او خداوندی است دارنده، و نگارنده، هم مصور و هم مدبّر، خلق را مصور است و عالم را مدبّر و درست است از مصطفی (ص) که گفت: **«إِذَا أَرَادَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ خَلْقَ عَبْدِ فَجَامَعَ الرَّجُلَ الْمَرْأَةَ طَارَ مَأْوُهُ فِي كُلِّ عِرْقٍ وَ عَضُو، فَاذَا كَانَ يَوْمَ السَّابِعِ جَمَعَهُ اللَّهُ تَعَالَى ثُمَّ أَخْضَرَهُ كُلَّ عِرْقٍ لَهُ فِي أَيِّ صُورَةٍ مَا شَاءَ رَكِبَهُ»**.

حاصل خبر آنست که ربّ العالمین چون خواهد که بنده بیافریند مرد و زن فرا صحبت دارد، تا آن گه آب وی پراکنده شود، پس روز هفتم همه با هم آرد آن آب و آن عروق، و چنان که خواهد صورت وی می‌نگارد، ترتیب اعضا می‌دهد، و برهم می‌نشانند، یکی کوتاه، یکی دراز، یکی نرینه، یکی مادینه. یکی نیکو صورت و یکی منکر صورت، یکی را خلق ظاهر تمام، یکی ناقص، یکی سیاه، یکی سپید. پس مصور بحقیقت خدای است که قدرتش بی‌نهایت، و خود بی‌همتا است. و کس را نسزاست و نه رواست از مخلوقان که صورت گری کند. مصطفی (ص) از آن نهی کرده و گفت: **«مَنْ صَوَّرَ صُورَةَ كَلْفِ يَوْمِ الْقِيَمَةِ أَنْ يَنْفَخَ فِيهَا الرُّوحَ وَ لَيْسَ بِنَافِخٍ»**.

و قال **«إِنَّ أَصْحَابَ هَذِهِ الصُّورِ يَعْذُونَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَ يُقَالُ لَهُمْ أَحْيُوا مَا خَلَقْتُمْ»**

و قال **«إِنَّ الْبَيْتَ الَّذِي فِيهِ تَصَاوِيرٌ لَا تَدْخُلُهُ الْمَلَائِكَةُ»**.

قيل يعنى ملائكة الرحمة فان ملائكة العذاب تدخله لا محالة. و رأى النبي ص سترًا فيه تمثال فهتكه، و لم يدخل البيت الذي كان معلقًا عليه.

ثم قال تعالى لا إله إلا هو العزیزُ الحکیمُ كلمه **«لا إله إلا الله»** بآخر آیت اعادت کردن بدان معنی است، که چون بدلائل روشن و برهان صادق درین آیات معلوم شد که عیسی مخلوق است. و الله خالق عیسی، یعنی پس می‌دانید که معبود بجز الله نیست، و سزای خدائی جز او نیست، عزیز است که او را همتا و مانند نیست، و کس را با وی تابستن نیست، حکیم است در کار خویش، که او را حاجت بانباز و فرزند نیست، و شرکت و ولادت در حکمت خود مقتضی ربوبیت نیست.

و درست است خبر از مصطفی ص گفت: **إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَصَدِّقُ الْعَبْدَ بِخَمْسٍ يَقُولُهُنَّ إِذَا قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ لَهُ الْمَلِكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ** قال صدق عبدی، و اذا قال **«لا إله إلا الله و الحمد لله»** قال صدق عبدی. و اذا قال **«لا إله إلا الله و الله أكبر»** قال صدق عبدی. و اذا قال **«لا اله الا الله وحده لا شريك له»** قال صدق عبدی.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** اشتقاق «اسم» از سموّ است. و معنی سموّ ارتفاع است، یعنی که نام سماء نامورست و نشان ارتفاع او. و خداوند ما را عزّ و جلّ نامهاست در کتاب و در سنت و بدان نامها نامور است، آن نامست که هست و آن هست که نام هرگز چنو نامور بدین صفت. کدام مخلوق را شیر نام کنند و بد دل آید؟ و دریا نام کنند و بخیل بود؟ و ماه نام کنند و زشت آید؟ خالق جلّ ثناؤه بر خلاف اینست که خداوندی بی عیب و بر صفت کمالست. با عزت و با جلاست با لطف و با جمالست. با فضل و با نوالست. وجود او دلها را کرامت است! شهود او جانها را ولایت است! نادر یافته در عیان، و شیرین در حکایت است! يك نظر بعنایت اگر کند همه را کفایتست.

اگر روزی ببیندازد کمند از برج ایوانش بسا دلها که اندر حضرت او در شکار آرد

آن پیر طریقت گفت: «خداوند! نثار دل من امید دیدار تست، بهار جان من در مرغزار وصال تست.» آن همان آرزوست که آن مختره کرد «ربّ ابن لی عندک بیتا فی الجنة».

یحیی معاذ همین گفت «الهی! اخلی العطايا فی قلبی رجاؤک، و أحبّ الساعات إليّ ساعة فیها لقاءک» آن چه جایی بود که وعده دیدار فراموش کند؟، و آن چه دلی بود که نسیم معارف از گلزار وصال نبوید؟، و آن چه زبانی بود که جز نام دوست بخود راه دهد؟ کز نام دوست بوی دوست آید، و از حدیث دوست راحت جان فزاید!

روی ما شادست تا تو حاضری با روی تو      جان ما خوش باد چون غائب شوی با یاد تو  
ای بسا در حقه جان غیورانت که هست      نعرهای سر بمهر از درد بی فریاد تو

قوله: الم، اللّهُ لا إلهَ إلاّ هُوَ الم رمز دوستی است، خطابی سر بسته با عاشقان کار افتاده. اللّهُ توحید عارفانست، اسباب و اشکال و اغیار فراموش کرده، و زیانشان با نفی اینها ناپرداخته، هم از اول بر سر نکته اثبات حق افتاده. «لا إلهَ إلاّ هُوَ». توحید عامه مؤمنانست، از در نفی درآمده و از تاریکی بیگانگی و پراکندگی باز رسته، و بعاقبت بنور توحید بر افروخته!

چو لا از صدر انسانی فکندت در ره حیرت      پس از نور إلهیت باللّهِ آی از إلیا

اول راز با عاشقانست، آخر نیاز آشنایانست، میانه ناز عارفانست و راز عاشقی تا نیاز آشنایی هزار منزلست آشنایان را فرود آرند «فی جنّات و نهر» عارفان را فرود آرند «فی مقعد صدق» عاشقان را فرود آرند در حضرت عندیّت «عند ملیک مقتدر». چندان که میان آشنایی و عاشقی است همچندان میان جنات و نهر و میان عند ملیک مقتدر است، هر کس را بقدر همت و اندازه معرفت خویش.

خطاب آشنایان از جبار عالم آنست که مصطفی (ص) گفت: ان شنتم انبأتمک ما اولّ ما یقول اللّهُ عزّ و جلّ للمؤمنین و اول ما یقولون له؟ قلنا نعم یا رسول اللّهِ. قال: انّ اللّهُ یقول للمؤمنین هل احببتم لقای؟ فیقولون نعم. فیقول: لم؟ فیقولون: رجاء عفوک و مغفرتک فیقول: وجبت لکم مغفرتی»

حاصل کار آشنایان آنست که از خدا مغفرت و عفو خواهند، و حاصل کار عاشقان آنست که با مصطفی ص گفت شب معراج: «کن لی کما لم تکن فاکون لک کما لم ازل».

من آن توأم تو آن من باش ز دل      بستاخی کن چرا نشینی تو خجل

آن گه خطاب با مواجهت گردانید و مئت بر آن مهتر عالم نهاد و گفت: «نزل علیک الکتاب بالحق» ای مهتر! ترا چه زیان گر بادیه غیبت روز کی چند نصیب خلق را در پیش کعبه وصال نهادم؟ تو آن بین که یک ساعت ترا از فراموش کردگان نکردم، نه پیغام و نامه از تو باز گرفتم. عاشق را همه تسلی در نامه دوست بود، غریب را همه راحت از نامه خویش بگشاید.

«ورد الکتاب بما اقرّ الاعینا و شفی النفوس فنلن غایات المنی

مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ اى مهتر! انبياء پيشينه را و امت گذشته را گفته بودم در آن نامه‌ها که بايشان دادم که مرا دوستى عزيز است و حبيبي كريم، بمؤمنان رحيم، با درويشان چرب سخن و مهربان، و با خلق عظيم، بساط شرع او در آخر الزمان گسترانيم تا همه شرعها نسخ کند، و همه عقدها فسخ کند. اين نامه که بتو فرستادم اى مهتر! تحقيق آن وعده موعودست که وعده ما بازى نبود و سخن ما مجازى نبود. وَ أَنْزَلَ التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ مِنْ قَبْلُ هُدًى لِلنَّاسِ وَ أَنْزَلَ الْفُرْقَانَ اى مهتر نگر تا غيريت در راه نبوت نيابد. بدانکه انبيا را نامه‌ها فرستادم پيش از تو، که مضمون آن نامه‌ها حديث تو بود و ترتيب کار تو و کرامت تو،

«فعندى لاخوانى الغائبين صحائف ذكرى عنوانها».

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَ اللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ اى مهتر! تا كى حق خویش فداء اين رميدگان كنى و هزيمت ايشان از سياست قطيعت ماست، لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ. تا كى گرد دلهاى زنگار گرفته ايشان برائى؟ و خرابى آن دلها از صولت عزت ماست بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ. تا كى تدبير كشاندن آن قفلها كنى؟ و نقش آن مهر از خزينه عدل ماست، أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا تا كى وعد و وعيد و ناز و نعيم بسمع بو طالب و بو جهل فرو خوانى؟

و ريزنده آن ارزير بسمع ايشان قهر ماست! إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ. تا كى ماه بدو نيم كنى؟ و معجزات عرضه كنى؟ آن هيچ گه در چشمشان نيابد كه پوشش آن بصيرت و نجاست آن نهاد ايشان از حكم ماست. أُولَئِكَ الَّذِينَ لَمْ يَرِدِ اللَّهُ أَنْ يَطَهِّرَ قُلُوبَهُمْ. نعوذ بالله من عذابه و نعمته.

إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَ لَا فِي السَّمَاءِ اى خداوند داناي پاك دان، نيك دان، همه دان، دوربين نزديك دان، تويى از نهان آگاه و آگاه بهر گاه تويى.

از راز دلم جملگى آگاه تويى اندر دل من بگاہ و بيگاہ تويى

ترا چه بانك بلند چه راز باريك، چه روز روشن چه شب تاريك، اى شنوايى كه همه آوازا شنوى، اى دانايى كه بهمه رازها رسى، اى بينايى كه همه دورها بينى.

وسع الذى	تحت	النجوم	سمائه	من فوق	عرش	ثابت	الاركان
ابصر به	و	الذّرّ	يخطو	فى	الثرى	من	ربك
العينان							
هر ان چيزى	كه	شد	پنهان	نبيند	ديده	ما	بينما
بهر چيزى	كه	شد	پنهان	بود	يزدان	ما	بينما
نگردد	زو	كم	از	وادى	نپوشد	زو	شب
يلدا							
كرا	باشد	بصر	زين	سان	كه	هر	يك
ذره	زين	عالم					

هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ الْآيَةُ... سخن درين از دو وجه است: يکى در اثبات صورت آفريدگار جل جلاله و عز شانه، ديگر در بيان قدرت وى و اظهار نعمت و بر نهاد منت در تقدير و تصوير خلق. اما در اثبات صورت خالق خير درست است از مصطفى ص: «خلق آدم على صورته و طوله ستون ذراعا».

و روی «علی صورة وجهه».

اهل تأویل که مایه دین ایشان تمویه و تأویل و نفی است اضافه «ها» از حق جل جلاله بگردانیدند و از ظاهر برگشتند. و اهل سنت که مایه دین ایشان سمع و قبول و تسلیم است تأویل بگذاشتند و بر ظاهر برفتند و گفتند اضافه «ها» دین خبر با خداست و بحث و تفکر و تأویل نرواست، و بتشبیه پنداشتن خطاست، که حق جل جلاله در همه صفات بی‌همتاست.

و در باب رؤیت خبرها فراوانست، که حق را جل جلاله، صورة و وجه تابانست ابن عباس روایت کند که مصطفی ص گفت «رأیت ربی فی احسن صورة»

و بروایت ابو امامة باهلی مصطفی گفت «تراء لی ربی فی احسن صورة فقال یا محمد! فقلت لبیک و سعديک! فقال فیم اختصم الملاً الاعلی؟...»

و این خبر بسطی دارد و بجای خویش گفته شود انشاء الله و روایت جابر ابن سمره آنست که «إن الله تبارک و تعالی تجلی لی فی احسن صورة»

و بروایت انس

«اتانی ربی فی احسن صورة».

و هم انس میگوید (موقوف بروی): «إن فیما یمن الله عز و جل به علی آدم یوم القيامة ان یقول له: «الم انحك صورتی».

و عن ابن عباس قال: «سخط موسى علی بنی اسرائیل فلما نزل بالحجر قال اشربوا یا حمیر! فاحی الله تعالی الیه «مثلت خلقا خلقتهم علی صورتی بالحر».

و در خبر قیامت معروفست که مصطفی ص گفت «فیاتیهم الله عز و جل فی غیر الصورة اللتی یعرفون، فبقول انا ربکم، فبقولون ربنا، فیتبعونه»

و عن عكرمه عن ابن عباس قال النبی: «الصورة الرأس فاذا أقطع فلا صورة»

درین خبرها خداوندان دل را بیان روشن است و برهان صادق که آفریدگار را صورت است و لفظ محترز متبع آنست که گویند «له صورة» یا گویند «هو ذو صورة»، نگوئیم او را که مصور است، که ائمه سلف این نگفته‌اند و نپسندیده بلکه گفته‌اند که او را صورة است و وجه است، و خود عز جلاله بعلم آن مستأثر، و خلق از دریافت کیف و کنه آن عاجز، چنان که خود بخلق نماند صورة و وجه وی بصورة و وجه خلق نماند. صورة خلق ریزد و ناچیز شود و فانی گردد، و صورة خداوند با جلال و اکرامست و با سبحات نور و برقهای درخشان، اگر حجاب از آن بردارد از سبحات و روشنایی و درخشانی وی آسمان و زمین بسوزد و بریزد. و این در خبر است: «لو كشفها لأحرقت سبحات وجهه کل شیء ادرکه بصره».

گر يك نظرت چنان که هستی نگری      نه بت ماند نه بت پرست و نه پری

اما سخن از روی تصویر آنست که رب العالمین منت بر آدمیان نهاد باین صورة بر کمال و چهره باجمال که ایشان را داد گفت: «وَ صَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوْرَكُمْ».

جای دیگر گفت: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ» و این تخصیص آدمیان است از میان جانوران، و بجز ایشان کس را این منزلت نداد و بدین مثبت نرسانید و همه فریشته مقرب است. در آثار بیارند که یا عجا، فریشته را بیافرید نام وی جبرئیل، وی را ششصد پر طاوسی داد مرصع بجواهر، با جلجله‌های زرین، آگنده بمشک بویا چون بر خود بجنبند از هر جلجلی آوازی خوش بیرون آید و نعمتی که بدان دیگر نماند. و آن فریشته دیگر اسرافیل که یک پایه عرش بر دوش ویست هر گه که تسبیح درگیرد همه فریشتگان آسمان خاموش شوند و تسبیح خویش در باقی نهند از آن صوت نیکو و نعمت خوش که اسرافیل بیرون می‌دهد. و زینجا فراگذر عرش عظیم، که مستوی بر وی خدای جهانست، و او را کنگره‌هاست که در وهم آدمی نیاید، و قدر آن کس نداند، و نور آفتاب در جنب نور عرش ناپدیدست و ناچیز.

این همه مخلوقات برین صفت بیافرید و هیچیز را نگفت که نیکوش صورتی دادم یا نیکوش آفریدم، مگر آدمی را که از خاک تیره بر کشید و وی را بدان منزلت رسانید که در آفرینش وی گاه خود را ستود و گاه وی را: خود را، گفت «فتبارك الله أحسن الخالقين»، و وی را گفت «اولئك هم المرشدون» «اولئك خير البرية» سبحانه سبحانه هذا هو الفضل الكبير و الفوز العظيم. يقول تعالى فضلنا من الله و نعمة و الله عليهم حكيم.

## ۲ النوبة الاولى

قوله تعالى: هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ. او آنست که فرو فرستاد بر تو این نامه، منه آيات مُحَكَّماتٌ ازوست آیتهای استوار داشته و تمام کرده هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ معظم قرآن و مایه دین داران و علم جویان آنست. وَ آخِرُ مُتَشَابِهَاتٍ و آیتهای دیگر است که بهم مانند در ظاهر، و جز از یکدیگرند در حقیقت فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ اما ایشان که در دل ایشان کژی و چفتگی است.

فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ بِرِيبٍ آن متشابه ایستاده‌اند از این کتاب «ابتغاء الفتنة» جستن شور دل را و آشفته‌گی دین را، وَ ابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ و جستن تأویل آن، که تا حقیقت مراد خدای از آن چیز بدانند وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ و نداند تأویل آن مگر خدای وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ، يَقُولُونَ و تمام دانشان که در علم پای بر استواری دادند می‌گویند آمَنَّا بِهِ بگرویدیم بآنچه خدای فرو فرستاد كُلُّ مَنْ عِنْدَ رَبِّنَا همه از نزدیک خدای ماست... وَ مَا يَدَّكُرُ إِلَّا أُولُوا الْأَلْبَابِ (۷) و حق در نیابد و پند نپذیرد مگر خداوندان مغز.

رَبَّنَا خَاوَنَد مَا! لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا مجسبان دل‌های ما را بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا پس آنکه راه نمودی ما را وَ هَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً و ما را از نزدیک خود رحمتی بخش إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ (۸) تویی که تویی خداوند فراح بخش نیکو دار. رَبَّنَا! خَاوَنَد مَا، إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ تویی فراهم آورنده مردمان لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ روزی را که در بودن آن روز گمان نیست، إِنَّ اللَّهَ لَا يُخَلِّفُ الْمِيعَادَ (۹) که خدای خلاف نکند هنگامی که نامزد کند یا وعده که دهد.

## النوبة الثانية

قوله تعالى هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ یعنی: القرآن منه ای من القرآن آيات مُحَكَّماتٌ ای متنقات مبینات مفصلات لا اشكال فی لفظهن و ظاهرهن، يعمل بهن می‌گوید: این قرآن بعضی محکمات است و بعضی متشابهات.

محکمات آنست که در لفظ و معنی آن هیچ اشکال نبود، نسخ از آن باز گرفته‌اند و معارضه از آن باز گردانیده، و اختلاف را در آن حاجت بتکلف نظر نباشد، از آنک روشن و پیدا و ظاهر بود و آن فرائض و حدود است، امر و

نهی، و حلال و حرام. و معظم قرآن و اصل قرآن آنست، چنان که گفت هُنَّ أُمَّ الْكِتَابِ أَمْ هَرِ چیز معظم آنست که قوام آن چیز بدانست و از سر جانور اُم آنست که زندگانی آدمی در بقاء آنست و گفته‌اند: هُنَّ أُمَّ الْكِتَابِ ای: اُم کل کتاب آنزله الله علی کل نبی فیهن کل ما احل و کل ما حرم میگوید این آیات محکمت که درین قرآن بتو فرو فرستادیم اصل همه کتاب خدایاند که پیغامبران را داد، یعنی که همه را بیان حلال و حرام و فروض و حدود کردیم و روشن گفتیم. ابن عباس گفت: آنست که در سوره الانعام بسه آیت بیان کرد: قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَیْكُمْ الی آخر الآیات الثلاث و نظیر آن در سوره بنی اسرائیل است وَ قَضَى رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ الْآیَاتِ وَ آخَرُ مُتَشَابِهَاتٍ آخِرُ جَمْعِ آخِرِی است میگوید: متشابهات است درین قرآن. و متشابهات آنست که بجیزی ماند در ظاهر و که جز از آن باشد در حقیقت، چنان که میگوید وَ إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْیَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِیْهَا فَفَسَقُوا فِیْهَا (فَحَقَّ عَلَیْهَا الْقَوْلُ) فَدَمَّرْنَا هَا تَدْمِیراً.

و در آیتی دیگر گفت: إِنَّ اللَّهَ یَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسَانِ وَ إِیتَاءِ ذِی الْقُرْبَى وَ یَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ ظَاهِرِی این هر دو بدان ماند که آن جا بفسق می‌فرماید و این جا نهی از آن می‌کند، تا آن گه که عالم بیان کند و گوید معنی آیت آنست که: امرناهم بالطاعة فخالفوا و فسقوا.

قتاده و ربیع و ضحاک و سدی گفتند: محکمت ناسخات است که موجب عمل است، و متشابهات منسوخات است که ایمان آوردن بدان واجب است، اما عمل بدان نیست. ابن زید گفت: محکمت قصص انبیاء است، که رب العالمین آن را مفصل و مبین کرده در قرآن، قصه نوح در بیست و چهار آیت، قصه هود در ده آیت، قصه صالح در هشت آیت، قصه لوط در هشت آیت، قصه شعیب در سیزده آیت، قصه موسی در آیات فراوان، و ذکر پیغامبر ما (ص) در بیست و چهار آیت باز گفته، و فضل و شرف وی در آن مبین کرده. و متشابهات آنست که درین قصه‌ها مکرر می‌شود. چنان که در قصه نوح گفت قُلْنَا اَحْمِلْ جَاىِ دِیْگَرِ گَفت فَاَسْئَلُکَ فِیْهَا وَ عَصَاءِ مُوسَى رَا گَفت فَاِذَا هِیَ حَیَّةٌ تَسْعَى جَاىِ دِیْگَرِ گَفت فَاِذَا هِیَ تُعْبَانٌ مُبِیْنٌ.

و گفته‌اند که محکمت آنست که علما را دریافت معنی آن هست و بر تأویل آن رسند، و متشابهات آنست که علم آن جز الله نداند، چنان که وقت خروج دجال و نزول عیسی، و آفتاب از مغرب برآمدن، و قیامت برخاستن، و مانند این که الله بدانستن آن متأثر است، و خلق را بران اطلاع نه، و جز ایمان آوردن بدان کس را در آن نصیب نه.

و بروایتی دیگر از ابن عباس متشابهات آنست که تشابهت علی الیهود، و هی حروف التهجی فی اوائل السور. و اصل این قصه آنست که قومی جهودان چون کعب اشرف و حیی اخطب و همسران ایشان آمدند بنزدیک رسول ص و گفتند «بما رسید که در جمله آن چه بر تو فرو فرستادند الم است، و اگر این حق است پس ما مدت ملک امت تو می‌دانیم که چند خواهد بود و تا کی خواهد بود، بیش از هفتاد و یک سال نخواهد بود» و این تأویل که نهادند از شمار جمل بر گرفتند، یعنی که الف یکی، لام سی، و میم چهل. مصطفی ص گفت پس ازین بیشتر هست المص. ایشان گفتند «ص» نود باشد پس صد و شصت و یک سال خواهد بود. ایشان گفتند: مانند این دیگر هست؟ مصطفی ص گفت: الر. ایشان گفتند: اکنون دویست و سی و یکسان خواهد بود مصطفی ص گفت ازین بیشتر هست المر. ایشان گفتند: این بسیار بیفزود دویست و هفتاد و یکی باشد و این بر ما مشتبه شد ندانیم آن بیشتر گیریم یا کمتر؟ ما خود بتو ایمان نخواهیم آوردن. پس رب العالمین در شأن ایشان این آیت فرستاد: هُوَ الَّذِیْ أَنْزَلَ عَلَیْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آیَاتٌ مُحْکَمَاتٌ هُنَّ أُمَّ الْكِتَابِ وَ آخَرٌ مُتَشَابِهَاتٌ یَعْنِی اشْتَبَهَ عَلِی الْیَهُودِ بَمَا أُولُو الْحُرُوفِ عَلِی حَسَابِ الْجَمْلِ.

اگر کسی گوید چه فایده است متشابه در قرآن آوردن و چه حکمت است در آن که همه محکمت نبود؟ جواب آنست که تشریف و تخصیص علما را، تا بمنقاش فهم معانی دقیق از آیات استخراج میکنند، و بدان معنی از عامه خلق متمیز میشوند، و نیز مستحق ثواب اخروی میگردند، بآن که در آن استنباط خاطر و فکرت خویش را میرنجانند، و اگر همه محکمت بودی حاجت بتکلف نظر و اتعاب فکرت نبودی، و آن ثواب حاصل نیامدی. معنی دیگر آنست که دانایان چون در متشابهات تأمل کنند و از دریافت معانی آن عاجز شوند نقص خویش ببینند و عجز خویش بشناسند و آن گه در راه بندگی راست‌تر روند، که بندگی عجز خود شناختن است و بدرماندگی خود اقرار کردن.

فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ مَعْنَى زَيْغٍ أَنَسْتَ كَمَا فِي رِوَايَاتٍ أُخْرَى بِأَنَّ سَوِيًّا جَسِدًا. يَقَالُ «زَاغَ الْقَلْبُ»، وَ زَاغَتِ الشَّمْسُ مِنْ كِبَادِ السَّمَاءِ» وَ مِنْ قَوْلِهِ: «فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاعَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ». مِيكَوِيْدُ اِيْشَانْ كِهْ دَرِ دَلِ زَيْغِ دَارَنْدِ هِمَوَارِهْ بَرِ پِيْ مِتْشَابِهَاتِ بَاشَنْدِ، يِعْنِيْ كَافِرَانْ وَ مَنَافِقَانْ وَ جِهُوْدَانْ كِهْ طَلَبِ مَدْتِ مَلِكِ اِيْنِ اِمْتِ اَزْ حِسَابِ جَمَلِ اسْتِخْرَاجِ مِيَكَنْدِ.

وَ جَمَاعَتِيْ اَزْ مَفْسِرَانِ كَفْتَنْدِ مَرَادِ بَايْنِ هِمِهْ مَبْتَدِعَانْدِ كِهْ عَائِشَهْ كَفْتْ: رَسُوْلُ خُدَا هَرْ گِهْ كِهْ اِيْنِ آيْتِ بَرْخَوَانْدِيْ كَفْتِيْ: «اِذَا رَاَيْتُمُ الَّذِيْنَ يَجَادِلُوْنَ فِيْهِ فَهَمُ الَّذِيْنَ عَنِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَاحْذَرُوْهُمُ وَ لَا تَجَالِسُوْهُمُ.»

فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ اِيْ تَشَابَهَ لَفْظِهِ، وَ اَشْكَلَ مَعْنَاهُ وَ هُوَ صَحِيْحٌ فِيْ نَظْمِهِ وَ تَأْلِيْفِهِ. پَسْ خَبْرِ دَادْ كِهْ چِهْ مَعْنِيْ رَاْ بَرِ پِيْ مِتْشَابِهَ بَاشَنْدِ وَ كَفْتْ: اِبْتِغَاءَ الْفُتْنَةِ اِيْ اِبْتِغَاءَ التَّكْذِيْبِ وَ قِيْلَ اِبْتِغَاءَ الشُّبُهَاتِ وَ اللَّيْسِ لِيَضْلُوْا بِهَا جِهَالَهُمْ. مِيكَوِيْدُ اَنْ رَاْ مِتْشَابِهَ جُوِيْنْدِ تَاْ بَدْرُوْغِ دَارَنْدِ، يَاْ جِهَالِ رَاْ اَنْدِرَانِ دَرِ شَبِيْهَتِ اِفْكَنْدِ، وَ دِيْنِ بَرِ ضَعِيْفَانِ بَشُوْرَانْدِ. وَ اِبْتِغَاءَ تَأْوِيْلِهِ وَ تَأْوِيْلِيْ بَرِ اَنْ مِتْشَابِهَ نِهَنْدِ تَاْ حَقِيْقَتِ وَ مَرَادِ اللّٰهِ اَزْ اَنْ بَدَانْدِ، وَ هَرْگِزِ نَدَانْدِ كِهْ اللّٰهُ كَفْتْ: وَ مَا يَعْْلَمُ تَأْوِيْلَهُ اِلَّا اللّٰهُ. تَأْوِيْلِ بَرِ لَفْظِ تَفْعِيْلِ اسْتِ، وَ مَرَادِ بَاَنْ مَتَأَوَّلَ اسْتِ، هِمْ چِنَانْ كِهْ تَنْزِيْلِ دَرِ صَدْرِ سُورَةِ الزَّمْرِ مَرَادِ بَاَنْ مَنزَلَ اسْتِ نِهْ بِيْنِيْ كِهْ جَايِ دِيْگَرِ كَفْتْ يَوْمَ يَأْتِيْ تَأْوِيْلُهُ اِيْ يَأْتِيْ مَتَأَوَّلَهُ وَ مَالَهُ يِعْنِيْ اَنْچِ عَاقِبَتِ مَعْنِيْ دَرِ اَخْرِ بَاْ اَنْ اَيِدِ.

وَ فَرْقِ مِيَاْنِ تَفْسِيْرِ وَ تَأْوِيْلِ اَنْسْتِ كِهْ تَفْسِيْرِ عِلْمِ نَزُوْلِ وَ شَأْنِ وَ قِصِهْ آيْتِ اسْتِ وَ اِيْنِ جِزْ بِنَوْقِيْفِ وَ سَمَاعِ دَرْسْتِ نِيَايِدِ، وَ نَتَوَانْ كَفْتِ اِلَّا بِنَقْلِ وَ اَثْرِ وَ تَأْوِيْلِ حَمَلِ آيْتِ اسْتِ بَرِ مَعْنِيْ كِهْ اِحْتِمَالِ كَنْدِ، وَ اسْتِنْبَاطِ اِيْنِ مَعْنِيْ بَرِ عِلْمَاْ مَحْظُوْرِ نِيْسْتِ بَعْدِ اَزْ اَنْ كِهْ مُوَافِقِ كِتَابِ وَ سُنْتِ بَاشْدِ.

اسْتِعْمَالِ تَفْسِيْرِ يَاْ دَرِ الْفَاظِ غَرِيْبِ بَاشْدِ چِنَانْ كِهْ بَحِيْرَهْ وَ سَائِبَهْ وَ وَصِيْلَهْ، يَاْ دَرِ سَخْنِ مُوْجِزِ بَاشْدِ كِهْ حَاجَتِ بَشْرَحِ دَارْدِ چُونِ اَقِيْمُوا الصَّلَاةَ وَ اَتُوا الزَّكَاةَ يَاْ سَخْنِيْ كِهْ قِصِهْ دَرِ اَنْ تَعْبِيْهَ بَاشْدِ وَ تَاْ اَنْ قِصِهْ بِنْدَانْدِ اَنْ سَخْنِ مِتْصُوْرِ نَشُوْنْدِ چِنَانْ كِهْ كَفْتْ: اِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ.

اِمَا اسْتِعْمَالِ «تَأْوِيْلِ» گَاهْ بَرِ سَبِيْلِ عَمُوْمِ بُوْدِ، گَاهْ بَرِ سَبِيْلِ خُصُوْصِ. چِنَانْ كِهْ «كُفْرِ» گَاهْ دَرِ جُحُوْدِ مُطْلَقِ كَارِ فَرْمَايَنْدِ وَ گَاهْ دَرِ جُحُوْدِ بَارِيْ جَلِ ثَنَائِهِ عَلٰى الْخُصُوْصِ، وَ چُونِ «اِيْمَانِ» كِهْ گَاهْ دَرِ تَصْدِيْقِ مُطْلَقِ كَارِ فَرْمَايَنْدِ وَ گَاهْ دَرِ تَصْدِيْقِ دِيْنِ حَقِّ عَلٰى الْخُصُوْصِ.

وَ هِمْ اَزْ تَأْوِيْلِ اسْتِ لَفْظِيْ مُشْتَرِكِ مِيَاْنِ مَعْنِيْهَائِ مَخْتَلَفِ، چِنَانْ كِهْ لَفْظِ «وُجْدِ» كَارِ فَرْمَايَنْدِ هِمْ دَرِ «جَدَةِ» وَ هِمْ دَرِ «وُجْدِ» وَ هِمْ دَرِ «وُجُوْدِ». هِمْ اَزْ تَأْوِيْلِ اسْتِ اَنْچِهْ رُبِّ الْعَالَمِيْنَ كَفْتْ: لَا تُدْرِكُهُ الْاَبْصَارُ مِيَاْنِ عِلْمَاْ اِحْتِلَافِ اسْتِ كِهْ اِيْنِ بَصْرِ عِيْنِ اسْتِ يَاْ بَصْرِ قَلْبِ.

وَ الرَّاسِخُوْنَ فِي الْعِلْمِ. اِيْنِ اِبْتِدَاءِ سَخْنِ اسْتِ، كِهْ بَرِ اِلَّا اللّٰهُ وَ قَفِيْ تَمَامِ اسْتِ. مِيكَوِيْدُ كِهْ رَاَسْخَانِ دَرِ عِلْمِ اَزْ دَانَشِ



تأویل نومیدند. و دلیل بر آن قرائت ابی کعب است و در مصحف انس و بو صالح. و ابتغاء تأویله و ما لهم بتأویله من علم إن تأویله إلا عند الله. عمر عبد العزیز هر گاه که این آیت بر خواندی گفتی: انتهى علم الراسخين في الغلم بتأویل القرآن الى ان قالوا «أَمَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا».

ابن عباس گفت رسوخ ایشان و ثبوت ایشان در علم آنست که گفتند أَمَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا همانست که عائشه گفت «من رسوخ علمهم الايمان بحكمه و متشابهه و ان لم يعلموا تأویله» از مصطفی (ص) پرسیدند که راسخان در علم کدامند؟ گفت «من برت یمینه و صدق لسانه، و استقام قلبه و عفّ بطنه و فرجه، فذلك الراسخ في العلم».

و گفته‌اند تقوی باید با حق و تواضع با خلق، و زهد با دنیا، و مجاهدت با نفس تا از راسخان در علم باشی. این راسخان درین آیت هم ایشان‌اند که در آن آیت گفت: لَكِنَّ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ. پس معنی هر دو آیت آنست که راسخان در علم میگویند: ما بگرویدیم بآنچه الله فرو فرستاد، کلّ من عند ربنا دریافته و نادر یافته ما، همه پاکست و راست، و از نزدیک خداوند ما جلّ جلاله.

مذهب اهل سنت و تسلیم، و راسخان در علم، و ثابتان در ایمان، و جمهور اهل اثبات و جماعت آنست که نامعقول قبول کردن بتسلیم درست آید و اهل تکلف و کلام میگویند که معقول بقبول درست آید.

وَمَا يَذَّكَّرُ اِي و مَا يَتَذَكَّر و مَا يَتَعَطَّ بِالْقُرْآنِ اِلَّا اَوْلُو اللِّبِّ و الْحَجَى.

میگوید جز خردمندان پند نپذیرند باین قرآن.

آن گه درآموخت رهبران خود را تا گویند رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا این آیت رد قدری‌انست. و وجه دلیل اهل سنت و ردّ ایشان در آن روشنست و ظاهر، که اضافت از اغت و هدایت بکلیت با خداست، و خلق در آن مجبورند و مقهور. میگوید خداوند ما! دل‌های ما از دین حق، و راه استقامت، و سنن صواب بمرگردان، چنان که دل جهودان، و ترسایان، و مبتدعان که در دل زیغ دارند بگردانیدی. مصطفی (ص) این دعا بسیار کردی که: «يا مقلب القلوب! ثبت قلبي على دينك»

یاران گفتند یا رسول الله می‌بترسی بر ما و بر دین ما؟ پس از آنکه ایمان آوردیم بتو، و ترا استوار گرفتیم بدانچه گفتی و رسانیدی از کتاب و دین و شریعت؟ مصطفی ایشان را جواب داد که «إِنَّ قُلُوبَ بَنِي آدَمَ كَلْهًا بَيْنَ اصْبَعَيْنِ مِنْ اصْبَاعِ الرَّحْمَنِ، يَقِيمُهُ إِنْ شَاءَ وَ يَزِيغُهُ إِنْ شَاءَ، وَ الْمِيزَانَ بِيَدِ الرَّحْمَنِ يَرْفَعُ أَقْوَامًا وَ يَضَعُ آخَرِينَ اِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ».

و روی انه قال (ص): اِنَّ قَلْبَ ابْنِ آدَمَ مِثْلَ الْعَصْفُورِ يَتَقَلَّبُ فِي الْيَوْمِ سَبْعَ مَرَّاتٍ

و عن ابی موسی قال: اِنَّمَا سَمِيَ الْقَلْبُ لَتَقَلْبِهِ، وَ اِنَّمَا مِثْلُ الْقَلْبِ مِثْلُ رِيشَةِ بَفَلَاةٍ مِنَ الْاَرْضِ.

و گفته‌اند در معنی رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا اِي لَا تَفْعَلْ بِنَا مِنَ الْاِكْرَامِ مَا يُوْدَى اِلَى الزِّيغِ فَكَانَ الْاِزَاغَةُ اِعْطَاءُ الْخَيْرَاتِ الدُّنْيَوِيَّةِ الْمَثْبُطَةِ عَنِ الْخَيْرَاتِ الْاُخْرَوِيَّةِ الْمَشَارِ اِلَيْهِ بِقَوْلِهِ: وَ لَوْ بَسَطَ اللهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَعَوْا فِي الْاَرْضِ. و لهذا

قال على عليه السلام: من وسّع عليه دنياه و لم يعلم انه مكر به فهو مخدوع عن عقله.

وَ هَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً: رحمت ايدر ثباتست بر صواب، و عصمت از ريبت. و فائده مِنْ لَدُنْكَ آنست که عطاء بر دو قسم است یکی عوض طاعات و اعمال، و یکی بی عوض بتبرع و تفضل. این کلمه تنبيه است مر بنده را تا بداند که عطاء إلهی نه بر سبیل جزا و عوض اعمال است، بلکه همه فضل و رحمت اوست مصطفی (ص) گفت: «سَدَدُوا وَ قَارَبُوا وَ ابْشُرُوا فَإِنَّ لِنِ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ اِحْدَا اَعْمَلُهُ» قالوا و لا انت؟ يا رسول الله؟ قال «و لا انا اِلَّا اَنْ يَتَعَمَّدَنِي اللهُ مِنْهُ»

برحمته»

روایت است از عائشه که گفت مصطفی (ص) هر گه که از خواب بیدار شدی در شب این چند کلمه بگفتی: «لا إله إلا أنت إني استغفرك لذنبي، و أسألك رحمتك، اللهم فزدني علما، و لا تزغ قلبي بعد إذ هديتني، و هب لي من لدنك رحمة، أنك انت الوهاب».

رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ يَعْنِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ بحشرهم و نشرهم و حسابهم و جزائهم جامع نامیست از نامهای خداوند عز و جل، این جا بمعنی حشر و تشر و قیامت است یعنی که آن روز خلق را با هم آرد، و حساب کند، و جزاء کردار دهد این معنی را فریخته گفت ببعضی آدمیان: «خَلَقْتُمْ لِأَمْرٍ عَظِيمٍ» این آفرینش شما مردمان نه از گزاف و بازی است ا فَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا؟ بلکه کاری عظیم راست، و آن حشر و نشر و ثواب و عقاب است و این وعده حق راست است و بودنی چنان که گفت عز و جل: إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا، وَعَدَ اللَّهُ حَقًّا و ازان گفته و وعده که داده باز پس نیاید و خلاف نکند که گفت إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ.

### النوبة الثالثة

«قوله هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ. هو نه نام است نه صفت اما اشارتست فرا هست، یعنی که خداوند ما هست و بودنی و بوده، بر مکان عالی و در صفات متعالی، شریح عابد گفت: درویشی را دیدم در مسجد حرام که خدای را عز و جل میخواند که «یا من هو هو! یا من لا هو إلا هو! اغفر لي» گفتا: هاتفی آواز داد که ای درویش بآن يك بار که نخست گفתי ترا چندان ثوابست که فریشتگان تا بقیامت می نویسند.

هو دو حرف است «ها» و «واو» و مخرج «ها» آخر حلق است و مخرج «واو» اول حلق. اشارت میکند که در آمد این حروف باول از اوست! و بازگشت آن در آخر باوست! منه بدأ و الیه یعود. و گفته اند که اشارت بمخلوقات و مکونات است، که در آمد هر چیز در بدایت از قدرت اوست، و بازگشت همه در نهایت با حکم اوست.

درویشی را در حال وله پرسیدند که «ما اسمک؟» جواب داد که «هو» گفتند از کجا می آیی؟ گفت «هو» گفتند چه می خواهی؟ گفت «هو» گفتند لعلک ترید الله؟ مگر بآنچه می گویی الله را می خواهی؟ درویش که نام الله شنید جان خویش نثار این نام کرد، و از دنیا بیرون شد.

نام تو بصد معنی نقاش نگارند بر یاد تو و نام تو می جان بسپارند

بر بوی وصال تو همی جان بفشانند وز وصف تو در دست بجز عجز ندارند

قوله تعالى. مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخْرُ مُتَشَابِهَاتٌ دو قسم عظیم است از اقسام قرآن: یکی ظاهر روشن، یکی غامض مشکل، آن ظاهر، جلال شریعت راست، و این مشکل جمال حقیقت راست، آن ظاهر بآنست تا عامه خلق بدریافت آن و عمل بدان بناز و نعمت رسند. و این مشکل بآنست تا خواص خلق بتسلیم آن و اقرار بآن برار ولی نعمت رسند. و از آنجا که نعمت و ناز است تا آنجا که انس و راز است بسا نشیب و فراز است، و از عزت آن حال و شرف آن کار پرده غموض و تشابه از آن برنگرفت، تا هر نامحرمی درین کوی قدم نهد، که نه هر کسی شایسته دانستن اسرار ملوک بود.

رو گرد سراپرده اسرار مگرد کوشش چه کنی که نیستی مرد نبرد



مردی باید زهر دو عالم شده فرد کو جرعه درد دوستان داند خورد

قوله: رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا... الايه حين صدقوا في حسن الاستغاثه امدوا بانوار الكفاية. با دل صافی، و وقت خالی، و زبان بذکر حق جاری، تیر دعا سوی نشانه اجابت شود لا محاله، لکن کار در آنست که تا این صفا و وفا و دعا کی مجتمع شوند، و چون برهم رسند! معنی آیت این دعاست که: بار خدایا شور دل و زیغ از دل‌های ما دور دار، و ما را بر بساط خدمت بر شرط سنت پاینده‌دار. وَ هَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَ آنچه دهی خداوند با فضل و رحمت خویش ده، نه جزاء اعمال و عوض طاعات را! که اعمال و طاعات ما شایسته حضرت جلال تو نیست! و آن را جز محو کردن و با چشم نیاوردن روی نیست.

پیری گفت از پیران طریقت که: زهره‌های رهروان و اصحاب طاعات آب گشت از بیم این آیت، که: وَ قَدِمْنَا إِلَى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا. و مرا از همه قرآن با این آیت خوش افتادی هست، گفتند: این چه معنی دارد؟ گفت: تا از این اعمال ناپسندیده و طاعات ناشایسته باز رهیم، و یکبارگی دل در فضل و رحمت او بندیم.

قوله تعالی: رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ جمع کننده خلق و با هم آورنده اوست، یکی امروز، یکی فردا، امروز دوستان خود را جمع می‌کند بر بساط ولایت و معرفت، و فردا همه خلق را جمع کند بر بساط سیاست و هیبت.

امروز جمع اسرار است مکاشفه جلال و جمال را، و فردا جمع ابشارست مقاسات احوال و احوال رستاخیز را. نص صریح بهر دو ناطق است. اما جمع اسرار را درین سرای حکم مصطفی (ص) گفت: یا معشر الانصار أ لم أتکم و انتم ضلال فهداکم الله بی؟

قالوا بلی یا رسول الله. قال أ لم أتکم و انتم اعداء فالف الله بین قلوبکم بی؟ قالوا بلی یا رسول الله، قال أ لم أتکم و انتم متفرقون فجمعکم الله بی؟ قالوا بلی یا رسول الله.

و جمع اشباح و ابشار در قیامت آنست که مصطفی (ص) گفت باسناد درست: «یجمع الله الاولین و الآخرین لمیقات یوم معلوم اربعین سنة شاخصه ابصارهم الی السماء و ينتظرون فضل القضاء، قال: و ينزل الله تعالی فی ظل من الغمام من العرش الی الكرسي ثم ینادی مناد: ایها الناس! أ لم ترضوا من ربکم الذی خلقکم و رزقکم و أصرکم ان تعبدوه و لا تشرکوا به شیئا ان یولی کلّ انسان ما کان یتولی و یعید فی الدنیا؟ أ لیس ذلك عدلا من ربکم؟ قالوا بلی. فینطلقون فیمثل لهم أشياء ما کانوا یعبدون، فمنهم من ینطق الی الشمس و منهم من ینطلق الی القمر و الی الاوثان من الحجارة، و اشباه ما کانوا یعبدون.

و یمثل لمن کان یعبد عیسی شیطان عیسی و یمثل لمن کان یعبد عزیر شیطان عزیر، و بقی محمد و امته. قال فیمثل الرب عز و جلّ فیأتیهم، فیقول: ما لکم لا تنطلقون کما انطلق الناس؟ فیقولون: بیننا و بینہ علامة فاذا رایناه عرفناه. فیقول: ما هی؟ فیقولون یکشف عن ساقه فعند ذلك یکشف عن ساقه...»

و ذکر الحدیث بطوله.

### ۳ النوبة الاولى

قوله تعالی: إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا... ایشان که کافر شدند (و نعمت خدای بر خود بپوشیدند) لَنْ نُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالَهُمْ وَ لَا أَوْلَادَهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا بکار نیاید و سود ندارد ایشان را مالهای ایشان و نه فرزندان ایشان بنزدیک خدا هیچیز، وَ أَوْلَئِكَ



هُم وَقَوْمُ النَّارِ (۱۰) و ایشان آنند که بایشان آتش افروزند (فردا).

كذّاب آل فرعون همچون عادت و شأن آل فرعون و الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ و ایشان که پیش از ایشان بودند، كذّبوا بآياتنا دروغ گرفتند سخنان ما، فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ تا پس فرا گرفت خدای ایشان را بگناهان ایشان، وَ اللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ (۱۱) و خدای سخت عقوبتست (و سخت گیر).

قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا (جهودان و مشرکان) را گوی سَعْلَبُونَ آری باز مانند شما را ایدر (و باز شکنند) وَ تُحْشِرُونَ إِلَى جَهَنَّمَ و فردا شما را بسوی دوزخ انگیزانند وَ بئسَ المهادُ (۱۲) و بد آرمگاههایی است (دوزخ دوزخیان را). قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ شَمَا را شگفتی بود (سخت نیکو)، فِي فَنَيْنِ النَّقْتَا دو گروه که هم روی شدند و هم دیدار، فَنَاءُ تَقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَكُ گروه کشتن می‌کردند در پیدا کردن راه بخدای. وَ أُخْرَى كَافِرَةٌ و دیگر گروه کافران بخدا، يَرَوْنَهُمْ مِثْلِهِمْ (این گروه مسلمانان گروه کافران را) می‌دیدند بشمار دو بار چند خویشتن، رَأَى الْعَيْنُ بر دیدار چشم آشکارا وَ اللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ مَنْ يَشَاءُ و خدای نیرو میدهد او را که خواهد بیاری دادن خود، إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لَأُولِي الْأَبْصَارِ (۱۳) در آنچه شما دیدید عبرتی است بینایان (و خردمندان) را.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالآيَةِ... مشرکان قریش و جهودان قریظه و نصیر در رسول خدا بدرویشی و بی‌فرزندی بغمز می‌دیدند، و بمال و فرزندان خویش می‌نازیدند، و در آن با وی مکثرت می‌ساختند، این جواب ایشانست، میگوید لَنْ نُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَ لَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ أَى عند الله، شیئا. و قيل: من عذاب الله شیئا. فردا ایشان را آن مال و فرزند بکار نیاید بنزدیک خدا، و عذاب خدا از ایشان از هیچیز باز ندارد، وَ أُولَئِكَ هُم وَقَوْمُ النَّارِ، این همچنانست که گفت: وَقَوْمُهَا النَّاسُ وَ الْحَجَارَةُ. وقود بنصب و او آن چیز است که بآن آتش افروزند، از هیزم و جز آن، و وقود بضم و او و وقد افروختن آتش است همچون ایقاد. كذّاب آل فرعون داب نامی است عادت را، مراد بآن‌سان و صفت است، یعنی همچون سان و صفت آل فرعون». و این کاف را سه وجه است: یکی آنست که هُم وَقَوْمُ النَّارِ کذاب آل فرعون، این داب با نار پیوسته، و این آل فرعون مضاف با هم، میگوید این مشرکان قریش و جهودان هیزم دوزخند چون آل فرعون. آن گه ابتدا کرد و گفت: وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ این هم مشرکان قریش‌اند و هم آل فرعون، میگوید: و ایشان که پیش از ایشان بودند، و آن قوم نوح‌اند و عاد و ثمود. كذّبوا بآياتنا. دیگر وجه هُم وَقَوْمُ النَّارِ كذّاب آل فرعون وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ میگوید ایشان هیزم دوزخ‌اند چون آل فرعون و چون ایشان که پیش از ایشان بودند تا آنجا که سخن پیوسته. آن گه آل فرعون را گفت و ایشان که پیش از ایشان بودند كذّبوا بآياتنا وجه سدیگر: بر نار وقف است آن گه ابتدا کرد کذاب آل فرعون و سخن پیوسته تا بذنوبهم. می‌گوید: چون آل فرعون و ایشان که پیش از ایشان بودند دروغ شمردند سخنان ما تا الله ایشان را فرا گرفت. همانست که جای دیگر گفت و كلنا أخذنا بذنبه و ذنب و جرم متقاربند، لکن جرم چون نتیجه و ثمره اکتسابست از اجترام ثمره گرفته‌اند و ذنب چون عاقبت و آخر فعل است که بوی می‌بازگردد از ذنب گرفته‌اند همچنین عقوبت از ان عقوبت نام کرده‌اند که آن عاقبت بد کارست بر عقب بد کردن او، و تعقیب بر پی کاری یا کسی رفتن و ایستادن بود. لَهُ مُعَقَّبَاتٌ از آنست. و تعقیب نیز چیزی بپس باز بردن بود لا معقب لحکمہ از آنست، یعنی که باز پس برنده نیست حکم الله را، و از آنست که مرتد را گفت انقلبتم على أعقابكم که از سوی عقب باز می‌گردد. و عقاب و معاقبه هر دو مصدراند عقوبت کردن را، وَ اللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ یعنی. إذا عاقب،

میگوید خدای سخت عقوبتست هر گه که عقوبت کند، و سخت گیر است اگر گیرد.

قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا... این کافران مشرکان مکه‌اند و جهودان مدینه، سَعْلَبُونَ وَ تُحْشَرُونَ إِلَى جَهَنَّمَ حمزه و کسایبی هر دو کلمه را بیا خوانند، باقی همه بتاء مخاطبه خوانند. ایشان که بتاء مخاطبه خوانند معنی خود ظاهر است و ایشان که بیا خوانند آن را دو وجه است: یکی آنست که الذین کفروا سیغلبون و يحشرون فقل لهم می‌گوید ایشان که کافر شدند ایشان را اینجا باز شکنند و فردا بدوزخ رانند، و فرا ایشان گو که چنین خواهد بود. وجه دیگر قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا یعنی الیهود. سیغلبون یعنی کفار مکه، فرا کافران اهل توریت گوی: که این مشرکان قریش که دشمنان منند ایشان را باز خواهند شکست امروزه در دنیا، و بدوزخ خواهند راند فردا بقیامت. و این شکستن روز بدر است که مسلمانان کافران را بکشند و بهزیمت کردند. مصطفی ص آن روز که این آیت آمد کافران را گفت: **إِنَّ اللَّهَ غَالِبُكُمْ وَ حَاشِرُكُمْ إِلَى جَهَنَّمَ**

و این آیت دلیلی روشنت بر صدق نبوت مصطفی و صدق سخن وی که پیش از آن خبر باز داد که مسلمانان را غلبه و قوت خواهد بود بر کافران یعنی روز بدر، و هم چنان بود که وی گفته بود و خبر داده.

قول ابن عباس آنست که قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا این کافران جهودان مدینه‌اند و قصه آنست که چون مشرکان قریش ابو سفیان بن حرب و اصحاب او روز بدر بهزیمت شدند و شکسته گشتند و مسلمانان را قوت و نصرت بود جهودان مدینه گفتند: «هذا و الله النبي الامي الذي نجده في كتابنا التوروية بنعته و صفته و مبعثه و انه لا ترد له راية» گفتند و الله که آن پیغامبرست که ما نام و صفت و مبعث وی در کتاب خویش یافته‌ایم، و دانسته که وی را بر همکنان غلبه و قوتست، و علم نبوت وی آشکارا. و بران بودند که اتباع وی کنند و بوی ایمان آرند، پس قومی از ایشان گفتند: این چه تعجیل است؟ بگذارد تا وقعه دیگر بیفتد میان وی و میان دشمنان وی، اگر او را دست بود و به آید در آن وقعه، پس همه بوی ایمان آریم، نه بس برآمد تا وقعه احد بیفتاد، و مسلمانان بهزیمت شدند چنان که قصه است. آن جهودان باز بشك افتادند. شفاء ازلی و حکم الهی بکفر ایشان در رسید، و ایشان را از آن گفت و همت باز پس آورد و هیچکس از ایشان مسلمان نشد، و عهدی نیز که داشتند با رسول خدا آن عهد بشکستند، و کعب اشرف که سر ایشان بود و با شصت سوار سوی مکه شد و با کافران مکه در عداوت مصطفی راست شد و برین اتفاق کردند که کلمه‌شان یکسان باشد، و در مخالفت موافقتی نمودند و عهدی بستند، و بمدینه باز آمدند. پس رب العالمین در شان آن جهودان آیت فرستاد: **قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سَعْلَبُونَ وَ تُحْشَرُونَ إِلَى جَهَنَّمَ. وَ بئسَ المهاد. أَي وَ بئسَ الفِراش من النار. يقول بئس ما مَهْدُوا لانفسهم، بد آرامگاهی که خود را ساختند و توختند دوزخ جاودان و آتش سوزان.**

قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ اى بيان و عبرة و دلالة على صدق ما قلت لكم ستغلبون. می‌گوید: ایشان را گوی که نشان و بیان و دلیل صدق آنچه من گفتم که ستغلبون آنست که دو فرقت بر هم رسند روز بدر جنگ را و کوشش را، يك فرقت مسلمانان و يك فرقت کافران. مسلمانان سیصد و سیزده بودند از ایشان هفتاد و هفت مهاجران، دویست و سی و شش انصار صاحب رایت رسول خدا و مهاجران علی بن ابی طالب ع بود. و صاحب رایة انصار سعد بن عباد، و هفتاد شتر در لشکر مسلمانان بودند و دو اسب، یکی آن مقداد بن عمرو و یکی آن مرثدن بابی مرثد. و شش درع با ایشان بود، و هشت شمشیر، و از مسلمانان آن روز بیست و دو مرد شهید گشتند، چهارده از مهاجر و هشت از انصار. و فرقت دیگر کافران مکه بودند، رئیس ایشان عتبة بن ربیعة بن عبد شمس، و در لشکر ایشان صد تا اسب بود، و

نهصد و پنجاه مرد جنگی، سه چندان عدد مسلمانان بودند. اما رب العالمین گفت: يَرَوْنَهُمْ مِثْلِهِمْ اِنْ كَانُوا مُسْلِمِينَ این گروه مسلمانان کافران را بشمار دو بار چند خویشتن دیدند چون چشم بر ایشان افکندند. یعنی که الله ایشان را چنین نمود تا بر ایشان چیره شوند و باز نشکنند، و مسلمانان را آن آیت دیگر: فَاِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ معلوم شده بود که مردی از ایشان با دو مرد کافر برآید و غلبه کند.

پس رب العزة کافران را اگر چه سه بار چند مسلمانان بودند دو بار چند ایشان نمود و مسلمانان نیز بچشم کافران اندک نمود چنان که آنجا گفت: وَ يُقَلِّبُكُمْ فِي أَعْيُنِهِمْ اِنْ بَانَ كَرْدٌ تَا دِلَهَائِ مَسْلَمَانَانَ قَوِي بَاشَد وَ كُوش بَغْلِبَه وَ نَصْرَت دَارَنَد، وَ كَلِمَه حَق رَا بَكُوشَنَد، وَ چنان کردند و رب العالمین مسلمانان را آن روز بر کافران نصرت داد.

يَرَوْنَهُمْ بِنَا قِرَائَتِ نَافِعٍ وَ يَعْقُوبِ اسْت، باقی بیا خوانند، و قرائت یا ظاهرترست و معنی آن روشنتر، و چون بتا خوانی با لکم شود. میگوید ایشان را می‌دیدند یعنی کافران را دو بار چند ایشان. ای مثلیم. در هر دو قرائت که تروهنم خوانی یا پروهنم این‌ها و میم مثلیم با مسلمانان شود. «رأى العين» نامی است عیان را، و برأى العين و مرتأى العين هم چنان، وَ اللّٰهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ مَنْ يَشَاءُ نَصْرَتِ مُؤْمِنَانَ رَا اَز جِهَتِ خَدَاوَنَد عَز وَ جَل بَر دُو وَجِه اسْت: یکی نصرت دادن از روی حجت و قد فعل، و این نصرت بحمد الله ظاهرست و آشکارا، و حجت بر اعداء دین روشن است و لازم. وجه دیگر نصرت مداولت و غلبه است، آن مداولت که رب العالمین گفت: وَ تِلْكَ الْاَيَّامُ نَدَاوْهَآ بَيْنَ النَّاسِ اِنْ نَصْرَتِ اسْت که مسلمانان از الله می‌خواهند که فَاَنْصُرْنَا عَلٰى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ.

و این نصرت است که خدای، تعالی مومنان را وعده داد گفت: كَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ  
جای دیگر گفت: اَلَا اِنَّ نَصْرَ اللّٰهِ قَرِيْبٌ. نَصْرٌ مِّنَ اللّٰهِ وَ فَتْحٌ قَرِيْبٌ.

وَ اللّٰهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ مَنْ يَشَاءُ. همان نصرت مداولت است. امیر المؤمنین علی (ع) گفت: «اِنَّ لِلْبَاطِلِ جَوْلَةَ ثُمَّ يَضْمَلُ»

اوفتد گاه گاه که کافران بر مسلمانان غلبه کنند و ایشان را برنجانند، اما يك جوله بیش نباشد، که باطل پاینده نبود و بعاقبت غلبه و نصرت هم مسلمانان و اهل حق را باشد. چنان که گفت، بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ،... وَ لَنْ يَجْعَلَ اللّٰهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيْلًا. مصطفی ص این نصرت در دعاء ضعفاء امت و اخلاص ایشان بست گفت: «اِنَّمَا يَنْصُرُ اللّٰهُ هَذِهِ الْاُمَّةَ لِضَعْفَانِهِمْ بِدَعَائِهِمْ وَ اِخْلَاصِهِمْ وَ صَلَوَاتِهِمْ. وَ قَالَ هَلْ تَنْصُرُونَ وَ تَرْتَضُونَ اِلَّا بِضَعْفَانِكُمْ.»

آن گه گفت: اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ لَعِبْرَةً لِّاُولِي الْاَبْصَارِ در آنچه دیدند از نصرت مومنان با ملت ایشان و هزیمت کافران با کثرت ایشان، عبرت‌یست خداوندان زیرکی و خرد را. عبرت اعتبار غائب بود در حاضر: چیزی حاضر معلوم کنی در هنگام، و جای وصفت، آن گه بر قیاس آن حاضر چیزی غائب معلوم کنی در هنگام و جای و صفت.

و در قرآن جایها عبرت یاد کرده است، و هر جای با آن اولوا الأبصار گفت، از بهر آنکه قیاس کار بصیرانست، و این ابصار اینجا عقول است. و يقال العبرة ما يعبر به من الجهل الى العلم، این عبرت چون معبرست: یعنی که بدان از جهل با علم میروند و اصل آن از عبور نهر است، و منه. العبارة لاؤها جعلت كالمعبر لتأدية المعنى من نفس القائل الى نفس السامع.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: اِنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا لَنْ نُغْنِيَ عَنْهُمْ اَمْوَالُهُمْ الْاَيَّه... جليلا! خدايا! كريما! مهربانا! که در وعید کافران مومنان را



و عده می‌دهد! و در ذم ایشان اینان را می‌نوازد، می‌گوید: کافران را فردای قیامت مال و فرزند بکار نیاید، و ایشان را سود ندارد، یعنی که مؤمنانرا بکار آید هر گه که حقوق آن بجای آرند، و آن را دام دین خویش سازند، و سعادت ابدی بدان جویند. مصطفی ص گفت: «نعم المال الصالح للرجل الصالح، نعم العون على تقوى الله المال»

همانست که رب العالمین گفت: وَ ابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ می‌گوید: در آنچه ترا داد ازین جهان آن جهان بدست آر! و سعادت آخرت طلب کن! و این سعادت آخرت در معرفت خدای است، و معرفت از نور دلست، و نور دل از چراغ توحید، و اصل این چراغ موهبت الهی است اما مادّت آن از اعمال و طاعات تن است، و طاعات از قوه نفس است، و قوه نفس از طعام و شراب و کسوتست، و طعام و شراب و کسوة عین مالست. پس مال بدین تدریج سبب سعادت ابدی است. اما باید که بقدر کفایت برنگذرد، که آن گه سبب طغیان شود، چنان که گفت: إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ أَلْفُ لَافٍ أَكْفُورٍ. اما باید که بقدر کفایت برنگذرد، که آن گه سبب طغیان شود، چنان که گفت: إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ أَلْفُ لَافٍ أَكْفُورٍ. اما باید که بقدر کفایت برنگذرد، که آن گه سبب طغیان شود، چنان که گفت: إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ أَلْفُ لَافٍ أَكْفُورٍ. اما باید که بقدر کفایت برنگذرد، که آن گه سبب طغیان شود، چنان که گفت: إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ أَلْفُ لَافٍ أَكْفُورٍ.

فراغت عبادت بود خود عین عبادتست که زاد راه است و زاد راه هم از راهست. شیخ ابو القاسم گرگانی را ضیعتی بود حلال، که از آن کفایت وی در آمدی، يك روز غله آن ضیعة آورده بودند. شیخ يك کف از آن بر گرفت و گفت: «این با توکل همه متوکلان عوض نکنم» و سر این کسی شناسد که بمراقبت دل مشغول بود، و داند که فراغت از کفایت چه مدد دهد رفتن راه..

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ نُعْطِيَهُمْ أَموالَهُمُ الْآيَةَ... اگر هر چه خزائن زمین است و اموال دفین است کافران را باشد و جمله فدای تن خویش کنند تا خود را بآن باز خرند، و از عذاب الله برهند، ازیشان نپذیرند و آن انفاق مال ایشان را سود ندارد و بکار نیاید، خواه تا در مواساة درویشان بود، خواه تا در مصالح عموم خلق از بهر آنکه عبادت مالی در مراتب طاعت رتبت سوّم است: نخست اعتقاد صافی باید، پس عبادت بدنی، پس عبادت مالی. و کافران را نه اعتقادست، و نه عبادت بدنی پس عبادت مالی ایشان را بچه کار آید و چه سود دارد؟ باز بنده مومن دلی دارد معتقد، زبانی دارد موحد، ارکانی دارد معتبد، پس اگر سر اعتقاد دل و ذکر زبان و تعبد ارکان صدقه دهد، یا بوجهی از وجوه خیرات خرجی کند، اگر چه شبهت را در آن مدخل بود امیدست که چون بدرقه اعتقاد با آن همراه بود، آن را ردّ نکنند. ازین عجبتر که با صفای اعتقاد احکام اصول سنت اگر از اعمال خیزد ز دیوان وی چیزی بر نیاید هم امید رستگاری هست. بحکم آن خبر که مصطفی ص گفت: «يقول الله تعالى قد شفّع النبيون و الملائكة و المؤمنون و بقى ارحم الراحمين.» قال: فيقبض قبضة او قبضتين من النار فيخرج خلقا كثيرا لم يعملوا خيرا.

#### ٤ النوبة الاولى

قوله تعالى زَيْنَ لِلنَّاسِ برا راستند مردمان را حُبُّ الشَّهَوَاتِ. دوستی آرزوها (و بایستها) مِنَ النِّسَاءِ وَ الْبَنِينَ از زنان و پسران وَ الْفَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ وَ قَنَاطِرِهَاى گرد کرده، مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ از زر و سیم، وَ الْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَ اسبان بانگاشت (و رنگ نیکو) وَ الْأَنْعَامِ وَ الْحَرْثِ وَ چهارپایان و کشتزار ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا اینست برخورداری این جهانی وَ اللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ، (١٤) وَ بِنَزْدِكَ اللَّهُ است مومنان را نیکویی بازگشتن‌گاه.

قُلْ أُنَبِّئُكُمْ بگو شما را خبر کنم بخیرٍ مِنْ ذَلِكُمْ ببه از آنچه بهره کافرانست ایدر لِلَّذِينَ اتَّقَوْا ایشان راست که پرهیزند از شرك عِنْدَ رَبِّهِمْ بنزدیک خداوند ایشان جَنَاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ بهشتها که می‌رود زیر آن جویهای روان، خَالِدِينَ فِيهَا جاودان در آن وَ أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَ جَفْتَانِ پاك داشته (و پاك کرده) وَ رِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ وَ خشنودی و پسند از

خدا، وَ اللَّهُ بِصِيرٍ بِالْعِبَادِ (۱۵)، و خدای بینا (و دانا) ست ببندگان خود (که هر کس بچه سزااست).

### النوبة الثانية

قوله تعالى. زَيْنَ لِلنَّاسِ اين ناس کافراند، و اين تزيين بر آراستن دنياست در چشم ايشان، و دريافت آن بحسب باشد نه بعقل، از اينجاست که در قرآن تزيين همه در اوصاف دنيا آمده است نه در اوصاف آخرت، و آن گه همه در حق کافران گفته که مدرک ايشان از محسوسات در نگذرد، و ذلك في قوله تعالى زَيْنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا و جای ديگر گفت إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ زَيْنًا لَهُمْ أَعْمَالُهُمْ، جايي ديگر اضافت تزيين با شيطان کرد گفت: وَ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ نه از آن که از حقيقت تزيين و گمراهي ايشان در شيطان چيزي هست، لکن شيطان سبب گمراهي و آراستگي عمل بد بر ايشان بود، پس بر سبيل تسبب اضافت تزيين با شيطان شد، چنان که جای ديگر اضافت اضلال با اصنام کرد رَبِّ إِنَّهُمْ أَضَلُّوا كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ

و معلوم است که اضلال در بتان نيست، فإِنَّ الْهَادِيَ وَ الْمَضِلَّ هُوَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ، لکن اصنام سبب ضلالت ايشان بودند پس بر سبيل تسبب اضلال با نام ايشان کرده، اينجا همچنانست زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ. معني آنست: زين للناس الشهوات و حبيت اليهم. شهوات آرزوی نفس است، و لذت راندن، و بر پی هوای خود ايستادن، آن گه شهوات را تفسير کرد و ابتدا بزنان کرد. فإِنَّهُنَّ حَبَائِلُ الشَّيْطَانِ وَ اقرب الى الافتنان. که اين زنان دام شيطانند، و مرد بهيچ چيز چنان زود فتنه نگرده که برين زنان. مصطفى ص گفت: «ما تركت بعدى فتنة أضرت على الرجال من النساء».

و عجب آنست که اين زنان را دام خواند و شيطان را دام نهنده، پس كيد دام نهنده را ضعيف گفت، إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا و كيد دام عظيم خواند: إِنَّ كَيْدُكَ عَظِيمٌ، از بهر آنکه كيد شيطان چون با رحمت خدای مقابل كنى ضعيف باشد، و كيد زنان چون با شهوت مردان و ميل ايشان مقابل كنى قوی باشد و عظيم.

وَ الْبَيْنِ وَ از شهوات دنيا که مردم آن را سخن دوست دارند پسرانند، مصطفى ص گفت انهم لثمره القلوب و قرّة الاعين، و انهم مع ذلك لمجنبة منجلة محزنة.

و روى: ما من اهل بيت يولد فيهم ولد ذكر إلا و اصبح فيهم عز لم يكن.

وَ الْقَنَاطِيرُ الْمُقَنْطَرَةُ قناطر جمع قنطارست، و در لغت عرب قطعی نيست بر كميت و حدّ ان. جايي که گذرگاه مردم بود آن را قنطره گویند و قنطار مالی باشد که گذرگاه زندگي تو بود، پس باحوال مردم بگردد همچون بی‌نيازی و توانگری، يکی بانديک مال خود را بی‌نياز و مستغنی بيند، يکی تا مال بسيار جمع نکند خود را بی‌نياز و مستغنی نداند، و جماعتي از مفسران در قنطار سخن گفته‌اند و آن را حدی پديد کرده گفتند: هزار دينار، و گفتند: که پانصد، و گفتند که نصاب زکاة، آن که زکاة در آن واجب شود. و گفته‌اند که پری پوست گاو دينار يا درم، و گفته‌اند: دوازده هزار درم ديت مردی مسلمان. و المقنطرة المجموعة قنطارا قنطارا آنچه قنطار قنطار با هم آری و گرد كنى. گویند مقنطره همچون دراهم مدرهمه و دنانير مدثرة. و قيل: المقنطرة المحكمة، يقال قنطرت الشيء اذا احكمته و منه سميت القنطره وَ الْخَيْلُ الْمُسَوِّمَةُ اسبان را خيل خواند لما فيه من الخيلاء هيچ کس بر پشت اسب سوار نشود که نه در خود خيلاء و کبر نبيند و اصل ذلك من خيلت الشيء و هو ظن يقرب من الكذب، و منه الخيال ميگويد و از شهوات دنيا اسبان مسوم‌اند: «مسوم» را دو معنی است يکی: المظيئة المعلمة في الحرب، يعنى اسبان با سومه نيكو نگاشت» آن نيكو، رنگ آن نيكو. سومه نشانی باشد که متوسم عيب و هنر و نژاد اسب بآن بجای آرد. ديگر معنی و الخيل المسومه اى



المرسلة في الرعي اسبان سائمه كرده كلها بصحرا گذاشته. يقال سامت الخيل فسوم سوما. فهن سائمة اذا رعت، و اسمتها أنا اسامة فهي مسامة، و سومتها تسويما فهي مسومة. و منه قوله تعالى فيه تُسَيَّمُونَ روى على ابن ابي طالب ع قال رسول الله ص: لما اراد الله عز و جل ان يخلق الخيل قال لريح الجنوب اني خالق منك خلقا اخلقه عزًا لاوليائي، و مذلة لاعدائي، و جمالا لاهل طاعتي. قالت الريح اخلق. فقبض منها قبضة فقال خلقتك فرسا. و جعلتك عزيزا و جعلت الخير معقودا بناصيتك و الغنائم محتازة على ظهرك، و انت بغيتي، آثرتك فسحة من الرزق. و آثرتك على غيرك من الدواب.

و اعطيت عليك صاحبك، و جعلتك تطير بلا جناح، و انت المطلب و انت المهرب، و ساجعل على ظهرك رجالا يسبحونني و يحمدونني و يهللونني و يكبرونني، فسبحي اذا سبحوا و هللي اذا هللوا و مجددي اذا مجدوا و كبرى اذا كبروا. فقال رسول الله ص ما من تسبيحة و تحميدة و تمجيدة و تكبيرة يكبر بها صاحبها، فتسمعه انا فتجيبه بمثلها. قال: فلما ان سمعت الملائكة الصفة و خلق الفرس. قالت: يا رب نحن ملائكتك نسبك و نحمدك، فما ذا لنا؟ قال: فخلق لها خيلا بلغا لها اعناق كاعناق البخت تمر بهم الى من يشاء من انبيائه و رسله. قال على ع و البراق منهن. قال فارسل الفرس في الارض فلما استوت قدماه في الارض سهل. فمسح الرحمن تعالى بيده على عرفه و ظهره فقال بورك ما احسنك! فلما ان عرض الله عز و جل على آدم من كل شيء مما خلق الله، قال له: اختر من خلقي ما شئت فاختر الفرس فقال له. اخترت عزك و عز ولدك خالدا باقيا ما بقوا بركتي عليك و عليهم، ما خلقت خلقا احب الى منك و منهم.

و عن انس قال لم يكن شيء احب الى رسول الله ص بعد النساء من الخيل. و عن ابي ذر قال قال رسول الله ص ما من فرس عربي انا يوذن له عند كل فجر بدعوة: اللهم من حولتني من بني آدم و جعلتني له، فاجعلني احب اهله و ماله اليه.

و عن خباب قال: قال رسول الله ص، «الخيال ثلاثة: فرس للرحمن و فرس للشيطان و فرس للانسان: فاما فرس الرحمن فما اتخذ في سبيل الله و قوتل عليه اعداء الله، و اما فرس الانسان فما استطرق عليه، و اما فرس الشيطان فما روهن عليه و قور عليه.»

وَ الْأَنْعَامِ وَ زُشُهَوَاتِ دُنْيَا كِه مَرْدَمِ رَا بَرِ اَرَا سْتَنْدِ چَهَارِ پَا يَانَنْدِ يَعْنِي شْتَرِ وَ گَاوِ وَ گَوْ سَفَنْدِ. وَ الْحَرْثِ وَ كَشْتَه زَارِ. فَرَقِ مِيَانِ حَرْثِ وَ زَرْعِ اَنْسْتِ كِه حَرْثِ زَمِيْنِ سَاخْتِنِ وَ خَوِيْشِ كَرْدِنِ وَ تَخْمِ دَرِ اَنْ رِيخْتِنِ اسْتِ، وَ زَرْعِ بَعْدِ اَزِ اَنْ رُوِيَانِيْدِنِ وَ پَرُوْرِيْدِنِ اسْتِ. اَزِيْنِجَا كِه رَبِّ الْعَالَمِيْنَ اَضَا فْتِ حَرْثِ رَا بَا خَلْقِ كَرْدِ بِيْرُوْنِ اَزِ زَرْعِ قَالِ تَعَالَى: اَوْ قَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُوْنَ اَنْتُمْ تَزْرَعُوْنَهُ اَمْ نَحْنُ الزَّارِعُوْنَ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا اَنْجِهْ كَفْتِيْمِ اَزِيْنِ شَهْوَاتِ وَ لَذَاتِ چَنْدَانِ بَجَايِسْتِ كِه دُنْيَا بَجَايِسْتِ، بَرِ خُوْرْدَارِيْ نَا پَا يَنْدِه پِيْدَا يِيْ اَنْ چَنْدَانِ مَانْدِ كِه دُنْيَا مَانْدِ. اَهْلِ مَعَانِيْ كَفْتَنْدِ: حَيَاةِ بَرِ دُوْ قَسْمِ اسْتِ: حَيَاةِ دَانِيَه دُنْيِيَه، وَ هِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا حَيَاتِيْ نَزِيْدِيْكَ يَعْنِي اِيْنِ جِهَانِ بَا دُنَائْتِ وَ خَسَا سْتِ. وَ دُنَائْتِ وَ خَسْتِ وَ يِ اَنْسْتِ كِه رَبِّ الْعَالَمِيْنَ اَنْ رَا لَعْبِ وَ لَهْوِ خَوَانْدِ، وَ ذَلِكَ فِيْ قَوْلِهِ: اَعْلَمُوْا اَنَّ مَا الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لَعِبٌّ وَ لَهْوٌ اِلَى قَوْلِهِ ثُمَّ يَكُوْنُ حُطَامًا قَسْمِ دُوْمِ حَيَاةِ اَنْ جِهَانِيْ اسْتِ، بَا رَا حْتِ وَ اَسَانِيْ، بَا شَرْفِ وَ شَادِيْ، وَ شَرْفِ وَ يِ اَنْسْتِ كِه رَبِّ الْعَالَمِيْنَ اَنْ رَا حَيَاةِ طَيِيْبِه خَوَانْدِ وَ حَقِيْقَتِ زَنْدِگِيْ اَنْ نِهَادِ بَانَ كِه كَفْتِ: وَ اِنْ الدَّارَ الْاٰخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَاةُ. كَا فَرَانِ وَ بِيْگَانِگَانِ حَيَاةِ هَمَانِ قَسْمِ اَوَّلِ دَانَنْدِ، وَ بَانَ رَا هِ بَرَنْدِ، وَ قَسْمِ دُوْمِ خُوْدِ نَشْنَا سَنْدِ وَ دَرِ نِيَا بَنْدِ، لَا جَرْمِ اَنْ رَا مَنَكْرِ شَدَنْدِ كَفْتَنْدِ: لَا تَأْتِيْنَا السَّاعَةَ، اِنْ نَظْنُ

إِلَّا ظَنًّا و مومنان بنور معرفت و تأیید الهی این حیاة آن جهانی بشناختند، و دریافتند، و بآن ایمان آوردند. رب العالمین آن ایمان ایشان بیسندید، و ایشان را در آن بستود و گفت.

وَ الَّذِينَ آمَنُوا مُشْفِقُونَ مِنْهَا، وَ يَعْلَمُونَ أَنَّهَا الْحَقُّ آنکه در آخر آیت گفت: وَ اللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ ای حسن المرجع، و هی الجنة. آنچه گفت درین آیت که رفت وصف کافرانست و بهره ایشان. اکنون وصف مؤمنان در گرفت، و آنچه از بهر ایشان ساخت گفت: قُلْ أُنَبِّئُكُمْ بِخَيْرٍ مِنْ ذَلِكَ. روى عن عمر رضى الله عنه لما سمع هذه الآيات، قال: «ربنا انك زينت و بیئت هذه انّ ما بعدها خیر منها فاجعل لعمر و آل عمر الذي هو خیر منها. معنی آیت آنست که یا محمد: گوی شما را خبر کنم به از آنچه نصیب کافرانست. اینجا سخن تمام شد.

پس ابتداء کرد و گفت: لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ كَفَرَةٌ: که تقوی سه منزلست: منزل اول ترك الكفر و الشرك، از شرك پرهیز کردن و از كفر دور بودن، منزل دوم ترك المحارم التي تحظرها الشريعة حرامها، که شریعت آن را بسته است و حرام کرده و از آن پرهیز کردن، سوم منزل حفظ الخواطر و النیات، خاطر و نیت خویش را پاس داشتن وز پراکندگی نگاه داشتن. اول منزل مسلمانانست، دوم منزل مؤمنانست، سوم منزل عارفانست. میگوید: ایشان که از شرك پرهیز پندند و از محظورات شرع باز ایستادند، و خاطر و نیت خویش را پاس داشتند. تا در توحید درست آمدند و راست رفتند، ایشان راست بنزدیک خداوند ایشان بهشتهای.

جَنَاتٌ بِلَفْظِ جَمْعٍ كَقَوْلِهِمْ كَفَرَةٌ آنکه نه يك بهشت است، که هفت بهشت اند چنان که ابن عباس گفت: جنة (۱) الماوی و جنة (۲) النعیم و دار الخلد (۳) و دار السلام (۴) و جنة (۵) الفردوس و جنة (۶) عدن، و علیون (۷). و اشتقاق جنت از جن است، و معنی جنّ پوشش است، یعنی که از حسّ بصر پوشیده اند، که ایشان را نه بینند. و دل را جنان گویند که از چشمها پوشیده است همچنین جئات را بآن خوانند که امروز در دنیا از چشمها پوشیده است و لذلك قال تعالی فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ.

آن گه صفت بهشت کرد تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ. در همه قرآن این ها و الف با اشجار شود مگر آنجا که من تحتهم است، و معنی همانست که میگوید: میروند زیر ایشان جویهای روان یعنی زیر درختها و نشستگاههای ایشان. خَالِدِينَ فِيهَا جاودان در آن بهشت اند با ناز و نعیم، جای دیگر فرمود وَ مَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ. از آن ناز و نعیمشان هرگز بیرون نیارند، و از عزّ وصال با ذلّ اخراج نگردانند، وَ أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ و ایشان راست در آن بهشت جفتان پاکیزه، و گزیده از قاذورات و تغیر، لا یبلن و لا یتغوطن و لا یحضن و لا یشبن.

روی انّ یهودیاً سأل النبی ص «أ تزعم انّ فی الجنة نکاحا و اکلا و شربا» و من اکل و شرب کانت له عذرة. فقال النبی ص: و الذی نفسی بیده انّ فیها اکلا و شربا و نکاحا و یرج منہم عرق اطیب من ریح المسک. فقال رجل: صدق رسول الله خلق الله دودا یاکل مما تاكلون و یشرب مما تشربون فیخلف عسلا سائعا، فقال علیه الصلاة و السلام هذا مثل طعام الجنة.»

وَ رِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ بُو بکر از عاصم «رضوان» در همه قرآن بضم رأ خواند، و این لغت تمیم و قیس است. باقی بکسر را خوانند بر لغت اهل حجاز. یقال رضی رضی رضی و مرضاة و رضوانا و رضوانا موسی گفت: خدایا! «دلنی علی عمل اذا عملته، رضیت عنی»: مرا کاری درآموز و بعملی راهنمای که چون آن بجای آرم تو از من راضی شوی. رب العالمین گفت: یا موسی طاقت نداری و آنچه میخواهی بر نتاوی! موسی بسجود در افتاد و تضرع

کرد، آن گه رب العالمین گفت: یا بن عمران رضایی فی رضاك بقضایی: رضاء من در آنست که بحکم من راضی شوی. مصطفی ص این دعا بسیار کردی: «اللهم، انی اسألك الرضاء بعد القضاء و برد العیش بعد الموت، و اسألك لذة النظر الی وجهك»

شیخ ابو عثمان حیری را پرسیدند: چه معنی را رضا بعد القضاء خواست؟ گفت: رضا پیش از قضاء عزم باشد بر رضا نه عین رضاء، و بعد از قضاء حقیقت رضا آن بود.

وَ اللَّهُ بِصِيرٍ بِالْعِبَادِ اِی بصیر باعمال العباد، فیجازیهم علیها و قیل بصیر بالعباد ای علیهم بما یصیرون الیه من العدی و التولی.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ. آن مهتر عالم و سید ولد آدم مصطفی ص خبر داد از کردگار قدیم جل جلاله و عز کبریاء گفت: آن گه که بهشت بیافرید رب العالمین جبریل گفت «یا جبریل اذهب فانظر الیها»

رو درین بهشت نظاره کن و آنچه من ساخته‌ام و آفریده‌ام بندگان و دوستان خود را یکی ببین، جبرئیل رفت و آن بهشتهای آراسته با ناز و نعیم بی‌نهایت دید، و آن طربگاه در آن منزلگاه در جوار حضرت الله ساخته و پرداخته عزیزان راه را و دوستان الله را. جبرئیل چون آن دید گفت: «بار خدایا!

«و عزتك لا یسمع بها احد الا دخلها»

بعزت و خداوندی تو که هیچکس صفت این بهشتها نشنود که نه بآن قصد دارد و طاعت‌دار بود تا در آن شود. پس رب العالمین هر چه دشواری و رنج بود ازین نابایستها و بی‌مرادیها گرد آن بهشت در گرفت، و راهش را پل بلوی ساخت تا هر که قصد مولی دارد نخست پل بلوی باز گذارد.

شیخ الاسلام انصاری رحمة الله گفت: من چه دانستم که مادر شادی رنج است، و زیر يك ناکامی هزار گنج است! من چه دانستم که این باب چه بابست و قصه دوستی را چه جوابست! من چه دانستم که صحبت تو مهینه قیامت است، و عز وصال تو در ذل حیرتست! جان و جهان کعبه جایی خوش است و معشش اولیاست و مستقر صدیقانست اما بادیه مردم خوار در پیش دارد، میل در میل و منزل در منزل، تا خود کرا جست آن بود که آن میلهها و منزلها باز برد و بکعبه معظم رسد!

عالمی در بادیه مهر تو سرگردان شدند تا که یابد بر در کعبه قبولت بردبار

(سنایی) پس چون راه بهشت بر بی‌مرادی و ناکامی نهاد فرمان در آمد که: یا جبریل! اکنون بازنگر تا چه بینی؟ جبریل آن راه پر خطر دید، و آن میلههای مجاهدت، و منزلهای با ریاضت دید که بر راهگذار بهشت نهاده، و عزت قرآن خیر می‌دهد که تا آن میلههای مجاهدت باز نبری راه بحضرت ما نیابی و الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبیلنا. جبرئیل که چنان دید گفت: «بار خدایا! نیندارم که ازیشان يك کس در بهشت شود.» مصطفی ص گفت پس رب العالمین دوزخ را بیافرید با انکال و سلاسل و با زقوم و حمیم. جبرئیل را فرمود: که یا جبرئیل یکی در رو درین زندان، تا اثر غضب ما بینی، و صفت عقوبت ما بدانی. جبرئیل رفت و دوزخ را دید با آن درکات و انواع عقوبات گفت: بار خدایا!

«و عزتك لا يسمع بها احد فيدخلها»

بعزت تو خداوندا که کسی صفت این دوزخ نشنود و آن گه کاری کند که بآن کار در دوزخ شود. پس رب العالمین هر چه از شهوات دنیا بود از آنچ درین آیت بشمرد من النساء و البنین و القناطیر المقطرة من الذهب و الفضة و الخیل المسومة و الأنعام و الحرث این همه گرد دوزخ در گرفت و راه آن بر مراد و هواء نفس نهاد تا هر که بر پی مراد و هواء نفس خود رود بعاقبت سر بدوزخ باز نهد آن گه گفت: یا جبرئیل! اکنون بازنگر این دوزخ را یعنی که تا راه آن به بینی.

جبرئیل چون آن دید گفت: بار خدایا! ترسم که هیچ کس نماند از ایشان که نه در دوزخ شود. پس مصطفی از راه هر دو سرای خبر داد گفت: «حققت الجنة بالمکاره و حفت النار بالشهوات».

روندگان در نابایست قدم در بهشت نهند، و اندکا که ایشان خواهند بود! و روندگان در شهوت قدم در دوزخ نهند، و فراوانا که ایشان خواهند بود! آن راه بهشت پر بلاست و بانشیب و بالاست، و آن راه دوزخ آسانست و بر نفسها نه گران است! ألا ان عمل الجنة حزن بربوة، الا ان عمل النار سهلة بشهوة.

قُلْ أُنَبِّئُكُمْ خَيْرَ مِمَّنْ ذَلِكُمْ الْآيَةَ. حدیث دشمنان و صفت زندگانی و غایت مقصور ایشان باز نمود و بیان کرد، باز درین آیت دیگر قصه دوستان در گرفت آنان که امروز تقوی شعار ایشان و فردا بهشت و رضوان سرانجام کار ایشان، گفت لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ هُمْ جَنَاتُهَا هُمْ فِيهَا مُقَدَّمُونَ. اول درجه جنة المأوى است، و اول رتبه در تقوی از حرام و هواء نفس پرهیز کردن است. قرآن مجید هر دو درهم بست و گفت: وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى. و اعلى درجات جنة عدن است، و به از جنة عدن رضوان اکبر است پس غایت مقصد بهشتیان رضوان اکبرست. چنان که رب العالمین گفت: «و مَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ وَ رِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ» و این رضوان اکبر کسی را بود که بنهایت تقوی رسد و نهایت تقوی این است که هر چه داغ حدوث و نشان آفرینش دارد همه را دشمن خود داند، چنان که خلیل گفت «فَأِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِي إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ» و از همه روی بر گرداند تا بدلی فارغ با غم عشق حقیقت پردازد، و یقین داند که با غم عشق او زحمت اغیار در ننگد، وز همه دل و جان خود بُرد.

«دل باغ تو شد پاک ببر زان که درین دل یا زحمت ما گنجد و یا نقش خیالت

جان نیز بنزد تو فرستیم بدین شکر صد جان نکند آنچه کند بوی وصال»

فردا هر کسی را بغایت مقصد و همت خویش رسانند، یکی در آرزوی جنة المأوى او را گویند از حرام محض بگریز تا عادل باشی، وز تو دریغ نیست. یکی در آرزوی دار الخلد، او را گویند از شبهت پرهیز، تا زاهد باشی و از تو دریغ نیست. یکی در آرزوی فردوس است، او را گویند از حلال محض دور باش در دنیا تا عارف باشی، و از تو دریغ نیست. قومی بمانند که ایشان را خود آرزویی نبود و مرادی نباشد، مراد ایشان مُراد دوست و اختیار ایشان اختیار دوست! بهشتها بر ایشان عرض کنند، و از بهر ایشان کنیزکان و ولدان بر کنگرهها نشانند با نثارهای عزیز و ایشان از همه فارغ، روی خویش از ایشان بگردانند، و گویند: اگر لا بد دل بکسی باید داد باری بکسی دهیم که کرا کند.

ناگاه بدان لاله رخان دادم دل او بود سزای دل از آن دادم دل

اکنون رضوان اکبر گوئیم و آیت بأن ختم کنیم: روی انس بن مالک قال ابطأ علينا رسول الله ص يوما فلما خرج قلنا له لقد احتبست، فقال ذلك ان جبرئيل اتانى كهيفة المرأة البيضاء فيها نكتة سوداء، فقال ان هذه الجمعة فيها ساعة خير لك و لامتك. و قد ارادها اليهود و النصارى فاختطأوها» قلت يا جبرئيل ما هذه النكتة السوداء؟ فقال هذه الساعة التي في يوم الجمعة، لا يرافقها مسلم يسأل الله فيها خيرا الا اعطاه آياه، او ذخّر له مثله يوم القيامة، او صرف عنه مثله من السوء، و انه خير الايام عند الله، و انّ اهل الجنة يسمّونه، يوم المزيد فقلت يا جبرئيل و ما يوم المزيد؟ فقال ان في الجنة اوديا افيح فيه مسك ابيض، ينزل الله كل يوم الجمعة فيه فيضع كرسيه، ثم يجاء بمنابر من نور فتوضع خلفه، فتحفّ به الملائكة ثم يجاء بكراسى من ذهب فتوضع، و يجىّ بالنبیین و الصديقين و الشهداء و المؤمنین اهل الغرف فيجلسون ثم يبتسم الله فيقول: اى عبادى! سلوا. فيقولون: نسألك رضوانك: فيقول: قد رضيت عنكم.

### ه النوبة الاولى

قوله تعالى الَّذِينَ يَفُولُونَ رَبَّنَا ايشان كه ميگویند خداوند ما اِنَّا اَمْنَا ما كه مائیم بگرویدیم فاغفور لنا ذُنُوبَنَا بيامرز ما را گناهان ما و قنا عذاب النار (۱۶) و باز دار از ما عذاب آتش الصّابرين شكيبايانند و الصادقين و راستگويان و الفاتنين و فرمان برداران و الْمُتَّقِينَ و نفقه کنندگان و الْمُسْتَغْفِرِينَ بالأسحار (۱۷) و آمرزش خواهان (و خاصه) بسحرگاهان.

شهد الله گواهی داد خدای آنه لا إله إلا هو که نیست خدایی جز او و الملائكة و فرشتگان او و أولوا العلم و خداوندان دانش (از آفریدگان او) قائماً بالقسط ایستاده بداد، لا إله إلا هو نیست خدایی جزو، العزيز قادر قوي الحكيم (۱۸) دانا بهمه کار.

إنّ الدین عند الله الإسلام دین نزدیک خداوند اسلام است و ما اختلف الذين أوثوا الكتاب و دو گروه نشدند ايشان كه كتاب دادند ايشان را إلا من بعد ما جاءهم العلم مگر پس آن كه قرآن بايشان آمد بغيّاً بينهم بحسدی كه میان ايشان بود، و من يكفر بآيات الله و هر كه بسخنان خدای كافر شود فإنّ الله سريغ الحساب (۱۹) الله زود شمارست، (زودتوان، زودپاداش).

فإن حاكوك پس اگر با تو حجت جویند، (و پیکار آرند) فقل أسلمت وجهي لله گویی من فرا دادم (فرا سپردم) همگی خود خدای را، و من اتبعن و هر كه بر پی من ایستاد (همین كرد كه من كردم)، و قل للذين أوثوا الكتاب گوی ايشان را كه كتاب دادند و الاميين و اميان عرب أ أسلمتم خویشان بیوکنید؟ فإن أسلموا پس اگر خویشان بیوکنند (و مسلمان شوند) فقد اهتدوا بر راه راست آمدند و إن تولوا و اگر برگردند فإنما عليك البلاغ بر تو كه هست پیغام رسانیدن است و الله بصير بالعباد (۲۰) و الله بیناست به بندگان خود.

### النوبة الثانية

قوله تعالى الَّذِينَ يَفُولُونَ رَبَّنَا اين الذين همان گروهند كه للذين اتقوا در آیت اول اشارت به ايشانست ميگويد گفتار ايشان اينست كه رَبَّنَا اغفور لنا ذُنُوبَنَا و كردار ايشان الصّابرين و الصادقين اين آیت بيان گفت ايشان و آن آیت نعت كرد ايشان گفتار بجای اساس است و كردار بجای بنا، و اساس بی بنا بکار نیاید و بنای بی اساس پای ندارد. یعنی كه

تا هر دو خصلت سر در هم ندهند بنده بدرجه ایمان نرسد، و اَنَا أَمَّا در حق وی محقق نشود.

فَاغْفِرْ لَنَا دُنُوبَنَا میگوید خداوند ما! بیامرز گناهان ما. وَ قِنَا عَذَابَ النَّارِ ای احفظنا من الشهوات و الذنوب المودية الى النار: و مگذار ما را فرا کاری و گفتی که سرانجام آن آتش بود.

الصَّابِرِينَ مکسور است بآن لام که در لِذِينَ اتَّقُوا است. و صبر در لغت عرب حبس است. و مصبوره که مصطفی از خوردن گوشت او نهی کرده است، آن جانور است که در جاهلیت او را در جایی بیافتند و وی را می‌زدند تا مردار گشت هم موقوده است و هم مصبوره. پس معنی الصَّابِرِينَ آنست که گله و نالش فرو خود گیرند و بیرون ندهند. مفسران گفتند الصَّابِرِينَ ای علی ما امر الله عز و جل و فرائضه، و الصابرين علی دینهم و علی ما اصابهم. یعنی که شکیبایانند بر گذاردن فرمان الله، و بجای آوردن فرائض و لوازم. و شکیبایانند بهر چه بایشان رسد از رنجها و مصیبتها و بی‌کامیها.

وَ الصَّادِقِينَ یعنی فی الاعتقاد و القول و العمل، و ذلك غاية الايمان، راست گویان و راست روان و راست کاران، در دل با صدق اعتقادند، و در زبان با صدق گفتارند، و در ارکان با صدق کردارند. وَ الْقَانِتِينَ ای المطيعين لله، و الدائمة العبادة فی السرّ و الجهر خدای را فرمان بردارانند، و همیشه وی را پرستندگان چه در نهان و چه در آشکارا در همه حال چنانند. وَ الْمُتَّقِينَ یعنی من الحلال فی طاعة الله، هزینه کنندگان و صدقه دهندگانند، و آنچه دهند حلال دهند، و در راه خدا دهند، نعمت الله در طاعت الله خرج کننده و الْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ.

یعنی المصلين من آخر الليل، نماز کنندگان‌اند در سه يك بازپسین از شب. جماعتی از مفسران بر آنند که این مستغفران ایشان‌اند که نماز بامداد بجماعت گذارند و ذکر استغفار در قرآن سی و سه جایست. و معنی استغفار آمرزش خواستن است و آنچه بنده گوید «استغفر الله و اتوب اليه» عزم است بر استغفار نه حقیقت استغفار.

ربیع خثیم کسی را دید که میگفت: استغفر الله و اتوب اليه. گفت: ای جوانمرد تو می‌گویی که من از الله آمرزش می‌خواهم و معصیت با طاعت وی می‌گردم، نی اگر نکنی دروغ باشد این سخن و گناهی دیگر. آن مرد گفت: یا ربیع! اکنون چون گویم؟ گفت بگو «اللهم اغفر لی و تب علی» شهر حوشب گفت: این معنی در خبر است که مصطفی ص کسی را دید که همان سخن میگفت، جواب وی همین داد که ربیع خثیم داد.

و هب ابن منبه گفت که در زبور داود خوانده‌ام که «یا داود! بشنو از من که من حقام، و حق می‌گویم، اگر بنده از بندگان من بپری دنیا گناه دارد پس پشیمان شود باندازه يك دوشش پستان، و از من که خدایم آمرزش خواهد يك بار، راست، و من دانم از دل وی که آن صدق است، و نمی‌خواهد که با سر گناه رود، یا داود! من آن گناهان از وی زودتر از آن بیفکنم که قطرات باران که از هوا بزمین افتد.

و عن عبد الرحمن ابن دلهم: ان رجلا قال يا رسول الله علمني عملا ادخل به الجنة، قال: «لا تغضب و لك الجنة»، قال: يا رسول الله زدني: قال «لا تسأل الناس شيئا و لك الجنة» قال زدني، قال استغفر الله في اليوم سبعين مرة يغفر لك ذنب سبعين عاما. قال يا رسول الله ليس لي ذنب سبعين عاما، قال فلامك، قال ليس لامى، قال فلابيك قال و ليس لابي قال فلاهل بيتك، قال ليس لاهل بيتي، قال فلجيرانك.

و عن ابن عباس قال: قال رسول الله رأس الاستغفار كل يوم الف مره.

این سه خبر که گفتیم در استغفار اشاره است بسه مقام از مقامات راه دین بر ترتیب: اول مقام سابقانست، ایشان را

يك بار استغفار فرمود که گفتشان با کمال صدقست و حقیقت اخلاص. و در خبر است که «أخلص العمل يجزك منه القليل»

، دوم مقام مقتصدانست، از الله بهشت خواستند ایشان را هفتاد بار استغفار فرمود. سوم مقام ظالمانست، معیشت دنیا و روزی فراخ خواستند، ایشان را هزار بار فرمود. و کلید روزی فراخ استغفار بسیار ساخت. مصطفی گفت: «من استبطاً رزقه، فلیکثر من الاستغفار.»

در آثار بیارند که یکی از فرزندان عباس نام وی ابو جعفر از بنی مروان بگریخت که قصد وی میکردند، باعرابی فرود آمد، و روزگاری در تواری با آن اعرابی بماند. پس که اعرابی بیامد، وی را گفت: اگر شنوی که خلافت ما را راست شد و بر ما قرار گرفت قصد حضرت ما کن تا با تو نیکویی کنیم. اعرابی بعد از روزگاری بیامد بحضرت او، و خلافت بر وی راست شده و از وی طلب معیشت کرد ابو جعفر گفت: من ترا چیزی بیاموزم اگر بکارداری پیش از يك سال الله ترا مستغنی گرداند. اعرابی گفت آن چیست؟ گفت هر روز هزار بار استغفار کن. و عیال خود را هم چنین بفرمای تا هزار بار استغفار کند. اعرابی رفت و وصیت امیر المؤمنین بر کار گرفت، نه بسی بر آمد که بمال دفین در افتاد، عاملان امیر المؤمنین از وی خمس خواستند برخاست و بحضرت خلافت باز آمد و گفت: یا امیر المؤمنین! من وصیت تو بر کار گرفتم، و بمال فراوان دفین در افتادم، اکنون عاملان تو خمس میخواهند، امیر المؤمنین گفت: مال چند باشد؟ گفت سی و شش هزار درهم امیر المؤمنین ساعتی سر در پیش افگند، آن گه گفت یا اعرابی رو که آن مال همه آن تو است، و کس را نیست که از تو خمس خواهد. پس آن گه از ابو جعفر پرسیدند که این از کجا گفتی؟

گفت از قول خداوند عز و جل استغفروا ربکم إِنَّهُ كَانَ غَفَّاراً الی قوله وَ یَجْعَلْ لَکُمْ أَنهَاراً میگوید استغفار کنید تا روزی شما فراخ و روان شود، مصطفی ص گفت «رأس الاستغفار کل یوم الف مرة» دانستم که هر که بحکم این خبر و بر وفق این آیت استغفار کند روزی وی فراخ شود، که الله تعالی و عده خود خلاف نکند.

«وَ الْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ» جعفر بن محمد ع گفت: «من صلی من اللیل ثم استغفر فی آخره سبعین مرة کتب من المستغفرین بالاسحار»

این عمر نماز شب کردی تا بوقت سحر و بعد از سحر استغفار کردی تا بوقت صبح. و این تخصیص بوقت سحر بآنست که عبادت در آن وقت بر تن دشوارتر بود و وقت صافی‌تر و دل حاضرتر و رقیق‌تر. داود علیه السلام از جبرئیل پرسید که در شب کدام ساعت فاضلتر؟ گفت: این ندانم و لکن هر شب بوقت سحر عرش عظیم در اهتزاز و جنبش می‌آید.

روی عن النبی ص قال: «انّ ثلاثة اصوات یجیبهم الله: صوت الدیک، و صوت الذی یقرأ القرآن، و صوت المستغفرین بالاسحار.»

و عن معاذ بن جبل قال: قال الله تبارک و تعالی حقت محبتی بعبادی الذین یعمّرون مساجدی، و یکترون ذکری، و یستغفرون بالاسحار، اولئک الذین اذا اردت نقمة بعبادی خففت بهم نقمتی من عبادی.

شَهِدَ اللهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْإِلَهِةُ ص گفت هر که این آیت بخواند آن ساعت که در خواب میشود تا آنجا که

گفت لا إله إلا هو العزيز الحكيم و أنا على ذلكم من الشاهدين رب العالمين هفتاد هزار فرشته بر وی گمارد تا از بهر وی استغفار میکنند تا قیامت. و بخبری دیگر می‌آید هر که این آیت برخواند و بآخر گوید

«و انا اشهد بما شهد الله و استودع الله هذه الشهادة، فهي لى عند الله وديعة.»

روز قیامت این خواننده را بیارند و ربّ العالمین گوید: انّ لعبدى هذا عهداً و انا احقّ من وافى بالعهد، ادخلوا عبدى الجنة

: گوید این بنده را با من عهدیست و کیست از من سزاوارتر بوفاء عهد، فرود آرید بنده مرا ببهشت.

زبیر ابن العوام گفت عشیبه عرفه نزدیک مصطفیٰ فرا رفتم تا بدانم که چه میخواند گفتنا شهد الله میخواند تا بآخر، آن گه میگفت و انا على ذلك من الشاهدين هم چنان باز پس میخواند تا بوقت افاضت. حکایت کنند که مردی شهد الله برخواند، آن گه گفت بار خدایا وديعت منست بنزدیک تو تا روز حاجتم باز دهی، پس بوقت وفات آن مرد گویند زبانش گشاده گشت و میخواند شهد الله أنه لا إله إلا هو تا باین کلمه شهادت فرود شد و در آن حال هاتفی آواز داد که «هذه وديعتك رددناها اليك». کلبی گفت سبب نزول این آیت آن است که، دو حبر از احبار شام آمدند نزدیک مصطفیٰ ص چون چشم ایشان بر مدینه افتاد، یکدیگر را گفتند چه نیکو ماند این مدینه بمدینه آن پیغامبر که در آخر الزمان بیرون آید. پس چون مصطفیٰ را دیدند، او را بآن صفت و نعت دیدند که خوانده بودند و دانسته، گفتند: «انت محمد؟» تو محمدی؟ جواب داد که: آری من محمدم، گفتند «تو احمدی؟» گفت «آری من احمدم» گفتند ترا از شهادتی پرسیم اگر ما را از آن خبر دهی و بیان کنی ناچار بتو ایمان آریم و بگرویم، رسول خدا گفت: بپرسید آنچه خواهید.

گفتند: «اخبرنا عن اعظم شهادة فى كتاب الله عز و جل» ما را بخواهر کن که کدام شهادت است بزرگوارتر و عظیمتر در کتاب خدای، جبرئیل آمد و آیت آورد شهد الله أنه لا إله إلا هو..

قرائت بو جعفر: شهداء الله است ممدود و منصوب بر صفت یا بر حال، و چون این قرائت خوانی پیوسته باید خواند بالأسحار و بانه. اما قرآء ثمانية همه فعل خوانند شهد الله، میگوید گواهی داد الله که جز او هیچ خدا نیست، گواهی داد خود را بخود پیش از گواهی خلق او را، بی‌نیاز بگواهی خود از گواهی جز از خود، بسزاء حق خویش بیش از پیدایی خلق خویش.

قال المفسرون شهد الله ای بین و اظهر بما نصب من الادلة على توحیده.

مفسران گفتند: معنی شهادت بیان کردن است و بیرون دادن آنچه نهفته بود، یعنی که دلایل توحید بر عالمیان روشن کرد تا هر که نظر کرد بآن هیكل علوی، و درین مرکز سفلی، و درین آیات و روایات قدرت وی، و در زمین، و در سماوات، در برّ و در بحر، در هواء و در فضا، دلیل گرفت بر صانع با جلال و قادر بر کمال عز جلاله و عظم شانه.

حاصل معنی آنست: که «لا تستوحش من تكذيب الكافرين لك فقد اظهرك الله من الآيات ما ينبى انه تعالى شاهد لك بصدق دعواك.» و الملائكة و أولوا العلم ای و شهدت الملائكة گفته‌اند: که شهادت الله اخبار و اعلام است، و شهادت فرشتگان و اولوا العلم اقرار است، چنان که گفت هذنا على أنفسنا

ای اقرنا. و این شهادت ایشان که معطوف است بر شهادت الله نه از روی معنی است که از روی لفظ است، چنان



که جای دیگر گفت انّ الله و ملائکته يصلون على النبی ص و شهادت علماء که در شهادة خود بست و در شهادت فرشتگان دلیل است بر فضل علماء و شرف ایشان مصطفی ص گفت «ساعة من عالم یتکئ علی فراشه ینظر فی علمه خیر من عبادة العابد سبعین عاما».

و روی انه قال: خيار امتی علمائها و خيار علمائها رحمائها، الا و ان الله تعالی یغفر للعالم اربعین ذنبا قبل ان یغفر للجاهل ذنبا واحدا، ألا و ان العالم الرحیم یجئ یوم القيامة و ان نوره أضاء ما بین المشرق و المغرب.

قائماً بالقسط. ترتیب آیت آنست که شهد الله قائماً بالقسط نصب است بر حال، یعنی که ایستاده بعدل. قائم و قیوم و قیام و قیّم همه نامهای خداوند عز و جل اند، و معنی آن پائنده بر حال بیک نعت، نه حال گردد و نه نعت تغییر پذیرد.

و گفته اند که معنی قائماً بالقسط آنست که مدبّر رازق، مجاز بالاعمال. یقال فلان قائم بامر فلان ای مدبّر له متعهد لاسبابه، و قائم بحق فلان ای مجاز له.. قسط نامیست داد را، و اقساط مصدرست و قسوط مصدر قاسط است، یقال معنی قسط ای اخذ قسط غیره و هو جور، و اقسط ای اعطی غیره قسطه، و ذلك عدل.

لا إله إلا هو اول این کلمه شهادت است و آخر آیت همان کلمت، یعنی که اول بجای دعوی و شهادتست و آخر بجای حکم جعفر ابن محمد ع گفت: اول وصف و توحید است و آخر رسم و تعلیم. و گفته اند: لا إله إلا الله در آخر آیت از آن باز آورد که العزیز الحکیم از پس آن بود، و مخلوق را باین هر دو نام خوانند، یعنی که عزت او نه چون عزّ مخلوقاتست و حکمت او نه همچون حکمت ایشان، هر چند که هم نامی هست همسانی نیست، که هیچ خدا جز ازو نیست تا هم سانی میان ایشان باشد. لا إله إلا هو در پیش داشت تا این معنی را تنبیه کند.

العزیز عزیز در اصل شدید است و عزّت شدت است و غلبه. پارسی عزت زور است عرب گوید عز علی ای شقّ علی. عزیز علیه ما عنتم ای شدید شاق.

و عزني فی الخطاب ای غلبنی و شادنی

يعزّ علی فراقی لكم و ان كان سهلا عليكم يسيرا

و اصل حکیم زیرکست و حکمت به است از علم، حکمت نامیست علم محکم درواخ را که اختلاف نپذیرد و بران تهمت نبود و در آن گمان نیامیزد.

إنّ الدّین عند الله الإسلام. الایة... کسای خوانده است تنها إنّ الدّین بنصب الف معطوف در آن که شهد الله أنّه، و إنّ الدّین و کسانی آن از کس نشنیده است و بر کس نخوانده، جز زان که قرائت ابن عباس است. معنی آنست که دین معروف که آن را ملت و کیش خوانند. آن نزدیک خدا اسلام است، و اگر تفصیل آن خواهی که بدانی، قول و عمل و نیت است، و اگر روشن تر و گشاده تر خواهی پنج چیز است: یکی قرآن و حکم آن، دیگر رسول و سنت وی، سدیگر اجماع علماء اهل سنت، چهارم آثار پیشینیان، پنجم قیاس سمعی. این همان دینست که رب العالمین گفت وَ رَضِيتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دیناً. و بعضی مفسران گفته اند که این جواب مشرکان است، که هر کسی از ایشان بآنچه داشت از ملت و کیش فخر می آورد، و میگفت لا دین الا دیننا و هو دین الله. پس رب العالمین ایشان را دروغ زن کرد باین آیت و گفت: نه چنان است که ایشان می گویند، انّ الدین عند الله السلام الذی جاء به محمد ص. و دین را چند معنی است: فرمان داری، و ولایت داری، و پاداش، و شمار، و عادت و این همه در دین ملت داخل اند.

و اصل اسلام خویشتن فرادست دادن است، و فرماینده را خویشتن بیفکنند است، و اختیار خود برگرفتن، و کسی در دست کسی دهند که او را چنانکه خواهی میکنی او را، گویند او را مسلم در دست وی نهادند و اسلام و استسلام هر دو یکسان است:

فَالآنَ قَدْ جِئْتُمْ مَسْتَسْلِمًا فَمَا شِئْتُمْ فَأَفْعَلْ بِمَسْتَسْلِمٍ

قوله: وَ مَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ اَيْشان که مختلف شدند جهودانند، و کتاب توریست است، و علم اینجا قرآن است. و گفته‌اند که محمد است. و از بهر آن او را علم نام نهادند که معلوم ایشان بود بنعت و صفت وی بیش از بعثت وی. میگوید تا نیامده بود يك گروه بودند بیک قول که او آمدنی است و بودنی برآستی، و چون بیامد دو گروه شدند: قومی گفتند که استوارست، قومی گفتند که نیست. آن گه گفت بَعْثًا بَيْنَهُمْ یعنی این اختلاف که افتاد بحسدی بود که در میان ایشان بوده. حسد آنست که در دلست، چون بگفت و کرد آید بغی است.

وَ مَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ قِيلَ: یعنی بمحمد و القرآن فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ اى سریع التعریف للعامل عمله. فَإِنْ حَاجُّوكَ فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ مِیگوید: اگر این جهودان با تو خصومت کنند، در کار دین. تو بگوی من قرار دادم و سپردم خودی خود و کردار خود و دل خود و نیت خود از برای خدای و مَنْ اتَّبَعَنِي وَ مَهَاجِرٍ وَ انصَارِ که بر پی من ایستاده‌اند، همین کردند که من کردم. و آنچه گفت: أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ مراد وجه مفرد نیست که همه تن و جمله جوارح مرادست. اما وجه با آن مخصوص کرد که شریف ترین جوارح است و عظیم‌تر همه، چون وجه بخضوع درآید همه جوارح تبع وی بود، وَ قُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَ كُوفَرُوا اى جهودان و ترسایان را که توریست و انجیل ایشان را دادند وَ الْأُمِّيِّينَ وَ امیان عرب یعنی مشرکان، ایشان که کتاب نداشتند. أَسْلَمْتُمْ؟: لفظ استفهام است و معنی امر، چنان که جای دیگر گفت فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ؟ و جای دیگر فَهَلْ أَنْتُمْ شَاكِرُونَ؟ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ؟ أَسْلَمْتُمْ خود را ببینید. فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدْ اهْتَدَوْا مصطفی ص این آیت برایشان خواند یعنی بر اهل کتاب ایشان گفتند «اسلمنا» ما مسلمان شدیم.

رسول خدا گفت: جهودان را

«أشهدون ان عيسى كلمة من الله و عبده و رسوله؟»

ایشان گفتند: معاذ الله که عیسی بنده باشد. این است که رب العالمین گفت: وَ إِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ. بلاغ اسم است و تبلیغ مصدر. میگوید: اگر ایشان از اسلام و دین برگردند، بر تو جز تبلیغ رسالت نیست، و راه نمودن کار تو نیست: لیس عليك هداهم» و این آیت پیش از نزول آیت قتال فرود آمد، پس چون آیت قتال فرود آمد این آیت منسوخ گشت.

وَ اللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ یعنی بصیر بمن آمن بك و صدَّقَكَ و بمن كفر بك و كَذَّبَكَ. مومن و کافر را می‌بیند، و اعمال همه می‌داند، و فردا همه را پاداش می‌دهد، هر کسی را سزاء خویش و جزاء خویش، چنان که گفت «و وفیت كل نفس ما عملت و هو اعلم بما يفعلون.»

النوبة الثالثة

قوله تعالى: الَّذِينَ يُقُولُونَ رَبَّنَا رَبُّ الْعَالَمِينَ جَل جلاله و تقدست اسمائه و لا اله غيره، درین آیت دوستان خود را می‌نوازد، و روش ایشان باز می‌گوید و گفتار و کردار ایشان می‌ستاید، و می‌پسندد. آفرین خدا بر آن جوانمردان باد

که در هر چه گویند و هر چه خواهند و هر قاعده که نهند از اول نام دوست برند، و ازو گویند، و باو گویند، که با او خو کرده‌اند و بآن آسوده‌اند.

با هر که سخن گویم گر خواهم و گر نه ز اول سخن نام توام در دهن آید

آن گه در هر چه شنوند و خوانند گویند: «آمنا» در گفته الله گویند «آمنا» در گفته رسول گویند «آمنا» از ذات صمدی و صفات سرمدی شنوند گویند «آمنا» بهشت و دوزخ و ترازو و صراط شنوند گویند «آمنا» امروز نادیده در غیبت «آمنا» فردا در قیامت با مشاهدت «آمنا» جلال رؤیت ذو الجلال، و رضوان اکبر، هم در قیامت هم در بهشت ثمره «آمنا».

بهرچ از اولیا گویند ارزقنا و دقنا      بهرچ از انبیا گفتند: آمنا و صدقنا

اگر نیاز نمودند و آمرزش خواستند فَأَعْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا خداوندا! خط کرم بر گناهان ما کش، و این نهادهای ضعیف را مسوز بآتش. خداوندا! بحرمت این دل‌های با وصال تو خوش، که نسوزی ما را بآتش! فریاد ازو که باو بد گمانست، از گمان بدت او را چه زیان است! وَ قِنَا عَذَابَ النَّارِ خداوندا! ما را از آتش دوزخ پرهیز ده! و از عقوبت خویش ما را گریز ده! این جا نکته عزیز گفته‌اند: آتش هر چند قوی‌تر و سوزان‌تر بود چون آب بآن رسد نیست شود، یا ببايد كشته گردد، آن ساعت که تو خلوتی را دست آری، و در پس زانو نشینی، و قطره چند آب از چشم فروباری، فرشته را گویند این آب نگهدار. نفسی سرد از سر حسرت و درد بر آری، فرشته دیگر را گویند این بردار. تا فردا که آتش دوزخ تاختن آرد، از يك سو آب آید و از يك سو باد، و آن آتش هزیمت گیرد، بنده گوید بار خدایا! این چیست؟ گویند او را: این آب دیده تو و آن آه سینه تو.

الصَّابِرِينَ ای بقلوبهم، الصَّادِقِينَ بارواحهم، الْقَانِتِينَ بنفوسهم، الْمُتَّقِينَ بمیسورهم، الْمُسْتَعْفِرِينَ بالسنتهم. آن جوانمردانی که گفتارشان آنست، کردارشان اینست که بدل شکیبایانند بر فرمان حق، بروح راست روانند در عهد حق، بتن فرمان بردارانند در حق حق، بمال هزینه کنندگانند در راه حق، بزبان آمرزش خواهانند و جویندگانند از کرم حق.

الصَّابِرِينَ ای صبروا علی البلوی، و رفضوا الشکوی حتی و صلوا الی المولی، و لم یقطعهم شیء من الدنیا و العقبی. بهر بلوی صبر کردند، و شکوی بگذاشتند، از دنیا و عقبی روی برتافتند تا بمولی رسیدند. وَ الصَّادِقِينَ ای صدقوا فی الطلب فصدقوا، ثم صدقوا حتی شهدوا، ثم صدقوا حتی وجدوا، ثم وجدوا حتی قعدوا فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر. راست گفتند تا در روش آمدند، پس راست رفتند تا منزل بریدند، راست اندیشیدند تا بمقصد رسیدند، پس شاهد صدق بگذاشتند و خود را فرا آب دادند تا بساحل امن و مقعد صدق رسیدند، عند ملیک مقتدر.

الْقَانِتِينَ ای بملازمة الباب، و تجرّع الاکتئاب، و ترک المحاب، و رفض الاصحاب، الی ان تحققوا بالاقتراب، جامه فقر بپوشیدند، و بر در سرای کرم دست نیاز برداشتند، که تا نگشایی نرویم، و تا نوازی برنگردیم، ساجدا و قائما یحذر الآخرة و یرجو رحمة ربه. گه در سجود و گه در قیام، گه با بیم و گه با امید. از حضرت عزت این نواخت می‌آید که میدان راه دوستی افرادست، آشامنده شراب آن از دیدار بر میعاد است. برسد هر که صادق است روزی بآنچه مرادست.

بخت از در خان ما در آید روزی      خورشید نشاط ما بر آید روزی  
و از تو بسوی ما نظر آید روزی      و این انده ما هم بسر آید روزی

وَ الْمُتَّقِينَ اى جادوا بميسور هم من الاموال، ثم بنفوسهم من حيث الاعمال، ثم بقلوبهم من صدق الاحوال. گه مال بازند و گه حال، گه تن بازند و گه جان. مال در راه دوست، و حال در کار دوست، تن در جستن دوست، و جان در دیدار دوست.

ما را همه هر چه هست اینار تراست      گوش از قبل سماع گفتار تراست  
دیده نظر جمال بسیار تراست      جان و دل و دین نثار دیدار تراست

وَ الْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ اى يستغفرون عن جميع ذلك اذا رجعوا الى الصّحو عند ظهور الاسفار من فجر القلوب، لا من فجر يظهر فى الاقطار. تا در روش باشند این سان و صفت ایشان و نعت و سیرت ایشان! باز که بکشش رسند و صبح یگانگی از افق تجلی اسفار دهد، از آن شواهد خوف و رجا و صدق و صبر استغفار کنند. مصطفی ص ازین جا گفت: اِنَّ لِيْغَانِ عَلٰى قَلْبِيْ لَا تِيْ لَاسْتَغْفِرُ اللّٰهَ فِى الْيَوْمِ سَبْعِيْنَ مَرَّةً

از معرفت فرا گذرند تا بمعرفت رسند، و از دوستی برتر شوند تا دوست بینند، دوستان را دوستی منزل است و دوست وطن، با شناخته آرام گیر نه با شناختن! این است که ربّ العزت گفت: وَ اَنَّ اِلٰى رَبِّكَ الْمُنْتَهٰى.

شیخ الاسلام انصاری رحمه الله بجمله این معانی اشاره کرده است و گفت: نشان حوادث در ازلیت کوم، سیل که بدریا رسید از آن سیل چه معلوم؟ همه هستیها نیستند در آن اول قیوم! اى رستاخیز شواهد و استهلاك رسوم، عارف به نیستی خود زنده است، اى ماجد قیوم! جهان از روز پر و نابینا محروم! ظاهر شدی سخن شدم سخن نماند، پیدا شدی دیده شدم دیده نماند!

دیدیم نهان گیتی و اصل جهان      وز علت و عار برگذشتیم آسان  
آن نور سیه ز لا نقط برتر دان      زان نیز گذشتیم نه این ماند و نه آن

قوله: شَهِدَ اللّٰهُ اَنَّهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ شَهِدَ الْحَقَّ لِلْحَقِّ بِاَنَّهُ الْحَقُّ، خود را خود ستود! و خود را خود گواهی داد، بسزای خویش، از صفت خویش، در کلام خویش خبر داد از وجود خویش، و صمدیت خویش، و قیومیت خویش، و دیمومیت خویش، شهد سبحانه بجلال قدره و کمال عزّه حین لا جحد و لا جهل و لا عرفان لمخلوق، و لا عقل و لا وفاق و لا نفاق و لا حدثان و لا سماء و لا فضاء و لا ظلام و لا ضیاء. نه عالم بود و نه آدم، نه هوا و نه فضا، نه بر و نه بحر، نه نور و نه ظلمت، نه فهم و نه فرهنگ، نه وفاق و نه نفاق. که ربّ العالمین بجلال قدر خویش و کمال عز خویش سخن گفت و گواهی داد بیکتایی و بی‌همتایی خویش، و خبر داد از صفات و ذات خویش! امروز همانست که بود، و جاوید همان! هرگز نبود که نبوده و هرگز نباشد که نباشد! اولست و آخر، ظاهر و باطن! اول که همیشه هست، و بود و نبودها دانست! آخر که همیشه باشد، و میداند آنچه دانست. ظاهر بکردگاری، و غالب هر کس بجباری، و برتر از هر چیز به بزرگواری! باطن از دریافت چون، و از قیاس و همها بیرون! و پاک از گمان و پندار

و آیدون.

در ذات لطیف تو حیران شده فکرتها بر علم قدیم تو پیدا شده پنهانها

و الملائكة و أولوا العلم بزرگست شرف فرشتگان و انبیاء و علماء و شگرف بر آمد کار ایشان، که الله شهادت ایشان با شهادت خود پیوند داد، نه از آن که شهادت وی را بوحدانیت خود پیوندی می‌دریابد از شهادت مخلوقان! نی‌نی که عزت وی وی شناسد و عزت وی احدیت وی داند، از نبود پس بود پیوند نیابد، و وحدانیت او را موحدی می‌درنیابد، و هستی وی را مقری می‌درنیابد، و دوام ملك وی را آسمان و آسمانیان و زمین و زمینیان می‌درنیابد، و کمال الوهیت وی را دنیا و آخرت، بهشت و دوزخ می‌درنیابد، کبریاء وی عزت وی شناسد و عزت وی احدیت وی داند!

فلوجهها من وجهها قمر و لعینها من عینها کل

ترا که داند که ترا تو دانی و تو، ترا نه داند کس، ترا تو دانی بس!، بلی سعادت فرشتگان و انبیاء و علما بود و تشریف و اکرام ایشان و تخصیص ایشان از میان خلقان که خود خواست و خود کرد و خود نواخت، و بمعرفت خودشان راه داد. و الله یختص برحمته من یشاء.

إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ دین پسندیده که خدای را ببندگی بآن برزنند و بر حکم آن وی را پرستند، و رضای وی بآن جویند، و بآن بوی باز گردند دین اسلام است. و اسلام را سه منزل است: اول منزل اعتراف حقن دماء و اموال است، شمشیر از گردن بردارد، و مال وی بر وی نگه دارد، اگر موافق باشند یا منافق، متبوع یا مبتدع. منزل دیگر اعتراف است با اعتقاد درست، و اتباع سنت، و وفاء عمل. سوم منزل اسلام استسلام است: و این غایت کار است، و پسندیده الله است، و معرفت را پناه است. خود را بر درگاه عزت حق بیفکنند و وی را منقاد بودن، و بحکم وی راضی شدن. و بآن اعتراض نیاوردن، و از آن اعراض نکردن و آن را تعظیم نهادن، و شکوه داشتن! و آنچه ابراهیم دعا کرد خود را و اسماعیل را مسلمان خواست غایت این منزل سوم بود و گفت: رَبَّنَا وَ اجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ هَمَانَسْتِ که گفتند او را اسلم فقال اسلمت لرب العالمين و هو المشار اليه بقوله تعالى حكاية عن يوسف عليه الصلاة والسلام تَوَقَّيْ مُسْلِمًا وَ الْحَقِّيْ بِالصَّالِحِيْنَ.

### ٦ النوبة الاولى

قوله، تعالى: إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ ایشان که کافر می‌شوند و نمی‌گروند بآیات الله بسخنان خدای وَ يَقُولُونَ النَّبِيِّينَ بغير حق و پیغامبران را میکشند بناحق وَ يَقُولُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ و میکشند ایشان را که بداد و راستی فرمایند. مِنَ النَّاسِ از مردمان، فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (٢١) بشارت ده ایشان را بعدابی دردناکی.

أُولَئِكَ الَّذِينَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ ایشان‌اند که تباه گشت (و نیست شد) کردار های ایشان، فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ هم درین جهان (ببی نامی) و هم در آن جهان (ببی پاداشی). وَ مَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ (٢٢) و نه ایشان راست هیچ یاری ده.

أَلَمْ تَرَ؟ نمی‌بینی و ننگری إِلَى الَّذِينَ أَوْثُوا نَصِيْبًا مِنَ الْكِتَابِ بایشان که ایشان را بهره‌ای دادند از کتاب (آسمانی) يُدْعُونَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ می‌باز خوانند ایشان را با نامه خدا لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ تا حکم کند خدا میان ایشان ثُمَّ يَتَوَلَّى أَن گاه بر می‌گردد. قَرِيْقٌ مِنْهُمْ وَ هُمْ مُعْرَضُونَ (٢٣) گروهی از ایشان روی گردانیده (باک نداشته، و فرو گذاشته).



ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا أَن (دلیری ایشان) بآنست که ایشان گفتند، لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ فردا آتش بکسی از ما نرسد مگر روزی چند شمرده، وَ عَرَّهْمُ فِي دِينِهِمْ و ایشان را فریفته کرد در دین ایشان ما کائوا يَفْتَرُونَ (۲۴) آنچه خود می‌ساختند از دروغ.

فَكَيْفَ إِذَا جَمَعْنَاهُمْ تَا چون بود حال ایشان آن گه که فراهم آریم ایشان را، لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ روزی را که در بودن آن روز گمان نیست وَ وَقِيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ (۲۵) و سپرده آید بهر تنی آنچه کرد، و بر هیچ کس از ایشان بیداد نیابد.

### النوبة الثانية

قوله تعالى. إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ الْآيَةَ... آیات این جا قرآن و دین است بقول بعضی مفسران، و بقول بعضی: آیات الله حجت‌های روشن است و برهان صادق بر وحدانیت و فردانیت خدای در کتابهای وی، و بیرون از کتاب دلائل روشن در آفاق و در انفس بر اثبات نبوت و شرائع، که خلق باعتبار آن محثوث‌اند و مامور، و الیه الاشارة بقوله: وَ كَائِنُ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ يَمُرُونَ عَلَيْهَا رَبُّ الْعِزَّةِ كَفَتْ: جهودان و ترسایان بآیات ما کافر شوند وَ يَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بغير حق و پیغامبران را بجور و دلیری و بنا حق میکشند. ابو عبیده جراح گفت: یا رسول الله! من اشد عذابا يوم القيامة؟» ازین مردمان کرا عذاب سخت‌تر و صعب‌تر باشد بروز رستخیز؟ رسول خدا جواب داد: «من قتل نبيا او رجلا امر بمعروف او نهی عن منکر»

گفت عذاب صعب کسی را باشد که پیغامبری را کشت یا آن مرد که امر بالمعروف و نهی عن المنکر فرماید، پس مصطفی (ص) این آیت برخواند و آن گه گفت: یا ابا عبیده! بنی اسرائیل چهل و سه پیغامبر را بیک ساعت از اول روز بکشند، پس صد و دوازده مرد از نیک مردان و عابدین بنی اسرائیل برخواستند، تا بر ایشان امر بمعروف رانند و نهی منکر کنند، ایشان آن صد و دوازده مرد را در آخر روز بکشند، مفسران گفتند این ملوک بنی اسرائیل بودند از آن جهودان که بعد از موسی برخاستند، و این آیت در شان ایشان فرود آمد.

و یقاتلون الذین الایه... قرائت حمزه است و نصیر از کسانی. و مقاتلت این جا بمعنی قتل باشد، و مفاعله بر معنی فعل در لغت هست، چنان که گویند «عافاه الله» «قاتله الله!». و در خبرست: «بئس القوم قوم یقتلون الذین یأمرون بالقسط من الناس، بئس القوم قوم لا یأمرون بالمعروف و لا ینهون عن المنکر، بئس القوم قوم یمشی المؤمن بینهم بالتقیة و الکتمان.

آن گه گفت: فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ. در قرآن جایها بشارت گفت بمعنی نذارت، این از آن است. و عذاب اسم است و تعذیب مصدر و اصله من قولهم «ماء عذب» فالتعذیب ازالة ذلك العذب، كقولهم مرصته، و قذیته، في ازالة المرض و القذی. و فرق میان عذاب و عقاب این است که عقاب بر سبیل مجازاة باشد، یعنی که بر عقب جرم متقدم می‌رود، و عذاب همه جای کار فرمایند در مجازاة و غیر آن. هر چند که جهودان در روزگار رسول الله قتل نکردند بلکه اسلاف ایشان کردند، اما بحکم آنکه مَثْبَعِ اسلاف خویش بودند، و بر فعل ایشان و قتل ایشان رضا دادند، و آن می‌پسندیدند، مستوجب عذاب گشتند هم ایشان و هم اسلام ایشان. می‌گوید ایشان را خبر ده که هم ایشان را عذاب است و هم اسلاف ایشان را، هر چند که این متاخران جهودان اگر ایشان را بر مصطفی و بر مؤمنان دست رس بودی هم قتل کردند چرا که ایشان هم بر اعتقاد اسلاف خود بودند، نبینی که در بعضی جنگها و حربها که ایشان را با رسول

(ص) بود همت قتل کردند، اما رب العالمین وی را از ایشان نگه داشت، و ایشان را از وی باز داشت، و هو المشار الیه بقوله وَ اللَّهُ يَعْصِيكَ مِنَ النَّاسِ. در بعضی اخبار بیارند که هیچ مسلمان با جهود همراه نشود که جهود همت قتل مسلمان کند اگر تواند یا از پیش شود، پس ایشان را بحکم این اعتقاد گفت: فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ..

قوله: أُولَئِكَ الَّذِينَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ... الایه. اما فی الدنيا فلانهم لم يحقن دماءهم و اموالهم، و لم يحصلوا منها محمده، و اما فی الآخرة فلانهم لم يستحقوا بها ثوابا. و اعمال جهودان آنست که بدعوی می گفتند که ما پذیرنده توراتیم و بر شریعت موسی ایستاده، رب العالمین گفت: این اعمال که دعوی میکنند باطل است و تباه، که نه درین جهان ایشان را نیک نامی داد، نه در آن جهان پاداش.

قوله: أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أَوْثُوا نَصيباً مِنَ الْكِتَابِ... الایه این رویت حقیقی است، میگوید نمی بینی و ننگری باین جهودان که ایشان را نصیب دادند از آسمان یعنی کتاب توریت يُدْعَوْنَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ این کتاب دوم قرآن است و احکام آن، بقول قتاده. میگوید: آن جهودان را با کتاب قرآن و حکم آن و اتباع محمد (ص) خواندند، نپذیرفتند، و از آن برگشتند و روی بر گردانیدند، با آنکه وی را می شناختند بنام و صفت و نعت. فانهم يجدونه مکتوبا عندهم فی التوریه و الانجیل، و بیک روایت از ابن عباس يُدْعَوْنَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ مراد از این کتاب هم تورات است و آن را قصه است، میگویند: مردی و زنی از اهل خبیر از اشراف ایشان زنا کردند، و بحکم کتاب تورات مستوجب رجم شدند، اما کراهیت می داشتند رجم ایشان را، که از اشراف و مهتران بودند، بر مصطفی (ص) آمدند تا از وی رخصتی یابند در کار ایشان، رسول خدا ایشان را حکم رجم کرد نعمان بن ابی اوفی و یحیی ابن عمرو از سران جهودان بودند، گفتند: یا محمد! بیداد میکنی بر ایشان، که بر ایشان رجم نیست» مصطفی گفت: «بینی و بینکم التوراة».

میان من و شما تورا است یعنی بحکم تورات فرود آئیم، ایشان باین رضا دادند، پس رسول خدا گفت از شما که داناتر است بتورات؟ گفتند مردی است اعور از دانشمندان فدک او را ابن صوریاً گویند، و او را بخواندند، رسول گفت: تویی ابن صوریاً؟ گفت آری! گفت تو عالم جهودانی؟ گفت چنین میگویند. آن گه رسول خدا توریت بعضی بخواست که در آن ذکر رجم بود، ابن صوریاً در گرفت و میخواند تا بآیت رجم در گذشت. آن گه دست بر آن نهاده و پوشیده داشت. پس عبد الله ابن سلمان دست وی بگرفت و آن آیت رجم بهر رسول الله و بهر جهودان خواند، نبشته بود: «المحصن و المحصنة اذا زنيا، و قامت عليهما البينة، رجما و ان كانت المرأة حبلی، تتربص بها حتی تضع ما فی بطنها» پس رسول خدا فرمود: تا آن هر دو جهودان را که زنا کرده بودند رجم کنند جهودان از آن در خشم شدند و بیرون رفتند، رب العالمین در شأن ایشان این آیت فرستاد. ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِّنْهُمْ وَ هُمْ مُعْرِضُونَ میگوید: گروهی از ایشان برگشتند و روی گردانیدند از حق، یعنی علما و رؤساء ایشان بعد از آنکه دانستند که رجم حق است و حکم تورات است.

و بهر آن گروهی باعراض مخصوص کرد، نه همه که لختی از علمای ایشان چون عبد الله بن سلام و اصحاب او مسلمان شده بودند و ایمان آورده.

و گفته اند که فرق میان تولی و اعراض آنست که: تولی آنست که حاجتی را برگردد بر عقد و نیت آن که باز آید، و اعراض آنست که بدل و همت برگردد و روی برگرداند یعنی يترك المنهج و یاخذ فی عرض الطريق متخبطا. گفته اند تولی آنست که دوستی و هواخواهی بگذارد، اما بتن برنگردد. و اعراض آنست که دوستی بگذارد و بتن نیز برگردد.

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا أَيْ ذَلِكَ الْأَعْرَاضُ عَنْ حَكْمِكَ بِسَبَبِ اغْتِرَارِهِمْ، حَيْثُ قَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ إِيْنِ أَيَّامٍ مَعْدُودَاتٍ أَنْ چهل روز خواهند که در آن گوساله می‌پرستیدند یعنی بعد از آن روزها که گوساله پرستیدیم ما را عذاب خواهد بود. رب العالمین گفت: این دروغ ایشان را فرهیفته کرد، خود دروغ فرا می‌سازند و خود بدان فرهیفته می‌گردند. و دروغ آنست که گفتند لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ و گفته‌اند آن دروغ که ایشان را فرهیفته کرد آنست که گفتند «نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَ أَحِبَّاءُهُ».

قوله: فَكَيْفَ إِذَا جَمَعْنَاهُمْ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ گفته‌اند: که معنی یوم وقت است و آنچه گفت «فی ستة ایام، فی اربعة ایام، فی یومین» معنی همه وقت است، که این روز و شب بر اختلاف نزدیک ما است، و الله تعالی لیس عنده لیل و نهار عبد الله بن مسعود گفت. «إِنَّ رَبَّكُمْ لَيْسَ عِنْدَهُ لَيْلٌ وَ لَا نَهَارٌ، نَوَّرَ السَّمَاوَاتِ مِنْ نَوْرِ وَجْهِهِ».

فَكَيْفَ إِذَا جَمَعْنَاهُمْ الْآيَةَ... میگوید: که تا چون بود حال و قصه ایشان که ما ایشان را با هم آریم لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ روزی را که در بودن آن روز گمانی نیست و نه شور دل را جایی. اگر کسی گوید چگونه شك از آن نفی کرد، و بسیار کس هست از مردمان یعنی کافران که در آن بشک‌اند، چنان که ربّ العزت حکایت کرد از قومی: إِنْ نَظَنُّ إِلَّا ظَنًّا وَ مَا نَحْنُ بِمُستَيْقِنِينَ جواب آنست که: این آیه لا ریب بمعنی نهی است چنان که گفت فَلَا رَقْتٌ وَ لَا فُسُوقٌ أَيْ لَا تَرْفُثُوا وَ لَا تَفْسُقُوا. دلیل برین آنست که جای دیگر نهی صریح کرد: فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُتَرِّينَ، فَلَا يَكُنْ فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ مِنْهُ أِگر گویند این شك در قصد و اختیار مردم نیاید، چگونه نهی میکند چیزی که در آن اختیار نیاید؟ جواب آنست که: هر چند چنین گفت اما معنی آن حثّ است بر تدبیر و تفکر، یعنی که تفکر کنید و نیک بیندیشید و باز دانید. و این تدبیر و تفکر در قصد و اختیار آید، و گمان و شور دل باز برد. و روی ابو هریره قال: قال النبی ص یجمع الله الخلق یوم القیامة فی سعید و احد ثم یطلع علیهم ربّ العالمین، فیقول: یتبع کل انسان ما کان یعبده، و یتبع المسلمون فیطلع علیهم و یعرفهم بنفسه، ثم یقول انا ربکم فاتبعونی، و قال النبی ثم تنشق الارض عنکم فتخرجون منها شابا کلکم علی سن ثلاثین، و لسان یومئذ سریانی، فتخرجون عراتا حفاة غلفا غزلا الی ربکم تنسلون، و انا اول من تنشق عنه الارض.»

وَ وَقِيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ: اى جزاء ما كسبت وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ بنقصان حسناتهم و زیاده سنیاتهم. قال الضحاک عن ابن عباس: فاول رایة ترفع لاهل الموقف ذلك الیوم من رایات الکفار رایة الیهود، فیفضحهم الله علی رؤس الاشهاد ثم یأمر بهم الی النار.

### النوبة الثالثة

قوله تعالی: إِنْ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ الْآيَةَ... اى الذين ربطناهم بالخذلان و وسمناهم بوصف الحرمان، اخبرهم انا سوف ننقلهم عن دار الهوان و من الخذلان و الحرمان الی العقوبة و النيران، کسی که در ازل خسته تیغ شقاوت شد، در ابد کمند سعادت او را نگیرد، و آن را داغ خذلان بر جان نهادند، نی! روزبه و دولت یار او نباشد، آن را که نواختند آن روز نواختند، و آن را که راندند آن روز راندند.

عباس را که کمند سعادت از مکنون غیب بینداخته بودند، در کعبه شد و سر پیش بر سجود نهاد و می‌گفت یا لات! یا هبل! بار خدای عالم میگفت: لبیک عبدي لبیک! غلغل در فرشتگان افتاد که بار خدایا! او لات و هبل میخواند و تو بعزت خویش جواب میدهی! گفت اى فرشتگان! آرام گیرید، که شما را بر مکنونات غیب ما اطلاع نیست، اگر او را



در بندگی سهو و غلط افتاد ما را در خداوندی سهو و غلط نیفتاد، و شما نظارگیان آئید نظاره کنید، تا تقدیر ما در حق وی و فرزندان وی تا بقیامت چه اعجوبه بیرون دهد! و آنکه آن میر پیغامبران نوح پیشانی خویش بدان درگاه در خاک مالید و گفت: بار خدایا! در دل پدران در حق فرزندان تو به دانی، تواند بود که برین ضعف و پیری ما رحمت کنی، و این پسر را دین اسلام کرامت کنی. از جبار عالم خطاب آمد که: إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ يَا نُوحُ! حکم ما چنان رفت در ازل که سر فرزند تو کلاه توحید را نشاید، و حکم ما را مرد نه، و بر آن مزید نه! تا بدانی که این کاریست رفته و بوده! آن را که خواندند آن روز خواندند، و وسیلت نه، و آن را که راندند آن روز راندند، و علت در میان نه! آن کشته قضا چندین سال بساط عبادت پیمود بر امید وصل، چون پنداشت که دیده املش گشاده شود، یا نفعه وصال در دلش وزد، از سماء سمو بر خاک مذلت افتاد اخلاذ الی الارض سیاه افتاد است.

پیش تو رهی چنان تباه افتادست      کز وی همه طاعتی گناه افتادست  
این قصه کز آن روی چو ماه افتادست      این رنگ گلیم ما سیاه افتادست.

قوله: فَكَيْفَ إِذَا جَمَعْنَاهُمْ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ. آیا تا چون بود حال ما روز رستخیز؟ که جهانیان را از اول موجودات تا آخر دور مخلوقات بیک نفعه اسرافیلی از خاک جهان برانگیزند، و بیک لمحہ در عرصات قیامت حاضر کنند، وَ حَشْرُنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا

باش تا از صدمه صور اسرافیلی شود      صورت خوبت نهان و سیرت زشت آشکار.

باش تا اظهار عزت و ریاست کوهها فرا رفتن آید، دست و پای و پشت و پهلو فرا گرفتن آید، و آن عیبها پوشیده و سرها آلوده فرا دیدن آید، و با تو گویند.

فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ. پرده از روی کارت بر گرفتیم، یعنی که خود را چه توخته و چه ساخته؟ همان بینی که خود فرستاده! همان خوری که خود پخته، همان دروی که خود کشته؟ اینست که رب العالمین گفت هُنَالِكَ تَبْلُوا كُلُّ نَفْسٍ مَا أَسْلَفَتْ، هر چه تو امروز به پناه او شوی فردا از تو برگردد، و ترا بگذارد، مگر تقوی که درین سرای و در آن سرای ترا ضایع نگذارد. همه حسبها را آن روز داغ کنند، و همه نسبها را پی کنند، تقوی را گویند بیا که امروز روز بازار تست، هر کرا از تو نصیبی بود در آن سرای امروز در سرای جزا او را بر قدر نصیب او بمنزلی فرود آر، آشنایان خویش را در مَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ فرود آر: عاشقان خویش را در حضرت رضا و رضوانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ فرود آر، آشنایان تقوی دیگرند و عاشقان تقوی دیگر، آشنایان او کسانی اند که از حرام و شبهات بپرهیزند، و حرکات و سکنات و اقوال و افعال ایشان بدستوری تقوی باشد، و عاشقان تقوی کسانی اند که از طاعات و حسنات خویش از روی نادیدن چنان بپرهیزند که دیگران از معاصی و سیئات بپرهیزند. ابو القاسم نصیر آبادی رحمه الله از خواص متقیان بود، او را گفتند: تقوی چیست؟ از حالت خویش از تقوی خبر داد و گفت: ان يتقى العبد ما سوى الله تقوى آنست که از هر چه جز الله است بپرهیزی. هر آینه این کس برابر نبود با آن کس که از حرام تنها بپرهیزد. اشارت قرآن چنان است که إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ فردا که روز رستخیز باشد، و روز نواخت و سیاست هر کس که بمراتب تقوی برتر، او بحضرت آلهیت نزدیکتر و گرامی‌تر! همانست که رب

العالمین گفت: وَ وُقِّيتْ كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ.

### ۷ النوبة الاولى

قوله تعالى: قُلِ اللَّهُمَّ كَوَىٰ بَارِ خَدَايَا، مَالِكِ الْمُلْكِ دَارِنْدَه وَ خَدَاوِنْدَه پادشاهی، تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ دَهی پادشاهی او را که خود خواهی، وَ تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَ مِيكشی پادشاهی از دست هر که خواهی، وَ تُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَ عَزِيزٌ مِيكنی او را که می خواهی، وَ تُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ وَ خَوَارٌ مِيكنی او را که می خواهی، بِيَدِكَ الْخَيْرُ بَدست تست همه نيکی اِيْكَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۲۶) تو بر همه چيز توانايی.

تُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ مِي در آری شب و روز وَ تُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَ مِي در آری روز و شب وَ تُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ زنده از مرده مِي بيرون آری وَ تُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَ مرده از زنده مِي بيرون آری. وَ تَرْزُقُ مَنْ تَشَاءُ بَعِيرٌ حِسَابٍ (۲۷) وَ روزی دَهی او را که خواهی بفراخ بخشی (بي تقدير).

لَا يَخْذِلُ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ اَوْلِيَاءَ مَبَادَا كه گيرند گرويدگان ناگرويدگان را بدوستی، مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ بيرون از گرويدگان. وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ وَ هَر كه آن كند (كه موالات گيرد از مومنان با كافرين) فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ اَوْ از خدا در هيچ چيز نيست اِلَّا اَنْ تَنْفَقُوا مِنْهُمْ ثِقَاءً مگر آنكه بپرهيزيد از ايشان، وَ يُحَدِّرْكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ وَ حذر مِي نمايد خدای شما را از خويشتن وَ اِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ (۲۸) وَ با خداست بازگشت.

قُلْ اِنْ تُحْفُوا مَا فِي صُدُورِكُمْ كَوَى اِگر پنهان داريد آنچه در دلها داريد اَوْ تُبْذُوهُ يَا (بگفت و كرد) اَنْ را پيدا كنيد، يَعْلمُهُ اللَّهُ در هر دو حال خدای اَنْ را مِي داند وَ يَعْلمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ مِي داند هر چه در آسمانهاست وَ هر چه در زمين است. وَ اللَّهُ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۲۹) وَ خدای بر همه چيز تواناست.

يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ اَنْ رُوْز كه بيباد هر تنی ما عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا آنچه كرد از نيکی حاضر كرده پيش وي، وَ مَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ وَ هر چه كرد از بدی تَوَدُّ لَوْ اَنْ بَيْنَهَا وَ بَيْنَهُ، دوست دارد وَ خواهد كه ميان او وَ ميان اَنْ بدی، اَمْدًا بَعِيدًا اندازه بودی دور (كه نه او اَنْ ببندد وَ نه اَنْ باو رسد) وَ يُحَدِّرْكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ وَ حذر مِي نمايد خدای شما را از خويشتن، وَ اللَّهُ رَوْفٌ بِالْعِبَادِ (۳۰) وَ اللَّهُ سخت مهربانست به بندگان.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: قُلِ اللَّهُمَّ، مَالِكِ الْمُلْكِ... ابن عباس گفت: معاذ بن جبل از مسجد رسول بازماند و نمی شد، رسول او را دید، گفت: یا معاذ! چرا از مسجد باز ماندی و نمی آیی؟ گفت یا رسول الله یوحناى جهود را بر من دینی است، و بر راهم مترصد نشسته و چیزی ندارم که این دین بگذارم، ترسم که اگر بیرون آیم مرا بمسجد نگذارد، و از حضرت تو باز دارد. رسول گفت: یا معاذ! خواهی که الله گردن تو ازین دین آزاد کند، و کار فروبسته بگشاید، بر خوان قُلِ اللَّهُمَّ.. تا آخر هر دو آیت. معاذ گفت، خواندم و الله تعالی اَنْ کار بر من آسان کرد، و دین گذارده شد. و بروایتی

دیگر این قصه دین با علی ع رفت. رسول الله ص علی را گفت: قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمُلْكِ بر خوان اَنْ گه با آخر گوی «یا رحمن الدنيا و الآخرة و رحیمهما تعطی منها ما تشاء و تمسک منها ما تشاء اقض عني الدين و اغنی عن العيلة»، ابن عباس گفت: که از مصطفی ص شنیدم که نام اعظم خدای در سوره آل عمران است در آیت: قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمُلْكِ.

اما سبب نزول این آیت: مفسران گفتند که: مصطفی ص را فتح مکه برآمد، و امت خود را وعده داد بملك پارس و

روم. منافقان و جهودان را این سخن بس دور آمد و مستبعد داشتند و گفتند، کجا صورت بندد که ملک فارس و روم باین امت قرار گیرد!! محمد را مکه و مدینه نه بس است؟ تا نیز به فارس و روم طمع دارد! رب العالمین آیت فرستاد: قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ.... و گفته‌اند که وعده دادن مصطفی ص امت خود را بملک فارس و روم آنست که روز خندق بر یاران قسمت کرد که هر ده کس را چهل گز خندق می‌باید کند، و سلمان مردی با قوت بود، مهاجران گفتند از ماست، انصار گفتند از ماست، مصطفی ص گفت و نواخت سلمان را: «سلمان مَنَّا اهل البيت»

عمرو بن عوف گفت من بودم و سلمان و حذیفه نعمان و شش کس دیگر از انصار و چهل گز نصیب ما، چنان که رسول خدا در آن خط کشیده بود، گفت ما را سنگی سخت پیش آمد که آلات ما همه در آن شکسته شد، و از آن درماندیم و از آن جا برگشتن و خط بگذاشتن روی نبود. سلمان را بحضرت مصطفی ص فرستادیم تا وی را ازین حال خبر دهد. مصطفی بیامد، و تیر از دست سلمان فرا گرفت، و یکی بر آن سنگ زد، پاره شکافته شد و از آن زخم تیر وی نوری بتافت، که چهار گوشه مدینه از آن روشن گشت، مانده چراغ روشن در شب تاریک. مصطفی ص تکبیری گفت، مسلمانان همچنین تکبیر گفتند. یکی دیگر بزد، هم برین صفت، و هم بران سان روشنایی بتافت. سوم بار هم چنان بر آن نسق، و آن سنگ شکسته گشت و پاره پاره شد. سلمان گفت: یا رسول الله! عجب چیزی دیدم که هرگز مانند آن ندیده بودم! رسول خدا با قوم نگریست و گفت: شما همان دیدید که سلمان دید؟ گفتند: آری، دیدیم! رسول گفت باول ضرب که آن نور پیدا شد کوشکهای حیره و مدائن کسری جمله بدیدم، و جبرئیل آمد و مرا خبر کرد که: امت تو بر آنچه دیدی غلبه کنند، و پادشاهی آن دیار و اقطار ایشان را باشد، و ضربت دوم که نور پیدا شد کوشکهای حمیر از زمین روم بمن آشکارا شد، و جبرئیل آمد و همان گفت و بضربت سوم کوشکهای صنعاء آشکارا بدیدم جبرئیل همان گفت: آن گه مصطفی ص ایشان را بشارت داد، مومنان همه شاد شدند، گفتند الحمد لله که ما را وعده نصرت و قوت داد. منافقان گفتند: عجب نیست این سخن که محمد میگوید، و وعده باطل که می‌دهد؟ از مدینه او قصور حیره و مدائن کسری چون بینند؟ و ایشان را امروز چندان ترس است از دشمنان که حاجت بآن است که خندق پی امن مدینه فرو برند، کی توانند که بیرون آیند و بملک صنعاء و روم و حمیر رسند؟ رب العالمین در شان آن منافقان گفت: وَ اِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَ الَّذِيْنَ فِيْ قُلُوْبِهِمْ مَّرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللّٰهُ وَ رَسُوْلُهُ اِلَّا غُرُوْرًا. و تسکین دل مومنان را و تصدیق وعده مصطفی ص را این آیت فرستاد: قُلِ اللّٰهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ.. الاية.

و معنی آنست که: یا محمد! بگوی، ای خداوند پادشاهان! پادشاهی آن را دهی که خودخواهی او را که خواهی پادشاهی عزیز کنی و بنوازی و گرامی داری، چون محمد مصطفی مهتر عالمیان، و گزیده جهانیان، و امت وی بهینه امتان، و نزدیک خدا پسندیدگان، او را که خواهی خوار داری و بیوکنی چون دشمنان وی منافقان و جهودان و مشرکان. بدانکه این ملک کاری عظیم است و صفتی بزرگ.

رب العالمین در قرآن با کتاب و نبوت قرین کرد و گفت: فَقَدْ اَتَيْنَا آلَ اِبْرٰهِيْمَ الْكِتٰبَ وَ الْحِكْمَةَ وَ اَتَيْنٰهُمْ مُلْكًا عَظِيْمًا وَ قَالَ تَعَالٰى: اِذْ جَعَلْ فِيْكُمْ اَنْبِيَاً وَ جَعَلَكُمْ مُّلُوْكًا. و گفته‌اند: «الَّذِيْنَ بِالْمَلِكِ يَقْوَى، وَ الْمَلِكِ بِالذِّنِّ يَبْقَى» جای دیگر اضافت ملک با خود کرد تخصیص و تعظیم ملک را: وَ اللّٰهُ يُؤْتِيْ مُلْكُهُ مَنْ يَّشَاءُ اِنْ اِشَارَتْ بِمَلِكٍ مُّطْلَقٍ اِسْتِ اَنْ مَلِكٍ حَقِيْقِيْ كِهْ دَرِ اَنْ جُوْرٍ وَ غَصْبٍ وَ بِيْذِيَانْتِيْ نَبَاشْدِ، وَ چِهَارْ مَعْنِيْ قَرِيْنِ اَنْ بُوْد: عِلْمٌ، وَ قَدْرَتٌ، وَ سِيَاسَتٌ، وَ عَدَدٌ، بِالْعِلْمِ يَدْبِرُ، وَ بِالْقَدْرَةِ يَنْقُذُ، وَ بِالسِّيَاسَةِ يَنْظُمُ، وَ بِالْجَمْعِ يَحْفَظُ، مَلِكٌ حَقِيْقِيْ اَيْنِ اِسْتِ، نِهْ اَنْ تَسْلُطُ وَ غَصْبٌ كِهْ بَرِ سَبِيْلِ

مجاز ملك گویند. و على ذلك قوله، وَ كَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِيْنَةٍ عَصَبًا سَمَاءَ مَلَكًا مَعَ كَوْنِهِ عَاصِيَا. و هم از این باب است آنچه مصطفی گفت «اغیظ رجل عند الله عز و جل يوم القيامة و اخبشه رجلٌ یسمى ملك الاملاك، لا ملك الا لله.»

قُلِ اللّٰهُمَّ... این میم مشدد در افزود بجای یاء ندا که از سر بیفکنده بود.

اصل آنست که «یا الله» و ضمه هاء بر جای گذاشت که نداء مفرد بود. بو رجاء عطاردی گفت: هفتاد نام از نامهای خداوند عز و جل درین میم اللهم تعبیه است، نصر این شمول گفت: هر آن کس که بگفت: «اللهم» خدای را بهمه نامهای وی خواند پس ثواب وی چندان است که خدای را بهمه نامهای وی یاد کند و برخواند ابو الدرداء روایت کرد از مصطفی

قال: «ان الله عز و جل يقول انا الله لا اله الا انا، مالك الملوك و ملك الملوك، قلوب الملوك بيدى، و ان العباد اذا اطاعوني حولت قلوب ملوكهم عليهم بالرأفة و الرحمة، و ان عصوني حولت قلوب ملوكهم عليهم بالسخطه و النقمة، فساموهم سواء العذاب، فلا تشغلوا انفسكم بالذل على الملوك، و لكن اشغلوا انفسكم بالذكر و التضرع الى افيكم ملوككم»

قوله: تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ میگوید: پادشاهی او را دهی که خود خواهی، یعنی مصطفی ص و اصحاب وی که ایشان را فتح مکه داد و نصرت بر کافران، با ده هزار مرد مسلمان در مکه شد، و کافران را مقهور و مخذول کرد، و شرك را با طی ادبار خویش برد. وَ نُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ و او را که خواهی خوارداری و مقهور داری، یعنی ابو جهل و اصحاب وی که سرهای ایشان بریدند و در قلیب بدر افکندند و گفتهاند: تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ یعنی آدم و فرزندان وی، وَ تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ یعنی ابلیس و پس رو آن وی. تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ گویند: ملك داود است چنان که گفت وَ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَ الْحِكْمَةَ. وَ تَنْزِعُ الْمُلْكَ مَلِكًا طَالُوتَ است که از وی با داود شده، و گفتهاند که: مراد باین ملك عافیت و قناعت است چنان که مصطفی ص گفت «من اصبح امانا فی شربه، معافی فی بدنه، و عنده قوت يومه فکأنما حیزت له الدنيا بحذافیرها.»

و گفتهاند که ملك بهشت است که رب العالمین از آن خبر داد بقوله: ثُمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَ مُلْكًَا كَبِيرًا عبد العزيز بن یحیی گفت: تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ یعنی الملك على ابليس و قهر الشيطان:، كما

قال رسول الله فی حق عمر بن الخطاب «ان الشيطان لیفرق من جیش عمر، و ما سلك عمر فجًا انا سلك الشيطان فجًا آخر.»

وَ تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ حتی یغلبه الشيطان، كما

قال علیه السلام «انّ الشيطان یجری من ابن آدم مجری الدم»

ابن المبارک سفیان ثوری را گفت: «اخیرنی ما الناس؟» مرا خبر کن که مردمان کهاند؟ یعنی ایشان که اوصاف مردمی و خصال ستوده در ایشان است و بآن مستحق ثنا و مدح گشتهاند؟ جواب داد، که: دانشمندان و زیرکان. گفت ملوک کهاند؟ گفت زاهدان. گفت اشراف کهاند؟ گفت پرهیزگاران. گفت سفله کهاند گفت ظالمان. گفت اغویا کهاند؟ گفت: «الذین یکتبون الاحادیث لیستنا کلوا به اموال الناس.»

وَ نُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَ نُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ گفتهاند که: این اشارتست به کمال قدرت خدای که قادر بر کمال آن باشد که جمع کند

میان هر چیزی با ضد وی، چنان که هر دو داند و هر دو تواند: اگر خواهد عزیز کند و بران قادر، و اگر خواهد خوار کند و بران قادر. و برین صفت جز خداوند ذو الجلال و قادر بر کمال نیست.

بِيَدِكَ الْخَيْرُ اى النصر، و الغنيمه، و عزّ الدنيا و الآخرة. ميگويد: بدست تست خدایا! عز دنیا و آخرت، و نصرت بر دشمنان، و نیکی کردن با دوستان. إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ مِنَ الْعَزْ وَ الدَّل قَدِيرٌ همه تو دادی و بر همه توانایی، خواهی عزیز کنی، خواهی خوار داری، خواهی بخوانی و بنوازی، خواهی برانی و بیندازی، همه تویی، کار تو داری کریم و مهربانی، رحیم و رحمانی، عزیز و سلطانی، اگر کسی گوید: چون خیر و شر همه درید اوست و بخواست او، پس چرا خیر مفرد گفت: و این تخصیص خیر بذکر از کجاست؟ جواب آنست که: این تخصیص از آن است که خلق که ازو همه چیز می‌خواهند و خیر میجویند و رغبت بخیر دارند پس آنچه رغبت بآنست و خواست و همت خلق بآنست بر زبان در دعا و ذکر، همان گفتند اگر چه باعتقاد داشتند که خیر و شر همه ازوست، و آفریده اوست، و بارادت و مشیت اوست.

تُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَ تُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ ينقص من احدهما و يزيد فى الآخر. و معنى این درآورد آنست که روز پانزده ساعت است در طول الايام، و شب نه ساعت، از روز می‌کاهد و در شب می‌افزاید، تا شب به پانزده ساعت شود، و روزها نه ساعت آید در اقصر الايام. هر چه ازین کاهد در آن افزاید، و هر چه از آن بکاهد درین بیفزاید. قال بعض العلماء: ان الله تعالى احبّ ان يريكم عزته، فأراكم الليل و احبّ ان يريكم من رحمته، فأراكم النهار، فالليل يذكر النار و ما فيها، و النهار يذكر الجنة و ما فيها.

وَ تُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ تُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ: ميت و ميّت بتشديد و تخفيف در لغت است از دو گروه عرب معنى هر دو يكسانست، اما بتشديد قراءت نافع است و حمزه و كسايى و حفص. باقى بتخفيف خوانند، ميگويد: زنده از مرده بيرون می‌آرى و مرده از زنده. این مرده نطفه است، و خايه مرغ، و تخم نبات، و شب تاريك. و این زنده جانور است، و نبات، و روز روشن. این از آن بيرون می‌آرد و آن ازین.

وَ تَرْزُقُ مَنْ تَشَاءُ بغير حسابٍ بغير تضيق و تقدير. و شرح این در سوره البقره رفت.

قوله لا يَخْذُ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ این در شأن قومی آمد از مومنان که پنهان دوستی داشتند با جهودان. رب العالمين ایشان را از آن باز زد و نهی کرد و گفت: مبدا که مؤمن کافر را بدوستی گیرد. همانست که گفت: لا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَ عَدُوِّكُمْ أَوْلِيَاءَ. و جای دیگر گفت: وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ.

مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ اى من غير المؤمنين و سواهم. ميگويد: بيرون از مؤمنان کسی را بدوست مگیرید، این استحضات مؤمنان است از ربّ العالمين بدوستی گرفتن یکدیگر را، و پسند آن بنزدیک خدای. و اليه الاشارة بقوله: وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ. ولیّ دوست بود از دل، مدار او مداجات، و آمیختن بظاهر نه اولیاء باشند.

وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ الْاِتِّخَاذِ. فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ اى فارق دینه و برئ الله منه. و ميگويد: هر مومن که موالات گیرد با کافران الله ازو بیزارست يعنى از تولای وی بیزارست، نپذیرد خدای طاعت وی، و نپسندد.

إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً وَ تَقَاةً وَ تَقِيَّةً وَ اتقوا و اتقاء و توقى یکی است، و جمع تقاة تقى است. و يعقوب تنها تقية خواند. و معنى همه پرهيزدن است، ميگويد: مگر که از ایشان ترسيد و ازیشان پرهيزيد، که پس رخصت است شما را که مومنانيد موالات ایشان بزبان نه بدل، چنان که جای دیگر گفت: إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ.

مفسران گفتند: معنی آیت آنست که مؤمنان را روا نیست مدهانت کافران و موالات با ایشان، مگر که کافران بر مسلمانان غلبه کنند، یا مردی مسلمان تنها در میان کافران افتد، و زیشان ترسد، آن گه او را رخصت باشد که خویشتن را باظهار کلمه حق در دست ایشان نهد و خود را هلاک نکند، بلکه مدهانت کند و بزبان موالات کند، چندان که در آن استحلال خون مسلمانان و اضاعت مال ایشان نباشد.

آن گه این را تقیّه گویند. تقیه در اسلام رواست بدو شرط: بیم سر، و سلامت دل. در خبر است که مسیلمه کذاب دو مرد را از یاران رسول خدا بگرفت، با یکی گفت که گواهی میدهی که من رسول خدام؟ گفت آری گواهی میدهم، دست از وی باز گرفت و رهایی یافت. آن دیگر سرباز زد و نگفت آنچه مراد مسیلمه بود، و او را بکشت. این قصه با مصطفی بگفتند مصطفی علیه السلام گفت: «أَمَّا الْمَقْتُولُ فَمَضَى عَلَى صَدَقَةٍ وَ يَقِينَهُ وَ اخَذَ بِالْفَضْلِ، وَ أَمَّا الْآخِرُ فَاخَذَ بِرِخْصَةِ اللَّهِ وَ اللَّهُ يَغْفِرُ لَهُ»

و قال صعصعة بن صوحان لاسامة بن زيد: خالص المؤمن و خالق الكافر، فان الكافر يرضى منك بالخلق الحسن، و يحق عليك ان تخالص المؤمن» این در حال تقیه است و مذهب جماعت مفسران است. امام مذهب معاذ بن جبل و مجاهد و جماعتی از علما آنست که: این تقیه در ابتداء اسلام بود و پیش از آنکه دین اسلام مستحکم شود و قوت گیرد، اما امروز تقیه در دار الحرب است نه در دار الاسلام که بحمد الله رکن اسلام قوی است، و رایت اسلام ظاهر و لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا.

آن گه مسلمانان را بترسانید، و حذر نمود از خشم خویش اگر با کافران دوستی گیرند گفت: وَ يُحَدِّرْكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ أَى عَذَابِ نَفْسِهِ وَ إِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ میگوید: بازگشت همه با الله است یعنی آنچه در دنیا بندگان را داده بود. از ملك و ملك و تصرفات آن همه از ایشان در قیامت و استانند، و با الله شود، و همانست که جایها در قرآن گفت: إِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ وَ إِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ وَ الْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ.

آن گه تمامی تحذیر را گفت: قُلْ إِنْ تُخْفُوا مَا فِي صُدُورِكُمْ غَوَىٰ إِنْ كُنْتُمْ كَافِرِينَ. یا از ناستوار گرفتن رسول و بگذاشتن حق او او بُدُوهُ یا آنچه در دل دارید بکردار پیدا کنید که با رسول بحرب و قتلا بیرون آئید، يَعْلَمُهُ اللَّهُ فَيَجَازِيكُمْ عَلَيْهِ، خدای میداند هر دو حال از شما، و شما را بآن پاداش دهد، چنان که سزای شما و کردار شما بود.

آن گه گفت يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ، وَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ او خداوندیست که هر چه در آسمانها و هر چه در زمین است می‌داند، و جزاء هر کس از مغفرت و عذاب تواند، پس بدانید که ضمانت دل شما هم داند و آن کس که همه داند و جزاء همه تواند سزاست که از وی بترسند، و از عذاب و خشم وی بر حذر باشند.

اهل معانی گفته‌اند تُخْفُوا فرا پیش تبدوا داشت تا تنبیهی باشد که الله عمل و نیت ما می‌داند پیش از اظهار آن. و علی هذا قوله، سَوَاءٌ مِنْكُمْ مَنْ أَسَرَ الْقَوْلَ وَ مَنْ جَهَرَ بِهِ وَ قَالَ تَعَالَى: يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَ جَهْرَكُمْ در هر دو آیت سرّ فرا پیش جهر داشت. آن معنی را که بیان کردیم. جای دیگر بر عکس این گفت: إِنْ تُبْدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ تبدوا فرا پیش داشت تا تنبیهی باشد که علم هر دو او را یکسانست، او را آشکارا چه نهان است، نه از آن نهان او را در علم نقصان است. نه از این آشکارا زیادتى که در هر دو حال دانای گمانست.

يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا تَقْدِيرًا وَ يَحْذَرُكَ اللَّهُ نَفْسَهُ، يَوْمَ تَجِدُ، اگر خواهی ابتداء این آیت با

يُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ، پیوند، و معنی آن باشد که الله شما را حذر می‌نماید از عذاب خود در آن روز قیامت که هر کس جزاء کردار خود رسد، نیکان بثواب، و بدان بعذاب. و اگر خواهی به، وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ پیوند، و معنی آن باشد که خدای روز رستخیز بر همه چیز قادر است از عذاب و ثواب نواخت و سیاست و رحمت و نقتت يَوْمَ تَجْدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا همانست که جای دیگر گفت: يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا احصاه الله و نسوه.

وَ مَا عَمِلْتُمْ مِنْ سُوءٍ يَعْنِي الْقَبِيحِ مِنَ الْعَمَلِ، یقرأ من کتابه تَوَدُّ اى تمئى النفس عند ذلك لو أنَّ بَيْنَهَا وَ بَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا مِنَ الْمَشْرِقِ إِلَى الْمَغْرِبِ.

آن گه تاکید را و استظهار بر ایشان کلمه تحذیر اعادت کرد و گفت: وَ يُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ و نیز رأفت و رحمت و مهربانی در تحذیر بست گفت: وَ اللَّهُ رَوْفٌ بِالْعِبَادِ و معنی آنست که من بر شما سخت مهربانم و بخشاینده، که تعجیل عقوبت نکردم، و شما را باید کرداری فرانگذاشتم، بلکه از عاقبت کار و سرانجام کردار خبر دادم و حذر نمودم، تا بیدار و هشیار باشید، و بعاقبت رستگار شوید.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمُلْكِ. بزرگست و بزرگوار، خداوند کردگار، مهربان وفادار، بار خدای همه بار خدایان، و پادشاه همه پادشاهان، نوازنده رهیگان، رانمای ایشان. دانست که ایشان بسزاء ثنای او نرسند و حق او نشناسند، و قدر عظمت او ندانند، بمهربانی و کرم خود ایشان را گرامی کرد و بنواخت، و بآن ثناء خود خود کرد آن گه با نام ایشان کرد، و ایشان را در آن بستود و نیک مردان کرد، و گفت: اى بندگان و رهیگان! مرا همان گوئید که من خود را گفتم، گوئید یا مالک الملک! اى پادشاه بر پادشاهی و پادشاهان! اى آفریننده جهان!، اى یگانه یکتا از ازل تا جاودان! اى یگانه یکتا در نام و نشان! اى سازنده کار کارسازندگان! اى بسر برنده کار بندگان بی‌بندگان! خداوندا، ستوده خودی بی ستاینده! خداوندا تمام قدری نه کاهنده نه افزاینده! خداوندا، بزرگ عزتی بی پرستش بنده! پادشاهی ترا انداز نیست، و کس با تو در پادشاهی انباز نیست! که خود بکست نیاز نیست: تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ یکی را برکشی و بنوازی، و یکی را بکشی و بیندازی، یکی را بانس خود آرام دهی و او را غم عشق خود سرمایه دهی، تا بی غم عشق تو آسایش دل و آرام جانش نبود،

تا جان دارم غم ترا غمخوارم بی جان غم عشق تو بکس نسپارم

یکی با رضوان در ناز و نعم جنت، یکی با مالک در زندان وحشت و نقتت، یکی بر بساط بسط بر تخت ولایت منتظر رویت، یکی در چاه بشریت با خواری و با مذلت. آن صاحب ولایت بزبان شادی از دولت وصال خود خبر میدهد:

کنون که با تو بهم صحبت او فتاد مرا دعا کنم که وصال خجسته باد مرا

و آن بیچاره کشته مذلت بزبان مهجوری از سر حرمان خویش این ترنم میکند:

بای نواحی الارض ابغی وصالکم و انتم ملوک ما لمقصدکم نحو  
حال دل خود ترا نمودیم و شدیم بر درد دل اندوه فرودیم و شدیم



ابو بکر و راق گفت: تُؤْتِي الْمَلِكَ مَنْ تَشَاءُ این ملك قهر نفس است، و هواء خود زبردست خود داشتن، همان ملك است که سلیمان پیغمبر خواست. بقول بعضی از علماء، گویند که: هر روز چندین گاو و گوسفند قربان میکرد و چندین گونه الوان اطعمه در مهمان خانه او بودی، و خود نان جوین خوردی و مرقع پوشیدی، و خشوع وی بآن اندازه بود که چهل سال بر آسمان ننگرست هیبت و اجلال خدای را راه در مسجد شدی درویشی را دیدی در جنب او نشستی و گفتی: «مسکین جالس مسکینا.»

وَ تَنْزِعُ الْمَلِكَ مِمَّنْ تَشَاءُ آن کس که این سیاست و پادشاهی بر نفس امّاره از وی دریغ دارند، سلطان هوا بر وی مستولی شود، راست حال وی چنان باشد که رب العالمین گفت: أَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ، هَوَاهُ آن را که پادشاهی ظاهر بوی دهند و آن گه اسیر هوی و شهوت خویش شود، او را از پادشاهی بحقیقت چه نصیب بود؟ امیر المؤمنین علی علیه السلام بجماعتی درویشان گذر کرد آن هیبت دیدار ایشان بر وی تافت، گفت: «ملوك تحت الخمار.» اگر هیچکس بحقیقت درین دنیا پادشاه است، جز این درویشان نباشند که هواء نفس خود زیر قدم آوردند، تا از همه فتنها بر آسودند. آن پادشاهان ظاهر که اسیر هواء خودند هر کجا پی‌زنند از آن جا گرد برآرند. إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَ جَعَلُوا أَهْلَهَا أَذِلَّةً. و این پادشاهان طریقت هر کجا گذر کنند سنگ ریز آن مروارید شود و خاک آن مشك و عبیر گردد.

خاکی که بران پای نهی مشك و عبیرست      تختی که برو تکیه کنی عود  
مطراست

آن را که در لباس خلقان مقامش دار الملك عزت بود، و اعلی علّیین، او را از خلقان چه زیان؟ و آن را که از تخت ملك بریابند و بسجین رانند أَعْرِفُوا فَأَدْخُلُوا نَاراً او را از آن مملکت چه سود؟ سفیان ثوری امام عصر بود، روزی جامه‌ای که بر تن او بود قیمت کردند، درمی و چهار دانگ بر آمد. او را گفتند: این چیست؟ گفت:

ما ضرّ من كانت الفردوس منزله      ما ذا تجرّع من بؤس و أفتاد

تُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَ تُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ ای خداوندی که شب محنت بروز شادی در آری، تا امن بنده برداری که ایمنی نیست در راه تو! و روز شادی بر شب محنت در آری، تا نومیدی بنده باز بری که ناامیدی نیست در دین تو!، لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ، لا تَيْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ.

وَ تُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ تُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ ای خداوندی که از بیگانه آشنا بیرون آری! چنان که محمد ص از آمنه و ابراهیم ع از آذر، و از آشنا بیگانه بیرون آری! چون قابیل از آدم ع و کنعان از نوح ع. و مصطفی ص روزی در حجره عایشه شد، و زنی بنزدیک عایشه بود که هیبتی نیکو داشت و صالحه بود. رسول ص پرسید: که این کیست؟ عایشه گفت که: این خالده دختر اسود بن عبد یغوث مصطفی ص گفت: سبحان الذی یخرج الحی من المیت و یخرج المیت من الحی

و این بهر آن گفت که او مؤمنه بود و صالحه و پدرش کافر بود.



لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ حَقِيقَتِ اِيْمَانِ بِنْدِه و غايتِ روشِ وى در راه توحيد سر بدوستى خداى باز نهد. و حقيقتِ دوستى موافقت است، يعنى كه با دوست وى دوست باش، و با دشمن وى دشمن. اشارت صاحبِ شرع اين است «او ثق عرى الايمان الحب فى الله و البغض فى الله.» در آثار بيارند كه: رب العالمين به پيغامبرى از پيغامبران پيشينه وحى فرستاد كه بندگانم را بگوى كه درين دنيا زهد پيش گرفتيد، تا راحت خویش تعجيل كنيد و از رنج دنيا بر آسائيد. و بيرون از زهد طاعتى و عبادتى كه كرديد، بآن عزّ خود و نيكنامى خویش جستيد، اکنون بنگريد كه براى من چه كرديد؟ هرگز دوستان مرا دوست داشتيد؟ يا با دشمنان من دشمنى گرفتيد؟ همانست كه با عيسى ع گفت: يا عيسى اگر عبادت آسمانيان و زمينيان در راه دين با تو همراه باشد و آن كه در آن دوستى دوستان من، و دشمنى با دشمنان من نبود، آن عبادت ترا بكار نيايد و هيچ سود ندارد.

در خبر است كه: بو ادريس خولانى فرا معاذ گفت كه: من ترا در راه خدا دوست دارم. معاذ رض گفت: بشارت باد كه از رسول خدا شنيدم كه روز قيامت كرسياها بنهند پيرامن عرش مجيد، گروهى را كه رويهاى ايشان چون ماه شب چهاردهم باشد، همه از هيبت رستاخيز در هراس باشند و ايشان ايمن. همه با بيم باشند و ايشان ساكن. گفتند: يا رسول الله! اين قوم كه باشند؟ گفت: «المتحابون فى الله.»

و روى ان الله عزّ و جلّ يقول: «وجبت محبتى للمتحابين في، و المتجالسين في، و المتزاورين في، و المتبادلين في.» مجاهد گفت: دوستان خدا چون در روى يکنگر خندند، گناهان از ايشان فرو ريزد، هم چنان كه برگ از درختان تا آنكه پاك بخداى رسند، و برستاخيز ايشان را با پناه خود گيرد و ايمن كند. بزرگان دين گفتند: هر كه امروز بر حذر نباشد، فردا باين امن نرسد. كه امن بعد از حذر باشد لا محالة، و حذر بنده ثمره تحذير حقّ است عزّ و علا كه در دو جا يگه گفت: وَ يُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ و اين خطاب نه با عامه مؤمنانست، بلكه با خواص اهل معرفت است. ايشان را بخود ترسانيد بى واسطه اى كه در ميان آورد. باز كه خطاب با عامه مؤمنان كرد، ايشان را بروز قيامت و آتش دوزخ ترسانيد. گفت وَ اتَّقُوا النَّارَ الَّتِي، وَ اتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ هر كه صاحب بصيرت است، داند كه در ميان هر دو خطاب چه فرقت! آن كه گفت: وَ اللَّهُ رَوْفٌ بِالْعِبَادِ تابنده در گردش احوال افتد كه در خوف، كه در رجا كه در قبض، كه در بسط كه در سياست، كه در كرامت. قهر و سياست وَ يُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ بنده را در دهشت و حيرت افگند، تا از خود بى خود شود آن كه نواخت: وَ اللَّهُ رَوْفٌ بِالْعِبَادِ او را بر كشتى لطف نشانده، و از غرقاب دهشت بساحل انس رساند. پيرى از بزرگان دين گفت: گويى! هرگز بادا كه ما از غرقاب خود با كشتى خلاص افتم! هرگز بادا كه دست عطف ما را از موج امانى دست گيرد! هرگز بادا كه برهان وحدانيت حجاب تفرقت از پيش ما بردارد! هرگز بادا كه اين دل از بار اين تن بر آساييد!

صد هزاران كيسه سودانيان در راه حرص از پى اين كيمياى خالى شد از زرّ عيار

## ۸ النبوة الاولى

قوله تعالى: قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ يَا مُحَمَّد ص فرا جهودان و ترساين گوى: اگر دوست ميديريد الله را، فَاتَّبِعُونِي بر پى من ايستيد، يُحِبُّكُمُ اللَّهُ تا دوست دارد خداى شما را، وَ يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ و بيامزد شما را گناهان شما، وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۳۱) و خدا آمرزگارست و عيبپوش و بخشاينده.



قُلْ گوی اَطِيعُوا اللَّهَ فرمان برید خدای را بتوحید، وَ الرَّسُولَ و پیغامبر را بتصدیق. فَإِنْ تَوَلَّوْا پس اگر برگردید، فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ (۳۲) خدای دوست ندارد کافران را.

إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ خدای برگزید آدم ع را وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ و نوح را برگزید و ابراهیم و کسان وی را برگزید وَ آلَ عِمْرَانَ و برگزید مریم دختر عمران و پسر وی عیسی، عَلَى الْعَالَمِينَ (۳۳) بر جهانیان روزگار ایشان. دُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ ایشان را فرزندان و نجاد ساخت از یکدیگر نیکان از نیکان، وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۳۴) و الله شنوائیست دانا.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: **إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ الْآيَةَ...** سبب نزول این آیت آن بود که مصطفی ص، کعب اشرف و اصحاب او را از جهودان با دین اسلام دعوت کرد، و سید و عاقب را از ترسایی با اسلام خواند. ایشان گفتند: نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَ أَحِبَّاءُهُ نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ سخن ترسایانست، و أَحِبَّاءُهُ سخن جهودان گفتند: ما خود پسران و دوستان الله ایم بوی نزدیکتر از آنیم که تو ما را بآن میخوانی! رسول خدا و مؤمنان گفتند: اگر آنک شما پسران و دوستانید، چرا بر شما غضب و لعنت است ازو؟ گفتند: این چنان است که پدر بر پسر خشم گیرد، یکبارگی ازو نبرد و دوستی برنخیزد. پس رب العالمین آیت فرستاد: **قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي.** معنی آنست که: یا محمد ص! ایشان را گوی که اگر الله را دوست میدارید، چنان که می‌گوئید پس مرا دوست دارید که نسبت وی دارم از روی نبوت و رسالت و محبت و بر پی من باشید که من بر طاعت و عبادت وی میخوانم، و دوستی شما مر او را لا محالة از آنست که او نیز شما را دوست میدارد و آن گه شما را دوست دارد که وی را طاعت دار و فرمان بردار باشید. پس واجب است بر شما که اتباع من کنید در طاعت او، تا شما را دوست دارد. درین آیت نشان دوستی و محبت اتباع رسول ساخت جای دیگر آرزوی مرگ نشان دوستی کرد. **إِنْ زَعَمْتُمْ أَنْكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ** میگوید: اگر راست می‌گوئید که الله را دوست می‌دارید، آرزوی مرگ کنید که دوستی داعیه شوق است، و شوق زده را همان مراد وی دیدار دوست بود. و آن کس که همه مراد وی دیدار دوست بود، همیشه آرزوی آن باشد که بر دوست برسد و راه رسیدن بر دوست جز مرگ نیست. پس چرا کراهیت می‌دارید مرگ را؟ و مرگ سبب وصال دوست است! اما گفتند: که این مرگ قومی را راحت است، و قومی را آفت. آن را که راحت است، از آن است که: **«من احب لقاء الله احب الله لقاءه».**

و آن را که آفت است، از آن است که: **«من كره لقاء الله كره الله لقاءه»**

زاهدی را گفتند که: مرگ را دوست داری؟ توقف کرد. پس پرسنده گفت: اگر زهد تو با صدق تو بودی از مرگ کراهیت نبودی! سدیگر نشان در صدق محبت آنست که: همواره ذکر محبوب بر دل و بر زبان محب تازه بود. چنان که غفلت و نسیان بوی راه نبرد. و علی هذا قال النبي ص **«من احب شيئا اكثر ذكره».**

چهارم نشان در وفاء دوستی آنست که: هر چه با محبوب نسبتی دارد، آن را دوست دارد.

چنان که قرآن کلام وی، کعبه خانه وی، مصطفی ص رسول وی، مؤمنان دوستان وی.

مصطفی ص گفت: **«احبوا الله لما يغذوكم به من نعمة، و احبوني لحب الله اياي، و احبوا اهل بيتي لحبي»**



آن گه گفت: وَ يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ. درین تنبیه است که محبت نه معلول است، نه باکتساب بنده تا بتحصيل طاعت یا از اجتناب معصیت فرا دست آید. يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ. پس آنچه گفت: يُحْيِيكُمْ اللَّهُ که بنده باشد که گناهان دارد، آن گه خدا را دوست دارد و الله وی را دوست دارد. هم ازین بابست خبر نعمان که وی را بخمر خوردن چند بار حد زدند. پس یکی وی را لعنت کرد، رسول خدا گفت: لعنت مکن که وی خدا و رسول او را دوست میدارد. مفسران گفتند: چون این آیت فرو آمد، عبد الله بن ابی سر منافقان با اصحاب خویش گفت: محمد طاعت خود در طاعت خدا بست، میخواهد تا چنان که خدای را طاعت داریم، وی را نیز طاعت داریم و میفرماید تا وی را دوست داریم، چنانکه ترسایان عیسی ع را دوست داشتند.

رب العالمین در جواب ایشان این آیت فرستاد، یعنی من که خدایم بطاعت داری میفرمایم.

قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ بَغْوَىٰ إِيشَانِ رَا كَه، فرمان بردار باشید، و او را یگانه و یکتا دانید، و بخداوندی و معبودی وی اقرار بدهید، و رسول وی را فرمان بردار باشید، و او را بنیوت و رسالت استوار دارید و در آیت اول ائباع وی فرمود، و درین آیت طاعت وی فرمود، از بهر آنکه افتد طاعت داری که ائباع سیرت و افعال و اخلاق با آن نبود. و این جا هم طاعت داری باید و هم ائباع، تا بنده بر راه حق افتد و بر سنن صواب. آن راه که بنده در آن بکمال سعادت خویش رسد و قرآن مجید بآن اشارت میکند: قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ، عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَ مَنِ اتَّبَعْتِي بزرگان دین گفتند: این راه بر سه منزل نهادند: منزل اول: شناخت احکام ظاهر شرع است و بآن کار کردن و شرط آن بجا آوردن. منزل دوم: شناخت علم و زهد و ورع است که حاصل آن شناختن عیب خویش است، و قمع شهوات، و مجاهدت نفس. و منزل سوم: شناخت خواطر است که آن توقیعات سلطان ربوبیت است. و خاطری که توقیع ربوبیت باشد، خطا در آن راه نبرد، و بلکه همه شکستگیها بوی درست شود. مصطفی ص گفت: «اتقوا فراسة المؤمن فانه ينظر بنور الله».

این سه منزل که گفتیم، رسول بسه کلمه باز آورده و راه تحصیل آن باز نموده گفت: «سائل العلماء و خالط الحكماء و جالس الكبراء».

آن گه گفت: فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ. اگر برگردند از طاعت خدا و رسول وی، خدای ایشان را دوست ندارد هر چند که ایشان میگویند، وی را دوست داریم آن گفت ایشان بی حاصل است، و آن دعوی ایشان باطل. قوله: إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ الْآلِيَةَ... صفوت از هر چیز بهینه آنست. میگوید الله برگزید آدم ع را بمحبت و ولایت و نبوت، او را رسول کرد بفرزندان خویش و بفرشتگان. و لهذا قال تعالى: أَتَيْتُهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ. در خبر است که مردی گفت: «یا رسول الله! أ نبيًا كان آدم؟ قال: نعم، مكلّم»

و برگزید نوح ع را و ابراهیم ع را، و آل وی اسماعیل و اسحاق و لوط و یعقوب و انبیاء فرزندان او. ابراهیم را خلعت داد و امام ملت کرد، و ایشان را که برشمریم از خاندان وی اهل رسالت کرد، و بریشان درود پیوست تا جاوید. آل مرد کسان وی باشند از نزدیکان و خاصگان قبیله و عشیره و موافقان در دین. پس هر که در دین موافق نباشد و در ائباع درست نیاید، او را آل نگویند اگر چه نسب دارد. و با موافقت و ائباع در دین آل گویند، اگر چه نسب ندارد. و الیه الإشارة بقوله: «فمن تبعني فانه مني»

و قال تعالى: وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فإِنَّهُ مِنْهُمْ. و پسر نوح که نه موافق نوح ع بود در دین، از آل وی نشمرد و گفت: إِنَّهُ

لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ. و آل فرعون را گفت: اَدْخُلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ که در ملت کفر همه یکسان بودند و بر پی یکدیگر رفتند.

مصطفی (ص) خویشان کافر را گفت: «انّ آل ابی لیسوا لی باولیاء، ائما ولیّی اللّٰه و صالح المؤمنین، و لکن لهم رحم ابلاها ببلاها».

روی أنّ النبی (ص) مرض فاتی اهل قبا یعودونه و قالوا: یا رسول اللّٰه لم نعلم بمرضک الا الآن، فجننا فادعوا اللّٰه لنا. فقال سوف ادعولکم و لآل محمد. قالوا: یا رسول اللّٰه و من آل محمد؟ قال: سألتمونی عن شیء ما سألتنی عنه احد غیرکم، المسلمون، آل محمد ص کلّ مؤمن تقیّ

و گفته‌اند که: اهل دین که نسبت ایشان با رسول خداست بر دو قسم‌اند: گروهی خاص‌یگان وی‌اند. و متبعان وی، بعلم متقن و عمل محکم شرائط شرع او بجا آورند و براه دین وی راست روند. ایشان را «آل» گویند. قسم دیگر گروهی‌اند که با وی نسبت دارند و عمل ایشان بر سبیل تقلید باشد و با تقصیر و تفریط بود، نه ایشان را علم متقن است نه عمل محکم ایشان را اّمّت گویند نه آل. پس آل پیغامبر همه اّمّت او‌اند، نه همه اّمّت او آل او‌اند. اینجاست که جعفر بن محمد (ع) را گفتند: چه گویی باین مردمان که می‌گویند مسلمانان همه آل محمداند؟ جواب داد که: کذبوا و صدقوا. گفتند: این چه معنی دارد، دروغ و راست هر دو جمع کردن؟ گفت: دروغ است آنچه می‌گویند که مردمان با این همه تقصیر در دین آل محمداند، و راست است چون شرائط شریعت او بجا آرند و براه اّتباع او تمام روند، و راست روند.

وَ آلَ عِمْرَانَ وَ برگزید آل عمران یعنی موسی ع و هارون ع. مقاتل گفت: این عمران پدر موسی و هارون است. هو عمران بن یصهر بن قاهث بن لاوی بن یعقوب ع.

و گفته‌اند: آل عمران مریم است و پسر وی عیسی ع و آن عمران بن ماثان است النّجار، نیک مردی بود از نیک مردان زمین مقدس.

عَلَى الْعَالَمِينَ ای عالمی زمانهم. گفته‌اند: که: عالم نامی است از هر چه در موجودات است، از زمین و آسمان، و هوا و فضا، و برّ و بحر و حیوانات و جمادات. و چون عقلاء از آدمیان و فریشتگان در جمله آن بودند، جمع بنام ایشان باز کرد که در آفرینش ایشان اصل‌اند، و دیگر چیزها تبع ایشانست. و گفته‌اند که: هر جنسی از موجودات که هست، آن را عالمی گویند. چنان که جنس آدمیان، و جنس فریشتگان، و جنس پریان، و جنس مرغان، و غیر ایشان. و گفته‌اند که: اهل هر عصری را عالمی گویند. اهل تحقیق گفتند: عالم دو است: عالم کبیر و عالم صغیر.

کبیر آنست که گفتیم، و صغیر هر آدمی بنفس خویش عالمیست و هر چه در عالم کبیر است نمودگار آن در عالم صغیر است، از زمین و کوه و نبات و جوی روان و باد و آب و آتش و سرما و گرما و پیشه‌وران و فریشتگان و چهارپایان و غیر آن. ازین جاست که ربّ العالمین در نفس آدمیان همان نظر فرمود که در عالم کبیر فرمود و گفت: وَ فِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ؟ و در آیت دیگر هر دو در هم بست، گفت: سَتْرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ.

مصطفی (ص) گفت: اعلمکم بنفسه، اعلمکم بر به

و جای دیگر گفت: وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللّٰهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ تَنْبِيْهَا، علی انهم لو تفکروا فی انفسهم لما خفی معرفته علیهم.

ذُرِّيَّةَ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ذُرِّيَّةَ نَصَبٍ است بر حال، و گفته‌اند بر بدل و گفته‌اند بر تکریر. ای: اصطفی ذُرِّيَّةَ و اشتقاق ذُرِّيَّةَ از «أذراً الله الخلق» است، فترکت همزته، کبریّه و نبی. و گفته‌اند: هی فعلیة من الذرّ و چنان که نسل را ذُرِّيَّةَ گویند، اصل را نیز گویند، و ذلك فی قوله: وَ آيَةٌ لَهُمْ أَنَّا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ ای آباء هم. و زنان را ذراری گویند. مصطفی (ص) گفت: حجوا بالذراری و لا تأکلوا مالها و تذروا ارباقها فی اعناقها  
 باین ذراری زنان خواهد بود نه کودکان، که کودکان را در شرع حج کردن درست نیاید.

بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ ای من ولد بعض، فکلهم من ذریة آدم ع ثم ذریة نوح ع ثم ذریة ابراهیم ع و قيل بعضهم من بعض یعنی فی الموالاته الدینیة لقوله تعالی: وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَ قوله تعالی: الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ اهل معانی گفتند: تعلق این آیت که إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ الخ بآیت پیش از دو وجه است: یکی آنکه: ایشان همه مقّر بودند که اتباع این پیغامبران که بر شمردیم واجب است میگوید: چرا اتباع محمد ص نمیکند و ایشان همه یکسانند؟

آنچه اتباع این پیغامبران واجب کرد، نبوت و رسالت است و آن در محمد ص موجود است، پس او را متبع باشید. وجه دیگر آنست که: اصطفائیت این پیغامبران از آنست که خدای را فرمان‌بردار شدند تا مستحق محبت او گشتند، یعنی شما نیز این طاعت بجای آرید تا بآن محبت رسید.

### النوبة الثالثة

قوله تعالی: قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي. این آیت از روی حقیقت رمزی دیگر دارد و ذوقی دیگر. میگوید: هر کرا ازین حدیث سودایی در سینه می‌بود، بگوی بر پی ما بیرون آی که کارها همه در قدم ما تعبیه کردند. دل خود را بعقل در میند که عقل پاسبانیت، راهبر نیست، تا عنان باو دهی و راه نیست، تا روی در وی آری. آنچه طلب کنی از عقل طلب مکن از نبوت طلب کن. عقل غاشیه کش احکام دین است، عزت و کبریاء دین در میزان عقل ننگد، و در حیّز جوهر و عرض نیاید. دین ما همان دین است که صد هزار و بیست و چهار هزار انبیاء و رسل را بوده است، و شهادت عزت قرآن برین سخن شامل است که میگوید: شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا الْاِیةَ مرتبت‌دار دین ما دو چیز است: قال الله و قال رسول الله و گر آنچه مایه دین اهل بدعت است از جواهر و اعراض و فصول متکلمان و تصرفات عقول ایشان در آفرینش يك بار نیست گردد و متلاشی شود، و با کتم عدم رود. يك ذره نقصان در آستانه عزت دین و سده عظمت سنت نیاید. تا از رب العزّت بحکم اقبال بأهل سنت این خطاب می‌آید که: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ اْتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمْ الْاِسْلَامَ دیناً اینجا نه کلام متکلمان در گنجد، نه فصول متفلسفان، نه بیان عرض و جوهر ایشان.

طریق کلام	طریق الظلام	و شرّ الظلام	ظلام کلام
عليك بمنهاج	اهل الحديث	و ناهيك بالمصطفى	من امام
دع الخطب،	فالدين دين العجوز	عليكم بذاك	و دين الغلام

قوله: قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي پیش از وجود عالم و خاک آدم ع بهزاران سال، ارواح خلایق جمع کردیم و عهدی بر ارواح انبیاء و رسل گرفتیم که: قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي هر که خدمت در گاه آن صدر مملکت و



نقطه دولت میخواد، از امروزینه بخدمت او کمر بندد و بچاکری وی اقرار دهد. اینست که ربّ العالمین ازیشان حکایت کرد: «قَالُوا أَقْرَبْنَا قَالَ فَأَشْهَدُوا» پس همه را بیکبار بکتم عدم بردیم، تا در میدان قدرت و قضاء ربوبیت يك چند نفسی بر زدند، پس يك يك را ازیشان سر باین عالم در دادیم آدم ع آمد و رفت، ابراهیم ع آمد و رفت، موسی ع آمد و رفت، عیسی ع آمد و رفت و علی هذا چندین هزاران پیغامبران بذاك فرو شدند. پس ندا کردیم که یا محمد ص اکنون میدان خالی است. و وقت وقت تست.

سید قدم در مملکت بنهاد، چهارده کنگره از قصر کسری بیفتاد و در کعبه سیصد و شصت بت بود، همه در روی در افتادند. و از چهار گوشه عالم بانگ برآمد که: جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ. گوهر نبوت بر بساط عزت قرار گرفت، و سرا پرده رسالت بر عرصه زمین زدند، و اطناپ آن از شرق عالم تا غرب عالم برسید: نقاب از چهره جمال برگرفته شد، جهان از نثار لفظ شیرین پر درّ و جوهر گشت و از مکارم اخلاق کریم آراسته و پیراسته گشت. و علی هذا

قوله، (ص) «بعثت بجوامع الكلم، و لأتمم مكارم الاخلاق».

تا نقاب از چهره جان مقدّس برگرفت هر که صاحب دیده بود آنجا دل از جان در گرفت  
 مهره کس را ندید اندر همه دریای مهر يك صدف بگشاد و دریاها همه گوهر گرفت

قوله: قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ ابْتَدِئُوا مِنْ أَيْتِ بَرِّانِ أَهْلِ طَرِيقَتِ جَمْعٍ وَ تَفَرُّقَتِ بَازٍ مِيْ-گردد نُحِبُّونَ اللَّهَ تَفَرُّقَتِ اسْتِ، يُحِبُّونَ اللَّهَ جَمْعِ اسْتِ. نُحِبُّونَ اللَّهَ خَدْمَتِ شَرِيعَتِ اسْتِ، يُحِبُّونَ اللَّهَ كَرَامَتِ حَقِيقَتِ اسْتِ خَدْمَتِ اسْتِ بِنْدَةِ بَخْدَايِ بَرِ شُودِ، وَ إِلَيْهِ الْإِشَارَةُ بِقَوْلِهِ: إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ. كَرَامَتِ اسْتِ خَدَايِ بَه بِنْدَةِ فَرُودِ آيِدِ، وَ هُوَ الْمَشَارُ إِلَيْهِ بِقَوْلِهِ: وَ رَبَّنَا عَلَي قُلُوبِهِمْ. هَر چَه از بِنْدَةِ شُودِ تَفَرُّقَتِ اسْتِ بِفَرَضِ مَعْلُولِ، بَبِرَاكَنْدِگِي مَوْصُولِ. هَر چَه از خَدَايِ آيِدِ جَمْعِ اسْتِ، پَاكِ بَاشَدِ بِي غَرَضِ، آزَادِ بَاشَدِ از هَر عِلْتِ. نَظِيْرِ اسْتِ اَيْنِ آيَتِ وَ مَعْنَايِ جَمْعِ وَ تَفَرُّقَتِ اسْتِ كِه رِبِّ الْعَالَمِيْنَ كَفْتِ: وَ لَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَ كَلَّمَهُ رَبُّهُ جَاءَ مُوسَى عَيْنِ تَفَرُّقَتِ اسْتِ وَ كَلَّمَهُ رَبُّهُ حَقِيقَتِ جَمْعِ. تَفَرُّقَتِ صِفْتِ اَهْلِ تَكْوِيْنِ اسْتِ، وَ جَمْعِ صِفْتِ اَهْلِ تَمَكِّيْنِ. مُوسَى عِ دَرِ مَقَامِ تَكْوِيْنِ بُوْدِ. نَهَبِيْنِي كِه چُون خَدَايِ بَا وَ يِ سَخْنِ كَفْتِ از حَالِ بَحَالِ كَشْتِ، وَ تَغْيِيْرِ وَ تَلَوْنِ دَرِ وَ يِ آمَدِ؟! تا كَسِ دَرِ رُوِي وَ يِ نَتَوَانَسْتِ نَكْرَسْتِنِ! وَ مِصْطَفَى (ص) اَهْلِ تَمَكِّيْنِ بُوْدِ، وَ دَرِ عَيْنِ جَمْعِ لَا جَرْمِ بُوَقْتِ رُوِيْتِ وَ مَكَالَمَتِ دَرِ حَالِ اسْتِقَامَتِ وَ تَمَكْنِ بَمَانَدِ، وَ يَكِ مَوِي بَرِ اِنْدَامِ وَ يِ مَتَغْيِيْرِ نَكَشْتِ. ثَمْرَه رُوشِ مُوسَى عِ بَا تَفَرُّقَتِ اَيْنِ بُوْدِ كِه: وَ قَرَّبْنَاهُ نَحِيًّا. ثَمْرَه كَشَشِ مِصْطَفَى صِ دَرِ عَيْنِ جَمْعِ اَيْنِ بُوْدِ كِه: «دَنِي فَتَدَلِي» اِي دِنَا مِنْهُ الْجَبَّارُ رَبُّ الْعِزَّةِ فَتَدَلِي هَكَذَا فَسَّرَهُ رَسُوْلُ اللَّهِ.

قوله تعالى: فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ بَسَا فِرْقَا مِيانِ اَيْنِ كَلِمَه كِه حَبِيْبِ صِ كَفْتِ، وَ مِيانِ اَنْ كَلِمَه كِه خَلِيْلِ عِ كَفْتِ: فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي. چندان كِه مِيانِ مَحَبَّتِ وَ خَلْتِ اسْتِ، هَمچندان مِيانِ كَلِمَتِيْنَ اسْتِ. خَلِيْلِ عِ كَفْتِ: هَر كِه بَرِ پِي مَاسْتِ، او از ماست.

حبيب ع گفت: هر كه بر پي ماست، دوست خداست. و برتر از حال دوستی حالی نیست، خوشتر از ایام دوستی روزگاری نیست.

دوستی سه منزل است: هوی صفت تن، محبت صفت دل، عشق صفت جان.

هوی بنفس قائم، محبت بدل قائم، عشق بجان قائم. نفس از هوی خالی نه، و دل از محبت خالی نه، و جان از عشق خالی نه عشق مأوای عاشق است، و عاشق مأوای بلاست.  
عشق عذاب عاشق است و عاشق عذاب بلا.

در عشق تو، گبر ناب من دانم بود!      دل سوخته، جان کباب، من دانم بود!  
در آتش تیز و آب من دانم بود!      روز و شب در عذاب من دانم بود!

این عشق که صفت جان آمد، نیز بر سه قسم است: اول راستی، میانه مستی، آخر نیستی. راستی عارفانراست، مستی والهان راست، نیستی بی‌خردانراست.

راستی آنست که آنچه گویی کنی و آنچه نمایی داری و آنجا که آواز دهی باشی.  
مستی بی‌قراری و وله‌زدگی است. گه نظر مولی دائم گردد، دل هاؤم گردد گه عطا بزرگ گردد، از طاقت یافت برگردد.

مستی هم نفس راست، هم دل را، هم جان را. چون شراب بر عقل زور کند، نفس مست گردد. چون آشنایی بر آگاهی زور کند، دل مست شود. چون کشف بر انس زور گیرد، جان مست شود. چون ساقی خود متجلی گردد، هستی آغاز کند و مستی صحو شود.

من نیستم ای نگار، تو هستم کن      يك جرعه شراب وصل بر دستم کن  
با من بنشین بخلوت و مستم کن      گر سیر شوی بنکته‌ای پستم کن

اما نیستی آنست که در سر دوستی شوی، نه بدین جهان با دید آبی، نه در آن جهان. دو گیتی در سر دوستی شد و دوستی در سر دوست، اکنون نمی‌یارم گفت که منم، نمی‌یارم گفت که اوست!

از دیده و دوست، فرق کردن نه نکوست      یا اوست بجای دیده، یا دیده خود اوست

آن پیر طریقت گفت: خداوندا! یافته میجویم، با دیده‌ور میگویم: که دارم چه جویم؟ که بینم چه گویم؟ شیفته این جست و جویم، گرفتار این گفتگویم. خداوندا! خود کردم و خود خریدم، آتش بر خود خود افروزانیدم! از دوستی آواز دادم، دل و جان فرا ناز دادم. مهربانا! اکنون که در غرقابم، دستم گیر که گرم افتادم:

زین بیش مزن تو ای سنایی غم عشق      کآواره چو تو بسند، در عالم عشق  
بپذیر تو پند و گیر يك ره کم عشق      کز آب روان گرد برآرد غم عشق

آری! مشتاق کشته دوستی است، هر چند که سر ببالین است. نیکوتر آنست که کشته دوستی به از کشته شمشیر است، نه از کشته دوستی خون آید و نه از سوخته آن دود! کشته بکشتن راضی، و سوخته بسوختن خشنود!

کم تقتلونا و کم نحکم      یا عجا لم نحب من قتلا  
هر چند بر آتشم نشاند غم تو      غمناک شوم، گرم نماند غم تو

## ۹ النوبة الاولى

قوله تعالى: إِذْ قَالَتِ امْرَأَتُ عِمْرَانَ كَفْتُ: زن عمران در دعاء خویش: رَبِّ خَدَّوْنِدْ مِنْ! إِنِّي نَدَرْتُ لَكَ مِنْ نَذْرٍ كَرِيمٍ  
ترا ما في بطنِي مُحَرَّرًا این که در شکم من است، آزاد داشته بود از همه کار این جهانی. فَتَقَبَّلَ مِنِّي فَرَا پَذِيرٍ از من.  
إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۳۵) که تویی شنوا و دانا.

فَلَمَّا وَضَعَتْهَا چُونِ آن فرزند را بنهاد. قَالَتْ رَبِّ! كَفْتُ: خَدَّوْنِدْ مِنْ! إِنِّي وَضَعْتُهَا أَنْثَى مِنْ این فرزند که نهادم، دختر  
زادم... وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعَتْ وَ خَدَا خُودِ دَانَاتِرِ بَأَنجِه زَادِ وَ نِهَادِ. وَ لَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَى وَ پَسِرْ نِه چُونِ دَخْتَرِ اسْتِ. وَ  
إِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ وَ مِنْ اُو رَا نَامِ مَرْيَمِ نِهَادِم. وَ إِنِّي أُعِيذُهَا بِكَ وَ تُرِيَّتَهَا وَ مِنْ وِي رَا وَ اُو كِه از وِي زَايِدِ، بَزْنِهَارِ بَتُو  
ميسپارم مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ (۳۶) از ديو رانده.  
فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِبِذِيرَتٍ اُنْ رَا خَدَّوْنِدْ اُنْ. بِقَبُولٍ حَسَنٍ بِبِذِيرَتِنِي نِيكُو.

وَ أَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا وَ بَرُوِيَانِيْدِ وَ بَرَاوَرْدِ اُو رَا بِه نَبَاتِ نِيكُو.. وَ كَفَّلَهَا زَكَرِيَّا وَ اللَّهُ اُو رَا بَدَاشْتِنِ فَرَا ذِكْرِيَا عِ سَبْرِدِ.  
كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ هَر كِه دَر شَدِي ذِكْرِيَا بَرِ مَرْيَمِ دَر مِحْرَابِ. وَ جَدَّ عِنْدَهَا رِزْقًا بِنَزْدِيكِ وِي رُوْزِي  
يَافْتِي. قَالَ يَا مَرْيَمُ كَفْتُ: اِي مَرْيَمُ! اُنِّي لَكَ هَذَا اَيْنِ تَرَا از كَجَاسْتِ؟ قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ كَفْتُ: اُنْ از نَزْدِيكِ خَدَاسْتِ.  
إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ (۳۷) خدای روزی ميدهد او را که خواهد، بی قیاس و بی حساب.

هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ اُنْ كِه بَرِ اَنجَا ذِكْرِيَا عِ خَوَانِدِ خَدَّوْنِدْ خُوِيْشِ رَا، قَالَ رَبِّ كَفْتُ: خَدَّوْنِدْ مِنْ! هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ  
بَخْشِ مَرَا از نَزْدِيكِ خُودِ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً فَرَزَنْدِي پَاكِ وَ نِيكِبَخْتِ، إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ (۳۸) که تو شنونده دعائی.  
فَنَادَتْهُ، الْمَلَائِكَةُ فَرِيْشْتِگَانِ اَوَازِ دَادَنْدِ ذِكْرِيَا رَا وَ هُوَ قَائِمٌ وَ وِي بَرِ پَايِ بُوْدِ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ نِمَازِ مِيكِرْدِ دَر  
مِحْرَابِ، اُنَّ اللَّهُ يُبَشِّرُكَ كِه خَدَايِ تَرَا بَشَارَتِ مِيْدِهْدِ بِيحْيِي بِيْسَرِي نَامِ اُو يَحْيِي مُصَدِّقًا اسْتَوَارِ كِيْرِ وَ كَوَاهِ بِكَلِمَةٍ مِنْ  
اللَّهِ بِسَخْنِي از خَدَا وَ سَيِّدًا وَ مَهْتَرِي زِيْرِكِ وَ بَرْدَبَارِ وَ حَصُورًا وَ نِه خَوَاهَنْدِه زَنَانِ، پَاكِ از بَايِسْتِ جَمَاعِ وَ نَبِيًّا مِنْ  
الصَّالِحِينَ (۳۹) وَ بِيْغَامْبَرِي از شَايِسْتِگَانِ.

قَالَ رَبِّ! كَفْتُ: خَدَّوْنِدْ مِنْ! اُنِّي يَكُونُ لِي غُلَامٌ مَرَا پَسِرِي چُونِ بُوْدِ؟ وَ قَدْ بَلَغَنِي الْكِبَرُ وَ پِيْرِي بَمِنْ رَسِيْدِ وَ اَمْرَاتِي  
عَاقِرٌ وَ زَنْ مَن نَازَايِنْدِه قَالَ كَفْتُ فَرِيْشْتِهَايِ از پِيْغَامِ خَدَا: كَذَلِكَ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ (۴۰) چنين است خدای، اُنْ كَنْدِ كِه  
خُودِ خَوَاهِدِ.

قَالَ رَبِّ! ذِكْرِيَا (ع) كَفْتُ: خَدَّوْنِدْ مِنْ! اجْعَلْ لِي آيَةً نَشَانِي بَخْشِ مَرَا قَالَ آيَتُكَ جَوَابِ دَادِ وِي رَا كِه: نَشَانِي تُو اَنْسْتِ  
أَلَا تُكَلِّمُ النَّاسَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ كِه سَخْنِ نَكُوْبِي بَا مَرْدَمَانِ سِه رُوْزِ، اِلَّا رَمَزًا مَكْرَ نَمُونِي وَ اِشَارَتِي. وَ اذْكُرْ رَبَّكَ كَثِيرًا وَ يَادِ  
كَنْ خَدَّوْنِدْ خُوِيْشِ رَا فَرَاوَانِ، وَ سَبِّحْ بِالْعَشِيِّ وَ الْاِبْكَارِ (۴۱) وَ وِي رَا بِيَاكِي بَسْتَايِ بَشَبَانِگَاهِ وَ بَامَدَادِ.

## النوبة الثانية

قوله تعالى: إِذْ قَالَتِ امْرَأَتُ عِمْرَانَ... الاية اذ در اول این آیت تعلق بآخر آیت گذشته دارد، یعنی: سَمِيعٌ عَلِيمٌ إِذْ قَالَتْ  
مِيكُوْبِيْدِ: اللَّهُ شَنُوَا وَ دَانَا اسْتِ بَحَالِ وَ كَفْتَارِ اُنْ زَنْ عِمْرَانَ كِه كَفْتُ: رَبِّ إِنِّي نَدَرْتُ لَكَ وَ كَفْتِهَانْدِ كِه تَعْلُقِ بَا صُطْفَانِيْتِ  
دَارْدِ، يَعْْنِي «وَ اِصْطَفَى اِمْرَاةَ عِمْرَانَ اِذْ قَالَتْ». وَ كَفْتِهَانْدِ: تَقْدِيْرِ اَنْسْتِ كِه اذْكُرْ يَا مُحَمَّدِ بِنِيْوشِ تَا كُوِيْمِ از اَنجِه زَنْ  
عِمْرَانَ كَفْتُ. بُو عِيْبِدِه كُوِيْدِ: اَيْنِ اذِ رَا حَكْمِي نِيْسْتِ وَ بِيْهِيْجِ چِيْزِ تَعْلُقِ نَدَارْدِ. وَ اَزِيْنِ جِنْسِ فَرَاوَانِ اِيْدِ دَرِ قُرْآنِ دَرِ





ابتداء آیات و قصص. إِذْ قَالَتْ امْرَأَتُ عِمْرَانَ مَعْنَى آنست که زن عمران بن ماثان گفت، نام وی حنه، و به مریم بارور بود: لان نجانی الله و وضعت ما فی بطنی لاجعله محررا اگر خداوند عز و جل مرا ازین عقبه برهاند، و این فرزند که در شکم دارم بسلامت از من جدا شود، بر خود واجب کردم که وی را آزاد دارم از کارهائ این جهانی، تا خدای را پرستد، و خدمت بیت المقدس کند. و ایشان بزرگ می‌داشتند خدمت مسجد قدس، و فرزندان بآن میدادند تقرب را بخدای عزّ و جلّ.

و در شرع ایشان بر فرزندان فریضه بود طاعت داشتن، و گردن نهادن، و خود را بسپردن در چنین نذر که بایشان رفتی و این در حال کودکی بودی تا ببلوغ، و بعد از بلوغ اختیار ایشان را بودی از خدمت مسجد کردن و تیمار داشتن هم چنان بر عادت تا آخر عمر. یا بگذاشتن آن و بیرون شدن. اما معنی «محرر» خالص است، چنان که بهیچ چیز تعلق ندارد و هیچ چیز در وی نگیرد و یقال «رجل حرّ» ای خالص من العیوب «و طین حرّ» ای خالص من الرّمّل و الحصاة، و الحرّ هو الذی صار لله تعالی فی الحقیقة عبدا.

آن گه دعا کرد مادر مریم تا آن نذر از وی پذیرفته شود. گفت: فَتَقَبَّلَ مِنِّي إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ از آنکه آن فرزند را هدیه‌ای ساخته بود در راه حق و در کار خیر، و نه هر هدیه بمحل قبول افتد و لهذا قال الله تعالی: إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ قوله: فَلَمَّا وَضَعَتْهَا الْآيَةَ... ای وضعت حملها اشارت بمعنی کرد از آن جهت بلفظ تأنیث گفت. قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَىٰ عَادَتِ أَنْبِيَاءُ وَ عِلْمَاءُ إِيشَان چنان بود که هر کسی از ایشان فرزندی بخدمت مسجد قدس دادی تقرب را بخدای عزّ و جلّ و پسر دادی نه دختر، که دختر عورت باشد و ناقص عقل و دین. و نیز زنان را عذر باشد گاه‌گاه، پس دختر شایستگی تحریر ندارد. مادر مریم گمان برد که پسر زاید، نذر از آن جهت کرد، پس که دختر بود، این سخن بر سبیل اعتذار برون داد و گفت: رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَىٰ خَاوَنَدَا، من دختر زادم، و دختر چون پسر نبود و شایستگی تحریر ندارد. و آن گه گفت: وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ أَي اعلم بمآلها و حقیقة احوالها. گفت: خدا داناتر است که عاقبت کار وی بچه باز آید و حقیقت حال وی چه بود.

قراءة شامی و عاصم بروایة بو بکر عیاش و یعقوب بما وَضَعْتَ بضم تا است. و این از قول مادر مریم است. و روا بود برین قراءه که وَ لَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَىٰ عَارِضٌ بُوَدُ نَهْ از قول مادر مریم و بر قراءه دیگران که وَضَعْتَ بَاسْكَانٍ تَا خَاوَنَدَا، لَا بَدَّ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ عَارِضٌ بُوَدُ، نَهْ از قول مادر مریم. وَ لَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَىٰ بَرِین قراءه هر دو وجه پذیرد. وَ إِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ بَزْبَانِ رُومِي «مریم» امة الله است. حنة گفت: من این دختر را مریم نام نهادم، و كذلك اسمها عند الله عزّ و جلّ. مصطفى (ص) گفت: «حسبك من نساء العالمين اربع: مریم بنت عمران و آسیة امرأة فرعون و خدیجة بنت خویلد، و فاطمة بنت محمد».

وَ إِنِّي أُعِيذُهَا بِكَ أَي امْنَعَهَا وَ اجْبِرْهَا بِكَ وَ ذَرَيْتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ الْمَلْعُونِ الْمَطْرُودِ.

عن النبي (ص) انه قال: «ما من مولود الا و الشيطان ينال منه طعنة و لها يستهل الصبىّ الا ما كان من مریم و ابنها فانها لما وضعتها قالت: انى اعیذها بك و ذریتها من الشيطان الرجیم فضرِب من دونها، حجاب»

ذریة زاینده‌گانند که ذریت از ایشان بود و نیز فرزندان باشند که زادگانند، از ذرو گرفته‌اند. یعنی از خلق خدا که بر زمین پراکنده‌اند. ذرا یذرو و تُذَرُّوهُ الرِّیَاحُ ازینست و رواست که از ذراً بود، و قد تقدم ذكره. شیطان نامیست از جن و انس هر ناپاک را. و در خبر است که از خلفاء راشدین یکی مردی را دید در پی کبوتر، گفت: شیطان یتبع شیطانة

، تأنیث روا داشت در شیطان. و الله در قرآن از جن و انس شیاطین گفت. و عرب کسی را که داهی بود، شیطان گویند. و بآن ذم نخواهند. و شیطان را دو وجه است از روی معنی. یکی آنکه از «شاط بدمه» است، یعنی که: او در خون ولد آدم شده است. برین تأویل نون نه اصلی است و بر وزن فعلان است چون عطشان. دیگر وجه اشتقاق آن از «شطون» است. عرب گویند: «نوی شطون» ای بعیده و برین تأویل نون اصلی است و بر وزن «فیعال».

و «رجم» در قرآن بر وجوه است، یکی کشتن، یکی دور کردن، یکی بیرون کردن، یکی بگمان گفتن، یکی نکوهیدن و رجم این جا از دو وجه است: یکی از بیرون کردن است که گفتند او را: فَأَخْرَجُ مِنْهَا فَايُّكَ رَجِيمٌ. و دیگر از نکوهیدن است و لعنت شنوانیدن و بد نام کردن که گفت وی را: مَذْمُومًا و الدَّم العیب این رجم که عیب است، زبان زدن است. چنان که در احکام اسلام «رجم» سنگ زدن است و کشتن.

فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ الْآیة... این اجابت دعاء مادر مریم است، تا آنجا که گفت: «حسنا» میگوید: پذیرفت آن را خداوند آن پذیرفتنی نیکو، و برویانید او را به نبات نیکو. یعنی بر صلاح و سداد و معرفت و طاعت خدای.

قبول مصدر است بر وزن فعول چنان که وضوء و طهور و ولوع و وقود. و انبات سخنی روانست در میان عرب در کار پروردن فرزندان. وَ كَفَّلَهَا زَكَرِيَّا قِرَاءة كوفي مشدد است و زکریا مقصور، ای و کفلاها الله زکریا میگوید: وی را بداشتن فرا زکریا (ع) سپرد، و باقی بتخفیف خوانند و زکریاء ممدود، و معنی آنست که زکریا مریم را بداشتن پذیرفت و صحّ فی الخبر «انا و کافل الیتیم فی الجنة کهاتین و اشار باصبغیه»

و زکریا پیغامبری بود از خداوند عزّ و جلّ باهل شام در آن زمان، و از فرزندان سلیمان بن داود (ع) بود. کلبی گفت: چون مریم از مادر جدا شد، مادر او را در خرّهای پیچید و بمسجد بیت المقدس فرستاد، پیش احبار و دانشمندان ایشان، و رئیس و مهتر احبار زکریا بود. گفت: من او را برگیرم، و من بداشت او اولی ترم که خواهر او نزدیک من است بزنی. احبار گفتند: اگر او را بخویشان و قرابت باز می گذاشتندی، هیچکس بوی نزدیکتر از مادر وی نبود، بوی بگذاشتندی. پس باتفاق قرعه بزدند و سهم زکریا بقرعه بیرون آمد، بوی تسلیم کردند. زکریا رفت و از بهر وی غرفه‌ای بساخت چنان که بندبان پایه بر آن غرفه میشدند، و او را در آن غرفه بنشانند. این است که رب العالمین گفت: كَلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ.

محراب نامیست شریفتر جای را و گرامی تر چون غرفه‌ها، و کوشکها. إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ. این محراب کوشک داود است و محاریب مقاصیر است. و گفته‌اند که: محراب مسجد است. و مسجد و نمازگاه از بهر آن محراب گویند، لکونه موضع محاربة النفس و الشیطان.

كَلَّمَا دَخَلَ میگوید: هر گه که زکریا بر مریم در شدی، در آن محراب وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا. بنزدیک وی روزی یافتی. در تفسیر آورده‌اند که در تابستان میوه زمستانی تازه یافتی، و در زمستان میوه تابستانی تازه. قَالَ يَا مَرْيَمُ! گفت: ای مریم! أَنَّى لَكَ هَذَا این ترا از کجاست؟ ائی در لغت عرب دو چیز بود: بمعنی کیف بود، چنان که گفت: أَنَّى يُحْيِي. و بمعنی من این چنان که این جا گفت: أَنَّى لَكَ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مَرِيَمُ گفت: این از نزدیک خداست.

گفته‌اند که: جبرئیل می آورد از آسمان. آن گه گفت: إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ. محتمل است که این هم از قول مریم بود. معنی آنست که: درین هیچ شگفتی نیست که ما را از غیب روزی میرسد که خدای دارنده و روزی گمارست، آن را که خواهد روزی میدهد از خزانه فراخ بکرم فراخ، بی‌مؤنت و بی‌قیاس.

روى عن جابر بن عبد الله: «ان رسول الله (ص) اقام اياما لم يطعم طعاما، حتى شق ذلك عليه، فطاف في منازل ازواجه فلم يجد عند واحدة منهن شيئا، فاتي فاطمة فقال: يا بنية! هل عندك شيئا آكله فاني جائع. فقالت: لا والله بابي انت و امي، فلما خرج من عندها رسول الله ص بعثت إليها جارة رغيقين و بضعة لحم، فاخذته منها فوضعت، في جفنة لها و غطت عندها و قالت و الله لاؤثرنّ بها رسول الله (ص) على نفسى و من عندى، و كانوا جميعا محتاجين الى شبعة طعام، فبعثت حسنا او حسينا الى رسول الله فرجع اليها، فقالت بابي انت و امي، قد اتانا الله بشيء فخبأته لك، فكشفت عن الجفنة فاذا هي مملوءة خبزا و لحما، فلما نظرت اليها عرفت انها بركة من الله عزّ و جلّ. فحمدت الله و صلّت على نبيّه ص. فقال عليه السلام: من اين لك يا بنية! فقالت هو من عند الله إنّ الله يرزق من يشاء بغير حساب. فحمد الله و قال: الحمد لله الذى جعلك شبيهة سيدة نساء بنى اسرائيل، فانها كانت اذا رزقها الله شيئا فسئلت عنها قالت هو من عند الله ان الله يرزق... و بعث رسول الله الى على (ع) ثم اكل رسول الله (ص) و فاطمة و على و الحسن و الحسين و جميع ازواج النبی (ص) و اهل بيته جميعا حتى شعبوا قالت فاطمة و بقيت الجفنة كما هي و اوسعت منها على جميع جيرانى، و جعل الله عزّ و جلّ فيها بركة و خيرا.

قوله: هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ هُنَالِكَ بلام و كاف هناك بكاف و بى لام، و هنا بى لام و بى كاف هر سه بمعنى تمّ است. عرب آن را بیشتر در موضع حين نهند. ميگويد: هم بر آن جاى و هم در آن هنگام كه زكريا ع ميوه تازه ديد نه در هنگام خویش و دانست كه آن از قدرت فراخ خداوندست و نه از هنگام طبع، طمع افتاد او را بفرزند، و زن او عاقر بود كه نه زانيد. با خود گفت: كه او كه ميوه تواند آفريد بى هنگام، فرزند تواند آورد از عاقر. در آن هنگام زكريا ع خداوند خویش را خواند گفت: رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ... لَدَّ، و لدی و لدن هر سه بمعنى عند است.

ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً اى نسل مبارك، تقيا، رضيا، همانست كه جاى ديگر گفت: وَ اجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا اِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ اى مجيب الدعاء. كقوله تعالى: اِنِّي اَمْنْتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمِعُونِ اى فاجيبونى و كقولهم سمع الله لمن حمده اى اجاب.

روى ان النبی (ص) قال: اياما رجل مات و ترك ذرية طيبة اجرى الله عليه مثل اجر عملهم لا ينقص من اجرهم شيئا.

فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ حمزه و كسايى فناديه بيا خوانند بر تقديم فعل و ملائكة هر چند كه جمع است، اين جا جبرئيل خواهد. عرب روا دارند كسى را كه رئيس و مهتر قوم باشد كه از وى خبر بلفظ جمع باز دهند. چنانك رب العالمين گفت: الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّهُمْ الْبَشَرُ اُولَئِكَ نَجِّنَا مِنَ الْكُفْرَانِ اى بندگان را كه باين ناس ابو سفیان بن حرب خواهد بود. فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَ هُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ ميگويد: جبرئيل آواز داد زكريا (ع) را، و او بر پاى بود، نماز ميكرد در محراب. اين محراب مسجد بيت المقدس است. «ان الله» بكسر الف قراءة شامى و حمزه. يُبَشِّرُكَ بِتَخْفِيفِ قِرَاءَةِ حَمْزِهِ و كسايى ميگويد: خدا ترا شاد ميكند به پسرى نام وى يحيى (ع). و در سوره مريم است كه هرگز پيش از وى يحيى نيافرديد. مفسران گفتند: «سمى يحيى لانّ الله احيا قلبه بالايمان و النبوة» يحيى از حياة است، و حياة حقيقى حياة دل است، و حياة دل نبوت و ايمان است. و يحيى را هم نبوت بود و هم ايمان. و گفته اند كه: يحيى نام كردند او را كه الله بعلم قديم خود دانست كه از دنيا شهيد بيرون شود، و رب العالمين شهيدان را زندگان خواند: بَلْ اَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرَزَقُونَ.

روى ان النبی (ص) قال من هوان الدنيا على الله ان يحيى بن زكريا قتلته امرأة.

و قيل سَمَى يحيى لانّ الله تعالى احيا به عقر امّه. و قيل لانه، احياه بالطاعة حتى لم يعص قطّ و لم يهّم بمعصية.

قال رسول الله (ص) ما من احد الا يلقي الله عزّ و جلّ قد همّ بخطيئة او عملها انا يحيى بن زكريا فانه لم يهّم و لم يعملها.

مُصَدِّقًا نصب على الوصف، او الحال «بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ» و اين بکلمه را سه معنى است: يکى آنست که بيشرك بيحيى بکلمه من الله يعنى که اين بشارت سخنى است از خداوند عزّ و جلّ. ديگر وجه آنست که: خداى ترا بشارت ميدهد به پسرى از زن عاقر بکلمه کن سديگر معنى آنست که: مصدقا بعيسى بن مريم ائه ابن مريم من غير أب و انه عبد الله و رسوله. گویند: اول کسی که بعیسی بن مريم ايمان آورد و نبوت و رسالت وى اقرار داد، يحيى بود. يحيى بسه سال مه از عيسى بود، و هر دو پسر خاله يکديگر بودند. عيسى از مريم بنت عمران زاد و يحيى از حنة بنت عمران. و گفته‌اند: مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ معنى آنست که: يحيى از عاقر زاده قدرت خداى را گواهدست. عيسى عن را از مادر بي پدر زاده.

روى: انّ امرأة زكريا أتت مريم ليلة تزورها، فلما فتحت الباب التزمتها. فقالت امرأة زكريا يا مريم اشعرت ائى حبلى: قالت مريم. اشعرت ائى ايضا حامل قالت امرأة زكريا فانى وجدت ما فى بطنى سجد لما فى بطنك و ذلك قوله: مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَ سَيِّدًا

در نعت يحيى (ع) ميگويد: بار خداى مهترى است كريمتر خداى عزّ و جلّ گفته‌اند: که سه چيز شرط سيادت است: علم و حلم و تقوى. تا اين سه خصلت بهم نيايند در يك شخص، استحقاق سيادت مرو را ثابت نشود و قيل السيد السّائس لسواد النّاس اى معظمهم و لهذا يقال سيد العبد و لا يقال سيد الثوب. وَ حَصُورًا حصور آنست که بزنان نرسد و گرد ايشان نگردهد، و فعول است بمعنى فاعل، يعنى حصر نفسه، عن الشهوات، و گفته‌اند: فعول است بمعنى مفعول كانه، محصور عنهن اى ممنوع محبوس عنهن من قبل الله عزّ و جلّ.

وَ نَبِيًّا مِنَ الصّٰلِحِيْنَ اين صالح در قرآن پيغامبران را جاهاست. پارسي آن «شايسته» است. چنانك گويى: فلان يصلح لهذا الامر

روى ابو هريرة قال: سمعت رسول الله (ص): كل بنى آدم يلقي الله بذنب قد اذنبه يعذبه الله ان شاء او يرحمه، انا يحيى بن زكريا فانه كان سيدا و حصورا و نبيا من الصالحين.

قال رَبِّ الْاِيةِ... مفسران گفتند: زكريا (ع) اين خطاب با جبرئيل كرد و گفت: يا سيدى! اُنّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَ قَدْ بَلَغَنِي الْكِبَرُ مرا فرزند چون بود؟

و پيرى بمن رسيد و پوستم بر استخوان خشك شده از پيرى. گویند: صد و بيست سالش از عمر گذشته بود، و زن او را نود و هشت سال. و اين سخن نه بر سبيل انكار گفت، بل چون رب العالمين در آفرينش خلق حكم چنان کرده است بر عموم، و عادت چنان رانده که از مرد پير و زن عاقر فرزند نيايد، زكريا (ع) خواست تا بداند که اين فرزند ايشان را چون در وجود خواهد آمد هم در حال پيرى و ضعف؟ يا ايشان را بجوانى و قوت شباب باز برد و فرزند آرد، يا از زنى ديگر خواهد بود؟ يا بر طريقي ديگر بيرون از عادت آفرينش عموم خواهد بود؟! پس اين سؤال از كيفيت وجود فرزند رفت، نه از اصل وجود. بعضى علماء گفتند: اين سخن که از وى رفت، نه سؤال بود بلکه استعظام نعمت خداى عزّ و جلّ بود، چنان که عرب گویند، چون شغلى عظيم و نعمتى بزرگ پديد آيد: «من لى بكذا، و من اين لى كذا؟» يعنى من از اين که باشم؟

و چه باشم؟ و از کجا اهل این نعمت شوم؟ پس جبرئیل از پیغام خدای وی را جواب داد: كَذَلِكَ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ. معنی آنست که: این فرزند ترا هم در حال ضعف و پیری دهد، و از کمال قدرت وی دور نیست که آفرینش خدای این فرزند را همچون آفرینش الله است آن را که خواهد و هر چه خواهد. یعنی که اگر تعجب میکنی درین کار پس تعجب کن در همه اختراعات و ابداعات الله که آن همه بر يك نسق است از روی قدرت.

قوله: قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً زَكَرِيَّا (ع) از آن پس نشان خواست که وقت حمل این فرزند کی بود؟ و چه نشان دارد؟ تا در شکر و سپاس داری و عبادت بیفزایم قَالَ آيَتُكَ أَلَّا نَكُفَّكَ النَّاسَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمْرًا این رمز همان وحی است که جای دیگر گفت: فَأُوْحِيَ إِلَيْهِمْ. و معنی هر دو درین قصه اشارتست او را.

گفتند: شرط آنست که با اهل خود مباشرت کنی در حال طهر و نشان حمل آنست که سه روز سخن با مردم نتوانی گفتن، مگر اشارتی بدست یا بسر و زبان، هم چنان بجای بی‌خرس و بی‌مرض. بعضی علماء گفتند: آن زبان بستن وی از سخن با مردمان عقوبتی بود که رب العالمین بوی خواست که بعد از آنکه بمشافهه با فرشته سخن گفته بود آیت و علامت میخواست. قومی دیگر بعکس این گفته‌اند و آن آنست که: زکریا (ع) از رب العزت قربتی و عبادتی خواست تا آن بجای آرد شکر نعمت اجابت دعا را، رب العزت وی را فرمود که جملگی خویش سه روز در کار عبادت و تسبیح و ذکر ما کن، و با مردم سخن مگوی، آن ترا شکر نعمت است و پذیرفته ما.

وَ اذْكُرْ رَبَّكَ كَثِيرًا این دلیل است که زبان وی از تسبیح نماز و ذکر خدا بسته نبود. وَ سَبَّحْ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ تسبیح نامی است همه سخنان را که بآن خدای ستایند، هر چند که استعمال آن بیشتر در سُبْحَانَ اللَّهِ رود. و سُبُوحِ پاك بی‌عیب است مصطفی (ص) گفت: هیچ روز نبود، که نه منادی ندا کند: «ایها الخلائق سَبِّحُوا الْمَلِكَ الْقُدُوسَ» عایشه گفت: مصطفی (ص) در سجود گفتی: «سبوح، قدوس، رب الملائكة و الروح».

روایت است از عبد العزیز بن ابی داود، گفت: روزی مصطفی (ص) در مدینه با یاران نشسته بود، یاران بکوهی نگریستند و گفتند: یا رسول الله «ما اعظم هذا الجبل!» چه عظیم است این کوه! رسول (ص) گفت: هیچکس از شما در بهشت نشود، تا چندان که این کوه است وی را عمل نبود. یاران همه دلتنگ شدند و سر در پیش افکندند، و از آن گفت خویش پشیمان شدند که ما چرا آن گفتیم تا این شنیدیم؟ رسول خدا گفت: «مالی أراکم محزونین؟»

چه بودست مرا که شما را دلتنگ می‌بینم؟ ایشان گفتند: کاشکی ما را این نظر و این گفت نبود! یعنی که این دشخوار کاریست عمل فراوان باید تا چندانک باین کوه برآید. رسول (ص) گفت: دلتنگی مکنید، این آسان‌تر از آنست که شما پندارید.

نه شما می‌گوئید: «سبحان الله!» این گفت شما از آن عظیم‌تر است و تمام‌تر! در روزگار عمر (رض) مردی را حدّ می‌خوردن می‌زدند. آن مرد در میانه ضرب گفت: «سبحان الله» عمر (رض) فرا جلا داد گفت: «دعه، فان التسييح لا يستقرّ الا في قلب مؤمن». و روی ان علیا (ع) قال: «سبحان الله كلمة احبها الله و رضىها و قالها لنفسه و احب ان يقال له، و لم تقل الا لرينا و اليها يفرع الخلائق»، بالعشيّ و الابكار ابکار در بامداد شدن است و این جا بمعنی بكرة است، مصدر بجای اسم نهاد، چنانک گفت: فالقُ الاصباح. اصباح بمعنی صبح است، مصدر بجای اسم گفت، اینجا همچنانست. عرب از وقت آفتاب برآمدن تا بچاشتگاه بكرة گویند، و از وقت آفتاب فرو شدن تا پاره‌ای از شب بگذرد، عشی گویند.

و مراد باین دو کلمه نه آنست که: تا زکریا (ع) در تسبیح و نماز بهر دو طرف روز اختصار کند، بلکه دوام ذکر و عبادت خواهد، در همه اوقات شبانروز باین سه روز مخصوص.

روی عن ابی الدرداء (رض) قال: «یا ایها الناس! اذکروا لله یذکرکم، ما من عبد یقول لا اله الا الله انا قال الله تعالی صدق عبدی لا اله الا انا وحدی. و ما من عبد یقول: الحمد لله، انا قال الله تعالی صدق عبدی، منی بدأ الحمد و الیّ یعود و انا احقّ به. و ما من عبد یقول: الله اکبر انا قال الله تعالی صدق عبدی انا اکبر کل شیء، و لا شیء اکبر منی. و ما من عبد یقول سبحان الله و بحمده انا قال الله تعالی صدق عبدی سبحانی و بحمدی، منی بدأ التسبیح و الیّ یعود. و هی لی خالصا. و ما من عبد یقول لا حول و لا قوّة الا بالله، انا قال الله. صدق عبدی، لا حول و لا قوّة انا بی. سل عبدی توت.»

روی انّ یحیی بن زکریا (ع) مرّ علی قبر دانیال النبی (ع) فسمعہ، و هو فی القبر، یقول: «سبحان الذی تعزّز بالقدرۃ و البقاء، قهّرت العباد بالموت و الفناء، قال فسمع ثم مضی.

فنادی به مناد من السماء: یا یحیی! انا الذی تعزّزت بالقدرۃ و قهّرت العباد بالموت، استغفرت له السماوات و الارض و من فیهنّ. و روی ان النبی (ص) قال: أ لا ادلکم علی کلمات هنّ افضل الکلام انا القرآن؟ و هنّ من القرآن خفاف علی اللسان، ثقال فی المیزان، یرضین الرحمن و یطردن الشیطان، سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر. و عن ابی ذر قال: قال رسول الله (ص): «علی کلّ نفس کلّ یوم طلعت فیہ الشمس صدقة منه علی نفسه». قلت: یا رسول الله! من این نتصدق و لیس لنا اموال؟ قال: «و ان من ابواب الصدقة الصلاة و التکبیر و التحمید لله، و سبحان الله، و لا اله الا الله، و الله اکبر و استغفر الله» قال: «و قبض علیهنّ ملک فجعلهنّ تحت جناحه و سعد بهنّ. فلا تمرّ علی جمع من الملائکة الا استغفروا لقائلهنّ حتّی تجيء بها وجه الرحمن عزّ و جل.»

### النوبة الثالثة

قوله عزّ و جلّ: اذ قالت امرأت عمران ربّ انّی نذرت لک ما فی بطنی محرراً در ذوق ارباب معرفت محرر آنست که در ازل ازال آزاد ابد شد. نه دنیا دامن او گرفت، نه عقبی او را فریفت نه با شواهد و رسوم بماند، نه با پاداش درآویخت.

پیر طریقت گفت: «پاداش بر روی مهرتاش است! باز خواستن خود را از دوست، پرخاش است! همه یافتها دریافت آزادی لاش است!

آزاد شو از هر چه بکون اندر تا باشی یار غار آن دلبر!

نشان آزادی آنست که: از آن فرید عصر خویش بو بکر قحطبی حکایت کنند که: او را پسری بود سر به بی‌رسمیها برآورده، و از شوخی و ناپاکی با جوانان فساق درآمیخته. یکی از پیران طریقت باین پسر برگذشت و وی با اقران خویش در مجلس ملاهی نشسته، و آن بی‌رسمیها بر دست گرفته، و مردم از غیبت وی در دندنه‌ای افتاده، آن پیر را رحمت آمد بر بو بکر قحطبی که تا این مقاسات چون میکشد؟ و با این گفتگوی مردم در حق پسر وی، چون روزگار بسر می‌برد؟! هم چنان میرفت تا بر در قحطبی شد. او را بصفتی دید، از خود بیخود شده، و از آن قصه و آن احوال بی‌خبر! لا بل که از خویش و بیگانه بی‌خبر! لا بل که از دنیا و دنیاویان بی‌خبر! این شیخ از حال وی در تعجب شد،

گفت: «فدیت من لا یؤثر فیہ الجبال الرواسی!» قحطبی بفرست بدانست که او تعجب میکند. گفت: «انا قد حررنا عن رِقِّ الاشیاء فی الازل».

إذ قالت امرأت عمران: «مخدره مریم بنت عمران در وجود آمد، مادر وی دلتنگ شد و خجل گشت. گفت: من پنداشتم که این فرزند پسر خواهد بود و در راه خدا آزادش کردم، اکنون دختر آمد و دختر این معنی را چون شاید؟ از سر دلتنگی گفت: «رَبِّ اِنِّي وَضَعْتُهَا اُنْثَى»، گفتند: این چه خطاب است که میکنی؟ خدای خود میداند و میبیند؟ گفت: آری دانم که می‌داند، لکن تا مرهمی بر نهد! پس مرهم دل وی این بود که وَ اللّٰهُ اَعْلَمُ بما وَضَعْتُ نظیر این آنست که: مصطفی (ص) را از کفار قریش و اعداء دین رنجها رسید و از کرد و گفت ایشان محنتها کشید، تا تسکین دل وی را این فرمان آمد که: وَ اصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ سَيِّد (ص) بحکم فرمان صبر می‌کرد و در دل آن اندوه می‌داشت، چون تقاضایی از درون دل وی پدید آمدی که اگر نواختی بودی این رنج کشیدن بر شاهد آن نواخت آسان بودی. رَبِّ الْعِزَّةِ تسکین و تسلیت وی را آیت فرستاد: وَ لَقَدْ نَعَلْنَا اَنْتَكَ يَضِيقُ صَدْرَكَ بما يَقُولُونَ. ترا آن نواخت نه بس که ما در دل تو نظر میکنیم؟ و هر چه بر تو می‌رود می‌بینیم و می‌دانیم؟ مادر مریم را همچنین نواخت آمد که: وَ اللّٰهُ اَعْلَمُ بما وَضَعْتُ. ترا آن نه بس که ما میدانیم فرزند که نهادی و بآن که دختر بود خجل گشتی؟ آری بمقصود آن زن تحریر دو چیز بود: یکی نواختی که از حق بوی رسید، دیگری قبول آن فرزند. و هر دو مقصود در کنارش نهادند، پس او را چه زیان که دختر آمد! نواخت اینست که: وَ اللّٰهُ اَعْلَمُ بما وَضَعْتُ و قبول اینست که: فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ. آن گه بقبول مجدد اقتصار نکرد که حسن فرا آن پیوست و گفت: بِقَبُولٍ حَسَنٍ. نیکوش قبول کرد که وی را بنعمت عصمت پیرورد، و به نبات نیکو برآورد، و بلباس طاعت بداشت، و بشریفتترین بقعتها فروآورد، و پیغامبری چون زکریا (ع) بر وی قیّم گماشت. این همچنانست که به داود (ع) وحی فرستاد: «اذا رأيت لی طالبا فكن له خادما.»

و آن گه وی را به زکریا (ع) باز نگذاشت که از غیب روزی او روان کرد، که رب العالمین گفت: كَلِّمْنَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا تا عالمیان بدانند که خدای تعالی دوستان خود را خود دارد، و ایشان را بکس بازنگذارد. این جا لطیفه‌ایست یعنی که: تا خادمان که فقرا را خدمت میکنند، و توانگران که اولیاء را تعهد میکنند، بدانند که ایشان در رفق اولیاء و فقراند، و اولیاء و فقراء در رفق و نواخت حق‌اند. و آنچه زکریا (ع) از مریم پرسید: «أَنْتِ لَكِ هَذَا»، از آن بود که ترسید اگر دیگری بر زکریا (ع) سبق برد بتعهد وی، خود ندانسته بود و نشناخته، آن قربت و منزلت مریم بنزدیک خداوند عزّ و جلّ. از آنکه کودک بود نه سابقه طاعتی، نه وسیله عبادتی از وی دیده، و نه وقت آن دریافته. مریم بتأیید الهی و عنایت ازلی از عین توحید او را جواب داد و گفت: هُوَ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ، یعنی اللّٰه روزی که دهد و نواخت که فرستد، نه بسابقه طاعت دهد، نه بوسیله عبادت بلکه از نزدیک خود فرستد و بمشیت خویش دهد. نه بینی که درین آیت روزی دادن در مشیت خویش بست، نه در طاعت و عبادت بندگان؟ فقال تعالی: إِنَّ اللّٰهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ.

زکریا (ع) از آن پس چنان ادب گرفت که در محل طاعت و عبادت لا بلکه در مقام نبوت و رسالت استحقاق یک اجابت دعوت خود ندید. الا از فضل محض و مشیت حق. و آن در قصه فرزند خواستن است. چون او را بشارت داد فرزندی، گفت: «أَنْتِ يَكُونُ لِي غُلَامًا». يك قول آنست که «بای استحقاق منی تگون لی هذه الاجابة؟ لو لا مشيتك و

فضلک؟». يك قول ديگر آنست که: زکریا (ع) گفت خداوندا این فرزند هم ازین زن باشد، که روزگاری به پیری با من بسر آورد یا از زن دیگر؟ جواب دادند او را که هم ازین زن باشد، از بهر آنکه چون با وحشت انفراد هر دو بهم بودند، امروز که روز شادی و بشارت فرزند است، با دیگری شرط نباشد. و درین اشارتی است، و در آن اشارت بشارتی. فردای قیامت که رب العالمین تجلی کند و بندگان را بکرامت دیدار باز رساند، همین دیده باز دهد که امروز است، این دیده که امروز در راه خدای گریست و وحشت فراق کشید، هر آینه همان بعزّ وصال رسد و بتجلی ذو الجلال بر آساید.

قالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً زَكَرِيَّا (ع) نشان وجود فرزند خواست، او را گفتند: نشان آنست که سه روز زبان تو از سخن با مردم باز برم، تا همه رازت با ما بود، و بر زبانت همه حدیث ما رود. از روی اشارت میگوید: ترا فرزندی دهم که وی را از دنیا و خلایق باز برم، و روی دل وی فرا خود گردانم، تا قبله خود جز حضرت ما نداند و جز با حدیث ما نیارآمد.

جز نام و خیال و عشقت ای جان جهان      بر لفظ و دل و دیده مرا نیست عیان

زکریا (ع) را بر خصوص همین فرمود: وَ اذْكُرْ رَبَّكَ كَثِيرًا وَ سَبِّحْ بِالْعَشِيِّ وَالْابْحَارِ وَ مؤمنان را بر عموم همین فرمود: وَ اذْكُرُوا اللّٰهَ كَثِيرًا. میگوید: خدای را یاد کنید، و در طاعت و خدمت وی روزگار سر آید، همه او را باشید و در همه حال و همه کار او را خوانید، و او را دانید. اگر آسائید، با ذکر و پیغام او آسائید و گر نازید، بنام و نشان وی نازید:

در سرای مرا گه گهی تو حلقه بزن      صواب نیست که بیگانهوار برگذری  
و گر حدیث کنی، جز حدیث ما نکنی!      و گر شراب خوری، جز بیاد ما نخوری!

وَ اذْكُرْ رَبَّكَ كَثِيرًا گفته‌اند: که ذکر خدا را سه درجه است: اول ذکر ظاهر بزبان از ثنا و دعا، و هو قوله تعالى وَ اذْكُرْ رَبَّكَ كَثِيرًا. دیگر ذکر خفی بدل. وَ ذلِكَ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى اَوْ اَشَدَّ ذِكْرًا وَ قَوْلِ النَّبِيِّ (ص) «خَيْرَ الذِّكْرِ الْخَفِيِّ وَ خَيْرَ الرِّزْقِ مَا يَكْفِي».

سدیگر ذکر حقیقی است، و آن شهود ذکر حق است ترا: وَ ذلِكَ قَوْلُهُ: وَ اذْكُرْ رَبَّكَ اِذَا نَسِيتَ اِي نَسِيتَ نَفْسَكَ فِي ذِكْرِكَ، ثم نسيته ذكرك في ذكرك، ثم نسيته في ذكر الحق اياك كل ذكر.

پیر طریقت گفت: «الهی! چه باد کنم که خود همه یادم، من خرمن نشان خود فرا باد دادم. یاد کردن کسب است و فراموش نکردن زندگانی، زندگانی وراء دو گیتی است، و کسب چنانک دانی. الهی! يك چندی بکسب یاد تو ورزیدم، باز يك چندی بیاد خود ترا نازیدم دیده بر تو آمد، با نظاره پردازیدم اکنون که یاد بشناختم خاموشی گزیدم چون من کیست که این مرتبت را سزیدم؟ فریاد از یاد باندازه، و دیدار بهنگام، وز آشنایی بنشان، و دوستی به پیغام».

#### ۱۰ النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ اِذْ قَالَتِ الْمَلَايِكَةُ يَا مَرْيَمُ فَرِيشتگان گفتند: ای مریم! اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفَاكِ خدای ترا بگزید. وَ طَهَّرَكِ وَ پاك گزید هو اصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ (۴۲) و برگزید ترا بر زنان جهانیان.





يا مَرِيْمُ اقْنِطِي لِرَبِّكِ اِي مَرِيْمِ فَرْمَانِ بَرْدَارِ زِي، وَ بَاشِ خَدَاوَنْدِ خَوِيْشِ رَا. وَ اسْجُدِي وَ ارْكَعِي وَ سَجُوْد كُنْ وَ رَكَوْع كُنْ مَعَ الرَّاْكَعِيْنَ (٤٣) بَا نَمَازِ كَنْدِگَاَنْ.

ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ اِيْنِ اَزِ خَبْرَهَايِ غَيْبِ اسْتِ، نُوحِيْهِ اِلَيْكَ بِيْغَامِ مِيْ دَهِيْمِ اَنْ رَا بَتُو، وَ مَا كُنْتِ لَدَيْهَمْ وَ تُو نَبُوْدِي نَزْدِيْكَ اِيْشَانِ، اِذْ يُلْفَوْنَ اَقْلَامَهُمْ كِهْ قَرَعَهَا زَدَنْدِ اَيْهَمْ يَكْفُلُ مَرِيْمَ وَ بَقْرَعَه مِيْ جِسْتَنْدِ كِهْ كِيْسْتِ اَنْكِهْ مَرِيْمِ رَا بَرْدَارِدِ وَ بِيْرُوْرِدِ، وَ مَا كُنْتِ لَدَيْهَمْ وَ نَبُوْدِي نَزْدِيْكَ اِيْشَانِ، اِذْ يَخْتَصِمُوْنَ (٤٤) كِهْ اِيْشَانِ اَزِ بِيْرِ مَرِيْمِ بَا يَكْدِگَرِ خَصُوْمَتِ مِيْكَرْدَنْدِ.

اِذْ قَالَتْ الْمَلَاَئِكَةُ يَا مَرِيْمُ فَرِيْشْتِگَاَنْ كَفْتَنْدِ: اِيْ مَرِيْمِ! اِنَّ اللّٰهَ يُبَشِّرُكَ بِكَلِمَةٍ مِّنْهُ خَدَايِ بَشَارَتِ مِيْ دِهْدِ تَرَا بَكَلْمَتِيْ اَزُو اسْمُهُ، الْمَسِيْحُ نَامِ اُو مَسِيْحِ عِيْسَى اِبْنُ مَرِيْمِ عِيْسَى پَسَرِ مَرِيْمِ وَ جِيْهًا رُوِيْ شِنَاسِ بَا اَبِ رُوِي، فِي الدُّنْيَا وَ الْاٰخِرَةِ هَمْ دَرِيْنِ جِهَانِ هَمْ دَرِ اَنْ جِهَانِ، وَ مِّنَ الْمُقْرَبِيْنَ (٤٥) وَ اُو اَزِ نَزْدِيْكَ كَرْدِگَاَنْسْتِ.

وَ يُكَلِّمُ النَّاسَ وَ سَخَنِ گُوِيْدِ بَا مَرْدَمَانَ، فِي الْمَهْدِ دَرِ گِهَوَارِه، وَ كَهَلًا وَ بَهَنْگَامِ كَهَلِيْ وَ مِّنَ الصّٰلِحِيْنَ (٤٦) وَ مَرْدِيْسْتِ اَزِ شَايْسْتِگَاَنْ.

قَالَتْ رَبِّ مَرِيْمُ كَفْتِ: خَدَاوَنْدِ مَن! اَتِيْ يَكُوْنُ لِيْ وَ لَدُّ چُوْنِ بُوْدِ مَرَا فَرَزَنْدِيْ؟ وَ لَمْ يَمْسَسْنِيْ بَشَرٌ وَ نِيْپَاْسِيْدِسْتِ مَرَا هِيْچِ بَشَر! قَالَ جِبْرِيْلُ وِيْ رَا جَوَابِ دَادِ وَ كَفْتِ: كَذٰلِكَ اَكْنُوْنِ چِنِيْنِ اسْتِ اللّٰهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ خَدَا مِيْ اَفْرِيْنْدِ اَنْچِهْ مِيْخَوَاْهْدِ، اِذَا قَضَىْ اَمْرًا كِهْ كَارِيْ رَا نَدُوْ فَرْمَانِيْ گَزَارِدِ، فَاِنَّمَا يَقُوْلُ لَهْ اَنْسْتِ كِهْ گُوِيْدِ اَنْ رَا: كُنْ فَيَكُوْنُ (٤٧) بَاشِ تَا مِيْ بُوْدِ.

وَ يُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ التّوْرَةَ وَ الْاِنْجِيْلَ (٤٨) وَ دَرِ وِيْ اَمُوْرِدِ خَدَايِ نَامِهْ وَ دِيْنِ وَ حَكْمَتِ وَ تُوْرَاتِ وَ اَنْجِيْلِ. وَ رَسُوْلًا اِلَىٰ بَنِيْ اِسْرَائِيْلَ وَ بِيْغَامْبَرِيْ بِهْ بَنِيْ اِسْرَائِيْلِ. اَتِيْ قَدْ جِيْنُكُمْ بَايَةً مِّنْ رَبِّكُمْ كِهْ مَنِ بَشْمَا اَمْدَمِ وَ نَشَانِيْ اَوْرْدَمِ اَزِ خَدَايِ شَمَا اَتِيْ اَخْلَقَ لَكُمْ مِّنَ الطّٰيْنِ

كِهْ شَمَا رَا اَفْرِيْنَمِ اَزِ گَلِ كِهَيْبَةِ الطّٰيْرِ چُوْنِ سَاَنْ مَرِغِ.

فَاَنْفُخْ فِيْهِ اَنْ كِهْ دَمَمِ دَرِ اَنْ، فَيَكُوْنُ طَيْرًا تَا مَرِغِيْ بُوْدِ. يٰاِذْنَ اللّٰهُ بَخَوَاْسْتِ خَدَا وَ فَرْمَانَ وِيْ بَمَرِغِ وَ دِسْتُوْرِيْ اُو مَرَا. وَ اُبْرِيْ الْاَلْكَمَةَ وَ الْاُبْرَصَ وَ بِيْ عِيْبِ كَنْمِ اَكْمِهْ وَ پِيْسِ رَا وَ اَحْيِ الْمَوْتَىٰ يٰاِذْنَ اللّٰهُ وَ زَنْدِهْ كَنْمِ مَرْدِگَاَنْ رَا بَدِسْتُوْرِيْ خَدَا وَ اَنْبِيْكُمْ بَمَا تَأْكُوْنُوْنَ وَ شَمَا رَا خَبَرِ كَنْمِ كِهْ بَخَانِهْ چِهْ خُوْرْدِهْ اِيْدِ وَ مَا تَنْخَرُوْنَ فِيْ بُيُوْتِكُمْ وَ دَرِ خَانِهْ خَوِيْشِ چِهْ بَازِ نِهَادِهْ اِيْدِ اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ لٰاٰيَةً لِّكُمْ دَرِيْنِ نَشَانِيْسْتِ شَمَا رَا بَرِ رَاْسْتِيْ وَ اسْتُوَارِيْ مَنِ اِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِيْنَ (٤٩) اِگَرِ گَرُوِيْدِگَاَنْ اِيْدِ.

وَ مُصَدِّقًا وَ اسْتُوَارِ دَارَنْدِهْ اِيْ اَمِ وَ گُوَاْهِيْ لِيْمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِّنَ التّوْرَةِ اَنْ تُوْرِيْتِ كِهْ پِيْشِ اَزِ مَنِ فَرَا اَمْدِ. وَ لِاِحْلَافٍ لِّكُمْ وَ فَرَسْتَاْدَنْدِ مَرَا نِيْزِ تَا شَمَا رَا حَلَالِ كَنْمِ وَ گَشَاْدِهْ بَعْضَ الَّذِيْ حُرِّمَ عَلَيْكُمْ لَخْتِيْ اَزِ اَنْچِهْ حَرَامِ كَرْدِهْ اَنْدِ وَ بَسْتِهْ اَنْدِ بَرِ شَمَا وَ جِيْنُكُمْ بَايَةً مِّنْ رَبِّكُمْ وَ بَشْمَا اَوْرْدَمِ نَشَانِيْ اَزِ خَدَاوَنْدِ شَمَا، فَاْتَفُوْا اللّٰهَ وَ بِيْرِهِيْزِيْدِ اَزِ اَنْبَازِ كَفْتَنْ وَ فَرَزَنْدِ كَفْتَنْ خَدَايِ رَا، وَ اَطِيْعُوْنَ (٥٠) وَ فَرْمَانَ بَرِيْدِ مَرَا.

اِنَّ اللّٰهَ رَبِّيْ وَ رَبُّكُمْ اللّٰهُ خَدَاوَنْدِ مَنْسْتِ وَ خَدَاوَنْدِ شَمَا فَاَعْبُدُوْهُ وِيْ رَا بَنْدِهْ بَاشِيْدِ وَ پَرَسْتِيْدِ هَذَا صِرَاطٌ مُّسْتَقِيْمٌ (٥١) اِيْنِسْتِ رَاْهْ رَاْسْتِ دَرِسْتِ.

### النُّبُوَّةُ الثَّانِيَّةُ

قَوْلُهُ تَعَالَى: اِذْ قَالَتْ الْمَلَاَئِكَةُ يَا مَرِيْمُ الْاٰيَةُ... مَلَاَئِكَةُ اِيْنِ جَا جِبْرِيْلُ اسْتِ تَنْهَا، وَ دَرِ قُرْآنِ اَزِيْنِ فَرَاوَاْنِسْتِ وَ دَرِ عَرَبِيَّتِ رُوَا وَ رُوَاْنِ. هَمْ اَزِيْنِ بَابِسْتِ كِهْ اللّٰهُ دَرِ قُرْآنِ خُوْدِ رَا اَنَا كَفْتِ، وَ نَحْنُ كَفْتِ، وَ خَلَقْنَا وَ جَعَلْنَا نَحِيْیَ وَ نَمِيْتِ،

مجبیبون، ماهدون ازین اخوات فراوان است.

وَ إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ مَرِيْمٌ فِي مِحْرَابٍ وَ جِبْرِيْلُ اَمَدٌ وَ بَا وِی اِیْنِ خَطَابٍ كَرَدٌ وَ كَقْتٌ: اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفَاكِ وَ طَهَّرَكِ اللّٰهَ تَرَا بَرَكْرِيْدٌ وَ اَزِ هَمَمَه فَاحْشَه وَ اِثْمٌ پَاكٌ كَرَدٌ. سَدِی كُوِيْدٌ: تَطْهِيْرٌ وِی اَنْ بُوْدٌ كَه هَر كَزٌ هِيْجٌ مَرْدٌ بُوِي نَرَسِيْدٌ وَ حِيْضٌ زَنَانٌ نَدِيْدٌ. وَ اصْطَفَاكِ عَلٰی نِسَاِ الْعَالَمِيْنَ كَزِيْنٌ اَوَّلٌ عَامٌ اَسْتُ كَه وِی رَا بَكْرِيْدٌ، چَنَانَكٌ هَمَمَه زَنَانٌ پَاكَانٌ نِيْكَ زَنَانٌ رَا كَزِيْدٌ، پَسِيْنٌ كَزِيْنٌ خَاصٌ اَسْتُ كَه وِی رَا بَكْرِيْدٌ تَا فَرِيْشْتَه دِيْدٌ وَ رُوْحٌ پَاكٌ يَافَتْ اَزِ نَفْخَه پَاكٌ جِبْرِيْلٌ وَ بِيْشُوِي پَسِرٌ زَادٌ نِسَاٌ وَ نِسُوَةٌ نَامِي اَسْتُ جَمْعٌ زَنَانٌ رَا كَه اَزِ اَنْ لَفْظٌ وَ حِدَانٌ نِيْسْتُ يَكِي رَا كُوِيْنْدٌ: «اَمْرَاَةٌ»، وَ جَمَاعَتٌ «نِسُوَةٌ، وَ نِسْوَانٌ» وَ تَصْغِيْرٌ «نَسِيَّانٌ».

يَا مَرْيَمُ اَقْنِيْ لِرَبِّكِ مَعْنٰی قَنُوْتٌ طَاعَتٌ دَاشْتَنٌ اَسْتُ وَ عِبَادَتٌ كَرْدَنٌ بَرِ دَوَامٌ، اَكْرٌ دَرِ نَمَازٌ بَاشَدٌ وَ كَرٌ بِيْرُوْنٌ اَزِ نَمَازٌ. وَ اسْجُدِيْ وَ ارْكَعِيْ مَعَ الرَّاْكَعِيْنَ مَفْسَرَانٌ دَرِ مَعْنٰی اِيْنِ سَجُوْدٌ وَ رُكُوْعٌ دُو قَوْلٌ كَقْتَهْاَنْدٌ: يَكِي اَنْكَه اَنْ دُو رُكْنٌ مَعْرُوْفٌ خَوَاهَدٌ اَزِ اَرْكَانٌ نَمَازٌ. وَ اَنْ كَه فَرَا پِيْشٌ دَاشْتَنٌ سَجُوْدٌ رَا اَزِ رُكُوْعٌ دُو وَجَهٌ اَسْتُ: يَكِي اَنْكَه دَرِ شَرِيْعَتٌ اِيْشَانٌ چَنَانٌ بُوْدٌ، سَجُوْدٌ فَرَا پِيْشٌ رُكُوْعٌ مِيْ دَاشْتَنْدٌ. دِيْكَرٌ وَجَهٌ اَنْكَه اِيْنِ تَنْبِيْهٌ بَرِ اَنْكٌ وَاوٌ تَرْتِيْبٌ وَاجِبٌ نَكْنَدٌ، هَر چَنْدٌ كَه اَزِ رُوِي لَفْظٌ سَجُوْدٌ فَرَا پِيْشٌ دَاشْتُ، اَمَا اَزِ رُوِي مَعْنٰی وَ شَرْطٌ نَمَازٌ رُكُوْعٌ دَرِ پِيْشٌ اَسْتُ. قَوْلٌ دِيْكَرٌ دَرِ مَعْنٰی وَ اسْجُدِيْ وَ ارْكَعِيْ اَنْسْتُ كَه: سَجُوْدٌ اَصْلٌ نَمَازَسْتُ، چَنَانَكٌ كَقْتٌ: وَ اَدْبَارَ السُّجُوْدِ وَ رُكُوْعٌ حَقِيْقَتٌ شُكْرٌ اَسْتُ. چَنَانَكٌ كَقْتٌ: وَ خَرًّا رَاكِعًا اِي شَاكِرًا رَبِّ الْعَالَمِيْنَ بَايِنٌ دُو كَلِمَه مَرِيْمٌ رَا نَمَازٌ فَرَمُوْدٌ وَ شُكْرٌ فَرَمُوْدٌ. اَنْچَه كَقْتٌ: مَعَ الرَّاْكَعِيْنَ مَعْنٰی اَنْسْتُ كَه: مَعَ الرَّاْكَعِيْنَ السَّاجِدِيْنَ. لَكِنٌ دَانَسْتُ كَه دَرِ وَ اسْجُدِيْ سَاجِدِيْنٌ خُوْدٌ مَعْلُوْمٌ شُوْدٌ وَ مَعَ الرَّاْكَعِيْنَ اِشَارَتَسْتُ فَرَا اَنْ كَه زَنٌ رَا بَا مَرْدَانٌ نَمَازٌ كَرْدَنٌ بَجَمَاعَتٌ رُوَاسْتُ، وَ دَلِيْلٌ اَسْتُ بَرِ اَنْ كَه نَمَازٌ بَجَمَاعَتٌ مُؤَكَّدٌ اَسْتُ وَ بَاَنْ فَرْمَانٌ شَرْعٌ اَسْتُ، وَ بَمَذْهَبٌ بُوْتُوْرٌ وَ جَمَاعَتِي اَزِ اَهْلٌ ظَاْهَرٌ خُوْدٌ فَرِيْضَه اَسْتُ.

اگر کسی گوید: چونست که در ابتداء این آیات قصه مریم در گرفت آن گه قصه زکریا در میان آورد، باز بقصه مریم باز رفت؟ اگر هم ز اول قصه مریم تمام بگفتی و آن گه قصه زکریا در آن پیوستی سخن با نظامتر بودی؟ جواب وی آنست که: قصه ایشان هر دو، بر دو وجه مشتمل است: یکی بیان آیت ولایت و نبوت، دیگر بیان طاعت و عبادت. اول در ابتداء قصه مریم بیان آیت ولایت او در گرفت و تمامی آن بیابان برد. سپس بیان آیت نبوت زکریا در آن پیوست که آیت بر پی آیت لائقتر بوده پس عبادت زکریا در گرفت تا قصه وی تمام شد، آن گه عبادت مریم در آن پیوست که ذکر عبادت بر پی ذکر عبادت لائقتر بود. پس معلوم شد که این سخن بر نظام خویش است و بر ترتیب خویش.

ذَلِكَ مِنْ اَنْبِآءِ الْعَيْبِ اِي ذَلِكِ الَّذِي ذَكَرَ فِي هَذِهِ الْاَيَاتِ مِنْ حَدِيْثِ نُوْحِيَه الْعِيْبِ اَلِيْكَ كَه مَا وَحِي كَرَدِيْمٌ اَنْ رَا بَتُو، لَمْ تَشْهَدَه يَا مَحْمَدُ! مِيْ كُوِيْدٌ اَنْچَه كَقْتِيْمٌ دَرِيْنٌ قَصَّهْا اَنْسْتُ كَه اَزِ تُو غِيْبٌ بُوْدٌ يَا مَحْمَدُ! وَ مَا كُنْتُ لَدِيْهَمْ وَ تُو نَبُوْدِي نَزْدِيْكَ اِيْشَانٌ كَه اَهْلٌ مَسْجِدٌ مَقْدَسٌ بُوْدَنْدٌ، وَ نِيْكَانٌ اَنْ شَهْرٌ دَرِ اَنْ زَمَانٌ، كَه هَر كَسٌ مِيْ كَقْتٌ: مَرِيْمٌ مَرَا بَايِدٌ دَاْدٌ تَا مَن بَدَارَمٌ وَ پَرُوْرَمٌ.

اِذْ يُلْفُوْنَ اَقْلَامَهُمْ اَيْهَمْ يَكْفُلُ مَرِيْمَ اَنْبِيَاءِ اَقْلَامٌ دَاشْتَنْدٌ، وَ اَهْلٌ جَاهَلِيَّتٌ اَزِ لَامٌ. وَ دَرِيْنٌ اَيْتٌ رَدِّ اِيْشَانَسْتُ كَه قَرْعَه اَزِ قَمَارٌ مَحْرَمٌ شَمْرَنْدٌ وَ دَلِيْلٌ بَرِ اِبَاْحَتٌ قَرْعَه اَنْسْتُ كَه اللّٰهَ تَعَالٰی كَقْتٌ: فَمَا سَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِيْنَ

و مصطفی (ص) چون سفر کردی میان زنان قرعه زدی، آن کس که قرعه بر وی برآمدی با خود بسفر بردی. این

دلیل‌ها روشن است که قرعه مباح است، و نه از شمار قمار است.

وَ مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَخْتَصِمُونَ تخاصم و اختصام و مخاصمة جنگ کردن است با یکدیگر، و آن از خصم گرفته و خصم جانب است. یعنی که این از يك سو سخن می‌گوید، و آن از يك سوی دیگر می‌گوید.

إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ، الآية... کلمه این جا نام عیسی (ع) است از بهر آن او را کلمه خوانده و مصطفی (ص) هم او را کلمه خواند، که او حاصل گشت و موجود بی‌پدر بکلمه الله که گفت: كُنْ اسْمُهُ الْمَسِيحُ اختلاف است میان علماء که چرا مسیح نام کردند وی را. قیل: لانه مسح بالبركة و جعل مبارکا اینما کان. وی را ببرکت بپاسیده بودند که بهر عاهت که رسید بسلامت گشت. و قیل: لانه کان ممسوحا بالدَّهْنِ لَمَّا وُلِدَ. و قیل: لانه کان ممسوح القدمین لا اخصص لهما. و قیل لانه کان ممسوحا بالجمال، یعنی الجمال النفسی و البدنی من الاخلاق الجميلة و الفضائل الكثيرة، نحو قول النبی (ص) فی جریر: «عليه مسحة ملك»

و قیل مسحه جبرئیل بجناحه من الشيطان الرجيم. حتی لم یکن للشيطان علیه سبیل فی وقت ولادته، و فی ذلك ما روى عن وهب بن منبه قال: لما ولد عيسى اتت الشياطين ابليس فقالوا له اصبحت الاصنام منگسة! فقال هذا الحادث حدث، و قال مکانکم، فطار حتى جاء خافقی الارض فلم یجد شیئا، ثم جاء البحار فلم یجد شیئا ثم طار ایضا فوجد عیسی ولد، و اذ الملائكة قد حقت حوله فلم یصل الیه ابليس، فرجع الیهم فقال ان نبیا ولد البارحة ما حملت انثی قط و لا وضعت الا انا بحضرتها الا هذه، فایأسوا ان تعبد الاصنام بعد هذه اللیلة، و لكن اتتوا بنی آدم من قبل الخفة و العجلة، باین قولها که گفته شد، مسیح فعیل است بمعنی مفعول و روا باشد که بر معنی فاعل نهند، چنانک کلبی گفت: «سَمَى مسیحا لانه کان یمسح الاکمه و الأبرص فیبرء و یمسح عین الاعمی فیبصر، و قیل: لانه کان ماسحا للارض بسیاحته فیها» باین هر دو قول مسیح بمعنی ماسح است. و دجال را مسیح گویند هم بر معنی مفعول، هم بر معنی فاعل. اما بر معنی مفعول آنست که: «کان ممسوح احدی العینین كأنها عنبة طافية یعنی ناتئة. و فی ذلك ما

روى ان النبی (ص) قال: أنذركم المسيح! هو رجل ممسوح. فاعلموا ان الله ليس باعور، ليس الله باعور ليس الله باعورا!

و روى ابن عمر قال: قام رسول الله (ص) فذكر المسيح الدجال، فقال ان الله تعالى ليس باعور الا ان المسيح الدجال اعور عين اليمنى كأن عينه، عنبة طافية.

و قیل کان ممسوحا بالعنة. اما بر معنی فاعل آنست که: یمسح الارض کلها الا مکه و مدینة و بیت المقدس، و علی هذا سَمَى دَجَّالًا لطوفه البلاد و قطعه الارضین، یقال دجل فی الارض ای ضرب فیها و طافها. و قیل من التلبیس و التمویه، یقال: دَجَّلَ اذا لبس و موّه». و قیل المسیح الذی یطبق الموضع فعیسی علیه السلام طبق الارض بالعدل و الدجال طبق الارض بالجور. ازین قولها که گفتیم اختیار آنست که بو عبیده گفت: دجال را مسیح نام کردند که ممسوح العین است، و در حق عیسی علیه السلام مسیح «مشیحا» است. بزبان عبری و لغت رومیان، پس عرب آن را معرب کردند و شین منقوطة بسین بدل کردند چنان که موسی بزبان ایشان «موشا» است چون عرب با زبان خود گردانیدند، شین را با سین کردند. «اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ» گفته‌اند که: مسیح لقب است و عیسی نام و عیسی بزبان رومیان «ایشوع» است.

آن گه صفت عیسی (ع) بیان کرد: «وَحِيهًا فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ». و جیها نصب علی الوصف و الحال است، ای مکینا،

شریفا، ذا قدر و جاه، میگوید: روشناس است، و تمام قدر، با جاه و منزلت و کرامت، با پایگاه و جایگاه نزدیک خدای عزّ و جل، هم در دنیا و هم در آخرت.

وَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ تَقَرَّبَ وَی آنست که وی را به آسمان بردند، و همانست که گفت: وَ رَافِعُكَ إِلَيَّ اِن اِن الیّ بمعنی تقریب است چون رفعه الله الیه.

وَ يُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَ كَهَلًا اِن مَهد اشاره است فرا هنگام که نه همه در گهواره سخن میگفت اما در آن هنگام که اهل گهواره بودی سخن می‌گفت سخنان بزرگان. و اِن سخنان که در مَهد گفت آن است که: اِنِّي عَبْدُ اللَّهِ اَتَانِي الْكِتَابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا... الاية قال مجاهد: قالت مريم كنت اذا خلوت انا و عيسى حَدَّثَنِي وَ حَدَّثْتَهُ، فاذا شغلني عنه انسان سَبَّحَ فِي بطني و انا اسمع. وَ كَهَلًا اى و يكلمهم كهلا نصب است بر حال و فائده ذكر كهل آنست که: وی را جوان بآسمان برده‌اند، و باز خواهد آمد با زمین، و بهنگام کهلى مردمان را سخن گوید و او را ببینند.

و كهل، بنزدیک عرب اوست که جوانی وی تمام شد و بجای آن رسید که خرد وی مكثر گردد و جوانی وی آرمیده و محکم، اگر در موی سفیدی بود یانى. و گفته‌اند که: از سی و دو سال تا به پنجاه و دو سال كهل است، و از پنجاه و دو سال تا بآخر عمر شیخ. و قيل يكلم الناس فى المهد صبیا، و كهلا نبیا اِن بشارت مريم است بنبوت عيسى (ع) و بزنگانی وی تا بايام كهولت.

وَ مِنَ الصَّالِحِينَ يعنى المذكورين فى قوله وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ مثل موسى و اسرائيل و اسحاق و ابراهيم عليهم السلام.

قالت رَبِّ اَنَّى يَكُونُ لِي وَ اَلَدُّ اِن خطاب مريم با جبرئيل است، گفت: يا سیدی! چون بود مرا فرزند؟ وَ لَمْ يَمَسِّنِي بَشَرًا، و نپاسیدست مرا هیچ بشر.

مسیس اِن جا جماع است، و بشر مردم است. بشر نام کردند از مباشرت که بیدار و حس باو توان رسید نه چون فرشته و پری، و لذلك يقول الله: ما هذا بَشَرًا اِنْ هَذَا اِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ قال كَذَلِكَ اللَّهُ يَخْلُقُ ما يَشَاءُ. اِن جا يَخْلُقُ ما يَشَاءُ گفت و در قصه زكريا يَفْعَلُ ما يَشَاءُ. فرق آنست که زكريا را فرزند داد بر نسق عادت که میان خلق روانست در آفرینش، پس لفظ فعل لائق‌تر بود در آن که عام است، و مريم را فرزند داد نه بر عادت توالد و تناسل بلکه بر ابداع محض، و خلق مخصوص، پس لفظ خلق در آن لائق‌تر بود که خاص‌تر است از لفظ فعل.

اِذَا قُضِيَ اَمْرًا معنى قضا بر گزاردن کاری بود و تمام کردن آن از روی گفتار یا از روی کردار اما از روی گفتار آنست که رَبِّ الْعَالَمِينَ گفت: وَ قُضِيَ رَبُّكَ اَلَّا تَعْبُدُوا اِلَّا اِيَّاهُ وَ قُضِيَنا اِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ. و از روی کردار آنست که گفت: فَقُضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَواتٍ. و هم از باب فعل است قضی فلان دینه، و قضی نحبه و اِن جا هر دو وجه احتمال کند.

فَاِذَا ما يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ گفته‌اند که: اِن خطاب تكوين مخاطب را در حال تكون صورت بندد، لا قبله و لا بعده. و گرنه اِن خطاب درست نیاید. و درست آنست که اِن خطاب بآنست که در علم حق موجودست اگر چه معدوم الذات است و هر چه معلوم حق بود، در حکم موجود بود پس خطاب آن درست آید.

شامی خواند يگانهُ فَيَكُونُ بنصب نون بر جواب امر، و جواب امر بفا عرب بنصب گویند و برفع گویند، اما برفع بیشتر گویند وَ يُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ بيا قراءه نافع و عاصم و يعقوب است، اختيار ابو حاتم، و معطوف بر پای يَخْلُقُ. و

ایشان که بنون خوانند گویند: معطوف است بر نُوحِيهِ إِلَيْكَ. وَ يُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ اى الكتابة و الخطُ بيده بعد ما بلغ اشدّه، و قيل فى طفوليته. و در وی آموزد الله نبشتن و دبیری. وَ الْحِكْمَةَ: يعنى علم حلال و حرام و سنت و گفته‌اند که: کتاب اینجا جمله کتب منزل است و توریت و انجیل در عموم آن شود، اما تخصیص آن هر دو بذکر، تفضیل و شرف آن راست، چنانکه جبرئیل و میکائیل تخصیص کرد بعد از ذکر عموم تفضیل و شرف ایشان را.

وَ رَسُولًا عطف است بر وجیها و قيل تقدیره: و يجعله رسولا. و قيل منصوب على الحال، يعنى: و يعلمه الكتاب و هو رسول الى بنى اسرائيل. گفته‌اند: آخر پیغامبران بنی اسرائیل عیسی (ع) بود و اول ایشان یوسف (ع).

روى انّ النبى (ص) قال بعثت على ائمة ثمانية آلاف نبى، اربعة آلاف من بنى اسرائيل.

قوله أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ يعنى که وی را برسولی.

بنی اسرائیل فرستاد تا گفت که: من آدم بشما و علامتی آوردم از خدای شما که گواهی میدهد بر نبوت و رسالت من، گفتند: آن چه علامت است؟ جواب داد، أَنِّي أَخْلَقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ بَكْسَرَ الف قراءة نافع بر اضمار قول و ایشان که أَنِّي بَنَصَبُ الف خوانند معنی آنست که: الآية ائى اخلق لكم من الطين معنى خلق بحقیقت ابداع است و اختراع اعیان. و لا خالق الا الله عزّ و جل، اما عیسی بر سییل توسع گفت: أَخْلَقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ اى اجعل لكم من الطين میگوید: کنم و سازم شما را از گل چون سان مرغ، فَأَنْفُخُ فِيهِ النَّفْخُ جعل الريح فى الشيء و منه النفخة.

فَيَكُونُ طَيْرًا قِراءة عامه است بیاء، میگوید باد در آن دهم تا مرغی بود. فیکون طائرا قِراءة مدنی و یعقوب است. یعنی که تا پرنده بود گفته‌اند که: خفاش بود، طرفه‌ترین مرغها، بگوشت می‌پرد و بی‌خایه زه کند. و شیر دهد که پستان دارد و دندان دارد و حیض بیند.

آن گه گفت: بِإِذْنِ اللَّهِ اهل معانی گفتند: این بِإِذْنِ اللَّهِ فصل است میان فعل خدا و فعل عیسی در خلق، و در نفخ نگفت باذن الله و همچنین در أَبْرَأُ الْأَكْمَةَ وَ الْأَبْرَصَ، و در أَنْبَتُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَ مَا تَدَّخِرُونَ نگفت باذن الله که این همه از افعال عیسی است اما بودن مرغ و زنده کردن وی و احیاء مردگان باذن الله در آن پیوست که آن خبر فعل خدایی است و مخلوق را در آن هیچ راه نیست.

قوله وَ أَبْرَأُ الْأَكْمَةَ وَ الْأَبْرَصَ گفته‌اند که: اکمه شب کورست، و گفته‌اند: نابینای مادر زاد است، و ابرص پيس است. و این دو عیب از میان عیبها و علتها مخصوص کرد که مردم را بمداوات آن هیچ راه نیست، تا عیسی را معجزه باشد.

و روزگار ایشان روزگار طبّ بود: زیرکان و حکیمان بودند در میان ایشان، و آنچه در وسع آدمی آید از نوع مداومت و فنون معالجات ایشان بجای می‌آوردند و در آن ماهر بودند. پس رب العالمین معجزه عیسی هم از آن جنس ساخت که ایشان در آن ماهر بودند. تا در ایشان اثر بیشتر کند. وهب بن منبه گفت که: روز بودی که پنجاه هزار کس مداوات کردی، ازین بیماران و اسیران و نابینایان و دیوانگان، هر کس که طاقت داشتی بر عیسی رفتی، و آن گه نتوانستی رفتن عیسی برو خود رفتی. و آن گه مداوات وی آن بودی که آن بیمار را دعا گفתי و دست بوی فرو آوردی بر شرط ایمان. گفته‌اند که: این دعا گفתי: «اللهم! انت اله من فى السماء و اله من فى الارض، لا اله فىهما غيرك، و انت جبار من فى السماء و جبار من فى الارض لا جبار فىهما غيرك، و انت حكم من فى السماء و حكم من فى الارض، لا حكم فىهما غيرك، قدرتك فى الارض كقدرتك فى السماء، و سلطانك فى الارض كسلطانك فى السماء،

اسألك باسمك الكبير و وجهك المنير و ملكك القديم، انك على كل شيء قدير.

وَ أَحْيِ الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ گفته‌اند که: مسیح مرده زنده نکرد مگر که جبرئیل در آن حال حاضر بود و چهار کس معروفند که زنده کرد ایشان را: یکی عاذر دوستی بود از دوستان عیسی (ع)، بیمار شد خواهر خویش بنزدیک عیسی فرستاد تا وی را خبر دهد. و میان ایشان سه روزه راه بود، چون عیسی و اصحاب او آمدند، عاذر از دنیا رفته بود، بسر خاک وی شد، عیسی، و این دعا بگفت اللهم ربّ السماوات السبع، و الارضين السبع اذك ارسلتني الى بنی اسرائیل، ادعوهم الى دينك و اخبرهم اني احیی الموتى باذنك، فاحی العاذر» این دعا بگفت، و عاذر سر از خاک بر زد زنده، و با عیسی بیامد، و روزگاری دیگر بزیست، و وی را بعد از آن فرزند آمد.

دیگر ابن العجوز، مرده بود و بر جنازه نهاده می‌بردند، عیسی دعا کرد و در آن حال زنده شد، از جنازه فرود آمد و جامه در پوشید، و با اهل خویش شد، و بعد از آن فرزند زاد. سدیگر ابنة العاشر، عیسی (ع) را گفتند که: این زن دیروز فرمان یافت عیسی دعا کرد زنده شد، و بعد از آن روزگاری بماند و فرزند زاد، چهارم سام بن نوح (ع) عیسی بسر خاک وی شد دعا کرد زنده شد، و از گور بر آمد، موی يك نیمه سر وی سفید شده بود و در آن روزگار سپیدی در موی نبود. گفته‌اند که سام بن نوح پانصد سال از عمرش گذشته بود همه در جوانی و سیاه مویی، پس آن روز که زنده شد از هیبت و ترس قیامت نیمه سر وی سپید شد. پس آن گه که از خاک بر آمد گفت: قیامت برخاست؟ عیسی گفت: قیامت بر برخاست، اما من ترا برخواندم بنام اعظم تا زنده شدی. آن گه عیسی گفت: هم بر جای بمیر! سام گفت: بشرط آنکه دعا کنی تا الله تعالی مرگ بر من آسان کند و از سكرات موت زینهار دهد و ایمن کند! عیسی دعا کرد چنان که وی خواست و بخاک فرو شد. کلبی گفت: دعاء عیسی که بآن مرده زنده کردی این بود که: «یا حی یا قیوم!».

قوله: وَ أَنْبِئْكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ مفسران گفتند: چون عیسی (ع) مرده زنده کرد، و اگمه و ابرص را بی‌عیب کرد، قوم وی گفتند: این سحر است، جادویی و استادی کردی! و ما نگریم تا آنکه ما را خبر دهی از آن چه در خانه‌های خویش می‌خوریم و می‌نهم! پس عیسی ایشان را خبر دارد که بامداد بخانه‌های خویش چه خوردند و باقی روز را چه نهادند. سدی گفت: عیسی در کتّاب بود، و با کودکان گفتمی که: پدران و مادران شما فلان طعام خوردند و از بهر شما که کودکانید چندین بر گرفتند و نهادند.

کودکان با خانها شدند و گریستن در گرفتندی که شما این خوردید و آن خوردید و چندین نهادید. ایشان گفتندی: شما را که خبر داد از حال و قصه ما؟ کودکان میگفتند که عیسی ما را از آن خبر داد. پس کودکان را همه از کتّاب باز گرفتند و در خانه‌ای جمع کردند و گفتند: «لا تلعبوا مع هذا السّاحر!» با این جادوگر بازی مکنید و با وی میامیزید! عیسی بطلب ایشان رفت، پدران گفتند: ایشان این جا حاضر نه‌اند.

عیسی دانست که ایشان در کدام خانه‌اند. گفت: پس درین خانه که‌اند؟ پدران گفتند: «خنزیر» عیسی گفت «كذلك يكونون» همچنین باشند! پس پدران چون ایشان باز دیدند، همه خنزیر بودند، چنان که خود گفته بودند. پس این قصه در بنی اسرائیل آشکارا شد، همه قصد عیسی کردند، مادر عیسی وی را بر گرفت و بر مرکوبی نشاند و از آن دشمنان بگریختند و بمصر شدند.

إِنَّ فِي ذَلِكَ آيَةً لِّكُمْ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ. وَ مُصَدِّقًا نَّصَبَ عَلَى الْحَالِ وَ الْوَصْفِ. لِمَا بَيَّنَّ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ أَيْ

الكتاب الذي انزل قبلي، و قيل معناه. احقق ما اتى به مِنَ التَّوْرَةِ اى بالتوراة فيكون ذلك معدودا من جملة معجزاته. وَ لِأَجْلِ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ مفسران گفتند: در شريعت موسى (ع) گوشت شتر و بعضی مرغان و ماهيان حرام بود بر بنی اسرائيل. چنانکه آنجا گفت: فَبِظُلْمٍ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ. رب العالمين آن بریشان حلال کرد بر زبان عيسى وَ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ ميگويد: آوردم بشما نشانی از خداوند شما، اين نشان جمله معجزاتست و عجائب کار وی که دلالت کرد بر درستی رسالت و نبوت وی. اما بر لفظ وحدان گفت که از روی دلالت همه يك جنس است.

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا أَوْحَاءَ اللَّهِ وَ اطيعونی فيما امرتكم به من النصيحة.

إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَ رَبُّكُمْ فَأَعْبُدُوهُ هذا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ اين سخن اینجا و در سوره مريم بيزاری است از آنچه ترسايان دعوی کردند در وی. يعنی اگر من از افعال الهی چون مرده زنده کردن و مرغ زنده ساختن و غير آن چیزی نمودم بر طريق معجزات و بيان دلالت بر صحت رسالت، خدای را عَزَّ وَ جَلَّ بندهام و آفریده او، و الله است که خدای منست و خدای شما، او را پرستيد و او را بنده باشيد، و بيگانگی و يکتایی وی اقرار دهيد، راه راست اينست. هر که ازین برگشت بر راه راست نيست و دين وی بصفه استقامت نيست.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى وَ إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ الْااية... خدای عالميان کردگار جهانيان، روزی گمار بندگان، بخشاینده و مهربان، نوازنده دوستان درین آیت مريم را بنواخت، و با وی کرامتها کرد. و بآن کرامتها بر زنان جهانيان تفضيل داد و از همه جدا کرد. اول آنست که او را بندها کرامت برخواند که يا مَرْيَمُ عزيزست اين خطاب! عزيز است اين ندا! که هزاران هزار انبياء و اولياء رفتند يا در روح يافت آن رفتند، يا در حسرت و آرزوی آن رفتند! ای جان جهان اگر هزار بار تو او را برخوانی گویی «رَبِّي رَبِّي!» چنان نبود که او يك بار ترا بر خواند که «عبدی عبدی!» اگر چند او را بخداوندی پذیری، سودت ندارد، که خداوندی او خود ترا لازم است کار آن دارد که او يك بار ترا ببندگی پذيرد.

بو يزيد بسطامي قدس سره گفت: اوقفنی الحق سبحانه بين يديه الف موقف يعرض على المملكة فاقول لا اريدها. فقال لي في آخر الموقف يا با يزيد! ما تريد؟ قلت: اريد ان لا اريد اى اريد ما تريد. فقال تعالى عز اسمه: انت عبدی حقا. هر چند ترا زهره آن نيست که با حق بو يزيد و از سخن گویی. آخر کم از آن نباشد که نيازى عرضه کنی، و سوزی و آرزویی بنمایی گویی: خداوندا! بنامی و نشانی بسنده کردهام آمدی که از درگاه خود مرا نامی نهی هر نام که خواهی، تا بود. مردی به بازار رفته بود تا غلامی خرد، غلامان عرضه کردند، یکی اختيار کرد تا بخرد، گفت: ای غلام چه نامی؟ گفت: اول بخر تا ترا باشم پس بهر نام که خواهی میخوان! چون بنده او باشی بهر نام که خواهد ترا خواند و بهر صفت که خواهد تا دارد.

استاد بو علی گفت: پیری را دیدم ازین دیوار بآن دیوار میشتافت درمانده و سراسیمه گشته. گفت: از سر جوانی خود از وی سؤال کردم که يا شيخ اندرين وقت چه شربت خوردهای؟ گفت: ما را خود آن نه بس که بار خدای عالم ما را بياگاهاند که شما را من آفریدم، و من خداوند شمايم. و ديگر چیزی در میباید؟

از عشق تو اين بس نبود حاصل من؟ کآراسته وصل تو باشد دل من؟

نواخت دیگر مریم را آنست که، رب العالمین او را رقم اصطفائیت کشید بدو جایگه در اول آیت و آخر آیت. گفت: *اصْطَفَاكَ وَ طَهَّرَكَ، وَ اصْطَفَاكَ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ* کرا بود از زنان جهانیان این کرامت که وی را بود؟ از دنیا و جهانیان آزاد بود، چنانکه گفت: *مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا* و آنکه در آن آزادی پذیرفته و پسندیده خدای بود *فَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ*. جای و نشستگاه وی مسجد و محراب بود، و در آن جایگه روزی وی روان از درگاه خدای بود *وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا*. و آن گه پرهیزگار و خدا را فرمان بردار بود *وَ كَانَتْ مِنَ الْقَائِمِينَ*. و در بزرگی و صدیقی خدای وی را گواه بود *وَ أُمُّهُ صِدِّيقَةٌ*. و ازین عجبتر که فرزندش بی پدر آمد و «رُوحُ اللَّهِ» بود و *ذَلِكَ فِي قَوْلِهِ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَ كَلِمَتُهُ أَلْفَاها إِلَى مَرْيَمَ وَ رُوحٌ مِنْهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ* درین آیت عیسی (ع) را چهار نام گفت: مسیح، عیسی کلمه و روح. یعنی که عیسی رسول خداست، و موجود آورده سخن وی کان سخن را بمریم او کند، و جانی است ازو بعتاء بخشیده.

و درین آیت گفت: *بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَ جِئَهَا فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ* روشناس و نیک نام در دنیا و در آخرت، و کریم بود بر خدای عزّ و جلّ، وی را کرامتها و معجزتها بود، یکی آن که از مادر بی پدر در وجود آمد. دیگر آنکه از نفخ جبرئیل حاصل گشت. سدیگر آنکه بکلمه، ناآفریده پیدا شد، چهارم آنکه وی را در کودکی حکمت و دانش داد و *ذَلِكَ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى. وَ يُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ الثُّورَةَ وَ الْإِنجِيلَ* تا آخر آیت همه معجزات وی است. و بحکم آنکه در علم خدا بود که ترسایان در حق او غلو کنند، رب العالمین رد آن ترسایان را وی را در گهواره بحال طفولیت در سخن آورد تا گفت: *إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ* یعنی نه چنانست که ترسایان گویند، بلکه من بنده خدایم آفریده اویم و وی خداوند من. و نیز رد ایشانست که در مادر وی طعن زدند که: *يَا أُخْتِ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكَ امْرَأَ سَوْءٍ!* رب العالمین براءة ساحت مریم را، و روشنایی چشم وی را آن سخن در حال طفولیت بر زبان وی براند.

این جا نکته‌ای عزیز است: چون در علم خدا بود که مریم از عیسی روشنایی چشم و سرور دل خواهد بود در دنیا و در عقبی، رب العالمین بار و رنج عیسی در وقت ولادت بر وی نهاد و *ذَلِكَ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَى جِذْعِ النَّخْلَةِ* تا حق وی واجب شد. آن گه در مقابله آن رنج و شدت نعمت و راحت بوی رسید. و حال مصطفی (ص) با مادر وی بعکس این بود، چون در علم خدا بود که مادر را از وی نصیب نخواهد بود، نه در دنیا نه در آخرت، بار مصطفی (ص) بر وی نهاد، و در وقت ولادت هیچ رنج بوی نرسید، تا حقی واجب نگشت. نظیر این قصه نوح (ع) است با امت خویش، و قصه مصطفی (ص) است با امت خویش. نوح را گفتند: *رَنجِ امَّتْ* بر خویشان منه و بار بلاء ایشان مکش، که هرگز ترا از ایشان روشنایی چشم و سرور دل نخواهد بود، *لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ* پس بر مقتضی این خطاب دعا کرد: *رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَيَّ الْأَرْضَ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا*، *فَفَعَلَ اللَّهُ ذَلِكَ*، و مصطفی (ص) را گفتند: *يَا سَيِّدُ! رَنجِ امَّتْ* خویش احتمال کن، و بر ایشان صابر باش *فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أَوْلَا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ* و اگر از ایشان زشتی بینی از آن درگذر و عفو کن: *خُذِ الْعَفْوَ وَ أْمُرْ بِالْعُرْفِ* که ترا از ایمان ایشان روشنایی چشم و سرور دل خواهد بود.

اینجا لطیفه‌ای گفته‌اند چنانستی که: رب العالمین گفتی: بنده من هر چه بلا و محنت و شدت است از بیماری و گرسنگی و تشنگی و غم روزی و بیم عاقبت، این همه از فریشتگان برداشتیم و بریشان نهادیم که نعیم باقی و بهشت



جاودانی و وعده دیدار و رضاء ذو الجلال همه نه ایشان را ساخته‌ایم نه ایشان را بآن وعده‌ای داده‌ایم، بنده من ترا که این همه بلا دادم و محنت و مصیبت بر تو ریختم از آنست که نعیم خلد و بهشت باقی هم ترا ساختم و بتو دادم، قسمت ما چنین است، آنجا که گنج است ره گذر آن بر رنج است، و آنجا که بلاست ثمره آن شفا و عطا است.

### ۱۱ النوبة الاولى

قوله تعالى: فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَى مِنْهُمُ الْكُفْرَ أَنْ گه که دریافت و بدانست عیسی (ع) از کافری آن قوم، قَالَ كَفَرْتُمْ: مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ؟ یاران من از شما کیست با آنک خدای خود یار است مرا؟ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ حَوَارِيُّونَ كَفَرْتُمْ: نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ مَا يَرَانِي خدای را، أَمَّا بِاللَّهِ بَغْرُوبِدِيمِ بَخْدَايَ كِه يِگَانِه اسْت وَ اَشْهَدُ بِأَنَا مُسْلِمُونَ (۵۲). پس گواه باش تو که رسول خدایی که ما گردن نهادگانیم.

رَبَّنَا أَمَّا بِمَا أَنْزَلْتَ خدَاوندَا، مَا بَغْرُوبِدِيمِ بَأَنْجِه فِرُو فِرْسْتَادِي، وَ اَنْبَعْنَا الرِّسُولَ وَ بِرِ پِي فِرْسْتَادِه تُو اِيسْتَادِيم، فَكُنْتُمْ مَعَ الشَّاهِدِينَ (۵۳) مَا رَا نَام نُويس بَا گَوَاهَان خُويس كِه گَوَاهِي مِيدَهْد بَتَوْحِيد وَ تَصْدِيق. وَ مَكْرُوا وَ مَكْرَ سَاخْتَنْدَ اَن جِهودَان، وَ مَكْرَ اللّٰهُ وَ مَكْرَ سَاخْتِ خدَايَ وَ اللّٰهُ خَيْرُ المَاكِرِينَ (۵۴) وَ اللّٰهُ بَهْتَرِ هَمِه مَاكِرَان اسْت. مَكْرَ اُو مِه وَ سَازِ اُو بِه.

إِذْ قَالَ اللَّهُ اللَّهُ كَفَرْتُمْ: يَا عِيسَى. إِنِّي مُتَوَكِّفٌ مِنْ رُوزِي تَرَا اَكْنُونِ اَز زَمِينِ سِپَرِي خَوَاهِمِ كَرْد، وَ رَافِعُكَ إِلَيَّ وَ تَرَا بَسُوِي خُودِ بَرِ خَوَاهِمِ اُورْد، وَ مَطَهْرُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ تَرَا اَز كَافِرَانِ بَازِ خَوَاهِمِ رِهَانِيد. وَ جَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ وَ خَوَاهِمِ كَرْدِ ايشَانِ رَا كِه پِي بَرَنْدِ بَتُو دَرِ تَوْحِيدِ، فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا زَبِرِ دَشْمَنَانِ تُو كِه بَمَنْ كَافِرَانْد، اِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ تَا رُوزِ رَسْتَاخِيزِ، ثُمَّ اِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ اَن گِه بَازِ گِشْتِ شَمَا هَمِه بَا مَن اسْت. فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ دَاوَرِي بَرَمِ مِيَانِ شَمَا. فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ (۵۵) دَرِ اَنْجِه شَمَا دَرِ اَن مَخْتَلَفِ گِشْتِيد.

فَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا اَمَّا ايشَانِ كِه كَافِرِ شَدَنْدَ فَأَعْدَبْتَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا عَذَابِ كَنْمِ ايشَانِ رَا عَذَابِي سَخْتِ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ هَمِ دَرِينِ جِهَانِ وَ هَمِ دَرِ اَن جِهَانِ، وَ مَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ (۵۶) وَ ايشَانِ رَا يَارِي دِه نِيست.

وَ اَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ اَمَّا ايشَانِ كِه بَغْرُوبِدِينْدِ وَ كَارِهَايِ نِيكِ كَرْدَنْد. فَيُؤْتِيهِمْ أَجْرَهُمْ بَا ايشَانِ كَرَارِيمِ مَزْدِهَايِ ايشَانِ تَمَامِ، وَ اللّٰهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ (۵۷) وَ خدَايِ دُوسْتِ نَدَارْدِ اَن كَافِرَانِ كِه بَرِ خُويسْتَنْ بَكْفَرِ سَتْمَكَارَانْد. ذَلِكَ نَتْلُوهُ عَلَيْكَ اِينِ كِه مِيخَوَانِيمِ بَرِ تُو اَز قِصِه مَرِيمِ وَ عِيسَى (ع). مِنَ الْآيَاتِ اَز سَخْنَانِ خدَاسْتِ وَ الذِّكْرِ الْحَكِيمِ (۵۸) وَ قُرْآنِ پَاكِ مَحْكَمِ وَ رَاسْتِ.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَى مِنْهُمُ الْكُفْرَ الاية... معنی احساس دانستن است و یافتن بخرد، و دیدن بحاسه بصر، میگوید که: چون عیسی (ع) بدانست و دریافت که جهودان بر کفر محکم ایستاده‌اند، و اصرار ایشان بر کفر دید و قصد قتل عیسی (ع) میکردند و ساز بد که پنهان می‌ساختند، عیسی (ع) در آن حال از ایشان برگشت و راه گریز گرفت، تا بقومی حواریان در افتاد. یعنی گازران که جامها می‌شستند و سپید میکردند. از ایشان نصرت خواست بر جهودان و گفت: مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ؟ انصار جمع نصیر است چنان که اشهاد جمع شهید، و الی بمعنی مع است، چنان که گفت آنجا: وَ لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَى أَمْوَالِكُمْ یعنی مع اموالکم و عرب گویند: «الذود الی الذود ابل» یعنی مع الذود. و معناه «من یضیف نصرتَه ایاي الی نصرة اللّٰه؟» آن کیست از شما که مرا نصرت کند با آنکه اللّٰه مرا

نصرت میدهد.

گفته‌اند این نصرت زبان است و اثبات حجت که میطلبید، نه نصرت شمشیر.

قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ حواریون گفتند که ما یارانیم خدای را و این بر فراخی مجال عرب است در سخن ایشان، مراد بآن نصرت دین است، چنان که گفت: **إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ** یعنی: ان تنصروا دین الله. جای دیگر گفت: **وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ** ای و ی‌نصرون دین الله و رسوله.

اما حواریون، خلافت میان علما که این نام ایشان را از بهر چه نهادند؟ قومی گفتند: از بهر آنکه جامهای سپید داشتند، عیسی (ع) بایشان در رسید و ایشان همه سپید جامه بودند، صید ماهی میکردند. و درست آنست که گازران بودند: «كانوا يحورون الثياب ای بییضونها» و زن را حوراء گویند به آن معنی که سیاهه چشم وی سیاه باشد و سپیده سخت سپید و خالص. رسول خدا (ص) گفت: «هر پیغامبری را حواری است، حواری ما زبیر بن العوام است. این خبر دلیل است که حواری نامیست خاصگیان هر پیغامبری را. ازین جاست که قتاده گفت: **ان الحواریین کلهم من قریش: ابو بکر، و عمر، و علی، و حمزة، و جعفر، و ابو عبیده بن الجراح، و عثمان بن مظعون، و عبد الرحمن ابن عوف، و سعد بن ابی وقاص، و عثمان ابن عفان، و طلحه ابن عبید الله و الزبیر ابن العوام و در قصه این آیت گفته‌اند که مریم عیسی (ع) را با حرفت صباغی داد پیش مهتر صباغان، چون آن حرفت بدانسته بود و دریافته، آن مهتر صباغان جامهای بسیار بوی داد، و بر هر جامه نشان کرد بر آن رنگ که میخواست. آن گه به عیسی گفت: این جامها رنگارنگ می‌باید هر یکی چنان که نشان کرده‌ام به رنگ میکن، این بگفت و به سفری بیرون شد و جامها بعیسی سپرد. عیسی رفت و آن جامها همه در يك خنب نهاد بر يك رنگ راست، و گفت: «کونی باذن الله علی ما ارید منك» پس آن گه مهتر صباغان زود از سفر باز آمد و آن جامها دید، در يك خنب نهاد، و بیک رنگ داده، دل‌تنگ شد، گفت: این جامها تباه کردی! عیسی گفت: جامها چون خواهی؟ و بر چه رنگ خواهی؟ تا چنانکه تو خواهی از خنب بیرون آرم، چنان کرد. یکی سبز آمد، یکی زرد، یکی سرخ چنانکه مراد بود. آن مرد از کار وی عجب درماند و دانست که بجز صنع الهی نیست، بوی ایمان آورد و اصحاب وی همه ایمان آوردند. و نصرت دین وی کردند.**

این است که رب العالمین گفت: **قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ** کلبی گفت: حواریون دوازده مرد بودند و از خاصگیان عیسی که بر راه اتباع وی راست رفتند و درست آمدند، همیشه با وی بودند، و هرگز از وی جدا نگشتند، هر گه که گرسنه شدندی گفتندی: «یا روح الله جننا» عیسی دست بر زمین زد و هر یکی را دو رغیف بیرون آوردی. و در حال تشنگی میگفتندی: «عطشنا یا روح الله!» عیسی دست در زمین زد، آب بر آمدی، تا ایشان بیاشامیدندی. پس ایشان گفتندی: یا روح الله! کیست از ما فاضلتر که بتو ایمان آوردیم، و بر پی تو ایستادیم، چون گرسنه شویم ما را طعام دهی، و در تشنگی آب دهی؟ عیسی گفت: از شما فاضلتر آنست که بدست خویش کار کند، و از کسب خویش خورد! ایشان چون این سخن بشنیدند حرفت گازری بیاموختند، و از کسب خویش خوردند ایشانند که رب العالمین نام ایشان حواریان نهاد، و از ایشان حکایت کرد که گفتندی: **آمْنَا بِاللَّهِ وَ اَشْهَدُ بِأَنَا مُسْلِمُونَ: رَبَّنَا آمْنَا** هم از قول حواریان است، میگوید: خداوند ما! ما ایمان داریم و بگرویدیم بما **أَنْزَلْتَ بَأَنْجِ** فرستادی از آسمان یعنی کتاب انجیل: **وَ اتَّبَعْنَا الرَّسُولَ وَ بَرَّيْنَا** رسول ایستادیم یعنی عیسی (ع). **فَاكْتَبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ** ای مع محمد (ص) و

امته، و هم الذين ذكرهم الله في قوله لَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَ يَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيداً.

وَ مَكْرُوا يَعْنِي الَّذِينَ أَحْسَنَ عَيْسَىٰ مِنْهُمْ الْكُفْرَ. ایشان که عیسی از ایشان کفر معلوم کرده بود، مکر ساختند. و مکر ایشان آن بود که چون عیسی و مادر از میان ایشان بیرون شدند و پس با حواریان بایشان باز آمد و دعوت کرد، ایشان قصد عیسی کردند، و دار زدند، تا وی را بردار کنند، رب العالمین گفت: وَ مَكْرَ اللَّهِ ایشان ساز نهانی ساختند، و الله ساز نهانی ساخت، گفتند که: مکر، سازی بود پوشیده.

و باشد که مفسدت را کنند، و باشد که مصلحت را. و مکر الله جز مصلحت را نباشد، و غدر با آن نبود که الله تعالی پاك است و منزله از غدر کردن. این هم چنان است که خود را جل جلاله کید گفت و آن گه در آن کید از غرور پاك و منزله است. بخلاف مخلوق که کید او با غرور است و مکر او با غدر. پس مکر خالق بمکر مخلوق نماند، هم نامی هست، لکن همسانی نیست، و درین آیت رد جهیمان ظاهر است و اهل سنت را بحمد الله در آن حجت قاهر.

وَ مَكْرَ اللَّهِ گفته‌اند که: مکر الله اینجا آنست که: پیغام داد به عیسی تا فرا حواریان گفت که: آن کیست از شما که رضا دهد تا شبه من بر وی افکنند، و وی را ببدل من بردار کنند و بهشت او را بود؟ یکی از ایشان اجابت کرد، آنست که الله تعالی گفت: شَبَّهَ لَهُمْ وَ هَبْ اِبْنِ مَنبِهٍ گفت در بیان این قصه: که عیسی شبی نشسته بود با حواریان، و ایشان را وصیتها میکرد، و نصیحتها میگفت، آن گه گفت: یکی از شما امشب بمن کافر شود، و مرا بچند درم بفروشد. پیش از آنکه خروه بانگ کند و روشنایی روز پدید آید، تا درین سخن بودند، جهودان بیامدند و عیسی (ع) را در آن میانه شب ببرند، و دار زده بودند تا وی را بردار کنند. الله تعالی آن شب فرمان داد تا جهان تاریک گشت، تاریکی عظیم که ایشان یکدیگر را نمی‌دیدند. فریشتگان آمدند در آن ساعت و عیسی (ع) را رها نیدند از دست ایشان. آن مرد که عیسی (ع) او را نام زد کرده بود بکفر و بیگانگی، نام وی یهودا بود. بجهودان گفت: مرا چه دهید اگر من شما را بعیسی دلالت کنم؟ سی درم بوی دادند. وی بیامد و عیسی در خانه بود که روزن به بیرون داشت. چون در خانه شد الله تعالی شبه عیسی بر وی افکند و جبرئیل آمد عیسی را از آن روزن به آسمان برد. جهودان از پس آن مرد در رفتند و آن مرد را بر صورت عیسی دیدند، وی را بگرفتند و بردار کردند. و بعد از آن مادر عیسی و زنی دیگر آمدند بپای دار و میگریستند. رب العالمین فرمان داد تا عیسی بیامد و ایشان را گفت چرا می‌گریید؟ ایشان گفتند: بتو می‌گیریم. عیسی گفت: شما دل‌تنگ نباشید که الله تعالی مرا با آسمان برد و با من نیکوئیا کرد و جز خیر و راحت پیشم نیامد، و این مرد را که بردار کردند الله تعالی شبه من بر وی افکند، تا جهودان پنداشتند که آن من بودم. این است که رب العالمین گفت: وَ مَكْرُوا وَ مَكْرَ اللَّهِ وَ اللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ جهودان پنداشتند که ایشان دست بردند بآن مکر که ساختند و مکر الله به است و ساز او مه.

تواریخیان گفتند که: عیسی سی و سه ساله بود که او را با آسمان بردند از بیت المقدس شب قدر از ماه رمضان و سی ساله بود که از آسمان بوی وحی آمد.

چنان که مدت نبوت و ابلاغ وی سه سال بر آمد، آن گه او را با آسمان بردند. و مریم آن گه که بوی بار گرفت سیزده ساله بود، و بعد از رفع عیسی (ع) شش سال بزیست. و ولادت عیسی بعد از ملك اشکانیان بود به پنجاه و يك سال و بعد از غلبه اسکندر بزمین بابل بشصت و پنج سال. و عیسی به بیت لحم زاد که منزلی است از منازل مسجد اقصی. مصطفی (ص) شب معراج آنجا فرود آمد و نماز کرد.

قوله: إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ خُذْ هَذِهِ وَاتَّقِ اللَّهَ إِنَّكَ كَانَتْ مِنْ الْوَالِدِينَ الْمُؤْمِنِينَ. در معنی مُتَوَفِّيكَ دو قول گفته‌اند: یکی آنست که الله گفت یا عیسی من ترا ستاننده‌ام و گیرنده و از دنیا بسوی خود بر آورنده بی‌مرگ. همانست که جای دیگر گفت: فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي اِي قَبِضْتَنِي اِلَى السَّمَاءِ وَاَنَا حَيٌّ. این قول کعب است و حسن و کلبی و مطر و راق، و ابن جریج و ابن زید، و برین قول توفی را دو تأویل است: یکی آنکه: رافعك الى وافيا ای تاما لم ينالوا منك شيئاً. چیزی که بتامی از کسی بستانی گویی: توفیت کذا و استوفیته یعنی که: من ترا به آسمان بر آرم با شخص تمام که این دشمنان از تو هیچ چیز نگاهند و نگیرند. دیگر آنست که: «اَئِي مُتَوَفِّيكَ، اِي مُتَسَلِّمُكَ»، یقال «توفیت منه، اِي تَسَلَّمْتَهُ» یعنی که: من ترا با خود پذیرم و سوی خویش برآرم. قول دیگر آنست: که از ابن عباس روایت کرده‌اند: «اِنِّي مُتَوَفِّيكَ اِي مَمِيتُكَ» توفی برین قول مرگ است و آن را دو تأویل است: یکی آنکه و هب گفت: «توفی الله عیسی ثلاث ساعات من النهار ثم رفعه الیه». تأویل دیگر آنست که ضحاک گفت بر تقدیم و تأخیر «اَئِي رافعك الى و مطهرك من الذين كفروا و متوفيك بعد انزالك من السماء».

میگوید: ترا بسوی خویش برآرم و از کافران برهانم و آن گه بعاقبت ترا بدنیا فرستم و بمیرانم.

روی ان النبى (ص) قال انا اولی بعیسی بن مریم لانه لم یکن بینی و بینه نبی، و ائه نازل علی امتی و خلیفتی علیهم، فاذا رأیتموه فاعرفوه، فانه رجل مربع الحلق، الى الحمرة و البیاض، سبط الشعر، یهلك الله فی زمانه مسیح الضلالة الكذاب الذجال، و یلبث فی الارض اربعین سنة. و فی روایة کعب اربعا و عشرين سنة، ثم یتزوج و یولد له، یتوفی و یصلی المسلمون علیه و یدفنونه فی حجرة النبى (ص).

و روی ان النبى (ص) قال کیف یهلك امة أنا فی اولها و عیسی فی آخرها و المهدى من اهل بیتی فی وسطها.

قال ابن عباس ما لبس موسى الا الصوف حتى قبض، و ما لبس عیسی الا الشعر حتى رفع.

و قال ابن عمر رأینا النبى (ص) بیتم و هو فی الطواف. فقيل له فی ذلك، فقال استقبلنی عیسی فی الطواف و معه ملکان.

وَ مَطَّهْرُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا تَطْهِيْرُهُ مِنَ الْكَافِرِيْنَ: اخراجه من بینهم.

و قيل تخليصه من قتلهم لان ذلك نجس طهره منه.

وَ جَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا اِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ابن زید گفت: این ترسایان‌اند که در هر شهری که باشند مه از جهودان باشند، نه بینی که ترسایان را در دنیا مملکت و عزت و منعت است، و جهودان را جز خواری و مهانت و فرومایگی نیست. و برین قول معنی اتباع دعوی محبت است نه اتباع دین و ملت. و قول درست آنست که: اَتَّبَاعُ جِزِّ اَتَّبَاعِ دِيْنٍ و مَلَّتْ نِيْسَتْ، و این کاف اَتَّبَعُوكَ با مصطفی (ص) میشود و معنی آنست که: ایشان که بر پی تو رفتند یا محمد. در توحید و تصدیق هم ایشانند که اَتَّبَاعِ دِيْنِ عِيسَى (ع) و ملت وی کردند بر راستی و درستی، و او را ببندگی الله و رسالت وی اقرار دادند. یا محمد! اینان برتر جهودان و ترسایانند، امروز در برهان و حجت تا بقیامت و فردا در درجات بهشت با نعمت و کرامت. آن جهودان و ترسایان در اسفل السافلین، و این مؤمنان در اعلى علیین.

ثُمَّ اِلَى مَرْجِعِكُمْ فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ فِيمَا كُنْتُمْ فِيْهِ تَخْتَلِفُونَ این مختلفان درین آیت پنج قوم‌اند، یکی مسلمانان‌اند که می‌گویند که: الله یکی و موسی (ع) و عیسی (ع) و محمد (ص) رسولان او، و دیگر جهودان‌اند که می‌گویند: موسی رسول او و عیسی و محمد (ص) نه. و سدیگر گروه ترسایان‌اند. يك گروه می‌گویند که: عیسی (ع) خداست! و يك گروه می‌گویند

که: فرزند است و مادر وی زن، و محمد (ص) پیغامبر نه. آن گه خبر داد از سرانجام این چهار گروه که کافرند و آن يك گروه که مسلمان اند: فَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا الْآيَةَ... اما این چهار گروه که کافرانند فَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ ایشان را عذاب کنم عذابی سخت در دنیا بشمشیر و گزیت و در آخرت آتش جاوید.

وَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ اما آن يك گروه که مسلمان اند که ایشان را ایمان است و عمل صالح. ایمان فعلی باشد از بنده که مقتضی آن امن بود از عذاب خدا، و عمل صالح فعلی بود که مقتضی آن صلح باشد میان بنده و میان خدا.

فَيُؤْتِيهِمْ أَجْرَهُمْ مِثْلَ مَا كَانُوا يَكْفُرُونَ: جزاء کردار ایشان و ثواب طاعات ایشان بتمامی بایشان رسانیم، و از مزد کار ایشان هیچ چیز ضائع نکنیم و نگاهیم. همانست که جای دیگر گفت: إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا.

آن گه گفت: وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ اللَّهُ ظلم نه پسندد و ظالمان را دوست ندارد. یعنی که چون ظلم دوست ندارم بدانید که خود نکنم و با خلق خود پیش نگیرم، که آن کس که چیزی دشمن دارد، خود نکند خاصه که از آن مستغنی و بی نیاز باشد.

ذَلِكَ نَتْلُوهُ عَلَيْكَ حَقِيقَتِ تِلَاوَتِ اتِّبَاعِ اسْتِ، یعنی که خواننده لفظ بر پی لفظ می دارد و «حق تلاوت» چنان که آنجا گفت يَتْلُوهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ آنست که تدبر و تتبع معنی بر پی لفظ دارد، و بمقتضی آن کار کند، و خدای عز و جل در قرآن جایها اضافت تلاوت و قراءه با خود کرد از آن در قرآن فراوان است. و ظاهر آن همه رد جهمیان است، و گفت مصطفی (ص) شاهد آنست: كَأَنَّ النَّاسَ لَمْ يَسْمَعُوا الْقُرْآنَ حِينَ سَمِعُوهُ مِنَ الرَّحْمَنِ يَتْلُوهُ عَلَيْهِمْ.

ذَلِكَ نَتْلُوهُ عَلَيْكَ مِنَ الْآيَاتِ مَعْنَى اسْتِ که: این قصه عیسی و مریم که ما بر تو خواندیم از علامات رسالت و برهان نبوت تو است یا محمد، که آن خبرها غیب است که نه بمشاهدت دیده و نه از کتابی برخورداره ای، بلکه ما ترا از آن خبر دادیم و از ذکر حکیم «یعنی لوح محفوظ» با تو بگفتیم: «وَاللُّوحُ الْمَحْفُوظُ مَعْلُوقٌ بِالْعَرْشِ مِنْ دَرَّةٍ بَيْضَاءَ» و گفته اند که: «ذکر حکیم» قرآن است، فانه المحکم من الباطل و هو المشار الیه بقوله تعالى: كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَى مِنْهُمُ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ؟ بزرگ است و بزرگوار، جلیل است و جبار، خداوند جهانیان و دارنده آفریدگان، و دادستان از گردنکشان، و کین خواه از برگشتگان، باز دارنده عدل خود از دوستان بازدارنده شر بدان از نیکان، نگه دارنده آبروی دوستان خویش در آفریدگان.

بنگر که چه فضل کرد و چه کرم نمود با عیسی بنده و رهی خویش! و چه ساخت از ساز نهانی بر آن دشمنان! آری، دوستان خویش بدشمنان نماید، اما بایشان ندهد و نسپارد اگر عیسی را بدشمنی می بگذاشتی در بدایت وجود در حال طفولیت شیطان را فرا پیش وی گذاشتی، چنانستی که عیسی (ع) گوید: من آن روز دانستم که در پرده عنایت احدیت و در پناه عصمت ربوبیت ام که در حال طفولیت و ضعف کودکی مهتر شیاطین از من بازداشت، و مرا در حفظ و عصمت خود نگه داشت. گویند که: آن روز ابلیس فریاد برآورد و گفت: بار خدایا اگر گرد عیسی نتوانم گشت که گفته ای: إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ بَعَزَتْ تُو خَاوَنَدَا که باز نگردم تا هر که بدو نگرست ز ناری بر نه بندد، و سنب خری نپرستد، رشك و غیرت آنکه عیسی را بناوختی و روشناس و مقرب کردی! وز حضرت عزت فرمان می آید که: أَجْلِبُ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَ رَجْلِكَ اگر در ایشان خیری بود یا سعادتی در راه ایشان بودی، از تو هم چون عیسی



(ع) معصوم بودند. لکن حکم ما ایشان را در ازل به بیگانگی رفت، و صولت قهر ما ایشان را از درگاه ما براند، و داغ نومیدی بر جان ایشان نهاد. ایشان را بر فتراک خویش بند که ایشان سزای تواند و تو سزای ایشان.

پیش تو روی چنان تباه افتادست      کز وی همه طاعتی گناه افتادست  
این قصه نه زان روی چون ماه افتادست      کین رنگ گلیم ما سیاه افتادست

وَ مَكْرُواً وَ مَكَرَ اللَّهُ ابْنَ عَبَّاسٍ كَفْت: مکر اللّٰه آن بود که چون ایشان بکفر و گناه بپفزودند، در نعمت بیفزود تا ایشان را بیکبارگی در نعمت بطر گرفت.

کفر نهمار آوردند، و در طغیان و ضلالت سر در نهادند، آن گه ایشان را فرا گرفت پاره پاره از آنجا که ندانستند. در آثار بیارند: که یکی ابو الدرداء را رنجانید. ابو الدرداء گفت: بار خدایا تن درست و عمر دراز و مال بسیار وی را ارزانی بدار! عاقل که درین سخن تامل کند داند که: بدترین دعاهاست، که هر که را این دادند بطر و غفلت وی را از کار آخرت غافل گرداند تا هلاک شود.

إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ إِنِّي فَتَنَّاكِ الْآيَةَ... بو بکر واسطی گفت: «متوقّيك عن شهواتك و حظوظ نفسك» اللّٰه گفت: یا عیسی من ترا از شهوات و لذات و حظوظ نفس خویش فرا خواهم گرفت، تا نیز حظوظ خود نطلبی، و مراد نفس را نکوشی.

رب العالمین این بگفت و چنان کرد، او را به آسمان برد و بمنزل فریشتگان فرود آورد، و او را بصفت ایشان بر آورد اکنون عیسی (ع) باآسمان است. و مصطفی (ص) گفت: شب معراج عیسی را باآسمان دوم دیدم. و بآخر عهد این امت بمحراب بیت المقدس فرود آید، و دجال را هلاک کند و صلیب بشکند و خنزیر بکشد، و نصرت دین محمد کند، و بیان این قصه در آن خبر است که: ابو امامة باهلی روایت کرد از مصطفی (ص): «قال انه لم تكن فتنة في الارض منذ ذرأ الله ذرية آدم اعظم من فتنة الدجال، و ان الله لم يبعث نبيا الا قد حذر امته الدجال، و انا آخر الانبياء و انتم آخر الامم و هو خارج فيكم لا محالة».

گفت: از روزگار آدم تا بقیامت هیچ فتنه‌ای صعبت‌تر و عظیم‌تر از فتنه دجال نیست و پیغامبران که بودند همه آن بودند که امت خود را از فتنه دجال بیم دادند، و بترسانیدند.

و من پیغامبر آخر الزمان ام و شما امت آخر الزمان، و در روزگار این امت لا محالة بیرون آید. آن گه مصطفی (ص) گفت: اگر من زنده باشم شغل او کفایت کنم شما را، و اگر بعد از من بیرون آید، فالله خلیفتی علی کل مسلم. آن گه بیان کرد که از کجا بیرون آید؟ گفت: از میان شام و عراق پدید آید، و چنان که می‌رود در سوی راست و سوی چپ، تباه‌کاری میکند در زمین. و اوّل سخن که گوید آنست: که «انا نبی» دعوی پیغامبری کند! مصطفی (ص) گفت: «و لا نبی بعدی»

یعنی: بدانید که پس از من هیچ پیغامبری نباشد. نگر تا بدروغ وی فریفته نشوید! آن گه پای برتر نهد و سخن برتر گوید، و دعوی خدایی کند: انا ربکم گوید! مصطفی (ص) گفت: «و لن تروا ربکم حتی تموتوا»

و شما تا نمیرید خدای را نه بینید!

«و ائنه اعور و اللّٰه ربکم لیس باعور»

گفت: و نشان وی آنست که اعور بود، و خدای شما اعور نیست، و میان دو چشم دجال نام کافر نوشته چنانک دبیر و نادبیر میخواند. و با وی بهشتی است و دوزخی. مصطفی (ص) گفت: آن دوزخ وی بهشت است و آن بهشت دوزخ. کسی که با آن دوزخ و آتش وی گرفتار شود، باید ابتداء سورة الکهف درگیرد و میخواند، تا خدای تعالی آن آتش بر وی سرد کند.

چنان که بر ابراهیم (ع) سرد کرد. آن گه اعرابی را گوید: چه بینی، اگر من پدر و مادرت زنده کنم، گواهی دهی که من خدای توام؟ اعرابی گوید چنین کنم! پس دو شیطان بر صورت مادر و پدر وی بیایند و گویند: «یا بنی ائبعه فائه ربک»

گفتا: و از فتنه دجال یکی آنست که: او را مسلط کنند بر شخصی تا وی را بکشد و پارهمپاره بکند. آن گه گوید: «انظروا الی عبدی هذا فاننی ابعته الان، ثم یزعم ان له ربًا غیری»

گوید: نگرید باین بنده من که هم اکنون او را زنده کنم، و گوید: که مرا خدای دیگر است نه تو، پس رب العالمین آن بنده را زنده کند تا دجال وی را پرسد که: «من ربک؟»

بنده گوید: «ربّی الله و انت عدوّ الله انت الدجال، و الله ما کنت قطّ اشد بصیرة فیک منی الان.»

و از فتنه وی آنست که: آسمان را فرماید تا باران بیارد، و زمین را فرماید تا نبات برآرد، و چرندگان و مواشی در احیاء عرب همه فربه شوند و پر شیر. آن گه بهمه زمین فرا رسد مگر بمکه و مدینه که رب العالمین فریشتگان را فرستد با شمشیرهای کشیده تا وی را از مکه و مدینه باز دارند. آن گه بنزدیکی مدینه فرود آید و بفرمان خدای عزّ و جلّ سه بار مدینه بلرزد و بجنبد تا هر چه منافقان باشند از مردان و زنان از مدینه به دجال اوفتند. و مدینه از کافران و منافقان و بدان پاک شود. مصطفی (ص) گفت: آن روز را روز اخلاص گویند که نیکان مدینه از بدان پاک شوند و خالص گردند.

ام شریک بنت ابی العسکر گفت: یا رسول الله عرب آن روز کجا باشند؟

رسول (ص) گفت عرب آن روز اندک باشند به بیت المقدس فرود آمده و امام ایشان مردی صالح، نماز بامداد را مؤذن اقامت گوید در مسجد بیت المقدس و امام فرا پیش شود. و تکبیر احرام بندد، ناگاه عیسی (ع) فرو آید، و آن امام قدم باز پس می‌نهد، یعنی که: تا عیسی فرا پیش شود. عیسی دست میان کتف وی فرانهد: «تقدم فصلًا فانها لك اقیمت».

گوید: پس چون نماز گزارده باشند، عیسی گوید: در بگشائید، در بگشایند دجال را بینند با هفتاد هزار جهود بهر یکی طلیسانی برافکنده و شمشیری حمائل کرده، دجال چون در عیسی نگرید بگدازد، چنانک نمک در آب بگدازد، و برگردد تا بگریزد، و عیسی گوید: «انّ لی فیک ضربة لن تسبقنی بها»

مرا ضربتی بر تو زدنی است که از آن فراپیش نتوانی شدن، آن گه بوی در رسد و او را بکشد، جهودان همه بهزیمت شوند. هر درختی و خاری و سنگی که جهودی در پس وی گریزد، رب العزت آن را بسخن آرد تا جهود را بسپارد مگر درخت غرقه که از درخت ایشان است. آن گه مصطفی (ص) گفت: روزگار دجال چهل سالست هر یک سال چون یک ماه، و یک ماه چون یک هفته از آدینه تا بادینه. و آخرترین روز وی چون شراره‌ای بود! گفتند: یا رسول الله در آن روزهای کوتاه نماز چون کنند؟ رسول گفت: نمازها بوقت خویش توانند کرد چنان که درین روزها. آن گه

مصطفی (ص) گفت: عیسی بن مریم در امت من حکمی دادگر باشد، و پیش روی استوار است، او صلیب را بشکند، و خوک بکشد، و کفر بردارد، و کین و عداوت و بغض و حقد در هیچ دل نماند، گزندگان بی‌زهر شوند و ددان با مردم نرم و رام شوند، کودکان دست در دهن مار کنند و ایشان را گزندی نرسد، و دست در گردن شیر افکنند و نترسند، و گرگ در میان گوسفندان شوند چنان که سگان، و هیچ نرمند، و نبات زمین چنان شود که در عهد آدم (ع) بود، جماعتی از خوشه‌ای انگور سیر شوند. و یک انار نفری را بتمامی برسد، و گاو کشت‌زاری گران‌بها شوند، از آنکه همه جهان کشت‌زار و جای نبات بود، و اسبان غازیان ارزان باشند. از آنکه حرب و قتال نباشد که کافران و بد دینان هیچ نمانند، و جهانیان همه بر کلمه حق و عبادت الله گرد آیند، و جز خدای عزّ و جلّ نپرستند.

## ۱۲ النوبة الاولى

قوله تعالى إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ مَثَلُ خَدَا كَمَثَلِ آدَمَ هَمْ چُونِ مَثَلِ آدَمِ اسْتِ خَلْفَهُ، مِنْ ثُرَابٍ بِيَا فَرِيدِ آدَمَ رَا از خَاك، ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (۵۹) آن گه وی را گفت که باش و می‌بود.

الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ اسْتِ رَاسْتِ اسْتِ و پاك بسزا از خداوند تو.

فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ (۶۰) تو که رسول منی از گمان افتادگان مباش.

فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ هَر كِه با تو حجت آرد در كار عیسی مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ پس ازین که بتو آمد از پیغام و دانش. فَعَلُوا تَعَالُوا گوی بیایید، نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ تَا بَخَوَانِيمِ پسران خویش، و شما پسران خویش وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ زَنَانَ خَوِش و شما زنان خویش. وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ وَ مَا خُودِ بَخَوِشْتِنِ و شما خود بخویشتن. ثُمَّ نَبَّهَلْ پس مباحلت کنیم، فَنَجْعَلُ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ (۶۱) لعنت خدا کنیم بر دروغ زنان. إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ این نامه قصه‌هایی است راست چنان که بود، وَ مَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ وَ نِيسْتِ هِیچِ خُدا جَزِ اللَّهُ. إِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۶۲) و خدایست که براستی اوست که توانا و دانا است.

فَإِنْ تَوَلَّوْا اگَرِ بَرِگَرْدَنْدِ از مباحلت، و باز ایستند از تصدیقِ فَإِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ (۶۳) خدای داناست با آن مفسدان و تباہکاران.

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ بگو ای اهل کتاب! تَعَالُوا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ باز آید بسخنی که آن سخن یکسان است بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ میان ما و میان شما، أَلَا نَعْبُدُ إِلَّا اللَّهَ که نپرستیم جز این خدای وَ لَا نُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا و با وی هیچ انباز نگیریم، وَ لَا يَتَّخِذُ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا و کسی از ما، کسی را بخدایی نگیرد و خدا نخواند، مِنْ دُونِ اللَّهِ فِرُودِ از خدای، فَإِنْ تَوَلَّوْا پس اگَرِ از پذیرفتن این باز گردند، فَعُولُوا پس شما بگوئید اَشْهَدُوا گواه باشید، گواهی دهید، بَأَنَّا مُسْلِمُونَ (۶۴) بآنکه ما باری گردن نهادگانیم.

## النوبة الثانية

قوله تعالى: إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ سَبَبِ نَزُولِ اَيْنِ آيَةِ اَنْسْتِ که: ترسایان نجران، سید و عاقب و اسقف و اصحاب ایشان آمدند بر مصطفی (ص) و گفتند: «ما لك تشتم صاحبنا» چه بودست ترا که صاحب ما را ناسزا می‌گویی، یعنی عیسی (ع). رسول گفت: آن چه ناسزاست که من وی را گفتم؟ گفتند: می‌گویی که وی بنده است. گفت: «اجل هو عبد الله و رسوله و كلمته القاها الى مريم العذراء البتول.»

ایشان چون این سخن شنیدند همه در خشم شدند و کراهیت نمودند، گفتند: «هل رأيت انسانا قط من غير اب؟» هرگز





قوله: إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ، وَ مَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ أَيَّ أَنْ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ لَهوَ الْخَبَرِ الْحَقُّ، وَ أَنْ الْمَسْتَحَقَّ لِلْعِبَادَةِ هُوَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَا غَيْرَ، وَ لَا عَزَّ وَ لَا حَكَمَ إِلَّا لَهُ». میگوید: این پیغام که بنو فرستادیم از قصه عیسی (ع) و آدم (ع) راست است و درست، و گفت ترسایان در عیسی باطل، که معبود جز خدایی عَزَّ وَ جَلَّ نیست، و عَزَّتْ جَزَّ عَزَّتْ او نیست، و حکم جز حکم او نیست، آن گه تعظیم را نام الله اعادت کرد و گفت: وَ إِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ خدای است که کس با وی نتاود، و خدایی را او بشاید، و فرزند و انباز ندارد. حکیم است که کارها بحکمت کند و عدل و راستی در آن نگه دارد.

فَإِنْ تَوَلَّوْا أَوْ بَرُّوا أَوْ جَاءَ مِنْكُمْ نَبَأٌ خَيْرٌ مِنَ الْأَنْبَاءِ الْأُولَىٰ أَوْ مِنْكُمْ نَبَأٌ شَرٌّ مِنَ الْأَنْبَاءِ الْأُولَىٰ فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ بِمَا تُعْمَلُونَ. خدای پوشیده نیست، میداند از خلق خویش که تباہ کار و بد کردار کیست، و فردا جزاء وی دهد بسزاء وی. قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ إِنَّ خُطَابَ هِمَّ بَتْرَسَايَانِ نَجْرَانِ اسْت. قتاده و ربیع گفتند که: اهل کتاب اینجا جهودان مدینه و ترسایان نجران بهمانند که جایی دیگر ایشان را در ذمّ فراهم گرفت، گفت: اتَّخَذُوا أَحْبَابَهُمْ وَ رُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ... الآية.

قوله: تَعَالَوْا إِلَىٰ كَلِمَةٍ سَوَاءٍ إِيْنَا كَلِمَةٍ سَوَاءٍ، كَلِمَةٌ «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» اسْت، یعنی که مردم باید که در آن یکسان باشند در عبادی. مفسران گفتند: این آیت بجواب آن جهودان آمد که گفتند: یا محمد (ص) تو از ما آن میخواهی که ما ترا بخدایی گیریم چنان که ترسایان عیسی (ع) را گرفتند و بجواب آن ترسایان گفتند: یا محمد (ص) از ما آن میخواهی که در تو آن گوئیم که جهودان در عزیر گفتند.

رب العالمین گفت: ایشان را گوی تَعَالَوْا إِلَىٰ كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ بَيَانِیدُ كَهْ جَزَّ خدای را نپرستیم، و جز او را عبادت نکنیم.

روی انّ النبی (ص) قال: لا تطرونی كما اطرات التّصاری ابن مریم فانما انا عبد، فقولوا: عبد الله و رسوله». و انطلقت وفد بنی عامر الی النبی (ص) فقالوا انت سیدنا فقال: السید الله فقالوا افضلنا و اعظمنا طولاً. فقال: «قولوا قولکم او بعض قولکم و لا یستجریکم الشّیطان»

وَ لَا تُشْرِكْ بِهِ شَيْئًا إِيْنَا كَلِمَةٍ سَوَاءٍ إِيْنَا كَلِمَةٍ سَوَاءٍ، وَ زِيَادَةُ فَائِدَةٍ دَرِينِ كَلِمَةٍ اسْت كَهْ عِبَادَتِ خدای صورت بندد با بعضی شرك. چنان که رب العالمین جای دیگر گفت: وَ مَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَ هُمْ مُشْرِكُونَ. و مصطفی (ص) گفت: الشّرك اخفی فیکم من دیبیب التّمل علی الصّخرة الصّماء فی اللیلة الظّلماء»، پس أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ اشارت بتوحید دارد، وَ لَا تُشْرِكْ بِهِ شَيْئًا اشارت باخلاص.

وَ لَا يَتَّخِذُ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ إِيْنَا هِمَّ تَفْسِيرِ كَلِمَةٍ سَوَاءٍ اسْت، یعنی که هیچ کس از ما کسی را بخدایی نگیرد، و خدای نخواند، نه اهل تورات عزیر را و نه اهل انجیل، عیسی را. و نه کس باطل از مبطل بپذیرد. و گفته‌اند: در معنی لَا يَتَّخِذُ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ إِيْنَا لَا نَطِيعُ فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ احدا، یعنی در معصیت خدا هیچ کس را فرمان نبریم، که هر که در معصیت خدا مخلوقی را فرمان برد همچنانست که جز خدای را کسی را سجده برد و او را بخدایی گرفت. مصطفی (ص) گفت: «من اطاع مخلوقاً فكأنما سجد سجدة لغير الله».

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا... الآية این خطاب با مصطفی (ص) است و با امت وی. میگوید: «اگر ایشان از اجابت برگردند شما گوئید که ما مسلمانانیم و خدای را یکتا و بی‌همتا گویانیم. اگر کسی گوید: این آیت بر سبیل حجت آورد

بر ایشان، و درین چه حجت است که گفت: **فَإِنْ تَوَلَّوْا فَعُوبُوا أَلَيْسَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ مَا رَأَيْتُمْ** آیت ادب محاجت در آموخت، و بیان کرد که معاند را بعد از آنکه حجت بر وی لازم گشت و حق بر وی ظاهر شد، و هم چنان عناد مینماید، راه آنست که از وی برگردند و ملاجت در محاجت وی بگذارند.

و فی الخبر انّ النبی (ص) کتب کتابا الی قیصر و دعاه الی الاسلام، فقال: «من محمد رسول الله الی هرقل عظیم الروم سلام علی من اتبع الهدی. اما بعد، فانّا ادعوك الی الاسلام اسلم تسلم، اسلم یؤتک الله اجرک مرتین فان تولیت فانّ علیک اثم الاریسیین. یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم.. الی آخر الآیة».

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: **إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ...** این آیت از يك روی اشارت بقدرت خدای دارد، و از يك روی اشارت بتخصیص و تشریف عیسی (ع) و آدم (ع). اما تخصیص ایشان ظاهر است. و بیان قدرت آنست که: در آفرینش عیسی و آدم باز نمود که خدای قادر بهر کمالست، و قدرت او بی کسب و بی احتیال است. توانایی او بی عجز و بی زوال است، و پابندی او در عزت و قدرت بی گشتن حال است.

نه خود در وصف قدرت بلکه در همه اوصاف قیوم و متعال است. هر چه خواهد کند، و توان آن دارد که از نطفه مرده گاه آدمی زنده کند، وز بیگانه مرده گاه آشنا زنده کند. ازین عجبتر که از خاک مرده آدم صفی آرد، و از مریم بی پدر عیسی (ع) پیدا کند، میان این و آن خدایی خود پیدا می کند و قدرت خود بخلق مینماید. آن چیست که در عقل محالست که نه در تحت قدرت ذو الجلال است؟ آن چیست از معدوم که نه الله بر آن قادر بر کمالست؟ مخلوق را قادر گویند لکن بر سبیل مجاز قدرت او کسبی، بعضی تواند و بعضی نه، و خدای بهر چیز قادر است: در معدوم چنان که در موجود، در مستحیل چنان که در معقول، در خیر و در شر، و در طاعت و در عصیان.

قال الله تبارک و تعالی **وَ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا** یکی از بزرگان دین خدای را عزّ و جلّ ثنا کرد و گفت: یا من یقدر و لکنه یغفر، یا من یعلم و لکنه یحلم، یا من یبصر و لکنه یصبر. این ثنا از آن خبر برگرفت که: «انّ حملة العرش ثمانية. اربعة تسبیحهم: سبحان الله عدد حلمه بعد علمه، و اربعة تسبیحهم سبحان الله عدد عفوه بعد قدرته.

قوله: **الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ** یا محمد (ص) نگر تا در گمان نیفتی که ما را در قدرت ایجاد شریک و انباز نیست، و ما را در آن بکس حاجت و نیاز نیست، و جز ما کس را قدرت ایجاد و اختراع سزا نیست.

یکی از پیران طریقت در مناجات گفت: خداوندا! کار آن کس کند که تواند و عطا آن کس بخشد که دارد، پس رهی چه دارد و چه تواند؟ چون توانایی تو کرا توانست؟ و در ثناء تو کرا زبانست؟ و بی مهر تو کرا سرور جان است؟

بی نسیم مهر دلبر راحت گلزار نیست      بی فروغ آن رخ گلرنگ نور و نار نیست

قوله: **فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ** ای مهتر! این بیگانگان با نهاد خراب، و جهل بی اندازه، و عقل مدخول، ایشان را چه سیری کند این آیت اعتبار و قیاس که برایشان خواندی از راه اعجاز؟ این آیت مباحلة بر ایشان خوان، و پس بر ایشان قهر و سیاست ما گوش دار. مصطفی (ص) گفت: آتش آمده بر هوا ایستاده اگر ایشان مباحلت کردند در همه روی زمین از ایشان یکی نماندی. و اصحاب مباحلة پنج کس بودند مصطفی (ص) و زهرا (ع) و



مرتضی (ع) و حسن (ع) و حسین (ع). آن ساعت که بصحرا شدند رسول ایشان را با پناه خود گرفت، و گلیم بر ایشان پوشانید، و گفت: «اللهم! ان هؤلاء اهلی»  
 جبرئیل آمد و گفت: «یا محمد! و انا من اهلكم»  
 ، چه باشد یا محمد اگر مرا بپذیری و در شمار اهل بیت خویش آری؟، رسول (ص) گفت: «یا جبرئیل و انت منّا»،  
 آن گه جبرئیل بازگشت و در آسمانها مینازید و فخر میکرد و میگفت: «من مثلی؟ و انا فی السماء طأوس الملائكة و فی الارض من اهل بیت محمد (ص)» یعنی چون من کیست؟ که در آسمان رئیس فریشتگانم، و در زمین از اهل بیت محمد (ص) خاتم پیغامبرانم.

این آب نه بس مرا که خوانندم خاک سر کوی آشنای تو؟!

قوله تعالی: إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ این قرآن سخنی پاک است، و کلامی راست و درست، کلام بار خدای عزیز، سخن آفریدگار حکیم عزیز. و کلامش عزیز، و رسولش عزیز. عزت خود را گفت: وَ إِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ. عزت کلام را گفت: وَ إِنَّهُ لِكِتَابٍ عَزِيزٌ وَ عَزَّتْ رَسُولٌ رَا كَفْت: لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ مِی گوید: بنده من ار کتابم عزیز است امام تو است، و رسولم عزیز است شفیع تو است، و خود عزیزم خدای توام. چندین هزار سال است تا بندگان را میآفرینم، ایشان در من عاصی و کافر می‌شوند، مرا زن و فرزند میگویند، و از گفت ناسزای ایشان در عزت و حدانیت ما نقصانی نیامد. یا محمد (ص) تا ترا برسالت بخلق فرستادم، چندین هزار کافران بر حسد تو بیرون آمدند، و ترا ساحر و شاعر خواندند، و مجنون و کاهن خواندند، و در عزت رسالت تو هیچ نقصان نیامد. و تا این قرآن بتو فرستادم چندان ملحدان و زنادقه قصد کردند که در آن طعنی کنند و عیبی آرند، هم ایشان مطعون گشتند، و در عزت کلام ما عیب نیامد. مؤمنان عزیز کردگان من اند که گفته‌ام: وَ لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ. شیاطین قصد ایمان ایشان کردند تا برابیند نتوانستند، هر چند که وسوسه کردند لکن بتعبیه ایمان راه نبردند، این همه بدان کردم که خود عزیزم و ایشان را عزیز کردم: عزتی فی الولاية، و عزة رسولی فی الکفایة، و عزة کلامی فی الاعجاز و الحجة، و عزة المؤمنین فی الرعاية و النصره.

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ از روی تحقیق این خطاب با اهل توحید است و مریدان راه حقیقت. میگوید: شما که امروز سالکان منهج صدق‌اید اگر خواهید که فردا ساکنان مقعد صدق باشید، نگر تا مذهب ارادت خویش از خاشاک رسوم صیانت کنید، و بساط وقت خویش از کدورات بشریت فشانده دارید، و مشرب همّت از غبار اغیار پاک گردانید. يك دل، يك ارادت و يك همّت باشید من اصبح و له هم واحد كفاه الله هموم الدنيا و الآخرة.

اینست که گفت: وَ لَا يَتَّخِذُ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ با هر پراکنده دلی بهر کوی فرو مشوید. نفس امّاره را فرمان مبرید، هواء مذمومه را مپرستید و لا تَتَّخِذُوا إِلَهَيْنِ اثْنَيْنِ، إِمَّا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ.

تا ترا دامن گرد گفتار هر تر دامنی بنده پندار خویشی بنده الله نیی

قوله تعالى: يَا أَهْلَ الْكِتَابِ أَيُّ أَهْلِ تَوْرَاتٍ وَانجِيلٍ لِمَ تُحَاجُّونَ فِي إِبْرَاهِيمَ چَرا حجت میسازید خود را در ابراهیم (ع) و مَا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ إِلَّا مِنْ بَعْدِهِ وَخُود نَفَرَسْتَادَنَد نِه تَوْرَاتِ وَ نِه انجیل، مگر پس ابراهیم، أَفَلَا تَعْقِلُونَ (٦٥) هیچ می درنیاورید؟

ها بیدار بید و گوش دارید انْتُمْ هُوَ لَاءِ شَمَا که اینان اید.

حَاجَّكُمْ حَجَّتْ می آرید فیما لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ در آنچه شما را بآن علم است.

قَلِمَ تُحَاجُّونَ چَرا حَجَّتْ می آرید؟ فیما لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ در آن چیز که شما را در آن علم نیست و نه از آن آگاهی؟ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (٦٦). و خدا داند و شما ندانید.

مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا اَبْرَاهِيمَ هَرَكَز جِهود نبود وَ لَا نَصْرَانِيًّا وَ نِه ترسا بود وَ لَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا لَكِنْ حَنِيفِيًّا بُوْد، مسلمان. وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (٦٧) وَ هَرَكَز از انبازگیران و انباز خوانان با خدای نبود.

إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ أَوْلَى تَر مَرْدَمَان بِه اَبْرَاهِيمَ لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ ايشان اند که بر پی او اند وَ هَذَا النَّبِيُّ وَ اَيْن پیغامبر وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ ايشان که بگرویدند وَ اللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ (٦٨) وَ خدای یار مؤمنان است و در نصرت و معونت نزدیک بایشان است.

وَدَّتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ دُوسْت میدارند گروهی از جهودان، لَوْ يُضِلُّوكُمْ اِگر شما را بیراه توانند کرد و از حق شما را بتوانند فریفت، وَ مَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَ بیره نمیکنند مگر خویشان را، وَ مَا يَشْعُرُونَ (٦٩) وَ نمیدانند.

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بآيَاتِ اللَّهِ أَيُّ اهل کتاب چَرا کافر میشوید بسخنان خدای وَ أَنْتُمْ تَشْهَدُونَ (٧٠) وَ شما گواهی میدهید که تورات حق است.

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ أَيُّ اهل کتاب لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ چَرا می آمیزید راستی را بکزی وَ تَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَ پنهان میدارید چیزی که راست است و درست، وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (٧١) وَ شما میدانید راستی آن.

وَ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ، وَ گروهی گفت از دانشمندان اهل کتاب قوم خویش را: آمِنُوا بگروید بِالَّذِي أَنْزَلَ عَلَيَّ الَّذِينَ آمَنُوا بآنچه فرو فرستادند بر مؤمنان، وَجَّهَ النَّهَارَ بَاوَل رُوز بگروید وَ اكْفُرُوا آخِرَهُ وَ بآخر روز از آن اقرار و ایمان باز آئید لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (٧٢) تا مگر ایشان که به محمد (ص) گرویده اند از تصدیق او باز پس آیند.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تُحَاجُّونَ فِي إِبْرَاهِيمَ الایة... مفسران گفته اند: این آیت بآن فرود آمد که دانشمندان جهودان و ترسایان نجران خصومت کردند در کار ابراهیم (ع). جهودان میگفتند ابراهیم از ما بود و بر دین ما، و بما سزاوارتر، و ترسایان دعوی میگردند که از ما بود و بر دین ما. رب العالمین دعوی هر دو باطل کرد گفت: لِمَ تُحَاجُّونَ فِي إِبْرَاهِيمَ أَيُّ لِمَ تَدَّعُونَ؟ دعوی درین آیت حجت خواند، از بهر آنکه هر که دعوی کند حجت آرد. آن گه بیان کرد که این نسبت جهودان و ترسایان در حق وی محال است، که ابراهیم متقدم بود و این هر دو علت متاخر. یعنی که این ملت جهودان و ترسایان بعد از نزول تورات و انجیل فرا دیده آمد، و تورات و انجیل بعد از وفات ابراهیم فرود آمدند بعمره دراز.

گفته اند که میان ابراهیم و موسی هزار سال بود و میان موسی و عیسی دو هزار سال. أَفَلَا تَعْقِلُونَ می درنیابید که این دعوی شما باطل است و حجت شما تباه؟

ها أَنْتُمْ قَرَاءَ مَدِينَةَ بِيْ هَمْزَه و بی‌مدّ خوانند، و قَرَاءَ مَكه مهموز و مقصور خوانند بر وزن معنتم. و اهل کوفه بمدّ و همزه، و باقی بمد بی‌همزه. و اصل کلمه انتم است و ها تنبیه. و همچنین هَوْلَاء اصل کلمه اولاء است، و ها تنبیه، ای التَّنْبِيْه عما يَضِلُّ عَنْهُ الْاِنْسَان او يَغْفَل. و نهاد این کلمه تقریب راست. چنان که کسی ترا گوید «این انت» تو او را جواب دهی «ها انا ذا» یعنی «انا قریب منك».

ها أَنْتُمْ می‌گوید: بیدار باشید و گوش دارید که شما جهودان و ترسایان اید، هَوْلَاء یعنی یا هَوْلَاء ای شما هر که اینانید، گرفتم که خصومت گیرید و حَجَّت آرید در کار محمد (ص) که نعت و صفت وی در کتاب تورات و انجیل خوانده‌اید هر چند که در آن محاجت بر باطل آید. فَلَمْ تُحَاجُّوْنَ فَيَمَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ باری در ابراهیم (ع) چرا حجت گیرید و دعوی کنید، و شما را در کار وی علم و دانش نه، که در کتاب شما نیست که ابراهیم یهودی بود یا ترسا بود. وَ اللّٰهُ يَعْزَمُ وَ أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُوْنَ و خدای داند شأن و قصه ابراهیم، و شما ندانید. آن گه تفسیر کرد و گفت: ما كَانَ اِبْرَاهِيْمٌ يَهُودِيًّا وَ لَا نَصْرَانِيًّا اِبْرَاهِيْم هرگز جهود نبود و نه ترسا، نه گفته با خدای هیچ انباز، لکن مسلمانی بود یکتا گوی مخلص. اهل تفسیر گفته‌اند که: حنیف موحد است و مخلص. و گفته‌اند که ابراهیم را بآن حنیف خواندند که حاج بود. و گفته‌اند از بهر آن که مختتن بود.

آن گه گفت: وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِيْنَ تا تنبیهی باشد که آن جهودان و ترسایان در آن دعوی که میکردند مشرک بودند، و رَبِّ الْعَالَمِيْنَ ابراهیم را از آن شرک مبرا کرد و بدین اسلام منسوب کرد، آن دین که اللّٰهُ از آن خیر داد که: اِنَّ الدِّيْنَ عِنْدَ اللّٰهِ الْاِسْلَامُ و حسن بصری گفت: «و اجعل دیننا الاسلام القدیم».

و از عهد آدم (ع) تا بمنتهای عالم هر پاك دینی و صاحب حقّی بآن دین مخصوص است و بآن منسوب. و الیه اشار النبی (ص): بعثت بالحنيفية السهلة المسحة.

اِنَّ اَوْلٰى النَّاسِ بِاِبْرَاهِيْمَ لِلَّذِيْنَ اتَّبَعُوْهُ قِصَّة نَزول این آیت آنست که روایت کرده‌اند از جماعتی یاران رسول (ص) که گفتند: چون مصطفی (ص) بمَدِيْنَة هجرت کرد و جعفر بن ابی طالب به حبشه، و وقعه بدر افتاده بود و بر کافران و مشرکان قریش آن قهر و قتل رفته. جمع قریش در دار الندوة حاضر شدند و اتفاق کردند که مالی فراوان جمع کنند و بنجاشی فرستند، تا جعفر و اصحاب وی که بنزدیک وی بودند بدست ایشان باز دهد، تا بجای کشتگان بدر از ایشان کین خواهند، این اتفاق کردند و عمرو بن عاص و عمارة بن ابی معیط بآن کار نامزد کردند و فرستادند. ایشان رفتند بزمین حبشه و در پیش نجاشی شدند، و وی را سجود کردند چنان که عادت ایشان بود. و گفتند: ما که آمدیم بآن آمدیم تا ترا شکر گوئیم و نصیحت کنیم، و ترا خبر دهیم از قصه و حال این قوم که نزدیک تو آمدند، و دشمنی ایشان و بدخواهی ایشان مر ترا، که ایشان از نزدیک مردی بیامدند دروغ‌زن، جادوگر. می‌گوید بدعوی که من رسول خدام و فرستاده او بخلق! و آن گه وی را در آن دعوی کس متابع نیست، مگر ازین سفهاء و نازیرکان و با پس افتادگان چند کس که با وی برخاسته‌اند و او را نصرت میکنند، و ما که قریش‌ایم و سران و سروران عرب‌ایم ایشان را در بیچانیدیم و با شعبی راندیم از زمین خویش، که کس در ایشان نشود و بیرون نیاید مگر گرسنگان و برهنگان و با گوشه‌ای افتادگان.

و اکنون که کار بر ایشان دشوار، و جای بر ایشان ناخوش گشت، ابن عمّ خویش بنزدیک تو فرستاد تا دین تو بر تو بزیان آرد، و ملک تو بتو بتباه برد، و رعیت تو بشوراند، و نظام کار تو بهم برکند. اکنون ما آمدیم تا ایشان را بدست

ما بازدهی، تا شر ایشان از تو باز داریم و کفایت کنیم. و نشان درستی این حال آنست که ایشان چون بنزدیک تو آیند سجد نکنند و خدمت و تحیت تو چنان که مردمان کنند ایشان نکنند. پس نجاشی کس فرستاد و جعفر و اصحاب او را بخواند. چون بدر سرای نجاشی رسیدند جعفر هم از برون آواز داد که: «یستأذن علیک حزب الله». نجاشی گفت: «فلیدخلوا بامان الله و ذمته». پس در آمدند و سجد نکردند و تحیتی که ایشان را عادت بود نکردند، چنان که عمرو بن عاص گفته بود. نجاشی گفت چون است که سجد نکردید؟ و مرا تحیت نگفتید چنان که دیگران کنند که بنزدیک من در آیند؟ مؤمنان جواب دادند: نسجد الله الذی خلقک و ملک سجود آن کسی را کنیم که ترا بیافرید و ملک بتو داد. و آن تحیت که تو میخواهی آن هنگام کردیم که بت پرست بودیم. اکنون خدای عزّ و جلّ پیغامبری راستگوی بما فرستاد، و ما را بسلام و تحیت اهل بهشت فرمود، و نهی کرد از آن تحیت که در جاهلیت بر آن بودیم. نجاشی از کتاب خدا تورات و انجیل شناخته بود که آنچه ایشان گفتند حق است، هیچ چیز نگفت، و از آن در گذشت. آن گه گفت: ایکم الهاتف: یستأذن علیک حزب الله؟ که بود از شما که آواز داد و دستوری در آمدن خواست؟ جعفر گفت: «آن من بودم». نجاشی گفت: اکنون تو سخن گوی. جعفر گفت تو پادشاهی از پادشاهان زمینی، و از اهل کتاب خدایی، در حضرت تو سخن فراوان نگویم که ترک ادب باشد، مختصر گویم: این دو مرد را بپرس یعنی عمرو بن عاص و عماره بن ابی معیط که ما آزادگان یا بندگانیم؟ اگر بندگانیم که از خداوندان خویش گریخته‌ایم ما را با ایشان فرست، و به ایشان باز ده. نجاشی گفت: یا عمرو! چه کسانیند ایشان؟ آزادانند یا بندگان؟ عمرو گفت: «بل احرار کرام» آزادانند و کریمانند، جعفر گفت: بپرس از ایشان که ما هرگز خون بناحق ریختیم تا از ما قصاص خواهند؟ عمرو گفت: «لا و لا قطرة» جعفر گفت: بپرس تا هرگز مال مردم بغصب و بی‌حق گرفتیم؟ تا باز دهیم. نجاشی گفت: ای عمرو! اگر قنطاری برده‌اند مال مردم بغصب، من باز دهم. عمرو گفت: «لا و لا قیراطا منه» نه قنطار برده‌اند و نه یک قیراط. نجاشی گفت: پس چه خواهید از ایشان؟ عمرو گفت: ما همه بر یک دین بودیم، آن دین که آباء و اجداد ما بر آن بودند و بر آن رفتند، اکنون ایشان آن دین بگذاشتند، و دیگری بر دست گرفتند، و ما همه بر آن دین خویش مانده‌ایم. نجاشی گفت: یا جعفر آن چه دین بود که داشتید و بگذاشتید؟ و اکنون چیست که دارید؟ جعفر گفت: ما اول بر دین شیطان بودیم، بت پرستی و کافری بخدای عزّ و جلّ و فرمان برداری شیطان، و اکنون خدای ما را دین اسلام کرامت کرد، رسول (ص) آمد بما از خدا و کتاب آورد چون کتاب عیسی (ع)، موافق کتاب و دین او بود. نجاشی آن ساعت بفرمود تا ناقوس بزدند و هر قسیسی و راهبی که بودند حاضر شدند، و نجاشی بر ایشان سوگند نهاد که بآن خدای که انجیل بعیسی فرو فرستاد، هیچ یافتید در کتاب خویش که میان عیسی و قیامت پیغامبری مرسل خواهد بود؟ ایشان گفتند: خواهد بود، که عیسی ما را بآن بشارت داده و گفته: «من آمن به فقد آمن بی و من کفر به فقد کفر بی».

آن گه نجاشی گفت: یا جعفر چه فرماید بشما آن مرد از کار دین؟ جواب داد که کتاب خدا خواند بر ما، و امر معروف کند، و نهی منکر کند، نیکویی با همسایگان و خویشاوندان، و نواختن یتیمان، و ما را بعبادت یک خدای خواند، آن خدای که یگانه و یکتاست، بی‌شریک و بی‌ظیر و بی‌همناست. نجاشی گفت: از آن کتاب که بر شما میخواند چیزی بخوان. جعفر سوره العنکبوت و سوره الروم بر خواند. نجاشی و اصحاب او بسیار بگریستند چون آن شنیدند و گفتند یا جعفر: «زدنا من هذا الحدیث الطیب» جعفر بر ایشان سوره الکهف خواند. عمرو بن عاص چون آن حال و

آن کار بر آن نسق دید خواست تا نجاشی را بخشم آرد. گفت «انهم یشتمون عیسی و امّه» ایشان در عیسی و مادر او ناسزا گویند. نجاشی گفت: در عیسی و مادر چه گوئید؟

جعفر سوره مریم بر خواند. نجاشی مانند سر خلالی برداشت و گفت: و الله که عیسی بر آنچه ایشان گفتند باین قدر افزونی نگفت. آن گه جعفر و اصحاب وی را گفت: بزمین من ایمن روید که کس را نیست و نرسد که شما را ناسزا گوید و رنجاند، که شما حزب ابراهیم‌اید. عمرو گفت: یا نجاشی و من حزب ابراهیم؟ فقال هؤلاء الرهط و صاحبکم الذی جاءوا من عنده و من اتبعهم گفت: حزب ابراهیم این گروه‌اند، و آن کس که ایشان از نزدیک وی بیامدند، و آن کس که پس رو ایشان باشد. مشرکان را این سخن راست نیامد و بآن منکر شدند، و در ابراهیم دعوی کردند که وی از ما بود، و ما اولترین بابراهیم و بدین وی. پس رب العالمین در شأن ایشان و آن خصومت که در ابراهیم میگرفتند و دعوی که میکردند این آیت بمدینه فرو فرستاد بر وفق قول نجاشی.

إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ الْآيَةُ، روى انّ النَّبِيَّ (ص) قال: «لِكَلِّ نَبِيٍّ وَلاةٍ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ انّ وَلِيَّيَ مِنْهُمْ اَبِي وَ خَلِيلِ رَبِّي ثُمَّ قرأ انّ اولى الناس بابراهيم... الْآيَةُ.

اولی از «ولی» است و ولی قرب است بنزدیک عرب، و ولیّ، قریب. يقال هو ولیّ منه ای قریب منه. و معنی آیت آنست که نزدیکتر مردمان به ابراهیم آناند که بر پی او بودند، یعنی در روزگار او. و این پیغامبر یعنی محمد (ص) وَ الَّذِينَ آمَنُوا و ایشان که به محمد (ص) ایمان آوردند، یعنی ایشان را سزاست و رسد که گویند: ما بر دین ابراهیم‌ایم. این يك معنی است که درین آیت گفتند، و معنی دیگر گفته‌اند: هو انّ اصدق الناس، موالاة لابراهيم من تبعه فی اعتقاده و افعاله و هذا النَّبِيَّ و الذين آمنوا هم المتبعون له فاذا هم احقّ به. برین معنی «هذا النَّبِيَّ» ابتدا است نه عطف، و خبر آن محذوف است.

آن گه گفت: وَ اللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ موالاة خدای در ایمان بنده بست تا بحکم این خطاب هر که با ایمان بود بهر وقت که بود بموالاة الله رسد، و کافران که از ایمان بی‌نصیب‌اند. ازین نواخت محروم‌اند، و موالاة ایشان با شیطان باشد چنان که گفت: وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ.

قوله: وَدَتُّ طَائِفَةً مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مودت در دو جای استعمال کنند: در محبت و در تمئی. و فرق آنست که چون در تمئی استعمال کنند «لو» در آن آید و با معنی محبت «لو» استعمال نکنند. و طائفة جمع طائف است و هو الذی يطوف بالبيت او فی الاسفار، پس بر سبیل توسع هر جمعی را طائفة گویند، اگر طواف کنند و اگر نه. هم چنان که رفته گویند ترافقوا او لم يترافقوا. معنی آیت آنست که: جهودان آرزوی میکنند که شما را بی راه کردند یا بفریفتندی. و جز آن نیست که خود را بی‌راه میکنند و می‌فریبند، که مؤمنان آن گفتار ایشان می‌نپذیرند.

پس وبال و بزه آن از روی اضلال بایشان باز گردد، و خود نمیدانند که آن زیان بخود میکنند، نه بمؤمنان و خود را گمراه می‌کنند، نه مؤمنان را. و معنی دیگر: وَ مَا يَشْعُرُونَ انّ الله عزّ و جلّ يطلعكم علی سرائرهم. مفسران گفتند که: این قوم جهودان بودند که عمار بن یاسر را و حذيفة بن یمان را با دین جهودی میخواندند، و این قصه در سوره البقر رفت.

یا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ اهل کتاب اینجا جهودان و ترسایان‌اند. و «آیات الله» قرآن است و بیان نعت محمد (ص). می‌گویند: شما که جهودان و ترسایان‌اید چرا بر قرآن که منزل است بر محمد (ص) می‌کافرید؟ و شما



گواهی می‌دهید و میدانید که تورات حق است و اثبات نبوت محمد (ص) در تورات است.

قوله تعالی: يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلِيْسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ حَقَّ دِينِ اسْلَامِ اسْتِ وَ بَاطِلِ جِهودِي وَ تَرْسَايِي. ابن زید گوید: حَقَّ تورات است که بموسی (ع) فرو فرستادند، و باطل تحریف و تبدیل ایشان که در تورات آوردند. و گفته‌اند حق تصدیق ایشان است ببعضی تورات، و باطل تکذیب ایشان ببعضی، یعنی که: ببعضی نعت محمد (ص) که در تورات است اقرار می‌دهند و بعضی بدروغ میدارند. وَ تَكْتُمُونَ الْحَقَّ نَعْتِ وَ صِفَتِ مُحَمَّدِ (ص) اسْتِ که بیوشیدند بعد از آن که اشارت تورات و انجیل بر آن دلالت کرد. و مصطفی (ص) نهی کرد از آنکه کسی علمی دارد و از خلق بیوشد و باز گیرد بعد از آنکه اظهار آن واجب بود، و ذلك فی

قوله (ص): «من سئل عن علم فكتمه الجم يوم القيامة بلجام من النار».

ثم قال وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ اِي تَعْرِفُونَ الْحَقَّ الَّذِي تَكْتُمُونَ وَ التَّلْبِيسِ الَّذِي تَأْتُونَ. اگر کسی گوید: چونست که ایشان را درین آیت علم اثبات کرد و در آن آیت پیش علم از ایشان نفی کرد و گفت: وَ اللّٰهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ؟ جواب آنست که: آنچه از ایشان نفی کرد آنست که در ابراهیم (ع) دعوی کردند که جهود بود یا ترسا، و آن نه در کتاب ایشان بود، نه ایشان را در آن هیچ علم بود، و آنچه ایشان را درین آیت اثبات کرد از علم بیان صفت نعت محمد (ص) که در تورات و انجیل خوانده بودند و دانسته، و آن گه بیوشیده بودند و انکار کرده، و این غایت ذم است که آنچه دانند انکار کنند، و آنچه ندانند بآن دعوی کنند.

قوله تعالی: وَ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ الْآيَةَ... قول سدی و حسن آنست که: این جهودان خبیر بودند، دوازده مرد از احبار ایشان که با یکدیگر گفتند: راه اینست که در اول روز در دین محمد (ص) شوید و آشکارا باو گروید و اقرار دهید بزبان بیرون، از اعتقاد و دل، و آن گه شبانگاه باز شوید و گوئید: ما با تورات باز رسیدیم و از نشانه‌های پیغامبر آخر الزمان در تو چیزی نمی‌بینیم، و آن پیغامبر تو نه‌ای، ما از اقرار خود باز آمدیم.

لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ این «ها و میم» با مؤمنان شود، یعنی که ایشان با همدگر گفتند که: چنین کنید مگر اصحاب محمد (ص) و ایشان که بوی گرویده‌اند چون شما را که اهل کتاب‌اید و دانایان در کار محمد (ص)، چنین بینند ایشان در شك افتند، و از تصدیق او باز گردند، و بدین ما درآیند. مجاهد و مقاتل و کلبی گفته‌اند: این آیت در شأن قبله آمد که چون با کعبه گردانیدند بر جهودان دشوار آمد، کعب بن الاشرف و مالک بن الضیف با اصحاب خود گفتند که: بامداد با محمد (ص) نماز بکعبه کنید و تصدیق وی کنید، و در آخر روز بوی کافر شوید و با صخره گروید که قبله شما است. رَبِّ الْعَزَّةِ مُصْطَفَى رَا وَ مُؤْمِنَانَ رَا اَز مَكْرِ اِيْشَانِ خَبَرَ كَرَدَ وَ سَرَّ اِيْشَانَ اَشْكَارَا كَرَدَ، وَ اِيْنِ اَيْتِ فَرُو فَرَسْتَادَ: وَ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمَنُوا بِالَّذِي أُنزِلَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا، بِرِ حَسَبِ كَفْتِ وَ اِعْتِقَادِ مُسْلِمَانَانَ كَفْتَنَدَ، نَهْ بِرِ حَسَبِ اِقْرَارِ وَ اِعْتِقَادِ خَوِيْشِ. وَجَّهَ النَّهَارِ اَوَّلَ رَوْزِ اسْتِ بِحَكْمِ اَنَكِهْ اَوَّلَ چيزی از مردم که استقبال تو کند در مواجهت، روی وی باشد. اول روز را بآن باز خوانند، و بسبب آنکه شریف‌ترین جوارح روی است، در چیزهای شریف نیکو استعمال کنند، گویند: «هذا وجه الثوب و غيره».

در معنی این آیت وجهی دیگر گفته‌اند و آن آنست که: جهودان پیش از بعثت مصطفی (ص) از وی خبر دادند و نعت و صفت وی گفتند، پس چون دیدند که ریاست ایشان بوی باطل خواهد شد، پشیمان گشتند. با یکدیگر گفتند که: ما از عوام و سفله خویش از محمد (ص) خبر دادیم و گفتیم آنچه گفتیم، و اکنون اگر بیک دفعه او را دروغ زن داریم متهم

شویم. راه آنست که ببعضی ایمان آریم و ببعضی نه. یعنی اول چنان نمائیم که ما او را راست گوی می‌پنداریم، پس او را دروغ‌زن گیریم. و آن گه ایشان يك بار اظهار ایمان کردند و يك بار اظهار کفر. ربّ العالمین گفت: إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ أزدَانُوا كُفْرًا الْآيَةَ.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تُحَاجُّونَ فِي إِبْرَاهِيمَ الْآيَةَ... از روی حقیقت این آیت اشارتست بلطف خدای با بندگان، و پسندیدن طاعت ایشان، و جزاء آن دادن به اضعاف کردار ایشان. خلیل الله (ع) که در راه توحید منزل داشت و در حقیقت تفرید هر چیز جز الله بگذاشت، و همه درباخت، مال بمهمان داد، و فرزند بقربان داد، و خود را بنیران. ربّ العالمین آن از وی بیسندید، و حکایت کرد از وی، و گفت: فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِي إِيَّا رَبِّ الْعَالَمِينَ ابراهیم (ع) آنست که هر چه دون ماست همه را بدشمن گرفت، و دوستی ما بر همه اختیار کرد، بزبان حال گوید:

امروز که ماه من مرا مهمان است      بخشیدن جان و دل مرا پیمانست  
دل را خطری نیست، سخن در جانست      جان افشانم که روز جان افشانست

لا جرم ربّ العزّة نقاب ضنّت بر روی خلت وی فرو گذاشت و حجاب غیرت در میان وی و خلق نگه‌داشت. همه در دعوی کردند که وی ماراست، ربّ العزّت گفت: نی، که او خدا راست، وَ اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا. جهودان و ترسایان و مشرکان هر کسی در وی دعوی کردند، ربّ العزّت او را از همه بری کرد و بخود قریب کرد. ما كان إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا وَ لَا نَصْرَانِيًّا وَ لَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا نظیر این، قصّه سلمان است بروز خندق، هر کس درو دعوی کردند. مهاجران گفتند: از ماست، انصار گفتند: از ماست، مصطفی (ص) گفت: «نه آن و نه این، بلکه از ماست، سلمان منّا اهل البيت».

سلمان در جستن دین حق و راه مصطفی (ص) چندان ریاضت بر خود نهاد تا خود را تسلیم کرد تا او را به بندگی بفروختند. چنان که در قصّه وی بیاید، که بدایت کار که طالب حق بود و در جست‌وجوی مصطفی (ص) و دین وی بود، در دیار حجاز زنی از جهینه او را بخريد و او را شبانی فرمود و زبان حالش میگوید:

گردان گردان به بندگیت افتادم      آن دولت شد که گفتمی آزادم

لا جرم چون آزادی خویش در آرزوی مشاهده مصطفی (ص) خرج کرد، مصطفی (ص) با وی این کرامت کرد که از همه باز برید و با پناه عصمت خویش گرفت.

من رفع خطوة الينا وجد نعمة لدينا و من وقع عليه غبار موكبنا ظهرت عليه آثار نعمنا.  
و في الخبر: من تقرّب الی شبرا تقرّبت الیه ذراعا، و من تقرّب الی ذراعا تقرّبت الیه باعا و من اتانی مشیا اتیته هرولة!

بعزّت عزیز که اگر يك قدم در راه خدمت حق برداری هزاران نواله نعمت از مانده لطفش برداری! منك یسیر خدمة و منه کثیر نعمة، منك قلیل طاعة و منه جلیل رحمة، منك قدم واحد و منه کرم وافر.

خلیل (ع) قدمی چند برداشت در راه حق چنان که گفت: «ائی ذاهب الی ربّی» ربّ العزّت آن قدم از وی بیسندید، و



## النوبة الثانية

قوله تعالى: وَ لَا تُؤْمِنُوا إِلَّا لِمَنْ تَبِعَ دِينَكُمْ الْآيَةَ... این آیت هم در شأن جهودان است، و حکایت از قول ایشان که یکدیگر را وصیت کردند و گفتند: وَ لَا تُؤْمِنُوا اِي لَا تَصَدَّقُوا و لا تفرّقوا ب أن يُؤْتِي أَحَدًا مِثْلَ مَا أُوتِيْتُمْ من العلم و الكتاب و الحكمة و الحجّة و المنّ و السّلوٰى و الفضائل و الكرامات، إِلَّا لِمَنْ تَبِعَ دِينَكُمْ الْيَهُودِيَّةَ، و قام بشرائعه، و صلی الی قبلتکم. میگوید: اقرار مدهید و استوار مدارید که کسی را آن فضائل و کرامات و علم و حکمت دهند که شما را دادند، مگر کسی که هم دین و هم کیش شما باشد. ابن کثیر أن يُؤْتِي أَحَدًا مَمْدُودٌ خَوَانِدٌ بِرِ مَعْنَى اسْتِفْهَامٍ. یعنی که: هرگز بود که او را آن دهند که شما را دادند؟ و از شواذّ قراة است «ان يؤت احد» بکسر الف، و معنی آنست که: هیچ کس را جز از هم دینان خویش استوار مگیرید، اگر کسی را چنان دهند که شما را دادند. و درین همه وجوه این «احد» محمد (ص) است و این «ما» تورات، است و آن «مثل» قرآن، و آنچه گفت: قُلْ إِنَّ الْهُدَى هُدَى اللَّهِ عَارِضٌ است در میان گفت جهودان، و معنی آن ردّ جهودانست، و تکذیب گفت ایشان. یعنی که آن علم و حکمت و دین و هدایت که دعوی میکنید، نه آن شما است که آن خداست و عطاء وی است، آن را دهد که خود خواهد.

أَوْ يُحَاجُّوْكُمْ عِنْدَ رَبِّكُمْ این هم از سخن جهودان است، یعنی: و لا تؤمنوا بان يحاجوكم عند ربكم، لا تكلم اصح دینا منهم، فلا يكون لهم الحجّة عليكم. میگوید: استوار مدارید که ایشان فردا بنزدیک خدا با شما حجّت گیرند، از بهر آنکه دین شما راست ترست، و حجّت شما قوی تر، و ایشان را بر شما حجّت نه. ابن جریج گفت: معنی آیت آنست که جهودان سفله خویش را میگفتند که جز هم دینان خویش را تصدیق مکنید و استوار مگیرید. نباید که کسی دیگر را آن دهند که شما را دادند، پس چه فضل بود شما را بر ایشان، چون ایشان آن دانند که شما دانید؟ و آن گه فردا بنزدیک خدا با شما حجّت گیرند و گویند: دین ما شناختید و بدرستی آن اقرار دادید، مکنید ایشان را تصدیق تا امروز بعلم چون شما نباشند، و فردا بنزدیک خدا بر شما حجّت نیارند. پس ربّ العالمین بجواب ایشان گفت ردّا علیهم و تکذیبا لهم. قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ. ای محمد (ص)، گوی ایشان را که افزونی در علم و حکمت، و این فضل و کرامت در ید خدا است، آن کس را دهد که خود خواهد.

يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ رحمت اینجا قرآن و اسلام است بر قول ابن عباس، و نبوت است بر قول ربیع و حسن و مجاهد. و گفته اند که: «حسنی» است در آن آیت که گفت: إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَى. و گفته اند که: این رحمت که قومی را مخصوص است آنست که خواصّ بندگان خود را بحقائق و لطائف سخن خود راه نمود، تا بتوقیر و تعظیم فرا سر آن شدند، و همگی خویش فرا آن دادند، و بسمع حقیقت نبوشیدند. ربّ العزّت ایشان را در آن بستود و پسندید، گفت: وَ تَعِيَهَا أُنْزُ وَا عِيَّةً، و الی هذا المعنی

اشار النبى (ص): اِنَّ مِنَ الْعِلْمِ كَهَيْئَةِ الْمَكْنُونِ لَا يَعْرِفُهُ إِلَّا الْعُلَمَاءُ بِاللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَإِذَا نَطَقُوا بِهِ لَمْ يَنْكُرْهُ إِلَّا أَهْلَ الْعِزَّةِ بِاللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ.

وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ یعنی علی المؤمنین. این فضل همان احسان است که در آن آیت گفت: إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسَانِ عدل آنست که عطا بقدر استحقاق بنده دهد، و فضل آنست که بقدر استحقاق بر افزایش، و بکرم خود فراخ بنوازد.

وَ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ الْآيَةَ... این آیت در دمّ قومی آمده از اهل کتاب که ایشان با مسلمانان در معاملت بدسازی میکردند و



فام دیر باز میدادند، و امانت دیر باز می‌گزاردند، و با ایشان خیانت و معاملات بد روا میداشتند، و میگفتند: ما در کار عرب نه مخاطب‌ایم نه معاتب. و در نمودن اذی ایشان بزه‌ای نمیدیدند. ربّ العالمین این آیت فرو فرستاد بجواب ایشان: وَ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنَّهُ بِقِطَارٍ يُؤَدُّهُ إِلَيْكَ مِثْلَ نَبْتٍ مِنَ الْوَعْدِ الَّذِي عَاهَدْتُمْ عَلَىٰ أَنْ لَا تُوْدِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفْرَانِ وَلَئِنْ جَاءَهُنَّ عِثْرَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ فَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَدِفَاعِ الْمَدِينَةِ الَّتِي كَفَرُوا بِهَا عَاهَدَكُمْ وَبِهِ وَاللَّهُ مَعِ الْمُؤْمِنِينَ. نزديك وى نهى آن مال با تو دهد، و این عبد الله بن سلام است که هزار و دویست اوقیه زر بامانت بوی دادند آن امانت بشرط خویش و ذمت خویش باز گزارد.

وَ مِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمَنَّهُ بَدِينَارٍ لَا يُؤَدُّهُ إِلَيْكَ إِنْ سَأَلْتَهُ فَمَنْ يَتَّبِعُ الْهَوَىٰ فَنُكِلَ إِلَى اللَّهِ وَبِهِ وَاللَّهُ مَعِ الْمُؤْمِنِينَ. و منهم من لا یوده بجزم هاء قراءه ابو عمرو و حمزه و ابو بکر است. فراء گفت: این مذهب بعضی عرب است که جزم در «ها» روا دارند چون ما قبل آن متحرک باشد.

إِلَّا مَا دُمْتَ عَلَيْهِ قَائِمًا يَعْنِي بِالْمُقَابَلَةِ وَ الْمَطَالِبَةِ وَ بِالِاجْتِمَاعِ مَعَهُ، فَانْظُرْهُ وَ آخِرَهُ انْكَرَهُ. ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ أَيْ ذَلِكَ الْاِسْتِحْلَالُ وَ الْخِيَانَةُ بِأَنَّهُمْ يَقُولُونَ: لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ أَمَّا فِي الْقُرْآنِ عَرَبِيٌّ بَدِيٌّ وَ مَعْنَاهُ فِي الْقُرْآنِ عَرَبِيٌّ بَدِيٌّ وَ مَعْنَاهُ فِي الْقُرْآنِ عَرَبِيٌّ بَدِيٌّ وَ مَعْنَاهُ فِي الْقُرْآنِ عَرَبِيٌّ بَدِيٌّ. میگوید: آن استحلال و خیانت ایشان بانست که می‌گویند: در کار عرب بر ما ملامت و عتاب نیست، و اموال ایشان ما را مباح است، که نه هم دین مانند و نه کتاب ما ایشان را حرمتی اثبات کرده، ربّ العالمین ایشان را دروغ‌زن کرد بآنچه دعوی کردند که در کتاب ما مال عرب ما را مباح است و بازگرفتن امانت ایشان ما را رواست.

كَفَّتْ: وَ يَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ بِرَدِّ اللَّهِ عَلَيْهِمْ لِقَاتِ أُولَئِكَ فِي الْعَذَابِ. شریعتها باز دادنی و گزاردنی است. آن روز که این آیت فرو آمد مصطفی (ص) گفت: «كذب اعداء الله، ما من شيء في الجاهلية الا و هو تحت قدمي انا الامانة فانها مؤداة الى البر و الفاجر».

وَ قَالَ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ (ع) «أَدَا الْاِمَانَةَ وَ لَوْ اَلَى قَاتِلِ اَوْلَادِ الْاَنْبِيَاءِ» وَ مُرَدِّ اَزْ اَبْنِ عَبَّاسٍ پُرسید که: ما را در غذاها که پیش آید با اهل کتاب و اهل ذمت بگذریم، و باشد که از ایشان طعام بستانیم و مرغ خانه گیریم، فتوی چه دهی؟ ابن عباس گفت: روا نباشد بعد از اداء جزیه الا بطیب نفس منهم، مگر که برضاء و خوش دلی ایشان باشد. آن گه این آیت بر خواند: ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ، وَ يَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ.

پس ربّ العالمین آنچه گفتند: لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ بر ایشان رد کرد و گفت: بلی یعنی بلی علیهم سبیل فی ذلك. بلی وقف است و قفی تمام.

آن گه بر سبیل ابتدا گفت: مَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ، اَوْفَىٰ لُغْتٌ حِجَازٌ اسْتَوَىٰ وَ وَفَىٰ لُغْتٌ نَجْدٌ، وَ مَعْنَىٰ هُرْدُؤُهُ اِسْتَوَىٰ. میگوید: هر که بوفاء عهد باز آید آن عهد که بر او گرفتند در تورات از ایمان آوردن به محمد (ص) و استوار گرفتن قرآن، و گزاردن امانت، و اتقی... آن گه از کفر و خیانت و شکستن عهد بپرهیزید، هر که این کند از متقیان باشد. فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ خدای متقیان را دوست دارد، درین آیت اشارتست که ربّ العزت جهودان را بهیچ وجه دوست ندارد، که ایشان بوفاء عهد باز نیامدند، وز محارم پرهیز نکردند، پس ایشان را از تقوی نصیب نیست، و آن کس که متقی نیست بحکم این آیت، الله دوست وی نیست. قوله: إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا كَلْبًا وَ عَكْرَمَةً كَفْتَنَدُ: این آیت هم در شأن جهودان آمد، علماء و احبار ایشان که از رؤساء و مهتران خویش چون کعب اشرف و حیی اخطب رشوت می‌ستندند، تا کار رسول خدا (ص) می‌پوشیده داشتند بر علم خویش، و تبدیل و تحریف در نعت و

صفت وی آوردند، و سوگندان بدروغ در آن یاد میکردند، که این تورات است و از نزدیک خدا است. ربّ العالمین گفت: *أُولَئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ الْآيَةَ...* ابن جریح گفت: سبب نزول این آیت آن بود که اشعث بن قیس ضیعتی داشت و دیگری بر وی دعوی کرد بآن ضیعت. مصطفی (ص) از وی بیئت خواست، گواهان نداشت. بر اشعث سوگندان عرض کرد. اشعث همّت کرد که سوگند خورد. ربّ العالمین این آیت فرو فرستاد. مصطفی (ص) بر وی خواند. اشعث نکول کرد از سوگند و گفت: «اشهد الله و اشهدكم انّ خصمی صادق» آن ضیعت بخصم خویش تسلیم کرد، و نیز از زمین خویش در آن افزود.

آن گه مصطفی (ص) گفت: «من اقتطع حقّ امرئ مسلم بيمينه فقد اوجب الله له النار و حرّم عليه الجنة». فقال له رجل و ان كان شيئاً يسيراً، فقال: «و ان كان قضيباً من اراك».

و عن ابی هريرة قال: قال رسول الله (ص): «ثلاثة لا يكلمهم الله يوم القيامة و لا يزكّهم و لا يذمهم و لا يباعد عنهم: رجل بايع اماماً لا يبایعه الا للدنيا، ان اعطاه منها ما يريد و فی له و الا لم يف له، و رجل بايع رجلاً سلعة بعد العصر فحلف بالله لقد اعطى بها كذا و كذا فصدّقه فاخذها و لم يعط بها، قال و رجل على فضل ماء بالطريق يمنعه ابن السبيل».

و روی: ثلاثة لا يكلمهم الله يوم القيامة و لا ينظر اليهم و لا يزكّهم و لهم عذاب اليم، قيل يا رسول الله من هم خابوا و خسروا؟ فقال: المسبل و المئان و المنفق سلعته بالحلف كاذباً.

و روی: ثلاثة لا يكلمهم الله يوم القيامة و لا يزكّهم و لهم عذاب اليم: شيخ زان، و ملك كذاب، و عامل مستكبر.

مفسران گفتند، در معنی و لا يكلمهم الله یعنی بکلام یسرّم، و لا ينظر اليهم نظر الرّحمة. میگوید: الله با ایشان سخن نگوید، سخنی که بآن شاد شوند، و بایشان ننگرد بنظر رحمت، اما بنظر سخط نگرد، و با ایشان سخنی که غمناک شوند و ببدی افتند گوید، که جای دیگر گفته است: *فَوَ رَبِّكَ لَنَسْئَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ* و در خبر است که با یکی گوید: «اليوم انساك كما نسيتني»

و لا يُزكّهم و ایشان را تزکیه نکنند نه در دنیا نه در عقبی. تزکیه دنیا آن باشد که بنده را توفیق طاعت دهد، و در آنچه صلاح وی در آنست و بصیرت وی بآن افزایش، ارشاد کند. و تزکیه عقبی آنست که وی را ثواب دهد، و بسعدت ابد رساند. و این همه از کافران ممنوع است.

آن گه گفت: *و لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ* یعنی که عقوبت ایشان نه خود اینست که این کرامتها از ایشان ممنوع است که با آن عذاب دردناک است.

و *إِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلُؤُونَ أَلْسِنَتَهُمُ بِالْكِتَابِ* این هم در شأن جهودان است و ذمّ ایشان. در آیت اول ذمّ ایشان کرد بی وفایی و شکستن پیمان الله، و درین آیت ذمّ کرد ایشان را بدروغ گفتن بر الله. میگوید: از ایشان گروهی اند که زبان خویش از راه صواب بر میگردانند، و از بر خویش چیزی می نهند، و نبشتهای میسازند، تا شما پندارید که آن از تورات است.

*يَلُؤُونَ أَلْسِنَتَهُمُ بِالْكِتَابِ* کتاب اینجا فرا ساخته و نبشته ایشان است نه تورات، همان که جای دیگر گفت: *فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ*. اما آن دیگر کتاب که گفت: *لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتَابِ* این یکی تورات است.

ربّ العالمین گفت: *وَمَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ* آن کتاب اول نه این کتاب ثانی است.

یعنی که آن دروغ بر ساخته ایشان، نه تورات منزلست.

تا اینجا بتعریض گفتند و بتعریض جواب شنیدند، آن گه بأشکارا و تصریح گفتند: هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ. رَبَّ الْعَالَمِينَ بتصریح جواب ایشان داد: «و ما هو من عند الله»، تا معلوم گردد که ایشان هم بتعریض و هم بتصریح بر خدای دروغ میگفتند.

و درین سخن دلالت است که دروغ گفتن بتعریض هم چون دروغ گفتن بتصریح است، هر دو ناپسندیده و نکوهیده. آن گه گفت: «وَيُؤْمِنُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ» یعنی که نه خود این دروغ گفتند که درین آیت است که ایشان در عموم احوال و اوقات بر خدای دروغ میگویند، و خود میدانند که دروغ زنانند. پس در آن دروغ نه معذورانند که نه از گمانست بلکه بقصد و تعمّد ایشانست. و قد قال الله تعالى فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ عَلَى اللَّهِ وَكَذَّبَ بِالصِّدْقِ إِذْ جَاءَهُ وَ قَالَ النَّبِيُّ (ص): «من كذب على متعمداً فليتبوأ مقعده من النار».

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: وَ لَا تُؤْمِنُوا إِلَّا لِمَنْ تَبِعَ دِينَكُمْ بعضی مفسران گفتند: این خطاب خدای با مسلمانان است، و نواخت اهل معرفت و ایمانست، و منت نهادن خدای در دین اسلام بر ایشان است. و آن گه این خطاب را دو طریق است: از يك روی خطابست با عامه مؤمنان این امت، و از يك روی خطاب عارفانست و خواصّ اهل طریقت. وجه اول آنست که: یا معشر المسلمین گمان مبرید و استوار مدارید که کسی را آن دهند که شما را دادند، چون دین اسلام دینی نه، و شما را دادند. چون قرآن کتابی نه، و شما را دادند. چون محمد (ص) پیغامبری نه، و شما راست. چون کعبه قبله‌ای نه، و شما راست. چون ماه رمضان ماهی نه، و شما راست. چون روز آدینه روزی نه، و شما راست. همه شرعها منسوخ شرع شما و همه عقدها منسوخ عقد شما، همه کمال دین و شریعت و جمال حقیقت و طریقت در عهد شما. و ذلك فی قوله تعالى: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا.

اکنون شکر این نعمت بجا آرید، و معبود خود را سپاس داری کنید و فرمان برید. فرمان اینست که: وَ لَا تُؤْمِنُوا إِلَّا لِمَنْ تَبِعَ دِينَكُمْ. جز با هم دینان خویش موالات مگیرید، و جز با مؤمنان برادری مکنید، و از بیدینان و بیگانگان کرانه گیرید. همانست که گفت: وَ لَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَمَا تَمَسَّكُمُ النَّارُ وَ قَالَ تَعَالَى: لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ أَنْ گه این نعمت و کرامت همه از معبود خود ببینید، و او را منت دارید، و با او سببی در میان میارید، و شرك مگویید که این هدایت و غوایت و این برتری و فروتری همه از فضل و عدل اوست، همه بارادت و حکم اوست. قُلْ إِنَّ الْهُدَى هُدَى اللَّهِ. قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ.

وجه دیگر آنست که: این خطاب عارفانست، و نواخت محبان است، میگوید: «لا تفشوا اسرار الحقّ الی غیر اهل».

راز دوستی با کس مگویید، و سرّ درویشی بر ناهلان اظهار مکنید، و چهره جمال حقیقت را برقع تعزّز فرو گذارید، تا هر دیده نامحرم بدو ننگرد:

چون خوری می، با حریف محرم پر درد خور      چون زنی کم، با ندیم زیرک هشیار زن

شبلی را با حق رازی بود در میان، گفت: بار خدایا! چون بود که حسین منصور را از میان ما بر گرفتی؟ گفت: رازی بوی دادم و سرّی با وی نمودم بناهلان بیرون داد، بوی آن فرود آوردم که دیدی.

فرمان در آمد که: یا محمد (ص) وَ تَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَ هُمْ لَا يُبْصِرُونَ.

تو پنداری که عتبه و شیبه و ولید بن مغیره و بو جهل ترا می‌بینند؟ کلاً و لمّا! ایشان دیده نامحرم دارند شایسته شواهد جمال تو نیند! بگذار تا شوند. گوشه دل خویش بایشان مشغول مدار، یکی را بلال و سلمان و صهیب پرداز که مقبول شواهد مملکت و مرفوع درگاه احدیت ایشان‌اند. یا محمد (ص) تو تصرف از میان بردار، حکم ما را قابل باش، و نعمت ما را شاکر. این تخصیص هدایت و موهبت معرفت، کار الهیت ما است، و خاصیت ربوبیت ما. این است که ربّ العالمین گفت: **يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ**، ای بنعمته یختص من یشاء، فقوم اختصهم الارزاق، و قوم اختصهم بنعمة الاخلاق، و قوم اختصهم بنعمة العبادة، و آخرین بنعمة الارادة و آخرین بتوفيق الظاهر، و آخرین بتحقيق السرائر، و آخرین بعطاء الأبخار، و آخرین بلقاء الاسرار.

يقول الله تعالى وقوله الحق: **وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا**، و **يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ**.

مبهم فراهم گرفت و کس را معین نکرد، تا امید داران در امید بیفزایند، و ترسندگان در ترس بمانند که بنده را در مقام عبادت و طاعت به از اومید و ترس حالی نه بینی، که ربّ العالمین بندگان را درین دو حال بستود گفت: «برجون رحمته و یخافون عقابه».

و نیز تنبیه میکند که بنده اگر چه در طاعت بغایت کوشش رسد، و شرط بندگی تمامی بجای آرد، آخر الامر آن بود که رحمة الله او را رهاند. و فی ذلك ما

روی عن النبي (ص): «لا يدخل الجنة احد بعمله، قيل و لا انت يا رسول الله؟ قال: و لا أنا الا ان يتغمدني الله برحمته.»

#### ۱۵ النوبة الاولى

قوله تعالى: ما كان لبشرٍ هرگز روا نباشد مردمی را، **أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ** که خدای او را نامه دهد، و **الْحُكْمَ وَ النُّبُوَّةَ** و علم راست و پیغامبری دهد، **ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ** پس آن که فرا مردمان گوید: **كُونُوا عِبَادًا لِي** من دُون الله مرا بندگان باشید و مرا بخدایی گیرید فرود از الله، **وَ لَكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّينَ** لکن چنین گفتند پیغامبران امت خویش را که بندگان خدا بید، **بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ** آنچه کتاب من میدانید، و **بِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ** (۷۹) و آنچه میخوانید از آن.

**وَ لَا يَأْمُرْكُمْ** و نفرماید شما را خدای و نه هیچ بشری از پیغامبران، **أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَ النَّبِيِّينَ أَرْبَابًا** که فریشتگان و پیغامبران را بخدایی گیرید، **أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكَفْرِ** بکفر میفرماید شما را؟ **بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ** (۸۰) پس آنکه شما مسلمانان باشید و گردن نهادگان.

**وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ** پیمان گرفت الله از پیغامبران، **لَمَّا آتَيْنَهُمْ مِنْ كِتَابٍ وَ حِكْمَةٍ** که هر چه دهم، هر که که دهم شما را از نامه و دانش راست و پیغام محکم، **ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ** پس آن که بشما آید رسولی، **مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ** استوار دار و گواه آن را که با شما است، **لْتُؤْمِنُوا بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ** بگروید باو و یاری دهید او را، **قَالَ أَوْفَرْتُمْ خدای گفت:** اقرار دادید بپذیرفتن این پیمان از من؟ **وَ أَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَلِكُمْ إِصْرِي** و این پیمان بزرگ گران از من بستدید.

**قَالُوا أَوْفَرْنَا** پیغامبران يك يك جواب دادند که اقرار دادیم، **قَالَ فَاشْهَدُوا خدای گفت:** بر یکدیگر گواه بید، **وَ أَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ** (۸۱) و من با شما از گواهان یکی.

**فَمَنْ تَوَلَّىٰ بَعْدَ ذَلِكَ** هر که بر گردد پس از آن، **فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ** (۸۲) او از فاسقانست و از بیرون شدگان از پیمان.



أَفَعَيَّرَ دِينَ اللَّهِ يَبْعُونَ بجز دین خدای و تصدیق محمد (ص) دینی خواهند جست؟

وَلَهُ أَسْلَمَ وَ خدای را گردن نهاد، مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ هر که در آسمانها و زمین کس است، طَوْعًا وَ كَرْهًا بعضی از میان جان و بعضی از بن دندان، وَ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ (۸۳) و همه را با وی خواهند برد.

قُلْ أَمَّا بِاللَّهِ بگوی ایمان آوردیم بخدای، وَ مَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا وَ هر چه فرو فرستاده آمد بر ما، وَ مَا أَنْزَلَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَ هر چه فرو فرستاده آمد بر ابراهیم وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْأَسْبَاطِ وَ پیغامبران که از فرزندان یعقوب بودند، وَ مَا أُوتِيَ مُوسَى وَ عِيسَى وَ هر چه موسی را دادند و عیسی را، وَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ وَ هر چه دیگر پیغامبران را دادند، از خداوند ایشان، لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ یکی را از پیغامبران جدا نکنیم در تصدیق بتکذیب، وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ (۸۴) و ما وی را گردن نهادگانیم و خویشان فرا دادگان.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: ما كان ليشتر الآية... مقاتل گفت: «بشر» اینجا عیسی (ع) است و «کتاب» انجیل، و آیت در شأن ترسایان نجران آمد، که در عیسی دعوی باطل کردند و غلو نمودند. میگوید: روا نبود و سزا نباشد و هرگز خود نبود عیسی را که خدای او را پیغامبری و کتاب انجیل دهد پس آن گه ب مردم گوید: مرا بندگان باشید! و مرا بخدایی گیرید فرود از خدای. ابن عباس و عطا گفتند: بشر اینجا محمد (ص) و کتاب قرآن. و سبب نزول آن بود که بو رافع جهود و رئیس ترسایان نجران گفتند: یا محمد (ص) تو میخواهی که ما ترا بنده باشیم و ترا بخدایی گیریم! رسول الله گفت: معاذ الله که من این گویم یا فرمایم، «ما بذلك بعثتى و بذلك امرنى»

خدای که مرا به پیغامبری فرستاد نه باین فرستاد که شما می گوید و نه باین فرمود. رب العالمین بر وفق قول او این آیت فرستاد. حسن گفت: مردی از مصطفی (ص) در خواست که تا ترا سجد کنم، فضل از این سلام که بر یکدیگر میکنیم. رسول او را از آن نهی کرد، و آیت در شأن وی آمد.

ثُمَّ يَقُولُ لِلنَّاسِ اگر برفع خوانی بر استیناف است، و اگر بنصب خوانی بر عطف، ای لا یجتمع له الأمران: ایتاء النبوة و قوله: كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ.

میگوید: هرگز نبود بشری را که پیغامبری و علم و حکمت دهند آن گه این سخن گوید: كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ. آن گه بیان کرد که پیغامبر چه میگوید: وَ لَكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّينَ ای و لكن يقول كونوا ربانين پیغامبر بامت خویش این گوید: که راستان و استواران و نیک خواهان باشید و بمهربانی در آموزندگان بید. اصل ربانای در معنی آنست که: کسی بعلم خلق خدای را می پروراند، ابتدا بکمینه علم آن درآموزد، پس آن گه مهینه علم و طاقت هر متعلم می نگیرد، و فهم هر طالب میکوشد، و ترتیب هر چه می درآموزد نگاه میدارد. قال الزجاج هو منسوب الى الرب، فزید فيه الالف و التون للمبالغة فى النسبة. و قيل هو منسوب الى الربان و هو فعلا من رب یرب. و معناه المتخصص بالعلم الذى یربّه باستفادته و افادته. آن روز که ابن عباس را در طائف بخاک.

کردند، ابن الحنفیه محمد بن علی بن ابی طالب گفت: «مات الیوم ربانای هذه الامة».

قومی گفتند: ربانای عالمی بود خدایی. و گفته اند «ربانای» کسی بود که در وی هم فقه بود هم حکمت و هم ولایت، و آن گه خلق را دین خدای درمی آموزد و ایشان را بر آن میدارد.

بما كنتم تعلمون الكتاب حجازی و بصری بتخفیف خوانند، و این اختیار بو عبیده است و باقی قرآء بتثقیل خوانند، و



این اختیار بو حاتم است. اگر بتخفیف خوانی اشارت بفضیلت متعلمانست، و اگر بتثقیل خوانی تفضیل و نواخت معلمانست.

وَمَا كُنْتُمْ تُدْرُسُونَ اى تَقْرُونَ، كما قال الله: وَدَرَسُوا مَا فِيهِ.

روى عن ابن عباس قال: قال رسول الله (ص): «ما من مؤمن ذكر او أنثى، حرّ أو مملوك الا والله عليه حق واجب ان يتعلم من القرآن و يتفقه فيه»

ثم قرأ هذه الآية: وَ لَكِنْ كُوتُوا رَبَّانِيْنَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَ بِمَا كُنْتُمْ تُدْرُسُونَ. درین آیت هم تنبیه متعلمانست و هم تنبیه معلمان، متعلمان را میگوید: کونوا حکماء عاملین بما علمتم، فان الحکیم فی الحقیقة من عمل بما علم، و کان محکما لعمله احکامه لعلمه. حکیم نه آنست که در علم بکوشد و روایت و درایت آن بجای آرد و بس. حکیم اوست که علم را بعمل زیور برکند، و کردار فرا گفتار پیوندد. جماعتی از یاران رسول خدا (ص) در مسجد قبا فراهم شدند، و مذاکره‌ای میکردند. مصطفی (ص) بر ایشان درشد گفت: «تعلّموا ما شئتم ان تعلموا، فلن یأجرکم الله حتّی تعملوا» چندان که خواهید علم بیاموزید و برخوانید، اما تا عمل فرا علم نه پیوندید و بر آنچه دانید کار نکنید هرگز بثواب آن جهانی و نواخت الهی نرسید. و عن ابی الدرداء (رض): ویل لمن لا یعلم مرّة، و ویل لمن یعلم و لا یعمل سبع مرّات. و کان یحیی بن معاذ یقول: یا اصحاب العلم قصورکم قیصریّة و بیوتکم کسرویّة و ابوابکم طاهریّة و مراکبکم قارونیّة و مذاهبکم شیطنیّة. فاین المحمدیّة؟

اما تنبیه معلمان از روی اشارت آنست که: چون دیگران را راه سعادت مینمائید، و بر علم و عمل میخوانید، نگرید تا خود را فراموش نکنید: أ تَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ. حاتم اصم میگوید: لیس فی القیامة اشدّ حسرة من رجل علّم الناس علما، فعملوا به، و لم یعمل هو به، ففازوا بسببه و هلك. و فی معناه انشد:

یا واعظ الناس قد اصبحت متهما  
اذ عبت منهم امورا انت تأتیها

و قال تعالى لعیسی علیه السلام: «یا ابن مریم عظ نفسك فان ائعظت فعظ الناس و الا فاستحی منی.

قوله: وَ لَا یَأْمُرُكُمْ... الآية شامی و حمزه و عاصم و یعقوب بنصب خوانند معطوف بر أن یُؤْتِیَهُ اللهُ و معنی آنست که: و لا ان یأمرکم ان تتخذوا الملائكة. و ایشان که برفع خوانند میگویند: این از آیت اول منقطع است بر سبیل استیناف و ابتدا. گفت: وَ لَا یَأْمُرُكُمْ یعنی و لا یأمرکم الله. و قیل: لا یأمرکم محمد (ص). میگوید: خدای عزّ و جلّ شما را نفرماید که فریشتگان را و پیغامبران را بخدایی گیرید. فریشتگان را در میان آورد در قصّه، از بهر آنکه جهودان عزیر را پسر گفتند، ترسایان عیسی (ع) را پسر گفتند، و عرب فریشتگان را دختران گفتند.

أ یأمرکم بالكفر؟ استفهام است بمعنی انکار، اى لا یفعل ذلك بعد اسلامکم، اى لا یأمر بعبادة الملائكة و النبیین بعد أن کنتم على دین ابراهیم و تبعتم محمدا فیما (ص) دعاکم الیه.

قوله: وَ اِذْ أَخَذَ اللهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ الْاِیة... این میثاق و عهد نه بر پیغامبران تنها گرفتند، که هم در پیغامبران و هم در امت ایشان گرفتند. اما پیغامبران سران بودند و مهتران، و امت تبع ایشان بودند. پس پیغامبران بذكر مخصوص اند که اصل ایشانند، و خطاب با اصل کنند، و مراد هم اصل باشد و هم تبع. چنان که ربّ العالمین گفت: یا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ. و کیفیت این عهد گرفتن و پیمان ستن آنست که الله تعالی با پیغامبران گفت و ایشان را فرمود که:

یکدیگر را تصدیق کنید و نصرت دهید. پیشینه را گفت که پسینه را مبشر باش و پسینه را گفت که پیشینه را مصدق باش، و آن گه همه را گفت و از همه پیمان ستد که شما و امتان شما به محمد (ص) ایمان آرید که خاتم النبیین و رسول رب العالمین است، و گزیده جهانیان است.

قال علی بن ابی طالب (ع): لم یبعث الله نبیا آدم و من بعده الا اخذ علیه العهد فی محمد و امره، و أخذ العهد علی قومه لیؤمنن، و لئن بعث و هم احياء لینصرنه.

لما آتیتکم این لام در «لما» لام تأکید است، و جواب آن بلام قسم باز دهند، چنان که گفت: وَ لئن شیننا لندهبن. این هم چنانست: «لما آتیتکم لتؤمنن» و معنی «ما» ایّ شیء است، یعنی ایّ شیء آتیتکم لتؤمنن. میگوید: هر چه شما را دهند از کتاب و حکمت، بآن بگروید و تصدیق کنید. حمزه خواند بکسر لام: لما آتیتکم، یعنی لاجل ما آتیتکم، و بتشدید میم قراءه شاد است، یعنی مهما آتیتکم، و حین آتیتکم. قراءه نافع لما آتیتکم است بر سبیل تعظیم، گفت: دهیم شما را از کتاب و حکمت.

ثم جاءکم رسول محمد (ص) را میگوید. مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ این لام جزاست، جالب این لام آن لام که در لما آتیتکم.

قال أقررتهم و أخذتهم علی ذلكم إصری ای قبلتم عهدهی. خدای گفت يك يك پیغامبران را: اقرار دادید و عهد من پذیرفتید چنان که بوفاء آن باز آئید؟

پیغامبران همه جواب دادند که اقرار دادیم. خدای گفت: فَأَشْهَدُوا گفته‌اند که: شهادت را دو طرف است: یکی تحمل و یکی اقامت. در وقت تحمل علم است، و در وقت اقامت اخبار. پس اینجا تحمل است یعنی فاعلموا، و هو تفسیر ابن عباس. سعید بن مسیب گفت: خدای با فریشتگان گفت: فَأَشْهَدُوا عَلَیْهِمْ گواه باشید شما که فریشتگانید بر پیغامبران و اتباع ایشان، باین اقرار که دادند.

آن گه گفت: وَ أَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ خود را جلّ جلاله شاهد گفت، و معنی شاهد حاضر است، یعنی که بعلم حاضر است با همه کس، و رؤیت وی و قدرت وی بر همه روان: لا یخفی علیه خافیة. و گفته‌اند که: شاهد در وصف او جلّ جلاله آنست که دلایل پیدا کند و حجتها روشن بنماید، و میان خلق کار برگزارد، و گواه را بآن شاهد گویند که بشهادت وی حکم مشهود علیه روشن شود.

قوله تعالی: فَمَنْ تَوَلَّى بَعْدَ ذَلِكَ... الآية ای بعد اخذ الميثاق و ظهور آیات النبی (ص) فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ اصل فسق از طاعت و فرمان الله بیرون آمدن است، و فسق را کمینه و مهینه است. کمینه آنست که: در راه دین گناهی صغیره کند.

چنانکه گفت: وَ إِنْ تَعَلَّوْا فَإِنَّهُ فَسُوقٌ بِكُمْ. و مهینه آنست که کفر و شرک آرد چنان که گفت: أَمْ مَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا. جای دیگر گفت: وَ أَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ، و اینجا گفت: فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ کافرانند، که هر که از عهد و پیمان خدا بیرون آید، و به محمد (ص) ایمان نیارد کافر بود لا محالة.

قوله تعالی: أَلَمْ يَغَيِّرْ دِينَ اللَّهِ يَبْغُونَ... الآية بیا قراءه بصری و حفص است، باقی بتا خوانند. اگر بتا خوانی خطاب با انبیاء است و با جهودان، و اگر بیا خوانی خطاب با جهودان است. میگوید: این جهودان بجز دین خدای دینی میجویند، و دین خدا آن دین اسلام است که الله بپسندید و بندگان را بآن خواند: وَ رَضِيتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا وَ إِنَّ الدِّينَ

عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ هر دو اشارت بانست، و دین پاک و کیش درست پسندیده بنزدیک الله آنست. و لَهُ أُسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعاً وَ كَرْهاً اسلام اینجا گفته‌اند که استسلام است و اعتقاد دل، و اقرار زبان، و التزام احکام. و اقوال مفسران درین آیت مختلف است: اول آنست که روایت کرده‌اند از مصطفی (ص) قال: الملائكة اطاعوه في السماء، و الانصار و عبد القيس في الارض.

و روى انه قال: لا تسبوا اصحابي فان اصحابي اسلموا من خوف الله، و اسلم الناس من خوف السيوف. و گفته‌اند اهل آسمان فرمان برداران و منقادند بطوع، و اهل زمین بکره، یعنی که علم آسمانیان بوحدهانیت الله ضروری است نه استدلالی، و علم اهل زمین استدلالی است نه ضروری، فان الحجة اكرهتم و الجأتم على ذلك. و این کره نه کره مذموم است بلکه پسندیده است، و بنده را در آن ثواب. و گفته‌اند: اسلم المؤمنون له طوعاً، و الكافرون کرها اذ لم يقدروا على ان يمتنعوا عليه ممّا يريده بهم، و يقضيه عليهم، مؤمنان تن در دادند بطوع و کافران بکره. یعنی که ارادت و قضاء الله بر کافران روان است، نتوانند که از آن بگریزند، نه قدرت آن که دفع کنند. قتاده گفت: اسلم المؤمنون له طوعاً في حال الصحة و الامن، و الكافرون له کرها عند الخوف و الموت. «فَلَمْ يَكُ يَفْعُهُمْ إِيْمَانُهُمْ» گفت: مؤمنان فرمانبردارند در حال صحت و در امن، لا جرم اسلام و ایمان ایشان را سود داشت و بکار آمد، و کافران بوقت ترس و بیم مرگ، آن گه که معاینه عذاب دیدند لا جرم اسلام و ایمان ایشان بکار نیامد: «فَلَمْ يَكُ يَفْعُهُمْ إِيْمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بِأَسْنًا» و على ذلك قوله تعالى في قصة فرعون: الآن و قد عصيت قبل؟ ضحاک گفت که: این عهد و پیمان روز میثاق است که رب العالمین با فرزندان آدم گفت: أ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى بَعْضِي بَلَى بطوع گفتند از میان جان، و قومی بکره گفتند از بن دندان.

مجاهد گفت: اسلام درین آیت همان سجود است که در آن آیت دیگر گفت: وَ لِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعاً وَ كَرْهاً. میگوید: مؤمن خدای را بطوع خویش سجود میکند، و کافر شخص وی نمیکند لکن سایه شخص وی میکند بکره، چنان که گفت وَ ظِلَالُهُمْ بِالْعُدُوِّ وَ الْأَصَالِ وَ قَالَ تَعَالَى: يَنْفِيؤُا ظِلَالُهُ عَنِ الْيَمِينِ وَ الشَّمَائِلِ سُجْدًا لِلَّهِ. آن گه گفت: عزّ و علا وَ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ قِرَاءة حفص و يعقوب بیا است. يعقوب بفتح يا و حفص بضم يا، و باقی همه بناء مضمومه خوانند. و مخرج این کلمه مخرج وعید است، یعنی: ابيغون غير دين الله مع ان مرجعهم الى الله. روى عن ابن عباس: اذا استصعب دابة احدكم، او كانت شموسا فليقرأ في آذانها أ فَعَيَّرَ دِينَ اللَّهِ يَبْعُونَ الى آخر الآية.

قوله: قُلْ آمَنَّا بِاللَّهِ الْآيَةَ... نظیر این آیت در سورة البقرة شرح آن رفت. اما اهل معانی اینجا سؤالها کرده‌اند، گفتند: چه حکمت است که این جایگه قُلْ آمَنَّا كُفْتُ و در سورة البقرة قُولُوا آمَنَّا؟ جواب آنست که: این آیت خطاب با مصطفی (ص) است بر خصوص، و فرمان است که تا خود اعتقاد کند آن گه تبلیغ کند بامت خویش، و ایشان را بر آن خواند و بر آن دارد. و آنجا که گفت قُولُوا آمَنَّا خطاب با عموم امت است که تا آن را اعتقاد گیرند، و نه فرمان است ایشان را بتبلیغ رسالت. ازین جهت در آن سورة أَنْزَلَ إِلَيْنَا كُفْتُ و درین سورة أَنْزَلَ عَلَيْنَا. و معنى أَنْزَلَ عَلَيْهِ أَنْسْتُ که بر منزل علیه بود که با دیگری رساند. و أَنْزَلَ إِلَيْهِ بِرِ مَنْزَلٍ عَلَيْهِ مَخْصُوصٍ وَ إِلَيْهِ نَهَايَةُ الْانْزَالِ. و على ذلك قال تعالى: أ وَ لَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَى عَلَيْهِمْ؟، و قال: وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ، فَخَصَّ هَاهُنَا «بالي» لما كان مخصوصاً بالذكر الذي هو بيان المنزل. و قالوا: هذا كلام في الاولى لا في الوجوب. دیگر سؤال کرده‌اند که اسماعیل و اسحاق و يعقوب را کتاب نبود، چه معنى را گفت: وَ مَا أَنْزَلَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ

إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ؟

جواب آنست که: کتاب ایشان کتاب ابراهیم (ع) است و منزل بایشان صحف ابراهیم است، که ایشان در تحت شریعت ابراهیم (ع) بودند. پس بر سبیل توسع اطلاق انزال بر ایشان روا بود. چنانکه گویند: و ما انزل علی محمد (ص) و المسلمین. دیگر سؤال کردند که در آن آیت و ما اوتینا النبیون گفت، و درین آیت و النبیون من ربهم؟ جواب آنست که: در آن آیت خطاب بر لفظ عموم است، و حکم خطاب عموم بسط لفظ است نه ایجاز. و درین آیت خطاب خاص است. و حکم خطاب خاص ایجاز لفظ است.

پس درین آیت ایجاز لفظ و اختصار سخن اولی تر بود. دیگر سؤال کردند که چون این خطاب مصطفی (ص) را خاص است پس چون بآخر آیت گفت: وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ و این اخبارست از عموم؟ و جواب آنست که: این بآن گفت تا تنبیهی باشد که امت مصطفی (ص) از وی جدا نه اند درین اعتقاد، و مکروه نیست ایشان را که با دیگری رسانند و بر دیگری خوانند، چنان که رسول رسانید و پیغام گزارد. دیگر سؤال کنند که وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ مؤمنان را چون تبجح است در ستایش خویشان، و این بعرف و عادت مذموم است؟ جواب آنست که تبجح مذموم آن بود که مردم از خویشان آن نماید که بآن رفعت طلب کند و تطاول بر مردمان، اما چون بر سبیل شکر و سپاسداری بود رواست، که رب العالمین گفت: وَ أَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ، و نیز مؤمنان خواستند که باین اعتراف از کافران جدا مانند و حق از باطل جدا کنند، یقول تعالی: حَتَّى يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ. و گفته اند که مؤمنان باین استسلام قصد اخلاص کرده اند که از جهت شرع بآن مأمورانند. قال الله تعالی: وَ مَا أَمْرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ یعنی که ما خدای را مسلمان شدیم و گردن نهادیم نه دیگری را، و علی هذا قال عزّ و جلّ: قُلْ إِنَّمَا أَدْعُوا رَبِّيَ وَلَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا

### النوبة الثالثة

قوله تعالی: ما كان لبشر أن يُؤتیه الله الكتاب الآیة... جلیل و جبار، خداوند بزرگوار، کردگار نامدار، جلّ جلاله، و عظم شأنه پیش از ایجاد عالم، و پیش از خلق آدم، بعلم قدیم خود دانست که از فرزندان آدم سزاوار نبوت و ولایت کیست؟ و اهل محبت و شایسته رسالت کیست؟ الله أعلم حیث یجعل رسالتَهُ.

آن را که در ازل داغ مهجوری نهاد، و رقم بی خبری کشید امروز معصوم و راست راه چون شود؟ و آن را که رایگانی دولت داد و راه صدق و عصمت فرا پیش نهاد امروز بی راه و بد حال چون بود؟ پس چه صورت بنده و چون بوهم درآید؟ و هرگز نبود که مصطفی (ص) گزیده و عیسی (ع) نواخته بعد از کرامت نبوت، و تأیید عصمت، و قوت رسالت پای از رقم برگیرند و خلق را گویند: کُونُوا عِبَاداً لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ.

رب العالمین یحکم اختیار ازلی و عنایت سرمدی از بهر ایشان جواب داد، و نیابت داشت که ایشان این نگویند، و لکن گویند: کُونُوا رَبَّانِیْنَ ای کونوا من المختصّین بالله الذین وصفوا بقوله: و اذا احببته كنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به. ربانیان بر مذاق اهل معرفت ایشانند که خدای را یگانه شوند در تجرید قصد، هم در صحت توکل، هم در نسیم انس. قدم از دو گیتی برگرفته، و دست بلطف مهر مولی زده، و چهار تکبیر در صفات خویش کرده.

هر که در میدان عشق نیکوان گامی نهاد چار تکبیری کند بر ذات او لیل و نهار

نفسی دارند فانی! دلی دارند تشنه! نفسی سوخته! سرّی بعشق افروخته! جانی بآرزو آویخته!  
 دل زان خواهم که بر تو نگزیند کس      جان زانکه نزد بی‌غم عشق تو نفس  
 تن زان که بجز مهر تو اش نیست هوس      چشم از پی آنکه خود ترا بیند و بس!

همّتشان از دنیا مه! مرادشان از بهشت مه! آرامشان از هفت آسمان و از زمین مه! گوش داشته تا آفتاب مهر کی بر آید؟ و ماه روی دولت کی در آید! و نسیم سعادت کی دمد! و یادگار ازلی کی بر دهد!  
 کی باشد کین قفس بپردازم      در باغ الهی آشیان سازم

و گفته‌اند که: ربّانیا ایشاند که اختصاص دارند به الله که بآن اختصاص نسبت با وی برند و باوصاف او موصوف شوند، و باخلاق او برآیند، چندان که بندگی ایشان برتابد، و نهاد ایشان جای دارد. و این قول از آن خبر برگرفتند که مصطفی (ص) گفت: «تخلّفوا باخلاق الله»، و قال علیه السلام: «انّ الله تعالى كذا خلقا، من تخلّق بواحد منها دخل الجنة».

اهل علم گفتند: تفسیر این اخلاق معانی نود و نه نام خداست که بنده را در روش خویش بآن معانی گذر باید کرد تا بوصول الله رسد، پیر خراسان ابو القاسم گرگانی رحمه الله گفت: بنده تا در تحصیل این معانی و جمیع این اوصاف است هنوز در راه است، بمقصد نارسیده، و در روش خود است کشش حق نایافته، تا در معرفت است از معرفت باز مانده، و تا در طلب محبت است از محبوب بی‌خبر شده.

بشتاب بعشق و نیز منشین در بند      بگذر تو ز عشق و عاشقی گامی چند

بزرگی را پرسیدند که بنده بمولی کی رسد؟ گفت آن گه که در خود برسد.  
 پرسیدند که در خود چون برسد؟ گفت: طلب در سر مطلوب شود و معرفت در سر معروف. گفت شرحی بیفزای، گفت: از تن زبان ماند و بس! و از دل نشان ماند و بس! وز جان عیان ماند و بس! سمع برود شنوده ماند و بس، دل برود نموده ماند و بس، جان برود بوده ماند و بس.

محنت همه در نهاد آب و گل ماست      پیش از دل و گل چه بود؟ آن حاصل ماست!

و قيل معنى قوله كُونُوا رَبَّانِيْنَ اى مَخَصَّصِيْنَ بِاللّٰهِ غَيْرِ مُلْتَفِتِيْنَ اِلَى الْوَسَائِطِ، كَأبَى بَكَرٍ لَمَّا قَالَ حِيْنَ مَاتَ النَّبِيُّ (ص) وَ اضْطَرَبَتْ اسْرَارُ عَامَةِ النَّاسِ: «مَنْ كَانَ يَعْبُدُ مُحَمَّدًا (ص) فَانَّ مُحَمَّدًا قَدْ مَاتَ، وَ مَنْ كَانَ يَعْبُدُ اللّٰهَ فَانَّ اللّٰهَ تَعَالَى حَيٌّ لَا يَمُوتُ».

وَ اِذْ اَخَذَ اللّٰهُ مِيْثَاقَ النَّبِيِّيْنَ الْاَيَّة... در همه قرآن هیچ آیت نیست در بیان فضیلت مصطفی (ص) تمامتر ازین آیت که وی را خاص است، کس را در آن شرکت نه. ربّ العالمین دو عهد گرفت از خلق خویش، و دو پیمان ستد از ایشان: یکی آنکه پیمان ستد از همه خلق بر خدایی و کردگاری خویش. چنان که گفت: وَ اِذْ اَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ الْاَيَّة. دیگر آنکه: پیمان ستد از فریشتگان و پیغامبران بر نبوت محمد (ص) و نصرت دادن وی، چنان که گفت: وَ اِذْ اَخَذَ

اللَّهُ ميثاقَ النَّبِيِّينَ... و این غایت تشریف است و کمال تفضیل که نامش با نام خویش بزرگ کرد، و قدرش با قدر خود برداشت. پیش از وجود محمد (ص) بچندین هزار سال فرمان آمد که: یا جبرئیل! من دوستی خواهم آفرید، نام وی محمد (ص)، ستوده و نواخته من، نام او قرین نام من، قدر او برداشته لطف من، طاعت داشت او طاعت من، قول او وحی من، اتباع او دوستی من.

یا جبرئیل! با من عهد کردی که بوی ایمان آری و او را نصرت کنی، اینست که گفت: لَتُؤْمِنَنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ. جبرئیل گفت: خداوندا! عهد کردم که با او دست یکی دارم و نصرت کنم و بوی ایمان آورم. خدای گفت یا جبرئیل! هم برین عهد باشی و خلاف نکنی. گفت: خداوندا! و کرا زهره آن باشد که ترا خلاف کند؟ آن گه گفت: یا میکائیل! تو بر عهد جبرئیل گواه باش، و آن گه هم چنان عهد گرفت بر میکائیل، و جبرئیل را گفت: تو بر عهد میکائیل گواه باش، و با اسرافیل و عزرائیل همین عهد گرفت.

پس که آدم (ع) را بیافرید همین عهد گرفت بر آدم، و آدم در پذیرفت. و زان پس آدم با شیث بگفت و شیث در پذیرفت، و هلمّ جراً قرناً بعد قرن. اینت کرامت و فضیلت! و اینت مرتبت و منزلت! کرا باشد فضل بدین تمامی؟ و کار بدین نظامی کرا بود؟ این عزّ سماوی و فرّ خدایی.

کفر و ایمان را هم اندر تیرگی و هم صفا نیست دار الملک جز رخسار و زلف مصطفی

## ۱۶ النوبة الاولى

قوله تعالى: وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا وَ هَر كَه جَزَازِ اسْلَامِ دِينِي جَوِيد، فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ بِه نَبْذِيرِنْدَازِ وِي، وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ (۸۵) و وی در آن جهان از زیان کارانست.

كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا چُون رَاهِ نَمَائِدِ وَ بَه رَاهِ آردِ خدایِ قومی رَا، كَفَرُوا بَعْدَ إِيْمَانِهِمْ كَه كَافِرِ شَدْنْدِ پَسِ ازِ اِيْمَانِ خَوِيْشِ، وَ شَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَ پَسِ ازِ اَن كَه گَوَاهِي دَاده بُوْدَنْد كَه رَسُوْل حَقّ اسْت وَ جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَ بَا اِيْشَانِ اَمْدِ پِيْغَامَهَا وَ نَشَانَهَاي رُوشَن، وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۸۶) وَ اللَّهُ رَا نَمَائِ قَوْمِ بِيْدا دَگَرَانِ نِيْست.

أُولَئِكَ جَزَاؤُهُمْ اِيْشَانِ اَنْدَن كَه پادا شِ اِيْشَانِ اَنْسْت، اَنَّ عَلَيْهِمْ لَعْنَةَ اللَّهِ كَه لَعْنَتِ خدایِ وَ رَا نَدْنِ او بَرِ اِيْشَانِ اسْت، وَ الْمَلَائِكَةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ (۸۷) وَ لَعْنَتِ فَرِيْشْتَا گَانِ وَ مَرْدَمَانِ هَمِه.

خَالِدِينَ فِيْهَا جَاوَدَانِ دَرِ اَنِ اَنْشَانْد، لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ عَذَابِ ازِ اِيْشَانِ هِيْجِ سَبِكِ نَكَنْد، وَ لَا هُمْ يُنْظَرُونَ (۸۸) وَ نِه بِيْخَشَانْشِ دَرِ اِيْشَانِ نَگَرَنْد.

إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مَگَرِ اِيْشَانِ كَه بَا زِ اَمْدَنْدِ وَ تُوْبَه كَرْدَنْد، مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ پَسِ اَنَكِه ازِ دِيْنِ بَرِگَشْتَه بُوْدَنْد، وَ أَصْلَحُوا وَ بَا صِلَاحِ اَرَنْدِ تَبَاهِ خَوِيْشِ وَ نِيْكَ كَنْدَنْد كَرْدَارِ خَوِيْشِ، فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۸۹) كَه اللَّهُ اَمْرَازِ گَارِسْتِ وَ مَهْرَبَانِ.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيْمَانِهِمْ اِيْشَانِ كَه كَافِرِ شَدْنْدِ پَسِ ازِ اِيْمَانِ خَوِيْشِ، ثُمَّ اَزْدَاوُوا كُفْرًا وَ اَن كَه بَرِ كَفْرِ بِيْاَيْدِيْندِ وَ بِيْفَزُوْدَنْد، لَنْ نُقْبَلَ تُوْبَتَهُمْ تُوْبَه اِيْشَانِ نَبْذِيْرِنْد، وَ أُولَئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ (۹۰) وَ اِيْشَانِ بِيْرا هَا نَنْدِ وَ گَمْشَدِگَانِ ازِ رَاهِ.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا اِيْشَانِ كَه كَافِرِ شَدْنْد، وَ مَاتُوا وَ هُمْ كُفَّارٌ وَ بَمَرْدَنْدِ بَرِ كَفْرِ خَوِيْشِ، فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ نَبْذِيْرِنْدِ فَرْدَا ازِ يَكِي ازِ اِيْشَانِ، مَلَأُ الْأَرْضَ ذَهَبًا پَرِي هَمِه رُوي زَمِيْنِ زَرِ وَ لَوْ اَفْتَدَى بِه كَه خَوِيْشْتَنْ بَانَ ازِ عَذَابِ بَا زِ خَرْدِ، أُولَئِكَ

لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ایشان آنند که ایشان راست عذابی دردناکی، وَ مَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ (۹۱) و ایشان را هیچ یاری ده و شفاعت کننده نه.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: وَ مَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا مفسران گفتند: سبب نزول این آیت آن بود که دوازده مرد از دین اسلام برگشتند و مرتد شدند، در جمله ایشان حارث بن سوید انصاری بود و طعمة بن ابیرق و عبد الله بن انس بن خطل و غیرهم از مدینه بیرون شدند و بکفار مکه پیوستند. رب العالمین در شأن ایشان این آیت فرستاد: وَ مَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا... اسلام اینجا شریعت مصطفی (ص) است.

و دین اینجا دین حنیفی که مصطفی (ص) بآن اشاره کرده و گفته: «بعثت بالحنيفية السهلة السمحة».

معنی آیت آنست که: هر که بعد از بعثت محمد (ص) بجز شریعت وی شریعت جوید، و جز دین و سنت وی دینی دیگر گیرد، و راهی دیگر رود آن از وی نپذیرند، و از راه حق بی‌راه است، و از جمله هالکان و دوزخیان است، که مصطفی (ص) گفت: «و الذی نفسی بیده لا یسمع بی رجل من هذه الامّة و لا یهودی و لا نصرانی ثم لم یؤمن بی الا کان من اهل النار».

و روی: «ما یسمع بی من هذه الامّة من یهودی او نصرانی یموت و لم یؤمن بالذی ارسلت به الا کان من اهل النار».

و قصه زید بن عمرو بن نفیل معروف است که بر مصطفی (ص) رسید پیش از بعثت وی، مصطفی (ص) وی را گفت: «ما لی اری قومک قد شنفوا لک؟»

چه بودست که این قوم تو بنظر کراهیت بتو می‌نگرند؟ گفت: از آنکه ایشان بضاللت‌اند، و من نه بر دین ایشانم. آن گه قصه خویش بگفت که: بیرون شدم راه راست و دین حق طلب کردم، از دانشمندان و احبار یثرب بر رسیدم، ایشان را بر عبادت الله یافتم. لکن بآن عبادت شرک داشتند. دانستم که نه دین حق است، برگشتم و از احبار خیبر بر رسیدم ایشان را هم چنان بر عبادت الله مشرک یافتم. گفتم این نه آن دین است که من میجویم.

باحبار فدک رفتم ایشان را هم بر شرک دیدم. از احبار ایله بر رسیدم همان دیدم. پس حبری از احبار شام گفت: این دین که تو میجویی کس را ندانیم که بر آنست مگر شیخی بجزیره. رفتم و از وی بر رسیدم، و قصه خود با وی بگفتم، و مقصود خویش عرضه کردم. شیخ گفت: آنها که تو دیدی همه بر ضلالت و بی‌راهی‌اند، و آنچه تو میجویی دین خدای عزّ و جلّ و راه راست آنست، و دین فریشتگان است، که الله را بآن میپرستند، و هم در زمین خویش آن دین یابی. باز گردد و طلب کن که پیغامبری بیرون آمد یا خواهد آمد، که خلق را بآن دین خواند. اگر وی را در یابی در پی او باش، و بوی ایمان آر. مصطفی (ص) آن گه که این قصه از زید میشنید بر راحله بود. پس آن راحله فرو خوابانید و قصد طواف خانه کرد. زید گفت من هنوز ندانسته بودم که پیغمبرست، من نیز با وی طواف کردم. دو بت نهاده بودند که مشرکان در طواف خویش ایشان را می‌پاسیدند، زید ایشان را بیاسید، مصطفی (ص) از آن نهی کرد، گفت: «لا تمسه»

زید با خود اندیشه کرد که يك بار دیگر بیاسم تا چه گوید! رسول (ص) با وی نگرست گفت: «الم تنه»

نه ترا نهی کردند و از آن باز داشتند. آن گه زید گفت: فو الذی هو اکرمه و انزل علیه الكتاب ما استلم صنما، حتی اکرمه الله عزّ و جلّ بالذی اکرمه، و انزل علیه الكتاب». زید بن عمرو بن نفیل از دنیا بیرون شد و هنوز پیغام



وحی از آسمان بر رسول (ص) نیامده بود و دعوت نکرده. مصطفی (ص) زید را گفت: «یأتی يوم القيامة امة وحده»

كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ؟ مجاهد گفت: این در شأن مردی آمد از بنی عمرو بن عوف که از دین بر گشت و با روم شد، کیش ترسایی گرفت.

و حکم مرتد آنست که مصطفی (ص) گفت: «لا يحل دم امرئ مسلم الا باحدى ثلاث: رجل كفر بعد اسلامه، او زنی بعد احصانه، او قتل نفسا بغير نفس.»

این خبر دلیل است که هر مرد که از دین اسلام برگردد کشتنی است، و زن را همین حکم است. اما كودك و دیوانه را ردت ایشان درست نباشد، لقوله عليه السلام: رفع القلم عن ثلاثة، عن الصبي حتى يبلغ، و عن النائم حتى يستيقظ، و عن المجنون حتى يفيق»

و مکره را هم چنین لقوله تعالى: اِلَّا مَنْ اُكْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ.

و مست را دو طریق است چنان که در طلاق است. و قتل مرتد حق خدا است، و سیاست شرعی جز امام اعظم را نرسد که این سیاست کند، اگر آزاد باشد آن مرتد یابنده.

و شافعی را دو قول است که پیش از قتل از مرتد توبت خواهند یا نه؟ و درست آنست که از وی توبت خواهند. اگر در آن ساعت توبت کند، و الا بکشند. و مال وی بعد از قضاء دیون و حقوق مسلمانان فیء باشد بدستترین اقوال، و فرزندان وی را حکم بردگان و جزیت داران نیست. اما چون بالغ شوند احکام و شرائط اسلام از ایشان در خواهند، اگر بآن درست آیند، و الا ایشان را بکشند. و اگر دو مرد مسلمان بر ردت کسی گواهی دهند و وی انکار کند، مجرد انکار وی در حق وی اسلام نیست تا وی را تلقین شهادت نکنند و نگویند: «لا اله الا الله و محمد رسول الله». و اگر طائفه‌ای که ایشان را شوکت و منعت باشد مرتد شوند بر امام اعظم واجب است که بجنگ ایشان شود، یا ایشان را باسلام باز آرد یا از زمین بردارد.

قوله: كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ بعضی مفسران گفتند: این در شأن جهودان آمد که پیش از مبعث مصطفی (ص) بوی ایمان آورده بودند، و بعد مبعث بوی کافر شدند «وَ شَهِدُوا» ای و بعد ان شهدوا ان محمدا حق. وَ جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ مَا بَيَّنَّ فِي التَّوْرَةِ مِنْ نِعْتِهِ وَ صِفَتِهِ.

وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ همان است که جای دیگر گفت: إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ ظَلَمُوا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُغْفِرَ لَهُمْ وَ لَا لِيُهْدِيَهُمْ طَرِيقًا. اگر کسی گوید چونست که رب العالمین اینجا هدایت از کافر نفی کرد، و جای دیگر گفت وَ أَمَّا تَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ؟ جواب آنست که هدایت بر سه ضرب است: یکی عقل ممیز است میان خیر و شر، و راست و دروغ، و راه بردن به بعضی مصالح کار خویش.

و عامه اهل تکلیف از مؤمن و کافر و آشنا و بیگانه درین هدایت یکسانند. و هو المعنى بقوله تعالى: أَمَّا تَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ وَ مثله قوله: إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ. وَ هَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ، أُعْطِيَ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى این همه ازین هدایت است که گفتیم. و هم ازین بابست آنچه بعضی جانوران را داد بر سبیل تسخیر، و ذلك فى قوله تعالى: وَ أَوْحَى رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ. اما ضرب دوم از هدایت، تزکیت اعمال و احوال بندگان است، و توفیق خیرات در اکتساب طاعات، و ذلك فى قوله تعالى: إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ، و قال تعالى: وَ هُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ، و قوله:

أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ، و قوله: وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا.

هدایت سوم راه نمودن است بدار الخلد و مجاورت حق عزّ و جلّ، و ذلك فی قوله عزّ و جلّ سَيَهْدِيَهُمْ وَ يُصَلِّحُ بِهِمْ وَ يُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ عَرَفَها لَهُمْ. و قوله تعالى: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا. ربّ العالمین جلّ جلاله این سه قسم هدایت خود را اثبات کرد و نسبت آن با خویشتن برد، و از مخلوق نفی کرد، چنان که گفت عزّ جلاله: إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ، و لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ، و ما أَنْتَ بِهَادِي الْعُمَى. قسمی دیگر است از اقسام هدایت که آن را دعا گویند. این يك قسم مصطفی (ص) را و جمله پیغامبران را اثبات کرد گفت: وَ إِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ. انبیاء را گفت: وَ جَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا قرآن را گفت: إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ. بیرون ازین سه قسم آنست که الله بآن مستأثر است، کس را با وی در آن مشارکت نه، و او را در آن با کس مشاورت نه.

أُولَئِكَ جَزَاؤُهُمْ أَنْ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ مثل این آیت در سوره البقرة شرح آن رفت، و فرق آنست که: آنجا قطعی بلعنت حکم کرد، گفت: أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ، از بهر آنکه قومی را گفت که بر کافری مردند و امید اسلام و صلاح دریشان نماند، و اینجا گفت: أُولَئِكَ جَزَاؤُهُمْ قطعی لعنت نکرد. گفت: جزاء ایشان لعنت است، یعنی که زندگان اند، و تا زندگی می بود امید اسلام و صلاح در ایشان جای است.

و گفته اند که: این هر سه آیت از کَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ تَا وَ لَا هُمْ يُنْظَرُونَ منسوخ اند، و ناسخ این آنست که بر عقب گفت: إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا این آیت در شأن حارث بن سويد بن الصامت الانصاری آمد بر خصوص. اما حکم آن بر عموم است تا بقیامت. این حارث بعد از آن که مرتد گشته بود پشیمان شد، باز آمد تا بنزدیکی مدینه رسید. نامه ای نبشت برادر خویش خلاس بن سويد که من پشیمان شدم و باز آمدم، از رسول خدا (ص) بپرس که مرا توبه هست یا نه؟ خلاس رفت و قصه حارث با رسول (ص) بگفت. در حال جبرئیل آمد و آیت آورد: إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا الخ حارث را ازین خبر کردند، بیامد و مسلمان شد، و حسن اسلامه.

قوله: إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَ أَصْلَحُوا در قرآن هر جای که ذکر توبت کرد بیشتر آنست که ذکر اصلاح قرین آن ساخت، از بهر آنکه حقیقت «توبت» دو چیز است: تصنیف اعتقاد و اصلاح اعمال. پس هر دو مجتمع باید، تا توبت درست آید. اگر کسی گوید: چون است که در سوره البقرة إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَ أَصْلَحُوا وَ بَيَّنُّوا گفت و اینجا نگفت وَ بَيَّنُّوا؟ جواب آنست که: در سوره البقرة آیت در شأن احبار جهودان آمد که نعت و صفت محمد (ص) در تورات از عوام خویش پنهان کرده بودند و پوشیده داشته، و معظم گناه ایشان آن بود، پس تا اظهار آن نکردند و با مردم بیان آن روشن نگفتند توبت ایشان درست نبود. و آن معنی درین قوم که این آیت در شأن ایشان آمد نبود، و گناه ایشان جز رَدّت نبود. ازین جهت وَ بَيَّنُّوا نگفت.

و گفته اند: چون هر دو آیت بیان توبت است، چه فرق را در آخر این آیت گفت: فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ و در سوره البقرة گفت: وَ أَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ؟ جواب آنست که: تَوَّابٌ و غفور بمعنی، هر دو متقارب اند، اما «تَوَّابٌ» خاص تر است و غفور عام تر و تمام تر، و گناه آن جهودان صعب تر بود و عظیم تر که هم ضلال خودشان بود و هم اضلال دیگران. پس اسم اخصّ بآن اولی تر بود. و گناه این مرتد کمتر بود که اضلال با وی نبود. پس نام غفور اینجا لائق تر و موافق تر. و در خبر است که مصطفی (ص) چون آمرزش خواستی این هر دو نام: هم «تَوَّابٌ» و هم «غفور» فراهم گرفتی. ابن عمر گفت: می شمردم که اندر يك مجلس سیّد (ص) صد بار گفتی: رب اغفر لی و تب علی انک انت

التواب الغفور.

قوله تعالى: إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ آيَةٌ فِي قُلُوبِهِمْ أَن يَأْتُوا بِالْحَمْلِ بَغْلًا وَالْبُرْءِ بِالنِّسَابِ وَإِنَّ أُولَئِكَ عِندَ اللَّهِ بِمَسْئِلَتِهِمْ لَشَدِيدُونَ. پس که حارث باسلام باز آمد و توبت کرد، خبر اسلام حارث بايشان رسيد، گفتند: ما نیز در مکه می‌باشیم و چشم بر روز محمد (ص) نهیم، و بد افتاد جهان در حق وی. و ذلك في قوله عزّ و جلّ: تَنَرَّبَّصُ بِهِ رَبِّبَ الْمُؤْنِ، و هر گه که خواهیم باز گردیم که توبت ما بپذیرند، چنان که توبت حارث پذیرفتند. فانزل الله تعالى هذه الآية.

بعضی مفسران گفتند: این آیت منسوخ است که ربّ العالمین وعده داده است که توبه هر تائبی بپذیرند، تا آن گه که آفتاب از مغرب آید، و ذلك في

قول النبي (ص): ان بالمغرب بابا فتحه الله عز و جل للتوبة يوم خلق السماوات و الارض، فلا يغلق حتى تطلع الشمس من مغربها

و قومی گفتند: آیت منسوخ نیست، و معنی آیت آنست که: لن تقبل توبتهم في حال ضلالتهم. برین قول واو و أولئك واو حال است. میگوید: توبت ایشان در آن حال که گمراه باشند نپذیرند، که توبت و ضلالت ضدّ یکدیگرند، بهم جمع نیایند. و گفته‌اند: لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ يَعْنِي عِنْدَ الْمَوْتِ وَ الْمَعَايِنَةِ، نحو قوله تعالى: وَ لَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ... الآية.

قوله تعالى: إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ مَاتُوا وَ هُمْ كَفَّارٌ فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مِلءُ الْأَرْضِ ذَهَبًا وَ لَوْ اقْتَدَى بِهِ. این «واو» معنی عموم را در آورد. میگوید: اگر کسی چندان که يك روی زمین زر از آن او باشد و بقربت و طاعت خرج کرده باشد در دنیا، چون بر کفر میرد آن وی را هیچ بکار نیاید، و نپذیرند که آن انفاق از متقیان پذیرند نه از کافران، و ذلك في قوله تعالى: إِنَّمَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ. و روا باشد که این بر آخرت حمل کنند، یعنی در قیامت آن کافر که بر کفر مرده باشد اگر بپری روی زمین زر دارد و خواهد که تا خود را از عذاب الله بآن باز خرد، وی را سود ندارد، و از وی نپذیرند. و في ذلك ما

روی انّ النبي (ص) قال: يجاء بالكافر يوم القيامة فيقال له أ رأيت لو كان لك ملاً الارض ذهباً لكنت مفتدياً به؟ فيقول نعم! فيقال لقد سئلت ما هو ايسر من ذلك.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: وَ مَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ الْآيَةُ... هر دین که نه اسلام، باطل است. هر عمل که نه اتباع سنت، تخم حسرت است. اسلام درخت است، سنت آبشخور آن، و ایمان ثمره آن، و حق جلّ شأنه نشاننده آن و پروراننده آن. و این چشمه سنت مدد که میگیرد از عنایت الهی میگیرد. اگر العیاذ بالله آن عنایت باز گیرد چشمه خشک شود، و شجره معطل و عقیم گردد، و نیز ثمره ایمان ندهد، و بر شرف زوال و هلاک بود. این مثل آن گروه است که مرتد شدند و از اسلام برگشتند، باز چون عنایت ربّانی سابق بود و چشمه سنت مدد دهد، از کلمه طیبّه آن شجره را فرع سازند، و از عقیده پاکیزه ثمره‌ای سازند، و آن فرع را از آسمان هدایت مصعد سازند، و ثمره آن در حال حیاة و ممات مستدام گردانند. تا هرگز منقطع نگردد. این است که ربّ العالمین بر طریق مثل گفت: ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ، أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَ فَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا. و گفته‌اند: اسلام بضرب مثل، چراغی است از نور اعظم برافروخته، و از نور سنت مادّت و پرورش آن پدید کرده، و الیه الإشارة بقوله عزّ



و جَلَّ: أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ مَيَّغُود: هر سینه‌ای که ربّ العزّت چراغ اسلام اندر آن سینه بر افروخت، مدد گاهی از نور سنّت آن را پدید آورد، تا همواره آن سینه آراسته و افروخته بود. پس هر که را از سنّت شمه‌ای نیست، وی را در اسلام بهره‌ای نیست.

روایت کنند از شافعی (ره) که گفت: خدای را عزّ و جلّ در خواب دیدم که با من گفت: «تمنّ علیّ» از من آرزویی خواه. گفتم: «امتنی علی الاسلام»، یعنی مرا که میرانی، بر اسلام میران خداوند. فقال عزّ و جلّ: «قل و علی السنّة»، یعنی که: چون اسلام خواهی، با آن سنّت خواه. چنین گوی که مرا بر اسلام و بر سنّت میران، که اسلام بی سنّت نیست، و هر اعتقاد که نه با سنّت است آن پذیرفته نیست، و هر دین که مرتبت دار آن سنّت نیست، آن دین حق نیست.

اهل معرفت را در اسلام رمزی دیگر است، گفتند: اسلام حق است و استسلام حقیقت، و لكلّ حقّ حقیقه. اسلام شریعت است و استسلام طریقت. منزل گاه اسلام صدر است، و منزل گاه استسلام دل. اسلام چون تن است و استسلام چون روح. تن بی‌روح مردار است، و روح بی‌تن نه بکار است. اسلام دین را درجه کمینه است: از شرك برستن و بایمان پیوستن، و استسلام درجه مهینه است: از خود برستن و در حق پیوستن. این است که الله تبارک و تعالی گفت: **إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَ أَصْلَحُوا** هر که از شرك برست و در اسلام پیوست از جمله تائبان است. هر که از خود برست و بحق پیوست از جمله صالحانست.

این هر دو آنند که الله بر ایشان مهربانست، و آمرزگار ایشان است.

قوله: **فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ** همانست که جای دیگر گفت: **إِنْ تَكُونُوا صَالِحِينَ فَإِنَّهُ كَانَ لِلْأَوَّابِينَ غَفُورًا**.

**إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمُ الْآيَةَ... علماء شریعت را اجماع است که کفر مرتدّ غلیظتر است از کفر اصلی، و عقوبت وی سختتر و صعبتتر. نه بینی که از کافر اصلی جزیت پذیرند. و بر کفر خویش بگذارند، و مرتدّ را نگذارند بر کفر، و نه از وی جزیت پذیرند، اما العود الی الاسلام و اما القتل. همچنین سالکان طریقت را اتفاق است که فترت اهل ارادت صعبتتر است از معصیت اهل عادت، و عقوبت بازگشتن رونده از راه حق در نهایت تمامتر است از عقوبت بازماندن وی در بدایت. این است که ربّ العالمین گفت: **فَمَنْ يَكْفُرْ بَعْدُ مِنْكُمْ فَإِنِّي أُعَذِّبُهُ عَذَابًا لَا أُعَذِّبُهُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ**.**

و فی معناه ما یحکی عن الشّیخ ابی عبد الله محمد بن حنیف رحمة الله قال: «رأیت فی النّوم کائی کنت نائما، فجاء رسول الله (ص) فحرکنی، فنظرت الیه، فقال: یا ابا عبد الله! من عرف طریقا فسلكه، ثمّ رجع عن ذلك الطریق عذبه الله بعذاب لم یعدبه به احدا من العالمین». قال: فانتبهت و انا اقرأ: **فَمَنْ يَكْفُرْ بَعْدُ مِنْكُمْ فَإِنِّي أُعَذِّبُهُ عَذَابًا لَا أُعَذِّبُهُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ**.

### ۱۷ النوبة الاولى

قوله تعالی: **لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ أَنْ نَوَاحَتْ وَ نِیکِی که می‌پیوسید بآن نرسید، حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ** تا آن گه که نفقت کنید و صدقه دهید از آنچه می‌دوست دارید.

وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ شَیْءٍ و هر چه نفقت کنید از هر چه کنید، **فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ (۹۲)** خدای بآن دانا است.

**كُلُّ الطَّعَامِ همه خوردنیها، كَانَ حِطًّا لِبَنِي إِسْرَائِيلَ حلال و گشاده بود بنی اسرائیل را، إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَى نَفْسِهِ** مگر آنچه یعقوب حرام کرد و بسته بر خویشان من قبل آن **تُنزَلَ التَّوْرَةُ** پیش از آنکه تورات فرو فرستاده آمد. **قُلْ**

فَأْتُوا بِالْبُورَةِ جَهْدَانِ رَا كُوى تورات بياريد، فَأَتَوْهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (٩٤) بر خوانيد اگر مى‌راست گوئيد.

فَمَنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ

هر كه دروغ سازد بر خدای پس ازین، فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (٩٥) ایشان از ستمكارانند بر خویشان.

قُلْ صَدَقَ اللَّهُ كُوى كه راست گفت خدای هر چه گفت، فَأَتَبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ پس بر پی ابراهیم ایستید، حَنِيفًا أَنْ پاك يكتا

كُوى يكتا شناس يكتا پرست، وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (٩٦) و از انبازگیران با خدای خویش هرگز نبود.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ مفسران گفتند: بر اینجا بهشت است و انفاق بیرون کردن زکاة از مال. میگوید: تا زکاة از مال بیرون نکنید، و بدرویشان ندهید، ببهشت نرسید. این قول خطاب با توانگران است علی الخصوص، و گفته‌اند كه: این خطاب با عامه مؤمنانست، توانگران و درویشان هر كسى بر اندازه و توان خویش باین انفاق مخاطب است، و آن از ایشان پسندیده.

چنان كه جای دیگر ایشان را در هزینه کردن و ایثار نمودن با فقر و فاقه بستود و بپسندید، و گفت: وَ يُؤْتِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ.

آن روز كه این آیت آمد: لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ زید بن حارثه آمد و اسپى آورد و گفت: «یا رسول الله هذا مِمَّا احبته»

این اسپ دوست دارم، خواهم كه در راه خدای خرج كنم، از من بپذیر. مصطفى (ص) اسامة بن زید را بخواند و اسپ بوى داد. زید دلتنگ گشت، گفت: «من این از بهر صدقه آوردم. مصطفى (ص) گفت: «اما انّ الله قد قبلها منك!»

دل تنگ مكن یا زید! كه الله آن صدقه از تو پذیرفت. و بو طلحه انصاری را بستانى بود برابر مسجد، در آن نخل فراوان و آب روان. چون این آیت آمد گفت: یا رسول الله! از مال خویش هیچ چیز دوست‌تر ازین بستان ندارم، و خدای میگوید: آنچه دوستر دارید خرج كنید تا بآن نواخت رسید كه از من می‌پسوسید. اکنون این بستان در راه خدا بصدقه دادم و امید دارم كه مرا ذخیره‌ای باشد آن جهانی نزدیک خداوند عزّ و جلّ.

مصطفى (ص) گفت: «بِحٍّ بِحٍّ، ذلك مال رابح لك».

نیک آمد نیک آمد، سودمند است این مال ترا. آن گه گفت: یا ابا طلحه من چنان بینم كه در خویشان خود نفقت كنى و صلة رحم در آن بجای آرى. بو طلحه همان كرد، بابنای اعمام و نزدیکان خویش قسمت كرد و بایشان داد. ابو ذر غفاری را مهمانی رسید، بآن مهمان گفت كه: این ساعت مرا عذری است كه بیرون نتوانم شد. تو بفلان جایگه شو كه شتران من ایستاده‌اند، یکى نیکوتر فربه‌تر ببار، تا خرج كنیم. آن مهمان رفت و یکى ضعیف‌تر نزارتر بیاورد. ابو ذر گفت: این چه بود كه كردی؟ كه آن نزارتر آوردی، و فرمان من نبردی؟ گفت: آن فربه‌تر نیکوتر از آن نیاوردم تا روز حاجتت بود كه حاجت ازین مهمتر افتد. ابو ذر گفت: «حاجت من این است كه با من در خاکست، و مهم من این است كه در گور با من قرین است.» این چنین است! و بر سر این آنست كه ربّ العالمین گفت: لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ.

در آثار بیاوند كه سائلى بر در ربیع خثیم باستاد. ربیع گفت: اطعموه سگرا، او را شكر دهید. گفتند: یا ربیع او را

شکر چه بکار آید؟ او را طعام و خوردنی باید. ربیع گفت: «ویحکم! اطعموه سکرا فان الربیع یحبّ السکر و ربّ العالمین یقول: لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ».

و یقال احضر ذات یوم داره مجنوناً و امر ان یتخذ له فالودجا من السکر الأبيض. فقیل له: و کیف یدری هذا المجنون انه اتخذ من السکر الأبيض؟ فقال: هو لا یدری و لكن ربّه یدری. و روی ان ابن عمر کان یهوی جاریة فاشتراها و اعتقها، فقیل له، هویتها فاشتریتها ثمّ اعتقتها قبل ان تصیب منها؟ فقرأ هذه الآية: لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ. آورده‌اند که زبیده مادر جعفر مصحفی ساخته بود، نود پاره، همه بزر نیشته، آن گه مجلدها زر کرده مرصع بجواهر، روزی از آن مصحف میخواند باین آیت رسید: لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ آن در وی اثر کرد گفت: من از مال و ملک خویش هیچیز دوست‌تر ازین مصحف ندارم، آن گه زرگران و جوهریان را بخواند تا آن برگرفتند و بفروختند و در وجه آن عمارتها نهاد از حوضها و مصنعا که در بادیه فرمود.

لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ اِشْتِقَاقٌ بِرٌّ مِنْ بَرٍّ اِسْتِ، و برّ جای فراخ است و زمین گشاده، و مؤمنان را بآن ابرار خوانند که دلهاشان فراخ است و سینه‌ها گشاده، بحکم این آیت که گفت: فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ، و کافران را ضدّ این گفت: وَ مَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا. و ازین جا بود که ابو ذر غفاری (رض) از مصطفی (ص) پرسید که بر چیست؟ جواب داد: لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُؤَلُّوا وَجُوهَكُمْ... الآية. از بهر آنکه درین آیت افعال خیر و مکارم اخلاق فراخ بگفت و فراوان برداد، پس معنی برّ توسّع است در افعال خیر، و خدای عزّ و جلّ خود را «برّ» خواند و بنده را «برّ» نام نهاد اکنون «بر» بنده با خدا آنست که وی را مطیع و فرمان بردارست، و برّ خدا با بنده آنست که بر وی نیکوکار است و نوازنده و روزی گمارست.

گفته‌اند که برّ بر سه معاملت است: یکی با خدا در معنی عبادت کردن و وی را پرستیدن، و الیه الاشارة بقوله (ص) «لا یزید فی العمر الا البر، و ان الرجل لیحرم الرزق بالذنب یصیبه».

دیگر با قرابت و نزدیکان خویش در معنی پیوستن بایشان، و شناختن حق ایشان. و الیه الاشارة بقوله (ص): «دخلت الجنة فسمعت فيها قراءة فقلت من هذا؟

قالوا حارثة بن نعمان، كذلك البر، كذلك البر، و کان ابر الناس بامه».

قال: «و ان من ابر البر صلة الرجل اهل و د ابیه بعد ان یولی».

سدیگر با اجنبیان در معنی انصاف دادن ایشان، و شفقت اسلام نمودن بر ایشان، و خوش داشتن خلق در صحبت ایشان، و الیه الاشارة

بقوله (ص): «البرّ شیء هین، وجه طلق و لسان لین».

وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ يَعْنِي مِنْ صَدَقَةٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ عَالِمٌ بِنِيَّاتِكُمْ فَيَجَازِيكُمْ عَلَيْهِ.

قوله تعالی: كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حِلاًّ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ جَهودان بر مصطفی (ص) منکر بودند که گوشت اشتر بحلال داشت و میخورد. گفتند: این بر ابراهیم (ع) حرام بود، دین ابراهیم این بود، و در تورات چنین خواندیم. چونست که محمد (ص) در تحلیل گوشت شتر مخالفت دین ابراهیم میکند؟ ربّ العالمین آن جهودان را درین آیت دروغ‌زن کرد، و بیان کرد که گوشت شتر بر ابراهیم و بر فرزندان او حلال بود، تا آن گه یعقوب (ع) بر خود حرام کرد. پس علماء را اختلاف است که یعقوب چرا بر خود حرام کرد؟ گفته‌اند که: وی را بیماری رسید که در آن بیماری گوشت شتر و

شیر شتر وی را ناسازگار بود. پس دفع مضرت را بگذاشت خوردن آن، و بر خود حرام کرد نه تحریم شرعی را. ابن عباس و حسن گفتند: یعقوب را علت عرق النساء پدید آمد، نذر کرد که اگر خدای تعالی وی را از آن علت شفا دهد آن طعامی که دوستتر دارد، خوردن آن بگذارد و بر خود حرام کند تقرّباً الی الله عزّ و جلّ. پس گوشت و شیر شتر بر خود حرام کرد وفاء نذر خویش را. ضحاک گفت: سبب این عارض که یعقوب را رسید آن بود که قصد بیت المقدس داشت نذر کرد که اگر تندرست، بی‌عیبی و رنجی به بیت المقدس فرود آید آخرترین فرزندان قربان کند خدای را عزّ و جلّ. پس فریشته‌ای براه وی آمد و از وی مصارعت خواست. یعقوب (ع) اجابت کرد، ساعتی درهم آویختند آن گه فریشته دست بر گوشت ران یعقوب زد از آن علت عرق النساء پیدا شد.

آن گه گفت با یعقوب: این بان کردم تا تو تندرست در بیت المقدس نروی، تا فرزندت قربان نباید کرد بحکم نذر خویش. پس رفت و در بیت المقدس شد و فراموش کرد آنچه فریشته وی را گفته بود. قصد ذبح فرزند کرد. فریشته‌ای آمد و گفت: یا یعقوب تو از نذر خویش بیرون آمدی و مخرج پیدا شد، لا سیل لك الی ولدك.

آن گه گفت: «لئن شفانی الله لحرمت علی نفسی لحوم الإبل و البانها». و روی «انه قال لئن شفاه الله لحرمت علی نفسه العروق او طعاما فيه عرق. فجعل بنوه بعد ذلك يتبعون العروق و یخرجونها من اللحم».

پس جهودان بوی اقتدا کردند، و آنچه یعقوب بر خود حرام کرد ایشان بر خود محرّم داشتند. آن گه دعوی کردند که این تحریم در تورات است. ربّ العالمین ایشان را دروغ‌زن کرد، گفت: قُلْ فَأْتُوا بِالتَّوْرَةِ فَاتْلُوهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ.

اگر کسی گوید چونست که در آن آیت پیش این آیت بپوشد؟ پس آیت لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ که حدیث مؤمنان و ذکر انفاق ایشان است در آن پیوست؟ آن گه دیگر باره بدمّ جهودان بازگشت، بر عقب گفت: كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حِلاً لِنَبِيِّ إِسْرَائِيلَ. یعنی که لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ... در میان این دو قصّه چه لائق است؟ جواب آنست که: ربّ العالمین در آن دو آیت دمّ جهودان کرد، و هزینه ایشان باطل کرد. یعنی که آن هزینه ایشان با کفر است و طاعت با کفر مقبول نبود. پس خطاب با مؤمنان گردانید که انفاق شما نه چون انفاق ایشان است، از شما پذیریم و قبول کنیم، چون باین شرط باشد که فرمودیم. و آنچه بشرط خویش باشد من که خداوند خود دانم و جزا دهم. این است که گفت: فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ. آن گه باز بترتیب آیت پیش باز شد و تمامی دمّ جهودان گفت: فَمَنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ

این هم چنانست که جای دیگر گفت: وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا. وَإِنَّمَا يَفْتَرِي الْكُذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَمْ بِهِ جِنَّةٌ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وَجُوهُهُمْ مُسْوَدَّةٌ. گفته‌اند که: دروغ بر دو قسم است: یکی آنکه از بر خویش سخنی اختراع کند که آن را هیچ اصل نبود. دیگر قسم آنست که: در سخنی زیادت آرد یا از رمّت و قاعده خویش بگرداند، و آن را اصلی باشد. این هر دو قسم ناپسندیده و نشان نفاق است. مصطفی (ص) گفت: «دروغ بابی است از ابواب نفاق». و فرمود: چنان دیدم که مردی مرا گفتی: «بر خیز»، برخاستم. دو مرد را دیدم، یکی بر پای و یکی نشسته. او که بر پای بود آهنی کڑ در دهن این نشسته افکنده و يك گوشه دهن وی میکشید تا بسر دوش. و دیگر جانب هم چنین، پس هر دو طرف با هم می‌شد، و دیگر باره قلاب در می‌افکند. گفتم این چیست؟ گفتند: این دروغ زنی است، هم این عذاب میکنند وی را در گور تا بقیامت. میمون بن ابی شیبب می‌گفتند: نامه‌ای می‌نیشتم کلمه‌ای فراز آمد که اگر بنویسم آراسته شود لیکن دروغ بود، عزم کردم که ننویسم.

هاتفی آواز داد که: «يَتَّبِعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ». و صحّ

عن النَّبِيِّ (ص) اِنَّهٗ قَالَ: «وَيَلِ مَنْ يَحَدِّثُ فَيَكْذِبُ لِيُضْحَكَ بِهِ الْقَوْمُ، وَيَلِ لَهُ! وَيَلِ لَهُ!»

و قال: «كَبُرَتْ خِيَانَةُ اَنْ تَحَدِّثَ اَخَاكَ حَدِيثًا، هُوَ لَكَ مُصَدِّقٌ، وَ اَنْتَ بِهِ كَاذِبٌ»

اهل معانی گفتند که دروغ از آن حرام است که دل از آن می‌تباہ شود و تاريک می‌گردد، اما اگر بدروغ حاجت افتد و بر قصد مصلحت گوید، و آن را نیز کاره بود پس حرام نباشد. و از آن در دل هيچ تاريکی و کژی نیاید، نه بينی که اگر مسلمانی از ظالمی بگریزد نه رواست که بوی راه نمونی کند، بل که دروغ اینجا واجب است اگر خلاص مسلمانی در آنست، و رسول (ص) خدا رخصت دادست بدروغ گفتن در سه جایگه: یکی در حرب که عزم خویش با خصم راست نتوان گفتن، دیگر در صلح دادن میان دو کس، سدیگر کسی که دو زن دارد، با هر یکی گوید که ترا دوستر دارم.

و بزرگان دین چون حاجت افتادی بدروغ گفتن مصلحتی را، تا توانستندی از دروغ پرهیز کردندی و سخن با معاریض گردانیدندی. چنان که مطرف در نزدیک امیری شد، امیر گفت: چرا کمتر آبی بنزدیک ما؟ جواب داد که تا از نزدیک امیر برفتم پهلو از زمین برنگرفته‌ام الا آنچه خدای نیرو داده است. امیر پنداشت که او بیمار بوده است، و آن سخن در نهاد خویش راست بود. و شعبی کنیزک خویش را گفت: اگر کسی مرا طلب کند تو دائره‌ای می‌پرکش، و دست خویش بران نه و گوی که درین جا نیست. و معاذ جبل (رض) عامل عمر بود چون از عمل باز آمد عیال او گفت: ما را چه آوردی؟ معاذ گفت: نگهبانی با من بود چیزی نتوانستم آورد، یعنی که خداوند عزّ و جلّ با من بود. زن او پنداشت که عمر بر وی مشرفی گماشته بود، پس بخانه عمر شد آن زن و عتاب کرد، و گفت: معاذ امین رسول خدا (ص) بود و امین بو بکر.

چونست که تو با وی مشرفی فرستادی؟ عمر معاذ (رض) را بخواند و از وی پرسید که این زن چیست که می‌گوید. معاذ معلوم وی کرد آنچه که گفته بود. آن گه عمر بخندید و با وی نیکویی کرد.

فَمَنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ

یعنی باضافة هذا التحريم الى الله تعالى على ابراهيم في التوراة، مَنْ بَعْدَ ذَلِكَ

ای من بعد ظهور الحجّة بانّ التحريم انما كان من جهة يعقوب، فأولئك هُم الظالمون.

قوله: قُلْ صَدَقَ اللَّهُ اى اعتقد و اخبر انّ ذلك من قول الله و هو صادق.

می‌گوید: یا محمد! اعتقاد کن و قوم را خبر ده که این بیان که رفت از قول خداست، و خدا بهر چه گفت و خبر داد راست گویست، راست دان، پاک دان، همه دان. جای دیگر گفت: «وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا» و «مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا» آن کیست که راست سخن‌تر، راست گوی‌تر از خدای است؟

فَأَتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا اِشْتِقَاقَ مِلَّةٍ اِزْ اَمَلَّتِ الْكِتَابِ اِسْت. و ملت و دین دو نام‌اند آن شرع را که خدای عزّ و جلّ نهاد میان بندگان بر زبان انبیاء، تا بان شرع بثواب آن جهانی رسند. اهل معانی گفتند: این شرع را دو طرف است: يك طرف با حق دارد جلّ جلاله، و يك طرف با بنده. اما آنچه با حق دارد راه نمونی وی است بفرستادن پیغامبران، و دعوت ایشان، و فرو فرستادن کتاب است، و بیان امر و نهی و اثبات حجّت در آن. و آنچه به بنده تعلق دارد اجابت دعوت پیغامبران است و امتثال اوامر و نواهی. پس آن طرف که با حق دارد «ملت» گویند، و آن طرف که



با بنده دارد «دین» گویند.

فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ این جواب ایشان است که بدعوی گفتند که دین ما دین ابراهیم است. رَبِّ الْعَالَمِينَ گفت که دین شما دین ابراهیم نیست، که شما مشرکانید و ابراهیم هرگز مشرک نبود.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ من انفق محبوبه من الدنيا وجد مطلوبه من المولى. و من انفق الدنيا و العقبى و جد الحقّ تعالى، و شتان ما بينهما. یکی مال باخت در دنیا ببرّ الله رسید، یکی ثواب باخت و در عقبی بوصول الله رسید.

هر که امروز بمال و جاه بماند فردا از ناز و نعمت درماند، و هر که فردا با ناز و نعمت بماند، از راز ولی نعمت باز ماند.

بهرچ از راه باز افتی، چه کفر آن حرف و چه ایمان بهرچ از دوست وامانی، چه زشت آن نقش و چه زیبا

حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ «من» تبعیض در سخن آورد. میگوید: اگر بعضی هزینه کنی از آنچه دوست داری ببرّ مولى رسی، دلیل کند که اگر همه هزینه کنی بقرب مولى رسی. ای بیچاره چون میدانی که ببرّ او می‌رسی تا آنچه دوست داری ندهی، پس چه طمع داری که ببارّ رسی با این همه غوغا و سودا که در سر داری؟!

تا تو را دامن گرد گفتار هر تر دامنی سغبه سودای خویشی جز حجاب ره نه‌ای

گفته‌اند: انفاق بر سه رتبت است: اول سخا، دیگر جود، سدیگر ایثار. صاحب سخا بعضی دهد و بعضی ندهد، صاحب جود بیشتر دهد و قدری ضرورت خود را بگذارد، و صاحب ایثار همه بدهد و خود را و عیال را بخدا و رسول سپارد. و این رتبت صدیق اکبرست که هر چه داشت بداد و در راه حق هزینه کرد، و فی ذلك ما روی انّ عمر بن الخطاب قال: امرنا رسول الله (ص) ان نتصدق، فوافق ذلك ما لا كان عندی، فقلت الیوم اسبق ابا بکر ان سبقته، فجنّت بنصف مالی. فقال رسول الله (ص) ما ذا ابقيت لاهلك؟ فقلت مثله. و اتی ابو بکر بكلّ ما عنده. فقال یا ابا بکر ما ذا ابقيت لاهلك؟ فقال: الله و رسوله فقلت لا اسابقك الی شیء ابادا.

آن روز که مصطفی (ص) یاران را بر صدقه داشت و از ایشان در راه حق انفاق خواست، عمر گفت آن روز مرا مالی جمع شده بود، با خود گفتم اگر من روزی بر ابو بکر پیشی خواهم برد امروز آن روزست که من بر وی پیشی برم. يك نيمه از آن مال برداشتم و بحضرت نبوی بردم. مصطفی (ص) گفت: عیال و زیردستان را چه گذاشتی یا عمر؟

عمر گفت: چندان که آوردم ایشان را بگذاشتم. گفت از آن پس بو بکر را دیدم که هر چه داشت همه آورده بود، و خود را و عیال را هیچیزی بنگذاشته بود، و مصطفی (ص) وی را میگوید: اهل و عیال را چه بگذاشتی؟ و بو بکر می‌گوید «خدا و رسول او،» پس عمر گفت: یا ابا بکر! هرگز تا من باشم بتو نرسم.

آورده‌اند که روزی عمر در خانه بو بکر شد. اهل بیت وی را گفت که بو بکر بشب چه کند؟ مگر نماز فراوان کند، و تسبیح و تهلیل بسیار گوید؟ ایشان گفتند نه که وی نماز بسیار نکند و آوازی ندهد. لکن همه شب در پس زانو نشسته،

چون وقت سحر باشد نفسی بر آرد که از آن نفس وی همه خانه بوی جگر سوخته بگیرد.

گفتم: چه نهم پیش دو زلف تو نثار      گر هیچ بنزد چاکر آبی يك بار  
پیشت بنهم این جگر سوخته زار      کاید جگر سوخته با مشك بکار

عمر آهی سرد برکشید، گفت: اگر نماز بودی کار وی با تسبیح و تهلیل فراوان بودی من نیز کردم، اما سوختن جگر را درمان ندانم.

وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ يَكِي هزينه کند چشم بر پاداش و عوض نهاده، یکی دل در دفع مضرت و بگردانیدن آفت بسته، یکی بآن کند که الله می‌داند و می‌بیند، که خود می‌گوید: فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ و انشدوا فی معناه:

يهتزّ للمعروف في طلب العلي      ليذكر يوما عند سلمى شمائله

كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حَلَالًا لِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْآيَةَ... گفته‌اند که: درین آیت بیان شرف و فضیلت پیغامبر ماست محمد (ص) بر یعقوب (ع)، که یعقوب طعامی حلال بر خود حرام کرد، و آن حرام بر وی مقرر کردند و وی را در آن تحریم بگذاشتند. و محمد (ص) ماریه قبطیه را که بر خود حرام کرد، او را در آن تحریم بگذاشتند و آن گشاده بر وی بسته نکردند، و تحلة ایمان وی را پدید کردند، چنان که گفت عزّ اسمہ: «قد فرض الله لكم تحلة ايمانكم».

وجهی دیگر گفته‌اند که بنی اسرائیل کاری در خود گرفتند، و التزام نمودند آن را که در اصل شریعت نه طاعت بود، پس وفاء آن ایشان را لازم آمد، و با ایشان تشدید رفت، تا کار بر ایشان دشوار شد. و این در خبر است که مصطفی (ص) گفت: «انّ بنی اسرائیل شدّوا علی انفسهم فشدد الله عليهم».

پس نوبت که باین امت رسید آن تشدید بایشان نرفت، و فضیلت و شرف مصطفی (ص) را کار بر ایشان آسان برگرفتند. و آن چنان نذر که در مباحات رود آن را خود حکمی ننهادند، و وفاء آن الزام نکردند. آن وجه اول تفضیل مصطفی (ص) بر یعقوب (ع) است و این وجه دوم تفضیل امت محمد (ص) بر بنی اسرائیل.

### ۱۸ النوبة الاولى

قوله تعالى: إِنَّ أَوْلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ، اول خانه‌ای که بر زمین نهادند مردمان را، لِلَّذِي بَنَىٰ كَنَةَ مَكَّةَ، مبارکاً برکت کرده در آن، وَ هُدًى لِّلْعَالَمِينَ (۹۷) و نشانی ساخته جهانیان را.

فیه آیات بَیِّنَاتٌ در آن خانه نشانهایی است پیدا روشن، مَقَامُ إِبْرَاهِيمَ فرود آمدن‌گاه و نشستگاه ابراهیم، وَ مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا. و هر که در آن خانه شد، ایمن گشت. وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ وَ خدایا راست بر مردمان، حِجُّ الْبَيْتِ قصد و زیارت خانه، مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا هر که تواند که بآن راهی برد، وَ مَنْ كَفَرَ وَ هَر كَافِرٌ شَد، فَإِنَّ اللَّهَ عَنِّي عَنِ الْعَالَمِينَ (۹۷) خدای بی‌نیاز است از همه جهانیان.

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ بگویی ای خوانندگان تورات، لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ چرا می‌کافر شوید بسخنان خدای (که در تورات می‌خوانید)؟ وَ اللَّهُ شَهِيدٌ عَلَى مَا تَعْمَلُونَ (۹۸) خدا گواه است و دانا بآنچه می‌کنید.

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ بگو: ای خوانندگان تورات، لِمَ تَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ چرا می‌بازگردانید از راه خدای؟ مَنْ آمَنَ أَنْ كَسَ كَهِ بگروید، تَبِعُونَهَا عَوَجًا عِيبٌ و کژی می‌جوئید راهی را که خدای راست نهاد؟ وَ أَنْتُمْ شُهَدَاءٌ وَ شما خود

گواهان که چنین است، وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (۹۹) و خدای ناآگاه نیست از آنچه میکنید! یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای ایشان که بگرویدند، إِنَّ تُطِيعُوا قَرِيبًا أَكْرَفَرَانِ بَرِيدِ گروهی را، مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ از خوانندگان اهل تورات، بَرُدُّوكُمْ بِاِپْسِ آرند شما را، بَعْدَ إِيمَانِكُمْ پس گرویدن شما، كَافِرِينَ (۱۰۰) تا کافران باشید. وَ كَيْفَ تَكْفُرُونَ و چون کافر شوید پس ایمان، وَ أَنْتُمْ تُنْتَلَى عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ و شما آنید که بر شما میخوانند سخنان خدای، وَ فِيكُمْ رَسُولُهُ و در میان شما رسول وی، وَ مَنْ يَعْتَصِم بِاللَّهِ و هر که دست در خدای زند، فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۱۰۱) اوست که راه نمودند وی را براه درست راست.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ مَجَاهِدِ كَفْت: مسلمانان و جهودان در کار قبله سخن گفتند، و تفاخر کردند هر کس از ایشان بقبله خویش. جهودان گفتند: بیت المقدس فاضلتر و شریفتر، و قبله آن است که مهاجر انبیاست در زمین مقدسه.

مسلمانان گفتند: قبله کعبه است و کعبه شریفتر و عظیمتر و نزدیک خدا بزرگوارتر و دوستر از همه روی زمین، فَأَنْزَلَ اللَّهُ عِزًّا وَ جَلًّا: إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ ایشان درین منازعت بودند که رَبِّ الْعَالَمِينَ تَفْضِيلِ كَعْبِهِ را این آیت فرستاد.

### فصل في فضائل مكة

اکنون پیش از آنکه در تفسیر و معانی حوض کنیم، از فضائل مکه و خصائص کعبه طرفی بر گوئیم، هم از کتاب خدا عزّ اسمه، و هم از سنت مصطفی (ص): قَالَ اللَّهُ: جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ وَ إِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِلنَّاسِ وَأَمْنَا وَ إِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَ إِسْمَاعِيلُ. وَ طَهَّرَ بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَ إِنَّمَا أَمْرْتُ أَنْ أُعْبُدَ رَبَّ هَذِهِ الْبَلَدَةِ الَّذِي حَرَّمَهَا. وَ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا. وَ إِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ. وَ لِيَطُوفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ وَ فَادْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ. وَ أَجْعَلْنَاهُ سَفَايَةَ الْحَاجِّ وَ عِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ. وَ إِنَّ الصَّفَا وَ الْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ وَ أَدْنَى فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا... الى غير ذلك من الآيات الدالة على شرفها و فضلها. این آیات هر یکی بر وجهی دلالت کند بر شرف کعبه و فضیلت آن، و بزرگواری و کرامت آن نزدیک خداوند عزّ و جلّ. آن را عتیق خواند، و عتیق کریم است و از دعوی جباران آزاد یعنی که: بزرگوارست آن خانه بنزدیک خداوند عزّ و جلّ، و آزاد است، که هرگز هیچ جبار سرکش دعوی در آن نکرد و قصد آن نکرد. مسجد حرام خواند و شهر حرام و بیت حرام، یعنی که با آرم است، و با شکوه، و با وقار. بازگشتن گاه جهانیان و جای امن ایشان، و نزول گاه انبیاء و مستقرّ دوستان، منبع نبوت و رسالت و مهبط وحی و قرآن.

و از دلایل سنت بر شرف آن بقت آنست که: مصطفی (ص) گفت آن گه که بر خورده بیستاد: «وَاللَّهِ إِنِّي لَأَعْلَمُ أَنَّكَ أَحَبُّ الْبِلَادِ إِلَى اللَّهِ وَ أَحَبُّ الْأَرْضِ إِلَى اللَّهِ، وَ لَوْ لَا أَنَّ الْمُشْرِكِينَ أَخْرَجُونِي مِنْكَ مَا خَرَجْتُ.

و قال (ص): «إِنَّ الْأَرْضَ دَحِيَّتٌ مِنْ مَكَّةَ، وَ أَوَّلَ مَنْ طَافَ بِالْبَيْتِ الْمَلَانِكَةُ وَ مَا مِنْ نَبِيٍّ هَرَبَ مِنْ قَوْمِهِ إِلَى اللَّهِ إِلَّا هَرَبَ إِلَى الْكَعْبَةِ، يَعْبُدُ اللَّهَ فِيهَا حَتَّى يَمُوتَ» وَ «إِنَّ قَبْرَ نُوحٍ وَ هُودٍ وَ شَعِيبٍ وَ صَالِحٍ فِيهَا بَيْنَ زَمْزَمَ وَ الْمَقَامِ» وَ «إِنَّ حَوْلَ الْكَعْبَةِ لَقَبُورٌ ثَلَاثُمِائَةِ نَبِيٍّ» وَ «إِنَّ بَيْنَ الرَّكْنِ الْيَمَانِيِّ إِلَى الْأَسْوَدِ لَقَبْرُ سَبْعِينَ نَبِيًّا، وَ إِنَّ بَيْنَ الصَّفَا وَ الْمَرْوَةِ لَقَبْرُ سَبْعِينَ أَلْفِ نَبِيٍّ»

و روى: «ان اسماعيل بن ابراهيم (ع) شكا الى ربه حرّ مكة، فأوحى الله اليه ائى افتح عليك بابا من الجنة فى الحجر، يجرى عليك الريح و الروح الى يوم القيامة»، و قال (ص): «انّ ما بين الركن اليمانى و الركن الأسود روضة من رياض الجنة، و ما من احد يدعو الله عند الركن الأسود و عند الركن اليمانى و عند الميزاب الا استجاب الله له الدعاء.»

و قال: «من نظر الى البيت ايمانا و احتسابا غفر الله له ما تقدّم من ذنبه و ما تأخّر» و «من صلى خلف المقام ركعتين غفر له، و يحشر فى الآمنين يوم القيامة» و «من صبر على حرّ مكة ساعة من النهار تباعدت منه النار مسيرة خمسمائة عام.»

و قال (ص): «الحجون و البقيع يؤخذ باطرافهما و ينثران فى الجنة و هما مقربا مكة و المدينة.»  
و قال عليه السلام: «انّ الركن و المقام يأتیان يوم القيامة كلّ واحد منهما مثل ابى قبيس لهما عينان و شفتان يشهدان لمن وافاهما.»

و قال وهب بن منبه: مكتوب فى التّورات انّ الله عزّ و جلّ يبعث يوم القيامة سبعمائة الف ملك من الملائكة المقربين بيد كلّ واحد منهم سلسلة من ذهب الى البيت الحرام، فيقال لهم اذهبوا الى البيت الحرام فرمّوه بهذه السلاسل ثمّ قودوه الى المحشر، فيأتونه، فيزمنونه، بسبعمائة الف سلسلة من ذهب ثمّ يمدّونه، و ملك ينادى: يا كعبة الله سيرى! فتقول لست بسائرة حتى اعطى سؤلى، فينادى ملك من جوّ السماء: «سلى». فتقول الكعبة: «يا ربّ! شقّنى فى جبرتى الذين دفنوا حولى من المؤمنين» فيقول الله سبحانه: قدّ أوتيت سؤلّك قال: فيحشر موتى مكة من قبورهم بيض الوجوه كلّهم محرّمين، مجتمعين، يلبّون.

ثمّ تقول الملائكة: سيرى يا كعبة الله. فتقول: «لست بسائرة حتى اعطى سؤلى.» فينادى ملك من جوّ السماء: «سلى، تعطى». فتقول الكعبة: «يا ربّ! عبادك المذنبون الذين وفدوا الىّ من كلّ فجّ عميق شعنا غربا قد تركوا الأهلين و الاولاد، و خرجوا شوقا الىّ، زائرين، طائفين، حتى قضوا مناسكهم كما امرتهم، فاسألّك ان تؤمنهم من الفرع الاكبر، فتشقّنى فيهم و تجمعهم حولى.» فينادى الملك: «انّ منهم من ارتكب الذنوب و اصرّ على الكبائر حتى وجبت له النار.» فتقول الكعبة: «انما اسألّك الشفاعة لأهل الذنوب العظام!» فيقول الله تعالى: «قد شفعتك فيهم و أعطيتك سؤلّك.» فينادى مناد من جوّ السماء الا من زار الكعبة فليعتزل من بين الناس، فيعتزلون، فيجمعهم الله حول البيت الحرام بيض الوجوه، آمنين من النار، يطوفون و يلبّون. ثمّ ينادى ملك من جوّ السماء: «الا يا كعبة الله سيرى!» فتقول الكعبة: «لبيك، لبيك! و الخير فى يدك، لبيك لا شريك لك، لبيك! انّ الحمد و النعمة لك، و الملك لك، لا شريك لك!» ثمّ يمدّونها الى المحشر.

إنّ أوّل بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ علماء را اختلاف است در معنى اين آيت. روايت كنند از على عليه السلام كه گفت: «هو اول بيت وضع للناس مباركا و هدى للعالمين»

ميگويد: اول خانه كه در آن برکت كردند و نشانی ساختند جهانيان را، تا آن را زيارت كنند و قبله خود سازند، و خدای را در آن عبادت كنند، آنست كه به «بكة».

ابن عباس، كلبى، و حسن همين تفسير كردند، قالوا: هو اول بيت وضع للناس يحجون اليه و يعبد الله فيه. برين قول «بيت» بمعنى مسجد است كقوله: «أنّ تَبَوَّءَ لِقَوْمِكُمْ بِمِصْرَ بَيْتًا» اى مساجد. و كقوله تعالى: فِي بُيُوتِ أُنّ

تُرْفَعُ وَيُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُهُ يَعْنِي الْمَسَاجِدَ.

و ابو ذر از مصطفی (ص) پرسید که: اول مسجد که مردمان را نهادند در روی زمین کدام است؟ مصطفی (ص) گفت: «مسجد حرام». ابو ذر گفت: «و بعد از آن کدام؟» مصطفی (ص) گفت: «بعد از آن مسجد اقصی». گفت: میان آن هر دو چند زمان بود؟ مصطفی (ص) گفت: چهل سال. آن گه گفت:

«حيثما ادرکتک الصلاة فصلّ فانه مسجد.»

قومی گفتند: اعتبار این اولیت بزمان است، نه بشرف و منزلت یعنی: هو اول بيت ظهر على وجه الماء عند خلق السماء و الارض، خلقه الله قبل الأرض بألفى عام، و كان زبده بيضاء على الماء، فدحيت الارض من تحته. و قيل: «هو اول بيت بعد الطوفان» و هو الذى قال تعالى: وَ إِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ. و قيل: هو اول بيت بناه آدم و اتّخذة قبلة. و فى ذلك ما

روى: انّ الله عزّ و جلّ انزل من السماء ياقوتة من يواقيت الجنة، لها بابان من زمرد اخضر: باب شرقى و باب غربى، و فيها قناديل من الجنة فوضعها على موضع البيت، ثمّ قال يا آدم: انى اهبطت لك بيتا تطوف به كما يطاف حول عرشى، و تصلى عنده كما يصلى عند عرشى.»

قوله للذّي بيّنة گفته‌اند: بکه نام مسجدست و مکه نام حرم. و گفته‌اند: بکه خانه کعبه است و مکه همه شهر. قریش آن گه که خانه باز کردند نو کردن را اساس آن بجنابانیدند، سنگی دیدند سیاه و عظیم از آن اساس که خانه بر آن بود، بر آن نبشته بسپیدی هموار: «بکه بکه» از آنست که بکه نام نهادند. و گفته‌اند که: مکه و بکه هر دو یکیست، همچون لازم و لازب. و اصل مکه از امتکاک است، يقال مکّ الفصیل ضرع امّه و امتگه، اذا امتصّه، فکأنه يجمع اهل الأفاق و يؤلفهم. و سمّيت بکة لأنها تبيك اعناق الجبابرة اى تقطعها اذا هموا بها و قيل: لأنّ الناس يتباكون عليه اى يتزاحمون عليه فى الطواف.

مُبارکاً من البركة، و هى ثبوت الخير فى الشئ ثبوت الماء فى البركة و سمّيت البركة لثبوت الماء فيها. وَ هُدًى لِلْعَالَمِينَ آن خانه از خداوند عزّ و جلّ راه نمونیست بندگان را سوى حق، و شناخت قبله حق. گفته‌اند که: کعبه قبله اهل مسجد است و مسجد قبله اهل حرم، و جمله حرم قبله اهل زمین.

روى: أنّ النّبي (ص) قال: من صلّى فى المسجد الحرام ركعتين فكأنما صلّى فى مسجدي الف ركعة، و من صلّى فى مسجدي صلاة كانت افضل من الف صلاة فيما سواه من البلدان. ثمّ ما اعلم اليوم على وجه الارض بلدة يرفع فيها من الحسنات بكلّ واحدة منها مائة الف ما يرفع من مگة، ثمّ ما اعلم من بلدة على وجه الارض انه يكتب لمن صلّى فيها ركعتين واحدة بمائة الف صلاة ما يكتب بمگة، و ما اعلم من بلدة على وجه الارض يتصدّق فيها بدرهم واحد يكتب له الف درهم ما يكتب بمگة، و ما اعلم على وجه الأرض بلدة فيها شراب الأبرار الا زمزم و هى بمگة، و ما اعلم على وجه الارض مصلّى الاخيار الا بمگة. و ما اعلم على وجه الارض بلدة ان احد يمشى فيها مشيا يكون مشيته تلك تكفيرا لخطاياها و انحطاطا لذنوبه، كما يحطّ الورق من الشجرة الا بمگة.

قوله: فيه آياتٌ بيّناتٌ. در آن خانه نشانه‌های روشن است. آن گه بر عقب آن نشانه‌ها را تفسیر کرد: مقام إبراهيم گفته‌اند که: همه مسجد هم کعبه و هم جز از آن مقام ابراهیم (ع) است. و در سياق این آیت این وجه مستقیم‌تر است. و گفته‌اند: مقام ابراهیم که درین آیت نامزد است، آن سنگ است که اکنون هنوز بجای است، دو قدم درو نشسته، یکی

چپ و یکی راست، که فرا پیش خانه نهاده‌اند برابر مشرق، و پوشیده می‌دارند در حقه و غلاف و طیب. و ازین وجه است قراءت آن کس که خواند: *فیه آیه بینة علی التوحید*.

و قصه مقام ابراهیم و بدو کار او آن است که: از ابن عباس روایت کردند. گفت: ابراهیم، اسماعیل و هاجر را به مکه برد و آنجا بنشانند. روزگاری بر آمد، تا جرهمیان بایشان فرو آمدند و اسماعیل زن خواست از جرهم، و مادر وی هاجر از دنیا رفته، ابراهیم آن جا که بود از ساره دستوری خواست تا به مکه شود بزیارت ایشان. ساره شرط کرد و با وی پیمان بست که زیارت کند و از مرکوب فرو نیاید تا باز گردد. ابراهیم (ع) آمد و اسماعیل (ع) بیرون از حرم بصید بود. ابراهیم گفت: زن اسماعیل را: «این صاحبک؟» شوهرت کجا است؟ جواب داد: «لیس هاهنا، ذهب یتصید.» این جا نیست، بصید رفته است. گفت: هیچ طعامی و شرابی هست که مهمان داری کنی؟ گفت: نه، بنزدیک من نه کس است، نه طعام! ابراهیم گفت: چون شوهرت باز آید سلام بدو رسان و بگوی عتبه در سرای بگردان. این سخن بگفت و بازگشت. پس اسماعیل باز آمد و بوی پدر شنید و آن زن قصه با وی بگفت و پیغام بگزارد. اسماعیل وی را طلاق داد و زنی دیگر خواست، بعد از روزگاری ابراهیم باز آمد هم بران عهد و پیمان که با ساره بسته بود. اسماعیل بصید بود. گفت: «این صاحبک؟» جواب داد که اسماعیل بصید است هم اکنون در رسد ان شاء الله، فرود آی و بیاسای که رحمت خدای بر تو باد. گفت: هیچ توانی که مهمان داری کنی؟

گفت: آری توانم. گوشت آورد، و شیر آورد، ابراهیم ایشان را دعا گفت و برکت خواست. آن گه گفت: فرود آی تا ترا موی سر بشویم و راست کنم. ابراهیم فرو نیامد که با ساره عهد کرده بود که فرو نیاید. زن اسماعیل رفت و آن سنگ بیاورد و سوی راست ابراهیم فرو نهاد، ابراهیم قدم بر آن نهاد و اثر قدم ابراهیم در آن نشست. و یک نیمه سر وی بشست. آن گه سنگ، با سوی چپ برد، و ابراهیم قدم دیگر بر آن نهاد و اثر قدم در آن نشست. و نیمه چپ وی بشست. آن گه گفت: چون شوهرت باز آید سلام من برسان، و گوی عتبه در سرایت راست بیستاد نگهدار. پس چون اسماعیل باز آمد، قصه با وی بگفت و اثر هر دو قدم وی باو نمود. اسماعیل گفت: ذاک ابراهیم علیه السلام.

روی عبد الله بن عمر. قال: سمعت رسول الله يقول: الركن و المقام یاقوتتان من یاقوت الجنة، طمس نورهما و لولا ان طمس نورهما، لاضاء بین المشرق و المغرب.

قوله: *وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا* این امن از دعوت ابراهیم (ع) است که گفت: رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا ابراهیم دعا کرد تا مکه حرمی بود ایمن، چنان که هر جایی که گریزد، ایمن بود که او را نرنجانند و هر صید و وحش که در آن شود ایمن روی، که او را نگیرند و آهو و سگ هر دو بهم بسازند. رَبِّ الْعَالَمِينَ آن دعاء وی اجابت کرد و در آن مَنّت بر ابراهیم و بر جهانیان نهاد و گفت: *أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا حَرَمًا آمِنًا وَيُخَطِّفُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ*. جای دیگر گفت: *مَثَابَةٌ لِّلنَّاسِ وَ آمِنًا*، و *وَأَمْنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ*. در روزگاری که مشرکان حرم می‌داشتند، آن را چندان حرمت داشتند که اگر کسی خونی عظیم کردی و در آن خانه گریختی از نار آن ایمن گشتی، و اکنون هر که از حاج و از معتمران و زائران باخلاص و با توبه آنجا درشد، از آتش ایمن است.

ابو النجم الصوفی مردی قرشی بود. گفتا: شبی طواف می‌کردم، گفتم یا سیدی! تو گفته‌ای *وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا* هر که در خانه کعبه شود ایمن است! از چه چیز ایمن است؟ گفتا: هانفی آواز داد که: «آمنا من النار» یعنی از آتش دوزخ

ایمن است.

عن انس بن مالك قال: قال رسول الله (ص): من مات في احد الحرمين بعثه الله من الامنين.

قوله: وَ لِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ حِمْزَةً و على و حفص حجّ البيت بكسر «ح» خوانند باقی بفتح خوانند و بكسر لغت تمیم است و بفتح لغت اهل حجاز و فرق آن است که چون بفتح گویی مصدر است و بكسر اسم عمل، و معنی «حجّ» قصد است. وَ لِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ اِیْن لَام رَا لَام اِیْجَاب و الزام گویند، یعنی که فرض است و واجب حجّ کردن بر مردمان، یعنی بر آن کس که مسلمان باشد و عاقل و بالغ و آزاد و مستطیع، این پنج شرط است هر که در وی مجتمع گردد حجّ بر وی لازم گردد. و اولی تر آنکه با وجود شرائط، تقدیم کند و تأخیر نیفکند. لقوله تعالی استَبِقُوا الْخَيْرَاتِ پس اگر تأخیر کند روا باشد، که فریضه حجّ در سنه خمس فرود آمد، و مصطفی (ص) تا سنه عشر در تأخیر نهاد، که در سنه ست بیرون آمد بقصد مکه، تا عمره کند کافران او را بازگردانیدند به حدیبیه. و در سنه سبع باز آمد و عمره قضاء کرد و حج نکرد، و در سنه ثمان فتح مکه بود و بی عذری که بود حج نکرد و به مدینه باز شد، و در سنه تسع بو بکر را امیر کرد بر حاجّ و خود نرفت، و در سنه عشر رفت و حجة الوداع کرد. پس معلوم شد که تأخیر در آن رواست.

اما چون تأخیر کند بی عذری، بر خطر آن بود که بمیرد پیش از اداء حجّ. و آنکه عاصی بر الله رسد و حجّ در ترکه او واجب شود، اگر چه وصیت نکند، همچون دینها و حقها که از آدمیان بر وی بود. بریده روایت کرد، گفت: زنی پیش مصطفی (ص) در آمد گفت: یا رسول الله انّ امی ماتت و لا تحجّ، ا فاحجّ عنها؟ قال: نعم حجّی عن امک. و روی ابن عباس انّ امرأة من خنعم أتت النبي (ص) فقالت: یا رسول الله انّ فريضة الله في الحجّ على عبادة ادرکت ابی شیخا کبیرا لا یستطیع ان یستمسک علی الرّاحلة، ا فاحجّ عنه؟ قال: نعم. قالت: ا ینفعه ذلك؟ قال: نعم. کما لو کان علی ابیک دین فقضیته نفعه.

این دو خبر دلیل اند که نیابت در فرض حجّ رواست در حال حیات و در حال ممات.

اما در حال حیات شرط آنست که آن کس که از بهر وی حجّ کنند زمن باشد، یا پیری سخت پیر چنان که بر راحله و راحله آرام نتواند گرفت، چنان که در خبر گفت: لا یستطیع ان یستمسک علی الرّاحلة.

استطاعت و قدرت و طاقت و جهد و وسع بمعنی متقاربانند. و اصل الاستطاعة استدعاء الطاعة، کأنّ النفس بالقدرة تستدعی طاعة الشیء لها. و آنچه گویند: فلان کس را استطاعت نیست، بر دو معنی باشد: یکی نفی قدرت را که خود توانایی ندارد و راه بآن نبرد. دیگر نفی خفت را که بر وی گران شود و آسان نبود و هو المعنی بقوله: لا یَسْتَطِیْعُونَ سَمْعًا اِی لا یَسْتَقْلُونَهُ، لِأَنَّهُمْ لَا یَقْدِرُونَ عَلَیْهِ. و استطاعت عبادت بر قول مجمل سه ضرب است: یکی استطاعت نفسی یعنی که معرفت دارد بعمل، یا وی را تمکن معرفت بود. دیگر استطاعت بدنی یعنی که تندرست بود، و قوت و قدرت دارد بر اداء عمل. سدیگر استطاعت بیرون از تن است، و آن وجود آلت است، یعنی زاد و راحله و مانند آن، که تحصیل عمل بی وجود آلت ممکن نشود. و چون این هر سه مجتمع شد، استطاعت تمام حاصل گشت. و آنچه مصطفی (ص) گفت: الاستطاعة الزاد و الرّاحلة

اشارت بآن رتبت سوم کرد که بیرون از تن است. از بهر آنکه قومی پرسیدند که ایشان را مسافت دور بود و زاد و راحله نبود، و بشک بودند که فریضه حج بر ایشان لازم است یا نه؟ و مصطفی (ص) گفت: استطاعت زاد و راحله

است، چون زاد و راحله نبود فریضه حج لازم نیاید. و زاد و راحله آنست که نفقه خویش بتمامی دارد از رفتن تا باز آمدن، با سر عیال و بقعت خویش، بیرون از نفقت ایشان که نفقت شان بر وی لازم باشد، و بیرون از مسکن و خادم و قضاء دیون.

و از استطاعت آنست که راه آسان و ایمن بود بی‌دریای مخطر، و بی‌راهزن، و قصد دشمن، و بی مکس و خفاره و رصد. روی ابو امامه قال قال رسول الله (ص): من لم يمنع في الحج حاجة او مرض حابس او سلطان جائر فمات، فليمت ان شاء يهوديًا او نصرانيًا.

قوله تعالى: وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ كفر این جا «جحود» است بقول ابن عباس و جماعتی از مفسران، و معنی آنست که هر که در دین حج فریضه نبیند بر توانا و ترك حج معصیت نبیند از توانا، الله غنی است از جهانیان، یعنی که تا بداند این جاحد که بر خود زیان کرد که جحود آورد نه بر الله، که الله بی‌نیاز است وی را حاجت نیست بطاعت مطیعان و عمل عاملان. بنده اگر عمل کند خود را سود کند که بثواب و نفع آن رسد و اگر معصیت کند، بر خود زیان کند که از ثواب درماند.

قوله: قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ الْآيَةُ... اگر کسی سؤال کند که چون است که جهودان و ترسایان اگر بمقتضی کتاب عمل کنند یا نکنند ایشان را اهل کتاب گویند، گاه بر سبیل مدح و گاه بر سبیل ذمّ، و مسلمانان را جز بر طریق مدح اهل قرآن نگویند؟ تا ایمان و عمل نبود این نام بر ایشان نیوفتد؟

جواب آنست که: کتاب لفظی مشترك است میان تورات که از آسمان فرو آمد و میان آنچه جهودان در افزودند و نبشندند، چنان که رب العالمین گفت: يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ پس ایشان را بر سبیل ذمّ بآن دست نبشته خویش باز خواند، یعنی که یا اهل کتاب مبدل محرف! و این تحریف و تبدیل بحمد الله در قرآن نیست. و قرآن جز نام خاص آیات منزل نیست، ازین جهت جز بر سبیل مدح و بر مقتضی ایمان کسی را از اهل قرآن نگویند. قوله: قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بآیات الله این در شأن جهودان آمد که نبوت محمد (ص) را منکر بودند، و حج کردن را واجب نمی‌دیدند، و آیات که در وجوب آن فرو آمد در کتب منزل نمی‌پذیرفتند. آن گه گفت: وَاللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا تَعْمَلُونَ پوشیده میدارید بر خدای آنچه بر وی پوشیده نشود؟ ندانید که وی عزّ و جلّ حاضر است بعلم هر جای و دانا بهر جزای و گواه بهر نهان و پیدای.

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تُصَدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ آمَنَ تَبِعُونَهَا عَوَجًا وَأَنْتُمْ شُهَدَاءُ الْآيَةِ... البغية، الطلبة. يقال بغيته كذا، و بغيت له، و ابغنى شيئا اي ابغ لي، تَبِعُونَهَا عَوَجًا اي تبغون لها عوجا بالشبه التي تلبسون بها على سفلتكم. هر كژی که درك آن بفكرت بود، عوج گویند، بكسر عين. و هر چه درك آن بچشم بود، عوج گویند بفتح عين. این جا كژی راه دین میخواهد که درك آن بفكرت بود. میگوید: که شما عیب و كژی میجوئید راهی را که الله راست نهاد، و خود میدانید و گواهانید بر راستی آن راه. و آن آنست که در تورات خوانده‌اید که: ان الدين عند الله الاسلام و ان محمدا رسول الله و لفظ شهادت دو معنی را استعمال کنند: یکی معرفت عقل، و دیگر عقد زبان. اما معرفت عقل آنست که گفت: أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ اي عارف بعقله.

اما عقد زبان آنست که گفت: فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ. و بر هر دو معنی و أَنْتُمْ شُهَدَاءُ تفسیر کرده‌اند: یعنی و انتم عقلاء تعرفون ذلك بقولكم. و قيل أَنْتُمْ شُهَدَاءُ اي انتم قد اخذ عليكم العهد بقوله وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا



الکتاب، الآية... و قيل و انتم شهدتم نبوته قبل بعثته.

قوله: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ تُطِيعُوا فَرِيقًا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ الْآيَةَ...

این در شأن اوس و خزر ج فرو آمد که قومی جهودان میان ایشان اغرا کردند و قصد آن کردند که ایشان را در فتنه افکنند، و از دین برگردانند. ربّ العالمین گفت: اگر شما فرمان برید گروهی را از اهل تورات، و آن گروه عالمان ایشان بودند، و از بهر آن گروه مخصوص کرد که نه هم چنان بودند. نه بینی که گفت: مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ، تخصیص از آنست که تا این گروه پسندیده در تحت آن خطاب نشوند. میگوید: اگر شما ایشان را فرمان برید، شما را از ایمان باز پس آرند. و ایمان را دو طرف است: یکی ابتدا که بنده در روش آید و آهنگ ایمان دارد. دیگر کمال ایمان، چنان که در وصف ایشان گفت: إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمُ الْآيَةَ وَ دَرِين آیت که گفت: يَرُدُّوكُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ كَافِرِينَ ابتداء ایمان خواهد نه کمال ایمان، که آن کس که بکمال ایمان رسد محال باشد که وی را باز پس آرند. بزرگان دین ازین جا گفته‌اند: ما رجع من رجع الا من الطريق.

قوله تعالى: وَ كَيْفَ تَكْفُرُونَ وَ أَنْتُمْ تُثَلَّى عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ وَ فِيكُمْ رَسُولُهُ این آیت از بزرگترین آیه‌های قرآن است در شأن دین، که دین بکتاب و سنت رسول وی است، و مرد مخاطب بآنست و محجوج بآن. و ایمان سمعی است. جای دیگر میگوید: وَ مَا لَكُمْ لَا تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الرَّسُولِ يَدْعُوكُمْ لِتُؤْمِنُوا بِرَبِّكُمْ.

ثم قال: وَ مَنْ يَعْتَصِمِ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ. اعتصام و تقویض و توکل و استسلام بر ترتیب مقامات روندگان نهادند، اول اعتصام است و آخر استسلام.

اعتصام در منازل اهل بدایت است، و استسلام در مقامات اهل نهایت. اولیاء را اعتصام فرمودند، چنان که گفت: وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا. انبیاء را استسلام فرمودند، چنان که گفت: أَسْلِمَ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ ازین جاست که اهل تحقیق گفتند: الاعتصام للمحبوبین، فاما اهل الحقائق فهم فی القبضة. و صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ درین آیت همانست که مؤمنین بدعا خواستند که: اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ. و مصطفی (ص) را فرمان آمد که: بندگان را بران خوان، و ذلك فی قوله: ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ مصطفی (ص) بحکم فرمان، خلق خدای را بران خواند، و ذلك فی قوله: وَ أَنْ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ... کردگار قدیم، جبار نامدار، عظیم، خداوند دانا، کریم عزّ جلاله و عظم شأنه درین آیت فضیلت کعبه و شرف او نشر کرد، و بزرگوارى آن فرا جهانیان نمود، گفت جلّ جلاله: نخستین خانه‌ای که نهاده شد مردمان را آنست که به مکه. خانه‌ای که مردمان همه زحام در آن آرند، و جهانیان روی بدان نهند و مؤمنان گرد آن گردند، مجاورت را، و نماز را و دعا را، و صلوات و زیارت را. خانه‌ای با خیر و با برکت، با شکوه و با کرامت. کس در آن نشد مگر با نثار رحمت، و کس بازنگشت مگر با تحفه مغفرت.

قال النبي (ص): «من حجّ حجة الاسلام يرجع مغفورا له».

خانه‌ای که نماز بدان تمام، و حج بدان تمام، و قصد بدان نجات، و دعا آنجا مستجاب، و زندگانی آنجا قربت، و مرگ آنجا شهادت.

قال عليه الصلاة والسلام «من مات بمكة فكأنما مات في السماء الدنيا، و من مات في حجّ او عمرة لم يحاسب. و قيل



ادخل الجنة».

خانه‌ای که هر که در آن رفت بایمان و حسبت و تعظیم و طلب قربت و تصدیق وعد و مراعات حرمت، ایمن است از آتش عقوبت.

قال الله عزّ و جلّ في بعض ما انزله من الكتب: «إني أنا الله لا اله الا أنا وحدي، الكعبة لي، و البيت بيتي، و الحرم حرمي، من دخل بيتي امن عذابي».

خانه‌ای که هرگز هیچ جبار مخلوق را چشم در آن نیاید، مگر که باز شکوه و رعب زند و فروشکند، و هیچ پرنده‌ای زیر او نتواند که گذرد، و وحش کوه بآن رسد امن شناسد، آرام گیرد. و اگر همه خلق جهان در آن خانه روند، جای یابند.

فيه آياتٌ بَيِّنَاتٌ در آن خانه نشانه‌های روشن است که آن حقّ است و حقیقت، یکی از آن نشانه‌ها مقام ابراهیم است، از روی ظاهر اثر قدم ابراهیم (ع) است بر سنگ خاره که روزی بوفاء مخلوقی، آن قدم برداشت، لا جرم ربّ العالمین اثر آن قدم قبله جهانیان ساخت. اشارتی عظیمست کسی را که يك قدم بوفاء حق از بهر حق بردارد و چه عجب اگر باطن وی قبله نظر حق شود! اما از روی باطن، گفته‌اند: مقام ابراهیم ایستادن‌گاه اوست در خلت، و آنکه قدم وی در راه خلت چنان درست آمد که هر چه داشت همه درباخت، هم کلّ و هم جزء و هم غیر. کلّ نفس اوست، جزء فرزند او، غیر مال او، نفس بغیر آن داد، و فرزند بقریان داد، و مال بمهمان داد.

امروز که ماه من مرا مهمان است      بخشیدن جان و دل مرا پیمانست  
دل را خطری نیست، سخن در جانست      جان افشانم که روز جان افشانست

گفتند: یا ابراهیم! دل از همه برگرفتی، چیست این که همه درباختی؟ گفت: آری! سلطان خلت سلطانی قاهر است، جای خالی خواهد با کس بنسازد. إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا.

زحمت غوغا بشهر نیز نبینی      چون علم پادشا بشهر درآید

چون از نهاد و غیر خویش پاک بیرون شد، بر منشور خلت وی این توقیع زدند که: وَ اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا. با این همه منقبت و مرتبت نفیر میکرد و میگفت: وَ اجْنُبْنِي وَ بَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ! عزّت قرآن در نواختنش بیفزود که وَ آتَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ إِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ. و او می‌گفت: وَ لَا تُخْزِنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ.

اعتقادش در حق خویش بقهر بود. با خود جنگی برآورده بود که هیچ صلح نمیکرد!

با خود ز پی تو جنگها دارم من      صد گونه ز عشق رنگها دارم من

مقام ابراهیم وَ مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا شرف آن مقام نه آن سنگ راست که اثر قدم ابراهیم (ع) راست. و لآثار الخليل عند الجليل اثر و خطر عظیم.

انّ الدّيار و ان عقت، فانّ لها      عهدا باحبابنا اذ عندها نزلوا

آن کوه طور که قرآن مجید جلوه‌گاه آنست، و محل سوگند خدای جهانست، نه از خود یافت آن رتبت که از مجاورت قدم موسی (ع) یافت، که با حق راز گفت، و درد دل خویش آنجا باز گفت: و للأرض من كأس الكرام نصيب همین است حدیث غار تعزّز و تقدّس. و شکوه آن بر دلها و بر دیده‌ها نه از آنست که غارست، که در جهان غار فراوان است اما نه چنان غار که نزول گاه سیّد انبیاء است، و مأوای مهتر اولیاء است، يقول الله تبارك و تعالی و تقدّس: «ثاني اثنيْن إذ هما في الغار».

کار صدق و معنی بو بکر دارد در جهان و رنه در هر خانه بو بگریست، در هر کوه غار.

قوله: وَ لِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنْ اسْتَطَاعَ اِلَيْهِ سَبِيْلًا بدانکه این سفر حج بر مثال سفر آخرت نهادند. و هر چه در سفر آخرت پیش آید از احوال و احوال مرگ و رستخیز نمودگار آن درین سفر پدید کردند، تا دانایان و زیرکان چون این سفر پیش گیرند بهر چه رسند و هر چه کنند منازل و مقامات آن راه آخرت یاد کنند، و عبرت گیرند، و زاد و ساز آن بدست آرند، که صعبت‌تر است و عظیم‌تر. اوّل آنست که چون اهل و عیال و دوستان را وداع کند بداند که این مثال سكرات مرگست، آن ساعت که بنده در نزع باشد و خویش و پیوند و دوستان گرد وی درآیند، و او را وداع کنند.

سار الفواد مع الاحباب از ساروا یوم الوداع فدمع العين مدرار

و آن گه زاد سفر از همه نوعها ساختن گیرد، و احتیاط در آن بجای آرد، تا هر چه بزودی تباه شود برنگیرد، داند که آن با وی بنماند، و زاد بادیه نشاید. دریابد و بجای آرد که طاعت با ریا و با تقصیر زاد آخرت را نشاید. و به قال النبی: «لا يقبل الله تعالى عملا فيه مقدار ذرة من الريا».

و آن گه که بر راحله نشیند مرکب خویش در سفر آخرت که آن را نعش گویند یاد آرد.

و بعد ركوبه الافراس تيهها يهادى بين اعناق الرجال

و چون عقبه‌ها و خطرهای بادیه ببیند از منکر و نکیر و حیات و عقارب در گور که شرع از آن نشان داده یاد کند، و بحقیقت داند که از لحد تا حشر بادیه‌ای عظیم در پیش است که بی‌بدرقه طاعت بریدن آن دشوار است. اگر درین بادیه بدین آسانی بدرقه‌ای بکارست، پس در بادیه قیامت، بی‌بدرقه طاعت چون رستگارست؟! رستکاری پیشه‌کن کاندر مصاف رستخیز نیستند از خشم حق جز رستکاران رستگار

و آن گه که لبیک گوید بجواب نداء حق تا از نداء قیامت براندیشد که فردا بگوش وی خواهد رسید و نداند که آن نداء سعادت خواهد بود یا نداء شقاوت.

علی بن حسین علیهما السلام در وقت احرام او را دیدند، زرد روی و مضطرب! و هیچ سخن نمی‌گفت. گفتند: چه رسید مهتر دین را که بوقت احرام لبیک نمی‌گوید؟

گفت: ترسم که اگر گویم لبیک جواب دهند: «لا لبیک و لا سعديک» و آن گه گفت: شنیده‌ام که هر که حج از مال شبهت

کند، او را گویند: «لا لَبِيْكَ، و لا سَعْدِيْكَ، حَتَّى تَرَدَّ مَا فِي يَدِيْكَ».

و چون طواف و سعی کند قصه وی بقومی بیچارگان ماند که بدرگاه ملوک شوند نیازی را و حاجتی را که دارند، و گرد سرای ملك می‌گردند، و اندر میدان در سرای تردد می‌کنند، و کسی را می‌جویند که از بهر ایشان شفاعت کند، و امید میدارند که مگر ناگاه خود چشم ملك بر ایشان افتد و ببخشاید، و کار ایشان سره شود.

اما وقوف عرفه و آن اجتماع اصناف خلق در آن صحراء عرفات، و آن خروش و تضرّع و آن زاری و گریه ایشان، و آن دعا و ذکر ایشان بزبانهای مختلف، بعرصات قیامت ماند که خلایق همه جمع شوند، و هر کس بخود مشغول، در انتظار ردّ و قبول. و در جمله این مقامات که برشمریم، هیچ مقام نیست امیدوارتر و رحمت خدا بآن نزدیکتر از آن ساعت که حجّاج بعرفات بایستند. در آثار بیارند که: درهای هفت طارم پیروزه برگشایند آن ساعت، و ایوان فرادیس اعلی را درها باز نهند، و جانهای پیغامبران و شهیدان اندر علیین در طرب آرند. عزیزست آن ساعت! بزرگوارست آن وقت! که از شعاع انفاس حجّاج و عمّار روز مدد می‌خواهد، و از دوست خطاب می‌آید که: «هل من داع؟ هل من سائل؟»

روی انس بن مالک قال قال رسول الله (ص): «أَمَّا عَشِيَّةَ عَرَفَةَ، فَانَّ اللَّهَ يَهِيْطُ اِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا ثَمَّ يَبَاهِيْ بِهَمَّ الْمَلَائِكَةِ، فَيَقُوْلُ انظُرُوا اِلَى عِبَادِيْ شَعْنًا غَيْرًا جَاءُوْنِيْ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيْقٍ يَرْجُوْنَ رَحْمَتِيْ وَ مَغْفِرَتِيْ، فَلَوْ كَانَتْ كَعَدَدِ الرَّمْلِ اَوْ كَزَبَدِ الْبَحْرِ لَغَفَرْتَهَا لَكُمْ، اَفِيضُوا عِبَادِيْ مَغْفُوْرًا لَكُمْ وَ لَمَنْ شَفَعْتُمْ فِيْهِ.»

#### ۱۹ النوبة الاولى

قوله تعالى: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ائْتُوا اللَّهَ پرهیزید از وی، و لا تَمُوْنَنَّ و نمیرید شما، اِلَّا وَ اَنْتُمْ مُسْلِمُوْنَ (۱۰۲) مگر شما کردن نهادگان و مسلمانان. وَ اعْصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيْعًا دست در زنید در حبل خدای همگان، وَ لَا تَفْرُقُوا و بمپراکنید، وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ و یاد کنید و یاد دارید نعمت خدای بر خود، اِذْ كُنْتُمْ اَعْدَاءً آن وقت که یکدیگر را دشمنان بودید، فَالْفَ بَيْنَ قُلُوْبِكُمْ میان دلهای شما الفت نهاد و فراهم آورد، فَاصْبِحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ اِخْوَانًا تا بکرد نیک وی یکدیگر را برادران گشتید، وَ كُنْتُمْ عَلَيَّ شَفَا حُقْرَةٍ مِنَ النَّارِ و شما بر تیغ کناره آتش بودید، فَانْقَدْتُ مِنْهَا شَمَا را از آتش باز رهانید. كَذَلِكَ يَبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ چنين كه هست شما را پیدا میکند خدای، سخنان خویش و نشانهای نیک خدایی خویش، لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُوْنَ (۱۰۳) تا مگر راه بیابید فرا شناخت منت وی و پیروزی خود.

وَ لَتَكُنَّ مِنْكُمْ اُمَّةٌ و از شما گروهی بادا، يَدْْعُونَ اِلَى الْخَيْرِ كه می‌خوانند با نیکی، وَ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ و میفرمایند به نیكوكاری، وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ و باز میزنند از ناپسند، وَ اُولٰٓئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۱۰۴) و ایشانند كه بر پیروزی پایندگانند و نیک آمده جاودانند.

وَ لَا تَكُوْنُوا كَالَّذِيْنَ تَفْرُقُوا و چون ایشان مبیّد كه بپراکنند، وَ اخْتَلَفُوا و دو گروه شدند در كار محمد (ص)، مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ از پس آنكه تورات آمده بود بایشان باگاه کردن، وَ اُولٰٓئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيْمٌ (۱۰۵) و ایشان را عذابی بزرگ است.

يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوْهُ در آن روز كه سپید گردد رویهای، وَ تَسْوَدُّ وُجُوْهُ و سیاه گردد رویهای، فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوْهُهُمْ اما ایشان كه سیاه گشت رویهای ایشان، اُ كَفَرْتُمْ بَعْدَ اِيْمَانِكُمْ ایشان را گویند كه: كافر گشتید پس آنكه گرویده بودید؟

فَذُوقُوا الْعَذَابَ پس بچشید عذاب، بما كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ (۱۰۶) بآنچه کافر شدید.

وَ أَمَّا الَّذِينَ ابْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ أَمَّا إِيَّانَ كَمَا رَوَّيْتُمْ أَن تُكَلِّمَهُمْ وَلَوْ خَرَابًا مِّثْلَ هَذِهِ إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ (و در بهشت وی)، هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۱۰۷) ایشان در آن جاویدان.

تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ إِنْ سَخَنَ اللَّهُ اسْتَوَىٰ، تَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ مِخْوَانِيمِ بِرِشْمَا بَرِاسْتِي وَ دَرِسْتِي، وَ مَا اللَّهُ يُرِيدُ ظَلْمًا لِلْعَالَمِينَ (۱۰۸) و الله آن کس نیست که خواهد که بیداد کند بر جهانیان.

وَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ خَدَائِرَاسْتِ هَرِ چِه در آسمان و هر چه در زمین است، وَ إِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ (۱۰۹) و با وی گردد کارها همه.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ مَقَاتِلِ حَيَانَ كَفْتِ: قصه نزول این آیت آنست که: میان اوس و خزرج در زمانه جاهلیت عداوتی و قتالی رفته بود چون مصطفی (ص) به مدینه آمد، ایشان را صلح داد و از سر آن عداوت و کینه برخاسته بودند. روزی ثعلبة بن غنم از اوس و اسعد بن زراره از خزرج بر یکدیگر رسیدند و تفاخر کردند. ثعلبه گفت: ما نیمی که خزیمة بن ثابت ذو الشهادتین از ماست، و حنظله غسیل ملائکه از ماست، سعد بن معاذ، الذی اهتز له عرش الرحمن و رضی الله بحکمه فی بنی قریظه از ماست، عاصم بن ثابت بن افلح سالار لشکر اسلام از ماست. اسعد بن زراره جواب داد که: چهار کس از بزرگان صحابه که حمله و حفظه قرآن اند از ما اند. ابی بن کعب، معاذ بن جبل، زید بن ثابت، و ابو زید.

و سعد بن عباده که خطیب و رئیس انصار است، از ما است. آن گه سخن میان ایشان درشت شد. خزرجی گفت: و الله اگر آن نیستی که اسلام در پیوست و مصطفی (ص) آن عداوت و خصومت ما برداشت و صلح داد، ما سران و سالاران شما بکشتیمی، و فرزندان را ببردگی ببردیمی، و زنان را بقهر و بی‌کاوین بزنی کردیمی! اوسی گفت: دیدیم روزگاری دراز که این اسلام و این صلح نبود و شما این نتوانستید، و آن گه شما را زدیم و کشتیم و کوفتیم!! ازین جنس سخن میان ایشان بسیار برفت، و آوازه بهر دو قبیله افتاد. سلاح برداشتند و قصد جنگ کردند. خبر به مصطفی (ص) رسید، برخاست، و بر مرکوبی نشست، و بانجمن ایشان شد، و این آیات که در صلح و جنگ ایشان فرود آمده بود، بر ایشان خواند گفت: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِيَّانَا كَمَا رَوَّيْتُمْ أَن تُكَلِّمَهُمْ وَلَوْ خَرَابًا مِّثْلَ هَذِهِ إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ. و گرویده‌اید اتقوا الله حَقَّ تُقَاتِهِ این عظیم آیتی است از عظیمهای قرآن که رب العالمین بندگان خود را بحق خود مطالبت کرد، و سزاء حق خویش از ایشان طلب کرد. چنان که جای دیگر گفت: وَ جَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ وَ ازین معنی هم طرفیست در آنچه گفت: وَ اذْكُرُوهُ كَمَا هَدَاكُمْ، وَ أَحْسِنُ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ. بر مسلمانان این خطاب صعب آمد، گفتند: سزاء حق الله کی تواند؟ و کی بآن رسد؟ پس رب العالمین منسوخ کرد و ناسخ آن فرستاد: فَأَتُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ. قومی گفتند: درین آیت نسخ نیست، و حق تقوی بر حسب استطاعت است، بدلیل

خبر معاذ (رض) قال: اردفنی رسول الله (ص) و قال: یا معاذ! أ تدری ما حقّ الله علی العباد؟ قلت: الله و رسوله اعلم. فقال: ان یعبده، و لا یشرکوا به شیئا. ثم قرأ: اتقوا الله حَقَّ تُقَاتِهِ.

و در تفسیر گفته‌اند: حَقَّ تُقَاتِهِ ان یتطاع فلا یعصی، و ینکر فلا ینسی، و یشکر فلا یکفر. و معلوم است که فرمان برداری خدای عزّ و جلّ و یاد کرد و سپاسداری وی منسوخ نشود. و قال الزجاج: اتقوا الله حَقَّ تُقَاتِهِ ای اتقوه فیما



یحقّ علیکم ان تتقوه فیه.

و عن انس بن مالک (رض) قال: لا یتقی الله عبد حقّ تقاته حتّی یخزن من لسانه.

ثم قال: وَ لَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ای کونوا علی الاسلام حتّی اذا اتاکم الموت صادفکم علیه. میگوید: بر مسلمانی پاینده باشید تا چون مرگ در رسد شما بر مسلمانی بید. پس حقیقت نهی از ترک اسلام است نه از مرگ. اگر کسی گوید: چه فائدت را گفت: إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ و نگفت: «الما مسلمین»؟ جواب آنست که: «الما مسلمین» اقتضاء آن کند که اسلام در حالت مرگ بود لا متقدما علیه و لا متأخرا عنه نه پیش از آن بود نه پس از آن، و چون گویی إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ظاهر آنست که اسلام پیش از مرگ بوده باشد، و در وقت پاینده بر استصحاب حال.

وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَ لَا تَفَرَّقُوا وَ اذْكُرُوا الْآیَةَ... این هم خطاب به اوس و خزرج است. میگوید: دست در دین خدا و کتاب و عهد وی زنید، و سنّت و جماعت بیای دارید، و چنان که در جاهلیت پراکنده دل و پراکنده روزگار بودید، اکنون پس از آنکه در اسلام آمدید بمپراکنید و جوق جوق بمگسلید.

«اعتصام» دست در چیزی زدن بود، و اینجا کنایت از اتباع و استقامت. و «حبل الله» اینجا قرآن است، که پیوند رهی به الله بآنست، و پیمان الله با بنده در آن است.

روی عن النّبی (ص) انه قال: «اتّی تارك فيكم كتاب الله هو حبل الله من اتّبعه كان على الهدى و من تركه كان على الضلالة».

و گفته‌اند که: بِحَبْلِ اللَّهِ اینجا سنّت و جماعت است.

و فی ذلك ما روی عن ابن مسعود قال: «ایّها الناس! علیکم بالطاعة و الجماعة، فانّها حبل الله الذی امر به، و انّ ما تکرهون فی الجماعة و الطاعة خیر ممّا تحبّون فی الفرقة».

و عن النّبی قال: انّ الله عزّ و جلّ رضی لكم ثلاثا و کره لكم ثلاثا: رضی لكم ان تعبدوا الله و لا تشركوا به شیئا، و ان تعتصموا بحبل الله جمیعا و لا تفرّقوا، و اسمعوا و اطیعوا لمن وّلاه الله امرکم، و کره لكم قیل و قال، و کثرة السّؤال و اضاعه المال.

قوله: وَ لَا تَفَرَّقُوا ای لا تفرّقوا کما کنتم فی الجاهلیة مقتتلین علی غیر دین الله، بل تناصروا و اصطلحوا و اجتمعوا علی الاسلام اخوانا.

قال النّبی: «لا تقاطعوا و لا تدابروا و لا تحاسدوا و لا تباغضوا و کونوا عباد الله اخوانا».

و قال (ص): لا تجتمع هذه الامّة علی الضلالة ابدًا. و ید الله علی الجماعة، فاتبعوا السّواد الاعظم فانّ من شدّ شدّ فی النّار».

و قال: من یسرّه ان یسکن بحبوحه الجنّة فلیلزم الجماعة، فانّ الشّیطان مع الفدّ و هو من الاثنین ابعده.

و روی عن النّبی (ص) انه قال: تفرّق هذه الامّة علی ثلاث و سبعین فرقة کلّها فی النّار الّا واحدة. قیل و ما تلك الواحدة؟ قال: ما نحن علیه الیوم انا و اصحابی.

این خبر بچند روایت مختلف آورده‌اند: احدی و سبعین، و اثنین و سبعین، و ثلاث و سبعین. روایت سعد هفتاد و یک فرقت است، و ما

روی عن النّبی قال: انّ بنی اسرائیل افرّقوا احدی و سبعین مئة، و لیس یذهب الیالی و الایام حتّی تفرّق امّتی علی

مثل ذلك.

و روایت ابو امامه و انس بن مالک هفتاد و دو فرقت است، و ذلك في قوله (ص): انّ امّتي ستفترق على اثنتين و سبعين فرقة، كلّها في النار الا واحدة و هي الجماعة. و روایت ابو هريره هفتاد و سه فرقت است، هو قوله عليه السلام تفرقت اليهود على احدى او اثنتين و سبعين فرقة، و تفرقت النصارى على احدى او اثنتين و سبعين فرقة، و تفرقت امّتي على ثلاث و سبعين فرقة. و روى أنّه عليه السلام قال انّ اهل الكتابين افرقوا في دينهم على اثنتين و سبعين ملة، و انّ هذه الامّة ستفترق على ثلاث و سبعين ملة.

و بر علی علیه السلام موقوف است که گفت: لتفترقن هذه الامّة على ثلاث و سبعين فرقة، كلّها في النار الا واحدة. يقول الله تعالى: وَ مِمَّنْ خَلَقْنَا اُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعدُّوْنَ. و ازین اختلاف روایات، هفتاد و سه فرقت معروفتر است و بصحت و قامت اصول نزدیکتر، که بزرگان دین و ائمه سلف تفسیر این هفتاد و سه کرده‌اند، و بجهار اصل از اصول بدعت باز آورده‌اند، و هر یکی بهشده تقسیم کرده، فرقه‌ای ناجیه از آن بیرون کرده، فقالوا: اصول البدع الخوارج، و الروافض، و القدریّة، و المرجئة، كلّ واحدة افرقت على ثمانية عشر فرقة، فذلك اثنتان و سبعون فرقة. و اهل الجماعة الفرقة الناجیه.

قوله تعالى: وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ اِذْ كُنْتُمْ اعداءً فَاَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَاصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ اِخواناً اوس و خزرج را میگوید یاد کنید آن وقت که یکدیگر را دشمن بودید یعنی در زمان کفر. آنچه مهاجران بودند با یکدیگر متکالب بودند و آنچه انصار بودند، دو گروه بودند و با یکدیگر متعصب و یکدیگر را متقاطع. ربّ العالمین میان دلهای ایشان الفت نهاد، و فراهم آورد، و نعمت دین اسلام بر ایشان روان داشت، و بران مئت نهاد، گفت: فَاَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ اِخواناً شما پس از آن که در کفر دشمنان یکدیگر بودید باسلام دوستان و برادران یکدیگر گشتید.

قال رسول الله (ص): انّ حول العرش منابر من نور عليها قوم لباسهم نور و وجوههم نور ليسوا بأنبياء و لا شهداء، يغبطهم الأنبياء و الشهداء. فقالوا يا رسول الله صفهم لنا. فقال: المتحابون في الله، و المتزاورون في الله. قوله: وَ كُنْتُمْ عَلَى شفا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ ميگوید: شما بر کناره دوزخ بودید، و میان شما و میان آتش بقیه عمر مانده بود، ربّ العالمین شما را دین اسلام کرامت کرد و از آتش باز رهانید.

كَذٰلِكَ يُبَيِّنُ اللّٰهُ اٰی مِثْلِ الْبَيَانِ الَّذِي يَتْلٰى عَلَيْكُمْ، يَبَيِّنُ اللّٰهُ لَكُمْ اٰياته لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ.

وَ لَتَكُنَّ مِنْكُمْ الْاٰیة... این لام امر است، میگوید: ایدون بادا که از شما گروهی با نیکی میخوانند و امر معروف و نهی از منکر بیای میدارند. معروف و منکر همانست که باختلاف عبارات گویند: حق و باطل، صلاح و فساد، نیک و بد.

هر چند که الفاظ مختلف است اما بمعنی یکسان اند. پارسی «معروف» و «عرف» نیکوکاریست و «عارفه» صنیعت برّ است. يقال فلان كثير العوارف. و معروف بآن معروف خوانند که هر نفس او را شناسد و پذیرد و ستاید. و منکر نامیست هر مستنکر را، و منکر ضد معروف است، و نکر ضد عرف است. و این امر معروف و نهی منکر قطبی است از اقطاب دین که انبیاء را باین فرستادند، و باین دعوت کردند، اگر مندرس شود شعاع دین باطل گردد. پس بر هر مسلمان واجب است و فریضه بجای آوردن آن و بیای داشتن آن. اما فرض کفایت است، که اگر گروهی بآن قیام

کنند کفایت بود، و از دیگران بیفتد. اما اگر نکنند همه خلق بزه‌کار شوند. جای دیگر امر معروف و نهی منکر در نماز و در زکاة بست، و دینداران را بآن موصوف کرد و بستود و گفت: الَّذِينَ إِن مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَآمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ

الآية... و قال تعالى: وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ الْآيَةَ. و قال النَّبِيُّ (ص): إِنَّ النَّاسَ إِذَا رَأَوْا مَنكراً فَلَمْ يَغْيِرُوهُ يَوْشِكُ أَنْ يعمَهُمَ اللَّهُ بعقابِهِ.

و قال: «إذا عملت الخطيئة في الأرض، من شهدها فكرها كان كمن غاب عنها، و من غاب عنها فرضها كان كمن شهدها.»

و قال: «من أمر بالمعروف و نهى عن المنكر فهو خليفة الله في أرضه و خليفة رسوله و خليفة كتابه.»

و قال على بن ابى طالب (ع): افضل الجهاد الأمر بالمعروف و النهى عن المنكر و شأن الفاسقين، فمن أمر بالمعروف شدّ ظهر المؤمن، و من نهى عن المنكر ارغم انف المنافق، و من غضب لله غضب الله له.

و گفته‌اند که: نهی منکر از امر معروف عظیم‌تر است و وجوب مؤکدتر، و ترک آن بعقوبت نزدیکتر. ازین جا است که ربّ العالمین ترک نهی منکر بذکر مخصوص کرد آنجا که گفت: «كَاثُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَن مَّنْكَرٍ فَعَلُوهُ». و آن گه فعل معروف نه بر هر کس واجب است، و ترک منکر واجب بر همه کس در همه حال. گفته‌اند که انکار منکر بر سه ضرب است: اول آنست که بدست تغییر کنند، دوم آنست که بزبان تغییر کنند، سوم آنست که بدل انکار کنند. مصطفی (ص) گفت: من رأى منكم منكراً فليغيره بيده، فان لم يستطع فبلسانه، فان لم يستطع فبقلمه، و ذلك اضعف الايمان.

رتبه اول سلاطین راست، دوم علما راست، و سوم عوام را. اگر کسی گوید چونست که مسلمان را درین آیت حثّ کرد بر امر معروف، و جای دیگر گفت: عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ؟ جواب وی از دو وجه است: یکی آنکه «عليكم انفسكم» حثّ است بر تغییر منکر نخست بر خویشان آن گه بر دیگران.

ازین جاست که ربّ العالمین به عیسی (ع) وحی فرستاد که: «يا عيسى عظ نفسك فان اتعظت فعض الناس و انا فاستحي مني.»

و وجه دیگر آنست که: ابو ثعلبه خشنی روایت کرد، قال: لقد سألت رسول الله، فقال اتمروا بالمعروف و تناهوا عن المنكر، فاذا رأيت شحاً مطاعاً، و هوى متبعا، و اعجاب كلّ ذى رأى برأيه، فعليك نفسك، و دع امر العوام.

وَ لَتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ مفسران گفتند که: داعیان الی الخیر علماء‌اند و مؤذنان. يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ علماء‌اند و نصیحت کنندگان. يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ غازیان‌اند و علماء و سلطان عادل. و گفته‌اند خیر درین آیت اسلام است، و «معروف» اتباع محمد (ص) و «منکر» کافر شدن بوی، ای و لتكن كلکم كذلك، و دخلت من لتخصيص المخاطبين من غيرهم.

وَ أَوْلَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ «مفلح» نامی است کسی را که بنیکی پاینده رسد، و پیروزی همیشه.

قوله: وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَ اختلفوا تفرق بر سه ضرب است: یکی بتن، یکی بفعل، سدیگر باعتقاد. و «اختلاف» را همین تقسیم است، اما اختلاف در قول و فعل و اعتقاد بیشتر گویند، و تفرق بتن بیشتر گویند. ربّ العالمین درین آیت هر دو جمع کرد هم تفرق و هم اختلاف، که صفت جهودان و ترسایان است. و ایشان هم بتن متفرق بودند، هم بقول و فعل و اعتقاد مختلف. ربّ العالمین مؤمنان را میگوید که: شما چون جهودان و ترسایان



مباشید که جهودان پس از موسی (ع) در دین گروه گروه گشتند، و ترسایان بعد از عیسی (ع) همچنین. ابو امامة این آیت بر خواند آن گه گفت: «هم الحرورية كانوا مؤمنين فكفروا بعد ايمانهم» آن گه سرانجام اهل تفرق و تعذیب ایشان بگفت، و در منزلت و شرف مؤمنان بست.

گفت ایشان را عذابی بزرگست در آن روز که مؤمنان سپید روی باشند.

«يوم» نصب على الظرف است، قيل: يوم تبيض وجوه المهاجرين و الانصار و تسود وجوه بنی قریظة و النصير. و قيل: تبيض وجوه المخلصين و تسود وجوه المنافقين.

و قيل: تبيض وجوه اهل السنة و تسود وجوه اهل البدعة. و قيل: تبيض وجوه المؤمنين و تسود وجوه الكافرين. آن گه حال ایشان بیان کرد و مآل و مرجع ایشان بگفت: فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ أ يَقَالُ لَهُمْ: أ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ؟ ایشان را گویند: از پس ایمان کافر گشتید؟ اگر جهودانند و نبوت محمد (ص) در تورات یافته بودند و ایمان داشتند که تورات راست است، و منتظر وی بودند، پس از بعثت وی کافر گشتند بوی. و اگر منافقانند بزبان اظهار ایمان کردند آن گه بنفاق که در دل داشتند کافر شدند، و اگر مبتدعانند بر جمله ایمان آوردند و بر تفصیل کافر گشتند. و اگر کافرانند بر عموم روز میثاق که ایشان را گفتند: أ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟ قالوا بلى اقرار آورده اند بر بوبیت و وحدانیت الله و گفتند: «بلى»، آن گه پس از آن کافر گشتند. ایشان را روز قیامت گویند: فذوقوا العذاب بما كنتم تكفرون، وَ أَمَّا الَّذِينَ ابْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ فَفِي رَحْمَةِ اللَّهِ إِي فِي جَنَّةٍ. هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ لا يموتون. درین آیت گفت: تبيض، و ابیضت، تسود و اسودت، جای دیگر گفت: تَرَى الَّذِينَ كَذَّبُوا عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُمْ مُسْوَدَّةٌ و نگفت: وجوههم سود، گفت مسودة یعنی سیاه گشته از بهر آنکه از گور سپید روی برخاستند، چنان که از مادر زادند، پس آن رویهانشان سیاه کردند. همانست که جای دیگر گفت: سَيَبُوءُ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا، كَأَنَّمَا أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ، عَلَيْهَا غَبْرَةٌ تَرَاهُهَا قَتْرَةً، مِنَ الْمُقْبُوحِينَ، تَعْسَى وُجُوهُهُمُ النَّارُ، تَلْفَحُ وُجُوهُهُمُ النَّارُ، لا يَكْفُونَ عَنْ وُجُوهُمُ النَّارِ، نَزَّاعَةً لِّلشَّوْىِ اَيْن همه از يك بابست.

قوله تعالى: تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ إِي الْقُرْآنَ، نتلوه عليك بالصدق. این دلیل که خدای را عز و جل خواندن است، و ازین باب در قرآن فراوان است: نَتْلُوهَا، نَقُصُّ، فَإِذَا قَرَأْنَاهُ

و امثاله. قوله: وَ مَا اللَّهُ يُرِيدُ ظَلْمًا لِّلْعَالَمِينَ عالَمین اینجا جن و انس است. میگوید: الله نه آنست که بر بندگان ظم کند و ایشان را بی جرم عقوبت کند. جای دیگر گفت: وَ مَا ظَلَمْنَاهُمْ مَا بَرَّ إِثْمَانَهُمْ، یعنی که ما بی نیازتر از آنیم که ظم کنیم. جای دیگر گفت: وَ مَا ظَلَمُونَا وَ نَهْ إِثْمَانَهُمْ مَا بَرَّ إِثْمَانَهُمْ، یعنی که ما عزیزتر از آنیم که بر ما ظم کنند.

قوله: وَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ إِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ای تصیر امور الخلائق الیه فی الآخرة، اشارت میکند بدو کار عظیم: یکی بقاء عناصر بر خلاف قول طبایعیان که گویند عناصر فانی نشود. دیگر اشارتست که باقی بقاء خویش و اولیّت خویش و آخریّت خویش حق است جلّ جلاله، و دیگر اعیان و افعال همه فانی اند، و نابودن آن در نهایت عجب نیست و از قدرت الله بدیع نیست، چنان که در بدایت نبود. اهل معانی گفتند: وجه این آیت درین موضع آنست که در آیت پیش نفی ظم از خود کرد و عدل خویش بخلق نمود، آن گه درین آیت بیان کرد که ما خود بی نیازیم از ظم، که ظم آن کس کند که حق دیگری طلب کند، و آنچه وی را نیست جوید، و هر چه هست در هفت

آسمان و هفت زمین همه ملك و ملك اوست، از قدرت وی بر آمد و بحکم وی باز شود. خداوند و پادشاه بحقیقت اوست، و همه صنع اوست، و در صنع خویش تصرف کردن بینداشتن ظلم در آن خطاست، و این اعتقاد کردن در دین نه رواست. و الله اعلم.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ هر جای که یا أَيُّهَا النَّاسُ كُفْتُ اتَّقُوا رَبَّكُمْ در آن پیوست، و هر جای که یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُفْتُ اتَّقُوا اللَّهَ در آن پیوست. اتَّقُوا رَبَّكُمْ خطاب عموم است که تقوی ایشان بر دیدار نعمت است، و همت ایشان پرورش تن برای خدمت حق جلّ شأنه.

و اتَّقُوا اللَّهَ خطاب اهل نواخت و کرامت است، که تقوی ایشان بر مراقبت منعم است و قصد ایشان روح روح در مشاهدت حق، و شتآن ما بینهما. اتَّقُوا رَبَّكُمْ خطاب مزدوران است و اتَّقُوا اللَّهَ خطاب عارفان. مزدوران در طلب ناز و نعمت‌اند، و عارفان در طلب راز ولی نعمت. مزدوران از الله غیر او خواهند، و عارفان خود الله خواهند. احمد بن خضرویه حق تعالی را بخواب دید گفتا: «یا احمد! کلّ الناس يطلبون منی الا ابا یزید فانه یطلبنی».

إذا ما تمنى الناس روحا و راحة تمنيت ان القاك يا عزّ خالیا  
روزی که مرا وصل تو در چنگ آید از حال بهشتیان مرا ننگ آید

گفته‌اند که: تقوی بر سه قسم است: یکی تقوی عقوبت اندر صبر کردن از معاصی، چنان که گفت: وَ اتَّقُوا النَّارَ الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ. دیگر تقوی اندر شکر نعمت، چنان که گفت: وَ اتَّقُوا رَبَّكُمْ. سدیگر تقوی برویت و حدانیت بی اعتبار ثواب و عقاب. چنان که گفت: اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ. اول تقوای ظالمانست، دیگر تقوای مقتصدانست، سدیگر تقوای سابقان.

قوله تعالى: وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَ لَا تَفَرَّقُوا وَاوَّلَ كُفْت: وَ مَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ، و در آخر گفت: وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً، و در میان گفت: اتَّقُوا اللَّهَ سرّ ترتیب این کلمات آنست که بنده قصد اعتصام داشت به الله، و راه آن جز تقوی نیست، و حقیقت تقوی تحصیل طاعاتست، و تحصیل طاعات جز بکتاب و رسول نیست که بحبلّ الله عبارت از آنست. میگوید: دست در بحبلّ الله زنید، تا بتقوی رسید، و از تقوی باعتصام او رسید، و از اعتصام بتوکل رسید، و از توکل باستسلام رسید، و بنده چون باستسلام رسید از وسائط مستغنی شد و بحق قائم گشت، فهو الذی قال الله عزّ و جلّ فیهِ: «فاذا احببته كنت سمعه الذی یسمع به، و بصره الذی یبصر» الحدیث...

و گفته‌اند: اعتصام سه ضرب است: ضرب اول دست بتوحید زدن، چنان که گفت: فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى. دیگر دست بقرآن زدن و بان کار کردن، و هو قوله تعالى: وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ. سدیگر دست بحق زدن، و ذلك فی قوله تعالى: وَ مَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ. این حق اعتصام است، و هر حق را حقیقتی است.

حقیقت این دست اعتماد بضمّان الله زدن است، و دست مهر بلطف مولی زدن.

قوله: وَ لَا تَفَرَّقُوا حتّ مسلمانان است بر ألفت و اجتماع که نظام ایمان به آنست و استقامت کار عالم بسته در آن است، و الفت و اجتماع مسلمانان ادب دینست و زین شریعت، و نظام اسلام، و مایه خیر، و رکن هدایت و اصل طاعت، و موجب ثواب، و لهذا قال عزّ و جلّ: لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً مَا أَلْفَتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ أَلْفَ بَيْنَهُمْ.

و قال تعالى: مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَ الَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ. و سئل النبي (ص): «ا يتزاورون اهل الجنة؟ قال: يزور الاعلى الأسفل، و لا يزور الاسفل الاعلى، انا الذين يتحابون فى الدنيا فانهم يأتون فيها حيث شاءوا». و درین معنی خبر بو هریره است روایت از مصطفی (ص)، گفت: «در بهشت مردی مشتاق دیدار برادر خود شود، آن برادر که در دنیا او را دوست داشتی از بهر خدای، در راه خدای بی‌نسبی و سببی، گوید: «یا لیت شعری: ما فعل اخی؟»

یعنی کاشک دانستی که آن برادرم چه کرد؟ و کارش بچه رسید؟ از نواختگانست یا رانندگان؟ سوختنی است یا افروختنی؟ در بوستان دوستانست یا در زندان زندان؟ رب العالمین آن درد دل وی را در حق برادر خویش مرهمی بر نهد فریشتگان راگوید: «سیروا بعبدی هذا الی اخیه»

این بنده مرا نزد برادر او برید. فریشتگان فرمان خدای آیند، و بایشان نجیب بهشتی با رحل نور. گویند: «قم فارکب و انطلق الی اخیک.» ای بنده خدا گرت دیدار برادرت آرزوست، خیز تا رویم.

بران نجیب نشیند هزار ساله راه بیک ساعت باز برد. و مصطفی (ص) گفت: چندان که شما بر نجیب نشینید و یک فرسنگ برانید ایشان هزار ساله راه برانند، تا بمنزل آن برادر فرو آید، سلام کند. آن برادر سلام را علیک گوید، و ترحیب کند، دست بگردن یکدیگر در آرند، و شادی خویش با یکدیگر گویند.

بس که من در جستن تو گرد سر بر گشته‌ام بی تو ای چشم و چراغم چون چراغی کشته‌ام

پس گوید: الحمد لله الذى جمع بيننا فى هذه الدرجة، فيجعل الله تلك الدرجة مجلسها فى خيمة مجوفة بالدر و الياقوت. قوله، وَ لَتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ هذه اشارة الى اقوام قاموا بالله لله، لا تاخذهم لومة لائم، و لم يقطعهم عن الله استنامة الى علة، قصرُوا انفسهم و استغرقوا عمرهم على تحصيل رضاء الله، عملوا لله، و نصحوا لدين الله، و دعوا خلق الله الى الله فربحت تجارتهم و ما حسرت صفتهم. صفت قومی است که باقامت حق قائم‌اند و از حول و قوت خویش محرر، وز ارادت و قصد خویش مجرّد، از دائره اعمال و احوال بیرون، و از اسر اختیار و تصرف آزاد، خدا را دانند، خدا را خوانند، و دین خدای را کوشند، وز خلق و ملامت خلق نیندیشند، در دل دوستی مولی دارند، و در دیده کحل تجلی دارند، هر چیزی چنان که هست بینند. دیگران از صنع بصانع نگرند ایشان از صانع در صنع نگرند. خاصگیان حضرت‌اند، بداغ گرفتگان مملکت‌اند.

بنده خاص ملك باش که با داغ ملك روزها ایمنی از شحنه و شبها ز عسس

سوخته وصلت‌اند و کشته محبت، خوششان هدر، و مالشان تلف، اما دلشان در قبضه، و جانشان در کنف. این چنانست که گویند: دلبری داری به از جان، غم مخور گو جان مباش من کان فى الله تلفه، کان الله خلفه.

قوله: وَ لا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَ اختلفوا تفرّقوا دیگرست و اختلاف دیگر. تفرّق ضد اجتماع است، و اختلاف ضد اصطلاح. تفرّق پراکندگی اصحاب طریقت است، و اختلاف پراکندگی ارباب شریعت. تفرّق آنست که مراد بنده دیگر

بود و مراد حق دیگر، و اجتماع آنست که مراد بنده و مراد حق یکی شود.

و فی الخبر: «من جعل الهموم همًا واحدا كفاه الله هموم الدنيا و الآخرة».

و گفته‌اند: تفرّق آنست که نظاره خلق کند و اسباب ببندد لا جرم هرگز از رنج و خصومات خلق بر نیاساید، و اجتماع آنست که نظاره حق کند، داند که حق یکتا و کار از يك جا، و حکم ازین يك در. اما اختلاف ارباب شریعت بر دو ضربست: یکی در اصول دین دیگر در فروع.

اما اختلاف در اصول عظیم است و خطرناک، لا بد یکی از دو بر حق است و یکی بر باطل، کسی را که مقصدش مغرب است و آن گه راه مشرق گیرد هرگز کی بمقصد رسد! هر چند که رود از مقصد هر روز دورتر شود، و باز مانده‌تر، و هو المشار الیه بقوله تعالى: وَ أَنْ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَ لَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ.

اما اختلاف امت در فروع چنانست که قومی روی نهند بیک مقصد اندر راههای مختلف، بعضی دور و بعضی نزدیک، هر چند که در روش مختلف باشند اما در مقصد يك جای فرود آیند، و مجتمع شوند. این اختلاف عین رحمت است. و الیه

اشار النبي (ص): «الاجتلاف فی امتی رحمة»، یعنی رحمتی بود از خداوند بر خلق این اختلاف در فروع، تا کار دین بر ایشان تنگ نشود و راه آن دشوار نگردد.

و ذلك فی قوله تعالى: وَ مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ. و قال تعالى: يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمْ الْيُسْرَ وَ لَا يُرِيدُ بِكُمْ الْعُسْرَ.

## ۲۰ النبوة الاولى

كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ بَهْتَرِ گروهي شمائید، أَخْرَجَتْ لِلنَّاسِ که بیرون آوردند مردمان را، تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ بِنیکویی می‌فرمائید، وَ تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ و از ناپسند می‌باز زنید، وَ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ و بخدای می‌گروید.

وَ لَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ اگر خوانندگان کتاب پیشین ایمان آوردندی (و چنان کردند)، لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ ايشان را به بودی، مِنْهُمْ الْمُؤْمِنُونَ از ایشان هست که گروندگان اند وَ أَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ (۱۱۰) و بیشتر ایشان آنند که از طاعت بیرون شدگان اند.

لَنْ يَضُرُّوكُمْ إِلَّا أَذَى نَكْرَاهٍ شما را مگر بسخنی ناخوش، وَ إِنْ يُقَاتِلُوكُمْ اگر با شما جنگ کنند، يُؤَلُّوكُمُ الْأَذْبَارَ پشتها بر شما گردانند، ثُمَّ لَا يُنصَرُونَ (۱۱۱) وانگه از من خود یاری نیابند، نه از جهانیان از هیچ کس.

ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الدَّلَّةُ بر ایشان خواری و فرومایگی زده آمد، أَيْنَ مَا تُقِفُوا هر جا که یابند ایشان را، إِيَّا بِحَبْلِ مِنَ اللَّهِ مگر بآن زینهار که خدای نهاد، و ذمّت که ساخت، وَ حَبْلِ مِنَ النَّاسِ و بآن زینهار که سلطان مسلمانان ایشان را دهد (که گزیت بستاند از ایشان) وَ بَأْوٍ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ، و بآنکه خدای بر ایشان خشم گرفت. وَ ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ و بر ایشان زدند چون مهر درویشی و فروماندگی و بیچارگی، ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ آن بانست که ایشان می‌کافر شدند بسخنان خدای، وَ يَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ و پیغامبران را کشتند بناحق، ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا أَنْ بَانَ بود که از حق سرکشیدند، وَ كَانُوا يَعْتَدُونَ (۱۱۲) و پای از اندازه در گذاشتند.

لَيْسُوا سَوَاءً چون هم و یکسان نه‌اند. مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ از خوانندگان تورات أُمَّةً قَائِمَةً گروهي است (بحق گفتن) بپای ایستاده، يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ میخوانند سخنان خدای، أَنَاءَ اللَّيْلِ پاس پاس از شب، وَ هُمْ يَسْجُدُونَ (۱۱۳) و نماز میکنند.

يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ استوار میگیرند خدای را در سخنان وی، وَ الْيَوْمَ الْآخِرِ و روز رستاخیز، وَ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ و به

نیکی میفرمایند، وَ يَهْوُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ و از ناپسند می‌باززنند، وَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ و در نیکیها میشتابند. وَ أُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ (۱۱۴) و ایشانند که از نیکان و شایستگان‌اند.

وَ مَا يَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ و هر چه کنند از نیکی، فَلَنْ يُكَفِّرُوهُ در پاداش آن ایشان را ناسپاس نیابند. وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ (۱۱۵) و الله دانا است به پرهیزگاران.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا اینان که کافر شدند، لَنْ نُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ ایشان را سود ندارد فردا مالهای ایشان، وَ لَا أَوْلَادُهُمْ و نه فرزندان ایشان (که بآن مینازند)، مِنَ اللَّهِ شَيْئاً بِنزْدِكَ خدا هیچیز، وَ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ و ایشانند که دوزخیان‌اند، هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۱۱۶) و اندر آتش جاویدان‌اند.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ الْأَيَّةِ... بعضی مفسران گفتند: امت اینجا صدر اول‌اند، صحابه رسول، مهاجرین و انصار، چراغهای هدی، و ستارگان رشد، و داوری داران حق، و ترجمانان مصطفی (ص). عمر بن الخطاب این آیت را خواند و گفت: «هذا لاؤلنا و لو شاء الله لجعل لآخرنا ايضا، فقال كُنْتُمْ فَكُنَّا كُنَّا خَيْرًا».

و يدلّ عليه ما

روی عبد الله بن مسعود قال: جمعنا رسول الله (ص) و نحن اربعون رجلا، فقال: انكم منصورون، و مفتوح لكم، فمن ادرك ذلك منكم فليأمر بالمعروف و لينه عن المنكر.

قومی از علماء گفتند: این عامّة امت محمد (ص) راست، پیشینیان و پسینیان، و كذلك

قال النبي (ص): «مثل أمّتي مثل المطر لا يدرى أوله خير ام آخره».

و قال (ص): «اعطيت ما لم يعط احد من انبياء الله» قلنا يا رسول الله ما هو؟ قال: «نصرت بالرّعب، و اعطيت مفاتيح الارض و سميت احمد، و جعل لي شراب الارض طهورا، و جعلت أمّتي خير الامم».

و قال: «اهل الجنة مائة و عشرون صفا، منها ثمانون من هذه الامّة».

و عن انس (رض) قال: اتى رسول الله اسقف فذكر انه رأى فى منامه الامم كانوا يمضون على الصراط يتهافتون حتى انت امّة محمد (ص) غرّا محجلين. فقلت: من هؤلاء؟ انبياء؟ فقالوا: لا. فقلت: مرسلون؟ فقالوا: لا. فقلت: ملائكة؟ فقالوا: لا. فقلت: من هؤلاء؟ فقالوا: امّة محمد (ص) غرّا محجلون، عليهم اثر الطهور. فلما اصبح الاسقف اسلم.

و قال (ص): «ما من امّة الا بعضها فى النار و بعضها فى الجنة و امّتي كلّها فى الجنة، انّ الجنة حرّمت على الانبياء كلّهم حتى ادخلها أنا، و حرّمت على الأمم حتى يدخلها امّتي».

و قيل لعيسى بن مريم يا روح الله هل من بعد هذه الامّة امّة؟ قال: نعم. قيل و اية امّة؟ قال: امّة محمد. قيل: يا روح الله و ما امّة احمد؟ قال: علماء، حكماء، حلماء، ابرار، اتقياء كأنّهم من الفقه انبياء، يرضون من الله باليسير من الرزق، و يرضى الله منهم بالقليل من العمل، يدخلهم الله الجنة بشهادة أن لا اله الا الله.

قوله: كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ اى انتم خير امّة العرب. «كان» بمعنى «سار» گویند. قال عدی بن زید: «كأنتم نحن، كنا، و كما كنا تكونون».

و فى القرآن: فكأنوا كهشيم المحنّظر اى فصاروا. معنى أنست: كنتم خير امّة اخرجت للناس، من الأمّهات. بهتر گروهی مردمان را شمائید که بیرون آوردند از مادران درین جهان. این سخن از آنست که جهودان و ترسایان خلق

را با کفر خواندند، و از تصدیق محمد (ص) واپس خواندند، و به موسی (ع) و عیسی (ع) فرمودند، و بر ابراهیم (ع) بکفر دعوی کردند. و این امت همه کتابها بپذیرفتند، و همه پیغامبران را استوار گرفتند. و خلق را بدین فرموده‌اند، و گفته‌اند: کُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أَى فِى عِلْمِ اللَّهِ وَ فِى اللّٰوْحِ الْمَحْفُوظِ، شما بهتر گروهی بودید در علم خدا و در لوح محفوظ. یحیی معاذ گفت: «هذه الآية مدحة لامة محمد (ص)، و لم يكن ليمدح قوما ثم يعذبهم». گفت: رب العالمين امت محمد (ص) را درین آیت بستود و نه بدان ستود تا پس ایشان را عذاب و عقوبت کند. آن گه مناقب و سیرت ایشان را در گرفت. و قال: تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ تُوْمِنُونَ بِاللَّهِ كَفْتَهُانْدَ كَه: معروف اینجا کلمه شهادت است، فهو اعظم المعروف. و منکر تکذیب رسول است، و هو اعظم المنکر، و قيل: تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ اى باسباغ الوضوء، وَ تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ اى عن الالتفات فى الصلاة. و روا باشد که امر معروف، و نهی منکر و ایمان بالله از شرط خیریت نهند یعنی کنتم خیر امة ان امرتم بالمعروف. برین وجه بر «للناس» وقف نکنند بلکه وقف بر تُوْمِنُونَ بِاللَّهِ بود.

وَ لَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ الْآيَةَ... اى لو صدق اليهود بمحمد (ص) و بما جاء من الحق لكان خيراً لهم من الكفر. مِنْهُمْ الْمُؤْمِنُونَ يَعْنَى عَبْدَ اللَّهِ بْنِ سَلَامٍ وَ اصْحَابِهِ.

وَ أَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ الْكَافِرُونَ. آن گه مؤمنان را آگاهی داد که ایشان را از خدا نصرت است و غلبه بر جهودان، و كَفْت: لَنْ يَضُرُّوَكُمْ إِلَّا أذى اى الا ضررا يسيرا باللسان مثل الوعيد و البهت.

وَ إِنْ يُقَاتِلُوكُمْ يُؤَلُّوْكُمْ الْأُدْبَارَ مِنْهَمِينَ. ثُمَّ لَا يُنصِرُونَ. رب العالمين این وعده نصرت که مؤمنان را داد راست کرد تا هرگز جهودان مدینه با رسول خدا و با مسلمانان جنگ نکردند که نه هزیمت و شکستگی بر ایشان بود. و روا باشد که این آیت بر عموم برانند، یعنی هر چه از کافران بمؤمنان رسد از ناسزا گفتن و جنگ کردن، آن رنجی بود عارض، نه پاینده، که عاقبت بهر حال مؤمنان را باشد. چنان که گفت: وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ وَ الْعَاقِبَةُ لِلْقَوَى.

قوله تعالى: ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ كَفْتَهُانْدَ كَه: این مخصوص است در جهودان بنی قریظه که خواری و بیچارگی و فروتنی بر ایشان زدند، چنان که مهر بر دینار زنند. و روا باشد که این خبر بمعنی امر بود، یعنی که جهودان را همیشه خوار دارید، و بخواری از ایشان جزیت ستانید، چنان که جای دیگر گفت: حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَ هُمْ صَاغِرُونَ. اگر کسی گوید که چونست که این مذلت و مسکنت بر ایشان زدند، و بسیار افتد از ایشان که با مال و جاه باشند؟ جواب آنست که اعتبار به آحاد اشخاص نیست که اعتبار بعموم است، و اعتبار باعراض دنیوی و مال و جاه نیست که اعتبار باحوال شرعی است، و بعزّ و ذلّ دینی، آن عزت که الله گفت: وَ لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ. اگر در بعضی جهودان و ترسایان عزّی دنیوی بود مآل و مرجع آن با ذلّ است، پس حقیقت آن ذلّ است نه عزّ. همچنین مسکنت نه همانست که بی مال بود، بلکه حقیقت مسکنت حرص است و فقر نفس و فقر دین.

قال النبي (ص): «الغنى غنى النفس».

حکیمی را گفتند که: فلان کس توانگر است. آن حکیم جواب داد که: وی توانگر نیست کثیر المال است، توانگری دیگر بود و فراوانی مال دیگر، و به يقول الشاعر: قد يكثر الحال و الانسان مفتقر أئِنَّمَا تُقْفُوا اى: وجدوا و صودفوا.

إِلَّا بِحَبْلٍ مِنَ اللَّهِ اى این استثناء منقطع است، یعنی لکن يعتصمون بالعهد اذا اعطوه. میگوید: ایشان هر وقت و بهر جای خوار باشند، لکن در عهد و زینهار باشند اگر ایشان را بگزیت زینهار دهند. و المراد بحبلٍ مِنَ اللَّهِ وَ حَبْلٍ مِنَ النَّاسِ

العهد و الذمة و الأمان الذي يأخذونه من المؤمنين باذن الله. و الناس هاهنا خاصٌ بالمؤمنين. آن گه در سياق آیت گفت: وَ ضَرَبْتُ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةَ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ كَفَرَ عُلْتُ مَسْكَنَتِ وَ ذَلْتُ نَهَادِ، و معصیت و اعتدا سبب کفر، از بهر آنکه صغائر معاصی اگر بآن اصرار بود بکبائر کشد و کبائر بکفر کشد. و لذلك قال تعالى: ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاؤُا السُّوَاى أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ.

و قال النبى (ص): «الذنب على الذنب حتى يسود القلب.»

حاصل آیت تنبیه مؤمنانست و تحذیر ایشان از معاصی، هم از صغائر و هم از کبائر که حد آن با کفر است و نتیجه آن شرک.

قوله: لَيْسُوا سَوَاءً استناد این سخن با مِنْهُمْ الْمُؤْمِنُونَ وَ أَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ است. میگوید: هرگز یکسان و برابر نباشند مؤمنان با فاسقان. جای دیگر گفت: أَمْ مَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ. صفت فاسقان لَنْ يَضُرُّوَكُمْ إِلَّا أذى است، و صفت مؤمنان أُمَّةً قَائِمَةً، پس چون برابر و یکسان باشند؟! ابن مسعود گفت: ليسوا سواء، هم، و أُمَّةً قَائِمَةً یعنی امت محمد (ص). میگوید: اهل کتاب و امت محمد (ص) چون هم نه‌اند، نه امروز و نه فردا در قیامت. چون برابر بود کسی که در قیامت ایمن رود با کسی که ایمن نبود؟! أَمْ مَنْ يُلْقَى فِي النَّارِ خَيْرٌ أَمْ مَنْ يَأْتِي آمِنًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟.

مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةً قَائِمَةً اى على الحق. میگوید: از اهل کتاب گروهی‌اند ایستاده بر حق، بر دین اسلام، با گفت راست، و عمل راست، و اعتقاد راست، و آن عبد الله بن سلام است و یاران او. و عطا گفت چهل مرد از عرب‌اند، از اهل نجران، و سی و دو مرد از حبشه، و هشت مرد از روم، که بر دین عیسی (ع) بودند و به محمد (ص) ایمان آوردند، و جماعتی از انصار چون اسعد بن زراره، و براء بن معرور، و محمد بن مسلمة، و محمود بن مسلمة و ابو قیس صرفة بن انس پیش از قدوم مصطفی (ص) توحید میگفتند و شرایع حنیفی بپای میداشتند، تا مصطفی (ص) در رسید، او را تصدیق کردند و نصرت دادند. و آن گه صفت و سیرت ایشان گفت: يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ آنَاءَ اللَّيْلِ وَ هُمْ يَسْجُدُونَ گفته‌اند که: مراد باین نماز خفتیدن است که پیش ازین امت کس را نبوده است. يدلّ عليه ما

روى انّ النبى (ص) اٰخِرَ صَلَاةِ الْعِشَاءِ لَيْلَةً ثُمَّ خَرَجَ اِلَى الْمَسْجِدِ، فَاِذَا النَّاسُ يَنْتَظِرُوْنَهُ، فَقَالَ: اِنَّهٗ لَيْسَ اِحْدٌ مِّنْ اَهْلِ الْاَدْيَانِ يَذْكُرُ اللّٰهَ عَزَّ وَ جَلَّ فِى هٰذَا الْوَقْتِ غَيْرِكُمْ. فانزل الله هذه الآية.

و گفته‌اند: مراد باین نماز است میان شام و خفتن، و فى ذلك ما

قال النبى (ص): «من صلى بعد المغرب ست ركعات و لم يتكلم فيما بينهنّ بسوء عدلن له بعبادة اثنتي عشرة سنة.»

و قال: «من صلى بعد المغرب عشرين ركعة بنى الله له بيتا فى الجنة.»

قوله تعالى: يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ یعنی بتوحيد الله. وَ الْيَوْمَ الْآخِرِ یعنی بالبعث الذى فيه جزاء الاعمال وَ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ یعنی بالایمان بمحمد (ص) وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ یعنی عن تكذيبه. وَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ یعنی فى شرائع الاسلام و الاعمال الصالحة وَ اُولَئِكَ مِنَ الصّٰلِحِيْنَ.

وَ مَا يَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَنْ يُكْفَرُوهُ الْاِيَةِ... حمزه و على و حفص هر دو حرف بیا خوانند، سخن بامّة قائمه برند، و این صفت ایشان کنند. و باقى بتا خوانند. چون بتا خوانی خطاب با همه امت بود. فَلَنْ يُكْفَرُوهُ هم چنانست که گفت: فَلَا كُفْرَانَ لِسَعْيِهِ. کفران در لغت عرب پاداش نیکی باز گرفتن، و سپاس نداشتن، و نعمت بازنگفتن و باز نمودن. میگوید عزّ اسمه: بنزدیک من نیکوکاران را ناسپاسی نیست یعنی پاداش باز گرفتن نیست. جای دیگر ازین گشاده‌تر گفت: وَ

ما تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُؤَفَّ إِلَيْكُمْ وَ أَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ وَ مَا تَعْمَلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمُهُ اللَّهُ وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ. خیر می‌دهد که عمل نیکوکاران ضایع نیست، و از ایشان ثواب بازگرفتن نیست، نظیره قوله تعالی: إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا وَ إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ. بخلاف اعمال کفار که همه حابط است، و ثواب از ایشان دریغ. و هو المشار الیه بقوله تعالی: قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا الْآیة، و بقوله تعالی: وَ قَدِمْنَا إِلَى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا الْآیة وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ ای علیم بما فی القلوب من التقوی، فقد يظهر التقوی من لیس له التقوی. قوله: إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ نُعْطِيَهُمْ أَموالَهُمُ الْآیة... مثل این آیت در اول سوره، شرح آن رفت. اما آوردن این آیت درین موضع حکمتی در آن است: یعنی که در آیت پیش گفت هر چه کنید از نیکی و هزینه پاداش آن به نیکی یابید، پس درین آیت بیان کرد که این حکم نه هر جای بود و نه هر کسی راست، که ایمان قرین انفاق باید تا ثواب یابد. اما اگر کفر قرین آن بود اگر هر چه دارد بدهد از اموال و فرزندان، هیچ بکار نیاید و وی را از آتش نرهاند. و هو المشار الیه بقوله تعالی: ما أَغْنَى عَنْهُ مَالُهُ وَ ما كَسَبَ، و بقوله: ما أَغْنَى عَنِّي مَالِيَّةٌ.

### النبوة الثالثة

قوله تعالی: كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ این آیت از يك روى بیان شرف صحابه مصطفى (ص) است که ارکان خلایق‌اند، و برهان حقائق. عنوان رضاء حق‌اند، و ملوک مقعد صدق. ائمه اهل سعادت‌اند، و انصار نبوت و رسالت، و مستوجب ترحم امت، و اخیار حضرت مصطفى (ص)، و بعد از انبیاء و رسل بهترین ذریه آدم ایشانند، و بيمين اقبال ایشان دود شرك واطی ادبار خود شد، و انوار دین و شریعت از مکنونات غیب ظاهر گشت. در آیت جمال لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، و هیبت جلال مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ بغیرت ایشان در ملاً اعلی بیفروخت.

قال النبی (ص): «اللَّهُ فِي اصْحَابِي! لَا تَتَّخِذُوهُمْ مِنْ بَعْدِي غَرْصًا، فَمَنْ أَحَبَّهُمْ فَيَحِبِّبْنِي أَحِبَّهُمْ، وَ مَنْ أَبْغَضَهُمْ فَيَبْغِضْنِي أَبْغَضَهُمْ، وَ مَنْ آذَاهُمْ فَقَدْ آذَانِي، وَ مَنْ آذَانِي فَقَدْ آذَى اللَّهَ، وَ مَنْ آذَى اللَّهَ فَيُوشِكُ أَنْ يَأْخُذَهُ، مَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ اصْحَابِي يَمُوتُ بَارِضًا إِلَّا بَعَثْنَا قَائِدًا وَ نورا لهم يوم القيامة.

بعضی از مفسران حکم این آیت بر عموم راندند، گفتند: حقیقت این بشرف امت اتباع باز می‌گردد از عهد مصطفى (ص) تا بدامن قیامت. و امت اتباع دیگراند، و امت اجابت دیگر، و امت دعوت دیگر. و شرح آن در سورة البقرة رفت. اما امت اتباع که این آیت در شأن ایشان است، و مشتمل بر صفت و سیرت ایشان سعدهاء ملت‌اند، و امناء درگاه عزت، و اشراف علیین، و اعزّه رب العالمین، حمله قرآن و اخبار، و خزنه آثار، فرقة ناجیه و امت مرضیه اهل سنت و جماعت، که ظاهر ایشان بمتابعت و قدوت مقید است، و باطن ایشان بمعرفت و فراست مؤید. عمر بن الخطاب گفت: فردای قیامت که ربّ العزّت ندا کند: «این رجالنا؟» کس نیارد که سر برآرد مگر اهل سنت و جماعت گویند: «لَبَيْكَ! لَبَيْكَ! اللَّهُمَّ لَبَيْكَ» ربّ العزّت گوید: «صدقتم عبادی! انتم احبائى أكرمكم اليوم بما تشتهون لتمسككم بكتابتى و متابعتكم رسولى». آن ساعت بود که اهل ضلالت گویند: يا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا.

قال النبی (ص): «لا يزال طائفة من امتى امة قائمة بامر الله، لا يضرهم من خذلهم و لا من خالفهم، حتى يأتي امر الله، و هم على ذلك.»

و قال (ص): «من اشدّ امتى بى حبّا، ناس يكونون بعدى يودّ احدهم لو رآنى باهله و ماله.»

قوله: كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ روایت است از ابن عباس و مجاهد که: خیریت این امت آنست که پیغامبر را بقتال فرمودند که





ایشان را بکره ایشان در دین اسلام و عزّ شریعت آر، و آنچه صلاح کار و بهینه حال ایشانست ایشان را الزام کن، و آن گه رب العالمین بر ایشان منت نهاد، گفت: «و الزمهم كلمة التقوى و كانوا احقّ بها و اهلها». میگوید: الله در ایشان بست، و ایشان را الزام کرد آن کلمه شهادت، که نشان دوستی است و شرف دو جهانست، و سبب سعادت جاودانی است. و ایشان خود از در آن بودند و سزاء آن بودند. از دور آدم (ع) تا منتهای عالم هیچ امت را این منزلت و رتبت ندادند که ایشان را بسلسله قهر از ذل کفر بعزّ اسلام آوردند، و طوق سعادت در گردن ایشان کردند، مگر این امت را چنان که امروز بسلسله قهر ایشان را در دین آوردند فردا هم ایشان را بسلسله لطف ببهشت برند. مصطفی (ص) گفت: عجب ربك من قوم يقادون الى الجنة بالسلاسل. و تا نگویی که این خیریت که ایشان را بر آمد بوسیلت اعمال و تصفیت احوال برآمد، لیکن عنایت ازلی بر ایشان اقبال کرد و بناخت، و اختیار روز میثاق کار ایشان بساخت. این کرامت و نواخت، و این منزلت و مرتبت ایشان از آنست که امت محمد (ص) اند که مهتر عالم است، و سید ولد آدم، چون مصطفی (ص) خیر الانبیاء و الرسل بود لا جرم امت وی خیر الامم بودند.

«کز خانه بکخدای ماند همه چیز» قوله: تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ بَازبان اهل اشارت معروف خدمت حق است، و منکر صحبت نفس، معروف روشنایی جمع است و سبب وصلت، و منکر تاریکی وقت است و مایه بدعت. آن نواختگان فضل راست و این زخم خوردگان عدل راست هرگز کی برابر باشند؟ و چون بهم بسازند؟ خواندگان فضل و راندگان عدل؟ این است که رب العالمین گفت: لَيْسُوا سَوَاءً. چون هم نباشند و راست نیابند دانا و نادان، آشنا و بیگانه، خداپرست و هواپرست. متی استوی الضیاء و الظلمة؟ متی استوی الیقین و التهمة؟ متی استوی الوصلة و الفرقة؟ هذا متصف بالولاء، و ذاك منحرف عن الوفاء. هیئات لا يلتقیان و لا یستویان.

ایها	المنح	الثریا	سهیلا	عمرك	الله	کیف	یلتقیان!
هی	شامیه	اذا	ما	استقلت	و	سهیل	اذا
کسی	کاندر	صف	مردان،	بمی	خواری	کمر	بندد
							برابر
							کی بود،
							با آن
							که دل
							در خیر
							و شر
							بندد؟

## ۲۱ النوبة الاولى

قوله تعالى: تَلُّ مَا يُؤْفُونَ مَثَلٌ أَنِجَةٌ نَفَقَتْ مِثْلَ هَذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا درین زندگانی این جهان، مَثَلٌ رِيحٌ چُون مَثَلٌ بَادِي است، بها صیرُّ در آن باد سرمای سخت بود، صَابَتْ حَرْتُ قَوْمٍ که رسد ناگاه بکشتهزار گروهی، لَمُوا أَنْفُسَهُمْ که ستم کردند بر خویشان (و مستحق عقوبت گشتند)، أَهْلَكْتُهٌ تا آن بر ایشان تباه کرد، ما ظَلَمَهُمُ اللهُ و ستم نکرد الله بر ایشان لَكِنْ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (۱۱۷) و لکن ایشان بر خویشان ستم میکنند.

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای ایشان که بگرویدند، لا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً مَغِيرَةً مَغِيرَةٌ دوست از دل، مِنْ دُونِكُمْ از بیرون خویشان لا يَأْتُونَكُمْ خَبَالًا که هیچ در کار شما سستی نکنند بتباهی. وَكُفُوا دُوسْت دَارِيد و شاد بید و خواهید، ما عَنِتُّمْ أَنِجَةٌ شما در آن بید از عنت، قَدْ بَدَتِ الْبَعْضَاءُ مِنْ أَقْوَاهِمُ پیداست زشتی و نابکاری از دهنهء ایشان، وَ مَا نُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ و آنچه که نهان میدارد دلهای ایشان مه است از آنچه از زبانها پیداست. قَدْ بَيَّنَّا لَكُمْ الْآيَاتِ پيدا کردیم شما را سخنان، إِنَّ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ (۱۱۸) اگر خرد دارید.

ها أَنْتُمْ أَوْلَاءُ آگاه بید شماها که اینانید، تُحِبُّونَهُمْ دُوسْت میدارید ایشان را، وَ لا يُحِبُّونَكُمْ و ایشان دوست نمیدارند شما



را، وَ تُؤْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ و شما گرویده‌اید بقرآن و دین همه. وَ إِذَا لُفُّوكُمْ و چون ایشان شما را ببینند قَالُوا آمَنَّا گویند: ما گرویده‌ایم وَ إِذَا خَلَوْا و چون بی‌شما بر یکدیگر رسند، عَضُوا عَلَيْكُمُ الْأُنَامِلَ مِنَ الْغَيْظِ بر شما انگشتان خایند از خشم و کین.

قُلْ بَغْوَى مُؤْتُوا بَغْيِيكُمْ مِيرِيد ببرد خشم خویش، إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۱۱۹) خدای دانا است بهر چه در دل‌های است.

إِنْ تَمَسَّكُمُ حَسَنَةٌ اگر بشما رسد نیکویی، تَسُوهُمْ ایشان را تا سائین کنند آن نیکویی، وَ إِنْ تُصِيبْكُمْ سَيِّئَةٌ و اگر بشما رسد بدی، يَفْرَحُوا بها شاد شوند بآن، وَ إِنْ تُصِيبُوا وَ تَنَفَّوْا و اگر شکیبایی کنید و پرهیز نگه دارید، لا يَضْرِبْكُمْ نَكَرًا زید شما را، كَيْدُهُمْ شَيْنًا ساز بد ایشان هیچ چیز، إِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ (۱۲۰) خدای بآنچه ایشان میکنند دانا است.

وَ إِذْ عَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ یاد دار که بیرون شدی از خانه و کسان خویش، ثُبُوُّ الْمُؤْمِنِينَ می‌ساختی مؤمنان را مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ نشستگاههای جنگ را، وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۱۲۱) و الله شنوا است و دانا.

إِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ أَنْ يَكُونَ لَهُمَا كَيْدٌ و خواست دو گروه منکم از شما أَنْ تَفْتَلَا که بد دل شوند، وَ اللَّهُ وَلِيُّهُمَا و الله خود یار ایشان است وَ عَلَى اللَّهِ قَلْبُوكُمُ الْمُؤْمِنُونَ (۱۲۲) و بر خدای است پستی داشتن مؤمنان و باوست سپردن کار ایشان.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: تَلُّ مَا يُنْفِقُونَ

گفته‌اند: این نفقات مشرکین مکه است در معاداة مصطفی (ص). چنان که جای دیگر گفت: إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيَصُدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ الْآيَةَ... رَبِّ الْعَالَمِينَ در آیت پیش باز نمود که کافران را مال و فرزند هیچ بکار نیاید، و سودمند نبود. و ذلك في قوله: لَنْ نُعْجِبَ عَنْهُمْ أَمْوَالَهُمْ و درین آیت بیان کرد که سودمند نیست ایشان را، و زیان کاری نیز هست، هم چنان که باد سرد کشتزار را بزیان آرد، و هلاک کند، آن انفاق مال ایشان را هلاک کند و بعقوبت رساند. مجاهد گفت: این نفقات ببعضی کفار و در بعضی احوال مخصوص نیست، بلکه نفقات و صدقات همه کفار است در همه احوال. یعنی هر نفقه که کافر کند، بهر چه کند وی بآن معاقب است چنان که مؤمن بهر چه نفقه کند ما دام که محظور و محرّم نبود وی بآن متابست. و لهذا

قال النبي (ص): «إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيُؤْجَرُ فِي كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى اللَّقْمَةَ يَضَعُهَا فِي فَمِّ امْرَأَتِهِ»

و قال لسعد: «إِنَّكَ لَتُؤْجَرُ فِي نَفَقَتِكَ كُلِّهَا حَتَّى اللَّقْمَةَ تَضَعُهَا فِي فَمِّ امْرَأَتِكَ»

و وجه این قول آنست که مؤمن هر چه گیرد و دهد بر جای خویش بود، و موافق شرع و دین، و کافر بخلاف این کند. لا جرم حال وی خلاف حال مؤمن بود. و گفتند: انفاق مال این جایگه مثال اعمال کافرانست در حال کفر و شرك. میگوید: اعمال ایشان روز حاجت ایشان به بی‌منفعتی و بی‌حاصلی همچون آن کشت زارست سرمازده، کشته سوخته، که ایشان را بکار نیاید، و منفعت نکند، همانست که جای دیگر گفت: مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ، الْآيَةَ و قال تعالى: وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيَعَةِ الْآيَةِ.

و آنچه گفت: لَمْؤَا أَنفُسَهُمْ

یعنی زر عوا الحرث فی غیر وقته. میگوید: کشتزار نه بوقت خویش کردن لا جرم آن را آفت رسد، همچنین عمل

کافر نه بشرط خویش و جای خویش بود، لا جرم وی را هلاک کند. ما ظلمَهُمُ اللَّهُ  
لأنّ ما فعله بخلقه فهو منه عدل. لکنْ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ  
بالکفر و العصیان.

قوله تعالى: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةَ مَنْ دُونَكُمْ الْآيَةَ...

معنی «بطانة» خاصه است، بطانی هر کس آن کس است که با وی آرام دل دارد و آمیختن نهانی. آن از بطانة گرفته‌اند آستر جامه که هم پوست بود با مردم.

لا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا يَقال: ألوت في الحاجة اي قصرت، و ألوت فلانا اي اوليته تقصيرا نحو كسبته، اي اوليته كسبا، فقوله لا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا، اي: لا يقصرون في بذل الخبال لكم. و «خبال» فسادی بود نهانی، و خبل فساد عقل است. و عنت تباهی است و رنجوری و خطر هلاک، يَقال: اكمه عنوت و عنود اي صعبة المسلك، و المعانته و المعاندة يتقاربان.

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا از اینجا صفت منافقانت، و پرهیز دادن مؤمنان از صحبت ایشان. میگوید: ایشان را بدوست مگیرید بیرون از مؤمنان، و در هیچ کار استعانت بایشان مکنید. عمر بن الخطاب نهی کرد از استعانت بکفار. آن گه این آیت بدلیل آورد و حجّت خویش ساخت. در خبر می‌آید که: «ما بعث الله من نبی و لا استخلف من خليفة الا كانت له بطانتان: بطانة تأمره بالخير و تحضه عليه، و بطانة تأمره بالشرّ و تحضه عليه».

آن گه ربّ العالمین علت نهی از مباطنت ایشان بگفت، و از ضمیر دل ایشان خبر داد، گفت: لا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا هیچ در فساد دین شما و ابطال کار شما سستی نکنند و رنجوری و گمراهی و تباهی شما دوست دارند و خواهند، و آن گه وقیعت و عیب مسلمانان بزبان میرانند، و آنچه در دل دارند از عداوت و خیانت از آنچه بر زبان میرانند صعبتر و بزرگتر.

قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ

روی انس بن مالک قال قال النبی (ص): لا تستضيئوا بنار اهل الشرك، و لا تنفثوا فی خواتمکم عربیا. فسئل الحسن عن تفسیر هذا الحديث، فقال: معناه لا تشاوروهم فی أمورکم فانّ الله تعالى يقول: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةَ مَنْ دُونَكُمْ الْآيَةَ، و قوله: لا تنفثوا علی خواتمکم عربیا یعنی: لا تنفثوا محمد رسول الله. و ابو موسی اشعری گفت به عمر بن الخطاب که: نزدیک ما مردی نصرانی است، سخت دبیر و حافظ و با کفایت. عمر گفت: قاتلك الله اما سمعت قول الله تعالى: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةَ مَنْ دُونَكُمْ. و قال تعالى: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَ النَّصَارَى أَوْلِيَاءَ هَلَّا اتَّخَذْتَ حَنيفًا؟

ابو موسی گفت: مرا با دین او چه کار؟ وی را دینی و مرا دینی. عمر گفت: لا أکرّمهم اذ اهانهم الله، و لا اعزّه اذ اذلهم الله. و لا ادنیهم اذ أقصاهم الله.

قوله: ها أنتم أولاء تُحِبُّونَهُمْ هاء تنبيه است. اولاء بمعنی الذین. میگوید: آگاه باشید شما اینانید که ایشان را دوست میدارید بآنچه اظهار ایمان کردند، و احکام اسلام بظاهر در پذیرفتند، هر چند که بنفاق در دل خلاف آن داشتند. و لا يُحِبُّونَكُمْ و ایشان شما را دوست نمیدارند. یعنی آنچه ثمره محبت است از ارادت خیر و محض اسلام بشما نمی‌خواهند و شما بایشان می‌خواهید.

و تُؤْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ «کتاب» اسم جنس است، همه کتب خدا در آن مدرج. میگوید: شما بکتابهای خدا همه ایمان

دارید، نه چون ایشانید که فُؤْمِنُونَ بَبَعْضِ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُونَ بَبَعْضِ.

وَ إِذَا لِقَوْمَكُمْ قَالُوا آمَنَّا اَيْنَ هَمَجْنَانَسْتِ كَهْ كَقْت: يَفْوَلُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ، آمَنُوا بِالَّذِي أُنزِلَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَجَهَ النَّهَارِ وَ أَكْفَرُوا آخِرَهُ. وَ إِذَا خَلَوْا عَضُوا عَلَيْكُمْ الْأُنَامِلَ مِنَ الْغَيْظِ عَرَبٌ كَوِينِد: «فَلانِ يَعْضُ عَلَى الْانَامِلِ» فَلانِ كَسْ بَرِ مَن مِي أَنْگِشْتِ خَايِد، دَرِ كِينِ وَ خَشْمِ. وَ كَوِينِد: عَضَ عَلَى هَذَا الْأَمْرِ بِالنَّوْاجِذِ». اِي لَزْمِه. وَ غِيظُ خَشْمِي اسْتِ مِيانِ غَضَبِ وَ غَمِ. غَضَبُ آنِ خَشْمِ اسْتِ كَهْ بَا آنِ قَدْرَتِ انْتِقَامِ بُوْد، وَ غَمُ آنِ خَشْمِ اسْتِ كَهْ بَا وَيِ قَدْرَتِ انْتِقَامِ نَبُوْد، وَ غِيظُ مِيانِ هَرِ دُو اسْتِ، قَدْرَتِ بَرِ انْتِقَامِ دَارِدِ لَكِنِ نَهْ تَمَامِ بُوْد. اَزِينِ جاسْتِ كَهْ غِيظُ دَرِ صَفْتِ بَارِي تَعَالِي نِيامِدِه اسْتِ. قَوْلِه: قُلْ مُؤْمِنُوا بِغَيْظِكُمْ مِيكُوِيْد: يَا مُحَمَّدِ ايشانِ رَا اَيْنِ دَعَاكُوِي كَهْ بَخَشْمِ وَ دَرْدِ خُوِيشِ مِيباشِيْدِ تا بُوْقْتِ مَرگِ، كَهْ اَيْنِ مَرادِ شَمَا اَزِ بَدِ خُواسْتِ مَسْلَمانانِ بَرِ نَخُوادِ اَمَدِ.

إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ نظيرِ اَيْنِ دَرِ قُرْآنِ فَرَاوانَسْتِ: يَعْلمُ ما فِي أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ وَ يَعْلمُ خائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَ ما تُخْفِي الصُّدُورُ وَ يَعْلمُ السِّرَّ وَ أَخْفَى.

رَوِي عَنِ ابِي الْجُوْزاءِ قَال: لِأَنَّ يَجاورنِي القَرْدَةَ وَ الخَنازيرَ مَعِي فِي دَارِي أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ يَجاورنِي صاحِبِ بَدْعَةٍ، وَ لَقَدْ دَخَلُوا فِي هَذِهِ الْآيَةِ تُحِبُّونَهُمْ وَ لا يُحِبُّونَكُمْ وَ تُؤْمِنُونَ بِالْكِتابِ كُلِّهِ الْآيَةِ. قَوْلِه تَعَالِي: إِنَّ تَمَسَّسَكُمْ حَسَنَةً تَسُوهُمْ. اصابْتِ وَ مَسَّ دُو لَغْتانِدِ كَهْ اسْتِعْمالِ كَنَنْدِ هَمِ بَخيرِ وَ هَمِ بَشَرِّ. اَمَّا اصابْتِ بَشَرِّ مَخْصُوصِ اسْتِ، اِگرِ چِهْ بَهْ خَيْرِ نيزِ اسْتِعْمالِ مِيكَنْدِ. وَ حَسَنَةُ ايدرِ غَنيمَتِ وَ نَصْرَتِ اسْتِ، وَ سَيِّئَةُ شَكْسْتِكِي وَ هَزيمَتِ.

مِيكُوِيْد: مَنافِقانِ، چُونِ شَمَا رَا نَصْرَتِ وَ غَنيمَتِ پيشِ آيِد، دَلتَنگِ شُونِدِ وَ چُونِ كَسَرِ وَ هَزيمَتِ بُوْد، شادِ شُونِدِ. رَبِّ الْعالَمِينَ كَقْت: وَ إِنَّ تَصْبِرُوا عَلَى ما تَسْمَعُونَ مِنْ اِذاهُمْ وَ تَتَّقُوا مَخالطَتَهُمْ وَ مَقارِبَتَهُمْ، لا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئاً اِگرِ شَمَا كَهْ مُؤمَنانِ ايدِ، بَرِ اِذايِ ايشانِ صَبْرِ كَنيدِ، وَ اَزِ مَخالطَتِ ايشانِ بِيْرَهيزِيْدِ، هَرگَزِ كِيْدِ ايشانِ بَرِ شَمَا زِيانِ نَكَنْدِ، كَهْ اَيْنِ صَبْرِ وَ تَقُوِي مَياهِ احسانَسْتِ، وَ خُدایِ مَزِدِ مَحسانِ ضايِعِ نَكَنْدِ، وَ ايشانِ رَا بَدَشْمَنِ نَدِهْدِ. وَ هُوَ الْمَشارِ اِلَيْهِ بِقَوْلِه: إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَ يَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لا يُضَيِّعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ.

لا يَضُرُّكُمْ بَكْسَرِ ضادِ وَ تَخْفِيفِ راءِ قَراءَتِ حِجازِي اسْتِ وَ بَصْرِي، وَ اِختِيارِ بُو حاتَمِ مِنْ ضارِ، يَضِيرُ، ضِيرا وَ مِنْهُ قَوْلِه تَعَالِي لا ضَيْرَ. وَ باقِي بَضَمِ ضادِ وَ تَشديدِ راءِ خُوانَنْدِ، اِختِيارِ بُو عبيدِه، مِنْ ضَرِّ، يَضُرُّ، ضَرًّا. وَ لا بَمَعْنِي لَيْسَ قَادِرِ وَ مَقْدَرِ، يَعْني: اِنِ تَصَبَرُوا وَ تَتَّقُوا فَلَيْسَ يَضُرُّكُمْ كِيْدِهِمْ شَيْئاً.

إِنَّ اللَّهَ بِما يَعْمالُونَ مُحيطٌ مَعْنِي «احاطت» رَسيدِنِ اسْتِ بَهْمَكِي هَرِ چيزِ وَ بَغايَتِ هَرِ چيزِ، وَ احاطتِ اَزِ دُو وَجِهِ اسْتِ: اَزِ رَوِي عِلْمِ وَ اَزِ رَوِي قَدْرَتِ، وَ اللَّهُ بَهْرِ دُو مَعْنِي مُحيطِ اسْتِ. هَذَا كَقَوْلِه: ما يَعْزُبُ عَن رَبِّكَ مِنْ مِثقالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَ لا فِي السَّماءِ وَ كَقَوْلِه: لا يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَ لا فِي السَّماءِ. وَ كَقَوْلِه أَحاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْماً.

قَوْلِه تَعَالِي: وَ إِذْ عَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ الْآيَةِ... اَيْنِ اِفْتِتاحِ قِصِهْ وَ قِيعَتِ اِحدِ اسْتِ، مِصطَفِي (ص) اَزِ اَهْلِ خُوِيشِ بامادِ كَرْدِ، وَ بِيرونِ شَدِ، يَعْني رُوْزِ اِحدِ اَزِ مَنزَلِ عائِشَهْ بِيرونِ شَدِ، پِيادِهْ بَهْ اِحدِ رَفْتِ وَ اصحابِ خُوِيشِ رَا فَرمودِ تا جَنگِ رَا صَفها بَرَكشيدَنْدِ، وَ راسْتِ بايَسْتادَنْدِ. اَيْنِ اسْتِ كَهْ اللَّهُ كَقْت: تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ مَقاعِدَ لِلْقِتالِ. وَ اَوَّلِ قِصِهْ اَنَسْتِ كَهْ: رُوْزِ چَهْارِ شَنبِهْ اَبُو سَفِيانِ با سَهْ هَزارِ مَرْدِ پِيادِهْ وَ دُويسْتِ مَرْدِ سُوارِ اَزِ مَشْرکانِ مَكِهْ بَصْحراءِ اِحدِ فَرودِ اَمَدَنْدِ. رَسولِ خُدا (ص) با يارانِ خُوِيشِ مَشوَرْتِ كَرْدِ. عَبدُ اللَّهِ بِنِ اَبِي سَلُولِ وَ جَماعَتِي اَزِ اِنصارِ كَقْتَنْدِ: يَا رَسولَ اللَّهِ! هِيچِ

روی ندارد از مدینه بیرون شدن، و استقبال دشمن کردن، بگذاریم تا اگر به مدینه در آیند در کویهای مدینه با ایشان جنگ کنیم. و زنان و کودکان از بالاهاى خانه‌ها بایشان سنگ اندازند. رسول خدا (ص) این رأی بیسندید مگر جماعتی از یاران گفتند، که روز بدر از ایشان فائت شده بود بعدرها که در پیش آمده بود، و میخواستند که تدارک کنند: یا رسول الله در مدینه نشستن روی ندارد، بعد از آنکه دشمن بساحت ما فرو آمدند، اگر نرویم میگویند که: بد دلان و ضعیفانیم، و در جمله ایشان نعمان بن مالك الانصاری بود، گفت: یا رسول الله مرا از بهشت محروم مکن، بآن خدای که ترا براستی بخلق فرستاد که من در بهشت شوم. رسول خدا گفت: بچه در بهشت شوی؟ گفت: با آنکه گواهی میدهم بوحدهانیت و فردانیت الله آن گه در جنگ دشمن دین برنگردم و پشت بندهم، مصطفی (ص) گفت: صدقت پس نعمان آن روز کشته و شهید گشت. آن گه مصطفی (ص) گفت: مرا گاوی بخواب نمودند، بر آن تأویل خیر نهادم و نمودند که در ذنابه شمشیر من شکستگی بودی، تأویل آن هزیمت نهادم و نمودند که دست در درعی محکم استوار بردم، تأویل آن نهادم که با مدینه شوم. و رسول خدا را چنان خوش میآمد که بمدینه بایستادی، تا اگر دشمنی آمدی هم در مدینه جنگ کردی. اما چون همت و عزم جماعت دید، و جدّ ایشان در بیرون شدن، در رفت و سلاح در پوشید، و عزم رفتن کرد، یاران آن ساعت از آن گفت خویش پشیمان شدند، که چرا با رسول الله این سخن گفتیم، و وی خود به از ما داند، و رأی وی قوی‌تر. و مراد وی آن بود که در مدینه توقف کند. پس بیامدند و همه عذر خواستند و گفتند تا: توقف کنیم. رسول گفت: هیچ پیغامبری را نیست و سزا نبود که امت خویش را سلاح در پوشد، تا با اعداء دین جنگ کند، آن گه پیش از جنگ سلاح بنهد. این روا نباشد، و نکنم. پس مصطفی (ص) روز آدینه بعد از نماز جمعه نیمه شوال سنة ثلاث از هجرت، بیرون شد حدود احد، سه هزار مرد با وی و گفته‌اند: هزار، و گفته‌اند: نهصد و پنجاه. فذلك قوله تعالى: وَإِذْ غَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ الْآيَةَ... وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ.

قوله تعالى: إِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْتَنَا إِنَّا بِهَذَا غَدَوْنَا وَمِنَّا مَكَارِمٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَتَى بِهَذَا طَبَقًا لَمْ يَكُن لَكُمْ بِهِ غَدَاةٌ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ. همت کرد این دو گروه از شما و بد دل شدند. و آن دو طائفه از انصار بودند، یکی بنو حارثه، و یکی بنو سلمة. و سبب آن بود که عبد الله بن ابی روز احد با سیصد مرد برگشت و پشت بداد. و گفت: «علام قتل انفسنا و اولادنا؟!» بو جابر سلمی از پیش ایشان فرا رفت و گفت: «زینهار غم با خویشتن مخورید و با پیغامبر خویش، و باز گردید». عبد الله بن ابی گفت: «لو نعلم قتالا لا تبعنناکم». و آن دو طائفه از انصار همت کردند که با عبد الله باز گردند. ربّ العالمین عصمت خویش بر ایشان نگه داشت تا برنگشتند.

و با رسول خدا به احد رفتند، این است که ربّ العالمین گفت: وَاللَّهُ وَلِيُّهُمَا أَى نَصْرَهُمَا وَ مَوَالٍ لَهُمَا. از اول ذکر انصار در گرفت مانده دم، پس آن را بمدح بیرون برد. و این ایشان را شرفی تمام است و نواختی عظیم. وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ أَى فليعتمدنن فى الكفاية المؤمنون.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: تَلُّ مَا يُنْفُونَ فِي هَذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَثَلِ رِيحٍ...

هر چه هزینه کنند جهانیان در کار دنیا، و هر چه بدست آرند از عشق دنیا، مثل آن چون باد است. گیرنده باد در دست چه دارد؟ جوینده دنیا همان دارد!

دردا و دریغا که از آن خاست و نشست خاکبست مرا بر سر و بادبست بدست

سلیمان پیغامبر (ع) که باد و دیو و مرغ همه مسخر او بودند، روزی بر سریر ملك نشسته بود با اولیاء مملکت و ارکان دولت، و آن سریر بر پشت باد اندر هوا ایستاده، مورچه‌ای براه وی آمد و گفت: یا نبی الله! ما الذی اعطاک الله من الکرامة؟ خدای با تو چه کرامت کرده درین جهان؟ سلیمان (ع) جواب داد که: سخر لی الریح کما تری باد مسخر من کرد چنان که می‌بینی. گفت: یا سلیمان خبر داری که این چه اشارتست؟ می‌گوید: «لیس بیدک ممّا اعطیت الّا الریح» آنچه ترا دادند ازین مملکت دنیوی همچون بادست، از باد در دست چه حاصل بود؟ کار ملك دنیا هم چنان بود.

و هم ازین باب است آنچه مصطفی (ص) گفت: «ما الدنیا فی الآخرة الّا مثل ما يجعل احدکم اصبعه السبابة فی الیم فلینظر بم یرجع!»

قوله: یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا بطانة من دونکم اقتضاء این آیت آنست که هر چه در راه بنده آید که سر بفسادی بیرون خواهد برد، از آن احتراز کند و دوری جوید. و آن چهار چیز است: یکی دنیا، دیگر خلق، سدیگر نفس، چهارم شیطان. دنیا زادست و تو مسافر در کشتی نشسته، اگر زیادت برگیری کشتی غرق شود و تو هلاک شوی، خواهی که ازین فتنه دنیا برهی «نجا المخفون و هلك المثقلون» بر خوان. می‌گوید: سبکباران رستند، و گرانباران خستند.

دو دیگر خلق‌اند، و تا رانده‌ای نبود از درگاه حق گرد خلق نگرده، هر که با خلق آرام گرفت از حق بازماند. دوستی حق و دوستی خلق در یک دل جمع نشوند، ما جعل الله لرجل من قلبین فی جوفه.

مهر خود و یار مهربانت نرسد	این خواه گر آنکه این و آنت نرسد
استقبلی و سیفه مسلول	و قال لی واحدنا معزول.
آمد بر من کارد کشیده بر من	گفتا که: درین شهر تو باشی یا من؟!

سوم نفس است که مایه هر سودایی است و اصل هر غوغایی اِنَّ النَّفْسَ لَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ. اگر توفیق رفیق بود و در جهاد نفس ترا دست بود، کارت چنان آید که رب العالمین گفت: وَ مَنْ يُوقَ شَحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ.

چهارم شیطان است، که با وی گفته‌اند: رو همباز ایشان باش در مال و در فرزندی: وَ شَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ، اما نه هر دلی خانه شیطان بود، دل باشد که حرم رحمن بود. شیطان نیارد که گرد وی گردد که بسوزد. یکی از بزرگان بدر خانه‌ای بر میگذاشت، شیطان را دید که سر بدر فرا می‌گیرد، و ازین جانب بآن جانب مینگرست، این مرد او را گفت: یا لعین چه میکنی؟ گفت: اینجا مردی خفته است و نامردی نماز میکند، خواهم که در روم و او را وسوسه کنم، مگر از تیر غمزه آن خفته نمیبارم که در روم.

قوله: ها أنتم أولاء تحبونهم و لا یحبونکم مؤمنان که دل‌های صافی داشتند، و طبع کریم، شفقت و رحمت خویش از بیگانگان باز نرفتند. ایشان را نیک خواستند و دل در اسلام ایشان بستند، و نجات ایشان خواستند، و رحمت خدا دریغ نداشتند، نه از آشنا و نه از بیگانه. هر گه بخاطر ایشان این گذرد که:

بیار حلوا که هست حبیب القلوب هم خاص را بشاید و هم عام را

این همان شفقت است که محمد (ص) در حق بیگانگان بنمود و گفت: اللهم اهد قومی فانهم لا يعلمون. اما کافران که نه در دل صفا دارند، و نه در طبع وفا، هرگز مؤمنان را نیک نخواهند، و دوست ندارند، و بنیکی ایشان اندوهگین شوند و ببدی شاد. چنان که گفت تعالی و تقدس: **إِنْ تَمَسَسْتُمْ حَسَنَةً تَسُوهُمْ وَ إِنْ تُصِيبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِهَا آرى هر کس آن کند که سزای اوست، «وز کوزه همان برون تراود که دروست» مؤمن کریم باشد و مهربان، که سزای ایمان کرم است و جوانمردی و کافر لئیم و بد خواه، که سزای کفر لؤم است و ناکسی. مؤمن خلق خدای را بر نجات خواند و رستگاری، و کافر بر آتش خواند و گرفتاری. و هو المشار اليه بقوله تعالی و تقدس: وَ يَا قَوْمِ! مَا لِي أَدْعُوكُمْ إِلَى النَّجَاةِ وَ تَدْعُونِي إِلَى النَّارِ.**

## ۲۲ النوبة الاولى

قوله تعالی: **وَ لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرِ بدرستی که خدای شما را نصرت کرد در غزو بدر، وَ أَنْتُمْ أَذِلَّةٌ و شما در چشم دشمن سست و خوار بودید از ناساختگی. فَاتَّقُوا اللَّهَ بپرهیزید از بد اندیشی در خدای و گله کردن از وی، لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۱۲۳)** تا از سپاسداران بید.

**إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ يَا دَارِي که میگفتی مؤمنان را: أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ شما را پسندید نبود أَنْ يُمَدِّدَ رَبُّكُمْ که مدد دهد شما را خداوند شما، بِثَلَاثَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ بسه هزار از فریشتگان، مُنْزَلِينَ (۱۲۴)** فرو فرستاده از آسمان.

**بَلَى آری چنین کنم، إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا اگر شکیبایی کنید و از بد دلی و گریختن از پیش دشمن بپرهیزید، وَ يَأْتُوكُمْ مِنْ قُدْرِهِمْ هذا و دشمن بشما آیند ازین آهنگ و خشم که دارند این هن، يُمَدِّدْكُمْ رَبُّكُمْ که مدد دهد شما را خداوند شما بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ پنج هزار از فریشتگان، مُسَوِّمِينَ (۱۲۵)** خویشان را نشان جنگ بر کرده.

**وَ مَا جَعَلَهُ اللَّهُ و نکرد خدای آن را به ارسال، إِيَّا بُشْرَى لَكُمْ مگر شادی شما را، وَ لِنَطْمِئِنَّ قُلُوبُكُمْ بِهِ و تا آرام گیرد بآن دل‌های شما، وَ مَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ و نبود آن نصرت مگر از نزدیک خدای، الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ (۱۲۶)** آن توانای دانا.

**لِيَقْطَعَ طَرَفًا تا گوشه‌ای ببرد و جوقی کم کند، مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا از ایشان که کافر شدند، أَوْ يَكْتَبُهُمْ یا ایشان را بهزیمت نمودن و کم آوردن بر روی افکند، فَيَقْلَبُوا خَائِبِينَ (۱۲۷)** تا برگردند از آنچه پیوسیدند نومید.

**لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ ترا از کار چیزی نیست، أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ یا توبه دهد ایشان را، أَوْ يُعَذِّبُهُمْ یا عذاب کند ایشان را، فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ (۱۲۸)** اگر عذاب کند ایشان را ستمکاری آن دارند.

**وَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ و خدای راست هر چه در آسمانها و هر چه در زمین است، يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ می‌آمرزد او را که خواهد، و عذاب میکند او را که خواهد. وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۲۹)** و خدای آمرزگارست و مهربان.

**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای ایشان که بگرویدند، لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا مَخْرُوبًا، أضعافاً مضاعفةً افزوده توی بر توی، وَ اتَّقُوا اللَّهَ و بپرهیزید از خشم و عذاب خدای، لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۱۳۰)** تا جاوید بیرون آید.

**وَ اتَّقُوا النَّارَ الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ (۱۳۱)** و بپرهیزید از آتشی که ساخته‌اند ناگرویدگان را.

**وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ و فرمان برید خدای را و فرستاده وی را لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (۱۳۲)** تا مگر بر شما بیخشایند.

## النوبة الثانية

قوله تعالى: وَ لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرِ الْآيَةِ... درین آیت تسلیت و تعزیت مسلمانان است از آنچه روز احد بر ایشان رفت، میگوید: من که خداوند شما را روز بدر نصرت کردم با آنکه عدد شما اندک بود، و شما در چشم دشمن خوار و حقیر، یعنی گله مکنید که اگر امسال بر شما بود، پار شما را بود. توار یخیان گفتند: واقعه احد در شوال سنه ثلاث از هجرت بود، و جنگ بدر روز آدینه بود هفدهم ماه رمضان. و دوش آن شب قدر بود. و اول غزوی که مصطفی (ص) بتن خویش در آن بیرون رفت، و جنگ کرد و صنایدید قریش در آن کشته شدند بدر بود. شعبی گفت: بدر چاهی است از آن مردی که نام وی بدر بود، آن چاه بنام وی باز خواندند. پس نسبت حرب که آنجا رفت با آن چاه بردند.

و در خبر است که مصطفی (ص) روز بدر بر سر چاه بایستاد و گفت: «ای ابا جهل بن هشام و ای عتبة بن ربیعة و ای ولید بن عتبة و ای فلان بن فلان بس عشیره النبی کنتم، بس بنو عم النبی کنتم، هل وجدتم ما وعد ربکم حقاً؟ قال عمر (رض) بأبی انت و أمی یا رسول الله، هل یسمعون کلامک الساعة و قد صاروا جیفا؟ قال و الذی بعثنی بالحق انهم یسمعون کما تسمع، و لکن لا یقدرون ان یجیبوا».

این دلیل است که مرده سخن زندگان شنود و احوال ایشان داند.

فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُشْكُرُونَ ای فائقون فائه شکر نعمتی. خبر داد رب العالمین درین آیت که: روز بدر چون طاعت دار بودید خدای و رسول را، و صبر کردید، شما را نصرت دادیم بر دشمن هر چند که شما اندک بودید و دشمن اضعاف شما بودند. و روز احد که مخالفت فرمان رسول کردید، و از حد فرمان وی تجاوز نمودید، لا جرم رسید بشما آنچه رسید یعنی که عقوبت مخالفت بود آنچه بشما رسید.

نگرید تا دیگر باره مخالفت نکنید، و روی از دشمن بنگردانید. گفته اند که: روز بدر لشکر مسلمانان سیصد و سیزده بودند، و روز احد سه هزار، و روز حنین دوازده هزار.

روی عمر بن الخطاب. قال: لما نظر رسول الله (ص) الى المشركين يوم بدر، و هم الف او نحو ذلك ثم نظر الى اصحابه و هم ثلاثمائة او يزيدون قليلا، مَدَّ يديه ثم استقبل القبلة و جعل يقول: اللهم أنتي ما وعدتني، اللهم ان تهلك هذه العصابة، لن تعبد في الأرض ابدًا، فما زال يدعوا ما دًا يديه حتى سقط رداؤه من منكبيه.

قوله: إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ الْآيَةَ... این منتهی دیگر است که خدای تعالی بر ایشان مینهد در نصرت روز بدر، میگوید: یادداری. و این نعمت بر خود میشناسی که مؤمنان را گفتم: أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ؟ میان علماء اختلاف است که این کدام روز بوده است: روز بدر، یا روز احد؟ یا روز احزاب؟ و درست آنست که روز بدر بود که مؤمنان از خداوند عزّ و جلّ مدد فریشتگان خواستند. ابن عباس گفت: فریشتگان آسمان هرگز جنگ نکرده اند مگر روز بدر، بلی حاضر شده اند در معرکه و در مقام قتال تکثیر عدد و مدد را، اما جنگ خود روز بدر کردند.

و گفته اند: اول که فرود آمدند از آسمان هزار بودند، چنان که آنجا گفت: فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِالْفِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ، پس دو هزار دیگر تمامی سه هزار. چنان که گفت: بِثَلَاثَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنْزَلِينَ، پس دو هزار دیگر، تمامی پنج هزار چنان که گفت: بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ. شعبی گفت: روز بدر جز هزار فریشته از آسمان نیامد، چنان که گفت: فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِالْفِ بِيْرُونَ از هزار هیچ نیامدند، از بهر آنکه مصطفی (ص) را گفتند: کرز



بن جابر از مشرکان مدد میخواستند بجنگ مسلمانان رسول خدا (ص) و مسلمانان را این دشخوار و صعب آمد. پس رَبِّ الْعَالَمِينَ تسکین مؤمنانرا آیت فرستاد: أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ الْآيَتِينَ، پس کرز هزیمت گرفت، و مدد مشرکان نیاورد، رَبِّ الْعَالَمِينَ نیز مدد پنج هزار نفرستاد.

مُنزَلِينَ بفتح نون و تشدید زا قراءت شامی است، از آنجا گرفته که وَ لَوْ أَنَّا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ وَ تَا مُنزَلِينَ مشاكل مسومین باشد. و دیگر قراء بتخفیف نون و فتح زا خوانند، از آنجا گرفته که: وَ أَنْزَلَ جُنُوداً لَمْ تَرَوْهَا. و معنی انزال چیزی از بالا بزیر آوردن است. یعنی که فریشتگان را از آسمان بزمین فرو فرستادند، دلیل است این که فریشتگان را مقام در آسمان است. همانست که جای دیگر گفت: إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ أَنْ كِه رَبِّ الْعَالَمِينَ تصدیق وعد خویش را گفت: بَلَى إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا یعنی من گفتم که خداوند بلی چنین کنم، اگر شما صبر کنید در جنگ دشمن و از معصیت خدا و مخالفت فرمان رسول وی بپرهیزید. وَ يَأْتُوكُمْ مِنْ قُورِهِمْ هَذَا اصل «فور» از فارت القدر و الثُّور است. از ابن عباس روایت کردند که معنی فور اینجا قصد است و شتاب. مجاهد گفت: خشم است. میگوید: و بشما آید دشمن بشتاب از سر خشم که دارند. وجهی دیگر گفته‌اند: وَ يَأْتُوكُمْ مِنْ قُورِهِمْ وقف است، آن گه گویی هَذَا يُمِدُّكُمْ رَبُّكُمْ، و معنی آنست که هَذَا رَبُّكُمْ میمددکم، آنکه آن خدای شما است که مدد دهد شما را بپنج هزار فریشتگان.

مُسُومِينَ بكسر واو قراءت مکی و بصری و عاصم است. و معنی تسویم نشان بر کردن است، و سومة نشان بود یعنی آن فریشتگان خود را و اسپان را بنشان جنگیان نشان کرده بودند. و این عادت مستمر است میان مبارزان در جنگها که نشان جنگ بر خود کنند یا بر اسپ. گفته‌اند: نشان ایشان آن بود که بر اسپهای ابلق بودند با عمامه‌های زرد، و گفته‌اند: با عمامه‌های سپید سرهای آن میان دو کتف فرو گذاشته و موی در گردنها و دنباه اسپان افکنده. بعضی علماء گفتند: تسویم اینجا فرو گذاشتن است، يقال سوّمت الإبل و اسمته. شتران را که فرا علف گذارند سائمة گویند یعنی آن فریشتگان اسپان خود را فرا سر کفار گذاشتند تا ایشان را مقهور و مغلوب کردند.

قوله: وَ مَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَى لَكُمْ تا آنجا که گفت فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ معنی هر سه آیت درهم بسته است، میگوید: اللَّهُ نکرده پارسال در جنگ بدر آن نصرت دادن و آن مدد فرستادن مگر شادی شما را، و آرام دل نو مسلمانان را و در واخ گشتن دل بد دلان را، و با جای آمدن دل بد ایشان را. و نبود آن نصرت مگر از نزدیک خدای تا جوقی از کافران مکه ببرد و کم کند، یا ایشان را بشکستگی و هزیمت نمودن بر روی افکند، تا نومید با مکه شوند، بی ظفیری که یابند، و بی‌خیری که ببینند، و تخصیص قطع «طرف» از آنست که هر که را اطراف ببریدند وی را خوار و تباه کردند، که از وی نیز قوت و غلبه نیاید، و همین معنی را اطراف مخصوص کرد. آنجا که گفت: نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا. و روا باشد که «اطراف» اعیان قوم باشند و صناید ایشان.

قوله: لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ این مقدار در میان این نظام عارض است و نصب باء در یتوب و يعذب بآن لام است که در لِيَقْطَع. میگوید: یا توبه دهد ایشان را یا عذاب کند، اگر عذاب کند ایشان را ستمکاری آن دارند، و هر چه کند خدای و آنچه خواهد از قطع طرف: ليقطع او يکبت او یتوب او يعذب، لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ ترا از کار چیزی نیست. و گفته‌اند: لَيْسَ لَكَ تَعْلُقُ بآن دارد که گفت: وَ مَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ. ای لیس لك و لا لغيرك من هذا النَّصْرُ شَيْءٌ این هم چنان است که جای دیگر گفت: فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ.

مفسران را اختلاف اقوال است بنزول این آیت: لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ رَّبِّعٌ وَكَلْبِيٌّ وَجَمَاعَتِي كَفْتَنَدُ: روز احد فرو آمد که کافران مصطفی (ص) را برنجانیدند، و دندان مبارکش بشکستند، و رسول خدا (ص) همت کرد که بر ایشان لعنت کند و دعاء بد گوید. رَبِّ الْعَالَمِينَ این آیت فرو فرستاد که دانست عزّ جلاله که از آن قوم کفار بسیار مؤمن خواهند شد. و فی ذلك ما

روی عن انس بن مالك قال: لما كان يوم احد شجّ رسول الله (ص) في فوق حاجبيه، و كسرت رباعيته، و جرح في وجهه فجعل يمسح الدم عن وجهه و سالم مولى ابى حذيفة يغسل عن وجهه الدم، و رسول الله (ص) يقول: «كيف يفلح قوم خضبوا وجه نبيهم بالدم و هو يدعوهم الى الله عزّ و جلّ» فانزل الله تعالى: لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ.

شعبی گفت: رسول خدا (ص) روز احد مثلتها دید که بر مسلمانان بعد از قتل کرده بودند. هند با جماعتی از زنان بر سر کشتگان میگشت و گوشها و بینی هاء ایشان میبرد، و از آن قلاده ساخته و جگر حمزه (رض) بیرون کرده، و همچنين عبد الله بن جحش را دید گوش و بینی بریده و شکم بر کرده. اما در خبر است که عبد الله بن جحش خود دعا کرده بود آن گه که به احد میرفت که: بار خدایا اگر ما جنگ با کافران کنیم چنان تقدیر کن که عبد الله بن جحش بر دست ایشان کشته شود، و بوی مثله کنند تا تو گویی در قیامت که: این با تو به چه کردند؟ و من گویم: از بهر تو در دین تو. مصطفی (ص) که آن مثلتها دید دلتنگ گشت، گفت: اگر ما را نصرتی بود بعد ازین بر کافران، با ایشان همین کنیم که ایشان با مسلمانان کردند ربّ العالمین آیت فرستاد: لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ.

مقاتل گفت: این آیت در شأن اهل بئر معونه آمد. هفتاد مرد بودند از درویشان صحابه امیر ایشان منذر بن عمرو، رسول خدا (ص) ایشان را به بئر معونه فرستاد تا مسلمانان را آداب دین و قرآن و علم در آموزند، کافران قصد ایشان کردند و همه را بکشتند. رسول خدا (ص) عظیم دلتنگ شد. انس گوید: رسول خدای را هرگز چنان خشم در نگرفت که بقتل ایشان درگرفت، بعد از آن قنوت کرد يك ماه بعد از رکوع در همه نمازها، و میگفت: «انّ عصية عصت الله و رسوله. اللهم نجّ الوليد بن الوليد و هشام بن الوليد و عياش بن ابى ربيعة و المستضعفين من المؤمنين. اللهم عليك بأبى جهل بن هشام و الوليد بن المغيرة. اللهم عليك بالمالئ من قريش، و اشدد وطأتك على مضر و اجعلها عليهم سنين كسنى يوسف»

پس از يك ماه این آیت آمد: لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ و مصطفی (ص) قنوت بگذاشت. قوله: وَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ الْآيَةَ... الله باز نمود درین آیت که پادشاه بحقیقت بر همه کس و بر همه چیز اوست، و رحمت و عذاب همه در مشیت اوست. آن را که خواهد آمرزد با گناه عظیم، و آن را که خواهد عذاب کند با گناه خرد. قوله: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً الْآيَةَ...

قال رسول الله (ص) «سيأتى على الناس زمان لا يبقى فيه احد الا أكل الربوا، فمن لم يأكله، اصابه من غباره» و قال مجاهد: درهم ربا اعظم عند الله عزّ و جلّ من ثلاثين زنية و قال عبد الله بن سلام: «الربا اثنان و سبعون بابا اصغرها خطيئة مثل الذى يجامع امه، فى الاسلام.»

و بيان ابواب ربا و شرح آن در سورة البقرة رفت. اما آنچه گفت: أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً این دو لفظ «ضعف» تأکید را بر هم داشت. بعضی علما گفتند: این هر دو لفظ یکسان نیند، از بهر آنکه مضاعفه نه از ضعف است، بلکه از ضعف است، و ضعف نقص باشد یعنی آنچه شما زیادتی و افزونی میدانید آن نقص و قلت است. و دلیل برین آنست که جای

دیگر گفت: وَ مَا آتَيْتُمْ مِنْ رَبًّا لِيَرْبُؤَا فِي أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يَرْبُؤُوا عِنْدَ اللَّهِ. و قال تبارك و تعالی: يَمَحَقُ اللَّهُ الرَّبَا وَ يُرْبِي الصَّدَقَاتِ و فی معناه انشد:

زیاده شیب، و هی نقص زیادتی و قوه جسم، و هی من قوتی ضعف

قوله: وَ اتَّقُوا النَّارَ الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ این آیت ردّ معتزله است که میگویند: دوزخ نیافریده‌اند. و لفظ «اعِدَّت» دلیل است که آفریده‌اند و ساخته کافران را و غیر کافران را. نه بینی که خورنده مال یتیم را بظلم، و ربا خوار را و کشنده مسلمانان را و مانند ایشان ازین عاصیان و فاسقان که در قرآن و در اخبار ظاهر است که ایشان بدوزخ شوند. پس أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ اقتضاء آن نکند که غیر کافران را نساخته‌اند، و روا باشد که گویند: دوزخ را درکات است آن در که کافران را ساخته‌اند، عاصیان و فاسقان را نساخته‌اند. و در خبر است که عاصیان این امت را اندر طبقه اول فرو آرند، و چندان که خدای خواهد ایشان را عذاب کنند، آن گه بعاقبت بیرون آرند، که بمجرد فسق و معصیت بنده کافر نشود و جاوید در دوزخ نماند.

قوله: وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ ای فیما افترض علیکم، لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ لکی ترحموا فلا تعذبوا.

روی ابو هریره: قال قال رسول الله (ص) من اطاعنی فقد اطاع الله و من اطاع الامیر فقد اطاعنی، و من عصانی فقد عصی الله و من عصی الامیر فقد عصانی.

### النوبة الثالثة

قوله تعالی: وَ لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بَبَدْرٍ وَ أَنْتُمْ أَذِلَّةٌ الْآیة... این رقم ذلت که بر ایشان کشید از روی قلت عدد است و نظر عامه. اما از آنجا که نظر خاص است و حقیقت کار است، کسی که الله وی را یار است او را چون توان گفت که حقیر و خوار است.

پیر طریقت در مناجات گفت: خداوندا! بشناخت و زندگانیم، بنصرت تو شادانیم، بکرامت تو نازانیم، بعزّ تو عزیزانیم. خداوندا! که بتو زنده‌ایم، هرگز کی میریم؟! که بتو شادمانیم، هرگز کی اندوهگین بئیم؟ که بتو نازانیم، بی تو چون بسر آریم؟ که بتو عزیزیم، هرگز چون ذلیل شویم؟! مردی بر هارون رشید امر بمعروف کرد، هارون خشم گرفت او را با شیر در اندرون کرد، و در اندرون استوار بگرفت.

شیر بتواضع آن مرد در آمد، و او را نرنجانید. بعد از آن وی را در میان بوستان دیدند، شادان و اتماشاکنان، و آن در اندرون هم چنان استوار بر گرفته. هارون را از حال وی خبر کردند. او را بخواند، گفت: «من اخرجك من البيت؟» ترا از آن اندرون که بیرون آورد؟ جواب داد: آن کس که مرا ببستان فرو آورد! گفت: ترا که ببستان فرو آورد؟ گفت: آن کس که مرا از خانه بدر آورد! هارون بفرمود: تا او را بعزّ و ناز بر نشانند، و گرد شهر بر آوردند، و منادی در پیش داشته و میگوید: ألا ان هارون الرشید اراد أن یذل عبدا اعزه الله فلم یقدر.

إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ إِيْنِ نَصْرَتِ دَادِنِ بَوَاسِطَةِ مَلِكِ أَكْرَامِ مُؤْمِنَانِست و زیادتی نعمت بر ایشان، و سکون دل ایشان، که نظر بعضی از ایشان از حاشیه ظاهر بر نگذشته بود. پنداشته بودند که نصرت همه با عدد است. اما آنان که نور یقین در دل ایشان جای داشت، و سرّ ایشان با وعده الله آرام داشت، نظر خاصّ ایشان آنجا رسید که وَ مَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ. گفته‌اند: آنجا که نصرت ملکی بود چه حاجت بعدد ملکی بود؟! همانست که جای دیگر گفت:

كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ، چون باذن الله گفت چه باك اگر لشكر اندك بود و عدد كم، و ياران ضعيف؟ ضعيفتر از لشكر مرغ نبود و قویتر از اصحاب فيل نبود؟! هین تا چه رسید بایشان از آن مرغان؟! و كهتر و كمتر از پشه نیاید و جبار طبعی قویتر از نمرود نبود ببین تا چون هلاك شد، و بدست پشهای درماند! تا بدانی كه نصرت و هزیمت همه از خداست، نواخت و سیاست همه ازوست، و كارها همه در ید اوست و بمشیت اوست، همین است كه با سید اولین و آخرین گفت: لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَي سَيِّد! ترا از كار چیزی نیست، آن همه منم كه خداوندم، من بودم و من باشم، كارها خود گزارم، راه خود نمایم، دل خود گشایم، بكس باز نگذارم. و هم ازین بابست آنچه گفت: وَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ مَلِكُ مَلِكِ اَوْسْت، امر امر اوست، حكم حكم او، اختیار اختیار او، آن را كه خواهد خواند، آن را كه خواهد راند. فمن شاء عدبه، و من شاء قرّبه، من شاء هداه و من شاء اغواه.

قوله: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا بِمَا بَرَّ بندگان حرام كرد، یعنی كه: چون یکی قرض دهید، دو وا مستانید. و آن گه خود جلّ جلاله از تو قرض خواست، و یکی به ده خواست، لا بل كه به هفتصد خواست. اشارت میکند كه این مقتضی كرم است و خلق را این كرم نرسد كه این سزاء ربوبیت است و صفت الهیت. آن گه گفت: وَ اتَّقُوا اللَّهَ، پس گفت: وَ اتَّقُوا النَّارَ أَوَّلَ خُطَابٍ با عارفانست و محبان، و آخر خطاب با مذنبان و عاصیان. با عارفان میگوید: در من نگرید و با هبیت و رهبت باشید. و عاصیان را میگوید: از آتش عقوبت ما بر اندیشید و از آن بترسید. این منزلت عوام مسلمانان است و آن رتبت خواص مؤمنان، و شتان ما بینهما. و رونده تا این منزل عوام باز نگذارد، بآن مقام خواص نرسد. نه بینی كه وَ اتَّقُوا اللَّهَ فرا پیش داشت و ثواب آن فلاح نهاد، كه اعلی الدّرجات در فردوس اعلی آنست و آن گه بیان كرد و باز نمود كه راه این مقصد منزل وَ اتَّقُوا النَّارَ است، و ثمره وَ اتَّقُوا النَّارَ رحمت خداست، چنان كه گفت: لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ یعنی از عقوبت من بترسید، تا رحمت من بشما رسد، و آن گه برحمت من بتقوی رسید، و از تقوی بفلاح رسید، و هو الرضوان الأكبر و الفوز الأعظم.

### ۲۳ النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ سَارِعُوا بِرِيبِكُمْ بِشَتَابِيدِ، إِلَى مَعْفَرَةٍ بِأَمْرُشِي، مِنْ رَبِّكُمْ از خداوند شما، وَ جَنَّةٍ وَ بَهْشْتِي، عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ كه فراخی آن چند هفت آسمان و (هفت) زمین است. أُعِدَّتْ ساخته گشت، لِلْمُتَّقِينَ (۱۳۳) مر پرهیزگاران را.

الَّذِينَ يُنْفِقُونَ اِيشَانِ كه نفقه میکنند، فِي السَّرَّاءِ در شادیهها و نوایها، وَ الضَّرَّاءِ در گزندهها و ناکامیهها، وَ الْكَاطِمِينَ الْعَيْظِ و فروبرندگان خشم (و بازگیرندگان کین)، وَ الْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ و در گذرندگان از مردمان، وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (۱۳۴) و خدای دوست دارد نیکوکاران را.

وَ الَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً و ايشان كه چون زشتی کنند، أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ، یا بر خویشان ستم کنند، ذَكَرُوا اللَّهَ ياد کنند خدای را (و یاد آید ايشان را كه خدا بر ايشان مطلع بود)، فَاسْتَعْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ اَمْرُشِ خَوَاهِنْدِ گناهان خویش را، وَ مَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ و آن خود کیست كه گناهان آمرزد مگر خدای؟ وَ لَمْ يُصِرُّوا عَلَى مَا فَعَلُوا و بر گناه بنسنتیهند، وَ هُمْ يَعْلَمُونَ (۱۳۵) و میدانند (كه خدای میداند).

أُولَئِكَ جَزَاؤُهُمْ اِيشَانِدِ كه پاداش ايشان، مَعْفَرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ اَمْرُشِ است از خداوند ايشان، وَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا



الأنهارُ و بهشتهایی که میرود زیر درختان آن جویها، خالدينَ فيها جاويدان در آن و نِعَمَ أجرُ العالمينَ (۱۳۶) و نیکا مزد کارگران که آنست.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: وَ سَارِعُواْ معطوف است بر وَ اتَّقُواْ اللّٰهَ وَ اطِيعُواْ. و در مصاحف شامیان و او نیست و قراءت ایشانست سارِعُوا و معنى مسارعت مبادرت است و بکاری شتافتن از بیم فوت، و سرعة و عجله هر دو متقاربانند، و فرق آنست که سرعت بکار شتافتن است بوقت خویش و شرط خویش، چنان که تأخیر آن از آن وقت تقصیر گویند ناپسندیده. و عجله سبک در کار جستن است نه بوقت خویش و شرط خویش و تأخیر درین یکی پسندیده است که اناة باشد و سکونت و در کارها سکونت نیکوست.

وَ سَارِعُواْ میگوید: بشتابید بمغفرت خداوند، یعنی بآن کار که مغفرت واجب کند و سبب مغفرت بود. و مفسران را اختلاف اقوال است که این سبب چیست؟

قومی گفتند: اسلام و سنت است. قومی گفتند: جمع و جماعتست. قومی گفتند: جهاد و هجرتست. قومی گفتند: اخلاص در طاعت و صدق در معاملت است. قومی گفتند: تکبیر اول و وصف اول در نماز بجماعت است.  
قال النبيّ (ص): من صلى لله اربعين يوما في جماعة يدرك التكبيرة الأولى كتب له براءتان: براءة من النار و براءة من النفاق.

و قال عليه السلام: انّ الله و ملائكته يصلون على الصّفّ الأوّل، و ما من خطوة احبّ الى الله من خطوة يمسيها يصل بها صفاً.

و قال جابر بن سمرة: خرج علينا رسول الله (ص) فرأنا حلّقا، فقال: مالي اراكم غرين؟ ثم خرج علينا فقال: الا تصقون كما تصفّ الملائكة عند ربّها؟ فقلنا: يا رسول الله و كيف تصفّ الملائكة عند ربّها؟ قال: يتمون الصّوف الأوّل، و يتراصون في الصّفّ.

قوله وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ اى كعرض السّموات و الأرض، كقوله في سورة الحديد: وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ، «عرض» اینجا دو وجه دارد: یکی آنکه ضد طول است، و مبالغت را ذکر عرض کرد، از بهر آنکه در عرف و عادت طول هر چیز مه از عرض بود، یعنی که: چون عرض آن چندین است، طول آن خود چند بود؟ زهری گفت: ائما وصف عرضها، فأما طولها فلا يعلمه الا الله عزّ و جلّ. این هم چنان است که لباس بهشتیان را ذکر بطانت کرد بنیکوتر صفتی و تمامتر زینتی، و در غالب عادات ظهارة نیکوتر و نفیستر از بطانت بود، یعنی که چون بطانت چنین است ظهارة خود چونسنت؟! وجه دیگر آنست که: معنى عرض فراخی است نه ضدّ طول، چنان که گویند: هذه دار عريضة، اى واسعة. میگوید: بشتابید.. بهشتی که فراخی آن چندانست که فراخی هفت آسمان و هفت زمین. مردی گفت: یا رسول الله اگر بهشت چندین است بدین فراخی پس دوزخ کجاست؟! مصطفى (ص) گفت: سبحان الله، اذا جاء النهار فأين الليل؟

انس بن مالك را پرسیدند که: بهشت کجاست در زمین یا در آسمان؟ جواب داد که: کدام آسمانست و کدام زمین که بهشت در آن گنجد؟ گفتند: پس کجاست؟ گفت: بالای آسمان هفتم زیر عرش عظیم. قتاده گفت: بما چنان رسید که بهشت بالای هفت آسمانست و دوزخ زیر هفتم طبقه زمین.

أَعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ هَمَانَسْتِ كِه جَای دِیگر گَفْت: تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا، وَ قَالَ تَعَالَى: وَ أَرْزَلْتِ الْجَنَّةَ لِلْمُتَّقِينَ غَيْرَ بَعِيدٍ. آن گِه صفت مُتَّقِيَانِ در گرفت، وَ ابتداء بسخا کرد کِه بهینه اخلاق مؤمنان است، وَ زینت دین وَ کمال ایمانست.

قال النَّبِيُّ (ص) حكاية عن الله عزّ و جلّ: هذا دين ارتضيته لنفسى و لن يصلحه الا السخاء و حسن الخلق، فأكرموا بهما ما صحبتموه.

الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَ الضَّرَّاءِ مِیگوید: مُتَّقِيَانِ ایشانند کِه نفقه کنند وَ صدقه دهند در هر حال کِه باشند از سرّاً وَ ضرراً وَ شدّت وَ رخا وَ عسر وَ یسر.

وَ الْكَاطِمِينَ الْغَيْظِ وَ ایشان کِه خشم فرو برند وَ انتقام نکنند چون توانند، بلکه در آن خشم فرو بردن صبر کنند، وَ رضاء خدا در آن بجویند.

قال النَّبِيُّ (ص): ما تجرّع عبد جرعة افضل اجرا من جرعة غيظ كظمها ابتغاء وجه الله عزّ و جلّ، وَ من كظم غيظا وَ هو يقدر على انفاذه ملأه الله امنا و ایمانا.

وَ قال يحيى بن زكريا لعيسى بن مريم (ع): يا روح الله اخبرني بأشد شيء فى الدارين جميعا. قال: غضب الله. قال يا روح الله وَ ما ينجينى من غضب الله؟ قال: ترك الغضب.

روایت کنند کِه: ابو بکر صدیق روزی با مصطفی (ص) نشسته بود، مردی بیامد وَ زبان در ابو بکر کشید وَ ناسزا گفت. ابو بکر از وی اعراض کرد وَ از وی در میگذاشت. پس آن مرد در طعن بیفزود. ابو بکر خشم گرفت، در جواب دادن ایستاد. مصطفی (ص) برخاست، ابو بکر از پی مصطفی (ص) رفت، گفت: یا رسول الله تا آن مرد در ما طعن همی کرد نشسته بودی؟ چون من جواب دادم برخاستی، این چه بود؟ مصطفی (ص) گفت: یا ابا بکر تا تو نمیگفتی فریشته‌ای آمده بود وَ از بهر تو میگفت وَ جواب میداد، چون تو خشم گرفتی وَ در انتقام ایستادی فریشته برفت وَ شیطان در آمد، چون شیطان در آمد من برخاستم.

وَ الْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ جَای دِیگر بعفو فرمود وَ گفت: وَ لِيَعْفُوا وَ لِيَصْفَحُوا، وَ جَای دِیگر عفو وَ تقوی درهم بست وَ از بنده بپسندید وَ گفت: وَ أَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى.

وَ قال النَّبِيُّ (ص): ينادى مناد يوم القيامة: ألا من كان له على الله اجر فليقم، فيقوم العافون عن الناس، ثم تلا: فَمَنْ عَفَا وَ أَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ.

کلبی گفت: اینجا عفو بردگان وَ درم خریدگانست. زید بن اسلم گفت: عفو آن کس است کِه بر تو ظلم کند یا ترا بد گوید، بر وفق آن خبر کِه مصطفی (ص) گفت: أ لا ادلكم على خير اخلاق اهل الدنيا و الآخرة؟ من وصل من قطعه و عفا عمن ظلمه، وَ أعطى من حرمه.

ابراهیم تیمی گفت کِه: بخواب نمودند مرا کِه بر کنار جویی داشتند مرا، وَ گفتند: یا ابراهیم خود بیاشام، وَ هر کرا خواهی آب ده، کِه تو خشم فرو بردی، وَ بر آن صبر کردی، وَ مردمان را بگناه عفو کردی، وَ از ایشان در گذاشتی. وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ یعنی آنچه درین آیت گفت از مکارم اخلاق، صفت محسنان است، وَ اللَّهُ تَعَالَى محسنان را دوست میدارد.

روى ثابت البنانى عن انس بن مالك قال: قال رسول الله (ص): «رأيت قصورا مشرفة على الجنة، قلت يا جبرئيل

لمن هذه؟ قال ل الكاظمين الغيظ والعافين عن الناس و الله يحب المحسنين.

و الَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَيْنَ وَ الَّذِينَ مَعُطُوفٍ اسْتَبْرَأَ بِرِ الذِّينِ يُؤْفِقُونَ وَ سَبَبِ نَزُولِ أَيْنَ آيَةِ أَنْسَتْ كِهَ مُؤْمِنَانِ كَفَتُنْد: يَا رَسُولَ اللَّهِ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِرِ خَدَائِ كِرَامِي تَرِ أَزِ مَا بُونْدِنْد، چُونِ كِنَاهِي اَزِيشَانِ دَرِ وَجُودِ آمَدِي بَامَدَادِ كَفَارَتِ اَنِ كِنَاهِ بِرِ عَتَبِهَ ايشَانِ نَبِشْتِهَ بُونْدِي كِه: «اجدع انفك، اجدع اذنك، افعل كذا»، يعني: كفارت ايشان آن بودي كه بيني ببر، گوش ببر و امثال آن تا از آن گناه پاك شدند.

مصطفی (ص) چون اين سخن از ايشان شنيد، ساعتی خاموش گشت منتظر وحی تا چه آيد رب العالمين اين آيت فرستاد. آن گه مصطفی (ص) گفت: بيائيد تا شما را خبر كنم به به از آن كه بني اسرائيل را دادند، يعني كه: ايشان را گوش و بيني بریدن فرمودند، و شما را ذكر و استغفار و ترك اصرار فرمودند. بسا فرقا كه ميان دو قوم است! يكي را توبه گوش و بيني بریدن است، و يكي را توبه پشيمانی در دل، و عذر بر زبان.

و پشيمانی آنست كه مصطفی (ص) گفت: الندم توبة

و عذر زبان آنست كه فاستغفروا لذنوبهم مقاتل گفت: مصطفی (ص) برادری افكند ميان دو مرد يكي انصاری و ديگر ثقفی. ثقفی بغزايی بيرون شد. انصاری را بر سر عيال خویش بگماشت و خليفه كرد. انصاری از بهر ايشان روزی گوشت خريد، چون بآن زن داد، از پي وی در خانه رفت، و دست وی گرفت و دهن بر دست وی نهاد، آن گه پشيمان شد و بازگشت. زن گفت: و الله كه غيبت برادر خویش نگه نداشتی و بمقصود خود نيز نرسیدی. انصاری روی بصحرا نهاد و خاك بر سر ميگرد. و استغفار ميگرد آن مرد ثقفی در رسيد از سفر، و انصاری را طلب كرد و نديد، اهل وی قصه انصاری با وی بگفت. ثقفی گفت: «لا اكثر الله في الاخوان مثله». آن گه روزی بطلب وی شد در بيابان و صحرا، وی را ديد كه زاری و تضرع ميگرد، و از خدای عزّ و جلّ آمرزش و عفو ميخواست. او را پيش ابو بكر آورد تا از آنجا فرجی و راحتی بيند. بو بكر گفت: ويحك! ندانستی كه الله را غيرت بود، غازي را نه چنان غيرت كه مقيم را بود. از آنجا پيش عمر شدند، همين گفت، پيش مصطفی (ص) شدند، همين فرمود. آن مرد درمانده و دلتنگ شد. رب العالمين در شأن وی اين آيت فرستاد: وَ الَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ أَيْنَ عَبَّاسٍ كَفَت: فاحشة اينجا زنا است. و ظلم نفس هر چه دون از آنست، چون نظر و قبله، و لمس. و گفته اند: فاحشة گناهی است كه آن را تبعه بود، از جهت مخلوق و ظلم نفس گناه است ميان بنده و ميان حق. و گفته اند كه: فاحشة كبائر است، و ظلم نفس صغائر فاحشة كردار ناپسندیده است، و ظلم نفس گفتار ناپسندیده.

اهل معانی گفتند: ظلم نفس را سه روی است: يكي آنكه بر نفس و ذات خویش جنایت كند، چنان كه از وی درنگذرد. ديگر آنكه بر خویشان و نزديكان خویش جنایت كند ايشان كه بمنزلت نفس وی اند و برين وجه اگر بر مسلمانی جنایت كند همين باشد، كه مؤمنان همه چون يك تن راست اند. المؤمنون كلهم كنفس واحدة. وجه سوم آنست كه ظلم بر ديگری كند و وبال آن ظلم بوی بازگردد پس آن ظلم خود بر خود كرده است.

قوله: ذَكُرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفِرُوا لِذُنُوبِهِمْ كَفَتِه اند كه: ذكر اينجا نماز است بحكم آن خبر كه علی (ع) روايت كند: كنت رجلا اذا سمعت من رسول الله (ص) شيئا نفعني الله بما شاء أن ينفعني فاذا حدثني احد من اصحابه استحلقتة، فاذا حلف لي صدقته.

و حدثني ابو بكر أنه قال سمعت رسول الله (ص) يقول: ما من عبد يذنب ذنبا فيحسن الطهور، ثم يقوم فيصلي

رکعتین، ثم يستغفر الله الا غفر الله له، ثم قرأ هذه الآية: وَ الَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً الْآيَةَ. و گفته‌اند: ذكروا الله ذكر زبان است، آن ساعت که در معصیت افتد توبه کند، و عذری باز خواهد، و از خدا آمرزش خواهد.

این است که گفت: فاستغفروا لذنوبهم و من يعفو الذنوب إلا الله این من در موضع ما نفی نهاده است، یعنی: و ما يغفر الذنوب الا الله. میگوید: نیامرزد گناهان مگر الله. این سخن عارض است در میان آیت، معنی آنست که: فاستغفروا لذنوبهم و لم يصروا. بآمرزش باز گردند و بر گناه نستیهند. سدی گفت: اصرار سکوت است و ترك استغفار. قال النبي (ص) «ما اصر من استغفر، و ان عاد في اليوم سبعين مرة».

و روى أن رجلا أتى النبي فقال: «أحدنا يذنب ذنبا. قال: يكتب عليه، قال: ثم يستغفر منه و يتوب. قال: يغفر له و يتاب عليه. قال: فيعود و يذنب، قال: يكتب عليه، قال ثم يستغفر منه و يتوب قال: يغفر له و يتاب عليه، و لا يمل الله حتى تملوا».

و روى أن ابليس قال: «يا رب! و عزتك و كبرياتك و جلالك لا ازال اغوى بنى آدم ما دامت ارواحهم في اجسادهم. فقال الرب تبارك و تعالى: و عزتي و جلالی و ارتفاع مکانی لا ازال اغفر لهم ما استغفرونی. و هم يعلمون، یعنی: يعلمون أن الذي اتوه حرام او معصية. و هم يعلمون

در موضع حال است، ای لم يكن منهم اصرار مع العلم. میگوید: چون بدانستند که حرام است یا معصیت، بر آن اصرار نکنند، یعنی اگر ندانند معذور باشند. هذا كالرجل يتزوج بأخته من الرضاع او من النسب، و لا سبيل له الى معرفة ذلك و لم ينبه عليه، و كالرجل يجتهد فيخطئ، و كالمستفتي يفتيه المفتي بالخطأ. معنی دیگر گفته‌اند: و هم يعلمون أن لهم ربا يغفر الذنوب. این از آن خبر برگرفتند که مصطفی (ص) گفت: من اذنب ذنبا، و علم أن له ربا يغفر الذنوب غفر له و ان لم يستغفر.

و قال (ص): ما انعم الله على عبد من نعمة فعلم أنها من الله الا كتب الله له شكرها قبل أن يحمد عليها، و ما من عبد أصاب ذنبا فعلم الله من قلبه الندامة الا غفر له قبل أن يستغفر. قوله: أولئك جزاؤهم مغفرة الى قوله: و نعم أجر العاملين ای ثواب المطيعين.

روى أن الله تعالى «أوحى الى موسى (ع): يا موسى! ما اقل حياة من يطمع في جنتي بغير عمل! يا موسى كيف اجود برحمتي على من يبخل بطاعتي؟»

و عن ثور بن يزيد قال: قرأت في الثوراة: أن الزناة و السراق اذا سمعوا بثواب الله عز و جلّ للأبرار طمعوا أن يكونوا معهم بلا نصب و لا تعب و لا مشقة على ابدانهم و لا مخالفة لاهوائهم، و هذا مما لا يكون.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: و سارعوا خداوند بزرگوار، جلیل و جبار، کریم و غفار، کردگار نامدار، حکیم راستدان، علیم پاکدان، مهربان کاردان، جلّ جلاله و تقدست اسماءه، و تواللت آلائه، و تعالت صفاته و نعماءه، و عظمت کبرياءه، بندگان را بخطاب کرامت با هزاران لطافت مینوازد، و کارشان میسازد، و راهشان بسوی خود مینماید و میخواند که: و سارعوا بشتابید بندگان من، و بکوشید رهبران من، پیشی جوید دوستان من، که کار پیشوایان دارند و دست سابقان بردند. و السابقون السابقون أولئك المقربون، في جنات النعيم بنده من! هر چه بند است از راه بردار، و با کس پیوند





مدار، و نجا المخفون بکاردار، تا بسابقان در رسی، باشد که روزی سر ببالین امن باز نهی، و از اندوه فرقت باز رهی. آری! جلیل کاری است و عزیز حالی بسابقان در رسیدن، و در سبکباران پیوستن! و لکن بس طرفه کاریست گنجشک را با باز پریدن، و زمن را با سوار دویدن!

باطن تو کی کند با مرکب شاهان سفر      تا نگردد رای تو بر مرکب همت  
سوار؟

ای مسکین! همراهی سابقان جویی، و صحبت مردان خواهی، و چشمت بر نام و ننگ و راهت پر از فخر و عار.

پای بر دنیا نه و بر دوز چشم از نام و ننگ      دست در عقبی زن و بر بند راه فخر و عار  
گر چو بو دردات باید تاجداری روز حشر      باش چون منصور حلاج انتظار تاج دار

وَ سَارِعُوا... الآية روندگان و شتابندگان در راه دین مختلفاند. یکی بقدم رفت، یکی به ندم، یکی به هم عابد بقدم رفت، بمتوبت رسید عاصی به ندم رفت، برحمت رسید عارف به هم رفت، بقربت رسید.

وَ سَارِعُوا إِلَى مَعْرِةٍ مِنْ رَبِّكُمْ الآية اول فرمود که: وَ اتَّقُوا النَّارَ از آتش بپرهیزید، یعنی: گناه مکنید تا شما را از آتش برهانم و بیمارزم. آن گه برین اقتصار مکنید که بطاعت طلب بهشت کنید، که نه هر که از آتش برست ببهشت رسید، و نه هر که ببهشت رسید، بفر دوس اعلی رسید. مصطفی (ص) روز بدر یاران خویش را گفت: قوموا الى جنة عرضها السماوات و الأرض.

عمیر بن الحمام گفت: «بخ بخ». مصطفی (ص) گفت: آن چیست که ترا برین سخن داشت؟ گفت: یا رسول الله! امید آنکه از اهل فر دوس باشم. رسول خدا (ص) گفت: تو از اهل آئی.

و خرما نهاده بود و میخوردند، گفت: یا رسول الله تا این خرماها بخوریم مرا زندگی خواهد بود، بس دراز کاریست! پس برخاست و رفت و در راه حق شهید گشت.

الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَ الضَّرَّاءِ گفته‌اند: مردمان اندرین مقام بر سه گروه‌اند: یکی آنست که هیچ نفقت نکند نه در سراء و نه در ضراء، نه در فراخی نعمت، و نه در روز قحط و شدت. این را علی الاطلاق لئیم گویند، دست در شاخ درخت بخل زده، آن درخت که اصل و بیخ آن در دوزخ است و شاخ آن در دنیا، بحکم آن خبر که انس بن مالک گفت: قال قال رسول الله (ص): «السَّمَاحُ شَجَرَةٌ فِي الْجَنَّةِ، اغْصَانُهَا فِي الدُّنْيَا، مِنْ تَعَلَّقَ بِغِصْنٍ مِنْ اغْصَانِهَا قَادَتْهُ إِلَى الْجَنَّةِ. وَ الْبَخْلُ شَجَرَةٌ فِي النَّارِ، اغْصَانُهَا فِي الدُّنْيَا، مِنْ تَعَلَّقَ بِغِصْنٍ مِنْ اغْصَانِهَا قَادَتْهُ إِلَى النَّارِ».

دیگر آنست که: در فراخی نعمت نفقه کند نه در تنگی و شدت. و معظم خلق خدای ازین جهانیان و دنیاداران برین مقام‌اند که در کار دنیا وثیقت دست باز ندارند، و همواره از فقر بر بیم باشند. و الیه الاشارة بقوله تعالی: إِنَّ يَسْئَلُكُمْ مَوَاهِبًا فَيُخْرِجُكُمْ تَبَخُّؤًا وَ يُخْرِجُكُمْ أَضْغَانًا. سدیگر آنست که در هر دو حال نفقت کند: هم در یسر و هم در عسر. اما از دو حال بیرون نبود: یا مردی متهور باشد ناپاک، نداند که از کجا گیرد، و يك جا دهد، و از عاقبت نیندیشد. این در عداد اخوان الشیاطین بود.

و ذلك فی قوله تعالی: إِنَّ الْمُبَدِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ یا بس مردی باشد که بکفایت الله و بروزی گماری وی

واثق، سرّ این خبر بشناخته که مصطفی (ص) گفت: انّ روح القدس نفث فی روعی أنّه لن يموت عبد حتّى يستكمل رزقه، فائقوا الله و اجملوا فی الطلب، و لا يحملکم استبطاء الرّزق علی أن تطلبوا شیئا من فضل الله بمعصيته، فانه لا ینال ما عند الله الا بطاعته. الا و انّ لكلّ امرئ رزقا هو یأتیه لا محالة، فمن رضی به بورك له فيه فوسّعه، و من لم یرض به لم یبارک له فيه و لم یسعه. انّ الرّزق لیطلب الرّجل كما یطلبه اجله.

این چنین کس اعتماد بر خزینه خدا دارد، و دل با حق راست دارد، هر چه دارد خرج کند و هیچ باز نگیرد. از جای خویش بشرط شریعت بدست آرد و بر جای خویش بر وفق شریعت خرج کند. این است که ربّ العالمین انفاق وی میپسندد و وی را در آن میستاید و میگوید: الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ... الآية.

آن گه در صفت ایشان بیفزود: وَ الْكَاطِمِينَ الْعَيْظِ خشم خویش بر کس نرانند، از آنکه گناهاها همه سوی خویش نهند، و خلق را مسخّر و مسلط دانند، و نیز رنجاها احتمال کنند لا بل که بصبر و حلم آن را استقبال کنند بر شاهد آنکه الله میداند و میبیند.

وَ الْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ عفو را دو معنی است: یکی محو، كما قالت العرب: «عفت الرّیاح الآثار» اذا ازالتها. دیگر فضل، كما قال الله تعالى: خُذِ الْعَفْوَ یعنی: ما فضل من اموالهم. اشارت میکند که: وَ الْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ ایشانند که گناه از مردمان در گذارند و محو کنند، پس بر آن اقتصار نکنند بلکه ایشان را بنوازند، و از فضل مال خویش ایشان را عطا دهند. این صفت محسنان است، و الله تعالی دوست ایشانست که میگوید: وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ.

احسان در معاملات حق آنست که: ان تعبد الله كأنك تراه، و در معاملات خلق آنست که: اگر کسی با تو بد بود تو با وی نیک باشی. و آن کس که ترا نشاید، تو وی را بشائی و بذلك امر الله عزّ و جلّ: خُذِ الْعَفْوَ ای خذ الفضل و المحاسن من الأخلاق، فاعف عمن ظلمك، وصل من قطعك و احسن الی من یسیء الیک.

وَ الَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً الْآیة... لطیفه این آیت آنست که: الله به موسی (ع) وحی فرستاد که ظالمان را گوی تا ذکر من نکنند که آن گه من ایشان را بلعنت یاد کنم و ظالمان این امت را گفت: أَوْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ.

اینان را در ذکر بستود، آن گه گفت: وَ مَنْ يَعْفُرُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ؟ یعنی که: شما ذکر من فرو مگذارید که گناهان شما من خود آمرزم. فشئان ما بین امّة و امّة.

ذَكَرُوا اللَّهَ يَكُ قول آنست که: ذكروا العرض علی الله عزّ و جلّ عند المعصية و انّ الله سائلهم عنه. آن گه که فرا سر گناه شوند، یاد آید ایشان را دیوان قیامت و عرض اکبر، و مسائلت حق، و با چشم آوردن کردار، و باز نمودن گفتار. آن گه ربّ العالمین با بنده گوید: أ تعرف ذنب كذا؟ أ تعرف ذنب كذا؟ فيقول: نعم يا رب! حتّى قرّره بذنوبه و رأى فی نفسه أنّه هلك. قال: سترتها عليك فی الدّنيا و أنا اغفرها لك اليوم. لائق حال بنده آن است که زبان حالش بنعمت شکر گوید:

سر جمله بدانید که در عالم پاداش      آنها که درین راه بدادیم بدیدیم  
ما را همه مقصود ببخشایش حق بود      المنة لله که بمقصود رسیدیم.

## ٢٤ النوبة الاولى

قوله تعالى: قَدْ خَلَتْ غَدَشْتِ و بود، مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما، سُنُّنْ نهادهای روزگار، فسيرُوا في الأرض بروید در زمین



و بر رسید، فائزوا بنگرید و برسید، كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ (۱۳۷) چون بود سرانجام ایشان که پیغامهای من دروغ شمردند، و رسانندگان مرا استوار نگرفتند.

هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ ابْنِ بِيَانِ كَرْدَنِ وَ بِيْدَا أوردنی است مردمان را، وَ هُدًى وَ راه نمونی، وَ مَوْعِظَةٌ وَ پندی، لِلْمُتَّقِينَ (۱۳۸) پرهیزگاران را.

وَ لَا تَهْتُوا وَ سست مگردید، وَ لَا تَحْزَنُوا وَ اندوهگین مبیید، وَ أَنْتُمْ الْأَعْلُونَ وَ شما آخر برترید و غالب آید، إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۱۳۹) (چنین کنید و چنین دانید) اگر گرویدگانید.

إِنْ يَمَسَّكُمْ فَرْحٌ إِنْ بَشْمَا رسید امروز خستگی، فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ رسید بآن قوم، فَرْحٌ مِثْلُهُ خستگی هم چنان که بشما رسید، وَ تِلْكَ الْأَيَّامُ وَ این روزگار آنست، نَدَاوَلْهَا بَيْنَ النَّاسِ که میگردانیم آن را میان مردمان بر دول.

وَ لِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ تا خدای بیند که مؤمنان بر راستی و درستی که اند، وَ يَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ وَ تا از شما گروهی شهیدان کند، وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ (۱۴۰) و خدای دوست ندارد کافران و ستمکاران را.

وَ لِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ تا پاک کند و بشوید مؤمنان را بآنچه بایشان رسید، وَ يَمْحَقَ الْكَافِرِينَ (۱۴۱) و ناچیز و تباه کند کافران را.

أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخِلُوا الْجَنَّةَ بِنِدَائِهِمْ که در بهشت شوید، وَ لَمَّا يَعْلَمَ اللَّهُ وَ نیز بندید الله، الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ ایشان را که باز کوشند بتن و مال با دشمنان وی از شما که اند؟ وَ يَعْلَمَ الصَّابِرِينَ (۱۴۲) و بندید که شکیبایان از شما که اند؟

وَ لَقَدْ كُنْتُمْ تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ وَ شما بآرزو میخواستید مرگ بر شهادت، مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلْفُوهُ پیش از آنچه دیدید در احد، فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ أَنْ گه آنچه میخواستید دیدید، وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ (۱۴۳). و بچشم خود فرا آرزوی خود مینگرید.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ ابْنِ افْتِتَاحِي دِيْگَر است ذِکْر قصه وقعه احد را، و تعزيت است دلهاي مؤمنان را. ميگويد: پيش از شما در جهان سنتها بود، يعني: سنن الايام في تداولها، عاداتها و خويهاي روزگار در حال گردی و روزگردی میان جهانیان، بنیک و بد، گاه شادی و گاه اندوه، گاه راحت و گاه محنت، گاه آسانی و گاه شدت. و اگر خواهی اضافه سنت به الله بری، يعني سنن الله في خلقه. ميگويد: پيش از شما بود در جهان سنتها و نهادهای الله در کار راندن میان جهانیان، گاه آزمودن اهل حق بدولت اهل باطل، و دولت بازگردانیدن از اهل باطل با اهل حق، و آخر بعاقبت پیروزی اهل حق بر اهل باطل.

فسيروا في الأرض بروید در زمین و در سرانجام کار بیگانگان نگرید که ایشان را چون زمان دادیم و فرو گذاشتیم! و آن گه بعاقبت چون کشتیم و بیفکنیم! و اهل حق را نصرت دادیم. شکستگان روز احد را میگوید که: با شما همان کنیم، کافران را فرو گذاریم تا زمان ایشان برسد. آن گه بعاقبت ایشان را هلاک کنیم و مصطفی (ص) و مؤمنان را نصرت دهیم.

هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ ابْنِ بِيَانِ كَرْدَنِ وَ بِيْدَا أوردنی است مردمان را، وَ هُدًى وَ راه نمونی، وَ مَوْعِظَةٌ وَ پندی، لِلْمُتَّقِينَ (۱۳۸) پرهیزگاران را. وَ لَا تَحْزَنُوا وَ اندوهگین مبیید، وَ أَنْتُمْ الْأَعْلُونَ وَ شما آخر برترید و غالب آید، إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۱۳۹) (چنین کنید و چنین دانید) اگر گرویدگانید. إِنْ يَمَسَّكُمْ فَرْحٌ إِنْ بَشْمَا رسید امروز خستگی، فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ رسید بآن قوم، فَرْحٌ مِثْلُهُ خستگی هم چنان که بشما رسید، وَ تِلْكَ الْأَيَّامُ وَ این روزگار آنست، نَدَاوَلْهَا بَيْنَ النَّاسِ که میگردانیم آن را میان مردمان بر دول. وَ لِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ تا خدای بیند که مؤمنان بر راستی و درستی که اند، وَ يَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ وَ تا از شما گروهی شهیدان کند، وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ (۱۴۰) و خدای دوست ندارد کافران و ستمکاران را. وَ لِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ تا پاک کند و بشوید مؤمنان را بآنچه بایشان رسید، وَ يَمْحَقَ الْكَافِرِينَ (۱۴۱) و ناچیز و تباه کند کافران را.

وَ لَا تَهْتُوا فِرَا مَقَاتِلَان رُوز اءد مِیگوید: پشت مدهید و از دست فرو میفتید و از آنچه بر شما رفت از هزیمت و مصیبت اندوهگن مبیید. آن روز هفتاد مرد از انصار کشته شدند و پنج مرد از مهاجرین. یکی حمزة بن عبد المطلب، دوم مصعب بن عمیر صاحب رایت رسول خدا (ص)، سوم عبد الله بن جحش ابن عمّة رسول الله، چهارم عثمان بن شماس، پنجم سعد مولى عتبه. و هفتاد مرد دیگر را مجروح کردند، از ایشان یکی علی بن ابی طالب (ع) بود. بر وی شصت و اند جراحت بود.

فجعل رسول الله یمسحها و هی تلتنم باذن الله كأن لم تكن. و قتادة بن نعمان را ضربتی بر چشم آمد، چشمش از چشمخانه بیرون افتاد رسول خدا (ص) آن دیده بر جای خویش نهاد، فعدت کاحسن ما کانت.

ربّ العالمین بر سبیل تسلیت و تعزیت میگوید: اندوهگن مبیید باین قتل و جرح که بر شما رفت، وَ أَنْتُمْ الْأَعْلُونَ که بآخر سرانجام شما دارید، و شما برتر آئید، و پیروزی شما ببینید. ابن عباس گفت: چون هزیمت بر مسلمانان افتاد، اصحاب رسول (ص) بشعبی گریختند، خالد بن ولید با لشکر مشرکان خواست که بر بالای ایشان افتد تا بر ایشان غلبت کند، مصطفی (ص) دعا کرد: بار خدایا اینان بر ما مسلط مکن و بر مایاری ایشان مده، ما را جز تو پناه نیست، و بی تو ما را قوت و داشت نیست. بار خدایا! درین شهر همین گروه اند که ترا به یگانگی گواهی میدهند و ترا میپرستند، ایشان را بدست دشمن مده. پس ربّ العالمین دعاء وی اجابت کرد و این آیت فرو فرستاد: وَ لَا تَهْتُوا وَ لَا تَحْزَنُوا وَ أَنْتُمْ الْأَعْلُونَ ضعیف و بد دل مشوید و از جنگ دشمن باز پس منشینید، و خود را عاجز وار میفکنید. پس نفری مسلمانان تیراندازان پیش از مشرکان با کوه افتادند بر بالاء کافران تا بریشان غلبه کردند. این است که ربّ العالمین گفت: وَ أَنْتُمْ الْأَعْلُونَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ یعنی: اذ کنتم مؤمنین.

قوله: إِنْ يَمْسَسَكُمْ قَرْحٌ قراءت حمزه و علی و بو بکر بضمّ قاف است.

و قرح و قرح دو لغت است چون ضعف و ضعف، شهد و شهد فراء گفت: چون بفتح گویی عین جراحت است و چون بضمّ گویی ألم جراحت است. و گفته اند: بضمّ اسم است، و بفتح مصدر. و معنی قرح در اصل خلوص است، و منه القریحة خالص الطبیعة. و ماء قراح: خالص من الكدر، و القراح من الأرض: خالص الطین، و رجل قرحان: اذا لم یصبه جدیّ و لا حصبة. پس جراحت را بدان قرح گویند، لخلوص الألم الی نفس صاحبها.

إِنْ يَمْسَسَكُمْ قَرْحٌ این باز تعزیتی دیگر است مؤمنان را در وقعه احد.

میگوید: اگر بشما جراحتها رسید روز احد، کفار قریش را روز بدر مثل آن رسید. اگر امسال در احد از شما قومی کشته شدند، پارسال از ایشان هم در بدر قومی کشته شدند. همانست که جای دیگر گفت: إِنْ تَكُونُوا تَأْمُونًا فَإِنَّهُمْ يَأْمُونًا كَمَا تَأْمُونُونَ. و جای دیگر گفت أ وَ لَمَّا أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلِهَا. این بآنست که ربّ العالمین روزگار میگرداند میان مردم بر دول: يك روز دولت آن را و يك روز این را.

فیوم علینا و یوم لنا فیوما نساء و یوما نسرّ

فذلك قوله عزّ و جلّ: وَ تِلْكَ الْيَوْمُ تُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ. ابن عباس گفت: روز احد، ابو سفیان بر سر کوه شد، ساعتی بایستاد و آن گه گفت: این ابن کبشة؟

این ابن ابی قحافه؟ این ابن الخطاب؟ عمر جواب داد و گفت: هذا رسول الله، هذا ابو بکر، و ها أنا ذا عمر. ابو سفیان

گفت: «یوم بیوم و انّ الاّیام دول و الحرب سجال» عمر گفت: لا سواء، قتلانا فی الجنّة و قتلنا کم فی النار. و لیلعلّم الله الذّین آمنوا علم اینجا بمعنی دیدار است، لیلعلّم ای لیری.

قتیبی گفت: خدای را دو علم است: یکی پیش از کار، و دیگری پس از کار. داند که چه خواهد بود پیش از بود آن خبر، و داند که چه بود پس بود آن خبر. و گفت که: این علم دوم معنی آن دیدار است، و آن در قرآن جایها است. و عرب از رویت بعلم و از علم برویت کنایت کنند، چنان که گفت عزّ و علا: أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلِیِّ و أَلَمْ تَرَ إِلَى الذّیْنَ حَرَجُوا و امثال این فراوانست.

وَ یَخِذْ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ میگوید: تا از شما گواهان گیرد خویشان را، و شما یکدیگر را، تا گواه شوید بر آن کس که جان بذل کرد از بهر خدای و آن کس که جان خود بذل کرد در خلاف خدای. و گفته‌اند: شهداء اینجا شهیدانند، «سَمَوْا بِذَلِكَ لِأَنَّهُمْ عَایَنُوا ثَوَابَهُمْ وَ شَهِدُوا فِی مَکَانِهِمْ»، و این بآن گفت که مسلمانان می‌گفتند: اگر ما را روزی بود چون روز بدر در آن روز با کافران قتل کنیم، و از خدا شهادت خواهیم. ربّ العالمین گفت: روز احد که کافران را دولت دادیم نه از دوستی ایشان بود و الله لا یحبّ الظّالمین ای الکافرین، لکن از بهر آن بود که مسلمانان شهادت میخواستند، و نیز خدای خواست که مؤمنان را بآن رنجها و مصیبت‌ها که آن روز بایشان رسید، و صبر کردند، ایشان را از گناهان پاک گرداند و صافی و هنری و قوت و شوکت کافران را ناچیز و ناپیدا کند و تباه، این است که ربّ العالمین گفت: وَ لَیْمَحْصَ الْاَللّٰهُ الذّیْنَ اٰمَنُوْا وَ یَمَحَقَ الْکَافِرِیْنَ التَّمْحِیصَ التَّنْقِیةَ وَ التَّخْلِیصَ، وَ الْمَحَقُّ النِّقْصَ وَ الْهَلَاکَ.

أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخِلُوا الْجَنَّةَ این «ام» در قرآن جایها است، و در موضع استفهام است. یعنی ا حسبتم؟. و گفته‌اند که: در موضع «بل» است. و «لَمَّا یَعْلَم» بمعنی لم یعلم است. و لَمَّا بمعنی لم در قرآن فراوان است. و علم درین آیت بهر دو جایگه بمعنی رویت است. و این نصب که در وَ یَعْلَم است، نصب علی الصّرف است. ربّ العالمین درین آیت بیان کرد که مؤمنان در راه خدا مقاسات بلا کشند، و رنجها احتمال کنند. و این بجواب آن منافقان آمد که روز احد فرا مؤمنان گفتند: «لَمْ تَقْتُلُوْا اَنْفُسَکُمْ وَ تَهْلُکُوْنَ اَمْوَالَکُمْ فَاَنْ مُحَمَّدًا لَوْ کَانَ نَبِیًّا لَمْ یَسْلُطْ عَلَیْهِ الْقَتْلُ فَقَالَ الْمُؤْمِنُوْنَ: بَلِی! مِنْ قَتْلٍ مَّا دَخَلَ الْجَنَّةَ. فَقَالَ الْمُنَافِقُوْنَ لَمْ تَمُوتُوْا اَنْفُسَکُمُ الْبَاطِلَ، فَاَنْزَلَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ: اَمْ حَسِبْتُمْ اَنْ تُدْخِلُوْا الْجَنَّةَ الْاٰیةَ.

وَ لَقَدْ کُنْتُمْ تَمُوتُوْنَ الْمَوْتَ مِنْ قَبْلِ اَنْ تَلْقَوْهُ سِیَاقِ اِیْنِ اَیْتِ عِتَابِ مُؤْمِنَانِسْت. میگوید: از پارسال و ازگه که شرف شهیدان بدر شنیدید همه روز شهادت بارزو میخواستید و میگفتید با پیغمبر که: اگر ما را وقعه‌ای چون وقعه بدر بود، بینی که ما چون جنگ کنیم تا در راه حق شهید شویم؟! «فَقَدْ رَأَیْتُمُوْهُ» اینک روز احد بدیدید، آنچه میخواستید. وَ اَنْتُمْ تَنْظُرُوْنَ وَ بَیْضَمِ سِرِّ دَرِ مُحَمَّدٍ (ص) نگر بستید، و در آن قتل و قتال که آنجا رفت، و با این همه بهزیمت شدید، و روی از دشمن بر گردانیدید. اکنون حکم مسلمانان در قتال کفار آنست که: چون در صف قتال بایستند روی از دشمن بگردانند و بهزیمت نشوند و شکستگی بر مسلمانان نیارند که این حرام است و از جمله کبائر، ما دام که لشکر کفار دو بار چندان که لشکر مسلمانان، بیش نباشند.

ابن عباس ازین جا گفت: «من فرّ من اثنین فقد فرّ، و من فرّ من ثلاثة لم یفرّ.

و هو المشار الیه بقوله تعالی: إِذَا لَقِیْتُمْ فِئَةً فَاَنْبِئُوْا. پس اگر عدد دشمن دو بار چندان که عدد مسلمانان، بیش بود، گریختن و قتال بگذاشتن رواست و ایشان در آن معذور، لقوله تعالی: وَ لَا تُلْفُوْا بِاَیْدِیْکُمْ اِلَى التَّهْلُکَةِ.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا اِيْ اعْتَبِرُوا و انظروا كيف فعلنا بمن والى، و كيف انتقمنا ممن عادى. ميگويد درنگريد بندگان من! عبرت گيريد رهيگان من! پند پذيريد دوستان من! ديده بصائر برگماريد، نظر عبرت و فکرت بکار داريد، تا ببينيد لطف من با دوستان من و قهر من بر دشمنان من. آن لطف اثر فضل ماست، و اين قهر نشان عدل ماست، ار فضل کنيم سزاست، و عدل کنيم رواست که خداوندی و پادشاهی بحقيقت ما راست. اثر فضل ما بود که آدم صفي را بر کشيديم و بنواختيم، و بی سابقه طاعت با وی کرامتها کرديم و علم داديم و مسجود فرشتگان کرديم، و بجوار خود بحظيره قدس رسانيديم آن گه آن زلت که از وی برفت ازو درگذاشتيم، و عذر بنهاديم، و رقم اصطفاييت و اجتابانيت کشيديم، که «ثم اجتابه ربّه، فتاب عليه و هدى». نشان عدل ما بود که ابليس نوميد را برانديم، و مهجور مملکت کرديم، و بآن سر فرازی که کرد و کبر که آورد عبادت چندين هزار ساله بباد برداديم، و اين رقم کفر بر وی کشيديم که: وَ كَانَ مِنَ الْكٰفِرِيْنَ. اثر فضل ما بود که نوح را از دست دشمن و زخم ايشان برهاند، و از بهر وی کشتی ساختيم، تا از عذاب طوفان ايمن کرديم.

نشان عدل ما بود که قوم نوح را يکبارگی بآب بکشتيم، و بسيط زمين را از نجاست کفر ايشان بشستيم. اثر فضل ما بود که ابراهيم را بدوست خود گرفتيم و پدر پيغامبران و پيشوای ملت خود کرديم، و آتش بر وی بوستان چون گلستان کرديم.

و نشان عدل ما بود که نمرود طاغی را از درگاه خود برانديم، و چون خواست که قربان کند از بهر ما دست ردّ بسينه وی باز نهاديم و نپذيرفتيم، و بآن سرکشی و جباری که بود بدست پشه‌ای هلاک کرديم. اثر فضل ما بود که موسی کلیم را با پشمينه‌ای و عصائی بخود نزديک کرديم، بکوه طور برآورديم و همراز خود کرديم. نشان عدل ما بود که فرعون بی‌عون را از تخت و تاج در ربوديم و او را و جمله قبطيان را بآب بکشتيم، و خانها و زيورهای ايشان را يگان به بنی اسرائيل سپرديم. اثر فضل ما بود که صدر دولت يتيم بو طالب از هفت آسمان برگذاشتيم، و مقام محمود و عرش عظيم منزلگاه وی کرديم، و لقاء و رضاء خود و شفاعت امت تحفه وی ساختيم. نشان عدل ما بود که عقبه و عتبه و اميه و شيبه و وليد مغیره و ابو جهل پر جهل را و جمله صنديد قریش را به اسفل السافلین فرو برديم، و ظلمت کفر ايشان با طیّ ادبار خود برديم، و نقاب تعزّر از چهره جمال اسلام فرو گذاشتيم، و بسيط زمين بجمال شرع نبوی و رسالت. محمد (ص) عربی بياراستيم و بپرداختيم، و اين ندا در عالم دراديم: وَ قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ.

سائق و قائد صراط الدین	به ز قرآن مدان و به ز اخبار
جز بدست و دل محمد (ص) نیست	حلّ و عقد خزینه اسرار
در طریق رسول دست آویز	بر بساط خدای پای افشار

هذا بيانٌ لِلنَّاسِ ميگويد: آنچه کرديم از کرامت و اهانت، و آنچه نموديم از نواخت و سياست، بآن کرديم تا بدان مردمان عبرت گيرند، و دانايان پند پذيرند، و زيرکان دريابند، و هوشياران در هوشيارى بيفزايند، غافلان از غفلت باز گردند، گهی در قهر و عدل الله نگرند، از هلاک متمرّدان و خسران اهل طغيان برانديشند، و از بيم چون نمک در آب بگازند. گه در فضل و لطف الله نگرند، نواخت پيغامبران و کرامت دوستان ياد کنند، چون گل بر بار



بشکفند. خدا را گه چنان پرستند و گه چنین. ربّ العالمین از مؤمنان این تردّد و اختلاف حال در پرستگاری و طاعت داری ببینید و ایشان را در آن بستود، گفت: **يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَ طَمَعًا** جای دیگر گفت: **يَدْعُونَنَا رَغَبًا وَ رَهَبًا**. **وَلَا تَهْتُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَ أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ** میگوید، هیچ اندوه مدارید، و هیچ غم مخورید، و خود را خوار و حقیر مشمرید که برتری و مهتری خود شما را سزد، که عهد من دارید، و بیاد من نازید، و بضمان من تکیه دارید، و برحمت من آسایش. و زبان حال بنده از سر ناز و دلالت این ترتم میکند:

جز خداوند مفرمای که خوانند مرا      سزد این نام کسی را که غلام تو بود

پیر طریقت در مناجات گفت: الهی چه غم دارد او که ترا دارد؟ کرا شاید او که ترا نشاید؟ آزاد آن نفس که بیاد تو یازان، و آباد آن دل که بمهر تو نازان، و شاد آن کس که با تو در پیمان.  
از غیر جدا شدن سر میدانست      کار آن دارد که با تو در پیمانست

## ۲۵ النوبة الاولى

قوله تعالى: **وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ الْآيَةَ...** و نیست محمد (ص) مگر فرستاده‌ای از مردمان، **قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ** پیش از او فرستادگان فراوان گذشتند، **أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ** اگر او بمرد یا بکشند، **انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ** شما باز میگردید به پس باز، **وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ وَ هُرَّ** که باز گردد بر دو عقب خویش، **فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا** نگزاید خدای را هیچ چیز، **وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ (۱۴۴)** و آری پاداش دهد خدای سپاسداران را.

و ما كان لِنَفْسٍ وَ نَبُود وَ نِيست هیچ تن را و هیچ کس را، **أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ** که بمیرد مگر بخواست خدا و دانش او، **كِتَابًا مُؤَجَّلًا** نبشته‌ایست و انداخته‌ای نامزد کرده که کی، **وَ مَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا** و هر که ثواب این جهانی خواهد، **ثَوْتِهِ مِنْهَا** بدهیم او را از آن، **وَ مَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الْآخِرَةِ** و هر که ثواب آن جهانی خواهد، **ثَوْتِهِ مِنْهَا** بدهیم او را از آن. و **سَيَجْزِي الشَّاكِرِينَ (۱۴۵)** و آری ثواب دهیم سپاسداران را.

**وَ كَأَيُّنْ مِنْ نَبِيِّ** ای بسا پیغامبر، **قَاتَلَ مَعَهُ** که با وی جنگ کردند، **رَبِّيُونَ كَثِيرًا** سپاههای فراوان، **فَمَا وَهَنُوا** سست نگشتند و تن بندادند، **لِأَمْصَابِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ** آن را که بایشان رسید در راه خدا، **وَ مَا ضَعُفُوا** و ما استکانوا سست و بد دل نشدند و از دست فرو نیفتادند، **وَ اللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ (۱۴۶)** و الله دوست دارد شکیبایان را.

و ما كان قولهم **إِلَّا أَنْ قَالُوا** و نبود سخن ایشان مگر آنکه گفتند: **رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا** دُئُونًا خداوند ما! بیامر ما را گناهان ما، **وَ إِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا** و گزاف‌کاری ما در کار ما، **وَ تَبَّتْ أقدامنا** و بر جای دار و محکم بر ایستادن‌گاه ما در سبیل خویش، **وَ انصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ (۱۴۷)** و یاری ده ما را بر گروه ناگرویدگان.

**فَاتَاهُمُ اللَّهُ** ثواب الدُّنْيَا بداد خدای ایشان را ثواب این جهانی، **وَ حَسُنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ** و نیکیوی ثواب آن جهانی. **وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (۱۴۸)** و الله دوست دارد نیکوکاران را.

یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای ایشان که بگرویدند، **إِنْ تُطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا** اگر فرمان برید ایشان را که بمن کافر شدند، **يَرُدُّوكُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ** برگردانند شما را سپس باز، **فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ (۱۴۹)** تا برگردید و زیانکار باشید.

**بَلِ اللَّهُ مَوْلَاكُمْ** بلکه الله خدای شما و یار شما، **وَ هُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ (۱۵۰)** و او بهتر یاری دهندگان است.

## النوبة الثانية

قوله تعالى: وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ. الآية... مفسران گفتند: سبب نزول این آیت آن بود که مصطفی (ص) آن روز که بغزاء احد بیرون شد چون بمقام رسید بشعبی از شعبهای احد فرو آمد، و پنجاه مرد تیرانداز از لشکر خود برگزید، و عبد الله بن جبیر انصاری برادر خوات جبیر بر سر ایشان امیر کرد، و ایشان را بپایان کوه بر گذرگاه دشمن بداشت، و گفت: اگر ببینید که ما را نصرت است یا هزیمت، هر چون که باشد، شما از اینجا مروید و برمگردید مبادا که برگردید و آن گه دشمن از پس در آید و ما را دریابد. پس لشکر قریش در رسید. خالد بن ولید بر میمنه ایشان، و عکرمة بن ابی جهل بر میسره ایشان و زنان قریش نیز با ایشان بیرون آمده، دف میزدند و شعر میگفتند، چنان که عادت ایشان بود. مصطفی (ص) و یاران حمله بردند، و کافران را هزیمت کردند، و قومی را بکشتند. از ایشان یکی ابی بن خلف جمحی بود، وقتی رسول خدا (ص) را گفته بود مرا مادیانی است وی را علف میدهم و نیکو میدارم تا بر پشت آن ترا کشم. رسول خدا جواب داد که من ترا کشم انشاء الله. پس روز احد، ابی بن خلف نزدیک رسول (ص) درآمد و قصد وی میکرد، رسول خدا (ص) بگذاشت تا نزدیک درآمد، حربهای ستد از حارث بن الصمة و بر گردن وی زد از اسب بیفتاد. چنان که گاو بانگ میکرد و میگفت: «قتلنی محمد.»

قوم وی را بر گرفتند، گفتند: مترس، باکی نیست، و ضربت کشنده نیست.

جواب داد که: چه جای اینست، اگر محمد خیار بر من افگندی مرا بکشتی، که از وی شنیدم که من ترا بکشم. دیگر روز آن بدبخت از آن زخم بمرد. و حسان بن ثابت در وی میگوید:

لقد ورث الضلالة عن أبيه ابى حين بارزه الرسول

پس چون کافران بهزیمت شدند و مسلمانان در غنیمت در افتادند. آن قوم که رسول (ص) ایشان را بر مرکز بداشته بود چون هزیمت کفار دیدند، و مسلمانان بغنیمت در افتاده، ایشان بخلاف افتادند. قومی گفتند: فرمان رسول (ص) را خلاف نکنیم، و وصیت وی دست بنداریم، و از جای نرویم. قومی گفتند: چه جای درنگ است! کافران همه بهزیمت رفتند، و مسلمانان آنکه غارت میکنند و غنیمت میگیرند. پس بیشترین ایشان فرمان رسول خدا (ص) را خلاف کردند، و مرکز بگذاشتند، و بغنیمت گرفتن مشغول شدند. خالد بن ولید و عکرمة بن ابی جهل که سالار لشکر قریش بودند، دیدند که مسلمانان بغنیمت مشغول شدند. از آن جایگه که قوم برخاسته بودند تاختن کردند بر مسلمانان، و ایشان را بشکستند، و بهزیمت کردند. در میانه عبد الله بن قیمیة حارثی زخمی بر چهره عزیز رسول خدا (ص) کرد.

چنان که مجروح شد، و یاران را از وی پراکنده کرد. پس دیگر باره قصد رسول (ص) کرد. مصعب بن عمیر فراز آمد تا دفع کند، بدست حارثی کشته شد. حارثی بازگشت و میگفت: «اى قتلت محمدا». و آواز دهنده‌ای از میان لشکر آواز داد: «الا ان محمدا قد قتل». گویند: آن آواز دهنده ابلیس بود لعنة الله. پس مصطفی (ص) با گوشه‌ای شد و میگفت: «الى عباد الله! الى عباد الله!».

تا سی مرد با وی افتادند، و او را پاس میداشتند، و دشمنان را دفع میکردند. قومی از مسلمانان را ظن افتاد که رسول (ص) را کشتند، میگفتند: «لیت لنا رسول الی عبد الله بن ابی فیأخذ لنا أمانان من ابی سفیان»



بعضی منافقان گفتند: اگر محمد (ص) کشته شد بدین اول که داشتید باز شوید. انس بن نصر عمّ انس بن مالک گفت: یا قوم اگر محمد (ص) کشته شد خدای محمد (ص) زنده پاینده است. شما را چه زندگی بود و چه راحت بعد از رسول خدا؟ اکنون ببانید تا شمشیر زنیم و جنگ کنیم هم بر آن دین که رسول (ص) جنگ کرد، و بمیریم هم بر آنکه وی بمرد. آن گه گفت: «اللهم انی أعتذر الیک ممّا یقول هؤلاء المسلمون و ابرأ الیک ممّا جاء به هؤلاء المنافقون». پس روی بدشمن نهاد و جنگ کرد تا کشته شد. پس رسول خدا (ص) سوی صخره شد، و مردم را بر خود خواند. اول کسی که رسول (ص) را و شناخت کعب بن مالک بود. گفتا: دو چشم نرگسین وی را بشناختم که زیر مغفر می‌افروختند.

باواز بلند گفت: «یا معشر المسلمین ابشروا هذا رسول الله (ص)» رسول (ص) با وی گفت: خاموش باش. پس طائفه‌ای یاران با وی پیوستند. و رسول (ص) ایشان را ملامت کرد که چرا بگریختید و پشت بدادید؟ ایشان گفتند: یا رسول الله پدر و مادر ما را فدای تو بادا، آن بیگانگان آوازه قتل تو در میان لشکر افکندند، دل‌های ما شوریده و کشته گشت، بترسیدیم و از آن بیم و ترس بر میدیم و بگریختیم. پس ربّ العالمین بشأن ایشان و بیان این قصه که گفتیم، این آیت فرستاد: وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ مُحَمَّدٌ وَ احمَدُ دو نامند مصطفی را صلوات الله علیه، معنی آن ستوده و ستودنی. و محمد در ستایش بلیغ‌تر است که از تحمید است. بناء مبالغت از حمد تمامتر و جامع‌تر. یعنی هو المستغرق لجميع المحامد. و هر چه اسباب ستایش است و خصال آرایش در وی موجود، و او بآن موصوف. ربّ العالمین گرامی کرد مصطفی (ص) را باین دو نام که هر دو از نام خویش شکافته، و فی معناه أنشد الشاعر حسان بن ثابت (رض):

و شقّ له من اسمه کی یجلّه فذو العرش محمود و هذا محمد

فهو صلی الله علیه و سلم محمد و امته الحمّادون، و لواءه الحمد، و مقامه المحمود.

قال ابن عباس: اسمه (ص) فی الثوراة احمد الضّحوک القتال. یرکب البعیر، و یلبس الشملة، و یجتزی بالكسرة، سیفه علی عاتقه.

و قال (ص): «انّ لی اسماء، انا محمد و احمد، و انا الماحی الذی یمحی بی الکفر، و انا الحاشر الذی یحشر النّاس علی قدمیّ، و انا العاقب الذی لا نبی بعدی».

و قوله: «و یحشر النّاس علی قدمیّ»

معناه: ائه یقدّمهم و هم خلفه فائه اول من ینشقّ عنه القبر، ثمّ الناس یتبعونه.

روی ابو هریره قال قال رسول الله (ص): ا لم تروا کیف صرف الله عنی لعن قریش و شتمهم، یشتمون مذمما و انا محمد

و عن علی (ع) قال: قال رسول الله (ص): اذا سمّیتم الولد محمّدا فأکرموه، و اوسعوا له فی المجلس، و لا تقبّحوا له وجهه، و ما من قوم کانت لهم مشورة فحضر معهم من اسمه احمد او محمّد، فادخلوه فی مشورتهم، الا خیر لهم، و ما من مائدة وضعت فحضرها من اسمه احمد او محمّد الا قدّس فی کلّ یوم ذلك المنزل مرتین.

و قال (ص): تسمّون اولادکم محمّدا ثمّ تلعنونهم؟!

و مصطفی (ص) را در قرآن ده نام است. از آن نامها دو نبوت و تقریب راست، و دو مدحت و تعظیم را، و دو

هیبت و ترهیب را، و دو کنایت‌اند و دو تصریح.

اما آن دو که نبوت و تقریب راست: نبی است و رسول. و مدحت و تعظیم را: رعوف است و رحیم، و هیبت و ترهیب را: مبشر است و نذیر، و کنایت طه و یس، و صریح محمد و احمد.

قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ ای: يموت هو كما ماتت الرُّسُلُ.

أَفَإِنْ مَاتَ أَي: علی فراشه. أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُ عَلَى أَعْقَابِكُمْ ای ارتددمت کقارا بعد ایمانکم. و در نظم این آیت تقدیم و تأخیر است که معنی استفهام بر انقلاب می‌افتد نه بر موت و قتل، که انقلاب ازیشان منکر است نه موت. یعنی اُتَنقَلِبُونَ علی اعقابکم ان مات محمد أو قتل؟ نظیره قوله: أَفَإِنْ مِتَّ فَهُمُ الْخَالِدُونَ یعنی: «أفهم الخالدون ان مت». و گفته‌اند: او قتل از بهر آن گفت که مصطفی (ص) را هم موت بر فراش بود هم قتل بود، بحکم آن خبر که گفت: «ما زالت اكلة خيبر تعادني فهذا اوان قطعت أبهري».

وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقَبَيْهِ عَقِبَ پي پاشنه است کنایت است از رفتن به پس، و ازو اینجا رَدَّت خواهد از مسلمانی. میگوید: هر که از اسلام با شرك گردد و مرتدّ شود. فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا أَنْ يَرِيَ اللَّهُ هَيْجَ زِيَانِ نَكَدٍ، بلکه زیان هم بنفس مرتد باز گردد که از ایمان و سعادت آخرت درماند. وَ صَحَّ فِي الْخَبَرِ أَنَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ قَالَ بَيْنَمَا أَنَا عَلَى الْحَوْضِ إِذْ مَرَّ بِي بَعْضُ الْمُرَّةِ فَتَفَرَّقَتْ بِيكَمُ الطَّرِيقُ فَنَادَيْتُكُمْ أَلَا هَلُمُّوا إِلَيَّ الطَّرِيقُ، فَنَادَى مُنَادٌ مِنْ وَرَائِي: إِنَّهُمْ بَدَلُوا بِعَدِكَ فَأَقُولُ: سَحَقًا لِمَنْ بَدَّلَ بَعْدِي.

و روی ائه قال: انى على الحوض حتى انى انظر الى من يرد على منكم و سيؤخذ ناس دونى. فأقول يا ربّ منى و من امتى. فيقال هل شعرت ما عملوا بعدك؟ و الله ما برحوا يرجعون على اعقابهم.

ثم قال الله تعالى: وَ سَجَّزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ. یعنی المؤمنین الموحّدين لله، العارفين بنعم الله عزّ و جلّ و مننه عليهم. و روایت است از نقله اخبار و حمله آثار که چون مصطفی (ص) از دنیا بیرون شد، عمر بن الخطاب برخاست و گفت که: منافقان میگویند که: رسول خدا (ص) بمرد، و رسول (ص) نمرد، که وی بحضرت عزّت رفت.

چنان که موسی (ع) چهل شب از میان قوم برفت بمناجات، پس باز آمد، مصطفی (ص) همچنین باز آید. و پس ما این منافقان که این سخن میگویند دست و پای بریم، و گردنهایشان زنیم، و بردار کنیم. این قصّه به بو بکر صدیق رسید، بو بکر بیامد به عمر برگذشت، و عمر همان سخن میگفت. بو بکر در خانه عایشه شد.

مصطفی (ص) را دید جامه بسر کشیده، جامه از روی وی باز کرد، وی را دید کالبد مبارک خالی کرده، بروی وی درافتاد و میگريست و میگفت: «فداك أبی و أمی، ما اطيبك حيا و ميتا، مات محمد و ربّ الكعبة»، پس بیرون آمد و آواز داد: «على رسلک يا عمر! انصت»، باش یا عمر، خاموش یا عمر! و عمر سر وا زد و همان سخن میگفت پس ابو بکر روی بمردم نهاد و سخن درگرفت. مردم همه روی بوی در نهادند و عمر را بگذاشتند. بو بکر این آیت برخواند که: وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ الْآيَةَ... پس گفت: فمن كان منكم يعبد محمداً، فقد مات الهه الذى كان يعبده، و من كان يعبد الله وحده لا شريك له، فإنّ الله حى لم يمت.

بعضی صحابه که حاضر بودند سوگند یاد کردند که گویی هرگز این آیت نشنیده بودیم، و از آسمان به مصطفی (ص) فرو نیامده بود تا آن روز که از بو بکر شنیدیم، و دانستیم که حق است و راست آنچه بو بکر گفت! قوله: وَ مَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ تَقْدِيرَهُ وَ مَا كَانَتْ نَفْسٌ لَتَمُوتَ. إِنْ بَدَّلَ اللَّهُ إِيَّاهُ فَقَضَاءُ اللَّهِ وَ قَدْرُهُ. «کتابا» ای کتب الله فى ذلك

کتابا. «مُجَلًّا» الی اجله الّذی قَدَّر له، فرا هزیمتیاں روز احد میگوید که: این مرگ بقضاء و قدر و نبشته ما است. آنچه نبشتم و تقدیر کردیم، بنگردد و نه هر که بهزیمت شود و از جنگ بگریزد در زندگی وی بخواهد افزود. پس چرا هزیمت بر خود افکندید، و پشت بدادید؟ همانست که گفت: لَنْ يَنْفَعَكُمُ الْفِرَارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ. و قال النَّبِيُّ: «فرغ الله الی کلّ عبد من خمس: من اجله و عمله و اثره و مضجعه و رزقه، لا يتعداهن عبد».

قوله: وَ مَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا اِی: و من یرد بطاعته و عمله زینة الدنیا و زخرفها، نُؤْتِه مِنْهَا. ثواب نامی است پاداش کردار را در نیک و در بد، از بهر آنکه آن از سزای کردار کار کننده با وی گشت. یقال ثاب الی المریض جسمه ای رجوع.

و معنی آیت آنست که: هر که بطاعت و عمل خویش ثواب دنیوی طلبد، وی را بدهیم و دریغ نداریم. لکن چنان باشد که در آن آیت دیگر گفت: وَ مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا، نُؤْتِه مِنْهَا وَ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ. وَ مَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الْآخِرَةِ نُؤْتِه مِنْهَا و هر که بطاعت و عمل ثواب اخروی خواهد، ویراست آنچه خواست. این ثواب عمل بر اندازه نیت و بر وفق همت بود.

هر که را در عمل نیت دنیا بود، وی را دنیاست و هر که را نیت عقبی بود، وی را عقبی است و الیه اشار النبّی (ص) «انما الأعمال بالنیّات. و انما لامری ما نوى. من كانت هجرته الی الله و رسوله فهجرته الی الله و رسوله، و من كانت هجرته الی دنیا یصیبها، او امرأة یتزوجها فهجرته الی ما هاجر الیه. قوله: وَ كَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ اَلَا یَیْتَرُ الْآیَةَ قَرَأَتْ مَكِّيًّا بَمَدٍّ وَ هَمْزٍ اسْت، بر مثال «کاعن»، باقی بتشدید یا و بی مدّ خوانند بر مثال «کعین» و معنی هر دو لغت یکسان است: ای و کم من نبیّ و تقول العرب: «بکاین هذا الثوب»، ای بکم هذا الثواب. «قتل» بر وزن فعل بر مجهول قراءت حرمی و بصری است. دیگران قاتل خوانند، و این کلمات را چهار وجه است: یکی وَ كَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ قَاتِلٍ اِیْنَجَا وَقَفَ کَنی.

معنی آنست: که بسا پیغامبران که کشتند، و در قرآن ازین کشتن انبیاء فراوان است، و بر جهودان بآن گواهیها فراوان از خدا. و از آن کشتگان زکریا (ع) و یحیی (ع) شناسند. وجه دیگر وَ كَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ قَاتِلٍ وَقَفَ اسْت. میگوید: بسا پیغامبرا که کشتن کرد و جنگ با دشمنان خدا. و از مقاتلان پیغامبران داود (ع) و سلیمان (ع) و یوشع (ع) شناسند. آن دو وجه دیگر «قتل معه» و «قاتل معه» قتل و مقاتلت با سپاه پیغامبران افتد. میگوید: بسا پیغامبرا که با وی فراوان از سپاههای ایشان کشتن کردند، و بسا که کشته شدند از بهر خدا و در پیدا کردن دین وی. الرّبی نامی است سپاه را که از هزار کم نباشد. ابن مسعود گفت: رَبِیُّونَ هَزَارًا هَاشَنَد. از ربا گرفته‌اند: یقال: «رَبَا الشّیء اِذَا زَادَ وَ کَثُرَ».

مفسران گفتند: این علماء‌اند، سمّوا بذلك لزیادة علمهم و الرّبّانی منسوب الی العلم بدین الرّبّ. قوله: فَمَا وَهَّؤُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ اِی: ما ضعفوا عن الجهاد لما نالهم من ألم الجراح. وَ مَا اسْتَكَاثُوا: اِی ما خضعوا و ما خشعوا لعدوّهم. این باز عتابی دیگر است منهزمان احد را، میگوید: بسا پیغامبران و اصحاب ایشان که جنگ کردند با دشمنان، و بسا پیغامبران که کشته شدند، و آن قوم و یاران ایشان بعد از قتل پیغامبران از دین خویش برنگشتند، و دین از دست بدادند، و از جهاد سست و بد دل نگشتند، و آن گه در آن رنج و قتل، انبیاء جز این سخن نگفتند که: رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا دُنُوبَنَا وَ اِسْرَافَنَا فِي اَمْرِنَا وَ ثَبِّتْ اَقْدَامَنَا اِی عند الالتقاء فلا تزول.

وَ انصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ یعنی: یا اصحاب محمد! چرا نه آن گفتید شما که ایشان گفتند؟ و نه که آن کرید که ایشان کردند؟ تا بثواب رسیدید، چنان که ایشان رسیدند؟ ثواب ایشان آنست که گفت: فَأَتَاهُمُ اللَّهُ تَوَابَ الدُّنْيَا یعنی: النَّصْرَ عَلَىٰ عَدُوِّهِمْ.

وَ حُسْنَ تَوَابِ الْآخِرَةِ جَنَّةَ اللَّهِ و رضوانه، فمن فعل ذلك فقد احسن.

وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ مفسران گفتند: ثواب دنیا در حق این امت هم نصرت است بر دشمن و هم غنیمت، و در حق امتیاه پیشینه نصرت مجرد بود بی غنیمت، که ایشان را غنیمت گرفتن و خوردن حلال نبودی بهم آوردندی تا آتشی از آسمان فرود آمدی و آن را بسوختی. و تخصیص و تشریف مصطفی (ص) بر وی و بر امت وی حلال کردند. و به قال النَّبِيِّ (ص): «احلَّتْ لِي الْمَغَانِمُ وَ لَمْ تَحَلَّ لِأَحَدٍ قَبْلِي».

قوله: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا الْآيَةَ. این آیت بآن فرود آمد که در وقعه احد چون هزیمت بر مسلمانان افتاد، منافقان فرا ایشان گفتند که: بدین اول باز گردید.

و از ابو سفیان امان طلب کنید. رَبِّ الْعَالَمِينَ گفت: إِنَّ تُطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا... اگر شما فرمان ایشان برید و بمشاورت ایشان کار کنید شما را از دین اسلام بر گردانند، و با ملت کفر برند. مکنید چنین، و اگر گویند فرمان مبرید. بَلِ اللَّهُ مَوْلَاكُمْ وَ هُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ نه، نه، با کافران موالات مگیرید و از ایشان یاری مجوئید که یاری دهنده شما و مولای شما الله است! بهتر یاری دهندگان، و به آرنده دوستان، و کم آرنده دشمنان.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ... محمد (ص) هر چند ستوده و گزیده از میان همه مردمان است، و نواخته خدای جهانیانست، قطب جهان و چراغ زمین و آسمان است. صدر و بدر عالم، مقتدای خلق، مهتر کائنات، و خاتم پیغامبرانست، با این همه بشر است، مرگ بر وی روا، و فنا در وی روان، چندی که بودند در جهان، ازین پیغامبران همه رفتند. نه حق ناپیدا شد نه الله را زیان.

حق از همه باز مانده و الله بکمال عزّ خویش نگه دارنده.

از روی اشارت خطاب با اهل تحقیق میروود که کمال عزّت ما مستغنی است از لم یکن ثم کان. خداوندی ما را از نبود بسی بود پیوندی در نیاید. وحدانیت ما را موجدی در می نیاید. هستی ما را مقوی در نیاید. کبریاء ما را عزّت ما شناسد، عزّت ما را احدیت ما داند.

و لوجهها من وجهها قمر و لعینها من عینها کحل

و صحّ فی الخبر أنه عزّ جلاله یقول: «یا عبادى لو أن اولکم و آخرکم و انسکم و جنکم کانوا علی اتقى قلب رجل منکم لم یزد ذلك فی ملکى شیئا! یا عبادى لو أن اولکم و آخرکم و انسکم و جنکم کانوا علی افجر قلب رجل منکم لم ینقص ذلك من ملکى شیئا».

قوله: أ فَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ الْآيَةَ. این آیت دلالت کند بر شرف صدیق اکبر که چون مصطفی (ص) را ازین سرای حکم بیرون بردند، و طلعت نبوت او را مرکب مرگ فرستادند. و حضرت الهیّت بنعت عزّت آن طلعت را از مرکب مرگ در ربود، و در کنف احدیت گرفت، اهل تفرقت در اضطراب افتادند، و دیدهاشان در حجاب شد.

مگر بصیرت صدیق اکبر که مصطفی (ص) نقطه جمع را در صدق وی مسجل کرده بود، باین خبر که «خلقت و آخی ابو بکر من طینة واحدة فسبقته بالنبوة فلم یضره» و لو سبقنی بها ما کان یضرنی».

لا جرم چون عمر تیغ بر کشید و گفت: هر که گوید که: مصطفی (ص) بمرد سرش برگیرم، ابو بکر که قدم صدق او در دائره جمع مستحکم بود، بمنبر بر آمد و بانگ بر عمر زد و بر دیگران، که: «من کان یعبد محمدا فانّ محمدا قد مات، و من کان یعبد اله محمد فانه حی لا یموت». عظیمایا! خدایا! جبارا! کردگارا، که همه اوست! بود خلقان بداشت او! نابود ایشان بحکم او! بقاء عالمیان بارادت او! فناء آدمیان بمشیت او! باقی همیشه و زنده پاینده او! کُلُّ شَیْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ».

قوله: وَ مَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ الْآیة. نفسها آنست که الله شمرد، زندگیها آنست که وی ساخت. اجلها آنست که وی نهاد. روزیها آنست که وی داد. نه افزود و نه کاست! این است سخن راست! یکی را با دنیا داد، یکی با عقبی یکی با مولی. و هر يك را مراد خود بداد. دنیادار را گفت: وَ مَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا. عقبی جوی را گفت: وَ مَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الْآخِرَةِ نُؤْتِهِ مِنْهَا، باز مولی جویان را از هر دو جدا کرد. و ایشان را شاکران خواند و گفت: وَ سَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ جزاء ایشان در ارادت ایشان نیست که ایشان را خود ارادت نیست. ارادت ایشان فداء ارادت حق بود.

به موسی (ع) وحی فرستاد که: یا موسی! خواهی که بجایی رسی، مراد خود فداء مراد ازلی ما کن، و ارادت خود در باقی کن. پیر طریقت جنید وقتی در اثناء مناجات از حق درخواستی کرد، بسرش ندا آمد که: «یا جنید خلّ بینی و بینک» میان من و تو می درآیی؟ من خود دانم که ترا چه سازد. و چه بکار آید؟

آنچه فرستم بپذیر، و آنچه فرمایم بکن. پس چون بنده را خواستی نبود، ربّ العالمین وی را به از آن دهد که بنده خواهد، چنان که در خبر است: «من شغله ذکری عن مسألتي اعطيته افضل ما اعطى السائلین».

فَاتَاهُمُ اللَّهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَ حَسَنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ در ثواب آخرت «حسن» گفت: یعنی نیکو است آن ثواب، و در ثواب دنیا آن نگفت. از بهر آنکه ثواب آخرت پاینده است و ثواب دنیا گذرنده، آن بودنی است بر دوام بی آفت، و بی فتنه. و این بریدنی است عن قریب، هم با آفت و هم با محنت.

وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ این محسنان آن شاکرانند که درین آیت گفت.

و جزا که آنجا اشارت کرد محبت است که این جا بیان کرد. و احسان آنست که مصطفی (ص) گفت بجواب جبرئیل: «ان تعبد الله كأنك تراه».

احسان صفت مراقبانست، و حال واجدانست، و مقام راضیان است، و نشان دوستان است. محبت خدای ایشان را شعار، و یاد الله ایشان را دثار، و مهر الله ایشان را نثار، نثاری که بر روی جان گویی نگار است، و درخت شادی از وی بیبارست، و جان را خوش بهار است!

الا ای خوش نسیم نو بهاری تو بوی زلف آن بت روی داری

## ۲۶ النبوة الاولى

قوله تعالى: سَنُلْقِي أَرَى مِ دَرَاكِنِمْ، فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا در دلهاى ناگرویدگان، الرُّعْبَ بيم و ترس، بما أشركوا



بِاللَّهِ بَأَنَّهُ انباز گرفتند با خدای، ما لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا چیزی که الله آن را از آسمان حجتی نفرستاد، وَ مَا وَاهُمُ النَّارُ و بازگشتگاه ایشان فردا آتش است، وَ بئسَ مَثْوَى الظَّالِمِينَ (۱۵۱) و آن بد بودن گاهی است کافران را. وَ لَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعَدَهُ رَاسِتْ كَفَتِ خَدَاى بَا شَمَا، و رَاسِتْ كَرَد و عَدَه خَوِيش كَه دَاده بُوَد، إِذْ تَحْسَوْنَهُمْ بِإِذْنِهِ أَنْ كَه كَه شَمَا ايشان رَا مِيكشْتيد بخواست وى، حَتَّى إِذَا فَشِلْتُمْ تَا أَنْ كَه كَه بَد دَل شَدِيد، وَ تَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ و بَا يَكْدِيكِر مَخَالِف شَدِيد و بَر اَوِيختيد، وَ عَصَيْتُمْ و دَر رَسول مَن نَا فرمان شَدِيد و سَر كَشِيدِيد، مَن بَعْدَ مَا أُرَاكُمْ مَا تُحِبُّونَ پَس اَنكَه بَا شَمَا نَمُود اللهُ اَنچَه دُوست مِيداشتيد، مِثْكُمْ مَن يُرِيدُ الدُّنْيَا كَس هَسْت اَز شَمَا كَه اِين جَهان مِيخواهد، وَ مِثْكُمْ مَن يُرِيدُ الْآخِرَةَ. و كَس هَسْت اَز شَمَا كَه اَن جَهان مِيخواهد، ثُمَّ صَرَفَكُم عَنْهُمْ پَس شَمَا رَا اَز كَا فران بَرگَر دَانِيد، لِيَبْتَلِيَكُمْ تَا شَمَا رَا بِيَاز مَآيد (بَآن مَحنت كَه اَفْتاد)، وَ لَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ و دَرگِذاشْت اَز شَمَا اَنچَه كَرديد. وَ اللهُ دُو فَضْلٍ عَلَي الْمُؤْمِنِينَ (۱۵۲) و اللهُ بَا فَضْل اَسْت بَر مُؤْمنان.

إِذْ تُصْعِدُونَ كَه بَا لا مِيگَرَفْتيد، وَ لَا تَلْوُونَ عَلَي أَحَدٍ و بَا ز نَنگَرَسْتيد بَا كَس، وَ الرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ و پِيغامبر شَمَا رَا مِيخواند، فِي أَخْرَاكُمْ اَز پَس شَمَا، فَأَتَابَكُمُ شَمَا رَا اللهُ پادا ش داد (بَآن نَا فرماني كَه كَرده بُوديد و دُنيا كَه جَسْتَه بُوديد) عَمَّا بَعَمَّ غَمِي دَر غَمِي پِيوسته، لِكَيْلَا تَحْزَنُوا تَا مَكْر بَا ز اَندوهگن نَبِيد، عَلَي مَا فَاتَكُمُ بَر اَنچَه اَز شَمَا دَرگِزَرْد اَز دُنيا، وَ لَا مَا أَصَابَكُمُ و نَه بَر اَنچَه بَشَمَا رَسَد اَز رَنج، وَ اللهُ خَبِيرٌ بَمَا تَعْمَلُونَ (۱۵۳) و اللهُ آگاه اَسْت بَا نچَه مِيكُنيد.

ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ پَس فَرُود فرسْتاد بَشَمَا، مَن بَعْدَ الْعَمِّ اَز پَس اَن غَم، أَمَنَةً اِيْمِنِي اَز دَشْمَن، نُعَاسًا خَوَابِي و اَرَامِي، يَعْشَى طَائِفَةً مِثْكُمْ كَه دَر گَرُوهي اَز شَمَا مِيپيچيد اَن خَوَاب، وَ طَائِفَةً قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ و گَرُوهي بَنِيْمار اُورْد ايشان رَا خَسْتِگِيها دَر تَنهاي ايشان، يَظُنُّونَ بِاللَّهِ ظَنُّهَا مِيبردند بَخَدَاي، غَيْرَ الْحَقِّ ظَنُّهَاي نَا سَزا، ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ ظَنُّهَاي كَا فَرُوار يَفُولُونَ (دَر خَوِيشْتَن مِيانديشيدند) و بَا خُود مِيگَفْتند: «هل لنا من الامر من شيء» اَز كار بَمَا هَبِج چيز هَسْت؟ قُلْ جَوَاب دَه رَسول مَن: إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ كَار هَمِي خَدَاي رَاسِت، يُخْفُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ دَر دَلهاي خَوِيش چيزي نَهان مِيدارند، مَا لَا يَبْدُونَ لَكَ چيزي كَه اَن پيدا نَمِيكُنند تَرَا بَزبان، يَفُولُونَ مِيگويند: لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ اَكْر ما رَا اَز كار چيزي بُوَدِي، مَا قَتَلْنَا هَاهُنَا ما رَا ايدر بَنكشْتندي، قُلْ پِيغامبر مَن بگوِي، لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ اَكْر شَمَا دَر خانهاي خَوِيش بُوديد، لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ بِيرون اَمَدندي اَنان كَه بَر ايشان مَرگ نَبشْتَهاند، و هَنگام اَمَدَه اِلي مَضَاجِعِهِمْ بَر اَفْتادن گاههاي ايشان، وَ لِيَبْتَلِيَ اللَّهُ و تَا بِيَاز مَآيد و بَر رَسَد اللهُ، مَا فِي صُدُورِكُمْ بَا نچَه دَر دَلهاي شَماسْت، وَ لِيُمَحِّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ و تَا پاككند و شَبهت ببرد اَز اَنچَه دَر دَلهاي شَمَا اَسْت، وَ اللهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۱۵۴) و اللهُ دانا اَسْت بَا نچَه دَر دَلهاي شَمَا اَسْت.

إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ ايشان كَه بَرگَشْتند (بَهزيمت) اَز مِيان شَمَا، يَوْمَ التَّقَى الْجَمْعَانِ اَن رُوز اَحْد كَه هَر دُو گَرُوه هَمديدار گَشْتند. إِنَّمَا اسْتَنزَلَهُمُ الشَّيْطَانُ شَيْطَانُ ايشان رَا اَز جَاي ببرد، بِيَعُضُ مَا كَسَبُوا بَلخْتي اَز اَنچَه كَرده بُوَدند اَز پيش، وَ لَقَدْ عَفَا اللهُ عَنْهُمْ و بَد رَسْتي كَه خَدَاي عَفو كَرْد اَن گَرِيختن ايشان اَز پيشان. إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ (۱۵۵) كَه خَدَاي اَمْرزگار سْت و بَر دبار.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: سَلِّقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ... الآية مفسران گفتمند: كَه سبب نزول اِين آيت اَن بُوَد كَه رُوز اَحْد بَعْد اَز اَن وَقَعَه كَه اَفْتاد، كَا فران قَرِيش سَوي مَكَه بَا زگَشْتند براه دَر بَا يَكْدِيكِر گَفْتند: بَد كَرديم كَه لختي اَز ايشان زنده

بگذاشتیم و همه را نکشتیم! اکنون باز گردید تا رویم و بیخ ایشان بر آریم! و یکی را از ایشان بر بسیط زمین نگذاریم. تا درین بودند، ربّ العالمین ترسی و بیمی در دل ایشان افکند، تا از آن همت بگشتند، و آن عزم فسخ کردند.

اللّٰهُ بر مسلمانان منت نهاد، بآن ترس که در دل ایشان افکند و گفت: وَ قَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ.

قراءت شامی و علی و یعقوب الرُّعْبَ بضمّ عین است، باقی بسکون عین خوانند، دو لغت‌اند هر دو بمعنی خوف. بما أُنزِلُوا بِاللّٰهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا معنی سلطان «حجّت» است، و در قرآن سلطان باین معنی فراوان است. یعنی: کافران را بآن بت پرستیدن هیچ حجّت نیست، و خدای ایشان را از آسمان بآن شرک هیچ کتابی نفرستاد، تا ایشان را در آن حجّتی بودی و عذری، لا جرم مآل و مرجع ایشان آتش دوزخ است.

و بئس مَثْوَى الظَّالِمِينَ و بد جایگاهی که دوزخ است، جای مشرکان و ستمکاران.

قوله: وَ لَقَدْ صَدَقَكُمُ اللّٰهُ وَعَدَهُ... الآية. محمد بن کعب القرظی گفت: رسول خدا (ص) چون به مدینه باز رفت، جماعتی از یاران وی گفتند: از کجا بما رسید این محنت؟، و چون افتاد این وقعت؟ و اللّٰهُ تعالی ما را وعده نصرت و ظفر داده بود؟

و ذلك في قوله تعالى: بَلَىٰ إِنَّ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا... الآية. رب العالمین بجواب ایشان این آیت بفرستاد: وَ لَقَدْ صَدَقَكُمُ اللّٰهُ وَعَدَهُ. گفته‌اند: این وعده آن بود که رسول خدا بخواب دید که بر دشمنان ظفر یافتی، و خواب پیغامبران وحی باشد. از آن آن را «وعد» خواند. و صدق این وعده آن بود که باوّل وقعه احد مسلمانان غلبه کردند بر کافران، پس بآخر کافران غلبه کردند. میگوید: اللّٰهُ با شما راست گفت و راست کرد وعده خویش. إِذْ تَحْسَبُونَهُمْ اِي تَقْتُلُونَهُمْ قَتْلًا، ذَرِيعًا، سَرِيعًا، شَدِيدًا، که باوّل روز ظفر شما را بود و شما ایشان را بکشتید بخواست خدای.

حَتَّىٰ إِذَا فَشِلْتُمْ حَتَّىٰ غَايَت رَاسِت، بمعنی: «الی» یعنی تا آنکه بد دل شدید و با یکدیگر مخالف شدید. این مخالف و منازعت آن بود که تیراندازان بطلب غنیمت درن بگذاشتند و در لشکر گاه افتادند، و سالار ایشان عبد اللّٰه بن جبیر میگفت: بکنید، و درن بگذارید! ایشان با وی منازع شدند و فرمان نبردند، و درهم افتادند. و سالار با تنی چند کم از ده کس از جای برنخاستند. دشمن درن بگذاشته دیدند، درافتادند، و سالار و آن چند کس را بکشتند، و در مصطفی (ص) و مسلمانان درافتادند.

قوله: وَ عَصَيْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا أَرَاكُمْ فِي مَوْضِعِ اعْطَاكُمْ است. چنان که آنجا گفت: سَأُرِيكُمْ دَارَ الْفَاسِقِينَ ای ساعطیکم ارض مصر منّت بر ایشان نهاد بآنچه زمین مصر ایشان را داد. مالک بن انس گفت: «مصر خزانه الارض». عمرو بن عاص گفت: «مصر فردوس الدنيا». و روی عن النبی انه قال: «ابتغوا خیر مصر و لا تتخذوها دارا فانه یساق الیها اقلّ النَّاسِ اعمارا.

أَرَاكُمْ مَا تُحِبُّونَ ظَفَرَ و نصرت مسلمانان بود، در ابتداء روز باد صبا برخاست، مسلمانان شاد گشتند و بر کافران نصرت دیده و علمداران مشرکان کشته.

و آن گه بآخر روز حال دگرگون شد، و آن باد صبا با باد دبور گشت، و آن شادی بانوده بدل شد.

قوله: مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا و هم الذین ترکوا المركز، و اقبلوا الی النهب. وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ و هم الذین ثبتوا فی



المركز حتى قتلوا.

قال ابن مسعود: ما شعرت ان احدا من اصحاب رسول الله (ص) يريد الدنيا و عرضها حتى كان يوم احد و نزلت هذه الآية.

ثُمَّ صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ اى بذنوبكم هذه، صرفكم عن قتلهم من بعد أن اظفركم عليهم. لِيَبْتَلِيَكُمْ بما جعل عليكم من الدبرة فيبتين الصابر من الجازع و المخلص من المنافق.

وَ لَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ حيث لم تقتلوا جميعا عقوبة بمعصيتكم النبي (ص) و الهزيمة. و الله ذو فضل على المؤمنين.

قوله: إِذْ تُصْعِدُونَ وَ لَا تُلْوُونَ اى لا تعرجون و لا تقيمون على أحدٍ «احد» اين جا مصطفى (ص) است كه وى ميگفت: «انا النبي لا كذب، انا ابن عبد المطلب».

وَ الرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أُخْرَاكُمْ اى و من ورائكم يقول: الى عباد الله! فانى رسول الله من يكر فله الجنة. ميگويد: رسول شما را ميخواند و اين خبر ميگفت و شما اجابت نكرديد، و با وى ننگرستيد. يقال: جاء فلان فى آخر الناس، و آخرة الناس، و اخرى الناس و اخرات الناس، و اخريات الناس.

فَأْتَابَكُمْ اى: جازاكم. و الثواب يكون خيرا و يكون شرا، كالبشارة تكون بخير و بشر.

غَمًّا يَغْمُّ اى: مع «غم» و قيل: متصلا بغم، غمى در غمى پيوسته، و دو غم بر سر هم نشستنه: يكى غم هزيمت، ديگر غم آنكه از ابليس شنیده بودند كه محمد (ص) را بكشتند.

لِكَيْلَا تَحْزَنُوا على ما فاتكم يعنى الفتح و الغنيمه، و لا ما أصابكم من القتل و الهزيمة.

وَ اللَّهُ خَبِيرٌ بما تَعْمَلُونَ، ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ اين در شأن هفت كس فرود آمد از ياران مصطفى (ص) ابو بكر صديق، عمر فاروق، على المرتضى و الحارث بن الصمة، و سهيل بن حنيف و دو مرد انصارى. ميگويد: شما را پس از غم قتل و هزيمت امن دادم، خواب بر شما افكندم و خواب نشان امن است و سكون دل و زوال غم و ترس. «امنة» و «امن» يكى است. و از بهر آن بر «نعاسا» او نيست كه آن تفسير امنة است.

«تغشى طائفة» كه بتا خوانى بر قراءت كسايبى و حمزه فعل «امنة» راست، و كه بيا خوانى بر قراءت باقى فعل «نعاس» راست. ميگويد: خواب در ميپيچيد در گروهى از شما.

وَ طَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ و گروهى بودند، يعنى منافقان: معتب بن قشير و اصحاب او كه نه امن بود ايشان را و نه خواب. ايشان را همه تيمار و غم خويش گرفته بود و همت ايشان همه در كار خويش و در خلاص نفس خويش. قوله: يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ اين طائفه منافقان را ميگويد كه: ظن ناسزا مى بردند بالله، كه محمد (ص) را نصرت نخواهد داد، و كار وى مضمحل است! و دين وى تباه! رب العالمين گفت: اين ظن ايشان بس كافروار است و بيگانه وار، يعنى ظن ايشان بخداى در كار محمد (ص) هم چون ظن كافران است و اهل جاهليت.

يَقُولُونَ هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ اين استفهام بمعنى «جحد» است و امر اينجا بمعنى نصرت و ظفر، يعنى كه ايشان ميگويند: ما را ظفر و نصرت چنان كه وعده داده بودند نيامد، و منافقان اين سخن بر جهت تكذيب گفتند. رب العالمين بجواب ايشان گفت: إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ چون لام نصب خوانى بر قراءت بصرى، آن نصب از بهر آن است، و چون برفع خوانى مستأنف بود. ميگويد: نصرت و ظفر و قضا و قدر و شهادت همى خداى راست. يعنى: چون همه



او راست، آن را دهد که خود خواهد. از ابن عباس روایت کردند که: این ظنّ ناسزا که بالله می‌بردند تکذیب قدر است، که ایشان در قدر سخن میگفتند، و حوالت کارها با خود میکردند، و مشیت خود برابر مشیت خدا میداشتند. رب العالمین گفت: قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ.

یا محمد ایشان را بگوی که: القدر خیره و شرّه من الله. مصطفی (ص) گفت: «یکون فی امتی خسف و مسخ و ذلك فی المكذبین فی القدر»

و قال: صنفان من امتی لیس لهما فی الاسلام نصیب: المرجئة و القدرية.

و روی ان ابا بکر و عمر تکلما فی القدر، فتابع بعض القوم ابا بکر و تابع بعض القوم عمر فتحا کما الی رسول الله (ص) فاقبل النبی (ص) علی ابي بکر فقال کیف قلت: یا ابا بکر؟ فقال الحسنات من الله و السيئات من انفسنا. فانقبض رسول الله (ص) بعض الانقباض حتی روى ذلك فيه. ثم قال یا عمر کیف قلت؟ قال الحسنات و السيئات كلها من الله. قال فانبسط رسول الله (ص) حتی روى ذلك فيه. ثم قال ان اول من تكلم فی القدر لجبرئیل و میکائیل، قال میکائیل مثل مقاتک یا ابا بکر، و قال جبرئیل مثل مقاتک یا عمر، فقالا ان یختلف اهل السماء یختلف اهل الارض، تعال حتی نتحاکم الی اسرافیل، فما قضی بیننا رضینا.

قال: فتحاکما الی اسرافیل فقضی بینهما انّ الخیر و الشرّ کله من الله، قال رسول الله (ص): فهذا قضایی بینکما. قال: ثم اقبل علی ابي بکر فقال: یا ابا بکر انّ الله تعالی لو اراد ان لا یعصى ما خلق ابلیس.

يُخْفُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ يَعْنِي: فِي قُلُوبِهِمْ، مَا لَا يُبْدُونَ لَكَ فِي دَلْهَائِ خَوِيشِ چيزی پنهان میدارند که پیدا نمی‌کنند بزبان. آن گه تفسیر بر عقب گفت: يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قَاتَلْنَا هَاهُنَا، این «يقولون» همان «يخفون» است، یعنی يخفون قولهم، در دل خویش با نفس خویش میگویند پنهان، که اگر ما را خرد بودی با محمد (ص) بیرون نیامدیمی تا سران ما را نکشتندی. رب العالمین گفت بجواب ایشان: قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ أَي مَصَارِعِهِمْ. در این آیت ردّ قدریه و معتزله است که میگویند: قتل بر کس نه نوشته‌اند، و آن کس را که کشتند نه باجل مرد. و این مخالفت نصّ قرآنست که گفت عزّ و علا: لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ. و ازین جاست که مفسران گفتند درین آیت مضمّر است که: و حانت آجالهم الی مضاجعهم.

وَ لِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ هَر لَام که در عربیت آید که نه «لام ملک» بود نه «لام امر»، آن را «لام ابتدا» گویند. چنان که تو کسی را گویی: فرا فلان ایدون و ایدون گوی. او جواب دهد: «تا بینم او را» این لام در سخن لام ابتداست معلق بر ضمیر یا بر خطاب مخاطب. و «لیبتلی» و «لیمحص» در هر دو کلمه لام ابتداست.

و المحص «التقية» يقال «فرس محوص»، اذا لم يكن في حوافرها رهل.

و معنى الآية: لِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ أَيهَا الْمُنَافِقُونَ فعل ما فعل يوم احد و ليمحص ای ليطهر و يكشف ما فی قلوبكم أَيها المؤمنون من الرضا بقضاء الله.

وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ای بما يدور فی الافکار، و يعترض فی النفوس، و بما فی القلوب من النفاق و الايمان.

قوله تعالى: إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ... الآية این خطاب با مؤمنانست، میگوید: ایشان که پشت بدادند بهزیمت، و از قتال دشمن برگشتند از میان شما که مؤمنان اید یَوْمَ النَّقَى الْجَمْعَانِ آن روز که جمع مؤمنان و جمع کافران همدیدار گشتند، و بر هم رسیدند، آن شیطان بود که در راه ایشان آمد، و ایشان را بر آن ذلت داشت، و آن کار ایشان را برآراست. و

این در راه آمدن شیطان و ایشان را از ثبات بیفکنند، بشومی آن بود که فرمان رسول (ص) را خلاف کرده بودند، و مرکز بگذاشته. پس رب العالمین ایشان را عذر نهاد و عفو کرد، گفت: **وَ لَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ**. و گفته‌اند که معصیت ایشان آن بود که پارسال به بدر رغبت کرده بودند در فداء مشرکان، و باز فروختن ایشان، که بدر بدست آورده بودند، و بنکشتن ایشان، پس رب العالمین عذر ایشان بنهاد و آن معصیت از ایشان در گذاشت و عفو کرد و گفت: **لَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ**. مفسران گفتند: عثمان بن عفان از ایشان بود، و رافع بن المعلى، و خارجه بن زید، و حذيفة بن عتبة بن ربيعة، عثمان بن عقبه، و عمرو بن عقبه. مردی از ابن عمر پرسید که عثمان به بدر حاضر بود؟ گفت: نه، گفت: ببیعة الرضوان حاضر بود؟ گفت: نه، گفت: از جمله ایشان بود که **يَوْمَ التَّقِي الْجَمْعَانِ**؟ گفت: بود. ابن عمر را گفتند که: این در عثمان عیب میجوید باین که می‌گوید. ابن عمر گفت: اما بدر فان رسول الله (ص) قد ضرب له بسهمه. اما بیعة الرضوان فقد بايع له رسول الله (ص) و يد رسول الله خير من يد عثمان، و اما الذين تولوا منكم يوم التقي الجمعان فقد عفا الله عنهم ان الله غفور حلیم.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: **سُنِّقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ**... جلیل است و جبار خدای کردگار نام‌دار، رهی‌دار، که از کار رهی آگاه است، و رهی را پشت و پناه است. خود دارنده، و خود سازنده، که خود کردگار و خود پادشاه است، و همه عالم او را سپاه است. سپاهش نه چون سپاه خلقان، که ملکش نه چون ملک ایشان. چون ملک او ملک نه، چون سپاه او کس را سپاه نه. سپاه مخلوق را اسپ و سلاح باید، آلت و زینت باید، فرهیب و حیلت باید. سپاه حق بی‌نیاز از فرهیب و حیلت، کمر بسته بر درگاه عزت، تا خود چه آید از فرمان و حکمت. سپاه او یکی پشه عاجز گماشته بر نمرود گریز، اینت گردن‌کش کزو قوی‌تر نه! و آنت پشته کزو ضعیف‌تر نه! بنگر که با وی چه کرد و چون گشت؟! سپاه دیگر لشکر ابابیل فرستاده باصحاب فیل، لشکری چنان ضعیف بقومی چنان عظیم! بنگر تا چون دمار از ایشان برآورد، و روز ایشان بسر آورد؟! سپاه دیگر باد عقیم فرو گشاده بر عادیان عمالقه و جباریه آن زمان، ایشان را چنان کرد که **كَانَهُمْ أُعْجَازُ نَحْلِ خَاوِيَةٍ**، **فَهَلْ تَرَى لَهُمْ مِنْ بَاقِيَةٍ**؟ سپاه دیگر رعب است بر دل کافران از هیبت محمد (ص) خاتم پیغامبران، هنوز بدو نارسیده، يك ماهه راه میان شان مانده، و از ترس و بیم جانشان بر لب رسیده! ازین جا گفت مصطفی (ص): **«نصرت بالرعب مسيرة شهر»**.

و رب العالمین این منشور درگاه رسالت را از قرآن مجید تویع بر زده که: **سُنِّقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ**. و از آثار هیبت محمد (ص) بر دل کافران و امارات فزع در دل بیگانگان، یکی قصه بو جهل است با آن مرد ثقیفی که شتران داشت و بوی فروخت، و قصه آنست که: علی (ع) و ابن عباس (رض) گفتند: شبی جبرئیل امین (ع) ندا در عالم داد که: **«معاشر الناس ما قعودكم و قد بعث الله عزّ و جلّ اليكم نبيا من ولد لوى بن غالب، يقال له محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف»**.

گویند: جوانی از قبيله ثقیف آواز جبرئیل بشنید، برخاست و ده تا شتر در پیش گرفت. و روی به مکه نهاد. چون در مکه شد، جماعتی را دید از صناید و سادات قریش. جوان گفت: **«ا فيكم محمد؟»**

ابو جهل فرا وی جست و گفت که: ای جوان این چه سخن است که می‌گویی؟ و محمد که باشد؟ گفت: آن پیغامبر که بشما فرستادند. گفت: هیچ پیغامبر بما نفرستادند. جوان گفت: من شبی نشسته بودم و از هوا ندایی شنیدم بدین صفت.

ابو جهل گفت: آن آواز شیطان بود که بشما افسوس میداشت. ثقفی گفت: خواهم که تو روی وی بمن نمایی، تا ببینم. گفت: ترا روی وی دیدن بکار نیست، که وی مردی جادوست، ترا فریب دهد. ثقفی گفت: تو در حق وی سخن بس درشت می‌گویی، مگر میان شما خشونت است؟ کسی دیگر بود که همین گوید که تو می‌گویی؟ گفت: آری عمّ من ولید بن مغیره. گفت: عمّ تو بر موافقت تو و هوای تو سخن گوید، دیگری باید. گفت: عمّ محمد، بو لهب عبد العزی بن عبد المطلب.

پس بر بو لهب شدند. بو لهب همان گفت که بو جهل گفت. پس ثقفی گفت: «اوّه! ضلّ سعی! و ذهب ایامی!» اکنون کیست که شتران من بخرد؟ بو جهل گفت: من بخرم. بچند فروشی؟ گفت: بدویست دینار. گفت: خریدم و بده دیگر. گفت: این ده چرا افزودی؟ گفت: بشرط آنکه بر محمد (ص) نروی، و سخن وی نشنوی. ثقفی را تهمتی در دل افتاد، شتران را بگذاشت و رفت سوی کعبه، مصطفی (ص) را دید در نماز برکوع، و نور روی وی بر شرکاء نعلین افتاده. با خود گفت: ما هذا بوجه ساحر و لا کذاب! و الله ما انت الا صادق.

و مصطفی (ص) هم چنان در نماز می‌بود، و ثقفی بازگشت بطلب شتران خود آمد، تا بغرفه ابو جهل. ابو جهل بر غرفه بود، گفت: یا ابا الحکم یا شتران رد کن یا بها بده. ابو جهل گفت: «هیئات ما لك عندی مال و لا نوق، لائک نقضت الشرط»

ثقفی گفت: «کذبت و الله فی امر محمد، ما هو بساحر و لا کذاب بل هو نبی صادق.» ابو جهل گفت: «و اللات و العزی لا اعطینک شیئا ابدا»

، ثقفی گریان و دلتنگ بازگشت. عبد الله زبیری بر طریق استهزاء فراز آمد، و نرم نرم گفت: یا ثقفی! خواهی که با حق خود رسی، رو محمد (ص) را با خود بیاور، که او را هیبتی است بر دلها تا حق تو بستاند. ثقفی آمد بحضرت مصطفی (ص) و از هیبت که بر او تافته بود سخن نمی‌پارست گفت، و لرزه بر اندام وی افتاده.

مصطفی (ص) گفت: ای جوانمرد مترس که من پیغامبر رحتم، آن گه گفت: یا غلام آن آواز شنیدی از آسمان که گفتند: «ما قعودکم و قد بعث فیکم نبی من لوی بن غالب»؟

گفت: شنیدم، حبیبی!

صوت من کان ذاک؟

گفت: صوت جبرئیل. مصطفی (ص) گفت: دیدی که عبد الله زبیری با تو نرم نرم گفت که: بیار محمد را تا با حق خود رسی؟ ثقفی گفت: اشهد بشعری و جلدی و بشری و دمی مخلصا ان لا اله الا الله، وحده، لا شریک له، و انک محمدا عبده و رسوله.

گفت: اکنون که ایمان آوردی من با توام تا ترا بحق خود رسانم. آن گه گفت ثقفی را که: تو از پیش برو بدر سرای بو جهل که تو در من نرسی. ثقفی از پیش برفت و مصطفی (ص) بر دیدار ابو جهل که از غرفه مینگرست يك گام از مسجد برداشت و دیگر بدر سرای بو جهل بر زمین نهاد. ثقفی خواست تا گوید: یا ابا الحکم، مصطفی (ص) گفت: چنین مخوان او را، بآن کنیت خوان که الله او را داد که «یا ابا جهل». آن گه مصطفی (ص) او را سه بار خواند یا ابا جهل! و جواب می‌داد. پس از سه بار جواب داد: لبیک لبیک یا محمد (ص) و سعديک و کرامه لك.

و فرود آمد از غرفه، گونه روی وی بگشته و عقل زائل شده و زبان سست گشته، و بهمه اندام لرزه در افتاده، گفت:

چه حاجت داری یا محمد؟ گفت: حق این مرد بگزار بتمامی. گفت: نعم یا محمد! علی الراس و العین.

آن گه کنیزک را بخواند و کیسه زر و ترازو بخواست، و دویست دینار برکشید و بوی داد. مصطفی (ص) گفت: ده دینار دیگر چنان که گفته‌ای. بو جهل ده دینار دیگر بر کشید و بوی داد و گفت: «هی لممشاک یا محمد! فانه لم یکن فی حسابی».

آن گه ابو جهل گفت: یا محمد! هیچ حاجت دیگر داری؟ گفت: «نعم، الروضة الخضرة و العیش المقیم، ان تقول لا اله الا الله و تقرّ بأئی رسول الله حقاً».

ابو جهل گفت: یا محمد هر چه فرمایی از اهل و مال و فرزند فرمان بردارم. اما این کلمه را طاقت ندارم که بگویم. رسول (ص) بازگشت و گفت: یا غلام رو و آن قوم را گوی که قدر ما نزد صاحب ایشان چندانست، و قدر او نزدیک ما چونست؟ ثقی رفت، و قصه بگفت. ابن الزبیری با جماعتی برخاستند و گفتند: چونست که صاحب ما بو الحکم ما را بتکذیب محمد می‌فرماید، و آشکارا وی را ناسزا می‌گوید، و پنهان او را تواضع میکند، و کار وی راست میدارد؟ خیزید تا همه در دین محمد (ص) شویم. برین عزم بیرون آمدند، ولید بن مغیره را دیدند، قصه با وی بگفتند. ولید گفت: چندان توقف کنید تا از وی بپرسیم که آنچه کرد از بهر چه کرد؟ اگر معذور است او را معذور داریم. آمدند بدر سرای بو جهل، او را خواندند هم بر آن صفت ترسنده و لرزنده بیرون آمد. ولید گفت: این چه حال است، و چه هیبت که در دل تو افتاده از محمد؟ گفت: یا عم! شتاب مکن و سخن من بشنو، اگر عذرم هست مرا معذور دارید، محمد را دیدم که از مسجد بیرون آمد، و اول گام که بر گرفت بدر سرای من بر زمین نهاد، آن گه مرا به بو جهل بر خواند، من خشم گرفتم، سنگی عظیم نهاده بود برداشتم تا بر سر وی فرو گذارم، و خلق را از وی باز رهام. چون این همت کردم دست من با سنگ در گردن بماند و خشک شد گفتم: اگر آنچه محمد می‌گوید راست می‌گوید دستم گشاده شود. دستم گشاده گشت، و سنگ از دستم بیفتاد، همچون خمیر پاره‌ای. دیگر باره مرا به بو جهل برخواند همان همت کردم همان حال دیدم. سوم بار که مرا برخواند.

سنگ برگرفتم خشخشه‌ای شنیدم از پس خویش. باز نگرستم، شیری را دیدم سهمناک عظیم، که آتش از هر دو چشم وی می‌افروخت، و نیشها داشت چنان که نیش فیل، و بر یکدیگر می‌زد، و مرا گفت: «الویل لك! اجب محمدا و اقص حاجته و انا و اله محمد قرصتك بانیابی هذه». فاخرجت رأسی الی محمد، و أجبته عند ذلك. یا عم! ان كنت معذورا فاعذرنی، و ان كنت معذولا فاعذلنی. فلما سمعوا ذلك، قالوا بأجمعهم انت معذور اذ كان الأمر كذلك.

قوله: مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ قیمت هر کسی ارادت اوست، و خواست هر کسی رهبر اوست. یکی دنیا خواست، یکی عقبی، و یکی مولی. خواست دنیا همه فرهیب و غرور، خواست عقبی همه شغل است و کار مزدور، و خواست مولی همه سور است و سرور! ار طالب دنیا خسته پندار و غرور است، و طالب عقبی در بند حور و قصور است، طالب مولی در بحر فردانیت غرقه نور است.

ذو النون مصری گفت: الهی اگر از دنیا مرا نصیبی است به بیگانگان دادم و اگر از عقبی مرا ذخیره‌ای است بمؤمنان دادم. در دنیا مرا یاد تو بس، و در عقبی مرا دیدار تو بس! دنیا و عقبی دو متاع‌اند بهایی! و دیدار نقدی است عطائی! دلال دنیا ابلیس است، سلعت خود در بازار خذلان بر من یزید داشته و آن را بر خلق می‌آرید. يقول الله تبارك و تعالی اخبارا عنه: لَأَزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ. بايع ابليس و مشتري كافر، و بها ترك دين و محض شرك. باز

مصطفی (ص) دلال بهشت در بازار عقبی بر من یزید عنایت داشته. الله بایع و مؤمن مشتری، و بها کلمه لا اله الا الله.

قال النبی (ص): «ثمن الجنة لا اله الا الله».

پیر طریقت گفت: قومی بینم باین جهان ازو مشغول، قومی بآن جهان ازو مشغول، قومی از هر دو جهان بوی مشغول. گوش فرا داشته که تا نسیم سعادت از جانب قربت کی دمد؟ و آفتاب وصلت از برج عنایت که تابد؟ بزبان بیخودی و بحکم آرزومندی می‌زارند و می‌گویند: «کریما! مشتاق تو بی تو زندگانی چون گذارد؟ آرزومند بتو از دست دوستی تو يك کنار خون دارد!»

بی تو ای آرام جانم زندگانی چون کنم      چون نباشی در کنارم شادمانی چون کنم

### ۲۷ النوبة الاولى

قوله تعالى: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای ایشان که بگریوند، لا تَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا چون ایشان مبیید که کافر شدند، و قالوا لِإِخْوَانِهِمْ و قومی را گفتند از برادران و دوستان خویش، إِذَا ضَرَبُوا فِي الْأَرْضِ آن گه که بسفر شدند (از بهر تجارت و در آن سفر بمردند)، أَوْ كَانُوا غَزَىٰ یا بغزا شدند (و در آن غزا کشته شدند)، لَوْ كَانُوا عِنْدَنَا اگر بنزدیک ما بودندی (و بنشدندی)، ما مَأْتُوا در سفر نمردندی، و مَا قُتِلُوا و در غزا کشته نشدندی لِيَجْعَلَ اللَّهُ تا کند خدای، ذَلِكَ آن سفر و غزای ایشان (بسختن ایشان)، حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ در بغی و حسرتی در دلهای کسان آن مردگان و کشتگان، و اللَّهُ يُحْيِي و يُمِيتُ و الله است که می‌زنده کند و می‌میراند، و اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۱۵۶) و خدای آنچه شما می‌کنید بیناست و دانا.

و لَئِنْ قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ و اگر کشتند شما را در راه خدا، أَوْ مُتُّمْ یا بمیرید، لِمَغْفِرَةٍ مِنَ اللَّهِ و رَحْمَةٍ أَمْرُشِي از خدا و رحمتی که بشما رسد و شما بآن رسید، خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ (۱۵۷) به است از آنچه شما می‌گرد کنید درین جهان.

و لَئِنْ مُتُّمْ أَوْ قُتِلْتُمْ و اگر بمیرید یا بکشند شما را، لِإِلَى اللَّهِ تُحْشَرُونَ (۱۵۸) با خدای می‌انگیزانند شما را.

فِيمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ بنهمار بخشایشی از خدای لَئِنْ لَهُمْ چنین نرم بودی و خوشخوی اَمْتِ را، و لَوْ كُنْتَ ظَفًّا و اگر تو درشت بودی غَلِيظَ الْقَلْبِ سبتر دل بی‌رحمت، لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ. باز پراکندندی از گرد بر گرد تو، (و حلقه صحبت تو شکسته گشتی)، فَاعْفُ عَنْهُمْ فرا گذار ازیشان، و اسْتَغْفِرْ لَهُمْ و آمرزش خواه ایشان را، و شاورَهُمْ فِي الْأَمْرِ و با ایشان باز گوی در کاری که پیش آید، فَإِذَا عَزَمْتَ آن گه که عزم کردی و بر آهنگ کار خاستی، فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ پشت بخدای باز کن، إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ (۱۵۹) که خدای دوست دارد کار بوی سپارندگان و پشت باو بازکنندگان.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا الآية این پندیست که خدای تعالی مؤمنان را میدهد که شما چون منافقان مباحثید، و شك و نفاق بدل خود راه مدهید، و آنچه ایشان گویند مگویید. و گفت ایشان آن بود که: عبد الله بن ابی سلول و جماعتی از منافقان که روز احد بوقعت حاضر نبودند فرا عبد الله بن رباب و اصحاب او گفتند که این برادران و پیوستگان ما که بسفر تجارت شدند و در آن سفر بمردند یا بغزاء احد شدند و در آن غزا کشته شدند، إذا

ضَرَبُوا فِي الْأَرْضِ فَمَاتُوا أَوْ كَانُوا غُرَّى فقتلوا هر دو کلمه در آیت مضمّن است. «غزّی» جمع غازی است، فعّل من الغزو. گفتند اگر ایشان بیرون نشدندی بسفر، نمردندی، و ایشان را در غزو نکشتندی، و این سخن از ایشان تکذیب قدر است. ربّ العالمین گفت: لِيَجْعَلَ اللَّهُ ذَلِكَ حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ ای لیجعل ظلّهم اثم: لو لم يحضروا الحرب لا ندفع القتل عنهم، حسرة فی قلوبهم. این بآن کرد تا ایشان ظن برند که: اگر بقتال و حرب نشدندی ایشان را نکشتندی، و این ظن در دل ایشان حسرت و دریغ فرو آورد، و رنجوری بیفزود. الله تعالی مؤمنان را ازین گفت نهی فرمود، تا آن حسرت در دل ایشان نبود چنان که در دل منافقان. آن گه خبر داد که: موت و حیات در قدرت الله است و بمشیت اوست، آن را وقتی است معین. و هنگامی نامزد کرده گفت: وَ اللَّهُ يُحْيِي وَ يُمِيتُ خدای است که زنده میدارد نه مقام و زیرکی، و اوست که می‌میراند نه سفر و دلیری. چون فراز آید در سفر و در حضر بنگردد و آن را مردی نبود. قال النبی (ص): «مثل للانسان الأجل و الأمل. فمثل الأجل خلفه و الأمل امامه، فبینما هو یؤمل امامه، إذ أتاه اجله فاخجله».

قوله: وَ اللَّهُ بما تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ اگر بیا خوانی قراءت مکی و حمزه و کسایی است با الذین کفروا شود. و اگر بتا مخاطبه خوانی قراءت باقی است با یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شود.

قوله تعالی: وَ لَئِنْ قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مُتُّمْ... الی آخر الآيتين نافع و اکثر اهل کوفه «متنا و متم» و هر چه ازین باب آید بکسر میم خوانند. و باقی بضم میم خوانند. ایشان که بکسر خوانند فعل «مات، یمات، مت» نهند چنان که «خاف، یخاف، خفت» و «هاب، یهاب، هبت». و ایشان که بضم خوانند فعل آن «مات، یموت» نهند چنان که کان یكون، قال یقول.

قوله مِمَّا يَجْمَعُونَ حَفْص تنها بیا خواند بر فعل غائب. و دیگران بتاء مخاطبه خوانند. رب العالمین درین دو آیت مؤمنان را بمرگ تهنیت کرد، و مرگ ایشان مرگ کرامت کرد. و علی الجملة مرگ بر دو قسم است: یکی در راه خدا، دیگر در راه شیطان. اما آنچه در راه خدا بود یکی مرگ شهیدانست که در سبیل خدا کشته شوند، چنان که اینجا گفت: وَ لَئِنْ قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ. دیگر مرگ عارفانست که در رضاء خدا و خوشنودی از وی بمیرند، چنان که گفت: «او متّم» یعنی فی سبیل الله و رضاه من غیر قتل. و هم الذین

قال فیهم النبی: «انّ لله عبادا یصونهم عن القتل و الزلازل و الاسقام، یطیل اعمارهم فی حسن العمل، و یحسن ارزاقهم، و یحییهم فی عافیة، و یقبض ارواحهم فی عافیة علی الفرش، و یعطیهم منازل الشهداء.»

این دو گروه ایشانند که مرگ ایشان را تحفه است، چنان که مصطفی (ص) گفت: «تحفة المؤمن الموت». و سر انجام ایشان آنست که الله گفت: الَّذِينَ تَتَوَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ اما آن مرگ که در راه شیطان بود نیز بر دو قسم است: یکی آنکه بیگانه زادند او را و بیگانه مرد. رب العالمین در وصف ایشان گفت: وَ لَوْ تَرَى إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ. دیگر آنست که: مسلمان زادند او را و کافر مرد. آن مسکین چون در سكرات مرگ افتد روی معرفتش بنکرت سیاه شود، جان از تن بر آید، و ایمان از دل بر آید، تن ماند بی‌جان، و دل ماند بی‌ایمان. ضربت ملك الموت بر تن آید و قطیعت ملك بر دل افتد، بیچاره سالها در مسلمانی رفته و بر کفر مرده! مسلمانان بر وی نماز کرده، و وی خود رانده! سرانجام این دو فرقت آنست که رب العالمین گفت: لا بُشْرَى يَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِينَ وَ يَقُولُونَ جِئراً مَحْجوراً. و به قال النبی (ص): «الا انّ بنی آدم خلقوا علی طبقات شئی،

فمنهم من يولد مؤمنا، و يحيى مؤمنا، و يموت مؤمنا».

و منهم من يولد كافرا، و يحيى كافرا، و يموت كافرا. و منهم من يولد كافرا و يحيى كافرا و يموت مؤمنا.

قوله تعالى: قَبِيْمَا رَحْمَةً مِّنَ اللّٰهِ لِنْتَ لَهُمْ. «ما» صله است يعنى فبرحمة من الله لنت لهم يا محمد فى القول، و سهلت اخلاقك لهم، و كثر احتمالك فلم تسرع اليهم بما كان منهم يوم احد. وَ لَوْ كُنْتَ فَظًا فِى الْقَوْلِ غَلِيظَ الْقَلْبِ فِى الْفَعْلِ. لَانْفَضُّوْا مِنْ حَوْلِكَ اى لتفرقوا عنك.

روت عائشة قالت قال رسول الله (ص): «ان الله امرنى بمدارة الناس كما امرنى باقامة الفرائض».

و قال (ص): «من سره ان يقيه الله من فور جهنم يوم القيامة و يجعله فى ظله فلا يكون غليظا على المؤمنين و ليكن بهم رحيمًا».

قوله: قَاعْفُ عَنَّهُمْ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَ شاورَهُمْ فِى الْأَمْرِ مشاورت و تشاور، و شورى آنست كه هر كس راى و دانش ديگر كس جويد، و استصواب وى از دل وى بيرون آرد. از «شور» گرفته اند و آن استخراج است. و رب العالمين مؤمنان را در مشاورت بستود آنجا كه گفت: وَ أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ. و قال النبى (ص): «اذا كان امراءكم خياركم، و اغنياءكم سمحانكم، و امركم شورى بينكم، فظهر الارض خير من بطنها. و اذا كان امرائكم شراركم و اغنياءكم بخلاءكم و لم يكن امركم شورى بينكم، فبطن الارض خير من ظهرها».

و قال (ص): «ما سعد احد برأيه و لا شقى عن مشورة».

عبد الرحمن بن عوف گفت: روز بدر مشاورت كرديم لا جرم نصرت ديديم، و بر كافران شكستگى و هزيمت آمد. و روز احد مشاورت بگذاشتيم تا عتاب آمد، چنان كه ديديم، و رسيديم بآنچه رسيديم. اوزاعى گفت: بيشترين كه هلاك شدند از اين امت بعجب و ترك مشاورت هلاك شدند. و آنچه مصطفى (ص) گفت: «لا تستضيئوا بنار المشركين».

گفته اند كه: معنى آنست كه: لا تستشيروا المشركين فى شىء من امركم. پس معنى وَ شاورَهُمْ فِى الْأَمْرِ، و الله اعلم، آنست كه: با مؤمنان مشاورت كن در كارى كه پيش آيد. از ابن عباس روايت كردند كه گفت: وَ شاورَهُمْ فِى الْأَمْرِ قال ابو بكر و عمر: اگر كسى گويد چونست كه مصطفى (ص) را به مشاورت فرمودند، و او را داناترين خلق و زيركترين جهانيان بود، و حى بوى پيوسته از آسمان، و فرمان وى بر خلق بهر چه فرمايد اگر خواهند و گر نه روان، پس وى را چه حاجت باين مشاورت؟ جواب آنست: كه ايشان قومي از سادات عرب بودند، و از مصطفى (ص) اكرام و استمالت توقع مى كردند. رب العالمين بمشاورت فرمود اكرام ايشان را، و برداشت قدر ايشان را. هر چند كه رأى ايشان هم رأى وى بودى، و اعتماد و وثوق همه بر صواب ديد وى بودى، اما اكرام ايشان در آن حاصل شدى و دل ايشان خوش گشتى. و نيز گفته اند مشاورت بدان كرد تا سنتى باشد بعد از وى تا بقيامت. و هر كسى كه كارى كند، بمشاورت كند تا بصلاح رسد، و بسداد نزديكتر بود.

آن كه گفت: فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ حَقِيقَةُ التَّوَكُّلِ شُهُودُ التَّقْدِيرِ وَ اسْتِرَاحَةُ الْقُلُوبِ عَنِ كُلِّ التَّدْبِيرِ. يا محمد (ص)! چون از شورى عزم كردى، و قصد را جمع كردى، و كار پيش گرفتى، پشت بالله باز كن نه بمشاورت با ايشان. يعنى مپندار كه جز بالله ترا كارى از پيش شود، يا مرادى بر آيد. و اليه الاشارة بقوله تعالى: أَلَيْسَ اللّٰهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ وَ

وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ. و متوکلی چون خلیل برنخاست که گفت: حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ. آن گه حقیقت و معنی آن بجای آورد که چون جبرئیل در هوا بر وی رسید و گفت: «ا لك حاجة؟» جواب داد که: «أما اليك فلا». این برای آن گفت تا بگفت «حسبی الله» وفا کند. لا جرم رب العالمین وی را در آن وفا بستود و از وی بپسندید و گفت: وَ إِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَكَّى. و به داود وحی آمد که: یا داود! هیچ بنده نیست که بر من توکل کند، وز همه جهانیان دست در ما زند. و اگر چه همه آسمان و زمین بمکر و کید وی برخیزند که نه وی را از آن خلاص دهم، و از همه اندوه برهانم. سعید بن جبیر گفت: مرا کژدمی درگزید، مادرم سوگند برنهاد که دست فرا ده تا افسون کنند، گفتا برای سوگندان مادر، آن دیگر دست که بسلامت بود فرا افسونگر دادم، و آنکه بر آن رنج و درد بود ندادم، برای آن خبر که مصطفی (ص) گفته است: متوکل نباشد کسی که افسون و داغ کند. و این در آن خبر است که مصطفی (ص) گفت: «أریت الامم بالموسم فرأیت امتی قد ملئوا السهل و الجبل، فاعجبنی کثرتهم و هیبتهم، فقیل لی أ رضیت؟ قلت نعم! قال و مع هؤلاء سبعون الفا یدخلون الجنة بغير حساب. لا یکتوون و لا یتطیرون و لا یسترقون و علی ربهم یتوکلون. فقام عکاشة بن محصن فقال: یا رسول الله ادع الله ان يجعلنی منهم، فقال (ص): اللهم اجعله منهم. فقام آخر فقال: ادع الله ان يجعلنی منهم. فقال: سبقك بها عکاشة».

سهل بن عبد الله التستری گفت: توکل حال رسول خداست و کسب سنت وی است، هر که بر کسب طعن کرد بر سنت وی طعن کرد، و هر که بر توکل طعن کرد بر ایمان طعن کرد. آن گه گفت: اگر از حال رسول (ص) درمانی، نگر تا سنت او دست بنداری! گفتند: یا شیخ! آن توکل که حال وی بود عبارت از آن چه نهیم؟ گفت: «قلب عاش مع الله بلا علاقة». و هو المشار الیه بقوله تعالى: ما زاع البصر و ما طغى. و قال (ص): «من سره ان یكون اقوی الناس فلیتوکل علی الله، و من سره ان یكون اسعد الناس فلیتق الله، و من سره ان یكون اغنی الناس فلیکن بما فی ید الله اوثق منه بما فی یده».

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا... الآية هم نواخت است و هم سیاست! هم کرامت و هم اهانت. مؤمنان را کرامت است و کافران را اهانت.

دوستان را نواختست و دشمنان را سیاست. میگوید: ای شما که مؤمنان اید فرمان ما را گردن نهادگان، و دوستی ما را بجان و دل خواهان، چون کافران مباحید، و خوی ایشان مگیرید، و راه ایشان مروید! ایشان بیگانگان اند و شما آشنایان، ایشان راندگان اند و شما خواندگان. ایشان حزب شیطان اند و شیطان را مهمان: أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ. شیطان ایشان را میخواند تا بدوزخ کشد و بکام خود کند، إِنَّمَا يَدْعُوا حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ. و شما که مؤمنان اید حزب خدا اید، و خدا را مهمان! امروز از آنجا که عرفان و فردا در فردوس جاودان! أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ. الله شما را میخواند بدعوت تا بنوازد بمغفرت و رحمت، يَدْعُوكُمْ لِيَغْفَرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ و شما را رحمت و مغفرت به از جهان و هر چه در جهان. اینست که رب العالمین گفت: لِمَغْفِرَةٍ مِنَ اللَّهِ وَ رَحْمَةٍ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ. و این بس عجب نیست که مؤمنان را بفضل خود بمغفرت خود رساند. ازین عجبتر آنست که دوستان را بلطف خود به حضرت احدیت خود برد. این است که گفت تعالی و تقدس: وَ لَئِنْ مُتُّمْ أَوْ قُتِلْتُمْ لَإِلَى اللَّهِ تُحْشَرُونَ. اذا كان المسير الى الله طاب المسير الى الله، طوبى لمن كان مسيره الى الله، و



حدثني في الله، و جلسه هو الله، و الله لا اله الا الله!

و انّ صباحا نلتقى في مسائه  
 يكون على قلب الغريب حبيبا  
 كنون كه با تو بهم صحبت اوفتاد مرا  
 دعا كنم كه وصال خجسته باد مرا

فِيمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لَئِنَّ لَهُمُ أَي سَيِّدَ سَادَاتِ! أَي مهتر کائنات! کریم و مهربانی، لطیف و رحیم بر همگانی، همه را بر سنن صواب می رانی، همه را بر مائده عزّت می خوانی، و بسعدت جاودانه میرسانی. یتیمان را چون پدری، بیوه زنان را چون شوهری. آشنا را نوازنده ای، و بیگانه را راه نماینده. جهانیان را عین رحمتی، رهبران را سبب کرامتی. ای سید! این همه هست، و نگر تا خود را نه بینی! وز مکتسبات خود ندانی، کان همه مانیم، و ما بودیم، و ما نواختیم، و ما ساختیم، و ترا بران داشتیم، و بخوش خویی بداشتیم. ای مهتر! با مؤمنان و دوستان همچین میباش، هم باین مهربانی و هم باین خوشخویی، وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ.

اما با کافران و منافقان لختی درشت تر شو، و با ایشان جهاد کن. یا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَ الْمُنَافِقِينَ وَ اغْلُظْ عَلَيْهِمْ. بسا فرقا که میان حبیب و میان کلیم است! حبیب را بدرستی فرمود در کافران، و باز خواند از مداهنت، که در خوی وی همه رفق و لین بود. و کلیم را بضدّ این گفت: فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَيِّنًا بَنِي وَ رَفَقَ فَرَمُود، و باز خواند او را از حدّت و غلظت که در وی بود.

ثم قال: وَ لَوْ كُنْتَ فَطًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ يَا سَيِّدُ! اگر تو یاران خود را شراب توحید صرف، بی آمیغ حظوظ دهی، بگریزند، و نیز گرد تو نگردند. یا سید! حوصله ایشان بر نتابد آنچه حوصله تو برتابد. کسی که شام و چاشتت بحضرت احدیت بود دیگران را با وی چه برابری بود و چه مناسبت؟! سَيِّدَ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ از خود این خبر داد که: لست کاحدکم، اظل عند ربی يطعمنی و يسقینی. وقتی دیگر میگفت: لی مع الله وقت لا يسعنی فیه ملك مقرب و لا نبی مرسل.

مصطفی (ص) خلق را این ادب دین در آموخت و گفت: «كَلِمُوا النَّاسَ عَلَي قَدْرِ عَقُولِهِمْ».

با هر کسی سخن بقدر عقل وی گوئید، و آنچه برنتابد بر وی منهد.

هر کسی را جام او بر جان او همسان کنید هر کسی را نقل او با عقل او هم برنهدید

فَاعْفُ عَنْهُمْ أَي سید! تقصیری که کرده اند در حق تو و در کار تو، عفو کن از ایشان، و فرا گذار. و بآنچه تقصیر کردند در اداء حقوق ما، تو ایشان را شفیع باش، و از ما آمرزش خواه.

فَاعْفُ عَنْهُمْ اشارت بجمع است از بهر آنکه حکم است و حاکم خداست بحقیقت، و رسول بر تبعیت.

وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ اشارت بتفرقت است که مقام تذلل و عبودیت است، این است سنت خداوند عزّ کبریانه با انبیاء و اولیاء، که ایشان را در جمع دارد که در تفرقت. جمع بی تفرقت کفر است، و تفرقت بی جمع شرک. جمع عین حقیقت است و تفرقت راه عبودیت. آن کس که این دو خصلت در وی مجتمع شد بر جاده سنت و جماعت افتاد، و بر طریقت و شریعت مستقیم گشت.

وَ شاورَهُمْ فِي الْأَمْرِ يَا سَيِّدُ! احوال روندگان درین راه مختلف است: یکی مقصر است ازو عفو کن. یکی تائب است از



آن از نزدیک شما است (و شومی کرد شما)، إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱۶۵) خدای بر همه چیز توانا است. و ما أَصَابَكُمْ و آنچه بشما رسید، يَوْمَ النَّقَى الْجَمْعَانِ آن روز که هام دیدار شد هر دو گروه به احد، فَيَاذَنَ اللَّهُ أَنْ بَخَّاسَتَ خدای بود، وَ لِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ (۱۶۶) و آن را تا ببیند که گرویدگان بر راستی و درستی که اند؟ وَ لِيَعْلَمَ الَّذِينَ نَافَقُوا و تا ببینند ایشان که منافق شده اند، وَ قِيلَ لَهُمْ و منافقان را گفتند: تَعَالَوْا قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بَيِّنَاتٍ کشتن کنید از بهر خدای، أَوْ ادْفَعُوا یا از مؤمنان دفع کنید بر جای، قَالُوا لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا ایشان گفتند: اگر ما دانیم که جنگ خواهد بود لَاتَبِعَنَّكُمْ ما با شما بیائیم. هُمْ لِلْكَفْرِ يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ ایشان آن روز که آن سخن گفتند بکفر نزدیکتر بودند که بایمان، يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ میگویند بزبانهای خود ما لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ چیزی که در دلهایشان نیست، وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ (۱۶۷) و خدای داناتر (همه دانایان) است بآنچه نهان میدارند (در دلها از اندیشهها و نیتها). الَّذِينَ قَالُوا ایشان که گفتند، لِإِخْوَانِهِمْ برادران خود را که شهید شدند، وَ قَعَدُوا و خود بنشستند در خانهها، لَوْ أَطَاعُونَا اگر فرمان ما ببردندی و بنشددی، ما قَاتِلُوا ایشان را نکشتندی، قُلْ پیغامبر من گوی، فَادْرَأُوا عَنْ أَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ باز دارید از خویشتن خویش مرگی را، إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۱۶۸) اگر می راست گویند.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ... الآية.

روی جابر بن عبد الله أن النبي (ص) قال: ما من امرئ مسلم يخذل امرأ مسلماً في موضع، ينتهك فيه حرمة و ينتقص فيه من عرضه إلا خذله الله تعالى في موضع يحب فيه نصرته. و ما من امرئ ينصر مسلماً في موضع ينتقص من عرضه و ينتهك فيه من حرمة، إلا نصره الله في موضع يحب نصرته. اهل سنت را درین خبر و درین آیت حجّت تمام است، و دلیل روشن بر قدریه و معتزله، که ایشان منکرند که خدای عزّ و جلّ اگر خواهد بنده را خوار کند، و خذلان خود بر وی آرد. و این مخالفت کتاب و سنت است و خرق اجماع مسلمانان، که بر زبان خلق بسیار رود که کسی را که رنج رساند: خذله الله. چنان که گویند: «قاتله الله»، «لعنه الله» و اگر جائز نبود بر زبان عامه خلق این کلمه روان نبود. و معنی آیت آنست که اگر خدای شما را عزیز کند، و نصرت دهد، کس را نرسد و نبود از مردمان که شما را باز شکند و خوار کند. و اگر بعکس این باشد که الله شما را خوار کند، و سستی در کار و هزیمت از دشمن پیش آرد، فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُكُمْ إِي لَّا يَنْصُرْكُمْ احد من بَعْدِهِ یعنی بعد از خذلان خدا، کس شما را نصرت ندهد و عزیز نکند. و قيل معناه لا تتركوا امرئ للناس، و ارفضوا الناس لأمرئ.

و يقرب منه

قوله (ص): من التمس رضا الله بسخط الناس كفاه الله مؤنة الناس و من التمس رضا الناس بسخط الله، وكله الله الى الناس.

وَ مَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يَغُلَّ قِرَاءَتِ مَكِّي و عاصم و ابو عمرو بفتح «يا» و ضم غين است. و معنی آنست که: هیچ پیغامبری را سزا نیست که خیانت کند در مال غنیمت قسمت کردن. و باقی بضمّ یا و فتح غين خوانند، بر معنی آنکه هرگز روا نبود پیغامبری را که با وی خیانت کردند در غنیمت بخشیدن. سبب نزول این آیت آن بود که روز بدر در مال غنیمت، قطیفه‌ای بود سرخ رنگ و باز نیافتند. قومی گفتند: مگر رسول خدا (ص) از میان برگرفته است.

رب العالمین آیت فرستاد و رسول خود بالخصوص و جمله انبیاء را بالعموم از خیانت مبرا کرد. و گفته‌اند که: جماعتی از اقویا الحاح کردند بر مصطفی (ص) تا مال غنیمت از دیگران باز گیرد و بایشان دهد، رب العالمین آیت فرستاد. یعنی که: اگر چنان کند خیانت باشد با اصحاب او، و هیچ پیغامبر را سزا نبود که با اصحاب خویش خیانت کند. بلکه سویت نگه دارد، و آنچه دهد بانصاف دهد، و عدل کند.

محمد بن اسحاق بن یسار گفت: قومی عرب کراهیت می‌داشتند آنچه در قرآن بود از عیب دین ایشان و سب بتان، می‌درخواستند از رسول (ص) تا آن را پنهان کند.

رب العالمین گفت: اگر پنهان کند خیانت باشد و پیغامبر را سزا نبود که در باب وحی خیانت کند، و چیزی از حق باز گیرد و مدهانت کند. یقال: غلّ، یغلّ، غلولا، و اغلّ یغلّ اغلالا، اذا خان. و أصله من الغلّ، و هو دخول الماء فی خلل الشجر. و منه الغلّ، الحقد لأّنه عداوة فی النفس، و منه الغلیل، حرارة العطش فی النفس، و منه الغلاله، شعار تحت البدن خاصّة.

قوله: وَ مَنْ یَغْلُ یَأْتِ بِمَا غَلَّ اى حاملا له على ظهره، یَوْمَ الْقِیَامَةِ تفسیر این آیت در آن خبر است که مصطفی (ص) گفت: «لا الفین احدکم یجیء یوم القیامة و على رقبته بعیر له رغاء، فیقول یا رسول الله اغثنی فأقول لا املك لك شیئا قد أبلغتک. لا الفین احدکم یجیء یوم القیامة و على رقبته فرس له جمجمة فیقول: اغثنی! فأقول لا املك لك شیئا قد ابلغتک. لا الفین احدکم یجیء یوم القیامة و على رقبته شاة لها نغاء یقول یا رسول الله اغثنی فأقول لا املك لك شیئا قد ابلغتک. لا الفین احدکم یجیء یوم القیامة و على رقبته صامت فیقول اغثنی یا رسول الله، فأقول لا املك لك شیئا قد ابلغتک.»

هر که امروز بچیزی خیانت کند، فردا برستاخیز آن چیز آرد و علی رؤس الاشهاد وی را بآن فضیحت رسد. رسول خدا (ص) گفت: و اگر همه سوزنی بود یا رشته‌ای. و در خبر است که مردی بر رسول خدا (ص) حبلی آورد خلق، که پیش از قسمت برگرفته و آن را پس از قسمت باز آورده بود، رسول از وی نپذیرفت.

و وی را گفت نگهدار تا برستاخیز آن را بیاری! زید بن خالد الجهنی گفت: روز خیبر مردی از یاران رسول خدا فرمان یافت، رسول خدا (ص) برو نماز نکرد. یاران همه متغیر و مضطرب شدند که تا چه بودست رسول (ص) گفت: «انّ صاحبکم غلّ فی سبیل الله»

خیانت کرده است این مرد در راه خدا، تفحص کردند مهره‌ای بود که برداشته بود، قیمت آن کم از دو درم. و در خبر است که: یکی کشته شد، مردمان گفتند: نوشش باد بهشت جاودان! رسول (ص) گفت: «کلا!» یعنی چنین مگویید که وی روز خیبر شمله‌ای از مال غنیمت بخیانت برداشت، فردا آتش در آن گیرد و با وی بهم بسوزد. مردی دیگر يك شراك نعلین برگرفته بود چون این سخن از رسول (ص) بشنید آن شراك بیاورد. رسول (ص) گفت: شراك من نار.

کلبی گفت: در تفسیر وَ مَنْ یَغْلُ یَأْتِ بِمَا غَلَّ یَوْمَ الْقِیَامَةِ: آن چیز که در آن خیانت کرده باشد در قعر جهنم برابر وی بدارند، آن گه گویند فرو رو باین درکات دوزخ و آن را برگیر، وی فرو رود و بردارد راست که بجای خویش باز آید، و دیگر باره از دست وی بیفتد، و هفتاد ساله راه با قعر جهنم افتد. و وی را هم چنان تکلیف میکنند تا میرود و برمی‌دارد. مصطفی (ص) از اینجا گفت: «ما من عبد یغلّ غلولا الا کلف یوم القیامة أن یتخرجه من اسفل درک

جهنم».

و هر که خیانت کاری را بیوشد وی را هم چندان گناه بود و همان عقوبت. مصطفی (ص) گفت: «من یکتّم غالباً فائّه مثله».

قوله ثُمَّ تُوقَى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ «ظلم» در قرآن بر چهار معنی است: یکی معنی نقص است، کاستن چیزی، چنان که در آن آیت گفت، یعنی از ثواب نیکوکاران هیچ چیز بنکاهند. همانست که در سوره الکهف گفت: وَ لَمْ تَظْلِمْ مِنْهُ شَيْئاً، و در سوره الانبیاء گفت: وَ نَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئاً، و در سوره مریم: وَ لَا يُظْلَمُونَ شَيْئاً. وجه دوم ظلم مردمان است بر یکدیگر در تقویت حقوق ایشان، چنان که در سوره بنی اسرائیل گفت: وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً، و در سوره النساء گفت: وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ... یعنی قتل النفس و أخذ الأموال عُدواناً وَ ظُلماً، و قال تعالی: إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلماً.

وجه سوم ظلم بنده است بر نفس خویش، در معصیت، بیرون از شرک، چنان که در سوره البقرة گفت: وَ مَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ. و در سوره الطلاق: وَ مَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ. و در سوره الملائكة: فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ.

وجه چهارم ظلم است بمعنی شرک، چنان که در سوره الأنعام گفت: الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ. و در سوره لقمان: إِنَّ الشِّرْكََ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ.

قوله تعالی: أَمْ مَنْ اتَّبَعَ رِضْوَانَ اللَّهِ يَعْنِي بترك الغلول، كَمَنْ بَاءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ فَعَلَّ؟! سياق این آیت تعظیم اثم غلول است یعنی که سخط خدای با غلول است و رضوان خدای با ترك غلول. او که خیانت نکند خوشنودی و رضاء حق با اوست، و آن کس که خیانت کند خشم و سخط خدا بروسست، و آن کس که امروز سخط خدا برو، فردا دوزخ جای او. چنان که الله تعالی گفت: وَ مَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَ بُسُّ الْمَصِيرُ. و از بهر آنکه از اهل توحید است هر چند که گنهگار است و خیانتکار، جای وی جهنم گفت، اول درکه دوزخ که در آن آتش نیست، اما حرارت آتش بآن میرسد، و جای عاصیان این امت است. و سمیت جهنم، لآنها تتجهّم فی وجوه الخلق. پس چون از جهنم در گذشت درکه دوم «لظی» است. سوم سقر. چهارم حطمة. پنجم جحیم.

ششم سعیر. هفتم هاویه. این شش درکه جای کفار است و مشرکان در آن جاودان.

آن گه سرانجام اهل رضا و خوشنودی حق بیان کرد، گفت: هُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ ای اهل درجات عند الله. اشارتست که: اهل بهشت همه یکسان نیند، بلکه درجات ایشان متفاوت است، و منازل ایشان مختلف بقدر اعمال و معارف. علی الجملة بهشت صد درجه است بحکم آن خبر که معاذ بن جبل روایت کرد از مصطفی (ص) قال: الجَنَّةُ مائة درجة، بین كلّ درجة الى درجة ما بین السماء و الارض، و انّ اعلاها الفردوس، و أوسطها الفردوس، و أنّ العرش علی الفردوس، و منها تفجر انهار الجنة.

و روی انس بن مالک قال: خرج حارثة بن سراقه يوم بدر نظّاراً، لم يخرج لقتال، و كان غلاماً فأصابه سهمه فقتله، فجاءت امّه و هي الربيع بنت النضر الى النبيّ (ص) فقالت: يا رسول الله اين ابني حارثه؟ فان كان في الجنة فاصبر و الا فترى ما اصنع؟

فقال (ص): يا امّ حارثة انّها ليست بجنة واحدة، و لكنّها جنان كثيرة، و انّه في الفردوس الأعلى.

آن گه در آخر آیت گفت: وَ اللَّهُ بِصِيرٍ بِمَا يَعْمَلُونَ تا مطیع در طاعت بیفزاید، و عاصی از معصیت حذر گیرد. قوله: لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ مَعْنَى «مَنَّت» تَفَضَّلَ است، و مَنَّان مَتَفَضَّلَ است. و منت که از خدا بود مدح است، لَأَنَّهُ تَفَضَّلَ. و چون از مخلوق بود ذم است لَأَنَّهُ تَقَرَّبَ.

عَلَى الْمُؤْمِنِينَ گفته‌اند که مؤمنان این جا عرب‌اند، که هیچ قبیله نیست از قبائل عرب که نه رسول (ص) را در آن نسبی است مگر بنی تغلب، قومی ترسایان بد کیشان. رَبِّ الْعِزَّةِ رسول خود را از نسب ایشان پاک کرد، و بر عرب منت نهاد که رسول (ص) هم از نسب شما بشما فرستادم، و کتابی هم از لغت شما بشما فرو فرستادم. همانست که جای دیگر گفت: هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ، و گفته‌اند که مؤمنان اینجا عامه مؤمنان‌اند از عرب و عجم. میگوید: بمؤمنان رسولی فرستادم یکی از ایشان که کار او شناخته‌اند، و صدق و امانت او آزموده و دانسته، نه فریخته و نه بیرون از فرزند آدم. دلیل این تأویل آنست که جای دیگر گفت: لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ... الآية.

آن گه ستایش رسول را، صفت وی کرد، و کار وی گفت که چیست: يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ، یعنی القرآن، وَ يُرَكِّبُهُمْ يَعْنِي يَصْلِحُهُمْ، وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ اى القرآن و الحكمة یعنی المواعظ التي فى القرآن من الحلال و الحرام و السنة. وَ اِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ اى و قد كانوا قبل بعثته لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ.

قوله تعالى: اَوْ لَمَّا اِذَا اَلْفٌ وَاوَا، استفهام راست، و عرب استفهام كند بالف مجرد، و الف و واو، و الف و فاء، و بألف ممدود و بهمزه مقصور.

اَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَدْ اَصَابَتْكُمْ مِثْلُهَا اَصَابَتْكُمْ به احد است، و اَصَابَتْكُمْ به بدر. و این چنان بود که روز احد از مسلمانان هفتاد مرد کشته شدند، و روز بدر از کافران هفتاد کشته شده بودند و هفتاد باسیری برده.

قُلْتُمْ اَنَّى هَذَا اى: من أين اصابنا هذا القتل و الهزيمة و نحن مسلمون و رسول الله فينا؟ میگفتند این قتل و هزیمته بروز احد چونست که بما رسید؟ و ما مسلمانانیم! و رسول خدا در میان ما! رَبِّ الْعَالَمِينَ ایشان را جواب داد: قُلْ هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ این کلمت را دو تفسیر گفته‌اند: یکی آنست که: ترکتم المركز و طلبتم الغنیمه فمن قبلكم جاءكم الشر. میگوید: اینکه بشما رسید از شومی مخالفت شما بود روز احد، آن گه که مرکز بگذاشتید و طلب غنیمت کردید. تفسیر دیگر آنست که روز بدر مسلمانان اسیران کفار را باز فروختند و فدا شدند. رب العالمین جبرئیل را فرستاد که یا محمد خدای نپسندید از شما این فروختن اسیران و فدا شدن. اکنون قوم خود را مخیر کن میان دو چیز، اما که اسیران را بکشند و روی زمین را از کفر ایشان پاک کنند، و اما که ایشان را باز فروشند و فدا ستانند، اما بعدد ایشان مسلمانان لا محاله کشته شوند. رسول خدا (ص) این پیغام که جبرئیل بیاورد با قوم بگفت. ایشان گفتند: این اسیران همه خویش و پیوند و برادران مانند، از ایشان فدا ستانیم و در وجه و ساز قتال دشمن نهیم، و اگر از ما قومی کشته شوند لا محاله شهیدان باشند. بدان خرسندیم و خوشنود. پس دیگر سال روز احد بعدد آن اسیران از مسلمانان کشته شدند. چون مسلمانان گفتند: اَنَّى هَذَا؟ رب العالمین گفت: مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ این بآنست که فدا ستدید و خود اختیار قتل کردید.

إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مِنَ النَّصْرِ مع طاعتكم نبيكم، و ترك النصير مع مخالفتكم آية قدير.

وَ مَا اَصَابَكُمْ اِذَا خُطِبَ بِاِذْنِ رَسُولِ اللَّهِ يَوْمَ النَّقِيِّ الْجَمْعَانِ روز احد که هر دو گروه مسلمانان و کافران بر هم رسیدند.

فَبِإِذْنِ اللَّهِ يَعْزِمُ اللَّهُ وَقَدَرَهُ. این تسلیمت مؤمنان است، میگوید: آنچه رفت بقضا و قدر و خواست خدای رفت. وَ لِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ وَ لِيَعْلَمَ الَّذِينَ نَافَقُوا إِيْنَ عِلْمَ بِمَعْنَى «رُؤْيَتِ» است یعنی تا ببیند مؤمنان را و ثبات ایشان را، و رضاء ایشان بقضا و قدر، و صبر ایشان ببلا و شدت. و منافقان را ببندد، با جزع و با تقدیر بخصومت. منافق دو دل است و دو راه، و دو سخن، از «نافقا» گرفته اند. روباه و موش خانه خویش را دو در سازند. یکی معروف و آشکارا که بر عادت آنجا آمد و شد کنند بروز امن، و آن را «قاصعا» گویند، و دری دارند نهانی، روز گریختن خود را چون بر در معروف بیم ببیند، و این در نهانی «نافقا» گویند.

وَ قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ ادْفَعُوا أَنْ كَمَا أَنَّ مُؤْمِنَانَ بَغَزَاءِ أَحَدٍ مِيرَفْتَنَدِ فَرَا مُنَافِقَانِ كَفَتَنَدِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي وَ اصحاب او که: بیایید کشتن کنید از بهر خدای یا از مؤمنان دفع کنید. درین آیت دفع و قتل در يك نظم کرد، سقا، و دیده بان، و پاسبان، و ستوربان، و طبّاح، و دلیل، و آنچه ازین بابست همه غازیان کرد، چون سراج و نعال و امثال ایشان هر که در لشکر گاهست. سدی و فراء و جماعتی گفتند: «دفع» رباط است. و «رباط» آنست که کسی در ثغر کافر بایستد، و دشمن را از بلاد اسلام باز دارد باقامت حرب، یا باظهار حجت. و فیه قال النبی (ص): «رباط یوم فی سبیل الله خیر من الدنیا و ما علیها». و فی روایة: خیر من ألف یوم فیما سواه من المنازل.

قالوا لو نعلم قتالا لاتبعناكم عبد الله بن ابي با سیصد مرد منافق جواب دادند که: اگر ما دانستیمی که جنگ خواهد بود با شما پیامدیمی، لکن جنگ نخواهد بود. و این سخن بنفاق گفتند، که اگر جنگ بودی هم نیامدندی. رب العالمین گفت: هُم لِلْكَفْرِ يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ أَنْ رُوزِ أَنْ سَخْنِ كَفَتَنَدِ وَ باز گشتند، کفر را اولی تر بودند از آنچه ایمان را. آن گه تفسیر کرد و گفت: يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ إِيْ بِالْأَسْنَتِهِمْ، مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ.

الَّذِينَ قَالُوا يَعْنِي الْمُنَافِقِينَ، لِإِخْوَانِهِمْ يَعْنِي لِأَمْثَالِهِمْ مِنْ أَهْلِ النِّفَاقِ.

وَ قِيلَ لِأَخْوَانِهِمْ فِي النَّسَبِ لَا فِي الدِّينِ، وَ هُم شُهَدَاءُ أَحَدٍ. وَ قَعَدُوا يَعْنِي عَنِ الْجِهَادِ.

الواو للحال.

لَوْ أَطَاعُونَا يَعْنِي شُهَدَاءُ أَحَدٍ فِي الْإِنصِرَافِ عَنِ النَّبِيِّ (ص) وَ الْقَعُودِ مَا قُتِلُوا فَرَدَّ اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِمْ وَ قَالَ: قُلْ لَهُمْ يَا مُحَمَّد: فَادْرُوا عَنْ أَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ. إِنْ الْحَذَرُ يَنْفَعُ مِنَ الْقَدْرِ.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ هَر كَرَا رَقْمِ نَصْرَتِ إِيْ ذِرْكَاهِ عَزَّتِ بِرِ نَاصِيهِ رُوزْكَارِ أَوْ كَشِيدِنْدِ، يِكَانِهْ عَالَمِ كَشْتِ، وَ قَطْبِ مَرْكَزِ سِيَادَتِ، وَ نِشَانِهْ أَهْلِ مَمْلَكَتِ، وَ قَبْلِهْ أَمَالِ خَدَاوَنْدَانِ حِيرَتِ.

وَ إِنْ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرْكُمْ مِنْ بَعْدِهِ وَ هَر كَرَا صِفَتِ خَذْلَانِ إِيْ ذِرْكَاهِ بِي نِيَاذِي رُويِ نَمَايِدِ، بِحَكْمِ قَهْرِ پَرْدِهْ تَجْمَلِ إِيْ رُويِ كَارِ أَوْ بَرْدَارِنْدِ، وَ رَقْمِ مَهْجُورِي بِرِ حَاشِيَهْ وَقْتِ أَوْ نَهِنْدِ، وَ مَرْدُودِ هَمِهْ عَالَمِ كَرْدَانِنْدِ تَا إِيْ سَرِ مَهْجُورِي وَ دَرْدِ بَا زَمَانْدِگِي إِيْ نُوْحِهْ بَا خُودِ مِي كِنْدِ كِه:

بای نواحی الارض ابغی وصالکم	و أنتم ملوک ما لنحوکم قصد
گفتم که بر از اوج برین شد بختم	وز ملک نهاده چون سلیمان تختم
اکنون که بمیزان خرد بر سختم	از بنگه دونیان کم آمد رختم

به داود (ع) وحی آمد که: یا داود! ان وضعتك فمن ذا الذى يرفعك؟ و ان رفعتك فمن ذا الذى يضعك؟ و ان أعزرتك فمن ذا الذى يذلک؟ و ان اذلتك فمن ذا الذى يعزک؟ و ان نصرتك فمن ذا الذى يخذلك، و ان خذلتك فمن ذا الذى ينصرك؟.

حدیث نصرت می‌رود، و نصرت لا محاله بر دشمن بود. و هیچ دشمن ترا چون هواء نفس تو نیست. و الیه اشار النبى (ص): «اعدى عدوك نفسك التى بين جنبيك».

چون دشمن قوی‌تر نفس بود هر آینه جهاد با وی صعبتر و بزرگتر بود. چنان که سید گفت: «رجعنا من الجهاد الاصغر الى الجهاد الاكبر».

و نشان نصرت بر نفس، آن پیر طریقت باز داد که بدرخت خرما برشد، سیخی بشکمش درشد، از ناف تا بسینه بردرید، بخویشتن نگریست گفت: الحمد لله که مردم تا ترا بکام خویش بدیدم، و بر تو نصرت یافتم! رحمت خدا بر آن جوانمردان باد که کمر مجاهدت بر میان بستند، و در میدان عبودیت در صف خدمت بیستادند، و قدم بر کلّ مراد خود نهادند. با خلق خدا بصلح و با نفس خود بجنگ.

با خود ز پی تو جنگها دارم من      صد گونه ز عشق رنگها دارم من  
در عشق تو از ملامت بی‌خبران      بر جان و جگر خدنگها دارم من

مصطفی (ص) حرب کردن با نفس خود جهاد بزرگتر و صعبتر از آن خواند که حرب کردن با کافر گاه بود و گاه نبود، و حرب کردن با نفس پیوسته بود. و از سلاح کافر بر حذر توان بودن که ظاهر است و پیداء، و سلاح نفس و وساوس و شهوات نهانی است، از آن حذر کردن دشوار است و صعب. و نیز اندر حرب کافر اگر نصرت دشمن را بود و مؤمن کشته شود شهادتست و رضوان حق جلّ جلاله، و اندر جهاد نفس اگر نصرت نفس دشمن را بود قطیعت است و عذاب جهنم. آن صفت نیک‌بختانست، و این حال بدبختان. هرگز چون هم نباشند و برابر نبوند! این است که رب العالمین گفت: أَمَنْ اتَّبَعَ رِضْوَانَ اللَّهِ كَمَنْ بَاءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ. همانست که جای دیگر گفت: أَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ، و نیز: أَمَنْ يُلْقَى فِي النَّارِ خَيْرًا أَمْ مَنْ يَأْتِي آمِنًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟، أَمَنْ يَمْشِي مُكَبًّا عَلَى وَجْهِهِ أَهْدَى؟ الآية، و هم ازین بابست: قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ، وَ مَا يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ، وَ مَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَ لَا الْأَمْوَاتُ.

و الیه الاشارة بقوله تعالى: هُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ اى هم اصحاب درجات فى حكم الله فمن سعيد مقرب، و من شقى مبعّد.

## ۲۹ النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ لَا تَحْسَبَنَّ وَ مِپِنْدَارِ الْبَيْتِ، الَّذِينَ قَتَلُوا اِيشَانَ رَا كِه بَكَشْتَنْد، فِي سَبِيلِ اللَّهِ (از بهر خدا) در راه خدا، أَمْوَاتًا كِه اِيشَانَ مَرْدگان‌اند، بَلْ أَحْيَاءٌ نِيسْتَنْد كِه زَنْدگانند، عِنْدَ رَبِّهِمْ زَنْدِيك خُدای خویش، يُرْزَقُونَ (۱۶۹) بر اِيشَانَ رَزق می‌رانند و نزل می‌رسانند.

فَرَحِيْنَ شَادمانان، يَمَا آتَاهُمْ اللَّهُ بَأَنچِه داد الله اِيشَانَ رَا، مِنْ فَضْلِهِ از افزونی نيكویی از آن خویش، وَ يَسْتَبْشِرُونَ وَ شَادى می‌برند، بِالَّذِينَ بَكسان اِيشَانَ كِه هنوز زنده‌اند، لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ كِه نيز باِيشَانَ نرسیده‌اند، مِنْ خَلْفِهِمْ از پس اِيشَانَ،



أَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ (شاد می‌بیند) که بر ایشان بیم نیست فردا، وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۱۷۰) و اندوهگن نباشند. يَسْتَبْشِرُونَ شادی می‌برند، بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ بِنِوَاخْتِي از خدای، وَ فَضْلٍ و افزونی نیکوی از وی، وَ أَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ و (شاد می‌بیند) که خدای ضایع نگذارد، أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ (۱۷۱) مزد گرویدگان.

الَّذِينَ اسْتَجَابُوا اِيشَانِ که پاسخ نیکو کردند، لِلَّهِ وَ الرَّسُولِ خدای را و رسول را، مِنْ بَعْدِ مَا اَصَابَهُمُ الْقَرْحُ از پس آنکه بایشان رسید خستگی، لِلَّذِينَ احْسَنُوا اِيشَانِ راست که نیکو در آمدند، مِنْهُمْ از میان ایشان، وَ اتَّقُوا و از ابا پرهیزیدند، أَجْرٌ عَظِيمٌ (۱۷۲) مزدی بزرگوار.

الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ اِيشَانِ که مردمان فرا ایشان گفتند: إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ که مردمان سپاه گرد کردند شما را، فَاحْشَوْهُمْ بترسید از ایشان، فَرَادَهُمْ اِيمَانًا و (خبر ایشان) ایشان را ایمان افزود، وَ قَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ و گفتند که بسنده است خدای ما را، وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ (۱۷۳) و نیک کاردان و کاربر پذیر که اوست.

فَانْقَلَبُوا بازگشتند، بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ بِنِكَوِي از خدای، وَ فَضْلٍ و افزونی از تجارت، لَمْ يَمَسَّهْمُ سُوءٌ نرسید بایشان هیچ بدی، وَ اتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ و بر پی راه خوشنودی خدای افتادند، وَ اللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ (۱۷۴) و خدای با فضل و بزرگوار است.

إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ آن دیو مردم بود، يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ چون خودان را می‌ترساند، فَلَا تَخَافُوهُمْ شما مترسید از ایشان، وَ خَافُونَ اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۱۷۵) و از من ترسید اگر گرویدگان اید.

وَ لَا يَحْزَنُكَ و اندوهگن منما یاد ترا، الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ اِيشَانِ که در کافری می‌شتابند، إِنَّهُمْ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا که ایشان خدای را نگزینند هیچ چیز، يُرِيدُ اللَّهُ مِخْوَاهُ خدای، أَلَّا يَجْعَلَ لَهُمْ حِطًّا فِي الْآخِرَةِ که ایشان را بهره‌ای ندهد در آن جهان، وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۱۷۶) و ایشان را است عذابی بزرگ.

إِنَّ الَّذِينَ اسْتَرَوْا الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ اِيشَانِ که کفر خریدند و ایمان فروختند، لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا خدای را بر هیچ چیز نگزینند، وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۷۷) و ایشان راست عذابی دردناک.

وَ لَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِپِنْدَارِ اِيشَانِ که کافر شدند، أَنَّمَا نُمَلِّي لَهُمْ که آنچه ما ایشان را فرا گذاریم، خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ اِيشَانِ را به است، أَنَّمَا نُمَلِّي لَهُمْ ما ایشان را از بهر آن می‌فراگذاریم، و مهلت دهیم، لِيُرَدُّوا اِئْمًا تا بزه افزایند، وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ (۱۷۸) و ایشان راست عذابی خوار کننده و نومید گذارنده.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: وَ لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ... الآية. مفسران گفته‌اند که: این آیت در شأن شهداء بدر و احد فرود آمد. شهداء بدر چهارده کس بودند، از ایشان شش کس مهاجراند: مهجع بن عبد الله مولى عمر بن خطاب، و هو اول قتيل قتل يوم بدر، و عبيد بن الحرث، و عمير بن ابي وقاص، و ذو الشمالين عبد عمرو بن نضلة، و عقيل بن بكير، و صفوان بن بيضا. و شهداء احد هفتاد کس بودند. از ایشان پنج کس مهاجران: حمزة بن عبد المطلب، مصعب بن عمير، عثمان بن شماس، عبد الله بن جحش، سعد مولى عتبة بن ربيعة. دیگر همه انصار بودند که در راه خدا، از بهر خدا کشته شدند، و از رب العزة بایشان نواختها رسید و کرامتها دیدند. ارواح ایشان در شکم مرغان بهشتی تا در مرغزار بهشت پرواز می‌کنند، و از آن میوه‌های بهشتی می‌خورند، و آن گه قرارگاه ایشان قندیلهای زرین در زیر عرش ملك. ایشان چون این نواخت و این کرامت دیدند و یافتند، قالوا: يا ليت قومنا يعلمون ما نحن فيه من النعيم. گفتند: ای

کاشک کسان ما که در دنیا اند از احوال ما خبر داشتندی، و این نواخت و کرامت و این جای خوش و این ناز و نعیم که ما داریم بدانستندی، بودی که ایشان نیز جهاد کردند تا باین روز دولت و شادی رسیدندی.

رب العالمین گفت: شما ساکن بوید که این خبر من بازرسانم، و از آنچه شما درآنید ایشان را بیگاهانم. پس این آیت فرو فرستاد: **وَ لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا الْآیة.**

و خبر درست است از جابر بن عبد الله، گفت: روز احد پدرم کشته شد، و من دلتنگ و رنجور نشسته بودم، مصطفی (ص) بمن برگذشت، گفت: مالی اراک مکتباً حزیناً؟ قلت: یا رسول الله قتل أبي و علیه دین، و له عیال، فقال: أ لا اخبرك ما كلم الله احدا قط انا من وراء حجاب، و كلم اباك كفاحاً؟ فقال: یا عبد الله تمنّ علی اعطك، فقال: یا رب اتمنی عليك ان تردنی الى الدنيا حتى اقتل فيك الثانية، فقال: انه سبق من القول: أنهم إلینا لا یرجعون. قال: یا رب! فبلغ عنی اصحابی. قال: ففیه نزلت: **وَ لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا الْآیة.**

قراءت شامی «قتلوا» مشدد است بر معنی مبالغت، یعنی: بزاری کشتند ایشان را، و آن حمزه بود که شکم وی بشکافتند، و جگر بیرون کشیدند.

بَلْ أَحیاءُ ایشان را «احیاء» خواند، که ارواح ایشان را در شکمهای مرغان از میوه بهشت روزی میرسانند روزی مقدر در وقت معین، هم چنان که زندگان را باشد. و گفته اند که: ایشان را «احیاء» خواند از بهر آنکه ارواح ایشان تا بقیامت هر شب زیر عرش مجید بسجود درآیند، همچون ارواح زندگان مؤمنان آن گه که بوضو در خواب شوند. و گفته اند: شهیدان را تا بقیامت هر سال ثواب غزوی بنویسند از آنکه سنت جهاد بنهادند، پس ایشان را «احیاء» بدان خواند که هم چنان که زندگان را در جهاد ثواب نویسند ایشان را نیز می نویسند. و گفته اند: ایشان را نشویند و با جامه خویش بگذارند چنان که زندگان را.

قال (ص): «زملوهم بدمائهم و کلومهم، فانهم يحشرون يوم القيامة بدمائهم، اللون لون الدّم، و الریح ریح المسك.» و گفته اند که: خاک نخورد ایشان را در گور، چنان که زندگان را نخورد.

در آثار بیارند که: چهار کس آنند که خاک نخورد ایشان را بعد از مرگ: انبیاء، علماء، شهداء، و حافظان یعنی حمله قرآن. و درین معنی آوردند که عمرو بن الجموح و عبد الله بن عمرو بن حزام هر دو روز احد شهید گشتند، و هر دو را در يك گور نهادند، و گور ایشان بر گذرگاه سیل بود. بعد از چهل و شش سال سر ایشان باز کردند، تا بجای دیگر نقل کنند از بیم سیل، ایشان را تازه دیدند.

چنان که گویی يك روز گذشته است تا ایشان را دفن کرده اند، و خاک ایشان را ناخورده و تباه ناکرده.

قوله: **عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ** ای من ثمار الجنة و تحفها. رزق نامی است چیزی را مقدر در وقتی معین چنان که جای دیگر گفت: **وَ لَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَ عَشِيًّا. فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ** خدا اینجا «قتل» است در راه خدا، که فضل دارد بر مرگ در طاعت بی قتل. و گفته اند که: «نعیم» بهشت است و رضا و لقاء حق.

**وَ يَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ** ای بگرامتهم. و شادی میبرند برادران و کسان ایشان که هنوز زنده اند، و بآن پایگاه که ایشان رسیده اند نرسیده اند، اما بشرف پایگاه، اینان را در ایشان رسانیدند، و هنوز زنده اند از پس ایشان.

و فی معناه

قول النبی (ص): **يشفع الشهيد في سبعين من اقاربه.**

ثم قال: أَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ أَي: بَأْن لَا خَوْفَ عَلَى اخوانهم المؤمنین اذا لحقوا بهم. قال السدی: یؤتی الشَّهید بکتاب فیہ ما یقدم علیہ من اخوانه و اهلہ، فیقال یقدم علیک فلان یوم کذا و کذا، و یقدم علیک فلان یوم کذا و کذا، فیستبشر حین یقدمون علیہ کما یستبشر اهل الغائب بقومه فی الدنیا.

یَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَ فَضْلِ اِگر کسی گوید فائده این استبشار در آن جهان چیست چون در دنیا خود دانسته بودند؟ و از فضل و نعمت الله آگاه بودند؟

نه چیزی بینند که ندانسته بودند، تا بآن شاد شوند؟ جواب آنست که: در دنیا هر چند دانسته بودند اما از راه خبر و استدلال دانسته بودند، نه از راه کشف و معاینه، و «لیس الخبر کالمعاینه». چون آن خبر عیان گردد، و امید نقد شود، و اندازه ثواب بحدّ استحقاق و امید در گذرد، شادی ایشان بیفزاید، و مضاعف شود. و نیز شادی دنیا با خوف خاتمه آمیخته شود و شادی عقبی از آمیغ خوف و اندوه پذیرفتن پاک باشد، و تا ازین آمیغ پاک نشود بحدّ کمال نرسد.

وَ اَنَّ اللَّهَ اِی: و بَأْن اللَّه، عطف است بر نِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ. میگوید: شادی بر ندب نعمت و فضل خدای، و بآنکه خدای فضل و نعمت خویش بر ایشان تمام کرد، و از مزد ایشان هیچ چیز باز نگرفت، و نیز بیفزود. قراءت کسای و اَنَّ اللَّه بکسر الف است بر معنی استیناف، و ترغیب دیگران بایمان و طلب ثواب آن، فکأَنَّهُ قال: و اللَّه لَا یضیع اجر المؤمنین. و فی بیان ثواب الشهداء ما روی علی بن موسی الرضا عن ابیه موسی بن جعفر، عن ابیه جعفر بن محمد، عن ابیه محمد بن علی، عن ابیه علی بن حسین، عن ابیه حسین بن علی (ع) قال: بینما علی بن ابی طالب (ع) یخطب الناس و یحثهم علی الجهاد، اذ قام الیه شابّ و قال: یا امیر المؤمنین اخبرنی عن فضل الغزاة فی سبیل اللَّه. فقال: کنت ردیف رسول اللَّه (ص) علی ناقه العُضباء، و نحن مقفلون من غزوة، فسالته عما سألتنی عنه، فقال النَّبِی (ص): «اِنَّ الغزاة اذا همّوا بالغزو کتب اللَّه لهم براءة من النَّار، و اذا تجهّزوا لغزوهم باهی اللَّه بهم الملائكة، و اذا ودّعهم اهلهم بکت علیهم الشیطان و البیوت، و یرجون من ذنوبهم کما تخرج الحیة من سلخها، و یوکل اللَّه عزّ و جلّ لکلّ رجل منهم اربعین الف ملک یحفظونه، من بین یدیه و من خلفه و عن یمینه و شماله، و لَا یعمل حسنة اِلا اضعفت له، و یکتب له عبادة الف رجل یعبدون اللَّه عزّ و جلّ الف سنة، کلّ سنة ثلاثمائة و ستون یوما، و الیوم مثل عمر الدنیا. و اذا صاروا بحضرة عدوهم، انقطع علم اهل الدنیا عن ثواب اللَّه ایاهم، فاذا برزوا لعدوهم و اشرعت الا سنة و فوقت اسهام، و تقدّم الرّجل الی الرّجل، حقتهم الملائكة بأجنتها، و یدعون اللَّه لهم بالنصر و التّثبیت، و نادى مناد: «الجنة تحت ظلال السیوف». فتكون الطعنة و الضربة علی الشّهید اهن من شرب الماء البارد فی الیوم الصائف، و اذا زال الشّهید عن فرسه بطعنه او ضربة لم یصل الی الارض حتّی یربعث اللَّه الیه زوجته من الحور العین، فتبشره بما اعدّ اللَّه له من الکرامة و اذا وصل الی الارض تقول له الارض: مرحبا بالروح الطّیبة الّتی اخرجت من البدن الطّیب. ابشر فانّ لك ما لا عین رأت، و لا اذن سمعت، و لا خطر علی قلب بشر! و یقول اللَّه تعالی: انا خلیفته فی اهلہ، و من ارضاهم فقد ارضانی، و من اسخطهم فقد اسخطنی. و یجعل اللَّه تعالی روحه فی حواصل طیر خضر تسرح فی الجنة حیث تشاء، و تأکل من ثمارها، و تأوی الی قنادیل من ذهب معلقة بالعرش.

قوله: الَّذِینَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَ الرَّسُولِ... الآیة مجاهد و مقاتل و عکرمه گفتند: این آیات در غزوة بدر الصغری فرو آمد، و قصه آنست که روز احد بعد از آنکه هزیمت و شکستگی بر مسلمانان افتاد ابو سفیان گفت: یا محمد بیننا و بینک موسم بدر الصغری ان شئت. یا محمد (ص)! ازین پس اگر خواهی به بدر صغری با هم آنیم و جنگ کنیم. و بدر



يقول يوم القيامة في باب الشفاعة: اخرجوا من كان في قلبه وزن دينار من الايمان، ثم من كان في قلبه وزن نصف دينار، حتى يقول: و من كان في قلبه وزن ذرة.

وقال (ص): «بينما أنا نائم رأيت الناس يعرضون عليّ و عليهم قمص، منها ما يبلغ الثدي، و منها ما يبلغ دون ذلك. و عرض عليّ عمر بن الخطاب و عليه قميص يجره، قالوا: «فما ذا اولت يا رسول الله؟» قال: «الدين».

وقال عمر: لو وزن ايمان ابى بكر بايمان اهل الأرض، او قال بايمان هذه الأمة، لرجح به». اين آيات و اخبار دليل اند که در ايمان تفاوت و تفاضل هست. و بد مردان هرگز بدرجه نيك مردان نباشند.

و عاصی بدرجه مطيع نباشد. و آن کس که ايمان وى ضعيف باشد هرگز برابر آن کس نبود که ايمان وى قوى باشد. و اين ضعف و قوت ايمان از طاعت و معصيت خيزد، هر کرا طاعت و اعمال خير تمامتر، ايمان وى قوى تر. و هر

کرا معصيت بيشتتر و بر طاعت غالبتر، ايمان وى ضعيفتر و کمتر. ابن عمر گفت: از رسول خدا (ص) پرسيدم که ايمان افزايد و کاهش؟ رسول خدا (ص) جواب داد: «نعم، يزيد حتى يدخل صاحبه الجنة، و ينقص حتى يدخل صاحبه النار»، و قال على (ع): انّ الايمان يبدو لمظة بيضاء في القلب، كلما ازداد الايمان ازدادت بيضاء، حتى يبيض القلب كله و انّ التفاق يبدو لمظة سوداء في القلب، كلما ازداد التفاق ازدادت سودا حتى يسود القلب كله. و الذى نفسى بيده لو شققتم عن قلب مؤمن وجدتموه ابيض القلب، و لو شققتم عن قلب منافق وجدتموه اسود القلب.

و سئل على بن عبد الله المدينى عن الايمان فقال: قول و عمل و نيّة. قيل: أ ينتقص و يزداد؟ قال: نعم، يزداد و ينتقص حتى لا يبقى منه شيء. و قيل لبعضهم: ما زيادته و نقصانه؟ قال: اذا ذكرنا ربنا و خشيناه فذلك زيادته، و اذا اغفلنا و نسينا و ضيعنا، فذلك نقصانه.

و قالوا حَسْبُنَا اللَّهُ اى الذى يكفيننا امرهم الله. وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ و ذلك امان لكلّ خائف. و قال (ص): «من قال حسبى الله و نعم الوكيل، عليه توكلت و هو ربّ العرش العظيم، يقول الله تعالى: «لا كفيينّ عبدى، صادقاً كان او كاذباً».

وقال (ص): آخر ما تكلم به ابراهيم (ع) حين القى فى النار: حسبى الله و نعم الوكيل.

فانقلبوا بينعمة من الله و فضل... الآية بازگشتند، يعنى رسول خدا (ص) و مؤمنان که از بدر بازگشتند بعافيت و راحت و افزونى از تجارت، هيچ مشرک نادیده، و هيچ رنج بايشان نارسیده، و آن گه ثواب غزو ايشان را حاصل شده، و بطاعت دارى رسول خدا (ص) برضا و خوشنودى حق رسیده. اين است که رب العالمين گفت: لَمْ يَمَسْسَهُمْ سُوءٌ وَ اتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ وَ اللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ.

إنّما ذلكم الشيطانُ آن صاحب خبر نعيم بن مسعود که گفت: بو سفیان با مشرکان به بدر رفت، خود ديو مردم است، و آنچه گفت ديو در دهن وى افکنده بود.

يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ اولىاء خود را ترساند، يعنى منافقان که حقيقت ايمان ندارند و در ضلالت قرين ديواند. و قيل معناه: يخوف باولىاءه، يعنى يخوف المؤمنين بالكفار.

فلا تخافوهم و خافون ان كنتم مؤمنين: اى مصدقين بوعدى.

و لا يحزنك ميگويد: اندوهگن نمايا ترا. و بر قراءت نافع و لا يحزنك بضم يا، و كسر زا. معنى آنست که اندوهگن مگذار ترا غائب بودن ايشان که در نصرت كفر مى شتابند، و بجنگ احد نيامدند، و شما را فرو گذاشتند، از منافقان و جهودان و مشرکان.

إِنَّهُمْ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا أَي لَنْ يَضُرُّوا اولياء الله شيئا، و اما يعود و بال ذلك عليهم. ايشان از يارى كه الله ترا و مؤمنان را داد هيچ چيز بنكاهند، و وبال آن هم بايشان باز گردد. و قيل: إِنَّهُمْ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا أَي لَنْ يَنْقُصُوا اللَّهَ شَيْئًا مِنْ مَلِكِهِ وَ سُلْطَانِهِ، اِنَّهُمْ يَضُرُّونَ انْفُسَهُمْ بِذَلِكَ.

يُرِيدُ اللَّهُ أَلَّا يَجْعَلَ لَهُمْ حَظًّا فِي الْآخِرَةِ أَي آيْتِ رَدِّ اسْتِ بِرِ قَدْرِيَانِ كِه مِي گويند: بنده را قدرت است و استطاعت بر فعل پيش از فعل. و معلوم است كه ارادت الله در حرمان ايشان از حظ آخرت، ايشان را از ايمان و طاعت باز داشت، تا نتوانستند و قدرت طاعت نداشتند، و چگونه قدرت آن را دارند و خدای می خواهد كه ندارند. و نظير اين آيت در قرآن فراوان است، منها: قوله تعالى كَرِهَ اللَّهُ انْبِعَاثَهُمْ فَثَبَّطَهُمْ، لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَظْهَرَ قُلُوبَهُمْ، كَذَلِكَ نَسَلُكَ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ، وَ جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرًا، وَ مَنْ يُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا، وَ لَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَ لَوْ حَرَصْتُمْ، وَ صَدُوا عَنِ السَّبِيلِ وَ اللَّهُ أَرْكَسَهُمْ بِمَا كَسَبُوا، فَأَصَمَّهُمْ وَ أَعْمَى أَبْصَارَهُمْ، إِنَّ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ تُضِلُّ بِهَا مَنْ تَشَاءُ وَ تَهْدِي مَنْ تَشَاءُ إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ مِنَ الْآيَاتِ الدَّالَّةِ عَلَى أَنَّ الْهَادِيَ وَ الْمَضِلَّ هُوَ اللَّهُ تَعَالَى، وَ الْقُدْرَةُ وَ الْمَشِيئَةُ وَ الْإِرَادَةُ كُلُّهَا لِلَّهِ تَعَالَى. وَ فِي الْخَبَرِ أَنَّ النَّبِيَّ (ص) قَالَ: «اتَّقُوا هَذَا الْقَدْرَ فَإِنَّهُ شَعْبَةٌ مِنَ النَّصْرَانِيَّةِ».

قال بعضهم: معناه، و الله اعلم، انّ النصارى تزعم انّ عيسى يملك النفع و الضرر مع الله، كما يملكه الله، فكفروا بأن جعلوا مع الله شريكا او شريكين، و القدرية تزعم انّ الخلق كلهم شركاء لله، يملكون الضرّ و النفع، ان شاؤوا ضرّوا انفسهم، و ان شاؤوا نفعوها، و ان شاؤوا استقاموا، و ان شاؤوا اعوجّوا، من غير أن يحتاجون الى توفيق، او يلحقهم خذلان، او سبق بخيرهم و شرّهم كتاب، او تكون فيهم مشيئة تغلب ارادتهم و لا يغلبونها. قوله تعالى: إِنَّ الَّذِينَ اسْتَرَوْا الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا حِينَ بَاعُوا الْإِيمَانَ بِالْكَفْرِ. انما يضرّون انفسهم بذلك وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ.

وَ لَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا قَرَأَتِ حَمْزَهُ بِيَا اسْتِ بِرِ تَقْدِيرِ: وَ لَا يَحْسَبَنَّ الْكُفْرَانَ أَنْ أَمْلَأَنَا آيَاهُمْ خَيْرَ لِهِمْ. و ديگران بتا خوانند خطاب با رسول و تسليت مؤمنان و وعيد كافران، يعنى و لا تحسبن يا محمد الذين كفروا... «ان ما» دو كلمه است. نُمَلِّي لَهُمْ خَيْرٌ لَأَنْفُسِهِمْ. «انما» اين، يك كلمه توان نهاد، و دو توان نهاد نُمَلِّي لَهُمْ يعنى نمهلهم ليزدادوا اثما بمعاندتهم الحقّ و خلافهم الرسول. اين آيت در شأن قومی كافران آمد كه: الله تعالى بعلم قديم خود دانست كه ايشان هرگز ايمان نيارند، و زندگى ايشان را كفر و شرك افزايد.

سئل النبي (ص): أَيُّ النَّاسِ خَيْرٌ؟ قَالَ: مَنْ طَالَ عَمْرُهُ، وَ حَسَنَ عَمَلُهُ. قِيلَ: فَأَيُّ النَّاسِ شَرٌّ؟ قَالَ: مَنْ طَالَ عَمْرُهُ، وَ سَاءَ عَمَلُهُ.

و قال ابن مسعود: ما من نفس برّة و لا فاجرة آتت الموت خيرا لها، و لا فاجرة آتت الموت خيرا لها، و قرأ: وَ لَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ مَوْلَاهُمْ هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا، وَ مَا الْبِرَّةُ فَمَسْتَرِيحٍ مِنْهَا، وَ قرأ: نَزَّلْنَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: وَ لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أحياءُ الْآيَةِ:

يا حياة الروح مالى ليس لى علمى بحالى تلك روحى منك ملئى، و سوادى منك خالى

الهی زندگی ما با یاد تست، و شادی همه با یافت تست، و جان آنست که در شناخت تست! پیر طریقت گفت: زندگان سه کس‌اند: یکی زنده بجان، یکی زنده بعلم، یکی زنده بحق. او که بجان زنده است زنده بقوت است و بیاد! او که بعلم زنده است زنده بمهر است و بیاد! او که بحق زنده است زندگانی خود بدو شاد! الهی جان در تن گر از تو محروم ماند مرده زندانیست، و او که در راه تو بامید وصال تو کشته شود زنده جاودانیست!

گفتی مگذر بکوی ما در مخمور      تا کشته نشی که خصم ما هست غیور  
گویم سخنی بتا که باشم معذور      در کوی تو کشته به که از روی تو  
دور!

آری! دوستان را زخم خوردن در کوی دوست بفال نیکوست! در قمار خانه عشق ایشان را جان باختن عادت و خوست.

مال و زر و چیز رایگان باید باخت      چون کار بجان رسید جان باید باخت

هان، و هان، نگر! تا از هلاک جان در راه دوست اندیشی! که هلاک جان در وفاء دوست حقا که شرف است، و شرط جان در قیام بحق دوستی تلف است!

الحبّ سکر خماره تلف      یحسن فیہ الدّبول و الدّنف  
البسنی الدّلّ فی محبّته      و الدّلّ فی حبّ مثله شرف

آن شوریده وقت شبلی رحمه الله گفت: من کان فی الله تلفه کان الله خلفه. باختن جان در وفاء دوستی دولتی رایگانست! که دوست او را بجای جانست! اگر صد هزار جان داری فداء این وصل کنی حقا که هنوز رایگانست.

چون شاد نباشم که خریدم بتی      وصلی که هزار جان شیرین ارزد؟!

عاشقی بحقیقت درین راه چون حسین منصور حلاج برنخاست، وصل دوست بازوار به هوای تفرید پران دید. خواست تا صید کند، دستش بر نرسید، بسرش فرو گفتند: یا حسین! خواهی که دستت بر رسد سر و زیر پای نه! حسین سر و زیر پای نهاد، به هفتم آسمان برگذشت.

گر از میدان شهوانی سوی ایوان عقل آیی      چو کیوان در زمان خود را به هفتم آسمان بینی  
ور امروز اندرین منزل ترا حالی زیانی بد      زهی سرمایه و سودا، که فردا زین زیان بینی!

نگر! تا این چنین جوانمردان و جانبازان که ازین سرای رحیل کنند، تو ایشان را مرده نگویی که گوهر زندگانی جز دل ایشان را معدن نیامد، و آب حیاة جز از چشمه جان ایشان روان نگشت. رب العالمین می‌گوید: بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ عَلَيْهِمْ رِءَاءَ الْهَيْبَةِ فِي ظِلَالِ الْإِنْسِ، بیسظهم جماله مرّة، و یستغرقهم جلاله اخری.

گه ناز چشیدند و گهی راز شنیدند گاهی ز جلالت بجمالت نگریدند

معروف کرخی یکی را می‌شست آن کس بخندید! معروف گفت: آه! پس از مردگی زندگی؟! وی جواب داد که: دوستان او نمیرند، «بل ینقلون من دار الی دار». چگونه میرند، و عزت قرآن گوید: بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزُقُونَ؟ شادند و خرم، آسوده از اندوه و غم، با فضل و با نعم، در روضه انس بر بساط کرم! قدح شادی بر دست نهاده دمام! این است که رب العالمین گفت: يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةِ اللَّهِ وَ فَضْلِهِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ. الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ ایشان که فرمان خدا و رسول را گردن نهادند، و از عشق دین، جان عزیز خویش هدف تیر دشمن ساختند.

جان بذل کرده، و تن سیبل، و دل فدا، و آن رنج و آن خستگی بجان و دل خریده! سری سقطی گفت: حق عزّ جلاله در خواب چنان نمود مرا که گفتم: یا سری! خلق را بیافریدم، لختی دنیا دیدند در آن آویختند! لختی بلا دیدند در بهشت و عافیت گریختند لختی از بلا نیندیشیدند محنت بجان و دل باز گرفتند، و نعمت وصال ما خواستند. فمن انتم؟ شما از کدام گروه‌اید؟ و چه خواهید؟ سری گفت: جواب دادم که: «و اِنَّكَ تَعْلَمُ مَا نَرِيْدُ».

چندم پرسى مرا چرا رنجانى حقا که تو حال من زمن به دانی!

گفت: یا سری لاصبن علیکم البلاء صبا بجلال قدر ما که تازیانه بلا بر سر شما فرو گذارم! و آسیای محنت بر سرتان بگردانم. سری گوید: از سر نور معرفت بالهام ربانی جواب دادم: أليس المبلى انت؟ ریزنده نثار بلا بر سر ما نه تو خواهی بود؟

نفس المحبّ على الأسقام صابرة لعن مسقمها يوما يداويها  
چون شفا ای دلربا از خستگی و درد تست خسته را مرهم مساز و درد را درمان مکن

### ۳۰ النوبة الاولى

قوله تعالى: مَا كَانَ اللَّهُ خَدَىٰ بَرَانَ نِيْسَت، لِيَدْرَ الْمُؤْمِنِينَ که فرو گذارد گرویدگان را، على ما أنتم عليه بر آنچه شما بر آنید، حَتَّىٰ يَمِيْزَ الْخَبِيْثَ مِنَ الطَّيِّبِ تا جدا کند ناپاک از پاک، وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ و نیست خدای بر آن که شما را مطلع گرداند بر غیب، وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِيْ لَكِن خدای میگزیند، مِنْ رُسُلِهِ از فرستادگان خود، مَنْ يَشَاءُ آن را که خواهد، فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ پس بگروید بخدای و فرستادگان وی، وَ إِنْ تُؤْمِنُوا و اگر بگروید، وَ تَنَقَّوْا و بپرهیزید، فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيْمٌ (۱۷۹) شما راست مزد بزرگوار.

وَ لَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ مِپندار ایشان را که دست می‌فشارند بیخبل، بما آتاهمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ بآنچه خدای ایشان را داد از فضل خویش، هُوَ خَيْرٌ لَهُمْ که آن به است ایشان را، بَلْ هُوَ شَرٌّ لَهُمْ نیست که بهتر است ایشان را، سَيُطَوَّقُونَ آری طوق کنند در گردنهای ایشان، ما بَخَلُوا به آنچه دست فرو فشردند بآن، يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستاخیز، وَ لِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ و خدا راست هفت آسمان و هفت زمین بازماندنی از خلق، وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيْرٌ (۱۸۰) و الله بآنچه می‌کنید آگاه است.



لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ بَدْرَسْتِي كَمَا خَدَى بَشَنُود، قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا سَخَنَ اِيشَان كَه كَفْتَنَد: إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَ نَحْنُ أَغْنِيَاءُ كَه خَدَى دَرُوشِ اسْت وَ مَا بِي نِيَا زَان، سَنَكْتُبُ مَا قَالُوا آرَى بَنُوشِي م بِر اِيشَان أَنجَه كَفْتَنَد، وَ قَتْلُهُمُ النَّبِيَاءَ وَ كَشْتَن اِيشَان بِبِي غَمْبِرَان رَا، بَغْيَرُ حَقِّ بِنَاسَزَا وَ بِي حَق، وَ نَقُولُ وَ كَوْنِي م اِيشَان رَا فَرْدَا، دُوْفُوا عَذَابَ الْحَرِيْق (١٨١) مِي چَشِيْد عَذَابِ آتَش.

ذَلِكَ بِمَا قَدَمْتُمْ أَيْدِيَكُمْ وَ اَيْنَ عَذَابِ بَأْسْت كَه دَسْت شَمَا بِبِي ش فرَا فَرَسْتَا د از كَرْد، وَ أَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَامٍ لِّلْعَبِيدِ (١٨٢) وَ بَأْسْت كَه خَدَى بَنْدِگَان رَا سَتَمَكَار نِيَسْت.

الَّذِينَ قَالُوا اِيشَان كَه كَفْتَنَد: إِنَّ اللَّهَ عَهْدَ اِلَيْنَا كَه خَدَى بِبِي مَان كَرَفْت بِر مَا، أَلَا نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ كَه نَكْرُوشِي م هَر كَز بِفَرَسْتَا دَاي، حَتَّى يَأْتِيَنَا بِفُرْبَانٍ تَا أَن كَه كَه اِن فَرَسْتَا دَه قَرْبَانِي آرْد بِمَا، تَأْكُلُهُ النَّارُ كَه آتَش بِبَنْدِي فَرَتَارِي اِن رَا بِخُورْد، قُلْ كُوشِي، قَدْ جَاءَكُمْ أَمَدَنْد بِشَمَا، رُسُلٌ مِّنْ قَبْلِي فَرَسْتَا دِگَان از بِبِي مَن، بِالْبَيِّنَاتِ بِه بِبِي غَمَا هَا وَ نَشَانَا يِ دَرَسْت، وَ بِالَّذِي قَتَلْتُمْ وَ أَنجَه شَمَا كَفْتِيْد، فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ چِرَا كَشْتِيْد اِيشَان رَا؟ اِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ (١٨٣) اِكْر مِي رَا سْت كُوشِيْد.

فَإِنْ كَذَّبُوكَ بِس اِكْر جِهُودَان تَرَا دَرُوشَن كِيْرِنْد، فَقَدْ كُذِّبَ رُسُلٌ مِّنْ قَبْلِكَ دَرُوشَن كَرَفْتَنَد بِبِي ش از تُو بِبِي غَمْبِرَان رَا، جَاؤُ بِالْبَيِّنَاتِ كَه بِبِي غَمَا هَا يِ رُوشَن آوَرْدِنْد، وَ الزُّبُرِ وَ نَا مَا هَا، وَ الْكِتَابِ الْمُنِيرِ (١٨٤) وَ نَا مَه رُوشَن بِبِيَا.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ... الآية سبب نزول این آیت بر قول سدی آنست که: رسول خدا (ص) گفته بود: «عرضت علی امتی فی صورها فی الطین كما عرضت علی آدم (ع)، و اعلمت من یؤمن بی و من یکفر الحدیث بطوله...»

گفت: اَمْت مَرَا بِر مَن عَرَض دَا دِنْد دَر صُورْتَا يِ خُوشِ، اِنْدَر مِيَان كَل، هَم چِنَان كَه بِر آدَم (ع) عَرَضَه كَرْدِنْد. وَ مَرَا خَبَر دَا دِنْد از اِيشَان كَه اِيْمَان آرِنْد وَ بَمَن بَكْرُوشِنْد، وَ اِيشَان كَه اِيْمَان نِيَارِنْد وَ كَا فَر شُوشِنْد. اِيْن خَبَر بِمَنَافِقَان رَسِيْد اِيشَان بَا سْتَهَزَا كَفْتَنَد: مَحْمَد (ص) مِي كُوشِيْد كَه: مَن مِي دَانَم كَه مُؤْمِن كَه خُوا هَد بِوَد وَ كَا فَر كَه خُوا هَد بِوَد، تَا بِقِيَا مْت، چُوشْت كَه از عَدَم خَبَر مِي دَهْد؟ وَ از اِيشَان كَه هِنُوز دَر آفَرِيْنَش نِيَا مَدِنْد، وَ خُود رَا نَمِي شَنَاسِنْد كَه بِا وَ يِ مِي رُوشِي م وَ مِي نَشِيْنِي م؟ بِر سُول خَدَا رَسِيْد كَه مَنَافِقَان چِنِيْن كَفْتَنَد، بِر خَا سْت وَ بِه مَنْبَر بِرَا مَد وَ خَدَا يِ رَا عَزَّ وَ جَلَّ سَتَا يِ ش وَ ثَنَا كَرْد، اِن كَه كَفْت: «مَا بَالِ اقْوَامِ جَهْلُونِي وَ طَعَنُوا فِي عِلْمِي، لَا تَسْأَلُونِي عَن شَيْءٍ فِيمَا بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ السَّاعَةِ اِلَّا اِنْبَا تُكُمْ بِه. فَقَامَ عَبْدُ اللَّهِ بِنَ حِذَافَةَ السَّهْمِي، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَن اَبِي! قَالَ: حِذَافَةُ. فَقَامَ عَمْرُ بِنَ الْخَطَّابِ وَ قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! رَضِيْنَا بِاللَّهِ رِيَا، وَ بِالْاِسْلَامِ دِيْنَا، وَ بِكَ نَبِيَا، وَ بِالْقُرْآنِ اِمَامَا، فَا عَف، عَفَا اللَّهُ عَنكَ. فَقَالَ النَّبِي: فَهَلْ اَنْتُمْ مَنْتَهُونَ؟ فَهَلْ اَنْتُمْ مَنْتَهُونَ؟ ثُمَّ نَزَلَ عَنِ الْمَنْبَرِ، فَا نَزَلَ اللَّهُ: مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلٰى مَا اَنْتُمْ عَلَيْهِ.. الْاَيَةُ.

اَهْل مَعَانِي كَفْتَنَد: اِيْن خَطَّاب بِا مُؤْمِنَا نَسْت، يِعْنِي: مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَكَم يَا مَعْشَرَ الْمُؤْمِنِينَ، عَلٰى مَا اَنْتُمْ عَلَيْهِ مِنَ التَّبَاسِ الْمَنَافِقِ بِالْمُؤْمِنِ، وَ الْمُؤْمِنِ بِالْمَنَافِقِ، حَتَّى يَمِيْزَ الْمَنَافِقَ مِنَ الْمُؤْمِنِ. مِي كُوشِيْد: خَدَا بِر اِن نِيَسْت كَه شَمَا كَه مُؤْمِنَان اِيْد اَمِي خْتَه بِا مَنَافِقَان بِهَم فَرُوشَ كَرْدَا رْد، تَمِيْز نَا كَرْدَه يِعْنِي بِرَا ن اَسْت كَه تَمِيْز كِنْد، وَ مَنَافِق از مُؤْمِن جَا دَا كِنْد، وَ اِيْن تَمِيْز اِنَسْت كَه تَكْلِيْف جِهَاد كِنْد، وَ بِنَصْرَت وَ تَقْوِيْت دِيْن اِسْلَام فَر مَا يْد، تَا هَر چَه مَنَافِق بِوَد فَا بِس نَشْنِيْد از رَسُول خَدَا (ص)، وَ جِهَاد نَكِنْد.

وَ هَر چَه مُؤْمِن بِوَد بِا رَسُول خَدَا (ص) بِر خِيْزْد وَ بِا اِعْدَاء دِيْن بِكُوشِد. رَبِّ الْعَالَمِينَ اِيْن بِكُفْت وَ بِجَا يِ آوَرْد رُوش

احد، که منافقان نفاق خویش اظهار کردند آن روز، و از جهاد تخلف نمودند. ابن کيسان گفت: معنی آیت آنست که خدا بر آن نیست که شما را باقرار مجرد فروگذارد، و فرائض و واجبات دین بر شما ننهد، و جهاد و قتال فرموده یعنی جهاد فرماید و فرائض طاعات بر شما نهد تا پیدا گردد که پاینده بر ایمان و برقرار کیست؟ و باز پس نشنیده از ایمان کیست؟ ضحاک گفت: این خطاب با منافقان و مشرکانست، میگوید: خدا بر آن نیست که مؤمنان فرزندان شما در اصلاب مردان و ارحام زنان شما آمیخته فروگذارد، بلکه جدایی افکند میان شما و میان مؤمنان که در اصلاب و ارحام زنان شمااند.

حَتَّى يَمِيزَ الْخَبِيثَ قِرَاءَتِ حَمْزِهِ، وَ عَلِيٍّ، وَ يَعْقُوبَ بَشْدِيدِ اسْتِ وَ بَضْمِ يَاءٍ، وَ بَاقِيَّ بَتَخْفِيفٍ وَ نَصْبٍ يَأْخُذُونَ، وَ مَعْنَى هِرْ دُو لَغْتِ يَكْسَانِ اسْتِ. يُقَالُ مَزَتِ الشَّيْءَ امِيزُهُ مِيزًا، وَ مِيزَتُهُ تَمِيزًا. كَقَوْلِهِ: «خَبِيثٌ» اَيْنَا كِنَاةً اسْتِ وَ «طَيِّبٌ» مُؤْمِنٌ، يَعْنِي كِه رَّبِّ الْعَالَمِينَ اَزْ مُؤْمِنٍ كِنَاةً فَرُو نَهْدِ، بِمَحْنَتِهَا وَ مَصِيبَتِهَا وَ بَلِيَّتِهَا كِه دَر دُنْيَا بُوِي رَسَانْدِ. اَزْ اَيْنَا مَصْطَفَى (ص) كَقَوْلِهِ: «مَا يَصِيبُ الْمُؤْمِنَ وَ صَبٌّ، وَ لَا نَصْبٌ، وَ لَا سَقْمٌ، وَ لَا اَذَى، وَ لَا حَزَنٌ، حَتَّى الْهَمُّ يَهْمَهُ، اَلَا كَفَرَ اللّٰهُ بِهٖ خَطِيَاةً».

اما وجوه «طَيِّبٌ» در قرآن چهار است: یکی بمعنی مؤمن، چنان که درین آیت و در سورة الانفال: لِيَمِيزَ اللّٰهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ. دیگر بمعنی «حلال» چنان که در سورة النساء گفت: وَ لَا تَتَّبِعُوا الْخَبِيثَ بِالطَّيِّبِ يَعْنِي الْحَرَامَ بِالْحَالِلِ. و در سورة المائدة گفت: لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَ الطَّيِّبُ. جای دیگر گفت: فَانْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ يَعْنِي مَا حَلَّ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ. سدیگر وجه بمعنی «حسن» است، چنان که در سورة الملائكة گفت: اِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ اَي الْكَلَامُ الْحَسَنُ، وَ هِيَ شَهَادَةُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ.

وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ يَعْنِي وَ بِهٖ يَقْبَلُ الْعَمَلُ الصَّالِحُ. هَمَانَسْتِ كِه دَر سُوْرَةِ اِبْرَاهِيْمِ كَقَوْلِهِ: اَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً... اَي كَلِمَةً حَسَنَةً، وَ هِيَ شَهَادَةُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ. وَجْهٌ چَهَارْمٌ بِمَعْنَى «طَاهِرٌ» اسْتِ چِنَان كِه كَقَوْلِهِ عَزَّ وَ عَلَا: فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا اَي طَاهِرًا.

وَ مَا كَانَ اللّٰهُ لِيُطَّلِعَكُمْ عَلَيَّ الْعَيْبِ اَيْن رَدَّ اسْتِ بَرِ اَمَامِيَانِ كِه اَمَامِ رَا دَعْوَى عِلْمِ غَيْبِ مِيَكْنَنْدِ. رَبِّ الْعَالَمِينَ نَفَى كَرْدِ عِلْمِ غَيْبِ اَزْ خَلْقِ خُوِيْشِ عَلَيَّ الْعَمُومِ، بِي اسْتِنْتَاةً، مَكْرَ پِيْغَامْبِرِي رَا كِه بُوْحَى پَاكِ وِي رَا عِلْمِ غَيْبِ دَهْدِ. پَسِ هِرْ كِه نِه پِيْغَامْبِرِ وَ صَاْحِبِ وَحَى بُوْدِ وِي رَا عِلْمِ غَيْبِ نَبُوْدِ، وَ اَكْرَ چِه اَمَامِ بُوْدِ. هَمَانَسْتِ كِه رَبِّ الْعَالَمِينَ كَقَوْلِهِ: عَالِمُ الْعَيْبِ فَلَا يُظْهَرُ عَلَيَّ غَيْبِهِ اَحَدًا اِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُوْلٍ وَ مَا كَانَ اللّٰهُ لِيُطَّلِعَكُمْ عَلَيَّ الْعَيْبِ مِيَكُوِيْدِ: خُدَا بَرِ اَنْ نِيْسْتِ كِه شَمَا رَا دِيْدَارِ دَهْدِ تَا فَرَا عِلْمِ وَ حَكْمِ پُوْشِيْدِهٖ وِي بِيْبِنِيْدِ، يَعْنِي كِه شَمَا مُؤْمِنِ وَ مَنَافِقِ اَزْ هَمِ بَازِ نَشْنَاْسِيْدِ پِيْشِ اَزْ اَنْكِهٖ مَا تَمِيْزِ كْنِيْمِ، وَ پُوْشِيْدِهٖ بِيْرُوْنِ اَرِيْمِ.

وَ لَكِنَ اللّٰهُ يَجْتَبِيَّ مِنْ رَسُوْلِهِ مَنْ يَشَاءُ اَي وَ لَكِنَ اللّٰهُ يَخْتَارُ لِمَعْرِفَةِ ذَلِكَ مَنْ يَشَاءُ مِنَ الرِّسَالِ. وَ كَانَ مُحَمَّدٌ (ص) مَمَّنْ اصْطَفَاهُ اللّٰهُ لِهَذَا الْعِلْمِ.

فَأَمِنُوا بِاللّٰهِ وَ رَسُوْلِهِ وَ اِنْ تَوَمَّنُوا وَ تَتَّقُوا فَلَكُمْ اَجْرٌ عَظِيْمٌ تَا اَيْنَا هَمِهٖ دَرْ غَزَاةً اَحْدِ اسْتِ. پَسِ اَزْ اَيْنِ، چَهَارِ اَيْتِ عَارِضِ اسْتِ دَرْ شَانِ جِهُوْدَانِ وَ پَسِ اَزْ اَنْ چَهَارِ اَيْتِ، دُو اَيْتِ دِيْكَرِ: كُلُّ نَفْسٍ... وَ لِنُبْلُوْنَّ... هَمِ دَرْ غَزَاةً اَحْدِ اسْتِ وَ تَمَامِي اَنْ قِصَّةً، چِنَان كِه شَرْحِ اَنْ كَرْدِهٖ اَيْنِ شَاءِ اللّٰهُ.

قَوْلِهِ: وَ لَا يَحْسَبَنَّ الَّذِيْنَ يَخْلُوْنَ... اِبْنِ عَبَّاسٍ كَقَوْلِهِ: اَيْنِ اَيْتِ دَرْ شَانِ اَحْبَارِ جِهُوْدَانِ اَمْدِ، كِه صِفْتِ وَ نَعْتِ نَبُوْتِ

مصطفی (ص) را ببوشیدند. و معنی «بخل» اینجا کتمان علم است که الله ایشان را داده بود و ایشان ببوشیدند و بگردانیدند.

و نظیر این آنست که در سوره النساء گفت: الَّذِينَ يَخْلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَيَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ. و برین قول معنی «سیطوقون» آنست که: يحملون ائمه و وزره، كقوله يَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ عَلَى ظُهُورِهِمْ. و بیشترین مفسران گویند که: این آیت در شأن ایشان آمد که زکاة از مال بیرون نکنند. و فضل اینجا نصاب زکاة است از ضروب اموال. و بخل باز گرفتن زکاة.

«و لا تحسبن» بتا قراءت حمزه است، یعنی: و لا تحسبنّ یا محمد! بخل الذين يبخلون هو خیر لهم. و باقی بیا خوانند، یعنی: و لا يحسبنّ الباخلون بما آتاهم الله، البخل خیر لهم، بل هو شرّ لهم، لأنهم يستحقون بذلك العذاب. سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخَلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فردای قیامت ربّ العالمین آن مال که از آن زکاة بیرون نکنند ماری گرداند در گردن صاحب مال آویخته، و از فرق سر او تا بدم می‌گراید، و می‌رنجاند، و با وی می‌گوید: من آن مال توام، من آن کنز توام باین صفت وی را می‌برند تا بدوزخ.

روی ابو هریره قال قال رسول الله (ص): ما من رجل يكون له مال، فيمنعه من حقه، و يضعه في غير حقه، الا مثل يوم القيامة شجاعا اقرع منتن الريح، لا يمر بأحد الا استعاذ منه. فيجىء حتى يدنو من صاحبه فاذا راه استعاذ منه. فيقول: ما تستعيز مني! و أنا مالك الذي كنت تدخرني في الدنيا. فيطوقه في عنقه، فلا يزال في عنقه حتى يدخل معه جهنم. قال: و تصديق ذلك في كتاب الله عزّ و جلّ: سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخَلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.

ابراهيم نخعی گفت: «سیطوقون» معنی آنست که: روز قیامت طوق آتشین در گردن آن کس کنند که زکاة ندهد، تا هم چنان که طوق از گردن خالی نبود آتش از وی خالی نبود. مصطفی (ص) گفت: «مانع الزکاة فی النار» و قال: «لا تخالط الصدقة مالا الا اهلكته»، و قال: «ما حبس قوم الزکاة الا حبس عنهم القطر»، و قال «لا يقبل الله الايمان و لا الصلاة الا بالزکاة».

وَ لِلّٰهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ همانست که جای دیگر گفت: إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ وَ مَنْ عَلَيْهَا یعنی یفنی اهلها، و تبقى الأموال و الأملاك، و لا مالك الا الله عزّ و جلّ.

وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ مکی و بصری بیا خوانند. خطاب با ایشان که سَيُطَوَّقُونَ صفت ایشانست. و باقی بتا مخاطبه خوانند، حملا على قوله وَ إِن تُؤْمِنُوا وَ تَتَّقُوا....

قوله تعالى: لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَ نَحْنُ أَغْنِيَاءُ...

این جهودانند که چون الله تعالى سخن از قرض گفت در قرآن، و ذلك في قوله: مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا ایشان گفتند: پس درویش است و ما بی‌نیازانیم! ربّ العالمین بر سبیل تهدد بگفت: سَنَكْتُبُ مَا قَالُوا آری بر ایشان نویسیم آنچه گفتند. یعنی حفظه را فرمائیم تا بنویسند، آن گه ایشان را بآن عقوبت کنیم.

وَ قَتَلَهُمُ الْاَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ اینجا مضمّر است که: و علم و رأى قتل الأنبياء بغير حق. یعنی: قول ایشان را شنید و کشتن انبياء را بدید و بدانست.

وَ نَقُولُ دُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ یعنی خزنة جهنم فردا با ایشان گویند: دُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ این کلمه با کسی گویند که وی را از عفو نومید کنند، گویند: ذق ما أنت فيه ای لست بمتخلص عنه.

قراءت حمزه «سیکتب» بیاء مضمومه است، «و قتلهم» بضم لام. و «یقول ذوقوا» بیا.

ذَلِكَ اى ذلک العذاب بما قَدَّمْتُمْ اُیْدِیْكُمْ مِنَ الْکُفْرِ وَ التَّکْذِیْبِ فِی دَارِ الدُّنْیَا. وَ اَنَّ اللّٰهَ اِی: وَ بَانَ اللّٰهَ لَیْسَ بِظُلْمٍ لِّلْعَبِیْدِ فِیْعَاقِبِهِمْ مِنْ غَیْرِ جَرْمٍ.

آن گه حال ایشان را شرح افزود، گفت: الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ عَهْدَ إِلَيْنَا یعنی: و سمع الله قول الذين قالوا، و هم اليهود: کعب بن اشرف، مالک بن الضیف و اصحابهما.

گفتند: ای محمد! تو می‌گویی که پیغامبرم، و الله ما را فرموده در کتاب خویش تورات که: هیچ پیغامبر را تصدیق نکنیم بآنچه گوید، تا نخست قربانی بیارد که آتش آن را بخورد.

اگر بیاری قربانی که آتش آن را بخورد، ناچار ترا تصدیق کنیم. مفسران گفتند که: این عهد با بنی اسرائیل در تورات رفت. اما جهودان تمام بنگفتند. و تمامی آنست که: حتی یأتیکم المسيح و محمد. فاذا اتياکم فآمنوا بهما فانهما یأتیان بغیر قربان.

و شرح این آنست که: بنی اسرائیل را قربان و مال غنیمت حلال نبودى قربان و مال غنیمت بنهادندی، و نشان قبولش آن بودی که آتشی سپید بی‌دود از آسمان بیامدی. آن را برخوانی و آوازی سخت بودی، در آن افتادی تا بسوختی. و اگر آن قربانی مقبول نبودى، آتش نیامدی و آن بر حال خویش بماندی. و گفته‌اند که: علامت نبوت و بعثت پیغامبران در آن زمان آن بود که پیغامبر گوشت قربانی بر دست نهادی، آتش از آسمان بیامدی و آن گوشت را بر دست وی بسوختی و دستش نسوختی. و این آتش آمدن و قربان خوردن تا بروزگار عیسی (ع) بود. رب العالمین بنی اسرائیل را فرمود که: عیسی (ع) و محمد (ص) را که فرستیم، بی‌قربان فرستیم، بایشان ایمان آرید و بگروید. پس جهودان دروغ زن گشتند بآنچه گفتند: إِنَّ اللَّهَ عَهْدَ إِلَيْنَا أَلَّا نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ حَتَّىٰ يَأْتِنَا بِقُرْبَانٍ تَأْكُلُهُ النَّارُ. آن گه اقامت حجت را بر ایشان گفت: قُلْ يَا مُحَمَّدٌ قَدْ جَاءَكَ رَسَلٌ مِنْ قَبْلِي بِالْبَيِّنَاتِ وَ بِالذِّی قَلْتُمْ فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ اِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ؟ پیش از من رسولان بشما آمدند با حجتها و معجزتهای روشن، و باین قربان که شما گفتید، پس چرا کشتید ایشان را اگر راست گوئید؟ و مراد باین خطاب، اسلاف ایشان‌اند، که ایشان بودند که پیغامبران را کشتند، چون زکریا (ع) و یحیی (ع) و غیرهما. اما جهودان که بظاهر این خطاب با ایشان است، بفعل اسلاف خویش می‌رضا دادند، و آن قتل کردن ایشان می‌پسندیدند. و آن کس که ببدی رضا داد، همچون آن کس است که بدی کرد. ازین جهت اضافه قتل با ایشان کرد.

آن گه تسلیت مصطفی (ص) را و آرام دل وی را گفت: فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ. یا محمد! اگر ترا دروغ زن گرفتند. دل تنگ مکن! که پیش تو بسا پیغامبران را دروغ‌زن گرفتند. جای دیگر گفت: وَ لَقَدْ كَذَّبْتَ رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ فَصَبْرًا عَلَىٰ مَا كَذَّبُوا وَ أَوْدُوا حَتَّىٰ أَتَاهُمْ نَصْرُنَا. یعنی: چنان که ایشان صبر کردند، تو نیز صبر کن، تا نصرت ما در رسد.

جَاؤُ بِالْبَيِّنَاتِ وَ الزُّبُرِ اى: الکتب المزبورة، و هی المکتوبه، یقال زبور و زبر کرسول و رسل، بقراءت شامی. و در مصاحف شامیان «با» در افزودند. وَ بِالزُّبُرِ معنی همانست، اما تأکید در سخن افزود.

وَ الْکِتَابِ الْمُنِيرِ اى الی الهادی الی الحق.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: ما كان الله ليذر المؤمنين على ما أنتم عليه اين كار چنين مبهم فرو نگذارند! و اين قصه سربسته روزی برگشايند! و اين دامن فراهم کرده آخر بيفشانند! و اين سر و پای درهم کردگان صافيان و جافيان آخر بينی که از هم باز کنند! فريقيًا هدى و فريقيًا حقّ عليهم الضلالة و هر کس را بماوى و منزل خویش فرود آرند، فريقيًا في الجنة و فريقيًا في السعير یکی در حزب شيطان، کشته حرمان، و اندوه جاودان اولئك حزب الشيطان. یکی نواخته رحمن، در زمره دوستان، بمهر ازل شادان، برو داغ و عباد الرحمن. امروز تو چند بينی و چه دريابی که درهای اسرار فرو بسته، و مسمار غيب بر در خانه توحيد و شرك زده، و کلید آن بخود سپرده که: وَ عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ همین است که گفت عزّ و علا: وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ، و تا نپنداری که آنچه دیده تو بآن نرسد دیده انبياء نیز نرسد! نمی خوانی که: وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ فَأَمَتُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ. ميفرمايد که: ايمان بياريد، و استوار گيريد الله را، که غيبدان است و نهان بين، و فرو فرستادگان پيغامبران را که بوحی پاك ايشان را بر غيب همی دارد، و پوشيده مينمايد، و چون نمايد چندان نمايد که خود خواهد، نه چندان که بنده خواهد، كما قال عزّ و جلّ: وَ لَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ. خدای داند که بنده چه برتابد، و وی را چه شايد، و دانستن چيست که وی را بكار آيد! مدبر كار بندگان اوست! كارساز و كارران و نگهبان اوست! صحّ الخبر انه عزّ و جلّ يقول: ادبر عبادی بعلمی، انی بعبادی خبير بصير.

وَ لَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ... الآية «بخل» بر زبان علم و مقتضى شريعت منع واجب است و واجب از مال اندكى است از فراوان، درویش را اندك دهد، و خود را فراوان بگذارد. باز بزبان طريقت و اهل اشارت بخل آنست که: خود را اندكى بگذارد، ذره‌ای از مال، يا نفسی از حال، و المكاتب عبد ما بقى عليه درهم. مال و حال در راه اين جوانمردان صورت سگ دارد، و عشق در عالم خویش صورت فرشته، و شرع مصطفى (ص) خبر ميدهد که فرشته با سگ بد سازد، در هيچ منزل با وی فرو نيايد. لا يدخل الملائكة بيتا فيه كلب او تصاویر.

کی در آید فرشته تا نکنی	سگ ز در دور و صورت از دیوار
کی در احمد رسد و در صدیق	عنکبوتی تننده بر در غار
پرده بردار تا فرود آرند	هودج کبریا بصفه بار

لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا كَرِيمًا! خدایا! که شنواست، و در شنوایی بی‌همتا، شنونده آوازاها، و رسنده بشنوایی خود برآزاها، و پاسخ کننده نیازها. با موسی و هارون (ع) گفت: لَا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمَا أَسْمَعُ وَ أَرَى، میگوید: بر فرعون شوید و از وی مترسید، که من بیاری و نگهداشت با شما، می‌شنوم و می‌بینم! و عایشه صدیقه در قصه مجادله گفت: الحمد لله الذي وسع سمعه الاصوات.

لقد جاءت المجادلة الى رسول الله (ص). تكلمه في جانب البيت ما اسمع ما تقول، فأنزل الله عزّ و جلّ: قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا الآية. و عن ابى موسى ان النبي (ص) لما دنا من المدينة كبر اصحابه، فقال: يا ايها الناس انكم لا تدعون اصم و لا غائبا، ان الذي تدعونه بينكم و هو بين اعناق ركابكم، و فى رواية اربعوا على انفسكم فانكم لا تدعون اصم و لا غائبا و انما تدعون سميعا قريبا.

قالوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَ نَحْنُ أَغْنِيَاءُ این سخن شبه شکوی دارد، با دوست می‌راند که دشمن چه می‌گوید تا دوست بنازد، و باشد که دشمن از آن باز گردد.

و عجب آنست که نعمت هم چنان به ادرار بدشمن می‌رساند، و بآن ناسزا که می‌شنود نعمت وانستاند، سبحانه ما ارافه بخلقه! و در بعضی اخبار است: ما احد اصبر على اذى يسمعه من الله، يدعون له ولدا و هو يرزقهم و يعافهم. از روی اشارت می‌گوید: شما که بندگان و رهیگان‌اید، از خصمان خویش در گذارید، و تا توانید عفو کنید، و نعمت و رفق خویش از دوست و دشمن باز مگیرید، و خلق نیکو با دوست و دشمن، آشنا و بیگانه کار فرمائید و به قال النَّبِيِّ (ص): انَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ اوحى الى ابراهيم (ع): انك خليلي حسن خلقك و لو مع الكفار، تدخل مداخل الأبرار، فان كلمتي سبقت لمن حسن خلقه، ان اظله تحت عرشي، و اسكنه حظيرة قدسي، و ادنيه من جوارى.

### ۳۱ النوبة الاولى

قوله تعالى: كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ هر تنی چشنده مرگست، وَ إِنَّمَا تُؤْقُونَ أَجُورَكُمْ و مرزدهای شما بتمامی شما سپارند، يَوْمَ الْقِيَامَةِ و این مزد شما را روز رستاخیز دهند، فَمَنْ زُحِرَ عَنِ النَّارِ هر که را دور کنند از آتش، وَ أُدْخِلَ الْجَنَّةَ و در بهشت در آرند، فَقَدْ فَازَ بِرُوزِ آمَدٍ و رست، وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا و نیست زندگانی این جهانی، إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ (۱۸۵) مگر بر خورداری بفرهیب.

لَتُبْلَوْنَ میخواهند آزمود شما را، فِي أَمْوَالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ در مالهای شما و در تنهای شما، وَ لَتَسْمَعَنَّ و میخواهید شنید، مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ از جهودان که کتاب دادند ایشان را پیش از شما، وَ مِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا و از ایشان که انباز گرفتند با خدای، اذی کثیراً ناخوشیهای فراوان، وَ إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا اگر شکیبایی کنید بپرهیزگاری، فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ (۱۸۶) آن از استواری کارهای دین است و درستی نشانه‌های آن.

وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ خدای گرفت پیمان از ایشان که تورات دادند ایشان را، لَتُبَيِّنَنَّ لِلنَّاسِ که لا بد پیدا کنند مردمان را شأن محمد، وَ لَا تَكْتُمُونَهُ و آن را پنهان نکنند، فَنَبِّئُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ پس آن را انداختند با پس پشت ایشان، وَ اشْتَرَوْا بِهِ تَمَنَّا قَلِيلًا و بفروختن پیمان خدای بهای اندک خریدند، فَبَيْسَ مَا يَشْتَرُونَ (۱۸۷) بد چیزی که میخرند.

لَا تَحْسَبَنَّ مِپندار، الَّذِينَ يَفْرَحُونَ ایشان که شاد می‌شوند، بما أوتوا بآنچه کردند، وَ يُحِبُّونَ و دوست میدارند، أَنْ يُحْمَدُوا که ایشان را بستایند.

بما لَمْ يَفْعَلُوا بآنچه نمی‌کنند، فَلَا تَحْسَبِيَّهُمْ مِپندار ایشان را، بِمَفَازَةِ مِنَ الْعَذَابِ که اهل رستن‌اند و بجای رستن‌اند از عذاب، وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۸۸) و ایشان راست عذابی دردناک.

وَ لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ و خدا راست پادشاهی آسمان و زمین، وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱۸۹) و الله بر همه چیز توانا است.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ای کلّ نفس منفوسه تعالج غصص الموت. می‌گوید: هر نفسی منفوسه بر ممرّ انفاس بگذشته مرگ بچشد، و سكرات مرگ ببیند، یعنی اهل زمین. فانّ من في الجنة و النار لا يموتون، خزنه بهشت و حور و غلمان و خزنه دوزخ نمیرند چنان که جای دیگر گفت: فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ



اللَّهُ و هم من فى الجنة و النار من الخزنة. فریشتگان آسمان نیز طمع کردند که نمیرند که از حضرت عزت این آیت آمده بود: كل من عليها فان هر چه بر زمین است بسر آمدنی است و مردنی، ایشان گفتند: ما نمیریم که ما آسمانیانیم نه زمینیان. رب العالمین آیت فرستاد: كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ یقین شد ایشان را که مردنی اند. و فى ذلك ما روى عن النبى (ص) قال: «عش ما شئت فانك میّت، و احبب من احببت فانك مفارقه، و اعمل ما شئت فانك مجزى به.

و قال: كن فى الدنيا كأنك غریب او عابر سبیل، و عد نفسك من اصحاب القبور.

و قال (ص) فى بعض خطبه: ایها الناس ان اکیسکم اکثرکم للموت ذکرا، و احزمکم احسنکم له استعدادا. الا و ان من علامات العقل التجافی عن دار الغرور، و الانابة الى دار الخلود، و التروّد لسکنی القبور، و التأهب لیوم النشور. و عن ابن عمر قال: اذا قبض ملك الموت روح العبد، قام على عتبة الباب، و لأهل البيت الضجّة، فمنهم الصاغة وجهها، و منهم الناشرة شعرها، و منهم الذاعية ویلها، فیقول ملك الموت فیم الجزع؟ فو الله ما انتقصت لأحد منكم عمرا، و لا اذهبت لكم رزقا، و لا ظلمت احدا منكم شیئا. فان كانت شکایتکم و سخطکم على فائی و الله مأمور، و ان كان ذلك على میّتکم فهو فى ذلك مقهور و ان كان ذلك على ربکم فأنتم به کفرة، و ان لی فیکم عودة ثم عودة. قال: فلو أنهم یرون مکانه و یسمعون کلامه، لذهلوا عن میّتهم، و لبکوا على انفسهم.

وَ إِنَّمَا تُوقُونَ أَجُورَكُمْ یَوْمَ الْقِیَامَةِ این تهنیت مؤمنانست بمرگ، میگوید: آن روز رستاخیز است که مؤمنان بمراد خویش رسند و مزد کردار خویش ببینند. پس مرگ تحفه مؤمن است، و سبب رسیدن وی بسعادت و کرامت خویش است.

مصطفی (ص) از اینجا گفت: «تحفه المؤمن الموت».

و جماعتی بزرگان سلف آرزوی مرگ کرده اند، چنان که حذیفه (رض) بوقت مرگ گفت: دوست آمد و بر وقت حاجت آمد، و گفت: بار خدایا اگر دانی که درویشی دوستتر دارم از توانگری، و بیماری دوستتر دارم از تندرستی، و مرگ دوستتر دارم از زندگانی، مرگ بر من آسان کن، تا بیدار تو بر آسایم. «فَمَنْ زُحِرَ عَنِ النَّارِ وَ أُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ»، یعنی: ظفر بالخیر، و نجا من الشر، قال رسول الله (ص): «من سرّه ان یزحزح عن النار و ان یدخل الجنة فلیأته منیته و هو یشهد أن لا اله الا الله، و أن محمّدا رسول الله، و یأت الى الناس ما یحبّ ان یؤتی الیه»، و قال (ص): «موضع سوطی فى الجنة خیر من الدنيا و ما فیها، فاقرعوا ان شئتم: «فَمَنْ زُحِرَ عَنِ النَّارِ وَ أُدْخِلَ

الجنة فقد فاز، و ما الحیاة الدنیا إلا متاعُ الغرور» لأنه یغرّ الانسان بما یمتیه من طول البقاء، و هو ینقطع عن قریب. میگوید: نیست زندگانی درین دنیای فانی الا متاع الغرور که مردم فریب میدهد، یعنی امل دراز در پیش می نهد، تا اومید در عمر دراز می بندد، و آن گه ناگاه مرگ در رسد و امید بریده گردد. مصطفی (ص) گفت: امل کوتاه کنید و مرگ پیوسته در پیش چشم خویش دارید، و از خدا شرم دارید، چنان که حق و سزای ویست، و گفت: نترسم بر شما از هیچیز چنان که از دو خصلت ترسم: یکی بر هوای خویش ایستادن، و دوم امید عمر دراز در پیش داشتن. بآن خدای که جانم درید اوست که هرگز چشم خویش بر هم نزده ام که نپنداشتم پیش از آن که از هم بر گیرم برید مرگ در آید، که چشم از هم بر نگرتم که نپنداشتم پیش از آنکه بر هم نهم مرگ در رسد. عبد الله مسعود گفت: رسول خدا (ص) خطی مربع بر کشید، و آن گه در میان آن مربع خطی راست، و از هر دو جانب آن خطهای خرد بر کشید.

پس بیرون مربع خطی دیگر کشید، گفت: آن خط راست در درون مربع آدمی است، و آن مربع أجل وی، گرد وی در آمده، که از آن راه بیرون نه، و آن خطهای خرد از هر دو جانب آفات و عاهاتست، و انواع بلیات براه وی در آمده، ناچار آن همه بوی رسد یا بعضی رسد، تا آن گه که سر ببالین مرگ باز نهد. و آن خط که بیرون مربع کشید خود امل دراز است که فرا پیش گرفته، و دل در زندگانی بسته! همیشه اندیشه کاری کند که در علم خداوند سبحانه چنانست که آن کار پس از أجل وی خواهد بود.

لُتْبُلُونَ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ آیت در شأن مهاجران فرود آمد که مشرکان دست در مال ایشان بردند، و ضیاع ایشان بفروختند، و چون ایشان را می‌دریافتند، بانواع تعذیب تنهای ایشان میرنجانیدند، و گفته‌اند: آزمون ایشان در اموال بخسران است و نقصان از جائحه سماوی، و آزمون ایشان در تنها به بیماری است و مرگ خویشان.

قال النبي (ص): «يقول الله تعالى: إذا وجهت الی عبد من عبیدی مصیبة فی بدنه او ماله او ولده، ثم استقبل ذلك بصبر جميل، استحیبت له یوم القيامة ان أنصب له میزانًا او انشر له دیوانًا».

و عن ثوبان قال قال رسول الله (ص): «ما اصاب عبدا مصیبة الا باحدی خلتین: اما بذنب لم یکن الله لیغفر له الا بتلك المصیبة، او بدرجة لم یکن الله لیبلغه اياها الا بتلك المصیبة».

و قال: «ما من مصیبة یصاب بها المؤمن الا كفر بها عنه حتی الشوكة یشاگها».

و قال (ص): يقول الله تعالى: اذا ابتلیت عبدي ببلاء فصبر، و لم یشکنی الی عواده، أبدلته لحما خیرا من لحمه، و دما خیرا من دمه. فان ابرأته ابرأته، و لا ذنب له، و ان توفیته فالی رحمتی.

گفته‌اند: آزمایش در مال و نفس فرائض طاعتست که بریشان نهادند، از نماز و روزه و زکاة و حج و جهاد.

قوله تعالى: وَ لَتَسْمَعَنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ جِهودان و ترسایان‌اند، وَ مِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا مشرکان عرب‌اند، اذی کثیراً میگوید: ازیشان رنج و ناخوشی فراوان خواهید شنید و دید، هم از گفتار و هم از کردار، اذای جهودان آن گفت ایشانست که: إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَ نَحْنُ أَغْنِيَاءُ، و نیز گفتند: «عُزَيْرُ ابْنِ اللَّهِ» و اذای ترسایان از آنست که گفتند: إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ و انّ عیسی هو الله و ابن الله، «تعالی الله عن ذلك علواً کبیراً» و اذای مشرکان آن بود که رسول خدا را (ص) سب میکردند و هجو میگفتند و قتال و حرب با وی میساختند. و قومی از ایشان ملائکه را بنات الله می‌گفتند، و قومی بت می‌پرستیدند.

ربّ العزة گفت: وَ اِنْ تَصْبِرُوا یعنی علی الأذی، اگر شکیبایی کنید باین رنج و ناخوشی که بشما میرسد، و تَتَّقُوا ای تَتَّقُوا معاصیه، از معصیت او بپرهیزید، فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ ااین صبر و ااین تقوی از حقائق ایمانست و از کارهای محکم که الله فرمود. و قیل معناه: انّ ذلك من اخلاق المؤمن الصادق الايمان المتین الیقین. عزم الامور ما لا یشوبه شبهة و لا یدافعه ريبة، و أصله الجدّ. یقال: عزمت عليك ای امرتك امرًا جدًا، و عزمت علی الأمر اذا اجتمعت علیه جدّک، و صدق له قصدک، و العزیمة و الصریمة الرأی الجدّ. قال الله عزّ و جلّ: فَإِذَا عَزَمَ الْأَمْرُ ای جدّ الامر. و منه

قوله (ص): عزيمة من عزمات ربّی.

و قال (ص): من صلی قبل العصر أربعا غفر الله له مغفرة عزمًا، ای هذا الوعد صادق عظیم وثیق.

و فی دعائه (ص): اسئلك عرائم مغفرتك، ای اسئلك أن توفقنی للأعمال التي تغفر لصاحبها لا محالة.



وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ جِهოდان را میگوید، و این کتاب تورات است. «لَتُبَيِّنَنَّ لِلنَّاسِ وَ لَا تَكْفُرُونَ» بیا قراءت مکی و بو عمرو و عاصم است، و اینها با شأن نبوت محمد (ص) شود، و لام لام عزم است در موضع قسم تحقیق را در آورد یعنی که الله پیمان گرفت از ایشان که لا بد پیدا کنند مردمان را شأن و نعت و صفت محمد (ص)، و آن را پنهان نکنند.

فَنَبِّؤُهُ وَ رَأَى ظُهُورَهُمْ پس آن را پس پشت انداختند، یعنی فرا پیش نگرفتند و در آن نگاه نکردند، و منه قوله تعالی: وَ اتَّخَذْتُمُوهُ وَ رَأَيْتُمْ ظَهْرِيًّا تقول العرب: جعل فلان حاجتي بظهر یعنی لم يقضها، و لم يلتفت اليها. قتاده گفت: این آیت در شأن اهل علم آمد که الله پیمان ستد از ایشان تا علم پنهان ندارند، و از اهل خویش دریغ ندارند، و باز نگیرند. و به

قال النبي (ص). العلم لا يحل منعه.

و قال: من كتم علما عن اهله الجم يوم القيامة بلجام من نار.

و قال على بن ابي طالب (ع): ما أخذ الله على اهل الجهل أن يتعلموا حتى اخذ على اهل العلم أن يعلموا لأن العلم كان قبل الجهل.

و قال محمد بن كعب: لا يحل لعالم ان يسكت على علمه، فان الله تعالى يقول: وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ الآية. و لا يحل لجاهل ان يسكت على جهله فان الله تعالى يقول: فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ.

لا تحسبن الذين يفرحون... فرح در قرآن بر سه قسم است: یکی حرام، دیگر مکروه، سدیگر واجب. آنچه حرام است فرح بمعصیت است، و آن آنست که رب العالمین گفت: لا تفرحوا إلا بالله لا يحب الفرحين. جای دیگر گفت: إِنَّهُ لَفَرِحٌ فَخُورٌ. و آنچه مکروه است بدنیا شاد بودن است، و آن آنست که الله گفت تعالی و تقدس: وَ فرحوا بالحياة الدنيا. جای دیگر گفت: وَ لا تفرحوا بما آتاكم و آنچه واجبست شادی بحق است، و ذلك في قوله تعالی: فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا و قال تعالی: فَاسْتَبْشِرُوا بِنِعْمَتِ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ.

لا تحسبن الذين يفرحون بما أتوا بیان اختلاف قراءت و وجوه آن درین آیت همان است که در و لا يحسبن الذين يبخلون و شرح آن رفت. وَ يُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا، اینجا سخن تمام شد و جواب مضمراست. یعنی: لا تحسبن أنهم ينجون من النار. قتاده و مقاتل گفتند: این آیت در شأن جهودان فرو آمد که بر مصطفی (ص) شدند و گفتند: «نحن نعرفك و نصدقك» این بزبان میگفتند و در دل خلاف آن داشتند چون از نزدیک مصطفی (ص) بیرون آمدند، مسلمانان ایشان را پرسیدند که چه کردید؟ ایشان گفتند: شناختیم وی را و تصدیق کردیم، مسلمانان این گفت از ایشان بیسندیدند و دعا گفتند و سپاس داری کردند و ندانستند که ایشان با این گفت در دل کفر دارند، و ایشان در آنچه میکردند شاد میبودند، رب العالمین گفت: یا محمد مپندار که این شادی ایشان بآنچه کردند از اظهار ایمان و اعتقاد کفر، ایشان را از آتش برهاند، و آن ثنا و حمد مؤمنان که دوست میدارند بآنچه نکردند یعنی بتصدیق که گفتند کردیم و نکرده بودند، مپندار که ایشان باین از آتش و عذاب برهند. اینست که رب العالمین گفت: فَلَا تَحْسَبَنَّ لَهُمْ مِمْفَازَةٍ مِنَ الْعَذَابِ ای منجاة من العذاب، مفازة نجات بود و موضع نجات بود، همچون مرحمت. و سمیت المفازة مفازة لأن من قطعها فاز.

وَ لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ هِيَ الْمَطْرُ وَ النَّبَاتُ وَ مَا بَيْنَهُمَا مِنَ الْخَلْقِ عبيده و

فی ملکہ. و اللہ علی کلّ شیء قدير.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ای خداوندی که بندگان همه فانی‌اند و تو باقی! ای خداوندی که رهگانت همه برسیدنی‌اند و تو بودنی! بودی تو و کس نبود! بمانی تو و کس نماند! همه مقهوراند و تو قهار! همه مأموراند و تو جبار! همه مصنوع‌اند تو کردگار! همه مردنی‌اند و تو زنده پاینده! همه رفتنی‌اند و تو خداوندی گمارنده، و با همه تاونده.

ای قوم ازین سرای حوادث گذر کنید خیزید و سوی عالم علوی سفر کنید

معاشر المسلمین! این سرای فانی منزل‌گاه است و گذرگاه! نگرید تا دل در آن نبندید، و آرام‌گاه نسازید، برید مرگ را بجان و دل استقبال کنید، و حیات آن جهانی و نعیم جاودانی طلب کنید، و ما هذه الحیاة الدُّنْیا اِلَّا لَهْوٌ وَّ لَعِبٌ وَّ اِنَّ الدَّارَ الْاٰخِرَةَ لَهِيَ الْحَيٰوَانُ لَوْ كَانُوْا يَعْلَمُوْنَ. تو امروز بچشم بیداری در کار و حال خود ننگری! و ساز رفتن بدست نیاری؟ تا آن ساعت که آب حسرت و دریغ گرد دیدت در آید! و غبار مرگ بر عذار مشکینت نشیند! و آن روی ارغوانی زعفرانی شود!

سر زلف عروسان را چو برگ نسترن یابی رخ گلبرگ شاهان را چو شاخ زعفران بینی

قال النبی (ص): «اِنَّ الْعَبْدَ لِيَعَالَجُ كَرْبَ الْمَوْتِ و سَكَرَاتِ الْمَوْتِ، و اِنَّ مَفَاصِلَهُ يَسْلَمُ بَعْضُهَا اِلَى بَعْضٍ، يَقُولُ: عَلَيْكَ السَّلَامُ تَفَارَقْتَنِي و افارقتك الى يوم القيامة»!

مسکین آدمی که همیشه خویشتن را نظارگی دیده است! پندارد که همیشه همچین خواهد بود که نظاره مرگ دیگران می‌کند، و خود نمیرد. مصطفی (ص) از اینجا گفت: کَانَ الْمَوْتِ عَلٰی غَيْرِنَا كَتَبَ، و كَانَ الْحَقَّ فِيهَا عَلٰی غَيْرِنَا وَجِبَ، و كَانَ الَّذِيْنَ نَشِيْعُ مِنَ الْاَمْوَاتِ سَفَرٌ عَمَّا قَلِيْلٍ اِلَيْنَا رَاجِعُوْنَ، نَبُوْتُهُمْ اَجْدَاثُهُمْ، و نَأْكُلُ تَرَائِثَهُمْ، كَاُنَّا مَخْلُوْدُوْنَ بَعْدَهُمْ! اگر خود را می‌دریابی و تدبیر کار خویش می‌کنی راهت آنست که در احوال گذشتگان و سیرت رفتگان ازین جهانیان و جهان داران که بودند اندیشه کنی، و امروز در سرانجام کار ایشان نگری، آنان که کبر پلنگان داشتند، آن یکی قصر قیصری میساخت، و آن دیگری ملک سلیمان می‌جست، و آن ظالمی از جگر یتیمان کباب می‌کرد، و آن دیگری که از خون مفلسان شراب می‌خورد، گلی بودند در شورستان دنیا شکفته، ناگاه زمهریر مرگ از مهبّ برآمد و عارض رخشان ایشان را تاریک گردانید. پس از آنکه چون گل بشکفتند از بار بریختند، و در گل بختند.

سر الب ارسلان دیدی ز رفعت رفته بر گردون به مرو آتا کنون در گل تن الب ارسلان بینی

و به قال النبی (ص): أ ما رأيت المأخوذین علی العزّة! و المزعجین بعد الطمأنينة، الذين اقاموا علی الشبهات، و جنحوا الى الشهوات، حتّى اتتهم رسل ربّهم، فلا ما كانوا املوا ادرکوا، و لا الى ما فاتهم رجعوا، قدموا علی ما عجلوا، و ندموا علی ما خلفوا، و لم يعن اللّدم، و قد جقت القلم، اگر کسی را در دنیا از مرگ ایمنی بودی، آن کس رسول خدا بودی که از ذریت آدم هیچ کس را آن قربت و زلفت بدرگاه احدیت نبود که وی را بود. با این



همه رب العالمین گفت: وَ مَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَفَإِنْ مِتَّ فَهُمُ الْخَالِدُونَ و مصطفی (ص) گفت: اذا اشتدَّ حزن احدکم علی هالك فليذكرنی و ليعلم انی قد هلكت.

و خبر درست است از ابن عمر گفت: رسول خدا (ص) خواست که کسی را به یمن فرستد گفت: یا معشر المهاجرین و الانصار! ایکم ینتدب الی الیمن؟

ابو بکر صدیق برخاست. گفت: أنا یا رسول الله. رسول خداوندی اجابت نکرد، دیگر باره همان سخن گفت. عمر برخاست، هم اجابت نیافت، سدیگر بار باز گفت آن سخن، معاذ جبل برخاست، تا رسول (ص) گفت: انت لها یا معاذ! و هی لك، آن گه عمامه خویش بخواست، و بر سر وی نهاد و فرا راه کرد، رسول و جماعتی از مهاجر و انصار بتشییع با وی بیرون شدند، معاذ را کب بود و رسول (ص) پیاده میرفت، و معاذ را وصیت میکرد، معاذ گفت: یا رسول الله چون است اینکه تو پیاده روی و من سوار باشم؟

فقال: یا معاذ! ائما أحتسب خطایای هذه فی سبیل الله، آن گه او را وصیت کرد بتقوی و صدق، و اداء امانت، و ترك خیانت، و امر معروف، و نهی منکر، و مراعات همسایه و یتیم و بیوزن، و مجالست فقرا، و نواخت ضعفا. و امثال این سخنان فراوان برگفت، و نصیحت کرد. آن گه گفت: یا معاذ! چنان دان که تا بروز رستاخیز ما بر هم نرسیم، و یکدیگر را نه بینیم. این بگفت آن گه وداع کرد و بازگشت.

تمتع من حبيبك بالوداع فما بعد الوداع من اجتماع

معاذ رفت تا به صنعاء یمن، چهارده ماه آنجا بود. شبی خفته بود، ناگاه هاتفی آواز داد که: یا معاذ کیف یهنئك العیش و محمد فی سكرات الموت! معاذ گفت: ترسان و لرزان با وحشت و حیرت از خواب درآمد، پنداشتم قیامت برخاست و عالم زیر و زبر گشت، گفت آخر دل خود را تسکین کردم گفتم این نموده شیطان است، کلمه اعوذ بگفتم. شب دیگر ندایی شنیدم از آن قوی تر و عظیم تر که: یا معاذ! کیف یهنئك العیش و محمد بین اطباق التراب؟! معاذ را یقین شد که مصطفی (ص) شربت مرگ چشید. دست بر سر نهاد، و بانگ برآورد که «یا محمداه» پس بران مرکوبی که داشت نشست و روز در شب و شب در روز پیوست در رفتن، تا آنجا رسید که سه مرحله به مدینه بود. در میانه شب از چپ راه آوازی شنید کسی میگفت: یا اله محمد اعلم معاذاً بأنّ محمداً قد ذاق الموت، و فارق الدنیا.

معاذ گفت: «یا ایها الهاتف فی هذه اللیل! من انت رحمك الله؟ قال: أنا عمار بن یاسر، و هذا کتاب ابی بکر الی معاذ بالیمن، ليعلمه بأنّ محمداً قد ذاق الموت، و فارق الدنیا.

معاذ گفت: یا عمار اگر محمد (ص) از میان رفت پس کارساز و غمگسار ضعیفان و یتیمان و بیوه زنان کیست؟ یا عمار! بحق محمد (ص) که بگوی اصحاب محمد (ص) را چون گذاشتی؟ و چون اند پس از وی؟ عمار جواب میدهد: «ترکتهم کأنهم لا راعی لها». یا عمار! بحق محمد (ص) که بگوی تا مدینه را بی وی بر چه صفت گذاشتی؟

عمار جواب داد: «ترکتها و هی اضیق علی اهلها من الخاتم». چون بنزدیکی مدینه رسیدند پیر زنی را دیدند با چند سر گوسپند که بچرا داشت، و آن گریستن معاذ دید و ذکر محمد (ص) که بسیار میکرد، پیر زن گفت: یا عبد الله! اما محمداً فلم اره، و لکن رأیت ابنته فاطمة (ع) تبکی و تقول: «یا ابتاه الی جبرئیل تنعاه! انقطعت عنّا اخبار السماء! یا ابتاه لا ینزل الوحی الینا من عند الله ابدًا! و رأیت علیا بیکی، و یقول: یا رسول الله. و رأیت الحسن و الحسین (ع)



(۱۹۵) و خدای آنست که بنزدیک اوست نیکویی ثواب.

لَا يَعْزَّتْكَ تَرَا مَفْرَهِيْبَاد، تَقْلُبُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَشْتَن و گردیدن ایشان که کافر شدند، فِي الْبِلَادِ (۱۹۶) در شهرها، مَتَاعٌ قَلِيْلٌ اَن بِرْخورداری اندکست، ثُمَّ مَاوَاهُمْ جَهَنَّمُ پس بازگشتگاه ایشان دوزخ است، وَ بئْسَ الْمِهَادُ (۱۹۷) و بد آرمگاهها که آنست.

لَكِنَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَكِن ايشان که بپرهیزیدند از شرک آوردن با خدای خویش، لَهُمْ جَنَاتٌ ايشان راست بهشتهایی، تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ ميرود زیر درختان آن جویها، خَالِدِينَ فِيهَا جاویدان در آن نُزُلًا مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ نزلی از نزدیک خدای، وَ مَا عِنْدَ اللّٰهِ وَ آنچه نزدیک خدای است، خَيْرٌ لِلْاَبْرَارِ (۱۹۸) به است نیکان را.

وَ اِنَّ مِنْ اَهْلِ الْكِتَابِ وَ از اهل تورات، لَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللّٰهِ كَس است که استوار میگیرد و میگرود بخدای، وَ مَا اَنْزَلَ اِلَيْكُمْ وَ آنچه فرو فرستاده آمد بشما از قرآن، وَ مَا اَنْزَلَ اِلَيْهِمْ وَ آنچه فرو فرستاده آمد بایشان از تورات خاشعین اِللّٰهِ فرو داشتناند خدای را، لَا يَشْتَرُونَ نَمِيْخَرْنَ، بآیاتِ اللّٰهِ بسخنان خدای، ثَمَّ قَلِيْلًا بهای اندک، اُولٰٓئِكَ ايشانند، لَهُمْ اَجْرُهُمْ که ایشان راست مزد ایشان، عِنْدَ رَبِّهِمْ بنزدیک خداوند ایشان، اِنَّ اللّٰهَ سَرِيْعُ الْحِسَابِ (۱۹۹) خدای سبک شمار است زود توان.

يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اى ايشان که بگرویدند، اصْبِرُوا شَكِيْبِيْبِي كُنِيْد، وَ صَابِرُوا و با کاوید (۱) وَ رَابِطُوا و بحرب و حجت دین بیای دارید، وَ اتَّقُوا اللّٰهَ و بپرهیزید از خدای، لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۲۰۰) تا جاوید پیروز آئید.

#### النوبة الثانية

قوله تعالى: اِنَّ فِيْ خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْاَرْضِ اِبْنِ عَمْرٍ دَر پيش عایشه صدیقه شد گفت: یا عایشه! از آن کارها و سرگذشتهای رسول (ص) که مردم را شگفت آید و خیره سر کند یکی با من بگوی. عایشه گفت: یا ابن عمر! کارهای رسول (ص) همه آنست که مردم را شگفت آید، و از آن درمماند چون بشنود. در حجره و نوبت من بود، شبی در جامه خواب خفته بمن گفت: یا عایشه! اوفتد که مرا دستوری دهی امشب تا خدای را عبادت کنم و با ذکر وی پردازم. گفتیم: یا رسول الله هر چند قرب تو و هوای تو دوست دارم، اما ترا بآنچه می‌گویی دستوری دادم. پس برخاست و وضوی برآورد و در نماز شد، آن گه قرآن خواندن گرفت، و گریستن بر وی افتاد، چندان بگریست که خاک زمین از اشک وی تر شد، تا بوقت صبح برین صفت بود. پس بلال آمد تا او را از نماز بامداد آگاهی دهد، وی را دید که نهمار میگریست. گفت: یا رسول الله این همه گریستن چراست؟ نه گناهانت گذشته و آینده آمرزیده‌اند؟

گفت: یا بلال! ا فلا اکون عبدا شکورا؟ پس بنده سپاس‌دار نیم؟ یا بلال! چرا نگریم؟ و امشب این آیت بمن فرو فرستادند: اِنَّ فِيْ خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْاَرْضِ وَ اِخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ... اِلَى اٰخِرِ الْاٰيَاتِ يَا بِلَالُ وَيْلَ لِمَنْ قَرَأَهَا وَ لَمْ يَتَفَكَّرْ فِيْهَا! علی بن ابی طالب (ع) گفت: رسول خدا (ص) چون نماز شب را برخاستی در آسمان نگرستی این آیت بر خواندی: اِنَّ فِيْ خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْاَرْضِ تا آنجا که گفت: فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ. و بخبری دیگر می‌آید که: اَشَدَّ اٰيَةٍ فِي الْقُرْآنِ عَلَى الْجَنِّ هَذِهِ الْاٰيَةُ اِنَّ فِيْ خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْاَرْضِ. میگوید: در آفرینش آسمان و زمین، و شد آمد شب و روز از پس یکدیگر، این بجای آن و آن بجای این، نشانهایی است و عبرتهایی خداوندان خرد را، همانست که جای دیگر گفت: يُقْلِبُ اللّٰهُ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ اِنَّ فِيْ ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّاُولِي الْاَبْصَارِ، گفته‌اند که: شب فرا پیش روز داشتن در ذکر از بهر آنست که شب اصل است، و روز از آن بیرون آورده، و فرا پی آن داشته، بحکم آن آیت که گفت عزّ جلاله: وَ



آيَةُ لَهُمُ اللَّيْلُ نَسْلُخُ مِنْهُ النَّهَارَ اى نزرع و نخرج منه النهار. ابن عباس گفت: قریش پیش جهودان شدند، گفتند: موسى (ع) بشما چه نشان آورد بر دلالت وحدانیت الله و نبوت خویش؟ گفتند: عصا و يد بيضا. بییش ترسایان شدند گفتند: با عیسی (ع) چه بود از دلایل نبوت؟ ایشان جواب دادند که: كان يبرئ الأكمه و الأبرص و يحيى الموتى. پس بر مصطفى (ص) آمدند. گفتند: يا محمد! ما را نیز نشانی باید، و نشان آن خواهیم که رب العالمین این کوه صفا بازر کند! الله بجواب ایشان این آیت فرستاد: **إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آيَةً.**

روایت کرده‌اند از ابن عباس در آفرینش آسمان و زمین، که ربّ العزّة جلّ جلاله اول نوری بیافرید پس ظلمتی، و آن گه از آن نور جوهری سبز بیافرید چندان که هفت آسمان و هفت زمین، آن گه آن جوهر را بر خود خواند، جوهر از هیبت و سیاست نداء حق بر خود بگذاخت، آبی گشت مضطرب و لرزنده، و تا بقیامت هم چنان مضطرب خواهد بود. این آب که تو می‌بینی که در روش خود می‌لرزد و می‌جنبد از هیبت و سیاست آن نداء حق است. پس رب العالمین باد را بیافرید و آب بر پشت باد بقدرت بداشت، پس عرش عظیم بیافرید و بر آب نهاد، فذلك قوله عزّ و جلّ: **وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ.** پس از آب آتش پدید آورد، تا آب بر جوشید و از آن دخانی بر آمد و کفی بر سر آورد. ربّ العزّة از آن دخان آسمان بیافرید و از آن کف زمین بیافرید. اختلاف است میان علما که اول کدام آفرید؟ و درست‌تر آنست که اول جوهر زمین آفرید، پس قصد آسمان کرد، و آسمانها را بیافرید. چنان که گفت عزّ و علا: **ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ.** پس از آن زمین را دخی کرد، چنان که در قرآن است: **وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا.** و در خبر ابن عباس است: **ثُمَّ نَزَلَ بِبَطْنِ وَجٍّ فَدَحِيهَا، اى بسطها، و تمامی این خبر در سورة البقرة بیاورده‌ایم. و آسمانها که آفرید هفت آفرید، و زمین هفت، چنان که آنجا گفت: **اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ****

همه زیر یکدیگر آفرید، بر هیأت صنوبر، هر چه بالاتر فراختر، و هر چه زیرتر تنگتر، آسمان هفتم فراختر است که برتر از همه آسمانهاست، و زمین هفتم تنگتر است که زیر همه زمینهاست. و گفته‌اند: آسمان هفتم بر رنگ زمرّد است سبز، نام آن عالییه، و تسبیح سگان آن: سبحان ربی الأعلى. و آسمان ششم بر رنگ یاقوت سرخ، نام آن عرش، و تسبیح سگان آن: سبحان الذی لا یبقی الا وجهه. آسمان پنجم برنگ زر و نام آن حیقوم، و تسبیح اهل آن: «سبحان ربنا العظیم». آسمان چهارم برنگ سیم سپید، نام آن ازیلون و تسبیح اهل آن: «سَبَّوحٌ قَدَّوسٌ رَبُّنَا الرَّحْمَنُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ». آسمان سیوم برنگ شبه، نام آن ماعون، و تسبیح اهل آن: «سبحان الحیّ الذی لا یموت». آسمان دوم برنگ مس نام آن قدوم و بروایتی قیدوم، و تسبیح اهل آن: «سبحان ذی الملك و الملکوت». بعضی علما گفته‌اند: زیر آسمان دنیا هفت فلک است، فلک اول قمر راست، قمر از آنجا تابد، برجی بدو روز و سیک روزی گذارد. فلک دوم زهره راست برجی به هفده روز گذارد. فلک سیوم عطارد راست برجی به بیست و شش روز گذارد. فلک چهارم آفتاب راست برجی بسی روز گذارد. فلک پنجم مریخ راست برجی بچهل و پنج روز گذارد. فلک ششم مشتری راست برجی بسالی گذارد. فلک هفتم فراخترین افلاک است و زیر آسمان دنیاست، زحل از آنجا تابد، و زحل گران رواست، هر روز دو دقیقه رود، برجی بدو سال و نیم گذارد، فلک بسی سال برد (?). و این خلاف قول منجمان است که میگویند: هفت آسمان‌اند، گویند ورا این هفت فلک، فلک هشتم است که آن را فلک الافلاک گویند، و این نزدیک اهل حق عرش عظیم است، و بالای این یکی دیگر میگویند و آن را فلک الاثیر میخوانند، و میگویند محرک افلاک است، و بنزدیک اهل حق آنکه ایشان فلک الاثیر میخوانند خداست جلّ جلاله، و عزّ کبریائوه، و عظم شأنه.

الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَ قُعُودًا رَوَيْتَ كُنُنْدَ اَزِ اَبِي طَالِبٍ وَ اَزِ اَبْنِ عَبَّاسٍ كَه: ذِكْرُ اَيْنِجَا نَمَازِ اسْتِ، وَ مَعْنَى اَنْسَتْ كَه ايشان كَه نَمَازِ كُنُنْدِ بِيَايِ ايسْتَاَدَه، پَسِ اَكْرَ نَتَوَانُنْدِ عَذْرَى رَا، نَمَازِ كُنُنْدِ نَشْسْتَه، پَسِ اَكْرَ نَتَوَانُنْدِ بِيَهْلُو خَفْتَه، اَيْنَسَتْ كَه رَبِّ الْعَالَمِينَ كَفْت: قِيَامًا وَ قُعُودًا وَ عَلَى جُئُوبِهِمْ، وَ بَرِ وَفَقِ اَيْنِ تَفْسِيرِ مَصْطَفَى (ص) كَفْتِ عَمْرَانَ حَصِينِ رَا: «صَلِّ قَائِمًا وَ اِنْ لَمْ تَسْتَطِعْ فِقَاعِدًا، فَاِنْ لَمْ تَسْتَطِعْ فَعَلَى جَنْبٍ».

دِيْكَرِ مَفْسِرَانِ بَرِ اَنْنُدِ كَه: اَيْنِ ذِكْرِ زَبَانِ اسْتِ وَ صِفْتِ ايشان اسْتِ كَه پِيُوسْتَه بَرِ مَدَاوْمَتِ خُدَايِ رَا يَادِ كُنُنْدِ، كَه اَدْمَى اَزِ يِنِ سَه حَالِ خَالِي نَيْسَتْ، يَا بَرِ پَايِ اسْتِ يَا نَشْسْتَه يَا خَفْتَه، يَعْنَى بَهْمَه حَالِ وَ هَمَه وَقْتِ ذَاكِرِ اسْتِ، وَ ذِكْرِ فِرَاوَانَ كَلِيدِ سَعَادَتِ بَنْدِگَانَ اسْتِ، وَ سَبَبِ پِيُورُوزِي جَاوَدَانَ، كَمَا قَالِ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ اذْكُرُوا اللّٰهَ كَثِيْرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُوْنَ.

وَ عَنِ مَعَاذِ بِنِ جَبَلٍ قَالِ قَالِ رَسُوْلُ اللّٰهِ (ص): اَكْثَرُوا مِنْ ذِكْرِ اللّٰهِ عَلٰى كُلِّ حَالٍ فَانَّهُ لَيْسَ مِنْ عَمَلِ اِحْبَابِ اِلَى اللّٰهِ وَ لَا اَنْجَى لِلْعَبْدِ مِنْ كُلِّ سَيِّئَةٍ فِى الدُّنْيَا وَ الْاٰخِرَةِ مِنْ ذِكْرِ اللّٰهِ. قَالُوا: وَ لَا الْقِتَالَ فِى سَبِيْلِ اللّٰهِ؟ فَقَالَ: لَوْلَا ذِكْرُ اللّٰهِ لَمْ يُوْمَرْ بِالْقِتَالِ فِى سَبِيْلِ اللّٰهِ، وَ لَوْ اجْتَمَعَ النَّاسُ عَلٰى مَا اَمَرُوا مِنْ ذِكْرِ اللّٰهِ مَا كَتَبَ اللّٰهُ الْقِتَالَ عَلٰى النَّاسِ، وَ ذِكْرُ اللّٰهِ لَا يَمْنَعُكَ مِنَ الْقِتَالِ، بَلْ هُوَ عَوْنٌ لَّكُمْ عَلٰى ذَلِكَ، فَقُولُوا: لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ، فَقُولُوا: اللّٰهُ اَكْبَرُ، وَ قُولُوا: سُبْحَانَ اللّٰهِ، وَ قُولُوا: الْحَمْدُ لِلّٰهِ، وَ قُولُوا: تَبَارَكَ اللّٰهُ، وَ اِنَّهِنَّ خَمْسٌ لَا يَعْدِلُهِنَّ شَيْءٌ، وَ قَالَ: طُوْبَى لِّاَقْوَامٍ يَحْسِبُهْمُ النَّاسُ مَجَانِيْنًا لِّكَثْرَةِ ذِكْرِ اللّٰهِ، وَ قَالَ: مَنْ عَجَزَ مِنْكُمْ عَنِ اللَّيْلِ اِنْ يَكَابِدُهُ، وَ بَخَلَ بِالْمَالِ اَنْ يَنْفِقَهُ، وَ جِيْنَ عَنِ الْعَدُوِّ اَنْ يَجَاهِدَهُ، فَلْيَكْثِرْ ذِكْرَ اللّٰهِ، وَ قَالَ: الْغَفْلَةُ فِى ثَلَاثٍ: الْغَفْلَةُ عَنِ ذِكْرِ اللّٰهِ، وَ الْغَفْلَةُ فِيمَا بَيْنَ طُلُوْعِ الْفَجْرِ اِلَى طُلُوْعِ الشَّمْسِ، وَ الْغَفْلَةُ عَنِ اَنْ يَغْفَلَ الرَّجُلُ حَتَّى يَرْكَبَهُ الدِّيْنَ، وَ قَالَ: مَنْ صَلَّى الْغَدَاةَ ثُمَّ قَعَدَ يَذْكُرُ اللّٰهَ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ جَعَلَ اللّٰهُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ النَّارِ سِتْرًا. وَ قَالَ: يَقُوْلُ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ: يَا اِبْنَ اَدَمَ! اذْكُرْنِيْ بَعْدَ صَلَاةِ الْفَجْرِ سَاعَةً، وَ بَعْدَ صَلَاةِ الْعَصْرِ سَاعَةً، اَكْفَكَ مَا بَيْنَ ذَلِكَ.

وَ يَتَفَكَّرُوْنَ فِى خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْاَرْضِ مَقْدَادِ اسْوَدَ كَفْت: دَرِ پِيْشِ بُو هَرِيْرَه شَدَمِ، شَنِيدِمِ اَزِ وِى كَه رَسُوْلِ خُدَا (ص) كَفْت: «تَفَكَّرْ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ».

كَفْتَا: وَ دَرِ پِيْشِ اَبْنِ عَبَّاسِ شَدَمِ شَنِيدِمِ اَزِ وِى كَه كَفْت: رَسُوْلِ خُدَا (ص) كَفْت: «تَفَكَّرْ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَبْعِ سَنِيْنَ».

كَفْتَا: پَسِ دَرِ پِيْشِ اَبُو بَكْرِ صَدِيْقِ شَدَمِ، شَنِيدِمِ اَزِ وِى كَه مِيْكَفْت: سَمِعْتِ رَسُوْلَ اللّٰهِ يَقُوْلُ: تَفَكَّرْ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَبْعِيْنَ سَنَةٍ.

مَقْدَادِ كَفْت: اَيْنِ بَرِ مِنْ مَشْكَلِ شَدَمِ. پِيْشِ مَصْطَفَى (ص) شَدَمِ، وَ قِصَه بَا وِى كَفْتِمِ. مَصْطَفَى (ص) كَفْت: صَدَقُوا فِيمَا قَالُوا، اَنْ كَه خَوَاسْتِ كَه تَحْقِيْقِ اَنْ بَا مِنْ نَمَايِدِ، اَبُو هَرِيْرَه رَا بَخَوَانْدِ، كَفْت: يَا بَاهَرِيْرَةَ فِيمَا ذَا تَتَفَكَّرُ؟ فَقَالَ: فِى خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْاَرْضِ وَ اِخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ. فَقَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ: تَفَكَّرْ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ.

اَنْ كَه اَبْنِ عَبَّاسِ رَا بَخَوَانْدِ، كَفْت: يَا اِبْنَ عَبَّاسِ فِيمَا ذَا تَتَفَكَّرُ؟ قَالَ: فِى الْمَوْتِ وَ هَوْلِ الْمَطْلَعِ. قَالَ: تَفَكَّرْ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَبْعِ سَنِيْنَ.

اَنْ كَه بُو بَكْرِ رَا بَخَوَانْدِ، كَفْت: يَا اَبَا بَكْرِ تُو تَفَكَّرْ بَجَه كُنَى؟

كَفْت: يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ چُونِ اَزِ اِحْوَالِ وَ اِهْوَالِ قِيَامَتِ بَرِ اَنْدِيْشِمِ، وَ اَنْ سِيَّاسَتِ وَ اَنْوَاعِ عَقُوْبَتِ كَه اللّٰهُ تَعَالَى عَاصِيَانَ وَ مَجْرِمَانَ رَا سَاخْتَه اسْتِ بَا خُودِ اَنْدِيْشَه كُنِمِ، كَه چَه بُوْدَى اَكْرَ اللّٰهُ تَعَالَى مَرَا شَخْصِيْ عَظِيْمِ دَادِيْ دَرِ قِيَامَتِ، چِنَانِ كَه دُوْزَخِ رَا بَمَنْ پَرِ كَرْدِيْ، تَا وَعْدَه وِى رَاسْتِ شَدِيْ! وَ اَيْنِ بِيْچَارِگَانَ بَدْبَخْتَانَ رَا اَزِ اَتْشِ وَ عَقُوْبَتِ بَرِهَانِيْدِيْ! رَسُوْلِ

خدا گفت: یا ابا بکر تفکر خیر من عبادت سبعین سنة.

رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا إِنِّجَا مَضْمَرِي اسْت، یعنی: و يقولون رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا، ای خلقا باطلا، یعنی خلقته دلیلا علی حکمتک و کمال قدرتک.

سُبْحَانَكَ ای تنزیها لک من أن تكون خلقتهما بالباطل.

فَقِنَا ای اصرف عنا عذاب النار. جای دیگر گفت: رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ. این دعاهایی است که ربّ العزّة مؤمنانرا می‌درآموزد، و میگوید: مرا چنین خوانید، و بمن تقرب چنین کنید. رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ تُدْخِلُ النَّارَ فَقَدْ أَخْزَيْتَهُ از «خزى» است و خزى رسوایی است و خواری، و گفته‌اند از «خزایت» است، و خزایت شرمساری است، یعنی که مؤمن عاصی را شرمسار کند و کافر را رسوا و خوار کند. سعید مسیب گفت: این خصوصا کافرانراست که هرگز از دوزخ بیرون نیابند، معناه ائک من تخلد النار فقد اخزیته ای اهلکته، و ما لِلظَّالِمِينَ یعنی الکفار «من أنصار یمنعونهم من عذاب الله».

رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا.. یعنی محمدا (ص)، و قيل هو القرآن يدعو الى الايمان، و ذلك شهادة أن لا اله الا الله، و أن محمدا عبده و رسوله. قتاده گفت که: الله تعالى خبر داد از مؤمنان انس و مؤمنان جنّ که چه گفتند؟ مؤمنان جنّ را گفت: فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ. انس را گفت: رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَ كَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا ای: و استر عنا ذنوبنا بقبول الطاعات حتى تكون كفارة لها. وَ تَوَقْنَا مَعَ الْأَبْرَارِ وَ هُمُ الْأَنْبِيَاءُ وَ الْأَوْلِيَاءُ، یعنی: توقنا فی جملتهم حتى تحشرنا معهم و فی زمريهم.

رَبَّنَا وَ آتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَى رُسُلِكَ ای علی السننهم من النصر لنا، و الخذلان بعدونا. میگوید: بار خدایا آنچه ما را وعده دادی بر زبان پیغامبران که مؤمنانرا نصرت دهم، و کافران را مقهور و مخذول کنم، و قرآن بدان ناطق که إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَ الَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا. جای دیگر گفت: كَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ ، خداوندا! این وعده نصرت که ما را دادی منجز کن، و اعلاء کلمه حق را اعداء دین مقهور و مخذول کن.

آن گه گفت: إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ خداوندا! دانم که تو وعده خلاف نکنی، لکن ما را صبر نیست، هر چه کنی زود کن. پس ربّ العالمین این بی‌صبری مؤمنانرا عذر بنهاد، گفت: آدمی را شتابنده آفریدم، از آنست که می‌صبر نکند، كما قال عزّ و جلّ: وَ كَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا، خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ سَأَرِيكُمْ آيَاتِي فَلَا تَسْتَعْجِلُونَ.

روی انس بن مالک قال قال رسول الله (ص): «من وعده الله عزّ و جلّ علی عمل ثوابا فهو منجزه له، و من وعده علی عمل عقابا فهو بالخيار».

یکی از ابو عمرو علا پرسید که: الله تعالى وعده خلاف کند؟ جواب داد که نکند خلاف وعده، پرسید که: وعید خلاف کند؟ جواب داد که: کند. گفت: چه معنی را چنین است؟ گفت: خلاف وعده نشان عیب است، و الله از عیب پاکست و منزّه، و خلاف وعید اظهار کرم است، و الله تعالى از همه کریمان کریمتر، و از همه بخشایندگان بخشاینده‌تر، و فی معناه انشد:

و ائی و ان اوعدته او وعدته      لمخلف ايعادى و منجر موعدى

فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ قَالَ الْحَسَنُ (ع): ما زالوا يقولون رَبَّنَا! رَبَّنَا! حتى استجاب لهم رَبُّهُمْ.



و روی عن جعفر الصادق (ع) قال: من حزنه امر فقال خمس مرّات ربّنا، نجاه الله ممّا يخاف و أعطاه ما اراد. قيل له: و كيف؟ فقرأ: الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَ عُودًا اِلَى قَوْلِهِ، إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ.

قال عثمان بن عفان: من قرأ في ليلة: إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ اِلَى آخِرِهَا، كتبت له بمنزلة قيام ليلة. فاستجاب لهم ربهم اين «فا» فاء جوابست، و اين استجابت جواب آن قول مضمّر است كه: يقولون ربّنا... أني لا أضيع عمل عامل اين نصب همزه از بهر آنست كه تفسير اجابت است. ميگويد: پاسخ كرد ايشان را خداوند ايشان، كه من ضايع نكنم كردار هيچ كارگر را، يعنى چون كردار نيكو بود بصفت شايستگي.

چنان كه جاي ديگر گفت: إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا. ضياع و ضلال در لغت يكي است. مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْتَى بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ سبب نزول اين آيت آن بود كه ام سلمه گفت: يا رسول الله چونست كه الله تعالى همه ذكر مردان ميكند در هجرت، و ذكر زنان نمي كند؟ ربّ العالمين اين آيت بجواب وي فرستاد كه: مزد هيچ كارگر ضايع نكنم از مردان و از زنان شما كه مؤمنان ايد، و معنى بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ آنست كه: شما همه از يكديگر ايد، يكديگر را برادران و خواهران، و يكديگر را همدينان، و يكديگر را خويشان. يعنى خويشى در دين، و در نصرت، و در موالات، چنان كه جايي ديگر گفت: وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ. و گفته اند: معنى آنست كه: حكم همگان در ثواب يكسان است.

فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ اَيْنَ مُصْطَفَى (ص) است و مهاجرة الأولى آنان كه مشركان ايشان را از مكه بيرون كردند.

وَ أُوذُوا فِي سَبِيلِي يعنى فى طاعتى و دينى، اين سابقان مسلمانان اند.

وَ قَاتَلُوا وَ قُتِلُوا اين عامّه مهاجران اند. قراءه حمزة و الكسائي «و قتلوا و قاتلوا» يعنى قتل بعضهم و قاتل من بقى منهم. و قيل: فيه اضمار «قد»، اى: و قتلوا و قد قاتلوا. مكى و شامى و قاتلوا و قتلوا مشدد خوانند، يعنى: انهم قطعوا فى المعركة. باقى و قاتلوا و قتلوا بتخفيف خوانند، اى: قاتلوا حتى قتلوا.

لَأَكْفُرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمُ الْآيَةَ، روى عبد الله بن عمير، قال: سمعت رسول الله (ص) يقول: انّ الله عزّ و جلّ يدعو يوم القيامة بالجنة، فتأتى بزخرفها و زينتها، فيقول الربّ: اين عبادى الذين قاتلوا فى سبيل الله، و اودوا فى سبيلي، و جاهدوا فى سبيلي؟

ادخلوا الجنة بغير حساب و لا عذاب. فتأتى الملائكة فيسجدون و يقولون: نحن نسبح الليل و النهار، و نقّس لك، من هؤلاء الذين آثرتهم علينا؟ فيقول الربّ: هؤلاء عبادى الذين اودوا فى سبيلي. فتدخل عليهم الملائكة و تقول: سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بما صبرتم فنعم عقبى الدار.

لا يغرّتك مخفف. قراءت رويس است از يعقوب، لا يغرّتك قراءت عامّه قرآء است، و هر چند كه خطاب با پيغامبر است اما مراد باين امت است، اى: «لا يغرّكنم ايها المؤمنون»، مؤمنان امت را ميگويد: نگر تا شما فريفته نشويد بآنكه كافران در شهرها ميگردند بايمنى و برخوردارى! اين بآن گفت كه بعضى مؤمنان مشركان عرب راديدند با تنعم و تفرج كه در شهرها ميگشتند و بازرگانى ميکردند، و خوش مي زيستند باسانى و فراخى و راحت، گفتند: چونست كه دشمنان خدا و رسول (ص) چنين اند؟ و ما كه مؤمنانيم به بي كامي و بي مرادى روزگار بسر ميبريم؟ رب العالمين آرام دل ايشان را اين آيت فرو فرستاد، و همانست كه جاي ديگر گفت: فَلَا يَغْرُرْكَ تَقْلُبُهُمْ فِي الْبِلَادِ.

آن گه گفت: مَتَاعٌ قَلِيلٌ اینجا ضمیری است، ای ما یتقلّبون فيه متاع قليل و مثله قوله عزّ و جلّ: قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ، و قال النّبي (ص): ما الدّنيا في الآخرة الا مثل ما يجعل احدكم اصبعه في اليمّ فلينظر بم يرجع؟!

و قال (ص): ما الدّنيا في ما مضى منها الا كمثل ثوب شقّ باثنين، و بقي خيطه، الا فكان ذلك الخيط قد انقطع. ثمّ ماؤاهم جهنّم و بنس المهاد. ای بنس المستقرّ الذي يمهدون اليه.

لكنّ الذين اتقوا ربهم الآية «لكن» کلمتی است در موضع استثناء، در آن موضع است که پارسی گوید باری. لهم جنات تجري من تحتها الأنهار خالدين فيها نزلًا من عند الله نزل نامی است پیشین چیزی که در منزل نازل را حاضر کنند.

ثم قال: و ما عند الله خيرٌ للأبرار یعنی: خير لهم من متاع الكفار، همانست که آنجا گفت: و الباقيات الصالحات خيرٌ عند ربك ثواباً، ما عندكم ينفد و ما عند الله باق، و رحمت ربك خيرٌ ممّا يجمعون، و الآخرة خيرٌ لمن اتقى، و لدار الآخرة خيرٌ للذين اتقوا أ فلا تعقلون.

قال عمر دخلت على رسول الله (ص) فاذا هو مضطجع على رمال حصير ليس بينه و بينه فراش قد اثر الرمال بجنبه، متكنا على وسادة من ادم، حشوها ليف. قلت: يا رسول الله ادع الله فليوسع على امتك، فان فارس و الروم قد وسع عليهم و هم لا يعبدون و الله، فقال: أوفى هذا انت يا ابن الخطاب؟! اولئك قوم عجلت لهم طيباتهم في الحياة الدنيا. و في رواية أخرى. «أما ترضى أن تكون لهم الدنيا و لنا الآخرة».

و إنّ من أهل الكتاب الآية ابن عباس و جابر و انس و قتاده گفتند: این آیت در شأن نجاشی فرود آمد ملک حبشه. جبرئیل آمد مصطفی (ص) را از مرگ وی خبر کرد، رسول (ص) بگورستان بقیع بیرون شد، با یاران وی، رب العالمین حجاب از پیش دیده مصطفی (ص) برداشت، تا از مدینه بزمین حبشه نگرست، و آن سریر که هیکل نجاشی بر آن بود بدید، بر وی نماز کرد بچهار تکبیر، آن گه از بهر وی آمرزش خواست، و یاران را گفت که از بهر وی آمرزش خواهید. منافقان گفتند این چیست که بر علجی حبشی نصرانی که نه بر دین ویست نماز میکند؟ پس رب العالمین این آیت فرستاد در شأن وی، و گواهی داد بایمان وی. عطا گفت: چهل مرد از اهل نجران از بنی الحرث بن کعب و سی و دو مرد از زمین حبشه و هشت مرد از روم بر دین عیسی (ع) بودند. پس به مصطفی (ص) ایمان آوردند، رب العالمین در شأن ایشان این آیت فرستاد. ابن جریج و ابن زید گفتند: در شأن عبد الله خزرجی آمد ابو یوسف امام بنی اسرائیل و گواه الله که رب العالمین در حق وی گفت: قُلْ كَفَى بِاللّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ، و کم کسی را در قرآن چندان آیتهای مدیح است مکشوف و مبین، که ویراست.

و إنّ من أهل الكتاب لمن يؤمن بالله و ما أنزل إليكم یعنی القرآن و ما أنزل إليهم یعنی التوریه و الانجیل، «خاشعین» ای متواضعین لله عزّ و جلّ، لا يَشْتَرُونَ بآيات الله ثمنًا قليلًا ای عرضا يسيرا من الدنيا، كفعل اليهود ممّا اصابوا من سفلتهم، من المآكل، من الطعام و الثمار عند الحصاد.

أولئك لهم أجرهم عند ربهم إنّ الله سريع الحساب فيه ثلاثة اقوال: احدها اذا حاسب حاسب حسابا يسيرا، و الثاني سريع الخبر يجازى بحساب العمل، و الثالث حافظ اعمال العباد، لا يدخل عليه في ذلك ما يدخل على المحاسب من التذكير و الغلط، جلّ الله عن ذلك.

يا أيها الذين آمنوا اصبروا... این صبر است بر گزاردن احكام شرع، و فرمانهای حق، و بر مقاسات انواع بلا که

باراده و تقدیر حق ببنده رسد، و حقیقت آن ترك شكوى است، و صدق رضا، و قبول قضا بجان و دل، و منه قوله (ص) حكاية عن الله عزّ و جلّ: «من لم يصبر على بلائى، و لم يشكر نعمائى، و لم يرض بقضائى، فليطلب ربا سواى».

وَ صَابِرُوا این صبر است در قتال مشركان، و كوشیدن در دین حق، و نصرت مسلمانان. وَ رَابِطُوا معنی «مرابطه» آنست که لشكر مسلمانان در ثغرهاى كفار اسپان ساخته دارند، بر آخرها بسته، تا اذای كفار از مسلمانان باز دارند و نصرت دین اسلام را بكوشند. از ربط گرفته‌اند و معنی «ربط» بستن است و استوار کردن، وَ مِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِ عَدُوّ اللّٰهِ ازین است. پس هر كسى که در ثغر نشیند و دین اسلام بپای دارد، باقامت حرب یا باظهار حجت، او را «مرابط» گویند اگر چه مركب و خیل ندارد.

قال رسول الله (ص): «من رباط يوما في سبيل الله جعل الله بينه و بين النار سبع خنادق، كلّ خندق منها سبع سماوات و سبع ارضين.

و قال (ص): رباط يوم و ليلة خير من صيام شهر و قيامه، و ان مات جرى عليه عمله الذى كان يعمله، و اجرى عليه رزقه.

و گفته‌اند: معنی «مرابطه» مراقبه است و انتظار، يعنى انتظار الصلاة بعد الصلاة. و دليل برین قول خبر مصطفى (ص) است.

قال (ص): أ لا اخبركم بما يمحو الله به الخطايا، و يرفع به الدرجات؟ قالوا بلى يا رسول الله! قال: اسباغ الوضوء على المكاره، و كثرة الخطأ الى المساجد، و انتظار الصلاة بعد الصلاة، فذلكم الرباط. وَ اتَّقُوا اللّٰهَ اى: فى كلّ ما امركم به، و نهاكم عنه، فمن فعل فقد أفلح، فذلك قوله لَعَلَّكُمْ تُقْلِحُونَ. روى ابو هريرة عنه: انّ رسول الله (ص) كان يقرأ عشر آيات من آخر آل عمران كلّ ليلة.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ الْآيَةَ كَلَامِ خَدَاوْنَدَى که جز وى خداوند نیست، و آسمان و زمین را جز قدرت و قهر وى عماد و پیوند نیست، خداوندی که فلك آفرید، و بر ذروه فلك ملك آفرید، آسمان آفرید، داغی از قدرت بر وى نهاد، و زمین آفرید، سمتی از قهر بر وى نهاد، آسمان بامر وى گردان! و این زمین بجبر و قهر وى بساط و میدان! جنبش اندر آسمان بامر و جبر اوست. آرام اندر زمین بامر و قهر اوست. جنبش اندر آسمان و آرام اندر زمین هر دو اندر یکدگر بسته، و بهم پیوسته، اگر فلك آرام گیرد اجزاء زمین پست شود، و گر زمین از مرکز خود دور شود نظام بروج فلك منبتر گردد. پاکست آن خداوندی که جنبش را علت آرامش کرد، و آرامش را علت جنبش. از ضدى ضدى بر آورد، و ضدى را سبب قوام ضدى کرد، تا یقین گردد که وى خداوندی است که از نیست هست کند، و آن هست را هم وى نیست کند.

آن گه گفت: لآياتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ، در آسمان و زمین و اختلاف شب و روز کردگاری و یکتایی خدای را نشانها است، در هر نشانی از لطف وى برهانها است.

چشم باز کن و بر نگر تا ببینی این جرم را هر ساعت بلونی دیگر، گاه بسان دریای سیماب، گاه بسان طیلسان، گاه بسان بوستان. این گردش و تلون بیان راه توحید است، و کردگاری و دانایی خدا را دلیل است.



اگر مردی در صحرائی گذر کند، قاعاً صفا بیند، پس از آن بمدتی گذر کند قبه‌ای بیند بر کشیده و آراسته، عقل وی فتوی کند که این قبه اندرین صحرا بی بنایی نباشد، و یا این سرای اندرین صحرا بی کدخدایی نبوده است، پس مؤمن چون تأمل کند و نشان حدوث بیند، سرش فتوی کند که: چون روا نباشد قبه و سرایی اندر صحرا بی بنایی و کدخدایی، روا نبود چنین هوایی و سمائی اندر چنین فضایی بی قدرت خدایی.

باز بیندیش و نظر کن، اندر شب دیجور بیرون آی، و اندر آسمان نظاره کن، تا آسمان بینی بسان لشکرگاه، ستارگان بسان سپاه، و ماه بر مثال شاه، این نمودار روز رستاخیز است، ظلمت شب نشان قیامت، ستارگان نشان رخسار مؤمنان، مجرّه نشان نهر کوثر، جمال ماه نشان محمد رسول الله (ص). چنان که شب تاریک بود چون ماه رخسار بنماید عالم روشن شود، و فلک گلشن گردد، خلق قیامت در ظلمت و زحمت باشند، چون جمال این مهتر پیدا آید، اهل ایمان را سعادت و امان پیدا آید.

چنان که ماه اندر فلک بستارگان گذر کند، آن مهتر عالم آن روز بمؤمنان گذر همی‌کند، و برخسار ایشان نظر میکند، و اهل ایمان بشفاعت همی‌درآرد، این مثال بحکم تقریبی رفت اندرین تقریر، و گر نه جمال و کمال آن سید بیش از آنست که بمهتاب برابر کنند یا بافتاب مثل زنند.

ماه را آن جاه نبود کو ترا گوید که چون؟      زهره را آن زهره نبود کو ترا گوید چرا؟  
نی خدا از چاه جاه حاسدان از روی فضل      بر کشید و بر نشاندت بر بساط کبریا؟

الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَ قُعُودًا وَ عَلَىٰ جُنُوبِهِمْ ذَاكِرَانِ سَه كَسَانِد: یکی الله را بزبان یاد کرد، و بدل غافل بود، این ذکر «ظالم» است که نه از ذکر خبر دارد نه از مذکور. دیگری او را بزبان یاد کرد بدل حاضر بود، این ذکر «مقتصد» است و حال مزدور، در طلب ثوابست و در آن طلب معذور. سیوم او را بدل یاد کرد، دل ازو پر، و زبان از ذکر خاموش، من عرف الله کلّ لسانه، این ذکر سابق است، که زبانش در سر ذکر شد و ذکر در سر مذکور، دل در سر مهر شد و مهر در سر نور، جان در سر عیان شد و عیان از بیان دور! ذکر دام نهاد و غیرت دانه ریخت، مزدور دام دید بگریخت، عارف دانه دید بر دام آویخت.

پیر طریقت گفت: ذکر نه همه آنست که بر زبان داری، ذکر حقیقی آنست که در میان جان داری. توحید نه همه آنست که او را یگانه دانی، توحید حقیقی آنست که او را یگانه باشی و ز غیر او بیگانه باشی.

وَ يَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ بُو عَلِي دَقَاقِ از بو عبد الرحمن سلمی پرسید که ذکر تامتر است یا فکر؟ بو عبد الرحمن جواب داد که: ذکر تامتر است از فکر، از بهر آنکه ذکر صفت حق است عزّ جلاله، و فکر صفت خلق، و ما وصف به الحقّ اتمّ ممّا اختصّ به الخلق، این تفکر دل را هم چنان است که بوئیدن نفس را، و تفکر در کردار و گفتار خویش واجب، و در صنایع صانع مستحبّ، و در ذات صانع جلّ جلاله حرام، که در خبر است: «لا تتفكروا فی الله فانکم لا تقدرون قدره». می‌گوید: در ذات الله تفکر نکنید که شما بقدر او نرسید، و او را بسزای او شناسید، و مبادی جلال و عظمت او در نیابید، نه از آنکه جلال او پوشیده است بر خلق، لا بل از آنکه بس ظاهر و روشن است، و بصیرت آدمی بس ضعیف و عاجز، طاقت دریافت آن ندارد بلکه در آن مدهوش و متحیر و سرگردان شود، همچون خقاش که بروز بیرون نیاید از آنکه چشم وی ضعیف است، طاقت نور آفتاب ندارد، این خود درجه عوام



است، اما بزرگان و صدیقان را قوت این نظر باشد گاهگاه اما بر دوام نه، همچون مردم که در قرص آفتاب يك نظر تواند اما بیش از يك نظر نه، که اگر مداومت کند بیم نابینایی بود. پس اگر خواهد که تفکر کند، در عجائب صنع وی میکند، که هر چه در وجود است همه نوری است از انوار قدرت و عظمت حق جلّ جلاله، و اگر طاقت دیدن قرص آفتاب بر دوام ندارد طاقت شعاع نوری که بر زمین است دارد، و از آن جز روشنایی و دانایی نیفزاید.

رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ تُدْخِلُ النَّارَ فَقَدْ أَخْزَيْتَهُ... الآية خداوندا! شرمسار و رسوا کردی کسی را کش با آتش عقوبت بسوختی، و ازین صعبتر کار آن کس کش براندی، و گفتی: أُولَئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يُطَهِّرَ قُلُوبَهُمْ.

رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا أَيَّةَ خَدَاوَنَدَا! منادی سنّت بر سر وادی شریعت ما را خواند که: وَ أَنْبِئُوا إِلَى رَبِّكُمْ. خداوندا! بجان و دل شنیدیم آن منادی در آن وادی، و بازگشتیم و گردن نهادیم، چه بود که يك بار خود خوانی، و این دل مرده زنده کنی؟ که خود گفتی: دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ.

گر کافر ای دوست مسلمانم کن!      مهجور توام بخوان و درمانم کن!  
گر در خور آن نیم که رویت بینم      باری بسر کوی تو قربانم کن!

رَبَّنَا فَاعْفُرْ لَنَا ذُنُوبَنَا... الآية خداوندا! عیب پوش بندگانی، و عذر نیوش معیوبانی، و دستگیر درماندگانی خداوندا! منتظر است این درویش دل ریش، نیوشان بهفت اندام از پس و پیش، تا کی آواز آید که بیمارزیدیم مندیش! رَبَّنَا وَ آتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَى رُسُلِكَ... الآية خداوندا! وعدهای که خود دادی بسر آر، و درختی که خود نشانندی ببر آر، چراغی که خود افروختی روشن دار، مهری که بفضل خود دادی آفت ما از آن باز دار، خداوندا شاد بدانیم که تو بودی و ما نبودیم، کار تو درگرفتی و ما نگرفتیم، قیمت خود نهادی، رسول خود فرستادی. خداوندا! تومان برگرفتی و کس نگفت که بردار، اکنون که برگرفتی بمگذار! و در سایه لطف مان می‌دار! جز بفضل خودمان مسپار!

گر آب دهی نهال خود کاشته      ور پست کنی بنا خود افراشته  
من بنده همانم که تو پنداشته      از دست میفکنم چو برداشته

فَأَسْتَجِبْ لَهُمْ رَبُّهُمْ و فاء وعده است که مؤمنانرا داده بود که: ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ، و تحقیق این و فاء وعده آنست که: داعی را اجابت داد، سائل را عطیت داد، مجتهد را معونت داد، شاکر را زیادت داد، صابر را بصیرت داد، مطیع را مثوبت داد، عاصی را اقلت داد، نادم را رحمت داد، محبت را کرامت داد، مشتاق را دیدار داد. فرمان آمد که یا محمد (ص) نومیدی را روی نیست، و کار رهی در پیروزی از سه خصلت بیرون نیست: گر مطیع است ثواب او آن گه بجا، گر عاصی است شفاعت تو آن گه بجا، و هر چه باز ماند رحمت من او را بجا.

گر جرم همه خلق کنم پاک بجل      در مملکتکم چه کم شود مشتی گل

فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَ أَخْرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَ أُوذُوا فِي سَبِيلِي وَ قَاتَلُوا وَ قُتِلُوا صفت دوستانست، آئین مشتاقان است، قصّه جانبازان است، سرانجام کار عاشقان است، دل بداده، و جان درباخته، خسته تیر بلا گشته، تیغ قضا جاه و حشمت

بر انداخته، وز خان و مان آواره.

یکسر همه محواند بدریاء تفکر بر خوانده بخود بر همه «لا خان و لا مان»

گهی سوزند و گدازند! گهی زارند و نالند! سوز بینند و سوزنده نه! شور بینند و شورنده نه! درد بینند و درمان نه!  
وزین عجبتر که بدرد خویش شادند، و از پی دردی بفریادند.

جانان ندهم ز دست تا جان ندهم      من جان بدهم ز دست و جانان ندهم!  
اکنون باری بنقد دردی دارم      کان درد بصد هزار درمان ندهم!

بیر طریقت گفت: الهی هر که ترا جوید او را بنقد رستخیزی باید، یا بتیغ ناکامی او را خون ریزی باید، عزیز دو گیتی! هر که قصد درگاه تو کند، روزش چنین است یا بهره این درویش خود چنین است؟! لَأَكْفُرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَ لَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثَوَابًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ چنان دردی بباید تا چنین مرهمی پدید آید! طوبی و حسنی و وصل مولی، در جنات مأوی. قومی را طوبی و نعیم بهشت نوش! قومی را دیدار و رضای مولی دست در آغوش! زبان حال بنده از سر ناز و دلالت میگوید: الهی محنت من بودی، دولت من شدی، اندوه من بودی، راحت من شدی، داغ من بودی، چراغ من شدی، جراح من بودی، مرهم من شدی.

یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا این باز مرهمی دیگر است و نواختی دیگر! نداء فضیلت، و خطاب کرامت، و رهی را گواهی دادن بایمان و طاعت. اصْبِرُوا خطاب با نفس است، صابِرُوا با دل است، «رابطوا» با جان است. نفس را میگوید: بر طاعت و خدمت صبر کن. دل را میگوید: بر بلا و شدت صبر کن. جان را میگوید: با سوز شوق و درد مهر صبر کن، و اللَّهُ هُوَ الصَّبُور.

ازین زندان اگر خواهی که چون یوسف برون آیی      بدرد دوری یوسف صبوری چون زلیخا کن

و قیل اصبروا فی الله، و صابروا بالله، و رابطوا مع الله. الصبر فی الله صبر عابدان است در مقام خدمت بر امید ثواب. الصبر بالله صبر عارفان است در مقام حرمت بر آرزوی وصال. الصبر مع الله صبر محبان است در حال مشاهدت در وقت تجلی، دیده در نظاره نگران، و دل در دیده حیران، و جان از دست مهر بغان.

بیر طریقت گفت: الهی! همگان در فراق میسوزند، و محبّ در دیدار! چون دوست دیده‌ور گشت محبّ را با صبر و قرار چه کار؟! وَ اتَّقُوا اللَّهَ تقوی درختیست که بیخ آن در زمین وفا، شاخ آن بر هواء رضا، آب آن از چشمه صفا، نه گرمای پشیمانی بآن رسد نه سرمای سیری، نه باد دوری، نه آفت پراکندگی! میوه آرد میوه پیروزی، فلاح ابدی، و صلاح سرمدی، نعیم باقی، و ملک جاودانی. اینست که ربّ العالمین گفت: وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ.

قال النبی (ص): عليك بتقوى الله فانه جماع كل خير، و عليك بالجهاد فانه رهبانية المسلم، و عليك بذكر الله، فانه نور لك.

## ۴- سورة النساء- مدنیة

## ۱ النوبة الاولى

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان، یا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان اَتَّقُوا رَبَّكُمْ بپرهیزید از خداوند خویش، الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ آن خداوند که شما را بیافرید از يك تن، وَ خَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا و بیافرید از آن يك تن، جفت وی وَ بَتَّ مِنْهُمَا و از ایشان هر دو پراکند در جهان، رجالاً كَثِيراً وَ نِسَاءً مردان و زنان فراوان، وَ اَتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ و بپرهیزید از خشم آن خدای که داد و زینهار از یکدیگر بوی میخواهد، وَ الْأَرْحَامَ و پرهیزید از خویشاوندان ببریدن، إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيباً (۱) که خدای بر شما دیده بان است و گوشوان.

وَ اَتُوا الْيَتَامَى اَمْوَالَهُمْ مالهای یتیمان فرا ایشان دهید، وَ لَا تَتَّبِعُوا الْخَبِيثَ بِالطَّيِّبِ و مال یتیم که شما را خبیث است بدل مگیرید از مال خویش که شما را پاکست، وَ لَا تَأْكُلُوا اَمْوَالَهُمْ اِلَى اَمْوَالِكُمْ و مال ایشان با مال خویش مخورید، إِنَّهُ كَانَ حُوباً كَبِيراً (۲) که خوردن مال یتیم بزه بزرگست.

وَ اِنْ خِفْتُمْ و اگر بترسید، اَلَّا تُفْسِدُوا که داد نکنید، فِي الْيَتَامَى در کار یتیمان، فَانْكِحُوا بزنی کنید، «ما طابَ لَكُمْ مِنْ النِّسَاءِ آنچه شما را حلال و پاکست از زنان، مَثْنَى دُوْكَانَه، وَ ثَلَاثَ و سه گانه، وَ رُبَاعَ و چهارگانه، فَاِنْ خِفْتُمْ اَلَّا تَعْدِلُوا پس اگر ترسید که داد نکنید میان ایشان، فَوَاحِدَةً پس يك زن بزنی کنید، اَوْ مَا مَلَكَتْ اَيْمَانُكُمْ یا سریت همی‌دارید بملکیت، ذَلِكَ اَدْنَى اَلَّا تَعْوَلُوا (۳) آن نزدیکتر بود بآنکه گران مؤنت نبید.

وَ اَتُوا النِّسَاءَ و بزنان دهید، صَدُقَاتِهِنَّ کاوینهای ایشان نَحْلَةً فریضه نامزد کرده و خدا بایشان بخشیده، فَاِنْ طِبَّنَ لَكُمْ اگر این زنان خوش منش باشند شما را، عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْساً بآنکه چیزی از کاوین بشما دهند بخوش دلی، فَكُلُوهُ هَنِيئاً مَرِيئاً (۴) میخورید آن را نوش و گوارنده.

وَ لَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ اَمْوَالَكُمُ مالهای خویش فرا بیخردان مدهید، اَلَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَاماً آن مال که خدای آن شما را قیام شما کرد، وَ ارْزُقُوهُمْ فِيهَا یتیمان را و معتوهان را روزی میدهید در آن، وَ اَكْسُوهُمْ و ببوشید ایشان را بجامه، وَ قُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا (۵) و ایشان را سخن خوش گوئید سخن نیک پسندیده.

## النوبة الثانية

قوله تعالى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روی عن علی بن ابی طالب (ع) قال: «لَمَّا نَزَلَتْ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ صَجَّتْ جِبَالُ الدُّنْيَا حَتَّى كُنَّا نَسْمَعُ دَوِّيَهَا، وَ سَمِعَهَا الْكَفَّارَ اِيضاً فَقَالُوا سَحَرَ مُحَمَّدُ الْجِبَالَ، فَقَالَ النَّبِيُّ (ص) مَا مِنْ مُؤْمِنٍ مَوْقِنٍ يَقْرَعُهَا اِلَّا سَبَّحَتْ مَعَهُ الْجِبَالُ اِلَّا اَنَّهُ لَا يَسْمَعُ».

امیر المؤمنین علی (ع) گفت: چون آیت تسمیت فرو آمد، کوه‌های همه عالم آواز برآوردند بتسبیح، چنان که آواز آن بگوش ما میرسید، و کافران نیز بشنیدند، گفتند: جادویی محمد بغایتی رسید که در کوه نیز اثر کرد، مصطفی (ص) گفت: هیچ مؤمن نخواند این آیت مگر که کوه‌های عالم با وی بتسبیح درآید، و خدای را بپاکی و بی‌عیبی بستاید و ثنا گوید، لکن او نشنود.

و در آثار بیارند که اهل هفت آسمان و کروبیان و مقربان درگاه عزت پیوسته این آیت خوانند، و اول کسی که در زمین بوی فرو آمد آدم (ع) بود، فقال آدم: قد آمن ذریتي العذاب ما داموا علی قراءتها، پس از آدم (ع) بآسمان باز

بردند تا بروزگار ابراهیم خلیل (ع)، آن گه بخلیل فرو آمد، و ببرکت آن آتش نمرود بر خلیل خوش گشت، و بر دشمن خویش ظفر یافت. پس باسماں باز بردند و به موسی کلیم فرو آمد در آن صحف که الله تعالی بوی داد، و موسی (ع) به برکت این آیت فرعون و هامان و لشکر وی را مقهور کرد، و نصرت و ظفر دید، و کار وی راست شد، پس از موسی (ع) با آسماں بردند تا به سلیمان پیغامبر (ع) فرو آمد، و ملوک زمین منقاد سلیمان شدند، و سر بر خط وی نهادند. و رب العالمین فرمود سلیمان را که در اسباط بنی اسرائیل این ندا کن: **الَا مِنْ أَحَبِّ مَنْكُمْ أَنْ يَسْمَعَ أَمَانَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، فَلِيحْضُرَ إِلَيَّ سَلِيمَانَ فِي مَحْرَابِ دَاوُدَ.** کس از ایشان بنماند از احبار و زهاد و عبّاد و عامه ایشان که نه همه حاضر شدند، و سلیمان (ع) بمنبر ابراهیم (ع) بر شد، و این آیت امان بر ایشان خواند یعنی **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.** ایشان همه بشنیدند، و شادی کردند، و طرب نمودند، و باتفاق گفتند: **«نَشْهَدُ أَنَّكَ لِرَسُولِ اللَّهِ حَقًّا حَقًّا».** پس از سلیمان (ع) باسماں بردند تا به مسیح (ع) فرو آمد، عیسی بن مریم (ع). و الله تعالی منت بر وی نهاد و گفت: **يَا ابْنَ الْعَذْرَاءِ أَيْ آيَةَ أَنْزَلْتَ عَلَيْكَ؟ أَنْزَلْتُ عَلَيْكَ آيَةَ الْإِيمَانِ، وَ هِيَ قَوْلُهُ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.** فاکثر من تلاوتها عند قيامك و قعودك و مضجعك و مجيئك و ذهابك و صعودك و هبوطك، فانه، من وافى يوم القيامة، و فى صحيفته منها ثمانى مائة مرة، و كان مؤمنا بى، أعتقته من النار، و ادخلته الجنة، فلتكن فى افتتاح قراءتك و صلواتك، فانه من جعلها فى افتتاح قراءته و صلوته، اذا مات على ذلك لم يرعه منكر و نكير، و اهون عليه سكرات الموت و ضغطة القبر، و كان رحمتى عليه، و افسح له فى قبره، و أنور له مدّ بصره، و أخرجته من قبره ابيض الجسم و انور الوجه، و احاسبه حسابا يسيرا، و أثقل ميزانه، و اعطيه النور الثام على الصراط حتى يدخل به الجنة.

قال عيسى (ع): **يَا رَبِّ هَذَا لِي خَاصَّةٌ؟** قال: **لَكَ وَ لِمَنْ اتَّبَعَكَ وَ قَالَ بِقَوْلِكَ، وَ هُوَ لِأَحْمَدَ وَ أُمَّتِهِ مِنْ بَعْدِكَ.** قال: فلما انقضى الحواريون و من اتبعهم و جاء الآخرون فضلّوا، و اضلّوا، و بدّلوا، و استبدلوا بالدّين ديننا، رفعت عندها آية الأمان من صدور النصارى، و بقيت فى صدور مسلمى اهل الانجيل مثل بحيرا و أمثاله حتى بعث الله عزّ و جلّ النّبىّ محمدا (ص)، فأنزلت عليه، و كان نزولها عليه فتحا كبيرا عظيما. قال: **وَ حَلَفَ رَبُّ الْعِزَّةِ بِعِزَّتِهِ لَا يَسْمَى مُؤْمِنًا عَلَى شَيْءٍ إِلَّا بَارَكْتَ عَلَيْهِ، وَ لَا يَقْرَءُهَا مُؤْمِنًا إِلَّا قَالَتْ الْجَنَّةُ: لَبَّيْكَ! وَ سَعْدِيكَ! اللَّهُمَّ ادْخُلْ عَبْدَكَ هَذَا فِي بَيْسِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، وَ إِذَا دَعَتِ الْجَنَّةُ لِعَبْدٍ فَقَدْ اسْتَوْجِبَ لَهُ دُخُولَهَا.**

قال (ص): **وَ إِنَّ أُمَّتِي يَأْتُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ هُمْ يَقُولُونَ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ فَتَنْتَقِلُ حَسَنَاتُهُمْ فِي الْمِيزَانِ، فَتَقُولُ الْأُمَمُ مَا أَرَجَحَ مَوَازِينِ أُمَّةِ مُحَمَّدٍ (ص)؟! فَيَقُولُ الْأَنْبِيَاءُ لَهُمْ: لِأَنَّ مَبْتَدَأَ كَلَامِهِمْ، بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.** يا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الْآيَةَ... این سوره در مدنیات شمرند که همه به مدینه فرو آمد در ابتداء هجرت مصطفی (ص)، و بعدد کوفیان صد و هفتاد و شش آیت است، و سه هزار و هفتصد و چهل و پنج کلمت، و شانزده هزار و سی حرف.

و در فضیلت این سوره مصطفی (ص) گفت: **مَنْ قَرَأَ سُورَةَ النَّسَاءِ فَكَأَنَّمَا تَصَدَّقَ عَلَى كُلِّ مَنْ وَرَثَ مِيرَاثًا، وَ أُعْطِيَ مِنَ الْأَجْرِ كَمَنْ اشْتَرَى مَحْرَرًا، وَ بَرِيءٌ مِنَ الشَّرْكِ، وَ كَانَ فِي مَشِيئَةِ اللَّهِ مِنَ الَّذِينَ يَتَجَاوَزُونَ.**

قوله: **يَا أَيُّهَا النَّاسُ** ائى اسمی منفرد است میان دو تنبیه، و تکرار تنبیه بر سبیل تأکید است، و تحقیق موعظت. معنی آنست که هان بیدار باشید تا گویم، هان نیوشید پند که میدهم، بپذیرید حکم که میکنم. خداوندا حکم چیست؟

اتَّقُوا رَبَّكُمْ بپرهیزید از خشم خدا بطاعت داری، و فرمان برداری وی.



گفته‌اند: تقوی سه قسم است: اول از شرک پرهیز کردن، و این تقوی عام است. پس، از معصیت پرهیز کردن، و این تقوی خاص است. پس، از شبهت پرهیز کردن، و این تقوی خاص الخاص است. و مصطفی (ص) را پرسیدند که آل محمد کیست؟

فقال (ص): «كَلَّ تَقَى، الا انّ اولیائی منكم المتقون، و لا فضل لأحدكم علی احد الا بالتقوی».

و در قرآن تقوی است بمعنی توحید، چنان که گفت خدای: وَ أَلَزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى، و بمعنی طاعت، چنان که گفت: اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ، و بمعنی توبت، چنان که گفت: وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا، و بمعنی اخلاص، چنان که گفت: وَ مَنْ يُعْظَمُ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ وَ أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى، و بمعنی حذر، چنان که گفت: وَ اتَّقُوا النَّارَ الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ.

آن گه بخلق خویش بر خود دلالت کرد و گفت: الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ، یعنی آدم، وَ خَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا یعنی حوا. مفسران گفتند: ربّ العزّة آدم (ع) را بیافرید، و آدم خواب بر وی افکند، و از يك استخوان پهلوی وی از جانب چپ حوا را بیافرید، و آدم را از آن هیچ رنج نرسید، که اگر رنج رسیدی بر وی مهربان نبودی، و آن مواصلت و مودت میان ایشان نبیوستی. و قد قال ربّ العزّة: وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً، پس چون آدم از خواب بیدار گشت، او را گفتند: این کیست ای آدم؟ جواب داد که: «هذه حوا یعنی خلقت من شیء حی»، گفتند: نام جنس او چیست؟ گفت: «المرأة، لأنها من المرء خلقت»، و صحّ فی الخبر أنّ النبیّ (ص) قال: لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ آدَمَ انْتَزَعَ ضِلْعًا مِنْ أُضْلَاعِهِ فَخَلَقَ مِنْهُ حَوَا.

وَ بَثَّ أَيْ أَظْهَرَ وَ نَشَرَ وَ فَرَّقَ، وَ خَلَقَ مِنْهَا أَيْ مِنْ آدَمَ وَ حَوَا رَجُلًا كَثِيرًا وَ نِسَاءً يَقُولُ خَلَقًا كَثِيرًا مِنْ رَجَالٍ وَ نِسَاءً، یقال الف امة. گفته‌اند درین آیت تقدیم و تأخیر است یعنی رجالا و نساء کثیرا، که زنان در جهان از مردان بیش‌اند، و در خبر است از مصطفی (ص) که در آخر الزمان زنان چندان باشند که پنجاه زن را يك قیم بود. بَثَّ در کثرت گویند چیز فراوان را، یقال بَثَّتَكَ حدیثی، و ابثتک.

وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسْأَلُونَ بِهِ مَخْفٍ وَ مَمْدُودَ قِرَاءَتِ كُوفِي است، اصل ان تتسائلون، تاء دوم را حذف کردند زیرا که اجتماع دو حرف متقارب گران داشتند.

باقی قراءت تسائلون خوانند بنشدید سین. و مراد هم تتسائلون است، لکن آن تا که کوفیان حذف کردند اینان در سین مدغم کردند، و ادغام تا در سین نیکو است، زیرا که هر دو از حروف طرف زبان‌اند، و اصول ثنایا، و هر دو مهموس‌اند.

وَ الْأَرْحَامَ بِخَفْضِ مِيمِ قِرَاءَتِ حَمْزِهِ است، معطوف بر ضمیر اسم الله، و آن چنانست که عرب گوید: اسألك بالله و الرحم، و عطف بر مضمّر مجرد و بی اعادت جارّ قومی از نحاة کوفه روا داشتند. و برین معنی بیتها انشاد کرده‌اند، و بدان استشهاد نموده، و این متداول است میان ایشان، لکن از جهت قیاس ضعیفی دارد، زیرا که عرب نگوید مررت به وزید، بی اعادت جار، لکن گوید مررت به و برید، مع اعادة الجار، قال الله تعالی: فَخَسَفْنَا بِهِ وَ بَدَارِهِ الْأَرْضَ. باقی قراءت وَ الْأَرْحَامَ بنصب خوانند، عطفاً علی اسم الله تعالی، یعنی فاتقوا الله فلا تعصوه، و اتقوا الأرحام فلا تقطعواها.

و معنی الآية: اتقوا الله الذي تتسائلون فیما بینکم حوائجکم و حقوقکم به، فیقول بعضکم لبعض: اسئلك بالله، انشدک

بالله. میگوید: بپرهیزید از خشم آن خدای که شما بندگانید، سؤالها که از یکدیگر می‌کنید، و حقه‌های یکدیگر که می‌گزارید، و حاجتها که راست می‌کنید، بوی و بنام وی می‌کنید، که یکدیگر را بوقت حاجت می‌گوئید. اسألك بالله، انشدك بالله.

إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا أَي حَفِيزًا لِأَعْمَالِكُمْ، يَسْأَلُكُمْ عَنْهَا فِيمَا أَمْرَكُمْ بِهِ، وَ نَهَاكُمْ عَنْهُ. در قرآن هر جا که کان است به الله پیوسته، معنی آنست که لم یزل، همیشه چنان بود که هست.

وَ أَتُوا الْيَتَامَى أَمْوَالَهُمْ این در شأن مردی از بنی غطفان آمد که مالی بسیار بنزدیک وی بود از آن برادرزاده وی که یتیم بود، چون آن یتیم بالغ شد مال خویش طلب کرد، این عمّ که قِیم وی بود منع کرد، و آن مال بوی باز نمی‌داد.

هر دو رفتند بترافع بحضرت مصطفی (ص) تا ایشان را حکم کند. ربّ العزّة در شأن ایشان این آیت فرستاد. رسول خدا (ص) بر ایشان خواند. آن عمّ وی گفت «اطعنا الله و اطعنا الرسول، نعوذ بالله من الحوب الكبير»، و آن مال بتامی بوی باز داد. آن جوان چون مال بوی باز رسید دست در نهاد، و نهمار در راه خدا هزینه کرد. رسول خدا گفت: ثبت الاجر و بقى الوزر.

گفتند: یا رسول الله ثبوت اجر شناختیم، بقاء وزر چه معنی دارد؟ رسول خدا (ص) گفت: ثبت الأجر للغلام، و بقى الوزر على والده.

وَ أَتُوا الْيَتَامَى أَمْوَالَهُمْ این خطاب با قیمان یتیمان است، میگوید: مالهای یتیمان فرا ایشان دهید، ایشان را یتیمان خواند آن روز که مال بایشان میدهند، و ایشان آن روز یتیم نبودند، که بعد از بلوغ یتیم نیست، اما از آن وجه راند که: مال در دست قیمان بروز یتیمی افتاد. این همچنانست که گفت عزّ و علا: فَأَلْقَى السَّحْرَةَ سَاجِدِينَ و لا سحر مع السجود، و لكن سموا بما كانوا عليه قبل السجود، كذلك هاهنا. وَ لا تَتَّبِعُوا الْخَبِيثَ بِالطَّيِّبِ الآية خبیث و طیب اینجا حرام و حلالست، چنان که جایی دیگر گفت: قُلْ لا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَ الطَّيِّبُ. و معنی تبدل آنست که قِیم یتیم اگر در مال یتیم چیزی نیکو دیدی از زر و سیم و جامه و چهارپای، آن را برگرفتی، و بجای آن بدلی نهادی که از آن کمتر بودی، و ردی‌تر. رب العالمین ایشان را از آن نهی کرد، گفت: وَ لا تَتَّبِعُوا الْخَبِيثَ بِالطَّيِّبِ. وَ لا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَى أَمْوَالِكُمْ ای مع اموالكم.

إِنَّهُ كَانَ حُوبًا كَبِيرًا این کان وقوع راست در حال، و عرب کان گویند ماضی را، و کان گویند حال را، و کان گویند مستقبل را، و الله جلّ جلاله مستقبل را میگوید: وَ كَانَ يَوْمًا عَلَى الْكَافِرِينَ عَسِيرًا. حوب بضم حا اسم است، و حب بفتح، مصدر، حاب يحوب حوبا. و يقال هذا الامر حوب و حوبة و حاب.

وَ إِنَّ حِفْظَ أَلَا تُفْسِدُوا فِي الْيَتَامَى الآية معنی آیت آنست که در زمان اول یتیمان را قیمان بپای میگردند، از آن قِیم بود که یتیمه‌ای را دید با مال بی‌جمال، مال وی را می‌خواست که او را بزنی کند، و می‌ترسید که وی را بزنی نگاه نتواند داشت از زشتی صورت وی، و در مال وی رغبت می‌کرد. این آیت آمد، یعنی که اگر می‌ترسید که با آن یتیمه بداد نتوانید زیست یتیمه را گذارید، و مال وی با وی سپارید، در وقت بلوغ و ایناس رشد، و روید و زن خواهید، خواهید یکی، خواهید دو، خواهید سه، خواهید چهار، کار بر شما فراخ است. آن یتیمه را و مال وی را آزاد دارید. و برین معنی «خفتم» بمعنی «علمتم» است، خوف و خشیت بمعنی علم رواست، چنان که جای دیگر گفت: إِيَّا أَنْ يَخَافَا، فَإِنَّ حِفْظَ أَلَا يُقِيمَا. فَحَسْبُنَا أَنْ يَرْهَقَهُمَا، إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ این همه بمعنی علم است.

آن گه حقّ زنان و داد ایشان را فرا پیوست، گفت: **فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا** این خوف ایدر حقیقی است. میگوید اگر ترسی آید که میان ایشان راستی و داد نتوانید که کنید، «فواحدة» يك آزاد زن بزنی کنید، **أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ** یا آنچه بملك يد فرادست آید، از کنیزکان و بردگان. عرب مملوك را ملك يد خوانند.

آن گه نیکو سخنی را آن يد، یمین کردند، **أَمَّا قَوْلِ ابْنِ عَبَّاسٍ** و سعید جبیر و قتاده و ربیع و ضحاک و سدی در معنی آیت آنست که: در عهد اول از مال یتیمان پرهیز نکردند و تحرّج مینمودند، و کار آن سخت فرا گرفتند بحکم این آیت که: **وَآتُوا الْيَتَامَىٰ أَمْوَالَهُمْ**، اما کار زنان سستتر فرا دست گرفتند. از ایشان بسیار بزنی میکردند، و آن گه عدل در آن نگه نمی‌داشتند. رب العالمین در شأن ایشان این آیت فرستاد، یعنی که: این زنان در ضعف و عجز همچون یتیمان‌اند، و چنان که یتیمان را حاجت بقیم است، زنان را نیز حاجت بقیم است، و چنان که در یتیمان عدل و راستی نگه باید داشت، در زنان هم می‌نگه باید داشت. چنان که آنجا می‌ترسید و تحرّج میکنید اینجا نیز بترسید و تحرّج کنید، چندان بزنی خواهید که در میان ایشان عدل نگهدارید، دو خواهید یا سه یا چهار، و بر چهار می‌فزائید. و اگر ترسید که میان این عدد عدل و راستی نگه نتوانید داشت، پس بر یکی اقتصار کنید، يك آزاد زن بزنی کنید، و اگر حق آن يك زن آزاد هم نگه نتوانید داشت پس آزاد زنان را گذارید، و بردگان را گیرید، اگر توانید و یابید، تا شما را خدمت میکنند، و بایشان استمتاع میگیرید، اینست که ربّ العالمین گفت: **فَوَاحِشَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ**.

امروز اجماع امت آنست که: آزاد زنان از یکی تا چهار روا است که بزنی.

کنند، و بیش از چهار نه. **أَمَّا خَاصَّةُ رَسُولِ خُدا (ص)** بود بیش از چهار خواستن، هم چنان که وی زن خواستی بی ولی و بی شهود و بی مهر، بلفظ نکاح، یا بلفظ هبت چنان که خواستی، و اگر در منکوحه‌ای رغبت نمودی، بر شوهر آن زن بودی که وی را طلاق دادی، تا رسول خدا بخواستی، پس بی‌انقضاء عدت او را خواستی، و هر زن که صحبت رسول کراهیت داشتی، بر رسول واجب بودی که وی را طلاق دادی. این همه خصائص رسول خدا بود در نکاح، و کس را با وی در آن خصائص مشارکت نیست.

قوله: **مَثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ** پارسی آنست که دوان دوان، و سه ان سه ان، و چهاران چهاران، و عرب ثنای گویند تا بعشار، و این لغت تمیم است و آنچه تنوین در آن نیست دو علامت راست: یکی آنکه نکرت است و الف و لام در آن نه، دیگر آنکه معدولست از جهت خویش که اصل آن اثنین است و ثلاثه و اربعة.

**ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَلَّا تَعُولُوا** لا تعولوا را دو معنی است: یکی لا تجوروا، معنی «عول» زیادتست، و مسأله عول در سهام فرائض از آنست، و دیگر معنی لا تمونوا است. میگوید اگر يك زن بر زنی کنید نزدیکتر بود با آنکه گران مؤنث نبید، و منه

قوله (ص): «ابدأ بمن تعول»

یعنی بمن تمون، و نام عیال ازین است از بهر آنکه عیال مؤنث مردانند، **يَقَالُ عَالُ الرَّجُلِ وَاعَالُ**، و فلان معیل یعنی ذو عیال و در اصل «عیال» نام است آن کسی را که داشت وی را کس نبود بیای.

و فی الخبر **كَلِمَةُ عِيَالِ اللَّهِ**، و أحبکم الی الله أحبکم الی عیاله.

آن روز که این آیت فرو آمد قیس حارث بر مصطفی (ص) آمد، گفت: یا رسول الله هشت آزاد زن در حباله و نکاح من‌اند چه فرمایی؟ رسول خدا (ص) گفت: از ایشان چهار با خود میدار و باقی دست از ایشان بدار. قیس بخانه باز

شد هر آنچه نازاینده بود او را گفت: «ادبری»، و او را گسیل کرد و آنچه زاینده بود او را گفت: «اقبلی»، و با خود میداشت.

وَ أَتُوا النِّسَاءَ صَدَقَاتِهِنَّ نِحْلَةً صدقه و صداق کاوین است، و نحلة و نحل عطیه است، و معنی هر دو لفظ بهم بگفتن آنست که این کاوین بخشیده الله است، و عطاء وی مر این زنان را، يقال نحلته كذا، فهو لك نحل و نحلة، اذا ضمنت النون اسقطت الهاء. و کاوین زنان هر چند سبکتر و کمتر، آن در شرع پسندیده‌تر و نیکوتر. مصطفی (ص) گفت: «اعظم النساء بركة اقلهن مؤنة»

و مستحب آنست که کاوین به پانصد درم سپید زیادت نکنند، که کاوین زنان مصطفی (ص) چنین بود. روی عن عائشة انها قالت: كان صداق رسول الله لازواجه اثنتي عشرة اوقية و نشأ تدرون ما النشاء؟ نصف اوقية.

و در خبر است که زنی بر مصطفی (ص) آمد، و خود را بر وی عرض کرد، و می‌خواست که او را زن کند، گفت: یا رسول الله من تن خویش بتو دادم، و در حکم تو کردم، و رای تو در خود پسندیدم. رسول (ص) در وی رغبت نکرد. مردی آنجا حاضر بود، گفت: یا رسول الله او را بزنی بمن ده. رسول (ص) گفت: هیچ چیز هست ترا که بکاوین وی کنی؟ گفت: نه! گفت: و لا خاتم من حديد؟ و نه انگشتری از آهن؟ گفت: نه انگشتری از آهن، لکن این برد که دارم بدو نیم کنم. نیمه‌ای خود بگیرم، و نیمه‌ای بکاوین بوی دهم. رسول (ص) گفت: هل معك من القرآن شيء؟ با تو از قرآن چیزی هست؟ یعنی از آن هیچ میدانی؟ گفت: نعم، آری دانم. رسول (ص) گفت: زوجتکها بما معك من القرآن، او را بزنی بتو دادم، بآنچه از قرآن میدانی، یعنی که تا او را درآموزی. رسول خدا کاوین وی تعلیم قرآن کرد. این خبر دلیل است که کاوین اگر چه اندک بود در عقد نکاح رواست، که اگر روا نبودی رسول نگفتی: «و لا خاتم من حديد». و نیز دلیل است که بر تعلیم قرآن مزد ستدن و معلم را بمزد گرفتن رواست.

و آنجا که گفت: وَ آتَيْتُمْ إِيَّاهُنَّ قِنْطَارًا دلیل است که اگر کاوین بسیار بود هم رواست. اما اگر در عقد نکاح کاوین مسمی نکند عقد درست باشد، اما بدخول، مهر المثل واجب شود، و اعتبار مهر المثل، بزنان عصبیات است نه بمادر خویش.

و روی عن النبي (ص) قال: من أدان دينا و هو مجمع ان لا يؤديه لقي الله عزّ و جلّ سارقاً، و من اصدق امرأة صداقاً و هو مجمع ان لا يوقيهها ذلك، لقي الله عزّ و جلّ زانياً. و قال (ص): احقّ الشّروط أن يوقى به ما استحلتم به الفروج.

«فإن طين لكم عن شيء منه نفساً» نفس اینجا دلست، و نفساً منصوبست بر قطع، و معناه: ان طابت نفوسهن لكم عن شيء من الصّدق فوهبن لكم، فكلوه ای فخذوه و اقبلوه هنيئاً لا اثم فيه، مريئاً لا داء فيه هنيئاً في الدنيا لا يقضى به عليكم سلطان مريئاً في الآخرة لا يواخذكم الله به. هنيء و مریء دو نام است طعامی را که منهضم بود، عاقبت آن پسندیده بی غایله، و مریء تابع هنیء است، مریء نگویند مگر با هنیء، و هنیء گویند بی مریء يقال: هنأت الطعام اهنته، و هنأتی الطعام يهنأني، و يهنئني هناء، و هنأني، و مرأني يمرأني. و الهنأ ايضا العطية، و الهنأ المعطى، هنأته اهناه، و اهنته هنا ای اعطيته، و هنأت البعير اهناه و اهنته هنا اذا مسحته بالهناء، و هو ضرب من القطران، و الهنأ النصرة، هنأته ای نصرته، و استهنأته ای استنصرته.

و قال على بن ابي طالب (ع): اذا اشتكى احدكم شيئا فليسأل امرأته ثلاثة دراهم من صداقها. و بیشتر به عسلا، و

لیشربه بماء السماء، فیجمع الله له الهنيء و المرىء و الشفاء و الماء المبارك.

و گفته‌اند که: این آیت دلیلیست که طعام جوانمردان و سخاوتمندان گوارنده و سودمند بود، و خورنده را نوش، که می‌گوید ایشان چون طعام نهند بخوشدلی و طیب نفس نهند، پس خورنده را هَنِيئاً مَرِيئاً گفت و طعام بخیلان بخلاف این بود، ناگوار و ناسازگار، که ایشان آنچه دهند بتکلف دهند، نه بطیب نفس، پس آن درد باشد نه درمان. مصطفی (ص) از اینجا گفت: «طعام السخیّ دواء و طعام البخیل داء».

قوله تعالی: وَ لَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ اَمْوَالَكُمُ الْاَیة... ابن عباس گفت: سفیهان اینجا زنان و فرزندانند. می‌گوید مال خود که صلاح دنیا و قوام کار و معیشت شما در آن است فردا دست زنان و فرزندان منهدید که آن گه زیر دست و محتاج ایشان شوید، بلکه خود میدارید و برایشان نفقه میکیند، و کسوت و رزق و مؤنت ایشان بپای میدارید.

وَ قُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا ایشان را سخن پسندیده می‌گویید، یعنی که بپرّ وصلت ایشان را وعده نیکو می‌دهید، که: ما پس ازین با شما نیکویی کنیم، و عطا دهیم، و نوازیم. و دلیل بر آنکه سفها زنان باشند خبر مصطفی (ص) است، قال: الا انما خلقت النار للسفهاء، یقولها ثلاثا، الا و ان السفهاء النساء الا امرأة اطاعت قیّمها.

و روی: الا صاحبة القسط و السراج. القسط الاناء، معناه: الا المرأة التي تقوم على رأس زوجها، بالاناء من الماء، و السراج توضئته.

و انس مالك گفت: زنی پیش مصطفی (ص) آمد، گفت: یا رسول الله مادر و پدرم فدای تو باد، يك بار خیری بگوی مر این زنان را که ایشان را سفها نام کردی.

رسول خدا گفت: الله تعالی شما را سفها خواند در کتاب خویش. آن زن گفت: ما را ناقصات خواندی، رسول گفت: نقصان شما آن بس که در هر ماهی پنج روز کم یا بیش نماز نکنید. آن گه رسول (ص) دل خوشی ایشان را گفت: شما را از نواخت و کرامت حق آن نه بس است که چون بفرزند بارور شوید، مزد شما همچون مزد غازی بود در راه حق، و چون بار فرو نهید ثواب شما چندان بود که ثواب شهیدان، و چون کودک را شیر دهید هم چنان بود که از فرزندان اسماعیل گردنی آزاد کنید. آن گه گفت: این ثواب عظیم مر آن زنان راست که مؤمنات باشند با شکستگی و فروتنی و تواضع، و در بلاها و رنجها شکیبا، و شوهران را سپاس دارنده و خدمت کننده.

قومی گفتند: سفها درین آیت یتیمان و معتوهان‌اند که بر مال ایشان قیّم گماشته‌اند، و آنچه اضافت مال با اولیاء کرد با آنکه مال آن سفها است دو معنی را کرد: یکی آنکه جنس مال اضافت با ایشان کرد، و جنس مال آن همه آدمیان است که قوام ایشان بدانست، و معیشت ایشان در آنست، هم چنان که جای دیگر گفت: لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ ای من جنس الادمیین. دیگر معنی آنست که: اولیاء قیّمان و مربیان سفهاء‌اند، و اموال سفهاء از روی ظاهر در دست و تصرف ایشانست که اولیاء‌اند، ازین جهت اضافت آن با ایشان کرد. جَعَلَ اللهُ لَكُمْ قِيَامًا این یا بدل واو است یعنی «قواما» می‌گوید: آن مال که قوام شماست، یعنی که بآن بیائید، و بآن می‌توانید بودن. مدنی و شامی «قیما» خوانند بی الف، و قیّم و قیام اینجا بمعنی هر دو یکی است. و گفته‌اند: «قیّم» جمع قیّمست، و بدین معنی یا هم بدل واوست، لأنّ القیمة اصلها الواو، یقال لها القیمة لأنها تقوم مقام الشيء، و تقول «قومت الشيء تقویما». و حکى ابو الحسن الاخفش فيه قوما بالواو على الاصل، و معنی آنست که آن مال که خدای شما را آن، قیمت‌های همه چیز کرد، و بجای ایستید همه چیز را.

وَ ارْزُقُوهُمْ فِيهَا مِثْلَ مِثْلِهِمْ يَتِيمَانِ رَا و معتوهان را روزی می‌دهید در آن اموال، «فیها» گفت نه «منها»، اشارت است فرا تجارت در مال سفها، تا مایه بجای ماند، اگر منها بودی مال زود بتلف آمدی. و یقرب منه قوله (ص): «من ولی یتیمان و له مال فلیتجر له بماله، و لا یترکه حتی تأکله الصدقة».

«و اکسوهم» جدا یاد کرد از بهر آنکه بیشتر رزق در مأكول و معتلف گویند.

وَ قُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا میگوید: ایشان را سخن خوش گوئید، یعنی که چون مال خویش باز خواهند بیش از ایناس رشد، ایشان را سخن خوش گوئید، گوئید: مال شما است آری تا هنگام آید، «معروفا» ای مستحسنا محمودا.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ تاهت القلوب بسماع بسم اللّٰه، طابت القلوب بشهود بسم اللّٰه، غابت القلوب بظهور بسم اللّٰه، طوبى لمن حدیثه فى اللّٰه، و جلسه هو اللّٰه.

و لا جلست الى قوم احديثهم الا و أنت حدیثی بین جلاسی

نزّهة اسرار الموحدين فى الاناخرة بعفوة بسم اللّٰه. رتع فى حدائق القدس من استروح الى نسیم بسم اللّٰه. نام خداوند کریم مهربان، بزرگ بخشایش بر جهانیان، برحمت فراخ، روزی دهنده آفریدگان، و دارنده همگان، دشمنان و دوستان بلطف درواخ، نوازنده آشنایان و سازنده کار ایشان در دو جهان.

اللّٰه اشارتست بکمال قدرت، رحمن اشارتست بعموم رحمت، رحیم اشارتست بخصوص مغفرت. اللّٰه است که بیافرید بقدرت فراخ بی‌حیلت، رحمن است که روزی داد از خزینه فراخ بی‌مئونت، رحیم است که عیبها فرا پوشید بکرم فراخ بی‌شفاعت.

اللّٰه است که بیافرید بنده را، و حق شناس ندید، و از وی ببرید. رحمن است که نعمت گسترانید، و از بنده شکر نشنید، و نعمت باز نگرفت. رحیم است که عیبها دید و فرا پوشید، عذر نشنید، و پرده ندرید. اللّٰه داغ کردنست، رحمن مرهم نهادنست، رحیم در کرم بیفزودنست.

خداوندان معرفت و جوانمردان طریقت گفتند: معنی باء بسم اللّٰه آنست که: «بی فافرحوا و بی فتروحوا». رهیگان من! بندگان من! بمن شاد باشید، و از غیر من آزاد باشید. بنام من آرام گیرید. بر ضمان من تکیه کنید. بیاد من آرامش کنید. حق من در دل گیرید. عهد من در جان گیرید. بنده من! هر جا که راستی است آن راستی بنام ماست. هر جا که شادی است آن شادی بصحبت ما. هر جا که عیشی است آن عیش بیاد ما. هر جا که سوزی است آن سوز بذكر ما. هر کس را شادایی، و شادی دوستان بمهر ما، ملك امروز یاد و شناخت ما، ملك فردا دیدار و یافت ما.

زهی سعادت! زهی جلالت! که بنده را پیش آمد بی‌بهبانه و علت!

جلالتی نه تکلف، سعادتى نه گزاف، حقیقتى نه مجاز، و مقالتي نه محال!	در سرای طرب چون بکوفت دست غمان
ز سرای طرب چون بکوفت دست غمان	ز چرخ و هم فرو شد ستارگان خیال
زمان محو بپوشید خلعتی ز یقین	عیان وصل کشیده برو طراز جمال
ز راه عشق درآمد طلایه اقبال	ز ابر هجر بتابید آفتاب وصال
سرای پرده حیرت کشید لشکر دل	بطبل دهشت برزد سپاه عشق دوال

يا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الْآيَةَ اى نقطه انسانیت، اى صفات بشریت، تقوی پناه خویشگیر، آن را ملازم باش، که حیات بندگان باوست، و رستگاری رهیگان دروست و تقوی آنست که بنده فرمان شرع را سپر خویش سازد، تأثیر نهی بدو نرسد، و آن بر سه رتبت است: اول بپناه کلمه توحید شود، و از هر چه شرك است بپرهیزد. پس بپناه طاعت شود، و از راه معصیت بر خیزد. پس بپناه احتیاط شود و از شبهت بگریزد. هر که این منازل تقوی بصدق باز برد لا محاله بمقصد رستگاری رسد، که قرآن مجید چنین خبر می‌دهد: وَ يُنَجِّي اللَّهُ الَّذِينَ اتَّقَوْا بِمَفَازَتِهِمْ لَا يَمَسُّهُمُ السُّوءُ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ، جای دیگر میگوید: وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ. هر که او دست در تقوی زند راه رستگاری او، از هر چه رنج است برو آسان کنیم، و از آنجا که نبیوسد روزی فرستیم.

آورده‌اند که خواهر بشر حافی بر احمد حنبل شد، گفت: ای امام مسلمانان، بر بام خانه دوک ریسم، مشعله طاهریان بگذرد، باشد که تایی بشعاع آن مشعله در پیوندم روا باشد یا نه؟ احمد گفت: اول بگو که تو کیستی تا خود در آن قدمگاه هستی که این تقوی احتمال کند؟ گفت: من خواهر بشر حافی‌ام، احمد بگریست گفت: این چنین تقوی جز خاندان بشر حافی را روا نبود. ترا نشاید، زینهار تا نکنی، که آن گه بشر حافی از تو بطیره شود. اقتدا برادر کن، تا مگر چنان شوی، که اگر خواهی که در پرتو مشعله طاهریان دوک ریسی، دست ترا طاعت ندارد، که برادرت باین درجت بود که هر وقت که دست بطعامی بردی که در آن شبهت بودی آن دست او را طاعت‌دار نبودی.

اذا اراد العبد أن يسهو عني حلت بينه و بين السهو عني. این در آن خبر بیاید که مصطفی (ص) گفت حکایه از کردگار قدیم جلّ جلاله: اذا علمت أن الغالب على قلب عبدى الاشتغال بى، جعلت شهوة عبدى فى مسألتى و مناجاتى، فاذا كان عبدى كذلك عشقنى عبدى، و عشقته، فاذا كان عبدى كذلك فاراد أن يسهو عني حلت بينه و بين السهو عني، اولئك اوليائى حقا، اولئك الأبطال، اولئك الذين اذا ارادت اهل الارض بعقوبة زويتها عنهم لأجلهم.

میگوید: چون بنده من همه مرا خواند، همه مرا داند، همه مرا بود، من نیز روی دل خود با وی گردانم، در همه ارادتها و شهوتها و بایستها برو در بندم، و اغیار را بتمامی از آن دل بیرون کنم. عشق و اما گفتن و ازما شنیدن، بر جان و دلش مسلط کنم، بر بساط عشقش آرام دهم، صمصام غیرت ازل بر سرش بدارم، تا اگر خواهد که با غیرى نگرد، یا بکسی طمع کند، یا بدیگری بازاری سازد، فرا نگذارم!

شب روز کنم، روز شب اندر کارت با خلق جهان تبه کنم بازارت

آری، ما چون او را خواهیم، دانیم که بغارت چون باید برد، امروز او را بشحنه تقوی سپاریم تا او را در حمایت شرع خویش جای دهد، و حرکات و سکنات او بشرط ادب در آرد، و فردا او را در مقعد صدق بحضرت عندیت فرود آریم.

نشنیده‌ای که فردا برستاخیز تقوی را گویند: بیا که امروز روز بازار تست، هر که را از تو نصیبی بود، در آن سرای بقدر نصیب وی او را بمنزلی فرود آر، آشنایان خویش را در حضرت عندیت فرود آر، که ما در ازل حکم چنین کردیم: فى جنات و نهر، فى مقعد صدق عند ملئک مقندر.

الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا خداوندی که هر چه آفرید جفت آفرید هر کس را هام سری پدید کرد، و مثلی درو پیوست، و شکلی درو بست، که وحدانیت و فردانیت صفت خاص اوست! و حق و سزای او! روی فی بعض الكتب: زوجت الأشياء ليستدل بها علی وحدانیتی.

وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَ نِسَاءً کمال قدرت و جلال ربوبیت خود فرا خلق نمود، که از نسل شخصی راست چندین هزار خلق بیرون آوردم، با طبعها و رنگهای مختلف، با صورتها و سیرتهای متفاوت، هر یکی برنگی دیگر، و طبعی دیگر، و صورتی دیگر، و خلقی دیگر، و حالی دیگر، و همتی دیگر. دو کس را نه بینی هرگز که بیکدیگر مانند طبع، و رُوا یا بصورت و آسا! فسبحان من لا نهاية لمقدوراته، و لا غاية لمعلوماته.

ثُمَّ قَالَ فِي آخِرِ الْآيَةِ: «إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا رَقِيبًا گوشوان است بر دلها بی بر رسیدن، آگاه از کردها بی پرسیدن، بی نیاز در کوشیدن از آسودن.

این تنبیهی است مر بنده را، و پندی بلیغ رونده را، یعنی که چون میدانی که من گوشوانم بر دلها، و دیده بان بر کردها و گفتهها، مراقبت بکاردار، و حق ما بجای آر و مراقبت آنست که بنده بدل پیوسته با حق مینگرد، و نظر حق پیش چشم خویش میدارد، و چون داند که از و غافل نیند، پیوسته بر حذر می باشد. مصطفی (ص) از اینجا گفت: ما کرهت أن يراه الناس منك فلا تفعله اذا خلوت

و انشد فی معناه:

إذا ما خلوت الدهر يوما فلا تقل خلوت و لكن قل على رقيب  
يك دم زدن از حال تو غافل نیم ای دوست صاحب خبران دارم آنجا که تو هستی

ابن عمر بگلامی شبان بگذشت که گوسفندان بچرا داشت، گفت: ای غلام ازین گوسفندان یکی بمن فروش. غلام گفت: این نه آن منست. ابن عمر گفت: اگر جویند گو که گرگ بخورد. غلام گفت: فأین الله؟ یعنی پس خدا کو؟ ابن عمر را این سخن از وی خوش آمد، رفت، و آن غلام را و آن گوسفندان را همه بخرید، و غلام را آزاد کرد، و گوسفندان را بنام وی باز کرد. روزگاری باز میگفت ابن عمر که قال ذلك العبد: فأین الله؟

## ٢ النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ ابْتَلُوا الْيَتَامَى وَ مِ آزمونید یتیمان را، حَتَّى إِذَا بَلَغُوا النُّكَاحَ تا آن گه که بنکاح رسند، فَإِنْ أَنْسَمْتُمْ اگر بینید، مِنْهُمْ از ایشان، رُشْدًا راست راهی، فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ بایشان دهید مالهای ایشان، وَ لَا تَأْكُلُوهَا و آن را مخورید، إِسْرَافًا بگراف، وَ بَدَارًا أَنْ يَكْبُرُوا شتافتن و پیشی کردن بر بلوغ و بر بزرگ شدن ایشان، وَ مَنْ كَانَ غَنِيًّا و هر که بی نیاز باد از قیمان، فَلْيَسْتَعْفِفْ ایدون باد که دست پاك دارد از مال یتیمان، وَ مَنْ كَانَ فَقِيرًا، و هر که درویش باد، فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ ایدون باد که از مال یتیم باندازه خوراد و بداد، فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ چون بایشان دهید مال ایشان، فَأَنْتَهُدُوا عَلَيْهِمْ گواهان گیرید بر اقرار ایشان بقبض مال ایشان، وَ كَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا (٦) و پسندیده است الله بگواهی و پسندده کاری و آگاهی و شمار خواهی.

لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَ الْأَقْرَبُونَ از آنچه پدران و مادران و خویشان گذارند، وَ لِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَ الْأَقْرَبُونَ از آنچه پدران و مادران و خویشان



گذارند، مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ از آنچه گذارند اگر کم بود یا بیش، نَصِيْبًا مَفْرُوضًا (۷) بهره بتقدیر بریده و انداخته. و إِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ و آن گه که حاضر آید بقسمت، أَوْلُوا الْقُرْبَىٰ خَوِشَانِدَان، وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْيَتِيمَانَ، وَ الْمَسَاكِيْنَ و درویشان، فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ ايشان را چیزی دهید از میراث، وَ قُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا (۸) و ايشان را سخن نیکو گوئید و دعاء نیکو کنید.

وَ لِيَخْشَ الَّذِينَ و ایدون باد که بترسند ايشان، لَوْ تَرَكَوْا که اگر بگذارند، مِنْ خَلْفِهِمْ از پس مرگ ايشان، ذُرِّيَّةً ضِعَافًا فرزندان ضعیفان، خَافُوا عَلَيْهِمْ ترسند برایشان، فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ پس از خدای ترسند، وَ لِيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا (۹) و سخن بجم گویند.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: وَ ابْتَلُوا الْيَتَامَى الْآيَةَ... این آیت در شأن ثابت بن رفاعه و عم وی فرو آمد. رفاعه از دنیا بیرون شد. ثابت یتیم ماند، و عم وی بر وی قیم بود.

بر مصطفی (ص) شد، گفت: یا رسول الله پسر دارم، یعنی ثابت، کودکی است نارسیده، یتیم در حجر من، چه بوی دهم از مال او؟ و کی دهم؟ رب العالمین بجواب وی این آیت فرستاد: وَ ابْتَلُوا الْيَتَامَى بِيَا مَائِدِ يَتِيمَانَ رَا هَم دَر عَقْل، و هم در دین، و هم در حفظ مال، حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ نِكَاحٍ ایدر جماع است، میگوید آن گه که به استطاعت نکاح رسند، پسر بحدّ مردان رسد، و دختر بحدّ زنان، و هر دو نشان بلوغ در خود بینند، و نشان بلوغ آنست که از پنج سبب کی در خود بینند: احتلام، و سنّ، و انبات، و حیض، و حبل. اما احتلام و سنّ و انبات هم مردان راست و هم زنان را، و حیض و حبل خاصه زنانراست. اما دلیل آنکه احتلام سبب بلوغست از کتاب خدای عزّ و جلّ: وَ إِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ فَلْيَسْتَأْذِنُوا كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ، و از قول رسول خدا، معاذ جبل را آن گه که وی را به یمن میفرستادند گفت: خذ من کلّ حالم دینارا. و روی عطیة القرظی، قال: عرضنا علی رسول الله (ص) زمن قریظة، فمن كان محتلما او نبتت عانته قتل. این دلیلهای روشن است که احتلام سبب بلوغ است، و الاحتلام انزال الماء فمن انزل فقد بلغ، سواء كان بالجماع او بالاحتلام او غیرهما و سنّ آنست که کودک پانزده ساله شود، چون باین سن رسید او را حکم به بلوغ کنند بمذهب شافعی. و مذهب ابو حنیفة آنست که دختر به هفده سال بالغ شود، و پسر بنوزده سال، چون نشان بلوغ نیابند. و بمذهب مالک سنّ خود نشان بلوغ نیست، و داود گفت: اگر چهل ساله شود و احتلام نبیند بالغ نبود. و دلیل بر قول شافعی حدیث عبد الله عمر است: قال عرضت علیه عام الخندق، و أنا ابن خمس عشرة سنة، فرأني بلغت و أجازني. اما انبات بر آمدن موی خشن است زیر جامه، و اصحاب رای آن را حکمی ننهادند، اما بمذهب امام مطلبی انبات سبب بلوغ است بیک قول.

و دلیل بر آن خبر عطیة قرظی است، قال: كنت فيمن حكم فيهم سعد بن معاذ (رض)، فشكوا في امن الذرية انا ام من المقاتلة؟ فقال رسول الله (ص): انظروا فان كان قد أنبت، و انا فلا تقتلوه، فانظروا، فاذا عانتی لم تنبت، فجعلونی فی الذرية، و لم اقتل.

و حیض سبب بلوغ است بدلیل آنکه رسول خدا (ص) حیض نشان تکلیف کرد، و تکلیف نشان بلوغ است. و ذلك فی قوله (ص): لا يقبل الله تعالى صلاة حائض انا بخمار.

و قال (ص): لا اسماء بنت ابی بکر: ان المرأة اذا بلغت المحيض لا يصلح أن يرى منها انا هذا، و أشار الى الوجه و

## الكفّ.

و حبل دلیل بلوغت از بهر آنکه حبل بی انزال نبود و انزال نشان بلوغ است. علی ما تقدّم شرحه. **فَإِنْ أَنْسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا** ایناس دیدن بود پس نگرستن، و بآن دیدن انس بود و آسایش، چنان که در حق موسی (ع) گفت: **أَنْسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا** و رشد و رشاد و رشد راست راهی است. **يَقَالَ** رجل رشید، و امر رشید، و طریق رشید. و کسی که از نژاد راست بود او را **طَيِّبَ الرَّشْدِ** گویند، و چون نه از نژاد راست بود گویند: **ليس فلان عن رشدة.** و ایناس رشد درین آیت اصلاح دین است، و اصلاح مال. اصلاح دین آنست که مفسد و فاسق نبود، و اصلاح مال آنست که تبذیر نکند تا از اخوان الشیاطین نبود، و تا این دو شرط در وی موجود نبود او را رشید نگویند، و حجر از وی بردارند. اینست مذهب شافعی که هم صلاح دین و هم حفظ مال، معتبر دارد و رشد بر هر دو معنی حمل کنند، اما اصحاب رأی اعتبار بحفظ مال کنند نه بصلاح دین، و گویند: رشد بلوغ و حفظ مال و عقل است، اگر چه در راه دین مفسد و فاسق بود، چون مال نگه دارد مال بوی تسلیم کنند.

و سخن مجمل در آیت آنست که یتیم تا بالغ نشود، و مصلح و دیندار نبود، و مال خویش بجای خویش نگه ندارد، مال وی با وی ندهند، که رب العالمین گفت: **فَإِنْ أَنْسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ.** سعید جبیر و مجاهد و شعبی گفتند: مرد اگر چه پیر شود تا رشد در وی نبینند مال بوی باز ندهند.

**وَ لَا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا** این خطاب با اولیا و اوصیا است، میگوید: مال یتیمان بناحق و گزاف مخورید، و **بِدَارًا أَنْ يَكْبُرُوا** يقول: لا تبادروا بأكل مالهم كبرهم و رشدهم، حذرا ان یبلغوا فیلزمكم تسلیم المال الیهم. میگوید بخوردن مال ایشان مشتایید، چنان که بیش از رشد ایشان و زودتر از بزرگ شدن ایشان در اوفتید، و میخورید.

**وَ مَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ** و هر که بی نیاز است ازین اولیا و اوصیا تا عفت کار فرماید، و از مال یتیم هیچیز نخورد. و هر که درویش است و مضطر بقدر مزد کار و تیمار داشت آن خورد، افزونی طلب نکند، و اسراف نکند. بعضی گفتند: این خوردن بمعروف قرض است، میگوید: از مال یتیم چنان که ضرورت است تا بقرض برگیرد، پس چون یسار پدید آید باز دهد، و اگر نه که یسار پدید نیامد و بران فقر بمیرد، هیچیز بر وی نیست، و بی تبعیت بمیرد. و گفته اند: اکل بمعروف آنست که چندان بر گیرد که گرسنگی بنشانند و عورت بپوشد، و بر وی نیست که آن باز دهد، اما اگر برین بیفزاید که از آن حله نیکو پوشد، و زر و سیم گیرد، لا بد قضاء آن بر وی لازم بود.

ابن عباس گفت: مردی رسول خدا (ص) را گفت: که در حجر من یتیمی است، روا باشد که وی را بزنم؟ رسول (ص) جواب داد که: چندان زن او را، و چنان زن که فرزند خود را زنی. گفت: یا رسول الله از مال وی چیزی بخورم؟ گفت: نه چنان که مالی از آن جمع کنی یا وقایه مال خویش سازی. یعنی که بقایاء میوه درختان و نبات زمین و شیر چهارپایان و امثال آن روا باشد، و بیش از آن نه. عمر خطاب در ولایت خویش روزی میگفت: «انزلت نفسی فی هذا المال منزلة ولی الیتیم، و مَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ وَ مَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ».

**فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهَدُوا عَلَيْهِمْ** فریضه نیست بر اولیاء، این اشهاد کردن، لیکن ادبیست از آداب دین که دفع تهمت را فرمود و قطع خصومت را، تا اگر روزی اختلافی و خصومتی بود در رد امانت، بر ولی اقامت بیئت آسان بود.

و **كَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا** حسیب نگهبان هر چیز است تنها، و داننده هر چیز یکتا، و بسنده و فراخ بخشنده عطا. و گفته اند:

حسیب را دو معنی است: یکی کافی، دیگر محاسب. کافی بسنده کار است، و محاسب شمار کننده و جزا دهنده، فمن قال انه بمعنی الکافی قال: اعطانی احسبني، ای اعطانی حتی قلت حسیبی، فیکون الحسیب بمعنی المحسب، کالایم بمعنی المؤلم. و من قال انه بمعنی المحاسب کان فعیلاً بمعنی المفاعل، کالاکیل بمعنی المؤاکل، و التّدیم بمعنی المنادم. للرجال نَصیبٌ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ قریباً بمعنی المؤاکل، و درین کلمت مادر را والده خواند از بهر آنکه با پدر بهم بود. وَ الْأَقْرَبُونَ قریبون است در اصل، و عرب فاعل را بأفعل گویند و در سخنان ایشان بسیار است. وَ أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ، وَ هُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ ازین است. مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ نهي کرد، که چیزی اندک از میراث حقیر شمارند، و فرا قِيم نیارند. نَصیباً بمعنی نصیب است بر قطع، و قيل على المصدر كقول القائل على حقّ حقا واجبا. و معنی مفروض مقدر است، چیزی را که بر کسی بتقدیر ببرند «مفروض» گویند و فرضناها مخفف و مشدّد ازین است.

و سبب نزول این آیت آن بود که اوس بن ثابت بن انصاری از دنیا برفت، زنی بازماند از وی، نام آن زن ام کحه، و سه دختر، و دو پسر عمّ که هر دو وصی اوس بودند نام ایشان قتاده و عرفطه. این دو پسر عم مال اوس همه برگرفتند، و زن را و دختران را محروم بگذاشتند، و عادت عرب در جاهلیت چنین بود که مادینان را هیچ چیز از میراث بندادندی و گفتندی شمشیر مردان میزنند، و مؤنث مردان میکشند، مال هم مردان باید که برگیرند. پس آن زن برفت پیش مصطفی (ص)، و قصّه خویش و دختران و آنچه پسران عمّ کردند از بر گرفتن مال و محروم گذاشتن زنان، با مصطفی (ص) بگفت، و در وی زارید. رَبِّ الْعَالَمِينَ ابطال آن حیف را این آیت فرستاد، اما مجمل بود و قدر نصیب پیدا نبود. مصطفی (ص) قتاده و عرفطه را برخواند و گفت: مال اوس را تفرقه مکنید، و از آن هیچ چیز برمگیرید، که این زنان را در آن نصیب است و این آیت بر ایشان خواند که: وَ لِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ... آن گه گفت فرا گزارید تا الله بیان کند، و نصیب ایشان هر یکی را پیدا کند. پس رَبِّ الْعَالَمِينَ يُوصِيكُمُ اللَّهُ، تا آخر هر دو آیت فرو فرستاد. رسول خدا (ص) قتاده و عرفطه را برخواند، گفت: از مال اوس دو سیک دختران برگیرند، و ثمنی زن، و باقی شما راست.

وَ إِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقُرْبَىٰ أُولُوا مَرَدَانَ را گویند و «اولات» زنان را، و «ذووا» مردان را گویند، و «ذوات» زنان را، و وحدان ذووا و اولوا، ذو است و وحدان ذوات، ذات. و قربی اسم است است قرابت را. و علماء را در معنی و در نسخ این آیت اختلاف است. قومی گفتند: آیت منسوخ نیست، و أُولُو الْقُرْبَىٰ آن خویشاوندانند که اهل حرمانند از میراث و قَارِزُفُوهُمْ مِنْهُ امر ندب است و استحباب، نه امر حتم و ایجاب. میگوید چون وارثان بهم آیند و قسمت مواریث کنند، قومی از خویشان و یتیمان و درویشان که حاضر آیند در آن قسمت، و ایشان را از میراث نصیب نه، ایشان را چیزی دهید از آن، یعنی «رضخ»، اگر آن مال زر و سیم باشد و امثال آن، که از آن چیزی بر توان گرفت. پس اگر نه، که مال ضعیف باشد و برده، که رضخ از آن دشخوار بود ایشان را قول معروف باید گفت. یعنی بسخن خوش و مردمی ایشان را باز گردانید، و وعده نیکو دهید. و این قول موافق این آیت است که جایی دیگر گفت: وَ لَا تَسْأُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ.

قومی گفتند از مفسران که: آیت منسوخ است، و گفتند: این در وصیت بود پیش از نزول آیت مواریث، و قَارِزُفُوهُمْ مِنْهُ امر حتم و ایجابست و أُولُو الْقُرْبَىٰ جمله خویشاوندانند و معنی قسمت وصیت است. و رضخ بیک قول هم

خویشاوندان راست و هم درویشان و هم یتیمان را و بدیگر قول رضخ خویشان را است علی الخصوص و قول معروف یتیمان و درویشان را. حکم این آیت برین موجب پیش از نزول آیت مواریت بود، پس چون آیت مواریت فرو آمد، این آیت منسوخ شد و کار وصیت از آن پس بگشت.

وَ لِيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكَوا الْآيَةَ... گفته‌اند: این در شأن کسی است که ببالین بیمار رسد و آن بیمار وصیت میکند یا وی آن بیمار را بوصیت میفرماید، میگوید: کسی که فرزند دارد ضعیف، از کوچکی یا از معتوهی یا از زمانت یا عاهتی در تن، و می‌ترسد که پس مرگ وی ضایع ماند، و دوست میدارد که آن فرزند را از وی نوایی ماند پس مرگ وی، و می‌ترسد از آن فرزند که ضایع ماند و بی‌نوا، وی را گوی که: چون ببالین کسی رسی که از وی موارثان ضعیف ماند و مال اندک، در وصیت که میکند، وی را از افراط با اقتصاد آر، و اگر وی را بوصیت فرمایی، باقتصاد فرمای و از افراط فرود آر. و درست است خبر که سعد بن ابی وقاص، مصطفی (ص) را گفت: که از من يك دختر می‌ماند و مال فراوان، وصیت کنم بمال خویش همه؟ گفت: نه.

گفت: دو بهر؟ گفت: نیمه ای؟ گفت: نه، گفت: سبکی؟ گفت: سبکی، و سبکی هم بسیار است، و اختیار احمد حنبل در وصیت چهار يك است از بهر این حدیث که گفت: «و الثلث كثير».

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: وَ ابْتَلُوا الْيَتَامَى حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ إِيَّاسِ رُشْدًا مِنْ رُؤْيِ شَرِيعَتِ، پرهیزکاری و پارسایی و خویشتن داری است، اقتصاد در معیشت نگاه داشتن، و از راه اسراف و تبذیر برخاستم، و از روی حقیقت راه بحق بردن است و در هر چه پیش آید از احوال و قوت خویش تبراً کردن، و از تدبیر و اختیار خویش بیرون آمدن، و کارها یکسر بحق سپردن.

و اليه الاشارة بقوله عزّ و جلّ: وَ أَوْضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ.

این رشد که در بنده پدید آید، از هدایت و ارشاد حق بود که دلگشای و رهنمای بندگان است، چنان که گفت عزّ جلاله: وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ.

آراینده حق بر دل‌های دوستان، و نگارنده ایمان بر سرهای ایشانست. چنان که گفت: حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَ زَيَّنَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ. راست دارنده دل‌های دانایان، و الهام دهنده در شناخت نیک و بد ایشان است. چنان که گفت: فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا.

و نشان این رشد در حق بنده آنست که بر درگاه، تن بر خدمت دارد، و دل بر معرفت، و سر بر محبت، و آن گه درین مقامات بر طریق ملازمت و استقامت رود. عقدی که با حق بست فسخ نکند، و عزمی که کرد نقض نکند و اندرین معنی حکایت ابراهیم ادهم است قدس الله روحه، که با یکی هم صحبت بود در راه مکه، بشرط آنکه جز خدای را بکسی ننگرند، و جز حق بر دل خود راه ندهند. گفتا: در طواف کودکی را دیدند که خلق از جمال وی بفتنه افتاده بودند، و ابراهیم در آن کودک نیکو نظر کرد. این درویش گفت: ای ابراهیم عهد شکستی، و عقدی که بستی در آن خلاف و نقص آوردی که درین غلام زیبا روی چندین نظر کردی. گفت: ای درویش خبر نداری که این کودک پسر منست. درویش گفت: پس چرا آواز نگویی، و دل بدان شاد نکنی؟ گفت: شیء ترکتی لله لا أعود اليه ثم قال: مر أنت و سلم عليه، و لا تخبره بشأني، و لا تدله على مكاني. قال: فمررت و سلمت عليه، فقلت له: من أنت؟

فقال: ابن ابراهيم بن ادهم، قيل لي ان اباك يحج كل سنة فجئت لعلی اراه. قال: ثم رجعت الى ابراهيم فسمعتة ينشد:

هجرت الخلق طراً في هواكا و أيتمت الوليد لكي اراكا  
فلو قطعنتي في الحب اربا لما حن الفؤاد الى سواكا

للرجال نصيب مما ترك الوالدان والأقربون الآية... حكم ميراث بعيب و هنر و بطاعت و معصيت نگردد. اگر دو پسر باشند یکی صالح و یکی فاجر، یا یکی نیک عهد و یکی بد عهد، در میراث مادر و پدر هر دو یکسانند، از آنکه میراث عطائی است ابتداء آن از قبل حق، نعمتی از خزانه حق بی کسب بنده و در شریعت کرم روا نیست که ببده عهدی بنده نیک عهدی خود بازگیرد، همین است حکم ایمان که موهبت الهی است و عطاء رایگانی بکرم خود مؤمنان را داد، بی سبب و بی علت، لا جرم ظالم و سابق را در آن از هم باز نکرد، لا بل که ابتدا خود بظالم کرد فمئهم ظالم لنفسه الآية.

وَ إِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقُرْبَى الْآيَةَ... میگوید: چون مستحقان میراث بوقت قسمت حاضر شوند، و هر کس بهره خویش بردارد، اگر درویشان و یتیمان که ایشان را در آن میراث نصیب نبود حاضر آیند، نگر تا ایشان را محروم نگذارید، و از آن میراث چیزی رزق ایشان سازید. پس گفت: وَ قُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا اگر همه سخن خوش بود نگر تا از ایشان دریغ ندارید و اگر مستحق میراث، کودک باشد نا، کس را نیست که تصرف کند در مال وی، اما ولی کودک تا آن درویش را وعده نیکو دهد، گوید که: چون کودک بالغ شود و تصرف در مال خویش تواند او را گوئیم تا ترا چیزی دهد، و با تو مواسات کند.

لطیفه ایست درین آیت سخت نیکو، گنه کاران این امت را، یعنی فردا در آن عرصه عظمی و انجمن کبری (!) که مطیعان ثواب اعمال خویش رسند، امید است که عاصیان مؤمنانرا نیز از رحمت و مغفرت خویش محروم نکنند.

دست مایه بندگان کنج خانه فضل تست کیسه امید از آن دوزد همی اومیدوار

قوله: وَ لِيَحْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكَوا الْآيَةَ اشارت آیت آنست که مرد مسلمان سعادت و بهروزی فرزند و عیال خود بتقوی و سداد خویش حاصل کند نه بجمع مال، از بهر آنکه نگفت: فليجمعوا المال و ليكثروا لهم العقار و الأسباب، بلکه گفت: فليتقوا الله و ليقولوا قولاً سديداً و يقرب منه قوله (ص): هاجروا تورثوا ابناكم مجداً.

### ۳ النوبة الاولى

قوله تعالى: إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى مَالَهُمْ يَتِيمَانِ، ظُلماً به بیداد بیش از مزد کار، إِنْما يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَاراً

آن آتش است که در شکمهای خویش می خورند، وَ سَيَصْلُونَ سَعيراً (۱۰) آری رسند ایشان بآتشی افروخته. يُوصِيكُمُ اللَّهُ أَنْ تَرِثُوا مَالَكُمْ فِي الْأَوْلَادِكُمْ در کار فرزندان شما، لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ پسر را چند بهره دو دختر، فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً إِنْ هُنَّ لَمْ يَكُن لهنَّ بَنُونَ فَالنَّصِيبُ لهنَّ مِثْلُ مَا كَانَ لِأَوْلَادِكُمْ إِنْ كُنَّ نِسَاءً إِنْ هُنَّ لَمْ يَكُن لهنَّ بَنُونَ و اگر این دختر یکی باشد، فَلَهَا النِّصْفُ ویراست نیمه مال، وَ لِأَبَوَيْهِ و پدر و مادر راست، لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ هر یکی را از آن شش يك، مِمَّا تَرَكَ مِنْهُمُ إِنْ كُنَّ نِسَاءً إِنْ كُنَّ نِسَاءً إِنْ كُنَّ نِسَاءً إِنْ كُنَّ نِسَاءً

اگر مرده را فرزندی بود، فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ اگر مرده را فرزندی نبود، وَ وَرَثَهُ أَبَوَاهُ و پدر و مادر بود که از روی میراث برند، فَلِأُمَّهَ الثَّلَاثُ مادر را سیک بود، فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ اگر مرده را برادر است بیش از یکی، فَلِأُمَّهَ السُّدُسُ مادر را شش یک بود، مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ بعد از گزاردن وصیت است، يُوصِي بِهَا که مرده آن وصیت کرده بود، أَوْ دَيْنٍ و بعد از گزاردن اوام که گذاشته بود، أَبَاؤُكُمْ وَ أُمَّهَاتُكُمْ پدران شما و پسران شما، لَا تَدْرُونَ شما ندانید، أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعًا که از شما کیست شما را نزدیک منفعت‌تر و بکار آمده‌تر، فَرِيضَةٌ مِنَ اللَّهِ این باز بریده ایست از خدای بر شما، إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا (۱۱) که الله دانایست راست دانش.

وَ لَكُمْ شِمَا رَاسِت، نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ نِيمِي از آنچه زنان شما گذارند، إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ اگر ایشان را فرزندی نبود، فَإِنْ كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ اگر ایشان را فرزندی بود، فَلِكُمْ الرُّبْعُ شما را چهار یک است، مِمَّا تَرَكَنَّ از آنچه ایشان گذارند، مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِيَنَّ بِهَا از پس وصیته که کرده باشند، أَوْ دَيْنٍ یا گزاردن اوامی که ماند از ایشان، وَ لَهُنَّ الرُّبْعُ و ایشانراست چهار یک، مِمَّا تَرَكَنَّ از آنچه شما گذارید، إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ اگر شما را فرزندی نبود، فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ اگر شما را فرزندی بود، فَلَهُنَّ الثَّمَنُ ایشان را هشت یک، مِمَّا تَرَكَنَّ از آنچه شما گذارید، مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ تُوصُونَ بِهَا از پس گزاردن وصیته که کرده باشید، أَوْ دَيْنٍ یا گزاردن اوامی که گذاشته باشید، وَ إِنْ كَانَ رَجُلٌ و اگر مردی باشد که بمیرد، يُورَثُ که از وی میراث برند، كَلَالَةٌ که نه پدر بود در آن ورثه و نه فرزند، أَوْ امْرَأَةٌ یا زنی بود و له أَخٌ أَوْ أُخْتٌ و او را برادری ماند از مادر یا خواهری از مادر، فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ هر یکی را از ایشان باشد شش یک، فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ اگر بیش از یکی باشند اولاد ام، که دو باشند یا بیشتر، فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثَّلَاثِ در سه یک همه شریک یکدیگر باشند، مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ از پس تنفیذ وصیته و قضاء دین غَيْرَ مُضَارٍّ نه چنان که گزاردن وصیت گزند افکند بر ورثه، وَ صِيَّةٍ مِنَ اللَّهِ این از خدای اندرزی است در فرمان بشما، وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۱۲) و الله دانا است بردبار.

تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ این اندرزیهای خداست عزّ و جلّ، وَ مَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ و هر که فرمان برد خدای را و رسول وی را، يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ در آرد او را در بهشتهایی تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ که می‌رود از زیر درختان آن جویهای روان، خَالِدِينَ فِيهَا جاویدان جای ایشان، آن وَ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۱۳) و آنست پیروزی بزرگ.

وَ مَنْ يَعِصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ و هر که نافرمان آید در خدای و در رسول وی، وَ يَتَعَدَّ حُدُودَهُ و درگذرد از اندازه‌های وی، يُدْخِلْهُ نَاراً در آرد وی را در آتشی خَالِدًا فِيهَا جاویدان در آن، وَ لَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ (۱۴) و او راست عذابی خوار کننده و نومیدی پیش آورده.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا الْآيَةَ... این آیت در شأن قییمان مستحلّ فرو آمد، ایشان که مال یتیمان خوردند بناحق و این آنست که قییم بیش از آن مزد که وی را بود بمعروف. از مال یتیم بر گیرد. مقاتل حیان گفت: مردی بود از قبيله غطفان، او را مرثد بن زید میگفتند، پسر برادر وی یتیم بود، و مال آن یتیم در تحت ولایت و تصرف وی بود. دست در نهاد و از آن مال یتیم آنچه خواست برگرفت و خورد و داشت. رب العالمین در شأن وی این آیت فرستاد.

إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا یعنی عاقبت و سرانجام خورنده مال یتیم آتش است. این همچنانست که مصطفی (ص)

گفت کسی را که از پیرایه زرین یا سیمین آب خورد: اِنَّمَا يَجْرُجُ فِي بَطْنِهِ نَارَ جَهَنَّمَ، یعنی عاقبت وی آنست که بآتش رسد. و قال (ص): البحر نار في نار، ای عاقبتۀ كذلك.

و ذکر بطون در آیت بسط سخن راست، و تعجیل و عید را، چنان که گویند: فلان چیز طوق کردند در گردن وی، و طوق خود در گردن بود و چشم وی از چشم خانه برکشند، و چشم خود در چشم خانه بود، و این از مبسوطهای قرآن است، چنان که قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ وَ يُؤَلُّونَ بِأَسِنَّتِهِمْ وَ لَا تَخْطُئُهُ بِيَمِينِكَ.

وَ سَيَصْلُونَ سَعِيرًا بضم یا قراءت شامی و ابو بکر است. میگوید: ایشان را درآرند بآتش، نظیره قوله: سَأَصْلِيهِ سَفَرًا، سَوْفَ نُصَلِّيهِمْ نَارًا. باقی قراء بفتح یاء خوانند، یعنی درشوند ایشان بآتش، نظیره قوله: إِلَّا مَنْ هُوَ صَالِ الْجَحِيمِ، جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا، لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى. یقال صلیت النار ای دخلتها، و اصلیتہ النار، ای القیتہ فیہا. سدی گفت: روز قیامت هر قومی را نشانی است که خلق ایشان را بآن نشان بشناسند و خورندگان مال یتیم را بناحق، نشان آنست که آتش از دهن ایشان و گوش و بینی و دو چشم ایشان می‌تابد. هر کس که در ایشان نگرَد، داند که ایشان مال یتیم بظلم خورده‌اند.

وقال النَّبِيُّ (ص): «رأيت ليلة أسرى بي قوما لهم مشافر كمشافر الإبل، قد وكل بهم من يأخذ بمشافرهم، ثم يجعل في أفواههم صخرا من نار يخرج من أسافلهم. قلت يا جبرئيل: من هؤلاء؟ قال: هؤلاء الذين يأكلون أموال اليتامى ظلماً إنما يأكلون في بطونهم نارا.»

سَعِيرًا نامی است آتش را که برافروخته باشند و گرم کرده، گویند: درکه ششم است از درکات دوزخ، یقال استعرت النار تستعر، و سعرتها فیهی مسعورة، و ناقة مسعورة، بها سعر ای جنون، و فلان مسعر حرب اذا كان يشعلها. قوله تعالى: يُوصِيكُمُ اللَّهُ الْآيَةَ در صدر اسلام حکم میراث چنان بود که باسلام میراث می‌بردند، هر که در دین اسلام آمدی از مسلمانان میراث بردی، اگر قرابت بودی و گرنه، پس این حکم بعقد سوگند برادری با یکدیگر گفتن منسوخ گشت و این آیت فرو آمد: وَ الَّذِينَ عَقَدْتُمْ أَيْمَانَكُمْ فَأَتَوْهُم نَصِيْبُهُمْ.

مصطفی (ص) میان مهاجر و انصار برادری داد، و یکدیگر را میگفتند: دمی دمك و مالی مالك، و دمتي، دمتك، تنصرنی و انصرك، ترثنی و ارتك. این عقد میان ایشان برفتی، و از یکدیگر باین عقد میراث بردندی. پس این حکم منسوخ گشت بهجرت، و ناسخ این بود: مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّى يُهَاجِرُوا. پس هر که مهاجر بودی میراث بردی، و اگر چه خویشاوند نبودی، و هر که مهاجر نبود او را میراث نبود اگر چه خویشاوند نزدیک بود. پس این حکم نیز منسوخ گشت باین آیت که: وَ أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ. پس بیان و شرح این آیت را رب العالمین يُوصِيكُمُ اللَّهُ فرو فرستاد.

بعضی مفسران گفتند: این آیت علی الخصوص در شأن سعد بن الربیع فرو آمد که روز احد کشته شد. زن وی آمد بر مصطفی (ص)، و گفت: یا رسول الله من زن سعد بن الربیع ام، که روز احد در معرکه با تو بود و شهید گشت و اینک دو دختر بمن بگذاشت. اگر ایشان را مال نباشد کس ایشان را بزنی نخواهد، و من درمانم، و آن مال پدر ایشان چندان که بود برادر وی که عمّ این دختر کان است بر گرفت.

رسول خدا گفت آن زن را: که انتظار کن و گوش دار که الله تعالی در کار شما آیت فرستد و حکم کند. آن زن رفت و دیگر بار باز آمد و میگريست. تا درین بودند.

جبرئیل آمد و آیت آورد: **يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ... رسول خدا آن عمّ ایشان را بر خواند و گفت: از آن مال که بر گرفتاری دو سیک دختران سعد راست، و هشت يك زن وی را، و باقی که بماند ترا و اول میراث که در اسلام قسمت کردند این بود.**

آن گاه رسول خدا (ص) گفت: **انّ الله تعالى لم يرض بملك مقرّب و لا نبی مرسل حتّى توتی قسمة الثرکات، و اعطی کلّ ذی حقّ حقّه، الا لا وصیّة لوارث.**

**يُوصِيكُمُ اللَّهُ وصیت که از جهت الله آید فرض محکم بود. میگوید: يفرض الله عليكم في اولادکم بعد موتکم. میفرماید الله تعالى، و بر شما می فرض کند در کار فرزندان شما پس مرگ شما. لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ درین آیت بیان میراث پسران و دختران است، و میراث پدر و مادر. اما پسران که میراث برند بطریق تعصیب برند و معنی تعصیب آنست که چون وارث خودی باشد تنها، مال همه وی را بود، اگر صاحب فرض با وی بود هر چه از سهام ذوی الفرض بسر آید وی را باشد، و پسر را هرگز از میراث محروم و محجوب نکنند، الا اگر مانعی از موانع میراث چون کفر و رق و قتل در وی موجود بود و تا پسر در جای بود فرزند پسر را در میراث نصیب نیست، و چون پسر نماند فرزندان وی بجای او باشند در میراث. اما دختران صاحب فرض باشند و معنی فرضیت آنست که ایشان را از میراث بهره معین نامزد بود. اگر دو دختر بودند یا بیشتر، فرض ایشان دو سیک است، چنان که الله گفت: **فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ، و اگر یکی باشد دختر، فرض وی نیمه مالست، چنان که گفت: وَ إِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ.****

نافع «واحدة» برفع خوانده و باین قراءت کان معنی حدوث و وقوع دارد که آن را خبر نگویند و دختران را این فرض که گفتیم نامزد است مگر در آن حال که با ایشان پسران باشند، که پس بسبب پسران «عصبه» شوند، و بطریق تعصیب گیرند چنان که گفت ربّ العالمین: **لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ و چنان که پسران نیوفتند دختران هم نیوفتند، الا بمانع کفر و رق و قتل. اما فرزندان دختران ذو و الارحام، به مذهب شافعی و مالک و داود ذو و الارحام وارثان نباشند و بمذهب احمد و ابو حنیفه، اگر از وارثان عصبه و صاحب فرض هیچ کس نباشد ایشان را در میراث نصیب بود. اما پدر گاه عصبه باشد و گاه صاحب فرض، و گاه هم عصبه و هم صاحب فرض: اگر با وی پسر میت بود یا پسر پسر میت، آن گاه صاحب فرض بود، فرض وی سدس بود. چنان که ربّ العالمین گفت: **وَلِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ و اگر با وی دختر بود یا دختر پسر، او هم سدس است بفرضیت و هم باقی بتعصیب و اگر با وی هیچ فرزند نبود پس عصبه باشد، و بطریق تعصیب میراث برد و چنان که فرزندان را حجب و حرمان نیست الا بمانع رقّ و کفر و قتل، پدر و مادر هم چنان است. اما مادر صاحب فرض است، و فرض وی گاه سدس است و گاه ثلث: اگر با وی فرزند میت بود یا فرزند پسر میت، فرض وی سدس بود، چنان که الله گفت: **وَ لِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ، و اگر با وی فرزند میت و فرزند پسر میت نباشد پس فرض وی ثلث باشد، چنان که الله گفت: **فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَ وَرَّثَهُ أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ مگر در دو مسأله و هما زوج و ابوان، و زوجة و ابوان، که درین دو مسأله، اول نصیب صاحب فرض که با وی است بیرون کنند، پس ثلث آنچه بماند بمادر دهند، نه ثلث همه مال و اگر با مادر دو برادر یا دو خواهر میت بود از هر جهت که باشد فرض وی سدس باشد چنان که الله گفت: **فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ این اخوة اینجا هم اخوان است و هم اخوة، که عرب دو چیز**********



جمع شمارند، چنان که گفت: قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ، و نگفت طائعين، فَقَدْ صَعَتُ قُلُوبُكُمَا، و نگفت «قلباكما و المعنى فيه: انّ الجمع انما سمى لأنه يجمع بعضه الى بعض، فاذا جمع انسان الى انسان فهو جمع يدلّ عليه الخبر، و هو قوله (ص): اثنان فما فوقها جماعة.

حمزه و كسايى فلامه بكسر الف خوانند، از بهر آنکه ضمه میان دو كسره ثقیل دارند. باقى بضم الف خوانند، رجوعاً فيها الى الأصل. مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا قِرَاءَتِ مَكِّي وَ شَامِي وَ أَبُو بَكْرٍ بَعَثَ دُو جَايْگَه بَفَتْحِ صَادِ اسْتِ بَرِ فَعْلٍ مَجْهُولٍ، باقى بكسر صاد خوانند، و اختيار بو عبیده و بو حاتم كسر است، از آنکه ذكر ميّت از پيش رفت، و اسناد فعل با وى است. و مؤيد اين قراءت آن دو حرف ديگر است: يوصين و توصون، و معنى آيت آنست كه اين ميراث پس از آن قسمت كنند كه وصيّي كه ميّت كرده باشد بجای آورده باشند، و اوامى كه بر وى بود گزارده باشند.

و ترتيب اين احكام چنانست كه: چون كسى را فرمان حق در رسد، از اصل مال وى ابتدا بتجهيز و تكفين وى كنند بمعروف، چنان كه اسراف نكنند، و بر وارثان اجحافى و ضررى نيارند، پس اگر دينى باشد بر وى، بگذارند، و ذمت وى از آن برى كنند و اگر دين و تركه هر دو برابر آيند پس نه تنفيذ وصيت بود آنجا، و نه قسمت مواريث كه قضاء ديون و حقوق مردم بر هر دو مقدم است و همچنين حقوق خداى عزّ و جلّ چون زكاة و كفارت و نذر و حجّ بمذهب شافعى بر وصيت و ميراث مقدم است. اما بمذهب مالك و ابو حنيفه اين حقوق خداى عزّ و جلّ اگر در آن وصيت كند از ثلث مال بيرون كنند، و اگر وصيت نكند خود اصلاً بيوفتد، و دليل شافعى (رض) خبر خثعميه است، قالت: يا رسول الله! انّ ابى شيخ كبير لا يستمسك على الرّاحلة، ا فأحجّ عنه؟ قال: أ رأيت لو كان على ابىك دين أ كنت تقضينه؟

قالت: نعم. قال: دين الله احقّ، قالها ثلاثا.

أَبَاؤُكُمْ وَ أُنْبَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعًا اِينَ تَرْجِيحِ پَدْرَانِ وَ مَادْرَانِ اسْتِ بَرِ دِيگَرِ وَاْرثَانِ. ميگويد: شما ندانيد كه از ايشان كيست شما را بهتر و بكار آمدهتر، يعنى كه ايشان شما را در جدا و منفعت متكافى اند، هر دو بكار آمده و نزديك منفعت. معنى ديگر گفته اند كه: شما ندانيد كه از ايشان کدام يكى در دنيا شما را بكار آمدهتر است تا ميراث بوى دهيد، و استحقاق در وى شناسيد، و لكن الله خود اين فرائض بنهاد، و اين قسمتها ياد كرد، و باز بريد بحكمت و دانش خويش، و اگر بشما باز گذاشتى شما ندانستيد كه از ايشان كه سودمندتر است شما را؟ و كار بر شما تباه گشتى، و مال ضايع و گفته اند معنى آنست كه: شما ندانيد كه فردا در قيامت از ايشان کدام يكى شما را با نفع تر باشد، و بكار آمدهتر. ابن عباس گفت: اطوعمكم لله عزّ و جلّ من الآباء و الانبياء ارفعكم درجة يوم القيامة، هر كه امروز در دنيا خداى را فرمان بردارتر، فردا در قيامت درجه وى برتر، و منزلت وى نزديك حق بزرگوارتر. اگر پدر را درجه برتر از درجه فرزند بود، ربّ العالمين وى را شفيع فرزند كند، تا بشفاعت پدر درجه فرزند بدرجه پدر رسد، و اگر فرزند را درجه برتر بود، از بهر پدر شفاعت كند، تا او را بدرجه فرزند رساند. يعنى كه شما امروز ندانيد كه فردا درجه کدام يكى برتر بود، و نفع از کدام يكى طلب بايد كرد.

فَرِيضَةٌ مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا عَلِيمًا بِالْأَشْيَاءِ قَبْلَ خَلْقِهَا، حَكِيمًا فِيمَا دَبَّرَ مِنَ الْفُرُضِ. فَرِيضَةٌ نَصَبِ عَلِيٍّ الْحَالِ الْمُؤَكَّدَةِ مِنْ قَوْلِهِ: وَ لِأَبُوَيْهِ، اِى وَ لِأَبُوَيْهِ وَ لِهُؤُلَاءِ الْوَرَثَةِ مَا ذَكَرْنَا مَفْرُوضًا، فَفَرِيضَةٌ مُؤَكَّدَةٌ لِقَوْلِهِ تَعَالَى: يُوصِيكُمْ اللَّهُ...

وَ لَكُمْ نَصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ دَرِينِ آيَتِ بَيَانِ مِيرَاثِ شَوْهَرَانِ اسْتِ وَ جَفْتَانِ ايشان، وَ مِيرَاثِ اولادِ امّ. اَمَّا شَوْهَرِ صَاحِبِ فَرَضِ اسْتِ، وَ فَرَضِ وى گاه نيمه باشد وَ گاه چَهار يَك: اَگر با وى فَرَزَنْدِ زَنْ نَبُودِ وَ نَه فَرَزَنْدِ پَسَرَشِ، فَرَضِ وى نيمه باشد، چنان كه الله گفَت: وَ لَكُمْ نَصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُنَّ وَكَلٌّ وَ اَگر با وى فَرَزَنْدِ بُوَدِ اَزِ وى يا اَزِ شَوْهَرِ دِيْگَرِ، يا با وى فَرَزَنْدِ پَسَرِ زَنْ بُوَدِ، فَرَضِ وى چَهار يَكِ باشد، چنان كه گفَت: فَإِنْ كَانَ لَهُنَّ وَكَلٌّ فَلَكُمْ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَنَ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِيْنَ بِهَا أَوْ دِينِ.

اما زنان منكوحه اَگر يَكى باشد تا چَهار، فَرَضِ ايشان رِبْعِ اسْتِ يا ثَمْنِ ميانِ ايشان بَسُوِيْتِ: اَگر با ايشان فَرَزَنْدِ شَوْهَرِ نَبُودِ وَ نَه فَرَزَنْدِ پَسَرَشِ، فَرَضِ ايشان رِبْعِ اسْتِ يعنى چَهار يَكِ. چنان كه الله گفَت: وَ لَهُنَّ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَنَّ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَكَلٌّ وَ اَگر با زَنْ فَرَزَنْدِ شَوْهَرِ باشد، اَزِ وى، يا اَزِ زَنِ دِيْگَرِ، يا فَرَزَنْدِ پَسَرَشِ، فَرَضِ وى ثَمْنِ باشد يعنى هِشْتِ يَكِ، چنان كه گفَت: فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَكَلٌّ فَلَهُنَّ الثَّمْنُ مِمَّا تَرَكَنَّ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ تُوصُونَ بِهَا أَوْ دِينِ.

وَ إِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً أَوْ امْرَأَةٌ الْآيَةَ تَقْدِيرِ آيَتِ اَنْسَتِ كه: وَ اِنْ كانِ رَجُلٌ اوِ امْرَأَةٌ يُوْرَثُ. كَلالَةَ. هَرِ وَاْرَثِ كه نَه پَدَرِ باشد وَ نَه فَرَزَنْدِ اوِ را كَلالَةَ گويند، وَ هَرِ مَوْرَثِ كه اَزِ وى نَه پَدَرِ ماند وَ نَه فَرَزَنْدِ اوِ را كَلالَةَ گويند. پَسِ كَلالَةَ نامى اسْتِ هَمِ وَاْرَثِ وَ هَمِ مَوْرَثِ را. اَگر گوئيم كه مَوْرَثِ اسْتِ اِشْتِقاَقِ اَنْ اَزِ كَلِّ نَسَبِهِ اسْتِ، وَ هُوِ اِذا لَمْ يَبِيقِ مِنْ قَطْبِ نَسَبِهِ اَحَدِ. وَ اَگر گوئيم كه وَاْرَثِ اسْتِ اِشْتِقاَقِ اَنْ اَزِ اَكْلِيلِ اسْتِ، وَ هُوِ الَّذِى يَتَكَلَّلُ بِالرَّأْسِ، اِى يَحِيطُ بِهِ، فَكَأَنَّ الْكَلالَةَ تَكَلَّلُوا بِالْمَيِّتِ مِنْ جِوَانِبِهِ وَ حِوَالِيَهِ، وَ الْوَلَدِ خَارِجِ مِنْ ذَلِكَ وَ كَذَلِكَ الْوَالِدِ. وَ دَرِينِ آيَتِ كَلالَةَ مَيِّتِ اسْتِ مَوْرَثِ، وَ مَنصُوبِستِ بَرِ حَالِ.

معنى اَنْسَتِ كه: اَگر مَرَدِى يا زَنِى بَميرد كه اَزِ وى مِيرَاثِ بَرَنْدِ دَرِ حَالِ كَلالَةَ، كه اَزِ وى نَه پَدَرِ ماند وَ نَه فَرَزَنْدِ وَ لَهُ اُخٌّ أَوْ أُخْتٌ وَ اوِ را بَرادَرِى بُوَدِ يا خِوَاهَرِى، يعنى اَزِ مَادَرِ.

اِجْماعِ اُمَّتِ اَنْسَتِ كه اَيْنِ بَرادَرِ وَ خِوَاهَرِ هَرِ دُوِ اَزِ جِهَتِ مَادَرانَدِ، وَ دَليلِ بَرِينِ قِراءَتِ سَعَدِ بِنِ اَبِى وَقاصِ اسْتِ: وَ لَهِ اِخٌّ أَوْ أُخْتٌ مِنْ اَمِّ، فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ هَرِ يَكى اَزِ بَرادَرِ وَ خِوَاهَرِ هَمِ مَادَرِ شَشِ يَكِ مَالِ اسْتِ. فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ اَگر دُوِ باشند اَيْنِ اولادِ امّ، يا بيشترِ اَزِ دُوِ، چندان كه باشند نَصيبِ ايشان سَهِ يَكِ باشد، قَسْمَتِ كَنْنَدِ ميانِ ايشان اَيْنِ سَهِ يَكِ، بَسُوِيْتِ، نَرِينَهِ وَ مَادِينَهِ يَكسانِ وَ اَگر با اولادِ امّ پَدَرِ مَيِّتِ باشد يا پَدَرِ پَدَرِ، يا فَرَزَنْدِ مَيِّتِ، يا فَرَزَنْدِ پَسَرَشِ، پَسِ ايشان را مِيرَاثِ نَبُودِ وَ بِيوَفْتَنْدِ.

مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصَى بِهَا أَوْ دِينِ

قالِ عَلى بِنِ اَبِى طالِبِ (ع): «اَنْكُمْ تَقْرَوْنَ الْوَصِيَّةَ قَبْلَ الدِّينِ وَ بَدَأَ رَسولُ اللهِ بِالَّذِينَ قَبِلَ الْوَصِيَّةَ»، هَرِ چَندِ كه اللهُ تَعالى اِبْتِداً بَوصِيَّتِ كَرَدِ اَنْ كه دِينِ گفَتِ، اَمَّا رَسولُ خِدا كه مَبِينِ اِحْكامِ شَرِيعَتِ بُوَدِ، وَ اَمِينِ دَرِگاهِ عَزَّتِ اِبْتِداً بَدِينِ كَرَدِ دَرِ مَالِ مَيِّتِ، اَنْ كه بَوصِيَّتِ. يعنى كه آيَتِ اِقْتِضاءِ جَمْعِ مَيِّكَنْدِ نَه اِقْتِضاءِ تَرْتِيبِ. وَ اِجْماعِ عِلْماءِ وَ فِقاها اَنْسَتِ كه دَرِ تَرَكْتِ نَخسْتِ قِضاءِ دِينِ اسْتِ، پَسِ تَنْفِيزِ وَصِيَّتِ، پَسِ تَقْوِيمِ سَهامِ وَ قَسْمَتِ مِوارِثِ.

غَيْرَ مُضَارٍّ يعنى مِنْ غَيْرِ اِدْخالِ الضَّرَرِ عَلى الْوَرِثَةِ بِالْوَصِيَّةِ. مَيگويد اَنْ وَصِيَّتِ كه مِوصى كَنِى نَبايَدِ كه كَزَنْدِ اَفْكَندِ بَرِ وَرِثَه، يا زِيانِى آرد كه مِيرَاثِ دَرِ ايشان لاغَرِ وَ تَنگِ كَنْدِ مَفْسَرانِ گَفْتَنْدِ: اَيْنِ ضَرَرِ اَنْسَتِ كه وَصِيَّتِ كَنْدِ بَدِينِى كه بَرِوِ نِيسْتِ، يا اَقْرارِ دَهدِ اَزِ بَهرِ كَسى كه هِيچِ چيزِ اَزِ وى بَرِوِ نَباشَدِ، وَ مَقْصُودِ وى دَرِ اَنْ اَقْرارِ وَصِيَّتِ، اِضْرارِ وَرِثَه بُوَدِ. مِصْطَفى (ص) گفَتِ: «لا ضَرَرَ وَ لا اِضْرارَ فِى الْاِسْلامِ».

من قطع میراثا فرضه الله قطع الله میراثه من الجنة.

وَصِيَّةٌ مِنَ اللَّهِ إِنْ اسْتَقْصَا اسْتِ وَ تَشْدِيدٌ عَظِيمٌ، وَ إِنْ أَلَّهَ تَأْكِيدٌ بِرِ مَسْلَمَانَانَ مِيَانَ دَو وَصِيَّتِ، بِأَوَّلِ كَقْتِ: يُوصِيكُمْ اللَّهُ، وَ بَآخِرِ كَقْتِ: وَصِيَّةٌ مِنَ اللَّهِ.

وَ اللَّهُ عَلِيمٌ فِيمَا دَبَّرَ مِنْ هَذِهِ الْفَرَائِضِ. حَلِيمٌ عَمَّنْ عَصَاهُ بِتَأْخِيرِ عَقُوبَتِهِ.

تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ الْآيَةِ... إِنْ تَعَيَّنَ سَهَامٌ وَ قَطَعَ انْصِبَا وَ انْدَاظَهَا اسْتِ مِنْ خَدَايَ عَزَّ وَ جَلَّ. أَنْ كِهَ وَ عَدَدَارِ اِيْشَانَ رَا كِهَ فَرْمَانَ خَدَا وَ رَسُولِ بَجَايَ آرَنْدِ، وَ از اندازهای وی درنگذرند، ببهشت باقی و ناز نعیم جاودانی.

كَقْتِ: وَ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ يَدْخُلْهُ بِيَا، وَ نَدْخُلْهُ بِنُونِ هَرِ دَو خَوَانْدِهَانْدِ. بِنُونِ دَرِ هَرِ دَو آيْتِ قِرَاةَتِ مَدْنِي وَ شَامِي اسْتِ عَلَيَ خَطَابِ الْمَلُوكِ، وَ اِيْنِ اِخْبَارِ بِنُونِ، مَعَ تَقَدَّمَ ذِكْرِ اللَّهِ هَمْجَنَانَسْتِ كِهَ جَايَ دِيْكَرِ كَقْتِ: بَلِ اللَّهُ مَوْلَاكُمْ وَ هُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ سَنَلْفِي. باقی قرآ در هر دو آیت بیا خوانند بلفظ غیبت، زیرا که ذکر الله متقدم است و المعنى: يَدْخُلْهُ اللَّهُ. ميگويد: در آريم ايشان را در آن بهشتها، با ناز و نعیم، و فوز عظيم، که هر بهشتی را در ده انگشت انگشتی بود. نقش نگین آن انگشترها یکی آنست که: سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْنُمْ فَادْخُلُوا خَالِدِينَ. دوم ادخلوها بسلام ذلك يوم الخلود. سيوم اورتتموها بما كنتم تعملون. چهارم رفعت عنكم الهموم و الأحزان. پنجم البسناكم الحلل و الحلى. ششم زوجناكم الحور العين. هفتم لكم فيها ما تشتهيها أنفس و تلد الأعين. هشتم رافتم النبيين و الصديقين. نهم صرتم شبانا لا تهرمون. دهم سکنتم في جوارى لا يوذى الجيران. این سرانجام ايشانست که خدا و رسول را طاعت دارند، و اندازهای شرع بجای آرند.

وَ سِرْانْجَامِ اِيْشَانَ كِهَ نَافَرْمَانَ آيَنْدِ، وَ از اندازها گذارند، آنست که بسخط و نقت حق رسند، چنان که كَقْتِ: جَلَّ جَلَالُهُ: وَ مَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ يَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَاراً خَالِداً فِيهَا وَ لَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ، عَذَابٌ مِهِينٌ عَذَابِ خَوَارِ كَنْدِهَ اسْتِ، وَ آن خَوَارِي نوميدي است. در میان سلاسل و انکال و زقوم و غسلين چنان بمانند که یکبارگی نوميدي شوند، نعوذ بالله من سوء القضاء و درك الشقاء.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا الْآيَةِ جليل و جبار، خداوند بزرگوار، رهي دار، نامدار، كريم بردبار، وفادار، عظيم، که هر کس را خداوند است، و هر چیز را پيش برند است، و ضعيفان را دستگیر و مهر پیوند است. درین آیت ضعيفان را مینوازد، و یتیمان را مهر مینماید، و آن ظالمان که از جگر یتیمان کباب میکنند، وز خون مفلسان شراب میخورند، ايشان را بيم میدهد، و بعقوبت خوفشان میترساند، و درماندگان را نیابت میدارد، و با ظالمان از بهر ايشان خصمی میکند، از آنکه یار ضعيفانست، و فریادرس نوميديانست، و مجيب دعاء مضطربانست، و نيوشنده آواز لهيفانست. دوست دارد بندهای را که از سرشکستگی و عجز و مفلس نفسی سرد برآرد، و اشکی گرم فروبارد، و دو دست تهی بوی بردارد، و عذری باز خواهد.

دَرِ اَثَارِ بِيَارَنْدِ كِهَ مَرْدِي مِيْكَفْتِ: يَا رَبَّ يَا رَبَّ! اَنْتِ كَتَبْتِ وَ اَنْتِ قَدَّرْتِ وَ اَنْتِ قَضَيْتِ، بَارِ خَدَايَا كِهَ هَرِ چِهَ بُوْدِ وَ هَسْتِ وَ خَوَاهِدِ بُوْدِ هَمِهَ تُو مِيْخَوَاهِي، وَ تُو مِيْرَانِي، وَ بَرِ خَلْقِ تُو مِيْنُوْبِيْسِي. از تقدیر تو، بار خدایا، بیرون نیست، و بی قضاء تو هیچ نیست.

كَقْتَا بَسْرٌ وَی نَدَا اَمْدَ كِهَ: هَذَا التَّوْحِيدِ، فَأَيْنَ الْعِبُودِيَّةِ، اَنْجِهَ كَقْتِي عَيْنِ تَوْحِيدِ اسْتِ، وَ سَزَايَ خَدَايِي مَاسْتِ. نشان بندگی

خویش بیار تا چیست؟ فقال الرَّجُلُ يا رَبِّ يا رَبِّ، انا عصيت، انا اذنبت، انا سألت. بار خدایا از من آن آید که از من سزد! بار خدایا بد عهد و بیوفاء و جفاکار و هر چه بتر هستیم.

قصه چکنم حیلت و رنگیم همه      وز رفتن راه راست لنگیم همه  
از از در آویخته چنگیم همه      با قسمت قسام بچنگیم همه

إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا صَعْبٌ أَسْخَبٌ است مال یتیمان خوردن، و درخواسته ایشان طمع بیهوده کردن. آورده اند از آن اعجوبه مملکت عیسی پاک (ع) که وقتی بگورستانی بگذشت، گفت: بار خدایا! یکی را ازین بندگان خود زنده کن. در حال پاره خاک فروشد، و شخصی بلند بالا ازین خاک بر آمد و بایستاد، عیسی (ع) ازو بسهمید، گفت: ایها الفتی من انت؟ قال: انا ابن تغلب. قال: متى مت؟ قال: الفین و سبعمائة عام، چند است تا بدین خاک فرو رفتی؟ گفت: دو هزار و هفتصد سال. گفت: بگو تا مرگ را چگونه یافتی؟ گفت: از آن وقت باز که باین خاک فرو رفته ام تا اکنون هنوز تلخی مرگ با منست. گفت: بگو تا خدا با تو چه کرد؟ گفت: یا روح الله از دو هزار و هفتصد سال باز هنوز در مطالب حساب نیم دانک سیمام که یتیمی را در گردن من بوده است، و هنوز ازین مطالبت فارغ نگشته ام، این بگفت و بخاک فروشد.

يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَّيْنِ رَبُّ الْعَالَمِينَ استحقاق ورثه در میراث از دو روی پدید کرد، و فرمود: یکی از روی فرض، و دیگر از روی تعصیب و استحقاق. از جهت تعصیب قوی تر است از آنکه از جهت فرض، نه بینی که غایت میراث عصبه استغراق مال است بکلّیت، و غایت فرض تا دو سه يك بیش نیست؟ آن گه شرع میفرماید که: در حال قسمت ابتدا بر فرض کنید که اصحاب قروض در استحقاق ضعیف ترند. و ذلك فی قوله (ص): «ما ابقت الفرائض فلأولى عصبه ذكر».

اینست سنت خداوند جلّ جلاله در آن آیت که گفت: ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا. کتاب و دین خویش که بنده ای را داد بلفظ میراث گفت، از آنکه میراث عطیتی الهی باشد بی رنج و کسب بنده، پس «ظالم» فرا پیش «سابق» داشت، و ظالم لا محاله از سابق ضعیف تر است و بی مایه تر، اما شکسته دل است و نومید رنگ، وقت وی مدافعت بر نمیدارد، و کرم ربوبیت اقتضاء ضعیف نواختن و بی وی کار وی ساختن میکند، سبحانه ما ارفه بعده. اما آنچه گفت: لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَّيْنِ، اشارت میکند که این کار نه بقیاس بندگان است، و نه حدّ اوهام و افهام ایشان است، که اگر قیاس بودی حظّ مادینه دو چند نرینه بودی که عجز و ضعف و انوشت از روی قیاس اقتضاء تفضیل میکند، لکن حکم او جلّ جلاله نه علت را در آن جای است، و نه چون و چرا را در آن راه. نه کس را بر آن اعتراض، و نه خلق را از آن اعراض.

شهریست بزرگ و من بدو در میرم      تا خود زخم و خود کشم و خود گیرم

لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْئَلُونَ.

أَبَاؤُكُمْ وَ أَبْنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعًا فَرِيضَةٌ مِنَ اللَّهِ إِنْ چنانست که کسی دو برادر دارد، هر دو مشفق و مهربان، هر دو او را بکار آمده، و هر دو بکاری برخاسته، و هر دو او را شایسته. خواهد تا ایشان را بستاید و

آزادی کند، گوید: خود ندانم که از ایشان کدام یکی بهتر و کدام مهربان‌تر است! یعنی که هر دو بغایت اشفاق و مهربانی رسیده‌اند، پدران و فرزندان همچنان‌اند. اگر پدران‌اند بخدمت فرزندان منتفع‌اند، و اگر فرزندان‌اند بحرمت پدران منتفع‌اند. اگر پدران‌اند در بدایت عمر تو در ضعف طفولیت ترا بکار آیند، و اگر فرزندان‌اند در نهایت عمر تو در ضعف پیری ترا بکار آیند. این خود نفع این جهانی است، و نفع آن جهانی آنست که مصطفی (ص) گفت: مردی را در بهشت بدرجات علی رسانند، و هرگز خود را بآن مثبت ندانسته بود، و نه عملی کرده که مستحق آن شده بود، گوید: بار خدایا از کجا یافتم این منزلت و این مرتبت؟ او را گویند، بدعاء ولدك لك.

و هم ازین بابست

خبر انس مالك (رض) قال قال رسول الله (ص): اذا كان يوم القيامة نودی فی اطفال المسلمين ان اخرجوا من قبوركم، فيخرجون من قبورهم، فينادی فيهم ان امضوا الى الجنة زمرا، فيقولون: يا ربنا و والدونا معنا؟ فيبسم الربّ تعالی، فيقول: و والدوكم معكم فيثب كل طفل الى ابويه، فيأخذون بايديهم و يدخلونهم الجنة، فهم اعرف بأبائهم و أمهاتهم يومئذ من اولادكم الذين فی بیوتكم.

وَ لَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ الْآيَةَ ثبوت میراث و استحقاق آن یا از جهت سبب است یا بحکم نسب، سبب نکاح است و نسب قرابت، و نکاح سبب مودت است، چنان که الله تعالی گفت: وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً، و نسب استظهار است و قوت، چنان که در خبر است: المرء كثير بأخيه، پس کسی را که ازین خویشان نسبی یا نزدیکان سببی یکی بمیرد آن داغی باشد بر دل وی، و دردی بر جان وی.

ربّ العالمین آن درد را مرهمی بر نهاد، و از پس آن مقاسات مواساتی فرمود در مال آن گذشته، تا چون درد از فوت وی بود، مرهم هم از مال وی بود. اینست سنت خداوند جلّ جلاله با دوستان خویش. اگر بر ایشان رنجی نهد بحکم تکلیف از پس آن رنج، گنجی پدید کند بنعت تخفیف.

شیخ الاسلام انصاری قدس الله روحه گفت: «من چه دانستم که مادر شادی رنج است، و در زیر يك ناکامی هزار گنج است؟ من چه دانستم که آرزو برید وصالست و زیر ابر جود، نومیدی محالست؟! من چه دانستم که آن مهربان چنان بردبار است که لطف و مهربانی او گنهکار را بیشمار است؟! من چه دانستم که آن ذو الجلال چنان بنده نواز است، و دوستان را برو چندین ناز است؟! من چه دانستم که آنچه من میجویم میان روح است، و عزّ وصال تو مرا فتوح است؟!»

اندر همه عمر من شبی وقت صبح آمد بر من خیال آن راحت و روح  
پرسید ز من که چون شدی ای مجروح؟ گفتم که ز عشق تو همین بود فتوح

#### ٤ النوبة الاولى

قوله تعالی: وَ اللَّائِي يَأْتِيَنَّ الْفَاحِشَةَ وَ أَنَانِ كِه فَاحِشَه كِنْد و نابكار، مِنْ نِسَائِكُمْ ازین زنان شما، فَاسْتَشْهَدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مِنْكُمْ گواه کنید بر ایشان چهار مرد از شما، فَإِنْ شَهِدُوا و اگر گواهی دهند، فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ ایشان را در خانها باز دارید و نگه میدارید، حَتَّى يَتَوَقَّاهُنَّ الْمَوْتُ تَا آن وقت که بمیراند ایشان را مرگ، أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا (١٥) یا راهی سازد الله ایشان را.

وَ الْأَذَانِ يَأْتِيَانَهَا وَ أَنْ مَرْد وَ زَنْ كَهْ أَنْ كَنْد، مِنْكُمْ أَرْ شَمَا فَأَدُوهُمَا بَرْجَانِيدِ ايشان رَا، فَإِنْ تَابَا وَ أَصْلَحَا أَكْرَ تَوْبَهْ كَنْد وَ بِاصْلَاحِ اَيْنْد، فَأَعْرَضُوا عَنْهُمَا رُوى كَرْدَانِيدِ ازشان وَ دَرْكَذَارِيدِ، إِنَّ اللَّهَ كَانَ تَوَّابًا رَحِيمًا (١٦) كَهْ خَدَايِ تَوْبَهْ پَذِيرِ اسْتِ مَهْرَبَانَ هَمِيْشَهْ.

إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ بَارِ پَذِيرْفَتْنِ رَهِيْ بَرِ خَدَايِ اسْتِ، لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ايشان رَا كَهْ بَدِيْ مِيْكَنَنْدِ بِنَادَانِيْ، ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ پَسِ مِيْ بَارِ كَرْدَنْدِ ازشان، فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ ايشان اَنْدَنْدِ كَهْ تَوْبَهْ دَهْدِ اللَّهُ ايشان رَا وَ بَارِ پَذِيرْدِ، وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا (١٧) وَ خَدَايِ دَانَايِ رَاسْتِ دَانَشِ اسْتِ هَمِيْشَهْ.

وَ لَيْسَتِ التَّوْبَةُ وَ تَوْبَهْ پَذِيرِ نِيْسْتِ، لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ ايشان رَا كَهْ شَرْكِ اَرَنْدِ وَ بَدِيْهَا كَنْدَنْدِ، حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ تَا أَنْ كَهْ حَاضِرِ اَيْدِ بِيْكِيْ ازشان مَرْگِيْ، قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ أَنْ كَهْ گُوِيْدِ: مَنْ بَارِ كَشْتَمِ اَكْنُونِ، وَ لَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَ هُمْ كُفَّارٌ وَ نَهْ ايشان رَا كَهْ تَوْبَهْ كَنْدَنْدِ أَنْ كَهْ گَاهِ كَهْ مِيْمِيْرَنْدِ بَرِ كَافِرِيْ، أُولَئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا (١٨) ايشانَنْدِ كَهْ سَاخْتَمِ ايشان رَا عَذَابِيْ دَرْدَنْمَایِ.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: وَ اللَّاتِي يَأْتِينَ الْفَاحِشَةَ الْآيَةَ دَرِ اِبْتِدَآءِ اِسْلَامِ مَرْدِ وَ زَنْ كَهْ بَفْعَلِ زَنَا فَرَاهَمِ شَدَنْدِيْ، وَ هَرِ دُو تَيْبِ بُوْدَنْدِيْ وَ مَحْصَنِ، حَكْمِ ايشان اَنْ بُوْدِ كَهْ ايشان رَا اَزِ يَكْدِيْگَرِ جَدَا كَرْدَنْدِيْ، وَ بَزَنْدَانِ بَارِ دَاشْتَنْدِيْ، چِنَانِ كَهْ دَرِيْنِ آيْتِ گَفْتِ: فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ وَ اَكْرَ هَرِ دُو بَكْرِ بُوْدَنْدِيْ، دَرِ حَالِ زَنَا حَكْمِ ايشان اِيْذَا بُوْدِ، چِنَانِ كَهْ دَرِ آيْتِ دِيْگَرِ گَفْتِ: فَأَدُوهُمَا وَ اِيْذَا اَنْ بُوْدِ كَهْ ايشان رَا دَرِ اَنْ زَنَا مِيْ سَرْزَنْشِ كَرْدَنْدِ وَ مِيْ زَجْرِ گَفْتَنْدِ: اَنْتَهَكْتُمَا حَرَمَاتِ اللَّهِ، وَ عَصَيْتُمَا، وَ اسْتَوْجَبْتُمَا عِقَابَهْ. پَسِ هَرِ دُو آيْتِ مَنْسُوخِ شَدِ، آيْتِ اَوْلِ بَجْلَدِ وَ رَجْمِ، وَ آيْتِ دَوْمِ بَجْلَدِ وَ تَغْرِيْبِ وَ نَاسِخِ اَيْنِ بُوْدِ كَهْ مِصْطَفِيْ (ص) گَفْتِ: خُذُوا عَنِّيْ، قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لَهَنْ سَبِيْلًا، الْبَكْرِ بِالْبَكْرِ جِلْدِ مَائَةٍ وَ تَغْرِيْبِ عَامِ، وَ التَّيْبِ بِالَّتَيْبِ جِلْدِ مَائَةٍ وَ الرَّجْمِ.

پَسِ دَرِ حَقِ تَيْبِ دِيْگَرِ بَارِ جِلْدِ مَنْسُوخِ گَشْتِ، وَ رَجْمِ ثَابِتِ شَدِ وَ نَاسِخِ اَيْنِ بُوْدِ كَهْ مِصْطَفِيْ (ص) گَفْتِ: دَرِ اَنْ خَبْرِ مَعْرُوفِ: «وَ أَمَّا أَنْتِ يَا اَنْبِيْسُ! فَاعْدِيْ عَلَيِ امْرَأَةٍ هَذَا، فَانِ اعْتَرَفْتَ فَارْجَمِيْهَا» ، بَعْدِ اَزِ اعْتِرَافِ رَجْمِ فَرْمُودِ وَ جِلْدِ نَفْرَمُودِ.

وَ نِيْزِ آيْتِيْ اسْتِ اَزِ قُرْآنِ كَهْ خَطُّ اَنْ مَنْسُوخِ اسْتِ، وَ حَكْمِ اَنْ ثَابِتِ، وَ هُوْ قَوْلُهُ تَعَالَى: الشَّيْخُ وَ الشَّيْخَةُ إِذَا زَنِيَا فَارْجَمُوهُمَا اِلْبَتَةَ نَكَالًا مِنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ عَزِيْزٌ حَكِيْمٌ.

أَمَّا نَاسِخِ آيْتِ دَوْمِ هَمِيْنِ اسْتِ: «الْبَكْرِ بِالْبَكْرِ جِلْدِ مَائَةٍ وَ تَغْرِيْبِ عَامٍ»، وَ هَمِ اَيْنِ آيْتِ كَهْ اللَّهُ گَفْتِ: الزَّانِيَةُ وَ الزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلًّا وَاحِدًا مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ، وَ عَلَيِ الْجَمْلَهْ سَخْنِ دَرِيْنِ آيْتِ وَ دَرِ بِيْآنِ حَكْمِ زَنَا اَنْسْتِ كَهْ: اَكْرَ بِالْغِيْ عَاقِلِ بَاخْتِيَارِ خُوِيْشِ وَ اَزِ تَحْرِيْمِ زَنَا اَكْغَاهِ، زَنَا كَنْدِ، وَ بَرِ وِيْ دَرَسْتِ شُوْدِ، اَزِ اَقْرَارِ وَ اعْتِرَافِ وِيْ، يَا اَزِ گُوَاهِيْ چَهَارِ مَرْدِ عَدُولِ، گُوَاهِيْ بِيْكَ صُورْتِ، اَكْرَ مَرْدِ وَ زَنْ هَرِ دُو مَحْصَنِ بَاشْدِ هَرِ دُو رَا رَجْمِ كَنْدَنْدِ، لِقَوْلِ عَمْرِ: «إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا بِالْحَقِّ وَ اَنْزَلَ عَلَيْهِ الْكِتَابَ، وَ كَانَ مِمَّا اَنْزَلَ اللَّهُ آيَةَ الرَّجْمِ، وَ رَجْمِ رَسُوْلِ اللَّهِ (ص)، وَ رَجْمَنَا بَعْدَهْ، وَ الرَّجْمِ فِي الْكِتَابِ اللَّهُ حَقٌّ عَلَيِ مَنْ زَنَى إِذَا اِحْصَنَ مِنَ الرِّجَالِ وَ النِّسَاءِ، إِذَا قَامَتِ الْبَيِّنَةُ، اَوْ كَانَ الْحَبْلُ اَوْ الْاِعْتِرَافُ، وَ اَكْرَ يَكِيْ مَحْصَنِ بَاشْدِ وَ يَكِيْ نَهْ، بَرِ مَحْصَنِ رَجْمِ اسْتِ وَ بَرِ غَيْرِ مَحْصَنِ جِلْدِ وَ تَغْرِيْبِ، وَ شَرْطِ اِحْصَانِ بَلُوْغِ اسْتِ، وَ عَقْلِ، وَ حَرِيْتِ، وَ اِصَابْتِ دَرِ نَكَاحِيْ دَرَسْتِ وَ كَيْفِيْتِ رَجْمِ اَنْسْتِ كَهْ سَنْگِ دَرِ وِيْ مِيْ اِنْدَا زَنْدِ تَا هَلَاكِ شُوْدِ، وَ اَكْرَ دَرِ

میانہ بگریزد، و حدّ وی باقرار واجب شده است نه به بیّنه، از پس وی نباید رفت و فرو باید گذاشت، که در خبر است که یکی را سنگسار میکردند در عهد رسول (ص).

چون سنگ بوی رسید بگریخت. از پس وی برفتند و او را میزدند تا هلاک شد.

رسول خدا گفت: هلا ترکتموه لعله یتوب فیتوب الله علیه؟! و اگر کسی اقرار دهد بزنا، پس از آن اقرار خویش باز آید، آن رجوع از وی مقبولست، و حدّ از وی بیفتد و اگر زنی حامل باشد که مستوجب رجم بود تا بار نهد او را رجم نکنند، لما

روی انّ امرأة من غامد من الأزد جاءت الى رسول الله (ص)، فقالت: يا رسول الله طهرني، فقال: ويحك! ارجعي فاستغفري الله و توبى اليه، فقالت: تريد ان تردّني كما رددت ماعز بن مالك؟ انما حبلى من الزنا. فقال: زنيت؟ قالت: نعم. قال لها: حتى تضعي ما في بطنك. قال: فكفلها رجل من الانصار حتى وضعت. فأتى النبي (ص)، فقال: قد وضعت الغامدية. فقال: اذا لا نرجمها و ندع ولدها صغيرا! ليس له من يرضعها (!). فقام رجل من الانصار، فقال: الى رضاعه يا نبي الله. فرجمها.

و اگر زانی یا زانیه نه محصن باشد، حدّ وی، اگر آزاد باشد صد تازیانه است، و اگر بنده بود یا کنیزک پنجاه تازیانه. و بر روی وی نزنند، و بر جایی که مقتل بود نزنند، اما بر سر زنند که جای شیطان سر است، و قهر شیطان در آن است، كذلك قال ابو بکرو يك سال او را از وطن خویش بیرون کنند، اگر آزاد باشد و اگر بنده، و اگر مرد باشد یا زن، الی مسافة تقصر فيها الصلاة. و بمذهب ابو حنیفة (رض) تغریب نیست و چون حدّی از حدود شرع واجب شود بر کسی، البتّه روا نباشد که در آن شفاعت کنند، که مصطفی (ص) گفت: من حالت شفاعته دون حدّ من حدود الله فقد ضادّ الله.

اما پیش از آنکه بیّنت درست شود، و ظاهر گردد، مستحبّ است ستر کردن و از سر آن فرا گذاشتن، لقوله (ص): «تعافوا الحدود فيما بینکم، فما بلغت من حدّ فقد وجب»

، وقال: «ادروا الحدود عن المسلمین ما استطعتم، فان كان مخرج فخلوا سبيله».

قوله تعالى: إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ الْآيَةُ يَعْنِي إِنَّمَا التَّوْبَةُ الَّتِي أَوْجِبَ اللَّهُ عَلَى نَفْسِهِ بِفَضْلِهِ قَبُولُهَا، لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ میگوید: آن توبه که الله تعالی بفضل خویش پذیرفتن آن بر خود واجب کرده است، توبت ایشانست که بنادانی فرا سر گناه شوند، پس عن قریب توبه کنند. این من قریب آنست که جایی دیگر گفت: وَ لَمْ يُصِرُّوا عَلَى مَا فَعَلُوا يَعْنِي که از گناه زود باز گردند و بر آن مصرّ نباشند.

گفته‌اند: بجهالة درین آیت کلمه مذمت است نه کلمه معذرت. از هیچکس بدی نیاید مگر که آن بدی او از نادانی بود، که معصیتها همه نادانی است، هر که بخدا عاصی شود آن معصیت وی جهل است اگر چه مرد ممیز و عاقل بود و این جهل بحقیقت بدو چیز باز می‌گردد: یکی آنکه قدر الله که بوی عاصی میشود نمیداند.

دیگر آنکه قدر عقوبت بر آن فعل معصیت نمیداند. زجاج گفت: این جهالت اختیار لذت فانی است بر لذت باقی.

ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ يَعْنِي قَبْلَ الْمَوْتِ وَ لَوْ بِفَوَاقِ نَاقَةٍ، وَ يُقَالُ: قَبْلَ مَعَايِنَةِ مَلِكِ الْمَوْتِ.

و روی أنه اجتمع اربعة من اصحاب رسول الله (ص)، فقال احدهم: سمعت رسول الله (ص) يقول: «انّ الله يقبل توبة العبد قبل ان يموت بيوم». فقال الثانی: و أنا سمعت رسول الله يقول: «انّ الله يقبل توبة العبد قبل ان يموت

بنصف یوم». فقال الثالث: و أنا سمعت رسول الله (ص) يقول: «انّ الله يقبل توبة العبد قبل ان يموت بضحوه». فقال الرابع: و أنا سمعت رسول الله (ص) يقول: «انّ الله يقبل توبة العبد ما لم يغرغر».

و روى انه (ص) قال: من تاب قبل موته بسنة تاب الله عليه، و فى رواية: قبل الله توبته. ثمّ قال: انّ السنة لكثيرة، من تاب قبل موته بشهر تاب الله عليه، ثمّ قال: انّ الشهر لكثير، من تاب قبل موته بجمعة، تاب الله عليه، ثمّ قال: انّ الجمعة لكثيرة، من تاب قبل موته بساعة، تاب الله عليه، ثمّ قال: انّ الساعة لكثيرة، من تاب قبل ان يغرغر، تاب الله عليه، ثمّ تلا هذه الآية: **إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يُوْثُونَ مِنْ قَرِيبٍ**. فقال: كلّ ما كان قبل الموت فهو قريب.

و روى انه (ص) قال: لما هبط ابليس قال: و عزّتك و عظمتك لا افارق ابن آدم حتى يفارق روحه جسده. فقال الله: بعزّتى و جلالى، لا احبب التوبة عن عبدى حتى يغرغر.

و لَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ يعنى المشركين و المنافقين. حتى إذا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ، و وقع فى التّرع. اين نزديك مطلع است بوقت معاینه، که چیزی از غیب وی را دیده‌ور شود. گفته‌اند معاینه ملك الموت در وقت مرگ از امارات قیامت است و نشان آخرت، و در آخرت توبه بنده نپذیرند، و ایمان در آن ساعت قبول نکنند، که آن نه ایمان بغيب است، و ربّ العالمين میگوید: **الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ** مؤمنان ایشانند که ایمان بغيب آرند، و ایمان که پذیرند ایمان بغيب است.

**أُولَئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا** اعتداد ساختن است، و العتاد ساز، و العنيدة طبل عروس.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: **وَ اللَّاتِي يَأْتِيَنَّ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِسَائِكُمُ** الآية کردگار نهان دان، خداوند مهربان، و بخشاینده بر همگان، درین آیت خبر داد از رحمت و فضل خود بر بندگان، و اسباب ستر خویش بر عیب ایشان، تا همه خود داند فعل بد ایشان، و آب رویشان نبرد نزدیک خلقان. هر چند رهى شوختر، وى جلّ جلاله کریمتر، هر چند رهى گیرندهتر، الله او را باز خوانندهتر.

روى فى بعض الكتب المنزلة: «عبدى! انت العواد الى الذنوب، و انا العواد الى المغفرة، لتعلم أنا أنا و انت انت». داود (ع) زبور خواندى، هر گه که بائیتى رسیدى که در آن ذکر گناهکاران بودى گفتى: **اللهم لا تغفر للخطائين!** ملکا بر گناهکاران رحمت مکن، و تقدیر انگشت تهدید در وی میگزید که: ای داود! باش تا ترا کار افتد، آن گه ازین گفته استغفار کنی! پس چون آن واقعه بیفتاد، و آن تیر تقدیر در حلق او نشست در خاک ندم می‌غلطید و میگفت: «ربّ اغفر لی»، و تقدیر میگفت: ای داود نه تو میگفتی که گناه کاران را میامرز؟ گفت: بار خدایا ندانسته بودم. هنوز بکر بودم. مفرع سهام قدر نگشته بودم. بار خدایا! از آن گفت توبه میکنم. تو آن کن که سزای آنی. تو احوال بندگان به دانى. مطلع بر سرّ ایشانى. عزیز و سلطانى.

کریم و مهربانى.

از مهربانى وی نکته‌ای بشنو، بنگر درین آیت، و تأمل کن درین حالت، که شهادت چهار گواه عدول در ثبوت فاحشه معتبر کرد، بر وجهی و تحقیقی که اقامت بیئت بر آن صفت دشخوار صورت بندد. این همه از آن کرد تا آن فاحشه بر بنده درست نشود، و او را فضیحت نرسد. مصطفی (ص) این خلق کرم از درگاه عزّت گرفت، و این ادب



بیاموخت، تا چون ماعز بن مالک بر وی آمد، و اقرار داد بفاحشه، رسول خدا بهانه‌ها فرا پیش می‌آورد، و او را از سر آن فرا می‌داشت. و در خبر است که اول ماعز گفت: یا رسول الله طهرنی، مرا پاک گردان. رسول گفت: برو ای ماعز استغفار و توبه کن. ماعز ساعتی رفت، باز آمد، و همان سخن گفت. رسول همان جواب داد. تا سه بار بر رفت. چهارم بار که باز آمد، رسول خدا گفت: ترا از چه پاک کنم؟ ماعز گفت: از زنا. دیگر بار رسول (ص) و اسر بهانه شد، گفت: مگر دیوانه است این مرد؟ گفتند: یا رسول الله دیوانه نیست. گفت: مگر خمر خورده است، و مست شده؟ یکی را گفت: بنگر تا خود از وی بوی خمر آید یا نه؟ گفتند: نه.

آن گه رسول گفت: یا ماعز زنا کردی؟ ماعز گفت: آری. رسول گفت: بنگر مگر که نظری کردی، یا بدست پاسیده‌ای، یا دهن داده‌ای؟ گفت: نه، یا رسول الله.

پس دیگر بار بزنا اقرار داد. پس رسول خدا بفرمود تا وی را رجم کردند. آن گه یاران را گفت: استغفروا لماعز بن مالک لقد تاب توبه لو قسمت بین امّة لوسعتهم.

با اینهمه آورده‌اند که: بار خدای عالم آن سوخته را در سرّ بشنوانید که یا ماعز! ندانسته بودی که ما رسول، تنفیذ احکام شرع را فرستادیم، و حاکم مملکت کردیم، چون نزدیک وی شدی وی اندر حکم کردن و حدّ راندن تقصیر نکند، که قلم شرع بدو داده‌ایم. آن گه بدرگاه او شدی ترا رجم کرد، چرا بدرگاه من نیامدی تا توبت تو پذیرفتمی، و گناهت در گذاشتمی؟! فإنی أنا الغفور الرَّؤوف! إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ الْآیة توبت نشان راه است، و سالار بار، و کلید گنج، و شفیع وصال، و سر همه شادی، و مایه آزادی.

اول پشیمانی در دل است، پس عذر بر زبان، پس بریدن از بدی و بدان! در خبر می‌آید که ره که توبه کند و رفیقان بد بنگذارد، تائب نیست. هر که توبه کند و طعام و شراب بنگذارد تائب نیست. هر که توبه کند و جامه خواب بنگذارد، و خواب از دیده بیرون نکند، تائب نیست. هر که توبه کند و از مال وی آنچه از قوت بسر آید انفاق نکند تائب نیست. شرط توبه آنست که از همه موجودات دل بر گیرد، و روی در حق آرد. هر خون و گوشت که بر هفت اندام دارد بر ریاضت فرو گذارد.

توبه مقدمه آتش است که از قعر دوزخ آمده، تا آنچه فردا آتش با تو خواهد کرد، تو امروز بآب دیده با خود بکنی! توبه اشخاص حضرت است، بر تو فرستادند که: ای جوانمرد این جنگ تا کی؟ و این بد عهدی تا چند؟ و از آی و صلحی بکن!

ای باز هوا گرفته باز آی و مرو کز رشته تو سری در انگشت منست

ای آزاد مرد! چند گه در خوابی؟ بیدار شو که وقت صباح است! و در سر شور شراب شوق داری؟ همین که هنگام صبح است! تا کی شکسته دل و عهدی؟ بیا که وقت قبول نصیحت و توبه نصح است.

وَ لَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ الْآیة بزبان علم توبه پیش از مرگ باید، و گر همه يك لحظه بود و بزبان معاملت پیش از عادت نفس باید در خویشتن دیدن، و خود پرستیدن، هر که خویشتن را پسندید و بعادت در خود نگرید، در توبه بر وی فرو بستند، و آب فلاح از وی باز گرفتند.

دور شو از صحبت خود بر در عادت پرست بوسه بر خاک کف پای ز خود بیزار زن

نه هر که در راه شریعت توبه کرد بعبود و مغفرت رسید، از روی حقیقت بصدق محبت رسید! روزگاری داود پیغامبر (ع) میگریست و تضرع میکرد. آخر او را گفتند: یا داود لم تبکی و قد غفرت لك، و ارضیت خصمك، و قبلت توبتك؟! چرا میگری و ترا آمرزیدم، و خصمت خشنود کردم، و توبت تو قبول کردم، و عذرت بپذیرفتم؟! گفت: بار خدایا! میدانم، لکن آن وقت خوش که داشتم در صحبت، و آن نفس که مرا با تو بود در خلوت، باز ده. گفت: یا داود! هیهات! ذاک و ذق قد مضی.

فخلّ سبیل العین بعدک بالباک فلیس لایام الصفاء رجوع  
دردا و دریغا که از آن خاست و نشست خاکبست مرا بر سر و بادبست بدست

### ۵ النوبة الاولى

قوله تعالى: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای ایشان که بگرویدند، لا یحلّ لکمّ شما را حلال نیست، أن تَرثُوا النِّساءَ که زنان یکدیگر بمیراث برید گرها بر نبایست ایشان، و لا تَعْضُلُوهُنَّ و ایشان را از نکاح باز مدارید، لِنُدَّهَبُوا بَبَعْضِ ما آتَيْتُمُوهُنَّ تا از آنچه فرا ایشان میباید داد چیزی برید، إلیا أن یأتینَ بفاحِشَةٍ مگر که فاحشه‌ای کنند، مَبِیْنَةَ فاحِشَةٍ به بیئت روشن کرده و محکم، و عاشرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ و با ایشان بنیکویی زندگانی گزارید، فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ اگر ایشان را نخواهید و خوش نیاید شما را، فَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا مگر که شما را ناخوش آید چیزی، و یَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا (۱۹) و خدای در آن شما را نیکویی فراوان دارد و سازد.

و إنْ أَرَدْتُمْ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ و اگر خواهید بدل گرفتن زنی، مکانَ زَوْجٍ دست باز داشتن زنی، و بجای وی دیگری بزنی کردن، و آتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قِنطَارًا و آن زن را داده باشید قنطاری از مال، فلا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا چیزی از آنچه وی را دادید باز مستانید. أ تَأْخُذُونَهُ می‌بازستانید از آن کاوین که وی را دادید، بُهْتَانًا بیدادی بزرگ، و إِمَاءٌ مَبِیْنًا (۲۰) و بزه آشکارا!؟

وَ كَيْفَ تَأْخُذُونَهُ و خود چون باز ستانید؟ وَ قَدْ أَفْضَى بَعْضُكُمْ إِلَى بَعْضٍ پس آن که بیکدیگر رسیده و هام پوست زیسته باشید، وَ أَخَذَنْ مِنْكُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا (۲۱) و ایشان از شما بستده‌اند پیمانی بزرگ.

وَ لا تَنْكِحُوا و بزنی مکنید، ما نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّساءِ آن زن که پدران شما بزنی کرده باشند، إلیا ما قَدْ سَلَفَ مگر آنچه در جاهلیت بود و گذشت، إِنَّهُ كَانَ فاحِشَةً آن زنا است، وَ مَقْتًا و زشتی است، وَ ساءَ سَبِيلًا (۲۲) و بد راهی و سنتی که آنست.

حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ حرام کرده آمد بر شما، أُمَّهَاتُكُمْ بزنی کردن مادران شما، وَ بَنَاتُكُمْ و دختران شما، وَ أَخَوَاتُكُمْ و خواهران شما، وَ عَمَّاتُكُمْ و خواهران پدران شما، وَ خَالَاتُكُمْ و خواهران مادران شما، وَ بَنَاتُ الْأَخِ و دختران برادران شما، وَ بَنَاتُ الْأَخْتِ و دختران خواهران شما، وَ أُمَّهَاتُكُمْ اللَّاتِي أَرْضَعْنَكُمْ و مادران شما که دایگان شمااند بشیر، وَ أَخَوَاتُكُمْ مِنَ الرِّضَاعَةِ و هام شیران شما که خواهران شمااند بشیر، وَ أُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ و خورسوان شما یعنی مادران زنان شما، وَ رَبَائِبُكُمْ اللَّاتِي فِي حُجُورِكُمْ و دختران شما که در کنارهای شمااند، مِنْ نِسَائِكُمُ اللَّاتِي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ از آن زنان شما که با ایشان بوده‌اید و دخول کرده‌اید، فَإِنْ لَمْ تَكُونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ اگر با ایشان بوده‌نید و دخول نکریدید، فلا

جُنَاحَ عَلَيْكُمْ بَرِّ شِمَا تَنگِي نِيست، وَ حَلَالُ اُنْبَانِكُمْ وَ زَنَانِ پسرانِ شَمَا، اَلَّذِينَ مِنْ اَصْلَابِكُمْ ايشانِ كِه از پشتِ شَمَا ايند، وَ اَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْاَخْتَيْنِ وَ حَرَامُ اسْتِ بَرِ شَمَا بَزْنِي دَاشْتَنِ دُو خَوَاهِرِ بِيكِ جَايِ، اِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ مَگر آنچه در جاهليتِ بود وَ گذشت. اِنَّ اللّٰهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا (۲۳) خدای آمرزگار است مهربان همیشه.

وَ الْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ وَ حَرَامُ اسْتِ بَرِ شَمَا زَنَانِ شَوِي مَند، اِلَّا مَا مَلَكَتْ اَيْمَانُكُمْ مَگر چیزی كِه ملكِ شَمَا بود، كِتَابَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ اَيْنِ نَبِشْتِه خدَا اسْتِ بَرِ شَمَا، وَ اَحْلَلْ لَكُمْ وَ شَمَا رَا حَلَالِ كَرْدِ وَ كَشَادِه مَا وَرَاءَ ذَلِكُمْ هَر چِه گذارنده آنست كِه بَرِ شَمَرْدِيمِ، اَنْ تَبْتَغُوا بِاَمْوَالِكُمْ بِشَرَطِ اَنَكِه زَن كِه بَزْنِي كَنِيدِ بَكَاوِينِ كَنِيدِ از مالِ خَوِيشِ، مُحْصِنِينَ بِنِكَاحِ پَاكِ زَن كَرْدِه، غَيْرَ مُسَافِحِينَ نِه بَزْنَا بَا وِي كَرْدِ اَمْدِه، فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِي مِنْهُنَّ هَر كِه بِنِكَاحِ مَتَعْتِ بَزْنِي كَرَفْتِه اِيْدِ از ايشانِ، فَاتَّوَهُنَّ اُجُورَهُنَّ اَجْرَهَايِ ايشانِ بَايشانِ كَزَارِيْدِ، فَرِيضَةً اَنْ بَرِ شَمَا وَاجِبِ وَ بَرِيْدِه اسْتِ. وَ لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ وَ بَرِ شَمَا تَنگِي نِيست، فِيمَا تَرَضِيْتُمْ بِهِي دَرِ اَنچِه بَا يَكْدِيگَرِ مَرْدِ وَ زَنِ هَمْدَاسْتَانِ شَدِيدِ دَرِ كَمِيْتِ كَاوِينِ، مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ پَسِ اَنَكِه عَقْدِ بَرِ كَاوِينِ بَسْتِه بِيْدِ، وَ بَرِ خُودِ وَاجِبِ كَرْدِه، اِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا (۲۴) كِه خدای دانای اسْتِ رَا سْتِ دَانَشِ هَمِيشِه اِي.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرثُوا النِّسَاءَ كَرهًا دَرِينِ آيْتِ دُو حَكْمِ اسْتِ: يَكِي اَنَسْتِ كِه زَنِ رَا بِي نِكَاحِ بِمِيرَاثِ بَرْدَنِ حَرَامُ اسْتِ، وَ اَيْنِ از نِكَاحهَايِ جَاهِلِيْتِ يَكِي اسْتِ. دِيگَرِ حَكْمِ اَنَسْتِ كِه زَنِ رَا بَزْنِي كَرْدَنِ بَرِ كَرَاهِيْنِ اَنْ زَنِ نَشَايِدِ، از بَهْرِ اَنَكِه بِمِيرَاثِ بَرْدَنِ زَنِ بِي نِكَاحِ بَطُوعِ زَنِ هَمِ نَرُواسْتِ، وَ ايشانِ بِي رِضَايِ زَنِ وَ بِي طُوعِ زَنِ اَنْ زَنِ رَا مِي حَقِ وَ ارْثِ دِيْدَنْدِ. اللّٰهُ تَعَالَى اَنْ رَا بَاظِلِ كَرْدِ، وَ اَنْ كَسِ كِه اَيْنِ آيْتِ دَرِ شَأْنِ وِي فَرُو اَمْدِ قَيْسِ بِنِ اَبِي قَيْسِ الْاِنْصَارِيِّ بُوْدِ، وَ كَبِيشِه بِنْتِ مَعْنِ الْاِنْصَارِيَةِ زَنِ پَدْرِشِ: چُونِ اَبُو قَيْسِ از دُنْيَا بِي رُونِ شَدِ وَ كَبِيشِه از وِي بَا زَمَانْدِ، قَيْسِ پِيشِ از اَنَكِه كَبِيشِه بَخَانِه پَدْرِ بَا زِ شَدِ، جَامِهِ بَرِ وِي اَفَكَنْدِ، وَ كَفْتِ: اِنَّمَا ارْثُكَ لِأَيِّ وِلْيِّ زَوْجِكَ وَ اَنَا اِحْقَ بِكَ، وَ عَادَتِ ايشانِ دَرِ وَرَاثَتِ زَنَانِ هَمِيْنِ بُوْدِ كِه عَصْبِه شُوهرِ جَامِهِ بَرِ اَنْ زَنِ اَفَكَنْدِي، پِيشِ از اَنَكِه بَاهِلِ خَوِيشِ بَا زِ شَدِي، وَ اَكْرَ بَاهِلِ بَا Zِ شَدِي، وَ جَامِهِ بَرِ وِي نِي فَكَنْدِه، وَ از وَرَاثَتِ خَبَرِ نَدَاْدِه، اَيْنِ حَقِيْتِ اَنْ عَصْبِه رَا نَبُوْدِي. پَسِ چُونِ قَيْسِ، كَبِيشِه رَا مِيرَاثِ بَرْدِ، وِي رَا فَرُو كَزَاشْتِ بِي مِرَاعَاَتِ وَ بِي نَفَقَه، نِه او رَا مِرَاعَاَتِ مِي كَرْدِ، وَ نِه از حَبَالَتِ خَوِيشِ رَهَايِي مِي دَاْدِ، بَطْبَعِ اَنَكِه تَا مَگر خَوِيشْتَنِ رَا بِمَالِ بَا Zِ خَرْدِ. كَبِيشِه بَرِخَا سْتِ وَ پِيشِ رَسُوْلِ خدَا رَفْتِ، وَ قِصَّةِ خَوِيشِ بَا Zِ كَفْتِ. رَسُوْلِ (ص) كَفْتِ: رُو بَخَانِه بَنَشِيْنِ تَا اللّٰهُ تَعَالَى دَرِ حَقِّ تُو فَرْمَانِ دِهْدِ، وَ حَكْمِ كَنْدِ. جَمَاعَتِي از زَنَانِ مَدِيْنِه چُونِ حَالِ كَبِيشِه شِنِيْدَنْدِ هَمِه بَرِخَا سْتَنْدِ وَ كَفْتَنْدِ: يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ حَالِ مَا هَمِ حَالِ كَبِيشِه اسْتِ، اَمَّا كَبِيشِه رَا پَسْرِ شُوهرِ وَ اَخُواسْتِ، وَ مَا رَا اِبْنَاءِ اَعْمَامِ شُوهرِ. پَسِ رَبِّ الْعَالَمِيْنِ اَيْنِ آيْتِ فَرَسْتَاْدِ، وَ اَنْ حَكْمِ بَاظِلِ كَرْدِ.

اَنْ تَرثُوا النِّسَاءَ كَرهًا بِضَمِّ كَافِ قِرَاةِ حَمْزِه وَ كَسَايِي اسْتِ، وَ بَفَتْحِ كَافِ قِرَاةِ بَاقِي، وَ هَمَا لَغْتَانِ: كَالْفَقْرِ وَ الْفَقْرِ، وَ الضَّعْفِ وَ الضَّعْفِ، وَ الدَّفِّ وَ الدَّفِّ.

وَ الشَّهْدِ وَ الشَّهْدِ. اَبُو عَمْرُو شِيْبَانِي مِي كُوِيْدِ: هَر چِيْزِي كِه تُو اَنْ رَا بَدَلِ كَرَاهِيْتِ دَارِي، اَنْ كَرِه اسْتِ بَفَتْحِ، وَ هَر چِه مَشَقَّتِ اَنْ بَرِ تَنِ اسْتِ اَنْ كَرِه بَضْمِ. وَ اَبُو عَبِيْدِ وَ جَمَاعَتِي كَفْتِه اَنْدِ: كَرِه بَفَتْحِ مَصْدَرِ اسْتِ وَ كَرِه بَضْمِ اسْمِ اسْتِ، اِي اسْمِ مَا كَرِهْتِه. وَ كَفْتِه اَنْدِ: بَفَتْحِ از اَكْرَاهِ دِيگَرِي اسْتِ وَ بَضْمِ از كَرَاهِيْتِ نَفْسِ خَوِيشِ، وَ جَزِ اَزِيْنِ كَفْتِه اَنْدِ، وَ الصَّحِيْحِ اَنَّهُمَا لَغْتَانِ قَالَه اَبُو عَلِي الْفَسُوِي.

وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ لِتَذَهَبُوا بِبَعْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ إِنَّ عِبَاسَ كَفَتْ: این در شأن کسی است که زن خویش را بقهر میدارد بی‌نصیبی و حظی که زن را بود از داشت وی، و کراهیت میدارد صحبت این زن، و در آن داشتن وی را باز دارد از شوی دیگر کردن، تا آنکه زن خویشتن را از وی باز خرد بکاوین، که بر وی دارد. رَبِّ الْعَالَمِينَ ایشان را از آن نهی کرد، پس استثنا کرد و گفت: إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبَيَّنَةٍ مگر این زنان فاحشه‌ای کنند. فاحشه اینجا زنا است، و گفته‌اند که: عصیان و نشوز است، یعنی درین دو حال ضرار زنان روا بود، تا خویشتن را باز خردند، و فدیت دهند. روی جابر بن عبد الله، قال قال النَّبِيِّ (ص): اتَّقُوا اللَّهَ فِي النِّسَاءِ، فَاتَّكُمُ اخْتَمُوهُنَّ بِأَمَانَةِ اللَّهِ، وَاسْتَحْلَلْتُمْ فُرُوجَهُنَّ بِكَلِمَةِ اللَّهِ، وَ لَكُمْ عَلَيْهِنَّ أَنْ لَا يُوطِينَ فَرَشِكُمْ أَحَدًا تَكْرَهُونَ، فَاِنْ فَعَلْنَ فَاضْرِبُوهُنَّ ضَرْبًا غَيْرَ مَبْرَحٍ، وَ لِهِنَّ عَلَيْكُمْ رِزْقَهُنَّ وَ كَسْوَتَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ.

بِفَاحِشَةٍ مُبَيَّنَةٍ بفتح یا قراءت مکی است و ابو بکر از عاصم، علی بناء الفعل للمفعول به، بَيَّنَّتْ فَهِيَ مُبَيَّنَةٌ، ای فاحشه مظهره مثبتة بالشهادة. میگوید: مگر فاحشه‌ای کنند بچهار گواه، هام سخن، بر وی روشن و محکم کرده. و يقال بفاحشة قد بَيَّنَّ فحشها، فهي مُبَيَّنَةٌ. باقی قرآء بکسر یا خوانند: مُبَيَّنَةٌ، علی بناء الفعل للفاعل، ای بفاحشة مُبَيَّنَةٌ ظاهراً. میگوید: مگر فاحشه‌ای کنند پیدا و روشن. و قيل المعنى بفاحشة تبين فحشها و بين برین قراءت لازم است، و بر قراءت اول متعدی است، و گفته‌اند برین قراءت هم متعدی است، و المعنى بفاحشة مظهره للحدِّ علیها.

میگوید: مگر فاحشه‌ای کنند که حدّ بر ایشان پیدا و روشن کند بآن، و تبين لازم است، يقال بان الأمر و تبين اذا ظهر، اما ابان و بين و استبان هم لازم است و هم متعدی. قال سیبویه: ابان الامر و بين و استبان، ابنته و بينته و استبنته. وَ عَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ یعنی: قبل آن یأتین بالفاحشة. میگوید: چون این زنان فاحشه‌ای نکنند، و نشوز و نافرمانی از جهت ایشان نبود، با ایشان خوش زندگانی کنید، و در عشرت آداب شریعت بجای آرید، و خلق نیکوکار فرمائید، و رنجها از ایشان احتمال کنید، و بر محال گفتن و ناسپاسی ایشان صبر کنید، و با ایشان گرفته و تاريك مباشید، و بقدر عقل ایشان با ایشان زندگانی کنید. مصطفی (ص) گفت: «خيركم خيركم لأهله، و أنا خيركم لأهلي».

بهتر شما آنست که با اهل خویش بهتر است، و خوشخوی‌تر، و خوش زندگانی‌تر، و من با اهل خویش از همه بهترم. و آخر سخنی که مصطفی (ص) در آخر عهد خویش گفت، آن بود که: نماز بیای دارید، و بردگان را نیکو دارید، و بر شما باد که حقّ زنان بجای آرید که اسیرانند در دست شما، با ایشان زندگانی نیکو کنید. و كان النَّبِيُّ (ص) مِنَ النَّاسِ مَعَ نِسَائِهِ.

فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَ يَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا میگوید: اگر شما ایشان را نخواهید و صحبت ایشان کراهیت دارید، باشد که شما را از شان رزق و منفعت بود، یا فرزندی صالح پدید آید، که شما را دعای نیکو کند. و گفته‌اند: معنی آنست که اگر شما صحبت ایشان کراهیت می‌دارید، و ایشان را طلاق می‌دهید، باشد که شوی دیگر کنند، و خدای تعالی آن شوی را از وی روزی فراوان دهد و فرزند نیکو.

وَ إِنْ أَرَدْتُمْ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَكَانَ زَوْجٍ وَ آتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قِنْطَارًا الْآيَةُ اگر کسی زن خویشتن را طلاق دهد، و دیگری بجای وی کند، و آن زن را که طلاق داده است قنطاری زر بمهر بوی داده بود. قنطار پری پوست گاوی از زر بود یا از درم، و گفته‌اند: هزار دینار بود، و گفته‌اند: پانصد، علی الجملة مالی فراوان باشد. میگوید: اگر يك قنطار زر بوی بمهر داده بید هیچیز وامستانید.

این دلیل است که چون از آن زن، فاحشه‌ای نیاید، و نشوزی نبود، ضرار وی نمودن بطمع فدا حرامست. و نیز رخصت است در مغالات مهر، و دلیل برین رخصت آنست که عمر خطاب، ام کلثوم را بخواست دختر علی (ع) که از فاطمه بنت رسول الله (ص) بود. علی (ع) گفت: آن دختر کوچکست. عمر گفت: ائی سمعت رسول الله يقول: انّ کلّ نسب و صهر ینقطع یوم القیمة الا نسبی و صهری، فلذلك رغبت فی هدی، فقال: ائی مرسلها الیک حتی تنظر الی صغرها. فأرسلها الیه، فجاءته، فقالت: ابی یقول لک: هل رضیت الحلة؟ فقال: قد رضیتها. قال: فأنکحه علی، فاصدقها عمر اربعین الف درهم.

عمر خطاب دختر علی (ع) را چهل هزار درهم کاوین کرد.

آن گه خود روزی بر منبر خطبه میکرد و میگفت: الا لا تغالوا فی صدق النساء، فانها لو كانت مکرمة فی الدنیا او تقوی عند الله، لکان اولاکم به النبی (ص)، ما اصدق امرأة من نساءه فوق اثنتی عشرة اوقیة. و سخن مجمل درین باب آنست که اگر مرد اگر زن بمال فراوان و مهرگران، رواست، و رخصت هست، که عمر خطاب چهل هزار درم مهر زن خویش کرد، و رسول خدا (ص) ام حبیبه بزنی خواست، و نجاشی از بهر رسول خدا چهارصد دینار بمهری بوی داد، و ابن عمر دختر خویش را کاوین ده هزار درم کرد، اما چنان نیکوتر است و پسندیده‌تر که مهر زنان سبک باشد و آسان، نه فراوان و گران، بدلیل آن خبر که مصطفی (ص) گفت: الا لا تغالوا فی صدق النساء.

و در خبر است که رسول خدا (ص) یکی را گفت که زن را می‌خواست: رو بطلب کاوین، و اگر همه یک انگشتی آهنین بود. و نیز مصطفی (ص) گفت: من اعطی فی صداق ملء کف من برّ او سویق او تمر، فقد استحلّ، یعنی فی النکاح.

هر چند که این تقلیل در مهر رواست، و شرع بدان آمده، اما اختیار آنست که بعضی علماء از سلف نقل کرده‌اند که: انهم کانوا یکرهون ان یکون مهر الحرائر مثل اجور البغایا، الدرهم و الدرهمین، و یحبّون ان یکون عشرين درهما. گفتا: سلف کراهیت میداشتند که مهر آزاد زنان همچون اجرت پلید کاران باشد یک درم و دو درم و مانند آن، بلی دوست داشته‌اند که بیست درم بود یا صد درم، یا رطلی درم، یا زیادت از آن چندان که در آن مغالات نباشد.

أ تأخذونه استفهام نهی و توبيخ است، بهتاناً یعنی ظلماً بغير حق، و البهتان الباطل الذی تتحیر من بطلانه. و ائماً مبیناً ای بیناً، انتصابهما علی أنّهما مصدران موضوعان فی موضع الحال، و المعنی: أ تأخذونه باهتین و ائمنین؟ و کیف تأخذونه؟ این بر سبیل استفهام گفت. چنان که جای دیگر گفت: کَیْفَ تَكْفُرُونَ بِاللّهِ میگوید: و خود چون واستانید آن مهر که با ایشان دادید، یا چیزی از آن مهر پس افضا؟! و «افضا» از نامهایی است که آن کنایات‌اند در قرآن از جماع، و أصله الغشیان.

وَ أَخَذَنَ مِنْكُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا این ميثاق آنست که: امساک بمعروف او تسریح باحسان، از تسریح باحسان یکی آنست که از حق آن زن چیزی کاسته نیاید.

مجاهد گفت: ميثاق کلمه نکاح است که استحلال بآن حاصل شود. عکرمه و ربیع گفتند: هو قوله: «اخذتموهن بأمانة الله، و استحلتم فروجهن بكلمة الله.»

وَ لَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ. الآية این در شأن قومی آمد از عرب که زن پدر خویش بعد از پدر می‌باز

خواستند، و از ایشان صفوان بن امیه بود و اسود بن خلف و ابو نفیل العدوی و قیس بن ابی قیس. ربّ العالمین این آیت فرستاد، و آن برایشان حرام کرد، و این تحریم بنفس عقد حاصل شود، و پدر نسبی و رضاع هر دو در آن یکسانند. آن گه گفت: إلی ما قد سلف یعنی آنچه در جاهلیت بود گذشت، اکنون در اسلام آن حلال نیست. بر عازب گفت: خال خود را دیدم، گفتم کجا میروی؟ گفت: رسول خدا مرا فرستاد بکسی که زن پدر خویش بعد از پدر باز خواسته است، میروم که وی را گردن زنم. إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَ مَقْتًا ای فاحشه عند الله و معصیه، تورث بغض الله. وَ سَاءَ سَبِيلًا ای قبح هذا الفعل طریقًا.

حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ رَبِّ الْعَالَمِينَ درین آیت نکاح چهارده زن حرام کرد: هفت از روی نسب، و هفت از روی سبب، اما ایشان که از روی نسب حرامند: مادرانند. هر آن زن که نسب تو با وی شود اگر دور است و اگر نزدیک، آن مادر تو است، و بر تو حرام است. مادران که مادرت را زادند، مادران که پدرت را زادند، همه در تحت این حدّ مندرجاند. دیگر دخترانند. هر زن که نسب وی از روی ولادت با تو آید، اگر دور بود و اگر نزدیک، آن دختر تو است، و بر تو حرام است.

دختران فرزندان و فرزندان فرزندان همه در تحت این شوند. سیوم خواهرانند، که هام شاخ تواند از هر جهت که باشد. چهارم خواهران پدرانند، که هام شاخ پدر باشند. پنجم خواهران مادر، که هام شاخ مادر باشند. ششم دختران برادرند، از هر جهت که برادر بود، از يك طرف بود یا از هر دو طرف. هفتم دختران خواهرانند، از هر جهت که خواهر باشد.

اما ایشان که از روی سبب حرامند: اول دایه است، که ترا شیر دهد، هر که ترا شیر داد یا پدرت را، یا مادرت را شیر داد، وی مادر تو است، یعنی از روی حرمت نه از روی نسب و وراثت. و از اینجا است که دختران مصطفی (ص) را بنات امّهای المؤمنین گویند، نه اخوات المؤمنین. دوم خواهران هام شیرانند، چنان که گفت: وَ أَخَوَاتُكُمْ مِنَ الرِّضَاعَةِ، و ایشان سهاند همچون خواهران نسبی، و هر چند که در قرآن این دو نفرند که مخصوصاند، یعنی مادران و خواهران که از جهت رضاع محرم‌اند، اما سنّت جماعتی دیگر در افزودن به آنچه گفت: «یحرم من الرِّضَاع ما یحرم من النَّسَب»، و روی ائه قال (ص): «ما حرّمته الولادة حرّمه الرِّضَاع».

اگر زنی کنیزک شوهر خویش را که طفله باشد شیر دهد، آن کنیزک بر شوهرش حرام شود، و قیمتش بیوفتد، که اکنون دختر وی است از جهت رضاع و اگر زنی پسری دارد، آن گه دختری بیگانه را شیر دهد، آن دختر خواهر این پسر شود، و نشاید که این پسر آن دختر را بزنی کند. اما اگر آن دختر خواهری دارد مر این پسر را رسد که آن خواهر را بزنی کند، و اگر چه خواهر خواهرش باشد. و صورت این در نسب آنست که اگر مردی را پسری بود و آن گه زنی خواهد که آن زن را دختری بود از شوهری دیگر، اکنون دختری آرد ازین زن، این دختر خواهر آن پسر است هام پدر، و خواهر آن دختر است هام مادر. اکنون پسر را رواست که آن دختر را بخواهد که از شویی دیگر است، و اگر چه خواهر خواهر وی است، و در جمله هر مرد که بزنی رسد بنکاح درست یا بوطی شبهت، یا بملك یمین، و از وی فرزندی در وجود آید، شیر وی هم حقّ مرد است و هم حقّ زن، چون این زن کودکی بیگانه را شیر دهد، آن کودک مر ایشان را چون فرزند نسبی بود، فرزندان وی و فرزند فرزند چندان که بود بر ایشان حرام شدند. اما برادران و خواهران این کودک، و پدران و مادران وی، و اعمام و عمات وی، هیچ بر ایشان حرام نشوند، و

تحریم بایشان تعلق ندارد، که آنجا نه نسب است و نه رضاع.

و بدان که حرمت رضاع بدو شرط ثابت شود: یکی آنست که چون شیر خورد این طفل، وی را کم از دو سال بود، یا دو سال. اگر بیش بود رضاع را اثری نبود، که مصطفی (ص) گفت: «لا رضاع بعد الحولین». دیگر شرط آنست که هیچ رضعت کم نخورد، بحکم خبر عائشه، قالت: کان فیما انزل من القرآن عشر رضعات یحرمن، ثم نسخ بخمس معلومات.

وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ و مادران زنان شما بر شما حرامند. این تحریم بنفس عقد حاصل شود، اگر بزن خویش رسید یا نرسید، دخول افتاد یا نیفتاد، بعد از عقد نکاح مادر زن حرام است، حرامی مؤبد، تا آن حدّ که اگر دخترکی طفله بزنی بخواهد، و عقد نکاح بندد، پس وی را طلاق دهد، پس آن گه زنی اجنبیه آن طفله را شیر دهد، آن اجنبیه بر وی حرام گشت، از بهر آنکه مادر دختری است که آن دختر روزی زن وی بود بنکاحی صحیح.

وَرَبَائِبُكُمُ اللَّائِي فِي حُجُورِكُمْ مِنْ نِسَائِكُمُ اللَّائِي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ و دختران زنان شما بر شما حرام اند، یعنی پس از آنکه بمادران ایشان رسیدید، و دخول کردید. ۵۸ اگر مردی زنی بخواهد و دخول کند، آن گه آن زن را طلاق دهد، پس بعد از طلاق، این زن دختری طفله را شیر دهد، آن دختر برین مرد حرام شود، از بهر آنکه دختر زنی است که روزی زن این مرد بود و بوی رسیده. اما اگر بوی نرسیده باشد، و او را طلاق دهد، یا بمیرد، دختر وی بزنی تواند کرد، که رَبِّ الْعَالَمِينَ گفت: فَإِنْ لَمْ تَكُونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِي فِي نِكَاحِ بَنَاتِهِنَّ، و به

قال النَّبِيُّ (ص): إِذَا نَكَحَ الرَّجُلُ الْمَرْأَةَ فَلَا يَحِلُّ لَهُ أَنْ يَتَزَوَّجَ بِأُمَّهَاتِهَا، دَخَلَ بِالْبِنْتِ أَوْ لَمْ يَدْخُلْ. و إِذَا تَزَوَّجَ الْأُمَّ و لم یدخل بها، ثم طلقها، فان شاء تزوج البنت.

و در خبر است که ام حبیبه بنت ابی سفیان گفت: یا رسول الله خواهر من بنت ابی سفیان بزنی بخواه.

رسول (ص) گفت: تو می دوست داری که من چنین کنم؟ گفت: آری دوست دارم، و خواهر خود را نیکبختی و نیک جهانی می خواهی. رسول (ص) گفت که: او مرا حلال نیست، و روا نباشد که وی را بزنی کنم. ام حبیبه گفت: یا رسول الله ما چنان دانستیم، و در آن حدیث کردیم که تو دختر بو سلمه می خواهی که بزنی کنی، گفت: دختر بو سلمه که مادرش ام سلمه است که زن منست؟ گفت: آری. رسول (ص) گفت: او ربیبه منست. در حجر من پرورده، و اگر نیز ربیبه نبودی، هم حلال نبودی مرا، که وی دختر برادرم است از جهت رضاع کنیزکی نوبی بود که مرا و بو سلمه را بیکدیگر شیر داد. آن گه رسول خدا گفت: دختران و خواهران خود را بر ما عرضه مکنید.

وَ حَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ تَسْمَى الْمَرْأَةَ حَلِيلَةَ، و الرَّجُلَ حَلِيلًا، لَأَنَّ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا لِحَالِهِ، و قِيلَ لَأَنَّ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا يَحِلُّ صَاحِبُهُ، من الحلول، و قِيلَ لَأَنَّ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا يَحِلُّ إِزَارَ صَاحِبِهِ، من حلّ العقد. میگوید: حرام است بر شما که زنان پسران شما بزنی کنید، چون زن در عقد نکاح پسر باشد، بر پدر حرام گشت بنفس عقد، اگر پسر از جهت نسب باشد یا از جهت رضاع هر دو درین حکم یکسانند، اما پسر خوانده در تحت این نشود. عطا گفت: این در شأن سید (ص) فرو آمد، که زینب بنت جحش را بزنی خواست، و زینب زن زید حارثه بوده بود، و زید پسر خوانده مصطفی (ص) بود.

وَأَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ و حرام است بر شما که جمع کنید میان دو خواهر بزنی کردن، از بهر آنکه دو خواهر ضرة یکدیگر شوند، و بقطیعت رحم کشد. إِذَا مَا قَدْ سَلَفَ عَطَا و سدی گفتند: إِذَا مَا كَانَ مِنْ يَعْقُوبَ (ع) فَأِنَّهُ جَمَعَ بَيْنَ

لیا ام یهودا و بین راحیل ام یوسف، و کانتا اختین. اما امروز اگر کسی بنادانی خواهر زن خویش بخواید، فرقت باید افکندن میان ایشان، و این خواهر که بر زن خویش بخواسته بود او را صداق نباشد، مگر که دخول کند، که آن گه مهر المثل واجب شود.

لقله (ص): «قله المهر بما استحلّ من فرجها»

، و تا عدت این خواهر بسر نیاید نه روا باشد که مباشرت آن خواهر کند که زن اصلی بود، و چنان که جمع کردن میان دو خواهر بنکاح روا نیست، جمع کردن میان زنی و خواهر پدر او، و میان زنی و خواهر مادر او هم روا نیست. بدلیل خبر، و هو ما

روی انّ النبی قال: «لا تتکح المرأة علی عمّتها، و لا علی ابنة اخیها، و لا علی خالتها، و لا علی ابنة اختها».

انّ الله کان عفّوراً یعنی لما کان فی الجاهلیة «رحیماً» لما کان فی الاسلام.

و الْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ الآیة این هفتم زن است از محرّمات که از روی سبب حرام گشته‌اند، و محصنات در قرآن بر سه وجه‌اند: یکی ذوات الأرحام، چنان که درین آیت گفت. دیگر محصنات حرائرند از آزاد زنان، چنان که آنجا گفت: وَ مَنْ لَمْ یَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلاً أَنْ یَنْکِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ، و جای دیگر گفت: فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ. سیوم محصنات عفائف‌اند، پرهیزکاران و پارسایان، چنان که گفت: إِنَّ الَّذِينَ یَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ وَ ذَوَاتِ الْأَزْوَاجِ رَا مُحْصَنَاتٍ بَأْنَ گویند که حصانت ایشان از جهت شوهران است، فانّ الأزواج احصنوهنّ، و متّعوا منهنّ. و أصل الاحصان المنع. اما حرائر و عفائف، حصانت ایشان از جهت حریت و عفت است. قال الله تعالی: وَ مَرِیمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِی أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا اِی عَفَت.

وَ الْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ میگوید: زنانی که ایشان را شوهران‌اند بر غیر شوهران حرامند. اِلّا ما مَلَکْتَ اَیْمَانُکُمْ یعنی بالسببی من دار الحرب فاتّھا یحلّ لمالکھا بعد الاستبراء بحیضة، و ان کان لهنّ ازواج من المشرکین فی دار الحرب. ابو سعید خدری گفت که: رسول خدا (ص) روز حنین لشکری را به اوطاس فرستاد، و ایشان را نصرت و غنیمت بود، و بردگان آوردند، و در جمله بردگان زنان بودند که شوهران مشرک داشتند. مسلمانان از صحبت ایشان می‌تحرّج نمودند، یعنی که ایشان شوهران مشرک دارند. ربّ العالمین در شأن ایشان این آیت فرستاد.

و قیل: معناه، حرام علیکم المحصنات من النساء، فوق الأربع، انا ما ملکتم ایمانکم، فاتّه لا عدّة علیکم فیهنّ.

کتاب الله علیکم نصب است بر مصدر، توکید را و این محمولست بر معنی، لانّ معنی قوله عزّ و جلّ: حُرِّمَتْ عَلَیْکُمْ اُمّهائکم، کتب الله علیکم کتابا و هذا کما قال الشاعر: «و رضت فذلّت صعبة اى اذلال»، لأنّ معنی رضت، اذلت. و قیل نصب علی الاغراء، اى الزموا کتاب الله بتحریم ما ذکرنا من النساء علیکم.

وَ اُحِلَّ لَکُمْ بَضْمُ الْفِ قِراءت حمزه و کسایى است و حفص، از عاصم علی بناء الفعل للمفعول به، عطفاً علی قوله حُرِّمَتْ عَلَیْکُمْ اُمّهائکم، و الفعل فیہ بنی للمفعول به لیشاکل المعطوف المعطوف علیه. باقى قرآ و اُحِلَّ لَکُمْ خوانند بفتح الف، علی بناء الفعل للفاعل، حملاً علی ما یلیه من قوله: کِتابَ الله لِأَنَّ المعنى کتب الله علیکم کتابا و اُحِلَّ لَکُمْ ما وَرَاءَ ذَلِکُمْ اى ما سوى ذلکم من النساء.

أَنْ تَبْتَغُوا موضع آن نصب است علی نزع الخافض، یعنی لأن تبتغوا، اى تطلبوا بأموالکم. میگوید: هر چه بیرون ازین محرّمات است که بر شمردیم از زنان، الله شما را حلال کرد بشرط آنکه بمال خویش ایشان را طلب کنید،



بنکاح و صداق، یا بملک و بها.

مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ یعنی ناکحین غیر زانین، بشرط آنکه عقد درست و راست و پاک بود، ایجاب و قبول بلفظ نکاح، و گواه و ولی.

قال النَّبِيُّ (ص): «كَلَّ نِكَاحٍ لَمْ يَحْضُرْهُ أَرْبَعَةٌ فَهُوَ سَفَاحٌ: خَاطِبٌ وَ وَلِيٌّ وَ شَاهِدَا عَدْلٍ».

فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ اخْتِلاف است میان علما که این آیت محکم است یا منسوخ. قول حسن و مجاهد آنست که: آیت محکم است، و معنی آنست که: فما انتفعتم و تلذذتم به من النساء بالنكاح الصحيح.

فَأَتَوْهُنَّ أَجُورَهُنَّ ای مهورهنّ کاملاً بعد الدخول، و نصفاً قبل الدخول. میگوید: چون بنکاح صحیح بیکدیگر رسید ایشان را مهر تمام دهید، و پیش از دخول و مسیس نیمه مهر. و بمذهب ابن عباس آیت محکم است، رخصت نکاح متعت است و نکاح متعت آنست که زنی خواهد بولی و دو گواه تا زمانی نام کرده، بأجرى معلوم. پس چون آن مدت بسر آید، زن مالک نفس خویش باشد. آن گه اگر خواهد با وی میباشد، و اگر نه، وی را رسد که از وی مفارقت کند و عدت وی آنست که يك قرء باز برد، اگر از ذوات الأقرء باشد، و اگر نه از ذوات الاقرا بود، يك ماه است عدت وی، تا استبراء رحم حاصل شود و میان ایشان توارث نباشد، و اگر فرزندی آید بپدر ملحق بود.

این شرح نکاح متعت است، و ابن عباس و طائفه‌ای از اهل بیت این رخصت داده‌اند، و دلیل ایشان قراءت ابی و سعید بن جبیر است: «فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ إِلَى أَجْلِ مَسْمِي فَأَتَوْهُنَّ أَجُورَهُنَّ». اما معظم علما و فقها از صحابه و تابعین و سلف صالحین بر آنند که: این نکاح متعت در ابتدا. اسلام بود پس منسوخ گشت، و متعت زنان در شریعت امروز حرام است. مصطفی (ص) گفت در بعضی از خطب: يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي كُنْتُ أَمْرَكُمْ بِالْإِسْتِمْتَاعِ مِنَ هَذِهِ النِّسَاءِ، أَلَا إِنَّ اللَّهَ سَبَّحَانَهُ حَرَّمَ ذَلِكَ إِلَيَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.»

و قال عمر بن الخطاب: ما بال رجال ينكحون هذه المتعة، و قد نهى رسول الله (ص) عنها، لا أجد رجلاً نكحها إلا رجماً بالحجارة. و قال ابن عمر: المتعة سفاح و قال عطاء: المتعة حرام مثل الميتة و الدّم و لحم الخنزير. قال ابو اسحاق الزجاج: هذه آية قد غلط فيها قوم غلطا عظيماً جداً، لجهلهم باللغة، و ذلك انهم ذهبوا الى ان قوله عزّ و جلّ: فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ مِنَ الْمُتَعَةِ الَّتِي قَدْ أَجْمَعَ أَهْلُ الْفَقْهِ أَنَّهَا حَرَامٌ وَ إِنَّمَا مَعْنَى فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَمَا نَكَحْتُمُوهُنَّ مِنْهُنَّ الشَّرَائِطُ الَّتِي جَرَتْ فِي الْآيَةِ، آيَةُ الْإِحْصَانِ. أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ أَي عَاقِدِينَ التَّرْوِيجِ، فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ عَلَى عَقْدِ التَّرْوِيجِ الَّتِي جَرَى ذِكْرُهَا، فَأَتَوْهُنَّ أَجُورَهُنَّ فَرِيضَةً أَي مَهْرَهُنَّ، فَإِنْ اسْتَمْتَعْتُمْ بِالدَّخُولِ بِهَا أَتَى الْمَهْرَ تَامًا، وَ إِنْ اسْتَمْتَعْتُمْ بِعَقْدِ النِّكَاحِ أَتَى نِصْفَ الْمَهْرِ وَ الْمَتَاعِ فِي اللُّغَةِ كَلَّ مَا يَنْتَفِعُ بِهِ وَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ: وَ مَعُوهُنَّ عَلَى الْمَوْسِعِ قَدْرُهُ، لَيْسَ مَعْنَاهُ زَوْجُوهُنَّ الْمُتَعِ، إِنَّمَا مَعْنَاهُ: أَعْطَوْهُنَّ مَا يَسْتَمْتَعْنَ بِهِ وَ كَذَلِكَ وَ لِلْمُطَلَّقاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ. وَ مِنْ زَعْمِ أَنْ مَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ، الْمُتَعَةُ الَّتِي هِيَ الشَّرْطُ فِي النِّمْتَعِ الَّتِي تَفْعَلُهُ الرَّافِضَةُ، فَقَدْ أَخْطَأَ خَطَأً عَظِيمًا. لِأَنَّ الْآيَةَ بَيِّنَةٌ وَاضِحَةٌ.

فَأَتَوْهُنَّ أَجُورَهُنَّ فَرِيضَةً اجر اینجا مهر است، و سمی اجرا لأنه اجر الاستمتاع، و لهذا يتأكد بالخلوة و الدخول. و بمذهب شافعی مهر را حدی نیست، اگر اندک بود و اگر بسیار، رواست، که در شرع مقدر نیست و بمذهب بو حنیفه مقدر است، و کمینه آن ده درم سپید است و دلیل شافعی آنست که مصطفی (ص) گفت: «الصدّاق جائز قليله و كثيره»، و قال: «من اعطى في صداق امرأته ملء كفيه سويقاً او تمراً فقد استحل».



من امرت ان اصبر نفسی معهم» ثمّ جلس وسطنا ليعدّ نفسه فينا.

ثمّ قال بيده هكذا، فخلق القوم و نورّت وجوههم، فلم يعرف رسول الله (ص) احد، قال: و كانوا ضعفاء المهاجرين، فقال النبي (ص): «ابشروا صعايكم المهاجرين بالثور الثام يوم القيمة، تدخلون الجنة قبل اغنياء المؤمنين بنصف يوم مقدار خمسمائة عام».

فإنّ كرهتموهنّ فعسى أن تكثرهوا شيئاً و يجعل الله فيه خيراً كثيراً هر چه آن بر نفست امروز صعبتر، فردا آن بر دلت خوشتر. هر چه امروز در سرای حکم صورت رنج دارد، فردا در سرای وصل مایه گنج بود. بيمرادی و بيکامی امروز بر نفس سوار است، لکن زهی مراد و کام که فردا در ضمن این کار است.

گر امروز اندرین منزل ترا حالی زیان باشد زهی سرمایه و سودا که فردا زین زیان بینی

قوله: و إن أردتم استبدال زوج مكان زوج و آتیتم إحداهن قنطارا فلا تأخذوا منه شيئاً تحقیق کرم است در مذهب دوستی، و تمهید قاعده جوانمردی، میگوید: جفوت فرقت و استرداد معیشت بهم جمع مکنید، که این نه کار کریمانست، ۵۹ و نه سزای جوانمردان! چون داغ فرقت بر دل آن مسکینه نهادی، نگر تا دست خرج او نیز بر بند نیاری، بآنکه داده و استانی، و داغش بر داغ نهی.

حسن بن علی (ع) زنی داشت. وی را طلاق داد. آن گه مال فراوان بوی فرستاد، و گفت او را: محنت فراق ما بس است، نیز رنج دست تنگی بر وی نباید نهاد.

گویند آن مال چهل هزار درم بود. زن آن مال پیش خویش بখاک فرو ریخت و میگفت: «متاع قليل من حبيب مفارق».

حرمت علیکم أمهاتکم. الآية اشارت این آیت آنست که بناء شرع بر تعبّد است نه بر تکلف، و قانون دین منقول است نه معقول، و مایه سنت تسلیم است نه تعلیل. تسلیم راهیست آسان، منزل آن آبادان، مقصد آن رضاء رحمن. تکلف و تصرف راهیست دشوار، منزل آن خراب، مقصد آن ناگوار. هان! از راه تکلف خیز، و در تسلیم آویز، و تصرف و تعلیل بپرهیز. آنچه شرع حرام کرد محرّم دان بی علت، حوالت آن بر ارادت، بناء آن بر مشیّت. بجای محرّم گر محال بودی همان بودی، و سانغ در شرع مقدّس بودی، و بی علت و بی شبهت بودی، فهو الحقّ جلّ جلاله، یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید، من یحرّم ما یشاء علی من یشاء، و یبیح ما یشاء لمن یشاء، لا علة لصنعه و لا معترض علی حکمه.

## ۶ النوبة الاولى

قوله تعالى: و من لم یستطع منکم و هر که نتواند از شما، طوّلاً از پی طولی، أن ینکح المحصنات المؤمنات که بزنی کند آزاد زنان گرویدگان را، فمن ما ملکتم ایمانکم وی را حلاست که کنیزکی بزنی کند، من فتیاتکم المؤمنات ازین کنیزکان شما که گرویدگان اند، و الله أعلم بإیمانکم و خدای داناتر دانایی است بایمان شما، بعضکم من بعض شما همه از یکدیگراید در عقد دین بهم، فأنکحوهنّ کنیزکان را بزنی کنید، بإذن أهلهنّ بدستوری خداوند ایشان. و آتوهنّ أجورهنّ و بایشان دهید کاوینهای ایشان، بالمعروفِ بداد و در خور، المحصنات کنیزکان پاک بنکاح پاک، غیر مسافحات نه نابکاران پلیدکاران، و لا متخذات أخذان و نه بر هوای دل بی نکاح دوست گیران، فإذا أحصین چون آن

کنیزکان شوی کردند، فَإِنْ أَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ اِذَا زُنَّكَ كُنْتَ عَلَيْهِمْ بِاِيْمَانَتِكَ عَلَيْهِمْ بِاِيْمَانَتِكَ، نَصَفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ نِصْفُهُ  
آن حدّ که بر آزاد زنانست، ذَلِكَ اِنْ نَكَحَ كُنْيَاكَ، لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ مِنْكُمْ اِنْ كَسَّ رَا حِلَالَتْ كِه اَز آفَتِ عِزْبِي وَ  
تباہی دین ترسد، وَ اَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَكُمْ وَ اِگر صبر کنید شما را آن بهتر و نیکوتر، وَ اللّٰهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۲۵) و خدای  
آمرزگار است و مهربان.

يُرِيدُ اللّٰهُ لِيُخَفِّفَ عَنْكُمْ وَاَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَكُمْ وَ اِگر صبر کنید شما را آن بهتر و نیکوتر، وَ اللّٰهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۲۵) و خدای  
آمرزگار است و مهربان.

وَاللّٰهُ يُرِيدُ اَنْ يُتُوبَ عَلَيْكُمْ وَ اللّٰهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۲۶) و اللّٰهُ دَانَاَسْتِ رَاَسْتِ دَانَش.  
وَاللّٰهُ يُرِيدُ اَنْ يُتُوبَ عَلَيْكُمْ وَ اللّٰهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۲۶) و اللّٰهُ دَانَاَسْتِ رَاَسْتِ دَانَش.  
جهان گرد بایستهای ناپسندیده میگردند، میخوانند، اَنْ تَمِيْلُوْا مِيْلًا عَظِيْمًا (۲۷) که شما از راه راستی بگردید بگشتنی  
بزرگ.

يُرِيدُ اللّٰهُ لِيُخَفِّفَ عَنْكُمْ وَاَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَكُمْ وَ اِگر صبر کنید شما را آن بهتر و نیکوتر، وَ اللّٰهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۲۵) و خدای  
آمرزگار است و مهربان.

بِاِيْمَانَتِكَ عَلَيْهِمْ بِاِيْمَانَتِكَ، نَصَفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ نِصْفُهُ

مَالِهَای یَکدیگر در میان یَکدیگر بناشایست مخورید، اِلَّا اَنْ تَكُوْنَ تِجَارَةً مَّكْرًا كِه بَاَزَرگَانِي بُوَد، عَن تَرَاَضِ مِنْكُمْ اَز  
هم داستانی دلهای شما. وَ لَا تَقْتُلُوا اَنْفُسَكُمْ وَ خَوِشْتَن رَا بَمَكْشِيْد، وَ دَر خُونِ خُوْد مَبِيْد اِنَّ اللّٰهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيْمًا (۲۹)  
خدای بشما مهربانست.

وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ وَ هَر كِه دَر خُونِ خَوِشْتَن رَا، وَ كَانَ ذَلِكَ عَلٰی اللّٰهِ يَسِيْرًا (۳۰) وَ اَنْ بَرِ خَدَایِ اَسَانَ اسْت.  
ناراً او را بآتش رسانیم سوختن را، وَ كَانَ ذَلِكَ عَلٰی اللّٰهِ يَسِيْرًا (۳۰) وَ اَنْ بَرِ خَدَایِ اَسَانَ اسْت.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: وَ مَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلًا اِلَّا يَنْجُوْا بِاِيْمَانَتِكَ عَلَيْهِمْ بِاِيْمَانَتِكَ، نَصَفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ نِصْفُهُ  
مرد و در زنی وی، تقول العرب: ما بفلان طائل و لا طول. معنى آیت آنست که: من لم يستطع منكم قدرة و غنى ان  
ينكح المحصنات، هر که توانایی و بی‌نیازی ندارد، و نتواند که آزاد زنان را بزنی کند، او را حلال است که کنیزك  
دیگری بزنی کند، بشرط آنکه کنیزك همدین این مرد آزاد بود. کسای محصنات بکسر صاد خواند در همه قرآن،  
مگر آنجا که گفت: وَ الْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ اِلَّا مَا مَلَكَتْ اِيْمَانُكُمْ كِه اِيْن يَكِي بَفْتَحِ صَادِ خَوَانَد. باقی قرآ بفتح صاد  
خوانند در همه قرآن. اما من كسر الصّاد فائه بناه على احصنت بناء الفعل للفاعل و المراد احصنت نفسها بالعقّة و  
التّزوج. و من فتح الصّاد بناه على احصنت فهي احصنة بناء الفعل للمفعول به، اي احصنها غيرها، اما التّزوج، و اما  
الاسلام، و اما التّعفف و اما الولي بتزويجها.

این آیت دلیل شافعی است (رض) که گفت: مرد آزاد مسلمان نشاید که کنیزك را بزنی کند مگر بسه شرط: یکی آنکه  
کنیزك مسلمان بود. دیگر آنکه مهر آزاد زن نیابد. سوم آنکه از آفت عزوبت ترسد. تا این سه شرط جمع نشوند روا  
نیست که کنیزك را بزنی کند. ابن عباس گفت: من ملك ثلاثمائة درهم و جب عليه الحجّ، و حرّم عليه نكاح الاماء و  
هر که آزاد زنی بزنی دارد، بهیچ حال روا نیست که کنیزك را بزنی کند و اینجا که رخصت است بیش از يك کنیزك

روا نیست که بزنی کند.

وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِكُمْ أَيِ أَعْمَلُوا عَلَى الظَّاهِرِ فِي الْإِيمَانِ فَاتَّكُمُ مَتَعَبِدُونَ بِمَا ظَهَرَ، وَ اللَّهُ تَعَالَى يَتَوَلَّى السَّرَائِرَ. بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فِي النَّسَبِ، أَيِ كَلِّكُمْ وَ لَدِ أَدَمَ وَ يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ، أَيِ دِينِكُمْ وَاحِدًا، وَ أَنْتُمْ مُتَسَاوُونَ مِنْ هَذِهِ الْجِهَةِ، فَمَتَى وَقَعَ لِأَحَدِكُمْ الضَّرُورَةُ جَازَ لَهُ تَزْوِجَ الْأُمَّةِ.

آن گه شرائط نکاح کنیزک معلوم کرد، گفت: فَإِنَّكُمُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ، ولایت مقید کرد که ولی باید. وَ أَتَوْهُنَّ أَجُورَهُنَّ کاوین مقید و فریضه کرد که کاوین باید «بِالْمَعْرُوفِ» یعنی من غیر مطل و ضرار. «الْمُحْصَنَاتِ» یعنی عفائف، «غَيْرَ مُسَافِحَاتٍ» ای غیر زانیات علانیه، «وَ لَا مُتَّخِذَاتِ أَحْدَانٍ» یعنی و غیر زانیات سرا. میگوید: کنیزکی باید پرهیزکار و پارسا و خویشن‌دار، نه زناکار نهان، نه پلید کار آشکارا، کنیزکی که نکاح گیرد بشرایط اسلام نه دوستگان گیرد، چنان که عادت اهل جاهلیت بود که مرد زن را خدن می‌گرفت، و زن مرد را بر هوای دل، بی‌نکاح، و بی‌قصد تحلیل و تطیب.

فَإِذَا أَحْصَيْنَ بَفَتْحِ الْفِ وَ صَادِ قِرَاءَتِ كَسَائِبِ اسْتِ وَ حَمَزِهِ وَ أَبُو بَكْرٍ أَعَصِمَ. وَ الْمَعْنَى أَحْصَى أَنْفُسَهُنَّ بِالتَّزْوِجِ. بَاقِي قَرَأَ «أَحْصَى» خَوَانَدِ، بَضْمِ الْفِ وَ كَسْرِ صَادِ، الْمَعْنَى: أَحْصَى الْأَزْوَاجَ، وَ قَدْ تَقَدَّمَ بَيَانُ ذَلِكَ. بَفَتْحِ الْفِ مَعْنَى أَنْسَتْ كِهْ چُونِ آنِ كَنِيزِكَانِ شُوي كِرَدَنَدِ. وَ بَضْمِ الْفِ مَعْنَى أَنْسَتْ كِهْ چُونِ ايشان را بشوی دادند.

فَإِنْ أَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ مُحْصَنَاتٍ اَيْنِجَا حَرَاثَرَنَدِ، وَ عَذَابُ حَدِّ زَنَاسْتِ، كِهْ شَرَعِ آنِ را مَقْدَرِ كِرَدِ. مِی‌گُويَدِ: اِگرِ اَيْنِ كَنِيزِكَانِ پَسِ ازِ آنِكَ ايشان را بشوی دادند زنا کنند، بر ايشان است نیمه حد آزاد زنان و نیمه حد آزاد زنان بمذهب شافعی پنجاه زخم چوبست و شش ماه نفی بیک قول. و بمذهب شافعی سید را رسد که مملوک خویش را حد زند و بمذهب ابو حنیفه نرسد او را، بلکه حد زدن بامام مفوض است، و دلیل شافعی خبر مصطفی (ص) قال: «أَقِيمُوا الْحُدُودَ عَلَى مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ»

وَ قَالَ (ص): «إِذَا زَنَتِ امْرَأَةٌ مِنْكُمْ فَتَبَيَّنَ زَنَاهَا فَلْيَجْلِدْهَا الْحَدَّ وَ لَا يَتْرَبْ عَلَيْهَا، ثُمَّ إِنْ زَنَتِ الثَّلَاثَةَ فَتَبَيَّنَ زَنَاهَا فَلْيَبِيعْهَا، وَ لَوْ بَحَلَّ مِنْ شَعْرٍ».

ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ الْعَنْتَ مِنْكُمْ يَعْنِي نِكَاحِ الْأُمَّةِ لِمَنْ خَافَ بَلِيَّةَ الْعَزُوبَةِ مِنْكُمْ، مِی‌گُويَدِ: اَيْنِ نِكَاحِ كَنِيزِكَ أَنْ كَسِ را حلالست از شما که از عزی ترسد که در بلائی افتد، که دین وی در آن تباه گردد و قيل معناه لمن خاف ان يحمله شدة الغلظة على الزنا، فيلقى العنت و هو الحد في الدنيا او العذاب في الآخرة.

آن گه گفت: وَ أَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَكُمْ وَ اِگرِ آزاد مرد صبر کند و خویشتن را در عزوبت نگه دارد، و کنیزک را بزنی نکند او را به بود، تا فرزندش بنده کسی نباشد. یونس بن مرداس گفت خادم انس مالک که: پیش انس و ابو هریره نشستند بودم. انس گفت: سمعت رسول الله (ص) يقول: «من احب ان يلقى الله عز و جل طاهرا مطهرا فليتزوج الحرائر»، و ابو هریره گفت: سمعت رسول الله (ص) يقول: «الحرائر اصلاح البيت و الاماء هلاك البيت».

وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ يَعْنِي بِالْعَبْدِ حِينَ رَحَّصَ لَهُ فِي نِكَاحِ الْأُمَّةِ، إِذَا لَمْ يَجِدْ طُولَ الْحَرَّةِ وَ خَافَ الْعَنْتَ.

يُرِيدُ اللَّهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ كُوفِيَانَ اَيْنِ لَامِ رَا لَامِ كِي گُويَنَدِ وَ بَصْرِيَانَ لَامِ خَفْضِ گُويَنَدِ، وَ مَعْنَاهُ لِأَنَّ بَيِّنَ لَكُمْ شَرَائِعَ دِينِكُمْ وَ مَصَالِحَ امْرِكُمْ. مِی‌گُويَدِ: اللَّهُ مِی‌خَواهِدِ كِهْ شَرَائِعَ دِينِ شَمَاءِ وَ مَصَالِحَ كَارِ شَمَاءِ، بَرِ شَمَا رُوشَنِ كَنَدِ، وَ فَرَا نَمَايَدِ، كِهْ صَبْرِ كِرَدَنِ وَ خُودِ رَا دَرِ عَزُوبَتِ نِگَه‌داشْتَنِ بِهْ اسْتِ ازِ نِكَاحِ كَنِيزِكَ. وَ يَهْدِيكُمْ سُنَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ مِی‌خَواهِدِ كِهْ شَمَا

را بدین ابراهیم و اسماعیل راه نماید، و بآن دین حنیفی که پیشینیان داشتند در تحریم مادران و خواهران و دختران یعنی که این زنان محرّمات که درین آیات بیان کردیم بر دینداران پیش هم چنان محرّم بودند.

وَ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَ مِيخوَاهِدْ كِه شَمَا رَا از معصیت بطاعت باز آرد، و شما را باز پذیرد. وَ اللّٰهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ وَ اللّٰهُ دانایست راستدان، میداند که صلاح دین بندگان در چیست؟ و فرمان بردار و نافرمان از ایشان کیست؟

وَ اللّٰهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ اِی یخرجکم من کلّ ما یکره و یأبی، الی ما یحبّ و یرضی. وَ يُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ گفته‌اند: اینان گبران‌اند که نکاح خواهران و دختران برادر و خواهر روا داشتند، و مسلمانان را گفتند: شما دختر خاله و عمّه بزنی میکنید چرا دختر برادر و خواهر بزنی نکنید؟ و همه یکسانند؟

رَبِّ الْعَالَمِينَ گفت: ایشان بر پی شهوتهای خویش میروند، و میخوانند که شما را نیز از راه راستی بگردانند. مجاهد گفت: این زانیان‌اند که دیگران را همچون خود میخوانند. چنان که در زنا دین خویش تباه میکنند، میخوانند که دین دیگران تباه کنند. مصطفی (ص) گفت: بر شما باد که زنا نکنید و در اباحت آن معتقد نباشید، که در آن شش خصلت است: سه در دنیا و سه در عقبی. اما در دنیا آبروی ببرد، و درویشی بر دوام پیش آرد، و عمر کوتاه کند و در عقبی بسخط خدای رسد، و شمار بد بیند، و جاوید در آتش بماند. آن گه مصطفی (ص) این آیت بر خواند: «أَنْ سَخَطَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ وَ فِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ». معنی خبر آنست که هر که زنا کند، و مباح بیند، جاوید در آتش بماند، اما اگر مباح نبیند پس عاصی بود نه جاحد و عاصی جاوید در دوزخ بماند و اگر از معصیت توبه کند ایمان بوی باز آید، و او را نسوزاند بآتش. مصطفی (ص) گفت: «إِذَا زَنِی الْعَبْدُ نَزَعَ مِنْهُ سِرَّ بَالِ الْإِيمَانِ، فَإِنَّ تَابَ رَدَّ عَلَيْهِ وَ كَانَ ابْنُ عَبَّاسٍ يَقُولُ لِعِلْمَانِهِ: تَزَوَّجُوا إِنْ الرَّجُلَ إِذَا زَنِی نَزَعَ عَنْهُ نُورَ الْإِيمَانِ، فَإِنَّ شَاءَ اللّٰهُ اعْطَاهُ بَعْدَ وَ أَنْ شَاءَ مِنْعَهُ».

وَ قَالَ النَّبِيُّ (ص): «لَا يَجْتَمِعُ الزَّانَا وَ الْغَنَى فِي بَيْتٍ، وَ لَا الْفَقْرُ وَ قِرَاءَةُ الْقُرْآنِ فِي بَيْتٍ».

وَ قَالَ: «ثَلَاثٌ لَا تَكُونُ فِي بَيْتٍ إِلا نَزَعَ اللّٰهُ مِنْهُ الْبِرَّةَ: الزَّانَا وَ الْخِيَانَةَ وَ السَّرْفَ، وَ هُوَ النِّفَقَةُ فِي الْمَعْصِيَةِ».

وَ قَالَ (ص): «إِلا مِنْ فَعَلَ فَعَلَ بِهِ، إِلا مِنْ زَنِی زَنِی بِهِ»، فَقِيلَ لِابْنِ عَبَّاسٍ: أُرَأَيْتَ مِنْ زَنِی وَ لَيْسَتْ لَهُ امْرَأَةٌ! قَالَ: «يَزَنِی بِأَمِّهِ أَوْ بِأَخْتِهِ أَوْ ابْنَتِهِ أَوْ دَوَابِّهِ، فَإِنَّ لَمْ يَكُنْ لَهُ شَيْءٌ مِنْ ذَلِكَ، فَبِدَارِهِ»، وَ إِمَّا إِرَادَ ابْنَ عَبَّاسٍ بِهَذِهِ الْمَقَالَةَ أَنَّ دَارَهُ تَخْرَبُ لِشَوْمِ ارْتِكَابِهِ الزَّانَا، فَيَبُولُ فِيهَا النَّاسُ وَ فِي قِصَّةِ الْمِعْرَاجِ إِثُّهُ قَالَ (ص): «نَظَرْتُ فَإِذَا أَنَا بِقَوْمٍ عَلَى مَائِدَةٍ عَلَيْهَا لَحْمٌ مَشْوَى كَأَحْسَنِ مَا رَأَيْتُ مِنَ اللَّحْمِ، فَإِذَا حَوْلَهُ جِيفٌ فَجَعَلُوا يَقْبَلُونَ عَلَى الْجِيفِ، يَأْكُلُونَ مِنْهَا، وَ يَدْعُونَ اللَّحْمَ. فَقُلْتُ: مَنْ هَؤُلَاءِ يَا جَبْرَائِيلُ؟ قَالَ: هَؤُلَاءِ الزَّانَاةُ، عَمَدُوا إِلَى مَا حَرَّمَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ، وَ تَرَكَوْا مَا أَحَلَّ اللّٰهُ لَهُمْ. ثُمَّ نَظَرْتُ فَإِذَا أَنَا بِنِسَاءٍ مَعْلَقَاتٌ بَنَدِيهِنَّ، مَنَكَسَاتٌ بَارِجِلِهِنَّ. قُلْتُ: مَنْ هَؤُلَاءِ يَا جَبْرَائِيلُ؟ قَالَ: هَؤُلَاءِ اللَّاتِي يَزْنِينَ وَ يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ».

وَ قَالَ عَلَى (ع): «بِرْسَلِ عَلَى النَّاسِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ رِيحٌ مَنَنْتَةٌ يَتَأَدَّى بِهَا كُلُّ بَرٍّ وَ فَاجِرٍ، فَتَأْخُذُ بِأَنْفَاسِ النَّاسِ».

قَالَ: «فَيُنَادِيهِمْ مَنَادٌ: هَذِهِ رِيحُ فُرُوجِ الزَّانَاةِ، الْعَنُوهُمْ، لَعْنَهُمُ اللّٰهُ! فَلَا يَبْقَى بَرٌّ وَ لَا فَاجِرٌ إِلا قَالَ: اللّٰهُمَّ الْعَنِ الزَّانَاةَ، ثُمَّ يَصْرِفُ وَ جَوْهَهُمْ إِلَى النَّارِ».

يُرِيدُ اللّٰهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ اِین باز در تحلیل نکاح کنیزک است، و معنی تخفیف اینجا رخصت است که شرع داد در نکاح کنیزک، چون از طول حرّه درمانده.

وَ خَلَقَ الْإِنْسَانَ ضَعِيفًا يَسِيبِي: يَضْعَفُ عَنِ الصَّبْرِ عَنِ النَّسَاءِ. قَالَ سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيْبِ: «مَا آيِسَ الشَّيْطَانُ مِنْ ابْنِ آدَمَ إِلا أَنَّهُ مِنْ قَبْلِ النَّسَاءِ، وَ قَدْ أَتَى عَلَيَّ ثَمَانُونَ سَنَةً وَ ذَهَبَتْ أَحَدِي عَيْنِي، وَ أَنَا اعْشَى بِالْآخِرِي، وَ إِنَّ أَخُوفَ مَا أَخَافُ عَلَيَّ

فتنة النساء». و قال ابن عباس: ثمانى آيات فى سورة النساء هنّ خير لهذه الأمة ممّا طلعت عليه الشمس و غربت: ١ يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذَيِّبَنَّ لَكُمْ... ٢ وَ اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يُثَوِّبَ عَلَيْكُمْ... ٣ يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ... ٤ إِنَّ تَجْتَنَّبُوا كِبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ... ٥ إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ... ٦ إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ... ٧ وَ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ... ٨ مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَذَابِكُمْ إِنْ شَكَرْتُمْ وَ آمَنْتُمْ... يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ أَي بِالْحَرَامِ، كَالرِّبَا، وَ الْقَمَارِ، وَ الْقَطْعِ، وَ الْغَضَبِ، وَ السَّرْقَةِ، وَ الْخِيَانَةِ وَ قِيلَ هُوَ الرَّجُلُ يَجِدُ حَقَّ أَخِيهِ الْمُسْلِمِ أَوْ يَقْتَطِعُهُ بِيَمِينِهِ. إِلَّا أَنْ تُكُونَ تِجَارَةً إِنْ اسْتِنَاءَ مَنْقُوعَ اسْتِ، يَعْنِي: لَكِنْ إِنْ كَانَتْ تِجَارَةً. عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ بَرَضِي السَّيِّعِينَ، فَهُوَ حَلَالٌ. قَرَأَتْ أَهْلَ كُوفَةَ تِجَارَةً بِنَصَبِ اسْتِ، وَ كَانَ دَرِينِ قَرَأَتْ نَاقِصَهُ بِأَشَدِّ، وَ اسْمٌ وَ خَبْرٌ خَوَاهِدٌ، وَ اسْمٌ دَرُو مَضْمَرٌ اسْتِ، يَعْنِي أَلَّا أَنْ تُكُونَ الْأَمْوَالِ تِجَارَةً أَي أَمْوَالِ تِجَارَةً، فَحَذَفَ الْمُضَافَ وَ أَقِيمَ الْمُضَافَ إِلَيْهِ مَقَامَهُ. بَاقِي بَرَفَعِ خَوَانِنْدُ: إِلَّا أَنْ تُكُونَ تِجَارَةً، وَ كَانَ دَرِينِ قَرَأَتْ تَامَّهُ بِأَشَدِّ بِمَعْنَى وَقَعَ، وَ خَبْرٌ نَخَوَاهِدٌ وَ الْمَعْنَى أَلَّا إِنْ تَقَعَ تِجَارَةً. مِيْكَوَيْدُ: أَكْرَ تِجَارَتِي رُودَ مِيَانِ شَمَا، وَ خَرِيدٌ وَ فَرُوحَتِي بُوَدُ بَرَضَاءِ يَكْدِيْكَرُ، أَنْ حَلَالٌ بُوَدُ.

قال النبيّ (ص): «البيع ٦٠ عن تراض و الخيار بعد الصّفة و لا يحلّ لمسلم ان يغشّ مسلماً.

قوله تعالى: وَ لَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنْ آتَيْتُمْ فِي شَأْنِ غَازِي اسْتِ كِهْ يِگَانِهْ حَمَلِهْ بَرْدِ بَرُوِيْ صَدِّ هَزَارِ دَشْمَنِ، چُونِ بُوَ مَحْجَنِ كِهْ دَرِ حَرْبِ دَشْمَنِ يِگَانِهْ بَرِ وِي شَسْتِ هَزَارِ سُوَارِ شَدِّ، وَ ايشان را هزيمت کرد اين در شأن کيست که مار افسای کند، و شیر گیرد، و مشت زند، و بگروگان طعام فراوان خورد، و بی آنکه شنا داند در آب شود، اين همه در خون خود شدن است و خبر درست است از مصطفى (ص) که: هر کس که زهر خورد آن زهر فردا در دوزخ در دست اوست، تا میآشامد جاویدی جاویدان، و هر که آهنی در خويشتن زند تا خويشتن را بکشد، آن آهن در دست وی است در دوزخ تا در خود ميزند جاویدی جاویدان و هر که خويشتن را از بالایی در اوگند، يا از کوهی، وی را از آن بالا می درافکنند در دوزخ جاویدی جاویدان، و قال النبيّ (ص): «إِنَّ رَجُلًا مَمَّنْ كَانَ قَبْلَكُمْ، أَخَذَتْهُ قَرْحَةٌ بَيِّدَةٍ فَقَطَعَهَا فَمَا رَقًا دَمَهَا حَتَّى مَاتَ فَقَالَ رَبِّكُمْ تَعَالَى: بَادِرْنِي ابْنَ آدَمَ بِنَفْسِهِ فَفَقْتَلَهَا، فَقَدْ حَرَمْتَ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ.

و روى عن جابر بن سمرة أنّه قال: «إِنَّ رَجُلًا قَتَلَ نَفْسَهُ فَلَمْ يَصِلْ عَلَيْهِ النَّبِيُّ».

و گفته اند: معنى لا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ أَنْسَتْ كِهْ هَمْدِينَانَ خُودِ رَا مَكْشِيدِ، فَاتَّكَمُ أَهْلَ دِينِ وَاحِدٍ وَ مِنْهُ قَوْلُهُ تَعَالَى: وَ إِنْ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً، وَ قَوْلُهُ (ص): الْمُؤْمِنُونَ تَتَكَافَأُ دِمَاؤُهُمْ.

إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا إِذْ نَهَى عَنْ ذَلِكَ.

ثمّ قال: وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ... أَي أَكَلَ الْمَالَ بِالْبَاطِلِ، وَ قَتَلَ النَّفْسَ، «عُدْوَانًا» يَعْدُو مَا أَمَرَ بِهِ، وَ «ظُلْمًا» عَلَى أَخِيهِ، فَسَوْفَ نُصَلِّيهِ نَارًا أَي نَدْخَلُهُ نَارًا فِي الْآخِرَةِ. وَ كَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا أَي هَيِّنًا فَاتَّهَ قَادِرٌ عَلَيْهِ، وَ اللَّهُ أَعْلَمُ.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: وَ مَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلًا الْآيَةَ... جَلِيلٌ اسْتِ وَ جِبَارٌ خَدَايِ جِهَانِيَانِ، كَرِيمٌ وَ غَقَارٌ، نَامِدَارٌ، رَهِي دَارٌ، مَهْرِبَانٌ، وَاحِدٌ وَ أَحَدٌ دَرِ نَامِ وَ نَشَانِ، بَكْرَمِ خُوِيْشِ نَوَازَنْدِهْ بَنْدِگَانِ، بِفَضْلِ خُوِيْشِ سَازَنْدِهْ كَارِ ايشانِ، پيدا کننده نور عنایت خویش بر دوستان، و آراينده دوستان خویش بلباس احسان. خداوندی بخشاینده، و بر بخشودن پابنده، و هر کس را بر خویش نماینده، هر کس را چنان که سزای اوست، و بقدر و اندازه و روش اوست، و از هر کس آن درخواهد که در وسع و توان اوست. نهیینی که مستضعفان راه شریعت را چون رخصت نمود بنکاح کنیزك، گفت:

اگر از طول حرّه درمانید، و آرزوی نکاح پدید آید، کنیزک را بزنی کنید، و شهوت خویش را مدافعت مکنید، چون نمیتوانید و سنت ایشان را مدد میدهد که: «الدنيا متاع، و خیر متاع الدنيا المرأة الصالحة»، و «تزوجوا الودود الولود، فإني مكثر بكم الأمم»، «وعلیکم بالأبکار فآئهنّ اعذب افواها، و انتق ارحاما، و ارضی بالیسیر.»  
نتق الرّحم کثرة الولد. یقال: امرأة ناتق، اذا كانت کثیرة الولد.

این خود راه رخصت جویان است که مستضعفانند، و با خود برنتاوانند. اما جوانمردان طریقت و مجاهدان راه حقیقت، عمل ایشان رنگی دیگر دارد، و عشق ایشان ذوقی دیگر، نه عذر رخصت ایشان را فریبید، نه سلطان شهوت با ایشان برتاود، گویی در شأن ایشان این خبر آمد که: «یا داود! حذر و أنذر قومك قضاء الشهوات فان القلوب المعلقة بشهوات الدنيا، عقولها عنى محجوبة»، و مقام حارثه اینجا رسید که گفت: «عرفت نفسی عن الدنيا فأسهرت لیلی و أظمأت نهاری، الحدیث. «و الله اعلم بایمانکم بعضکم من بعض» این تعریض است از کفایت دینی، و اشارت است فرا تقدیس خدای از جفتی مریم (ع)، که بندگان خود را عار داشت از نکاح کنیزک، جز بوقت ضرورت، یعنی که تا خدای را عزّ و جلّ منزّه و مقدّس دانند از مناکحت پرستار وی، آخر این مضطرّ را بنکاح کنیزک دل خرسند کرد، و گفت: همه از آدم و حواءند، و در عقده دین با هم، همه هم شکل یکدیگر و جنس یکدیگر، شکل بشکل شود، و جنس بجنس گراید، پس جفت داشتن، و بجفت گرائیدن ایشان را سزد بلکه خود می‌دریاید، و جز چنین نشاید و معبود قدیم، کردگار عظیم جلّ جلاله، و عظم شأنه، که وی را شکل و شبه نیست، و جنس و مثل نیست، جفت داشتن او را سزا نیست که او را کفو و همسر نیست، لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفواً أحد.

آن گه در آخر این آیت گفت: وَ أَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَّكُمْ، اگر گرد رخصت نگریدید، و نکاح کنیزک در باقی کنید، و در قهر نفس شکبیا باشید، شما را بهتر بود و راه جوانمردان اینست، و دوستان خود این کنند و با اینهمه استمالت بنده فرو نگذاشت، و بفرمان جزم نگفت: اصبروا، بلکه گفت: وَ أَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَّكُمْ اگر صبر کنید و بر رخصت فرو نیائید، و مردانه در راه احتیاط روید، شما را جای نواخت هست، و اگر صبر نکنید و رخصت جوید، و آسانی طلب کنید، عذر هست، از آنکه شما ضعیفان اید! و با خود برنتاوان! باری لاف مردان چه زنید؟ و جای مردان چه گیرید؟

برگ بی‌برگی ناداری لاف درویشی مزن رخ چو عیاران ناداری جان چنان مردان مکن!

يُرِيدُ اللَّهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ. بیان شرف امت محمد (ص) است، و اظهار عزّ ایشان، و منت خداوند عزّ و جلّ بر ایشان، آن منت و کرامت که بر دیگران نبود. از رفتگان و پیشینیان، بلکه معاملت با ایشان مکافات بود که در ایشان رسید، چنان که الله گفت: وَ مِنْهُمْ مَنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ، وَ مِنْهُمْ مَنْ خَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ، وَ مِنْهُمْ مَنْ أَغْرَقْنَا. چون این امت حال ایشان بشنیدند، و داستان ایشان برخواندند، منتظر بودند تا در حق ایشان فرمان چه آید. گفت: وَ يَهْدِيكُمْ سُنَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ، وَ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ، با شما آن نکنیم که با ایشان کردیم، ایشان را خسف و مسخ و اغراق بود، و شما را توبت و رحمت و مغفرت.

يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ يَعْنِي يَخَفِّفُ عَنْكُمْ ثَقَلِ الْأَوْزَارِ بِمَوَاتِرَةِ الْوَارِدَاتِ إِلَى قُلُوبِكُمْ، يُخَفِّفُ عَنْكُمْ كَلْفَ الْأَمَانَةِ بِحَمَلِهَا عَنْكُمْ. يَخَفِّفُ عَنْكُمْ مَقَاسَاةَ الْمَجَاهِدَاتِ بِمَا يَلِجُ لِقُلُوبِكُمْ مِنْ أَنْوَارِ الْمَشَاهِدَاتِ يَخَفِّفُ عَنْكُمْ تَعَبَ الْمَطَالِبَاتِ بِرُوحِ الْمَوَاصِلَاتِ.



وَ خَلِقَ الْإِنْسَانَ ضَعِيفًا در قرآن هر جا که نام انسان است صفت ناپسندیده‌ای بییوند آنست، چنان که گفت: إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ، إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا، إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ، إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ. از آنکه انسانیت از خاکست، و خاک مایه کثافت، و اصل کدورت. اما امید رهی بآنست که آن روز که می‌آفرید، عیب میدید، و آن گه با عیب میخرد.

با عیب خریدهای مرا روز نخست پیر طریقت گفت: خداوندا! تو ما را جاهل خواندی، از جاهل جز از جفا چه آید؟! تو ما را ضعیف خواندی، از ضعیف جز از خطا چه آید؟! خداوندا! بر نتاوستن ما با نفس خود از آن ضعف انگار، و دلیری و شوخی ما از آن جهل انگار. خداوندا! تومان برگرفتی و کس نگفت که بردار، اکنون که برگرفتی بمگذار، و در سایه لطف خود میدار!

گر آب دهی نهال خود کاشته‌ای      و ر پست کنی بنا خود افراشته‌ای  
من بنده همانم که تو پنداشته‌ای      از دست میفکنم چو برداشته‌ای

## ۷ النوبة الاولى

قوله تعالى: إِنَّ تَجْتَبُوا اگر پرهیزید، کبائر ما تُنْهَوْنَ عَنْهُ از بزرگهای آن گناهان که شما را از آن می‌باز زنند، نُكْفَرُ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ ناپیدا کنیم و بستریم از شما گناهان شما، وَ نُدْخِلُكُمْ و شما را در آریم، مُدْخَلًا كَرِيمًا (۳۱) در آوردنی نیکو. وَ لَا تَتَمَنَّوْا و آرزو مکنید، ما فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ آن چیز که الله تعالی شما را بآن بیکدیگر افزونی و فضل داد، لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُوا مردان را بهره‌ایست از آنچه کنند، وَ لِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبْنَ و زنان را بهره‌ایست از آنچه کنند، وَ سَأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ و از خدای میخواهید از فضل وی، إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا (۳۲) که خدای بهمه چیز دانا است.

وَ لِكُلِّ جَعَلْنَا و هر کس را از مردان و زنان پدید کردیم، مَوَالِي عصبه‌ای که ازو میراث برد، مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَ الْأَقْرَبُونَ از آنچه گذاشت پدران و مادران و خویشان، وَ الَّذِينَ عَقَدْتُمْ و ایشان که بند بست بایشان، أَيْمَانُكُمْ سوگندان شما، فَأَتَوْهُمْ نَصِيبَهُمْ نصیب ایشان از میراث بایشان دهید، إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا (۳۳) که الله بر همه چیز گواه است همیشه‌ای.

الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ مردان بر سر زنان کدخدایان اند و کارداران و براست دارندگان، بما فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ با آنچه خدای ایشان را بر یکدیگر فضل داد، وَ بما أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ و بآنچه نفقه میکنند مردان بر زنان از مالهای خویش، فَالصَّالِحَاتُ نِيكَ زانانند، قَانِتَاتٌ که خدای را و شویان خویش را فرمان بردارانند، حَافِظَاتٌ لِلْغَيْبِ زیر جامه خویش را نگهدارانند، بما حَفِظَ اللَّهُ بَأَنَّهُ خدای نگه‌داشت. وَ اللَّاتِي تَخَافُونَ و آن زمان که می‌ترسید، تُشَوِّزُهُنَّ از بیرون نشستن ایشان، فَعُظُوهُنَّ پند دهید ایشان را، وَ أَهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ و جامهای خواب از ایشان جدا کنید، وَ اضْرِبُوهُنَّ و ایشان را زنید، فَإِنْ أَطَعْتُمْ اگر فرمان برند شما را، فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا بر ایشان بهانه دیگر مگیرید، و بیداد را راهی مجوئید، إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا كَبِيرًا (۳۴) که الله خداوندیست برتر و مهتر همیشه‌ای.

وَ إِنَّ خِفْتُمْ و اگر دانید، شِفَاقٌ بَيْنَهُمَا ناساختن و خلاف میان مرد و زن، فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِ بَيْنَگیزانید داوری از کسان مرد، وَ حَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا و داوری از کسان زن، إِنَّ يُرِيدَا إِصْلَاحًا اگر در دل صلاحی دارند و آشتی بیوسند،

يُوقِقُ اللَّهُ بَيْنَهُمَا خدای میان ایشان بر آمد سازد و با هم ساختن پدید آرد، إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا خَبِيرًا (۳۵) که خدای دانایی است آگاه همیشه‌ای.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: إِنَّ تَجْتَبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ الآية معنى آنست که اگر از گناهان کبائر بپرهیزید گناهان صغائر از دیوان شما برگیریم، و ناپیدا کنیم بنماز پنجگانه، و ذلك فی قوله (ص): «الصلوات الخمس كقارة لما بينهنّ، ما اجتنب الكبائر».

و در کبائر علماء سلف مختلف‌اند، هم در اعداد آن، و هم در اعیان آن. از ابن عباس روایت کنند که هر چه در قرآن در آن عقوبتی نامزد است، چنان که ختم آن گناه بلعنت است، یا بغضب، یا بآتش دوزخ، یا بعذاب مطلق، آن همه کبائراست. قومی گفتند: کبائر آنند که در آن حدی است مسمی، چنان که زنا، و دزدی، و قتل بناحق، و شرب خمر، و قذف محصنات و قومی بضدّ این گفته‌اند، گفتند: کبائر آن گناهان‌اند که درین جهان از آن تطهیر نیست، چون تزییع نماز، و سوگند بدروغ، و کبر، و عجب، و سخن چینی، و استهزاء بمردم کردن، و قمار باختن، و خیانت کردن، و فضله آب خویش از آشامنده باز گرفتن، و در حکم رشوت ستدن، و عقوق پدر و مادر و امثال آن.

اما اختلاف اعداد آنست که قومی گفتند: کبائر سیزده‌اند، قومی گفتند: نه‌اند، قومی گفتند: هفت‌اند، قومی گفتند: چهار‌اند، قومی گفتند: بیست‌اند.

على الجملة متفق‌اند بر زنا، و سوگند بدروغ، و دزدی، و خون ناحق، و شرب خمر، و سحر، و قذف محصنات. قومی گفتند: بزرگتر گناهی پس از شرك نومیدی است از رحمت خدا، و ایمنی از مکر خدا، و طمع بریدن از فرج فرستادن خدای. قال سعید بن جبیر: عن ابن عباس (رض) «كلّ شیء عصى الله عزّ و جلّ فيه، فهو كبيرة، فمن عمل منهما شینا فليستغفر، فإنّ الله لا یخذل فی النار من هذه الامّة الا راجعا عن الاسلام، او جاحدا فرضه، او مکذبا بقدره.» و در تورات است که: «امّهات الخطایا ثلاث و هنّ: الکبر، و هو اولّ ذنب عصى الله به، و كان ذلك لابليس و الحرص، و كان لآدم (ع)، و الحسد، و كان لقابيل حين قتل هابيل،» مالك بن مغول گفت: کبائر درین آیت گناه اهل بدعت است، و سیّات گناه اهل سنّت است.

و روایت کنند از ابن عباس که گفت: هر چه الله تعالی از آن نهی کرده است آن کبیره است، و اگر چه يك نظر بود و بهذا قال انس بن مالك: «اتکم تعملون اعمالا هی ادقّ فی انفسکم من الشّعر، کنا نعدّها علی عهد رسول الله من الكبائر.»

وَ نُذِخْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا مدخلا کریماً مدخلا بفتح میم قراءت مدنی است، و احتمال دو وجه کند: یا مصدر باشد بمعنی دخول، یا مکان دخول باشد، همچون مخرج که بمعنی خروج باشد، یا بمعنی مکان خروج. اگر بر مصدر حمل کنی لا بدّ فعلی اضرار باید کرد که بر آن دلالت کند، و انتصاب او بدان فعل مضمّر باشد، و تقدیر چنان بود که: و ندخلکم فتدخلون مدخلا کریماً، ای دخولا کریماً. میگوید: درآریم شما را تا درشویید درشدنی نیکو و اگر بر مکان حمل کنی، حاجت باضمار فعلی دیگر نباشد، و انتصاب او باین فعل بود که مذکور است، ای و ندخلکم مکان دخول زیرا که چون تو گویی: ادخلتک مکانا، این «مکانا» به «ادخلتک» بنصب کنی، و این بر خلاف حرف جرّ باشد. و التقدير، ادخلتک فی مکان. میگوید: در آریم شما را بجای نیکو یعنی بهشت.

باقی قرآء مدخلا خوانند بضمّ میم، و این نیز همان دو وجه را که گفتیم محتمل باشد: یا مصدر «ادخل» باشد، بمعنی الادخال، ای و ندخلکم ادخالاً کریماً، در آریم شما را درآوردنی نیکو. یا مفعول «ادخل» باشد بمعنی مکان الادخال، ای و ندخلکم مکان ادخال کریماً، در آریم شما را در جایی نیکو و اگر بر مصدر حمل کنی، در هر دو قراءت مفعول به محذوف باشد. تقدیر چنان بود که: و ندخلکم الجنّة ادخالاً، او فتدخلونها دخولاً. نیکوتر آنست که بر مکان حمل کنند، زیرا که به «کرم» آن را صفت میکند، چنان که در سوره الدخان مکان را بکرم صفت کرد، گفت: كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَبَّاتٍ وَعُيُونٍ وَ زُرُوعٍ وَ مَقَامٍ كَرِيمٍ. ۶۱

روی انّ النبیّ (ص) قال: «ما من عبد یأتی الصلوات الخمس، و یصوم رمضان، و یجتنب الكبائر الا فتحت له ابواب الجنّة یوم القيامة، حتّی انها لتصطفق ثم تلا: اِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ تُكْفَرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ، وَ نُدْخِلْكُمْ مُدْخِلًا كَرِيمًا. کریم ایدر بمعنی شریف است، یعنی بهشت بر دیگر جایها شرف و فضل دارد، همانست که عرش را گفت: رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ، ای الشریف الفاضل و نامه سلیمان را گفت: اِنِّي اُلْقِي اِلَيْكَ كِتَابًا كَرِيمًا ای شریف بشرف کاتبه و قيل شریف بالختم، كما جاء فی الحديث: کرم الكتاب ختمه و در قرآن کریم بمعنی شرف و فضل فراوان است: اِنْ اَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللّٰهِ اَتْقَاكُمْ، ای أفضلکم و اشرفکم، وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ، ای شرفناهم و فضلناهم، اُرَآيْتِكَ هَذَا الَّذِي كَرَّمْتِ عَلَيَّ؟ ای فضلت، فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ اِی فضله و کریم بمعنی صفوح است، آنجا که گفت: فَاِنَّ رَبِّيْ غَنِيٌّ كَرِيمٌ، ای صفوح، ما غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ اِی الصفوح و کریم بمعنی كثير است آنجا که گفت: لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ اِی كثير و کریم است بمعنی حسن، آنجا که گفت: كَمْ اُنْبِئْنَا فِيْهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ اِی حسن، وَ قُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا اِی حسناً. هر چند که عبارات مختلف است اما حقیقت کرم در همه بشرف و فضل باز گردد.

وَ لَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللّٰهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلٰی بَعْضٍ مَّجَاهِدٌ كَفْتٌ در تفسیر این آیت که: ام سلمه گفت: یا رسول الله مردان را در راه خدا جهاد است و زنان را نیست، تا لا جرم زنان را در میراث نیمه مردان است، کاشک ما نیز مردان بودمانی، تا ما را نیز مزد جهاد بودی، و میراث تمام. ربّ العالمین در شأن ایشان این آیت فرستاد که دریغ مدارید، و خویشان را این آرزو مکنید. لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اَكْتَسَبُوا مِنَ الْجِهَادِ، وَ لِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا اَكْتَسَبْنَ مِنْ حِفْظِ فُرُوجِهِنَّ، وَ طَاعَةِ اَزْوَاجِهِنَّ.

چنان که مردان را ثواب است در جهاد، زنان را ثواب است در پارسایی، و خویشان داری، و شوهران را فرمان برداری. قول سدی آنست که: چون مردان را در میراث دو بهر آمد، و زنان را يك بهر، مردان گفتند: چنان که امروز در میراث ما را بر زنان فضل دادند، امید داریم که فردا قیامت در ثواب اعمال، ما را بر ایشان فضل بود، این بود آرزوی مردان. و زنان نیز آرزو کردند، گفتند: چنان که امروز ما را میراث نیمه مردان است امید داریم که فردا در قیامت گناهان ما نیمه گناه مردان بود. ربّ العالمین این آیت فرستاد، یعنی که این آرزو مکنید که فردا ثواب و عقاب باندازه کردار بود، هم مردان را و هم زنان را. کلبی گفت: این تمنّی که ایشان را از آن نهی کردند شبه حسد بود بر ایشان که مال داشتند، و زن و فرزند بر مراد، و چاکران و چهارپایان نیکو. ایشان می حسد بردند و دریغ می داشتند، و خود را آن میخواستند. ربّ العالمین گفت: این آرزو مکنید، و گر حاجت بمال دارید از فضل خدای خواهید.

اینست که گفت جلّ جلاله: وَ سَأَلُوا اللّٰهَ مِنْ فَضْلِهِ، بفتح سین بی همزه قراءت مکی و کسایی است، و وجه این قراءت

آنست که همزه را حذف کردند تخفیف را، و حرکت وی با سین دادند. باقی قرآء و سئلوا الله خوانند، با ثبات همزه بر اصل خویش، زیرا که همزه عین فعل است، و کلمه امر مخاطبه است، بمنزلت اقطعوا و فضل اینجا بمعنی رزق است، میگوید: حسد مبرید، و روزی از خدا خواهید.

قال رسول الله (ص): «سلوا الله من فضله، فانه يحب ان يسأل، و ان من افضل العبادۃ انتظار الفرج.

و قال: «من لم يسأل الله من فضله غضب عليه»

و قالت عائشة: «سلوا ربكم حتى الشسع، فانه ان لم يبسر الله عز و جل لم يتيسر»، و قال سفيان بن عيينة: «لم يأمر بالمسألة الا ليعطى».

وَ لِكُلِّ جَعَلْنَا مَوَالِيَ الْآيَةِ اَيْنَ آيَتِ رَا دُو تَأْوِيلِ كُفْتِهَانْد: يَكِي اَنْسْت كِه هِر كَس رَا عَصْبِه ايسْت كِه اَن عَصْبِه اَزو مِي مِيرَاث بَرَنْد، اَن مِيرَاث كِه پَدْران و مَادْران و خويشان وى او رَا كُذَاشْتِه اَنْد. وَاَلْدَان و اَقْرَبُونَ بَرِين تَأْوِيلِ مَوْرُوْثَان اَنْد نِه وَاَرِثَان. تَأْوِيلِ دِيْكَر اَنْسْت كِه: و لِكُلِّ شَخْص جَعَلْنَا مَوَالِيَ مَمَّنْ تَرْكِهْم، و هُم الْوَالِدَان و الْاَقْرَبُونَ، مِيْكَوِيْد: هِر شَخْصِي رَا عَصْبِه ايسْت كِه اَز وى مِي بَازْمَانْد، و مِيرَاث بَرَنْد، اَن عَصْبِه پَدْران و مَادْران و خويشاوندان اَنْد. بَرِين تَأْوِيلِ «مَا» بَمَعْنِي «مَنْ» ايسْت و وَاَلْدَان و اَقْرَبُونَ وَاَرِثَان اَنْد.

و الْذِيْنَ عَاقَدْت و عَقَدْت، هِر دُو خَوَانْدِه اَنْد: بِي الْف قِرَاةْت كُوفِي ايسْت، و بِالْف قِرَاةْت بَاقِي. و مَعَاقَدْت و مَعَاهَدْت هِر دُو يَكْسَانْد، و اِيْمَان جَمْع يَمِيْن ايسْت، و قَسْم رَا بَدَان يَمِيْن نَام كَرْدَنْد كِه اَن عَقْدِي ايسْت و عَهْدِي كِه مِيان دُو كَس يَا مِيان جَمَاعَتِي مِي رُوْد، و اَن سَاعَت كِه عَهْد مِي دِهَنْد دَسْت دَر دَسْت يَكْدِيْكَر نِهَنْد، و سَوْكََنْد يَاد كَنْد. مَفْسَّران كُفْتَنْد: مَعْنِي مَعَاقَدْت دَرِيْن اَيْت اَنْسْت كِه دَر جَاهِلِيَّتِ دُو كَس فَرَا هَم مِي شَدَنْد، و مِي كُفْتَنْد: دَمِي دَمَك، و حَرْبِي حَرْبِك، و سَلْمِي سَلْمَك، تَرْثِي و اَرِثَك، و اِيْشَان رَا حَلِيْف يَكْدِيْكَر مِي كُفْتَنْد. چُون اِسْلَام پَدِيْد اَمْد اَز يَكْدِيْكَر مِيرَاث مِي بَرَنْد، بَحْكَم اَيْن اَيْت كِه اَللّٰهُ كُفْتِه بُوْد: فَاتُوْهُم نَصِيْبُهُمْ، و اَن نَصِيْب اِيْشَان سَدَس بُوْد. رُوْزْكَارِي دَر بَدُو اِسْلَام چَنِيْن بُوْد. پَس اَيْن اَيْت مَنَسُوْخ كُشْت، و نَاَسْخ اَيْن بُوْد كِه: وَ اَوْلُوا الْاَرْحَامَ بَعْضُهُمْ اَوْلٰى بِيْعَضٍ فِى كِتَابِ اللّٰهِ. اَبُو رُوْق كُفْت: اَيْن اَيْت دَر شَأْن اَبُو بَكْر صَدِيْق فَرُو اَمْد، كِه وى سَوْكََنْد يَاد كَرْد كِه بَر فَرَزَنْد وى عِبْد الرَّحْمَنِ هِيْج نَفَقَه نَكَنْد، و وى رَا اَز مِيرَاث مَحْرُوْم كَنْد. پَس چُون عِبْد الرَّحْمَنِ مُسْلِمَان شَد، او رَا فَرْمُوْدَنْد تَا اَز مَال خُوِيْش وى رَا نَصِيْبِي دَاد. اَيْنَسْت كِه اَللّٰهُ كُفْت: فَاتُوْهُم نَصِيْبُهُمْ.

اِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ مِّنْ اَعْمَالِكُمْ، «شَهِيْدًا» اَن اَعْطَيْتُمُوْهُم اَوْ لَمْ تَعْطُوْهُم. الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلٰى النِّسَاءِ الْآيَةِ مَقَاتِل كُفْت: اَيْن اَيْت دَر شَأْن سَعْد بِنِ الرَّبِيْع بِنِ عَمْرُو الْاَنْصَارِي فَرُو اَمْد. زَنْ وى حَبِيْبِيَّة بَنْت زَيْد بِنِ اَبِي زَهِيْر الْاَنْصَارِيَّة نَاْفَرْمَانِي كَرْد، و نَشُوْر نَمُوْد. سَعْد لَطْمَه اِي بَر وى زَد. حَبِيْبِيَّة بَخْشَم بَرَفْت، بَخَانِه پَدْر بَار شَد. پَدْرش پِيْش مَصْطَفِي (ص) شَد، و شَكَايَت كَرْد اَز سَعْد، و كُفْت: اَفْرَشْتِه كَرِيْمَتِي فَاَطْمَهَا، دَخْتَر كَرَامِي خُوِيْش رَا فَرَاش وى سَاخْتَم، و او رَا بَزْد.

رسول خدا (ص) گفت: او را بر شوهر قصاص است. حبیبیه رفت تا قصاص خواهد.

رسول (ص) او را باز خواند و گفت: توقف کن تا جبرئیل فرود آید، و از آسمان حکم آرد. آن ساعت جبرئیل فرو آمد، و آیت آورد: الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلٰى النِّسَاءِ.

فَقَالَ النَّبِيُّ (ص): «اراد الله امرا و اردنا امرا، و الذي اراده الله خير».

معنی آیت آنست که مردان بر زنان مسلطاند، و بر سر ایشان بداشته، تا ایشان را تأدیب و تعلیم میکنند، و آنچه صلاح ایشانست بایشان مینمایند، و فرا آن میدارند، و میان ایشان قصاص نیست مگر در نفس و در جرح. و مردان را بر زنان فضل است با فزونی عقل، و دین، و یقین، و قوت عبادت، و کمال شهادت، و استحقاق نبوت و خلافت، و امارت، و دیت و میراث دو چندان زنان، و طلاق در دست مردان، و زنان را يك شوی، و مردان را چهار زن و زنان را در خانه نشستن آئین، که الله تعالی گفت: وَ قَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ، و مردان را بیرون شدن و جهاد کردن که الله گفت: انْفِرُوا خِفَافًا وَ ثِقَالًا وَ جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ.

قال رسول الله (ص): «المرأة مسكينة ما لم يكن لها زوج.» قيل يا رسول الله: و ان كان لها مال؟ قال: «و ان كان لها مال» و قال: «خير النساء امرأة ان نظرت اليها سرتك، و ان امرتها اطاعتك، و اذا غبت عنها حفظتك في مالها و نفسها»، ثم تلا (ص): «الرجال قوامون على النساء بما فضل الله بعضهم على بعض و بما أنفقوا من أموالهم» یعنی: و فضلوا بما ساقوا اليهن من المهر و الانفاق عليهن.

فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ هَاهُنَا الْفَرْجُ، و قيل يحفظن فروعهن اذا غاب ازواجهن. میگوید: نيك زنان ایشانند که خدای را فرمان بردارند، و آن گه در غیبت شوی خویشتن، خویش و سرّ خویش نگه دارند. بما حَفِظَ اللَّهُ بآنچه الله نگه داشت، یعنی نکاح حلال، ایشان تن خویش بآن نگه دارند. ابو جعفر در شواذ خوانده: «بما حفظ الله» بنصب ها، یعنی ایشان خود را نگه میدارند بآنچه الله را نگاه میدارد، یعنی حدود و فرمان وی را، و آن تقوی است. و این هم چنان است که مصطفی (ص) گفت فرا ابن عباس: «احفظ الله يحفظك»، خدای را نگهدار تا خدا ترا نگه دارد.

یعنی ازو بترس، و حدود وی را نگهدار، تا او ترا نگاه دارد. پس حدود اینجا مقدر است، ای احفظ حدود الله، فحذف المضاف و أقام المضاف اليه مقامه. يدلّ عليه قوله: وَ الْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ.

وَ اللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ اللَّاتِي جَمَعَ اللَّاتِي وَ اللَّائِي وَ اللَّاءُ وَ اللَّوَاتِي وَ اللَّوَاتِي هَمِجْنِيْنَ. وَ اللَّاتِي تَخَافُونَ ای تعلمون نشوزهنّ. نشوز زن آنست که عصیان نماید شوهر خویش را، و طاعت داری نکند. چون امارات نشوز بر زن ظاهر گشت بر شوهر وی است که نخست او را پند دهد، و بخدای عزّ و جلّ بترساند، و آنچه شرع او را فرموده از طاعت داری شوهر بر وی خواند، و با وی گوید: اتقى الله و ارجعى الى فراشى. اگر بوعظ مجرد از عصیان باطاعت داری نیاید هجرت باید جست از وی، هم در کلام و هم در جامه خواب. اما هجرت در کلام بیش از سه روز روا نباشد، که مصطفی (ص) گفت: «لا يحلّ لمسلم أن يهجر اخاه فوق ثلاثة أيام».

و هجرت در فراش آنست که ابن عباس گفت: لا تضاجعها في فراشك. پس اگر بهجرت کار بر نیاید، زخم کردن رواست، زخمی که نه بر مقتل بود، و نه بر روی، و نه از جای بخیزانند، و به

قال النبيّ (ص): «اتقوا الله في النساء فاتكم اخذتموهنّ بكتاب الله، و استحللتم فروعهنّ بكلمة الله، و انّ لكم عليهنّ أن لا يوطئن فراشكم احدا تکرهونه، فان فعلن ذلك فاضربوهنّ ضربا غير مبرح»

، و قال (ص): «علق السوط حيث يراه اهل البيت»، و عن اسماء بنت ابى بكر، قالت: كنت رابعة اربع نسوة عند الزبير بن العوام، فاذا غضب على احدينا ضربها بعود المشجب حتى يكسره عليها.

فإنّ أطعنكم طاعت ايدر جماع است، میگوید: اگر طاعت دارند شما را فلا تبتغوا عليهنّ سبيلا بر ایشان بهانه مجوئید.

و قيل: لا تكلفها من الحب لك ما لا تطيق.

إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيًّا أَي رَفِيعًا فَوْق خَلْقِهِ، «كَبِيرًا» لَيْسَ شَيْءٌ أَكْبَرُ وَ لَا أَعْظَمُ مِنْهُ.

قوله تعالى: وَ إِنِّ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا الْآيَةَ يَعْنِي: وَ إِن عَلِمْتُمْ خِلَافَ بَيْنِهِمَا، مَيَّغُود: أَكْر دَانِيد كِه مَرْد وَ زَن رَا بَهْم سَازگاری نبود، و بسر نتوانند برد، و هر دو را بر یکدیگر دعوی نشوز کنند، بر حاکم مسلمانان است که دو حکم بر ایشان گمارد، یعنی دو مرد عدل: یکی از قبیله مرد و یکی از قبیله زن، تا در کار ایشان نظر کنند، و با صلح و آشتی خوانند، اگر ممکن شود، و الا فرقت افکنند میان ایشان، چنان که رای ایشان اقتضا کند در کار ایشان. و قول درست آنست که: رضاء زوجین در جمع و تفریق از جهت حکمین معتبر نیست، بدلیل خبر علی (ع)، و هو ان رجلا و امرأة أتيا عليا (ع)، مع كل واحد منهما قيام من الناس، فقال علي (ع): «ما شأن هذين؟» قالوا: وقع بينهما شقاق، قال علي (ع): «فابعثوا حكما من اهله و حكما من اهلها». فقال علي للحكيمين: «هل تدریان ما عليكما؟ ان عليكما ان رأيتما ان تجمعا جمعتما، و ان رأيتما ان تفرقا فرقتما». فقالت المرأة: رضيت بكتاب الله عز و جل بما علي فيه. فقال الرجل: اما الفرقة فلا. فقال علي (ع): «كذبت و الله لا تنقلب مني حتى تقر بمثل ما اقرت به».

ثم قال عز و جل: ان يُريدا إصلاحاً يعني ان اراد الحكمان اصلاحا، يُوقق الله بينهما اي بين المرأة و الزوج بالصلاح. ان الله كان عليماً خبيراً بما في قلوب الزوجين و الحكيمين.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: ان تَجَنَّبُوا كِبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ الْآيَةَ كِبَائِرِ اهل خدمت در راه شريعت اينست كه شنيدى، كِبَائِرِ اهل صحبت در كوى طريقت بزبان اشارت نوعى ديگر است، و ذوقى ديگر دارد. از آنكه اهل خدمت ديگراند و اهل صحبت ديگر. خدمتبان مزدوران اند، و صحبتبان مَقْرَبان طاعت خدمتبان كِبَائِرِ مَقْرَبَانست. چنين مى آيد در آثار كه: «حسانات الأبرار سيئات المقربين»، و هم از اين بابست سخن آن پير طريقت كه گفت: «رياء العارفين خير من اخلاص المريرين».

و مستند اين قاعده آنست كه مصطفى (ص) از نكته غين خبر داد، و از آن استغفار كرد، گفت: «اَه لِيغانِ عَلِي قَلْبِي فاستغفر الله في اليوم سبعين مرة»

ابو بكر صديق گفت: ليتنى شهدت ما استغفر منه رسول الله.

و نشان كِبَائِرِ ايشان آنست كه در عالم روش خویش ايشان را گاه گاهى فترتى بيفتد كه فطرت ايشان مغلوب اوصاف بشریت شود، و حيات ايشان در معرض رسوم و عادات افتد، و حقائق ايمان ايشان بشوائب اغراض و شواهد حظوظ خویش ممزوج گردد. اگر در آن حال ايشان را بریدی از صحت ارادت و صدق افتقار و سرور وجد استقبال نکند، و دست نگیرد از چاه خودى خود بيرون نيايند.

گر ز چاه جاه خواهی تا بر آبی مردوار      چنگ در زنجیر گوهر دار عنبر بار زن

بزرگان دين گفتند: كه مرد تا بسر اين خطرگاه نرسد، و اين مقام فترت باز نگذارد، پير طريقت نشود، و مرید گرفتن را نشاید. مردی باید كه هزار بار راه گم کرده بود و براه بازآمده، تا کسی را از بیراهی براه بازآرد، كه اول راه براه باید، آن گه راه باید. آن كس كه همه بر راه باشد راه داند، اما راه براه نداند و سر زلت انبياء و وقوع فترت

ایشان اینست، و الله اعلم و هو قرع باب عظیم طوبی لمن فتح علیه، و هدی الیه. و لا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ الْآیة ابو بکر کتانی گفت: من ظنّ ائه بغير بذل الجهود یصل، فهو متمنّ، و من ظنّ ائه ببذل الجهود یصل فمتعنّ. هر که پنداشت که رنج نابرده بمقصود میرسد متمنی است، و العاجز من اتبع هواها و تمنی علی الله، و او که پنداشت که برنج و طلب بمطلوب میرسد متعنّی است.

شیخ الاسلام انصاری قدس الله روحه گفت: او را بطلب نیاوند. اما طالب یاود، و تاش نیاود طلب نکند. هر چه بطلب یافتنی بود فرومایه است، یافت حق رهی را پیش از طلب. اما طلب او را پیشین پایه است. عارف طلب از یافتن یافت، نه یافتن از طلب. چنان که مطیع طاعت از اخلاص یافت نه اخلاص از طاعت، و سبب از معنی یافت، نه معنی از سبب. الهی چون یافت تو پیش از طلب و طالب است، پس رهی از آن در طلب است که بی‌قراری برو غالب است، طالب در طلب و مطلوب حاصل پیش از طلب، اینت کاریست بس عجب! عجب‌تر آنست که یافت نقد شد و طلب برنخواست، حق دیده‌ور شد و پرده عزّت بجاست!.

دریای ملاحتی و موج حسنات	قانونه مکرّماتی و ذات حیات
اندر طلب تو عاشقان در حسرات	چون ذو القرنین و جستن آب حیات

و قيل فی معنى الآية: تتمّوا مقام السّادة دون أن تسلكوا سنّتهم، و تلازموا سیرتهم، و تعملوا عملهم. حال بزرگان خواهی، و راه بزرگان نارفته! کعبه مواصلت جویی، با دیده مجاهدت نابریده! نهایت دولت دوستان بینی، محنت ایشان نادیده. تعنی من ان تمنی ان یكون کمن تعنی. تو پنداری قلم عهد بر جان عاشقان آسان کشیدند! یا رقم دوستی بر دل ایشان رایگان زدند! ایشان بهر چشم زدن زخمی بر جان و دل خورده‌اند، و شربتی زهرآلوده چشیده‌اند!

ای بسا شب کز برای دیدن دیدار تو از سگ کوی تو بر سر زخم سیلی خورده‌ایم

و لکن نه هر کسی سزای زخم اوست، و نه هر جانی شایسته غم خوردن اوست. رحمت خدا بر آن جوانمردان باد که جان خویش هدف تیر بلاء او ساخته‌اند، و بار غم او را دل خویش محمل شناخته‌اند، و آن گه در آن بلا و اندوه این ترّم میکنند:

گر بود غم خوردنت شایسته جان رهی این نصیب از دولت عشق تو بس باشد مرا

آری، زخم هر کسی بر اندازه ایمان او، و بار هر کس بر قدر قوّت او، هر که را قوّت تمام‌تر، با روی گران‌تر. اینست سرّ آن آیت که گفت: «الرّجالُ قوَّامونَ علی النّساء» مردان را بر زنان افزونی داد که بار، همه بر ایشانست، از آنکه کمال قوّت و شرف همّت ایشان را است، و بار بقدر قوّت کشند، یا بقدر همّت. علی قدر اهل العزم تأتی العزائم.

#### ۸ النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ اعْبُدُوا اللَّهَ خدای را پرستید، وَ لا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً و انباز مگیرید با وی هیچ چیز، وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَاناً و با پدر و مادر نیکیوی کنید، وَ بِذِي الْقُرْبَى و با خویشاوندان، وَ الْيَتَامَى و با یتیمان، وَ الْمَسَاكِينِ و با درویشان، وَ الْجَارِ





جنب.

باقی «و الجار الجنب» خوانند بضمّین، و هو صفة للجار، مثل قولهم: ناقة اجد و مشية سجح، و المراد بالجنب الغریب المتباعد عن اهله. جنب اینجا بمعنی اجنبی است، و بیگانه را باین نام کردند از بهر آنکه از تو بر جانبی بود، نه از خاندان، و تجنّب ازین گرفته‌اند پرهیزیدن، و جنابت ازین گرفته‌اند که مرد در آن از قرآن و از نماز دور بود، و جنابت رسیده را ازین معنی جنب گویند.

على الجملة حقوق همسایه بسیار است، و هر که بسرای تو نزدیک‌تر، ببرّ تو اولی‌تر.

قال رسول الله (ص): «التمس الجار قبل الذار، و الرفیق قبل الطریق. من آذى جاره فقد آذانی، و من آذانی فقد آذى الله، و من حارب جاره فقد حارب بنی، و من حارب بنی فقد حارب الله».

و قال (ص): «انّ خير الأصحاب عند الله خيرهم لصاحبه، و خير الجيران عند الله خيرهم لجاره».

و عن معاذ بن جبل قال قال رسول الله (ص): «من اغلق دون جاره، مخافة على اهله و ماله، فليس جاره ذلك بمؤمن، و ليس بمؤمن من لم يأمن جاره بوائقه». قال: يا رسول الله ما حقّ الجار؟ قال: «ان استقرضك اقرضته، و ان مرض عدته، و ان مات شيّعته، و ان دعاك اجبته، و ان استعان بك اعنته، و ان اصابه خير سرّك و هئاته، و ان اصابته مصيبة ساءك و عزّيته، و لا تطل البناء عليه فتسدّ عنه الرّيح، و تشرّف عليه، الا باذنه، و لا تؤذّه بقطار قدرك، الا ان تغرف له منها، و اذا اشتريت فاكهة فلا تخرج منها شيئاً، و ما زال جبرئيل يوصيني بالجار، حتّى ظننت انه سيورّته. الجيران ثلاثة: جار له ثلاثة حقوق، و جار له حقان، و جار له حقّ. فأما الذي له حقوق ثلاثة، فحقّ الاسلام و حقّ القرابة و حقّ الجوار، و أمّا الذي له حقان، فحقّ الاسلام و حقّ الجوار، و أمّا الذي له حق واحد، فالذي له حقّ الجوار». قالوا: يا رسول الله! أ نطمع المشركين من نسكنا؟ قال: «لا تطعموا المشركين من نسككم».

وَ الصّاحِبِ بِالْجَنبِ هام راه است در سفر، یا هام دکان، یا هام دبیرستان، و گفته‌اند: «الصّاحِبِ بِالْجَنبِ» کسی است که پیوسته با تو بود در خدمت و صحبت تو، بر امّید خیر و نفع تو. قال ابن عباس (رض): «أئی لأستحیی أن یطأ الرّجل بساطی ثلاث مرّات لا یری علیه اثر من برّی». وَ ابْن السَّيِّلِ ابن السَّيِّلِ راه گذاری است، اگر توانگر باشد و اگر درویش، بحکم مهمانی بتو فرو آید، او را بر تو سه روز حقّ مهمانی است، پس چون بسه روز بر گذشت صدقه باشد. مصطفی (ص) گفت: «لكلّ شیء زکاة، و زکاة الدّار بیت الضیافة».

وَ ما ملکّت ایمانکم بردگان و زیردستان‌اند. علی بن ابی طالب (ع) گفت: «کان آخر کلام رسول الله (ص) الصّلاة، و اتّقوا الله فیما ملکّت ایمانکم».

و دفع رسول الله (ص) الی ابی ذر غلاماً، فقال: «یا ابا ذر اطعمه ممّا تأکل، و البسه ممّا تلبس».

و قال (ص): «الغنم بركة، و الإبل عزٌّ لأهلها، و الخیل معقود فی نواصیها الخیر الی یوم القيامة، و العبد اخوك، فان عجز فاعنه».

إنّ الله لا یحبُّ من كان مُختالاً فخوراً میگوید: الله دوست ندارد هر خرامنده بکبر، لاف زن، خویشان ستای. فخور در اشتر همچون مصراة است در گوسفند، و این آنست که شیر جمع کنند در پستان وی، تا مشتری پندارد که آن معتاد است و اصلی، و در آن رغبت نماید، پس بخلاف آن بود. همچنین فخور از مردم آن بود که از خویشان حالی نیکو بنماید بدعوی، و پس بی‌معنی بود.

و گفته‌اند: مختال آنست که خود را عظیم داند، و برتری نماید، و از کبر تحقیر مردم کند، و بحقوق الله قیام نکند و فخور آنست که او را در نعمت بطر بگیرد، و خویشتن را در آن بستاید، و خدای را عزّ و جلّ در آن شکر نکند و این دو کلمه در آخر این آیت از آن گفت تا اگر خویشاوند و همسایه درویش داری از ایشان ننگ نداری، و با ایشان پیوندی.

الَّذِينَ يَبْخُلُونَ الآية معنی بخل از روی شرع منع واجب است از مال، و بعرف و عادت عرب منع فضل مال از محتاج، و بزبان اشارت: ترك الايثار في زمان الاضطرار.

و يَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ بفتح با و خا قراءت حمزه و كسايی است، و همچنین در سورة الحديد. باقی بالبخل خوانند بضمّ با و سکون خا در هر دو سورة، و هما لغتان. و درین لغتی دیگر حکایت کرده‌اند: و هي البخل بسكون الخاء و فتح الباء، قال سيبويه: و لم يقرأ بهذه اللغّة.

الَّذِينَ يَبْخُلُونَ جهودانند که بخیلی کنند در مالهای خویش، و در طاعت خدا هزینة نکنند. و يَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ، انصار را میفرمودند که شما بر رسول خدا نفقت مکنید که درویش شوید.

و يَكْمُرُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ و صفت و نعمت مصطفی (ص) در تورات میپوشیدند و پنهان میداشتند. آن گه خبر داد از سرانجام کار ایشان در آخرت، و گفت: وَ أَعْتَدْنَا يَا مُحَمَّد، لِلْكَافِرِينَ يَعْنِي لِلْيَهُودِ، عَذَابًا مُهِينًا.

قوله: وَ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ رِئَاءَ النَّاسِ الآية عطف است بر الَّذِينَ يَبْخُلُونَ. سدی گفت: این در شأن منافقان است و قومی از مشرکان مکه، که بر عداوت رسول خدا هزینة میکردند.

وَ مَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا معنی آنست که: هر که چنان بود قرین وی شیطان بود، فَسَاءَ قَرِينًا و بدقرینی که اوست. فردا برستاخیز با وی گوید: يَا لَيْتَ بَيْنِي وَ بَيْنَكَ بَعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ الْقَرِينُ.

وَ مَا ذَا عَلَيْهِمْ يَعْنِي عَلَى الْيَهُودِ وَ الْمَنَافِقِينَ، لَوْ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ يَعْنِي الْبَعْثَ بَعْدَ الْمَوْتِ.

وَ أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقَهُمُ اللَّهُ. من الأموال في الايمان و المعرفة، وَ كَانَ اللَّهُ بِهِمْ عَلِيمًا اَنَّهُمْ لَنْ يُؤْمِنُوا.

قوله: إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ معنی آنست که: الله بنگیرد بمثقال يك ذره گناه ناکرده و بی‌ثواب نگذارد مثقال يك ذره طاعت بنده. اگر مؤمن بود، او رارزق دهد در دنیا، و مزد بزرگوار در آخرت، و اگر کافر بود او را روزی دهد در دنیا، و پاداش آن در آخرت نه. و به

قال النَّبِيُّ (ص): «إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ الْمُؤْمِنَ حَسَنَةً، يَثَابُ عَلَيْهَا الرِّزْقُ فِي الدُّنْيَا، وَ يَجْزَى بِهَا فِي الْآخِرَةِ، وَ أَمَّا الْكَافِرُ فَيَطْعَمُ بِهَا فِي الدُّنْيَا، فَإِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، لَمْ يَكُنْ لَهُ حَسَنَةٌ.

«مِثْقَالُ» مَفْعَالٌ مِنَ الثَّقَلِ، أَي مَا كَانَ وَزْنُهُ وَزْنَ الذَّرَّةِ.

خلاف است میان علما که ذره چیست. ابن عباس گفت: هي التملة الصغيرة، آن مورچه که از آن خردتر و کوچکتر مور نیست آن را ذره گویند. قومی گفتند: یکی از آن حشر هوا آن ساعت که آفتاب به روزن درافتد، آن ذره است. یحیی عمار گفت: يك دانه جو چهار ارز است، و يك ارز چهار سمسمة است، و يك سمسمة چهار خردل است، و يك خردل چهار ورق نخاله است، و يك ورق نخاله چهار ذره است.

روی ابو سعید الخدری قال قال رسول الله (ص): «إِذَا خَلَصَ الْمُؤْمِنُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ النَّارِ وَ آمَنُوا، فَمَا مَجَادَلَةٌ أَحَدِكُمْ صَاحِبِهِ فِي الْحَقِّ يَكُونُ لَهُ فِي الدُّنْيَا بِأَشَدَّ مَجَادَلَةً لَهُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لِرَبِّهِمْ فِي إِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ ادْخَلُوا النَّارَ، فَيَقُولُونَ:

رَبَّنَا اخواننا كانوا يصلون معنا، و يصومون معنا، و يحجّون معنا، فأدخلتهم النار! فيقول عزّ و جلّ: اذهبوا فاخرجوا من عرفتم، فيأتونهم و يعرفونهم بصورهم، لا تاكل النار صورهم، فمنهم من اخذته النار الى انصاف ساقيه، و منهم من اخذته الى كعبيه، فيخرجونهم، فيقولون: رَبَّنَا اخرجنا من امرتنا. ثمّ يقول الله تعالى: اخرجوا من كان في قلبه وزن دينار من الايمان، ثم من كان في قلبه وزن نصف دينار، حتى يقول: من كان في قلبه ذرة.

قال ابو سعيد الخدرى: فمن لم يصدّق هذا فليقرأ: **إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ** الآية. فيقولون: رَبَّنَا قد اخرجنا من امرتنا، فلم يبق في النار احد فيه خير، ثمّ يقول الله عزّ و جلّ: شفعت الملائكة، و شفعت الأنبياء، و شفعت المؤمنون، و بقى ارحم الراحمين. قال: فيقبض قبضة من النار او قبضتين، لم يعملوا لله عزّ و جلّ خيرا قط، قد احترقوا حتّى صاروا حمما. قال: فيؤتى بهم الى ماء يقال له ماء الحياة، فيصبّ عليهم، فينبتون كما تنبت الجنة في جميل السيل، فيخرجون كاللؤلؤ، في رقابهم الخواتيم، يعرفهم اهل الجنة، هؤلاء عتقاء الله عزّ و جلّ، الذين أدخلهم الجنة بغير عمل عملوه، و لا خير قدّموه، فيقال لهم: ادخلوا الجنة، فما رايتموه فهو لكم، فيقولون: رَبَّنَا اعطيننا ما لم تعط احدا عنهم. فيقول: لكم عندى افضل من هذا. فيقولون: اىّ شىء افضل من هذا؟ فيقول: رضى عنكم، فلا اسخط عليكم ابدا.

وَ إِن تَكُ حَسَنَةً بَرَفِعْ قَرَأَتِ مَكى است و مدنى، يعنى: و ان تقع حسنة او تحدث حسنة، اگر يك نيكي بود از بنده مؤمن، آن مضاعف كند. باقى بنصب خوانند، يعنى: و ان تكن الذرة حسنة، اگر آن ذره نيكي بود مضاعف كند.

«يضعّفها» بتشديد قراءت مكى و شامى و يعقوب است، و «يضاعفها» بالف قراءت باقى است، و هما نعتان. ضاعف و ضعّف بمعنى واحد، و بعضى اهل لغت گفته اند: ضعّف بتشديد از ضاعف بالف مه است در معنى. يضاعفها اى يجعلها ضعفين، يضاعفها يجعلها اضاعفا كثيرة و درست آنست كه هر دو يكي است، دليل بر اين آنكه گفت: **فِيضَاعِفُهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً**، و فى الخبر: «اذا كان يوم القيامة، نادى مناد على رءوس الأولين و الآخرين: هذا فلان بن فلان، من كان له عليه حقّ فليأته الى حقه، فيأتونه. ثمّ يقال له: هؤلاء حقوقهم. فيقول: يا رب! من اين! و قد ذهبت الدنيا. فيقول الله عزّ و جلّ للملائكة: انظروا فى اعماله الصالحة فاعطوهم منها. فينظرون فيها، فيعطونهم منها، فيبقى مثقال ذرة من حسنة، فيقول الملائكة: يا ربنا! و هو اعلم بذلك منهم، اعطينا كلّ ذى حقّ حقه، و بقى له مثقال ذرة من حسنة. فيقول للملائكة: ضعّفوها لعبدى، و ادخلوه بفضل رحمتى الجنة»، فذلك قوله تعالى: **وَ إِن تَكُ حَسَنَةً يُضَاعِفُهَا وَ يُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْرًا عَظِيمًا**.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: **وَ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ لَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا** الآية ابتداء آيت ذكر توحيد است، و توحيد اصل علوم است، و سرّ معارف، و مايه دين، و بناء مسلمانى، و حاجز ميان دشمن و دوست. هر طاعت كه با آن توحيد نيست آن را ورجى و وزنى نيست، و سرانجام آن جز تاريكى و گرفتارى نيست، و هر معصيت كه با آن توحيد است حاصل آن جز آشنابى و روشنايى نيست. توحيد آنست كه خداى را يكتا گويى، و او را يكتا باشى. يكتا گفتن توحيد مسلمانان است، يكتا بودن مايه توحيد عارفان. توحيد مسلمانان ديو راند، گناه شويد، دل گشايد. توحيد عارفان علايق برد، خلايق شويد، و حقايق آرد. توحيد مسلمانان پند برگرفت، در بگشاد، بار داد. توحيد عارفان رسوم انسانيت محو كرد، حجاب بشريت بسوخت، تا نسيم انس دميد، و يادگار ازلى رسيد، و دوست بدوست نگريد. توحيد مسلمانان آنست كه گواهى دهى خداى را بيكتابى در ذات، و پاكى در صفات، و ازليت در نام و در نشان. خدايى كه جز او خدا نه، و آسمان و

زمین را جز او کردگار نه، و چنو در همه عالم وفادار نه. خدایی که بقدر از همه بر است. بذات و صفات زبر است. از ازل تا ابد خداوند اکبر است. هر چه در عقل محالست الله بر آن قادر بر کمالست، و در قدرت بی‌احتیالست، و در قیومیت بی‌گشتن حالست، و در ملک آمن از زوالست، و در ذات و صفات متعالست. کس نه‌بینی از مخلوقان که نه در وی نقصان است، یا از عیب نشانست، و کردگار قدیم از نقصان پاک، و از عیب منزّه، و از آفات بری. نه خورنده و نه خواب گیر، نه محلّ حوادث نه حال گرد، نه نو صفت، نه تغیر پذیر. پیش از کی قائم، پیش از کرد جاعل، پیش از خلق خالق، پیش از صنایع قدیر.

فبذاته و صفاته و کماله قد کان کهو الان کلّ اوان

شیخ الاسلام انصاری قدس الله روحه گفت: توحید مسلمانان میان سه حرفست: اثبات صفت بی‌افراط، و نفی تشبیه بی‌تعطیل، و بر ظاهر برفتن بی‌تخلیط. حقیقت اثبات آنست که: هر چه خدا گفت که از خود بر بیان است، و مصطفی (ص) گفت که از حق بر عیان است، تصدیق و تسلیم در آن پیش‌گیری، و بر ظاهر آن میستی، و آن را مثل نرنی، و از ضیغت بنگردانی، و بخيال گرد آن نگردی، که الله در علم آید، در خیال نیاید، و از تفکر در چگونگی آن بپرهیزی، و تکلف و تأویل در آن نجویی، و از گفتن و شنیدن آن نیچی، و بحقیقت دانی که معلوم از صفات الله خلق را، نام آنست، و ادراک بآن قبول آنست، و شرط در آن تسلیم آنست، و تفسیر آن یاد کردن آنست. ذات الله بقدر الله دان، نه بمعقول خلق. صفات او بسزاء او دان، نه بفکرت خلق. توان او بقدر او دان، نه بحیلت خلق. او هستی است یکتا، از او هام جدا، وز تکلیف بر تا. هر چه خواهد کند، نه بحاجت، که وی را به هیچ چیز حاجت نیست، بلکه بخواست راست کند، و علم پاک، و حکمت سابق، و قدرت نافذ. سخن وی حق، و وعده وی راست، و رسول وی امین، و سخن وی بحقیقت موجود در زمین، باو پیوسته دائم، و حجت وی بآن قائم، قضاء او مبرم، و امر و نهی وی محکم، ألا له الخلق والأمر تبارک الله رب العالمین. اینست توحید سمعی، و شناخت خبری. باین توحید ببهشت رسند، وز دوزخ برهند، وز خشم حق آزاد شوند. و ضدّ این توحید شرک مهین است، هر که ازین توحید سمعی باز ماند، در شرک مهین بماند، وز مغفرت الله در ماند. اما توحید دیگر: توحید عارفان است، و حلیت صدیقان.

سخن درین توحید نه کار آب و گل است، و نه جای زبان و دل است. موحد ایدر بزبان چه گوید، که حالش خود زبان است! عبارت چون کند از آن توحید، که عبارت از آن عین بهتان است! این توحید نه از خلق است، که آن از حق نشان است. از آنست که رستاخیز دل، و غارت جان است.

ما وحدّ الواحد من واحد      از کلّ من وحدّه جاحد  
توحید من ینطق عن نعته      عاریة ابطلها الواحد  
توحیده آیاه توحیده      و نعت من ینعته لاحد

بیر طریقت گفت: الهی! عارف ترا بنور تو میداند. از شعاع وجود عبارت نمیتواند. موحد ترا بنور قرب میشناسد. در آتش مهر میسوزد. از ناز باز نمیپردازد.

خداوند یافت ترا دریافت میجوید. از غرقی در حیرت، طلب از یافت باز نمیداند.

مسکین او که او را بصنایع شناخت. درویش او که او را بدلائل جست. از صنایع آن باید جست که در آن گنجد. از دلایل آن باید خواست که از آن زبید. حقیقت توحید بر زبان خبر کی آویزد. این نه آن توحید است که استدلال و اجتهاد بآن پیوندد، یا شواهد و صنایع بر آن دلالت کند، یا بوسیلتی از وسائل مستحق گردد. آن یافتی است در غفلت، ناخواسته در آمده، و رهی با خود پرداخته، در مشاهده قریب و مطالعه جمع افروخته، مهر ازل سود کرده، و دو گیتی بزبان برده!

زیان جان گر از دیدارت آید      زیان جان بجان باید خریدن

پیر طریقت گفت: الهی! نشان این کار ما را بی جهان کرد، تا از تن نشان ما را هم نماند. دیده وری تو رهی را بی جان کرد. مهر تو سود کرد، و دو گیتی زیان کرد. الهی دانی بچه شادم؟ بآنکه نه بخویشتن بتو افتادم. تو خواستی نه من خواستم، دوست بر بالین دیدم چون از خواب برخاستم.

اتانی هواها قبل أن اعرف الهوی      فصادف قلبا فارغا فتمگنا

موسی بطلب آتش میشد که اصطناع یافت. او بی خبر بود که آفتاب دولت برو تافت. محمد (ص) در خواب بود که مبشر آمد که: بیا تا مرا بینی. من خریدار توام. تو بی من چند نشینی؟ نه موسی (ع) بگفتار طمع داشته بود، و نه محمد (ص) بدیدار. پس یافت در غفلت است جزین مپندار. الهی! بهاء عزت تو جای اشارت نگذاشت، جلال وحدانیت تو راه اضافت برداشت، تا گم کرد رهی هر چه در دست داشت، و ناچیز گشت هر چه رهی پنداشت. الهی! از آن تو میفزود، و از آن میکاست، تا آخر همان ماند که اول بود راست!

محنت همه در نهاد آب و گل ماست      پیش از گل و دل چه بود آن حاصل ماست

بنده بآن توحید اول از دوزخ برست، و ببهشت رسید، و باین توحید برست بدوست رسید. وَ لَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا شَرِكُ بَزْبَانِ شَرِيعَتِ اَنْسَتِ كِهْ بَاعْتِقَادِ مَعْبُودِي دِيْكَرِ كِيْرِي، وَ بُوْحَدَانِيَّتِ اللّٰه اَقْرَارِ نَدَهِي، وَ بَزْبَانِ طَرِيقَتِ شَرِكِ اَنْسَتِ كِهْ دَرِ كَايِنَاتِ مَوْجُودِي دِيْكَرِ بَجَزِ اللّٰهِ بِيْنِي، وَ بَا اَسْبَابِ بَمَانِي. شَيْخِ الْاِسْلَامِ اَنْصَارِي كَفْت: سَبَبِ نَدِيْدِيْنِ جَهْلِ اَسْت، اَمَّا بَا سَبَبِ بَمَانْدِنِ شَرِكِ اَسْت.

آن گه در سیاق آیت ذکر همسایگان کرد، و مراعات حقوق ایشان فرمود، گفت: وَ الْجَارِ ذِي الْقُرْبَى وَ الْجَارِ الْجُنْبِ وَ الصَّاحِبِ بِالْجَنبِ، وَ هَمْسَايِگانِ بَسِيَارَانْد، وَ حَقُوقِ اِيْشَانِ بَرِ اَنْدَازَهْ قَرَبِ اِيْشَانِ: هَمْسَايَهْ سَرَايِ اَسْت، وَ هَمْسَايَهْ نَفْسِ، وَ هَمْسَايَهْ دَلِ، وَ هَمْسَايَهْ جَانِ. وَ هَمْسَايَهْ سَرَايِ اَدْمِيْسْت، وَ هَمْسَايَهْ نَفْسِ فَرِيْشْتَهْ اَسْت، وَ هَمْسَايَهْ دَلِ سَكِيْنَهْ مَعْرِفْتِ، وَ هَمْسَايَهْ جَانِ حَقِ جَلِّ جَلَالَهْ. هَمْسَايَهْ سَرَايِ رَا كَفْت: وَ الْجَارِ ذِي الْقُرْبَى، وَ هَمْسَايَهْ نَفْسِ رَا كَفْت: وَ اِنَّ عَلَيْنَكُمْ لِحَافِظِيْنَ، وَ هَمْسَايَهْ دَلِ رَا كَفْت: اَنْزَلَ السَّكِيْنَةَ فِيْ قُلُوْبِ الْمُؤْمِنِيْنَ، وَ هَمْسَايَهْ جَانِ رَا كَفْت: وَ هُوَ مَعَكُمْ اِيْمَا كُنْتُمْ.

اما حق همسایه سرای آنست که مراعات وی بنگذاری، و بمواسات خویش هر وقت او را از خود شاکر و آسوده داری. و حق همسایه نفس آنست که او را بطاعت خویش شاد داری، و از معاصی خویش او را رنجور نکنی، تا چون از تو بر گردد، خشنود و شاکر بر گردد. و حق همسایه دل آنست که معرفت خویش از شوائب بدعت و آرایش

فتنه و حیرت پاک داری، و بلباس سنت و پیرایه حکمت آراسته کنی. و حق همسایه جان آنست که اخلاق را تہذیب کنی، و اطراف را ادب کنی، و خاطر پر از حرمت داری، و قدم از دو گیتی برگرفته، و از خود باز رسته، و حق را یکتا شده.

در اخبار بیارند که اللہ گفت: «یا محمد، کن بی کما لم تکن، فأکون لك کما لم ازل».

تا با خودی از چه همنشینی با من  
ای بس دوری که از تو باشد تا من  
در من نرسی تا نشوی یکتایی  
کاندر ره عشق یا تو گنجی یا من!

## ۹ النوبة الاولى

قوله تعالى: فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ بِكَلِمَةٍ لَمْ نَكُن لَهَا بَدِئًا وَأَنتُمْ تَعْلَمُونَ فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا بِكَلِمَةٍ لَمْ نَكُن لَهَا بَدِئًا وَأَنتُمْ تَعْلَمُونَ  
بگواهی، و جئنا بك و آریم ترا، علی هؤلاء شهیداً (۴۱) بر اینان بگواهی.

یَوْمَئِذٍ أَنْ رَوْاهُنَّ يَوْمَئِذٍ كَفَرُوا دُوسْت دَارِد و خواهد ایشان که کافر بودند درین جهان، و عَصُوا الرَّسُولَ و سر کشیدند از استوار داشتن رسول، لَوْ نَسَوَى بِهِمُ الْأَرْضُ اگر زمین با ایشان هموار کنند، و لَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثًا (۴۲) و از خدای هیچ سخن پنهان ندارند.

یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای ایشان که بگرویدند، لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَ أَنْتُمْ سُكَارَى گرد نماز مگردید آن گه که مستان بید، حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ تا آن گه که چنان بید که دانید که چه میخوانید، و لَا جُنْبًا و گرد نماز مگردید آن گه که جنب باشید. اِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ مگر در راه رفتن و در مسجد گذشتن، حَتَّى تَغْتَسِلُوا تا آن گه که بیشتر غسل کنید، و إِنْ كُنْتُمْ مَرْضَى و اگر بیمار بید که آب فرا خویش نیارید برد، أَوْ عَلَى سَفَرٍ یا در سفری بید و آب نیابید، أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ یا یکی از شما از حاجت آدمی آمده بود، أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ یا بپوست خود پوست زنان پاسیده بید، فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً و آب نیابید، فَتَيَمَّمُوا آهَنگ کنید، صَعِيدًا طَيِّبًا خاکی پاک، فَامْسَحُوا بِبِاسِيدِ بَانَ خَاك، بوجوهكم رویهای خویش، و أَيْدِيكُمْ و دو دست خویش همه، إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا غَفُورًا (۴۳) که اللہ در گذارنده است آمرزگار همیشه.

أَلَمْ تَرَ نَهَبْنِي، ننگری؟ إِلَى الَّذِينَ أُوْتُوا بآيَاتِنَا الَّذِينَ كَفَرُوا فَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسٍ يَأْكُلُ آلِهَتَهُمْ أَصْنَانًا فَلَا يَشْعُرُونَ  
الضَّلَالَةَ گمراهی میخرند، و يُرِيدُونَ و نیز میخوانند، أَنْ تَضِلُّوا السَّبِيلَ (۴۴) که شما راه گم کنید.

وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِأَعْدَائِكُمْ و اللہ داناتر دانائست بدشمنان شما، و كَفَى بِاللَّهِ وَلِيًّا و خدای یاری بسنده است، و كَفَى بِاللَّهِ تَصْوِيرًا (۴۵) و داوری داری بسنده.

مِنَ الَّذِينَ هَادُوا از ایشان که جهود شدند قومی هستند، يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ سَخْنَانَ اللّٰه می‌بگردانند، عَنْ مَوَاضِعِهِ از آن جایهای خویش، و يَقُولُونَ سَمِعْنَا و بربان میگویند که شنیدیم، و عَصَيْنَا و فرمان بردار نه‌ایم، و أَسْمَعُ بما نبوش، غَيْرَ مُسْمَعٍ، شنواینده مباد، و رَاعِنَا و بربان میگویند ترا که راعِنَا، لِيَّا بِأَلْسِنَتِهِمْ این گردانیدن زبان عربی است بربان عبری در سخن و طَعْنَا فِي الدِّينِ و طعن جستن است در دین، و لَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا و اگر ایشان گویند سَمِعْنَا و أَطَعْنَا شنیدیم و فرمان بردیم، و أَسْمَعُ و انظرنا و نبوش و در ما نگاه کن، لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ و أَقْوَمَ ایشان را به باشد و راست‌تر باشد، و لَكِنْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ، لَكِنْ خَدَى بِرِ اِيْشَانِ لَعْنَتِ كَرْدِ بَكَفَرِ شَدْنِ اِيْشَانِ، فَلَا يُؤْمِنُونَ اِلَّا قَلِيْلًا (۴۶) تا بنگروند مگر اندکی.







غسل میکند، در مسجد بود، بکناره آب رفتن ضرورت بود. یزید بن ابی حبیب گفت: جماعتی بودند از انصار که درهای سرای ایشان در مسجد بود، و چون بیرون می‌آمدند در حال جنابت ممرّ ایشان در مسجد میبود، و ایشان را از آن کراهیت می‌آمد. ربّ العالمین در شأن ایشان این آیت فرستاد، و ایشان را در مسجد گذشتن در حال جنابت رخصت داد. اما علی و ابن عباس و ابن جبیر و ابن زید و مجاهد و جماعتی میگویند که: اِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ معنی آنست که: اِلَّا ان تکتونوا مسافرین، و لا تجدون الماء فتیمّموا، و بقول اینان صلاة عین نماز است، نه جای نماز، و در آن حذف مضاف نیست. میگوید در حال جنابت نماز مکنید، تا آن گه که غسل کنید، مگر که مسافران باشید، و آب نیابید، تیمّم کنید در آن حال، و نماز کنید که روا است.

حَتَّى تَغْتَسِلُوا یعنی: من الجنابة. و غسلهای واجب چهاراند: غسل جنابت، و غسل حیض، و غسل نفاس، و غسل دادن مرده. بعد از این چهار غسلها همه مسنون است و آن دوازده‌اند: غسل آدینه، و غسل هر دو عید، و غسل آفتاب و ماه گرفتن، و غسل استسقا، و غسل کافر که مسلمان شود، و غسل دیوانه که باهوش آید، و غسل کردن از شستن مرده، و غسل احرام، و غسل در مکه رفتن، و غسل وقوف، و غسل رمی، و غسل طواف.

و فرض غسل آنست که همه تن بشوید، و آب بأصل مویها برساند، و نیت رفع جنابت کند. و کمال غسل آنست که در خیر عائشه است، قالت: «کان رسول الله (ص) اذا اغتسل من الجنابة بدأ فغسل یدیه، ثم یتوضأ كما یتوضأ للصلاة، ثم یدخل اصابعه فی الماء، ثم یخلل بها اصول الشّعر، ثم یصبّ علی رأسه ثلاث غرفات من ماء، ثم یفیض الماء علی جلدہ کلّه».

وَ اِنْ كُنْتُمْ مَرَضًا و اگر بیماران باشید، یعنی بیماری که رسیدن آب بوی زیان دارد، چنان که بر تن جراحی دارد، یا شکستگی عضوی از اعضاء، یا آبله و مانند آن، وی را درین بیماری رخصت هست که آب بگذارد، و تیمّم کند، بدلیل خبر جابر عبد الله، گفتا: در سفری بودیم و یکی را از رفقاء ما سر بشکستند، و او را احتلام رسید. از یاران خود پرسید که مرا هیچ رخصتی بود آب بگذاشتن و تیمّم کردن؟ ایشان گفتند: ترا هیچ رخصت ندانیم در تیمّم با قدرت آب. آن گه غسل کرد، و فرمان یافت. رسول خدا را از آن خبر کردند، گفت: «قتلوه قتلهم الله، ألا سألوا اذا لم یعلموا؟ فائما شفاء العیّ السّؤال، ائما کان یکفیه أن یتیمّم، و یعصب علی جرحه خرقة، ثم یمسح علیها، و یغسل سائر جسده».

أَوْ عَلَى سَفَرٍ یا در سفری باشد، اگر دراز بود آن سفر یا کوتاه، چون آب نیابد، یا افزونی از آب خوردنی نیابد، و وقت نماز درآید، تیمّم کند. اما اگر عذر بیماری و سفر نبود، و آب نیابد بمذهب شافعی (رض) آنست که تیمّم کند، و نماز کند، پس چون بآب در رسد آن نماز قضا کند. و مالک و اوزاعی و ابو یوسف میگویند بتیمّم نماز کند، و بر وی قضاء نماز نبود. ابو حنیفه گفت: نه تیمّم کند و نه نماز، تا آن گه که بآب در رسد و بوضو نماز کند.

أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِّنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ غَائِطٌ گو است در زمین، و اینجا کنایت از قضاء حاجت آدمی. و این نام غائط از آن افتاد که عرب را کنف نبود در جدران، در زمان اول بصرها میشدند، و گوها میجستند نشست را.

أَوْ لَمَسْتُمُ النِّسَاءَ بی الف اینجا و در سورة المائدة قراءت حمزه و کسایی است، از لمس یلمس، و این لمس هم بدست بود، و هم بدیگر جوارح. و بلفظ فعل از آنست که فعل در باب مباشرت و مباضعت مضاف با مرد است، و مثل این در قرآن آمده است بر لفظ فعل، چنان که گفت: لَمْ يَمَسِّنِي بَشَرٌ، لَمْ يَطْمِئِنَّ.

باقی لَامَسْتُمْ بِالْفِ خَوَانِد در هر دو سوره. و روا باشد که فعل هم از یکی باشد، و گر چه تلفظ فاعل است چون عاقبت اللصّ، و طارقت النعل، و عافاك الله.

و روا بود که فعل از هر دو بود، کالجماعة و المباشرة و المباشرة، لاشتراکهما فی ذلك. و در معنی لمس و ملامسة علما مختلف‌اند. علی بن ابی طالب (ع) و عبد الله بن عباس و ابو موسی و حسن و مجاهد و قتاده گفتند: بمعنی مجامعت است ای جامعتم. و ابو حنیفه و اصحاب او برین‌اند، و کان ابن عباس یقول: اراد الله به الجماع و کئی عنه لأئه کریم. و عمرو بن عبد الله مسعود، و عبد الله عمر، و عمار یاسر و شعبی، و نخعی، و ابو عبیده گفتند: التقاء بشرتین است: بشره به بشره رسیدن، و اهل مدینه و اهل حجاز و شام برین‌اند، و مقووی این قول دلالت لفظ است بر آن، و حمل المعنی علی اللفظ اولی من حمله علی الکنایة عنه من غیر ضرورة دعت الیه.

و در حکم آیت فقها مختلف‌اند: مذهب شافعی آنست که اگر مرد زن را پاسد، یا زن مرد را پاسد بدست یا بغیر دست، چنان که بی‌حائلی بشره ببشره رسد، طهارت پاسنده باطل گشت، و در طهارت پاسیده دو قول است: و مذهب اوزاعی آنست که اگر بدست پاسد طهارت باطل شود، و بغیر دست باطل نشود همچون مسّ فرج، و مذهب مالک و احمد و اسحاق و لیث سعد آنست که: اگر بشهوت پاسد طهارت منتقض شود، و اگر بی‌شهوت بود منتقض نشود. و مذهب ابو حنیفه و ابو یوسف آنست که: اگر پاسیدن تمام باشد بغایتی که از آن انتشار پدید آید، طهارت باطل کند، و اگر چنین نبود باطل نکند. و اگر طفله‌ای باشد که در محلّ شهوت نباشد از صغر، یا زنی از ذوات الرّحم که نکاح وی او را حلال نباشد، شافعی را درین دو قول است. و در پاسیدن موی و ناخن و دندان خلافت، و جماعتی از اصحاب وی بر آنند که بی‌پاسیدن این هر سه، طهارت منتقض نشود قولاً واحداً.

أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا میگوید: اگر زنان را پاسیده باشید، و آبدست باید کرد، یا بزنی رسیده باشید، و غسل باید کرد، و آب نیابید تيمّم کنید. معنی تيمّم قصد است، یقال يَمّم و تيمّم ای قصد، و الصعید الثراب، سمی صعیدا لأنه یصعد من باطن الأرض. میگوید: آهنگ خاک پاک کنید، خاکی خشک، آزاد از آمیغ، مگر از ريك. صعید روی زمین است، و «طیب» آنست که نه پلید باشد نه آمیخته با چیزی، نه از جنس زمین. و تيمّم از خصائص این امّت است، هرگز هیچ امّت را نبودست پیش ازین امّت. مصطفی (ص) گفت: «فضلنا علی الناس بثلاث: جعلت الأرض کلها لنا مسجداً، و جعلت تربتها لنا طهوراً، اذا لم نجد الماء، و جعلت صفوفنا كصفوف الملائكة»

و بدو تيمّم آنست که عائشه روایت کند، و این خبر در صحیح است، گفت: یا رسول خدا (ص) در بعضی از سفرها بیرون شدیم، چون به ذات الجیش رسیدیم، عقد من گم شد، و آنجا قطره‌ای آب نبود با کس، و دشتی مجذب بی‌نبات و بی‌آب بود. مصطفی (ص) آنجا بیستاد، و مردمان برجستن آن برخاستند. مردمان ابو بکر را گفتند: بینی که عائشه چه کرد؟ رسول خدا و یاران را اینجا موقوف کرد، و با هیچ کس قطره‌ای آب نه، در دشتی خشک.

ابو بکر آمد نزدیک مصطفی (ص)، و مصطفی سر در کنار من نهاده بود، و در خواب شده، و مرا گفت که: رسول خدا را اینجا در زمینی خشک بی‌آب بداشتی، و با کس قطره‌ای آب نه، و با من عتاب می‌کرد، و آنچه الله خواست میگفت، و سر دست در پهلوی من میزد. مصطفی (ص) سر بر کنار من داشت در خواب، و من نمیتوانستم جنبیدن که نباید که بیدار شود. آنجا بودیم چون بامداد شد قطره‌ای آب نبود جبرئیل آمد، و فرمان آورد بتيمّم. سید بن حضیر

گفت: ما هی بأول برکتکم یا آل ابی بکر؟ و چون شتر بر کردیم بر گرفتن را، عقد من از زیر پهلوی شتر بیرون آمد. ۶۵ اما کیفیت تیمم آنست که: چون وقت نماز درآید اول آب طلب کند، اگر آب نیابد، یا چندان یابد که خوردن وی را، و رفیقان وی را چیزی بسر نیاید، یا در راه آب دزدی باشد، یا کسی یا چیزی که از وی ترسد، یا آب ملك دیگری بود، و بوی نفروشد مگر بزیادت قیمت آن، یا جراحی دارد، یا بیماری که اگر آب بکار دارد هالك شود، یا خطر آن بود که بیماری دراز شود، چون این عذرها ظاهر بود، و وقت نماز درآمده باشد، جایی که خاک پاک باشد طلب کند، چنان که در آن هیچ نجاستی نبود، و مستعمل نباشد، و بیرون از خاک جوهری دیگر چون زرنیخ، و گچ، و آهک، و سرمه، در آن نبود، و نه آمیغ زعفران و مشک، و ذریره، و امثال آن. آن گه هر دو دست بر آن زند، چنان که گرد برخیزد، و انگشتان بهم باز نهد، و نیت استباحث نماز کند نه نیت رفع حدث، و جمله روی خویش بآن مسح کند، و بر وی نیست که بتکلف خاک بمیان مویها رساند، پس اگر انگشتی دارد بیرون کند، و دیگر باره دو دست بر خاک زند، انگشتها از یکدیگر گشاده، و باطن انگشتهای چپ بر پشت انگشتان راست نهد، و بر پشت کف براند، چون بکوع رسد سر انگشتان در خود گیرد، و بر کنار ساعد نهد، پس این باطن انگشتان دست چپ برین صفت بر پشت ساعد راست براند تا بمرفق. آن گه باطن کف چپ بر باطن ساعد راست نهد، و ابهام بردارد و براند تا بکوع، چون بکوع رسد باطن ابهام جهت پشت ابهام راست براند.

پس دست راست بر دست چپ همچنین کند که گفتیم، و براند، و بدین صفت که بیان کردیم آن را مسح کند. آن گه کف هر دو دست بهم درمالد، و انگشتان بمیان یکدیگر برآرد، و بمالد. و اگر زیادت ازین کند چندان که غبار بجمله دست رسد روا باشد. و آن گه باین يك تیمم يك فریضه نماز بیش نگذارد، و نوافل چندان که خواهد. و چون فریضه دیگر خواهد کرد، دیگر بار تیمم کند. این شرح و بیان مذهب شافعی است. و ابو حنیفه در بعضی ازین مسائل میخلاف کند، گفت: وقت نماز درآمدن در تیمم شرط نیست، و طلب آب کردن پیش از تیمم واجب نیست، و گفت: بیک تیمم بیش از يك فریضه گزاردن رواست. هم چنان که بیک طهارت چندان که خواهد فرائض نماز گزارد، تیمم همچنانست. و گفت: در تیمم اعتبار بخاک نیست، بلکه اگر دست بر سنگ سخت زند، و مسح کند رواست، و هر چه از جنس زمین بود چون کحل و زرنیخ و گچ و سنگ و مثل آن تیمم بر آن روا بیند. و بمذهب مالک اعتبار بزمین است و هر چه بزمین متصل، چون درخت و نبات. اگر دست بر درخت زند و مسح کند روا بیند. و ثوری و اوزاعی درین بیفزودند، و گفتند: اعتبار بزمین و هر چه بر زمین است اگر چه متصل نباشد، تا آن حد که اگر بر زمین برف و تگرگ بود دست بر برف و تگرگ زند و مسح کند، روا دارند. اما شافعی گفت: اعتبار بخاکست، که مصطفی (ص) خاک مخصوص کرد، گفت: «و جعل ترابها لنا طهورا».

و طلب آب واجب است که الله گفت: فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا، و تا طلب در پیش نبود، فلم تجدوا معنی ندهد و قصد کردن بزمین نقل خاک را واجب است، که الله گفت: فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا.

گفته اند که: طیب آن زمین و آن خاکست که نبات بیرون دهد، هر چه نبات از آن نروید طیب نبود، يدلّ علیه قوله تعالى: وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ.

روی عمران بن حصین: ان رسول الله (ص) رأى رجلا معتزلا لم يصل مع القوم، فقال: «يا فلان! ما منعك ان تصلى مع القوم؟» فقال: يا رسول الله اصابتني جنابة و لا ماء.

قال: «عليك بالصَّعِيدِ، فإِنَّهُ يَكْفِيكَ».

قال: عمرانی: صلیت خلف رسول الله (ص)، و كان فینا رجل جنب، فأمره النَّبِيُّ (ص) أن یتیمم و یصلی، فلما وجد الماء امره النَّبِيُّ (ص) أن یغتسل، و لم یأمره ان یعید الصَّلَاة.

و عن ابی ذر (رض) قال: قال رسول الله (ص): «الصَّعِيدُ الطَّيِّبُ وضوء المسلم و لو لم یجد الماء عشر سنین».

فَأَمْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَ أَيْدِيكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا غَفُورًا و در دعاء پیغامبر است: «اللَّهُمَّ أَنْتَ عَفُوٌّ تَحَبُّ الْعَفْوَ فَاعْفُ عَنِّي، اللَّهُمَّ أَنْتَ ظَلَمْتَ نَفْسِي ظُلْمًا كَثِيرًا، وَ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ، فَاعْفُرْ لِي مَغْفِرَةً مِنْ عِنْدِكَ، وَ ارْحَمْنِي أَنْتَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ».

هر دو نام بمعنی نام متقارباند، «عفو» محو است، و «غفر» تغطیه، یعنی: یحو آثار الاجرام بجمیل المغفرة.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيحًا مِنَ الْكِتَابِ الْآيَةِ كِتَابِ تورات است، و آیت در شأن جهودان است. يَشْتَرُونَ الضَّلَالَةَ یعنی یختارونها علی الهدی بتكذیب محمد (ص).

و يُرِيدُونَ أَنْ تَضِلُّوا السَّبِيلَ ان تخطئوا طریق الهدی، كما اثم اخطئوها.

میگوید: آن جهودان که پیش از بعثت محمد، بوی ایمان داشتند، اکنون آن ایمان که بوی داشتند بتكذیب وی بفرختند، و ضلالت بر هدی اختیار کردند، و تحریف و تبدیل در صفت وی آوردند، و میخواهند که شما نیز که مؤمنان اید راه راست گم کنید، و تحریف و تبدیل ایشان بخیرید. از ایشان نصیحت خواهید و پذیرید، که ایشان دشمنان شمااند، و الله تعالی دشمنان شما از شما به شناسد.

وَ كَفَى بِاللَّهِ وَلِيًّا وَ كَفَى بِاللَّهِ نَصِيرًا ای: و كفى الله وليا و كفى الله نصيرا.

و «باء»، تأکید را در آورد، و بمعنی امر است، ای اکتفوا بالله عزّ و جلّ.

مِنَ الَّذِينَ هَادُوا خواهی بآیت پیش در رسان، یعنی: اوتوا نصيبا من الكتاب من الذين هادوا، تا تفسیر آن باشد، و خواهی از آن بریده کن، یعنی: من الذين هادوا قوم يحرقون الكلم. کلم سخنان خدا است در نبوت محمد (ص) در کتاب تورات.

وَ يَقُولُونَ سَمِعْنَا وَ عَصَيْنَا بظاهر میگفتند که فرمان برداریم، اما در دل میداشتند که فرمان نبریم و سرکشیم. وَ اسْمَعُ غَيْرَ مُسْمَعٍ این چنان است که گویند: اسمع لا سمعت، بشنو که مشنوا یا. «و راعنا» بزبان عربی میگفتند، یعنی: ارعنا سمعك، و این بزبان عرب از طریق مراعات است، اما بزبان عبری هجو است و سب، از رعونت برگرفته‌اند.

لِيًّا بِأَسِنَّتِهِمْ اصل لِيًّا، لویا است، اما «واو» در «یا» مدغم کردند.

وَ طَعْنَا فِي الدِّينِ ای وقیعة فی دین الاسلام. یعنی که ایشان بطعن میگویند که: دین آنست که ما درآنیم، نه دین محمد. و گفته‌اند که: دین اینجا محمد (ص) است او را دین خواند از آنکه معقل دین است و مایه دین.

رَبِّ الْعَالَمِينَ گفت: وَ لَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا اگر آن جهودان بجای عصینا، اطعنا گفتند، و بجای راعنا، اسمع و انظرنا گفتند، لكان خَيْرًا لَهُمْ وَ أَقْوَمَ، ایشان را آن به بودی، و بعدل و صوابتر بودی، از تحریف که آوردند، و طعن که کردند.

وَ لَكِنْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَذَلِكَ لَا يَقُولُونَ ما هو خیر لهم. میگوید: الله بر ایشان لعنت کرد، و از بر خود براند، آنست که آنچه ایشان را به است نمیگویند.

فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا میگوید: آنچه ایشان بآن ایمان آوردند در جنب آنچه بآن کافر شدند اندکیست، و آن آنست که میگفتند: الله خدای ماست، و بهشت و دوزخ حق است. میگوید: این با تکذیب محمد (ص) و کافر شدن به قرآن هیچ چیز نیست، و ایشان را از عذاب نرهاند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا الْكِتَابَ آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ ابْن عباس گفت: رسول خدا (ص) با دانشمندان جهودان سخن گفت، عبد الله صوريا و كعب اسيد و مالك ضيف، گفت: يا معشر اليهود! از خدا بترسيد، و مسلمان شويد كه شما ميدانيد كه من راست ميگويم، و آنچه آوردم حق است و راست. ایشان منكر شدند، و بر كفر خویش اصرار نمودند. رب العالمين در شأن ایشان این آیت فرستاد كه ای اهل تورات! ایمان آرید به محمد، و به قرآن كه فرو فرستادیم، استوار گیر و گواه آن تورات كه با شما است.

مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدَّهَا عَلَى أَدْبَارِهَا طمس آنست كه چشم و بینی و دهن و حاجب همه از آن محو كنند، و رویها همچون پایهای شتر كنند، و همچون قفاهای ایشان كنند. أَوْ نَلْعَنَهُمْ كَمَا لَعَنَّا أَصْحَابَ السَّبْتِ ای نجعلهم قردة و خنازیر كما فعلنا بأوائلهم. اگر کسی پرسد چون كه ایشان را بیم داد بعقوبت طمس اگر ایمان نیارند، پس ایمان نیاوردند و عقوبت طمس بر ایشان هم نرفت؟

جواب آنست بقول میرد كه: این وعید در حق جهودان باقی است و منتظر، كه پیش از قیامت بایشان در رسد لا محالة تحقیق این وعید را. و گفته اند این وعید بشرط آن بود كه اگر از ایشان هیچكس مسلمان نشود، ایشان را روی بگردانند، پس عبد الله سلام و اصحاب وی و كعب احبار مسلمان شدند، و این عقوبت از باقی برداشتند. آن روز كه این آیت فرو آمد عبد الله سلام این وعید بشنید، پیش از آنكه باهل خود بازگشت، آمد بر رسول خدا گفت: یا رسول الله از آن پس كه آن وعید بشنیدم ترسیدم كه اگر مرا روی باز پس گردانند پیش از آنكه بتو رسم، و عمر خطاب این آیت بر كعب احبار خواند. كعب از بیم آنكه این عقوبت درو رسد گفت: یا رب! آمنت، یا رب اسلمت.

قول حسن و مجاهد و سعید جبیر درین سؤال آنست كه: طمس ایشان ارتداد ایشان بود، یعنی كه جهودان پیش از مبعث مصطفی (ص) بوی ایمان داشتند، و پس از مبعث وی بوی كافر شدند، روی دل ایشان از آن هدی و بصیرت كه در آن بودند برگردانیدند، و در كفر و ضلالت بماندند. و قال ابن زید: طمسهم محو آثارهم من وجوههم و نواحیهم التي هم بها.

فَنَرُدَّهَا عَلَى أَدْبَارِهَا حَتَّى يَعُودُوا إِلَى حَيْثُ جَاءُوا مِنْهَا بَدِيًّا، وَ هُوَ الشَّامُ، ذَلِكَ فِي اجْتِلاءِ بَنِي النَّضِيرِ إِلَى الشَّامِ قِصَّةٌ طَوِيلَةٌ.

وَ كَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا لَا رَادَّ لِحُكْمِهِ، وَ لَا نَاقِضَ لِأَمْرِهِ. میگوید: کاری كه الله گوید كه كنم، آن در حكم وی كردنی است. معنی دیگر: فرمانی كه الله دهد بآن كار كردنی است. ابو مسلم خلیلی را گفتند استاد كعب احبار كه: چه چیز ترا بر مسلمان شدن داشت؟ كه در روزگار رسول خدا و در روز ابو بكر مسلمان نشدی؟! گفت: آواز قرآن خوانی شنیدم از لشكرگاه سپاه عمر خطاب در شام، كه این آیت میخواند، همه شب بر روی خود میترسیدم كه نباید كه صورت من مطموس شود. بامداد پگاه آمدم و مسلمان شدم.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ بَدَانِ كَه در عالم قیامت و میدان رستاخیز و مجمع سیاست و هیبت،



بندگان خدای را کارهای عظیم در پیش است، و مقامهای مختلف: اول مقام دهشت و حیرت. دوم مقام سؤال و اظهار حجت، و درخواست شهادت و بیئت. سیوم مقام حساب و مناقشت. چهارم مقام تمیز و مفاصلت. مقام اول را گفت: **يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ**. دوم را گفت: **فَكَيْفَ إِذْ جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ** سیوم را گفت: **وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ**.

چهارم را گفت: **فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ**. اما مقام سیاست و هیبت آنست که در بدو محشر رب العالمین خلق اولین و آخرین را از ابتداء آفرینش تا منتهی عالم، بیک نفخه اسرافیلی همه را در بسیط قیامت حاضر کند، سر و پای برهنه، تشنه و گرسنه، سر در پیش افکنده، بکار خود درمانده، آفتاب گرم زیر سر فرو آمده، و نفس گرم و سوز دل در آن پیوسته، و آتش خجل و تشویر در جان افتاده، از زیر هر تار موی چشمه عرق روان شده. مصطفی (ص) گفت: کس بود که تا بدو زانو در عرق نشیند، کس بود که تا کمرگاه، کس بود که تا برابر گوش، و نزدیک آن بود که در عرق غرق شود. در آثار بیارند که بیم و اندوه بجایی رسد که یکی گوید: بار خدایا! برهان ما را ازین بیم، و ازین اندوه، خواه بهشت خواه بدوزخ. سیصد سال بدین صفت در آن عرصات بمانند، نه طاقت خاموشی، نه زهره سخن گفتن، نه روی گریختن، نه جای آرمدن!

مؤمنان و کافران استاده مدهوش و حزین      دستها در کش زده، وز جامها عریان شده!  
بانگ بردابرد و گیرا گیر باشد در قفا      بینی از پیشت جحیم و دوزخی غران شده!

آن گه گریستن بر خلق افتد، و چندان بگریند که بجای اشک خون ریزند، و گویند: من یشفع لنا الی ربنا حتی یقضی بیننا؟ کیست که از بهر ما شفاعت کند بحضرت ذو الجلال تا حکم کند میان ما و کار برگزارد؟ رسول خدا گفت: آن ساعت خلق روی به آدم نهند، و گویند: ای آدم! تو آنی که الله تعالی ترا بید صنعت خویش بیافرید، و با تو برابر سخن گفت، و ترا در بهشت بنشانند، و مسجود فریشتگان کرد.

چه بود که برای فرزندان شفاعت کنی بالله، تا کار میان بندگان برگزارد؟! آدم گوید: من نه مرد این کارم، که من بخود درمانده‌ام، روید بر نوح تا وی شفاعت کند. بر نوح روند جواب همان شنوند. بر ابراهیم روند جواب همان شنوند.

موسی و عیسی همان گویند. مصطفی (ص) گفت: آن گه بر من آیند، من برخیزم پیش عرش ملک بسجود درآیم، آن گه فرمان آید از حضرت عزت که: یا محمد چه کار داری؟ و چه خواهی؟ و خود عزّ جلاله دانانتر بر آنچه من خواهم. گویم: بار خدایا ما را وعده شفاعت داده‌ای در خلق خویش، اکنون میخواهم که ایشان را ازین انتظار و حیرت برهانی، و کار برگزاری و حکم کنی. رب العالمین گوید: قد شفعتک انا، آتیکم اقصی بینکم.

قال رسول الله (ص): «فارجع، فأقف مع الناس، فبینا نحن وقوف اذ سمعنا حسنا من السماء شديدا».

و فی الحدیث طول ذکرنا سیاقه فی سورة البقرة.

اما مقام مسائلت و اقامت بیئت بر بندگان آنست که رب العالمین در آن عرصه عظمی و انجمن کبری، اول خطابی که با بندگان کند سؤال از ایشان کند، و اول سؤال از پیغامبران کند، و اول پیغامبری که از وی سؤال کند نوح بود. قال رسول الله (ص): «اول من یدعی یوم القیامة نوح. فیقال له: هل بلغت؟ فیقول: نعم یا رب انت اعلم. فیقال لقومه:

هل بلغكم نوح؟ فيقولون: ما اتانا من احد، و ما اتانا من نذير. فيقول الله تعالى له: يا نوح من يشهد لك؟ فيقول: يشهد لي محمد و امته، فتأتون فتشهدون ان نوحا قد بلغ.»

و آن گه هر پیغامبری را که بقومی فرستاده بودند از وی این سؤال کنند، و امّت وی همان جواب دهند که امّت نوح دادند، و از پیغامبران کس باشد که میآید، و از امّت وی ده کس با وی باشند که بوی ایمان آورده بودند، و کس بود که پنج، کس بود که دو، و کس بود که یکی. لوط میآید و با وی دو دخترک وی باشند. پس آن گه ربّ العالمین پیغامبران را گوید: پیغام ۶۶ رسانیدید؟ ایشان گویند رسانیدیم، و امّت ایشان انکار کنند. ربّ العالمین گواه خواهد. پیغامبران گویند: امّت محمد (ص) گواهان مانند بتبلیغ رسالت. آن گه فرمان آید که ای جبرئیل امّت محمد را حاضر کن، تا گواهی دهند که ما داور دادگرانیم، حکمی که کنیم بعد از ظهور حجّت و ثبوت شهادت کنیم. امّت محمد بیابند تا گواهی دهند. کافران گویند: شما پسینان بودید، از قصّه و داستان ما چه خیر داشتید که ما را ندیدید؟ ایشان گویند: ما در محکم تنزیل قرآن مجید خواندیم و دانستیم: كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحِ الْمُرْسَلِينَ، كَذَّبَتْ عَادَ الْمُرْسَلِينَ، كَذَّبَتْ ثَمُودُ الْمُرْسَلِينَ، كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطِ الْمُرْسَلِينَ، كَذَّبَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ الْمُرْسَلِينَ، وَ كَذَّبُوا وَ اتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ. آن گه کافران تزکیت ایشان خواهند.

فرمان آید که: ای جبرئیل! محمد را حاضر کن تا اینان را تزکیت کند. جبرئیل برود و میکائیل و اسرافیل با وی، مصطفی (ص) را بر براق نشانند، با لواء کرامت، و تاج ولایت، ابو بکر بر راست او، و عمر بر چپ او، و عثمان از پس، و علی (ع) از پیش. منبری نهاده از یاقوت سرخ برابر عرش مجید. مصطفی (ص) بمنبر برآید از حضرت عزّت ندا آید که: ای محمد! انبیاء دعوی کردند که ما رسالت رسانیدیم، و پیغام گزاریم، بیگانگان منکر شدند. امّت تو پیغامبران را گواهی دادند. اکنون تزکیت گواهان میخوانند. رسول (ص) ایشان را تزکیت کند، گوید: بار خدایا راستگویانند، و نیک مردانند، و تو خود گفته‌ای بار خدایا که: بهینه امّت ایشان اند: كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ، جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا. ربّ العالمین گوید: گواهی‌شان قبول کردم، و حکم کردم بیگانگان را سیاست و عقوبت، و دوستان را مثبت و رحمت. آن گه پیغامبران گویند: بار خدایا امّت احمد را بر ما حقی واجب‌گشت که بتبلیغ رسالت ما گواهی دادند. بار خدایا! اگر در میان ایشان گناهکاریست، آن معصیت وی در کار ما کن، و بفضل خود او را ببامرز. ربّ العالمین گوید: بیک شهادت که از بهر شما دادند مستوجب شفاعت شما گشتند، و حقّ ایشان بر شما واجب گشت، پس من خود چه سازم ایشان را از کرامت و نواخت؟ که هفتاد سال از بهر من در سرای بلا غم خوردند، و بار بلا ما کشیدند، و به یگانگی ما گواهی دادند، جز بر راستی و دوستی نرفتند.

راست کاری پیشه کن کاندر مصاف رستخیز نیستند از خشم حق جز راستکاران رستگار

این عزیزانی که اینجا گلبنان دولت‌اند تا نداری و ندانی شان بدینجا خوار و خارا!

اما مقام محاسبت در پیش ترازو بود، و خلق عالم درین مقام بر سه قسم‌اند: قسمی آنند که در دیوان ایشان حسنتی نیابند، و بنام ایشان خیری بر نیاید که کرده باشند. ایشان را بی‌حساب و بی‌کتاب، یک سر بدوزخ رانند. و قومی بر عکس این باشند، که در نامه ایشان جز حسنات و فنون طاعات نبود، ایشان را بی‌حساب و بی کتاب یکسر ببهشت فرستند. قومی بمانند در میان، که در جریده ایشان هم نیکی بود، و هم بدی، هم طاعت، و هم معصیت، خَلَطُوا عَمَلًا

صَالِحًا وَ آخَرَ سَيِّئًا. اعمال ایشان بترازوی عدل در آرند اگر کفه طاعت رجحان دارد کلید سعادت و پیروزی جاودان در دست ایشان نهند که: فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ.

و اگر نه، که کفه معصیت راجح شود، «لا یفلح» به پیشانی وی باز بندند، و گویند: فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ.

قال داود الطائي رحمة الله عليه: «قطع نياط العارفين ذكر احد الخلودين»، و ذلك في قوله تعالى فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ.

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَ أَنْتُمْ سُكَارَى سكر مستی است، و مستی بر تفاوت است، و مستان مختلف‌اند. یکی از شراب خمر مست است، یکی از شراب غفلت، یکی از حب دنیا، یکی از رعونت نفس و خویشتن دوستی. و این از همه صعبت‌تر است که خویشتن دوستی مایه گبرگی است، و تخم بیگانگی، و ستر بی دولتی، و اصل همه تاریکی! اگر صد بار در روزی شهید راه حق گردی هم از گبران یکی باشی چو خود را در میان بینی تو خود کی مرد آن باشی که دل را بی هوا خواهی تو خود کی درد آن داری که تن را بی‌هوان بینی؟

او که از خمر مست است و در آن ترسان، و از بیم عقوبت لرزان، غایت کار او حرقتست در آتش عقوبت، گرش نیامرزد، و باشد که خود بیامرزد که گفته است: إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا. اما آن کس که مستی او از نخوت نفس است و کبر و خویشتن پرستی، کار او بر خطر است، و مایه وی زیان، و عمل وی بر وی توان، در خطر استدرج و مکر و بیم فرقت جاودان.

وَ لَا جُنْبًا إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ حَتَّى تَغْتَسِلُوا اگر دین بقیاس بودی غسل در اراقت بول واجب بودی، و آبدست در خروج منی. آن بول نجس است و این منی پاک، در بول نجس طهارت کهنین واجب، و در منی پاک طهارت مهین، تا بدانی که بناء دین بر منقول است نه بر معقول، و بر کتابتست نه بر قیاس، و بر تعبد است نه بر تکلف. و اصل غسل جنابت از عهد آدم (ع) است. آدم چون از بهشت بدنیا آمد او را با حوا صحبت افتاد. جبرئیل آمد، گفت: ای آدم غسل کن که الله ترا چنین میفرماید. آدم فرمان بجای آورد. آن گه گفت: ای جبرئیل این غسل را ثواب چیست؟ جبرئیل گفت: بهر مویی که بر اندام تست ثواب يك ساله ترا در دیوان بنویسند، و بهر قطره آب که بر اندام تو گذشت، الله تعالی فرشته‌ای آفرید که تا بروز قیامت طاعت و عبادت همی آرد، و ثواب آن ترا همی‌بخشد. گفت: ای جبرئیل این مراسم علی الخصوص؟ یا مرا و فرزندانم را علی العموم؟ جبرئیل گفت: تراست و مؤمنان و فرزندان ترا تا قیامت. پس غسل جنابت اندر همه شرایع انبیاء واجب بوده است، از عهد آدم تا وقت سید عالم صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین، تا بعضی از ائمه گفتند: آن امانت که آدم برداشت که الله آن را گفت: وَ حَمَلَهَا الْإِنْسَانُ آن امانت غسل جنابتست.

ثم قال في آخر الآية: إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا غَفُورًا خدای در گذارنده گناهان است، و سترنده عیبهای عذر خواهان است، و ناپیدا کننده جرم اوآهان. این دو نام از عفو و مغفرت درین موضع نهادن، معنی آنست که هر چه تا امروز کردی، پیش از آنکه امر و نهی فرستادم همه برداشتم، و از تو درگذاشتم. بنده من! هرگز جنایت کسی با عنایت من نتاود، و فضل من که یابد، مگر آنکه آفتاب عنایت برو تابد! بنده من! اگر قصد درست کنی، ترا بر سر راهم، اگر از من



آمرزش خواهی، از اندیشه دل تو آگاهم! جرم ترا آمرزگار، و ترا نیکخواهم. هر کجا خراب عمری است، مفلس روزگاری، من خریدار اوام! هر کجا درویشی است خسته جرمی، درمانده در دست خصمی، من مولای اوام! هر کجا زارنده‌ای است از خجلی، سر فروگذارنده‌ای از بیکیسی، من برهان اوام. هر کجا سوخته‌ایست از بیدلی، دردمندی از بی‌خودی، من شادی جان اوام!

کن این شئت من البلاء د و أنت من ذکری قریب

### ۱۰ النوبة الاولى

قوله تعالى: إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ خدای نیامرزد که انباز گیرند با وی، وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ و می‌آمرزد هر چه فرود از آنست، لِمَنْ يَشَاءُ أَنْ يَشَاءُ آن را که خواهد، وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ و هر که انباز گیرد با خدای، فَقَدْ افْتَرَى إِثْمًا عَظِيمًا (۴۸) او دروغی ساخت و بر خود بزه‌ای نهاد بزرگ.

أَلَمْ تَرَ نَبِيَّيْنِ و ننگری؟ إِلَى الَّذِينَ يُرْكَبُونَ أَنْفُسَهُمْ بایشان که خود را بی‌عیب و پاک مینمایند، بَلِ اللَّهُ يُرْكَبُ مَنْ يَشَاءُ بلکه خدای من بی‌عیب کند، و بی‌عیبی باز نماید آن را که خواهد، وَ لَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا (۴۹) و ایشان را بفتیلی از جرم کس بنگیرند.

انظروا در نگر، كَيْفَ يَقْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ که چون دروغ مینهند و میسازند بر خدای! وَ كَفَى بِهِ إِثْمًا مُبِينًا (۵۰) و دروغ ساختن بر خدای، بسنده بزه‌ایست و آشکارا.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَبِيَّيْنِ و ننگری بایشان که دادند ایشان را؟

نَصِيْبًا مِنَ الْكِتَابِ بهره‌ای از تورات، يُؤْمِنُونَ بِالْحَيِّتِ وَ الطَّاغُوتِ می‌گروند به جبت و طاغوت، وَ يَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا و می‌گویند ایشان را که کافر شدند، هُوَ لَأَمْوَأُ سَبِيْلًا (۵۱) که اینان برامتراند و راست حکم‌تراند از گرویدگان.

أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ ایشانند که الله لعنت کرد بر ایشان، وَ مَنْ يَلْعَنُ اللَّهُ و هر که خدای بر وی لعنت کرد، فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِيْرًا (۵۲) وی را هرگز یاری نیابی.

أَمْ لَهُمْ نَصِيْبٌ مِنَ الْمُلْكِ یا ایشان را بهره‌ایست از پادشاهی، فإِذَا أَمَرَ بِدِيَارِهِمْ لِيُؤْتُونَ النَّاسَ نَقِيْرًا (۵۳) مردمان را نقیری ندهند از حق خویش.

أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ یا می‌حسد بر مردمان، عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ بر آنچه خدای داد ایشان را از فضل خود، فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ بِبَيْتِهِمْ مِنْ آلِ إِبْرَاهِيمَ را دادیم، الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ نامه و دانش و پیغام، وَ آتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا (۵۴) و ایشان را ملکی عظیم دادیم.

فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ كَسُ بُوْد از ایشان که ایمان آورد بوی، وَ مِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ و کس بود از ایشان که برگشت از وی، وَ كَفَى بِهِمْ سَعِيْرًا (۵۵) و دوزخ ناگرویدگان را بسنده است.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا ایشانند که کافر شدند بسخنان ما، سَوْفَ نُصَلِّيْهِمْ نَارًا ایشان را برسانیم بآتش، كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ هر گه که بپزد پوستهای ایشان در آن، بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا دیگر دهیم ایشان را پوستهایی جز از آن، لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ تا جاوید بیوستهای نو عذابهای نو می‌چشند، إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَزِيْرًا حَكِيْمًا (۵۶) که الله تواناییست دانا همیشه‌ای.

وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ اِيشَانِ كِه بگرویدند و نیکیها کردند، سَنَدْخِلُهُمْ جَنَاتٍ در آریم ایشان را در بهشتهایی، تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ که میروند زیر درختان آن جویهای روان، خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا جاویدان در آن همیشه‌ای، لَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ ایشان را است در آن جفتانی از زنان، مُطَهَّرَةٌ زَنَانِي پاك کرده بی‌عوار و بی‌عیب، وَ نَدْخِلُهُمْ وَ در آریم ایشان را، ظِلًّا ظَلِيلًا (۵۷) در سایه خنک.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ الْآيَةَ كَلْبِي كَفت: این آیت در شأن وحشی بن حرب و اصحاب وی فرو آمد. چون حمزه را بکشند، و به مکه بازگشتند، پشیمان شدند آنچه کردند. فراهم آمدند، و نامه‌ای نوشتند بر رسول خدا (ص) که: چنین کاری بدست ما رفت، و ما از آن پشیمان شدیم، و خواستیم که در اسلام آئیم، لکن از تو شنیده بودیم به مکه، که این آیت میخواندی: وَ الَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَ لَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَ لَا يَزْنُونَ، اگر مسلمان کسی است که شرک و قتل و زنا در بار وی نبود، پس ما این همه دربار داریم و کرده‌ایم، اگر نه این آیت بودی ما اتباع تو کردمانی و باسلام در آمدمی. پس این آیت فرو آمد که: إِلَّا مَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا. رسول خدا این آیت به وحشی و اصحاب وی فرستاد، تا برخوانند. ایشان گفتند: این شرط دشخوار است که الله گفت: وَ عَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا. ترسیم که عمل صالح از ما نیاید، آن گه از اهل این آیت نباشیم. رب العالمین در تخفیف بیفزود، و این آیت فرستاد: إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ. رسول خدا (ص) این آیت بایشان فرستاد، و بر خوانند و گفتند: ترسیم که از اهل مشیت نباشیم، یعنی که الله میگوید فرود از شرک، گناه آن کس آمرزیم که خود خواهیم. ترسیم که ما از ایشان نباشیم که الله خواهد که ایشان را بیامرزد. رب العالمین در کرم بیفزود و این آیت امیدوار بایشان فرو فرستاد: قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا. وحشی و اصحاب وی چون این آیت برخوانند، برسول خدا شدند، و مسلمان گشتند. رسول خدا (ص) اسلام از ایشان پذیرفت.

آن گه گفت: «یا وحشی! خبرنی کیف قتلت حمزة»؟

وحشی قتل حمزه با وی بگفت. رسول خدا دل‌تنگ شد، گفت: «غيب وجهك عني»

روی از من بپوش، و با من منشین. وحشی بعد از آن به شام رفت، و آنجا میبود تا از دنیا بیرون شد.

ابن عمر گفت: در عهد رسول خدا (ص) چون یکی از دنیا برفتی از یاران وی بر کبیره، ما گواهی میدادیم که وی از اهل آتش است تا آن روز که این آیت آمد: وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ. زان پس که این آیت فرو آمد آن نگفتیم، و کس را بر کبیره گواهی بآتش ندادیم. و فی ذلك ما

روی جابر بن عبد الله قال قال رسول الله (ص): «لا تزال المغفرة تحل بالعبد ما لم يقع الحجاب». قيل: يا رسول الله و ما وقوع الحجاب؟

قال: «الا شراك بالله عزّ و جلّ»، ثمّ قرأ: إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ الْآيَةَ.

و فی روایة ابن عمر. قال قال رسول الله (ص): «من لقي الله عزّ و جلّ لا يشرك به شيئاً دخل الجنة و لم تضره معه خطيئة، كما لو لقيه يشرك به شيئاً دخل النار و لم تنفعه حسنة».

على (ع) كفت: در همه قرآن آیتی ازین امیدوارتر نیست که إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ الْآيَةَ. معنی آنست که الله

تعالی شریک نیامرزد، یعنی کسی را نیامرزد که در شریک و کفر بمیرد، اما کسی که از شریک توبه کند، و در اسلام بمیرد، در تحت این آیت نشود، که جای دیگر گفت: قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ..

و معنی یَغْفِرُ ما دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ آنست که: فرود از شریک، گناهان اهل توحید هر چه خواهد آن را که خواهد بیامرزد، پیش از توبت. اما کسی که توبت کند از گناهان، و بر توبت بمیرد، خود در تحت این آیت نشود، که جایی دیگر از بهر وی گفته است: وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا. و گفته اند: إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ رَدَّ است بر معتزله، و بر قومی خوارج که میگویند: هر که بر کبائر بمیرد توبه ناکرده، جاوید در آتش بماند، و میگویند میان ایمان و شریک منزلی دیگر نیست، و ضد ایمان شریک میبندارد، یعنی که هر چه نه ایمان، همه شرکست نه گناه، تا آن حد که قومی از ایشان صغائر و کبائر همه کفر شمرند، و بنده را بگناه صغیره کافر دانند. رب العالمین در این آیت بر ایشان رَدَّ میکند، و دروغ زن میگرداند، که فرق میکند میان شریک و میان گناه. مغفرت در شریک می نیارد، و در گناه می آرد. اگر آنست که گناهها همه شریک و کفر است، پس در إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ سخن بریده گشت، و همه نافرمانیها در زیر این شد، و یَغْفِرُ ما دُونَ ذَلِكَ بر چه حمل کنند؟ که هیچ حمل نماند! معلوم گشت که سخن ایشان فاسد است، معتقد ایشان باطل.

وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ افْتَرَى إِثْمًا عَظِيمًا اِی اختلق ذنبا غیر مغفور.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْكُونَ أَنْفُسَهُمْ إِنْ آيَاتِ تَا كَانَ عَزِيزًا حَكِيمًا همه در شأن جهودان است. و تزکیت نفس که میکردند آن بود که گاهی می گفتند: نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ، و گاه طفلکان خویش را بر مصطفی (ص) میبردند و می گفتند: ای محمد ایشان را هیچ گناهی هست؟ رسول خدا (ص) گفتی: نه، پس ایشان می گفتند: ما نیز همچون ایشانیم. هر آن گناه که بروز کنیم اندر شب ما را آن گناه بیامرزد، و هر گناه که اندر شب کنیم اندر روز بیامرزد. رب العالمین گفت: یا محمد ننگری این جهودان که خود را بی عیب و پاک مینمایند، یعنی بدروغ. بَلِ اللَّهُ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ

نه چنانست که ایشان میگویند، که الله بی عیب کند، و بی عیبی باز نماید آن کس را که خواهد. آن گه گفت: وَ لَا يُظْلَمُونَ قَتِيلًا یعنی که اگر خویشان را به بی عیبی نستانید گناه کسی ایشان را نیالاید، و ایشان را باندازه فتیلی از جرم کس نگیرند. فتیل، النواة، هو القشرة الرقيقة التي حولها، و قيل هو ما فتلته بين اصبعيك من وسخ و عرق. آن گه گفت یا محمد! انظروا كيف يفترون على الله الكذب در نگر که چون دروغ بر الله میسازند، بآنکه میگویند: گناه ما آمرزیده است، و ما پسران و دوستان الله ایم. و گفته اند: دروغ که بر الله میساختند آن بود که دروغها می گفتند، و آن را از تورات می حکایت کردند. وَ كَفَى بِهِ إِثْمًا مُبِينًا اِی کفی بما قالوا اثما مبینا.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَ الطَّاغُوتِ اقوال مفسران مختلف است در معنی جبت و طاغوت. عکرمة گفت: نام دو صنم اند که در میان مشرکان معروف بودند، و آن را عبادت میکردند، ضحاک گفت: جبت اینجا حیی اخطب است و طاغوت کعب اشرف. هر دو حاکمان جهودان بودند و سران ایشان. قومی گفتند: جبت نام بتان است و طاغوت نام سدن بتان. و سدن خدمتکاران و تیمارداران باشند. و گفته اند: جبت نامی است کهانت را، و طاغوت نامی است هر چه را بپرستند جز از خدا. و گفته اند هر چه الله تعالی آن را حرام کرد آن را جبت گویند، و به

قال النَّبِيُّ (ص): «العیافة و الطرق و الطیرة من الجبت».

العیافة زجر الطیر، و الطریق الضرب بالحصی، و هو ضرب من الكهانة. قال الشاعر:  
لعمرک ما تدری الطوارق بالحصی و لا زاجرات الطیر ما الله صانع

اما سبب نزول این آیت آن بود که: کعب اشرف بعد از واقعه احد به مکه شد، با هفتاد سوار از جهودان بقصد آنکه تا با مشرکان قریش دست یکی دارد، و قتال رسول خدای را تدبیر سازند. کعب چون در مکه شد بخانه بو سفیان فرو آمد.

بو سفیان او را گرامی داشت، و ترحیب و تقریب کرد، و آن جهودان که با وی بودند هر یکی را بسرایی فرو آورد. آن گه بو سفیان را گفت که: سی مرد از ما و سی مرد از شما باید تا بخانه کعبه رویم، و آنجا عهد کنیم، و پیمان گیریم، که در قتال محمد بکوشیم چندان که توانیم، و فترتی در خود نیاریم تا وی را برداریم.

بو سفیان و اصحاب وی کعب اشرف را گفتند و حیی اخطب با وی که: ما بر شما آمن نباشیم بآنچه می‌گویید؟ نباید که این مکر میسازید بر ما؟ اگر می‌خواهید که شما را بآنچه گفتید استوار داریم، این دو بت را سجود برید، و بایشان ایمان آرید، و آن دو بت جبت و طاغوت بودند. ایشان مر آن بتان را سجود بردند، و ایشان را پرستیدند. اینست که رب العالمین گفت: أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيْبًا مِّنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْحَيِّتِ وَ الطَّاغُوتِ. میگوید: نه بینی ای محمد این علما و حاکمان جهودان را که به جبت و طاغوت ایمان می‌آرند؟ و ایشان را سجود می‌برند؟

پس بو سفیان، کعب را گفت که: تو مردی از اهل کتاب خدایی، و تورات خوانده‌ای و دانسته‌ای، و ما امیان عرب‌ایم، چون می‌بینی کار محمد؟ دین وی بهتر است یا دین ما؟ راه وی بحق نزدیک‌تر است یا راه ما؟ کعب گفت: با من بگوئید که دین شما و راه شما چیست؟ بو سفیان گفت: ما قومی مهمان داران و مهمان دوستانیم، بروز مهمانی شتران فربه کشیم، و مهمان را گرامی داریم، و حاجیان را سقایی کنیم، و اسیران را باز خریم، و رحم ببیوندیم، و خانه کعبه را عمارت کنیم، و گرد آن طواف کنیم، و اهل حرم خدا مائیم، و بر دین پدران خویش بمانده‌ایم، و محمددین پدران خویش بگذاشته است، و دین نو آورده است، حرم بگذاشته است، و ما را میفرماید که بر پی من روید. کعب گفت: انتم و الله اهدی سبیلا ممّا علیہ محمد، و الله که شما بر راه ترید از محمد، و دین شما نیکوتر است از دین وی. اینست که الله گفت: وَ يَفْوَلُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا يَعْنِي لِأَبِي سَفِيَانَ وَ اصحابه، هؤلاء أهدى مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا بِمُحَمَّدٍ، و هم اصحابه.

أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ يَعْنِي كَعْبًا وَ اصحابه. میگوید: کعب و اصحاب وی که این سخن می‌گویند، الله بر ایشان لعنت کرد. وَ مَنْ يَلْعَنُ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِيرًا ای: من بیاعد الله من رحمته فهو مخذول فی دعواه، و مغلوب فی حجته. و اليهود ابین خذلانا فی أنهم غلبوا من جميع سائر الاديان، لأنهم كانوا اكثر عنادا لأهل الاسلام، و انهم كتموا الحق و هم يعلمونه. پس چون آن عهد و میثاق میان کعب اشرف و ابو سفیان برفت، و بر وقت آن کار و عده‌ای نهادند، کعب به مدینه باز رفت، و در سرای خویش آرام گرفت. رسول خدا محمد بن مسلمة الانصاری و ثابت بن معاذ و جماعتی بفرستاد پنهان تا کعب اشرف را بکشند. محمد بن مسلمه گفت: یا رسول الله دستوری باشد تا در پیش وی هر چه خواهیم گوئیم؟ یعنی بر سبیل خدعت؟

رسول ایشان را دستوری داد. ایشان رفتند تا پیش کعب، و ضجری نمودند از رسول خدا، گفتند: چند بلا که ما

کشیدیم از دست محمد! و ضجر گشتیم! و از معیشت خویش بازماندیم! چه بود که تو ما را چند وسق خرما با وام دهی؟ تا ما از محمد بگریزیم، و طلب معیشت خویش کنیم. کعب بخندید، گفت: اکنون او را بشناختید، و دروغ وی بدانستید! آن گه گفت: شما اگر از من چیزی میخواهید زنان و پسران را پیش من بگرو بنشانید. ایشان گفتند ما شرم داریم که زنان را بگرو بنشانیم، و و نیز مردی بس با شکوه و وقاری، و زشت بود ترا که زنان را بگو گیری، و پسران را نیز نتوانیم بگرو کردن، که آن گه عرب زبان در ایشان نهند، که شما را بوسقی خرما بگرو کردند، و ایشان را از آن تشویر بود. کعب گفت: اکنون هر چه خواهید بگرو بنهید. ایشان گفتند: شمشیرهای خویش بنهیم، و بروز نتوانیم آوردن، که اصحاب محمد بدانند، بشب آریم. چون شب در آمد ایشان شمشیرها برداشتند، و بردند. کعب بر آن غرفه بخلوتگاه نشسته بود، و دختر عمّ خویش را نو بزنی کرده بود، و عروس بود، و آن دختر عمّ کاهنه بود. چون کعب برخاست تا بزیر شود، آن کاهنه زن وی گفت: زینهار مشو که من بوی خون از تو میشنوم. کعب گفت: دور از بر من! بازگیر دست از دامن من! کیست که مرا خواهد کشت؟

اینان که آمده‌اند محمد مسلمه برادر همشیر منست، و ثابت معاذ همسایه و دوست من! اگر خفته باشم مرا بیدار نکنند. از آن غرفه بزیر آمد، و بوی مشک بیالوده، که از بر عروس برخاسته بود. مسلمانان چون آن بوی خوش شنیدند، گفتند: و اها لهذه الریح الطیبة، دیر است تا ما در آرزوی چنین بوئیم، فراز آی تا حظی بر گیریم، و دستی بسرت فرو آریم. وی فراز شد، و ایشان در وی آویختند، و شمشیر زدند، و آن دشمن خدا و رسول را بکشتند، و رسول خدا (ص) با ایشان گفته بود که: چون او را کشته باشید تکبیر کنید چنان که من بشنوم، تا من نیز با شما تکبیر کنم. رسول خدا (ص) آن شب با جماعتی از یاران از مسجد بگورستان بقیع میشد، و از بقیع تا مسجد می‌آید، و باسماں نظر میکرد که تا خود آواز تکبیر شنود، و یاران که با وی بودند از آن قصه بی‌خبر بودند، تا آن ساعت که تکبیر شنیدند، و رسول خدا (ص) تکبیر کرد، پس معلوم گشت ایشان را که کعب را کشتند. و آن ساعت که زخم کردند سر شمشیر بی‌پای ثابت معاذ رسید، و گوشت و استخوان همه بریده گشت.

رسول خدای که آن بدید، با هم نهاد، و دعا کرد خدای تعالی وی را شفا داد، و بحال صحت باز شد.

چون کعب را کشته بودند، دیگر روز بامداد رسول خدا (ص) فرمود تا یاران همه سلاح در پوشیدند، و بجنگ جهودان شدند. و ایشان جمعی عظیم بودند از قبیله نضیر، و ایشان را در آن خانها حصار میدادند. پس جهودان چون دانستند که ایشان را از مدینه بیرون خواهند کرد، خانهای خویش بدست خویش خراب میکردند، یعنی که تا مسلمانان در آن ننشینند، و مالهای خویش بفنا میبردند، و درختان خرما میبریدند، که تا مسلمانان را نبود. آخر ایشان را بیرون کرد و به شام فرستاد، و ذلك فی قوله تعالی: هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ الْأَيَات.

أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِنَ الْمُلْكِ مِمَّ صَلَّتْ اسْت، و تقدیر سخن آنست که أ لَهُمْ نَصِيبٌ مِنَ الْمُلْكِ، و این بر جهت انکار گفت. معنی آنست که: جهودان را از ملك نصیبی نیست، و این را دو تفسیر گفته‌اند: یکی آنکه ملك، نبوت است و شرف دین، و جهودان را از آن بهره نیست. دیگر تفسیر آنست که ایشان را هرگز در زمین پادشاهی و فرمانروایی نبوده است. فَإِذَا لَا يُؤْتُونَ النَّاسَ نَقِيرًا میگوید: اگر ایشان را در زمین پادشاهی و فرمانروایی بودی از بیت المال هیچ خداوند حق را از مردمان، مقدار نقیری بندادندی! و این دمّ ایشانست در بخل و حسد و قلة الخیر که در ایشانست.

نقییر آن گواست که بر پشت استه خرما است، و درخت خرما از آن روید.

أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ نَاسٍ أَيْنَمَا مِصْطَفَى (ص) است و نژاد وی. از اسماعیل و آل ابراهیم درین آیت فرزندان یعقوب و نژاد اسحاق را میخواید. این جهودان حسد میبردند بر رسول خدا (ص) و نژاد اسماعیل، بآنچه الله ایشان را داد از کتاب و نبوت. ربّ العزّة گفت: ایشان باین حسد میبرند.

و فرزندان یعقوب و نژاد اسحاق را همه نامه دادیم، و دانش و پیغامبری، و ایشان را ملکی عظیم دادیم، ملک بزرگوار، با دین و علم، و مدّت دراز: در سبط لاوی نبوت، و در سبط یهودا ملک. و گفته‌اند: جهودان بر مصطفی (ص) حسد بردند بآنچه الله تعالی وی را مباح کرده بود از زنان، گفتند: اگر پیغامبری بودی رغبت بزنان نکردی، و از ایشان بسیار نخواستی. ربّ العزّة بجواب ایشان گفت که: وی از آل ابراهیم است، و شما خود اقرار میدید که در آل ابراهیم پیغامبران بودند که ایشان زنان بسیار داشتند. داود را نود و نه بود، و سلیمان را هفتصد حرّه بود و سیصد سریت.

پس چرا حسد برید بآنچه بوی دادیم؟ و بطعن می‌بازگونید؟ و آنچه سلیمان و داود را دادیم از ملک عظیم و زنان بسیار می‌باز نگوئید؟ و انکار می‌نمائید؟ یعنی که این جز از حسد نیست که شما را برین سخن میدارد. فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ أَيْنَ «هَا» بِاللَّهِ مِشْوَد، و با ابراهیم میشود، و با محمد میشود. وَ كَفَى بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا أَيْ: كَفَى بِسَعِيرِ جَهَنَّمَ عَذَابًا لِمَنْ لَا يُؤْمِنُ.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصَلِّيهِمْ نَارًا أَيْنَ بَاز در شأن جهودانست، در بیان مستقرّ ایشان در آن جهان، و رسیدن ایشان بعذاب جاودان. كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ عمر خطاب گفت: شنیدم از رسول خدا (ص) که میگفت: در ساعتی صد بار تبدیل کنند. حسن گفت: هر روز هفتاد بار سوخته شوند، یعنی که هر بار که سوخته شوند فرمان آید که: چنان که بودی بآن باز شو، تا دیگر باره میسوزی! پوست نو میشود پیاپی، تا عذاب نو میشود پیاپی.

و صحّ فی الخبر: انّ غلظ جلد الکافر اثنان و اربعون ذراعاً، و انّ ضر سه مثل احد، و انّ مجلسه من جهنّم ما بین مکه و المدینة، و ما بین منکبی الکافر فی النار مسیره ثلاثة ايام للراکب.

اگر کسی گوید بر تعنت که: آن پوست نو که می‌آفریند عاصی نیست، چونست که وی را عذاب میکنند؟ جواب وی آنست که همان پوست سوخته می‌نو کند، و باز آرد نه پوستی دیگر، چون قادر است که آن پوست که در خاک می‌بریزد، پس همان نو میکند، و باز می‌آفریند، قادر است که آن پوست در آتش بسوزد، پس بقدرت همان نو کند، و باز آفریند. پس نه تبدل در اصل آمد، که تغیر در حال آمد. و بناء این قاعده بر آنست که غیر بر دو معنی استعمال کنند: بر معنی تضادّ و تنافی، و بر معنی تغیر و تبدل. و معنی تضاد و تنافی آنست که گویند: اللیل غیر النهار و الذکر غیر الأنثی. و معنی تغیر و تبدل آنست که ربّ العزّة گفت: یَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ، و هی تلك الأرض بعینها، غیر ائها بدلت جبالها و أنهارها و أشجارها. و بعرف و عادت کسی را بینی تندرست، پس او را بینی نزار و ضعیف. چون از وی پرسی گوید: انا غیر الذی عهدت، من نه آنم که تو دیدی! و او همانست، لکن حالش متغیر گشت و فی معناه انشد:

فما الناس بالناس الذی قد عهدتهم و لا الدار بالدار الّتی کنت اعرف

سدى گفت: تأويل اين آيت آنست كه چون پوست كافر سوخته شود، و عذاب آن بچشد، هم از آن گوشت كافر كه عصيان در آن رفته باشد، پوستى ديگر بيرون آرد تا ميسوزد. پس هر پوست كه سوزد از آن بود كه عصيان در آن رفته باشد.

إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَزِيزاً أَيْ قَوِيًّا، لَا يَغْلِبُهُ شَيْءٌ حَكِيمًا فِيمَا دَبَّرَ وَ قَدَّرَ.

ثم اخبر بمستقرّ المؤمنين، فقال: وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ يَعْنِي الْبَسَاتِينَ، تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا لَا يَمُوتُونَ، وَ مَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ، لَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ لَا يَبْلُنَ وَ لَا يَتَغَوَّطُونَ وَ لَا يَمْتَخِنُونَ وَ لَا يَبْصِقُونَ وَ لَا يَحْضَنُونَ وَ لَا يَشْبَنُونَ وَ لَا يَلْدَنُونَ وَ لَا يَمْنِنُونَ. معنى آيت آنست كه مؤمنان و دوستان خدا كه در دنيا كارهاى نيك كردند، و ايمان پايان بردند، در آريم ايشان را فردا در آن بهشتهاى جاودان، و آن ناز و نعيم بيكران، با جفتهاى پاكيزه از هر فضول و هر آلايش، برنگ مرواريد، و صفاء ياقوت آفريده، گيسوان دارند بمشك اذفر بيالوده، و بجواهر بياراسته، بنگمى خوش اين آواز بر داده كه: نحن الخالدات فلا نموت ابدا، نحن الجوارى الحسان، ازواج اقوام كرام، طوبى لمن كنا له و كان لنا. قال يحيى بن كثير: اذا سبّحت المرأة من الحور العين لم تبق فى الجنة شجرة الا وردت. و در خبر است كه يكى از حور گويد شوهر خويش را كه: يا ولىّ الله! در آن مجلسهاى ذكر، و مجمعههاى خير كه تو نشستى در دنيا، و مرا از الله مى بخواستى، من بر تو مشرف بودم، و از آن خواستن تو در ناز و طرب بودم، كه من از تو مشتاق تر بودم. بخدايى كه مرا بتو گرامى كرد، و ترا بمن گرامى كرد، كه هر بار كه تو مرا از حق بخواستى هفتاد بار من ترا ازو بخواستم، فالحمد لله الذى اكرمنى بك، و اكرمك بى. آن گه در روى خويش خندد، و ز آن خنديدن وى نورى تابد، كه روشنايى آن بهمه غرغه بهشت برسد.

وَ نُدْخِلُهُمْ ظِلًّا ظَلِيلًا بَعْضَى مَفْسَّرَانِ كَقَوْلِهِمْ: اَيْنَ ظِلِّ ظَلِيلٍ فِي مَوْقِفِ عَرَصَاتِ قِيَامَتِ اسْت. وَ بَعْضَى كَقَوْلِهِمْ: ظِلٌّ مَمْدُودٌ اسْت. در بهشت. اگر گوئيم در موقف است احتمال كند كه مصطفى (ص) اشارت بآن کرده و گفته: «سبعة يظلهم الله تحت ظله يوم لا ظل الا ظله: امام عادل، او حكم عدل، و فتى نشأ فى عبادة الله تعالى، و رجل طلبته امرأة ذات جمال و حسب، فقال: ائى اخاف الله، و رجل قلبه فى المسجد اذا خرج منه، حتى يرجع اليه، و رجل ذكر الله خاليا، ففاضت عيناه من خشية الله عزّ و جلّ، و رجل تصدق بصدقة فكان يخفيها عن شماله، و رجلان تحابا، فاجتمعا على حبّ الله تعالى، و تفرقا على حبه».

و اگر گوئيم در بهشت است، آنست كه ربّ العزة گفت: وَ ظِلٌّ مَمْدُودٍ سايه كشيده، نه تابستاني، نه زمستاني، نه باد گرم، نه باد سرد، نه آفتاب، نه زمهرير، راست چون روز نو بهار، همه بنفشه زار و گلزار، نسيم خوش، و جفت نيكو و تندرست، و مرد جوان، و جان شاد و دل خرم.

روى ابو هريرة قال قال رسول الله (ص): «اول زمرة تدخل من امتى الجنة، على صورة القمر ليلة البدر، ثم الذين يلونهم على اشدّ نجم فى السماء اضاءة. ثم هم بعد ذلك على منازل لا يتغوّطون و لا يببولون و لا يمتخون و لا يبزقون».

و روى: «اذا دخل اهل الجنة الجنة نادى مناد: يا اهل الجنة انّ لكم ان تحيوا، فلا تموتوا ابدا، و انّ لكم ان تشبوا فلا تهرموا ابدا، و انّ لكم ان تصحوا فلا تسقموا ابدا، و انّ لكم ان تنعموا فلا تبؤسوا ابدا».

## النوبة الثالثة

قوله تعالى: إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ شَرِكُ عَامٍ دِيْكَرٍ اسْتِ، وَ شَرِكُ خَاصٍ دِيْكَرٍ. شَرِكُ عَامٍ شَرِكُ اكْبَرِ اسْتِ، وَ شَرِكُ خَاصٍ شَرِكُ اصْغَرِ.

شرك اكبر آنست كه كردگار عظيم و صانع قديم را جلّ جلاله شريك و انباز گویند، يا او را نظير و همتا دانند، يا بچيزی از خلق وی مانده کنند، هر كه اين گوید نه خدای را پرستنده است، كه او بت را خواننده است! و بحقیقت از دين هدی بازمانده! اعتقاد درست و دين پاك آنست كه خدای جهانيان، و آفریدگار همگان را پاك و منزّه دانی از جفت و فرزند و انباز، نه خود زاد، و نه كس او را زاد، از حدوث و تغیر و ولادت آزاد، مقدّس از عيب و عجز و نیاز، در صفت پاك، و در صنع زیبا، و در گفت شیرین، و در مهر تمام. در صفت از عيب پاك، و در كرد از لغو پاك، و در گفت از سهو پاك، و در مهر از ريب پاك. خدایی كه از او هام بیرون، و كس نداند كه چون! خدایی را سزا، و بخدا كاری دانا، وز عیبها جدا، در ذات و صفات بیهمتا. هر كه اين اعتقاد گرفت از شرك اكبر برست، و با اصل ايمان پیوست.

اما شرك اصغر دو قسم است دو گروه را: مؤمنان را ریا است در عمل، و ترك اخلاص در آن، و عارفان را التفاتست با عمل و طلب خلاص بآن. اما اثر آن در مؤمنان آنست كه از ايمان ایشان بکاهد، و در يقين ایشان خلل آرد، و در روشنایی ایشان فرو بندد. مصطفى (ص) گفت: سخت میترسیم بر امت خویش از شرك كهن.

گفتند: يا رسول الله شرك كهن كدام است؟ گفت: آنكه عمل كند، و در عمل وی ریا بود. شداد اوس گفت: رسول خدای را دیدم كه میگریست. گفتم: يا رسول الله چرا میگری؟ گفت: میترسم از امت خویش اگر شرك آرند، نه آن كه بت پرستند، يا آفتاب و ماه پرستند، لكن عبادت بریا کنند، و خلق را با حق در آن عمل انباز کنند، و الله میگوید: انا اغنى الشركاء عن الشرك، فمن عمل عملا اشرك فيه غيري فأنا عنه برىء، و هو الذى اشرك.

میگوید: هر كه عملی كرد و دیگری را با من از آن انباز گرفت، من از انبازان همه بی نیازترم، جمله آن عمل بآن انباز دادم.

امير المؤمنين على (ع) مردی را دید سر در پیش افکنده، یعنی كه پارسام.

گفت: ای جوانمرد اين پیچ كه در گردن داری در دل آر، كه خدای در دل مینگرد.

گفت: روز قیامت فرا قرآء مرأى گویند: نه شما آنید كه متاع دنیا بشما ارزان تر فروختند؟ نه آنید كه مردمان بر در سرای شما ایستادند؟ نه آنید كه ابتداء بر شما سلام میگردند؟ از جزاء اعمال شما بود كه بشما رسانیدیم. امروز شما را حقى نماند. از اینجا است كه بعضی بزرگان دين، باضطرار و افتقار، رفق دوستان می نپذیرفتند، چنان كه سفیان ثوری رحمة الله عليه چند روز بگذشت كه در خانه وی هیچ طعام نبود. آخر روز مردی دو بدره آورد بنزدیک وی، گفت: دانی كه پدرم ترا دوست بود، و در معیشت متورّع بود، اين میراثی است كه از وی بازماند، و چنان دانم كه حلاست، و در آن هیچ شبهتی نه، چه باشد اگر قبول كنى و مرا بدان شاد كنى؟ سفیان گفت: خدای ترا بدین همّت نيكو ثواب دهد، اما من قبول نكنم كه آن دوستی ما با پدرت برای خدا بوده است. روا ندارم كه در مقابله آن عوضی ستانم. اين خود درجه متورّعان است، و طریق پارسایان، و برتر ازین درجه عارفان است. و شرك اصغر در حق ایشان آنست كه بعد از اخلاص در طاعت، و صدق در عمل، اگر چشمشان در آن عمل خالص آید، يا طلب ثواب آن



بخاطرشان فراز آید، یا رستگای خویش در آن عمل بینند، آن همه در راه دین خویش شرك شمزند، وز آن توبه کنند. أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُزَكُّونَ أَنفُسَهُمْ خُودَ رَا نَسْتَايِنْد، وَ تَزَكِيَت مَرْدَم نپسندند، وَ دَر عَمَل خُوِيَش نَنگَرند، وَ رُوَش خُوِيَش رَا وَزَنِي نَنهند، وَ اَز هَر دُونِي خُود رَا فَرُوْتَر دَانند.

پرسید مرا دوست که آن قوم که بودند کز خلق جهان گوی حقیقت بر بودند  
گفتم: چه نشان پرسی زان قوم که ایشان خود را بخود از روی نمودن نمودند  
بر حاشیه دعوی هرگز نگذشتند در دائره معنی هرگز نغنونند  
زین نیز عجبتر که ز بی قدری و خواری نزدیک همه خلق چو ترسا و جهودند.

آری بر درگاه کریم هر چند خود را ذلیلتر داری، عزیزتر شوی! آن ذلّ تو از دوست نه نومیدی است، که آن گواه راستی و درستی است.

پیر طریقت گفت: الهی! فریاد ازین خواری خود، که کس را ندیدم بزاری خود! فریاد ازین سوز که از فوت تو در جان ما، در عالم کس نیست که ببخشاید بروز و زمان ما. الهی! از حسرت چندان اشک باریدم، که بآب چشم خویش تخم درد بکاریدم. اگر سعادت ازلی دریابم، این همه درد پسندیدم، و در دیده من بیکبار بر تو آید، در آن دیده خود را نادیدم.

بَلِ اللّٰهُ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ هَر كِه تَزَكِيَت خُدَاي دَرُو رَسَد نَشَان وَي اَنَسْت كِه اَز صَحْبَت اَن پَرَاكَنْدِه دَلَان كِه دَر رَاه جِبْت وَ طَاغُوْت فَرُو شَدَنْد بَاَز رَهْد، وَ نِيَز اِيْشَان رَا بَخُود رَاه نَدَهْد، وَ تَا نِپِنْدَارِي كِه پَرَسْتَنْدِه جِبْت وَ طَاغُوْت اَن بَت\_پَرَسْتَان بُوَدَنْد وَ بَس! هَر كِه اُو بَا هَوَاء نَفَس خُوِيَش بِيَارَامِيْد، وَ دَر بِنْد مَرَاد نَفَس بَمَانْد، اُو مَرْد طَاغُوْتَسْت وَ بِنْدِه جِبْت.

در خرابات نهاد خود بر آسودست خلق غمزه بر هم زن یکی تا خلق را بر هم زنی

پای بر نفس خود نهادن، و هواء خود را در تحت قهر خود آوردن، بزبان اهل اشارت آن ملك عظیم است که الله گفت: وَ اَتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيْمًا، وَ يَقَال: الْمَلِك الْعَظِيْم هُو الْاِطْلَاع عَلٰى اسرار الخلق، وَ الْاِشْرَاف عَلٰى اسرار المملڪة، حتى لا يخفى عليه شيء.

ابو عثمان مغربی از اینجا گفت: هر که حق را اجابت کرد، مملکت وی را اجابت کرد. یعنی که چون در مملکت چیزی فرا دید آید، وی را از آن خبر دهند.

ابن البرقی از بزرگان مشایخ مصر بود، و صاحب فراست بود، وقتی بیمار شد شربتی آب دادند او را. گفت: نخورم که در مملکت حادثه افتاده است، تا بجای نیارم که چه افتاده است نیشامم. سیزده روز نخورد تا خبر آمد که قرامطه در حرم افتادند، و خلقی را بکشتند، و بسی خرابی کردند.

شیخ الاسلام انصاری گفت: عبودیت بیش ازین بر نتابد که بعضی داند و بعضی نه، که الله میگوید: فَلَا يُظْهَرُ عَلٰى غَيْبِهِ اَحَدًا اِلَّا مَن ارْتَضٰى مِّن رَّسُوْلٍ.

وَ مَا كَانَ اللّٰهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلٰى الْغَيْبِ هَمِه اللّٰهُ دَانْد وَ بَس. وَ كُفْتِهَانْد: مَلِك عَظِيْم مَعْرِفَت مَلِك عَظِيْم اِسْت. كَسِي كِه اُو رَا

شناخت ملک دو جهان یافت.

پیر طریقت گفت: الهی! چون من کیست که این کار را سزیدم؟ اینم بس که صحبت ترا ارزیدم. جز خداوند مفرمای که خوانند مرا سزد این نام کسی را که غلام تو بود.

### ۱۱ النوبة الاولى

قوله تعالى: إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ خدای میفرماید شما را، أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا که امانتها با خداوندان دهید، وَ إِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ و چون حکم کنید، میان مردمان، أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ که براستی و داد حکم کنید، إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ بس نیک آمد آنچه خدای شما را بآن فرمود، إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا (۵۸) الله شنوا است بینا همیشه. یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای ایشان که بگرویدند، أَطِيعُوا اللَّهَ فرمان برید خدای را، وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ و فرمان برید رسول را، وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ و فرمان برید اولی الامر را از شما، فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ اگر گرویده‌اید بخدای و بروز رستاخیز، ذَلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا (۵۹) آن بهشت شما را، و سرانجام آن نیکوتر.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ نَبِيْنِي اایشان را که میگویند و راست نمیگویند، أَنَّهُمْ آمَنُوا که ایشان گرویده‌اند، بما أَنْزَلَ إِلَيْكَ بآنچه فرو فرستادند بتو، وَ مَا أَنْزَلَ مِنْ قَبْلِكَ و بآنچه فرو فرستادند پیش از تو، يُرِيدُونَ میخواستند. أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ که حکم جویند و حکم خواهند از طاغوت، وَ قَدْ أَمَرُوا و فرموده‌اند مردمان را، أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ که کافر شند بطاغوت، وَ يُرِيدُ الشَّيْطَانُ و دیو میخواهد و میجوید، أَنْ يُضِلَّهُمْ که ایشان را بیراه کند، ضَلَالًا بَعِيدًا (۶۰) بیراهی از حق دور، وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ و چون ایشان را گویند، تَعَالَوْا بیایند، إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِحُكْمِ قرآن که خدای فرو فرستاد، وَ إِلَىٰ الرَّسُولِ و بحکم رسول خدای، رَأَيْتَ الْمُنَافِقِينَ بینی آن منافقان را، يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُودًا (۶۱) که می‌برگردند از تو برگشتنی.

فَكَيْفَ إِذَا أَصَابْتَهُمْ چون بود آن گه که بایشان رسد، مُصِيبَةً رسیدنی بد، بما قَدَمْتُمْ أَيْدِيَهُمْ بآنچه دستهای ایشان پیش فرا فرستاد؛ ثُمَّ جَاؤُكَ آن گه آیند بتو، يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ سوگند میخورند بخدا، إِنَّ أَرْدْنَا که می‌خواستیم، إِلَّا إِحْسَانًا مگر نیکویی، وَ تَوْفِيقًا (۶۲) و وفاق داشتن و نمودن میان دل و زبان.

أُولَئِكَ الَّذِينَ اایشان آنند، يَعْلَمُ اللَّهُ که خدای میداند، ما فِي قُلُوبِهِمْ آنچه در دلهای ایشان است، فَأَعْرَضَ عَنْهُمْ رُوی گردان از ایشان، و فرا گذار از ایشان، وَ عَظُهُمْ و پند ده ایشان را، وَ قُلْ لَهُمْ فِي أَنفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا (۶۳) و ایشان را سخنی بلیغ گوی بتهدید.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا سبب نزول این آیت آن بود که عباس بن عبد المطلب عم رسول خدا صاحب سقايه زمزم بود، میراث برده از پدر عبد المطلب. چون روز فتح مکه بود رسول خدا (ص) بر منبر خطبه فتح میکرد. عباس وی را گفت: یا رسول الله باید که تو سدانست، یعنی خدمت و کلید داری کعبه با سقايه زمزم ما را بهم کنی. رسول خدا عثمان طلحه حجبی را بخواند، و کلید از وی خواست. عثمان شد، و کلید از مادر

بستد، و برسول خدا داد. رسول خدا (ص) قصد کرد که کلید فرا عباس دهد، جبرئیل آمد و آیت آورد: **إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا.** رسول خدا (ص) عثمان طلحه را برخواند، و کلید بوی باز داد، و گفت: «هاک خالدة تالدة لا ينزعها منكم الا ظالم».

پس عثمان هجرت کرد، و کلید ببرادر خود سپرد، اکنون در دست فرزندان وی است. و این آیت علی الخصوص در شأن ایشان فرو آمد، اما حکم آن عام است که همه مسلمانان را بآداء امانت میفرماید. و فی ذلك يقول النبی (ص): «ادّ الأمانة الی من ائتمنک، و لا تخن من خانک».

آداء نام باز دادن چیزی است با کسی، امانتی یا افامی، و تأدیت مصدر است بحقیقت، و آداء اسم است نه مصدر، اما آن را بجای مصدر نهند، و آداء یأدو، اذا ختل، يقال: ادوت للصدید، اذا ختلته لتصدیده، و أدى السقاء یأدی، اذا امکن من مخضه.

وَ إِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ كَانَ مِنَ الْعَدْلِ أَنْ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ دَفَعَ السَّقَايَةَ إِلَى الْعَبَّاسِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، وَ الْحَبَابَةِ إِلَى عَثْمَانَ بْنِ طَلْحَةَ، لِأَنَّهُمَا كَانَا أَهْلَهُمَا فِي الْجَاهِلِيَّةِ.

إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ نِعْمًا بَكْسَرِ نُونٍ وَ عَيْنٍ، قِرَاءَتِ مَكِّي وَ وَرَشٍ وَ حَفْصٍ وَ يَعْقُوبِ اسْتِ، وَ نِعْمًا بِكْسَرِ نُونٍ وَ اسْكَانِ عَيْنٍ، قِرَاءَتِ أَبُو عَمْرٍو وَ قَالُونَ وَ اسْمَاعِيلِ وَ أَبُو بَكْرٍ اسْتِ. باقی بفتح نون و کسر عین خوانند، و در تشدید میم هیچ خلاف نیست، و معنی همه یکسانست، و «ما» اینجا نکره است بمعنی شیء، و در موضع نصب است، و این را نصب علی التفسیر گویند، المعنی نعم شینا هی! و اگر خواهی ماء صلت نهی، یعنی فنعم هی. میگوید: نیکا چیزی که الله شما را بآن پند میدهد، و بر راه میدارد، و آن قرآن است کلام خداوند عزّ و جلّ.

إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا لِمَقَالَتِكُمْ فِي الْأَمَانَةِ وَ الْحَكْمِ، بَصِيرًا بِمَا تَعْمَلُونَ فِيهِمَا.

وَ صَحَّ فِي الْخَبَرِ أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ كَانَ يَقْرَأُ هَذِهِ الْآيَةَ، فَوَضَعَ ابْهَامَهُ عَلَى أُذُنِهِ، وَ التَّتِي تَلِيهَا عَلَى عَيْنِيهِ، وَ قَالَ: هَكَذَا سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (ص) يَقْرَعُوهَا، وَ يَضَعُ اصْبِعِيهِ عَلَيْهَا. وَ فِي هَذِهِ الْخَبَرِ اثْبَاتُ السَّمْعِ وَ الْبَصَرِ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى مَا لَا يَخْفَى عَلَى أَحَدٍ.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ إِنَّ آيَةَ فِي شَأْنِ خَالِدِ بْنِ وَائِلٍ فَرَوِ أَمَدٌ كَمَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) أَوْ رَأَى لَشْكْرَةَ امِيرٍ كَرْدٍ، وَ إِشْرَافَ رَأَى بِقَبِيلِهِ إِذْ قَبَائِلُ عَرَبٍ فَرَسْتَادَ، وَ فِي آيَةِ لَشْكْرَةَ عَمَارِ يَاسِرٍ كَمَا قَالَ: نَزْدِيكَ أَنْ قَبِيلَهُ رَسِيدَنَدَ، إِشْرَافَ خَبَرِ بَدَاثَتَنَدَ، وَ هَمَّ بِكَرِيخَتَنَدَ، مَكْرَ يَكْ مَرْدٍ كَمَا بِرَخَاسَتَ، وَ بَلْشَكْرَ كَمَا خَالِدِ أَمَدَ، بِرِ عَمَارِ يَاسِرٍ رَسِيدَ، كَقَوْلِهِ: يَا أَبَا الْبِقِظَانِ خَبَرَ رَسِيدِنَ شَمَا بِقَوْمِ رَسِيدِ، يَكْسَرُ بِكَرِيخَتَنَدَ، مِنْ مَانَدَمَ إِذْ إِشْرَافَ كَمَا نَكْرِيخَتَمَ، وَ مَسْلَمَانَ شَدَمَ، أَكْرَ مَرَا إِزِينَ اسْلَامِ نَفْعٍ وَ أَمْنٍ خَوَاهِدُ بُوْدُ تَا بِرِ جَايِ بَاشَمَ؟ وَ أَلَا تَا مِنْ نِيْزٍ چُونِ دِيْكَرَانَ بِكَرِيْزَمَ؟ عَمَارُ أَوْ رَا اِمَانِ دَادَ، وَ فِي حَمَايَةِ خَوِيْشِ كَرَفَتَ.

دیگر روز بامداد که مسلمانان آنجا رسیدند، خالد بفرمود تا غارت کردند، و آن مرد را نیز بگرفتند که امان از عمار یافته بود، و مال از وی بستند. عمار گفت: دست ازین مرد بازدارید که وی مسلمانست، و من او را امن کرده‌ام. خالد خشم گرفت، گفت: امیر من باشم تو چرا امان میدهی؟ عمار وی را جواب درشت داد، و خالد نیز درشت گفت. پس چون به مدینه بازگشتند، و قصه با مصطفی (ص) بگفتند، رسول خدا امان عمار را اجازت داد، اما وی را گفت که: بی‌دستوری امیر دیگر باره نگر تا امان ندهی. خالد گفت: یا نبی الله سبئی هذا العبد الأجدع، و کان عمار مولی

لهشام بن المغيرة. و خالد بحضرت مصطفی (ص) عمار را سبّ کرد، و بسخن برنجانید. رسول گفت: «یا خالد لا تسبّ عمارا فمن سبّ عمارا، سبّه الله، و من ابغض عمارا ابغضه الله».

عمار برخاست تا برود، رسول خدا گفت: الی خالد! عذری از وی بخواه، و دل وی بدست آر. خالد فرا پیش رفت، و از وی عذر خواست.

عمار چون اعراضی میکرد آن گه هم راضی شد از وی. پس ربّ العالمین آیت فرستاد که: یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ ای شما که مؤمناناید، فرمان خدا و رسول و اولی الامر بجای آرید. اولی الامر خالد ولید است، که رسول خدا او را بر لشکر اسلام امیر کرده بود. میگوید امیران را و والیان را طاعت دار باشید. مصطفی (ص) گفت: «من اطاعنی فقد أطاع الله و من عصانی فقد عصی الله، و من يطع الأمير فقد أطاعنی، و من يعص الأمير فقد عصانی»، وقال (ص): لمعاذ: «یا معاذ! اطع کلّ امیر، و صلّ خلف کلّ امام».

و روی: «اسمعوا لهم، و اطیعوا فی کلّ ما وافق الحقّ، و صلّوا وراءهم، فان احسنوا فلکم و لهم، و ان اسأوا فلکم و علیهم».

و گفته‌اند: اولوا الأمر ابو بکر و عمراند. و گفته‌اند: خلفاء راشدین‌اند: ابو بکر و عمر و عثمان و علی. و گفته‌اند: «وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ، وَ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ» اینان همه اولوا الامرند.

و روی آنّ النبّی (ص) لما بنی المسجد جاء ابو بکر بحجر فوضعه، ثم جاء عمر بحجر فوضعه، ثم جاء عثمان بحجر فوضعه، فقال: «هؤلاء و لاة الأمر من بعدی».

و گفته‌اند: اولوا الأمر درین آیت دو گروه‌اند: سلطانان دادگراند بحق فرمای، واجب است بر مسلمانان که ایشان را گردن نهند، و بزرگ دارند، و با دشمنان ایشان موافقت نسازند، و خیانت با ایشان روا ندارند، و اگر بیدادگر باشند آشکارا بر ایشان بیرون نیابند، و دست از طاعت ایشان بیرون نکشند، و دعاء بد بر ایشان نکنند، و ایشان را از الله توبت خواهند، و با ایشان غزا کنند، و حجّ و نماز آدینه. و در خبر است که بعد از شرك هیچ گناه صعبت‌تر از بیرون آمدن بر سلطان نیست.

گروه دیگر علماء اهل سنت‌اند و فقهاء دین، که بفتوی خلق را با حق میخوانند، و بر صواب میدارند.

فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ مِّنَ الْمَنَازِعِ مَجَادَلْتُمْ وَ اخْتَلَفْتُمْ، یعنی بینزع کلّ واحد منهما الحجّة، یعنی ان اختلافتم فی شیء من الحلال و الحرام او امر من امور الدّین، اگر در کاری از کارهای دین یا در حکمی از احکام شرع مختلف شوید، چنان که هر کس را در آن قولی بود مخالف قول دیگران، فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ یعنی الی القرآن و الی سنّة النبّی (ص)، بکتاب خدا و سنّت رسول باز شوید، اگر روشن شود بر شما، و الا گوئید: الله و رسوله اعلم. و این تنازع و اختلاف در دین آنست که مصطفی (ص) از آن نهی کرده، و از آن حذر نموده، بمبالغتی تمام، در آن خبر که ابو الدرداء و ابو امامة و واثلة بن الاسقع و انس بن مالک روایت کردند، گفتند: ما در چیزی از کار دین می‌خلاف کردیم، و هر کسی از ما بر طریق منازعت در آن سخن میگفت. رسول خدا (ص) در آمد، ما را بر سر آن مجادله و گفت و گوی دید، خشم گرفت، چنان که هرگز مانند آن خشم نگرفته بود. آن گه ما را از آن باز زد، گفت: «یا امّة محمد لا تهیجوا علی انفسکم و هج النار!»!

آتش بر خود می‌فروزید! شما را باین نفرمودند! شما را ازین باز زدند! نمیدانید که آنان که هلاک شدند از امتان گذشته

بمجادلت و خصومت و جدا گفتن در سخن هلاک شدند؟! مکنید چنین.

خلاف مکنید که در خلاف خیر نیست، و نفع نیست. خلاف عداوت انگیزد میان برادران. خلاف فتنه افکند میان برادران. خلاف شک و گمان و تاریکی آرد در دل مؤمنان. خلاف باطل کند عمل مسلمانان. مؤمن که دیندار بود جنگجوی و فتنه انگیز نبود، «ذروا المراء فان الممارى لا اشفع له يوم القيامة. ذروا المراء فان اول ما نهانى ربى عز و جل عنه بعد عبادة الأوثان و شرب الخمر المراء. ذروا المراء فان الشيطان قد ايس أن يعبد، و لكه قد رضى منكم بالتحريش، و هو المراء فى الدين. ذروا المراء فان بنى اسرائيل افترقوا على احدى و سبعين فرقه، و النصرارى على اثنين و سبعين فرقه، و ان أمتى ستفترق على ثلاث و سبعين فرقة كلهم على الضلالة الا السواد الأعظم». قالوا: يا رسول الله و ما السواد الأعظم؟ قال: «من كان على ما أنا عليه و أصحابى، من لم يمار فى دين الله، و من لم يكفر احدا من اهل التوحيد بذنب».

آن گه گفت در آخر آیت: ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا یعنی آنچه در آن بخلاف افتادید، بکتاب و سنت باز برید، و جنگ و اختلاف بگذارید، که شما را آن به بود، و عاقبت پسندیده‌تر بود. أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ الآیة این در شأن بشر منافق فرو آمد، که وی را با جهودی خصومت بود، جهود گفت: بیا تا این خصومت بر محمد بریم تا میان ما حکم کند، که دانست که رسول خدا بجور حکم نکند. منافق گفت: نه که بر کعب اشرف رویم، و کعب جهود بود، و حاکم ایشان بود، و کاهن بود، و کاهن بود. جهود سر و زده، گفت: نه، که حکم ما محمد کند. آمدند، و رسول خدا حکم کرد، و حق جهود را بود بر منافق. چون بیرون آمدند منافق گفت: بیا تا بر عمر شویم، اگر عمر ترا حکم کند پس ترا حق است. برفتند پیش عمر. جهود گفت: یا عمر ما بر محمد رفتیم، و حکم کرد، و او بدان حکم راضی نیست، میگوید: اگر عمر حکم کند بدان راضی شوم. عمر گفت: شما بر جای میباشید تا من باز آیم. عمر رفت و شمشیر برگرفت، و آن منافق را بکشت، آن گه گفت: «هكذا اقصى على من لم يرض بقضاء الله و قضاء رسوله». پس رب العالمين این آیت فرستاد: أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ یعنی القرآن، و ما أنزل من قبلك من الكتب على الأنبياء عليهم السلام.

يُرِيدُونَ أَنْ يُتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ و هو كعب بن الاشرف، و كان يتكهن، و قد أمرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ یعنی ان يتبرءوا من الكهنة.

و فى الخبر: «من اتى كاهنا او عرافا فصدقه بما يقول، فقد برئ مما انزل على محمد».

و روى: «من اتى عرافا فسأله عن شيء لم تقبل له صلاة اربعين ليلة».

و روى: «ان الملائكة تنزل فى العنان، و هو السحاب، فتذكر الأمر قضى فى السماء، فتسترق الشياطين السمع، فتسمعه، فتوحيه الى الكهان، فيكذبون معها مائة كذبة من عند انفسهم».

و يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ یعنی عن الهدى، ضلالاً بعيداً لا يرجعون عنه الى دين الله ابدًا. مفسران گفتند: سياق این آیت بر سبیل تعجب است، که ای محمد! عجب نیاید ترا از اینان که میگویند: ایمان داریم بخدا و رسول، آن گه جهل ایشان بجایی رسیده که از حکم خدا و رسول با حکم طاغوت میگردند، و چون ایشان را گویند: تَعَالَوْا إِلَى مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَ إِلَى الرَّسُولِ بیانید بحکم قرآن و بحکم رسول خدا، رَأَيْتَ الْمُنَافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُودًا تو آن منافقان را بینی که عداوت دین را از تو بر میگردند، و بدیگری میشوند.

فَكَيْفَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ أَيْنَ كَلِمَةٍ تَعْظِيمٍ بِرَ لَفْظِ تَعْجَبٍ، تَهْدِيدٍ وَ وَعِيدٍ رَا كَقْتِ. مِيكَوِيءِ: چُون بَاشءِ حَالِ آن مَنَافِقَانِ آن گِه كِه پَدَاش كَرءَار اِيْشَان بَاشَان رَسءِ، وَ عَقُوبَتِ آن بَرگِشْتَنِ از رَسولِ خءَا بِيْنِنءِ. بِمَا قَدَمْتِ اُيْدِيْهِمْ يَعْني بِمَا فَعَلُوا. جَايْهَایِ دِيگر كَقْتِ: قَدَمْتِ اُيْدِيْهِمْ وَ قَدَمْتِ يَدَاكَ وَ كَسَبْتِ اُيْدِيْكَمُ وَ كَسَبْتِ اُيْدِي النَّاسِ. اِيْنچَنِيْنِ الْفَاظِ مِيَانِ عَرَبِ رِوَاسْتِ، كِه در كَرءَار بءِ نَامِ بَرْنءِ.

بِمَا قَدَمْتِ اُيْدِيْهِمْ اِيْنجَا سَخْنِ تَمَامِ شءِ.

پس ابتدا كرد، كقت: ثُمَّ جَاؤُكَ يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ اِيْن عَطْفِ بِرِ سَخْنِ پِيْشِ اسْتِ، يَعْني تَحَاكُمُوا اِلَى الطَّاعُوتِ وَ صَدَّوْا عَنكَ، ثُمَّ جَاؤُكَ يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ. مِيكَوِيءِ: مَنَافِقَانِ تَحَاكِمِ بِرِ طَاعُوتِ بَرءِنءِ، وَ از تُو بَرگِشْتَنءِ، پَسِ آن گِه آءِنءِ، وَ سَوَكْنءِ بِاللَّهِ مِيخُورءِنءِ كِه مَا بَأْنِ مَحَاكَمَتِ جِزِ خَيْرِ وَ صِوَابِ وَ تَأْلِيْفِ مِيَانِ خِصْمَانِ نَحِوَاسْتِيْمِ، وَ ذَلِكِ قَوْلِهِ: اِنْ اَرَدْنَا اِلَّا اِحْسَانًا وَ تَوْفِيْقًا. كَقْتِهْ اَنْءِ: مَعْنَى تَوْفِيْقِ مِوَافَقَتِ اَفكَنْءِنَسْتِ مِيَانِ قِضَاءِ خءَاوْنءِ جَلِّ جَلَالِهِ، وَ مِيَانِ اِرَاءْتِ بِنءِهِ، وَ اِيْن هَمِ در شَرِّ بُوءِ وَ هَمِ در خَيْرِ، اَمَّا بِحَكْمِ عَاءَتِ وَ عَرَفِ عِبَارَتِيْ خَاصًّا كَقْتِهْ اسْتِ از جَمْعِ كَرءِنِ مِيَانِ اِرَاءْتِ بِنءِهِ وَ مِيَانِ قِضَايِيْ كِه خَيْرِ وَ خَيْرِتِ بِنءِهِ در آن بُوءِ، وَ اِيْن بچَهَارِ چِيْزِ تَمَامِ شُوءِ: هِدَايَتِ وَ رِشءِ وَ تَسءِيءِ وَ تَأْيِيءِ هِدَايَتِ رَا نَمُوءِنِ حَقِّ اسْتِ، وَ رِشءِ تَقَاضَايِ رَفْتِنِ در وِي پءِيءِ آوَرءِنِ، وَ تَسءِيءِ حَرَكَاتِ اَعْضَاءِ وِي بِرِ صِوَابِ وَ سءَاءِءِ دَاشْتِنِ، وَ تَأْيِيءِ مءِءِ نُوْرِ اِلَهِیِ از غِيْبِ در پِيُوسْتِنِ.

وَ كَقْتِهْ اَنْءِ: يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ اِيْنجَا هَمَانَسْتِ كِه در سُورَةِ التَّوْبَةِ كَقْتِ: وَ لِيَحْلِفَنَّ اِنْ اَرَدْنَا اِلَّا الْحُسْنَى، وَ اِيْنِ آن بُوءِ كِه مَسْجِدِ ضَرَارِ بِنَا كَرءِنءِ بَسْتِيْزِ وَ كَفَرِ، وَ آن گِه سَوَكْنءِ مِيخُورءِنءِ كِه مَا بَا اِيْنِ بِنَا جِزِ خَيْرِ وَ صِوَابِ نَحِوَاسْتِيْمِ.

خءَايِ تَعَالَى بَهْرِ دُو جَايِ اِيْشَانِ رَا درُوعِ زِنِ كَرءِ، اَنْجَا كَقْتِ: وَ اللّٰهُ يَشْهَدُ اِنَّهُمْ لَكََاذِبُونَ يَعْني فِيمَا حَلَفُوا، وَ اِيْنجَا كَقْتِ: اَوْلِيْكَ الَّذِيْنَ يَعْلمُ اللّٰهُ مَا فِيْ قُلُوبِهِمْ يَعْني مَنِ التَّفَاقِ. فَائءِءِ اِيْنِ آيَتِ اَنْسْتِ كِه اللّٰهُ مَا رَا خَبِرِ كَرءِ از نِفَاقِ اِيْشَانِ، وَ بِرِ ضَمِيْرِ اِيْشَانِ دَاشْتِ، تَا دَانِيْمِ كِه مَنَافِقَانِ اَنْءِ.

فَاعْرَضْ عَنْهُمْ يَعْني اَصْفَحْ عَنْهُمْ، وَ عَظَّمْ بِلِسَانِكَ. اِيْنِ اِعْرَاضِ وَ وَعْظِ در اِبْتِءَاءِ اِسْلَامِ بُوءِ پَسِ بَأْيَتِ سِيْفِ مَنَسُوخِ كَقْتِ.

وَ قُلْ لَهُمْ فِيْ اَنْفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيْغًا اِيْنجَا تَقْدِيْمِ وَ تَأْخِيْرِ در سَخْنِ اسْتِ يَعْني: وَ قُلْ لَهُمْ قَوْلًا بَلِيْغًا فِيْ اَنْفُسِهِمْ. مِيكَوِيءِ: اِيْشَانِ رَا سَخْنِيْ كُوِيْ كِه آن سَخْنِ در دِلْهَایِ اِيْشَانِ ژَرْفِ آيءِ، وَ كَارِ كَنْءِ، وَ بَجَايِ رَسءِ. يَقَالُ: قَوْلِ بَلِيْغِ، وَ رَجُلِ بَلِيْغِ، بِيْنِ الْبَلَاغَةِ، اِيْ فِصِيْحِ اللِّسَانِ فِصِيْحِ الْبَيَانِ، وَ تَقَوْلِ الْعَرَبِ: فُلَانٌ اَحْمَقُ بَلِغٌ اِيْ يَبْلِغُ حَاجَتَهُ مَعِ حَقْفِهِ.

### النوبة الثالثة

قَوْلِهِ تَعَالَى: اِنَّ اللّٰهَ يَأْمُرُكُمْ اَنْ تُؤَدُّوا الْاَمَانَاتِ اِلَى اَهْلِهَا خءَاوْنءِ مَهْرَبَانِ، كَرِيْمِ رَاَسْتِءَانِ، كَارِسَازِ بِنءِگَانِ جَلِّ جَلَالِهِ، وَ عَظْمِ شَأْنِهِ، وَ عِزِّ سُلْطَانِهِ مِيْفِرْمَايءِ درِيْنِ آيَتِ بِنءِگَانِ خُوءِ رَا بَاءَاءِ اَمَانَتِ، مِيكَوِيءِ: اَمَانَتَهَا بَذَمْتِ خُوِيْشِ بَازِ رَسَانِيءِ بِأَهْلِ خُوِيْشِ، يَعْني در آن تَصَرَّفِ مَكْنِيءِ، وَ از خِيَانَتِ بِيْرَهِيْزِيءِ، كِه بَعءِ از اِيْمَانِ وَ مَعْرِفَتِ بِنءِهِ رَا صِفْتِيْ بَزَرْگَتَرِ از اَمَانَتِ نِيْسْتِ، وَ بَعءِ از كَفَرِ صِفْتِيْ زَشْتَتَرِ از خِيَانَتِ نِيْسْتِ. طَاعَتِ بِنءِهِ از اَمَانَتِ رُوءِ، وَ مَعْصِيَتِ از خِيَانَتِ بُوءِ. خِيَانَتِ مَايِهِ فِسَاءِ اسْتِ، وَ سِرِّ هَمِهِ بِيْءَوْلَتِيْ، وَ قَاعِءِهِ نَافَرْمَانِيْ. وَ اَمَانَتِ رَكْنِ دِيْنِ اسْتِ، كَمَالِ تَوْحِيءِ، وَ صِفْتِ پِيْغَمْبَرَانِ وَ فَرِيْشْتِگَانِ. رَبِّ الْعَالَمِيْنَ در مَحْكَمِ تَنْزِيْلِ اَنْءِرِ وَ صِفِّ جَبْرئِيْلِ كَقْتِ: نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْاَمِيْنُ. جَايِ دِيگر كَقْتِ: مُطَاعٌ ثُمَّ اَمِيْنِ، وَ خَبِرِءِءِ از دَخْتَرِ شَعِيْبِ كِه پءِرِ رَا كَقْتِ در حَقِّ مُوسَى كَلِيْمِ: يَا اَبْتَ اسْتَأْجِرْهُ اِنْ خَيْرٌ مِّنْ

استَأَجَرْتُ الْفُقَيَّ الْأَمِينُ، و اندر وصف یوسف صدیق گفت حکایت از ملک مصر: إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ. و امانتها که کتاب و سنت بدان ناطق است سه چیز است: یکی طاعت و دین که ربّ العالمین آن را امانت خواند، گفت: إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ لِذِيكَ بِرَدِّكَ زَنَانٍ نَزْدِيكَ مَرْدَانٍ اَمَانَتَانِدْ، که مصطفی (ص) گفت: «اخذتموهن بأمانة الله، و استحللتم فروجهن بكلمة الله».

سديگر مالی که نزدیک وی بنهی، یا سری که با وی بگویی، آن امانت است. ربّ العالمین گفت: فَلْيُؤَدِّ الَّذِي اؤْتُمِنَ اَمَانَتَهُ. مصطفی (ص) گفت: «اَدِّ الْأَمَانَةَ اِلَى مَنْ ائْتَمَنَكَ»، و نیز گفت: «اِذَا حَدَّثَ الرَّجُلُ بِحَدِيثٍ فَالْتَفَتْ فَهُوَ اَمَانَتُهُ»، و گفت: «اِنَّمَا تَجَالِسُونَ بِالْاَمَانَةِ».

یعنی که نشستن شما با خلق خدای باید که بشرط امانت بود، هر چه شنوید در دل نگهدارید، و آنچه ناگفتنی بود باز مگوئید. ربّ العالمین گوش آدمی گشاده آفرید، بی بند، اگر خواهد و گر نه گوش بشنود، و دل بداند، لا جرم او را در شنیدن و دانستن بدل مواخذت نیست، که بنده را در آن اختیار نیست. اما چشم و زبان هر دو با بند آفرید است، تواند که نانگرسنتی ننگرد، و ناگفتنی نگوید، و شرط امانت در دیدار و گفتار بجای آرد، و امانت الله درین هر دو بگذارد. از اینجا گفت مصطفی (ص): «المجالس بالأمانة».

و اول چیزی که در آخر عهد اسلام از دین حنیفی بکاهد، و روی در حجاب بی‌نیازی کشد، امانت بود. رسول خدا گفت: «اَوَّلُ مَا تَفْقَدُونَ مِنْ دِينِكُمُ الْاَمَانَةُ، و آخر ما تَفْقَدُونَهُ الصَّلَاةُ».

این شرح که دادیم از روی شرع ظاهر است، اما از روی اشارت و بر مذاق جوانمردان طریقت، امانتها یکی اسلام است، در صدر بنده نهاده. دیگر ایمان در فؤاد بنده تعبیه کرده. سیوم معرفت در قلب نهاده. چهارم محبت در سر پنهان کرده. و هر یکی را ازین امانت خیانتی در آن گنجد. در صدر و سوسه گنجد، از جهت دیو، در فؤاد شبیهت شود از جهت نفس، در قلب زیغ شود از جهت هوا، در سر فریشته شود، و دیدار فریشته در تعبیه سر خیانت است در امانت محبت. جنید ازینجا گفت، چون او را از تعبیه سر پرسیدند، گفت: «سَرٌّ بَيْنَ اللَّهِ وَ بَيْنَ الْعَبْدِ لَا يَعْلَمُهُ مَلِكٌ فَيَكْتَبُهُ، وَ لَا شَيْطَانٌ فَيَفْسُدُهُ، وَ لَا هَوًى فَيَمِيلُهُ». دست دیو از صدر کوتاه کن بذکر حق، که میگوید عزّ جلاله: إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ. دست نفس از فؤاد کوتاه کن بسلاح مجاهدت، که میگوید: وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا. دست هوا کوتاه کن از قلب بتسلیم، که گفت: اَمَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا. دست فریشته کوتاه کن از سرّ بغیرت، که غیرت شرط دوستی است، چنان که مهر رکن دوستی است. گهی مهر پرده بردارد تا رهی در شادی و رامش آید، گهی غیرت پرده فرو گذارد تا رهی در خواهش آید. گهی مهر در بگشاید تا رهی بعبان مینازد. گهی غیرت در دربندد تا رهی در آرزوی عیان میزارد.

کسی کو را عیان باید، خبر پیشش محال آید      چو سازد با عیان خلوت، کجا دل در خبر آید

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ اُولُوا الْأَمْرِ بِرِزَانِ عِلْمِ سُلْطَانَانِ دُنْيَانِدْ، و بر زبان معرفت سلطانان دین، و سلطانان دین پیران طریقت‌اند که در هر عصری از ایشان یکی باشد، و او را «غوث» گویند.

یکی از بزرگان دین گفت: خضر (ع) را دیدم، و از وی پرسیدم که تو دوستان خدای را شناسی؟ جواب داد که: قومی

معدود را شناسم. آن گه قصه ایشان درگرفت، و گفت: چون رسول خدا (ص) از دنیا بیرون شد، زمین بخدای نالید که نیز بر من پیغامبری نرود تا بقیامت. الله جلّ جلاله گفت که: من ازین امت مردانی پدید آرم که دلهای ایشان بر دلهای انبیا بود. آن گه گفت سبصد کس از ایشان اولیاند، و چهل کس ابدالاند، و هفت کس اوتاداند، و پنج کس نقبالند، و سه کس مختارند، و یکی غوث است. چون غوث از دنیا بیرون رود یکی را از آن سه بمرتبت وی برسانند، و بجای وی بنشانند، و یکی را از پنج با سه آرند، و یکی را از هفت با پنج آرند، و یکی را از چهل با هفت آرند، و یکی را از سبصد با چهل آرند، و یکی را از جمله اهل زمین با سبصد آرند. و شرح این در خبر مصطفی (ص) است، بروایت عبد الله مسعود، قال: قال رسول الله (ص): «انّ لله في الأرض ثلاثمائة، قلوبهم على قلب آدم، و لله في الخلق اربعون، قلوبهم على قلب موسى، و لله في الخلق سبعة، قلوبهم على قلب ابراهيم، و لله في الخلق خمسة، قلوبهم على قلب جبرئيل، و لله في الخلق ثلاثة، قلوبهم على قلب ميكائيل، و لله في الخلق واحد، قلبه على قلب اسرافيل. فاذا مات الواحد، ابدل الله مكانه من الثلاثة، و اذا مات من الثلاثة ابدل الله مكانه من الخمسة، و اذا مات من الخمسة ابدل الله مكانه من السبعة، و اذا مات من السبعة ابدل الله مكانه من الاربعين، و اذا مات من الاربعين ابدل الله مكانه من الثلاثمائة، و اذا مات من الثلاثمائة ابدل الله مكانه من العامة. فبهم يحيى و يميت و يمطر و ينبت و يدفع البلاء».

قيل لعبد الله بن مسعود: كيف بهم يحيى و يميت؟ قال: لأنهم يسألون الله اكثر الأمم فيكثرون، و يدعون على الجبابرة فيقصمون، و يستسقون فيسقون، و يسألون فتنبت لهم الأرض، و يدعون فيدفع بهم انواع البلاء. اولوا الامر اينانند که ملوك دنيا و آخرت بحقيقت ایشاناند. مصطفی (ص) ایشان را گفت: «ملوك تحت اطمار».

ابو العباس قصاب رحمة الله عليه از دنیا بیرون میرفت، پیش از آن بده روز خادم را گفت: رو به خرقان شو. مردی است آنجا مخمول الذکر، مجهول العین، او را بو الحسن خرقانی گویند. سلام ما باو رسان، و با او بگو که: این طبل و علم باذن الله تعالی و فرمان او بحضرت تو فرستادم، و اهل زمین را بتو سپردم، و من رفتم.

فإن تنازعتم في شئٍ فردوه إلى الله و الرسول الى الله اشارت فرا کتاب خدا است، و الرسول اشارت فرا سنت مصطفی (ص). این دو چیز است که دین را عماد است، و اصل اعتقاد است، و رب العالمین هر دو در آن آیت جمع کرده: و أنزلنا إليك الذكر لتبين للناس ما نزل إليهم. حقیقت دین آنست که کتاب و سنت قانون گیری، و خدای را بدان بندگی کنی، و صواب دید خرد خویش را سخره آن کنی، و پس رو آن سازی. آن دین که جبرئیل بآن آمد، و مصطفی (ص) با آن خواند، و بهشت بآن یافتند، و ناجیان بآن رستند، کتاب و سنت است. آن کار که الله بدان راضی، و بنده بدان پیروز، و گیتی بدان روشن، اتباع کتاب و سنت است. اهل سنت و جماعت راهبراناند میان کتاب و سنت، ایمان ایشان سمعی، و دین ایشان نقلی، نادریافته پذیرفته و استوار گرفته، و آن را گردن نهاده، و از راه اندیشه و تفکر و بحث و تکلف برخاسته. و به قال عمر بن الخطاب: «نهينا عن التكلف». اهل تأویل که معنیها جستند، و ادراك حقیقتها پیوستند، و دانسته الله در فرموده و کرده وی خواستند که بدانند و دریابند، و کوشیدند که بدان رسند، فروماندند و نتوانستند، چنان که الله گفت: بل كذبوا بما لم يحيطوا بعلمه. جایی دیگر گفت: و إذ لم يهتدوا به فسيقولون هذا إفك قديم. چون راه نیافتند بدریافت آن، و واقف نگشتند در حرای آن، و نتاوست عقل ایشان فا غایت و غور آن، گفتند: این خود دروغی است از دروغ پیشیان. آن را محال نام کردند، و عقل کوتاه خویش ور آن حجت گرفتند، و اصل



مُتَّهِمٌ كَرَدْنَد، تا كار بریشان شوریده گشت، و راه كژ، و دل تاريك. اما دوستان خدا و اهل سنت كه چراغ داعی حق ایشان را در پیش است، ار چه درنیافتند، بنور هدی بپذیرفتند، و بسکینه ایمان بیسندیدند، و بقوت اخلاص بیارامیدند، و آن را دین دانستند، و تهمت از سوی خود نهادند، و عقل را عاجز دیدند. اینان اند كه قرآن، حجت ایشان، و سنت محبت ایشان، و تسلیم طریقت ایشان، نادریافته پذیرفتن دین و ملت ایشان، نور معرفت چراغ ایشان، كَنَّبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ دَاغِ اِيشَان، عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى بجان قبول کرده ایشان، وَ السَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ اعتقاد گرفته ایشان، وَ جَاءَ رَبُّكَ حَقِيقَةً شَنَاخْتَهُ وَ بپذیرفته ایشان، يُنَزِّلُ اللَّهُ مَعَهُدِ اِيشَان، لِمَا خَلَقْتَ بِيَدِي مَفْخَرِ اِيشَان، وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى مَعْتَقِدِ اِيشَان، مَا أَحْفَى لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ مَنظَرِ اِيشَان، وَ جُوهٍ يَوْمَئِذٍ نَاصِرَةٌ، إِلَى رَبِّهَا نَاطِرَةٌ خَلَعْتَ اِيشَان، أَمَّا بِهِ كُلُّ مَنْ عِنْدَ رَبَّنَا بَرَهَانَ اِيشَان. دوستان خداند و حزب حق ایشان، أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ.

## ۱۲ النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ نَفَرْنَا مِنْهُ هِيَ فَرَسْتَادِهِ رَا إِلَّا لِيُطَاعَ مَكْرَ اِن رَا كه تا فرمان برند وی را، بِإِذْنِ اللَّهِ بِفَرْمَانِ خدای، وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ وَ اِگر اِيشَان كه بر تن خود ستم كنند، جَاؤُكَ آيَنَدِيدُ بَتُو، فَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ وَ اَمْرَشِ خَوَاهَنْدِيدِ اِن خدَا، وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ، وَ اَمْرَشِ خَوَاهِيدِ اِيشَان رَا رَسُولِ اُو، لَوَجَدُوا اللَّهَ يَافْتَنْدِيدِ خدَا رَا بِرِ حَقِيقَتِ، تَوَابًا رَحِيمًا (۶۴) توبه پذیری مهربان.

فَلَا وَ رَبِّكَ نَهَ بَخدَايِ تُو نَه، لَا يُؤْمِنُونَ نَغْرُوبِدَه اِيشَان بِحَقِيقَتِ، حَتَّى يُحْكَمُوا لَكَ اِن كِه كه ترا حكم كنند و حاكم پسندید، فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ دَرِ اِنچه ميان اِيشَان اختلاف افتد، ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا وَ اِن كِه در دلهاى خویش حرج و تنگی نیابند، مِمَّا قُضِيَتْ اِن اِن حكم كه تو بریدی و برگزاردی. وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا (۶۵) و باطن آن بسپارند و آن را گردن نهند گردن نهادنى.

وَ لَوْ أَنَّا كُنَبْنَا عَلَيْهِمْ وَ اِگر ما بر اِيشَان فریضه نبشتمی، اِن اَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ كه خویشتن را بکشید، اُو اِخْرَجُوا مِنْ دِيَارِكُمْ يَا اِن اِن خان و مان خود بیرون شید، مَا فَعَلُوهُ نَكْرَدَنْدِيدِ اِن، اِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ مَكْرَ اِنْدِكِ كَسِ اِن اِيشَان، وَ لَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا وَ اِگر اِيشَان كنند، مَا يُوعَظُونَ بِهِ بَاِنچه مِی پنددهند اِيشَان رَا، لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ بِهِ آيَدِ اِيشَان رَا، وَ اَشَدَّ تَثْبِيثًا (۶۶) و سختتر بر جای بمانید، و محکمتر بیابید.

وَ إِذَا لَاتَيْنَاهُمْ وَ اِگر چنان كنند ما اِيشَان رَا دَادِيمِ، مِنْ لَدُنَّا اِن نَزْدِيكِ خُودِ، أَجْرًا عَظِيمًا (۶۷) مزدی بزرگوار.

وَ لَهْدَيْنَاهُمْ وَ ما اِيشَان رَا راه نمائیم، صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا (۶۸) براه راست درست.

وَ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ وَ هَرِ كه فرمان برد خدای رَا و رسول وی رَا، فَأُولَئِكَ اِيشَان اَنَدِ، مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ كه فردا با نواختگان حقاند، كه خدای نيكویی كرد با اِيشَان، مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصَّادِقِينَ اِن بِيغَامْبِرَانَ وَ رَاسْتَكُويَانَ، وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ شَهِيدَانَ وَ نِيكَانَ، وَ حَسَنَ اُولَئِكَ رَافِقًا (۶۹) و نيك رفیقان و هامنشینان كه اینان اند.

ذَلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ اِن فَضْلِ اِن خدَايِ، وَ كَفَى بِاللَّهِ عَظِيمًا (۷۰) و نيك بسنده و دانا كه الله است.

## النوبة الثانية

قوله تعالى: وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ اِلَايَةِ مِنْ زِيَادَتِ توكيدِ رَا دَرِ نَظْمِ سَخَنِ اُورَدِ، وَ دِلَالَتِ رَا بِرِ مَعْنَى جِنْسِ. مِیگوید: هِيَ رَسُولِ نَفَرْنَا مِنْهُ هِيَ فَرَسْتَادِهِ بِيچِ گروه مگر كه تا اِن گروه رسول رَا فرمانبردار باشند، بَهَرِ چه فرماید، وَ هَرِ حكم كه كند، وَ هَرِ كار كه برگزارد، نَه بَدَانَ فَرَسْتَادِيمِ تا بوى عاصی شوند، وَ حكم از دیگری طلب كنند، چنان كه بشر منافق

با آن جهود که حکم از کعب اشرف طلب کرد، و ذکر و قصه ایشان از پیش رفت. و آنچه گفت: بِإِذْنِ اللَّهِ يَعْنِي كَمَا هِيَ طَاعَتُ دَارِي وَ حَكْمُ بِذِيْرِفْتِنِ رَسُولِ بِفَرْمَانِ خَدَا اِسْتِ، وَ بِإِذْنِ وِي، وَ ذَلِكُ فِی قَوْلِهِ: مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا، وَ بِهِ

قَالَ النَّبِيُّ (ص): «أَمَرْتُ أُمَّتِي أَنْ يَطِيعُوا أَمْرِي، وَ يَأْخُذُوا بِقَوْلِي، وَ يَتَّبِعُوا سُنَّتِي، فَمَنْ رَضِيَ بِحَدِيثِي، فَقَدْ رَضِيَ بِالْقُرْآنِ، وَ مَنْ اسْتَهْزَأَ بِحَدِيثِي فَقَدْ اسْتَهْزَأَ بِالْقُرْآنِ، فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى: مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا. وَ عَنِ عَائِشَةَ قَالَتْ: دَخَلَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ (ص) وَ هُوَ غَضَبَانٌ، فَقُلْتُ مَنْ أَغْضَبَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ادْخُلْهُ اللَّهُ النَّارَ؟ قَالَ: «أَمَّا شَعَرْتُ أُمَّتِي أَمَرْتُ النَّاسَ بِأَمْرٍ، فَإِذَا هُمْ يَتَرَدَّدُونَ».

ثُمَّ قَالَ تَعَالَى: وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ يَعْنِي الْمُنَافِقِينَ بِالْتَّحَاكُمِ إِلَى الْكُفَّارِ. مَيُكْوَيْدُ: أَكْرَ أَنْ مُنَافِقَانِ كَمَا حَكْمُ تَوِ نِيَسْنَدِيَدِنْدِ، وَ حَكْمُ خُودِ بَرِ كَافِرَانِ بَرْدِنْدِ بَتُو أَمْدَنِدِيَدِ، وَ اسْتِغْفَارُ كَرْدَنِدِيَدِ، وَ تُو اَزِ بَهْرِ اِيْشَانِ اسْتِغْفَارُ كَرْدِيَدِ، اللَّهُ تَوْبَتِ اِيْشَانِ بِيْذِيْرِفْتِنِيْدِ. مَفْسَّرَانِ كَفْتَنْدِ: اِيْنِ دَرِ اِبْتِدَاءِ اِسْلَامِ بُوْدِ، پَسِ مَنَسُوْخِ شُدِ بَانَ اَيْتِ كَمَا اللَّهُ كَفْتِ: اسْتِغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ. چُونِ اَيْتِ اَمْدِ مَصْطَفِي (ص) كَفْتِ: «لَا زِيْدَنَّ عَلَى السَّبْعِينَ»، فَأَنْزَلَ اللَّهُ: سِوَاءَ عَلَيْهِمْ اسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ. فَصَارَتْ نَاسِخَةٌ لِمَا قَبْلَهَا.

فَلَا وَ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ اِيْنِ اَيْتِ دَرِ شَأْنِ زَبِيْرِ بِنِ الْعَوَامِ بِنِ خُوَيْلِدِ بِنِ اِسْدِ بِنِ عِبْدِ الْعَزِيْ بِنِ قِصِي الْقُرْشِيْ فَرُوْ اَمْدِ، حُوَارِيْ رَسُوْلِ خَدَا (ص) وَ عَمَّهْ زَادَهْ وِيْ پَسْرِ صَفِيَهْ بِنْتِ عِبْدِ الْمَطْلَبِ. مَصْطَفِي (ص) دَرِ حَقِّ وِيْ كَفْتِ: «إِنَّ لِكُلِّ نَبِيٍّ حُوَارِيًّا وَ حُوَارِيَّةً زَبِيْرِ».

خُصُوْمَتِ اِفْتَادِ مِيَانِ وِيْ وَ مِيَانِ خَاطِبِ بِنِ اَبِيْ بَلْتَعَهْ حَلِيْفِ اِنْصَارِ، دَرِ اَبِ دَاْدَنِ زَمِيْنِ. پِيْشِ رَسُوْلِ خَدَا (ص) شُدِنْدِ. وَ رَسُوْلِ حَكْمِ زَبِيْرِ رَا كَرْدِ، كَمَا زَمِيْنِ وِيْ بِاَلَايِ زَمِيْنِ خَاطِبِ بُوْدِ، كَفْتِ: «يَا زَبِيْرِ اِسْقِ ثُمَّ اِرْسِلِ الْمَاءَ إِلَى جَارِكَ». خَاطِبِ خُشْمِ كَرَفْتِ، بَاَزْكَشْتِ اَزِ پِيْشِ وِيْ، وَ فَرَا مَقْدَادِ اِسُوْدِ كَفْتِ كَمَا: حَكْمِ بَرَايِ عَمَّهْ زَادَهْ خُودِ كَرْدِ، رَسُوْلِ خَدَا اَنْ سَخْنِ بَشْنِيْدِ مَتَغْيِرْ كَشْتِ. اَنْ كَمَا كَفْتِ: «يَا زَبِيْرِ اِسْقِ ثُمَّ اِحْبَسِ الْمَاءَ حَتَّى يَرْجِعَ إِلَى الْجَدْرِ، وَ اسْتَوْفِ حَقَّكَ، ثُمَّ اِرْسِلِ الْمَاءَ إِلَى جَارِكَ».

رَسُوْلِ خَدَا دَرِ سَخْنِ اَوَّلِ زَبِيْرِ رَا فَرْمُوْدِ تَا بَا خُصْمِ مَجَامَلَهْ نَكَمَهْ دَاْرِدِ، وَ طَرِيْقِ اِفْضَالِ فَرُوْنْكَدَاْرِدِ، پَسِ چُونِ اَنْ خُصْمِ رَسُوْلِ رَا بَخْشْمِ اَوْرِدِ، حَكْمِ صَرِيْحِ كَرْدِ، وَ حَقِّ زَبِيْرِ تَمَامِ بَدَاْدِ، وَ كَانِ رَسُوْلِ اللَّهِ (ص) لَا يَظْلَمُ فِي الرِّضَا وَ الْغَضَبِ. پَسِ جَبْرئِيْلِ اَمْدِ، وَ اِيْنِ اَيْتِ اَوْرِدِ: فَلَا وَ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ اَلَايَةَ لَاءِ اَوَّلِ بَسَاطِ لَاءِ دُوْمِ اِسْتِ، وَ لَاءِ دُوْمِ بَدَلِ لَاءِ اَوَّلِ. مَعْنِيْ اَنْسَتِ كَمَا: نَهْ بَخْدَايِ تُو كَمَا نَكْرُوِيْدَهْ اِنْدِ اِيْشَانِ، تَا اَنْ كَمَا كَمَا تَرَا حَاكِمِ كِنْدِنْدِ، وَ حَكْمِ تُو بِيْذِيْرِنْدِ دَرِ اَنْ چِيْزِ كَمَا دَرِ اَنْ اِخْتِلَافِ اِفْتَادِ مِيَانِ اِيْشَانِ، وَ بَرِ قُضِيَّتِ تُو بَهْ هِيْچِ كُوْنَهْ مَعَاْرَضْتِ نِيَاْرِنْدِ، وَ دَرِ كَمَا نَبَاْشِنْدِ، وَ دَلِ خُوِيْشِ اَزِ اَنْ بِنْتَنْكَ نِيَاْرِنْدِ، وَ بَرَاْسْتِيْ كَرْدَنِ نَهْنْدِ، وَ بِحَقِيْقَتِ تَسْلِيْمِ كِنْدِنْدِ.

وَ تَسْلِيْمِ بَرِ زَبَانِ شَرِيْعَتِ وَ حَقِيْقَتِ سَهْ قَسْمِ اِسْتِ: تَسْلِيْمِ تَوْحِيْدِ، وَ تَسْلِيْمِ تَعْظِيْمِ، وَ تَسْلِيْمِ اِقْسَامِ. تَسْلِيْمِ تَوْحِيْدِ اَنْسَتِ كَمَا خَدَايِ رَا نَاْدِيْدَهْ شَنَاْسِيْ، وَ نَاْدِيَاْفَتَهْ پَذِيْرِيْ. وَ تَسْلِيْمِ تَعْظِيْمِ اَنْسَتِ كَمَا سَعِيْ خُودِ دَرِ هِدَايْتِ حَقِّ نَبِيْنِيْ، وَ جَهْدِ خُودِ دَرِ مَعُوْنَتِ وِيْ نَبِيْنِيْ، وَ نَشَانِ خُودِ دَرِ فَضْلِ وِيْ نَبِيْنِيْ. وَ تَسْلِيْمِ اِقْسَامِ اَنْسَتِ كَمَا بَرِ وِكِيْلِيْ حَقِّ اِعْتِمَادِ دَاْرِيْ، وَ بَطْنِ نِيْكَوِ تَحَكُّمِ وِيْ پَذِيْرِيْ، وَ كُوْشُشِ دَرِ حَظِّ نَفْسِ خُودِ بَكْدَاْرِيْ. مَفْسَّرَانِ كَفْتَنْدِ: چُونِ اِيْنِ اِخْتِلَافِ وَ مَشَاجِرْتِ مِيَانِ زَبِيْرِ وَ خَاطِبِ بَرَفْتِ، جَهُوْدِيْ كَفْتِ: چَهْ قَوْمَانْدِ اِيْنَانِ كَمَا بِنَبُوْتِ وَ رَسَاْلَتِ پِيْغَامْبِرِ خُوِيْشِ كُوَاهِيْ مِيْدَهْنْدِ، وَ تَنَهَا خُوِيْشِ وَ

مالهای خویش فدای وی می‌کنند، و آن گاه او را در حکم و قضیت متهم میدارند! ما که قوم موسی‌ایم بیک گناه که از ما بیامد، موسی فرمود و حکم کرد تا یکدیگر را بکشیم. هفتاد هزار بدست یکدیگر کشته شدند بدان تا خدای از ما راضی شود، ما چنین کردیم، و حکم و قضیت پیغامبر خویش را منقاد گشتیم، و تن فدا کردیم، نپنداریم که کسی آن تواند کرد که ما کردیم.

ثابت بن قیس بن شماس الانصاری این سخن بشنید، سوگند یاد کرد که الله تعالی دانا و آگاه است که اگر ما را فرمودی که تنهای خود بکشید، ما را فرمانبردار یافتی، ما تنهای خود بکشتیمی. رب العالمین بر وفق قول ثابت این آیت فرستاد: «وَلَوْ أَنَّا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ أَنْ اقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ أَوْ احْرُجُوا مِنْ دِيَارِكُمْ مَا فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ». مفسران گفتند: از آن قلیل که الله تعالی مستثنی کرد، یکی عمار یاسر است، دیگر عبد الله مسعود سیوم ثابت قیس، و این از آن گفتند که چون آیت فرو آمد مصطفی (ص) گفت: «لکان عمار بن یاسر و عبد الله بن مسعود و ثابت بن قیس من اولئک القلیل».

این سخن به عمر خطاب رسید، عمر گفت: و الله لو فعل ربنا لفعلنا، و الحمد لله الذی لم یفعل ذلك بنا. گفت: و الله که اگر رب العزة بما فرمودی، یعنی قتل نفس خویش، ما فرمان بردیمی، و الحمد لله که فرمود، و این بار بر ما ننهاد. رسول خدا گفت بجواب عمر: «و الذی نفسی بیده، الايمان اثبت فی قلوب المؤمنین من الجبال الرّواسی فی الأرض»، بآن خدایی که جان من بید اوست که ایمان در دلهای مؤمنان محکمتر است و نشسته‌تر از کوه‌های عظیم در زمین.

ابو بکر صدیق گفت: یا رسول الله لو علينا انزلت لبدأت بنفسی و اهل بیتی. فقال رسول الله (ص): «ذلك لفضل یقینک علی یقین الناس، و ایمانک علی ایمان الناس».

و گفته‌اند: «و لو أَنَّا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ» ضمیر منافقان است، میگوید: اگر ما برین منافقان فرض کردیمی که خود را بکشند، چنان که بر بنی اسرائیل فرض کردیم که خود را بکشند، یا از خان و مان بیرون شدند، چنان که بر مهاجران فرض کردیم، نکردند آن منافقان، و فرمان ما بجای نیاوردند مگر اندکی از ایشان. حسن گفت: رب العزة خبر داد از علم خویش که در ایشان برفت از ازل، که ایشان ایمان نیارند، هم چنان که خبر داد از قوم نوح: أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ.

پس گفت: «و لو أَنَّهُمْ فَعَلُوا ما يُوعَظُونَ بِهِ اگر ایشان پند قرآن بشنیدند، و احکام قرآن در پذیرفتندی، و فرمان حق بجای آوردندی، لکان خیراً لَهُمْ وَ أَشَدَّ تَنْبِيْئاً ایشان را به بودی، هم در معاش این جهانی، و هم در ثواب آن جهانی، و دین ایشان پاینده‌تر بودی، و تصدیق ایشان امر خدای را محکمتر بودی.

وَ إِذَا لَاتَيْنَاهُمْ وَ آن گاه اگر چنان کنند، ما ایشان را مزد عظیم دادیمی از نزدیک خود، یعنی آنچه کس قادر نیست بر آن مگر ما، و آن بهشت باقی است، و نعیم جاودانی در آن جهان، و راه نمودن براه راست، و دین حنیفی درین جهان.

ابن کثیر و نافع و ابن عامر و کسای آن اقْتُلُوا بضمّ نون خوانند، و همچنین أَوْ احْرُجُوا بضمّ واو، و این اختیار ابو عبید است. و عاصم و حمزه نون و واو هر دو بکسر خوانند. و این اختیار بو حاتم است. اما ابو عمرو و یعقوب آن اقْتُلُوا بکسر نون خوانند، أَوْ احْرُجُوا بضمّ واو، و ایشان که نون و واو هر دو بضمّ خوانند منفصل را چون متصل

نهادند، چون همزه اقتلوا و اخرجوا که بفعل موصول اند هر دو مضمومند، نون و واو را نیز اگر چه منفصل اند از فعل، مضموم کردند، و هذا علی اجراء المنفصل مجری الموصول. و ایشان که هر دو بکسر خواندند، نون و واو را که منفصل اند از فعل، چون همزه که بدان موصول است ننهادند. و هر دو را مکسور کردند علی اصل التقاء الساکنین. و ابو عمرو و یعقوب که فصل کردند میان واو و نون، و در نون کسر اختیار کردند، و در واو ضمّ، از آنست که در واو ضمّ نیکوتر است، از آنجا که مانندگی دارد بواو ضمیر، و اجماع در واو ضمیر واقع است بر ضمّ، کقوله تعالی: وَ لَا تَتَسَوَّأُ الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ، و در نون این مشابهت نیست، فاختار لها الكسر لالتقاء الساکنین، و لم یجریا المنفصل مجری الموصول.

قوله تعالی: مَا فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ عَامَهُ قَرَأَ قَلِيلٌ برفع خوانند، مگر ابن عامر که بنصب خواند. ایشان که قلیل خوانند برفع، بدل نهند از ضمیر که در فعلوه است، چنان که گویی: ما جاعنی احد الا زید، زید بدل است از احد، زیرا که ما جاعنی احد الا زید، و ما جاعنی الا زید، بمعنی هر دو یکیست، اختیار در استثناء منفی رفع است. اما وجه قراءت این عامر که قلیلا بنصب خواند، آنست که او نفی را بمنزله ایجاب کرده است، و بتمامی سخن مینگرد، زیرا که ما فَعَلُوهُ و مانند آن در نفی سخنی تمام است، چنان که: جاعنی القوم و مانند آن در ایجاب سخنی تمام است. چون سخن پیش از اِلَّا تمام بود مستثنی را در نفی بنصب کرد، چنان که در ایجاب بنصب کنند، و نصب اصل است در باب استثناء، چون سخن پیش از اِلَّا تمام شود.

وَ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ این آیت در شأن عبد الله بن زید بن عبد ربه الانصاری الخزرجی آمد، صاحب الأذان. او را بانگ نماز در خواب نموده بودند.

بر رسول خدا (ص) آمد، گفت: یا رسول الله ما را از تو بجز دیدار این جهانی نیست.

و در کار مصطفی (ص) چنان فتنه بود که گفت: یا رسول الله! بخدا که وقت بود که گرسنه باشم دست بطعام برم، تو در یاد من آیی، نتوانم که آن طعام خورم، آن را گذارم، و آیم بر تو، و در تو نگرم، آن گه بطعام خوردن باز روم، و همچنین گفت: در آشامیدن آب بوقت تشنگی، و در مباشرت اهل در وقت توقان نفس. گفتا: چون توام یاد آیی همه بگذارم، و فراموش کنم. آن گه گفت: فردا که ترا در درجه برترین فرود آرند در بهشت، ما ترا کی ببینیم؟ این آیت بجواب وی فرو آمد، و مصطفی (ص) گفت: «و الذی نفسی بیده لا یؤمن عبد حتّی اکون احبّ الیه من نفسه و ابویه و أهله و ولده و الناس اجمعین».

گویند آن روز که مصطفی (ص) از دنیای فانی بسرای باقی رحیل کرد، خبر به عبد الله بن زید رسید. وی در باغ بود، هم بر جای گفت: اللَّهُمَّ اعمنی فلا اری شیئا بعد حبیبی ایدا. بار خدایا! بعد از دوست خود نخواهم که چیزی بینم در دنیا، بینایی از من و استان این سخن بگفت: و هم بر جای نابینا گشت.

وَ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ یعنی فی الفرائض، وَ الرَّسُولَ یعنی فی السنن. میگوید: هر که فرمان خدای برد، یعنی فرائض که فرموده است، و بر بنده واجب کرده بجای آرد، و از آن هیچ بنگذارد، و هر که فرمان رسول (ص) برد یعنی ستهایی که وی نهاده بیای دارد، و راه و سیرت وی رود، و خلق وی گیرد، و آنچه گفت و کرد و فرمود، بجان و دل قبول کند، فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ اینان که طاعت خدا و رسول دارند، فردا برستاخیز در بهشت با پیغامبران و با صدیقان و با شهیدان و با نیکان خواهد بود. چنان که پیوسته در دیدار ایشان، و در زیارت ایشان

باشند، آنجا که ایشان را فرود آرند، اینان را نیز فرود آرند. صدیق نامیست کسی را که راستگوی، راست ظن، راستکار، راست پیمان بود، که جز راست نگوید، و جز راست نرود، اگر چه در آن راستی وی را خطر عظیم بر وی آید. بعضی مفسران گفتند: مِنَ النَّبِيِّينَ اینجا مصطفی (ص) است، وَ الصَّادِقِينَ ابو بکر صدیق، وَ الشُّهَدَاءَ عمر، وَ الصَّالِحِينَ عثمان و علی است، وَ الصَّالِحِينَ همه صحابه رسول اند رضی الله عنهم.

وَ حَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا یعنی رفقاء، سَمَى الصَّاحِبَ رَفِيقًا لِأَنَّ صَاحِبَهُ يَرْتَفِقُ بِهِ، وَ يَعْتَمِدُ عَلَيْهِ، وَ سَمَى مَرْفَقَ الْيَدِ مَرْفَقًا، لِاعْتِمَادِ الرَّجُلِ وَ اتِّكَاثِهِ عَلَيْهِ.

روی ابن عباس، قال: وقف رسول الله (ص) يوما على اصحاب الصفة، فرأى فقرهم و جهدهم و طيب قلوبهم، فقال: «ابشروا يا اصحاب الصفة! فمن بقي منكم على التعت الذي هو اليوم، راضيا بما فيه، فانه من رفقائي يوم القيامة». و درین آیت دلالت روشن است در ثبوت خلافت ابو بکر صدیق، از بهر آنکه ربّ العزّة مرتبت صدیقان فرا پس انبیاء داشت، تا معلوم شود که بهینه خلق انبیاء اند، که الله فرا پیش داشت. پس صدیقانند که فرا پس آن داشت، و در پیغامبران رسول مطلق مصطفی (ص) است، و روا نباشد که در پیش وی کسی بود. همچنین در صدیقان صدیق مطلق ابو بکر است، و روا نباشد که در پیش وی کسی بود. ذَلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ میگوید: این مرافقت، انبیاء و صدیقان و شهیدان و صالحان که یافتند، بفضل الله یافتند، نه بکردار خویش این ردی روشن است بر معتزله که گفتند: بنده بعمل خویش بثواب آن جهانی میرسد، و ربّ العزّة معتقد ایشان باطل کرد، و منت بر خلق نهاد بآنچه گفت: ذَلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ، ثُمَّ قَالَ: وَ كَفَى بِاللَّهِ عَلِيمًا، دانای پاکدان هم‌مدان خدای است، دانایی که بوی هیچ چیز فرو نشود، اعمال بندگان همه میداند، و اسرار همگان میشناسد، و بآخرت همه را بثواب خویش رساند، و فضل خویش ایشان را کرامت کند.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ از اول ورد تا آخر همه اشارت است بیزرگواری منزلت مصطفی (ص) نزدك حق جلّ جلاله، و خلعتی است از خلعتهای کرامت که الله تعالی بوی داد، که واسطه از میان برداشت، و حکم وی با حکم خود برابر کرد، تا چنان که رضا دادن بقضاء حق جلّ جلاله سبب یقین موحدانست، رضا دادن بحکم رسول (ص) سبب ایمان مؤمنان است. تا جهانیان بدانند که طاعت داشت رسول طاعت داشت حق است، و نافرمانی رسول نافرمانی حق است، و قول رسول وحی حق است، و بیان رسول راه حق است، و فعل رسول حجت حق است، و شریعت رسول ملت حق است، و حکم رسول دین حق است، و متابعت رسول دوستی حق است. چنان که گفت: جَلَّ جَلَالُهُ: فَأَتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ، گفت: ای سیّد سادات، و ای مهمتر کائنات، و ای نقطه دائره حادثات، بندگانم را بگو: اگر خواهید که الله شما را بدوستی خود راه دهد، و ببندگی بپسندد، بر پی ما روید که رسول اوئیم، و کمر متابعت ما بر میان بندید، و حکم ما بی معارضت بجان و دل قبول کنید، تن فرا داده، و گردن نهاده، و خویشتن را در آن حکم بیفکنده، و هیچ حرجی و تنگی بخود راه نداده، اینست که گفت جَلَّ جَلَالُهُ: «ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا»، نمی‌دانید که کارها همه در پی ما بستند، و این هر دو سرای در کوی ما پیوستند، زهی رتبت و دولت! زهی کرامت و فضیلت! کرا بود از عهد آدم تا امروز چنین فضل تمام و





قدر است، و بیرون از تقدیر او نیست، پس حذر کردن بنده بقدر است، و آنچه ببنده رسد از نیک و بد بقدر است، و خدای را عزّ و جلّ رسد بحجّت خداوندی و کردگاری هر چه ببنده خواهد، و هر چه با وی کند، و بنده را جز کار کردن و بندگی نمودن و اعتراض ناکردن هیچ روی نیست. خبر درست است که عمر خطاب گفت: یا رسول الله ا نعمل فی امر مستأنف ام فی امر قد فزع منه. قال: «بل فی امر قد فزع منه». قال: «ففیهم العمل»؟ قال: اعملوا فکل میسر لما خلق له. و کان رسول الله (ص) اذا مرّ بصدف مائل اسرع المشی. فقیل: یا رسول الله ا تفرّ من قضاء الله؟ فقال: «افرّ من قضائه الی قضائه».

وَ اِنَّ مِنْكُمْ لَمَنْ لَّيْبَطُنَّ اَصْلَ کَلِمَةٍ، لَمَنْ یبِطِئُ است، و این لام که بر سر کلمت است، و نون مشدّد که بآخر است تحقیق مبالغت را است، یعنی که خواهد بود این لا بدّ. این آیت در شأن عبد الله ابی آمد، سر منافقان، و او را در جمع مؤمنان گرفت بآنچه گفت: وَ اِنَّ مِنْكُمْ، از بهر آنکه اظهار کلمه اسلام کرد، اگر چه نفاق در باطن داشت، و در تحت حکم مسلمانان شد در ظاهر. و نیز گفته‌اند که: این خطاب از جهت نسب و جنسیت با وی رفت، نه از جهت ایمان، که وی از روی نسب و جنسیت از ایشان بود، و از روی ایمان نه از ایشان بود.

فَاِنَّ اَصَابَتْكُمْ مُصِیْبَةٌ مِیْغِیْبَةٌ: اگر در غذا بشما بلائی و سختی و بیکامی رسد، یا از دشمن گزند رسد، این مبطی گوید: «قد انعم الله علیّ اذ لم اکن معهم شهیداً»، با من نیکویی کرد که با ایشان در آن غذا نبودم حاضر. وَ لَئِنْ اَصَابَتْكُمْ فَضْلٌ مِّنَ اللّٰهِ وَ اِگر فتحی یا غنیمتی بشما رسد وی گوید: کَانَ لَمْ تَكُنْ بِنَاءِ تَأْنِیْثِ قِرَاءَتِ مَکِ وَ حَفْصِ وَ اویس است، زیرا که بظاهر لفظ مودت نگرند، و مؤنث است، و فعل مسند است با وی، و چون فاعل مؤنث بود علامت تأنیث بفعل آن الحاق کنند، اعلاماً بآن الفعل مؤنث. باقی بیا خوانند زیرا که نه تاء تأنیث حقیقی است، و نیز فصل میان فعل و فاعل واقع است، و چون فصل میان ایشان واقع شود، ترك علامت تأنیث نیکو باشد.

«کَانَ لَمْ تَكُنْ بِنَاءِ مَوَدَّةٍ» عارضی است که در میان سخن در آمد.

الله گفت: گویی خود میان شما و میان آن منافق هیچ معرفت نبوده است، و هیچ عقد با شما نبسته است بدانکه جهاد کند با شما، باین سخن که وی میگوید که: «یا لَیْبَنِي کُنْتُ مَعَهُمْ فَاَفُوزَ فَوْزاً عَظِیْماً». و فضل در قرآن بهفت معنی آید: یکی اسلام است، چنان که در سوره آل عمران گفت: قُلْ اِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللّٰهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَّشَاءُ. همانست که در سوره یونس گفت: قُلْ بِفَضْلِ اللّٰهِ وَ بِرَحْمَتِهِ. دوم فضل است بمعنی نبوت، چنان که در سوره النساء گفت: وَ کَانَ فَضْلُ اللّٰهِ عَلَیْكَ عَظِیْماً

یعنی النبوة و الکتاب. همانست که در سوره بنی اسرائیل گفت: اِنَّ فَضْلَهُ کَانَ عَلَیْكَ کَبِیْرًا.

سیوم فضل است بمعنی خلف، چنان که در سوره البقرة گفت: وَ اللّٰهُ یَعِدُّكُمْ مَعْفِرَةً مِنْهُ وَ فَضْلًا یَعْنِی الخلف للمال عند الصّدقة. چهارم فضل است بمعنی منت، چنان که جایها است در قرآن: وَ لَوْ لَا فَضْلُ اللّٰهِ عَلَیْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ. پنجم فضل بهشت است، چنان که در سوره الاحزاب گفت: وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِیْنَ بِاَنَّ لَهُمْ مِّنَ اللّٰهِ فَضْلًا کَبِیْرًا یَعْنِی الجنة. ششم فضل رزق است در بهشت، چنان که گفت: یَسْتَبْشِرُوْنَ بِنِعْمَةٍ مِّنَ اللّٰهِ وَ فَضْلٍ یَعْنِی الرّزق فی الجنة. هفتم فضل است بمعنی رزق در دنیا، چنان که در سوره الجمعة گفت: فَاَنْتَشِرُوْا فِی الْاَرْضِ وَ اَنْتَعُوا مِنْ فَضْلِ اللّٰهِ، و در سوره المزمل گفت: یَضْرِبُوْنَ فِی الْاَرْضِ یَبْتَغُوْنَ مِنْ فَضْلِ اللّٰهِ. یعنی الرّزق فی التجارة، و درین آیت ورد گفت: وَ لَئِنْ اَصَابَتْكُمْ فَضْلٌ مِّنَ اللّٰهِ یَعْنِی الرّزق فی الغنیمه، و نظائر این در قرآن فراوان است.





نهیبی که هرگز تو اندر نماز ناندیشی که من جیحون را پلی کنم، زیرا که بیرون از نماز ترا این ارادت نبوده است. لا جرم شیطان مر ترا اندر نماز این وسوسه نتواند کرد، لکن تو اندر نماز اندیشی که مرا بساط چنین میباید، زن چنین میباید، کدخدایی چنین باید، زیرا که بیرون از نماز ارادت تو همین باشد. پس شیطان بر این ارادت تو آلت سازد، و دست افزار کند، و ترا اندر نماز بوسوسه افکند. همین است قصه آدم (ع) که در بهشت آن همه نعمت و راحت میدید، اما در دلش افتاد که چه بودی اگر من همیشه اینجا بماندم! چون ابلیس از وی این ارادت بدانست، با وی هم از در ارادت وی در آمد، و آدم را گفت: هَلْ أَذُكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَ مَلِكٍ لَا يَبْلَى؟ مقصود آنست که تا از آدم ارادت جاودانه ماندن در بهشت نبود، ابلیس چیزی نتوانست کرد. چون کید شیطان را با تو دست افزاری بایست از تو، و آن ارادت تست، لا جرم کید او «ضعیف» خواند، و کید زنان را این آلت نباید که آن خود مؤثر است بی ارادت تو، از بهر آن «عظیم» خواند.

دیگر جواب آنست که شیطان بلا حول بگریزد، از آن کید وی ضعیف خواند، و از زنان بلا حول ایمن نگردی، پس کید ایشان عظیم خواند. دیگر ترا از شیطان جز خیالی و وسوسه مجرد نیست، که تو او را می‌نبینی، بیش از آن نیست که اندر دل وسوسه‌ای می‌کند، ازین جهت کید وی ضعیف خواند، و کید زنان عظیم خواند از آنکه در آن هم دیدار است، و هم خیال. دیگر گفته‌اند: کید شیطان ضعیف است چون با رحمت و عصمت الله مقابل کنی، و کید زنان، عظیم است چون با شهوت مردان و میل ایشان با زنان مقابل کنی.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خُذُوا حِذْرَكُمْ فَانفِرُوا ثُبَاتٍ أَوْ انفِرُوا جَمِيعًا از روی اشارت، بر ذوق جوانمردان طریقت این آیت اشارت بفرار است، و فرار با مولی گریختن است، و در تفرق بر خود بیستن، و از دو جهان رهایی جستن است و گفته‌اند: فرار دو قسم است: یکی از خلق بگریختن، و دیگر قسم با حق گریختن. اما از خلق بگریختن آسان کاری است، که این صفت عابدان و قاصدان است. کار آن دارد که با حق گریزد، و نه هر کسی با حق تواند گریخت، مگر کسی که عیان او را بار دهد، و مهر او را پرده بردارد، و احدیت او را در کنف عزت جای دهد، چنان که آن جوانمرد که بر بو یزید بسطامی شد، و از وی پرسید که: ما سهام الله؟

گفت: آن سهام حق که دل‌های درویشان نشانه آنست چیست؟ آن جوانمرد این بگفت، و سر در جنبانید. بو یزید گفت: این سؤال تو نیست، و تو اهل این سؤال نه ای، گفت: چرا؟ گفت: از آنکه این سؤال حضرتیان است، و من بحضرت بودم و ترا بر آن درگاه ندیدم. آن جوانمرد گفت: نهمار در غلطی ای با یزید، من بدرگاه بودم، عیان مرا بار داد، مهر پرده برداشت، احدیت مرا در کنف عزت جای داد، پس غیرت پرده فرو گذاشت، تو بر در بماندی، از حال من چه خبر داری! گفت: این را نشانی هست؟ گفت: نشانش آنست که اینک بدرگاه میشوم، بیار اگر شغلی داری، تا ترا پایمردی کنم. این بگفت و کالبد خالی کرد. بو یزید گفت: آه که غوث جهان بود، اما در پرده غیرت بود، من ندانستم. و زبان حال بو یزید بنعت تحسر میگوید:

اوه که دلارام دلم برد و گریخت!  
تا دلبر و دل باز بچنگ آرم من  
بیمان بشکست و اسپ هجران انگیخت  
بس خون که زدیدگان فرو باید ریخت

گفته‌اند: نشان کسی که با مولی گریخت آنست که همت یگانه دارد، و از تدبیر خود بیرون شود، و حکم را بااستسلام گردن نهد. و این وصف آن جوانمردان است که ربّ العالمین ایشان را مستضعفان خواند، که در دست مشرکان مکه گرفتار بودند. همت خود یگانه کرده بودند، از همه کس دل برداشته، و دل در حق بسته، و تدبیرها همه در باقی کرده، و بتقدیر حق راضی شده، و از راه تحکم برخاسته، و حکم حق بجان و دل در گرفته، و بدان راضی شده و تن در داده. لا جرم ربّ العزّة ایشان را نیابت داشت، و مصطفی (ص) و مؤمنان را فرمود که: ایشان را دریابید، و از آذای دشمن باز رهانید. شما در راه خلاص ایشان کوشید، که ایشان در راه رضاء ما میکوشند. آری، بر خدای هیچکس زیان نکند.

کس درین کار ما زیان نکند      کس ما کار ناکسان نکند

هر که روزی گامی برای خدا برداشت آن گام وی را روزی فریادرس سازد، و آن مزد وی را ضایع نکند، و بفضل خود برحمت بیفزاید.

و بدین معنی حکایتی است که بعضی مفسران آورده‌اند در تفسیر این آیت: رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا. گفتند: مردی از شهری که اهل آن ظالمان و بیگانگان بودند بیرون آمد، و روی نهاد بشهری که اهل آن صالحان بودند.

بنیمه راه فرمان حق بوی در رسید، و چون مخائل مرگ بر وی پیدا شد، بزانو بخیزید، تا پاره‌ای فراتر شود بنزدیک شهر صالحان. پس ربّ العزّة ملائکه رحمت و ملائکه عذاب را بفرستاد، و ایشان را فرمود که ببیمائید، و اندازه برگزید که بکدام شهر نزدیکتر است، بنیک مردان یا بدمردان. پس ببیمودند و بیک بدست شهر صالحان نزدیکتر بود. ربّ العالمین ملائکه عذاب را باز خواند، و ملائکه رحمت را فرمود که: شما روع وی بردارید، و او را بهشت برید که ما را رحمت از کس دریغ نیست، و آن کس که با وی عنایت ماست پیروزی وی را نهایت نیست.

### النوبة الاولى

قوله تعالى: أَلَمْ تَرَ نَبِيَّيْنِ، ننگری، إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ بَايَسَانِ که ایشان را گفتند: كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ دَسْتَهَا فَرَا دَارِيد، وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ نَمَازِ بپای دارید، وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ زکاة از مال بدهید، فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ چون بر ایشان واجب نوشتند غزا کردن، إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ غَرُوهی از ایشان، يَخْشَوْنَ النَّاسَ از جنگ مشرکان بترسیدند، كَخَشْيَةِ اللَّهِ چنان ترسیدند که از خدا باید ترسید، أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً یا نیز سختتر، وَ قَالُوا وَ چنین گفتند، رَبَّنَا خَدَاوَنَد مَا! لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ چرا بر ما جهاد کردن نبستی؟ لَوْ لَا أَخَّرْتَنَا چرا ما را باز نگذاشتی، إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ تا اجلی که خود نزدیکست. قُلْ أَيْ بپیغامبر من گوی، مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ برخورداری درین گیتی‌اند کست، وَ الْآخِرَةُ خَيْرٌ وَ آن جهان به است، لِمَنْ اتَّقَى او را که درین جهان پرهیزکار است، وَ لَا تُظْلَمُونَ قَتِيلًا (۷۷) و بر شما ستم نیاید باندازه فتیلی.

أَيُّمَّا تَكُونُوا هر جا که باشید، يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ بشما رسد مرگ، وَ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ و هر چند در حصارها باشید استوار و محکم کرده، وَ إِنْ تُصِيبْهُمْ حَسَنَةٌ و اگر بایشان رسد نیکی این جهانی، يَقُولُوا گویند: هَذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ این از نزدیک خدا است، وَ إِنْ تُصِيبْهُمْ سَيِّئَةٌ و اگر بایشان رسد بدی این جهانی، يَقُولُوا گویند: هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ این از نزدیک تو است، قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ایشان را بگو که خیر این جهانی و شرّ این جهانی همه از خدا است، بخواست و تقدیر وی،



وَ الْآخِرَةُ اى الْجَنَّةُ خَيْرٌ لِمَنْ اتَّقَى الشَّرْكَ و معصية الرسول. اى محمد ايشان را گوی: سر گذشت و فرا سر برد و عیش این جهان و بر خورداری درین گیتی اندکست. و کسی که پرهیزکار بود، و فرمانبردار رسول خدا بود، او را آن جهان به است، سرای امن و نعیم جاودانی، و جوار حضرت ربّانی! و گفته‌اند: قلیل در قرآن بچند معنی آید: یکی از آن، ریا و سمعت است، چنان که در سوره النساء گفت: وَ لَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا

ای ریا و سمعة، و در سوره الاحزاب گفت: وَ لَا يَأْتُونَ الْبَأْسَ إِلَّا قَلِيلًا اى ریا و سمعة. دوم بمعنی لا شیء است، چنان که در سوره الاعراف گفت: قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ يعنى ائکم لا تشکرون البتة، و مثله فی سوره الحاقه: قَلِيلًا مَا تُؤْمِنُونَ، قَلِيلًا مَا تَدَّكَّرُونَ، و در سوره الملك گفت: وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْبُصْارَ وَ الْاُفْئِدَةَ قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ اى لا تشکرون البتة. سیوم قلیل است بمعنی یسیر، یعنی اندک. چنان که در سوره البقرة گفت: لِيَسْتَرْوَا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا اى عرضا من الدنيا یسیرا. همانست که درین آیت گفت: قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ. و در قرآن قلیل است بمعنی سیصد و سیزده بعدد، چنان که در سوره البقرة اصحاب طالوت را گفت: فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ یعنی ثلاثمائة و ثلاثة عشر، کعدد اصحاب رسول الله یوم بدر. و قلیل است بمعنی هشتاد، چنان که در سوره هود گفت اصحاب کشتی نوح را: وَ مَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ یعنی مع نوح انا ثمانین نفسا: اربعین رجلا و اربعین امرأة.

وَ لَا تُظْلَمُونَ قَلِيلًا بر شما ستم نکنند، یعنی که از شما يك طاعت و شما را بيك معصیت ناکرده نگیرند، و اگر آن طاعت یا آن معصیت فتیلی بود. فتیل آنست که میان دو انگشت تهی بر هم مالی، چیزی فراهم آید. ابن کثیر و حمزه و کسایی و ابن عامر بروایت هشام «و لا یظلمون» بیا خوانند علی الغیبة، تا موافق باشد ما قبل را، زیرا که ذکر غیبت متقدم است، و هو قوله: أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ. باقی وَ لَا تُظْلَمُونَ بتا خوانند علی الخطاب، و مخاطب آن قوم‌اند که ذکر آن از پیش رفت، و پیغامبر (ص) و مؤمنان را با ایشان ضمّ کرده، و هذا علی تغليب الخطاب علی الغیبة. و اختیار بو حاتم «تا» است، از بهر آنکه از پیش گفت: قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ. و در عقب گفت: أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ بِرَ خُطَاب، «ما» اینجا صلت است، معنی آنست که: این کنیم، هر جا که شما باشید مرگ بشما رسد. و این سخن متصل است بآیت پیش، میگوید: از جهاد چه ترسید؟

و از مرگ کجا گریزید؟ چون اجل در رسد، و روزگار شمرده برسد، مرگ در آید و گرچه در حصارها بید، آن حصارهای دور برده و دواخ کرده.

همانست که جای دیگر گفت: قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُونَ مِنْهُ، فَإِنَّهُ مَلَأَقِيكُمْ.

و فی معناه انشدوا:

باتوا علی قلل الجبال تحرسهم	غلب الرجال فلم تمنعهم القلل
و استنزلوا بعد عزّ من معاقلهم	و اسکنوا حفرا یا بنس ما نزلوا
ناداهم صائح من بعد ما دفنوا	این الا سرّة و التیجان و الحلل؟
این الوجوه التي كانت محجبة	من دونها تضرب الاستار و الکلل؟
فأصّح القبر عنهم حين يسألهم	تلك الوجوه عليها الدود تقتتل
قد طالما أكلوا دهرًا و ما نعموا	فأصبحوا بعد طول الأكل قد اكلوا

وَ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشَيَّدَةٍ اى حصون محصنة مطولة مرفوعة البناء، من اشاد البناء و شيده، اذا رفعه. مشيده آنست كه دور بر آرند اندر هوا، و استوار كنند، چنان كه آدمى بآن نرسد. ميگويد: اگر چه از دورى و استوارى آدمى بدان نرسد، مرگ برسد، كه مرگ از كس در نماند، و از چيز باز نماند. و گفته اند مشيده از شيد است يعنى محكمه بالشيد اى بالجص. و روايت كنند از ابن عباس كه گفت فِي بُرُوجٍ مُّشَيَّدَةٍ اى فى قصور من حديد، يعنى اگر چه در حصنها و كوشكهاى آهنين باشيد، مرگ بشما رسد. و گفته اند: اگر همه در برجهاى فلک بيد مرگ هم در رسد. و گفته اند: درين آيت ردّ قدريان است كه گفتند: كشته نه بوقت خويش مرد، كه اگر او را نكشتند تا زمانى بزيستى.

رَبِّ الْعِزَّةِ درين آيت بيان كرد كه هر كس را روزگارى و اجلى نامزد است، چون اجل در رسد لا بد روح از جسم مفارقت گيرد، اگر بقتل باشد يا بموت. و سخن قدريان بسخن كافران و منافقان ماند كه گفتند بعد از وقعت احد: لَوْ كَانُوا عِندَنَا مَا مَاتُوا وَ مَا قُتِلُوا. جاى ديگر حكايت كرد از منافق كه گفت: قَدْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيَّ إِذْ لَمْ أَكُنْ مَعَهُمْ شَهِيدًا. رَبِّ الْعَالَمِينَ سخن ايشان ردّ كرد، گفت: أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشَيَّدَةٍ.

ثُمَّ قَالَ تَعَالَى: وَ إِنْ تُصِيبُهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ إِنْ تُصِيبُهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ. سبب نزول اين آيت آن بود كه: قومی از اعراب يكدیگر را گفتند: بيانيد تا به محمد شويم بهجرت: اگر چنانست كه ما را و ستوران ما را زمين وى سازد او راستگويست، و دين وى راستست، و اگر نسازد پس نه دين او راستست، و نه او راستگويست. پس چون به مدينه آمدند ايشان را تب گرفت كه مدينه عاهت و وبا داشت، تا پس رسول خدا (ص) دعا كرد كه: «و انقل حمّاهما الى الجحفة»

گفت تب آن بر گير، و بر زمين كافران بر.

رَبِّ الْعَالَمِينَ گفت: قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ اى محمد! ايشان را گوى: از محمد چه بينيد! از تقدير و خواست خداى بينيد، كه همه از خدا است خير اين جهانى و شرّ اين جهانى، همه بخواست و تقدير اوست. و هم در شأن ايشان باين معنى آيت آمد: يَمُنُونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا الْآيَةَ.

فَمَا لَهُؤْلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا؟! يعنى ما لهؤلاء اليهود و المنافقين لا يفقهون قولاً الا التّكذيب بالنعم؟! اگر خواهى اينجا وقف كن، پس بافتتاح سخن درگير كه: مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ، يعنى ما اصابتك يا ابن آدم من فتح و غنيمه فمن فضل الله، و ما اصابتك من سيئة اى من جذب و هزيمة و أمر تکرهه، فمن نفسك، اى فذنبك يا ابن آدم، و أنا الذى قدرتها عليك. نظير اين آنست كه ربّ العزّة گفت: وَ مَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ. جاى ديگر گفت: أَوْ لَمَّا أَصَابَكُمْ مُصِيبَةٌ، اى قوله: قُلْ هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ اى من استحقاق انفسكم. و اگر خواهى وقف مكن، و سخن در پيوند: لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ، يعنى يقولون: مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ. و معنى آنست كه چه رسيد اينان را، و چه بودست كه در نمى يابند اين سخن كه ميگويند كه: هر چه بتو رسد از نيكي، از خدا است، و هر چه بتو رسد از بدى، از نفس تو است. پس اين سخن حكايت است از ايشان كه بر سبيل انكار باز ميگويد.

ابو صالح خوانده و على بن الحسين و زيد بن على: و ما اصابتك من سيئة فمن نفسك، و أنا قدرتها عليك. ابن عباس خوانده: فمن نفسك و أنا كتبناها عليك، و در مصحف ابى كعب است: و ما اصابتك من سيئة فذنبك و أنا قدرتها عليك، و ابن مسعود خوانده: و ما اصابتك من سيئة فمن عندك»، و بعضى از قراء خوانده اند: و ما اصابتك من حسنة فمن الله

و من اصابك من سيئة، پیوسته تا آنجا، و قطع سخن کند، آن گه گوید: فَمِنْ نَفْسِكَ. معنی آنست که هر چه بتو رسید از نیک و بد این جهانی از خدا است. پس از کیست از تو است. و کسایی گوید: شنیده‌ام در بعضی قراءت: ما اصابك من حسنة فمن الله و ما اصابك من سيئة، پس آن گه فَمِنْ نَفْسِكَ؟ معنی آنست که هر چه بتو رسد از نیک و بد این جهانی از خدا است، تو در میانه که ای؟ این نفس تو کیست؟ و این قراءت بو جعفر است روایت دختر وی میمونه. و بدان که معتزله را و قدریه را درین آیت قوت نیست، و نه ایشان را حجت است، که این نه «ما اصببت» است که ما اصابك است، و سخن نه در آن می‌رود که از بنده آید از نیکی و بدی، سخن در آنست که ببنده رسد از نیک و بد. و نظیر این در قرآن فراوان است: أَنْ لَوْ نَشَاءُ أَصَبْنَاَهُمْ بِدُنُوبِهِمْ، مَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبْتُمْ أَيْدِيَكُمْ، مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ الْآيَةَ، نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ. و سرّ مسأله آنست که حسنه و سیئه درین آیت نه از فعل و کسب بنده است، و ازینجا که ثواب و عقاب در آن نه پیوسته است، و وعد و وعید در آن نه بسته است. نظیر این در قرآن: إِنْ تَمَسَّكُمْ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَإِنْ تُصِيبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِهَا، فَإِذَا جَاءَهُمُ الْحَسَنَةُ قَالُوا لَنَا هَذِهِ وَإِنْ تُصِيبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسَى وَمَنْ مَعَهُ. این همه حسنات و سیئات از اسباب است نه از اکتساب، و آنچه از اکتسابست و ببنده منسوب، بثواب و عقاب پیوسته است، چنان که گفت: مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا الْآيَةَ، و مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَ هُمْ مِنْ قَرَعِ يَوْمِئِذٍ آمُونٌ، و مَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكُبَّتْ وَجُوهُهُمْ فِي النَّارِ.

الحسین بن الفضل را پرسیدند ازین آیت، جواب داد: إِنَّ الْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ فِي هَذِهِ الْآيَةِ مَاسَاتٍ لَا مَمْسُوسَاتٍ. قال: وَ هِيَ التَّعْمَاءُ وَالرَّخَاءُ وَ الشَّدَّةُ وَ الْبَلَاءُ. این همه آنست که ربّ العزّة بعلم رفته، و قلم سابق، بر بندگان نوشته است، و نه از عمل و از کسب بنده است. و از بهر این عادت رفته است که گویند: اصابنی بلاء، اصابنی فرح و محبوب، و کس نگوید: اصابتنی الصلّاة و الزکّاة و الطّاعة و المعصیة ثمّ قال تعالی: وَ أَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا وَ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا وَ كَفَى بِاللَّهِ، این باء تأکید را در افزود، معنی آنست که: و کفی الله شهیداً. الله بگواهی بسست، که تو رسول اویی. معنی دیگر گفته‌اند که: الله بگواهی بس است، که حسنات و سیئات همه ازوست جلّ جلاله و تقدّست اسماؤه. مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ أی: من یطع الرسول فی سنّته، فقد أطاع الله فی فریضته. رسول خدا (ص) چون به مدینه هجرت کرد گفت: «من احبّنی فقد احبّ الله، و من اطاعنی فقد اطاع الله»

و منافقان گفتند می‌نه بینید این مرد را که می‌خواهد که او را بخدایی گیریم، چنان که ترسایان عیسی را بخدایی گرفتند. پس ربّ العالمین تصدیق قول رسول خویش را این آیت فرستاد: مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ. هر که رسول را فرمانبردار است خدای را فرمانبردار است.

وَ مَنْ تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِیظًا وَ هَرُكَةً بِرُغْرُدٍ، تو بر ایشان حفیظ نه‌ای. یعنی که تو غیب ایشان ندانی، ظاهر ایشان دانی، غیب و سرّ ایشان ما دانیم. دلیل برین قول آنست که در عقب گفت: وَ یَقُولُونَ طَاعَةَ إِنْ مَنَافِقَانِ مِیْأَنِدِ وَ مِیْگَویند: ما فرمانبرداریم، و طاعت‌دار، و آن گه در سرّ کافر میشوند، و نافرمانی میکنند. وَ یَقُولُونَ طَاعَةَ یعنی: ما طاعة و امرنا طاعة. و بعضی مفسران گفتند: وَ مَنْ تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِیظًا منسوخ است بآیت سیف.

فَإِذَا بَرَزُوا مِنْ عِنْدِكَ إِنْ دَرِ شَأْنِ قَوْمِي مَنَافِقَانِسْت. گویند در شأن خلاس بن سوید آمد. مردی از متهمان بنفاق بحضرت رسول (ص) آمدی، و گفتی: سمعا و طاعة، فرمانبرداری، یعنی هر چه فرمایی فرمانبرداریم، ربّ العزّة





علی مرتضی (ع) آن هزبر درگاه رسالت و داماد حضرت نبوت، هر گه که دنیا بر گذشتی، دامن دیانت خویش فراهم گرفتی ترسان ترسان، و گفتی «غری غیری یا دنیا! فقد تبئك ثلاثا»

گفتند: ای عجب، که روان شیر مردان عصر از بیم ذو الفقار تو همه آب گشت، چنین از دنیا می‌بترسی؟ گفتا: شما خبر ندارید که این دنیا درختی خارآور است، دست هوی و حرص آن را بر کنار جوی عمر تو نشانده، اگر نه باحتراز روی خار آن در دامن عصمت تو افتد، و پاره پاره کند.

نشنیده‌ای که در بدایت کار که هنوز خار آن قوت نگرفته بود، دامن درّاعه عصمت آدم چون میدرید؟ اکنون که خار آن قوی گشت، و روزگار برآمد با علی بو طالب خود چه کند؟ مصطفی (ص) ازینجا گفت: «حَبَّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ»، تا دل بر آن کمتر نهند، و حذر کنند، و ربّ العزّة جلّ جلاله گفت: قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّمَنِ اتَّقَى. تا رغبت کمتر نمایند، و از آن پرهیزند.

واسطی گفته: چون ایشان را در دنیا زهد فرمود، بچشم ایشان اندکی ساخت، و در قرآن مجید «قلیل» خواند، تا ترك آن بر ایشان آسان شود، هذا غاية الكرم و الرحمة. و گفته‌اند: ربّ العزّة عارفان را درین آیت از دنیا بر بود و بعقبی کشید، بآنچه گفت: وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّمَنِ اتَّقَى پس از عقبی نیز بر بود، و بخود کشید بآنچه گفت: وَاللَّهُ خَيْرٌ وَأَبْقَى. اَيُّمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ حَكَائِتُ كُنْتُمْ مِنْهُ جَوَانِمُ دَرْدِي كَه هَر گَه كَه اِيْن اَيْت بِرِخَوَانْدِي كُفْتِي: آه از مرگ نفس! آه از مرگ دل! آه از مرگجان! اگر درین بمانم مرا چه توان؟ و درد را چه درمان؟ چون حال اینست و کار چنین، بی کسا که منم، بی سر و سامان، خداوندا!

هم تو مگر سامان کنی، را هم بخود آسان کنی درد مرا درمان کنی، زان مرهم احسان تو!

او که نفسش میرد از دنیا درماند، او که دلش میرد از عقبی درماند، او که جانش میرد از مولی درماند، او که نفسش مرد از اهل و ولد جدا ماند، او که دلش مرد از انس و طرب باز ماند، او که جانش مرد از خدای صمد درماند. پس دلهای عزیزان و صادقان که از نهیب این سخن و سیاست این حال خون گشت، که آیا در ازل برای ما چه رفته؟ و در ابد کار ما چون آمده؟

پیر طریقت اینجا گفته: اولیتر بتیمار خوردن از آن کسی نیست که از ازل خویش او را بی آگهیست! غافل بودن از ابد خویش از نادانی است، میان بوده و و بودنی این خواب غفلت چیست؟ آدمی را میان دو موج از آتش چه جای بازیست؟! اَيُّمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ اَبُو هَرِيْرَه كُفْت: که از رسول خدا (ص) شنیدم که گفت: «اِنَّ الرُّوْحَ اِذَا خَرَجَ مِنْ جَسَدِهِ، وَ اَتَى عَلَيْهِ سَبْعَةَ اَيَّامٍ، يَقُوْل: يَا رَبِّ اَنْذِنْ لِي حَتَّى اَنْظُرَ اِلَى جَسَدِي».

گفتا: چون جان پاك از آلايش بشریت مرغ وار از قفص خاك بیرون آید، و سوی عالم علوی قصد آشیان عزت کند، چون بر آن مرکز خویش قرار گیرد، و يك هفته بر آید، از خالق دستوری خواهد تا آن منزل خاصّ خویش را باز بینم، و حال وی باز دانم. دستوری یابد، آن جان پاك بخاك در آید، و از دور بقالب خویش نگه کند، آن را نه برنگ خود ببیند، و نه بر حال خود، آب ببیند که از چشم در ایستاده بجای روشنایی، و از دهن در ایستاده بجای گریانی. بزارد و بنالد و بگرید، و باز گردد تا هفته دیگر، پس دیگر بار دستوری خواهد، آید، و جسد خود را ببیند، در آن لحد تاریك، بزاری زار آن آب همه صدید شده، و بوی بگشته، از نخستین بار بیشتر گرید، و زارتر بود.

پس برود و به هفته دیگر باز آید. خورنده ببند بر است و چپ روی وی، و آن جمال و کمال خلقت وی همه دیگرگون گشته. خورنده از چشم بیرون می‌آید، و در بینی می‌شود، و از بینی بیرون می‌آید، و در دهن می‌شود. آن گه جان بفریاد آید، و گوید: آه صرت جيفة قدره! کجا است آن قد و بالای تو کجاست آن جمال و کمال تو؟ کجاست آن صورت زیبای تو؟ کجاست آن محاسن نورانی تو؟ کجاست آن گفت دلربای تو؟ کجاند عیال و فرزندان تو؟ که از بهر ایشان بار کشیدی، و رنج بردی، تا به ببند حال و جای تو، و عبرت گیرند بکار تو. این املك الطویل؟

و حرصك الشدید؟ این منزلک العمران؟ این ما جمعت من حلال و حرام؟ این اخوانک و رفقاؤک؟ این من کنت تفخر بهم؟ ترکوک فی لحدک وحیداً، بین الثراب و الدود، لو نظروا علیک كما نظرت لتركوا الدنيا و بكوا علی انفسهم ایام حیاتهم! فالویل لی و لك الی یوم القیامة من الملك الجلیل، و دین یوم الدین! فعلیک السلام، فلیتنی لم ارك و لم ترنی. ثم انقلب عنه و مضی. پس راوی خبر گفت و الله اعلم: فهذا احوالنا و مردنا و مصیرنا، و انا لله و انا الیه راجعون.

أینما تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ مَجاهد گفت: این آیت در شأن زنی فرو آمد که دختری داشت، و این زن مزدوری داشت از خانه بیرون فرستاد تا آتشپاره‌ای بخانه آرد. مزدور مردی را دید بر در خانه ایستاده، و می‌گوید: دختری را زانند درین خانه؟ مزدور گفت: آری. گفت: آن دختر نمیرد، تا آن گه که قضاء فسق و فجور فراوان بر سر وی برود، و آن گه بعاقبت مزدور او وی را بخواهد، و آن گه مرگ او بعنکبوت بود. مزدور از آن سخن در خشم شد، و کارد برداشت، و شکم آن دخترک بشکافت، و در بحر شد، و خویشتن را ناپدید کرد. آن دخترک را شکم بدوختند، و معالجت کردند، تا بحال صحت باز آمد. چون بحد بلوغ رسید، سر در نهاد، و آنچه قضا بود از فجور بر سر وی برفت. پس بساحل بحر شد، و آنجا مقام کرد، تا روزی که آن مزدور از دریا بر آمد، و مالی فراوان با وی. پس دلاله را برخواند، و گفت: زنی با جمال از بهر من بخواه. دلاله گفت: اینجا زنی است نیکوترین زنان بجمال، چنان که می‌خواهی، اما فاجره است، مگر که تو او را بخواهی دست از فجور باز دارد. آن زن بخواست، و هم چنان کرد، از فجور توبت کرد، و بعقد نکاح در تحت این مرد آمد. و این مزدور او را سخت دوست میداشت. روزی این مزدور سرگذشت خود باز گفت، و حکایت باز کرد. زن گفت: من آن جاریه‌ام که تو شکم وی بشکافتی، و اینک نشان شکافتن و دوختن. مزدور گفت: مرگ تو بعنکبوت باشد چنان که نشان داده‌اند، اما من از بهر تو در میان صحرا کوشکی بسازم، و چندان بالا دهم که عنکبوت آنجا نرسد. چنان کردند، و آن زن در قصر مینشست. آخر روزی عنکبوت در میان قصر پیدا گشت. این زن بترسید، و بر آشفت، و انگشت پای وی بر آن عنکبوت آمد، او را در گزید. و از آن گزیدن اندامهای وی سیاه گشت، و از دنیا برفت. رب العالمین آیت فرستاد در شأن وی که: أینما تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشَيَّدَةٍ از مرگ هیچکس نتواند گریخت، هر جا که روید بشما در رسد.

مصطفی (ص) گفت: «احبب من شئت فائک مفارقه، و عش ما شئت فائک میّت، و اعمل ما شئت فائک ملاقیه».

### ۱۵ النوبة الاولى

قوله تعالى: أ فلا يَتَذَبَّرُونَ الْقُرْآنَ در نیندیشند درین قرآن؟ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ و اگر این قرآن از نزدیک جز از الله بودی، لَوْ جَدُّوا فِيهِ اخْتِلافاً كَثِيراً (۸۲) درین قرآن اختلافهای فراوان یافتند.

وَ إِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ و هر گه که با ایشان آید چیزی، مِنْ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ از امن یا از بیم، أذَاعُوا بِهِ أَشْكَاراً کاندان آن را، و باز گویند، وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ و اگر باز برنندید آن را با رسول خدا، وَ إِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ و با فقهاء دین،



القرآن».

درین آیت و اخبار دلالت روشن است که قرآن بحقیقت در زمین موجود است. و در جمله سخن اهل سنت و معتقد ایشان در قرآن آنست که قرآن از حق بیامد، چنان که مصطفی (ص) گفت: «منه بدأ و الیه یعود، منه خرج و الیه یعود».

کلام اوست جلّ جلاله، و علم اوست، و صفت اوست، بحقیقت در زمین موجود است، متصل باو، قائم باو، نه جدا ازو، هر جا که یابند، بر زبان خوانند، و در گوش شنونده، و در دل داند، و در لوح نبشته، قائم است بحرف و صوت، يك حرف از آن مخلوق نه، جبرئیل از خدا گرفت و مصطفی (ص) از جبرئیل گرفت، و امت از مصطفی (ص) گرفتند، و قرآن خود یکی است، و آن عین کلام حق است، نه عبارت از آنست، چنان که مبتدعان گویند و نه لفظ خواننده بآن مخلوقست، چنان که جهمیان گویند. و نه خود قرآن، که همه کتابهای خدا که به پیغامبران فرو فرستاد، تورات در دل جهودان نه مخلوق، و انجیل در دل ترسایان نه مخلوق، و زبور در دل صابئان نه مخلوق، همچنین نامهای خدا هیچ از آن نه مخلوق. اینست عقیده مسلمانان، و طریقت مؤمنان، و سخن اهل سنت و جماعت. هر که برین نیست او را در دین هیچ بوی نیست، و بر راه راست نیست، و این هدایت جز از حق نیست، و بدست بنده هیچ چیز نیست.

مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضِلِّ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرْشِدًا، وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا این اختلاف مردمان است در قرآن، که هیچ وجه نیست از وجوه علم در قرآن مگر که خلق در آن مختلف اند، بلکه این اختلاف که در قرآن نیست اختلاف قرآن در خویشان است، و این اختلاف تعارض است و تناقض. چنان که سخنی باشد ناهامتا و ناهموار، و یکدیگر را مصاد. چنان که گفت: إِنَّكُمْ لَفِي قَوْلٍ مُخْتَلِفٍ اِی قَوْلٍ غَيْرِ مُسْتَقِيمٍ. اختلاف در قول آنست که سخنی در جایی خاص بود، و در جای دیگر همان سخن عام بود. چیزی جایی منفی بود، و جای دیگر مثبت، و در قرآن این چنین اختلاف نیست. قرآن همه راست است و پاک است و خوش است و نیکو، در نظم متسق، و در رسم متناسب، و در معنی مطرد. مصطفی (ص) گفت: «القرآن افضل من دون الله، فمن قر القرآن فقد قر الله، و من لم یوقر القرآن فقد استخف بحق الله. حرمة القرآن عند الله كحرمة الوالد علی ولده. حملة القرآن هم المحفوفون برحمة الله، الملبسون نور الله، المعلمون كلام الله، فمن والاهم فقد والی الله، و من عاداهم فقد عادی الله. یقول الله تعالی: یا حملة القرآن! استجیبوا لله بتوقیر کتابه، یزدکم حبا و یحببکم الی عباده.

یدفع عن مستمع القرآن بلوی الدنيا، و یدفع عن تالی القرآن شرّ الآخرة، و لتالی آیه من کتاب الله افضل ممّا تحت العرش الی اسفل النجوم، و انّ فی کتاب الله لسورة یدعی صاحبها الشرف عند الله، تشفع لصاحبها یوم القيامة باكثر من ربیعة و مضر»، قال رسول الله (ص): هی سورة یس.

وَ إِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ اِی: حدیث فیہ امن او هزیمة، أَدَاعُوا بِهِ اَفْشَوْه. ذاع: فشا، و اذاع: افشى. این آیت در شأن منافقی آمد که رسول خدا (ص) در نهانی سخنی گفته بود در سگالش بیرون شدن غذا را بروزی از روزها، و میخواست که ناگاه بسر دشمن رسد. آن منافق که آن سگالش شنفته بود، آشکارا کرد، و باز گفت. أَدَاعُوا بِهِ سخن اینجا سپری شد.

وَ لَوْ رَدُّوهُ مُتَدَبِّرَانِ اِنْدِ دَرِ قُرْآنٍ. میگوید: اگر چیزی برایشان پوشیده شود، چنان که بنزدیک ایشان باختلاف ماند، آن

را بکتاب خدا برنیدید، و با رسول وی و با اولی الامر. گفته‌اند: اولی الامر ابو بکر است و عمر و عثمان و علی، و گفته‌اند: امیران‌اند که بر لشکرها گماشته بودند، و گفته‌اند: فقهاء دین‌اند و علماء اسلام، که راسخان‌اند در علم، خطا و صواب شناسند، و مواضع شکر و صبر دانند، و بمکاید حرب راه برند.

لَعَلِمَةُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ اسْتِنْبَاطُ اسْتِخْرَاجِ اسْتِ، میگوید که: مستنبطان علم از میان ایشان بدانند. آن گه گفت در آخر آیت: «إِلَّا قَلِيلًا»

یعنی: لعلمه الذین یستنبطونه منهم الا قلیلا. یعنی مستنبطان تأویل بجای آورند آن را که بر ایشان پیچیده و پوشیده مانده، مگر اندکی. تأویل آن جز الله کس نداند، از مبهمات قرآن چون حروف هجا در اوائل سور. معنی دیگر، گفته‌اند: «لَعَلِمَةُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ» آن منافقان که تتبع اسرار از رسول (ص) کردند، و سرّ وی آشکارا کردند، اگر خود را از آن حدیث باز داشتند، تا آن گه که از رسول خدا گرفتند، یا از اولی الامر، بدانستند از رسول خدا و از اولی الامر که آشکارا میباید کرد، یا نمی‌باید کرد، و آنچه حق بود ایشان را معلوم گشتید.

وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ فَضَلَ خُدا اینجا اسلام است، و رحمت قرآن است، اگر نه اسلام و قرآن بودی شما بر پی دیو ایستادید. إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی که اسلام و قرآن در نیافتند، و بی‌کتاب و بی‌رسول خود راه یافتند، و عبادت بتان بگذاشتند چون زید بن عمرو بن نفیل و ورقه بن نوفل، و طلاب دین که پیش از مبعث رسول (ص) بودند. و روا باشد که إِلَّا قَلِيلًا استثناء از لَاتَّبَعْنُمُ الشَّيْطَانَ نهند. میگوید: بر پی دیو رفتید، مگر اندکی که بر پی دیو نرفتند، و ایشان صحابه رسول خداوند در میان خلق. قولى دیگر آنست که الا قليلا متصل است بآنچه گفت: لَعَلِمَةُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ، و بیان این وجه از پیش رفت.

قوله: فِقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ این «فا» در اول آیت جواب آنست که گفت: وَمَنْ يُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلْ أَوْ يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا... فِقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ.

و گفته‌اند متصل است بآن آیت دیگر: وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ. کلبی گفت: سبب نزول این آیت آن بود که بعد از وقعت احد رسول خدا (ص) با ابو سفیان وعده کرد که بموسم بدر صغری با هم آیند، و قتال کنند. چون وقت آن میعاد بود رسول (ص) ایشان را گفت تا بجهد شویم، و بسر وعده که داده‌ایم باز رویم. بعضی را از ایشان کراهیت آمد، و دشخوار گشت برایشان. رَبِّ الْعَالَمِينَ در آن حال این آیت فرستاد: فِقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ای محمد! تو بیرون شو و جهاد کن. لَا تُكَلِّفُ إِلَّا نَفْسَكَ که این جز بر نفس تو ننهادند. این نه بر آن معنی است که دیگران بقتال مأمور نه‌اند، یعنی که ترا الزام نمی‌کنند فعل دیگران، و ترا بآن مؤاخذت نیست. فعل تو است که تو را الزام میکنند، و ترا بآن مؤاخذت است. و قیل: لَا تُكَلِّفُ إِلَّا نَفْسَكَ ای الا فعل نفسك، علی معنی اِنَّه لا ضرر عليك فی فعل غيرك.

فلا تهتمّ بتخلف من تخلف عن الجهاد. ربّ العزّة وی را بجهد فرمود، گرچه تنها بود، بی‌حشم و بی‌سپاه، از بهر آنکه وی را ضمان کرده بود بنصرت. ابو بکر هم از اینجا گفت در قتال اهل ردّت: لو خالفنتی یمینی لجاهدتها بشمالی.

وَ حَرَّضَ الْمُؤْمِنِينَ میگوید: مؤمنانرا بر جهاددار، و از ثواب جهاد ایشان را سخن گوی، و بزرگی وبال از پیش دشمن گریختن ایشان را باز نمای.

مصطفی (ص) بر وفق این فرمان برفت، و مؤمنانرا از ثواب جهاد خبر داد، و گفت: جاهدوا فی الله القریب و البعید، فی الحضر و السفر، فانّ الجهاد باب من ابواب الجنة، و اِنَّه ینجی صاحبه من الهمّ و الغم»، و قال (ص):

«رباط يوم في سبيل الله خير من قيام شهر و صيامه، و من مات مرابطاً في سبيل الله كان له اجر مجاهد الى يوم القيامة»

و قال (ص): «من غزا غزوة في سبيل الله ثم استشهد فيها حرم الله جسده على النار، و ادخله الجنة بلا حساب و لا عذاب، و يشفع في اربعين انسانا، كلهم ممن و جب له النار». ثم قال: «و الذي نفسى بيده، الغزوة في سبيل الله افضل عند الله من الدنيا و ما فيها، ان الله اشترى من المؤمنين الآية».

«عسى الله» عسى اينجا نه تشكك است از الله، يا در علم وى تردد، و نه بمعنى رجاء در نعمت وى، اما خواست كه اميد آدمى بنبرد از نصرت و ظفر بر دشمن، اميد در وى افكند تا بر اميد كار كند، كه آدمى بر نوميدى كار نكند، هم چنان كه موسى و هارون را گفت: فُقُولَا لَهُ فُقُولَا لَيْنَا لَعَلَّه يَنْدَكُرُ اَوْ يَحْشَى، موسى و هارون را گفت: كه با فرعون سخن نرم گوئيد، تا مگر پند پذيرد، و حق دريابد. اين «لعل» نه تشكك است از الله، و نه تردد است در علم وى، كه اميد است كه در موسى و هارون افكند، تا رنج توانند كشيد بر آن اميد.

أَنْ يَكْفَ بِأَسَ الَّذِينَ كَفَرُوا دو موقع است اين را: يكى آنكه آن غذا كه اين تحريض آن را آمده، بأس آن دشمنان در آن غذا از مسلمانان بازداشت، و ديگر آنست كه عيسى (ع) بزمين آيد، و دجال و سپاه وى را بكشد، و حرب اوزار خویش بنهد، آن وقت است كه بأس كفار از سر مؤمنان بازداشته آيد. و نيز گفته اند: مراد باين جهودانند و ترسايان، كه رب العزة بأس ايشان از مؤمنان باز داشت، تا بتريك محاربت بگفتند، و بخوارى و فروتنى جزيت در پذيرفتند. وَ اللَّهُ أَشَدُّ بَأْسًا وَ أَشَدُّ تَنْكِيلًا تنكيل نامى است بازداشتن را، يعنى كه من بازدارنده ترم دشمن را از مؤمنان، از آنچه آدميان دشمنان را از خود، از «نكل» گرفته اند، و نكل بند است بر پاى، و هم از آنست: إِنَّ لَدَيْنَا أَنْكَالًا وَ جَحِيمًا. ميگويد: نزديك ما پايه‌هاى دوزخيان را بندها است، و نكال هم از آن گرفته اند: فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا. و نكل هم از اين گرفته اند، كه كسى باز نشيند از پيش قاضى از سوگند خوردن، يا از گواهي دادن، هم چنان كه پاى بسته باز نشيند از رفتن، و باز ماند.

مَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْهَا ميگويد: هر كه شفاعت نيكو كند، وى را از مزد آن بهره ايست، آن عفو كننده را مزد است، و اين شفاعت كننده را بهره ايست. و شفاعت نيكو آنست كه رسول (ص) گفت: «من يشفع الى ذى سلطان فى فكاك رقبة، او تيسير عسير ثبت الله قدمه على الصراط يوم تحضض عليه الأقدام».

ميگويد: هر كس كه شفاعت كند ضعيفى را بخداوند ملكى، الله تعالى قدم او بر صراط نكه دارد، آن روز كه قدمها از صراط در گردد، و بلرزد. و خبر ديگرى است از مصطفى (ص) كه گفت: «اشفعوا توجروا، و يقضى الله على لسان نبيه ما شاء».

بمن يكديگر را شفيع باشيد، تا مزد يابيد، و الله خود بر زبان رسول خویش از اجابت و ابا آن راند كه خود خواهد. وَ مَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِنْهَا و هر كه شفاعت بد كند وى راست از وبال آن بهره‌هاى شفاعت بد. آنست كه رسول خدا گفت: من حالت شفاعته دون حد من حدود الله فقد ضاقت الله في ملكه، معنى آنست كه هر كه شفاعت وى حدى از جاني باز دارد كه نزديك سلطان جنائيت او درست شده بود، و حد بروى واجب شده، اين شفيع با خداى عز و جل در پادشاهى او برابرى جست. و گفته اند: شفاعت نيكو آنست كه از بهر مردم سخن نيكو گويد، و در اصلاح ذات البين بكوشد، و شفاعت بد آنست كه در مردمان سخن بد گويد، و ميان ايشان سخن چينى كند، تا ايشان را درهم افكند.

و گفته‌اند: شفاعت نیکو و شفاعت بد درین آیت آنست که مصطفی (ص) گفت: «من سنّ سنّة حسنة فله اجرها و أجر من عمل بها، من غير ان ينتقص من اجرهم شيء، و من سنّ سنّة سيئة فله وزرها و وزر من عمل بها من غير ان ينتقص من اوزارهم شيء».

وَ كَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ مُّقْتَدِرًا أَي: مقتدرا، مجازيا بالحسنة و السيئة.

یقال: اقات على الشيء اذا اقتدر عليه، و قيل: المقيت هو الشاهد للشيء و الحافظ له، من قت فلانا اقوته: ای اعطيته قوّة و حفظته به. وفي الخبر: «كفى بالمرء اثما ان يضيع من يقوت»، و يروى: من يقيت. فالقوت ما به استقلال النفس، و يكون قواما لها، و سبب بقائها.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: أَمْ لَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ الْآيَةَ اظهار عزّت قرآن است، و نشر بساط توقير كلام خدای جهانست، کلامی که دلهای عارفان را شفا است، اسرار آشنایان را ضیا است، جانهای دوستان را غذا است، درد درماندگان را درمان و دواست، کلامی که سناء الهیّت مطلع قدم اوست، قرآنی که بتیسیر ربوبیّت تنزل اوست، یادگاری که قبّه حفظ حق مأمّن اوست، کلامی که جانها را تذکرت است، و دلها را عدتست، امروز وسیلت، و فردا را ذخیرتست. مصطفی (ص) گفت: «لو كان القرآن في اهاب ما مسّه النار»، اگر چنان بودی که این قرآن در پوستی نهاده بودی، آن را فردا بنسوختندی. پس چون در دل بنده مؤمن یابند با معرفت ایمان، هم اولی‌تر که نسوزند. اما کسی باید که بقرآن راه جوید، تا قرآن او را بر راه دارد، که قرآن راه جویان را راهست، و یار خواهان را یار است، مؤمن که راه میجوید، او را میراند بزمام حق، در راه صدق، و رسن صواب، بر چراغ هدی، و بدرقه مصطفی، روی بنجات، وادی بوادی، منزل بمنزل، تا فرود آرد او را در مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ، و بیگانه که راه جوی و بارخواه نیست، لا جرم قرآن او را روشنایی و راه نیست، وَ لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا.

محمد بن اسحاق گفت: در خواب نمودند مرا که قیامت برخاسته بود، و حورا دیدم در خواب جلّ جلاله که مرا گفتی: ما تقول في القرآن؟ گفتم: كلامك يا ربّ العالمين. گفت: ترا که گفت که کلام منست؟ گفتم: که احمد بن حنبل.

ربّ العزّة گفت که: الحمد لله. پس احمد را بخواند و با وی گفت: ما تقول في القرآن؟ احمد گفت: كلامك يا ربّ العالمين. گفت: از کجا دانستی که کلام منست؟ احمد دو و رق از هم باز کرد، در يك و رق نبشته بود: شعبه، و در يك و رق عطا عن ابن عباس، شعبه را خواند، و با وی همان گفت، و همان جواب داد، و گفت: شنیدم از عطا بن ابی رباح از ابن عباس، گفت: عطا را نخواندند اما ابن عباس را خواندند، و حق با وی گفت: ما تقول في القرآن؟ فقال: كلامك يا ربّ العالمين. گفت: از کجا می‌گویی؟ گفت: اخبرنا محمد رسول الله، رسول خدا محمد ما را خبر کرد. رسول را بخواندند، و ربّ العزّة با وی گفت: ما تقول في القرآن؟ گفت: اخبرنا جبرئيل عنك. آن گه گفت ربّ العزّة: «صدقت و صدقوا».

أَمْ لَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ ابو عثمان مغربی گفت: تدبّر سه قسم است: یکی اندیشه کردن در نفس خود و حال خود، آن را تدبّر موعظه گویند. دوم اندیشه کردن در...، آن را تدبّر... گویند. سه دیگر اندیشه کردن در قرآن، آن را تدبّر حقیقت و مکاشفه گویند. اوّل صفت عامّه مسلمانان است، دوم صفت زاهدان است، سوم صفت عارفان است. ایشان را دیده مکاشفه دهند، تا هر حجاب که بود میان دل ایشان و میان حق برداشته شود. همه آرزوهایشان نقد شود. آب مشاهدت

شان در جوی ملاطفت روان شود. دل از ذکر پر، و زبان خاموش! سر از نظر پر، و خود را فراموش! وقار فریشتگان دیده، و ثبات ربّانین یافته، و بسکینه صدیقان در رسیده و مرد تا اینجا نرسد نشاید او را در بحر جلال قرآن شدن، و استنباط جواهر مکنون آن کردن، لا بل که هر ساعتی و هر لحظه‌ای بریدی از هیبت و بی‌نیازی قرآن دست رد بسینه وی باز نهد، که این علم سرّ حقست، و این مردان صاحب اسرار. پاسبان را با راز ملک چه کار! اگر از ایشانی، دوست را وفاداری بر دل نگار، و اگر نه از ایشانی، ترا با رفتن با دوستان چه کار؟!  
رو گرد سرا پرده اسرار مگرد      کوشش چه کنی که نیستی مرد نبرد

و اگر بتعریف ازلی و توفیق ربّانی بنده بآن مقام رسد که جلال عزّت قرآن او را بخود راه دهد، و اسرار لعلمه الّذین یتنبطونّه پرده غموض از روی اشکال فرو گشاید، پس اگر استنباط کند او را رسد که مصطفی (ص) او را دستوری داده، و فتوی کرده که: «انّ من العلم کهیئة المکنون، لا یعرفه الا العلماء باللّه، فاذا نطقوا به لم ینکره الا اهل العزّة باللّه».

### ۱۶ النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ إِذَا حُيِّئُمْ وَ هَرَّگَه که شما را بنوازند، بِحَيَّةٍ بِنِوَاحَتِي، فَحَيُّوا باز نوازید آن نوازنده را، بِأَحْسَنَ مِنْهَا بنواختی نیکوتر از آن، أَوْ رُدُّوْهَا یا آن نواخت او را راست هم چنان باز دهید، إِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَسِيبًا (۸۶) اللّٰه بر همه چیز گوشوان است، و هر کاری را بسنده.  
اللّٰه لا إِلَهَ إِلاَّ هُوَ اللّٰه آنست که خدایی نیست مگر او، لِيَجْمَعَنَّكُمْ شَمَا را فراهم میآرد، إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا بروز رستاخیز، لا رَيْبَ فِيهِ هیچ‌شک نیست در آن، وَ مَنْ أٰصْدَقُ مِنَ اللّٰهِ حَدِيثًا (۸۷) و آن کیست راست سخن‌تر از خدای؟  
فَمَا لَكُمْ چه بود شما را و چه رسد، فِي الْمُنَافِقِينَ در کار منافقان، فَيَنْتَبِهَنَّ که دو گروه‌اید، وَ اللّٰه أَرْكَسَهُمْ وَ خدای ایشان را با همان کفر افکنده است، بَمَا كَسَبُوا بآنچه می‌برزند و میکنند از بد، أَوْ تُرِيدُونَ أَنْ تَهْتَدُوا می‌خواهید که راه نمائید؟ مَنْ أَضَلَّ اللّٰهَ آن کس را که اللّٰه گمراه کرد او را، وَ مَنْ يُضِلِّ اللّٰهَ وَ هَرَّگَه که اللّٰه او را گمراه کرد، فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا (۸۸) وی را نه چاره یابی و نه راه.

وَدُّوا دوست میدارند این منافقان، لَوْ تَكْفُرُونَ اگر شما کافر شوید در نهان، كَمَا كَفَرُوا چنان که ایشان کافر شدند، فَتَكُونُونَ سِوَاءَ تا شما با ایشان یکسان بید، فَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ شما که مؤمنان اید از ایشان دوستان مگیرید، حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ تا هجرت کنند با رسول خدا، فَإِنْ تَوَلَّوْا اگر برگردند، فَخُذُوهُمْ مِثْلَ الَّذِي هَاجَرُوا، وَ أَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَ بَكِّشُوا ایشان را هر جا که یابید ایشان را، وَ لَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وِلِيًّا وَ لَا نَصِيرًا (۸۹) و از ایشان نه دوست مگیرید و نه یار.

إِنَّمَا الَّذِينَ يَصِلُونَ مگر ایشان که می‌پیوندند، إِلَى قَوْمِ بَيْنِكُمْ وَ بَيْنَهُمْ مِيثَاقًا با قومی که میان شما و میان ایشان پیمانی است، أَوْ جَاؤُكُمْ یا بشما آیند، حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ بگرفته دل‌های ایشان، أَنْ يُفَاتِلُوكُمْ که با شما کشتن کنند، أَوْ يُقَاتِلُوا قَوْمَهُمْ یا با قوم خود کشتن کنند، وَ لَوْ شَاءَ اللّٰهَ لَسَلَطَهُمْ عَلَيْكُمْ وَ اگر اللّٰه خواهد ایشان را بر شما گمارد، فَلَقَاتِلُوكُمْ تا چنان که در دل دارند با شما کشتن کنید، فَإِنْ اعْتَزَلُوكُمْ اگر چنانست که از شما کران گیرند، فَلَمْ يُفَاتِلُوكُمْ وَ از کشتن با شما باز ایستند، وَ أَلْفُوا إِلَيْكُمْ السَّلَامَ وَ سخن آشتی بشما او کنند، فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا (۹۰) اللّٰه شما را در





ایشان نه راه گذاشت و نه دست.

سَتَجِدُونَ آخِرِينَ آری قومی یابید دیگران، يُرِيدُونَ أَنْ يَأْمَنُواكُمُ ازینان که میخواهند از شما آمن باشند، وَ يَأْمَنُوا قَوْمَهُمْ و از قوم خود آمن باشند، كُلَّمَا رُذِّوا إِلَى الْفِتْنَةِ هر گه که ایشان را با آزمایش گذارند، و فرا کفر یازند پس اقرار، أُرْكَبُوا فِيهَا ایشان را با آن می‌اوکنند، و با آن می‌آیند و می‌آمیزند، فَإِنْ لَمْ يَعْتَرِلُوكُمْ پس اگر از جنگ با شما کرانه نگیرند، وَ يُلْفُوا إِلَيْكُمْ السَّلَامَ و آن سخن آشتی بشما نیوکند، وَ يَكْفُوا أَيْدِيَهُمْ و دست از کشتن فرو نگیرند، فَخُذُوهُمْ بگیرید ایشان را، وَ أَقْلُوهُمْ حَيْثُ تَقْتُمُوهُمْ و بکشید ایشان را هر جا که یابید، وَ أُولَئِكَ جَعَلْنَا لَكُمْ عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا مُبِينًا (۹۱) و ایشان آنند که شما را در ایشان حجت دادیم.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: وَ إِذَا حُيِّئُكُمْ بِتَحِيَّةٍ الْآيَةِ تَحِيَّتِ نامی است نواخت را، سلام از بهر آن تَحِيَّتِ خوانده‌اند که مسلمانان با یکدیگر بنواخت دیدار کنند، وَ تَحِيَّةٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ازین است. میگوید آن سلام که شما را دادم آن نواختی است که من دادم از نزدیک خویش، و التحيات لله معنى آنست که: نواختها لله راست، کس وی را نوازند، نواختها همه ملك وى است. و معنى حَيَّاكَ اللَّهُ آنست که خدای ترا نوازند.

و در جایی دیگر تَحِيَّتِ نام ملك است، و از آن است قول زهیر بن جناب الكلبي:

ابنِيَّ اِنْ اَهْلَكَ فَا نِيَّ قَدْ بَنَيْتَ لَكُمْ بَنِيَّةً  
و تَرَكْتُمْ اَوْلَادَ سَادَا ت زَنَادَكُمْ و رِيَّةً  
و لَكَلَّ مَا نَالَ الْفَتَى قَدْ نَلْتَهُ اِلَّا التَّحِيَّةَ

ای ایا الملك. و تَحِيَّتِ مسجد را از بهر آن تَحِيَّتِ نام کردند که آن نواختست مسجد را. و عمر خطاب در مسجد برگذشت، يَكْ رَكَعْتَ كَرَدَ، و طَلْحَةَ بِنَ عَبِيدِ اللَّهِ در مسجد. با سلاح سجده کرد و بر گذشت. فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا میگوید: کسی که شما را بنوازند، آن نوازنده را باز نوازید بنواختی نیکوتر از آنکه او نواخت، و این در اسلام است، و در هدیه و در زیارت، و در همه افضالها و برّها، آوردوها یا مکافات کنید بی تطفیف. ردّ از بهر آن گفت که چون مکافات کردی، منت از خود رد کردی، و از مکافات باید که هیچ کم نکنی، اگر هدیه باشد، یا سخن، یا مخاطبه‌ای در نامه‌ای. و ردّ مخاطبه آنست که از غایت مرتبت سزای آن مرد کم نکنی، و هو المشار الیه بقوله (ص): «انزلوا الناس على منازلهم»، و چون سلام کنند در جواب بیفزای، و چون گوید: السّلام عليكم، تو گوی: و عليكم السّلام و رحمة الله. اگر وی گوید: و رحمة الله، تو گوی: و رحمة الله و برکاته. قومی مفسران گفتند: بِأَحْسَنَ مِنْهَا با اهل دین اسلام است، که در نواخت و در اسلام بیفزای، چنان که گفتیم، و آوردوها با اهل کتاب و اهل شرك است، که با ایشان بر علیکم اقتصار کنی و بر آن نیفزایی.

### فصل

از احکام شرع آنچه تعلق باین آیت دارد آنست که اگر هدیه بکسی دهی از سه بیرون نیست حال آن کس که بوی دهی: یا فرود از تو است، یا مثل تو است، یا مه از تو است. اگر فرود از تو است بر وی مکافات و عوض واجب نیست، که سبیل آن سبیل صدقه است، و اگر مثل تو است هم واجب نیست مکافات آن، که مقصود در آن هدیه

اكتساب محمدتست و تأكيد صداقت است، و این معنی حاصل است، و اگر بالای تو است در وجوب مكافات دو قول است: شافعی را بیک قول مكافات آن واجب نشود، و بدیگر قول واجبت مكافات آن کردن، و عوض آن باز دادن. و در قدر و اندازه آن عوض شافعی را سه قولست: یکی آنکه بقدر قیمت هدیه عوض آن لازم آید. قول دوم آنست که هر آنچه در عرف و عادت بیسندند و در مثل آن هدیه لایق بود، لازم آید. قول سیوم آنست که رضاء وی حاصل باید کرد، چندان که رضاء وی در آنست قدر واجب آنست، بدلیل خبر ابن عباس که گفت: اعرابی پیش رسول خدا (ص) آمد، و هدیه‌ای آورد. رسول خدا (ص) از وی قبول کرد، و آن گه وی را عوض داد، و گفت: رضیت؟ اعرابی گفت: لا. رسول خدا در عوض بیفزود، و گفت: رضیت؟ اعرابی گفت: «نعم».

فقال رسول الله (ص): «لقد هممت ان لا اذهب الا من قریشی او أنصاری او ثقیفی».

إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَسِيبًا اللَّهُ نگاهبان هر چیز است تنها، و داننده هر چیز یکتا، و بسنده و فرا بخشنده عطا، و قیل إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَسِيبًا ای يعطی كل شیء من العلم و الحفظ و الجزاء ما يحسبه، ای یکفیه، و یقال احسب فهو حسیب، مثل انذر فهو نذیر، و سمی الحساب فی المعاملات حسابا لأنه یعلم به به ما فيه كفاية، لیس فيه زیادة علی المقدار و لا نقصان.

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لِيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ این در شأن قومی فرود آمد که در بعث و قیامت بگمان بودند، رب العالمین سوگند یاد کرد، و گفت: لِيَجْمَعَنَّكُمْ، این لام لام تحقیق است در موضع قسم، یعنی که شما را فراهم آرد بروز رستاخیز، و در آن هیچ گمان نیست، و کس راستگوی‌تر و راست سخن‌تر از حق نیست.

و معنی قیامت در لغت بر دو ضرب است: یکی آنکه مردم از خاك برخیزند، و برستاخیز شوند، چنان که رب العزة گفت: يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُنْتَشِرٌ. معنی دیگر آنست که مردم در آن روز حساب را بر پای باشند و منتظر، تا خدای چه فرماید؟ چنان که گفت تعالی و تقدس: يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ.

قالوا: و معنی لِيَجْمَعَنَّكُمْ یعنی بالموت فی القبور الی يوم القيامة.

فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِتْنِينَ سَبَب نزل این آیت آن بود که عبد الله ابی سلول با جوقی منافقان از مصطفی (ص) برگشتند در راه احد، و باز پس آمدند، و رسول خدای را (ص) فرو گذاشتند. معذوران که در شهر بودند گفتند: ایشان را بکشیم که چرا رسول خدای را خذلان کردند، و قومی فرا خون ایشان نیارستند، و آن را بزرگ دیدند. این آیت آمد که چرا از کشتن ایشان پرهیزیدید، و ایشان را بنکشیدید. مقاتل گفت: این در شأن نفری آمد که نه کس بودند، از ایشان مخرمة بن نوفل القرشی. جمله هجرت کردند از مکه به مدینه. پس پشیمان گشتند، خواستند که باز گردند، گفتند که: ما را مدینه سازگار نیامدست، و از عاهت مدینه برنجیدیم. مسلمانان گفتند: شما را چه مراد است که چه کنید؟ گفتند: خواهیم که يك چند بیرون شویم از مدینه، و تنزه کنیم. مسلمانان ایشان را بآنچه گفتند تصدیق کردند. و گفته‌اند که: از رسول خدا نیز دستوری خواستند، پس چون بیرون آمدند، اندک اندک فرا پیش‌تر میشدند، تا بقومی مشرکان در رسیدند، و با ایشان به مکه رفتند. پس نامه با رسول خدا نوشتند از مکه که ما هم بر آن دینیم که بنزدیک تو داشتیم، و هم بر آن تصدیق، اما از عاهت مدینه میترسیدیم، و ما را آن زمین سازگار نبود، خواستیم که يك چندی بزمین خود باز آئیم. پس همان قوم خواستند که از مکه بتجارت شام روند، اهل مکه بضاعت فراوان بایشان دادند، و گفتند: شما بر دین محمد و اصحاب وی‌اید، شما را از ایشان باک نیست. پس بمسلمانان رسید که ایشان بیرون آمدند بتجارت،

مختلف شدند در قتل ایشان.

قومی گفتند: بکشیم ایشان را، که خون و مال ایشان مباح است از بهر آنکه مرتد گشتند. قومی گفتند: ایشان بر دین ماند، تا آن گه که تبدیل دین از ایشان درست شود. و رسول خدا (ص) خاموش میبود، و هیچ دو فرقت را از گفت خویش نهی نمی کرد تا آیت آمد: **فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِئْتَيْنِ** ای صرتم فتنین محلا و محرما.

**وَ اللَّهُ أَرْكَسَهُمْ** بما كَسَبُوا ارکاس را دو معنی است: یکی ارکست فلانا، ای رددته الی خلفه، با پس او کندم او را. و دیگر معنی، ارکست فلانا، ای بهرجه، وی را نفایه کردم، و کنبوده، و خوار. عطا گفت: **«أَرْكَسَهُمْ** بما كَسَبُوا» ای اضلهم بما اجترحوا. حسن گفت: **«أَرْكَسَهُمْ** بما كَسَبُوا» ای: بما اظهروا لكم من المفارقة و الالتجاء الی اهل حربكم.

**أ تُرِيدُونَ أَنْ تَهْذُوا مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ** مؤمنانرا میگوید: شما می خواهید که راه نمایند کسی را که الله وی را گمراه کرد. **وَ مَنْ يُضِلِّ اللَّهُ** فلن تجد له سبيلا ای دینا و طریقا الی الحجة.

**وَأُولَٰئِكَ لَوْ تَكْفُرُونَ** كما كفروا فتكفون سواء ای شرعا واحدا فی الكفر.

این صفت منافقان است، هم چنان که جایی دیگر گفت: **وَدَّ كَثِيرٌ** مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كَقَارِئِ رَبِّ الْعَالَمِينَ فرمود که: از ایشان بیزاری گیرید، و با ایشان هام دل مبیید، و با ایشان مسازید، تا هجرت کنند با رسول خدا. و گفته اند: این قومی اند که برسول خدا آمدند بهجرت، از اهل حجاز، پس باز گشتند، و با قومی مشرکان بتجارت به یمامه شدند. الله تعالی مؤمنانرا فرمود که: با ایشان موالات مدارید، تا آن گه که با رسول خدا آیند بهجرت تو، و بیعت تو در سبیل خدای.

پس گفت: **فَإِنْ تَوَلَّوْا** اگر برگردند، و با رسول خدا نیابند، ایشان را آزر نیست، و آن هجرت پیشین بکار نیست. **فَخَذُوهُمْ** گیرید ایشان را، و اسیر برید، عرب اسیر را اخذ خوانند. آن گه استثنا کرد، گفت: **إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ** این الذین قومی انداز آن مردمان که بازگشتند، از دار الهجرة از تجار، بضاعت های خویش آوردند، و بدست این قوم نهادند، که میان رسول خدا و میان ایشان پیمان بود، و ایشان قومی بودند از خزاعه و بنی خزیمه و بنی مدلج. و گفته اند: این قوم کنایت از يك مرد است، و آن هلال بن عویمی الاسلامی است، میان وی و میان مصطفی (ص) مهاده ای بود. این قوم که آن بضاعت بدست هلال نهاده بودند، و با او پیوسته، ایشان را گفت بگیرید و بکشید، که الله نمی پسندد که مصطفی (ص) عهد شکنند. و این پیش از آن بود که آیت سیف آمد، و عهد ها که میان رسول خدا (ص) و میان کافران بود باطل کرد. پس چون آیت سیف آمد **إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ** منسوخ گشت، یقال وصل فلان الی فلان، و ائصل به، ای انتسب الیه.

**أَوْ جَاؤُكُمْ** حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ یعنی: قد حصرت صدورهم، ای کرهت و ضاقت. این باز قومی اند که به مصطفی (ص) آمدند بهجرت، نه بر نیت تصدیق، خواستند که وی را از خویش باز دارند، و خویشان را از وی آمن کنند، و با قوم خویش شند با سر کفر خویش، که با شما نمی تاوند که کشتن کنند، و نمی خواهند که با قوم خویش کشتن کنند. گفته اند که بنی مدلج اند و بنی خزیمه که از رسول خدا (ص) عهد داشتند.

**وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ** لَسَلَطَهُمْ عَلَيْكُمْ این منت است که رب العالمین بر مؤمنان مینهد، و میگوید: آن ضیق صدر ایشان و بازماندن از قتال شما، آن ترسی است که الله در دل ایشان او کند، تا بأس معاهدان از مسلمانان باز دارد، و اگر الله دل ایشان در قتال شما قوی کردید»، ایشان با شما کشتن کردندید». **فَإِنْ اعْتَرَفْتُمْ** فَلَمْ يُقَاتِلُوكُمْ این اعتزال درین موضع

ترك قتال است. میگوید: اگر از کشتن باز ایستند و طلب آشتی کنند، شما را و ایشان دستی و راهی نه. این آیت هم منسوخ است بآیت سیف. سیل در قرآن بر دوازده وجه آید: یکی بمعنی طاعت چنان که در سوره البقره است: مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ إِي فِي طَاعَةِ اللَّهِ. همانست که جای دیگر گفت: وَ أَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ. جای دیگر: الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ إِي فِي طَاعَةِ اللَّهِ. وجه دوم بمعنی بلاغ است، چنان که در آل عمران گفت: مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا إِي بلاغا.

وجه سیوم بمعنی مخرج است، چنان که در بنی اسرائیل گفت: انظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا یعنی مخرجا. و مثل این در سوره الفرقان است و در سوره النساء: أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا یعنی مخرجا من الحبس. وجه چهارم سبیل بمعنی مسلك است، چنان که در سوره النساء گفت: إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَ مَقْتًا وَ سَاءَ سَبِيلًا إِي بس مسلكا. نظیر این در بنی اسرائیل: وَ لَا تَقْرَبُوا الزَّيْنَى إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَ سَاءَ سَبِيلًا. وجه پنجم بمعنی علت است، چنان که در سوره النساء گفت: فَإِنْ أُطَعْتُمْ فَلَا تَتَّبِعُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا. إِي علت. وجه ششم بمعنی دین است، چنان که در سوره النساء گفت: وَ يَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ یعنی غیر دین المؤمنین. نظیر این هم درین سوره: وَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا یعنی دینا، و در سوره النحل گفت: ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ یعنی الی دین ربك. وجه هفتم سبیل است بمعنی الطریق الی الهدی، چنان که در سوره النساء گفت: وَ مَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا یعنی الی الهدی: در غسق گفت: وَ مَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ سَبِيلٍ یعنی الی الهدی. وجه هشتم بمعنی حجت است، چنان که در سوره النساء گفت: وَ لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا یعنی حجة، جایی دیگر گفت: فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا إِي حجة. وجه نهم سبیل بمعنی طریق است، چنان که در سوره النساء گفت: لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَ لَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا إِي لا يعرفون طريقا الی المدينة، و در سوره القصص گفت: عَسَى رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ یعنی قصد الطریق الی مدین. وجه دهم بمعنی عدوان است، چنان که در سوره غسق گفت: وَ لَمَنْ اتَّصَرَ بَعْدَ ظَلْمِهِ فَأُولَئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ إِي من عدوان. وجه یازدهم بمعنی ملت است، چنان که در سوره یوسف گفت: قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي إِي ملتی. وجه دوازدهم بمعنی اثم است، چنان که در آل عمران گفت: لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ. إِي اثم، و در سوره التوبة گفت: مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ یعنی من اثم فی القعود عن الغزو و بالعذر. سَتَجِدُونَ آخَرِينَ يُرِيدُونَ أَنْ يَأْمَنُوكُمْ وَ يَأْمَنُوا قَوْمَهُمْ كُلَّمَا رُدُّوا إِلَى الْفِتْنَةِ أُرْكَسُوا فِيهَا فَتَنَةٌ آيِنَجَا بمعنی شركست، چنان که آنجا گفت: وَ الْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ یعنی: كلما دعوا إلى الشرك رجعوا فيها. كلبی گفت: این در شأن اسد و غطفان آمد که در مدینه جای داشتند، و در اسلام سخن میگفتند، اما بدل کافران بودند. رب العزة گفت: ایشان می خواهند که از شما آمن باشند، و از قوم خود با شما می سازند، نه از دل. و خویشان را در شما می شمارند نه از تصدیق، اگر طلب صلح نکنند، و دست از کشتن فرو نگیرند، ایشان را گیرید و کشید، هر جا که یابید، در حلّ و در حرم، یا در ماه حرام. و این هم از منسوخات قرآن است بآیت سیف. حسن گفت: این در شأن منافقان است که رب العزة میگوید در صفت ایشان: وَ إِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا بِالْآيَةِ. سدی گفت: در شأن نعیم بن مسعود الاشجعی آمد که پیش مصطفی (ص) می آمد، و اخبار مشرکان و اسرار ایشان میگفت، و پیش مشرکان میشد، و اخبار و اسرار مصطفی (ص) و مسلمانان با ایشان میگفت، و خواست تا از هر دو جانب آمن باشد. پس رسول خدا (ص) بفرمود تا او را از حضرت وی برانند، تا نیز در پیش وی نیاید.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: وَ إِذَا حُيِّئُكُمْ بِتَحِيَّةٍ الْآيَةِ لَيْلٍ وَ جَبَّارٍ، خدای بزرگوار، کردگار مهربان نیکوکار، جلّ جلاله، و تقدّست اسماءه، و تعالت صفاته، درین آیت رهیگان خود را می‌تعلیم کند بآداب عشرت و صحبت، که هر که آراسته ادب نباشد شایسته صحبت نباشد. و صحبت سه قسم است: یکی با حق است بآداب موافقت، دیگر با خلق است بآداب مناصحت، سیوم با نفس است بآداب مخالفت. و هر آن کس که پرورده این آداب نیست وی را با راه مصطفی (ص) هیچ کار نیست. و در عالم لا اله الا الله وی را قدر نیست. و ربّ العزّة جلّ جلاله مصطفی (ص) را اوّل آراسته ادب کرد، چنان که در خبر است: «ادبنی ربی فاحسن تأدیبی»

لا جرم شب معراج در آن مقام اعظم، ادب حضرت بجای آورد، تا ربّ العزّة از وی باز گفت: ما زاع البصر و ما طغی، و با خلق خدا ادب صحبت نگه داشت، تا از وی باز گفت: وَ إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ. و اصول آداب صحبت در معاملات با حق آنست که: علم در هر معاملت بکار داری، و شریعت را بزرگداری، و بگزارد فرمانها از تمّیها پرهیز کنی، و سنّت و اهل آن گرامی داری، و از بدعت و اهل آن بپرهیزی، و از جای تهمت و گمان بر خیزی، و در پرستش خدای جلّ جلاله، از وساوس و عادات ریا و جهل و کاهلی دور باشی، و از خویشتن آرایی بتعبّد بر خلاف سنّت پرهیز کنی، و نوافل کردارها پوشیده‌داری، و الله را بر غفلت نام نبری، و هزل در جدّ نیامیزی، و شریعت و دین بیازی نداری، و بر گفتار و رفتار و دیدار و خوردن و خفتن و حرکت و سکون ورع کارفرمایی، و بهیچ وقت از خویشتن راضی نباشی، و رچه بر صدق و صفا روزگار گذاری، بلکه پیوسته از خود ناخشنود باشی، و توبت در همه حال بر خود واجب دانی. رسول (ص) گفته است: «انه لیغان قلبی، فاستغفر الله فی کلّ یوم مائة مرّة».

و ابو یزید بسطامی در صفا و صدق خویش چنان از خود ناخشنود بود که گه تسبیح وی آن بودی که روی با خود کردی، و بانگشت بخود اشارت کردی که مدبر روزگاری. و صحابه مصطفی (ص) در صفاء دین خویش چنان از خود ناخشنود بودند که روایت کنند از معاذ که بدر خانها شدی و گفتی: تعالوا نؤمن ساعة.

پیر طریقت سخنی گفته، و درین موضع لایق است، گفت: خداوندا! يك دل پر درد دارم، و يك جان پر زجر، عزیز دو گیتی! این بیچاره را چه تدبیر؟ خداوندا! درماندم نه از تو، و لکن درماندم در تو! اگر هیچ غائب باشم گویی کجایی؟ و چون با درگاه آنیم، در را بنگشایی! خداوندا! چون نومیدی در ظاهر اسلام حرمان است، و امید در عین حقیقت بی‌شک نقصان است، میان این و آن رهی را با تو چه درمان است؟ چون شکیبایی در شریعت از پسندیدگی نشان است، و ناشکیبایی در حقیقت عین فرمان است، میان این و آن رهی را با تو چه برهان است؟ خداوندا! هر کس را آتش در دل است، و این بیچاره را در جان از آنست که هر کس را سر و سامان است، و این درویش بی سر و سامان است! اما اصول آداب صحبت در معاملات با خلق آنست که نصیحت کردن و شفقت نمودن از هیچ مسلمان باز نگیری، و خود را از همه کس کمتر دانی، و حق همه کس فرا پیش خویش داری، و انصاف همه از خود بدهی، بطریق ایثار و مواسات و حسن الخلق، و از خلاف و معارضه برادران و دروغ زن کردن ایشان پرهیزی، و بامر صریح و نهی صریح از ایشان در نخواهی، و ایشان را سخن درشت و جواب ناخوش نگویی.

یوسف حسین رازی گفت: از ذو النون مصری پرسیدم که: با که صحبت دارم؟

فقال: من لا یملك و لا ینکر علیک حالا من احوالك، و لا یتغیّر بتغییرک، و ان کان عظیما، فائک احوج ما تکون اشدّ ما

كنت تغیراً، گفت: صحبت با کسی کن که مر او را ملك نبود، یعنی آنچه دارد بخود ندارد، و آن خویش نداند، که هر کجا خصومتی است از آنجا افتادست که تو و من در میانست. چون تو و من از میان برخیزد، هیچ خصومت نماند، گفتا: و هیچ حالی را از احوال تو بر تو منکر نگردد، و داند که نه معصومی، که عیب بتو راه نباید، و در دوستی انکار حال دوست خود محال است. دوستی آنجا است که انکار در میان نیست.

حکایت کنند که مردی را زنی بود، و در کاری برفته بود، و يك چشم آن زن سپید بود، و مرد از آن عیب بیخبر بود بفرط المحبّة. چون آن محبّت کم گشت، زن را گفت: این سپیدی کی پدید آمد؟ گفت: آن گاه که محبت ما اندر دل تو نقصان گرفت.

گفت: و لا يتغیر بتغیرك، متغیر نگردد بتغیر تو، گر چه آن تغیر بزرگ باشد، از بهر آنکه هر چند که تو متغیرتر باشی بدوست محتاجتر باشی. و شاید که معنی این سخن آن بود که صحبت با حق کن، نه با خلق، که متغیر گردند چون تو متغیر گردی، و او که بتغیر خلق متغیر نگردد حق است جلّ جلاله، پس این راه نمودن ببردن از خلق است و پیوستن با حق.

اللّهُ لا إِلَهَ إِلاَّ هُوَ لا در کلمه شهادت گر چه صورت نفی دارد غایت اثباتست و نهایت تحقیق، اشارت ارباب معرفت آنست که لا در ابتداء کلمت نفی اغیار است، و الا اللّهُ اثبات جلال الهیّت، یعنی که تا اغیار بتمامی از دل بیرون نکنی، حقیقت ثبوت جلال الهیّت در دل سکینهوار منزل نکند.

چون لا از صدر انسانی فکندت در ره حیرت پس از بود الهیّت باللّهُ آی از الا  
نبینی خار و خاشاکی درین ره، چون بفرآشی کمر بست و بفرق استاد بر راه شهادت لا

در حکایت بیارند که مردی فرا شبلی گفت: یا با بکر چرا همه اللّهُ گویی و لا إِلَهَ إِلاَّ اللّهُ نگویی؟ شبلی گفت: لا یجری لسانی بکلمة الجحود. کلمت جحود گفتن کار بیخبران است، و فرو بستن دست و بی مروّتی را نشان است. نخواهم که زبان خویش بدان بیالایم. آن مرد گفت: ازین بلندتر خواهم؟ شبلی گفت: اخشی ان اوخذ فی وحشة الجحد، ترسم که به وحشت جحد فرو شوم، و بعزّ اثبات نرسم.

گفت: ازین قوی تر خواهم؟ شبلی گفت: قُلِ اللّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ... آن مرد نعره‌ای برکشید، و کالبد از جان خالی کرد. شبلی گفت: روح حنّت فرنت فدعیت فاجابت.

لَيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ جَماع نامی است از نامهای خداوند جلّ جلاله. و معنی جامع در وصف وی آنست که بهم آورنده آب و آتش است در يك سنگ، نماینده جهان فراخ است در دیده تنگ، و بهم آورنده ضدّها در يك تن، حرارت و برودت و رطوبت و بیوست. و آن گه اجزا و اعضاء مختلف در ترکیب آدمی بهم آورده، و همه درهم ساخته، و بندها درهم پیوسته، و چنان که خود خواست ترتیب آن بداده، يقول تعالی: نَحْنُ خَلَقْنَاهُمْ وَ شَدَدْنَا أَسْرَهُمْ. باز فردا برستاخیز بهم آرد، و جمع کند آن استخوانها و گوشت و پوست آدمی که بریزیده، و ذره ذره در عالم پراکنده شده، فذلك قوله عزّ و جلّ: وَ أَنَّ اللّهُ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ.

کعب احبار گفت: فریشته‌ای بر صخره بیت المقدس بایستد، و بفرمان حق گوید: ایها العظام البالية، و الأوصال المتقطعة، انّ اللّهُ عزّ و جلّ یأمر کنّ ان تجتمعن لفصل القضاء، و روی ابو هریره عن النبیّ (ص) قال: يقول اللّهُ عزّ

و جلّ: لیحی حمله عرشى فیحیون، ثمّ یقول: و لیحیی جبرئیل و میکائیل و اسرافیل فیحیون، ثمّ یأمر الله عزّ و جلّ بالأرواح، فیؤتی بها، فتتوهج ارواح المسلمین نورا، و الأخری ظلّمة، فیقبضها جمیعا، فیلقیها فی الصّور. ثمّ یقول الله عزّ و جلّ لاسرافیل: انفخ نفخة البعث. فتخرج الأرواح من الصّور کأنّها التّحلّ قد ملات ما بین السّماء و الأرض، فیقول الجبار: و عزّتی و جلالی لیرجعنّ کلّ روح الی جسده، فنأتی الأرواح، فتدخل فی الأرض علی الأجساد ثمّ تدخل فی الخیاشیم، فتمشی فی الأجساد کمشی السّم فی اللدیغ».

قوله: فما لکم فی المنافقین فنّین ازیجا تا بآخر ورد قصّه منافقان است، ایشان که ارباب تخلیطاند، و احوال سقیم دارند، آرزوهای محال میکنند، که مؤمنان را چون خود می‌خواهند، و عصمت خون و مال را از هر جانب امن می‌طلبند، و با هر کس روی می‌کنند. یُریدونَ أَنْ یَأْمُوکُمْ وَ یَأْمُوا قَوْمَهُمْ رَبَّ الْعِزَّةِ مُؤْمِنَانِراً گفت از روی اشارت اندرین آیت که: افردوا العقد فیهم، انهم اعدائی لا ینالون مئی فی الدنیا و العقبی رضایی. ایشان دشمنان مانند، رضاء ما در دنیا و عقبی در دل ایشان منزل نکند، و ایشان را نپسند فباینوهم و خالفوهم، و لا تطابقوهم بحال، و لا تعاشروهم، وَ لا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وَلِیّاً وَ لا نَصِیراً.

### ۱۷ النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ ما كانَ لِمُؤْمِنٍ سِزَا نِیْسْتِ وَ حِلالِ نِیْسْتِ مؤمن را، أَنْ یَقْتُلَ مُؤْمِنًا که هرگز مؤمن کشد، إِلَّا خَطَأً مگر که خطایی افتد، وَ مَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَأً وَ اگر خطایی افتد، و مؤمن را بکشد بخطا، فَتَحْرِیرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ کفارت آن آزاد کردن بنده گرویده است، و دية مسلمة و دیتی تمام سپرده، إلی أهله بأولیاء آن کشته، إِلَّا أَنْ یَصَدَّقُوا مگر اولیاء خون ببخشند، فَإِنْ كانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَكُمْ اگر چنین است که این کشته از قومی است که دشمنان اند شما را، وَ هُوَ مُؤْمِنٌ اما کشته گرویده بود، فَتَحْرِیرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ آزاد کردن برده گرویده باید، وَ إِنْ كانَ مِنْ قَوْمٍ بَیْنَكُمْ وَ بَیْنَهُمْ مِثْاقٌ و اگر این کشته از قومی است که میان شما و میان ایشان پیمانی است و صلحی، فدیة مسلمة دیتی باید سپرده، إلی أهله، بأولیاء کشته، وَ تَحْرِیرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ و آزاد کردن برده گرویده، فَمَنْ لَمْ یَجِدْ هر که برده نیابد، فَصِیامُ شَهْرَیْنِ مُتَتَابِعَیْنِ بر وی است روزه دو ماه پیوسته، تَوْبَةً مِنَ اللَّهِ بازگشت را با خدای، وَ كانَ اللَّهُ عَلِیماً حَکِیماً (۹۲) و خدای دانائست راست دانش همیشه.

وَ مَنْ یَقْتُلَ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّداً و هر که گرویده‌ای را کشد بقصد کشتن فرا سر وی شده، فَجِزَاؤُهُ جَهَنَّمُ ارزانی وی دوزخست، خالداً فیها جاودان در آن، وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَیْهِ، و خشم الله بر وی، وَ لَعْنَةُ و لعنت از الله برو، وَ أَعَدَّ لَهُ عَذَاباً عَظِیماً (۹۳) و ساخت خدای وی را عذابی بزرگ.

یا أیُّها الذین آمنوا ای ایشان که بگرویدند، إِذا ضَرَبْتُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ هنگامی که در سفر بید، فَتَبَیَّئُوا نیک بر رسید و نگاه کنید، وَ لا تَقُولُوا و مگوئید، لِمَنْ ألقى إِلَیْکُمُ السَّلَامَ کسی را که سلام کرد بر شما، لَسْتُ مُؤْمِنًا تو گرویده نه‌ای، و امن کرده نه‌ای، تَبَتُّعُونَ عَرَضَ الحِیَاةِ الدُّنْیا چیز این جهانی میجوئید که در دست آید، فَعِندَ اللَّهِ نَزِیدِکَ خدا است شما را، مَعانِمُ کَثِیرَةٌ غنیمتهای فراوان، کَذلِکَ کُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ شما اول هم چنان بوده‌اید، فَمَنْ اللَّهُ عَلَیْکُمْ و الله بر شما سپاس نهاد، فَتَبَیَّئُوا بر جای خویش بید و به بر رسید، إِنْ اللَّهُ كانَ بما تَعْمَلُونَ خَبِیراً (۹۴) که الله تعالی بآنچه شما میکنید داناست.

لا یَسْتَوِی القاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ یکسان نیست نشستگان از جهاد از گرویدگان، غَیْرُ أُولِی الضَّرَرِ مگر نابینایان، وَ

المُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، و باز کوشندگان با دشمنان از بهر خدا، بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ بِمَالِ خَوِيش و تن خویشت، فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَفْزُونِي داد خدای مجاهدان را بمال خویشت و تن خویشت، عَلَى الْقَاعِدِينَ بر نشستگان، «درجه» درجه‌ای، وَ كَلًّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحُسْنَى و الله وعده داد همگان را ببهشت، وَ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ و افزونی داد الله مجاهدان را عَلَى الْقَاعِدِينَ بر نشستگان أَجْرًا عَظِيمًا (۹۵) مزدی بزرگوار.

دَرَجَاتٍ مِنْهُ آن مزد درجات بهشت است از الله، وَ مَغْفِرَةً وَ رَحْمَةً و آمرزش و بخشایش، وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (۹۶) و الله عیب پوش است مهربان بخشاینده همیشه‌ای.

إِنَّ الَّذِينَ تَوَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ اِيشَانِ كَه فَرِيشْتِگَانِ اِيشَانِ رَا مِی‌مِیرَانِدِنْدِ، ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ و اِيشَانِ سْتَمْكَارَانِ بَرِ خُودِ، قَالُوا كَفْتَنْد فَرِيشْتِگَانِ اِيشَانِ رَا، فِيمَ كُنْتُمْ شَمَا دَر چِه بُوْدِیدِ، قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ جَوَابِ دَادِنْدِ كِه مَا دَرْمَانْدِه بُوْدِیدِ و بِيچارِه، قَالُوا فَرِيشْتِگَانِ كَفْتَنْد: أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً؟ زَمِینِ خُودِ بَرِ شَمَا فَرَاخِ نَبُودِ؟ فَتُهَاجِرُوا فِيهَا كِه هَجْرَتِ كَرْدِیدِ شَمَا دَر سَبِیلِ خُودِ، فَأَوْلَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ اِيشَانِنْدِ كِه مَأْوَايِ اِيشَانِ دُوزَخِ اسْتِ، وَ سَاءَتْ مَصِیرًا (۹۷) و بَدِ شَدْنِگَاہِیِ اسْتِ.

إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مگر آن بتافتگان و کوفتگان، مِنَ الرَّجَالِ وَ النِّسَاءِ وَ الْوُلْدَانِ از مردان و زنان و کودکان، لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً رِسْتِنِ رَا حِیلَتِیِ نَمِیدَانِنْدِ، وَ لَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا (۹۸) و رَاہِ فَرَا هَجْرَتِ نَمِیَاوِنْدِ.

فَأَوْلَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ اِيشَانِنْدِ كِه اللَّهُ بَرِ خُویشتِنِ وَاجِبِ كَرْدِ كِه اِيشَانِ رَا عَفُو كِنْدِ، وَ كَانَ اللَّهُ عَفُورًا غَفُورًا (۹۹) و خُودِیِ فَرَا كِذَارِنْدِه اِیْسْتِ آمْرَزِنْدِه.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَأً الْآيَةَ سَبَبِ نَزُولِ اِیْنِ آيَتِ اَنْ بُوْدِ كِه عِيَاشِ بِنِ اَبِي رِبِيعَةَ الْمَخْزُومِي، بَرَادِرِ هَمِ مَادِرِ بُوِ جَهْلِ، بِه مَكِه مَسْلَمَانِ شُدِ، و از بيم مشركان اظهار اسلام نمی‌پارست کردن، بگریخت و به مدینه شد، بشعبی از شعبهای مدینه اندر جای حصین فرود آمد، مادر وی اسماء بنت مخزومه از آن رفتن وی جزع عظیم کرد، و پسران خود را گفت بو جهل و حارث بنی هشام که: و الله لا يظننى سقفا و لا أدوق طعاما حتى تأتوني به، و الله که خود را در صحرا بدارم، و بهیچ خانه در نیایم، و هیچ طعام بکار ندارم، تا آن گه که عیاش را بر من باز آرید. ايشان رفتند بطلب وی او را دریافتند به مدینه، گفتند مادرت جزع کرد هر چند صعب‌تر، و سوگند یاد کرد که طعام و شراب نخورد، و در خانه نشود، تا تو بر وی باز نشوی. آن گه گفتند: ما عهد کردیم با تو که بر تو هیچ زور نکنیم، و ترا ازین دین که اختیار کرده‌ای بر نگردانیم، و ترا بهیچ گونه نرنجانیم. او را بفریفتند و از آنجا که بیرون آوردند، و در حال نقص عهد کردند، و او را استوار بستند، و هر روز صد تازیانه میزدند، تا او را بر مادر آوردند. مادر او را گفت: و الله که ترا ازین بند نرهانم، و از آفتاب گرم بسایه باز ننهانم تا ازین دین برنگردی، و بدین خود باز نیایی. عیاش آن هنگام بمراد ايشان برفت، و کلمه‌ای که ايشان را مراد بود بگفت، و بدین ايشان بازگشت. پس روزی حارث بن یزید فرا عیاش رسید، و گفت: ای عیاش، اگر آن دین که بر آن بودی هدی بود، پس از راه هدی بازماندی، و گر ضلالت بود بر ضلالت يك چند بودی. عیاش خشم گرفت ازین سخنان، فقال: و الله لا القاك خاليا الا قتلتك، گفت: و الله که ترا خالی نه بینم که ترا بکشم.

پس عیاش دیگر باره بدین اسلام بحقیقت بازگشت، و به مدینه برسول خدا (ص) هجرت کرد. و زان پس حارث بن



یزید مسلمان گشت و هجرت کرد. عیاش از مسلمانی و هجرت حارث بیخبر بود. روزی ناگاه بر وی رسید بجانب قبا، ضربتی زد، و او را بکشت. پس مردم وی را ملامت کردند که: و یحک ما ذا صنعت؟ چه کار است این که تو کردی؟ وی مسلمان بود و مهاجر! عیاش دلتنگ گشت، بر رسول خدا (ص) شد در آن حالت اید آمد: «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَأً أَوْ» (و ما ینبغی لمؤمن ان یقتل مؤمنا بغير حق البتة، الا انه قد یخطئ المؤمن بالقتل).

این سخن صورت استثنا دارد، اما نه حقیقت استثناست از سخن گذشته، بلکه سخن اندر یقتل مؤمناً تمام شد، و منقطع گشت، پس بر سبیل استیناف گفت: إِلَّا خَطَأً یعنی: الا انه قد یخطئ المؤمن بالقتل. و «الا» باین معنی در قرآن فراوان است، و در وجوه و نظائر بیان آن کرده شود ان شاء الله. این قول زجاج است که گفتیم در معنی آیت، و قول بو عبیده همین است در معنی، فقال: ما كان لمؤمن ان یقتل مؤمنا علی حال الا ان یقتله مخطئاً، فان قتله خطأ فعليه ما قال الله تعالی.

و گفته‌اند: الا بمعنی لکن است: مؤمن را سزا نیست که مؤمن کشد، لکن اگر خطایی افتد کفارت آن آزاد کردن بنده‌ایست گرویده، و دینی تمام بسپرده، فذلك قوله تعالی: وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَأً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٌ، و رقبه مؤمنه اوست که خدای را عزّ و جلّ بمعبودی شناسد، و رسول (ص) را بیغامبری، و احکام شریعت را ملتزم بود، و صحّ فی الخبر: ان معاوية بن الحكم السلمي جاء الى رسول الله (ص) فقال: ان لی جاریة ترعی قبل احد، فادرکتها، و قد أخذ الذئب، شاة عن غنمها، و أنا رجل من بنی آدم، آسف كما یأسفون، و أغضب كما یغضبون. لکن صککتها صگة فی وجهها، قال: فعظم ذلك علی رسول الله (ص)، قال: فقلت یا رسول الله أ لا اعتقها؟ قال: ایتنی بها، فاتیته بها. فقال لها: این الله یا جاریة؟ قالت: فی السماء. قال: و من أنا؟

قالت: انت رسول الله. فقال: اعتقها فأتها مؤمنة.

و بدان که قتل از سه حال بیرون نیست: یا قتل عمد، یا قتل خطا، یا شبه عمد.

و در هر سه حال بمذهب شافعی کفارت بر کشنده واجب است. و سبب و مباشرت در وجوب کفارت یکسان است، تا اگر کسی در راه مردمان را چاهی کند، و کسی در آن چاه افتد و بمیرد، یا گواهی دروغ دهد، تا کسی را بسبب آن گواهی بکشند، یا اکراه کند بر کسی تا دیگری را بکشد، کفارت بر همه واجب شود. و اگر زنی بارور را ضربتی بر شکم زند تا فرزند بیفکند، کفارت واجب شود، و اگر دو فرزند بیفکند دو کفارت واجب شود. و اگر کسی خود را بکشد، یا بنده خود را بکشد، کفارت واجب شود. و اگر جماعتی همدستان شوند تا یکی را بکشند، قول درست آنست که بر هر یکی کفارتی واجب شود. و فرق نیست میان آنکه قتیل آزاد باشد یا بنده، کودک یا بالغ، مسلمان یا ذمی، و همچنین فرق نیست اگر قاتل بالغ باشد یا کودک، عاقل باشد یا دیوانه، آزاد باشد یا بنده، و وجوب کفارت در همه یکسان است. اینست احکام کفارت.

و کفارت واجبی است از واجبات قتل.

روی عن واثلة بن الاسقع، قال: اتینا رسول الله (ص) بصاحب لنا قد استوجب النار بالقتل، فقال: «اعتقوا عنه رقبة یعتق الله بكلّ عضو منها عضوا منه من النار».

این خبر حجّت شافعی است بر اصحاب رأی، که ایشان گفتند: در قتل عمد کفارت واجب نیست، و درین خبر بیان قتل عمد است که تا قتل عمد نبود، مرد مستوجب آتش نگردد. واجب دوم از واجبات قتل دیت است، چنان که ربّ

العزّة گفت: وَ دِيَّةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَى أَهْلِهِ، یعنی: و دية کامله الى اهل القتل الذين يرثهم و يرثونه. و ديت بر سه ضربست: ديت مخففه مؤجل بر عاقله، و ديت مغلظه حال واجب در مال قاتل، و ديت مغلظه مؤجل بر عاقله. و اين تقسيم از آنست که قتل نیز بر سه ضربست: عمد محض، و خطأ محض، و عمد خطأ. عمد محض آنست که هم در فعل و هم در قصد عمد بود، چنان که بشمشير يا بكارد يا بچيزی که غالبا بکشد قصد قتل وی کند. موجب اين قتل قصاص است، يا ديت مغلظه در مال قاتل، اگر عفو کنند. و تغليظ درين ديت از سه وجه است: در سنّ است چنان که در خبر بيايد: ثلاثون حقة، و ثلاثون جذعة، و أربعون خلفه، في بطونها اولادها. و در حلول است که وقتی واجب شود بی تأجيل، و در مال قاتل واجب شود که عاقله تحمل نکند. ضرب دوم خطأ محض است که نه در فعل وی عمد بود و نه در قصد وی، چنان که تیری بمرغی اندازد، يا بچيزی ديگر از انواع صيد، يا بنشانه، و بر آدمی ای آيد، و کشته شود. موجب اين قتل ديت مخففه است بر عاقله، و از سه وجه درين ديت تخفيف است: در سنّ، و در تأجيل، و در وجوب آن بر عاقله. ضرب سيوم عمد خطا است، که در فعل وی عمد بود، و در قصد وی خطا، چنان که کسی را بتازيانه ای بزند و بميرد، در اغلب عادات باين چنین تازيانه هيچ قصد قتل نکند، پس اگر بميرد نادر باشد، و عمد خطا بود. موجب اين قتل ديت مغلظه است بر عاقله، و از يك وجه درين ديت تغليظ است، و آن آنست که سنّ مهين واجب شود، و از دو وجه تخفيف که هم مؤجل است و هم بر عاقله واجب است.

اين بيان اقسام ديت است، اما قدر و اندازه ديت بر پنج رتبت است: اول ديت مسلمان است صد تا اشتر. دوم ديت جهود و ترسا است ثلث ديت مسلمان. سيوم ديت مجوسی است خمس ديت جهود و ترسا. چهارم قيمت بردگان است چندان که بود، و اگر چه بر ديت آزادگان بيفزايد. اما بمذهب اصحاب رأی بر ديت آزادگان نيفزاييد، بلکه از آن ده درم واکم کنند. و شافعی گفته است: جراح العبد من قيمة كجراح الحرّ من دية. پنجم رتبت ديت چنين است: غرّة عبد او أمة، چنان که رسول (ص) حکم کرده، و غرّه خيار باشد، و خيار آنست که کم از هفت ساله نباشد، پس اگر اين غرّه بدست نياید پنج تا اشتر واجب شود، که نصف العشر ديت مسلمان باشد. اينست قول صحيح، و الله اعلم.

إِلَّا أَنْ يَصَدَّقُوا يَعْنِي يَتَصَدَّقُوا، فيعفوا او يتركوا الدية. اين تشديد که بر صاد است از بهر آن تاء است که پنهان است و در آن مدغم، که در اصل يتصدقوا است. و گفته اند: الا در قرآن بر وجوه است: یکی بمعنی استثناء، چنان که در سورة الزخرف گفت: الْأَخْلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ، و در سورة الفرقان گفت: وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ، تا آنجا که گفت: إِلَّا مَنْ تَابَ وَ آمَنَ. وجه دوم شبه استثناء است اما نه حقيقت استثناء است، چنان که در سورة الاعراف گفت: قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَ لَا ضَرًّا، اينجا سخن منقطع گشت، پس بر سبيل استيناف گفت: إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ، فإِنَّه يصيبني ما شاء الله، و نظير اين در سورة يونس است: قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرًّا وَ لَا نَفْعًا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ، و در سورة الانعام: وَ لَا أَخَافُ مَا تُشْرِكُونَ بِهِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ رَبِّي شَيْئًا. در سورة الاعراف: وَ مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَعُودَ فِيهَا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّنَا، و در سورة الدخان: لَا يَدُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَى، و در سورة الغاشية: لَسْتُ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ إِلَّا مَنْ تَوَلَّى وَ كَفَرَ، و امثال اين در قرآن فراوان است. وجه سيوم الا بمعنی اخبار است، چنان که در سورة الحجر گفت: وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ. نظير اين: إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا، إِنْ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلَكُمْ، إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ.

وجه چهارم بمعنی غير، چنان که در سورة الانبياء گفت: لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا، یعنی غير الله. و هر جا که



روزه داشتن ندارد شافعی را دو قولست: که اطعام بجای آن نشیند یا نه، و درست آنست که ننشیند بجای آن ظاهر قرآن را، و الله اعلم.

قوله: وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا الْآيَةَ این آیت در شأن مقیس بن ضبابه اللیثی آمد که برادر خود را هشام بن ضبابه در بنی النجار کشته یافت، مقیس آمد، و با رسول خدا (ص) بگفت. رسول (ص) مردی را از بنی فهر با وی فرستاد، و پیغام داد که اگر قاتل هشام میدانید بدست برادر وی مقیس وا دهید، تا قصاص کند، و اگر نمیدانید دیت وی بدهید. فهری پیغام رسول خدا (ص) با ایشان گزارد، ایشان همه گفتند: سمعا و طاعة لله و لرسوله، گفتند: ما کشنده او نمیدانیم، اما دیت بدهیم، صد تا اشتر بودی دادند، پس هر دو بازگشتند تا به مدینه روند. شیطان مقیس را وسوسه کرد که دیت برادر میپذیری، ترا مسبتی عظیم باشد درین پذیرفتن دیت، چرا این فهری را نکشی بجای برادر، و تشقی حاصل نکنی؟! وسوسه شیطان او را بر آن داشت که آن مرد را بکشت، و آن گه این شعر را بگفت:

قتلت به فهرا و حملت عقله      سارة بنی النجار ارباب فارع  
و ادركت ثأری و اضطجعت موسداً      و كنت الى الأوثان اول راجع

مرتد شد، و به مکه باز شد، تا روز فتح مکه رسول خدا (ص) او را بکشت. در کفر و در شأن وی از آسمان این آیت آمد: وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا یعنی: بکفره و ارتداده عن الاسلام.

اختلاف است در میان علما در حکم این آیت، قومی گفتند از خوارج و معتزله که: این در حق مؤمن آمده است، که چون مؤمنی را بکشد کافر شود، و جاوید در آتش بماند، و این مذهب خوارج است که ایشان بوعید ابد گویند، و بنده را بگناه کافر دانند. اما معتزله میگویند که: مؤمن بقتل مؤمن کافر نشود، لکن جاوید در دوزخ بماند. اینان بخلود عذاب میگویند، اما بتکفیر نمیگویند.

قومی دیگر از مرجیان گفتند که: این آیت در شأن کافر آمده است، که مؤمنی را بکشد. اما مؤمن چون مؤمنی را بکشد، خود در آتش نشود، و آن کبیره ایمان وی را زیان ندارد، و این هر سه مذهب باطل است و خلاف حق، و قول اهل سنت و اصحاب حدیث آنست که مؤمن چون مؤمنی را بقصد بکشد بآن فعل که از وی بیاید، تکفیر وی نکنند، و او را از ایمان بیرون نیارند، و خلود در دوزخ نگویند، مگر که خون وی بحلال دارد، که آن گه خلاف شرع بود. اما چون نه بر طریق استحلال بود، عاصی شود، و در ایمان وی نقصان آرد، که مذهب اهل سنت آنست که: الایمان یزید بالطاعة و ینقص بالمعصية، پس اگر قصاص کنند او را، آن قصاص کفارت وی باشد، و اگر قصاص نکنند، لکن توبه کند هم کفارت وی بود، و اگر بی قصاص و بی توبت از دنیا بیرون شود کار وی با خدا است، اگر خواهد وی را بیامرزد، و خصم وی خشنود کند، و اگر خواهد او را بر فعل وی عذاب کند، آن گه او را باصل ایمان وی خلاص دهد، چنان که وعده داده است، که رب العالمین وعده خود خلاف نکند، که خلف وعده بر وی روا نیست. اما وعید خلاف کند، که ترك مجازات بوعید عین کرم است و غایت فضل، و رب العزة جل جلاله موصوف است بکرم و فضل. و دلیل بر ابطال قول ایشان که گفتند: بنده بقتل مؤمن کافر شود، آنست که: رب العزة گفت در آن آیت که بیان قصاص کرده است: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ، قاتل و مقتول را درین آیت مؤمن نام کرد، و قصاص در قتل عمد رود لا محاله، و نیز اخوت ایمان بریده نکرد میان ایشان، آنجا که گفت: فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ



کردند. مرد گفت من از شما و مسلمانم. این قوم گفتند که قصد وی داشتند که: این مرد تقیت را میگوید، از بیم میگوید، که بر تن و مال خود میترسد، نه از راستی. آخر آن مرد را بکشتند، و گوسفند برانندند. اولیاء آن کشته آمدند برسول خدای (ص)، و تشنیه کردند، و گفتند ماه حرام و روز حرام و استحلال خون و مال؟! این آیت آمد، و رسول خدا دیت آن کشته بداد، و گوسفندان با کسان وی رد کرد. بو صالح گوید از ابن عباس که: این آیت در شأن مردی آمد از بنی مرة بن عوف بن سعد نام وی مرداس بن نهیک، و از اهل فدک بود، و مسلمان بود، و از قوم وی جز وی مسلمان نبود. رسول خدا (ص) لشکری بایشان فرستاد، و غالب لیثی را بر ایشان امیر کرد. آن قوم چون خبر بداشتند که لشکر بایشان میشود، همه بگریختند، و این مرداس بر جای بایستاد، که من مسلمانم، و مرا نباید گریخت. پس ترسید که اگر نه اصحاب رسول خداوند، مرا از ایشان رنج بود، بکوه بر شد، و گوسفندان با خود میداشت. پس چون لشکر در رسید، و آواز تکبیر شنید، فرو آمد، و او نیز تکبیر میکرد، و میگفت: «لا اله الا الله، محمد رسول الله» اسامة بن زید بن حارثة بر وی رسید، و او را بکشت، و گوسفند براند. پس این خبر برسول خدا (ص) افتاد.

رسول (ص) خشم گرفت، و اسامة را ملامت کرد و گفت: «قتلته، و هو يقول: لا اله الا الله؟!»

اسامة گفت: یا رسول الله! آن کلمه از بیم میگفت نه از دل و اعتقاد، میخواست که تن و مال خویش نگه دارد. رسول (ص) گفت: «فهل شققت عن قلبه لتنظر اصدق ام لا؟»

چرا دل وی نشکافتی تا ترا معلوم شدی که راست میگوید یا دروغ؟

گفت: یا رسول الله چگونه دل وی بشکافتی؟ و حال دل وی بر من چگونه روشن شدی؟

رسول گفت: پس نه او را بزبان راستگوی داشتی، و نه دل وی شکافتی، این چیست که تو کردی؟ اسامة گفت: یا رسول الله استغفر لی، از بهر من آمرزش خواه از خدا.

رسول (ص) سه بار گفت: «فكيف لك بلا اله الا الله؟»

یعنی چون بود آنکه لا اله الا الله ترا خصمی کند. پس رسول خدا از بهر وی آمرزش خواست، و وی را فرمود تا گردنی آزاد کند. پس اسامة روزگار ابو بکر و عمر و عثمان و علی دریافت. علی روزی او را بر قتال خواند. گفت: یا علی بر من امروز هیچکس از تو عزیزتر نیست، اما قتال نکردم، و نکنم، بعد از آنکه رسول خدا (ص) گفت: «فكيف لك بلا اله الا الله؟».

یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ، جايها است در قرآن، و آن رفتن مسافر است. میگوید، هنگامی که در سفر بید جایی در زمینی، فَنَبَّيْنَا نِيكَ بر رسید، و نگاه کنید. حمزه و کسای و خلف فَنَبَّيْنَا خوانند، بالباء و الباء و التاء، من الثبات، و التَّبَّتِ التَّائِي، و هو ضدَّ العجلة. تقول العرب: تَبَّتْ فِي امْرِكِ اِي لَا تَعَجَّلْ، و المعنى: ارفقوا و لا تعجلوا. میگوید: بر جای خویش باشید و مشتابید، و تَأْتِي فرو مگذارید. باقی قرآن فَنَبَّيْنَا خوانند بالباء و الياء و التَّوْن، و هو قريب من الأول، و قد جاء: «أَنَّ الثَّبِينَ مِنَ اللَّهِ، و العجلة من الشيطان» فمقابلة الثَّبِينَ بالعجلة تدلّ على تقاربهما.

اگر کسی گوید: این تبین و تثبت که در آیت است هم در سفر واجب است و هم در حضر، و فرق نیست، پس چه معنی را بسفر مخصوص کرد؟ جواب آنست که این حادثه در سفر افتاد، ازین جهت در حضر مخصوص کرد، و سفر بر حضر تنبیه میکند، هم چنان که ربّ العزة رهن در سفر مخصوص کرد، گفت: وَ إِن كُنْتُمْ عَلَى سَفَرٍ وَ لَمْ

تَجِدُوا كَاتِبًا فَرِهَانٌ مَّقْبُوضَةً، و آن گه سفر تنبیه داد بر حضر، تا حکم رهن در سفر و حضر یکسان گشت. اینجا هم چنانست.

وَ لَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ بِي الْفِ قِرَائِتِ مَدْنِي وَ شَامِي وَ حَمَزَه اسْتِ، و معنی «سلم» استسلام و انقیاد است. چنان که جایی دیگر گفت: وَ أَلْفُوا إِلَى اللَّهِ يَوْمَئِذٍ السَّلَامَ، میگوید: کسی را که با شما قتال نکند و شما را منقاد شود: لَسْتُ مُؤْمِنًا که تو مؤمن نه‌ای. باقی قرا السلام خوانند بالف، و هو التَّحِيَّةُ.

مراد آنست که: مگوئید کسی را که بتحیت مسلمانان شما را تحیت کرد، یعنی بر شما سلام کرد، و شما را گفت که من مسلمانم: لَسْتُ مُؤْمِنًا که تو مؤمن نه‌ای، و آمن کرده نه‌ای، آنچه ظاهر کرد از اسلام ازو بپذیرید، و شمشیر از وی بردارید.

تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا یعنی: و آنتم تبتغون. عرض اینجا گوسفندان مرداس است که اسامه براند. فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَانِمٌ كَثِيرَةٌ این مغانم هم غنیمتهای دنیوی است که از کافران با مسلمانان افتد، و هم ثواب آن جهانی، یعنی نعیم بهشت باقی، و ملک جاودانی. از ابن عباس روایت کنند که گفت: حَرَّمَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَنْ يَقُولُوا لِمَنْ شَهِدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، لَسْتُ مُؤْمِنًا، کما حَرَّمَ عَلَيْهِمِ الْمَيْتَةَ، فَهُوَ آمِنٌ عَلَى حَالِهِ وَ دَمِهِ، فَلَا تَرُدُّوا عَلَيْهِ قَوْلَهُ.

كَذَلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنَّ اللَّهُ عَلَيْكُمْ این حجت است بر قدریان که الله تعالی منت نهاد بر مؤمنان از میان خلق بآن توفیق که ایشان را داد، تا ایمان آوردند، و راه هدی یافتند. و اگر چنان بودی که قدریان گفتند که: الله تعالی همه خلق را از بهر ایمان آفرید، پس چه معنی دارد اختصاص ایشان بمنت از میان خلق؟

چون خلق همه یکسان باشند، در همه معانی، تخصیص توفیق و منت نباشد. لا بلکه این تخصیص هست، که ربّ العزّة گفت: فَمَنَّ اللَّهُ عَلَيْكُمْ منت نهاد الله بر شما که از میان خلق شما را برگزید، و توفیق داد شما را تا ایمان آوردید، و راه حق یافتید.

لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ این آیت در فضل مجاهدان است، و افزونی درجات ایشان بر درجات دیگر مسلمانان. و قعود درین آیت تخلف است از جهاد، چنان که جایی دیگر گفت: وَ قِيلَ اقْعُدُوا، فَرَحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ، دَرْنَا نَكُنْ مَعَ الْقَاعِدِينَ، وَ قَعَدَ الَّذِينَ كَذَبُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ. این همه تخلف است از جهاد، نه قعود حقیقی است بر عجز. چون این آیت آمد، عبد الله بن ام مکتوم بن عمرو مؤذن مصطفی (ص) و عبد الله بن جحش و هر دو نابینا بودند گفتند: یا رسول الله ربّ العزّة فضل مجاهدان بر قاعدان می‌نهد، و بندگان را بجهاد میفرماید، و حال ما اینست که می‌بینی و میدانی، و ما را آرزوی جهاد است. در آن حال جبرئیل آمد و عذر ایشان آورد: غَيْرُ أَوْلِي الضَّرَرِ غَيْرَ بَرِ نَصَبِ، قِرَاءَتِ مَدْنِي وَ شَامِي وَ كَسَائِي اسْتِ، بر معنی استثناء از قاعدان.

یعنی: لا یستوی القاعدون غیر اولى الضرر، و روا باشد که نصب علی الحال باشد.

باقی قرآء غیر برفع خوانند بر صفت قاعدان. و معنی ضرر عمی است، و ضریر اعمی است.

مصطفی (ص) آن ساعت ران خود را بر ران زید ثابت انصاری داشت، و املا میکرد این آیت، تا وی مینوشت بر استخوان کتف. گفتا: جبرئیل بر وی در آمد، و وحی می‌گزارد. زید گفت که: اثر وحی پای مبارکش پای مرا خرد کرد از گرانی وحی. تا این عذر ابن ام مکتوم فرو آورد: و هو قوله غَيْرُ أَوْلِي الضَّرَرِ، و در میان هر دو کلمه نهادند. پس ابن ام مکتوم باز نماند، از غرا، و بهر غزاتی بیرون شدی، و گفتی: ادفعوا الی اللّواء و اقیمونی بین الصّقین فائی

لا استطیع ان افر. آخر او را بقادسیه در حرب عجم بکشتند و لوای سیاه با وی.

فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةَ إِنْ قَاعِدَانِ إِنْجَا أَصْحَابِ عِذْرَانِد. هر چند که در همت و نیت بر قصد جهاداند اما بدرجه مجاهدان نهاند، که مجاهدان به يك درجه بالای ایشاناند، رب العالمین گفت: این مجاهدان و این قاعدان معذوران چون بو لبانه و اوس ربیعہ و عبد اللہ جحش، و جماعتی از انصار، میگوید: همه را وعده بهشت دادهام، و هو قوله: وَ كُنَّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى. این حسنی در تفسیر مصطفی (ص) بهشت است. آن گه گفت: وَ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا إِنْ قَاعِدَانِ نَامَعُذُورَانِد، رب العزة مجاهدان را بر ایشان افزونی داد، بدرجتها. چنان که گفت: دَرَجَاتٍ مِنْهُ وَمَغْفِرَةٌ وَرَحْمَةٌ. ابن جریح گفت: الذرجه على اولی الضرر، و الدرجات على غير اولی الضرر.

روی ابو هریره قال: قال النبي: «من آمن بالله و رسوله، و اقام الصلاة، و آتى الزكاة، و صام رمضان، كان حقا على الله ان يدخله الجنة، هاجر في سبيل الله او جلس حيث ولدته امه». قالوا: يا رسول الله أ فلا تخبر الناس؟ قال: «ان في الجنة مائة درجة اعدها الله للمجاهدين في سبيله، بين الدرجتين كما بين السماء و الأرض، فاذا سألتم الله فسنلوه الفردوس، فهو وسط الجنة و اعلى الجنة، و فوقه العرش، و منه تفجر انهار الجنة».

و گفته‌اند: این درجات اعمالست در دنیا. اسلام درجه‌ایست، و هجرت در اسلام درجه‌ای، و جهاد در هجرت درجه‌ای، و قتل در جهاد درجه‌ای. رب العالمین وی را بهر درجه‌ای فردا در بهشت درجتها دهد. و آن گه آن درجتها که الله دهد به است و نیکوتر، چنان که گفت: وَ لِلْآخِرَةِ أَكْبَرُ دَرَجَاتٍ وَ أَكْبَرُ تَفْضِيلًا.

قوله: إِنَّ الَّذِينَ تَوَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ إِنْ آتَى دَرَجَاتٍ قَوْمِي إِنْ مَشْرُكَانِ مَكَّة. روز بدر ایشان را بر وی مصطفی (ص) آوردند بجنگ، و ایشان شهادت گفته بودند در نهان از مشرکان، و بهجرت نیامدند، و عذر نداشتند در تخلف، و مشرکان در ایشان تهمت داشتند که شهادت گفته‌اند. ایشان را بر غم بجنگ آوردند، کشته شدند در میان مشرکان: قیس بن الولید بن المغیره، و الولید بن عتبة بن ربیعہ، و قیس بن الفاکه بن المغیره، و عمرو بن امیه بن سفیان، و العلاء بن امیه بن خلف.

ایشانند که رب العالمین حکایت میگوید از ایشان که: چون مردم بر هم رسیدند، و قلت مسلمانان دیدند، گفتند: غَرَّ هَوْلَاءُ دِينُهُمْ. رب العالمین ایشان را میگوید: تَوَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ فَرِيشْتَاگان چون ایشان را می‌میرانیدند. ملائکه اینجا ملك الموت است تنها، که وی بر قبض روحها موکل است، و جای دیگر میگوید: قُلْ يَتَوَقَّاهُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ، و در لغت عرب خطاب جمع بیاید که مراد از آن واحد بود، كقوله تعالى: إِنْ نَحْنُ...، و لا نشك ان الله سبحانه واحد لا شريك له. ظالمی آنفسيهم نصب است بر حال، یعنی: توقيهم الملائكة في حال ظلمهم و شركهم. قالوا فيم كننم فرشته ایشان را گفت شما در چه بودید؟ این سؤال توبيخ است و تقریع، و روا باشد که گویند: معنی آنست که: فیمن کنتم؟ شما در کدام قوم بودید؟ در مشرکان یا در مسلمانان؟ قالوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ ایشان جواب دادند که ما در زمین مکه مقهوران و عاجزان بودیم، طاقت اظهار ایمان نداشتیم، و ما را بکراهیت با خود بیرون آوردند بجنگ. فریشتگان گفتند: أ لم تكن أرض الله واسعة فتهاجروا فيها؟ زمین مدینه فراخ نبود، و آمن نبود، تا بانجا هجرت کردید؟! سعید بن جبیر گفت: «أ لم تكن أرض الله واسعة فتهاجروا فيها»، قال اذا عمل بالمعاصي فاخرج منها. و روی ان النبي قال: «من فر بدینه من ارض الى ارض و ان كان شبرا من الأرض استوجب به الجنة. و كان رفيق ابيه ابراهيم و نبيه



محمد.»

پس ربّ العالمین ایشان را دروغ زن کرد، بآنچه گفتند، و خبر داد پیغامبر خویش را که: ایشان استطاعت هجرت داشتند و نکردند، لا جرم ماوای ایشان دوزخ است: فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا بد شدنگاهی که آنست. آن گه معذوران را استثنا کرد گفت: إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانَ آن کس که اسلام صبی جائز دارد، این ذکر ولدان وی را دلیل است و حجت. ابن عباس گفت: أنا و امی من الذین لا یستطیعون حيلة و لا یهتدون سبیلا. و کنت غلاما صغیرا.

لا یَسْتَطِيعُونَ حيلة یعنی: فی المال، و لا یَهْتَدُونَ سبیلا یعنی: لا یهتدون طریقا الی المدینة، فَأُولَئِكَ یعنی اهل هذه الصفة، عَسَى اللَّهُ أَنْ یَعْفُو عَنْهُمْ ای یتجاوز عنهم، لا یعاقبهم فی اقامتهم عن الهجرة بعذر، و كَانَ اللَّهُ عَفْوًا غَفُورًا. این آیت دلیل است بر بطلان قول مرجی که گفت: ایمان اقرار است و بس، که این قوم اقرار آوردند و اظهار آن کردند، اما چون تصدیق باطن نبود و سرائر موافق قول نبود، آن اقرار ایشان را بکار نیامد، و مؤمن نبودند و نیز در اسلام هجرت شرط بود، تا آن وقت که مکه گشاده شد، و این شرط در آن آیت است که: وَالَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ یُهَاجِرُوا الْآیة، پس چون شرط هجرت با اسلام ایشان نبود، اسلام ایشان پذیرفته نیامد.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ یَقُولَ مُؤْمِنًا الْآیة خداوند بزرگوار، جبار کردگار، کارساز بنده نواز، کارران نگهبان، پوشنده عیب عذر خواهان، درگذارنده جرم اوآهان، درین آیت اظهار کرم خویش میکند، و فضل و لطف خود به بندگان می‌نماید، فعل خطا که بر ایشان رود کار آن آسان فرا میگیرد، و ایشان را عذر می‌نهد، و نیز ایشان را عاقله پذیر میکند، تا اگر جنابیتی بر سبیل خطا افتد عاقله از ایشان تحمل کنند، و ایشان را در آن ورطه بنگذارند. و چنان که در شریعت عاقله هر کس پدید است در حقیقت هر قومی را عاقله‌ای است، و مهینه همه خلق و گزیده هر دو کون مصطفی (ص) است که عاقله مؤمنان است، تیمار بر ایشان، و عذر خواه ایشان، و فردا شفیع ایشان، و به قال الله عزّ و جلّ: النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ، و هو المشار الیه بقوله (ص): «من ترك مالا فلورثته، و من ترك كلا أو دینا فعلی و الی.»

و بعد از مصطفی (ص) چون بمقام اولیا فرود آیی، خاصگیان درگاه و شناسندگان الله عاقله مستضعفان امت اند، و پیران و مشایخ طریقت عاقله مریدان اند، تا عیب ایشان بپوشند، و ثقل ایشان بردارند.

درین معنی حکایت کنند که بو عمر نجید در ابتداء ارادت خویش به مجلس بو عثمان مغربی بسیار رفتی، و آن سخن بو عثمان در وی اثر کرد، تا او را بتوبت در آورد، و روزگاری بر سیرت صالحان می‌رفت، و خدمت بو عثمان میکرد. آخر وی را فترتی بیفتاد. و از پیش بو عثمان بگریخت، و از مجلس وی بازماند، و بو عثمان هر وقت در اندیشه آن بود که تا وی را ببیند، و نصیحت کند، و از آن فترت باز رهند.

آخر روزی بو عثمان بر وی باز آمد، خجل گشت، و روی برگردانید، و براهی دیگر فرو رفت. بو عثمان هم چنان از پی وی میرفت تا بوی در رسید، گفت: ای بیچاره! از من چه گریزی؟ که من ترا بدخواه نه‌ام، و در چنین روز ترا بکار آیم، صحبت با کسی کن که داند که تو معصوم نیی، عیب بپوشد، و بارت بکشد، و شفقت باز نگیرد.

وَ مَنْ یَقُولُ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا الْآیة هر که شفقت از برادر مسلمان باز گیرد، و بهمت او را یاری ندهد، و نصیحت نکند،

سعی است که در خون وی میکند، ناچار بدین نامهربانی مأخوذ گردد، و کمترین عقوبتی که وی را کنند آنست که هر آنچه بازگیرد از مریدان و برادران خویش، هرگز برخورداری آن نیابد. به داود پیغامبر وحی آمد که یا داود: اذا رأیت لی طالبا فکن له حشوا. ای داود! هر کجا طالبی بینی که لبتیک عاشقی از میان جان و دل زده باشد، و رداء تجرید بر افکنده، و ازار تفرید در بسته، و نعلین قصد در قدم همت کرده، و سر در بیابان امید ما نهاده، با دلی پر درد، و رخسار پر گرد، غاشیه همت وی بر دوش خود نه، و چاکروار در رکاب طلب او برو، که او از نزدیکان ماست، تقرّبی کن بدو، و جای ساز در دل او، که من بر دل چنین کس اطلاع کنم، و هر کرا در دل وی جای بینم او را بدوست گیرم.

یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا الْآيَةَ از روی اشارت میگوید: چون بسفیری بیرون شوید، بدان شوید که بدوستی از دوستان خدا در رسید، تا مونس روزگار و شاهد دل و جان شما بود، و چندان که روید هیچ از طلب میسائید، و قدم جهد باز پس منهد، که ایشان ضنائن «۱» درگاه عزت‌اند، و مقبول حضرت الهیّت‌اند، نه هر کسی بیندشان، نه هر دیده دریابدشان. چون یافتید، گوش دارید، چون دیدید لزوم گیرید، که روشنایی دل در مشاهدت ایشان است، و سعادت ابد در صحبت ایشان. پیر طریقت جنید را پرسیدند قدس الله روحه که دو رکعت نماز تطوع دوست‌تر داری که بگزاری یا یک ساعت مشاهده درویشان؟ گفت: یک ساعت مشاهدت درویشان، زیرا که مشاهدت درویشان محبت خداست، که میگوید: وجبت محبتی للمتحابین فی و المتزاورین فی. و محبت خدای بدست آوردن عین فرض است. این چنین فرض بگذاشتن و نافله برداشتن کار زیرکان و سیرت جوانمردان نبود.

لا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ الْآيَةَ مدح غازیان است، و جلوه‌گری جان جانبازان ایشان، در دو جهان بر عالمیان، و ترغیب مؤمنان تا روز جاودان، و نه خود اینست، که در قرآن بسیار جایگه ذکر غازیان است، و اشارت بفضل ایشان، و ذکر اعمال و احوال و ثواب و درجات ایشان، و بیان ساز و آلات و ضرورات ایشان: اسب غازی را گفت: وَ الْعَادِيَاتِ ضَبْحًا الْآيَةَ، سلاح غازی را گفت: وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ، و نفقه غازی: وَ لَا يُؤْفِقُونَ نَفَقَةَ صَغِيرَةٍ وَ لَا كَبِيرَةٍ، صف غازی: يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًا، نماز غازی: وَ إِذَا كُنْتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ، تعب غازی: ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَ لَا نَصَبٌ، نفیر غازی: انْفِرُوا خِفَافًا وَ ثِقَالًا، وعده غازی بنیکویی: قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسَيْنَيْنِ، خروج غازی و مرگ غازی: وَ مَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ، تسلیت غازی: إِنْ يَمَسُّكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِثْلُهُ، شجاعت غازی: فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وفاء نصرت غازی: سَأَلْتَنِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ، توکل غازی: الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَ قَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ، اجابت خدای مر دعاء غازی را: إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَبْ لَكُمْ الْآيَةَ، ادب در آموختن مر غازی را: وَ لَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَ تَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَ اصْبِرُوا، باد که غازی را نصرت دهد: فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا. خواب که غازی را نصرت کند: إِذْ يُغَشِّيكُمُ الْغُعَاسَ أَمَنَةً مِنْهُ، دفع دشمن از غازی و در حمایت خدای بودن غازی را گفت: لا غَالِبَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَ إِنِّي جَارٌّ لَكُمْ الْآيَةَ.

و از شرف غازی یکی آنست که چون غازیان صفها بر کشند، و در معارك ابطال بایستند، رب العزة گوید: ملائکتی اطلعوا فانظروا الی عبیدی قد ترکوا المال و الثروة، و اقبلوا الی شاهرین اسیافهم علی اعناقهم، فهم یقولون لا قوام یأکلون رزقی و یعبدون غیری: قولوا لا اله الا الله. اما و عزتی و جلالی و عظمتی، لکم عندی ثمرات، کرامات،



بر جمله معنی آنست که: هر که قصد هجرت دارد جای هجرت یابد، چون بزمنی نتواند بود بزمنی دیگر شود. چون جایی بکام و مراد خویش زندگانی نتواند کرد، فرا جایی شود که بکام و مراد خویش زندگانی تواند کرد، و لهذا قال بعضهم و انشدوا:

اذا كنت في دار يهيك اهلها و لم تك مكبولا فتحوّل

و انشدوا:

اذا نبت المنازل فالرحيل و لم يرعين حقك فالبديل  
اذا كان العطاء على مكاس ابى لى اخذه الخلق الجميل  
ولى رزق الى اجلى معدّ تضمّنه لى الملك الجليل

وَ مَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ، سبب نزول این آیت گفته‌اند که اکثم بن صیفی بود، حکیم عرب. و گفته‌اند: ضمرة بن العيص بود، و گفته‌اند، مردی بود از بنی لیث، حبیب بن ضمیره. و قیل جندع بن ضمیره. این مرد بیمار شد در مکه، و اثر مرگ بر خود بدید، پسران داشت، ایشان را گفت: مرا بیرون برید هجرت را.

گفتند: تو بیماری و عاجز، و بر هلاک مشرف. گفت: رواست تا اگر بمیرم باری مهاجر میرم. پسران وی او را سریری ساختند، و او را بر گرفتند، چون به تنعیم رسید، وی را اجل آمد، دست راست بر دست چپ زد و گفت: اللهم هذه لرسولك، ابايعك على ما بايعك عليه رسولك. این بگفت و از دنیا بیرون شد. خبر با اصحاب رسول خدا رسید، گفتند: اگر به مدینه رسیدی مزد وی تمام بودی. رب العالمین در شأن وی این آیت فرستاد: وَ مَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ يَعْنِي: قبل بلوغه الى مهاجره، فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ اى: و جب ثوابه على الله، بايجابه ذلك على نفسه، فضلا من الله.

وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا يَعْنِي: لما كان منه في حال الشرك. رَجِيمًا بما كان منه في الاسلام.

وَ إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ اِئِنَّ مِنْ، من تبعيض است، که قصر از پنج نماز در سه نماز روا است، و روان، يقال: قصر الصلاة و قصرها و أقصرها، هر سه بمعنی یکسانند.

إِنَّ خِفْتُمْ أَنْ يَقْتَنُكُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا اِئِنَّ «خفتم» منسوخ است بسنت، که رسول خدا (ص) قصر کرد در امن، عمر خطاب وی را گفت: ما بال القصر و قد أمنا؟ این قصر کردن چیست که امن گشتیم؟ جواب داد وی را: صدقة تصدق الله بها عليكم، فاقبلوا صدقته.

### فصل

بدان که قصر جز در سفر روا نیست، و سفر بر چهار ضربت: سفر واجب چون حجّ و عمره و جهاد، و سفر طاعت چون زیارت پدر و مادر، و سفر مباح چون تجارت و نزهت، و سفر معصیت چون راه زدن و دزدی کردن. و قصر در همه جائز است مگر در سفر معصیت، و بمذهب ابو حنیفه در سفر معصیت نیز روا است. و این آیت که دلیل قصر است، در سفر واجب آمده است، و سفر طاعت و سفر مباح بدان ملحق است، و احکام که بسفر تعلق دارد بر سه ضربت: یکی آنست که بسفر دراز مخصوص است. چون قصر و فطر و مسح بر موزه سه شبان روز، و

دوم آنست که در سفر دراز و کوتاه هر دو روا است، چون نماز نافله بر راحله، و تیمم و مردار خوردن بوقت ضرورت، و ترك جمعه. حکم سیوم جمع است میان دو نماز. قول قدیم شافعی آنست که در سفر کوتاه روا است، و بقول جدید جز در سفر دراز روا نیست. و سفر دراز چهار برید است، هر بریدی چهار فرسنگ، هر فرسنگی سه میل بهاشمی، هر میلی دوازده هزار قدم، جمله شانزده فرسنگ باشد، چهل و هشت میل. و در خبر است از رسول خدا (ص) که گفت: «یا اهل مکه لا تقصروا فی اقلّ من اربعة برد»، ذلك من مکه الی عسفان او الطائف. «برد» جمع برید است، یقال برید و برد، کما یقال سبیل و سبل، و نذیر و نذر. و بریدی دوازده میل باشد چنان که گفتیم، و بمذهب ثوری و اصحاب رای حدّ مسافت قصر سه مرحله است، بیست و چهار فرسنگ. و بمذهب اوزاعی یک مرحله هشت فرسنگ، و بمذهب داود: قصر و فطر در سفر دراز و کوتاه مباح است. و قصر بمذهب شافعی رخصتی است و نه واجب است، خلافا لاصحاب الراى و مالک. عائشه گفت: «کلّ ذلك قد فعل رسول الله (ص)، قصر ذلك فی السفر و اتمّ. و دلیل بر آنکه واجب نیست قوله تعالی: وَ إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ، و این حد اباحت و رخصت است، نه حد ایجاب. و هر چند که واجب نیست، و مسافر در اتمام و قصر مخیر است، اما قصر فاضلتر است و پسندیدهتر. اول نمازی که رسول خدا (ص) در آن قصر کرد نماز دیگر بود، بعسفان در غزاة بنی انمار.

و ابتداء قصر آن گه کند که از بناهای شهر خویش یا ده خویش بیرون شود، اگر چه از میان کشتزار و رزان که بشهر متصل بود بیرون نشده باشد، روا است.

و بدوی که در بادیه نشینند همچون حضری است که در شهر نشینند، چنان که حضری را در شهر خویش قصر نرواست، بدوی را در حله خویش نرواست، اگر از حله خویش بیرون شود، بقصد جایی که مسافت آن شانزده فرسنگ باشد قصر کند. و ابتداء قصر آن گه کند که از آن حیّ و خیمهای آن حیّ بیرون شود. و نمازی که در آن قصر کند باید که بوقت خویش بادا، نه بقضا و نیت قصر کند. و اقتدا بکسی نکند که نماز تمام کند، اگر کند پس وی را نیز تمام باید کرد.

وَ إِذَا كُنْتَ فِيهِمْ يَعْنِي: فِي الْمُؤْمِنِينَ فِي غزواتهم و خوفهم، فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ فَلْتَقُمْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَكَ. ابن عباس و جابر عبد الله انصاری گفتند که: مشرکان رسول خدا (ص) و یاران را دیدند که چون وقت نماز می‌درآمد، همه یک بار بر نماز می‌خواستند، و رسول خدا (ص) ایشان را امامی میکرد، و فترت و تقصیر در آن روا نمیداشتند. ایشان گفتند: این نماز بر ایشان گرامی‌تر از فرزند ایشانست، اکنون چون هنگام نماز در آید، و بدان مشغول شوند، ما بر ایشان دست یابیم. چون ایشان این همت کردند، ربّ العالمین این آیت فرستاد در بیان نماز خوف: وَ إِذَا كُنْتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ.

و بدان که نماز خوف بر سه گونه است: از آنکه رسول خدا سه بار نماز خوف کرده، هر بار بوجهی و صفتی دیگر، بر حسب حال ضرورت. اول بار بعسفان، جایی است میان مکه و مدینه، با کافران جنگ میکرد، و کافران دویست مرد بودند، و در سمت قبله بودند، و هیچ ساتر نبود میان فریقین. رسول خدا (ص) مسلمانان را دو صف ساخت، و ایشان هزار و چهار صد مرد بودند، همه در نماز شدند با امام، و رکوع کردند بهم، چون بسجود رسیدند صف دوم سجود کردند، و صف اول که بدشمن نزدیکتر بودند ایشان را میکوشیدند، و پاس میداشتند. پس چون امام برخاست با

صف دوم، آن صف اول نیز سجود کردند، و در قیام بامام در رسیدند. بر رکعت دوم.

همه بهم رکوع کردند، و صف اول با امام در سجود شدند، و صف دوم ایشان را میکوشیدند، چون امام با صف اول با تشهد آمد، آن صف دوم که گوشوان بودند، سجود کردند، و بامام در رسیدند در حال تشهد. پس همه بهم سلام باز دادند. اینست معنی خبر ابن عباس در نماز خوف به عسفان. نوع دوم نماز خوف است که رسول خدا (ص) به ذات الرقاع کرده است، که دشمن نه بر جهت قبله بود، مسلمانان را دو فرقت ساخت: يك فرقت برابر دشمن فرستاد، تا سلاح بر گرفتند، و پاس میداشتند، و يك فرقت با امام دور شدند چندان که تیر دشمن بدیشان نرسید. امام يك رکعت نماز کرد با ایشان، چون با قیام شد امام در رکعت دوم، مأمومان نیت مفارقت کردند، و فاتحه و سورتی کوتاه برخواندند، و آن يك رکعت که باقی بود زود بگزاردند، و سلام باز دادند، و امام هم چنان در قیام انتظار میکشید، تا اینان واپس دشمن شدند، و آن فرقت که برابر دشمن بودند باز آمدند، و نماز خود در نماز امام بستند، و آن يك رکعت که باقی بود امام بایشان بگزارد، و چون بتشهد رسید، امام تشهد دراز در گرفت، و ایشان بی آنکه نیت مفارقت کردند آن رکعت دوم باز آوردند، و بتشهد در امام رسیدند، و آن گه همه بهم سلام باز دادند. اینست معنی خبر خواب جبیر، که از پدر روایت کرده از مصطفی (ص) که به ذات الرقاع نماز خوف چنین کرد.

نوع سیوم نماز خوف که رسول خدا (ص) به بطن نخله کرد. مسلمانان را دو فرقت کرد، هم چنان که در ذات الرقاع. پس هر دو رکعت نماز با يك فرقت بگزارد، و سلام باز داد، و اینان را برابر دشمن فرستاد بگوشوانی، و آن فرقت دیگر آمدند، و رسول خدا دیگر باره هر دو رکعت با ایشان بگزارد به تنقل، چنان که آن فرقت دوم فریضه میگزاردند، و رسول خدا نافله. و اگر این نماز در حضر باشد، امام با فرقت اول چهار رکعت بگزارد نیت فرض، و با فرقت دوم چهار دیگر بگزارد نیت نافله. اینست معنی خبر بو هریره که رسول خدا (ص) به بطن نخله نماز خوف چنین کرد.

يك نوع دیگر است نماز خوف که بو حنیفه اختیار کرده است، و تمسك بخبر عبد الله عمر کرده است، و آن آنست که: امام مسلمانان را دو فرقت کند، گروهی با امام در نماز شوند، و آن گروه دیگر اینان را میکوشند، چون اینان که در نمازند يك رکعت کرده باشند، و از هر دو سجود فارغ شده، واپس دشمن شوند هم چنان در نماز، و هیچ سخن نگویند، و آن طائفه که گوشوانی میکردند آیند، با امام باقی نماز بکنند، تا نماز امام تمام شود، و سلام باز دهد. پس این طائفه هم چنان در نماز و با سلاح بجای قوم باز شوند، و پاس میدارند، تا آنان باز آیند، و باقی نماز خویش هم بر آن جای تنها بگزارند، و باز گردند، و آن طائفه دیگر آیند، و باقی نماز خویش هم چنان گزارند تنها.

اما برداشتن سلاح در نماز خوف در آن تفصیلی است. گفته اند که: سلاح بر پنج ضربست: سلاحی که برداشتن آن حرام است، و نماز بآن درست نیست، و آن آنست که نجاستی بآن رسیده باشد از خون یا غیر خون، یا تیری که پر آن از حیوانی باشد که نخورند. دوم سلاحی که برداشتن آن مکروه است، از آنکه مرد را گرانبار کند، و افعال صلاة بتمامی بجای نتواند آورد، چون جوشن و مغفر و مثل آن. سیوم سلاحی که برداشتن آن ببيك قول مستحب است، و ببيك قول واجب، که دشمن را بدان از خود دفع کند، چون شمشیر و کارد و امثال آن. چهارم سلاحی است که دشمن را از دیگران بدان دفع کند، مستحب است داشتن آن چون کمان و تیر. پنجم سلاحی است که باندازه جایگه می توان داشت، و آن رمح است، اگر بحاشیه صف بود که مردم را از آن رنج نبود مستحب است داشتن آن، و اگر در میان صف بود

که مردم را از آن رنج بود کراهیت بود داشتن آن.

وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ كَانَ بِكُمْ أذىٌ مِنْ مَطَرٍ ابْنِ عَبَّاسٍ گفت: رسول خدا (ص) در بطن نخله با بنی انمار جنگ کرد، و ایشان را بهزیمت کرد، و مال ایشان بغنیمت برداشت، و فرزندان ایشان بردگان گرفت، و دشمنان همه بگریختند، و پراکنده گشتند. رسول خدا و یاران آنجا ساکن شدند و بیارمیدند، و سلاحها بنهادند.

پس رسول خدا (ص) تنها برخاست، و حاجتی را که در پیش داشت بگوشه‌ای باز شد، و وادی باز برید، و در آن زیر درختی فرو آمد. جماعتی مشرکان بر کوه شده بودند، و کوه را پیناه خود کرده. در میان ایشان یکی بود عوف بن الحارث المحاربی، از دور نظر کرد، رسول خدا (ص) را تنها دید در زیر آن درخت. شمشیر بر گرفت، و آمد بقصد رسول خدا. رسول (ص) از آمدن عوف آگاهی نداشت، تا ناگاه او را بر سر خود دید، ایستاده و شمشیر کشیده. گفت: یا محمد! آن کیست که این ساعت ترا فریاد رسد، و مرا از تو باز دارد؟ رسول (ص) گفت: خدا است که مرا فریاد رسد، و ترا از من باز دارد، آن گه روی سوی آسمان کرد و گفت: «اللَّهُمَّ اكْفِنِي عَوْفا!»

بار خدایا کفایت کن این کار، و عوف را از من بازدار. پس عوف آهنگ آن کرد که ضربتی زند، ناگاه میان دو کتف وی زخمی رسید که بر وی در افتاد، و شمشیر از دست وی بیفتاد، رسول خدا برخاست، و شمشیر برگرفت و گفت: یا عوف! آن کیست که این ساعت ترا از من ننگه دارد؟ و مرا از تو باز دارد؟ عوف گفت: هیچکس نیست مگر که تو خود نکنی. رسول خدا (ص) گفت: گواهی میدهی که خدا یکی است، و من بنده و رسول اوأم، تا این شمشیر بتو بازدهم، گفت: این یکی نمیتوانم، لکن گواه باش که بعد ازین هرگز با تو جنگ نکنم، و هیچ دشمنی را بر تو یاری ندهم. رسول خدا (ص) شمشیر بوی باز داد، عوف گفت: یا محمد! و الله که تو از من بهتری و جوانمردتری! رسول (ص) گفت: «اجل، أنا احقّ بذلك منك»

آری من بدان سزاوارترم که کنم. پس عوف باصحاب خویش باز گشت، و ایشان او را ملامت کردند، که چون دست یافتی چرا این کار تمام نکردی؟ وی قصه خویش بگفت، و همه خاموش شدند، و رسول خدا (ص) پیش یاران باز آمد و ایشان را از آن خبر کرد، و این آیت بر ایشان خواند: وَ لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ كَانَ بِكُمْ أذىٌ مِنْ مَطَرٍ أَوْ كُنْتُمْ مَرَضَى أَنْ تَضَعُوا أَسْلِحَتَكُمْ قَوْمِي گفتند: این رخصت است در سلاح فرو نهادن اندر نماز خوف، که بقول بعضی سلاح برداشتن اندر نماز خوف فرض است، و نیز رخصت است بعذر بیماری و باران، که سلاح فرو نهند، از آنکه بیمار از برداشتن آن گرانبار و رنجور شود، و سلاح بیاران تباه گردد.

آن گه گفت: وَ خُذُوا جِدْرَكُمْ بِر حذر باشید از دشمن، و هشیار باشید اندر نماز. نباید که اندر نماز ناگاه بسر شما رسند، و شما را غافل گیرند. إِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ یعنی فی الآخرة، عَذَاباً مُهِيناً یهانون فیه.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: وَ مَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ الْآيَةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، خدای جهانیان، و دارنده همگان، و دانای مهربان، درین آیت نشان رحمت از خود میدهد، و لطف خود با بندگان مینماید، و مؤمنان را بر هجرت میخواند، و مهاجران را میستاید.

و مهاجران سه گروه‌اند: گروهی از بهر دنیا هجرت کنند، تجارتی در پیش گیرند، یا طلب معیشتی کنند، و هر چند که این کار در شرع مباح است، اما بعاقبت نه پیدا که سر به چه باز نهد، و حاصل آن بچه باز آید، که مصطفی



(ص) گفت: «حَبِّ الدُّنْيَا رَأْسَ كُلِّ خَطِيئَةٍ»، و نیز گفته: «لَا تَتَّخِذُوا الضَّيْعَةَ فِتْرَةً غِبُوا فِي الدُّنْيَا».

این مهاجر پیوسته در رنج و عنا است، و بدست دزدان گرفتار، و بر شرف هلاک! بطمع آنکه تا مباحی بدست آرد، فرضی بگذارد، و آن گه سوزد، و مایه هر دو بزبان آرد. يقول الله عزّ و جلّ: تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ. گروهی دیگر زاهدانند که هجرت ایشان از بهر عقبی بود، و روش ایشان از روی معنی باشد، منازل طاعات برند، و مراحل عبادات بقدّم همت پیمایند، گاه حجّ کنند، و گاه غزا، گاه جهاد، و گاه زیارت، گاه نماز، و گاه روزه، گاه ذکر نام خدا، گاه فکر در آلاء و نعماء خدا. مصطفی (ص) از بهر ایشان گفته: «سَيُرَوِّ سِقَ الْمَفْرَدُونَ». قالوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا الْمَفْرَدُونَ؟ قال: «الْمَهْتَدُونَ الَّذِينَ يَهْتَدُونَ بِذِكْرِ اللَّهِ، يَضَعُ الذِّكْرَ عَنْهُمْ اتِّقَالَهُمْ، فَيَأْتُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ خَفَافًا».

و ربّ العزّة در حقّ ایشان میگوید: وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَى لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا. سدیگر گروه عارفانند که هجرت ایشان از بهر مولی بود، و هجرت ایشان هم در نهاد ایشان بود، در پرده‌های نفس هجرت کنند تا بدل رسند، و آن گاه در پرده‌های دل هجرت کنند تا بجان رسند، و آن گاه در پرده‌های جان هجرت کنند تا بوصول جانان رسند.

گفتم کجات جویم ای ماه دلستان؟ گفتا قرارگاه منست جان دوستان.

مردی پیش بو یزید بسطامی شد، گفت: چرا هجرت نکنی؟ و بسفر بیرون نشوی تا خلق را فائده دهی؟ جواب داد که: دوستم مقیم است، بوی مشغول، بدیگری نمیپردازم. آن مرد گفت آب که دیر ماند در جایگاه خود بگنجد. بو یزید جواب داد که دریا باش تا هرگز بنگندی. آن گاه این بیت بگفت:

اری الحجاج يزجون المطايا و ها أنا ذا مطايا الشوق ازجی.  
إذا ما كعبة قصدت و حجّت فوجهك قبلتي و اليك حجّي

وَ إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ حَمَقَ قَصْرٍ فِي فَرْضِ نَمَازِ ائِدْر سَفَرِ، هَر چِنْد كِه عَموم خَلق رَا تَخْفِيفِي وَ رَخِصْتِي اسْتِ اَمَّا اَهْلُ خُصُوصِ رَا چُون قَهْرِي وَ بَعْدِي اسْتِ اَز حَضْرَتِ، لَا جَرَمِ اَيْشَان رَا عَوْضِي بَاز دَاد.

هم در سفر اباحت نفل بر راحله یا پیاده روی در سفر خود کرده، بی استقبال قبله، تا بدانی که بر آن درگاه حجاب نیست، و بند نیست، و منع نیست، و دستوری مناجات بر دوام هست، چنان که خواهی. از روی اشارت میگوید: بنده من! اگر قرب میخواهی اینک در گشاده، و بار داده، و منعی نه! و اگر بعد میخواهی بر سبیل رخصت اینک ترا رخصت، و خشمی نه! اینست غایت کردم، و کمال لطف، حفظ سنت و فاء، و تحقیق معنی و لا.

وَ إِذَا كُنْتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ الْأَيَّةَ دَرِينِ آيَةِ دَلَالَتِ رُوشِنِ اسْتِ كِه بِنْدِه مَآ دَامِ كِه تَا يَكِ نَفْسِ اَز اِخْتِيَارِ بَا وِي بُوَد، حَمَقَ نَمَازِ اَز وِي بَر نَخِيْزِد، نِه دَر حَالِ اَمِن، نِه دَر حَالِ خَوْف، نِه اَن يَكِ سَاعَتِ كِه سُلْطَانِ حَقِيقَتِ بَر وِي مَسْتُولِي بُوَد، وَ وِي دَر نَقْطِه جَمْع، وَ نِه اَن وَقْتِ كِه غَلْبَاتِ اِحْكَامِ شَرَعِ بَر وِي رَوَانِ بُوَد، وَ وِي دَر وَصْفِ تَفَرُّقَتِ.

مردی در پیش جنید آمد و گفت: نوری چندین روز است تا در غلبات وجد خویش برفته، و ولهی عظیم او را فرا



گرفته، و سلطان حقیقت بر وی مستولی شده، همانا که بنقطه جمع رسیده. جنید گفت: که با این همه در وقت نماز چو نیست و چه میکند؟ گفت چون وقت نماز درآید تکبیر بندد، و نماز بشرط خویش بگذارد، و در آن خلی نیارد. جنید: گفت الحمد لله که شیطان بدو دست نیافتست، و راه بر وی نرزد. آن دقت او عین حقیقت است، و حرکت او جمال طریقت است، و نفس او نقطه جمع است.

### ۱۹ النوبة الاولى

قوله تعالى: فَإِذَا قُضِيَتْ الصَّلَاةُ چون در بیم نماز خوف بگزارید، فَادْكُرُوا اللَّهَ، خدای را یاد میکنید، قیاماً در بر پای، وَ قُعُوداً و نشسته، وَ عَلَى جُنُوبِكُمْ و بر پهلو، فَإِذَا اطْمَأْنَنْتُمْ چون آمن گشتید و آرام یافتید، فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ نماز بهنگام بپای دارید، إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ که نماز بر مؤمنان، كِتَاباً مَوْثُوتاً (۱۰۳) نبشته‌ایست واجب بهنگام. وَ لَا تَهْتُوا و سست مگردید، و فرو مایستید، فِي ابْتِغَاءِ الْقَوْمِ در جنگ جستن با دشمنان من، إِنْ تَكُونُوا تَأْمُونِمْ اگر شما از زخم می‌درد یابید، فَإِنَّهُمْ يَأْمُونُ كَمَا تَأْمُونُ ایشان هم درد یابند چنان که شما می‌درد یابید، وَ تَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ و شما از خدا آنچه امید دارید یابید، مَا لَا يَرْجُونَ و ایشان آن نیابند، وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيماً حَكِيماً (۱۰۴) خدای دانای است راست‌دان همیشه‌ای.

إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ ما این نامه بتو فرو فرستادیم، بِالْحَقِّ بر راستی و درستی، لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ تا داوری کنی میان مردمان، بما أَرَاكَ اللَّهُ بَأَنجِه خدای نمود ترا، وَ لَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيماً (۱۰۵) و نگر که کژان را داوری دار نباشی. وَ اسْتَغْفِرِ اللَّهَ و آمرزش خواه از خدای، إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُوراً رَحِيماً (۱۰۶) که خدای آمرزگار است مهربان همیشه‌ای. وَ لَا تُجَادِلْ و داوری مدار، عَنِ الَّذِينَ يَخْتَلُونَ أَنفُسَهُمْ ایشان را که خیانت میکنند در خویشتن، إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ که خدای دوست ندارد، مَنْ كَانَ خَوَّاناً أَثِيماً (۱۰۷) آن را که کژ کار بود بزمند، يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ پنهان میدارند از مردمان، وَ لَا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ و پنهان نمیدارند از خدای، وَ هُوَ مَعَهُمْ و او با ایشانست، إِذْ يَبِيئُونَ أَنْ كِه که شب بسر میبرند، مَا لَا يَرْضَى مِنَ الْقَوْلِ بَأَنجِه خدای نپسندد از سخن، وَ كَانَ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطاً (۱۰۸) و خدای بآنچه ایشان میکنند دانا است.

ها أَنْتُمْ هُوَ لَاءِ آگاه بید و گوش دارید شما که اینان اید هن، جادلتم عَنْهُمْ داوری بداشتید ایشان را، فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی این جهان، فَمَنْ يُجَادِلِ اللَّهَ عَنْهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ آن کیست که داوری ایشان دارد روز رستاخیز؟ أَمْ مَنْ يَكُونُ عَلَيْهِمْ وَكَيْلاً (۱۰۹) یا کیست که بر ایشان وکیل بود.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: فَإِذَا قُضِيَتْ الصَّلَاةُ الآية میگوید: چون از نماز خوف فارغ گشتید، و رخصت که دادیم در آن پذیرفتید، آن گه خدای را عزّ و جلّ نماز کنید، اگر تندرست باشید بر پای ایستاده، و اگر بیمار باشید نشسته، و اگر خسته باشید که نتوانید نشستن، جنب فرا داده. ذکر اینجا بمعنی نماز است چنان که آنجا گفت: الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَاماً وَ قُعُوداً، و روا باشد که بمعنی توحید و تسبیح و شکر باشد، یعنی که چون از نماز فارغ گشتید خدای را یاد کنید بتعظیم و تقدیس و تسبیح و شکر. مصطفى (ص) گفت: «ذکر الله علم الايمان، و براءة من التفاق، و حصن من الشيطان، و حرز من النيران»، و به موسی (ع) وحی آمد: «یا موسی، اجعلنی منك علی بال و لا تنس ذکرى علی کل حال، و لیکن همك ذکرى، فان الطریق علی».

فَإِذَا اطْمَأْنَنْتُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ مَيَّكُودٍ: چون آرام گرفتید، و از بیم وترس و بیماری و قتال با دشمن امن شدید، و بخانه‌های خویش بازگشتید، نماز تمام کنید، یعنی چهار رکعت. إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْقُوتًا که نماز فرضی است بر مؤمنان نبشته، و بر ایشان واجب کرده، و وقت‌های آن پیدا کرده.

دو رکعت در سفر، و چهار در حضر. موقوف و موقت هر دو یکسانست، یقال: وقت الله عليهم و وقته، ای جعله لأوقات، و منه قوله: وَإِذَا الرُّسُلُ أَقْبَتَتْ، و «وقتت» مشدد و مخفف خوانده‌اند، و تخفیف فصیح‌تر، بدلیل قوله مَوْقُوتًا. زید اسلم گفت: مَوْقُوتًا ای منجما تَوَدُّونَهَا فِي انْجَمِهَا، کَلَّمَا مَضَى نَجْمٌ جَاءَ نَجْمٌ. قال مجاهد: الموقوف، المفروض.

### فصل فی کیفیت الصلاة و ذکر حقوقها

بدان که نماز بنیاد دین است، و عماد مسلمانی، و سیّد همه عبادتها. هر که این پنج نماز فریضه بجای آورد عهدی بسته آمد وی را با حق جلّ جلاله، که وی را بیامرزد، و در امان و حمایت خود دارد. و هر که از گناه کبائر دست برداشت اگر صغائر بر وی رود این پنج نماز کفارت آن باشد.

پرسیدند از مصطفی (ص) که از کارها چه فاضلتر؟ گفت: نماز بوقت خویش بپای داشتن.

اما کیفیت نماز آنست که چون خود را طهارت دادی بشرط شریعت، جامه پاک پوشی، و بر جای پاک بایستی، روی بقبله آورده، و میان دو قدم مقدار چهار انگشت گشاده، و پشت راست بداشته، و سر در پیش افکنده، و چشم فرا موضع سجود گماشته، و اگر شیطان وسوسه‌ای فرا پیش آورد، قُلْ أَعُوذُ بِرِخْوَانِي، و آن گه اگر دانی که کسی بتو اقتدا میکند، بانگ نماز گویی باواز بلند، و اگر نه که تنها باشی، بر اقامت اقتصار کنی، و نیت در دل حاصل کنی، و گویی: ادا میکنم فریضه نماز پیشین خدای را جلّ جلاله، و نیت در دل و تکبیر بر زبان هر دو برابر داری، و هر دو دست تا بنزدیک گوش برداری، چنان که سر انگشتان برابر گوش بود، و هر دو کف برابر دوش، و انگشتان گشاده، و الله اکبر بگویی، پس دست چپ بر زیر سینه نهی، و دست راست بر زیر چپ نهی. و انگشت شهادت و انگشت میان بیشت ساعد چپ فروگذاری، و دیگر انگشتان بر ساعد حلقه کنی، و دست فرو نگذاری، و آن گه باز بسینه بری، بلکه هم در فرو آوردن بسینه بری، که درست اینست. و در نماز شدن و تکبیر کردن چنان که مهوسان و جاهلان مبالغت نمایند و تکلف کنند، نکنی، و چون دست بر هم نهادی تکبیر تمام کنی، و گویی: کبیرا و الحمد لله کثیرا، و سبحان الله بکرة و أصیلا. آن گه دعاء استفتاح برخوانی، و أَعُوذُ بِرِخْوَانِي، و سورة الحمد برخوانی و تشدیدهای آن بجای آری، و اگر توانی فرق میان ضاد و ظا بجای آری، اما در حروف مبالغت نکنی، چنان که پشولیده شود، و بآخر آمین بگویی، نه پیوسته بآخر سورة، لکن اندکی باید گسسته. آن گه سورتی برخوانی. و در نماز بامداد، و در دو رکعت نخستین از نماز شام و خفتیدن، سورة الحمد و سورتی دیگر با بسم الله الرحمن الرحیم، بجهر بخوانی، و بقراءت آواز برداری، اگر امام باشی، و گر تنها، مگر در آن حال که اقتدا بدیگری کنی. پس رکوع را تکبیر کنی چنان که بآخر سورة پیوسته نباشد، و درین تکبیر دست برداری و تکبیر همی گویی، تا آن گه که بعد رکوع رسی، و کف هر دو دست بر دو زانو نهی، انگشتها از هم گشاده، و زانو راست بداشته، و هر دو بازو از پهلو دور داشته، مگر که زن باشد.

آن گه سه بار گویی: سبحان ربی العظیم، و اگر امام نباشی هفت بار یا ده بار نیکوتر بود، پس از رکوع باز آیی دست برداشته و می گویی: سمع الله لمن حمده تا راست بایستی، و آرام گیری، چون راست بایستادی گویی: «رَبَّنَا لَكَ

الحمد ملء السموات و ملء ما شئت من شيء بعد»، پس تکبیر کنی، و بسجود شوی، و آنچه بزمین نزدیکتر است از اعضا، باید که بیشتر بزمین رسد، اول زانو، آن گه دست، آن گه پیشانی، آن گه بینی، و دو دست برابر دوش بر زمین نهی، انگشتها بهم باز نهاده. و اگر زن باشد جمله اعضا فراهم دارد. و سبحان ربی الاعلی سه بار بگویی، و اگر تنها باشی بیفزایی، هفت یا ده بار. پس تکبیر کنی و از سجود بر آیی، و بر پای چپ نشینی، و هر دو دست بر دور آن نهی، و گویی: «رب اغفر لی و ارحمنی و ارزقنی و اهدنی و اجر لی و عافنی و اعف عنی»، و سجود دیگر همچنین کنی. پس از سجود باز نشینی نشستنی سبک، که آن را جلسه الاستراحة گویند، و تکبیر کنی، و بر پای خیزی. و دیگر رکعت همچون اول بگزاری. «اعوذ» بر سر قراءت فرو نگذاری. پس چون از سجود دوم رکعت فارغ شدی، بتشهد نشینی بر پای چپ، هر دو دست بر ران نهاده، و انگشتان دست چپ گشاده داری، و انگشتان دست راست فرو گیری، مگر مسبحة، چنان که در عدد پنجاه و سه گیری، چون بکلمه شهادت رسی آنجا که گویی: «إنا لله» مسبحة دست راست برداری، و بدان اشارت بوجدانیت کنی. و در تشهد دوم همچنین، لکن در تشهد آخر هر دو پای از زیر برون آری، و بجانب راست پای چپ بخوابانی، و قدم راست بپای کنی، انگشتان بقبله، و سرون چپ بر زمین نهی، و در تشهد اول «اللهم صلّ علی محمد و علی آل محمد» بگویی، و بر پای خیزی، و در تشهد دوم تمام بخوانی، و دعاء معروف در افزایی، و سلام باز دهی گویی: «السلام علیکم و رحمة الله»، و روی از جانب راست کنی، چندان که از قفا يك نیمه روی تو به بینند، و در سلام دوم روی از جانب چپ کنی همچنین، و در هر دو سلام روی بقبله سلام ابتدا کنی، و در سلام نخستین نیت بیرون آمدن کنی از نماز، و در سلام دوم نیت سلام بر حاضران و فریشتگان.

مصطفی (ص) گفت: هر که نماز بوقت خویش کند، و طهارت نیکو کند، و رکوع و سجود تمام بجای آرد، و بدل خاشع و متواضع بود، نماز وی میشود تا بعرش، سپید و روشن، میگوید خدای ترا نگه دارد، چنان که مرا نگه داشتی! و هر که نماز بوقت خویش نکند، و طهارت نیکو نکند، و رکوع و سجود تمام بجای نیارد، آن نماز وی میشود تا باسماں، سیاه و تاریک، و همی گوید: خدای تعالی ترا ضایع کند، چنان که مرا ضایع گذاشتی! تا آن گه که الله خواهد جلّ جلاله، پس آن نماز وی چون جامه کهن در هم پیچند و بر وی وی باز زنند.

و فرائض و سنن نماز و آداب و شرائط آن بنفصیل در سورة البقرة شرح دادیم، و فضائل آن بعضی بر شمردیم، و اعادت شرط نیست.

و لا تَهْتُوا فِي ابْتِغَاءِ الْقَوْمِ ای: لا تضعفوا و لا تعجزوا، کقوله: فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ. مقاتل حیان گفت: این آیت پس از وقعه احد آمد، آن گه که حمزه و جماعتی مسلمان کشته شدند، و بو سفیان و قوم وی برفته بودند، رب العالمین مصطفی (ص) و یاران را فرمود، بعد از آن وقعت بچند روز که: بر آثار ایشان بروید، و جنگ کنید. رسول خدا دعوت کرد مؤمنان را بآنچه الله فرمود، ایشان بنالیدند از جراحتها که بر ایشان بود، و درد خویش اظهار کردند. رب العالمین آیت فرستاد: إِنْ تَكُونُوا تَأْلَمُونَ فَإِنَّهُمْ يَأْلَمُونَ كَمَا تَأْلَمُونَ، گفت: اگر شما مینالید، ایشان نیز مینالند، و اگر شما از زخم و جراحت رنجورید، ایشان نیز از زخم و جراحت رنجوراند. آن گه شما بر ایشان افزونی دارید که شما از خدا امید بثواب و شهادت، و نصرت و ظفر، و اظهار این دین بر همه دینها دارید، و ایشان این امید ندارند. مصطفی (ص) گفت: «و الذی نفسی بیده، لاسیرن فی آثارهم و لو بنفسی».

پس هفتاد مرد با وی بیرون شدند. ابو بکر در ایشان بود، و عمر، و علی، و زبیر، و عبد الرحمن عوف، و ابو عبیده جراح، و جماعتی از انصار، تا به بدر صغری رسیدند، و ربّ العزّة رعب در دل بو سفیان و اصحاب وی افکند، تا بیرون نیامدند. و این قصّه در آل عمران بشرح گفتیم.

«إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ سَبَبَ نَزُولِ آيَةِ أَنْ بُوِدَ كَه: مَرْدِيْ اَزْ عِدَادِ اِنصَارِ نَامِ وِي طَعْمَةِ بِنِ اَبِيْرِقِ الظَّفَرِي، زَرِهِي دزدید از عمّی از آن خود، و آن دزدی را بر جهودی آلود که در آن سرای میآمدی، نام وی زید بن السمین. آن جهود پیش رسول خدا (ص) آمد، و بانگ کرد به بیگناهی خود. قبیلہ طعمه آمدند که وی را معذور کنند بنزدیک رسول (ص). رسول خدا بعد از وی، و بیگناهی وی سخن گفت، این آیت آمد. آن گه طعمه گریخت از مدینه و به مکه آمد، و بمشركان پیوست. و در شأن وی آمد: وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ الْاَيَةَ. بروایتی دیگر گفته‌اند این قصّه، و آن قول مقاتل است، گفت: زید بن السمین درعی بودیعت نهاد نزدیک طعمه بن ابیرق. پس چون باز خواست طعمه جحد آورد، و انکار کرد.

پس زید با قوم آمدند بدر سرای طعمه بطلب درع، طعمه در سرای ببست، و درع برداشت، و در خانه همسایه خویش ابو هلال انصاری افکند، پس در بگشاد و ایشان در آمدند، و درع طلب کردند، و نیافتند. پس طعمه گفت: من در خانه بو هلال درعی دیده‌ام، همانا که درع شما است. درع از آنجا بیرون آوردند، و طعمه نفی تهمت خویش را قوم خود جمع کرد، و آمدند برسول خدا، و طعمه شکایت کرد که مرا فضاحت کردند، و نسبت دزدی با من کردند، و هر کسی زبان در من نهاد، رسول خدا (ص) همت کرد که عذر وی بپذیرد، و آن قوم را که در خانه وی شدند عتاب کند، ربّ العالمین آیت فرستاد: إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ اِي: بِالْاَمْرِ وَ النَّهْيِ وَ الْفَصْلِ.

لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللهُ بِمَا عَلَّمَكَ اللهُ فِي كِتَابِهِ، كَقَوْلِهِ: وَ يَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ اِي يَعْلَم. وَ لَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ حَصِيْمًا خَائِنِينَ اَيْنِجَا طَعْمِه اِسْت وَ قَوْمِ وِي، وَ حَصِيْمِ اَنْسْتِ كَه اَزْ بَهْرِ كَسِي حَجَّتْ اَرْد، وَ دِيْگَرَانِ رَا اَزْ وِي دَفْعِ كَنْد. بو حاتم گفت: اگر بحق بود خصم گویند، و اگر بباطل بود خصم گویند.

آن گه ربّ العزّة مصطفی (ص) را استغفار فرمود، گفت: «وَ اسْتَغْفِرِ اللهُ». مفسران گفتند: معنی آنست که آمرزش خواه از الله، ازین معذور داشتن طعمه، و آن همت که کردی که قومی را از بهر طعمه عتاب کنی. و گفته‌اند که: معنی آنست که ایشان را استغفار فرمای بآنچه ترا در آن داشتند که نصرت صاحب ایشان کنی، و طعمه را معذور داری.

و گفته‌اند: وَ لَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ حَصِيْمًا هر چند بظاهر خطاب با مصطفی (ص) است، اما مراد باین غیر اوست، چنان که جای دیگر گفت: فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ، و معلوم که مصطفی (ص) در آنچه بوی فرو فرستادند بشک نبود. و اگر کسی گوید: پس چرا استغفار فرمودند؟ وی را جواب آنست که استغفار واجب نکند که آنجا ذنبی است. نه بینی که در سورة العصر او را باستغفار فرمودند، بی مقدمه گناهی. و در جمله، استغفار انبیاء بر سه وجه است: یکی گناهی را که پیش از نبوت وی رفته باشد. دوم گناهان امت و قرابت وی را. سیوم ترك مباحی را که حظر شرعی هنوز در آن نیامده باشد.

وَ لَا تُجَادِلْ عَنِ الَّذِينَ يَخْتَلُونَ أَنفُسَهُمْ

یعنی: یظلمون انفسهم بالخيانة و السرقة، و یرمون بها غیرهم. جدال، درشتی و سختی خصومت گرفتن است، و

رسنی که بیخ وی سخت باشد جدیل گویند، و چرخ که صید آن سخت باشد و قوت آن تمام، اجدل گویند. و جدال در اصل بر دو ضربت، یکی پسندیده، و قرآن بدان آمده، و آن آنست که ربّ العزّة گفت: وَ جَادِلْهُمْ بآئِي هِيَ أَحْسَنُ گفته‌اند: این مجادلت نیکو که رسول را فرموده‌اند آنست که تا کافران را گوید شما بتی چند از چوب تراشیده‌اید، و بخدایی مپسندید، چونست که مرا برسولی نمی‌پسندید؟ و جدال مذموم ناپسندیده آنست که ربّ العالمین گفت: مَا يُجَادِلُ فِي آيَاتِ اللَّهِ إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا، و مصطفی (ص) بر وفق این گفته: «الجدال في القرآن كفر».

و قال (ص): «لعن الله الذين اتخذوا دينهم شحنا»

یعنی الجدال فی الدین.

و قال (ص): «ما ضلّ قوم بعد هدى كانوا عليه الا اوتوا الجدل، ثمّ قرأ: ما ضربوا لك الا جدلا، بل هم قوم خصمون».

و قال على بن ابی طالب (ع): «ایاکم و الخصومة فانها تمحق الدین».

گفته‌اند: این مبالغت نمودن در ابطال جدال، و تعظیم نهی از آن، آنست که مؤمن گاه بود که مجادلت کند در قرآن، و خصم بر وی غلبه کند، و منافق در قرآن مجادلت کند و بر خصم غلبه کند، آن گه کسی که ضعیف ایمان باشد در ضلالت افتد، و باین معنی خبر مصطفی (ص) است

بروایت نواس بن سمعان، قال: قال رسول الله (ص): «لا تضربوا كتاب الله بعضه ببعض، و لا تكذبوا بعضه ببعض فوالله ان المؤمن ليجادل بالقرآن فيغلب، و ان المنافق (أو قال الفاجر) ليجادل في القرآن فيغلب».

إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ خَوَّانًا أَثِيمًا

میگوید: الله دوست ندارد هر خیانتکاری دروغ زن. اثم نامی است از نامهای دروغ، و این صفت طعنه بن ابیرق است که خیانت کرد در دروغ زدن، و دروغ گفت، که بدیگری وابست، و از خود بیفکند.

يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَ لَا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ

گفته‌اند: معنی آنست که شرم میدارند این قوم از مردمان، و خیانت خویش از ایشان پنهان میکنند، و شرم نمی‌دارند از خدای، که نهانهای ایشان میداند، و بعلم با ایشانست، و بآنچه در شب می‌سگالند با یکدیگر، که چگونه این دزدی بر دیگری بندیم، و از رسول خدا در خواهیم تا ما را مبرّا کند، ربّ العزّة این همه میداند، و بروی هیچ چیز ازین پوشیده نیست، اینست که گفت: وَ كَانَ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطًا

« قومی از جهیمان و معتزله تعلق کردند باین آیت که: وَ هُوَ مَعَهُمْ

، گفتند که: خدای عزّ و جلّ همه جای هست، و در هر مکانی او را یابند، و عجب آنست که این سخن بگفتند، و آن گه خود نقض کردند، و گفتند بر عرش نیست، و لا محاله عرش هم از جمله مکانها است، و از هر مکانی شریفتر و عظیمتر است. چونست که هر جای نجاستی و هر شکم سگی را مکان وی میپسندند، و عرش شریف و عظیم را می‌نپسندند. نیست این سخن ایشان و معتقد ایشان جز باطل، و بیهوده، و محض زندقه و الحاد. و معنی قول خدا جلّ جلاله: وَ هُوَ مَعَهُمْ

آنست که بعلم با ایشان است، میداند آنچه ایشان میگویند، و بر وی هیچ چیز از افعال ایشان پوشیده نه، و اگر این بمعنی ذات بودی، این آیت که: أَمْئْتُمْ مَنْ فِي السَّمَاءِ معنی نداشتی.

و اگر کسی گوید که زید در فلان جایگاه است، و آن گه این سخن مقید نکند بفعلی یا بجیزی دیگر، در فهمها جز آن

نیوفتد، و جز آن نبود که بذات در آنجا بوده. أَمِنْتُمْ مَنْ فِي السَّمَاءِ بَرِينَ نَسَقَ اسْت، جای دیگر گفت: إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ، يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ. خبر داد ربّ العزّة جلّ جلاله، که تدبیر کار خلق که می‌کند، از آسمان میکند، و سخن که بر بالا شود، بر وی سخن پاک برشود. اگر ذات باری جلّ جلاله بهر مکانی و با هر کسی بودی، پس این دو آیت را معنی نماندی.

ها أَنْتُمْ هَوْلَاءِ

این خطاب با قوم و قبيله طعمه است، چهار کلمه است پیوسته، ها تنبيه است، انتم، تعريف است، ديگر «ها» تنبيه را تأكيد است، اولاء تعريف را اشارت است. ميگويد: «ها» بيدار باشيد أَنْتُمْ

شما «ها» هان گوش داريد «اولاء» اينان هن»

. خلاصه سخن آنست که آگاه بيد شما که اينان ايد.

جَادَلْتُمْ عَنْهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا

در دنيا براي ايشان خصومت گرفتيد، و مجادلت كرديد. فَمَنْ يُجَادِلِ اللَّهَ عَنْهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ

فردا روز رستاخيز كه الله ايشان را بعذاب در كشد، و بدوزخ در آرد، آن كيست كه از بهر ايشان مي‌خصومت كشد، و مجادلت كند؟ تا عذاب از ايشان باز دارد.

أَمْ مَنْ يَكُونُ عَلَيْهِمْ وَكَيْلًا

يا آن كيست كه وكيل در ايشان باشد تا كار ايشان بسازد؟ يعني كه هيچ كس نباشد وَ الْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ.

النوبة الثالثة

«قوله تعالى: فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ الْأَيَّةُ بَدَانِ كِه اِين نماز رازى استميان بنده و خدا كه درين راز هم‌نياز است، و هم ناز. امروز نياز است، و فردا ناز. امروز رنج است و فردا گنج. امروز باري گران، فردا روح و ريحان. امروز كد و كار، و فردا كام و بازار. امروز ركوع و سجود، و فردا وجود و شهود.

و از شرف نماز است كه ربّ العالمين صد و دو جايگه در قرآن ذكر آن كرده، و آن را سيزده نام نهاده: صلاة، و قنوت، و قرآن، و تسبيح، و كتاب، و ذكر، و ركوع، و سجود، و حمد، و استغفار، و تكبير، و حسنات، و باقيات.

و مصطفى (ص) گفته: «الصلاة معراج المؤمن»

و گفته: «الصلاة مآدبة الله في الأرض»، و علماء سلف گفته‌اند: الصلاة عرس المريدين و نزهة العارفين، و وسيلة

المذنبين، و بستان الزاهدين. و گفته‌اند: نماز گزارنده را هفت كرامت است: هدايت و كفايت و كقارت و رحمت و قربت و درجت و مغفرت. و اول قدم از شرك بي‌نمازی است، كه ربّ العزّة گفت: ما سَلَكْتُمْ فِي سَقَرٍ؟ قَالُوا لَمْ نَكُ مِنْ

المُصَلِّينَ. و اسم ايمان در صلاة نهاد آنجا كه گفت: وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ اى صلوتكم، و وعده روزى بنماز داد آنجا كه گفت: وَ أَمْرُ أَهْلِكَ بِالصَّلَاةِ اى قوله... نَحْنُ نَرُزِقُكَ. و عدد نمازهاى فرائض پنج آمد بر وفق اصول شرايع.

مصطفى (ص) اصول شرايع را گفت: «بنى الاسلام على خمس»، و اصول فرائض نماز را: «خمس صلوات فى اليوم و الليلة». يعنى كه چون بنده اين پنج نماز بشرط و وقت خویش بگزارد، ربّ العزّة وى را ثواب جمله اصول شرايع بدهد. و هيات نماز چهار است: قيام، ركوع، سجود و قعود. حكمت درين آنست كه: جمله موجودات بر چهار

شكل‌اند: بعضى بر هيات قائمان راست‌اند، و آن درختان‌اند. بعضى بر هيات راکعان سر فرو افكنده، و آن ستوران‌اند.

بعضی بر هیأت ساجدان روی بخاک نهاده، و آن حشرات اند. بعضی بر زمین نشسته بر هیأت قاعدان، و آن حشیش و نباتست، چنانستی که ربّ العزّة گفتی: بنده مؤمن! در خدمت ما این چهار هیأت بجای آر: قیام و رکوع و سجود و قعود، تا ثواب تسبیح آن همه خلائق بیابی. و آن گه این نمازها بعضی دو رکعت فرمود چون نماز بامداد، و بعضی سه رکعت چون نماز شام، و بعضی چهار چون پیشین و دیگر و خفتیدن: از آنست که بنده دو قسم است: یکی روح، دیگر تن. نماز دوگانی یکی شکر روح است و دیگر شکر تن، و در باطن آدمی سه گوهر است عزیز: یکی دل، دوم عقل، سیوم ایمان، نماز سه گانه شکر این سه خلعت است. و باز ترکیب آدمی از چهار طبع است، نماز چهارگانی شکر آن چهار طبع است. از روی اشارت میگوید: بنده من بنماز دوگانی شکر تن و جان گذار، و بنماز سه گانی شکر ایمان و دل و عقل، و بچهار گانی شکر چهار ارکان بقدر وسع و امکان. تا پیدا گردد که مؤمن از همه مطیع تر است، و کار وی شریفتر، و درجه وی نزدیک حق رفیع تر.

و گفته اند که این نماز عقدی است در آن جوهرهای رنگارنگ، هر رنگی از تحفه عزیزی، و حال پیغامبری: طهارت فعل ایوب پیغامبر است: ارْكُضْ بِرَجْلِكَ الْآيَةَ. تکبیر ذکر ابراهیم (ع) است: وَ قَدِينَاهُ بِذُبْحٍ عَظِيمٍ. قیام خدمت زکریا: وَ هُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ. رکوع فعل داود: وَ حَرَّ رَاكِعًا وَ أَنَابَ. سجود حال اسماعیل است: وَ تَلَّهُ لِلْجَبِينِ. تشهد فعل یونس است: إِذْ أَتَقَى إِلَى الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ.

تسبیح فعل فریشتگان است: يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ. بنده مؤمن دو رکعت نماز با خضوع و خشوع که کند، ربّ العزّة او را کرامت این پیغامبران دهد، و بدرجات ایشان رساند.

ازین لطیفتر شنو: هر عبادتی که بندگان آرند، و هر ذکری که فریشتگان کنند، جمله چون تأمل کنی در دو رکعت نماز جمع است، هم جهاد، و هم حجّ، و هم زکاة، و هم روزه: اما جهاد آنست که: هم چنان که غازیان بحرب کفار شوند، اول صف برکشند، و حرب بسازند، و بمبارزت مبادرت کنند، مرد دلیر جوشن درپوشد، در پیش صف شود، و خصم را در میدان خواند، و با وی جولان کند، آن مرد دلور در پیش، و دیگران بر قفاش ایستاده، و حشم در وی گماشته، و زبانها بتکبیر گشاده، و با دشمن بکارزار درآمده، در نماز جمله این معانی تعبیه است: مرد مؤمن اول غسل کند، آن زره است که می درپوشد، چون وضو کند جوشن است که می دربندد، آن گه در صف عبادت و طایفه حرمت بایستد. امام چون مبارزان در پیش شود، و در محراب که حربگاه شیطان است، با شیطان و با نفس خویش حرب کند، دیگران چشم در وی نهاده، و دل در ظفر وی بسته. این جهاد از آن جهاد عظیمتر، و بزرگتر. اینست که مصطفی (ص) گفت: «رجعنا من الجهاد الأصغر الى الجهاد الأكبر».

و در نماز معنی زکاة است: زکاة پاکی مال است، و نماز پاکی تن: خَذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِهَا، إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُدْهِنُ السَّيِّئَاتِ. این پاکی جان است و آن پاکی مال. این از آن تمامتر، و شریفتر، و فی معناه روی آن رسول الله (ص) رأی رجلا یقول: اللهم اغفر لی و ما اریک تغفر. فقال النبی (ص): «ما اسوأ ظنک برّبک؟!» فقال: یا رسول الله ائی اذنبت فی الجاهلیة و الاسلام.

فقال (ص): «ما فی الجاهلیة فقد محاه الاسلام، و ما فی الاسلام تمحوه الصلوات الخمس»، فأنزل الله تعالی: وَ أقم الصلوة طرفی النهار الآیة.

و در نماز معنی حجّ است، حجّ احرام و احلال است، و نماز را نیز تحریم و تحلیل است. و در نماز معنی حج

تمامتر، و شرف وی شاملتر، و الله اعلم.

### ۲۰ النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ مَنْ يَعْمَلْ سُوءاً وَ هَر كَه بَدَى كَنَد، اَوْ يَظْلِمُ نَفْسَهُ يَأ بَر خُود بِيَدَاد كَنَد، ثُمَّ يَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ اَن كِه اَمْرَش خُوَاهَد اَز خُدَاى، يَجِدُ اللّٰهَ غَفُوراً رَحِيماً (۱۱۰) خُدَاى رَا اَمْرزگار يَابَد، وَ مِهْرَبَان.

وَ مَنْ يَكْسِبْ اِثْماً وَ هَر كِه بَزَه كَنَد، فَاِثْماً يَكْسِبُهُ عَلٰى نَفْسِهِ.

اَن بَزَه بَر تَن خُويش كَنَد، وَ كَانَ اللّٰهُ عَلِيماً حَكِيماً (۱۱۱) وَ اللّٰهُ دَانَا اَسْت رَاَسْت دَان هَميشه‌اى.

وَ مَنْ يَكْسِبْ حَظِيئَةً اَوْ اِثْماً وَ هَر كِه بَدَى كَنَد يَأ بَزَه، ثُمَّ يَرَمُ بِهٖ بَرِيئاً وَ اَن كِه اَن رَا بَه بِيگناهى اَندازَد، فَقَدْ اَحْتَمَلَ بُهْتاناً بَرگرفت اَز اَن كار دَرُوعى وَ بِيَدادى وَ اِثْماً مُبِيناً (۱۱۲) وَ بَزَه اَشكارا.

وَ لَوْ لَأ فَضْلُ اللّٰهِ عَلَيْكَ وَ رَحْمَتُهُ وَ اَكْر نَه فَضْل خُدا اَيَد بَر تُو وَ مِهْرَبانى اُو، لَهْمَتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ اَنْ يُضِلُّوكَ اَهْنگ كَرَد گروهى اَز ايشان كِه تَرَا اَز رَاه دَاد گَم كَنَد، وَ مَا يُضِلُّونَ اِلَّا اَنْفُسَهُمْ وَ گَم نَكَنَد مَكْر خُويشْتَن رَا، وَ مَا يَضُرُّوكَ مِنْ شَيْءٍ

وَ تَرَا نَكْزايِنْد بَهِيچ چيز، وَ اَنْزَلَ اللّٰهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ فَرُو فَرَسْتاد خُدَاى بَر تُو نَامَه وَ دَانَش رَاَسْت، وَ عَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَ دَر تُو اَمُوخْت اَنچه نَدانستى، وَ كَانَ فَضْلُ اللّٰهِ عَلَيْكَ عَظِيماً (۱۱۳) وَ فَضْل خُدا بَر تُو بَزَرْگ بُوَد هَميشه‌اى.

لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ. نِيكى نِيَسْت دَر فَرَاوانى اَز رَازها كِه مِيكَنَد، اِلَّا مَنْ اَمَرَ بِصَدَقَةٍ مَكْر دَر رَاز كَسى كِه كَسى رَا بَصَدَقَه فَرمايَد، اَوْ مَعْرُوفِيَا بَر نِيكوكارى اَنگيزَد، اَوْ اِصْلَاحَ بَيْنَ النَّاسِ يَأ اَشْتى سَازَد مِيان مَرَدمان، وَ مَنْ يَقْعَلْ ذَلِكَ وَ هَر كِه اَزِين يَكى كَنَد، اِبتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللّٰهِ بَجَسْتَن خُشْنُودى خُدَاى، فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ اَجْراً عَظِيماً (۱۱۴) اَرى وى رَا دَهيم مَزَدى بَزَرْگوار.

وَ مَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ وَ هَر كِه خُلاف كَنَد با فَرَسْتادَه مَن، مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَى پَس اَنكِه وى رَا رَاَسْتى پيدا شَد، وَ يَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ وَ پى بَرَد جَز رَاه گرويدگان. نُؤْلِهٖ مَا تُوَلَّى رُوى وى فَرَا اَن كَنيم كِه كَرَد، وَ نُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَ سُوخْتَن رَا رَسانيم وى رَا بَدُوزخ، وَ ساءَتْ مَصِيراً (۱۱۵) وَ بَد شَدَن گاهى كِه اِينسْت.

اِنَّ اللّٰهَ لَا يَغْوِرُ اَنْ يُشْرَكَ بِهٖ خُدَاى نِيامرزد كِه با وى اَنباز گيرند، وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ بِيامرزد هَر چه فَرُو اَز شَرَكسْت، اُو رَا كِه خُوَاهَد، وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللّٰهِ وَ هَر كِه اَنباز گيرد بَخُدَاى، فَقَدْ ضَلَّ ضَلالاً بَعِيداً (۱۱۶) وى گَم گَشْت گَم گَشْتنى دُور.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: وَ مَنْ يَعْمَلْ سُوءاً اَوْ يَظْلِمُ نَفْسَهُ

اين «او» بَمَعْنى واو عَطْف اَسْت يَعْنى: وَ يَظْلِمُ نَفْسَهُ. وَ مَعْنى سُوء دَرِين اَيْت گَفْتَه‌اند كِه: فَعْل طَعْمَه اَسْت كِه دَرع دَزديِد، وَ مَعْنى ظَلَم نَفْسِ اَنسْت كِه گَناه خُويش بَدِيگَرى اَفكَنَد. وَ گَفْتَه‌اند: هَر چنَد سَببِ خَاصَّ اَسْت اَمَّا لَفْظِ عَامَّ اَسْت، كِه «مَن» اَز الْفَاظِ عَمُومِ اَسْت، وَ سُوء وَ ظَلَم هَر دُو دَر جِنسِ خُويشِ عَامَّ‌اند. سُوء شَرَكسْت، وَ ظَلَم هَر چه فَرُوَد اَز شَرِكِ اَز گَناهان. وَ نَزْدِيكِ اَهْلِ حَقِّ اَعْتَبَارِ بَعْمُومِ لَفْظِ اَسْت نَه بَخُصُوصِ سَببِ. مَقْتَضَى لَفْظِ اِينسْت كِه اَسْتغْفار وَ تُوْبَتِ هَر چه دَر پِيَشِ بُوَد بَردارد، وَ هَر مَذْهَبى وَ مَجْرَمى رَا سُوَد دَارَد. مِصْطَفى (ص) گَفْت: «اِلَّا اَخْبَرَكُم بِدَائِكُمْ مِنْ



دوائکم؟». قالوا: بلی قال: «فان داءکم الذنوب، و دوائکم الاستغفار».

علی بن ابی طالب (ع) گفت: «عجبت لمن یقنط و معه النجاة».

عجب دارم از کسی که نومید شود و رستگاری با وی.

گفتند: رستگاری چیست که با وی است؟ گفت: استغفار. و روایت است از ابن عباس که گفت: گناهان بر سه قسم است: گناهی که بیامرزد، و گناهی که نیامرزد، و یکی که فرو نگذارند. اما آنچه بیامرزد، مرد است که گناه کند، پس پشیمان شود، و عذر خواهد، و استغفار کند. این آنست که خدای بیامرزد و بفضل خود درگذارد. و آنچه نیامرزد، و بهیچ حال مغفرت در آن نشود، شرکست که بنده آرد. خدای را انباز و نظیر و مثل گوید، تعالی الله عن ذلك. و آن گناه که فرو نگذارند، ظلم است، که بنده بر برادر خود کند، لا بد در قیامت جزاء آن بوی رسد، و قصاص کند از وی. ابن عباس این بگفت، پس این آیت بر خواند که: الْيَوْمَ تُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ. و قال عبد الله بن مسعود: من قرأ الآيتين من سورة النساء: وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمُ الْآيَةَ، وَ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ الْآيَةَ، ثُمَّ اسْتَغْفَرَ، غَفَرَ اللَّهُ لَهُ.

وَ مَنْ يَكْسِبْ إِثْمًا فَإِنَّمَا يَكْسِبُهُ عَلَى نَفْسِهِ

رب العالمین چون آن قوم را بر توبه خواند، خبر داد درین آیت که این بر خواندن ما شما را بر توبه، نه از آن است که ما را از گناه شما گزندی است، یا از شرك شما ضرری، بلکه وبال آن همه بشما بازگردد. وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ای: علیمًا بسارق الدرع حکیمًا

حکم بالقطع علی طعمه. میگوید: الله خود دانا است که آن زره که دزدید؟ و حکیم است، حکم قطع که بر طعمه کرد برآستی و سزا و کمال حکمت کرد. آن روز که این آیت آمد قوم طعمه بدانستند که طعمه ظالم است و دروغ زن، و دزدی وی کرده، گفتند: توبه کن، و از خدا بترس، و برآستی بحق باز گرد. طعمه در ایستاد، و سوگند بدروغ میخورد، که آن زره بجز جهود نذردید. رب العالمین آیت فرستاد: وَ مَنْ يَكْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ إِثْمًا ثُمَّ يَرْمِ بِهِ بَرِيئًا فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتَانًا

الآية. خطیئه سوگند بدروغ است، و اثم بیگناه را آلوده کردن. میگوید: هر که سوگند بدروغ خورد، و بیگناهی را آلوده گرداند، بهتانی عظیم، و بزه آشکارا بر گرفت. بهتان دروغی بود، یا بیدادی که شنونده آن در آن درماند از استنکار و تعجب. آری! دو کار صعب است، و سرانجام آن صعب: سوگند بدروغ، و بهتان بر بیگناه، سوگند بدروغ را میآید در آثار که: رب العزة جل جلاله لما كتب التوراة بيده، قال: بسم الله، هذا كتاب كتبه الله بيده لعبد موسى، ان لا تحلف باسمي كاذبا، فأتى لا ازگی من حلف باسمي كاذبا. و بهتان را، مصطفى (ص) گفت: «البهتان على البرئ اثقل من السماوات».

قیل: معناه، و زر الباهت اثقل من السماوات، و قیل: اجر المبهوت عليه اثقل من السماوات، یعنی لعظم اجره.

و بروایت جویبر از ضحاک از ابن عباس، این آیت در شأن عبد الله بن ابی سلول آمد که عائشه را قذف کرده بود، و از اهل افک شده، و قد هلك في الهالكين.

قوله: وَ لَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَ رَحْمَتُهُ

رحمت در قرآن بر یازده وجه است: یکی بمعنی نعمت، چنان که درین آیت است، و نظیر این در سورة البقرة و در

سورة النور است. وجه دوم، رحمت بمعنى دين اسلام است، چنان که در سورة الدهر گفتم: يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ، یعنی فی دین الاسلام، و در سورة عسق گفتم: وَ لَكِنْ يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ. وجه سیوم، رحمت بمعنى جنت، چنان که در سورة آل عمران گفتم: وَ أَمَّا الَّذِينَ ابْتِئَتْ وَجُوهُهُمْ فِي رَحْمَتِ اللَّهِ، یعنی جنة الله، و در آخر سورة النساء: فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِنْهُ يَعْنِي فِي الْجَنَّةِ، و در آخر سورة الجاثية: فَيُدْخِلُهُمْ رَبُّهُمْ فِي رَحْمَتِهِ يَعْنِي فِي جَنَّتِهِ، و در بنی اسرائیل: وَ يَرْجُونَ رَحْمَتَهُ يَعْنِي جَنَّتَهُ، و در سورة البقرة: أُولَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ يَعْنِي جَنَّةَ اللَّهِ، و در سورة العنكبوت: أُولَئِكَ يَسْأَلُونَ مِنْ رَحْمَتِي يَعْنِي مِنْ جَنَّتِي.

وجه چهارم، رحمت بمعنى مطر، چنان که در سورة الاعراف گفتم: وَ هُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ يَعْنِي قَدَامَ المَطَرِ. همانست که در سورة الفرقان گفتم و در عسق: وَ يَنْشُرُ رَحْمَتَهُ يَعْنِي المَطَرَ، و در سورة الروم گفتم: فَانظُرْ إِلَى آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ يَعْنِي المَطَرَ، و قال: إِذَا أَذَاقَهُمْ مِنْهُ رَحْمَةً، وَ لِيُذِيقَكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ يَعْنِي المَطَرَ. وجه پنجم، رحمت بمعنى نبوت، چنان که در سورة ص گفتم: أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَحْمَةِ رَبِّكَ يَعْنِي مَفَاتِيحَ النُّبُوَّةِ. همانست که در سورة الزخرف گفتم: أَمْ هُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ يَعْنِي النُّبُوَّةَ. وجه ششم، رحمت بمعنى قرآن، چنان که در یونس گفتم: قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ يَعْنِي بالقرآن، و در آل عمران گفتم: يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ يَعْنِي بالقرآن، و در سورة يوسف گفتم: وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ. وجه هفتم، بمعنى رزق، چنان که در بنی اسرائیل گفتم: قُلْ لَوْ أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي يَعْنِي مَفَاتِيحَ رِزْقِ رَبِّي، و در سورة الكهف گفتم: رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً، یعنی رزقا، و قال يَنْشُرُ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ يَعْنِي مِنْ رِزْقِهِ. و در سورة الملائكة گفتم: مَا يَفْتَحُ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ يَعْنِي مِنْ رِزْقِ. وجه هشتم، بمعنى نصرت است، چنان که در سورة الاحزاب گفتم: قُلْ مَنْ ذَا الَّذِي يَعْصِمُكُمْ مِنَ اللَّهِ إِنْ أَرَادَ بِكُمْ سُوءًا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً يَعْنِي خَيْرًا، وَ هُوَ النَّصْرُ وَ الفَتْحُ.

وجه نهم، رحمت بمعنى عافيت، چنان که در سورة الزمر گفتم: أَوْ أَرَادَنِي بِرَحْمَةٍ يَعْنِي بعافية، هَلْ هُنَّ مُّسْكَاةٌ رَحْمَتِهِ يَعْنِي عافيته. وجه دهم، رحمت بمعنى مودت، چنان که در سورة الحديد گفتم: وَ جَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَ رَحْمَةً يَعْنِي مودّة، و در سورة الفتح گفتم: رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ يَعْنِي متوآدين. وجه يازدهم، رحمت بمعنى ايمان، چنان که در سورة هود گفتم از قول نوح: أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَ آتَانِي رَحْمَةً مِنْ عِنْدِهِ يَعْنِي: نعمة من عنده، و هو الايمان، و از قول صالح گفتم: وَ آتَانِي مِنْهُ رَحْمَةً يَعْنِي ايمانًا.

قوله: وَ لَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَ رَحْمَتُهُ

معنی آنست که اگر نه آن بودی که الله تعالى بفضل خود ترا نبوت داد، و برحمت خود ترا بوحی نصرت داد، در دل گرفته بودند طائفه‌ای یعنی قوم طعمه که ترا از آنچه حق است بگردانند، تا حکم که کنی بمیل کنی، چنان که مراد ایشانست. ربّ العالمين گفتم: وَ مَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ

و ایشان بجز اضلال تن خویش نمیکند، و وبال آن جز بایشان باز نگردد، که ایشانند که بر بزه کاری و بیدادگری دروغ و بهتان یکدیگر را یاری میدهند.

وَ مَا يَضُرُّونَكَ مِنْ شَيْءٍ

یعنی یا محمد ترا از آن هیچ زیان نیست، که زیان آن کس را بود که گواهی بدروغ دهد، و یار ناحق باشد. پس ربّ العزّة منت نهاد بر مصطفی (ص)، و گفتم: وَ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ

خدای تعالی فرو فرستاد بر تو کتاب، تا حکم که کنی بر وفق کتاب کنی، و روشن کرد ترا در آن کتاب آنچه حکمت در آن است، و راستی بآن است. و قیل: وَ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ  
یعنی: الحلال و الحرام، وَ عَلَّمَكَ  
من امر الکتاب، و أمر الدین، ما لم تكن تعلم  
من الشرائع. وَ كَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ  
بالکتاب و النبوة، عَظِيمًا.

قوله: لا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ كَقْتِهَانِد: چون قوم طعمه را معلوم گشت و ایشان که وی را یاری میدادند، که طعمه دروغ زن است، و دروغ وی دزدیده، با یکدیگر شدند، و رازی در گرفتند، و هر کسی بنوعی سخن میگفتند. ربّ العزّة در شأن ایشان این آیت فرستاد: لا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ در آن راز ایشان و در آن سخن که پنهان با یکدیگر میگویند هیچ خیر و نیکی نیست، إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ یعنی: الا فی نجوی من امر بصدقّة. مجاهد گفت: این آیت عامّ است، و جهانیان در آن یکسانند، میگوید: درین رازها که مردم کنند با یکدیگر، و آن سخنها که در آن خوض کنند، هیچ خیر نیست مگر آنچه از اعمال برّ باشد. پس بیان کرد که اعمال برّ چیست: إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ یعنی خیر در سخن آن کس است که بصدقّه فرماید، أَوْ مَعْرُوفٍ یا قرضی بکسی دادن، أَوْ إِصْلَاحَ بَيْنَ النَّاسِ یا میان مردم صلح افکندن. مصطفی (ص) گفت: «کلام ابن آدم کله علیه لاله، الا امر بمعروف او نهی عن منکر او ذکر الله».

این حدیث پیش سفیان میخواندند، مردی گفت: سخت است این حدیث، یعنی وعیدی قوی و بیمی تمام است. سفیان گفت: چه سخنی است درین حدیث؟ این همچنانست که در قرآن میخوانی: لا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَ قَالَ صَوَابًا، جای دیگر: وَ الْعَصْرُ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا الْآيَةَ.

وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ مِ يَكُود: هر که این صدقه و قرض و اصلاح میان مردم بجای آرد، و آن گه باین رضاء الله جوید، و مراد الله خواهد، ربّ العزّة وی را مزد بزرگوار دهد، یعنی بهشت. این معنی بر قراءت بو عمر و حمزه و یعقوب است که ایشان «فسوف يؤتیه» بیا خوانند. باقی ثؤتیه بنون خوانند، یعنی: ما دهیم او را مزد بزرگوار، بهشت باقی، و نعیم جاودانی.

رسول خدا (ص) ابو ایوب انصاری را گفت: خواهی که ترا راه نمایم بصدقّه که ترا به است از چهارپایان چرنده نیکو؟ یعنی: و الله اعلم، که ترا به است از آنکه چهارپایان نیکواری، و بصدقّه دهی. آن گه گفت: «تصلح بین الناس اذا تفاسدوا، و تقرب بینهم اذا تباعدوا»، میان مردم صلح دهی آن گه که فساد یکدیگر جویند، و تباهی در کار یکدیگر آرند. و میان ایشان نزدیکی جویی، و با هم آری چون از یکدیگر دور افتند. و روی انس بن مالک (رض) قال: بینما رسول الله (ص) جالس اذ رأیناه ضحك حتى بدت ثنایاه، فقال عمر: ما اضحكك یا رسول الله بأبی و أمی؟

قال: «رجلان جثوا بین یدی ربّ العزّة جلّ جلاله، فقال احدهما: خذ لی مظلمتی من اخی، فقال الله: اعط اخاك مظلمته. قال: یا ربّ لم یبق من حسناتی شیء. قال الله عزّ و جلّ للطالب: کیف تصنع بأخیک و لم یبق من حسناته شیء. قال: یا ربّ فیحمل من اوزاری»، ففاضت علينا رسول الله (ص) بالبكاء، ثم قال: «انّ ذلك لیوم عظیم یحتاج فیہ الناس الی ان یحمل عنهم من اوزارهم. فقال الله عزّ و جلّ للطالب: ارفع بصرک فانظر فی الجنان، فرفع رأسه فقال: اری مدائن من فضّة و قصورا من ذهب مكللة باللؤلؤ، لأی نبیّ هذا، لأی صدیق هذا؟ لأی شهید هذا؟ قال: لمن

هو اعطاني الثمن. قال: يا رب! و من يملك ثمن هذا؟ قال: انت تملكه. قال: بم؟ قال: بعفوك عن اخيك. قال: يا رب! فقد عفوت عنه. قال: خذ بيد اخيك و ادخله الجنة. قال رسول الله (ص): فائقوا الله و اصلحوا ذات بينكم، فان الله يصلح بين المؤمنين يوم القيامة».

قوله: وَ مَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ ابْنِ عَبَّاسٍ كَفَتْ: این هم در شأن طعنه بن ابیرق آمد، که چون آیتها در شأن وی آمد، و فعل بد وی پیدا گشت، و قوم وی بدانستند که وی ظالم و سارق است، و رسول خدا (ص) فرمود تا دست وی ببرند، وی از میان بگریخت، و به مکه شد و در کافران پیوست، و مرتد گشت. چنین گویند که: بمردی فرو آمد نام وی حجاج بن علاط السلمی، و آن مرد وی را گرامی داشت چنان که مهمانان را گرامی دارند. پس طعنه گمان برد که در درون خانه وی زر نهاده است، چون شب در آمد نقب بزد، چون در آن اندرون شد پوست میش نهاده بودند، از آن پوستهای خام خشک گشته، پایش بآن پوستها برافتاد، آوازی بر آمد خداوند خانه بآن آواز از خواب درآمد، و در آن خانه شد، طعنه را بگرفت و بیرون آورد. اهل مکه گفتند: او را سنگسار کنیم. حجاج گفت: هر چند بد مرد و دزد است، اما مهمان است، و مهمان را کشتن روی نیست. پس او را بخواری از شهر بیرون کردند، به حله بنی سلیم فرو آمد، و ایشان بت پرست بودند، و با ایشان بت میپرستید، تا در شرک فرو شد، و هلاک گشت. پس رب العالمین در شأن وی و در مرتد گشتن وی این آیت فرستاد. جویبر گفت از ضحاک از ابن عباس که: این آیت در شأن نفری آمد از قریش که از مکه به مدینه هجرت کردند، و اسلام در پذیرفتند، و رسول خدا (ص) ایشان را عطا داد. پس شفاء ازلی در ایشان رسید، به مکه باز گشتند، و مرتد شدند. رب العالمین ایشان را گفت: وَ مَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ شِقَاقِ نَمِيٍّ اسْتِ خَلِافِ رَا، شِقِّ عَصَاءِ الْمُسْلِمِينَ از آن گرفته‌اند، و آن آن باشد که مأمور در شقی بود و امر در شقی.

مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ إِنَّهَا فِي دُلُوكَ وَجْهٌ مُّسْتَقِيمٌ (ص) شود که از الله وی را هدی پیدا و وحی درست. دیگر وجه این من را است که بر سر آیت گفت، که امت را استواری مصطفی پیداست، و پیغامبری وی درست.

وَ يَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ گفته‌اند: مراد باین اجماع اهل حق است بر حق، در هر عصری. اول آیتی که شافعی از آن دلیل گرفت بر صحت اجماع، این آیت بود.

حکایت کنند از شافعی که هارون الرشید از من طلب دلیل کرد بر درستی اجماع از کتاب خدا، و من مهلت خواستم سه روز. رفته و سه ختم کردم به روز، و تدبیر و تفکر در آن تمام بجای بیاوردم. روز سیوم بآن آیت در رسیدم، شاد گشتم، و بدانستم که روشن‌تر دلیلی از کتاب خدا اینست. و وجه دلیل آنست که رب العزة بيم داد و خلاف دین شمرد کسی که نه بر سبیل مؤمنان پی‌برد، و سبیل مؤمنان آنست که بر آن متفق شوند از قولی یا فعلی. چون کافه علماء عصر فراهم آمدند بچیزی، و بر آن متفق شدند، آن را اجماع گویند. و مذهب اهل حق آنست که جایز نیست اجتماع این امت بر باطل و خطا، بخلاف قول نظام که وی روا دارد، و بر خلاف قول امامیه و رافضه که اجماع بنزدیک ایشان خود حجت نیست، و بخلاف قول داود، و جماعتی از اهل ظاهر که گفتند: اجماع، خود اجماع صحابه است، حجت آنست و بس. و دلیل اهل حق از جهت سنت آنست که مصطفی (ص) گفت: «لا تجتمع امتی علی ضلالة»، و روی «علی خطأ».

و روی: من فارق الجماعة قید شبر، فقد خلع ربة الاسلام من عنقه.



یعنی آن یستزلوک عن الحق. جای دیگر گفت: وَ لَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ يَعْنِي فَيَسْتَزِلَّ عَنْ طَاعَةِ اللَّهِ فِي الْحُكْمِ مِنْ غَيْرِ كُفْرٍ.

وجه سیوم ضلال بمعنی خسران، چنان که در سوره المؤمن گفت: وَ مَا كَيْدُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ يَعْنِي فِي خَسَارٍ، وَ در یس گفت: إِنِّي إِذَا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ يَعْنِي خَسَارٍ بَيْنَ، وَ در سوره یوسف گفت: إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ يَعْنِي فِي خَسَارٍ بَيْنَ مِنْ حَبِّ يَوْسُفَ. إِنَّا لَنَرَاهَا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ أَيْ خَسْرَانَ بَيْنَ، إِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ يَعْنِي فِي خَسْرَانِكَ مِنْ حَبِّ يَوْسُفَ. وَ جِه چهارم ضلال بمعنی شقاء، چنان که در سوره الملک گفت: إِنَّ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ يَعْنِي فِي شِقَاءٍ طَوِيلٍ. جَای دِیْگَرِ گَفت: إِنَّا إِذَا لَفِي ضَلَالٍ وَ سَعْرٍ، إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ وَ سَعْرٍ. يَعْنِي فِي شِقَاءٍ وَ عَذَابٍ، وَ در سوره سبأ گفت: بَلِ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ فِي الْعَذَابِ وَ الضَّلَالِ الْبَعِيدِ يَعْنِي الشَّقَاءِ الطَوِيلِ. وَ جِه پنجم ضلالست بمعنی بطلان، چنان که گفت: الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدَّوْا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ يَعْنِي أَبْطَلْ أَعْمَالَهُمْ، وَ قَالَ تَعَالَى: فَلَنْ يُضِلَّ أَعْمَالَهُمْ يَعْنِي فَلَنْ يَبْطُلْ أَعْمَالَهُمْ، وَ در سوره الکهف گفت: ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا أَيْ بَطَلَ عَمَلِهِمْ. وَ جِه ششم ضلال بمعنی خطا، چنان که در سوره الفرقان گفت: إِنَّ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا يَعْنِي اخْطَأَ طَرِيقًا، وَ قَالَ: وَ سَوْفَ يَعْلَمُونَ حِينَ يَرَوْنَ الْعَذَابَ مَنْ أَضَلُّ سَبِيلًا أَيْ اخْطَأَ طَرِيقًا، وَ در سوره الاحزاب گفت: فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا أَيْ اخْطَأَ خَطَأً ظَاهِرًا، وَ در نون و القلم گفت: إِنَّا لَضَالُونَ أَيْ اخْطَأْنَا طَرِيقَ الْجَنَّةِ. وَ جِه هفتم ضلال بمعنی جهالت، چنان که در سوره الشعراء گفت: فَعَلَّتْهَا إِذَا وَ أَنَا مِنَ الضَّالِّينَ أَيْ مِنَ الْجَاهِلِينَ. وَ جِه هشتم ضلال بمعنی نسیان است، چنان که در سوره البقرة گفت: أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا يَعْنِي أَنْ تَنْسِيَ أَحَدِيهِمَا الشَّهَادَةَ.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: وَ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَلَايَةَ رَبِّ الْعَالَمِينَ، خَدَاوَنَدِ جِهَانِيَانِ، وَ دَارِنْدَه هَمْگَانِ، بَخْشَايِنْدَه مَهْرَبَانِ، دَرِينِ آيْتِ بَرِ رَهِيگَانِ تَوْبَتِ عَرْضَه مِيکَنْدِ، وَ دَرِ عَفْوِ اَمِيْدِ مِيدِهْدِ، وَ تَشْدِيدِهَا كِه گَفْتَه اسْتِ هَمَه رَا دَرْمَانِ مِيسَازْدِ، هَمِ بِيگَانَه رَا اَزِ بِيگَانِگِي مِيبَازِ خَوَانْدِ، هَمِ عَاصِي رَا اَزِ مَعْصِيْتِ، وَ هَمَه رَا بَكْرَمِ خُودِ اَمِيْدِ مِيدِهْدِ: بِيگَانَه رَا مِيگُوِيْدِ: اِنْ يَنْتَهُوْا يُعْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ اِگَرِ اَزِ كُفْرِ بَازِ آيِنْدِ، وَ اِسْلَامِ بَجَانِ وَ دَلِ دَرِ پَزِيْرِنْدِ، دَرِ گَزْدَشْتَه بَا اِيْشَانِ هِيچِ خَطَابِ نَكْنَمِ، فَاَنْ اِلْسْلَامِ يَهْدَمِ مَا قَبْلَه، وَ عَاصِي رَا مِيگُوِيْدِ: ثُمَّ يَسْتَغْفِرُ اللَّهُ يَجِدُ اللَّهَ غُفُورًا

چندان دارد که عذری بر زبان آرد، و پشیمانی در دل آرد، پس بجای هر بدی نیکی بنویسم: فَأُولَئِكَ يَبْدُلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ. کریم است آن خداوندی که پیوسته بندگان را با خود میخواند، و خود را بر ایشان عرضه میکند، و لطف مینماید، و عیب مپوشد، و عطا میباراند، و از بار میکاهد، و در بر میفزاید. اینهمه بآن میکند تا مگر آزرمان دارند، و اجابت کنند، و بهر مور شوند، و نیک خدایی وی دریابند، و از نیک خدایی وی آنست که بنده را توفیق دهد، تا دریابد، و بنماید تا ببیند، و بر خواند تا بیاید.

چنان که با سعد معاذ کرد: چون خدای تعالی خواست که وی را بعزّ اسلام بیاراید، و بخلعت توحید بزرگ گرداند، مصطفی (ص) را بر آن داشت که مصعب عمیر را به مدینه فرستاد پیش از هجرت، و مصعب بسرای اسعد بن زرارة فرو آمد، و آن گه در سرایهای انصاریان و گوشها میگشت، و اسلام بر یکان یکان عرضه میکرد، و قرآن بر ایشان میخواند، بدین اسلام در میآورد. آخر روزی خبر به سعد معاذ رسید که مصعب آمده است، و بتقویت و پشتی دادن اسعد زرارة، چنین کاری از پیش میبرد، و مردمان را از دین خویش برمیگرداند. سعد معاذ خشم گرفت و اسید

حضیر را فرمود که رو این مرد را از قوم خویش باز دار، و بگو اگر نه حرمت اسعد زراره بودی که از خویشان ما است، اگر چون تو هزار بودی، همه را از روی زمین برگرفتمی، و باک نداشتی، و بدست من آسان بودی. اسید آمد، و ایشان را در باغی یافت از باغهای بنی النجار، و جماعتی مسلمانان گرد آمده. اسید سخن درشت درگرفت، و مصعب خاموش نشست، آن گه گفت: یا اسید این چه درشتی است؟

يك لحظه بنشین، تا با تو دو سخن بگویم، اگر پذیرفتی است بپذیر، و اگر نه بمراد خود میرو. اسید حربه داشت بزمین فرو زد، و آنجا بنشست، و مصعب سخن در گرفت، و اسلام بر وی عرضه میکرد، و قرآن بر وی میخواند، اسید چون آن کلام شنید، جمال آن سخن در دل وی اثر نمود، و دل او را زیر و زبر کرد، و گفت: نیکو سخنی که اینست! و خوش کلامی که اینست! کلامی که آشنایی را سبب است.

و روشنایی را مدد است، کلامی که از قطیعت امانست، و بی‌قرار را درمانست. چه باید کرد ما را ای مصعب تا از اهل این سخن شویم؟ و محرم این سخن گردیم؟

مصعب گفت: راه آنست که غسلی بر آری، و جامه نمازی در پوشی، و کلمه شهادت بگویی، و دو رکعت نماز بکنی. اسید هم چنان کرد، و بازگشت. چون با سعد معاذ رسید، سعد در روی وی نگرست، بدانست که وی را کاری افتادست، و آن حال بگشته. گفت: چه داری؟ و چه کردی یا اسید؟ گفت: ایها سعد! مرا روی سخن نبود، و جای جنگ نبود، و وجه خلاف نبود، اگر میپذیری و اگر نه، خود یکی بر آزمای تا چه بینی و چه آری؟ سعد هم چنان خشمگین رفت، تا بآن باغ که ایشان در آنجا بودند. اسعد بن زراره با مصعب میگوید: میبینی این مرد را که آمد، سید قبیله و مهتر قوم و سرور ایشانست، اگر وی مسلمان شود پس از آن دو کس زهره ندارند که با یکدیگر خلاف کنند. مصعب با سعد همان سخن گفت که با اسید گفته بود، و سعد هزار بار از اسید عاشق‌تر و واله‌تر شد، هم بر جای بماند که: یا مصعب بیفزای این سخن را که دل را آرام است، و جان را پیغام! بیفزای این سخن که تن را زندگی است، و روح را پیوستگی! سعد را درخت امید ببار آمد، و اشخاص فضل بدر آمد، آفتاب معرفت بر آمد، و ماهروی دولت درآمد.

وصل آمد و از بیم جدایی رستیم با دلبر خود بکام دل بنشستیم

سعد غسلی برآورد، و جامه نمازی کرد، و کلمه شهادت بگفت، و دو رکعت نماز کرد، و از آنجا بیرون آمد بعز اسلام افروخته، و بحلیت ایمان آراسته. بقوم خود بازگشت، و هم بنو عبد الاشهل ایشان همه گرد وی بر آمدند تا چه فرماید، گفت: یا قوم! کیف تعلمون رأیی فیکم؟ قالوا: انت خیرنا رأیا، قال: فان کلام رجالکم نسانکم علی حرام حتی تؤمنوا بالله وحده و تشهدوا ان محمدا رسول الله و تدخلوا فی دینه، فما امسی ذلك الیوم فی دور بنی عبد الاشهل رجل و لا امرأة الا اسلم.

وَمَنْ يَكْسِبْ إِثْمًا فَإِنَّمَا يَكْسِبُهُ عَلَى نَفْسِهِ

الآیه اشارت است که حق جل جلاله بی‌نیاز است از طاعت مطیعان، و پاک است از معصیت عاصیان، و نه خداوندی وی را پیوندی می‌دریاید از طاعت مطیعان، و نه ملک وی را گزندی رسد از معصیت عاصیان. بنده اگر نیکی کند، و طاعت آرد، تاج کرامتست که بر فرق روزگار خویش مینهد، و اگر معصیت آرد، قید مذلتیست که بر

پای خویش مینهد: مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا.

وَ مَنْ يَكْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ إِثْمًا

الآیه هر که عیب و عار خود بر دیگری بندد، ربّ العزّة او را علی رؤس الأشهاد فضیحت گرداند، و در درجه این کس بیفزاید.

و این عیب و هنر نه در توان و فعل آدمی است، که آن از درگاه قدم رود، کسی که بنظافت ایمان و طاعت پاک گشت، از آنست کش در ازل پاک کردند: «انما يطهرکم تطهیرا»، و او که بنجاست شرك و معصیت آلوده گشت، هم در ازل آلوده گشت، و این حکم بر وی راندند که: أُولَئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يُطَهِّرَ قُلُوبَهُمْ.

وَ لَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَ رَحْمَتُهُ

مَنْت است که ربّ العزّة بر مصطفی (ص) مینهد، و فضل خود بر وی اظهار میکند، و او را در پرده عصمت میدارد، و دست دشمن از وی کوتاه میکند، و بخصائص و فضائل ازلی او را میآراید، و بعلم خصوصیت میستاید که: وَ عِلْمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ، قال بعضهم: هو العلم بالله و بجلاله، و العلم بعبودیة نفسه و مقدار حاله فی استحقاق عزّه و کماله، و یقال: علمتک من مکنون اسراری ما لم تكن تعلم الا بی لا خیر فی کثیر من نجواهم الا من امر بصدقہ الآیه بهینه اعمال بندگان این سه چیز است که درین آیت قرین یکدیگر است: صدقه، و معروف، و اصلاح بین الناس. و خیریت درین آیت آنست که بیک شخص تنها مخصوص نیست، بلکه نفع آن بدیگری میرسد، و عجب نه آنست که خود را دری بر گشایی، عجب آنست و جوانمردی چنانست که دیگری را دری بر خود گشایی.

بیر بو علی سیاه قدس الله روحه گفت: چه آید از آنکه تو خود خوش شوی؟

کار آن دارد که کسی بتو خوش شود، و مصطفی (ص) باین اشارت کرده که: «شرّ الناس من اكل وحده».

اما صدقه بر سه قسم است: یکی بمال، و یکی بتن، و یکی بدل. صدقه بمال مواسات درویشان است بانفاق نعمت. صدقه بتن قیام کردنت از بهر ایشان بحق خدمت. صدقه بدل وفاداری است بحسن نیت و توكید همت. اینست صدقه کردن بر درویشان. و صدقه دیگر است بر توانگران، و آن آنست که بر ایشان جود نمایی و نیاز خود بر ایشان عرضه نکنی، و امید از مبرّت ایشان باز گیری، و طمع در ایشان نبندی. چون این صدقه، و آن معروف، و آن اصلاح در یکی مجتمع شود، سر تا پای وی عین حرمت گردد، صدف اسرار ربوبیت، و مقبول شواهد الهیت شود. نامش بصدیقی بیرون دهند، و فردا با صدیقانش حشر کنند. اینست مزد بزرگوار که ربّ العزّة وعده داد: فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا.

## ۲۱ النوبة الاولى

قوله تعالى: إِنَّ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ نَمِيْطًا فَرُودَ مِنَ اللَّهِ، إِلَّا إِنَّا مَكْرُ مَا دُكَّانَ، وَ إِن يَدْعُونَ وَ نَمِيْخَوَانَدَ، إِلَّا شَيْطَانًا مَّرِيدًا (۱۱۷) مگر از دیو شوخ.

لَعْنَةُ اللَّهِ كِه خدای بر وی لعنت کرد، وَ قَالَ وَ كَفَتَ أَن دِيو رانده: لَأَخَذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ لَا بَدَ از رهبران تو خویشان را گیرم، نَصِيْبًا مَقْرُوضًا (۱۱۸) بهره‌ای باز بریده.

وَ لَأَضِيْنَهُمْ وَ كَم كَنَم اِشَان رَا از راه، وَ لَأَمْنِيْنَهُمْ وَ اَمَل دَرَا ز نَمَايَم اِشَان رَا، وَ لَأَمْرْتَهُمْ وَ فَرْمَايَم اِشَان رَا، فَلَئِيْنَكُنَّ اَذَانُ الْأَنْعَامِ تَا كُوشَهَاي چها رِپَايَان بَرَنَد، وَ لَأَمْرْتَهُمْ وَ فَرْمَايَم اِشَان رَا، فَلَئِيْعِيْرُنَّ خَلَقَ اللَّهُ تَا بَكْرَدَانَد اَقْرِيْدَه خدای رَا،



وَ مَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَ هِرَ كِه ديو را گيرد، وَلَيَّا مِنْ دُونِ اللّٰهِ پسنديده و بايسته و يار، فرود از اللّٰه، فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُّبِينًا (۱۱۹) زيانكار گشت او زيانكارى آشكارا.

يَعِدُهُمْ ايشان را وعده دروغ دهد، وَ يُمْنِيَهُمْ وَ آرزوى ناپسند در ايشان افكند، وَ مَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ وَ وعده ندهد ايشان را ديو، اِلَّا غُرُورًا (۱۲۰) مگر فريب.

اُولٰٓئِكَ ايشان آنانند، مَا وَاهُمْ جَهَنَّمَ كِه ماواى ايشان دوزخست، وَ لَا يَجِدُونَ عَنْهَا مَحِيصًا (۱۲۱) و نيابند از ايشان هرگز دور شدنگاهى.

وَ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَ ايشان كِه بگرويدند، وَ عَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ وَ نيكيها كردند، سَنَدْخُلُهُمْ جَنَّٰتٍ در آريم ايشان را در بهشتهايى، تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ كِه ميرود زير درختان آن جويهاى روان، خَالِدِينَ فِيْهَا اَبَدًا جاويدان در آن هميشه‌اى، وَ عَدَّ اللّٰهُ حَقًّا وَ وعده‌ايست از خداى راست، وَ مَنْ اٰصَدَقُ مِنَ اللّٰهِ قِيْلًا (۱۲۲) و كيست از اللّٰه راستگوى‌تر؟ لَيْسَ بِاَمَانِيْكُمْ نِه بارزوهاى شماسست، وَ لَا اَمَانِيَّ اَهْلِ الْكِتٰبِ وَ نه بارزوهاى اهل كتاب، مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ هِر كِه بدى كند او را بآن پاداش دهند درين جهان، وَ لَا يَجِدُ لَهُ مِنْ دُونِ اللّٰهِ وَ نيابد خويشتن را فرود از خداى، وَلَيًّا وَ لَا نَصِيْرًا (۱۲۳) كارسازى و نه يارى.

وَ مَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصّٰلِحٰتِ وَ هِر كِه چيزى كند از نيكيها، مِنْ ذَكَرٍ اَوْ اُنْثَى از مردى يا از زنى، وَ هُوَ مُؤْمِنٌ پَس از آنكه گرويده است، فَاُولٰٓئِكَ يَدْخُلُوْنَ الْجَنَّةَ ايشان آنند كِه مى‌درآرند ايشان را در بهشت، وَ لَا يُظْلَمُونَ نَقِيْرًا (۱۲۴) و از ايشان نه كردار كاهند و نه مزد، بمقدار نقيرى.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: اِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ اِلَّا اِنَاثًا الْاَيَّةُ اين حكايت از مشركان مكه است، دعا بمعنى عبادتست. ميگويد: ما يعبدون من دونه الا اناثا، لات و عزي و منات همه اناثانند و اوثان، همه مؤنث. اوثان بتان بي‌صورت‌اند، و اصنام بتان با صورت. گفته‌اند كه: اين لات و عزي و منات بتان بودند از سنگ تراشیده، و در درون كعبه نهاده، رَبِّ الْعَزَّةِ جَلَّ جلاله در درون هر يكي شيطان گماشته تا با كهنه و سدنه خويش سخن ميگفتند، و ايشان از راه ميفتادند.

قول حسن و قتاده و بو عبیده آنست كه اناث بمعنی موات است، یعنی مردگان‌اند كه در ايشان روح نيست، و نفع و ضرر نيست، از سنگ و چوب و كلوخ و مانند آن. و اين موات همه مؤنث باشند، و صفت آن بتانثي كنند. عبد الرحمن زيد گفت: اِلَّا اِنَاثًا يعنى: بزعمهم، بگفت ايشان اناثانند كه ايشان بتان را بنات اللّٰه خواندند. وَ اِنْ يَدْعُونَ اِلَّا شَيْطٰنًا مَّرِيْدًا شيطان اينجا ابليس است، و مريد صفت وى، و هو الشَّدِيدُ الْعَالِي الْخَارِجُ مِنَ الطَّاعَةِ. يقال مرد الرَّجُلِ يمرّد مردودا او مرادة، اذا عتا، و خرج من الطّاعة. و أصله من قول العرب: حائظ ممرّد اى مملّس لا خشونة فيه، و شجرة مرداء اذا تناثر ورقها و بهذا سمى من لم تنبت لحيته، امرّد، اى املس موضع اللّحية، المريد، الخارج من الطّاعة المتلمس منها. ميگويد: ايشان نميخوانند و نميپرستند الا ابليس متمرّد عاصى بر خداى عزّ و جلّ، و اللّٰه بآن تمرّد و معصيت او را برانده، و بر وى لعنت کرده.

وَ قَالَ لَأَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ نَصِيْبًا مَّفْرُوضًا اى: مقطوعاً معدوداً. اين حكايت از قول ابليس است، و بهره بريده كه نصيب وى است از هزار، نهصد و نود و نه‌اند، چنان كه در خبر است

بروايت ابو سعيد خدرى: قال قال النَّبِيِّ (ص): «يقول اللّٰه تعالى و تقدّس يوم القيامة يا آدم! فيقول: لبيك، و سعديك، و

الخير في يديك، فيقول: اخرى بعث النار. فيقول: و ما بعث النار؟ فيقول الله تعالى: «من كل الف، تسعمائة و تسعة و تسعون.

فعنده يشيب الصغير، و يضع كل ذات حمل حملها، و ترى الناس سكارى و ما هم بسكارى و لكن عذاب الله شديد». قالوا: يا رسول الله! و ايتنا ذلك الواحد؟ قال: «ابشروا فان منكم رجلا، و من ياجوج و ماجوج الفا». ثم قال: «و الذين نفسى بيده ارجو أن تكونوا ربع اهل الجنة»، فكبرنا. فقال: ارجو ان تكونوا ثلث اهل الجنة»، فكبرنا. فقال: «ارجو ان تكونوا نصف اهل الجنة»، فكبرنا. فقال: «ما انتم في الناس الا كشعرة سوداء في جلد ثور ابيض، او كشعرة بيضاء في جلد ثور اسود».

و لَأُضِلَّهُمْ اين هم از گفت ابليس است. ميگويد: بر گردانم ايشان را از طريق هدى، و گم كنم از راه راستى و دين حق. و لَأَمَيِّتُهُمْ و ايشان را فرا وايستن بد كنم، تا پيوسته بر آن باشند كه بد ميكنند، و خبر دهم ايشان را كه بهشت نيست، و دوزخ نيست، و بعث نيست. چون اين اعتقاد، آرد در بدى بيشتر كوشند. و يقال: لَأَمَيِّتُهُمْ اى: اجمع لهم مع الاضلال، او مهمم انهم ينالون من الآخرة حظا. ميگويد: ايشان را بيراه كنم، آن گه با بيراهى در دل ايشان افكنم كه ايشان را از آخرت نصيب خواهد بود. اين همچنانست كه جاي ديگر گفت: و إِذْ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ.

و لَأَمْرَهُمْ فَلْيُبَيِّنَنَّ آذَانَ النَّعَامِ اين بحيره است كه در سورة المائده گفت، و اين آنست كه عرب گوش بعضى شتران ميشكافتند، و اکنون هر كه گوش جانور بشكافد يا ببرد، ملحق است بآن در كراهيت و معصيت.

و لَأَمْرَهُمْ فَلْيُعَيِّرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ بعضى مفسران گفتند: اين تغيير خلق خدا خصي كردن آدميست، و آن فرموده شيطان است، بحكم اين آيت.

و در خصي كردن ديگر جانوران ميان علما خلاف است، و هر كه دندان گشاييد، يا پوست روى تراشد، يا در موى موى پيوندد، يا پوست آزيند، همه ملحق است بتغيير خلق، و خضاب موى سياه مردان را هم نزديكست باين. و گفته اند: تغيير خلق آنست كه الله تعالى چهار پايان را بيافريد از بهر آدميان، تا مركب خويش سازند، و طعمه خويش، و ايشان بر خود حرام كردند، و آفتاب و ماه و سنگها بيافريد، و مردم را نرم و روان كرد، تا بدان منفعت گيرند، و ايشان آن را معبود خود ساختند، و عبادت آن كردند، چون از آن نهاد كه الله فرمود بگردانيدند، و آن معنى كه الله براى آن آفريد بمعنى ديگر بدل كردند، تغيير خلق خدا كردند لا محاله.

و گفته اند: خلق اينجا بمعنى دين است، كه جاي ديگر گفت: لا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ اى لدين الله، و تغيير دين آنست كه حلال حرام ميگردند، و حرام حلال.

ثم قال: و مَنْ يَخْذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُبِينًا زيانكار كسى است كه فرمان شيطان برد، نه فرمان الله. يَعِدُهُمْ ايشان را وعده عمر دراز ميدهد در دنيا، و يُمَيِّتُهُمْ و يافت مرادها در دل ايشان مى افكند، و گفته اند: در دل ايشان فقر مى افكند، تا از بيم فقر هزينه در كار خير نكنند، و رحم نپيوندند. رَبِّ الْعَالَمِينَ گفت: و مَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا و شيطان وعده كه دهد جز بفرهيب ندهد، سود نمايد و زيان پيش نهد. أُولَئِكَ مَاوَاهُمْ جَهَنَّمُ يعنى مصيرهم، و لا يَجِدُونَ عَنْهَا مَحِيصًا اى مفرًا.

اگر كسى گويد كه: ابليس از كجا دانسته بود كه قومى از فرزندان آدم نصيب وى خواهند بود تا ايشان را گمراه كند باين سخن كه گفت: لَأَنذَرَنَّ مِنْ عِبَادِكَ نَصِيْبًا مَفْرُوضًا؟ جواب آنست كه رب العزة با وى اين خطاب كرد: لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ

مِنْكَ وَ مِمَّنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ، و ابلیس در آنجا دریافته بود که از فرزندان آدم گروهی نصیب وی خواهند بود. دیگر جواب آنست که ابلیس بهشت و دوزخ معاینه دیده بود، و دانست که هر یکی را قومی ساکنان خواهند بود. و نیز گفته‌اند که ابلیس، آدم را وسوسه داد تا بعضی مراد خویش از وی بیافت، اما همه مراد خویش از وی نیافت، و فرزندان آدم همین طمع کرد، از اضلال همگان نومید است، اما ببعضی طمع دارد. این سخن از آنجا گفته است.

اگر کسی گوید: چه حکمت است که ابلیس را آفرید، و آن گه او را بر خلق مسلط کرد، تا ایشان را وسوسه میکند؟ جواب آنست که تصدیق قول خویش را جلّ جلاله که گفته است: لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَ مِمَّنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ، فلسطه علی العصاة لیملاً جهنم من متبعیه، فقال لهم: وَ جَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْخُلُونَ النَّارَ، و قَالَ لِمَتَّبِعِي مُحَمَّد (ص): وَ جَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا. دیگر جواب آنست که علی (ع) گفت، قال: «اراد الله ان يظهر كرامته على المؤمنين، فلو لم يكن ابليس و وسوسه لما هاج من القلب ريح المودة، و لما اضاء نور المعرفة»، و اگر نه ابلیس بودی بوی مودت و محبت از دل بنده مؤمن کی دمیدی؟ و نور معرفت کی تافتی؟

ابلیس را بدان آفرید که تا وی فعل خود ننماید، رحمت و مغفرت حق ظاهر نگردد.

هر چه وی خراب کند رحمت وی در آید، و آبادان گرداند. هر چه وی بغارت برد، تیغ غفران از وی واستاند، و مزیدی بر سر نهد.

مردی پیش مصطفی (ص) آمد، و از وسوسه شیطان بنالید و شکایت کرد.

مصطفی (ص) گفت: «انّ السارق لا يدخل بيتا ليس فيه شيء، ذاك محض الايمان».

خانه‌ای که از کالا خالی بود دزد در آنجا نرود، دلی که از معرفت و ایمان خالی بود، شیطان آنجا چه کار دارد؟ و وسوسه شیطان دلیل است بر وجود ایمان. نخعی گفته است از اینجا: كل صلاة لا وسوسة فيها فاتها لا تقبل، لأن اليهود و النصراني لا وسوسة لهم.

و قال علی بن ابی طالب (ع): «الفرق بين صلوتنا و صلاة اهل الكتاب الوسوسة، لأن الشيطان فرغ منهم و من عملهم».

ابو بکر و راق گفت: ليس للشيطان مع الكفار عمل، لأنهم واقفوه، و المؤمن يخالفه، و المحاربة تكون مع المخالف.

وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ الْآيَةَ مَضَى تفسیره.

قوله: لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَ لَا أَمَانِيَّ أَهْلَ الْكِتَابِ الْأَمَانِيَّ، الأكاذيب. معناه: ليس بأكاذيبكم و لا أكاذيب اهل الكتاب، و این آن بود که میان جهودان و میان قومی از عرب در سخن مباهات رفت. جهودان گفتند: ما بهیم از شما، کتابنا قیل کتابکم، و نبینا قبل نییکم. این جواب ایشان را آمد. و یقال: هی من تمییت ای اشتهیت. معنی آنست که نه بارزوه‌های شما است، و نه بارزوه‌های اهل کتاب.

مجاهد گفت که قریش گفتند: لا نبعث و لا نحاسب، و قالوا: لا جنة و لا نار، و جهودان گفتند: لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّاماً مَعْدُودَةً، و قالوا نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَ أَحِبَّاؤُهُ.

رب العالمين بجواب هر دو قوم این آیت فرستاد.

و اسم ليس مضمّر است، المعنى: ليس ثواب الله بأمانيتكم و لا امانی اهل الكتاب.

میگوید: ثواب و نواخت خدای و دخول بهشت نه بارزوی شما است، و نه بارزوی اهل کتاب، لکن بایمانست و عمل

صالح، چنان که در آیت پیش گفت: وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا، باز نمود که کار دین را بنا به آرزو نیست. مصطفی (ص) گفت: «لیس الدین بالتمنی و لا بالتحلی». و قال (ص): «العاجز من اتبع نفسه هواها وتمنى على الله».

مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ كَفْتَهُ: این جزا درین جهان است، یعنی آن رنجها که بگناهکار رسد در دنیا. و درین معنی خبرها است از مصطفی (ص): قال ابو بکر الصدیق: یا رسول الله کیف الصلاح بعد هذه الآية؟ فقال النبی (ص): «آیة آیه»؟ فقال: يقول الله عز و جل: لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَلَا أَمَانِي أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ، ما عملنا جزينا به. فقال له النبی (ص): «غفر الله لك يا أبا بکر! أ لست تمرض؟»

الست تنصب؟ أ لیس یصیبک اللأواء» قال: بلی. قال: «فهو ما يجوزون به».

و بروایتی دیگر ابو بکر صدیق گفت: و ایتنا لم يعمل سوء، و انا لمجزیون بكل سوء عملنا. فقال النبی (ص): «اما انت یا ابا بکر و اصحابک المؤمنون فتجزون بذلك فی الدنیا، حتی تلقوا الله، و لیست لکم ذنوب، و اما الآخرون فتجمع ذنوبهم حتی یجزوا بها یوم القيامة».

عطا گفت: آن روز که این آیت فرو آمد ابو بکر گفت: هذه قاصمة الظهر یا رسول الله. فقال النبی (ص): «انما هی المصیبات تكون فی الدنیا».

ابو هریره گفت: آن روز که این آیت فرو آمد جماعتی یاران نشسته بودیم، چون بشنیدیم همه بگریستیم، و اندوهگن شدیم، گفتیم: یا رسول الله! باقی نگذاشت این آیت، یعنی از وعید. رسول خدا گفت: «اما و الذی نفسی بیده انها لکما انزلت، و لکن ابشروا و قاربوا و سدّوا، انه لا یصیب احدا منکم مصیبة فی الدنیا الا کفر الله بها خطیئته حتی الشوكة شاکت احدکم فی قدمه».

حسن گفت: این آیت در شأن کفار آمد که ربّ العالمین مؤمن را به بدکرداری جزا نکند، بلکه وی را بکردار نیکو جزا دهد، و سیئات وی در گذارد، چنان که گفت: لِيُكَفِّرَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي عَمِلُوا وَيَجْزِيَهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ. جایی دیگر گفت: وَ هَلْ نُجَازِي إِلَّا الْكُفُورَ. و دلیل برین قول آنست که در آخر آیت گفت: وَ لَا يَجِدُ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَ لَا نَصِيرًا اگر کسی را نه در قیامت یار باشد و نه دوست، جز کافر نبود، که ربّ العزة مؤمنانرا گفته که ولی ایشانم: اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا، و ضمان نصرت کرده در هر دو سرای، و گفته: إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَ الَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ.

وَ مَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ الْآيَةَ كَفْتَهُ: این آیت آمد که مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ، اهل کتاب با مؤمنان گفتند که: ما با شما یکسانیم بحکم این آیت، و شما را بر ما فضل نیست. ربّ العالمین مؤمنانرا بر ایشان فضل نهاد و گرامی کرد باین آیت دیگر: وَ مَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ

مکی و بصری و ابو بکر يَدْخُلُونَ بضمّ یا و فتح خا خوانند، علی اسناد الفعل الى المفعول به، و هو من الادخال، لا من الدخول، لأنهم لا يدخلونها حتى يدخلوها، فلفظ الادخال اولی، و معنی آنست که در آرند ایشان را در بهشت. باقی بفتح یا و ضمّ خا خوانند، علی اسناد الفعل الى الداخلين، لأنهم اذا دخلوها دخلوها، یعنی در شوند ایشان در بهشت. وَ لَا يُظْلَمُونَ نَقِيرًا و هی النقرة التي تكون في ظهر النواة.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: **إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا إِنَاثًا** الآية عزیز است و عظیم، خدای یگانه و کردگار داننده، تاونده با هر کاونده، و بهیچ هست نمانده. بی شریک و بی انباز، و بی نظیر و بی نیاز. چنو کس نه، و هیچ کس بجای او بس نه. در کردگاری قدیر، و در کاررانی بی مشیر، در پادشاهی بی وزیر، و در خدایی بی نظیر. آفریننده جهانیان، و دارنده همگان، دشمنان و دوستان. احوال بندگان را مدبر، و کار عالم را مقدر. نه در تدبیر او سهو آید، نه در تقدیر او لغو آید. هر کسی را بر آنجاست که وی نشاند، و هر دلی را آن نثار که وی فشاند. هر یکی بر آن رنگ که وی رشت، و در هر دل آن رست که وی کشت. یکی را بآب عنایت شسته، و بمیخ قبول وابسته، و چراغ معرفت وی از نور اعظم بر افروخته، و راهش روشن کرده. یکی را بتیغ هجران خسته، و بمیخ ردّ وابسته، و نموده شیطان برو آراسته، و بر پی بتان داشته، و از وی این خبر باز داده که: **إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا إِنَاثًا، وَإِنْ يَدْعُونَ إِلَّا شَيْطَانًا مَرِيدًا. لَعَنَهُ اللَّهُ.** عجب کاریست! کسی تراشیده خویش پرستد، یا مصنوع خویش بمعبودی گیرد، اگر بغیر الله معبودی روا بودی، کافر معبود بت بایستی، نه بت معبود کافر.

زیرا که بت مصنوع کافر است، و وی صانع، و صانع معبود باید نه مصنوع. چون کافر که صانع بت است، و با عقل و اختیار است، دعوی معبودی نمیکند، محال بود بتی را که نه حیات دارد، و نه سمع، و نه بصر، نه عقل، نه اختیار، که معبود بود.

در ابتداء اسلام بر کافران هیچ چیز صعبت تر از آن نبود که مصطفی (ص) گفتی: خدای عالم یکیست، کردگار جهانیان یکی است. ایشان میگفتند: **أَجْعَلُ الْإِلَهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ.** چیزی بس عجب است آنچه محمد (ص) میگوید، که خدای یکیست، يك خدای کار همه جهان چگونه راست دارد؟ ما را در مکه سیصد و شصت بت است، و کار مکه تنها راست نمیتواند داشت.

ربّ العزّة ایشان را بحجتّ جواب داد، گفت: **وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ.** او خداوندی است که شب تاریک آفرید، و روز روشن، و آفتاب درخشنده و ماه تابنده رخشنده، شب یکی تاریکی او همه عالم را بسنده، روز یکی روشنایی او همه عالم را بسنده. آفتاب یکی طباحی او همه عالم را بسنده. ماه یکی صباغی او همه عالم را بسنده. چه عجب اگر خالق یکی و قدرت او همه عالم را بسنده، و علم وی هر جایی رسنده: **أَأَرْبَابٌ مُتَّفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمْ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ؟**

خواجهای مخلوق که بندهای دارد، و ملك وی بود، نه روا باشد که آن ملك وی شود، چنانستی که ربّ العزّة گفتی: بت ملك من، و زمین ملك من، ملك من در ملك من، چون بود انباز من؟ چندین جایگه در قرآن از عیبهای بتان برگفته، و بی صفتی در ایشان نشان کرده که: **أَلَهُمْ أَرْجُلٌ يَمْشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَيْدٍ يَبْطِشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَعْيُنٌ يُبْصِرُونَ بِهَا الْآيَةَ.** کسی که صفت کمال ندارد خدایی را چون شاید؟ جای دیگر گفت: **إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَ لَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ. جَائِي دِيكْرًا كَفْت: إِنَّ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ.** اگر بوقت در ماندگی کافر بت را خواند، بت آن دعاء وی نشنود، **وَ لَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ!** و صورت بستی که بشنیدی، نتوانستی که اجابت کردی.

حصین خزاعی پدر عمران حصین روزی پیش مصطفی (ص) در آمد، و آن روز هنوز مشرك بود، رسول خدا گفت: **يا حصين! كم تعبد اليوم الها؟**

امروز چند خدای داری؟ حصین گفت: هفت دارم، یکی بر آسمان، و شش در زمین. گفت: **«فأيهم تعدّه ليوم رغبتك و**

رهبتك؟

روز رغبت و رهبت را و روز حاجت و ضرورت را کدامیکی داری؟ چون نیازت بود و اندوهت بود کدام یکی را خوانی؟ و کاشف غم و قاضی حاجت کدام یکی را دانی؟ گفت: الذی فی السماء، آن یکی که بر آسمانست. وَ لَأُضِلَّنَّهُمْ وَ لَأَمْنِيَنَّهُمُ الْآيَةَ حَوَالَتِ اضلال که بر ابلیس آمد از روی سبب آمد، و نه ابلیس را خود ابلیس که بود، بلی و سوسه مینماید که پیشه وی اینست، آن گه از پی و سوسه ربّ العزّة ضلالت آفریند. که ضلالت و هدایت و سعادت و شقاوت از خدا است: مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَ مَنْ يُضِلِّ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرْشِدًا.

آن گه عاقبت و سرانجام و مآل و مرجع هر دو فرقت یاد کرد، قسم ضلالت ر گفت: أُولَئِكَ مَاوَاهُمْ جَهَنَّمُ، و قسم هدایت را گفت: سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا، وَعَدَّ اللَّهُ حَقًّا.

## ۲۰ النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ مَنْ أَحْسَنُ دِينًا وَ كَيْسَتْ نِيكُو دِينِ تَر، مَمَّنْ أَسْلَمَ وَ جَهَهُ لِلَّهِ از آنکه روی خود فرا خدا کرد؟، وَ هُوَ مُحْسِنٌ و آن گه با آن نیکوکار بود، وَ اتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ وَ بَرِ بِى مِلَّتِ إِبْرَاهِيمَ اِيسْتَاد، حَنِيفًا آن مسلمان پاک دین، وَ اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا (۱۲۵) و الله ابراهيم را دوست گرفت.

وَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ خَدَائِرُ اسْتِ هَر چِه در آسمان و زمین چیز است، وَ كَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطًا (۱۲۶) و خدای بهمه چیز دانا است دانای همیشه‌ای.

وَ يَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ مِی پاسخ پرسند از تو در کار زنان، قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ كَوَى که خدای پاسخ میکند شما را در کار ایشان، وَ مَا يُثَلِّى عَلَيْكُمْ وَ آنچه بر شما میخوانند، فِي الْكِتَابِ دَرِین نامه، فِي يَتَامَى النِّسَاءِ در کار دختران پدر مردگان، اللَّاتِي لَا تُؤْتُونَهُنَّ أَنْان که ایشان را نمیدهید، مَا كُتِبَ لَهُنَّ آنچه واجب نبشته‌اند ایشان را، وَ تَرْعُبُونَ أَنْ تَنْكُحُوهُنَّ وَ رغبت نمیکنید که بزنی کنید ایشان را، وَ الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الْوُلْدَانِ وَ از تو می‌فتوی پرسند زبون گرفتگان از کودکان، وَ أَنْ تَقُومُوا لِلْيَتَامَى بِالْقِسْطِ وَ میفرماید الله شما را که یتیمان را بداد بپای ایستید، وَ مَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ وَ هَر چِه کنید از نیکی، فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِهِ عَلِيمًا (۱۲۷) الله بآن دانا است همیشه‌ای.

وَ إِنْ امْرَأَةٌ وَ اگَر زنی بود، خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا که از شوی خویش دانسته و دیده باشد، تُشْوِزْأً باز نشست، أَوْ إِعْرَاضًا یا روی گردانیدنی، فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا نِيسْت بر ایشان تنگی، أَنْ يُصْلِحَا که با هم آشتی سازند، بَيْنَهُمَا صُلْحًا میان یکدیگر بر خیر، وَ الصُّلْحُ خَيْرٌ وَ آشتی به، وَ أَحْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ وَ حاضر کرده‌اند مردمان را بدریغ داشتن خویشان را از ناکامی، وَ إِنْ تُحْسِنُوا وَ تَتَّقُوا وَ اگَر بنیکویی در آئید، از بیداد پرهیزید، فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا (۱۲۸) الله بآنچه شما میکنید دانا است آگاه همیشه‌ای.

وَ لَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَ نتوانید که داد کنید میان زنان، وَ لَوْ حَرَصْتُمْ وَ هَر چند کوشید و خواهید، فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمِيلِ لکن همه کششی مکنید، فَتَدْرُوهَا که آن زن را فرو گذارید، كَالْمُعَلَّقَةِ چون آویخته، وَ إِنْ تُصْلِحُوا وَ اگَر نیک در آئید و باشتی گرائید، وَ تَتَّقُوا وَ از جور پرهیزید، فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا (۱۲۹) خدای مهربانست و آمرزگار همیشه‌ای.

وَ إِنْ يَبْرَقَا وَرِ پس از هم ببرند، يُعْنِ اللَّهُ كُلًّا مِنْ سَعَتِهِ بى نیاز کند خدای هر دو را از یکدیگر از فراخی خویش، وَ كَانَ اللَّهُ وَاسِعًا وَ خدای بی‌نیاز است توانگر، فَرَاخِ دَارِ فَرَاخِ بَخْش، حَكِيمًا (۱۳۰) دانا است همیشه‌ای.

وَ لِلّٰهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ خَدَائِرَاسْتِ هِر چِه در آسمان و زمين چيز است و كس، وَ لَقَدْ وَصَّيْنَا وَ اندرز كرديم، الَّذِينَ أَوْثُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ ايشان را كه پيش از شما كتاب دادند، وَ إِيَّاكُمْ و شما را هم اندرز كرديم، أَنْ اتَّقُوا اللَّهَ كه از خشم و عذاب خدای بپرهيزيد، وَ إِنْ تَكْفُرُوا و اگر كافر شيد، فَإِنَّ لِلّٰهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ خدای راست هر چه در آسمان و زمين چيز است، وَ كَانَ اللَّهُ غَنِيًّا حَمِيدًا (۱۳۱) و خدای بی‌نیاز است توانگری ستوده همیشه‌ای.

وَ لِلّٰهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ خدای راست هر چه در آسمان و زمين چيز است و كس، وَ كَفَى بِاللّٰهِ وَكَيْلًا (۱۳۲) و نيك بسنده و كارساز كه اوست.

إِنْ يَشَأْ يُدْهِبْكُمْ أَيُّهَا النَّاسُ اَگر خواهد شما را ببرد ای مردمان! وَ يَأْتِ بِآخَرِينَ وَ ديگران آرد، وَ كَانَ اللَّهُ عَلَى ذَلِكَ قَدِيرًا (۱۳۳) و الله بر آن توانا است همیشه‌ای.

مَنْ كَانَ يُرِيدُ ثَوَابَ الدُّنْيَا هِر كه پاداش اين جهان ميخواهد، فَعِنْدَ اللَّهِ ثَوَابُ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ بِنزديك خدای است پاداش اين جهانی و پاداش آن جهانی، وَ كَانَ اللَّهُ سَمِيعًا بَصِيرًا (۱۳۴) و الله شنوای است بينای همیشه‌ای.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اای ايشان كه بگرويدند، كُونُوا قَوَّامِينَ بر استاد داريد، بپای ايستيد، بِالْقِسْطِ براستكاری و داد دهی، شَهَادَةً لِلّٰهِ و گواهان بودن خدای را براستی، وَ لَوْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ و همه بر نفس شما بود، أَوْ الْوَالِدِينَ يا بر پدر و مادر بود، وَ الْأَقْرَبِينَ يا بر خویشان، إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا اَگر توانگر بود، أَوْ فَقِيرًا يا درویش بود، فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا كه خدای اوليتر بهر دو، فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ بر پی بايست خود مایستيد، أَنْ تَعْدِلُوا كه داد نكنيد، وَ إِنْ تَلَوْتُمْ و اگر در كار شويد، أَوْ تُعْرَضُوا يا روی گردانيد، فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا (۱۳۵) خدای بآنچه شما ميكنيد دانا است و آگاه همیشه‌ای.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: وَ مَنْ أَحْسَنُ دِينًا اى: احكم دينا ممن اخلص عمله لله، و فوض امره اليه، وَ هُوَ مُحْسِنٌ اى: موحد لله، محسن الى خلقه، وَ اتَّبَعَ دِينَ اللَّهِ الَّذِي بَعَثَ بِهِ مُحَمَّدًا. ميگويد: كيست ديندار و پسنديدهتر از آن كس كه عمل خود از شرك و ريا پاك كند، و كار خود بالله باز گذارد، و الله را كارساز و كار ران خود دانند؟ و آن گه با خلق خدا نيكوكار بود و مهربان، بر پی آن دين ايستد كه محمد را بآن دين فرستاد، و آن دين ابراهيم است و ملت وى. ملت ابراهيم در ملت محمد داخل است. هر كه بملت محمد اقرار دهد، اتباع ملت ابراهيم كرد.

ابن عباس گفت: اقرار دادن به كعبه، و نماز كردن بآن، و طواف كردن گرد آن، و سعی ميان صفا و مروه، و رمی جمرات، و حلق رأس، و جمله مناسك از دين ابراهيم است. هر كه نماز سوى كعبه كرد، و باين صفات اقرار داد، اتباع ملت ابراهيم كرد. و اين در شأن ابو بكر فرو آمد بقول بعضى مفسران.

حَنِيفًا حَالِ عَنِ اِبْرَاهِيمَ، اَوْ عَنِ الضَّمِيرِ فِى وَ اتَّبَعَ، و معناه: مانعاً عن جميع الأديان.

وَ اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا ابن عباس گفت: ابراهيم مهماندار بود، خانه بر سر راه داشتی، تا هر كسى كه بر وى گذشتی، وى را مهمان كردی. پس يك سال مردمان را قحط رسيد، از ابراهيم طعام طلب كردند، و ابراهيم را عادت بود كه هر سال بار از مصر آوردی، از نزديك دوستی كه در مصر داشت. غلامان را و شتران را فرستاد نزديك وى، بار خواست، و بار نبود آن سال، كه ايشان را هم قحط رسيده بود. شتران را تهی باز گردانيدند، تا بهامونى رسيدند كه پر از ريگ بود، آن چاكران ابراهيم با خود گفتند: اَگر اشترانرا باز گردانيم بی‌بار، نه خوب بود، و دشمن

را شماتت بود. در ایستادند و غرارها پر از ریگ کردند. چون بر ابراهیم رسیدند قصّه با ابراهیم بگفتند، و ابراهیم دل‌تنگ شد، که مردم را امیدوار کرده بود، و دل بر آن نهاده که اکنون طعام رسد. و ساره در آن حال خفته بود، و ازین قصّه خبر نداشت. پس ابراهیم در خواب شد از دل‌تنگی، و ساره بیدار گشت، و پرسید که غلامان ما رسیدند از مصر؟ و بار آوردند؟ گفتند: آری رسیدند. ساره سر آن بار بگشاد، آرد سفید نیکو دید. خبّازان را بفرمود تا در پختن ایستادند. چون ابراهیم (ع) بیدار گشت، بوی طعام بوی رسید، گفت: یا ساره من این هذا الطّعام؟ از کجا آمد این طعام؟ گفت: این آنست که از نزدیک خلیل تو آن دوست مصری آوردند. ابراهیم فضل و کرامت خدای بر خود بدانست و گفت: این از نزدیک خلیل من الله است، نه از نزدیک خلیل مصری. ابن عباس گفت: آن روز ربّ العزّة ابراهیم را دوست خوانده، و او را خلیل خود خواند. و گفته‌اند: آن روز که فریشتگان در پیش ابراهیم شدند، بر صورتهای غلامان نیکو روی، ابراهیم پنداشت که ایشان مهمانان‌اند، گوساله فربه بریان کرد، و نزدیک ایشان آورد، آن گه گفت: بخورید بدو شرط: یکی آنکه چون دست بطعام برید گوئید: «بسم الله»، و چون از طعام فارغ شوید، گوئید: «الحمد لله». جبرئیل گفت: یا ابراهیم! سزاواری که الله ترا دوست خود گیرد، و خلیل خود خواند. گفت آن روز ربّ العزّة او را خلیل خود خواند. و گفته‌اند: ملك الموت بصورت جوانی در سرای خلیل شد، و خلیل او را نشناخت، گفت بدستوری که درین سرای آمدی؟

ملك الموت گفت: بدستوری خداوند سرای. پس ابراهیم او را بشناخت، آن گه ملك الموت گفت: یا ابراهیم! خدای بنده‌ای را از بندگان خود بدوست گرفت.

ابراهیم گفت: آن کدام بنده است، تا من او را خدمت کنم تا زنده باشم؟

ملك الموت گفت: آن بنده تویی یا ابراهیم. گفت: بچه خصلت مرا دوست گرفت؟

و خلیل خواند؟ گفت: بآنک تعطی و لا تأخذ.

روی عبد الله بن عمر، قال: قال رسول الله (ص): «یا جبرئیل لم اتخذ الله ابراهیم خلیلاً؟» قال: «لاطعامه الطّعام یا محمد»، و روی ابو هریره قال: قال رسول الله (ص): «اتخذ الله ابراهیم خلیلاً، و موسی نجیّاً، و اتخذنی حبیباً، ثمّ قال: و عزّتی لاؤثرنّ حبیبی علی خلیلی و نجیّی»، و قال (ص): «لو كنت متخذاً خلیلاً لا اتخذت ابا بکر خلیلاً، و انّ صاحبکم خلیل الله»، یعنی نفسه.

اما خلیل از روی لغت آن دوست است که در دوستی وی هیچ خلل نبود.

ابراهیم خلیل است، یعنی که الله او را برگزیده و دوست داشت، دوستی تمام، که در آن هیچ خلل نه، و روا باشد که معنی خلیل، فقیر بود، زیرا که خلّت حاجت و فاقت باشد. یقال: سدّ خلّته‌ای حاجته. قال زهیر یمدح هزن بن سنان:

و ان اتاه خلیل یوم مسغبة یقول لا غائب مالی و لا حرم

خلیل ای فقیر، و ابراهیم، خلیل الله، لآئه فقیر الی الله، محتاج الیه، لا حاجة له الی غیره.

ترسایی از شیخ ابو بکر وراق ترمذی سؤال کرد، گفت: چرا جانز است خدای را جلّ جلاله ابراهیم را دوست گیرد؟ و جانز نمیدارید که عیسی را فرزند گیرد؟

ابو بکر وراق جواب داد که: فرزند اقتضای جنسیت کند، و خدای را جنس نیست، و دوستی اقتضای جنسیت نکند.



نهیبی که کسی اسبی دوست دارد، یا جوهری دوست دارد، یا جامه، یا بنائی، وزین هیچ چیز بفرزندی نگیرد، تا بدانی که فرزند اقتضاء تجانس کند، و لا جنس له جلّ جلاله. ترسا چون این سخن بشنید مسلمان گشت، و بدین اسلام در آمد.

وَلِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ يَخْتَارُ مِنْهَا مَا يَشَاءُ وَمِنْ يُشَاءُ، وَكَانَ اللّٰهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطًا احاط علمه بجميع الاشياء.

وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ الْاَيَةُ سبب نزول این آیت آن بود که عرب در زمان جاهلیت نه زنان را از میراث چیزی میدادند و نه کودکان را، بلکه مردان را میدادند، مهینان ایشان را. ربّ العزّة درین آیت نصیب زنان و نصیب کودکان از میراث بایشان الحاق کرد، و بداد فرمود. و نیز دختران یتیم میبودند با مال و بصورت زشت، که اولیاء ایشان از بهر زشتی صورت نمیخواستند که ایشان را بزنی کنند، و ایشان را بکسی نمیدادند، و در خانه میداشتند از بهر مال که داشتند، بامید آنکه مگر بمیرند، و مال ایشان بمیراث بر گیرند.

سدی گفت: این در شأن جابر عبد الله فرو آمد، که دختر عمی داشت، یتیمه و نابینا بود، و بصورت زشت. جابر گفت: یا رسول الله! بآن صفت که وی است میراث گیرد؟ رسول خدا گفت: نعم، گیرد. پس میراث که وی را بود بوی داد. آن گه او را در خانه میداشت، و بزنی بکس نمیداد، از بیم آنکه شوهر و فرزندان وی مال بمیراث برند، و خود بزنی نمیکرد که جمال نداشت، و گوش بر آن نهاده که تا بمیرد، و آنچه هست از مال وی بمیراث برگیرد. ربّ العالمین این آیت فرستاد: وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ اى يستعرفونك. و الفتيا و الفتوى لغتان، و هو تعريفك الأمر، افتانی اى عرفنى. میگوید: از تو فتوی میبرسند و فتوی میخواهند در کار زنان، قُلِ اللّٰهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ وَمَا يُتْلٰى عَلَيْكُمْ مَوْضِعٌ «ما» رفع است، المعنى: اللّٰهُ يفتيكم فيهنّ.

وَمَا يُتْلٰى عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ اَيْضًا، يفتيكم فيهنّ. میگوید: اللّٰهُ فتوی میکند و قرآن فتوی میکند، و آن آنست که در اول سوره گفت: وَ اٰتُوا الْيَتٰمٰى اَمْوَالَهُمْ.

ما كُتِبَ لَهُنَّ يَعْنى فرض لهنّ من الميراث. وَ تَرٰغِبُونَ اَنْ تَتَّكِفُوهُنَّ يَعْنى: و ترغبون عن ان تتكوهنّ لدمامتهنّ. وَ الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الْوٰلِدٰنِ اى در موضع خفض است، عطف على قوله فيهنّ، يَعْنى قل اللّٰهُ يفتيكم فيهنّ، و فى المستضعفين من الولدان. و قيل عطف على قوله: فى يتامى النساء، المعنى: فى يتامى النساء و فى المستضعفين من الولدان الذين لا تورثونهم.

وَ اَنْ تَقُوْمُوا اى: و يفتيكم ان تقوموا لليتامى، بالقسط اى بالعدل فى ميراثهم و مالهم و نكاحهم. قيل: نزلت فى ام كحة و بناتها على ما سبق شرحه فى صدر السورة.

قال ابن عباس و عائشة: ما كُتِبَ لَهُنَّ، يَعْنى الصّدّاق، و المعنى: لا توتونهنّ صدقهنّ، و ترغبون فى نكاحهنّ لجمالهنّ و ما لهنّ، و قيل: فى المستضعفين هم العبيد و الاماء، اى احسنوا اليهم، لا تكفوهم ما لا يطيقون. وَ مَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ مَّمَا امْرُتُمْ بِهِ مِنْ قِسْمَةِ الْمَوٰرِثِ، فَاِنَّ اللّٰهَ كَانَ بِهِ عَلِيْمًا فيجزيكم به.

و روایت کنند از براء عازب که آخرتر آیتی که از آسمان فرود آمد این آیت بود، و آخرتر سوره‌ای سوره براءة. وَ اِنْ امْرَاةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوْرًا اَوْ اِعْرَاضًا الْاَيَةُ سعيد جبير گفت: مردی زنی داشت، و آن زن پیر گشته بود، و از آن مرد فرزندان داشت. مرد خواست که وی را طلاق دهد، و زنی دیگر از آن نیکوتر بخواهد. آن پیر زن گفت: مرا

طلاق مده، و با فرزندان بگذار، و قسمت کن مرا اگر خواهی باختیار خویش در کم و بیش، و اگر خواهی قسمت مکن از بهر من، که روا بود اندی که در نکاح تو بمانم. مرد گفت: چنین کنم، پیش رسول خدا شد، و این حال بگفت. رسول خدا جواب داد که: الله سخن تو شنید، و اگر خواهد اجابت کند. پس ربّ العالمین بجواب ایشان این آیت فرستاد. گویند این مرد رافع بن خدیج الانصاری بود، و زن وی خویله بنت محمد بن مسلمة الانصاری.

وَ اِنْ امْرَاَةٌ خَافَتْ اِیْ عِلْمَتِیْ وَ رَاَتِیْ، مِنْ بَعْلِهَا نُشُوْرًا یَعْنِیْ: یبغضها و یتْرک مضاجعتها و مباشرتها، و یرض بوجهه عنها، و یقلّ مجالستها و محادثتها.

میگوید: اگر زنی از شوهر خویش میشناسد و میداند و میبیند که وی را دشمن میدارد، و مباشرت و صحبت وی می‌بگذارد، و روی از وی میگرداند، و با وی ننشیند و حدیث نکند، بر ایشان تنگی نباشد که با یکدیگر صلح کنند در قسمت و در نفقه. و این چنان باشد که مرد زن را گوید: تو پیر گشتی و روزگار جوانیت بسر رسید، و من می‌خواهم که دیگر زنی خواهم، و روزگار قسمت وی بیفزایم، در روز و در شب، تازگی و جوانی وی را. اگر تو بدین خشنودی و رضا میدهی، بر جای خود و بر حال خود در نکاح من میباش، و اگر نه ترا بخشودی گسیل کنم. پس اگر زن بدین حال و بدین صفت رضا دهد نیکوکار بود و پسندیده، و وی را بر آن اجبار نکنند، و اگر نه که بدون حق خویش رضا ندهد، واجب آید بر شوهر که حق وی از مقام و نفقه تمام بدهد، یا بنیکویی و احسان وی را روان کند، و وی را برنج و کراهیت ندارد. و مرد اگر وی را دارد، و حقّ وی با کراهیت صحبت تمام بدهد، محسن باشد و ستوده حق، و الله وی را جزا دهد بر فعل خیر. اینست که الله گفت: وَ مَا تَفْعَلُوا مِنْ خَیْرٍ فَاِنَّ اللّٰهَ کَانَ بِهٖ عَلِیْمًا اِیْ یعلمه و یجازیه علیه. اما بر مباشرت وی را اجبار نکنند، که آن علی الخصوص حق مرد است، چون فرو گذارد بر آن اجبار نرود، بخلاف مقام و نفقه که حقّ زنست.

وَ آنچه ربّ العزّة گفت: وَ الصَّلْحُ خَیْرٌ، آنست که پیر زن را میدارد بعد از تخییر در نفقه و مقام، بچیزی معلوم صلح کنند. و رسول خدا (ص) با سوده بنت زمعه همین کرد. زنی بود روزگار بوی برآمده و پیر گشته، و رسول خواست که وی را طلاق دهد. سوده گفت: مرا در جمله زنان خود بگذار، تا فردا در قیامت چون مرا حشر کنند، با زنان تو حشر کنند، و من نوبت خویش روز و شب در کار عائشه کردم.

رسول خدا آن از وی پذیرفت، و چنان کرد.

قرآء کوفه اَنْ یُصْلِحَا خوانند، بضمّ یا و کسر لام بی الف، و هو من الاصلاح.

و در حال تنازع و تشاجر اصلاح استعمال کنند، چنان که تصالح استعمال کنند، تقول: اصلحت بین المنازعیّن. قال الله تعالی: اِلَّا مَنْ اَمَرَ بِصَدَقَةٍ اَوْ مَعْرُوفٍ اَوْ اِصْلَاحٍ بَیْنَ النَّاسِ. و «صلحا» روا بود که نصب علی المصدر باشد، لأنّ الصلح اسم للمصدر من اصلحت، كالعطاء من اعطیت، و روا بود که نصب او بر مفعول به حمل کنی، چنان که گویی: اصلحت ثوبا. باقی «ان یصلحا» خوانند، بفتح یا و لام و تشدید صاد، و بألف، و أصل آن «ان یتصلحا» است، «تا» در صاد مدغم کردند، لتقاربهما فی المخرج، و درین باب تصالح معروفتر است.

وَ اَحْضِرَتِ الْاَنْفُسُ الشُّحَّ گفته‌اند که شحّ زن آنست که شوی خودش دریغ آید از زنی دیگر از مهر او، و شحّ مرد آنست که خویشتنش دریغ آید از زن خویشتن از پیری یا از زشتی بمهر زنی دیگر. و قیل: وَ اَحْضِرَتِ الْاَنْفُسُ الشُّحَّ یعنی الغالب علی نفس المرأة الشحّ. غالب آن بود که زن بخیل باشد و بر مال حریص، چون شوهر وی را ببعضی

مال خشنود گرداند، وی نصیب خود از شوهر بتواند گذاشت.

پس گفت: وَ إِن تُحْسِنُوا وَ تَتَّقُوا یعنی اگر نیکویی کنید و مفارقت نجوئید، و از میل و جور بپرهیزید، الله تعالی آگاهست، از احسان و جور شما خبر دارد، و جزاء آن چنان که خود خواهد، دهد.

وَ لَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ ای: لن تقدروا ان تسووا بینهن فی الحب، و لو حرصتم علی العدل. معنی آنست که شما اگر چه کوشید و حریص باشید، بر آنکه میان زنان خویش عدل و راستی نگه دارید، در دوستی و مهر نتوانید، که در استطاعت شما نبود که دلها در دوستی راست دارید، اما این یکی توانید که میل نکنید در نفقه و در قسمت. چون دو زن دارید یا بیشتر، همه را در نفقه و در قسمت یکسان دارید، و جوان را بر پیر افزونی منهد، که اگر افزونی نهید، آن دیگر را همچون زندانی محبوس فرو گذارید، آویخته میان دو حال، نه بی‌شوی و نه با شوی.

حسین فضل گفت، عدل بر دو ضربست: یکی آنست که در استطاعت بنده آید، و یکی نه. اما آنچه در استطاعت آید آنست که: بنده را فرمودند، آنجا که گفت رب العزة: إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ. جای دیگر گفت: قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ. و این عدل نقیض جور است که هر دو در توان بنده آید. اما آنچه در استطاعت و توان بنده نیاید، راست داشتن دل است در مهر و دوستی با همه زنان. و این، بنده را فرموده‌اند، از آنکه در توان وی نیست. مصطفی (ص) قسمت کرد میان زنان، و عدل و راستی در آن نگه داشت، آن گه گفت: اللهم هذه قسمتی فیما املك فلا تأخذنی فیما لا املك»، و روی انه قال: «اللهم هذه قسمتی فیما املك و أنت اعلم فیما لا املك».

و از عمر خطاب روایت کنند که گفت: اللهم اما قلبی فلا املك، و اما ما سوی ذلك فارجو ان اعدل. و عن ابی هریره قال: قال رسول الله (ص): «من كانت له امرأتان یميل الی احدهما عن الأخری، جاء یوم القیامة و أحد شقیه ساقط».

و قال انس بن مالک: اذا تزوج البکر اقام عندها سبعا، و اذا تزوج الثیب اقام عندها ثلاثا.

کسی که بکری بزنی کند، وی را رسد که در قسمت وی را هفت شبان روز بر زنان دیگر افزونی نهد، و اگر ثیب باشد سه شبانروز، آن گه بقسمت و عدل میان ایشان باز شود.

و زنان ذمیّات و آزادگان مسلمانان در قسمت یکسان‌اند، و آزاد زن را دو شب است و کنیزک را یک شب. وَ إِن تُصْلِحُوا یعنی: بالعدل فی القسمة بینهن، و تَتَّقُوا الجور، فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُوراً رَحِیماً لما ملت الی الّتی تحبها بقلبك، بعد العدل فی القسمة.

وَ إِن یَفْرَقَا یُعْنِ اللَّهُ كُلاًّ مِنْ سَعَتِهِ چون حدیث صلح رفته بود، و ذکر اجتماع بر سبیل جواز، از پس آن در فراق سخن گفت، و رخصت داد، تا اگر آن پیر زن بصلح سر در نیارد، و جز تسویت طلب نکند، از یکدیگر بطلاق جدا شوند، و رب العزة ایشان را وعده داد که از فضل خویش هر دو را بی‌نیاز کند، و روزی دهد: آن زن را از شوی دیگر، و این مرد را از زنی دیگر.

گویند: مردی پیش مصطفی (ص) آمد، و عذب بود، و از تنگی روزی و معیشت شکایت کرد. مصطفی او را گفت که: زنی بخواه تا روزیت فراخ شود. یعنی بحکم این آیت که الله گفت: إِن یَكُونُوا فُقَرَاءَ یُعْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ. دیگری آمد که زن داشت، و از تنگی معیشت و روزی شکایت کرد. مصطفی (ص) گفت او را که: زن طلاق ده تا روزیت فراخ شود. یعنی بحکم این آیت که الله گفت: وَ إِن یَفْرَقَا یُعْنِ اللَّهُ كُلاًّ مِنْ سَعَتِهِ.

وَ كَانَ اللَّهُ وَاسِعاً یعنی: لجمیع خلقه فی الرزق و الفضل، حکیماً فیما حکم و وعظ.

وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْآيَةَ مِيكَوَيِد: خدایر است هر چه در آسمان‌اند از فریشتگان، و هر چه در زمین‌اند از خلقان. وَ لَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ آمَنَآئِهَا گزشته‌اند، و کتابداران پیشینه از تورات و انجیل، و هر چه بود از کتب. وَ إِيَّاكُمْ خَطَابَ أَمَّتِ مُحَمَّدِ اسْت، یعنی ایشان را که پیش از شما کتاب دادند، ایشان را و شما را ای اَمَّتِ مُحَمَّد، اندرز کردیم: ایشان را در کتب ایشان، و شما را در کتاب شما یعنی قرآن، أَنْ أَتَوْا اللَّهَ يَعْنِي: وَحَدَّوْا اللَّهَ، که خدای را یگانه دانید، و بمعبودی یگانه شناسید. وَ إِنْ تَكْفُرُوا وَ أَكْرَ نَكْنِيْد، و توحید ببوشید، و جحد آرید، فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَ كَانَ اللَّهُ غَنِيًّا حَمِيْدًا بحقیقت دانید که هر چه در هفت آسمان و هفت زمین است، همه ملك و ملك اوست، همه رهی و بنده وی است، همه ساخته و صنع وی است، و آن گه از طاعت همه بی‌نیاز است، وز ستایش همه پاك ستوده خود است و بی‌نیاز بجلال خود.

وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَ كَفَى بِاللَّهِ وَكِيْلًا اَي: دافعا و مجیرا حافظا علی خلقه شهیدا. إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ أَيُّهَا النَّاسُ الْآيَةَ ااین خطاب مشرکان و منافقان است.

میگوید: اگر الله خواهد مرگ بر شما گمارد، و همه را نیست گرداند، و باز قومی دیگر آرد از شما مطیع‌تر و بهتر، یعنی مسلمانان و اَمَّتِ احمَد. و همین کرد ربّ العالمین جلّ جلاله، که در عهد رسول خدا جهان همه کفر و معصیت داشت، پس علم اسلام آشکارا گشت، و کفر با طیّ ادبار خود شد، و جهان همه از نور اسلام روشن گشت.

قال ابو هريرة: لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ ضَرَبَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) ظَهْرَ سَلْمَانَ، فَقَالَ: «هَمْ قَوْمٌ هَذَا» يَعْنِي: عَجْمِ فَارَس. مَنْ كَانَ يُرِيدُ ثَوَابَ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ ثَوَابُ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ مِيكَوَيِد: هر که بفرائض اعمال، دنیا خواهد، الله تعالی آنچه خواهد از دنیا بوی دهد، یا آنچه خواهد از وی دفع کند در دنیا، اَمَّا در آخرت وی را هیچ ثواب نبود. و هر که بفرائض اعمال ثواب آخرت خواهد، ربّ العالمین آنچه وی را بکار آید از دنیا بوی دهد، و آنچه بنده خواهد از جلب منفعت و دفع مضرت از وی باز نگیرد، و آن گه وی را در آخرت نصیب بود بهشت جاودان و نعمت بیکران، ربّ العالمین بر نیت آخر، هم دنیا دهد، و هم عقبی، اَمَّا بر نیت دنیا آخرت ندهد. رسول خدا گفت: «المؤمن نيته خير من عمله، و عمل المنافق خير من نيته، و كلّ يعمل على نيته».

قيل: هذه الآية وعيد للمنافقين، و قيل: حضّ على الجهاد، و ثواب الدنيا هو الغنيمه بالجهاد.

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ مفسّران گفتند: این آیت در شأن مردی آمد که بنزدیک وی گواهی بود بر پدر وی، و می‌ت رسید که اگر آن گواهی بدهد، اجحافی باشد بمال وی، و درویشی وی بیفزاید. و گویند که: در شأن ابو بکر صدیق فرو آمد که کسی را بر پدر وی ابو قحافه حقّی بود، و وی گواه بود. میگوید: ای شما که مؤمنان‌اید! كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ اَي: قوالین بالعدل فی الشّهاده، در گواهی دادن گویندگان بعدل باشید، راستی نگه دارید، گواهی که دهید خدای را دهید، از بهر صاحب حقّ، و باز مگیرید، اگر چه آن گواهی بر نفس شما باشد، یا بر پدر و مادر، یا بر خویش و پیوند، و بدان منگرید که آن کس که بر وی گواهی می‌دهید، توانگرست یا درویش: توانگر را از بهر توانگری محابا مکنید، و بر درویش از بهر درویشی نبخشائید، کار هر دو بالله فرو گذارید، که الله بدیشان از شما سزاوارتر، و آنچه الله ایشان را خواهد نیکوتر.

فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَى أَنْ تَعْدِلُوا شما بر پی دل خواست خود مروید، تا جور کنید و از حق بگردید. «و ان تلوا» بیک واو و ضمّ لام قراءت شامی و حمزه است، از ولی یلی و لایه، یقال: و لیت الشيء اذا تولّيته، و اقبلت علیه، فولایه الشيء

اقبال علیه، و هو خلاف الاعراض عنه. و المعنى: ان تقبلوا او تعرضوا. باقى قرآء انْ تَلُوْا خوانند بدو واو و سکون لام، من لوى يلوى ليًا، و هو من لى القاضى و اعراضه لأحد الخصمين على الآخر، او من لى الشهادة، و هو تحريفها، او من لى الغريم، و هو مدافعته و مماطلته. يقال: لويته حقه اى دافعته، چون از مدافعت بود معنى آن باشد که: و ان تدافعوا فى اقامة الشهادة او تعرضوا عنها فنكتموها.

میگوید: اگر در گواهی دادن مدافعت کنید، و روزگار در پیش افکنید، یا خود انکار کنید، و پنهان دارید، و از آن اعراض کنید. معنى دیگر: «و ان تلوا» و اگر بیچنانید گواهی و سخن، أو تُعْرَضُوا یعنی عن الله، و تقوموا بالشهادة، یا روگردانید از پیچ و گواهی بدهید، هر چون که کنید الله بدان دانا است و آگاه، یجازى المحسن باحسانه و المسىء باسائه.

ابن عباس گفت: این آیت در شأن قاضیان آمد که پیچ در روی خویش آرند، و از يك خصم اعراض کنند. مصطفی (ص) چون این آیت فرو آمد، گفت: «من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر فليقم شهادته على من كانت، و من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر فلا يحدد حقا هو عليه، و ليؤده عفا و لا يلجئه الى سلطان و خصومته، ليقطع بها حقه، و انما رجل خاصم الى ففضيت له على اخيه بحق ليس هو له عليه، فلا يأخذه و انما أقطع له قطعة من جهنم».

و قيل لعمار بن ياسر: اى الناس احكم؟ قال: الذى يحكم للناس كما يحكم لنفسه، و قال ابن عباس (رض): انما ابتلى سليمان بن داود بما ابتلى به، لأنه تقدّم اليه خصمان، فهوى أن يكون الحقّ لاحديهما. و قال عبد الله بن عمر: جاء خصمان الى عمر، فجلسنا اليه، و فى قلبه على احد الخصمين شىء، فأقامهما، ثمّ جلسا مرة اخرى، فأقامهما، ثمّ جلسا اليه الثالثة، ففصل بينهما، و قال: انهما جلسا الىّ و فى قلبى على احد الخصمين شىء، فكرهت ان افضل الحكم على ذلك، فأقمتها، ثمّ جلسا الثانية، و قد ذهب بعض ما فى قلبى، فأقمتها ثمّ جلسا الثالثة، و لا ابالى لأى الخصمين كان، فقضيت.

و لو على أنفسكم اگر کسی گوید: شهادت بر خویشتن چونست؟ جواب آنست که: حق دیگری بر خود واجب شناسد، و بدان اقرار دهد. ابن عباس گفت: امروا ان يقولوا الحقّ و لو على انفسهم.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: و مَنْ أَحْسَنُ دِيناً مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ الآية ربّ العالمين خدای جهانیان، و کردگار نهان دان، جلّ جلاله و تقدّست اسماءه و تعالت صفاته، درین آیت مخلصان را میستاید، و اخلاص در اعمال میپسندد. و اوّل کسی که جامه اخلاص در سر کعبه عمل کشید مصطفی بود که گفت: «انما الأعمال بالنیات».

این روش اخلاص در اعمال همچون روش رنگ است در گوهر، چنان که گوهر، بی کسوت رنگ، سنگی باشد بی قیمت، عمل بی اخلاص جان کندن است بی صواب.

معروف کرخی قدس الله روحه خویشتن را بتازیانه زد، و گفتی: یا نفس اخصی تخلصی، اخلاص کن تا خلاص یابی. گفته اند: علم تخم است، و عمل زرع است، و آب آن اخلاص. کار اخلاص دارد، و رستگاری در اخلاص است، و سعادت ابد در اخلاص است، اما اخلاص خود عزیز است، نه هر جایی فرود آید، نه بهر کسی روی نماید. ربّ العزّة گفت: سرّ من سرّی استودعته قلب من احببت من عبادی.

در بنی اسرائیل عابدی بود، وی را گفتند: در فلان جایگه درختی است که قومی آن را میپرستند. آن عابد را از بهر

خدا و تعصّب دین خشم گرفت، از جای برخاست، تبر بر دوش نهاد، و رفت تا آن درخت از بیخ بردارد، و نیست گرداند.

ابلیس بصفت پیری براه وی شد، از وی پرسید که کجا میروی؟ گفت: بفلان جایگه تا آن درخت بر کنم. گفت: رو بعبادت خود مشغول باش، که این از دست تو بر نخیزد، با وی بر آویخت، ابلیس بافتاد، و عابد بر سینه وی نشست. ابلیس گفت: دست از من باز گیر، تا ترا يك سخن نیکو بگویم. دست از وی برداشت. ابلیس گفت: ای عابد خدای را پیغامبران هستند، اگر این درخت بر مییاید کند، پیغامبری را فرماید تا برکند، ترا بدین نفرموده‌اند. عابد گفت: نه، که لا بد است بر کندن این درخت.

و من ازین کار بازنگردم تا تمام کنم. دیگر باره بهم بر آویختند، و عابد به آمد، و ابلیس بیفتاد. ابلیس گفت: ای جوانمرد! تو مردی درویشی، و مؤنت تو بر مردمان است، چه باشد که این کار در باقی کنی که بر تو نیست، و ترا بدان نفرموده‌اند، و من هر روز دو دینار در زیر بالین تو کنم، هم ترا نیک بود هم عابدان دیگر را، که بر ایشان نفقه کنی. عابد درین گفت وی بماند. با خود گفت: يك دینار بصدقه دهم، و يك دینار خود بکار برم بهتر از آنکه این درخت بر کنم، که مرا بدین نفرموده‌اند، و نه پیغامبرم، تا بر من واجب آید. پس باین سخن بازگشت. دیگر روز بامداد دو دینار دید در زیر بالین خود. بر گرفت. روز دیگر همچنین تا روز سیوم که هیچ چیز ندید. خشم گرفت. تبر برداشت، و رفت تا درخت بر کند، ابلیس براه وی آمد، و گفت: ای مرد ازین کار برگرد که این هرگز از دست تو بر نخیزد. بهم بر آویختند، و عابد بیفتاد، و بدست ابلیس عاجز گشت، و ابلیس قصد هلاک وی کرد. عابد گفت: مرا رها کن تا باز گردم، لکن با من بگو که اول چرا من به آمدم، و اکنون تو به آمدی؟ گفت: از آنکه در اول از بهر خدای برخاستی، و دین خدای را خشم گرفتی، ربّ العزّة مرا مسخر تو کرد. هر که برای خدا باخلاص کاری کند، مرا بر وی دست نبود. اکنون از بهر طمع خویش و از بهر دنیا خشم گرفتی، تابع هوای خود شدی، لا جرم بر من برنیامدی، و مقهور من گشتی.

مصطفی (ص) را پرسیدند که اخلاص چیست؟ گفت: آنکه گویی: رَبِّي اللَّهُ، ثم تستقيم كما امرت.

وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجَهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاسْطَى كَفْت: و هو محسن، معنی آنست که: و هو يحسن ان يسلم وجهه لله. میگوید: راه پاک و دین نیکو آن کس راست که روی خود فرا حق کند، و نیک داند و شناسد این روزی فرا حق کردن، و اخلاص بجای آوردن که نه هر کسی که بدرگاه سلطان رسد، وی ادب حضرت شناسد.

آن گه گفت: وَ اتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا اِشَارَتَسْت بدانکه این حالت ابراهیم (ع) است که روی بحق نهاد، و ادب حضرت بجای آورد، خود را نصیبی نگذاشت. همه درباخت: هم نفس، و هم مال، و هم فرزند. نفس خود درباخت رضاء حق را، فرزند درباخت اتباع فرمان او را، و مال درباخت شفقت بر خلق او را. لا جرم ربّ العزّة او را بستود، و خلیل خود خواند، گفت: وَ اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا

روی انّ الله تعالى اوحى اليه: انت خليلي و أنا خليلك، فانظر ان لا اطلع في شرك و قد تعلقت بغيري، فاقطع خلتك عني.

و گفته‌اند که: چون ربّ العزّة رقم خلت بر وی کشید، و این ندا در عالم داد که: وَ اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا، فریشتگان آواز بر آوردند که خداوندا! چه کرد ابراهیم که با وی این کرامت کردی؟ و از جهانیان این تخصیص وی آمد؟ فرمان

آمد که: ای جبرئیل پره‌های طاوسی فرو گشای، و از ذروه سدره بقمه آن کوه رو، و نام ما بسمع او رسان. جبرئیل بیامد، و در پس آن کوه ایستاد، و خلیل را سیصد گله گوسفند بود، با هر گله سگی، و قلاده زرین در گردن وی. جبرئیل آواز بر آورد که: یا قُدّوس! خلیل از لذت آن سماع بیهوش گشت، از پای درآمد، گفت: ای گوینده، يك بار دیگر باز گوی، و این گله گوسفند باین سگ و قلاده زرین ترا. جبرئیل يك بار دیگر آواز بر آورد که: یا قُدّوس! خلیل در خاک تمرغ می‌کرد، و چون مرغ نیم بسمل میگفت: يك بار دیگر باز گوی و این گله دیگر ترا، و اُنشد:

و حَدَّثَنِي يَا سَعْدُ عَنْهُ فَرَدْتَنِي جُنُونًا، فَرَدْنِي مِنْ حَدِيثِكَ يَا سَعْدُ

همچنین وامی‌خواست، تا سیصد گله همه بداد. آن گه چون همه بداده بود، آن عقدها محکم‌تر گشت، عشق و افلاس بهم پیوست. خلیل آواز بر آورد که: یا عبد الله! يك بار دیگر باز گوی و جانم ترا. مال و زر و چیز رایگان باید باخت چون کار بجان رسید، جان باید باخت.

جبرئیل را وقت خوش گشت، پره‌های طاوسی فرو گشاد، گفت: اگر قصوری هست در دیده ماست، اما ترا عشق بر کمالست، بحق اَتُخَذَكَ خَلِيلًا.

وَ لِلّٰهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ دَرِينِ آيَاتِ سَهْ جَايِگَهْ بَاَزْ كَفْت: وَ لِلّٰهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ، هَرْ جَايِ قَوْمِي رَا تَنْبِيهْ اسْت، وَ مَعْنِي رَا مَخْصُوص. اَوَّلُ تَنْبِيهْ عَامَّةَ مُسْلِمَانَانَ اسْت. دُومُ تَنْبِيهْ مُتَعَبِّدَانَ وَ مُتَّقِيَانَ اسْت. سِيُومُ تَنْبِيهْ صَدِيقَانَ وَ خَاصِّگِيَانَ اسْت. اَوَّلُ عَامَّةَ مُسْلِمَانَانَ رَا كَفْت كَه: هَرْ چَهْ دَرِ آسْمَانِ وَ زَمِينِ اسْت هَمَهْ مُلْكُ وَ مُلْكُ مِنْ اسْت. هَمَهْ آفَرِيده وَ صَنَعُ مَنْسْت. عِلْمُ مِنْ بَهْمَهْ رَسِيده، وَ اَزْ هَمَهْ آگَاهِم. حَقَّهَا مِيَانِ شَمَا وَاجِبُ كَرْدَم، وَ فَرَضَهَا بَاَزْ بَرِيْدَم. زَنَانَ رَا وَ يَتِيْمَانَ رَا وَ مُسْتَضْعَفَانَ رَا حَقَّهَا بَجَايِ آرِيْدَم، وَ فَرْمُوده مِنْ بَكَارِ دَارِيْدَم، وَ بِمَوَاسَاتِ وَ صِلْحُ كُوشِيْدَم. اِگَرِ نِيكُ كُنِيْدَم وَ اِگَرِ بَد، اِگَرِ صِلْحُ كُنِيْدَم وَ كَرِ جَنْگ، بِحَقِيْقَتِ دَانِيْدَم كَه مِنْ مِيْدَانَمِ وَ مِنْ مِيْ بِيْنَم، كَه هَمَهْ آفَرِيْدَم وَ صَنَعُ مَنْسْت، آفَرِيْدَم وَ صَنَعُ مَنْ كِيْ پَنَهَانَ شُودُ بَرِ مِنْ: أَلَا يَعْْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَ هُوَ اللَّطِيْفُ الْخَبِيْرُ.

دَرِ آيْتِ دِيْگَرِ كَفْت: وَ لِلّٰهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ لَقَدْ وَصَّيْنَا الْآيَةَ شَمَا كَه عَابِدَانَ وَ پَرَهِيْزْگَارَانَ اِيْدَم، يَكْبَارِگِيْ هَمَهْ بَكُوِيْ تَقْوِيْ دَرِ آنيْدَم، وَ تَقْوِيْ پَنَاهِ خُودِ سَازيْدَم، وَ اَزْ رَاهِ شَبَهْتِ وَ تَهْمَتِ بَرِخِيْزيْدَم. اِيْنِ بَگَفْتِ وَ بَفَرْمُودَم، اَنْ گَهْ گَرُوهِيْ رَا تَوْفِيْقِ دَادَم، وَ گَرُوهِيْ رَا دَرِ رَاهِ خَذْلَانِ فَرُوهْ كُذَاشْتَم، وَ هَمَهْ رَا آگَاهِيْ دَادَم كَه مِنْ بِيْ نِيْزَامِ، نَهْ اَزْ طَاعَتِ اَنْ مَوْقِقِ مَرَا سُودَم، نَهْ اَزْ مَعْصِيَّتِ اَنْ مَخْذُولِ مَرَا زِيَانَ. هَرْ چَهْ دَرِ آسْمَانِ وَ زَمِينِ هَمَهْ مُلْكُ وَ مُلْكُ مِنْ، هَمَهْ مَقْدُورِ وَ مَصْنُوعِ مِنْ، اِگَرِ خُوَاسْتَمِيْ هَمَهْ مَوْقِقِ آفَرِيْدَمِيْ يَا هَمَهْ مَخْذُولِ. كَسِ رَا بَرِ مِنْ اِعْتِرَاضِ نَهْ، وَ اَزْ حَكْمِ مِنْ اِعْرَاضِ نَهْ.

دَرِ آيْتِ سِيُومِ كَفْت: وَ لِلّٰهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ كَفِيْ بِاللّٰهِ وَكَيْلًا تَنْبِيهْ صَدِيقَانَ وَ مَحَبَّانَانَ اسْت، كَه هَفْتِ آسْمَانِ وَ هَفْتِ زَمِينِ وَ هَرْ چَهْ دَرِ اَنْ، هَمَهْ اَنْ مَنْسْت، نَهْ بَدَانَ آفَرِيْدَمِ تَا تُو رُوِيْ بَدَانَ آرِيْ، وَ دَلِ بَرِ اَنْ نَهِيْ، كَه بَسِ بَانَ بَمَانِيْ، وَ اَزْ مِنْ بَاَزِ مَانِيْ، لَكِنْ بَدَانَ آفَرِيْدَمِ تَا بَتُو نَمَايِم، وَ بَرِ نَفْسِ تُو آرَايِم. اَنْ گَهْ چُونِ هَمَهْ بَگُذَارِيْ، وَ رُوِيْ بَمِنْ آرِيْ، هَمَهْ دَرِ خَدْمَتِ تُو آرَم، وَ هَمَهْ زِيْرِ دَسْتِ تُو كُنَم. وَ اِيْنِ مَعْنِيْ دَرِ خَبَرِ اسْت: يَا دُنْيَا اِخْدَمِيْ مِنْ خَدْمَتِيْ وَ اَتْعَبِيْ مِنْ خَدْمَتِكَ وَ حَكَايَتِ سَهْلِ تَسْتَرِيْ مَعْرُوفَسْتِ كَه: خَلِيْفَهْ رُوزْگَارِ مَالِ فَرَاوَانَ بَرِ وِيْ عَرَضَهْ كَرْدَم، هِيْچِ نِيْذِيْرَفْتِ.

یکی پرسید که چرا نپذیرفتی؟ سهل دعا کرد تا ربّ العزّة پرده از دیده آن سائل برداشت، در نگرست يك جهان گوهر و مروارید دید. آن گه گفت: ای جوانمرد! ما را حاجت بمال خلیفه نیست، که همه جهان بفرمان ماست، و خزائن زمین بر ما عرضه می‌کنند، لکن ما خود نمی‌خواهیم.

چه مانی بهر مرداری چو زاغان اندرین پستی  
قفس بشکن چو طاؤسان یکی بر پر برین بالا  
بر وی جوهر صفرا همه کفر است و شیطانی  
گرت سوداء دین دارد قدم بیرون نه از صفرا

### ۲۳ النوبة الاولى

قوله تعالى: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِي شَانِ كِه بَغْرُودِنْدِ، آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ بَغْرُودِ بَخْدَا وَ بَرَسُولِ وِي، وَ الْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَي رَسُولِهِ وَ بَقْرَانِ كِه بَرَسُولِ خُودِ فَرُودِ فَرَسْتَادِ، وَ الْكِتَابِ الَّذِي أُنزَلَ مِنْ قَبْلُ وَ بَكْتَابِهَا كِه اَزِ پِيشِ فَرُودِ فَرَسْتَادِ بَرِ پِيشْمَبْرَانِ، وَ مَنْ يَكْفُرُ بِاللَّهِ وَ هَرِ كِه كَافِرُ شُودِ بَخْدَا، وَ مَلَائِكَتِهِ وَ فَرِيشْتِگَانِ وِي، وَ كُتُبِهِ وَ كِتَابِهَايِ وِي، وَ رَسُولِهِ وَ رَسُولَانِ وِي، وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ بَرُوزِ رَسْتَاخِيزِ، فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا (۱۳۶) اَوِ بِيرَاهِ گِشْتِ بِيرَاهِي دُورِ.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا إِي شَانِ كِه بَغْرُودِنْدِ، ثُمَّ كَفَرُوا بَازِ كَافِرُ شُدُنْدِ، ثُمَّ اَزْدَاوُوا كُفْرًا پَسِ دَرِ كَفْرِ بِيْفَزُودِنْدِ، لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَعْفُورَ لَهُمْ خُدَايِ بَرِ اَنِ نِيسْتِ كِه اِي شَانِ رَا بِيَاْمَرُزْدِ هَرِگَزِ، وَ لَا لِيَهْدِيَهُمْ سَبِيلًا (۱۳۷) وَ نِه بَرِ اَنَكِه اِي شَانِ رَا رَاهِ نَمَايِدِ هَرِگَزِ. بَشَّرَ الْمُنَافِقِينَ خَبَرَ كُنِ مَنَافِقَانِ رَا، بِأَنَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا (۱۳۸) كِه اِي شَانِ رَا سْتِ عَذَابِي دَرْدِنَمَايِ.

الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ إِي شَانِ كِه كَافِرَانِ رَا بَدُوسْتَانِ مِي دَارِنْدِ، مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ فَرُودِ اَزِ مُؤْمِنَانِ، أَلْيَبْتَعُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ بِنَزْدِيكَ كَافِرَانِ مِي قُوتِ وَ عَزَّتِ جُويِنْدِ، فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا (۱۳۹) قُوتِ وَ عَزَّتِ خُدَايِ رَا سْتِ بَهْمِگِي.

وَ قَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ وَ فَرُودِ فَرَسْتَادِهْ اَمَدِ بَرِ شَمَا دَرِينِ قُرْآنِ، اَنْ اِذَا سَمِعْتُمْ هَرِ گَاهِ كِه شَنُويْدِ، آيَاتِ اللَّهِ آيَاتِ وَ سَخْنَانِ خُدَا، يُكْفَرُ بِهَا كِه كَافِرُ شُوندِ بَآنِ، وَ يَسْتَهْزِأُ بِهَا وَ اَفْسُوسِ مِي كِنْدِنْدِ بَدَانِ، فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ بَمَنْشِينِيْدِ بَا اِي شَانِ، حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ تَا اَنِ گِه كِه سَخْنِي دَرِگِيرِنْدِ جِزِ زَانِ، اِنْتُمْ اِذَا مِثْلُهُمْ كِه اَنِ گِه چُونِ اِي شَانِ بِيْدِ، اِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَ الْكَافِرِينَ وَ خُدَايِ بَهْمِ اُورِنْدِهْ كَافِرَانِ وَ مَنَافِقَانِ اَسْتِ.

فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا (۱۴۰) دَرِ دُوزَخِ بَهْمِ.

الَّذِينَ يَتَرَبَّصُّونَ بِكُمْ إِي شَانِ كِه شَمَا رَا مِي كُوشِنْدِ، فَإِنْ كَانَ لَكُمْ فَتْحٌ مِنَ اللَّهِ اِگَرِ چِنَانِسْتِ كِه شَمَا رَا جَايِ ظَفْرِ بُوْدِ، قَالُوا كُويِنْدِ شَمَا رَا: اَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ نِه بَا شَمَا بُوْدِيْمِ؟ وَ اِنْ كَانَ لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ وَ اِگَرِ كَافِرَانِ رَا اَزِ شَمَا بَهْرِهِي بُوْدِ بَظْفَرِ يَا كُزِنْدِ، قَالُوا كَافِرَانِ رَا كُويِنْدِ اَلَمْ نَسْتَحِوْذُ عَلَيْكُمْ نِه بَرِ شَمَا دَسْتِ يَافْتِهْ بُوْدِيْمِ؟ وَ نَمْنَعُكُمْ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ شَمَا رَا اَزِ كُرويِدِگَانِ نِگَاِهْ دَاشْتِيْمِ، فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ خُدَايِ حَكْمِ كِنْدِ مِيَاْنِ شَمَا رُوزِ رَسْتَاخِيزِ، وَ لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا (۱۴۱) خُدَايِ كَافِرَانِ رَا بَرِ مُؤْمِنَانِ هِيچِ سَبِيلِ وَ رَاهِ دَسْتِ نَدَادِ.

إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ مَنَافِقَانِ بَا خُدَايِ مِي فَرِهِيْبِ سَاZِنْدِ، وَ هُوَ خَادِعُهُمْ خُدَايِ فَرِهِيُونْدِهْ اِي شَانِسْتِ، وَ اِذَا قَامُوا اِلَى الصَّلَاةِ وَ چُونِ بَرِ نَمَازِ خِيْزِنْدِ، قَامُوا كَسَالِي كَاهِلَانِ بَرِخِيْزِنْدِ، يُرَاوُنَ النَّاسَ دِيْدَارِ مَرْدِمَانِ مِي خُواهنْدِ، وَ لَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ وَ دَرِ اَنِ نَمَازِ خُدَايِ رَا يَآدِ نَكِنْدِ، اِلَّا قَلِيلًا (۱۴۲) مِگَرِ اِنْدَكِي.

مُذَبِّبِينَ بَيْنَ ذَلِكَ مَتَرَدِّدَانِ مِيَاْنِ كَفْرِ وَ اِيْمَانِ، لَا اِلَى هُوْلَاءِ نِه بَا اِيْمَانِ، وَ لَا اِلَى هُوْلَاءِ وَ نِه بَا اِي شَانِ، وَ مَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ وَ هَرِ كِه اللَّهُ وِي رَا اَزِ رَاهِ گَمِ كَرْدِ، فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا (۱۴۳) وِي رَا حِيْلَتِي نِيَايِي.



يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِي شَانِ كِه بگرویدند، لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ كَافِرَانِ رَا بَدُوسْتَانِ نَدَارِيدِ فِرُودِ  
از مؤمنان، اُ تُرِيدُونَ مِی خَوَاهِيدِ، أَنْ تَجْعَلُوا لِلَّهِ عَلَیْكُمْ كِه اللّٰهُ رَا بَرِ خَوِیْشْتَنِ سَازِيدِ، سُلْطَانًا مُّبِينًا (۱۴۴) حَجَّتِي  
أَشْكَارًا.

إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ مَنَافِقَانِ دَرِ پَایِه زِیْرِیْنِ اَنْدِ از آتَشِ، وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا (۱۴۵) و ایشان را  
فِرِیَادِرِسی و یاری نیابی.

إِنَّا الَّذِينَ تَابُوا مَگر ایشان کِه توبه کنند، وَ أَصْلَحُوا و کار خود باصلاح آرند، وَ اعْتَصَمُوا بِاللّٰهِ و دست بالله زنند، وَ  
أَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلّٰهِ و دین خویش خدای را پاک کنند، فَأُولَئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ آن گه ایشان با مؤمنان اند، وَ سَوْفَ يُؤْتِي اللّٰهُ  
الْمُؤْمِنِينَ و دهد خدای مؤمنانرا، أَجْرًا عَظِيمًا (۱۴۶) مَزْدی بزرگوار.

### النُّبُوءَةُ الثَّانِيَّةُ

قوله تعالى: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمَنُوا بِاللّٰهِ ابْنِ عَبَّاسٍ كَافَتْ: سَبَبِ نَزُولِ ابْنِ آيْتِ اَنْ بُوْدِ كِه عِبْدِ اللّٰهِ بِنِ سَلَامِ و اسد و  
اسید پسران کعب، و ثعلبة بن قيس و و يامين بن يامين و برادر زاده عبد الله سلام، سلمه و خواهرزاده وی سلام،  
اینان مؤمنان اهل کتاب اند، پیش مصطفی (ص) شدند، و گفتند: یا رسول الله! ما ایمان میآریم بتو، و بقرآن کتاب تو،  
و به موسی و بر تورات کتاب وی، و به عزیر، و بیرون ازین هر چه هست از کتاب و رسل ایمان بدان نیاریم.  
مصطفی (ص) گفت: نه، کِه ایمان آرید بخدا و برسول وی محمد، و بکتاب وی قرآن، و بهر کتاب کِه پیش از قرآن  
فرو آمد. ایشان گفتند: نکیم. پس ربّ العالمین این آیت فرستاد، میگوید: ای شما کِه به محمد و بقرآن و به موسی و به  
تورات گرویدند، آمِنُوا بِاللّٰهِ وَ رَسُوْلِهِ بِاللّٰهِ بگروید، و برسول وی محمد، و بکتاب وی قرآن، و بهر کتاب کِه پیش از  
وی فرو فرستاده آمد: تورات و انجیل و زبور و جز از آن از کتب و صحف.

پس کفار اهل کتاب را گفت: ایشان کِه ایمان نیاوردند، و بخدا کافر شدند و بفریشتگان، یعنی جهودان کِه به جبرئیل  
کافر شدند، و بت پرستان گفتند: الملائكة بنات الله. ربّ العزّة جلّ جلاله ایشان را گفت: وَ مَنْ يَكْفُرْ بِاللّٰهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ  
كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا.

چون این آیت فرو آمد، مؤمنان اهل کتاب گفتند: یا رسول الله ما بخدای ایمان آوردیم، و برسول وی محمد، و بکتاب  
وی قرآن، و بر هر رسول و کتابی کِه پیش از قرآن فرو آمد، و ایمان آوردیم بفریشتگان و روز رستاخیز، لَا نُفَرِّقُ  
بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ كَمَا فَعَلَتِ الْيَهُودُ وَ النَّصَارَى، وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ. ضحاک گفت: این آیت در شأن جهودان و ترسایان  
آمد، و معنی آنست کِه: ای شما کِه ایمان آوردید به موسی و تورات و به عیسی و انجیل، به محمد ایمان آرید و  
بقرآن.

و گفته اند کِه: علی الخصوص در شأن جهودان آمد، و معنی آنست کِه ای شما کِه ایمان آوردید بآنچه اوّل روز فرو  
فرستادند، ایمان آرید بآنچه آخر روز فرو فرستادند.

و بیان این آیت در آن آیت است کِه گفت: وَ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمِنُوا بِالَّذِي أُنزِلَ عَلَيَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ جَهَّ النَّهَارَ  
الآية. و گفته اند: این آیت خطاب مؤمنان است، و تأویل آنست: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا إِي اَقِيمُوا و اثبتوا علی الایمان،  
كقوله تعالى: فَاعْلَمُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ إِي: اثبت علی ما انت علیه. میگوید: ای شما کِه مؤمنان اید! بر ایمان خویش ثبات  
نمائید، و استوار باشید، از آن بمرگردید.

و گفته‌اند که خطاب منافقان است، ایشان که آشکارا تصدیق مینمودند و پنهان تکذیب در دل میداشتند. میگوید: ای شما که آشکارا ایمان آوردید! در خلوت و در سرّ ایمان آرید. قومی گفتند که: احتمال کند که این خطاب بت‌پرستان باشد، و معنی آن بود که: ای شما که ایمان به لات و عزی و طاغوت آوردید! بخدا و رسول ایمان آرید، که چون لا بدّ ایمان بچیزی میباید آورد، بخدای سزا بود که آرند، و برسول وی، و کتابهای وی، نه بآنکه در وی نه منفعتست، و نه مضرت، نه آفریند، نه روزی دهد، نه زنده کند، نه میراند.

وَ الْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَى رَسُولِهِ وَ الْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ نَزْلًا وَ أَنْزَلَ دَرِينَ آيَةً، بضمّ نون و الف قراءت مکی و شامی و ابو عمرو است علی اسناد الفعل الی المفعول به، مثل قوله: لِنُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ. باقی، نزل و انزل، بفتح نون و الف خوانند، علی اسناد الفعل الی الله تعالی، و المعنی: و الكتاب الذی نزلّه الله تعالی. قومی گفتند از اصحاب حدیث که: ربّ العزّة درین آیت مؤمنانرا گفت: ایمان بیارید تا معلوم شود که ایمان زیادت میپذیرد، و زیادت و نقصان در ایمان شود. و این همچنانست که معاذ گفت در آن خبر معروف: «تعالوا نُؤْمِنُ سَاعَةً» و امثال این در قرآن فراوان است.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا قَتَادَةَ گوید: اینان جهودان‌اند، یعنی: آمنوا بموسی، ثمّ كفروا حين عبدوا العجل، ثمّ آمنوا بموسی بعد عوده، ثمّ كفروا، ثمّ ازدادوا كفرا بمحمّد (ص). مجاهد گفت: ثمّ ازدادوا كفراً، معنی آنست که: بر کفر بمیرند. کلبی گفت: إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بِمُوسَى ثُمَّ كَفَرُوا بِمُوسَى.

این جهودان‌اند که ایمان آوردند به موسی، پس کافر شدند به موسی، و ایمان آوردند به عزیر، پس بعد از عزیر کافر شدند بعیسی، و ترسایان‌اند که به موسی کافر شدند، و به عیسی ایمان آوردند، پس در کفر بیفزودند که به محمد و قرآن کافر شدند.

ربّ العزّة گفت: لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُغْفِرْ لَهُمْ وَ لَا لِيَهْدِيَهُمْ سَبِيلًا یعنی: ما اقاموا علی ذلك، ما دام تا برین کفر باشند، الله نیامرزد ایشان را هرگز، و راه راست ننماید.

اکنون بحکم شرع اگر مسلمانی مرتدّ شود، پس مسلمان شود، پس دیگر بار مرتدّ شود، باز مسلمان شود، مذهب اهل حق آنست که بهر دفعتی که مسلمان شود بدرستی اسلام وی حکم کنند، و خون و مال وی معصوم شود، و هیچکس از علما درین مسئله خلاف نمی‌کنند، مگر اسحاق راهویه که میگوید: بدفعت سیوم چون مرتدّ شود خدای بعد از آن توبت وی نپذیرد، و این آیت بدلیل می‌آرد: إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا، میگوید بسیوم دفعت ربّ العزّة گفت: لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُغْفِرْ لَهُمْ. جواب وی آنست که چون بدفعت سیوم کافر شود، و بر آن کفر بماند، و در کفر بیفزاید، و باسلام باز نگردد، الله وی را نیامرزد. اما چون باسلام باز گردد و کفر بگذارد، الله وی را بیامرزد، که گفت جلّ جلاله بر اطلاق: إِنَّ يَنْتَهُوا يُغْفَرُ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ. و مصطفی (ص) گفت: الاسلام يحبّ ما قبله.

بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا گفته‌اند که آن روز که آیت مغفرت از بهر پیغامبر و مؤمنان در سوره الفتح فرو آمد از آسمان، و مؤمنانرا بشارت بود در آن آیت، عبد الله ابی و جماعتی که با وی بودند گفتند: این بشارت ماراست که این مغفرت از بهر ما است، ربّ العزّة آیت فرستاد که: بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ يَا مُحَمَّد! ایشان را بگوی که: شما را بجای بشارت، عذاب دردناکست. این چنانست که گویند: تحييتك الضرب و عتابك السيف. یعنی که زخم شمشیر ترا بجای تحييت است.

پس منافقان را صفت کرد و گفت: الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ، این منافقان، جهودان بدوست میگیرند تا اگر روزی نفاق ایشان آشکارا گردد، و رسول خدا و مؤمنان بر ایشان خیزند، ایشان آن روز بجهودان پناه برند، و از ایشان قوت و منعت و غلبه جویند. و این آن بود که منافقان با یکدیگر میگفتند که: این کار محمد بنام بسر نشود، باری با ایشان دست یکی داریم، تا فردا بقوت ایشان متعزز گردیم و غلبه کنیم، و نیز مشرکان عرب را یاری میدادند بر قتال رسول خدا، تا بدان متعزز شوند. رَبِّ الْعِزَّةِ كَقَوْلِكَ: أَيْبَتُّعُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا عزت و قوت از نزدیک جهودان و مشرکان می طلب کنند، نمیدانند که عزت بهمگی خدای را است.

وَ قَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ نَزْلَ بَفْتَحِ نون قراءت عاصم و يعقوب است.

میگوید: الله فرو فرستاد بر شما درین کتاب. باقی قرآن نزل خوانند بضم نون. میگوید: فرو فرستاده شد بر شما درین کتاب، یعنی قرآن: أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ، و این آن بود که: منافقان استهزا بقرآن میکردند در مدینه، و پیش از آن در مکه کافران استهزاء میکردند. و در مکه آن آیت فرو فرستاد که در سوره الانعام است: وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ. پس رب العالمین در مدینه چون منافقان استهزاء میکردند، و مؤمنان با ایشان مینشستند ایشان را از آن نهی کرد، و آنچه در مکه فرو فرستاده بود با یاد ایشان آورد، گفت: وَ قَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيَسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَعْبُدُوا مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ. الله شما را درین قرآن به مکه فرو فرستاد که: چون شنوید که بآیات خدا استهزاء میکنند و بدان کافر شوند شما با ایشان که آن تکذیب و استهزاء میکنند منشینید، که اگر شما هم چون ایشان باشید، إِنَّكُمْ إِذَا مِثْلَهُمْ. سامع شريك قائل است در خیر و شرّ، و فی معناه انشدوا:

و سمعك صن عن سماع القبيح      كصون اللسان عن اللفظ به  
فائك عند استماع القبيح      شريك لقائله فانتهبه

إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ مِنَ أَهْلِ الْمَدِينَةِ، وَ الْكَافِرِينَ مِنَ أَهْلِ مَكَّةَ، فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا. میگوید: چنان که امروز مجتمع اند این کافران و منافقان در استهزا بآیات قرآن، فردا در دوزخ در عقوبت مجتمع باشند. الَّذِينَ يَتَرَبَّصُونَ بِكُمْ يَعْنِي يَنْتَظِرُونَ بِكُمْ الدَّوَابِرَ. این منافقان گوش میدارند تا خود حال چون بر شما گردد؟ اگر شما را بر جهودان فتحی و غلبه ای بود، خویشتن را غازی شمرند، و نصیب غنیمت خواهند. همانست که در سوره عنكبوت گفت: وَ لَئِنْ جَاءَ نَصْرٌ مِنْ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ.

وَ إِنْ كَانَ لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ يَعْنِي دَوْلَةٌ وَ ظُهُورًا عَلَى الْمُسْلِمِينَ كَمَا كَانَ يَوْمَ أُحُدٍ، قَالَ الْمُنَافِقُونَ لِلْكَافِرِينَ: أَلَمْ نَسْتَحِذْكُمْ أَيْ: أَلَمْ نَغْلِبْ عَلَيْكُمْ؟

ا لم نحط بكم من جوانبكم؟ و قيل معناه: ا لم نخبركم بعزيمة محمد و أصحابه؟ و نطلعكم على سرهم؟ وَ نَمْنَعُكُمْ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَيْ نَدْفَعُ عَنْكُمْ صَوْلَةَ الْمُؤْمِنِينَ.

و این آن بود که منافقان با مؤمنان بودند بر معسکر، و بر کافران زور نکردند، و دستها کشیده داشتند از کشتن ایشان، اگر چنان بودی که ظفر مؤمنان را بودی، مؤمنانرا گفتندید که نه ما با شما بودیم؟ و اگر ظفر کافران را بودی ایشانرا گفتندید نه بر شما دست یافته بودیم، و شما را بکشیدیم، و گزند نکردیم، سپاس بر ایشان نهادندید و با ایشان

دست افکندندید.

قَالَ اللَّهُ يَحْكُمَ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ خدای میان مؤمنان و منافقان روز رستاخیز حکم کند. یعنی که امروز شمشیر از ایشان برداشت، و عقوبت ایشان با روز رستاخیز گذاشت. وَ لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا روا باشد که این در دنیا بود، و مؤمنان اصحاب رسول خداوند. یعنی که کافران را بر اصحاب رسول خدا در دنیا دسترس نیست، و ظفر و دولت نیست، و روا باشد که این در قیامت بود، که کافران را بر مؤمنان راهی نبود، و حجتی نباشد، مؤمنان در ناز و نعیم باشند، و کافران را و منافقان را با ایشان در آن مشارکت نه، چنان که در دنیا بود. و قیل: وَ لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ اى على جملة المؤمنين، سبیلا، حتى یستأصلوهم، و لا یعبدون الله.

إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ

این منافقان بالله فعل مخادعت بدست دارند، چنان که کسی را فریبند، که ظاهر دیگر مینمایند، و بیاطن دیگرانند، و ربّ العزّة جزاء خداع ایشان بایشان دهد. هر چند که الله اضافت خداع با خود کرد، و گفت: وَ هُوَ خَادِعُهُمْ، اَمَا عین خداع از الله روا نبود، که خداع باطل است، و باطل بر وی روا نیست، لکن این بر سبیل پاداش گفت مخادع را بچیزی که آن مانده خداع وی است، اَمَا عدلست از الله، و عدل حقّ است. و آن پاداش آنست که ایشان را بر صراط نوری دهد، چنان که مؤمنانرا دهد، تا بدان نور بروند و ظلمت قیامت.

بدان نور ظلمت قیامت بگذارند، نه بس بر آید تا آن نور منافقان فرو کشته شود، و منافقان در ظلمت متحیر بمانند، مؤمنانرا ببینند که در نور میروند، گویند: انظُرُونَا نَقْتَبِسُ مِنْ نُورِكُمْ. فریشتگان ایشان را جواب دهند: ارجعوا و راءكم فالتمسوا نورا. این جواب استهزاء و خداع ایشانست، هم چنان که کافران را گویند: لا ترکضوا و ارجعوا اى ما اُثِرْتُمْ فِيهِ. مؤمنان چون آن حال ببینند بر نور خویش بترسند، که اگر کشته شود. ربّ العزّة ایشان را مدد عنایت فرستد، و در دل و زبانشان دهد تا گویند: رَبَّنَا اُثِمْنَا لَنَا نُورَنَا وَ اغْفِرْ لَنَا إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

وَ إِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كَسَالِي

بامالت لام قراءت حمزه و کسایی است، و معنی کسالی، متناقلین است. یعنی گران آید بر منافقان نماز کردن، از بهر آنکه نه حق ببینند بر خود واجب. خبر درست است که مصطفی (ص) گفت: «ما بال رجال يتخلفون عن صلاة الصبح؟ لو يعلمون ما فيهما لاتوها حبوا، و لو دعى احدهم الى مرّ ماننين حسنتين او الى كراع لاجاب، و لقد هممت ان امر فتیانی ان یأتوا بحزم الحطب ثم امر المنادی فيقيم بالصلاة فأحرق على بيوت اقوام لا يشهدون الجماعة. يُرَاوُنَ النَّاسَ نماز که کنند بر دیدار مردم کنند، نه اُتباع امر خدای را عزّ و جلّ. مصطفی (ص) گفت: «من راءى راءى الله به، و من سمع سمع الله به، أ سماع خلقه، و حقره و صغره».

وَ لَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا

ای لشیء قلیل، و هو الدنیا. و قیل: یعنی بالقلیل، الرّیا. ابن عباس و حسن گفتند: ذکر منافق از بهر آن اندک خواند که ریا و سمعت راست نه خدای را، و اگر خدای را بودی آن اندک بسیار بودی. هر چه الله رد کند آن قلیل است، اگر چه بر صورت بسیار بود، و آنچه قبول کند بسیار است و فراوان، اگر چه بصورت اندک بود. و در خبر است از مصطفی (ص): «تلك صلاة المنافق، يقعد احدكم حتى تكون الشمس بالمغربان، قام ينقر نقرات كما ينقر الغراب. لا يذكر الله فيهنّ الا قليلا».

نماز منافق را به عیب بنکوهید: بتأخیر و بمرایات و باستعجال.

مُذَبِّبِينَ بَيْنَ ذَلِكَ أَي مَرْتَدِّينَ مَتَحِيرِينَ بَيْنَ الْكُفْرِ وَالْإِيمَانِ، لَيْسُوا بِمُؤْمِنِينَ مُخْلِصِينَ، وَ لَا بِمُشْرِكِينَ مُصْرَحِينَ بِالشَّرْكِ، لَيْسُوا مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَيَجِبُ لَهُمْ مَا يَجِبُ لِلْمُسْلِمِينَ، وَ لَيْسُوا مِنَ الْكُفَّارِ فَيُؤْخَذُ مِنْهُمْ مَا يُؤْخَذُ مِنَ الْكُفَّارِ، فَلَا مَعَ هَوْلًا وَ لَا مَعَ هَوْلًا. لَا إِلَى هَوْلًا أَيْنَ «الِي» بِمَعْنَى «مَعَ» اسْت، چنان که گفت: مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ؟ أَي مَعَ اللَّهِ. میگوید: نه با اینانند، و نه با ایشان.

وَ مَنْ يُضِلُّ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا أَي دِينًا وَ سَبِيلًا إِلَى التَّوْفِيقِ. روایت کنند که مصطفی (ص) مثل زد مؤمن را و منافق و کافر را، گفت: مثل ایشان چون سه کس است که جایی میروند و جویی پیش آید ایشان را، و لا بد گذاره میباید کرد. مؤمن در پیش ایستد و جوی باز برد و گذاره کند. منافق از پس وی در رود، چون بمیان جوی رسد، کافر او را میخواند که باز گرد که بر تو از هلاک میترسم، و مؤمن او را میخواند و میگوید: بشتاب که دستکاری و راحت ایدر است. آن منافق در میان هر دو متردد بماند، نه باز گردد و نه فراتر شود، تا ناگاه خشک رودی در آید، وی را ببرد و هلاک کند. اینست مثل منافق، پیوسته در شكّ و شبهت و تهمت است، تا ناگاه مرگ او را فرو گیرد، و در آن شكّ و شبهت بمیرد.

و عن ابن عمر أنّ رسول الله (ص) قال: «أما مثل المنافق مثل الشاة الغائرة بين الغنمين، نفرّ الى هذه مرّة و الى هذه مرّة لا تدرى أيهما تتّبع».

پس ربّ العالمین مؤمنانرا نهی کرد از آنچه منافقان میکردند از موالات یهود، گفت: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ این خطاب با انصار است، و این کافران جهودان قریظه و نصیراند. میگوید با ایشان موالات مکنید. أُتْرِيدُونَ أَنْ تَجْعَلُوا لِلَّهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا مُبِينًا ای: حجة و عذرا مبینا. این حجّت آشکارا آنست که گفت: وَ مَنْ يَتَّوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ. هر که پس از نزول این آیت با دشمنان خدای موالات گرفت، بر خویشان درست کرد که از ایشانم، آن حجّت آشکارا نیست: إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ فِي الدَّرَكِ بَسْكَونِ رَأْيِ كُوفِي اسْت. باقی بفتح «را» خوانند.

و درك و درك دو لغت است، چون نهر و نهر و قصّ و قصص و سطر و سطر و نشر و نشر. و درك پایه‌ای بود منحدر را، و درجه پایه‌ای بود صاعد را، دوزخ ادراك است و اطباق از حدید، و بهشت درجات است از نور و از جواهر. قال عبد الله بن مسعود فی قوله فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ: ای فی توابیت من حدید مقفلة فی النَّارِ، مطبق علیها. و عن عبد الله بن عمر قال: إِنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَذَابًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثَلَاثَةٌ:

المنافقون، و من كفر من اصحاب المائدة، و آل فرعون. قال: تصدیق ذلك فی كتاب الله عزّ و جلّ. فامّا اصحاب المائدة فقوله عزّ و جلّ: فَإِنِّي أَعَذَّبُ عَذَابًا لَا أَعَذَّبُهُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ، و أمّا آل فرعون فقوله تعالى: أَدْخَلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ، و أمّا المنافقون، فقوله تعالى: إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ.

و قيل لحذيفة: من المنافق؟ قال: الذي يصف الاسلام و لا يعمل به.

إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا يَعْنِي: مِنَ النَّفَاقِ، وَ أَصْلَحُوا الْعَمَلَ لِلَّهِ، وَ اعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَ أَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ فَأَوْلَانِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى دِينِهِمْ، قيل مع المهاجرين و الانصار. گفته‌اند که: این آیت دلیل است که کفر منافقان از همه کفرها صعبتر است و سختتر، و شرّ آن بیشتر. نبینی که چون ایشان را توبت فرمود این همه شرائط درآورد از اصلاح و اعتصام و

اخلاص، آن گه بآخر گفت: فَأُولَئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ، و نگفت: فأولئك هم المؤمنون. و آن گه مزد مؤمنان در تسویف افکند، بسبب آنکه ایشان را در ایشان بست، گفت: وَ سَوْفَ يُؤْتِي اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ أَجْرًا عَظِيمًا.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ الْآيَةَ إيمان دو قسم است: یکی از روی برهان، یکی از روی عیان. برهانی از راه استدلال است، عیانی یافت روز وصال است. برهانی استعمال دلائل عقول است، عیانی رسیدن بدرجات وصول است. میگوید از روی اشارت: ای شما که ایمان برهانی بدست دارید! بکوشید تا بایمان عیانی رسید. ایمان عیانی چیست؟ بچشم اجابت فرا مجیب نگرستن، بچشم انفراد فرا فرد نگرستن، بچشم حضور فرا حاضر نگرستن، بدوری از خود نزدیکی حق را نزدیک بودن، و بغیبت از خود حضور وی را بکرم حاضر بودن. وی جلّ جلاله نه از قاصدان دور است، نه از مریدان غائب: میگوید عزّ جلاله: وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ.

پیر طریقت گفت: خداوندا موجود نفسهای جوانمردانی! حاضر دلهای ذاکرانی! از نزدیک نشانت میدهند و برتر از آنی! و از دورت میپندارند و نزدیکتر از جانی!

گفتم صنما مگر که جانان منی      اکنون که همی نگه کنم جان منی

و قيل في معنى الآية: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تصديقا آمنوا تحقيقا. میگوید: ای شما که از روی تصدیق ایمان آوردید از روی تحقیق ایمان آرید. شریعت پذیرفتید، حقیقت بپذیرید. شریعت چیست؟ حقیقت چیست؟ شریعت چراغست، حقیقت داغست. شریعت بند است، حقیقت پند است. شریعت نیاز است، حقیقت ناز است. شریعت ارکان ظاهر است، حقیقت ارکان باطنست. شریعت بی‌بدیست، حقیقت بی‌خودیست. شریعت خدمت است بر شریطت، حقیقت غربتست بر مشاهدت. شریعت بواسطه است، حقیقت بمکاشفه است. اهل شریعت طاعت دار است و معصیت گداز، اهل حقیقت از خویشتن گریزان است و بیکی نازان. اهل شریعت در آرزوی خلد و نعیم باقی است، اهل حقیقت گستاخ و مشغول بساقی است. ابتداء حقیقت در وی است که پدید آید، و حسرتی که ترا فرو گیرد، جهان فراخ بر تو تنگ کند، اندرون پیراهن بر تو زندان کند. آتشی در جاننت زند، عطشی در دل افکند. سوز بینی و سوزنده نه، شور بینی و شوراننده نه. مساعدی نه که با وی چیزی بگویی، هام دردی نه که با وی طرفی بنشیني.

فريد من الخلان في كلّ بلدة      اذا عظم المطلوب قلّ المساعد

این جوانمرد آخر از آن تحسّر و تحیر نفسی بر آرد که: الهی! این درخت ما بسوخت از تشنگی! آخر بچندین دیر کاری بیکبارگی. کریما! رهی زارنده در تو آخر نه کم از جوابی، يك بار برین کشت ماریز آبی! الهی! چون آن را که طمع میدارم نیرزم، پس بدلی پرکنده مهر چون ورزم؟ چون دست نیاز بشاخ امیدم نرسد، بر پای چون خیزم؟ و اگر مرا بخود راه ندهی، و تو چون گریزم؟

کریما! بارم ده تا بر درگاه تو میزارم، و در امید بیم آمیز مینازم، و اپذیرم لطیفا! تا او تو پردازم، يك نظر در من نگر تا دو گیتی بآب اندازم! و جلال ربوبیت بنعت کرم رهی را مینوازد که: مترس که نه در هر گزیدنی زهر است، گزیدن مادر فرزندان را از مهر است! إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا الْآيَةَ نابایستگان ازلاند، و خستگان ابد.



يَسْئَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ مِخَواهند اهل تورات از تو، أَنْ تُنَزِّلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِنَ السَّمَاءِ نامه‌ای از آسمان، فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَى خَواستند از موسی پیش از تو، أَكْبَرَ مِنْ ذَلِكَ بزرگتر ازین، فَقَالُوا وی را گفتند: أَرْنَا اللَّهَ جَهْرَةً خدای را با ما نمای آشکارا، فَأَخَذْتَهُمُ الصَّاعِقَةُ تا ایشان را فرا گرفت بانگ کشنده، «بظلمهم» به بیداد ایشان، ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ بعد از آن باز گوساله را گرفتند، مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ پس آنکه با ایشان آمد نشانه‌های روشن، فَعَفَوْنَا عَنْ ذَلِكَ آن همه فرا گذاشتیم از ایشان، وَ آتَيْنَا مُوسَى و موسی را دادیم، سُلْطَانًا مُبِينًا (۱۵۳) دسترسی و قوتی آشکارا. وَ رَفَعْنَا فَوْقَهُمُ الطُّورَ و بر سر ایشان طور باز داشتیم، بِمِثْقَالِهِمْ.

واخواستن پیمان را، وَ قُلْنَا لَهُمْ و ایشان را گفتیم: انْخَلُوا الْبَابَ سُجَّدًا که از باب در روید پشتها خفته، وَ قُلْنَا لَهُمْ و ایشان را گفتیم: لَا تَعْدُوا فِي السَّبْتِ که از فرمان در مگذرید در روز شنبه، وَ أَخَذْنَا مِنْهُمْ و ستدیم از ایشان، مِثْقَالَ غَلِيظًا (۱۵۴) پیمانی محکم.

فِيمَا نَقَضِهِمْ مِثْقَالَهُمْ بَانَ شکستن ایشان پیمان را، وَ كَفَرَهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ و کافر شدن ایشان را بسنخاندن خدای، وَ قَتَلَهُمُ الْأَنْبِيَاءَ و کشتن ایشان پیغامبران را، بِغَيْرِ حَقٍّ بناسزا، وَ قَوْلِهِمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ و گفتن ایشان که دل‌های ما بسته است، بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ بلکه مهر نهاد خدای بر آن دلها بجزاء کفر ایشان، فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا (۱۵۵) ایمان می‌نارند مگر اندکی.

وَ كَفَرَهُمْ و بکافر شدن ایشان، وَ قَوْلِهِمْ عَلَى مَرْيَمَ و گفتار ایشان بر مریم، بُهْتَانًا عَظِيمًا (۱۵۶) آن دروغی بدان بزرگی.

وَ قَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ و گفتار ایشان که ما کشتیم عیسی را پسر مریم، آن رسول خدا، وَ مَا قَتَلُوهُ و نکشته‌اند او را، وَ مَا صَلَّبُوهُ و بردار نکرده‌اند او را، وَ لَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ لَكِنْ مانند صورت وی بر مردی افکندند و آن مرد را بردار کردند، وَ إِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ و اینان که درو مختلف شده‌اند، لَفِي شَكٍّ مِنْهُ در کار عیسی خود بشک‌اند، مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ ایشان را بآن هیچ دانش نیست، إِلَّا اتَّبَاعَ الظَّنِّ مگر بر پی پنداشت رفتن، وَ مَا قَتَلُوهُ يَقِينًا (۱۵۷) او را نکشته‌اند بی‌گمانی.

بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ بلکه خدای وی را بر برد بسوی خود بر، وَ كَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا (۱۵۸) و خدای توانا دانا است همیشه‌ای.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: مَا يَعْلُ اللَّهُ بِعَذَابِكُمْ الآية گفته‌اند این خطاب منافقان است. می‌گوید: شما که منافقان‌اید اگر شکر کنید، و نعمت منع بر خود بشناسید، و باحسان و انعام وی معترف شوید، و آن گه خدا و رسول را بآنچه گفتند، استوار دارید، و حقیقت توحید بجای آرید، اگر این کنید خدای چه کند که عذاب شما کند؟ یعنی که نکند. و شکر مقامی است از مقامات روندگان، برتر از صبر و خوف و زهد و امثال این، که بنفس خود مقصود نه‌اند، نه بینی که صبر نه عین صبر را در بنده می‌دریاید، بلکه قهر هوا را می‌دریاید، و خوف نه بر نفس خود مقصود است، بلکه تا خائف بوسیلت خود بمقامات مقصود رسد. و زهد میباید تا بنده بوی بگریزد از آن علایق که راه خدا بوی فرو بندد. و شکر چنین نیست، که شکر بنفس خود مقصود است، نه برای آن میباید که تا وسیلت کاری دیگر باشد. و محبت و شوق و رضا و توحید همه ازین بابست. و هر چه مقصود بود در آخرت بماند. نبینی که چون بنده ببهشت رسد، صبر و خوف و





زهّد و توبه در بنده نماند؟ و شکر در وی بماند. يقول الله تعالى: وَ آخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. و حقیقت شکر سه چیز است که تا آن هر سه بهم نیاید شکر نگویند: یکی علم، و دیگر حال، و سدیگر عمل. علم اصل است، و حال ثمره علم، و عمل ثمره حال. علم شناخت نعمتست از منعم، و حال شادی دلست بآن نعمت، و عمل بکار داشتن نعمت است بطاعت داشت منعم. و در خبر میآید که روز قیامت ندا آید: «لیقم الحمّادون». هیچکس بر نخیزد مگر آن کس که در همه احوال خدای را عزّ و جلّ شکر کرده باشد. و آن روز که آیت نهی آمد از گنج نهادن، عمر گفت: یا رسول الله! پس چه جمع کنیم از مال؟ گفت: زبانی ذاکر، و دلی شاکر، و زنی مؤمنه. یعنی که در دنیا به این سه قناعت کن. زن مؤمنه را گفت که مرد را فارغ دارد، و بآن فراغت از وی ذکر و شکر حاصل آید. وَ كَانَ اللَّهُ شَاكِرًا يَعْنِي: لِلْقَلِيلِ مِنْ أَعْمَالِكُمْ، عَلِيمًا بِنِيَّاتِكُمْ.

قوله: لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلِمَ این آیت رخصت است مظلوم را که از دست ظالم بنالد، و از وی شکایت کند. یعنی که وی را در آن تشگی بزه‌ای نباشد، که تشقی خود در آن می‌بیند. اگر سخن بد گوید آن مظلوم، یا دعائی بد کند بر وی، او را رخصت هست. گفته‌اند: این بمهمان داشتن فرو آمد. میگوید: سخن بد گفتن در گله کردن از هیچکس پسندیده نیست، و خدای دوست ندارد، مگر از کسی که گله کند از میزبان بد، که کسی بمهمان وی شود و او را مهمانی نکند، یا کند و نیکو ندارد. مصطفی (ص) گفت: «حَقَّ الضَّيْفِ ثَلَاثَةٌ، فَمَا كَانَ بَعْدَ ذَلِكَ فَهُوَ صَدَقَةٌ». و قال (ص) «: مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيُكْرِمْ ضَيْفَهُ».

میگوید: در عهد رسول خدا مهمانی بقومی فرو آمد، و او را نیک نداشتند، و مهمانی نکردند. پس آن مرد بر رفت و از ایشان شکایت کرد. این آیت بشأن وی و رخصت وی را فرو آمد. عبد الرحمن زید گفت: این در شأن ابو بکر صدیق فرو آمد، که کسی وی را دشنام داد اندر مکه. ابو بکر خاموش میبود، تا آن مرد فراوان بگفت.

پس ابو بکر يك بار جواب داد. رسول خدا (ص) حاضر بود و برخاست، پس این آیت فرو آمد که إِلَّا مَنْ ظَلِمَ. میگوید که: کسی که وی را بدی گویند، وی را رسد که داد خود طلب کند، و مثل آن باز گوید با وی، و بر وی حرج نباشد. و سبب برخاستن رسول (ص) آنست که ابو هریره گفت: سَبَّ رَجُلٌ أَبَا بَكْرٍ، وَ رَسُولَ اللَّهِ جَالِسًا، فَسَكَتَ النَّبِيُّ (ص)، وَ سَكَتَ أَبُو بَكْرٍ. فَلَمَّا سَكَتَ الرَّجُلُ تَكَلَّمَ أَبُو بَكْرٍ. فَقَامَ النَّبِيُّ (ص)، فَادْرَكَهُ أَبُو بَكْرٍ، فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ سَبَّنِي وَ سَكَتَ، فَلَمَّا تَكَلَّمْتَ قَمْت؟ فَقَالَ النَّبِيُّ (ص): «يَا أَبَا بَكْرٍ! إِنَّ الْمَلِكَ كَانَ يَرِدُ عَلَيْهِ، فَلَمَّا تَكَلَّمْتَ وَقَعَ الشَّيْطَانُ، فَكْرَهْتَ أَنْ أَقْعُدَ. ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): «ثَلَاثٌ كُلُّهُنَّ حَقٌّ، مَا مِنْ عَبْدٍ يَظْلِمُ مَظْلَمَةً فَيَغْضَى عَلَيْهَا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ، إِلَّا زَادَهُ اللَّهُ عِزًّا، وَ مَا فَتَحَ عَبْدٌ بَابَ مَسْئَلَةٍ يَرِيدُ بِهَا كَثْرَةَ الْإِنْفِ إِلَّا زَادَهُ اللَّهُ».

قوله تعالى: إِلَّا مَنْ ظَلِمَ «الّا» بمعنی لکن است، و سخن مستأنف است، که سخن در بالسوء من القول تمام شد. میگوید که: خدای دوست ندارد که کسی را بد گوید. همانست که جای دیگر گفت: وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا. آن گه گفت: لکن مظلوم اگر شکایت کند از ظالم، او را رسد که شکایت کند، و آن گه در آن شکایت تعدی نه روا باشد، که ربّ العزّة گفت: وَ كَانَ اللَّهُ سَمِيعًا عَلِيمًا یعنی: سمیعا لقول المظلوم، علیمما بما یضمّر. این چون تهدیدی است مظلوم را اگر اندازه در گذارد، و بیش از قدر رخصت گوید. اگر کسی گوید: سخن بد گفتن نه در جهر پسندیده است نه در اسرار.



صَاعِقَةٌ مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَ تَمُودَ. و گفته‌اند که: صاعقه آتشی بود که از میغ بیفتاد، و ایشان را بسوخت. همانست که گفت: وَ يُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا مَنْ يَشَاءُ. و در قرآن صعق است بمعنی مرگ، که در آن عذاب باشد، چنان که گفت: أَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَ تَمُودَ.

همانست که آنجا گفت: فَأَخَذْتُهُمُ الصَّاعِقَةَ وَ هُمْ يَنْظُرُونَ. و صعق است بمعنی مرگ باجل، که در آن عذاب نبود. و ذلك في قوله: وَ نُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ. یعنی: فمات من في السماوات و من في الأرض بالأجل عند النفخة الأولى.

ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعَجَلَ پس گوساله را بخدایی گرفتند، یعنی ایشان که با هارون بودند پس رفتن موسی بمناجات، مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ پس آنکه فرعون را غرقه کردند بر سر آب، و ملك ازو سته، و ایشان را داده. و گفته‌اند: بَيِّنَاتٌ أَنْ نَه چیز است که قرآن بدان آمده، و هی الید و العصا و الحجر و البحر و الطوفان و الجراد و القمل و الصقاع و الدّم. و این هر یکی را شرحی است، بجای خویش گفته شود ان شاء الله تعالی.

فَعَفَوْنَا عَنْ ذَلِكَ میگوید: آن همه عفو کردیم از ایشان، و فرو گذاشتیم.

وَ آتَيْنَا مُوسَى سُلْطَانًا مُبِينًا ای حجة بیّنه، قوی بها علی من ناوآه، و هی الید و العصا.

وَ رَفَعْنَا فَوْقَهُمُ الطُّورَ بِمِيثَاقِهِمْ و بر سر ایشان طور گذاشتیم، و آن آن بود که ایشان شریعت تورات می‌پذیرفتند، و از ایشان پیمان گرفته بودند که هر گه که کتاب آرند بایشان، بپذیرند، و بآن کار کنند. ربّ العزّة جبرئیل را فرمود تا کوه بر سر ایشان گذاشت، تا شریعت تورات قبول کردند و آن پیمان از ایشان واخواستند.

وَ قُلْنَا لَهُمْ ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا این باب حطه است که در سورة البقرة شرح آن دادیم سُجَّدًا یعنی پشت خم داده، چون راکع که بسجود خواهد شد.

وَ قُلْنَا لَهُمْ لَا تَعْدُوا فِي السَّبْتِ ای لا تعتدوا باقتناص السّمك فيه. ورش از نافع: «لا تعدّوا» خوانده، بفتح عین و تشدید دال، و اصل آن لا تعدّوا است. «تا» در دال مدغم کردند، تقارب را، و حرکتش نقل با عین کردند، تا مفتوح گشت. و قالون و اسماعیل هر دو از نافع: «لا تعدّوا» خوانند بسکون عین و تشدید دال، و مرادهم لا تعدّوا است، «تا» در دال مدغم کردند، لکن حرکتش با عین ندادند، بلکه عین را ساکن بگذاشتند بر اصل خویش، و بیشترین نحویان این را روا نمیدارند، میگویند: ما قبل مدغم چون ساکن باشد جائز نبود، که آن گه دو ساکن مجتمع شوند، الا اگر ساکن الف بود که حرف مدّ است نحو: دابة و شابة و حاقة و طامة، زیرا که مدّ بجای حرکت است. اما ایشان که روا داشتند گفتند: این همچنانست که ثوب بکر، و حبیب بکر، که روا بود که آن را مدغم کنند، گویند: ثوب بکر و حبیب بکر، چون روا است که واو و یا، گر چه هر دو حرف لین‌اند، با نقصان مدّ که در ایشانست با الف که تمام مدّ است درین باب مانند کنند، تا دو ساکن که اول آن نه الف باشد و ثانی آن مدغم بود مجتمع شود. همچنین این معنی در «تعدّ و» و «یخصّمون» و امثال آن، مع عدم المدّ روا بود. باقی «لا تعدّوا» خوانند با سکون عین و تخفیف دال، و این مشهورتر است چنان که در سورة الاعراف گفت: إِذْ يَعْتُونَ فِي السَّبْتِ، و این از: عدا يعدو است، و حجت این قراءت آنست که گفت: فَمَنْ ابْتغى وراء ذلك فأولئك هم العادون. و حجت قراءت ورش و قالون و اسماعیل آنست که در سورة البقرة گفت: وَ لَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدُوا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ.

وَ أَخَذْنَا مِنْهُمُ مِيثَاقًا غَلِيظًا ای عهدا مؤکدا فی التّبیّ (ص). فِيمَا نَقُضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ این «ما» صلت است، هم چنان که:

فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ اِى فَبِرَحْمَةِ مِنَ اللَّهِ. و عَمَّا قَلِيلٍ اِى عَن قَلِيلٍ. فَبِمَا نَقَضْتُمْ اِىن بِنَقَضْتُمْ مِيثَاقَهُمُ الَّذِى اَخَذَهُمُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ. ميگويد: بشکستن ايشان آن پيمان را که الله بر ايشان گرفت در تورات، و بکافر شدن ايشان بسختن حق، يعنى به قرآن و به انجيل، که جهودان بهر دو کافر شدند، و بکشتن ايشان پيغامبران را بناحق، که ايشان بروزی در هفتاد پيغامبر بکشتند.

وَ قَوْلِهِمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ گفته‌اند که اينجا مضمري است، و سخن بدان تمام است، و مضرر آنست که: لعناهم. ميگويد: بآن نقض پيمان و بآن کفر و آن قتل و آن قول، ايشان را لعنت کرديم، و از درگاه خود برانديم. و گفته‌اند: تمامی سخن آنجاست که گفت: حَرَمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ اُحِلَّتْ لَهُمْ، و روا باشد که تمامی آنجا است که گفت: بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ، و معنى آن باشد که باين فعلها که کردند خدای تعالی مهر بر دل ايشان نهاد تا هيچ پند نپذيرند، و سخن حق در آن نشود. و گفته‌اند: جهودان بآنچه گفتند: قُلُوبُنَا غُلْفٌ، خود را چون عذري ميساختند، يعنى که دلهاى ما بسته است، آنچه تو می‌گویی بآن نمیرسد. رَبِّ الْعَالَمِينَ گفت: نه چنانست که ايشان ميگویند، که آن پوشش که بر دل ايشانست نه عذر است ايشان را، و اين سخن آنست که از ايشان راست است، اما معذور شمردن خود را بآن ناراست است، هم چنان که کافران گفتند: مَا نَفَعُهُ كَثِيرًا مِّمَّا تَقُولُ، و اللَّهُ كَفَتِ كَافِرَانِ رَا: لَا يَفْقَهُونَ، و كَفَتُنْد: فِي اَدَانِنَا وَقَرَّ، و اللَّهُ كَفَتِ: فِي اَدَانِيهِمْ وَقَرَّ، و كَفَتُنْد: قُلُوبُنَا فِي اَكْتِهٍ... وَ مِنْ بَيْنِنَا وَ بَيْنِكَ حِجَابٌ، و خدای گفت: جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ الَّذِيْنَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَّسْثُورًا، حَتَّمُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ عَلَى سَمْعِهِمْ وَ عَلَى اَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً، اما الله آن بر ايشان از آن رد کرد که ايشان آن خود را عذري ميدانستند، خدای آن عذر ايشان رد کرد، هم چنان که گفت: سَيَقُولُ الَّذِيْنَ اَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اَشْرَكْنَا، و اللَّهُ كَفَتِ: لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اَشْرَكْنَا. الله آن بر ايشان رد کرد از بهر آنکه خود را در آن معذور ميديدند، و هم از اين بابست: اَلْطَّعْمُ مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ اَطْعَمَهُ؟ و اللَّهُ كَفَتِ: وَ هُوَ يُطْعِمُ وَ لَا يُطْعَمُ. ايشان خود را در آن بخل می‌معذور داشتند، الله آن بر ايشان رد کرد. اين همچنانست: بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ بَلْ كَهُ اللَّهُ مَهْرٌ بَرِ اِن دِلها نهاد، تا ايمان نيارند مگر اندکی، و آن اندکی عبد الله سلام است و اصحاب وی.

وَ بَكُفْرِهِمْ اِىن مَعْطُوفِست بر اوّل آيت يعنى: فَبِنَقَضْتُمْ و كُفْرِهِمْ، و اِىن كُفْرِست به عيسى. وَ قَوْلِهِمْ عَلَى مَرْيَمَ بُهْتَانًا عَظِيمًا بهتان عظيم آنست که بر مريم دروغ گفتند، و وی را قذف کردند به يوسف بن يعقوب بن مانان. و اِىن يوسف ابن عمّ مريم بود، و او را بزنی ميخواست، از اين جهت او را بوی قذف کردند. گفته‌اند که عيسى بر قومی رسيد از آن جهودان، و ايشان با يکديگر گفتند: قَدْ جَاءَكُمُ السَّاحِرُ بِنِ السَّاحِرَةِ. آن سخن بگوش عيسى رسيد، عيسى گفت: اللَّهُمَّ العن من سبني و سب والدتي، و در آن حال ربّ العالمين ايشان را مسخ کرد، صورشان بگردانيد، همه خوکان گشتند.

وَ قَوْلِهِمْ اِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ اِىشان عيسى را مسيحا ميخواندند.

عيسى ابن مريم، سخن اينجا تمام شد، پس بر سبيل مدح گفت: رَسُولَ اللَّهِ، وَ مَا قَتَلُوهُ وَ مَا صَلَّبُوهُ عِيسَى که رسول خداست او را نکشته‌اند و بردار نکرده‌اند.

وَ لَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ اِى القى شبه عيسى على غيره، حَتَّى ظَنُّوا لَمَّا رَاوه اِنَّه الْمَسِيحُ.

و سبب آن بود که چون عيسى آن دعا کرد، تا الله صورت ايشان صورت خوکان کرد، جهودان بترسيدند از دعاء وی، همه بهم آمدند و اتفاق کردند، و او را در خانه‌ای محبوس کردند، تا وی را بکشتند. يك قول آنست که عيسى

اصحاب خود را گفت: کیست که رضا دهد تا شبه من بر وی افکنند، و او را بکشند، یا بردار کنند، و آن گه در بهشت شود؟ یکی از حواریان گفت: من بدین رضا دادم، و خود را فداء تو کردم. الله تعالی مانده صورت عیسی بر وی افکند، تا او را بردار کردند، و عیسی را بر آسمان برد. قول دیگر آنست که: مردی از آن جهودان نام وی ططیانوس، در پیش وی رفت بقصد قتل وی. الله تعالی عیسی را از روزن خانه با آسمان برد، و شبه عیسی بر آن مرد افکند. جهودان در شدند، و وی را دیدند بصورت عیسی، و او را بکشند. مقاتل گفت: جهودان مردی را بر عیسی گماشته بودند، و وی را رقیب بود، و در همه حال با وی بودی. عیسی بر کوه شد، فریخته آمد، و دو بازوی وی بگرفت، و با آسمان برد. رب العالمین شبه عیسی بر آن رقیب افکند، پس جهودان او را دیدند، پنداشتند که عیسی است، وی میگفت: من نه عیسی ام، او را برآست نداشتند، و بکشند. پس چون او را کشته بودند صورت وی بر صورت عیسی دیدند، اما جسد وی نه جسد عیسی بود. ایشان گفتند: الوجه وجه عیسی و الجسد جسد غیره.

پس مختلف شدند. قومی گفتند: این عیسی است، قومی گفتند: نیست. اینست که الله گفت: *وَإِنَّ الَّذِينَ اِخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ أَى مَنْ قَتَلَهُ. سدى گفت: اختلاف ایشان در عیسی آنست که گفتند: ان كان هذا عيسى فاین صاحبنا؟ و ان كان هذا صاحبنا فاین عيسى؟ و گفته اند: این اختلاف ترسایان است در وی، که بسه گروه شدند در عیسی: گروهی گفتند: انباز است. گروهی گفتند: الله است. گروهی گفتند: پسر است. ما لهم به من علم یعنی: ما لهم بعیسی من علم، قتل او لم یقتل. میگوید: ایشان را بحال عیسی علم نیست، که او را کشتند یا نکشتند.*

*إِلَّا اتَّبَاعَ الظَّنِّ لکن گمان میبرند و بر پی گمان خود ایستاده اند. وَ مَا قَتَلُوهُ یَقِينًا معنی آنست که ایشان یقین نهاند که عیسی است که وی را کشته اند. معنی دیگر گفته اند: وَ مَا قَتَلُوهُ یَقِينًا کار عیسی و ناپیدا شدن وی را از زمین معلوم نکرده اند نیک، و بان نرسیده اند به بی گمانی، و این از آن بابست که گویند: قلت هذا الدواء فی هذا الماء. پارسی گویان گویند: فلان در کاری شود تا خون از آن بچکد. باین قول: وَ مَا قَتَلُوهُ این «ها» با علم شود. تقول العرب: قتلت الثئیء علما، اذا استقصی النظر فیه حتى علم علما تامًا.*

قول عطا درین آیت آنست که: عیسی نزدیک پیر زنی فرو آمد، و از وی مهمانی خواست. پیر زن گفت: پادشاه ما مردی را طلب می کند برین صفت که تویی، و من ترا مهمانی کنم، اما ترا از پادشاه پنهان نکم. عیسی گفت: حال من از پادشاه بپوش، و مرا پنهان دار، تا ترا دعائی کنم بهر چه ترا مراد است، که ناچار راست آید. پیر زن گفت: مرا پسری غایب است، از خدا بخواه تا وی را با من رساند. عیسی دعا کرد، و پسر آن ساعت در رسید. عیسی آن پیر زن را گفت که: پسر را از من خیر مده، و حال من از وی بپوش. پیر زن خلاف آن کرد، پسر خویش را گفت: مهمانی بمن فرو آمده است، و با من گفت که وی را از پادشاه امن دارم، و نسپارم. پسر گفت: کجا است آن مرد؟ گفت: در خزانه گریخته است. آن پسر در خزانه رفت.

و عیسی را گفت: قم الی الملك، خیز تا بر پادشاه رویم که ترا میخواند. عیسی گفت: چنین مکن، و حق ضیافت باطل مگردان تا هر چه ترا مراد است بتو دهم.

بسخریت گفت که: من میخواهم که پادشاه دختر بزنی بمن دهد. عیسی گفت: رو جامه در پوش، و بر پادشاه رو، بگو: آدمم که دختر بزنی بمن دهی. پسر رفت و همچنین کرد، و او را گرفتند و زدند و مجروح کردند. باز آمد، و عیسی را گفت بخشم که: مرا فرستادی تا مرا زدند، و مجروح کردند. خیز تا رویم پیش پادشاه. عیسی دست بان

جراحتها فرو آورد همه نیک شد، و بحال صحّت باز آمد.

دیگر باره آن غلام پیش پادشاه شد، پادشاه او را دید، و آن جراحتها هیچ بر وی نمانده، از آن حال بترسید، گفت: تو آمده‌ای تا دخترم بزنی خواهی؟ گفت: آری. گفت: ترا این مراد بدهم اگر این خانه پر از زر کنی. آن غلام رفت، و آن قصه با عیسی بگفت. عیسی دعا کرد، و آن خانه پر از زر شد. پس عیسی از آنجا بیرون شد. غلام بدانست که آنجا حقیقتی است، همه فرو گذاشت، و از پی وی برفت، گفت: صحبت تو بهیچ چیز بندهم. عیسی گفت: من ترسم که این پادشاه بما در رسد، و قصد قتل من کند، هر کس که رضا دهد بر آنکه هیئت و صورت من بر وی افکنند، تا وی را بکشند، بهشت او راست. غلام گفت: آن کس من باشم، و بر آن رضا دادم. ربّ العزّة شبه عیسی بر آن پسر عجز افکند، تا وی را بگرفتند، و بردار کردند. و عیسی را با آسمان بردند، بر کوهی از کوه‌های بیت المقدس، در ماه رمضان شب قدر، و سنّ وی بسی و سه سال رسیده، و سه سال از مدّت نبوت وی گذشت. وهب بن منبه گفت: چون وحی بوی آمد سی ساله بود. و گفته‌اند: وی بر آسمان چون فریشتگان پر دارد، و نور دارد، و شهوت طعام و شراب از وی واستده، و با فریشتگان گرد عرش میپرد، هم انس است و هم ملکی، هم آسمانی و هم زمینی.

وَ كَانَ اللَّهُ عَزِيزًا أَيْ: مَنِيعًا حِينَ مَنَعَ عِيسَى مِنَ الْقَتْلِ. حَكِيمًا فِي تَدْبِيرِهِ فِيمَا فَعَلَ بَعْدَهُ مِنَ النَّجَاةِ. قَالُوا: وَ تَرَكَ عِيسَى بَعْدَ رَفْعِهِ إِلَى السَّمَاءِ حَقِينٌ وَ مَدْرَعَةٌ وَ وَسَادَةٌ.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَذَابِكُمْ إِنْ شَكَرْتُمْ وَ آمَنْتُمْ خدای عالمیان، کردگار نهان دان، نوازنده بندگان، جلّ جلاله و تقدّست اسماؤه، درین آیت می‌شکر خواهد از بندگان، آن شکر ایشان را امن میدهد از عقوبت جاودان. و شکر آنست که نعمت از منعم دانی، و بنده وار کمر خدمت بر بندی، و نعمت او در خدمت او بکار داری، تا شرط بندگی بجای آری، و شرط بندگی دو چیز است: پاکی و راستی، پاکی از هر چه آرایش دین است، چون بخل و ریا و حقد و شره و حرص و طمع، و راستی در هر چه آرایش دین است، چون سخا و توکل و قناعت و صدق و اخلاص. چون پاکی و راستی آمد او را خلعت بندگی پوشند، و پیراسته و آراسته فرابیش مصطفی برند، تا وی را بامتی قبول کند، و اگر چنان بود که جمال این خلعت نبیند، و اثر پاکی و راستی بر وی ظاهر نبود، شکر و ایمان از وی درست نیاید، مردود دین گردد، و او را بامتی فرا نپذیرند. بر درگاه دین اسلام کس عزیزتر از آن نیست که پاک بود و راست. اول نواختی که خدای با وی کند، آن بود که در فراست بر وی بگشاید، و چراغ معرفت در دلش بر افروزد، تا آنچه دیگران را خیر بود، او را عیان گردد، آنچه دیگران را علم الیقین است، او را عین الیقین شود، در مملکت حادثه‌ای در وجود نیاید که نه دل وی را از آن خبر دهند. مصطفی (ص) گفت: «وَ اتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ».

این دیده سرّ چون پدید آید چون دیده سر بود. عمر خطاب در مدینه و ساریه در عراق، عمر در میان خطبه همی گفت اندر مدینه که: یا ساریه! الجبل الجبل. ساریه در عراق سخن عمر میشنید. این شنیدن از کجا است؟ از آنجا که دلست، نه از آنجا که گل است.

و در تحقیق فراست اولیا روایت کنند که امیر المؤمنین علی (ع) روزی قدم در رکاب مرکب میکرد تا بغزاة شود، مردی منجم بیامد، و رکاب او گرفت، گفت: یا علی! امروز بحکم نجوم در طالع تو نگاه کردم و ترا روی رفتن نیست، که ترا نصرت نخواهد بود. علی (ع) گوید: دور، ای مرد از بر مرکب من.

حیدر کرار بدان قدم در رکاب کرده است تا چون تویی رکاب او گیرد، و باز گرداند، دور باش از بر من که اندیشه سینه من کم از آن اثر نکند که خورشید در فلک.

اگر فلک را از بهر کاری در گردش آورده‌اند، ما را نیز هم از بهر کاری در روش آورده‌اند.

کسی را که دقیقت او حقیقت بود، و ثوانی او سبع مثنای بود، و اصطربلاب او دل او بود، اندیشه وی کم از رأی تو بود! من بدین حرف خواهم شد، و جز امروز حرب نخواهم کرد، که مرا بفراسست باطن معلوم شدست که ازین لشکر من نه کشته شود. و الله که ده نبود و از لشکر دشمن نه بجهند. و الله که ده نجهند. چون حیدر بحرب بیرون شد، عزیزی پیش رفت کشته شد، دیگری و دیگری، تا عدد نه تمام شد.

آن گه در آمدند گرد لشکر متمرّدان، همه را کشتند، مگر نه تن که از سر تیغ حیدر بجستند. هر کجا در اطراف عالم متمرّدی، طاغی، باغی، کافری، منافقی مبتدعی بماندست همه از اصل آن نه تن خاستست، تا ترا معلوم گردد که تأثیر دل بنده مؤمن پیش از تأثیر فلک است در آسمان. آنچه در آسمان و زمین یابی، در خود یابی، و آنچه در بهشت و دوزخ یابی در خود یابی، و آنچه در خود یابی، نه در آسمان یابی و نه در زمین، نه در بهشت و نه در دوزخ.

لا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ سَخَنَ بیدی که خدای تعالی آن را می‌نپسندد و دوست ندارد آنست که: در وصف خالق آن گویی که توقیف‌دار آن نیست، و در وصف مخلوق آن گویی که در شرع ترا دستوری نیست. آن از بی حرمتی رود، و این از بی وفایی. آن یکی مایه بدعت است و این یکی عین معصیت. إِلَّا مَنْ ظَلِمَ سَخَنَ مظلوم در حقّ ظالم چون بدستوری شرع بود، آن بدی نیست بحقیقت، اما نام بدی بر وی افتاد بر سبیل جزا، چنان که گفت: وَ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا، اما چون مرد مردانه بود، و در کوی حقیقت یگانه بود، جزاء بدی نکند، و رخصت در آن نجوید، و داند که عفو نکوتر، و احتمال تامتر. يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ.

و آن گه گفت: وَ كَانَ اللَّهُ سَمِيعًا عَلِيمًا خدای شنوا است و دانا. شنوا است که سخن ظالم می‌شنود، ای وای بر وی آن گه کش عقوبت کنند. دانا است که عفو و احتمال مظلوم میداند، طوبی مرورا آن گه که بنواخت و ثواب رسد. إِنْ تُبْدُوا خَيْرًا اِشَارَتَسْتِ بِاحْكَامِ آداب شریعت، أَوْ تُخْفَوُهُ اِشَارَتَسْتِ بِتَحْقِيقِ احْكَامِ حَقِيقَتِ، أَوْ تَعْفُوا عَنْ سُوءِ اِشَارَتَسْتِ بِتَحْصِيلِ مَحَاسِنِ الْأَخْلَاقِ.

فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا قَدِيرًا هر که را آن همه حاصل گشت، الله توانا است که محبوب و مطلوب او در کنار وی نهد. يَسْئَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ الْآيَةَ چه بیخرد بودند آن قوم، و چه بی حرمت که دیدار حق میخواستند، و آن گه گوساله میپرستیدند. کسی که گوساله معبود وی بود، کی روا باشد که حق مشهود وی بود. و بآن سؤال رؤیت که کردند جز بیگانگی نیفزود ایشان را، و جز خواری و مذلت نیامد بر وی ایشان، از آنکه رؤیت حق نه بر وجه تعظیم خواستند، و نه بر موجب تصدیق، و نه بر غلبه اشتیاق. و ابرار امت محمد چون در آرزوی دیدار حق بسوختند، و از تعظیم و اجلال حق آنچه در دل داشتند.

بر زبان نیاوردند، لا جرم ربّ العزّة مرهم دل ایشان را گفت: الا طال شوق الأبرار الی لقایی و ائی الی لقائهم لأشدّ شوقا.

وَ آتَيْنَا مُوسَى سُلْطَانًا مُبِينًا گفته‌اند: این سلطان مبین قوت دل بود، و کمال حال، تا طاقت کلام سماع حق بی‌واسطه داشت. موسی را پرسیدند که از کجا دانستی که حق است که با تو سخن میگوید؟ گفت: انوار هیبت و جلال الوهیت و

آثار عزّ و جبروت احدیت مرا فرو گرفت، دانستم که حقّ است که با من سخن میگوید. بنائید ربّانی، و قوت الهی گفتم: انت الذی لم یزل و لا یزال، لیس لموسی معک مقام و لا له جرأة فی الکلام الا ان تبقیه بیفانک و تنعته بنعوتک. چنان که موسی را درین جهان سلطان مبین داد در سماع کلام حق، امّت احمد را در آن جهان سلطان مبین دهد در دیدار حق. مصطفی (ص) گفت: «انکم سترون ربکم عزّ و جلّ، لا تضامون فی رؤیته کما ترون القمر لیلة البدر، فمن استطاع منکم ان لا یغلب علی صلاة قبل طلوع الشمس و قبل غروبها فلیفعل. درین خیر اشکالست، هم از روی لغت، هم از روی معنی، و شرح آن دراز است جز بموضع خویش در اثبات رؤیت نتوان گفتم، و الله اعلم.

## ۲۵ النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ اِنْ مِنْ اَهْلِ الْكِتَابِ از ترسایان هیچ کس نیست، اِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ مگر که بوی بگرود پیش از مرگ وی، وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً (۱۵۹) و روز رستاخیز بر ایشان همه گواه است. فَيُظْلَمُ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا ببیدادگری گروهی از ایشان که جهود شدند، حَرَمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ حرام کردم بر ایشان چیزهای پاک، اُحِلَّتْ لَهُمْ که حلال بود بر ایشان پیش فاء، وَ يَصَدَّهُمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ كَثِيراً (۱۶۰) و بیاز گردانیدن ایشان از راه خدای فراوانی را.

وَ اَخَذَهُمُ الرَّبُّوا و ربا ستدن ایشان، وَ قَدْ نُهُوا عَنْهُ و ایشان را باز زده بودند از آن، وَ اَكَلْتَهُمْ اَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ و خوردن ایشان مالهای مردمان بباطل، وَ اَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ مِنْهُمْ عَذَاباً اَلِيماً (۱۶۱) و ساخته‌ایم کافران را از ایشان عذابی دردناکی.

لكن الراسخون في العلم لكن دور درشدگان در علم منهم از ایشان، وَ الْمُؤْمِنُونَ و گرویدگان، يُؤْمِنُونَ بما أنزل إليك میگردند بآنچه بتو فرو فرستاده آمد، وَ ما أنزل من قبلك و آنچه فرو فرستاده آمد پیش از تو، وَ الْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ و بپای دارندگان نماز، وَ الْمُؤْتُونَ الزَّكَاةَ و وادهندگان زکاة، وَ الْمُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ و گرویدگان بخدای و روز رستاخیز، اُولَئِكَ ایشان آنند، سَنُؤْتِيهِمْ که ایشان را دهیم، أَجْراً عَظِيماً (۱۶۲) مزدی بزرگوار.

إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ ما پیغام دادیم بتو، کما أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ چنان که پیغام دادیم به نوح، وَ النَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ و پیغامبران از پس او، وَ أَوْحَيْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ و پیغام دادیم به ابراهیم، وَ إسماعيلَ وَ إسحاقَ وَ يعقوبَ وَ الأسباطَ وَ عيسى وَ أيوبَ وَ يونسَ وَ هارونَ وَ سليمانَ وَ آتَيْنَا داودَ زبوراً (۱۶۴) و دادیم داود را زبور.

وَ رُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ و پیغامبرانی که قصه ایشان فرستادیم بتو از پیش فاء، وَ رُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ و پیغامبرانی که پیغام ایشان نفرستادیم بتو، وَ كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى و سخن گفت خدای با موسی، تَكْلِيماً (۱۶۴) سخن گفتنی. رُسُلًا مُبَشِّرِينَ پیغامبرانی شادی رسانان، وَ مُنذِرِينَ و بیم نمایان، لِنَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ أَنْ را تا مانند مردمان را بر خدای، حُجَّةً بَعْدَ الرُّسُلِ حجتی پس از فرستادگان، وَ كَانَ اللَّهُ عَزِيزاً حَكِيماً (۱۶۵) و خدای توانا است دانای همیشه‌ای.

لكن الله يشهد لكن خدای گواهی میدهد، بما أنزل إليك بآنچه فرو فرستاد بتو، أنزله بعلمه فرو فرستاد آن را بدانش خویش، وَ الْمَلَائِكَةُ يَشْهَدُونَ و فریشتگان گواهی میدهند باین، وَ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً (۱۶۶) و خدای گواهی بسنده است بگواهی دادن. إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا ایشان که کافر شدند، وَ صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ و برگردانیدند، مردمان را از راه خدا، قَدْ



ضَلُّوا ضَلَالًا بَعِيدًا (۱۶۷) بپراه شدند بپراهی دور.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا اِيشَانِ كَافِر شَدَدِ، وَ ظَلَمُوا وَ بَرِ خُودِ سَتَمِ كَرَدَنَدِ، لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُغْفِرْ لَهُمْ خُدَايَ نِيَسْتِ اَن رَا كِه اِيشَانِ رَا بِيَا مَرَزْدِ، وَ لَا لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقًا (۱۶۸) وَ نِه اَن رَا كِه اِيشَانِ رَا رَاهِ نَمَايِدِ بَرَاهِي. اِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ مَكْرَ رَاهِ دُوزَخِ، خَالِدِينَ فِيهَا اَبَدًا جَاوِيْدَانِ هَمِيْشِه دَرِ اَن دُوزَخِ اَنَدِ، وَ كَانَ ذَلِكَ عَلَيَّ اللَّهُ يَسِيْرًا (۱۶۹) وَ اَن بَرِ خُدَا اَسَانِ اَسْتِ.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: وَ اِنْ مِنْ اَهْلِ الْكِتَابِ اِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ

رُوي اَبُو هَرِيْرَةَ قَال: قَالَ النَّبِيُّ (ص): «لِيَنْزِلَنَّ اِبْنَ مَرْيَمَ حَكْمًا عَدْلًا، وَ لِيَقْتُلَنَّ الدَّجَالَ، وَ لِيَقْتُلَنَّ الْخَنْزِيْرَ، وَ لِيَكْسِرَنَّ الصَّلِيْبَ، وَ تَكُوْنَ السَّجْدَةَ وَاحِدَةً لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ». ثُمَّ قَالَ اَبُو هَرِيْرَةَ: فَاَقْرَؤْا اِنْ شِئْتُمْ: وَ اِنْ مِنْ اَهْلِ الْكِتَابِ اِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ الْاَيَّةُ.

گفته اند که: کتاب اینجا انجیل است، و اهل کتاب ترسایان اند که در عیسی غلو میکنند، و کافر میشوند. میگوید: هیچ ترسا نماند بوقت نزول عیسی از آسمان، که نه بوی ایمان آرد، و پیش از مرگ عیسی پیغامبری و بندگی وی گواهی دهد. و گفته اند که: اهل کتاب جهودان اند و ترسایان. و قیل: مَوْتِهِ کنایتست از آحاد ایشان. میگوید: هیچ نیست از جهودان و ترسایان که بوقت معاینه چون میمیرند، نه بعیسی ایمان آرد، و گویند پیغامبر است و بنده، لکن ایمان که بوقت معاینه بود سودی نکند، چنان که ربّ العزّة گفت: فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ اِيْمَانُهُمْ لَمَّا رَاوْا بَاْسَنَا. قال ابن عباس: لا يموت يهودي و لا صاحب كتاب حتى يؤمن بعيسى، و ان احترق او غرق او سقط عليه جدار او اكله السبع. عكرمه گفت: ابن عباس را امتحان کردند، گفتند: اگر از بالا بزیر افتد، و هلاک شود، ایمان چگونه آرد؟ گفت: در هوا آن کلمه بگوید. گفتند: و اگر او را گردن بزنند چون ایمان آرد؟ گفت: زبان بآن میگرداند چندان که تواند. محمد بن علی بن الحنفية گفت: کسی که جهود باشد بوقت مرگ وی فریشتگان آیند، و بر روی و بر قفای وی میزنند، و میگویند: ای عدو الله! نه عیسی پیغامبر بتو آمد و تو او را دروغ زن گرفتی؟ آن جهود گوید: آمنت ائه عبد نبی. این بگوید، لکن سود ندارد، و ایمان باین وقت بکار نیاید. و همچنین ترسا را گویند: ای عدو الله! اناك عيسى نبيًا، فكذبت به، و زعمت ائه الله او ابنه؟ ترسا ایمان آرد و گوید: ائه عبد الله و رسوله، لکن بکار نیاید و سود ندارد. و قیل: «ليؤمننّ به» يعود الى محمد (ص)، و «قبل موته» يعود الى الكتابي، و قیل: الأول يعود الى الله سبحانه، و الثاني الى الكتابي، و الصحيح ما سبق، اذ ليس في الآية الا ذكر عيسى (ع). وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُوْنُ عَلَيْهِمْ شَهِيْدًا عَلَيَّ اِنْ قَدْ بَلَغَ الرَّسَالَهَ، وَ اَقْرَبَ بِالْعَبُودِيَّةِ عَلَيَّ نَفْسِه.

فَيُظْلَمُ اِي فَيُظْلَمُ طَائِفَةٌ، مِنْ الَّذِيْنَ هَادُوا اِيْنَ ظَلَمَ اَن اَسْتِ كِه نَقْضِ بِيْمَانِ كَرَدَنَدِ، وَ بَايَاتِ خُدَايَ كَاْفِرِ شَدَدِنَدِ. رَبِّ الْعَزَّةِ اِيشَانِ رَا بَاْنَ ظَلَمَ وَ بَاْنَ بَغِي عَقُوْبَتِ كَرَدِ، وَ چِيْزِ هَايِ حَلَالِ بَرِ اِيشَانِ حَرَامِ كَرَدِ، وَ اِيْنَ تَحْرِيْمِ اَنجَا اَسْتِ كِه كَفْتِ: وَ عَلَيَّ الَّذِيْنَ هَادُوا حَرَمْنَا كُلَّ ذِي ظُفْرِ الْاَيَّةِ. وَ دَرِيْنَ اَيْتِ تَقْدِيْمِ وَ تَاخِيْرِ اَسْتِ، وَ نَظْمِ اَيْتِ اِيْنَسْتِ: فَيُظْلَمُ مِنْ الَّذِيْنَ هَادُوا وَ بَصَدَّهُمْ عَنِ سَبِيْلِ اللَّهِ وَ اَخَذَهُمُ الرِّبَا وَ اَكْلَهُمْ اَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ حَرَمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتِ احْتَلَتْ لَهُمْ، عَقُوْبَةُ لَهُمْ. مِيْگُوِيْدِ: بَاْنَكِه ظَلَمَ كَرَدَنَدِ، وَ مَرْدَمَانِ رَا اَزِ رَاهِ مَصْطَفِي وَ اَزِ رَاهِ خُدَا وَ اَزِ دِيْنِ بَرِ گَرْدَانِيْدَنَدِ، وَ رِبَا سَتَدَنَدِ، وَ مَالِ مَرْدَمِ بِه بِي حَقِّ وَ بَاْطِلِ خُورَدَنَدِ، مَا اَن حَلَالِهَا بَرِ اِيشَانِ حَرَامِ كَرَدِيْمِ، عَقُوْبَتِ اِيشَانِ رَا دَرِ دُنْيَا، اِيشَانِ رَا اِيْنَ عَقُوْبَتِ

کردیم، و در عقبی ایشان را عذابی دردناک ساختیم. آن گه مؤمنان ایشان را چون عبد الله سلام و اصحاب وی مستثنی کرد، و گفت: لکن الراسخون في العلم منهم یعنی فی علم کتابهم من اليهود، و المؤمنون یعنی اصحاب النبی (ص)، يؤمنون بما أنزل إليك یعنی القرآن، و ما أنزل من قبلك یعنی التوراة و الانجیل و الزبور.

و المقيمين الصلاة و در نصب مقیمین گفتند که نصب علی المدح است، تفضیل اقامت صلاة را بر دیگر اعمال. این فضل و شرف از آن یافت که دیگر اعمال و احکام بواسطه جبرئیل ثابت گشت، و نماز شب معراج بی واسطه جبرئیل، مصطفی از حق گرفت جلّ جلاله. و گفته اند که: مقیمین مجرور است، معطوف بر ها و میم که در منهم است، یعنی: منهم و من المقيمين الصلاة، یعنی الصلوات الخمس بوضوئها و وقتها و قیامها و قراءه القرآن فیها، و الركوع و السجود و خشوعها و جمیع معالمها.

و المؤمنون الزكاة یعنی الزکاة المفروضة، و المؤمنون بالله ائنه واحد لا شريك له، و اليوم الآخر یعنی البعث الذي فيه جزاء الأعمال. أولئك سنؤتيهم بباء قراءت حمزه، و بنون قراءت باقی، و الوجه فیهما قد سبق. و اجر عظیم بهشت است.

إنا أوحينا إليك سبب نزول این آیت آن بود که ربّ العزة جلّ جلاله در شأن جهودان این آیت فرستاد: يسئلك أهل الكتاب الآية، و آن عیب و عوار ایشان، و آن فضایح اعمال ایشان درین آیات پیدا کرد. جهودان در خشم شدند، و یک زبان بیرون آمدند که: و ما انزل الله على بشر من شيء، الله بهیچ بشر چیزی از کتب و صحف نفرستاد. و بعضی گفتند از ایشان که: پس از موسی بهیچ پیغامبر هیچ کتاب نفرستاد. ربّ العالمین بجواب ایشان این آیت فرستاد: إنا أوحينا إليك كما أوحينا إلى نوح یا محمد ما بتو پیغام دادیم، و وحی فرستادیم هم چنان که پیغامبران گذشته را دادیم، سبیل تو در وحی هم سبیل ایشانست، و این بر جهودان حجت است، که ایشان دانسته بودند از تورات که ربّ العزة باین پیغامبران وحی فرستاد، و پیغام داد، و چنان که ایشان را پیغام داد، مصطفی را پیغام داد. و آن گه نوح را فرا پیش همگان داشت اگر چه از وی فاضلتر در انبیاء بودند، اما از بهر آن ذکر وی فرا پیش داشت که نوح، ابو البشر بود، كما قال عزّ و جلّ: وَ جَعَلْنَا دُرِّيَّتَهُ هُمُ الْبَاقِينَ. و اول پیغامبر از پیغامبران شریعت نوح بود، و اول کسی که دعوت کرد، و مشرکان را بیم داد نوح بود، و اول کسی که امت وی را عذاب کردند بدعاء وی، نوح بود، و معجزت وی در نفس وی بود، که وی را هزار سال عمر بود، که یکتای موی وی سفید نگشت، و قوت وی ساقط نشد، و هیچ پیغامبر در دعوت آن مبالغت نمود که نوح نمود، هم در شب دعوت کرد، هم در روز، هم در نهار، هم در آشکارا، و ذلك فی قوله تعالى: قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَ نَهَارًا، و قوله: ثُمَّ إِنِّي دَعَوْتُهُمْ جَهَارًا، ثُمَّ إِنِّي أَعْلَنْتُ لَهُمْ وَ أَسْرَرْتُ لَهُمْ إِسْرَارًا. و هیچ کس در رنج خویش آن صبر نکرد که وی کرد، بروزی در چند بار وی را بزدندی، چنان که از هوش برفتی، چون بهوش باز آمدی هم چنان دعوت کردی، و در روش خویش مقام شکر داشت، که برترین مقام است. كما قال تعالى: إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا.

و اول کسی که برستاخیز از خاک برآید بعد از مصطفی (ص)، نوح باشد، و ربّ العزة جلّ جلاله در کتاب خویش دو جایگه نوح را ثانی مصطفی کرد: یکی در گرفتن عهد و پیمان، و ذلك فی قوله تعالى: وَ إِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَ مَنَّاكَ وَ مِنْ نُوحٍ. دیگر در پیغام و وحی، چنان که گفت: إنا أوحينا إليك كما أوحينا إلى نوح. يقال: سمى نوحا لأنه ناح على نفسه. و «ابراهيم» نام عبری است، و بیان آن در سورة البقرة رفت، و «اسماعيل»، مجاهد گفت: مادر وی آن

گه که وی را بزاد از رنج زادن این کلمت بگفت: «اسمع یا رب». وحی آمد بوی: «قد سمع ایل»، پس وی را ازین کلمه نام نهاد اسماعیل. و گفته‌اند: اسحاق ضحاک است، و نوح، فرج، و ایوب، سعید، و یوسف، زیاد، و یعقوب، اسرائیل، و اسباط اولاد یعقوب‌اند دوازده: روبیل، و شمعون، و لاوی، و یهوذا، و یسخر، و دان، و ریالون، و تفتالی، و جاد، و اسر، و یوسف، و ابن یامین.

إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَ النَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ أَيْنَا هَمَّانُ سَمْتُ كِه أَنجَا كَفْت: قُلْ مَا كُنْتُ بِدْعًا مِنَ الرُّسُلِ. جَاى دِىْ كَر كَفْت: مَا يُقَالُ لَكَ إِلَّا مَا قَدْ قِيلَ لِلرُّسُلِ مِنْ قَبْلِكَ.

وَ أَوْحَيْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْأَسْبَاطِ أَيْ أَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِى صَحْفِ إِبْرَاهِيمَ. أَن كِه دَاوُد رَا از جِهت آواز خوش بذكر زبور مخصوص كرد، و گفت: آتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا. دَاوُد هر گه كه زبور خواندى از خوشى آواز وى خلقى جان بدادندى. مصطفى (ص) گفت بو موسى اشعري را، از آنكه آواز وى خوش بود: «اعطيت مزمارا من مزامير آل داود».

شبی بو موسى قرآن میخواند، و رسول خدا سماع میکرد. دیگر روز وی را گفت: «لو رأيتنى البارحة و أنا اسمع لقراءتك»! فقال: اما و الله يا رسول الله! لو علمت انك تسمع لحبرته تحبيرا.

بو عثمان نهدي گفت: هرگز آواز هيچ مزمار خوشتر از آواز بو موسى نشنیده‌ام، در نماز بامداد ما را امامی میکرد، و خواستیم كه سورة البقرة خواندى، يا در قراءت بيفزودى، از بس كه خوش میخواند.

وَ آتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا حَمزة زبورا بضم «زا» خواند، و این را دو وجه است: یکی آنكه جمع زبر باشد بمعنی مزبور، مصدرى بجای اسم نهاده. چنان كه گویند: هذا ضرب الامير، اى مضروبه، و هذا نسج اليمين، اى منسوجها، و چنان كه مکتوب را كتاب گویند، و محسوب را حساب گویند. و روا باشد كه آن را جمع کنند، و گر چه مصدر است، زیرا كه بجای اسم افتاده، نبینی كه كتاب مصدر است در اصل، لكن چون بمعنی مکتوبست او را بر كتب جمع کنند. همچنین زبر را زبور جمع کنند، لوقوعه موقع الاسم، و هو المزبور، و ان كان فى الأصل مصدرا.

وجه دوم آنكه: احتمال دارد كه زبور بضمّ جمع زبور باشد بفتح، و این جمعی باشد زوائد از آن حذف کرده، و بر خلاف حرکت اقتصار کرده، چنان كه گویند: كروان و كروان، و ورشان و ورشان، و اسد و اسد، و فرس ورد و خیل ورد، و رجل ظريف و رجال ظروف. چون روا بود كه اینها را چنین جمع کردند، همچنین ممتنع نباشد كه زبور را بر زبور جمع کنند.

باقی «زبورا» خوانند، بفتح زا، و وجه این ظاهر است: فانّ زبور بمعنی مزبور، فعول بمعنی مفعولست، كركوب بمعنی مركوب. و زبور نامى است خاصّه این كتاب را. و گفته‌اند: زبور صد و پنجاه سورة است كه در آن ذكر حدّ نه، و حكم نه، و فريضه نه، و حلال و حرام نه.

وَ رُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ إِنْ بَانَ فَرُو آمد كه جهودان گفتند: رَبِّ الْعَالَمِينَ ذكر پیغامبران كرد، و قصّه ایشان با محمد بگفت، و كار موسى بر ما روشن نكرد، كه الله با وى سخن گفت يا نگفت. رَبِّ الْعَالَمِينَ این آیت فرستاد: وَ رُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ، میگوید: ما قصّه پیغامبران بر تو خواندیم پیش ازین، یعنی در مكه در سورة الانعام، كه نزول آن به مكه بود، وَ رُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ و پیغامبرانى هستند كه ذكر ایشان نكردیم، و قصّه ایشان بر تو نخواندیم. احتمال كند كه ترك ذكر ایشان از آنست كه نزدیک اهل كتاب در كتب ایشان ذكر و قصّه آن



قائلها، و لا یسمعها بنو آدم، لأنّ الکافر اذا عاین الملائكة آمن و ندم، و لا ینفعه الايمان و الندم.

رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ اعراب این همچنانست که اعراب و رُسُلًا قَدْ قُصَّصْنَا هُمْ، هر دو منصوب اند بنزع حرف خفض، یعنی اوحینا الیک كما اوحینا الی نوح و الی رسل. و روا باشد که نصب آن بفعلی مضمربود یعنی: و ارسلنا رسلا مبشّرین، یعنی بالثواب علی الطاعة، و منذرین بالعقاب علی المعصية. میگوید: پیغامبران را فرستادیم ببشارت و نذارت، تا فردا نگویند: ما جاءنا من بشیر و لا نذیر، لو لا اُرْسِلْتَ اِلَیْنَا رَسُوْلًا، و این الزام بر معقول خلق است، که ایشان چنان دانند که گرفتن پیش از آگاه کردن بیداد است، و الله تعالی بر عقول حجّت افکند، و پیش از آنکه آگاه کرد نگرفت، گفت: وَ مَا کُنَّا مُعَدِّبِينَ حَتّٰی نَبْعَثَ رَسُوْلًا، جای دیگر گفت: وَ مَا کَانَ رَبُّکَ مُهْلِکَ الْقُرٰی حَتّٰی یَبْعَثَ فِیْ اُمَّهَا رَسُوْلًا. و بحقیقت حجّت الله راست پیش از ارسال رسل، و پس از آن بحجّت آفریدگاری و خداوندی، که وی خداوندی است بوجود آرنده از عدم. رهی را از عدم بوجود آرد، بر آنکه با وی آن کند که خود خواهد، کس را با وی در آن سخن نیست. نه وی را خرید، یا از مالکی یافت، یا از مورثی میراث برد که در آن ملک حکمی را یا شرطی را فرا وی راهی بود.

لکن الله یشهد این لکن استثنا از آن است که پیش ازین در قصّه جهودان گفت: وَ کُفِّرْهُمْ بِآیَاتِ اللّٰهِ، بآیات خدای کافر شدند، لکن خدای گواهی میدهد بآنچه فرو فرستاد بتو، یعنی قرآن. و گفته اند: سبب نزول این آیت آن بود که جهودان را از نبوت مصطفی (ص) پرسیدند، گفتند که: ما ندانیم و نشناسیم، و باین گواهی ندهیم. پس جماعتی از آن جهودان در پیش رسول خدا شدند. رسول گفت: ای و الله، شما دانسته اید که من رسول خدا ام. گفتند: ندانیم و نشناسیم و بدین گواهی ندهیم. خدای تعالی این آیت فرستاد: لکن الله یشهد ای بیین بنبوتک، بما أنزل إلیک من القرآن و دلیله، لأنّ الشّهادة تبیین. میگوید: خدای روشن گرداند نبوت تو بآنچه فرو فرستاد بتو از قرآن و دلائل آن. أنزلهُ بعلمه ای هو یعلم انک اهل لانزاله علیک، لقیامک به. فرو فرستاد بتو این قرآن بآنچه دانست که تو اهل آنی، و بجای آنی. معنی دیگر: أنزلهُ بعلمه ای انزل علیک فیه علمه بالخلق، و ما یسرّون و ما یعلنون، و ما لهم فیه من لیبّات و النور المبین، و قیل: أنزلهُ بعلمه ای من علمه.

وَ الْمَلَائِکَةُ یشهدون میگوید: فریشتگان گواهی میدهند بنبوت تو یا محمد، اگر جهودان گواهی نمیدهند باکی نیست، و گواهی فریشتگان بقیام معجزه شناسند، هر که معجزه وی ظاهر گشت، فریشتگان بصدق وی گواهی دهند. وَ کَفٰی بِاللّٰهِ شَهِیْدًا یقول: فلا شاهد افضل من الله. بأنه انزل علیک القرآن.

إِنَّ الَّذِیْنَ کَفَرُوا یعنی بمحمد (ص) و القرآن: وَ صَدُّوا النَّاسَ عَنِ الْاِسْلَامِ، قَدْ ضَلُّوا ضَلَالًا بَعِیْدًا ای طویلا.

إِنَّ الَّذِیْنَ کَفَرُوا یعنی الیهود، وَ ظَلَمُوا محمدا (ص) بکتمان نعته، میگوید: آن جهودان که به محمد و قرآن کافر شدند، و به محمد ظلم کردند که نعت و صفت وی بپوشیدند، لَمْ یَكُنْ اللّٰهُ لِیَغْفِرْ لَهُمْ خدای بر آن نیست که ایشان را بیامرزد، که در علم قدیم وی چنانست که ایشان در کفر میرند. وَ لَا لِیَهْدِیَهُمْ طَرِیْقًا الی الهدی و الاسلام، و بآن نیست که ایشان را باسلام راه نماید. بلی راه جهودی که راه دوزخ است ایشان را نماید. خَالِدِیْنَ فِیْهَا اَبَدًا وَ کَانَ ذَلِکَ عَلٰی اللّٰهِ یَسِیْرًا. ای عذابهم علی الله هیّن.

### النوبة الثالثة

قوله تعالی: وَ اِنْ مِنْ اَهْلِ الْکِتَابِ اِلَّا لَیُؤْمِنَنَّ بِهٖ قَبْلَ مَوْتِهِ الْاٰیةِ ای خداوندی که تقدیرت را معارض نیست، و تدبیرت



را مناقض نیست، حکمت را مردّ نیست، و فرمانت را ردّ نیست، آنجا که امان تو نیست، روی ایمان روشن نیست، و جهد بندگی بکار نیست. یکی درنگر، جوانمرد! بحال آن مخدولان درگاه بی‌نیازی، و راندگان قهر ازلی، که چون امان حق در ایشان نرسید، و عنایت ازلی ایشان را نگرفت، ایمانشان بکار نیامد، و دریافتشان بوقت معاینه سود نداشت، و در حال حیاتشان خود بار نداد، و در نگذاشت.

چه چاره مر مرا بختم چنین است      ندانم چرخ را با من چه کین است؟

هر چند ظاهر این آیت قومی را آمد علی‌الخصوص، اما از روی اشارت حکم آن بر عموم است، و بندگان را تنبیهی تمام است، تا چشم عبرت باز کنند، و دیده فکرت بر گشایند، و از آن وقت معاینه بترسند: آن ساعت که رزمهای نفاق باز گشایند، و سرپوشهای زرقی از سر آن باز گیرند، و دلها را منشور نومیدی نویسند، و دیده‌ها را کحل فراق در کشند، و رفته ازلی و سابقه حکمی در رسد، اما از روی فضل بناوخت و لطف، و از روی عدل بسیاست و قهر. نیکو گفت آن جوانمرد که: آه از قسمتی که پیش من رفته! و فغان از گفتاری که خود رأیی گفته! چه شود اگر شاد زیم یا آشفته؟ ترسانم از آنکه آن قادر در ازل چه گفته.

قوله: فَيُظْلَمُ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَمًا عَلَيْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ ارْتِكَابَ الْمُحْظوراتِ يوجب تحريم المباحات. اگر لطافتی و کرامتی بینی در بنده‌ای، از آنست که ظاهر شریعت نگه‌داشت، و تعظیم آن بجان و دل خواست، تا لا جرم بروج مناجات و لطائف مواصلات رسید، و اگر بعکس آن سیاستی و قهری بینی، از آنست که بچشم انکار در حرم شریعت نگریست، و در متابعت نفس اماره محظورات دین بکار داشت. آری چنین بود که هر که ظاهر شریعت دست بدارد، جمال حقیقت از وی روی بپوشد. هر که امر و نهی پست دارد، چه عجب اگر ایمان و معرفت از دل وی رخت بردارد.

اگر نر بهر شرعستی در اندر بنددی گردون      و گر نر بهر دینستی کمر بگشایدی جوزا

قوله: لَكِنِ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ رَاسِخَانِ فِي أَنْوَاعِ الْعُلُومِ ايشان را حاصل شده: علم شریعت، علم طریقت، علم حقیقت. علم شریعت آموختنی است، علم طریقت معاملتی است، علم حقیقت یافتنی است. علم شریعت را گفت: فَسْتَلُوا أَهْلَ الدُّكْرِ. علم طریقت را گفت: وَ ابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ. علم حقیقت را گفت: وَ عَلَّمَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا. حوالت علم شریعت را با استاد کرد. حوالت علم طریقت با پیر کرد. حوالت علم حقیقت با خود کرد. هر که پندارد که در علم شریعت واسطه استاد بکار نیست زندق است، هر که چنان نماید که علم طریقت بی‌پیر میسر شود، فتن است. هر که گوید علم حقیقت را جز حق معلّم است مغرور است. گفته‌اند: راسخان در علم ایشاند که علم شریعت بیاموختند، و آن گه باخلاص آن را کار بستند، تا علم حقیقت اندر سر بیافتند، چنان که مصطفی (ص) گفت: «من عمل بما علم ورثه الله علما لم يعلم».

هر که علم شریعت را کار بند نبود، آن علم ضایع کرد، و بر وی حجّت گردد، و هر که مرا آن را کار بند بود، آن علم ظاهر حجّت وی گردد، و علم حقیقت بعطا بیابد.

إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَ النَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ اَسَاسِ كُونِينَ بَعَزَ نُبُوتِست، و ثمره نبوت جمال شریعتست.



مزدهای ایشان، وَ يَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ و ایشان را بيفزايد از عطاء خود، وَ أَمَّا الَّذِينَ اسْتَنكفُوا و اما ایشان که ننگ داشتند از پرستش وی، وَ اسْتَكْبَرُوا و گردن کشیدند، فَيَعَذِّبُهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا عذاب کنند ایشان را عذابی دردناک، وَ لَا يَجِدُونَ لَهُمْ و نیابند خویشان را، مِنْ دُونِ اللَّهِ فرود از خدای، وَلَيًّا وَ لَا نَصِيرًا (۱۷۳) نه کارسازی و نه دوستی و نه یاری.

يا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان، قَدْ جَاءَكُمْ آمد بشما، بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ دست آویزی و حجتی از خداوند شما، وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ و فرو فرستادیم بشما نُورًا مُبِينًا (۱۷۴) روشنایی پیدا.

فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ أَمَا ایشان که بگرویدند بخدای، وَ اعْتَصَمُوا بِهِ و دست در وی زدند، فَسَيُدْخِلُهُمْ دَرَارًا ايشان را، فِي رَحْمَةٍ مِنْهُ در بخشایشی از خود، وَ فَضْلٍ و افزونی، وَ يَهْدِيهِمْ إِلَيْهِ و راهشان مینماید بخود، صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا (۱۷۵) راهی راست درست.

يَسْتَفْتُونَكَ مَيِّرِسْتَنْد از تو، قُلْ كَوَى، اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ اللَّهُ می فتوی کند شما را در کلاله، إِنْ امْرُؤٌ هَلَكَ اگر مردی بمیرد، لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ و او را هیچ فرزند نه و لَهُ أُخْتٌ و او را خواهری بود، فَلَهَا نَصْفٌ ما تَرَكَ آن خواهر راست نیمی از میراث، وَ هُوَ يَرِثُهَا و این برادر میراث برد از وی، إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا وَلَدٌ اگر او را فرزندى نبود، فَإِنْ كَانَتْما اثْنَتَيْنِ و اگر دو خواهر باشند فَلَهُمَا التُّلْثَانُ مِمَّا تَرَكَ ایشان را از مال دو سیک بود، وَ إِنْ كَانُوا إِخْوَةً رِجَالًا وَ نِسَاءً و اگر برادران و خواهران بهم باشند، فَلِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ برادر راست چندان که دو خواهر را، يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ پیدا میکند خدای شما را احکام خویش أَنْ تَضِلُّوا تا در نادانی بیراه نشید، وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۱۷۶) و خدای بهمه چیز دانا است.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: يا أَيُّهَا النَّاسُ الآية این خطاب با اهل هر دو کتاب است: تورات انجیل، و رسول ایدر محمد (ص) است، میگوید: ای جهودان و ای ترسایان! محمدبشما آمد و قرآن آورد، فَاْمِنُوا خَيْرًا لَكُمْ او را تصدیق کنید، و قرآن براست دارید که شما را این به بود از کفر. پس اگر کافر شید و محمد را دروغ زن گیرید، و نعمت خدای بر خود بیوشید، بدرستی بدانید که هر چه در آسمانها و زمینها خلق است همه آن الله است. تواند که شما را بزمین فرو برد، یا آسمان بسر شما فرو آرد، و روزی از شما باز گیرد. کفر شما شما را زیان دارد، و اگر نه خدای بی نیاز است از شما و طاعت شما. پس گفت: وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا الله دانا است بعاقبت کار همگان از کفر و ایمان، حکیم است درین تکلیف که شما را میکند، و میداند که از شما چه آید.

يا أَهْلَ الْكِتَابِ این خطاب با ترسایان است که در کار عیسی غلو کردند.

و معنی غلو از اندازه در گذشتن است بناحق. میگوید: ای ترسایان! در دین خود از اندازه در مگذرید، و بر الله جز آنکه سزای وی است مگوئید، او را بی عیب و پاک دانید، از جفت و فرزند و انباز، که وی را نه انباز است، نه جفت، نه فرزند.

آن گه صفت عیسی کرد، و گفت: إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ عِيسَى پسر مریم است نه پسر خدا، چنان که ترسایان گفتند. «رَسُولُ اللَّهِ» رسول خدا است، نه چنان که جهودان گفتند که نیست. باین دو کلمه بر هر دو گروه رد کرد آنچه در عیسی گفتند. وَ كَلِمَتُهُ معنی آنست که بکلمه حق در وجود آمد، که وی را گفت «کن فکان»، و گفته اند وی را



کلمت خواند، از بهر آنکه خلق بوی هدی یافتند، چنان که بکلام وی یافتند.

ألقاها إلى مَرِيَمَ اى اعلمها و اخبرها بها. كما يقال: القيت اليك كلمة حسنة. ميگويد: آن سخن به مريم افكند، يعنى مريم را از آن آگاهی داد، و خبر کرد از وجود عيسى بي پدر، پس عيسى که مخلوق است و پسر مريم است، چگونه خدا بود؟ و مادر وی پیش از وی بوده، و از وی در وجود آمده، و خدای قدیم است، لم يزل و لا يزال، پیش از وی هیچ چیز نه، و پس از وی هیچ چیز نه.

مصطفى (ص) گفت: «انت الأول فليس قبلك شيء و انت الآخر فليس بعدك شيء، و انت الظاهر فليس فوقك شيء و انت الباطن فليس دونك شيء».

وَ رُوحٌ مِنْهُ اى امر منه، لأنه بأمره كان، و قيل: و روح منه اى و نفخة منه، لأن جبرئيل نفخت فى روحها، فحملت باذن الله، معنى أنست که: نفخه جبرئيل بفرمان حق به مريم رسيد، و از آن بار گرفت. و نفخه جبرئيل را روح گفت، لأنها ریح تخرج من الروح. و قيل: معناه، و رحمة منه، يعنى: جعله الله رحمة لمن تبعه، و آمن به. يدلّ عليه قوله: وَ أَيْدُهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ اى قواهم برحمة منه. و قيل: الروح، الوحي. اوحى الى مريم بالبشارة و الى جبرئيل بالنفخ، و اليه ان كن فكان، يدلّ عليه قوله: «يُلقِي الروحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ».

مذهب حلوليان و ترسايان آنست که: وَ رُوحٌ مِنْهُ اين «من» تبعيض است تا بعضيت و جزئيت ميان خالق و مخلوق اثبات کنند، و نه چنانست که ايشان گفتند، تعالى الله عن ذلك علواً كبيراً! اين «من» نه تبعيض راست، بلکه ابتداء غايت راست، چنان که در آن آيت گفت: سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً مِنْهُ.

اگر «روح منه» اقتضاء کند که عيسى بعضى است از او، پس «جَمِيعاً مِنْهُ» اقتضاء کند که هر چه در آسمان و زمين چيز است ابعاض است از او، و باتفاق اين من تبعيض نيست، پس «و روح منه» همين است، و جز اين نيست. اما روح در قرآن بر وجوه است: يکى از آن روح است که اجسام بدان زنده، و قبض آن بوقت مرگ قابض الأرواح کند. و مصطفى (ص) آن را گفته: «الأرواح جنود مجنّدة، فما تعارف منها ائتلف، و ما تناكر منها اختلف».

و به يقول الله عزّ و جلّ: وَ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي. و روح، جبرئيل است لقوله عزّ و جلّ: نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ، و قال تعالى: وَ أَيْدِنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ. و روح نام فرشته ايست عظيم، لقوله تعالى: يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا. و روح کلام خدا است، لقوله تعالى: يُلقِي الروحَ مِنْ أَمْرِهِ، و لقوله تعالى: أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنَا. و روح بمعنى رحمت است، لقوله تعالى: وَ أَيْدُهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ اى برحمة منه، و روح عيسى است، و ذلك فى قوله: فَنفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا، و قوله تعالى: وَ رُوحٌ مِنْهُ. فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ وَ لَا تَقُولُوا ثَلَاثَةً اى لا تقولوا بالأقانبم كما قالت النصارى: الله ثلاثة، فأقنوم الأب، و هو الله سبحانه، و اقنوم الابن، و هو عيسى، و اقنوم الزوج، و هى مريم. اين يك صنفاند از ترسايان که الله را ثالث ثلاثة ميگفتند، يعنى که اوست و جفت و فرزند. ربّ العزّة گفت: سه مگويد، و از اين سخن باز ايستيد، و توبه كنيد. انتهوا يعنى: توبوا الى الله عزّ و جلّ من مفاالتكم هذه، خَيْراً لَكُمْ يعنى: يكن خيراً لكم.

إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ خدا يکيست، يگانه، يکتا، در ذات و صفات بيهمتا و خدایى را سزا.

سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَكَلْدٌ تنزیه نفس خویش کرد، و خود را ستود، که وی را سزد که خود را ستايد، پاکست و بی عيب، بی زن و بی فرزند، بی خویش، و بی پیوند، خود بی یار، و همه عالم را یار، خود بی نیاز، و همه عالم را کارساز.



الدنیا، فاجعل لنا الآخرة. فقال الله تعالى: لا اجعل صالح ذریة من خلقتہ بیدی، کمن قلت له کن فکان. و روى انه قال (ص): «ما من شيء اكرم عند الله من بنى آدم يوم القيامة». قيل: يا رسول الله! و لا الملائكة؟ قال: «و لا الملائكة. ان الملائكة مجبورون بمنزلة الشمس و القمر، يعنى ائهما فى جريانهما و افولهما مسخران محمولان عليهما، و الملائكة فى معناهما كالمحمولين على الطاعة، لعدم الموانع عنها، ليست لهم نفس أمره بالسوء و لا شهوة داعية، و لا شيطان يوسوس و يزين، و لا دنيا تغرّ و تمئى. فاذا اطاعوا صارت طاعتهم بمنزلة العادة كنفس المتنفس، و طرف الطرف. و هل تستوى طاعة المجاهد و المكابر مع هذه الاعداء؟ كمن يكون فى روح و راحة؟».

قوله: مَنْ يَسْتَنْكِفُ عَنْ عِبَادَتِهِ وَ يَسْتَكْبِرُ فَيَسْخَرُهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعًا مُتَكَبِّرَانِ، و جَبَّارَانِ رَا دَرِينِ آيَتِ بِيَمِ دَادِ وَ وَعِيدِ نَمُودِ. و ايشان سه گروه اند بر تفاوت: گروهى بر خدای عزّ و جلّ تكبر كردند، چون نمرود و فرعون و ابليس، و كسانى كه دعوى خدایى كردند، و از بندگى ننگ داشتند. و به قال الله عزّ و جلّ: كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارًا، و گروهى به رسول (ص) تكبر كردند چون كفار قريش كه گفتند: بشرى را همچون خود سر فرو ننهيم، چرا نه فرشته فرستادند؟! يا بارى محتشمى چون وليد مغيره از اهل مكه يا عروة بن مسعود الثقفى از اهل طائف، و ذلك قوله: «لولا انزل هذا القرآن على رجل من القريتين عظيم»؟ ربّ العزّة اين قوم را ميگويد: «فاصرف عن آياتى الذين يتكبرون فى الأرض بغير الحق». سيوم قوم آنند كه بر بندگان خدا تكبر كنند، و بچشم حقارت بايشان نگرند، و حق از ايشان قبول نكنند، و خويشتن را بزرگ دارند، و خود را از همه كس به دانند. رسول خدا را پرسيدند كه كبر چيست؟ گفت: آنكه حق را گردن نهد، و بچشم حقارت ب مردم نگرد. يكى از جمله بزرگان دين گفته كه: مرد كريم چون پارسا شود متواضع گردد، و سفیه چون پارسا شود باد كبر در وى پديد آيد. و مصطفى (ص) گفته: «اعوذ بك من نفخة الكبر»، و در خبر است كه چون متواضعى را بينيد با وى تواضع كنيد، و بر متكبر تكبر آريد، تا حقارت و مذلت وى پديد آيد. روز رستاخيز اين متكبران را بر صورت مور خرد حشر كنند، در زيرا پاى خلق افتاده، و بنزدك خدای عزّ و جلّ كس از ايشان خوارتر و دليل تر نه، كه ايشان در تكبر و جبروت با خدای منازعت کرده اند.

قال النبى (ص): «يحشر المتكبرون امثال الذرّ يوم القيامة، فى صورة الرجال، يغشاهم الذلّ من كلّ مكان، يساقون الى سجن فى جهنّم يسمّى لولس، تعلوهم نار الانبياء يسقون من عصارة اهل النار طينة الخبال».

و قال (ص): «لا يدخل الجنة متقال ذرّة من كبر».

فقال رجل: انّ الرجل يحبّ ان يكون ثوبه حسنا، و نعله حسنا. قال: «انّ الله جميل يحبّ الجمال، الكبر بطر الحقّ، و غمط الناس».

و روى: الكبر ان تسقه الحقّ و تغمص الناس. و يقال: فان غمص الناس و غمط النعمة اذا تعاون بها و لم يشكرها. فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَ يَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ كَفَتَهُانِدِ كِه: اين مؤمنان مهاجر و انصاراند، و تابعين، و سلف صالحين، كه حقوق دين اسلام بجای آوردند و شرايع و فرائض بجان و دل بپذيرفتند و بپای داشتند، و شريعت و اهل آن بزرگ داشتند. لا جرم ايشان را ثواب تمام است، و زيادتى فضل و كرم حق، و ذلك مالا عين رأت و لا أذن سمعت و لا خطر على قلب بشر. و گفته اند: زيادتى فضل و كرم آنست كه ايشان را منزلت شفاعت بود، فيمن صنع اليهم المعروف فى الدنيا و ان استوجبوا النار.

وَ أَمَّا الَّذِينَ اسْتَنَكَفُوا يَعْنِي عَنْ عِبَادَتِهِ، وَ اسْتَكْبَرُوا عَنِ السَّجُودِ لَهُ، فَيُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَ لَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا

ای قریبا ینفعمهم، وَ لَا نَصِیراً مانعا ینعهم من اللّٰه عزّ و جلّ.

یا ایّها النّاسُ قد جاءکم برهانٌ من ربّکم برهان اینجا مصطفی (ص) است. وَ أَنْزَلْنَا إِلَیْکُمْ نُوراً مُّبِیناً و نور قرآن است درین آیت. هم چنان که در سوره الاعراف گفت: وَ اتَّبِعُوا النُّورَ الَّذِیْ أَنْزَلْنَا مَعَهُ یعنی القرآن. جای دیگر گفت: فَأَمِنُوا بِاللّٰهِ وَ رَسُوْلِهِ وَ النُّورِ الَّذِیْ أَنْزَلْنَا یعنی القرآن. و در قرآن نور است بمعنی دین اسلام، چنان که گفت: یُرِیدُونَ أَنْ یُطْفِئُوا نُورَ اللّٰهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَ یَأْبَى اللّٰهُ إِلَّا أَنْ یُتِمَّ نُورَهُ یعنی: الا ان يظهر دینه. و در سوره نور گفت: یَهْدِی اللّٰهُ لِنُورِهِ مَنْ یَشَاءُ یعنی لدینه. وجه سیوم نور است بمعنی ایمان، چنان که در سوره الانعام گفت: وَ جَعَلْنَا لَهُ نُوراً یَمْشِیْ بِهِ فِی النَّاسِ. و در سوره الحديد گفت: وَ یَجْعَلْ لَّکُمْ نُوراً تَمْشُونَ به یعنی ایمانا تهتدون به. و در سوره البقرة گفت: یُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ یعنی من الکفر الی الایمان. چهارم نور است بمعنی هدی، کقوله: اللّٰهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ یعنی بنوره و هداه یهتدی من فی السَّمَاوَاتِ وَ مِنْ فِی الْأَرْضِ. «مثل نوره» یعنی: الذی یقذفه فی قلب المؤمن حتّی یهتدی به. پنجم نور است بمعنی نبی، کقوله: «نُورٌ عَلَی نُورٍ» ای نبی مرسل بعد نبی. ششم نور است بمعنی روشنایی روز، کقوله: وَ جَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَ النُّورِ. هفتم نور است بمعنی آن روشنایی که مؤمنان را در صراط بود، و ذلك فی قوله: یَسْعَى نُورُهُمْ بَیْنَ أَيْدِیْهِمْ، و قال: انظُرُونَا نَقْتَبِسُ مِنْ نُورِکُمْ یعنی نمشی بضوئکم، و قال تعالی: یَقُولُونَ رَبَّنَا أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا. هشتم نور است بمعنی بیان حلال و حرام و احکام و مواعظ، چنان که گفت: إِنَّا أَنْزَلْنَا النُّورَ فِیْهَا هُدًیً وَ نُوراً یعنی بیان الحلال و الحرام و الأمر و النّهی. جای دیگر گفت: قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْکِتَابَ الَّذِیْ جَاءَ بِهِ مُوسَى نُوراً؟ یعنی ما فیهِ من الحلال و الحرام و الأمر و النّهی.

قوله تعالی: فَأَمَّا الَّذِیْنَ آمَنُوا بِاللّٰهِ یعنی بآنه واحد لا شریک له، وَ اعْتَصَمُوا بِهِ یعنی: امتنعوا بطاعته من زیغ الشیطان، فَسَيُدْخِلُهُمْ فِی رَحْمَةٍ مِنْهُ یعنی الجنة، «و فضل» یتفضل علیهم بما لم یخطر علی قلوبهم، وَ یَهْدِیهِمْ إِلَیْهِ صِراطاً مُسْتَقِیماً ای دینا یتبتهم علیه.

قوله: «یَسْتَفْتُونَکَ» مقاتل گفت: سبب نزول این آیت آن بود که جابر بن عبد اللّٰه در مدینه بیمار شد، مصطفی (ص) در عیادت وی شد. جابر گفت: یا رسول اللّٰه! ائی کلاله لا اب لی و لا ولد، فکیف اصنع فی مالی؟ گفت: من کلاله ام، نه پدر دارم و نه فرزند، در مال خویش چکنم؟ چه فرمایی؟ جبرئیل آمد، و آیت آورد: یَسْتَفْتُونَکَ الْآیة، ای یسئلونک و یستخبرونک.

قُلْ اللّٰهُ یُفْتِیْکُمْ فِی الْکَلَالَةِ شرح کلاله در اوّل سوره رفت. و روایت از عمر که گفت: از مصطفی (ص) پرسیدم که کلاله چیست؟ گفتا: رسول خدا دست بر سینه من زد و گفت: «یا عمر! تکفیک آیه الصّیْفِ الّتی انزلت فی آخر سوره النساء»: ان امرؤ هلك لیس له ولد»

میگوید: اگر مردی بمیرد، و از وی فرزند نماند، و نه پدر، این در ضمیر است، و این ضمیر لا بدّ است تا معنی کلاله درست آید. «و له اخت» و خواهری ماند از وی، یعنی خواهری پدری و مادری، یا پدری. درین آیت بیان میراث اولاد اب و امّ است و اولاد اب، نه اولاد امّ، که ذکر اولاد امّ و بیان میراث ایشان در اوّل سوره رفت. وَ لَهُ أُخْتٌ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَکَ چون این خواهر یکی باشد وی را نیمه ای ترکه رسد. وَ هُوَ یرثها إِنْ لَمْ یَکُنْ لَهَا وَلَدٌ و اگر این خواهر بمیرد، و وی را فرزند و پدر نبود، برادر از وی میراث برد، و جمله ترکت وی را بود. و اگر دو خواهر باشند یا بیشتر که میراث برند از برادر، ایشان را دو سیک باشد از ترکه برادر. و اگر برادران و خواهران

بهم آیند بمیراث بردن، برادران را چندان رسد که دو خواهر را.

يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ أَنْ تَضِلُّوا كَفْتَهُانِدْ كِه اِين أَنْ تَضِلُّوا بجاى مصدر است يعنى: يبيِّن الله لكم الضلالة، الله شما را گمراهى روشن ميکند، تا از آن پرهيزند و گمراه نشوند. معنى ديگر: يبيِّن الله لكم كراهة ان تضلُّوا، الله احكام خویش شما را روشن ميکند، از آنکه كراهيت مي دارد كه شما گمراه شويد.

و قيل تقديره: يبيِّن الله لكم لئلا تضلُّوا. وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ يعلم مصالح العباد فى المبدء و المعاد. سدى گفت: آخر ما نزل من القرآن ثلاث آيات: يبيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ أَنْ تَضِلُّوا، فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، وَ اتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: يا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَمِنُوا خَيْرًا لَكُمْ اشارت آيت آنست كه درگاه ربوبيت و جلال احديت بي نياز است از طاعت مطيعان، و پاڪست از عبادت خلقان، در زمين و در آسمان. اگر هر چه آفرينش است: افلاك و سماوات، موجودات و متلاشيات، همه بكم عدم باز شود، پاكي و خداوندى وى را زياني نيست، و از ايشان هيچ پيوندى در نبايد. احديت وى را صمديت وى جمالست، و صمديت وى را فردانيت وى جلاست. خير درست است از

ابو ذر غفارى عن رسول الله (ص) عن الله عزّ و جلّ، انه قال: «يا عبادى انى حرمت الظلم على نفسى و جعلته بينكم محرما، فلا تظالموا يا عبادى! انكم الذين تخطئون بالليل و النهار، و أنا الذى اغفر الذنوب و لا ابالى، فاستغفرونى اغفر لكم، يا عبادى! لو ان اولكم و آخركم و انسكم و جنكم كانوا على اتقى رجل منكم لم يزد ذلك فى ملكى شيئا. يا عبادى! لو أن اولكم و آخركم و انسكم و جنكم كانوا على افجر قلب رجل منكم لم ينقص ذلك من ملكى شيئا. يا عبادى! لو أن اولكم و آخركم و انسكم و جنكم سألوني و اعطيت كل انسان منهم ما سأل لم ينقص ذلك منى شيئا الا كما ينقص البحر ان يغمس فيه المحيط غمسة واحدة».

وَ اِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ ميگويد: اگر خلائق جمله فعل بندگی بگذارند، و كمر طاعت بندگی بکشایند، نتوانند كه از بندگی بيرون شوند، يا از روى خلقت بند بندگی از خود برگيرند، تا عزت قرآن اين خبر ميدهد كه: اِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ إِلَّا آتِي الرَّحْمَنِ عَبْدًا. اما فرق است ميان بندهای كه از روى آفرينش اسم بندگی بر وى افتاد، و ميان بندهای كه از روى نواخت و لطف اين نام بر وى افتاد، كه أُسْرَى بَعْدِهِ، وَ عِبَادُ الرَّحْمَنِ، «فبشر عبادى»، اِنْ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ. اينان مقبولان حضرت اند، و آنان مطرودان قطيعت. نه هر كه بنده است او نواخته لطف است يا در بند مهر است. بنده براستی دانی کدام است؟ او كه آراسته انعام و اكرام است، و در حضرت وصال و مجلس انس شراب مهر، او را در جام است.

پير طريقت گفت: الهى جمال من در بندگی است يا نه زبان من بياد تو كيست؟ دولت من آنست كه مذکور توام، و رنه در ذكر من مرا قيمت چيست؟

يا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَلَوْا ايشان در دين آن بود كه عبوديت بجاى ربوبيت نهادند، و صفت لاهوت بنا سوت فرو آوردند، و ثالث ثلاثة اعتقاد گرفتند.

و وحده لا شريك له از دست بدادند. رَبِّ الْعَالَمِينَ گفت: لَا تَقُولُوا ثَلَاثَةً اِنَّهُمْ خَيْرًا لَكُمْ اِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ سه مگويد،

ازین سخن باز گردید، و بدانید که خدا یکی است، در ذات یکتا، و در صفات بیهمتا، و از عیبها جدا، در صنعهاش حکمت پیدا، در نشانه‌اش قدرت پیدا، در یکتائیش حجت پیدا، همه عاجزاند و او توانا، همه جاهل‌اند و او دانا، همه در عدداند و او احد، همه معیوبند و او صمد: **لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ**. نَبِّئِ النَّاسَ بِمِثْلِهِ لَعَلَّ هُمْ يَرْجِعُونَ. هرگز در خاطر مریم نیامد که باطن او خزانه قدرت شود، صدفوار آن در پاك نگاه میداشت تا آن روز که به جبرئیل امین که غواص بحار قدرتست فرمان آمد که آن گوهر دولت را از صدف اسرار بیرون گیر، و در صحرای وجود بر دیده اهل آفرینش عرضه کن. چون در وجود آمد، قومی در تصرف ایستادند که نبات بی‌تخم کی روید؟ و فرزند بی‌پدر چون بود؟ این بنده نیست، و از بندگی وی را جز ننگ نیست، و تقدیر ایشان را جواب میدهد که در خزانه قدرت این چنین اعجوبها بدیع نیست. آدم بنده است، حلقه بندگی در گوش، نه مادر بود او را و نه پدر، فریشتگان همه بندگان‌اند، نه مادر است ایشان را نه پدر، و عیسی در مهد طفولیت اول سخن که گفت جواب ایشان بود که: **إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ** من بنده خدایم، مرا از بندگی ننگ نیست، و شرف من خود جز در بندگی نیست. رب العالمین تحقیق این را گفت: **نَبِّئِ النَّاسَ بِمِثْلِهِ لَعَلَّ هُمْ يَرْجِعُونَ**.

آن گه گفت: **وَ أَمَّا الَّذِينَ اسْتَنَكفُوا وَ اسْتَكْبَرُوا فَيُعَذِّبُهُمُ عَذَابًا أَلِيمًا** باش تا فردا که اینان که از بندگی ننگ داشتند، و برتری جستند، و با ربوبیت در کبریا و عظمت منازعت کردند، ایشان را بر فترک بیدولتی آن ناکس بندند که میگفت: **أَنَا رَبُّكُمْ** الأعلى، و ایشان را سرنگون بدوزخ اندازند، و با ایشان گویند: باری بنگر که از که ماندستی باز. برتری جستن و استکبار کردن نه کار دینداران است، و نه راه بندگان. بنده باید که طالب مذلت نفس خویش باشد تا از جمال دین برخوردار شود. او که پیوسته جویای عزّ نفس خویش باشد عزّ درگاه دین از کجا شناسد؟ «اذا اراد الله بعبده خيرا دله على ذل نفسه». عمر خطاب را روزی دیدند در عهد خلافت که می‌آمد و مشکی آب در گردن افکنده. گفتند: یا امیر المؤمنین این چه حال است؟ گفت: این ساعت رسولان روم رسیدند، و با من گفتند که: قیصر روم را از سیاست نام تو خواب نماند، و در همه روم کس نیست که نه عدل و راستی تو وی را درست شده است. نفس من بخود باز نگرست، خواستم که بدین مشک آب آن بارنامه نفس خود فرو شکنم. آن گه آب در حجره پیر زنی برد و بازگشت.

سفیان ثوری را عادت بودی که جز در صف آخر نه ایستادی، گفتند: یا سفیان! نه اولی‌تر آنست که اختیار صف اول کنی؟ گفت: صدر سزای خداوندان بود، بندگان را با صدر عزّت چه کار. **يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا** جلال احدیت منت مینهد بر نقطه بشریت که شما را دو چراغ افروختیم: یکی در دل، یکی در پیش، آنچه در پیش چراغ سنت است که عین برهان است، و آنچه در دل چراغ ایمانست و نور تابانست. خنک مرا آن بنده‌ای که میان این دو چراغ روان است. عزیزتر ازو کیست که نور اعظم در دلش تابان است! و دیده و روی دوست دیده دل او را عیانست، يك نفس با دوست بدو گیتی ارزانست، يك دیدار از آن دوست بصد هزار جان رایگانست.

جان نیز بنزد تو فرستیم بدین شکر صد جان نکند آنچه کند بوی وصال

**قَامًا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ اعْتَصَمُوا بِهِ** الآية از بنده ایمان و اعتصام بحکم بندگی، و از ربّ العزّة فضل و رحمت بنعت

مهربانی. آن گه گفت: وَ يَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمًا ایشان را هدایت و رشد آن دهد که بدانند که آنچه یافتند از مثبت، و آنچه دیدند از کرامت، بفضل و رحمت خدای بود، نه بایمان و اعتصام ایشان. و به قال النَّبِيِّ (ص): «ما منكم من احد ينجيه عمله». قيل: و لا انت يا رسول الله؟ قال: «و لا أنا، الا ان يتغمدني الله برحمته».

## ۵- سورة المائدة- مدنیة

## ۱ النوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

یا أَيُّهَا الَّذِیْنَ آمَنُوا ای ایشان که بگرویدند، اَوْفُوا بِالْعُقُودِ تمام بسپارید و نگه دارید پیمانها که بندید با خدای عز و جل و با خلق. اُحْلَلْتُ لَكُمْ حلال کرده آمد شما را و گشاده، بَهیمَةُ الْأَنْعَامِ چهارپایان بسته زبان، إِلَّا مَا يُثْلَى عَلَیْكُمْ مگر آنچه بر شما خوانند غَيْرَ مُجْبِي الصَّيِّدِ نه چنان که حلال دارنده باشید صید را، وَ أَنْتُمْ حُرْمٌ أَنْ كَهَ مُحْرَمٍ بِاشید، إِنَّ اللّٰهَ یَحْكُمُ مَا یُرِیْدُ (۱) اللّٰه آن بندد و آن گشاید که خواهد.

یا أَيُّهَا الَّذِیْنَ آمَنُوا ای ایشان که بگرویدند، لَا تُحِلُّوا شَعَائِرَ اللّٰهِ حلال مدارید و حرمت مشکند نشانهای دین حق را، وَ لَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ وَ نه ماه حرام، وَ لَا الْهَدْيَ وَ نه قربانی وَ لَا الْقَلَائِدَ وَ نه قلادهها، وَ لَا آمِنَ الْبَيْتِ الْحَرَامَ وَ نه قاصدان بیت الحرام را، یَبْتَغُونَ که میجویند، فَضْلاً مِنْ رَبِّهِمْ فَضْلُ خدای ایشان درین جهان، وَ رِضْوَاناً وَ خوشنودی وی در آن جهان، وَ إِذَا حَلَلْتُمْ وَ چون از حرام بیرون آید، فَاصْطَلُّوا صید کنید. وَ لَا یَجْرِمَنَّكُمْ وَ شما را بر آن مداراد و بآن میاراد، شَنَّانُ قَوْمٍ أَنْ صَدُّوكُمْ دُشْمَنِ قوی که شما را برگردانیدند، عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ از زیارت مسجد حرام، أَنْ تَعْتَدُوا که اندازه در گذارید، وَ تَعَاوَنُوا وَ هم پشت و هم دست و یکدیگر را یار باشید، عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَى بر نیکی و پرهیزگاری، وَ لَا تَعَاوَنُوا وَ یکدیگر را یار ماباشید، عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ بر بدکاری و افزونی جویی، وَ اتَّقُوا اللّٰهَ وَ پرهیزید خدای، إِنَّ اللّٰهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (۲)، که اللّٰه سخت عقوبت است.

حُرِّمَتْ عَلَیْكُمْ حرام کرده آمد بر شما، الْمَيْتَةُ مردار، وَ الدَّمُ وَ خون، وَ لَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَ گوشت خوک، وَ مَا أَهْلٌ لِغَيْرِ اللّٰهِ بِهِ وَ آن چیز که در کشتن آن معبودی جز از اللّٰه نام برند، وَ الْمُنْحَقَّةُ وَ خوه گشته، وَ الْمَوْفُودَةُ وَ بسنگ زده، وَ الْمُنْتَرَبِيَّةُ وَ از بالای در افتاده و مرده، وَ النَّطِيحَةُ وَ بسرو کشته، وَ مَا أَكَلَ السَّبُعُ وَ آنچه سباع ازو چیزی خورده باشند، إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ مگر آنچه نامرده یابید و بکشید، وَ مَا دُبِحَ عَلَى النَّصْبِ وَ آنچه بر انصاب کشتند بتان را، وَ أَنْ تَسْتَفْسِمُوا وَ آنچه بچیزی بازی، بِالْأَزْلَامِ بر تیرها، ذَلِكُمْ فَسْقٌ آیین همه بر شما حرامند، الْیَوْمَ یَبِئْسَ الَّذِیْنَ كَفَرُوا مِنْ دِیْنِكُمْ امروز کافران نومید شدند از بازگشتن شما از دین اسلام، فَلَا تَخْشَوْهُمْ از فتنه کردن ایشان مترسید، وَ اخْشَوْنَ وَ از من ترسید، الْیَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِیْنَكُمْ امروز روز سپری کردم شما را دین شما، وَ اٰثَمْتُ عَلَیْكُمْ نِعْمَتِي وَ بسر بردم شما را نعمت خویش در دین خویش، وَ رَضِیْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دیناً وَ پسندیدم شما را اسلام بدینی، فَمَنْ اضْطُرَّ هَرُ كَهَ بَیْجَارَه مانده، فِی مَخْمَصَةٍ در گرسنگی و نایافت طعام و بیم مرگ، غَیْرَ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمِ بَیْ أَنْكَه تَعْرَضُ مَعْصِیْتِ كَنْد، فَإِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِیْمٌ (۳) اللّٰه آمرزگار است و مهربان.

## النوبة الثانية

این سوره المائدة صد و بیست آیتست بعدد کوفیان، و دو هزار و هشتصد و چهار کلمه، و یازده هزار و نهصد و سی و سه حرف است. همه در مدینه از آسمان برسول خدا فرو آمد، گفته اند مگر يك آیت: الْیَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِیْنَكُمْ که این در حجة الوداع فرو آمد، که رسول خدا در عرفات بود بر ناقه عضا.

و در خبر است که رسول خدا در خطبه حجة الوداع گفت: «یا ایها الناس ان سورة المائدة من آخر القرآن نزولاً، فاحلوا حلالها و حرّموا حرامها».



گفت: این سوره المائده در آخر عهد ما فرو آمد، حلال آمد حلال داريد، و حرام آن حرام داريد، و فريضه‌های آن بشناسيد. بو میسره گفت: درین سوره هشتده فريضه است که در ديگر صورتها نيست: تحريم الميتة و الدم و لحم الخنزير و ما اهل لغير الله به و المنخقة و الموقوذة و المتردية و النطيحة و ما اكل السبع و ما ذبح على النصب و الاستقسام بالازلام و تحليل طعام الذين اوتوا الكتاب و المحصنات من الذين اوتوا الكتاب و الجوارح مكلبين و تمام الطهور و اذا قمتم الى الصلاة فاغسلوا وجوهكم، و السارق و السارقة فاقطعوا، ما جعل الله من بحيرة و لا سائبة و لا وصيلة و لا حام.

ابو سلمه گفت: رسول خدا (ص) چون از مدينه بازگشت به علی (ع) گفت: «يا علي! اشعرت انه نزلت علىّ سورة المائدة و نعمت الفائدة؟!».

و روايت ابی کعب است از رسول خدا که: هر که سوره المائده بر خواند وی را بعدد هر جهودی و ترسايی که در دنيا است ده نيکی بنويسند، و ده بدی از ديوان وی برگيرند، و ده درجه در بهشت وی را بيفزايند. و در این سوره نه آيت منسوخ است چنان که رسيم بأن شرح دهيم، و شانزده جاياگاه گفت در این سوره که: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا.

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» روايت است از شعبي و ميمون بن مهران که در ابتداء اسلام هر چه می‌نوشتند افتتاح بدین کردند که «بسمك اللهم»، تا آن گه که «بسم الله» فرود آمد، پس «بسم الله» می‌نوشتند، و برین اقتصار می‌کردند، تا آيت آمد که: قُلْ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ پَسِ هَمَّةٌ فِي سَمْعِكَ وَ بِنُوحِكَ وَ بِنُوحِكَ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. جابر بن عبد الله روايت کند که مصطفی (ص) بمن گفت: يا جابر! افتتاح بنماز چون کنی؟ گفتم که: بگويم «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ». گفت: يا جابر! اول بگو: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ». و در خبر است که عايشه زنی را فرمود که جامه‌ای بر دوزد چون دوخته بود با وی گفت: «أ ذكرت الله حين بدأت فيه؟» چون آغاز کردی بسم الله گفتی؟ گفت: نه. گفت: باز شکاف، و بنام خدا ابتدا کن. و در خبر است از مصطفی (ص) که هيچ نبشته که بر آن نام خدا بود، بر زمین نيافتند که نه رب العالمين کسی را نينگيزد که از زمین بردارد، و حرمت آن نگه دارد، پس آن گاه او را باين سبب در بهشت آرد.

قال رسول الله (ص): «اكتبوها في كتبكم، و اذا كتبتم تكلموا بها»، و قال ابن عباس: «اذا كتبتموها فاقروها فانها هي الشافية من كل داء»، و تفسير و معانی و فضائل آيت تسميت بشرح از پيش رفت.

قوله تعالى: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ ابن جريح گفت این بر خصوص اهل كتاب راست، و معنی آنست که ای شما که بكتابه‌های پيشين ايمان آورديد، عهدي که با شما کرده‌ام، و پيمانی که بسته‌ام در کار محمد (ص) و در نبوت وی، آن عهد و پيمان بجای آرید، و بوفاء آن باز آئيد، و بيان این عهد آنست که رب العالمين گفت: وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ الْآيَةَ. جمهور مفسران بر آنند که: این خطاب بر عموم است، مؤمنان امت محمد را می‌فرماید که عهدها و عقدها که با خدا و با خلق کنيد وفا کنيد و بسر برید. اما عهد که با خدا کنيد نذر است و توبه و سوگند و امثال آن، و عهد با خلق عقدها است و وعدها و شرطها در مبايعات و معاملات و مناكحات، و عهد ذمی و مستأمن هم از این بابست.

روی انس بن مالك قال: قل ما خطبنا رسول الله (ص) انا قال: «لا ايمان لمن لا امانة له، و لا دين لمن لا عهد له». و عن علي (ع) قال النبي (ص): «من عامل الناس فلم يظلمهم، و حدثهم فلم يكذبهم، و وعدهم فلم يخلفهم، فهو ممن

کملت مروءته، و ظهرت عدالته، و وجبت اخوته، و حرمت غيبته».

أَجَلْتُ لَكُمْ بِهَيْمَةَ الْأَنْعَامِ این باز سخنی دیگر است که درگرفت. می‌گوید: خوردن گوشت بهیمة الانعام شما را حلال است و گشاده، و این از بهر آن گفت که اهل جاهلیت آن را بر خود حرام کرده بودند. جای دیگر از این گشاده‌تر گفت: فَلَمْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ؟. جای دیگر گفت: وَ حَرَّمُوا مَا رَزَقَهُمُ اللَّهُ اقْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا. و انعام شتر است و گاو و گوسفند، بدلیل آنکه گفت: وَ مِنَ الْأَنْعَامِ حَمُولَةٌ وَ قَرُشًا. پس تفصیل آن باین سه بیرون داد، گفت: ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ مِنَ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ الی آخر الآيتين. شعبی گفت: بِهَيْمَةَ الْأَنْعَامِ بچه است در شکم، چون مادر را بکشند و بچه در شکم مرده یابند آن حلال است. مصطفی (ص) گفت: «ذکاة الجنین ذکاة امه».

ابن عباس ماده گاوی دید کشته، و بچه داشت در شکم. ابن عباس بآن بچه اشارت کرد، گفت: «هذا من بهیمة الانعام التي احلت لكم». کلبی گفت: «بِهَيْمَةَ الْأَنْعَامِ» وحش بیابانی‌اند: آهو و خرگور و گاو کوهی، و هر چه صید آن مباح است. اما تا شتر در آن نبود آن را انعام نگویند، که نعم باصل نامیست شتر را، و آن دیگر تبع‌اند، و بهیمة بسته زبان بود، یعنی استنبه علیها المنطق و كذلك سمیت العجماء، لان المنطق استعجم علیها فلم تفصح به. و بهیمة و انعام هر دو یکسان‌اند اما چون بلفظ مختلف بودند اضافت روا داشتند همچون حق الیقین، و حق هم یقین است، و انما اضعیف الیه لاختلاف اللفظین.

إِلَّا مَا يُثَلَّى عَلَيْكُمْ یعنی غیر ما نهی الله عز و جل عن اكله مما حرم عليكم فی القرآن یقرأ علیکم، و ذلك فی قوله: حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَ الدَّمُ وَ لَحْمُ الْخِنْزِيرِ الی قوله وَ مَا دُبِحَ عَلَى النُّصَبِ، و كذلك فی قوله تعالی و تقدس: وَ لَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ إِنَّهُ لَفِسْقٌ. می‌گوید: بهیمة الانعام شما را حلال است مگر آنچه در قرآن بر شما حرام کردند درین دو آیت که گفتیم. آن گاه گفت: غَيْرَ مُحْلِي الصَّيْدِ وَ أَنْتُمْ حُرْمٌ أَنْ چنان که در حال احرام چیزی ازین صید که گفتیم حلال دارید که آن هم حلال نیست، محرم را حلال نیست که صید برکنند، اما صید بحر رواست، و شرح این در آخر سوره بیاید بجای خویش. یقال: رجل حرام و حرم و محرم، و حلال و حل و محل مرد را و زن را حرام گویند. إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ یثبت و یرم ما یرید، و یمنع و یحرم ما یرید.

مردی بود در روزگار خویش او را کندی گفتندی، رای اهل زندقه داشت. اصحاب وی او را گفتند: اعمل لنا مثل هذا القرآن. مثل این قرآن از بهر ما بساز. گفت: آری بسازم چیزی مثل آن. پس روزگاری خود را در حجاب داشت، و عزلت گرفت، و درین اندیشه بماند. آخر روزی برون آمد، گفت: من نتوانستم و کس خود طاقت آن ندارد که مثل قرآن بیارد. من در مصحف نگه کردم، و درین آیت که در ابتداء سوره المائده است اندیشه کردم، و باندازه دو سطر هم امر است بوفاء، هم نهی است از دروغ و غدر، و هم تجلیل بر عموم، و هم استثنا از جمع، و هم اختیار از قدرت، و هم اثبات حکم. این معانی در دو سطر جمع کرده، و این در طاقت هیچ بشر نباشد، که جمع این معانی جز در مجلدی نتوان کرد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْجُوا شَعَائِرَ اللَّهِ سبب نزول این آیت آن بود که: مردی بود او را حطیم می‌گفتند، نام وی شریح بن ضبیعة بن هند بن شرحیل البکری، پیش رسول خدا آمد، و گفت: الی ما تدعوننا؟ ما را به چه می‌خوانی یا محمد؟ گفت: «الی شهادة أن لا اله الا الله و اقام الصلاة و ایتاء الزکاة».

جواب داد که: این نیکست و لکن مرا در قبيله خود امیرانند و سروران، و بی رأی ایشان کاری نکنم و عقدی نبندم.

اکنون روم و این حدیث برایشان عرض کنم. اگر ایشان مسلمان شوند من با ایشانم و همه را پیش تو آم. این بگفت، و بیرون شد، و رسول خدا پیش از آن با یاران گفته بود که: «یدخل علیکم رجل من ربیعة یتکلم بلسان شیطان»، و آن ساعت که بیرون شد، رسول (ص) گفت: «لقد دخل بوجه کافر، و خرج بعقبی غادر، و ما الرجل بمسلم».

این مرد که درآمد مسلمان نیست. برویی کافرانه درآمد و بپایی غادرانه بیرون شد، و براه در چون می‌شد بچرندگان اهل مدینه در رسید، و همه را در پیش گرفت، و به یمامه راند، و براه در این رجز می‌گفت: شعر

باتوا نیاما و ابن هند لم ینم      بات یقاسیها غلام کالزلم  
 خدلج الساقین ممسوح القدم      قد لفها اللیل بسواق حطم  
 لیس براعی ابل و لا غنم      و لا بجزار علی ظهر و ضم

هذا اوان الشد فاشتدی زیم مسلمانان بر اثر وی برفتند، تا واستانند، نتوانستند، و عاجز بازگشتند. دیگر سال چون رسول خدا و مسلمانان بقصد عمره بیرون آمدند، آواز تلبیه حطیم شنیدند که از یمامه می‌آمد در غمار حجاج بکر و ابل، و تجارتی عظیم با وی، و آن سرخ مدینه که رانده بود هدی خانه کعبه ساخته، و قلاند در گردنهای آن افکنده. مسلمانان گفتند: یا رسول الله هذا الحطیم خرج حاجا، فخل بیننا و بینه. ما را بدو باز گذار تا داد خود از وی بستانیم. رسول خدا سروا زد، گفت: «انه قلد الهدی».

او قلاده در گردن هدی افکنده است امن خود را. یاران گفتند: این چیزی است که ما در روزگار جاهلیت میکردیم و عادت داشتیم. ایشان فاپس میگفتند، و مصطفی (ص) جواب ایشان میداد، تا رب العالمین آیت فرستاد: یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُحِلُّوا شَعَائِرَ اللَّهِ. در اول چنین فرمود پس بآخر منسوخ گشت. بعضی مفسران گفتند: این در شأن قریش فرو آمد و خزاعه و بنی کنانه و بنی عامر بن صعصعه که ایشان در جاهلیت در ماه حرام و غیر آن غارت و قتل روا میداشتند، و قومی سعی میان صفا و مروه نمیکردند، و وقوف بعرفات از شعائر دین نمیشمردند. پس چون مسلمان شدند رب العالمین ایشان را خبر کرد که این همه از شعائر دین حق است، و نشان اسلام است، نگر تا حرمت نشکنید، و شعائر دین اسلام بجای آرید، و باین قول شعائر مناسک حج است. قتیبی گفت: «شعائر الله» ای علامات دینه، واحداثها شعیره، و هی کل شیء جعل علما من اعلام طاعته. عطا گفت: شعائر الله حرمان الله، اتباع طاعته، و اجتناب سخطه. و گفته‌اند: تفسیر شعائر خود در آیت مفسر است.

وَلَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ وَلَا الْهَدْيَ وَلَا الْقَلَائِدَ مَاه حرام چهارند: ذو القعدة، و ذو الحجه و محرم و رجب. معنی آنست که درین ماههای حرام قتل و قتال حلال مدارید. جای دیگر ازین گشاده‌تر گفت: یَسْئَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ. ابن زید گفت: این بدان آمد که کافران در ماه حرام تغییر و تبدیل میکردند، چنان که رب العزة گفت: يُحِلُّونَهُ عَامًا وَ يَحْرُمُونَهُ عَامًا، و قصه آنست که: بو ثمامة جنادة بن عوف بن امیه از بنی کنانه هر سال در سوق عکاظ بایستادی، و گفتی: الا انی قد احللت المحرم و حرمت صفر، احللت کذا و حرمت کذا. آنچه خواستی حلال کردی، و آنچه خواستی حرام کردی، و عرب آن از وی میگرفتند، و میپذیرفتند، تا رب العالمین آیت فرستاد که: إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ الْآيَةَ.

وَلَا الْهَدْيَ هدی و هدی آن بدنه است که بمنی برند. آن را بدنه نام کردند بدانست آن را و سمن آن را. و لَا الْقَلَائِدَ این

را دو معنی گفته‌اند، یکی آنست که: قلاند بمعنی مقلد است یعنی آن هدایا که قلاده در گردن آن می‌افکنند، و عادت اهل جاهلیت آن بود که هر که از حرم بیرون آمدی شاخی از درختان حرم بگرفتی، یا پوست آن باز کردی، و بر گردن شتر خود افکندی تا هر جایی که رسیدی، ایمن بودی، و کسی تعرض وی نکردی، و هر که قصد حرم داشتی همچنین چیزی در گردن شتر افکندی ازین موی گوسفند یا پشم شتر. و در خبر است که مصطفی (ص) نعلین درافکنده بود، یا پس چیزی در کوهان بدنه میزدند تا خون برآمدی، هر که دیدی دانستی که این هدی است، آن را حرمت داشتی. معنی دیگر آنست که قلاند عین قلاده است نه مقلدات، و آن شاخ درخت حرم بود که می‌گرفتند در جاهلیت، و در گردن شتر می‌افکندند امن خود را.

رب العالمین نهی کرد از آن درخت گرفتن و آن تقلید کردن.

و لَا آمِنَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ يَعْنِي: و لا قاصدین البیت الحرام. آمین و حاجین و قاصدین بمعنی یکسانند، و این آن بود که در عرب چون نه ماه حرام بودی پیوسته جنگ کردند و حرب میان ایشان قائم بودی، و از یکدیگرشان امن نبودی، مگر کسی که هدی سوی کعبه راندی، و نشان آن بر خود یا بر شتر کردی از آن قلاند، که بآن نشان امن یافتی، و کس قصد وی نکردی. پس چون اسلام در پیوست، روزگاری مسلمانان را همان میفرمودند مصلحت مؤمنان را، پس بآخر منسوخ گشت باین آیت که رب العزة گفت: فَاَقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ، و بآن آیت که گفت: فَلَا يَفْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا.

اکنون هیچ کافر و مشرک را روا نیست که حج کند، یا خویشتن را بقلاند و هدی ایمن گرداند.

يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنْ رَبِّهِمْ وَرِضْوَانًا سِيَاقِ اَيْنِ سَخْنِ بَرِ وَفَقِ عَقِيدِهِ وَكُفْتِ كَافِرَانِ اسْتِ، نه از آنکه ایشان را در رضوان حق نصیبی است. یعنی که ایشان می‌گویند که: باین حج، رضاء حق می‌خواهیم، و رب العزة از ایشان راضی نه، تا آن گه که مسلمان شوند، پس طلب رضاء حق. و روا باشد که يَبْتَغُونَ فَضْلًا بَرِ عَمُومِ نَهْنِدِ، و رِضْوَانًا بَرِ خُصُوصِ مُؤْمِنَانِ رَا بَاشِدِ، که مشرکان در ابتداء اسلام پیش از نسخ حج میکردند، و قصد ایشان باین حج طلب روزی دنیا بود، و قصد مسلمانان در حج کردن هم طلب فضل است درین جهان، و هم رضوان حق در آن جهان.

وَ اِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا امر اباحت و تخییر است، می‌گویند چون از حج و عمره فارغ گشتید، و حلال شدید، دستوری صید کردن هست، اگر خواهید صید کنید، و اگر خواهید مکنید، هم چنان که گفت: فَاِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْاَرْضِ، كُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ اِذَا اَثْمَرَ، فَاِذَا وَجِبَتْ جُنُوبُهَا فَكُلُوا مِنْهَا. و طَا در اصطیاد همچون طَا است در اصطبار و اضطجاع و اضطباع و اضطرار.

وَ لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نُ قَوْمِ شَنَا نِ بَسْكَوْنِ نُو قِرَاةِ شَامِي اسْتِ و بُو بَكَرِ. باقی بفتح نون خوانند، و فتح قوی‌تر که این مصدر است، و مصدر بیشتر بوزن فعلان آید همچون طیران و لمعان و نزوان، و اختیار بو عبیده و بو حاتم اینست. «ان صدوکم» بکسر الف قراءت مکی و بو عمرو است بر معنی استقبال، یعنی لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نُ قَوْمِ اَنْ صَدُّوْكُمْ، و قراءت باقی بفتح الف است یعنی لَا يَحْمِلَنَّكُمْ بَغْضِ قَوْمِ عَلٰى الْاِعْدَاءِ، لِاَنَّهُمْ صَدُّوْكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ فِيمَا مَضٰى، لِاَنَّ الصَّدْكَانَ قَدْ تَقَدَّمَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَبْلَ نَزْوْلِ هَذِهِ الْاٰيَةِ، لِاَنَّهَا نَزَلَتْ بَعْدَ عَامِ الْحَدِيبِيَّةِ. وَ لَا يَجْرِمَنَّكُمْ اٰى لَا يَحْمِلَنَّكُمْ، يُقَالُ جَرَمَنِي فَلَانِ عَلٰى اَنْ صَنَعْتَ كَذَا، اٰى حَمَلَنِي. می‌گوید: بعض اهل مکه بسبب آنکه شما را از مسجد حرام باز داشتند سال حدیبیه، شما را بآن می‌آرد که اندازه درگذارید، و بر حجاج یمامه افزونی جوید، و آنچه محرم است

حلال گردانید.

وَ تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَى كَفْتَهَانِد: بر و تقوی اینجا اسلام و سنت است، و اثم و عدوان کفر و بدعت، و از مصطفی (ص) پرسیدند که بر و اثم چیست؟ جواب داد که: «البرّ ما انشرح له صدرك، و الاثم ما جاءك في صدرك، و بروایتی دیگر گفت: «البرّ حسن الخلق، و الاثم ما جاءك في نفسك و کرهت ان يطلع عليه الناس».

و گفته‌اند: هر معروفی که الله تعالی بر بنده فریضه گردانیده است، یابنده بطوع خود در آن شروع کرده، و بجای آورده، آن بر است، و هر حدی که خدای تعالی در شریعت نهاد، و هر اندازه که پدید کرد چون بنده بر آن اندازه بایستد، و آن حدود بجای آرد، آن تقوی است. و اثم حدود شرّاع از جای خود بگردانیدنست، و عدوان از حق بیرون شدن و بر خود و بر خلق خدا ستم کردن. پس تحذیر کرد و گفت: وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ لَا تَسْتَحِلُوا مَحْرَمًا، إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ اِذَا عَاقَبَ. عقوبت و عقاب آنست که با جانی گردد بر عقب جنایت او از پاداش بد.

حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ اِیْن آیت ما يُثَلَّى عَلَيْكُمْ است که در اول سوره یاد کرد و شرح این چند کلمات در سوره البقره رفت، تا آنجا که گفت: وَ الْمُنْحَنِقَةُ، منخنقه آن شتر یا گاو و یا گوسفند است که بخوه کشته شود، چنان که رسن در گردن وی افتد تا بمیرد، یا در دام صیاد رشته دام در حلق وی افتد و بمیرد و بکارد نرسد، و موقوذه آنست که بچوب میزنند وی را تا بمیرد، یا صیاد آن را بسنگ یا بتبر که آلت جارحه نبود میزند تا بمیرد، و متردیه آنست که از بالای بزیر افتد، یا در چاهی افتد تا بمیرد و بذبح نرسد، و نطیحه آن گوسفند است که دیگری او را بسرو میزند تا بمیرد.

وَ مَا أَكَلَ السَّبْعُ وَ هَر چه سبعی ناموخته آن را بکشد، و پاره‌ای از آن بخورد، باقی حرام است. عرب این همه حرامها حلال میداشتند، و میخوردند، رب العالمین مسلمانان را از آن باز زد، و خوردن آن برایشان حرام کرد، آن گه گفت: اِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ مگر چیزی که بدان در رسید هنوز جان در وی مانده، و بکشی کشتنی تمام، و کشتن تمام آن است که اوداج ببرد، و خون براند، و مذبوح بچشم بنگرد، و بدست و پای و دنب تحرك کند. مصطفی (ص) گفت: «ان الله تعالی كتب الاحسان على كل شيء فاذا قتلتم فأحسنوا القتلة، و اذا ذبحتم فأحسنوا الذبح، و ليحدّ احدكم شفرته و ليرح ذبيحته».

و عن عكرمة ان رجلا اضجع شاة و جعل يحد شفرته ليذبحها، فقال النبي (ص): «تريد أن تميتها موتا قبل ان تذبحها».

### فصل في الذكاة

بدان که حیوان اندرین معنی بر دو ضرب‌اند: یکی مقدور علیه که دست تو آسان بذکوة آن رسد، و دیگر غیر مقدور علیه که ذبح آن نتوانی، و آسان بدان نرسی. اما آنچه مقدور علیه است شتر است و گاو و گوسفند و مانند آن، ذکاة آن جمله در حلق است و در بر، چنان که مصطفی (ص) گفت: «الذبح في الحلق و اللبّة لمن قدر، و لا تعجلوا الانفس حتى ترهق».

و کیفیت این ذکاة آنست که کارد تیز کند و روی ذبیحه فرا قبله کند، چنان که حلق ذبیحه و روی کشنده برابر قبله بود، و حلقوم و مری و ودجین ببرد. اگر بجایی کارد سنگی باشد که گوشه آن تیز و برنده باشد، یا چوبی تیز یا نی، روا باشد، که مصطفی (ص) گفت: «ما انهر الدم و ذکر اسم الله عليه فكلوا الا ما كان من سن او ظفر، اما السن فعظم و اما الظفر فمدي الجنة».

اما آنچه غیر مقدور علیه باشد بر دو ضربت: یکی وحشی بیابانی چون آهو و خرگوش و مانند آن، ذکاة آن بعقر باشد، هر جای که زخم و جرح بر وی توان کرد ذکاة بدان حاصل شود، بشرط آنکه بچیزی محدد آن زخم بر وی آرد که مصطفی (ص) گفته است در بعضی اخبار: «و اذا اصبت بحده فكل، و اذا اصبت بعرضه فلا تأكل فانه وقيد» ، و باید که بقصد وی بود که اگر صیدی در احبوله صیاد افتد و در آن احبوله وارد بود، و صید را مجروح کند، و عقر حاصل شود آن صید حلال نیست، که فعل قصد در میان نیست. ضرب دوم حیوانی انسی است که وحشی شود، و رمیده گردد، یا در چاه افتد، و ذکاة آن بخلق نتوان کرد که دست بدان نرسد، ذکاة آن ضرب همچون ذکاة صید و وحش بود بهر اندامی که طعنه بر وی توان زد بر باید زد، و ذکاة بدان حاصل شود.

وَمَا ذُبِحَ عَلَى النَّصْبِ كَقَوْلِهِ: «وَمَا ذُبِحَ عَلَى النَّصْبِ» و جمع آن انصاب، همچون عنق و اعناق، و گویند که نصب جمع است، و واحد آن نصاب، و بر جمله نصب عبارت از آن چیز است که نصب کنند، و مفسران را در این اختلاف اقوالست. قومی گفتند: سنگها بود بنزدیک بتان قربان نهاده، چون از بهر بتان قربان کردند، خون آن قربانی بر آن سنگها می‌ریختند، و گوشت بر آن می‌نهادند تعظیم بتان را، و تقرب کردن بدان. آن گوشت میخوردند و بدرویشان میدادند. قومی گفتند: انصاب خود عین بتان اند که پنداشته بودند، بر نام آن قربان میکردند. تقدیر سخن آنست که: و مَا ذُبِحَ عَلَى النَّصْبِ.

ابن زید گفت: «وَمَا ذُبِحَ عَلَى النَّصْبِ» و «مَا أَهْلٌ لِيُغَيِّرَ اللَّهُ بِهِ» هر دو یکسانند. قطرب گفت: علی بمعنی لام است یعنی و ما ذبح للنصب، ای لاجل النصب، کقوله: «فَسَلَامٌ لَكَ»، ای عليك، «إِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا» ای فعلیها.

«وَأَنْ تَسْتَفْسِمُوا» ان در محل رفع است، یعنی فحرم علیکم الاستقسام بالازلام، و هو أن يطلب علم ما قسم له من الخير و الشر من الازلام. استقسام آنست که آن قسمت که الله کرده در غیر از خیر و شر وی، علم آن باین ازلام جوید، و این آن بود که در جاهلیت چوبها ساخته بودند و مانند تیرها در بیت الاصلنام نهاده، بر بعضی نوشته که: امرنی ربی، و بر بعضی: نهانی ربی، و بر بعضی نوشته که: یسلم، و بر بعضی: لا یسلم، و بر بعضی: یرجع و یرغم، و بر بعضی: لا یرجع و لا یرغم. پس چون یکی را از ایشان کاری پیش آمدی یا قصد سفر داشتی در آن بیت الاصلنام شدی و آن تیرها زیر جامه پوشیده کرده، یکی بیرون آوردی، و آن نبشته که برآمدی بر آن حکم کردی از امر و نهی، و گفته‌اند: این استقسام بالازلام آن بود که جانوری میکشند میان قومی بقمار، و آن گه چوبی فرا می‌گرفتند و نامهای ایشان بر پهلوهای آن می‌نوشتند، پس می‌بگردانیدند بر مثال آن قرعه چوب که فالگیران بگردانند.

هر نام که برآمدی از قسمت‌های آن جانور فرا آن کس دادندی، استقسام آن بود، و این فال که مردم میزدند بقرعه چوب از جمله کبائر و فسق است، باید که دانی و از آن پرهیز کنی. سعید جبیر گفت: از لام سنگریزهای سپید بودند که می‌زدند و بر آن حکم میکردند. مجاهد گفت: از لام کعاب‌اند که مقامران و نردبازان دارند. سفیان بن وکیع گفت: شطرنج است، که این هم از جمله فسق است.

امیر المؤمنین علی (ع) بقومی بگذشت که شطرنج می‌باختند، بانگ بر ایشان زد و گفت: «ما هذا التماثيل التي انتم لها عاكفون؟»

گفتند: یا ابا الحسن! اللعب بالشطرنج هو حرام؟ فقال: «نعم هو القمار الاصغر».

و سئل ابو بكر الصديق عن الشطرنج، فنهاه و كرهه و شدد فيه. و سئل عمر بن الخطاب عن الشطرنج، فقال: و أى شيء هو؟ فوصفوا له، فقال: «هو القمار بعينه». و سئل عثمان بن عفان عنه، فقال: «هذا من عمل الجاهلية حرام على المسلمين». و سئل على بن ابى طالب (ع) عنه، فقال: «هو التماثيل و الأباطيل، و هو عمل الجاهلية، و هو حرام حرما الله و رسوله».

و سئل ابن عباس عنه، فقال: «هو القمار بعينه و هو حرام»، و سئل ابو هريرة عنه، فقال: «تسألنى عن لعب المجوس، الناظر اليها كالزانى». و سئل سعيد بن جبير و الحسن بن ابى الحسن البصرى عنه، فقالا: «الذى يلعب بالشطرنج، هو فاسق، لا يقبل شهادته و لا يسلم عليه». و سئل الازاعى عن اللعب بالشطرنج، فقال: «هو خبيث، معه شياطين، و صاحبه ملعون، لانه يشتم الرب و يفترى، و يكذب. و يؤخر الصلاة و يذهب بها نور وجهه، لانه يقول قتلت الشاه، و انما الشاه هو خالقه عز و جل». و سئل سفيان الثورى عنه، فقال: «هو لعب المجوس، و هو اباطيل، لا يشتغل بذلك الاكل عيار شطار و هو لعب كان يلعب به قوم لوط، و من جلس على الشطرنج يلعب به فان الملكين الموكلين به يلعبانه حتى يفرغ منه، فاذا قال قتلت الشاه قال له: قتلك الله و عذبك».

و سئل احمد بن حنبل عنه، فقال: «هو التماثيل و الأباطيل، ما رأيت احدا من العلماء يلعب به و لا احد من السلف رخص فيه». و قيل لكعب الاحبار: ما تقول فيمن لعب بالشطرنج؟ فقال: «اللعب بالشطرنج حرام، و الذى يلعب بالشطرنج ملعون، و انما الشطرنج هو كيد الشيطان و اول من لعب بالشطرنج كان ابليس، و اول من لعب به من الأدميين نمرود بن كنعان الكافر، ثم لعب به فرعون الذى كان يقول: «أنا ربُّكم الأعلى»، قال: و من جلس عند من يلعب بالشطرنج، فقد اشترك مع ابليس و فعله». قيل لكعب: يا ابا اسحاق فما تقول فيمن يلعب بالشطرنج على شبه ادب لا على طريق القمار؟ فقال: «ملعون و رب الكعبة». ثم قال لكعب: «الا اخبرك بما هو اعجب من ذلك؟ لقد مر نبي من الانبياء على رجلين يلعبان بالشطرنج، فقال لهما: انكما لو جلستما على عبادة الاوثان كان احب الى مما انتما فيه، لقد كفرتما بقولكما: قاتلت الشاه. اما علمت يا عبد الله ان الشاه هو رب العالمين؟! فمن قال قتلت الشاه فقد كفر بالله، و من قال مات شاهك فكأنه يستهزئ برب العالمين، فقد نهيتكما عن لعب الشطرنج، فانى اخاف ان ينزل عليكم عذاب من السماء. قال: فلم ينتهيا عن ذلك حتى نزل عليهما عذاب من السماء فاهلكهما و صارا الى النار.»

اين آثار و اخبار كه برشمرديم دلالت ميكند كه شطرنج باختن فسق است، و شطرنج باز فاسق. و مذهب اصحاب حديث و سيرت اهل ورع و ديانت اينست. اما بعضى فقها از متأخران اصحاب شافعى آن را رخصت داده اند بسه شرط، گفته اند: اذا لم يكن فى الصلاة نسيان، و فى المال خسران، و فى اللسان طغيان، فهو انس بين الخلان. و مذهب راست و دين پسنديده و اختيار علمای اهل سنت و ديانت طريق اصحاب حديث است چنان كه بيان كرديم.

قوله: «ذَلِكُمْ فِسْقٌ» اى خروج عن الحلال الى الحرام، و خروج من طاعة الله و ركوب لمعصيته، و هو حرام لأن الازلام لا تبين شيئا و الله سبحانه علام الغيوب لا الازلام و النجوم.

روى عن ابى الدرداء: قال رسول الله (ص): «من تكهن او استقسم او تطير طيرة ترده عن سفره لم ينظر الى الدرجات العلى من الجنة يوم القيامة».

الْيَوْمَ يَبْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ اى خروج عن الحلال الى الحرام، و خروج من طاعة الله و ركوب لمعصيته، و هو حرام لأن الازلام لا تبين شيئا و الله سبحانه علام الغيوب لا الازلام و النجوم.

گردند.

میگوید: اکنون که اسلام فراخ گشت، و مسلمانان انبوه گشتند، و کار آنان بالا گرفت ایشان نومید شدند از فتنه کردن مسلمانان. **فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَ اَخْشَوْنِ** شما که مسلمانانید در متابعت دین محمد و در نصرت کردن وی از مشرکان مترسید بلکه از من ترسید که خداوندم، و ایمن باشید که بر دین اسلام پس ازین هیچ دین غالب نبود: **لِيُظْهَرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ**.

**الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ** این آیت روز آدینه فرو آمد، روز عرفه بعد از نماز دیگر مصطفی (ص) در حجة الوداع در شهر سنه عشره بر موقف ایستاده بر ناقه عضبا طارق بن شهاب گفت: مردی جهود فرا عمر خطاب گفت: شما آیتی میخوانید در کتاب خویش، که اگر آن آیت بما فرو آمدی، آن روز که فروآمدی ما را عیدی عظیم بودی.

عمر گفت: کدام است؟ گفت: **الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ** عمر گفت: من دانم که این آیت کدام روز بر چه جایگه فرو آمد. روز جمعه فروآمد روز عرفه، و ما که یاران بودیم با رسول خدا بعرفات ایستاده بودیم، و بحمد الله این هر دو روز ما را عید است و تا بقیامت مسلمانان را عید خواهد بود. هارون بن عنتره روایت کرد از پدر خویش، گفت: آن روز که این آیت فرو آمد عمر خطاب بگریست. رسول خدا گفت: یا عمر چرا میگری؟

گفت: یا رسول الله! از آن می‌گیریم که ما در دین خویش تا امروز بر زیادت بودیم، اکنون آیت آمد که دین سپری گشت و تمام شد، و بعد از کمال جز نقصان نبود. رسول خدا گفت: «صدقته یا عمر»، پس از آن رسول خدا هشتاد و یک روز بزیست.

ابن عباس گفت: رسول خدا در حجة الوداع آن گه که براه در بود، این آیت بوی فرو آمد: **يَسْتَقْبُونَكَ قُلُّ اللّٰهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ**، و این آیت را ایت صیغ نام کردند.

پس چون در مکه شد این آیت فرو آمد که **الْيَوْمَ يَأْسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ**، پس چون در عرفات بایستاد دست بدعا برداشته این آیت فرو آمد که: **الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ**. معنی آنست که امروز آن روز است که دین شما تمام کردم، احکام دین و شرایع اسلام بسر بردم. فرائض و سنن، حلال و حرام پیدا کردم، که پس ازین هیچ آیت حلال و حرام حدود و فرائض و احکام از آسمان فرو نیامد.

روایت کرده‌اند از عایشه که معراج رسول (ص) پیش از هجرت بود بهجده ماه، و نماز پنجگانه شب معراج فریضه گردانیدند، و پیش از آن چهار رکعت بیش نبود: دو بامداد و دو شبانگاه، وقتی معین بر آن ننهاد، پس از هجرت به مدینه زکاة واجب کردند، و روزه ماه رمضان بعد از هجرت اندر سال دوم واجب کردند اندر شعبان، و فریضه حج در سنه تسع بود، و فیه اختلاف العلماء، و غسل جنابت همچنین. پس چون رسول خدا حجة الوداع کرد، این آیت فرو آمد: **الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ**، و پس از آن حلال و حرام نیامد. و گفته‌اند: کمال دین آنست که رب العالمین هر چه پیغامبران و امم پیشینه را داد از علم حکمت، آن همه این امت را داد، و بر ایشان بیفزود، و شرایع انبیا منسوخ کرد، و شریعت این امت تا بقیامت بپیوندد، و فسخ و تغییر در آن نشود، و این امت بهمه انبیا بگرویدند، و تصدیق کردند، و تفریق میان ایشان نیفکندند، چنان که دیگران کردند، و حسنات این امت مضاعف گردانیدند، و در ثواب بیفزودند که با دیگر امم نکردند. اینست معنی کمال دین که در آیت گفت. ابو حفص حداد گفته: کمال دین در دو چیز است: در معرفت خدا و در اتباع سنت مصطفی (ص).



وَ أَثَمَّتْ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي مِيقَاتِي: نعمت خود بر شما تمام کردم، و وعده که کرده بودم از فتح مکه و قهر کفار و نصرت بر دشمن، وفا کردم، و بسر بردم. ازین پس مشرکان را نیست که با شما حج کنند، «الا لا يحج بعد العام مشرك، و لا يطوفن بالبيت عريان».

و گفته‌اند: کمال دین و تمامی نعمت آنست که: حج کردن آن روز که این آیت آمد با روز عرفه افتاده بود، حکم بمحل خود رسیده، و فریضه بوقت خود بازگشته، همچون آن روز که رب العزة آسمان و زمین آفرید، و نسیء که کافران نهادند باطل کرد. و خبر درست است که مصطفی (ص) آن روز گفت: «ان الزمان قد استدار كهيئة يوم خلق السماوات و الارض».

السنة اثنا عشر شهرا، منها اربعة حرم، ثلاثة متواليات: ذو القعدة و ذو الحجة و المحرم، و رجب، شهر مضر الذى بين جمادى و شعبان».

وَ رَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا اى اخترت لكم الاسلام، فليس دين ارضى عند الله عز و جل من الاسلام، يقول الله عز و جل: وَ مَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ.

میگوید: آن دین که شما را پسندیدم و شما را بدان فرودم اسلام است، و اصل آن پنج چیز است، چنان که مصطفی (ص) گفت: «بنی الاسلام على خمس: شهادة أن لا اله الا الله، و أن محمدا رسول الله، و اقام الصلاة و ايتاء الزكاة و الحج و صوم رمضان».

روى عمر بن الخطاب، قال: «بينما نحن عند رسول الله (ص) اذ طلع علينا رجل شديد بياض الثياب، شديد سواد الشعر، لا يرى عليه اثر السفر و لا يعرفه منا احد، حتى جلس الى النبي (ص) و أسند ركبتيه الى ركبتيه، و وضع يده على فخذي، فقال يا محمد اخبرني عن الايمان، فقال: «الايمان ان تؤمن بالله و ملائكته و كتبه و رسله و اليوم الآخر، تؤمن بالقدر خيره و شره»، فقال: صدقت فأخبرني عن الاسلام. قال: «الاسلام أن تشهد أن لا اله الا الله، و أن محمدا رسول الله، و تقيم الصلاة و تؤتى الزكاة، و تصوم رمضان، و تحج البيت ان استطعت اليه سبيلا». قال: صدقت، فأخبرني عن الاحسان. قال: «الاحسان ان تعبد الله كأنك تراه، فان لم تكن تراه فانه يراك». قال: فأخبرني عن الساعة. قال: «ما المسؤول عنها بأعلم من السائل».

قال: فأخبرني عن اماراتها. قال: «ان تلد الامة ربتها، و أن ترى الحفاة العراة الصم البكم ملوك الارض». قال: ثم انطلق، فلبثت مليا، ثم قال لى: «يا عمر أ تدرى من السائل؟» قلت: الله و رسوله اعلم. قال: «فانه جبرئيل اتاكم يعلمكم دينكم».

فَمَنْ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ اى سخن راجع است با اول آیت، چون محرمانت یاد کرده بود، و گفته که: «ذَلِكُمْ فِسْقٌ»، بر عقب آن گفت: فَمَنْ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ. اگر کسی باضطرار و بیچارگی بجایی رسد که از گرسنگی بیم جان بود، او را رخصت است که مردار خورد، باین شرط که گفت: غَيْرَ مُتَّجَانِفٍ لِإِيْتِم. همانست که جای دیگر گفت: غَيْرَ بَاغٍ وَ لَا عَادٍ، بشرط آنکه قدر ضرورت خورد، و بیش از کفایت و بیش از سد رمق نخورد و ننهد، و اگر سگ یابد و مردار یابد، سگ نخورد مردار خورد، اگر سگ مرده یابد و جانور دیگر مرده یابد، سگ نخورد و آن را خورد، و اگر سگ یابد و خوک یابد، سگ خورد و خوک نخورد، و اگر مردم مرده یابد و جز از مردم یابد، مرده مردم نخورد حرمت را، و گفته‌اند: غَيْرَ مُتَّجَانِفٍ لِإِيْتِم اى غیر متعرض لمعصية، و هو أن يكون عاصيا بسفره، أو يأكل فوق الشبع.

آن گه گفت: فَإِنَّ اللَّهَ عَفُورٌ رَحِيمٌ اینجا مضمربست، یعنی: فأكل فان الله غفور يغفر له ما اكل مما حرم عليه، رحيم باوليائه حيث رخص لهم. ختم آيت برحمت و مغفرت از آن کرد که آخر اين مضطر حرام خورده است اگر چه بعذر خورده است، پس بحقيقت نه حلال خوار است اما معذور است و نزدك الله مغفور است.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اسم جليل، جلاله كبرياؤه، كبرياؤه سناؤه، و مجده عزه، و كونه ذاته، ازله ابده، و قدمه سرمده. عظيم في ملكوته، ملك في جبروته، مهيمن صمدى الذات، متوحد سرمدى الصفات:

ملك في السماء به افتخارى عزيز القدر ليس له خفاء

نام خداوندی که بهیچ چیز و هیچ کس نماند، بهیچ کار بهیچ وقت در نماند. دشمن پرور است و دوست نواز، عیبپوش است و کارساز. یاد او آئین زبان، و دیدار او زندگی جان، و دریافت او سرور جاودان. پادشاه است بی‌سپاه، و استوار است بی‌گواه، از نهان آگاه، و مضطر را پناه. خداوندی که بعلم نزدیک است، و از وهم دور، جوینده او کشته با جانست، و یافت او رستاخیز بی‌صور، پس نه جوینده مغبون است و نه مزدور معذور.

جوینده در گرداب حسرت و یابنده حیران در موج نور، همی گویند از سر حیرت بزبان دهشت:

قد تحيرت فيك خذ بيدي يا دليلا لمن تحير فيكا

بیر طریقت گفت: الهی! همه از حیرت بفریادند، و من بحیرت شادم، بیک لبیک در همه ناکامی بر خود بگشادم. دریغا روزگاری نمی‌دانستم که لطف ترا دریازم الهی! در آتش حیرت آویختم چون پروانه در چراغ، نه جان رنج تپش دیده، نه دل الم داغ. الهی! در سر آب دارم در دل آتش، در باطن ناز دارم در ظاهر خواهش. در دریایی نشستم که آن را کران نیست، بجان من دردی است که آن را درمان نیست، دیده من بر چیزی آمد که وصف آن را زبان نیست:

خصمان گویند که این سخن زیبا نیست خورشید نه مجرم ار کسی بینا نیست.

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا... روایت کنند از جعفر بن محمد (ع) که درین کلمات چهار خصلت است که رب العالمین امت را بدان گرامی کرده، و ایشان را بدان نواخته: یکی آنکه ندانست، دیگر کنایت، سوم اشارت، چهارم شهادت. یا ای نداشت، ها کنایت، الذین اشارت، آمنوا شهادت. ندا کرامتست، و کنایت از رحمت، و اشارت بمحبت، و شهادت بمعرفت: «ناداهم قبل ان ابداهم، و سماهم قبل ان رآهم». در کتم عدم بودند که ایشان را ندا گرامی کرد، در دایره وجود نیامده بودند که بنام نیکو خواند: «سماکم المسلمین من قبل»، عیب میدید و با عیب میپسندید. جرم میدید و با جرم میخرید. پاکان عالم علوی را میدید، و آلودگان عالم سفلی را میگزید، که «انین المذنبین احب الی من زجل المسبحین».

مثال کار آدمی بر درگاه بی‌نیازی با عنایت ازلی، کار آن کودک است که مادر او را جامه نو دوخت، گفت هان و هان ای کودک! تا این لباس آرایش از آرایش ننگه داری. کودک از خانه بدر آمد، با کودکان بیازی مشغول شد، جامه آلوده کرد، و با جامه آلوده قصد خانه کرد، و بگوشه‌ای باز میشد درمانده و حیران، همی گفت مادر را که مرا خواب

می‌آید. مادر دانست که کودک را ترس عتاب مادر است، گفت: ای جان مادر! بیا که ما ترا بدر آن گه فرستادیم که آب و صابون بدست بنهادیم، که ما دانستیم که از تو چه آید. حال آدمی همین است چون آن نقطه دولت و صفی مملکت را از کتم عدم بحیز وجود آوردند، فریاد از جان پاکان و مقدسان برآمد، و تیرهای انکار در عالم جعلیت میکشیدند که: **أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا؟**

قومی را می‌آفرینی که لباس **الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ** بود معصیت و غبار شرک سیاه کنند! و پرده حرمت از جمال چهره ایمان بردارند! خطاب آمد که: آری آنچه تعبیه صدف این اسرار است ما دانیم، **كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ**، ایشان عزیز کردگان الطاف عزت آمدند، ما ایشان را بلباس عصمت و طیلسان امانت بعالم آرایش وقتی فرستادیم که آب مغفرت با صابون رحمت بدست نهاده بودیم.

یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا یا من دخلوا فی امانی، و ما وصلتم الی امانی الا بسابق احیانی، یا من خصصتم ببری و مشاهدتی، لا تكونوا کمن اعمیتهم عن مشاهدتی و مطالعة بیری! بندگان را بندهاء کرامت برخواند، آن گه فرمان داد که: **أَوْفُوا بِالْعُقُودِ** بوفای پیمان باز آید، و عقی که بستید و عهدی که کردید بر سر آن عهد باشید. بنده من! برابر تو دو پیمانست: یکی اجابت ربوبیت ما، دیگر تحمل امانت ما. در اجابت ربوبیت مخالفت مکن.

در تحمل امانت خیانت مکن. اکنون که بخدایی ما اقرار دادی، کار بر دیگری حوالت مکن و در حلال و حرام اشارت جز فرا شریعت مکن.

**أَجَلْتُ لَكُمْ بِهَيْمَةِ الْأَنْعَامِ** حیوانات بعضی حلال است و بعضی حرام. بعضی کشتن آن رواست و آن را جرمی نه، بعضی کشتن آن نه رواست و طاعتی در میان نه، تا بدانی که صنع او را علت نه، و حکم او را مردّ نه، و دریافت آن بعقل راه نه. **إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ** حکم کند چنان که خود خواهد، و آن خواهد که خود بداند. نه کس را بر علم وی اطلاع، نه برخواست وی اعتراض، نه از حکم وی اعراض:

شهریست بزرگ و من بدو درمیرم تا خود زخم و خود کشم و خود گیرم.

و فی بعض الكتب: «عبدی یرید و آرد، و لا یكون الا ما ارید. فان رضیت بما ارید کفیتک ما ترید، و ان لم ترض بما ارید اتعبتک فیما ترید، ثم لا یكون الا ما یرید»، و فی معناه انشدوا:

سیکون	الذی	قضی	سخط	العبد	ام	رضی
فدع	الهم	یافتی	کل	هم	سینقضی.	

یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تُحْلُوا شَعَائِرَ اللَّهِ معالم شریعت است، و محاسن طریقت، و امارات حقیقت، و دلالات قدرت و حکمت. میگوید: هر چه نشان ما دارد حرمت دارید، و بتعظیم در آن نگرید، و بفرمانبرداری پیش شوید، تا برخوردار گردید.

وَ إِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَبُوا اشارتست که بنده همیشه در تحت امر حق ما نتواند بود، پیوسته بار وجود ما نتواند کشید. ساعتی در اداء حق ربوبیت، ساعتی در استجلاب حظ عبودیت. وقتی چنین، وقتی چنان، تابنده بیاساید و زندگی کند میان این و آن، از اینجا گفت مصطفی (ص): «حبب الی من دنیاکم ثلاث: الطیب و النساء و قره عینی فی الصلاة».



و بر مذهب سالکان راه حقیقت: «منخنقه» اشارتست بکسی که خود را در بند آرزوها کند، و سلاسل حرص بر دست و پای خویش نهد، و رسن طمع در گردن خویش افکند، تا کشته حرص و شهوت شود. حرامست بر سالکان و مریدان، راه این چنین کس رفتن، و متابعت چنین کس کردن. و «موقوذه» اشارتست بآنکس که در حبس هوا و آسر شیطان بماند، کوفته هواجس نفس و وساوس شیطان گردد، تا دل وی در آن زخم و حبس بمیرد، مردار طریقت گردد، و صحبت وی حرام شود. و «متردیه» اشارتست بآنکس که در وادی تفرقت افتد، و هلاک شود، و راه حقیقت گم کند. و «نطیحه» اشارتست بآنکس که با مثال و اشکال خویش از بهر دنیا مردار منازعت کند، و سرو زند تا خصم وی چیره شود، و زیر زخم مردارخوار مردار گردد. و «ما أكل السبع» آنست که طلب دنیا سر فرا آن کنند، آن مردار است و جوینده آن همچون سگ، مردار بجز سگ نخورد.

و ما هی الا جیفة مستحیلة علیها کلاب همهن اجتذابها.

آن گه گفت: إلیا ما دَکَّیْتُمْ. در شرع ظاهر میگوید: ازین محرّمات که یاد کردیم هر چه ذکات شرعی در آن حاصل شود، و شرع آن را مباح گرداند مباح است و خوردن آن آن حلال، همچنین در راه طریقت هر چه زاد راه آخرت بود و ضرورت معاش بود از متاع دنیوی، گرفتن و داشتن آن در دین رواست، و طلب آن مباح، و زاد راه دین از راه دین است. یقول الله تعالی: وَ تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى.

وَ مَا دُبِحَ عَلَى النَّصْبِ هر چه بر هوای طمع کنند نه بر وفق شرع، ذبح علی النصب آنست، و هواء نفس معبود خود ساختن و بر مراد آن رفتن نه کار دینداران است و نه حال مؤمنان. یقول الله تعالی و تقدس: أفرأیت من اتخذ إلهه هواه.

وَ أَنْ تَسْتَفْسِمُوا بِالْأَزْلامِ ذَلِكُمْ فِسْقٌ هر معاملتی و مصاحبتی که نه بر اذن شرع و موافقت دین رود، و مقصود در آن تحصیل دنیا و مراد نفس بود، آن عین قمار است، صورت آن مکر و خداع، و حاصل آن فسق و فساد، و سرانجام آن عقوبت و عذاب.

الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ الآية جعفر بن محمد (ص) گفت: «اليوم» اشارتست بآن روز که مصطفی (ص) را بخلق فرستادند و تاج رسالت بر فرق نبوت وی نهادند، و شادروان شرع او گرد عالم درکشیدند، و بساط رحمت بگسترانیدند. دود شرك با طی ادبار خود شده، و رسوم و آثار کفر مندرس و مضمحل گشته، و از چهار گوشه عالم آواز کوس دولت محمد عربی علیه افضل الصلوات برآمده که: وَ قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ:

صلی الاله علی ابن آمنة الذی	جاءت به سبط البنان کریم
قل للذی یرجو شفاعة احمد	صلوا علیه و سلموا تسلیما
ای منظر تو نظاره گاه همگان	پیش تو درافتاده راه همگان
ای زهره شهرها و ماه همگان	حسن تو ببرد آب و جاه همگان

هنوز شب بشریت را وجود نبود که آفتاب نبوت او در سماء سمو خود استوار داشت که: «كنت نبیا و آدم بین الماء و الطین». ای مهتر! جمال بنمای تا همه وجود آفتاب شود. یا سید صدف رحمت بگشا، تا این مفلسان کنار پر از جوهر

کنند:

آن روی چرا به بتپرستان نیری جلوه نکنی کفر ز دلشان نیری

یا سید! جمال مجبولى تو جز در ادراج «لعمرك» یاد نکنیم. قبله اولین و آخرین جز حلقه چاکران تو نسازیم. ای سید! اگر آن آفتاب که در دل تو است اراده باز دهیم، نه در روم چلیپا ماند نه در عالم کفر و زنا: رحمتی کن بر دل خلق و برون آی از حجاب تا شود کوتاه‌بینان ز هفتاد دو ملت داوری.

وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي این خطاب با صحابه مصطفی است، میگوید: اتممت علیکم نعمتی، بأن خصصتکم بین عبادی بمشاهدته صلى الله عليه وسلم، و جعلتكم حجة لمن بعدكم من الأمم الى يوم القيامة» و گفته‌اند که: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ اشارتست بروز اول در عهد ازل، میگوید: در ازل این دین بر شما تمام کردم، و کار شما بساختم، و شما را بداغ خود گرفتم، نه چیزی است که نو ساختم، که دیر است تا پرداخته‌ام، اما امروز تمام کردم، که دانسته خود بر شما اظهار کردم، و کرده خود وانمودم. وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي و تمامی کار آنست که فردا در حظیره قدس رضاء خود ترا کرامت کنم.

وَ رَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا و شایسته وصال حضرت خود گردانم، و همسایگی خود بپسندم، و نیز در نواخت بیفزایم، و گویم: «عبدی! رضیت بك جارا فهل رضیت لی جارا؟» و گفته‌اند: کمال دین تحقیق معرفتست در هدایت حال، و اتمام نعمت تحصیل مغفرت است در نهایت کار، منت مینهد بر مؤمنان که من باول معرفت دهم، و بآخر بیامرزم، و این خطاب با جماعت مؤمنان است، و شك نیست در مغفرت جماعت مؤمنان، اگر شك است در آحاد و افراد است که بر ایمان بمانند یا نمانند، اما بر جمله مؤمنان آمرزیده‌اند.

گفته‌اند: این اسلام پسندیده الله است، و رَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا بوی اشارت است بر مثال سرایی است که راه گذر آن بر چهار درگاه است، و از پس آن در گاهها چهار قنطره است، و پس آن قنطره درجات و مراتب است، تا درگاهها و قنطرهها باز نبرند بدرجات و مراتب نرسند. اول درگاهی که بر راه گذر آنست اداء فرایض است. دوم اجتناب محارم.

سیوم تکیه کردن بر ضمان الله در کار روزی. چهارم صبر کردن بر بلاها و رنجها. چون بدین درگاهها گذشتی قنطرهها پیش آید: اول قنطره رضا، بحکم الله رضا دادن و آن را گردن نهادن، و از راه اعتراض برخاستن. دوم قنطره توکل است، بر خدا اعتماد داشتن و او را پناه و پشت خود گرفتن و وکیل خود شناختن. سیوم قنطره شکر است، نعمت الله بر خود بشناختن، و آن نعمت در طاعت وی بکار بردن. چهارم قنطره اخلاص است در اعمال، هم در شهادت، هم در خدمت و هم در معرفت. شهادت در اسلام و خدمت در ایمان و معرفت در حقیقت. چون قنطرهها باز بریدی از آن پس درجات است و مراتب، هر کس را چنان که سزاست، و چنان که الله او را خواست. اینست که رب العزة گفت: لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ.

## ۲ النوبة الاولى

قوله تعالى: يَسْأَلُونَكَ مِيسِرَ تَرَا، مَاذَا أَجَلَ لَهُمْ كَمَا فِي حَالٍ وَ كَشَادَهُ كَرَدَدٍ مِنْ صَيْدٍ، قُلْ بَغْوِي: أَجَلَ

لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ حلال کردند شما را پاکها، وَ مَا عَلَّمْتُمْ و خوردن صید آن سبع که صید کردن در وی آموخته‌اید، مِنْ الْجَوَارِحِ ازین ددان و پرندگان شکاری، مُكَلِّبِينَ در آن حال که می‌آموزید و آموخته فرا صید می‌گذارید، تُعَلِّمُونَهُنَّ در آن ددان می‌آموزید، مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ از آنچه الله در شما آموخت، فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ می‌خورید از آنچه شما را صید کنند، وَ اذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ و خدای را نام برید چون آن را فرا صید گذارید، وَ اتَّقُوا اللَّهَ و از خشم و عذاب خدای پرهیزید، إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ (۴) الله آسان توان است زود شمار.

الْيَوْمَ أَجَلٌ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ امروز حلال کردند شما را این پاکها از بهیمة انعام، وَ طَعَامَ الَّذِينَ أُوْتُوا الْكِتَابَ کشته و صید اهل کتاب، أَجَلٌ لَكُمْ شما را حلال است، وَ طَعَامَكُمْ و کشته و صید شما، حِلٌّ لَهُمْ ایشان را حلال است، وَ الْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ و داشتگان و کوشیدگان از زنان گرویدگان، وَ الْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوْتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ و آزاد زنان اهل کتاب تورات و انجیل، إِذَا اتَّيْتُمُوهُنَّ آن گه که ایشان را دهید أَجُورَهُنَّ کاوینهای ایشان، مُحْصِنِينَ پاکان در عقد نکاح و خویشان‌داران، غَيْرَ مُسَافِحِينَ نه زانیان و پلیدکاران، وَ لَا مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ و نه دوست گیرندگان، وَ مَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ و هر که بایمان کافر شود، فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ بدرستی که کردار وی تباه گشت و نیست شد، وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ (۵) و او در آن جهان از زیانکاران است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای ایشان که بگرویدند، إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ چون از خواب بر نماز خیزید، فَاعْسِلُوا وُجُوهَكُمْ رویهای خود بشوئید، وَ أَيْدِيَكُمْ و دو دست خویش، إِلَى الْمَرَافِقِ تا هر دو وارن، وَ أَمْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ و سرهای خویش را مسح کشید، وَ أَرْجُلَكُمْ و دو پای خویش، إِلَى الْكَعْبَيْنِ تا هر دو بژول. وَ إِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا و اگر جنابت رسیده باشید، فَاطَهَرُوا غسل کنید، وَ إِنْ كُنْتُمْ مَرَضَى و اگر بیماران باشید، أَوْ عَلَى سَفَرٍ یا در سفر باشید، أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ یا یکی از شما از غایط می‌آید، أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ یا زنان را پاسید، فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً و آبی نیابید، فَتَيَمَّمُوا آهنگ کنید، صَعِيدًا طَيِّبًا زمینی و خاکی پاک را، فامْسَحُوا بِوُجُوْهِكُمْ و اَيْدِيكُمْ و رویهای خویش و دستهای خویش بپاسید، مِنْهُ از آن خاک، مَا يُرِيدُ اللَّهُ نِيحَاوَد خدای، لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ که بر شما تنگی نهد، وَ لَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهَّرَكُمْ لکن میخواهد که شما را پاک کند، وَ لِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ و نعمت طاعت بر شما تمام کند، لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۶) تا مگر آزادی کنید.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: يَسْئَلُونَكَ مَاذَا أَجَلٌ لَهُمُ الْآيَةَ ابو رافع روایت کند که جبرئیل (ع) فرو آمد، بر در سرای پیغامبر (ع) بایستاد و دستوری خواست تا در شود.

رسول (ع) او را دستوری داد. جبرئیل هم چنان ایستاده بود، و توقف همیکرد، تا رسول بیرون آمد، و گفت: یا جبرئیل ترا دستوری دادیم، چرا در نیایی؟ جبرئیل گفت: در این خانه سگ‌بچه‌ای است، و ما که فرشتگان‌ایم در هیچ خانه نرویم که در آن سگ باشد یا صورتگری، و بهذا

روی علی بن ابی طالب (ع) أَنْ النَّبِيِّ (ص) قَالَ: «الملائكة لا تدخل بيوتا فيه صورة و لا كلب و لا جنب».

و روی ابو هريرة قال: قال رسول الله (ص): «اتاني جبرئيل (ع) فقال اتيتك البارحة فلم يمنعني ان اكون دخلت الا انه كان على الباب تماثيل، و كان في البيت قرام ستر فيه تماثيل، و كان في البيت كلب، فمر برأس التمثال الذي على باب البيت فيقطع فيصير كهية الشجرة، و مر بالستر فيقطع فيجعل و سادتين توطئان، و مر بالكلب فيخرج»، ففعل

رسول الله (ص).

بو رافع میگوید: چون جبرئیل این سخن بگفت، رسول خدا بمن فرمود که در خانهای مدینه بگرد، و هر جا که سگ بینی بکش. گفتا: سگان را چندان که یافتم کشتم. رسول خدا حرام کرد داشتن آن و فروختن و بهای آن سندن، و ذلك فیما روی ابو هریره، قال: قال رسول الله (ص): «لا یحلّ ثمن الکلب، و لا حلوان الکاھن، و لا مهر البغی».

و روی جابر، قال: «امرنا رسول الله (ص) بقتل الکلاب حتی أن المرأة تقدم من البادية بکلبها، فنقتله».

پس جماعتی آمدند و چنان نمودند که ایشان را بسگان حاجت است، از بهر صید و زرع و ماشیه، و بتعریض گفتند:

ما ذا یحلّ لنا من هذه الأمة التي تقتلها؟

رسول خدا ایشان را جواب نداد، انتظار وحی همیکرد، تا جبرئیل فرو آمد و این آیت آورد: یَسْئَلُونَكَ مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ. پس رسول خدا دستوری داد داشتن بعضی سگان را تا مردم انتفاع بدان همیگیرند، و دو نوع از آن بقتل مخصوص کرد یکی کلب عقور، دیگر سیاه همرنگ، و ذلك فی

قوله (ص): «اقتلوا منها کل اسود بهیم»، و قال: «علیکم بالأسود البهیم ذی النقطین، فانه شیطان».

اکنون سگ داشتن از بهر زرع و صید و ماشیه رواست و بیرون از آن نه رواست، لقول النبی (ص): «من اتخذ کلبا الا کلب ماشیه او صید او زرع انتقص من اجره کل یوم قیراط».

و قال (ص): «ما من اهل بیت یرتبطون کلبا الا نقص من عملهم کل یوم قیراط الا کلب صید او کلب حرث او کلب غنم».

یَسْئَلُونَكَ مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ سعید جبیر گفت: این آیت در شأن عدی بن حاتم و زید بن المهلهل آمد، که گفتند: یا رسول الله انا نصید بالکلاب و البزاة، فمنه ما ندرک ذکاته، و منه ما یقتل، فلا ندرک ذکاته، و قد حرّم الله المیتة، فما ذا یحلّ لنا؟

گفتند: یا رسول الله! پیوسته شکار کنیم بسگان و بازان، و صیدی که درافتد، باشد که زنده یابیم و بدست خویش چنان که شرع فرموده کشیم، و باشد که کشته یابیم، و بذکوة نرسد، و معلوم آنست که رب العزّة مردار حرام کرده، اکنون حلال از آن کدام است، و حرام کدام؟ رب العالمین بجواب ایشان این آیت فرستاد: یَسْئَلُونَكَ مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ قُلْ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّیِّبَاتُ ای رسول من! ایشان را جواب ده که هر چه طیبیات است شما را حلال است، و طیبیات آنست که تحریم آن در کتاب و سنت نیامده است، و عرب آن را پاک دارد. هر چه بعرف و عادت عرب پاک است، و عرب آن را خورند از طیبیات است، و هر چه بعرف و عادت ایشان پاک نیست و نخورند از خبائث است، و رب العزّه میگوید: وَ یُحِلُّ لَهُمُ الطَّیِّبَاتِ وَ یُحَرِّمُ عَلَیْهِمُ الْخَبَائِثَ. شتر و گاو و گوسفند و خرگور و اسب و آهو و گاو دشتی و خرگوش و روباه و کفتار و سوسمار، که عرب خورند، و یربوع و قنفذ و چرز و ملخ، این همه از طیبیات است که عرب آن را صید کنند و خورند، و نصوص بدان آمده است.

وَ مَا عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوَارِحِ یعنی: و صید ما علمتم من الجوارح، هر چه صید کند از ددان و پرندگان، آن را جوارح گویند یعنی کواسب، و جوارح آدمی از آن نام کردند که کواسب وی اند، «اجترّحوا السّیّئات»

ای اکتسبوها، «وَ یَعْلَمُ مَا جَرَحْتُمْ بِالنَّهَارِ» ای اکتسبتم. «مُکَلِّبِینَ» علی الخصوص سگداران اند که بسگ صید کنند، و مراد باین جمله شکاریانند، لکن سگ بذکر مخصوص کرد که این عامتر است، و صید بسگ بیشتر کنند.

تُعَلِّمُونَهُنَّ یعنی تود بوهن لطلب الصيد، آن شکاری باید که آموخته باشد چنان که صید که گیرد نگه دارد صیاد را، و



از آن نخورد، کشته یا زنده، و چون صیاد آن را فرا صید کند فرا شود، و چون برخواند اجابت کند، و چون باز خواند باز ایستد.

روی عدی بن حاتم قال: قال لی رسول اللّٰه (ص): «اذا ارسلت کلبک فاذا ذکر اسم اللّٰه، فان امسک علیک فأدرکتہ حیّا فاذبحه، و ان ادرکتہ قد قتل، و لم یأکل منه فکله، و ان اکل فلا تأکل، فانما امسک علی نفسه، و ان وجدت مع کلبک کلبا غیره، و قد قتل فلا تأکل، فانک لا تدری ایهما قتله، و اذا رمیت بسهمک فاذا ذکر اسم اللّٰه، فان غاب عنک یوما، فلم تجد فیہ الا اثر سهمک فکل ان شئت، و ان وجدته غریقا فی الماء فلا تأکل».

و روی آن ابا ثعلبۃ الخشنی جاء الی النبی (ص): فقال یا رسول اللّٰه ان ارضنا ارض صید، فأرسل سهمی و اذکر اسم اللّٰه، و أرسل کلبی المعلم، و اذکر اسم اللّٰه، و أرسل کلبی الذی لیس بمعلم. فقال النبی (ص): «ما حبس علیک سهمک، و ذکرت اسم اللّٰه فکل، و ما حبس علیک کلبک المعلم و ذکرت اسم اللّٰه فکل، و ما حبس علیک کلبک الذی لیس بمعلم، و ادرکتہ ذکاته فکل، و ان لم تدرک ذکاته فلا تأکل».

فَکُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ إی صدن لکم، وَ اذْکُرُوا اسْمَ اللّٰهِ عَلَیْهِ یعنی عند ارسال الجوارح. خلاف است میان علما که کلب معلم چون یک بار اتفاق افتد که از فریسه خود چیزی بخورد بعد از آنکه بارها صیاد را نگه داشته باشد و از آن نخورده، و طبیعت اصلی دست نداشته، این یک بار که از آن بخورد باقی حلال است یا حرام؟ یک قول شافعی آنست که حلالست، و باین یک دفعه که از آن چیزی خورد حرام نگشت، و معنی امساک از آن برنخاست، و قول دیگر آنست که حرام است، و این موافق مذهب ابو حنیفه است و بناء مسأله بر آنست که ترک اکل بنزدیک شافعی نه از شرائط امساک است، و بنزدیک بو حنیفه از شرایط امساک است، و هم چنین خلاف است در فریسه‌های پیش، بنزدیک شافعی همه حلال اند قولا واحدا، و بنزدیک بو حنیفه همه حرامند، اما فریسه باز اگر چه از آن بخورد حلالست باتفاق. ثم قال: «وَ اتَّقُوا اللّٰهَ» ای فی اوامره و نواهیه، «إِنَّ اللّٰهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ».

الْیَوْمَ أَحَلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ این یوم آن روز عرفه است که مصطفی (ص) بموقف بود، و این طیبیات هم بهیمة الانعام است.

وَ طَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ ذَبَائِحَ اهل تورات و انجیل است. «أَحَلَّ لَكُمْ» ای حلال لکم. میگوید: ذبائح جهودان و ترسایان شما را حلالست که مسلمانانید، و همچنین ذبائح هر کس که در دین ایشان شد پیش از مبعث مصطفی (ص). اما آن کس که از دینی دیگر و ادین ایشان شود بعد از مبعث مصطفی (ص)، ذبیحه وی حلال نیست، و ذبائح ترسایان عرب هم حلال نیست که مصطفی (ص) گفت: «ما نصاری العرب باهل الكتاب، لا تحلّ لنا ذبائحهم». اما اطعمه ایشان بیرون از ذبائح، علما در آن مختلف اند. بیشتر بر آنند که حلالست همچون ذبائح گفتند: طعام لفظی است که بر همه مأكولات افتد.

اما کتابی که بوقت ذبح نام دیگر برد، نه نام اللّٰه، در آن ذبیحه وی دو قول است: بیک قول حرام است، لما روی ان ابن عمر قال: «لا تأکلوا ذبائح النصارى، فأنهم یقولون باسم المسيح، و انهم لا یستطیعون ان یهدوکم قد أضلوا انفسهم»، و بیشترین علما بر آن قول اند که حلالست. شعبی و عطا گفتند: اذا ذبح النصرانی، و قال باسم المسيح، فأنه لا یحرّم، لان اللّٰه تعالی قد أحلّ ذبائحهم، و هو یعلم ما یقولون.

وَ طَعَامُكُمْ حَلٌّ لَهُمْ یعنی و حلال لکم ان تطعموهم طعامکم. میگوید: شما را حلال است و گشاده، که ایشان را طعام

دهید. و بدان که طعام در قرآن بر چهار وجه است. یکی از آن مطعوماتست که مردم آن را پیوسته بکار دارند، و ذلك فی قوله تعالى: أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ، وَ هُوَ يُطْعِمُ وَ لَا يُطْعَمُ، فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا. وجه دوم طعام است بمعنی شراب، و ذلك فی قوله تعالى: وَ مَنْ لَمْ يَطْعَمَهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِي مَن لَمْ يَشْرِبْهُ.

وجه سیوم طعامست بمعنی تملیح السمک. چنان که گفت: أَحَلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ يَعْنِي تَمْلِيحَ السَّمَكِ مَنْفَعَةٌ لَكُمْ. وجه چهارم طعام است بمعنی ذبائح، چنان که درین آیت گفت: وَ طَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَلٌّ لَكُمْ وَ طَعَامُكُمْ حَلٌّ لَهُمْ. وَ الْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ الْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ يَعْنِي: وَ أَحَلَّ لَكُمْ نِكَاحَ حَرَائِرِ الْمُسْلِمَاتِ وَ حَرَائِرِ الْكُتَابِيَّاتِ. احسان ایدر بمعنی حریت است. میگوید: شما را حلالست و روا که آزاد زنان مؤمنان و آزاد زنان اهل کتاب تورات و انجیل بزنی کنید، مسلمانان را رواست که آزاد زنان اهل کتاب بزنی کنند، اما نکاح کنیزکان کتابیات روا نیست بمذهب شافعی، که رب العزّة گفت: وَ مَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلًا أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ فِتْيَانِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ. این آیت دلیل است که ایمان در نکاح کنیزکان شرط است، و این مسأله خلاف عراقیان است، که بنزدیک ایشان نکاح کنیزکان کتابیات رواست، و بقول ایشان محصنات درین آیت عفاناند نه حرائر، یعنی که ناح عفانف رواست، اگر آزادند و اگر کنیزک مؤمنانند یا کتابیات، و نکاح فواجر روا نیست نه از مؤمنات و نه از کتابیات، نه کنیزک و نه آزاد، و این قول سدی است و قول اول درستتر است، و بیشترین علما و فقها بر آنند.

إِذَا آتَيْنُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ يَعْنِي مَهْرَهُنَّ، «مُحْصِنِينَ» إِي مَتْرُوجِينَ كَمَا مَرَّ اللَّهُ، غَيْرَ مُسَافِحِينَ مُحَالِبِينَ بِالزَّنَا، وَ لَا مُتَّخِذِي أَحْدَانٍ مَسْرِينَ بِالزَّنَا بَيْنَ.

چون الله تعالى نکاح زنان اهل کتاب حلال کرد، آن زنان گفتند: این نکاح را حلال نکرد بر مسلمانان مگر که اعمال ما نیز پسندید، و از ما خشنود گشت، رب العالمین این آیت فرستاد: وَ مَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ نَه چنان است که ایشان میگویند، که نکاح ایشان را از کفر بیرون نیارد، و بایشان سود نکند، که هر که کافر شود بایمان، عمل وی تباہ است. درین کلمت سه وجه گفته‌اند: یکی آنست که هر که کافر شود بایمان یعنی که از ایمان باز برد، چنان که تصدیق کرد تکذیب کند. دیگر وجه آنست که: و من یکفر بشيء مما يحب به الايمان من صفات الله و اسمائه و کتبه و رسله و ملائکته و الیوم الآخر و القدر کله خیره و شره و ما نطق به الکتاب و السنة الصحیفة من الغیب کالجنة و النار و العرش و الكرسي و الحجب و الحوض و الميزان و الصراط. سدیگر وجه مجاهد گفت: و من یکفر بالایمان یعنی و من یکفر بالله، «فقد حبط عمله و هو فی الآخرة من الخاسرين» مَمَّنْ خَسِرَ الثَّوَابَ.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ الْآيَةَ عَلِمَا فِي حُكْمِ هَذِهِ آيَةِ مُخْتَلِفَانِدْ، وَ ظَاهِرُ آيَةِ چنان مینماید که در هر نمازی وضو میباید کرد، اما قومی گفتند که: این آیت اگر چه از روی لفظ عام است بمعنی خاص است، و در قرآن ازین عموماً و مجملات فراوان است که آن را حاجت بتخصیص و تفسیر و بیان است، و سنت مصطفی مبین آنست، كما قال الله تعالى: وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ. یکی از آن عموم که سنت آن را مخصوص کرد اینست که رب العزّة گفت: إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وِجْهَكُمْ إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ مُحَدَّثُونَ، یعنی من النوم او من غیره، و دلیل برین تأویل آنست که از ابن عباس پرسیدند حکم این آیت، وی جواب داد که «لا وضوء الا من حدث»، و كذلك

روى ابن عمر: «أن النبي (ص) صلى الظهر و العصر و المغرب و العشاء بوضوء واحد».

قومی گفتند: این تشدید در ابتداء اسلام بود، اما بعد از آن منسوخ گشت، و بتخفیف بدل کردند، لما روى عبد الله بن حنظلة: «ان النبي (ص) امر بالوضوء عند كل صلاة فشق ذلك عليه، فأمر بالسواك، و رفع الوضوء عنه، الا من حدث»، و روى سليمان بن بريدة عن ابيه أن رسول الله (ص) كان يتوضأ لكل صلاة، فلما كان يوم فتح مكة صلى الصلوات كلها بوضوء واحد، فقال عمر ائتك فعلت شيئاً لم تكن تفعله، فقال عمدا فعلته يا عمر».

قومی گفتند: سیاق این آیت بر طریق ندب است و استحباب، نه بر طریق حتم و اعجاب، و لهذا قال عكرمة: «كان على (ع) يتوضأ لكل صلاة و يقرأ هذه الآية».

و روایت کنند از ابو غضیف الهذلی که عمر را دید که هر نمازی را وضو میکرد، گفت یا عمر چنین میباید کرد؟ هر نمازی را وضو واجب است؟ عمر گفت: نه، که یکی کفایت باشد ما دام که حدثی نیفتند، لکن من از بهر آن میکنم که از رسول خدا شنیدم: «من توضأ على ظهر كتب الله له عشر حسنات، ففي ذلك رغبة يا ابن اخی».

قومی گفتند که: این آیت از بهر آن آمد که رسول خدا را عادت بود که در هر عمل که کردی، وضو فرا پیش آن داشتی، تا آن حد که یاران گفتند: چون اراقت کردی بر وی سلام کردیم، جواب نداد، تا آن گه که وضو کرد، و سخن گفتیم، همچنین جواب نداد تا وضو کرد. و روى حنظلة بن الراهب: «ان رجلا سلم على النبي (ص)، و هو يبول، فلم يردّ عليه حتى تیمم، و قال: انه ما منعى ان أرد عليك الا انى لم اكن متوضئاً».

پس رب العالمین او را درین آیت دستوری داد که در وقت حدث ترا این افعال مباح است، چون بر نماز خیزی وضو کن نه بر کاری دیگر. إذا فُئتم إلى الصلاة یعنی اذا اردتم القيام الى الصلاة، كقوله تعالى: فإذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشيطان الرجيم، یعنی فاذا اردت ان تقرأ القرآن فاستعد بالله. میگوید: چون خواهید و عزم کنید که بر نماز خیزید، فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ و رویهای خویش بشوید. و حدّ روی از قصاص موی سر است تا طرف زرخ، تا با منبت دو گوش. آب مطلق درین موضع محدود برانندن در وضو فرض است، و محاسن کشیده که ازین موضع درگذشته باشد شافعی را در شستن آن دو قول است: بیک قول واجب نیست، و این موافق مذهب ابو حنیفه است، و بقول دیگر واجب است، و آن قول صحیح است و مذهب اصحاب، مگر مزنی که اختیار وی قول اول است.

وَ أَيْدِيكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ قومی گفتند: مرافق در تحت غسل نشود، که الی بمعنی حدّ و غایت است، چنان که آنجا گفت: ثُمَّ أَيْدِيكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ قومی گفتند: مرافق در تحت غسل نشود، و الی بمعنی مع است، كقوله تعالى: وَ يَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَى قُوَّتِكُمْ، اى مع قوتكم، وَ لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَى أَمْوَالِكُمْ، اى مع اموالكم، فزادتهم رجساً إلى رجسهم، مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ. و روى جابر: «ان النبي (ص) كان اذا توضأ ادار الماء على مرفقيه».

دو دست با هر دو مرفق بشستن در وضو واجب است، از بهر آنکه اقامت مصالح تن بر دو دست میگردد، و دو دست بدو مرفق میگردد تا برفق بمصالح خویش برسد.

وَ أَمْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ مذهب مالك و مزنی مسح همه سرکشیدن واجبست در وضو، از بهر آنکه این «با» معنی تعمیم نهند، چنان که جای دیگر گفت تعالی و تقدس: فَاَمْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَ أَيْدِيكُمْ مِنْهُ، و این مذهب درست نیست، و تعمیم باطلست، لما

روی المغيرة بن شعبه: «ان النبي (ص) مسح بناصيته، و على عمامته».

ابو حنیفه گفت: قدر واجب مسح ربع سر است. ابو یوسف گفت: مسح نیمه سر. شافعی گفت: چندان که اسم مسح بر آن افتد کفایت باشد و فرض گذارده شود. گفتا و این با باء تبعیض است، چنان که گویند: مسحت یدی بالمندیل، فانه یسمی ماسحاً، و ان کان مسح بعضه.

اما کمال مسح بمذهب شافعی در تکرار است، و مذهب ابو حنیفه در استیعاب، و حجت شافعی آنست که رسول خدا وضو کرد، و مسح سر سه بار کشید، بیک روایت آن گه چون فارغ شد گفت: «هذا وضویی، و وضوء الانبیاء قبلی، و وضوء خلیلی ابراهیم (ع)».

قوله: وَ أَرْجُلُكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ مکی و ابو عمر و حمزه و ابو بکر و ار جلمک بخفض لام خوانند، باقی بنصب خوانند، آن کس که بنصب خواند گوید: عطف است بر وَجُوهِكُمْ وَ أَيْدِيكُمْ، و گوید: در آیت تقدیم و تأخیر است، تقدیره: فاعسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق، و ار جلمک الی الکعبین، و امسحوا برءوسکم، و دلیل این تقدیم و تأخیر، هم از جهت خبر واضح است، هم از جهت نظر، اما خبر آنست که مصطفی (ص) گفت: «لا يقبل الله صلاة امری حتی يضع الطهور مواضعه، فيغسل وجهه و یدیه و یمسح برأسه، و يغسل رجليه».

و قال جابر: «امرنا رسول الله ان نغسل ارجلنا اذا توضأنا للصلاة».

و روی «ان عثمان توضأ فأفرغ على یدیه ثلاثاً، فغسلهما ثم مضمض، و استنثر، ثم غسل وجهه ثلاثاً، ثم غسل یدیه الی الیمنی الی المرفق ثلاثاً، ثم غسل یدیه الی الیسری الی المرفق ثلاثاً، ثم مسح برأسه، ثم غسل رجله الیمنی ثلاثاً، ثم الیسری ثلاثاً، ثم قال رأیت رسول الله (ص) توضأ نحو وضویی هذا، ثم قال: من توضأ وضویی هذا ثم یصلی رکعتین لا یحدث نفسه فیهما بشيء غفر له ما تقدم من ذنبه».

و عن عبد الله بن عمر، أن النبي (ص) رأى قوماً، و اعقابهم تلوح لم یمسها الماء، فقال: «ویل للاعقاب من النار، اسبغوا الوضوء».

و روی انس ان رجلا اتی النبي (ص)، و قد توضأ و ترك علی قدمیه مثل موضع الظفر، فقال رسول الله: «ارجع فأحسن وضوءك».

اما دلیل نظری آنست که: رب العزة در شستن پای حدی پدید کرد، گفت: «إلى الکعبین»، هم چنان که در شستن دست حدی بنهاد، گفت: «إلى المرافق». چون در تحدید هر هر دو یکسان کرد، دلیلست که در حکم هر دو یکسان اند، پس حکم دست غسل است، حکم پای نیز غسل باید بخلاف مسح، که در مسح هیچ حد نهد، نه در تیمم، که گفت: «فامسحوا بوجوهکم و ایدیکم منه»، و نه در وضو، که گفت: «و امسحوا برؤوسکم». اگر حکم هر دو پای مسح بودی نه غسل، پس تحدید در آن نبود، که در مسح تحدید نیست، چنان که بیان کردیم. و نیز در خبر است که مصطفی (ص) گفت در صفت مؤمنان: «انهم یحشرون فی القيامة غرا محجلین من آثار الوضوء».

فردا در قیامت امت من میآیند رویهای ایشان سپید و دست و پایشان سپید از آثار وضوء. غرا سپیدی روی است، محجلین سپیدی دست و پای، رسول خدا دست و پای را بهم جمع کرد در ثواب، و هر دو بهم برابر کرد در آن روشنایی و سپیدی که از آثار وضو باشد. این دلیل است که امروز در سرای حکم هر دو بحکم برابرند و یکسان.

اما ایشان که «أرجلکم» بخفض خوانند، گویند: عطف بر رؤس است، اما مراد باین مسح غسل است، که مسح در

لغت مسح بود و غسل بود. عرب گویند: فلان مسح للصلاة، ای توضاً، و در پارسی گویند که: مسح کرد یعنی وضو کرد، و این از بهر آنست که آن کس که آبدست کند ناچار آب بر اعضاء خویش ریزد، و دست بدان بمالد تا غسل حاصل شود. پس چون معلوم شد که مسح هم غسل بود و هم مسح، گوئیم در سر مسح است بعینه، که تحدید با آن نیست، و در رجلین غسل است، که تحدید دلالت میکند بر غسل.

ابو عبیده و اخفش گفتند: «و ارجلکم» خفض است بر طریق جوار نه بحکم عطف، چنان که جای دیگر گفت: «فیأتیکم عذاب یوم الیم». موضع الیم رفع است که صفت عذابست، و خفض آن بر طریق جوار است، همچنین موضع «ارجلکم» نصب است که عطف بر وجوه است، و خفض آن بر طریق جوار است، و این چنین در قرآن و در لغت بسیار است، و در اعراب رواست.

اما واوها که درین آیت است، علما در آن مختلفاند که واو ترتیباند یا واو جمع؟ قومی گفتند: بمعنی ترتیب و تعقیباند، و ازینجا ترتیب در وضو واجب دیدند: اول روی شستن، پس هر دو دست بشستن، پس مسح سر کردن، پس هر دو پای بشستن.

وضو برین ترتیب واجب دیدند، و خلاف این باطل دانستند، و اختیار شافعی آنست، و حجت وی آنست که مصطفی (ص) گفت بر قول خدای عزّ و جلّ: **إِنَّ الصَّافَا وَ الْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ، ابدؤا بما بدأ الله به.**

این دلیلیست که واو ترتیب واجب کند، و بدایت بلفظ، بدایت بفعل واجب کند، و كذلك

قيل لعبد الله بن زيد بن عاصم: كيف كان رسول الله يتوضأ؟

فدعا بوضوء، فأفرغ على يده اليمنى، فغسل يديه مرتين، ثم مضمض و استنثر ثلاثا، ثم غسل وجهه ثلاثا، ثم غسل يديه مرتين مرتين الى المرفقين، ثم مسح رأسه ببديه، فأقبل بهما، و ادبر بدأ بمقدم رأسه، ثم ذهب بهما الى قفاه، ثم ردهما حتى رجع الى المكان الذي بدأ منه، ثم غسل رجليه.

رسول خدا وضو برین ترتیب کرد، و پس ازین صحابه و تابعین و سلف صالحین الی یومنا هذا، همه چنین کردند، و بخلاف این هیچ کس نقل نکرد، دلیلی روشن است که این ترتیب که در وضو واجب دیده‌اند. و مذهب مالک آنست که اگر ترتیب بعمد دست بدارد، آن وضو بکار نیست، و اعادت باید کرد، و اگر بنسیان دست بدارد، بر وی اعادت نیست، و اختیار مزنی اینست.

اما مذهب بو حنیفه و سفیان آنست که ترتیب در وضو سنت است نه واجب، اگر بعمد یا بنسیان دست بدارد بر وی اعادت نیست، و بر وفق مذهب ایشان «واو» موجب ترتیب نیست، که واو بمعنی جمع است، هم چنان که در آن آیت گفت: **إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسَاكِينِ الْآيَةَ. قالوا: لا خلاف أن تقديم بعض اهل السهام على بعض في الاعطاء جائز، فكذاك هاهنا. اما ما ورد من الاخبار في فضل الوضوء**

فقد روى عن النبي (ص) انه قال: «من توضأ فأحسن الوضوء خرجت خطايا من جسده، حتى تخرج من تحت اظفاره»، و قال: «اذا توضأ العبد المؤمن او المسلم، فغسل وجهه، خرج من وجهه كل خطيئة نظر اليها بعينه مع الماء او مع آخر قطر الماء، فاذا غسل يديه خرج من يديه كل خطيئة بطشتها يده مع الماء او مع آخر قطر الماء حتى يخرج تقيا من الذنوب»، و قال: «تبلغ الحلية من المؤمن حيث يبلغ الوضوء»، و قال: «الطهور شرط الايمان، و الحمد لله يملأ الميزان، و سبحان الله و الحمد لله يملأن ما بين السماوات و الارض، و الصلاة نور، و الصدقة برهان، و الصبر

ضیاء، و القرآن حجة لك او عليك».

و عن عبد الرحمن بن سمرة، قال: «خرج علينا رسول الله، و نحن في مسجد المدينة، فقال لقد رأيت البارحة عجبا، رأيت رجلا من امتي سلط عليه عذاب القبر، فجاءه وضوءه، فاستنقذ من ذلك»، و عن انس قال: قال لي النبي (ص): «يا بنی! اسبغ الوضوء یزد فی عمرک، و یحبک حافظک. یا بنی! ان استطعت ان لا تزال علی وضوء فانه من اتاه الموت، و هو علی وضوء، اعطى الشهادة»، و قال (ص): «استقیموا، و لن تحصوا، و اعلموا ان خیر اعمالکم الصلاة، و لا یحافظ علی الوضوء الا مؤمن.»

وَ اِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا اى: اغتسلوا. تطهّر و اطهّر یکی است. روایت کنند از علی (ع) که گفت: ده مرد ازین دانشمندان جهودان بر مصطفی آمدند، و گفتند: یا محمد لماذا امر الله بالغسل من الجنابة؟ و لم یأمر من البول و الغائط، و هما اقدر من النطفة؟

یا محمد! چونست که الله تعالی جنابت رسیده غسل فرمود و از وی نطفه پاک بیامد، و محدث را نفرمود، و از وی غائط پلید آمد. رسول خدا گفت: از آنکه آدم (ع) چون از آن درخت منهی بخورد، و شهوتی و لذتی بباطن وی رسید، و در عروق وی روان گشت، فرزند آدم چون صحبت کند از زیر هر تایی موی او شهوتی حرکت کند. رب العالمین غسل که واجب کرد تطهیر و تکفیر آن را واجب کرد. و گفتند: یا محمد چرا از جمله اعضاء چهار عضو مفرد کرد در وضو کردن؟ گفت: از بهر آنکه آدم چون خواست که از آن درخت بخورد روی بدن آورد و در آن نگرست. رب العالمین روی شستن واجب کرد کفارت آن را، پس بپای فرا آن رفت، و اول قدمی که بنافرمانی برداشتند آن بود. رب العزة پای شستن بفرمود تا کفارت آن باشد. پس دست فرا کرد و بگرفت و بخورد، دست شستن فرمود تطهیر آن را.

پس چون تاج و حلل از وی بپريد دست زلت رسیده بر سر نهاد. خدای تعالی مسح فرمود طهارت آن را. پس چون آدم این فرمان بجای آورد، و عضوها را طهارت داد خدای وی را توبت داد، و گناهان وی بیامرزد، و بر امت من فرض کرد تا کفارت گناهان ایشان باشد از وضو تا بوضو، احبار چون این از مصطفی شنیدند همه صدق زدند، و مسلمان شدند.

و در فضیلت غسل مصطفی (ص) گفت در آن حدیث معروف: «رأيت البارحة عجبا، رأيت رجلا من امتي و النبيون يعودون حلقاتا، كلما دنا الى حلقة طرد، فجاءه اغتساله من الجنابة و أخذ بيده، فأقعدته الى جنبی.»

و فی حدیث انس قال: قال لی رسول الله (ص): «یا بنی! بالغ فی الغسل من الجنابة، فتخرج من مغتسلک و لیس علیک ذنبا و لا خطیئة». قلت بابی و أمی فما المبالغة؟ قال: «تبلّ اصول الشعر، و تتقی البشرة».

وَ اِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ اَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ اَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُم مِّنَ الْغَائِطِ اَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوْهِكُمْ وَ اَيْدِيكُمْ مِنْهُ اى من الصعيد. شرح این در سوره النساء رفت.

ما یُریدُ اللهُ لِیَجْعَلَ عَلَیْكُمْ فِیْمَا فَرَضَ عَلَیْكُمْ مِنَ الْوُضُوءِ وَ الْغَسْلِ وَ التَّیْمِمِ، «من حرج» اى ضیق. میگوید: الله نمیخواهد بر شما تنگی در دین، بلکه دین بر شما فراخ کرد، باین رخصتها که داد، و آسانی فرمود. «و لکن یرید لیطهرکم» من الاحداث و الجنابات و الذنوب و الخطیئات، لکن میخواهد که شما را پاک گرداند باین وضو و غسل که فرمود از حدث و جنابت از روی ظاهر، هم از معصیت از روی باطن، وَ لَیُبَمِّنَنَّ نِعْمَتَهُ عَلَیْكُمْ و تا نعمت خود بر شما

تمام کند بروشن داشتن راه دین و در آموختن کار دین، و قیل: بانجاءکم من النار، و ادخالکم الجنة، يدل عليه ما روى ان رجلا سمع النبي (ص) يقول: اللهم انى اسئلك تمام النعمة. فقال: او تدرى ما تمام النعمة؟ قال: لا. قال: «النجاة من النار و دخول الجنة».

و قیل: «ولیتم نعمته علیکم» فیما اباح لکم من التیمم عند عدم الماء و سائر نعمه الّتی لا تحصی، لعلکم تشکرون الله علیها.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: يَسْتَلُونَكَ مَاذَا أَحَلَّ لَهُمْ قُلُّ أَحَلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ الاية تفسیر محرّمات و محلّلات از شرع پرسیدند، و تکیه بر فتوای شرع کردند، دانستند که پاک آنست که شرع پاک کرد، و پلید آنست که شرع پلید کرد. راه آنست که شرع نهاد، چراغ آنست که شرع افروخت، و تخم آنست که شرع ریخت. بی شرع روشن هیچ کس بکار نیست، بی شرع دین هیچ کس پذیرفته نیست.

اگر نزهت بهر شرعستی در اندر بنددی گردون و گر نزهت بهر دینستی کمر بگشایدی جوزا

شرع ایشان را جواب داد که حلال آنست که پاک است، و پاک آنست که زبان بر ذکر دارد، و دل در فکر آرد، و جان با مهر پردازد. و بدان که دل را دو صفت است: یکی صفوت دیگر قسوت. صفوت از خوردن حلال بود، قسوت از خوردن حرام خیزد. مرد که حرام خورد دلش سخت شود، چنان که رب العزة حکایت کرد از قومی که: «قسوت قلوبهم و زین لهم الشیطان ما کانوا یعملون». پس زنگ بی وفایی بر آن نشیند، چنان که گفت: کَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ. پس غاشیه بی دولتی در سر وی کشید که: قُلُوبُنَا غُلْفٌ، پس شهره زمین و آسمان گردانید که: أُولَئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يُطَهِّرْ قُلُوبَهُمْ. و او که حلال خورد دلش صافی گردد تا از مهر خود با مهر حق پردازد، و از یاد خلق با یاد حق پردازد. همه او را خواند، همه او را داند. اگر ببیند بوی ببیند، اگر شنود بوی شنود، اگر گیرد بوی گیرد، و الیه اشار النبي (ص) حکایة عن الله عزّ و جلّ: «فاذا احببته، کنت له سمعا یسمع بی، و بصرا یبصر بی، و یدا یبطش بی».

بنده خاص ملک باش که با داغ ملک روزها ایمنی از شحنة و شبها ز عسس

و ما علمتم من الجوارح مگلبین آن سگ شکاری بیک مراد خود که بگذاشت، و طبیعت خود که دست بازداشت، تا آن صید خواجه خویش را نگه داشت، لا جرم فریسه وی حلال گشت، و اقتناء وی در شرع جائز، و نجاست و خساست وی در منفعت وی مستغرق، و نیز شایسته قلاده زرین گشت، و پای تخت ملوک. از روی اشارت همیگوید که:

آزاد شو از هر چه بکون اندر تا باشی یار غار آن دلیر

سگ خسیس بیک ادب که بجای آورد خست وی بعزت بدل گشت، پس چه گویی درین جوهر حرمت اگر ادب حضرت بجای آرد، و خودپرستی را با حق پرستی بدل کند، و مراد خود فدای حکم ازل کند. کمتر نواختی که از حضرت او را پیش آید آنست که در فراغت بر وی بگشایند، تا بلذت خدمت رسد، باز حلاوت قربت تو بیابد، باز

سرور معرفت، باز روح مناجات، باز برق محبت، باز کشف مشاهدت، باز شغلی در پیش آید که از آن عبارت نتوان، تا آنکه همه زندگانی شود در آن.

پیر طریقت گفت: «مسکین او که عمری بگذاشت و او را ازین کار بویی نه، ترا از دریا کسان چیست که ترا جویی نه!» «الْيَوْمَ أَحْلَلْ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ يَوْسُفُ بْنُ الْحُسَيْنِ» گفت: الطيبات من الرزق ما يبدو لك من غير تكلف و لا اشراف نفس، طيبات رزق آنست که از غیب درآید و برضای حق آید، بجان و دل قبول باید، و زاد راه دین را بشاید، و گفته‌اند: طيبات رزق آنست که صفت طهارت یافته و عین نظافت گشته. و طهارت دو قسم است: یکی از روی ظاهر یکی از روی باطن، و رموز هر دو قسم درین آیت روان است که رب العزة گفت: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ الْإِيَّاهُ طَهَارَتِ ظَاهِر سَهْ فَصَلْ اسْت: یکی طهارت از نجاست. دوم طهارت از حدث و جنابت، سیوم طهارت از فضولات تن، چون ناخن و موی و شوخ و غیر آن، و هر یکی را ازین سه فصل شرحی و بیانی است بجای دیگر گفته شود ان شاء الله، و طهارت باطن سه وظیفه است: اول طهارت جوارح از معصیت، چون غیبت و دروغ و حرام خوردن و خیانت کردن و در نامحرم نگرستن، چون این طهارت حاصل شود بنده آراسته فرمان برداری و حرمت‌داری گردد، و این درجه ایمان پارسایان است نشان وی آنست که همواره ذکر حق او را بر زبان است و ثمره وعده در دل، و تازگی منت در جان، پیوسته در عیادت بیماران، و زیارت گورستان، و بدعاء نیکان شتابان، و فرا بهشت یازان. وظیفه دوم طهارت دل است از اخلاق ناپسندیده چون عجب و حسد و کبر و ریا و حرص و عداوت و رعونت. عجب آئینه دوستی خراب کند.

حسد قیمت مردم ناقص کند. کبر آئینه دل تاریک کند. ریا چشمه طاعت خشک کند.

حرص حرمت مردم نهد. عداوت آب الفت باز بندد. رعونت میخ صحبت ببرد. بنده چون ازین آرایشها طهارت یافت، در شمار متقیان است. نشان وی آنست که از رخصت بگریزد، و در شبته نیاویزد، پیوسته ترسان و لرزان و از دوزخ گریزان، بلقمه‌ای و خرکه‌ای راضی، جهان بجهانیان باز گذاشته، و خود را در بوته اندوه بگذاخته. ایمان مایه وی، تقوی زاد وی، گور منزل وی، آخرت مقصد وی. با اینهمه پیوسته بزبان تضرع میزارد، و میگوید: الهی! هر کس بر چیزی، و من ندانم که بر چه‌ام، بیم همه آنست که کی پدید آید که من که‌ام؟ الهی! پیوسته در گفت و گویم، تاوا ننمایی در جست و جویم، از بیقراری در میدان بی‌طاقتی میبویم، در میان کارم، اما بویی نمیبویم الهی! مرکب وا ایستاد، و قدم بفرسود، همراهان برفتند، و این بیچاره را جز تحیر نیفزود:

قد تحيرت فيك خذ بيدي يا دليلا لمن تحير فيكا

وظیفه سیوم طهارت سراسر است از هر چه دون حق، يقول الله عز و جل: قُلِ اللَّهُ تَمَّ دَرَهُمْ. این طهارت امروز حلیت ایشانست که فردا جام شراب ظهور در دست ایشان است. امروز نور امید در دلشان می‌تاود و فردا نور عیان در جان. امروز از شوق آب جگر در دیده روان، و فردا آب مشاهدت در جوی ملاطفت روان. امروز صبح شادی از مطلع آزادی برآمده، و فردا آفتاب عنایت در آسمان معاینات ترقی گرفته. نشان این طهارت آنست که مهر دنیا بشوید، و رسوم انسانیت محو کند، و حجاب تفرق بسوزد، تا دل در روضه انس بنازد، و جان در خلوت عیان با حق پردازد. نکو گفت آن جوان مرد که: آخر روزی ازین طبل برآید آوازی، و از آن کریم باشد واجان محب رازی،



عجب کاری و طرفه بازای! اینست مؤانست من غیر مجانست، چون همجنسی نیست این انس چیست؟ چون هم کفوی نیست این مهر چیست؟ چون تو او را ندیده‌ای این بی‌طاقتی چیست؟

چون شراب در عنب است این هستی چیست؟ چون انتظار همه محنت است این شادی دل چیست؟ چون دیده سر ازو محجوب است این وجد چون آتش چیست؟ چون این طریق همه بلاست در میان بلا این لذت چیست؟

هر چند بر آتشم نشانند غم تو      غمناک شوم گرم نماند غم تو

فَاعْبِلُوا وَجُوهَكُمْ وَ أَيْدِيكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ چنان که در طهارت ظاهر روی شستن بفرمان شریعت واجب است، در طهارت باطن باشارت حقیقت آب روی خویش نگاه داشتن، و در طلب خسایس پیش دنیاداران بنریختن واجبست، و چنان که در آن طهارت دست شستن واجب است درین طهارت دست از خلیق بشتن و کار بحق سپردن واجبست، و چنان که مسح سر واجب است سر بگرداندن از خدمت مخلوق، و از تواضع هر خسی و ناکسی پرهیز کردن واجبست، و چنان که پای شستن فرض است، بر کار خیر پای نهادن، و بر طاعت الله رفتن واجبست.

و گفته‌اند: تخصیص این اعضاء چهارگانه بطهارت از آن جهت است که آدمی شرف و فضل که یافت بر دیگر جانوران، باین اعضا یافت. یکی صورت رویست که دیگران را برین صفت نیست. رَبِّ الْعَالَمِينَ مَنَّتْ نَهَاد و گفت: وَ صَوْرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُورَكُمْ دیگر هر دو دست‌اند که آدمی بدان طعام خورد، و همه جانوران دیگر بدهن خورند. رَبِّ الْعِزَّةِ مَنَّتْ نَهَاد و گفت: وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ یعنی بالیدین الباطشتین الصالحین للالک و غیره. سیوم سر است که در آن دماغ است، و در دماغ عقل است، و در عقل شرف دانایی است که دیگران را نیست. رَبِّ الْعَالَمِينَ مَنَّتْ نَهَاد و گفت: لآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ. چهارم دو پای‌اند بر قامت راست زیبا کشیده تا بدان میروند و دیگران را پای برین صفت نیست، يقول الله تعالى: لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنَ تَقْوِيمٍ.

چون این نعمت بر فرزند آدم تمام کرد طهارت این جوارح از وی درخواست شکر آن نعمت را. و گفته‌اند: طهارت سبب آسایش است و راحت پس از اندوهان و محنت، چنان که در قصه مریم است. بوقت ولادت عیسی چون آن چشمه آب پدید آمد طهارت کرد و از اندوه ولادت و وحشت غربت برست. و سبب دفع وساوس شیطان است که مصطفی گفت: «اذا غضب احدکم فلیتوضأ».

و سبب کشف بلا و محنت است، چنان که در قصه ایوب پیغامبر است. و ذلك في قوله تعالى: ارْكُضْ بِرِجْلِكَ هَذَا مُعْتَسِلًا بَارِدًا وَ شَرَابًا، و گفته‌اند: سر طهارت درین اعضاء چهارگانه بی‌هیچ آلاشی که در آن است، از دو وجه است: یکی آنکه تا مصطفی (ص) فردای قیامت امت خود و اشناسند، و از بهر ایشان شفاعت کند، و نشان آن بود که رویها دارند روشن و افروخته از روی شستن، و همچنین دست و پای و سر ایشان سپید و روشن و تازه از آب طهارت، و به

يقول النبي (ص): «ان امتي يحشرون يوم القيامة غرا محجلين من آثار الوضوء».

وجه دیگر آنست که بنده مملوک چون فروشند، عادت چنان رفته که او را بنخاسی برند، و دست و پای و روی و سر بر مشتری عرضه کنند، و اگر چه کنیزک باشد شرع دستوری دهد که بر رویش نگرند، و مویش بینند، و دست و پایش نگرند. فردا مصطفی (ص) نخاس قیامت خواهد بود، و حق جلّ جلاله مشتری، پس بنده را فرمودند تا امروز

این اعضا را نیک بشوید، و تا تواند آب از آن نسترد، و در تجدید طهارت بکوشد، تا فردا در اعضاء وی نور افزایش دهد، و چون او را بنخاس خانه قیامت عرضه کنند، دست و پای و روی و سر وی روشن بود و پسندیده.

قَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا حکمت در آنکه طهارت از آب یا از خاک گردانید بوقت ضرورت نه با چیزی دیگر، آنست که رب العالمین آدم را از آب و خاک آفرید تا آدمی پیوسته از آن بر آگهی بود، و شرف خویش در آن بداند، و شکر این نعمت بجای آرد، و آدم (ع) ازین جهت بر ابلیس شرف یافت که ابلیس از آتش بود، و آدم از خاک، و خاک به از آتش، که آتش عیب نمای است و خاک عیب پوش. هر چه بآتش دهی عیب آن بنماید. سیم سره از ناسره پدید آرد. زر مغشوش از خالص پیدا کند. باز خاک عیب پوش است. هر چه بوی دهی بپوشد، عیب ننماید. و نیز آتش سبب قطع است، و خاک سبب وصل. با آتش بریدن و کشتن است، با خاک پیوستن و داشتن است. ابلیس از آتش بود لا جرم بگسست. آدم از خاک بود لا جرم پیوست. و نیز طبع آتش تکبر است برتری جوید، طبع خاک تواضع است فروتری خواهد. برتری ابلیس را بدان آورد که گفت: «أَنَا خَيْرٌ». فروتری آدم را بدان آورد که گفت: رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا. ابلیس گفت: من و گوهر من، آدم گفت: نه من بلکه خدای من.

حکمتی دیگر گفته‌اند در تخصیص آب و خاک اندر طهارت، گفتند که: هر جایی که آتش درافتد زخم آن آتش بآب و خاک بنشانند، و مؤمن را دو آتش در پیش است: یکی آتش شهوت در دنیا، دیگر آتش عقوبت در عقبی. رب العالمین آب و خاک سبب طهارت وی گردانید، تا امروز آتش شهوت بر وی بنشانند، و فردا آتش عقوبت.

و بدان که ابتداء طهارت از آن عهد معلوم گشت که اندر خبر آمده از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع) از رسول خدا (ص) گفت: چون فرشتگان حدیث آدم و صفت وی شنیدند، گفتند: أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَ يَسْفِكُ الدَّمَاءَ؟ بعد از آن ازین گفت پشیمان شدند، و از عقوبت الله بترسیدند، زاری کردند و بگریستند، و از خدای عزّ و جلّ خشنودی خواستند. فرمان آمد از الله که خواهید تا از شما درگذارم، و گرانی این گفتار از شما بردارم، و بر شما رحمت کنم، دریایی آفریده‌ام زیر عرش مجید، و آن را بحر الحیوان نام نهاده‌ام. بدان دریا شوید، و بدان آب رویها و دستها بشوید و سرها را مسح کنید، و پایها را بشوید. فرشتگان فرمان بجای آوردند. امر آمد که هر یکی از شما تا بگوید: «سبحانك اللهم و بحمدك، اشهد ان لا اله الا انت، استغفرک و أتوب اليك».

ایشان بگفتند، و فرمان آمد که توبه‌های شما پذیرفتیم، و از شما اندر گذاشتیم. گفتند: خداوندا! این کرامت ما راست علی الخصوص؟ یا دیگران ما را در آن انبازند؟ گفت: شما راست، و آن خلیفت را که خواهم آفرید، و فرزندان وی تا قیام الساعة. هر که این چهار اندام را آب رساند چنان که شما را فرمودم، اگر از زمین تا آسمان گناه دارد از وی درگذارم، و او را خشنودی و رحمت خود کرامت کنم.

و بر وفق این معنی خبر درست است از علی مرتضی (ع)، گفت: هر چه از رسول خدا (ص) بشنودمی الله مرا بدان منفعت دادی. یقین علم و صلاح عمل از آن بدانستمی، و اگر خبری من نشنوده بودمی، و کسی مرا روایت کردی آن کس را سوگند دادمی. چون سوگند یاد کردی بر وی اعتماد رفتی، و ابو بکر صدیق مرا روایت کرد، و راست گفت. او را سوگند ندادم از آنکه وی همیشه راستگوی بود. گفت: از رسول خدا (ص) شنیدم که گفت: هر بنده مؤمن که گناهی کند، پس از آن گناه آبدست کند، و آب تمام بجای رساند، و چون فارغ شود دو رکعت نماز کند، الله تعالی آن گناه از وی درگذارد، و از وی عفو کند، و بیان این خبر در قرآن مجید است: وَ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظِلْمْ

نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرُ اللَّهُ يَجِدُ اللَّهَ غَفُوراً رَحِيماً.

### ۳ النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ ياد كنيد نعمت خدای و نیکوکاری وی بر خویشتن، و میثاقه و پیمان وی، الَّذِي وَ اتَّقُوا بِهِ اَن پیمان که با شما بست، اِذْ فُلْتُمْ اَن گه که گفتید: سَمِعْنَا وَ اطعنا شنیدیم و فرمانبرداریم، وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ بپرهیزید از خشم و عذاب خدای، اِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۷) و بدانی که خدای دانا است بآنچه در دلهاست.

يا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای ایشان که بگرویدند. كُونُوا قَوَّامِينَ بحق گفتن بیای ایستید، لِلَّهِ خدای را، شُهَدَاءَ گواهان باشید، بِالْقِسْطِ بداد و راستی، وَ لَا يَجْرِمَنَّكُمْ و شما را بر آن مداراد و بدان میاراد، شَنَّانُ قَوْمٍ دشمنی گروهی، عَلَى اَلَا تَعْدِلُوا بر آنکه راست نروید و راست نگویید، اعدِلُوا راست گوئید و راست روید، هُوَ اَقْرَبُ لِلتَّقْوَى این چنین نزدیکتر بود بپرهیزگاری، وَ اتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خشم خدای، اِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بما تَعْمَلُونَ (۸) که الله دانا است بآنچه شما میکنید. وَعَدَ اللَّهُ وعده داد خدای، الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ایشان را که بگرویدند و کارهای نیک کردند، لَهُمْ مَغْفِرَةٌ ایشان را آمرزش است، وَ اَجْرٌ عَظِيمٌ (۹) و مزد بزرگوار.

وَ الَّذِينَ كَفَرُوا و ایشان که کافر شدند، وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا و بدروغ داشتند سخنان ما، اُولَئِكَ اصْحَابُ الْجَحِيمِ (۱۰)، ایشانند که آتشیانند.

يا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای ایشان که بگرویدند، اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ ياد کنید و یاد دارید نعمت الله بر خویشتن، اِذْ هَمَّ قَوْمٌ اَن گه که آهنگ کرد گروهی، اَنْ يَبْسُطُوا اِلَيْكُمْ اَيْدِيَهُمْ که دست بکشایند و دست گذارند بشما ببدی، فَكَفَّ اَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ بازداشت الله دستهای ایشان از شما، وَ اتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای، وَ عَلَى اللَّهِ فُلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (۱۱) و چنین باد که با خدا باد کار سپردن و پستی داشتن گرویدگان.

وَ لَقَدْ اخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ خدای پیمان سنتد از بنی اسرائیل، وَ بَعَثْنَا و فرستادیم، مِنْهُمْ از ایشان، اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا دوازده نقیب، وَ قَالَ اللَّهُ

و خدای گفت: اِنِّي مَعَكُمْ من با شما، لَئِنْ اَقَمْتُمْ الصَّلَاةَ ار نماز بیای دارید بهنگام، وَ اَتَيْتُمُ الزَّكَاةَ و زکاة دهید از مال، وَ اَمَنْتُمْ بِرُسُلِي و بگروید بفرستادگان من، وَ عَزَّرْتُمُوهُمْ و ایشان را شکوه دارید و یاری دهید، وَ اَقْرَضْتُمُ اللَّهَ و ام دهید خدای را، قَرْضًا حَسَنًا و امی نیکو، لَأُكْفِرَنَّ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ بهمه حال از شما گناهان شما ناپیدا کنم، وَ لَأُدْخِلَنَّكُمْ جَنَّاتٍ و در آرم شما را در بهشتهایی، تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ میرود زیر درختان آن جویها، فَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ مِنْكُمْ هر که نعمت پوشد و نسپاس گردد پس آن از شما، فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ (۱۲) گم گشت از میان راه راست.

فَإِذَا نَقَضْتُمْ مِيثَاقَهُمْ بشکستن ایشان پیمان خویش را، لَعْنَاهُمْ بر ایشان لعنت کردیم، وَ جَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً و دلهای ایشان سخت کردیم، يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ سخنان من در بعثت محمد میگردانیدند از جای خویش، وَ نَسُوا حَظًّا و فراموش کردند بهره خویش، مِمَّا دُكِّرُوا بِهِ از آن پند که ایشان را داده بودند، وَ لَا تَرَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ و تو همیشه مطلع باشی بر خیانتی که از ایشان آید، اِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ مگر اندکی از ایشان، فَاعْفُ عَنْهُمْ در گذار از ایشان، وَ اصْفَحْ و روی گردان، اِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (۱۲) که خدای دوست دارد نیکوکاران را.

وَ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا و ازینان که گفتند: اِنَّا نَصَارَى ما ترسایانیم، اَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ از ایشان هم پیمان بستیدیم، فَنَسُوا حَظًّا بگذاشتند بهره خویش، مِمَّا دُكِّرُوا بِهِ از آن پند که ایشان را داده بودند، فَأَعْرَبْنَا برآغالیدیم و انگیختیم، بَيْنَهُمْ میان

ایشان، العداوة و البغضاء دشمنی و بزومندی، إلى يوم القيامة تا روز رستاخیز، و سوف ینبئهم الله بما كانوا یصنعون (۱۴) و خیر کند الله ایشان را فردا که آن چیست که میکنند ایشان امروز.

### النوبة الثانية

قوله تعالى و تقدس: و اذکروا نعمة الله علیکم این خطاب باصحابه رسول است و با جمله مؤمنان امت تا بقیامت. صحابه با رسول خدا بیعت کردند، و دین و کتاب و سنت در پذیرفتند، از آنکه آیت آمد، بود: فأتقوا الله ما استطعتم و اسمعوا و أطیعوا.

رب العزة ایشان را درین آیت فرمود که قرآن و سنت بشنوید، و طاعتدار باشید، و امر و نهی بر کار گیرید، و آیات و کلمات و صحف و کتب ما ایمان آرید، و رسولان را که فرستادیم استوار گیرید، و آنچه گفتند و از غیب خبر دادند، از احوال قیامت و بهشت و دوزخ و غیر آن، همه قبول کنید، و جان و دل آن را تصدیق کنید. مؤمنان آن همه در پذیرفتند، و گفتند: سمعنا و أطعنا. رب العالمین از سمع و طاعت ایشان حکایت باز کرد، و گفت: و قالوا سمعنا و أطعنا.

اکنون درین آیت رب العزة آن نعمت و آن میثاق و آن قول با یاد ایشان میدهد و میگوید: یاد دارید آن نواخت که من بر شما نهادم، تا نعمت اسلام بر شما تمام کردم.

همان است که جایها در قرآن منت بر نهاد و گفت: و أنممت علیکم نعمتی، و لآتم نعمتی علیکم، و لئنم نعمته علیکم، این همه نعمت اسلام و ایمانست، که الله تعالی بر مؤمنان تمام کرده است.

و میثاقه الذي واتقکم به إذ قلتم سمعنا و أطعنا یاد دارید آن پیمان که الله با شما بست، و شما گفتید: سمعنا و أطعنا. مجاهد گفت: این میثاق آن عهد است که رب العزة روز میثاق بر فرزند آدم گرفت، آن گه که ایشان را از صلب آدم بیرون گرفت، و همه بر بوبیت الله اقرار دادند، و سمعا و طاعة گفتند. امروز در سرای حکم هر که بالغ شود و بر موجب آن اقرار عمل کند. و ایمان آرد مؤمن است و از اهل سعادت و نجات. و هر که بعد از بلوغ ایمان نیارد و عمل نکند، نقض آن عهد کرد، و در شمار مؤمنان نیست. اما اطفال مشرکان که بلوغ نرسیدند. و زمان عمل درنیافتند، از ابن عباس پرسیدند که حال ایشان چیست؟ گفت: ایشان بر میثاق اولاند، خدای داند که عمل ایشان چه بودی اگر روزگار زندگانی دریافتندی.

آن گه گفت: و اتقوا الله این تهدید است بر نقض عهد، میگوید: بترسید از خشم خدا، و نقض عهد مکنید، و پس از آنکه بالغ شدید ایمان آرید، و عمل کنید.

إن الله علیم بذات الصدور و بحقیقت دانید که خدای آگاه است از آنچه در دل شماست از ایمان یا از شك یا از نفاق یا از وفاق. این کلمتی جامع است، هر چیز را که در دل بود از سر، یا درافتد از ظن، یا برگذرد از خاطر، خدای بهمه داناست و از همه آگاه.

یا ایها الذین آمنوا کونوا قوامین لله تقومون لله بكل حق یلزمکم القیام به.

میگوید: ای شما که مؤمنانید قیام کنید، بر ایستادگی نمایند خدای را بهر حقی که شما را لازم آید که بدان قیام کنید و بپای ایستید، و گفته‌اند: کونوا قوامین لله ای قوالین لله.

سخن که گوئید خدای را گوئید، و بحق گفتن حق را بپای ایستید.

شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ يَشْهَدُونَ بِالْعَدْلِ فِي الْغَضَبِ وَالرِّضَا وَالْفَقْرِ وَالْغِنَى وَالشَّدَّةِ وَالرِّخَاءِ. گواهی که دهید بداد و راستی دهید. نزدیک را چون دور و دشمن را چون دوست، در غضب و رضا و فقر و غنا و در دشواری و آسانی یکسان. وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا مُؤْمِنَانَ رَا مِيْگويد: مبدا که عداوت شما با کفار مکه، و بغض شما مر ایشان را، شما را بر آن دارد که در گواهی دادن عدل و راستی بگذارید، و محرمی از ایشان حلال دارید، بلکه دوست و دشمن را، آشنا و بیگانه را، گواهی یکسان دهید. اَعْدِلُوا هُوَ اَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ اِي الی التَّقْوَىٰ. وَ اتَّقُوا اللّٰهَ اِنَّ اللّٰهَ خَبِيْرٌ يَّمَا تَعْمَلُوْنَ. وَعَدَّ اللّٰهُ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَ عَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ اِي قَالَ لَهُمْ. لِأَنّ الوعد قول، لَهُمْ مَعْفُوْرَةٌ اِي تَغْطِيَةٌ عَلٰى ذُنُوْبِهِمْ، وَ اَجْرٌ عَظِيْمٌ اِي جِزَاءٌ عَلٰى اِيْمَانِهِمْ. وَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا وَ كَذَّبُوْا بِآيٰتِنَا اُوْلٰئِكَ اَصْحَابُ الْجَحِيْمِ مَضٰى تَفْسِيْرَه.

يا أَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا اذْكُرُوْا نِعْمَتَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ اِذْ هَمَّ قَوْمٌ اَنْ يَّبْسُطُوْا اِلَيْكُمْ اِلٰيَةً قَتَادَه گفت این آیت بر رسول خدا فرو آمد، و وی در هفتم غزا بود به بطن نخل فرو آمده، کافران مکر ساختند، و اتفاق کردند که چون محمد و یاران وی در نماز شوند، و سر بسجود نهند، ما بر ایشان حمله بریم، که ایشان نماز دوست دارند، و نماز بنگذارند. درین همت بودند که ربّ العالمین جبرئیل را فرستاد بنماز خوف، و درین آیت منت بر ایشان نهاد که دست دشمن از شما کوتاه کردم و شما را از مکر ایشان خبر دادم جابر بن عبد الله گفت که: رسول خدا (ص) در بعضی سفرها بمنزل فرو آمد، و یاران همه متفرق گشتند، و رسول خدا سلاح که داشت از خود باز کرد، و از درختی درآویخت، و در سایه آن درخت بنشست. اعرابی بیامد، و شمشیر رسول برگرفت، و روی رسول نهاد، و گفت: من يمنعك مني؟ رسول خدا گفت: «اللّٰه يمنعك مني».

سه بار این سخن باز گفت. پس اعرابی شمشیر در نیام کرد. و هراسی بر وی افتاد، و یاران فراهم آمدند، و جبرئیل در آن حال این آیت آورد.

مجاهد و عكرمه و كلبی و مقاتل گفتند: سبب نزول این آیت آن بود که قریظه و نضیر با رسول خدا عهد داشتند که قتال نکنند، و یکدیگر را در دیات یاری دهند. رسول ایشان را در دیات ایشان یاری دهد، و ایشان رسول را در دیات مسلمانان یاری دهند. پس دو مرد معاهد از بنی سلیم بدست مسلمانان کشته شدند. اولیاء مقتول دیت طلب کردند. رسول خدا برخاست و به یهود بنی النضیر شد و ابو بکر و عمر و عثمان و علی و عبد الرحمن عوف با وی بودند. در پیش کعب اشرف شدند، و بنی النضیر آنجا حاضر. رسول خدا با ایشان استعانت کرد بدیت دو مرد، بر مقتضای آن عهد که از پیش رفته بود. ایشان در پذیرفتند. و رسول خدا و یاران را در خانه بنشانند، و خود بخلوت باز شدند، و مکر ساختند، گفتند اگر هرگز بر وی ظفر یابیم، امروز وقت آنست. کیست که این کار را شایسته است؟ عمرو بن جحاش بن کلب گفت: این کار منست، و من مرد آنم. آسیا سنگی عظیم بسر وی فرو گذارم، و شما را ازو باز رهانم. رفت با جماعتی و این مکر ساخته. رب العالمین جبرئیل را فرستاد، و رسول را از آن مکر ایشان خبر کرد. رسول (ص) برخاست و بیرون شد، و علی (ع) را بر جای خود گذاشت بر در آن سرای، و خود سوی مدینه رفت، پس ایشان نیز بیرون آمدند، و از پی رسول برفتند. رب العالمین در میان این قصه آیت فرستاد. آن گه بر عقب این آیت خبر داد از بنی اسرائیل: هم چنان که این قوم عهد رسول را نقض کردند، و پیمان شکستند، بنی اسرائیل که پدران ایشان بودند عهدی که با خدا بسته بودند نقض کردند، و پیمانی که داشتند بشکستند، و ذلك فی قوله تعالی: وَ لَقَدْ اَخَذَ اللّٰهُ مِيْثَاقَ بَنِيْ اِسْرٰئِيْلَ بَعْنٰى فِى التَّوْرَةِ، اَلَا يَشْرِكُوْا بِهٖ شَيْئًا، وَ بِالْاِيْمَانِ بِاللّٰهِ وَ مَلَائِكْتِهٖ وَ كِتٰبِهٖ وَ رَسَلِهٖ وَ اِحْلَالَ مَا

احل الله لهم و تحريم ما حرم الله عليهم.

وَ بَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا وَقَدْ آخَذَ أَلِيَهُمُ الذِّكْرُ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ. الرئیس علی القوم لانه ینقب عن امورهم، بیحث عنها، و یستخبرها، و یمین وجوهها. این دوازده نقیب از دوازده سبط بودند از اولاد یعقوب، از هر سبطی نقیبی، و عدد اسباط فراوان هزاران بودند. موسی چون خواستی که با بنی اسرائیل بیعتی کند، با ایشان بیعت کردی و عهد با ایشان بستنی تا از هر نقیبی از سبط خویش بیعت ستدی و با ایشان عهد بستنی. و گفته‌اند این میثاق آنست که الله تعالی وعده داد موسی را که دیار شام و زمین مقدسه بموسی و قوم وی سپارد، و جباران را که سکان آن زمین اند هلاک کند، پس چون بمصر آرام گرفتند، الله تعالی ایشان را فرمود که به اریحای شام روید، و با جباران جنگ کنید، که من خدای شمام، شما را نصرت دهم. و موسی را فرمود تا از دوازده سبط از هر سبطی نقیبی برگزیند، که پیش رود، وکیل در قوم خویش باشد، و ایشان را بر وفاء عهد و امتثال فرمان داد. موسی آن نقیبان را برگزید، و چون بزمین کنعان رسیدند، ایشان را بجاسوسی بفرستاد، تا احوال جبابره بازدانند. عوج عنق برایشان رسید، گویند: این عوج بالای عظیم داشت چنان که دست وی بقعر دریا رسیدی، و ماهی بگرفتی، و بحرارت قرص آفتاب آن را بریان کردی و بخوردی، و گفته‌اند که: بروزگار طوفان نوح که همه روی زمین آب گرفت، و بهر کوهی و بالایی که در زمین بود آب برگذشت، بدو زانوی عوج بیش نرسید، و نوح او را بر کشتی ننهاند، و گرد عالم میگشت، و سه هزار سال عمر وی بود، و بروزگار موسی او را هلاک کردند: پس چون آن نقبا بر عوج رسیدند، عوج ایشان را بگرفت، و بخانه برد، و با اهل خویش گفت: اینانند که بجنگ ما آمده‌اند. چه بینی اگر من ایشان را بیک بار در زیر پای نهم، و خرد کنم. اهل وی گفتند: ایشان را مکش، تا باز گردند، و قوم خود را بگویند که چه دیدند، و از شما خبر دهند. پس چون از دست عوج رهایی یافتند، با یکدیگر گفتند و عهد بستند که: با بنی اسرائیل قصه عوج نگوئیم

که ایشان بترسند، و مرتد شوند، و از قتال باز گردند. بلی با موسی و هارون بگوئیم، تا ایشان تدبیر کار کنند. پس باز گشتند، آن عهد نقض کردند، و هر نقیبی قوم خود را از قتال نهی کردند و بترسانیدند، مگر کالب بن یوحنا، و یوشع بن نون کالب نقیب سبط یهودا بود و یوشع نقیب سبط یوسف. این است قصه دوازده نقیب و شکستن پیمان ایشان.

وَ قَالَ اللَّهُ إِنِّي مَعَكُمْ يَعْنِي مَعَ النَّقْبَاءِ، وَ قِيلَ مَعَ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي النَّصْرِ لَكُمْ وَ الدَّفْعِ عَنْكُمْ. اینجا سخن تمام گشت، آن گه گفت: لَنْ أَقْمَتُمُ الصَّلَاةَ يَا مَعْشَرَ بَنِي إِسْرَائِيلَ بحدودها و فروضها و اوقاتها و معانیها و خشوعها، وَ آتَيْتُمُ الزَّكَاةَ المفروضة عليكم في أموالكم، وَ آمَنْتُمْ بِرُسُلِي كلهم وَ عَزَّرْتُمُوهُمْ اى نصرتموهم، و قيل اعنتموهم بالسيف. و التعزير الابد في غير هذا الموضع، وَ أَقْرَضْتُمُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا اى صادقاً من كل انفسكم، و هي كل نفقة بيتي فيها وجه الله، من النوافل و الفرائض، لَأَكْفِرَنَّ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَ لَأَدْخِلَنَّكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ.

ثم قال: فَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ مِنْكُمْ اى بعد العهد و الميثاق، فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ اى اخطأ قصد الطريق. گویند از این دوازده نقیب پنج ملك بخاستند که خدای را عز و جل طاعت دار بودند: داود و سلیمان و طالوت و حرقیما و پسر وی، و از آن هفت دیگر سی و دو جبار بخاستند که ملك از اهل حق بقهر بستند، و تباهاکاری کردند، و طاعی گشتند.

فَبِمَا نَقَضْتُمْ مِيثَاقَهُمْ «ما» صلت است، توکید قصه را درافزود، تقدیره: فَبِمَا نَقَضْتُمْ مِيثَاقَهُمْ. این پیمان شکستن آن بود که

ایشان را گفته بودند وَ آمَنْتُمْ بِرُسُلِي وَ عَزَّرْتُمُوهُمْ مراد بآن محمد بود، ایشان را ایمان دادن بدو و تعزیر و نصرت او فرموده بود، و از ایشان پیمان سته، پیمان شکستند و بوی کافر شدند، لَعَنَّاهُمْ یعنی چون پیمان بشکستند بر ایشان لعنت کردیم، پس آن لعنت که بر ایشان بود بکافر شدن ایشان بعیسی مریم. و گفته‌اند: این لعنت جزیت بود که بر ایشان نهاد، و قومی را ممسوخ کرد. وَ جَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً و دلهاشان سخت کردیم، و بقراءت حمزه و علی: و جعلنا قلوبهم قسية، دلهاشان بهرج کردیم و نفایه و ناسره.

يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ ای یغیرون کلام الله عن جهته من آية الرجم و نعت النبی و صفته. ابراهیم نخعی گفت: تحریف آن بود که در سخنان خدا که بایشان فرو آمده بود، این کلمات بود: «یا ابناء احباری، یا ابناء رسلی». ایشان بنوشتنند که یا ابناء ابکاری. و در آثار بیارند که بنی اسرائیل بکلمه‌ای کافر شدند که بتصحیف برخواندند: قال الله تعالى لعيسى في الانجيل: «انت نبی، و انا ولدتك»، ای ریبیتک، فحرفته النصری، و قرءوا: انت نبی و انا ولدتك. وَ نَسُوا حَظًّا مِمَّا دُكِّرُوا به ای ترکوا نصیبا مما امروا به فی کتابهم من اتباع محمد (ص) و اقامة الحدود. وَ لا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ ای علی خیانة منهم، کقوله تعالى: لَيْسَ لَوْعَتِهَا كَاذِبَةٌ ای کذب، و خیانت اینجا معصیت است بآن نقض عهدها که کردند، چنان که کعب اشرف کرد، آن گه که به مکه، شد و به ابو سفیان برساختند که بجنگ محمد شوند، و نیز روز احزاب نقض عهد کردند، و مشرکان را پشتی دادند در حرب محمد، و آن روز که به بنی النضیر شدند بطلب دیت. نقض عهد کردند، و مکر ساختند.

رب العالمین منت مینهد بر مصطفی (ص) که ما پیوسته از اسرار ایشان ترا خبر میدهم، و آن نقض عهد که میکنند، و بر تو مکر میسازند، با تو میگوییم، تا بر اسرار ایشان مطلع میشوی آن گه گفت: إِنْ أَلَيْسَ مِنْهُمْ مَكْرٌ أَنْدَكِي که این نقض عهد نکردند، چون عبد الله سلام و اصحاب وی. فَأَعْفُ عَنْهُمْ وَ اصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ اول ایشان را فرمود که این نقض عهد ایشان و معصیت ایشان در گذار و عفو کن. پس بعاقبت این عفو و صفح منسوخ شد بآیت سیف.

وَ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ مِيقَاتِهِمْ میگوید: چنان که از جهودان در تورات عهد و پیمانی ستدیم، از ترسایان در انجیل هم پیمان ستدیم باتباع محمد، و نبوت وی پذیرفتن، و بنعت و صفت وی اقرار دادن، و هم چنان که جهودان نقض عهد کردند ترسایان هم نقض عهد کردند. رب العالمین گفت: فَأَعْرَبْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَ الْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ما عداوت و بغض در میان جهودان و ترسایان افکندیم. جهود دشمن ترسا و ترسا دشمن جهود تا بقیامت، و گفته‌اند: این عداوت خود میان ترسایانست، و «بینهم» ضمیر ترسایانست، نظوریه و یعقوبیه و ملکانبیه همه دشمن و خصم یکدیگرند، در طلب ملک و جاه عداوت یکدیگر در دل گرفته، و در خون یکدیگر شده. و گفته‌اند: این عداوت و بغضاء هواهای مختلف است در میان ایشان، و جدال در دین، ذکره النخعی رحمه الله.

معوية بن قره گفت: «الخصومات فی الدین تحبط الاعمال»، در دین خصومت کردن، و در جدال آویختن، عمل باطل کند. روایت کنند از علی (ع) که گفت: «ایاکم و الخصومات فانها تمحق الدین»، وقال النبی (ص): «اجتنبوا اهل الاهواء فان لهم عرة كعرة الجرب»، و قال الحسن: «ایاکم و هذه الاهواء المنفرقة المتباعدة من الله، التي جماعتها الضلالة، و مستقرها النار، و قال الفضیل بن عیاض: «نظر المؤمن الی المؤمن جلاء للقلب، و نظر الرجل الی صاحب البدعة و الهواء یورث العمی»، و عن الاوزاعی قال: «بلغنی ان الله تعالی اذا اراد بقوم شرا الزمهم الجدل، و

منعهم العمل» «وَسَوْفَ يُنَبِّئُهُمُ اللَّهُ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ» یعنی ینبئهم فی الآخرة بما كانوا یصنعون فی الدنيا من التکذیب بالنبی (ص) و اخفاء نعمته. این سخن بر طریق تهدید گفته است، چنان که کسی را گویی: آری بخبر کنم ترا و آگاه شوی.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: وَ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ رَب العالمين جل جلاله و تقدست اسماؤه، و تعالت صفاته، و توالى آلاؤه و نعمآؤه، درین آیت مؤمنان را مینوازد، و دو چیز با یاد ایشان میدهد: یکی نعمت که برایشان ریخت، دیگر پیمان که با ایشان بست.

نعمت چیست؟ و پیمان چیست؟ نعمت دل گشادن است، و هدی دادن، و چراغ آشنایی در دل افروختن، و دل را خلعت معرفت پوشانیدن، و میان دل و میان دشمن از عظمت حصار ساختن. میگوید ربّ العزة جلّ جلاله که: یاد کنید این نعمت که من بشما دادم. از من آزادی کنید، و شکر گوئید، تا مستوجب زیادت نعمت گردید: لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ، دیگر میثاق است که با یاد ایشان میدهد، میگوید: یاد دارید پیمان و عهد که پذیرفتید، و امر و نهی که برداشتید. دانید که چه پذیرفته‌اید، و چه برداشته‌اید. باری که هفت آسمان و هفت زمین و کوه‌ها برنیارستند داشتن، شما دلیری کردید، و برداشتید.

آسمانها و زمینها از آن برمیدند، از بیم توانی و تقصیر بگریختند، و بخداوند خویش زینهار خواستند، شما برداشتید، و خداوند خویش را بطاعت پاسخ کردید.

قومی گفتند: این میثاق آن پیمان است که ربّ العزة با تو بست. سود و زیان تو بخردی، و بهشت بعوض بتو داد، و قرآن بر تو حجت کرد، گفت: إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ. خدای تعالی بخرد از مؤمنان تنهای ایشان، تا خدمت کنند، بروز گرم روزه دارند، بشب تاریک نماز کنند، بزمستان سرد آبدست تمام کنند، بجان عزیز و بمال نفیس حج و غذا کنند، بیماران را عیادت کنند، درویش حقیر را بپرسند، «و اموالهم» مالهای ایشان بخرد تا از فراوان اندکی بخشند، و از مایه آن صدقه و زکاة دهند، برهنه را بپوشند، گرسنه را سیر کنند، اسیر را بازخرند، درمانده را دست گیرند.

چون ایشان این عهد بجای آرند ایشان را بر من چه باشد؟ بَأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ تا درین جهان باشند نکو دارم. بدر مرگ یاری دهم. در گور تلقین و بشارت دهم. در قیامت سپید روی انگیزم. از فزع اکبر ایمن گردانم. عیبها پوشانم، و گناهان اندر گذارم. خصمان خشنود کنم، و از حوض کوثر آب دهم، و بر صراط جواز دهم، و در بهشت جای دهم. رضوان خود در تو پوشم. حجاب بردارم. دیدار باقی کرامت کنم.

آن گاه گفت: وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ؟ کیست در هفت آسمان و هفت زمین بوفای عهد باز آمده‌تر از خدای، وافی تر و کافی‌تر از الله، در قول راست‌تر و در فعل قوی‌تر از الله، آن گاه از بندگان گله کرد که من بوفای عهد بازآمدم، و ایشان بوفای باز نیامدند: وَ مَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ از بی‌وفایی و بی‌عهدی ایشان گله میکند، میگوید: با همه وفا کردم، بیشترین ایشان بی‌وفا یافتم. همه را نعمت دادم، اندکی شاکر یافتم.

همه را پند دادم، اندکی پند پذیر یافتم. همه را خواندم، اندکی مجیب یافتم. آن گاه ایشان را پند داد و بتقوی فرمود، گفت: وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ پرهیزد از خشم و عذاب من باز آنید بوفای من. دریابید پند من. بترسید



از بی‌وفایی من.

یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا این از الله گوی است که ایمان بنده عطاء است.

كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ از روی اشارت میگوید: بندگان من! گواهی دهید از بهر من، تا من نیز گواهی دهم از بهر شما. گواهی دهید امروز که آفریدگار و پروردگار شما منم، تا فردا شما را گواهی دهم که بندگان و گزیدگان من‌اید، و ذلك فی قوله تعالی: وَ اللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا تَعْمَلُونَ، بویفا و عهد باز آید، تا بویفا و عهد شما باز آیم، وَ أَوْفُوا بِعَهْدِي أَوْفٍ بِعَهْدِكُمْ بانابت از بر من باز آید تا ببشارت از بر شما و از آیم.

وَ أَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَى وَ هُوَ الْمَشَارُ إِلَيْهِ بِقَوْلِهِ تَعَالَى: هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ. وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَ أَجْرٌ عَظِيمٌ این آیت ردّ است بر دو گروه: گروهی که گفتند: معصیت طاعت باطل کند، و گروهی که گفتند: عذاب کردن بیگناه در حکمت جائز نیست، و این هر دو خلاف حق است، و نه طریق سنت است. معصیت طاعت باطل نکند که رب العزة مؤمنانرا بستود، و بعمل صالح موصوف کرد، آن گه وعده مغفرت داد، و آن کس که سزای مغفرت بود بیگناه نباشد. پس با گناه عمل صالح از وی بنیفتاد. و نیز بیان کرد که: بنده اگر چه با عمل صالح است، محتاج عفو و مغفرت است، و اگر چه پاکدامن است، نیازمند رحمت است، که نجات در رحمت و مغفرتست نه در طاعات و اعمال. مصطفی (ص) گفت: «لو عذبتنی الله و ابن مریم لعذبتنا ابدًا، و هو غیر ظالم».

و قال الحسين بن منصور: «من جوز التخلیق من غیر علة جوز التعذیب من غیر زلة». آن کس که بخواند بی‌علت، اگر براند بی‌زلت، کس را بر صنع وی چرا نیست، و در حکم وی چون نیست. خداوندا! در راستی کار تو تهمت نیست، و صنع ترا علت نیست.

درماندیم در مقامی که راه واپس نیست و از پیش یارا نیست در دریایی که آن را کران نیست. خداوندا! رهی را دریاب، که رهی را بیش از این طاقت نیست. بپیوند و ببخشای که مقتضای کرم جز این نیست. فتح شخرف از اسرافیل مصری پرسید استاذ ذو النون که: هل تعذب الاسرار قبل الزلزل؟ اسرافیل سه روز زمان خواست. روز چهارم گفت: مرا جواب دادند بشنو اگر روا بود ثواب بیش از عمل، هم روا بود عذاب بیش از زلزل. این بگفت و زعقه‌ای زد، و در شورید، و از دنیا برفت.

بیر طریقت گفت: «آن درنگ خواستن زندگانی بود که اگر بوقت جواب دادی هم بر جای برفتی».

وَ لَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ بَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا بِو بكر وراق گفت که: در بنی اسرائیل نقبا بودند پیشروان و گزیدگان ایشان، و در همه حال مرجع قوم با ایشان، و درین امت بدلاء‌اند اوتاد جهان که دل‌هایشان چون دل‌های پیغمبران.

مصطفی (ص) گفته: «یکون فی هذه الامة اربعون على خلق ابراهيم و سبعة على خلق موسى و ثلاثة على خلق عيسى و واحد على خلق محمد».

و بو عثمان مغربی گفته: «البدلاء اربعون و الامناء سبعة و الخلفاء من الأئمة ثلاثة، و الواحد هو القطب، و القطب عارف بهم جميعا، و يشرف عليهم، و لا يعرفه احد، و هو امام الاولياء». خيار خلق‌اند این قوم، و مصابیح دین و اعلام یقین. ملوک طریقت و امناء شریعت. رب العالمین ایشان را از جهانیان برگزیده، و به ربطه «يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ»



وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ لِقَوْمِهِمْ كَفَت قَوْم خويش را: يَا قَوْمِ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ اى قوم ياد كنيد و ياد داريد نعمت خداى بر خود، اِذْ جَعَلَ فِيكُمْ اَنْبِيَاءَ كه در ميان شما پيغامبران فرستاد، وَ جَعَلَكُمْ مُلُوكًا و شما را پادشاهان كرد، وَ اَنَّا كُنَّا بِكُمْ اَعْيُنًا و ما شما را در ميان خود نگاه داشتيم، وَ مَا لَمْ يُؤْتِ اَنْجَحًا نَدَادَ هَرَكَز، اَحَدًا هِيچ كس را مِنَ الْعَالَمِينَ (٢٠) از جهانيان.

يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْاَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ اى قوم درويد در زمين مقدس، الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ اَنْجَحًا خداى شما را نبشت و بهره كرد، وَ لَا تَرْتَدُّوا عَلَى اَدْبَارِكُمْ و از فرمان بردارى برمگرديد به پس باز، فَتَنَّقِلُوا خَاسِرِينَ (٢١) كه بازگرديد بروز بترى پس سودمندی زيانكاران گرديد.

قَالُوا يَا مُوسَى كَفَتند: يَا مُوسَى! اِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ در آن زمين قومى اند جباران، وَ اِنَّا لَنْ نَدْخُلَهَا و ما در آن زمين نشويم، حَتَّى يَخْرُجُوا مِنْهَا تَا اَنْ كِه كه ايشان بيرون آيند از آن، فَاِنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا اِگر بيرون آيند از آن، فَاِنَّا دَاخِلُونَ (٢٢) ما پس در شويم.

قَالَ رَجُلَانِ دُو مَرْد كَفَتند: مِنَ الَّذِيْنَ يَخَافُونَ اِز اَنْ خُدَاى تَرَسَان، اَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا كه نيکویی کرده بود خداى با ايشان، ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ كه اى قوم از در آن زمين بر اهل آن زمين درشويد، فَاِذَا دَخَلْتُمُوهُ كه چون شما در شويد از در، فَاِنَّكُمْ غَالِبُونَ شَمَا ايشان را بازماليد و كم آريد، وَ عَلَى اللَّهِ فِتْوَاكُلُوا و پشت بخداى باز كنيد، اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (٢٣) اِگر گرويدگانيد.

قَالُوا يَا مُوسَى جَوَاب دَادند كه يا موسى اِنَّا لَنْ نَدْخُلَهَا اَبْدًا ما در آن زمين نرويم هرگز، ما دَامُوا فِيهَا تَا اَنْ جَبَّارَان در آن زمين باشند، فَاذْهَبْ اَنْتَ وَ رَبُّكَ تُو رُو با خداوند خويش، فَفَاتِيلاً و كشتن كنيد با ايشان، اِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ (٢٤) كه ما ايدر نشستگانيم.

قَالَ رَبُّ مُوسَى كَفَت خداوند من! اِنِّي لَا اَمْلِكُ مِنْ پادشاه نهام، اِلَّا نَفْسِي مِگر بر خويستن، وَ اَخِي و برادر خويش، فَافْرُقْ بَيْنَنَا جَدَابِي افكن ميان ما، وَ بَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ (٢٥) و ميان اين قوم بيرون شدگان از فرمان بردارى. قَالَ كَفَت خداى: فَاِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ اَنْ زَمِينَ بر ايشان حرام ساختم، اَرْبَعِينَ سَنَةً چهل سال، يَتَّبِعُونَ فِي الْاَرْضِ تَا سامان گم کرده مىباشند و راه نيابند بيرون شدن را، فَلَا تَأْسَ، پس تو اندوه مبر، عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ (٢٦) برين گروه كه از طاعت دارى بيرون شدگانند.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: يَا اَهْلَ الْكِتَابِ اِين خَطَابِ با جهودان و ترسايان است. رَبِّ الْعِزَّةِ ايشان را بايمان و توحيد ميخواند، و پذيرفتن رسالت محمد (ص) و اظهار نعت و اِثْبَاعِ سُنَّتِ وى. ميگويد: رَسُولِ ما با شما آمد، تَا اَنْجَحَ شَمَا پنهان ميكنيد از آيت رجم و نعت و صفت محمد كه در تورات و انجيل است وى پيدا و روشن كند بعد از آنكه از بسيارى كه پنهان کرده ايد درگذرد، و عفو كند، و شما را بدان نگیرد، و جزا ندهد.

اَنْ كِه صفت محمد (ص) كرد و قرآن كه كتاب وى است، كَفَت: قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ نُوْرٌ اِينجا پيغامبر است، چنان كه جاي ديگر كَفَت: نُورٌ عَلَى نُورِ اى: نبي مرسل بعد نبي، و از بهر اَنْ او را نور نام كرد كه چيزها روشن گرداند، و حقيقت هر كار و هر چيز بهر كس نمايد، چنان كه نور هر جاي كه بود روشنايي دهد، كَفَتار و كردار دلها را روشنايي افزايد.

وَ كِتَابٌ مُبِينٌ اِينجا قرآن است كه در اَنْ بِيانِ حلال و حرام است، و روشنايي دل و جان است، و نجات خلق در

پذیرفتن آن و کار کردن بآنست. مصطفی (ص) گفت: «ان هذا القرآن من الله، و هو النور المبين، و هو الشفاء النافع، فيه نبأ من قبلكم، و خبر من بعدكم، و حكم ما بينكم، و هو الفصل ليس بالهزل، من تركه من جبار قصمه الله، و من ابتغى الهدى في غيره أضله الله، و هو حبل الله المتين، و هو الذكر الحكيم، و هو الصراط المستقيم، من قال به صدق، و من عمل به اجر، و من حكم به عدل، و من دعا اليه هدى الى صراط مستقيم».

و قال (ص): «القرآن سبب، طرفه بيد الله عز و جل، و طرفه بأيديكم، فتمسكوا به فانكم لا تزلون و لا تهلكون ابدا». و قال ابن عباس: ضمن الله عزّ و جلّ لمن قرأ القرآن ان لا يضلّ في الدنيا و لا يشقى في الآخرة، لقوله تعالى: فَمَنْ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَ لَا يَشْقَى، و قال ابن مسعود: من احبّ ان يعلم انه يحبّ الله و رسوله فلينظر، فان كان يحبّ القرآن فانه يحبّ الله و رسوله، و قيل لجعفر بن محمد (ع): لم صار الشعر و الخطب تملّ اذا اعيدت، و القرآن يعاد و لا يملّ؟ قال: «لان القرآن حجة على اهل الدهر الثاني كما هو على اهل الدهر الاول، فلذلك ابدا هو غضّ جديد».

يَهْدِي بِهِ اللَّهُ يَهْدِي بِكِتَابِهِ الْمُبِين من اتبع ما رضىه الله من تصديق محمد (ص)، «سبل السلام» اي دين الله عزّ و جلّ، و هو الذي شرع لعباده، و بعث به رسله. ميگويد: خدای تعالی باین قرآن راه نماید بندهای را که بر پی رضاء حق ایستند، و آن کند که الله پسندد از تصديق محمد (ص) و ایمان آوردن بوی، راه نماید او را بدین خداوند عزّ و جلّ، آن دینی که بندگان را بآن فرمود، و پیغامبران را بآن فرستاد، و آن دین حنیفی است و ملت اسلام و شریعت مصطفی باین قول «سلام» اینجا نام خداوند است عز و جل، و درست است خبر از مصطفی (ص) که گفت: «اللهم انت السلام و منك السلام. تبارکت يا ذا الجلال و الاکرام».

و مصطفی (ص) روزی عائشه را گفت: «هذا جبرئيل يقرأ عليك السلام»، فقالت عائشة: الله السلام، و منه السلام، و على جبرئيل السلام. و معنى سلام در نام خداوند عزّ و جلّ بی‌عیب است دور از کاستن و افزودن، و از حال گشتن، و بدریافت وی رسیدن. و روا باشد که سلام اندرین آیت بمعنی سلامت بود یعنی سبل السلامة التي من سلکها سلم فی دینه و دنیاه، راه نماید خدای او را راهی که سلامت دین و دنیای وی در آن باشد.

وَ يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ و او را از ظلمات کفر بنور ایمان درآرد، «بازنده» یعنی بأمراه و توفیقه و ارادته، وَ يَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ صراط نامی است راه را، دیدنی، و نادیدنی، دیدنی خود محسوس است، و نادیدنی اسلام و سنّت است.

لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ این در شأن ترسایان نجران فرو آمد، و ایشان فرقه یعقوبیه‌اند گفتند: عیسی پسر خداست: رب العزة گفت جل جلاله: یا محمد ایشان را گوی: «فَمَنْ يَمْلِكُ» ای من یقدر ان يدفع من عذاب الله شیئا اذا قضاها؟ کیست آن کس که چون خدا بر سر خلق عذابی قضا کند، چیزی از آن عذاب دفع تواند کرد؟ اگر خواهد که عیسی را و مادر وی را و جمله اهل زمین را عذاب کند، که تواند که آن باز دارد؟ پس خدایی را کی شاید آن کس که عذاب از خود و دیگران دفع نتواند؟ آن گه گفت: وَ لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا یعنی ما بین هذین النوعین من الاشیاء. گفته‌اند که خزائن آسمان باران است، و خزائن زمین نبات. میگوید: هر دو ملک و ملک ماست، و هر چه میان هر دو آفریده، از بندگان و غیر ایشان. یَخْلُقُ مَا يَشَاءُ این دفع آن شبهت است که ترسایان را افتاد در کار عیسی و آمدن وی از مادر بی‌پدر. میگوید: آن را که خواهد آفریند، چنان که خواهد بر مشیت و ارادت

خویش، اگر خواهد بی‌پدر آفریند چون عیسی، و اگر خواهد بی‌پدر و مادر آفریند چون آدم، وی بر همه چیز قادر است و توانا.

وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ سَخَنَ دَرِينِ آيَتِ مَتَادَخِلِ اسْت. ترسایان ابناء گفتند، و جهودان احبّا. ترسایان گفتند که: عیسی پسر خداست، و مادر وی از ماست، خبر از جماعت بیرون داد هر چند که مراد بآن عیسی است، و جهودان گفتند: نحن اولیاء الله من دون الناس ما خاصّه دوستان خدائیم، بیرون از همه مردمان. ناس اینجا مصطفی (ص) است و عرب، و گفته‌اند که ترسایان از آنجا گفتند که نَحْنُ اَبْنَاءُ اللّٰهِ، که عیسی (ع) گفته: اذا صلیتم فقولوا یا ابانا الذی فی السماء تقدس اسمک، و این بمعنی قرب است و برّ و رحمت یعنی ای خداوندی که با نیکان بندگان بمهربانی و نزدیکی چنانی که پدر مهربان بر فرزندی، و آن گه با مسلمانان می‌گفتند: و الله ان کتابنا لقبل کتابکم و ان نبینا لقبل نبیکم، و لا دین الا دیننا، و لا نبی الا نبینا، و انا نحن اهل العلم القدیم، فلیس احد افضل منا. و روا باشد که اینجا ضمیری نهند، یعنی نحن ابناء رسله. رسول خدا ایشان را بیم داد و بعقوبت حق بترسانید، ایشان گفتند: ما پسران پیغامبران اوایم. ما را عذاب نکند.

رَبِّ الْعِزَّةِ كَقَوْلِهِ: یا محمد ایشان را گوی: اگر پسران پیغامبران خدائید، پس چرا پدران شما را که اصحاب سبت بودند عقوبت کرد، و ایشان را بگناهان خویش فرا گرفت.

بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِّمَّنْ خَلَقَ نَه چنانست که شما گفتید، که شما گروهی مردمانید چنان که آفریدگان وی از فرزندان آدم. يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ آن را که خواهد از آفریدگان خویش ببامرزد. اگر خواهد جهود را از جهودی و ترسا را از ترسایی توبه دهد، و او را ببامرزد. وَ يُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ و اگر خواهد او را بر آن کفر بمیراند و او را عذاب کند. وَ لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا مِنَ الْخَلْقِ، وَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ الْمَرْجِعُ فِي الْآخِرَةِ.

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ يَعْنِي اَعْلَامِ الْهُدَى وَ شَرَائِعِ الدِّينِ. عَلَى فِئْرَةِ مِنَ الرَّسُلِ از میلاد عیسی (ع) تا بمیلاد محمد (ص) گفته‌اند که ششصد سال بود، و بروایتی پانصد و شصت سال، و بروایتی چهارصد و سی و اند سال، و تا بروزگار عیسی پیغامبران پیوسته آمدند، پس یکدیگر، تا برفع عیسی، پس از آن بریده گشت، و روزگار فترت بود تا بوقت بعثت محمد (ص). قومی گفتند پس عیسی سه پیغامبر دیگر از بنی اسرائیل بودند، و ایشانند که رَبِّ الْعِزَّةِ در سوره یس قصه ایشان گفت: إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ.

أَنْ تَقُولُوا مَا جَاءَنَا مِنْ بَشِيرٍ وَ لَا نَذِيرٍ يَعْنِي لئلا تقولوا. محمد را که بشما فرستادیم بآن فرستادیم تا فردا نگوئید که بما هیچ بشیر و نذیر نیامد. آن گه مصطفی (ص) بشما آمد، هم بشیر است و هم نذیر، بشیر بالجنة نذیر من النار، بشیر بالمؤمنین و نذیر للجاحدين. مصطفی (ص) را در قرآن بیست نام است، بده فائده در دو قرین یکدیگر، دو نام تصریح است و آن را اسم علم گویند، و هو محمد و احمد، يقول الله تعالى: مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللّٰهِ، يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ. و دو نام تعظیم است، و هو الرسول و النبی، يقول الله تعالى: يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ، يَا أَيُّهَا الرَّسُوْلُ. و دو نام شفقت است و مهربانی، و هو الرؤف و الرحیم، لقوله تعالى: بِالْمُؤْمِنِينَ رُوْفٌ رَحِيْمٌ. و دو نام است بشارت و نذارت را، و هو البشیر و النذیر، لقوله تعالى: إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيْرًا وَ نَذِيْرًا. و دو نام است دعوت و هدایت را، و هو الداعی و الهادی، لقوله تعالى: وَ دَاعِيًا إِلَى اللّٰهِ بِإِذْنِهِ، وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ. و دو نام است نفع امت را، و هو النور و السراج، لقوله تعالى: قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللّٰهِ نُورٌ، وَ قَالَ تَعَالَى: وَ سِرَاجًا مُنِيْرًا. و دو نام است ظهور حجّت را بر دشمنان و معاندان، و

هو البرهان و البیتة، لقوله تبارك و تعالی: قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ، و قال تعالی: حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ رَسُولٌ مِنَ اللَّهِ. و دو نام تکریم است خصوصیت وی را، و هو العبد و الکریم، لقوله تعالی و تقدس: أَسْرَى بِعَبْدِهِ، و قال تعالی: إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ. و دو نام است بر طریق اشارت از محض معرفت، و هو المزمّل و المدثر، لقوله تبارك و تعالی: يَا أَيُّهَا الْمَرْمَلُ، یا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ. و دو نام است بر سبیل کنایت در عین مباسطت اظهار عزّت وی را و هو طه و یس.

روی ابو ذر، قال: قلت: یا رسول الله هل سمّاک الله عزّ و جلّ فی شیء من الکتب؟ قال: «نعم یا با ذر! سمّانی الله فی التوراة، یحید، و فی الزبور، الماحی، و فی الانجیل، احمد، و فی القرآن محمدا». قلت: یا رسول الله لم سمّیت یحید؟ قال: «لائی احدی بأمّتی عن النار»، قلت: لم سمّیت الماحی؟ قال: «محا الله عزّ و جلّ بی الاوثان عن جزيرة العرب». قلت: لم سمّیت احمد؟ قال: «حمدنی الامم کلها». قلت: لم سمّیت محمدا؟ قال: «أنا محمود فی اهل السماوات، و محمود فی اهل الارض».

وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ وَ جَعَلَ لَكُم مَّلُوكًا در بنی اسرائیل پیغامبران در سبط لاوی بودند، و ملوک در سبط یهودا. و گفته اند: «جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ» آن هفتاد مرد بودند که موسی ایشان را برگزید، و با خود بمناجات برد، و ایشان را صاعقه رسید، پس از آن صاعقه زنده گشتند، و پس از موسی و هارون پیغامبران بودند وَ جَعَلَ لَكُم مَّلُوكًا یعنی تملکون انفسکم بعد تبعید فرعون ایاکم. میگوید: پس از آنکه زیردست فرعون بودید، و شما را ببندگی گرفته، اکنون شما را آزاد و بر نفس خود پادشاه کرد، و از زیردستی و بندگی وی رهایی داد. و قیل: وَ جَعَلَ لَكُم مَّلُوكًا ای اغنیاء، شما را توانگر کرد تا از یکدیگر بی نیاز گشتید.

مردی فرا عبد الله عمر گفت: السنا من فقراء المهاجرین؟ نه ما از جمله درویشان مهاجرانیم؟ عبد الله گفت ترا هیچ زن هست؟ گفت: هست. گفت: هیچ مسکن داری که در آن نشینی؟ گفت: دارم. گفت پس تو از توانگرانی. آن مرد گفت: من خادم نیز دارم. عبد الله گفت: فانت من الملوک، تو از جمله ملوکی، و باین معنی مصطفی (ص) گفت: «من اصبح معافی فی بدنه، أمنا فی سربه عند قوت یومه، فکأثما حیزت له الدنيا. یکفیک ابن آدم منها ما سدّ جوعتک، و واری عورتک، فان کان لک بیت یواریک، فذاک، و ان کانت دابةً ترکیها فبخ فلق الخبز و ماء الجر و ما فوق الازار حساب علیک».

و عن ابی سعید الخدری، عن النبی (ص) قال: «کان بنو اسرائیل اذا کان لاحدهم خادم و امرأة و دابة یکتب ملکا»، و قال ابن عباس و مجاهد و الحسن: من کان له بیت و امرأة و خادم فهو ملک. ضحاک گفت: بنی اسرائیل را ملوک از آن گفت که خانهای فراخ داشتند، و آب روان در آن، قال: و من کان مسکنه واسعاً، و فیه ماء جار فهو ملک. قتاده گفت: ملک ایشان آن بود که خدم و حشم ساختند، و از فرزندان آدم اول کسی که حشم ساخت ایشان بودند. وَ جَعَلَ لَكُم مَّلُوكًا یعنی و جعل فیکم ملوکا، وَ آتَاكُمْ مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ من فلق البحر و المنّ و السلوی و تظلیل الغمام و غیر ذلك.

یا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ یعنی المطهّرة. سمّیت مقدسه لآنها قدّست من الشریک و جعلت مسکنا للانبیاء، و ینقدّس فیه من الذنوب. گفته اند: زمین مقدسه زمین شام است سر تا سر آن. مصطفی (ص) گفت: «طوبی للشام». قیل لأی ذلك یا رسول الله؟ قال: «لان ملائکة الرحمن باسطة اجنحتها علیها»، و قال (ص): «اللهم بارک لنا فی شامنا، اللهم بارک لنا فی یمننا». قالوا: یا رسول الله و فی نجدنا؟ فقال: «هنالك الزلازل و الفتن، و بها یطلع الشیطان»، و قال

(ص): «ستخرج نار من حضرموت تحشر الناس». قلنا يا رسول الله ما تأمرنا؟ قال: «عليكم بالشام، سيصير الامر أن تكونوا جنودا مجندة، جند بالشام، و جند باليمن، و جند بالعراق»، فقال رجل: يا رسول الله خر لي ان ادركت ذلك. قال: «عليكم بالشام، فانها خيرة الله من ارضه، يجتبي اليها خيرته من عباده. يا اهل الاسلام عليكم بالشام فان صفوة الله من ارضه الشام، فان الله قد تكفل لي بالشام و اهله».

مجاهد گفت: زمين مقدسه آن بقعه است كه طور بر آن است. كلبى گفت: زمين دمشق و فلسطين و بعضى اردن است، و قال عبد الله بن مسعود: قسم الخير عشرة اجزاء، فجعل منه تسعة بالشام، و واحد بالعراق، و قسم الشر عشرة، فجعل منه تسعة بالعراق و واحد بالشام (قال) و نزل حمص الشام سبع مائة من اصحاب رسول الله (ص)، فيهم سبعون بدريا التى كتب الله لكم، يعنى كتب فى اللوح المحفوظ انها مساكن لكم، و قال السدى: اى امرمك الله ان تدخلوها.

گفته‌اند: این فرمان به بنی اسرائیل پس غرق فرعون بود، که ایشان را فرمودند که از زمین مصر بزمین قدس شوند، و زمین قدس آن گه بقیه عمالقه داشت قومی بودند با شخصهای عظیم، و بالاهای بلند، و بطشتها و قوتها، و کس دیده‌اند از شان که پنج تن از بنی اسرائیل در کف دست بگرفته بود، و زمین قدس زمینی بود با نعمت فراخ و میوه‌های نیکو. و هب منبه گفت: انار بود، چنان که پنج تن از بنی اسرائیل در زیر پوست نیم انار میشدند، و انگور بود، چنان که يك خوشه به بیست کس بر می‌گرفتند، و در آن زمین اریحاست که هزار ديه دارد، در هر دهی هزار بستان، در آن میوه‌های الوان.

وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِكُمْ أَيَّ لَا تَرْجِعُوا كَفَرًا، فَتَنَقَّلُوا خَاسِرِينَ.

میگوید: طاعت دارید و فرمان برید، و پس از آنکه ایمان آورید بکفر بازگردید، که زیانکاران باشید. و قیل لا تَرْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِكُمْ أَيَّ لَا تَرْجِعُوا و راءکم بترکم الدخول. میگوید: روید در زمین قدس و نبادا که به پس باز گردید، و در نشوید، که آن گه زیانکار گردید. کلبی گفت: ابراهیم خلیل (ع) بر کوه لبنان شد. وی را گفتند: در نگر یا ابراهیم چنان که دیده تو بآن رسد، آن زمین مقدس است، و بعد از تو بمیراث بفرزندان تو دادیم. قالوا یا موسی ان فیها قوماً جبارین چون آن دوازده نقیب که موسی ایشان را بجاسوسی فرستاده بود بازگشتند، و آنچه دیده بودند با موسی بگفتند، موسی ایشان را گفت: این کار پنهان دارید، آنچه دیدید بر بنی اسرائیل اظهار مکنید که ایشان چون آن بشنوند، بد دل شوند و بترسند، و از قتال باز ایستند. ایشان رفتند و بر خلاف قول موسی هر کس باقرین خود بگفتند. بنی اسرائیل چون آن بشنیدند، همه آواز برآوردند، و گریستن در گرفتند، گفتند: یا لیتنا متنا فی ارض مصر و لیتنا نموت فی هذه البریة، و لا یدخلنا الله ارضهم، فیکون نساؤنا و اولادنا و اموالنا غنیمة لهم. پس رفتند، و خود را پیش روی ساختند، تا با زمین مصر روند. اینست که رب العالمین گفت: قالوا یا موسی ان فیها قوماً جبارین و انا لن ندخلها حتی یخرجوا منها فإن یخرجوا منها فإنا داخلون. چون ایشان همت کردند که باز گردند، موسی و هارون هر دو بسجود در افتادند، و خدای را عز و جل ثنا گفتند، و در وی زاریدند، و آن دو مرد دیگر گفتند که رب العالمین از ایشان خبر داد: قال رجلان یکی یوشع بن نون ابن افرانیم بن میشی بن یوسف، و دیگر کالب بن یوفنا داماد موسی بخواهر وی مریم. و گفته‌اند: یوشع از سبط ابن یامین بود، و کالب از سبط یهودا.

من الذین یخافون الله فی مخالفة امره أنعم الله علیهما بالتوفیق و الیقین. این دو مرد گفتند که: در روید از

در این شهر، و باک مدارید، و مترسید ازین جباران که ایشان جسمهای قوی دارند، و دلهای ضعیف، و پشت بخداوند خویش باز کنید اگر مؤمنان اید، و یقین دانید که خدای تعالی شما را نصرت دهد، که الله موسی را وعده نصرت داده، و وعده خود با پیغامبران خویش خلاف نکند.

ایشان هم چنان بر سر مخالفت و معصیت خویش میبودند، و میگفتند: یا مُوسَى إِنَّا لَنْ نَدْخُلَهَا أَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا فَاذْهَبْ أَنْتَ وَ رَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ ای فاذهب انت فقاتل و ربك في الدفع عنك و النصر لك عليهم، إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ انا لا نستطيع قتال الجبارين. و قال بعضهم: كان هارون اكبر من موسى و كان محبا معظما في بنى اسرائيل، و كأنهم قالوا فاذهب انت و كبيرك، يعنى هارون، فقاتلا، كقوله تعالى: مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ ای سیدی و کبیری.

روی ان النبى (ص) قال لاصحابه يوم الحديبية حين صد عن البيت: «انى ذاهب بالهدى، فناخره عند البيت».

فقال المقداد بن اسود: اما و الله لا نقول كما قال قوم موسى: «فَاذْهَبْ أَنْتَ وَ رَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ»، و لكننا نقاتل عن يمينك و شمالك و من بين يديك و من خلفك، و لو خضت بحرا لخصنا معك، و لو تسمت جبلا لعلوانه معك، و لو ذهبت بنا الى برك الغماد لتابعناك. فلما سمعها اصحاب رسول الله (ص) بايعوه على ذلك، و رأيت رسول الله اشرق وجهه لذلك و سره. موسى چون آن عصيان ایشان دید و سر در نهادن در طغیان خویش، دعا کرد، گفت: رَبِّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَ أَخِي، يعنى و اخى ايضا لا يملك الا نفسه، و قيل معناه: لا املك الا نفسى، و لا املك الا اخى، و اين از بهر آن گفت که برادر وى مطيع وى بود، و كان يملك طاعته. موضع اخى بر قول اول رفع است و بر قول دوم نصب.

فَأَفْرَقْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ ای باعد بیننا و بین القوم العاصين الذين عصوا ان یقاتلوا عدوهم، ای لا تجعلنى و اخى فى جملتهم. پس وحى آمد بموسى که یا موسی! اکنون که عصيان نمودند، و تو ایشان را فاسقان نام کردی، ایشان را عذاب فرو گشایم، و همه را هلاک کنم، و دمار بر آرم مگر آن دو بنده فرمانبردار یوشع و کالب. موسی بزارید در الله، و گفت: خداوندا زینهار ایشان را هلاک مکن، و این يك بار دیگر ایشان را بمن بخش. بار خدايا! در گذار و عفو کن از ایشان، باشد که از صلب ایشان فرزندانى آیند که از فرمانبرداری بنگردند. رب العالمين گفت: یا موسی مرادت بدادم، اما پس ازین ایشان را نیست و نرسد که در زمین قدس شوند، و این بیابان برایشان حرم ساختم، و حرام کردم برین زمین که ایشان را از خود بیرون گذارد تا چهل سال برآید. گفته اند که شش فرسنگ بود بعرض، و دوازده فرسنگ بطول، و بروایتی نه فرسنگ بعرض و سی فرسنگ بطول، و موضع آن تیه میان فلسطین و ایله مصر. هر بامداد فرا راه بودند و گرم میراندند تا شبانگاه، و شبانگاه هم بآن منزل اول بودند، و گفته اند که: در روز محبوس بودند، و در شب میرفتند، از اول شب تا بامداد میرفتند، بامداد هم بمقام اول شب بودند. پس بموسى نالیدند، و موسی دعا کرد تا ربّ العزّة منّ و سلوى بایشان فرو فرستاد، و آن جامها که بر تن ایشان بود ماند تا آخر عمر، کودک که میزاد با جامه میزاد، چندان که وى را در بایست بود، و چنان که کودک میباید جامه با وى میباید، و چون آب خواستند موسی دعا کرد تا دوازده چشمه از آن سنگ سپید که از طور با خود برده بود روان گشت، فذلك قوله: قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ.

نفری عظیم بودند، ششصد هزار میگویند که مرد مقاتل بود در ایشان، و جمله در تیه فرو شدند مگر دو مرد: یوشع بن نون و کالب بن یوفنا، و هارون و موسی هر دو در تیه فرو شدند بیک روایت، و موسی یوشع را خلیفه خود کرد



بر بنی اسرائیل. چون مدت چهل سال بسر آمد یوشع لشکری فراهم کرد از بنی اسرائیل از فرزندان ایشان که معصیت نکرده بودند، و پس ایشان خاسته بودند، به اریحا شده بجنگ جباران، و رب العالمین جل جلاله آن فتح بدست ایشان برآورد، و آن جباران بدست بنی اسرائیل بتأیید و نصرت الله همه کشته شدند. چنین گویند که روز آدینه جنگ بود. نماز شام درآمد، آفتاب فرو شده که هنوز قومی از آن جباران مانده بودند، و روز شنبه ایشان را دستوری جنگ نبود، ترسیدند که اگر فائت شود، آن نفر باقی بمانند، و بدست ایشان عاجز گردند. دست برداشت یوشع و گفت: «اللهم اردد الشمس علی». آن گه گفت: بار خدایا! آفتاب در طاعت تو، و من در طاعت تو، باز آر این آفتاب، تا تمام بسر برم فرمان برداری تو. آفتاب بفرمان حق باز آمد، و يك ساعت در آن روز بیفزود، تا آن جباران همه کشته شدند، و زمین شام يك سر بنی اسرائیل را مسلم گشت.

تواریخیان گفتند: عمر موسی صد و بیست سال بود. بیست سال در ملك افریون، و صد سال در ملك منوچهر، و بروایتی دیگر عمر موسی هشتاد و نه سال بود، و عمر هارون هشتاد و هشت سال، بيك سال هارون پیش از موسی برفت. عمر بن میمون گفت. هر دو در تیه فرو شدند، و وفات هارون چنان بود که موسی و هارون هر دو در غاری نشستند، ناگاه فرمان حق بهرون رسید، کالبد وی از روح خالی گشت.

موسی وی را دفن کرد. آن گه به بنی اسرائیل باز شد، و ایشان را از آن کار خبر کرد.

بنی اسرائیل او را دروغ زن گرفتند، گفتند: هارون را بکشتی که ما وی را دوست میداشتیم، و با وی انس داشتیم. موسی در خدا نالید از آن گفت ایشان. رب العالمین بموسی وحی فرستاد که ایشان را بر بالین قبر هارون حاضر کن، تا من او را بینگیزم، و جواب دهد. رفتند، و موسی دعا کرد. آن گه گفت: یا هارون بیرون آی از قبر خویش. هارون از خاک سر بر زد، و خاک از سر خویش می افشاند، آن گه گفت: «یا هارون انا قتلتك؟» قال: «لا، و لكن مت». قال: «فعد الی مضجعك»، فانصرفوا.

از وجهی دیگر نقل کرده اند وفات هارون، و هو الاصح: روی جابر بن عبد الله. قال: قال رسول الله (ص): «خرج موسی و هارون حاجین او معتمرین، فلما كانا بالمدينة مرض هارون فخاف علیه موسی ان يموت بالمدينة فتشبه الیهود. (قال) فنقله الی احد، فمات باحد، فقبره باحد».

این خبر دلالت کند بر قول ایشان که گفتند موسی و هارون هر دو از تیه بیرون شدند، و فتح اریحا و قتل جباران بدست موسی بود، و یدلّ علیه ایضا اجماع العلماء ان عوج بن عنق قتله موسی (ع)، و أما وفاة موسی فالصحيح فی ذلك ما

روی ابو هریره، قال: قال النبی (ص): «جاء ملك الموت الی موسی لیقبض روحه».

میگوید: ملك الموت بر موسی رفت تا معالجه قبض روح وی کند بفرمان حق. موسی گفت: «ما جاء بك؟» بچه آمدی؟ چه ترا آورد اینجا بنزدیک من ای مرید حضرت؟

گفت: آمده ام تا قبض روح تو کنم. (گفتا) لطمه ای بر روی وی زد، دیده وی بر افکند. ملك الموت بحضرت احدیت بازگشت. گفتا: بار خدایا خود می بینی که موسی دیده من چه کرد. وی مرگ می نخواهد، و مرا قبض روح وی می فرمایی. بار خدایا! اگر نه کرامت وی بودی، و آنکه میدانم که بنده عزیز است بر درگاه تو، من کاری دشخوار ازین مرگ بسر وی فرو آوردمی. رب العزة آن دیده وی بوی باز داد، آن گه گفت: باز گرد و او را مخیر کن میان

مرگی و زندگانی، و با وی بگو: دست خویش بر پشت گاو نه، چندان که عدد مویها است در زیر دست تو، ترا زندگی میدهم اگر میخواهی. باز آمد، و پیغام خدای بگزارد. موسی گفت: «ثم ما ذا بعد هذا البقاء؟» پس ازین بقاء، پس ازین روزگار زندگی چه خواهد بود؟ گفت: مرگ. گفت پس هم اکنون اولی‌تر. آن گه گفت: بار خدایا! اگر ناچار است، باری بزمین مقدسه خواهم. پس در زمین مقدسه رفت، در صحرائی میشد، سه کس را دید که گوری میشکافتند، و لحد آن میپرداختند. موسی آنجا برگذشت، در آن گور نگرست، گفت: این از بهر که راست میکنید؟ گفتند: از بهر مردی که قد و بالای وی همچون قد و بالای تو است. اگر تو فرو شوی تا اندازه آن بدانیم نیکو بود. موسی فرو شد، و خویشتن را در آن لحد فرو کشید. بفرمان الله آن گور فراهم شد. مصطفی (ص) گفت: «لو كنت ثمة لأريتكم قبره الى جنب الطريق بجنب الكئيب الاحمر».

بروایتی دیگر گفته‌اند که: موسی صومعه‌ای ساخته بود، و از خلق عزلت گرفته، و بعبادت الله مشغول گشته. مادر داشت و عیال و فرزندان، و هر بچه‌ها روز ایشان را زیارت کردی. روزی ملك الموت خود را بوی نمود، سلام کرد، و جواب شنید.

موسی بدانست که ملك الموت است، گفت: «جئت تقبض روحی؟» آمدی تا قبض روح ما کنی؟ گفت آری، ما را فرستادند تا قبض روح تو کنیم اگر خواهی. موسی سر بر زمین نهاد، گفت: خداوندا! چندان زمان ده که مادر را و عیال را باز بینم، و ایشان را وصیتی کنم. وی را زمان دادند، و بر مادر آمد و زودتر از آن بود که هر بار وعده زیارت بودی. گفت: ای جان مادر! چونست که این بار زودتر آمدی، و نه بوقت خویش آمدی.

گفت: یا ام‌آه! باضطرار آمدم نه باختیار. روزگار عمرم برسید، و اجل در رسید. اینک برید مرگ بر پی ما، و راه حیات فرو گرفت بر ما، آمدم تا شما را وداع کنم، که نیز شما را تا بقیامت نه بینم. مادر گفت: ای پسر! نگر تا بقیامت ما را فراموش نکنی، و با خود ببهشت بری. موسی گفت: بدان شرط که وصیت من بر کار گیری.

خدای را طاعت‌دار باشی، و درویشان را نوازی، و فرزندانم را نیکوداری. این سخن بگفت، آن گه بگریست، و زار بنالید. فرمان آمد از حضرت عزت که این گریستن از بهر چیست؟ از بهر آمدن است بحضرت ما؟ موسی گفت: بار خدایا! دلم باین ضعیفکان و عیالکان مشغولست. فرمان آمد: یا موسی! عصا بر زمین زن. عصا بر زمین زد.

زمین شکافته شد. سنگی پدید آمد. عصا بر آن سنگ زد. سنگ شکافته شد. از میان آن سنگ کرمکی بیرون آمد، برگی سبز در دهن داشت. خدای گفت: یا موسی! این کرمک را درین موضع ضایع نکنم، فرزندان ترا ضایع چون کنم؟ آن گه با ملك الموت در مناظره آمد. گفت: جان من از کدام عضو برخوردار هستی. گفت: از دست. گفت: دستی که الواح تورات بوی گرفته‌ام! گفت: از پای. گفت: پای که از وی بمناجات حق رفته‌ام! گفت: از زبان. گفت: زبانی که با الله بدان سخن گفته‌ام! گفت: یا موسی مگر خمر خورده‌ای؟ گفت: نخورده‌ام. گفت: دمی بمن ده تا بدانم. موسی دمی بوی دمید. رب العالمین روح پاک وی با آن دم بیرون آورد. کالبد موسی خالی گشت.

فریشتگان آسمان بانگ برآوردند که: «مات کلیم الله».

آورده‌اند که: یوشع بن نون، موسی را بخواب دید، گفت: «کیف وجدت الموت؟» گفت: «کشاة سلخت، و هی حیة». قومی گفتند: موسی و هارون با ایشان در تیه نبودند، که ایشان در حبس و عذاب بودند، و پیغامبران را در عذاب ندارند، و درست‌تر آنست که موسی و هارون با ایشان در تیه بودند، اما آن کار بر ایشان آسان و خوش بود، چنان

که آتش که طبع وی احراق است، بر ابراهیم (ع) خوش بود، و او را در آن رنج نبود.  
فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ ظاهر آنست که این خطاب با موسی است، و روا باشد که این خطاب با محمد (ص) رود، ای: لا تحزن یا محمد علی قوم لم یزل شأنهم المعاصی و مخالفة الرسل.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: يا أهل الكتاب قد جاءكم رسولنا بيبين لكم كثيراً الى قوله وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ این آیت وصف رسول خداست، و دلیل علم و حلم وی در آن پیداست، فاطهار ما ابدی دلیل علمه، و العفو عما اخفی برهان حلمه. آنچه از اسرار ایشان اظهار کرد، دلیل است بر کمال نبوت، و صحت رسالت، و علم بی‌شبهت، و آنچه عفو کرد از آن نفاق که ایشان در دل داشتند، و بظاهر خلاف آن مینمودند، و رسول خدا از آن خبر داشت، و پرده از روی کار برداشت، آن دلیل بر خلق عظیم و حلم کریم وی. و نشان کمال حلم وی آنست که روزی در مسجد مدینه نشسته بود، اعرابی درآمد از قبیله بنی سلیم، و در میان جامه خویش سوسماری پنهان کرده بود، و با رسول خدا سخن درشت گفت، چنان که اجلاف عرب گویند بی‌محابا، گفت: یا محمد به لات و عزی که من هرگز کس از تو دروغ زن‌تر ندیده‌ام، نه از مردان نه از زنان. یا محمد بلات و عزی که در روی زمین بر من از تو دشمن‌تر کس نیست. عمر خطاب حاضر بود. از آن ناسزای که میشنید خشم گرفت، برخاست، گفت: یا رسول الله! دستوری ده تا این دشمن خدا و رسول خدا بتیغ خویش سر بردارم، و پشت زمین از نهاد وی پاک گردانم. یا رسول الله! آرام و سکون در دل عمر کی آید! و در تو سخن ناسزا از زبان بیگانه میشنود؟ رسول خدا نرمک فرا عمر گفت که: یا عمر ساکن باش، و او را يك ساعت بمن فرو گذار. آن گه روی فرا اعرابی کرد، گفت: ای جوانمرد! این سخن بدین درشتی چرا می‌گویی؟ نمی‌دانی که من در آسمان و زمین امینم؟! و پسندیده جهانیانم؟! و دست مؤمنانم؟! و تیمار بر ایشانم؟! مرا زشت مگوی، که نه خوب بود.

اعرابی از آن درشتی لختی را کم کرد، گفت: یا محمد! مرا ملامت مکن بر آنچه گذشت. بلات و عزی که بتو ایمان نیارم، تا این سوسمار براستی تو گواهی ندهد! رسول خدا در آن سوسمار نگرست. سوسمار بتواضع پیش آمد، و سرک میجنابانید که: چه فرمایی یا محمد؟ رسول گفت: «یا ضب من ربک؟»

ای سوسمار خدای تو کیست؟

سوسمار بزبان فصیح جواب داد که: خدای من جبار کائناتست. خالق موجوداتست.

مقدر احیان و اوقاتست. دارنده زمین و سماوات است. فرمان و سلطان وی در آسمان و زمین و برّ و بحر و فضا و هوا روانست. آن گه گفت: «و من انا یا ضب؟»

ای سوسمار! من که‌ام که ترا ازین پرسنده‌ام؟ گفت: «انت رسول رب العالمین، و خاتم النبیین، و سید الاولین و آخرین». تو رسول خدایی بجهانیان، خاتم پیغامبران، سرور و سالار عالمیان، و در قیامت شفیع عاصیان، و مایه مفلسان.

اعرابی چون این سخن بشنید در شورید. پشت بداد تا رود، رسول خدا گفت: یا اعرابی! چنان که آمدی می‌بازگردی؟ و بدین خرسندی؟! گفت: یا محمد نه چنان که درآمدم باز میگردم، که بدان خدای که جز وی خدای نیست، که چون درآمدم بر روی زمین در دلم از تو دشمن‌تر کسی نبود، و اکنون که همی باز گردم بر وی زمین از تو عزیزتر مرا

کس نیست. پس رسول خدا بر وی اسلام عرضه کرد، و مهری از اسلام بر دل وی نهاد. آن گه گفت: یا اعرابی! معیشت تو از چیست؟ گفت: بوحدانیت الله و نبوت تو یا محمد که در بنی سلیم از من درویش تر کس نیست. رسول خدا یاران را گفت: که دهد وی را شتری تا من او را ضامن باشم بناقه‌ای از ناقه‌های بهشت؟

عبد الرحمن عوف بر پای خاست، گفت: یا رسول الله فداك ابي و امی، بر من است که وی را دهم ماده شتری، بده ماهه آبستن، از بختی کهتر، و از اعرابی مهتر، سرخ موی آراسته چون عروسی همی آید خرامان. رسول گفت: تو شتر خویش را صفت کردی، تا من آن را که ضمان کرده‌ام نیز صفت کنم. شتری است اصل آن از مروارید، گردنش از یاقوت سرخ، دو بناگوش وی از زمرد سبز، پایهایش از انواع جواهر، پالانش از سندس و استبرق. چون بر وی نشینی ترا همی برد تا بکنار حوض من. پس عبد الرحمن شتر بیاورد، و بوی داد. آن گه مصطفی گفت: یا ابا سلیم خدای را عزّ و جلّ بر ترا فریضه‌هایی است چون نماز و روزه و زکاة و حج، و نخستین چیزی نماز است، تا ترا چندان بیاموزم که بدان نماز توانی کردن. اعرابی پیش رسول نشست، و سورة الحمد و سورة اخلاص و معوذتین آموخت، رسول بیاران نگرست، گفت: چه شیرین است ایمان و مسلمانی! چون با هیبت است این دین حنیفی! دین پاک و ملت راست، و کیش درست! آن گه اعرابی را برنشانید، و بازگردانید، و گفت: نگر تا خدای را بنده باشی، و نعمتهاش را شاکر، و بر بلاها صابر، و بر مؤمنان مشفق و مهربان.

قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَ كِتَابٌ مُبِينٌ اِشَارَتِست که تا نور توحید از موهبت الهی در دل بنده نتابد، بجمال شریعت مصطفی (ص) و در بیان کتاب و سنت بینا نگرده، از آنکه نور هم بنور توان دید، و روشنایی بروشنایی توان یافت. دیده‌ای که رمص بدعت دارد، نور سنت از کجا ببیند! چشم نابینا از روشنایی آب چه بهره دارد!

و ما انتفاع اخی الدنيا بمقلته اذا استوت عنده الانوار و الظلم.

پیر طریقت گفت: «قومی را نور امید در دل می‌تاود. قومی را نور عیان در جان ایشان، در میان نعمت گردان، و ازین جوانمردان عبارت نتوان.»

يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ الاية نور کتاب و سنت امروز کسی ببیند که در ازل توتیای توحید در دیده دل وی کشیدند، و بحلیت رضا صفات او بیاراستند، تا امروز آن رضوان ازلی او را بمحل رضا رساند، حکمش را پسند کند، و قولش قبول کند، و از راه چون و چرا برخیزد، گوید: بنده‌ام و سزای بندگی خویشتن بیفکندن «۲» است، و گردن نهادن، و تن فرا دادن، فلذلك قوله عز و جل: وَ أَمْرُنَا لِيُسَلِّمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ.

وَ قَالَتِ الْيَهُودُ وَ النَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَ أَحِبَّاؤُهُ دور افتادند آن بیحرمتان که خدای را جلّ جلاله پسر گفتند. کسی که عدد او را نه سزا باشد، ولد کی او را روا باشد! ولد اقتضاء جنسیت کند، و حق جلّ جلاله پاک است از مجانست، منزّه از مماثلت. ربّ العالمین آن سخن بر ایشان ردّ کرد، گفت: بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِمَّنْ خَلَقَ نه چنانست که شما گفتید که ما پسرانیم. پسران نه‌اید که آفریدگانید. دوستان نه‌اید که بیگانگانید. و درین آیت مؤمنانرا که اهل محبت‌اند بشارتست، و امان از عذاب، بآنچه گفت: فَلَمْ يُعَذِّبْكُمْ بِذُنُوبِكُمْ، میگوید اگر دوستانید پس چراتان بگناهان بگیرد، و عذاب کند. دلیل است که هر که مؤمن بود و محب، او را بگناهان نگیرد، و عذاب نکند.

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَى فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ الاية این باز منتی دیگر است که بر مؤمنان مینهد، و

نعمتی عظیم که با یاد ایشان میدهد، که پس از روزگار فترت و پس از آنکه اسلام روی در حجاب بی‌نیازی کشیده بود، و جهان ظلمت کفر و غبار بدعت گرفته، و باطل بنهایت رسیده، رسولی فرستادم بشما که دل‌های مرده بدو زنده گشت، و راه‌های تاریک بوی روشن شد. رحمت جهانیان است و چراغ زمین و آسمان، پدر یتیمان، و دل دهنده بیوه زنان، و نوازنده درویشان، و پناه عاصیان. عائشه صدیقه گفت: شبی چیزی همی دوختم. چراغ فرو مرد، و سوزن از دستم بیفتاد، و ناپدید گشت. رسول خدا (ص) درآمد، و بنور وی و صورت زیبا و چهره با جمال وی همه خانه روشن گشت، و بدان روشنایی سوزن بازیافتم. عائشه گفت: پس گریستی بر من افتاد، گفت: یا عائشه: ایدر جای شادبست نه جای گریستن.

چرا می‌گریی؟ گفتیم: یا محمد بدان بیچاره می‌گیریم که فردا در قیامت از مشاهده کریم تو باز ماند، و روی نیکوی تو نبیند. آن گه گفت: یا عائشه! دانی که در قیامت از دیدار من که بازماند؟ آن کس که امروز نام من شنود، و بر من درود نهد، و به موسی کلیم وحی آمد که: یا موسی! بنی اسرائیل را بگویی که دوسترین خلق من بمن، و نزدیکترین ایشان بمن آنست که محمد را دوست دارد، و وی را راستگوی دارد، اگر او را ببیند یا نبیند.

وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ فَرَقَ بَيْنَ امْتِي كَمَا يَدُ نِعْمَتِ بَرِيانِ مُوسَى اِزْ اِيشَانِ مِي دِرْخَوَاهِدْ كِه: يَا قَوْمِ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ، وَ مِيانِ امْتِي كِه يادِ خُودِ بِيْوَاسِطَه مَخْلُوقِ اِزْ اِيشَانِ مِي دِرْخَوَاهِدْ كِه: فَادْكُرُونِي اذْكُرْكُمْ.

آنان اهل نعمتند، و اینان سزای محبت. آنان اسیران بهشتند، و اینان امیران بهشت.

آنان اصحاب جودند، و اینان ارباب وجود.

وَ جَعَلَكُمْ مَلُوكًا اِينِ خَطَابِ هَمْ بَا مُؤْمِنَانِ امْتِ اسْتِ بَرِ عُمُومِ وَ هَمْ بَا صَدِيقَانِ امْتِ بَرِ خُصُوصِ. مُؤْمِنَانِ رَا مِيْگوِيْد: جَعَلَكُمْ قَانَعِيْنَ بَمَا اعْطَيْتُمْ، وَ الْقِنَاعَةُ هِيَ الْمَلِكُ الْاَكْبَرُ، وَ صَدِيقَانِ رَا مِيْگوِيْد: جَعَلَكُمْ اِحْرَارًا مِّنْ رِّقِّ الْكُونِ وَ مَا فِيْهِ. اِگر قِنَاعَتِ گوِيْمِ مَعْنِيْ مَلِكِ بِيْ نِيْزَايِ اسْتِ، اِزْ اَنَكِه پادشاه رَا بَكْسِ حَاجَتِ وَ نِيْزَا نَباشْد، وَ هَر كَسِ رَا بَدُو نِيْزَا وَ حَاجَتِ بُوْد، هَمْچِنِيْنَ دَرُوِيْشانِ كِه قِنَاعَتِ كَنَنْدِ بَكْسِشانِ نِيْزَا نَبُوْد، وَ هَر كَسِ رَا بَدْعَا وَ هَمْتِ وَ بَرَكْتِ اِيشَانِ نِيْزَا بُوْد، وَ تا پادشاه بَرِ جَايِ بُوْد وَ مَلِكِ وَ يِ مَسْتَقِيْمِ، نِظَامِ كَارِ عَالَمِ بَرِ جَايِ بُوْد. چُونِ پادشاه نَمَانْدِ رَعِيْتِ ضَايِعِ شُونْد، وَ نِظَامِ كَارِ عَالَمِ گَسْتَه گَرْدَد. هَمْچِنِيْنَ تا اولياءِ خُدايِ بَرِجَايِ اَنْد، وَ بَرَكْتِ وَ دَعَا وَ هَمْتِ اِيشَانِ بَرِ جَايِ بُوْد، خُلقِ خُدايِ دَرِ اَسَايِشِ وَ رَاحَتِ باشَنْد. چُونِ دَعَا وَ هَمْتِ اِيشَانِ بَرِيْدَه گَرْدَد، اِزْ اَسْمَانِ عَذَابِ اَيْد، وَ خُلقِ هَلَاكِ شُونْد. وَ اِگر گوِيْمِ مَعْنِيْ مَلِكِ اَزادبِسْتِ اِزْ رِقِّ كُونِ، پَسِ اِينِ صِفْتِ صَدِيقَانِ وَ نَزْدِيكانِ باشْد، كِه عَالِيِ هَمْتِ باشَنْد، چِنانِ كِه مَلُوكِ بَهْرِ دُونِيِ فَرُو نِيْايَنْد، وَ بَا كُونِيْنَ خُودِ نَنگَرَنْد، وَ جِزِ صَحْبَتِ وَ قَرَبَتِ مَوْلِيِ نَخَوَاهَنْد.

ملوك تحت اطمار صفت ایشان، سکوت نظار غیب حصار حلیت ایشان، بتن با خلق‌اند و بدل با خلق.

مصطفی (ص) از اینجا گفت: «اظلّ عند ربی يطعمنی و یسقینی».

بتن با خلق‌اند گزاردن شریعت را، و بدل با حق‌اند غلبات محبت را. چون غلبات محبت آمد محبت در محبوب پیوست، که نیز از وی جدا نگردد. همی بزبان توحید از حقیقت تفرید این خبر دهد که:

عجبت منك و منی افئیتنی بك عنی  
ادنیته منك حتی ظننت انك و انی.

در قصه تو بتا! بسی مشکلها است من با تو بهم میان ما منزلها است!

بو یزید ازینجا گفت: چهل سالست تا من با خلق سخن نگفته‌ام، هر چه گفته‌ام با حق گفته‌ام، هر چه شنیده‌ام از حق شنیده‌ام. و یقال: جَعَلَكُمْ مُلُوكًا لَمْ يَحْجِبْكُمْ اِلَى امْتَالِكُمْ، و لم يحجبكم عن نفسه بأشغالكم، و سهل سبيلكم اليه في عموم احوالكم. و أتاكم ما لم يُؤت أحدًا مِنَ الْعَالَمِينَ اِتَاكُمْ قُلُوبًا سَلِيمَةً مِنَ الْغُلِّ وَ الْعِشِّ وَ اعطاكم سياسة النبوة و آداب الملك. يا قوم ادخلوا الأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ شَتَانِ بَيْنِ امَّةٍ وَ امَّةٍ! اسرائیلیان را گفتند که: درین زمین مقدسه شوید که بر شما نوشتیم، و فرض کردیم. ایشان راه آن با صعوبت و شدت دیدند، بترسیدند، و سر وازدند، گفتند: إِنَّا لَنْ نَدْخُلَهَا أَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا.

باز امت احمد را گفتند: وَ لَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ الْاِيَّةَ، ما در کتاب اول چنان نوشتیم که شما درین زمین نشینید، و جهانداران باشید. پس چون در وجود آمدند، راه زمین بر ایشان گشادند، و آن را نرم و ذلول کردند. چنان که رَبِّ الْعِزَّةِ كَفَّتْ: جَعَلَ لَكُمْ الأَرْضَ ذُلُولًا فَاَمْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَ كَلُوا مِنْ رِزْقِهِ، زمین شما را مسخر است، چنان که خواهید روید، و آنچه خواهید خورید، که بر شما تنگی نیست، و نعمت از شما دریغ نیست.

پس از آنکه بنی اسرائیل سر وازدند، موسی بحضرت باز شد، گفت: رَبِّ اِنِّي لَا اَمْلِكُ اِلَّا نَفْسِي وَ اَخِي فَاْفِرُقْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ. فرق است میان وی و میان مصطفی (ص) که شب معراج چون بحضرت اعلی رسید، و آن راز و ناز دید، و از جناب جبروت سلام و تحیت در پیوست که: «السلام عليك ايها النبي و رحمة الله و بركاته»، در آن ساعت امت خود فراموش نکرد، و شفقت برد، و ایشان را از آن نواخت بهره داد، گفت: «السلام علينا و على عباد الله الصالحين»، و چون این ثنا از حق بیافت که: اَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا اُنزِلَ اِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ، امت را نیز در آن گرفت، گفت: وَ الْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ اَمَّنَ بِاللَّهِ، و در آخر عهد که ازین سرای حکم نقل کرد، همه سخن وی با جبرئیل حدیث امت بود، و غم و هم وی در کار امت بود. فردا در قیامت چون سر از خاک برآرد، همه پیغامبران در خویشتن فرو مانند که «نفسی نفسی» و وی گوید: «امتی امتی».

### ه النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ اَثَلْ عَلَيْهِمْ بِر اِيشَانِ خَوَانٍ: نَبَأُ ابْنِي آدَمَ خَبَرِ دُو پسر آدم، بِالْحَقِّ بَرَاستى و پيغام من، اِذْ قُرْبًا قُرْبَانًا اَن گه که قربان کردند هر دو، فَتَقَبَّلَ مِنْ اَحَدِهِمَا بِيذِرْفَتَنْدِ قَرَبَانِ از يکى از ايشان دو، وَ لَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْاٰخَرِ وَ نِيذِرْفَتَنْدِ از اَن ديگر، قَالَ كَفَّتْ: لَأَقْتُلَنَّكَ لَا بَد تَرَا بَكشَم، قَالَ جَوَابِ دَاد: اِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ (٢٧) اللهُ که کردار پذيرد، از پرهيزگاران و راستان پذيرد.

لَئِنْ بَسَطْتَ اِلَيَّ يَدَكَ اَر چنانست که دست گذارى بمن، لِنُقَلِّلَنِي تَا مَرَا كَشِي، مَا اَنَا بِيَاْسِطٍ يَدِي اِلَيْكَ مِنْ اَن نِهَام که دست گذارم بتو، لَأَقْتُلَنَّكَ تَا تَرَا كَشَم، اِنِّي اَخَافُ اللهُ مِنْ مِي تَرَسَمِ از خدای، رَبِّ الْعَالَمِينَ (٢٨) خدائوند جهانيان. اِنِّي اُرِيْدُ مِنْ مِي خَوَاهَم، اَنْ تَبُوَّءَ بِيَاْمِي وَ اِثْمِكَ که بآن باز آبي که گناه مرا برى و گناه خود، فَتَكُونُ مِنْ اَصْحَابِ النَّارِ تَا از دوزخيان باشى از اهل آتش، وَ ذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ (٢٩) و پاداش ستمكاران اينست.

فَطَوَّعَتْ لَهٗ نَفْسُهُ، بِفَرْمَانِ اُورِدِ وَ خُوشِ مَنَشِ كَرْدِ وَ دَلِيْرِ تَنْ وى او را، قَتَلَ اَخِيْهِ كَشْتَنْ بَرَادِرِ خُوشِ رَا، فَقَتَلَهُ وَ بَكَشْتِ او را، فَاصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ (٣٠) تَا از زيانكاران شد.

فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا بَيْنَ عَيْنَيْهِ كَلَامًا، يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ فِي الْأَرْضِ تا در زمین خاک برمی‌انگیخت لیریه، تا در وی نماید. کَيْفَ يُوَارِيهِ كَيْفَ يُوَارِيهِ که چون پنهان کند، سَوَاءٌ أَحْيَاهُ جِيفَهُ برادر خویش را. قَالَ كَيْفَ كَيْفَ: یا ویلتی ای وی بر من! أَعْجَزْتُ نَاتَوَانِ بودم و کم آدمم، أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ که من چون این کلاغ بودم، فَأُوَارِي سَوَاءً أَحْيَاهُ و عورت برادر خود پنهان کردم، فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ (۳۱) از پشیمانان شد.

مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ از بهر دلیری وی بر خون برادر، كَتَبْنَا نُوشْتِيمَ عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ بر فرزندان اسرائیل: أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا که هر کس که تنی کشد، بَغَيْرِ نَفْسِ بِي قِصَاصِ تَنِي، أَوْ فُسَادِ فِي الْأَرْضِ یا بی‌تباکاری که در زمین کرده بود، فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا هم چنان بود که همه مردمان را بکشته بود، وَمَنْ أَحْيَاهَا و هر که تنی زنده کند، فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا هم چنان بود که همه مردمان را زنده کرده بود، وَ لَقَدْ جَاءَتْهُمْ و آمد به بنی اسرائیل، رُسُلْنَا فَرَسْتَادِكُمْ مَا، بِالْبَيِّنَاتِ به پیغامهای روشن، ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ پس آن گه فراوان از ایشان، بَعْدَ ذَلِكَ پس آن، فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ (۳۲) در زمین بگزارف میروند و گزاف میکنند.

إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ، وَ يَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا و در زمین بتباهی و نالایم داشتن میکوشند، أَنْ يُقَتَّلُوا آنست که ایشان را بکشند، أَوْ يُصَلَّبُوا یا بردار کنند، أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ يَدَيْهِمْ یا دستهایشان ببرند، وَ أَرْجُلُهُمْ يَدَيْهِمْ یا پایهایشان، مِنْ خِلَافٍ يَكْفِيكَ مِنْ الْأَرْضِ یا نفی کنند ایشان را از زمین، ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا آن ایشان را خزی است و رسوایی در این جهان، وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ و ایشانراست در آن جهان، عَذَابٌ عَظِيمٌ (۳۳) عذابی بزرگوار.

إِنَّمَا الَّذِينَ تَابُوا مَغْرِبًا مِمَّا كَانُوا يَفْعَلُونَ، مَنْ قَبْلَ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ پيش از آنکه شما قادر شدید بر ایشان، فَأَعْلَمُوا أَنْ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۳۴) بدانید که خدای آمرزگار است و مهربان.

### النوبة الثانية

قوله تعالى و تقدس: وَ آتَى عَلَيْهِمْ نَبَأُ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ این دو پسر آدم یکی هابیل است و دیگر قابیل، و قيل قاین و هو الاصح و آدم را علیه السلام چهل فرزند بود به بیست بطن پیامده، هر بطنی پسری و دختری مگر شیث که مفرد آمد بی‌همبطنی که با وی بود، و اول فرزند که آمد وی را، قابیل بود، و توأمه وی اقلیمیا، دوم هابیل، و توأمه وی لودا، و آخر فرزندان عبد المغیث بود، و توأمه وی امة المغیث.

پس رب العالمین در نسل آدم برکت کرد، و بسیار شدند فرزندان، چنان که آدم چهل هزار از ایشان بدید، پس از دنیا بیرون شد. و در مولد قابیل و توأمه وی اختلافست علما را، قومی گفتند: در بهشت بود پیش از آنکه بزنت در افتاد، و حوا در آن ولادت هیچ درد زه و رنج طلق و اثر نفاس ندید، از آنکه در بهشت قاذورات نبود. پس چون بزمین آمد بهابیل و توأمه وی یار گرفت، و بولادت ایشان رنج و نفاس دید، چنان که زنان بینند. قومی گفتند: ولادت ایشان در بهشت نبود که هم در زمین بود، پس از آنکه از بهشت بیرون آمد بصد سال، پس چون بحد بلوغ رسیدند، فرمان آمد از حق جلّ جلاله بآدم که خواهر هابیل بزنی بقابیل ده، و خواهر قابیل بهابیل، و در شرع وی روا بود که پسر این بطن، دختر آن بطن دیگر بزنی کردی. یا دختر هر بطنی که خواستی، مگر توأمه خویش که هم بطن وی بود، این یکی روا نبود.

آدم این پیغام ملك جلّ جلاله با حوا بگفت، و حوا با هر دو پسر گفت.

هابیل رضا بداد و پیغام خدای را گردن نهاد، و قابیل خشم گرفت، و فرمان نبرد، و گفت: این آدم میکند نه خدای میفرماید، و من خواهر خود بزنی بهابیل ندهم، که خواهر من نیکوتر است، و کانت اجمل بنات آدم. من او را خود بزنی کنم، و من بدو سزاترم، که ولادت ما در بهشت بوده، و ولادت ایشان در زمین، و مرا و خواهرم را بر ایشان فضل و شرف است، و بدان رضا ندهم که بوی دهند. آدم گفت: حلال نیست که تو وی را بزنی کنی. خواهر هابیل ترا حلال است، و فرموده خدای است. جواب داد که: این رای تو است نه فرموده خدای، و من نشنوم، و فرمان نبرم. آدم گفت: اکنون هر یکی قربانی کنید، هر آن کس که قربانی وی پذیرفته آید اقلیمیا زن وی باشد. و هابیل شبان بود، گوسفندان داشت، و قابیل برزیگر بود کشاورزی کردی. هابیل رفت و آن نر میثی نیکو پسندیده فربه که در میان گله معروف بود، و نام وی زریق، این نر میش بیاورد و پاره روغن و شیر چندان که حاضر بود، و قابیل رفت و از آن خوشهای ردی بی مغز چیزی جمع کرد، و آورد. هر دو بر کوه شدند، و آن قربانی خویش بر سر کوه نهادند، و آدم با ایشان بود، و قابیل در دل داشت که اگر قربانی من پذیرند یا نپذیرند، خواهر خود بزنی بوی ندهم، و هابیل رضا و تسلیم در دل داشت. پس آدم دعا کرد تا آتشی سفید از آسمان فرو آمد، و نخست فرامیش هابیل شد، و بوی بوی فرا داشت، آن گاه با قربانی وی گشت و بخورد، و فرامیش قابیل شد، و وی را ببیند آن گاه قربان وی شد، و نخورد، هم چنان بگذاشت تا مرغان و ددان بخوردند، و در آن روزگار نشان قبول قربان این بود، آتش برین صفت از آسمان فرو آمدی و صاحب قربان را ببویدی، آن گاه با قربان وی گشتی، اگر بخوردی مقبول بودی، و اگر نخوردی مردود بودی، و گفته‌اند: آن نر میش که هابیل قربان کرد، و پذیرفته آمد، خدای تعالی آن را ببهشت بازداشت روزگار دراز، تا آن روز که ابراهیم خلیل را ذبح فرزند بخواب نمودند، و آن کبش فدای وی شد.

و در این قصه تزویج بنات آدم مر پسران وی را، هیچ کس از علما خلاف نکرد مگر جعفر صادق (ع) که گفت: معاذ الله که آدم دختر خود به پسر خود داد، که اگر این روا بودی و آدم کردی مصطفی (ص) همان کردی، و روا داشتی، که دین هر دو یکسان بود. اما ربّ العزّة جل جلاله چون خواست که نسل آدم در پیوندد، حورائی از بهشت بزمین فرستاد، بصورت انسی، و در وی رحم آفرید، و با آدم وحی آمد که این حورا بزنی بهابیل ده، و دختری را از اولاد جان صورت انسی داد، و آدم را فرمود که وی را بزنی بقابیل ده، پس قابیل خشم گرفت و با آدم گفت: من پسر مهینم، و هابیل پسر کهبین، چرا حورا بوی دادی و من بدو سزاوارتر بودم؟! آدم گفت: «یا بنی ان الفضل بید الله»، این فضل خداست، او را دهد که خود خواهد. قابیل گفت: این رای تو بود نه فرموده خدای. گفت: اکنون قربانی کنید هر یکی از شما، تا آن کس که قربان وی پذیرفته بود، فضل و شرف وی را بود، و حورا سزای وی بود.

پس چون قربان هابیل پذیرفته آمد، و قربان قابیل مردود، قابیل را حسد آمد بر برادر، و بغی کرد با وی، و آن حسد و بغی و کینه در دل میداشت، تا آن روز که آدم به مکه میشد بزیارت خانه کعبه، و آدم (ع) چون خواست بمکه شود آسمان را گفت: «یا سماء احفظی ولدی» یا آسمان فرزند من گوش‌دار، و امانت من نگهدار.

آسمان سر وازد، و نپذیرفت، آن گاه گفت: «یا ارض احفظی ولدی» زمین هم چنان سر وازد.

آن گاه گفت: «یا جبال احفظی ولدی»، کوهها نیز سر وازدند. پس بقابیل سپرد، قابیل در پذیرفت، اینست که ربّ العالمین گفت: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ» یعنی قابیل، «إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا» حین حمل امانه ابیه، ثم خانه.



پس چون آدم غائب گشت، قابیل بر هابیل شد آنجا که گله بر چرا داشت، گفت: «لأقتلنك يا هابيل» من آدم تا ترا بکشم یا هابیل، که قربان من رد کردند و نپذیرفتند، قربان تو پذیرفتند، و خواهر من که با جمال و حسن است بتو میدهند، و خواهر تو که بی جمال است و بی حسن، بمن میدهند. فردا مردم درین سخن گویند، و فرزند تو بر فرزند من شرف آورد، و فضل جوید. هابیل گفت: من پاکدل بودم بی خیانت و بی حسد، از آنست که قربان من بپذیرفتند، و ترا این صفا و پاکی نبود، بلکه حسد و بغی بود، از آن نپذیرفتند، و إِمَّا يَنْقَلِبُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ و خدای که قربان پذیرد از ایشان پذیرد که پرهیزگار و پاکدل باشند. پس بدانست که وی را خواهد کشت. زبان تضرع و نصیحت بگشاد. عبد الله عمر گفت: نه از آنکه عاجز بود از کوشیدن با وی، که این از وی قوی تر بود، لکن پرهیزگاری و پارسایی وی را نگذاشت که دست بوی باز کند، و با وی بکوشد. گفت: یا برادر از خدای بترس و مرا مکش. می بینی که آدم از يك زلت چه دید! تو از قتل من خود چه خواهی دید! اگر مرا بکشی خوار و ذلیل شوی در میان مردم، و از هر کس و هر چیز بترسی. در آثار آورده اند که آن ساعت که وی را بکشت، ندا آمد از آسمان که: «کن خائفا ابا یا قابیل، لا تری احدا الا خفت منه حتی تراه یقتلك».

آن گه گفت: «لئن بسطت إلي يدك لتقتلني ما أنا بباسط يدي إليك لأقتلك» اگر تو دست بمن گذاری تا مرا بکشی، من دست بتو نگذارم، و ترا نکشم، که من از خدای ترسم نه از آنکه نشکیم، یا با تو برنیایم، إني أريد أن تبوء بإثمي وإثمك.

اگر کسی گوید چون الله گفت: وَ لَا تَزُرُ وَاذْرَهُ وَاذْرَهُ أُخْرَى پس چگونه گناه وی بردارد، و این مناقض آن مینماید. جواب آنست که این اثم هر دو با کشنده میشود یعنی بالاثم الذی من قبلی فی قتلک ایای و اثمک الذی تقدم. میگوید آن گناه که پیش ازین قتل کردی، و این گناه که بسبب قتل من کردی هر دو با خود ببری. و آنچه گفت: من میخواهم، این نه ارادت تمنی است، که این طلب سلامت است، و از کینه خواستن فرو نشستن، و کار بحق سپردن، و قیل «إني أريد» معناه لا ارید، لقوله «يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ أَنْ تَضْلُوا» ای لا تضلوا.

فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ أَي فطاعته نفسه فی قتل أخيه. نفس وی او را فرمانبردار شد، و بطوع پیش آمد در آن قتل، و هیچ سر وانزد، تا او را بکشت.

گفته اند که اول راه بقتل نمی برد، و نمیدانست که چگونه میباید کشت. ابلیس بیامد، و در وی آموخت که بگذار تا در خواب شود، چون در خواب شد، سنگی بوی داد که این سنگ بر سر وی زن. چنان کرد بفرمان ابلیس، و او را بکشت، و هابیل آن روز بیست ساله بود که کشته شد، و در آن حال زمین خون وی فرو خورد، چنان که آب فرو خورد. رب العالمین آن زمین بلعنت کرد، و سببخ گردانید، تا هرگز نبات نروید پس از آن روز هرگز زمین هیچ خون فرو نخورد، از آنجاست که امروز خون بر سرزمین ببندد، و هیچ چیز از آن ب خاک فرو نشود. پس چون وی را کشته بود، ندانست که با وی چه باید کرد، و چون دفن باید کرد؟ وی را بر پشت خویش گرفت، و هشتاد روز با خود میگردانید، و بروایتی سه روز، از بیم آنکه ددان بیابان و مرغان او را بخورند. پس از آن رب العالمین دو کلاغ بینگخت، تا با یکدیگر جنگ کردند، و یکی کشته شد.

آن کلاغ دیگر بمنقار و چنگ خویش حفره ای بکند، و آن کلاغ کشته را در آن حفره زیر خاک پنهان کرد، و قابیل در آن مینگست.

آن گه گفت: «یا ویلتی أَعْزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْعُرَابِ فَأُوَارِي سَوَاءَ أَحِي». آن گه پشیمان شد چنان که الله گفت فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ. گویند پشیمان نه بدان شد که چرا او را بکشتم، بدان پشیمان شد که چرا چندین روز او را داشتیم، و در خاک پنهان نکردم، و گویند پشیمانی وی بر فوات برادر بود نه بر گناه خویش، آن ندامت نه توبه بود که میکرد، که آن تحسر بود بر نایافت برادر. و آن پشیمانی که عین توبت است، و مصطفی (ص) بر آن اشارت کرده که «الندم توبة» آن خاصه امت احمد است، و هیچ امت دیگر را نبود.

پس ندا آمد از آسمان که: «یا قایل ما فعل اخوک؟» برادر تو چه کرد؟

و کجاست؟ جواب داد که: من ندانم، و نه بر وی من رقیب بودم. گفتند: «قتلته لعنک الله؟» او را بکشتی، رو که لعنت بر تو باد. قایل بترسید از آن آواز، و از میان خلق بگریخت، و با وحش بیابان بیامیخت، و در آن وقت وحش بیابانی با آدمی متانس بودند، و وحشی نبودند. چون روزی چند برآمد گرسنه شد. طعمای نمی یافت. آهوی بیابانی را بگرفت، و سنگ بر سر وی میزد تا بکشت آن را، و بخورد. رب العالمین آن روز موقوذه در شرائع حرام کرد، و وحش بیابانی ازو نفرت گرفتند. و پس از آن با بنی آدم انس نگرفتند.

پس قایل ترسان و لرزان دست خواهر خویش گرفت اقلیمیا، و او را بزمین عدن برد از دیار یمن. ابلیس او را گفت: تو ندانی که آتش چرا قربان هابیل بخورد، و قربان تو نخورد، از بهر آنکه وی خدمت و عبادت آتش کرد، تو نیز آتشی بساز، تا ترا و جفت ترا معبود بود. آن بیچاره بدبخت فرمان ابلیس برد، و آتشگاهی بساخت.

اول کسی که آتشگاه ساخت، و آتش پرستید، وی بود. ربّ العزّة فرشتهای بر وی گماشت، تا پای راست وی با سرین چپ وی بست، و پای چپ وی با سرین راست بست، و استوار کرد و او را محکم بیست، آن گه او را در آفتاب گرم افکند، و هفت حظیره آتش گرد وی درآورد، و هشتاد سال او را چنین عذاب کرد، پس از آن وحی آمد از حقّ جلّ جلاله، که: اخسی به، قایل را بزمین فرو بر، زمین او را تا بهر دو کعب فروبرد. قایل فریاد کرد، و رحمت خواست. ربّ العزّة گفت: «ویحک انما اضع رحمتی علی کلّ رحیم»، من رحمت بر رحیمان کنم «الراحمون یرحمهم الرحمن، ارحموا من فی الارض یرحمکم من فی السماء». دیگر باره فرمان آمد بزمین که وی را فرو بر، تا بنیمه تن فرو شد. سدیگر فرمان آمد بزمین که او را فروبر، فرو شد، و تا بقیامت فرو میشود.

و گفته اند که: این آلات لهو و فسق که در دنیا است چون طبل و نای و بربط و چنگ و امثال آن، و نیز خمر خوردن و زنا و فاحشها و آتش پرستیدن همه آنست که اولاد قایل بدید آوردند، و جهان ازیشان پر از فساد گشت تا بروزگار نوح. پس رب العالمین ایشان را بیک بار بطوفان غرق کرد، و نسل ایشان بریده شد، و نسل شیث پیوسته گشت. مصطفی (ص) گفت: «لا تقتل نفس مسلمة الا کان علی ابن آدم کفل من دمه لانه اول من سنّ القتل»، و قال (ص) حین سئل عن یوم الثلاثاء، فقال: «یوم دم».

قالوا: و کیف یا رسول الله؟ قال: «فیه حاضت حواء و قتل ابن آدم اياه».

ابن عباس گفت: چون هابیل بدست قایل کشته شد، آن روز در درختان خار پدید آمد، و میوهها بعضی ترش گشت، و طعمها بگردید، و روی زمین دیگرگون گشت. آدم به مکه بود، گفت: «قد حدث فی الارض حدث» امروز در زمین حادثه ای پدید آمده است، ندانم تا چه بوده؟ بر اثر آن برفت تا آن احوال بدید، و این چند کلمت بزبان سریانی بگفت، و بعضی فرزندان وی نقل با عربیت کردند:

تغیرت البلاد و من علیها و وجه الارض مغبر قبیح  
تغیر کلّ ذی طعم و لون و قلّ بشاشة الوجه الصبیح  
و مالی لا اجود بسکب دمع و هابیل تضمّنه الضریح  
و جاءت سهلة و لها رنین لهابلها و قابلها یصیح  
لقتل ابن النبی بغير جرم فقلبی عند قتلته جریح

و پس از آن آدم روزگاری دراز بگریست، و اندوهگن میبود بر فراق هابیل، و نمیخندید، تا ربّ العزّة وی را گفت: «حیاک الله و بیاک» ای اضحکک، پس از آن بخندید، و دل وی خوش گشت، و از پس قتل هابیل پنجاه سال برآمد، و عمر آدم بصد و سی سال رسید، شیث آورد و نام وی هبة الله. ربّ العزّة عبادت خلق در ساعت شب و روز وی را در آموخت، و پنجاه صحیفه با وی فرو فرستاد، و وصی آدم بود، و پس از وی خلیفه و ولی عهد وی، و نور مصطفی (ص) از حوا با وی انتقال کرده، و این خصوصیت از میان فرزندان یافته، و در آن قصه ایست معروف بجای خود گفته شود ان شاء الله تعالی.

مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ دَرِينَ «أَجَلْ ذَلِكَ» مَخِيرِي، خواهی با «نادمین» بر، یعنی پشیمان شد از بهر آن، و رخواهی ابتدا کن.

«مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا» ای من سبب فعل قابیل فرضنا و اوجبنا، «عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ» از بهر آنکه قابیل در خون برادر شد، و او را بکشت، ما بر بنی اسرائیل فرض کردیم. و این حکم بر همه خلق فرض کرد اما بنی اسرائیل را بذکر مخصوص کرد، که ایشان اهل توراتند و بیان این حکم اول در تورات فرو آمد، و بر دیگران که واجب شد هم بتورات واجب شد. میگوید: واجب کردیم بر ایشان که هر کسی که تنی بکشد، «بَعِثَرِ نَفْسٍ» یعنی بغير قود، «أَوْ فُسَادٍ» یعنی بغير فساد «فِي الْأَرْضِ» بی قصاص یا بی انبازی که در خون کشته ای داشته بود با کشنده ای، یا پس احسان زنایی کرده بود، یا از دین برگشته بود، «فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا» هم چنان بود که همه مردمان کشته بود، یعنی باستحقاق عقوبت و دوری از مغفرت، نه باندازه عذاب و مقادیر عقوبت، که اندازه آن الله داند، چنان که خود خواهد بقدر گناه عقوبت کند یا عفو کند.

«يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ» و «يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ».

وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا و هر که تنی زنده کند یعنی او را از دست کشنده ای رها کند، یا از غرقی و حرقی و هدمی برهاند، یا از ضلالتی و کفری بازآرد، هم چنان بود که همه مردمان زنده کرده بود، یعنی مزد وی چندان باشد که همه مردمان رهانیده باشد. ابن عباس گفت: «من قتل نبیا او اماما عدلا فكأنما قتل الناس جميعا، و من شد علی عضد نبی او امام عدل فكأنما احيا الناس جميعا». فتاده و ضحاك گفتند: «عظم الله اجرها و عظم وزرها، فمعناها من استحلّ قتل مسلم بغير حقه فكأنما قتل الناس جميعا، لأنهم لا یسلمون منه، و من احياها فحرمها، و تورع عن قتلها، فكأنما احيا الناس جميعا، لسلامتهم منه».

قال رسول الله (ص): «من سقى مؤمنا شربة من ماء، و الماء موجود، فكأنما اعتق سبعين، و من سقى في غير موطنها فكأنما احيا نفسا، و مَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا».

وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولُهُم بِالْبَيِّنَاتِ بَمَا بَانَ لَهُمْ صَدَقَ مَا جَاءَهُمْ بِهِ، ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ بَعَدَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ اِى مجاوزون حد الحق.

إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ اِىن آيَتِ دَر شَأْنِ قَاطِعَانِ اسْتِ وَ رَاهِزَانِ، اِيشَانِ كِه رَاهِهَا بَبِيمِ دَارِنْدِ وَ مَكَابِرِهِ دَر خُونِ وَ مَالِ مَسْلَمَانَانِ سَعَى كِنِنْدِ، وَ اَنچِه كَفتِ كِه بَا خِدا وَ رَسولِ بَجَنگانَدِ، اَنسْتِ كِه دَر نَائِمِنِ رَاهِهَا اِنقِطَاعِ حِجِ اسْتِ وَ عَمَرِهِ وَ غَزوِ وَ زِيَارَتِ وَ صِلَاتِ اِرْحَامِ وَ اِمثالِ اَن. مَقاتِلِ كَفتِ وَ اِبنِ جَبيرِ كِه: اِينِ دَر شَأْنِ قَوْمِ عَرِينانِ فَرو اَمَدِ كِه اَمَدِنْدِ بَرَسولِ خِدا وَ بَرِ اسْلَامِ بِيَعْتِ كَرَدِنْدِ، وَ دَر دِلِ نِفاقِ وَ كُفْرِ مِيَدِاشْتِنْدِ، پَسِ كَفتِنْدِ: ما دَر مَدِينِهِ نَمِيَتَوَانِيمِ بُوَدِن، وَ اَزِ وِباءِ مَدِينِهِ مِيَتَرَسِيمِ، وَ اَبِ وَ هِواءِ اَنِ ما رَا سَازگارِ نِيسْتِ. رَسولِ خِدا اِيشانِ رَا بَصِحرا فَرَسْتادِ، اَنجا كِه شَتْرانِ صَدقاتِ اِيسْتادِهِ بُوَدِنْدِ، كَفتِ: رويدِ وَ اِبوَالِ وَ اِلبانِ اَنِ بَكَارِ دَارِيْدِ، وَ اَزِ اَنِ بَخورِيْدِ، تا صَحْتِ يابِيْدِ. اِيشانِ رَفْتِنْدِ، وَ رِعاةِ رَا كَشْتِنْدِ، وَ شَتْرانِ رَا جَمَلِهِ بَرانَدِنْدِ، وَ مَرْتَدِ كَشْتِنْدِ. خَبَرِ بَمَدِينِهِ اِفْتادِ، وَ لَشْكَرِ اسْلَامِ تاخْتِنِ بَرَدِنْدِ، وَ اِيشانِ رَا كَرَفْتِنْدِ وَ اَوْرَدِنْدِ. رَسولِ خِدا فَرمودِ: تا دَسْتِها وَ پاِيهاشانِ بَبِرِنْدِ، وَ داغِ بَرِ چَشْمِهاشانِ بَنَهِنْدِ، وَ مِيلِ دَرَكَشِنْدِ، وَ دَر اَفْتابِ كَرْمِ بِيَفْكِنْدِ اِيشانِ رَا، تا بَمِيْرِنْدِ. جَبْرِئِيلِ اَمَدِ دَر اَنِ حَالِ، وَ اِينِ آيَتِ اَوْرَدِ، كَفتِ: يا مُحَمَّدُ مَلِكِ مِيگوِيْدِ جَلِ جِلالِهِ، كِه: جِزاءِ اِيشانِ اَنسْتِ كِه ما دَرِينِ آيَتِ بِيانِ كَرَدِيمِ، نِه اَنِ مِثْلَتِ كِه تو فَرمودِي. پَسِ رَسولِ خِدا مِثْلَتِ نَهِي كَرَدِ، وَ شَرَبِ بولِ بَعْدِ اَزِ اَنِ مَنسوخِ كَشْتِ.

كَلْبِي كَفتِ: اِينِ دَر شَأْنِ اَبوِ بَرِيْدَةِ اِاسْلَمِي اَمَدِ، وَ هُو هَلالِ بِنِ عوِيْمِرِ، كِه بَا رَسولِ خِدا عَهْدِ بَسْتِ كِه يارِي وِي نَدِهْدِ، وَ دَشْمَنانِ رَا نِيْزِ بَرِ وِي يارِي نَدِهْدِ، وَ مَسْلَمَانانِ رَا اَزِ خُودِ اِيْمِنِ دَارِدِ، وَ مَسْلَمَانانِ نِيْزِ اَزِ خُودِ اِيْمِنِ دَارِنْدِ، وَ هَرِ كَسِ كِه بَرِ هَلالِ بَگَزَرَدِ، وَ قَصْدِ مَصْطَفِي (ص) وَ اسْلَامِ دَارِدِ، هَلالِ او رَا مَنعِ نَكِنْدِ، وَ رَاهِ بُوِي فَرو نَگِيْرِدِ. پَسِ قَوْمِي اَزِ بَنِي كِنانِهِ بَطْمَعِ اسْلَامِ قَصْدِ رَسولِ خِدا كَرَدِنْدِ. اصْحابِ هَلالِ بَرِ اِيشانِ اِفْتادِنْدِ، وَ هَلالِ خُودِ حاضِرِ نَبُوْدِ، وَ اِيشانِ رَا كَشْتِنْدِ، وَ مَالِ بَرَدِنْدِ. رَبِ الْعَالَمِيْنَ دَر شَأْنِ اِيشانِ اِينِ آيَتِ فَرَسْتادِ، مِيگوِيْدِ كِه: جِزاءِ اِيشانِ كِه رَاهِ زِنْدِ، وَ دَر زَمِيْنِ تَباهِكارِي كِنِنْدِ، وَ بِنائِمِنِ دَاشْتِنِ رَاهِها مِيكُوشِنْدِ، اَنْ يُقْتَلُوا اَنسْتِ كِه: هَرِ كِه كَشْتِنِ كَرْدِهِ بُوْدِ وَ مَالِ نَسْتَدِه، او رَا بَكَشِنْدِ، اِگرِ چِه وِلى دَمِ عَفوِ كِنْدِ عَفوِ سُوْدِ نَدَارِدِ، كِه طَرِيقِ اَنِ طَرِيقِ حُدِ اسْتِ نِه طَرِيقِ قِصاصِ، وَ دَرَسْتِ اَنسْتِ كِه تَكافُؤِ دَرِينِ قَتْلِ شَرَطِ نِيسْتِ، اَوْ يُصَلَّبُوا وَ اَنكِه كَشْتِنِ كَرْدِهِ بُوْدِ وَ مَالِ سَنَدِه، او رَا بَكَشِنْدِ، وَ بَرَدارِ كِنِنْدِ، سِه رُوْزِ پِيْشِ اَزِ قَتْلِ يَا پَسِ اَزِ قَتْلِ، چنانِ كِه رَأى اِمَامِ باشَدِ. اَوْ تُقَطَّعَ اَيْدِيْهِمْ وَ اَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلافِ وَ اَنكِه مَالِ سَنَدِهِ بُوْدِ وَ كَشْتِنِ نَكَرْدِه، دَسْتِي وَ پاِيِي اَزِ اَنِ وِي بَبِرِنْدِ، يَكِي اَزِ راسْتِ وَ يَكِي اَزِ چِپِ، وَ بايْدِ كِه مَالِ كَمِ اَزِ نِصابِ سَرَقْتِ نَبُوْدِ. اَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْاَرْضِ وَ اَنكِه كَشْتِنِ نَكَرْدِهِ بُوْدِ وَ مَالِ نَسْتَدِه اِما بَا اِيشانِ بُوْدِ، وَ اِيشانِ رَا اَنِوَهِ دَارِدِ وَ قُوِي، وَ اِيشانِ رَا پَشْتِيوانِ بُوْدِ، وِي رَا نَفِي كِنِنْدِ. نَفِي اَنِ بُوْدِ كِه او رَا بَتَرَسانِنْدِ وَ مِيجوِيْنْدِ تا مِيگَرِيْزِدِ، وَ جايِي قَرارِ نَگِيْرِدِ، فاما يَتوبِ او يَحْصِلُ فِى يَدِ اِلامامِ، فَيَقِيْمُ عَلَيْهِ الْحُدَّ.

چونِ دَر دَسْتِ اِمَامِ اِفْتَدِ حُدِ قِطاعِ طَرِيقِ بَرِ وِي بَرانَدِ. اِينِ مَذْهَبِ بُو حَنِيفِه اسْتِ، وَ بِنزَدِيكِ وِي بِناءِ اِينِ عَقوباتِ بَرِ مَحارِبْتِ اسْتِ نِه بَرِ مِباشرْتِ فَعْلِ، قالِ: وَ هَذَا الرَّدِيءُ الْمُعَاوَنِ مَحارِبِ مَعْنِي وَ اِنِ لَمْ يَكُنْ مِباشرًا صَوْرَةَ.

اما بَمَذْهَبِ شافِعِي بَرِ تَعزِيْرِ اِقْتِصارِ كِنِنْدِ، كِه اَزِ وِي مِباشرْتِ فَعْلِ نَبُوْدِ، وَ نِه حَقِيْقَتِ مَحارِبْتِ، حَضوْرِ مَجْرَدِ وَ تَكْثِيْرِ سِوَادِ حُدِي لَازِمِ نَكِنْدِ، بَلَكِه تَعزِيْرِ كِفايْتِ باشَدِ. قَوْلِ حَسَنِ وَ اِبْنِ الْمَسِيْبِ اَنسْتِ كِه «او» دَرِينِ آيَتِ بَمَعْنِي اِباحْتِ اسْتِ وَ تَخْيِيْرِ، يَعْنِي كِه اِمَامِ دَرِينِ عَقوباتِ مَرِ قِاطِعِ طَرِيقِ رَا مَخْيِرِ اسْتِ، اَنِ يَكِي كِه خِواهدِ مِيكِنْدِ، وَ مَعْنِي نَفِي حَبْسِ

است در زندان، که هر کرا در زندان کردند گویی که وی را از دنیا بیرون کردند.

ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا اى هوان و فضيحة فى الدنيا، وَ لَهُمْ فِي الآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ اين عذاب کافران است على الخصوص آن قوم عربیان که آیت در شأن ایشان فرو آمد، اما مسلمانان چون از ایشان جنایتی آید، و حد شرعی بر ایشان برانند، آن ایشان را کفارت گناهان باشد، و در آن جهان ایشان را عذاب نبود، و ذلك فى قوله (ص): «من اصاب ذنبا اقيم عليه حد ذلك الذنب فهو كفارته»، و روى: «من اصاب حدا فعجل عقوبته فى الدنيا، فالله اعدل من ان يثني عبده العقوبة فى الآخرة، و من اصاب حدا فستره الله عليه، و عفا عنه، فالله اكرم من ان يعود فى شىء قد عفا عنه».

إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا يعنى تابوا من الشرك، و رجعوا من الكفر، و آمنوا و اصلحوا، مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ فتعاقبوا، فاعلموا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ لا سبيل عليهم بشيء من الحدود التى ذكرها الله فى هذه الاية، و لا تبعة لاحد قبله فيما اصاب فى حال كفره لا فى مال و لا فى دم. ميگويد: مگر ایشان که توبت کنند از شرك و كفر، و در اسلام آیند پیش از آنکه در دست شما افتند، و ایشان را عقوبت کنید، کس را بر ایشان راهی نه، و حدی برایشان لازم نه. اسلام آن همه از ایشان برداشت و مغفرت الله در ایشان رسید، لقوله تعالى: إِنَّ يَنْتَهُوا يُعْفَرُ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ، و قال النبى (ص): «الاسلام يهدم ما قبله».

این حکم مشرکان است، ایشان که توبه کنند از محاربت و باسلام درآیند، اما مسلمانان که از محاربت و راه زدن توبه کنند علما در آن مختلف اند، و احوال در آن مختلف است: اگر پس از آن توبت کند که در دست امام افتاده باشد، و بر وی ظفر یافته، آن توبت هیچ حکم از احکام شرع از وی باز ندارد، و تغییر در آن نیارد، و گر پیش از آن توبت کند، حقوق آدمیان چون ضمان اموال و وجوب قصاص، هیچ چیز از وی اسقاط نکند. اما حقوق الله تعالى بر دو ضربست: بعضی از آن بمحاربت مخصوص است، و هو انتقام القتل و الصلب و قطع اليد و الرجل، این همه بیفتد، و بعضی آنست که بمحاربت مخصوص نیست چون حد زنا و حد شرب خمر، این دو قولی باشد: بیک قول بیفتد، و بیک قول نه. سدی گوید: اگر محاربتی بزینهار آید و توبت کند پیش از آنکه امام را برو دستی بود، یا کسی برو ظفر یابد، خود باز آید و توبت کند، و امان جوید، او را توبت پذیرند، و امان دهند، و بجنایات گذشته او را نگیرند. گفتا: و دلیل برین قصه على الاسدى است، مردی محارب بود راهزن، فراوانی از خون و مال مسلمانان در گردن وی، و ائمه و عامه پیوسته در طلب وی بودند، و بر وی ظفر می‌نیافتند. آخر روزی کسی را دید که این آیت میخواند: قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ. آن بر دل وی اثر کرد، و همچون مرغ نیم بسمل باری چند در خاک بغلطید، سلاح بیفکند، و برخاست و در مدینه شد اندر میانه شب، بوقت سحر غسلی برآورد، و بمسجد رسول خدا شد، و با مسلمانان نماز بامداد بجماعت بگزارد، آن گه فرا پیش بو هریره شد، و جماعتی یاران مصطفی (ص) حاضر بودند، گفت: یا باهریره منم فلان مرد گنهکار، جنت تائبا من قبل ان تقدروا على، و الله عز و جل يقول: إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ فاعلموا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ. بو هریره گفت: راست گفتم، کس را بر تو دست نیست، و کس را بر تو تبعیت نیست. پس بو هریره دست وی گرفت، و پیش مروان حکم برد، که روزگار امارت وی بود، و قصه وی بگفت. مروان او را بناخت، و گفت: کس را بر تو دست نیست. پس آن مرد بغزا شد، و در بحر روم غرق گشت رحمه الله.

## النوبة الثالثة

قوله تعالى: وَ اِثْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأُ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ الْاِيَةِ قصه دو برادر است از يك پدر، یکی صاحب دولت، بر بساط ولایت، در منزل قربت، نسیم مشاهدهت یافته، و از یاد خود با یاد حق پرداخته، و آن دیگر برادر از بی‌دولتی در مغاک وحشت و مذلت افتاده، و گرد بیگانگی بر رخسار تاريك وی نشسته، و نامش سر جریده اشقیا گشته.

چه توان کرد! کار نه بآنست که از کسی کسل آید، و از کسی عمل، کار بآنست که تا خود چه رفت در ازل! مثال آن دو برادر از يك پدر، دو شاخ است از يك درخت، یکی شیرین و یکی تلخ. تلخ هم از آن آب خورد که شیرین خورد، و تلخ را جرمی نبوده که تلخ آمد. شیرین را هنری نبوده که شیرین آمد. آن بارادت آمد و این بمشیت. نه آن را علت بود نه این را وسیلت.

پیر طریقت گفت: «الهی! آن را که نخواستی چون آید، و او را که نخواندی کی آید. ناخوانده را جواب چیست؟ و ناکشته را از آب چیست؟ تلخ را چه سود گرش آب خوش در جوار است، و خار را چه حاصل از آن کش بوی گل در کنار است. آری نسب نسب تقوی است، و خویشی خویشی دین». مصطفی (ص) سلمان را نسب تقوی درست کرد، و او را در خود پیوست، گفت: «سلمان منا اهل البيت، من اراد أن ينظر الی عبد نور الله قلبه فلينظر الی سلمان»، و بو لهب عم رسول بود، ببین تا از نسب قریش و قرابت رسول او را چه سود بود! تا بدانی که کار توفیق و عنایت دارد نه نسب و لحمت.

لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسِطٍ يَدِيَ إِلَيْكَ لِأُفْتَلِكَ هابيل گفت: مر برادر خویش را که: اگر تو مرا بکشی، من ترا نکشم، که ترا حسد دادند، و مرا تقوی.

تقوی مرا نگذارد که ترا کشم، و حسد ترا بر آن دارد که مرا کشی. تو مقهوری از روی قدرت و عزت، و من مجبورم از روی لطافت و رحمت:

تو چنانی که ترا بخت چنان آمد      من چنین‌ام که مرا سال چنین آمد

ممشاد دینوری از بعضی سلف نقل کرده که: گناه آدم از حرص بود، و گناه پسر وی قابیل از حسد، و گناه ابلیس از کبر. حرص حرمان آرد، و حسد خذلان، و کبر اهانت و لعنت. حرمان درماندن است از بهشت، و خذلان بازماندن است از دین، و اهانت راندن از حضرت، و آدم (ع) هر چند که از بهشت بازماند، و بظاهر آن عقوبتی مینمود، اما از روی حقیقت تمامی کار آدم بود، و سبب کمال معرفت وی، که از حضرت عزت خطاب آمد که: یا آدم! ما میخواهیم که از تو مردی سازیم. تو چون عروسان برنگ و بوی فناعت کردی. مردان بدین صفت نباشند، و دل در ناز و نعم نبندند: «او من ینشؤ فی الحلیة»؟! کار مردان دیگر بود و کار بنابر پروردگان دیگر.

چون زنان تا کی نشینی بر امید رنگ و بوی      همت اندر راه بند و گام زن مردانه‌وار.

كَتَبْنَا عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا این همچنانست که مصطفی (ص) گفت: «من سنّ سنة حسنة فله اجرها و اجر من عمل بها الی يوم القيامة، و من سنّ سنة سيئة فعليه وزرها و وزر من عمل بها الی يوم القيامة».







آخرتکم.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ أَي ضَعْفَهُ مَعَهُ، لَيَقْتَدُوا بِهِ أَي لَيَفْتَدُوا بِهِ أَنفُسَهُمْ. مِنْ عَذَابِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَا تُقْبَلُ مِنْهُمْ.

قال النبي (ص): «يقال للكافر يوم القيامة: أ رأيت لو كان لك مثل الارض ذهبا لكنت تفتدى به؟ فيقول: نعم. فيقال قد سئلت ايسر من ذلك».

يُرِيدُونَ أَنْ يُخْرِجُوا مِنَ النَّارِ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنْهَا همانست که جای دیگر گفت حکایت از دوزخیان: رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا خداوندگارا! بیرون آر از آتش، و برهان از عقوبت. جواب ایشان دهند پس از هزار سال: احْسُوا فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُون.

جای دیگر گفت: إِنَّكُمْ مَأْكُونُونَ این خطاب با کافرانست، و قضیت کفر ایشان که جاوید در دوزخ بمانند و هرگز بیرون نیابند. و دلیل برین ابتداء آیت است که گفت: إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا. اما مؤمنان اهل معصیت اگر چه بگناهان خویش در دوزخ شوند، جاوید در آن نمانند و بیرون آیند، لقول النبي (ص): «لَيُصِيبَنَّ اقواما سفح من النار بذنوب اصابوها عقوبة، ثم يدخلهم الله الجنة بفضل رحمته فيقال لهم الجهنميون».

و فی روایة اخرى: «يخرج قوم من امتي من النار بشفاعتي يسمون الجهنميين»

و روى: «اذا فرغ الله من القضاء بين عباده، و اراد أن يخرج من النار من اراد ان يخرج مَمَّنْ كان يشهد ان لا اله الا الله، امر الملائكة أن يخرجوا من كان يعبد الله، فيخرجونهم، و يعرفونهم بأثار السجود، و حرم الله على النار ان تأكل اثر السجود، فكل ابن آدم تأكله النار الا اثر السجود، فيخرجون من النار قد امتحشوا و عادوا حمما، فيصب عليهم ماء الحياة. فينبتون كما تنبت الحبة في حميل السيل».

این اخبار صحاح دلیلهای روشن اند که از مؤمنان هیچ کس در دوزخ نمی ماند.

گرچه گنهکار و بد کردار بود، چون اصل توحید و مایه ایمان بر جای بود اگر چه اندکی باشد، رب العالمین چون خواهد که ایشان را برهاند، و کرم خود بخلق نماید، قومی را برگمارد ازین مؤمنان مخلصان تا در آن عرصه قیامت جدال درگیرند، و از بهر آن برادران که در آتشند سخن گویند. در خبر است که گویند: «رَبَّنَا اخواننا كانوا يصومون معنا و يصلون و يحجون، فادخلتهم النار!» خداوندا برادران ما که با ما نماز کردند، و روزه داشتند، و حج کردند، اکنون ایشان را بدوزخ فرستادی! رب العزة گوید: روید، و هر که را بصورت شناسید، بیرون آرید که صورتهایشان برجاست.

آتش صورت ایشان نخورد. ایشان روند، و خلقی بسیار بیرون آرند. پس رب العالمین ایشان را گوید: «ارجعوا» بدین قناعت کنید، باز گردید، هر کرا در دیوان وی از خیر يك مثقال ببینید، بیرون آرید. ایشان روند، و بحکم فرمان قومی را بیرون آرند، پس با نیم مثقال آید، پس با همسنگ يك ذره آید. پس گویند: رَبَّنَا لم نذر فيها خيرا. خداوندا نمی بینیم در دوزخ کسی که در وی هیچ خیر مانده است. پس رب العالمین گوید: شفعت الملائكة، و شفعت النبيون، و شفعت المؤمنون، و لم يبق الا ارحم الراحمون، فيقبض قبضة من النار، فيخرج منها قوما لم يعلموا خيرا قط، قد عادوا حمما، فيلقبهم في نهر في افواه الجنة، يقال له نهر الحياة، فيخرجون كما تخرج الحبة في حميل السيل، فيخرجون كاللؤلؤ في رقابهم الخواتيم، فيقول اهل الجنة هؤلاء عتقاء الرحمن، ادخلهم الجنة بغير عمل عملوه.

وَ السَّارِقُ وَ السَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا أَيْنَ مَا هُمَا مِنْ سَرَقٍ فَاقْطَعُوهُ. و روا باشد که خبر ابتدایی باشد که در آن مضمّر است، یعنی: فیما فرض علیکم و السارق و السارقة فاقطعوا. میگوید: در آنکه بر شما فرض کردند حکم دزدان است، و آن حکم آنست که دستهای ایشان ببرید، یعنی که مرد را دست راست ببرید، و زن را دست راست چون دزدی بر ایشان روشن شود، و این آن گه باشد که دزد عاقل بود، و بالغ، و باختر خویشت، نه مکره و ملتزم حکم اسلام، نه حربی و نه مستأمن، بیک قول، و آنکه در حرز مسلمان شود یا ذمی ثابت العصمة، و کالایی که در شرع متقوم بود، از حرز خویش بیرون آرد: زر و سیم و خزّ و بزّ و امثال آن از اندرونها در خانههای در بسته، یا حارس بر آن نشسته، و کفن از گور، و بیرون از کفن نه، و چارپای از اصطبل، و میوه از خرمنگاه که گوشوان بر آن نشسته، و گوسفند از گله، و شتر از قطار، چون شبان و جمال بیدار باشند، و در آن می‌نگرند، و آواز ایشان بدان میرسد، و آن چیز که بیرون آرد از آن حرز، قیمت آن کم از دانگی و نیم زر باشد بمذهب شافعی، یا ده درم سفید بمذهب ابو حنیفه، یا سه درم بمذهب مالک.

و حجّت شافعی خبر صحیح است، قال النبی (ص): «لا تقطع ید السارق الا فی ربع دینار فصاعدا»

، و آنکه در آن شبهتی نبود که نه مال فرزند بود یا فرزند فرزند، و نه مال پدر بود یا اجداد وی، و نه مال هم جفت بود بیک قول، و آنکه یک نصاب بیک بار، تنها، بی‌شریکی از حرز بیرون آورده، یا دو نصاب بدو کس، چون این شرایط در وی مجتمع گشت، دست راست وی ببرند، از آنجا که مفصل کف است. پس اگر باز آید دوم بار پای چپ وی ببرند. اگر باز آید سیوم بار دست چپ وی ببرند. اگر باز آید چهارم بار پای راست وی ببرند، لما روی ابو هریره أن النبی (ص) قال فی السارق: «ان سرق فاقطعوا یده، ثم ان سرق فاقطعوا رجله، ثم ان سرق فاقطعوا یده، ثم ان سرق فاقطعوا رجله».

پس اگر پنجم بار دزدی کند، درست آنست که بر وی قتل نیست، و در شرع بر وی جز از تعزیر حدّی نیست. پس چون حدّ بر وی راندند تاوان آنچه دزدیده است بر وی واجب است، اگر درویش باشد، و اگر توانگر. اما بمذهب کوفیان تاوان بر وی نباشد مگر که آنچه دزدیده بود خود بر جای بود که بخداوند خویش باز دهند، و اگر صاحب مال آن مال بدزد بگذارد بصدقه یا بهبه، بعد از آنکه با امام افتاد، و حدّ واجب شد، آن حدّ بنیوافتند، بدلیل خبر صفوان بن امیه که رداء وی بدزدیدند. صفوان دزد را بگرفت، و پیش رسول خدا برد. رسول بفرمود تا دست وی ببرند. صفوان گفت: یا رسول الله او را نه بدین آوردم، آن ردا بصدقه بوی دادم.

رسول خدا گفت: «فهلّا قبل أن تأتینی به»؟

و بعد از آنکه بر بنده حدّ واجب شد اگر قطع باشد و اگر غیر آن، روا نباشد که در آن شفاعت کنند، و با سقاط آن مشغول شوند، لما

روی عن عائشة ان قریشا اهتمهم شأن المرأة المخزومیة التي سرقت، فقالوا من یکلم فیها رسول الله (ص)؟ و من یجری علیه الا اسامة بن زید، حبّ رسول الله، فکلم اسامة، فقال رسول الله: «الشفع فی حدّ من حدود الله؟ ثم قام فاخطب، ثم قال: «انما اهلك الذین قبلکم، انهم کانوا اذا سرق فیهم الشریف ترکوه، و اذا سرق فیهم الضعیف اقاموا علیه الحدّ، و ایم الله لو أن فاطمة بنت محمد سرقت لقطعتم یدها»، و روی أنه قال (ص): «من حالت شفاعته دون حدّ

من حدود الله، فقد ضاها الله، و من خاصم في باطل هو يعلمه، لم يزل في سخط الله حتى ينزع».

جزاءً بما كسبنا بقول كسايي نصب على الحال است، و بقول زجاج مفعول له، ای لجزاء فعلهما، و بقول قطرب مصدر است، و كذلك اعراب قوله: «نكالا من الله و الله عزيز حكيم». فمن تاب من بعد ظلمه و اصلح فإن الله يتوب عليه این توبه و اصلاح عمل بعد از قطع است و رد مال، یعنی که چون حدّ خدای بر وی برانند، و مال که برده است باز داد، بآن مخالفت شرع و ارتکاب محذور دین که از وی بیامده، اگر توبت کند و در خدا زارد. و نیز نکند، و عمل خویش باصلاح آرد، خدای آمرزگار است و توبت‌پذیر و بخشاینده.

و دلیل بر این، خبر ابن عمر است، گفتا: در عهد رسول خدا زنی دزدی کرد، و او را بگرفتند، و بحضرت رسول خدا بردند. رسول بفرمود که: «اقطعوا یدها» دست وی ببرید. قوم آن زن گفتند: یا رسول الله! او را می‌بازخریم به پانصد دینار. رسول خدا بدان التفات نکرد، گفت: «اقطعوا یدها». پس دست ببریدند. آن گه آن زن گفت: یا رسول الله هل لی من توبه؟ مرا توبت هست از آنچه کردم؟ گفت: «نعم»، ترا توبت هست، و تو امروز پاکی از گناهان، چنان که آن روز که از مادر زادی. در آن حال این آیت فرو آمد که: فمن تاب من بعد ظلمه و اصلح فإن الله يتوب عليه إن الله غفور رحيم.

ألم تعلم أن الله له ملك السموات و الأرض خزائن السموات، المطر و الرزق، و خزائن الارض الثبات. يُعذب من يشاء من مات منهم على كفره، و يعفر لمن يشاء من تاب منهم على كفره، و قيل: يعذب من يشاء على الذنب الصغير، و يعفر لمن يشاء الذنب العظيم، و الله على كل شيء قدير من التعذيب و المغفرة.

یا أيها الرسول لا يحزنك الذين يسارعون في الكفر ای لا يحزنك مسارعهم في الكفر، اذ كنت موعود النصر عليهم، میگوید: یا محمد: نبادا که شتافتن این منافقان و جهودان بکفر، ترا اندوهگن کند بعد از آنکه الله تعالی وعده نصرت بر ایشان داد، این نصرت زود بود. تو اندوهگن مباش، اگر چه پستی دارند بیکدیگر، که ایشان را کاری از پیش نشود، و قوت نبود. من الذين قالوا آمنا بأفواههم و لم تؤمن قلوبهم این حجت است بر مرجیان که میگویند: ایمان قولست و مجرد اقرار، بی‌تصدیق دل.

رب العالمین ایشان را دروغ زن کرد، و ایشان را مسارعان در کفر گفت. چون تصدیق دل با گفت زبان نبود.

و من الذين هادوا این سخن را دو وجه است: یکی آنکه: من الذين قالوا و من الذين هادوا، آن گه جهودان را صفت کرد: و هم سماعون. دیگر وجه آنست که و لم تؤمن قلوبهم تم الكلام، آن گه گفت: و من الذين هادوا سخنی مستأنف.

سماعون للكذب یعنی قائلون له، لقوله: سمع الله لمن حمده ای قبل الله حمده و اجاب، و بیاریسی گویند: این سخن از وی مشنو یعنی می‌پذیر، ما سمع فلان کلامی ای ما قبله. میگوید: این جهودان دروغ شنوان و دروغ پذیرانند، یعنی از دانشمندان خویش، که ایشان را میگویند که محمد نه رسول است. سماعون لقوم آخرین لم يأتوك سفیان عینه را پرسیدند که جاسوس را در قرآن ذکر هست؟ این آیت را برخواند: سماعون لقوم آخرین لم يأتوك. میگوید: این جهودان بنی قریظه و نصیر بجاسوسی بنزدیک تو می‌آیند، و سخن میگیرند، و با غائبان خویش میبرند، آنان که بنزدیک تو نمی‌آیند، و ایشان جهودان خیبرند. این همانست که جای دیگر گفت: و إذا خلا بعضهم إلى بعض، و إذا خلوا إلى شياطينهم.

يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ یعنی یغیرون القرآن من بعد وضع الله اياه مواضعه، این آنست که خدای تعالی گواهی

دادن محمد را پیغامبری در تورات بجای تصدیق بنهاد، و حدود بر جای تقریر و تنفیذ بنهاد. جهودان آن شهادت بر جای تکذیب بنهادند، و حدود بر جای تعطیل و تبدیل بنهادند. یَقُولُونَ إِنَّ أُوتِيْنٰمْ هٰذَا فِخْذُوْهُ اِیْنِ دَر شَأْنِ دُو جِهُوْدِ اَمَدِ اَز اِشْرَافِ خَیْبِر. مردی و زنی زنا کرده بودند، و محصن بودند، و آن زنا بر ایشان درست شده. جهودان خواستند که حدّ از ایشان بیفکنند، تا مسلمانان شماتت نکنند. در میان ایشان اختلاف افتاد در آن کار. یکدیگر را گفتند: بیایید تا باین پیغامبر عرب شویم، و این حکم پیش او بریم، اگر او در دین خویش حکم کند در ایشان حدّ فرود از کشتن، آن را بپذیریم، و آن حدّ که در تورات است فروگذاریم، و گوئیم که: بحکم پیغامبر کار کردیم. وَ اِنْ لَمْ تُؤْتُوْهُ فَاَحْذَرُوْا و اگر چنانست که شما را از دین محمد حدّی ندهند فرود از کشتن، از پذیرفتن سخن محمد پرهیزید. آمدند بر رسول خدای و پرسیدند. رسول (ص) گفت: رجم است ایشان را، سنگسار کردن و کشتن. ایشان گفتند که: در تورات این نیست، که در تورات تحمیم است، روسیاه کردن و بر شتر بگردانیدن.

رسول خدا گفت ایشان را: فاتوا بالتوریه تورات بیارید. تورات بیاورند، و عبد الله بن سلام حاضر بود و این صوریا تورات خواندن گرفت، چون بآیت رجم رسید، دست بر آن نهاد. عبد الله بن سلام گفت که: دست بر آیت رجم نهاد.

رسول گفت ایشان را: بآن خدای که به طور سینا، موسی را از خود سخن شنوید، و تورات داد، و بآن خدای که بنی اسرائیل را دریا شکافت، و از فرعون و قبطیان برهانید، که شما در تورات زانی محصن را چه می‌پاوید؟ گفتند که: رجم. رسول خدا فرمود: تا ایشان را سنگسار کردند، و بسنگ بکشتند، قال و نزل فیہ: یا اهلَ الْکِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُوْلُنَا یُبَیِّنُ لَكُمْ کَثِیْرًا مِّمَّا کُنْتُمْ تُخْفُوْنَ مِنَ الْکِتَابِ وَ یَعْفُو عَنْ کَثِیْرٍ.

آن گه ابن صوریا گفت: یا محمد خوام که از تو سه چیز بپرسم اگر دستوری دهی؟ رسول خدا وی را دستوری سؤال داد. اول گفت: اخبرنی کیف نومک؟

مرا خبر ده که خواب تو چونست؟ رسول (ص) گفت: «تنام عینی و قلبی یقظان».

قال: صدقت. اخبرنی عن شبه الولد اباه، لیس فیہ من شبه امه شیء، او شبه امه لیس فیہ من شبه ابیه شیء. مرا خبر ده از فرزند که گاهی بپدر ماند، و بپدر نماند هیچ چیز، و گاه بود که بپدر ماند، و شبه وی دارد، و شبه پدر ندارد هیچ چیز. رسول خدا گفت: «ایهما علا ماؤه ماء صاحبه، کان الشبه له»

هر که را آب وی ببالا افتد از مرد و زن، فرزند شبه وی گیرد. قال: صدقت، اخبرنی ما للرجل من الولد؟ و ما للمرأة منه؟ مرا خبر ده که فرزند را از مرد چه بود؟ و از زن چه بود؟ درین یکی توقف کرد یک ساعت. آن گه روی رسول سرخ گشت، و عرق بر پیشانی آورد، و گفت: «اللحم و الظفر و الدّم و الشعر للمرأة، و العظم و العصب و العروق للرجل».

قال: صدقت.

ابن صوریا چون جواب مسائل شنید، مسلمان گشت، گفت: اشهد أن لا اله الا الله و هذا رسول الله النبی الامّی العربی الذی بشر به المرسلون. پس جهودان بازگشتند مفتون و مخذول، رب العزة گفت جلّ جلاله: وَ مَنْ یُرِدِ اللهُ فِتْنَتَهُ اِی ضَلَالَتِهِ و کفره، فَلَنْ تَمْلَکَ لَهُ مِنَ اللهِ شَیْئًا لَنْ تَدْفِعَ عَنْهُ عَذَابَ اللهِ. این بر معتزله و قدریه حجتی روشن است که رب العزة ضلالت و کفر ایشان بارادت خود برد. و نفع و ضرر آن در دفع از رسول خود بگردانید. اُولَئِکَ الَّذِیْنَ لَمْ یُرِدِ

اللَّهُ أَنْ يُطَهِّرَ قُلُوبَهُمْ أَيْ يَصْلِحَ قُلُوبَهُمْ وَيَهْدِيَهُمْ، لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ لِّلْمُنَافِقِينَ بِهِتِكَ السَّرِّ، وَ لِلْيَهُودِ بِالْقَتْلِ وَ النِّفْيِ، وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ دَائِمٌ كَثِيرٌ.

سَمَاعُونَ لِّلْكَذِبِ يَعْنِي يَسْمَعُونَ مِنْكَ لِيَكْذِبُوا عَلَيْكَ، فَيَقُولُوا سَمِعْنَا مِنْهُ كَذَا وَ كَذَا لَمَّا لَمْ يَسْمَعُوا، اَيْنَ هُمْ صَفَتْ جَهْدَانِسْتِ. أَكَّالُونَ لِّلسُّحْتِ حَاكِمَانِ وَ دَانِشْمَنْدَانِ ايشانند که حرامخواران و رشوت خواران بودند، رشوت میبستند از آن ساده خویش، تا بدان نبوت محمد (ص) از عامه خود پنهان میداشتند. سحت در لغت عرب استیصالست، و اسحات هم چنان، فَيُسْحِتُكُمْ بِعَذَابِ الْبَيَاءِ وَ ضَمِّهِ، اَزِين بَابِ اسْتِ.

آن رشوت را سحت نام کرد که آن بترین ارتشا بود در جهان که مرتشی خورد. سحت بضمّ حا قراءت مکی و بصری و علی است، باقی بسکون حا خوانند، و معنی هر دو لغت یکسانست. اخفش گفت: «کل کسب لا یحل فهو السحت»، و قال الحسن: «اذا كان لك على رجل دين، فما اكلت في بيته فهو السحت»، و قال عمر و علی و ابن عباس: «السحت خمسة عشر: الرشوة في الحكم، و مهر البغی، و حلو ان الكاهن، و ثمن الكلب و القرده و الخمر و الخنزير و الميتة و الدم، و عسب الفحل و اجر النائحة و المغنّية و الساحر، و اجر صور التماثيل، و هدية الشفاعة»، و قال رسول الله (ص): «لعنة الله على الراشي و المرتشی».

فَإِنْ جَاؤُكَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرَضْ عَنْهُمْ اَيْنَ آيْتِ دَلَالْتِ مِيكَنْدِ كِه مِصْطَفَى (ص) مَخِيرَ بُوْدِ دَرِ حَكْمِ كَرْدِنِ مِيَانِ اِهْلِ كِتَابِ چُونِ اَزِ وِیِ حَكْمِ خَوَاسْتَنْدِ، وَ لِهَذَا قَالَ تَعَالَى: وَ اِنْ تُعْرَضْ عَنْهُمْ فَلَنْ يَضُرُّوكَ شَيْئًا. علماء دين در حکم این آیت مختلفاند، یعنی که حکم تخییر چنان که مصطفی را بود امروز حاکمان اسلام را ثابت است یا منسوخ، و بیشترین علما بر آنند که حکم تخییر ثابت است حکام اسلام را، اگر خواهند حکم کنند میان اهل کتاب و همه اهل ذمت را، و اگر خواهند نکنند، و از آن اعراض نمایند، و این قول نحعی است و شعبی و عطا و قتاده، اما قول حسن و مجاهد و عکرمة و سدی آنست که این تخییر منسوخ گشت، و حکم کردن واجبست، لقوله تعالى: وَ اَنْ اَحْكُمَ بَيْنَهُمْ بِمَا اَنْزَلَ اللَّهُ، وَ اَنْجِهَ كَفْتِ: بِمَا اَنْزَلَ اللَّهُ دَلِيلُ اسْتِ كِه حَكْمِ اسْلَامِ وَ مُسْلِمَانَانِ بَرِ ايشان کنند، هم چنان که گفت: وَ اِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ يَعْنِي بِحَكْمِ الْاسْلَامِ.

اِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ معنی قسط عدلست. عرب گویند: اقسط ای ازال الجور و عدل. مقسطان دادگرانند، و صح فی الخبر «ان المقسطين عند الله يوم القيامة على منابر من نور عن يمين الرحمن عزّ و جلّ، و كلتا يديه يمين، هم الذين يعدلون في حكمهم و اهاليهم و ما ولوا».

مصطفی (ص) در غزاه حنین غنیمت قسمت میکرد. مردی بود نام وی حرقوس بن زهیر، گفت: یا رسول الله اعدل فائك لم تعدل. رسول خدا را چهره مبارک سرخ شد، اثر آن سخن در روی پدید آمد، گفت: «ان لم اعدل فمن الذي يعدل، و جبرئيل عن يميني، و ميكائيل عن شمالي؟» فقال عمر: یا رسول الله انذن لي اضرب عنقه. فقال: «دعه فاني لا احب ان يقال ان محمدا يقتل اصحابه».

وَ كَيْفَ يُحْكَمُونَكَ وَ عِنْدَهُمُ التَّوْرَةُ سِيَاقِ اَيْنِ سَخْنِ بَرِ طَرِيقِ تَعَجِيبِ اسْتِ، مِيگوید: اَيْنِ جِهْدَانِ تَرَا چگونه حاکم کنند، و حکم تو چون پسندند! وَ عِنْدَهُمُ التَّوْرَةُ فِيهَا حُكْمُ اللَّهِ! وَ اَنْ گِه تورات سخن من بنزدیک ایشان، و حکم من در میان، رجم در آن روشن! و خود میدانند، و اینک ترا حاکم میسازند، نه از آنست که بر تو وثوق دارند، که آن طلب رخصت است که میکنند، نه بینی که پس از تحکیم از تو برمیگردند! و حکم تو بر رجم میپذیرند.

اینست که گفت: ثُمَّ يَتَوَلَّوْنَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ. آن گه گفت: وَ مَا أَوْلَيْكَ بِالْمُؤْمِنِينَ این از آنست که ایشان مؤمن نه‌اند، و هرگز مؤمن نبودند: «من طلب غیر حکم الله من حیث لم یرض به فهو کافر بالله».

### النوبة الثالثة

قوله تعالى و تقدس: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اینست نداء کرامت، و اینست خطاب با لطافت. اینست نظم بر آفرین، و بر دلها شیرین، آشنایی را سبب، و روشنایی را مدد. ایمن کردن از دوری، و اجابت را دستوری. میگوید: ای شما که مؤمنانید، و رسالت را شنیدید، و گردن نهادید، و واسطه پسندیدید، اَتَّقُوا اللَّهَ بترسید از خدای، بپرهیزید از خشم او، و بیندیشید ازو، که همه ازو: قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ. در عالم بمهربانی و بنده‌نوازی که چنو امید عاصیان بدو، درمان بلاها ازو، فخر کردن نه مگر بنام او، و بر آسودن نه مگر بنشان او، رستگی و پیوستگی نه مگر بهدایت و رعایت او، اینست که گفت جل جلاله: وَ ابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وسیلت نزدیکیست، و نزدیکی سبب پیوستگی و رستگی است. وسیلت آن وسائط است که میان بنده و مولی دوستی را نشانست، و سبب اتصال میان ایشان عیانست. آن چیست که وصلت و اتصال بآنست؟

بزرگ داشتن امر، و شکوه داشتن نهی، و شفقت بر خلق، و خدمت حق، و کوشیدن در ابواب نوافل، و عمارت کردن جان و دل. کوشیدن در ابواب نوافل بسه چیز توان: یکی نظر الله بیاد داشتن، دوم روزگار خود از ضایعی دریغ داشتن، سیوم درویشی خویش در موقف عرض بشناختن. و چون نظر الله یاد داری از متقیانی. چون روزگار خود را از ضایعی دریغ داری از عابدانی. چون درویشی خویش در موقف عرض بشناسی از خاشعانی. عمارت دل بسه چیز توان: بشنیدن علم، و کم آمیختن با خلق، و کوتاهی امل. تا در سماع علمی در حلقه فریشتگانی. تا از خلق برکناری، در شمار معصومانی. تا با کوتاهی املی از جمله صدیقانی.

وَ ابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ میگوید: بخدای نزدیکی جوید شما که عابدانید بفضائل، شما که عالمانید بدلائل، شما که عارفانید بترك وسائل، وسیلت عابدان چیست: التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الی آخره. وسیلت عالمان چیست: أَوْ لَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ. وسیلت عارفان چیست: قُلْ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ. وسیلت عابدان معاملت است. وسیلت عالمان مکاشفت است. وسیلت عارفان معاینت است. وسیلت عابدان راستی است. وسیلت عالمان دوستی است. وسیلت عارفان نیستی است. وسیلت عابدان یادی است بنیاز.

وسیلت عالمان یادی است بنیاز. وسیلت عارفان یادی است نه بنیاز نه بنیاز، و قصه آن دراز.

پیر طریقت ازینجا گفت: «الهی! اگر کسی ترا بجستن یافت، من بگریختن یافتم. گر کسی ترا بذکر کردن یافت، من ترا بفراموش کردن یافتم. گر کسی ترا بطلب یافت، من خود طلب از تو یافتم. الهی! وسیلت بتو هم تویی. اول تو بودی و آخر تویی. همه تویی و بس، باقی هوس».

و گفته‌اند: وسیلت سبق عنایت است، که رب العزة گفت: سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَى، و رحمت که در ازل بر خود نبشت: كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ. بی‌رهی را بناخته، و سپاه عنایت در پیش داشته، و رحمت بر خود نبشته.

پیر طریقت گفت: «الهی! آن روز کجا باز یابم که تو مرا بودی، و من نبودم.

تا باز بآن روز نرسم میان آتش و دودم. اگر بدو گیتی آن روز یابم من بر سودم. و بود تو خود را دریابم، به نبود تو خود خشنودم».

وَ جَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ این خطاب با غازیان است، و آنجا که گفت: وَ جَاهِدُوا فِي اللَّهِ خطاب با عارفان است. جهاد غازیان بتیغ است با دشمن دین. جهاد عارفان بقهر نفس است با خویشان. ثمره غازیان فردا حور و قصور، و عارف در بحر عیان غرقه نور. جهاد غازیان از سر عبادت رود، و بوقت مشاهدت نظاره ابد کنند، لا جرم ایشان را گفت: لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ یعنی فی الابد، و جهاد عارفان از سر معرفت رود، و بوقت مشاهدت نظاره ازل کنند، تا ربّ العزة در حق ایشان میگوید: هُوَ اجْتَبَاكُمْ.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا الْيَوْمَ يَقْبَلُ مِنَ الْأَحْيَابِ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ وَعَدَاءٌ، لَا يَقْبَلُ مِنَ الْأَعْدَاءِ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ، كَذَا يَكُونُ الْأَمْرُ.

يُرِيدُونَ أَنْ يُخْرِجُوا مِنَ النَّارِ الْآيَةَ أَتَشِيان دو قسم‌اند: قسمی ایشان که هرگز از آتش بیرون نیابند، و در شدن ایشان بآتش تعذیب راست نه تطهیر را، و این آیت در شأن ایشان است. قسم دیگر آنست که در شدن ایشان بآتش تطهیر راست نه تعذیب را، و حال ایشان بر تفاوت است: قومی زودتر بیرون آیند، و قومی دیرتر، بر حسب حال، و بر اندازه کردار، و باز پسین کسی که بیرون آید، هتاد است، و قصه وی معروف، و فی ذلك ما

روی ان النبي (ص) قال: «آخر من يخرج من النار رجل اسمه هتاد، و هو ينادي من قعر جهنم يا حنان يا منان»، گفت باز پسین کسی که از دوزخ بیرون آید، مردی بود نام وی هتاد. گویند پس از همه خلق به پنج هزار سال بیرون آید، و بروایتی به پانصد سال. حسن بصری گفت کاشك من او بودمی در آن قعر دوزخ.

هتاد میگوید: یا حنان یا منان، معنی منان آنست که ای خداوند منت بسیار، ترا بر من منت فراوان است، و مهربانی تمام. عجا کار! مردی که چندین هزار سال در دوزخ است گویی از نعمت موصلات در آن درکات بجان او چه می‌پیوست که این تسبیح می‌گفت: یا حنان یا منان. اسرار این لطائف بمثالی بیرون توان داد. آن طباخه که تو او را بخانه بری، تا از بهر تو نان پزد، آن خمیر خام در تنور گرم کند، و در آن استوار نگیرد، اما دل وی همه بآن قرصکها بود، هر ساعتی رود، و در آن نگرد، که نباید که بسوزد. گوید این پختن را در تنور آوردم نه سوختن را، که خام شایسته خوردن نیست، و سوخته سزای خوان نیست. پس چون روی آن قرصها سرخ گردد، و باطن آن پخته شود، زود فرو گیرد، و بر دست عزیز نهد، و تا خوان ملوک می‌برد، و تحت هذا لطيفة حسنة. پس جمله امم که اهل سعادت باشند در سرای سعادت حلقه بندند، و انبیا و اولیا همه آرزوی دیدار کنند، و جمله ملانکه در نظاره، و میگویند: بار خدایا! کریم! مهربانا! وعده دیدار کی است؟

صد هزاران با نثار جان و دل در انتظار و ان جمال اندر حجاب و وعده دیدار نیست.

و جلال لم یزل و لا یزال گوید: از امت محمد يك گدا در قعر حبس مالك مانده، تا وی نیاید رؤیت شرط نیست، تا آن گدا هتاد نیاید دیدار ننمایم. حسن بصری که گفت: کاشك من او بودمی، علما در آن مختلف‌اند که حسن چرا گفت؟ قومی گفتند که: هتاد را بیرون آمدن یقین است، و حسن میگوید: آن من یقین نیست. قومی گفتند: حسن بصری در نگرست، انبیا و اولیاء و صدیقان را دید، دست بر مانده عزت دراز کرده، و در انتظار بداشته، و انتظار هتاد میکنند، گفت: باری بایستی که من او بودمی تا انتظار من کردندی. پس فرمان آید از جناب جبروت که یا جبرئیل! رو در میان آتش، و هتاد را بجوی. گفته‌اند که: جبرئیل چهل سال در میان آتش وی را میجوید، و نیابد. مالك گوید: کرا

میجویی؟ گوید: هئاد را. گوید: یا جبرئیل هو هاهنا کالحممة، او اینجایست همچون آلاس سیاه. بیا تا او را در آن زاویه با تو نمایم.

جبرئیل آید، و وی را ببندد، سر بزانی حسرت نهاده.

اگر بدوزخ آتش چو عشق بودی تیز گرفته بودی آتش ز تف خویش گریز.

جبرئیل يك دو بار گوید: یا هئاد! جوابش ندهد، و با خود میگوید: اهل غرفه‌ها را گوئید که با حور و قصور ممتع باشید، که ما را در این زاویه اندوه با نام دوست خوش است. جبرئیل گوید: یا هئاد سر از زانو برگیر، و از من بشنو که من پیک ملک‌ام. آخر سر برگیرد و سلام را عليك گوید. آن گه گوید: یا جبرئیل! دیدار نمودند؟

جبرئیل گوید: نه، هنوز دیدار نمودند. گوید: رو سلامت. و سر و زانو نهد، گوید: ما را درین گوشه سرای اندوه با نام او خوش است، و همی گوید: یا حنان یا منان! و هر بار که از سر سوز خویش این کلمت گوید، آتش دویست ساله راه ازو بگریزد، و الله المنجی من عذاب الجحیم.

### ۷ النبوة الاولى

قوله تعالى إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ مَا فَرُو فَرَسْتَادِيم تورات را، فيها هُدًى وَ نُورٌ در آن راه نمونی است و روشنایی، بِحُكْمِهَا النَّبِيُّونَ تا حکم میکند بآن پیغامبران، الَّذِينَ أَسْلَمُوا ایشان که گردن نهاده‌اند خدای را بر دین راست، لِلَّذِينَ هَادُوا اینان را که برگشتند از راه، وَ الرَّبَّانِيُّونَ وَ الْأَحْبَابُ وَ رَبَّانِيان و دانشمندان ایشان، بِمَا اسْتَحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ بآن کتاب خدای که فرا ایشان سپرده بودند، وَ كَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ و ایشان بر آن گواهان بودند، فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ شَمَا از ایشان مترسید، وَ اخْشَوُا و از من ترسید، وَ لَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا و بسخران من بهای اندک مخريد، وَ مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ و هر که حکم نکند بآنکه الله فرو فرستاد، فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ (۴۴) کافران ایشانند.

وَ كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ وَ نَبَشْتِيم بر ایشان، فيها در آن تورات، أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ که در قصاص تن برابر تن است، وَ الْعَيْنَ بِالْعَيْنِ و چشم بچشم، وَ الْأَنْفَ بِالْأَنْفِ و بینی بر بینی، وَ الْأُذُنَ بِالْأُذُنِ و گوش بگوش، وَ السِّنَّ بِالسِّنِّ و دندان بدندان: وَ الْجُرُوحَ قِصَاصٌ و همه خیمها را قصاص هم چنان، فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ هر که قصاص ببخشد، و عفو کند، فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ آن عفو سترنده است گناهان این عفو کننده را، وَ مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ و هر که حکم نکند بآنچه خدای فرستاد، فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۴۵) ایشان ستمکارانند بر خویشان.

وَ قَفَيْنَا عَلَى آثَارِهِمْ و پس ایشان فرا داشتیم بر پیهای ایشان، بعیسی ابن مریم و پدید آوردیم عیسی مریم، مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ گواهی استوار دار آن را که پیش روی بود از تورات، وَ آتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ و وی را انجیل دادیم، فيه هُدًى وَ نُورٌ در آن راهنمونی است و روشنایی، وَ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ و گواهی استوار دار آن را که پیش وی فرا بود از تورات، وَ هُدًى وَ مَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ (۴۶) و راه نمونی و پندی پرهیزگاران را.

وَ لِيَحْكُمَ أَهْلُ الْإِنْجِيلِ و اهل انجیل را گوی تا حکم کنند، بما أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ بآنچه الله فرو فرستاد در آن، وَ مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ و هر که حکم نکند بآنچه خدای فرو فرستاد، فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (۴۷) فاسقان ایشانند.

وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ و فرستادیم بتو قرآن بر راستی، مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ گواهی استوار دار آن را که پیش آن فرا بود از کتاب، وَ مَهْمِنًا عَلَيْهِ و گوشوان و استوار بر سر هر کتاب که پیش از آن آمد.



فَأَحْكُمَ بَيْنَهُمْ حَكْمَ كُن مِثْلِهِمْ، بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِأَنَّهُ فَرُوسْتَاد، وَ لَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَ بِرِ بِي بَابِيسْت ايشان مرو، عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ اَزْ اَنچِه بَتُو اَمْد اَزْ راسْتِي، لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ هِر يَكِي رَا اَزْ شَمَا كَرْدِيم وَ نِهَادِيم، شِرْعَةً وَ مِنْهَاجاً شَرِيعَتِي سَاخْتِه وَ رَاهِي نَمُودِه، وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ وَ اَكْر اللَّهُ خَواسْتِي، لَجَعَلْنَا أُمَّةً وَاحِدَةً شَمَا رَا هَمِه يَكْ كَرُودِي، وَ لَكِنْ لِيَبْلُوكُمْ لَكِنْ بِيَاز مَآيِد شَمَا رَا، فِي مَا آتَاكُمْ دَر اَنچِه شَمَا رَا دَاد، فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ بِس شَمَا بَنِيكِيهَا شَتَابِيدِه، اِلَى اللَّهُ مَرَجِعُكُمْ جَمِيعاً بَاز كَشْت هَمْگَان بَا خِداسْت، بَا وِي كَرْدِيد، فَيُنَبِّئُكُمْ تَا شَمَا رَا خَبِر كَنْد، بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ (٤٨) بَا نچِه دَر اَن مَخْتَلَف بُوْدِيد.

وَ اَنْ اَحْكُمَ بَيْنَهُمْ وَ حَكْمَ كُن مِثْلِهِمْ، بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِأَنَّهُ فَرُوسْتَاد وَ لَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَ بِرِ بِي بَابِيسْت ايشان رَا بِرِي مَبْر، وَ اَحْذَرُهُمْ وَ اَز ايشان پَرهيز، اَنْ يَفْتِنُوكَ كِه تَرَا تَبَاه نَكَنْد وَ بَنگَر دَانَنْد، عَن بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ اِلَيْكَ اَز اَنكِه اللَّهُ فَرُوسْتَاد بَر تُو، فَاِنْ تَوَلَّوْا اِر بِس بَر كَرْدَنْد، فَاعْلَمْ بَدَان، اَنْمَا يُرِيدُ اللَّهُ كِه مِيخَوَاهْد اللَّهُ، اَنْ يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ دُئُوبِهِمْ كِه بَايشان رَسَانْد، وَ ايشان رَا بَكِيرِد بَگْناها ن ايشان، وَ اِنْ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ وَ فَرَاوَان اَز مَرْدَمَان اَنْد لِفَاسِقُونَ (٤٩) كِه اَز فَرْمَان خدای بِيروَنْد.

أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ حَكْمَ اهل جاهليت جويند! وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا كَيْسْت اَز اللَّهُ نِيكُو دَاوَرِي تَر، لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ (٥٠) كَرُوهَانِي رَا كِه بَر اِيْمَانَنْد بِي گَمَان.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ يَعْنِي عَلَى مُوسَى (ع)، فِيهَا هُدًى اِي بِيان الْحَكْمِ الَّذِي جَاءُوا يَسْتَفْتُونَكَ فِيهِ مِنَ الرَّجْمِ، وَ تَوْرٌ يَعْنِي وَ بِيان اَنْ اَمْرِك حَق يا مُحَمَّد، وَ حَكْمُكَ صَدَق. مِيگويد: يا مُحَمَّد ما تورات بِمُوسَى (ع) فَرُوسْتَادِيم وَ حَكْم رَجْم كِه جَهودان اَز تُو مِيپرسَنْد، دَر اَن تورات بِيان كَرْدِه اِيْم، وَ نِيْز وَا نَمُودِيم وَ بِيان كَرْدِيم كِه: فَرْمَان تُو وَ حَكْم تُو دَر اَن مَسْأَلِه رَجْم وَ غَيْر اَن حَق اسْت وَ راسْت.

يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ مِنْ لَدُن مُوسَى اِلَى عِيسَى، اَز رُوزگار مُوسَى تَا بَرُوزگار عِيسَى پِيغامبراني كِه بُوْدَنْد هَمِه هَمَان حَكْم كَرْدَنْد. اَن كِه صَفْت اَن پِيغامبران كَرْد، كَفْت: الَّذِينَ اسْلَمُوا، وَ اِيْن نِه اَن اسْلَام اسْت كِه ضَد كَفْر باشْد، كِه پِيغامبران خُود باصِل مُسْلِمَان بُوْدِه اَنْد، وَ حَاجَت بَدَان نَباشْد كِه گويند مُسْلِمَان كَشْتَنْد، بَلَكِه اِيْن اسْلَام بِمعْنِي تَسْلِيم وَ اَنْقِياد اسْت، يَعْنِي اَنْقَادُوا لِحَكْمِ التَّوْرَةِ، وَ سَلَمُوا لِمَا فِيهَا مِنْ اَحْكَامِ اللَّهِ، وَ تَرَكَوا تَعْقِيبَ ذَلِكَ بِكَثْرَةِ السُّؤَالِ، حَكْمِي كِه خدای كَرْد دَر تورات تَسْلِيم كَرْدَنْد، وَ كَرْدَنْ نِهَادَنْد. وَ پَذِيرْفَتَنْد، وَ اَز اَن بَنِيچِيدَنْد، وَ پَنِهَان نَكَرْدَنْد، وَ سْؤَالِها نَكَرْدَنْد. اِيْن هَمچنانسْت كِه حكايت كَرْد اَز ابراهيم وَ اسماعيل عَلَيْهِمَا السَّلَام: رَبَّنَا وَ اجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ يَعْنِي مُسْلِمِينَ لَامْرِك، مَنْقَادِينَ لِحَكْمِكَ بِالنَّبِيَّةِ وَ الْعَمَلِ. جَاي دِيكِر كَفْت: اسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ يَعْنِي سَلَمْتُ لَامْرِه، وَ هَم اَز اِيْن بَابِيسْت: وَ لَهُ اسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ. وَ رُوي اَن النَّبِيِّ (ص) اِذَا اُوي اِلَى فَرَاشِه. قَال: «اسْلَمْتُ نَفْسِي اِلَيْكَ».

لِلَّذِينَ هَادُوا يَعْنِي تَابُوا مِنَ الْكُفْرِ، وَ هَم بَنُو اسْرَائِيلِ اِلَى زَمَنِ عِيسَى، مِيگويد: اَن پِيغامبران كِه صَفْت ايشان تَسْلِيم وَ اَنْقِياد بُوْد هَمِين حَكْم كَرْدَنْد بَنِي اسْرَائِيلِ رَا كِه اَز كَفْر تُوْبِت كَرْدِه بُوْدَنْد، تَا بَرُوزگار عِيسَى (ع). وَ الرَّبَّانِيُّونَ وَ الْأَحْبَابُ بِمَا اسْتَحْفَظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَ كَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ وَ دَانَشْمَنْدَان وَ عَالِمَان اَز اولاد هارون كِه عِلْم تورات ايشان رَا دَر اَمُوخْتَنْد، وَ حَفْظ اَن اَز ايشان دَر خَواسْتَنْد، وَ مِيْدَانَنْد كِه اَز نَزْدِيكِ خدَا اسْت وَ بَر اَن گُواَهَنْد، هَمَان مِيكَنْد كِه

پیغامبران میکنند. ربانیون عامتر است از احبار، که همه ربانیان احبارند و نه هر حبری ربانی باشد، و در اشتقاق آن قول اختلاف است. قومی گفتند: از حبر گرفته‌اند، الذی یکتب به، و الاحبار کتبه العلم.

قومی گفتند: حبر و حبر بمعنی جمال است و هیئت، و منه

الحديث: «يخرج رجل من النار، ذهب حبره و سبره»

یعنی حسنه و اثره، فکان الحبر هو المتناهی فی العلم، فهو ردّ علی المتعلم احسن العلوم، و یحسن العلم فی عین المتعلم بحسن بیانه، حتی یفرح به قلبه، فیکون محبورا به مسرورا، فسمی بذلك حبرا. و یقال: حبر بالشیء حبرا فرح به، و منه قوله تعالی: فی رَوْضَةٍ یُحْبَرُونَ.

فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَ اَخْشَوُا اِیْنَ خَطَابِ بِا جِهودان است. میگوید: لا تخشوا الناس فی اظهار صفة محمد (ص) فی الثوراة، و العمل بالرجم، و اخشونی فی کتمان ذلك، از مردمان مترسید و نعت و صفت مصطفی و بیان رجم که در تورات است میپوشید، و از من که خدا ام بترسید اگر بیپوشید. وَ لَا تَشْتَرُوا بِاِیَاتِی بِاِحکامی و فرائضی، ثَمَنًا قَلِیْلًا مِنْ عَرْضِ الدُّنْیَا، وَ مَنْ لَمْ یَحْکَمْ بِمَا اَنْزَلَ اللّٰهُ فَاُولٰٓئِکَ هُمُ الْکَافِرُونَ اینجا دو قول گفته‌اند: یکی آنست که: خلق را میگوید بر عموم: هر که حکمی از احکام خدای که پیغامبران بدان آمده‌اند و بیان کرده‌اند، و رسول خدا (ص) آن را تقریر کرده، و خلق را بدان خوانده جحد آرد، و رد کند، یا باطل شناسد، وی کافر است و از اسلام بیرون، از بهر آنکه هر که حکم پیغامبر را رد کند، پیغامبر را دروغ زن گرفت، و هر که پیغامبر را دروغ زن گرفت کافر است. قول دیگر آنست که: در شأن بنی اسرائیل آمد، علی الخصوص ایشان که حکم خدا تغییر کردند، و دلیل برین خبر مصطفی است که گفت درین آیت: وَ مَنْ لَمْ یَحْکَمْ بِمَا اَنْزَلَ اللّٰهُ فَاُولٰٓئِکَ هُمُ الْکَافِرُونَ وَ الظَّالِمُونَ وَ الْفٰسِقُونَ، قال فی الکافرون کلها.

وَ کَتَبْنَا عَلَیْهِمْ فِیْهَا اِی فَرَضْنَا عَلٰی بَنِیْ اِسْرٰئِیْلَ فِی التُّورٰةِ، اَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ، میگوید فرض کردیم اندر تورات بر بنی اسرائیل قصاص اندر تن و اندر اطراف. اَمَّا قِصَاصٌ اِنْدَر تَن وَ اِجْب نَشُوْد اَلَا بِچهار رکن: یکی قاتل، و شرط آنست که مکلف باشد و مختار، که بر کودک و بر دیوانه قصاص نیست، و فعل ایشان در قتل حکم خطا دارد بیک قول، پس دیت قتل بر عاقله ایشان باشد، و همچنین اگر ایشان را شریکی باشد بالغ عاقل در آن قتل بنا بر این دو قول کنند. اَمَّا سِکْرٰن وَ مِکْرَه دُو قَوْلِی اِسْت، وَ مِکْرَه کِه دِیْگَرِی رَا بَزُوْر فَرَا قَتْل دَارْد بَر وِی قِصَاص اِسْت قَوْلَا وَاِحْدَا، اِگَر چِه سُلْطٰن بُوْد. رِکْن دُوْم قَتِیْل اِسْت، وَ شَرَط اِنْسْت کِه بَعْصَمْت اِسْلَام مَعْصُوْم بَاشْد، یَا اِز اَهْل ذَمَّت وَ عَهْد بُوْد، اَمَّا حَرِبِی وَ مَرْتَد کِه نِه مَعْصُوْمِنْد، وَ نِه اِز اَهْل ذَمَّت وَ عَهْدِنْد قَتْل اِیْشَان قِصَاص وَ اِجْب نِکْنْد. رِکْن سِیُوْم مَسَاوَات اِسْت مِیْاَن قَاتِل وَ قَتِیْل دَر فِضَائِل، وَ فِضَائِل کِه مَانَع قِصَاص اِسْت دَر جَانِب قَاتِل مَتَغِیْر اِسْت نِه دَر جَانِب قَتِیْل.

اِگَر مَسْلَمٰنِی کَافِرِی رَا کَشْد بَر وِی قِصَاص نِیْسْت، اَمَّا اِگَر کَافِر مَسْلَمٰن رَا کَشْد بَر وِی قِصَاص اِسْت، وَ هَمْچِنِیْن اِگَر اَزَاد بِنْدِه کَشْد بَر وِی قِصَاص نِیْسْت، وَ اِگَر بِنْدِه اَزَاد کَشْد بَر وِی قِصَاص اِسْت، وَ اِگَر پَدْر یَا جَد، وَ اِن عِلَا، یَا مَادِر یَا جَدّه وَ اِن عِلْت، فَرِزْنِد رَا کَشْنِد، بَر اِیْشَان قِصَاص نِیْسْت، وَ اِگَر فَرِزْنِد اِیْشَان رَا کَشْد بَر وِی قِصَاص اِسْت. رِکْن چِهَارْم سَبَب اِسْت. هَر فَعْلِی کِه عَمْد مَحْض بَاشْد وَ اِز هَاق رُوْح کَنْد، قِصَاص اِز اَن وَ اِجْب اَیْد. اِگَر یِکِی رَا بَدِسْت دَارْد اِسْتَوَار، وَ دِیْگَرِی اُو رَا بَکَشْد قِصَاص بَر کَشْنِدِه اِسْت نِه بَر دَارْنِدِه، کِه اِز هَاق رُوْح بَفْعَل وِی اِسْت نِه بَفْعَل دَارْنِدِه، اَمَّا اِگَر کِسی حَلْقُوْم وَ مَرِی کِسی بِیْرِد، یَا حِشُو وِی بِیْرُوْن کَنْد، اَن گِه دِیْگَرِی سَر وِی اِز تَن جَدَا کَنْد

قصاص بر آن اول است، نه برین که سر از تن جدا کرد که از هاق روح بفعل آن بودست نه بفعل این. اما قصاص در اطراف میان دو کس رود که قصاص در تن میان ایشان رود، و شرط آنست که مساوات در آن نگه دارند، هم در محل، و هم در صفت، و هم در خلقت.

اما مساوات در محل آنست که راست بر راست برند، و چپ بچپ، و انگشت بانگشت برند، وسطی بوسطی برند، و مسبحة بمسبحة، و انامل بانامل، و لب بلب، بالا به بالا، زیرین به زیرین، نه بالا بزیرین برند و نه زیرین به بالا، و همچنین دندان و دیگر اعضا که آن را مفصلی پیداست. و مساوات در صفت آنست که صحت و شلل و عیب و هنر در آن معتبر دارند. دست صحیحه بدست شلاء نبرند، و نه چشم روشن بچشم پوشیده. و مساوات در خلقت آنست که دست پنج انگشت بدست چهار انگشت نبرند، و نه شش انگشت به پنج انگشت، که در خلقت متساوی نه‌اند، و شرح این احکام بتامی از کتب فقه طلب باید کرد، که کتب تفسیر بیش از این احتمال نکند.

وَ الْعَيْنَ بِالْعَيْنِ يَعْنِي تَفْقًا بَهَا، وَ الْأَنْفَ بِالْأَنْفِ يَعْنِي يَجِدُ بِهَا، وَ السِّنَّ بِالسِّنِّ يَقْلَعُ بِهَا. آن گه گفت: وَ الْجُرُوحَ قِصَاصٌ يَعْنِي جِرَاحَتَهَا فِي أَنْ قِصَاصٌ رُودٌ، يَعْنِي كَمَا جَرَّحَ رَأْسَ بِنْدَاةٍ جَرَّحَ وَ قِصَاصٌ كُنْدٌ. هر چند که این لفظ بر عموم گفت، اما مخصوص است باعضا که قصاص در آن ممکن بود، و آن را حدی فاصل پیدا بود، چون شفتین و انثیین و دست و پای و زبان و امثال آن. اما بریدن گوشت اندام و شکستن استخوان و امثال آن که اندازه آن نتوان دانست، و آن را حدی و مفصلی پیدا نه، در آن قصاص نرود، بلکه در آن ارش بود یا حکومت.

وَ الْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَ مَا بَعْدَهَا، هِرْ پَنج حَرْفِ كَسَائِي بَرْفَعِ خَوَانِدٌ، وَ عَطْفٌ بِرِ مَوْضِعِ نَفْسٍ بَاشِدٌ، يَعْنِي: وَ كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا وَ قَلْنَا لَهُمُ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَ الْعَيْنَ بِالْعَيْنِ، وَ مِثْلُهُ قَوْلُهُ: أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَ رَسُولُهُ رَفَعٌ عَلَى الْمَعْنَى، وَ هُوَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ بَرِيءَانِ مِنَ الْمُشْرِكِينَ. شامی و مکی و ابو عمر «و الجروح» تنها برفع خوانند، و وجه آن همانست که گفتیم. باقی قرآء هر پنج حرف بنصب خوانند یعنی: وَ انَّ الْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَ الْإِنْفَ بِالْإِنْفِ إِلَى آخِرِهِ.

فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ أَى بِالْقِصَاصِ، فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ يَعْنِي لِلْمَجْرُوحِ وَ وَلِيِّ الْقَتْلِ، أَى مِنْ عَفَا وَ تَرَكَ الْقِصَاصَ كَانَ ذَلِكَ كَفَّارَةً لِدُنُوبِ الْمَجْرُوحِ. هر کس که وی را دعوی بر کسی بیای شود درین باب بحد آن قصاص ببخشد، فالعفو كَفَّارَةٌ لِدُنُوبِ الْعَافِي.

آن عفو سترنده است گناهان این عفو کننده را، و قيل كَفَّارَةٌ لِجَنَايَةِ هَذَا الْجَانِيِ فَلَا يَقْتَصِرُ مِنْهُ، عَفْوُ أَيْنِ مَدْعَى كَفَّارَتِ جَنَابَتِ أَيْنِ كَشْنَدِهِ رَأَى زَنْدِهِ رَأَى، يَعْنِي دَرِينِ گِيتِي.

و در عفو قصاص خبر جابر بن عبد الله است.

قال قال رسول الله (ص): «ثلاث من جاء بهنّ مع ايمان بالله دخل الجنة من اى ابواب الجنة شاء، و زوج من الحور العين حيث شاء، من ادى دينا خفيا و عفا عن قاتله و قرأ دبر كل صلاة مكتوبة عشر مرات قل هو الله احد»، فقال ابو بكر او احديهنّ يا رسول الله؟ قال: «او احديهن»، و روى: «من تصدق بدم فما دونه كان كفارة له من يوم ولد الى يوم تصدق به»، و روى: «من تصدق بجسده بشيء كفر الله عنه بقدره من ذنوبه»، و قال: «ما من مسلم يصاب بشيء بجسده فتصدق به الا رفع الله عزّ و جلّ به درجة و حطّ به عنه خطيئة»: و روى انه جىء بقاتل الى رسول الله، فقال «ص» لولى المقتول: أ تعفو؟ قال: لا. قال: أ تأخذ الدية؟ قال: لا. قال: أ تقتل؟ قال: نعم. قال: اذهب. فلما ذهب دعاه، فقال له مثله، فأجابته بمثل ما اجاب. ثم قال رسول الله: انك ان عفوت عنه فانه تيؤء باثمك و اثم صاحبك. قال: فعفا

عنه.

وَ مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِي التَّوْرَةِ مِنْ أَمْرِ الرَّجْمِ وَالْقَتْلِ وَالْجِرَاحَاتِ، فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ.

وَ قَفَيْنَا عَلَى آثَارِهِمْ أَي جَعَلْنَاهُ يَقْفُو آثَارَ النَّبِيِّينَ الَّذِينَ اسْلَمُوا، يَعْنِي بَعَثْنَاهُ بَعْدَهُمْ عَلَى آثَرِهِمْ. مَيَّكُود: عَيْسَى مَرْيَمَ رَا بَسْ أَن بِيْغَامْبِرَانِ فَرَا دَاشْتِيم، مُصَدَّقًا لِمَا بَيَّنَّ يَدِيهِ مِنَ التَّوْرَةِ يَعْنِي يَصَدِّقُ أَحْكَامَهَا، وَ يَدْعُو إِلَيْهَا. اَيْنَ مُصَدَّقًا صَفْتِ عَيْسَى اسْت، يَعْنِي كِهْ أَحْكَامِ تَوْرَاتِ رَا تَصْدِيقَ مَيَّكُنْد، وَ خَلْقَ رَا بَرِ تَصْدِيقَ أَن مَيْدَارْدَ وَ بَرِ أَن مَيْخَوَانْد، وَ أَن دِيْگَرِ كِهْ كَفْت: وَ مُصَدَّقًا لِمَا بَيَّنَّ يَدِيهِ مِنَ التَّوْرَةِ أَن صَفْتِ اَنْجِيلِ اسْت يَعْنِي كِهْ دَرِ اَنْجِيلِ ذَكَرَ تَصْدِيقَ تَوْرَاتِ اسْت، وَ حَكْمِ اَيْنِ مَوَافِقِ اَنْسْت، وَ بَرِيْنِ وَجِهْ حَكْمِ تَكَرَّرِ نَادَرْد، وَ دَرِ قُرْآنِ خُودِ بِحَمْدِ اللّٰهِ تَكَرَّرِ بِيْ فَايْدِهْ نَيْسْت، وَ هُدَى وَ مَوْعِظَةَ اِيْ هَادِيَا وَ وَاَعْظَا «لِلْمُتَّقِينَ» عَنِ الْفَوَاحِشِ وَ الْكِبَائِرِ.

وَ لِيَحْكَمْ قِرَاءَتِ حَمْزِهِ بِكَسْرِ لَامِ اسْت وَ نَصْبِ مِيمِ، وَ مَعْنَاهُ: اَتَيْنَاهُ الْاِنْجِيلَ فِيْهِ هُدَى وَ نُوْرٌ لِّاَنْ يَحْكُمَ اَهْلُ الْاِنْجِيلِ بِمَا فِيْهِ. بَاقِيْ بَجَزْمِ خَوَانْدِ بَرِ مَعْنَى اَمْرِ، يَعْنِي وَ لِيَقْضَى اَهْلُ الْاِنْجِيلِ بِمَا اَنْزَلَ اللّٰهُ فِيْهِ، چنانست كه رب العالمين حكم رجم و قصاص و بيان نعت مصطفی و توحيد در تورات فرو فرستاد، و اهل تورات را فرمود احبار و ربانان ايشان كه آن را قبول كنند، و بدان حكم كنند، و در انجيل فرو فرستاد، و اهل انجيل را فرمود قسيسين و رهبانان ايشان كه بپذيرند و بدان حكم كنند، و در قرآن بامت محمد فرو فرستاد، ايشان را فرمود تا قبول كنند، و از آن حكم كنند. پس كفت: وَ مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ازينان هر كه حكم نكند بآنچه الله فرو فرستاد فاسق است، از فرمان بيرون، و بر خدای عاصی. مؤمنان و مسلمانان امت محمد بجان و دل قبول كردند، و گردن نهادند، و پذيرفتند. رب العزة از ايشان باز كفت: وَ إِذَا يُثَلَّى عَلَيْهِمْ قَالُوا آمَنَّا بِهِ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ.

اَمَّا اَهْلُ تَوْرَاتِ بَدَانِ كَافِرِ شَدْنْد، كِهْ مَحْمَدَ رَا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ دَرُوعَ زَنِ كَرَفْتَنْد، وَ حَكْمِ كِتَابِ خُدَايِ نَبْذِيْرَفْتَنْد، وَ اَزِ تَوْحِيْدِ بَرِگَشْتَنْد، تَا رَبَّ الْعِزَّةِ اَزِ اِيْشَانِ حَكَايْتِ بَاَزِ كَرْدِ كِه: وَ قَالَتِ الْيَهُودُ غُزَيْرُ ابْنُ اللّٰهِ وَ قَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللّٰهِ شَعْبِيْ كَفْت: وَ مَنْ لَمْ يَحْكَمْ اَوْلِ دَرِ مَسْلَمَانَانِ اسْت، وَ دِيْگَرِ دَرِ جِهُوْدَانِ، سَدِيْگَرِ دَرِ تَرْسَايَانِ.

وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ يَا مُحَمَّدَ الْكِتَابَ يَعْنِي الْقُرْآنَ، بِالْحَقِّ أَي بِالْعَدْلِ، مُصَدَّقًا لِمَا بَيَّنَّ يَدِيهِ مِنَ الْكِتَابِ يَعْنِي مِنَ الْكُتُبِ، التَّوْرَةِ وَ الْاِنْجِيلِ وَ الزَّبُورِ وَ سَائِرِ الْكُتُبِ. مَيَّكُود: يَا مَحْمَدَ اَيْنِ قُرْآنِ بِنُوْ فَرَسْتَاْدِيْمَ بَرَاَسْتِيْ وَ دَرَسْتِيْ، مَوَافِقِ تَوْرَاتِ وَ اَنْجِيلِ وَ زَبُورِ وَ هَرِ كِتَابِ كِهْ اَزِ اَسْمَانِ فَرَسْتَاْدِيْم. وَ مُهَيْمِنًا عَلَيْهِ يَعْنِي قَاضِيَا وَ شَاهِدَا وَ رَقِيْبَا وَ حَافِظَا وَ اَمِيْنَا عَلَيِ الْكُتُبِ التِّيْ قَبْلَهُ. مَيَّكُود: اَيْنِ قُرْآنِ حَاكِمِ اسْت، بَرِ هَمِهْ كِتَابِيْهَا حَكْمِ كَنْد، وَ هِيْچِ كِتَابِ بَرِيْنِ حَكْمِ نَكَنْد، وَ كُوشُوَانِ وَ اسْتُوَارِ دَارِ هَرِ كِتَابِ اسْت، وَ كُوهِ رَاَسْتِ وَ اَمِيْنِ بَرِ سَرِ هَمِهْ، يَعْنِي هَرِ چِهْ اَهْلِ كِتَابِ اَزِ تَوْرَاتِ وَ اَنْجِيلِ وَ غَيْرِ اَنْ خَيْرِ دَهَنْدِ بَرِ قُرْآنِ عَرْضِ دَهِيْدِ اَكْرِ دَرِ قُرْآنِ يَابِيْدِ بِيْذِيْرِيْدِ وَ تَصْدِيقِ كَنْيِد، وَ اَكْرِ نِهْ اِيْشَانِ رَا دَرِ اَنْ دَرُوعَ زَنِ دَارِيْد. وَ اَصْلِ مَهِيْمِنِ مَوْيْمِنِ اسْت، فَقَلْبَتِ الْهَمْزَةَ هَاءً، كَمَا يُقَالُ: اِرْقَتِ الْمَاءَ وَ هَرَقْتِ. اِبْنِ قَتِيْبِهْ كَفْت: اِسْمِيْ اسْتِ مَبْنِيْ، اَزِ اَمِيْنِ بَرِگَرَفْتِهْ، چنان كه بيطره از بيطار برگرفته‌اند، و در بعضی روایات است كه عمر كفت: هيمنوا على دعائي، اي آمنوا. و گفته‌اند مرغ كه گرد آشيان خویش برآيد، و فراسر بچه خویش پرد، و او را در زیر پر گیرد تا وی را نگه دارد هيمن الطائر گویند، و رب العزة باين معنی مهيمن نام است، يعنی: هو الرقيب الرحيم بعباده و مجيرهم و حافظهم في جميع احوالهم.

فَاحْكَمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ اَيْنِ دَلِيْلِ اسْت كِهْ اَهْلِ كِتَابِ چُونِ اَزِ مَسْلَمَانَانِ حَكْمِ خَوَاهنْدِ حَكْمِ اِسْلَامِ وَ قُرْآنِ وَ شَرِيْعَتِ

اسلام بر ایشان برانند. وَ لَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ اِنْ هُمْ فِي بَيِّنَاتٍ مِّنْ حُكْمٍ رَّجْمَ امْدَه است، یعنی: لَا تَأْخُذْ بِأَهْوَائِهِمْ فِي الْجُلْدِ، «عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ» من العلم یعنی الرجم.

لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مَنَاجِيءً مِّمَّا كَفَرْتُمْ مِنْهُ: اهل ملت‌های مختلفه را هر یکی شریعتی است ساخته، و راهی نموده: اهل تورات را شریعتی، و اهل انجیل را شریعتی، و اهل قرآن را شریعتی، که اندر آن شریعت آنچه خواهد حلال کند، و آنچه خواهد حرام کند. اصل دین یکی است و شرایع مختلفه. و الشریعة و الشرعة فی اللغة هو الطریق الظاهر الذی یوصل منه الی الماء الذین فیہ الحیاة، فقیل الشریعة فی الدین هی الطریق الذی یوصل الی الحیاة فی النعم، و هی الامور الّتی یعبد الله عزّ و جلّ بها من جهة السّمع، و الاصل فیہ الظهور، یقال: شرعت فی الامر شروعاً اذا دخلت فیہ دخولاً ظاهراً، و المنهاج الطریق المستقیم المستمر الواضح یعنی من كثرة ما دیس بان و اتضح.

وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً اِنْ مَشِيتْ قَدَرْتَسْت. میگوید: و لو شاء لجمعکم علی الحقّ، اگر خدای خواستی همه را بر دین حق جمع آوردی، که بدان قادر است و توان آن دارد. این همچنانست که جای دیگر گفت: وَ لَوْ شِئْنَا لَأَتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدَاهَا، و قیل معناه: و لو شاء الله لجمعکم علی ملة واحدة فی دعوة جمیع الانبیاء، اگر الله خواستی شما را در دعوت همه انبیا یک گروه کردی در یک ملت، تا دو تن در دین خویش مختلف نبودندی، لکن بیامید شما را در آنچه شما را داد از کتاب و سنّت تا مهدی ضالّ بیند، و صالح فاجر، و عالم جاهل، و شکر کنند بر آنچه خدای تعالی ایشان را داد فاستنبفوا الخیرات قیاما بشکره، بشتابید یا امت محمد بشکر نعمت، و یافت امن و عافیت، تا نعمت بیاید و بیفزاید، و رنه بگریزد و آسان آسان بازنیاید. امیر المؤمنین علی (ع) گفت: «احذروا نفار النعم فما کلّ شارد بمردود».

و قال: «اذا وصلت الیک اطراف النعم فلا تنفروا اقصاها بقلة الشکر».

معنی دیگر گفته‌اند: فاستنبفوا الخیرات بشتابید یا امت محمد بنیکیها و کردارهای پسندیده، پیش از آنکه فانت شود بمرگ، و الیه

اشار النبی (ص): رحم الله امرءاً نظر لنفسه و مهّد لرمسه، ما دام رسنه مرخی، و حبله علی غاربه ملقی، قبل أن ینفد اجله، فینقطع عمله.

إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ بازگشت شما که امت محمداید، و ایشان که اهل کتاب پیشین و شرایع مختلفه بودند همه با خدای است، با وی گردید، و شما را خبر کند بآنچه در آن مختلف بودید و جدا جدا گوی. وَ اِنْ احْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ اِنْ «ان» معطوف است با سر سخن که گفت: وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ، یعنی: و أنزلنا الیک ان احکم و آن. نیز فرستادیم بتو فرمان که حکم کن میان اهل کتاب بآنچه خدای فرو فرستاد، وَ لَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَ بَرِ بِي بایست ایشان مرو در آن حکم که از تو میخواهند. گفته‌اند: سبب نزول این آیت آن بود که رؤساء جهودان با یکدیگر گفتند که تا رویم و محمد را در فتنه افکنیم و از آن دین که بر آنست برگردانیم. آمدند و گفتند: یا محمد تو دانی که اگر ما ائباع تو کنیم، مردمان همه ائباع تو کنند، و پس رو تو باشند، اکنون بدان که ما را خصمان اند و ترافع و تحاکم بر تو می‌آریم. اگر تو ما را بر خصمان ما حکم کنی ما بتو ایمان آریم.

مصطفی (ص) سر وازد، و از شنیدن سخن ایشان برگشت. رب العالمین در آن حال این آیت فرستاد که: یا محمد میان اهل کتاب حکم کن بموجب قرآن و شریعت اسلام چنان که بتو فرو فرستادیم، و مراد ایشان خلاف آنست تو بر

پی مراد ایشان مرو، و أَحَدَرُهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ يَعْنِي فِي الْقُرْآنِ مِنَ الْقِصَاصِ وَ الرَّجْمِ، بپرهیز از ایشان، نباید که ترا بگردانند از حکم قصاص و رجم که خدای در قرآن بتو فرو فرستاد. فَإِنْ تَوَلَّوْا أَوْ كَفَرْتُمْ يَأْتِيَنَّكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ. این جهودان از ایمان و حکم قرآن، پس بدان که الله می خواهد که آن برگشتن ایشان سبب عقوبت ایشان گرداند، أَنْ يُصِيبَهُمْ بَعْضُ دُنُوبِهِمْ بَعْضٌ اَيْنَمَا بَعِثْنَا مِنْ أَمْمَاتٍ لِيَأْتِيَنَّكَ الْبُرْجُاسُ، وَ إِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ آي و ان كثيرا من اليهود لكافرون.

أ فَحُكْمُ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ يَعْنِي أ يَطْلُبُونَ فِي الزَّانِيْنَ حِكْمًا لَمْ يَأْمُرْهُمُ اللَّهُ بِهِ؟ وَ هُمَ أَهْلُ الْكِتَابِ، كَمَا يَفْعَلُهُ أَهْلُ الْجَاهِلِيَّةِ، مَيْگُوِيْد: اَيْنَ جِهْودَانِ اَزِ تُو حِكْمِي مَيْخَوَاهَنْدِ دَرِ حَقِّ زَانِيِيْنَ كِهَ اَللّٰهُ اَنَ نَفْرَمُودِهَ اسْتِ، وَ اَيْشَانِ اَهْلِ كِتَابِ خَدَااَنْدِ! وَ كِتَابِ دَارَانَءِ، يَعْنِي چِرَا اَنَ كَنْنَدِ كِهَ اَهْلِ جَاهِلِيْتِ كَنْنَدِ، كِهَ كِتَابِ نِدَارَنْدِ، وَ حِكْمِ اَهْلِ جَاهِلِيْتِ اَنَ بُوْدِ كِهَ حِكْمِ رَجْمِ چُونِ بَرِ ضَعْفَاءِ اَيْشَانِ وَاجِبِ كَشْتِيِ الزَّامِ كَرْدَنْدِي، وَ چُونِ بَرِ اَقْوِيَا وَاجِبِ كَشْتِيِ اَنَ حِكْمِ بَرِ اَيْشَانِ نِرَاَنْدَنْدِي، وَ شَرْفِي رَا كِهَ دَرِ نَسْبِ دَاشْتَنْدِ يَا تَوَانِگَرِي رَا يَا قُوْتِي رَا كِهَ دَرِ اَيْشَانِ بُوْدِ رَجْمِ بَتَحْمِيْمِ بَدَلِ مَيْكَرْدَنْدِ، رُوِي سِيَاَهَ مَيْكَرْدَنْدِ، وَ پِشْتِ بَا پِشْتِ بَرِ سْتُوْرِ مَيْنِشَاَنْدَنْدِ، وَ اَيْشَانِ رَا بَفَضِيْحْتِ مَيْكَرْدَانِيْدَنْدِ، وَ اَنَ گِهَ اَزَادِ مَيْكَرْدَنْدِ. «تَبْعُونَ» بِنَا قِرَاءْتِ شَامِيِ اسْتِ، وَ مَعْنِيِ اَنْسْتِ كِهَ: تُو كِهَ رَسُوْلِي، وَ شَمَا كِهَ مَسْلَمَانَانِيْدِ جِهْودَانِ طَمَعِ مَيْدَارَنْدِ كِهَ شَمَا حِكْمِ جَاهِلِيْتِ جُوِيْدِ اَزِ بَهْرِ هَوَاءِ اَيْشَانِ، وَ دَرِيْنِ قِرَاءْتِ «تَبْعُونَ» مَخَاطَبِهَ بَا مُؤْمِنَانَ اسْتِ، اَمَّا عِتَابِ بَا جِهْودَانَ اسْتِ وَ ذَمِّ اَيْشَانَسْتِ، يَعْنِي: اَنَ تَبْعُوْا حِكْمِ الْجَاهِلِيَّةِ مِنْ اَجْلِهِمْ. بَاقِيِ بِيَا خَوَانَنْدِ يَعْنِيِ دَاوْرِ جَاهِلِيْتِ خَوَاهَنْدِ پَسَنْدِيْدِ اَيْنِ جِهْودَانَ، وَ اَنَ اَنَ كَسِ بُوْدِ كِهَ دَرِ زَمَانِ جَاهِلِيْتِ تَحْمِيْمِ اَوْ نِهَادِهَ بُوْدِ. اَنَ گِهَ كَشْتِي: وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ اَيْنَ لَامِ بَمَعْنِيِ «عَنْدِ» اسْتِ، يَعْنِيِ عِنْدِ قَوْمِ يُوْقِنُوْنَ بِاللَّهِ وَ بِحِكْمَتِهِ وَ هُمَ اُمَّةٌ مَحْمَدٌ (ص).

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَ نُورٌ هُم مَدْحِ اسْتِ وَ هُم تَشْرِيْفِ وَ هُم تَعْظِيْمِ. مَدْحِ بَسْرَا، وَ تَعْظِيْمِ نِيْكُو، وَ تَشْرِيْفِ تَمَامِ. مَدْحِ جَلَالِ الْوَهِيْتِ، تَعْظِيْمِ كَلَامِ اَحْدِيْتِ، تَشْرِيْفِ بِنْدِگَانِ دَرِ رَاهِ خَدْمْتِ. مَدْحِ بَا ذَاتِ مَيْكَرْدَنْدِ، وَ تَعْظِيْمِ بَا صِفَاتِ، تَشْرِيْفِ بَا اَفْعَالِ. جَلَالِ خُودِ رَا خُودِ سْتُوْدِ، وَ تَعْظِيْمِ صِفَاتِ خُودِ خُودِ نِهَادِ. دَاَنْسْتِ بَعْلَمِ قَدِيْمِ كِهَ نِهَادِ بَشْرِيْتِ وَ عِزِ عِبُوْدِيْتِ هَرْگِزِ مَبَادِيِ جَلَالِ الْوَهِيْتِ دَرِ نِيَاْبِ، وَ بَشْنَاخْتِ كَمَالِ اَحْدِيْتِ نَرَسْدِ، وَ عَزْتِ قُرْآنِ بَايْنِ عِزِ گُوَاهِيِ مَيْدَهْدِ كِهَ: وَ مَا قَدَرُوْا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ، وَ مِصْطَفِيِ (ص) كِهَ سَيِّدِ خَافِقِيْنَ وَ جَمَالِ ثَقْلِيْنَ اسْتِ چُونِ بَرِ بَسَاطِ قَرِيْبِ بَمَقَامِ مَعَايِنْتِ رَسِيْدِ، كَشْتِي: «لَا اِحْصٰى ثَنَاءَ عَلَيْكَ، اَنْتَ كَمَا اَثْنَيْتَ عَلٰى نَفْسِكَ»:

ترا که داند که، ترا تو دانی تو ترا نداند کس، ترا تو دانی بس.

آبی و خاکی را نبود، پس بودی را چه زهره آن بود که حدیث لم یزل و لا یزال کند! صفت حدثان بسزای مدح قدم چون رسد؟! پیر طریقت از اینجا گفت: «خدایا نه شناخت ترا توان، نه ثناء ترا زبان، نه دریای جلال و کبریاء ترا کران، پس ترا مدح و ثنا چون توان!» إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَ نُورٌ دَرِ تُوْرَاتِ رَاھِنُمُونِيِ هَسْتِ، اَمَا رَاھِرَانَ رَا، وَ دَرِ تُوْرَاتِ رُوْشَنَايِيِ هَسْتِ اَمَّا بِيْنْدِگَانِ رَا. هَمَانَسْتِ كِهَ جَايِ دِيْگَرِ كَشْتِي: وَ ضِيَاءٌ وَ ذِكْرًا لِّلْمُتَّقِيْنَ، الَّذِيْنَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَيْبِ. بَارِخَوَاهَانَ رَا بَارِ اسْتِ وَ رَاهَ جُوِيَانَ رَا رَاھَسْتِ. يَهْدِيْ بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ خَوَانَنْدِگَانِ







عبادة بن الصامت الخزرجی گفت: یا رسول الله مرا دوستان اند ازین جهودان گروهی که عدد ایشان فراوان است، و شوکت ایشان و قوت ایشان تمام است، و سلاح ایشان بسیار، اما از ایشان یاری نمیخواهم و دوستان نمیگیرم، و موالات ایشان نمیخواهم، که یار و دوست من جز خدای و رسول نیست. عبد الله ابی سلول گفت: من باری موالات جهودان و دست با ایشان یکی داشتن و با ایشان پناهندن فرو نگذارم، که از دوائر و نواب میترسم، روزگار و حال و دولت گردان است، نباید که حال بر ما بگردد و ما را بایشان حاجت بود. رسول خدا گفت: اگر حاجت بود ترا با ایشان حاجت بود نه عباده را، و موالات با ایشان تراست نه وی را. عبد الله منافق گفت: پس من این می‌پذیرم، و روا میدارم. پس رب العالمین در شأن ایشان این آیت فرستاد.

سدی گفت: نزول این آیت بعد از واقعه احد بود، قومی مسلمانان از مشرکان بترسیدند. یکی گفت: من بر جهودان روم، و از ایشان امان خواهم، تا ایمن گردم.

دیگری گفت: من بزمین شام شوم. از ایشان زینهار و پیمان ستانم. رب العالمین این آیت فرستاد، و هر دو را از آن موالات جهودان و ترسایان باز زد، آن گه گفت: بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ اَيْنَ جِهْدَانِ وَ تَرَسَايَانِ وَ مَنَافِقَانِ دُوسْتَانِ يَكْدِيگَرَنْد، نصرت میدهند یکدیگر را، و بر مخالفت مسلمانان دست یکی میدارند، بو موسی اشعری، عمر خطاب را گفت: مرا دبیری نصرانی است. عمر گفت: قَاتِلِكَ اللهُ! اِلَّا اتَّخَذْتَ حَنِيفًا، اما سمعت قول الله: لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَ النَّصَارَى أَوْلِيَاءَ؟ بو موسی گفت: مرا با دین وی چه کار، مرا دبیری وی بکار است نه دین وی. عمر گفت: «لَا اَكْرَهُمْ اِذَا هَانَهُمُ اللهُ، وَ لَا اَعَزَّهُمْ اِذَا اَذَلَّهُمُ اللهُ، وَ لَا اَدِينُهُمْ اِذَا اَقْصَاهُمُ اللهُ».

وَ مَنْ يَتَّوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَاِنَّهُ مِنْهُمْ فِي مَعْصِيَةِ اللهِ وَ سَخَطِهِ وَ عَذَابِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، هر که ایشان را گزیند، و یاری دهد، و بدوستی گیرد، فردا در قیامت با ایشان است در سخط و عذاب خدا. اِنَّ اللهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ هر چه در قرآن از این لفظ است در ظالم و در فاسق، معنی آنست که الله سازنده کار ایشان نیست. وجهی دیگر است که هر چه در آن لا یهدی است معنی آن ظالم و فاسق، و جز از آن کافر است. میگوید: راهنمایی نیست آن کس را که در علم الله کافری راست یعنی: الکافرین فی علمه.

فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَرَضٌ اِيْدِرْ شَكُّ اسْتِ، وَ نِفَاقٌ دَرِ دِيْنِ، وَ دَرِ شَأْنِ عَبْدِ اللهِ اَبِي سَلُوْلٍ اسْتِ وَ اَصْحَابِ وَی. يُسَارِعُوْنَ فِيْهِمْ يَعْنِي فِي مَوَدَّةِ اَهْلِ الْكِتَابِ وَ مَعَاوَنَتِهِمْ عَلٰی الْمُسْلِمِيْنَ بِالْقَاءِ الْاِخْبَارِ اِلَيْهِمْ. میگوید: این منافقان در صحبت جهودان میشتابند، و با ایشان موالات میگیرند، و میگویند که: از گردش روزگار میترسیم که بر محمد جای شکستگی افتد، و کار وی بسر نشود، یا خشک سالی و قحطی در پیش آید، و بنعمت ایشان ما را حاجت بود، یا از دشمنی رنجی رسد که بمعاونت ایشان محتاج باشیم، پس با ایشان انبوه باشیم و با ایشان پناهیم روز حاجت را. تم کلامهم، اینجا سخن ایشان تمام شد.

فَعَسَى اللهُ أَنْ يَأْتِيَنَّ بِالْفَتْحِ وَاجِبٌ اسْتِ اَزِ خَدَائِ تَعَالٰی بَرِ وَعَدَايِ كِهْ مُؤْمِنَانِرَا دَادِهْ اسْتِ، كِهْ مُسْلِمَانَانِ رَا بَرِ كَافِرَانِ ظَفَرِ دِهْدِ وَ نَصْرَتِ كَنْدِ بَرِ مَخَالِفَانِ دِيْنِ، وَ فَتْحِ اَرْدِ يَعْنِي فَتْحِ مَكَّةِ، «اَوْ اَمْرٍ مِّنْ عِنْدِهِ» يَا كَارِي بَرَسَازِدِ اَزِ نَزْدِيْكَ خَوِيْشِ، وَ اَنْ سِهْ چِيْزِ اسْتِ: تَدْلِيْلِ جِهْدَانِ وَ كَشْفِ مَنَافِقَانِ وَ هَزِيْمَتِ مُشْرِكَانِ. فَيُصْبِحُوْنَ عَلٰی مَا اَسْرُوْا فِيْ اَنْفُسِهِمْ نَادِمِيْنَ پَسِ چُونِ اللهُ تَعَالٰی مُؤْمِنَانَ رَا فَتْحِ وَ نَصْرَتِ دَادِ، وَ جِهْدَانِ خَوَارِ گَشْتَنْدِ، اَنْ مَنَافِقَانَ اَزِ اَنْچِهْ دَرِ دَلِ دَاشْتَنْدِ كِهْ بَا اِيْشَانَ مَوَالَاتِ كَنْنَدِ وَ خَبْرَهَا بَا اِيْشَانَ اَفْكَنْدِ، پَشِيْمَانَ شَدَنْدِ، وَ مُؤْمِنَانَ كَفْتَنْدِ: «أ هُوْلَاءِ الَّذِينَ اَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ اَيْمَانِهِمْ»

این جهودان آنند که سوگند میخورند با منافقان که ما با شما ایم. حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ أَنْ آمَدُوا بِمَنَافِقَانِ وَأَنْ يَنْهَيْدُوا عَنْهُنَّ أَنْ يَكْفُرُوا بِاللَّهِ وَرَدُّوا عَلَىٰ أَعْقَابِهِمْ لِئَلاَّ يَكْفُرُوا بِاللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْسِدُونَ. و اگر گویی هُوَ لَاءِ مَنَافِقَانِ، و لَمَعَكُمْ كَافٍ و میم جهودان اند، و جعی دارد، و قول پیشینه به است که کاف و میم بر منافقان نهی و هُوَ لَاءِ بر جهودان. و روا باشد که هُوَ لَاءِ مَنَافِقَانِ باشند و معکم.

مؤمنان، یعنی که مؤمنان گفتند آن گه که سرّ منافقان آشکارا شد که: این منافقان ایشانند که سوگندان یاد کردند بایمان مغلظه که ما مؤمنانیم، و یار ایشانیم بر هر که مخالف ایشان است، رب العالمین گفت: حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ بَطْلَ كُلِّ خَيْرٍ عَمَلُوهُ بِكُفْرِهِمْ، فَأَصْبَحُوا خَاسِرِينَ صَارُوا إِلَى النَّارِ وَ وَرِثَ الْمُؤْمِنُونَ مَنَازِلَهُمْ مِنَ الْجَنَّةِ.

يَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا بِي وَأَوْ قَرَأْتَ حِجَازِي وَ شَامِي اسْت، باقی همه بواو خوانند، و يقول بنصب لام ابو عمرو خواند، و يقول عطف است بر فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِي، یعنی: و عسى ان يقول. باقی برفع لام خوانند بر استیناف، ای: و يقول الذين امنوا.

قوله: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَكُونُ مُخْتَلِفًا ذَلِكُمْ فَنُكِّلُوا لَهُ بَأْسًا مِمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ. باقی بتشدید خوانند ببيك دال، و معنى هر دو یکسانست، دو لغت است ببيك معنى، تخفيف و اظهار لغت اهل حجاز، و تشدید و ادغام لغت تمیم، و مثله قوله: وَ مَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ، و قوله وَ مَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ.

و این آیت اشارت فرا اهل ردّت است، ایشان که پس از وفات مصطفی (ص) مرتد گشتند، و این دلیل است بر اعجاز قرآن و صحّت نبوت مصطفی که اخبار از غیب است، و چنان که خبر داد چنان آمد.

و بر جمله اهل ردّت یازده نفر بودند: سه در عهد مصطفی در آخر عمر وی، و هفت در عهد ابو بکر صدیق، و یکی در عهد عمر خطاب. اما آن سه نفر که مرتد گشتند بروزگار مصطفی (ص) در آخر عهد وی، بنو مدحج بودند، و رئیس ایشان اسود الکذاب بود، مردی کاهن مشعبذ که در یمن وطن داشتی، و دعوی پیغامبری کرد، و عمال رسول خدا را از یمن بیرون کرد. پس خدای تعالی وی را هلاک کرد بدست فیروز الدیلمی، و ذلك انه بيته و قتله على فراشه، فقال النبي (ص) و هو بالمدينة قتل الاسود البارحة رجل مبارك.

قیل: و من هو؟ قال: فيروز، و در روایت دیگر گفتند: فاز فيروز، فبشر صلى الله عليه وسلم اصحابه بهلاك الاسود. فرقه دوم بنو حنیفه بودند در یمامه و رئیس ایشان مسیلمه بن حبیب ابو المنذر الکذاب الحنفی که دعوی پیغامبری کرد اندر یمامه، و برسول خدا نبشت: من مسیلمه رسول الله الى محمد رسول الله، اما بعد فان الارض نصفها لك و نصفها لى. و رسول خدا جواب نبشت: «من محمد رسول الله الى مسیلمه الکذاب، اما بعد ف انّ الارض لله يورثها من يشاء من عباده و العاقبة للمتقين».

پس رسول (ص) از دنیا بیرون شد، و کار مسیلمه در یمامه بالا گرفت يك چندی، آن گه در عهد ابو بکر صدیق بدست خوات و وحشی کشته شد، تا وحشی میگفت پس از آن: قتلت خير الناس فى الجاهلية، و قتلت شرّ الناس فى الاسلام. و فرقه سیوم بنو اسد بودند و رئیس ایشان طلحة بن خويلد. این طلحة در حیات مصطفی در آخر عهد وی دعوی پیغامبری کرد، و پس از وفات مصطفی روزگاری در آن ردّت بماند و ابو بکر صدیق خالد ولید را با لشکری جنگ وی فرستاد، وی بهزیمت شد، روی به شام نهاد، و در بنی حنیفه گریخت، پس مسلمان گشت و حسن اسلامه. اما آن هفت گروه که پس از وفات مصطفی در خلافت ابو بکر صدیق مرتد گشتند یکی قراره بود، رئیس ایشان عیبنة بن حصن. دوم غطفان امیر ایشان قره بن سلمه. سیوم بنو سلیم سر ایشان العجاء بن عبد یالیل. چهارم بنو یربوع مهتر

ایشان مالک بن نویره.

پنجم طائفه‌ای از بنی تمیم و سر ایشان زنی بود که او را سجاحه بنت المنذر میگفتند دعوی پیغامبری کرد و خود را بزنی به مسیلمة الکذاب داد. ششم فرقه کننده بود رئیس ایشان الاشعث بن قیس. هفتم بنو بکر بن وائل بودند در زمین بحرین، و پیشرو ایشان الحطیم بن زید بود. اما آن فرقت که در عهد عمر خطاب مرتد گشتند جبلة بن ایهم الغسانی بود و اصحاب وی. و اخبار اهل ردّت و قصه ایشان در تواریخ مشهور است، و شرح آن اینجا احتمال نکند.

فَسَوْفَ يَأْتِي اللّٰهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ اِیْن قوم ابو بکر صدیق است و خالد ولید، و سپاه اسلام و غازیان امت که با اهل ردّت جنگ کردند و دین حق را نصرت دادند. چون ابو بکر صدیق بقتال ایشان بیرون آمد، و لشکر جمع کرد، ساز جنگ بساخت، عمر خطاب گفت: کیف تقاتل الناس و قد قال رسول اللّٰه (ص): «امرت ان اقاتل الناس حتی یقولوا لا اله الا اللّٰه، فاذا قالوا عصموا منی دماءهم و اموالهم الا بحقها، و حسابهم علی اللّٰه».

فقال ابو بکر: هذا من حقها، و اللّٰه لأقاتلن من فرق بین الصلاة و الزکاة، و الذی نفسی بیده لو منعونی عقلا او عناقا ممّا كانوا یؤدونها الی رسول اللّٰه، لقاتلتهم علیها. قال عمر: فلما رأیت اللّٰه شرح صدر ابی بکر لقتالهم، عرفت انه الحق. قالوا: و أمر علی الناس خالد بن الولید، و قال: اذا غشیتم دارا من دور الناس، فسمعتم فیها اذانا للصلاة، فأمسکوا عنها، و ان لم تسمعوا اذانا فشتوا الغارة.

مجاهد گفت: این قوم اهل یمین اند که مصطفی (ص) ایشان را گفته: «اتاکم اهل الیمین هم الین قلوبا و ارق افئدة، و الایمان یمان و الحکمة یمانیة».

و گفته اند که: رسول خدا را ازین آیت پرسیدند، سلمان ایستاده بود، دست مبارک خود بر دوش وی نهاد، گفت: «هذا و ذوه، و لو کان الذین معلقا بالثریا لنا له رجال من ابناء فارس، و فیهم نزلت: و ان یتولوا یتبدل قوما غیرکم ثم لا یتولوا امثالکم».

و من الاخبار الواردة فی المحبّة ما روی انس بن مالک عن النبی (ص)، قال: «ثلاث من کن فیہ وجد طعم الایمان: من کان اللّٰه و رسوله احبّ الیه ممّا سواهما، و من کان یحبّ المرء لا یحبّه الا اللّٰه، و من کان أن یلقى فی النار احبّ الیه من ان یرجع الی الکفر، بعد اذ أنقذه اللّٰه منه».

و قال (ص): «من احبّ لقاء اللّٰه احبّ لقاءه، و من کره لقاء اللّٰه کره لقاءه».

و قال: «انّ اللّٰه اذا احبّ عبدا دعا جبرئیل فقال: ائی احبّ فلانا فاحبه، قال: فیحبّه جبرئیل، ثم ینادی فی السماء فیقول: انّ اللّٰه یحبّ فلانا فاحبه، فیحبّه اهل السماء، ثم یوضع له القبول فی الارض».

و عن انس انّ رجلا قال یا رسول اللّٰه متى السّاعة؟ قال: «ویک و ما اعددت لها؟» قال: ما اعددت لها الا ائی احبّ اللّٰه و رسوله. قال: «انت مع من احببت»، و قال: «انّ اللّٰه عز و جل اذا احبّ عبدا لقی حبه فی الماء، من شرب من ذلك الماء احبه»، و قال: «اذا احبّ اللّٰه عبدا حماه الدنیا كما یظلّ یحمی احدکم سقیمه الماء، و اذا احبّ اللّٰه عبدا استعمله»، قیل: یا رسول اللّٰه و کیف یستعمله؟ قال: «یحبّب الیه طاعته و یوقه لها».

و فی بعض کتب اللّٰه: «عبدی! أنا و حقک لک محبّ، فبحقی علیک کن لی محبّا».

قوله: أدلّة علی المؤمنین یعنی باللین و الرّحمة، أعزّ علی الکافرین بالغلظة. همانست که جای دیگر گفت: أشدّاء علی الکفار رُحماء بیئهم. یقال دابة ذلول بینة الذلّ (بکسر الذال)، اذا کان لینا سهل القیاد، و الذلّ بکسر الذال خلاف الذلّ

بالضم، لأنّ الاول اللين و الانقياد، و الثاني الهوان و الاستخفاف. ميگويد: مؤمنانرا متواضع اند فروتن و نرم پهلو و چرب سخن، كقوله تعالى: وَ عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا بِأُؤْمَنَانِ چنين اند امّا بر كافرين درشت اند و تند و تيز، چنان كه دادن بيبابان در فريسه خويش افتند، ايشان در كافرين و بي دينان افتند، و با ايشان بكوشند، اينست كه رب العزة گفت: يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ، نه چون منافقان اند كه مراقبت كافرين ميكنند و از ملامت ايشان ميترسند.

قال ابو ذر: «اوصاني رسول الله (ص) بسبع: بحبّ المساكين و الذنوّ منهم، و أن اصل رحمى و ان جفونى، و أن انظر الى من هو دونى و لا انظر الى من هو فوقى، و أن اقول الحق و ان كان مرآ، و ان لا اخاف فى الله لومة لائم، و ان لا اسئل الناس شيئا، و أن استكثر من قول لا حول و لا قوة الا بالله».

ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ اى محبتهم لله و لين جانبهم للمسلمين، و شدتيم على الكافرين تفضل من الله عليهم...

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ اى ائما و اليكم و مواليكم و متوليكم الله و رسوله.

ولى و مولى در لغت عرب هر دو يکيست. يقول تعالى: اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا، و قال فى موضع آخر: ذَلِكَ بَأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا، و معناهما واحد، و فى الخبر: من كنت مولاه فعلى مولاه

يعنى فى ولاية الدين، و هى اجلّ الولايات. گفته اند: ولايت اينجا بمعنى اتصال است: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا» و «مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا» لانه جلّ و عزّ قد وصلهم برحمته و هو يلى امورهم، و يختصهم بالرحمة دون غيرهم. ميگويد: مؤمنان اند كه برحمت الله مخصوص اند، و با خداى پيوند دوستى دارند، و خداى كارساز و همدل و يار ايشان، و همچنين «من كنت مولاه فعلى مولاه».

ميگويد: هر كه مرا در دين و اعتقاد با وى پيوند است و دوستى، على را با وى پيوند است و دوستى، و اين شرف و فضل على (ع) را گفت.

و من فضائل على (ع) ما روى عمران بن حصين انّ النبى (ص) قال: «انّ عليّا منى و انا منه، و هو ولىّ كل مؤمن بعدى».

و عن ابن عمر قال: «آخى رسول الله (ص) بين اصحابه، فجاى علىّ تدمع عيناه، هذا على وليكم، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه، فقال آخيت بين اصحابك و لم تؤاخ بينى و بين احد؟ فقال رسول الله (ص): «انت اخى فى الدنيا و الآخرة»، و قال: «انت منى بمنزلة هارون من موسى الا انه، لا نبى بعدى».

و روى الرضا عن آبائه عن على (ع) قال: «قال لى رسول الله (ص): ليس فى القيامة راكب غيرنا، و نحن اربعة، فقام اليه رجل من الانصار فقال فداك ابي و أمى انت و من؟ قال: أنا على البراق، و اخى صالح على ناقة الله التى عقرت، و عمى حمزة على ناقتى العضباء، و اخى على على ناقة من فوق الجنة، و بيده لواء الحمد ينادى: لا اله الا الله، محمد رسول الله».

و قال (ص): «اذا كان يوم القيامة نوديت من بطنان العرش: نعم الأب ابوك ابراهيم الخليل، و نعم الاخ اخوك على بن ابى طالب!»

و عن ابى سعيد الخدرى قال: نظر رسول الله (ص) فى وجه على بن ابى طالب فقال: «كذب من يزعم انه يحببى و هو يبغضك».

علی مرتضی ابن عم مصطفی شوهر خاتون قیامت فاطمه زهرا که خلافت را حارس بود، و اولیا را صدر و بدر بود چنان که نبوت بمصطفی ختم کردند خلافت خلفاء راشدین بوی ختم کردند.

خاتمت نبوت و خاتمت خلافت هر دو بهم از آدم بمیراث همی آمد عصرًا بعد عصر، تا بعهد دولت مصطفی خاتمت نبوت بمیراث بمصطفی رسید، و خاتمت خلافت بعلی مرتضی رسید. رقیب عصمت و نبوت بود، عنصر علم و حکمت بود، اخلاص و صدق و یقین و توکل و تقوی و ورع شعار و دثار وی بود، حیدر کرار بود، صاحب ذو الفقار بود، سید مهاجر و انصار بود. روز خیبر مصطفی گفت: «لأعطينَ هذه الرايةَ غدا رجلا يفتح الله على يديه، يحب الله ورسوله، و يحبه الله ورسوله».

فردا این رایت نصرت اسلام بدست مردی دهم که خدا و رسول را دوست دارد، و خدا و رسول او را دوست دارند. همه شب صحابه در این اندیشه بودند که فردا علم اسلام و رایت نصرت لا اله الا الله بکدام صدیق خواهد سپرد. دیگر روز مصطفی گفت: «این علی بن ابی طالب؟»

گفتند: یا رسول الله هو پشتکی عینیه، چشمش بدر است. گفت: او را بیارید. بیاورند. زبان مبارک خویش بچشم او بیرون آورد شفا یافت، و نوری نو در بینایی وی حاصل شد، و رایت نصرت بوی داد. علی گفت: «یا رسول الله اقاتلهم حتی یکنوا مثلنا»

ایشان را بتیغ چنان کنم که یا همچون ما شوند یا همه را هلاک کنم. رسول گفت: یا علی آهسته باش، و با ایشان جنگ بر اندازه ناکسی و بی قدری ایشان کن، نه بر قدر قوت و هیبت خویش، «یا علی ادعهم الی الاسلام و أخبرهم بما یجب علیهم من حق الله فیہ، فوالله لان یهدی الله بک رجلا واحدا خیر لک من أن یتکون لک حمر النعم».

إنما ولیکم الله ورسوله جابر بن عبد الله گفت: این آیت در شأن مسلمانان اهل کتاب فرو آمد: عبد الله سلام و اسد و اسید و ثعلبه، که رسول خدا ایشان را فرموده بود که با جهودان و ترسایان موالات مگیرید، و ذلك فی قوله: لا تتخذوا الیهود و النصارى اولیاء. پس بنی قریظه و نضیر ایشان را دشمن گشتند، و سوگند یاد کردند که با اهل دین محمد نه نشینیم، و نه سخن گوئیم، و نه مبايعت و مناكحت کنیم.

عبد الله سلام برخاست، و اصحاب وی بمسجد رسول خدا آمدند وقت نماز پیشین، و آن قصه باز گفتند، و از قوم خویش شکایت کردند که چنین سوگندان یاد کردند بهجرت ما، و اکنون نه با ایشان می توانیم نشست، و نه با یاران تو یا رسول الله، که خانه های ما بس دور است از مسجد، و پیوسته اینجا نمی توانیم بود. اکنون تدبیر چیست، که ما در رنجیم. همان ساعت جبرئیل آمد، و این آیت آورد. رسول خدا بر ایشان خواند. ایشان گفتند: رضینا بالله و برسوله و بالمؤمنین اولیاء. گفته اند که: آن ساعت که این آیت فرو آمد، یاران همه در نماز بودند، قومی نماز تمام کرده بودند، قومی در رکوع بودند، قومی در سجود، و در میانه درویشی را دید که در مسجد طواف میکرد، و سؤال میکرد. رسول خدا او را بخود خواند، گفت: «هل اعطاک احد شیئا؟»

هیچ کس هیچ چیز بتو داد؟ گفت: آری آن جوانمرد که در نماز است انگشتی سیمین بمن داد. گفت: در چه حال بود آنکه بتو داد. گفت: در رکوع بود، اندر نماز اشارت کرد بانگشت، و انگشتی از انگشت وی بیرون کردم. چون بنگرستند علی مرتضی بود.

رسول خدا آیت برخواند، و اشارت بوی کرد: وَ یُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ، و برین وجه آیت از روی لفظ اگر چه

عام است از روی معنی خاص است، که مؤمنان را بر عموم گفت، و علی بدان مخصوص است، و روا باشد که بر عموم برانند.

و معنی رکوع نماز تطوع بود یعنی که: و هم یصلون من النوافل. اقامت صلاة یاد کرد، و آن گه راکعون جدا کرد شرف تواضع پیدا کردن را. و رکوع در قرآن جایها از دیگر ارکان نماز مسمی است، و در آن دو وجه است: یکی آنست بر مذهب عرب که جزئی از چیزی یاد کنند، و بآن کل خواهند، که از رکوع سخن گوید نماز خواهد برین وجه، چنان که مریم را گفت: وَ ارْکَعِي، و چنان که گفت: وَ قُومُوا لِلَّهِ قِيَامًا یاد کرد، و گفت: وَ اسْجُدُوا لِلَّهِ سَجُودًا یاد کرد و مراد نماز است. دیگر وجه آنست که عرب پیش از اسلام سجود میکردند و قیام، معبود خویش را، و رکوع نشناختند.

رکوع اسلام در افزود. جایی که رکوع مجرد یاد کند بر آن وجه است، چنان که گفت: وَ ارْکَعُوا، و گفت: وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ ارْکَعُوا، و آنجا که گفت حکایت از داود: وَ خَرَّ رَاكِعًا معنی آن ساجد است در تفسیر، و از بهر آن راکع خواند که ساجد پیشتر برکوع شود پس بسجود، و رکوع در لغت عرب انحناء ظهر است. وَ مَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ هر که پذیرفتاری خود را و دل خود را و نازیدن خود را خدای را گزیند و او را دوست و یار پسندد و رسول را و مؤمنان را، فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ یعنی انصار دین الله هم الغالبون. غالبان ایشانند که مؤمنانند و انصار دین خداوند، یعنی عبد الله سلام و اصحاب وی، که ایشان غالب آمدند، و جهودان و ترسایان مغلوب، که ایشان را کشتند، و گروهی از خان و مان و اوطان آواره کردند.

### النوبة الثالثة

قوله: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَ النَّصَارَى أَوْلِيَاءَ جلیل و جبار، خداوند بزرگوار، دانای بر کمال، عزیز و ذو الجلال، به نداء کرامت بندگان را میخواند، و از روی لطافت ایشان را مینوازد، و بنعت رأفت و رحمت روی دل ایشان از اغیار با خود میگرداند، و میگوید: بیگانه را بدوست مگیرید، و دشمن را بصحبت خود مپسندید. دوست که گیرید، و یار که گیرید خدای را پسندید، در کار خدا دوست گیرید، و در دین خدا یار پسندید. حقائق ایمان که جوید از موالات اولیاء الله جوید و معادات اعداء دین. مصطفی (ص) گفت: «اوثق عری الايمان الحب فی الله و البغض فی الله».

و دشمنان دین که معادات ایشان فرض است یکی شیطان است و دیگر نفس امّاره، و نفس از شیطان صعبت تر، که شیطان در مؤمن طمع ایمان نکند، از وی طمع معصیت دارد، باز نفس وی او را بکفر کشد، و از وی طمع کفر دارد. شیطان بلا حول بگریزد، و نفس نگریزد. یوسف صدیق آن همه بلاها بوی رسید از چاه افکندن، و ببندگی فروختن، و در زندان سالها ماندن، و از آن هیچ بفریاد نیامد، چنان که از نفس امّاره آمد، گفت: «إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ»، و مصطفی (ص) گفت: «اعدی عدوک نفسک التی بین جنبیک».

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ درین آیت اشارتی است دانایان را، و بشارتی است مؤمنانرا. اشارت آنست که این ملت اسلام و دین حنیفی و شرع محمدی اگوشوان و نگهبان خداست، و پیوسته بر جا است، چه زیان دارد این دین را اگر قومی برگردند و مرتد شوند. اگر قومی مرتد شوند رب العزة دیگرانی آرد که آن را بجان و دل باز گیرند، و بنار پرورند، معالم امر و قواعد نهی بایشان محفوظ دارد، و بساط شرع بکمان ایشان مزین دارد، رقم

محبت بر ایشان کشیده که يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ، بخط الهی صفحه دلشان بنگاشته که كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ، چراغ معرفت در سر ایشان افروخته که فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ. الهیّت مربی ایشان، و حجر نبوت مهد ایشان، ازل و ابد در وفای ایشان، میدان لطف مستودع نظر ایشان، بساط هیبت مستقر همت ایشان. همانست که جای دیگر گفت: «فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هَؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا لَيْسُوا بِكَافِرِينَ». و مصطفی (ص) گفت: «لا تزال طائفة من امتی علی الحقّ ظاهرين، لا یضرهم من خالفهم حتی یاتی امر الله».

و بشارت آنست که هر که مرتدّ نیست وی در شمار دوستانست، و اهل محبت و ایمان است. هر که در و هده ردّت نیفتاد، او را بشارتست که اسم محبت بر وی افتاد.

يقول الله تعالى: مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ.

نخست محبت خود اثبات کرد و آن گه محبت بندگان، تا بدانی که تا الله بنده را بدوست نگیرد، بنده بدوست نبود. واسطی گفت: «بطل جهنم بذکر حبه لهم بقوله: يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ، و ائی تقع الصفات المعلولة من الصفات الازلية الأبدية!» ابن عطاء را پرسیدند که محبت چیست؟ گفت: اغصان تغرس في القلب فتثمر على قدر العقول. درختی است در سویداء دل بنده نشانده، شاخ بر اوج مهر کشیده، میوه‌ای باندازه عقل بیرون داده.

پیر طریقت گفت: «نشان یافت اجابت دوستی رضاست. افزاینده آب دوستی وفاست. مایه گنج دوستی همه نور است. بار درخت دوستی همه سرور است. هر که از دو گیتی جدا ماند، در دوستی معذور است. هر که از دوست جزاء دوست جوید نسیاس است، دوستی دوستی حق است، و دیگر همه وسواس است. يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ عظیم کاری و شگرف بازاری که آب و خاک را برآمد، که قبله دوستی حق گشت، و نشانه سهام وصل، چون که ننازد رهی! و نزدیکتر منزلی بمولی دوستی است! آن درختی که همه بار سرور آرد دوستی است. آن تربت که ازو همه نرگس انس روید دوستی است. آن ابر که همه نور بارد دوستی است. آن شراب که زهر آن همه شهد است دوستی است آن راه که خاک آن همه مشک و عبیر است دوستی است. رقم دوستی ازلی است، و داغ دوستی ابدی است».

تا دوستی دوست مرا عادت و خوست از دوست منم همه و از من همه دوست.

بنگر دولت دوستی که تا کجا است! بشنو قصه دوستان که چه زیبا است! میدان دوستی يك دل را فراخ است. ملك فردوس بر درخت دوستی يك شاخ است.

آشامنده شراب دوستی از دیدار بر میعادست. برسد هر که صادق روزی بانچه مرادست.

بداود وحی آمد که: یا داود هر که مرا بجوید بحق مرا یابد، و آن کس که دیگری جوید مرا چون یابد. یا داود زمینیان را گوی: روی بصحبت و مؤانست من آرید، و بذکر من انس گیرید، تا انس دل شما باشم. من طینت دوستان خود از طینت خلیل خود آفریدم، و از طینت موسی کلیم خود و از طینت محمد حبیب خود. یا داود من دل مشتاقان خود را از نور خود آفریدم و بجلال خود پروردم. مرا بندگانند که من ایشان را دوست دارم، و ایشان مرا دوست دارند: يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ. ایشان مرا یاد کنند و من ایشان را یاد کنم: فَادْكُرُونِي أذكركم. ایشان از من خشنود و من از ایشان خشنود: رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ. ایشان در وفاء عهد من و من در وفاء عهد ایشان: أوفوا بعهدي أوف بعهديكم. ایشان مشتاق من و من مشتاق ایشان: «الا طال شوق الأبرار الی لقابی، و أنا الی لقائهم لاشد شوقا».

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ قَالَ أَبُو سَعِيدٍ الْخِرَازِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ: إِذَا أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يُوَالِيَ عَبْدًا مِنْ عِبِيدِهِ فَتَحَ عَلَيْهِ بَابًا مِنْ ذِكْرِهِ، فَإِذَا اسْتَلْذَ الذِّكْرَ فَتَحَ عَلَيْهِ بَابَ الْقُرْبِ، ثُمَّ رَفَعَهُ إِلَى مَجْلِسِ الْإِنْسِ، ثُمَّ اجْلَسَهُ عَلَى كُرْسِيِّ التَّوْحِيدِ، ثُمَّ رَفَعَ عَنْهُ الْحِجَابَ، وَأَدْخَلَهُ دَارَ الْفِرْدَانِيَّةِ، وَكَشَفَ عَنْهُ الْجَلَالَ وَالْعِظْمَةَ، فَإِذَا وَقَعَ بَصَرُهُ عَلَى الْجَلَالِ وَالْعِظْمَةِ، بَقِيَ بِلَا هُوَ، فَحِينَئِذٍ صَارَ الْعَبْدُ فَانِيًا، فَوَقَعَ فِي حِفْظِهِ سُبْحَانَهُ، وَبَرِيءٌ مِنْ دَعَاوِي نَفْسِهِ».

بو سعید خراز گفت: چون خدای تعالی خواهد که بنده‌ای برگزیند، و از میان بندگان او را ولی خود گرداند، اول نواختی که بر وی نهد آن باشد که وی را بر ذکر خود دارد، تا از کار خود با کار حق پردازد، و از یاد خود با یاد حق پردازد، و از مهر خود با مهر حق آید. چون با ذکر و مهر حق آرام گرفت، او را بخود نزدیک گرداند. نشان نزدیکی حلاوت طاعت بود، و کراهیت معصیت، و عزلت از خلق، و لذت خلوت.

پس او را در مجلس خلوت بر بساط انس بر کرسی توحید نشاند. آزاد از خلق، و شاد بحق، و بی‌قرار در عشق، حجابها برداشته، و در میدان فردانیت فرو آورده، و مکاشف جلال و عظمت گشته، از خود بیگانه، و با حق یگانه، در خود برسیده، و بمولی رسیده، همی گوید بزبان بیخودی: بر خبر همی رفتم جویان یقین ترس یا نه، و اومید برین مقصود از من نهان، و من کوشنده دین، ناگاه برق تجلی تافت از کمین، از ظن چنان روز بینند، و از دوست چنین بجان. شنو سخن آن پیر طریقت که نیکو گفت: ای مهیمن اکرم! ای مفضل ارحم! ای محتجب بجلال و متجلی بکرم! قسام پیش از لوح و قلم، نماینده سور هدی پس از هزاران ماتم! بادا که باز رهم روزی از زحمت حوا و آدم! آزاد شوم از بند وجود و عدم. از دل بیرون کنم این حسرت و ندم. با دوست بر آسایم یک دم. در مجلس انس قدح شادی بر دست نهاده دمام.

تا کی سخن اندر صفت و خلقت آدم      تا کی جدل اندر حدث و قدمت عالم!  
تا کی تو زنی راه برین پرده و تا کی      بیزار نخواهی شدن از عالم و آدم!

## ۹ النوبة الاولى

قوله تعالى: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِيَّاكُمْ مَكِيدٌ وَبَدَسْتُ مَكِيدِي، الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُوءًا وَ لَعِبًا إِيَّاكُمْ رَأَى دِينَ شِمَا بَافْسُوسٍ وَ بَازِي كَرَفَتْنَد، مِنَ الَّذِينَ أَوْثُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ إِيَّاكُمْ رَأَى دِينَ شِمَا، وَ الْكُفَّارَ وَ الْكَافِرَانَ، أَوْلِيَاءَ مَشْمَارِيْدَ إِيَّاكُمْ رَأَى دِينَ شِمَا، وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ پَرِهِيْزِيْدَ إِيَّاكُمْ رَأَى دِينَ شِمَا، إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۵۷) اگر گرویدگان آید.

وَ إِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ وَ چُونِ بِنَمَازِ خَوَانِيْدِ، اتَّخَذُوْهَا هُزُوءًا وَ لَعِبًا بَانِگِ نَمَازِ رَأَى دِينَ شِمَا، وَ بَافْسُوسٍ وَ بَازِي آرَنْد، ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ أَنْ بَاتَسْتُ كِهَ إِيَّاكُمْ رَأَى دِينَ شِمَا، قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ (۵۸) قومی اند که حق در نمی‌یابند.

قُلْ گوی: يَا أَهْلَ الْكِتَابِ إِيَّاكُمْ رَأَى دِينَ شِمَا، وَ انجیل! هَلْ تَتَّقُمُونَ مِنَّا دَرِ چِه چیز بر ما می‌کین دارید و آن را از ما نمی‌پسندید، إِيَّاكُمْ رَأَى دِينَ شِمَا، مَگَرِ آنکه ما گرویده‌ایم بخدای، وَ مَا أَنْزَلَ إِلَيْنَا وَ بَانِچِه فَرُو فَرَسْتَاْدِهَ آمَدَ بَرِ مَا، وَ مَا أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ وَ آنچه فَرُو فَرَسْتَاْدِهَ آمَدَ از پیش، وَ أَنْ أَكْثَرَكُمْ فَاسِقُونَ وَ بِيْشْتَرِ شِمَا فَاسِقَانِ وَ از طاعت بیرون شدگان آید.

قُلْ هَلْ أَنْبِئُكُمْ گوی شما را خبر کنم؟ بَشَرٌ مِنْ ذَلِكَ مُتَوَبَةٌ بِهَ بَهْتَرِ از آن بَثْوَابِ، عِنْدَ اللَّهِ نَزِيْدِيْكُ خدای، مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ أَنْ كَسَ كِهَ اللَّهُ لَعْنَتَ كَرْدَ بَرِ وِي، وَ غَضِيْبٌ عَلَيْهِ وَ خَشْمَ كَرَفْتِ بَرِ وِي، وَ جَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرْدَةَ وَ الْخَنَازِيْرَ وَ از ایشان کبیان



کرد و خوکان و عَبَدَ الطَّاغُوتَ و طاغوت پرستیدند أُولَئِكَ شَرٌّ مَكَانًا اینان اند که بر بترینه جایگاه اند، وَ أَضَلُّ و بی راهتر بر بی راهی اند، عَنِ سَوَاءِ السَّبِيلِ (۶۰) از میانه راه راست.

وَ إِذَا جَاؤُكُمْ و آن گه که بشما آیند، قَالُوا أَمَّا كَوْنُكُمْ بَازِغُوا بِالْكَفْرِ و با کفر در آمدند. وَ هُمْ قَدْ خَرَجُوا بِهِ و با کفر بیرون شدند، وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا كَانُوا يَكْتُمُونَ (۶۱) و خدای داناتر است بآنچه نهان میدارند.

وَ تَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ و فراوانی بینی از ایشان، يُسَارِعُونَ فِي الْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ که میشتابند در بزه و افزونی جستن، وَ أَكْلِهِمُ السُّحْتِ و خوردن رشوت لَيْسَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۶۲) بدا که آنست که ایشان میکنند!

لَوْ لَا يَنْهَاهُمْ چَرا باز نزنند ایشان را الرَّبَّانِيُّونَ وَ الْأَحْبَارُ رهبان و دانشمندان عَنِ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ از گفتن ایشان دروغ، وَ أَكْلِهِمُ السُّحْتِ و خوردن ایشان رشوت، لَيْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ (۶۳) بدا که آنست که ایشان میکنند.

وَ قَالَتِ الْيَهُودُ جهودان گفتند: يَدُ اللَّهِ مَعْلُومَةٌ دست رازق بسته است، غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ دست ایشان بیستند، وَ لَعْنُوا بِمَا قَالُوا و لعنت کردند بر ایشان بآنچه گفتند، بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ بلکه دو دست او گشاده است، يُثَبِّتُ كَيْفَ يَشَاءُ نَفَقَتَ می کند چنان که خواهد وَ لَيَزِيدَنَّ و بخواهد افزود، كَثِيرًا مِنْهُمْ فراوانی را از ایشان ما أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ آنچه فرو فرستاده آمد بر تو از خداوند تو، طُعْيَانًا وَ كُفْرًا ناپاکی و کفر، وَ أَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَ الْبَغْضَاءَ و بیفکندیم میان ایشان دشمنی و زشتی إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز رستاخیز، كُلَّمَا أُوقِدُوا نَارًا هر گه که آتشی افروزند، لِلْحَرْبِ جنگ را أَطْفَأَهَا اللَّهُ خدای آن آتش را فرو میکشد وَ يَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا و همواره در زمین بتباهی میشتابند، وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ (۶۴) و الله تباهاکاران را دوست ندارد.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُوعًا وَ لَعِبًا این در شأن دو جهود آمد که جایی خالی نشسته بودند، بانگ نماز شنیدند، خنده کردند، و بافسوس سخن گفتند. رب العالمین گفت: «ایشان که دین شما را بافسوس و بازی گرفتند بدوست مگیرید، و با ایشان موالات مکنید و در جمله سه قوم بودند که بافسوس سخن میگفتند، و مسلمانان را میرنجانیدند: مشرکان عرب و منافقان و اهل کتاب رب العالمین حوالت استهزا با مشرکان کرد، آنجا که گفت: إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ، و در صفت منافقان گفت: إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِؤُنَ، و در صفت اهل کتاب گفت: الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُوعًا وَ لَعِبًا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ الْكُفَّارَ أَوْلِيَاءَ. و الكفار مجرور قراءت ابو عمر و کسایی است معطوف بر مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ اى: و من الكفار.

باقی بنصب خوانند، معطوف بر الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ اى: و لا تتخذوا الكفار اولیاء.

آن گه گفت: وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ پرهیزید از خشم و عذاب خدا در موالات این کافران اگر بحقیقت گرویدگانید و بوعد و وعید وی ایمان دارید.

وَ إِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ یعنی بالاذان و الاقامة. چون مسلمانان بانگ نماز میگفتند، و بر نماز میخواستند جهودان میگفتند: قد قاموا لا قاموا، قد صلوا لا صلوا، رکعوا لا رکعوا، سجدوا لا سجدوا. این سخن بر طریق استهزا میگفتند و میخندیدند، تا رب العزة در شأن ایشان این آیت فرستاد.

سَدَى كَفْت: مردی ترسا در مدینه آواز مؤذن شنید که میگفت: «اشهد انّ محمدا رسول الله». آن ترسا گفت: حرق الكاذب، سوخته باد دروغ زن. رب العزة این سخن هم در آن ترسا اجابت کرد. چاکری داشت، و يك شب آتش

برافروخت اندر خانه، و ترسا و کسان وی همه خفته بودند. شرری از آن آتش در جامه افتاد، ترسا و کسان وی هر چه در خانه همه بسوخت. و گفته‌اند: کافران چون آواز مؤذن شنیدند که بانگ نماز میگفت حسد بردند برسول خدا و مسلمانان، و آن را عظیم کراهیت داشتند. آمدند برسول خدا و گفتند: تو دعوی نبوت میکنی، و بدعتی نهادی که انبیا ننهاده‌اند که پیش از تو بودند، و اگر درین خیری بودی ایشان بدان سزاوار تر بودندی از کجا بر ساختی و چرا نهادی این آواز دادن بدین ناخوشی؟ رب العالمین بجواب ایشان این آیت فرستاد: وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَ عَمَلًا صَالِحًا یعنی که اگر کافران این آواز ناخوش میدانند بدان اعتبار نیست، که هیچ گفتار ازین.

نیکوتر و هیچ آواز ازین خوشتر نیست، که خلق را بر خدای میخواند، و بحق دعوت میکند. اتَّخَذُوا اینها و الف بیک وجه با نماز میشود، از بهر آنکه چون بر بانگ نماز استهزا کنند بر نماز کرده باشند. دیگر وجه آنست که: اتَّخَذُوا الدَّعْوَةَ هَزْوًا و لعبًا. ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ ما لهم فی اجابتهم لو اجابوا اليها! و ما عليهم فی استهزائهم بها!

### فصل فی بدو الاذان و ذکر فضائله و آداب

عبد الله بن زید الانصاری گفت: مسلمانان چون به مدینه آرام گرفتند نماز میکردند، و بانگ نماز خود نمی‌شناختند و نمی‌دانستند. با یکدیگر مشورت کردند که سببی باید که ما را فراهم آرد نماز را، و نشانی بود وقت نماز را. قومی گفتند: علمی بر بام مسجد برپای کنیم بوقت نماز تا مسلمانان چون آن ببینند یکدیگر را خبر دهند، و بنماز آیند. رسول خدا آن را نپسندید. قومی گفتند: آتشی برافروزیم، و مسلمانان را بدان آگاهی دهیم. قومی گفتند: قرنی سازیم چنان که جهودان ساخته‌اند.

قومی گفتند: ناقوس سازیم چنان که ترسایان کرده‌اند. مصطفی (ص) هر دو کراهیت داشت، از آنکه هر دو شعار جهودان و ترسایان بود. عبد الله زید گفت: آن شب بختم. بخواب نمودند مرا مردی که جامه سبز پوشیده بود، و ناقوسی داشت. گفتم ای بنده خدا! این ناقوس بمن دهی؟ گفت: تا چه کنی. گفتم تا مردم را باین بر نماز خوانم. گفت: ترا بچیزی به ازین دلالت کنم. گفتم: آن چیست؟ بر بالای ایستاد و گفت: الله اکبر، الله اکبر. همی گفت تا بانگ نماز تمام کرد. پس از آن موضع تحول کرد، پاره‌ای فراتر شد. يك قعه بنشست. آن گه برخاست، و اقامت گفت هر کلمه‌ای يك بار مگر کلمه اقامت که دو بار بگفت. (گفتا) چون بیدار شدم، رسول خدا را از آن خواب خویش خبر دادم. گفت: یا عبد الله این کلمات بلال را درآموز، تا وی بانگ نماز کند، که آواز وی بلندتر است. بلال در مسجد بانگ نماز گفت. عمر خطاب بشنید در خانه خویش، برخاست بیرون آمد، گفت: یا رسول الله این آواز که بلال داد، و این بانگ نماز هم بر این صفت مرا نیز بخواب نمودند. رسول خدا از آن شاد گشت، و خدای را عز و جل حمد گفت.

و بدان که بانگ نماز سنتی مؤکد است و شعار اسلام، و تعطیل آن روا نیست. و گفته‌اند که: فرض کفایت است و ترجیح در آن سنت، و تثویب در بانگ نماز بامداد سنت، و طهارت در آن سنت، که مصطفی (ص) گفت: «حق و سنة ان لا يؤذن لكم احد الا هو طاهر»، و قیام در آن سنت، که رسول خدا بلال را گفت: «قم فناد»، و در اذان ترسل سنت است، یعنی آهستگی و گسستگی، و در اقامت ادراج سنت است، یعنی پیوستگی و سبک گفتن، لقول النبي (ص) بلال: «اذا ادنت فترسل، و اذا اقامت فاجدر، و اجعل بين اذانك و اقامتك قدر ما يفرغ الاكل من اكله و الشارب من شربه، و المعتصر اذا دخل لقضاء حاجته، و لا تقوموا حتى تروني».

هر که بانگ نماز شنود مستحب است جواب دادن آن هم چنان که مؤذن میگوید وی میگوید، الا در حیعله، که بجواب آن گوید: لا حول و لا قوة الا بالله، و بجواب تثویب گوید: صدقت و بررت، و بجواب لفظ اقامت گوید: اقامها الله و ادامها ما دامت السموات و الارض.

و اگر در نماز بود، آن ساعت که بانگ نماز شنود، چون سلام باز دهد، بقضا باز آرد، و اگر قرآن خواند جواب اذان باز دهد، آن گه بر قرآن خواندن باز شود، و چون از بانگ نماز فارغ شد درود بمصطفی دهد، لقله (ص): «اذا سمعتم المؤذن فقولوا مثل ما يقول، ثم صلوا على فائه من صلى على مرة صلى الله عليه بها عشرا».

پس گوید هم مؤذن و هم شنونده: «اللهم رب هذه الدعوة التامة و الصلاة القائمة ات محمدا الوسيلة و الفضيلة، و ابغته المقام المحمود الذي و عدته»، که مصطفی (ص) گفت: هر کس که این بگوید، حلت له شفاعتی يوم القيامة.

و در میان بانگ نماز سخن گفتن ناشایست است، و بر داشتن آواز و ایستادن بر جای عالی و استقبال قبله از شرائط آنست، و انگشت در هر دو گوش نهادن از هیأت آن. و پس از بانگ نماز شام بگوید: «اللهم هذا اقبال ليلك و ادبار نهارك و اصوات دعائك، اغفر لي»، که رسول خدا ام سلمه را چنین فرمود. و میان بانگ نماز و اقامت دعا فرو نگذارد که مصطفی گفت: «ان الدعاء لا يرد بين الاذان و الاقامة، فادعوا»، و چون نداء الصلاة شنود، گوید: مرحبا بالقائلين عدلا و بالصلاة مرحبا و اهلا.

و مؤذن باید که مردی مسلمان عاقل باشد که از کافر و دیوانه درست نیاید، که نه اهل عبادتاند، و زن را کراهیت است مگر اقامت، که وی را رواست، و مستحب و اولی تر آنست که مؤذن آزاد باشد و بالغ و عدل و امین، که در خبر است: «یؤذن لکم خیارکم».

عمر خطاب یکی را گفت: من مؤذنوکم؟ فقال موالینا او عیبنا.

قال: ان ذلك لنقص كبير. و بیشترین علما مؤذنی کردن فاضلتر داشتهاند از امامی کردن، لقله الله تعالى: و من احسن قولاً ممن دعا إلى الله؟ و لقله النبي (ص): «الأئمة ضمنا، و المؤذنون امنا، فارشد الله الأئمة و غفر للمؤذنين»، و معلومست که حال امین تمامتر است از حال ضمین. و قال (ص): «ثلاثة على كئيبان المسك يوم القيامة: عبد ادى حق الله و حق مولاه، و رجل ام قوما و هم به راضون، و رجل ينادى بالصلوات الخمس كل يوم و ليلة»، و قال (ص): «المؤذن يغفر له مدى صوته، و يشهد له كل رطب و يابس»، و قال: «من اذن سبع سنين محتسبا كتبت له براءة من النار»، و قال: «تعجب ربك من راعي غنم في راس شطيّة للجبل، يؤذن بالصلاة، و يصلی، فيقول الله عز و جل: انظروا الى عبدی هذا يؤذن و يقيم الصلاة، يخاف منی، قد غفرت لعبدی، و أدخلته الجنة»، و قال عمر: «لو كنت مؤذنا لما باليت ان لا أجهد و لا احج و لا اعتمر بعد حجة الاسلام».

قل يا أهل الكتاب هل تنقمون منا ابن عباس گفت: نفری از جهودان برسول خدا آمدند ابو یاسر بن اخطب و رافع بن ابی رافع و اشیع و امثال ایشان، و پرسیدند از رسول خدا که از پیغامبران مرسل کداماند که ایمان به ایشان مییابد آورد؟ رسول گفت: «أمنا بالله و ما أنزل علينا و ما أنزل على إبراهيم و إسماعيل و إسحاق و يعقوب و الأسباط و ما أوتي موسى و عيسى». چون نام عیسی شنیدند نبوت وی را جاحد شدند و انکار نمودند و گفتند: ایمان نیاریم بآنکس که بوی ایمان آرد و سوگند یاد کردند، و گفتند: و الله که ندانیم بتر ازین دین که شما دارید. رب العالمین بجواب ایشان این آیت فرستاد: قل يا أهل الكتاب هل تنقمون منا ای هل تکرهون و تنكرون منا الا ایماننا و فسقکم؟ این

خلاصه سخن است یعنی شما کراهیت میدارید ایمان ما، و میدانید که ما بر حقیق، و این کراهیت شما از آن است که شما فاسق گشتید و بر دین باطل بماندید، بسبب آن ریاست که یافته‌اید، و رشوت میستانید، و مال بدست می‌آرید. وَ أَنْ أَكْثَرَكُمْ فَاسِقُونَ و او زیادت است، معنی آنست: لفسقکم نعمتم علينا الايمان. اگر کسی سؤال کند، گوید: چون تواند بود کسی که دین حق شناسد، و حقیقت و صدق آن داند، آن گه دین باطل گیرد، و حق بگذارد، این بعقل چون راست آید؟ جواب آنست که مثل این در مشاهده بسی دیده‌ایم و شنیده، کسی که داند بتحقیق که قتل گناهی صعب است و کبیره‌ای بزرگ، مرد را بدوزخ برد و بعقوبت در افکند، و آن گه در آن میکوشد و می‌کند شفاء غیظی را یا سلب مالی را، و همچنین ابلیس مهجور دانست که الله تعالی وی را بآن معصیت که کرد بگیرد و عقوبت کند، و آن گه همی کرد، و هواء خویش بر طاعت حق ایثار میکرد، و ازین جنس اگر بر شماریم فراوان است و آن همه بارادت و تقدیر خدای جهانست.

قُلْ هَلْ أَنْبَيْتُمْ بِشَرِّ مَنْ ذَلِكَ إِنْ أَرَادْتُمْ إِيمَانًا وَ هَدَى اللَّهُ إِيَّاهُمْ وَ أَلَمَ لَهُمْ نَارُ الْجَهَنَّمَ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ. این آیت جواب جهودان است که گفتند ندانیم دینی بتر از دین شما. رب العالمین گفت: یا محمد ایشان را جواب ده که: خبر کنم شما را به بتر از آنکه شما مؤمنان را می‌پندارید پیداش نزدیک خدا. مَثُوبَةٌ نَصَبَ عَلَى التَّفْسِيرِ است. مَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ إِيْنِ مَنْ دُو وَجْهٍ دَارِدٌ: یکی آنکه محل آن خفض است بر بدل شرّ، و بدیگر وجه محل آن رفع است بر اضممار هو، یعنی: هو من لعنه الله، و برین وجه معنی آنست که: چون این آیت آمد که: قُلْ هَلْ أَنْبَيْتُمْ بِشَرِّ مَنْ ذَلِكَ جَهْدَانِ كَفْتَنْد: من هم؟ مصطفی (ص) گفت: مَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ

یعنی: هو من لعنه الله.

وَ غَضِبَ عَلَيْهِ وَ جَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرَدَةَ وَ الْخَنَازِيرَ قِرْدَةً از جهودان است و خنازیر از ترسایان، قِرْدَةً از صیادان شنبه‌اند به ایله، و خنازیر از مکذبانند بمانده، و عَبَدَ الطَّاغُوتَ پرستندگان گوساله‌اند. طاغوت اینجا عجل است. حمزه تنها وَ عَبَدَ الطَّاغُوتَ خواند بضم با، و طاغوت بخفض بر سبیل اضافت. و عبد بر مثال حذر و فطن بناء مبالغت است بر معنی عابد، یعنی: ذهب فی عبادة الطَّاغُوتِ كُلِّ مَذْهَبٍ. باقی قرآء عبد بفتح با و دال خوانند، و طاغوت بنصب، و معطوفست بر ما تقدّم، یعنی: مَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ عَبَدَ الطَّاغُوتَ. أُولَئِكَ شَرٌّ مَكَانًا أَى مَكَانَةً وَ مَنْزَلَةً، وَ أَضَلُّ عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ اى عن قصد السبيل طریق الهدی.

وَ إِذَا جَاؤُكُمْ قَالُوا آمَنَّا دَر مِیَانِ جَهْدَانِ مَنَافَقَانِی بُوَدَنْد کِه دَر بِیَشِ رَسُوْلِ خُدَا مِیْشُدَنْد وَ مِیْگُفْتَنْد: نَحْنُ نَعْرِفُ صِفَتَكَ وَ نَعْنَاکَ، آمَنَّا بِأَنَّکَ رَسُوْلُ اللَّهِ. بزبان این میگفتند، و در دل کفر میداشتند. رَبِّ الْعَالَمِیْنَ گُفْت: دَخَلُوا بِالْکُفْرِ وَ هُمْ قَدْ خَرَجُوا بِهِ اى دخلوا و خرجوا کافرین، و الکفر معهم فی کلتی حالتیهم. وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا کَانُوا یَعْمَلُونَ فِی قُلُوبِهِمْ مِنَ الْکُفْرِ.

وَ تَرَى کَثِیْرًا مِنْهُمْ مِنَ الْیَهُودِ، یُسَارِعُونَ فِی الْإِثْمِ وَ الْعُدُوَانِ یَبَادِرُونَ اِلَى الْمَعْصِیَةِ وَ الظُّلْمِ، وَ أَكْثَرُهُمْ السُّحْتُ یَأْخُذُونَ مِنَ الرِّشَاءِ عَلَى کِتْمَانِ الْحَقِّ. کَثِیْرًا مِنْهُمْ اِزْ بَهِرِ اَنْ گُفْت کِه: نِه هَمِه اَنْ بُوَدَنْد کِه دَر اِثْمِ وَ عُدُوَانِ مَسَارِعَتِ نَمُوَدَنْد، قَوْمِی اَنْ کَرَدَنْد، وَ قَوْمِی شَرْمِ دَاشْتَنْد، وَ اِزْ اَنْ وَ اِیْسْتَاَدَنْد. رَبِّ الْعِزَّةِ گُفْت: لَبِئْسَ مَا کَانُوا یَعْمَلُونَ بَدِیْزِی اِست کِه اِیْشَانِ مِیْکَنْد کِه دَر حَکْمِ رَشُوْتِ مِیْسْتَاَنْد، وَ حَرَامِ مِیْخُورَنْد، وَ ظَلَمِ مِیْکَنْد. رَبَّانِیَانِ وَ اِحْبَارِ رَا عْتَابِ کَرْد. رَبَّانِیَانِ عِلْمَاءِ تَرْسَاِیَانِ اَنْد، وَ اِحْبَارِ عِلْمَاءِ جَهْدَانِ. ضَحَاکَ گُفْت: دَر قُرْآنِ صَعْبِ تَرِ اِزْ اِیْنِ اَیْتِی دَر خُوفِ نِیْسْت، کِه رَبِّ الْعِزَّةِ اَنْ

کس که منکر پیش گرفت و باک نداشت، و آن کس که نهی نکرد و باز نزد، هر دو را ذمّ برابر کرد. گناهکاران و مرتکبان منکر را گفت: لَيْسَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ، و تارکان نهی منکر را گفت: لَيْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ. و مصطفی (ص) گفت: «و الّذی نفسی بیده لیخرجنّ ناس من امتی من قبورهم فی صورة القردة و الخنازیر بما داهنوا اهل المعاصی و هم یستطیعون».

و أوحى الله تعالى الى يوشع بن نون: ائى مهلك من قومك اربعين الفا من خيارهم، و ستين الفا من شرارهم. قال: يا رب هؤلاء الاشرار، فما بال الاخيار؟ قال: انهم لم يغضبوا لغضبي، و كانوا يؤاكلونهم و يشاربونهم. و در آثار بیارند که الله تعالی دو فریشته فرستاد باهل شهری تا آن قوم را هلاک کنند، و آن شهر را زیر و زبر کنند. مردی را دیدند که در نماز بود، ایشان باسماں بحضرت عزّت باز شدند، تا الله چه فرماید. الله گفت: بازگردید و همه را هلاک کنید، و آن مرد را نیز با ایشان هلاک کنید، که هرگز چون منکری دید از بهر ما روی ترش نکرد. و جمعی کودکان در میان شهری خروسی را گرفته بودند، و پرهای وی میکنند، و آن را تعذیب میکردند. پیری را دیدند در کنار ایشان که آن را میدید و نهی نمیکرد و انکار نمی نمود، تا رب العزة آن قوم را عقوبت کرد، و آن شهر را بزمین فرو برد. اگر کسی پرسد چه فرق است میان عمل و صنع؟ جواب آنست که صنع فعلی بود که در ضمن آرایش و نیکویی بود، و ازینجا گویند: ثوب صنیع، و فلان صنیعة فلان، اذا استخلصه علی غیره، و صنع الله لفلان ای احسن الیه. پس صنع بکمال تر است از عمل، از بهر این معنی ربّانیان و احبار را یصنعون گفت، و عامه مردم را یعملون، چندان که ربّانیان را بر عامه مردم فضل است صنع را بر عمل فضل است.

و قالت اليهودُ این آیت در شأن جهودان فرو آمد فنحاص بن عازورا و اصحاب او، که الله ایشان را روزی فراوان و نعمت تمام داده بود. پس چون در الله کافر گشتند، و مصطفی را دروغ زن گرفتند، و در نعمت الله کفران آوردند، و ذلك فی قوله «ألم ترّ إلى الذّین بدلّوا نعمتَ الله کفراً! ربّ العزة آن نعمت از ایشان واستد، و بروزگار قحط و نیاز افتادند. این فنحاص و اصحاب وی گفتند: «يُدّ الله مغلولةً» ممسكة عنّا الرزق، دست رازق بسته است و روزی باز گرفته، و این کنایه از بخل است، یعنی که بر ما بخیلی کند، و چنان که پیش ازین روزی میداد نمی دهد. این همچنانست که جای دیگر گفت رسول خود را: «و لا تجعل يدك مغلولة إلى عنقك» فتنفق دون الحق، «و لا تبسطها كلّ البسط» فوق الحق. و روا باشد که بر معنی استفهام نهند یعنی: اید الله مغلولة عنّا حيث قتر الرزق علينا؟

رب العالمین ایشان را جواب داد: غُلّتْ أیدیهم ای امسکت عن الخیرات و قبضت عن الانبساط بالعطیات. دست ایشان است که از خیرات و عطیات فرو بسته است، که هرگز ازیشان کسی را نبینی که نفقه فراخ کند بر خویشان یا بر کسی مگر اندکی. معنی دیگر غُلّتْ أیدیهم یعنی یوم القيامة. «إذ الأغلالُ فی أعناقهم» جزاء این کلمه کفر ایشان آنست که فردا در قیامت غل آتشین بر گردن ایشان نهند، و دستهای ایشان وا گردن بندگان، و لعنوا بما قالوا بوعدوا من رحمة الله، و عذبوا بالجزية فی الدنيا، و النار فی العقبی. و این سخن از جهودان بس عجب نیست پس از آنکه از ایشان حکایت می باز کنند که: «قالوا یا موسى اجعل لنا إلهاً كما لهم إلهة»، و قال: إنّ الذّین اتّخذوا العجلَ سبباً من ربّهم الاية. و عن ابن عباس قال: قال النبی (ص): «من لعن شینا لم یکن للعنة اهلا رجعت اللعنة علی اليهود بلعنة الله ایاهم».

آن گه گفت جلّ جلاله: بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ اثبت الید و نفی الغلّ. ید صفت را اثبات کرد و غلّ را نفی کرد، و این ردّ

است بر جهیمان که صفت را منکرند، و تأویل باطل نهادند. علماء سلف و ائمه اهل سنت گفتند که: آنچه جهودان گفتند **يُدُّ اللَّهُ مَغْلُوبَةً**، «ید» راست گفتند، اما مغلوله دروغ گفتند، که رب العزة ایشان را در غلّ دروغ زن کرد نه در ید، گفت: **بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ**. این همچنانست که قومی را گفت: **«وَإِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَاللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا»**. راست گفتند که: **وَاجِدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا**، اما دروغ گفتند که: **وَاللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا**، که رب العزة ایشان را درین دروغ زن کرد نه در آن، گفت: **«قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ»**.

### فصل

بدان که مردم درین مسأله ید بر سه گروه اند: گروهی معتزله اند و قدریه و اثنا عشریه رافضه. اینان گفتند: ید الله ید قدرة و قوة و نعمة، و گروهی دیگر مجسمه اند کرامیه و هشامیه و هشامیه طائفه ای از رافضیان اند، امام ایشان هشام بن الحکم، گفتند که ید خدا ید جارحه است، و این سخن روی بکفر دارد که مصطفی (ص) گفت: **«من شبه الله بشيء من المخلوقين فقد كفر»**.

سیوم گروه علماء سنت اند و قدوه امت نقله اخبار و حمله آثار، گفتند: ید خدا ید صفت است، و ید ذات، ظاهر آن پذیرفته، و باطن تسلیم کرده، و حقیقت آن در نایافته، و از راه چگونگی و تصرف و تأویل برخاسته، و تهمت بر خرد خویش نهاده، و اعتقاد کرده، که از همنامی همسانی نیست، و بخیال گرد آن گشتن روی نیست، معلوم هست اما تخیل نیست، مسموع هست اما معقول نیست.

قومی گفتند ید ید قدرت است و نعمت، و این محال است و باطل، که رب العزة گفت: **بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ**، دو ید گفت باز گسترده و گشاده، و معلوم است که قدرت یکی است نه دو، و نعمت نه خود یکی است که بسیار است، لقله تعالی: **وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا**، و در قصه آدم گفت: **مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي**.

اگر معنی ید قدرت بودی ابلیس را بودی که گفتی: چنان که آدم را بقدرت بیافریدی مرا نیز بقدرت بیافریدی، چه شرف دارد بر من؟ چون ابلیس بجواب آن تفصیل با سخنی دیگر گشت، و فرق کرد میان آتش و گل، گفت: **أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ**. معلوم گشت که این تخصیصی بود که جز آدم را نبود، که وی را بهر دوید صفت خویش آفرید و ید صفت حق بوی رسید، و آن دو ید اینست که گفت: **بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ**.

اهل تأویل گفتند: **بَلْ يَدَاهُ** یعنی رزقاه رزق موسّع و رزق مقتور، رزق حلال و رزق حرام، و این تأویل محالست و باطل، که رب العزة گفت: **مَبْسُوطَتَانِ**، و معلومست که رزق مقتور مبسوط نبود، و نیز گفت تعالی و تقدس: **لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي**، مقتضی تأویل آنست که لما خلقت برزقی، و این محض کفر باشد. و مصطفی (ص) گفته: **«إِنَّ الْمَقْسُطِينَ عَلَى مَنَابِرٍ مِنْ نُورٍ عَنِ يَمِينِ الرَّحْمَنِ، وَكَلْتَا يَدَيْهِ يَمِينٍ»**.

هل يجوز أن يقال معناه عن رزق الرحمن، و کلتا رزقيه يمين! این چنین سخن جز محال و باطل نبود. اگر گویند در لغت عرب سائغ است و روان ید بمعنی نعمت و قوت، گوئیم این مسلم است، اما در سیاق سخن متکلم پدید آید که معنی آن چیست. اگر گوید: لفلان عندی ید اکافیة، اینجا معلوم شود که نعمت میخواهد که مکافات آن بشکر کنند، و اگر گوید: فلان لی ید و عضد و ناصر، دانیم که معنی آن نصرت و تقویت و معونت است نه حقیقت ید. اما اگر گوید: ضربنی فلان بیده، و اعطانی الشيء بیده، و کتب لی بیده، هر عاقلی داند و دریابد که اینجا نه نعمت میخواهد که دست میخواهد، که بدان نویسند، و بدان عطا دهند، و بدان زنند. و در لغت عرب گویند: بید فلان امری و مالی،

بيده الطلاق و العتاق و الامر و ما اشبهه.

و هم ازین بابست آنچه در قرآن گفت: تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ، و قوله: بِيَدِكَ الْخَيْرُ، فَلْإِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ، و معلوم است که این طلاق و عتاق و امر و فضل و خیر و ملک نه چیز است که بر دست نهاده است، اما عرب در کسی جائز دارند این کلمات و این اضافت، که خداوند دست بود و دست گیرنده در وی روا بود، نه بینی که روا باشد که گویند: بِيَدِ السَّاعَةِ كَذَا، و بِيَدِ الْقُرْآنِ كَذَا، و بِيَدِ الْعَذَابِ كَذَا، و بِيَدِ الْقَرْيَةِ كَذَا، از بهر آنکه بد بحقیقت از اینها درست نباشد، اما لفظ بَيْنَ يَدَيْهِ بر هر دو افتد هم بر خداوندان دست و هم بر چیزها، که آن را دست نبود، چنان که گویی: بین یدی السَّاعَةِ، و بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ، بین یدی کذا و کذا، از بهر آنکه معنی بین یدیه امامه و قدامه باشد، اما بید کذا و کذا الا خداوند دست را نگویند، و قرآن بلغت عرب فرو آمده است، هر چه در لغت عرب سائغ است و جائز، روا باشد که بر وفق آن تفسیر قرآن گویند، و هر چه در لغت عرب محال بود تفسیر قرآن در آن روا نبود.

و لَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِّنْهُمْ أَي مِنَ الْيَهُودِ، مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَ كُفْرًا بَانِكَارِهِمْ وَ تَكْذِيبِهِمْ. كثيرا مفعولست، ما أنزل إليك مِنْ رَبِّكَ فاعل است، طغيانا و کفرا مفعول ثانی است. میگوید: این قرآن طغیان و کفر جهودان میافزاید، چندان که قرآن فرود آید و بدان کافر میشوند، ایشان را کفر و طغیان میافزاید. وَ أَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَ الْبُغْضَاءَ يَعْنِي بَيْنَ الْيَهُودِ وَ النَّصَارَى. میان جهودان و ترسایان عداوت افکنیم، هرگز هیچ جهود ترسایان را دوست ندارد و نه هیچ ترسا جهودان را.

جهود مذهب ترسایان در عبادت مسیح دشمن دارد، و ترسا مذهب جهودان در کافر شدن مسیح دشمن دارد. این همچنانست که گفت: «تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا وَ قُلُوبُهُمْ شَتَّى». آن گه گفت: إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز رستاخیز این عداوت خواهد بود، و این دلیل است که مذهب جهودی و ترسایی تا بقیامت پیوسته خواهد بود.

كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ أَي كُلَّمَا اجْمَعُوا أَمْرَهُمْ عَلَى حَرْبِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) فَفَرَّقَ اللَّهُ جَمْعَهُمْ، و أفسد تدبیرهم. این دلیل است که دین اسلام بر همه دنیا غالب است و قاهر، و کید دشمن آن باطل، و علم آن همیشه ظاهر، چنان که جای دیگر گفت: لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ، وَ يَسْعُونَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا يَجْتَهُدُونَ فِي رَفْعِ الْإِسْلَامِ وَ مَحْوِ ذِكْرِ النَّبِيِّ (ص) مِنْ كِتَابِهِمْ، وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ يَعْنِي الْيَهُودَ.

### النوبة الثالثة

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُوعًا وَ لَعِبًا الْآيَةَ هَرِ كَه مُسْلِمَانِ اسْتِ بَارِ أَحْكَامِ اسْلَامِ بَرِ وِى نَهْ غَرَانِ اسْتِ. هر که صاحب دین است شعار دین بر دل وی شیرین است. موحد را نعمت توحید شاهد دل و دیده و جانست. مؤمن پیوسته بر درگاه خدمت بسته میان است. هر طینتی را دولتی است، و هر فطرتی را خدمتی است، و هر کسی را منزلتی. عباد الرحمن دیگرند و عبید الشیطان دیگر. مقبولان حضرت دیگرند و مطرودان قطیعت دیگر. یکی در حضرت راز بیانگ نماز شاد شود، و چون گل بر بار بشکفت، پیوسته منتظر آن نشسته، و از بیم فوت آن بگداخته! درویشی را دیدند بر پای ایستاده، و سر در انتظار فرو برده، گفتند: ای درویش آن چیست که در انتظار وی چنین فرو شده‌ای؟ گفت: طهارت کرده‌ام و وقت راز درآمده، انتظار بانگ نماز میکنم.

این چنین کس را برابر کی بود با آن کس که از شربت کفر و معصیت چنان مست شده باشد که فرق نکند میان بانگ نماز و بانگ رود و نای، و وصف الحال و قصه ایشان اینکه رب العالمین گفت: وَ إِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ اتَّخَذُوهَا

هُزُواً وَ لَعِباً.

حکایت کنند که پیری جایی میگذشت. کسی بانگ نماز میگفت. آن پیر جواب وی میداد که و الطعنة و اللعنة، پاره‌ای فراتر شد. سگی بانگ میکرد، و جواب وی تسبیح و تهلیل میگفت پیر را گفتند: این چیست؟ جواب مؤذن را چنان و جواب سگ چنین؟! پیر گفت: آن مؤذن مبتدع است، اعتقاد وی پاک نیست، و دین وی راست نیست، بانگ نماز و دیگر بانگها را بنزدیک وی فرق نیست، ازین جهت او را جواب چنان دادم، و از سگ نه بانگ سگ شنیدم که تسبیح شنیدم. بحکم این آیت که رب العزة گفت: وَ إِن مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ.

و فی قصّة المعراج أن رسول الله (ص) قال: «فلما انتهينا الى الحجاب، خرج ملك من وراء الحجاب، فقلت لجبرئيل من هذا الملك؟ فقال: و الذي اكرمك بالنبوة ما رأيته قبل ساعتی هذه. ثم قال الملك: الله اكبر، الله اكبر، فنودی من وراء الحجاب: صدق عبدی انا الله اكبر. فقال الملك: اشهد ان لا اله الا الله، فنودی من وراء الحجاب: صدق عبدی انا الله لا اله الا انا. فقال الملك اشهد أن محمدا رسول الله، فنودی: صدق عبدی، انا ارسلت محمدا رسولا. فقال الملك: حیّ علی الصلاة، فنودی: صدق عبدی، و دعا الیّ عبادی. فقال الملك: حیّ علی الفلاح، فنودی: صدق عبدی، افلح من واطب علیها. فقال رسول الله: فحينئذ اكمل الله تعالى لی الشرف علی الاولین و الآخرین.

و روى ابو هريرة انّ النبي (ص) قال: «اذا قال المؤذن: الله اكبر، غلقت ابواب النيران السبعة، و اذا قال: اشهد ان لا اله الا الله، فتحت ابواب الجنان الثمانية، و اذا قال: اشهد ان محمدا رسول الله، اشرفت الحور العين، و اذا قال: حیّ علی الصلاة تدلّت ثمار الجنة، و اذا قال: حیّ علی الفلاح، قالت الملائكة: افلحت و افلح من اجابك، و اذا قال: الله اكبر، قالت الملائكة: كبرت كبيرا و عظمت عظيما، و اذا قال: لا اله الا الله، قال الله تعالى: بها حرمت بدنك و بدن من اجابك على النار.

و روى ابو سعيد عن النبي (ص) قال: «اذا كان يوم القيامة جيء بكراسي من ذهب مشبكة بالدر و الياقوت، ثم ينادى المنادى: اين من كان يشهد في كل يوم و ليلة خمس مرات ان لا اله الا الله و أنّ محمدا رسول الله، فيقوم المؤمنون و هم اطول الناس اعناقا، فيقولون: نحن هم، فيقال لهم: اجلسوا على الكراسي حتى يفرغ الناس من الحساب، فانه لا خوف عليكم و لا انتم تحزنون.

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ هَلْ نَنفَعُونَ مِمَّا آلايَةِ اى محمد آن بیگانگان را بگو که بر ما چه عیب مینهد و چه طعن کنيد، مگر که عیب میشمريد آنچه ما بغيب ايمان داديم، و کارها بحق تفويض کرديم، و ناپيده و نادر يافته بجان و دل ببذيرفتيم! ما اين کرديم و شما نافرمان گشتيد و سر کشيديد، و خويشتن را از ريقه بندگی بيرون برديد. عيب هم بر شما است، و طعن در شما است، که بر شما غضب و لعنت خداست، ابعدمک عن نعت التخصيص و أضلکم و منعکم عن وصف التقريب و طردکم.

لَوْ لَا يَنْهَاهُمْ الرَّبَّائِيُونَ وَ الْأَحْبَارُ باری ایشان که ربانیان اند و احبار، در میان شما اخيار، بدانش مخصوص اند و بدریافت موصوف، چرا نادانان را باز نزنند، و بدانش خويش لهيب آتش جهل ایشان به نشانند. ويل لمن لا يعمل مرّة، و ويل لمن يعلم و لا يعمل الف مرّات.

فائدة علم آنست و طريق عالم چنان است که بر زبان نصيحت راند، و در دل همت دارد، تا جاهل را از جهل و عاصی را از معصيت باز دارد، و بيراه را براه باز آرد.



چون این نباشد ثمره علم کجا پیدا آید، و شرف علم چون پدید آید! و آنجا که این معنی نبود لا جرم ربّ العزة هر دو را در ذمّ فراهم کرد، آن نادان بد کردار و آن دانای خاموش، آن را گفت: لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَعمَلُونَ، و این را گفت: لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ.

وَ قَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ الآية اگر موحدان و ستیان بنادانی یکدیگر را روزی غیبت کنند، یا زبان طعن در یکدیگر کشند، پس از آنکه در راه توحید راست روند، و تسلیم پیشه کنند، امید قوی است که آن را در گذارند و عفو کنند چنان که آن پیر طریقت گفت: «در توحید تسلیم کوش، هر چه از عقل فرو رود باک نیست.

در خدمت سنت کوش، هر چه از معاملات فرو شود باک نیست. در زهد فراغت کوش، اگر گنج قارون در دست تو است باک نیست. از مولی مولی جوی، از هر که باز مانی باک نیست».

اما صعب و منکر آنست که در آفریدگار منزّه مقدس سخن گوید بناسزا، و آنچه مخلوق را عیب شمرند بر خالق بندد، چنان که آن بیگانگان گفتند: يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ.

و در اخبار بیارند که: روز قیامت قومی را از عاصیان امت احمد بدر دوزخ آرند، و ایشان را توقف فرمایند. فریشتگان بر ایشان حلقه کنند و ایشان را ملامت کنند، گویند: ای بیچارگان و ای ناپاکان! چه ظنّ بردید که در کار دین سستی کردید، و معصیت آوردید، ما که فریشتگانیم و بقوت و عظمت جایی رسیدیم که اگر فرماید هفت آسمان و هفت زمین بیک لقمه فرو بریم، باین همه يك چشم زخم زهره نداشتیم که نافرمانی کردیم، و شما با ضعف خویش چندان جفا و معصیت کردید، و تا در این سخن باشند قومی از کافران در میان ایشان افتند. عاصیان اهل توحید چون کافران را بینند، در ایشان افتند، همی زنند، و بدندانشان همی خایند، و میگویند: اینان خدای را ناسزا گفتند، و بوحدانیت وی اقرار ندادند و سر کشیدند. فرمان آید از رب العزة بفریشتگان که دست از این قوم بردارید، و به بهشت فرستید، که هر چند که عاصیان اند، بجان و دل در مهر و دوستی ما مردان اند. اگر کردار بد داشتند مهر و محبت ما بر دل داشتند، جفاء ایشان بویفا بدل کردیم، و قلم عفو بر جریده جریمه ایشان کشیدیم.

بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُوقُ كَيْفَ يَشَاءُ

عن ابی هريرة قال: قال رسول الله (ص): «يد الله ملأى، لا يغيضها نفقه سحاء الليل و النهار، أ رأيتم ما انفق منذ خلق السماوات و الارض فانه لم ينقص ما فى يديه، و كان عرشه على الماء و بيده الميزان يخفض و يرفع».

و عن ابی موسى الأشعري قال: قال رسول الله (ص): «انّ الله تعالى باسط يده لمسيئي الليل ليتوب بالنهار، و لمسيئي النهار ليتوب بالليل، حتى تطلع الشمس من مغربها».

و قال (ص): «ينزل الله عز و جل فيقول: من يدعوني فأجيبه؟ ثم يبسط يديه فيقول: من يقرض غير عدوم و لا ظلوم».

### ۱۰ النبوة الاولى

قوله تعالى: وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ آمَنُوا و اگر خوانندگان تورات بگرویدندى وَ اتَّقَوْا و از خشم و عذاب خدا بپرهیزیدندى لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ ما بسترديمى از ایشان و ببوشیديمى سَيِّئَاتِهِمْ بدها و گناهان ایشان وَ لَأَدْخَلْنَاهُمْ و ما درآورديمى ایشان را جَنَّاتِ النَّعِيمِ (۶۵) در بهشتهای ناز.

وَ لَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ و اگر ایشان تورات بیای دارندى، وَ الْإِنْجِيلَ و اهل انجيل انجيل را، وَ مَا أَنْزَلْنَا إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ

و آنچه بدیشان فرو فرستادند از خدای ایشان لَأَكْلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ از زیر خود بخوردندی، وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ و از زیر پای خویش بخوردندی. مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ از ایشان گروهی است میانه و بچم نه بد، وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ و فراوانی از ایشان، سَاءَ مَا يَعْمَلُونَ (٦٦) بدا آنچه ایشان میکنند.

يا أَيُّهَا الرَّسُولُ اِی پیغامبر فرستاده! بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ میرسان آنچه فرو فرستاده آمد بتو از خداوند تو، وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ و اگر نرسانی فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ همچنانست که هیچ چیز از پیغامهای وی نرسانده باشی، وَ اللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ و الله نگه دارد ترا از مردمان، إِنْ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ (٦٧) که الله راهنمای ایشان نیست که در علم وی کفر را اند.

قُلْ گوی یا أَهْلَ الْكِتَابِ اِی کتاب داران من و خوانندگان آن، لَسْتُ عَلَى شَيْءٍ بِرِ هِیچ چیز نیستید، حَتَّى تُقِيمُوا التَّوْرَةَ تا آن گه که بیای دارید تورات را، وَ الْإِنْجِيلَ و انجیل را، وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ و شما که اهل قرآن اید قرآن را و لَبْرِيدَنْ كَثِيرًا مِنْهُمْ و فراوانی را از ایشان بخواید افزود، مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ آنچه فرو فرستاده آمد بتو از خداوند تو، طُغْيَانًا وَ كُفْرًا گران کاری و کفر، فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ (٦٨) نگر تا اندوهگن نباشی بر گروه ناگرویدگان.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ااینان که بگرویدند وَ الَّذِينَ هَادُوا و ایشان که جهود شدند، وَ الصَّابِئُونَ و اینان که میان دو دین اند، وَ النَّصَارَى و ترسایان، مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ هر که از اینان بخدای بگروید، وَ الْيَوْمَ الْآخِرِ و بروز رستاخیز، وَ عَمِلَ صَالِحًا و کار نیک کرد، فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ بر ایشان بیم نیست،، وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ (٦٩) و نه اندوهگن باشند هرگز.

لَقَدْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ پیمان ستدیم از بنی اسرائیل، وَ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ رَسُولًا و بایشان فرستادیم رسولانی، كُلَّمَا جَاءَهُمْ رَسُولٌ هر گه که بایشان آمد فرستاده، بما لَا تَهْوَى أَنفُسُهُمْ بچیزی که ایشان در آن ناکام بودی و با نیایست، فَرِيفًا كَذَّبُوا گروهی را از فرستادگان دروغ زن گرفتند، وَ فَرِيفًا يَقْتُلُونَ (٧٠) و گروهی را میکشند.

وَ حَسِبُوا و چنان پنداشتند أَلَّا تَكُونَ فِتْنَةً که ایشان را آزمایش خواهد بود، فَعَمُوا وَ صَمُّوا تا کور شدند و کر شدند، ثُمَّ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ آن گه الله ایشان را با خود خواند، و آگاهی داد و قومی را توبت داد ثُمَّ عَمُوا وَ صَمُّوا كَثِيرٌ مِنْهُمْ باز کور شدند و کر فراوانی از ایشان وَ اللَّهُ بَصِيرٌ بما يَعْمَلُونَ (٧١) و الله بینا است بآنچه می‌کنند.

### النوبة الثانية

وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ آمَنُوا یعنی بمحمد (ص)، وَ اتَّقَوْا اليهودية و النصرانية، میگوید: اگر جهودان و ترسایان ایمان آوردندی، و رسالت وی را تصدیق کردندی، و از جهودی و ترسای بی‌رهیزیدندی، ما آن جهودی و ترسای بی‌ستریدی، و باسلام بپوشیدیمی، چنان که گویی خود هرگز جهود و ترسا نبوده‌اند. و معنی تکفیر همین است یعنی سیئات بحسنات بپوشند و چنان انگارند که خود سیئات نکردند. از اینجا گفت مصطفی (ص): «التائب من الذنب كمن لا ذنب له».

آن گه گفت: وَ لَدَخْنَاهُمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ بآن تکفیر قناعت نکنیم که وی را جنات النعیم درآریم. جَنَّاتِ النَّعِيمِ يَكُ بهشت است از بهشتهای هفتگانه، که رب العزة برای مؤمنان آفریده.

روایت کنند از ابن عباس که گفت: «خلق الله الجنان يوم خلقها فضلى بعضها على بعض، و هي سبع جنان: دار الجلال و دار السلام و جنّة عدن، و هي قصبة الجنّة و هي مشرفة على الجنان كلها، و جنّة المأوى و جنّة الخلد و جنّة

الفردوس و جنات النعيم. اما دار الجلال خلقها الله من النور كلها مدائنها و قصورها و بيوتها و ابوابها و جميع اصناف ما فيها من الثمار المتدلية و الانهار المطردة و الاشجار الناضرة و الرياحين العبقرة و الانوار الزاهرة و الأزواج المطهرة. و خلق دار السلام من الياقوت الاحمر كلها ازواجها و خدمها و آنيته و اشربتها و قصورها و خيامها و جميع ما فيها. و خلق جنة عدن من زبرجد كلها على هذه الصفة. و خلق جنة المأوى من الذهب الاحمر بجميع ما فيها على هذه الصفة. و خلق جنة الخلد من الفضة البيضاء بجميع ما فيها. و خلق جنة الفردوس من اللؤلؤ بجميع ما فيها. و خلق جنات النعيم من الزمرد بجميع ما فيها. و الجنان كلها مائة درجة، ما بين الدرجتين مسيرة خمس مائة عام».

رب العزة جلّ جلاله اين بهشتها را از بهر مؤمنان آفریده و ساخته و پرداخته، و در بعضی اخبار آورده‌اند که بدوازده ماه بيافريد، و اگر خواستی بيك طرفه العين بيافريدي، و بروايتی روز پنجشنبه آفريد، و بروايتی روز آدينه. و درست آنست که اين بهشتها بالای هفت آسمان‌اند، آنجا که عرش مجيد است در هوای آخرت، و رسول خدا شب معراج در آن شده و بعضی غرفه‌ها و قصرها ديده و نشان داده.

وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ لَإِنَّا لَنُؤْتِيهِمْ مِنْ فَضْلِنَا كَثِيرًا ۚ وَتُوجِبُونَ كِتَابَ اللَّهِ الَّذِي كُتِبَ عَلَيْكُمْ فَلْيَقْرَأُوهُ ۚ وَمَنْ يَعْصِ أَمْرًا مِنْ رَبِّهِ فَإِنَّهُ يُجْزَىٰ بِمَا كُفِرَ فِيهِ أَنْ يَبْلُغَ أُمَّةً مَّقْتَصِدَةً ۚ أُولَٰئِكَ هُمُ الرَّاغِبُونَ ۗ

وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ لَإِنَّا لَنُؤْتِيهِمْ مِنْ فَضْلِنَا كَثِيرًا ۚ وَتُوجِبُونَ كِتَابَ اللَّهِ الَّذِي كُتِبَ عَلَيْكُمْ فَلْيَقْرَأُوهُ ۚ وَمَنْ يَعْصِ أَمْرًا مِنْ رَبِّهِ فَإِنَّهُ يُجْزَىٰ بِمَا كُفِرَ فِيهِ أَنْ يَبْلُغَ أُمَّةً مَّقْتَصِدَةً ۚ أُولَٰئِكَ هُمُ الرَّاغِبُونَ ۗ

وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ لَإِنَّا لَنُؤْتِيهِمْ مِنْ فَضْلِنَا كَثِيرًا ۚ وَتُوجِبُونَ كِتَابَ اللَّهِ الَّذِي كُتِبَ عَلَيْكُمْ فَلْيَقْرَأُوهُ ۚ وَمَنْ يَعْصِ أَمْرًا مِنْ رَبِّهِ فَإِنَّهُ يُجْزَىٰ بِمَا كُفِرَ فِيهِ أَنْ يَبْلُغَ أُمَّةً مَّقْتَصِدَةً ۚ أُولَٰئِكَ هُمُ الرَّاغِبُونَ ۗ

وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ لَإِنَّا لَنُؤْتِيهِمْ مِنْ فَضْلِنَا كَثِيرًا ۚ وَتُوجِبُونَ كِتَابَ اللَّهِ الَّذِي كُتِبَ عَلَيْكُمْ فَلْيَقْرَأُوهُ ۚ وَمَنْ يَعْصِ أَمْرًا مِنْ رَبِّهِ فَإِنَّهُ يُجْزَىٰ بِمَا كُفِرَ فِيهِ أَنْ يَبْلُغَ أُمَّةً مَّقْتَصِدَةً ۚ أُولَٰئِكَ هُمُ الرَّاغِبُونَ ۗ

وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ لَإِنَّا لَنُؤْتِيهِمْ مِنْ فَضْلِنَا كَثِيرًا ۚ وَتُوجِبُونَ كِتَابَ اللَّهِ الَّذِي كُتِبَ عَلَيْكُمْ فَلْيَقْرَأُوهُ ۚ وَمَنْ يَعْصِ أَمْرًا مِنْ رَبِّهِ فَإِنَّهُ يُجْزَىٰ بِمَا كُفِرَ فِيهِ أَنْ يَبْلُغَ أُمَّةً مَّقْتَصِدَةً ۚ أُولَٰئِكَ هُمُ الرَّاغِبُونَ ۗ

وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ لَإِنَّا لَنُؤْتِيهِمْ مِنْ فَضْلِنَا كَثِيرًا ۚ وَتُوجِبُونَ كِتَابَ اللَّهِ الَّذِي كُتِبَ عَلَيْكُمْ فَلْيَقْرَأُوهُ ۚ وَمَنْ يَعْصِ أَمْرًا مِنْ رَبِّهِ فَإِنَّهُ يُجْزَىٰ بِمَا كُفِرَ فِيهِ أَنْ يَبْلُغَ أُمَّةً مَّقْتَصِدَةً ۚ أُولَٰئِكَ هُمُ الرَّاغِبُونَ ۗ

وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ لَإِنَّا لَنُؤْتِيهِمْ مِنْ فَضْلِنَا كَثِيرًا ۚ وَتُوجِبُونَ كِتَابَ اللَّهِ الَّذِي كُتِبَ عَلَيْكُمْ فَلْيَقْرَأُوهُ ۚ وَمَنْ يَعْصِ أَمْرًا مِنْ رَبِّهِ فَإِنَّهُ يُجْزَىٰ بِمَا كُفِرَ فِيهِ أَنْ يَبْلُغَ أُمَّةً مَّقْتَصِدَةً ۚ أُولَٰئِكَ هُمُ الرَّاغِبُونَ ۗ

وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ لَإِنَّا لَنُؤْتِيهِمْ مِنْ فَضْلِنَا كَثِيرًا ۚ وَتُوجِبُونَ كِتَابَ اللَّهِ الَّذِي كُتِبَ عَلَيْكُمْ فَلْيَقْرَأُوهُ ۚ وَمَنْ يَعْصِ أَمْرًا مِنْ رَبِّهِ فَإِنَّهُ يُجْزَىٰ بِمَا كُفِرَ فِيهِ أَنْ يَبْلُغَ أُمَّةً مَّقْتَصِدَةً ۚ أُولَٰئِكَ هُمُ الرَّاغِبُونَ ۗ

و كَثِيرٌ مِنْهُمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ۗ

گفته‌اند که: اين امت مقتصده چهل و هشت کس بوده‌اند: نجاشی و اصحاب وی، بحیراء راهب و اصحاب وی، سلمان فارسی و اصحاب وی، عبد الله سلام و اصحاب وی و رهطی از شام. ایشان‌اند که رب العالمین بر ایشان نواخت خود نهاده و ستوده، و بعدل و راستی صفت کرده. و آن قوم دیگر که مسلمان نبودند، و بید کرداری ایشان را یاد کرد و گفت:

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ ۚ مَنْ يُؤْمِرْ بِالشِّرْكِ يَأْمُرْ بِالسُّفْهِانِ الْعَظِيمِ ۚ

يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ ۚ مَنْ يُؤْمِرْ بِالشِّرْكِ يَأْمُرْ بِالسُّفْهِانِ الْعَظِيمِ ۚ

يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ ۚ مَنْ يُؤْمِرْ بِالشِّرْكِ يَأْمُرْ بِالسُّفْهِانِ الْعَظِيمِ ۚ

يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ ۚ مَنْ يُؤْمِرْ بِالشِّرْكِ يَأْمُرْ بِالسُّفْهِانِ الْعَظِيمِ ۚ

يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ ۚ مَنْ يُؤْمِرْ بِالشِّرْكِ يَأْمُرْ بِالسُّفْهِانِ الْعَظِيمِ ۚ

يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ ۚ مَنْ يُؤْمِرْ بِالشِّرْكِ يَأْمُرْ بِالسُّفْهِانِ الْعَظِيمِ ۚ

يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ ۚ مَنْ يُؤْمِرْ بِالشِّرْكِ يَأْمُرْ بِالسُّفْهِانِ الْعَظِيمِ ۚ

يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ ۚ مَنْ يُؤْمِرْ بِالشِّرْكِ يَأْمُرْ بِالسُّفْهِانِ الْعَظِيمِ ۚ

يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ ۚ مَنْ يُؤْمِرْ بِالشِّرْكِ يَأْمُرْ بِالسُّفْهِانِ الْعَظِيمِ ۚ

يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ ۚ مَنْ يُؤْمِرْ بِالشِّرْكِ يَأْمُرْ بِالسُّفْهِانِ الْعَظِيمِ ۚ

پس رسول (ص) گفت: «يا ربّ كيف اصنع و أنا واحد، اخاف ان يجتمعوا عليّ!»! فأنزل الله تعالى: وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا

بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ.

در این سخن نوعی تهدید است، میگوید: مراقبت ایشان بکن، و از آنچه بتو فرو فرستادیم هیچ چیز بازنگیر نارسانیده، که اگر بعضی نرسانی همچنانست که هیچ نرسانیدی، شیخ طبرسی در تفسیر مجمع البیان ذیل همین آیه گوید: بنا بروایات مشهوری که از ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلام نقل شده است خداوند بحضرت محمد (ص) امر کرد که حضرت علی (ع) را بولایت نصب کند و بمردم اعلام نماید، ولی رسول خدا میترسید که مردم او را بجانب داری از پسر عموی خود متهم کنند و بطعنه برخیزند، پس خداوند آیه یا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ... را بوی وحی کرد و او را باعلام ولایت تشجیع نمود، و حضرت روز غدیر خم دست علی (ع) را گرفت و گفت: «من كنت مولاة فهذا علي مولاة اللهم وال من والاه و عاد من عاداه».

كقوله تعالى: نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَ نَكْفُرُ بِبَعْضٍ. اخبر ان كفر هم بالبعض محبط للايمان بالبعض. در این آیت ابطال مذهب گروهی است که گفتند: رسول خدا در بعضی وحی کتمان کرد از جهت تقیت، و عایشه گفت: من حدثك ان محمدا (ص) كتم شيئا من الوحي فقد كذب، و الله عز و جل يقول: يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ ازال عز و جل التوهم ان النبي (ص) كتم شيئا من الوحي للتقية.

قومی گفتند: این آیت در معنی جهاد و قتال مشرکان آمد که رسول خدا در بعضی اوقات حتّ بر جهاد کمتر میکرد، بسبب آنکه گروهی منافقان در آن کراهیت مینمودند، و کسلانی میکردند، رب العزة در قصه ایشان گفت: فَإِذَا أَنْزَلْتُ سُورَةَ مُحْكَمَةٍ وَ ذُكِرَ فِيهَا الْقِتَالُ الاية. پس چون رسول الله در حتّ جهاد سستی نمود خدای تعالی آیت فرستاد که: بَلِّغْ ما أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ يَعْنِي فِي امر الجهاد، وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ. قومی گفتند این در قصه تخییر زنان مصطفی فرو آمد که چون آیت تخییر آمد رسول خدا بر زنان عرضه نمیکرد از بیم آنکه ایشان دنیا اختیار کنند و ندانند. پس رب العالمین آیت فرستاد که: بَلِّغْ ما أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ فِي تَخْيِيرِهن، و قيل: نزلت في امر زينب بنت جحش و نكاحها، و قيل: نزلت في قصة اليهود، اي: بَلِّغْ ما أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ من الرجم و القصاص، و قيل: نزلت في علي بن ابي طالب اي: بَلِّغْ ما أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ في فضل علي بن ابي طالب.

چون این آیت فرو آمد براء عازب میگوید که از حجة الوداع باز گشته بودیم رسول خدا و یاران در موضعی فرو آمدند که آن را غدیر خم میگفتند. آنجا بزیر درخت فرو آمدند، و رسول بفرمود تا ندا کردند که: الصلاة جامعة، و رسول خدا دست علی (ع) گرفت، و گفت: «ا لست اولى بالمؤمنين من انفسهم؟» فقالوا: بلى يا رسول الله.

قال: «الست اولى بكل مؤمن من نفسه؟» قالوا: بلى. قال: «هذا مولى من انا مولاة.

اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه». قال: فلقية عمر فقال هنيئا لك يا ابن ابي طالب اصبحت و امسيت مولى كل مؤمن و مؤمنة.

نافع و ابن عامر و عاصم بروایت ابو بکر «رسالاته» بلفظ جمع خوانند. باقی قرآ «رسالته» خوانند بلفظ واحد.

وَ اللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ انس مالك گفت: رسول خدا را روزگاری پاسبانی میکردند، گفتا و از عائشه شنیدم که: شبی با رسول بودم، و رسول را خواب نمیگرفت، گفتم یا رسول الله ما شأنك؟ چه رسید ترا که نمیخسبی؟ گفت: «الا رجل صالح يحرسني الليلة؟»

مردی صالح نباشد که امشب مرا پاسبانی کند؟

گفتا در آن سخن بودیم که آواز سلاح شنیدیم. رسول گفت: «من هذا»؟

کیستند اینان که سلاح دارند؟ جواب دادند که مالیم سعد بن ابی وقاص و حذیفه، آمده‌ایم تا ترا پاسبانی کنیم. پس رسول خدا بخت چنان که غطیط وی می‌شنیدیم، گفتا: و در آن حال این آیت فرو آمد: وَ اللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ. رسول خدا در آن خیمه بود از ادیم ساخته، سر بدر فرا کرد، و گفت: «انصرفوا ايها الناس! فقد عصمني الله، فلا ابالي من نصرني و من خذلني».

و روایت کنند از ابو هریره که گفت: رسول خدا بیعضی غذاها بمنزلی فرو آمد در سایه درختی، و شمشیر که داشت از شاخ آن درخت بیاویخت. اعرابی جلف فرا رسید. رسول را خالی دید، و شمشیر از درخت آویخته. شمشیر برداشت و قصد رسول خدا کرد، و رسول خفته. چون فرا نزدیک وی شد رسول از خواب درآمد. اعرابی گفت: من يمنعك مني؟ آن کیست که این ساعت ترا حمایت کند و مرا از تو باز دارد؟

رسول گفت: خدا مرا از تو نگه دارد. دست اعرابی ناگاه بلرزه افتاد، و شمشیر از دست وی بیفتاد، و سر خویش بر آن درخت همی زد تا دماغ وی همه بیرون افتاد، و هلاك گشت. رب العالمين بر وفق آن آیت فرستاد که: وَ اللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ.

اگر کسی گوید که کافران رسول خدا را می‌رنجانیدند پیوسته، که دندان رباعیه وی می‌شکستند، و پیشانی وی مجروح میکردند، و این منافی عصمت است.

جواب آنست که این همه پیش از آن بوده که این آیت آمد. رب العزة خواست که بدایت کار مصطفی با رنج و بلا و اذی دشمن بود، چنان که دیگر پیغامبران را بوده، و مصطفی در آن صبر کند، چنان که ایشان کرده‌اند، پس از آنکه این آیت آمد: وَ اللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ اللَّهُ او را معصوم داشت از دشمنان، و کرامت و شرف وی پیدا کرد، و کس را از ایشان بر وی دست نبود، و هیچ اذی از ایشان بوی نرسید. إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ای لا یهدیهم الرشده و هم کافرون، و قیل لا یجعلهم مهتدین و قد کتب علیهم انهم کافرون.

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَى شَيْءٍ حَتَّى تُقِيمُوا التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ كَقَوْلِهِ: در قرآن هیچ آیت نیست صعبت‌تر از اینکه می‌گوید: شما بر هیچ چیز نیستید از کار دین، و هیچ بدست ندارید، تا آن گه که عمل کنید در آنچه در تورات است شما که اهل توراتید، و عمل کنید در آنچه در انجیل است شما که اهل انجیل‌اید، و عمل کنید در آنچه در قرآنست شما که اهل قرآن‌اید. وَ لَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ يَعْنِي كُفْرًا هَم، ما أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَ كُفْرًا، يقول: اذا لم يؤمنوا زادهم كفرهم بما انزل اليك من ربك طغيانا الى طغيانهم، و كفرا الى كفرهم. فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ این نه نهی است از حزن، که این در قدرت آدمی خود نیاید، لیکن تسلیت مصطفی و نهی از تعرض حزن.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ الَّذِينَ هَادُوا وَ الصَّابِئُونَ وَ النَّصَارَى سَبِقَ تَفْسِيرِهِ.

مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ عَمَلَ صَالِحًا آمَنَ الْيَهُودُ مِنَ يَهُودِيَّتِهِ، وَ النَّصْرَانِيَّ مِنَ نَصْرَانِيَّتِهِ وَ الصَّابِئِيُّ مِنَ صَابِئِيَّتِهِ، وَ الْمُنَافِقُ مِنَ نِفَاقِهِ، فَأَمَّنُوا بِالْبَعْثِ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ، فَلَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ حِينَ يَخَافُ أَهْلَ النَّارِ، وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ حِينَ يَحْزَنُ أَهْلَ النَّارِ.

اگر کسی گوید: چه فرق است میان فعل و عمل؟ جواب آنست که این فعل احداث چیزی است و در وجود آوردن پس

از آنکه نبود، و عمل آنست که در آن چیز حادثی فرا دید آرد که بآن متغیر گردد. اگر کسی گوید: فَلَآ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ چون متصور بود و احوال رستاخیز ناچار بایشان گذر کند؟ جواب آنست که هر چند هول قیامت بایشان گذرد اما عارض بود نه پاینده، که عاقبت آن نجات و نعیم ابد بود، و ازینجاست که گفت: «لَا يَحْزَنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ» فزع اکبر عذاب قطیعت است؟  
 حزن دائم، و ایشان را آن نبود.

لَقَدْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ كُلِّ نَبِيٍّ بِعَثَةِ اللَّهِ إِلَى قَوْمٍ فَأَمَنُوا فَذَلِكَ اخذ میثاقهم، وَ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ رَسُولًا يَعْنِي إِلَى الْيَهُودِ، كَلَّمَا جَاءَهُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَهْوَاءَهُمُ الَّتِي هُمْ عَلَيْهَا فَرِيقًا كَذَّبُوا مِثْلَ عِيسَىٰ وَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، وَ فَرِيقًا يَقْتُلُونَ مِثْلَ زَكَرِيَّا وَ يَحْيَىٰ: تَكْذِيبًا، جَهُودَانِ وَ تَرْسَايَانِ هُرِّ دُو كَرَدْنِدْ، وَ قَتْلُ جَزِ فَعْلُ جَهُودَانِ نَبُود. ابن کيسان گفت: پیغامبران مرسل دو گروه بودند: گروهی اصحاب کتب و شرایع، چون نوح و ابراهیم و داود و سلیمان و عیسی و محمد، هرگز هیچ بیگانه را بر قتل و آسایشان دست نبود، و گروه دیگر نه اصحاب کتب و شرایع بودند، بلکه امر معروف و نهی منکر کردند. دشمنان را بر قتل ایشان دست بود همچون یحیی و زکریا و امثال ایشان، که در عهد ایشان بیک روز هفتاد پیغامبر کشته شدند بدست جهودان، و در خبر است که «ثُمَّ يَقُومُ سَوْقٌ بِقَلْبِهِمْ مِنْ آخِرِ النَّهَارِ». وَ حَسِبُوا أَلَّا تَكُونَ فِئْتَةً قَرَأَ أَهْلُ الْبَصْرَةِ وَ حَمَزَةُ وَ الْكَسَائِي: «الْأَتَكُونَ» بضم النون، علی معنی انه لا تكون فئته. الفتنه الابتلاء و الاختبار، يقول: ظَنُّوا أَنْ لَا يَبْتَلُوا وَ لَا يَعْذِبُهُمُ اللَّهُ. جهودان پس مرگ موسی (ع) در زمانی متداول که پیغامبری دیگر نیامده بود چنان دانستند و پنداشتند که ایشان را فرو گذاشتند، و به پیغامبری دیگر ایشان را بنخواهند آزمود تا استوار گیرند یا نه. پس الله تعالی عیسی را بایشان فرستاد. قومی بعیسی باز کافر شدند، و کور و کر گشتند، یعنی بآنچه شنیدند عمل نکردند تا هم چنان بود که نشنیدند و ندیدند چون کوران و کران. پس چون عیسی را باسماں بردند، تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ أَيَّ ارْسَلْنَا إِلَيْهِمْ مُحَمَّدًا (ص) يَعْلَمُهُمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ تَابَ عَلَيْهِمْ أَنْ آمَنُوا وَ صَدَّقُوا. مصطفى را پس از آن بایشان فرستادند، و ایشان را خبر داد که اگر ایمان آرید و تصدیق کنید الله شما را توبت داد و باز پذیرفت. ایشان هم تصدیق نکردند، و فراوانی از ایشان کافر شدند، و باز کور و کر شدند، عَمُوا وَ صَمُّوا إِذْ كَفَرُوا بَعِيسَى، ثُمَّ عَمُوا وَ صَمُّوا إِذْ كَفَرُوا بِمُحَمَّدٍ (ص)، وَ اللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ فِي تَعَامِيهِمْ وَ تَصَامِمِهِمْ.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا الْآيَةَ إِنَّ آيَةَ مِنْ رُؤْيِ إِشَارَاتٍ بَيَانِ فَضِيلَاتِ أُمَّتِ مُحَمَّدٍ اسْتِ وَ شَرَفِ إِشَانِ بَرِ أَهْلِ كِتَابِ، از بهر آنکه رب العالمین مغفرت ایشان بر تقوی بست، و تقوی در مغفرت و رحمت شرط کرد. مقتضی دلیل خطاب آنست که هر کرا تقوی نیست وی را مغفرت نیست. باز در حق امت گفت: «هُوَ أَهْلُ التَّقْوَى وَ أَهْلُ الْمَغْفِرَةِ» یعنی اهل ان يتقى، فان تركتم التقوى فهو اهل لان يغفر. میگوید: اوست جل جلاله سزای آنکه از وی ترسند، و در بندگی او تقوی پیش گیرند. پس اگر تقوی نبود او سزای آنست که بیامرزد بفضل خویش و رحمت خویش. اینست سزای خداوندی و مهربانی و بنده نوازی. آنچه کند بسزای خود کند نه باستحقاق بنده.

در بعضی کتب خداست: «عبدی! انت العواد الی الذنوب، و أنا العواد الی المغفرة، لتعلم انا انا و انت انت، «قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ»، و نیز جای دیگر در حق این امت گفت: «فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَ مِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ» ظالم را که تقوی نیست و سابق که در عین تقوی است هر دو در يك نظام آورد، و بابتداء آیت رقم اصطفايت کشید که: اصْطَفَيْنَا مِنْ

عبادنا، و در آخر آیت جَنَاتٍ عَدْنٍ کرامت کرد، گفت: جَنَاتٌ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا تا بدانی که خدای را در حق امت محمد چه عنایت است، و ایشان را بنزدیک وی چه کرامت! و لَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ الْآيَةَ لَوَسَّلُوا سَبِيلَ الطَّاعَةِ لَوَسَّلْنَا عَلَيْهِمُ الْمَعِيشَةَ حَتَّى لَوْ ضَرَبُوا يَمَنَةً مَا لَقُوا غَيْرَ الْيَمَنِ، و ان ذهبوا يسرة ما وجدوا الا اليسر. عجب آنست که عالمیان پیوسته در بند روزی فراخاند، و در آرزوی حظوظ دنیا، و آن گه راه تحصیل آن نمی‌دانند، و بتهیئت اسباب آن راه نمی‌برند، و رب العالمین درین آیت ارشاد می‌کند، و راه آن می‌نماید، می‌گوید: اگر می‌خواهی که نواخت و نعمت ما روزی فراخ از بالا و نشیب و از راست و چپ روی بتو نهد تو روی بطاعت ما آر، و تقوی پیشه کن. تو روی در کار و فرمان ما آر، تا ما کار تو راست کنیم: «من كان لله كان الله له، من انقطع الى الله كفاه الله كل مؤنة، و رزقه من حيث لا يحتسب.»

همانست که رب العزة گفت جل جلاله: وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَ مَنْ يَتَّوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ، جای دیگر گفت: وَ أَنْ لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقِينَهُمْ مَاءً غَدَقًا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ. یا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ از ندانهای مصطفی در قرآن این شریف‌تر است، که بنام رسالت باز خواند، و درجه نام رسالت در شرف مه از نام نبوت است. رسالت قومی راست علی الخصوص در میان انبیا. هیچ رسول نیست که نه نبی است اما بسی نبی باشد که وی رسول نبود، چنان که انبیا را بر اولیا شرف است رسولان را بر انبیا شرف است. نبوت آنست که وحی حق جل جلاله بوی پیوست.

رسالت آنست که آن وحی پاک بخلق گزارد. پس آن وحی دو قسم گشت: یکی بیان احکام شریعت و حلال و حرام، دیگر ذکر اسرار محبت و حدیث دل و دل آرام.

جبرئیل هر گه که بیان شریعت را آمدی بصورت بشر آمدی، و حدیث دل در میان نبودی، گفت: هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ، أَوْ لَمْ يَكْفِهِمْ أَنَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُثَلِّى عَلَيْهِمْ؟! یا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ یا مُحَمَّدَ احْكُمْ شَرَايعَ دِينِ بَخْلِقِ رِسَانِ، و هیچ وامگیر، که آن نصیب ایشان است، اما حقائق رسالت و اسرار محبت نه بر اندازه طاقت ایشان است، که آن مشرب خاص تو است، ما چنان که بدل تو باید رسانید خود رسانیم، پس جبرئیل فرو آمدی روحانی نه بر صورت بشر، همی بدل پیوستی، و آن راز و ناز با دل وی بگفتی، فذلک قوله تعالی: «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ»، و برای این گفت: «اوتیت القرآن و مثله معه». چندان که از عالم نبوت بزبان رسالت با شما بگفتیم، از عالم حقیقت بزبان وحی با ما بگفتند، و بودی که از وراء عالم رسالت بی‌واسطه جبرئیل سر وی از غیب شربتی یافتی، مست آن شربت گشتی، گفتی: «لی مع الله وقت لا یسعی فیہ ملک مقرب و لا نبی مرسل». از خود قدمی فراتر نهادی، گفتی: «لست كأحدکم، اظل عند ربی و یطعمنی و یسقینی». او سید صلوات الله و سلامه علیه همه دل بود، و آن دل همه سر بود، و آن سر همه وحی بود، و کس را بر آن اطلاع نبود، و چنان که وی بود حق او را بکس ننمود.

ای ماه برآمدی و تابان گشتی      گرد فلک خویش خرامان گشتی  
چون دانستی برابر جان گشتی      ناگاه فرو شدی و پنهان گشتی.

یا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ انی اغفر للعصاة و لا ابالی، و ارد المطيعین من شئت و لا ابالی. وَ اللَّهُ

يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ مردی بود از بنی هاشم نام وی رکام، و در عرب از وی جاهل‌تر و در قتل و قتل مردانه‌تر کس نبود. رسول خدا را صعب دشمن داشتی، و او را بد گفتی، و مسکن وی در بعضی از آن وادیهای مدینه بود. گوسفندان داشت و شبانی کردی. رسول خدا روزی از خانه عائشه بیرون آمد. روی بصحرا نهاد، و تنها میرفت، تا بآن وادی رسید که رکام در آن مسکن داشت. رکام چون مصطفی را دید با خود گفت: ظفر یافتم و همین ساعت خلق را ازو باز رهانم. فرا پیش آمد و گفت: یا محمد آن تویی که لات و عزی را دشنام دهی، و دعوت بدیگر خدای میکنی؟ رسول گفت: آری من میگویم که لات و عزی باطل است، و معبود خلق خدای آسمانست. و این رکام مردی بود که در همه عرب هیچ کس بمصارعت دست وی نداشتی، و با وی برنیامدی. گفت: یا محمد بیا تا دستی بر آزمائیم در مصارعت. من لات و عزی بیاری گیرم و تو اله عزیز خود بیاری گیر، تا خود کرا دست بود. پس اگر تو مرا بیفکنی ده سر گوسفند از این خیار گله خویش بتو دادم. این عهد بستند. رسول خدا بسر در الله زارید که: خداوندا! مرا برین دشمن نصرت ده. دست فراهم دادند، و رسول خدا رکام را بیفکند، و بر سینه وی نشست. رکام گفت: یا محمد این نه تو کردی که اله عزیز تو کرد، که او را خواندی و بیاری گرفتی، و لات و عزی مرا خوار کردند و یاری ندادند. رسول خدا از سینه وی برخاست. دیگر باره گفت: ای محمد يك بار دیگر بر آزمائیم. اگر مرا بیفکنی ده گوسفند دیگر بتو دهم. رسول او را گرفت و بر زمین زد از اول بار صعبت‌تر و قوی‌تر. رکام گفت: یا محمد در عرب هرگز کس نبود که مرا بر زمین زد. این نه کار تو است که از جایی دیگر است. سوم بار باز آمد و درخواست کرد، و هم چنان بر زمین افتاد.

رکام بدانست که با وی برنیاید، تن بعجز فرا داد، و گفت: یا محمد اکنون گوسفندان را اختیار کن که عهد همانست که کردم. رسول گفت: یا رکام مرا گوسفند بکار نیست، اما اگر باسلام درآیی، و خویشتن را از آتش برهانی، ترا به آید، اسلم تسلّم. رکام گفت: اگر آیتی بنمایی مسلمان شوم. رسول گفت: خدا بر تو گواه است که اگر من آیتی نمایم تو مسلمان شوی؟ گفت: آری مسلمان شوم. درختی بود بنزدیک ایشان، رسول خدا بآن درخت اشارت کرد درخت شکافته شد بدو نیم فرا پیش مصطفی آمد، و تواضع کرد. رکام گفت: اگر بفرمایی تا این درخت بجای خویش باز شود، چنان که بود ایمان آرم. رسول بفرمود تا درخت بجای خویش باز شد. پس گفت: «یا رکام اسلم تسلّم» ای مسکین مسلمان شو تا برهی. رکام گفت: یا محمد نخواهم که زنان و کودکان مدینه عجز و ضعف من باز گویند، و بر من عیب کنند، و گویند: محمد او را بیفکند، از وی بترسید، و در دین وی شد. چندان که خواهی ازین گوسفندان اختیار کن و باز گرد از من، که ایمان نیارم. رسول خدا از وی هیچ چیز نپذیرفت و بازگشت.

ابو بکر و عمر مگر آن ساعت در خانه عایشه رفته بودند، و رسول را طلب کردند. عائشه گفت: رسول بآن صحرا بیرون شد، روی بوادی رکام نهاد، ایشان جلافت و عداوت وی با مصطفی (ص) شناختند. از پی رسول بیرون آمدند. چون رسول بازگشت، ایشان را دید که میشتافتند. گفتند: یا رسول الله چرا تنها باین وادی آمدی، پس از آنکه دانستی که جای رکام کافر است، و پیوسته در قصد تو است. رسول خدا بخندید، گفت: «یا ابا بکر ا لیس یقول الله عز و جل: وَ اللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ»؟

تا در عصمت و حفظ الله باشم کس را بر من دست نبود. آن گه رسول قصه‌ای که رفته بود بازگفت، و ایشان تعجب همی کردند، و میگفتند: اصرعت رکاما یا رسول الله؟ و الذی بعثک بالحق ما نعلم انه وضع جنبه انسان قط.



فقال النبي (ص): «انى دعوت ربي عز و جل فأعاننى عليه، و ان ربي اعاننى ببضع عشر ملكا و بقوة عشرة».

### ۱۱ النوبة الاولى

قوله تعالى: لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا شَدَدْنَا كَافِرًا شَدَدًا اِشْيَانًا كَمَا كَفَرْنَا قَدْرًا وَنُحَايَةً: اِنَّ اللّٰهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ كَمَا كَفَرْنَا قَدْرًا وَنُحَايَةً. قَالَ الْمَسِيحُ وَ كَفَت عِيسَى: يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اى فرزندان يعقوب، اعْبُدُوا اللّٰهَ خَدَايَ رَا پَرَسْتِيد، رَبِّي وَ رَبَّكُمْ خَدَاوَنَد مَن وَ خَدَاوَنَد شَمَا، اِنَّهُ مَن يُشْرِكُ بِاللّٰهِ هَر كَمَا اَنْبَاز كِيرِد بَا خَدَايَ، فَقَدْ حَرَّمَ اللّٰهُ عَلَيَّهِ الْجَنَّةَ اللّٰهُ حَرَام كَرِد بَر وى بَهْشْت، وَ مَاوَاهُ النَّارُ وَ جَاي وى آتَش، وَ مَا لِلظَّالِمِينَ مَن اَنْصَار (۷۲) وَ سَتْمَكَارَان رَا هِيچ يَارَان نِيَسْت.

لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا كَافِرًا شَدَدًا اِشْيَانًا كَمَا كَفَرْنَا قَدْرًا وَنُحَايَةً: اِنَّ اللّٰهَ تَالِثُ ثَلَاثَةٍ كَمَا اللّٰهُ سَدِيكِر سَه اَسْت، وَ مَا مَنُ اِلٰهٍ وَ نِيَسْت خَدَايَ، اِلَّا اِلٰهٌ وَاحِدٌ مَّكَر يَكُ خَدَايَ يَكْتَا، وَ اِنْ لَمْ يَنْتَهُوْا وَ اَكْر بَاز نَه اِيَسْتَنَد، عَمَّا يَقُولُونَ اَز اِيَنكَه مِيكَوِيَنَد، لِيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ بَايْشَان رَسَد كَه بَر كَفَر خُوِيْش بِيَايْنِيَدَن اَز اِيْشَان، عَذَابٌ اَلِيْمٌ (۷۳) عَذَابِي دَرِد نَمَاي. اُفْلَا يَتُوبُونَ بَاز نَكْرَدَنَد، اِلَى اللّٰهِ بَا خَدَايَ، وَ يَسْتَغْفِرُوْنَهُ وَ اَز وى اَمْرَش نَجوِيَنَد؟ وَ اللّٰهُ غَفُورٌ رَحِيْمٌ (۷۴) وَ اللّٰهُ اَمْرَزْكَار اَسْت وَ بَخْشَايِنَد.

مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ نِيَسْت پَسِر مَرِيْم، اِلَّا رَسُوْلٌ مَّكَر فَرَسْتَاَدَه، قَدْ خَلَّتْ مَن قَبْلِهِ الرُّسُلُ كَمَا كَذَبْت پِيْش اَز وى فَرَسْتَاَدِگَان فَرَاوَان، وَ اُمُّهُ صِدِيْقَةٌ وَ مَادِر وى زَنِي بُوَد پَارَسَا، كَانَا يَأْكُلَان الطَّعَامَ دُو طَعَام خَوَارَه بُوَدَنَد، اَنْظُرُ دَر نَكْر، كَيْفَ نُبَيِّنُ لَهُمُ الْآيَاتِ چُون دَشْمَان خُوَد رَا سَخْنَان رُوْشَن پِيْدَا مِيَكْنِيْم تَمَّ اَنْظُرُ اَتَى يُؤْفِكُونَ (۷۵) پَس دَرَنَكْر چُون اِيْشَان رَا مِي بَر كَرْدَانَد!

قُلْ كَوَى اُتَعْبُدُونَ مَن دُونِ اللّٰهِ مِي پَرَسْتِيد فَرُوَد اَز خَدَايَ، مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَ لَا نَفْعًا چِيْزِي كَه بَدَسْت وى نَه كَرْزَنَد اَسْت وَ نَه سُوَد، وَ اللّٰهُ هُوَ السَّمِيْعُ الْعَلِيْمُ (۷۶) وَ خَدَايَ اُوَسْت كَه شَنُوَسْت وَ دَانَا.

قُلْ يَا اَهْلَ الْكِتَابِ تَرْسَايَان رَا كَوَى كَه اِي خَوَانَدِگَان اَنْجِيْل! لَا تَعْلُوا فِي دِيْنِكُمْ مَبَالِغَه مَكْنِيْد دَر دِيْن خُوِيْش، غَيْرَ الْحَقِّ دَر مَخَالَفْت حَق، وَ لَا تَتَّبِعُوا اَهْوَاءَ قَوْمٍ وَ بَر پِي هُوَا وَ خُوْش اَمَد قَوْمِي مَرُوِيْد، قَدْ ضَلُّوْا مَن قَبْلُ كَه بِيْرَاه شَدَنَد پِيْش اَز اِيْن، وَ اَضَلُّوْا كَثِيْرًا وَ بِيْرَاه كَرْدَنَد فَرَاوَانِي مَرْدَمَان رَا، وَ ضَلُّوْا عَن سَوَاءِ السَّبِيْلِ (۷۷) وَ بِيْرَاه شَدَنَد اَز شَاهِرَاه رَاَسْت.

لَعْنِ الَّذِينَ كَفَرُوا لَعْنَت كَرْدَنَد بَر اِيْشَان كَه كَاْفَر شَدَنَد، مَن بَنِي إِسْرَائِيلَ اَز فَرَزَنَدَان يَعْقُوْب، عَلَى لِسَان دَاوُدَ بَر زَبَان دَاوَد، وَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَ بَر زَبَان عِيسَى، ذَلِكْ بِمَا عَصَوْا اَن بَانَ بُوَد كَه سَر كَشِيْدَنَد وَ نَاْفَرْمَانِي كَرْدَنَد، وَ كَانُوَا يَعْتَدُونَ (۷۸) وَ دَر مَرَاَد خُوِيْش اَنْدَازَه هَا دَر مِي بَكْذَاشْتَنَد.

كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ يَكْدِيْگَر رَا بَازَنَمِي زَدَنَد عَن مَنَكْر فَعَلُوْهُ اَز نَاپَسَنَدِي كَه مِي كَرْدَنَد لَيْسَ مَا كَانُوَا يَفْعَلُونَ (۷۹) بَد چِيْزِي وَ بَد كَارِي كَه مِي كَرْدَنَد!

تَرِي كَثِيْرًا مِنْهُمْ اَز اِيْشَان فَرَاوَان بِيْنِي يَتَوَلَّوْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا كَه بَا كَاْفَرَان هَمَسَاز وَ هَمْدَل مِي بَاشَنَد، لَيْسَ مَا قَدَّمْت لَهُمْ اَنْفُسُهُمْ بَد چِيْزِي كَه اِيْشَان تَنَهَاي اِيْشَان رَا پِيْش فَرَا فَرَسْتَاَدَنَد، اَنْ سَخَطَ اللّٰهُ عَلَيَّهِمْ كَه اَز كَرْد اِيْشَان اَن اَمَد كَه خَشْم كَرَفْت اللّٰهُ بَر اِيْشَان، وَ فِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ (۸۰) وَ دَر عَذَابِ اُوَاْنَد جَاوَدَان.

وَ لَوْ كَانُوَا يُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَ النَّبِيِّ وَ اَكْر كَرُوِيْدَه بُوَدَنَدِي بَخَدَايَ وَ رَسُوْل، وَ مَا اُنزِلَ اِلَيْهِ وَ بَا نَچَه فَرُو فَرَسْتَاَدَه اَمَد بُوِي، مَا اتَّخَذُوْهُمُ اَوْلِيَاءَ اِيْشَان رَا بَه دُوَسْتَان نَدَاشْتَنَدِي وَ هَمْدَل بَنَكْرَفْتَنَدِي، وَ لَكِنْ كَثِيْرًا مِنْهُمْ فَاَسْفُونَ (۸۱) لَكِن فَرَاوَانِي اَز

ایشان فاسق بودند و از طاعت بیرون.

لَتَجِدَنَّ تَوَّابِي، أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً صَعْبَتَرِينَ مَرْدَمَانَ بَعْدَاوَتِ، لِلَّذِينَ آمَنُوا إِشَانِ رَا كِه مَوْمَنَانِدِ، الْيَهُودَ اَيْنِ جِهودَانِ، وَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا وَ پَسِ اَن كورَانِ، وَ لَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً وَ يَابِي نَزْدِيكَتَرِ ايشَانِ بَدوستِي، لِلَّذِينَ آمَنُوا ايشَانِ رَا كِه مَوْمَنَانِدِ، الَّذِينَ قَالُوا ايشَانِ كِه كَفْتَنَدِ: إِنَّا نَصَارَى كِه مَا تَرَسَايَانِيْمِ، ذَلِكَ اَن، بَأَنَّ مِنْهُمْ بَأَنَسْتِ كِه اَز ايشَانِ قَسِيْسِيْنَ وَ رُهْبَانًا قَسِيْسَانِ وَ رُهْبَانِ اسْتِ، وَ اَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ (٨٢) وَ بَأَنَكِه تَرَسَايَانِ بَرِ خَلْقِ كَرْدَنِ نَكَشْتَنَدِ.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ كَلْبِي كَفْتِ: اَيْنِ آيْتِ دَرِ شَأْنِ تَرَسَايَانِ نَجْرَانِ اَمْدِ: سِيْدِ وَ عَاقِبِ وَ اصْحَابِ ايشَانِ اَز فَرْقِه يَعْقُوبِ كِه كَفْتَنَدِ: الْمَسِيحُ اِبْنِ مَرْيَمَ هُوَ اللَّهُ، وَ اصْلِ سَخْنِ ايشَانِ هِمَانَسْتِ كِه مَثَلْتِه كَفْتَنَدِ، وَ دَرِ آيْتِ دِيْكَرِ اَن رَا شَرْحِ دِهِيْمِ. مَسِيحِ اَز بَهْرِ اَن نَامِ كَرْدَنَدِ كِه: دَسْتِ بَهِيْجِ اَفْتِ وَ عَاهْتِ رَسِيْدِه نَبُوْدِي كِه نِه دَرِ حَالِ اَن اَفْتِ زَائِلِ كَشْتِي، وَ بَصْحْتِ بَدَلِ شُدِي. اِبْرَاهِيْمِ نَخَعِي كَفْتِ: مَسِيحِ صَدِيْقِ بَاشَدِ، وَ قِيْلِ: لَانِه كَانِ اَمْسَحِ الرَّجُلِ لَا خَمْسَ لِه، وَ شَرْحِ اَيْنِ دَرِ سُورَةِ اَلِ عِمْرَانَ رَفْتِ.

إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ اَيْنِ سَخْنِ جَائِزِ اسْتِ كِه اَز كَلَامِ عَرَبِ بُوْدِ، وَ جَائِزِ اسْتِ كِه اِبْتِدَائِي بَاشَدِ اَز كَلَامِ حَقِّ. مِيْكَوِيْدِ: هَرِ كِه شَرِكِ اَرْدِ دَرِ عِبَادَتِ خَدَايِ خُوِيْشِ، وَ اَن كِه تُوْبِه نَكَنْدِ، وَ بَرِ شَرِكِ مِيْرَدِ، اللَّهُ بَهْسْتِ بَرِ وِي حَرَامِ كَرْدِ، وَ اَز بَهْسْتِ بَازِ دَاشْتِ. اَيْنِ شَرِكِ اَكْبَرِ اسْتِ كِه ضَدِ تَوْحِيْدِ وَ اِيْمَانَسْتِ، وَ مَعْنِي اَيْنِ شَرِكِ الْحَاقِّ شَرِيْكَ اسْتِ بَمَعْبُودِ بِيْ هِمْتَا، وِي رَا بَجِيْزِي اَز خَلْقِ خُوِيْشِ مَانَنْدِه كَرْدَنِ، يَابَنْدِه رَا بِيْشِ اَز فَعْلِ اسْتِطَاعَتِ دَانَسْتَنِ، چِنَانِ كِه اِعْتِقَادِ قَدْرِيَانِ اسْتِ، وَ اَيْنِ مَحْضِ شَرِكِ اَكْبَرِ اسْتِ، وَ عَيْنِ مَذْهَبِ كُورَانِ. هَرِ كِه اَز اَيْنِ شَرِكِ بَرَسْتِ اَز آتَشِ دُوْرَخِ اِيْمَنِ كَشْتِ.

مصطفى (ص) معاذ را گفت: «يا معاذ! هل تدري ما حق الله على عباده و ما حق العباد على الله؟»

هيچ داني كِه حق خدا بر بندگان چيست و حق بندگان بر خدا چيست؟ معاذ گفت: خدا داناتر باين و بس. رسول بوي گفت: يا معاذ حق الله على العباد ان يعبدوه، و لا يشركوا به شيئا، و حق العباد على الله ان لا يعذب من لا يشرك به شيئا».

و عن عبادة عن النبي (ص)، قال: «من شهد ان لا اله الا الله، وحده لا شريك له، و ان محمدا عبده و رسوله، و ان عيسى عبد الله و رسوله و ابن امته، و كلمة القاها الى مريم و روح منه، و الجنة و النار حق، ادخله الله الجنة على ما كان من العمل».

لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثَةٌ ثَلَاثَةٌ جَمْهُورِ تَرَسَايَانِ اَز مَلَكَايِهِ وَ نَسْطُورِيِهِ وَ يَعْقُوبِيِهِ بِه تَتْلِيْثِ هَمِيْكَوِيْنَدِ، وَ تَتْلِيْثِ اَنَسْتِ كِه كُوِيْنَدِ: الْاِلَهِيَّةِ مَشْتَرِكَةٌ بَيْنِ اللَّهِ وَ مَرْيَمِ وَ عِيْسَى، وَ كَلِّ وَاحِدٍ مِنْ هُوْلَاءِ اِلَهٍ، وَ اللَّهُ اَحَدٌ ثَلَاثَةٌ اِلَهَةٍ. بِيْيَنِ هَذَا قَوْلِهِ تَعَالَى لِلْمَسِيحِ: اَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اَتَّخِذُونِي وَ اُمِّي اِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ؟! وَ لَا بَدَأَ اَنْ يَكُونَ فِي هَذِهِ الْاِيَةِ اَضْمَارٌ وَ اِخْتِصَارٌ، لَانِ الْمَعْنَى: اَنَّهُمْ قَالُوا اِنَّ اللَّهَ ثَالِثٌ ثَلَاثَةٌ اِلَهَةٍ، فَخَذَفَ ذِكْرَ الْاِلَهَةِ، لَانِ الْمَعْنَى مَفْهُومٌ، وَ لَا يَكْفُرُ مَنْ يَقُولُ اِنَّ اللَّهَ ثَالِثٌ ثَلَاثَةٌ اِذَا لَمْ يَرِدِ الْاِلَهَةُ لَانِهَ مَا مِنْ اِثْنَيْنِ اِلَّا وَ اللَّهُ ثَالِثُهُمَا بِالْعِلْمِ، كَقَوْلِهِ: «مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ اِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ»، وَ قَالَ النَّبِيُّ (ص) لَابِي بَكْرٍ: «مَا ظَنَنْتُكَ بَاثْنَيْنِ اللَّهُ ثَالِثُهُمَا؟» وَ الَّذِي بَيَّنَّ اَنَّهُمْ اَرَادُوا بِالثَّلَاثَةِ الْاِلَهَةَ قَوْلُهُ فِي الرَّدِّ عَلَيْهِمْ: وَ مَا مِنْ اِلَهٍ اِلَّا اِلَهٌ وَاحِدٌ.

هیچ کس الله را جفت نگفت مگر ترسایان، و فرزند سه طائفه گفتند: قومی از جهودان که عَزِيزُ ابْنُ اللهِ گفتند، و قومی از کفره عرب که فریشتگان را دختران گفتند، و ترسایان عیسی گفتند، و نیز مادر او را جفت گفتند، و فرق انباز گویان فراوانند، و فی الخبر: «ما احد اصبر علی اذی یسمعه من الله، یدعون له الولد، ثم یعافیهم و یرزقهم». و ما مِنْ اِلَهٍ اِلَّا اِلَهٌ وَّاحِدٌ و این «من» تحقیق توکید است یعنی ما اله الا اله واحد، و اِنْ لَمْ یَنْتَهُوا یعنی ان لم یتوبوا عن مقاتلتهم، لَیْمَسَنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا ای ثبتوا علی کفرهم. مسّ و لمس هر دو بمعنی متقاربنند، و فرق آنست که لمس ملاصقه است که با وی احساس بود ناچار، و مس جائز است که با وی احساس بود و جائز است که نبود. اما درین موضع ناچار احساس است که عذاب چون حیوان رسد لا بد حس آن بیابد، و در وی اثر کند. ثم دعاهم الی التوبه، فقال: اَفَلَا یَتُوبُونَ اِلَیَّ اللهُ مِنَ النِّصْرَانِیَّةِ؟

و یَسْتَغْفِرُونَهُ مِنَ الْیَهُودِیَّةِ؟ هذا امر بلفظ الاستفهام، کقوله: «فَهَلْ اَنْتُمْ مُنْتَهُونَ» ای انتهوا. وَ اللهُ غَفُورٌ، للذنوب، رَحِیمٌ بهم حین قبل منهم التوبه. استغفار درین آیت بمعنی توحید است، کقوله: اسْتَغْفِرُوا رَبَّکُمْ، لان من وحده فقد باء بمغفرته، هر که الله را یکتا دانست خویشتن را بامرزش آورد.

مَا الْمَسِیحُ ابْنُ مَرْیَمَ اِلَّا رَسُوْلٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ رسالت و نبوت عیسی نه چیزی بدیع است و نه پیشینه کاری، بلکه پیش از وی رسولان بودند و گذشتند، و در منزلت و معجزت عیسی و رسولان همه یکسان بودند. هر که عیسی را دعوی الهیت کند، چنانست که همه را دعوی الهیت کرد، پس چنان که ایشان رسولان بودند نه خدایان، عیسی هم رسول است نه خدا. «وَ اُمُّهُ صِدِّیْقَةٌ» جای دیگر گفت: «وَ صَدَّقَتْ بِکَلِمَاتِ رَبِّهَا وَ کُتِبَ». کلبی گفت: صدیقی وی آن بود که چون جبرئیل آمد و گفت: «اِنَّمَا اَنَا رَسُوْلٌ رَبِّکَ لِأَهْبَ لَکِ غُلَامًا زَكِيًّا» صدقت جبرئیل و صدقت بعیسی انه رسول الله.

کانا یَاکْلَانِ الطَّعَامَ ای کانا یعیشان بالطعام و الغذاء کسائر الادمیین، و کیف یكون لها من لا یقیمه الا اکل الطعام؟! و قیل: کانا یاکلان الطعام، کنی عن الذرق بالذوق، یاکلان إشارة الی ما یرمیان به. این کنایت است از قضاء حاجت آدمی، و هو من احسن الکنایات و ادقها، لان من اکل الطعام کان منه الحدیث و البول، فکنی عن ذلك بألف کنایه بالاختصار و النهایه.

انظُرْ کَیْفَ نَبِیْنٌ لَهُمُ الْآیَاتِ ای: کیف نظهر ما فی الانسان من العلامات الدالة علی انه لیس باله. ثُمَّ انظُرْ اَنِّیْ یُؤْفَکُونَ من این یکذبون بعد البیان؟ یقال لكل مصروف عن شیء مَأْفُوکٍ عنه، و قد افکت فلانا عن کذا، ای: صرفته عنه، و قد افکت الارض اذا صرف عنها المطر، و الافک الکذب لانه صرف الخبر عن وجهه، و المؤتفکات المنقلبات من الريح و غیرها، لانها صرفت بقلبها عن وجهها. اَنِّیْ یُؤْفَکُونَ یعنی یصرفون عن وجه البیان، و یعمون عن الدلالة. قُلْ یا محمد للنصارى: اَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللهِ مَا لَا یَمْلِکُ لَکُمْ ضَرًّا وَ لَا نَفْعًا؟ یعنی المسیح. ترسایان را میگوید که: چه پرستید عیسی را! که در وی ضرر و نفع نیست، نه در دنیا و نه در آخرت، اگر پرستید شما را گزندى نتواند، و اگر پرستید سودی بر شما نتواند، وَ اللهُ هُوَ السَّمِیْعُ لمقاتلتهم فی عیسی و اُمّه، الْعَلِیْمُ بفعالهم.

قُلْ یا اَهْلَ الْکِتَابِ لَا تَغْلُوا فِی دِیْنِکُمْ غُلُوٌّ دِیْنِ اَنْسَتَ که از اقتصار در گذرند، ما بین طرفی القصد مذموم. افراط چون تفریط است هر دو نکو هیده. غَيْرَ الْحَقِّ معنی آنست که لا تسلكوا غیر القصد، در راه میانجی روید نه از سزا دون و نه از اندازه افزون. غالبان در دین سه قومند: ترسایان در کار عیسی (ع)، و رافضیان در کار علی (ع)، و

خوارج در کار تشدید. رافضیان در غلو ملحقاند بترسایان، و موسوسان در طهارت و در نماز در نمطی‌اند از سیرت خوارج. وَ لَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمِ الْإِهْوَاءِ هِيَ الْمَذَاهِبُ الَّتِي تَدْعُوا إِلَيْهَا الشَّهْوَةُ دُونَ الْحُجَّةِ، وَ فِي قُرْآنٍ بَعْضُ جَائِغَةٍ ذَكَرَ اتِّبَاعَ أَهْوَاءِ قَوْمٍ هِيَ بِرِ سَبِيلِ ذَمٍّ، وَ ذَلِكَ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: وَ لَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ، وَ اتَّبِعْ هَوَاهُ فَتَرْدَى، وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى.

وَ لَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ قَوْمِ أَيْنِجَا پَدْرَان وَ اسلاف ایشان‌اند، می‌گویند: بر پی هواء پدران خویش مروید، که بیراه شدند، و دیگران را بیراه کردند، و این پدران و اسلاف ایشان سه فرقت بودند از ترسایان نسطوریان و یعقوبیان و ملکائیان. قومی گفتند که: عیسی اوست. قومی گفتند که: پسر اوست.

قومی گفتند که: انباز اوست، و هر چند که همه کافران در ضلالت و گمراهی‌اند، اما ترسایان را علی‌الخصوص دو ضلالت گفت: قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَ أَضَلُّوا كَثِيرًا وَ ضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ، پیشین آنست که به موسی کافر بودند، و پسین آنست که عیسی را پسر خواندند. وجهی دیگر است پیشین ضلوا آنست که عیسی را پسر خواندند و پسین آنست که مصطفی را دروغ زن خواندند.

لِعَنِ الَّذِينَ كَفَرُوا آيَةَ فِي تَغْلِيظِ اسْتِ فِي تَرْكِ امْرِ مَعْرُوفٍ وَ نَهْيِ مَنْكَرٍ وَ تَشْدِيدِ بَرِ عِلْمَاءِ، تَا خَلْقِ رَا پِنْدِ دِهَنْدِ، وَ بَا زَنْدِ، وَ فِي حَقِّ كَقْتِنِ از خَلْقِ بَاكِ نَدَارَنْدِ، وَ فِرَا ظَالِمِ كَوَيْنِدِ كِه مَكْنِ وَ مَعْنَى لَعْنَتِ، رَا نَدَنْدِ اسْتِ وَ دُورِ كَرْدَنْ از رَحْمَتِ اللَّهِ، وَ لَعْنَتِ بَرِ زَبَانِ دَاوُدِ آن بُوَد كِه اصْحَابِ السَّبْتِ مَاهِي كَرَفْتَنْدِ رُوزِ شَنْبِهِ فِي مَخَالَفَتِ فِرْمَانِ، دَاوُدِ كَقْتِ: «اللَّهُمَّ إِنِّي عِبَادَا قَدْ خَالَفُوا أَمْرَكَ وَ تَرَكَوا قَوْلَكَ فَالْعَنَهُمْ وَ اجْعَلْهُمُ آيَةً وَ مِثْلًا لَخَلْقِكَ، فَمَسْخُومَهُمُ اللَّهُ قَرْدَةً»، وَ لَعْنَتِ بَرِ زَبَانِ عِيسَى آن بُوَد كِه قَوْمِي كِه مَائِدَه خُورْدَنْد اِيْمَانِ نِيَاوَرْدَنْدِ، وَ فِي كَفْرِ بِيْفِرُودَنْدِ، تَا عِيسَى كَقْتِ: «اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَنْتَ وَ عَدْتِي مِنْ كَفْرِ مَنْهُمْ بَعْدَ مَا يَأْكُلُ الْمَائِدَةَ أَنْ تَعَذِّبَهُ عَذَابًا لَا تَعَذِّبُهُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ. اللَّهُمَّ الْعَنَّهُمْ كَمَا لَعَنْتَ اصْحَابَ السَّبْتِ». بِنِجِ هِزَارِ مَرْدِ بُوَدَنْدِ كِه فِي مِيَانِ اِيْشَانِ زَنِي وَ كُودَكِي نِه، بَدْعَاءِ عِيسَى هَمِه خَنَازِيْرِ كَشْتَنْدِ. وَ كَقْتِه‌اَنْدِ: دَاوُدِ بِقَوْمِي بَرِ كَشْتِ كِه بَرِ مَنكَرِي جَمْعِ آمَدِه بُوَدَنْدِ، دَاوُدِ اِيْشَانِ رَا نَهِي كَرْدِ. اِيْشَانِ كَقْتَنْدِ: نَحْنُ قَرُودِ مَا نَفَقِه. دَاوُدِ كَقْتِ: «كُونُوا قَرْدَةً» فَمَسْخُومَهُمُ اللَّهُ قَرْدَةً. وَ اِنْ قَوْمَا كَانُوا يَجْتَمِعُونَ عَلَيَّ عِيسَى يَسْتَوْنَهُ فِي أُمَّةٍ، قَالَ اللَّهُ اِنْ يَجْعَلُهُمْ خَنَازِيْرًا، فَذَلِكَ لَعْنَتُهُمْ عَلَيَّ لِسَانِ دَاوُدِ وَ عِيسَى بِنِ مَرْيَمَ.

وَ عَنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): «لَمَّا وَقَعَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ فِي الْمَعَاصِي، نَهَيْتُهُمْ عِلْمَاؤُهُمْ فَلَمْ يَنْتَهُوا، فَجَالَسُوهُمْ فِي مَجَالِسِهِمْ وَ وَاكَلُوهُمْ وَ شَارَبُوهُمْ فَضَرَبَ اللَّهُ قُلُوبَ بَعْضِهِمْ بِبَعْضٍ، فَلَعْنَتُهُمْ عَلَيَّ لِسَانِ دَاوُدِ وَ عِيسَى بِنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَ كَانُوا يَعْتَدُونَ»، ثُمَّ قَالَ (ص): «كُلُّهُ وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ حَتَّى تَأْخُذُوا عَلَيَّ يَدِ الظَّالِمِ فَتَأْطُرُوهُ عَلَيَّ الْحَقِّ اطْرَا» قَوْلُهُ تَأْطُرُوهُ أَي: تَعْطُفُوهُ.

كَانُوا لَا يَنْتَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ

قَالَ النَّبِيُّ (ص): «اِنَّ اللَّهَ لَا يَعْذِبُ الْعَامَّةَ بِعَمَلِ الْخَاصَّةِ حَتَّى يَرَوْا الْمُنْكَرَ بَيْنَ ظَهْرَانِيهِمْ، وَ هُمْ قَادِرُونَ عَلَيَّ اِنْ يَنْكُرُوهُ وَ لَا يَنْكُرُوهُ، فَاذَا فَعَلُوا ذَلِكَ عَذَبَ اللَّهُ الْعَامَّةَ وَ الْخَاصَّةَ».

وَ فِي رِوَايَةِ أُخْرَى: «اِنَّ النَّاسَ اِذَا رَأَوْا مُنْكَرًا فَلَمْ يَغْيُرُوهُ يَوْشِكُ اِنْ يَعْمَهُمُ اللَّهُ بِعِقَابِهِ».

وَ قَالَ (ص): «اِذَا عَمِلْتَ خَطِيئَةً فِي الْاَرْضِ، مِنْ شَهَدَاتِهَا فَكِرْهَا كَانِ كَمَنْ غَابَ عَنْهَا، وَ مِنْ غَابَ عَنْهَا فَرَضِيئَهَا، كَانِ كَمَنْ شَهَدَهَا»، وَ قَالَ: «مِثْلُ الْمَدَاهِنِ فِي حُدُودِ اللَّهِ وَ الْوَاقِعِ فِيهَا مِثْلُ قَوْمِ اسْتَهَمُوا سَفِينَةَ فِصَارٍ بَعْضُهُمْ فِي اسْفَلِهَا وَ

صار بعضهم في اعلاها، و كان الذي في اسفلها يمرّ بالماء على الذين في اعلاها، فتأدوا به فأخذ فأسا، فجعل ينقر اسفل السفينة، فأتوه فقالوا: مالك؟ فقال: تأديتم بي و لا بد لي من الماء فان اخذوا على يديه انجوه و نجوا انفسهم، و ان تركوه اهلكوه و اهلكوا انفسهم».

و قال: «يجاء بالرجل فيلقى في النار فتندلق اقتابه في النار، فيطحن فيها، فيجتمع اهل النار عليه، فيقولون اي فلان! ما شأنك؟ أ ليس كنت تأمرنا بالمعروف و تنهانا عن المنكر؟! قال كنت آمركم بالمعروف و لا آتية، و أنهاكم عن المنكر و آتية».

ترى كثيراً منهم يعني من اليهود، يتولون الذين كفروا من مشركي العرب من قريش. اين در شأن كعب اشرف فرو آمد كه به مکه شد با شصت مرد راکب بر بو سفیان و مشركان عرب بر دشمنی رسول خدا، و شرح اين قصه از پيش رفت. لبس ما قدمت لهم انفسهم اي بس ما قدموا من العمل لمعادهم في الآخرة.

سخط الله عليهم و خلودهم في النار. و درين آيت آميختن با اهل باطل و خوش زيستن با ايشان و از ايشان نابريدن و روی بر ايشان گران نداشتن كفر شمرد.

چنان كه جای ديگر گفت: انكم اذا مثلهم. در خبر است: «القوا الفساق بوجه مكفهرة». و لو كانوا يعني اليهود يؤمنون بالله انه واحد لا شريك له و النبي محمد (ص) و ما أنزل إليه من القرآن ما اتخذوهم أولياء يعني مشركي قريش، و لكن كثيراً منهم يعني من اليهود فاسقون.

لتجدن يا محمد أشد الناس عداوة للذين آمنوا اليهود اين جهودان قريظه و نضير و فدك و خيبراند، و ديگر جهودان بايشان ملحقاند كه راه ايشان رفتند و اقتدا بعمل ايشان كردند. ميگويد: هيچ كس را با مؤمنان آن عداوت نيست كه جهودان را. و از اينجاست كه مصطفي (ص) گفت: «ما خلا يهوديان بمسلم الا هما بقتله».

«و الذين أشركوا» مشركان مکه‌اند، و ديگر مشركان عرب كه بر منهاج و سنت ايشان رفتند، و اقتدا بعمل ايشان كردند.

و لتجدن أقربهم مودة للذين آمنوا الذين قالوا إنا نصارى اين همه ترساين را ميگويد، كه بعضی را ميگويد كه برسول خدا ايمان آوردند و با جعفر بن ابی طالب از زمين حبشه و شام بر رسول خدا آمدند. و قصه آنست كه در بدایت اسلام كه اسلام هنوز قوی نگشته بود، و مسلمانان اندك بودند، و با كافرين می‌برنيامدند، و كافرين قصد مسلمانان ميكردند، و ايشان را در فتنه می‌افكندند، رسول خدا قومی را فرمود تا هجرت كردند بزمن حبشه، و گفت: «ان بها ملكا صالحا لا يظلم و لا يظلم عنده احد، فاخرجوا اليه حتى يجعل الله للمسلمين فرجا».

نجاشی نامی است ملوك ايشان را همچون كسری و قيصر ملوك عجم و روم را، پس يازده مرد برفتند و چهار زن يکی عثمان عفان و اهل وی، رقيه بنت رسول الله، و الزبير بن العوام و عبد الله بن مسعود، و عبد الرحمن بن عوف و ابو حذيفة بن عتبة و اهل وی سهلة بنت سهيل بن عمرو و مصعب بن عمير و ابو سلمة بن عبد الاسد و اهل وی ام سلمة بنت ابی امیه، و عثمان بن مظعون، و عامر بن ربيعه و اهل وی لیلی بنت ابی حثمه، و حاطب بن عمرو، و سهيل بن بيضاء. اين جماعت سوی بحر شدند، و كشتی بمزد گرفتند، و بزمن حبشه شدند، و در ماه رجب بود پنجم سال از مبعث رسول (ص) و اين هجرت را هجرة الاولى ميگفتند.

پس جعفر بن ابی طالب از پس ايشان شد با جماعتی مسلمانان، و جمله مهاجران زمين حبشه هشتاد و دو مرد بودند

بیرون از زنان و کودکان. چون قریش را خبر شد که ایشان بزمین حبشه شدند، عمرو عاص را با یکی دیگر پیش نجاشی فرستادند با تحفه‌های نیکو، تا آن مسلمانان را بچشم نجاشی زشت کنند. رب العالمین آن کید و فعل ایشان بر ایشان شکست، و مسلمانان را از ایشان معصوم داشت، و خائبا خاسرا هر دو از ایشان بازگشتند، و تمامی این قصه در سوره آل عمران روشن گفته‌ایم.

پس مسلمانان آنجا مقام کردند روزگاری دراز، و نجاشی ایشان را گرامی داشت تا رسول خدا از مکه به مدینه هجرت کرد، و شش سال از هجرت بگذشت. پس رسول نامه نبشت بنجاشی بر دست عمرو بن امیه الضمری که ام حبیبه بنت ابی سفیان از بهر من بخواه، و ام حبیبه با شوهر خویش هجرت کرده بود بحبشه، و شوهرش فرمان یافته. نجاشی کنیزک خویش ابرهه را بر ام حبیبه فرستاد، و وی را خبر داد از خطبه رسول خدا. ام حبیبه شاد شد، و پیرایه زرینه و سیمینه که بر خود داشت به ابرهه داد و خالد بن سعید بن العاص را وکیل خود کرد، تا او را بزنی برسول خدا دهد، و نجاشی از بهر رسول خدا نکاح می‌پذیرفت، و نجاشی او را بخواست بمهر چهارصد دینار، و از مال خویش وزن کرد، و بوی فرستاد بدست ابرهه. ام حبیبه پنجاه دینار بابرهه داد، ابرهه نپذیرفت، گفت ملك مرا فرمودست که هیچ مستان، و آنچه ستده‌ام نیز رد می‌کنم.

آن گه ابرهه گفت: یا ام حبیبه مرا خود زر و سیم فراوان است، و حاجت بدین نیست.

چون بر رسول خدا رسی سلام من بدو رسان. و نجاشی زنان خویش را فرمود تا عود و عنبر فراوان بام حبیبه فرستادند.

پس نجاشی ام حبیبه را و جعفر را و مسلمانان را باکرامی تمام باز گردانید.

چون باز مدینه آمدند، رسول خدا به خیبر بود، و فتح خیبر برآمده، چون بمدینه باز گشت در پیش ام حبیبه شد. ام حبیبه سلام آن کنیزک ابرهه برسانید. رسول جواب داد، آن گه گفت: «لا ادري أ بفتح خیبر أسر أم بقدم جعفر»، فأنزل الله تعالى: عَسَى اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ الَّذِينَ عَادَيْتُمْ مِنْهُمْ مَوْدَّةً يَعْنِي ابا سفیان بتزویج ام حبیبه.

و پس از قدم جعفر، نجاشی پسر خویش با شصت مرد بر مصطفی (ص) فرستاد، و بوی نامه نبشت که: یا رسول الله اشهد انك رسول الله صادقاً، و قد بايعتك و بايعت ابن عمك و أسلمت لله رب العالمين، و قد بعثت اليك ابني، و ان شئت آتيتك بنفسي، و السلام عليك يا رسول الله. و جمله مسلمانان که وفد نجاشی بودند، و از زمین حبشه و شام آمده بودند با جعفر و غیر وی هفتاد مرد بودند، و بروایتی هشتاد، و بروایتی چهل: سی و دو از حبشه و هشت رهبان اهل شام. چون بمدینه آمدند رسول خدا سوره یس تا باخر بر ایشان خواند. ایشان خوش بگریستند، رب العالمین در شأن ایشان آیت فرستاد.

وَ لَنَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى ذَلِكَ بَأَنَّ مِنْهُمْ قِسِيَّيْنَ وَ رُهْبَانًا

روی سلمان ان النبي (ص) قرأ ذلك «بأن منهم صدّيقين و رهبانا».

سریانیان دانشمندان خویش را کشیش خوانند، قسیس تعریب اوست. قومی از اهل عربیت گفته‌اند که آن از تقسّس گرفته‌اند از تتبع علم و طلب آن، و رهبان جمع راهب است، و رهبانیه اعتزالست از تزویج و تنعم. وَ أَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ يَعْنِي عن الايمان بمحمد (ص) و القرآن. قال عروة بن الزبير ضيقت النصارى الانجيل، و أدخلوا فيه ما ليس منه، و كان الذي غير ذلك اربعة نفر لوقاس و مرقوس و بلحيس و مینوس و بقي قسيسا على الحق و الاستقامة و

الاقتصاد، فمن كان على هديه و دینه فهو قسيس.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ سَمُومَ قَهْرٍ بود که از میدان جلال در عالم عدل بر نهاد. آن بی‌حرمتان بی‌سرمایگان تافت، و ایشان را در قید شقاوت کشید، تا دل ایشان نهبه شیطان گشت، و بزبان بیگانگی گفتند: المسيح بن مريم. باز تاریکی کفر و حیرت و ظلمت شقاوت بیفزود، قدم برتر نهادند در کفر، و گفتند: ثالثُ ثلاثة آری چه توان کرد منادی عدل بود که در ازل بانگ بیزاری بر ایشان زد، و در وهده نبایست ایشان را داغ قطیعت نهاد، و بصائر ایشان معلول و مدخول کرد تا دیده تمییز نداشتند و فرق ندانستند میان ربوبیت و عبودیت.

لا هوت بنا سوت فرو آوردند، و جلال قدم با صفت عدم برابر نهادند، و این مایه ندانستند که: «لم یکن ثم کان» دیگر است و «لم یزل و لا یزال» دیگر. عیسی نابوده دی، بیچاره امروز، نیافته فردا، جوان دی، کهل امروز، پیر فردا، مرده پس فردا چگونه برابر بود با خدای بی‌همتا، معبود یکتا، خدایی را سزا، نه متعاور اسباب، نه متعاطی طلاب، نه محتاج خورد و خواب، هرگز مانده کی بود کرده بگردگار، آفریده بآفریدگار، عیسی نبوده و پس نبوده، و آنکه محتاج طعامی و شرابی و خوابی و قضاء حاجتی گشته، با این عیب و عار چگونه توان گفت که خداست.

و نیز گفت: لا یملک لکم ضرراً و لا نفعاً نه در دست او جلب نفع، نه در توان او دفع ضرر، نه کسی را سود تواند، نه گزند از کسی باز دارد. این چنین کس خدایی را چون شاید! خدا اوست که خالق همه اوست، سود و زیان، بند و گشاد، نیک و بد، امر و نهی همه در توان اوست. نافذ در همه مشیت اوست، روان بر همه امر اوست. بود همه بارادت و علم اوست. مخلوق نبود و وی در ازل خالق بود، مرزوق نبود و وی راز بود، نه بمرسومات مسمی است که خود در ازل متممی است. در آسمان و زمین خود اوست که چنان که در اول آخر است، در آخر اول است، نه متخائل در ظنون نه محاط در افهام، نه منقسم در عقول، نه مدرک در اوهام. شناخته است اما بصفت و نام همه از او بر نشانند، بر این علم بنور معرفت و کتاب و سنت و الهام، طوبی آن کس که از در تصدیق درآید که وی را از سه شربت یکی دهند: یا شربتی دهند که دل بمعرفت زنده شود، یا زهری دهند که بآن نفس اماره کشته شود، یا شرابی دهند که جان از وجود مست و سرگشته شود. یا هذا! عقل معزول کن تا بر خوری، خدمت صافی دار تا بهره بری. شرم همراه دار تا بار یابی، بر مرکب مهرنشین تا زود بحضرت رسی، همت یگانه دار تا اول دیده ور دوست بینی. مسکین او که عمری بگذاشت و او را ازین کار بویی نه! ترا از دیار کسان چیست که ترا جویی نه! قل یا أهل الکتاب لا تعلموا فی دینکم غلو در دین آنست که در صواب بیفزایند، و تقصیر آنست که چیزی دریابید، نه آن و نه این، نه افراط نه تفریط، چنان که شیطان در تفریط ظفر یابد، در افراط هم ظفر یابد. جاده سنت راه میانه است. راه که سوی حق میشود راه میانه است: «وَ عَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ»، «وَ ابْتِغَ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا».

راه میانه از تعطیل پاک است، و از تشبیه دور، راه تشبیه بکفر دارد چنان که راه تعطیل، هر که الله را مانده خویش گفت، او الله را هزار انباز بیش گفت، و هر که صفات الله را تعطیل کرد، او خود را در دو گیتی ذلیل کرد. راه میانه و طریق پسندیده آنست که گویی از صفات الله نام دانیم، چونی ندانیم. در کوشیم که دریابیم نتوانیم، ور بعقل گرد آن گردیم از سنت درمانیم، هر چه خدا و رسول گفت بر پی آنیم، فهم و وهم خود گم کردیم، و صواب دید خود معزول کردیم، و باذعان گردن نهادیم، و بسمع قبول کردیم، راه تسلیم سپردیم، و دست درین حجت زدیم که: «وَ

أَمْرُنَا لِنُسَلِّمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ»، و بزبان تضرع بنعت تسلیم همی گوئیم: «رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ وَ اتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ».

و لا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ الاية میگوید: بر حذر باشید از آن قوم که بر پی هوی و دل خواست خویش اند که ایشان را نه نور بصیرت است، نه چراغ معرفت، نه اعتقاد بر بصیرت، نه سخن بر بیئت، نه طریق کتاب و سنت. الله ایشان را داور، و خصم ایشان پیغامبر، و منزل ایشان سقر. رای ابلیس رای ایشان، و دوزخ سرای ایشان، «حُدُوهُ فَغُلُوهُ» در شأن ایشان.

مصطفی (ص) گفت: «جانبوا الاهواء كلها، فان اولها و آخرها باطل. اجتنبوا اهل الاهواء فان لهم عرة كعرة الجرب».

و عن ابی بكر الصديق قال: قال رسول الله (ص): «قال ابليس: اهلكت الناس بالذنوب، اهلكونى بلا اله الا الله و الاستغفار، فلما رأيت ذلك اهلكتهم بالاهواء، و هم يحسبون انهم مهتدون».

عن سعيد بن المسيب، قال: صعد عمر بن الخطاب المنبر، فحمد الله و أتى عليه، ثم قال: «ايها الناس اسمعوا من مقالتي، و عوا ما اقول لكم، ارفعوا ابصاركم الىّ، الا ان اصحاب الراى اعداء السنن، اعيت عليهم الاحاديث ان يحفظوها، و تفلتت منهم فلم يعوها، فاستحيوا اذ ساء لهم ان يقولوا لا ندرى، فعاندوا السنن برأيهم، فضلوا و أضلوا عن سواء السبيل، و الله ما قبض الله نبيه، و لا رفع الوحي عن خلقه حتى بين لهم سنن نبيهم (ص)، و حتى اغناهم عن الراى، و لو كان الدين يؤخذ بالراى لكان باطن الخفّ احق لمسح من ظاهرها، و اياكم و اياهم فانهم قد ضلوا و اضلوا عن سواء السبيل».

لِعَنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَافِرَانَ رَا بَزْبَانَ بِيْغَامِبْرَانَ بَلَعْنَتْ يَادَ كَرْدَ، و مؤمنان را بی واسطه پیغامبران برحمت و ثناء خود یاد کرد، هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ، و نیز عتاب و قهر بودی، و سیاست و جنگ بودی، چون خود گوید همه خوش بود، همه فضل و شرف بود، فكيف که خود گفت، و همه ثناء و رحمت گفت، و لقد قال قائلهم:

لئن ساءنى ان نلتنى بمساءة	فقد سرتنى ائى خطرت بيبالك
ار دستت از آتش بود	ما را ز گل مفرش بود
هر چه از تو آید خوش بود	خواهی شفا خواهی الم

## ۱۲ النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ إِذَا سَمِعُوا و چون شنوند، ما أَنْزَلَ إِلَى الرَّسُولِ آنچه برسول فرو فرستادند، نَرَى أَعْيُنُهُمْ تَوْبِنِيْ جشمهای ایشان تَفِيضُ که آب می ریزد مِنَ الدَّمْعِ از اشك، مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ از آنچه بشناختند از حق، يَقُولُونَ همی گویند: رَبَّنَا خداوند ما! آمَنَّا ما بگرویدیم، فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ (۸۳) ما را در گواهان خویش نویس. وَ ما لنا و چه رسید ما را، لا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ که بنگرویم بخدای وَ ما جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ و آنچه بما آمد از راستی، وَ نَطْمَعُ و امید میداریم أَنْ يُدْخِلَنَا رَبُّنَا که در آرد ما را خداوند ما، مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ (۸۴) با گروه نیکان.

فَأَنابَهُمُ اللهُ بایشان داد خدای، بما قالوا آنچه گفتند جَنَاتٍ بهشتهایی، تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ میرود زیر درختان آن جویهای روان، خَالِدِينَ فِيهَا جاویدان در آن وَ ذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ (۸۵) و آنست پاداش نیکوکاران.



وَ الَّذِينَ كَفَرُوا و ايشان كه بپايندند بر كفر خود وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا و دروغ زن گرفتند رساننده سخنان ما، أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ (۸۶) ايشان اند دوزخيان و كسان آتش.

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اى ايشان كه بگرويدند، لا تُحَرِّمُوا حَرَامَ مَكْنِيْد، طَيِّبَاتٍ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ اين پاكها كه الله شما را حلال كرد، وَ لا تَعْتَدُوا و از اندازه در مگذاريد، إِنَّ اللَّهَ لا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ (۷۸) كه الله دوست ندارد از اندازه در گذرندگان.

وَ كَلُوا و ميخوريد مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ از آنچه الله شما را روزى كرد، حَلَالًا طَيِّبًا گشاده پاك وَ اتَّقُوا اللَّهَ و پرهيزيد از خشم و عذاب خداى الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ (۸۸)، آن خداى كه باو گرويده ايد.

لا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ خدای شما را نگرديد، بِاللَّعْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ بلغو كه در ميان سوگندان شماسست وَ لَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ لَكِنْ شما را كه گيرد، بما عَقَدْتُمْ الْإِيمَانَ بآن گيرد كه بزبان سوگند خوريد و بدل در آن آهنگ سوگند داريد، فَكَفَّارَتُهُ كَفَّارَتِ أَنْ سوگند و سترنده لائمه از سوگند خواره، إِطْعَامُ عَشْرَةِ مَسَاكِينَ طعام دادن ده درویش است، مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعَمُونَ أَهْلِيكُمْ از ميانه آن طعام كه اهل خویش را ميدهيد، أَوْ كِسْوَتُهُمْ يا پوشيدن ده درویش، أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ يا آزاد كردن گردنى برده مسلمان فَمَنْ لَمْ يَجِدْ هِر كه از اين سه هيچيز نيابد، فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ سه روز روزه دارد، ذَلِكَ اين چهار آنچه كرديد كَفَّارَةُ أَيْمَانِكُمْ كفارت سوگندان شما است إِذَا حَلَفْتُمْ كه سوگند خوريد، وَ احْفَظُوا أَيْمَانَكُمْ و سوگندان خویش را ميكوشيد، كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ چنين كه هست پيدا ميكند خداى شما را سخنان خویش و نشانههای پسند خویش، لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۹۸) تا مگر آزادی كنيد.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: وَ إِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ الاية اين آيت در شأن نجاشى است نام وى اصحمه، و هو بالحشبية عطية، ملك حبشه بود والى زمين مهاجرة الاولى.

و نجاشى اول ترسا بود، پس مسلمان شد، و اين آيت در شأن اوست و قوم او كه مسلمان شدند از اهل ولايت او، چون قرآن بشنيدند چشم ايشان ديدند كه آب مى ريخت از شادى و بيدارى آنچه بشناخته بودند از حق، كه از قرآن آن شنيدند راست كه در انجيل خوانده بودند، و گفته اند كه اين در شأن وفد يمن آمد كه بر ابو بكر صديق آمدند، و گفتند: اقرأ علينا القرآن، قرآن بر ما خوان. ابو بكر چيزى از قرآن بر ايشان خواند. ايشان از سر صفاء وقت و سوز دل خوش بزاريدند و بگريستند. ابو بكر صديق كه ايشان را چنان ديد، او را خوش آمد، گفت: هكذا كنا، ففست القلوب. پس رب العالمين در شأن ايشان آيت فرستاد. وَ إِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ يعنى القرآن تَرَى أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ. و مصطفى (ص) ايشان را گفته: «ارق الناس اهل اليمن».

يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ يعنى مع امة محمد (ص) الذين يشهدون بالحق همى گویند خداوندا ما ايمان آوردیم، ما را در اين امت محمد نويس، ايشان كه گواهی بسزا و راستی دهند. همانست كه جای ديگر گفت: «لِتَكْتُبُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ». معنى ديگر فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ يعنى مع من شهد من انبيائك و صالحى عبادك بأنه لا اله الا انت. ما را در جمله آن پيغامبران و نيكمردان نويس كه گواهی ميدهند بخداوندى و يكتايى تو.

وَ ما لنا لا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ قوم نجاشى كه مسلمان شدند چون بازگشتند با ديار و وطن خویش، كافرين ايشان را ملامت كردند، و زبان در ايشان نهادند كه: تركتم ملة عيسى و دين آبائكم! دين پدران خویش و ملت عيسى بگذاشتيد! ايشان

جواب دادند که: وَ مَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ مَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ اَيْنَ مَا لَنَا در لغت عرب در جای «لم» نهادند. میگوید: چرا ایمان نیاریم و چه رسید ما را که بنگرویم بخدا و بآنچه بما آمد از رسول و قرآن؟! وَ نَطْمَعُ أَنْ يُدْخِلَنَا رَبُّنَا مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ ای مع امة محمد (ص). این قوم صالحان امت محمداند که جای دیگر میگوید: «أَنَّ الْأَرْضَ يَرْثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ»، فَأَتَابَهُمُ اللَّهُ بِمَا قَالُوا الْآيَةَ. رب العالمین جزاء ایشان بهشتها داد بآنچه گفتند که: فَآكُتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ، و نیز گفتند: وَ نَطْمَعُ أَنْ يُدْخِلَنَا رَبُّنَا مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ، و بآن گفتار ایشان اخلاص پیوسته بود، که بآخر گفت: وَ ذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ ای المخلصین. این دلیل است که اخلاص قرین قول و عمل می‌باید تا مستحق ثواب گردد. آن گه صفت کافران و مآل و مرجع ایشان نیز بگفت: وَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ الْجَحِيمِ النَّارِ الشَّدِيدَةِ الْوَقُودِ. يقال: جحِم النَّارِ اِذَا زَادَ فِي اِيقَادِهَا، وَ جَاحِمُ الْحَرْبِ اِشْتَدَّ مَوَاضِعُهَا.

یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ این آیت در شأن عثمان بن مظعون آمد که رهبانیت بر دست گرفته بود و در سرای خود سرب ساخته بود، و در آن می‌بود. بروز چیزی نمی‌خورد، و بشب خواب نمی‌کرد، و گوشت نمی‌خورد، و با اهل خود نمی‌بود، و این عثمان بن مظعون الجمحی از مهبیان و بهینان صحابه بود. رسول خدا وی را برادر خواند، و چون از دنیا بیرون شد، مصطفی (ص) بخانه وی شد، وی را مرده دید، او را بوسه داد. چون عثمان این رهبانیت بر دست گرفت، قومی از صحابه را از وی آرزوی آمد، و بوی پیوستند در خانه وی، و در موافقت سیرت وی. ابو بکر صدیق از ایشان بود و عمر و علی و عبد الله بن مسعود و المقداد بن الاسود الکندی و سالم مولی ابی حذیفه بن عتبه و سلمان الفارسی و ابو ذر و عمار، این جماعت در خانه وی در آن سرب می‌بودند، بروز روزه می‌داشتند، و بشب قیام می‌کردند، و بر جامه خواب نمی‌خفتیدند، و گوشت و چربش نمی‌خوردند، و گرد زنان نمی‌گشتند، و بوی خوش بکار نمی‌داشتند، و پلاس می‌پوشیدند، و یکبارگی از دنیا و لذات دنیا اعراض کردند، و همت کردند که در زمین سیاحی کنند، و رهبانیت بر دست گیرند، و تنهای خود را خصی گردانند.

روزی زن عثمان مظعون نام وی خوله در حجره عائشه شد، و رسول خدا حاضر بود، از عائشه پرسید که: آن زن کیست؟ عائشه وی را خیر کرد، گفت: «ما لي اراها باذ الهيئة؟» چونست که وی را ناساخته و ناآراسته می‌بینم و پژمرده؟ خوله قصه عثمان و آن جماعت مصطفی را باز گفت: رسول خدا خشم گرفت، برخاست، و بدر سرای عثمان شد، و ایشان را از آن نهی کرد، و گفت: «انی لم اوامر بذلك، ان لأنفسكم عليكم حقا، فصوموا و أفطروا و قوموا و ناموا، فانی اقوم و انام و اصوم و أفطر و أكل اللحم و الدسم و أتى النساء، و من رغب عن سنتي فليس مني.»

پس رسول خدا مردمان را جمع کرد، و ایشان را خطبه خواند و گفت: «ما بال اقوام حرّموا النساء و الطعام و الطيب و النوم و شهوات الدنيا؟ اما انی لست آمرکم ان تکنونوا قسيسین و رهبانا، فانه ليس فی دینی ترك اللحم و النساء و لا اتخاذ الصوامع، و ان سیاحة امتی الصوم و رهبانیتهم الجهاد.

اعبدوا الله و لا تشركوا به شیئا و حجّوا و اعتمروا و أقيموا الصلّاة و اتوا الزکاة و صوموا رمضان و استقیموا یستقیم لکم، و انما هلك من کان قبلکم بالتشديد، شدّدوا علی انفسهم فشدّد الله علیهم، فأولئك بقایاهم فی الدیارات و الصوامع.»

رسول خدا ایشان را از آن نهی کرد، و بر وفق آن آیت آمد که: یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ. زید بن اسلم روایت کند از پدر خویش که: عبد الله بن رواحه را مهمانی رسید، و شغلی را از خانه بیرون شد. اهل

وی طعام پیش مهمان ننهاد، و انتظار عبد الله کرد. چون باز آمد، گفت: چرا طعام بمهمان ندادی و از بهر من او را باز داشتی؟ گفت: طعام اندک بود میخواستم که تو نیز در رسی، و با یکدیگر بخوریم.

عبد الله گفت: اکنون که چنین کردی، آن طعام بر خود حرام کردم. اهل وی گفت: اگر تو نخوری من نیز بر خود حرام کردم. مهمان گفت: اگر شما نخورید بر من نیز حرام گشت. عبد الله گفت: یا فلان دانی چه کنی؟ طعام بیار تا با یکدیگر موافقت کنیم، و بنام خدا دست فرا کنیم، و بکار بریم. بامداد عبد الله رفت، و با رسول خدا گفت که: ما شب چنین کردیم. رسول گفت: «احسنت یا عبد الله» در آن حال جبرئیل آمد، و این آیت در شأن وی فرو آورد.

و روایت کنند از ابن عباس که مردی گفت: یا رسول الله انی اصبت من اللحم فانتشرت، و أخذتني شهوة فحرمت اللحم. فانزل الله هذه الآية: يا أيها الذين آمنوا لا تحرموا طيبات ما أحل الله لكم. یعنی اللذات التي تشتهيها النفوس و تميل إليها القلوب، مما أحل لكم من المطاعم الطيبة و المشارب اللذيذة، و لا تعتدوا لا تجاوزوا الحلال الى الحرام. و گفته‌اند: اعتدا اینجا خصی کردن است خویشتن را و قطع آلت تناسل.

رب العالمین گفت: مکنید که این اعتداست، از حدود و اندازه شرع درگذشتن، و الله تعالی ایشان را که این کنند دوست ندارد.

و فی الخبر ان عثمان بن مظعون اتى النبی (ص) فقال: ائذن لی فی الاختصاء، فقال رسول الله (ص): «لیس منا من خصی، و لا اختصی، ان خصاء امتی الصیام». فقال: یا رسول الله ائذن لنا فی السیاحة، فقال: «ان سیاحة امتی الجهاد فی سبیل الله». قال: یا رسول الله ائذن لنا فی الترهیب، فقال: «ان ترهیب امتی الجلوس فی المساجد انتظار الصلاة».

و کُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللهُ حَلَالًا طَيِّبًا عبد الله مبارك گفت: الحلال ما اخذته من وجهه، و الطیب ما غذى و نما، فاما الجوامد و الطین و التراب و ما لا یغذى فمكروه الا على جهة التداوی. و اتقوا الله الذي أنتم به مؤمنون روى عن عائشة و ابی موسى الاشعری ان النبی (ص) كان يأكل الدجاج و الفالوذ، و كان یعجبه الحلواء و العسل، و قال: «ان المؤمن حلو یحب الحلوة، و قال: فی بطن المؤمن زاویة لا یملأها الا الحلواء»، و روى: ان الحسن كان يأكل الفالوذ، فدخل علیه فرقد السبخی، فقال: «یا فرقد! ما تقول فی هذا؟» فقال: لا آكله و لا احب اكله، فأقبل الحسن على غیره كالمتعجب، و قال: «لعاب النحل بلباب البرّ مع سمن البقر، هل یعیه مسلم؟» و جاء رجل الى الحسن، فقال: ان لی جارا لا يأكل الفالوذ. قال: فلم؟ قال: یقول سمن البقر لا نوذی شكره، فقال الحسن: فیشرّب الماء البارد. قال: نعم. قال: «ان جارك جاهل ان نعمة الله علیه فی الماء البارد اكثر من نعمته علیه فی الفالوذ».

قوله: لا یؤخذکم الله باللغو فی ایمانکم ابن عباس گفت: چون این آیت فرو آمد که لا تحرموا طیبات ما أحل الله لكم ایشان گفتند: یا رسول الله ما سوگند خورده بودیم بر آن کار که پیش داشتیم، اکنون کفارت سوگندان ما چیست؟ رب العالمین کفارت آن پدید کرد: إطعام عشرة مساکین الى آخره، اما نخست بیان سوگندان کرد، و لغو و تحقیق از هم جدا کرد، گفت: لا یؤخذکم الله باللغو فی ایمانکم.

لغو یمین بر جمله آنست که در زبان گوینده میرود از سوگندان بی‌عزیمت بر عقد سوگند خوردن، عرب به آن بس گوینده‌اند: لا و الله بلی و الله، و در سوره البقرة بشرح ترازین گفته آمد.

و لكن یؤخذکم بما عقدتم الأیمان ابن كثير و نافع و ابو عمرو و حفص عن عاصم عقدتم بتشدید خوانند بمعنی مبالغت

بی ارادت تکثیر. حمزه و کسایی و ابو بکر عن عاصم بتخفیف خوانند و هو الاصل. ابن عامر بالف خواند عاقدتم، و هو ایضا للواحد، کفوله: عافاه الله، و عاقبت اللص. بما عَدَدْتُمْ الْاِيْمَانَ اى قصدتم و تعمدتم و أردتم، و نويتم، کفوله: «بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ». «فَكَفَّارُتُهُ» یعنی فکفارة ما عقدتم من الايمان اذا حنثتم، اطعام عشرة مساكين. كفارت آن سوگند که دروغ کنند طعام دادن ده درویش است هر درویشی را يك مدّ، و المدّ رطل و ثلث، این مذهب شافعی است، و مذهب ابو حنیفه آنست که اگر گندم دهد هر درویشی را نیم صاع بدهد، و اگر جو دهد یا خرما یا مویز يك صاع تمام بدهد، و مذهب شافعی لا بد حبوب دهد نه قیمت آن دهد و نه آرد و نه نان و نه تغذیت و نه تعشیت، که بنزدیک وی اعتبار بنص است، و از نصّ تجاوز نکند، اما ابو حنیفه قیمت آن روا دارد و همچنین بجای حبوب آرد و نان ما تغذیت و تعشیت جائز دارد، که بنزدیک وی اعتبار بمنفعت و مصلحت است، و بقول شافعی كفارت الا بآزاد مسلمان محتاج نباید داد، و بقول ابو حنیفه كفارت على الخصوص بیرون از زکاة باهل ذمّت روا باشد که دهند. و دلیل شافعی قول خداست جل جلاله: «وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ اَمْوَالِكُمْ، قَالَ: و الكفر من اسفه السفه، يقول الله تعالى: اَلَا اِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ. و دلیل ابو حنیفه آنست که گفت جلّ و عزّ: «وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَ يَتِيمًا وَ اَسِيرًا، قَالَ: و الاسير لا يكون الا من الكافرين.

مِنْ اَوْسَطِ مَا تُطْعَمُونَ اَهْلِيكُمْ میگوید: از میانه آن طعام که اهل خویش را می‌دهید، نه نفیس‌تر طعام توانگران، و نه خسیس‌تر آن، نه بهینه طعام توانگران، و نه بترینه طعام درویشان. و قیل: «مِنْ اَوْسَطِ مَا تُطْعَمُونَ اَهْلِيكُمْ» یعنی المد لان هذا القدر وسط في الشبع. أو كِسْوَتُهُمْ شافعی گفت: هر چه نام کسوت بر آن افتد چون ازار و ردا و پیراهن روا باشد. ابو حنیفه گفت: جامه‌ای باید جامع که کسوت را بشاید، و عمامه روا نباشد که کسوت را نشاید. أو تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ برده‌ای باید مؤمن، که جای دیگر مقید گفت: «فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ»، و شافعی این بر اصل خود بنا کرد که: يحمل المطلق على المقيد، و نیز در خبر است: «اعتقها فانها مؤمنة» و بو حنیفه رقبه کافره روا بیند مگر در كفارت قتل، و رقبه خرد و بزرگ و نرینه و مادینه در آن یکسانست، اما اگر عیبی دارد که وی را از عمل باز دارد، چون نابینایی در چشم و گنگی در زبان و شلل در اعضا روا نباشد، و اگر عیبی بود که وی را از عمل مقصود باز ندارد، چنان که اعور بود یا يك انگشت ندارد و امثال این جائز باشد.

و سوگند خواره که كفارت میکند درین هر سه مخیر است، که رب العالمین بلفظ تخییر گفت، اما فاضل‌تر آنست که نفع مردم بیشتر در آن است، اگر در روزگار قحط و جدوبت باشد که مردم را حاجت بقوت و طعام بیشتر بود اولی‌تر و نیکوتر، که قوام حیات درین طعام است، و مردم را بدان حاجت است، و اگر روزگار خصب بود و فراخی، و مردم از قوت و طعام در نمانند اعتناق و کسوت فاضل‌تر. پس اگر ازین سه درماند و درویش باشد، چنان که از قوت خود و عیال وی در يك شبانروز هیچ چیز بسر می‌نیاید، روزه دارد سه روز پیوسته یا گسسته، و پیوسته تمامتر و نیکوتر، و بیک قول شافعی واجب.

فذلك قوله: فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ اَيَّامٍ.

ذَلِكَ اى الذی ذکرت كَفَّارَةَ اِيْمَانِكُمْ اِذَا حَلَفْتُمْ على یمین، فرأیتم غیرها خیرا منها. چون سوگند خوردید کاری را که کنید و ناکردن به، یا نکنید و کردن به، از سوگند خود باز آئید، و آن کنید که بهتر است و نیکوتر، پس آن گه آن سوگند را كفارت کنید.

روى عبد الله بن سمرة قال: قال رسول الله (ص): يا عبد الرحمن بن سمرة لا تسأل الامارة فانك ان اوتيتها عن مسئلة و كلت اليها، و ان اوتيتها عن غير مسئلة اعنت عليها، و اذا حلفت على يمين فرأيت غيرها خيرا منها فكفر عن يمينك، و أت الذى هو خير.

وَ احْفَظُوا أَيْمَانَكُمْ وَ سَوَّغْتُمْ خَوِيشَ رَا مِيكوشيد، بگزارف و بيداد مخوريد، و نام الله عرضه مسازيد، مانع از خير و صلة ارحام، و چون خوردید ياد داريد و نگه داريد، و آن را آزر م داريد، و جور را سوگند خوردن گناه است، و راست داشتن آن گناه، و از آن باز آمدن واجب، و كفارت فريضة، و جز بنام خدا و صفات وى و سخنان وى سوگند نيست. قال الشافعي: من حلف بغير الله فهو يمين مكروهة، و أحشى ان تكون معصية.

قال النبي (ص): «لا تحلفوا بأبائكم و لا بالانداد»، و قال: «من حلف بغير الله فقد أشرك»، و روى: «فقد كفر». قوله: كفر، تأويله انه اذا حلف بغير الله، و هو يعتقد تعظيم ما حلف به كتعظيم الله فقد كفر بذلك. كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: وَ إِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ الْآيَةَ دَرِينِ آيَتِ اِشَارَتِست که ايمان شنيدنى است و ديدنى و شناختنى و گفتنى و كردنى. سمعوا دليل است که شنيدنى است، تَرَى أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ دليل است که ديدنى است، مِمَّا عَرَفُوا دليل است که شناختنى است، يَقُولُونَ دليل است که گفتنى است. آن گه در آخر آيت گفت: وَ ذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ اين محسنين دليل است که عمل در آن كردنى است اما ابتدا بسماع كرد که نخست سماع است، بنده حق بشنود، او را خوش آيد، در پذيرد، و بكار در آيد و عمل كند. رب العالمين قومى را مى پسندد که جمله اين خصال در ايشان موجود است. گفته اند که: سه چيز نشان معرفتست، و هر سه ايشان را بكمال بود: بكا و دعا و رضا. بكا بر جفا و دعا بر عطا و رضا بقضا. هر آن كس که دعوى معرفت كند، و اين سه خصلت در وى نيست، وى در دعوى صادق نيست، و در شمار عارفان نيست، و در ميان جوانمردان و دينداران او را نوآيى نيست.

پير طريقت گفت: «معرفت دو است: معرفت عام و معرفت خاص. معرفت عام سمعى است و معرفت خاص عيانى. معرفت عام از عين جود است، و معرفت خاص محض موجود. معرفت عام را گفت: «وَ إِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ». معرفت خاص را گفت: «سَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ فَتَعْرِفُونَهَا». «وَ إِذَا سَمِعُوا» اهل شريعت را مدحت است، «سَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ» اهل حقيقت را تهنيت است. هر که از شريعت گويد، گر هيچ با پس نگرند ملحد گردد. هر که از حقيقت گويد، گر هيچ با خود نگرند مشرك گردد.

وَ مَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ مَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ اَيْنِ جوانمردانى را بيامد که جانهاى ايشان محمل اندوه است، و دلهاشان منزل درد. سرير اسرار عزت دين در ازل در پرده اطوار طينت ايشان نهادند، و آفتاب معرفت از شرفات مجد دولت ايشان بنافت.

گفتند: پس از آنکه جمال عزت قرآن بر دلهاى ما تجلى نمود، چون که ننازيم! و در راه عشق او جان چرا نيازيم! عجب دانى چيست؟ عجب آنست که هر که گرفتار اين حديث است شاد بدان است که روزى در سرا نيست: ما را غم آن غمزه غماز خوش است و ز چون توبتى كشيدن ناز خوش است.

در هر دوری و در هر قرنی این بار درد و اندوه دین را حمالی برخاست، و در هیچ دور اندر طبقه اولیا طرفه‌تر از آن جوان خراباتی برخواست که در روزگار جنید و شبلی بود. پیر زنی را فرزندی بود و او را ناخلف می‌شمردند و از اعجوبه‌های تقدیر خود خبر نداشتند، ندانستند که این خلف و ناخلف نقدی است که بدست تقدیر در دار الضرب ازل زده‌اند، و کس را بر آن اطلاع نداده‌اند. آن پسر را همه روز در خرابات می‌دیدند دام دریده و آشفته روزگار، و آن مادر وی شب و روز دست بدعا برداشته، و در خدای می‌زارد و می‌نالد که: بار خدایا! هیچ روی آن دارد که این جگر گوشه ما را ازین گرداب معصیت بیرون آری، و از جام بیداری او را شربتی دهی! تا دل ما فارغ گردد.

گفتا: هانفی آواز داد که: ای پیر زن خوش باش، که ما این پسر را در کار دل پردرد تو کردیم، و آن گه دانه شوق بر دام محبت برای صید او بستیم. تا پیر زن درین اندیشه بود، جوان از خواب درآمد آشفته و سرگردان نعره همی کشید و همی گفت: این ربی این ربی؟ کجات جویم ای ماه دلستان، از کجا خوانم ای دلربای دوستان. این ربی این ربی؟ ای مادر خدای من کو؟ دلگشای و رهنمای من کو؟ مرهم خستگی من کو؟ داروی درماندگی من کو؟ آه! کجا بدست آید امروز این چنین خراباتی، تا بغبار نعل قدم او تبرک گیریم، و آن را کحل دیده خویش سازیم! نیکو گفت آن جوانمرد که گفت:

در زوایای خرابات از چنین مستان هنوز	چند گویی مرد هست و مرد هست آن مرد کو؟
بر درختی کین چنین مرغان همی دستان زنند	زان درخت امروز اصل و بیخ و شاخ و ورد کو؟
از برای انس جان اندر میان انس و جان	یک رفیق هم سرشت هم دم هم درد کو؟

هم چنان همی بود تا دیگر روز، هر ساعتی سوخته‌تر و واله‌تر. دیگر روز مادر او را پیش مشایخ شهر برد، گفت: این پسر را درمان بسازید، و این درد را دارو پدید کنید. ایشان درماندند، گفتند: این دردی بس محکم است و جایگیر، تدبیر آنست که او را به بغداد بری پیش پیران طریقت جنید و شبلی، که اوتاد جهان ایشانند. آن پیر زن به بس رنج و تعب او را در پیش گرفت، و به بغداد برد پیش مشایخ طریقت. جنید درو نگرست، قابل نظر ربوبیت دید، بباطن آن جوان نظری کرد، خورشید دولت دید که از زیر ابر بشریت وی می‌تافت. گفت: یا ضعیفه او را بمگه باید شد پیش بو العباس عطا و ابو بکر کتانی که پیران جهان امروز ایشان‌اند، و درمان این درد هم ایشان دانند. آن پیر زن او را فرار راه کرد، و سر بیادیه در نهاد بهزاران مشقت به مکه رسیدند پیش آن شاهان طریقت. ایشان چون او را دیدند، گفتند: عجب جوانی است این جوان! که نسیم صباء دولت فقر از سر زلف وی می‌دمد! او را بکوه لبنان باید برد که قوام دهر آنجااند. مادر گفت: خیز جان مادر! چیزبست هر آینه درین زیر گلیم! پای برهنه و سر برهنه و شکم گرسنه روی در بیابان نهادند تا رسیدند بکوه لبنان:

جبالی التآلف ذو افراد	غریب الله مأواه القفار
پویان و دوان‌اند و غریوان بجهان در	در صومعه و کوهان در غار و بیابان

یک چند در آن صحرا همی گشتند، تا بکناره چشمه رسیدند. شش کس را دیدند ایستاده، و یکی در پیش نهاد. چون آن جوان را دیدند استقبال کردند، گفتند: دیر آمدی، نماز کن برین مرد که وی غوث جهان بود، و چون از دنیا بیرون

می‌شد وصیت کرد که خلیفه من در راه است، همین ساعت رسد، او را گوئید تا بر من نماز کند، و مرقع من درپوشد، و بجای من بنشیند. آن جوان رفت، و غسلی کرد، و مرقع شیخ در پوشید، و انوار خدای بر نقطه دل وی تجلی کرد، و مشکلات شریعت و اسرار طریقت نهمار بر دل وی کشف گشت، فراز آمد، و آن شیخ را غسلی بداد بر وی نماز کرد، و او را در خاک نهاد، و بجای وی نشست. پیر زن چون وی را چنان دید آهی کرد، و جان بداد:

هر مرحله‌ای که بود راهی کردیم      وز آتش دل آتشگاهی کردیم  
در هر چیز بتا! نگاهی کردیم      دیدیم در آن نقش تو آهی کردیم.

آری جان و جهان کشش این کار کند، و جذبه الطاف این رنگ دارد. جذبه من الحق توازی عمل الثقلین. یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ نِشَانِ سَعَادَاتِ بِنْدَةِ آنست که بر حدّ فرمان بایستد، و از اندازه شرع در نگذرد. اگر مباحی ببند بخضوع و خشوع پیش شود، و بجان و دل در پذیرد، و گر محظوری ببند بایستد و در آن تصرف نکند، و جحود نیارد. هوای و دل خواست خویش در باقی کند، و خود را بدست زمام شریعت دهد:

اگر نز بهر شرعستی در اندر بنددی گردون      و گر نز بهر دینستی کمر بگشایدی جوزا.

وَ كَلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا حلال طیب آنست که بی‌طلب از غیب درآید، و هر چه از غیب آید بی‌عیب آید. بجان و دل قبول باید کرد، و رازق را در آن نهمار شکر باید کرد. خبر درست است که رسول خدا (ص) عمر خطاب را عطا داد.

عمر گفت: اعطه افقر الیه منی، فقال (ص): «خذہ فتموئله، و تصدق به، فما جاءک من هذا المال و انت غیر مشرف و لا سائل، فخذہ، و مالا فلا تتبعه نفسک»، و قال نافع کان المختار بیعت الی ابن عمر بالمال فیقبله، و یقول: لا اسأل احدا شیئا، و لا اردّ ما رزقنی اللّٰه. و گفته‌اند: حلال طیب آنست که آنچه خورد بر شهود رازق خورد، اگر بدین رتبت نرسد بر ذکر وی خورد، که مصطفی (ص) گفت: «سمّ اللّٰه و کل بیمینک و کل مما یلیک».

و زینهار که بغفلت نخوری که خوردن بغفلت در شریعت ارادت حرام است و تخم طغیانست، و اهل غفلت را میگوید عزّ جلاله: یَمْتَعُونَ وَ یَأْكُلُونَ کَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَ النَّارُ مَثْوًی لَھُمْ.

لا یُواخِذْکُمُ اللّٰه بِاللَّعْوِ فِیْ اَیْمَانِکُمْ جَوَانِمِردان طریقت در غلبات وجد خویش تجدید عهد و تاکید عقد را گه گه سوگندی یاد کنند که: و حقک لا نظرت الی سواک و لا قلت لغیرک و لا خلعت عن عھدک. این سوگندها بحکم توحید لغو است، و از شهود احدیت سهو، که بنده را چه جای آنست که خود را وزنی نهد، یا کسی پندارد! یا گفت خود را محلی داند! تا برو سوگند نهد! بلکه سزای بنده آنست که احکام وی را بحسن رضا استقبال کند، اگر خوانند یا راند در آن اعتراض نیارد، و از آن اعراض نکند، و در حقایق، وصلت و هجرت نگوید. آنچه دهد گیرد، و آنچه آید پذیرد، و بحقیقت داند که مهربان بر کمال اوست، و مقدر و مدبر بهمه حال اوست.

پیر طریقت گفت: «ای نزدیکتر بما از ما! و مهربان‌تر بما از ما! نوازنده ما بی‌ما، بکرم خویش نه بسزاء ما، نه کار بما، نه بار بطاقت ما، نه معاملت در خور ما، نه منت بتوان ما، هر چه کردیم تاوان بر ما، هر چه تو کردی باقی بر ما. هر چه کردی بجای ما بخود کردی نه برای ما».





انگیخته با او خواهند برد.

جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ خَدَى كَعْبِهِ سَأَخْتِ النَّبِيَّتِ الْحَرَامَ أَنْ خَانَهُ بِأَرْمِ بِأَشْكَوهِ قِيَامًا لِلنَّاسِ أَمِنْ مَرْدَمَانِ رَا وَ پَابِنْدِگِیِ ایشَانِ رَا دَر دینِ خویْشِ، وَ الشَّهْرَ الْحَرَامَ وَ مَاہِ حَرَامِ، وَ الْهَدْيَ وَ قَرْبَانَ کِه بَمْنَا بَرَنْدِ، وَ الْقَلَائِدَ وَ قَلَائِدَ کِه دَر گَرْدَنِ ایشَانِ کَنْدِ، ذَلِکَ لِتَعْلَمُوا اَیْنِ آنِ رَاسْتِ تَا بَدَانِیْدِ، أَنَّ اللّٰهَ یَعْلَمُ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِی الْاَرْضِ کِه خَدَایِ مِیْدَانْدِ هَر چِه دَر اَسْمَانِسْتِ وَ دَر زَمِیْنِ، وَ أَنَّ اللّٰهَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیْمٌ (۹۷) وَ خَدَایِ بَهْمِه چِیْزِ دَانَاَسْتِ.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ رَوَايْتِ كَنْدِ اَزِ عَمْرُو بِنِ شَرْحَبِلِ کِه گَفْتِ عَمْرِ خَطَابِ دَعَا کَرْدِ وَ گَفْتِ: اللّٰهُمَّ بَیْنِ لَنَا فِی الْخَمْرِ بَیْئَانَا شَافِیَا، بَارِ خَدَايَا! دَر کَارِ خَمْرِ مَا رَا بَیْئَانِی دِه شَافِی، آيْتِی رُوشَنِ وَ حَکْمِی پِیْدَا رَبِّ الْعَالَمِیْنَ آيْتِ فَرَسْتَادِ کِه دَر سُوْرَةِ الْبَقْرَةِ اسْتِ: یَسْئَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَ الْمَيْسِرِ.

این آیت بر عمر خواندند. عمر را آن آیت سیری نکرد، گفت: بار خدایا! بیانی ازین شافی‌تر خواهم. دیگر باره آیت آمد که در سوره النساء است: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى. بر عمر خواندند، عمر گفت: هنوز درمی‌باید ازین شافی‌تر و روشن‌تر خداوند! انما مهلكة للمال مذهبة للعقل، بین لنا فیها بیانا شافیا، فنزل قوله: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ، تا آنجا که گفت: فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ، عمر گفت: انتهینا انتھینا، و بطریقی دیگر ازین روشن‌تر و گشاده‌تر در سوره البقره بیان کرده‌ایم، و اعادت شرط نیست.

اگر کسی سؤال کند که هر چه حرام کردند بیکبار حرام کردند مگر این خمر، که بچند دفعه حرام کردند، حکمت در آن چیست؟ جواب آنست که هر محرمی را چون حرام کردند وقتی عوضی بجای نشست، همچون سفاح که حرام گشت رب العزة نکاح بجای آن نهاد و مباح کرد. مردار حرام کرد ذبایح در مقابل آن مباح کرد، ربا حرام کرد بیع بجای آن نهاد و مباح کرد. خون حرام کرد گوشت حلال کرد، لا جرم آن محرمات که عوض آن پدید کرد ترك آن بر ایشان گران نگشت، بیک بار حرام کرد، و مردم را از آن باز زد. باز خمر معشوقه نفسها بود، و سبب طرب و نشاط بود، و مردم فرا خوردن آن خو کرده بودند، و بطبع آن را می‌دوست داشتند، رب العالمین دانست که ترك آن بی‌عوضی و بی‌بدلی که بجای آن بیستند بر ایشان دشخوار بود، بفضل و لطف خود و برداشت حرج را از ایشان، تحریم آن بتدریج فرا پیش ایشان برد. از اول عیب آن بگفت، و اثم آن ظاهر کرد، گفت: «قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ»، پس بسبب آن از نماز باز زد، گفت: «لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى». پس بعاقبت حرام کرد تا ترك آن بتدریج بر ایشان آسان گشت.

سبحانه ما أرفهه و الطفه بعباده! و من الوعيد الوارد في الخمر ما روى عن عثمان بن عفان قال: قال رسول الله (ص): «ان الله لا يجمع الخمر و الايمان في جوف امرى ابداء، و عن ابى هريرة قال: قال رسول الله (ص): «مدمن الخمر كعابد الوثن»، و عن ابن عباس قال: قال رسول الله (ص): «اجتنبوا الخمر فانها مفتاح كل شر، و لا يموتن احدكم و عليه دين، فانه ليس هناك دينار و لا درهم، و ائما يقتسمون هناك الحسنات و السيئات، فأخذ بيمينه و أخذ بشماله».

و عن على (ع) قال: قال رسول الله (ص): «من شرب الخمر بعد اذ حرمها الله على لسانى، فليس له ان يزوج اذا خطب، و لا يصدق اذا حدث، و لا يشفع اذا شفع، و لا يؤتمن على امانة، فمن ائتمنه على امانة فاستهلكها فحق على

اللّٰهُ اَنْ لَا يَخْلَفَ عَلَيْهِ»، و عن ابى هريرة عنه (ص): «ريح الجنة توجد من مسيرة خمس مائة عام، و لا يجد ريحها مختال و لا مئان و لا مدمن خمر».

### فصل

خمر عنبی خام باتفاق حرام است اندک و بسیار آن، و نجس است، و خوردن آن حد واجب کند، اما شافعی گفت: تحریم این خمر نه عین خمر راست، که علتی و معنی راست، و آن معنی آنست که شرابی مسکر است، و اصل خبائث است، و مایه فسادها، پس هر شرابی که مسکر بود بدان ملحق بود، و اندک و بسیار آن حرام، و ابو حنیفه گفت: تحریم خمر عین خمر راست نه علتی را، که هر چه بیرون از خمر است قدر مسکر حرام است، گفتا: و مطبوخ که دو سیک از آن بشود، و سیکی بماند، خوردن آن مباح است، و حد واجب نکند، تا آن گه که مستی آرد، و هر نبیذ که از گندم و جو و عسل و قصب شکر کنند. مطلق گفت که مباح است الا قدر مسکر، و نقیع میویز و خرماى ناپخته بنزدیک وی حرام است، اما حد واجب نکند الا قدر مسکر، و دلیل شافعی روشن است از جهت خبر رسول، و ذلك

قوله (ص): «ان من العنب خمر، و ان من التمر خمر، و ان من العسل خمر، و ان من البر خمر، و ان من الشعير خمر»، و قال: «کل مسکر خمر، و کل خمر حرام».

مصطفی (ص) نام خمر برین چیزها افکند، و چون همه خمر است همه در تحت این آیت شود که: **إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَيْسِرُ وَ الْأَنْصَابُ وَ الْأَزْلَامُ رَجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ**، شرح دادن این مسأله درین موضع بیش از این احتمال نکند، و در سوره البقره مستوفی گفته‌ایم.

میسر قمار است، و اصله من الیسار، و قيل مشتق من الیسر و هو السعة و الامکان، يقال: رجل یسر و قوم ایسار یتسعون فیتقامرون، و میسر عرب آن بود که در جاهلیت مردی فرا پیش آمدی و گفتی: این اصحاب الجزور؟ پس نفری فراهم آمدندی، و شتری خریدندی، و هر یکی را در آن نصیبی کردند، پس قرعه بزدندی، هر کس که سهم وی بیرون آمدی از بهای آن اشتر بری گشتی، و نصیب وی در گوشت بماندی، هم چنان قرعه می زدندی تا یک کس بماندی و بهای شتر جمله بر آن کس لازم بودی، و او را در آن شتر نصیب گوشت نبود، و آن گه گوشت شتر بر آن قوم بسویت قسمت کردند. این بود قمار عرب، که رب العزة درین آیت حرام کرد. و قال ابن عباس: المیسر القمار حتى لعب الصبیان بالکعاب و الجوز. و سئل القاسم بن محمد عن الشطرنج ا هو میسر؟ و عن النرد ا هو میسر؟ فقال: کل ما صدّ عن ذکر اللّٰه و عن الصلاة فهو میسر. و تفسیر انصاب و ازلام در اول سوره بشرح گفتیم.

**رَجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ** رجس نامی است چیزی را که نجس و قدر بود، و از شرع دور، ساخته و آراسته شیطان بر بنی آدم. رب العالمین گفت: **فَاجْتَنِبُوهُ** این همه ساخته و برآراسته شیطان است و هلاک دین شما، از آن بپرهیزید و حذر کنید تا رستگار شوید.

**إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَ الْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَ الْمَيْسِرِ** این بیان علت تحریم خمر و قمار است. میگوید: شیطان عداوت و کینه و بغض یکدیگر در میان شما افکند چون خمر خورید و قمار بازید، و شما را باز دارد از ذکر خدا که سر همه طاعات است، و اصل همه خیرات، و از نماز که کلید سعادت است و پیرایه شهادت و مایه دیانت. **فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ؟** هل درین موضع بر جای تغلیظ است نه بر تخیر، چنان که جای دیگر گفت: **فَهَلْ أَنْتُمْ**

شاکرُونَ؟ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ؟ و در خبر است: «هل انتم تارکو اصحابی لی؟» یعنی هل انتم تارکون اذاهم. و هم ازین بابست آنچه گفت: هَلْ لَكَ إِلَى أَنْ تَزْغَى؟ میگوید: مرا سپاس دار هستی؟ هر چند که صورت استفهام دارد اما معنی امر است، و این نوعی است از انواع امر، و در لغت رواست و روان.

وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ چون بیان محرمات و منهیات کرده بود، طاعت خدا و رسول در پس آن داشت، یعنی که فرمان بردار باشید و این اوامر و نواهی بکار دارید، و از محارم پرهیزید. وَ احْذَرُوا ای احذروا المحارم و المناهی، فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ عَنْ الطَّاعَةِ فَاعْلَمُوا أَنَّ مَا عَلَى رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ فليس عليه الا البلاغ، و التوفيق و الخذلان الى الله، فان اطعتم و الا فاستحققتم العذاب.

لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ سَبَبِ نَزُولِ آيَةِ أَنْ يَكُونَ قَوْمِي مِنْ صَحَابِهِ فِي أَنْ يَوْمِهَا كَمَا كَانَتْ حَرَامًا كَرَدْتُمْ مِنْ دُنْيَا بِيْرُونَ شَدِيدَةً وَ بَدَدْتُمْ وَ اِشْيَانِ مِيْ خُورَدَه بُوْدَنْد بِنَازْگِي، وَ دَر شَكْمِ اِشْيَانِ مِيْ بُوْد. مَسْلَمَانَانِ بَرَايْشَانِ بَتْرَسِيْدَنْد، وَ اَز حَالِ اِشْيَانِ رَسُوْلِ خُدا رَا پَرَسِيْدَنْد. اَيْنِ آيَةِ دَر شَانِ اِشْيَانِ اَمْد. مِيْگُوِيْد: بَر اِشْيَانِ تَنْگِي نِيْسْت، وَ اِشْيَانِ رَا بَزَه نِيْسْت دَر اَنْجِه چَشِيْدَه بُوْدَنْد اَز مِيْ پِيْشِ اَز تَحْرِيْمِ.

اَيْنِ طَعْمُوا شَرَبُوا اِسْتِ چِنَانِ كِه جَايِ دِيْگَرِ كَفْت: وَ مَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِيْ. شَرَابِ مَطْعُوْمِ اِسْتِ اَمَّا نِه مَأْكُوْلِ اِسْتِ. اِذَا مَا اتَّقُوا يَعْنِي الْكُفْرَ بِاللَّهِ، وَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَجَدُوا لِلَّهِ وَ اجْتَنَبُوا وَ قَرَّبُوا، ثُمَّ اتَّقُوا تَكْذِيْبَ رَسُوْلِهِ، وَ صَدَقُوْهُ، ثُمَّ اتَّقُوا اِتِّيَانَ الْمَحَارِمِ الَّتِي عَرَفُوا حَرَمَتَهَا، وَ احْسَنُوا فِيْ تَرْكِهَا، وَ قِيلَ اِذَا مَا اتَّقُوا الْمَعَاصِيَ وَ الشَّرْكَ، ثُمَّ اتَّقُوا اِتِّمَامًا عَلَى تَقْوَاهُمْ، ثُمَّ اتَّقُوا ظُلْمَ الْعِبَادِ مَعَ ضَمِّ الْاِحْسَانِ اِلَيْهِ. وَ قِيلَ: اِذَا مَا اتَّقُوا الشَّرْكَ وَ آمَنُوا صَدَقُوا، ثُمَّ اتَّقُوا الْكِبَائِرَ وَ آمَنُوا اَزْدَادُوا اِيْمَانًا، ثُمَّ اتَّقُوا الصَّغَائِرَ حَذَرًا وَ احْسَنُوا تَنْفَلُوا.

قال علي بن ابي طالب (ع): «ان عثمان من الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ثُمَّ اتَّقُوا وَ آمَنُوا ثُمَّ اتَّقُوا وَ احْسَنُوا»، وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ.

در روزگار عمر، قدامه بن مطعون می خورد. عمر خواست که وی را حد زند قدامه گفت: شما را نیست که مرا حد زنید، که الله میگوید: لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعْمُوا، و من از جمله مؤمنانم و در بدر بوده‌ام. عمر گفت راه غلط کردی، و گمانت خطاست، که رب العالمین گفت: اِذَا مَا اتَّقُوا وَ آمَنُوا، و تقوی آنست که آنچه خدا حرام کرد، از آن پرهیزی، و گرد آن نگردی. علی بن ابی طالب گفت: یا عمر! من از نزول این آیت خبر دارم، چون رب العالمین خمر حرام کرد، جماعتی از مهاجر و انصار بیامدند و گفتند: یا رسول الله برادران ما و پدران ما که در بدر بودند، و در احد کشته شدند، ایشان در آن حال می همی خوردند، چه گویی در ایشان؟ و چه حکم کنی از بهر ایشان؟ رسول خدا توقف کرد، تا جبرئیل آمد، و آیت آورد: لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ اَلَايَةِ. پس عمر بفرمود، و قدامه را حد مفتری بزدند، و گفتند: اِن شَارَبِ الْخَمْرَ اِذَا شَرِبَ اِنْتَشَى، و اذا انتشى هذى، و اذا هذى افتري، فيقم عليه حد المفتری ثمانين جلده.

یا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَيَبْلُوَنَّكُمْ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِنَ الصَّيْدِ اَيْنِ «مَنْ» تَبْعِيضِ اِسْتِ اَز دُو وَجِه: يَكِي اَنْكِه اَيْنْجَا صِيْدِ بَر مِيْخَوَاهِدِ نِه صِيْدِ بَحْرِ، وَ دِيْگَرِ وَجِه اَنْكِه صِيْدِ اِسْتِ دَر حَالِ اِحْرَامِ نِه دَر حَالِ اِحْلَالِ. تَنَالُهُ اَيْدِيْكُمْ اَنْ صِيْدِ كِه دِسْتِهَائِ شَمَا بَأَنْ رَسَدِ اَز خَايِه مَرْغِ يَا بَجِه كِه اَز اَشْيَانِه بَرْنَخَاْسْتِه، وَ رَمَاخُكُمْ يَا بَأَنْ رَسَدِ نِيْزِه هَائِ شَمَا، وَ بَر قِيَاْسِ نِيْزِه تِيْرِ وَ سَنْگِ وَ كَمَنْدِ وَ جَزِ اَز اَنْ اَز اَيْنِ كِبَارِ صِيْدِ چُونِ خَرْگُوْرِ وَ گَاوِ دَسْتِيْ وَ شَتْرِ مَرْغِ وَ امْتَالِ اَنْ. مِيْگُوِيْد: شَمَا رَا بَخَوَاهِدِ

آزمود، یعنی که شما را بر آن قادر خواهد کرد، و آن پیش شما خواهد آورد، و فائده البلوی اظهار المطیع من العاصی، و الا فلا حاجة له الی البلوی. و این در سال حدیبیه بود که رسول خدا را از مکه باز داشتند، و هم آنجا قربان کرد صد تا اشتر، چنان که در قصه حدیبیه است، و مرغان و وحش بیابان فراوان روی بایشان نهادند، و از آن همی خوردند، و با رحال ایشان همی درآمیختند، و ایشان هم در حرم بودند و هم در احرام.

لِيَعْلَمَ اللَّهُ أَي ليرى الله، لانه قد علمه، مَنْ يَخَافُ بِالْغَيْبِ أَي يخاف الله الذي لم يره فلا يتناول الصيد و هو محرم، فَمَنْ اعْتَدَى بَعْدَ ذَلِكَ أَي من اخذ الصيد عمدا بعد النهي و هو محرم، فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ يضرب ضربا وجيعا، و يسلب ثيابه، و يغرّم الجزاء، و حكم ذلك الى الامام فهذا العذاب الاليم.

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَ أَنْتُمْ حُرْمٌ این آیت در شأن ابو الیسر فرو آمد، نام وی عمرو بن مالک الانصاری، در سال حدیبیه محرم بود احرام بعمره گرفته، بخر گوری رسید، او را طعنه‌ای زد بیفکند، و بکشت. این آیت فرو آمد: لا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَ أَنْتُمْ حُرْمٌ. رب العالمین در این آیت حرام کرد بر محرم که احرام بحج گرفته باشد یا بعمره که صید بر گیرد و کشد یا تعرض آن کند بهیچ وجه.

و بدان که صید دو است: یکی صید بحر، دیگر صید بر. هر چه صید بحر است خوردن آن همه حلال است، و گرفتن آن محرم را رواست، و آنچه صید بر است، آنچه گوشت آن حرام است کشتن آن حلال است مگر یربوع، و هر چه گوشت آن حلالست صید کردن آن حرام است.

وَ مَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمِّدًا میگوید: هر که صیدی کشد از آنچه گوشت وی حلالست متعمدا ای ذاکرا لاحرامه، قاصدا الی قتله، او مخطئا فی قتله، ناسیا لاحرامه.

بیشترین علما چون شافعی و مالک و ابو حنیفه و اهل شام و عراق جمله بر آنند که این جزاء صید در عمد و در خطا یکسانست. زهری گفت: نزل القرآن بالعمد، و جرت السنّة فی الخطاء، و ذلك

قوله (ص): «فی الضبع کبش اذا اصابه المحرم»، و لم یفصل بین متعمد و غیره، فاجری علی العموم. و گفته‌اند: ضمان صید همچون ضمان مال است، لانه يجب فی الصغیر صغیر و فی الکبیر کبیر کضمان الاموال، و معلومست که ضمان مال، عمد و خطا در آن یکسانست، ضمان صید همچنانست.

فَجَزَاءٌ مِثْلُ مَا قُتِلَ مِنَ النَّعَمِ عاصم و حمزه و کسایبی فجزاء بتنوین خوانند، و مثل برفع، باقی باضافت خوانند بی‌تنوین. و معنی جزا فدا است. و بدان که صید بر دو ضربست: یکی آنست که آن را مثل نیست از نعم، همچون عصفیر و قنابر و ما دون الحمام، هر چه کم از کیوتر باشد وی را از نعم مثلی نبود، جزاء وی آنست که آن را قیمت کنند، و آن گه آن قیمت بدرویشان نباید داد بلکه صرف کنند باطعام، و آن طعام بدرویشان تفرقت کنند، هر درویشی را مدی، یا پس روزه دارد بجای هر مدی روزی، و ضرب دوم از صید آنست که آن را مثل است از نعم، جزاء وی مثل آنست و آن بر دو ضربست: ضربی آنست که صحابه در آن حکم کرده‌اند: فی النغامة بدنة، و فی حمار الوحش بقرة، و فی الغزال عنز، و فی الارنب عناق، و فی الیربوع جفرة. و ضربی آنست که صحابه در آن حکم نکرده‌اند، دو مرد دانشمند عدل از اهل خبره باید که در آن نظر کنند، و هر چه شبهی دارد بآن صید، و بآن نزدیکتر بود، آن را واجب گردانند. اینست که رب العزة گفت: يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ یعنی من اهل دینکم، هَدِيًّا بِالْبَالِغِ الْكَعْبَةِ لفظه معرفة، و معناه نكرة، تقدیره بالغ الكعبة. أَوْ كَقَارَةَ طَعَامُ مَسَاكِينِ قراءت مدنی و شامی كَقَارَةَ بی‌تنوین است،

طعام بخفض میم. باقی بتنوبین خوانند و بضمّ میم. أَوْ عَدْلٌ ذَلِكَ صِيَامًا ای مثل ذلك من الصيام. صیاما منصوب علی التمییز، و عدل و عدل بفتح عین و کسر عین بقول بصریان یکسانست، و گفته‌اند: بکسر عین مثل باشد از جنس خویش، و بفتح عین مثل باشد از غیر جنس وی.

يَحْكُمُ بِهِ نَوَآءُ عَدْلٍ مِنْكُمْ چون دو عدل حکم کردند و جزاء آن پدید کردند، وی مخیر است میان سه چیز: اگر خواهد آن مثل بیرون کند، و بدرویشان دهد، و اگر خواهد آن مثل را قیمت کند با درم، و آن درم باطعام صرف کند، و طعام بدرویشان دهد، هر درویشی را مدی، و اگر خواهد روزه دارد هر مدی را روزی، که رب العزة بلفظ «او» گفت، و ذلك یوجب التخیّر.

اما مذهب بو حنیفه در جزاء صید آنست که: هر که صیدی کشد در حال احرام، بروی قیمت آن واجب شود اگر آن صید مثل دارد یا ندارد، پس آن قیمت اگر خواهد بدرویشان دهد، و اگر خواهد صرف کند با چهارپایی قربانی، و گوشت آن بر درویشان تفرقه کند، و اگر خواهد آن قیمت باطعام کند، و هر درویشی را نیم صاع بدهد، و اگر خواهد روزه دارد هر نیم صاع را روزی، و در موضع تقویم صید علما مختلف‌اند. قومی گفتند: آنجا که صید گیرد و کشد هم آنجا قیمت کنند در هر شهری و هر موضعی که باشد. قومی گفتند: لا بد بمکه باید و بمناء، که رب العزة گفت: هَدِيًّا بِالْبَالِغِ الْكَعْبَةِ، و قال تعالى: ثُمَّ مَحَلُّهَا إِلَى الْبَيْتِ الْعَتِيقِ لِيُدُوقَ وَبَالَ أَمْرِهِ ای جزاء ذنبه. عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ مِنْ قَتْلِ الصَّيْدِ قَبْلَ التَّحْرِيمِ، و من عاد الی قتل الصید محرما حکم علیه ثانیاً، و هو بصدد الوعد، فَيَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ فِي الْآخِرَةِ، وَ اللَّهُ عَزِيزٌ ای منیع فی ملکه، ذُو انْتِقَامٍ مِنْ اَهْلِ مَعْصِيَتِهِ.

أَجَلٌ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ هر چه آبی است گوشت آن حلالست، و گرفتن آن حلال، و در چهار چیز خلافت: یکی مردم آبی، قومی گفتند از علما که: گوشت او مکروه است حرمت صورت را، و دیگر ضفدع، گفتند که خوردن آن مکروه است دو معنی را: یکی آنکه زهر دار است، و قومی گفتند: از جهت خبر «فانه اکثر خلق الله تسبیحا»، و در خبر است که «نقیفه تسبیح»، و سدیگر مار گفتند که مار بحری زهر دار است چون مار بری، و کژدم هم چنان. چهارم فیل است، گوشت آن حرام، لانه اشبه الخلق بالخنزیر. قال الماستوی ان لحم الفیل حلال، لانه مایی، و هو داخل فی مذهب مالک و داود: ان ذوات الارواح كلها حلال ما خلال الخنزیر، بدلیل قوله تعالى: قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا إِلَيَّ قَوْلُهُ «أَوْ لَحْمَ خِنْزِيرٍ»، و هو قول ابن عباس و ابن عمر و ابی هریره و عائشة و عبید بن عمیر من التابعین، و هو مذهب مالک و داود.

قومی از علما این تقسیم بر قاعده دیگر نهاده‌اند. گفتند: هر چه آبی است بر سه وجه است: ماهیان‌اند و اجناس آن، همه حلال‌اند، و ضفادع‌اند و اجناس آن، همه حرامند، و هر چه باقیست در آن دو قول است: يك قول همه حرامند، و به قال ابو حنیفه، و بدیگر قول همه حلال‌اند، و به قال اکثر العلماء من اصحابه، و الدلیل علیه

قوله (ص): «هو الطهور ماؤه، الحل میتته»، و قال ابو بکر الصدیق: «كل دابة ماتت في البحر فقد ذكاهها الله لكم»، و قال بعضهم: ما كان مثاله في البر حلالا فهو حلال في البحر، و ما كان مثاله في البر حراما فهو حرام في البحر. قالوا: و أراد بالبحر جميع المياه و الانهار، لان العرب سمی النهر بحرا، و منه قوله تعالى: ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ. قوله: وَ طَعَامُهُ مَتَاعًا لَكُمْ قال سعید بن جبیر صیده کان طریا، و طعامه الملیح منه. ابن عباس گفت: صیده ما اصطدناه بأبدینا، و طعامه ما مات فيه. گفت: صید بحر آنست که بدست خویش صید کنیم، و طعام آنست که هم در آب بمیرد،

و موج آن را بر کنار افکند، و آنچه مصطفی (ص) گفت: «ما جزر الماء عنه فكل، و ما طفاً فيه فلا تأكل»، آن نهی تنزیه است نه نهی تحریم. قال ابن عباس: اشهد الى ابي بكر انه قال: السمك الطافي حلال لمن اراد اكله. و سبب نزول این آیت آن بود که قومی از بنی مدلج گفتند: یا رسول الله ما صید بحر کنیم، و گاه گاه دریا موج زند، و ماهیان از قعر دریا با آب بساحل افتند. پس آب بجای خویش باز شود، و ماهیان بی آب بمانند، و بر خشک زمین بمیرند، چون ما آن را مرده یابیم خوریم یا نخوریم؟ حلال است یا حرام؟

قال: فأنزل الله تعالى: أَجَلٌ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَ طَعَامُهُ مَتَاعاً لَكُمْ وَ لِلسَّيَّارَةِ.

جابر بن عبد الله گفت: رسول خدا ما را بغزایی فرستاد، و ابو عبیده جراح را بر ما امیر کرد، و با ما هیچ زاد نبود مگر صاعی خرما، در انبانی کرده، گه گه ابو عبیده هر یکی را از ما از آن خرما یکی بدادی، و کنا نمصها کما يمص الصبي، و نشرب عليها الماء فتكفينا يوماً الى الليل، گفتا: باین دشخواری و رنج روزگار بسر می بردیم تا بساحل دریا رسیدیم، دابه‌ای را دیدیم مرده بر ساحل دریا، بر مثال کوه پاره‌ای، و آن را عنبر میگفتند. بو عبیده گفت: بخورید ازین دابه، که شما را حلالست. يك ماه بر آن موضع نشستیم، و از آن خوردیم، و از عظیمی که بود از چشم خانه وی خروارها روغن بیرون کردیم، و بو عبیده سیزده کس را در چشم خانه وی نشانند، تا باز گویند که چه عظیم دابه‌ای بود! پس از آن زاد برگرفتیم، و آمدیم به مدینه، و رسول خدا را از آن خیر کردیم، فقال (ص): «هو رزق اخرج الله لكم، فهل معكم من لحمها شيء؟»

فأرسلنا الى رسول الله شيئاً منه، فأكله.

مَتَاعاً لَكُمْ وَ لِلسَّيَّارَةِ یعنی منفعة لكم، یعنی للمقيم و المسافر يبيعون منه و يتزودون منه. پس دیگر باره تحریم صید بر محرم باز آورد، گفت: وَ حُرْمَ عَلَيْنَكُم صَيْدُ الْبَرِّ مَا دُمْتُمْ حُرْمًا اى محرمین، فلا يجوز للمحرم اكل الصيد اذا صاد هو، او صید له بأمره، فاما اذا صاد حلال بغیر امره و لا له فيجوز له اكله، و اذا قتله المحرم فهل يجوز للحلال اكله؟ قال الشافعي: يجوز، لانه زكاة مسلم، و عند ابي حنيفة لا يجوز، و أحله محل زكاة المجوسی.

قال جابر: سمعت رسول الله (ص) يقول: «صيد البر لكم حلال ما لم تصيدوه او يصد لكم.

وَ اتَّقُوا اللهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ فِي الآخرة، فيجزىكم باعمالكم.

جَعَلَ اللهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ عرب هر خانه‌ای که مربع باشد آن را کعبه گویند، و اصل آن از ارتفاع است. کعب آدمی از آن کعب گویند که از پای فرا رسته بود، و ارتفاع گرفته، و قيل للجارية اذا قاربت البلوغ، و خرج ثديها قد تكعبت.

خانه مربع کعبه گویند، لارتفاعها من الارض، و نتوء زواياها، و این خانه کعبه را بیت الحرام گفت، و تفسیر این در آن خبر است که مصطفی (ص) گفت روز فتح مکه: «ان هذا البلد حرمة الله يوم خلق السماوات و الارض، فهو حرام بحرمة الله الى يوم القيامة، و انه لن يحل القتال فيه لاحد قبلي، و لم يحل لي الا ساعة من النهار، فهو حرام بحرمة الله الى يوم القيامة لا يعضد شوكة، و لا ينقر صيده، و لا يلتقط لقطته الا من عرفها، و لا يختلي خلاه الا الاذخر»

، و فی روایة اخرى: «من جاءني زائراً لهذا البيت، عارفاً لحقه، مذعناً لي بالربوبية حرمت جسده على النار».

قياماً للناس اى قواماً لهم فى امر دينهم، يقومون اليه للحج، و قضاء النسك، و امر دنياهم اى صلاحاً لمعاشهم من التجارات، و ما يجبى اليه من الثمرات. وَ الشَّهْرَ الْحَرَامَ بلفظ جنس گفت، و مراد بآن ماههای حرام است، و آن

چهاراند: واحد فرد، و هو رجب، و ثلاثة سرد: ذو القعدة و ذو الحجة و المحرم. و الهدي و القلائد هدی قربانست که بمنای برند، و قلائد آنست که در گردن ایشان کنند، و این آن بود که مرد چون از حرم بتجارت بیرون میشد در ماه حرام، در کار خویش نظر کردی اگر دانستی که باز گردد پیش از آنکه ماه حرام بگذرد، هم چنان ایمن بیرون شدی، و هیچ نشان بر خود و بر راحله خویش نکردی، و اگر دانستی که می‌بازنگردد در ماه حرام، امن خویش را نشان بر خود کردی و بر راحله خویش، و نشان آن بود که پوست درخت حرم با خود داشتی، و بر راحله خویش افکندی، تا هر جایی که رفتی ایمن بودی، و کس تعرض وی نکردی. اینست که رب العالمین گفت: وَ الْهُدْيِ وَ الْقَلَائِدِ يَعْنِي كُلَّ ذَلِكَ كَانَ قِيَامًا لِلنَّاسِ وَ أَمْنًا فِي الْجَاهِلِيَّةِ.

ذَلِكَ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ وَ جِه تَأْوِيلِ آيَةِ وَ آخِرِ أَنْ بَاطِلٌ فِي بَسْتِنِ آنست، که رب العالمین این تعظیم که نهاد خانه خویش را، و حرم و احرام را، از آن نهاد تا آن را بزرگ دارند، و حرمت آن بشناسند، و آزر آن بزرگ دارند، و بدانند که چون جانور بی عقل درو می‌نیازارند، در آزردن مسلمان در حرم چه وبالست! و چون فرمود که در حرم کفتار می‌زارید از آنست که تا دانند که در آزار مسلمان در حرم چیست؟ و دیگر الله دانست که نمازگر را از جهت بد نیست و از قبله، و کعبه قبله ساخت، و دانست که حج را هنگامی باید، آن را هنگامی ساخت، و دانست که هدی را نشان آزر باید، نشان ساخت، و در حمله حرم جای امن ساخت، از آنکه عرب در جاهلیت بس ناپاک و خون ریز بودند و بد فعل، راه ببیم داشتند، و مال بناحق می‌بردند، و بجای يك کس جمعی را می‌کشتند، طلب ثار را. رب العزة چون از ایشان این فعل میشناخت و میدانست کعبه حرم ساخت، و ماه حرام، و هدی و قلائد پدید کرد، و تعظیم آن فرمود، تا ایشان را بر مال و بر نفس خویش امن پدید آمد، و هر جای که نشان درخت حرم دیدند، سر بر خط فرمان نهادند، و تعظیم آن را دستهای بیداد و غارت کوتاه کردند. و دانست رب العزة که اگر ایشان را بعبادت جاهلیت خویش فرو گذارد جهان خراب گردد. و مردم کشته شوند، و متاجر باطل گردد، رب العزة گفت: این همه بدان کردم تا شما بدانید که هر چه در آسمان و زمین است از مصالح بندگان و مرافق ایشان من می‌دانم، و بهمه چیزی دانا و توانام.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَيْسِرُ الْآيَةُ

قال النبي (ص): «الخمير جماع الاثم و أم الخبائث»

خمر اصل خبائث است و کلید کبائر، مایه جنایات، و تخم ضلالت، و منبع فتنه. عقل را بپوشد، و دل را تاریک کند، و چشمه طاعت خشک کند، و آب ذکر باز بندد، و در غفلت بگشاید. نفس از خمر مست شود، از نماز باز ماند. دل از غفلت مست شود، از راز باز ماند.

بیر طریقت گفته بزبان و عظم مرین غافلان را که: «ای مستان پر شهوت! و ای خفتگان غفلت! شرم دارید از آن خداوندی که خیانت چشمها میداند، و باطن دلها می‌بیند: «بِعَلْمِ خَائِنَةِ الْأَعْيُنِ وَ مَا تُخْفِي الصُّدُورُ». آه! کجاست دره عمری و ذو الفقار حیدری؟! تا در عالم انصاف برین مستان بی‌ادب حد شرعی براند، و این غافلان خفته را بجناباند؟ خبر ندارد آن مسکین که خمر می‌خورد، که چون قدح بر دست نهند عرش و کرسی در جنبش آید، و از حضرت عزت ندا آید که: «و عزتی و جلالی لا ذیقنهم الیم عذابی من الحمیم و الزقوم».

میسر قمار است، و در قمار خانه کسی که پاکباز و کم زن بود، او را عزیز دارند، و مقدم شناسند. اشارت است بطریق جوانمردان که: ابدانهم مطروحة فی شوارع التقدير يطأها كل عابری سبيل من الصادرين عن عين المقادير. خود را در شاهراه تقدیر بیفکنند تا زیر هر خسی پست شوند، و از بند هر زنگی بیرون آیند، و خود را ناچیز شمردند. تا تو اندر بند رنگ و طبع و چرخ و کوکبی کی بود جائز که گویی دم قلندروار زن

وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ احْذَرُوا الْآيَةَ مَرْدٌ بَابِدٌ كَهْ دَر رَاهِ شَرَعِ هَمَّغِي وَ يِ عَيْنِ فَرْمَانِ گَرْدَدِ، وَ يَكُ چَشْمِ زَخْمِ دَر وَقْتِ فَرْمَانِ تَأْخِيرِ وَ مَخَالَفَتِ رَوَا نَدَارِدِ.

چنان که حکایت کنند که یکی از خلفا وقتی بر وی مسأله مشکل شده بود کس فرستاد به شافعی تا حاضر شود. چون کس خلیفه پیش شافعی رسید، او را دید که دستار را می‌پیچید. گفتا: فرمان امیر المؤمنین است که بیایی. شافعی دندان فراز کرد، و موافقت فرمانرا آنچه از آن دستار ناپیچیده مانده بود فرو درید، و بیایان نبرد، که در فرمان خلیفه تأخیر روا نیست. عجا کارا! در فرمان مخلوق موافقت شرع را چنین ایستاده بودند، باری بنگر تا در همه عمر يك نفس در فرمان خدا و تعظیم وی راست رفته‌ای یا نه؟

لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ الْآيَةَ چُونِ اَغْلِبِ رُوزْگَارِ مَرْدِ دَرِ تَعْظِيمِ اَمْرِ وَ نَهْيِ بَسْرِ مِی‌شُودِ، وَ مَعْظَمِ احوالِ وی دَرِ اَدبِ صَحْبَتِ وَ دَرِ خَدْمَتِ بَرِ سُنْتِ بُوْدِ، دَرِ يَكِ نَفْسِ وَ دَرِ يَكِ لَقْمِهْ بَا وَ يِ مَضَائِقَتِ نَكَنْدِ، هَرِ كِهْ مَایِهْ ايمانِ دارد، وَ تَقْوَى شَعَارِ خُودِ گَرْدَانِدِ، چنان که گفت: إِذَا مَا اتَّقَوْا وَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَ آمَنُوا يَعْنِي اتَّقُوا الْمَنعَ وَ آمَنُوا بِالْخَلْفِ. بَا دَرُويشَانِ مَوَاسَاتِ كَنْدِ، وَ دَسْتِ اِنْفَاقِ وَ صَدَقَهْ بَرِ ايشانِ گَشَادِهْ دَارِنْدِ، وَ اَزِ مَنعِ وَ بَخْلِ بَپَرِهِيْزِنْدِ، وَ دَانَنْدِ كِهْ هَرِ چِهْ دَرِ رَاهِ خُدا هَزِيْنِهْ كَنْدِ، خَلْفِ اَنِ دَرِ دُو جِهَانِ بَازِ يَابَنْدِ، چنان که گفت: «وَ مَا اُنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ» اَيْنِ خُودِ صَفْتِ عَوَامِ اسْتِ، وَ بِيَانِ مَرَاتِبِ احوالِ ايشانِ. بَازِ صَفْتِ اهلِ خُصُوصِ كَرْدِ، وَ تَقْوَى وَ اِحْسَانِ ايشانِ يادِ كَرْدِ: ثُمَّ اتَّقَوْا وَ اَحْسَنُوا اِي اتَّقُوا شُهُودِ الْخَلْقِ وَ اَحْسَنُوا، اِي شُهُودِ الْحَقِّ، فَالْاِحْسَانُ اِنْ تَعْبُدُ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ، كَمَا فِي الْخَبْرِ.

وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ اَعْمَالًا وَ الْمُحْسِنِينَ أَمَالًا وَ الْمُحْسِنِينَ احوالًا.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْنَلُوا الصَّيْدَ وَ أَنْتُمْ حُرْمٌ صِيدٍ بَرِ مَحْرَمِ حَرَامِ كَرْدِ اَزِ بَهرِ اَنَكِهْ مَحْرَمِ قَصْدِ زِيَارَتِ كَعْبِهْ دَارِدِ. اشارت میکند که هر که قصد خانه ما دارد، و روی بکعبه مشرف مقدس نهد، و در جوار حضرت ما طمع کند، کم از آن نبود که صید بیابانی ازو در زینهار و امان باشند، که وی خویشتن را درین قصد که پیش گرفت در غمار ابرار و اخیار آورد، و صفت ابرار اینست که: لَا يُوذُونَ الدَّرَّ وَ لَا يَضْمُرُونَ الشَّرَّ.

وَ گَفْتِهْاَنْدِ كِهْ اِحْرَامِ دُو نُوْعِ اسْتِ: اِحْرَامِ حَاجِي بَتْنِ، وَ اِحْرَامِ عَارِفِ بَدَلِ، حَاجِي تَا بَتْنِ مَحْرَمِ اسْتِ صِيدِ بَرِ وَ يِ حَرَامِ، عَارِفِ تَا بَدَلِ مَحْرَمِ اسْتِ طَلَبِ وَ طَمَعِ وَ اِخْتِيَارِ بَرِ وَ يِ حَرَامِ.

وَ نِشانِ اِحْرَامِ دَلِ سِهْ چِيْزِ اسْتِ: بَا خَلْقِ عَارِيْتِ وَ بَا خُودِ بِيْگَانِهْ، وَ دَرِ تَعْلُقِ اَسُودِهْ.

وَ ثَمْرِهْ اِحْرَامِ دَلِ سِهْ چِيْزِ اسْتِ اَمْرُوزِ، وَ سِهْ چِيْزِ فَرْدَا: اَمْرُوزِ حَلَاوَتِ مَنَاجَاتِ وَ تَوْلَدِ حَكْمَتِ وَ صَحَّتِ فَرَاسْتِ، وَ فَرْدَا نُوْرِ مِشَاهِدَتِ وَ نَدَاءِ لَطْفِ وَ جَامِ شَرَابِ.

جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ الْآيَةَ دَرِ اَثَارِ بِيَارِنْدِ كِهْ چِهَارِ هِزارِ سَالِ اَنِ كَعْبِهْ مَعْظَمِ رَا بَتَخَانِهْ اَزْرِي



ساخته بودند، تا از غیرت نظر اغیار بخداوند خود بنالید که: پادشاه! مرا شریفترین بقاع گردانیدی، و رفیعترین مواضع ساختی، بیت الحرام نام من نهادی، و امن و امان خلق در من بستی. پس بیلاء این اصنام مبتلا کردی. از بارگاه جبروت بدو خطاب رسید که: آری چون خواهی که معشوق صد و بیست و چهار هزار نقطه طهارت باشی، و خواهی که همه اولیا و صدیقان و طالبان را در راه جست خود بینی، و آن را که خواهی بنام در کنار گیری، و صد هزار ولی و صفی را جان و دل در راه خود بتاراج دهی، کم از آن نباشد که روزی چند در بلاء این اصنام بسازی، و صفات صفا و مروه را در بطش قهر غیرت فرو گذاری. سنت ما چنین است.

کسی را که روزی دولتی خواهد بود، نخست او را از جام قهر شربت محنت چشائیم.

خواست ما اینست، و بر خواست ما اعتراض نه، و حکم ما را مردّ نه، و صنع ما را علت نه: «نفعل ما نشاء و نحکم ما نرید».

#### ۱۴ النوبة الاولى

قوله تعالى: اعلموا بدانید: اَنَّ اللّٰهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ که اللّٰه سخت عقوبت است سختگیر، وَ اَنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۹۸) و بدانید که خدای آمرزگار است و بخشاینده.

ما عَلَى الرَّسُولِ نِيسْتِ بر پیغامبر فرستاده، اِلَّا الْبَلَاغُ مگر رسانیدن پیغام، وَ اللّٰهُ يَعْلَمُ و خدای میداند، ما تُبْدُونَ آنچه پیدا می‌نمائید، وَ ما تَكْتُمُونَ (۹۹) و آنچه پنهان می‌دارید.

قُلْ بگو! لا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَ الطَّيِّبُ همسان نیست پلید و پاک، وَ لَوْ اَعْجَبَكَ و هر چند که ترا شگفت آید، كَثْرَةُ الْخَبِيثِ فراوانی پلید، فَاتَّقُوا اللّٰهَ و پرهیزید از خشم و عذاب خدای، يا اُولِي الْأَلْبَابِ ای زیرکان و خردمندان، لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۱۰۰) تا جاوید پیروز مانید.

يا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای ایشان که بگرویدند، لا تَسْأَلُوا مپرسید عَن اَشْيَاءٍ از چیزهایی اِنْ تُبَدَّ لَكُمْ که اگر شما را جواب آن پیدا کنند، تَسْأَلُكُمْ آن جواب شما را اندوهگن کند، وَ اِنْ تَسْأَلُوا عَنْهَا و اگر از آن بپرسید، حِينَ يُنَزَّلُ الْقُرْآنُ اکنون که قرآن فرو میفرستند، تُبَدَّ لَكُمْ جواب آن شما را پیدا کنند، عَفَا اللّٰهُ عَنْهَا خدای شما را از آن بی‌نیاز کرد، و آن از شما درگذاشت، وَ اللّٰهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ (۱۰۱) و اللّٰه آمرزگار است بردبار.

قَدْ سَأَلَهَا پرسید از چنانها، قَوْمٌ مِنْ قَبْلِكُمْ گروهی پیش از شما، ثُمَّ اَصْبَحُوا بها کافرین (۱۰۲) آن گه بآن جواب که شنیدند کافر شدند.

ما جَعَلَ اللّٰهُ خدا واجب نکرد و فرمود مِنْ بَحِيرَةٍ از آن نهاد و سنت جاهلیت که شتر را گوش میشکافتند، وَ لا سَائِبَةٍ و نه آن شتر که فرو می‌گذاشتند، و از بار بر نهادن و بر نشستن آزاد میکردند، وَ لا وَصِيْلَةٍ و نه آن شتر که با همتای خویش می‌پیوست، و آن را نمی‌کشتند وَ لا حَامٍ و نه آن شتر که پشت خویش را حمی کرد وَ لَكِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَكِن ايشان که کافر شدند، يَقْتَرُونَ عَلَى اللّٰهِ الْكُذِبَ دروغ می‌گفتند بر خدای و ناراست میساختند وَ اَكْثَرُهُمْ لا يَعْقِلُونَ (۱۰۳) و بیشتر ایشان آن بودند که صواب در نمی‌یافتند.

وَ اِذَا قِيلَ لَهُمْ و چون ایشان را گفتندی تَعَالَوْا اِلَى ما اُنزَلَ اللّٰهُ بازآئید بآنکه اللّٰه فرو فرستاد وَ اِلَى الرَّسُولِ و با رسول وی آئید قالوا گفتند: حَسْبُنَا بَسَنده بود ما را، ما وَجَدْنَا عَلَيْهِ اَبَاءَنَا آنچه پدران خویش بر آن یافتیم اَوْ لَوْ كَانَ اَبَاؤُهُمْ باش و اگر پدران ایشان، لا يَعْلَمُونَ شَيْئاً هیچ چیز نمی‌دانستند، وَ لا يَهْتَدُونَ (۱۰۴) و نه فرا راه حق می‌دیدند.



علم نجوم تجربت است، و علم کلام هلاک است، و علم معاش شغل عامه خلق است، و علم حکمت آئینه است، و علم حقیقت یافت است.

علم توحید را گفت جلّ جلاله: فَسئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ، هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ. علم فقه را گفت: لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ.

علم و عظم را گفت: كُونُوا رَبَّانِيِّينَ، لَوْ لَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ، لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ، و اصل این علم و عظم تهدید است بی تقنیط، و وعد است بی امن، و دلالت است بر معرفت. و علم تعبیر را گفت: وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهَا نَارٌ قَالَ لِيَلْغِبْكَ رَبِّي وَأَسْمَأُ بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ. علم و قیاس و خاطر، اما چون نبود حقیقت است آن را می گوید: «قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا». و علم طب را گفت: عِلْمَ الْإِنْسَانِ مَا لَمْ يَعْلَمْ، و اصل آن تجربت است و حیلت، و آن مباح است و نیکو و عفو. شافعی گفت: «العلم علمان علم الادیان و علم الأبدان».

و علم نجوم را گفت: وَ بِاللَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ، و آن چهار قسم است: يك قسم واجب، و آن علم دلایل قبله است، و معرفت اوقات نماز، و دیگر قسم مستحب است و نیکو، و آن علم شناختن جهان و طرق است رونده را در بر و بحر، آن را می گوید: «لِيَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ». قسم سوم مکروه است، و آن علم طبایع است بکواکب و بروج. چهارم قسم حرام است، و این علم احکام است بسیر کواکب، و آن علم زنادقه و فلاسفه است.

اما علم کلام آنست که گفت جلّ جلاله: وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لِيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ. جای دیگر گفت: زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا، همانست که گفت: «وَ إِنْ يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ»، و آن بگذاشتن نص کتاب و سنت است، و از ظاهر با تکلف و بحث شدن است، و از اجتهاد با استحسان عقول و هوای خود شدن است، و دانستن این علم عین جهل است. شافعی گفت: «العلم بالكلام جهل و الجهل بالكلام علم». و علم معاش را گفت: يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا، همانست که گفت: «وَلَمْ يَرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ»، و آن علم کسبها است بدانش و رغبت میان عامه خلق، کس است بر میانه، و کس است بحرص، و آن علم عادتست. اما علم حکمت را الله گفت جلّ جلاله: وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ. و علم حقیقت را گفت: وَ عِلْمَانَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا، همانست که گفت: عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا. و شرح این هر دو نوع علم جای دیگر گفته شود ان شاء الله.

و آنچه مصطفی (ص) گفت: «طلب العلم فريضة على كل مسلم»، علما مختلفاند که از این انواع علوم کدامست. متکلم گفت: علم کلام است، که معرفت حق تعالی بدان حاصل می آید. فقه گفتند: علم فقه است، که حلال از حرام بوی جدا میشود. اصحاب حدیث گفتند: علم کتاب و سنت است که اصل علوم شرع آنست.

صوفیان گفتند: علم احوال دل است، که راه بندگی آنست، و سعادت بنده در آن است، اما اختیار محققان آنست که این خبر بیک علم مخصوص نیست، و این علمها همه نیز واجب نیست بلکه هر چه بنده را بدان حاجت است، در وقت حاجت واجب است، پس معنی خبر آنست که طلب علمی که بنده را بعمل آن حاجت است واجب است. نخست علم معرفت خداست، و اعتقاد اهل سنت. پس علم نماز و طهارت، آن مقدار که فریضه است، و آنچه سنت است علم آن نیز سنت است، و چون فرامه رمضان رسد روزه داشتن در ماه رمضان فریضه است، و اگر نصابی مال وی را حاصل شود چون يك سال تمام بسر شود، بر وی واجب است که بداند که زکاة آن چند است، و فرا که می باید داد؟ و شرط آن چیست؟ و علم حج همچنین آن گه که فرا راه خواهد بود بر وی واجب است که بداند و بشناسد ارکان و

فرائض و شرائط آن، و همچنین هر کار که فرا پیش وی آید چون نکاح و تجارت و مزدوری و پیشه‌وری آن گه که فرا پیش گیرد بر وی واجب است که است بدانند شرائط آن، و حلال و حرام آن، و بیرون از این آنچه بدل تعلق دارد واجب است بر هر مسلمان که بدانند که حسد و ریا و عجب و حقد و عداوت و گمان بد بمسلمانان بردن این همه حرام است. پس معلوم شد که هیچ مسلمان از علم مستغنی نیست، و همه علمها نیز واجب نیست، بلکه باحوال و اوقات می‌بگردد چنان که بیان کردیم، و الله اعلم.

اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ یعنی: لمن عصاه فیما امره و نهاه، وَ أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ لمن تاب و أناب. درین آیت معتدیان را در صید نومید نکرد، و ایشان را بتوبه امید داد، آن گه گفت: ما عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ یا محمد! بر پیغامبر جز رسانیدن پیغام نباشد. تو پیغام برسان. معتدیان را از عقوبت ما بیم ده، و تائبان را بمغفرت و رحمت ما بشارت ده، و ایشان را گوی که: ما نهان و آشکارای شما دانیم. آنچه بزبان گوئید دانیم، و آنچه در دل دارید بخلاف زبان هم دانیم.

قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ كَلْبِي كَفْتُ: خبیث اینجا حرام است، و طیب حلال، هم چنان که در سوره النساء گفت: وَ لَا تَتَّبِعُوا الْخَبِيثَ بِالطَّيِّبِ. سدی گفت: خبیث مشرک است و طیب مؤمن، هم چنان که در سوره الانفال گفت: لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ، و قال تعالى: حَتَّى يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ یعنی حتی یمیز اهل الکفر من اهل الايمان. میگوید: حلال و حرام هرگز چون هم نبود، و برابر نباشد، که حرام بد انجام است، و حلال نیک سرانجام. وَ لَوْ اَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ يَرِيدُ اَنْ اهل الدنيا يعجبهم كثرة المال و زينة الدنيا، وَ ما عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَ اَبْقَى معنى آنست که یا محمد، اهل دنیا را خوش آید و شگفت آید کثرت مال و زینت دنیا، لیکن آنچه بنزدیک خداست نیکوتر و پاینده‌تر. فَأَتَّقُوا اللَّهَ یا اولی الألباب لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ این خطاب با اصحاب محمد (ص) است. میگوید: از خشم خدا بپرهیزید، و حلال بحرام مدارید تا بفلاح ابد رسید.

یا ایها الذین آمنوا لا تسئلوا عن اشیاء این آیت در شأن قومی آمد که از رسول خدا فراوان چیزها می‌پرسیدند، تا رسول خدا روزی خشمگین برخاست، و بمنبر بر شد، و خطبه خواند، گفت: «سلونی فوالله لا تسئلونی الیوم فی مقامی هذا عن شیء الا اخبرتکم به».

یاران بترسیدند که مگر کاری عظیم افتاد. انس میگوید که: براست و چپ می‌نگرستم، قومی را دیدم از یاران که می‌گریستند، و از بیم آن حال می‌لرزیدند. مردی از بنی سهم حاضر بود، او را عبد الله بن حذافه می‌گفتند، و در نسب وی طعن میزدند، برخاست و گفت: یا رسول الله من ابی؟ فقال (ص): «ابوک حذافه بن قیس».

زهری گوید که: مادر این عبد الله حذافه پس از آن رو فرا پسر کرد، و گفت: ما رأیت ولدا اعق منك قط! ا کنت تأمن ان تكون امک قد قارفت ما قارف بعض نساء الجاهلیة فتفضحها علی رؤس الناس؟ قال: و الله لو ألحقتی بعدد اسود للحقت به.

مردی دیگر از بنی عبد الدار برخاست، گفت: من ابی؟ رسول خدا گفت: «ابوک سعد»، ففسبه الی غیر ابیه. مردی دیگر برخاست گفت: یا رسول الله! این أنا؟ من کجا خواهم بود یعنی در بهشت یا در دوزخ؟ رسول گفت: «انت فی الجنة».

دیگری برخاست، همین گفت جواب همان داد. سدیگری برخاست، همان گفت، و همان جواب شنید. چهارم برخاست

همان سؤال کرد، جواب شنید که: «انت فی النار».

مرد دلتنگ و شرمسار گشت.

عمر خطاب حاضر بود، برخاست، گفت: یا رسول الله استر علينا ستر الله عليك. آن گه پای رسول ببوسید، و گفت: رضینا بالله ربّا و بالاسلام دینا و بمحمد نبیا و بالقرآن اماما. انا یا رسول الله حدیث عهد بجاهلیّة و شرک، فاعف عفا الله منك. گفت: یا رسول الله ما بجاهلیت و شرک قریب العهدیم. صلاح کار خود و اسرار دین خود ندانیم. در گزار و عفو کن. رسول خدا آن سخن از عمر بیسندید، و وی را خیر گفت. پس در آن حال جبرئیل آمد، و این آیت آورد: یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا.

و گفته‌اند: این آیت بدان آمد که رسول خدا روزی گفت: «ایها الناس انّ الله تعالى کتب علیکم الحج». مردی از بنی اسد برخاست و هو عکاشة بن محسن و قیل هو عبد الله بن جحش، گفت: أ فی کل عام یا رسول الله؟ رسول خشم گرفت، بیندیشید ساعتی، آن گه جواب داد، گفت: «لا، و لو قلت نعم لوجبت و لما قتمت بها».

آن گه گفت: «زرونی ما ترکتکم فانما هلك من کان قبلكم بکثرة سؤالهم، و اختلافهم علی انبیائهم، فاذا امرتکم بشيء فاتوا منه ما استطعتم، و اذا نهیتکم من شيء فاجتنبوه»

، و قال (ص): «اکبر المسلمین فی المسلمین جرما من سأل عن شيء لم یحرم فحرم من اجل مسألته».

و صح انه (ص) نهی عن قیل و قال و کثرة السؤال و اضاعة المال، و أنه (ص) کره المسائل و عابها. و سنل رسول الله عن اللحمان یأتی بها اقوام لا ندری ما هی؟ اذکر اسم الله علیها ام لا؟ فقال: «ان الله حرم حرمان فلا تنتهکوها، و حدّ حدودا فلا تعدوها، و سکت عن اشیاء لا عن نسیان فلا تبحثوا عنها، کلوها و سموا الله».

وَ اِنْ تَسْأَلُوا عَنْهَا یعنی عن اشیاء حین یُنزَلُ الْقُرْآنُ فیها یُبَدُّ لَكُمْ ای تظهر لکم. میگوید: اگر بپرسید از چیزها چون قرآن فرو فرستند، و آن را مبین کنند، آن بر شما دشخوار بود، و طاقت ندارید، که قرآن که فرو آید بالزام فرضی فرو آید که بر شما سخت بود، یا بتحريم چیزی که شما را حلال بود. پس بپرسید، و آنچه گذشت از آن مسائل که شما را بیبان آن حاجت نبود، آن از شما درگذاشتند و عفو کردند. باین قول عفا الله ضمیر مسائل است و روا باشد که عَنْهَا ضمیر اشیاء نهند یعنی: عفا الله عن تلك الاشیاء حین لم یوجبها علیکم.

و عن عبید الله بن عمیر، قال: ان الله احل و حرم، فما احل فاستحلوه، و ما حرم فاجتنبوه، و ترک بین ذلك اشیاء لم یحرمها، فذلك عفو من الله. و کان ابن عباس اذا سئل عن الشيء لم یجیء فیہ امر، یقول هو من العفو، ثم یقرأ: یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ اَشْیَاءِ الْاِیة. وَ اللهُ غَفُورٌ حَلِیمٌ ای ذو تجاوز حین لا یعجل بالعقوبة. قَدْ سَأَلَهَا ای الآیات قَوْمٌ مِنْ قَبْلِكُمْ یعنی قوم عیسی حین سألوا المائدة «ثم کفروا بها و قالوا انّها لیست من الله، و قوم صالح سألوا الناقاة ثم عقروها، فقال تعالى: ثُمَّ اصْبَحُوا بِهَا کافِرِينَ. فاهلکوا.

و سأل رجل عن ابن عباس: هل تحت هذه الارض من خلق؟ قال: بلی.

قال له: اخبرنی ما هو؟ فقال: لو اخبرتك کفرت، معناه و الله اعلم لو اخبرتك انکرت.

ما جعلَ اللهُ مِنْ بَحیرةٍ این آیت تفسیر آن آیت است که آنجا گفت: وَ جَعَلُوا لِلّهِ مِمَّا دَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَ الْأَنْعَامِ الْاِیة، و آن آیت که بر عقب گفت: وَ قَالُوا هَذِهِ اَنْعَامٌ، و آن آیت که در سوره النحل است: وَ یَجْعَلُونَ لِمَا لَا یَعْلَمُونَ نَصِیبًا الْاِیة.

بحیره در نهاد و سنت جاهلیت آن بود که ماده شتری چون پنج بطن بزادی، و پنجمین بچه نر بودی، ایشان گوش آن

ماده شتر بشکافتندی و فرو گذاشتندی تا بمراد خویش بسر آب و گیاه شدی، و نشستن بر آن و کشتن و خوردن آن بر خود حرام کردندی. و سائبه آن بود که چون کسی از ایشان بسفر بودی یا بیمار بودی، نذر کردی و گفتی: اگر مسافر بسلامت باز آید، یا بیمار به شود، ناقتی سائبه ای مخلاط پس چون نذر واجب شدی، آن شتر که نذر در آن بود فرو گذاشتندی. و آزاد کردندی از نشستن و بار برنهادن. و در وصیلة خلافت از وجوه، و اختیار قول سعید مسیب کرده اند، وی گفته است که وصیلة آنست که ماده شتر که بچه ماده زادید، و پس آن باز در شکم دیگر هم ماده زادید، گفتندی: وصلت اختها، و گوش وی بریدندی بت را.

و حامی آن بود که شتر نر را نامزد کردندی که هر گه که از ضراب وی چندین شکم زاده آید، پشت او از بار بر نهادن و بر نشستن آزاد است. چون آن عدد تمام شدی و بیشتر آن ده شکم میبود گفتندی: قد حمی ظهره، پشت خویش حمی کرد، نه بر نشستندی، نه بار بر نهادندی، نه بکشتندی، نه خوردندی.

روی علی بن ابی طلحة عن ابن عباس، قال: البحيرة و الحامی من الإبل، و السائبة و الوصیلة من الغنم. این سنتها و نهادهای جاهلیت که عمرو بن لحي الجندی پدر خزاعه نهاد، مصطفی (ص) اکثم خزاعی را گفت: «یا اکثم! رأیت عمرو بن لحي یجر قصبه فی النار، و هو اول من غیر دین ابراهیم، و بحر البحيرة، و سیب السائبة، و وصل الوصیلة، و حمی الحامی، و انت اشبه الناس به یا اکثم». فقال اکثم: أ یضرنی شبهه یا رسول الله؟ قال: «لا انت مؤمن، و هو کافر»، و قال زید بن اسلم: قال رسول الله (ص): «انا اعرف اول من سیب السوائب، و غیر دین ابراهیم» قالوا: و من هو یا رسول الله؟ قال: «عمرو بن لحيّ احد بنی کعب، لقد رأیته یجر قصبه فی النار، یوذی ریحه اهل النار، و انی لا عرف اول من بحر البحائر و وصل الوصیلة و حمی الحامی». قالوا: و من هو؟ قال: «رجل من بنی مدلج، کانت له ناقتان، جدع آذانهما، و حرم البانها، ثم شرب البانها بعد ذلك، و لقد رأیته فی النار، و هما تعضانه بافواههما، و تخبطانه بأیدیها».

مشرکان این سنت در جاهلیت نهادند، و اسلام آن را باطل کرد، و رب العزة این آیت بابطال آن فرو فرستاد، گفت: ما جعلَ الله من بحیرة یعنی: ما جعل الله حراما من بحیرة و لا سائبة و لم یجعلها دینا ارتضاه، و دعا الیه، و لم یخلقها حیث خلقها بحیرة. و لكنّ الذین کفروا و هم قریش و خزاعة و مشرکو العرب یفترونَ علی الله الکذب بقولهم انّ الله امر بتحریمها، و اکثرهم لا یعقلونَ خصّ اکثرهم بأنهم لا یعقلون، لانهم اتباع فهم لا یعقلون، ان ذلك کذب و افتراء کما یعقله الرؤساء.

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ یعنی مشرکی العرب، تَعَالَوْا إِلَى مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فی کتابه من تحلیل ما حرّموا من البحیرة و السائبة و الوصیلة و الحامی، وَ إِلَى الرَّسُولِ قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا من امر الدین، و انا امرنا ان نعبد ما عبدوا. یقول الله تعالی: أ وَ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ یعنی و ان کان آباؤهم، لا یَعْلَمُونَ شَیْئًا من الدین، وَ لا یَهْتَدُونَ له فیتبعونهم. درین آیت ذم اهل تقلید است، و شرح آن در سوره البقره رفت.

یا أَيُّهَا الذّٰیْنَ آمَنُوا عَلَیْكُمْ أَنْفُسُكُمْ مفسران گفتند: این آیت در شأن کسی آمد که امر معروف و نهی منکر کند، و از وی نپذیرند. عمر عبد العزیز گفت: لا یضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ یعنی من لم یقبل إِذَا اهْتَدَيْتُمْ یعنی اذا امرتهم و نهیتم. در همه قرآن هدی بمعنی امر معروف و نهی منکر همین است، و دلیل برین آنست که ابن عمر را گفتند: لو جلست فی هذه الايام فلم تأمر و لم تنه! فانّ الله تعالی قال: عَلَیْكُمْ أَنْفُسُكُمْ لا یضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ. فقال ابن عمر: انّها لیست لی و لا

لاصحابی، لان رسول الله (ص) قال: «الا فليبلغ الشاهد الغائب»، فكنا نحن الشهود، و انتم الغيب، و لكن هذه الاية لا قوام يجيئون من بعدنا ان قالوا لم يقبل منهم.

و قال ابو امية الشعثاني: سألت ابا ثعلبة الخشني عن هذه الاية، فقال: سألت عنها رسول الله (ص) فقال: «اتتمروا بالمعروف و تناهوا عن المنكر، حتى اذا رأيت دنيا موثرة و شحاً مطاعاً و هوى متبعا و اعجاب كل ذي رأى برأيه، فعليك بخويصة نفسك، و ذر عوامهم فان وراءكم اياما ايام الصبر، اذا عمل العبد بطاعة الله لم يضره من ضل بعده و هلك، و اجر العامل المتمسك يومئذ بمثل الذي انتم عليه كأجر خمسين عاملاً». قالوا: يا رسول الله كأجر خمسين عاملاً منهم؟ قال: «لا، بل كأجر خمسين عاملاً منكم».

و عن عبد الله بن مسعود في هذه الاية: قولوها ما قبلت منكم، فاذا ردت عليكم فعليكم انفسكم، و الدليل عليه ايضا ما روى قيس بن ابي حازم، قال: قال ابو بكر الصديق على المنبر: انكم تقرؤن هذه الاية: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ و تضعون غير موضعها، و لا تدرون ما هي، فاني سمعت رسول الله (ص) يقول: «ان الناس اذا رأوا منكراً فلم يغيروه عمهم الله بعقاب، فأمروا بالمعروف و انهوا عن المنكر و لا تغتروا بقول الله عز و جل: عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ، فيقول احدكم على نفسي، و الله لتأمرن بالمعروف و لتنهون عن المنكر، ليستعملن الله عليكم شراركم، فيسومنكم سوء العذاب، ثم ليدعون الله خياركم، فلا يستجيب لهم».

مفسران گفتند: اول اين آيت منسوخ است و آخر آيت ناسخ. بو عبید گفت: در کتاب خدا هیچ آيت نيست كه در آن آيت هم ناسخ است و هم منسوخ مگر اين آيت، و موضع منسوخ تا اينجاست كه گفت: لا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ، و ناسخ اينست كه گفت: إِذَا اهْتَدَيْتُمْ. قال: و الهدى هاهنا الامر بالمعروف و النهى عن المنكر. سعيد بن جبیر گفت: اين آيت در شأن اهل كتاب فرو آمد. ميگويد: عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ من اهل الكتاب.

كلبي روايت كند از ابو صالح از ابن عباس كه رسول خدا از جهودان و ترسايان و گبران هجر جزيت پذيرفت، و از مشركان عرب جز از اسلام نمي پذيرفت يا پس شمشير. منافقان طعن كردند كه اين كار محمد بس عجب است. ميگويد: مرا بآن فرستادند تا خلق را بر دين اسلام دعوت كنم، و اگر نپذيرند قتال كنم. اکنون جزيت از اهل هجر پذيرفت، و قتال از ايشان برداشت، و ايشان را بر كفر خود فرو گذاشت، چرا نه با ايشان همان كردي كه با مشركان عرب كرد؟ برين وجه طعن همي كردند و ملامت، تا رب العالمين بجواب ايشان آيت فرستاد: عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ اى اقبلوا على انفسكم فانظروا ما ينفعكم في امر آخرتكم، فاعملوا به، لا يضرركم من ضل من اهل هجر اذا ادوا الجزية، و لا يضرركم ملامة اللائمين اذا اهتديتم انتم. و گفته اند كه: چون كافرين گفتند: «حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا» رب العزة مؤمنان را گفت: عليكم انفسكم، و لا تعتدوا بأبائكم.

زجاج گفت: عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ معنى آنست كه: الزمكم الله امر انفسكم، لا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ اى لا يواخذكم الله بذنوب غيركم. إلى الله مَرْجِعُكُمْ فِي الآخرة جَمِيعاً الضال و المهتدى، فَيُنَبِّئُكُمْ بما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ يجازيكم باعمالكم.

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ اين آيت در شأن تميم بن اوس الدارى آمده و عدی بن بدا و بدیل بن ابی ماریه. این بدیل مسلمان بود، و تمیم و عدی ترسا بودند از ترسایان بنی لحم. از شام تجارت میکردند بمکه. چون مسلمانان بهجرت بمدينه شدند، ايشان تجارت خود با مدينه افكندند، هنگامی در راه بودند كه با شام میشدند، بدیل بن ابی ماریه را مرگ آمد در راه، وصیت خویش در مال خویش بنوشت، و آنچه داشت از مال خویش بايشان سپرد، و ايشان را

بر وصیت خویش گواه گرفت، پس بمرده، و ایشان مال وی بردند بشام. از آن لختی بر گرفتند، و لختی باز سپردند. ورثه گفتند: درین مال لختی می‌دریاید. رسول خدا ایشان را هر دو باین آیت سوگند داد که خیانت نکردند، و وصیت تبدیل نکردند. سوگند خوردند که نکردیم. ایشان را گذاشت، و دعوی ورثه رد کرد. این آیت در شأن ایشانست. میگوید: ای شما که مؤمنان‌اید، شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ يَعْنِي مَقْدَمَاتِهِ وَ اسْبَابِهِ. چون مخائل و نشان مرگ بر یکی از شما پیدا شود، و خواهد که وصیت کند، در وقت وصیت دو گواه عدل باید که حاضر شوند. شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ هر چند بلفظ خبر گفت، اما بمعنی امر است، یعنی: ليشهد اثنان ذوا عدل منكم. بصریان گفتند: تقدیر آیت آنست که: شهادة بینکم شهادة اثنین، و قیل: شهادة بینکم فیما امرکم ربکم و فرض علیکم ان یشهد اثنان ذوا عدل منکم. در معنی مِئْتُمْ و مِنْ غَيْرِكُمْ دو قول است: یکی آنست: منکم من اهل دینکم، اَوْ اٰخْرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ ای من غیر اهل ملتکم. قول دیگر: منکم من اهل المیت.

و در صفت اثنان دو قولست: یکی آنست که دو گواه‌اند که گواه باشند بر وصیت موصی. دیگر آنست که دو وصی‌اند، و در حال سفر علی الخصوص تاکید امر را دو وصی گفت، و دلیل برین قول آنست که در سیاق آیت گفت: فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ، و معلوم است که گواهان را سوگند لازم نیاید، و نیز آیت در دو وصی آمد که خیانت کردند در وصیت، و رسول خدا ایشان را سوگند داد، و بر این قول شهادت بمعنی حضور باشد، کقوله تعالی: وَ لِيُشْهَدَ عَذَابُهُمَا طَائِفَةٌ اِی و لیحضر. تَحْبِسُونَهُمَا مِنْ بَعْدِ الصَّلَاةِ اِی صلاة العصر.

نماز دیگر می‌خواهد تغلیظ یمین را، که آن وقتی عظیم است، و لهذا قال: «حَافِظُوا عَلَی الصَّلَوَاتِ وَ الصَّلَاةِ الْوُسْطَى». قیل هی صلاة العصر، و اهل ادیان آن را بزرگ دارند، و تعظیم نهند، و علی الخصوص اهل کتاب بوقت طلوع آفتاب و غروب آن عبادت کنند، و آن ساعت از گفت دروغ و سوگند دروغ نیک پرهیز کنند. لَا نَشْتَرِي بِهِ يَعْنِي بِالْحَلْفِ الْكَاذِبِ تَمَنًا مِنَ الدُّنْيَا، يَعْنِي يَقُولَانِ فِي يَمِينِهِمَا لَا نَبِيعَ لِلَّهِ بَعْرَضِ مِنَ الدُّنْيَا، وَ لَوْ كَانَ ذَا قُرْبَى اِی و لو كان المیت ذَا قرابة منا، وَ لَا تَكُنْمُ شَهَادَةَ اللَّهِ اِی الشهادة التي امر الله باقامتها، اِنَّا اِذَا لَمِنَ الْاَتَمِينَ اِن كتمناها.

فَإِنْ عَثَرَ اِی این آیت باز در شأن آنست که پس از آن بر دست تمیم الداری و عدی جامی پدید آمد سیمین منقش بزر از جمله کالایی که بفروختند، و ورثه ابن ابی ماریه در آن افتادند. عرب گویند: عثرت علی کذا، اِی اطلعت علیه، و وقفت علیه.

پارسی گویان گویند که: بر افتادم بر فلان چیز، یعنی که واقف شدم. اخذ من عثاره الساقط علی الشيء، یری ما لم یکن یری، و منه قوله: وَ كَذَلِكَ اَعْتَرْنَا عَلَيْهِمْ اِی اطلعتنا.

فَإِنْ عَثَرَ عَلَی اُنْهُمَا خَافَا وَ اسْتَحَقَّا اِن یلزما اسم الخيانة و الاثم. میگوید: اگر برافتد که ایشان هر دو بآن آوردند خویشان را، و سزا گشتند که ایشان را خائن خوانند، و بزه کار دانند بآن خیانت و بزه که کردند، یعنی تمیم و عدی که خیانت کردند، فَأَخْرَانِ يَقُومَانِ مَقَامَهُمَا دُو كَسٍ دِیْگَرِ اَز وَرْثِه مِیت بجاى اَن دُو وَصِی بَرخیزند. این خاست اینجا نه خاست پای است که خاست نیابت است، یعنی ینوبان، و این آخران، میگویند عبد الله بن عمرو بن العاص بود و مطلب بن ابی وداعة السهمیان.

مِنَ الَّذِیْنَ اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْاَوْلِیَانِ اَوْلِیَانِ تَنْثِیْهِ اَوْلِی اِسْت، یقال هذا الاولی بفلان، ثم یحذف من الکلام فلان فیقال: هذا



الاولی. و هذان اولیان. و در معنی اولیان دو قول گفته‌اند: یکی آنست که: الاولیان بالمیت من الورثة. دیگر قول آنست که: الاولیان بالشهادة ممن کان من المسلمین، و هی شهادة الایمان. زجاج گفت: الاولیان موضع آن رفع است، از بهر آنکه بدل آن ضمیر است که در یقومان است، یعنی فلیقم الاولیان بالمیت مقام هذین الخائنین، و آن گه ضمیر «استحق» معنی وصیت باشد، چنان که گویند: استحق علی زید مال بالشهادة، ای لزمه و وجب علیه الخروج منه. و برین قول من الذین صفت خائنین باشد، و خلاصه سخن آن بود: فلیقم الاولیان مقام الخائنین الذین استحق علیهما ما ولیاه من امر الشهادة و القيام بها، و وجب علیهما الخروج منها. و روا باشد که علیهم بمعنی فی بود. و ضمیر استحق معنی اثم باشد، و من الذین صفت آخران بود، و برین قول تقدیر سخن اینست. فأخران اللذان هما من الذین استحق فیهم و بسببهم الاثم، و یقومان مقامهما.

قراءت حفص عن عاصم استحق بفتح تا و خا، یعنی فأخران من الذین استحق الاولیان منهم و فیهم الوصیة الّتی اوصی بها الی غیر اهل بیته یقومان مقامهما، و قیل معناه استحق علیهم الاولیان ردّ الایمان. قراءت ابو بکر از عاصم و حمزه و یعقوب الاولین بجمع است، یعنی: فأخران من الاولین الذین استحق فیهم و بسببهم الاثم، و انما قیل لهم الاولین لانهم الاولون فی الذکر فی قوله: یا ایّها الذین آمنوا شهادة بینهکم، و فی قوله: اثنان ذوا عدل منکم. فیقسمان بالله یعنی یحلفان بعد صلاة العصر، لشهادتنا أحق من شهادتهما ای یمیننا احق من یمینهما و اصح لکفرهما و ایماننا، و ما اعتدینا فیما قانا، إنّنا إذا لمن الظالمین. چون این آیت فرو آمد دو کس از ورثه میت برخاستند عبد الله عمرو عاص و مطلب بن ابی وداعه بعد از نماز دیگر نزدیک منبر، و سوگند خوردند که آن دو نصرانی خیانت کردند، و دروغ گفتند. پس آن جام سیمین از تمیم و عدی باز ستند، و بولیا میت دادند. پس تمیم داری بعد از آن مسلمان شد، و با رسول خدا بیعت کرد، و گفت: صدق الله و رسوله انا اخذت الاناء فاتوب الی الله و أستغفره، و عدی بن بدا نصرانی مرد.

ذلک أدنی این ادنی اولی است، و این ولی و دنو قربست. میگوید، این چنین نزدیکتر بود و اولی‌تر، که گواهان بر وجه خویش و بر راستی بگزارند أو یخافوا ای اقرب الی ان یخافوا، أن تُردَّ ایمانٌ علی اولیاء المیت بعد ایمان الاوصیاء فیحلفوا علی خیانتهم و کذبهم فیفتضحوا، ثم وعظ المؤمنین ان یعودوا لمثل هذا، فقال: وَ اتَّقُوا اللَّهَ ان تحلفوا ایمانا کاذبة او تخونوا امانة، وَ اسمعوا الموعظة، وَ اللَّهُ لا یهدی القوم الفاسقین لا یرشد من کان علی معصیة. درین آیت که شهادة بینهکم، علما سه فرقه‌اند: قومی گفتند که: این آیت نه منسوخ است، و اهل ذمت را درین هیچ چیز نیست، و آخران من غیرکم معنی آنست که من غیر قبیلتکم، و گفتند که: گواهی نامسلمان بهیچ کار نیاید، و قومی گفتند که: این در اهل ذمت است، و من غیرکم یعنی من غیر اهل دینکم، اما آیت منسوخ است، و گواهی نامسلمان بهیچ کار نیست. قومی گفتند و کثرت درین است و بیشترین علماء برین‌اند که آیت نه منسوخ است، و من غیرکم من غیر اهل دینکم است، اما گفتند که علی الخصوص در سفر است که گواه از اهل ذمت یابند، و از مسلمان نیابند.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: اعلموا أنّ الله شديد العقاب و أنّ الله غفورٌ رحیمٌ شديد العقاب للاعداء، غفور رحیم للاولیاء. شدید العقاب دشمنان را قهر است و سیاست، غفور رحیم دوستان را نواخت است و کرامت. در یک آیت قهر و لطف جمع کرد، تا بنده میان قهر و لطف در خوف و رجا زندگی کند، در قهر نگرد خائف شود، باز لطف ببند راجی گردد. خوف

حصار ایمان است و تریاق هوا، و سلاح مؤمن. رجا مرکب خدمت است و زاد اجتهاد و عدت عبادت، و گفته‌اند که: ایمان و یقین بنده دو پر دارد یکی خوف، دیگر رجا. هرگز مرغ بیک پرکی تواند پریدن. همچنین مؤمن در خوف بی رجا یا در رجا بی خوف راه دین نتواند بریدن. مثل ایمان راست چون مثل ترازو است، یک کفه آن خوف است، و دیگر کفه رجا، و زبانه دوستی، و این کفه‌ها بعلم آویخته. چنان که ترازو را از کفه ناچار است، خوف و رجا از علم ناچار است، ازین جهت اعلموا در سر آیت نهاد. خوف بی علم خوف خارجیان است، رجا بی علم رجا مرجیان است. دوستی بی علم دوستی اباحتیان است.

ما على الرسول إنا البلاغ يا محمد بر تو جز پیغام رسانیدن و دعوت کردن نیست، و راه نمودن و بار دادن جز کار ما نیست. لیس لك من الأمر شيء، إنا لا تهدي من أحببت. یا محمد! تو بو جهل را میخوان، یا ابراهیم! تو نمرود را میخوان، یا موسی! تو فرعون را میخوان، یا عیسی! تو قارون را میخوان. شما میخوانید که بر شما جز خواندن نیست، من آن کس را بار دهم که خود خواهم. ای خواستگان ازل! قدم دولت در سرا پرده عشق نهید، که دیر است تا این توفیق بر منشور ایمان شما زدند که: «وألزمتهم كلمة التقوى»، و ای ناخواستگان ازل! گلیم لعنت بر دوش ادبار خویش گیرید، که دیر است تا این نقش نومیدی بر نقد نبیره شما زدند که: «لم يرد الله أن يطهر قلوبهم». یا محمد! به در بو جهل و بو طالب چند روی، چند سال است تا تو در کنار ایشان، و ایشان ترا نمی‌بینند: «تراهم ينظرون إليك و هم لا يبصرون». رو گرد دل سلمان پارسی برآی، و اگر درد دین میجویی از دل وی جوی، که پیش از آن که تو قدم در عالم بعثت نهادی، چندین سال است تا سرگردان گرد عالم در طلب تو می‌گردد، و از هر کسی نشان تو می‌پرسد. هیچ ذره نماند از ذره‌های عالم که از وی نشان تو نجست، هیچ کاروان نماند که از وی خبر تو نپرسید، هیچ باد نماند که از آن باد نسیم وصال تو نبوید:

با دل همه شب حدیث تو می‌گویم      بوی تو زهر باد سحر می‌جویم

قل لا يستوي الخبيث والطيب بزبان شریعت خبیث حرام است و طیب حلال، و بزبان حقیقت هر آن کسب که از یاد کرد و یاد داشت حق خالی بود، خبیث آنست، و هر کسبی که در ابتداء آن نام حق رود، و در میانه شهود حق بود، و ختم آن بمحمد، و شکر کند، طیب آنست. عائشه صدیقه فرمود تا پیراهنی بدوزند. مگر آن کس که می‌دوخت آن ساعت غافل بود از ذکر حق. عائشه را غفلت وی معلوم گشت، و فرمود تا آن دوخته بازشکافت، گفت: این خبیث است، و خبیث ما را نشاید. و گفته‌اند هر مال که حق خدا از آن بیرون کنند، و زکاة آن بدهند طیب آنست، و هر چه حق خدای بیرون نکنند خبیث است و بر شرف هلاک. مصطفی (ص) گفت: «ما تلف مال في البرّ و البحر الا بمنع الزکاة منه»، و گفته‌اند که: خبیث آنست که در دنیا بر سر هم نهی، و آن را ادخار کنی، و دست انفاق و خیر از آن فرو بندی، و طیب آنست که فرایش خودداری، بخیر خرج کنی، و آن جهان را ذخیره‌ای سازی. «ما قدمنا ربنا و ما خلفنا خسرنا» اینست، و قد مضى ذکره.

يا أيها الذين آمنوا لا تسئلوا عن أشياء إن تبد لكم تسؤکم می‌گوید گرد مقامات بزرگان مگردید، و تعرض احوال ایشان مکنید، و منازل ایشان مپرسید، که آن گه رتبت خویش از آن قاصر بینید، و نومید گردید، و نومیدی تخم حسرتست، و مایه عطلت. یکی بازاری پیش جنید درآمد، گفت: ای پیر طریقت اگر بندگی اینست که شما بدست دارید، پس ما چه

داریم، و چه امید در بندیم، که جای نومیدی است. پیر گفت: لشکر امیران همه خاصگیان و ندیمان نباشند، سگبانان و ستور بانان نیز باشند، و در مملکت همه بکار آیند، و بجای خویش باندازه خویش همه زندگی کنند:

گر چه خوبی تو سوی زشت بخواری منگر  
کاندرین ملک چو طاوس بکار است مگس.

عزیز شناس حال آن درویش که در مناجات گفته: الهی! ارض بی محبا، فان لم ترض بی محبا فارض بی عبدا، فان لم ترض بی عبدا فارض بی کلبا.

گر می ندهی بصدور حشمت بارم  
باری چو سگان برون درمیدارم!

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ الْآيَةَ زَبَانَ تَفْسِيرِ أَنْتَ كَمَا شَرَحْنَا دَادِيمَ، وَ زَبَانَ إِشَارَتِ بَرِ ذَوْقِ أَهْلِ ارَادَتِ أَنْتَ كَمَا  
ای مؤمنان! زینهار نفس خویش مقهور دارید، پیش از آنکه شما را مقهور کند، آن را بطاعت مشغول کنید، پیش از  
آنکه شما را بمعصیت مشغول کند. بو عثمان را ازین آیت پرسیدند، جواب داد که: عليك نفسك ان اشتغلت باصلاح  
فسادها و ستر عوراتها شغلك ذلك عن النظر الى الخلق و الاشتغال بهم.

حسین منصور حلاج مرید خویش را وصیت کرد، گفت: عليك نفسك ان لم تشغلها شغلتك. و قال محمد بن علی:  
«عليك بنفسك ان كفت الناس شرها فقد اذيت اكثر حقها». طبع نفس آنست که پیوسته با دنیا آرام گیرد و بمعصیت  
شتابد، و معصیت را خرد شمرد، و بطاعت کاهلی کند، و عجب آرد، و ریاء خلق جوید، و در وی هم شریک است هم  
ریا و هم نفاق. چنین گفته‌اند: النفس مرآة فی الاحوال کلها، منافقه فی اکثر احوالها، مشرکة فی بعض احوالها. بو  
یزید بسطامی گفت: اگر خداوند عز و جل در آن جهان گوید مرا که: آرزویی کن، من آن خواهم که دستوری دهد تا  
بدوزخ اندر آیم، و این نفس را عقوبت کنم که در دنیا ازو بسی به پیچیدم و رنجیدم.  
مصطفی (ص) گفت: «اعدی عدوک نفسك التي بین جنبيک».

این از آن گفت که با هر دشمنی چون بسازی، از شرّ وی ایمن گردی، و با نفس خویش چون بسازی هلاک شوی، و  
هر کس را که نیکو داری بقیامت از تو شکر کند، و اگر بد داری شکایت کند. حال نفس ضدّ این است، چون وی را  
اندرین سرای نیکو داری، بدان سرای ترا خصمی کند، و اگر در این سرای بد داری، بدان سرای شکر کند. مصطفی  
(ص) گفت: «من مقت نفسه فی ذات الله امنه الله من عذاب يوم القيامة»، و قال (ص): «یا علی اذا رأیت الناس  
یشتغل بعضهم بعیوب بعض فاشتغل انت بعیوب نفسك، و اذا رأیت الناس یشتغلون بعمارة الدنيا، فاشتغل انت بعمارة  
القلب».

گفته‌اند که: دل در نهاد آدمی بر مثال کعبه است، و نفس بر مثال مصطبه، و هر دو برابر یکدیگرند، در شبانروزی  
چندین بار آن نفس اماره در سرا پرده دل شیخون برد، و آن دل چون مصیبت رسیده‌ای هر بار بتظلم بدرگاه عزت  
شود، هر بار از جناب قدم بدو این خلعت فرستند که: «ان لله تعالی فی کل یوم و لیلة ثلاثمائة و ستین نظرة فی قلوب  
العباد».

### ۱۵ النبوة الاولى

قوله تعالی: يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ آن روز که با هم آرد خدای فرستادگان خویش را، فَيَقُولُ و گوید ایشان را: ما ذا

أَجِبْتُمْ شَمَا رَا چَه پاسخ کردند؟ قالوا جواب دهند و گویند: لَا عَلِمْنَا مَا رَا بجواب این دانش نیست، إِنَّكَ أَنْتَ تَوْبِي تُو عَلَامُ الْغُيُوبِ (۱۰۹) که دانای غیبی، آگاه از پوشیده‌ها و گذشته‌ها و نامده‌ها.

إِذْ قَالَ اللَّهُ أَنْ گَه که اللَّهُ گفت: يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ اذْكُرْ اِي پسر مريم ياد كن و ياد دار نَعْمَتِي عَلَيْكَ نِعْمَتِ مَنْ وَ نيكوكارى من بر خويشتن، وَ عَلَى وَالِدَتِكَ وَ بر مادر خويش إِذْ أَيْدَتِكَ که نبرو دادم ترا بِرُوحِ الْفُدْسِ بجان پاك از دهن جبرئيل تُكَلِّمُ النَّاسَ سخن ميگفتي با مردمان فِي الْمَهْدِ در گهواره وَ كَهْلًا وَ بيزرگي وَ كهولت، وَ إِذْ عَلَّمْتِكَ وَ ياد كن که در تو آموختم الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ دين و دانش و تورات و انجيل، وَ إِذْ تَخَلَّقْتَ مِنَ الطِّينِ وَ ياد كن آنچه ميكني و مي‌سازي از گل كَهَيَّبَةَ الطَّيْرِ بَرَسَانِ مرغ يادني بدستوري من، فَتَنْفُخُ فِيهَا باز دهن خويش مي‌دمي در آن، فَتَكُونُ طَيْرًا يادني تا مرغی ميشود بدستوري من، وَ تَبْرِيءُ الْأَكْمَةَ وَ الْأَبْرَصَ يادني و درست ميكني نابيناى مادرزاد را و مردم پيس را بدستوري من، وَ إِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَى يادني و مردگان را از گور زنده بيرون مي‌آري بدستوري من، وَ إِذْ كَفَفْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَنْكَ وَ ياد كن آن گَه که باز داشتم و باز كردم، بنى اسرائيل را از تو، إِذْ جِئْتَهُم بِالْبَيِّنَاتِ آن گَه که بايشان آمدى بسخنان درست و معجزه‌هاى روشن، فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ كَافِرٌ شَدِّكَانَ ايشان گفتند: إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ (۱۱۰) نيست اين مگر جادويى آشكارا.

وَ إِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ وَ ياد كن آن گَه که پيغام كردم و در دلهاى حواريان دادم: أَنْ آمِنُوا بِي وَ بِرَسُولِي که بگرويد بمن و بفرستاده من، قالوا آمَنَّا گفتند که بگرويديم وَ اَشْهَدُ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ (۱۱۱) و گواه باش که ما گردن نهادگانيم و مسلمانان.

إِذْ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ ياد كن که حواريان گفتند: يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ تَوَانِدَ خَدَايَ تُو أَنْ يُنَزِّلَ عَلَيْنَا که فرو فرستد بر ما مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ خوردنى از آسمان؟ قَالَ كَفَتَ عِيسَى: اِنْفُوا اللَّهُ إِنَّ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۱۱۲) از خشم خداى بپرهيزيد اگر گرويدگان ايد.

قالوا تُرِيدُ أَنْ نَأْكُلَ مِنْهَا گفتند ميخواهيم که از آن بخوريم، وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُنَا وَ دلهاى ما آرام افزايد بآن وَ نَعْلَمُ أَنْ قَدْ صَدَقْتَنَا وَ به بينيم که تو راست گفتي با ما که ازو بما پيغامبرى، وَ نَكُونُ عَلَيْهَا مِنَ الشَّاهِدِينَ (۱۱۳) و بر آن گواهان باشيم خداى را و ترا.

قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا عِيسَى كَفَتَ خَدَاوند ما! أَنْزَلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ فرو فرستد بر ما مانده‌اى از آسمان تَكُونُ لَنَا عِيدًا تا ما را آن مانده عيد بود لِأَوْلَادِنَا وَ آخِرِنَا ما را که پيشينيانيم و ايشان را که پسينيان باشند وَ آيَةٌ مِنْكَ وَ نشانى بود از تو وَ ارزُقْنَا وَ روزى ده ما را، وَ أَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ (۱۱۴) و تو بهتر روزى دهانى.

قَالَ اللَّهُ خَدَايَ كَفَتَ: إِنِّي مُنَزَّلُهَا عَلَيْكُمْ مِنْ فَرُو فرستنده آنم بر شما فَمَنْ يَكْفُرْ بَعْدَ مِنْكُمْ وَ هر که كافر شود بعد از آن از شما فَإِنِّي أَعَذِّبُهُ مِنْ وى را عذاب كنم، عَذَابًا لَا أَعَذِّبُهُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ (۱۱۵) بعدابى که كس را عذاب نكردم از جهانيان بآن عذاب.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ اِي اذكر يوم يجمع الله الرسل، و هو يوم القيامة، فيقول الله ما ذا اجابكم قومكم حين دعوتهم الى طاعتي و توحيدى. اين سؤال توبيخ است، يعنى که از پيغامبران سؤال كند تا امت را بدان توبيخ كند، چنان که جاي ديگر گفت: وَ إِذَا الْمَوْؤَدَةُ سُئِلَتْ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ انما تسئل ليوبخ قاتلها.

قالوا لا علم لنا در معنی این آیت قولها است: یکی آنست که روز قیامت پنجاه موقف است، هر موقفی هزار سال، ذلك فی قوله: فی یوم کان مقدارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ. در بعضی از آن مواقف این سؤال هیبت رود که وقت فزع و اظهار سیاست و زفیر دوزخ بود، پیغامبران بزانو درآمده، و عقلا مدهوش گشته، و جانها بجنبر گردن رسیده، چنان که گفت: إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ كَاطْمِينٍ. از بیم فزع و سیاست آن ساعت ایشان را هیچ جواب نیاید، گویند: «لا علم لنا»، پس آن ساعت در گذرد، و عقلا بجای خویش باز آید، و پیغامبران بر قوم خویش گواهی دهند، و از تصدیق و تکذیب امت خویش خبر دهند، و ذلك فی قوله: «وَيَقُولُ الْأَشْهَادُ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَيَّ رَبِّهِمْ» جای دیگر گفت: ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عِنْدَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ. یزید یخاصمهم الرسول، و یقول رسولنا (ص) فیما روی عن بعض المفسرین: «هؤلاء قومی و عشیرتی قمت فیهم اربعین سنة لم یسمعوا منی کذبا، و لم یعلموا منی سحرا و کهانة، و كانوا یحبوننی و یسموننی الامین، فلما کان بعد اربعین سنة جنتهم بالبرهان الساطع و الضیاء اللامع، و دعوتهم الی ما فیہ رشدهم و شرفهم فی الدنیا و الآخرة، فکذبونی و هجرونی و أبغضونی و هموا بقتلی و اخرجونی».

و اگر کسی گوید: پیغامبران را فزع چون بود؟ و رب العزة میگوید: لا یخزئهم الفزع الأكبر، جای دیگر میگوید: فلا خوف علیهم و لا هم یخزئون. جواب آنست که فزع اکبر دخول جهنم است، و لا خوف علیهم چنانست که گویند بیمار را: لا خوف علیک و لا بأس علیک مما یدل علی النجاة من تلك الحال. و قیل: لا علم لنا یعنی لا علم لنا بیاطن امرهم، و بما غاب عنا ممن ارسلنا الیه، انت الله تعلم باطنهم، فلما نعلم غیبتهم، أنت علم الغیوب.

قال ابن جریح فی قوله ما ذا أُجِبتُم ای ما ذا عملوا بعدکم؟ یعنی هل علمتم ما ذا عملوا و أحدثوا بعدکم؟ قالوا: لا علم لنا ای انت الله تعلم الغیب، و لا علم لنا مع علمک. قال ابو عبید: و یشبه هذا

حدیث النبی (ص) انه قال: «یرد علی قوم الحوض فیختلجون، فأقول: امتی! فیقال: انک لا تدری ما أحدثوا بعدک»؟ إذ قال الله یا عیسی ابن مریم یعنی یقول الله فی الآخرة یا عیسی بن مریم، کقوله «و نادى أصحاب الأعراف» ای و ینادی، و هذا لا یجوز الا فی اخبار الله، لانها حق، فالمستقبل منها و الحاضر و الماضی واحد، لانه حق لا شک فیہ. روز قیامت رب العزة با عیسی گوید: اذکر نعمتی ای مننتی علیک و علی والدتک. نعمتهای خود با یاد وی میدهد. یکی آنست که: أَيْدِيكَ بَرُوحُ الْقُدْسِ. دیگر آنست که: تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَ كَهْلًا إِلَى قَوْلِهِ وَ إِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَى بِإِذْنِي شرح آن در سوره آل عمران رفت.

وَ إِذْ كَفَفَتْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَنْكَ يَعْنِي عَن قَتْلِكَ إِذْ نَصَبُوا الْخَشْبَةَ لِیَصْلُبُوكَ.

میگوید که: یاد کن آن گه که بنی اسرائیل از تو باز کردم، که ترا بر آسمان بردم، و شبه تو بر دیگری افکندم، تا بجای تو دیگری را کشتند. إِذْ جَنَّتُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ یعنی العجائب التي كان یصنعها من امر الاکمه و الأبرص و الموتی و الطائر. فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ یعنی اليهود إن هذا إلهنا سحرٌ مُبِينٌ یعنی ما هذا الذي یصنع عیسی بن مریم من العجائب الا سحر مبین. حمزه و کسای سحر مبین خوانند، یقول: ما هذا یعنی عیسی الا ساحر مبین.

مفسران گفتند: ان عیسی (ع) یخطب یوم القیامة علی رؤس الخلائق بهؤلاء الکلمات، و یخطب ابلیس علی اهل النار بهذه الکلمات: إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقُّ وَ وَعَدْتُكُمْ الْآیة. آنچه بر شمرد درین آیت بیان نعمت است که خدای تعالی بر عیسی کرد، و اما نواخت که بر مادر وی کرد آنست که: اصطفاه و اختارها و طهرها من الاثم، و اختارها علی نساء العالمین، و جعلها زوجة محمد (ص).

وَ إِذْ أُوحِيَتْ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ وَحَىٰ اَيْنَجَا بِمَعْنَى الْهَامِ اسْتِ، يَعْنِي: أَلْهَمْتَهُمْ وَ قَذَفْتَ فِي قُلُوبِهِمُ التَّصْدِيقَ، كَقَوْلِهِ تَعَالَى: وَ أُوحِيَ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ اِي الْهَمَهَا، وَ دَرِ قُرْآنِ وَحَى اسْتِ بِمَعْنَى كِتَابٍ، چنان که در سوره مريم گفت زكريا رَا: فَأُوحِيَ إِلَيْهِمْ اِي كَتَبَ إِلَيْهِمْ كِتَابًا اِنْ سَبَّحُوا، وَ وَحَى اسْتِ بِمَعْنَى اَمْرٍ، چنان که گفت: وَ أُوحِيَ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرًا اِي اَمْرٌ فِي كُلِّ سَمَاءٍ اَمْرَهَا، وَ دَرِ سُوْرَةِ اِنْعَامِ كَقَوْلِهِ: يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ اِي يَأْمُرُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا، «وَ اِنَّ الشَّيَاطِيْنَ لَيُوحُوْنَ إِلَىٰ اَوْلِيَائِهِمْ» يَعْنِي يَأْمُرُوْنَهُمْ بِالْوَسْوَسَةِ وَ التَّرْبِيْبِ، وَ وَحَى اسْتِ بِمَعْنَى قَوْلٍ، چنان که گفت: بِأَنَّ رَبَّكَ أُوحِيَ لَهَا اِي قَالَتْ لَهَا، وَ وَحَى اسْتِ بِمَعْنَى اِعْلَامٍ دَرِ خَوَابٍ، چنان که گفت: وَ مَا كَانَ لَيَبْشَرَ اَنْ يُكَلِّمَهُ اللهُ اِلَّا وَحِيًا، وَ وَحَى اسْتِ اَنْجَه جبرئيل (ع) فَرُوْا مِيْ اُوْرِدَ اَزْ اَسْمَانَ، اَزْ نَزْدِيْكَ خَدَاوَنْدَ جَلْ جَلَالَهٗ بِمَصْطَفَى (ص)، چنان که گفت: اِنَّا اُوْحِيْنَا اِلَيْكَ كَمَا اُوْحِيْنَا اِلَى نُوحٍ، وَ اُوْحِيَ اِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ وَ نِظَائِرُ اَيْنِ دَرِ قُرْآنِ فَرَاوَانَ اسْتِ، وَ اَصْلُ الْكَلِمَةِ اَنَّهُ كُلُّ شَيْءٍ دَلَّلَتْ بِهِ مِنْ كَلَامٍ اَوْ كِتَابٍ اَوْ اِشَارَةٍ اَوْ رِسَالَةٍ فَهِيَ الْوَحْيُ.

وَ إِذْ أُوحِيَتْ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ حَوَارِي الرَّجُلِ خَاصَّتَهُ وَ خَلَصَانَهُ، وَ مِنْهُ

قَوْلُ النَّبِيِّ (ص) لِلزَّبِيْرِ: «اِنَّهُ حَوَارِيٌّ»، يَعْنِي اَنَّهُ الَّذِي اسْتَخْلَصَهُ مِنَ النَّاسِ، وَ مِنْهُ الدَّقِيْقُ الْحَوَارِيُّ لِاَنَّهُ اَخْلَصَ لَبَّهِ مِنْ كُلِّ مَا يَشُوْبُهُ. وَ شَرَحَ اَيْنِ كَلِمَهُ دَرِ سُوْرَةِ اَلْاِمْرَانَ عَمْرَانَ رَفْتِ. وَ يَقَالُ: اُوْحِيَ اللهُ اِلَيْهِمْ عَلَيَّ لِسَانَ رَسُوْلِهِمْ اَنْ اَمِنُوْا بِى اِي صَدَّقُوْا بِى، بِأَنِّي وَاٰدِئَاتِ سَرِيْكَ، وَ بَرَسُوْلِيْ عِيْسَى اَنَّهُ نَبِيٌّ وَ رَسُوْلٌ، قَالُوْا: اَمَّا بِمَا جَاءَ مِنْ عِنْدِ اللهِ، وَ نَشْهَدُ اَنَّ اِلَهًا وَاٰدِئَاتِ لَا سَرِيْكَ لَهُ، وَ اَنَّكَ رَسُوْلُهُ، وَ اَشْهَدُ يَا عِيْسَى بِاَنَّنَا مُسْلِمُوْنَ اِي مَخْلُصُوْنَ بِالتَّوْحِيْدِ.

اِذْ قَالَ الْحَوَارِيُّوْنَ يَا عِيْسَى اِبْنَ مَرْيَمَ وَجْهَ اَيْنِ مَسْأَلَتْ حَوَارِيَانَ اَزْ عِيْسَى (ع) اَنْسَتْ كَهْ اَيْشَانِ زِيَادَتْ يَقِيْنَ وَ تَثْبِيْتِ دَرِ اَيْمَانِ خَوَاسْتَهَانْدِ، چنان که ابراهيم گفت عليه السلام: «رَبِّ اُرْنِيْ كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى»، وَ رَوَا بَاشْدِ، كَهْ اَيْنِ مَسْأَلَتْ بِيْشِ اَزْ اَنْ رَفْتِ كَهْ اَزْ عِيْسَى اَيَاتِ وَ عَجَائِبِ دِيْدَنْدِ وَ شَنَاخْتَنْدِ اَزْ اِبْرَاءِ اَكْمَهْ وَ اِبْرَصِ وَ اَحْيَاءِ مَرْدِكَانَ.

هَلْ يَسْتَطِيْعُ رَبُّكَ اَيْنِ اَزْ اَنْ جَنْسِ اسْتِ كَهْ گُوْبِنْدَهْ اِي گُوْيِدِ كَسِيْ رَا كَه: تَوَانِيْ كَهْ مَرَا پِيْغَامِيْ بَجَائِيْ بَرِيْ؟ تَوَانِيْ كَهْ مَرَا مَسْأَلَتْ جَوَابِ دَهِيْ؟ اَيْنِ كَسِ كَهْ اَيْنِ مِيْگُوْيِدِ دَاَنْدِ كَهْ اَوْ زَبَانَ وَ پَايِ دَاْرِدِ. اَيْنِ اسْتَطَاعَتْ نَامِيْ اسْتِ اِيْجَابِ رَا پِيْغَامِ. مَعْنَى اَنْسَتْ كَهْ مَرَا اَيْنِ اَرْزَانِيْ دَارِيْ؟ وَ اِيْجَابِ دَارِيْ؟ حَوَارِيَانَ اَزْ اَنْ خَدَايِ شَنَاسِ تَرِ بُوْدَنْدِ كَهْ خَدَايِيْ رَا اَزْ چِيْزِيْ عَاجِزِ دَاَشْتَنْدِيْ، وَ قَوْمِيْ اَزْ وَحْشْتِ ظَاْهَرِ اَيْنِ كَلِمَهٗ بَرِ پَرِهِيْزِيْدَنْدِ، خَوَاسْتَنْدِ كَه: «هَلْ تَسْتَطِيْعُ رَبُّكَ؟» كَسَائِيْ اَزْ اَنْسَتْ، وَ دَرِ اَخْتِيَارِ اَيْشَانِ وَ دَرِ كَلِمَهْ اِيْ كَهْ گَزِيْدَنْدِ كَمْ شَغْلِ نِيْسْتِ اَزْ اَنَكَهٗ دَرِ قِرَاءَتِ اَوْلِ، كَهْ پَارِسِيْ اَنْسَتْ كَه: اَزْ خَدَا طَوْعِ وَ طَاعَتِ تَوَانِيْ خَوَاسْتِ، بَرِ تَاوِيْلِ اِيْجَابَتِ تَوَانِيْ خَوَاسْتِ، اَيْنِ طَاعَتِ اَيْنَجَا بِمَعْنَى اِيْجَابَتِ اسْتِ. اَبُوْ وَاِئِلْ گُوْيِدِ شَفِيْقِ بِنِ سَلْمَةَ الْاَسْدِيْ: نَعْمَ الرَّبُّ رَبَّنَا! لَوْ اَطْعَنَاهُ مَا عَصَانَا. مَعْنَى مَا عَصَانَا اِيْ مَا اَبِيْ عَلَيْنَا. وَ اَزْ صَحَابَهٗ مَرْدِيْ رَا اسْتِ دَرِ دَعَا: «اللَّهُمَّ اِحْفَظْنِيْ بِالْاِسْلَامِ قَائِمًا، وَ اِحْفَظْنِيْ بِالْاِسْلَامِ قَاعِدًا، وَ اِحْفَظْنِيْ بِالْاِسْلَامِ رَاقِدًا، وَ لَا تَطْعُ فِيَّ عَدُوًّا حَاسِدًا»، اِيْ لَا تَجِبْ. وَ اِيْجَابَتِ اَزْ اَنْ طَاعَتِ خَوَاسْتِ كَهْ دَعَا دَرِ لَفْظِ فَرْمَانَ بُوْدِ.

اَنْ يَنْزَلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ مَائِدَهٗ نَامِيْ اسْتِ طَعَامِ رَا اِكْرَ خَوَانَ بُوْدِ وَ گَرْنَهٗ، وَ خَوَانَ نَامِيْ اسْتِ پِيْرَايَهٗ طَعَامِ رَا اِكْرَ بَدَانَ طَعَامِ بُوْدِ يَا نَهْ. يَقَالُ: مَا دَنِيْ يَمِيْدِنِيْ، اِيْ اِعْطَانِيْ، وَ هِيَ فَاعِلَةٌ بِمَعْنَى مَفْعُولَةٌ. قَالَ: اَتَّقُوا اللهَ اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِيْنَ يَعْنِي اَتَّقُوا اللهَ وَ لَا تَقْتَرِحُوا الْاَيَاتِ، وَ لَا تَسْئَلُوا شَيْئًا لَمْ تَسْئَلْهُ الْاِمَمَّ قَبْلَكُمْ، وَ لَا تَقْدَمُوا بَيْنَ يَدِيْ اللهِ وَ رَسُوْلَهُ.

رَوَى عَمْرَانُ عَنِ النَّبِيِّ (ص) قَالَ: «اَنْزَلْتُ الْمَائِدَةَ مِنَ السَّمَاءِ عَلَيْهَا خَبْزٌ وَ لَحْمٌ، وَ اَمْرُوا اَنْ لَا يَخُونُوا، وَ لَا يَدْخَرُوا، وَ لَا يَرْفَعُوا، فَخَانُوا، وَ اَدْخَرُوا، وَ رَفَعُوا، فَمَسَخُوا خَنَازِيْرًا».

چون عیسی گفت: از خشم خدا بپرهیزید، و بر او تحکم مکنید، و اقتراح آیات مکنید، ایشان گفتند: نُریدُ أَنْ نَأْكَلَ مِنْهَا، ما می‌خواهیم که از آن مائده بخوریم، و ما را بصدق تو یقین افزاید. این تَطْمِئِنٌ معنی آنست که: لتزداد طمأنینة.

هم چنان که ابراهیم گفت: «لِيَطْمِئِنَّ قَلْبِي» و «نَعْلَمَ» این علم بمعنی رؤیت است.

یعنی که ما به بینیم صدق تو بآنچه گفتی که من رسول خدایم، وَ نَكُونُ عَلَيْهَا مِنَ الشَّاهِدِينَ لِلَّهِ بِالوَحْدَانِيَّةِ، و ذلك بالنبوة، و قيل: وَ نَكُونُ عَلَيْهَا مِنَ الشَّاهِدِينَ لَكَ عِنْدَ بَنِي إِسْرَائِيلَ إِذَا رَجَعْنَا إِلَيْهِمْ.

و قصه مائده آنست که روایت کرده‌اند از عطا بن ابی رباح عن سلمان الفارسی، گفتا: ایشان که مائده خواستند حواریان بودند، و پنج هزار مرد دیگر از قوم عیسی با ایشان. عیسی ایشان را روزه فرمود سی روز داشتند، آن گاه بعد از آن مائده خواستند، گفتند: یا عیسی! انا لو عملنا لاحد ففضينا عمله لاطعمنا طعاما، و انا صمنا و جعنا، فادع الله ان ينزل علينا مائدة من السماء. عیسی بسان زاهدان جبه‌ای در پوشید از موی گوسفند بافته، و بمحراب عبادت شد دست بر هم نهاده و سر در پیش افکنده، و بر قدم تواضع بایستاده، و گریستن در گرفته، همی گوید: «اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَكُونُ لَنَا عِيداً لِأَوْلَادِنَا وَ آخِرِنَا وَ آيَةً مِنْكَ وَ ارزُقْنَا وَ أَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ».

چون عیسی دعا کرد سفره‌ای سرخ رنگ از آسمان فرو آمد در میان میغ، بالای آن میغ، وزیر آن میغ، همچون مرغی پرنده از هوا درآمد، همه در آن می‌نگریستند، چشمها در آن اعجوبه خیره بمانده، و هواء عالم از آن مائده خوشبوی گشته، و عیسی زبان شکر بگشاده که: «اللهم اجعلنا لك من الشاكرين. اللهم اجعلها رحمة، و لا تجعلها عذابا.

اللهم اسئلك من العجائب فتعطيني. اللهم اعوذ بك ان تكون انزلتها غضبا و زجرا. اللهم ربنا اجعلها عافية و سلاما، و لا تجعلها مثلة».

همی آمد تا پیش عیسی بزمین رسید. عیسی و حواریان بسجود درافتادند، و جهودان در آن عجائب می‌نگریستند، و از حسد میگداختند، و انکار می‌نمودند. عیسی در آن نگرست. دستار خوان دید بر سر آن فرو گرفته. عیسی گفت: کیست از ما پرهیزگارتر و پاک‌تر و در عبادت خدای تعالی تمامتر؟! شمعون الصفاء که مهتر حواریان بود گفت: انت اولی بذلك یا روح الله و کلمته. عیسی وضو تازه کرد، و دو رکعت نماز کرد با خضوع و خشوع و با گریستن بسیار، آنکه گفت: بسم الله خير الرازقين، و دست فرا کرد، دستار خوان از سر آن باز گرفت، ماهی بریان کرده دید، ماهی فربه نیکو خوشبوی بی‌خار و بی‌فلس، ماهی که طعم همه خوردنیها در آن موجود بود، دسته‌های تره بیرون از گندنا گرد آن نهاده و در سر و پای آن نمک و سرکه نهاده. دیگر پنج رغیف دید و پنج انار بر آن نهاده، بر يك رغیف زيتونی نهاده، و بر دیگری عسل، و با سوم روغن گاو، و با چهارم پنیر، و با پنجم قدید.

شمعون گفت: یا روح الله! امن طعام الدنيا هذا ام من طعام الآخرة؟ این از طعام دنیا است یا از طعام آخرت؟ عیسی گفت: نه از طعام دنیا نه از طعام آخرت.

طعامی است که رب العزة بکمال قدرت خویش و بجلال عزّ خویش نوآفرید، چنان که خواست آن را که خواست، و کس را نیست و نرسد که چون و چرا کند، و از وی واخواست کند، بیش ازین مپرسید، و بخورید آنچه خواستید، تا خدای شما را نعمت خویش و فضل خویش بیفزاید. حواریان گفتند: یا روح الله! اگر از این اعجوبه که پیدا آمد آیتی دیگر بنمایی امروز نیکوتر بود. عیسی گفت: «يا سمكة احى باذن الله» ای ماهی زنده شو بفرمان خدای. ماهی زنده

گشت، و بر خود بجنبید، هم بر آن صفت که در میان آب بود. قوم فراهم آمدند، و از آن حال بترسیدند، و کراهیت نمودند.

عیسی گفت: شما چه قوم‌اید که آیات و عجائب درخواست کنید! آن گه چون پدید آید از آن کراهیت نمائید! ما اخوفی علیکم ان تعاقبوا و تعذبوا. سخت می‌ترسم بر شما از عذاب و عقوبت. یا سمکه! عودی کما کنت باذن الله. فعدت السمكة مشویة کما کانت. گفتند: یا روح الله تو اولیتر که ابتدا کنی، و ازین مائده بخوری. عیسی گفت: معاذ الله که من خورم، بلکه آن کس خورد که طلب کرد و خواست. حواریان بترسیدند، گفتند: نباید که فرو آمدن این مائده عقوبت و مثلت را است و سخط الله. و هیچ از آن بنخوردند.

پس عیسی درویشان را و عاجزان و نابینایان و بیماران و مجنومان و دیوانگان و بلا رسیدگان را بخواند و گفت: «كلوا من رزقكم الذی رزقكم ربكم، و ادعوه ان یشقیکم، فانه ربکم، و احمدوه فیکون لکم المهتأ و لغيرکم البلاء». ایشان درافتادند هزار و سیصد مرد و زن ازین درویشان و بیماران و بلا رسیدگان، و بخوردند.

همه از گرسنگی سیر گشتند، و از بیماری شفا یافتند، و از عیبه و بلاها پاک گشتند.

عیسی پس از آن در آن سفره نگرست، هم بر آن صفت دید که از آسمان فرو آمده بود هیچ نقصان در وی نیامده. و گویند هر درویش که آن روز از آن مائده بخورد توانگر گشت، که تا زنده بود نیز درویش نگشت، و هر بیمار که از آن بخورد تا زنده بود بیمار نگشت، پس آن سفره برسان مرغی بر پرید، هوا گرفت و باآسمان باز شد، و ایشان در آن مینگرستند، تا از چشم ایشان غائب گشت.

حواریان چون آن حال دیدند پشیمان گشتند، و تحسّر خوردند، بعد از آن چهل روز آن مائده پیوسته گشت، هر روز بامداد فرو آمد و خاص و عام و درویش و توانگر و بیمار و تندرست از آن میخوردند، و باز دیگر باآسمان باز میشد، تا رب العزة بعیسی وحی فرستاد که: اجعل مائدتی و رزقی للفقراء دون الاغنیاء. این مائده من و روزی که از آسمان فرو فرستادم تا درویشان خورند نه توانگران. پس این حال بر توانگران صعب آمد، و فتنه و شك در دل‌های ایشان افتاد، و دیگران را نیز بشك افکندند و گفتند: أترون المائدة حقا تنزل من السماء؟ عیسی گفت: اکنون که فتنه در دل خود راه دادید و بشك افتادید، عذاب را ساخته باشید، و رب العزة بعیسی وحی فرستاد که من با ایشان شرط کرده‌ام که هر آن کس که کافر شود بعد از نزول مائده، او را عذاب کنم، فلذلك قوله: فَمَنْ يَكْفُرْ بَعْدُ مِنْكُمْ فَإِنِّي أَعْدَبُهُ عَذَابًا لَا أَعْدَبُهُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ.

عیسی گفت خداوندا! بندگان تواند: «إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَ إِنْ تَعْفُرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ». پس از آن رب العالمین عذاب فرو گشاد و سیصد و سه مرد را از ایشان ممسوخ کرد، خنازیر گشتند، شب در خانه خویش با اهل و عیال خفته و بامداد خوکان بودند. در مزبلها می‌گشتند، و نجاسات و قاذورات میخوردند.

عیسی ایشان را دید، یکان یکان می‌شناخت، و میگفت: تو فلانی، و نام تو فلان. ایشان میگریستند و بسر اشارت میکردند، و عیسی میگفت: «قد کنت احذرکم عذاب الله».

پس عیسی از خدای درخواست تا ایشان را هلاک کند، بعد از سه روز هلاک گشتند، و کس جیفه ایشان باز ندید. این آن مثلث است که رب العزة امت محمد (ص) را بدان می‌ترساند، میگوید: وَ يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ وَ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمُ الْمَثَلَاتُ.





و مقربان درگاه در حجب هیبت کمر سیاست بر میان بندید، و صفها برکشید. نخست مادر و پدر سید را بقعر دوزخ اندازید. پسر نوح را غل شقاوت بر گردن نهید، و بدوزخ برید. پدر ابراهیم خلیل را بنعت دنبال بریده‌ای بدرک اندازید. بلعم باعورا را بیارید، و آن نماز و عبادت وی به باد بردهید، و غاشیه سگی در سر صورت او کشید، و باسفل السافلین اندازید، و سگ اصحاب الکهف بیارید، و بردابرد از پیش او بزیند، و قلاده منت بر گردن وی نهید، و بزنجیر لطف ببندید، و در کوکبه نواختگان او را بدرجات رسانید. این چنین است اگر خواهیم بداریم، و خواهیم برداریم: **يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ.**

صد هزار و بیست و چهار هزار نقطه نبوت و عصمت و سیادت آن ساعت بزانو درآیند، و علمهای خود از آن فزع و هیبت فراموش کنند، و گویند: **لَا عِلْمَ لَنَا.** هزاران هزار مقربان درگاه و قدسیان ملاً اعلی همه زبان تضرع و تذلل گشاده که: **ما عبدناك حق عبادتك.** آن ساعت تیغ سیاست از غلاف قهر بیرون کشند، همه نسبه‌ها بریده گردانند مگر نسب رسول (ص). همه خویش و پیوند از هم جدا کنند، همه رخسارهای ارغوانی زعفرانی گردد. بسا مادر که بی‌فرزند شود، بسا فرزند که بی‌مادر ماند: **يَوْرُ الْمَرْءُ مِنْ أُخِيهِ وَ أُمِّهِ وَ أَبِيهِ وَ صَاحِبَتِهِ وَ بَنِيهِ.**

آدم صفی آن ساعت فرا پیش آید، گوید: **بار خدایا! آدم را بگذار، و با فرزندان تو دانی که چه کنی.** نوح گوید: **خداوندا! درین فزع و سیاست طاقتم برسد.** هیچ روی آن دارد که بر ضعیفی ما رحمت کنی، که ما بخود درمانده‌ایم، پروای دیگران نیست، و موسی و عیسی بفریاد آمده که: **بار خدایا! بر بیچارگی ما رحمت کن، آیا که در آن ساعت حال عاصیان و مفسدان چون بود، و کار ایشان چون آید.**

همی در آن وقت و آن هنگام مهتر عالم و سید ولد آدم در میان جمع گوید: **خداوندا! پادشاه! مشتی عاصیان اند این امت من، گروهی ضعیفان اند، لختی بیچارگان و مفسدان اند.** خداوندا! اگر در عملشان تقصیر است، شهادتشان بجای است.

اگر در خدمتشان فترت است عقیده سنتشان برجاست. اگر کار ایشان تباه است فضل تو آشکار است. **خداوندا! بفضل خود جرم ایشان ببوش، بلطف خود کار ایشان بساز.**

برحمت خود ایشان را بنواز، که خود گفته‌ای: **لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ.**

**إِذْ قَالَ الْخَوَارِئُونَ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ يُنْزِلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً الْآيَةِ** سؤال هر کس بر حسب حال او، و مراد هر کس بر اندازه همت او! **شئن بین امة و امة!** چند که فرق است میان یاران عیسی و یاران مصطفی! یاران عیسی چون گرسنه شدند بر عیسی اقتراح کردند، دل عیسی بخود مشغول داشتند، و از حظ خود با مراعات وی نپرداختند. همه آواز برآوردند که: **«هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ يُنْزِلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ».** باز امت محمد یاران مصطفی (ص) چنان بودند با وی که ابو بکر صدیق چون تشنگی و گرسنگی بر وی زور کرد، و در غار مار وی را درگزید، بر خود همی پیچید، و صبر همی کرد، و با خود همی گفت. **آیا اگر رسول خدا حال من بداند و رنج بشناسد که پس دلش بمن مشغول شود، و از بهر من اندوهگن گردد، و من رنج خود خواهم، و اندوه دل وی نخواهم.** بر گرسنگی و تشنگی صبر کنم و شغل دل وی نخواهم، و نیفزایم. **لا جرم فردا در انجمن رستاخیز و عرصه کبری ندا آید که ابو بکر صدیق را دست گیرید، و در سرا پرده زنبوری و قدس الهی برید، تا لطف جمال ما دیده اشتیاق او را این توتیا کشد که: «یتجلی الرحمن للناس عاما و لابی بکر خاصا».** این دولت و رتبت او را بدان دادیم که در دنیا **يك**

قدم بر طریق هجرت با مصطفی در موافقت غار برگرفته.

عیسی از امت خویش یاری خواست، ایشان از وی مائده خواستند. باز مصطفی (ص) از امت خود یاری خواست که: «كُونُوا أَصْنَارَ اللَّهِ». یاران همه تن و جان و مال فدا کردند. رب العزة آن از ایشان قبول کرد و پسندید، و باز گفت: وَالَّذِينَ تَبَوَّأُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ الْآيَةَ، وَ قَالَ تَعَالَى: يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ. قال عيسى بن مريم: اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ الْآيَةَ چون عیسی دعا کرد، و مائده خواست رب العالمین دعاء وی اجابت کرد، و مراد وی در امت وی بداد، گفت: إِنِّي مُنَزَّلُهَا عَلَيْكُمْ يَا عِيسَى! دریغ نیست که مائده میخوانند، و نعمت که میطلبند، و نعمت خود همه برای خورندگان دادم، اما ما را دوستانی اند از امت محمد که از ما جز ما را نخواهند، و جز بیاد ما نیاسایند، و حدیث کنند جز حدیث ما نکنند، و شراب خورند جز بیاد ما نخورند، از مهر ما با خود پردازند، و از عشق ما با دیگری ننگردند: آن را که وصال یار دلبر باید از خویشانش فراق یکسر باید.

چون عشق مجنون روی در خرابی نهاد، پدر وی گفت: یا مجنون! ترا خصمان بسیار برخاسته اند، روزی چند غائب شو، تا مگر مردم ترا فراموش کنند، و این سوداء لیلی از تو لختی کمتر شود. وی برفت، روز سوم می آمد، گفت: ای پدر! معذورم دار، که عشق لیلی آرام ما برده، و همه راهها بما فرو گرفته است. راه براه صلاح خود نمی برم، هر چند که همی روم جز بسر کوی لیلی آرام نمی یابم:

بس که اندر عشق تو من گرد سر برگشته ام      بی تو ای چشم و چراغ چون چراغی گشته ام  
بس که دیرا دیر و زودا زود و بی گاه و بگاه      بر سر کویت سلامی کرده و بگذشته ام.

قوله: تَكُونُ لَنَا عِيدًا لِأَوْلَادِنَا وَ آخِرُنَا سَمَى الْعِيدِ عِيدًا لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَعُودُ بِالرَّحْمَةِ إِلَى الْعَبْدِ، وَ الْعَبْدُ يَعُودُ بِالطَّاعَةِ إِلَى الرَّبِّ. يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: وَ إِنْ عُدْتُمْ عُدْنَا. وَ قِيلَ مَعْنَاهُ: أَنَّهُ عِيدُ الْأَمْرِ إِلَى ابْتِدَائِهِ، أَي كَمَا كَانَ ابْتِدَاءُ الْمُؤْمِنِ عَلَى الطَّهَارَةِ حِينَ وَلِدَ مِنْ أُمِّهِ، فَفِي هَذَا الْيَوْمِ عِيدٌ إِلَى تِلْكَ الْحَالَةِ مِنَ الطَّهَارَةِ، وَ لَمْ يَبْقَ عَلَيْهِ مَعْصِيَةٌ. رَوَى عَنِ الْحَسَنِ أَنَّهُ قَالَ: «اخْبَرْتُ أَنَّ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا خَرَجُوا يَوْمَ الْعِيدِ إِلَى مَصْلَاهُمْ وَ يَضَعُونَ جِبَاهَهُمْ عَلَى الرَّمْضَاءِ نَظَرَ اللَّهُ تَعَالَى إِلَيْهِمْ بِالرَّحْمَةِ، وَ يَقُولُ: اسْتَأْنَفُوا الْعَمَلَ فَانْهَ قَدْ عِيدٌ إِلَى الْإِبْتِدَاءِ».

### النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ إِذْ قَالَ اللَّهُ خُودًا خَوَّاهُ كَفْتُ فَرْدَا فِي قِيَامَتِي، يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَ أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ تُو كَفْتِي مُرْدَمَانِ رَا، اتَّخِذُونِي وَ أُمَّي إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَرَا كَه عِيسَى ام وَ مُدَرْم رَا مَرِيْم هَر دُو خُدَايَانِ دَانِيْد وَ بَخْدَايِي كِيْرِيْد فِرُوْدِ اَزِ اللَّهُ، قَالَ سُبْحَانَكَ عِيسَى كُوِيْدِ پَاكِي وَ بِي عِيْبِي تَرَا، مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ نَبُوْدُ مَرَا وَ نَسْرُدُ كَه كُوِيْم مَا لَيْسَ لِي بِحَقِّ أَنْجَه مَرَا نِيَامِد وَ نَه سَزَاَسْتُ، إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ أَكْرَ چِنَانَسْتُ كَه كَفْتُمُ فَقَدْ عَلِمْتُهُ تُو خُوْدِ دَانَسْتَهَاي. تَعَلَّمُ مَا فِي نَفْسِي تُو دَانِي كَه دَرِ نَفْسِ مِنْ چِيَسْتُ وَ لَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِيكَ وَ مِنْ نَدَانِمُ كَه دَرِ نَفْسِ تُو چِيَسْتُ، إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ (١١٦) تُو أَنِي كَه خُدَاوْنِدُ غِيْبِ دَانِي.

ما قُلْتُ لَهُمْ نَكْفْتُمُ اَيْنِ تَرَسَايَانِ رَا إِلا مَا أَمْرَتِي بِه مَكْرَ أَنْجَه تُو فِرْمُوْدِي مَرَا كَه كُوِي، أَنْ اَعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَ رَبَّكُمْ كَفْتُمُ



اهل معانی گفتند: نفس در کلام عرب بر دو وجه است: یکی آنست که گویند خرجت نفس فلان، ای خرجت روحه، و فی نفس فلان ان يفعل کذا، ای فی روعه.

وجه دیگر آنست که نفس هر چیز حقیقت و جمله آن چیز باشد، تقول: قلت فلان نفسه ای اهلك فلان نفسه، لیس معناه ان الهلاك وقع ببعضه، انما الهلاك وقع بذاته كلها، و وقع بحقیقته. پس معنی آیت آنست که: تعلم ما اضمرة، و لا اعلم ما فی حقیقتك و ما عندك علمه. لباب سخن اینست که: انت تعلم ما اعلم و لا اعلم ما تعلم. إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ ما كان و ما یكون.

ما قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ فِي الدُّنْيَا، أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَ رَبَّكُمْ عِيسَى ابْنِ سَخْنِ ائِشَانِ رَا كَفْتِ، وَ رَبِّ الْعِزَّةِ سَه جايگه از وی حکایت باز کرد: در این سوره و در سوره مريم و در سوره الزخرف. وَ كُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا يَعْنِي عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ بَأَنِي قَدْ بَلَغْتَهُمُ الرِّسَالَةَ مَا دُمْتُ فِيهِمْ مَا كُنْتُ بَيْنَ أَظْهُرِهِمْ، فَلَمَّا تَوَقَّيْتَنِي قَبِضْتَنِي إِلَى السَّمَاءِ كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ الْحَافِظَ عَلَيْهِمْ، وَ أَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ أَي شَهَدْتَ مَقَالَتِي فِيهِمْ، وَ بَعْدَ مَا رَفَعْتَنِي شَهَدْتَ مَا يَقُولُونَ بَعْدِي.

روی ان عیسی قال: یا رب غبت عنهم، و ترکتهم على الحق الذي امرتني به، فما ادري ما احدثوا بعدی؟ و گفته‌اند: وفات در قرآن بر سه وجه است: وفات موت و وفات نوم و وفات رفع. وفات موت قبض روح است، و ذلك فی قوله: «فَمَا تُرِيدُكَ بَعْضَ الَّذِي نَعُدُّهُمْ أَوْ تَتَوَقَّيْنَاكَ»، و قال تعالى: قُلْ يَتَوَقَّأَكُم مَلَكُ الْمَوْتِ، و قال تعالى فی سورة النحل: الَّذِينَ تَتَوَقَّأُهُمُ الْمَلَائِكَةُ. این همه قبض ارواح است در وقت انقضاء آجال. وفات نوم قبض ذهن است، و ذلك فی قوله: «وَ هُوَ الَّذِي يَتَوَقَّأَكُم بِاللَّيْلِ» یعنی یمیتکم فیقبض من الانفس الذهن الذي یعقل به الاشياء، و یترك فيه الروح و الحیاة، فهو یتقلب بالروح الذي فيه، و یرى الرؤيا بالذهن الذي قبض منه. وفات رفع عیسی را بود علیه السلام، يقول الله تعالى: إِنِّي مُتَوَقِّعُكَ وَ رَافِعُكَ إِلَيَّ أَي قَابِضُكَ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ رَافِعُكَ إِلَى السَّمَاءِ. همانست که گفت: فَلَمَّا تَوَقَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ يَعْنِي قَبِضْتَنِي إِلَى السَّمَاءِ.

إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَ إِنْ تُغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ عِيسَى (ع) دانست که از قوم وی کس بود که ایمان آورد، خدای تعالی وی را بر ایمان بداشت، و کس بود که هم بر کفر خویش بماند، و مسلمان نگشت. عیسی هر دو فراهم گرفت، گفت: ان تعذب من كفر بك منهم فانهم عبادك و انت العادل فيهم، و ان تغفر لمن تاب منهم و آمن فانك عزيز لا يمتنع عليك ما تريد، حكيم في ذلك. گفت: اگر آن کس که بر کفر خویش بماند، او را عذاب بعدل کنی، و براستی که راه بر ایشان روشن داشتی و نرفتند، و بعد از لزوم حجت کافر گشتند، و آن کس که از شرك باز گشت، و مؤمن شد، اگر بیامرزی فضل تو است، و انعام و احسان تو بروی، که ترا رسد که نپذیری و نیامرزی بعد از آن دروغ عظیم که بر ساختند، و شرك که آوردند. همین است قول حسن در معنی آیت که گفت: إِنْ تُعَذِّبُهُمْ، فَبِأَقَامَتِهِمْ عَلَى كُفْرِهِمْ، وَ إِنْ تُغْفِرْ لَهُمْ فَبِتُوبَةِ كَانَتِ مِنْهُمْ، يَعْنِي فِي الدُّنْيَا فَإِنَّ التُّوبَةَ فِي الدُّنْيَا تَنْفَعُهُمْ.

اگر کسی گوید: وَ إِنْ تُغْفِرْ لَهُمْ اقْتِضَاءُ أَنْ كُنْدَ كَمَا يُقَالُ: فَإِنَّكَ أَنْتَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ، تا سخن متجانس بود، و آخر لایق اول بود، پس چه حکمت را گفت: فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ؟ جواب آنست که: سیاق این آیت نه بر معنی آمرزش خواستن است و دعا کردن از بهر ایشان، که عیسی دانست، و بشك نبود که رب العزة کافران را نیامرزد، لقوله تعالى: إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ. عیسی این سخن بر وجه شك نگفت، بلکه بر وجه خضوع و تسلیم و تفویض گفت و اقرار دادن که: لیس الیه من الامر شيء. عبودیت خویش اظهار میکند، و الوهیت و قدرت و مشیت

حق اثبات میکند، میگوید: اگر عذاب کنی کس را بر حکم تو اعتراض نه، و اگر بیامری و خود نیامری بر تو رد نه، که تویی آن عزیز که هر چه خواهی کنی، و از تو واخواست نه، حکیمی که بحکمت کنی، در آن پشیمانی نه. عن ابن عباس ان النبي (ص) قال: «بحشر الناس يوم القيامة عراة حفاة غرلا»، و قرأ (ص) «كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ»، فيؤمر بأمتي ذات اليمين و ذات الشمال، فأقول: اصحابي! فيقال: انهم لم يزالوا مرتدين على اعقابهم بعدك، فأقول كما قال العبد الصالح: وَ كُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَقَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَ أَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ. إِنَّ نُعَدْبَهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَ إِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ.

قالَ اللهُ هَذَا يَوْمٌ يَنْفَعُ نَافِعٌ يَوْمٌ بِنَصَبِ خَوَانِد، باقى برفع خوانند. وجه رفع آنست که يوم خبر هذا نهند، و معنى آنست که: قال الله: اليوم يوم منفعة صدق الصادقين، و وجه نصب آنست که هذا کنایت باشد از «أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ»؟ يعنى اینکه الله فرا عيسى گوید که: «أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ»؟ در آن روز گوید که صادقان را صدق بکار آید. نصب يوم بر ظرف باشد، و معنى نه آنست که آن روز هر کس که راست گوید، صدق وی سود دارد، که کافران آن روز همه راست گویند، و بر معصیت خود اقرار دهند، و ایشان را سود ندارد، بلکه معنى آنست که آن روز صادقان در دنیا و صدق ایشان در عمل آن روز سود دارد که روز پاداش کردار است.

کلبی گفت: صدق اینجا بمعنی ایمان است، يعنى ينفع المؤمنین ایمانهم.

قتاده گفت: فردا در قیامت دو متکلم سخن گویند: یکی روح الله عيسى دیگر عدو الله ابليس. عيسى گوید: ما قُلْتُ لَهُمْ إِيَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ الْآيَةِ. ابليس گوید: إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَّ الْحَقُّ الْآيَةِ. عيسى گوید: ما قُلْتُ لَهُمْ إِيَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ الْآيَةِ، عيسى در دنیا راستگو بود، آن صدق وی او را سود دارد. ابليس در دنیا دروغ زن بود لا جرم صدق وی آن روز سود ندارد، اینست که الله گفت: يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ. آن گه بیان ثواب کرد صادقان را: لَهُمْ جَنَاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ حَقِيقَتِ رِضَا آنست که بنده سر بر تقدیر نهد، و زبان اعتراض فرو بندد، که بر هیچ وجه بر حکم خدای اعتراض نکند. بو علی دقاق گفت: «ليس الرضا ان لا تحس بالبلاء، انما الرضا ان لا تعرض على الحكم و القضاء».

بموسى وحى آمد که: «يا ابن عمران! رضاي في رضاك بقضاي». بو عبد الله خفيف گفت: رضا بر دو قسم است: رضا به و رضا عنه، فالرضا به مدبرا و الرضا عنه فيما يقضى.

قال رسول الله (ص): «ذاق طعم الايمان من رضى بالله رباً».

و خلاف است میان علماء طريقت و ارباب معارف که رضا از جمله مقاماتست؟ يا از جمله احوال؟

خراسانيان بر آنند که از جمله مقاماتست، يعنى که نهايت توکل است و کسب بنده، و عراقيان بر آنند که از جمله احوال است نه کسب بنده، يعنى نازله ايست واردی که از غيب بدل پيوند، و دل بوی آرام گیرد. قومی گفتند: بدایت رضا مکتسب است از جمله مقامات، و نهايت آن نامکتسب از جمله احوال، و گفته اند: الرضا سکون القلب تحت مجاری الاحکام، و سرور القلب بمر القضاء. روى ان عمر بن الخطاب كتب الى ابي موسى: اما بعد، فان الخير كله فى الرضا، فان استطعت ان ترضى، و الا فاصبر، ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ فازوا بالجنة، و نجوا مما خافوا.

لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا فِيهِنَّ أَيْنَ آيَتِ رَدِ اسْتِ بَرِ تَرَسَايَانِ بَرِ أَنْجَحَ كَفْتَنَدِ زُورِ وَ بَهْتَانِ وَ نَاسِرَا دَرِ خَدَاوَنَدِ جَهَانَ وَ جَهَانِيَانِ. ميگويد: آسمان و زمين و هر چه در آن است همه ملك و ملك خدا است، همه رهى و بنده

اوست، همه آفریده و ساخته اوست. عیسی و فریشتگان و غیر ایشان همه در ملک اوست، وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وی بر همه چیز قادر است و توانا. عیسی را بی‌پدر بیافرید، و بر وی دشخوار نبود. هفت آسمان و هفت زمین راست کرد، و هر چه در آن بساخت، و او را در آن حاجت بانباز و یار نبود، و قیل: لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ اى خزائن السماوات، و هو المطر و خزائن الارض، و هو النبات، وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

عن شهر بن حوشب عن اسماء بنت يزيد الانصارية، قالت: كنت آخذة بزمام ناقة رسول الله (ص) اذ نزلت عليه سورة المائدة، فكاد عضد الناقة ان ينكسر من ثقلها.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: وَ اِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْاِیة از روی اشارت بر ذوق جوانمردان طریقت این سؤال تشریف است نه خطاب تعریف، که مراد براءت ساحت عیسی است و پاکی وی از گفتار تثلیث، که ترسیان برو بستند، و بر وی دعوی کردند، و عیسی ادب خطاب نگه داشت، که بجواب ابتدا بثناء حق کرد جل جلاله نه بتزکیت خویش، گفت: سُبْحَانَكَ اى انزهت تنزیها عما لا یلیق بوصفک. پس گفت: مَا یَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقِّ بَارِ خَدَايَا! چون از قبل تو برسالت مخصوصم، شرط نبوت عصمت باشد، چون روا بود که آن گویم که نه شرط رسالت بود؟! اِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ! اگر گفته‌ام، خود دانسته‌ای، و واثقم بآنکه تو میدانی که نگفته‌ام.

تَعَلَّمُ مَا فِي نَفْسِي وَ لَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ این ردّ است بر جهمیان در اثبات نفس باری جل جلاله، و همچنین مصطفی (ص) گفت در خبر صحیح بر وفق آیت در اثبات نفس: «سبحان الله و بحمده عدد خلقه و مداد کلماته و رضا نفسه»، و باک نیست از آنکه این نفس بر مخلوق افتد، و صفت وی باشد، که موافقت اسم اقتضاء موافقت معانی نکند.

نفس مخلوق منفوس است یعنی مولود، من قولهم نفست المرأة، و مصنوع است و محدث عاریتی و مجازی، ساخته باندازه، و بهنگام زنده بجرم و نفس، و آن گه زاده میان دو کس محتاج خورد و خواب، گرفته نان و آب، نابوده دی، بیچاره امروز، نایافت فردا، و نفس خالق ازلی و سرمدی بوده و هست، و بودنی بی کی و بی چند و بی چون، نه حال گرد نه حال گیر، نه نونعت نه تغییر پذیر، نه متعاور اسباب، نه محتاج خورد و خواب، هرگز کی مانده بود نفس کرده به نفس کردگار. این مجبور و او جبار، این مقهور و او قهار، این نبود و پس بیبود، او هرگز نبود که نبود و هرگز نبود که نخواهد بود.

شیخ الاسلام انصاری را پرسیدند: چه گویی ایشان را که گویند: ما صفات خدای بشناختیم، و چونی بینداختیم، جواب داد که: صواب آنست که گویند: ما صفات الله را بشنیدیم، و چونی بینداختیم، که این می‌باید شنید نه می‌باید شناخت، مسموع است نه معقول، مسموع دیگر است و معقول دیگر، ما در صفات الله بر مجرد سمع اقتصار میکنیم، و اگر خواهیم که در شیوه اعتقاد در صفات الله از مقام سمع قدم فراتر نهیم نتوانیم، هر چه خدا و رسول گفت بر پی آنیم. فهم و وهم خود گم کردیم، و صواب دید خود معزول کردیم، و خود را باستخذا بیوکندید، و باذعان گردن نهادیم، و بسمع قبول کردیم، و راه تسلیم سپردیم. هر که الله را مانده خویش گفت، او الله را هزار انباز بیش گفت، و هر که صفات الله را تعطیل کرد، او خود را در دو گیتی ذلیل کرد. هر که اثبات کرد خدای را ذات و صفات خود را، درخت بیروزی گشت و نجات. «أَمَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا». انا بما انزلت و اتبعنا الرسول فاکتبتنا مع الشاهدين. تَعَلَّمُ مَا فِي نَفْسِي وَ لَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ. خدایا! تو دانی که در نهاد پسر مریم چه ترکیب کردی. تو دانی که در احوال وی

چه راندی. تو از اسرار و نعوت وی خبر داری. وی را در سراپرده غیب تو راه نیست: إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ.

ما قُلْتُ لَهُمْ إِيَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ خَدَاوَنَدَا! ما كمر امتثال فرمان بر میان داشتیم. رقاب ما در ربه طاعت بود. بحکم فرمان اداء رسالت کردیم. سخن ما بایشان این بود که: أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَ رَبَّكُمْ چون صحیفه حیات ما در نوشتی، و نوبت عمر ما بسر آمد، و از عالم فنا با عالم بقا آوردی، بنده را از حال ایشان آگاهی نبود، تو دانی که ایشان چه کردند و چه گفتند، از اسرار و احوال ایشان تو خبر داری. اکنون فَذَلِكَ حِسَابُ، و باقی کار با دو حرف آمد: إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَ إِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ. اگر شان عذاب کنی بندگان تواند و اگر شان بیامرزی بیچارگان تواند. اگر خلعت رضا پوشی عاشقان کوی تواند، و اگر داغ هجر بر ایشان نهی مصیبت زدگان راه تواند. اگر بفردوس شان فرود آری نواختگان فضل تواند، و بزندان هجرشان باز داری کشتگان تیغ قهر تواند. خداوندا! اگر شان عذاب کنی ایشان سزاء آنند، و بیامرزی تو سزاء آنی. اگر بیامرزی ترا خود زیان نمیدارد که تو آن عزیزی که گفت و کفر کافران و توحید موحدان بنسبت با جلال عزّ تو یکسانست، نه از توحید موحدان حضرت ترا کمالست، نه از کفر کافران درگاه ترا نقصان. ایشان آن کردند که از ایشان آید، تو آن کن که از تو آید.



## ۶- سورة الانعام

## ۱ النوبة الاولى

قوله تعالى

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان

الْحَمْدُ لِلّٰهِ سَتَائِش نیکو خدای را الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ که او بیافرید آسمانها و زمین و جَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ و تاریکی شب آفرید و روشنایی روز ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا پس ایشان که کافر شدند بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ (۱) آمدند و با خدای خویش انباز گفتند.

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ او آنست که بیافرید شما را مِنْ طِينٍ از گل ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا آن گه درنگ را کیی ساخت وَ أَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ و کیی است نام زد کرده بنزدیک وی ثُمَّ أَنْتُمْ تَمْتَرُونَ (۲) و آن گه شما که بیگانگان اید در شك می پیچید. وَ هُوَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ و اوست الله نام و در آسمانها است، وَ فِي الْأَرْضِ يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَ جَهْرَكُمْ و نهان شما و آشکارای شما میداند در زمین وَ يَعْلَمُ مَا تَكْسِبُونَ (۳) و میداند آنچه میکنید. وَ مَا تَأْتِيهِمْ و نمی آید بایشان مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ سخنی از سخنان خداوند ایشان إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ (۴) مگر که از آن روی گردانیده می باشند.

فَقَدْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ اکنون که دروغ زن گرفتند کار راست و سخن درست، لَمَّا جَاءَهُمْ چون بایشان آمد فَسَوْفَ يَأْتِيهِمْ آری اید بایشان أَنْبَاءٌ ما کائوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (۵) خبرهای آنچه افسوس میکنند بر آن.

## النوبة الثانية

ابن عباس گفت: سورة الانعام جمله بمکه فرو آمد از آسمان مگر شش آیت: وَ مَا قَدَرُوا اللّٰهَ حَقَّ قَدْرِهِ تا آخر سه آیت، وَ قُلْ تَعَالَوْا تا آخر سه آیت. این شش آیت بمدینه فرو آمد، و باقی بیکبار اندر يك شب اندر مکه بمصطفی فرو آمد، و هفتاد هزار فریشته با وی، چنان که دو کناره عالم فرو گرفته بودند، و زجل تسبیح و تحمید ایشان بهمه عالم رسیده، و مصطفی (ص) آن ساعت بسجود در افتاده، و میگفت: سبحان الله العظيم. و در خبر است که هر آن کس که این سورة بخواند، آن فریشتگان جمله بر وی ثنا کنند، و درود دهند، و بثواب عظیم بشارت دهند. عمر خطاب گفت: «الانعام من نواجب او نجائب القرآن». علی بن ابی طالب (ع) گفت: «سورة الانعام من قرأها فقد انتهى فی رضا ربه».

جابر بن عبد الله گفت: من قرأ ثلاث آيات من اول سورة الانعام بعث الله اليه اربعين الف ملك، و كتب له مثل اعمالهم الى يوم القيامة، و نزل ملك من السماء السابعة، و معه مرزبة من حديد، كلما اراد الشيطان ان يوحى في قلبه شيئا ضربه بها ضربة كان بينه و بينه سبعون حجابا. فاذا كان يوم القيامة قال الرب عز و جل: عبدى! كل من ثمار جنتى، و استظل بظل عرشى، و اشرب من ماء الكوثر، و اغتسل من ماء السلسيل، فأنا ربك و انت عبدى.

و در این سورة چهارده آیت منسوخ است چنان که رسیم بآن شرح دهیم، و آیات آن بعدد کوفیان صد و شصت و پنج آیت است، و سه هزار و هشتصد و پنجاه کلمه، و دوازده هزار و دویست و پنجاه و چهار حرف، و بیشترین آن حجت آوردن است بر مشرکان عرب، و بر مکذبان بعث و نشور، ازین جهت بیکبار فرو آمد که در معنی احتجاج همه یکسانست.

کعب احبار گفت: افتتاح تورات باول سورة الانعام است الى قوله: بِرَبِّهِمْ يَعْدُلُونَ، و ختم آن بآخر سورة بنی اسرائیل، و بیک روایت بآخر سورة هود. مقاتل گفت: مشرکان عرب مصطفی را پرسیدند که: من ربک؟ گفت: «الاحد الصمد الذي خلق السماوات و الارض».

مشرکان او را دروغ زن گرفتند بآنچه رب العالمین بجواب ایشان این آیت فرستاد، و خود را بدان بستود، و صنع خود بر وجود دلیل آورد.

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ جَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَ النُّورَ أَفْرينش آسمان و زمین و شب و روز دلیل کرد و بر ایشان حجت آورد که از مخلوقات ازین عظیمتر هیچ چیز نیست. و آن گه آسمان فرا پیش داشت بذکر، از بهر آنکه آسمان شریفتر است از زمین و عالیتر، و نیز آسمان پیش از زمین آفریده، و سماوات بجمع گفت از بهر آنکه هفت آسمانند، و زمین بواحد گفت، که همه متصل یکدیگرند، و بقولی خود یک زمین است، آسمانی بدان عظیمی بی عمادی بر هوای لطیف بداشته، و زمین خاکی بر سر آبی بداشته، و آرام گرفته، و شب و روز بر پی یکدیگر داشته، و آن را قوام خلق ساخته، آسمانها را بدو روز بیافرید، چنان که گفت: «فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ». میگویند روز یکشنبه بود و دوشنبه.

و زمین بدو روز بیافرید، چنان که گفت: «خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ»، و میگویند روز سهشنبه بود و چهارشنبه، آسمانها از دود آفریده، و زمین از کف دریا، و ذلك فيما روی عن ابن عباس قال: ان الله عز و جل خلق اول ما خلق نورا، ثم خلق ظلمة، ثم اراد أن يخلق الماء، فخلق من النور جوهره، و هي ياقوتة خضراء، ثم دعا بها، فلما ان سمعت كلام الرب تعالى ذابت فرقا منه، حتى صارت ماء، و هي ترعد من مخافته، فهو كذلك يضطرب و يرتعد راكدا او جاريا الى يوم القيامة، ثم قال: ان الله عز و جل خلق الريح فوضع الماء على متن الريح، ثم خلق العرش فوضعه على الماء، فذلك قوله: «وَ كَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ»، ثم اظهر النار من الماء، حتى غلى الماء، و ارتفع دخانه، و علاه الزبد، و السماء من الدخان، فذلك قوله: «ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ وَ هِيَ دُخَانٌ».

وَ جَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَ النُّورَ جعل اینجا بمعنی خلق است، نظيره: «وَ جَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً»، و له نظائر كثيرة في القرآن و غيره، و در قرآن جعل بیاید بمعنی قول و تسمیت و صفت، نه بمعنی خلق، چنان که گفت: «إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا» یعنی انا قلناه و سمیناه، نظیرش آنست که گفت: «وَ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ الْجِنَّ»، «وَ جَعَلُوا لِلَّهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ»، «وَ جَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنثَاءً».

معلوم است که ایشان نیافریدند بلکه نام نهادند، و صفت کردند، و همچنین عرب گویند: جعلت الزانی فاسقا، ای سمیته بذلك، و حکمت علیه و وصفته به. و در جمله بدانکه «جعل» چون بیک مفعول تعدی کند بمعنی خلق باشد، و چون بدو مفعول تعدی کند بمعنی تسمیت و صفت باشد، یا بمعنی انزال، چنان که گفت: «وَ لَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا يَعْنِي لَوْ أَنْزَلْنَاهُ بِلُغَةِ الْعَجَمِ». و این مسأله را شرحی است در اثبات کلام باری جل جلاله و رد بر معتزله، و در جای دیگر ازین روشنتر گوئیم ان شاء الله.

وَ جَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَ النُّورَ واقدی گفت: هر جا که ظلمات و نور گفت در قرآن، آن کفر و ایمان است، مگر درین آیت که ظلمات اینجا تاریکی شب است، و نور روشنایی روز. فرا پیش داشتن ظلمات بر نور دلیل است که نخست شب آفرید، و پس روز، و يدل عليه قوله: وَ آيَةٌ لَهُمُ اللَّيْلُ نَسْلُخُ مِنْهُ النَّهَارَ، و كذلك قوله: وَ أَعْطَشَ لَيْلَهَا وَ أَخْرَجَ ضُحَاهَا.

قومی گفتند: نخست روز آفرید، و پس شب، بدلیل قوله: وَاللَّيْلُ إِذَا يَعْشَىٰ وَ النَّهَارُ إِذَا تَجَلَّىٰ. قتاده گفت: ظلمات و نور اینجا بهشت است و دوزخ.

حسن گفت: کفر است و ایمان، و در جمله گفته‌اند که: ظلمات اسمی جامع است عین ظلمت را و هر چه بدان ماند از کفر و نفاق و حجت‌های باطل، و نور اسمی است جامع عین نور را و هر چه بدان ماند از ایمان و تصدیق و کلمه حق و حجت‌های روشن درست.

ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا ای بعد هذا البیان، بَرَّهْمُ يَعْدِلُونَ ای يجعلون له عدیلا، فيعبدون الحجارَةَ الموات، و هم مقرون بأن الله خالق ما وصف. عدل همتا کردن بود چیزی با چیزی که این عدل آن کنی و آن عدل این، و در خبر است: «كذب العادلون بالله». نضر شمیل گفت: بر بهم این با بمعنی عن است، و يعدلون از عدول است برگشتن، ای میملون و ينحرفون عن الحق. معنی جمله آیت آنست که رب العالمین خبر داد و بیان کرد که آفریدگار آسمان و زمین و شب و روز و نور و ظلمت که در آن راحت و منافع خلق است منم، و آن گه این کافران می‌آیند و بتان را که در توان ایشان این صنع نیست، ما را همتا می‌سازند، و با ما برابر میکنند، و درین سخن تعجب مؤمنان است بآنچه کافران کردند، یعنی که ای مؤمنان شگفت دارید آنچه ایشان کردند که با ما دیگری انباز گفتند، و خالق و صانع مائیم. و آن گه الحمد لله در پیش آیت نهاد، یعنی که شما شکر کنید، و آزادی کنید، و نعمت بر خود بشناسید، و آنچه کافران کردند مکنید.

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ هر چند که این خطاب با فرزندان آدم کرد، اما مراد بآن آفرینش آدم است که وی را از گل آفرید، و فرزندان را از آب مهین، چنان که گفت: «أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ»؟ ابن عباس گفت: خلق الله آدم من اديم الارض بعد العصر يوم الجمعة فسماه آدم، ثم عهد اليه فنسى، فسماه الانسان، فو الله ما غابت الشمس حتى اهبط الى الارض. آدم را از اديم زمين آفرید که در آن زمين هم شور بود و هم خوش، هر که را از شور آفرید بدبخت آید، و اگر چه فرزند پیغامبر بود، و هر که را از خوش آفرید نیک بخت آید، و اگر چه فرزند کافر بود.

و روی ابو هریره عن النبي (ص)، قال: «ان الله خلق آدم من تراب و جعله طينا، ثم تركه حتى كان حمأ مسنونا، ثم خلقه و صوره، ثم تركه حتى اذا كان صلصالا كالفخار، مر به ابليس، فقال: خلقت لامر عظيم، ثم نفخ الله فيه روحه».

و روا باشد که «خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ» بر عموم رانند، و وجهه ما قيل ان الله تعالى اذاب الطين، و حوله نطفة، و اودعه الاصلاب، فيكون كل من خلق من نطفة مخلوقا من طين. ثم قضى أجلا این اجل مدت حیات فرزند آدم است آن روز که میرد.

وَ أَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ این دیگر اجل مدت درنگ وی است در خاک تا روز قیامت، و گفته‌اند: اجل اول مدت بقاء عالم است یعنی که الله داند که این گیتی چند ماند، و اجل دیگر وقتی است نامزد کرده بنزدیک الله در غیب علم وی، که این گیتی کی بسر آید؟

و قیامت کی خواهد بود؟ و قيل: قضی اجلا، هو النوم، و اجل مسمى عنده الموت.

و بدانکه قضا بر ده وجه آید: یکی بمعنی وصیت، و ذلك في قوله تعالى: وَ قَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ. همانست که در سورة القصص گفت: إِذْ قَضَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ الْأَمْرَ یعنی عهدنا اليه و وصیناه بالرساله الى فرعون و قومه. وجه دوم بمعنی اخبار است، چنان که گفت: «وَ قَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ» ای اخبارنا بنی اسرائیل فی التوراة،

همانست که در سوره الحجر گفت: وَ قَضَيْنَا إِلَيْهِ ذَلِكَ الْأَمْرَ أَي أَخْبَرْنَا لوطاً أَن دَابِرَ هَؤُلَاءِ مَقْطُوعٌ مُصْبِحِينَ وَجْهَ سَوْمٍ بِمَعْنَى فِرَاقٍ اسْتِ، چنان که گفت: «فَإِذَا قُضِيَتْكُمْ مَنَاسِكُكُمْ»، «فَإِذَا قُضِيَتْ الصَّلَاةُ»، «فَإِذَا قُضِيَتْ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ».

وجه چهارم بمعنی فعل است، چنان که گفت: «فَاقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ»، ای افعل ما انت فاعل، «إِنَّمَا تُقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا» ای انما تفعل فی هذه الحیاة الدنیا. همانست که در سوره الانفال گفت: لِيُقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا. و در آل عمران و در سوره مریم گفت: إِذَا قُضِيَ أَمْرٌ أَي إِذَا فَعَلَ أَمْرًا كَانَ فِي حُكْمِهِ أَن يَفْعَلَهُ، فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ. پنجم بمعنی انزالست، چنان که گفت: يَا مَالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ أَي لِيُنْزَلَ عَلَيْنَا رَبُّكَ الْمَوْتِ. همانست که در سوره الملائكة گفت: لَا يُقْضَى عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا أَي لَا يَنْزَلُ عَلَيْهِمُ الْمَوْتِ. ششم بمعنی وجوب است چنان که در سوره هود گفت: وَ قُضِيَ الْأَمْرُ وَ اسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ أَي وَجِبَ الْعَذَابُ فَوْقَ بَقْوَمِ نُوحٍ، و در سوره مریم گفت:

إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَ هُمْ فِي غَفْلَةٍ. جای دیگر گفت: «وَ قَالَ الشَّيْطَانُ لِمَا قُضِيَ الْأَمْرُ» ای وَجِبَ الْعَذَابُ وَ نَزَلَ، و لهذا نظائر. هفتم قضی بمعنی کتب است، چنان که در سوره مریم گفت: وَ كَانَ أَمْرًا مَقْضِيًّا أَي كَانَ عِيسَى أَمْرًا مِنَ اللَّهِ مَكْتُوبًا فِي اللَّوْحِ الْمَحْفُوظِ أَنَّهُ يَكُونُ. هشتم بمعنی اتمام است، چنان که گفت: أَيَّمَا الْأَجَلَيْنِ قُضِيَتْ أَي اتَّمَمَتْ.

همانست که در سوره طه گفت: مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ، و در سوره الاحزاب گفت: فَمِنْهُمْ مَنْ قُضِيَ نَحْبُهُ أَي اتَّمَّ اجلُهُ، و در سوره الانعام گفت: ثُمَّ قُضِيَ أَجَلًا أَي اتَّمَّ، جای دیگر گفت: ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ لِيُقْضَى أَجَلٌ مُسَمًّى أَي يَتِمُّ. نهم بمعنی فصل است، چنان که در سوره الزمر گفت: وَ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ أَي فَصَلَ، و در سوره الانعام گفت: لِقُضْيِ الْأَمْرِ بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ أَي فَصَلَ. وجه دهم بمعنی خلق است، و ذلك فی قوله تعالى: فَفَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ أَي خَلَقَهُنَّ.

وَ أَجَلٌ مُسَمًّى عِنْدَهُ قَوْمِي كَفْتَنَدُ دَرِينِ سَخْنِ حَذْفِ وَ اخْتِصَارِ اسْتِ يَعْنِي: ثُمَّ قُضِيَ أَجَلًا، وَ عِلْمُ أَجْلِ الْآخِرَةِ مَسْمُوعٌ عِنْدَهُ لَا يَعْلَمُهُ غَيْرُهُ. ثُمَّ أَنْتُمْ تَمْتَرُونَ نَظْمُهُ كَنَظْمِ قَوْلِهِ: ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ. معنی مرية شك است و جحد، كفار مکه را می گوید: ثُمَّ أَنْتُمْ تَشْكُونَ فِي الْبَعْثِ وَ النُّشُورِ، حجت آنست که بر ایشان می آرد، میگوید: بعد ازین بیان چونست که بشك می افتند ببعث و نشور! آن کس که در اول آفرید قادر است که دیگر باره باز آفریند، قال عطا فی هذه الآية: لكل امرئ أجل مسمى من مولده الى موته، و من موته الى بعثه، فاذا كان الرجل تقيا صالحا بارا و اصلا الرحمة زاد الله في أجل الحياة، و نقص من أجل الممات الى المبعث، و اذا كان غير صالح نقص من أجل الحياة، و زاد في أجل البعث، و ذلك قوله: و ما معمر من معمر و لا ينقص من عمره الا في كتاب يعني في اللوح المحفوظ، و به قال النبي (ص): «صلة الرحم تزيد في العمر».

وَ هُوَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ اَيْنَ فِي بِمَعْنَى عَلَى اسْتِ كِهَ وَ قَفَ كُنِي، معنی آنست که بر زبر آسمانها است، آن گه گفت: وَ فِي الْأَرْضِ يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَ جَهْرَكُمْ اَيْنَجَا مَقْدَمٌ مُؤَخَّرٌ اسْتِ اِي: وَ يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَ جَهْرَكُمْ فِي الْأَرْضِ. ابو بكر نقاش صاحب شفاء الصدور در تفسير خویش آورده که: روا باشد که گویند هو الله في السماء، و سخن بریده گردانند، و نه روا باشد که گویند هو في الارض، و سخن بریده کنند، بلکه ناچار آن را پیوندی باید، تا معنی ظاهر گردد، از بهر آنکه آسمان را خصوصیتی است که زمین را نیست، و خصوصیت آنست که الله گفت جل جلاله: أَمْئْتُمْ مَنْ فِي السَّمَاءِ، و زمین را این خصوصیت نیست، این چنانست که گویی: الملائكة عند الله، و سخن بریده گردانی، این جائز باشد، که الله میگوید جل جلاله: إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ، و اگر گویی: نحن عند الله، و سخن بریده کنی، جائز نباشد تا پیوندی در

آن نیاری گویی نحن عند الله موجودین، نحن عند الله معلومین، که آن تخصیص که فریشتگان راست در معنی عنایت، اینجا نیست از اینجا معلوم گشت که وَ هُوَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَقَف نِيكُوسْت، پس در پیوندی، گویی: وَ فِي الْأَرْضِ يَعْلَمُ سِرِّكُمْ وَ جَهْرَكُمْ.

اگر کسی گوید: وی در زمین است چنان که در آسمان، که آسمان هم بر زمین است و در آن پیوسته. جواب آنست که آسمان بر زمین نیست که میگوید جل جلاله: وَ يُمَسِّكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ، فنفی آن تکنون علی الارض. جای دیگر گفت: وَ لَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا خَبِر داد که میان آسمان و زمین چیزی است، و این دلیل است که آسمان نه بر زمین است و نه در آن پیوسته. مقاتل گفت: يَعْلَمُ سِرِّكُمْ وَ جَهْرَكُمْ ای سر اعمالکم و جهرها، وَ يَعْلَمُ مَا تَكْسِبُونَ ای تعلمون من الخیر و الشر.

حقیقت کسب فعلی است که در آن جلب نفع باشد یا دفع ضرر، از اینجا است که صفت کسب خلق را گویند، و خالق را نگویند، و نه روا باشد که گویند او را جل جلاله.

وَ مَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ مِنْ آيَةٍ، این من استغراق جنس است که در موضع نفی افتد، من آیات ربهم، این یکی من تبعیض است. میگوید: هیچ آیتی و نشانی باین کافران مکه نیاید، یعنی آن نشانها که دلالت می کند بر وحدانیت و فردانیت الله، از آفرینش آسمان و زمین و شب و روز و آفرینش آدم از گل و فرزندان از آب. و قیل الایة هاهنا المعجزة، و قیل القرآن. إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ مگر که از آن می برگردند، و در آن تفکر نمی کنند.

فَقَدْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ حق اینجا قرآن است و پیغامبر و اسلام، و ما رأوا من انشقاق القمر بمكة، فانفلق فلقتین فذهبت فلفة و بقيت فلفة، فزعم عبد الله بن مسعود انه رأى جراء الجبل من بين فلقتي القمر حين انفلق. رب العالمين گفت: فَسَوْفَ يَأْتِيهِمْ أَنْبَاءُ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ انباء آنست که کسی کسی را گوید که بخبر کنم ترا.

لفظی است از لفظهای تهدید، و فی الخبر: «يا ابن آدم عند الموت يأتيتك الخبر». فَسَوْفَ يَأْتِيهِمْ بو جهل را میگوید و ولید را و امیه خلف را، که تکذیب و استهزا می کردند، رب العالمين گفت: آری بایشان رسد جزاء آن استهزا و آن تکذیب، و آن آن بود که روز بدر ایشان را همه در چاه بدر کشتند، و مسلمانان از اذی ایشان بازرسند.

و بدان که حق اندر قرآن بر چند معنی است: نامی است از نامهای خداوند جل جلاله، و ذلك فی قوله تعالى: فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ، میگوید: بزرگست و بزرگوار خداوند و پادشاه، براستی خدا، و بخدایی سزا، و بقدر خود بجا. جای دیگر گفت: وَ يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ، میگوید: مؤمنان دانند که الله خداست براستی، پیداست خود را بدرستی، پیداست خرد را بهستی، پیداست دلها را بدوستی. و گفته اند: حق در وصف او جل جلاله بمعنی موجود است، ای هو الموجود الكائن الذي ليس بمعدوم و لا منتف. و در خبر می آید که: «السحر حق، و العين حق»، ای کائن موجود، و كذلك يقال: «الجنة حق، و النار حق، و الساعة حق، و العين حق، و البعث حق، و الصراط حق»، ای موجود، و روا باشد که حق در وصف الله بمعنی ذی الحق باشد، چنان که گویند: رجل عدل و رضا، ای ذو عدل و ذو رضا. و در قرآن حق است بمعنی صدق، و ذلك فی قوله: فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقُّ، و قال تعالى: وَ اقْتَرَبَ الْوَعْدَ الْحَقِّ، و قال: وَ يَسْتَنْبِئُونَكَ أَلْحَقُّ هُوَ قَوْلُ إِي وَ رَبِّي إِنَّهُ لَحَقُّ ای صدق. و حق است بمعنی وجوب، چنان که گفت: كَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ

، و تقول العرب: حق عليك كذا، ای واجب، و در جمله هر چه فعل آن نیکو بود، و اعتقاد آن درست، و گفتن آن روا،

آن را حق گویند، یقال: هذا فعل حق، و هذا القول حق، و هذا الاعتقاد حق. و عكس این باطل گویند، و باطل بمعنی معدوم است، و بر زبان اهل اشارت هر چه عقائد است و معارف، آن را حق گویند، و هر چه معاملات است و منازلات، آن را حقیقت گویند، و این اصطلاح از خبر حارثه برگرفتند، که رسول خدا (ص) مرو را گفت: لكل حق حقيقة، فما حقيقة ايمانك؟

قال: اسهرت ليلي و اظمأت نهاري، فأشار بالحقيقة الى المعاملات من سهر الليل و ظمأ النهار.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اسم مليك لا يستظهر بجيش و عدد، اسم عزيز لا يتعزز بقوم و عدد، اسم عظيم لا يحصره زمان و لا امد، و لا يدركه غاية و مرد، تعالى عن المثل و الند، و الشبه و الولد، و هو الواحد الاحد، القيوم الصمد، لم يلد و لم يولد، و لم يكن له كفواً أحد. نام خداوندیست باقی و پاینده بی‌امد، غالب و تاونده بی‌یار و بی‌مدد، در ذات احد است بی عدد، در صفات قیوم و صمد، بی شریک و بی نظیر، بی‌مشیر و بی‌ولد، نه فضل او را حد، نه حکم او را رد، لم یلد و لم یولد، از ازل تا ابد. خدایی عظیم، جباری کریم، ماجدی نامدار قدیم، صاحب هر غریب، مونس هر وحید، مایه هر درویش، پناه هر دل ریش. کردش همه پاک، و گفتنش همه راست، علمش بی نهایت، و رحمت بیکران، زیبا صنع و شیرین ساخت، نعمت بخش و نوبت ساز، و مهربان نهانست، نهان از دریافت چون، و از قیاس و همها بیرون، و پاک از گمان و پندار و آیدون، برتر از هر چه خرد نشان داد، دور از هر چه پنداشت بدان افتاد، پاک از هر اساس که تفکر و بحث نهاد، تفکر و بحث بعلم و عقل خود در ذات و صفات وی حرام، تصدیق ظاهر و قبول منقول و تسلیم معانی در دین ما را تمام، این خود زبان علم است باشارت شریعت، مزدوران را مایه، و بهشت‌جویان را سرمایه. باز عارفان و خدا شناسان را زبانی دیگر است، و رمزی دیگر. زبانشان زبان کشف، و رمزشان رمز محبت. باشارت حقیقت زبان علم بروایت است و زبان کشف بعنایت. روایتی بر سر عالم رایت است، و عنایتی در دو گیتی آیت. روایتی مزدور است و طالب حور، عنایتی در بحر عیان غرقه نور.

پیر طریقت گفت رضوان خدا برو باد: «ار مزدور را بهشت باقی حظ است، عارف از دوست در آرزوی يك لحظ است. ار مزدور در بند زیان و سود است، عارف سوخته بآتش بی دود است. ار مزدور از بیم دوزخ در گداز است، سر عارف سر تا سر همه ناز است»:

چندان ناز است ز عشق تو در سر من      تا در غلطم که عاشقی تو بر من  
یا خیمه زند وصال تو بر در من      یا در سر کار تو شود این سر من

«بسم الله» عموم خلق راست، بالله خاصگیان درگاه راست، الله صدیقیان و خلوتیان راست. گوینده «بسم الله» فعل خود دید، و سبب دید، و مسبب دید. گوینده بالله سبب دید، و مسبب دید، و فعل خود ندید. گوینده الله نه فعل خود دید، و نه سبب دید، که همه مسبب دید، قل الله ثم درهم اشارت بآنست، و خدا جویان را نشانست، يك نفس با دوست به از ملك جاودانست، يك طرفة العين انس با دوست خوشتر از جانست، عزیز آن رهی که سزای آنست، هم راحت جان، و هم عیش جان، و هم درد جانست:

هم در دل منی و هم راحت جان      هم فتنه برانگیزی و هم فتنه نشان.

قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ! همه مهر من بین، همه داشت من بین، بفعل خود منت بر ما منه، توفیق ما بین، بیاد خود پس نماز، تلقین ما بین از نشان خود گریز، یکبارگی مهر ما بین. و زبان حال بنده جواب میدهد: خداوندا! از علم چراغی ده، وز معرفتم داغی نه، تا همه ترا بینم، همه ترا دانم. خداوندا! وا درگاه آدمم بندهوار، خواهی عزیز دار خواهی خوار، آینده شادی و آرینده اسرار! ای رباینده پرکنندگی، و دارنده انوار! چشمی که ترا نه ببند سیاه است، دلی که ترا نشناسد مردار:

چشمی که ترا دید شد از درد معافی جانی که ترا یافت شد از مرگ مسلم.

قوله: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِدَأْسِ سُبْحَانَهُ بِالثَّنَاءِ عَلَى نَفْسِهِ، فحمد نفسه بثنائه الازلی، و أخبر عن سنائه الصمدی و علائه الاحدی. ستایش خداوند عظیم، کردگار حکیم، باقی بقاء خویش، متعالی صفات خویش، متکبر بکبریاء خویش، باعلاء دیمومی و سناء قیومی، وجود احدی و کون صمدی، وجه ذو الجلال و قدرت بر کمال، سبحانه، هو الله الواحد القهار، و العزیز الجبار، و الکبیر المتعال.

یکی از بزرگان دین و ائمه طریقت گفته: من ذا الذی یتحق الحمد الا من یقدر علی خلق السماوات و الارض، و جعل الظلمات و النور؟ کرا رسد و کرا سزد که وی را بیایستی بستایند، و ببزرگواری نام برند، مگر او که آفریدگار آسمان و زمین است، و آفریدگار روز و شب، و آسمان چو سقفی راست کرده، و زمین چون مهدی آراسته، و روز معاش ترا پرداخته، و شب آرامگاه تو ساخته. گفته اند که: آسمان اشارتست باسماں معرفت، و آن دلهای عارفان است، و زمین اشارتست بزمین خدمت، و آن نفسهای عابدان است، و چنان که آسمان صورت باختران نگاشته، و بشمس و قمر آراسته، و نظاره گاه زمینیان کرده، آسمان معرفت را بافتاب علم و قمر توحید و نجوم خواطر آراسته، و آن گه نظاره گاه آسمانیان کرده. هر گه که شیاطین قصد استراق سمع کنند، از آسمان عزت برجم نجم ایشان را مقهور کنند. اینست که رب العزة گفت: وَ جَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ.

همچنین هر گه که شیطان قصد وسوسه کند، بدل بنده مؤمن برقی جهد از آسمان معرفت، که شیطان از آن بسوزد. اینست که گفت رب العزة: إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ.

و چنان که در بسیط زمین هفت دریاست که در آن منافع و معاش خلق است، در زمین خدمت نیز هفت دریاست، که در آن سعادت و نجات بنده است. بو طالب مکی صاحب قوت القلوب بجمله آن اشارت کرده و گفته: مناہج السالکین سبعة ابحر: سکر وجد و برق کشف و حیره شهود و نور قرب و ولایة وجود و بهاء جمع و حقیقة افراد. گفت این هفت دریاوند بر سر کوی توحید نهاده، چنان که در حق مترسمان هفت درکه دوزخ بر راه بهشت نهاده، و تا مترسمان و عوام خلق برین هفت درکه گذر نکنند ببهشت نرسند، همچنین سالکان راه توحید تا برین هفت دریا گذر نکنند، بحقیقت توحید نرسند.

وَ جَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَ النُّورِ هر جا که جهل است همه ظلمت است، و هر جا که علم است همه نور است، و آنجا که علم و عمل است نور علی نور است. بنده تا در تدبیر کار خویش است در ظلمت جهل است، و در غشاوة غفلت، و تا در تفویض است در ضیاء معرفت است و نور هدایت. در آثار بیارند که یا ابن آدم! دو کار عظیم ترا در پیش است: یکی

امر و نهی بکار داشتن، این بر تو نهادیم، آن را ملازم باش. دیگر تدبیر مصالح خویش، آن در خود پذیرفتیم، و از تو برداشتیم، دل و از آن پرداز، «ادبر عبادی بعلمی انی بعبادی خبیر بصیر».

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينِ آدَمِ دُو چیز بود طینت و روحانیت. طینت وی خلقی بود، و روحانیت وی امری بود. خلقی آن بود که: خمر طینة آدم بیده، امری آن بود که: «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي». «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ» از جمال امری بود، و عَصَى آدَمُ از آرایش خلقی بود. در آدم هم گلزار بود و هم گلزار، و گل محل گل بود، لکن با هر گلی خاری بود، گلی چون ابراهیم خلیل (ع)، و خاری چون نمرود طاغی، گلی چون موسی عمران، خاری چون فرعون و هامان، گلی چون عیسی پاك، خاری چون آن جهودان ناپاك، گلی چون محمد عربی (ص)، خاری چون بو جهل شقی. که داند سر فطرت آدم؟ که شناسد دولت و رتبت آدم؟ عقاب هیچ خاطر بر شاخ درخت دولت آدم نه نشست، دیده هیچ بصیرت جمال خورشید صفوت آدم درنیافت. چون در فرادیس اعلی آرام گرفت، و راست بنشست، گمان برد که تا ابد او را همان پرده سلامت می‌باید زدن. از جناب جبروت، و درگاه عزت خطاب آمد که: أَوْ مَنْ يَنْشُؤْا فِي الْحَيَاةِ؟ یا آدم ما می‌خواهیم که از تو مردی سازیم، تو چون عروسان برنگ و بوی قناعت کردی:

چون زنان تا کی نشینی بر امید رنگ و بوی همت اندر راه بند و گام زن مردانه وار.

یا آدم! دست از گردن حوا بیرون کن، که ترا دست در گردن نهنگ عشق می‌باید کرد، و با شیر شریعت هم کاسگی می‌باید کرد. از سر صفات هستی برخیز، که ترا بقدم ریاضت بپا فزار ملامت باآفاق فقر سفر می‌باید کرد. رو در آن خاک دان بنشین، بنانی و خلقانی و ویرانی قناعت کن تا مردی شوی:

جان فشان و راه کوب و راد زی و مرد باش تا شوی باقی چو دامن بر فشانی زین دمن

یا آدم! نگر تا خود بین نباشی، و دست از خود بیفشانی، که آن فریشتگان که بر پرده و نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ نوای «سبوح قدوس» زدند خود بین بودند، دیده در جمال خود داشتند، لا جرم باطن ایشان از بهر شرف تو از عشق تهی کردیم. ترا از قعر دریای قدرت از بهر آن برکشیدیم، تا بر پرده عصیان خویش نوای رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا زَنِي:

دور باش از صحبت خود پرور عادت پرست بوسه بر خاک کف پای ز خود بیزار زن

وَ هُوَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ بِذَاتِ السَّمَاءِ مِي‌گویی، بعلم هر جای، بصحبت در جان، بقرب در نفس، نفس درو متلاشی، و او بجای جان درو متلاشی. در وجود آنجا که یابند، در عرفان آنجا که شناسند. نه خبر حقیقت تباه کند، نه حقیقت خبر باطل کند.

استوی می‌گویی که بر عرش است باستوا، وَ هُوَ مَعَكُمْ مِي‌خوان که با تو است هر جا که باشی. نه جای گیر است بحاجت، جای نمایست برحمت، عرش خداجویان را ساخته نه خدانشناسان را، خدا شناس اگر بی او يك نفس زند زنار در بندد. ای در دو گیتی فخر زبان من! و فردا در دیدار عیش جان من! ای شغل دو جهان من! واساز با خود شغل‌شان من. نه نثار یافت ترا جان است، نه شناخت منت ترا زبان است. بیننده تو در دیدار نمان است، و جوینده تو نه بزمین نه باسماں است.



## ۲ النوبة الاولى

قوله تعالى: أَلَمْ يَرَوْا نَمِي بَيْنَد كَمْ أَهْلَكْنَا كِه چنډ هلاك كرديم و تباہ من قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ پيش از ايشان از گروه گروه مَكْنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ كه ايشان را در زمين جاي داديم و توان، ما لَمْ نُمْكِّنْ لَكُمْ آنچه شما را نداديم وَ أَرْسَلْنَا السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ و فرو گشاديم بر ايشان باران مِذْرَاراً هموار بهنگام، وَ جَعَلْنَا الْأَنْهَارَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمْ و جويها روان كرديم زير ايشان، فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ هلاك كرديم ايشان را بگناهان ايشان وَ أَثْنَانَا مِنْ بَعْدِهِمْ و در گرفتيم از پس ايشان قَرْنًا آخِرِينَ (۶) گروهی ديگران.

وَ لَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ و اگر فرو فرستاديمي: بر تو كِتَابًا فِي قُرْطاسِ نَمَاهِی در كاغذی قَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ و ايشان می‌پاسيدندی بدستهای خویش، لَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا كَفَرُوا كَافِرَانِ كَفْتَدِي: اِنْ هَذَا اِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ (۷) نيست اين مگر جادویی آشكارا.

وَ قَالُوا لَوْ لَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ و گفتند كه چرا فرو نفرستادند برو فرشته، وَ لَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكًا و اگر فرو فرستاديمي فرشتهای لَفَضِي الْأَمْرُ كار برگزار دندی، ثُمَّ لَا يُنْظَرُونَ (۸) و ايشان را درنگ ندادندی.

وَ لَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا و اگر آن فرو فرستاده فرشتهای كرديمي بصورتی، لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا آن فرشته صورت مردی كرديمي وَ لَلْبَسْنَا عَلَيْهِمْ و كار بر ايشان پوشيده داشتيمي آن گه ما يَلْبَسُونَ (۹) آنچه هم اكنون بر ايشان پوشيده است.

وَ لَقَدْ اسْتَهْزَى بُرْسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ و افسوس كردند با فرستادگان پيش از تو، فَحَاقَ تَا فَرَا سَرْنَشْتِ بِالَّذِينَ سَخَرُوا مِنْهُمْ ايشان را كه افسوس كردند از ايشان ما كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (۱۰) آن روز و آن كار و آن چيز كه افسوس ميكردند بآن. قُلْ بَغْوِي سِيرُوا فِي الْأَرْضِ برويد در زمين ثُمَّ انْظُرُوا پس درنگريد، كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ (۱۱) كه سرانجام دروغ زن گيران چون بود!

قُلْ بَغْوِي لِمَنْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ كَرَاست هر چه در آسمانها و در زمينهاست؟ قُلْ لِلَّهِ هَم تَو كَوِي كه خدای را است، كَتَبَ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ بِنُوشْتِ بر خويشتن بخشودن لِيَجْمَعَنَّكُمْ بِهِمْ می‌آرد شما را و بهم خواهد آورد شما را اِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز رستاخيز، لَا رَيْبَ فِيهِ كَمَانِ نيست در آن، الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ ايشان كه خويشتن را زيانكار كردند فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۱۲) ايشان آنند كه بنگرويده‌اند.

وَ لَهُ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ و او راست هر هستی كه می‌آرام گيرد در شب و روز، وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۱۳) و اوست شنوا و دانا.

## النوبة الثانية

قوله تعالى: أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ اين رؤيت علم و اخبار است، كَافِرَانِ مَكِه را ميگويد: نمی‌دانند و خبر نكرده‌اند ايشان را كه ما پيش از ايشان از عهد آدم تا به نوح، و پس از نوح از عاد و ثمود و امثال ايشان از آن جهانيان و جهان داران چنډ هلاك كرديم، پس از آنكه ايشان را دسترس داديم، و در زمين ممكن گردانيديم، با خواسته فراوان و تن‌ها آبادان، و زندگانی دراز، و بطش تمام، و تمكين در بلاد و اقطار.

قرن نامی است گروهی را كه در يك عصر باشند بهم مقترن، پيوسته يكديگر، و در ميان ايشان پيغامبری بود، يا خليفه‌ای كه بجای پيغامبر بود، يا طبقه‌ای از اهل علم كه مرجع دين در آن با ايشان بود، تا اين طبقه و آن گروه بر جای باشند پيوسته آن را قرن گویند، اگر روزگارشان دراز بود يا اندك هر دو يكسان بود، و دليل بر اين قول



مصطفی (ص) است: «خیرکم قرنی» یعنی اصحابه، «ثم الذین یلونهم»، یعنی التابعین، «ثم الذین یلونهم» یعنی الذین اخذوا عن التابعین.

و روا باشد که روزگاری بر شمرده آن را نامزد کنند، پس اختلافست میان علما در کمیت آن. قومی گفتند: هشتاد سال. قومی گفتند: هفتاد. قومی گفتند: شصت. قومی گفتند: چهل، و اصحاب حدیث بیشترین بر آنند که صد سال بود، لقول النبی (ص) لعبد الله بن بسر: «یعیث قرنا»، فعاش مائة سنة.

مَكَّنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ مَا لَمْ نُمَكِّنْ لَكُمْ حَقِيقَتَ تَمَكِينِ رَاسِتِ دَاسْتِنِ آلتِ وَ عَدْتِ وَ قَوْتِ اسْتِ. اِگر کسی قدرت کتابت دارد، و آلت و ساز آن ندارد، متمکن نبود، چون ساز و آلت راست شد تمکن حاصل شد، و تعذر برخاست، پس قدرت ضد عجز است، و تمکن منافی تعذر. و قیل: مَكَّنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ مَا لَمْ نُمَكِّنْ لَكُمْ اِی اعطیناهم من نعیم الدنیا و الامر و النهی من اهلها ما لم نعظکم. وَ اُرْسَلْنَا السَّمَاءَ عَلَیْهِمْ سَمَاءَ اِیْنِجَا بَارَانِ اسْتِ. از بهر آن این نام بر باران نهادند که از زیر می آید. مَذْرَافاً یعنی متتابعاً، من الدرور، و هو کثرته، من در یدر. مدرار نه آنست که شب و روز پیوسته ریزان بود، بلکه بوقت حاجت از پس یکدیگر چنان که لائق بود، و سبب نعمت باشد، ریزان بود. و مدرار اسمی است از اسماء مبالغت، و هو مفعال من الدرّ، یقال دیمة مدرار اذا کان مطرها کثیرا دارا، و هو کقولهم امرأة مذکار، اذا کانت کثیرة الولادة فی الذکور، و كذلك میناث فی الاناث.

فَاَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ یعنی فدنبناهم بتکذیبهم رسلهم، و یقال: اهلکناهم بذنوبهم لانهم لم یحذروا الذنوب المورطة و العیوب المسخطة، حتی اخذوا، فلم یجدوا خلاصا و لا مناصا و لا معادا و لا ملاذا.

قال ابو هريرة سمعت النبی (ص) یقول: «انما انتم خلف ماضین، و بقية متقدمین، كانوا اکثر منکم بسطة و اعظم سطوة، از عجوا عنها اسکن ما كانوا الیها، و غدرت بهم اوثق ما كانوا بها، فلم یغن عنهم قوة عشيرة، و لا قبل منهم بذل فدیة، فارحلوا انفسکم بزاد مبلغ قبل ان توخذوا علی فجاءة، و قد غفلتم عن الاستعداد».

ثم قال: وَ اَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قُرْنًا اٰخَرِیْنَ اِی خَلَقْنَا مِنْ بَعْدِ هَلَاکِهِمْ قَوْمًا اٰخَرِیْنَ، فسکنوا دیارهم خیرا منهم، و بعث الیهم الرسل. این آنست که قبطیان را بآب بکشت با فرعون، و بنی اسرائیل را بجای ایشان نشانند، گفت: «كَذٰلِكَ وَ اَوْرَثْنَاهَا قَوْمًا اٰخَرِیْنَ. فَمَا بَكَتْ عَلَیْهِمُ السَّمَاءُ وَ الْأَرْضُ وَ مَا كَانُوا مُنْظَرِیْنَ»، و قوم نوح را بطوفان هلاک کرد، و گروهی دیگر را ساکنان زمین کرد، آنست که گفت: «اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ لآیَاتٍ وَ اِنْ كُنَّا لَمُبْتَلِیْنَ. ثُمَّ اَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قُرْنًا اٰخَرِیْنَ». قومی دیگر را بصیحه جبرئیل هلاک کرد، و دیگران را بجای ایشان نشانند، چنان که گفت فَأَخَذْتَهُمُ الصَّیْحَةَ بِالْحَقِّ فَجَعَلْنَاهُمْ غُثَاءً فُیْعَادًا لِلقَوْمِ الظَّالِمِیْنَ. ثُمَّ اَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قُرُونًا اٰخَرِیْنَ.

رب العالمین کفار مکه را میگوید که: آن بطش و بأس و قوت و ملک و نعمت که آن جهانداران را دادیم شما را ندادیم، و آن تمکین که ایشان را کردیم شما را نکردیم، با این همه چون پیغامبران را دروغ زن داشتند، و سر کشیدند، و نافرمانی کردند، ایشان را بآن گناه که کردند فرا گرفتیم، و کشتیم، و دیگران را بجای ایشان نشانند، یعنی که از شما نیز هر کس که راه ایشان گیرد، روز ایشان ببند. این آیت حجت است بر منکران بعث، از آن روی که رب العالمین چون قادر است که قومی را هلاک کرد، و گروهی دیگر را آفرید، و بجای ایشان نشانند، قادر است که این عالم را نیست گرداند و دیگر عالمی آفریند، و قادر است که هلاک کند، و باز دیگر باره باز آفریند.

وَ لَوْ نَزَّلْنَا عَلَیْكَ كِتَابًا فِيْ قُرْطَاسٍ مَّقَاتِلٍ وَ كَلْبِیْ كَفْتَنَد: این آیت در شأن النضر بن الحارث و عبد الله بن ابی امیه و

نوفل بن خويلد آمد، که گفتند: یا محمد لن نؤمن لك حتى تأتينا بكتاب من السماء نعاينه، و معه اربعة من الملائكة يشهدون عليه انه من عند الله، و انك رسوله. گفتند: ما ايمان نياريم اى محمد تا آن گه که کتابی آری از آسمان که آن را معاینه بینیم، و با وی چهار فریشته که گواهی دهند که آن کتاب از نزدیک خداست، و تو رسول خدایی. رب العالمین گفت: وَ لَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَابًا فِي قِرْطَاسٍ اى فى صحيفة مكتوبا من عندى، فنزل من السماء عيانا و مسوّه بايديهم، اَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا اِنْ هَذَا اِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ.

خير داد رب العزة که اگر هم چنان که خواسته‌اند فرو فرستیم، ایشان گویند: این سحرى آشکار است و هم نپذیرند، هم چنان که انشقاق قمر در خواستند، آن گه گفتند: «هذا سحر مستمر». قال عطا: لقالوا هو سحر لما سبق فيهم من علمى.

وَ قَالُوا لَوْ لَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ هم ایشان گفتند که چرا از آسمان فریشته فرو نیاید که ما صورت وی به بینیم، و گواهی دهد برسالت وی؟ رب العالمین گفت: وَ لَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكًا يعنى فى صورته لَفُضِيَ الْأَمْرُ اى لماتوا جميعا حين رأوا الملك. اگر فریشته‌ای فرو آمدی و ایشان بدیدندی، همه بمردندی، و ایشان را زمان ندادندی، که آدمی فریشته را روز مرگ بیند. قتاده گفت: لَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكًا ثم لم يؤمنوا لَفُضِيَ الْأَمْرُ اى لا هلكوا بعذاب الاستيصال، و لم يناظروا كسنة من قبلهم ممن طلبوا الآيات فلم يؤمنوا. میگوید اگر فریشته‌ای فرو آید و ایشان ایمان نیارند، ایشان را هلاك كنيم، و عذاب فرستیم، بی‌آنکه ایشان را مهلت دهیم یا با توبه گذاریم، هم چنان که واپسینیان کردیم، آن گه که آیات درخواستند، و آن گه ایمان نیاوردند.

وَ لَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا يعنى و لو جعلنا المنزل ملكا لجعلناه صورة الملك رجلا لانهم لا يستطيعون ان يروا الملك فى صورته، لان اعين الخلق تحار عن رؤية الملائكة، و لذلك كان جبرئيل (ع) يأتي النبي (ص) فى صورة دحية الكلبي، و كذلك تسور محراب داود فى صورة رجلين يختصمان اليه، و رآهم ابراهيم على صورة الضيفان. وَ لَلْبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبَسُونَ اى و لخلطنا عليهم ما يخلطون على انفسهم حتى يشكوا فلا يدروا ملك هو ام آدمى؟

معنى این دو آیت آنست که اگر ما فریشته در صورت خویش فرستادیم، ایشان طاقت دیدار وی نداشتندی و بمردندی، و اگر فریشته را در صورت مردی فرستادیم این لبس و شبهت که بر ایشان است اکنون، همان بر جای بودی، و پس کار آن بریشان پوشیده و آمیخته می‌داشتیم، ایشان را همان بودی که اکنون، که مردی می‌بینید در صورت خویش، يقال: لبست الامر على القوم البسه، اذا شبهته عليهم و اشكلته عليهم، و كانوا هم يلبسون على ضعفهم فى امر النبي (ص) فيقولون: انما هذا بشر مثلكم، فقال تعالى: وَ لَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكًا فرأوا الملك رجلا لكان يلحقهم فيه من اللبس مثل ما لحق ضعفهم منه.

پس مصطفى (ص) را تسلى داد، و كافران را تحذير كرد، گفت: وَ لَقَدْ اسْتَهْزَى بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ درین آیت استهزا و سخریت در يك معنى نهاد، گفت: یا محمد امتهای گذشته برسولان ما همان استهزا کردند که اهل مکه با تو کردند، فحاق اى نزل و حلّ، و قيل احاط و اشمط، اى احاط بهم عقوبة ذلك، بِالَّذِينَ سَخَرُوا مِنْهُمْ اى احاط بهم العذاب ما كانوا به يَسْتَهْزِؤْنَ بِالرُّسُلِ و الكتاب، و يقال يستهزؤون بأن العذاب غير نازل بهم، و قيل معناه: حاق بهم عاقبة استهزائهم.

آن گه گفت: یا محمد قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ این مستهزیان را گوی: سیروا فى الارض، اى سافروا، ثم انظروا

فاعتبروا كيف كان عاقبة المكذبين، فسترون آثار وقائع الله بهم، كيف اهلكهم و قتلهم بالوان العقوبة و النقم مثل عاد و ثمود.

وَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ وَ مَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعِبَادِ كَفَار مکه را درین آیت تحذیر میکند، و پند میدهد که بترسید و پند پذیرید و عبرت گیرید. باین رفتگان و گذشتگان که رسولان را دروغ زن گرفتند، و استهزا کردند، بنگرید که بچه روز رسیدند و چه دیدند! شما نیز اگر همان کنید همان عذاب و همان نقت بینید! و بدان که نظر در قرآن بر چند وجه است: یکی نظر فکرت، و ذلك فی قوله: وَ لَتَنْظُرُنَّ نَفْسًا مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ. همانست که گفت: فَتَنْظُرَنَّ نَفْسًا فِي النُّجُومِ ای تفکر فی النجوم وجه دوم نظر عبرت است، چنان که گفت: فَانظُرُوا إِلَى آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ، أَوْ لَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا وَ قُلُوبُهُمْ فِي الْأَرْضِ ثُمَّ انظُرُوا. سوم نظر انظار است، چنان که گفت: هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ، انظُرُونَا نَقْتَسِبَ مِنْ نُورِكُمْ. چهارم نظر رحمت است، چنان که گفت: وَ لَا يَنْظُرُونَ إِلَّا يَوْمَ الْقِيَامَةِ. پنجم نظر حوالت است چنان که گفت: وَ لَكِنْ انظُرُوا إِلَى الْجَبَلِ. ششم نظر رویت است، چنان که گفت: إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ.

قُلْ لِمَنْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ فَانظُرُوا فَإِنَّ آيَاتِ اللَّهِ لَا تَنظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ، انظُرُونَا نَقْتَسِبَ مِنْ نُورِكُمْ. چهارم نظر رحمت است، چنان که گفت: وَ لَا يَنْظُرُونَ إِلَّا يَوْمَ الْقِيَامَةِ. پنجم نظر حوالت است چنان که گفت: وَ لَكِنْ انظُرُوا إِلَى الْجَبَلِ. ششم نظر رویت است، چنان که گفت: إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ.

قُلْ لِمَنْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ فَانظُرُوا فَإِنَّ آيَاتِ اللَّهِ لَا تَنظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ، انظُرُونَا نَقْتَسِبَ مِنْ نُورِكُمْ. چهارم نظر رحمت است، چنان که گفت: وَ لَا يَنْظُرُونَ إِلَّا يَوْمَ الْقِيَامَةِ. پنجم نظر حوالت است چنان که گفت: وَ لَكِنْ انظُرُوا إِلَى الْجَبَلِ. ششم نظر رویت است، چنان که گفت: إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ.

قُلْ لِمَنْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ فَانظُرُوا فَإِنَّ آيَاتِ اللَّهِ لَا تَنظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ، انظُرُونَا نَقْتَسِبَ مِنْ نُورِكُمْ. چهارم نظر رحمت است، چنان که گفت: وَ لَا يَنْظُرُونَ إِلَّا يَوْمَ الْقِيَامَةِ. پنجم نظر حوالت است چنان که گفت: وَ لَكِنْ انظُرُوا إِلَى الْجَبَلِ. ششم نظر رویت است، چنان که گفت: إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ.

قُلْ لِمَنْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ فَانظُرُوا فَإِنَّ آيَاتِ اللَّهِ لَا تَنظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ، انظُرُونَا نَقْتَسِبَ مِنْ نُورِكُمْ. چهارم نظر رحمت است، چنان که گفت: وَ لَا يَنْظُرُونَ إِلَّا يَوْمَ الْقِيَامَةِ. پنجم نظر حوالت است چنان که گفت: وَ لَكِنْ انظُرُوا إِلَى الْجَبَلِ. ششم نظر رویت است، چنان که گفت: إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ.

قُلْ لِمَنْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ فَانظُرُوا فَإِنَّ آيَاتِ اللَّهِ لَا تَنظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ، انظُرُونَا نَقْتَسِبَ مِنْ نُورِكُمْ. چهارم نظر رحمت است، چنان که گفت: وَ لَا يَنْظُرُونَ إِلَّا يَوْمَ الْقِيَامَةِ. پنجم نظر حوالت است چنان که گفت: وَ لَكِنْ انظُرُوا إِلَى الْجَبَلِ. ششم نظر رویت است، چنان که گفت: إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ.

گفت: كُتِبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَنْ تَوَلَّاهُ، و در آل عمران گفت: لَبَّرَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ، و در سورة التوبة گفت: لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كُتِبَ اللَّهُ لَنَا أَوْ قَضَى اللَّهُ لَنَا.

وجه سوم: «کتب» بمعنی «جعل»، چنان که در سورة المجادله گفت: أُولَئِكَ كُتِبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانُ يَعْنِي جَعَلَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ، و در آل عمران و در سورة المائدة گفت: فَآكُتُبُنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ أَوْ فَاجْعَلْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ، و در سورة الاعراف گفت: فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَوْ اجْعَلُهَا.

وجه چهارم: بمعنی امر، و ذلك في قوله: ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كُتِبَ اللَّهُ لَكُمْ أَوْ امْرُكُمُ اللَّهُ أَنْ تَدْخُلُوهَا. و جمله این معانی متفرع است بر آن اصل که رب العالمین در لوح محفوظ نبشت، و مصطفی (ص) گفت: «لما قضى الله الخلق كتب في كتاب فهو عنده فوق العرش: ان رحمتي سبقت غضبي».

و قال مجاهد: اول ما كتبه الله عز و جل في اللوح كتب في صدره ان لا اله الا الله، محمد عبد الله و رسوله، فمن آمن بالله و صدق بوعدده و اتبع رسوله ادخله الجنة.

و لَهُ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ كَلْبِي كُتِبَ: این آیت بدان آمد که کافران گفتند: یا محمد تو ما را از دین پدران که برمیگردانی، و با دینی دیگر دعوت می کنی، از آنست که ترا خواسته دنیوی نیست، و ترا بمعاش حاجت است، اگر از آنچه می گویی باز گردی، ما ترا معاش تمام دهیم، و از همه بی نیاز کنیم. رب العالمین بجواب ایشان این آیت فرستاد: وَ لَهُ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ این عبارتست از هر چه آفریده در مکونات و محدثات، یعنی ما اشمتم علیه اللیل و النهار، و قیل ما یمر اللیل و النهار.

محمد بن جریر گفت: کل ما طلعت علیه الشمس و غربت فهو من ساکن اللیل و النهار. و گفته اند: خلائق بر و بحر بعضی آنست که: یستقر بالنهار و ینتشر باللیل، و بعضی آنست که: یستقر باللیل و ینتشر بالنهار. و اینجا فراهم گرفت بنظم مختصر، تا همه در تحت آن شود، و در لفظ ایجاز و اختصار بود، و این از آن جمله است که مصطفی (ص) گفت: «بعثت بجوامع الكلم و اختصر لی الکلام اختصارا».

قومی گفتند: درین آیت اضماری است، یعنی و له ما سکن و تحرك فی اللیل و النهار، فحذف للاختصار، كقوله «سَرَابِيلٌ تَقِيكُمُ الْحَرَّ» اراد به الحر و البرد، كذلك هاهنا.

ثم قال: هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ أَوْ السَّمِيعُ لِمَا يَقُولُ الْعِبَادَ، لَا يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ مِنْ أَقْوَالِهِمْ وَ حَرَكَاتِهِمْ، وَ مَا اسْرَوْا وَ مَا أَعْلَمُوا، الْعَلِيمُ بِأَعْمَالِهِمْ فَلَا يَفُوتُهُ مِنْهَا شَيْءٌ، وَ الْعَلِيمُ بِهِمْ حَيْثُ حَلَوْا وَ نَزَلُوا وَ اسْتَقَرُّوا فِي اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ، وَ يَقَالُ السَّمِيعُ لِحُزُورِ الْجِبَاهِ وَ رَمِزِ الشَّفَاهِ، وَ جَرَى لِمِيَاهِ، الْعَلِيمُ بِخَفِيَّاتِ الْغُيُوبِ.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قُرُنٍ الْأَيَّةِ.

تیرشان پروین گسل بود و سنانشان خون نگار	در جهان شاهان بسی بودند کز گردون ملک
نیزه هاشان شاخ شاخ و تیرهاشان تار تار	بنگرید اکنون بنات النعش وار از دست مرگ
تن بدوزخ برد امسال آنکه گردن بود پار.	سر ب خاک آورد امروز آنکه افسر بود دی

جلال احدیت خبر میدهد از کمال عزت خویش، و بی نیازی وی از خلق خویش، و راندن حکم قهر بر ایشان بمراد

خویش، میگوید: این مشرکان مکه خود در ننگرند، و عبرت در نگیرند بحال آن جباران و گردنکشان، که بروزگار خویش در دنیا ازینان برتر بودند، و بطش ایشان سخت‌تر، و بجای خویش متمکن‌تر، که ما ایشان را چون هلاک کردیم! و از خان و مان و وطن چون برانداختیم! خانه‌های پر نقش و نگار بگذاشتند، و بساطهای تکبر و تجبر درنوشتند، خسته دهر گشته، و در گرداب حسرت بمانده، جهان از خاک ایشان پرگشته، و نام و نشان ایشان از جهان بیفتاده: «هَلْ تُحِسُّ مِنْهُمْ مِنْ أَحَدٍ أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْزًا؟» ای مسکین! زیر هر قدمی از آن خویش اگر باز جویی بسی کلاه ملوک را بیابی. و در هر ذره‌ای ازین خاک اگر بجویی هزاران دیده مدعیان این راه بینی، که این ندا میدهد: «فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ»:

صاح هدی قبورنا تملأ الأرض	ض فأین القبور من عهد عاد
خفف الوطاء ما اظن اديم ال	ارض الا من هذه الاجساد
و قبيح منا و ان قدم العه	د هوان الآباء و الاجداد
رب لحد قد صار لحدا مرارا	ضاحك من تزاحم الاضداد
فاسئل الفرقدين عما احسا	من قبيل و أنسا من بلاد
كم اقاما على ابيضا نهار	و أضاء المدلج في سواد

آن گه در آخر آیت گفت: وَ أَتَشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ یعنی اورثناهم مساکنهم، و اسکناهم اماکنهم، سنة منا فی الانتقام امضیناها عن اعدائنا، و عادة فی الاکرام اجریناها لاولیائنا. وَ لَوْ نَزَّلْنَا عَلَیْكَ کِتَابًا فِی قُرْطَاسٍ الْآیَاتِ سَبَاقٍ و سیاق هر سه آیت اخبار است از کمال قدرت بر هر چه خواهد، چنان که خواهد، بی مشاورت و بی مزاحمت.

حکم کرد قومی را بضاللت، و فرو بست بر ایشان در رشد و هدایت. اگر صد هزار دلیل پیش ایشان نهد، و چراغ شریعت بزبان نبوت در ره ایشان برافروزد، نه آن دلیل بینند، و نه بآن راه روند، که نه دیده عبرت دارند و نه دل فکرت، از آنکه در ازل حکم چنان کرده، و قسمت چنان رفته، و العبرة بالقسمة دون الاعتبار و الحجة. پیر طریقت گفته: «آه از روز اول! اگر آن روز عنایت بود، طاعت سبب ثبوت است، و معصیت سبب مغفرت، و اگر آن روز عنایت نبود، طاعت سبب ندامت است، و معصیت سبب شقاوت. شکر که شیرین آمد نه بخویشتن آمد، حنظل که تلخ آمد نه بخویشتن آمد. کار نه بانست که از کسی کسل آید، و از کسی عمل، کار آن دارد که شایسته خود که آمد در ازل. الهی گر در کمین سر تو بما عنایت نیست، سرانجام قصه ما جز حسرت نیست.»

قُلْ لِمَنْ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ قُلْ لِلَّهِ سَأَلْتُهُمْ يَا مُحَمَّد! هل فی الدار دیار؟ و هل للکون فی التحقیق عند الحق مقدار؟ فان بقوا عن جواب یشفی، فقل لله فی الربوبية یکفی. خدا و بس، دیگر همه هوس، الهی! نه از کس بتو، نه از تو بکس، همه از تو بتو، همه توی و بس. سبحان الله! جهانی پر از چیز و پر از کس! همه بیکبار براندازد در یک نفس! مرا صد دیده در نظاره این کار نه بس.

کَتَبَ عَلَی نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ پیش از آنکه بآفرینش محدثات و ابداع کائنات مبدأ کرد، در دار الضرب غیب این سکه رحمت بر نقد احوال و اعمال بندگان زد که: «انی انا الله لا اله الا انا»، «سبقت رحمتی غضبی»، و فردا روز محشر بر

سر بازار قیامت سید (ص) این ندا میکند که: پادشاه! مشتی عاصیان‌اند! دستور باش تا قرطه رحمت تو در ایشان پوشانم، که تو گفته‌ای: وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ. خداوندا! روز بازار این گدایان است. ما چون ایشان را بکمند دعوت می‌گرفتیم، بسیاری وعده‌هاشان داده‌ایم. خداوندا! محمد را در روی این جمع بی‌عدد شرمسار مکن، وعده‌ای که از رحمت و کرم تو بایشان داده‌ام تحقیق کن، که خود گفته‌ای: يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ، و از درگاه جلال نداء کرم بنعت رحمت می‌آید که: یا محمد! کار امت تو از سه بیرون نیست: یا مؤمنان‌اند، یا عارفان، یا عاصیان. اگر مؤمنان‌اند در آرزوی بهشت، اینک بهشت ما، و اگر عاصیان‌اند در آرزوی رحمت، اینک رحمت و مغفرت ما، و اگر عارفان‌اند در آرزوی دیدار اینک دیدار ما. راه بنده آنست که پس ازین زبان حمد و ثنا بگشاید، و بنعت تضرع و افتقار در حالت انکسار پیوسته می‌گوید: ای نزدیکتر بما از ما؟ و ای مهربان‌تر از ما بما؟ و ای نوازنده ما بی‌ما! بکرم خویش نه بسزای ما، نه بکار ما، نه بار بطاقت ما، نه معاملت در خور ما، نه منت بتوان ما، هر چه ما کردیم تاوان بر ما، هر چه تو کردی باقی بر ما. هر چه کردی بجای ما، بخود کردی نه برای ما.

و لَهُ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ الْحَادِثَاتِ لِلَّهِ مَلَكًا وَ بِاللَّهِ ظَهْرًا وَ مِنَ اللَّهِ بَدَأُ وَ إِلَى اللَّهِ رَجُوعًا، وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ الْمَشْتَاقِينَ، الْعَلِيمُ بَحْنِينَ الْوَاحِدِينَ. گفته‌اند که شب تاریکی عام است گرد عالم در آمده، و روز روشنایی عام است بهمه عالم رسیده، و پیش از آفرینش عالم، و پیش از آفرینش نور و ظلمت نه شب بوده و نه روز بوده، و در بهشت هر چند که آفتاب نباشد، اما همه روز بود، که روشنایی عام بحقیقت آنجا بود، و هر چه بالله نزدیکتر آنجا نور و ضیا تمامتر. عبد الله مسعود گفت: ان ربکم لیس عنده لیل و نهار، نور السماوات من نور وجهه.

و در آثار بیارند که رب العالمین فرشته‌ای عظیم آفریده، و شب در يك قبضه او کرده، و روز در دیگر قبضه، هر گه که آن فرشته يك قبضه فراز کند، و یکی باز کند، سلطان روز بود، و چو دیگر قبضه باز کند، و این یکی فراز کند، سلطان شب بود.

از روی اشارت می‌گوید: قرص آفتاب را در قبضه ملك نهادم، اما دل دوستان بکس ندادم.

ملك را بر دل دوستان ما تصرف و قدرت نیست، قرص آفتاب را در قبضه ملك می‌دان، و دل دوستان در قبضه ملك جل و علا، که مصطفی (ص) گفته: «قلوب العباد بین اصبعین من اصابع الرحمن».

### ۳ النوبة الاولى

قوله تعالى: قُلْ بگو ا غَيْرَ اللَّهِ أَتَّخِذُ وَلِيًّا جز از الله خدای گیرم فاطر السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ کردگار آسمانها و زمینها وَ هُوَ يُطْعِمُ وَ أَوْسَتْ که میخوراند وَ لَا يُطْعَمُ وَ او را نخورانند، قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ بِگُوَ مرا فرمودند أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ که نخست کس باشم که گردن نهد، وَ لَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۱۴) و هان که از انباز گیرندگان نباشی.

قُلْ إِنِّي أَخَافُ بگو که من می‌ترسم إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي اگر گردن کشم از خداوند خویش، عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ (۱۵) ترسم از عذاب روزی بزرگوار.

مَنْ يُصْرِفْ عَنْهُ يَوْمَئِذٍ هر که آن عذاب از او بگردانند آن روز، فَقَدْ رَحِمَهُ بِبخشود الله بر وی وَ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ (۱۶) و آنست آن پیروزی آشکارا.

وَ إِنْ يَمَسُّكَ اللَّهُ بِضُرٍّ و اگر بتو رساند خدای گزندى فَلَا كَاشِفَ لَهُ باز برنده نیست آن را إِلَّا هُوَ مگر هم او، وَ إِنْ يَمَسُّكَ بِخَيْرٍ و اگر بتو رساند نیکی، فَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱۷) او آنست که بر همه چیز توانا است.

وَ هُوَ الْقَاهِرُ اَوْسَتْ فَرُو شَكْنَنده و كَم اُورنده فَوْقَ عِبَادِهِ زَبَر رَهِيگان خويش وَ هُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ (۱۸) و اوست دانای آگاه.

قُلْ أَيُّ شَيْءٍ بَغْوٍ چِه چیز است أَكْبَرُ شَهَادَةً كِه گواهی آن مهتر همه گواهیها است؟ قُلِ اللَّهُ بَغْوٌ كِه آن چیز الله است شَهِيدٌ بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ گواه است میان من و میان شما وَ اَوْحِيَ إِلَيَّ وَ بَمَنْ پيغام کردند هَذَا الْقُرْآنُ این قرآن است لِأَنْذِرَكُمْ بِهِ تا شما را آگاه کنم بآن، وَ مَنْ بَلَغَ وَ هَر كِه رسد اِنْكُمْ لَتَشْهَدُونَ شما می گواهی دهید اَنْ مَعَ اللَّهِ إِلَهَةٌ أُخْرَى كِه با الله خدایان دیگرند، قُلْ لَا أَشْهَدُ بَغْوٍ مِنْ بَارِي گواهی ندهم قُلْ إِنْ مَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ بَغْوٍ اوست كِه خدایی است یگانه، وَ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ (۱۹) و من بیزارم از هر چه انباز میگیرید.

الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ ایشان كِه ایشان را كتاب دادیم يَعْرِفُونَهُ مِشْناسند رسول را كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ چنان كِه پسران خويش را می شناسند، الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ ایشان كِه زیان كار ماندند فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۲۰) حق می شناسند و نمی پذیرند و نمی گروند.

وَ مَنْ أَظْلَمُ وَ كَيْسَتْ ستمكارتر بر خود مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا از آن كس كِه دروغ نهد بر خدای اَوْ كَذَبَ بِآيَاتِهِ یا دروغ شمارد سخنان وی، إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ (۲۱) هرگز نيك نیاید و نه پیروز ستمكاران بر خويشتن. وَ يَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا وَ آن روز كِه برانگیزیم ایشان را همه، ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا پس گوئیم ایشان را كِه مشرك بودند أَيْنَ شُرَكَائِكُمُ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ (۲۲) كجااند این انبازان با من كِه می گفتند بدروغ. ثُمَّ لَمْ تَكُنْ فِئْتَهُمْ آن گه نبود عذر ایشان كِه گویند إِنْ أَنَا قَالُوا مگر آنكه گویند وَ اللَّهُ رَبَّنَا وَ بِاللَّهِ خَدَاوند ما ما كُنَّا مُشْرِكِينَ (۲۳) كِه ما هرگز انبازگیران نبودیم با خدای.

انظروا درنگر یا رسول من! كَيْفَ كَذَبُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ چون دروغ گفتند بر خويشتن! وَ ضَلَّ عَنْهُمْ وَ چون گم گشت از ایشان ما كانوا يَفْتَرُونَ (۲۴) آنچه بدروغ در دنیا می گفتند!

### النوبة الثانية

قوله تعالى: قُلْ أَعْيَرَ اللَّهُ أَتَّخِذُ وَلِيًّا نَزُولِ این آیت بآن بود كِه كافران قریش رسول (ص) را دعوت کردند با دین پدران خويش، رب العالمين بجواب ایشان این آیت فرستاد كِه: یا محمد! ایشان را بگو كِه جز از الله خدای گيرم بمعبودی؟ یا كردگاری شناسم بكار رانی؟ یا مولایی پسندم بنگهبانی؟ یعنی نكنم این، و نپسندم چنین، كِه كردگار و آفریدگار آسمانها و زمین خداست. «فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» ای خالقهما ابتداء و انشاء. و حقیقت فطرت ابتداء خلقت است. این عباس گفت: معنی فطرت نمی دانستم، تا آن گه كِه دو اعرابی خصومت گرفتند در چاهی، یکی گفت: انا فطرتها، یعنی آنشأت حفرها ابتداء، فعلمت انه مبتدى الخلقه، و منه قول النبی (ص): «كل مولود يولد على الفطرة».

درین خبر اشکالی است و غموضی، كِه لا بد است كشف آن كردن، و پرده غموض از روی آن برگرفتن، و بیان كردن، و آن آنست كِه بنزدك اهل قدر فطرت درین خبر بمعنی دین و اسلام است، بقول ایشان این مناقض است مر آن را كِه مصطفى (ص) گفت: «الشقی من شقی فی بطن امه، و النطفة اذا انعقدت بعث الله اليها ملكا يكتب اجله و رزقه، و شقی او سعید، و انه مسح ظهر آدم، فقبض قبضة، فقال: الى الجنة برحمتي، و قبض اخرى فقال الى النار و لا ابالی».



و بمذهب اهل سنت اینجا بحمد الله هیچ تناقض نیست، از بهر آنکه معنی فطرت نه اسلام است که ایشان میگویند، بلکه ابتداء خلقت است، قال الله تعالى: فاطر السماوات و الارض ای مبدعها و منشئها، و قال تعالى: فطرت الله التي فطر الناس عليها ای خلقه الله التي خلق الناس عليها في الابتداء. و آن فطرت آن عهد است که روز میثاق بر فرزندان آدم گرفت، و گفت: «أأست برّبکم؟» ایشان گفتند: «بلی». اکنون هر فرزند که در این عالم بوجود آید، بر حکم آن اقرار اول آید، و مقر باشد که او را صانعی و مدبری است، هر چند که او را بنامی دیگر میخواند، یا غیر او را می‌پرستد. در اصل صانع خلاف نیست، يقول الله تعالى: وَ لئن سألنهم من خلقهم لیقولنَّ الله. خلاف در صفت می‌افتد، بعضی مر صانع را صفت کنند بچیزی که نه سزای وی آنست، و بعضی غیر او را می‌پرستند تا سبب تقریب ایشان بود بوی، و بعضی غیر صانع بصانع اضافه میکنند چون زن و فرزند تعالی الله عن جميع ذلك علوا کبیرا.

اکنون هر مولود که اندرین عالم، می‌گوید بر آن عهد و میثاق و گفتار اول می‌آید، که آن روز گفت: بلی، و ازینجا گفت مصطفی (ص) حکایت از کردگار جل جلاله و عم نواله که: «خلقت عبادی حنفاء، فأحالتهم الشیاطین عن دینهم، ثم تهوّد الیهود ابناءهم، و تمجّس المجوس ابناءهم، ای یعلمونهم ذلك».

میگوید: من بندگان را بر حکم اقرار اول آفریدم، شیاطین ایشان را از دین بیفکندند. جهودان مر پسران خود را جهودی می‌آموزند، و گبران همچنین پسران را گبری می‌آموزند، و از آن اقرار و عهد می‌بر گردانند. جهود فرزند خویش را جهودی آموزد، اما جهود نکند، و نتواند، بلکه خدای عز و جل وی را جهود کرد در ازل، و ترسا و مشرک هم چنان.

و بدان که آن بلی گفتن روز میثاق اقراری مجرد است، که بدان اقرار اندر دنیا حکمی لازم نیاید، و سبب ثواب نباشد، نه بینی که اطفال مشرکان را اندر دنیا حکم پدران و مادران است اندر دین کافری؟ که فرزندان را از ایشان جدا نکنند، و چون بمیرد بر وی نماز نکنند، و چون بدست مالک مسلمانان افتد بحکم بردگی او را حکم دین مالک دهند، و بر وی نماز کنند چون بمیرد بظاهر حکم، و در کافری و مؤمنی وی خدای را علم است و بس، قال النبی (ص) «اعلم بما کانوا عاملین».

وَ هُوَ یطعمُ ای هو یرزق الخلق، کقوله: «یَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ یَشاءُ وَ یَقْدِرُ».

«وَ لَا یطعمُ» ای لا یرزق، کقوله: «ما أریذُ منهم من رزقٍ وَ ما أریذُ أن یطعمون» قتیبی گفت: معناه ما ارید ان یطعموا احدا من خلقی، لان من اطعم احدا من عیالك فقد اطعمک.

قُلْ إني أمرتُ أن أكونَ أوَّلَ مَنْ أسلمَ ای اول من اخلص العبادة فيه من اهل زمانه، وَ لَا تُكُونَنَّ ای: وَ قیل وَ لَا تُكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ یعنی لا تکونن مع مشرکی اهل مکه علی دینهم.

قُلْ إني أخافُ إن عصیتُ ربِّي فعبدت غیره عذابَ یومِ عظیمٍ وَ هو یوم القیامة. مَنْ یُصْرَفُ بفتح یا قراءت حمزه و کسایی است و ابو بکر از عاصم، یعنی: یصرف الله عنه العذاب یومئذ. باقی بضم یا و فتح را خوانند، یعنی: من یصرف العذاب عنه یومئذ. میگوید: هر که خدای تعالی از وی عذاب بگردانید در آن روز قیامت، خدای تعالی بر خود واجب کرد که بر وی رحمت کند، و وی را بیامرزد، و ببهشت فرستد، وَ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ یعنی فازوا بالجنة، و نجوا من النار، و هو الظفر الظاهر.

وَ إن یمسَسکَ الله بضرٍّ ضرّاً اینجا بیماری است و درویشی و درماندگی بهر بلائی. میگوید: اگر از این انواع بلا

چیزی بتو رسد کس را نیست، و نتواند که آن بلا و رنج باز برد مگر خدا، و اگر عافیتی رسد ترا و راحتی و نعمتی، نگر تا آن از خلق نه بینی، که آفریدگار آن خداست که وی بر همه توانا است. این آیت حث بندگان است بر شکر نعمت، و اعتقاد داشتن، که هر چه نعمت است همه موهبت خداست، و اسباب آن بتقدیر خداست، و رساننده آن از بندگان فرا کرده خداست. و همچنین اگر محنتی یا نعمتی رسد، از حکم خدا و تقدیر وی ببند نه از مخلوق، و به قال النبی (ص) لعبد الله بن عباس: «یا غلام! احفظ الله يحفظك. احفظ الله تجده امامك. تعرف الى الله في الرخاء، يعرفك في الشدة، و اذا سألت فاسئل الله، و اذا استعنت فاستعن بالله. قد مضى القلم بما هو كائن، فلو جهد الخلاق ان ينفعوك بما لم يقضه الله لك، لما قدروا عليه، و لو جهدوا ان يضرؤك بما لم يكتبه الله عليك لما قدروا عليه، و ان استطعت ان تعمل بالصبر مع اليقين فافعل، و ان لم تستطع فاصبر، فان في الصبر على ما تكره خيرا كثيرا. و اعلم ان النصر مع الصبر، و أن مع الكرب الفرج، و ان مع العسر يسرا».

وَ هُوَ الْقَاهِرُ اى الْقَادِرُ الَّذِى لَا يَعْجِزُهُ شَيْءٌ، و لَا يَعْتَاضُ عَلَيْهِ شَيْءٌ، و لَمْ يَزَلْ عَالِيَا لِكُلِّ شَيْءٍ، فَهُوَ الْقَاهِرُ فِي الْعُلُوِّ عَلَى خَلْقِهِ، فَهُوَ فَوْقَ كُلِّ شَيْءٍ، و عَلَا كُلِّ شَيْءٍ، فَلَا شَيْءَ اَعْلَى مِنْهُ. و مَعْنَى الْقَهْرِ الْعُلْبَةُ و الْاِخْذُ مِنْ فَوْقٍ، تَقُولُ اخَذْتَهُمْ قَهْرًا اى مِنْ غَيْرِ رِضَاهُمْ، و يُقَالُ: الْقَاهِرُ الْأَمْرُ بِالطَّاعَةِ مِنْ غَيْرِ حَاجَةٍ، و النَّاهِي عَنِ الْمَعْصِيَةِ مِنْ غَيْرِ كِرَاهِيَةٍ، و الْمَثِيبُ مِنْ غَيْرِ عَوْضٍ، و الْمَعَاقِبُ مِنْ غَيْرِ حَقْدٍ، لَا يَتَشَفَى بِالْعُقُوبَةِ، و لَا يَتَعَزَّزُ بِالطَّاعَةِ. وَ هُوَ الْحَكِيمُ بِالْعَدْلِ مِنْهُ. فِي كُلِّ قَضَاءٍ يَكُونُ مِنْهُ فِي خَلْقِهِ، الْخَيْرُ بِمَا يَعْمَلُ خَلْقَهُ، فَلَا يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ مِنْ أَعْمَالِهِمْ.

قُلْ أَيْ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً مفسران گفتند که مشرکان مکه از این سران و سالاران قریش گفتند: یا محمد! تو دعوی نبوت و رسالت میکنی، و ما را بر دینی می خوانی که از جهودان و ترسایان که کتاب داران اند پرسیدیم، و از کار تو بررسیدیم، و گفتند: ندانیم او را، و شناسیم، و ذکر وی بنزدیک ما و در کتاب ما نیست. اکنون کسی را بیار که بر رسالت تو گواهی دهد، و صدق تو ما را معلوم گرداند. رب العالمین بجواب ایشان این آیت فرستاد: قُلْ أَيْ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً يقول اى شىء افضل و اعظم شهادة. این را دو وجه است از تأویل: یکی آنست که: قل شهادة اى شىء اکبر؟ بگو چه چیز است که گواهی آن مهتر و عظیمتر همه گواهی است؟ آن گه گفت: قل الله هم تو جواب ده، و بگو آن چیز الله است. دیگر وجه آنست که: قُلْ أَيْ شَيْءٍ أَكْبَرُ بگو آن چه چیز است که مهتر و عظیمتر همه چیزها است؟ آن گه جواب داد: شَهَادَةٌ قُلُّ اللهُ يَعْنِي: قُلُّ شَهَادَةُ اللهُ. بگو یا محمد! بگوای دادن که آن مهتر چیزی الله است، و در هر دو تأویل این شىء الله است، خویشتن را شىء خواند، هم چنان که جای دیگر گفت: «أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ» يعنى خلقوا من غير خالق؟ يعنى أفریده گشتند بی هیچ چیز؟ خویشتن را در قرآن این دو جای چیز خواند. و جهم صفوان گفت و اصحاب وی که: نه روا باشد که الله را شىء خوانی، و عرب کسی را چیزی خوانند، چنان که گویند: ما انت؟ چه چیزی تو؟ يعنى من انت؟ که کسی تو؟ و این در قرآن موجود است جایها.

آن گه گفت: شَهِيدٌ بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ اى فهو شهيد بينى و بينكم بأنى رسوله.

و گفته‌اند: قل الله الذى عرفتم بأنه خالق السماوات و الارض يشهد لى بالنبوة. بگو آن خدای که شما معترفید که آفریدگار آسمان و زمین است، نبوت و رسالت من گواهی می دهد، و گواهی دادن وی حجت‌های روشن است که پیدا کرده، و قرآن معجز که بمن فرو فرستاده، و شما از آوردن يك آیت مثل آن فرو مانده. اینست که گفت: وَ أَوْحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ و قد ظهر عجزكم عن الإتيان بأية مثله، اى لأخوفكم يا اهل مكة بالقرآن.

وَ مَنْ بَلَغَ اى و من بلغ اليه القرآن سواكم من العجم و غيرهم من الامم.

وَ مَنْ بَلَغَ اين من معطوفست با كاف و ميم كه در لانذرکم است. ميگويد: تا آگاه كنم شما را و هر كه رسد، يعنى هر كه قرآن بوى رسيد محمد رساننده است باو و حجت برو تا روز رستاخيز.

قال النبى (ص): «من بلغه القرآن فكأنما شافهته به»، ثم قرأ: لِنُنذِرْكُمْ بِهِ وَ مَنْ بَلَغَ، و قال (ص): «يا ايها الناس بلغوا عنى و لو آية من كتاب الله فانه من بلغته آية من كتاب الله فقد بلغه امر الله، اخذه او تركه».

و قال محمد بن كعب القرظى: من بلغه القرآن فكأنما رأى محمداً (ص) و سمع منه. و قال مجاهد: حيثما يأتى القرآن فهو داع و هو نذير، ثم قرأ: لِنُنذِرْكُمْ بِهِ وَ مَنْ بَلَغَ، و قال انس بن مالك: لما نزلت هذه الآية كتب رسول الله (ص) الى كسرى و قيصر و النجاشى و كل جبار يدعوهم الى الله عز و جل: لِنُنذِرْكُمْ بِهِ وَ مَنْ بَلَغَ. نظيرش آنست كه گفت: وَ آخِرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ. جاي ديگر گفت: وَ مَنْ يَكْفُرْ بِهِ مِنَ الْأَحْزَابِ.

أَنتُمْ لَتَشْهَدُونَ أَنَّ مَعَ اللَّهِ إِلَهَةً أُخْرَى استفهام است بمعنى جحد و انكار.

آن كه گفت: قُلْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يعنى قل ان شهدتم انتم فلا اشهد انا، إِنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ وَ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ. الَّذِينَ اتَّيَبْنَاكُمْ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ اين جواب ايشانست كه گفتند: ما از جهودان و ترساين پرسيديم و ترا مي‌شناسند، و گواهي نمى‌دهند، رب العالمين گفت: ايشان محمد را نيك مي‌شناسند، و نعت و صفت وى ميدانند، كه در كتب خويش خوانده‌اند، وى را چنان شناسند كه پسران خود را در ميان كودكان، پس هر دو اهل كتاب را نعت كرد، گفت: الَّذِينَ حَسَبُوا أَنفُسَهُمْ يَعْنَى غَبِنُوا أَنفُسَهُمْ قَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ يعنى لا يصدقون بأنه رسول.

وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا كيست كافرتر از آنكه بر خدای دروغ بندد؟ و ايشان آنند كه الله گفت: وَ إِذَا فَعَلُوا فَاجِسَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَ اللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا. أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ يا دروغ شمارد سخنان وى؟! و ايشان آنند كه قرآن را گفتند اساطير الاولين است، يا معجزات رسول (ص) را تكذيب كردند، و دين وى دروغ شمردند، و ايشان جهودان اند و ترساين. إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ اى لا يسعد من جحد ربوبية ربه، و كذب رسله. وَ يَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا قراءت يعقوب بياء است، يعنى: يحشرهم الله جميعا المؤمن و الكافر، و المعبود و العابد، ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا أَن رُزِقُوا رَبُّهُمُ الْعَالَمِينَ همه را برانگيزد و همه را با هم آرد هم مؤمن و هم كافر، هم عامد و هم معبود، و ايشان را سؤال توبيخ كند، گويد: اين آلهتكم التي زعمتم فى الدنيا انها شركائى؟

كجاند آن خدايان شما كه در دنيا دعوى كرديد كه انبازان من‌اند؟ و گفتيد كه شفيعان شما بنزدك من‌اند؟

ثُمَّ لَمْ تَكُنْ فِتْنَتُهُمْ اى معذرتهم، ايشان را عذر نبود مگر آنكه گويند: وَ اللَّهُ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ. حمزه و كسابى و يعقوب لم يكن بيا خوانند، و فِتْنَتُهُمْ بنصب. ابن كثير و ابن عامر و حفص تكن بتا خوانند، و فِتْنَتُهُمْ بنصب. و معنى قراءت همه يكسانست، و حاصل آن توبيخ كافران است بر شرك ايشان آن كس كه لم يكن بيا خواند از بهر تقديم فعل است بر اسم، و او كه فِتْنَتُهُمْ برفع خواند، فتنه اسم نهد و قول خبر، و او كه بنصب خواند فتنه خبر نهد و قول اسم. و پارسي فتنه آزمائش بود، و تأويل آن بر رسيدن بود. معنى آنست كه: ثم لم يكن جواب فتنتهم، اى جواب فتنتنا اياهم، پاسخ بر رسيدن ما از ايشان نبود جز آنكه گويند: وَ اللَّهُ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ، و آنجا كه گفت: وَ لَا يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ حَدِيثًا معنى آنست كه: ايشان خواهند كه شرك خود از الله نهان دارند، و نتوانند، و پنهان داشته نماند. معنى ديگر: ثُمَّ لَمْ تَكُنْ فِتْنَتُهُمْ اى لم يكن عاقبة افتنانهم بالاولثان، و حبهيم لها، الا ان تبرؤا منها، و

قالوا و الله ربنا ما كنا مشركين. حمزه و كسايى ربنا بنصب خوانند بر معنى دعا، يعنى: يا ربنا! ثم قال: انظر يعنى اعجب يا محمد! اين شگفت نگر كيف كذبوا على انفسهم كه چون دروغ گفتند بر خويشتن در آن تبرئت و تزكيت كه كردند! و ضلّ عنهم يعنى و كيف ضل عنهم! ما كانوا يفترون اى يكذبون على الله ان معه شريكا.

قال مقاتل بن سليمان: اذا جمع الله الخلاق يوم القيامة و رأى المشركين معه رحمة الله و شفاعة الرسول، يقول بعضهم لبعض: تعالوا نكتم الشرك لعلنا ننجو مع اهل التوحيد، فيقول الله لهم: أين شركاؤكم الذين كنتم تزعمون؟ فيقولون: و الله ربنا ما كنا مشركين، فيختم الله على افواههم، و تشهد جوارحهم عليهم بالكفر. فلذلك قوله: و لا يكفون الله حديثا يعنى الجوارح. قال الله تعالى: و ما كنتم تستترون الاية، و قال عز و جل: بل الإنسان على نفسه بصيرة يعنى كل جوارح الكافر على جسده بالكفر شاهدة.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: قل أغير الله أخذ ولياً ابعد ما اكرمنى بجميل ولايته اتولى غيره؟! و بعد ما وقع على ضياء عنايته انظر فى الدارين الى سواه؟! پس از آنكه آفتاب عنایت و رعایت از درگاه جلال و عزت بر ما تافت، و بی ما کار ما در دو جهان بساخت، و بمهر سرمدی دل ما بیفروخت، و بزبور انس بیاراست، و این تشریف داد كه در صدر قبول گهی مهد ناز ما میکشند كه «لعمرك»، گهی قبضه صفت بحكم عنایت بیان صیقل آئینه دل ما می کند كه: أ لم نشرح لك صدرك، گهی مستوفی دیوان ازل و ابد حوالت قبول و ردّ خلق با درگاه ما میکند كه: ما اتاكم الرسول فخذوه و ما نهاكم عنه فانتهوا. با این همه دولت و مرتبت و عنایت و رعایت چون سزد كه دلم تقاضای دیگری کند! یا بدنیا و عقبی نظری کند! لا جرم دنیا را گفت: «مالی و للدنیا»! عقبی را گفت: ما زاغ البصر و ما طغی، نه دنیا و نه عقبی بلکه دیدار مولى.

فاطر السموات و الأرض خدایی كه آفریدگار زمین و آسمان است، كردگار جهان و جهانیان است، دانای آشكارا و نهان است، نه روزی خوار است، كه روزی گمار بندگان است، و هو يطعم و لا يطعم له نعت الكرم، فلذلك يطعم، و له حق القدم فلذلك لا يطعم.

و إن یمسك الله بضر فلا كاشف له إلا هو چنان كه در آفرینش ضر یگانه و یكتا است، در دفع ضر هم یكتا است و بیهمتا. اگر عالمیان بهم آیند، و جن و انس دست در هم دهند، تا دردی كه نیست پدید كنند نتوانند، یا دردی كه هست بردارند بیخواست الله راه بدان نبرند. درد و دارو را منهل یکی دان، نعمت و محنت را منبع یکی شناس، كفر و ایمان را مطلع یکی بین، در دایره جمع يك رنگ، در منازل تفرقت رنگارنگ، اینست كه آن جوانمرد اندر نظم گفت: بر دو رخ هم كفر و هم ایمان تراست در دو لب هم درد و هم درمان تر است.

و هو القاهر فوق عباده شكندده كامهای بندگان است، و بذات و صفات زبر همه رهبران است. درویشان را دولت دل و زندگانی جانست. نادر یافته یافته، و نادیده عیان است. يك نفس با حق بدو گیتی ارزان است. يك دیدار ازو بصد هزار جان رایگان است. يك طرفه العین انس با او خوشتر از جانست، او كه كشته این كار است، در میان آتش نازانست، و او كه ازین كار بی خبر است، در حبس بشریت در زندان است.

الهی! دیدار تو نزدیک است، لكن كار تا بدان نزدیکی بس باریك است. الهی! هر كس بر چیزی، و من ندانم كه بر



وَ قَالُوا وَ كَفْتَنَد: اِنْ هِيَ اِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نِيسْت اَيْن گيتي مگر همين زندگاني ما اين جهاني، وَ مَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ (٢٩) وَ ما برانگيختني نيسديم.

وَ لَوْ تَرَى وَ اِگر تو بيني، اِذْ وَقُفُوا عَلَي رَبِّهْمْ اَنْ گه که ايشان را باز دارند وَ عرضه کنند بر خداوند خویش قَالَ اَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ گوید اينچه مي بينيد راست نيست؟ قَالُوا بَلَى وَ رَبَّنَا گویند آری هست بخداوند ما قَالَ فَذُوقُوا الْعَذَابَ گوید پس عذاب مي چشيد بما كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ (٣٠) بآنچه كافر شديد.

قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا زيان كار شدند وَ نويمد مانند ايشان که دروغ شمرند، بِلِقَاءِ اللَّهِ ديدن خدای را عز و جل و قيامت، حَتَّى اِذَا جَاءَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً تَا اَنْ گه که با ايشان آمد رستاخيز ناگاه قَالُوا يَا حَسْرَتَنَا كَفْتَنَد يا نفيغا على ما فَرَطْنَا فِيهَا بر آن تفصير و فرو گذاشت که كرديم در دنيا وَ هُمْ يَحْمِلُونَ اَوْزَارَهُمْ عَلَي ظُهُورِهِمْ وَ برميگيرند بارهای گناهان خود بر پشتهای خود. اَلَا اِگاه باشيد ساءَ مَا يَزُرُونَ (٣١) بد باری است بار گناه که مي کشند! وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَ نِيسْت زندگاني اين جهاني اِلَّا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ مگر بازی و شغلي وَ لِلذَّارِ الْآخِرَةُ خَيْرٌ وَ سرای پسین بر راستی که به است لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ ايشان را که از خشم و عذاب خدای مي پرهيزند اَفَلَا تَعْقِلُونَ (٣٢) هيچ حق در نيميبند؟! نيميبند؟! نيميبند! نيميبند!

### النوبة الثانية

قوله تعالى: وَ مِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ اِلَيْكَ كَلْبِي كَفْت: بو سفیان و وليد مغیره و النضر بن الحارث و عتبه و شيبه پسران ربيعه و اميه و ابی پسران خلف، اين جماعت همه بهم آمدند، و گوش فرا داشتند که رسول خدا (ص) قرآن مي خواند، وَ اَنْ خواندن وی در دلهاي ايشان اثر نيمي کرد، از آنکه دلهاي ايشان زنگار کفر داشت، و حق پذير نبود. نضر بن الحارث را گفتند چه گویی تو در کار محمد؟

هيچ مي دريابی که چه مي خواند و چه مي گويد؟ و اين نضر مردی بود معاند سخت خصومت و چرب سخن و كافر دل، پيوسته بزمين عجم سفر کردی، و اخبار عجم و قصه رستم و اسفنديار و امثال ايشان جمع کردی، و اَنْ بر عرب مي خواندی، يعني معارضه قرآن ميکنم. چون ايشان از نضر پرسيدند که چيست آنچه محمد مي خواند؟ وی جواب داد: من ندانم. همی بينم که زبان مي جنباند، و ترهاتي مي گويد از جنس آن اساطير الاولين و اخبار عجم که پيوسته من با شما مي گويم. بو سفیان گفت: آنچه مي خواند بعضی حق است و بعضی باطل. بو جهل گفت: كلا و لَمَّا، همه باطل است و ترهات. پس رب العالمين در شأن ايشان اين آيت فرستاد: وَ مِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ اِلَيْكَ يعني عند قراءتك القرآن. وَ جَعَلْنَا عَلَي قُلُوبِهِمْ اَكِنَّةً جمع كنان است همچون اعته جمع عنان، و كنان پوشش بود که در دل آيد، تا قرآن بندانند و در نيابند. اَنْ يَفْقَهُوهُ يعني ان لا يفقهوه.

وَ فِي اُذَانِهِمْ وَقَرَأَ الوقر بفتح الواو الصمم، و بكسر الواو الحمل على الظهر. زجاج گفت: اَنْ يَفْقَهُوهُ در موضع نصب است که مفعول له است، يعني: و جعلنا على قلوبهم اكنة لكراهة ان يفقهوه. فلما حذفت اللام نصبت الكراهة، و لما حذفت الكراهة انتقل نصبها الى ان.

اگر کسی گوید: چون پوشش در دل ايشان آورد؟ چرا ايشان را آورد؟ چرا ايشان را بدریافت آن تکليف کرد؟ جواب آنست که اين عطا و پوشش نه بدان است که تا ايشان را از دانستن و دريافتن آن منع کند، که اين بر سبيل مجازات و عقوبت کفر ايشان است، که ايشان بر کفر مقيم بودند، و بر مخالفت و معصيت مصرّ. ديگر وجه آنست که اين

پوشش علامتی بود که بر دل‌های ایشان پدید کرد، چنان که چیزی را بداغ کنند، تا از دیگران باز شناسند. رب العزة دل‌های ایشان بر آن صفت کرد، تا فریشتگان ایشان را بدانند، و بشناسند. و گفته‌اند: معنی آیت نه آنست که ایشان نشنیدند، و فهم نکردند، یا راه بدان نبردند، بلکه معنی آنست که بدان کار نکردند، و فرمان نبردند، و دل از اندیشه عاقبت آن بگردانیدند، و خود را بمنزلهت ایشان رسانیدند که ندانند و نشنوند و نه دریابند.

وَإِنْ يَرَوْا كَلَّآءَ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا وَ هَر آيَةٍ وَ نَشَانِي كَه بِيْنْد كَه دَلَالْت كَنْد بَر صَدَق نَبُوْت تُو اَز اَن آيَات وَ مَعْجَزَات چُون اَنْشَقَاق قَمَر وَ دَخَان وَ اَمْثَال اَن، اِيْشَان اَن رَا تَصْدِيْق نَكَنْد، وَ اسْتَوَار نَادَرَنْد كَه اَن حَق اسْت وَ بَفْرَمَان خَدَاسْت. حَتَّىٰ اِذَا جَاؤْكَ يُجَادِلُوْكَ «حَتَّىٰ» اِيْنجا دَر مَوْضِع عَطْف اسْت نَه دَر مَوْضِع تَارِيْخ، يَعْْنِي وَ اِذَا جَاءُوْكَ يَجَادِلُوْكَ. مِيْگوِيْد: غَايْت حَجْت وَ جَدَال اِيْشَان عَجْز وَ تَكْذِيْب اسْت چُون دَر مَانَنْد اَز اَوْرْدَنْ مَثَل قْرَان، كَه مَا كَفْتَهْ اِيْم: فَاتُّوا بِسُوْرَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ، وَ بَر تُو دَسْت نِيَابَنْد، كَه مَا كَفْتَهْ اِيْم: وَ اللّٰهُ يَعْصِيْكُمْ مِّنَ النَّاسِ، وَ نِيْز قَمَر بِيْنْد كَه بَاشَارْت تُو بَدُو نِيْم گَرْدَد، چُون اَز هَمَه دَر مَانَنْد هَمِيْن تُوَانَنْد كَفْت كَه: هَذَا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ، وَ گَهِي گُوِيْنْد: اَفْتَرَىٰ عَلَيَّ اللّٰهُ كَذِبًا، وَ گَهِي گُوِيْنْد: اِنْ هَذَا اِلَّا اَسْطٰطِيْرُ الْاَوَّلِيْنَ. مَحْمَد بِن اسْحَاق كَفْت: هَر چَه دَر قْرَان اَسْطٰطِيْرُ الْاَوَّلِيْنَ اَن هَمَه اَز كَفْتَار نَضْر بِن الْحَارِث اسْت، وَ اسْطٰطِيْر جَمْع اسْت، وَ اَحَد اَن اسْطَارَةٌ، وَ قِيْل: اسْطُوْرَةٌ، وَ سَطْرْت اِي كَتَبْت، وَ مَسْطَرْت اِي مَكْتَبْت. كَسَايِي كَفْت: هُو جَمْع السُّطُوْر وَ سَطُوْر، وَ جَمْع السُّطُوْر اسْطٰطِيْر.

این آیت حجت است بر قدریه و معتزله بآنکه اضافت فعل شر با خلق میکنند، و وجه حجت بر ایشان آنست که الله گفت: وَ جَعَلْنَا عَلَي قُلُوْبِهِمْ اَكِنَّةً اَنْ يَّفْقَهُوْهُ جَعَلْ اَز دُو بِيْرُوْن نِيْسْت، يَا بَمَعْْنِي خَلْق اسْت يَا بَمَعْْنِي صَبِيْر. اِگَر بَمَعْْنِي خَلْق اسْت پَس اَقْرَار دادند كه الله خالق شرّ است كه آن اكنه كه ایشان را از فقه می‌باز دارد، و آن وقر كه حائل است میان ایشان و میان استماع حق، لا محاله شری است، و صریح بگفتند كه الله خالق آنست. و اگر جعل بمعنی صبیّر نهند، در مسأله قرآن ایشان را لازم آید و قول ایشان بخلق قرآن باطل گردد. پس بهر دو معنی بر ایشان حجت است. قوله وَ هُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ مَقَاتِلَ كَفْت: اِيْن دَر شَأْن بُو طَالِب عِبْد الْمَطْلَب اَمْد. نَام وِي عِبْد مَنَاف بِن شِيْبَه، مَرْدَمَان رَا اَز رَنْجَانِيْدِيْن رَسُوْل خَدَا (ص) بَاز مِيْدَاسْت، وَ خُوْد او رَا تَصْدِيْق نَمِيْكَرْد، وَ اِيْن اَن بُوْد كَه قَرِيْش بَخَانَه بُو طَالِب گَرْد اَمْدَنْد، وَ كَفْتَنْد: اِي سَرُوْر عَرَب وَ اِي سَالَار قَرِيْش! اِيْن بَرَادِر زَادَه تُو دِيْن نُو اَوْرْدَه اسْت، وَ اَتِيْن نُو نِهَادَه اسْت، وَ مَرْدَمَان رَا اَز دِيْن پَدْرَان مِي بَر گَرْدَانْد، يَا او رَا اَز اِيْن كَار بَاز دَار، يَا او رَا بَدَسْت مَا بَازَدَه، تَا خَلْق رَا اَز فَتْنَه وِي بَاز رَهَانِيْم، بُو طَالِب كَفْت: مَالِي عَنْه صَبِيْر.

من این نتوانم، كه من از وی يك ساعت نشكيم. او روشنايي چشم من است و ميوه دل. ایشان گفتند: هر کدام یکی كه خواهی ازین جوانان و برنایان ما اختیار کن، و بجای وی بپسند، تا بتو دهیم، و دست ازو بدار. بو طالب گفت: نماز شام كه شتران چرنده بمراح خویش باز آیند، شتر بچه‌ای از مادر خود باز گیرید، و دیگری را بجای وی بوی نمائید. اگر بوی آرام گیرد، من نیز محمد را بشما دهم، و با دیگری آرام گیرم، و اگر ناقه جز با بچه خویش بنسازد، و جز با وی آرام نگیرد، پس من سزاترم كه با فرزند برادر خویش و ميوه دل خویش آرام گیرم و بشما ندهم. پس هفده مرد از اشراف و رؤساء ایشان متفق شدند و عهد بستند، و نبشته‌ای كردند كه بنی عبد المطلب را فرو گذارند، نه مبايعت كنند با ایشان نه مناكحت نه مجالست و مخالطت به هیچ وجه، تا آن گه كه محمد را بدست ایشان دهند. بو طالب در آن حال گفت:

و الله لن يصلوا اليك بجمعهم حتى اوسد في التراب دفينا  
فاصدع بأمرك ما عليك غضاضة و ابشر و قرّ بذاك منك عيونا  
و دعوتنى و زعمت انك ناصحى و لقد صدقت و كنت ثم امينا  
و عرضت ديننا قد علمت بأنه من خير اديان البرية ديننا  
لو لا الملامه او حذارى سبة لوجدتنى سما بذاك مبينا

فانزل الله سبحانه: وَ هُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ يَعْنِي يَنْهَوْنَ النَّاسَ عَنِ اِذْيِ النَّبِيِّ (ص)، و يتباعدون عما جاء به من الهدى، فلا يصدقونه. و قيل نزلت في جميع الكفار من اهل مكة، يعنى و هم ينهون الناس عن اتباع محمد (ص)، و يتباعدون بأنفسهم عنه، فلا يؤمنون به.

وَ اِنْ يَهْلِكُونَ اِلَّا اَنْفُسَهُمْ اى ما يهلكون الا انفسهم لأن اوزار الذين يصدونهم، عليهم، وَ ما يَشْعُرُونَ انها كذلك. پس بيان حال ايشان کرد در قیامت: وَ لَوْ تَرَى اِذْ وُقِفُوا عَلَى النَّارِ يعنى على الصراط فوق النار، و گفته اند «على» بمعنی «فی» است، كقوله تعالى: عَلَى مُلْكِ سُلَيْمَانَ اى فى ملك سليمان، و معنى آنست كه: حبسوا فى النار، و «لو» اینجا در موضع تعجب و تعظیم است نه در موضع شك، كه بی گمان فردا مؤمن عذاب كافر خواهد دید. فَقَالُوا يَا لَيْتَنَا اى عند ذلك يقولون يا ليتنا نرد الى الدنيا، و لا نكذب بآيات ربنا بعد المعاينة، وَ نَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اى مع المؤمنين بتوحيد الله تعالى.

ابن عامر و حمزه و حفص از عاصم وَ لا تُكذِّبَ و نكون هر دو بنصب خوانند، و باقى برفع خوانند هر دو كلمه را، و رفع بر معنى استيناف است، اى و نحن لا نكذب بآيات ربنا و نكون من المؤمنين، رددنا او لم نرد. اين همچنانست كه گویند: دعنى و لا اعود، اى و لا اعود على كل حال تركتني أ و لم تتركني. و نصب، بر معنى صرف است، اى ليتنا اجتمع لنا الامران، الرد و ترك التكذيب مع الايمان، فيجوز ان يكونوا قالوه على الوجهين جميعا، فاكذبوا على الوجه الاول. معنى آيت آنست كه: چون بعذاب رسیدند و معاینه دیدند آرزو رد کنند با دنیا، و ضمان کنند كه پس از آن تكذيب آيات و رسل نکنند، و با مؤمنان بتوحيد يکی باشند، يعنى كه بمشاهده و عيان آن دیدیم كه پس از آن هرگز تكذيب نتوانیم كرد. رب العالمين ايشان را دروغ زن كرد در آن ضمان كه كردند، و آن تمنى ايشان باطل كرد، گفت: بل نه چنانست كه ايشان را آرزوست، كه ايشان را هرگز با دنیا نگذارند.

بَدَا لَهُمْ مَا كَانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ اين را دو وجه گفته اند: يکی آنست كه ايشان در دنيا پنهان ميداشتند از عامه خویش از وعيد رستاخيز و كار بعث و نشور، تا چون بر بعث منكر باشند بر كفر و معصيت دلير شوند. وجه ديگر آنست كه ايشان كفر و شرك خود پنهان ميداشتند، و ميگفتند: وَ اللهُ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ، تا رب العالمين جوارح ايشان بسخن آورد، و بر ايشان گواهی داد بر كفر. معنى آنست كه برستاخيز فضيحت ايشان آشكارا شد، و پرده ايشان بدرید، اگر ايشان را باز گذارند با دنیا، هم با كفر و شرك شوند، كه در ازل قضا بر ايشان همين رفت، و شقاوت را آفریده اند، اينست كه الله گفت: وَ لَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ يعنى: اى ما نهوا عنه من الشرك و التكذيب، وَ اِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ فى قولهم: و لا نكذب بآيات ربنا. مبرد گفت: بَدَا لَهُمْ مَا كَانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ اى جزاء ما كانوا يخفون من قبل، و هذا وجه حسن. اگر کسی گوید: وَ اِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ چه معنى را گفت؟ و ايشان آن فعل نکردند. چیزی كه از ايشان در وجود نیامد



و نکردند رب العالمین ایشان را در آن دروغ زن کرد! جواب آنست که علم خدای عز و جل بهمه چیز روانست، در آنچه بود، و در آنچه نبود و خواهد بود، هر دو یکسانست، رب العزة ایشان را دروغ زن کرد بآن علم که وی راست بایشان و بعاقبت کار ایشان.

و اندر این آیت رد قدریان است که میگویند: ان الله لا يعلم الشيء حتى يكون. میگویند: چیزی تا نبود علم خدا در آن روان نبود، و این سخن باطل است و محال، از بهر آنکه این فعل از ایشان نبود، و نخواهد بود، که ایشان را با دنیا نخواهند فرستاد، و نه آن خواهند گفت، و رب العزة بعلم قدیم خویش خبر میدهد که اگر ایشان را باز گذارند با دنیا، ایمان نیارند، از آنکه علم قدیم بر ایشان سابق است، همه میداند آنچه بود و آنچه نبود، آنچه کردند و آنچه نکردند.

روی سعید بن انس عن الحسن، قال: «يعتذر الله عزّ و جل الى آدم (ع) بثلاثة معاذير. يقول الله: لو لا انى لعنت الكذابين و ابغض الكذب و الخلف، لرحمت ذريتك اليوم من شدة ما اعددت لهم من العذاب، و لكن حق القول منى: لئن كذبت رسلى و عصى امرى لأملان جهنم منكم اجمعين. و يا آدم! اعلم انى لم اعذب فى النار احدا منهم الا من علمت فى علمى انى لو رددته الى الدنيا، لعاد الى شر ما كان عليه، ثم لم يتب، و لم يراجع، و يا آدم! انت اليوم عدل بينى و بين ذريتك. قم عند الميزان فانظر ما رفع اليك من اعمالهم، فمن رجح خيره على شره مثقال ذرة فله الجنة، حتى تعلم انى لم اعذب غير ظالم».

معناه انى لم اعذب الا ظالما من ولدك.

وَ قَالُوا اِنْ هِيَ اِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا وَ مَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ اَيْنَ زَنَادِقِهِ امْتَانِد، و مكذبان بعث و نشور، که نشأة ثانيه مستبعد میدارند، از آنکه بر خلاف عادت روزگار است، و می‌پندارند که بیرون ازین کار که درآند، و خلاف این عادت نتواند بود، و دلیل بر نشأة ثانيه صحت نشأة اولی است، اگر اتفاقی بودست از روی طبیعت، چنان که متبطلان میگویند، هم تواند بود که يك بار دیگر هم بر آن اتفاق و طبیعت درست شود، و اگر نه که صحت نشأة اولی بقادری مدبر بوده است که بحکمت پیدا کرد، چنان که اهل حق گویند، و مذهب راست و دین درست اینست، نشأة ثانيه را هم قادر است و مدبر و حکیم. يقول الله تعالى: «كذبنى ابن آدم و لم يكن له ذلك، و شتمنى و لم يكن له ذلك، فأما تكذيبه اياى، فقله: لئن يعيدنى كما بدانى، و ليس اول الخلق بأهون على من اعادته، و اما شتمه اياى فقله: اتخذ الله ولدا و انا الاحد الصمد، لم الد و لم اولد، و لم يكن لى كفوا احد.

وَ لَوْ تَرَى اِذْ وَقَفُوا عَلَى رَبِّهِمْ اى عرضوا على ربهم. اين عرض اكبر است، چنان که آنجا گفت: عَرَضُوا عَلَى رَبِّكَ صَقًا. عرض دو است: یکی عرض على النار، چنان که گفت: وَ يَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ. دیگر عرض على الجبار، چنان که گفت: عَرَضُوا عَلَى رَبِّكَ، يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ لَا تَخْفَى مِنْكُمْ خَافِيَةٌ، و العرض على الجبار اصعب من العرض على النار، لان النار مأمورة لا تعمل شيئا الا بأمر ربها، و صاحب الامر هو الله عزّ و جلّ. و قد روى فى بعض الاخبار: «ان عبدا يوقف بين يدى الله عز و جل، فيسأله ربه عن افعاله و احواله، حتى يتحير العبد و ينقطع حياء من الله سبحانه. ثم يقول لارسالك بى الى النار اهون على من حسابك».

و روى ان النبى (ص) قال: «يعرض الناس يوم القيامة ثلاث عرضات، فأما عرضتان فجدال و معاذير، و اما العرضة الثالثة فعند ذلك نظائر الصحف فى الايدى، فأخذ بيمينه و أخذ بشماله».

و قيل: وَ لَوْ تَرَى اِذْ وَقَفُوا عَلَى رَبِّهِمْ اى عرفوا ربهم ضرورة، كما يقال: وقفت على كلام فلان اى عرفته، و قيل:

وقفوا على مسئلة ربهم و توبيخه اياهم، يؤكد ذلك قوله: أليسَ هذا بالحقِّ؟ اي هذا البعث، فيقرون حين لا ينفعم ذلك، و يقولون: بلى و ربنا، فيقول الله: فذوقوا العذاب بكفرکم. «قال» که در اول گفت، جواب «اذا» است. قالوا جواب سؤالست. «قال» که در آخر گفت جواب اقرار است. اول خدا گوید: اين بعث که می بینید راست نیست؟ ایشان جواب این سؤال توبیخ دهند، و گویند: بلى و ربنا، حق است و راست. پس الله گوید بجواب اقرار ایشان: پس اکنون عذاب میچشید بآنچه کافر شدید، و حق نپذیرفتید.

قَدْ حَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ يَعْنِي بِالْبَعثِ الَّذِي فِيهِ جَزَاءُ الْأَعْمَالِ. در قرآن فراوان بیاید ذکر لقاء الله، و مراد بآن رستاخیز است. و همچنین در خبر مصطفی (ص) بیاید، چنان که گفت (ص): «لقاءك حق». جای دیگر گفت: لقي الله و هو عليه غضبان.

لقى الله اجذم. لقي الله و عليه اثم صاحب مكس. ما منكم من احد الا و هو يلقي الله ليس بينه و بينه ترجمان. لقي الله و ما عليه خطيئة.

قَدْ حَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ مَيَّكُود: زیانکار و نومید شدند ایشان که دروغ شمرند خاستن از گور، و شدن پیش خدای جل جلاله تا جزاء اعمال بینند.

حَتَّىٰ إِذَا جَاءَتْهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ فَالْقَوْمُ بِالْإِنْدَامَةِ فِي وَقْتٍ لَا يَنْفَعُ النَّدَامَةَ. دروغ شمرند تا آن گه که ناگاه رستاخیز درآمد، و ایشان پشیمانی خوردند، در وقتی که پشیمانی سود نداشت، و گفتند: یا حَسْرَتْنَا عَلَىٰ مَا فَرَّطْنَا فِيهَا! این در قیامت باشد که کافران منازل خویش بینند از بهشت که بمؤمنان دهند. مصطفی (ص) گفت در تفسیر این آیت: یری اهل النار منازلهم من الجنة، فيقولون: یا حسرتنا.

و قال (ص): «لا يدخل النار احد الا رأى مقعده من الجنة لو احسن ليكون عليه حسرة». گویند: یا حسرتنا! یا دردا و دریغا! بر آن تقصیر که کردیم اندر دنیا در طاعت خدای و فروختن ایمان بکفر و آخرت دنیا.

وَهُمْ يَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ عَلَىٰ ظُهُورِهِمْ مَفْسِرَانِ كَقَوْلِهِمْ: روز قیامت چون کافران را از گور برانگیزانند، آن عمل خبیث وی بصورت حبشی سیاه کریه المنظر که از وی بوی ناخوش می‌دمد، برابر وی بایستد. کافر گوید: من انت؟ تو کیستی؟ گوید: انا عمك الخبيث، قد كنت احملك في الدنيا بالشهوات و اللذات، فاحملني اليوم. من آن عمل خبیث توأم، که در دنیا ترا با آن شهوتها و لذتها برداشته بودم، امروز مرا بردار.

گوید: من طاقت برداشتن تو ندارم. گوید: ناچار است برداشتن من. آن گه به پشت وی درآید بآن گرانباری. اینست که رب العالمین گفت: وَ هُمْ يَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ عَلَىٰ ظُهُورِهِمْ.

أَلَا سَاءَ مَا يَزُرُونَ أَيُّ بئس ما يحملون! و حال بنده مؤمن بر عکس این باشد، که چون از خاک بیرون آید، عمل صالح وی بصورتی روحانی خوشبوی برابر وی آید، و گوید: هل تعرفني؟ مرا می‌شناسی؟

گوید: نمی‌شناسم، اما شخصی روحانی می‌بینم ترا نیکو صورت و خوشبوی. گوید: آری در دنیا همچنین بودم. من آن عمل صالح توأم، که در دنیا تو مرکب من بودی.

امروز من مرکب توأم. بر من نشین، و سوی بهشت رو، اینست که رب العالمین گفت: يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَقَدْ آوَىٰ رُكْبَانًا. وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ أَيُّ باطل و غرور لا یبقی. این دنیا نه چیز است پاینده و پسندیده، بلکه

رفتنی است باطل و فریبنده: «دار الالتواء لا دار الاستواء، و منزل ترح لا منزل فرح، فمن عرفها لم يفرح لرخاء، و لم يحزن لشقاء. الا و ان الله خلق الدنيا دار بلوى، و الآخرة دار عقبي، فجعل بلوى الدنيا لثواب الآخرة سببا، و ثواب الآخرة من بلوى الدنيا عوضا، فاحذروا حلاوة رضاعها لمرارة فطامها، و اهجروا لذیذ عاجلها لكريه أجلها، و لا تسعوا في عمران دار قد قضى الله خرابها، و لا تواصلوها و قد اراد الله منكم اجتنابها، فتكونوا لسخطه متعرضين، و لعقوبته مستحقين». الحديث بطوله ذكره النبي (ص).

وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ اَيْنَ جَوَابِ اَنْ كَافِرَانَ اسْتِ كِه مِيكَتَنَد: مَا هِيَ اِلَّا حَيَاتِنَا الدُّنْيَا، رَبِّ الْعَالَمِينَ ايشان را در آنچه گفتند دروغ زن كرد، و حاصل اين دنيا باز گفت كه چيست. اَعْبٌ وَ لَهْوٌ جَاي دِيكَرِ كَفْت: وَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكَاثُرٌ فِي الْمَالِ وَ الْوَالِدِ، اَنْ كِه كَفْت: وَ لِلدَّارِ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ الشَّرْكَ. قَرَأَتِ شَامِي تَنَهَا، وَ لِلدَّارِ الْآخِرَةِ بِلَامٍ وَاحِدَةٍ مَعَ الْاِضَافَةِ، تَقْدِيرِهِ: وَ لِدَارِ السَّاعَةِ الْآخِرَةِ، فَصَارَ وَصْفُ السَّاعَةِ بِالْآخِرَةِ، كَمَا وَصَفَ الْيَوْمَ بِالْآخِرِ فِي قَوْلِهِ وَ ارْجُوا الْيَوْمَ الْآخِرَ. أَ فَلَا تَعْقِلُونَ بَتَاءَ مَخَاطَبِهِ، قَرَأَتِ نَافِعٌ وَ ابْنُ عَامِرٍ وَ حَفْصٌ عَنِ عَاصِمٍ.

معنی آنست كه: قل لهم يا محمد: أَ فَلَا تَعْقِلُونَ ايها المخاطبون! ان الآخرة افضل من الدنيا!؟

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: وَ مِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ الْاِيَةَ سَمِعَ فَهَمَ دِيكَرِ اسْتِ وَ سَمِعَ خَطَابِ دِيكَرِ. اَنْ بِيحْرَمَتَانِ وَ بِيكَانِگَانِ چُونِ اَزِ سَمِعَ فَهَمَ وَ قَبُولِ مَحْرُومِ بُوْدَنَد، سَمِعَ خَطَابِ ايشان را سَوْدِ نَدَاشْت. سَمِعَ فَهَمَ اَنْسْتِ كِه دَرِ دَلِ جَايِ كِيْرِد، وَ قَبُولِ دَرِ اَنْ بِيوْنَدَد، وَ يَقِيْنِ دَرِ اَنْ بِيْفَزَايِد. اِكْرَ سَالَهَا اَيْنِ طَنْطَنَةِ حُرُوفِ بَسْمِ خَطَابِ مِيْرَسَدِ تَا قَلْقَلَهُ يَافَتِ بَسْمِ جَانِ نَرَسَد، سَوْدِي نَدَارِد. اَنْ بُوِ جَهْلِ رَاْنَدِه مَقْهُورِ حَكْمِ اَزَلِ كَشْتِه رَفْتِي وَ سِرِّ بَرِ اَسْتَانِه مَسْجِدِ رَسُوْلِ خُدا (ص) نِهَادِي، وَ قُرْآنِ اَزِ رَسُوْلِ (ص) بَسْمِ ظَاهِرِ بَشْنِيْدِي، اَمَّا دَلِشْ يَكِ حَرْفِ بَخُودِ رَاِه نَدَادِي، كِه قَفْلِ نُوْمِيْدِي بَرِ اَنْ زَدِه بُوْدَنَد، وَ مِهْرِ شَفَاوْتِ بَرِ اَنْ نِهَادِه، وَ اَنْ دِيكَرِ مَطْرُودِ مَهْجُورِ وِلِيْدِ مَغْيِرِه چُونِ قُرْآنِ شَنْيِيْد، كَفْت: «وَ اَللّٰهُ اِنْ لَقَوْلِهِ لِحَلَاوَةٍ، وَ اِنْ عَلَيْهِ لَطَلَاوَةٍ، وَ اِنْ اَصْلُهُ لِمَغْدُوقٍ، وَ اِنْ اَعْلَاهُ لِمَثْمَرٍ». كَفْت: اَيْنِ سَخْنِ كِه مَحْمَدٌ مِيْخَوَانْدِ سَخْنِي شِيْرِيْنِ وَ پَرِ اَفْرِيْنِ اسْتِ، بِالْاَشِّ چُونِ دَرِخْتِ مِيُوْدَارِ، وَ زِيْرِ چُونِ چَشْمِه اَبِ حَيَاتِ. بَظَاهِرِ چَنِيْنِ مِيْكَفْت، وَ بَاطِنِي دَاشْتِ خَرَابِ كِه حَرْفِي اَزِ اَنْ بَدَلِ خُودِ رَاِه مِيْ نَدَاد، تَا بَدَانِي كِه اِعْتِبَارِ بِيَاطِنِ اسْتِ، وَ حَقِيْقَتِ اَيْنِ كَارِ يَافَتِ اسْتِ وَ قَبُولِ. اِكْرَ هَزَارَانَ كِسِ بَعْمَارَتِ ظَاهِرِ مَشْغُوْلِ شُوْنَد، اَنْ عِمَارَتِ ايشان خَرَابِي يَكِ دَلِ جَبْرِ نَكْنَد، وَ بَكَارِ نِيَايِد، وَ اِكْرَ يَكِ دَلِ اَبَادَانِ بُوْد، پَاسِبَانَ اَقْلِيْمِي بَاشَد، هَمِه رَا دَرِ حَمَايَتِ عَزِ خُوْبِيْشِ كِيْرِد.

وَ هُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَ يَأْوُنَ اَزِ رُوِي اَشَارَتِ خَبَرِ مِيْدِهْدِ اَزِ قَوْمِي كِه دِيْكَرَانَ رَا پَنْدِ دِهْنَد، وَ خُودِ پَنْدِ نَبْذِيْرِنَد. اَزِ رُوِي ظَاهِرِ خَلْقِ خُدايِ بَرِ طَاعَتِ مِيْخَوَانْدَنَد، وَ اَزِ رُوِي بَاطِنِ بَا حَقِّ مَخَالَفَتِ مِيْكَنَنْد. هَمَانَسْتِ كِه كَفْتِ جَايِ دِيْكَرِ: لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَعْمَلُونَ؟

أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ؟!

لا تنه عن خلق و تأتي مثله عار عليك اذا فعلت عظيم!

مجاهد كفت: وَ هُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَ يَأْوُنَ اَزِ رُوِي اَشَارَتِ اَيْنِ يَنْهَوْنَ عَنِ الذِّكْرِ، وَ يَتَّبَعُوْنَ عَنْهُ. اَشَارَتِ اسْتِ بَقَوْمِي كِه بَرَاهِ تَقْوِي نَرُوْنَد، وَ مَرْدَمِ رَا نِيْزِ اَزِ اَنْ بَاَزِ دَارِنَد. خُودِ مَعْصِيَتِ كَنْدَنَد، وَ سَبَبِ مَعْصِيَتِ دِيْكَرَانَ شُوْنَد. خُودِ بِيْرَاهِ شُوْنَد، وَ

دیگران را بیراه کنند.

«ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَ أَضَلُّوا كَثِيرًا». لا جرم فردا هم وزر خود هم وزر دیگران بر گردن ایشان نهند. اینست که گفت تعالی و تقدس: وَ لِيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ وَ أَثْقَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ.

بَلْ بَدَأَ لَهُمْ مَا كَانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ اشارت است بروز رستاخیز که روز کشف احوال است، و اظهار اسرار. یوم تبلی السرائر و تظهر الضمائر. بسا که در دنیا در شمار زاهدان بودند، و رنگ دوستان و لباس آشنایان پوشیدند، و آن روز داغ شقاوت بر پیشانی خویش بینند، و در منزل بیگانگان شان فرود آرند، و بسا کسا که تو او را خلیع العذار شناختی، رهین الاغلال دانستی، در دنیا بی سر و بی سامان، بی کس و بی نام، و آن روز از خزائن غیب خلعتهای کرامت آرند بنام وی. قدیسان ملاً اعلی و ساکنان جنات مأوی دو چشمی برند و فرو مانند در کار وی. این چنان است که شاعر گوید:

بسا پیر مناجاتی که بی مرکب فرو ماند      بسا رند خراباتی که زین بر شیر نر بندد!

وَ لَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ لَوْ رَدَّ اهل العقوبة الى دنياهم، لعادوا الى جدهم و انكارهم، و لو رد اهل الصفاء و الوفاء الى دنياهم لعادوا الى حسن اعمالهم. وَ لَوْ تَرَى اِذْ وَقُفُوا عَلَى رَبِّهِمْ يَأْسُورَةً عَلَيْهِمْ مِنْ مَوْجِ الْخَبْلِ! و محل مقاساة الوجل! و تذكر تقصير العمل، فهم واقفون على اقدام الحسرة، يقرعون باب الندم، حين لا ينفعم الندم، و حين يقول لهم الحق: أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ!

و اخجلنا من وقوفی باب دارکم      يقول ساکنها من انت يا رجل!

### ه النوبة الاولى

قوله تعالى: قَدْ نَعَلُمْ مَا مِي دَانِيْمِ اِنَّهُ لِيَحْزُنُكَ كِه اِنْدوهْگن ميکنند ترا الَّذِي يَقُولُونَ اَنْجِه ميگویند ايشان فَاِنَّهُمْ لَا يُكْذِبُونَكَ ايشان دروغ زن نه ترا ميگیرند وَ لَكِنَّ الظَّالِمِينَ لَكِنْ اَنْ ستمکاران بر خویشنن بآياتِ اللّٰهِ يَجْحَدُونَ (۳۳) سخنان اللّٰه را می باز دهند بشوخی.

وَ لَقَدْ كَذَّبْتَ بِدَرَسْتِي كِه دروغ زن گرفتند ايشان رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ پيغامبران را پيش از تو فَصَبَرُوا شكيبایی کردند ايشان عَلَى مَا كُذِّبُوا وَ اَوْدُوا بر آنچه ايشان را دروغ زن گرفتند و رنج نمودند حَتَّى اَتَاهُمْ نَصْرُنَا تا آن گه که بايشان آمد ياری دادن ما وَ لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِ اللّٰهِ وَ بَدَل كِننده نيست سخنان خدای را، وَ لَقَدْ جَاءَكَ وَ اَمَد بتو مِنْ نَبِيٍّ الْمُرْسَلِينَ (۳۴) از خبرهای فرستادگان ما آنچه آمد.

وَ اِنْ كَانَ كَبِيرَ عَلَيْكَ وَ اگَر چنانست که گران شد بر تو وَ بزرگ آمد ترا اِعْرَاضُهُمْ رُوي گردانیدن ايشان و نپذيرفتن فَاِنْ اسْتَطَعْتَ اگَر توانی اَنْ تَبْتَغِيَ نَفَقًا فِي الْاَرْضِ كِه راهی سازی در زمين اَوْ سُلْمًا فِي السَّمَاءِ يا نردبانی سازی فرا آسمان فَتَأْتِيَهُمْ بآيَةٍ تا بر آن در آسمان آبی، وَ لَوْ شَاءَ اللّٰهُ وَ اگَر خدای خواهد لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَى ايشان را همه بر راست راهی فراهم آرد فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ (۳۵) نگر تا از ايشان نباشی که نمی دانند.

اِنَّمَا يَسْتَجِيبُ پاسخ نيكو که کنند الَّذِينَ يَسْمَعُونَ ايشان کنند که بگوش دل ميشنوند وَ الْمَوْتَى يَبْعَثُهُمُ اللّٰهُ وَ مردگان را خدای تواند برانگيزاند، و اوست که ايشان را برانگيزاند ثُمَّ اِلَيْهِ يُرْجَعُونَ (۳۶) پس با وی برند ايشان را.

وَ قَالُوا لَوْ لَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ كَفْتَنَد: چرا فرو نفرستند بر وی نشانی از خداوند وی قُلْ إِنَّ اللَّهَ قَادِرٌ بِكَوَى اللَّهِ  
تواناست و قادر، عَلَى أَنْ يُنَزِّلَ آيَةً بر آنکه نشانی فرستد، وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۳۷) لکن بیشتر ایشان نمیدانند.  
وَ مَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ فِي الْأَرْضِ نِيسْت هِيج چمندهای در زمین وَ لَا طَائِرٍ وَ نِه پرندهای يَطِيرُ بِجَنَاحِيْهِ كه می‌پرد بدو بال  
خویش إِلَّا أُمَّمٌ أُمَّتُكُمْ مگر همه گروه گروه همچون شما، مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ هِيج چیز فرو نگذاشتیم در  
لوح، ثُمَّ إِلَى رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ (۳۸) و پس همگان را با پیش خداوند خواهند انگیخت.  
وَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ ایشان كه بدروغ فرا میدارند سخنان ما صُمٌّ از شنیدن حق و دریافتن آن کراناند وَ بُكْمٌ وَ از  
اقرار دادن بآن گنگاناند فِي الظُّلُمَاتِ وَ در تاریکی نادانی‌اند. مَنْ يَشَأْ اللَّهُ يُضِلَّهُ هر كه خدای خواهد وی را از راه گم  
كند وَ مَنْ يَشَأْ وَ هر كه خواهد، يَجْعَلُهُ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۳۹) وی را بر راه راست دارد.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَيَحْزُنُكَ سدى ميگويد: سبب نزول اين آيت آن بود كه روز بدر، اخنس بن شريق و بو جهل  
بيكديگر رسيدند. اخنس گفت: يا ابا الحكم! اين ساعت منم و تو، و كس سخن ما نمي‌شنود. براستي با من بگو كه: اين  
محمد راستگوي است يا دروغ زن؟ بو جهل گفت: اكنون كه راستي مي‌پرسی، و الله ان محمداً لصادق، و ما كذب  
محمد قط، و الله كه محمد راستگوي است، و هرگز دروغ نگفت، اما چون بنو قصي لوا و سقايه و حجابيت و نبوت  
ببرند، باقي قريش را چه بماند؟ و اگر ما او را تصديق كنيم، ما را تبع وي بايد بود، و ما هرگز تبع بني عبد مناف  
نبوديم. پس رب العالمين در شأن ایشان اين آيت فرستاد. و روايت كنند از علي (ع) كه ابو جهل بمصطفى (ص)  
رسيد، و با وي مصافحت كرد، و گفت: انا لا نكذبك يا محمد، و لكن نكذب ما جئت به، فأنزل الله هذه الآية.  
مقاتل گفت: در شأن حارث بن عامر بن نوفل بن عبد مناف بن قصي فرو آمد.

اين حارث با آشكارا تكذيب رسول مي‌كرد، و بر ديدار كفار وي را ساحر و شاعر و مجنون ميخواند، باز چون خالي  
گشت با اهل بيت خویش گفت: ما محمد من اهل الكذب، و اني لأحسبه صادقاً. و نیز چون رسول خدا را ديدی گفتی:  
يا محمد! ما ميدانيم كه آنچه تو مي‌گویی راست است و درست، و تو خود هرگز دروغ نگفتی، لکن ما مشتی ضعيفان  
و زير دستان عرب‌ايم، ترسيم كه اگر اتباع تو كنيم عرب ما را زبون گيرند، و خوار كنند، و از زمين خویش بيرون  
كنند، و ما طاقت آن نداريم. همانست كه در سورة القصص گفت: اِنْ تَتَّبِعِ الْهُدَى مَعَكَ تَنْخَطِفُ مِنْ اَرْضِنَا. رب  
العالمين در شأن وي اين آيت فرستاد: قَدْ نَعْلَمُ مَا مِيدَانِيمِ اِنَّهُ لَيَحْزُنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ اَنَّكَ كَاذِبٌ وَ مجنون. ما  
ميدانيم كه گفت و طعن كافرين ترا اندوهگن مي‌كند. قراءت نافع ليجزئك بضم ياء است، و معنى همانست.

آن كه مصطفى را تسليت و خرسندی داد، گفت: فَإِنَّهُمْ لَا يُكْذِبُونَكَ يا سيد! ایشان نه ترا دروغ زن ميگيرند، كه ایشان  
صدق تو و امانت تو نيك شناخته‌اند بروزگار گذشته، و اگر چه بظاهر تكذيب مي‌كنند، بباطن ميدانند كه تو پيغامبري و  
راستگویی، لکن سخن مرا دروغ ميشمارند، و ميدانند كه راست است. نافع و كسايبى يُكْذِبُونَكَ باسكان كاف خوانند،  
معنى آنست كه: لا يجدونك كاذباً، هر چند كه ترا دروغ زن ميخوانند، دروغ زن نه‌ای، و ترا دروغ زن نمی‌يابند، و  
نمی‌توانند كه بهيچ حيلت بر تو دروغ درست كنند، لکن ایشان كافريناند و ستمكاران بر خویشان، كه سخنان الله  
دروغ ميشمارند بشوخی، پس از آنكه دانسته‌اند كه راست است. اين همچنانست كه جای ديگر گفت: وَ جَحَدُوا بِهَا وَ  
اسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَ عُلوًّا. قال الزجاج: كَذَّبْتَهُ، اِذَا قُلْتَ لَهُ كَذِبْتَهُ، وَ أَكْذَبْتَهُ اِذَا رَأَيْتَهُ اِنْ مَا اتَى بِهِ كَذِبًا.»



توانگیزاند، ثُمَّ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ من اسلم منهم و من لم يسلم.

و قالوا لو لا نزلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ رؤساء قريش گفتند: چرا رب العزة آيتی نمی فرستد، يعنى فرشته‌ای که محمد را گواهی دهد بنبوت وی؟ رب العالمين گفت: يا محمد جواب ده ایشان را که: الله قادر است بر فرستادن این نشان، اما شما نمیدانید که در زیر آن چه بلا است، و ذلك فى قوله: وَ لَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكًا لَفُضِيَ الْأَمْرُ ثُمَّ لَا يُنظَرُونَ. نظير این در سوره بنی اسرائیل گفت ازین گشاده‌تر: وَ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ إِلَى قَوْلِهِ رَسُولًا.

و ما مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَ لَا طَائِرٍ جَمَلُهُ حَيَوَانَاتٍ که آفریده‌اند ازین دو حال بیرون نیست، اما یدب و اما يطير، یا رونده است یا پرنده، و همه گروه گروه همچون شما، که همه را روزی می‌باید، و داشت می‌باید، و جفت می‌باید، و وطن می‌باید. مجاهد گفت: إِنْ أُمَّمٌ أُمَّتَالِكُمْ اى اصناف مصنفة تعرف بأسمائها كما انتم بنى آدم تعرفون بالانس، فالطير امة، و السباع امة، و الدواب امة، و الانس امة، و الجن امة. عطا گفت: إِنْ أُمَّمٌ أُمَّتَالِكُمْ يوحّدون و يسبّحون، لقوله: وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ، قال: و تسبيحه يا حليم يا غفور. و در خبر است که رب العزة جانوران را چهار علم داده: صانع خویش را دانند، و جفت خویش را شناسند، و دشمن خویش را دانند، و روزی خویش را دانند.

زجاج گفت: إِنْ أُمَّمٌ أُمَّتَالِكُمْ يعنى فى الخلق و الموت و البعث، لانه قال: وَ الْمَوْتَى يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ ثُمَّ يَصِيرُونَ بعد ما يقتصّ بعضهم من بعض ترابا. قال ابو هريرة فى هذه الآية: يحشر الله الخلق كلهم يوم القيامة: البهائم و الدواب و الطير و كل شيء، فيبلغ من عدل الله يومئذ أن يأخذ للجماء من القرناء، ثم يقول: كوني ترابا، فعند ذلك يقول الكافر يا ليتني كنت ترابا. قال عطا: فاذا رأوا بنى آدم و ما هم فيه من الجزع، قالوا: الحمد لله الذى لم يجعلنا منكم، فلا جنة نرجوا، و لا نارنا نخاف، فيقول الله لهم: كونوا ترابا، فيتمنى الكافر حينئذ ان يكون ترابا. و قد روى ابو ذر قال: «بيننا انا عند رسول الله (ص) اذا انتطحت عنزان، فقال النبى (ص): أ تدرين فيما انتطحتا؟ فقالوا: لا ندري. قال: لكن الله يدري، و سيقضى بينهما».

يَطِيرُ بِجَنَاحِهِ از بسطهای قرآن است همچون قولهم بأفواههم، تَخَطُّهُ بيمينك. و عرب سخن گاه گاه بسط کنند، تا چیز چیز در افزایند که از آن بسر شود، و گاه گاه اختصار کنند، که دشخوار مفهوم شود. ما فرطنا فى الكتاب من شيء اراد به الكتاب الذى عند الله، المشتمل على ما كان و يكون. و قيل: ما فرطنا اى ما تركنا فى القرآن من شيء يحتاج العباد عليه، الا و قد بيّناه، اما نسا و اما دلالة و اما مجملا و اما مفصلا، لقوله: وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ اى لكل شيء يحتاج اليه فى امر الدين.

ثُمَّ إِلَى رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ هذا دليل على أن كل روحانى يحيا و يحشر و ان صغر خلقه حتى البقّ و البعوض و القمل و البرغوث، يؤيد ذلك قوله: وَ هُوَ الَّذِي يَبْدُو الْخَلْقَ ثُمَّ يَعِيدُهُ فالخلق عام لكل شيء.

وَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بآياتنا يعنى بالقرآن صمّ لا يسمعون الهدى سماع انتفاع، و بكمّ عن القرآن لا ينطقون به، فى الظلمات يعنى فى ظلمات الشرك. آن گه بیان کرد و خبر داد که این بمشیت ما است، و هدی و ضلالت بارادت ما است: مَنْ يَشَأْ اللَّهُ يُضِلَّهُ يعنى عن الهدى، منهم عبد الدار بن قصي. وَ مَنْ يَشَأْ يُجْعَلُهُ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ يعنى على دين الاسلام. منهم على بن ابى طالب و العباس و حمزه و جعفر رضى الله عنهم.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَيَحْزَنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ الآية این آیت از روى اشارت مصطفى را صلى الله عليه و سلم تشریفی

و اكرامى است از درگاه ربوبيت، كه از آن بزرگوارتر نيست، و از دور آدم تا منتهى عالم بيرون از وى كس را اين منزلت ندادند، و اين مرتبت ننهاند، كه رب العزة ميگويد تسكين دل وى را كه: يا محمد! ما مي دانيم كه از اين بيحرمتان چه رنج بدل تو ميرسد، و تو چون اندوهگني از گفتار بيهوده ايشان! يا محمد! ميندار كه من نمي بينم آنچه بر تو ميرود، يا نمي شمارم آن نفسهاي درد آميغ كه از تو مي برآيد، يا آن شربتهاي زهر آميغ كه هر ساعت بر طلب رضاء ما نوش ميكني.

يا محمد! آن نه با تو ميكنند، كه آن با ما ميكنند، و از بهر حديث ما ميكنند. پيش از آنكه اين رقم بر تو كشيديم. و اين علم نبوت بدست تو داديم، بنگر كه با تو چون بودند! آشنا و بيگانه، خويش و پيوند همه او را دوست بودند، و محمد الامين ميخواندند. امانتها بنزدك وى مي نهند. در محافل و مجامع او را در صدر مينشانند. چون پيك آسمان بنزدك وى آمد، و جلال و عزت دين اسلام در گفت و كرد وى نهند، آن كار و آن حال بگشت. دوستان همه دشمن گشتند. يكي ميگفت: ساحر است و كاهن. يكي ميگفت: كاذبست و شاعر. يكي ميگفت: مجنون است و سرگشته:

اشاعوا لنا في الحى اشنع قصة و كانوا لنا سلما فصاروا لنا حربا.

اين همه ميگفتند، و سيد (ص) بر استقامت خويش چنان متمكن بود كه آن قبول و اين نفور و آن سلامت و اين ملامت بنزدك وى هر دو يك رنگ داشت، كه هر دو از يك منهل ميديد. آن كافران و مهجوران ازل پيش از مبعث سيد (ص) هر كسى در نهاد خويش شوري داشت، و تصرفي ميكرد، يكي ميگفت: پيغامبر كه بيرون خواهد آمد حكيم بن هشام خواهد بود. ديگري ميگفت: عبد الله بن ابي است. سديگري ميگفت: بو مسعود ثقفى است. رب العالمين گفت: أ هُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ حَنْ قَسْمًا. اين قسمت رحمت و بخشيدن درجه نبوت نه كار ايشان است، كه اين خاصيت ربوبيت ما است و كار الهيت ما است. پس چون رب العالمين تاج رسالت بر فرق نبوت محمد عربى نهاد، و درگاه عزت وى حوالت گاه رد و قبول خلق آمد، ايشان همه نوميد شدند، زبان طعن دراز كردند. يكي گفت: يتيم است و درمانده. رب العزة گفت: بمؤمنان رحيم است و بخشاينده. يكي گفت: اجير است و فقير. رب العزة گفت: نذير است و بشير. يكي گفت: ضالست و غبي. رب العزة گفت: رسول است و نبى:

هذا و ان اصبح في اطمار و كان في فقر من اليسار

آثر عندي من اخی و جاری.

دوست پسند بايد نه شهر پسند. فرمان آمد كه: يا محمد! فذ نعلم ما مي دانيم كه دشمنان ترا شاعر و ديوانه ميخوانند. تو شاعر و ديوانه نه ای. تو زين عالمی.

تو سيد ولد آدمی. تو رسول كونين و صاحب قاب قوسينی. تو ديوانه نه ای. تو اسلام را صفایي. تو شريعت را بقايی. تو رسول خدایي. اين عز ترا بس كه ما آن تو، تو آن مايی:

من آن توام تو آن من باش ز دل بستاخی کن چرا نشینی تو خجل

يا محمد! اگر دشمن ترا ناسزا گوید، ترا چه زبان! من ميگويم: و سراجاً مُنيراً، بشيراً و نذيراً، ليكون للعالمين نذيراً،



إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا، وَ يَنْصُرَكَ اللَّهُ نَصْرًا عَزِيزًا، إِنَّ فَضْلَهُ كَانَ عَلَيْكَ كَبِيرًا.

إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ. ابن عطا گفت: ان اهل السَّماع هم الاحياء، و هم اهل الخطاب و الجواب، و ان الآخرين هم الاموات، لقوله تعالى: وَ الْمَوْتَى يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ.

گفت: اهل سماع زندگان اند، و اهل خطاب و جواب ایشان اند، و باقی مردگان اند. و زندگان بحقیقت سه کس اند، هر چه نه این سه اند در شمار مردگان اند خائف، که زندگی ببیم کند، هموار از بطش و مکر حق می ترسد. دوم راجی که زندگی بامید کند، پیوسته دل در فضل و لطف خدای تعالی بسته. سوم محب است، که زندگی بمهر کند، ما دام دلش با حق می گراید، و از خلق می گریزد. و این سه حالت را علم شرط است. خوف بی علم خوف خارجی است. رجاء بی علم رجاء مرجیان است. محبت بی علم محبت اباحتیان است، و جمله این کار بنا بر توفیق و خذلان است، و توفیق و خذلان نتیجه حکم ازل و نبشته لوح. رب العالمین گفت: ما قَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ. در لوح همه چیز نبشتیم و همه کار پرداختیم.

هر کس را آنچه سزا بود دادیم، و فذلک هر چیز پدید کردیم. رسول گفت صلی الله علیه و سلم: «ما منکم من احد الا و قد کتب مقعده من النار و مقعده من الجنة». قالوا: یا رسول الله! ا فلا نتکل علی کتابنا؟ و ندع العمل؟ قال: «اعملوا فکل میسر لما خلق له، اما من کان من اهل السعادة فسیسر لعمل السعادة، و اما من کان من اهل الشقاوة، فسیسر لعمل الشقاوة». ثم قرأ: فَأَمَّا مَنْ أُعْطِيَ وَ اتَّقَى الْآيَةَ.

## ٦ النوبة الاولى

قوله تعالى: قُلْ گوی یا محمد أ رأیتکم چه بینی إِنْ أَتَاکُمْ اِکْر بَشْمَا اِیْدِ عَذَابُ اللّٰهِ عَذَابٌ خَدَاى اَوْ اَنْتَکُمْ السَّاعَةُ یا بَشْمَا اِیْدِ رَسْتَاخِیْز اُ غَیْرَ اللّٰهِ تَدْعُوْنَ جَز از اللّٰهِ خَدَاىِی دِیْگَر خَوَاهِیْدِ خَوَانْد؟! إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِیْنَ (٤٠) تا خوانید اگر راست می گوئید.

بَلْ إِيَّاهُ تَدْعُونَ نخوانید، بلکه الله را خوانید فَيَكْشِفُ و باز برد از شما ما تَدْعُونَ إِلَيْهِ آنچه وی را با آن میخوانید که باز برد إِنْ شَاءَ اگر خواهد وَ تَنْسَوْنَ و گذارید و فراموش کنید ما تُشْرِكُونَ (٤١) هر چه انباز میخوانید.

وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا و ما پیغام فرستادیم إلی اُمَمٍ مِنْ قَبْلِكَ بگروهانی پیش از تو فَأَخَذْنَاهُمْ تا ایشان را فرا گرفتیم بِالْبَأْسَاءِ بَبِیْم و شمشیر وَ الضَّرَاءِ و بتنگی و بد حالی لَعَلَّهُمْ يَنْصَرَعُونَ (٤٢) تا مگر در زارند.

قُلُوْا لا اِذْ جَاءَهُمْ چَرا نه چَون بایشان رسید بَأْسُنَا زور گرفتن ما تَصْرَعُوا در زاریدندی وَ لَكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ لکن سخت گشت دلهای ایشان، وَ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ و برآراست ایشان را دیو، و بایشان نیکو نمود، ما كَانُوا يَعْمَلُونَ (٤٣) آنچه میکردند.

فَلَمَّا نَسُوا چَون بگذاشتند ما دُكِّرُوا بِه آنچه ایشان را پند دادند بَدَان، فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ باز گشادیم بر ایشان أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ درهای همه چیز از کامهای ایشان حَتَّى إِذَا فَرَحُوا تا آن گه که شاد بیستادند بما أَوْثُوا بآنچه ایشان را دادند أَخَذْنَاهُمْ بَعْتَةً فرا گرفتیم ایشان را ناگاه إِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ (٤٤) و ایشان از راحت نومیدان.

فَقَطَعَ بریده شد دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا دنبال ایشان و بیخ آن گروهی که بر خویشان ستم کردند وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (٤٥) که این کار را پس آوردی نیست.

قُلْ أ رأیتُم گوی چه بینید إِنْ أَخَذَ اللَّهُ اگر بستاند الله سَمْعَكُمْ وَ أَبْصَارَكُمْ شنوایی شما و بینایی شما وَ خَتَمَ عَلٰى قُلُوبِكُمْ و

مهر نهد بر دل‌های شما تا از دانش و آگاهی تهی ماند منْ إِلَهَ غَيْرُ اللَّهِ أَنْ كَيْسَتْ أَنْ خدای جز از اللَّهَ يَأْتِيكُمْ بِهِ که شما را آن شنوایی و بینایی و دانایی باز آرد؟ انظُرْ در نگر کَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ چون میگردانیم سخنان ایشان را تَمَّ هُمْ يَصْدُقُونَ (۴۶) آن گه پس ایشان باز بر می‌گردند از نیوشیدن و پذیرفتن.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ كَوَىٰ چه بینید اِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ اگر بشما آید عذاب خدای بَعَثَهُ در نهان ناگاه أَوْ جَهْرَةً یا آشکارا هَلْ يُهْلِكُ إِلَّا الْقَوْمَ الظَّالِمُونَ (۴۷) هلاک کنند مگر گروه ستمکاران بر خویشان.

وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ و نفرستادیم فرستادگان را إِلَّا مُبَشِّرِينَ مگر شادمانه کنندگان بوعد و مُنذِرِينَ و بیم نمایندگان بوعید فَمَنْ آمَنَ هر که بگروید و أَصْلَحَ و کردار خود را نیک کرد فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ و لا هُمْ يَحْزَنُونَ (۴۸) نه بیم است بر ایشان فردا و نه اندوه.

وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا و ایشان که دروغ شمردند سخنان ما يَمَسُّهُمُ الْعَذَابُ بایشان رسد عذاب، بما كانوا يفسونون آنچه از فرمانبرداری بیرون شدند.

قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ بگو نمی‌گویم شما را عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ که بنزدیک من است خزینه‌های خدای و لَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ و من غیب ندانم و لَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ و شما را نمی‌گویم که من فریشته‌ام. اِنْ أَتَيْعُ پي نمی‌برم إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ مگر بآن پیغام که بمن فرستند قُلْ هَلْ يَسْتَوِي كَوَىٰ که یکسان بود هرگز الْأَعْمَى و الْبَصِيرُ نابینا و بینا؟ أَمْ فَلَا تَتَفَكَّرُونَ در نیندیشید!؟

### النوبة الثانية

قوله تعالى قُلْ أَرَأَيْتُمْ كَفَ زِيَادَتِمْ و تاکید را در افزودند، و صلب سخن ا رأيتم است یعنی: هل رأيتم، و این کلمه بجای اخبرونی نهاده‌اند. می‌گوید: یا محمد مشرکان را گوی: اخبرونی ان اتاكم عذاب الله، یعنی الموت. مرا خبر کنید اگر مرگ بشما آید، أَوْ أَتَتْكُمْ السَّاعَةُ یا قیامت آید بشما. السَّاعَةُ اسم للوقت الذي يصعق فيه العباد، و اسم للوقت الذي يبعث فيه العباد، و المعنى انتكم السَّاعَةُ التي وعدتم فيها بالبعث و الفناء، لان قبل البعث يموت الخلق كله. آن گه گفت: أَعْيَرَ اللَّهُ تَدْعُونَ یعنی ا تدعون هذه الاصنام و الاحجار التي عبدتموها من دون الله. اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ان مع الله آلهة اخرى اخبرونی من تدعون عند نزول البلاء بكم؟ معنی آیت آنست که اگر بلائی بشما رسد کرا خواهید خواند تا کشف آن بلا کند؟ الله را خواهید خواند یا این بتان را که می‌پرستید؟ آن گه استدراك کرد، گفت: بَلْ إِيَّاهُ تَدْعُونَ نخوانید آن بتان را، که دانید که ایشان را قدرت نیست، و از ایشان نفع و ضرر نیست، بلکه الله را خوانید. فَيَكْشِفُ مَا تَدْعُونَ إِلَيْهِ این «ها» در «إليه» با عذاب شود، چنان که آنجا گفت: «مَرَّ كَأَنْ لَمْ يَدْعُنَا إِلَىٰ ضُرٍّ مَسَّهُ». و آن گه اجابت دعا و کشف بلا در مشیت خویش بست، گفت: اِنْ شَاءَ اِگر خواهد کشف بلا کند، و اجابت دعا کند، وَ تَنْسَوْنَ مَا تُشْرِكُونَ ای تترکون ما تشرکون به من الاصنام فلا تدعونہ.

و بر وفق این آیت خیر است از مصطفی (ص)، و ذلك ما

روی فی الصحاح ان رسول الله قال لحصين والد عمران بن حصين الخزاني و كان حصين يومئذ مشركا: كم تعبد اليوم الها؟ قال: سبعة، واحدا في السماء و ستة في الارض. قال رسول لله (ص): فأيهم تعده ليوم رغبتك و رهبتك؟ قال: الذي في السماء.

وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِنْ قَبْلِكَ اصل الامة الصنف من الناس و الجماعة، كقوله تعالى: كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً ای صنفا

واحدًا في الضلال، «فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ».

معنی امت باصل جماعت است، پس آن هنگام که جماعت در آن باشند، و در آن زمان برسند امت خوانند، چنان که در قرآن است: وَ لَئِنْ أَحْرَبْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ إِلَى أُمَّةٍ مَعْدُودَةٍ يَعْنِي إِلَى سَنِينَ مَعْدُودَةٍ، وَ كَقَوْلِهِ تَعَالَى: وَ اذْكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ أَيْ بَعْدَ سَنِينَ.

و امت بمعنی زمان در قرآن بیش ازین دو جایگه نیست، و مرد امام ربانی را امت گویند، چنان که در قرآن است: إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً، از بهر آنکه پیشرو جماعت باشد، و سبب اجتماع ایشان شود، و نیز گفته‌اند: از آنکه خلال خیر در وی مجتمع بود، چنان که در جماعتی مجتمع بود، و از اینجاست که عرب گویند: فلان امة وحده، ای هو یقوم مقام امة. و منه الحدیث: «بیعت زید بن عمرو بن نفیل یوم القیامة امة وحده». و دین را امت گویند که جماعتی و خلقی بآن مجتمع شوند، چنان که گفت: إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَى أُمَّةٍ أَيْ عَلَى دین، و قال: وَ مَا كَانَ النَّاسُ یَعْنِي أَهْلَ سَفینَةِ نُوحٍ وَ عَلَى عَهْدِ آدَمَ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً یَعْنِي ملة الاسلام وحدها. و قال فی سورة النحل: وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلْنَا أُمَّةً وَاحِدَةً یَعْنِي ملة الاسلام وحدها، و در قرآن امت بیاید که مسلمانان امت محمد خواهد علی الخصوص، چنان که گفت: کُنْتُمْ خَیْرَ أُمَّةٍ، و گفت: «جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا»، و جای بیاید که کافران امت محمد خواهد علی الخصوص، چنان که گفت: کَذَلِكَ أَرْسَلْنَاكَ فِي أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهَا أُمَمٌ. جای دیگر بیاید که جماعت علماء خواهد علی الخصوص، چنان که گفت: وَ لَتَكُنَّ مِنْكُمْ أُمَّةٌ یَدْعُونَ إِلَى الْخَیْرِ. جای دیگر بیاید که همه خلق خواهد، آدمی و غیر آدمی، چنان که گفت: وَ مَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَ لَا طَائِرٍ یَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَّةٌ مِنْكُمْ یَعْنِي خَلْقٌ مِثْلَكُمْ. باقی هر چه در قرآن امت است، بمعنی جماعت است، از آن گروه گروه مردم که در سلف گذشتند یا وقتی حاضراند، یا تا بقیامت خواهند بود، چنان که گفت: وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنَسْكَ، أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبَى مِنْ أُمَّةٍ، وَ مِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً، وَ مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ، وَ مِنْ دُرِّیْتِنَا أُمَّةٌ مُسْلِمَةٌ لَكَ، تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ.

وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَى أُمَمٍ مِنْ قَبْلِكَ أَيْ رَسُلًا، فَكَفَرُوا بِهِ، فَأَخَذْنَا مِنْهُمُ بِالْبِأْسَاءِ وَ الضَّرَّاءِ بِأَسَاءِ دَرُوشِی و بی کامی است، و ضراء بیماری و درد. زجاج گفت: بِأَسَاءِ زِيَانِ اسْتِ که بر مال آید، و ضراء رنج است که بتن رسد. لَعَلَّهُمْ يَنْصَرَّعُونَ فَيُؤْمِنُونَ وَ يَخْضَعُونَ. رب العزة جل جلاله درین آیت مصطفی را صلی الله علیه و سلم خبر داد که پیش از تو رسولان را فرستادیم بگروه گروه از امم، و ایشان را بقحط و شدت و بیماری و محنت فرو گرفتیم تا مگر در زارند و توبه کنند، که دلها بوقت شدت و محنت نرم شود، و خضوع و خشوع آرد. میگوید: ایشان زاری نکردند، و از آن کفر خویش باز نگشتند.

قُلُوْا لَا إِذْ جَاءَهُمْ بِأَسُنَا تَضَرَّعُوا یَعْنِي فَهَلَا إِذْ جَاءَهُمْ عَذَابُنَا تَضَرَّعُوا إِلَى اللَّهِ وَ تَابُوا، فَيَكْشِفُ مَا نَزَلَ بِهِمْ مِنَ الْبَلَاءِ، وَ لَكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ فَأَقَامُوا عَلَى كُفْرِهِمْ، وَ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ مِنَ الْكُفْرِ وَ الْمَعَاصِي فَأَصْرُوا عَلَيْهَا.

و گفته‌اند که: قسوت دل از ترك ذكر خيزد، کسی که ذکر خدای نکند، و پیوسته بیاطل گفتن و محال شنیدن مشغول بود دل وی سخت شود چنان که در خبر است: «لا تكثرُوا الكلام بغير ذكر الله، فان كثرة الكلام بغير ذكر الله قسوة القلب»، و قال (ص): «اربعة من الشقاء: جمود العين، و قسوة القلب، و الاصرار علی الذنب، و الحرص علی الدنيا».

و اوحى الله الى موسى (ع): يا موسى! لا تطول في الدنيا املك. فيقسو قلبك، و قاسى القلب منى بعيد، و كن خلق

الثياب جديد القلب تخفى على اهل الارض، و تعرف فى اهل السماء، و اقلت بين يدي قنوت الصابرين، و صح الی من كثرة الذنوب صياح الهارب من عدوه، و استعن بى على ذلك، فائى نعم العون و نعم المستعان!»!  
 اين قسوت دل هر چند دردی صعب است، و دين را آفتی بزرگ، اما مداوات آن سهل است. و در خبر مصطفى (ص) است: روى ابو هريرة: ان رجلا شكا الى النبي (ص) قسوة قلبه، فقال: «ان اردت ان يلين قلبك فأطعم المسكين و امسح رأس اليتيم».

فَلَمَّا نَسُوا يَعْنِي الامم الخالية تركوا ما وعظوا به، «فَتَخَّنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ» من النعمة و السرور بعد الضراء الذى كانوا فيه، و قيل: ابواب كل شيء يعنى المطر من السماء، و النباتات من الارض. حَتَّى إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا فرح درين موضع آنست که در نعمت بنازد، و بطر بگیرد، و كفور و ناسپاس گردد. همانست که آنجا گفت: «لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ». جای دیگر گفت: «وَفَرِحُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا».

میگوید: چون ایشان را در آن نعمت بطر گرفت و شکر نکردند، بگرفتم ایشان را ناگاه، تا نومید و پشیمان و پر حسرت بماندند. و فى معناه ما روى انس، قال: سمعت رسول الله (ص) يقول فى بعض مواظبة: «اما رأيت المأخوذین على العزة؟ المزعجین بعد الطمأنينة؟ الذين اقاموا على الشبهات، و جنحوا الى الشهوات، حتى انتهت رسل ربهم، فلا ما كانوا املوا ادركوا، و لا الى ما فاتهم رجعوا، قدموا على ما عجلوا، و نوموا على ما خلفوا، و لم یغن الندم، و قد جفّ القلم».

فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ يَعْنِي اصل القوم و آخرهم و بقیتهم، ای استوصلوا بالهلاك فلم یبق منهم احد. دابر هر چیز آخر آن بود، و قطع آن آن بود که از آن چیز هیچیز نماند. يقال: دبر فلان القوم يدبرهم، اذا كان آخرهم.  
 روى عقبه بن عامر، قال: قال النبي (ص): «اذا رايت الله يعطى العباد يسئلون على معاصيهم فائما ذلك استدراج منه لهم، ثم تلا هذه الاية: فَلَمَّا نَسُوا مَا دُكِّرُوا بِهِ الى قوله وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ».

این حمد درین موضع بر آن جای نهاده است که جای دیگر گفت: وَ لَا يَخَافُ عُقْبَاهَا، أَلَا بُعْدًا لِعَادِهِ، وَ قِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ، وَ قِيلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. این سخن کسی باشد که کاری کند و آن را از خود بیسندد و پشیمان نشود، و او را از آن کار باز آوردنیش نباشد.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللَّهُ سَمْعَكُمْ وَ أَبْصَارَكُمْ ای اصمکم و اعماکم فلا تسمعوا شيئاً و لم تبصروا، وَ حَتَّمَ عَلَى قُلُوبِكُمْ يعنى طبع عليها فلم تعقلوا شيئاً، مَنْ إِلَهَ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِهِ ای هل احد یرده اليكم دون الله؟ میگوید: اگر الله این شنوایی و بینایی و دانایی از شما واستاند، و آن اعضا باطل گرداند، آن کیست که تواند که بشما باز دهد جز از الله. يَأْتِيكُمْ بِهِ اینها با معنى فعل شود، يعنى ياتيكم بذلك الذى اخذه منكم.

و روا باشد که با سمع شود، و دخل ما بعدها فى معناه، كما قال تعالى: وَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضُوهُ، و قال تعالى: تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انْفَضُّوا إِلَيْهَا.

و گفته اند که: فرا پیش داشتن سمع بر بصر دلیل است که سمع بر بصر فضل دارد، هم چنان که آنجا گفت: وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَ أَبْصَارِهِمْ. نظیرش آنست که الله گفت: مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ رُسُلِهِ نام خویش جل جلاله فرا پیش داشت، که بر همه نامها فضل دارد و شرف، و وجه این سخن آنست که هر کرا سمع بود اگر چه بصر ظاهر ندارد، وی را انس دل بر جای بود، که بسخن مردم و نعمتهای خوش انس گیرد، باز چون سمع نبود اگر چه

بصر ظاهر دارد، وی را انس دل نبود، و دانایی و دریافت وی ناقص بود و ازینجاست که رب العزة جل جلاله بنا یافت سمع نفی عقل کرد، گفت: «أ فَأَنْتَ تُسْمِعُ الصَّمَّ وَ لَوْ كَانُوا لَا يَعْقِلُونَ»، و با نیافت بصر جز نفی نظر نکرده: «أ فَأَنْتَ تُهْدِي الْعُمَى وَ لَوْ كَانُوا لَا يُبْصِرُونَ» و این دلیلی روشن است بر فضل سمع بر بصر، و کافران را که ذم کرد بنا یافت دانایی دل کرد در سمع بسته است، نه بنا یافت بینایی ظاهر، و ذلك فی قوله تعالى: «فَأِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَ لَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ». جای گفت اجابت دعوت در سمع بست که دانایی دل با آن است، گفت: إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ، وَ لَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ، و فی الحديث: «ان اهل النار صم بكم لا يسمعون، لان السماع انس، و الله لا يحب ان يانس اهل النار».

انظر يا محمد كيف نصرف الآيات فصلها من جهة بعد جهة، في بيان التوحيد و صحة النبوة، ثم هم يصدفون يعرضون عما رضح لهم من البيان، و قام عليهم من البرهان.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَنْتُمْ عَذَابُ اللَّهِ بَعْتَهُ أَوْ جَهْرَةً لَيْلًا أَوْ نَهَارًا، و قيل: بغتة فجاءة، او جهرة معلنة تنظرون اليه حين ينزل، هل يهلك إلا القوم الظالمون الذين جعلوا لله شركاء. فان قيل لم قبل بالبعثة الجهرية، و انما تقضى الجهرية الخفية؟ الجواب ان البعثة مضمونه معنى الخفية، لأن يأتيهم من حيث لا يشعرون، فيخفى سببه، فحمل على المعنى. هل يهلك هل حرف استفهام است، و معنى استفهام طلب افهام است، اما درین موضع نه حقیقت استفهام است، اگر چه بر مخرج استفهام آورده، این هم چنان است که گویند: قد علمت هل زيد فی الدار؟ و در لغت عرب این معنی فراوان آید.

و بدانکه معانی هل در قرآن مختلف است، و وجوه آن فراوان: یکی بمعنی دلیل و حجت است، کقوله: هل عندكم من علم. یکی بمعنی تهدید و سیاست، کقوله: هل من محيص. یکی بمعنی عیب و منقصت، کقوله: ان يتبعون إلا الظن. یکی بمعنی تعبیر و ملامت، کقوله: هل امك عليه. یکی بمعنی شك و شبهت، کقوله: هل لنا من الامر من شيء. یکی بمعنی سؤال و طلب، کقوله: هل يستطيع ربك. یکی بمعنی عذاب و عقوبت، کقوله: هل امتأت. یکی بمعنی ندامت و حسرت، کقوله: هل إلى مرد من سبيل. یکی بمعنی بر و ملاطفت، کقوله: هل لك إلى أن تزكى. و بسیار آید در قرآن بمعنی قد، چنان که: هل أتى على الإنسان، هل أتاك حديث الغاشية، و هل أتاك حديث موسى، هل أتاك حديث ضيف إبراهيم، و هل أتاك نبأ الخصم. و در قرآن هل بمعنی «ما» بسیار بود چنان که گفت: هل ينظرون إلا أن تأتيهم الملائكة، هل ينظرون إلا الساعة، هل ينظرون إلا أن يأتيهم الله، هل ينظرون إلا تأويله، فهل على الرسل إلا البلاغ المبين.

این همه بمعنی «ما» اند، و جمله بمعنی تقریراند بنزدیک اهل لغت.

و ما نرسل المرسلين إلا مبشرين و منذرين پیغامبران را که فرستادیم، بشارت و نذارت را فرستادیم. دوستان را بشارت می دهند بهشت، و بیگانگان را بیم میدهند بدوزخ، و بر پیغامبران بیش از تبلیغ رسالت برین وجه نیست، اما انزال آیت و توفیق هدایت جز خاصیت الهیت ما نیست، و کس را با ما در آن مشارکت و معاونت نیست. فمن آمن ای صدق، و أصلح العمل، فلا خوف علیهم خوف القنوط، و لا هم يحزنون حزن القطیعة.

و الذين كذبوا بآياتنا یعنی بمحمد و القرآن، يمسه العذاب يصيبهم، فيخالط ابدانهم، كما قال: «مسنى الضر» ای بلغ ذلك من بدنی و خالطه. بما كانوا يفسون ای يكفرون.

چون رسول خدا (ص) ایشان را بیم داد و بترسانید از عذاب خدای، ایشان وی را دوغ زن گرفتند، آن گه بر سبیل

استهزا عذاب خواستند، گفتند: تا کی گویی که عذاب می‌آید؟ یکی بیار ازین عذاب خدای خویش اگر راست می‌گویی؟ رب العالمین بجواب ایشان این آیت فرستاد: قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ بِعَنِي بِنَزُولِ الْعَذَابِ، وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ يَعْنِي غَيْبَ نَزُولِ الْعَذَابِ، حَتَّى يَنْزِلَ بِكُمْ. و گفته‌اند: این جواب ایشان است که گفتند: «لَوْ لَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا أَوْ يُلْقَى إِلَيْهِ كَنْزٌ أَوْ تَكُونُ لَهُ جَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْهَا». رب العالمین گفت: یا محمد ایشان را جواب ده که: من نگویم که خزینهای خدای که از آن روزی دهد و عطا بخشد، بنزدیک من است، و غیب ندانم تا شما را گویم که عاقبت کار شما بچه می‌باز آید از سعادت و شقاوت؟ یا شما را چه پیش خواهد آمد از نیک و بد؟ و نمی‌گویم که من فریشته‌ای‌ام که از کار الهی آن دانم که بشر نداند. من بشری همچون شما. شما را نگویم مگر آنچه بمن گویند، و بمن فرو فرستند از نامه و پیغام. هر چه گویم از قصه پیشینیان و اخبار آیندگان، بوحی پاک گویم و از کتاب حق. قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَى بِالْهُدَى وَالْبَصِيرُ بِالْهُدَى يَعْنِي الْمُؤْمِنَ وَالْكَافِرَ وَالضَّالَّ وَالْمُهْتَدَى. أَ فَلَا تَتَفَكَّرُونَ فَعَلِمُوا أَنَّهُمْ لَا يَسْتَوِيَانِ؟!

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ الْآيَةَ إِذَا مَسَّكُمْ الضَّرُّ فَمَنْ تَرُومُونَ كَشَفَهُ؟ او نابکم امر فمن الذي تؤملون لطمه؟ مسکین فرزند آدم که قدر این لطف نمیداند! و خطر این عزت نمی‌شناسد! درین آیت هم اظهار عزت و جلال است و بی نیازی خود از بندگان، هم تعبیه لطف و افضال است و نثار رحمت بر ایشان. می‌گوید: اگر بخداوندی خود از روی عدل بطشی نمایم برین خلقان، آن کیست که آن بطش از ایشان باز دارد، و ایشان را فریاد رسد؟ و اگر از کمین‌گاه غیب ناگاه علم رستاخیز بیرون آریم، این بندگان کجا گریزند؟ و دست در که زنند؟ و کرا خوانند؟ آن گه بکرم خود هم خود جواب داد که: بَلْ إِيَّاهُ تَدْعُونَ هَمَّ مَرَا خَوَانِيْدَ، وَ مَرَا دَانِيْدَ، وَ كَشَفَ بِلَا مِنْ خَوَانِيْدَ، كَهْ قَادِرٌ بَرَّ كَمَالٍ مَنَّم. مفضل با نوال منم. دوست و یار نیکوکار نیکوخواه منم.

در اخبار داود است که: یا داود! زمینیان را بگوی چرا نه من دوستی گیرید، که سزای دوستی منم! من آن خداوندم که با جودم بخل نه، با علمم جهل نه، با صبرم عجز نه، در صفتم تغیر نه، در گفتم تبدیل نه. رهی را بخشاینده و فراخ رحتم. هرگز از فضل و کرم بنگشتم. در ازل رحمت وی بر خود نیشتم، عود محبت سوختم. دل وی بنور معرفت افروختم. زبان حال بنده گوید بنعمت شکر:

مهر ذات تست الهی دوستان را اعتقاد      یاد وصف تست یا رب غمگنان را غمگسار  
دست مایه بندگان گنج خانه فضل تست      کیسه امید از آن دوزد همی امیدوار.

یا داود! لو يعلم المدبرون عنی کیف انتظاری لهم، و شوقی الی ترک معاصیهم، لمتوا شوقا الیّ، و انقطعت اوصالهم من محبتی. یا داود! هذا ارادتی فی المدبرین عنی، فکیف ارادتی فی المقلبین علیّ!  
یا داود! نعمت از ما است شکر از دیگری میکنند. دفع بلا از ما است از دیگری می‌بینند. پناهشان حضرت ما است، پناه با دیگران می‌برند! آری بروند بگریزند و بآخر هم باز آیند:

ترا باشد هم از من روشنایی      بسی گردی و پس هم با من آیی.

یا داود! من دوست آنم کو مرا دوست است. من رفیق آنم کو مرا رفیق است.

هام نشین آنم که در خلوت ذکر با من نشیند. من مونس آنم که بیاد من انس گیرد.

یا داود! هر که مرا جوید مرا یابد، و او که یابد سزد که نبازد.

پیر طریقت گفت: «ای حجت را یاد، و انس را یادگار، خود حاضری ما را جستن چه بکار! الهی! هر کس را امیدی

و امید رهی دیدار. رهی را بی دیدار نه بمزد حاجت است نه با بهشت کار»:

مرا تا باشد این درد نهانی ترا جویم که درمانم تو دانی.

بَلْ إِيَّاهُ تَدْعُونَ جَرِيرَى كَفْت: اندر رموز این آیت: مرجع العارفين في اوائل البدايات الى الحق، و مرجع العوام اليه بعد الاياس من الخلق. عارفان در اول کار در بدایت احوال با حق گریزند، و دل در خلق نبندند، و اسباب نه بینند، و عامه خلق در اسباب پیچند، و دل در خلق ببندند، بعاقبت چون از خلق نومید شوند بحق باز گردند.

جنید گفت: من دعا الخلق فبإياه يدعو، اذ يقول الله تعالى: بَلْ إِيَّاهُ تَدْعُونَ ضمير حق جل جلاله فرا پیش داشت، و دعوت خلق فا پس داشت، اشارت است که باجابت حق بنده بدعا رسید، نه بدعاء خود باجابت حق رسید. این هم چنان است که گویند که: عارف طلب از یافتن یافت، نه یافتن از طلب. و این مسئله را بسطی، و شرح آن در سوره فاتحه رفت.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّنْ قَبْلِكَ فَأَخَذْنَاهُم بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ ابْن عطا گفت اخذنا عليهم الطرق كلها ليرجعوا اليها. راهها فرو بستیم بر ایشان یا یکبارگی از کل کون اعراض کردند، و با صحبت ما پرداختند، و مهر دل بر ما نهادند، و بر وفق این حکایت مجنون است: او را دیدند در طواف کعبه بیخود گشته، و بی آرام شده، و دریای عشق در سینه او موج بر اوج زده، و دست بر داشته که: اللهم زدني حب ليلي. بار خدایا! عشق لیلی در دلم بیفزای، و بلاء مهر وی یکی هزار کن. آن پدر وی امیر وقت بود، گفت: یا مجنون! ترا خصمان بسیار بر خاسته‌اند. روزی چند غائب شو، مگر ترا فراموش کنند و این سودا بر لیلی کمتر شود. مجنون برفت، روز سوم باز آمد، گفت: یا پدر! معذورم دار که عشق لیلی همه راهها بما فرو گرفته، و جز بسر کوی لیلی هیچ راه نمی‌برم:

هر کسی محراب دارد هر باز محراب سنایی کوی تو!

سویی

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللَّهُ سَمْعَكُمْ قَالَ الترمذی: اخذ سمعکم عن فهم خطابه، و ابصارکم عن الاعتبار بصنائع قدرته. وَ حَنَمَ عَلَىٰ قُلُوبِكُمْ سَلْبَكُمْ معرفته هل يقدر احد فتح باب من هذه الأبواب سواء؟ كلا بل هو البدئ بالنعمة تفضلا و فی الانتهاء کرما.

## ۷ النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ أَنْذِرْ بِهِ آگاه کن و بیم نمای بآن پیغام الَّذِينَ يَخَافُونَ ایشان را که می‌ترسند أَنْ يُخْشَرُوا إِلَى رَبِّهِمْ که ایشان را انگيخته با خدای خویش برند لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ ایشان را نیست جز از وی وَلِيٌّ وَ لَا شَفِيعٌ نه یاری و نه شفيعی لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ تا مگر پرهیزند از خشم و عذاب خدای.

وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ وَ مَرَانِ ايشان را که خدای خویش میخوانند، بِالْعَدَاةِ وَ الْعَشِيِّ بِبامداد و شبانگاه يُرِيدُونَ وَ جَهَّهُ ايشان بکردار خویش وجه خدای میخوانند، مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ بِر تو نیست از شمار ايشان هیچیز، وَ مَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَ از شمار تو هم بر ايشان هیچیز نیست فَتَطْرُدَهُمْ اِگر برانی ايشان را، فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ از ستمکاران باشی.

وَ كَذَلِكَ وَ هم چنان فَنَّا بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ آزموده کردیم ايشان را بیکدیگر لِيَقُولُوا تا اقویا گویند: ا هُوَ لاءِ اين ضعيفان آنند مَنْ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ مِنْ بَيْنِنَا که سپاس نهاد اللّٰه بر ايشان از میان ما ا لَيْسَ اللّٰهُ بِالْعَلَمِ اللّٰه داناتر دانایی است بِالشَّاكِرِينَ بآنکه سپاس داران و منعم شناسان و سزاداران بنعمت که اند.

وَ اِذَا جَاءَكَ وَ چون بتو آیند الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا ايشان که گرویده اند بسخنان مَا قُلْنَا سَلَامًا عَلَيْكُمْ گوی از پیغام من سلام بر شما كُنْتُمْ رَبُّكُمْ واجب نبشت خداوند شما شما را عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةِ بر خویشتن رحمت، اَنَّهُ مِنْ عَمَلٍ مِنْكُمْ سُوءًا هر که از شما بدی کند بِجَهَالَةٍ بنادانی ثُمَّ تَابَ اَن گه باز گردد مِنْ بَعْدِهِ پس از آن بد که کرد وَ اَصْلَحَ وَ تباه شده کار خود باصلاح آرد فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ خدای وی را آمرزگار است و بخشاینده.

وَ كَذَلِكَ وَ چنین است نَفْصَلُ الْآيَاتِ پیدا می کنیم بسخنهاى خویش نشانه های پسند خویش وَ لِنَسْتَبِينَ وَ تا پیدا شود سَبِيلُ الْمُجْرِمِينَ راه ايشان که سر کشیدند پس آنکه پیغام شنیدند.

قُلْ اِنِّي نُهِيتُ گوی مرا باز زده اند اَنْ اَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ که ايشان پرستم که شما می پرستید فرود از اللّٰه قُلْ گوی یا محمد لا اَتَّبِعْ اَهْوَاءَكُمْ من بر پس خوش آمد و پسند شما نروم قَدْ ضَلَلْتُ اِذَا وَ اِگر روم بیراه کردم آن گه، وَ مَا اَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ (۵۶) و پس آن گه از راه یافتگان نیستم.

قُلْ اِنِّي عَلَى بَيِّنَةٍ گوی من بر کاری روشنم و بر نمونی راست و پیدایی درست مِنْ رَبِّي از خداوند خویش وَ كَذَّبْتُمْ بِه و شما آن را می دروغ شمارید! مَا عِنْدِي بِنَزْدِيكٍ من نیست و در دانش و توان من نیست مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِه آنچه شما بآن می شتابید. اِنْ الْحُكْمُ اِلَّا لِلّٰهِ کار داشت و کار گزارد نیست مگر خدای را يَقْضُ الْحَقَّ کار راست می راند و بداد برگزارد وَ هُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ (۵۷) و اوست بهتر همه کار بر گزارندگان.

قُلْ لَوْ اَنَّ عِنْدِي كَوْهَرِي اِگر بنزدیک من بودی و در توان من مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِه اين رستاخیز که بآن می شتابید، و عذاب که می درخواهید، لَقْضِي الْاَمْرُ بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ کار بر گزارده آمدی میان من و میان شما وَ اللّٰهُ اَعْلَمُ بِالظَّالِمِينَ (۵۸) و خدای داناتر است از من بگفت ستمکاران و کرد ايشان.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: وَ اَنْذِرْ بِه الَّذِينَ يَخَافُونَ اَنْ يُحْشَرُوا اِلَى رَبِّهِمْ الْاِيَةُ اين آيات در شأن موالی و فقراء عرب فرو آمد عمار ياسر و ابو ذر غفاری و مقداد اسود و صهيب و بلال و خباب و سالم و مهجع و النمرة بن قاسط و عامر بن فهيرة و ابن مسعود و امثال ايشان. رب العالمين ميگويد: اين قوم را آگاه کن بقرآن و بوحی که بتو فرو فرستاديم. اين «ها» با «ما يوحى» شود، و خوف اينجا بمعنی علم است يعنى: يعلمون انهم يحشرون الى ربهم فى الآخرة، و نظير اين آيت آنست که گفت: اِنَّمَا تُنذِرُ مَنْ اَتَّبَعَ الذِّكْرَ. معنى آنست که: اِنَّمَا يَقْبَلُ اِنذَارَكَ الَّذِينَ يَخَافُونَ و يتقون.

ميگويد: تهديد تو او پذيرد و سخن تو برو کار کند که تقوى و خوف دارد، و ايشان فقراء عرب اند و ياران گزيده، و گفته اند: مراد باين آيت مسلمانان اند و اهل كتاب، ايشان که بيعت و نشور معترف اند، و از كتاب خدای خوانده و



دانسته، و چون بیعت و معاد معترفانند حجت بر ایشان روشن‌تر بود و واجب‌تر، ازین جهت ایشان را بذکر مخصوص کرد. آن گه وصف اعتقاد مؤمنان کرد و گفت: لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ يَعْنِي: و يعلمون انه لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلِيٍّ وَ لَا شَفِيعٍ. میدانند که جز از الله ایشان را یار و دوست نیست، و در قیامت شفاعت جز بدستوری او نیست چنان که جای دیگر گفت: «يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ». «لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ» ای يتقون اذا علموا انه لا شفيع لهم و لا ناصر لهم دوني بمنعم مني، فليتقوا بأعمالهم الصالحة. و قيل: لعلهم يتقون ان يجعلوا وسيلة الى غيري او شفيعا الى سواي.

وَ لَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ سَبَبِ نَزُولِ آيَةِ آيَةٍ آن بود که بو جهل و اصحاب وی و جمعی از اشراف بنی عبد مناف بر بو طالب شدند و گفتند: می‌بینی این ردال و اوباش و سفله که بر پی برادرزاده تو ایستاده‌اند! هر جای که بی‌نامی است بی‌خان و مانی، رانده هر قبیله، ناچیز هر عشیره، او را پس رواست، و وی خریدار ایشان. ای ابا طالب او را گوی: اگر این غربا و سفله از بر خویش برانی ما که سادات عربیم و اشراف قریش ترا پس روی کنیم و بپذیریم، اما با این قوم که مولایان و آزاد کردگان مانند، و چاکران و رهیگان‌اند، نتوانیم که با تو نشینیم، که آن ما را عاری و شناری بود. بو طالب رفت و پیغام ایشان بگزارد و گفت: لو طردت هؤلاء عنك، لعل سرة قومك يتبعونك. اگر اینان را يك چند برانی مگر که صواب باشد، تا اشراف قریش و سادات عرب ترا پس روی کنند. رب العالمين بجواب ایشان آیت فرستاد: وَ لَا تَطْرُدِ مَرَانَ يَا مُحَمَّدُ! الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَ الْعَشِيِّ ای يعبدون ربهم.

این درویشان خداشناسان خداپرستان که بامداد و شبانگاه نماز میکنند. و این در ابتداء اسلام بود که فرض نماز چهار بود: دو بامداد و دو شبانگاه. پس از آن پنج نماز در شبانروز فرض کردند. و گفته‌اند: «يَدْعُونَ رَبَّهُمْ» ای يذكرون ربهم و يقرءون القرآن. بِالْغَدَاةِ وَ الْعَشِيِّ شامی «بالغدوة» بواو خوانند اینجا و در سورة الكهف، و معنی همانست. «يُرِيدُونَ وَجْهَهُ» این وجه تعظیم و تفضیم ذکر را درآورد، و معنی آنست که پریدون الله و يقصدون الطريق الذي امرهم بقصدته. همانست که مصطفی (ص) گفت بروایت انس مالك، قال: «تعرض اعمال بنی آدم بين يدي الله تعالى في صحف مخرمة، فيقول: اقبلوا هذا و دعوا هذا، فتقول الملائكة ما علمنا الا خيرا، فيقول الله عز و جل: هذا ما اريد به وجهي، و هذا ما لم يرد به وجهي، و لا اقبل الا ما اريد به وجهي».

ما عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ این جواب آنست که مشرکان و منافقان در فقراء مسلمانان می طعن زدند، و از مجالست ایشان می ننگ دیدند، و رسول خدا را بدرویشی و بد حالی ایشان می طعن زدند؟ چنان که جای دیگر گفت: «إِنَّ الَّذِينَ أُجْرِمُوا» الاية، أ هؤلاء الَّذِينَ أَسَمْتُمُ الاية. این جواب ایشان را است، میگوید: اگر ایشان اهل عارند بر تو از شمار ایشان هیچ چیز نیست که ایشان را توانی که رانی، هم چنان که نوح گفت قوم خویش را: «إِنَّ حِسَابَهُمْ إِلَّا عَلَى رَبِّي»، «وَ يَا قَوْمَ مَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ طَرَدْتُهُمْ». این همه جوابها آنست که وی را گفته بودند: «مَا تَرَاكَ اتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا أَنْ يَنْجُو» «وَ اتَّبَعَكَ الْأَرْذَلُونَ».

وَ مَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ يَكُ وَجْهَ آنست که این ها و میم با دشمنان مصطفی (ص) شود، که وی را میگفتند که: درویش است، و یتیم بو طالب است، و صنبور است و با وی فریشته هم بازو نیست، و وی ملك نیست، و وی را گنج نیست. و نیز گفتند که: مجنون است و ساحر و مفتری و کذاب و صاحب اساطیر. میگوید: از شمار تو بر ایشان هیچ چیز نیست. دیگر وجه: وَ مَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ ای علی اهل الصِّقَّة، اگر از تو زلتی آید بر ایشان از بار آن هم

هیچ چیز نیست، «فَتَطْرُدَهُمْ» یعنی ان تطردهم، فَتَكُونُ مِنَ الظَّالِمِينَ. و گفته‌اند: فتطردهم جواب آنست که گفت: ما عَلَيْكَ مِنْ حسابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ، و فَتَكُونُ مِنَ الظَّالِمِينَ جواب آنست که گفت: وَ لَا تَطْرُدِ الَّذِينَ. یکی جواب نفی است و یکی جواب نهی، و نظم آیت اینست: «و لا تطرد الذين يدعون ربهم فتكون من الظالمين ما عليك من حسابهم من شيء و ما من حسابك عليهم من شيء فتطردهم».

يقال في الحساب هاهنا ثلاثة اقوال: احدها حساب اعمالهم، كقوله: اِنْ حِسَابُهُمْ اِلَّا عَلَى رَبِّي. الثانی حساب ارزاقهم. الثالث من كفايتهم. تقول: حسبي اى كفانى. فتطردهم اى تبعدهم، و قيل تؤخرهم من الصفّ الاول الى الاخير. و كذلك اين بساط سخن است که عرب اين چنين بسيار گویند بی تمثیل، و در قرآن مثل اين فراوان است. فَنَنَّا بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ فتنه اینجا توهین ضعفا و فقراء است در چشم اقربا و اغنيا، يعنى ابتلينا فقراء لمسلمين من العرب و الموالى بالعرب من المشركين ابى جهل و الوليد بن المغيرة و عتبه و اميّه و سهيل بن عمرو. ليقولوا يعنى الاشراف ا هؤلاء يعنى الضعفاء و الفقراء مَنْ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ مِنْ بَيْنِنَا بالايمان. اين چنان بود که شريف در وضع نگرَد که مسلمان شد عارش آيد که چون وى باشد، و گوید اين هن مسلمان شود پيش از من، و پس من چون وى باشم كلا و لَمَّا، ننگش آيد که مسلمان شود! اينست معنى فتنه ايشان. همانست که جای ديگر گفت: وَ جَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا. پس آن گه گفت: ا لَيْسَ اللّٰهُ بِالْعَلَمِ بِالشَّاكِرِينَ جای ديگر گفت: بِالْعَلَمِ بما فى صدور العالمين. رَبُّكُمْ اَعْلَمُ بِكُمْ. همه درين خيّراند ميگويد: اللّٰهُ خود داند و از هر دانايى دانا تر است که شاکر نعمت هدايت کيست، و سزاوار بآن کيست.

وَ اِذَا جَاءَكَ جَوَابُ كَافِرَانَ تَمَامَ كَرْدِ، آن گه گفت: چون بتو آيند مؤمنان، يعنى درويشان صحابه که ذکر ايشان رفت. عطا گفت: ابو بكر صديق است و عمر و عثمان و على و بلال و سالم و ابو عبيده و مصعب عمير و حمزه و جعفر و عثمان بن مظعون و عمار بن ياسر و ارقم بن الارقم و ابو سلمة بن عبد الاسد.

فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ از پيغام من گوی سلام بر شما. پس از نزول اين آيت رسول خدا هر گه که ايشان را دیدی ابتدا بسلام کردی و گفتی: «الحمد لله الذى جعل من امتى من امرت ان اصبر معهم و اسلم عليهم».

و سلام در لغت چهار معنى است نامى است از نامهاى خداوند جل جلاله، يعنى که پاك است و منزّه و مقدس از هر عيب و ناسزا که ملحدان و بيديان گویند. و قيل: معناه نو السلامة، اى الذى يملك السلام الذى هو تخلص من المكروه فيوتى به من يشاء. وجه ديگر مصدر است، يقال: سلّمت سلاما، و تأويل آن تخلص است يعنى که سلام کننده تو دعا ميكند تا نفس تو و دين تو از آفات تخلص يابد. وجه سوم سلام جمع سلامت است. چهارم نام درخت است، آن درخت که عظيم باشد و قوی، و از آفات سلامت يافته.

روى ابو سعيد الخدرى، قال: كنت فى عصابة فيها ضعفاء المهاجرين، و ان بعضهم يستر بعضا من العرى، و قارئ يقرأ علينا و نحن نستمع الى قراءته، فجاء النبى (ص) حتى قام علينا، فلما رآه القارئ سكت، فسلم، فقال: ما كنتم تصنعون؟ قلنا يا رسول الله قارئ يقرأ علينا و نحن نستمع الى قراءته. فقال رسول الله (ص): «الحمد لله الذى جعل فى امتى من امرت ان اصبر نفسى معهم»، ثم جلس وسطنا ليعدّ نفسه فينا، ثم قال بيده هكذا فحلق القوم و نورّت وجوههم، فلم يعرف رسول الله (ص) احد. قال: و كانوا ضعفاء المهاجرين، فقال النبى (ص): ابشروا صعايليك المهاجرين بالنور التام يوم القيامة، تدخلون الجنة قبل اغنياء المؤمنين بنصف يوم مقدار خمس مائة عام.

كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ اى قضی و اوجب على نفسه لخالقه الرحمة ايجاباً مؤكداً، و قيل: كتب ذلك فى اللوح المحفوظ. ميگويد: در لوح محفوظ نبشت و واجب کرد بر خویشتن که بر بندگان رحمت کند. و قيل: هو ما قال النبي (ص): «لما قضى الله الخلق كتب كتاباً فهو عنده، فوق عرشه: ان رحمتى سبقت غضبى».

آن گه بیان کرد که آن رحمت چیست؟ گفت: أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءاً يَعْنِي كَتَبَ أَنَّهُ مِنْ عَمَلٍ مِنْكُمْ سُوءاً بِجَهَالَةٍ. این جهالت درین موضع مذمت است نه کلمت معذرت از کس بد نیاید مگر آن بد وی از نادانیست، که جاهل فرا سر گناه شود و از عاقبت مکروه آن نیندیشد.

ابن کثیر و ابو عمرو و حمزه و کسایى أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ بَكْسَرِ الْفِ خوانند، گویند که: «کتب» بمعنی «قال» است، و تقدیره: قال ربکم انه من عمل، و همچنین فَأَنَّهُ غَفُورٌ بَكْسَرِ خوانند بر معنی ابتداء، لَانَّ مَا بَعْدَ الْفَاءِ حَكْمُهُ الْاِبْتِدَاءُ، لِأَنَّهُ قَالَ: فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ. عاصم و ابن عامر أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ بَفَتْحِ الْفِ خوانند بر معنی بدل رحمت كأنه قال: كتب انه من عمل، و همچنین فَأَنَّهُ غَفُورٌ بَفَتْحِ خوانند بر خبر ابتداء مضمراً، یعنی: فَأَمْرُهُ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ. و نافع اول بفتح خواند بر معنی بدل، و ثانى بکسر خواند بر معنی ابتداء.

وَ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِنَبِيهَا لِكُلِّ مَفْصَلَةٍ فِي كُلِّ وَجْهِ مِنْ أَمْرِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.

وَ لِيَسْتَيِّنَ سَبِيلَ الْمُجْرِمِينَ این را بر چهار وجه خوانده‌اند، بر سه تاویل اهل مدینه بو جعفر و نافع خوانده‌اند، وَ لِيَسْتَيِّنَ بِنَاءً، سَبِيلَ بِنَصْبٍ، مَخَاطَبَتِ بَا مِصْطَفَى (ص) است، معنی آنست که تا روشن فرا بینی فرا راه مجرمان، یعنی بشناسی کار ایشان، و معلوم کنی سرانجام ایشان. دیگر وجه و لیستین بیا، سَبِيلَ بِنَصْبٍ، قِرَاءَتِ يَعْقُوبِ است، حکایت از مصطفی (ص)، یعنی: و لیستین الرسول سبیل المجرمین. تا پیغامبر ما روشن فرا سبیل مجرمان بیند. و روا باشد که رسول (ص) مخاطب است و مراد بآن امت بود. یعنی: و لیستینوا سبیل المجرمین، ای لیزدادوا استبانة لها. سدیگر وجه لیستین بیا، سَبِيلَ بِنَصْبٍ، قِرَاءَتِ ابْنِ كَثِيرٍ است و ابو عمرو و ابن عامر و حفص از عاصم. چهارم «و لیستینوا» بیا، سَبِيلَ بِنَصْبٍ، قِرَاءَتِ حَمْزَةٍ وَ كَسَائِيٍّ است و ابو بکر از عاصم «تا» از بهر تأنیث، و «یا» از بهر تقدّم فعل بر اسم در هر دو قراءت معنی یکی است. میگوید: تا پیدا شود سبیل مجرمان که ایشان سرکشیدند پس آنکه پیغام شنیدند. سین زانده است درین دو قراءت پسین، بان و استبان، آشکارا شد، چون: علا و استعلی و قام و استقام و اخوات این. و سبیل بر لغت اهل حجاز مؤنث است، و بر لغت بنی تمیم مذکر. وَ لِيَسْتَيِّنَ سَبِيلَ الْمُجْرِمِينَ تقدیره سبیل المجرمین من سبیل المؤمنین، الا انه كان معلوماً محذوف، كقوله: سَرَايِلَ تَفِيكُمُ الْحَرَّ يَعْنِي وَ الْبَرْدَ، فَحَذَفَ لِأَنَّ الْحَرَّ يَدُلُّ عَلَى الْبَرْدِ.

قُلْ إِنِّي نُهِيتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَافِرَانَ مِصْطَفَى (ص) را تعبیر میکردند که: دین پدران بگذاشت، و بتان را بگذاشت و خوار کرد، و ما که این اصنام را می‌پرستیم بآن می‌پرستیم تا ما را با الله نزدیک گرداند: مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى. رب العالمین گفت: یا محمد! ایشان را گوی که جز الله را سزا نیست که پرستند، و جز او خداوند و معبود نیست. مرا نفرمودند که اینان پرست. اینان مخلوقان‌اند و عاجزان همچون شما.

إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَالُكُمْ وَ شَمَا كِهْ بَتَانِ مِی‌پَرَسْتِیْدْ بَهْوَا مِی‌پَرَسْتِیْدْ نِهْ بَبِیْنَتِ وَ بَرَهَانَ، وَ مِنْ بَرِ أَنْ نِیْسْتِمْ كِهْ بَرِ پِیْ هَوَا شَمَا رُومِ. قَدْ ضَلَلْتُمْ إِذَا وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ مِنْ پَسِ گَمْرَاهْ بَاشْمْ اِگَرِ اِیْنِ بَتَانِ پَرَسْتِمْ، وَ هَرگَزِ رَاهْ بَرَاهِ هَدِیْ نَبْرِمِ. چَرَا مِنْ پِیْ هَوَا شَمَا بَايْدِ رَفْتِ، وَ مِنْ خُودِ بَرِ بَبِیْنَتِ وَ بَرَهَانَ رُوشْمِ اِزْ خُودَانِدِ خُویْشِ، وَ بَرِ

عبادت الله نه بر پی هوام که بر بیئت خدام.

إِنِّي عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّي وَكَذَّبْتُمْ بِهِ يَعْنِي بِالْبَيِّنِ، وَهُوَ مَعْنَى الْبَيِّنَةِ، وَشَمَا أَنْ بَيِّنَ كَمَا مِنْ أَوْرَدَهَامِ دَرُوعِ زَنْ مِيْغِيْرِيْد. مَا عُنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُوْنَ بِهِ اَيْنَ جَوَابِ نَضْرٍ حَارِثِ اسْتِ وَ رُؤْسَاءِ قَرِيْشِ كَمَا مِيْغَفْتُنْد: ائْتِنَا بِعَذَابِ اللّٰهِ اِنْ كُنْتُمْ مِّنَ الصّٰدِقِيْنَ. وَ نَضْرٌ دَرِ حَطِيْمِ كَعْبِهِ اَيْسْتَاَدَهَ بُوْد، وَ مِيْغَفْتُ: بَارِ خَدَا! اِكْرَ اَنْجَهَ مَحْمَدِ مِيْغُوِيْدِ حَقِّ اسْتِ وَ رَاسْتِ، مَا رَا اَنْ عَذَابِ فَرَسْتِ كَمَا اَوْ وَعْدَهَ مِيْدَهْدُ.

رب العالمين گفت: يا محمد! ايشان را جواب ده که: ما عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُوْنَ بِهِ.

چه شتابست که می‌کنید؟ و نزول عذاب می‌خواهید؟ آن بنزدیک من و توان من نیست. جای دیگر می‌گوید: وَ يَسْتَعْجِلُوْنَكَ بِالْعَذَابِ وَ لَوْ لَا اَجَلٌ مُّسَمًّى لَّجَاءَهُمُ الْعَذَابُ. اَنْ گَهَ گَفْتُ: اِنْ الْحُكْمُ اِلَّا لِلّٰهِ حَكْمِ خَدَا اِيْرَاسْتِ وَ جَزْوِي رَا حَكْمِ نِيْسْتِ، وَ فَرُو گَشَادَنِ عَذَابِ جَزْ بِقَدْرَتِ وَ عِلْمِ وِي نِيْسْتِ. چُونِ وُقْتِ اَنْ بَرِ اَيْدِ فَرُو گَشَايِدِ، وَ اَنْ رَا مَرْدَ نِيْسْتِ. يَفْصُ الْحَقِّ بِرِ قَرَاةْتِ اِبْنِ كَثِيْرٍ وَ نَافِعِ وَ عَاصِمِ، مِيْغُوِيْدُ: يَقْصُ الْقِصْصَ الْحَقِّ اللّٰهُ سَخْنِ رَاسْتِ گُوِيْدِ، وَ حَدِيْثِ رَاسْتِ كُنْدِ، بَاقِي يَقْضِي الْحَقِّ خَوَانْدِ، اِي: يَقْضِي الْقِضَاءَ الْحَقِّ. اللّٰهُ كَارِ كَمَا كَزَارْدِ وَ حَكْمِ كَمَا كُنْدِ بَدَاْدِ كُنْدِ وَ بَرَاَسْتِي. وَ هُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِيْنَ الَّذِيْنَ يَفْصَلُوْنَ بَيْنَ الْحَقِّ وَ الْبَاطِلِ.

قُلْ لَوْ اَنَّ عُنْدِي اِي بِيْدِي، مَا تَسْتَعْجِلُوْنَ بِهِ مِّنَ الْعَذَابِ لَقُضِيَ الْاَمْرُ بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ اِنْفَصَلَ مَا بَيْنَنَا بِتَعْجِيْلِ الْعُقُوْبَةِ. مِيْغُوِيْدُ: اِكْرَ بَدَسْتِ مِّنِ بُوْدِي اَنْ رَسْتَاخِيْزِ كَمَا بَانَ مِيْشْتَايِيْدِ، وَ اَنْ عَذَابِ كَمَا مِيْخَوَايِيْدِ، بَسْرِ شَمَا اَوْرَدَمِي، تَا شَمَا رَا بَانَ هَلَاكِ كَرْدَمِي، تَا اَيْنِ مَطَالِبْتِ يَكْدِيْگَرِ مِيَاْنِ مَا بَرِيْدَهَ گَشْتِي، اَزِ مَا مَطَالِبْتِ شَمَا بَاخْلَاصِ عِبَادَتِ، وَ اَزِ شَمَا مَطَالِبْتِ مَا بِتَعْجِيْلِ عَقُوْبَتِ. وَ اللّٰهُ اَعْلَمُ بِالظّٰلِمِيْنَ اِي هُوَ اَعْلَمُ بُوْقْتِ عَقُوْبَتِهِمْ، فَيُوْخِرُهُمْ اِلَى وَقْتِهِ وَ اَنَا لَا اَعْلَمُ ذَلِكَ.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: وَ اُنْذِرْ بِهِ الَّذِيْنَ يَخَافُوْنَ الْاِيَةَ خَوْفِ اَيْنَجَا بِمَعْنَى عِلْمِ اسْتِ، وَ تَرَسْنَدَهَ بِحَقِيْقَتِ اَوْسْتِ كَمَا عِلْمِ تَرَسِ دَانْدِ، تَرَسِ بِيْ عِلْمِ تَرَسِ خَارْجِيَاْنِ اسْتِ، وَ عِلْمِ بِيْ تَرَسِ عِلْمِ زَنْدِيْقَاْنِ، وَ تَرَسِ بَا عِلْمِ صَفْتِ مُؤْمِنَاْنِ وَ صَدِيْقَاْنِ. اَيْنِسْتِ صَفْتِ دَرُوِيْشَاْنِ صَحَابِهَ وَ اَصْحَابِ صَقَهَ، هَمِ تَرَسِ بُوْدِ اِيْشَاْنِ رَا وَ هَمِ عِلْمِ، هَمِ اِخْلَاصِ بُوْدِ اِيْشَاْنِ رَا وَ هَمِ صَدَقِ. رَسُوْلِ خَدَا (ص) رُوْزِيْ بَايْشَاْنِ بَرِگَزْدَشْتِ. اِيْشَاْنِ رَا دِيْدِ هَرِ يَكِيْ كَاْنِ حَسْرَتِ شَدَهَ، وَ اَنْدَوَهَ دِيْنِ بَجَاْنِ وَ دَلِ پَذِيْرَفْتَهَ، بَا دَرُوِيْشِيْ وَ بِيْكَامِيْ بَسَاخْتَهَ، ظَاهِرِيْ شُوْرِيْدَهَ، وَ بَاطِنِيْ اَسُوْدَهَ، قَلَاَدَهَ مَعِيْشَتِ وَ نَعْمَتِ گَسْسْتَهَ، وَ رَاْزِ وِلِيْ نَعْمَتِ بَدَلِ اِيْشَاْنِ پِيُوْسْتَهَ، چَشْمَهَاْشَاْنِ چُونِ اِبْرِ بَهَارَاْنِ، وَ رُوِيْهَاْ چُونِ مَاهِ تَابَاْنِ. هَمِهَ دَرِ اَنْ صَقَهَ صَفِ كَشِيْدَهَ، وَ نُوْرِ دَلِ اِيْشَاْنِ بَهْفَتِ طَبَقَهَ اَسْمَاْنِ پِيُوْسْتَهَ. رَسُوْلِ خَدَا اَنْ سُوْزِ وَ نِيَاْزِ وَ اَنْ رَاْزِ وَ نَاْزِ اِيْشَاْنِ دِيْدِ، گَفْتُ: «اِبْشُرُوْا يَا اَصْحَابِ الصَّفَةِ! فَمَنْ يَقِيْ مِنْكُمْ عَلَيِ النَّعْتِ الَّذِيْ اَنْتُمْ عَلَيْهِ الْيَوْمِ، رَاْضِيَاْ بِمَا فِيْهِ، فَاَنْهَ مِنْ رَفَقَايِيْ يَوْمِ الْقِيَاْمَةِ».

زهی دولت و کرامت! زهی منقبت و مرتبت! از دور آدم تا منتهی عالم کرا بود از اولیاء و اتقیا این خاصیت و این منزلت؟ قدر شریعت مصطفی ایشان دانستند، و حق سنت وی ایشان گزاردند. ربوبیت ایشان را متواری وار در حفظ خویش بداشت، و بنعت محبت در قباب غیرت بپرورد. و ایشان را نزع القبائل گویند: بلال از حبش و صهیب از روم و سلمان از پارس. نزع القبائل بدان معنی‌اند که از قبیله‌هاشان بیرون کنند یا خود از قبیله‌ها و آبادانیها بگریزند، از بیم آنکه خلق در ایشان آویزند، و از حق مشغول دارند، که هر که بخلق مشغول گشت، از حق باز ماند.

بو هریره گفت هفتاد کس دیدم از اصحاب صقه که با هر یکی از ایشان نبود مگر گلیمکی کهنه پاره پاره بر هم نهاده

و ابر گردن خود بسته. کس بود که تا نیمه ساق برسیده، و کس بود که تا بکعبتین، و آن گه بهر دو دست خویش فراهم می‌گرفتند، و بدان عورات می‌پوشیدند، و رسول خدا هر گه که فتحی در پیش بودی گفتی: خداوندا! بحق این دل‌های افروخته، و بحق این شخصیت‌های فرو ریخته، که ولایت کافران بر ما بگشایی، و ما را بر کافران نصرت دهی. و گفتی: مرا که جوید در میان اینان جویدی، و روزی که خواهید بدعا ایشان خواهید: «ابغونی فی ضعفائکم. هل تنصرون و ترزقون الا بضعفائکم»، و آن گه موافقت ایشان را درویشی بدعا خواستی، گفتی: «اللهم احینی مسکینا، و أمتی مسکینا، و احشرنی فی زمرة المساکین».

فقال عائشة: لم يا رسول الله؟ قال: «انهم يدخلون الجنة قبل اغنيائهم بأربعين خريفا».

و هم از بهر ایشان گفت: «حوضی ما بین عدن الی عمان، شرابه ابیض من اللبن و أحلی من العسل. من شرب منه شربة لا یظماً بعدها ابداء، و اوّل من یرده صعاليك المهاجرین». قلنا: و من هم یا رسول الله؟ قال: «الذنس الثیاب، الشعث الرؤس، الذین لا تفتح لهم ابواب السدد، و لا یزوجون المنعمات الذین یعطون ما علیهم و لا یعطون ما لهم».

هنوز رب العالمین ایشان را نیافریده، و در عالم وجود نیاورده، که بهزار سال پیش از ایشان با پیغامبران بنی اسرائیل می‌گوید، و ایشان را جلوه میکند که: مرا بندگانی‌اند که مرا دوست دارند، و من ایشان را دوست دارم، ایشان مشتاق من‌اند، و من مشتاق ایشان. ایشان مرا یاد کنند و من ایشان را یاد کنم. نظر ایشان بمن است و نظر من بایشان. عجیب کاریست کار دوستان! و طرفه بازاریست بازار ایشان! پیش از آنکه در وجود ایشان را جلوه میکند، و چون در وجود آمدند، در خلوت و هُوَ مَعَكُمْ بر ازو نازشان می‌پرورد. آن گه بی‌مرادی و بی‌کامی روزشان بسر می‌آرد، و آسیای بلا بر فرق سرشان می‌گرداند.

پیر طریقت گفت: در بادیه می‌شدم، درویشی را دیدم که از گرسنگی و تشنگی چون خیالی گشته، و آن شخص وی از رنج و بلا بخلالی باز آمده، و سر تا پای وی خونابه گرفته. گفتا: بتعجب در وی می‌نگرستم، و خدای را یاد میکردم. چشم فراخ باز کرد و گفت: این کیست که امروز در خلوت ما رحمت آورده؟ گفتا: درین بودم که ناگاه از سر وجد خویش برخاست، و خود را بر زمین میزد، و مشاهده‌ای را که در پیش داشت جان نثار همی کرد و میگفت:

من پای برون نهادم اکنون ز میان	جان داند با تو و تو دانی با جان
در کوی تو گر کشته شوم باکی نیست	کو دامن عشقی که برو چاکی نیست؟
یک عاشق آزاده نه بینی بجهان	کز باد بلا بر سر او خاکی نیست

وَ لَا تَطْرُدِ کافران بر مصطفی (ص) آمدند، گفتند: یا محمد! ما می‌خواهیم که بتو ایمان آریم، لکن ما را عار باشد با این گدایان نشستن، و آن بوی ناخوش خلقان ایشان کشیدن. ایشان را از خویشتن دور کن، تا ما بتو ایمان آریم. رسول خدا عظیم حریص بود بر ایمان ایشان، و لهذا یقول الله تعالی: لَعَلَّكَ بِاِخْتِافِ نَفْسِكَ اَلَّا یُکُونُوا مُؤْمِنِیْنَ. آورده‌اند بیک روایت که رسول خدا عمر را به پیغام بدرویشان فرستاد تا روزی چند کمتر آیند مگر که ایشان ایمان آرند. عمر هنوز سه گام رفته بود که جبرئیل آمد و آیت آورد که: وَ لَا تَطْرُدِ یا محمد! مران ایشان را که من نرانده‌ام. منواز ایشان را که من نخوانده‌ام. آری مقبولان حضرت دیگرند، و مطرودان طبیعت دیگر! این درویشان خواندگان و اللّهُ یَدْعُوا اِلَی دَار السَّلَام اند، و آن بیگانگان راندگان احسوا فیها وَ لَا تُکَلِّمُون. رسول خدا عمر را باز خواند. کافران نیز

باز آمدند، و گفتند: اگر می‌توانی باری يك روز ما را نوبت نه، و يك روز ایشان را، تا بتو ایمان آریم. رسول خدا همت کرد که این نوبت چنان که در می‌خواهند بنهد. جبرئیل آمد و آیت آورد: وَ اصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ الْاِیةَ با ایشان باش که من با ایشانم. ایشان را خواه که من ایشان را خواهانم. کافران چون از این نوبت روز روز نهادن نومید گشتند باز آمدند و گفتند: اگر نوبت نمی‌نهی روا داریم، و با ایشان بنشینیم اندی که تو بما نگری نه با ایشان، و اکرام ما را روی سوی ما داری، تا بتو ایمان آریم.

مصطفی عمر را بخواند و بدرویشان فرستاد، تا دل ایشان خوش گرداند، و رضاء دل ایشان باین معنی بجوید، مگر آن کافران ایمان آرند، و مقصود کافران در آنچه میخواستند نه آن بود تا ایمان آرند، بلکه میخواستند تا دل درویشان بیازارند، مگر از مصطفی نفرت گیرند، و از دین وی برگردند. چون عمر فرا راه بود تا این پیغام ببرد، جبرئیل آمد و آیت آورد: وَ لَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ يَا مُحَمَّد! ازین درویشان روی مگردان، و چشم از ایشان برمگیر، که من با ایشان همی نگرم. رسول خدا یکبارگی روی بدرویشان آورد و با ایشان بنشست، و پیوسته گفتی: «بابی من و صانی به ربّی».

يُرِيدُونَ وَجْهَهُ بِوَيْعُوبِ نَهْرٍ جُورِي رَا پُرسیدند که: صفت مرید چیست.

این آیت برخواند که: يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْعَدَاةِ وَ الْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ، اصبحوا و لا سؤل لهم من دنياهم، و لا مطالبه من عقابهم، و لا همّة سوى حديث مولا هم. فلما تجردوا لله تمحضت عناية الحق لهم فتولى حديثهم، فقال: و لا تطردهم يا محمد.

يُرِيدُونَ وَجْهَهُ معنی ارادت خواست مراد است در راه بردن، و آن سه قسم است: یکی ارادت دنیای محض، دیگر ارادت آخرت محض، سدیگر ارادت حق محض. ارادت دنیا آنست که گفت عزّ ذکره: يُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا، مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ، مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا، وَ إِن كُنْتُمْ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَ زِينَتَهَا، و نشان ارادت دنیا دو چیز است، در زیادت دنیا بنقصان دین راضی بودن، و از درویشان مسلمانان اعراض کردن، و ارادت آخرت آنست که گفت تعالی و تقدس: وَ مَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ، مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ تَرَدُّ لَهُ فِي حَرْثِهِ، و نشان آن دو چیز است در سلامت دین بنقصان دنیا راضی بودن، و مؤانست با درویشان داشتن. و ارادت حق آنست که الله گفت جل جلاله: يُرِيدُونَ وَجْهَهُ، وَ إِن كُنْتُمْ تُرِدْنَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ، و نشان آن پای بدو گیتی فرا نهادن است، و از خلق آزاد گشتن، و از خود برستن.

این خود بیان علم است و تحقیق عبارت، اما بیان فهم بزبان اشارت آنست که پیر طریقت گفت چون او را از ارادت پرسیدند، گفتا: «نفسی است میان علم و وقت، در ناحیه ناز، در محله دوستی، در سرای نیستی، چهار حد دارد آن سرای: یکی با آشفته‌گان شود، یکی با غریبان، سدیگر با بیدلان، چهارم با مشتاقان. آن گه گفت: ای مهربان فریادرس! عزیز آن کس کش با تو يك نفس. ای یافته و یافتنی! از مرید چه نشان دهند جز بی‌خویشتنی! همه خلق را محنت از دوریست، و مرید را از نزدیکی! همه را تشنگی از نایافت آب، و مرید را از سیرابی! الهی! یافته میجویم! با دیده ور میگویم! که دارم چه جویم که بنیم چگویم! شیفته این جست و جویم! گرفتار این گفت و گویم:

تا جان دارم غم ترا غمخوارم بی‌جان غم عشق تو بکس نسپارم.

وَ إِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا مُؤْمِنًا دِيكَرَانِد و عارفان دیگر.

مؤمنان نخست در صنایع و آیات نگرند، آن گه از آیات بما رسند. عارفان نخست بما رسند، آن گه از ما بآیات بازگردند. یا محمد! آنان که بواسطه آیات بما ایمان آرند، بواسطه خود سلام ما بر ایشان رسان، و آن کس که بی‌واسطه ما را شناخت، و بی‌صنایع ما را یافت، بی‌واسطه ما خود سلام بدو رسانیم، و ذلك فی قوله: سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ.

پیر طریقت گفت: «الهی! او که ترا بصنایع شناخت، بر سبب موقوف است، و او که ترا بصفات شناخت، در خبر محبوس است. او که باشارت شناخت، صحبت را مطلوبست. او که ربوده اوست از خود معصوم است.» كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ ان و كل بك من كتب عليك الزلّة، فقد تولى بنفسه لك كتاب الرحمة. كتابته لك ازلیة، و الكتابة عليك وقتیة، و الوقتیة لا تبطل الا ازلیة. قال الواسطی: برحمته و صلوا الى عبادته، لا بعبادتهم و صلوا الى رحمته، و برحمته نالوا ما عنده لا بأفعالهم، لأنه (ص) يقول: «و لا انا الا ان يتعمدنی الله منه برحمة».

أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ

روی فی بعض الاخبار نادیمونی فلبیتکم، سألتمونی فأعطیتکم، بارزتمونی فأمهلتمکم، ترکتمونی فرعیتکم، عصیتمونی فسترتمکم. فان رجعت الی قبلتکم، و ان ادبرتم عنی انتظرتکم.

میگوید: بندگان من! رهیگان من! مرا باواز خواندید بلیتتان جواب دادم، از من نعمت خواستید عطایان بخشیدم. به بیهوده بیرون آمدید، مهلتتان دادم.

فرمان من بگذاشتید رعایت از شما بر نداشتیم. معصیت کردید، ستم بر شما نگه داشتیم.

با این همه گر بازآیدتان بپذیرم، و برگرديد باز آمدن را انتظار کنم: انا اجود الاجودین و اكرم الاکرمین و ارحم الراحمین.

## ۸ النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ وَ بِنَزْدِكِ اوست گنجهای غیب لا یعلمها الا هو نداند آن را مگر او وَ یعلم ما فی البرِّ وَ الْبَحْرِ وَ میدانند هر چه در خشک است و هر چه در آب وَ ما تسقط من ورقه و بنیوفند برگی از شاخی الا یعلمها مگر میدانند آن را وَ لا حبة فی ظلمات الارض و نه تخمی در تاریکیهای زمین او کنده یا افتاده که رست یا نرست وَ لا رطب و لا یابس و نه هیچ تری و نه هیچ خشکی الا فی کتاب مبین (۵۹) مگر در نامه‌ای پیدا و پیدا کننده.

وَ هو الذي يتوفاكم باللیل و اوست که شما را می‌میراند بشب وَ یعلم ما جرحتم بالنهار و میدانند آنچه می‌کردید بروز ثُمَّ یبعثکم فیہ آن گه شما را از آن خواب می‌برانگیزاند در دانش خویش لیقضی أجل مسمی تا آنکه نامزد کرده شما را سپرده آید، و حق عمر شما بشما گزارده آید ثُمَّ إِلَیْهِ مَرْجِعُكُمْ آن گه با وی است بازگشت شما ثُمَّ یُنَبِّئُكُمْ بما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۶۰) و پس خبر کند شما را بکرد شما که می‌کردید.

وَ هو القاهر و اوست فرو شکننده و کم آورنده فوق عبادیه زیر رهیگان خویش وَ یُرْسِلُ عَلَیْكُمْ حَفَظَةً و می‌فرو فرستد بر شما نگهبانان حتی إذا جاء أحدکم الموتُ تا آن گه که بهر یکی از شما آید مرگی تَوَقَّئْهُ رُسُلْنَا بمیراند او را فرستادگان ما وَ هُمْ لا یفرطون (۶۱) و ایشان نگذارند که وی نفس زند بیش از اندازه.

ثُمَّ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ آن گه باز برند ایشان را با خدای مولا هُمُ الْحَقُّ آن خداوند ایشان بر راستی و سزاواری الا آگاه بید له الْحُكْمُ وی را است خواست و کار برگزارد وَ هُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ (۶۲) و اوست سبکیارتر همه دانایان و شمارندگان.

قُلْ مَنْ يُجِيبُكُمْ كَوَيْ كَيْسْتِ كِه مِي رِهاند شما را مِنْ ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ از تاریکیهای خشک و آب و درماندگیها در دشتها و کشتیها؟ تَدْعُوْنَهُ تَضْرَعًا وَ خُفْيَةً مِيخوانيد او را بزراری در آشکارا و در نهان لَيْنٌ أَنْجَانًا مِيگويند: اگر برهانی ما را مِنْ هَذِهِ اَزِين كِه در آن افتاديم لَنْكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ (٦٣) تا باشيم از سپاس داران باشيم.

قُلْ اللَّهُ يُجِيبُكُمْ مِنْهَا كَوَيْ كَوَيْ اللّٰه مِي رِهاند شما را از آن وَ مِنْ كُلِّ كَرْبٍ وَ از هر تاسايی و هر اندوهی ثُمَّ أَنْتُمْ تُشْرِكُونَ (٦٤) پس آن گه از اسباب با وی انباز مِي آريد.

قُلْ هُوَ الْقَادِرُ كَوَيْ او توانا است عَلٰى أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ بِرِ اَنكِه بر شما انگيزد عَذَابًا مِنْ فَوْقِكُمْ عَذَابِي از زبر شما اَوْ مِنْ تَحْتِ اَرْجُلِكُمْ يا عَذَابِي از زير پايهاى شما اَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيْعًا يا شما را در آميزد و در هم او كند جوك جوك وَ يَذِيقَ بَعْضَكُمْ بِأَسْ بَعْضٍ وَ بچشاند شما را زور و رنج يكدیگر اِنْظُرْ كَيْفَ تُصَرِّفُ الْآيَاتِ درنگر چون مِي گردانيم سخنان خويش از روى بروى لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ (٦٥) تا مگر دريابند.

وَ كَذَّبَ بِهٖ قَوْمُكَ وَ قوم تو آن را مِي دروغ شمارد و ترا ناستوار وَ هُوَ الْحَقُّ وَ آن راست است و درست قُلْ لَسْتُ عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ (٦٦) كَوَيْ من بر شما كارساز و كار توان و كاردار نه ام.

لِكُلِّ نَبَأٍ مُسْتَقَرٌّ پيدا شدن هر بودنی را هنگامي هست وَ سَوْفَ تَعْلَمُونَ (٦٧) و آرى آگاه شيد

### النوبة الثانية

قوله تعالى: وَ عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ مَفَاتِحُ خَزَائِنِ اسْتِ، وَ مَفَاتِيحُ مَقَالِيدِ.

مفاتيح جمع مفتاح و مَفَاتِيحُ جمع مَفَاتِحُ. وَ عِنْدَهُ مَفَاتِيحُ الْغَيْبِ همانست كه جاى ديگر گفت: «لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»، و اين خزائن غيب آن پنج علم اند كه آنجا گفت: «إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ».

روى ابن عمر انّ النبى (ص) قال: «مَفَاتِيحُ الْغَيْبِ خَمْسٌ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا اللَّهُ».

إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ الی آخره اين آيت جواب آن اعرابى است كه پيش مصطفى شد، و معه ناقة، فقال: ان كنت نبيا فأخبرنى عما فى بطن ناقتى هذه ذكر هو او أنتى؟ و ما الذى يصيبنا غدا؟ و متى يمطر السماء؟ و متى تقوم الساعة؟ و متى اموت؟ فنزلت: «إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ» الآية.

جمعى مفسران گفتند: كه مَفَاتِيحُ غيب آنست كه از آدميان در غيب است از روزى و باران و نزول عذاب و سعادت و شقاوت و ثواب و عقاب و سرانجام كار و خاتمت اعمال و انقضاء آجال. و گفته اند كه: درين آيت دلالت روشن است كه رب العالمين بحقيقت داند بودنيها را پيش از بودن آن، يعلم انه يكون ام لا يكون، و ما يكون كيف يكون؟ و ما لا يكون ان لو كان كيف يكون؟ قال ابن مسعود: اوتى نبىكم كل شيء الا مَفَاتِيحُ الْغَيْبِ.

وَ يَعْلَمُ ما فى الْبَرِّ هر چه در بيابان است و در آبادان، مِي داند. هر چه در خشك زمين است از نبات و تخم و گياه ميداند. و هر چه در بحر زندگى كند، و هر چه در آن هلاك شود همه داند. ما تَسْقُطُ مِنْ رَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُها عدد برگ درختان همه داند. آنچه بر درخت بماند داند، و آنچه بيوفتد داند كه كى جدا شد؟ و چند بار گرد خود برگشت؟ و چون بيفتاد؟ بر روى افتاد يا بر پشت؟ «وَ لَا حَبَّةٌ فى ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ» هيچ دانه و تخمى در زير زمين نيفتد كه نه الله داند

كه رست يا نرست. آنچه نرست چون شد؟ و آنچه رست كى رست؟ و چون رست؟ و از آن چه رست؟ و چون شد؟

ابن عباس گفت: «فى ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ» يعنى فى الثرى تحت الصخرة فى اسفل الارضين السبع. هر چه در هفتم طبقه زمين زير صخره است الله ميداند.



وَ لَا رَطْبٍ وَ لَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ این از جوامع قرآن است که همه چیز که در جهان است در زیر آنست. هر چه حیوان است رطب است، و هر چه موات یابس.

ابن عباس گفت: «الرَّطْبُ الْمَاءُ وَ الْيَابِسُ الْبَادِيَةُ». و گفته‌اند: هر چه روید رطب است، و هر چه نروید یابس. عبد الله حارث گفت: این درختان و نبات زمین است که الله داند که چندتر بماند و کی خشک گردد. و عن نافع عن ابن عمر عن النبي (ص) قال: «ما من زرع على الارض و لا ثمار على الاشجار الا عليها مكتوب: بسم الله الرحمن الرحيم.

رزق فلان بن فلان، فذلك قوله تعالى في محكم كتابه: وَ مَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَدْرُسُهَا وَ لَا حَبَّةٌ فِي ظِلْمَاتِ الْأَرْضِ وَ لَا رَطْبٍ وَ لَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ».

جعفر بن محمد گفت: الورقة السقط، و الحبة الولد، و ظلمات الارض الارحام، و الرطب ما يحيى، و اليابس ما يقبض، و كل ذلك في كتاب مبين.

و قيل: الرطب لسان المؤمن، رطب بذكر الله، و اليابس لسان الكافر لا يتحرك بذكر الله و بما يرضى الله. «إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ» این را دو معنی گفته‌اند: یکی آنست که مثبت فی علم الله متقن. هیچ چیز نیست از رطب و یابس که نه در علم خدا مثبت و محکم ساخته، و از آن پرداخته. معنی دیگر: «إِلَّا فِي كِتَابٍ» یعنی اثبته الله فی کتاب قبل خلقه، كقوله: إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا. میگوید هیچ چیز نیست و بشما نرسد هیچ رسیدنی که نه الله آن را اثبات کرده، و حکم رانده، و در لوح محفوظ نبشته، پیش از آفریدن آن، و يشهد لذلك

قول النبي (ص): «كتب الله مقادير الخلائق قبل ان يخلق السماوات و الارض بخمسين الف سنة. قال: وَ كَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ».

و روى انه قال: «يا با هريرة جفّ القلم بما انت لاق»، و روى انه قال: «انّ اول ما خلق الله القلم، فقال اكتب. قال: ما اكتب؟ قال: القدر، ما كان و ما هو كائن الى الابد».

اگر کسی گوید: چه حکمت را در لوح محفوظ نبشت؟ چون خود جل جلاله همه میداند، و بوی هیچ چیز فرو نشود، و درنگذرد. جواب آنست که جلال ربوبیت و کمال احدیت خود بخلق بنماید، تا معلومات الله بدانند، و جلال عزت و عظمت وی بشناسند و در ایمان و طاعت بیفزایند، و بدانند که چون اوراق و حبات و رطب و یابس که در آن ثواب و عقاب نبشته است، شمردنی و نبشتنی است، اعمال و احوال ایشان که در آن ثواب و عقاب است اولیتر که نویسد و شمارد وفا خواهد، و نیز تا آن فریشتگان که موکل‌اند بر کائنات و حادثات، و هر سال آن را مقابل میکنند و کرده با نبشته موافق بینند، عظمت الله بان بدانند و عبرت گیرند و در بندگی بکوشند.

وَ هُوَ الَّذِي يَتَوَقَّأُكُمْ بِاللَّيْلِ يَقْبِضُ أَرْوَاحَكُمْ عَنِ التَّصَرُّفِ بِالنَّوْمِ، كَمَا يَقْبِضُهَا بِالمَوْتِ، كَمَا قَالَ جَل ثناؤه: اللَّهُ يَتَوَقَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَ الَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا.

و عن ابن عباس قال: قال رسول الله (ص): «لكل انسان ملك اذا نام يأخذ نفسه، و يردّ اليه، فان اذن الله في قبض روحه قبضه، و الا ردّ اليه، فذلك قوله: وَ هُوَ الَّذِي يَتَوَقَّأُكُمْ بِاللَّيْلِ».

وَ يَعْلَمُ مَا جَرَحْتُمْ بِالنَّهَارِ الْجِرْحَ الْكَسْبِ، وَ هُوَ الْعَمَلُ بِالْجَوَارِحِ. اجتراح اكتساب است، و بیشتر در بد گویند آن را، و جوارح در سباع و طیر و در اندامان آدمی این را نام کردند که آن کو اسباند، و جرح شهادت طعن است در آن،

لأنه من كسب الاثم، و الجراحة كالطعنة لأنها تعمل بالجراحة. ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ اى فى علمه بكم و ما تعملون الغد. ميگويد: آن گه شما را از آن خواب می برانگیزاند در دانش خویش، که میداند که برخیزید چه خواهید کرد؟ و قيل: «يَبْعَثُكُمْ فِيهِ» اى فى علمه بكم. «لِيُقْضَىٰ أَجَلٌ مُّسَمًّى» یعنی اجل الحیاة الى الموت، لتستوفوا اعماركم المكتوبة. تقدیر الایة: و هو الذى يتوفيكُم باللیل ثم یبعثکم فی النهار، على علم بما تجتروحون فیہ.

و درین آیت اقامت حجّت است بر منکران بعث، یعنی که چون قادر است که ترا پس از خواب می برانگیزاند، قادر است که بعد از مرگ برانگیزاند. و در تورات است که: یا ابن آدم كما تنام كذلك تموت، و كما توظف كذلك تبعث. «ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ» فى الآخرة، «ثُمَّ يُنَبِّئُكُمْ بما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» فى الدنیا من خیر او شر، و هذا وعید من اللّٰه عز و جل. وَ هُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ این فوقیت را دو معنی است، و آن هر دو اللّٰه را حق است و سزا: یکی آنکه بملك و توان فوق است و بندگان زیراند، ازین معنی فرعون گفت: «وَ إِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ»، و دیگر آنست که اللّٰه فوق خلق است بذات، چنان که آنجا گفت: «يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ» و يرسل عليكم حفظة من الملائكة يحصون اعمالكم. همانست که آنجا گفت: «لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَ»، و آن فریشتگان اند بر بندگان، گوشوانان و نگهبانان کردار ایشان بر ایشان میکوشند، و ایشان را از بلاها میکوشند. جای دیگر گفت: «وَ إِنَّا عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ» اى يحفظون عليكم اعمالكم.

جای دیگر گفت: «وَ مَا أَرْسَلُوا عَلَيْهِمْ حَافِظِينَ» یعنی: و ما ارسل الكفار على المؤمنين محافظين. حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمْ الْمَوْتُ عند انقضاء اجله «تَوَقَّأْتَهُ رُسُلُنَا» یعنی ملك الموت و اعوانه. و بر قراءت حمزه توقاه بالف مماله، یعنی به ملك الموت و حده، كقوله: «يَتَوَقَّأَكُم مَلَكُ الْمَوْتِ». و گفته اند که اعوان ملك الموت چهارده اند: هفت ملائکه رحمت و هفت ملائکه عذاب، هر گه که روح بنده مؤمن قبض کند بملائکه رحمت دهد، و چون قبض روح کافر کند بملائکه عذاب دهد.

سليمان بن داود (ع) بر ملك الموت رسید، گفت: یا ملك الموت! چرا میان مردمان عدل نکنی؟ یکی را روزگاری فرا گذاری، و یکی را بزودی بجوانی میبری؟ گفت: یا سليمان! این کار بدست من نیست، و بر من جز فرمان برداری نیست.

صحیفه ای بمن دهند، نام هر یکی بر آن نبشته، و روزگار عمر و انفاس ایشان شمرده، و مرا در آن هیچ تصرف نه، چنان که فرمایند میکنم. و در آثار آمده که: شب نیمه شعبان آن صحیفه بدست وی دهند، هر کرا در آن سال قبض روح باید کرد، نامش در آن صحیفه آورده. یکی بعمارت مشغول گشته، یکی دل بر عروسی نهاده، یکی با دیگری خصومت درگرفته، هر یکی کاری و بازاری بر ساخته، و نام ایشان در آن صحیفه اثبات کرده. مصطفی (ص) گفت: «تبنون ما لا تسكنون! و تجمعون ما لا تأكلون! و تأملون ما لا تدرکون! کم من مستقبل يوم لا يستکمله و منتظر غد لا یبلغه!».

ثُمَّ رُدُّوا إِلَى اللّٰهِ یعنی العباد یردّون بالموت الى اللّٰه، یعنی الى الموضع الذى لا یملك الحکم علیهم فیہ الا اللّٰه. پس آن گه این بندگان را پس از مرگ با محشر قیامت برند، تا اللّٰه بر ایشان حکم کند. «مَوْلَاهُمْ الْحَقُّ» آن خداوندی که مولی ایشان براستی اوست، و حاکم بسزا اوست. «مولیهم» اگر بر عموم برانی، معنی مولی سید است و مالک، تا کافر و مؤمن در تحت آن شود، و اگر تخصیص کنی بر مؤمنان، معنی مولی ولی و ناصر بود، و کافران در آن نشوند، که

جای دیگر گفت: «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَ أَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ». «ألا لَهُ الْحُكْمُ» القضاء و الامر فيهم دون خلقه، «وَ هُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ» لأنه لا يحتاج الى روية و فكرة و عقد يد، و حساباه اسرع من لمح البصر. عن عائشة: ان رسول الله (ص)، قال: «ليس احد يحاسب يوم القيامة الا هلك».

قلت: او ليس يقول الله: «فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا؟» قال: «انما ذلك العرض، و لكن من نوقش الحساب هلك». قُلْ مَنْ يُنَجِّيْكُمْ مِنْ ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ ظِلْمَاتِ الْبَرِّ ظِلْمَةُ اللَّيْلِ وَ ظِلْمَةُ السَّحَابِ وَ ظِلْمَةُ الْغُبَارِ، وَ ظِلْمَاتِ الْبَحْرِ ظِلْمَةُ اللَّيْلِ وَ ظِلْمَةُ السَّحَابِ وَ ظِلْمَةُ الْأَمْوَاجِ.

ظلمات در قرآن بر دو وجه آید: یکی بمعنی احوال و شدائد، چنان که درین آیت است و در سوره النمل: أَمَّنْ يَهْدِيكُمْ فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ یعنی فی احوال البر و البحر.

وجه دوم ظلماتست بمعنی سه خصلت، چنان که در سوره الزمر گفت: خَلَقًا مِنْ بَعْدِ خَلْقٍ فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ یعنی البطن و المشيمة و الرحم. و در سوره الانبياء گفت: فَنادى فِي الظُّلُمَاتِ یعنی ظلمة الليل و ظلمة الماء و ظلمة بطن الحوت. و در سوره النور گفت: أَوْ كظلماتٍ فِي بَحْرٍ لُجِّيٍّ الى قوله «ظلماتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ» یعنی به الكفر. يقول: قلب مظلم فی صدر مظلم فی جسد مظلم.

قُلْ مَنْ يُنَجِّيْكُمْ مِنْ ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ این سؤال توییح و تقریع است، میگوید: یا محمد ازین کافران مکه در پرس، یعنی درین سؤال ایشان را ملامت کن، و بگوی: «مَنْ يُنَجِّيْكُمْ» آن کیست که شما را رهاوند از احوال و شدائد بر و بحر؟ «تَدْعُوهُ تَضَرُّعًا وَ خُفْيَةً» ای علانیه و سراً. قراءت عاصم بروایت ابو بکر خفیه بکسر خاء است و معنی همانست. «لئن انجبتنا من هذه» عاصم و حمزه و کسای «لئن أنجانا من هذه» خوانند. اینجا قول مضمراست، یعنی: يقولون لئن انجبتنا. قول فرو گذاشت که آن از «تدعونها» خود بیرون آید. «مِنْ هَذِهِ» یعنی: من هذه الخيفة، و قيل: من هذه البليّة. «لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ» لله، فی هذه النعم، فنوحده.

قُلْ اللَّهُ يُنَجِّيْكُمْ مِنْهَا عاصم و حمزه و کسای «ينجيكم» بنشدید خوانند، و باقی بتخفيف، و معنی هر دو یکسانست. «منها» یعنی من تلك الشدائد و المحن، «و من كل كرب» ای غم و بلاء. «ثم انتم» یا معشر الكفار! «تشركون» فی حال الرخاء. این در شأن قریش فرو آمد که مسافران بودند در بر و بحر. چون ایشان را در آن خطری پیش آمدی، یا بیم هلاك، دست در دعا و تضرع میزدند، و از خدا باخلاص نجات میخواستند. چون ایشان را از آن خطر و بیم امن پدید آمدی و نجات، باز دیگر باره بسر کفر و بت پرستی خویش میباز شدند. رب العزة ایشان را درین آیت توییح میکند، و از نيك خدایی خود و بد بندگی ایشان خبر میدهد. پس درین آیت دیگر ایشان را بیم داد و خبر کرد که: من قادرم و توانا که بعد ازین شما را هلاك کنم، گفت: قُلْ هُوَ الْقَادِرُ این آیت بسه بار آمده از آسمان: اول این فرو آمد که قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَى أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِنْ فَوْقِكُمْ گوی او قادر است که بر شما عذابی انگیزد از زیر شما، آب، چنان که قوم نوح را فرستاد، یا باد، چنان عاد، یا بانگ، چنان ثمود. یا ظلة، چنان قوم شعيب، یا حاصب، چنان مؤتفكات. و درست است خبر از جابر انصاری که رسول خدا (ص) گفت آن گه که این فرو آمد: اعوذ بوجهك.

جبرئیل رفت، و پس آن باز آمد، و گفت: «او من تحت ارجلكم»

یا عذابی فرستد از زیر پایهای شما، چون خسف قارون و غرق فرعون. رسول خدا (ص) گفت: اعوذ بوجهك.

پس رفت، و باز آمد و گفت: «او یلبسکم شیعا و یذیق بعضکم بأس بعض»

که (۱) این آمد رسول خدا گفت: «هذا هون»، و بروایتی «هذا ایسر».

دانست که لا بد است از سه یکی، گفت: این آسان‌تر این خلافها و عصبیتها اول دراز است، و آخر درد ما همه از آنست.

۱ «که» بقرینه موارد دیگر از همین کتاب بمعنی «چون» است.

و روی عن ابن عباس انه قال: العذاب الذى من فوقهم امراء السوء، و الذى من تحتهم عبید السوء «أَوْ يَلْبَسُكُمْ شَيْعًا وَ يُذِيقُ بَعْضَكُمْ بِأَسَ بَعْضٍ» الا هواء المختلفة.

قال الكلبي: لما نزلت هذه الآية شقت على النبي (ص) مشقة شديدة، فقال: يا جبرئيل! ما بقاء امتى على ذلك، فقال: انما انا عبد مثلك، فادع ربك. فقام رسول الله (ص) فتوضأ و صلى و سأل ربه ان لا يبعث على امته عذابا من فوقهم و لا من تحت ارجلهم و لا يلبسهم شيئا و لا يذيق بعضهم بأس بعض. فنزل جبرئيل فقال: ان الله سمع مقالتك و انه اجارهم من خصلتين، و لم يجرحهم من خصلتين، اجارهم ان لا يبعث عليهم عذابا من فوقهم و لا من تحت ارجلهم، و لم يجرحهم من ان يلبسهم شيئا، و يذيق بعضهم بأس بعض، قال: يا جبرئيل! فما بقاء امتى، قال سل الله لأمتك، فقام رسول الله (ص) فتوضأ و صلى ثم سأل ربه، فنزل جبرئيل فقال: ان الله يقول: انا ارسلنا من قبلك رسلا الى قومهم فصداقهم مصدقون، و كذبهم مكذبون، ثم لم يمنعا ان نبتلى الذين زعموا انهم مؤمنون من بعد قبض انبيائهم ببلاء يعرف فيه صدقهم من كذبهم. ثم نزل: ألم حسب الناس ان يتركوا أن يقولوا آمنا الى قوله: وَ لَيَعْلَمَنَّ الكاذِبِينَ. فقال: لا بد من فتنة تنبلى بها الامة بعد نبيا ليتبين الصادق من الكاذب».

«انظر كيف نصرف الآيات» يعنى العلامات فى امور شتى من الوان العذاب.

«لعلهم يفتقون» لكى يفتقوا عن الله ما بين لهم، فيخافوه، و يوحدوه.

وَ كَذَّبَ بِهِ يعنى بالقرآن، «قومك» يعنى قريشا «وَ هُوَ الْحَقُّ» جاء من عند الله.

«قُلْ لَسْتُ عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ» اين منسوخ است بايت سيف.

لِكُلِّ نَبِيٍّ مُّسْتَفَرٍّ يعنى لوقوع كل شأن حين، كقوله: «وَ لَتَعْلَمَنَّ نَبَاهُ بَعْدَ حِينٍ». سياق اين سخن بر سبيل تهديد است، يعنى: لكل خبر يخبره الله وقت و مكان يقع فيه من غير خلف. «وَ سَوْفَ تَعْلَمُونَ» ما كان منه فى الدنيا فستعرفونه، و ما كان منه فى الآخرة يبدو لكم يعنى العذاب الذى كان بعدهم فى الدنيا و الآخرة.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: وَ عِذَّةُ مَفَاتِحِ الْعَيْبِ كُشَايِنْدَه دِلْهَا اوست. نماينده راهها اوست. نهنده داغها اوست. افروزنده چراغها اوست. يكى را چراغ هدايت افروزد. يكى را داغ ضلالت نهد. عنايتيان حضرت را چراغ سعادت افروزد. در رحمت گشايد.

بساط بقا گستراند. بر تخت رعايت نشاند. بزيور كرامت بيارايد كه: «يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ».

باز رانندگان ازل را داغ شقاوت نهد. در خذلان گشايد. زخم «لا بشرى» زند كه: «نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ». آرى! كليد غيب بنزديك اوست، و علم غيب خاصيت اوست، هر كس را سزاي خود دادن و جاى وى ساختن كار اوست، اين عطا گفت: كليدها بنزديك اوست، چنان كه خود خواهد گشايد، و آنچه خود خواهد نمايد. بر دلها در هدايت گشايد، بر همتها در رعايت، بر زبانها در روايت، بر جوارح در طاعت. اهل ولايت را در كرامت گشايد. اهل مهر را در

قربت گشاید. اهل تمکین را در جذب گشاید.

مؤمنان را در طاعت گشاید. اولیا را در مکاشفات، انبیا را در معاینات.

بو سعید خراز گفت: این پیغامبر ما را است علی الخصوص: وَ عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ میگوید: کلید خزینه اسرار فطرت محمد مرسل بنزدیک حق است جل جلاله. ربوبیت او را بنعت کرم در مهد محبت اندر قبه غیرت بپرورد، و اسرار فطرت و عزت وی از خلق بیوشید، تا صد هزار و بیست و چهار هزار پیغامبر همه باین درد بخاک فرو شدند، بطمع آنکه تا ایشان را بر یک سر از اسرار فطرت وی اطلاع افتد، و هرگز نیفتاد، و بدانستند، و چگونه دانستندی و قرآن مجید قصه وی سر بسته میگوید، و از آن اسرار خبر می دهد که: فَأُوْحِي إِلَى عَبْدِهِ مَا أُوْحِي:

زان گونه شرابها که او پنهان داد يك ذره بصد هزار جان نتوان داد.

آری! ما آن خزینه اسرار فطرت و محبت وی مهتری بر نهادیم، و طمعها از دریافت آن باز بریدیم که: وَ عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ. حسین منصور حلاج شمه ای از دور بیافت، فریاد بر آورد: سراج من نور الغیب بدا و غار، و جاوز السرج و سار:

ای ماه برآمدی و تابان گشتی گرد فلک خویش خرامان گشتی!

چون دانستی برابر جان گشتی ناگاه فرو شدی و پنهان گشتی!

انبیا و اولیا و شهدا و صدیقان چندان که توانستند از اول عمر تا آخر تاختند، و مرکبها دوانیدند، و بعاقبت به اول قدم وی رسیدند: «نحن الآخرون السابقون». آن مقام که زیر خلائق آمد، زیر پای خود نپسندید، بسدره منتهی، و جنات ماوی، و طوبی و زلفی، که غایت رتبت صدیقان است خود ننگرید: «ما زاع البصر و ما طغى». قال بعضهم: من مَفَاتِحِ غَيْبِهِ مَا قَذَفَ فِي قَلْبِكَ مِنْ نُورٍ مَعْرُوفَةٍ، وَ بَسَطَ فِيهِ بَسَاطَ الرِّضَا بِقَضَائِهِ، وَ جَعَلَ مَوْضِعَ نَظَرِهِ. جریری گفت: «لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ»، و من يطلقه عليها من صفى و خليل و حبيب و ولي. بو علی کاتب فرا بو عثمان مغربی گفت که: ابن البرقی بیمار بود. شربتی آب بدو دادند نخورد، گفت: در مملکت حادثه ای افتاده است تا بجای نیارم که چه افتاد نیاشام. سیزده روز هیچ نخورد تا خبر آمد که قرامطه در حرم افتادند، و خلقی را بکشتند، و رکن حجر را بشکستند. بو عثمان گفت: درین بس کاری نیست، من امروز شما را خبر دهم که در مکه چیست؟ در مکه میغ است امروز، چنان که همه مکه در زیر میغ است، و میان مکیان و طلحیان جنگ است، و مقدمه طلحیان مردی است بر اسپ سیاه، بر سر وی دستاری سرخ. این چنین بنوشتند، و بر رسیدند راست آن روز هم چنان بود که گفت. پس بو عثمان گفت: هر که حق را اجابت کرد مملکت وی را اجابت کرد. عبد الله انصاری گفت: «بر عبودیت آن نهند که برتابد. دانستن غیب همه برنتابد و نتواند. بلی بعضی و بعضی چیزی نه همه، که همه الله داند و بس. همی گوید جل جلاله: فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ.

وَ يَعْلَمُ مَا فِي الْبُرِّ وَ الْبَحْرِ الْآيَةُ اِي هُوَ الْمَنْفَرِدُ بِالْإِحْاطَةِ بِكُلِّ مَعْلُومٍ قَطْعًا لَا يَشُدُّ عَنْهُ شَيْءٌ، وَ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ. وَ هُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَ يُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً اَيْنَ حَفَظَهُ كَرَامِ الْكَاتِبِينَ اِنْدَ كِهْ بَرِ بَنْدِگَانِ مَوْكَلِ اِنْدَ، وَ اَعْمَالِ ايشان می شمارند و مینویسند، و این فریشتگان بر بندگان آشکارا نشوند مگر در آن دم زدن باز پسین. در خبر است که: بنده

بآخر عهد که از دنیا بیرون می‌شود آن دو فریشته در دیدار وی آیند.

اگر بنده مطیع بوده گویند: جزاك الله خيرا. ای بنده نیکبخت فرمان بردار! بسی طاعت که کردی، و بوی خوش و راحت از آن طاعت بما رسید، و اگر عاصی و بد کردار بوده گویند: لا جزاك الله خيرا. بسی فضائح و معاصی که از تو آمد، و بسی بوی ناخوش و گند معصیت که از آن بما رسید. گفتا: این در آن وقت بود که چشم مرده بهوا بیرون نگرَد که نیز بر هم نزنَد.

حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا مِنْ دَاهِيَاهِىَ جَانِ كُنْدِنِ يَكِيْ اَنَسْتِ كِه: ملك الموت را و اعوان وی را در وقت قبض روح ببیند. اگر بنده مطیع بود بصورتی نیکو بود، و اگر عاصی بود بصورتی منکر. در خبر است که ابراهیم (ع) ملك الموت را گفت: خواهم که ترا در آن صورت که جان گنهکاران و بدکاران ستانی بینم.

گفت: یا ابراهیم! طاقت نداری؟ گفت: لا بد است. پس خویشتن را بدان صورت فرا وی نمود. شخصی دید سیاه منکر، مویها برخاسته، و جامه سیاه در پوشیده، و آتش و دود از بینی و دهن وی بیرون می‌آید، و بوی ناخوش از وی می‌دمد. ابراهیم را غشی رسید. ساعتی بیفتاد، چون بهوش باز آمد، و ملك الموت بصورت خویش باز آمده، گفت: یا ملك الموت! اگر عاصی را خود عذاب اینست که ترا در آن صورت خواهد دید تمام است، و هم چنان که عاصی را دیدن وی عذابی تمام است، مطیع را دیدن وی بآن صورت نیکو که خواهد بود راحتی و لذتی تمام است.

و هب منبه گفت: در روزگار پیش پادشاهی بود سخت بزرگ، ملك وی عظیم، نعمت وی تمام، و فرمان وی روان. چون عمر وی بآخر رسید، ملك الموت قبض جان وی بکرد. چون باسماں رسید فریشتگان گفتند: هرگز ترا بر هیچ کس رحمت نیامده بجان شدن؟ گفت: آری، زنی در بیابان بود آبستن، کودک بنهاد. در آن حال مرا فرمودند که مادر آن کودک را جان بستان. جان وی بستدم، و آن کودک را در آن بیابان ضایع گذاشتم. بر آن مادر مرا رحمت آمد از غریبی وی، و بر آن کودک از تنهایی و بیکی وی. گفتند: یا ملك الموت! این پادشاه را دیدی که جان وی ستدی آن کودک بود که در آن بیابان بگذاشتی. گفت: سبحان الله اللطيف لما شاء.

ثُمَّ رُدُّوْا اِلَى اللّٰهِ مَوْلَاهُمْ الْحَقَّ قَال بَعْضُهُمْ هِي اَرْجٰى اَيَّةِ فِى كِتَابِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ، لِاَنَّهُ لَا مَرَدَّ لِّلْعَبِيْدِ اَعَزَّ مِنْ اَنْ يَكُوْنَ مَرَدَّهُ اِلٰى مَوْلَاهُ.

## ۸ النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ إِذَا رَأَيْتَ الَّذِيْنَ يَخْوَضُوْنَ فِىْ اَيَاتِنَا وَ چُونِ بِيْنِيْ اَيْشَانِ رَا كِه در سخنان ما می خوض کنند، و بفراخ سخنی و بافسوس میروند فَأَعْرَضَ عَنْهُمْ رُوِيْ گِرْدَانِ اَز اَيْشَانِ وَ جَدَايِيْ جُوِيْ حَتَّى يَخْوَضُوْا فِى حَدِيْثٍ غَيْرِهِ تَا اَنْ گَاهِ كِه در حدیثی دیگر روند وَ اِمَّا يُنْسِيْكَ الشَّيْطٰنُ وَ اَكْر دِيُو فراموش کند بر تو اعراض از ایشان فَلَا تَفْعَدْ نَكْر تَا نَنَشِيْنِيْ بَعْدَ الذِّكْرِیْ پَسِ يَاد اَمْدَن نَهِيْ مِنْ مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِيْنَ (۶۸) بَا اَنْ گِرُوِه سَتْمَكَارَانِ بَر خُوْد.

وَ مَا عَلٰى الَّذِيْنَ يَتَّفَوْنَ وَ بَر پَرهِيْزگَارَانِ نِيْسْت مِنْ حِسَابِهِمْ اَز شَمَار وَ اَز جَرْم وَ تَاوَانِ خَائِضَانِ مِنْ شَيْءٍ هِيْجِ چِيْزٍ وَ لَكِنْ ذِكْرِیْ لَكِنْ اِيْنِ پَنْدِ اسْت وَ عَبْرَتِ نَمُوْدَنِ خَائِضَانِ رَا لَعَلَّهُمْ يَتَّفَوْنَ (۶۹) تَا مَكْرَ اَز اَنْ خُوْضِ بِيْرهِيْزَنْد.

وَ ذَرِ الَّذِيْنَ اتَّخَذُوْا دِيْنَهُمْ لَعِبًا وَ لَهَوًا كَذَارِ اَيْشَانِ رَا كِه دِيْنِ خُوِيْشِ بِيْزَايِ گِرْفَتَنْد وَ غَرَّتْهُمْ الْحَيٰهُ الدُّنْيَا وَ فَرهِيْفْتِه كَرْدِ اَيْشَانِ رَا زَنْدگَانِيْ اِيْنِ جِهَانِ وَ ذَكْرُ بِه وَ پَنْدِ دِه بَقْرَانِ وَ دَر يَادِ دِه اَنْ تُبْسَلَ نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ پِيْشِ اَز اَنَكِه تَنْ كَاْفِرِ رَا بَسَخْتَرِ عَذَابِ سِيْپَارَنْدِ بَا نَجْه كَرْدِ دَرِيْنِ جِهَانِ لَيْسَ لَهَا مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ وَ اُو رَا نِه فِرُوْدِ اَز خُدَايِ وَّلِيٍّ وَ لَا شَفِيْعٍ نِه يَارِي

و نه شفيعی وَاِنْ تَعْدِلْ كُلَّ عَدْلٍ وَاگر تنی خویشتن باز خریدی بهمه فدای لا یُوَحِّدُ مِنْهَا آن فدا ازو بنستانند اُولَئِكَ الَّذِینَ اُبْسِلُوا ایشان آنند که ایشان را فرا دادند فرا سخت تر هلاکی و عذابی بما گسبوا بآنچه میکردند لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ ایشان را است شرابی از آب گرم و عَذَابٌ اَلِیْمٌ و عذابی دردنامی بما کاثوا یَکْفُرُونَ (۷۰) بآنچه می کافر شوند.

قُلْ گوی یا محمد! اُدْعُوا مِنْ دُونِ اللّٰهِ فرود از خدای چیزی خوانیم ما لا یَنْفَعُنَا که ما را هیچ بکار نیاید اگر خوانیم وَ لا یَضُرُّنَا و نگزاید اگر نخوانیم وَ تُرَدُّ عَلٰی اَعْقَابِنَا و برگردانند ما را با پس وَا بَعْدُ اِذْ هَدَاَنَا اللّٰهُ پس آنکه راه نمود اللّٰهُ ما را کَالَّذِی اسْتَهْوَتْهُ الشَّیَاطِیْنُ فِي الْاَرْضِ چون چن له اَصْحَابٌ و او را یارانی اند از مشرکان یَدْعُوْنَهُ اِلٰی الْهُدٰی که او را می باز خوانند با ضلالت که آن را می هدی و راستی نه پندارند اَتِنَّا و میگویند او را که ایدر آی بما قُلْ پیغامبر من گوی: اِنَّ هُدٰی اللّٰهِ هُوَ الْهُدٰی راه نمودن اللّٰهُ هدی و راست راهی آنست وَ اَمْرُنَا و فرمودند ما را لِلسَّلَامِ تا گردن نهیم لِرَبِّ الْعَالَمِیْنَ (۷۱) خداوند جهانیان را.

وَ اَنْ اَقِیْمُوا الصَّلَاةَ و فرمودند ما را که نماز بپای دارید وَ اتَّقُوهُ و از خشم و عذاب خدای بپرهیزید وَ هُوَ الَّذِی اِلَیْهِ تُحْشَرُونَ (۷۲) و او آنست که شما را برانگیخته با وی خواهند برد.

وَ هُوَ الَّذِی خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْاَرْضَ و او آنست که بیافرید آسمانها و زمین بِالْحَقِّ بسخن روان و فرمان رسنده بپایان وَ یَوْمَ یَقُولُ و آن روز که گوید: كُنْ فِیْكَوْنُ باش تا می بود قَوْلُهُ الْحَقُّ فرمان وی روان وَ لَهُ الْمُلْكُ و پادشاهی وی را یَوْمَ یُنْفَخُ فِي الصُّورِ آن روز که دردمند در صور عَالَمِ الْغَیْبِ وَ الشَّهَادَةِ دانای هر پوشیده و آشکارا وَ هُوَ الْحَكِیْمُ الْخَبِیْرُ (۷۴) و اوست دانای آگاه. دانا بهمه چیز، آگاه از همه چیز.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: وَ اِذَا رَأَيْتَ الَّذِیْنَ یَخُوضُونَ فِي آیَاتِنَا خَوْضًا نَامِی است که باطل را گویند، حق را نگویند، چنان که گفت: «وَ كُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخَائِضِیْنَ»، وَ خُضْنُمْ كَالَّذِی خَاضُوا، «فِي خَوْضِهِمْ یَلْعَبُونَ». و اصل الخوض الدخول فی الشیء علی تلوث به، و قیل هو الخلط، و كل شیء خضته فقد خلطته، و منه خاض الماء بالعدل خلطه. و خوض در آیات آنست که پیغامبر را و قرآن را دروغ زن گیرند، و بدان استهزا کنند، و باطل شمزند. و این آن بود که کافران مگه چون از مؤمنان قرآن میشنیدند آن را طعن میزدند و ناسزا میگفتند. سدی گفت: مشرکان با مؤمنان نمی نشستند، و در رسول خدا (ص) طعن میکردند، و ناسزا میگفتند. رب العالمین ایشان را از آن نهی کرد، گفت: یا محمد! چون مشرکان را ببینی که در قرآن طعن کنند و ناسزا گویند، با ایشان منشین، و از ایشان روی گردان. و با مؤمنان همین گفت که: چون کافران در رسول (ص) طعن کنند و او را ناسزا گویند، با ایشان منشینید، و از ایشان روی بگردانید. «لا تقعدوا» معنی آنست که منشینید، و آن کس که نشسته بود، این با وی هم گویند، اما «لا تجلس» زشت است درین موضع، که آن بر پای ایستاده را گویند.

وَ اِمَّا یُنسِیْكَ قِرَاةِ ابْنِ عَامِرٍ یُنسِیْكَ است، نسی ینسی، و انسی ینسی، بمعنی یکی اند، همچون غرّمته و أغرّمته. «فَمَهَّلَ الْكَافِرِیْنَ اَمَهُمْ».

و اگر شیطان این نهی ما بر تو فراموش کند، و با ایشان بنشینی، چون با یادت آید برخیز، و نیز منشین. و تفسیر این آنجا است که گفت: «وَ قَدْ نَزَلَ عَلَیْكُمْ فِي الْكِتَابِ اَنْ اِذَا سَمِعْتُمْ» الایة. پس مؤمنان گفتند: یا رسول اللّٰه! هر گاه که ایشان تکذیب آرند، و استهزا کنند، و در باطل خوض کنند، اگر ما برخیزیم و نشینیم پس نتوانیم که در مسجد حرام

بنشینیم، و نتوانیم که گرد کعبه طواف کنیم. چون ایشان چنین گفتند رب العزّة رخصت داد نشستن با ایشان، بشرط آنکه ایشان را پند دهند و تذکیر کنند، گفت: «وَمَا عَلَى الَّذِينَ يَتَّقُونَ» الشّرك و الكبائر و الفواحش من حساب الخائضين «مِنْ شَيْءٍ» ای: من آثامهم «وَلَكِنْ ذِكْرِي» نصب علی المصدر یعنی ذگروهم ذکری، و روا باشد که موضع آن رفع باشد، یعنی: علیکم ذکری، ای علیکم ان تذگروهم. «لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ» الخوض اذا وعظتموهم. ابن عباس گفت که: مؤمنان گفتند: یا رسول الله! اگر ما از ایشان اعراض کنیم، و ایشان را بآن خوض بگذاریم، و باز نرنیم، ترسیم که گنهکار شویم. رب العالمین بجواب ایشان این آیت فرستاد: «وَمَا عَلَى الَّذِينَ يَتَّقُونَ مِنْ حِسَابِهِمْ» ای من آثام الخائضين «مِنْ شَيْءٍ»، و لكن امری المؤمنین بهجران الخائضين تذکیر للخائضين. «لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ» الخوض فی الباطل، یعنی اذا قتمت عنهم منعهم ذلك من الخوض و الاستهزاء، فأنكروا قيامكم عنهم، فيكون ذلك تذکیرا. سعيد جبیر گفت: چون مسلمانان بمدینه هجرت کردند، منافقان با مسلمانان می‌نشستند، و چون قرآن می‌شنیدند خوض و استهزا میکردند، چنان که مشرکان در مکه میکردند. مسلمانان گفتند: بر ما حرج نیست درین مجالست، که الله ما را در آن رخصت داده، و از خوض ایشان بر ما هیچ چیز نیست.

رب العزّة در مدینه آن آیت فرستاد که در سورة النساء است: «وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ الْآيَةَ، و این آیت که و مَا عَلَى الَّذِينَ يَتَّقُونَ منسوخ گشت.

وَدَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمُ الْآيَةَ این لفظی است از الفاظ تهدید و از الفاظ تهاون. در وعید گویند: ذرنی و فلانا، و در تهاون گویند: ذر فلانا فی کذا، و ذره يفعل کذا، و قرآن جایها بهر دو ناطق. میگوید: گذار ایشان را یعنی باک مدار از ایشان و خوار دار ایشان را که دین خود بیازی گرفتند، یعنی: اتخذوا دین الاسلام لعبا ای باطلا و لهوا عنه. «وَوَعَرَّيْتُهُمُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا» عن دینهم الاسلام. ابن عباس گفت: این در شأن کافران مگه و ترسایان و جهودان فرو آمد، که رب العزّة هر گروهی را عیدی کرد، و هر قومی در عید خویش بباطل و بازی و نشاط و طرب مشغول شدند مگر امت محمد (ص)، که ایشان عید خود موسم طاعت ساختند، نماز جماعت و ذکر فراوان و تکبیر و تهلیل و قربان. رب العزّة میگوید: گذار ایشان را که در عید خود بباطل و بیهوده مشغول گشتند، و بزندگانی دنیا غره شدند. «وَوَدَّعَرُّ بِهِ» ای بالقرآن، و قيل: بانذارك و بلاغك. و پند ده اینان را بپیغام که گزاری و بیم که نمایی. «أَنْ تُبْسَلَ» یعنی: من قبل ان تبسل نفس بما كسبت. ابسل الرجل اذا دفع الی اشدّ الهلاك، پیش از آنکه تن کافر را فراسختتر گرفتن دهند. و قيل: «أَنْ تُبْسَلَ نَفْسٌ» یعنی من قبل ان تهلك نفس بما عملت و تحبس فی النار. قال قتادة: هذه الآية منسوخة، نسخها قوله: «فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ»، و قال مجاهد: ليست منسوخة لأنه على التهديد كقوله: «ذُرِّي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيداً».

لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيٌّ وَ لا شَفِيعٌ در نام خداوند جل جلاله ولی و مولی یکی است، و آن از ولایت است بفتح واو بمعنی نصرت، و آنچه در سورة الرعد گفت: «وال»، آن از ولایت است بکسر واو، و آن تملك است. «وَإِنْ تَعَدَّلْ كُلُّ عَدْلٍ» یعنی: و ان تعدد نفس كل فداء لا يؤخذ الفداء منها. این عدل ایدر فدا است، از بهر آنکه آن چیز که تن خویش بآن می‌باز خرد آن چیز همتای تن مینهند، و عدل آن میکنند، و عدل برابر کردن هر چیز با دیگری بود و هامتاً ساختن، و هر دو چیز از آن عدل است و عدیل چون ندّ و ندید. میگوید: اگر تنی فردا هر که بود از کافران، خویشتن باز خرید بهمه فدایی. جای دیگر تفسیر کرد، گفت: مِلءُ الْأَرْضِ ذَهَبًا. جای دیگر گفت: لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذَابِ يَوْمِئِذٍ بِنَبِيِّهِ.



لا يُؤَخِّدُ مِنْهَا هَمَانَسْتُ که آنجا گفت: «وَ لَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ». اخذ در قرآن بر پنج وجه آید: یکی بمعنی قبول، چنان که: «وَ إِن تَعْدِلْ كُلَّ عَدْلٍ لَا يُؤَخِّدُ مِنْهَا» ای لا یقبل، و در آل عمران گفت: «وَ أَخَذْتُمْ عَلٰی ذٰلِكُمْ اِصْرِي» ای قبلتم علی ذلکم عهدی. و در سوره المائده گفت: اِنْ اَوْتِيْتُمْ هٰذَا فَخُذُوْهُ، ای فاقبلوه، و در سوره التوبه گفت: وَ يَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ یعنی: و یقبل الصدقات، و در اعراف گفت: خُذِ الْعَقُوْا اِیْ اِقْبَلِ الْفَضْلَ مِنْ اَمْوَالِهِمْ. وجه دوم «اخذ» بمعنی حبس است، چنان که در سوره یوسف گفت: فَخُذْ اَحَدَنَا مَكَانَهُ یعنی احبس. وجه سوم «اخذ» بمعنی عذاب چنان که: در حم المؤمن گفت: فَاَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ یعنی فعذبتهم، و در هود گفت: وَ كَذٰلِكَ اَخَذَ رَبُّكَ اِذَا اَخَذَ الْقُرٰی، و در عنکبوت گفت: فَكُلًّا اَحَدًا بِدَنْيَةِ یعنی: عدبنا. وجه چهارم «اخذ» بمعنی قتل، چنان که در حم المؤمن گفت: وَ هَمَّتْ كُلُّ اُمَّةٍ بِرَسُوْلِهِمْ لِيَأْخُذُوْهُ اِیْ لِيَقْتُلُوْهُ. وجه پنجم اخذ بمعنی اسراست، چنان که در سوره التوبه گفت: فَاَقْتُلُوا الْمُشْرِكِيْنَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوْهُمْ وَ خُذُوْهُمْ، و در سوره النساء گفت: فَاِنْ تَوَلَّوْا فَخُذُوْهُمْ.

اَوْلٰٓئِكَ الَّذِيْنَ اُبْسِلُوْا یعنی حبسوا فی النار بما کسبوا من الکفر و التکذیب «لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيْمٍ» یعنی الماء الحار الذی قد انتهی حرّه «وَ عَذَابٌ اَلِيْمٌ» و جیع «بما کاثوا یَکْفُرُوْنَ».

قُلْ اُدْعُوْا اِیْنَ جَوَابِ اِیْشَانَسْتُ که رسول خدا را (ص) با شرک میخواندند، و میان خویش و میان او ممالات میجستند، جایها در قرآن از آن ذکر است، «وَدُّوْا لَوْ تُدْهِنُ» «وَدُّوْا لَوْ تَکْفُرُوْنَ» از آنست، و جوابها است آن را در قرآن، سوره قل یا اَیُّهَا الْکٰفِرُوْنَ از آنست، و این آیت از آن است. قُلْ اُدْعُوْا مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ مِیْگَوید: شما که مسلمانان اید جواب کافران که شما را با کفر میخوانند این دهید که: اُدْعُوْا مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ مَا لَا یَنْفَعُنَا اِیْ لَا یَمْلَکُ لَنَا نَفْعًا فِی الْاٰخِرَةِ وَ لَا یَضُرُّنَا، و لا یملک لنا ضرًا فی الدنیا. «وَ نُرِّدُّ عَلٰی اَعْقَابِنَا» این اعقاب در قرآن جایها مذکور است گاه برد و گاه بانقلاب، و ذکر عقب در آن مستعار است، و جمله کنایت است از بازگشتن از دین.

کَالَّذِیْ اسْتَهْوَتْهُ الشَّیَاطِیْنُ قِرَاءَتِ حَمِزِهِ «استهویه» بالف من ماله بر معنی جمع شیاطین، «و استهوته» بر معنی جماعت شیاطین. قال الزجاج: «استهوته» زینت له هواه، و قال ابن عباس: استفزته الغیلان فی المهامه. ابن عباس گفت: این مثلی است که رب العالمین زد آن کس را که بر دین حق بود، و داعی ضلالت او را بر عبادت بت میخواند، میگوید: مثل وی مثل آن مرد است که بر راه راست میروید با رفیقان پسندیده و همراهان گزیده، و غول او را از رفیقان باز برد، تا از راه بیوفتند، و در بیابان حیران و عطشان بماند، و بر شرف هلاک بود، پس آن رفیقان و اصحاب او را براه باز خوانند، نیاید، و هم چنان سرگردان و حیران سر در بیراهی نهد تا هلاک شود. این در شأن عبد الرحمن بن ابو بکر آمد، پیش از آنکه مسلمان شد شیطان او را از راه هدی باز داشته بود، و اصحاب وی پدر و مادر وی بودند، و با وی میگفتند که: ایتنا فانا علی الهدی. و هم درین قصه وی آیت آمد: وَ الَّذِیْ قَالَ لَوِ الْاِیْتِیْهِ اَفَّ لَکُمَا الْاٰیةُ. وی جواب ایشان میدهد که من بر هدی و راست راهی ام. رب العالمین گفت: قُلْ اِنَّ هُدٰی اللّٰهُ هُوَ الْهُدٰی راه اسلام است، که راه راست است و دین حق. رستگاری در آن است نه در کفر و ضلالت که نموده شیطان است. معنی دیگر گفته اند: له اصحاب من المشرکین یدعونه الی الهدی عندهم. و این معنی در نوبت اول مختصر گفتیم.

وَ اَمْرُنَا لِیُسَلِّمَ لِرَبِّ الْعَالَمِیْنَ قِتَادَهُ گوید: هذه الایة حجة لقنها الله نبيه يخاصم بها اهل الاهواء. گفتا: جواب همه منتظمان و معترضان در دین اینست که الله در آموخت: فرمودند ما را که گردن نهید الله را تسلیم کنید، و از تسلیم درمگذرید.

وَ أَنْ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ «أن» از بهر آن گفت که لام در «لنسلم» بمعنی «أن» است، یعنی: امرنا ان نسلم و ان نقیم، کفوله: «يُرِيدُونَ لِيُطْفَؤُا»، و هما بمعنی واحد، و گفته‌اند: اسلام اینجا بمعنی اخلاص است. نخست اخلاص فرمود پس عمل، تا بدانی که عمل بی‌اخلاص بکار نیست، پس تنبیه کرد بر بعث و مجازات، گفت: «وَ هُوَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ» تا بدانی که آن عمل را جزا خواهد بود، اگر نیک باشد و اگر بد، پس بر صنع خود دلالت کرد تا او را یکتا و بی‌همتا دانند. گفت: «وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ بِالْحَقِّ» این حق را دو معنی است: یکی آنکه به «کن» آفرید، چنان که گفت: «قَوْلُهُ الْحَقُّ بسخن راست و فرمان روان، و دیگر معنی: بالوحدانیه، چنان که جای دیگر گفت: رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا. نه باطل آفرید و نه بیازی، که بحق آفرید و بیکتایی، و بجد نه بعث و کزاف. و قیل: بالحق ای بکلامه، و هو قوله: «إِنِّي طَوْعًا أَوْ كَرْهًا». «بالحق» اینجا سخن تمام شد، پس گفت: «وَ يَوْمَ يَقُولُ» یاد کن آن روز که گوید: آخرت ای دنیا شو. آنچه گوید: باش، بود.

هر چه الله خبر داد که بودنی است آن در علم الله موجود است، و لا محاله بودنی است، و خطاب «کن» بآن درست. و قیل: و یوم یقول للخلق موتوا فیموتون، و انتشروا فینتثرون دل الله سبحانه علی سرعة امر البعث، و رد علی من انکره. «قَوْلُهُ الْحَقُّ» گفته‌اند که این متصل است بسخن پیش، یعنی: «يَقُولُ كُنْ فَيَكُونُ». «قَوْلُهُ» ای یاامر فیقع امره، این چنانست که گویند: قد قلت فکان قولك، و باین وجه حق نعت قول باشد. و روا باشد که «كُنْ فَيَكُونُ» اینجا سخن بریده گردد، پس ابتدا کن «قَوْلُهُ الْحَقُّ وَ لَهُ الْمُلْكُ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ» و تخصیص روز قیامت بذکر نه از آن است که در روزگار دیگران قول و آن ملک نبود، بلکه در همه وقت و همه روز بود، اما دیگران بر سبیل مجاز در دنیا دعوی ملک میکردند، و روز قیامت آن دعوها باطل گردد، و ملوک خاضع شود، کس را دست رس نبود، و در کس نفع و ضرر نبود چنان که الله گفت: وَ الْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ. «قَوْلُهُ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ» صور نام آن قرن است که اسرافیل در آن دمدم.

روی عبد الله بن عمرو عن النبي (ص): «انّ اعرابيا قال ما الصّور؟ قال: قرن ينفخ فيه»، و قال (ص): «كيف انعم و صاحب الصّور قد التقم الصّور بفيه و اصغى سمعه و حنا جبهته ينتظر متى يؤمر أن ينفخ فينفخ». قالوا: يا رسول الله! كيف نقول؟

قال: «قولوا حسبنا الله و نعم الوكيل. على الله توكلنا».

و در بعضی کتب آورده‌اند که: صور چهار شاخ دارد: یکی تا بزیر عرش است. یکی تا بشری. یکی تا بمیمنه عالم. چهارم بمیسره عالم، چنان که از عرش تا ثری و از میمنه عالم تا میسره همه در میان این چهار شاخ است روز قیامت. روز حشر و نشر چون الله خواهد که خلق را زنده کند جانهای پیغامبران در آن شاخ آرند که زیر عرش است، و جانهای مؤمنان در آن شاخ که بمیمنه عالم است، و جانهای جمله کافران در آن شاخ که در ثری است، و جانهای زندیقان و مبتدعان در آن شاخ که بمیسره عالم است، و بعدد هر جانی درین شاخها سوراخها است بر مثال زنبور خانه، چون جانها برین سوراخها درآید چنان راست آید که نه جان زیادت آید نه جای کم بود، و چهل سال جانها چنان میدارد پس زمین را بجنباند، چنان که الله گفت: إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًّا تَا خَاكَهَاى شَخْصَهَا از یکدیگر جدا شود، سیاه از سفید و مرد از زن جدا شود، آن گه ببحر مسجور فرمان آید، دریایی است در زیر عرش مجید، آب حیات در آن. فرمایند او را که بیار چهل سال آن دریا آب بزمین می‌بارد، تا آن خاکها در زیر زمین آمیخته شود، پس

آن خاکها بفرمان حق رگ و پی و پوست و استخوان گردد. همان شخصها که در دنیا بود، رب العزة باز آفریند. آن گه زمین از گرانباری بحق نالد، و فرمان آید که: بارها بیرون نه، فذلك قوله: وَ أَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا. زمین شکافته شود شخصها از زمین بیرون آید. اسرافیل را فرماید تا در صور دمد، آن جانهای خلق جمله از صور بیرون آیند جانهای نیکبختان سفید چون مروارید، و جانهای بدبختان سیاه چون قیر، و همه احوال عالم از آن پر گردد، و رب العزة گوید جل جلاله: ليرجعن كل روح الى جسده، فتأتى الارواح، فتدخل فى الخياشيم، فتمشى فى الاجساد كمشى السم فى اللدغ.

«عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ این شهادت با غیب قرین در همه قرآن معنی آن شاهد است و حاضر، میگوید: دانا بهر غائب و حاضر اوست. «وَ هُوَ الْحَكِيمُ» یعنی حکم البعث «الْخَيْرُ» بالبعث متی یبعثهم.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: وَ إِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا الْآيَةَ

قال ابو جعفر محمد بن عليّ: «لا تجالسوا اصحاب الخصومات و الالهواء، و الكلام فى الله و الجدل فى القرآن، فأنهم الذين يخوضون فى آيات الله».

اصل دینداری و مایه مسلمانی دو حرف است: حق را قبول کردن، و از باطل برگشتن، و اول ورد و آخر ورد بهر دو حرف اشارت است. قبول کردن حق اینست که: «وَ أَمْرُنَا لِنُسَلِّمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ»، و اعراض از باطل اینست که: «وَ إِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ» میگوید با اهل هوی و بدعت منشینید، و سخن خایضان و مجادلان در قرآن مشنویید، که شنیدن سخن ایشان دل تاریک کند، و نشستن با ایشان روی توحید گردآلود کند، و زینهار که به هوای خود در آیات و صفات تصرف نکنید، و از خوض پرهیزید، که خوض درختی است بیخ آن بدعت، ساق آن ضلالت، شاخ آن لعنت، برگ آن عقوبت، شکوفه آن ندامت، میوه آن حسرت. هر که در آیات خوض کند، خدا او را داور، و خصم او پیغامبر.

امروز از مسلمانان مهجور، و لعنت بر سر، و فردا نابینا، و منزل او سقر. هر که دیندار است و اسلام را نزدیک او مقدار است، و او را به الله سر و کار است تا با مبتدعان و منتطعان و خایضان ننشیند، که الله میگوید: فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ با ایشان منشینید، إِنَّكُمْ إِذَا مِثْلُهُمْ که پس شما همچون ایشان باشید، ایشان کتاب و سنت واپس داشتند، و معقول فرا پیش داشتند. دست در رای و قیاس و کلام زدند، تا در گمراهی افتادند. مصطفی (ص) گفت: «من مشى الى سلطان الله فى الارض ليزله اذل الله رقبته يوم القيامة»، و سلطان الله فى الارض كتاب الله و سنة نبيه (ص). و قال (ص): «من تمسك بسنتى عند فساد امتى فله اجر مائة شهيد».

تمسك بسنت راه تسليم است، و راه تسليم آنست که الله گفت: وَ أَمْرُنَا لِنُسَلِّمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ ما را فرمودند که گردن نهید گردن نهادیم، و نادر یافته پذیرفتیم. از صفات الله آنچه اسامی است دانیم، آنچه معانی است ندانیم، ظاهریمانیم، آنچه ظاهر است شناسیم، آنچه باطن است نشناسیم. ایمان ما از راه سمع است نه بحیلت عقل، و بقبول و تسليم است نه بتصرف و تأویل. امام ما قرآن، و قاضی سنت، و پیشوا مصطفی، و هادی خدا.

نادر یافته پذیرفته، و گوش فرا داشته، و تهمت بر خرد خود نهاده. نه علم از کیفیت آن آگاه، نه عقل را فاز آن راه. نه تفکر در صفات، نه شروع در تأویل، نه بر صاحب شرع رد، و نه عیب بر تنزیل، راه تشبیه بکفر دارد، چنان که

راه تعطیل. ربوبیت تعطیل فانی کرد و وحدانیت تشبیه باطل کرد. خدایی که جز از وی خدا نیست، و در هفت آسمان و زمین هیچ چیز و هیچ کس چون وی نیست. لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ.

### ۱۰ النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ إِذْ قَالَ اِبْرَاهِيمُ لَآبِيهِ اَزْرَ اِبْرَاهِيمَ كَفَتَ پدر خویش را آزر اَتَتَّخِذُ اَصْنَامًا اِلَهَةً بتان خود صورت کرده را بخدایی میگیری و خدایان خوانی اِنِّي اُرَاكَ وَ قَوْمَكَ مِنْ تَرَا و قوم ترا می بینم فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (۷۴) در گمراهی آشکارا.

وَ كَذَلِكَ تُرِي اِبْرَاهِيمَ هَم چنان که هست با ابراهیم نمودیم مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْاَرْضِ آنچه از نشانهای پادشاهی ما است در آسمان و زمین وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ (۷۵) و تا بود از بی گمانان.

فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ چون شب درآمد بر وی و او می خداوند خویش جست از زبر رَأَى كَوْكَبًا ستاره ای دید تا بان قَالَ هَذَا رَبِّي كَفَتَ که خدای من اینست فَلَمَّا أَقَلَ چون نشیب گرفت ستاره قَالَ كَفَتَ اِبْرَاهِيمَ لَا اُحِبُّ الْاَلْفَلِينَ (۷۶) زیرینان را و نشیب گرفتگان را دوست ندارم.

فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بازغاً چون ماه را دید برآمده روشن قَالَ هَذَا رَبِّي كَفَتَ اینست خدای من فَلَمَّا أَقَلَ چون ماه نشیب گرفت قَالَ لَئِنْ لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي كَفَتَ اگر راه ننماید مرا خداوند من لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ (۷۷) من ناچاره از گروه بیراهان باشم.

فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بازغاً چون خورشید دید برآمده تابان قَالَ هَذَا رَبِّي كَفَتَ اینست خدای من هَذَا اَكْبَرُ که این مه است از ستاره و ماه فَلَمَّا أَقَلْتُ چون خورشید نشیب گرفت قَالَ يَا قَوْمِ كَفَتَ ای قوم! اِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ (۷۸) من بیزارم از آنچه شما بانبازی میگیرید با خدای.

اِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ مِنْ دِينٍ و کردار خویش پاک کردم و روی دل خویش فرا دادم لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَ الْاَرْضِ فرا آن خدای که بیافرید آسمانها را و زمینها را حَنِيفًا و من مسلمان پاک دین و مَا اَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۷۹) و من از انباز گیران نیستم با الله.

وَ حَاجَةٌ قَوْمُهُ وَ حَبَّتْ جست قوم وی بر وی در پیکار و دعوی حَقَّ کردن قَالَ اُتِحَاجُوْنِي فِي اللّٰهِ اِبْرَاهِيمَ كَفَتَ: با من حَبَّتْ میجوئید، و خصومت سازید، و بر من غلبه بیوسید بحق در خدای وَ قَدْ هَدَانِ و مرا راه دین حق نمود وَ لَا اَخَافُ مَا تُشْرِكُونَ به و من نمی ترسم از آنچه می انباز گیرید با او اِلَّا اَنْ يَشَاءَ رَبِّي شَيْئًا مگر که خدای خود بمن چیزی خواهد از گزند وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا خداوند من رسیده است بهمه چیز و بهر بودنی بدانش خویش اَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ (۸۰) در نیاوید که من نترسم از آن چیز که شما کنید و تراشید و آن که آن را خدای خوانید!

وَ كَيْفَ اَخَافُ مَا اَشْرَكْتُمْ و چون ترسم از آن چیز که شما بانبازی گیرید با الله وَ لَا تَخَافُونَ و شما نمی ترسید اَنْتُمْ اَشْرَكْتُمْ بِاللّٰهِ که می انباز گیرید با الله ما لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ عَلَيْنَا سُلْطَانًا چیزی که الله در پرستش آن شما را نه عذر فرستاد نه آن را سزای خدایی داد فَاَيُّ الْفَرِيقَيْنِ اَحَقُّ بِالْاٰمَنِ از ما دو گروه کیست سزاوارتر بایمنی و بی بیمنی اِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۸۱) مرا پاسخ کنید اگر دانید.

الَّذِينَ اٰمَنُوا ایشان که بگرویدند وَ لَمْ يَلْبِسُوا اِيْمَانَهُمْ بِظُلْمٍ و ایمان خود بنیامیختند بِشَرِكٍ اَوْلٰئِكَ لَهُمُ الْاٰمَنُ ایشانند که بی بیمنی ایشان را است وَ هُمْ مُهْتَدُونَ (۸۲) و ایشانند که بر راه راست اند.

## النوبة الثانية

قوله تعالى: وَ إِذْ قَالَ اِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ اَزْرَ ابراهيم برين لفظ بنزدك قومی علما معرب است، که پدر و مادر وی را ابراهام نام کرده‌اند چنان که ابن عامر خواند در لختی از قرآن، و در روایت عبد الحمید بن بکار از وی همه قرآن نسابان بر آنند که: نام پدر ابراهیم تارخ است. چنان می‌آید که وی را دو نام بوده، و چنین فراوان است، چنان که یعقوب و اسرائیل. و مقاتل حیّان گفت: آزر لقب است، و تارخ نام. سلیمان تیمی گفت: معنی آزر سبّ و طعن است، و هو المخطئ المعوج فی کلامهم، یعنی: و اذ قال ابراهیم لأبیه المخطئ المعوج مجاهد و ابن المسیب گفتند: آزر نام صنم است، و موضعه نصب علی اضمار الفعل، کأنه قال: و اذ قال ابراهیم لابیه أ تتخذ آزر الها، و جعل اصناما بدلا من آزر. فقال بعد أن قال: اتخذ آزر الها، أ تتخذ اصناماً للهة. یعقوب، آزر برفع خواند بر نداء مفرد، یعنی: یا آزر! ای: یا مخطئ و یا معوج! «أ تتخذ اصناماً للهة» هر چه از بتان با صورتست، صنم است، و هر چه بی‌صورت وثن. و گویند که پدر ابراهیم بتگر بود، «إني أراك و قومك في ضلال مبین».

وَ كَذَلِكَ اى كما اريناه البصيرة فى دينه، و استقباح ما كان عليه ابوه من عبادة الاصنام، كذلك نريه «مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» يعنى ملك الله و ما خلق فيهما من الآيات و العبر و الدلالات. و «الملكوت» الملك، زيد فيه الواو و التاء للمبالغة كالرهوت للرغبة، و الرّحموت للرّحمة. و ملكوت آسمان و زمين که با ابراهیم نمودند، بيك قول آن بود که از سرب بیرون آمد، بر آسمان نگرست. آفتاب دید و مهتاب و ستارگان و سیر سیارگان، و گردش فلک و ملکوت زمين دید، ازین کوه و صحرا و دریا و درختان و چهار پایان و پرندگان و امثال آن. بنظر اعتبار و استدلال در آن نگرست. یقین وی بیفزود، که آن را کردگاری است دارنده داننده.

قول سدى و مجاهد آنست که او را بر صخره‌ای داشتند، و کائنات از علی تا ثری بوی نمودند، و مکان خویش در بهشت بدید، فذلك قوله: «وَ آتَيْنَاهُ أَجْرَهُ فِي الدُّنْيَا» يعنى اريناه مكانه فى الجنة. ابن عباس گفت: ابراهیم از الله درخواست تا ملکوت آسمان و زمين بوی نمایند. فرمان آمد به جبرئیل تا وی را بر آسمان برد. وی را اشراف دادند بر اعمال خلق. یکی را بر معصیت دید، گفت: «یا رب! ما اقبح ما یأتى هذا العبد! اللهم اخسف به»، و گفته‌اند که: ابراهیم سخت مشفق و مهربان بود بر خلق خدا، چنان که روزی در خود این اندیشه کرد که از من رحیم‌تر و مهربان‌تر هیچ کس نیست.

رب العالمین او را بر آسمان برد، و او را اشراف داد بر عمل اهل زمین، و ایشان را بر معصیت دید. بر ایشان لعنت کرد، و هلاک ایشان خواست، و فى ذلك ما روی قیس بن ابی حازم عن علی (ع) قال: قال رسول (ص): «لَمَّا رَأَى اِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاءِ وَ الْاَرْضِ اشرف على رجل على معصية من معاصى الله، فدعا عليه، فهلك، ثم اشرف على آخر على معصية من معاصى الله، فدعا عليه، فهلك، ثم اشرف على آخر، فذهب يدعوا عليه فأوحى الله اليه ان يا ابراهيم! انك رجل مستجاب الدعوة، فلا تدع على عبادى فانهم منى على ثلاث: اما ان يتوب فأتوب عليه، و اما ان اخرج من صلبه نسمة تملأ الارض بالتسبيح، و اما ان اقبضه الى فان شئت عفوت، و ان شئت عاقبت».

فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ مفسران گفتند: ابراهیم در روزگار نمرود بن کنعان الجبار زاد، و اول کسی که تاج بر سر نهاد، و مردم را بر عبادت خود خواند، نمرود بود، و در همه جهان ملك داشت. وقتی بخواب دید که ستاره‌ای برآمدی، و نور آفتاب و ماهتاب ببردی. از آن خواب بترسید. ساحران و کاهنان را جمع کرد، و تعبیر آن درخواست. ایشان

گفتند: یولد فی بلدک فی هذه السنة غلام یتغیر دین اهل الارض و یكون هلاکک و زوال ملکک علی یده. گفتند: امسال درین شهر کودکی از مادر در وجود آید که زوال ملک تو بر دست وی بود. نمرود بفرمود تا آن سال هر فرزند که زانند، او را بکشند، و مردان و زنان از هم جدا کرد، و هر ده زن مردی را بر ایشان موکل کرد، تا با شوهر بخلوت نه نشیند مگر در حال حیض. و گفته‌اند: مردان را جمله بلشکرگاه خویش برد، و با خود میداشت، و موکلان بر ایشان گماشته، تا هیچ کس از ایشان با اهل خویش در حال طهر نشود، تا این یک سال بگذرد. روزی آزر را بشغلی فرستاد، و بر هیچ کس ایمن نبود، چنان که بر آزر ایمن بود. از آنکه بتگر بود، و در دین نمرود متعصب. آزر بیامد، و آن شغل بگزارد، و بعاقبت در سرای خویش شد. رب العزّة آن ساعت مهر بر وی افکند، و عشقی در سر وی نهاد، در اهل خود نگرست طاقت نداشت که باز گردد، و مباشرتی برفت، و در آن مباشرت تخم ابراهیم بنهاد.

کاهنان دیگر روز بجای آوردند که تخم ابراهیم در مستقرّ خویش نهاده شد.

برخواستند، و پیش نمرود شدند، گفتند: قد حبل به اللیلة. آن فرزند که تو از وی میترسی، امشب در رحم مادر قرار گرفت. نمرود بترسید. فرزندان را که می‌زادند میکشت، تا ابراهیم را وقت زادن نزدیک گشت. مادر وی از شهر بیرون شد و از مردم بگریخت.

بجویی خشک رسید که در آن آب بوده، و گیاه برآمده. ابراهیم آنجا از مادر جدا شد، و مادر وی را در خرقه‌ای پیچید، و در میان گیاه رها کرد، و بخانه باز آمد، و پدر را خبر کرد از آن حال و آن فرزند. پدر رفت، و همان جا سربی ساخت، و کودک را در آن سرب برد و بخوابانید، و سنگی بر در آن راست کرد، تا کس آن را نداند، و سبّاح قصد وی نکند. پس مادر هر روز میرفت و وی را شیر میداد، و هر گه که مادر بوی رسیدی وی را دیدی انگشتان خود در دهان گرفته، و از آن شرابی درمی‌کشید و میخورد. مادر نیک نگه کرد، از یک انگشت شیر می‌آمد، و از دیگری آب، و از دیگری عسل، و از دیگری گاو روغن و از دیگری خرما. و ابراهیم در آن سرب میباید. یک روزه را هفته‌ای می‌نمود، و یک هفته را ماهی، و یک ماهه را سالی. پس چون فرا سخن آمد، روزی با مادر گفت: یا امه من ربّی؟ قالت: انا. قال: فمن ربّک؟ قالت: ابوک.

قال: فمن رب ابی؟ قالت: اسکت، و ضربته. مادر بخانه باز شد، و با پدر گفت: می‌بینی این کودک! ترسم که این آن کودک است که کاهنان از وی خبر دادند، که خدایان را باطل کند، و دین نو آرد، و ملک نمرود زیر و زبر کند، و آن قصّه با پدر بگفت. پدر برخاست، و بآن سرب شد. ابراهیم گفت: یا ابه من ربّی؟ قال: امک. قال: فمن رب امی؟ قال: انا. قال: فمن ربک؟ قال: نمرود. قال: فمن رب نمرود؟ فطمه لطمه، و قال له: اسکت.

ابن عباس گفت: چون هفت ساله شد، از مادر و پدر درخواست تا او را از آن سرب بیرون آرند. او را بوقت آفتاب فرو شدن بیرون آوردند. شتران و اسبان و گوسفندان را دید، با پدر گفت: ایشان چه‌اند؟ گفت: چهارپایان چرندگان. ابراهیم گفت: ما لها بدّ من آن یكون لها ربّ. ناچار این را خداوندی و آفریدگاری است. پس در آسمان و زمین و کوه و صحرا نظر کرد، گفت: این را ناچار کردگاری و آفریدگاری است. آن گه گفت: انّ الذی خلقنی و رزقنی و اطعمنی و سقانی لربّی، مالی اله غیره.

پس شب درآمد و مشتری بر آمد، و بروایتی زهره. چون آن کوکب دید. گفت: «هذا ربّی»، فلذلك قوله عز و جل:

فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا جَنّ عَلَيْهِ غَطَى عَلَيْهِ. عرب گویند: جَنَّهُ اللَّيْلُ، و جَنّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ جنونا، و أَجَنَّهُ، اذا اظلم حتى يستتر بظلمته، و الجانّ و الجنان مار بود، از بهر آنکه پنهان رود. و سَمَى الجن جَنًّا، لاجتنانهم عن اعين الناس. «رَأَى كَوْكَبًا» چون شب برو درآمد، و او خدای را می‌جست، و از زبر می‌جست، آن ستاره را دید زهره یا مشتری گفت: «هذا رَبِّي». يك قول آنست که این بر جهت توبیخ گفته است و انکار بر فعل ایشان. الف استفهام در آن مضمّر است، یعنی: ا هذا ربی؟

خدای من اینست؟ و مثل این خدای تواند بود؟ هذا كقوله: «أُفَإِنْ مِتَّ فَهُمُ الْخَالِدُونَ»؟! یعنی: أ فهم الخالدون؟ قول دیگر آنست که این بر سبیل احتجاج گفت بر ایشان، که ایشان اصحاب نجوم بودند، و تدبیر خلق از آن میدیدند، و آن را تعظیم مینهادند.

ابراهیم گفت: هذا رَبِّي في زعمكم ايها القائلون بحكم النجوم. هذا كقوله: «أَيْنَ شُرَكَائِي»؟ یعنی بزعمكم و قولكم، «وَأَنْظُرُ إِلَى إِلَهِكُ» یعنی بزعمك و قولك.

ابراهیم خواست که بتدریج جهل و خطاء ایشان بایشان نماید. باوّل آنچه ایشان تعظیم می‌نهادند، آن را تعظیم نهاد، پس بعاقبت نقص در آن آورد، و عیب افول باز نمود، فقال: «لَا أُحِبُّ الْآفَلِينَ». عرفهم جهلهم و خطاهم في تعظیم النجوم، و دلّ ان ما غاب بعد الظهور كان حادثا مسخرا و ليس بربّ. و گفته‌اند: مثل ابراهیم در آنچه گفت: «هذا رَبِّي» پس عیب و نقص در آن آورد، و گفت: «لَا أُحِبُّ الْآفَلِينَ» مثل آن حواری است که بر قومی بت پرستان رسید، خواست که ایشان را بتدریج از آن فراستاند، اوّل آن را تعظیم نهاد و ایشان را در آن دین خویش بر اجتهاد داشت، تا وی را پیشرو خویش کردند، و گرامی داشتند، و بهر چه وی گفت او را مطیع و منقاد شدند، تا روزی که دشمنی عظیم بر سر ایشان آمد، با این حواری مشورت کردند. وی گفت: رای من آنست که همه بهم آئیم، و پیش صنم تضرّع نمائیم، تا کار این دشمن کفایت کند، پس همه بهم آمدند، و تضرّع نمودند، و زاری کردند، و از آن نفعی و دفعی ندیدند، و کار دشمن قوی‌تر میشد و بالا میگرفت. آخر حواری گفت: من خدایی میدانم که برخوانیم اجابت کند، و دعا کنیم کار آن دشمن کفایت کند، فهلمّ ندعه. قال: فدعوا الله فصرف عنهم ما كانوا يحذرون و اسلموا.

فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِعًا أَي طَالعًا. از اوّل ماه سه شب هلال گویند، و بعد از آن قمر گویند تا آخر ماه. پس بآخر شب چون ماه برآمد همان گفت که با ستاره گفت هم بر آن معنی. «قَالَ لئن لم يَهْدِنِي رَبِّي» این لام خلف قسم است، و لام در لأكوننّ جواب قسم است. «لئن لم يَهْدِنِي رَبِّي» یعنی لئن لم يثبتني ربّي على الهدى «لأكوننّ من القوم الضّالّين». فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِعَةً قَالَ هَذَا رَبِّي اينکه «هذه» نگفت، آن را سه جواب است: یکی آنست که حکایت از رب میکرد نه از عین خورشید، که آن را بخدایی میداشت، و دیگر وجه آنست که: هذا الطالع ربّي. کنایت از صفت کرد نه از اسم. سدیگر وجه آنست که عرب بر اختیارند بر تذکیر و تانیث چیزی را که در آن علامت تانیث نیست. «هذا أكبر» یعنی اعظم من الزّهرة و القمر. «فَلَمَّا أَفَلَتْ» یعنی غابت، «قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ» بالله من الالهة. او را گفتند: یا ابراهیم! چون ازین خدایان بیزار شوی کرا پرستی؟ گفت: ا عبد الذي خلق السماوات و الارض، «حَنِيفًا» ای مخلصا لعبادته، «وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ». «حَنِيفًا» صفت ابراهیم است، و منصوب است بر نعت، و حنفا مسلمانان‌اند و حنیفیه نامی است ملت اسلام را، و گفته‌اند که حنیف مسلمان بود مختتن.

و گفته‌اند که: حَاجٌّ و حَاجَّةٌ قَوْمُهُ، المحاجة و المحاجة ادعاء الحقّ.

این آن خصومت و محاجت است که فرعون وی کرد با وی نمرود بن کنعان بن ماش بن ادم بن سام صاحب مجدل بابل، و شرح این محاجه در سوره البقرة رفت فی قوله: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ» الاية. «قَالَ أُحَاجُّوَنِي» قراءت مدنی و شامی بتخفیف نون است. باقی بتشدید خوانند. «و قد هدانی» ای عرفنی توحیده و لا أخاف ما تُشْرِكُونَ به إله أن يشاء ربِّي شيئاً این جواب آنست که همیشه مشرکان مسلمانان را می‌بیم نمودند و مینمایند از گزند بتان، چنان که هود را گفتند: «إِنْ نَقُولُ إِلَّا اعْتَرَاكَ بَعْضُ آلِهَتِنَا بِسُوءٍ»، و محمود را به سومنات سده منات تهدید کردند.

وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا ای ملاً ربی کل شیء علماً. این همچنانست که جای دیگر گفت: «و رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ» ای ملأت. «أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ» تَعْظُونَ، فتنرکوا عبادة الاصنام؟! وَ كَيْفَ أَخَافُ ما أَشْرَكْتُمْ مشرکان ابراهیم را می‌ترسانیدند، و از گزند بتان تهدید میکردند. ابراهیم گفت: وَ كَيْفَ أَخَافُ ما أَشْرَكْتُمْ چون ترسم من ازین بتان که شما بانبازی گیرید با الله؟! و ایشان نابینایان اند و ناشنوا و نادان و ناتوان، و شما از خدای بینای شنوای گویای دانای توانا نمی‌ترسید! و با وی بتان انباز می‌گیرید بی‌عذری و بی‌حجتی و بی آنکه ایشان را سزای خدایی است! «فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ» اکنون مرا پاسخ کنید اگر دانید، از آن خدای قادر شنوای بینای دانا سزاتر که ترسند یا ازین بتان عاجز ناشنوای نابینای ناگویا؟! و که نزدیکتر با یمن شدن و بی‌بیم بودن آنکه از يك خدای می‌امن باید یافت یا آنکه از هزاران؟! آن گه خود پاسخ کرد، گفت: «الَّذِينَ آمَنُوا». اگر مستأنف نهی این سخن، نه حکایت از ابراهیم، هم نیکو است.

الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ در خبر است که ابو بکر صدیق گفت: یا رسول الله! و آیتنا لم یظلم نفسه؟ جواب داد وی را که: أَلَمْ تَرَ إِلَى قَوْلِهِ تَعَالَى فِي قِصَّةِ لِقْمَانَ: يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ یعنی که این ظلم ایدر شرک است، چنان که آنجا است. و قومی بر عموم راندند، و گفتند که: این ابراهیم و اصحاب وی را است علی الخصوص، چنان که روایت کنند از علی (ع) که این آیت برخواند و گفت: «هذه فی ابراهیم و اصحابه خاصة، لیست لهذه الامة».

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ أَرَزَرَ الْآيَةَ الْاَصْلَ مِنْهُمُكَ فِي الْجُودِ، وَ النَّسْلَ مُتَصِفًا بِالتَّوْحِيدِ، وَ الْحَقَّ سَبْحَانَهُ وَ تَعَالَى يَفْعَلُ مَا يَرِيدُ. این عجب نگر پدر بنگر و پسر پیغامبر! پدر رانده با خواری و مذلت! پسر خوانده با هزاران کرامت! پدر در قبضه عدل بداغ قطعیت بر راه نومیدی در لباس بیگانگی! پسر در سایه فضل در نسیم قرب بر راه پیروزی در لباس آشنایی! سبحان من یخرج الحی من المیت و یخرج المیت من الحی. فردا در انجمن قیامت در آن عرصه کبری چون ابراهیم را جلوه کنند، و با صد هزار نواخت و کرامت ببازار قیامت برآرند، آزر را بصفته خواری پیش پای وی نهند، از آنکه در دنیا چون ابراهیم در شکم مادر بود آزر تمنی کرد که: اگر مرا پسری نیکو آید، او را در پای نمرود کشم، و بتقرب پیش وی قربان کنم. وی نتوانست که دستش نرسید، و در حق اندیشه خود جزاء آن برسد. این چنانست که مصریان چون جمال یوسف (ع) دیدند، بر من یزید داشته، هر کس آرزوی آن کردند که یوسف غلام وی بود. رب العزة تقدیر چنان کرد که مسأله بازگشت، و مصریان همه بنده و رهی و چاکر وی گشتند.

وَ كَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ أَوَّلًا وَ آخِرًا لَعَلَّهُ يَهْتَدِي السَّبِيلَ وَ كَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ أَوَّلًا وَ آخِرًا لَعَلَّهُ يَهْتَدِي السَّبِيلَ



گرفت بر وجود صانع. در کوکب نگرست گفت: «هذا رَبِّي» ای: هذا دلیل علی ربی، لأن ربی لم یزل و لا یزال، و هذا قد أفل «لا أحبُّ الأفلین». پس بآخر جمال حقیقت او را روی نمود، از راه استدلال و برهان بمشاهدت و عیان بازگشت. روی از همه بگردانید، گفت: فَأَيْتُهُمْ عَدُوٌّ لِي إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ، و جبرئیل را گفت: اما اليك فلا. اول عالموار شد، آخر عارف وار آمد.

واسطی گوید: خلق عالم بدو همی شوند، و عارفان ازو همی آیند. گفتا: اگر کسی گوید که: خدای را بدلیل شناسم، تو او را گوی دلیل را بچه شناختی؟

بلی در بدایت از دلیل چاره نیست، چنان که بدایت راه خلیل بود. چون آن همه دلایل در راه خلیل (ع) آمد، کوکب و قمر و آفتاب، بهر دلیلی که میرسید در وی همی آویخت که: «هذا رَبِّي». چون از درجه دلایل برگذشت، جمال توحید بدیده عیان بدید. گفت: يا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ، ای: من الاستدلال بالمخلوقات علی الخالق، فلا دلیل علیه سواه. همانست که آن مهتر دین گفت: «عرفت الله بالله و عرفت ما دون الله بنور الله»، و هو المشار اليه لقوله: «وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا».

آن جوانمرد طریقت اینجا نکته‌ای عزیز گفته، و روش راهروان را و کشش ربودگان را بیانی نموده، گفتا: چون از درگاه احدیت بنعت رأفت و رحمت این نواخت به خلیل رسید که: وَ اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا، فرمان آمد که ای خلیل! در راه خلّت ایستادگی شرط نیست، از منزل «أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ» فراتر شو. سفری کن که آن را سفر تفرید گویند، «سیروا سبق المفردون». خلیل طالبی تیز رو بود. جوینده یادگار ازل بود. نعلین قصد در پای همت کرد. سفر «إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَى رَبِّي» پیش گرفت.

از کمین‌گاه غیب خزائن عزت فرو گشادند، و از آن درر الغیب و عجائب الذخائر بسی در راه «إِنِّي ذَاهِبٌ» فرو ریختند. خلیل هنوز رونده بود، بسته «إِنِّي ذَاهِبٌ» گشته، بنقطه جمع نرسیده، باز نگرست، غنیمت دید، بغنیمت مشغول شد. جمال توحید از وی روی بپوشید که چرا باز نگرستی؟ تا آن گه که استغفار لا أحبُّ الأفلین بکرد، و آن درر الغیب هم چنان میدید، و وی باز می‌ایستاد که «هذا رَبِّي»، «هذا رَبِّي»، که آن درر الغیب بس دل فریب و بس شاغل بود، گفتند: ای خلیل! نبایستی که ترا این وقت بودی! در راه «إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَى رَبِّي» روی، و آن گه بغنیمت و ذخایر باز نگری. چرا چشم همت از آن فرو نگرستی؟ و چرا سنت «ما زاع البصر» بکار نداشتی؟! اینست سنت آن مهتر عالم، و خاصیت سید ولد آدم، که شب زلفت و الفت آیات کبری در راه او تجلی کرد، و او برین ادب بود که: «ما زاع البصرَ و ما طغى». ای خلیل! کسی که یادگار ازل جوید، و راز ولی نعمت، او غنایم و ذخایر را چه کند؟! کسی کش مار نیشی بر جگر زد ورا تریاق سازد نه طبرزد.

خلیل دست تجرید از آستین تفرید بیرون کرد، و بروی اسباب باز زد که: إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ حَنِيفًا وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ یعنی: افردت قصدی لله، و طهرت عقدی عن غیر الله، و حفظت عهدی فی الله لله، و خلصت وجدی بالله، فأنا لله بالله، بل محو فی الله، و الله الله.

### النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ تِلْكَ حُجَّتُنَا وَ أَنْ جَوَابَ كَهِ اِبْرَاهِيمَ دَادَ حَجَّتْ جِسْتَن اِيشَان رَا اَتَيْنَاهَا اِبْرَاهِيمَ عَلَى قَوْمِهِ مَا تَلْقِين كَرِيم

ابراهیم را بر قوم خویش نَرَفَعُ دَرَجَاتٍ مَن نَّشَاءُ می‌برداریم درجه‌های آن را که خواهیم إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ (۸۳) که خداوند تو دانایی است راست دان.

وَ وَهَبْنَا لَهُ وَ بَخَشِينَا اِبْرَاهِيمَ رَا اِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ كَلَّمَا هَدَيْنَا هَمَّهُ رَا رَاهِ نَمُودِيمَ بَايْمَانَ وَ نُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ وَ نُوحَ رَا هِدَايَتِ دَادِيمَ اَز پيش فَا، وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ وَ اَز فرزندان نوح دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ وَ اَيُّوبَ وَ يُوْسُفَ وَ مُوسَى وَ هَارُونَ وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (۸۴) وَ هَم چنان نيكوکاران را جزا دهيم.

وَ زَكَرِيَّا وَ يَحْيَى وَ عِيسَى وَ اِلْيَاسَ كُلٌّ مِّنَ الصَّالِحِينَ (۸۵) همه نيك مردان شايستگان اند. وَ اِسْمَاعِيلَ وَ الْيَسَعَ وَ يُوْسُفَ وَ لُوطًا وَ كَلَّمَا فَضَلْنَا عَلَي الْعَالَمِينَ (۸۶) وَ همه را افزونی داديم در نبوت بر جنّ و انس.

وَ مِنْ اَبَائِهِمْ وَ پدران ايشان وَ ذُرِّيَّاتِهِمْ وَ فرزندان ايشان وَ اِخْوَانِهِمْ وَ برادران ايشان وَ اجْتَبَيْنَاهُمْ بَرَكزِيدِيمَ ايشان را وَ هَدَيْنَاهُمْ وَ راه نموديم ايشان را اِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۸۷) سوي راه راست درست.

كَذَلِكَ هَدَى اللّٰهُ اَن رَاهِ نَمُونِي اللّٰهُ اِسْتِ يَهْدِي بِهِ رَاهِ مِي نَمَايِد بَانَ مَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ اُو رَا كِه خَوَاهِد اَز بندگان خویش وَ لَوْ اَشْرَكُوا وَ اِگر انباز گرفتندی چیزی را با خدای لَحَبَطَ عَنْهُمْ اَز ايشان ناچيز وَ تَبَاهِ وَ نِيست گشتی ما كَانُوا يَعْمَلُونَ (۸۸) آنچه می‌کردند از جهدها وَ عبادت‌های نيكو بزرگ پاك.

اُولٰٓئِكَ اَيْنِ پيغامبران كه نام برديم وَ اَنان كه نام نبرديم اَلَّذِينَ اتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ اَنند كه داديم ايشان را نَامَهُ وَ الْحَكْمَ وَ النُّبُوَّةَ وَ دِينِ وَ پيغام فَإِن يَكْفُرْ بِهَا اِگر كافر می‌شد بَانَ «هُؤُلَاءِ» اَيْنان كه مشركان قريش اند فَقَدْ وَ كَلَّمَا بِهَا قَوْمًا بَرَكماشتيم بر پذيرفتن آن وَ استوار گرفتن بَانَ گروهی ديگر لِيَسُوْا بِهَا بِكَافِرِينَ (۸۹) ايشان كه بَانَ كافر نيستند.

اُولٰٓئِكَ اَلَّذِينَ هَدَى اللّٰهُ ايشان اَنند كه اللّٰهُ راه نمود ايشان را فَيُهْدَاهُمْ اَقْتَدَهُ بَراسِت راهی ايشان پی بر، وَ پس روی گیر قُلْ لَا اَسْئَلُكُمْ كَوِي نَمِي خَوَاهِم اَز شما عَلَيَّهِ بَر پيغام رسانيدن وَ آگاه كردن اَجْرًا مَزْدِي نَمِي خَوَاهِم خود را اِن هُوَ نِيست اينكه از من ميشنوید اِلَّا ذِكْرِي لِلْعَالَمِينَ (۹۰) مگر پندی جهانيان را.

وَ مَا قَدَرُوا اللّٰهُ حَقَّ قَدْرِهِ خدای را نشناختند سزای شناختن وی، وَ بزرگی وی ندانستند اِذْ قَالُوا كِه بَر وی دلیری كردند وَ گفتند مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ فَرُو نَفَرَسْتاد اللّٰهُ هَرَكز عَلَي بَشَرٍ مِّنْ شَيْءٍ بَر هيچ مردم هيچ چيز قُلْ مَن اَنْزَلَ الْكِتَابَ رَسول من! كَوِي كه آن كيست كه فرو فرستاد اين نامه؟ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَى كِه موسی آورد نُورًا وَ هُدًى لِلنَّاسِ رُوشنایی وَ نشان راه مردمان را تَجْعَلُونَهُ قُرَاطِيْسَ اَن رَا در كاغذها مِي نويسيد تُبْدُونَهَا بَعْضِي اَز آن آشكارا مِي كنيد وَ تُخْفُونَ كَثِيرًا وَ فَرَاوَانِي اَز آن پنهان مِي داريد وَ عَلَّمْنُمُ وَ آن كيست كه در شما آموخت ما لَم نَعْلَمُوا اَنَّهُم اَنچه ندانستيد شما وَ لَا اَبَاؤُكُمْ وَ نه پدران شما قُلْ اللّٰهُ كَوِي آن فرستنده تورات وَ آن در آموزنده خدای اِسْتِ ثُمَّ ذَرُّهُمْ پس ايشان را كَذَارِ فِي خَوْصِهِمْ يَلْعَبُونَ (۹۱) تا در بازی خویش فراخ مِي روند.

وَ هَذَا كِتَابٌ وَ اَيْن قرآن نامه ايسْتِ اَنْزَلْنَاهُ مَا فَرُو فرستاديم آن را مُبَارَكٌ بَرَكْتِ كرده در آن وَ اَفْرِينَ مُصَدَّقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ كَوَاهِ وَ استوار گیر آن نامه را كه پيش از آن فا بود وَ لِيُنذِرَ وَ تا بيم نمایی وَ آگاه كنی اُمَّ الْقُرَى مردمان مكه را وَ مَن حَوْلَهَا وَ هر كه گرد بر گرد آن وَ اَلَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَ ايشان كه گرویده‌اند بَرُوز رَسْتاخيز يَوْمَنون به مِي گروند بَاين نامه وَ هُم عَلَي صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ وَ ايشانند كه بَر هنگام نمازهای خود بَراسْتاد مِي كنند وَ هنگامهای آن مِي كوشند.

النوبة الثانية

قوله تعالى: وَ تِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَى قَوْمِهِ چون ابراهیم بر قوم خود حجت آورد که از دو گروه کدام یک بی‌بیم‌تر و با من سزاتر؟

او که يك خدای را پرستد؟ یا او که هزاران؟ او که خداوندی پرستد که قادر است و مالک نفع و ضرر؟ یا او که عاجزی را پرستد بی‌صفت؟ و نیز بر نمرود حجت آورد که رَبِّي الَّذِي يُحْيِي وَ يُمِيتُ تا آنجا که گفت: قَبِهْتَ الَّذِي كَفَرَ. چون این حجت‌های روشن بر ایشان آورد، ایشان بقول ابراهیم اقرار دادند، و حجت بر خود لازم شناختند. رَبِّ الْعَالَمِينَ گفت: آن حجت ما فرا ابراهیم نموده بودیم، و تلقین کردیم، و او را درآموختیم.

نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَنْ نَشَاءُ زید اسلم گفت: یعنی بالعلم، چنان که جای دیگر گفت: «وَ الَّذِينَ أَوْثُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ». قومی گفتند: این طبقات ثواب است در بهشت، چنان که آنجا گفت: لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ، هُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ، و گفتند: این رفع درجات در دنیا است پیغامبران را بمعجزات، و مؤمنانرا بکرامات، و توفیق طاعات، چنان که گفت: وَ رَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ. جای دیگر گفت: نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَنْ نَشَاءُ وَ فَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ. عاصم و حمزه و کسایی «نرفع درجات من نشاء» بتنویین خوانند. باقی «درجات من نشاء» با ضافت خوانند، و بمعنی هر دو یکسان اند. «إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ» فی امره «عَلِيمٌ» بخلقه.

وَ وَهَبْنَا لَهُ یعنی لایبراهیم إسحاق وَ یعقوب. رب العالمین ولد را هبه خواند در قرآن بچند جایگه، چنان که گفت: وَ وَهَبْنَا لِدَاوُدَ سُلَيْمَانَ، لِأَهَبَ لَكَ غُلَامًا زَكِيًّا، فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا. وَ وَهَبْنَا لَهُ إسحاق وَ یعقوب میگوید: ابراهیم را بخشیدیم اسحاق و یعقوب. یعقوب پسر اسحاق بود، و اسحاق پسر ابراهیم از ساره، و ابراهیم را هشت پسر بود. اسحاق پدر عبرانیان از ساره، و اسماعیل پدر تازیان از هاجر، و آن شش پسر دیگر از فطورا بنت یقطن الکنعانیة. و یعقوب پدر اسرائیلیان بود.

كُلًّا هَدَيْنَا یعنی للایمان و النبوة، «وَ نُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ» یعنی: من قبل ابراهیم و ولده. میگوید: پیش از ابراهیم و فرزندان وی نوح را راه نمودیم، و نبوت دادیم. «وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ» یعنی: و من ذریة نوح، و از فرزندان نوح. آن گه تفسیر کرد که ایشان که‌اند: داود، و هو داود بن ایشا، هفتم هفت پسر بود، کهینه ایشان، کشنده جالوت. و قصه وی معروف. و سلیمان پسر داود از زن اوریا زاده بود، و داود و سلیمان از سبط یهودا بودند، و ایوب، و میگویند ایوب از فرزندان روم بن عیص بن اسحاق بن ابراهیم بود، و در عصر خویش ملک بود، و ده پسر داشت از دختر میثا بن یوسف بن یعقوب، و در روزگار یوسف بود، و قصه وی معروف. و یوسف، و هو یوسف بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم، و فیه

قال رسول الله (ص):

ان الکریم بن الکریم بن الکریم یوسف بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم.

و موسی، و هو موسی بن عمران بن یصهر بن قاهث بن لاوی بن یعقوب و هارون اخوه اکبر منه سنا. وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ چنان که ابراهیم را بر توحید و ثبات وی بر دین خویش و حجت آوردن بر دشمن جزاء نیکو دادیم، و پاداش نیکو کردیم، که او را برگزیدیم و فرزندان پاک دادیم، و درجات وی برداشتیم، در نبوت و در ثواب طاعت با نیکوکاران هم چنان کنیم، و ایشان را جزاء نیکو دهیم.

وَ زَكَرِيَّا وَ يَحْيَى وَ عِيسَى وَ إِبْرَاهِيمَ قَوْمِي كَفْتَنَد: الياس، ادریس است، و این درست نیست که ربّ العزّة نسبت الياس درین آیت با نوح کرد، و از فرزندان نوح شمرد، و معلوم است که نوح از فرزندان ادریس بود. نوح بن لمك بن متوشلخ بن ادریس، الذی یقال له اخنوخ. و قول درست آنست که از فرزندان هارون بود، و هو الياس بن بشر بن فينخاص بن العيزار بن هارون بن عمران، كُلُّ مِنَ الصَّالِحِينَ.

وَ إِسْمَاعِيلَ وَ هُوَ ابْنُ إِبْرَاهِيمَ وَ النَّبِيُّ وَ هَبْ كَفْتَنَد: یسع شاگرد الياس بود. كعب كَفْتَنَد: یسع خضر است که موسی را علیه السلام معلم بود. یمان بن رباب كَفْتَنَد: یسع پسر اسحاق است پدر روم. حمزه و كسایبی و اللیسع خوانند بلام مشدد.

یعنی که نام وی لیسع است نه یسع، اما الف و لام زیادت در افزودند و مدغم کردند، چنان است که الف و لام بر قراءت حمزه و كسایبی زیادت است، و بر قراءت باقی الف و لام تعریف است. «يُؤْتِسَّ» و هو یونس بن متی، وی را دو نام است: ذو النون و یونس. گفته‌اند که: الياس و یسع و یونس در يك زمان بودند، و پس از ایشان باندك روزگار زکریا و یحیی و عیسی بودند. «وَ لُوطًا» و هو ابن عمّ ابراهیم، و اول من آمن به، «وَ كَلَّا فَضَلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ» ای فضلناهم بالنبوّة علی عالمی زمانهم.

وَ مِنْ آبَائِهِمْ این «من» تبعیض است یعنی: هدینا بعض آبائهم و ذریّاتهم.

میگوید: و از پدران ایشان که نامشان درین موضع نبرده‌اند از آدم و هود و صالح و ادریس و غیر ایشان، و نیز مؤمنان که در عهد آن پدران بر ملت ایشان بودند.

وَ ذُرِّيَّاتِهِمْ و از فرزندان این هاشده پیغامبر را که نامشان درین آیات برده‌اند، و نام آن فرزندان نبرده‌اند، «وَ إِخْوَانِهِمْ» و برادران ایشان که بر دین و ملت ایشان بوده‌اند. اینجا سخن منقطع شد، پس كَفْتَنَد: «وَ اجْتَبَيْنَاهُمْ» ای استخلصناهم بالنبوّة، مأخوذ من جبيت الماء فی الحوض اذا جمعته. «وَ هَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» یعنی الاسلام.

ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ ای دین الله الذی هم علیه. این است دین خدا و ملت بسزا که پیغامبران بر آن بودند، و خدای را عزّ و جلّ بدان پرستیدند، یعنی دین اسلام و ملت حنیفی. یَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ آن را که خواهد از بندگان خویش بآن راه نماید، و بر آن دارد، چنان که پیغامبران را بر آن داشت، و بآن راه نمود. و این آیت حجّتی ظاهر است بر قدریان، و وجه آن روشن.

وَ لَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ ما كانوا يَعْمَلُونَ قومی از اصحاب رای باین آیت تمسك کرده‌اند، و گفته‌اند: مرتد چون بدین اسلام باز گردد فرائض طاعت که در حال اسلام گزارده پیش از ردّت، قضا باید کرد، که آن همه بردت باطل گشت، که ربّ العزّة میگوید: وَ لَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ ما كانوا يَعْمَلُونَ ، و كذلك قوله تعالى: لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ، و این مذهب باطل است، و احتجاج ایشان باین آیت درست نیست، که آیت مجمل است، و در سورة البقرة مفسّر گفته که: وَ مَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ قِيمَتٌ وَ هُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ میگوید: کسی که مرتد گردد، و در ردّت بمیرد، اعمال وی باطل گردد. پس کسی که توبه کند، و باسلام باز آید، اعمال وی که در اسلام کرده بود حابط نگردد، و بر حال خویش بماند پس بر مرتد که باسلام باز آید جز قضاء آن عمل که در حال کفر از وی فائت گشته واجب نیست، و این آیت ایشان را حجّت نیست، و آیت مجمل جز بر وفق مفسّر راندن هیچ وجه نیست. پس بمدح پیغامبران باز آمد و بیان کرد که ایشان را چه داد، كَفْتَنَد: أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ این پیغامبران

نامبرده را میگوید، و آن مبهمان نام نبرده از آبا و ذریات، و قومی فراوان که در قرآن نام ایشان برده. «اولئک» ایشان آنند که دادیم ایشان را کتاب از آسمان فرو آمده، صحف ابراهیم و تورات موسی و انجیل عیسی و زبور داود. «وَ الْحُكْمَ وَ النَّبُوَّةَ» و علم دادیم و فهم و فقه ایشان را و نبوت.

فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هُوَ لَا يُفِيدُكُمْ وَ كَلْنَا بِهَا قَوْمًا لَيْسُوا بِكَافِرِينَ اگر اهل مکه بدان می‌کافر شوند و نپذیرند ما قومی را برگماشتیم از مهاجر و انصار که آن را پذیرفتند و تصدیق کردند، و بجان و دل باز گرفتند. «فَقَدْ وَكَلْنَا بِهَا» ای بالایمان بها. این همچنانست که جای دیگر گفت: «وَ أَرْزَمَهُمْ كَلِمَةَ النَّقْوَى». مجاهد گفت این عجم‌اند و فرس، که نادیده بجان و دل قبول کردند، و بغیب ایمان آوردند و تصدیق کردند.

مصطفی (ص) در حق ایشان میگوید: «لو كان الدين معلقا بالثريا لانا له رجال من ابناء فارس»، و عن ابن عمر، قال: قال رسول الله (ص): «لله عز و جل خیرتان من خلقه فی ارضه: قریش خیرة الله من العرب، و فارس خیرة الله من العجم».

پس سخن باز با پیغامبران برد، و در مدح ایشان بپرزود، و مصطفی را صلی الله علیه و سلم بستت و سیرت ایشان اقتدا فرمود، گفت: «أولئک الذین هدی الله ای هداهم الله، «فبهديهم» ای بسنتهم و سیرتهم بالصبر و الاحتساب، «اقتده» ابن عامر «اقتدهی» خواند بکسر هاء مشبع.

حمزه و کسای و یعقوب در وصل «ها» بیفکنند، و در وقف بسکون «ها» وقف کنند، و این «ها» هاء وقف گویند، چنان که: اخبره نقله، و هم ازین باب است: کتابیه، حسابیه، ما هیه. باقی قراء در وصل و در وقف بسکون ها خوانند. میگوید: یا محمد! سیرت انبای گیر، و بر پی ایشان رو، و در صبر کردن بر تکذیب و اذی دشمن چنان که ایشان صبر کردند، تا بمراد رسی، چنان که ایشان بمراد رسیدند. آنست که گفت: «فصبروا علی ما کذبوا و أودوا حتی أتاهم نصرنا». مفسران گفتند فقه این آیت آنست که هر چه از پیغامبران درست شود و ثابت گردد از اعمال و احکام، و معلوم شود که آن را پیغامبری دیگر و بکتابی دیگر نسخ نکردند، برین امت واجب است که آن را دین خود دانند، و اتباع آن کنند، بر مقتضی اینکه رب العزّة فرمود. فبهدهم اقتده.

«قل» یا محمد! «لا أسئلكم علیه» ای علی القرآن و تبلیغ الرّسالة «أجراً» ای جعلاً و رزقاً. «إن هو» ای ما هو یعنی محمد (ص)، و قيل القرآن «إلا ذکری للعالمین» موعظة للخلق اجمعین. و ما قدرُوا الله حق قدره این در شأن حی بن اخطب آمده از جهودان.

بدر صفیه مادر مؤمنان پیش رسول خدا آوردند او را، دستهای وی بر پشت بسته، بدنشان خویش قبیای دیبای خویش از بازوی خود میکند، و میگفت:

لعمرك ما لأم ابن اخطب نفسه و لكنه من يخذل الله يخذل.

رسول خدا (ص) سوگند بر وی داد که: بآن خدای که به طور سینا با موسی سخن گفت که در تورات خواندی که: «ان الله يبعث الحبر السمين».

گفت: خواندم گفت: آن تویی. او گفت: ما انزل الله علی موسی التوراة، و لا علی محمد القرآن، فأنزل الله عز و جل هذه الآية: و ما قدرُوا الله حق قدره ای ما علموا عظمة الله اذا اجترؤا علی تکذیبه، و جحد رسالته، «إذ قالوا»

بزرگی خدای شناختند که بر وی دلیری کردند، گفتند: «ما أنزل الله على بشر من شيء» فرو فرستاد الله هرگز بر هیچ مردم هیچ چیز. ابن عباس گفت: مالك بن الضيف بود که این آیت در شأن وی آمد رئیس جهودان و ربانی ایشان. چون این سخن بگفت، با قوم خویش شد. ایشان گفتند: ويليک ما هذا الذي بلغنا عنك؟ چیست اینکه بما رسید که تو گفتی: ما انزل الله على موسى التوراة، و ما انزل الله على بشر من شيء؟! جواب داد که مرا بخشم آوردند، و از سر غضب گفتم. پس جهودان وی را معزول کردند، و بجای وی کعب اشرف نشانند. و بروایتی دیگر از ابن عباس آیت مکی است، و در شأن مشرکان قریش فرو آمد، که قدرت الله را منکر بودند، و معجزات را رد کردند، و باین قول معنی «وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ» ای: و ما آمنوا ان الله على كل شيء قدير. عظمت الله شناختند، و جلال و بزرگواری وی ندانستند ایشان که معجزات را رد کردند، و قدرت الله از آن قاصر شناختند. محمد بن الكعب القرظی گفت: «وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ» لم يدروا كيف الله.

قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَىٰ بِمُوسَىٰ أَي مُحَمَّد! تو آن جهودان را که تنزیل ما را می جحد آرند، جواب ده: «مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ»؟ آن کیست که تورات که موسی آورد فرو فرستاد. «تُوراً» ای ضیاء «وَهُدًى لِلنَّاسِ» بیانا لبنی اسرائیل.

آن تورات که روشنایی دلهاست، و راه نمونی بنی اسرائیل «تَجْعَلُونَهَا قُرَاطِيسَ» ای تکتبونها فی دفاتر مقطعة حتی لا تكون مجموعة، لتخفوا منها ما شئتم، و لا يشعر بها العوام، فذلك قوله: «تُبْدُونَهَا وَتُحْفُونَ كَثِيرًا» میگوید تورات را در دفترها و قطعها پرکنده می نویسد، تا آنچه خود خواهید از آن پنهان کنید، چنان که آیت رجم و صفت و نعت محمد (ص) پنهان کردند، مگی و ابو عمر «و يجعلونه قراطيس يبدونها و يخفون» هر سه بیاء خوانند اخبار از غائب، چنانست که رب العزة مصطفی را صلی الله علیه و سلم خبر میکند از ایشان که عظمت الله شناختند، و بر خدا دلیری کردند، که کتاب را منکر شدند، و آن گه در تورات تحریف آوردند، که لختی از آن بپوشیدند.

باقی بناء خوانند بر مخاطبه، چنان که مصطفی (ص) با ایشان این میگوید بفرمان خدا: «و علمتم یا معشر الیهود علی لسان محمد ما لم تعلموا انتم و لا ابائکم فی التوراة، فضیعتموه و لم تنفعوا به. «قُلْ اللَّهُ» یا محمد! چون ایشان را پرسى که «مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ»؟ اگر ایشان جواب دهند، و انا تو جواب ده، گوی فرستنده آن کتاب الله است.

ثُمَّ ذَرَهُمْ این کلمه خذلان است میان تهاون و تهدید. گذار ایشان را تا در بازی خویش می روند. کسی که کاری کند که از آن نفعی و خیری نبود، گویند: وی ببازی و هرزه مشغول است. مفسران گفتند: «ثُمَّ ذَرَهُمْ فِي حَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ» همچنانست که جای دیگر گفت: وَ أَعْرَضُ عَنِ الْجَاهِلِينَ، فَأَعْرَضُ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا، فَأَعْرَضُ عَنْهُمْ. پس آن همه منسوخ گشت بآیت سیف.

وَ هَذَا كِتَابٌ آي: و هذا القرآن كتاب مبارك انزلناه. این قرآن کتابی مبارك است که ما فرود فرستادیم، کتابی پر آفرین و پر برکت، که خیر آن دایم، و نفع آن تمام، و برکت آن فراوان. موعظة خائفان، و رحمة مؤمنان، و شفيع عاصيان، و يادگار دوستان. «مُصَدِّقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ» یعنی يصدق ما قبله من الكتب التي انزلها الله على الانبياء، «و لينذر» يقول: انزلناه للبركة و الانذار. قراءت عامة قراء «لتنذر» بناء مخاطبه است، یعنی: لتنذر انت يا محمد! بما فی القرآن، و قراءت ابو بكر تنها بياء است یعنی: لينذر الكتاب، بحكم آنکه کتاب سبب انداز است، اسناد فعل بوی درست است، و ذلك في قوله: هذا بلاغ للناس و ليُنذروا به، و قال تعالى: إِنَّمَا أَنْذَرُكُمْ بِالْوَحْيِ، و في معناه قوله: هذا كتابنا

يَطِّقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ. و روا باشد که این فعل با الله برند جل جلاله یعنی: لينذر الله، كقوله: «لِيُنذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ». و لِئُنذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا أُمَّ الْقُرَىٰ مَكَّةَ اسْت، لِأَنَّهَا قِبْلَةُ الْخَلْقِ يُؤْمِنُهَا، و قِيلَ: لِأَنَّهَا أَسْلُ الْقُرَىٰ، و دَحِيثُ الْأَرْضِ مِنْ تَحْتِهَا، و قِيلَ: لِأَنَّهَا أَعْظَمُ الْقُرَىٰ شَأْنًا كَمَا سَمِيَ الدِّمَاغُ أُمَّ الرَّأْسِ. و مَنْ حَوْلَهَا شَهْرَاهَا دِيكْرٌ اسْت دَر رُوي زمين، يعنى لتنذر اهل مکه و اهل سائر الافق، برها و بحرها. و الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ يَعْنِي: يَصَدِّقُونَ بِالْبَعْثِ الَّذِي فِيهِ جَزَاءُ الْأَعْمَالِ، «يُؤْمِنُونَ بِهِ» اى: يَصَدِّقُونَ بِالْقُرْآنِ اِنَّهْ جَاءَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ. ثُمَّ نَعْتَهُمْ، فَقَالَ: «وَهُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ» عَلَيْهَا فِي مَوَاقِفِهَا لَا يَتْرَكُونَهَا.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: وَ تِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَىٰ قَوْمِهِ حَجَّتْ خَدَاوَنَدِ عَزَّ وَ جَلَّ بَرِينَ أُمَّتٍ دُو چيز اسْت: يَكِي مُصْطَفَىٰ بِيغَامِبِرٍ اَوْ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلِمَ، دِيكْرٌ قُرْآنِ كَلَامِ اَوْ. مُصْطَفَىٰ رَا كَقَوْلِهِ: قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ. قُرْآنِ رَا كَقَوْلِهِ: قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ. مُصْطَفَىٰ (ص) چِرَاغِ جِهَانِيَانِ، وَ جَمَالِ جِهَانِ، وَ شَفِيعِ عَاصِيَانِ، وَ پِنَاهِ مَفْلَسَانِ. قُرْآنِ يَادِگَارِ مُؤْمِنَانِ، وَ مَوْعِظَتِ عَاصِيَانِ، وَ اِنْسِ جَانِ دُوسْتَانِ. مُصْطَفَىٰ حَجَّتْ خَدَا اسْت كِه مِيگُويَدِ جَلَّ ذِكْرُه: حَتَّىٰ تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ رَسُولٌ مِنَ اللَّهِ، وَ اَزْ اَن رُوي حَجَّتْ اسْت كِه بَشَرِي اسْت هَمْچُونِ ايشانِ بَصُورَتِ، وَ اَن كِه نِه چُونِ ايشانِ بَخَاصِيَّتِ.

يا محمد! از آنجا که صورت است همی گوی: «لست كأحدكم». کجا بود بشری که بیک ساعت او را از مسجد حرام بمسجد اقصی برند! و از آنجا باآسمان دنیا! و از آنجا به سدره منتهی و افق اعلی! و بنمایند او را آیات کبری! و جنات مأوی و طوبی و زلفی و دیدار مولی! کجا بود بشری نه نویسنده و نه خواننده، و هرگز پیش هیچ معلم ننشسته، و آن گه علم اولین و آخرین دانسته، و از اسرار هفت آسمان و هفت زمین خبر داده؟! آری که در کتاب قدم و در دبیرستان ازل بسی بوده، و لباس فضل پوشیده، و کأس لطف نوشیده که: «آدبني ربّي فأحسن تأديبي». از آنجاست که در صحیفه موجودات يك نظر مطالعه کرد، و این خبر باز داد که: «زويت للارض فأريت مشارقها و مغاربها». ساکنان حضرت جبروت و مقدسان ملاً اعلی همی بیک بار آواز برآوردند که: اى سيد ثقلين! و اى مهتر خافقين! هیچ روی آن دارد که از آن دبیرستان قدم، و از آن لوح حقیقت خبری بازدهی؟! لفظی بگویی که ما نیز طالبان ايم، سوخته يك لمحت، و تشنه يك شربت. جواب درد آن طالبان و تشنگان از نطق مقدس وی این بود که: «لا يطلع عليه ملك مقرب و لا نبي مرسل».

آشيان آشنایى و دبیرستان درد ما جز قبه قاب قوسین نیست، و بر تابنده این شربت جز حوصله درد ما نیست:

ما را ز جهانیان شماری دگر است در سر بجز از باده خماری دگر است!

فرمان آمد که اى پاكمان مملكت! و اى نقطه‌های عصمت! اى آدم! و اى نوح! اى ابراهيم! و اسحاق و يعقوب! كه عزت قرآن بهدايت و نبوت شما گواهی میدهد كه: كَلَّا هَدَيْنَا وَ نُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ. اى شما كه ذريه نوح ايد: داود و سليمان و ايوب و يوسف و موسى و هارون، كه جلال قرآن شما را مينوازد كه: وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ. اى زكريا و يحيى و عيسى و الياس! كه از آن درگاه بى‌نهایت خلعت صلاحيت و پيروزي يافتيد كه «كُلُّ مِنَ الصَّالِحِينَ». اى اسماعيل! و اى يسع! و اى يونس و لوط! كه بر جهانیان دست شرف برديد باین توقيح فضل كه بر منشور نبوت شما زدند كه:

«كُنَّا فَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ». ای پدران و فرزندان ایشان! آنان که نام بردیم و ایشان که نبردیم، چه طمع دارید که بروز دولت خاتم پیغامبران خواهید رسیدن؟

یا غبار نعل مرکب او در خواهید یافتن؟! هیئات! شش هزار سال این پیغامبران را پیشی دادند که شما مرکبها برانید، و منزلها باز برید، که آن سید چون قدم در مملکت نهد، بیک میدان شش هزار ساله راه باز برد، و در پیش افتد، که «نحن الآخرون السابقون».

پس چون مهتر قدم در مملکت نهاد، و از چهار گوشه عالم آواز برآمد که: جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ، و بیک میدان منازل و مراحل شش هزار ساله برید، پیغامبران بشتاب مرکبها دوانیدند، تا بو که بدو در رسند. سید بخانه امّ هانی فرو شد. ایشان بر عتبه آن درگاه عین انتظار گشته که آواز کوس: «نَمَّ دَنَا فَتَدَلَّى» از قاب قوسین و سرادقات عرش مجید شنیدند.

ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ إِنَّ فَضْلَ خُدا وَ لُطْفَ خُدا است، او را داد که خود خواست، نه هر که رفت بمنزل رسید، نه هر که رسید دوست دید. او رسید که در خود برسید، و او دید که در ازل روز قبضه هم او دید. أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمْ أَقْتَدَهُ هر که نه در خدمت پیری است یا در بند استادی، یا در مرافقت رفیقی، یا در صحبت مهتری، وی بر شرف هلاک است بی استاد و بی رفیق. خود رست است و از خود رست چیزی ناید. اقتدا را کسی شاید، و مهتری کسی را برازد، که صحبت مهتران و پرورش ایشان یافته بود، و برکات نظر ایشان بوی رسیده بود. نه بینی که رسول خدا (ص) چون ابو بکر و عمر را از میان صحابه برگزید، و بخود نزدیک گردانید، باین شرف که ایشان را داد که: «هما منى بمنزلة السَّمْعِ وَ الْبَصَرِ»، چون اثر نظر و صحبت خود در ایشان بدید، ایشان را بمنزلت اقتدا رسانید، گفت: «اقتدوا بالذین من بعدى ابى بکر و عمر»، و نیز گفت قومی دیگر را که: «طوبى لمن رآنى، فاز من اثر فيه رؤيتى».

وَ مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ اى ما عرفوه حق معرفته، و ما وصفوه حق وصفه، و ما عظموه حق تعظيمه. کس او را بسزای او نشناخت. کس او را بسزای او ندانست.

وَ لَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا، «وَ مَا أُوتِيْتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيْلًا» جَلَّتِ الْاِحْدِيَّةُ، فَأَتَى بِالْوَجُوْدِ! وَ تَقَدَّسَتْ الصَّمْدِيَّةُ، فَكَيْفِ الْوَصُوْلِ! يَعْلَمُ، وَ لَكِنْ الْاِحَاظَةُ فِى الْعِلْمِ بِهٖ مَحَالٌ، وَ يَرِى وَ لَكِنْ

الادراك فى وصفه مستحيل، و يعرف و لكن الاشراف فى نعته غير صحيح. صفت و قدر خویش برداشت تا هیچ عزیز بعزّ او نرسید، و هیچ فهم حدّ او در نیافت، و هیچ دانا قدر او ندانست. آب و خاک را با لم یزل و لا یزال چه آشنایی! قدم را با حدوث چه مناسبت! حق باقی در رسم فانی کی پیوندد! سزا در ناسزا کی بندد! مأسور تلوین بهیئت تمکین کی رسد!

گر حضرت لطفش را اغیار بکارستی      عشاق جمالش را امید وصالستی  
ممکن شودی جستن گر روی طلب بودی      معلوم شدى آخر گر روی سؤالستی

قُلْ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ اى بلیغ است بحقیقت تفرید، و نقطه جمع، همّت یگانه کردن و حق را یکتا شناختن، و از غیر وی با او پرداختن. «قُلْ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ» دل فاسوی او دار، و غیر او فرو گذار. گرفتار مهر او و غیر او چه کار!



دنیا و آخرت در پیش این کار همچون دیوار، دم زدن ازین حدیث عارف را نیست جز عیب و عار! قال الشبلی لبعض اصحابه: عليك بالله، و دع ما سواه، و كن معه، و قل الله ثم درهم في خوضهم يلعبون.

## ۱۲ النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ مَنْ أَظْلَمُ و کیست ستمکارتر بر خود مِمَّنْ افتری علی الله کذباً از آن کس که دروغ نهد بر خدای او قَالَ أوحیَ إِلَیَّ یا گوید که پیغام کردند بمن و لَمْ یُوحَ إِلَیْهِ شَیْءٌ و بوی هیچ پیغام نکرده‌اند و مَنْ قَالَ و از آن کس که گوید: سَأَنْزِلُ مِثْلَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ من قرآن فرو فرستم هم چنان که الله فرو فرستاد و لَوْ تَرَى و اگر تو بینی إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ آن گه که ستمکاران خویشتن در سكرات مرگ باشند و الْمَلَائِكَةُ بَاسِطُوا أَيْدِيَهُمْ و فریشتگان دستها گسترده بایشان بزخم أَخْرَجُوا أَنْفُسَكُمْ گویند ایشان را که بیرون دهید جانهای خویش. الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ امروز آن روز است که پاداش دهند شما را عَذَابَ الْهُونِ عذاب خواری بما كُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ بَأْسًا چه میگفتید بر خدای غَيْرَ الْحَقِّ از ناسزا و ناراست و كُنْتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ (۹۳) و از سخنان وی می‌گردن کشیدید.

و لَقَدْ جِئْتُمْنَا فُرَادَى بما که آمدید تنها و یگانه آمدید کَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ و چنان که شما را اول آفریدیم چنان آمدید و تَرَكْتُمْ مَا خَوَّلْنَاكُمْ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ و به پس باز گذاشتید آنچه شما را داده بودیم از خول و خدم و حشم و ما نَرَى مَعَكُمْ و نمی‌بینیم با شما شُعَاعَكُمْ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَن شَفِيعَانِ که می گفتید بدروغ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَاءُ که ایشان در شما بخداوندی انبازان‌اند لَقَدْ نَقَطَعَ بَيْنَكُمْ أَن تَوَاصَلَ و تعاطف پیوند و مهر که میان شما بود ببرید و پاره گشت و ضَلَّ عَنْكُمْ مَا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ (۹۴) آنچه میگفتید بدروغ که درین روز شما را فریادرس‌اند و یار.

إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ اللَّهُ است که شکافنده تخم است و النَّوَى و شکافنده سفال است تا از وی درخت بیرون آید يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ و مُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ می‌بیرون آرد زنده از مرده و بیرون آورده مرده است از زنده ذلکم الله آن خداوند شما است الله، که آن میکند فَأَنى تُوقُونَ (۹۵) از وی شما را چون می‌برگردانند! فَالِقُ الْبَصْبِجِ شکافنده روز است از شب و جَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا و کننده شب جای آرام و الشَّمْسُ و القمرَ حُسْبَانًا و خورشید و ماه را شماری ساخت ذلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ (۹۶) آن باز انداخته و ساخته اوست که توانایی است دانا.

و هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ او آنست که شما را ستارگان آفرید لِتَهْتَدُوا بها تا شما راه برید بآن فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ و الْبَحْرِ در تاریکی دریا و بیابان قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ باز گشادیم سخنان خویش و هویدا کردیم لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (۹۷) ایشان را که میدانند.

و هُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ و او آنست که بیافرید شما را مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ از يك تن یگانه فَمُسْتَقَرٌّ و مُسْتَوْدَعٌ آن گه گاه مستودع باشید در صلب پدر بودیعت نهاده، گاه در رحم مادر آرام گرفته قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ باز گشادیم سخنان خویش و آشکارا کردیم لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ (۹۸) قومی را که می‌دریایند.

و هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً او آنست که فرو فرستاد از آسمان آبی فَأَخْرَجْنَا بِهِ تا بیرون آوردیم بآن نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ رستها از خاک از هر چیز فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ بِيرونی از آن خَاكٍ خَضِرًا نَبَاتِي سبز نُخْرَجُ مِنْهُ می‌بیرون آریم از آن خوشه سبز حَبًّا مُتْرَاكِبًا تخمی بر هم نشسته و در هم رسته و مِنَ النَّخْلِ و از خرما بن مِنْ طَلْعِهَا از مزغ آن قِنَوَانٌ شاخهای سر در آورده دَانِيَّةٌ نَزْدِيكٌ بدست چیننده و جَنَاتٍ مِنْ أَعْنَابٍ و رزاق از انگورها و الزَّيْتُونِ و الرُّمَّانِ و زیتون و انار مُشْتَبِهًا چون هم در رنگ و لون و غَيْرَ مُتَشَابِهٍ و نه چون هم بطعم و ذوق انظُرُوا إِلَى ثَمَرِهِ درنگرید بمیوه آن

إذا أثمرَ أن گه که میوه آرد و یَعِهِ و یَبْخْتِن و فرا رسیدن آن. إِنَّ فِي ذَلِكُمْ لآيَاتٍ در آن نشانه‌های پیدا است که کردگار یکتا است لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ گروهی را که می‌گروند.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا این آیه به مدینه فرو آمد در شأن مسیلمة بن حبیب الکذاب ابو المنذر الحنفی. کافران او را رحمن تهامه می‌خواندند. دو کس فرستاد از مردمان خویش برسول خدا (ص). رسول ایشان را گفت: «ا تشهد أن مسیلمة نبی؟» فقال: نعم. فقال (ص): «لو لا ان الرّسل لا تقتل لضربت اعناقكما».

دو کذاب خاستند بروزگار رسول خدا، و دعوی پیغامبری کردند: یکی کذاب یمامه، مسیلمه، و دیگر کذاب صنعا، اسود العبسی. رسول خدا گفت: در خواب مرا چنان نمودند که دو سوار زرین در دست من بودی، و من در آن غمگین و اندوهگن گشتم. وحی آمدی بمن که باد در آن دم. باد در آن دمیدی، و هر دو از من بیریدندی. پس من تأویل نهادم که: آن هر دو دست او رنجن زرین آن دو کذاب اند که من در میان ایشان بودم، و در روزگار ایشان: یکی کذاب یمامه، و دیگر کذاب صنعا. قتاده گفت: این آیت در شأن هر دو کذاب فرو آمد.

وَ مَنْ قَالَ سَأُنزِلُ مِثْلَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ این یکی عبد الله بن سعد بن ابی سرح القرشی است از بنی عامر بن لوی هام شیره عثمان عفان، لختی از قرآن و وحی بنوشت با ملاء رسول خدا (ص)، و گاه گاه از خواتیم آیت که نامهای خداوند است عز و جل، چیز چیز تبدیل می‌کرد. «عَزِيزٌ حَكِيمٌ» «علیم حکیم» مینوشت، و آنچه باین ماند، و رسول خدا (ص) آن را میدید و خاموش میبود، و تغییر نمی‌کرد.

عبد الله بسکوت رسول (ص) بشك افتاد در ایمان خویش، که اگر راست می‌گوید که وحی است چرا تغییر نمی‌فرماید چون می‌بیند که من تبدیل می‌کنم؟ و ذلك ائه کان (ص) امیًا لا یکتب. پس مرتد شد، و به مکه بازگشت و گفت: «سَأُنزِلُ مِثْلَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ».

من قرآن فرو فرستم یعنی گویم، چنان که الله فرو فرستاد.

و گفته‌اند که چون این آیت آمد که: وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ رسول خدا املا می‌کرد، و وی مینوشت. چون اینجا رسید که: ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ عبد الله تعجب کرد از تفضیل خلقت آدمی بر آن ترتیب و بر آن نظم، و از سر آن تعجب گفت: «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ». رسول خدا (ص) گفت: «اكتبها فهذا نزلت».

عبد الله آن ساعت بشك افتاد، گفت: لئن كان محمد صادقاً، لقد اوحى الىّ كما اوحى اليه، و لئن كان كاذباً لقد قلت كما قال، و از آن پس کافر گشت و بمکه باز شد. رسول خدا (ص) وی را گفت: «لا تقبله الارض»، فقال ابو طلحة: اتيت الارض التي مات فيها، فوجدته منبؤذا، فقلت: ما شأن هذا؟ فقالوا: دفناه فلم تقبله الارض.

عکرمه گفت: این آیت در شأن النضر بن الحارث آمد که معارضه قرآن می‌کرد. در معارضه سوره و النازعات گفت: «و الطّاحنات طحنا، و العاجنات عجنا، فالخابزات خبزا، فاللواقمات لقما. چون این معارضه با رسول خدا (ص) رسید، از غثائت و رکاکت این سخن همه بخندیدند. یکی از صحابه گفت: هلا تمّ السورة؟ چرا سوره تمام نکرد؟ گفتند: تمامی در چیست؟ گفت: فالخازيات خزيا. فأضحك الحاضرين و السامعين. و این نضر حارث همانست که میگفت: «لَوْ نَشَأُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا» اگر خواهیم ما نیز قرآن همچین فرو نهیم و بگوئیم، و گفت. و معارضه وی این بود که رفت.

وَ لَوْ تَرَى إِذِ الظّالِمُونَ این کلمتی است از کلمات تعظیم و تعجیب، نه در موضع شك. می‌گوید: اگر تو بینی ای محمد

آن گه که این کافران و مشرکان در سكرات و شدائد و احوال مرگ باشند، وَ الْمَلَائِكَةُ بَاسِطُوا أَيْدِيَهُمْ مَلَانِكُهُ اَيْنَا مَلِكِ الْمَوْتِ اسْتِ و اعوان وى، و آن فریشتگان دست بعذاب بايشان فرا داشته، چنان که جای دیگر گفت: «يَضْرِبُونَ وُجُوهُهُمْ وَ اَنْبَارَهُمْ». «أَخْرَجُوا أَنْفُسَكُمْ» اَيْنَا قَوْلِ مَضْمَرِ اسْتِ، يعنى: يقولون لهم اخرجوا انفسكم اى ارواحكم. ايشان را گویند بتعريف و کره: بیرون دهید جانهای خویش. مصطفى (ص) گفت: آن مرگ که آسانتر بود همچون خسك است که در پشم شتر آویزد، چه ممکن بود که آن باسانی از وى بیرون آید.

عمر خطاب از كعب احبار پرسید که: تو جان كندن چگونه دانى؟ گفت: چنان که شاخى پر خار در درون كسى كند، و هر خارى در رگى آویزد، و مردى قوی آن خار میکشد. و در خبر است که بوقت وفاة موسى (ع) رب العزة او را گفت: خویشتن را در مرگ چون یافتى؟ گفت: چون مرغ زنده که بریان كند، نه قوت دارد که بپرد، نه بمیرد تا برهد. أَخْرَجُوا أَنْفُسَكُمْ روا باشد که این سخن در قیامت با ايشان گویند بر سبیل توبیخ، يعنى: خَلَّصُوا أَنْفُسَكُمْ مِنَ الْعَذَابِ، اى: لستم تقدرن على الخلاص.

الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ اى الْعَذَابِ الَّذِى يَقَعُ بِهِ الْهُونُ الشَّدِيدِ. «بِمَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ» من انه اوحى اليكم و لم يوح. «وَ كُنْتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ» اى تَتَكَبَّرُونَ عَلَى الْإِيمَانِ بِالْقُرْآنِ. و قيل: عن فريضة الله و القيام بها. قال النبى (ص): «من سجد لله سجدة فقد برىء من الكبر».

وَ لَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَى جَمْعِ فَرِيدٍ اسْتِ، كَقَرِينٍ وَ قُرْآنَى، وَ رَدِيفٍ وَ رَدَافَى.

يقال فرد الرّجل يفرد فرودا فهو فارد، اذا تفرّد، و رجل افرد و امراة فراء، اذا لم يكن لها اخ. وَ لَقَدْ جِئْتُمُونَا اَيْنِ دَرِ قِيَامَتِ بَا كَافِرَانِ كَوِينِدِ كِهْ شَمَا بَاخَرْتِ تَنهَا آمَدِيدِ بى مال و بى جفت و بى فرزند، يگانه بى هيچ كس، حفاة عراة غرلا، برهنه بى هيچ چيز. كما خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ هَمْ بَرِ اَنْ خَلَقْتِ اَوَّلِ كِهْ دَرِ دُنْيَا آمَدِيدِ، يعنى که بعث شما همچون خلق شما، و نشأة ثانيه همچون نشأة اولى.

روى عن ابو هريرة قال: قال النبى (ص): «تنشق الارض عنكم، فأنا اول من تنشق عنه الارض، فتنسلون سراعا الى ربكم على سنّ الثلاثين مهطعين الى الذاعى، فتوقفون فى موقف واحد سبعين عاما حفاة عراة غرلا بهما، لا ينظر اليكم، و لا يقضى بينكم».

فِيْبِكِ الْخَلَائِقِ حَتَّى يَنْقَطِعَ الدَّمُ وَ يَلْحَمَهُمُ الْعَرَقُ.

و روى ان عائشة قرأت: «وَ لَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَى كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ»، فقالت: يا رسول الله واسوأتاه! ان الرجال و النساء يحشرون جميعا، ينظر بعضهم الى سواة بعض! فقال رسول الله (ص): «لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ»، لا ينظر الرجال الى الرجال، و لا النساء الى النساء، شغل بعضهم عن بعض.

وَ تَرَكْتُمْ مَا حَولَانَاكُمْ وَ راءَ ظُهُورِكُمْ اى مَلِكِنَاكُمْ وَ اعْطَيْنَاكُمْ مِنَ الْعَبِيدِ وَ الْمَالِ وَ الْمَوَاشِى، وَ مَا نَرى مَعَكُمْ شَفَعَاءَكُمْ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَاءُ اى فى خَلْقِكُمْ شُرَكَاءُ. اَيْنِ جَوَابِ نَضْرِ حَارِثِ اسْتِ و مَشْرِكَانِ عَرَبِ، كِهْ مِيْكَفْتَنْدِ: «هُؤَلَاءِ شَفَعَاءُنَا عِنْدَ اللَّهِ». رب العزة گفت: نمى بينم با شما آن شفيعان که بدروغ ميگفتند که آن ما را انبازاناند در آفرينش شما. لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ نَافِعٌ وَ كَسَائِبِى وَ حَفْصِى اَزِ عَاصِمِ «بَيْنَكُمْ» بِنَصَبِ خَوَانَنْدِ، وَ هُوَ نَصَبٌ عَلَى الظَّرْفِ باقى برفع خوانند، يعنى تَقَطَّعَ وَ صِلَكُمْ الَّذِى كُنْتُمْ تَتَوَاصَلُونَ بِهِ فى الدُّنْيَا. ميگويد: پاره گشت و ببرىد ميان شما. همانست که که جای دیگر گفت: «تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ». «وَ ضَلَّ عَنْكُمْ» اى: فى الآخرة، «مَا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ» فى الدنيا بأنه مع

اللّٰهُ شَرِيكَ.

إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ أَي: شاقه. فالقت الشيء ای: شققته، و کلمنی من فلق فيه ای من شقه. و گفته‌اند: فلق نامی است همه خلق را، لأن الخلق کله عن انفلاق یكون. و از علی بن ابی طالب (ع) آرنده که سوگند وی بیشتر این بود: «لا و الذی فلق الحبة و برأ النسمة».

مقاتل گفت: «إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ» ای البرّ و الشعیر و الذرة و الحبوب كلها. «وَالنَّوَى» یعنی کل ثمره لها نوى كالخوخ و المشمش و الغبیراء و الاجاص و ما كان من الثمار لها نوى، و فوقه ثمره، و هذا یأتی علی کل ما اخرجت الارض.

يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ می‌بیرون آرد آدمی زنده و چهار پای زنده از نطفه مرده، و همچنين مرغ زنده از خایه مرده. و مُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ و بیرون آرنده مرده از زنده، یعنی نطفه مرده از حیوان زنده و خایه مرده از مرغ زنده. و یقال: «يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ» یعنی السنبله من الحبة، «و مُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ» یعنی الحب من السنبله. می‌بیرون آرد خوشه تازه از دانه خشک، و بیرون آرد دانه خشک از خوشه تازه و نبات تازه. و قیل: یخرج المؤمن من الکافر، و الکافر من المؤمن. «ذَلِكُمْ اللَّهُ» الذی فعل هذه الاشياء التي تشاهدونها ربکم، «فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ» فمن این تصرفون عن الحق بعد هذا البیان؟! فالِقُ الْإِصْبَاحِ قراءت حسن بصری است، فالِقُ الْإِصْبَاحِ یعنی که شکافنده روز است از شب. اصباح مصدر است مراد بآن اسم، چنان که حسن خوانده، و عرب گاه گاه مصدر اسم سازند، چنان که در صدر سورة الزمر است تنزیل یعنی منزل. و جاعل اللیل سکنا کوفی «وَجَعَلَ اللَّيْلَ» خواند بر فعل ماضی، یعنی: جعل اللیل سکنا لخلقها. شب آرامگاه خلق ساخت، تا در آن بیاسایند از رنجها و تعبها که بروز کشیده‌اند، و یقال: کلّ ما سکنت الیه من بیت و أهل و وطن، فهو سکن. و کان من دعاء النبی (ص): «اللهم فالق الاصباح و جاعل اللیل سکنا، اقض عنی الدین، و متّعنی بسمعی و بصری، و قوتی فی سبیلک».

وَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرَ حُسْبَانًا أَي: جعل الشمس و القمر حسبانا. حسبانا خواهی نعت نه، خواهی بنزع صفت، چنان که آنجا گفت: «الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ حُسْبَانًا».

اینجا «با» بیوکند، و معنی همانست. میگوید: خورشید و ماه را شماری ساخت. آن را دو معنی گفته‌اند: یکی آنکه خود بشمار می‌روند، و دیگر آنکه شما را عیارند و قانون.

و حسبان مصدر است همچون رجحان و نقصان، و روا باشد که جمع حساب بود همچون شهاب و شهبان و رکاب و رکبان. یقول: و جعل الشمس و القمر بحساب لا یجاوزانه فیما یدوران فی حساب حتی ینتهیا الی اقصى منازلهما لتعلموا عدد السنین و الحساب. «ذَلِكْ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ» العزیز فی ملکه ب صنع ما اراد، العلیم بما قدر من خلقه. وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ ستارگان آسمان قسمی سیارات‌اند و قسمی ثوابت. سیارات بر روی فلك سیر میکنند، و ثوابت همچون قنديلها از فلك درآویخته. میگوید: این ستاره‌ها بدان آفریدم تا بآن نماز خویش را قبله سازید، و رفتن خویش را راه شناسید، و انقضاء فصول سال دانید. قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ أَي قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ بِذَلِكَ، و وقفنا العباد علیها، لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ يعلمون ما اراد الله بذلك من الدلالة علی توحیده، و أن الله واحد لا شریک له.

وَ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ معنی انشاء آفریدن است بابتداء، بی سببی که آن را واجب کند، و بی مثالی و

بی‌عیاری که بوی استعانت کند، و این جز وصف کردگار قدیم و توانای حکیم نیست، که همه را بغیری حاجت است تا بوی استعانت کند. او را جل جلاله بکس نیاز نیست، و حاجت باستعانت نیست. «مَنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ» یعنی خلقکم من آدم وحده، فانّ حواء ایضا خلقت من ضلع من اضلاعه، فصار جميع الناس منه. میگوید: شما را همه از يك تن یگانه آفریدم، و آن يك تن آدم است، که جفت وی حواء هم از آدم است، که از استخوان پهلوی وی آفریده. پس هر چه مردم است، همه از او آفریده. آن گه گفت: «فَمُسْتَقَرٌّ» قراءت ابن کثیر و ابو عمرو بکسر قاف است یعنی: فمکنم مستقرّ و منکم مستودع. میگوید: گاه مستقر بید در رحم مادر، آنجا آرام گرفته، و گاه مستودع بید در صلب پدر، آنجا بودیعت نهاده. قراءت باقی قراء بفتح قاف است یعنی: فلکم مستقر و لکم مستودع، میگوید: شما را از يك تن بیافرید، و آن گه شما را آرامگاهی است و دیعت جای. گاهی درین و دیعت جای نهاده، و گاهی در آن آرامگاه آرمیده. و دیعت گاه دنیا است، آدمی در آن آرمیده تا ابد: «إِلَى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ». حسن بصری را از این آیت پرسیدند. جواب داد که: المستقرّ من مات، و المستودع انتم، آن گه گفت: یا ابن آدم انت و دیعة فی اهلك، و یوشك ان تلحق بصاحبك، و أنشد قول لبيد:

و لا المال و الاهلون الا و دائع و لا بدّ یوما ان تردّ الودائع

از ابن عباس روایت کردند که گفت: مستقرّ ما قد خلق، و مستودع عند الله ما لم یخلق بعد. مستقرّ آنست که وی را آفریدند، و در دنیا آمد، و دنیا او را آرامگاه است، چنان که گفت: «وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ»، و مستودع آنست که در علم خدا است که خواهد بود، و او را خواهد آفرید. سعید جبیر گفت: ابن عباس پرسید که زن خواستی یا ابن جبیر؟ گفتم: لا، و ما ارید ذلك یومی هذا. گفتم: نخواستم، و درین روز که منم سر آن ندارم که زن خواهم. گفتا: آن گه دست بر پشت من زد، و گفت: اما انه مع ذاك ما كان من مستودع فی ظهرک فسیخرج. «قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ» بیّنّاها و فصلنا بعضها من بعض، «لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ» عن الله ما بیّن لهم.

وَ هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً رَبَّ الْعِزَّةِ جَلَّ جَلَالُهُ خَبَرَ مِيْدهد از صنع خویش، و بندگان را دلالت میکند بر وحدانیت خویش، و بر رهیگان منت مینهد برین نعمتهای ریزان و نواختههای بیکران. میگوید: او آن خداوند است که از آسمان آبی فرو فرستاد، یعنی باران که در آن آب هم حیات است و هم برکت و هم طهارت و هم رحمت. حیات آنست که گفت: «وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ»، برکت آنست که گفت: «وَنَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُّبَارَكًا، وَ طَهَّارًا» گفت: «وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا»، و رحمت را گفت: «يُنزِلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا وَ يَنْسُرُ رَحْمَتَهُ». فَأَخْرَجْنَا بِهِ یعنی بالماء نبات كل شيء این را دو معنی گفته‌اند: یکی فأخرجنا به رزق كل شيء. جای دیگر میگوید: وَ فِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ رَوْزِي شما در آسمانست یعنی در آن باران که از آسمان آید، و بآن نبات زمین برآید، و خلق از آن روزی خوردند. معنی دیگر آنست که: فأخرجنا بالماء نبات كل صنف من النباتات.

بیرون آوردیم بآن آب نباتی از زمین از هر صنفی و لونی از انواع حبوب و صنوف اشجار و الوان ثمار. آن گه تفصیل داد، گفت: «فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ» یعنی: من الماء، و قيل: من النباتات، «حَضِرًا» یعنی: اخضر. يقال: اخضر فهو اخضر و خضر، كما يقال: اعور، فهو اعور و عور. میگوید: بیرون آوردیم از آن آب و از آن نبات، برگ سبز و خوشه سبز. حَبًّا مُتْرَاكِبًا ركب بعضه بعضا فی سنبله. تخمی بر هم نشسته، و دانه‌ای درهم رسته، و آن گندم است و

جو و گاورس و کنجید و بزرکتان و امثال آن. بعضی از آن آرد آید طعمه آدمی را، و تخم بود نبات زمین را، و بعضی از آن روغن آید هم طعام را و هم روشنایی را، و تخم بود نبات را و افزودن را. همانست که رب العزة گفت جایها در قرآن: أَحْيَيْنَاهَا وَ أَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ، فَأَنْبَتْنَا بِهِ جَنَّاتٍ وَ حَبَّ الْحَصِيدِ، وَ الْحَبُّ ذُو الْعَصْفِ وَ الرِّيحَانُ. ثم قال: وَ مِنَ النَّخْلِ مِنْ طَلْعِهَا قِنْوَانٌ دَانِيَةٌ يَعْنِي وَ أَخْرَجْنَا مِنَ الْمَاءِ، بِيْرُونَ أَوْرِدِيم بَانَ آب از درخت خرما، «مِنْ طَلْعِهَا» یعنی: اوّل ما يطلع منها. طلع آنست که از مزغ درخت آغاز کند، و بیرون آید، و قنوان آن شاخها است که از طلع برآمده، و سر در زیر آورده، و میوه از آن رسته، و در هم نشسته، «دانیة» صفت قنوان است، یعنی که: بزمین نزدیک است و بدست چننده آسان. زجاج گفت: منها دانية و منها بعيدة، فاجتزء بذكر القريية عن ذكر البعيدة، لدلالة الكلام عليه، كقوله تعالى و تقدس: سَرَابِيلٌ تَقِيكُمُ الْحَرَّ، و لم يقل: تَقِيكُمُ الْبَرْدَ، لأن في الكلام دليلا على انها تقى البرد، لأن ما ستر من الحر، ستر من البرد. و «جَنَاتٍ» ای: اخرجنا بالماء جنات، و هي البساتين. و سمى البستان جنة، و كل نبت متكاثف يستر بعضه بعضا فهو جنة، مشتق من جنتت الشيء، اذا سترته. میگوید: بیرون آید بآن آب بستانها و رزانی از این انگورها و زیتون و انار. این دو درخت را از میان میوهها جدا کرد از بهر آنکه از درختان این دو درخت لطیفتر است و طرفهتر. این دو درخت است از میوهدارها که شاخهای آن از برگ هموار پر بود. یکی از خار می‌بیاید، یکی از سنگ. آنکه از سنگ بیرون آید می‌روغن دهد، و آنکه از خار می‌بیرون آید از چوب تلخ می‌نوش دهد، مشتبهای فی الالوان و غیر متشابه فی الطعوم، مشتبهای فی الطعوم و غیر متشابه فی الالوان. دو انار هم رنگ یکی ترش و یکی شیرین، برنگ و دانه و پوست چون هم، یکی چنان و یکی چنین.

«انظروا إلى ثمره إذا أثمرَ وَ يَنْعِهِ» این نظر استدلال و عبرتست. میگوید: بنظر عبرت درین میوهها نگرید که اول چون منعقد گردد! و بآخر چون فرا رسد! قراءت حمزه و کسایی «الی ثمره» بضمّین، و هو جمع الجمع، يقال: ثمره، و جمع الثمرة ثمار و جمع الثمار ثمر، و مثله اكمة و آكام و اكم. باقی قراءت بفتحین خوانند «الی ثمره»، و هو جمع الثمرة، مثل قصبه و قصب. و معنی «ینع» پختن است و فرا رسیدن. يقال: ینع الثمر بینع ینعا و ینوعا، و أینع یونع ایناعا. و روا باشد که «ینع» جمع یانع نهند مثل تاجر و تجر، و یانع میوه پخته فرا رسیده بود، و در شواذ خوانده‌اند: «و یانعه».

إِنَّ فِي ذَلِكُمْ يَعْنِي فِي هَذَا الَّذِي ذَكَرَ مِنْ صَنْيَعِهِ وَ عَجَائِبِهِ لَعِبْرَةٌ لِقَوْمٍ يَصْدَقُونَ بَانَ اللَّهُ خَالِقَ كُلِّ شَيْءٍ. این آیت دلیلی ظاهر است بر منکران بعث و نشور، میگوید: آن خداوند که از عجائب قدرت و بدائع فطرت و لطائف حکمت این چنین صنع نماید، که از يك آب و يك خاك و يك هوا چندین درختان رنگارنگ و میوههای گوناگون با رنگ با طعم با بوی بیرون آرد، و قدرت خود در آن بنماید، قادر است که فردای قیامت خلق را از خاك برانگیزد، و مرده را زنده گرداند. اینست که رب العالمین گفت: كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَى وَ يُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا الْآيَةَ دروغ نهادن و دروغ بستن بر الله جل جلاله بحکم ظاهر و بر لسان تفسیر آنست که شرح دادیم، و در قصه مسیلمه و عیسی بیان آن کردیم، اما بر زبان اهل اشارت و بر نوق جوانمردان طریقت آن را سرّی دیگر است و رمزی دیگر، بحکم آن خبر که مصطفی (ص) گفت: «ان لكل آية ظهرا و بطنا».

و حقیقت این سرّ آنست که هر که دعوی معرفت الله کند بحقیقت مفتری است، که جلال احدیت از معرفت آب و خاک پاک و مستغنی است.

پیران طریقت ازینجا گفته‌اند: من ذکر فقد افتری، و من صبر فقد اجتری، و من عرف فقد ابتری. و جنید گفته: اکبر ذنبی معرفتی ایاه. مهینه گناه من شناخت وی است، یعنی که میگوید: وی می‌پندارد و دعوی میکند که او را بسزای او، بحقیقت حق او، بحدود عزت او بشناختم، و این شناخت از آدمی خود می‌ناید، و فهم و وهم او خود بدان نرسد، و این شناخت جز در علم ربوبیت نگنجد، که بحقیقت او خود را شناسد، و خود را داند. يقول الله تعالی: وَ مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ. نعت حدثان را بقدم راه نیست. و هر چه از پرگار قدرت بعالم جهلیت آمد، در اسر تلوین است، و تلوینات را بهینت تمکین راه نیست. هر که راهبر او نظر و استدلال است بر پی خود می‌رود، و هر که بر پی خود رود جز مغرور نیست، و هر که آرزومند معرفت است نصیب جوی است، و هر که نصیب جوی است جز خود پرور و خود پرست نیست:

دور باش از صحبت خود پرور عادت پرست بوسه بر خاک کف پای زخود بیزار زن

آدمی نبود پس بود است، و نبود پس بود نیست است، و از نیست معرفت هست.

چون آید کسی که موجود بین العدمین بود، هیچ چیز است، و در هیچ چیز همه چیز چون آید! نه دولت بحیلت آید، نه معرفت بعلت. نه سعادت بعبادت بود، نه معرفت بکفایت. شبلی گفت: ما عرفتموه بعرفانکم، و ادرکنتموه بعلمکم و آرائکم، و عقلتموه بأوهامکم و أفهامکم، و قدرتموه فی عقائدکم و قلوبکم، فهو مصروف الیکم مخلوق مثلکم. وَ لَقَدْ جِئْنَا فُرَادَى الْاِیَةِ مَا دَخَلَتْ الدُّنْیَا الْاِیَةَ بِوَصْفِ التَّجْرِدِ، وَ لَا خَرَجْتَ الْاِیَةَ بِحُكْمِ التَّفَرُّدِ، ثُمَّ الْاِثْقَالِ وَ الْاِوْزَارِ لَا یَأْتِیْ عَلَیْهَا حَصْرٌ وَ لَا مَقْدَارٌ، فَلَا مَالِكُمْ اِغْنَى عَنْكُمْ، وَ لَا حَالِكُمْ یُدْفَعُ عَنْكُمْ، وَ لَا لَكُمْ شَفِیْعٌ یُخَاطَبُنَا فِیْكُمْ: «لَقَدْ تَقَطَّعَ بَیْنَكُمْ وَ ضَلَّ عَنْكُمْ مَا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ».

إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَ النَّوَى دانه طعام شکافد، تا از آن نبات بیرون آید، و قوت را بشاید. همچنین دانه دل شکافد، تا جوهر اخلاص روی نماید، و خلاص بنده در آن بود. آن یکی سبب قوام نفس بنده، و این یکی سبب ثبات ایمان بنده، و هر دو را خود پروراننده و روزی رساننده. دل را می‌پرورد بمشاهده خود، نفس را می‌پرورد بنعمت خود، و آن گه آن نفس مرکب این دل ساخته، تا در میدان عبادت بر وی سواری کند، و منازل طاعات بوی باز برد، تا بمقصد «وَ أَنْ إِلَى رَبِّكَ الْمُنْتَهَى» رسد. اینست روز پیروزی و سعادت بی‌نهایت و دولت بیکران، که بنده را بر آمد رایگان، ریحان افتخار از خار افتقار بر دمیده، و صبح شادی از مطلع آزادی برآمده.

فَالِقُ الْاِصْبَاحِ وَ جَعَلَ اللَّیْلَ سَكَنًا اِگر بصبح کون اقطار عالم روشن کرد چه عجب، گر بصبح معرفت اسرار دل روشن کند. یکی از پیران طریقت گفته که: «فَالِقُ الْاِصْبَاحِ» ای فالق القلوب بشرح انوار الغیوب، و منور الاسرار بذکر الاخیار و روح الاخبار.

وَ هُوَ الَّذِیْ جَعَلَ لَكُمْ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِی ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ ستارگان سعادت و اختران آسمان ملت بحقیقت یاران رسول‌اند. مصطفی (ص) گفت: «اصحابی کالنجوم بأیهم اقتدیتم اهتدیتم»، ارکان خلائق‌اند و برهان حقائق. عنوان رضاء حق‌اند و ملوک مقعد صدق. ائمه اهل سعادت‌اند و انصار نبوت و رسالت، و مستوجب ترحم امت.

بهر کدام که اقتدا کنی اقتداء درست، و از هر یکی که دین گیری دین تمام، راه ایشان راه هدی، و کلمه ایشان کلمه تقوی، و مطلوب ایشان فردوس اعلی، و مقصود ایشان دیدار و رضاء مولی: «مثل اصحابی مثل النجوم من اقتدی بشيء منها اهتدی».

وَ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ از روی اشارت میگوید: شما را بیافریدم از آدم، آن نفس یگانه، که در آفریدگان کس را ندادم آن دولت که وی را دادم، و آن منزلت و رتبت که وی را نهادم. خود را جلّ جلاله «أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» گفت، و آدم را «فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ» گفت. یعنی که: الله است نیکوتر آفرینندگان، و آدم است نیکوتر آفریدگان. ای آدم! در خالقیت یگانه منم، و در مخلوقان یگانه تویی.

همانست که در بعضی اخبار بیارند در صفت خلقت آدم که: رب العزه گفت جل جلاله: «احببت شیئا فخلقته فردا لفردي».

وَ هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً الْآيَةَ «هو» اشارت است بذات احدیت، «الذی» اشارت است بصفات ربوبیت، «انزل» اشارتست ب صنع الهیت. خداوندی موجود بذات، موصوف بصفات، معروف بصنایع و آیات. و گفته اند: «هو» اشارتست فرا هست، تا شنونده گوش بدان دارد، و جوینده بدان راه یابد، و نگرنده فرا آن بیند. «الذی» کنایت است از هست، تا شنونده آشنا گردد، و جوینده بینا، و خواهنده دانا. و آن در قرآن چهل کم یکی اند، بیست از آن بی‌واو، و نوزده با واو.

أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً تا بآخر آیت همه نشانست که کردگار یکتا است، و در خدایی بی‌همتا است، و در قدرت بی‌احتیال است، و در قیمومیت بی‌گشتن حال است، و در ملك ایمن از زوال است، و در ذات و نعت متعال است. رب العالمین بندگان را برین توحید میخواند. نبینی که در آخر آیت میگوید: «انظروا» در نگرید تا بدانید، و بدانید تا دریابید. اینجا بنظر می‌فرماید، جای دیگر میگوید: وَ مَا يَتَذَكَّرُ إِلَّا مَنْ يُنِيبُ نظر نکند و نپذیرد و یادگار نشناسد مگر آن کس که دل با حق راست دارد، و نظر وی پیش چشم خویش دارد. اینست اشارت آخر آیت که گفت: إِنَّ فِي ذَلِكُمْ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ بآیات قدرت آن کس راه برد که بآیت صفت ایمان دارد. از الله وی شرم دارد که از نظر وی خیر دارد، و از الله وی باک دارد که الله را بر خود قادر داند.

### ۱۳ النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ وَ خَلَقُوا الْجِنَّ فَرِيشَتَانِ وَ خَلَقَهُمْ وَ فَرِيشَتَانِ را الله آفرید وَ خَرَفُوا لَهُ وَ بدروغ و افتعال برو بستند بَبَيْنَ وَ بَنَاتٍ پسران و دختران بَعْيَرِ عِلْمٍ بی‌هیچ دانش سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى چون پاك است او و برتر عَمَّا يَصِفُونَ (۱۰۰) از آن صفت که ایشان می‌کنند.

بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ نوباوه آورنده آسمانها و زمینها أَنَّى يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ چون تواند بود او را فرزندی! وَ لَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةً و او را هرگز جفت نبود وَ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ و بیافرید هر چیز را وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۱۰۱) و او بهمه چیز دانا.

ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ أَنْ اللَّهُ خَدَاوند شما لا إِلَهَ إِلَّا هُوَ نیست خدا جز از او خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ آفریدگار هر چیز فَاعْبُدُوهُ او را پرستید وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيْلٌ (۱۰۲) و او بر همه چیز توانا است و کارران.

لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ چشمها درین جهان او را در نیابد و خردها درو نرسد وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ و او بهمه میرسد و همه



را می‌دریابد وَ هُوَ اللَّطِيفُ و او رسیده بهمه چیز بدانش و آگاهی الْخَبِيرُ (۱۰۳) آگاه از هر چیز بدانایی.  
 قَدْ جَاءَكُمْ بِصَائِرٍ مِنْ رَبِّكُمْ آمد بشما نشانهای روشن پیدا از خداوند شما فَمَنْ أَبْصَرَ هر که بداند و دریابد فَلِنَفْسِهِ خود  
 را ببند و دریابد وَ مَنْ عَمِيَ و هر که درنیابد و نابینا دل شود فَعَلَيْهَا بر وی برآید وَ مَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ (۱۰۴) و من  
 بر شما گوشوان نه‌ام.

وَ كَذَلِكَ و همچنين نُصَرِّفُ الْآيَاتِ میگردانیم سخنان خویش از روی بروی وَ لِيُقُولُوا و خواستیم تا گویند دَرَسْتَ این  
 سخنان راست کرده‌ای با خود وَ لِنُبَيِّنَهُ و تا آن را پیدا کنیم لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (۱۰۵) قومی را که می‌دانند.

اتَّبِعْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ بر پی آن رو که فرستاده می‌آید بر تو از خداوند تو لا إِلَهَ إِلَّا هُوَ نیست خدایی جز او وَ  
 أَعْرَضَ عَنِ الْمُشْرِكِينَ (۱۰۶) و روی گردان و می‌فراگذار از انباز گیرندگان با من.

وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ و اگر الله خواستی که با او انباز نگیرند ما أَشْرَكُوا نگرفتندی انباز وَ مَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا و تو که  
 محمدی بر ایشان گوشوان نه‌ای، که ایشان را از شرك نگه داری وَ مَا أَنتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ (۱۰۷) و کار ایشان بتو  
 سپرده نیست، و بر ایشان وکیل نه‌ای.

وَ لَا تَسْئَلُوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ و دشنام مدهید ایشان را که می‌پرستند فرود از الله فَيَسْئَلُوا اللَّهَ که ایشان خدای را  
 دشنام گویند عَدْوًا بنادانی و شوخی و دلیری بَعْيِرِ عِلْمٍ به بی‌علمی كَذَلِكَ زَيِّنًا هم چنان ما برآستیم و نیکو نمودیم لِكُلِّ  
 أُمَّةٍ هر امتی و هر گروهی را عَمَلَهُمْ کردار ایشان ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ پس آن گه با خداوند ایشان است بازگشت  
 ایشان فَيُنَبِّئُهُمْ بما كانوا يَعْمَلُونَ (۱۰۸) تا خبر کند ایشان را از آنچه میکردند.

وَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ و سوگندان خوردند بخدای جَهْدَ ائِمَانِهِمْ بهر سوگند که شناختند لَئِنْ جَاءَهُمْ آيَةٌ اگر با ایشان آید از  
 آسمان آیتی لِيُؤْمِنُوا بها بگروند بآن لا محاله. قُلْ گوی یا محمد: إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ این آیات و معجزات بنزدیک الله  
 است وَ مَا يُشْعِرُكُمْ و چه چیز شما را دانا نگرفتندید. کرد که مؤمنان آید أَنَهَا إِذَا جَاءَتْ لَا يُؤْمِنُونَ (۱۰۹) که ایشان  
 چون آیت بینند بنگروند.

وَ نَعَلَبُ أَفْئِدَتَهُمْ و برگردانیم دلهای ایشان وَ أَبْصَارَهُمْ و دیده‌های دل ایشان و خرد ایشان کما لَمْ يُؤْمِنُوا به أَوَّلَ مَرَّةٍ چنان  
 که گویی ایشان آن نه‌اند که روز عرض گفتند: بلی، وَ نَدَّرَهُمْ و گذاریم ایشان را فِي طُغْيَانِهِمْ در افزونی گفت و  
 افزونی جست و افسار گسستن ایشان يَعْمَهُونَ (۱۱۰) تا بی‌سامان در گمراهی می‌روند.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: وَ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ الْجِنَّ الْآيَةَ از ایدرفا افاصیص گله الله است از مشرکان عرب، و از مناکیر کفر ایشان  
 که در زمان جاهلیت جهال بودند، و دین عرب آن وقت سه دین بود: قومی فریشتگان میپرستیدند، که میگفتند: ایشان  
 دختران خدای‌اند، از آن ایشان را پوشیده میدارد، و قومی بتان را میپرستیدند، و قومی از خزاعه ستاره شعری  
 می‌پرستیدند. در این آیت رب العزّة از ایشان گله میکند و از اهل کتابین: جهودان که میگفتند: «عَزِيزُ ابْنُ اللَّهِ» و  
 ترسایان که میگفتند: «الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ».

میگوید: وَ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خدای را انبازان کردند یعنی انبازان گفتند، و آن عرب بودند: جهینه و بنو سلمه و بنو  
 خزاعه و غیر ایشان، که میگفتند: الملائكة بنات الله.

و جنّ اینجا فریشتگان‌اند، سَمَوْا جِنًّا لاجتنانهم عن العيون. جای دیگر گفت: «وَ جَعَلُوا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ الْجِنَّةِ نَسَبًا» یعنی

الملائكة. میگوید: میان الله و میان فریشتگان نسب ساختند. کلبی گفت: این در شأن زنادقه آمد که ابلیس را شریک الله ساختند در آفریدن شرّ، گفتند: الله سبحانه خالق الخیر و النور و الناس و الدوابّ و الأنعام، و ابلیس خالق الشر و الظلمة و السباع و الحیات.

وَ خَلَقُهُمْ اینها و میم خواهی با کافران بر، یعنی: جعلوا لله الذی خلقهم و صورهم شرکاء، لا یخلقون شیئا، و خواهی با جنّ بر، یعنی: جعلوا الجن شرکاء الله، و الله خلق الجن، فکیف یكون مخلوقه شریکا له. خواهی با هر دو فریق بر، یعنی: و هو خلقهم و خلق الجن. «وَ خَرَقُوا لَهُ» ای: اختلقوا و کذبوا و افتعلوا. نافع «خرقوا» بتشدید خواند بر معنی تکثیر و مبالغه. «ببین و بناتٍ بغيرِ علم» ای: لم یذکروه عن علم، و انما ذکروه تکذبا. پس تنزیه نفس خویش کرد و گفت: «سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى» تقدّس و علا «عَمَّا یصِفُونَ» یعنی یقولون من الکذب و البهتان.

بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ نوکار و نوساز آسمان و زمین بی‌قالبی و بی‌مثالی و بی‌عیاری از پیش. از نیست هست کننده، و از عدم در وجود آورنده، و بهیچ مثال حاجت نیفتاده. ائی یكون له ولد و لم تکن له صاحبه این از بهر آن گفت که هرگز عرب جفت نگفتند، چنان که ترسایان گفتند. این خطاب با عرب است که او را فرزند چون تواند بود؟! و شما میدانید و اقرار میدید که وی را هرگز جفت نبود. وَ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ ای و هو خالق کلّ شیء. او را فرزند چون تواند بود و وی آفریدگار همه چیز است؟! یعنی که: چون همه آفریده و صنع اوست و هیچ چیز نه مثل و مانند او، که میگوید: «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» و فرزند اقتضاء مثلّیت کند، چون مثلّیت نیست معلوم شد که فرزند نیست. وَ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ دلیل است که حادثی که در عالم است فعل خدا است و خلق او و اختراع او و صنع او، جز وی خالق و صانع نه. جز وی محدث و مقتدر نه.

بندگان و رهبران همه آفریدگان وی. افعال و اعمال ایشان، حرفت و صنعت ایشان حرکات و سکانات ایشان، چه در خیر و چه در شرّ، همه مخلوق و مصنوع وی، همه متعلق بقدرت وی، که میگوید جل جلاله: وَ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ، الله خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ، وَ الله خَلَقَكُمْ وَ مَا تَعْمَلُونَ، أ لا یَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ؟! بلی، فعل بنده از روی اکتساب اضافه و ابنده است، و ثواب و عقاب در آن بسته است، چنان که حرکت بنده از یک روی خلق خدا است، و از یک روی وصف و کسب بنده. نتوان گفت که جبر محض است، که فرق میان حرکت مقدوره و رعه ضروریه پیدا است، و نتوان گفت که خلق و اختراع بنده است، که بنده عاجز است از دریافت و دانش اجزاء مکتسبه و اعداد آن. پس اعتقاد درست و طریق راست آنست که گویند: مقدور است بقدرت الله از روی خلق و اختراع، و بقدرت بنده از روی اکتساب، که الله آن قدرت در وی آفریده، و وصف بنده کرده. پس این قدرت وصف بنده است و خلق خدا نه کسب بنده، و حرکت خلق خدا است و وصف و کسب بنده.

و گفته‌اند: خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ عام است از روی لفظ، خاص است از روی معنی، لأّنه لم یخلق نفسه و لا صفته، وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ عام است در لفظ و در معنی، لأّنه به و بغیره علیم. ازینجا گفته‌اند: هیچ عموم نیست که نه تخصیص در آن شود الا قوله تعالی: وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ.

ذَلِكُمْ اللهُ رَبُّكُمْ درین آیت بندگان را بصنع خود بخود راه نمود، گفت خدای شما آنست که آسمان و زمین آفرید، و همه چیز وی آفرید، و زن و فرزند نگرفت.

آن گه وحدانیت خود بیان کرد، گفت: لا إله إلا هو خالق كلّ شیءٍ فاعبُدوه ای: وحدوه، وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ

ضامن لكل شيء، حافظه و رازقه و محبيه و مميته و قيمه و مدبره. الوكالة اسم لحفظ الشيء، و القيام عليه، و الوكيل سمى وكيلا لأن الموكل يكمل امره اليه اليه و الى تدبيره و رايه.

لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ تفسیر این آیت بر دو وجه است: یکی آنست که معنی ادراك دیدار چشم است، زیرا که دیدن چشم را ادراك بصر گویند، و شنیدن گوش را ادراك سمع گویند. اگر مراد اینست پس در دنیا خواهد نه در آخرت، از بهر آنکه خلق در دنیا خدای را نبینند، و مؤمنان در آخرت بینند، که میگویند رب العزّة جل جلاله: وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلَى رَبِّهَا نَاطِرَةٌ، و قال (ص): انکم لن تروا ربکم حتی تموتوا.

مقاتل این يك وجه اختيار كرد، گفت: «لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ» فی الدنيا، ای لا تراه و هو يرى فی الآخرة: قال النبی (ص): «انکم سترون ربکم كما ترون القمر ليلة البدر، لا تضامون فی رؤيته»، و عن الحسين بن واقد عن مطر، انه قال: قضی الله انه لا يراه احد فی الدنيا، لأن من رآه لم يموت، و يروونه فی الآخرة، فلذلك لا يموتون.

دیگر وجه آنست که معنی ادراك دریافتن است بخرد پس از دیدن بچشم، و اگر مراد اینست اندر هر دو جهان نشاید، و رؤیت روا است، و ادراك روا نیست، زیرا که رؤیت بر موجود افتد، و الله موجود است، و ادراك بر کیفیت افتد و مرورا کیف گفتن روا نیست. و دیدار در عقبی همچون معرفت است در دنیا. در دنیا شناسد و دریافت نه، در عقبی بیند و دریافت نه.

روی ابو سعید الخدری قال: قال النبی (ص): «لو أن الجن و الانس و الملائكة و الشياطين مذ خلقوا الى ان فنوا، صقوا صفا واحدا ما احاطوا بالله ابدأ».

«وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ» میگوید: الله جل جلاله، بهمه بصرها میرسد، و همه را می‌دریابد، و اشارت است که هیچ کس از خلق خدا بصرها در نیابند، و بحقیقت آن نرسند، و کیفیت بینایی ندانند، و تخصیص این دو حدقه در بینایی بیرون از عضوهای دیگر هیچ در نیابند. چون خلق را احاطت و دریافت بصر خویش و رسیدن بکنه آن نیست، چون روا باشد که ایشان را احاطت بود بکنه جلال عزت، و ادراك لم یزل و لا یزال. اگر معتزلی در نفی رؤیت بعموم این آیت تمسک کند، جواب وی آنست که اگر چه لفظ عام است تخصیص در آن شد، که الله جای دیگر میگوید: وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلَى رَبِّهَا نَاطِرَةٌ.

پس بدنیا مخصوص است نه بآخرت، چنان که بیان کردیم. و تخصیص عموم در مذهب اصولیان در لغت عرب روا است و روان. جواب ثانی آنست که: نفی ادراك اقتضاء نفی رؤیت نکند، چنان که باول شرح دادیم. نبینی که آسمان مرئی است، و مدرك نیست.

آفتاب و ماهتاب هر دو مرئی‌اند، و ذات ایشان مدرك نیست، و رسیدن بطول و عرض و حد مساحت آن نیست. این همچنانست که گفت: «وَ لَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا» احاطت نفی کرد، و نفی احاطت اقتضاء نفی علم نکند، فانه معلوم جل جلاله. همچنین نفی ادراك اقتضاء نفی رؤیت نکند. جوابی دیگر بعضی متأخران گفته‌اند: لا تدركه الأبصار و انما يدركه المبصرون.

آن گه گفت: وَ هُوَ اللَّطِيفُ اوست خداوند باریک دان دور در بینش.

«الخبير» دانا بهر کار، آگاه بهرگاه، اما معنی لطیف بتحقیق آنست که دقائق مصالح بندگان شناسد، و غوامض احوال و کار ایشان داند، ما دقّ منها و ما لطف. از کار و مصالح خلق هیچ دقیقه و هیچ لطیفه بوی فرو نشود. آن گه

بر سبیل رفق نه بر سبیل عاف آن منافع و مرافق ببندگان رساند، و راه آن مصالح بایشان نماید. چون رفق در فعل و لطف در علم بهم آید، لطیف بر کمال بود، و جز الله را جل جلاله کمال این معنی و سزاواری این نام نیست، و رب العالمین در قصه لقمان میگوید: يا بُنَيَّ إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ.

خبر داد درین آیت که لطیف آنست که آن داند که کس نداند، و آن تواند که کس نتواند.

یکی را پرسیدند از معنی لطیف، جواب داد که نماینده هر چه خواهد، چنان که خواهد، و سازنده هر چه خواهد از هر چه خواهد، و رساننده آنچه خواهد بهر چه خواهد.

قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ يَقُولُ: يا اهل مكة! قد جاءتكم بينات من ربكم، و هي القرآن الذي فيه البصائر و البيان، «فَمَنْ أَبْصَرَ» ای عرفها و آمن بها و اهتدى «فَلِنَفْسِهِ» ای فلنفسه عمل و لنفسه نفع ذلك. «وَمَنْ عَمِيَ» فلم يعرفها و لم يصدقها «فَعَلَيْهَا» ای فعلی نفسه ضرر ذلك، فان الله عز و جل غنى عن خلقه. و فی ذلك ما

روی ابو ذر عن النبي (ص) عن الله عز و جل انه قال فی حدیث فیہ طول، الی أن قال: «یا عبادى! لو أن اولکم و آخرکم و انسکم و جنکم کانوا علی اتقی قلب رجل منکم، لم یزد ذلك فی ملکى شیئا. یا عبادى! لو أن اولکم و آخرکم و انسکم و جنکم کانوا علی افجر قلب رجل منکم لم ینقص ذلك من ملکى شیئا. یا عبادى! لو أن اولکم و آخرکم و انسکم و جنکم سألونى، فأعطیت کلّ انسان منهم ما سأل، لم ینقص ذلك من ملکى شیئا الا كما ینقص البحر أن یغمس فیہ المخیط غمسة. یا عبادى! انما هی اعمالکم احفظها علیکم، فمن وجد خیرا فلیحمد الله، و من وجد غیر ذلك فلا یلومن الا نفسه».

قوله: وَ مَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ اینجا اضمارى است یعنی: قل یا محمد! وَ مَا أَنَا عَلَيْكُمْ. تو گوی یا محمد! که من بر شما گوشوان نهام. همانست که آنجا گفت: «فَمَا أُرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا»، «لَسْتُ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ». و این پیش از آن بود که وی را بقتال فرمود. چون آیت قتال فرو آمد این همه منسوخ گشت، و صار صلى الله عليه و سلم حفيظا عليهم و مسيطرا على كل من تولى عنه.

وَ كَذَلِكَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ وَ كَمَا صرّفناه و بيّنّا فى هذه السورة نصرّف الآيات و نبينها فى غير هذه السورة من القرآن، ندعوهم بها و نخوفهم، میگوید: چنان که درین سوره سخنان خویش میگردانیم از روی بروی، گاه و عداگاه و عید، گاه مثل و گاه قصه، همچنین در دیگر سورتها میگردانیم از روی بروی، و ایشان را بآن تصریف و آن بیان بر دین میخوانیم، و ایشان را بثواب و عده می‌دهیم، و از عقاب بیم مینمائیم.

وَ لِيَقُولُوا دَرَسْتَ وَ تا گویندا، یعنی خواستیم تا گویند که: تو این سخن راست کرده‌ای با خود، و قرآن ساخته‌ای. مگى و ابو عمرو «دارست» خوانند، یعنی: با کسی واگفته‌ای، و با کسی بهم ساخته‌ای. و این آن بود که او را متهم کرده بودند بمردی رومی، اذ كان يلازم رسول الله (ص) و يحدثه بما قرأ فى الانجيل. گفتند: انجيل ازو میشوند، و بتازی از آن قرآن میسازد، و ذلك فى قوله: «لسان الذى يلحدون اليه اعجمي». باین قراءت «وَ لِيَقُولُوا» این لام لام عاقبت گویند، معطوفست بر معنی مضمّر، تقدیره: لتلزمهم الحجة، و ليقولوا ما يقولون، و يكون عاقبة امرهم الشقاوة التي لحقتهم.

ابن عامر و يعقوب «درست» بفتح سین و سکون «تا» خوانند، و برین قراءت معنی «ليقولوا» «لنلنا يقولوا» است.

میگوید: بیان آیات میکنیم، و تفصیل آن روی بروی میدهیم، تا این ناگرویدگان نگویند که: اساطیر الاولین است، اخبار تقدمت و انمحت و درست.

معنی دیگر گفته‌اند قراءت ابن عامر را که: هر يك چندی میگویند اینان که: کار محمد و دولت او تباه و ناچیز و نیست گشت. هر گه که تأخری افتادی در وحی یا قوت دشمن بودی در جنگ، گفتندی: «درست»، یعنی انمحت و بطلت. «درست» در شواذ خوانده‌اند، یعنی که: ایشان گویند محمد را این درس کرده‌اند و برو خوانده‌اند، یعنی مردمان درو آموخته‌اند، چنان که گفت: «وَ أَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ».

«وَ لِنَبِيِّنَا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ» یعنی اولیایه الذین هداهم، و الذین سعدوا بيمين الحق.

اتبع ما أوحى إليك من ربك مقاتل حیان گفت: مشرکان او را و ملت پدران خویش میخواندند، و میگفتند: تو بدین پدران خویش باز آی. اگر آن را پس آوردی بودی ما ترا کفیل‌ایم، ایستاده‌ایم بدان، و بر خود میگیریم. رب العالمین آیت فرستاد که: ائبع ما أوحى إليك من ربك تو بر پی آن باش که بتو فرستاده‌اند از قرآن و وحی، و بدان عمل کن، و کاربرد باش. آن گه گفت: لا إله إلا هو کلمه توحید درین میان آوردن معنی آنست که: سخن ایشان مشنو، و ایشان را برین کلمه توحید خوان که: «لا إله إلا هو». و گفته‌اند: معنی آنست که بر پی قرآن رو، آن قرآن که خدای یکتای یگانه فرو فرستاد، ثم قال: وَ أَعْرَضَ عَنِ الْمُشْرِكِينَ از آن آیتها است که آیت سیف آن را منسوخ کرده.

وَ لَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ إِنْكُمْ وَ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ، مسلمانان هنگامی بتان را بد میگفتند، پس آن کافران در برابر آن معبود مسلمانان را بد میگفتند، و مسلمانان را در آن زمان قوت آن نبود که ایشان را از آن و از داشتندی و از ایشان کین ستدندی. پس رب العالمین این آیت فرو فرستاد: وَ لَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ. سدی گفت: بوقت وفاة بو طالب قومی از قریش برخاستند بو سفیان و بو جهل و نصر حارث و امیه و ابی پسران خلف و عقبه بن ابی معیط و عمرو بن العاص و اسود البختری، این جماعت برخاستند، و بر بو طالب شدند، گفتند: تو سرور عرب و سیّد مایی، و از بهر حرمت تو ما بسی رنج کشیدیم ازین برادرزاده تو محمد، و هنوز بر آنست که ما را رنجاند، و خدایان ما را بد گوید، تو او را بر خوان، و میان ما عهدی بند، که نه او نام خدایان ما برد، و نه ما نام خدای او بریم. سر بسر بیفکنیم، و از هر دو جانب سخن بد در خدایان نگوئیم. بو طالب، مصطفی را (ص) برخواند، گفت: یا محمد! این قوم تو و بنو عم تو چنین میگویند، و انصاف می‌دهند، تو نیز از ایشان قبول کن، و مراد ایشان حاصل کن. مصطفی (ص) روی با ایشان کرد و گفت: اگر من مراد شما بدهم، شما نیز کلمه‌ای از من دریغ مدارید، که اگر بگوئید ملك جهان شما را بود، و عرب و عجم سر بر خط شما نهند. بو جهل گفت: آن چه سخن است که تو از ما می‌در خواهی؟ گفت: کلمه «لا اله الا الله». ایشان چون کلمه توحید شنیدند یکبارگی سر وازدند، و پرکنده شدند. بو طالب گفت: یا محمد! این کلمه از ایشان مخواه، که ایشان از آن ترسیده‌اند و رمیده، و طاقت گفتن آن ندارند. با ایشان سخنی دیگر گوی، و کاری دیگر خواه. مصطفی گفت: یا عم! من بر آن نیستم که هرگز جز از این کلمه خواهم گفت، و جز از این بکاری دیگر سر درخواهم آورد. ایشان سخن درشت‌تر کردند، گفتند: لتكفن عن شتم آلهتنا او لنشتمنك و لنشتمن من يأمرک، فأنزل الله تعالى: وَ لَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ. و عند نزول هذه الآية

قال رسول الله (ص): «لا تسبوا ربكم»، فأمسك المسلمون عند ذلك عن شتم آلهتهم. فرمان آمد که ای محمد!

پرستیدگان ایشان را دشنام مدهید، که ایشان خدای ترا دشنام گویند به بی علمی بر دلیری و شوخی. هر سخن که موذی بود بنزدیک عرب آن دشنام است، هر چند که در آن تفحش نیست. قراءت یعقوب «عدواً» بضمّتین و تشدید واو، و العدو و العدو و العدوان و الاعتداء و التعدی و العداء مصادر.

و این آیت در ابتداء اسلام آمد که هنوز فرمان بقتال نیامده بود، و مسلمانان را قوت نبود. پس از آن اسلام قوی شد، و مسلمانان انبوه شدند، و آیت قتال آمد، و این منسوخ شد. قال بعضهم: فی هذه الاية دلالة ان على المحق ان يكف عن سب السفهاء الذين يتسرعون الى سبه مقابلة له، لأنه بمنزلة البعث على المعصية.

كَذَلِكَ زَيْنًا لِّكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلُهُمْ اَيْنَ بِرَ اَرَا سْتَنَ عَمَلٍ بِرَ ايشان همچون آن مهر است بر دل ایشان، که گفت: خَتَمَ اللّٰهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ، بَلْ طَبَعَ اللّٰهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ. جای دیگر گفت: أَمْ مَنْ زَيْنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَأَهُ حَسَنًا، و معنى آنست: كما زَيْنَا لهؤلاء المشركين عبادة الأوثان و طاعة الشيطان بالحرمان و الخذلان، زَيْنًا لكل امة عملهم من الخير و الشر. و قيل: زَيْنًا لكل امة ما فرطنا عليهم من الأعمال، فأخرجناها حسنة. كأنه قال: احسنوا المجادلة، فإنا امرنا كل امة بأحسن الاعمال و أزيناها. «ثُمَّ إِلَى رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ» يعنى فى الآخرة، فَيُنَبِّئُهُمْ بما كانوا يَعْمَلُونَ اَيْن در موضع تهديد است، يعنى يخبرهم و يجازيهم بذلك.

وَ أَقْسَمُوا بِاللّٰهِ جَهْدَ اِيْمَانِهِمْ اى اجتهدوا فى المبالغة فى اليمين. كلبى و مقاتل گفتند: هر که سوگند خورد بالله، آن جهد یمین بود. مفسران گفتند: کافران مگه از رسول خدا (ص) آیات و معجزات خواستند، گفتند: یا محمد! موسی را عصا بود که چشمهای آب از آن عصا روان شد، و عیسی را مرده زنده کردن بود، و صالح را ناقه بود. تو نیز آیتی نمای، تا بر صدق تو گواهی دهد. رسول خدا (ص) گفت: چه خواهید از آیات؟ گفتند: این کوه صفا را زر گردان، و مردگان ما را بعضی زنده گردان تا با ما بگویند که تو بر حقی یا بر باطل، یا فریشتگان را بما نمای آشکارا، تا از بهر تو گواهی دهند. رسول (ص) گفت: اگر از آنچه میخواهد لختی بیارم، بر آن هستی که تصدیق کنید؟ ایشان سوگندان یاد کردند که تصدیق کنیم، و ایمان آریم، و مسلمانان نیز بر ایمان ایشان حریص بودند. گفتند: یا رسول اللّٰه! از خدا میخواه تا ازین آیات لختی فرو فرستد، تا مگر ایشان ایمان آرند. مصطفی (ص) همت کرد که دعا کند، و آیت و معجزات خواهد، چنان که ایشان درخواست‌هاند. جبرئیل آمد و گفت: یا محمد! اللّٰه میگوید: آنچه خواهی بتو دهم، و آیت نمایم، لکن اگر نگروند، و تصدیق نکنند، در حال عذاب فرستم، و اگر آن آیات نخواهی، در حال عذاب نفرستم، و اگر از ایشان یکی توبت کند بپذیرم. رسول خدا گفت صلی اللّٰه علیه و سلم: «بل أتركهم حتى يتوب تائبهم».

فَأَنْزَلَ اللّٰهُ عِزَّ وَ جَلَّ: وَ أَقْسَمُوا بِاللّٰهِ جَهْدَ اِيْمَانِهِمْ اى حلفوا لئن جاءهم النبى (ص) بأية كما كانت الانبياء يجيء بها الى قومهم، ليؤمننّ بها.

سوگندان یاد کردند که: اگر محمد آیتی آرد بوی بگردند. رب العالمین گفت: قُلْ اِنَّمَّا الْاٰيَاتُ عِنْدَ اللّٰهِ وَ هُوَ الْقَادِرُ عَلَيْهَا اِنْ شَاءَ اَرْسَلَهَا. اى محمد! گوی این آیات و معجزات نزدیک اللّٰه است، اگر خواهد فرستد. «وَ مَا يُشْعِرُكُمْ» اینجا وقف نیکو است، یعنی: و ما یدریکم ایمانهم؟ شما ایمان ایشان چه دانید؟ شما غیب ندانید.

آن گه بر سبیل ابتدا قطعی حکم کرد، و گفت: «انها» بکسر الف بر قراءت مکی و ابو عمرو، «اِذَا جَاءَتْ لَا يُؤْمِنُونَ» البته ایشان چون آیت و معجزات بینند هم بنگرند.

قراءت باقی «انها اذا جاءت» بفتح الف، سخن در اول پیوسته، و بر این قراءت سخن در «اِنَّمَّا الْاٰيَاتُ عِنْدَ اللّٰهِ» تمام

شد، پس بر سبیل ابتدا گوید: «وَمَا يُشْعِرُكُمْ أَنَّهَا إِذَا جَاءَتْ لَا يُؤْمِنُونَ» یعنی و ما اشعرکم! چون نیک دانید شما که گرویدگان اید که ایشان چون آیت بیند هم بنگروند. وجهی دیگر: و ما يشعركم لعلها اذا جاءت لا يؤمنون. و روا باشد که «لا» صلت نهند و زیادت، چنان که گفت: «مَا مَعَكُمْ أَلَا تَسْجُدَ» یعنی: ان تسجد، «وَحَرَامٌ عَلَى قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ» ای: یرجعون الی اھلیهم. شامی و حمزه «لا تؤمنون» بتا خوانند خطاب با مشرکان. میگوید: شما که مکذبان اید نیک دانید که چون آیت آید هم بنگروید.

وَقَلَّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَابْصَارَهُمْ بَرَّكَدَانِيمِ دِلْهَائِ اِیْشَانِ، که بر آنند که اگر آیت بیند بگروند، تا اگر آیت بیند بنگروند، که در ازل حکم شقاوت بر ایشان رفته، و من اسقطته السوابق لم تتعشه اللواحق. میگوید: دلهای ایشان و دیدهای دل ایشان و خرد ایشان برگردانیم از پذیرفتن حق، و ایمان آوردن بآیات. «كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ» یعنی بالقرآن و بمحمد، «أَوَّلَ مَرَّةٍ» انتهم الآيات مثل انشقاق القمر و غیره. میگوید: دلهاشان برگردانیم تا هم چنان که باول بار که انشقاق قمر و امثال آن دیدند بنگرویدند، بدوم بار که آیات طلب کردند، و درخواستند، چون بیند هم بنگروند. کلبی گفت: «كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا» یعنی قوم صالح و قوم موسی و عیسی و الامم الخالية بما سألوا من الآيات قبلها، كذلك كفار مكة لا يصدقون بها ان جاءتهم. دلیله قوله تعالى: أَوَلَمْ يَكْفُرُوا بِمَا أُوتِيَ مُوسَى مِنْ قَبْلُ؟! ابن عباس گفت: المرة الاولى دار الدنيا، یعنی: و نقلب افئدتهم و ابصارهم عن الايمان لو ردوا من الآخرة الى الدنيا، فلا يؤمنون كما لم يؤمنوا في الدنيا قبل مماتهم. نظیره: «وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ». وجهی دیگر آنست که در نوبت اول رفت، و هو اشبه الأقاليل، و الله اعلم. «وَوَدَّعْنَاهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ» ای فی عتوهم و ضلالتهم يترددون لا نخرجهم منها.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ الْجِنَّ الْآيَةَ سَدَّتْ بَصَائِرَهُمْ وَكَلَّتْ ضَمَائِرُهُمْ فَاكْتَفَوْا بَكْلًا مَنقُوصًا اِنْ يَعْبُدُوهُ، و رضوا بكل مخذول ان يدعوه. راندگان حضرت اند و خستگان عدل و سوختگان قهر. بتیغ هجران خسته، و بمیخ «ردوا» بسته. آری! کاریست ساخته، و قسمتی رفته، نفزوده و نکاسته. چتوان کرد که الله چنین خواسته. صفت آن بیگانگان است که خدای را نشناختند، و به بیحرمتی و ناپاکی آواز شرک برآوردند، و دیگری را با وی در خدایی انباز کردند، تا از راه هدی بیفتادند. امروز در ماتم بیگانگی و مصیبت جدایی، و فردا علی رؤس الاشهاد فضیحت و رسوایی، و در سرانجام خشم الهی و عذاب جاودانی.

بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ تَوْحِيدِ اسْت. أَنَّى يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةً تَنْزِيهِ اسْت «وَوَخَّلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» تعظيم است. اما توحيد آنست که در هفت آسمان و هفت زمین خدا است، که یگانه و یکتا است. در ذات بی‌شبییه، و در قدر بی‌نظیر، و در صفات بیهمتا است. تنزیه آنست که از عیب پاک است، و از نقصان منزّه و مقدس، و از آفات بری، نه محل حوادث، نه حال گرد، نه نونعت، نه تغیر پذیر.

پیش از کی قایم، و پیش از کرد جاعل، پیش از خلق خالق، پیش از صنایع قدیر. تعظیم آنست که بقدر از همه بر است، و بذات و صفات زبر است. علو و برتری صفت و حق اوست، توان بر کمال و دانش تمام نعت عزت اوست. نه در نعت مشابه، نه در صفت مشارک.

نه در ذات بسته آفات، نه در صفات مشوب علات. در صنعهاش حکمت پیدا، در نشانههاش قدرت پیدا، در یکتائیش حجت پیدا. همه عاجزند و او توانا، همه جاهل‌اند و او دانا، همه در عددند و او احد، همه معیوبند و او صمد، لم یلد و

لم یولد، از ازل تا ابد، نه فضل او را ردّ، عزت او پیش و همها سدّ. «لا تُدرکهُ الأَبصارُ وَ هُوَ یُدرِکُ الأَبصارَ» نادر یافته شناخته، ناجسته یافته، نادیده دوست داشته.

نادیده هر آن کسی که نام تو شنید دل نامزد تو کرد و مهر تو گزید.

پس از نزول این آیت کرا رسد که دعوی علم کیف صفت کند؟ یا حق را جل جلاله محاط و مدرک داند. او که دعوی علم کیف کند، دعوی باطل و مدّعی مبطل است.

و او که وی را عزّ سبحانه مدرک و محاط داند معطل است. احاطت بکیفیت و کمیت قدرت چون توان که آنچه آثار قدرت است از مخلوقات، اوهام و افهام مادر آن متحیر است.

نه بینی بعین العیان که آب را رفتن است، و الله میگوید در قرآن که: خاک را گفتن است، و نه آب را جان، و نه خاک را زبان، دریافتن این بعقل چون توان! پس جز از قبول ظاهر و تسلیم باطن چه درمان! ظاهر قبول کن و باطن بسپار، و هر چه محدث است بگذار، و طریق سلف دست بمدار. زینهار زینهار! که الله میگوید: لا تُدرکهُ الأَبصارُ. یکی از عالمان طریقت میگوید: لا تُدرکهُ الأَبصارُ سیاست قدم صفت است که از صحرای بی‌نیازی جلال خود بر سالکان راه جلوه میکند، ما را دیده‌های فانی و عقلهای مطبوع در نیاید که در ذات و صفات ما پیمانه عقل عقلاء» نیست، و هم و فهم از ما چه نشان دهد که منشور صفات ما را توفیق جز «لَیسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ» نیست. «لم یزل و لا یزال» نعت جبروت ما است، صفت حدثان را با جلال قدم چه کار! ازل و ابد مرکب قضا و قدر ما است. محو و صحو را با ما چه خویشی! وحدانیت و فردانیت نعت تعزّز ما است.

آب و خاک را با ما چه مناسبت! اگر نه آفتاب جلال «وَ هُوَ یُدرِکُ الأَبصارَ» از ولایت «لطیف و خبیر» بر شما تافتی، عواصف لا تُدرکهُ الأَبصارُ دمار از جان شما برآوردی، و بکنم عدم باز بردی، لکنه عز جلاله باللطف معروف و بالفضل موصوف. ببنده نوازی معروف است، و بمهربانی موصوف، بلطف خود و از آمده بوفاء امید داران، بفضل خود پذیرنده حقیرهای پرستندگان، و بکرم خود سازنده کار بندگان در دو جهان.

قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ جَای دیگر گفت: قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ. جَای دیگر گفت: قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ. جَای دیگر گفت: قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَ كِتَابٌ مُبِیْنٌ، آمد بشما از خداوند شما چراغی روشن، پندی بلیغ، نوری تمام، حجتی آشکارا، نامه‌ای پیدا. چراغی که دلها افزود، نوری که روح جان افزاید، ذکری که سرّ بنده آراید. نامه‌ای که بنده بدان نازد، نامه‌ای! و چه نامه‌ای که راه بنده بدان گشاده، انصاف وی در آن داده، کار دین وی بدان ساخته، حیل وی بدان پیوسته، دل وی بدان آراسته، عیب وی بدان پوشیده، دین وی بدان کوشیده، گوش وی بکلید آن گشاده، سعادت و پیروزی خود در آن یافته. نامه‌ای که چراغ دلها است، شستن غمها است، شفاء دردها است «شِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ». چراغ تنبیه است، چراغ شرم که از دل ناپاکان تاریکی شوخی ببرد. چراغ علم که از دل جاهلان تاریکی سفه ببرد.

نامه‌ای که بنده را بآن در دنیا حلاوت طاعت، بدر مرگ فوز و سلامت، در گور تلقین حجت، در قیامت سبکباری و رحمت، در بهشت رضا و لقا و رؤیت.

اتَّبِعْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَحی دیگر است و رسالت دیگر. وحی آنست که در خلوت «أَوْ اذْنِي» سرّاً بسرّ بدو



پیوست که: «فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ»

رسالت آنست که بظاهر بوی فرو فرستادند که: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ» یعنی بواسطه جبرئیل. پس گفتند: یا محمد! آنچه بواسطه جبرئیل فرو آمد بخلق رسان: بَلِّغْ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ، و آنچه بخلوت یافتی از وحی ما، سر دوستی است گوش دار و بر پی آن باش: اتَّبِعْ مَا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ.

وَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ الْآيَةَ وَ عَدُوا مِنْ أَنْفُسِهِمُ الْإِيمَانَ لَوْ شَهِدُوا الْبِرَّهَانَ، و لم يعلموا انهم تحت قهر الحكم، و ما یعنی وضوح الادلة لمن لا يساعده سوابق الرحمة. السبيل واضح، و الدليل لائح، و لكن كما قيل:  
و ما انتفاع اخي الدنيا بمقلته اذا استوت عنده الانوار و الظلم.

#### ۱۴ النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ لَوْ أَنَّا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ وَ أَكْرَمُوا فَرَسْتَادِيْمِي بَايْشَان فَرِيْشْتَاگان وَ كَلَمَهُمُ الْمَوْتَى وَ پدران مردگان ايشان زنده شدى و با ايشان سخن گفتمى وَ حَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ و ما همه چيز زنده و گوینده انگيختيمى و پيش ايشان آورديمى تا گواهی دادندى قُبَلًا قَبِيلَ قَبِيلٍ، جوگ جوگ ما کائوا لِيُؤْمِنُوا ايشان آن نبودندى که بگرويدندى اِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ مگر که خدای خواسته بودى وَ لَكِنْ أَكْثَرَهُمْ يَجْهَلُونَ (۱۱۱) لكن بیشتر ايشان آنند که نمی‌دانند.

وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَا هَمَّ چنان كرديم لِكُلِّ نَبِيٍّ هر پيغامبرى را عَدُوًّا دَشْمَنَانِي شَيَاطِينِ الْإِنْسِ وَ الْجِنَّ شُوخَانَ وَ نَآپَاكَانِ آدَمِي وَ پرى يُوجِي بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ فَرَا تَن يَكْدِيْگَر ميدهند زُخْرَفَ الْقَوْلِ آرايش سخن غُرُوراً بفرهيب وَ لَوْ شَاءَ رَبُّكَ وَ اگَر خواستى خداوند تو ما فَعَلُوهُ آنچه دشمنان وى کردند هرگز نکردندى فَدَرَهُمْ كَذَار ايشان را وَ مَا يَفْتَرُونَ (۱۱۲) و آن دروغها که می‌ساختند.

وَ لَتَصْنَعِيَ إِلَيْهِ وَ تَابَانَ تَكْذِيبٍ وَ افترآ چسبد و گرايد أَفْئِدَةُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ دلهای ايشان که بنمی‌گروند بروز رستاخيز وَ لِيَرْضَوْهُ وَ آن را تا بپسندند از خویشان، آن افترآ که در آن اند وَ لِيَقْتَرِفُوا مَا هُمْ مُقْتَرِفُونَ (۱۱۳) و تا بکنند آنچه ايشان کننده آن در علم خدا و خواست او.

أَفَغَيْرَ اللَّهِ أَبْتَغِي حَكْمًا وَ مَنْ جَزَازِ خَدَاي دَاوَرِي وَ فَرْمَانَ رَانِي جَوِيْم؟ وَ هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمْ الْكِتَابَ وَ او آنست که فرو فرستاد بشما اين نامه مُفَصَّلًا باز گشاده و پيدا کرده احكام آن و حكم آن از يكدیگر وَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَ ايشان که ما ايشان را تورات داديم يَعْلَمُونَ ميدانند أَنَّهُ مُنَزَّلٌ مِنْ رَبِّكَ که اين قرآن فرو فرستاده‌ايست از خداوند تو بِالْحَقِّ براستى و سزا فَلَ تَكُونَنَّ مِنَ الْمُتَمَتِّرِينَ (۱۱۴) تو که محمدى از در گمان افتادگان مباش.

وَ تَمَّتْ كَلِمَةَ رَبِّكَ تَمَامَ شَدِّ وَ سِپَرِي، و بيشى کرد و راست آمد سخن خداوند تو بَدِينِهَا را صِدْقًا بر راستى وَ عَدْلًا وَ هَمَوَارِي بر راستى و داد لا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ نيست بدل کننده گفته‌هاى وى را وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۱۱۵) و اوست آن خداوند شنواى دانا.

وَ إِنْ تُطِيعْ وَ اگَر فرمان برى و مراد نگه داری أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ آن بيشتر كس که در زمين است يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ تَرَا از راه راست بپراه كنند إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ نيستند مگر بر پى برنده‌هاى بپنداشت وَ إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ (۱۱۶) و نيستند مگر در دروغى که ميسازند.

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ خَدَاوند تو ميداند و او داناتر، مَنْ يَضِلُّ عَنْ سَبِيلِهِ بَانَكس که گم گشته از راه او وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ

(۱۱۷) و او دانتر دانایی است بایشان که راه یافتگان اند بحق.

فَكُلُوا بَخورِيدٍ مِمَّا دُكِرَ اسْمُ اللّٰهِ عَلَيْهِ از آنچه بر کشتن آن خدای را یاد کردند اِنْ كُنْتُمْ بآيَاتِهِ مُؤْمِنِينَ (۱۱۸) اگر بسخنان او گرویدگان اید.

وَمَا لَكُمْ و چه رسید شما را و چه عذر است؟ أَلَا تَأْكُلُوا که نخورید مِمَّا دُكِرَ اسْمُ اللّٰهِ عَلَيْهِ از آنچه بر کشتن آن اللّٰه را یاد کردند و قَدْ فَصَّلَ لَكُمْ و اللّٰه خود تفصیل داد و گشاده باز نمود ما حَرَّمَ عَلَيْكُمْ آنچه بسته و حرام کرد بر شما إِيَّا مَا اضْطُررْتُمْ إِلَيْهِ مگر آنچه بیچاره مانند فرا آن از خوردن مردار بوقت ضرورت و اِنْ كَثِيرًا و فراوانی از مردمان لِيُضِلُّوْنَ بیره می شوند بَأَهْوَائِهِمْ بهواها و بایستهای خویش بَعِيْرَ عِلْمٍ بی هیچ دانش اِنْ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ خدانود تو است که دانتر از همه دانایان است بِالْمُعْتَدِينَ باندازه در گذارندگان.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: وَ لَوْ أَنَّا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ الآية این علما از آن است که اللّٰه بآن متفرد است، که این چیزهایی است نابودنی، و اللّٰه میداند که اگر آن بودی چون بودی. و درین آیت جواب قومی است که از وی چیزهایی از معجزات درخواستند.

قومی گفتند: «لَوْ لَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةَ؟! قومی گفتند: «انثوا بآبائنا». جواب داد ایشان را که: وَ لَوْ أَنَّا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ فرأوهم عيانا وَ كَلَّمَهُمُ الْمَوْتَى فشهدوا لك بالصدق و النبوة. همانست که در سورة الرعد گفت: وَ لَوْ أَنَّا قَرَأْنَا سِيرَتَ بِي الْجِبَالِ أَوْ قَطَعْتَ بِي الْأَرْضِ أَوْ كَلَّمْ بِي الْمَوْتَى، و این آن بود که کافران مکه از مصطفی (ص) درخواستند که اگر پیغامبری کوه صفا از جای خویش روان گردان، تا زمین مکه بر ما فراخ گردد، و زمین را بریده گردان تا چشمها بیرون دهد، و ما کشت زار کنیم، و پدران ما زنده گردان تا بر صدق تو گواهی دهند. رب العالمین گفت: اگر من حکم کنم که قرآن بر کوه خوانند و روان گردد، یا بر زمین خوانند و چشمها پدید آید، یا بر مردگان خوانند تا زنده شوند، و سخن گویند، بهیچ حال ایشان ایمان نخواهند آورد، که ایشان در علم من همیشه کافران بودند، و در ازل حکم شقاوت بر ایشان رفته. این همچنانست که نوح را گفت: لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ.

وَ حَشَرْنَا عَلَيْهِمْ اى: جمعنا عليهم كُلَّ شَيْءٍ قَبْلًا يَكْسِرُ قَافٍ بر قراءت مدنی و شامی یعنی معاينة و مواجهة، برابر، رویاروی، و منه حين سأله ابو ذر أ كان آدم نبيا؟ فقال: «نعم كان نبيا كلمه اللّٰه عز و جل».

«قبلا» اى عيانا و مواجهة. باقى بضمّتين خوانند. «قبلا» یعنی قبيل قبيل جوك جوك. قبل جمع قبيل است، و قبائل جمع قبيله. عرب ایشان را که از يك نژاد باشند قبيله گویند.

ما كانوا لِيُؤْمِنُوا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللّٰهُ يَعْنِي: الا ان يهديهم اللّٰه، وَ لَكِنْ أَكْثَرُهُمْ يَجْهَلُونَ این جهل قدر است. ایشان نمیدانند که هدى و ضلالت بمن است.

هم چنان که آنجا گفت: «وَ لَوْ شَاءَ اللّٰهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَى فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ» اى: من الجاهلين بالقدر.

وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا اى اعداء، و هم فراعنة الانبياء. هر پیغامبری را فرعونى بود بروزگار وی، چون نمرود بروزگار ابراهيم، وليد مصعب بروزگار موسى، ديگرى بروزگار عيسى، بو جهل و امثال وی بروزگار محمد (ص).

رب العزة ایشان را بر سر پیغامبران مسلط کرده، تا ثواب و درجات پیغامبران بيفزايد بآن رنجا که میکشیدند، و

بلاها که از ایشان می‌دیدند. و هیچ کس را آن رنج نبود که رسول عربی را بود صلی الله علیه و سلم، میگوید: «ما اوذی نبی مثل ما اوذیت قط»، و دشمنان وی از آن شیاطین الانس و لید مغیره بود و اسود بن عبد المطلب و اسود بن عبد یغوث و الحارث بن قیس بن عدی و العاص بن وائل و ابو جهل بن هشام و العاص بن عمرو بن هشام و زمعة بن الاسود و النضر بن الحارث و الاسود بن عبد الاسود و عتبه و شیبه ابنا ربیعہ و عقبه بن ابی معیط و الولید بن عتبه و ابی و امیہ ابنا خلف و نبیہ و منبہ ابنا الحجاج و عتبه بن عبد العزی و معتب بن عبد العزی. میگوید: یا محمد! كما ابتليناك بهؤلاء القوم، كذلك جعلنا لكل نبي عدواً. همانست که در فرقان گفت: وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ. آن گه بیان کرد که اعدا که‌اند: «شَيْطَانِ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ» شیاطین منصوب است بر بدل، و روا باشد که مفعول ثانی بود، ای: جعلنا شیاطین الانس و الجن اعداء للانبياء.

و در معنی این آیت علماء تفسیر مختلف‌اند. عکرمة و ضحاک و سدی و کلبی گفتند: شیاطین در جن‌اند نه در انس، و شیاطین الانس یعنی التي مع الانس، و شیاطین الجن ای التي مع الجن، و این آنست که ابلیس لشکر خویش که فرزندان وی‌اند دو گروه کرد: گروهی به انس فرستاد و گروهی بجن، و هر دو گروه دشمنان رسول خدا (ص) و دشمنان دوستان او‌اند، و آن گه هر زمان بر یکدیگر رسند، شیطان که بر انس مسلط کرده با آن شیطان گوید که بر جن مسلط کرده که: من صاحب خود را بپراه کردم بفلان کار و فلان معصیت که بر وی آراستم، تو نیز همچین کن، و شیطان الجن با شیطان الانس همین سخن گوید بابتدا چون بر وی رسد. اینست که الله گفت: يُوحى بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا. قومی دیگر گفتند که: در انس شیاطین‌اند چنان که در جن، و معنی شیطان متمرّد است ازین شوخ ناپاک، بر معصیت دلیر، و بر خدا عاصی. چون شیطان الجن از اغواء مؤمن درماند، و عاجز گردد، دست در شیطان الانس زند، و فرا سر مؤمن کند، تا او را در فتنه افکند، چنان که رسول خدا (ص) گفت فرا بو ذر که «یا با ذر! هل تعوذ بالله من شر شیاطین الجن و الانس»؟ قال: قلت یا رسول الله! و هل للانسان من شیاطین؟ قال: «نعم، هم شرّ من شیاطین الجن»، و قال مالك بن دينار: ان شیطان الانس اشدّ علیّ من شیطان الجن، و ذلك انی اذا تعوذت بالله ذهب عني شیطان الجن، و شیطان الانس يجيء فيجرتني الى المعاصي عيانا.

يُوحى بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا زخرف القول باطله الذي زين و وشى بالكذب، و المعنى انهم يزينون لهم الاعمال القبيحة، فيغرّونهم غرورا.

وَ لَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ اى يمنع الشيطان عن الوسوسة للجن و الانس، و الله يمتحن عباده بما يعلم انه الأبلغ فى الحكمة، و الاجزل فى الثواب، و الاصلح للعباد. «فَدَرَهُمْ» يعنى خلّ عنهم، «وَ مَا يَقْتَرُونَ» من التّكذيب. قيل: نسختها آية السيف.

وَ لِنَصْغِي إِلَيْهِ اى: اراد الله لتصغى الى التّكذيب و الافتراء، «أَفِئْدَةُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ» الله خواست که دلهاى ناگرویدگان بآن تکذیب و افترا گراید، «وَ لِيَرْضَوْهُ» و تا آن افترا از خویشان بپسندند، «وَ لِيَقْتَرُوا»، اى ليکتسبوا ما هم مکتسبون. و گفته‌اند: «وَ لِنَصْغِي» معطوف است بر آیت پیش، تقدیره: يوحى بعضهم الى بعض ليغرّوهم و لتصغى اليه، و برين معنی لام ناصبه است نه لام امر بر معنی تهديد چنان که قومی گفتند. يقال: صغوت اليه صغوا و صغوا، و صغيت أصغى بالياء ايضاً، و أصغى يصغى اصغاء. و أصله الميل الى الشيء لغرض من الاغراض. و معنى الاقتراف الاكتساب، يقال: خرج يقترف اهله، اى: يكتسب، و قارف فلان هذا الامر، اذا وقعه و عمله، و قرفنتنى

بما اذعيت على، ای: رمیتنی بالریبه، و قرف القرحة، اذا قشر منها، و اقترف کذبا، ای اختلقه.

قوله: أ فَعَيَّرَ اللَّهُ أَبْتِغِي حَكْمًا اینجا قول مضمَر است، یعنی: قل لأهل مگه: أ فَعَيَّرَ اللَّهُ ابْتِغِي حَكْمًا قاضیا بینی و بینکم؟ معنی آنست که: اهل مگه را گوی: هیچ کس را روا باشد که از حکم الله برگردد، و آن را نپسندد، و بدان رضا ندهد؟ یا هیچ کس دانید که حکم وی برابر حکم الله آید، تا با حکم وی گردیم در آنچه میان من و شما است؟ کلبی گفت: یعنی اطلب ربا اعد، چنان که جای دیگر گفت: أ غَيَّرَ اللَّهُ أَبْغِي رَبًّا؟! جای دیگر گفت: «أ فَعَيَّرَ اللَّهُ تَأْمُرُوَنِّي أَعْبُدُ؟!»! مقاتل گفت: ا فَعَيَّرَ اللَّهُ ابْتِغِي حَكْمًا فی نزول العذاب؟! وَ هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ ای القرآن مفصلاً مبیناً فيه امره و نهیه.

وَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ و ایشان که تورات و انجیل دادیم ایشان را «يَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ مِنْ رَبِّكَ»

شامی و حفص منزل بتشدید خوانند، من التنزِيل. باقی بتخفيف خوانند، من الانزال، و هر دو یکسانند. يقال: نزلته و انزلته. میگوید: اهل کتاب از جهودان و ترسایان میدانند که: این قرآن منزل است از نزدیک خداوند تو. آن گه گفت: فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ «امتراء» تردّد است در رأی و در سخن، یعنی: لا تكونن من الشاكين انهم يعلمون ذلك. عطا گفت: «وَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ» سران و مهتران اصحاب رسول خداوند: ابو بکر و عمر و عثمان و علی و ابو عبیده و سعید بن زید و عبیده بن الحارث و طفیل بن الحارث و مسطح بن اثاثه و وهب الغامدی و ابو سلمة بن عبد الاسد و الارقم بن ابی الارقم و عمار بن یاسر و سعد بن ابی وقاص و طلحه و الزبیر و عبد الرحمن بن عوف و سالم مولی ابی حذیفه و ابو حذیفه بن عتبة بن ربیع و ابن مظعون و معمر بن الحارث الجمحی و حبش بن حذافه و اخوه و بلال و صهیب بن سنان رضی الله عنهم.

وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ این قراءت کوفی و یعقوب است. باقی «کلمات ربك» خوانند بجمع، و معنی هر دو یکسانست. میگوید: تمام شد و راست آمد قول خداوند تو که: پیغامبران را و مؤمنان را بر عموم نصرت دهم، چنان که گفت: إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَ الَّذِينَ آمَنُوا، و محمد را علی الخصوص نصرت دهم روز بدر، و دشمنان وی را هلاک کنم. این وعده که داده بود راست کرد، و آنچه گفته بود تمام شد و بسر برد، و آن وعید که دشمن را داده بود، و حکم تعذیب که برایشان کرد عدل بود، اینست که گفت: «صِدْقًا وَ عَدْلًا» یعنی: صدقا فیما وعد، و عدلا فیما اوعد و حکم، لا تبدیل لقوله فی نصر محمد لأن قوله حق. و قيل: «لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ» ای لا مغیر لحکمه، و لا خلف لموعده. «وَ هُوَ السَّمِيعُ» لتضرع اولیائه، و لقول اعدائه، «الْعَلِيمُ» بما قلوب الفریقین.

روی عن النبی (ص) انه قال: «سبق القضاء و جفّ القلم بالسعادة لمن آمن و اتقى، و الشقاوة لمن كفر و عصی. و كان قتادة يقول: هو كتاب الله لا يزيد فيه المقرون و لا ينقصون.

وَ إِنْ تُطِعْ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ گفته اند که: این در شأن دانشمندان جهودان است، و بیشتر ساکنان آن زمین در آن وقت ایشان بودند، و ایشان دو قوم بودند. بیشتر ایشان بودند که بر پی هواء خود بر پنداشتی میرفتند، و ظنی می بردند، و دروغها برمی ساختند، و قومی در کار رسول خدا یقین بودند، و صدق وی میشناختند، اما بمعاندی برخاسته بودند. اینست که الله گفت: إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ. اگر کسی گوید ایشان که بر ظن بودند، و یقین نمی دانستند، تعذیب ایشان بر ظن روا باشد یا نه؟ جواب آنست که: رب العزة بر ظن تعذیب میکند، که میگوید جل جلاله: وَ مَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ. وجه حجّت

آنست که: ایشان را بر ظنّ تعذیب از آن کرد که در طلب بصیرت از موضع خویش تقصیر کردند، و بر پی هواء خود رفتند، و التماس بصیرت و طلب حقیقت و یقین بگذاشتند، و بر ظنّ و جهل اقتضار کردند، لا جرم مستوجب عذاب گشتند.

ابن عباس گفت: «وَ إِنْ تُطِيعَ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ» در شأن مشرکان عرب آمد که با رسول خدا و مؤمنان جدال در گرفتند در خوردن مردار، و گفتند: تَأْكُلُونَ مَا قَتَلْتُمْ وَ لَا تَأْكُلُونَ مَا قَتَلَ رَبُّكُمْ! اللَّهُ كَفَتْ: إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ یعنی فی تحلیل المیتة، وَ إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ یكذبون فی تحلیل ما حرم الله. میگوید: ایشان بر پی ظنّ میروند در تحلیل مردار، که می‌پندارند که این مردار حلال است، و نه چنانست که ایشان میگویند، که ایشان دروغ میگویند، و حرام کرده خدا هرگز حلال نبود.

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ مَنْ يَضِلُّ عَنْ سَبِيلِهِ زجاج گفت: موضع «من» رفع است بابتداء، و لفظ آن لفظ استفهام است، یعنی: هو أعلم ایّ الناس یضل عن سبيله، كقوله: لِنَعْلَمَ أَيُّ الْحِزْبَيْنِ أَحْصَى لِمَا لَبِثُوا، و بقول بصريان موضع «من» نصب است بر نزع خافض، تا اول و آخر مقابل یکدیگر بود، یعنی: هو أعلم بالضال عن سبيله و هو أعلم بالمهتدين. قراءت نصیر از کسای «یضلّ» بضم یاء است، ای: هو أعلم بالمضل عن سبيله.

فَكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ این در جواب قومی است از عرب که چیزهایی از جانوران می‌حرام کردند خوردن آن از بحیره و سائبه و وصیله و حامی.

رب العالمین میگوید: بخورید اگر مؤمنان‌اید، آنچه الله حلال کرده است، و در کشتن آن نام خدا یاد کردند. آن گه تاکید را گفت: وَ مَا لَكُمْ أَلَّا تَأْكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ قَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ چه عذر آرید که نخورید آنچه الله حلال کرد و بر کشتن آن الله یاد کردند؟ و الله خود تفصیل محرمات داد، و آن مفصل در سورة البقرة گفت، و در صدر سورة مائدة، و ذلك فی قوله: حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَ الدَّمُ الاية. آن گه گفت: إَلَّا مَا اضْطُررْتُمْ إِلَيْهِ ای: من اكل المیتة عند المخمصة و المجاعة من غیر بغی و لا عدوان او تجانف لاثم، و قد مضى شرحه فی المائدة. نافع و حفص از عاصم «فصلّ» بفتح فا و «حرمّ» بفتح حا خوانند. ابن کثیر و ابو عمرو و ابن عامر بضمّ فا و ضمّ حا خوانند. ابو بکر از عاصم و حمزه و کسای فصلّ بفتح فا خوانند و حرمّ بضمّ حا. «إَلَّا مَا اضْطُررْتُمْ إِلَيْهِ» یعنی دعتكم الضرورة الى اكله مما لا یحلّ عند الاختیار.

وَ إِنْ كَثِيرًا لِيُضِلُّونَ عاصم و حمزه و کسای بضم «یا» خوانند، و معنی آنست که: فراوانی از مردمان یعنی کفار مکه بیراه میکنند بهواها و بایستهای خویش. باقی «لیضلون» بفتح «یا» خوانند یعنی بی‌راه میشوند بهواها و بایستهای خویش، نه بر بصیرتی و بر علمی که ایشان را در آن است. إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُعْتَدِينَ این اعتدا ایدر آنست که آنجا گفت: فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَ لَا عَادٍ. میگوید: خداوند تو است که دانا است باندازه درگذارندگان.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: وَ لَوْ أَنَّا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ الاية مردودان حضرت را میگوید، و مطرودان قطیعت را که: اگر ما فریشتگان آسمان را ازین مقرّبان و کروبیان، و سفره و بر ره، و رقباء قضا و قدر و اماناء درگاه عزّت بزمین فرستیم، تا آن مهجوران را بما دعوت کنند، و از ما خبر دهند، و مردگان زمین را حشر کنیم، تا بر درگاه ما ارشاد کنند، و جمله حیوانات و جمادات و اعیان و اجرام مخلوقات، و صورت ذات مقدرات، و آحاد و افراد معلومات، همه

را منطبق گردانیم، و بایشان فرستیم، تا آیت الهیت ما و اعلام ربوبیت ما بر ایشان عرضه کنند، و هر چه خبر بود همه ببینند و بدانند تا من که خداوندم نخواهم، و ایشان را راه ننمایم، ایمان نیارند، و راه بشناخت ما نبرند. مثنی خاک را چه رسد که حدیث قدم کند اگر نه عنایت قدیم و خواست آن کریم بود!

دل کیست که گوهری فشانند بی تو      یا تن که بود که ملک راند بی تو  
و الله که خرد راه نداند بی تو      جان زهره ندارد که بماند بی تو

اعتقاد اهل سنت آنست که تا رب العزة خود را با دل بنده تعریف نکند، و شواهد صفات قدیم در دل بنده ثبت نکند، بنده بشناخت وی راه نبرد. ازینجا گفته اند علماء سنت و ائمه قدوت که: المعرفة تجب بالسمع، و تلزم بالبلاغ، و تحصل بالتعريف.

آری! شمعیت تا خود کجا برافروزد! جوهریست تا کجا ودیعت نهد! يقول الله عز و جل: «سرّ من سرّی استودعته قلب من احببت من عبادی». شناختی باید و آشنایی هر دو بهم، تا نشانه این کار شود، و شایسته این خلعت گردد. دعوی آشنایی بی شناخت جحد است، چنان که از آن بیگانگان خبر میدهد که: نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ. و شناخت بی آشنایی عین مکر است، چنان که آن مهجور درگاه و سر اشقیا ابلیس که شناخت بود او را، و آشنایی نه، نهایت و بدایت او هر دو از عین مکر در قعر کفر پپوشیده بودند.

بظاهر صورت ملکی داشت، و نقاب تقدیس بر بسته، و باطنی خراب. هزاران سال بساط عبادت بپیموده بر امید وصل، چون پنداشت که دیده املش گشاده شود، یا نفعه وصال درونش وزد، از سماء سموّ بر خاک لعنت افتاد که: «وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي»:

گفتم چو دلم با تو قرین خواهد بود      مستوجب شکر و آفرین خواهد بود  
بالله که گمان نبردم ای جان و جهان      که امید مرا فذلک این خواهد بود

وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا هَرَّ كَمَا رَتَبْتَ وَی عالی تر بلاء وی تمامتر! هر که بحق نزدیکتر و دل وی صافی تر، نفس وی بدست دشمن گرفتارتر! آری بی غصه محنت قصه محنت نتوان خواند! بی زهر بلا شهد و لا نتوان یافت! بنگر که آدم صفی آن غرس تکریم حق، و پرورده تقدیس، چه دید از آن دشمن خویش ابلیس! يقول تعالی: فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ، و آن دیگر شیخ پیغامبران و پدر جهانیان نوح (ع) از قوم خویش بنگر که چه دید! نهصد و اند سال ایشان را دعوت کرد. هر روز او را چندان بزدند که بیهوش شدی، و فرزندان خود را بر معادات او وصیت کردند و آن مهتر برین بلیت صبر میکرد، و امید بایمان ایشان میداشت، تا او را گفتند: «لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ». گفت: بار خدایا! چون امید بریده گشت، و روی صلاح پدید نیست، بودن ایشان در دنیا جز زیادت فساد و سبب خرابی نیست. «لَا تَذَرُ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا». و از آن پس ابراهیم پیغامبر که شجره توحید بود، شب و روز بزانو در افتاده، و شیبیت سفید در دست نهاده که: «وَاجْتُنَّبِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ». بنگر که او را از آن نمرود طاغی چه رسید! و از معانده و مکابره وی چه مقاساة کشید! و علی هذا پیغامبران یکان یکان هود و صالح و لوط و زکریا و یحیی و عیسی و موسی، از دست جباران و متکبران و متمردان همه بفریاد آمدند، و در

حق زاریدند، و در آخر همگان محمد عربی و مصطفی هاشمی بلاء وی تمامتر، و اذی وی از دشمنان بیشتر، تا میگوید

صلی الله علیه و سلم: «ما اوذی نبی مثل ما اوذیت قط!»!

آن بیگانگان و بیحرمتان قدر وی مهتر ندانستند، و دیده شناخت او نداشتند، قصد جان او کردند، و جفاء وی را میان دربستند. پیران استهزا کردند، و شاعران هجو گفتند، و کودکان سنگ انداختند، و زنان از بامها خاك ریختند، و آن گه اتفاق کردند، و با یکدیگر عهد بستند که او را برداریم، و نصرت خدایان خود کنیم، تا جبرئیل آمد و گفت: ای سید! خیز و شهر بایشان بگذار. آهنگ غربت کن که: طلب الحق غربة.

و درین غربت فرمودن با او سرّی بود که جوانمردی در آن قافیه شعر خویش باز آورده و گفته:

ای یتیمی کرده اکنون با یتیمان کن تو لطف	ای غریبی کرده اکنون با غریبان کن سخا
با تو در فقر و یتیمی ما چه کردیم از کرم	تو همان کن ای کریم از خلق خود با خلق ما
مادری کن مر یتیمان را بپرورشان بلطف	خواجگی کن سانلان را طمعشان گردان وفا

أَفَعَيَّرَ اللَّهُ أَبْنَعِي حَكْمًا جَزَازَ اللَّهِ مَعْبُودِيْ غَيْرِم؟ كَلَّا! جَزَازَ اللَّهِ خَدَائِي رَا دَانِم؟ حَاشَا! مَعْبُودِيْ هِمَتَا اوست، که یگانه و یکتا خود اوست. در کردگاری و جباری بی نظیر اوست. در کاررانی و کار خدایی بی شبیه اوست. در بنده نوازی معروف اوست. در مهربانی و مهر نمایی موصوف اوست.

بیر طریقت گفت: «الهی! موجود عارفانی. آرزوی دل مشتاقانی. مذکور زبان مداحانی». چونت نخواهم که نیوشنده آواز داعیانی! چونت نستایم که شاد کننده دل بندگانی! چونت ندانم که زین جهانی! چونت دوست ندارم که عیش جانی! وَ اِنْ تُطْعَ اَكْثَرَ مَنْ فِي الْاَرْضِ الْاِيَةَ وَفَدَ خَدَايَ از روی عدد اندکی اند، اما با وزن و با خطراند، و اهل باطل بسیاراند، لکن بی وزن و بی معنی اند. يك جهان مجاز را يك ذره حقیقت بس. يك عالم بیهوده و باطل را يك نفس خداوندان یافت بس.

يك تَبَانِجِه شِير و زِين مَرْدَارِ خَوَارَانِ يَكِ جِهَانِ      يَكِ صَدَايِ صُور و زِين فَرَعُونِ طَبْعَانِ صَد هَزَار!

یا محمد! اگر تو ایشان را از روی عدد و کثرت بینی، ترا بفتنه افکنند، و اگر با ایشان بسازی، ترا از حق باز دارند. فرمان ما را گردن نه، و از ایشان روی گردان: «فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَ اَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِيْنَ».

فَكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ اِيْنَ دَر حَكْمِ تَفْسِيْرِ بَذْبَايِحِ مَخْصُوصِ اسْتِ، و از روی اشارت منع است از خوردن بر غفلت، و بر شره. هر چه بغفلت و شره خورند جز در طبع سبعی قوت نیفزاید، و جز هواجس نفس و وساوس شیطان از آن نروید. اصل مسلمانی پاکی سینه است، و روشنایی دل، و راه این پاکی و روشنایی پاک داشتن بشره است. چنان باید که حواس ظاهر چون چشم و گوش و زبان پاک بود، و جمله حرکات بوزن شرع بود، و راه پاکی حواس پاکی پوست، و گوشت بود، چنان که از حلال رسته باشد، و راه پاکی پوست و گوشت لقمه حلال است، و چون لقمه حلال بود، مرد حلال خوار باید. ما دام تا شره و آرزوی غفلت در سینه وی بود، حلال خوار نبود، و راه اسیر کردن آز و شره آنست که چون خورد بر سر ذکر بود، و با آگاهی بود، و بادب طریقت و شرط سنت خورد. اینست که الله گفت:

فَكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ بِآيَاتِهِ مُؤْمِنِينَ.

شافعی (رض) گفت که: دوازده مسئله نباید دانست، تا يك لقمه بشرط دین بتوان خورد. چهار فریضه، و چهار سنت، و چهار ادب. آنچه فریضه است حلال خوردن، و پاکیزه خوردن، و روزی گمار خدای را دانستن، و شکر وی گزاردن. و آنچه سنت است اول «بسم الله» گفتن، و پیش از طعام دست بشستن، و بآخر «الحمد لله» گفتن، و از کرانه قصعه خوردن، و آنچه ادب است بر پای چپ نشستن، و در لقمه کس ننگرستن و از پیش خود خوردن، و پس از طعام دست بشستن. چون خوردن باین شرط بود، فردا در آن حساب نباشد، و او را در آن ثواب دهند، چنان که در خبر است که: مؤمن را بر هیچ چیز ثواب دهند، تا آن لقمه که در دهن خویش نهد، یا در دهن عیال خویش، و الیه الاشارة بقوله تعالى: كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا.

### ۱۵ النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ تَرَوْا ظَاهِرَ الْإِثْمِ وَ بَاطِنَهُ كَذَارِيدِ أَشْكَارَى حَرَامِ وَ بَزِهٍ وَ نَهَانَ أَنْ إِنْ الَّذِينَ يَكْسِبُونَ الْإِثْمَ إِيْشَانِ كَهْ كَارِ بَا بَزِهٍ مِيْكَنَنْدَ سَيُجْزَوْنَ بِدِ بَادَاشِ دَهَنْدِ اِيْشَانِ رَا بِمَا كَاثُوا يَفْتَرُونَ (۱۲۰) بَآنْجِه مِيْكَرْدَنْد.

وَ لَا تَأْكُلُوا وَ مَخْرِيْدِ مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ مِنْ أَجْلِ أَنْ كَشْتَنَ أَنْ وَ إِنَّهُ لَفِسْقٌ كَهْ خُورْدَنِ أَنْ حَرَامِ اسْتِ وَ بِيْرُونِ شَدْ اَزِ طَاعَتِ دَارِي وَ إِنْ الشَّيَاطِيْنَ وَ دِيْوَانِ لِيُوْحُونَ اِلَى اَوْلِيَائِهِمْ سَخْنَانَ اَرَاَسْتَه كُزِ مِيْاوكَنْنَدْ بَدْ لَهَا وَ كُوشَهَايِ دُوسْتَانِ خُويْشِ لِيُجَادِلُوكُمْ تَا بَانَ بَا شَمَا بِيْكَارِ كَنْنَدْ وَ إِنْ اَطْعَمْتُمُوهُمْ وَ اَكْرَ شَمَا اِيْشَانِ رَا فَرْمَانَ بَرِيْدِ وَ بَايْشَانَ پِي بَرِيْدِ اِنْكُمْ لَمُشْرِكُونَ (۱۲۱) شَمَا هَمْچُونِ اِيْشَانِ بَا مَنِ اَنْبَازِ كِيْرَنْدْگَانَ اِيْد.

أَوْ مَنْ كَانَ مِيْتًا بَاشِ اَنْ كَسِ كَهْ مَرْدَارِ دَلِ بُوْدِ بَمَرْگِ بِيْگَانْگِي فَاَحْيِيْنَاهُ مَا زَنْدَه كَرْدِيْمِ وِي رَا بَزَنْدْگَانِي اِيْمَانَ وَ جَعَلْنَا لَهُ نُورًا وِي رَا رُوشْنَايِي دَادِيْمِ يَمْشِي بَهْ فِي النَّاسِ تَا مِيْرُودِ بَانَ دَرِ مِيْآنِ مَرْدَمَانَ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ اَوْ چِنَانِ كَسِ اسْتِ كَهْ هَرِ چَهْ اَزِ وِي بازِ كُويْنَدْ، وَ هَرِ چَهْ اَزِ وِي نَشَانَ دَهَنْدِ هَمْه تَارِيْكَ.

لَيْسَ بِخَارِجِ مِنْهَا كَهْ هَرْگَزِ اَزِ اَنْ تَارِيْكي بِيْرُونِ اَمْدَنِي نِيْسْتِ كَذَلِكَ هَمْچِنِيْنَ زِيْنٌ لِّلْكَافِرِيْنَ اَرَاَسْتَه نَمُودَنْدِ كَاْفِرَانَ رَا مَا كَاثُوا يَعْْمَلُونَ (۱۲۲) اَنْجِه مِيْكَنَنْد.

وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَا وَ هَمْچِنِيْنَ كَرْدِيْمِ فِي كُلِّ قَرْيَةٍ دَرِ هَرْ شَهْرِي اُكَاْبِرَ مَهِيْنَانَ اَنْ دَرِ مَالِ وَ دَرِ نَامِ مُجْرَمِيْهَا بَدَانَ وَ بَدْكَارَانَ اِيْشَانَ لِيَمْكُرُوا فِيْهَا خُواسْتِيْمِ تَا اِيْشَانَ دَرِ اَنْ بَدْ كَنْنَدْ وَ بَدْ سَازَنْدِ وَ مَا يَمْكُرُونَ اِلَّا بِاَنْفُسِهِمْ وَ نَمِيْسَازَنْدِ اَنْ بَدْهَا مَكْرَ بَخُويْشْتَنِ وَ مَا يَشْعُرُونَ (۱۲۳) وَ نَمِيْدَانَنْد.

وَ اِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ وَ هَرْ گَهْ كَهْ بَايْشَانَ اِيْدِ پِيْغَامِي وَ اِيْتِي اَزِ قُرْآنِ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ كُويْنَدْ بَنْگُرُويْمِ حَتَّى نُؤْتِي تَا اَنْ گَهْ كَهْ مَا رَا دَهَنْدِ اَزِ مَعْجَزَاتِ مِثْلِ مَا اُوتِي رُسُلُ اللَّهِ هَمْ چِنَانِ كَهْ رُسُولَانَ خُدَايِ رَا دَادَنْدِ اَزِ پِيْشِ اللَّهِ اَعْلَمُ اللَّهُ دَانَاتِرَ حَيْثُ يَجْعَلُ رِساَلَتَهُ اَنْجَا كَهْ پِيْغَامَهَايِ خُويْشِ مِيْنَهْدِ سَيُصِيْبُ الَّذِينَ اَجْرَمُوا اَرِي رَسَدْ بَايْشَانَ كَهْ كَاْفِرِ شَدْندِ وَ بَجْرَمِ مَهِيْنِ مَجْرَمِ اَمْدَنْدِ صَغَارٌ عِنْدَ اللَّهِ فَرْوَدِي وَ كَمِي وَ كَمِي وَ بِيْ اِيْبِي بَنْزِيْكَ اللَّهُ وَ عَذَابٌ شَدِيْدٌ بِمَا كَاثُوا يَمْكُرُونَ (۱۲۴) وَ عَذَابِي سَخْتِ بَآنْجِه مِيْكَنَنْدِ اَزِ بَدْ، وَ مِيْسْگَالَنْدِ اَزِ اَنْ.

فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ هَرِ كَهْ اللَّهُ خُواهدِ كَهْ وِي رَا رَا هَمْچِنَانِ يَشْرَحُ صَدْرَهُ بازِ كَشَايْدِ دَلِ وِي لِلْإِسْلَامِ تَصْدِيْقِ وَ تَسْلِيْمِ رَا وَ مَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ وَ هَرْ كَهْ خُواهدِ كَهْ وِي رَا اَزِ رَا هَمْچِنَانِ يَجْعَلُ صَدْرَهُ ضَيِّقًا دَلِ وِي رَا تَنْگِ كَرْدَانْدِ حَرْجًا سَخْتِ تَنْگِ كَاثَمَا يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ كُويِي بَاسْمَانَ مِيْبَازِ نَشِيْنْدِ كَذَلِكَ هَمْچِنِيْنَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرَّجْسَ اللَّهُ تَعَالَى كُزِي وَ



نپاکی و بد سازی مینهد علی الذین لا یؤمنون (۱۲۵) بر ایشان که نگریده‌اند.

وَ هَذَا صِرَاطُ رَبِّكَ اِنَّ نَامَةَ رَاحِ خَدَاوَنَد تُو اَسْت کِه دَر اَن بُوِ رُوَنَد وَ بُوِ رَسَنَد مُسْتَقِیْمًا رَاہ رَاَسْت دَرَسْت پَاِیْنَدِه بَاَز کَشَاَدِه قَدْ فَصَّلْنَا الْاٰیَاتِ پِیْدَا کَرَدِیْم اِیْن سَخْنَان خُوَد رَا لِقَوْمٍ یَذْکُرُوْنَ (۱۲۶) قَوْمِ رَا کِه پَنَد مِی‌پَنذِیْرَنَد، وَ حَق رَا دَر یَاَد مِیْدَارَنَد.

لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ اِیْشَانَرَاَسْت سَرَاِ رَسْتِکِی وَ اَزَادِی وَ تَن اَسَانِی عِنْدَ رَبِّهِمْ بِنَزْدِیْکِ خَدَاوَنَد اِیْشَان وَ هُوَ وَ لَیْلُهُمْ بِمَا کَاثُوَا یَعْمَلُوْنَ وَ وِی یَار اِیْشَان بَاَنچِه مِی‌کَرَدَنَد.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: وَ ذُرُوا ظَاهِرَ الْاِثْمِ وَ بَاطِنَهُ کَرْدَار اَدَمِ دُو طَرَف دَارَد: یَک طَرَف بَدَل پِیُوَسْتِه، اَن رَا نِیْت گُوِیْنَد، وَ یَک طَرَف بَتَن پِیُوَسْتِه، اَن رَا عَمَل گُوِیْنَد.

اِیْن ظَاہِر اَسْت وَ اَن بَاطِن. بَرِیْن اَعْتَبَار هَر چِه بَنَدِه کَنَد اَز مَحْظُورَات وَ مَنَهیات شَرع بَدَسْت وَ پَاِی وَ زَبَان وَ جَوَارِح ظَاہِر اَن رَا ظَاہِر الْاِثْم گُوِیْنَد، وَ هَر چِه بَدَل بِنَدِیْشَد وَ نِیْت کَنَد اَز مَخَالِف اَمْر شَرع، اَن رَا بَاطِن الْاِثْم گُوِیْنَد. رَب الْعَالَمِیْن دَرِیْن اَیْت مِی‌گُوِیْد: هَر دُو بَکْذَارِیْد، هَمَان عَمَل بَد کِه دَر ظَاہِر رُوَد، وَ هَمِیْن اَنْدِیْشِه وَ نِیْت بَد کِه دَر بَاطِن بُوَد.

مَقَاتِل گَفْت: «ظَاهِرَ الْاِثْمِ وَ بَاطِنَهُ» زَنَا مِی‌خَوَاہَد دَر سَر وَ دَر عِلَانِیَه، وَ اِیْن بَدَان اَمَد کِه قَرِیْش اَز زَنَا بَظَاہِر مِی‌پَرهیز کَرَدَنَد، وَ اَن رَا کَرَاهِیْت مِی‌دَاشْتَنَد، اَمَا بِیَاطِن دَر اَن بَأْس وَ بَزِه نَمِی‌دِیْدَنَد، وَ اَز اَن نَنگ نَمِی‌دَاشْتَنَد. رَب الْعِزَّة گَفْت: زَنَا بَکْذَارِیْد هَم دَر اَشْکَارَا وَ هَم دَر نَهَان، کِه هَر دُو بَزِه کَارِی اَسْت. هَمَانَسْت کِه جَاِی دِیْگَر گَفْت: وَ لَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ، وَ قَالَ النَّبِیُّ (ص): «مَا مِنْ ذَنْبٍ اَعْظَمَ عِنْدَ اللّٰهِ مِنْ نَطْفَةِ حَرَامٍ یَضَعُهَا رَجُلٌ فِی رَحْمٍ لَا تَحِلُّ لَه، وَ مَا ضَجَّتِ الْاَرْضُ مِنْ عَمَلٍ یَعْمَلُ عَلٰی ظَهْرِهَا کَضَجَّتْهَا مِنْ سَفْکِ دَمٍ حَرَامٍ، اَوْ اِغْتَسَالَ جَنَابَةَ مِنْ حَرَامٍ، وَ مِنْ قَدْرٍ عَلٰی اِمْرَاةٍ حَرَامَا، فَتَرَکَهَا مَخَافَةَ اللّٰهِ عِزِّ وَ جَلِّ، اَمَّنَهُ اللّٰهُ مِنْ الْفِرْعِ الْاَکْبَرِ، وَ حَرَمَهُ عَلٰی النَّارِ».

وَ رُوِی اَبُو اَمَامَةَ: «اَنْ فَتٰی شَابًا اَتٰی النَّبِیَّ (ص) فَقَالَ: یَا رَسُوْلَ اللّٰهِ! اِنَّذِن لِی فِی الزَّوْنِ. فَاَقْبَلَ عَلَیْهِ الْقَوْمُ فَرَجَرُوْهُ، فَقَالَ النَّبِیُّ (ص): مَه مَه. ثُمَّ قَالَ النَّبِیُّ (ص): یَا فَتٰی! اِدْن مٰئِی. فَدَنَا مِنْهُ، فَقَالَ: اِجْلِسْ، فَجَلَسَ. فَقَالَ لَه: اُتَحِبُّ لَامْکَ؟ فَقَالَ: لَا وَ اللّٰهِ، جَعَلْتَ فِدَاکَ یَا رَسُوْلَ اللّٰهِ، وَ لَا النَّاسَ یَحِبُّوْنَه لِاَمْهَاتِهِمْ. قَالَ: فَتَحَبُّ لَ اَبْنَتِکَ؟ قَالَ: لَا وَ اللّٰهِ یَا رَسُوْلَ اللّٰهِ! وَ لَا النَّاسَ یَحِبُّوْنَه لِاَبْنَاتِهِمْ. قَالَ: فَتَحَبُّ لَ اَخْتِکَ؟ قَالَ: لَا وَ اللّٰهِ یَا رَسُوْلَ اللّٰهِ! وَ لَا النَّاسَ یَحِبُّوْنَه لِاَخْوَاتِهِمْ. قَالَ: فَتَحَبُّ لَ اَخْلَاتِکَ؟ قَالَ: لَا وَ اللّٰهِ یَا رَسُوْلَ اللّٰهِ! وَ لَا النَّاسَ یَحِبُّوْنَه لِاَخْلَاتِهِمْ. قَالَ: فَتَحَبُّ لَ عَمَّتِکَ؟ قَالَ: لَا وَ اللّٰهِ یَا رَسُوْلَ اللّٰهِ. قَالَ: وَ لَا النَّاسَ یَحِبُّوْنَه کَمَا لَا تَحِبُّ. ثُمَّ وَضَعَ رَسُوْلَ اللّٰهِ (ص) یَدَه عَلَیْهِ، فَقَالَ: اللّٰهُمَّ اِغْفِرْ ذَنْبَه، وَ حَصِّنْ فَرْجَه، وَ طَهِّرْ قَلْبَه. فَلَمْ یَلْتَفِتْ بَعْدَ ذَلِکَ اِلٰی شَیْءٍ».

کَلْبِی گَفْت: «ظَاهِرَ الْاِثْمِ» طَوَافِ الرِّجَالِ بِالْبَیْتِ نَهَارَا عِرَاةَ، وَ بَاطِنَه طَوَافِ النِّسَاءِ بِاللَّیْلِ عِرَاةَ. پَس بَر سَبِیْلِ وَعِیْدِ گَفْت: اِنَّ الذِّیْنَ یَکْسِبُوْنَ الْاِثْمَ عِنْدَ الشَّرْکِ «سَیْجَزُوْنَ» فِی الْاٰخِرَةِ بِمَا کَاثُوَا یَقْتَرِفُوْنَ عِنْدَ یَکْسِبُوْنَ فِی الدُّنْیَا. الْکَسْبُ، فَعَلٌ مَا یَجْتَلِبُ بِه اِلٰی النَّفْسِ نَفْعٌ، اَوْ یَسْتَدْفَعُ بِه ضَرٌّ، وَ لِذَلِکَ وَصَفُ بِه الْعَبْدُ، وَ لَمْ یَجْزِ اَنْ یُوصَفُ بِه الْخَالِقُ الْقَدِیْمُ جَلَّ جَلَالَه. وَ الْفَرْقُ بَیْنَ الْکَسْبِ وَ الْخَلْقِ اَنْ الْخَلْقُ فَعَلُ الشَّیْءِ عَلٰی تَقْدِیْرِ وَ تَرْتِیْبِ، وَ الْکَسْبُ فَعَلُ الشَّیْءِ لِاجْتِلَابِ النَّفْعِ اِلٰی النَّفْسِ.

وَ لَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذَكَّرْ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ مِنْ أَحْكَامِ شَرَعٍ أَنْجَحَهُ بَيْنَ آيَاتٍ تَعْلُقُ دَارِدَ طَرْفِي بَغْوَيْمِ بِرِ سَبِيلِ اخْتِصَارِ. مَذْهَبِ شَافِعِي أَنْسَتْ كَيْ تَسْمِيَتِ بِرِ ذَبِيحَةٍ دَرِ حَالِ ذَبْحِ مُسْتَحَبِّ اسْتِ وَ فَرَضِ نَيْسَتْ. اِغْرَ بَغْدَارِدَ تَسْمِيَتِ بَعْمَدِ يَافِ بَنْسِيَانِ، ذَبِيحَةٍ حَلَالَسْتِ، وَ حَرَامِ نَيْسَتْ، وَ بِمَذْهَبِ اِمَامِ اَبُو حَنِيفَةَ اِغْرَ بَنْسِيَانِ تَسْمِيَتِ بَغْدَارِدَ ذَبِيحَةٍ حَلَالَسْتِ، كَيْ دَرِ حَالِ نَسِيَانِ بِقَوْلِ وَى تَسْمِيَتِ شَرْطِ نَيْسَتْ، اِمَا اِغْرَ بَعْمَدِ بَغْدَارِدَ تَنَاوَلَ اَنْ حَرَامِ اسْتِ، كَيْ دَرِ اَنْ حَالِ تَسْمِيَتِ شَرْطِ اسْتِ. وَ بَغْدَاشْتَنِ بَعْمَدِ رَوَا نَيْسَتْ، وَ بِهْ قَالِ سَعِيدِ بِنِ جَبِيرِ وَ عَطَاءِ. اِمَا مَذْهَبِ دَاوُدِ وَ بُوثُورِ وَ شَعْبِي وَ مُحَمَّدِ بِنِ سِيرِيْنِ اَنْسَتْ كَيْ تَسْمِيَتِ دَرِ حَالِ ذَكَرِ وَ نَسِيَانِ هَرِ دُو شَرْطِ اسْتِ، اِغْرَ بَعْمَدِ بَغْدَارِدِ يَافِ بَنْسِيَانِ، خُورْدَنِ اَنْ ذَبِيحَةٍ حَلَالِ نَيْسَتْ. دَلِيلِ شَافِعِي نَصُوصِ اَخْبَارِ صَحَاحِ اسْتِ، وَ ذَلِكِ مَا

رَوَى الْبِرَاءُ ابْنَ عَازِبٍ اَنْ النَّبِيَّ (ص) قَالَ: «الْمُؤْمِنُ يَذْبَحُ عَلَى اسْمِ اللَّهِ، سَمَى اَوْ لَمْ يَسْمَ».

وَ سَأَلَ النَّبِيَّ عَنِ مَنْ يَذْبَحُ وَ لَمْ يَذْكُرْ اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ نَاسِيَا، فَقَالَ: «اسْمُ اللَّهِ فِي قَلْبِ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ عَلَى لِسَانِهِ»، وَ قَالَتْ عَائِشَةُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! اِنَّ الْاَعْرَابَ تَحْمَلُ الْبِئْسَ الْلَحْمَ وَ نَحْنُ لَا نَدْرِي اَنْهُمْ يَذْبَحُونَ عَلَى اسْمِ اللَّهِ فِي الذَّبْحِ اَمْ لَا. فَقَالَ (ص): «سَمُّوا وَ كَلُوا».

وَ خَصْمِ رَا نَرَسِدُ كَيْ بَيْنِ آيَتِ تَمَسْكُ كَنْدُ كَيْ: «وَ لَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذَكَّرْ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ»، كَيْ حَمَلِ اَيْنِ آيَتِ بِرِ مِيْتِهْ اسْتِ، وَ سَبَبِ نَزْوَلِ اَيْنِ وَ سِيَاقِ آيَتِ دَلَالَتِ مِيكَنْدُ، وَ ذَلِكِ اِنَّ الْمُشْرِكِيْنَ قَالُوا: يَا مُحَمَّدُ! اَخْبِرْنَا عَنِ الشَّاةِ اِذَا مَاتَتْ، مَنْ قَتَلَهَا؟ فَقَالَ: اللَّهُ قَتَلَهَا. قَالُوا فَتَزَعَمُ اَنْ مَا قَتَلْتَ اَنْتَ وَ اَصْحَابُكَ حَلَالٌ وَ مَا قَتَلَهُ الصَّقْرُ وَ الْكَلْبُ حَلَالٌ، وَ مَا قَتَلَهُ اللَّهُ حَرَامٌ. فَأَنْزَلَ اللَّهُ هَذِهِ الْآيَةَ.

وَ رَوَى عِكْرَمَةُ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ: اِنَّ الْمَجُوسَ فِي اَهْلِ فَارِسٍ لَمَّا نَزَلَ تَحْرِيمُ الْمَيْتَةِ كَتَبُوا اِلَى مُشْرِكِي قَرِيْشٍ، وَ كَانَتْ بَيْنَهُمْ مَكَاتِبَةٌ، اِنَّ خَاصِمًا مَحْمُودًا وَ قَوْلُوا لَهْ: مَا تَذْبَحُ اَنْتَ بِيَدِكَ بِسَكِيْنٍ فَهُوَ حَلَالٌ، وَ مَا ذَبَحَهُ اللَّهُ يَعْنِي الْمَيْتَةَ فَهُوَ حَرَامٌ، فَنَزَلَتْ الْآيَةُ.

وَ اِنَّ الشَّيَاطِيْنَ يَعْنِي مُرْدَةَ الْمَجُوسِ «لِيُؤْحُوْنَ اِلَى اَوْلِيَائِهِمْ» مِنْ مُشْرِكِي قَرِيْشٍ «لِيُجَادِلُوْكُمْ بِالْبَاطِلِ وَ اِنْ اَطَعْتُمْوْهُمْ» فِي اسْتِحْلَالِ الْمَيْتَةِ «اِنَّكُمْ لَمُشْرِكُوْنَ» لِاَنَّ مِنْ اَحْلَ شَيْئًا مِمَّا حَرَّمَ اللَّهُ فَهُوَ مُشْرِكٌ.

أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ سَدَى كَفْتِ: اَيْنِ دَرِ شَأْنِ عَمْرِ خَطَابِ آمَدَهْ، وَ بُو جَهْلِ هَشَامِ، وَ اَنْجَحَهُ مِيكَوَيْدِ: جَعَلْنَا لَهْ نُورًا يَمْشِي بِهْ فِي النَّاسِ اَنْ خَلَّافَتِ اسْتِ كَيْ اَوْ رَا دَادَنْدُ تَا مِيْرُودِ بَا اَنْ دَرِ مِيَانِ مُرْدَمَانِ، «كَمَنْ مَثَلُهُ» اِي صَفْتِهْ فِي الظُّلْمَاتِ يَعْنِي اَبَا جَهْلِ بِنِ هَشَامِ، لَا يَخْرُجُ مِنَ الْكُفْرِ قَطُّ وَ لَا يُؤْمِنُ اَبْدًا؟! قَتَادَهْ كَفْتِ: هُوَ الْمُؤْمِنُ مَعَهُ مِنَ اللَّهِ بَيِّنَةٌ يَعْمَلُ بِهَا، وَ بِهَا يَأْخُذُ، وَ اِلَيْهَا يَنْتَهِي، وَ هُوَ كِتَابُ اللَّهِ. «كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلْمَاتِ» وَ هُوَ مِثْلُ الْكَافِرِ فِي الضَّلَالَةِ مُتَحِيرٌ فِيهَا مُتَسَكِّعٌ لَا يَجِدُ مَخْرَجًا وَ لَا مَنَفَذًا.

ابن عباس گفت: این در شأن حمزه بن عبد المطلب و بو جهل بن هشام آمد، و سبب آن بود که نجاست پاره‌ای برگرفت، و برسول خدا افکند، و او را ناسزا گفت، و برنجانید، و حمزه هنوز در اسلام نیامده بود، اما رسول را دوست داشتی، و از آنکه مردی محتشم بود، و در میان قریش محترم و دلاور و مردانه، مگیان از بیم وی زهره نداشتندی که رسول خدا را رنجانیدندی، یا او را بد گفتندی. آن روز که بو جهل او را برنجانید، و ناسزا گفت، حمزه بصید بود، در آن صحرا از پس آهوئی همی رفت. آهوئی روی باز پس کرد و گفت: یا حمزه! ترا شغل از صید من مهم‌تر هست. حمزه بازگشت تا بمگه رسید. او را خبر کردند که بو جهل با محمد چنین کرد. خشم گرفت. قصد بو

جهل کرد. کمانی داشت بر سر وی زد، تا او را مجروح کرد، و گفت: ای نامرد هیچ کس! ترا با محمد چه کار، و چه زهره آن داری که او را برنجانی؟ بو جهل از وی بترسید بتواضع درآمد، گفت: یا بایعلی! اما تری ما جاء به سقه عقولنا، و سب آلهتنا، و خالف آباءنا؟! فقال حمزة: و من اسفه منکم تعبدون الحجاره من دون الله! اشهد أن لا اله الا الله، لا شريك له، و أن محمدا عبده و رسوله. پس رب العالمین در شأن ایشان آیت فرستاد: أ وَ مَنْ كَانَ مِيتًا اى ضالًا كافرًا فهديناه، وَ جَعَلْنَا لَهُ نُورًا اى دینا و ایمانا، يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ مع المسلمین مستضیًا بما قذف الله فی قلبه من نور الحكمة و الايمان، كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ «مثل» زیادتست یعنی: كمن هو فی ظلمات الكفر و الضلالة؟! لیس بخارج مینها لیس بمؤمن ابدًا. «كذلك» اى: كما زين للمؤمن الايمان، «كذلك زين للكافرين ما كانوا يعملون» من عبادة الاصنام.

و گفته‌اند: موت و میت در قرآن بر پنج وجه آید: یکی بمعنی نطفه که هنوز در بند خلقت صورت نیامده، چنان که در سوره البقرة گفت: وَ كُنْتُمْ اَمْوَاتًا فَاَحْيَاكُمْ یعنی نطفه لم تخلقوا فخلقكم، و جعل فيكم الارواح. نظیرش در سوره حم المؤمن گفت: اَمِنَّا اثنین یعنی بالاولی انا كنا نطفًا فخلقنا، و در سوره آل عمران گفت: وَ تُخْرِجُ الْمِيَّتَ مِنَ الْحَيِّ یعنی النطفة و هی میتة، و نظیره فی یونس و فی الروم. وجه دوم موت بمعنی ضلالت، چنان که درین موضع گفت «أ وَ مَنْ كَانَ مِيتًا» یعنی ضالًا عن الهدی فهديناه. همانست که در سوره الملائكة گفت: وَ مَا يَسْتَوِي الْاَحْيَاءُ وَ لَا الْاَمْوَاتُ، و در سوره النمل گفت: فَاِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَى، و نظیره فی الانبياء.

وجه سوم موت است بمعنی قحط و جدوبت زمین و نارستن نبات، چنان که در سوره الاعراف گفت: فَسُقْنَاهُ اِلَى بَلَدٍ مِيَّتٍ یعنی الارض التي ليس فيها نبات. نظیره فی الملائكة و فی سوره يس. وجه چهارم موت است بمعنی زهوق روح بر سبیل عقوبت پیش از استیفاء رزق خویش در دنیا، چنان که قوم موسی را افتاد. رب العزة میگوید: ثُمَّ بَعَثْنَاكَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكَ. همانست که گفت: وَ هُمْ اَلَوْفُ حَذَرَ الْمَوْتِ، فَقَالَ لَهُمُ اللّٰهُ مُوتُوا ثُمَّ اَحْيَاهُمْ. وجه پنجم حقیقت موتست به اجل خویش، چنان که گفت: اِنَّكَ مِيَّتٌ وَ اِنَّهُمْ مِيْتُونَ، كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ، و نظایر این در قرآن فراوان است.

وَ كَذٰلِكَ جَعَلْنَا اى كما أن فساق مگه جعلنا اكابرها، كذلك جعلنا فساق كل قرية اكابرها، یعنی رؤساءها و مترفیها. میگوید: چنان که فاسقان مگه را مهینان و سران و رئیسان کردیم، همچنین در هر شهری فساق آن شهر مهینان و اکابر کردیم.

لِيْمَكُرُوا فِيهَا اى: فى القرية بالمعاصى و صدّ الناس عن الايمان. بآن کردیم تا آن اکابر در آن شهر بدها سازند، و مردم را از ایمان برگردانند اکابر را باین معنی مخصوص کرد که ریاست و خواجهگی و تنعم بکفر و مکر زودتر کشد، بدلیل قوله تعالى و تقدس: وَ لَوْ بَسَطَ اللّٰهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْاَرْضِ، و گفته‌اند که این اکابر فراغه انبیاء‌اند که پیوسته مکر میسازند، و بدها می‌سگالند پیغامبران را و مؤمنان را. رب العزة گفت: وَ مَا يَمْكُرُونَ اِلَّا بِاَنْفُسِهِمْ وَ مَا يَشْعُرُونَ آن مکر با خویشان میکنند، و نمیدانند که وبال آن بایشان باز گردد، و بعداب و عقوبت رسند. مجاهد گفت: اکابر مگه مستهزیان قریش بودند و مقتسمان، که شعاب مکه قسمت کرده بودند بر جمعی رصد که ایشان را بر سر راهها نشانده بودند، و مردمان را از مصطفی (ص) و ایمان باز میداشتند. پنج کس بودند: ولید مغیره و عاص بن وائل و عدی بن قیس و اسود بن عبد المطلب و اسود بن عبد یغوث. پیوسته مصطفی را برنج داشتندی، و او را اذی

نمودندی، تا روزی که جبرئیل نزدیک رسول خدا (ص) آمد، عاص وائل بوی بر گذشت، جبرئیل بکعب وی اشارت کرد. ولید مغیره بر گذشت جبرئیل بساق وی اشارت کرد. عدی قیس بگذشت جبرئیل بشکم وی اشارت کرد. اسود عبد یغوث بگذشت، بروی وی اشارت کرد. اسود بن عبد المطلب بگذشت بسر وی اشارت کرد. آن گاه جبرئیل گفت: ای محمد! شرّ ایشان از تو کفایت کردم. پس روزی عبد وائل بر شتر، نشسته بود بصره، و تماشا میکرد. جایی فرو آمد تا آب خورد. پای بزمین نهاد، گفت: مرا مار گزید، طلب کردند مار نیافتند، و آن پایش آماس کرد، تا چندان شد که گردن شتر فریاد همی کرد و میگفت: قتلنی ربّ محمد. و اسود عبد یغوث روزی بصره بیرون شد. و سموم زد او را، و رویش سیاه گشت، چون بخانه باز آمد، قوم او شناختند او را، و در سرای نگذاشتند. از غین سر بر در همی زد تا هلاک شد، و میگفت: قتلنی رب محمد. ولید مغیره همی رفت، جامه تکبر بر زمین همی کشید خاری در جامه وی آویخت. جماعتی زنان در پیش وی بودند. عارش آمد که در پیش ایشان آن خار از جامه باز کند. هم چنان همی رفت، تا پایش مجروح شد، و از آن هلاک گشت، و میگفت: قتلنی ربّ محمد. و اسود عبد المطلب پسر وی بسفر شده بود، چون باز آمد باستقبال بیرون شد، و گرما گرم بود. بسایه درختی باز شد، سر بدرخت باز نهاد. جبرئیل بیامد، و سر وی بر آن درخت همی زد، و وی همی گفت: ای غلام! این را از من باز دار. گفت: من هیچ کس را نمی بینم. فریاد همی کرد و میگفت: قتلنی رب محمد، تا آن گاه که هلاک شد. و عدی قیس ماهی شور خورد، و گویند ماهی تازه، و از آن تشنه شد. چندان آب باز خورد که شکمش از هم بشد، و هلاک گشت، و در آن حال میگفت: قتلنی رب محمد. اینست که رب العالمین گفت: **إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ. قَوْلَهُ: وَإِذَا جَاءَهُمْ آيَةٌ مِنْهَا وَمِمْ بَا أَكْبَرِ شَوْدِ مِغْوَيْدِ:** چون با ایشان آید آیتی یعنی معجزتی که دلالت کند بر وحدانیت خدا و نبوت مصطفی (ص) چون انشقاق قمر و دخان و امثال آن، ایشان گویند: **«لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّى تُؤْتِيَ مِثْلَ مَا أُوتِيَ رَسُولُ اللَّهِ»** یعنی النبی (ص) وحده. گویند: بنگرویم ما تا آن گاه که ما را نیز آن دهند از معجزات که محمد را دادند، و هر یکی از ایشان این سخن میگفت، و این آرزو میکرد، چنان که رب العزة جای دیگر گفت: **بَلْ يُرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُؤْتِيَ صُحُفًا مُنشَرَّةً.**

ولید مغیره همی گفت: و الله لو كانت النبوة حقا لكنت اولی بها منه لانی اکبر منه سنا و اکثر منه مالا. بو جهل همی گفت: زاحمنا بنو عبد مناف فی الشرف، حتی اذا صرنا کفرسی رهان، قالوا: منا نبی یوحى الیه، و الله لا نرضی به، و لا نتبعه ابد الا ان یأتینا وحی کما یأتیه. دیگری میگفت: لولا نزل هذا القرآن علی رجل من القریبتین الولید بن المغیره من اهل مکه، و عروة بن مسعود الثقفی من اهل الطائف.

پس رب العالمین بجواب ایشان گفت: **اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ اللَّهُ دَانِدِ كِه شَائِسْتِه نَبُوْتِ وَ سَزَايِ رِسَالَتِ كِيسْتِ.** جای دیگر گفت: **أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ؟! جَايِ دِيْگَرِ كَفْتِ: وَ لَقَدْ اخْتَرْنَاَهُمْ عَلَي عِلْمِ. اخْتِيَارِ اِيْشَانِ بَكْرَافِ نَكْرَدِيْمِ، كِه بَعْلَمِ كَرَدِيْمِ، دَانَسْتِيْمِ كِه اِيْشَانِ اَهْلِ اَنْدند، وَ سَزَايِ اَنْدند، وَ دِيْگَرَانِ سَزَايِ اَنْ نِهَانْدِ. وَ قَالِ بَعْضُهُمْ: اَلْبَلِغِ فِي تَصْدِيْقِ الرِّسْلِ اَلَا يَكُوْنُوْنَ قَبْلَ مَبْعَثِهِمْ مَطَاعِيْنَ فِي قَوْمِهِمْ، لَانَ الطَّعْنَ كَانِ يَتَّسِعُ عَلَيْهِمْ، فَيَقُوْلُوْنَ اِنَّمَا كَانُوْا اَكْبَرُ وَ رُوْسَاءُ فَاتَّبِعُوْا.**

سَيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُوا صَغَارٌ عِنْدَ اللَّهِ الصَّغَارِ الذَّلِ الَّذِي يَصْغُرُ اِلَى الْمَرْءِ نَفْسَهُ. يَقَالُ: صَغُرَ الْاِنْسَانُ يَصْغُرُ صَغَارًا وَ صَغُرًا. اِي: هَمْ وَ اِنْ كَانُوْا اَكْبَرُ فِي الدُّنْيَا فَيُصِيبُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ ذَلٌّ وَ هَوَانٌ فِي الدُّنْيَا، «وَ عَذَابٌ شَدِيْدٌ» فِي الْاٰخِرَةِ. وَ رَوَا بَاشِدِ كِه «عِنْدَ اللَّهِ» پِيُوْسْتِه «صَغَارٌ» نِهَنْدِ، يَعْْنِي: سَيُصِيبُهُمْ صَغَارٌ ثَابِتٌ لِهَمْ عِنْدَ اللَّهِ. «بِمَا كَانُوْا يَمْكُرُوْنَ» اِي

يلبسون و يكفرون.

فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَهْدِيَهُ لِدِينِهِ، «يَشْرَحُ صَدْرَهُ» ای یفتحه و یوسعه و ینوره، «لِلْإِسْلَامِ» یعنی: للاستسلام لقبول القدرة، و للتصديق للمغيب، و التسليم للممتنع على العقل. میگوید: هر که الله وی را بدین خود راه نماید، دل وی روشن گرداند، و باز گشاید، تا گردن نهد پذیرفتن قدرت را، و استوار داشتن را بنا دیده، و پذیرفتن چیزی که خرد آن را در نیابد. روایت کنند از ابن مسعود که گفت: یا رسول الله! ای الناس اکیس؟ قال: «اکثرهم للموت ذکرا، و أحسنهم له استعدادا».

پس رسول خدا (ص) این آیت بر خواند: فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ. ابن مسعود گفت: یا رسول الله! و کیف یشرح له صدره؟ قال: «هو نور یقذف فیہ. ان النور اذا وقع فی القلب انشرح له الصدر و انفسح». قالوا: یا رسول الله! هل لذلك من علامة یعرفون بها؟ قال: «نعم، الانابة الى دار الخلود، و التجافی عن دار الغرور، و الاستعداد للموت قبل الموت».

وَ مَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا قَرِيبًا قِرَاءَتِ مَكِّي «ضيقا» بتخفيف است، و هما لغتان مثل مَيِّت و هیین و هیین. «حرجا» مدنی و بو بکر بکسر «را» خوانند، و باقی بفتح «را»، و معنی هر دو یکسانست. الحرجة عند العرب الغیضة المتكاوسة الشجر. «كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ» بسكون و تخفيف عین قراءت مکی است، و «بِصَّاعِدٍ» بالف و تخفيف عین قراءت ابو بکر از عاصم، و «بِصَّعَدٍ» مشدد بی الف

قراءت باقی. یصَّعَّد یعنی يتصعد، و یصَّاعِد یعنی يتصاعد. میگوید: کسی که الله وی را گمراه کند، دل وی تنگ گرداند سخت تنگ، چنان که از تنگی ایمان و حکمت در آن نشود، و خبر بآن نرسد. كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاءِ ای کأئما كلف الصعود الى السماء اذا دعى الى الاسلام، لشدة ثقله عليه. میگوید: چون اسلام برو عرضه کنند، و او را با دین حق خوانند، چنان بر وی دشخوار آید، و کار بر وی تنگ شود، که کسی را تکلیف کنند که بر آسمان می باید شد. زجاج گفت: كأن قلبه یصَّاعِدُ فی السماء نبوا عن الاسلام و استماع الحکمة، ای يتباعد فی الهرب منه. میگوید: دل وی از اسلام رمیده و دور گردد، و از آن بگریزد، گویی بآسمان می باز نشیند، از دوری که می افتد! كَذَلِكَ ای: مثل ما قصصنا عليك «يَجْعَلُ اللَّهُ الرَّجْسَ» و هو اللعنة فی الدنيا و العذاب فی الآخرة. و قيل: الرجس الشيطان یسلط علیه و كان النبی (ص) اذا دخل الخلاء قال: «اللهم! انی اعوذ بك من الخبث و الخبائث الرجس النجس الشيطان الرجیم».

وَ هَذَا صِرَاطٌ رَبِّكَ ای: هذا الذی انت علیه یا محمد! دین ربك و طریق ربك الذی یسلك الیه. «مُسْتَقِيمًا» نصب على العطف. ابن مسعود گفت: صراط اینجا قرآن است. میگوید: این قرآن آن راه است که بآن بحق رسند، یعنی که بآن راه روید، و دست در آن زنید، چنان که آنجا گفت: وَ اعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلاَكُمْ.

قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ الْحَقِّ مِنَ الْبَاطِلِ، و الهدی من الضلال لِقَوْمٍ يَدَّكُرُونَ و هم المؤمنون.

لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ السلام هو الله عز و جل، و داره الجنة، یعنی لهم جنَّة الله عند ربهم فی الآخرة. و قيل: هی دار السلام لسلامتها من الافات، و من دخول اعداء الله، کی لا يتنَّصَّ عیش اولیاء الله فیها، كما يتنَّصَّ بمجاورتهم فی الدنيا، و قيل: لأن من دخلها سلم عن الرزایا و البلايا. «وَ هُوَ وَلِيُّهُمْ» يتولى ایصال الكرامات الیهم و دفع المضار عنهم «بما كانوا یعملون» فی الدنيا من الطاعات.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: وَ ذَرُوا ظَاهِرَ الْإِثْمِ وَ بَاطِنَهُ بَدَانِ كِه رَبِّ الْعِزَّةِ جَل جلاله، و تقدست اسماؤه، و تعالت صفاته، و تواله الؤه و نعمائه، بجلال قدرت و کمال عزت خلق را بیافرید، و بلطافت صنعت و نظر حکمت و کرم بی‌نهایت ایشان را تربیت کرد، و نعمتهای بی‌نهایت هم از روی ظاهرهم از روی باطن بر ایشان تمام کرد، گفت: «وَ أَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَ بَاطِنَةً». آن گه از بنده شکر نعمت درخواست، گفت: «وَ اشْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ». اگر شرط بندگی می‌نمائید، شکر نعمت بجای آرید، و نعمت خداوند خویش را در مخالفت او نه در ظاهر نه در باطن بکار مدارید. اینست که گفت جل جلاله: وَ ذَرُوا ظَاهِرَ الْإِثْمِ وَ بَاطِنَهُ. چنان که نعمت دو قسم نهاد: ظاهر و باطن، مخالفت را دو قسم نهاد: ظاهر و باطن. نعمت ظاهر کما خلق است، و نعمت باطن جمال خلق. همچنین در مقابله آن اثم ظاهر مخالفت است که در جوارح ظاهر رود، و اثم باطن دوست داشتن معصیت است که در دل رود. اینست که سهل تستری گفت در معنی آیت: اتركوا المعاصي بالجوارح و حبها بالقلوب. و گفته‌اند: اثم ظاهر طلب دنیا است و اثم باطن طلب بهشت. هر چند که طلب بهشت بر لسان علم معصیت نیست، اما در طریق جوانمردان و ذوق عارفان طلب بهشت طلب نعمت است، و در طلب نعمت باز ماندن است از راز ولی نعمت، و ناز حضرت، و هر چه ترا از راز و نیاز باز دارد، ایشان شرك شمرند، و معصیت دانند، اگر چه در حق قومی طاعت و عبادت بود، و فی معناه انشدوا: بهر چه از راه باز افتی، چه کفر آن حرف و چه ایمان بهر چه از دوست و امانی، چه زشت آن نقش و چه زیبا.

وَ لَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ خوردهن بشهوت دیگر است، و خوردن بضرورت دیگر. خوردن بشهوت اهل غفلت راست بنعت بطالت و مدد قوت رب العزة میگوید: يَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ، و خوردن بضرورت اهل قناعت راست بحکم ضرورت بنعت قربت، و تقویت نفس از بهر عبادت، يقول الله تعالى: فَكُلُوا مِمَّا غَنِمْتُمْ حَلَالًا طَيِّبًا، وراء این هر دو حالتی دیگر است در خوردن، که آن حال عارفان است، و نشان رهروان، چنان که پیر طریقت گفته: اهل المجاهدات و اصحاب الرياضات، فطعامهم الخشن، و لباسهم الخشن، و الذى بلغ المعرفة لا يوافقه الا كل لطيف، و لا يستأنس الا بكل مليح. يقول الله جل جلاله: فَلْيَنْظُرْ أَيُّهَا أَزْكَى طَعَامًا فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ. أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ حَيَاتٍ مَعْرِفَتٍ دیگر است، و حیات بشریت دیگر.

عالمیان بحیات بشریت زنده‌اند، و دوستان بحیات معرفت. حیات بشریت روزی بسر آید که دنیا بآخر رسد، و اجل در رسد، إذا جاء أجلهم فلا يستأخرون ساعةً وَ لَا يَسْتَقْدِمُونَ، و حیات معرفت روا نباشد که هرگز بسر آید، که معرفت هرگز بنرسد، روز بروز افزون‌تر و بحق نزدیکتر، يقول الله تعالى: فَلْنَحْيِيَنَّاهُ حَيَاةً طَيِّبَةً. جنید یکی را می‌شست از مریدان خویش. انگشت مستحبه جنید بگرفت، و گفت: هذا ينقل من دار الی دار. دوستان او نمیرند، بلی از سرایشان و اسرایی برند.

جنید گفت: آری! میدانم، و چنین است، اما انگشت ما رها باید کرد، تا ترا بشویم، و سنت شریعت بجای آرم. ابو عبد الله خفیف گفت از بو الحسین مزین که: در مکه شدم.

شیخ بو یعقوب اقطع در حال رفتن بود. مرا گفتند که: اگر در تو نگرده شهادت بروی عرضه کن. گفتا: مرا غر گرفتند، که من کودک بودم. بر بالین وی نشستم. در من نگرست. من گفتم: ایها الشیخ! تشهد أن لا اله الا الله؟ وی گفت: ایای تعنی؟ بعزة من لا يدوق الموت، ما بقى بينى وبينه الاحجاب العزة! باين مرا میخواهی و بمن می‌گویی؟

بعزت او که هرگز مرگ نچشد که نمانده میان من و او مگر پرده عزت.

شیخ الاسلام گفت: پرده عزت او اوست، که او خود اوست، و تو تو.

ابو عبد الله خفیف گفت: مردی در الوهیت میسخت، وراء پرده عزت آمدند تا شهادت برو عرضه کنند. بو الحسین مزین بروزگار میگفت: گدایی چون من آدمم که شهادت بر دوستان او عرضه کنم. شاه کرمانی این آیت برخواند، گفت: نشان این حیات سه چیز است: و جدان الانس بفقدان الوحشة، و الامتلاء من الخلوة بادمان التذكرة، و استشعار الهیة بالخالص المراقبة. از خلق عزلت، و با حق خلوت، زبان در ذکر، و دل در فکر. گهی از نظر جلال و عزت در هیبت، گهی بر امید نظر لطف بر سر مراقبت. پیوسته جان بر تابه عشق کباب کرده، و پروانهوار در سوخته، و در شب تاریک چون والهان بفرغان آمده، بر امید آنکه تا سحرگاه صبح «ینزل الله» برآید، و او تعهد بیماران کند، گوید: ای فریشتگان! شما گرد دل ایشان طواف میکنید، تا من جراحها را مرهم می‌نهم. زبان حال بنده بنعت افتقار همیگوید:

ای شاخ امید وصل عاشق ببرآ      ای ماه زبرج بیوفایی بدرآ  
ای صبح وصال دوست یک روز برآ      ای تیره شب فراق یک ره بسرآ

فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ نِشَانِ این شرح آنست که بنده را سه نور بسه وقت در دل افکنند: نور عقل در بدایت، و نور علم در وساطت، و نور عرفان در نهایت. آن گه بمجموع این انوار مشکلیها او را حل شود، و غیبها بعضی دیدن گیرد. مصطفی (ص) گفت: «اتقوا فراسة المؤمن، فانه ينظر بنور الله».

بنور بدایت عیب خود بداند. بنور وساطت زیان خود بشناسد. بنور نهایت نابود خود دریابد. بنور بدایت از شرک برهد. بنور وساطت بخلاف برهد. بنور نهایت از خود برهد:

ببزار شو از خود که زیان تو تویی      کم گو ز ستاره کاسمان تو تویی.

وَ هَذَا صِرَاطُ رَبِّكَ مُسْتَقِيمًا الصراط المستقیم اقامة العبودية مع التحقیق للربوبية. فرقی است مؤید بجمع، و جمعی است مقید بشرع. فرقی بی جمع جهد معتزلیان است از راه بیفتاده، و بمنزل حقیقت نرسیده، و جمع بی فرق طریق اباحتیان است، شریعت دست نداشته، و حقیقتی که نیست پنداشته. گفته اند که: فرقی بجای شریعت است، و جمع بجای حقیقت. هر شریعت که از حقیقت خالی است حرمان است، و هر حقیقت که از شریعت خالی است خذلان است. شریعت بیان است و حقیقت عیان، و مصطفی (ص) هم صاحب عیان است و هم صاحب بیان، و تا شریعت و حقیقت در بنده مجتمع نشود، دار السلام وی را جای و منزل نشود. رب العالمین میگوید: لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ. بهر حال که باشند، و بهر صفت که روند، سلام قرین حال ایشان، و رفیق روزگار ایشان. باول که درشوند ندا آید: «ادخلوها بسلام آمینین». پس چون آرام گیرند، فریشتگان همی گویند: «سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بما صَبَرْتُمْ». پس از آن هر سخن که شنوند، از هر کس که شنوند، بر سر آن سلام نهاده که: لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَعْوًا وَلَا تَأْتِيهَا إِلَّا قِيلًا سَلَامًا سَلَامًا. و ازین عزیزتر که پیوسته سلام حق بایشان میرسد، و دل و جان ایشان بآن می‌نازد، چنان که میگوید: «تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ»، «سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٌ».

و يقال: دار السلام غدا لمن سلم اليوم لسانه من الغيبة، و جناه من الغيبة، و ظواهره من الزلة، و ضمائره من الغفلة، و عقيدته من البدعة، و معاملته من الحرام و الشبهة، و اعماله من الرياء و المصانعة، و احواله من الاعجاب و الملاحظة.

ثم قال: وَ هُوَ وَلِيُّهُمْ بهذا شرف قدر تلك المنازل، حيث قال: «وَ هُوَ وَلِيُّهُمْ» و اذا كان هو سبحانه وليهم، فان المنازل بأسرها طابت، كيف كانت، و أينما كانت. قال قائلهم:  
اهوى هواها لمن قد كان ساكنها  
و ليس فى الدار لى همّ و لا وطر.

### ۱۶ النبوة الاولى

قوله تعالى: وَ يَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعاً و آن روز که برانگیزانیم ایشان را همه بهم یا مَعَشَرَ الْجِنِّ و گوئیم: ای گروه پریان! قَدْ اسْتَكْرَثْتُمْ مِنَ الْإِنْسِ بس فراوان در دست آوردید از آدمیان و قَالَ أُولِيَائُهُمْ مِنَ الْإِنْسِ و گویند موافقان ایشان از مردمان، رَبَّنَا خدایان ما! اسْتَمْتَع بَعْضُنَا بَبَعْضٍ ما با یکدیگر جهان داشتیم، و در برخوردارى بیکدیگر دنیا را باز گذاشتیم وَ بَلَّغْنَا أَجَلَنَا الَّذِي أَجَلْتَنَا لَنَا و بدرنگی که ما را نامزد کرده بودی رسیدیم قَالَ گوید الله ایشان را: النَّارُ مَثْوَاكُمْ آتش بودن گاه شما و جای شما خالِدِينَ فِيهَا جاوید در آن اِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ مگر آن مقدار که الله خواست که در آتش نباشند إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ (۱۲۸) خداوند تو دانایی است راست دان.

وَ كَذَلِكَ و هم چنان تُؤَلِّي بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضًا بدان را در دست یکدیگر می‌دهیم و فرا یکدیگر میرسانیم و بیکدیگر می‌افکنیم بما کائوا يَكْسِبُونَ (۱۲۹) بآن کرد که میکنند.

مَعَشَرَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ ای گروه پریان و مردمان! لَمْ يَأْتِكُمْ نِيَامٌ بشما پیش ازین سَلُّ مِنْكُمْ فرستادگانی از شما قُصُونَ عَلَيْكُمْ آیاتی که میخواندند بر شما سخنان من يُنذِرُونَكُمْ و شما را بیم می‌نمودند و می‌آگاهانیدند قَاءَ يَوْمَكُمْ هذا دیدن روز شما این روز شما هن الٰو مقرّ آیند و گویند: هَذَا عَلَي أَنْفُسِنَا گواهی دهیم بر خویشان عَرَثَهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا و فرهیفته کرد ایشان را زندگانی این جهانی شَهَدُوا عَلَي أَنْفُسِهِمْ و گواهی دهند بر خویشان نَهْمُ كائُوا كَافِرِينَ (۱۳۰) که درین جهان کافران بودند.

ذَلِكَ أَنْ لَمْ يَكُنْ رَبُّكَ از بهر آنست تا بدانند که خدای تو بر آن نیست و نخواست مُهْلِكَ الْفَرَى بظلم که مردمان شهرها را هلاک کند به بیداد وَ أَهْلُهَا غَافِلُونَ (۱۳۱) و اهل آن شهرها غافل و ناآگاه.

وَ لِكُلِّ دَرَجَاتٍ و هر کس را اندازه‌ای است و پایه‌ای مِمَّا عَمِلُوا از آنچه میکنند از نیکی و بدی وَ مَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ (۱۳۲) و خداوند تو از آنچه میکنند ناآگاه نیست.

وَ رَبُّكَ الْعَنِيُّ و خداوند تو بی‌نیاز است دُو الرِّحْمَةِ با مهربانی اِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ اِگر خواهد ببرد شما را از دنیا وَ يَسْتَخْلِفُ مِنْ بَعْدِكُمْ مَا يَشَاءُ و تواند که پس شما در زمین نشاند آنچه خواهد از خلق خویش كَمَا أَنْشَأَكُمْ مِنْ ذُرِّيَّةِ قَوْمٍ آخِرِينَ (۱۳۳) چنان که شما را آفرید از نژاد گروهان دیگر که پیش وا بودند، و توانست.

إِنَّ مَا تُوعَدُونَ لَأْتِ آنچه شما را وعده میدهند و بیم مینمایند آمدنی است وَ مَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ (۱۳۴) و شما آن نه‌اید که پیش شید.

قُلْ يَا قَوْمِ گوی ای قوم! اَعْمَلُوا عَلَي مَكَانَتِكُمْ همین که میکنید میکنید اِئِي عامل که من اینکه می‌کنم می‌خواهم کرد



فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ أَرَى آگَهِ شِيد و بدانید مَنْ تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ که پیروزی سرانجام کراست إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ (۱۳۵) ستمکاران بر خویشتن پیروز و سودمند نیابند.

وَ جَعَلُوا لِلَّهِ و خدای را کردند و بریدند مِمَّا ذَرَأَ از آنچه آفرید مِنَ الحَرثِ وَ الأَنْعَامِ از کشت و چهار پای نَصیباً بهره‌ای فَعَالُوا هَذَا لِلَّهِ می‌گفتند این يك تیر الله راست بَزَعَمِهِمْ بَانَ كَزَافِ گفتن خویش می‌گفتند وَ هَذَا لِشُرَكَائِنَا و آن دیگر تیر را می‌گفتند که آن انبازان ما است با خدای فَمَا كَانَ لِشُرَكَائِهِمْ هر چه انبازان ایشان را بودید فَلَا يَصِلُ إِلَى اللَّهِ بخدای نمی‌رسیدید وَ مَا كَانَ لِلَّهِ و هر چه خدای را بود فَهُوَ يَصِلُ إِلَى شُرَكَائِهِمْ بانبازان ایشان می‌رسیدید سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ (۱۳۶) بد کار می‌کردند و کژ داوری و ناسزا بخشی.

وَ كَذَلِكَ زَيْنَ و هم چنان برآراست لِكَثِيرٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ فراوانی را از مشرکان قَتَلَ أَوْلَادِهِمْ کشتن فرزندان ایشان شُرَكَائِهِمْ انبازان ایشان لِيُرِدُوهُمْ تا ایشان را هلاك می‌کردند وَ لِيَلْبِسُوا عَلَيْهِمْ دِينَهُمْ و دین ایشان بر ایشان شوریده می‌کردند وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ و اگر خدا خواستی که ایشان نکنند مَا فَعَلُوهُ نکردندی قَدَرَهُمْ وَ مَا يَقْتَرُونَ (۱۳۷) گذار ایشان را و آن دروغ که میسازند.

وَ قَالُوا و گفتند هَذِهِ أَنْعَامٌ وَ حَرثٌ آن چهارپایان را و آن کشت را که خود حرام کرده بودند بَتَانِ را حَجْرٌ که آن حرام است و محرم بر خلق لَا يَطْعَمُهَا بِنَجْشِدِ آن را إِلَّا مَنْ نَشَأَ مگر آنکه می‌خواهیم بَزَعَمِهِمْ بَكَزَافِ گفت ایشان وَ أَنْعَامٌ حُرْمَتٌ ظُهُورُهَا و چهار پایانی که پشتهای ایشان حرام میداشتند بر نشستن وَ أَنْعَامٌ لَا يَذْكُرُونَ اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا چهارپایانی که بر کشتن آن خدای را نام نمی‌بردند اِفْتِرَاءً عَلَيْهِ این همه می‌کردند بدروغ ساختن بر خدای سَيَجْزِيهِمْ پاداش دهد اللَّهُ ایشان را بَمَا كَانُوا يَقْتَرُونَ (۱۳۸) بَانَ دروغها که می‌گفتند.

وَ قَالُوا مَا فِي بُطُونِ هَذِهِ الْأَنْعَامِ و می‌گفتند آنچه در شکمهای این جانوران است از بار خَالِصَةً لِنُكُورِنَا حلال است مردان ما را خوردن آن وَ مُحَرَّمٌ عَلَى أَزْوَاجِنَا و حرام کرده است بر زنان ما خوردن آن، وَ إِنْ يَكُنْ مَيْتَةً و اگر آنچه در شکم آبستن بود مرداری بود فَهُمْ فِيهِ شُرَكَاءُ خوردن آن مردان و زنان را حلالست سَيَجْزِيهِمْ وَ صَفَّهُمْ آری پاداش دهد اللَّهُ ایشان را بَانَ صفت که می‌کردند إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ (۱۳۹) اللَّهُ دانای است راست دان.

قَدْ خَسِرَ زِيَانِ کار شدند و نومید ماندند الَّذِينَ قَتَلُوا أَوْلَادَهُمْ ایشان که فرزندان خویش را کشتند سَفَهًا بَغَيْرِ عِلْمٍ بسست رأیی و بی‌خردی بی‌هیچ دانش وَ حَرَّمُوا مَا رَزَقَهُمُ اللَّهُ و حرام کردند آنچه الله ایشان را روزی کرده بود اِفْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ بدروغ نهادن بر خدای قَدْ ضَلُّوا بیراه شدند و گم گشتند وَ مَا كَانُوا مُهْتَدِينَ (۱۴۰) و بر راه راست نبودند.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: وَ يَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعاً يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ یعنی: ثم نقول يا معشر الجن.

آن روز که جن و انس را همه برانگیزانیم، و در موقف قیامت بداریم، گوئیم: يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ. وَ يَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعاً یعنی کفار الانس و الشیاطین. آن روز که کفار مردم و اولاد شیاطین همه بهم آریم، فنقول: يَا مَعْشَرَ الشیاطین! گوئیم: ای گروه شیاطین! ای اولاد ابلیس! قَدْ اسْتَكْبَرْتُمْ مِنَ الْإِنْسِ بِالْإِغْوَاءِ وَ الْإِضْلَالِ. بس فراوان مردم را از راه ببردید، و عمل بد بر ایشان آراستید. وَ قَالَ أَوْلِيَاؤُهُمْ یعنی اولیاء الجن من کفار الانس، آن کفار مردم که اولیاء شیاطین‌اند و موافق ایشان و بفرمان ایشان‌اند: رَبَّنَا اسْتَمَعَ بَعْضُنَا بِبَعْضٍ اسْتَمَاعِ ایشان بیکدیگر آن بود که موافق یکدیگر بودند، و طاعت یکدیگر داشتند، کفار مردم طاعت شیاطین داشتند، و تعزیر و اضلال ایشان پذیرفتند، و شیاطین بر کفار انس

آنچه هواها و مراد نفس ایشان بود بر ایشان آراستند، تا فعل آن بر ایشان آسان بود.

کلبی گفت: استمتاع انس بجن آن بود که مردم سفر میکردند در بیابان موخش، بشب فرو می‌آمدند، و از طوارق می‌ترسیدند، میگفتند: اعوذ بسید اهل هذا الوادی من شر سفهائه. فریاد میخوانم بسید قوم این وادی از شر بدان ایشان. باین گفت خود را در جوار و پناه ایشان می‌داشتند، و ایمن میخفتند، و استمتاع جن بانس آن بود که میگفتند: لقد سوّدت ان الانس حين فزعوا الينا و عاذوا بنا. چون انس بایشان تعوذ میکردند، ایشان آن بر قوم خود شرف میشناختند، و سرفرازی میکردند، و در خود بغلط و فرهیب (۱) می‌افتادند. اینست که رب العالمین گفت: وَ أَنَّهُ كَانَ رَجَالًا مِّنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرَجَالٍ مِّنَ الْجِنِّ فَرَادُوهُمْ رَهَقًا.

۱ ج: فریفت.

وَ بَلَّغْنَا أَجَلَنَا يَعْنِي قَالَتِ الْإِنْسُ: وَ بَلَّغْنَا الْمَوْتَ الَّذِي أَجَلْتِ لَنَا، وَ الظاهر انه البعث و الحشر. پس رب العالمین ایشان را جواب دهد، و گوید: النَّارُ مَثْوَاكُمْ أَي مَقَامِكُمْ. خَالِدِينَ فِيهَا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ مِنَ الْمَقَامِ فِي الدُّنْيَا وَ الْمَكْتَبِ فِي الْقَبْرِ وَ الْوَقُوفِ فِي الْمَحْشَرِ. قال عطاء: «إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ» يَعْنِي إِلَّا مِنْ شَاءَ اللَّهُ، وَ هُمْ مِنْ سَبْقِ فِي عِلْمِ اللَّهِ أَنَّهُمْ يَسْلَمُونَ وَ يُؤْمِنُونَ، فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ قَبْلَ الْفَتْحِ مِثْلَ عَمِيرِ بْنِ وَهَبٍ وَ خَالِدِ بْنِ الْوَلِيدِ وَ عَمْرُو بْنِ الْعَاصِ وَ جَبْرِ بْنِ مَطْعَمٍ وَ جَمَاعَةٍ، وَ مِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بَعْدَ الْفَتْحِ: عَكْرَمَةُ بْنُ عَمْرُو وَ الْحَارِثُ بْنُ هِشَامٍ وَ حَكِيمُ بْنُ حَزَامٍ وَ سَهِيلُ بْنُ عَمْرُو وَ ضَرَّارُ بْنُ الْخَطَّابِ وَ صَفْوَانُ بْنُ أَمِيهِ وَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنُ أَبِي بِنِ خَلْفٍ وَ أَبُو سَفْيَانَ بْنِ حَرْبٍ وَ أَبُو قَحَافَةَ وَ غَيْرُهُمْ. وَ قِيلَ: «إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ» مِنْ أَخْرَاجِ أَهْلِ التَّوْحِيدِ مِنَ النَّارِ. «إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ» حَكْمَ النَّارِ لِمَنْ عَصَاهُ، «عَلِيمٌ» لِمَنْ لَا يَعِصِيهِ، وَ قِيلَ: «حَكِيمٌ» حَكْمَ لِلَّذِينَ اسْتَنْتَى بِالتَّوْبَةِ وَ التَّصَدِيقِ، «عَلِيمٌ» عِلْمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ مِنَ الْبِرِّ.

وَ كَذَلِكَ نُؤَلِّي بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضًا أَي كَمَا خَذَلْنَا عَصَاةَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ، نَكُلُ بَعْضَ الظَّالِمِينَ إِلَى بَعْضٍ حَتَّى يَضِلَّ بَعْضُهُمْ بَعْضًا. وَ قِيلَ: نَنْتَقِمُ مِنَ الظَّالِمِ، وَ قِيلَ نَسَلْتُ الظَّالِمَ عَلَى الظَّالِمِ، يَدُلُّ عَلَيْهِ

قوله (ص): «من اعان ظالما سلطه الله عليه»، و قال ابن عباس: اذا رضى الله عن قوم ولى امرهم خيارهم، و اذا سخط على قوم ولى امرهم شرارهم. و قال مالك بن دينار: قرأت فى كتب الله المنزلة: ان الله جل جلاله قال افنى اعدائى بأعدائى، ثم أفنيهم بأوليائى. و عن ابى الدرداء، قال: قال رسول الله (ص): يقول الله عز و جل: انا الله لا اله الا انا مالك الملوك، و ملك الملوك، قلوب الملوك بيدى، الحديث الى آخره، ذكرته فى آل عمران.

مَعَشَرَ الْجِنَّ وَ الْإِنْسِ يَعْنِي يَا جَمَاعَاتِ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ! يُقَالُ: جَاءَ الْقَوْمَ مَعَشَرَ مَعَشَرَ وَ عَشَارَ عَشَارَ، أَي: عَشْرَةَ عَشْرَةَ. يَعْنِي يُقَالُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي وَقْتِ حُضُورِهِمْ: ا مَعَشَرَ الْجِنَّ وَ الْإِنْسِ، لَمْ يَأْتِكُمْ رَسُولٌ مِنْكُمْ

خلاف است میان علماء تفسیر و ائمه دین که جن را رسول فرستادند چنان که انس را یا نه؟ مقاتل گفت: بعث الله رسلا من الجن الى الجن، و بعث رسلا من الانس الى الانس، فذلك قوله «لَمْ يَأْتِكُمْ رَسُولٌ مِنْكُمْ»

ای من انفسکم، الجن الى الجن، و الانس الى الانس. کلبی گفت: كانت الرسل قبل أن يبعث محمد (ص) يبعثون الى الجن و الانس جميعا. ابن عباس گفت: كانت الرسل قبل ان يبعث محمد تبعث من الانس، و أن محمدا بعث الى الانس و الجن جميعا، فذلك قوله «إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا». مجاهد گفت: الرسل من الانس، و النذر من الجن، ثم قرأ «وَأُولُوا إِلَى قَوْمِهِمْ مُنْذِرِينَ».

بیشترین علماء بر آنند که ابن عباس گفت و مجاهد. یعنی که رسولان همه از انس بودند، و بجن و انس فرستادند، که

مصطفی (ص) را بجن و انس فرستادند، پس باین معنی «لَمْ يَأْتِكُمْ»

این کاف و میم در «يَأْتِكُمْ» خطاب با جن و انس است، و کاف و میم در «منکم» خطاب با انس است خاصه، و روا باشد که رسول جن رسول رسول انس باشد، چنان که آنجا گفت: «وَ إِذْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ نَفْرًا مِنَ الْجِنَّ» الایة. و سَمَى اللّٰه عز و جل رسل عیسی رسله، فقال تعالی: إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا. ابن عباس گفت: رسل الجن هم الذين استمعوا القرآن، و ابلغوه قومهم، یعنی الذين «فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا»، فهم بمعنی الرسل.

يَقْصُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي یعنی یقرءون علیکم آیات القرآن، «يُنذِرُونَكُمْ» ای یخوفونکم «إِذَا يَوْمُكُمْ هَذَا»، و هو يوم القيامة، «لَوْ» یعنی الفریقین من الجن و الانس «دُنَا عَلَيَّ أَنْفُسِنَا» ای اقررنا بالكفر، «عَرَّثَهُمُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا»

این سخن رب العزة میگوید با مصطفی (ص) که: ای محمد! زندگانی دنیا و دوستی دنیا ایشان را فرهیفته کرد، و از دین اسلام برگردانید، تا از سر فرهیب بآخرت آمدند، و بر خویشتن گواهی دادند که: در دنیا کافر بودند. و این آن گه باشد که جوارح ایشان بسخن آید، و بشرك ایشان گواهی دهد.

ذَلِكَ ای ذلك قصصنا عليك من امر الرسل و أمر عذاب من كذب بها من الامم، لانه لم يكن ربك مهلك القرى بظلم این را دو معنی گفته‌اند: یکی آنست که: بظلم منه على غفلة من غير تنبيه و تذكير، یعنی: لم يكن ليهلكهم دون التنبيه و التذكير بالرسول و الآيات، فيكون قد ظلمهم. هذا كقوله: وَ مَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ الْقُرَى بِظُلْمٍ وَأَهْلِهَا مُصْلِحُونَ. معنی دیگر آنست که: بظلم منهم حتى يبعث اليهم رسلا، یعنی: لم يكن ليهلكهم بذنوبهم و ظلمهم من قبل أن يأتيهم رسول، فينهاهم، فان رجعوا و الا اتاهم العذاب، كما قال تعالی: وَ مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا.

و قال على بن ابى طالب يوم خيبر: أقاتلهم حتى يكونوا مثلنا. فقال: على رسلك حتى تنزل بساحتهم، ثم ادعهم الى الاسلام، و اخبرهم بما يجب عليهم من حق الله فيه، فو الله لان يهدى الله بك رجلا واحدا خير لك من أن يكون لك حمر النعم.

وَ لِكُلِّ دَرَجَاتٍ اى: و لكل امة من المؤمنين و الكافرين منازل و درجات ممّا عملوا فى الثواب و العقاب على قدر اعمالهم فى الدنيا. میگوید: هر کس را درجتي است و منزلتي فردا در ثواب و عقاب، هم نيکان را و هم بدان را. نيکان را درجات است که در نيکی متفاوت‌اند، و ثواب ایشان متفاوت، و بدان را درجات است که در بدی متفاوت‌اند، و عقوبت ایشان متفاوت.

وَ رَبُّكَ الْعَنِيُّ یعنی عن عبادة خلقه. دُو الرِّحْمَةِ بخلقه فلا يعجل عليهم بالعقوبة إِنْ يَشَأْ يُدْهِمُكُمْ یعنی اهل مكة وَ يَسْتَخْلِفُ مِنْ بَعْدِكُمْ یعنی خلقا آخر كما أنشأكم اى خلقكم ابتداء مِنْ ذُرِّيَّةٍ قَوْمٍ آخَرِينَ یعنی آباءهم الماضين، و قيل: اهل سفينة نوح. قال عطاء «وَ يَسْتَخْلِفُ مِنْ بَعْدِكُمْ مَا يَشَاءُ» يريد به الصحابة و التابعين.

إِنَّ مَا تُوعَدُونَ مِنَ الْعَذَابِ وَ الْقِيَامَةِ لَأْتٍ لَكُمْ، وَ مَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ یعنی سابقين الله بأعمالكم الخبيثة حتى يجزيكم بها، و يقال: «بمعجزين» اى بفانتين، بقول لما فاتك: قد اعجزنى، و كذلك الممتنع عليك، تقول: قد أعجزنى، فيحتمل و ما انتم بممتنعين من عذابنا اذا حل بكم.

قُلْ يَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَى مَكَانَتِكُمْ قراءت عاصم روايت ابو بكر بجمع است: «مَكَانَتِكُمْ». باقى «مَكَانَتِكُمْ» خوانند على التوحيد، یعنی: سيروا سيركم، و الزموا عادتكم. تهديد است نه دستورى، چنان که جای دیگر گفت اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ، لِي عَمَلِي وَ لَكُمْ عَمَلِكُمْ، لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِي دِين. يقول: اعْمَلُوا عَلَى مَكَانَتِكُمْ إِيَّيَّ عَامِلٌ عَلَى مَكَانَتِي. میگوید: شما همان که

میکنید میکنید، و چنان که هستید می‌باشید، که من اینکه می‌کنم می‌خواهم کرد، و چنان که هستم خواهد بود. و قیل هی منسوخة، نسختها آية السيف. فسوف تعلمون من تكون له عاقبة الدار حمزه و كسايى «يكون» بيا خوانند. باقى بناء معجمه از فوق. مَنْ تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ يعنى الجنة، انحن ام انتم؟ اینجا سخن تمام شد. پس گفت: يا محمد! إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ لَا يَسْعَدُ مِنْ كَفَرٍ بِاللَّهِ. و قیل: لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ اى: لَا يَبْلُغُ امانیه. يقال لكل من نال امنيته: افلح اذا اصاب ما اراد.

وَ جَعَلُوا لِلَّهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنْ ايدر حكايت است از نهادهایی که اهل جاهليت نهاده بودند میان خویش و میان الله و میان بتان، از نهادهای بد و بنیادهای کژ، و این آن بود که کفار عرب عادت داشتند که چون تقربى کردند یا نذرى یا صدقه‌ای دادندى بچیزی از مال خویش، دو تیر زدندى، يك تیر را گفتندى که این آن خدای آسمانست، و آن بدرویشان و مهمانان دادندى، و خود از آن بخوردندى و يك تیر را گفتندى که: این بتان را است، و بخرج بتان و سندن ایشان کردندى اگر باد یا ستور چیزی از بهره خدا یا بهره بت او کندی گفتندى: باک نیست که خدای آسمان بی‌نیاز است، و اگر چیزی از بهره بت با بهره الله افتادى آن را می‌باز جای کردند و می‌باز ستندى، که بت را حاجت و نیاز است. سدى گفت: کشته زارى که ایشان را بود، بدو قسم می‌نهادند: يك قسم الله را، و يك قسم بت را. اگر قسم بت را آفت رسیدى، و بر نیاوردى، از قسم الله برگرفتندى، و بخرج بتان و سندن کردندى، و اگر قسم الله آفت رسیدى، چنان بگذاشتندى و گفتندى: اگر خدای آسمان خواستى قسم خود ببر آوردى و ثمره دادى، و در انعام همین قسمت نهاده بودند، پس آنچه نصیب الله بود، اگر بچه مرده زادی بخوردندى، و آنچه نصیب بت بود بچه مرده که زادی بنخوردندى، و آن را بزرگ داشتندى. پس الله ایشان را ذم کرد باین قسمت که کردند، گفت: سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ اذ يجعلون الدنيا فى القسم لله، و قيل: سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ حيث صرفوا ما جعلوه لله على جهة التبرر الى الاوثان، و قيل معناه: لو كان معى شريك كما يقولون ما عدلوا فى القسمة ان يأخذوا منى و لا يعطونى. كسايى خواند: «بزعمهم» بضم «زا» و باقى قراء بفتح «زا» خوانند، و درین كلمت سه لغت است: الزعم و الزعم و الزعم، كالفتك و الفتك و الفتك، و الودّ و الودّ و الودّ، شريح قاضى گفت: ان لكل شيء كنية، و كنية الكذب زعم.

وَ كَذَلِكَ اى: و مثل ذلك الفعل القبيح «زين» بضم «زا» «قتل» برفع، اولادهم بنصب شركائهم بخفض، این قراءت ابن عامر است، و معناه زين لهم قتل شركائهم اولادهم، و قراءت عامه زين بفتح «زا» است، قتل بنصب اولادهم بخفض، شركاؤهم برفع، يعنى: زين لهم شركاؤهم قتل اولادهم. و شركاء درين موضع شياطين‌اند که مزيتان‌اند فواحش را بر آدميان، چنان که آنجا گفت حكايت از ابليس: «إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونَ مِنْ قَبْلُ». و كل ما اطعته فى معصية الله، فقد اشركته مع الله. و قيل: شركاؤهم سادتهم و كبرائهم الذين يطيعون فى معصية الله. از آن است که گویند فردا: رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَ كِبْرَاءَنَا، و گویند: فَهَلْ أَنْتُمْ مُعْتَبَرُونَ عَنَّا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ؟ و قومى گویند: «بَلْ مَكْرُ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ إِذْ تَأْمُرُونَنَا أَنْ نَكْفُرَ بِاللَّهِ»، و قومى گویند: «لَوْ لَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ»، در تخاصم در موقف و در دوزخ «تَخَاصُمُ أَهْلِ النَّارِ». و در قراءت ابن عامر شركاء قرناء بود ياران همدینان و بنزدیک بیشتر اهل عربيت این قراءت ابن عامر نامرضى است که این تقديم و تأخير بعيد جز شاعران در ضرورت شعر استعمال نکرده‌اند.

وَ كَذَلِكَ زَيْنَ این عطف است بر آن فعل بد که از ایشان حكايت کرده، می‌گوید: چنان که بر آراست بر ایشان شياطين آن فعلهای بد و نهادهای کژ، هم چنان بر آراست بر ایشان قتل فرزندان از بیم درویشی و عار، آن گه گفت:

«لِيُرَدُّوهُمْ» ای: لیهلکوهم فی النار، وَ لِيَلْبَسُوا عَلَيْهِمْ دِينَهُمْ لِيَخْلَطُوا و يدخلوا عليهم الشك فی دینهم، و كانوا علی دین اسماعیل، فرجعوا عنه. پس خبر داد که هر چه ایشان کنند، همه بمشیت الله کنند، گفت: وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا فَعَلُوهُ ای لو شاء ان لن يفعلوه ما فعلوه، اگر خدا خواستی که ایشان آن نکنند نکردندی فذَرَهُمْ وَ مَا يَفْتَرُونَ مِنَ التَّكْذِيبِ لَقَوْلِهِمْ فِي الْاَعْرَافِ: وَ اللَّهُ اَمْرُنَا بِهَا، و قيل: فذَرَهُمْ و ما يفترون من أن لله شريكاً.

وَ قَالُوا هَذِهِ اَنْعَامٌ يَعْنِي الْبَحِيرَةَ وَ السَّائِبَةَ وَ الْوَصِيلَةَ وَ الْحَامِي، وَ حَرْتٌ يَعْنِي الزَّرْعَ الَّذِي جَعَلُوهُ لِاَوْثَانِهِمْ، حَجْرٌ يَعْنِي حَرَامَ حَرْمُوها، و جعلوها لاصنامهم، و منه قوله: «حَجْرًا مَحْجُورًا» ای حراماً محرماً، و اصله المنع، يقال: حَجَر و حَجَر و حَجَرٌ بِمَعْنَى الْمَنْعِ بِالْحَرِيمِ، روایت خفاف است از بو عمرو حجر بضم حا. لا يَطْعُمُهَا إِلَّا مَنْ نَشَأَ و كان مشيتهم انهم جعلوا اللحوم و الالبان للرجال دون النساء. بزعمهم اختلاف قراءت در آن همان است که در آیت پیش. معنی آنست که الله می‌گوید: این تحریم انعام و حرث دروغی است از جهة ایشان، و نهادی که از بر خود نهاده‌اند. وَ اَنْعَامٌ حُرِّمَتْ ظُهُورُها كَالسَّائِبَةِ وَ الْبَحِيرَةِ وَ الْحَامِي، وَ اَنْعَامٌ لَا يَذْكُرُونَ اسْمَ اللَّهِ عَلَيْها ما يذبحونها للاصنام خنقا او وقدا. قال مجاهد: كانت لهم من انعامهم طائفة لا يذكرون اسم الله عليها، و لا في شيء من شأنها لو ركبوها او ولدوها او ذبحوها لم يذكروا اسم الله عليها، ثم قال: «افْتَرَاءً عَلَيْهِ» این همه را می‌گوید که درین سه آیت برفت. می‌گوید: این همه می‌کردند بدروغ ساختن بر خدای. و این افترا بخدا آنست که جای دیگر گفت: «وَ إِذَا فَعَلُوا فَاجِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْها آبَاءَنَا وَ اللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا».

وَ قَالُوا مَا فِي بُطُونِ هَذِهِ الْأَنْعَامِ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فَنَجَسُ بِهَا، آنچه در شکمهای آن جانوران است، یعنی آنچه از بحیره و سائبه زاید خالصه لِدُكُورِنَا یعنی خاصة لذكورنا.

می‌گوید: علی الخصوص مردان ما را حلال است، و زنان را نیست، یعنی که مردان در کار اصنام و اوثان قیام میکنند، و باین معنی شرف دارند بر زنان، وَ مُحَرَّمٌ عَلَىٰ أَزْوَاجِنَا ای نساننا. هذا ان خرجت الا جنّة حية، و ان كانت ميتة اشترك فيه الرجال و النساء.

زجاج گفت: «محرّم» با لفظ «ما» شود نه با معنی، از بهر آنکه «محرمة» نگفت، و «خالصة» با معنی ما شود نه با لفظ، و «ما» بمعنی جماعت است، یعنی: جماعة ما فی بطون هذه الانعام.

وَ اِنْ يَكُنْ مَيْتَةً قَرَأْتَ بِوَكْرٍ اِزْ عَاصِمٍ «تَكُنْ» بَتَاءً اسْت، «مَيْتَةً» بِنَصْبٍ، یعنی و ان تكن النسمة ميتة. قراءت بو عمرو و نافع و حمزه و كسايی یكن بياء است، «مَيْتَةً» بِنَصْبٍ، یعنی: و ان یكن ما فی بطون هذه الانعام ميتة.

ابن كثير «يكن» بياء خواند، «مَيْتَةً» بَرَفْعٍ، و ابن عامر «تكن» بَتَاءً خواند «مَيْتَةً» بَرَفْعٍ، و باین هر دو قراءت رفع «مَيْتَةً» بَانَ است که «كان» بمعنی وقع است باحدث، یعنی: و ان تقع ميتة. تانیث با لفظ شود و تذکیر با معنی. سَيَجْزِيهِمْ وَصَفَهُمْ ای بوصفهم الكذب، لقوله «وَ تَصِفُ أَلْسِنَتَهُمُ الْكُذْبَ» و الوصف و الصفة واحد، كالوزن و الزنة. إِنَّهُ حَكِيمٌ فِيمَا حَرَّمَ وَ أَحَلَّ، عَلِيمٌ بِمَا حَرَّمَهُ عَلَىٰ انْفُسِهِمْ مِمَّا لَمْ يَأْمُرْ بِهِ.

رب العزة جل جلاله درین آیت خبر داد که ایشان هم در حکم خطا کردند که نه از حق جل جلاله پذیرفتند و نه بفرمان وی حلال حرام کردند، و هم در تمثیل و قیاس تناقض نمودند، در آن باطل که خود نهادند، که میان زنان و مردان در خوردن آن فرق کردند.

قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ قَتَلُوا أَوْلَادَهُمْ سَفَهًا بِغَيْرِ عِلْمٍ اِنْ شَأْنِ قَوْمِي عَرَبٍ فَرُوْا آمَدَهُ اِزْ رَبِيعَةَ وَ مَضْرُ وَ غَيْرِ اِيشَانِ، که

دختران را زنده در گور میکردند، و آن شیطان بر ایشان آراسته بود از بیم درویشی و عار و انفة جاهلیت که در سر ایشان بود، چنان که آنجا گفت: زَيْنَ لِكثِيرٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَتَلَ أَوْلَادَهُمْ شُرَكَائُهُمْ. قيس بن عاصم المنقري سيد اهل ویر آمد بر رسول خدا و مسلمان شد، آن گه در میان سخن میگفت: انى و أدت تسع بنات لى، فقال له رسول الله (ص): «اذبح عن كل واحدة منهن شاة». فقال ان لى ابلا. قال: «فانحر عن كل واحدة جزورا».

و روى فى بعض الاخبار ان دحية الكلبي كان كافرا من ملوك العرب، فلما اراد أن يسلم، اوحى الله تعالى الى النبي (ص) بعد ما كان صلى الفجر: يا محمد! ان الله يقرئك السلام، و يقول: ان دحية الكلبي يدخل عليك الان و يسلم. قال: فلما دخل المسجد، رفع رسول الله (ص) رداءه عن ظهره، و بسطه على الارض بين يديه، قال: يا دحية! هاهنا، و أشار الى رداءه، فبكى دحية من كرم رسول الله (ص)، و رفع رداءه و قبله و وضعه على رأسه و عينيه، فقال: بأبى من له هذا الرداء، ثم قال: يا محمد! ما شرائط الاسلام اعرضها علىّ. فقال: «ان تقول لا اله الا الله محمد رسول الله». فقال: يا رسول الله! انى ارتكبت الخطيئة و فاحشة كبيرة، فما ذا كفارته؟ ان امرتنى ان أقتل نفسى قتلتها، و ان امرتنى ان أخرج من جميع مالى خرجت. فقال رسول الله (ص): «و ما ذاك يا دحية!» قال: كنت رجلا من ملوك العرب و استتكف ان يكون لبناتى ازواج، فقتلت سبعين من بناتى كلهن بيدي. فتحيّر رسول الله (ص) من ذلك حتى نزل جبرئيل، فقال: «يا محمد! ان الله يقرئك السلام، و يقول: قل لدحية: و عزتى و جلالى انك لما قلت: لا اله الا الله غفرت لك كفر ستين سنة، فكيف لا اغفر لك قتلك بناتك!» قال: فبكى رسول الله (ص)، و قال: «الهى! غفرت لدحية قتل بناته بشهادة واحدة، فكيف لا تغفر للمؤمنين صغائرهم بشهادات كثيرة!»!

قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ قَتَلُوا أَوْلَادَهُمْ سَفَهًا بِغَيْرِ عِلْمٍ أَوْ بغيرِ حِجَّةٍ، كَقَوْلِهِ: «هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ؟ أَيْ: مِنْ حِجَّةٍ. وَ حَرَمُوا مَا رَزَقَهُمُ اللَّهُ مِنَ الْحَرْثِ وَ الْإِنْعَامِ أَفْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ الْكُذْبَ حِينَ زَعَمُوا أَنَّ اللَّهَ أَمَرَهُمُ بِالْحَرَمِ قَدْ ضَلُّوا عَنِ الْهُدَى، وَ مَا كَانُوا مُهْتَدِينَ.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: وَ يَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ الْإِيَةَ اِشَارَتَسْتَ باظهار سياست و عزت، و خطاب هيبت با اهل شقاوت، در آن روز رستاخيز و روز عظمت، روزى كه آتش نوميدي در خرمنهای خلاق زنده، و اعمال و احوال ایشان بباد بی‌نیازی بر دهند كه: «وَ قَدِمْنَا إِلَى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا». ظالمان و ستمکاران خیمه اندوه و ندامت بزند كه: «وَ يَوْمَ يَعْصُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ». گردن همه جباران و متمردان فرو شکنند، و آن عملهای خبیث همچون غلی سازند، و بر گردنهایشان نهند: إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا، و آن عوانان ناپاک و ظالمان بی‌رحمت را بیارند، و در سراپرده آتشین بدارند: إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا. آفتاب و ماه و سیارات را بدود هیبت روی سیاه گردانند، و این کوس زوال بکوبند كه: إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ. وَ إِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ. بر قدر مایه هر کسی با وی معاملات کنند. قومی را نداء بردارد از پیش میزنند، و قومی را آواز گیرا گیر در قفا مینهند. قومی چون درّ از میان صدف می‌افروزند. قومی را باین خطاب کرامت می‌نوازند كه: «لا تخافوا و لا تحزنوا». قومی را باین تازیانه ادبار زنده كه: «أَخْسَوْا فِيهَا وَ لَا تُكَلِّمُون» قومی را این خطاب هیبت شنوند بنعت عزت و اظهار سياست كه: يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي؟! قومی را این نداء کرامت شنوند بنعت لطف و اظهار رحمت كه: «يَا عِبَادِ لَا خَوْفَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ وَ لَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ».

وَ رَبُّكَ الْعَنِيُّ ذُو الرَّحْمَةِ اشارت بهر دو طرف دارد همان عزت و سیاست با بیگانگان، همین لطف و رحمت با دوستان. الغنی یشیر الی عزّه، و ذُو الرَّحْمَةِ یشیر الی لطفه. الغنی اخبار عن جلاله، و ذُو الرَّحْمَةِ اخبار عن افضاله. فهم فی سماع هذه الایة مترددون بین صحو و محو، و بین اکرام و اصطلام، و بین تقرب و تذویب، واسطی گفتم: الغنی بذاته، ذو الرحمة بصفاته، الغنی عن طاعة المطيعین، ذو الرحمة علی المذنبین.

إِنَّ مَا تُوعَدُونَ لَأْتِ آمَدَنِي آمَدَه گیر، و رفتنی شده گیر، و این روز روشن تاریک شده گیر، و غرور دنیا روزی بسر آمده گیر. جوانمردی را دیدند که بی علتی می‌لنگید، گفتند: چرا می‌لنگی؟ گفت: فردا بخارستان خواهم رفت. گفتند: تا فردا! گفت: فردا آمده گیر، و این پرده دریده گیر، و رسوا شده گیر؟!

تا کی از دار الغروری سوختن دار السرور تا کی از دار الفراری ساختن دار القرار!

ای جوانمرد! این حیات دنیا باد است، تا بنگری از دست رفته است. این دنیا همچون خنده دیوانگان است، و گریه مستان! دیوانه بی‌شادی خندد، و مست بی‌اندوه گریه. دنیا مثال یخ است در آفتاب نهاده، و بنهیب میگذارد، یا شکر که در دهن نهاده و می‌ریزد، آری! بس شیرین است بطعم، لکن گدازنده بجرم، تا در دهن نهادهی گداخت. دنیا نظاره گاهی خوش است، حلوة خضرة، لکن تا بنگری گذشت، و تا دل درو بستی رفت. لو لا الموت لا دعی کل الناس الربوبية. اگر ذلّ مرگ نیستی، از اطراف عالم آواز «أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى» برآمدی. این چندین صدرها بینی از خواجهگان خالی شده، و پس از آنکه چون گل بر بار بشکفته بودند، از بار بریخته، و در گل خفته.

چون که عبرت نگیری و در سرانجام کار خود اندیشه نکنی؟! رب العالمین میگوید: فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ. آری! بدانید که این دنیا تا کجا رسد، و سرای پیروزی و جاویدی کرا رسد! به بینید که درویشان شکسته را بر مرکب کرامت چون آرند؟! و خواجهگان بی‌معنی را به تازیانه قهر چون رانند؟!

باش تا گل بینی آنها را که امروزند خار	باش تا کل یابی آنها را که امروزند جزء
تا ندانی و نداری شان بدینجا خار و خوار	این عزیزانی که آنجا گلستان دولت‌اند
باش تا در جلوه آرد دست انصاف بهار	گلبنی کاکنون ترا هیزم نمود از جور دی

### ۱۷ النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَ جَنَّاتٍ أَوْ آنست که رزها آفرید و ساخت مَعْرُوشَاتٍ هست از آنکه جفته آن بسته و کار آن ساخته و غَيْرَ مَعْرُوشَاتٍ و هست از آنکه او کنده و بر نداشته وَ النَّخْلَ وَ الزَّرْعَ وَ خرما بنان و کشت زار مُخْتَلِفًا أَكْلُهُ جدا جدا طعم آن میوه وَ الزَّيْتُونَ وَ الرُّمَانَ وَ زیتون و انار مُتَشَابِهًا هام رنگ وَ غَيْرَ مُتَشَابِهٍ و نه هام طعم کُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ میخورید از میوه و بر آن إِذَا أَمَرَ چون میوه آرد وَ أَثْوَا حَقَّهُ و حق آن بدهید یَوْمَ حَصَادِهِ روز درودن آن وَ لَا تُسْرِفُوا و در گزاف مروید و اندازه درمگذارید إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ (۱۴۱) که الله دوست ندارد گزاف کاران را. وَ مِنَ الْأَنْعَامِ و ساخت از چهار پایان حَمُولَةً آنها که ببار رسیده‌اند و کار را شایند وَ فَرَشًا و از آن بچه‌ها که آن نیز ببار نرسیدند، یا خود بار را نشایند کُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ میخورید از آنچه الله شما را روزی داد وَ لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ و بر پی گامهای دیو مروید إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ (۱۴۲) که او شما را دشمنی آشکارا است.

ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ هَشْتِ تَا كِه چَهار جفت‌اند هر يك زوَجِ آن دِيگر مِّنَ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ از مِيشِ دو، يَكِي نَرِ يَكِي مَادِه وَ مِّنَ المَعزِ اثْنَيْنِ وَ از بَزِ دو، يَكِي نَرِ يَكِي مَادِه قُلْ اَي مَحْمَد! مَشْرَكَانِ رَا گَوِي اَلذَّكْرَيْنِ حَرَّمَ دُو نَرِ حَرَامِ كَرْدِ اللّٰه اَمَ التَّائِبِيْنَ يَا اَن دُو مَادِه؟ اَمَّا اسْتَمَلْتُ عَلَيْهِ اَرْحَامُ التَّائِبِيْنَ يَا اَن چِه رَحْمِ هَر دُو مَادِه بَرِ اَن مَشْتَمَلِ اسْتِ از بچه نازاده نيز نَبُونِي خَبَرِ كَنِيْدِ مَرَا بَعْلِمُ بِحَجْتِي اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِيْنَ (۱۴۳) اِگر مِي‌رَاسْتِ گَوِيْدِ كِه اللّٰه اَيْنِ كَرْدِ.

وَ مِّنَ اللَّيْلِ اثْنَيْنِ وَ از شَتْرِ دو، يَكِي نَرِ يَكِي مَادِه وَ مِّنَ البَقَرِ اثْنَيْنِ وَ از گاوِ دو، يَكِي نَرِ يَكِي مَادِه قُلْ اَلذَّكْرَيْنِ حَرَّمَ گَوِي اَن دُو نَرِ حَرَامِ كَرْدِ اَمَ التَّائِبِيْنَ يَا اَن دُو مَادِه اَمَّا اسْتَمَلْتُ عَلَيْهِ اَرْحَامُ التَّائِبِيْنَ يَا اَن چِه دَرِ شَكْمِ شَتْرِ مَادِه اسْتِ وَ گاوِ مَادِه، وَ رَحْمِ اَيْشَانِ بَرِ اَن مَشْتَمَلِ اَمَ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ يَا شَمَا حَاضِرِ بُوْدِيْدِ اِذْ وَصَّأَكُمُ اللّٰهُ بِهَذَا اَن گَاهِ كِه وَصِيْتِ كَرْدِ اللّٰه شَمَا رَا بَايِنِ فَمَنْ اَظْلَمَ كَيْسِتِ سَتْمَكَارَتَرِ بَرِ خُوِيْشْتِنِ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَي اللّٰهِ كَذِبًا از اَن كَسِ كِه دَرُوغِي سَازْدِ بَرِ اللّٰهِ لِيُضِلَّ النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ تَا بِيْرَاهِ كَنْدِ مَرْدَمَانَ رَا بِي‌دَانَشِ اِنَّ اللّٰهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۱۴۴) اللّٰه بِيْشِ بِيْرِنْدِ وَ صَوَابِ نَمَايِ گَرُوهِ سَتْمَكَارَانَ بَرِ خُوِيْشْتِنِ نَيْسْتِ.

قُلْ گَوِي اَي مَحْمَد! لَا اَجْذُ نَمِي‌بَايَمُ فِي مَا اَوْحِيَ اِلَيَّ دَرِ اَن چِه بِيْغَامِ دَاْدَنْدِ بَمَنْ مُحَرَّمًا حَرَامِ كَرْدِه‌اَي عَلَي طَاعِمِ يَطْعَمُهُ بَرِ هِيْچِ چَشْنْدِه‌اَي كِه اَن رَا چَشْدِ اِلَّا اَنْ يَكُوْنَ مَيْتَةً مَگر كِه مَرْدَارِي بُوْدِ اَوْ دَمًا مَسْفُوحًا يَا خُونِي رِيخْتِه اَوْ لَحْمَ خَنْزِيْرِ يَا گُوْشْتِ خَوْكِ فَاِنَّهُ رَجْسٌ كِه اَن پَلِيْدِ اسْتِ اَوْ فِسْقًا يَا كَشْتِه‌اَي كِه كَشْنْدِه اَن از طَاعَتِ خُدا بِيْرُونَ شُدِ اَهْلًا لِيغْيِرَ اللّٰهُ بِيهِ وَ اَن رَا بَرِ نَامِ مَعْبُودِ نَاسَزَا كَشْتِ فَمَنْ اضْطُرَّ هَر كِه بِيْچَاْرِه مَانْدِ فَرَا خُوْرْدِنِ مَرْدَارِ غَيْرَ بَاغِ نِه سَتْمَكَارِ وَ لَا عَادِي وَ نِه اَفْزُونِي جَوِي فَاِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ رَحِيْمٌ (۱۴۵) خُدايِ تُو اَمْرَزْگَارِ اسْتِ وَ مَهْرَبَانَ.

وَ عَلَي الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا وَ بَرِ اَيْشَانِ كِه جِهُودِ شَدَنْدِ حَرَامِ كَرْدِيْمُ كُلَّ ذِي ظُفْرِ اَن چِه ظَفْرِ دَارْدِ، اَنگَشْتِ پَايِ نَاگَشَادِه، وَ سَنَبِ نَاشْكَافْتِه وَ مِّنَ البَقَرِ وَ العَنَمِ وَ از گاوِ وَ گُوْسْفَنْدِ حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ شُحُومَهُمَا حَرَامِ كَرْدِيْمُ بَرِ اَيْشَانِ پِيِه اَن هَر دُو اِلَّا مَا حَمَلَتْ ظُهُورُهُمَا مَگر اَن چِه دَرِ اسْتِخْوَانَ پَشْتِ نَشْسْتِه بُوْدِ اَوْ الْحَوَايَا يَا بَرِ چَرَبِ رُوْدِ اَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ يَا دَنْبِه كِه دَرِ اسْتِخْوَانِي پِيُوسْتِه ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ اَن پَادَاشِ اَيْشَانِ كَرْدِيْمُ بِيْغِيْهِمْ بَسْتْمَكَارِي اَيْشَانِ وَ اِنَّا لَصَادِقُونَ (۱۴۶) وَ مَا مِي‌رَاسْتِ گَوِيْمُ.

فَاِنْ كَذَّبُوكَ اِگر تَرَا دَرُوغِ زَنِ گِيْرِنْدِ فُقُلُ رَبُّكُمْ گَوِي خُداوَنْدِ شَمَا دُو رَحْمَةً وَاسِعَةً بَا بَخْشَايِشِ فَرَاخِ اسْتِ وَ لَا يُرَدُّ بِاَسْئِهِ اَمَا بَازِ نَدَارَنْدِ زُوْرِ گَرَفْتِنِ وَ يِ عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ (۱۴۷) از گَرُوهِ مَجْرَمَانَ.

سَيَقُولُ الَّذِينَ اَشْرَكُوا مِيْگُوِيْنْدِ اَيْشَانِ كِه اَنْبَازِ گَرَفْتِنْدِ بَا خُدايِ لَوْ شَاءَ اللّٰهُ اِگر اللّٰه خُوَاسْتِي مَا اَشْرَكْنَا مَا اَنْبَازِ نَغْرَفْتِيْمِي بَا وَ يِ وَ لَا اَبَاؤُنَا وَ نِه پَدْرَانَ مَا وَ لَا حَرَمْنَا مِنْ شَيْءٍ وَ نِه حَرَامِ كَرْدِيْمِي چِيْزِي كَذَّبَكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ هَمْچِيْنِ دَرُوغِ زَنِ گَرَفْتِنْدِ اَيْشَانِ كِه پِيْشِ از اَيْشَانِ بُوْدَنْدِ فَرَسْتَاْدْگَانَ مَا رَا حَتَّى ذَاقُوا بِاَسْنَا اَن گِه كِه زُوْرِ عَذَابِ مَا چَشِيْدَنْدِ قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ گَوِي بَنْزَدِيْكَ شَمَا هِيْچِ مَعْلُومِي وَ نَامِه‌اَي از اللّٰه وَ حَجْتِي هَسْتِ؟

فَتُخْرِجُوهُ لَنَا كِه اَن رَا بِيْرُونَ اَرِيْدِ مَا رَا اِنْ تَتَّبِعُونَ اِلَّا الظَّنَّ پِي نَمِي‌بَرِيْدِ مَگر بِيْنْدَارِ وَ اِنْ اَنْتُمْ اِلَّا تَخْرُصُونَ (۱۴۸) وَ نَيْسْتِنْدِ مَگر گَرُوْهي كِه دَرُوغِ مِي‌گُوِيْدِ.

قُلْ قَلِيلٌ لَّيْلَةٍ البَالِغَةُ گَوِي اَن حَجْتِ شَمَا رَا نَيْسْتِ، اَن خُدايِ رَاسْتِ حَجْتِ تَمَامِ دَرُوَاخِ رَاسْتِ رَسِيْدِه بَهْرِ جَايِ وَ بَهْرِ كَسِ قَلُوْ شَاءَ وَ اِگر خُوَاسْتِي لِهْدَاكُمُ اَجْمَعِينَ (۱۴۹) رَاهِ نَمُوْدِي شَمَا رَا هَمْگَانَ.

قُلْ گَوِي اَيْشَانِ رَا هَلُمَّ شُهَدَاءَكُمْ بِيَارِيْدِ اَيْنِ خُدايَانَ خُوِيْشِ الَّذِينَ يَشْهَدُونَ اَيْشَانِ كِه مِي‌گُوَاهِي دَهَنْدِ اَنَّ اللّٰهَ حَرَّمَ هَذَا كِه



اللَّهُ حَرَامٌ كَرْدُ اِبْنِ حَرِثٍ وَ اِنْعَامٌ فَاِنْ شَهِدُوْا اِكْرَامًا غَوَاهِي دَهْنَدُ فَلَا تَشْهَدُوْا مَعَهُمْ تُوْ غَوَاهِي مَدَهٗ بِاِيشَانٍ وَ لَا تَتَّبِعْ اَهْوَاءَ الَّذِيْنَ كَذَّبُوْا بِآيَاتِنَا وَ بِرِيبِيْ بَابِيسْتِ اِيشَانِ مَرُوْ كِه مِي دَرُوْغِ شِمَارَنْدِ سَخْنَانِ مَا وَ الَّذِيْنَ لَا يُؤْمِنُوْنَ بِالْآخِرَةِ وَ اِيشَانِ كِه نَمِي گِرُوْنْدِ بَرُوْرِ رَسْتَاخِيْزِ وَ هُمْ بِرَبِّهَمْ يَعْذِلُوْنَ (۱۵۰) وَ اِيشَانِ كِه بَا خُدَايِ خُوِيْشِ مِي هَمْتَا گُوِيَنْدِ.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: وَ هُوَ الَّذِي اَنْشَأَ جَنَّاتٍ مَّعْرُوشَاتٍ الْاِيَةِ مَعْنَى اِنْشَاءِ اَفْرِيْدِنِ اسْتِ بَابِتْدَاءِ بِي مَثَالِي وَ مَعْيَارِي، وَ اِخْتِرَاعِ اَفْرِيْدِنِ اسْتِ بِي سَبِيْبِي، وَ خَلْقِ اَفْرِيْدِنِ اسْتِ بِرِ تَقْدِيْرِ وَ تَرْتِيْبِ، وَ جَنَّاتِ بَسْتَانِهَا اسْتِ كِه دَرِ اَنْ دَرِخْتِ بُوْدِ، وَ الْجَنَّةِ مَا جَنَّ اِي مَنَعِ، وَ الْمَنَعِ عَلٰى ضَرْبِيْنَ مَانَعِ فِي الْخَلْقَةِ بِحَائِطٍ وَ نَحْوِهٖ، وَ مَانَعِ بِالْمَلِكِ الْخَاصِّ لِسَابِحِهٖ.

مَعْرُوشَاتٍ مَا كَانِ لَهَا عَرُوشٌ كَالسَّقُوفِ. ضِحَاكٌ كَقَوْلِهِ: اِيشَانِ دَرِخْتِ اِنگُورِ اسْتِ كِه بَعْضِيْ اَزِ اَنْ بَرِ دَارَنْدِ اَزِ زَمِيْنِ، وَ اَنْ رَا جَفْتِهٖ كَنْنَدِ، وَ بَعْضِيْ اَزِ اَنْ هَمِ بَرِ زَمِيْنِ بَغْذَارَنْدِ، وَ بَرِ نِدَارَنْدِ. اِيْنِسْتِ مَعْنَى مَعْرُوشَاتِ وَ غَيْرِ مَعْرُوشَاتِ. اِبْنِ عَبَّاسٍ كَقَوْلِهِ: مَعْرُوشَاتٌ اَنْسْتِ كِه: دَرِخْتِ اَنْ بَرِ زَمِيْنِ مَنبَسُطٌ گَرْدَدِ، وَ نَاچَارِ اَنْ رَا عَرِشِيْ وَ سَقْفِيْ بَايْدِ، تَا اَزِ زَمِيْنِ بَرِگِرْفْتِهٖ شُوْدِ، وَ غَيْرِ مَعْرُوشَاتِ اَنْ دَرِخْتَانِ اسْتِ كِه بِرِ اَصُوْلِ وَ سَاقِ خُوِيْشِ اسْتُوَارِ بَايِسْتَدِ چُوْنِ خَرْمَا بَنَانِ وَ اِمْتَالِ اَنْ اَزِ اَنْوَاعِ دَرِخْتَانِ. وَجْهِيْ دِيْگَرِ بَعِيْدِ كَقَوْلِهِ: مَعْرُوشَاتٌ اَنْسْتِ كِه اَدْمِيْ كَارْدِ وَ رُوِيَاَنْدِ، وَ غَيْرِ مَعْرُوشَاتِ اَنْسْتِ كِه دَرِ بِيَابَانِ وَ كُوْهَانِ خُوْدِ رَسْتِ بُوْدِ، وَ قِيْلُ: الْمَعْرُوشَاتُ مَا حَوْلَهَا حَائِطٌ، وَ غَيْرِ الْمَعْرُوشَاتِ مَا لَا حَائِطَ حَوْلَهَا.

وَ النَّخْلَ وَ الزَّرْعَ يَعْنِيْ اِنْشَاءَ النَّخْلِ وَ الزَّرْعِ، فَاَفْرَدَهُمَا وَ هُمَا دَاخِلَانِ فِي الْجَنَاتِ، لَمَّا فِيهِمَا مِنَ الْفَضِيْلَةِ. مُخْتَلِفًا اَكْلُهُ يَعْنِيْ حَمْلُهُ وَ طَعْمُهُ. سَمَاهُ اِكْلًا، لِأَنَّهُ يُوْكَلُّ. مِيگُوِيْدُ: طَعْمُ اَنْ مِيُوْهَهَا مُخْتَلَفٌ اسْتِ بَعْضِيْ نِيكُوْتَرِ وَ خُوْشْتَرِ، وَ بَعْضِيْ فَرُوْتَرِ وَ دُوْنْتَرِ، وَ بَعْضِيْ تَرِشِ، بَعْضِيْ شِيْرِيْنِ، بَعْضِيْ تَلْخِ، بَعْضِيْ خُوْشِ، فَكُلُّ نَوْعٍ مِنَ الثَّمْرِ لِهٖ طَعْمٌ غَيْرِ طَعْمِ النَّوْعِ الْآخَرِ، وَ كُلُّ حَبٍِّّ مِنَ حُبُوْبِ الزَّرْعِ لِهٖ طَعْمٌ غَيْرِ طَعْمِ الْآخَرِ.

وَ الزَّيْتُوْنَ وَ الرَّمَّانَ اَفْرَدَهُمَا لَمَّا فِي الزَّيْتُوْنِ مِنَ الْمَنْفَعَةِ وَ الْاِقْوَاتِ، وَ مَا فِي الرَّمَّانِ مِنَ فَضِيْلَةِ اللِّذَاذَةِ فِي الطَّعْمِ. مُتَشَابِهًا فِي اللَّوْنِ، غَيْرِ مُتَشَابِهًا فِي الطَّعْمِ، مُتَشَابِهًا فِي اللَّوْنِ. دُوْ اِنَارِ بَرَنْگِ يَكِي، وَ بَطْعَمِ نَهٗ، دُوْ اِنَارِ بَطْعَمِ يَكِي، وَ بَرَنْگِ نَهٗ.

كُلُّوْا مِنْ ثَمَرِهِ اِذَا اُتْمَرَ حِيْنَ يَكُوْنُ غَضًا هَذِهِ رِخْصَةٌ لِلْمَالِكِ اِنْ يَأْكُلُ عِنْدَ اِدْرَاكِهٖ قَبْلَ اِخْرَاجِ حَقِّ اللّٰهِ مِنْهُ. وَ اَتُّوْا حَقَّهُ اِيْنِ «هَا» بَا زَرْعِ شُوْدِ، وَ بَا نَخِيْلِ شُوْدِ، وَ بَا اللّٰهِ شُوْدِ. يَوْمَ حَصَادِهٖ نَافِعٌ وَ اِبْنِ كَثِيْرٍ وَ حَمَزُهُ وَ كَسَابِيْ بَكْسَرِ «حَا» خُوَاَنْدِ، وَ بَاقِيْ بِفَتْحِ خُوَاَنْدِ، وَ مَعْنَى هَرِ دُوْ يَكْسَانِسْتِ. مِيگُوِيْدُ: حَقُّ اَنْ زَرْعِ وَ اَنْ مِيُوْهِ بَدَهِيْدِ، اَنْ رُوْزِ كِه دَرُوِيْدِ.

عَلَمًا رَا خِلَافٌ اسْتِ كِه اِيْنِ حَقُّ كَدَامِ اسْتِ. اِبْنِ عَمْرٍ وَ اِبُوْ الدَّرْدَاءِ وَ سَعِيْدُ جَبِيْرٍ وَ اِبُوْ الْعَالِيَةِ وَ مَجَاهِدٌ وَ عَطَا كَقَوْلِهِ: صَدَقَهٗ اِي اسْتِ بِيْرُوْنِ اَزِ زَكَاةِ مَفْرُوْضِهٖ، كِه رُوْزِ دَرُوَانِ بَدَرُوِيْشَانِ دَهْنَدِ. شَعْبِيْ كَقَوْلِهِ: دَسْتَهٗ اِي اسْتِ اَزِ اَنْ دَرُوْدِهٖ كِه بَدَرُوِيْشِ دَهْنَدِ، وَ قِيْلُ: هُوَ التَّقَاطُ السَّنْبِلِ، وَ فِيْهِ رُوْيٌ عَنِ النَّبِيِّ (ص)، قَالَ: «مَا سَقَطَ مِنَ السَّنْبِلِ».

مَجَاهِدٌ كَقَوْلِهِ: كَانُوْا يَلْعَقُوْنَ الْعَذْقَ عِنْدَ الصَّرَامِ، فَيَأْكُلُ مِنْهُ الضَّعِيْفُ وَ مِنْ مَرٍّ.

اِمَّا اِبْنِ عَبَّاسٍ وَ اِنْسَ مَالِكٍ وَ مُحَمَّدُ حَنْفِيْهِ وَ جَابِرُ زَيْدٍ وَ سَعِيْدُ مَسِيْبٍ وَ طَاوُسُ وَ قَتَادَةُ وَ ضِحَاكٌ مِيگُوِيْنْدُ: «وَ اَتُّوْا حَقَّهُ» اِيْنِ حَقُّ زَكَاةِ مَفْرُوْضِهٖ اسْتِ، وَ شَافِعِيٌّ وَ فُقَهَا اِيْنِ قَوْلِ اِخْتِيَارِ كَرْدَهٗ اِنْدِ، وَ كَقَوْلِهِ: اِعْطُوْا زَكَاةَ حِيْنَ اِدْرَاكِهٖ، وَ هُوَ اَكْمَلُ مَا يَكُوْنُ مِنْ اِحْوَالِهٖ، وَ يَقَالُ: حِيْنَ كِيْلِهٖ. سَدِيٌّ كَقَوْلِهِ: نَخَعِيٌّ وَ جَمَاعَتِيْ كِه: اِيْنِ سُوْرَةُ الْاِنْعَامِ

مکی است، و فرض زکاة بمدینه فرو آمد که یعنی این صدقه‌ای بود پیش از نزول زکاة، پس عشر و نصف العشر که فرضیت آن بمدینه فرو آمد، آن را منسوخ کرد. ابن عباس گفت: نسخت الزکاة کل نفقة فی القرآن.

وَ لَا تُسْرِفُوا ای: و لا تعطوا کله. این در شأن ثابت قیس بن شماس فرو آمد، که وی را پانصد خرمانان بود، پربار رسیده. چون این آیت فرو آمد که: وَ أَنْتُمْ حَقَّةٌ يَوْمَ حَصَادِهِ و مردمان را دید که هر کس صدقه‌ای میکرد، وی رفت و آن همه بیک روز بدرویشان داد، و از بهر عیال خود هیچ چیز بنگذاشت، رب العزة گفت: وَ لَا تُسْرِفُوا همه بدرویش مدهید، که عیال خود بی‌کام بگذارید. ابدأ بمن تعول، نخست بر عیال خود نفقه کنید، و آنچه بسر می‌آید بدرویشان دهید. زهری گفت: وَ لَا تُسْرِفُوا ای لا تنفقوا فی المعاصی. قال مجاهد: لو كان ابو قبيس ذهاباً لرجل، فأنفقه فی طاعة الله، لم يكن مسرفاً، و لو أنفق درهما واحداً فی معصية الله كان مسرفاً، و فی هذا المعنى قيل لحاتم الطائي: لا خير فی السرف. فقال: لا سرف فی الخير. قال عبد الرحمن بن زيد الخطاب للسلطين يقول: لا تاخذوا فوق حقم.

وَ مِنَ الْأَنْعَامِ ای: و أنشأ من الانعام، حَمُولَةٌ یعنی ما ادرك الحمل، و اطاق العمل، وَ فَرُشًا هي الصغار التي لا يحمل عليها كالغنم و البقر و الإبل الصغار. حَمُولَةٌ آنند که بکار و بار رسیده‌اند، و فرش آنند که ببار و کار نرسیده‌اند از بچه شتر و گاو، و بار و کار را نشایند از گوسفند.

كُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ وَ لَا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّيْطَانِ این اتباع خطوات آنست که از حموله، بحیره و سائبه و حامی ساختند، و از فرش و صیله ساختند. إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ بَيْنَ الْعَادَةِ، اخرج آباءكم من الجنة، و قال: «لأحتنكن ذریته». پس تفسیر حموله و فرش کرد، گفت: ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ هَشْت تاء، یعنی چهار جفت. عرب تا را را زوج خوانند، از بهر آنکه تا وادوم است که آن را جفت کند «۲»، مِنَ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ وَ مِنَ الْمَعْزِ اثْنَيْنِ این تفسیر فرش است.

وَ مِنَ الْإِبِلِ اثْنَيْنِ وَ مِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ این تفسیر حموله است، و الضَّأْنِ ذوات الصوف من الغنم، و المعز ذوات الشعر. قرأ ابن كثير و ابن عامر و ابو عمرو: من المعز بتحريك العين. میگوید: این هشت تا ضأن است نر و ماده، و ابل است نر و ماده، و بقر است نر و ماده. رب العزة میگوید: این مشرکان که این انعام بر خود حرام کرده‌اند ایشان را گوی: الذَّكْرَيْنِ مِنَ الضَّأْنِ و المعز حرم الله عليكم أم الأنتنيتين این وصیله که الله ساخت از ضأن و معز، و حرام کرد بر شما، هر دو نر حرام کرده است یا هر دو ماده؟

اگر نر حرام کرده است همه نرهای آن باید که حرام بود، و اگر ماده حرام کرده است همه ماده‌های آن حرام باید، و اگر آن حرام کرده است از ضأن و معز که رحم ایشان بر آن مشتمل است پس بچه‌های ایشان همه حرام است، که رحم بر همه مشتمل است. آن گه گفت: نَبَّؤُنِي بِعِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ای: فسروا ما حرمتم بعلم ان كان لكم علم فی تحریمه، و هو قوله: إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ. میگوید: اگر شما را درین تحریم علمی است، علم آن بیارید، و بیان کنید، و اگر می‌گویید که این تحریم پدران ما حرام کرده‌اند: «وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا» آن پدران از که آموختند؟ و از کجا گرفتند؟ اگر گوئید که الله فرمود، چنان که گفت: «وَ اللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا» پس حجتی بیارید که چنین است.

وَ مِنَ الْإِبِلِ اثْنَيْنِ وَ مِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ و در شتر و گاو همچنین گفت. قُلْ الذَّكْرَيْنِ حَرَّمَ أم الأنتنيتين؟ شتر نر و گاو نر حرام کرد، و آن را سائبه و حامی ساخت، یا شتر ماده و گاو ماده حرام کرد، و آن را بحیره و سائبه کرد. أَمَا اسْتَمَلْتُ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الأنتنيتين یا آنچه رحم ایشان بر آن مشتمل است از بچه نازاد. در جمله معنی آیت آنست که اگر تحریم از جهت ذکرین است همه نر حرامند، و اگر از جهت انتنین، همه ماده حرامند، و اگر از جهت اشتمال رحم است، پس همه

آنند که رحم بر ایشان مشتمل بود، همه حرامند.

ابن عباس ازینجا گفت: و هل تشتمل الارحام الا على ذكر و أنثى؟ فلم يحرمون بعضا و يحلون بعضا؟! أم كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ وَصَّاهُ اللَّهُ بِهَذَا هل شاهدتم الله قد حرم هذا اذ كنتم لا تؤمنون برسوله؟ میگوید: الله را دیدید که این تحریم کرد، چون برسول ایمان می‌نیارید بآنچه گفت؟ چون حجت بر ایشان لازم گشت بیان کرد که این جز دروغ نیست که بر الله بستند، و نهنده این دروغ عمرو بن لحي بود که تغییر در دین اسماعیل وی آورد، و این سنت تحریم وی نهاد. رب العالمین در شأن وی گفت: فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا لِيُضِلَّ النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ. پس رب العزة بوحی پاک ذکر محرمات کرد، و تخطئه ایشان کرد در تحریم حرث و انعام، گفت: قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحْرَمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ يَعْنِي عَلَى آكَلٍ يَأْكُلُهُ مِمَّا حَرَّمَهُ. الا ان تكون بناء منقوطة از فوق قراءت مکی است و شامی و حمزه، یعنی: الا ان تكون الا طعمة او النسمة ا النفس او العين ميتة. باقی بیا خوانند، یعنی: الا ان يكون ذلك المحرم او المأكول او الموجود ميتة، و قراءت شامی و بو جعفر «میتة» برفع است و برین قراءت «كان» بمعنی حدوث است، و «میتة» رفع بفعله، یعنی الا ان يقع، او يحدث ميتة. اصل میت است و هاء را افزودند مبالغت را.

أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا ای مصیوبا سائلا. در مسفوح چهار چیز مستثنی است: الكبد و الطحال و دم المسك و ماء اللحم الاحمر. أَوْ لَحْمٍ خَنْزِيرٍ فَإِنَّهُ رَجَسٌ قَدْرٌ وَ نَجَسٌ، أَوْ فِسْقًا ای مفسوقا به، یعنی مذبوحا، او منحورا فسق فی ذبحه او نحره، فذبح و نحر علی اسم غیر الله. و نظم الایة: الا ان يكون ميتة او فسقا فانه رجس. فَمَنْ اضْطُرَّ ای من دعتة الضرورة الى اكله، فأكله، غَيْرَ بَاغٍ ای غیر قاصد لتحليل ما حرم الله و لا عادٍ ای و لا مجاوز للقصود و قدر الحاجة، فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ يغفر لمن لم يتعد. غَفُورٌ رَحِيمٌ درین آیت از بهر آن گفت که خوردن مردار باصل حلال نیست، و آن قدر که درین آیت مباح است خوردن آن رخصتی است که الله داد برحمت خویش. میگوید: حکم بالرخصة كما حکم بالمغفرة. اگر کسی گوید: چونست که محرمات درین آیت بر سه قسم اقتصار کرد، و در سوره المائدة بسیار برشمرده از منخنقه و موقوذه و غیر آن؟ جواب آنست که هر چه درین آیت گفت اصناف و انواع میتة است. آنجا بتفصیل گفت، و اینجا بر جمله، که اسم میتة بر همه افتد. اگر گویند: بیرون از انواع میتات در شرع محرمات بسیار است از خبائث و سموم و غیر آن؟ جواب آنست که: الحسين بن فضل گفت در معنی آیت: قُلْ لَا أَجِدُ يَعْنِي فِي وَحْيِ الْقُرْآنِ، فَأَمَّا وَحْيُ السَّنَةِ فَقَدْ حَرَّمَ أَشْيَاءَ كَثِيرَةً، فَمِنْهَا مَا

روی ان النبي (ص) حرم يوم خيبر الحمر الانسية، و لحوم البغال، و كل ذي ناب من السباع، و كل ذي مخلب من الطير، و نهى عن اكل الهر و أكل ثمنها، و قال: «إذا وقعت الفأرة في السمن فان كان جامدا فألقوها و من حولها، و ان كان مائعا فلا تقربوه»، و عن المقدم بن معدى كرب، قال: قال رسول الله (ص): «الا انى اوتيت القرآن و مثله معه، الا يوشك رجل شبعان على اريكته يقول عليكم بهذا القرآن فما وجدتم فيه من حلال فأحلوه، و ما وجدتم فيه من حرام فحرموه، و ان ما حرم رسول الله كما حرم الله. الا لا يحل لكم الحمار الاهلي، و لا كل ذي ناب من السباع، و لا لقطة معاهد الا ان يستغنى عنها صاحبها، و من نزل بقوم فعليهم ان يقروه، فان لم يقروه فله ان يعقبهم بمثل قراه».

وَ عَلَى الَّذِينَ هَادُوا يَعْنِي: رجعوا عن دين موسى الى ما احدثوا. هدنا اليك اي رجعنا، و العرب يسمي بالمستقبل كما سمي يحيى و يعيش و يموت و يعمر و بمجد و يحمد و يزيد و يشكر، و كذلك يهود، و سموا يهود لهيودتهم عن الدين.

درین آیت بیان کرد آنچه بر جهودان حرام است، گفت: وَ عَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا بَرِيْشَانَ حَرَامٍ كَرْدِيْمٍ، كُلُّ ذِي ظُفْرِ يَعْنِي كُلَّ مَا لَيْسَ بِمَنْفَرَجِ الْاَصَابِعِ، وَ لَا بِمَشَقُوْقِ الْحَافِرِ، كَالْاِبْلِ وَ النَّعَامَةِ الْاَوْزِ وَ الْبِطِّ وَ مَا اَشْبَهَ ذَلِكَ. این قول ابن عباس است و سعید جبیر و مجاهد و قتاده و سدی، اما اهل معانی گفتند: یدخل فی ذلك جميع انواع السباع و الكلاب و السنائير و سائر ما یصطاد بظفره من الطیر. قال ثعلب: كل ما لم یصد فهو ذو ظفر و ذو مخلب ما صاد. وَ مِنَ الْبَقْرِ وَ الْعَنْمِ حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ شُحُوْمَهُمَا پِيَهْ گاو و گوسفند بر ایشان حرام کرد، پس بعضی از آن مستثنی کرد، گفت: إِلَّا مَا حَمَلَتْ ظُهُورُهُمَا مِگر آن پیه که بر پشت باشد یا بر کتف، أَوْ الْحَوَايَا یا چرب رود، أَوْ مَا اِخْتَلَطَ بِعَظْمٍ یا دنبه، وَ كَذَلِكَ كُلِّ شَحْمٍ مِخْتَلَطٍ بِعَظْمٍ، یعنی ما تعلق من الشحم بهذه الاشياء غیر محرم علیهم، و اِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْهِمْ شَحُوْمَ الْكَلْبِيَّتَيْنِ وَ الثَّرَوْبِ.

عن ابن عباس: ان رسول الله (ص) كان قاعدا خلف المقام اذ رفع بصره الى السماء، و قال: «لعن الله اليهود ثلاثا. ان الله حرم عليهم الشحوم فباعوها، و أكلوا اثماتها، و ان الله لم يحرم على قوم اكل شيء الا حرم عليهم ثمنه.» ذَلِكَ اى: ذلك التحريم جزئناهم ببغيتهم یعنی عقوبة لقتلهم الانبياء، و بصددهم عن سبيل الله كثيرا، و بأكلهم الربا و استحلال اموال الناس بالباطل، فهذا البغى.

وَ اِنَّمَا لَصَادِقُونَ فِى الْاِخْبَارِ عَنِ التَّحْرِيمِ وَ عَنِ بَغِيْعِهِمْ. اینست تفصیل محرمات بوحی قرآن، هم آنکه محرم است بر مسلمانان، و هم آنکه محرم است بر جهودان. و مصطفى (ص) فرا مشرکان عرب گفت که: تفصیل محرمات بآن پیغام که بمن دادند، و بآن وحی قرآن که بمن گزاردند همین است. کافران او را تکذیب کردند و گفتند: فانك لم تصب. رب العالمين گفت: فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ رَبُّكُمْ ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ بِتَأْخِيرِ الْعَذَابِ عَنْكُمْ، وَ لَا يُرَدُّ بِأَسْئَةِ اى عذابه اذا جاء الوقت، عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ الَّذِينَ كَذَّبُواكَ بِمَا تَقُولُ. ابن کیسان از ثعلب پرسید در معنی این آیت، گفت: جزاء تکذیب رحمت چون باشد؟ ثعلب جواب داد که: ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ، اذ لم يعاجلكم بالعقوبة. ابن کیسان گفت: قد عوجل من الامم قبل محمد. قال ثعلب: او لست تقرأ: وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ؟ فمن رحمته و شرفه و برکته و مقداره عند خالقه انه اخر عقوبة من كذبه الى الآخرة، لأن عيونهم قد وقعت على عينه، فلحقتهم بركاتهم بما اخرت عنهم العقوبات الى الآخرة، فمنهم من اسلم ببركته، و منهم من رقه في الدنيا ببركته صلى الله عليه و سلم.

سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا مَشْرُكًا عَرَبٍ وَ لَا عَرَبٍ حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ شُحُوْمَهُمَا پِيَهْ گاو و گوسفند بر ایشان لازم گشت، و بدانستند بیقین که آنچه بدست دارند و آنچه باعتقاد کرده اند از تحریم حرث و انعام و غیر آن باطل است، گفتند: لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَ لَا آبَاؤُنَا وَ لَا حَرَمْنَا مِنَ الْبَحَائِرِ وَ السَّوَابِغِ وَ غَيْرِ ذَلِكَ. مشیت خدا حجت خود ساختند، و این مشیت نه آن مشیت الله است در خلق خویش، چنان که آنجا گفت: وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكُوا وَ مَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا، بلکه مشرکان باین مشیت امر خواستند و رضا و محبت، یعنی: ان الله رضى منا ما نحن عليه و اراده منا، و امرنا به، و لو لم يرضه لحال بيننا و بينه. دعوی کردند که الله ما را فرمود، و از ما بپسندید این تحریم که کردیم، و پدران ما کردند، و اگر خواستی ما را فرمودی، و بجای آنکه فرمود باز زدی. و کافران را درین بس حجتی نیست، که ایشان امر بگذاشتند، و در مشیت آویختند، و امر خدا دیگر است، و ارادت و مشیت او دیگر. انه جل جلاله مرید بجمیع الکائنات غیر امر بجمیع ما یرید. پس بر بنده آنست که فرمان گوش دارد، و اتباع آن کند، و او را نرسد که بعد از ورود امر در مشیت آویزد. رب العالمين گفت: كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتَّى ذَاقُوا بَأْسَنَا. چنان که ترا تکذیب کردند ای محمد! این کافران، اسلاف ایشان و پدران

ایشان با انبیا همان تکذیب کردند. تشبیه اینان با اسلاف بتکذیب کرد، و تعرض گفت ایشان که: لو شاء الله نكرد، نگفت: پدران ایشان دروغ گفتند، چنان که اینان در لو شاء الله دروغ گفتند، که اگر معنی این بودی کذب بتخفیف گفتی. چون نسبت ایشان با تکذیب کرد نه با کذب، معلوم گشت که کافران دعوی آن میکردند، که الله ما را باین تحریم فرمود. رب العزة گفت: قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ؟ یعنی علی ما قلتم من برهان و کتاب منزل؟ فَنُخْرِجُوهُ لَنَا، چنان که جای دیگر گفت: قُلْ فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ. آن گه گفت: إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ أی: ما تتبعون فيما انتم عليه الا الظن لا العلم و اليقين، و إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ یعنی و ما انتم الا كاذبون.

قُلْ قَلِيلٌ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ بِالْكِتَابِ وَ الرَّسُولِ وَ الْبَيَانِ. قُلُوْا شَاءَ لِهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ اخبار عن تعلق مشية الله بكفرهم، و ان ذلك حصل بمشيته، اذ لو شاء لهديكم.

قُلْ هَلُمَّ شُهَدَاءَكُمْ سيبويه گفت: هلم اصل هاء است، فضمت اليها «لم»، و جعلها كالكلمة. پس قومی عرب آن را تشبیه و جمع گویند: هلم، هلماء، هلموا، هلمی، هلممن، و قومی آن را تشبیه و جمع نگویند، و این فصیحتر است، که این لغت قرآن است، و باین قرآن فرو آمد. يقول تعالى: هَلُمَّ إِلَيْنَا، وَ هَلُمَّ شُهَدَاءَكُمْ، و این بمعنی جمع است. و هلم متعدی آید و لازم آید. لازم بمعنی تعالوا است، کقوله: «هلم الينا»، و متعدی بمعنی هاتوا. کقوله: هلم الينا شهداءكم ای هاتوا شهداءكم و قربوا شهداءكم. الَّذِينَ يَشْهَدُونَ أَنَّ اللَّهَ حَرَّمَ هَذَا الْحَرثِ وَ الْأَنْعَامِ.

فَإِنْ شَهِدُوا فَلَا تَشْهَدْ مَعَهُمْ رب العزة مصطفى را میفرماید که: تصدیق گفت این محرمان و این شهدا مکن، و بصدق ایشان گواهی مده، که ایشان دروغ زنانند، و گواهی بدروغ دهند. وَ لَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا یعنی: القرآن الذي فيه تحليل ما حرموا. وَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ أی لا یصدقون بالبعث الذي فيه جزاء الاعمال، و هم الدهرية من الزنادقة، وَ هُمْ بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ یشرکون و يجعلون له عدیلاً.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: وَ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَ جَنَّاتٍ مَعْرُوشَاتٍ الْاِیة دیدهای باید پاک، از غشاوت غیبت نجات یافته، و از سرمه توحید مددی تمام یافته، تا نظاره اسرار صنایع ربوبیت در عالم خلقیت از وی درست آید، و آن آثار رحمت و آیات و رایات قدرت و دلالات و امارات حکمت بیند درین باغ و بستان، و انواع و الوان درختان، تا در هر جز وی از اجزاء مخلوقات و مقدرات صد هزار صنایع و بدایع و ودایع بیند نهاده، که یکی بیکی نماند.

سهلها معطر، بحرها معنبر، خاکها منور، باغها مزخرف، گلها ملون. یکی سرخ چون چون خون دل مشتاقان، یکی زرد چون روی زاهدان، یکی سپید چون دل مؤمنان، یکی لعل چون جان عاشقان. این همه تأثیر يك نظر حق است که هر سال يك بار بزمین نگیرد. چون از آن يك نظر این همه عجائب و لطائف پدید آید، از سیصد و شصت نظر بدل دوستان گویی چه اثر نماید، و چه اعجوبه و چه لطیفه پدید آرد! وَ أَتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ بندگان را میگوید که حق این نعمت بشناسید، و بشکر آن قیام نمائید، و با درویشان مواسات کنید، تا نعمت بماند، و درویش بیاساید، و دوستی حق شما را حاصل شود. به داود وحی آمد که: یا داود! خواهی که بمن نزدیک شوی، و ترا بدوست گیرم، رو درویشان را باز جوی، شکستگان را بنواز، و بایشان تقرب کن، بلقمه‌ای نان، بشربتي آب، تا ایشان ترا دوست دارند، و بدل خود راه دهند. ای داود! من بر دل ایشان اطلاع کنم، هر که را در دل ایشان بینم، او را بدست خود گیرم.

وَ لَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ بر ذوق جوانمردان طریقت اسراف آنست که حظ نفس در آن است و گرچه حبه‌ای

بود یا ذره‌ای. بموسی وحی آمد که یا موسی! خواهی که همه آن رود که مراد تو بود، حظ نفس خود در باقی کن، و مراد خود فداء مراد ازلی کن. تو بنده‌ای و بنده را مراد نیست، و حظ خود دیدن سیرت جوانمردان نیست، و از خود باز رستن جز کار صدیقان نیست:

تا با تو تویی ترا به خود ره ندهند چون بی‌تو شدی ز دیده بیرون ننهند.

وَمِنَ الْأَنْعَامِ حَمُولَةٌ وَفَرُشًا این باز نعمتی دیگر است، و بر بندگان منتی دیگر، که شما را نه خود باغ و بستان و انواع درختان و میوه‌های الوان آفریدم و ساختم، که چهار پایان و جانوران را هم آفریدم، و شما را مسخر کردم، و منافع شما در آن نهادم، چنان که جایها در قرآن از آن منافع خبر داد، و منت نهاد، گفت: وَذَلَّلْنَاهَا لَهُمْ فَمِنْهَا رَكُوبُهُمْ وَ مِنْهَا يَأْكُلُونَ، وَ لَهُمْ فِيهَا مَنَافِعٌ وَ مَشَارِبٌ، وَ الْأَنْعَامَ خَلَقْنَا لَكُمْ فِيهَا دِفْءًا وَ مَنَافِعٌ وَ مِنْهَا تَأْكُلُونَ، وَ لَكُمْ فِيهَا الْآيَةُ. جای دیگر گفت: لِتَرْكَبُوهَا وَ زِينَةً كَفْتَا: و نه خود حیوانات شما را مسخر کردم، که جمادات هم مسخر شما کردم: وَ سَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ وَ النُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ. آن گه در افضال و انعام بیفزود، و همه فراهم گرفت و گفت: هر چه محدثات است و مخلوقات در آسمان و زمین، شما را مسخر کردم: وَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِنْهُ. این از بهر آنست که من خداوندی بی‌نیازم، بهیچ چیز و بهیچ کس حاجت و نیاز ندارم. هر چه آفریدم برای بندگان و رهیگان آفریدم: هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا. بنده من! این همه نعمت و نواخت از ما بین، و شکر از ما کن. فضل ما بین نه فعل خود. عون ما بین نه جهد خود. نعمت ما بطاعت ما بکاردار، و شیطان را خوار دار، که او ترا دشمن است و راهزن.

اینست که رب العزة گفت: كُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ وَ لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ آن گه پس ازین آیت لختی نعمتهای خود بتفصیل یاد کرد، و محرّمات و محلات از هم جدا کرد، و هر یکی را گروهی نامزد کرد، که ایشان را آن روزی کرد: طیبات حلال مؤمنان پاک را، و خبیثات حرام دشمنان ناپاک را: الطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَ الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ. آن گه هر دو را حوالت با صفت خود کرد، و درین آیت اشارت کرد که: فَقُلْ رَبُّكُمْ ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ وَ لَا يُرَدُّ بَأْسُهُ عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ. گفت: ما را هم رحمت است و هم بأس و شدت. رحمت از مؤمنان دریغ نیست، و بأس و شدت از دشمنان دور نیست. روزی پاک مؤمنانرا برحمت ما است، و رزق خبیث دشمنان را از نعمت ما است، و ما آن کنیم که خود خواهیم، کس را بر حکم ما اعتراض نه، و بر صنع ما چون و چرا نه.

آنچه کنیم بحجت خداوندی و کردگاری و جباری کنیم، که حجت بالغه بحقیقت ما را است، و حکم روان و عزت بیکران ما را سزا است. اینست که گفت جل جلاله: قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ قُلُوا شَاءَ لَهْدَاكُمْ أَجْمَعِينَ قَالَ النَّصْرُ اِبَادِي: الخلق كلهم منعهم شدة الحاجة عن معاني رؤية الحجة، و لو سقط عنهم الحاجات، لكشف لهم براهين الحجة، و قال: رؤية الحاجة حسنة، و رؤية الحجة احسن منها.

### ۱۸ النوبة الاولى

قوله تعالى: قُلْ تَعَالَوْا يَا مُحَمَّد! كَوِي ببيانيد أثل ما حرم ربكم عليكم تا بر خوانم آنچه حرام کرد خداوند شما بر شما آلا شترگوا به شيناً انباز مگيريد با خدای هيچ چيز را و بالوالدين إحساناً می‌وصيت کنم شما را بنيكو كاری با پدر و مادر و لا تقتلوا أولادكم و فرزندان خویش را مكشيد من إملاق از بيم درویشی و تنگی نفقه نحن نرزقكم و إياهم ما

روزی دهیم شما را و ایشان را و لا تَقْرُبُوا الْفَوَاحِشَ و گرد زشتها مگردید ما ظَهَرَ مِنْهَا و ما بَطْنَ آنچه از آن آشکارا و آنچه از آن نهان و لا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ و مکشید تن مسلمانان که الله حرام کرد خون آن اِلَّا بِالْحَقِّ مگر بقصاص یا رجم زانی پس احسان ذلکم و صاکنم این آنست که می‌وصیت کند الله شما را لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (۱۵۱) تا مگر دریاوید.

و لا تَقْرُبُوا مَالَ الْيَتِيمِ و گرد مال یتیم مگردید اِلَّا بِالَّتِي هِيَ اَحْسَنُ مگر آنچه آن نیکوتر حَتَّى يَبْلُغَ أَشُدَّهُ تا آن گه که وی ببلوغ خویش رسد و برشد خویش و اَوْفُوا الْكَيْلَ و تمام پیمایید چون میسپارید و المیزان و تمام سنجید که میسپارید بِالْقِسْطِ بسنگ راست لا تُكَلِّفُ نَفْسًا اِلَّا وُسْعَهَا بر ننهیم بر هیچ تنی مگر توان آن و اِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا و چون حکم برید یا توسط کنید راست بید، یا گواهی دهید راست گوئید و لَوْ كَانَ ذَا قُرْبَى اگر همه آن گواهی بر خویش خویشان می‌دهید و بَعْدَ اللَّهِ اَوْفُوا و نذر که با الله کنید بآن وفا کنید، و آن را باز آئید ذلکم و صاکنم به این آنست که وصیت میکند الله شما را بآن لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (۱۵۲) تا مگر پند پذیرید و دریابید و الله را یاد دارید.

و اِنَّ هَذَا صِرَاطِي و آن قرآن راه منست مُسْتَقِيمًا راهی راست پاینده فَاتَّبِعُوهُ بر پی آن ایستید و لا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ و بر پی راهها جفته ناشایسته مروید فَتَفَرَّقَ بِكُمْ که آن راهها شما را جدا و پرکنده کند عَنْ سَبِيلِهِ از راه راست و دین او ذلکم و صاکنم به این آنست که الله وصیت کرد شما را بآن لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (۱۵۲) تا مگر پرهیزیده آئید از عذاب و خشم خدای.

ثُمَّ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ پس بر ایشان خوان ای محمد! آنچه موسی را دادیم از تورات تَمَامًا عَلَى الَّذِي أَحْسَنَ تمام کردن نعمت خویش را بر نیکوکاران بنی اسرائیل و تَفْصِيلًا لِكُلِّ شَيْءٍ و تفصیل دادن و روشن کردن هر چیز را از احکام دین که بکار باید و هُدًى و رَحْمَةً و راه نمونی و بخشایش لَعَلَّهُمْ يَلْقَاءُ رَبَّهُمْ يُؤْمِنُونَ (۱۵۴) تا مگر ایشان برستاخیز و شدن پیش خداوند ایشان بگروند.

و هذا كتاب و این قرآن نامه‌ای است اُنزَلْنَاهُ که فرو فرستادیم آن را مُبَارَكٌ برکت کرده بر فرستادن آن فَاتَّبِعُوهُ بر پی آن روید و اتقوا و پرهیزید لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (۱۵۵) تا مگر بر شما رحمت کنند. اَنْ تَقُولُوا پرهیزید از آنچه فردا گوئید اِنَّمَا اُنزِلَ الْكِتَابُ نامه که از آسمان فرو فرستادند عَلَى طَائِفَتَيْنِ مِنْ قَبْلِنَا برد و گروه فرستادند پیش از ما سریانیان و عبرانیان، و اِنْ كُنَّا عَنْ دِرَاسَتِهِمْ لِعَاقِلِينَ (۱۵۶) و ما از خواندن ایشان ناآگاه بودیم و بزبان ایشان.

اَوْ تَقُولُوا یا گوئید فردا لَوْ اَنَا اُنزِلَ عَلَيْنَا الْكِتَابُ اگر بر ما کتاب فرستادندی لَكُنَّا اُهدى مِنْهُمْ ما بآن کتاب حق‌شناس‌تر و راهبرتر بودیمی از ایشان فَقَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ اَنك امد بشما پیغامی روشن پیدا از خداوند شما و هُدًى و رَحْمَةً و راه نمونی و بخشایشی فَمَنْ اَظْلَمُ اَن كَيْسَت ستمکارتر بر خود مِمَّنْ كَذَبَ بآياتِ اللَّهِ از آن کس که دروغ شمرد سخنان خدای و صَدَفَ عَنْهَا و بر گردد از آن سَنَجْزِي الَّذِينَ يَصْدِفُونَ عَنْ آيَاتِنَا آری پاداش دهیم ایشان را که بر می‌گردند از سخنان ما سُوءَ الْعَذَابِ عذاب بد بما كانوا يَصْدِفُونَ (۱۵۷) آنچه می‌برگشتند.

هَلْ يَنْظُرُونَ درین باز نشستن از ایمان چشم میدارند چیزی را اِلَّا اَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ نَمِیدارند چشم مگر آن را که بایشان آید فریشتگان میرانیدن را اَوْ يَأْتِي رَبُّكَ یا خدای تو آید داوری کردن را اَوْ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ یا خورشید از مغرب برآید ترسانیدن را و بیدار کردن را يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ یا آن روز که آید چیزی از نشانه‌های خداوند تو لا يَنْفَعُ نَفْسًا اِيمَانُهَا سُوءَ الَّذِي كَانَتْ تَعْمَلُ بَلْ كَسَبَتْ فِي

ایمانها خیراً و یا با گرویدن خویش نماز نکرده بود قُلْ اَنْتَظِرُوا كَوِيَّ چشم میدارید اِنَّا مُنْتَظِرُونَ (۱۵۸) که ما چشم دارندگانیم.

اِنَّ الَّذِيْنَ فَرَّقُوا دِيْنَهُمْ اَيْشَانِ كِه از دین خویش جدا شدند و بی‌دین ماندند وَ كَانُوا شِيْعًا و جوگ جوگ شدند لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ از ایشان در هیچ چیز نه‌ای اِنَّمَا اَمْرُهُمْ اِلَى اللّٰهِ كَار اَيْشَانِ با خدای است و شما را ایشان بروی تُمْ يَنْبِئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ (۱۵۹) تا خبر کند ایشان را فردا بآنچه میکردند.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: قُلْ تَعَالَوْا اَتْلُ مَا حَرَّمَ ابْنِ عَبَّاسٍ كَفَتْ: ازینجا تا آخر سه آیت از محکّمات قرآن اند ام الكتاب، که اللّٰه كَفَتْ در صدر سورة آل عمران. تعالوا این تعالی اصغاء است و حسن استماع و استقبال امر، نه آمدن بپای، و فی معناه قال الشاعر:

تعالوا نداری جهندا عن قلوبنا فيوشك أن نبقي بغير قلوب.

أتلُ ما حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ اى اقرأ عليكم الذى حرم اللّٰه. میگوید: گوش فرا دارید و نیکو بنیوشید اى شما که تحریم حرث و انعام کردید! تا بر شما خوانم آنچه اللّٰه بر شما حرام کرده: اَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا اى: هو أن لا تشرکوا، و قيل معناه: حرم ربکم عليكم ان لا تشرکوا، و «لا» صله است، كقوله تعالى و تقدس: ما مَعَكَ اَلَّا تَسْجُدَ اى تسجد، و قيل: اوصى ان لا تشرکوا به شینا و بالوالدين احسانا، یعنی اوصیکم بالوالدين برا.

مصطفى (ص) گفت: «من احبّ ان ينسأ له اجله، و يزداد فى رزقه فليبرّ والديه، و ليصل رحمه»

قال ابو الوليد: النساء فى الاجل و الزيادة فى الرزق قد فرغ اللّٰه منهما، و لكنه يصح اللّٰه بدنه فى بقية اجله، و هو النساء فى الاجل و الزيادة فى الرزق.

وَ لَا تَقْتُلُوا اَوْلَادَكُمْ يَعْنِي دَفْنِ الْبَنَاتِ وَ هُنَّ اَحْيَاءُ وَ هِيَ الْمَوُوْدَةُ. مِنْ اِمْلَاقِ خَشِيَةِ الْفَقْرِ وَ الْعَارِ، يُقَالُ: اَمْلَقَ الرَّجُلُ فَهُوَ مَمْلَقٌ، اِذَا افْتَقَرَ. مصطفى (ص) گفت: «من كانت له انثى فلم يئدها و لم يهنها و لم يؤثر ولده عليها يعنى الذكور ادخله اللّٰه الجنة».

قال: «و من عال ثلاث بنات او مثلهنّ من الاخوات، فأديهن و رحمهنّ حتى يغنيهن اللّٰه، اوجب اللّٰه له الجنة». فقال رجل: يا رسول اللّٰه! او اثنتين، قال: «او اثنتين» حتى لو قالوا: او واحدة، لقال: واحدة، و قال (ص): «من حمل طرفه من السوق الى ولده كان كحامل صدقة حتى يعرضها فيهم، و ليبدأ بالاناث قبل الذكور، و من رقّ للاناث كان كمن بكى من خشية اللّٰه، و من بكى من خشية اللّٰه غفر اللّٰه له».

وَ لَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَنَ ابْنِ عَبَّاسٍ وَ ضحاک و سدى گفتند: اهل جاهليت بظاهر زنا مستقبح میداشتند، اما در باطن روا میداشتند، و از آن تخرج نمیکردند. رب العالمين درین آیت ظاهر و باطن زنا حرام کرد. مجاهد گفت: فاحشة ظاهر، الجمع بين الاختين بود که در جاهليت روا میداشتند، و همچنين زنى که پدران ایشان بزنى کرده بودند، نکاح وى روا میداشتند. رب العزة در اسلام هر دو حرام کرد، گفت وَ لَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ اَبَاؤُكُمْ، و قال: اَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْاُخْتَيْنِ. این فاحشة ظاهر است و فاحشة باطن زنا است، و در جمله هر چه مکروهات است و ناشایست و ناپسندیده در تحت این آیت شود. ظاهر عمل جوارح است و باطن عمل دل، که آن را نیت و اعتقاد گویند.



وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَ حَقَّهَا مَا

قال النبي (ص): «لا يحل دم امرئ مسلم باحدى ثلاث: كفر بعد ايمان، و زنا بعد احصان، و قتل نفس بغير نفس.

ذَلِكَ وَصَّاكُمْ بِهِ اى ذلك التحريم امرکم بلزومه و الاقامة عليه. لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ لکی تعقلوا ما نهاکم عنه و ما امرکم به.

وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ احسن انست که در مال وی بصلاح تصرف کند، و در آن قیام نماید، بحسبت یا بمزد بر عدل بنزدیک حاجت، و آمیختن در مال وی بر نصف و اقتصاد بر تمول و انتفاع، تا آن گه که یتیم بالغ شود، و برشد خویش رسد. حدّ اشدّ گفته‌اند که: حد بلوغ است بآن نشانه‌ها که شرع بیان کرده بر اختلاف علما با قوت عقل تمام، و رسیدن بآن حال که حسنات و سیئات بر وی نویسند.

کلبی و سدی گفتند: من ثمانی عشرة سنة الى ثلاثین سنة. و الاشد جمع فی قول بعضهم، واحده شدّ، كالضرّ و الاضرّ و الشرّ و الاشرّ، و فی قول بعض البصريين هو واحد، و هو قوة الشباب عند ارتفاعه، كما ان شد النهار قوة الضیاء عند ارتفاعه، و معنى الآية: حتى يبلغ اشدّه، و تؤنسوا رشدّه، فتدفعوه حينئذ اليه، كقوله: فَإِنْ أَنْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ.

وَأَوْفُوا الْكَيْلَ اتموه من غير نقص، وَ الْمِيزَانَ یعنی وزن المیزان بِالْقِسْطِ اى بالعدل لا بخس و لا شطط، لا زیادة و لا نقصان. میگوید: تمام پیمایید و راست سنجید نه زیادة و نه نقصان. آن گه گفت: لَا تُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا در کیل و وزن بر هر کسی آن نهیم که طاقت دارد. اگر دهنده را تکلیف زیادت دادن کنیم، نفس وی طاقت ندارد، و بتنگ آید، و همچنین ستاننده را اگر تکلیف کنیم که حق خود را کم کند طاقت ندارد. معنی دیگر گفته‌اند: لَا تُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا میگوید: چون هر دو بحد طاقت در کیل و وزن عدل بجای آورند، اگر اندکی در آن فرو شود که طاقت بدریافت آن می‌نرسد، ایشان را بزه‌ای نیست، که بر هر کسی آن نهند که طاقت دارد.

وَ إِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَ لَوْ كَانَ ذَا قُرْبَى میگوید: اگر شما را میان مردم حکم سازند، و میانجی کنند، بداد حکم کنید و براستی بی‌میل، اگر چه آن حکم خویشان شما را بود یا بر ایشان بود، و در گواهی دادن همچنین گواهی راست دهید، و سخن که گوئید بحق گوئید. وَ بَعَثَ اللَّهُ أَوْفُوا میگوید: حق شرع در اوامر و نواهی بگزارید، و در حدود آن تجاوز نکنید، و سوگندها که خورید، و نذرها که کنید، بوفاء آن باز آئید. ذَلِكَ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ التذکر الاتعاض و أن لا یغفل قلبك عن ذکر الله و نهیه.

وَ أَنَّ هَذَا صِرَاطِي حمزه و کسای و أَنَّ هَذَا بکسر الف خوانند.

باقی بفتح الف خوانند، و قراءت عامه قراء «و ان» بتشدید نون است مگر ابن عامر تنها، که وی بتخفیف نون خواند، و همچنین عامه قراء صِرَاطِي بسکون یا خوانند مگر ابن عامر که وی بفتح یا خواند، و ابن کثیر و ابن عامر «سراطی» بسین خوانند، و حمزه میان صاد و زا. باقی بصاد خالص. وَ أَنَّ هَذَا صِرَاطِي اگر بفتح الف خوانی عطف است بر آن لا تشرکوا، یا معنی آنست که: و لأن هذا صراطی، و اگر بکسر الف خوانی بر سبیل ابتداء است. اصل سخن «و هذا صراطی» است و «ان» تاکید را درآوردند. وَ أَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا برید دینی دین الحنیفیه اقوم الادیان.

فَاتَّبِعُوهُ وَ لَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ یعنی الاهواء المختلفة.

عن عبد الله بن مسعود قال: خط لنا رسول الله (ص) خطا، ثم قال: «هذا سبيل الله»، ثم خط خطوطا عن يمينه و

شماله، و قال: «هذه سبل، على كل سبيل منها شيطان يدعو اليه»، و قرأ: «أَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَ لَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ».

ذَلِكُمْ وَصَّاكُم بِهِ اِي امركم به في الكتاب لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ لكي تتقوا السبل.

این آیات را وجهی دیگر است در تأویل «لا» که در اَلَّا تُشْرِكُوا است، و این عارض که در میان این مناهی است از احسان با والدین، و آن آنست که وقف کنی بر تَعَالُوا اَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ اینجا وقف است، پس ابتدا کنی «عَلَيْكُمْ اَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا». معنی آنست که بر شما بادا که انباز نگیرید با خدای هیچ چیز (۱)، و بر شما بادا که با پدر و مادر نیکی کنید، و بر شما بادا که فرزند خویش نکشید، و گرد فواحش نگردید، و خون ناحق نریزید، و گرد مال یتیم به بیداد نگردید، و کیل و وزن و مکیل و میزان راست دارید، و گواهی راست دهید، و بنذور وفا کنید، و بر پی نامه الله روید. این از آیات محکمت است که در هیچ کتاب از کتب الله ناسخ آن نیامده، و هیچ چیز از آن منسوخ نگشته، و این احکام بر همه بنی آدم تا بقیامت روان شده، این معنی را گفت: «وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ» یعنی هذه الآيات، لأنها المحكمات التي لم تنسخ في ملة من الملل.

ثُمَّ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ تَمَامًا اَيْنَ ثُمَّ بِرَ تَعْقِيبِ تِلَاوَتِ اسْت، یعنی: تَعَالُوا اَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ. ثُمَّ قَالَ: تَعَالُوا اَتْلُ مَا آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ تَمَامًا عَلَى الَّذِي أَحْسَنَ ایعنی تماماً على احسان الله الى موسى بالنبوة و غيرها من الكرامة. میگوید: موسی را کتاب دادیم تمام کردن نعمت خویش را بر وی، و افزودن احسان خویش با وی، یعنی که از اول با وی نیکنیها کردیم، که وی را پیغامبری دادیم، و به فرعون و قبطیان فرستادیم، و بعضا و ید بیضاء و آیات و معجزات او را گرامی کردیم. اکنون آن نعمت و احسان تمام کردیم، که کتاب تورات بوی دادیم، کتابی که در آن بیان احکام دین است و تفصیل هر چیز.

معنی دیگر: تَمَامًا عَلَى الَّذِي أَحْسَنَ ایعنی تماماً لنعمتی بالتوراة على المحسنين من بنی اسرائیل. تمام کردن نعمت خود را بر نیکوکاران بنی اسرائیل که ایشان را وعده داده بود آنجا که گفت جل جلاله: «وَأُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ اإلى آخر الايتين. رب العزة جل جلاله آن وعده وفا کرد، و آن نعمت بر ایشان تمام کرد، و قیل: معناه تماماً على احسانه، اى: احسان موسى بطاعته، یعنی ليكمل احسانه على الذى يستحق به كمال ثوابه فى الآخرة، و قیل: تماماً لكرامته فى الجنة على احسانه فى الدنيا.

وَ تَفْصِيلاً لِكُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًى اى التوراة هدى من الضلالة و رحمة من العذاب لَعَلَّهُمْ يَلْقَاءُ رَبَّهُمْ يُؤْمِنُونَ ایعنی بالبعث الذى فيه جزاء الاعمال.

وَ هَذَا ایعنی القرآن كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ الْبِرْكَاةُ النَّماءُ و الزيادة، فهو بركة لمن آمن به و عمل بما فيه، و ان من بركة هذا الكتاب ما احله الله لنا فيه مما حرّمه على اليهود، و ما احل لنا فيه من الغنائم التي حرّمها على من كان قبلنا، و ما فيه من الزيادة فى العمل و الجهاد و ما على ذلك من زيادة الثواب. فَاتَّبِعُوهُ اى: اقتدوا به، وَ اتَّقُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ.

أَنْ تَقُولُوا معنی آنست که: اتقوا ان تقولوا. میگوید: بتصدیق و استوار داشت رسول من و پذیرفتن پیغام من بپرهیزید از آنچه فردا گوئید: اِنَّمَا أَنْزَلَ الْكِتَابُ عَلَى طَائِفَتَيْنِ مِنْ قَبْلِنَا وَ اِنْ كُنَّا عَنْ دِرَاسَتِهِمْ لَغَافِلِينَ اى: ما كنا الا غافلين عن تلاوة كتبهم. این خطاب با اهل مکه است، و مراد اثبات حجت است بر ایشان بر انزال قرآن بر محمد (ص)، یعنی که تا فردا بقیامت گویند این کفار عرب که: اگر از ما آن میخواستند که از پیشینیان، ما را کتاب دادندی همچون ایشان،

که جهودان و ترسایان را تورات دادند، و ما از آن غافل بودیم، و آن زبان ندانستیم. یعنی که بقیامت این سخن نتوانند گفت، که ما ایشان را کتاب قرآن دادیم، و فرستادیم، و احکام آن روشن کردیم، و بأوامر و نواهی فرمودیم. أَوْ تَقُولُوا لَوْ أَنَّا أُنزِلَ عَلَيْنَا الْكِتَابُ لَإِن جَوَابِ كَفَارِ مَكَّةَ اسْتِ كَهْ كَقْتَهْ بُونْد: قَاتِلِ اللّٰهَ الْيَهُودِ وَ النَّصَارَى! كَيْفِ كَذَّبُوا أَنْبِيَاءَهُمْ! لَوْ جَاءَنَا نَذِيرٌ وَ كِتَابٌ لَكُنَّا أَهْدَى مِنْهُمْ. انكار نمودند، و طعن کردند بر جهودان و ترسایان كه تكذيب انبيا و كتاب خدا کردند، و گفتند: اگر بما پیغامبری یا کتابی آمدی، ما بهتر قبول کردیم، و راست را تر بودیم. رب العالمین ایشان را درین سخن دروغ زن کرد، گفت: فَقَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ هَدَى مِنَ الضَّلَالَةِ، وَ رَحْمَةٌ مِنَ الْعَذَابِ، وَ نَجَاةٌ مِنَ الْمَهْلَكَاتِ. آمد بشما قرآن، و در آن کافر شدید، و دروغ شمردید.

فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَّبَ بِآيَاتِ اللَّهِ يَعْني: بِالْقُرْآنِ، وَ صَدَفَ عَنْهَا أَيْ عَرَضَ عَنْهَا، فَلَمْ يُؤْمِنْ بِهَا. پس بر سبیل تهدید و وعید گفت: سَجْزِي أَيْ: فِي الْآخِرَةِ الَّذِينَ يَصْدِفُونَ عَنْ آيَاتِنَا سُوءَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يَصْدِفُونَ. هَلْ يَنْظُرُونَ أَيْ: مَا يَنْظُرُ كَفَارُ مَكَّةَ بِالْإِيمَانِ، إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ قَرَأَ حَمْزَةً وَ الْكَسَائِي: إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ بِالْبِئْسَاءِ، يَعْني: أَلَا أَنْ يَأْتِيَهُمْ مَلِكُ الْمَوْتِ وَ حُدَّهُ بِالْمَوْتِ، أَوْ يَأْتِي رَبُّكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي ظِلِّ مِنَ الْعِغَامِ. يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا يَعْني نَفْسًا كَافِرَةً حِينَ لَمْ تُؤْمِنْ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَجِيءَ هَذِهِ الْآيَةُ. لَمْ تُكُنْ آمَنْتَ مِنْ قَبْلُ يَقُولُ: لَمْ تُكُنْ صَدَقْتَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِهَا، أَوْ لَمْ تُكُنْ كَسَبْتَ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا. يَقُولُ: لَمْ تُكُنْ عَمِلْتَ هَذِهِ النَّفْسُ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِهَا، فَانْه لَا يَقْبَلُ مِنْهَا بَعْدَ طُلُوعِهَا، وَ مَنْ كَانَ يَقْبَلُ مِنْهُ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ، فَانْه يَقْبَلُ مِنْهُ بَعْدَ طُلُوعِهَا. قَوْلُهُ: أَوْ كَسَبْتَ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا دَلِيلٌ عَلَى أَنْ الْعَمَلَ مَعَ الْإِيْمَانِ مَشْرُوطٌ.

روى ابو هريرة قال: قال رسول الله (ص): «ثلاث اذا خرجن لا ينفع نفساً إيمانها لم تكن آمنّت من قبل، او كسبت فى إيمانها خيراً: طلوع الشمس من مغربها و الدجال و دابة الارض»، و قال (ص): «لا تقوم الساعة حتى تطلع الشمس من مغربها، فاذا طلعت و رءاها الناس آمنوا اجمعون، و ذلك حين لا ينفع نفساً إيمانها»، ثم قرأ الآية. ستا: الدخان و الدجال و دابة الارض و طلوع الشمس من مغربها و أمر العامة يعنى القيامة و خويصة احدكم يعنى موته.

و حذيفة بن اسيد الغفارى گفت: رسول خدا (ص) روزى بيرون آمد، و ما جمعى ياران بهم نشسته بوديم، و مذاكره ميكرديم در كار قيامت و شدت و هول آن.

رسول خدا (ص) چون دانست كه ما حديث قيامت ميكنيم، گفت: رستاخيز پديد نيايد، و قيامت برنخيزد تا نخست ده آيت به بينند. ده نشان از نشانه‌هاى قيامت دخان است و دجال و دابه و طلوع الشمس من مغربها و نزول عيسى و يأجوج و مأجوج و سه خسف يكي بمشرق يكي بمغرب يكي بجزيره عرب، دهم نار تخرج من اليمن تطرد الناس الى محشرهم، و يروى نار تخرج من قعر عدن تسوق الناس الى المحشر، و يروى فى العاشرة ريح تلقى الناس فى البحر. قُلْ انْتظِرُوا يَعْني اَحَدُ هَذِهِ الْأَشْيَاءِ، إِنَّا مُنْتَظِرُونَ بِكُمْ أَحَدَهَا، وَ قِيلَ إِنَّهَا نَسَخَتْ بِآيَةِ السَّيْفِ.

و در بيان آفتاب بر آمدن از مغرب خبری جامع است بروایت عكرمه از ابن عباس از رسول خدا (ص)، گفتا: آفتاب كه بمغرب فرو ميشود، آن ساعت او را بأسمان هفتم می‌برند، تا بمستقر خویش رسد زیر عرش مجید. پس بوقت صبح دستوری خواهد كه از كجا برآيم؟ فرمان آيد كه: هم از مطلع خویش برآی از جانب مشرق، و او را بتازگی هر روز نور دهند و روشنایی. پس بأسمانها و درجات بهشت گذاره كند و فروآید، حيال المشرق فى سرعة طيران

الملائكة، تا باین آسمان دنیا رسد. آن ساعت وقت انفجار صبح بود. گفتا: روزگار برین نسق همی رود تا بارادت حق قیامت نزدیک گردد، و جهان همه کفر و فساد و معاصی بگیرد. منکر آشکارا شود، و امر معروف بردارند، تا شبی در رسد که آفتاب بر عادت خویش دستوری بازگشتن خواهد، و قمر هم چنان در آفتاب رسد. هر دو سجد کنند، و دستوری خواهند. دستوری شان ندهند، تا آن شب بسر آید، و ظلمت روز در آن پیوندد، و این حال اول متهمان بدانند شب خیزان، که عادت قیام شب داشتند، و ایشان اندکی باشند در آن وقت، و در آن زمان ایشان بیرون آیند، و در آسمان نگرند، و تعجب همی کنند که این شب را صبح نیست، و ظلمت را پایان نیست، بسر ورد خویش باز میشوند، و باز بر آسمان می‌نگرند، و هیچ روشنایی صبح پیدا نه، تا زمانی درگذرد، و ستارگان اول شب باز پدید آیند بمکان خویش، چنان که هر شب می‌دیدند. بدانند که روزی در ظلمت گذشت و آفتاب نیامد، همه شب زاری کنند، و در اوراد خویش بیفزایند، تا آن شب نیز درگذرد، و روز هم چنان در تاریکی بآن پیوسته، تا سوم شب بگذرد، و عالمیان همه بدانند، و غریو و زاری در جهان افتد، و از هول قیامت بیم در دلها، و لرزه بر اندامها افتد، و مؤمنان آن روزگار و متعبدان در هر شهری بمسجدها جمع شوند، و تضرع کنند. چون سه شب گذشت، رب العزة جل جلاله و عز کبریاوه جبرئیل را بفرستد، تا شمس و قمر هر دو بهم از جانب مغرب برآیند، نور از ایشان واستده، که ایشان را هیچ روشنایی نه، بر آن مثال که هر بار ایشان را کسوف افتادی سیاه بر آیند همچون دو شتر قرین یکدیگر، منازع یکدیگر، تا کدام یکی در پیش افتد. اینست که رب العزة گفت: وَ جُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ.

قال: فتذهل الامهات عن اولادها و الاحبة عن ثمرات قلوبها، و يجأرون الى الله بالبكاء و الصراخ. فأما الصالحون و الأبرار ينفعهم بكاؤهم يومئذ، و يكتب لهم ذلك عبادة، و أما الفاسقون و الفجار فلا ينفعهم بكاؤهم يومئذ، و يكتب ذلك عليهم حسرة.

پس چون شمس و قمر بر آن صفت بسرّه آسمان رسند، جبرئیل آید بفرمان حق جل جلاله، و ایشان را باز گرداند سوی مغرب، و در مغرب دری است که آن را باب التوبة گویند. عمر خطاب گفت: بأبی انت و أمی یا رسول الله! و ما باب التوبة؟

فقال: «يا عمر! خلق الله بابا للتوبة، خلف المغرب، له مصراعان من ذهب مشكلان بالدر و الجواهر، ما بين المصراع الى المصراع الآخر اربعين سنة للراكب المسرع، فذلك الباب مفتوح منذ خلق الله خلقه الى صبيحة تلك الليلة عند طلوع الشمس و القمر من مغاربهما، و لم يتب عبد من عباد الله توبة نصوحا منذ خلق الله آدم الى ذلك اليوم الا ولجت تلك التوبة في ذلك الباب، ثم ترفع الى الله».

پس چون باز کردند آفتاب و ماه از میان آسمان بسوی مغرب، نه بمغرب خویش فرو شوند، چنان که هر بار میشدند، بلکه بآن در توبت فرو شوند، و پس از آن در فراز کنند، و استوار ببندند، که نیز نگشایند، پس از آن توبت هیچ کس نپذیرند، و اسلام هیچ کس بکار نیاید مگر کسی که پیش از آن مسلمان بوده و محسن، فذلك قوله: يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا. فقال ابی بن کعب بأبی انت و امی یا رسول الله! فكيف بالشمس و القمر يومئذ؟ و بعد ذلك؟ و كيف بالناس و الدنيا؟

فقال: «يا ابی! ان الشمس و القمر يكسبان بعد ذلك الضوء و النور، ثم يطلعان على الناس و يغربان، كما كانا قبل ذلك يطلعان و يغربان، و اما الناس فأنهم رأوا ما رأوا من فظاعة تلك الآیة و عظمها، فيلحون على الدنيا حتى يجروا فيها



شناسد، و دارو داند، گوید: این خور که ترا سازنده است، آن مخور که ترا هلاک کننده است. هر چه سازگار بود بدان وصیت کند. هر چه زیان کار بود، از آن پرهیز فرماید. رب العزة بسعت رحمت خویش با بنده همین میکند. از شرک پرهیز می‌فرماید، که شرک زهر دین است، آن زهری که تریاق مغفرت آن را سود ندارد: **إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ.**

شرک دو قسم است: شرک جلی، و شرک خفی. شرک جلی عبادت اصنام است، و شرک خفی ملاحظه خلق بچشم اعظام. آن یکی از بهشت و درجات محروم گرداند، و این یکی از روح مناجات پس آنکه محرمات و فواحش لختی برشمرد، و از آن حذر نمود، و باخلاق پسندیده بر طاعت الله فرمود، گفت: عقوق پدر و مادر بگذارید، و توقیر ایشان بر دست گیرید، و فرزندان را از درویشی مکشید، و روزی گمار را در ضمان استوار دارید، و در نهان و آشکارا گرد خیانت مگردید، و آب روی خویش بمبرید، و از خوردن مال یتیم پرهیز کنید، و بچشم تکریم و شفقت بدو نگرید، و در معاملات خلق بر انصاف روید، و از مظالم و تبعات دور باشید، و پیمانانه و ترازو راست دارید، تا برستاخیز در مقام ترازو نجات یابید. اینست وصیت خداوند ببندگان. نبوشید و بکار دارید تا برهید.

اگر کسی گوید: احسان با پدر و مادر در قرآن ثانی توحید ساختن چه حکمت است؟ جواب آنست که آدمی در وجود آمد اول باختراع و ایجاد حق، و آنچه وی را در بایست بود از خلق و خلق و روزی و غیر آن وی را بیافرید، و آن گه بثنای الحال بتربیت پدر و مادر. پس وجود کمال وی را دو سبب است: سبب اول اختراع حق سبحانه و تعالی، و سبب دوم تربیت پدر و مادر. پس چون الله وی را بیافرید، بر خود رحمت نبشت «۲» از بهر وی، و بر مقابل آن شکر و نعمت توحید بر وی واجب کرد. این برحمت خویش کرد. همچنین چون مادر و پدر سبب وجود وی بودند، از راه تربیت و رحمت که الله در دل ایشان نهاد، شکر آن نعمت تربیت بر ایشان واجب کرد باحسان با ایشان.

ازینجا مناسبتی ظاهر گشت میان رحم و رحمت، مناسبتی معنوی بعد از مناسبت لفظی، از اینجاست که شکر والدین و احسان با ایشان در نظر شرع عظیم است و بزرگ و ثانی توحید، تا رب العزة جل جلاله که میگوید: **أَنْ اشْكُرْ لِي وَ لِوَالِدَيْكَ، أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا** تنبیهی باشد خلق را که ایشان وجود فرزند را سبب آخراند، چنان که الله جل جلاله سبب اول است. **وَ إِذَا قُلْتُمْ فَاعْدُوا** سخن چون بعدل رود در عاجل و آجل آن را تبعه‌ای نبود، و لیس ذلك الا ذکر الله عز و جل. بو سلیمان گفت: **«إِذَا قُلْتُمْ فَاعْدُوا»**

یعنی ادا تکلمتم فتکلموا بذكره. سخن که گوئید سخن خدا گوئید، و کتاب او خوانید، و حدیث او کنید. پیر بو علی سیاه قدس الله روحه هر گه که درویشی سوخته‌ای بر وی در شدی، چراغ وی فرا چراغ وی داشتی، و از درد دل بنالیدی، گفتی: مردی ام فارغ.

شغلی ندارم. کاری ندانم. سروسامان خود گم کرده‌ام. در غرقاب حیرت دستی می‌زنم.

دستگیری می‌طلبم. دمسازی می‌جویم، تا با من حدیث دوست کند، من با وی حدیث دوست کنم، کز حدیث دوست بوی دوست آید:

این دیده من همه جمالت خواهد  
بخشای بر آن کسی که اندر شب و روز  
طبع دل من بوی وصال خواهد  
در خواب بآرزو خیالت خواهد.

وَ بَعَثَ اللَّهُ أُورُوقًا

قال الجوزجاني: العهود كثيرة، و أحق العهود بالوفاء الامر بالمعروف و النهي عن المنكر، تأمر نفسك بالمعروف، فان قبلت منك، و الا رضتها بالجوع و السهر و كثرة الذكر و مجالسة الصالحين لترغب في المعروف. ثم تأمر غيرك، و تنهى نفسك عن المنكر، فان قبلت و انا فادبها بالسياحة و التقطع و العزلة و قلة الكلام و ملازمة الصبر لتنتهي، فاذا انتهت فانه الناس عن المنكر.

ثم آتينا موسى الكتاب تماماً الآية اي محمدا! پس از آنکه راه شرع نمودی، و آداب و احكام شرع در آموختی، و محلات و محرّمات روشن کردی، و بامر معروف و نهی منکر فرمودی، بشارت ده ایشان را که این نعمت بر ایشان تمام کنم.

امروز بروح مناجات و حلاوت طاعات، و فردا بنعيم باقى و فضائل درجات. سنت ما چنین است. ما پیغامبران و مؤمنان موسى و بنی اسرائیل را گفتیم: تماماً على الذي أحسن.

مصطفى محمد عربی و امت وی را گفتیم: «أَثَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي»، و تمام نعمت آنست که چراغ هدایت از روزن رسالت بتأیید الهیت در دل شما افروختیم، تا بصراط مستقیم راه بردید، و در سنت و جماعت راست رفتید، تا از خوض معترضان و جدال مضطربان و تأویل جهمیان و ساخته مبتدعان آزاد گشتید. اینست که رب العالمین گفت: وَ أَنْ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ. بر این صراط مستقیم محکم باشید، و بر پی آن روید، و منهج صواب آن دانید، و سبب نجات آن شناسید، تا بنعيم باقى و سعادت جاودان رسید، نه بینی که در آخر ورد گفت رب العزة: إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَ كَانُوا شِيَعًا لَسَتْ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ.

ایشان که صراط مستقیم را پی بر نبودند، و در سنت و جماعت راست نرفتند، و راههای حیرت و ضلالت برگرفتند، نه ایشان امت تواند از روی اتباع، نه تو شفیع ایشان. نه ایشان را نور بصیرت، نه چراغ معرفت، نه سخن بر بیئت، نه اتباع کتاب و سنت.

مصطفى (ص) ایشان را میگوید: «يكون في آخر الزمان دجالون كذابون، يأتونكم من الاحاديث بما لم تسمعوا انتم و لا آباؤكم، فايكم و اياهم، لا يضلونكم و لا يفتنونكم!»

### ١٩ النوبة الاولى

قوله تعالى: مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ هَرَّ كِه نِيكِي آرْد قَلُّهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا او را است فردا ده چندان و مَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ و هر که بدی آرْد فلا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا پاداش ندهند او را مگر هم چندان و هُمْ لَا يُظْلَمُونَ (١٦٠) و بر هر دو از ما ستم نیاید. قُلْ كَوِي يَا مُحَمَّد! إِنِّي هَدَانِي رَبِّي مِنْ أَنْم كِه راه نمود مرا خداوند من إلى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ بر راه راست. دِينًا قِيمًا دینی پاینده راست ملة ابراهيم كيش ابراهيم حنيفاً آن موحد مخلص پاك و ما كانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (١٦١) و ابراهيم از انباز گیرندگان نبود با خدای.

قُلْ إِنَّ صَلَاتِي كَوِي نَمَاز مِنْ وَ تُسْكِي و سجود من و قربان من وَ مَحْيَايَ وَ مَمَاتِي و زندگانی من و مرگی من لله خدای را است رَبُّ الْعَالَمِينَ (١٦٢) خداوند جهانیان.

لَا شَرِيكَ لَهُ با وی انباز نیست وَ بِذَلِكَ أَمْرْتُ و بدین فرمودند مرا وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ (١٦٣) و من اول مسلمانم که گردن نهاد وی را.

قُلْ أَعْيَرَ اللَّهُ أَنْبِيَّ رَبًّا كَوِي جُومِ؟ وَ هُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ وَ او خدائند همه چیزی است وَ لا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلاَّ عَليها وَ هِيج كس چیزی نكند مگر بر خویشن وَ لا تَزُرُّ وازرَّةً وَ بر ندارد هِيج بردارنده‌ای وَ زُرَّ أُخْرَى كَرْد بَد تَنی دِیگر تُمَّ إِلی رَبِّكُمْ مَرَجِعُكُمْ آن گه با خدای است بازگشت شما فَبِئَبْنُكُمْ تا خبر كند شما را بما كُنْتُمْ فِیه تَخْتَلِفُونَ (۱۶۴) بآنچه در آن بودید از اختلاف، وَ جذاجد كه می‌گفتید.

وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلائِفَ الأَرْضِ او آنست كه شما را كَرْد خلیفتان زمین وَ رَفَعَ بَعْضُكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ وَ برداشت شما را زیر یكدیگر بپایها افزونی لِيَبْلُغُكُمْ آن را تا بیازماید شما را فِی ما آتاكمُ در آنچه شما را داد، سپاس دار یابد یا ناسپاس إِنَّ رَبَّكَ سَرِيعُ العِقَابِ كه خدائند تو ناسپاسان را زود گیر است وَ إِنَّهُ لَعَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۶۵) وَ سپاس داران را آمرزگار وَ بخشاینده.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا قِرَاءَتِ يَعْقُوبَ عَشْرَ بَتْنِوِينِ است، امثالها برفع، وَ معناه: فله حسنات عشر امثالها، ای امثال الحسنه التي عملها. باقی باضافت خوانند، وَ معناه: فله عشر حسنات امثالها. قومی گفتند: حسنة درین آیت توحید است، وَ سیئة شرك، میگوید جل جلاله: هر كه فردا در قیامت توحید آرد، كه در دنیا موحد بوده، وَ خدای را بیگانگی شناخته، وَ شرك نیاورده، عمل وی مضاعف كند، یکی را ده نویسند، وَ بده جزا دهند، وَ هر كه شرك آرد كه در دنیا مشرك بوده، جزاء خود ببند مثل فعل خود، بسزای خود، وَ آن جزاء آتش دوزخ است، وَ عقوبت جاودان، یعنی كه این عقوبت مثل آن عمل است، كه آن عمل اعظم الذنوب است، وَ این آتش اعظم العقوبات، وَ ذلك قوله تعالى: جَزَاءً وَفاقاً ای وفاق الجزاء العمل.

قومی گفتند: آیت عام است در حسنات وَ سیئات، یعنی: من عمل من المؤمنین حسنة كتبت له عشر حسنات، وَ من جاء بالسینة ای الخطیئة فلا یجزی الا جزاء مثلها، لا یكون اكثر منها. میگوید: نیکوکار را نیکي مضاعف کنیم، یکی ده نویسیم، وَ بدکردار را یکی یکی نویسیم، وَ در آن نیزفائیم: آن گه گفت: وَ هُمْ لا یُظَلْمُونَ ای: وَ لا یظلمون قتیلا. الفریقین جمیعا. نه از نیکوکار نیکي کاهیم وَ نه مزد او، وَ نه بر بد کردار جرم افزائیم ناکرده. وَ رسول خدا (ص) باین معنی اشارت کرده در آن خبر كه گفت: «من صام رمضان وَ أتبعه بست من شوال، فقد صام السنة كلها، فأحسنوا ان شنتم»، وَ عن ابی ذر، قال: قال رسول الله (ص): «یقول الله عز و جل مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَ ازید، وَ من جاء بالسینة فجزاء سینة مثلها او اعفو، وَ من تقرب منی شبرا تقربت منه ذراعا، وَ من تقرب منی ذراعا، تقربت منه باعا، وَ من أتانی یمشی أتیته هرولة، وَ من لقینی بقراب الارض خطیئة لا یشرك بی شیئا، لقیته بمثلها مغفرة».

قال ابن عمر: الاية فی غیر الصدقات من الحسنات، فأما الصدقات سبع مائة ضعف، وَ قال قتاده: ذكر لنا ان نبی الله (ص) قال: «الاعمال ستة، فموجبة و موجبة، و مضاعفة و مضاعفة، و مثل بمثل، فأما الموجبتان فمن لقی الله لا یشرك به شیئا دخل الجنة، وَ من لقی الله یشرك به دخل النار، وَ أما المضاعفتان فنفقة الرجل علی اهله عشر امثالها، وَ نفقة الرجل فی سبیل الله سبع مائة ضعف، وَ أما مثل بمثل، فان العبد اذا همَّ بحسنة لم یعملها كتبت واحدة، وَ اذا همَّ بسینة ثم عملها كتبت سینة».

وَ قال سفیان الثوری: لما نزلت: مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا، قال النبى (ص) زدنی، فنزلت: مَثَلُ الَّذِينَ يُؤْفِقُونَ



أَمْوَالُهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةِ الْآيَةِ. قَالَ: «يا رب زد امتي»، فنزلت: مَنْ ذَا الَّذِي يُفْرِضُ اللَّهُ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ؟ الْآيَةُ. قَالَ: يا رب زد امتي، فنزلت: إِنَّمَا يُؤَقِّبُ الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ، و قيل: من جاء بالایمان فقد جاء بعشر حسنات، و هي المذكورة في قوله تعالى: إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ الْآيَةَ، و گفته‌اند: معنی تضعیف آنست که اعمال بنده امروز در سرای عمل یکی یکی نویسند، اما فردا در سرای جزا رب العزة گوید: بنده من! کم تنمئی علی طاعتک من الثواب؟ چند خواهی که ترا دهم از ثواب عمل خویش؟ چندان که بنده خواهد رب العزة بفضل خود ده چندان که بنده خواهد دهد بسزای خود، و الله بسزای خود بفضل خود دهد. یکی را ده چندان که بنده خواهد دهد، چنان که گفت: قُلْهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا.

دیگری را اضعاف مضاعفه دهد، چنان که گفت: فَيُضَاعِفُهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً، و حکمت در آنکه مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ كَفَتْ، و نگفت «من عمل بالحسنة» آنست که: این لفظ شامل است بر اقوال و افعال و اسرار، و لفظ عمل جز بر اعمال نیفتد، و حسنات بنده هم قول زبان است، و هم عمل ارکان، و هم نیت دل، و همه در تحت جَاءَ بِالْحَسَنَةِ شُود، و نیز نه هر که عمل کرد مقبول آمد و شایسته، و بقیامت رسیده، و ثواب آن یافته. پس کار آن دارد که بقیامت برد شایسته و پذیرفته و بوی نجات یافته.

مردی فرا شیخ الاسلام گفت: خدای از تو عبادت بپذیرد (۱). شیخ الاسلام گفت: مگوی چنین، که او اگر خواهد بپذیرد، و آن گه بخصمان دهد. چنین گوی: خدای تو را بپذیرد (۱) تا از رستگان باشیم. و گفته‌اند که این تضعیف حسنات خاصیت امت محمد است، که ایشان دین که پذیرفتند برضا پذیرفتند نه بکراهیت، و امتهای پیشینه دین بکراهیت پذیرفتند. نه بینی قوم موسی که تا کوه بر سر ایشان بنداشتند، دین حق و کتاب خدا قبول نکردند، و ذلك فی قوله تعالى: وَإِذْ نُنَقِّنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمُ الْآيَةَ، و نظیر الایة قوله مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا. قیل: فیہ تقدیم و تأخیر، یعنی: فله منها خیر، و قیل: یعنی بذلك الاضعاف، و هی خیر له، اذ لا مطمع للخصوم فی الاضعاف، و انما طمعهم فی عمل العبد، و لان الطاعة علی استحقاق العبد، و الاضعاف علی استحقاق الرب، و قیل: «فله خَيْرٌ مِنْهَا» یعنی رضوان الله، یقول الله تعالى: وَ رِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ.

قوله: قُلْ إِنِّي هِدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ یعنی: دین الاسلام. آن گه تفسیر کرد، گفت: دیناً قِيماً یعنی مستقیماً علی نهایة الاستقامة. ابن کثیر و ابو عمرو و نافع قیماً بتشدید خوانند. باقی قیماً بتخفیف. قیماً مصدر است همچون کبر و صغر، یعنی دیناً قیماً ای ذا استقامة تامة. قیماً بوزن فیعل بناء مبالغت است در وصف استقامت، یعنی بنهایت استقامت است این دین، و بر کمال راستی. حکم آن ثابت، شرح آن لازم.

نسخ در شرایع آن روا نه، و باطل را بدان راه نه، و اصل آن سه چیز است: کتاب و سنت و اجماع، کتاب خدا و سنت مصطفی و اجماع مسلمانان. کتاب و سنت آنند که رب العزة در يك آیت جمع کرد: وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ، و اجماع آنست که گفت جل جلاله: وَ يَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ. این سبیل مؤمنان اجماع است. هر که خرق اجماع کند، کتاب و سنت را رد کرد، و هر که کتاب و سنت را رد کرد، از دین اسلام بیرون شد.

الف: بپذیرا.

دیناً قِيماً زجاج گفت: دیناً نصب علی المفعول به، یعنی عرفنی دیناً، و قیل معناه: اتبعوا دیناً قیماً و الزموا. و قیماً نصب علی الوصف. ملة نصب علی البدل، حنیفاً نصب علی الحال، یعنی فی حال حنیفیته و استقامته. و دین اسلام را

بملت ابراهیم وصف کردن از آن است تا خلق در آن رغبت بیش کنند، که همه اهل دینها در عرب و عجم ابراهیم را بزرگ دارند، و دینی که بوی منسوب باشد در آن رغبت نمایند.

روی ان النبی (ص) کان اذا اصبح یقول: «اصبنا علی فطرة الاسلام و کلمة الاخلاص و ملة ابینا ابراهیم حنیفا و ما کان مشرکین».

قُلْ اِنَّ صَلَاتِي وَ نُسُكِي اِی عبادتی. زجاج گفت: معنی «نسک» اخلاص است در عبادت، یقال: فلان ناسک اى عابد لله عز و جل، غیر مشرک به. از نسیکه گرفته‌اند، و هی النقرة المذابة المصفاة من کل خلط، و گفته‌اند: نسیکه قربان است، و نسک ذبایح است در حج و عمره. وَ مَحْيَايَ قراءت عامه قراء بفتح یاء است، مگر نافع که بسکون یاء خواند. یقول: هو یحیی و هو یمیت، و انا اتوجه بصلاتی و سائر المناسک الی الله عز و جل، لا الی غیره. قال یمان: محیای بالعمل الصالح، و ماتی اذا متّ علی الایمان لله رَبِّ الْعَالَمِينَ رَبِّ الْجِنِّ وَالانس، و العالم کلها.

لا شَرِيكَ لَهُ وَ بِذَلِكَ اَمَرْتُ میگوید: زندگانی من در عبادت و طاعت، و مرگی من بر ایمان و شهادت، بتوفیق و هدایت خدا است. مرا بدان راه نمود، و مرا بدان فرمود. وَ اَنَا اَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ و من اول مسلمانم از این امت و درین زمان، و قیل: و انا اول من استحق هذا الاسم.

قُلْ اَ غَيْرَ اللَّهِ اِیْن آیت جواب است مشرکان قریش را که میان خویش و میان وی نصف میساختند در دین، و ممالات میخواستند، که او بایشان گراید بچیزی، تا ایشان با او گرایند بچیزی، چنان که گفت: وَ دُوًّا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ. میگوید: اى محمد: ایشان را جواب ده: اَ غَيْرَ اللَّهِ اُبْغِي رَبًّا اى اتخذ ربا وَ هُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَ فِي الْاَرْضِ. جز از الله خدایی جویم، و دیگری را بمعبودی پسندم، و بخدایی گیرم؟! و الله است که خداوند است هر چیز را که آن را خداوند خوانند، خدای همه خداوندان است، و آفریدگار همگان است، و کردگار جهان و جهانیان است.

وَ لَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ اِلَّا عَلَيْهَا لا تجنی نفس ذنبا الا اخذت به. وَ لَا تَزُرُّ وَاَزْرَةً اُخْرَى این جواب ولید مغیره است، که گفته بود: اَتَّبِعُوا سَبِيلِي اَحْمِلْ اَوْزَارَكُمْ. او را جواب دادند که: لا یحمل احد جنایة غیره، حتّی لا یؤاخذ به الجانی. ثُمَّ اِلَى رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ این وعید است، فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِیهِ یعنی فی الدین تَحْتَلِفُونَ گفته‌اند: این اختلاف ایشان اختلاف است در کار محمد و در قرآن.

قومی گفتند: ساحر است. قومی گفتند: شاعر. قومی گفتند: مجنون، و در قرآن همچنین طایفه‌ای گفتند: اَسَاطِيرُ الْاَوَّلِينَ. قومی گفتند: «اِنَّ هَذَا اِلَّا سِحْرٌ یُؤْتَرُ. اِنَّ هَذَا اِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ».

وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ یَا مُحَمَّد! خَلَاِیْفَ الْاَمَمِ الْمَاضِیَةِ فِی الْاَرْضِ بِاَنْ اَهْلَكَهُمْ وَ اَوْرَثَكُمْ الْاَرْضَ بَعْدَهُمْ. همانست که آنجا گفت: اَنَّ الْاَرْضَ یَرِثُهَا عِبَادِي الصَّالِحُونَ، و قیل: خَلَاِیْفَ الْاَرْضِ اى سکان الارض بدل الجن، و قیل: یخلف اهل کل عصر من کان قبله. خلیفه آمده بود از پس پیشینه‌ای، و خلافت جمع است کصحیفة و صحائف، و سفینه و سفائن، و وصیفة و وصائف.

سه کس آنند که خلافت را نامزدند در قرآن: یکی آدم، دیگر داود، سدیگر ابو بکر صدیق. آدم را گفت: اِنِّیْ جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَةً. داود را گفت: اِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِیْفَةً فِی الْاَرْضِ. ابو بکر را گفت: لَیْسَتْ خَلِیْفَتُهُمْ فِی الْاَرْضِ. آدم خلیفه بود ابلیس درو طعن کرد، و حسد برد. خلافت با آدم بماند و ابلیس بلعنت باز گشت: «وَ اِنَّ عَلَیْكَ لَعْنَتِي». داود خلیفه بود. جهودان درو طعن کردند. خلافت وی را بماند، و جهودان ملعون شدند. لَعْنَةُ الَّذِیْنَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ الْاِیة

بو بکر خلیفه بود، رافضیان برو طعن کردند، خلافت او را بماند، و رافضی بلعنت بماند درین جهان و در آن جهان، چنان که گفت: «لُعِنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ».

و رَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ میگوید: شما را برداشت زبر یکدیگر بدرجها، یکی را بدانش، یکی را بنسبت، یکی را بمال، یکی را بشرف، یکی را بصورت، یکی را بصوت، یکی را بقوت. لِيَبْلُوكُمْ ای: لیبنتلیکم فیما اعطاکم، لیخبرکم فیما رزقکم، تا شما را بیازماید بآن نعمت و روزی که شما را داد، تا شکور یابد شما را یا کفور، مطیع یا عاصی. آن گه گفت: اگر عاصی شوید سریع العقاب و اگر مطیع شوید غفور رحیم. سَرِيعُ الْعِقَابِ گفت، و این عقوبت بقیامت خواهد بود، یعنی که قیامت نزدیک است، و رستاخیز بزودی خواهد بود، و لهذا قال تعالی: إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيداً وَ تَرَاهُ قَرِيباً، و قال: مَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ.

### النوبة الثالثة

قوله تعالی: مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا فضلا، وَ مَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا عدلا. ای خداوندی که اگر فضل کنی فضل ترا حد نیست، و عدل کنی بر عدل تو رد نیست. اگر فضل کنی تو از دیگران چه داد و چه بیداد! و عدل کنی تو، فضل دیگران چون باد. از فضل کنی بفضول سزایی، و عدل کنی سزد که نیفزایی. از فضل اوست که حسنات بنده یکی ده شود، و از فضل او سیئات بحسنات بدل شود. يقول الله تعالی: فَأُولَئِكَ يَبْدُلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ.

روی ابو ذر قال: قلت: يا رسول الله علمني عملا يقربني من الجنة، و يباعدني من النار. قال: «إذا عملت سيئة فأتبعها حسنة». قال: قلت: من الحسنات لا اله الا الله؟ قال: «هي احسن الحسنات».

حسنات عابدان دیگر است، و حسنات عارفان دیگر. عابدان در مقام خدمتاند، و عارفان بر بساط شهود در مقام قربت و انس مشاهدتاند. حسنات هر کس بر اندازه روش او. حسنات زاهدان همتی است مه از دنیا، حسنات مریدان مرادی است مه از عقبی.

حسنات صدیقان اشتیاقیست و دیدار مولی. زاهدان را خدمت است بر سنت، مریدان را معرفت است در مشاهدت، صدیقان را ثنا است در حقیقت. اینست نهایت روش سالکان، و غایت رتبت صدیقان، و آغاز جذبه حق. مصطفی (ص) برین مقام بود که زبان ثنا بگشاد، بنعت دهشت گفت: «لا احصى ثناء عليك، انت كما اثنيت على نفسك».

قُلْ إِنِّي هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ صراط مستقیم را بدایتی و نهایتی است. بدایت سنت و جماعت است، و نهایت انس یافت و دوام مشاهدت. سنت و جماعت آنست که آیات و اخبار صفات نادریافته بجان و دل قبول کنی، و بتصدیق و تسلیم پیش آیی، و بر اسم و ظاهر بایستی، و بخیال گرد آن نگریدی، و از تکلف و تأویل و تفکر در آن پرهیزی. بشرط رمت بی زیادت و بی نقصان، بی قیاس و بی تشبیه و بی کتمان، و رسانیدن آن چنان که رسید هم چنان.

پیر طریقت گفته: هر که از در تصدیق و تسلیم درآید، وی را از سه شربت یکی دهند: یا شربتی دهند از معرفت، تا دل وی بحق زنده گردد، یا زهری دهند که نفس اماره در زیر قهر او کشته گردد، یا شرابی دهند که جان از وجود او مست و سرگشته شود. ازینجا یافت حقیقت و انس صحبت آغاز کند. لذت خدمت و حلاوت طاعت بیابد.

سرور معرفت در پیوندند. بروح مناجات رسد. پس در شغلی افتد که از آن عبارت نتوان تا آن گاه که همه زندگانی شود در آن:

یا حیاة الروح مالی لیس لی علم بحالی  
تلك روحی منك مای و سوادى عنك خالی  
خالی نه‌ای از من و نبینم رویت جانی تو که با منی و دیدار نه‌ای!

قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ مِنْ عِلْمِ أَنَّهُ بِاللَّهِ، عِلْمِ أَنَّهُ لِلَّهِ، فَإِذَا عِلْمُ نَفْسِهِ لِلَّهِ، لَمْ يَبْقَ فِيهِ نَصِيبٌ لغيرِ اللَّهِ، فَهُوَ مُسْتَسْلِمٌ لِحُكْمِ اللَّهِ، غيرِ مُعْتَرِضٍ عَلَى تَقْدِيرِ اللَّهِ، وَ لَا مُعَارِضٍ لِأَخْيَارِ اللَّهِ، وَ لَا مُعْرِضٍ عَنِ اعْتِنَاقِ أَمْرِ اللَّهِ. این آیت از مصطفی (ص) اشارت است فرا مقام مواصلت، و مواصلت بحق پیوستن است، و از خود باز رستن، و نشان این کار دلی است زنده بفکر، و زبانی گشاده بذکر، با خلق عاریت، و با خود بیگانه، و از تعلق آسوده، و بحق آرمیده.

پیر طریقت گفت: الهی! تا رهی را خواندی، رهی در میان ملاً تنه‌است، تا گفتی که بیا، هفت اندام رهی شنواست. از آدمی چه آید! قدر آدمی پیدا است! کیسه تهی و باد پیماست. این کار پیش از آدم و حواست، و عطا پیش از خوف و رجاست، اما آدمی بسبب دیدن مبتلا است. بنابر کسی است که از سبب دیدن ره‌است، و با خود بجفاست. گر آسیای احوال گردان است، چه بود، قطب مشیت بجاست:

ای دوست بجملگی ترا گشتم من حقا که درین سخن نه زرق است و نه فن  
گر تو زخودی خود برون جستی پاک شاید صنما بجای تو هستم من

قُلْ أَعْبُدُوا اللَّهَ أَعْبُدُوا رَبَّكُمْ أَسْوَاحَ أَطْلَبَ حَافِظًا وَ رَاعِيًا وَ وَكِيلاً! وَ هُوَ الَّذِي كَفَانِي الْمَهْمَ، وَ الْهَمِّي الرَّشْدَ! چُون سَزْدَ كِه دِيْغَرِي رَا پَرَسْتَم، وَ خَدَايَ هَمْگَانِ اوست! از كجا شايِد كِه دِيْغَرِي رَا خَوَانَم وَ كَافِي مَهْمَاتِ اوست! چَرَا بَكْسِي طَمَعِ دَارَم، وَ بَخْشَايِنْدَه فَرَاخِ بَخْشِ اوست! شَبِ مَعْرَاجِ بَا سَيِّدِ كَفْتِ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ: يَا مُحَمَّدَ سَمِيَّتِ نَفْسِي مَعْرَا وَ مَذَلَا، وَ هَم يَطْلُبُونَ الْعِزَّ مِنْ سِوَايَ! وَ يَطْلُبُونَ الْحَاجَةَ مِنْ غَيْرِي! يَا سَيِّدَ!

يَأْكُلُونَ رِزْقِي، وَ يَشْكُرُونَ غَيْرِي! يَا مُحَمَّدَ! لَمْ أَكْلِفْهُمْ عَمَلَ الْغَدِّ، وَ هَم يَطْلُبُونَ مِنْي رِزْقَ غَدَا! وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ خَلَائِفًا الْأَرْضِ أَيْنَ آيَتِ أَمْتِ مُحَمَّدٍ رَا هَم تَهْنِيَّتِ اوست، وَ هَم مَدْحَتِ، وَ هَم بَشَارَتِ. تَهْنِيَّتِ بَسْرَا، وَ مَدْحَتِ نِيكُو، وَ بَشَارَتِ تَمَام. خَبَر مِيْدهد كَرْدگَارِ قَدِيمِ، وَ رَهِي دَارِ كَرِيمِ، جَل جَلَالِه، كِه شَمَا كِه رَهِيگَانِ اَمْتِ مُحَمَّدَايِدِ وَارِثَانِ زَمِينِ شَمَايِدِ، خَلِيْفَتَانِ خَلْقِ وَ بَهِيْنَه ذَرِيَّتِ أَدَمِ، اَمْتِ پِيْغَامْبَرِي مَهِيْنَه خَلْقِ عَالَمِ.  
ای شما که خلائق‌اید! بکتم عدم باز شوید، و بروز نامه خود فرو نگرید، تا رقم عزل بینید، که ما در ازل منشور کاینات بنام امت محمد نوشتیم.

وَ لَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ بندگانِي كِه خورشيد فلك ارادت ايشانند، مقبول شواهد الهييت ايشانند، مستقر عهد دولت اسلام ايشانند. لختی صدر اول بودند صحابه مصطفی، سرهنگان درگاه خدا، انصار نبوت و رسالت، و اشراف دولت اسلام، و ملوک مقعد صدق. جوگی بآخر رسیدند، و در عالم روش سابقان پیوستند. جلال احدیت بصائر ایشان را سرمه عنایت کشید، تا بجمال نبوت و رسالت سید انبیا بینا گشتند، و بر اتباع سنت مبارك وی کمر بستند، و بدوستی وی راست رفتند، لا جرم از حضرت نبوت این تحفه یافتند که: «واشوقاه الی

لقاء اخوانی! آن صدر اول و این جوگ آخر آنند که گفت رب العزة جل جلاله: تِلْكَ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ تِلْكَ مِنَ الْآخِرِينَ، و مصطفى (ص) بهر دو اشارت فرموده، و لا حقه بسابقه در رسانیده، و گفته: «مثل امتی مثل القطر، لا یدری اوله خیر ام آخره»؟  
و اللّٰه اعلم.

## ۷- سورة الاعراف

## ۱ النوبة الاولى

قوله تعالى بِسْمِ اللّٰهِ بنام خداوند الرَّحْمٰنِ بخشاینده الرَّحِیْمِ مهربان.

المص (۱) منم خداوند دانای راستگوی، همه چیز دانم، و حق از باطل جدا کنم.

کتاب این نامه‌ای است أَنْزَلَ إِلَيْكَ فِرْعَوْنَ فرستاده آمد بتو فَلَا يَكُنْ فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ مِنْهُ مبادا که در دل تو گمانی بادا از آن لُتُنْزِرَ بِهِ تا بیم نمایی و آگاه کنی بآن وَ ذِكْرِي لِلْمُؤْمِنِينَ (۲) و یادگاری است گرویدگان را.

اتَّبِعُوا پس روید ما أَنْزَلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ آن را که فرستاده آمد بشما از خداوند شما وَ لَا تَتَّبِعُوا و پس رو مبیید من دُونِهِ فرود ازو اولیاء هیچ معبودان و یاران و دوستان باطل را قَلِيلًا ما تَذْكُرُونَ (۳) چون اندک پند می‌پذیرید و حق می‌دریابید!

وَ كَمْ مِنْ قَرْيَةٍ وَ چندا از شهرهایی أَهْلَكْنَاهَا که تباہ کردیم، و مردمان آن را هَلَكَ کردیم فجاءها بآن آمد بآسنا زور گرفتن ما بَيَاتًا بشبیخون أَوْ هُمْ قَائِلُونَ (۴) یا نیم روز خفته و ایشان در غفلت.

فَمَا كَانَ دَعْوَاهُمْ نبود سخن ایشان و خواندن ایشان و بازخواست ایشان إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا آن گه که بایشان آمد زور گرفتن ما إِلَّا أَنْ قَالُوا مگر که اقرار دادند و گفتند: إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ (۵) که گناهکار ما ایم.

فَلَنَسْأَلَنَّ نَاجِرَهُ خواهیم پرسید الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ ایشان را که پیغام بایشان فرستاده آمد که پاسخ چه دادید وَ لَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ (۶) و ناچار خواهیم پرسید فرستادگان را که پیغام رسانیدید و جواب چه شنیدید؟

فَلَنَقْصِنَّ عَلَيْهِمْ وَ ناچار بر هر دو قوم خواهیم خواند گفت و کرد ایشان بَعْلُمُ بدانش خویش وَ مَا كُنَّا غَائِبِينَ (۷) که ناآگاه نبودیم و نه غائب و نه دور.

وَ الْوِزْنَ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ وَ سختن کردار آن روز بودنی است فَمَنْ تَقَلَّتْ مَوَازِينُهُ هر که گران آمد از فرمان برداری ترازوی وی فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۸) ایشانند که جاوید پیروز آمدگان اند.

وَ مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ و هر که سبک آمد از نافرمانی ترازوی وی فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ ایشان زیان زدگان اند از خویشتن در ماندگان بما كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ (۹) بآنچه بر خویشتن ستم میکردند که بسخنان ما می‌کافر شدند.

وَ لَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ وَ شما را در زمین نشانیدیم و جای دادیم و دست رس و پایگاه وَ جَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ وَ شما را در آن روزیها و آرام گاهها ساختیم قَلِيلًا ما تَشْكُرُونَ (۱۰) چون اندک می‌سپاس دارید!

## النوبة الثانية

روی ابی بن کعب قال، قال النبی (ص): «من قرأ سورة الاعراف جعل الله بينه وبين ابليس سترا، و كان آدم له شفيعا يوم القيامة».

این سوره الاعراف بعدد کوفیان دویست و شش آیت است، و سه هزار و هشتصد و بیست و پنج کلمه، و سیزده هزار و هشتصد و هفتاد و هفت حرف. جمله بمکه فرو آمد بروایت جویبر از ضحاک. مقاتل گفت: مگر پنج آیت که در

مدنیات شمرند: وَ سَأَلُهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ تَابَاخِرَ پنج آیت. گفت: این پنج آیت به مدینه فرو آمد باقی همه به مکه فرو آمد.

و درین سوره منسوخ نیست مگر يك آیت، و هی قوله تعالى: حُذِرَ الْعُقُورَ وَ أَمْرٌ بِالْعُرْفِ. گفته‌اند که: اول این آیت منسوخ است، و میانه آیت محکم، و آخر آیت منسوخ. اول گفت: حُذِرَ الْعُقُورَ یعنی الفضل من اموالهم، و این آن بود که

در ابتداء اسلام کسی که صاحب مال بود، هزار درم از بهر خویش بنهادی، یا ثلث مال، و باقی بصدقه دادی. و اگر صاحب ضیاع و زرع بودی، یک ساله نفقه خود و عیال بنهادی، و باقی بصدقه دادی. اگر پیشه ور بودی، قوت يك روزه بنهادی، و باقی بصدقه دادی. پس زکاة فرض آن را منسوخ کرد. و میانه آیت، «وَ أَمْرٌ بِالْعُرْفِ» یعنی بالمعروف، این محکم است، وَ أَعْرَضُ عَنِ الْجَاهِلِينَ منسوخ است بآیت سیف.

المص نامی است از نامهای قرآن بقول حسن. آن گه گفت: كِتَابٌ أَنْزَلَ إِلَيْكَ تا معلوم شود که نام قرآن است. میگوید: قرآن نامه‌ای است فرو فرستاده بتو. ابن عباس گفت: انا الله الصادق. بروایتی دیگر هم از وی: انا الله افصل. زید بن علی گفت: انا الله الفاصل. عکرمه گفت: انا الله اعلم و اصدق. عطاء بن ابی رباح گفت: ثنائی است که الله بر خویشان کرد بسزای خویش و بقدر خویش. ابن عباس گفت: سوگند است که الله یاد کرد بنام خویش و صفت خویش. قومی گفتند: معنی این همانست که گفت: أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ؟ و شرح این کلمات در صدر سورة البقره مستوفی رفت.

كِتَابٌ أَنْزَلَ إِلَيْكَ اِي: هذا كتاب انزل اليك، فَلَا يَكُنْ فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ مِنْهُ اِي شك منه، اِي من الكتاب أنه من الله. نگر که بگمان نباشی که این کتاب از نزدیک خدا است، و گفته اوست، و صفت و علم اوست. معنی دیگر: فلا يضيقت صدرك بابلاغ ما ارسلت به. باین قول «منه» این «ها» با انذار شود، میگوید: یا محمد! نگر تا دلت بتنگ نیاید، و از دشمن نترسی بپیغام رسانیدن، و ایشان را بیم نمودن، و این از بهر آن گفت که مصطفی (ص) در ابتداء وحی از دشمنان میترسید و میگفت: «اِي رَبِّ اِنِّي اخاف ان يتلغوا رأسي».

پس رب العزة خبر داد که وی در امان و زینهار حق است، و از کید دشمنان معصوم، و ذلك في قوله تعالى: وَ اللَّهُ يَعْصِيكَ مِنَ النَّاسِ.

پس گفت: لِيُنذِرَ بِهِ يَعْنِي: ایمن باش و مترس، و بقوت دل پیغام برسان، و ایشان را بیم نمای، و آگاه کن که این قرآن بآن فرو فرستادیم تا تو بوی انذار کنی، و ایشان را از عذاب ما بترسانی. وَ ذِكْرِي لِلْمُؤْمِنِينَ يَعْنِي: مواظب للمصدقين. اَتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ اِي خطاب با اهل مکه است. ایشان را اتباع دین حق میفرماید، و بر طاعت خدا و رسول میخواند، و از مخالفت دین و پرستیدن بتان باز میزند. میگوید: دین آنست که رسول آورد، و کتاب خدا بآن فرو آمد. بر پی آن روید، و بر پی باطل مروید، و فرود از الله این بتان را بخدایی مگیرید، و ایشان را دوستان و یاران مگیرید و مپسندید.

قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ يَعْنِي: قَلِيلًا اِي معشر المشركين اتعاطكم! و قِيلَ: معناه، قَلِيلًا من يتذكر منكم! حمزه و كسايی و حفص از عاصم تذکرون بتخفيف ذال خوانند. باقی بتشدید ذال، مگر ابن عامر که بباء و تاء خواند: «يتذكرون» على الغيبة. وَ كَمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا «كم» دو معنی را گویند: كثرة را و استفهام را، و اینجا بمعنی كثرت است، و القرية المدينة سميت قرية، لانها تقرى الناس اِي تجمعهم.

اهلکناها اِي: اهلکنا اهلها بالعذاب، یعنی الامم الماضين الذين كذبوا الرسل. خبر میدهد رب العالمين که مردمان شهرها بسی هلاک کردیم، و بایشان انواع عذاب فرو گشادیم، و نشان ایشان از زمین برداشتیم چون عاد و ثمود و قوم لوط و قوم صالح و قوم نوح و قوم تبع و امثال ایشان. رب العزة میگوید: كُلُّ كَذَّبَ الرُّسُلَ فَحَقَّ وَعِيدِ اِيانان همگان رسولان ما را دروغ زن گرفتند، تا واجب گشت و سزا، رسانیدن بایشان آنچه بیم داده بودیم ایشان را بآن. آن گه بیان کرد که

ایشان را چون کشتیم و چون هلاک کردیم، گفت: فَجَاءَهَا بِأَسْنَا بَيَاتًا أَوْ هُمْ قَائِلُونَ بِأَس و بطش ما و عذاب ما فرا سر ایشان نشست ناگاه، و ایشان در خواب و غفلت. وقت شبیخون و وقت قیلوله بذکر مخصوص کرد، که باین دو وقت مردم در خواب شوند، و از حوادث و طوارق غافل باشند. یعنی که ایشان توقع نداشتند، و غافل بودند که ناگاه بایشان عذاب آمد. آن گه چون عذاب معاینه بدیدند، بظلم خود و کفر خود اقرار دادند. اینست که رب العالمین گفت: فَمَا كَانَ دَعْوَاهُمْ أَي: قولهم و دعاؤهم و تضرعهم، إِذْ جَاءَهُمْ بِأَسْنَا إِيَّا أَنْ أَقْرُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِم بِالشَّرْكِ، و قَالُوا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ. ظلم ایدر بمعنی شرك است.

همانست که در سوره الانبیاء گفت: يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ. فَمَا زَالَتْ تِلْكَ دَعْوَاهُمْ حَتَّىٰ جَعَلْنَاهُمْ حَصِيدًا خَامِدِينَ. پشیمان شدند و بجرم خود اقرار دادند لکن بوقت معاینه عذاب ندامت و اقرار سود ندارد، و تضرع و ابتهال بکار نیاید.

فَلَنَسْأَلَنَّ يَعْنِي فِي الْآخِرَةِ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ يَعْنِي الْأُمَّةَ الْخَالِيَةَ الَّذِينَ أَهْلَكُوا فِي الدُّنْيَا، مَا أَجَابُوا الرَّسْلَ؟ وَ لَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ مَاذَا أَجَبُوا فِي التَّوْحِيدِ؟ وَ نَسْأَلُهُمْ هَلْ بَلَّغُوهُمْ؟ وَ قِيلَ: لَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ عَنِ قَبُولِ الرِّسَالَةِ وَ الْقِيَامِ بِشُرُوطِهَا، وَ لَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ عَنِ إِدَاءِ الرِّسَالَةِ وَ الْأَمَانَةِ فِيهَا، وَ قِيلَ: لَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ عَنِ حِفْظِ حُرْمَاتِ الرِّسَالِ، وَ لَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ عَلَى الشَّفَقَةِ عَلَى الْأُمَّةِ. رَبُّ الْعِزَّةِ جَلَّ جَلَالُهُ خُود دَانَاتر که ایشان چه گفتند؟ و چه جواب شنیدند؟ اما در قیامت از ایشان پرسید تا حجت آرد بر کافران که از توحید سروا زدند، و حق نپذیرفتند، و ایشان را در آن عذر نماند، و حجت نبود. آن گه در شرح بیفزود، و این معنی را بیان کرد، گفت: فَلَنَقُصَّنَّ عَلَيْهِمْ يَعْنِي أَعْمَالَهُمْ بَعْلَمْنَا وَ مَا كُنَّا غَائِبِينَ عَنِ أَعْمَالِهِمْ مِنَ الْخَيْرِ وَ الشَّرِّ فِي الدُّنْيَا، فَلَا يَخْفَىٰ عَلَيْهِ مِنْهَا صَغِيرٌ وَ لَا كَبِيرٌ، وَ لَا سِرٌّ، وَ لَا عِلَانِيَةٌ. خَبْر مِيدِد جَلَّ جَلَالُهُ که: سَوَال مَا از ایشان نه از آنست که می ندانیم که چه گفتند؟ و چه جواب شنیدند؟ که ما کردار و گفتار و انفس و حرکات خلق همه دانسته ایم، و شمرده ایم. بر ما هیچ پوشیده نیست، و بعلم ما هیچ فرو شده نیست، اما سَوَال می کنیم از روی توبیخ و تفریع ایشان، و اقامت حجت بر ایشان. و آنجا که گفت جَلَّ جَلَالُهُ: وَ لَا يُسْأَلُ عَن ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ يَعْنِي: لَا يُسْأَلُونَ سَوَالِ اسْتِرْشَادٍ وَ اسْتِعْلَامٍ، اِنَّمَا هُوَ سَوَالٌ تَوْبِيخٍ وَ تَبْكَيْتِ، وَ قِيلَ: اِنِّه فِي وَقْتِ انْقِطَاعِ الْمَسْئَلَةِ عِنْدَ حُصُولِهِمْ عَلَى الْعُقُوبَةِ، كَمَا قَالَ تَعَالَى: فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَ لَا جَانٌّ، وَ قِيلَ: اسْتِشْهَادِ الرِّسْلِ كَاسْتِنْطَاقِ الْجَوَارِحِ، وَ رَوَى عَنِ النَّبِيِّ (ص) اِنِّه قَالَ: «اِنَّ اللّٰهَ يَسْأَلُ كُلَّ اِحْدٍ بِكَلَامِهِ، لَيْسَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَهُ تَرْجَمَانٌ».

وَ الْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ مِيْكَوِيْد: وَ زَن اَعْمَالِ رُوْز رَسْتَاخِيْزِ بُوْدْنِي اسْتِ دَر تَرَاوِيْبِي كِه اَن رَا عَمُوْد اسْتِ وَ دُو كَفِه وَ زَبَان. مَرْدِي از ابن عباس پرسید که: ترازوی قیامت بر چه صفت است؟ گفت: طَوْلُ الْعَمُوْدِ خَمْسُوْنَ اَلْفِ سَنَةٍ، وَ هُوَ مِنْ نُوْرٍ شَطْرِهِ، وَ شَطْرُهُ مِنْ ظَلْمَةٍ. اِمَّا الظُّلْمَةُ فِیْهَا السَّيِّئَاتُ، وَ الشُّطْرُ الَّذِي هُوَ مِنْ نُوْرٍ، فِیْهِ الْحَسَنَاتُ، فَوَيْلٌ لِّلْمُكْذِبِيْنَ بِهَذَا اِيْهَا الرَّجُلُ! وَ رَوَى اِنَّه قَالَ: الْكِفَّةُ الَّتِي تُوزَنُ بِهَا الْحَسَنَاتُ مِنْ نُوْرٍ، وَ مَوْضِعُهَا عَنِ يَمِيْنِ الْعَرْشِ، وَ الَّتِي تُوزَنُ بِهَا السَّيِّئَاتُ مِنْ ظَلْمَةٍ، وَ مَوْضِعُهَا عَنِ يَسَارِ الْعَرْشِ. وَ رَوَى اِن دَاوُدَ النَّبِيَّ (ص) سَأَلَ رَبِّهٖ اِنْ يَرِيْهِ الْمِيْزَانَ، فَأَرَاهُ، فَادَا كُلَّ كِفَّةٍ مِنْ كِفْتَيْهِ مِثْلَ السَّمَاءِ وَ الْاَرْضِ. فَلَمَّا رَآه خَرَّ مَغْشِيًّا عَلَيْهِ، ثُمَّ اَفَاقَ، فَقَالَ: اَللّٰهُ! مَنْ يَقْدِرُ عَلٰى اِنْ يَمْلَأَهَا حَسَنَاتٍ؟ فَقَالَ اللّٰهُ سَبْحَانَهُ: يَا دَاوُدُ! اِنِّيْ اِذَا رَضِيْتِ عَنْ عِبْدِيْ مَلَأْتُهَا بِتَمْرَةٍ.

اگر کسی گوید: عمل از جمله اعراض است نه از جمله اجسام که در ترازو توان نهاد، یا وصف آن بنقل و خفة توان



کرد، پس سختن آن در ترازو چون درست آید؟

و اعتقاد در آن چگونه توان داشت؟ جواب آنست که: مقتضی خبر مصطفی (ص) آنست که این سخن بصحف آن باز میگردد، یعنی که آن صحیفها که اعمال بنده در آن نوشته‌اند در ترازو نهند، و این قول عبد الله بن عمرو است، يدل عليه

قول النبي (ص): «يؤتى بالرجل يوم القيامة الى الميزان، ثم يخرج له تسعة و تسعون سجلا، كل سجل منها مثل مدّ البصر، فيها خطايا و ذنوبه، فيوضع في كفة، ثم يخرج له كتاب مثل الأنملة، فيها شهادة ان لا اله الا الله، و أن محمدا عبده و رسوله، فيوضع في الكفة الأخرى، فترجح خطايا و ذنوبه».

و قيل: يوزن الانسان كما قال عبيد بن عمير: يؤتى بالرجل العظيم الجثة، فلا يزن جناح بعوضة. و قيل: يجعل الله في كفة الحسنات ثقلا و في كفة السيئات خفة يراها الناس يوم القيامة.

اگر کسی گوید: اعمال و احوال بندگان همه بعلم خدا است. همه میدانند.

خرد و بزرگ آن می‌بیند. کمیت و کیفیت آن و اندازه آن می‌شناسد، پس سختن آن در ترازو چه معنی دارد؟ جواب آنست که: رب العزة با خلق می‌نماید که بندگان را بنزدیک وی چیست جزاء کردار از خیر و شر، و تا اهل سعادت را از اهل شقاوت بآن علامت باز دانند. گرانی کفه حسنات گروهی را نشان نجات است، یعنی که الله نجات وی خواسته و وی را آمرزیده، و گرانی کفه سیئات گروهی را نشان هلاک است، یعنی که الله هلاک وی خواسته، و او را از درگاه خود رانده. و نیز تا الله را بر خلق حجت باشد بر جزاء کردار، و دانند که الله مجازات که میکند بحق میکند، و ایشان سزای آند، و نظیره قوله: هذا كتابنا ينطق عليكم بالحق إنا كنا نستنسخ ما كنتم تعملون.

فمن ثقلت موازينه ميزان یکی است، اما بجمع گفت، از بهر آنکه اعمال که بدان می‌سنجد بسیار است، و کثرت در آن است، پس بحکم جوار اعمال موزونه ميزان را نیز بجمع گفتند، هم چنان که ابراهیم (ع) يك مرد است در ذات خود، اما کثرت اتباع را وی را امت نام نهادند: إن إبراهيم كان أمة قانتا لله. و روا باشد که بلفظ جمع باشد و بمعنی واحد، چنان که گفت: يا أيها الرسل و المراد به الرسول (ص) وحده. جای دیگر گفت: الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ، و المراد به نعيم بن مسعود، «ان الناس» یعنی ابا سفیان و اصحابه، و گفته‌اند: ميزان مشتمل است بر چند چیز: عمود و لسان و کفتین، و تا این اجزاء مجتمع نبود، سختن بوی راست نیاید، پس جمع آن اشارت باجتماع این اجزاست، و قيل: لأن لكل عبد يوم القيامة ميزانا، يوزن به عمله، فلذلك ذكره على الجمع.

قال ابو بكر الصديق حين حضره الموت في وصيته لعمر بن الخطاب: انما ثقلت موازين من ثقلت موازينه يوم القيامة باتباعهم للحق في الدنيا، و ثقله عليهم، و حق لميزان يوضع فيه الحق غدا ان يكون ثقيلًا، و انما خفت موازين من خفت موازينه يوم القيامة باتباعهم الباطل في الدنيا و خفته عليهم، و حق لميزان فيه الباطل غدا ان يكون خفيفًا. و قيل: الموازين ثلاثة: ميزان يفرق به بين الحق و الباطل، و هو العقل، و ميزان يفرق به بين الحلال و الحرام، و هو العلم، و ميزان يفرق به بين السعادة و الشقاوة و هو المشية و الارادة، و الله اعلم.

فمن ثقلت موازينه یعنی: رحبت حسناته على سيئاته و لو وزن ذرة، فأولئك هم المفلحون افلحوا و سعدوا و خلدوا في الجنة.

و من خفت موازينه ای رحبت سيئاته على حسناته، فأولئك الذين خسروا أنفسهم صاروا الى العذاب. بما كانوا بآياتنا

يَظْلِمُونَ اى يچدون بما جاء به محمد (ص). اين «با» از بهر آن در آمد كه مراد باين ظلم كفر و تكذيب است، چنان كه جاى ديگر گفت: فظلموا بها اى فكفروا بها.

وَ لَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ فِي الْأَرْضِ اين خطاب با مشركان مگه است. يقول: مكناكم فيما بين مكة الى اليمن و الى الشام. ميگويد: شما را درين ديار حجاز از مکه تا بيمين تا بشام دست رس داديم، و تمكين كرديم تا در آن مي نشينيد، و اين راهها بر شما گشاديم، تا بتجارت در آن مي رويد، و مال و نعمت در دست شما نهاديم، تا از آن روزى خود مي خوريد. المعاش جمع المعيشه، و هو ما يتعيشون به، و قيل: ما منه العيش من مطعم و مشرب. آن گه گفت: قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ اى ما اقل شكركم! و قد فعلت بكم هذه كلها، و قيل: معناه، قل من يشكر منكم!

### النوبة الثالثة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اسم يثير الى سموه فى ازله، اسم يدل على علوه فى ابده. سموه فى ازله نفي البداية، و علوه فى ابده نفي النهاية، فهو الاول لا افتتاح لوجوده الآخر، لا انقطاع لثبوته الظاهر، لا خفاء لجلال عزه الباطن، لا سبيل الى ادراك حقه.

نام خدای کریم، جبار، نام دار، عظیم، اول بدانایی و توانایی، و آخر بکار رانی و کار خدایی، ظاهر بکردگاری و پادشاهی، باطن از چون و چرایی. اول هر نعمت، آخر هر محنت، ظاهر هر حجت، باطن هر حکمت. اول كه نيودها دانست، آخر كه ميداند آنچه دانست. ظاهر بدانچه ساخت در جهان، باطن از و همهای پنهان، فراخ بخشایش است و مهربان، يگانه و يكتاست از ازل تا جاودان، واحد و وحيد در نام و در نشان، رازها شنود چه آشكارا و چه پنهان، مایه رمیدگان، و پناه مضطربان، و یادگار بی دلان:

بر یاد تو بی تو روزگاری دارم در دیده ز صورتت نگاری دارم!

جنید گفت: بسم الله هیته، و فی الرحمن عونہ، و فی الرحیم مودتہ و محبتہ.

الله اشارت است بجلال الوهیت و عزت احدیت. رحمن اشارت است بکمال نعمت و حسن معونت و عموم رحمت بر کافه بریت. رحیم اشارت است بمهر و محبت خصوصا با اهل کرامت. حسین منصور گفت: «بسم الله» از بنده چنان است كه کاف و نون از حق. چون حق گوید جل جلاله: «کن»، پیش از آنکه کاف بنون پیوندد، بفرمان الله عالمی در وجود آید. همچنین بنده چون بصدق گوید: «بسم الله»، بر هر چه خواند راست آید، و آنچه خواهد یابد بگفتار «بسم الله». قومی حروف «بسم الله» تفسیر کرده اند كه «با» بر خدا است با پیغامبران بالهام نبوت و رسالت. سین سر خدا است با عارفان بالهام انس و قربت. میمنت خدا است بر مریدان بدوام نظر رحمت. الف آلاء اوست. لام اول لطف او. لام دوم لقاء او. هاء تنبیه و ارشاد او. میگوید: بآلاء الله و لطفه وصل من وصل الى لقاء الله فانتهبوا.

در اخبار موسی (ع) آورده اند كه رب العزة در مقام مناجات با وی گفت: یا موسی! انا الله الرحمن الرحیم. الكبرياء نعتی، و الجبروت صفتی، و الدیان اسمی، فمن مثلی؟

زهی سخن پر آفرین، و بر دلها شیرین، نظم پاک، و گفت پاک، از خداوند پاک. نظم بسزا، و گفت زیبا، و علم پاک، و مهر قدیم، آئین زبان، و چراغ جان، و نثار جاودان. همی گوید: ای موسی! منم خداوند همگان، بار خدای مهربان، کریم و لطیف، نوازنده بندگان، دارنده جهان، و نعمت بخش آفریدگان، و نوبت ساز جهانیان. الكبرياء نعتی.

ای موسی! برتری و بزرگواری نعت من، جباری و کامگاری صفت من، دیان و مهربان نام من، در عالم خود که چون من؟ امید عاصیان بمن، درمان بلاها از من، شادی درویشان بفضل من، آرام ایشان بوعد من، منزلشان بر درگاه من، نشستن ایشان بامید وصل من، بودن ایشان در بند عهد من، آرزوی ایشان سلام و کلام من، شادی ایشان بدیدار من.

المص گفته‌اند که: علم همه چیز در قرآن است، و علم قرآن در حروف اوائل سور است، و علم حروف در لام الف است، و علم لام الف در الف است، و علم الف در نقطه حقیقی است، و علم نقطه در معرفت اصلی است، و علم معرفت اصلی در مشیت ازلی است، و علم مشیت در غیب هویت، و غیب هویت را غایت نیست، و آن را دریافت نه، که وی را مثل و مانند نیست: لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ.

حسین منصور گفت: الف الف ازل است و لام لام ابد، و میم ما بین الازل و الابد، و صاد اتصال قومی و انفصال قومی. صد هزار مدعی را بسموم آتش قهر بسوزند، و در وده انفصال افکنند، تا يك جوانمرد را بنعت لطف در دائره اتصال آرام دهند، و تشنگی وی را بشربت طهوریت بنشانند. سرهای سروران قریش را بسی در خاک مذلت بریدند، چون بو جهل و بو لهب و عتبه و شیبیه و ولید مغیره و امثال ایشان، تا نقطه در دل سلمان و بلال و بو درداء سر از مطلع دولت خویش برزد، و در حمایت عنایت سید اولین و آخرین محمد مرسل شد. آری عقدی است که در اول بسته‌اند، و عطری است که در ازل سرشته‌اند، و خلعتی است که در کارگاه ازل بافته‌اند، و کس را بر آن اطلاع نداده‌اند.

صد هزار جان مقدس فداء آن يك ذره عنایت باد که روز میثاق بر جانهای عاشقان تجلی نمود، عنایة الازلیة کفایة الابدیة.

کتاب أنزل إِلَيْكَ عهد خصصت به من بین الانبياء انك خاتم الرسل، و عهدك خاتم العهود، تشرح به صدرا، و تقرّ به عینا. یا محمد! چشم روشن دار، و دل شاد و جان خرم، که از میان پیغامبران گوی سبق تو بردی، و دولت مواصلت در عین مشاهدت تو یافتی. پیغامبران همه بر خبراند، و تو باعیان. شرارك نعلین تو آمد تاج همگان.

فَلَا يَكُنْ فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ مِنْهُ يَا مُحَمَّد! نگر تا رگ غیرت نینگیزی، و حرج در دل خود نیاری، بدان سبب که ما با موسی بر طور سخن گفتیم، که آنچه گفتیم همه در کار تو گفتیم، و حدیث تو کردیم. همانست که آنجا گفت: وَ مَا كُنْتُ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْتُنِي يَا مُحَمَّد! و اگر با موسی سخن گفتیم، از پس پرده گفتیم، و با تو در خلوت «أَوْ أُذُنِي» بر بساط انبساط خود دانی که چه رفت و چه بود؟!

زان گونه پیامها که او پنهان داد يك ذره بصد هزار جان نتوان داد.

فَلَا يَكُنْ فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ مِنْهُ اَيْنَا لطيفه‌ای نيكوست. فِي صَدْرِكَ كَفْت، و فِي قَلْبِكَ نَكَفْت، از آنکه حرج را بصدر راه است، و بقلب راه نیست. جای دیگر گفت: وَ لَقَدْ نَعَلْمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرَكَ. اضافت ضيق با صدر کردند نه با قلب، از آنکه قلب در محل شهود است، و لذة نظر، و دوام انس و با لذت نظر و انس شهود حرج نبود. مصطفى (ص) ازینجا گفت: «تنام عینای و لا ینام قلبی».

اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ الْآيَةَ اِي شَمَا كَه خَلَائِقِ اِيْد! عقلهای مدخول را و بصائر معلول را در بوته اتباع فرو

گذارید، و خود رایی و خود پسندی در باقی کنید، که خود رایی را نوایی نیست، و خود پسندی را روی نیست. نقادان دین اسلام و خازنان حضرت نبوت دیر است تا نافه‌های هدایت بر گشادند، و صبای دولت دین را فرمودند که نسیم این نافه‌ها بودیعت بتو دادیم. گرد عالم طواف همی کن، و احوال هر قومی مطالعت می‌کن. هر کجا دماغی بینی عاشقانه، و هر کجا دلی بینی بر مجمره قهر عشق سوخته، نسیمی از وی بدان دل و بدان خاطر رسان. آن بیچارگان و بیمایگان کفره قریش، آن راندگان حضرت، و مطرودان قطیعت، دماغهای ایشان در قهر خذلان بود.

نسیمی نصیب دماغ ایشان نیامد، تا رب العزة بحکم حرمان ایشان را میگوید: قَلِيلًا مَا تَدَّكُرُونَ. وَ كَمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا كَمْ مِنْ أَهْلِ قَرْيَةٍ رَكَنُوا إِلَى الْغَفْلَةِ، وَ اغْتَرَوْا بِطُولِ الْمَهَلَةِ، فَبَاتُوا فِي خَفْضِ الدَّعَةِ، وَ أَصْبَحُوا وَ قَدْ صَادَفَتْهُمْ الْبَلَايَا بَغْتَةً، وَ أَدْرَكْتَهُمُ الْقَضِيَّةُ الْإِزْلِيَّةُ. تِلْكَ سَنَةُ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنَ الْكَافِرِينَ وَ عَادَتِهِ فِي الْمَاضِينَ مِنَ الْمَارِدِينَ.

ای مسکین! نگر که بروزگار امن و صحت و نعمت فریفته نگریدی، و اگر روزی مرادت برآید، از دنیا ایمن ننشینی، که زوال نعمت و بطش جباری بیشتر بوقت امن آید. یقول الله تعالی: حَتَّىٰ إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً، حَتَّىٰ إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا الْآيَةَ. وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ الْآيَةَ، يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ، كَلَّا، كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَاتٍ وَ عُيُونٍ الْآيَةَ، أَوْ لَمْ تَكُونُوا أَقْسَمْتُمْ الْآيَةَ، إِنِّي أَرَأَيْتُمْ بَخِيلٍ الْآيَةَ. هر که درین آیات تدبر کند داند که این بساط لعب و لهو در نوشتنی است، و این خانهای بنقش و نگار گذاشتنی است، و این جهانیان و جهانداران که خسته دهراند، و مست شهوت، در سفینه خطراند، و در گرداب هلاک:

در جهان شاهان بسی بودند کز گردون ملک      تیرشان پروین گسل بود و سنانشان جان گذار  
بنگرید اکنون بنات النعش‌وار از دست مرگ      نیزها شان شاخ شاخ و تیرهاشان تار تار!

یکی از بزرگان دین بناهای نعمان مندر برگذشت، آنجا که خورنق و سدیر گویند، گفت: آن بناهای عظیم دیدم، و ایوانهای برکشیده خراب گشته، و دودی و گردی از آن برآمده، همه بی‌کار و بی‌کس مانده. بدیده عبرت در آن می‌نگرستم و می‌گفتم: این سگانک؟ این جیرانک؟ ما فعل قطنانک؟ گفتا: هاتفی آواز داد که:

افناهم حدثان الدهر و الحقب      و غالهم زمن فی صرفه نوب

گفتا: و بر دیواری دیدم که خطی بدین صیغه نوشته که:

هذی منازل اقوام عهدتهم      فی خفض عیش و عزّ ما له خطر  
صاحت بهم نائبات الدهر فانقلبوا      الی القبور فلا عین و لا اثر

فَلَنَسْئَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ سَوْأَلٍ تَعْنِيفٍ اسْتِ وَ تَعْذِيبٍ. وَ لَنَسْئَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ سَوْأَلٍ تَشْرِيفٍ اسْتِ وَ تَقْرِيبٍ. روز قیامت سؤال متفنن است، از آنکه احوال خلق متفاوت است. سؤال هر کس بر اندازه روش او. قومی را از کردار پرسند. قومی را از نعمت. قومی را از صدق و صفاوت. قومی را سؤال کنند از روی سیاست و هیبت، قومی را از لطف و کرامت. سؤال کردار آن است که: فَو رَبِّكَ لَنَسْئَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ.

سؤال نعمت: ثُمَّ لَنَسْئَلَنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ. سؤال صدق و صفاوت: لَيَسْئَلَنَّ الصَّادِقِينَ عَن صِدْقِهِمْ. سؤال هیبت و سیاست:

أَيْنَ شُرَكَائِكُمُ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ؟ و سؤال لطف و کرامت سؤال پیغامبران است، و هو قوله تعالى: وَ لَسْنَا مِنَ الْمُرْسَلِينَ.

وَ الْوِزْنَ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ وَزَنَ اَعْمَالِ بِمِيزَانِ اَخْلَاصِ حَقِّ اسْتِ، و وزن احوال بمیزان صدق عدل. بیچاره و محروم کسی که عمل وی بریا آلوده، و حال وی بعجب آمیخته! که در مقام ترازو نه آن حال را قدری بود، نه این عمل را وزنی. يقول الله تعالى: فَلَا تُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا، و در اثر عمر است: حاسبوا انفسكم قبل ان تحاسبوا، و زنها قبل ان توزنوا، و تهينوا للعرض الاكبر. میگوید: اعمال خویش را وزن کنید پیش از آنکه بر شما وزن کنند، و شمار خویش برگزید، و در کار خود نظر کنید، که عرض اکبر را و انجمن قیامت را چه ساخته‌اید؟ اینست که رب العالمین گفت: وَ لَتَنْظُرُنَّ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ، و در خبر است که عاقل را چهار ساعت بود که سعادت خویش در آن طلب کند، و روزگار خویش بآن بیاراید: ساعتی که در آن حساب خویش کند، و اعمال و احوال خود سنجد، و ساعتی که وی را در آن با حق رازی بود، و نیازی نماید، و ساعتی که در آن تدبیر معاش خویش بجای آرد، و ساعتی که در مناجات و بدانچه او را دادند از دنیا بیاساید.

وَ الْوِزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ پیران طریقت و ارباب معرفت گفتند: موازین مختلف است: نفس و روح را میزانی است و قلب و عقل را میزانی، و معرفت و سر را میزانی.

نفس و روح را میزان امر و نهی است، و هر دو کفه آن کتاب و سنت. قلب و عقل را میزان ثواب است، و هر دو کفه آن وعد و وعید است. معرفت و سر را میزان رضا است، و هر دو کفه آن هرب و طلب. هرب از دنیا بگریختن است، و در عقبی آویختن، و طلب عقبی بگذاشتن است، و مولی را جستن. همه چیزی تا نجویی نیابی، و حق را تا نیابی نجویی.

از آنست که طالبان حق عزیزاند.

پیر طریقت گفت: الهی! اگر کسی ترا بطلب یافت، من خود طلب از تو یافتم. ار کسی ترا بجستن یافت، من بگریختن یافتم. الهی! چون وجود تو پیش از طلب و طالب است، طالب از آن در طلب است که بی‌قراری برو غالب است. عجب آنست که یافت نقد شد و طلب بر برنخواست. حق دیده ور شد، و پرده عزت بجاست!

ای جمالی کز وصالت عالمی مهجور و دور      بر میانشان از غمت جز حیرت و زنار نیست  
دیدنیها هست آری گفتنیها روی نیست      در میان کام افعی صورت گفتار نیست.

## ۲ النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ لَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ شَمَا رَا بِيَا فَرِيدِمُ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ اَنْ گه شما را چهرها نگاشتیم ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اَنْ گه فریشتگان را گفتیم: اسْجُدُوا لِآدَمَ سَجُودَ كُنَيْدِ اَدَمَ رَا فَسَجَدُوا اِلَّا اِبْلِيْسَ سَجُودَ كَرَدَدِ مَگر ابلیس لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِيْنَ (۱۱) که وی از سجود کنندگان نبود.

قَالَ مَا مَنَعَكَ اَلَّا تَسْجُدَ اللّٰهَ كَفَتَ وَی رَا: چه باز داشت ترا که سجود نکردی؟ اِذْ اَمَرْتُكَ اَنْ گه که فرمودم ترا قَالَ اَنَا خَيْرٌ مِنْهُ اِبْلِيْسَ كَفَتَ مِنْ بَهَامِ اَزُو خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ مَرَا كَه بِيَا فَرِيدِي اَزْ اَتَشِ بِيَا فَرِيدِي وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِيْنٍ (۱۲) و وی را از گل آفریدی.

قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا كَقَوْلِكَ: اکنون پس فرو شو از آسمان فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا كَمَا نَرَسِدُ كَمَا كُنْتَ كُنِي وَ دَرِ آسْمَانِ بَاشِي فَاحْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاعِرِينَ (۱۳) از بهشت بیرون شو تو از کم آمدگانی خوار و از پسان. قَالَ أَنْظِرْنِي ابليس گفت: درنگ ده مرا إِلَى يَوْمٍ يُعْعَوْنَ (۱۴) تا آن روز که آدم و فرزندان را برانگیزانند پس مرگی. قَالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ (۱۵) الله گفت تو از درنگ دادگانی.

قَالَ فِيمَا أُغْوَيْتَنِي ابليس گفت: پس اکنون بآنچه مرا بی‌راه کردی لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ (۱۶) ایشان را در راه راست تو نشینم و در گذر ایشان.

ثُمَّ لَأَتَّبِعَهُمْ أَنْ كَمَا دَرَأِمُ بَاشِي مَنْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ از پیش ایشان و از پس ایشان وَ عَنْ أَيْمَانِهِمْ وَ عَنْ شَمَائِلِهِمْ وَ از راست ایشان و از چپ ایشان وَ لَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ (۱۷) و بیشتر ایشان را سپاس‌دار و منعم شناس نیایی. قَالَ اخْرُجْ مِنْهَا اللهُ گفت: بیرون شو از بهشت و آسمان مَذْمُورًا نَكُوهِدَةً وَ نَاشَايِسْتِ كَرْدَةً مَذْمُورًا رَانِدَةً وَ دُورِ كَرْدَةً. لَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ هَرُ كَمَا بَرِ پِی تُو بِيَايِدُ از ایشان لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ (۱۸) ناچاره پر کنم دوزخ را از شما همگان.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: وَ لَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ الْآيَةَ اقوال مفسران درین آیت مختلف است. قومی گفتند: این خلق آدم است و تصویر وی، یعنی: خلقنا اباکم و صورنا اباکم، یعنی آدم (ع)، بحکم آنکه فرزندان همه از اجزاء او اند، و منفصل از او. خلق آدم را منزلت خلق همگان داد، و مضاف الیه بجای مضاف نهاد. و قول جمهور مفسران در خلق و تصویر آدم (ع) آنست که: رب العزة چون خواست که آدم را بیافریند، بزمین وحی آمد که: انی خالق منك خلقا، منهم من یطیعنی، و منهم من یعصینی، فمن اطاعنی ادخلته الجنة، و من عصانی ادخلته النار.

گفت: من از تو خلقی خواهم آفرید از ایشان هست که فرمان برداری کند، و هست که نافرمان شود. هر که فرمان بردار بود، او را ببهشت فرو آرم، و هر که نافرمان بود او را بآتش بسوزم.

پس جبرئیل را فرستاد، تا قبضه‌ای خاک بردارد. زمین بفریاد آمد: انی اعوذ بعزة الذی ارسلک ان تأخذ منی الیوم شیئا یكون فیهِ عدا للئار نصیب. زمین بزهار آمد جبرئیل او را زهار داد، و بازگشت. میکائیل آمد بفرمان حق تا قبضه‌ای بردارد، همان شنید و بازگشت. ملك الموت آمد بفرمان حق جل جلاله. زمین همان گفت. ملك الموت جواب داد که: و انا اعوذ بعزته ان اعصی له امرا. قبضه‌ای برگرفت از چهار گوشه زمین، از روی آنکه در آن هم شور بود و هم خوش، هم سرخ و هم سیاه و هم سپید، هم هامون و هم شکسته. لا جرم فرزندان آدم مختلف آمدند چنان که قبضه خاک مختلف بود، فمنهم الطیب و الخبیث و الصالح و الجمیل و القبیح. از آن است که رنگهانشان مختلف است، و صورتها و لونها و خلقها مختلف. قال الله تعالى: وَ مِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلَافُ أَلْوَانِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْعَالَمِينَ.

ملك الموت آن خاک باسماں برد، و فرمودند تا آن خاک بآب خوش و آب شورتر کردند. ازینجاست که طبایع و اخلاق فرزندان آدم متفاوت است: بعضی خوشخوی اند، و بعضی بد خوی. پس جبرئیل را فرمود تا از روضه مدینه آنجا که قبر مصطفی است صلوات الله علیه، قبضه‌ای سپید برداشت، قبضه نورانی که نور زمین از آن بود، و بحوض کوثر و تسنیم و سلسبیل تر کردند، و بیالودند، و از آن شامه‌ای بساختند همچون دانه مروارید روشن، و باسمانها

بگردانیدند، تا آسمانیان و جمله کرویbian و قدیسان محمّد را صلی الله علیه بشناختند، و فضل و کرامت وی بدیدند، پیش از آنکه آدم را شناختند. پس آن شمامه در طینت آدم نهادند، و مایه خمیر وی کردند، و روزگاری چنین فرو گذاشتند، طینا لازبا، گلی دوسنده. پس روزگاری برآمد تا صلصال گشت گلی خشک. صلصل ای صوت، و حکمت درین گل خشک آن بود تا عالمیان بدانند که کار وی بصنع و قدرت بود نه بطبع و حیل، فان الطین الیابس لا ینقاد و لا یتأتی تصویره. پس رب العزة بکمال قدرت خویش، و جلال عزت خویش آن را جسدی ساخت افکنده میان مگه و طائف بر طریق فریشتگان چهل سال. اینست که رب العالمین گفت: هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَّذْكُوراً. قال: و كلما مرّ به ملاً من الملائكة عجبوا من حسن صورته و طول قامته، و لم يكونوا رأوا قبل ذلك مثله، و مرّ به ابليس، فقال: لامر ما خلقت؟ ثم ضربه بيده، فاذا هو اجوف، فدخل من فيه و خرج من دبره، و قال لاصحابه الذين معه من الملائكة: هذا خلق اجوف، لا يثبت و لا يتماسك. و قال النبي (ص): «خلق الله آدم مما قد وصف لكم من طين، و خلقت الملائكة من نور». و درست آنست که الله تعالی قبضه ای خاک که آدم را از آن آفرید از روی زمین خود گرفت، يدل على ذلك ما روى ابو موسى الاشعري أن النبي (ص) قال: «ان الله تعالى خلق آدم من قبضة قبضها من جميع الارض، فجاء بنو آدم على قدر الارض، منهم الاحمر و الأبيض و الاسود و بين ذلك، و السهل و الحزن و الخبيث و الطيب»، و قد اورد هذا الحديث ابو داود سليمان بن الاشعث السجستاني رحمة الله في سنته. و عليه اهل السنة و الجماعة.

قومی گفتند: وَ لَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ بِأَدَمَ شُود، ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ بِأَفْرَزَنْدَان. یعنی: خلقنا اباکم ثم صورناکم فی ظهره، و فی ذلك ما روى: ان النبي (ص) قال: «خلق الله آدم، ثم مسح ظهره بيمينه، فاستخرج منه ذرية» و ذکر الحديث. این آفرینش اول است که فرزندان آدم را نگاشتند، و ایشان را از صلب وی بیرون آوردند، و برو عرض کردند. میان ابی کعب و عبد الله عباس در آن خلاف است. عبد الله عباس گفت: نطف بودند، ابی کعب گفت: ارواح بودند. قومی گفتند: خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ هر دو با فرزندان شود، یعنی: خلقناکم فی اصلاب الابیاء، ثم صورناکم فی بطون الامهات، و فی ذلك ما روى: ان النبي (ص) قال: «اذا اراد الله خلق عبداً، فجامع الرجل المرأة طار ماؤه في كل عرق و عضو، فاذا كان يوم السابع جمعه الله عز و جل، ثم احضره كل عرق له في اى صورة ما شاء ركبته»، و قيل: خلقناکم نطفا و علقا و مضغاً، ثم صورناکم بالوجوه و العيون و الاعضاء.

و فی ذلك ما روى ان النبي (ص) قال: «ان خلق احدکم یجمع فی بطن امه اربعین لیلة، ثم يكون علقه مثل ذلك، ثم يكون مضغاً مثل ذلك، ثم يبعث الله عز و جل اليه ملكاً بأربع كلمات، فيقول: اكتب اجله و رزقه. و شقى او سعيد»، و فی بعض الآثار: «ان الله عز و جل خلق الارض و السماء و الجامدات اظهاراً لقدرته، و خلق الملائكة و الشياطين و الجن اظهاراً لسلطانه و هيئته، و خلق بنی آدم اظهاراً لمغفرته و رحمته.»

ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ بِرِ قَوْلِ أَوَّلِ «ثم» بموقع خویش افتاده، و سخن بر يك نظم راست است بترتیب خویش، که خلق و تصویر و خطاب هر سه با آدم شود. اول خلق وی بود از گل، پس تصویر، پس خطاب، و اگر خلق و تصویر با فرزندان شود پس «ثم» معنی آنست که: ثُمَّ أَخْبَرَكُمْ أَنَا قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِأَدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ لَأَدَمَ مع الملائكة، و فی علم الله. و در بعضی تفسیر آورده اند که رب العزة دو بار فریشتگان را سجود فرمود: آدم را يك بار آن گه که خلقت وی تمام گشته بود، و ذلك قوله: فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ، و يك بار

آن گه که گفت: اَنْبِئُونِي بِاَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ. و این قول بر خلاف اجماع مفسران است. قومی گفتند: بیست و اند فریشته بودند که ایشان را سجود فرمودند. قومی گفتند: فریشتگان زمین را فرمودند، و قول درست آنست که همه فریشتگان بودند، که رب العزّة گفت: فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ اَجْمَعُونَ، و این نهایت توکید است. کلمه دلیل است که همه سجود کردند نه بعضی، و اجمعون دلیل سرعت طاعت است یعنی که همه بهم بودند در يك وقت نه در اوقات مختلفه، و تمامی شرح این قصه در سورة البقرة رفت.

قَالَ مَا مَنَعَكَ اَلَا تَسْجُدَ اِذْ اَمْرُكَ اِنْ سَؤَالَ تَوْبِيخٍ وَ تَعْنِيفٍ اِسْتِ، وَ «لَا» زِيَادَةَ اِسْتِ، يَعْنِي: مَا مَنَعَكَ اَنْ تَسْجُدَ اِذْ اَمْرُكَ؟ اِنْ دَلِيلٌ اِسْتِ كِه عَلَي الْاِنْفِرَادِ اَوْ رَا سَجُودَ فَرْمُودَنَد. پَس بَا فَرِيَشْتِگَانِ دَر خَطَابِ شُد، وَ رَبِّ الْعَالَمِينَ دَانَسْت كِه چِه چيز اَوْ رَا بَا زِدَا شْتِ اَز سَجُودِ، لَكِنْ خَوَاسْتِ كِه وِي رَا دَرِينِ سَؤَالَ تَوْبِيخِ كَنْد، وَ تَا اَنْچِه دَر دَل دَارَد بَزْبَانَ بَگُويَد، وَ بَا خَلْقِ نَمَايَد، كِه وِي مَعَا نَد اِسْتِ، تَا اِنْ مَعْنِي مَوْعِظَتِي بَاشَد فَرزَنْدِ اَدَمِ رَا، وَ زَجْرِي بَاشَد اِيشَانِ رَا اَز نَا فَرْمَانِي.

قَالَ اَنَا خَيْرٌ مِنْهُ يَعْنِي مَنَعْنِي مِنَ السَّجُودِ لِه اِنِّي خَيْرٌ مِنْهُ، اِذْ كُنْتُ نَارِيَا وَ كَانَتْ طِينِيَا، وَ النَّارُ تَغْلِبُ الطِّينَ. قَالَ اِبْنُ عَبَّاسٍ: اَوَّلُ مَنْ قَاسَ اِبْلِيْسَ، فَاَخْطَا الْقِيَاسَ، فَمِنْ قَاسِ الدِّينِ بَشِيءٌ مِنْ رَايَه قَرْنَه اَللّٰهُ مَعَ اِبْلِيْسَ، وَ قَالَ اِبْنُ سَيْرِيْنٍ: اَوَّلُ مَنْ قَاسَ اِبْلِيْسَ، وَ مَا عِبَدَتِ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ اِلَّا بِالْمَقَايِيْسِ. اِبْلِيْسَ قِيَاسَ كَرَد، وَ دَر قِيَاسِ خَطَا كَرَد: مَنْ اَز اَتَشْمِ، وَ اَدَمِ اَز كَلِّ، وَ اَتَشِّ بِه اَز كَلِّ، پَس مِنْ بَهَامِ اَز اَدَمِ. قِيَاسِ كَرَدِ وَ دَر قِيَاسِ خَطَا كَرَدِ، كِه بَعْضِي جَوَاهِرِ بَرِ بَعْضِي تَفْضِيلِ نَهَاد، بِي اَنكِه وِي رَا دَر اَن عِلْمِي بُوَد. جَوْهَرِ اَتَشِّ بِيَسْنَدِيَدِ، وَ جَوْهَرِ كَلِّ بَنكُو هِيَدِ، وَ نَدَانَسْتِ كِه اَيْنِ دُو جَوْهَرِ دُو خَلْقَانْدِ اَز خَلْقِ خَدَا، كِه مَنَافِعِ عِبَادِ رَا اَفْرِيْدَه اَنْدِ، وَ اَز اَنْجَا كِه جَوْهَرِيْتِ اِسْتِ هَمِه يَكْسَانِ اَنْدِ اِكْرَ اِخْتِلَافِيَسْتِ دَر اِعْرَاضِ وَ اَوْصَافِ اِسْتِ، وَ اِكْرَ نَاچَارِ اِسْتِ تَفْضِيلِ بَعْضِي بَرِ بَعْضِي، پَس كَلِّ فَضْلِ دَارَدِ بَرِ اَتَشِّ. اَز وَجُوهِ يَكِي اَنكِه دَر جَوْهَرِ كَلِّ رِزَانْتِ اِسْتِ وَ سَكُونِ وَ وَقَارِ وَ حِلْمِ وَ حِيَا وَ صَبْرِ، وَ اَيْنِ دَاعِيَه تُوْبِه وَ تَوَاضَعِ وَ تَضَرَعِ اِسْتِ وَ مَوْجِبِ مَغْفَرَتِ، وَ دَر جَوْهَرِ اَتَشِّ خَفْتِ وَ طِيْشِ وَ حَدَّتِ اِسْتِ وَ اِرْتِفَاعِ وَ اِضْطِرَابِ، وَ اَيْنِ دَاعِيَه تَمْرَدِ وَ اِسْتِكْبَارِ اِسْتِ وَ مَوْجِبِ لَعْنَتِ. دِيْگَرِ وَجِهِ اَنَسْتِ كِه كَلِّ سَبَبِ جَمْعِ اِسْتِ، وَ اَتَشِّ سَبَبِ تَفْرِيْقِ.

سوم: اَتَشِّ سَبَبِ عَذَابِ اِسْتِ، وَ كَلِّ سَبَبِ عَذَابِ نَيْسْتِ. چِهَارْمِ خَبْرِ نَاطِقِ اِسْتِ كِه: تَرَابِ الْجَنَّةِ مَشْكٌ اَذْفَرُ، وَ دَر هِيْجِ خَبْرِ نِيَامَدِ كِه دَر بَهْشْتِ اَتَشِّ اِسْتِ، يَا دَر اَتَشِّ خَاكِ اِسْتِ. چُونِ دَرَسْتِ شُدِ كِه اَتَشِّ رَا بَرِ كَلِّ فَضْلِ اِسْتِ، وَ تَفْضِيلِ جَوَاهِرِ بَعْضِي بَرِ بَعْضِي وَجِهِ نَيْسْتِ، مَعْلُومِ كَشْتِ كِه قِيَاسِ اِبْلِيْسِ خَطَا بُوَدِ وَ عَيْنِ مَعْصِيَتِ وَ مَوْجِبِ لَعْنَتِ، اَمَّا قِيَاسِ صَحِيْحِ رَوَا بَاشَدِ وَ عَيْنِ طَاعَتِ بُوَدِ، چِنَانِ كِه اِبْرَاهِيْمِ (ع) كَرَد: چُونِ غُرُوبِ كَوَاكِبِ وَ شَمْسِ وَ قَمَرِ دِيْدِ دَلِيْلِ كَرَفْتِ بَرِ حُدُوثِ اَنِّ، وَ دَانَسْتِ كِه اَنِّ رَا مَحْدَثِي وَ مَدْبُرِي اِسْتِ. اَز اَنِّ بَرِ كَشْتِ، وَ رُوِي دَر طَلْبِ حَقِّ نَهَادِ، كَفْتِ: اِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَ الْاَرْضَ حَنِيفًا اَلَايَةَ. لَا جَرْمَ رَبِّ الْعَزَّةِ اَوْ رَا اَز اَنِّ بَا زِ نَزْدِ، وَ اَز وِي طَاعَتِ شَمْرَدِ. وَ كَفْتِه اَنْدِ: جَوَابِ اَيْنِ سَخْنِ كِه اِبْلِيْسِ كَفْتِ: اَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ اَنَسْتِ كِه اَيْنِجَا كَفْتِ: يَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا

. فَرْدَا كِه كَرَامَتِ اَدَمِ اَشْكَارَا كَرَدَدِ اِبْلِيْسِ كُوِيْدِ: كَاَشْكِي مِنْ اَز اَنِّ خَاكِ بُوَدْمِي كِه اَدَمِ رَا اَز اَنِّ اَفْرِيْدَه اَنْدِ.

قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا يَعْنِي مِنَ الْجَنَّةِ. وَ قِيلَ: مِنَ السَّمَاءِ. فَمَا يَكُونُ لَكَ اَنْ تَتَكَبَّرَ فِيْهَا يَعْنِي فِي الْجَنَّةِ. مَعْنِي اَنَسْتِ كِه اَز بَهْشْتِ بِيْرُونِ شُو، وَ اَز اَسْمَانِ بَزِيْرِ شُو. اَنِّ كَسِّ كِه بَرْتَرِي جُوِيْدِ وَ فَرْمَانَ رَا مَخَالَفِ بُوَدِ، وِي رَا نَرَسَدِ وَ نَسَزْدِ كِه



در بهشت نشیند، یا در آسمان. و الفرق بین النزول و الهبوط ان النزول یقتضی انه منزلة بعد منزلة، و لیس كذلك الهبوط، لانه كالانحدار فی المرور الی جهة السفلى دفعة واحدة، و گفته‌اند: «منها» و «فیها» هر دو با زمین شود، ای: فاهبط من الارض الی جزائر البحور، فما یكون لك ان تتكبر فی الارض علی آدم و ولده! میگوید: ترا نرسد که در زمین تکبر کنی، و برتری جویی بر آدم و فرزندان. اکنون وطن ابلیس در جزائر است، و عرش او بر بحر است، و سلطان و عظمت او آنجا روان است. کس وی را در زمین نبیند مگر بصورت پیری شکسته، بر وی جامه‌ای کهنه، بر هیئت دزدان ترسان و لرزان. و قیل: فاهبط منها یعنی من المرتبة التي انت فیها، فما یكون لك ان تتكبر فیها ای تترفع و تمتع عمّا امرت به. فأخرج إناک من الصّاعرین الأذلاء بترك الطاعة.

قال أنظرني ابليس تا بروز قیامت زمان خواست، و درین زمان خواستن مراد وی آن بود تا مرگ نچشد، گفت: أنظرني ای: امهلني، إلی یوم یبعثون من قبورهم، و هو النفخة الآخرة عند قیام الساعة. رب العزة گفت: إناک من المنظرین رو که ترا زمان دادم. قومی گفتند: این انظار تا بنفخه اولی است. قومی گفتند: تا بروز قیامت. و درست آنست که وقت آن معین نیست، که رب العزة بجواب وی نگفت: انک من المنظرین الی یوم یبعثون، و لا الی یوم القیامة، و آنجا که گفت: إلی یوم الوقت المعلوم در آن تعیین وقت نیست، و این تعیین در حق هیچ کس مقتضی حکمت نیست، که هر که داند که تا کی میزید، نفس خود فرا پی مرادات و شهوات و ارتکاب محظورات دارد، و توبه و عذر خواستن همیشه در تأخیر می‌نهد، تا بآن وقت معین نزدیک گردد، آن گه توبه کند، پس در تعیین وقت مرگ اغراء است بر معاصی و دلیری، و این در دین روا نیست، و بحکمت راست نیست.

قال فَمَا أُغْوِيْتَنِي ای فيما اضللتني و لعنتني و خيبتني و أهلكتني. گفته‌اند: این «ما» مصدری است، یعنی باغوائك ایای لأفعدن لهم صراطك المستقیم، ای اترصد لهم فأصدهم عن سلوك الصراط المستقیم، و هو الدين القيم، و قیل: هو طريق الجنة، و قیل: طريق مكة.

قال النبي (ص): «انّ الشيطان قعد لابن آدم بطرقه، فقعد له بطريق الاسلام، فقال أ تسلّم و تذر دينك و دين أبائك؟! فعصاه، فأسلم. ثم قعد له بطريق الهجرة، فقال: أ تهاجر و تذر أرضك و ديارك؟ فعصاه، و هاجر. ثم قعد له بطريق الجهاد، و هو جهد النفس و المال، قال: تقاتل فتقتل، فتتكح المرأة، و يقسم المال؟! فعصاه، فجاهد.

یکی از علماء دین و اصحاب حدیث در مسجد حرام نشسته بود نام وی طاوس.

فقیهی قدری در پیش وی شد. طاوس بچشم انکار در وی نگرست، و او را از مسجد بیرون کرد. یکی گفت طاوس را که: این مردی فقیه است، بر وی می‌استخفاف کنی؟! طاوس گفت: ابلیس افقه منه، یقول ابلیس: رَبِّ بما أُغْوِيْتَنِي، و هذا یقول: انا اغويت نفسي، یعنی که ابلیس اغواء و اضلال از حق دید، و قدری از خود می‌بیند، پس ابلیس ازو فقیه‌تر بود.

ثم لآئيتهم أن گه در آیم بر ایشان من بین ایدیهیم از پیش ایشان، یعنی از سوی دنیای ایشان بأمل دراز نمودن، و من خلفهم و از سوی آخرت ایشان بفراموش کردن آن بر ایشان، و عن ايمانهم و از سوی دین ایشان، چنان که آنجا گفت: إناکم کُنتم تآثوننا عن اليمين ای من قبل الدين، و عن شمائلهم من قبل دنياهم و امانیهم، و يقال من بین ایدیهیم من قبل الآخرة، فأزین لهم التکذیب بالبعث و بالجنة و النار، و من خلفهم، یعنی من قبل الدنيا فأزینها فی اعینهم، فأرغبهم فیها، فلا یعطون فیها حقا، و عن ايمانهم، یعنی من قبل دینهم، فان كانوا علی هدی شبهته علیهم، حتی یشگوا فیها، و ان كانوا

على ضلالة زينتها لهم، و عن شمائلهم، يعنى من قبل الشهوات و اللذات من المعاصى و أشتيهيها اليهم، و يقال: من بين ايديهم مكابرة، و من خلفهم مخالطة، و عن ايمانهم من طريق الهدى، و عن شمائلهم الاحتجاج بحجج المضلين. قال ابن عباس: و لم يقل من فوقهم، لان رحمة الله تنزل عليهم من فوقهم، و لم يقل من تحتهم، لان الإتيان منه موحش. و قال فى الاوليين «من» لابتداء الغاية، و فى الآخرين «عن»، لان «عن» يدل على الانحراف. و لا تجذ أكثرهم شاكرين موحدين مطيعين. قال الحسن: لما اغوى آدم (ع) علم أن ذريته اضعف منه، فقال الله: و لقد صدق عليهم إبليس ظننه.

قال اخرج اى قال الله لابليس اخرج منها. اين امر اهانت است نه امر تكليف، و اگر نه امر اهانت بودى امتناع نمودى، چنان كه در اسجدوا لآدم كرد. قال اخرج منها اى من الجنة، مدموماً اى مدموماً معيباً بأبلغ الذم و العيب. الذام و الذيم و الذم، العيب.

مدحوراً اى مطروداً مبعداً من رحمة الله، و قيل: مطروداً من السماء. لمن تبعك منهم اين لام ايدر لام قسم است، و لاملأن اين لام جواب قسم است، اى لمن تبعك منهم على دينك من اولاد آدم لاملأن جهتم منكم أجمعين يعنى من الكافرين و قرنائهم من الشياطين.

كرر الخروج فى هذه الآيات ثلاث مرات، لان الاول خروج مطلق، و الثانى خروج بصفة صغار و ذل، و الثالث بصفة طرد و ذم شديد. قال سعيد بن المسيب: ابليس ابو الشياطين، و هم ذكور و اناث، يتوالدون و لا يموتون، و الجان ابو الجن، و هم ذكور و اناث، يتوالدون و يموتون، و الملائكة ليسوا بذكور و لا اناث، و لا يتوالدون و لا يموتون.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: و لقد خلقناكم ثم صورناكم الاية خداوند حكيم، جبار نام دار عظيم، كردگار رهى دار عليم، جل جلاله و عظم شأنه، منت مى نهد بر فرزند آدم، و نيك خدايى و نيك عهدى خود در ياد ايشان مى دهد. ميگويد: شما را من آفريدم، و چهرههاى زيباتان من نگاشتم. قد و بالاتان من كشيدم. دو چشم بينا و دو گوش شنوا و زبان گوياتان من دادم. و من آن خداوندم كه از نيست هست كنم، وز نبود بود آرم، وز آغاز نوسازم. نگارنده رويها منم. آراينده همه نيكوئيها منم. جفت سازنده هر چيز با يار منم.

كننده هر هست چنان كه سزاوار منم. آسمان و زمين و جمادات آفريدم اظهار قدرت را، ملائكة و شياطين و جن آفريدم اظهار هيبت را. آدم و آدميان را آفريدم اظهار مغفرت و رحمت را. هفتصد هزار سال جبرئيل و ميكائيل و اسرافيل و كروبيان و حاقين و صاقين گرد كعبه جبروت طواف كردند، و سبوح قدوس گفتند. هرگز بنام ودودى و مهربانى و دوستى ما راه نبردند، و خود نشناختند. هرگز زهره نداشتند كه دعوى دوستى ما كنند، ما خود دعوى دوستى خاكيان كرديم كه: نحن اولياءكم، يحبهم. چندين نام خود از دوستى و مهربانى بر ايشان مشتق كرديم كه: هو الغفور الودود الرؤف الرحيم. فريشتگان را همه قهارى و جبارى نموديم، در حجب هيبتشان بداشتيم. خاكيان را همه رءوفى و رحيمى نموديم، بر بساط انبساطشان بداشتيم. در ميان فريشتگان جبرئيل مقدم و محترم بود، و بتخاصيص قربت مخصوص بود، و نامش خادم الرحمن بود. پيوسته بر بساط عدل بنعت هيبت ايستاده بود. هرگز بساط فضل و انبساط نديده بود. تا آدم صفى (ع) نيامد فراق و وصال و رد و قبول نبود. حديث دل و دلارام و دوستى نبود. اين عجائب و ذخائر همه در جريده عشق است، و جز دل آدم صدف در عشق نبود. ديگران همه از راه خلق آمدند. او از

راه عشق آمد: يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ. از آدم تسبیح و تقدیس بیش نبود. کار ایشان يك رنگ بود. عجائب خدمت و آداب صحبت و ذخائر مودت و لطائف محبت بآدم پیدا گشت، که بوقلمون تقدیر بود.  
این رسم قلندری و آئین قمار در شهر تو آوردی ای زیبا یار!

ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَرِيضَتًا مِمَّا كَانُوا يَعْبُدُونَ. سرش آنست که فریشتگان بچشم تعظیم در آن عبادت بی‌فترت خود می‌نگرستند، و تسبیح و تقدیس خویش را وزنی تمام مینهادند، و لهذا قالوا: وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ.

جلال احدیت و جناب جبروت عزت استغناء لم یزل با ایشان نمود از طاعت همه مطیعان و عبادت همه آسمانیان، گفت: روید، و آدم را سجود کنید، و آن سجود خود را بحضرت عزت ما بس وزنی منهدید. هنوز رقم وجود بر موجودات نکشیده بودیم، که جمال ما شاهد جلال ما بود ما خود بخود خود را بسنده بودیم. امروز که خلق آفریدیم، همان عزیزیم که بودیم. از ایمان و طاعت حدثان جلال لم یزل را پیوندی می‌درنباید:  
و لوجهها من وجهها قمر و لعینها من عینها کل.

لطیفه دیگر شنو از اسرار وَ لَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ: آدمی جسم است و جان، و آنچه ورا جسم و جان است، از آن عبارت نتوان:

مکن در جسم و جان منزل، که این دونست و آن والا قدم زین هر دو بیرون نه، مه اینجا باش و مه آنجا

جسم را گفت: وَ لَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ. جان را گفت: ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ. همانست که جای دیگر گفت: وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ. باز گفت: ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ. و بدان که این خانهای خلایق از هفتاد هزار پرده برآورده‌اند، پرده‌های نور و ظلمت، و خبر بدان ناطق است: «ان لله تعالی سبعین الف حجاب من نور و ظلمة». هر چه نور است، تخم کلمه طیبه است، و هر چه ظلمت تخم کلمه خبیثه، و آن گه همه بخاک بیوشیده، و خاک پرده همه گشته. گویی درین جمله خزینه اسرار کیست؟ و آن در مکنون تعبیه دربار کیست؟

با هر جانی بغمزه رازی داری بر شارع هر دلی جوازی داری!

در دور آدم صفی آفتاب عزت دین از برج شرف خود بتافت. هر کسی بنقد خویش بینا شد. آدم محک بود، «وَ عَصَى آدَمُ» سیاهی محک بود، هر کسی نقد خویش بر محک زد، تا نقدهاشان بیان افتاد که چیست. ملا اعلی بنقد پندار وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ بینا شدند.

ابلیس مهجور بنقد «أَنَا خَيْرٌ» بینا شد. آنجا خاری بود محقق، و گلی بود مزور، گل بکند و بینداخت، و خار بماند در دیده پنداشت:

گلها که من از باغ وصال چیدم درها که من از نوش لبت دزدیدم  
آن گل همه خار گشت در جان رهی وان در همه از دیده فرو باریدم

آن مهجور مطرود هفتصد هزار سال مهمان پندار بود. با خود درست کرده که در معدن او زر است، و خود کبریت احمر است! چون نقد خویش بر محک صفوت آدم زد، نقدش قلب آمد. در معدن خود نطف و قیر دید، و بجای زر سیج سیاه دید:

در دیده رهی ز تو خیالی بنگاشت      بر دیدن آن خیال عمری بگذاشت  
چون طلعت خورشید عیان سر برداشت      در دیده هوس بماند و در سر پنداشت

گفته‌اند که: ابلیس به پنج چیز مستوجب لعنت و مهجور درگاه بی‌نیازی شد، و آدم بعکس آن به پنج چیز کرامت حق یافت و نور هدی و قبول توبه. یکی از آن آنست که ابلیس «لم یقر بالذنب»، بگناه خویش معترف نشد. کبر وی او را فرا اعتراف نگذاشت، و آدم بصفت عجز باز آمد، و بگناه خویش مقرر آمد. دیگر «لم یندم علیه»، ابلیس از کرده پشیمان نگشت، و عذر نخواست، و آدم از کرده خود پشیمان شد، و عذر خواست، و تضرع کرد. سوم «لم یلم نفسه»، ابلیس در آن نافرمانی با خود نیفتاد، و ملامت نفس خود نکرد، و آدم روی با خود کرد، و خود را در آن ذلت ملامت کرد. چهارم «لم یری التوبة علی نفسه واجبا». ابلیس توبه بر خود واجب ندید. از آن عذر نخواست، و تضرع نکرد، و آدم دانست که توبه کلید سعادتست، و شفیع مغفرت، بر خود واجب دید، بشتافت، و تا روی قبول ندید باز نگردید. پنجم آنست که: «قنط من رحمة الله»، از رحمت خدا نومید شد ابلیس. ندانست آن بدبخت که نومیدی از لئیمان باشد، و رب العزة لئیم نیست، و چنان که نومیدی نیست، ایمنی هم نیست، که ایمنی از عاجزان باشد، و الله عاجز نیست. پس چون نومید شد آن شقی در توبه بوی فرو بسته شد، و آدم نومید نگشت. دل در رحمت و مغفرت بست. بر درگاه بی‌نیازی میزاید و می‌نالید، تا برحمت و مغفرت رسید.

پیر طریقت گفت: میدان راه دوستی افراد است. آشنده شراب دوستی از دیدار بر میعاد است. برسد هر که صادق روی به آنچه مراد است.

### ۳ النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ اى آدم! آرام گیر و بنشین تو و جفت تو در بهشت فکلا من حیث شئتما و میخورید هر دو از هر جایی که خواهید وَ لَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ وَ نَزِيدُكَ اى این يك درخت مگردید فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ (۱۹) که آن گه از ستمکاران بید بر خود.

فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ در دل داد ایشان را دیو و بایست گشت در ایشان و بر ایستاد کرد بر اندیشه ایشان لِيُبْدِيَ لَهُمَا تا ایشان را بآن روز آورد که پیدا کرد ایشان را ما وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوَاتِهِمَا آنچه پوشیده بود از عورت‌های ایشان وَ قَالَ وَ كَفَت ابلیس ایشان را هر دو ما نَهَاكُمْ رَبُّكُمْ باز نزد خداوند شما عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةَ از خوردن این درخت اِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَائِكَةً مگر که تا شما دو فریشته نبید که مرگی نچشید اَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ (۲۰) و ایدر جاوید نبید.

وَ قَاسَمَهُمَا وَ سوگند خورد ایشان را هر دو اِنِّي لَكُمْ مِنَ النَّاصِحِينَ (۲۱) که من شما را از نیک خواهانم. فَدَاَهُمَا بِغُرُورٍ فرو هشت ایشان را از بالای بهشت در زمین بفریب فلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ چون بچشیدند از درخت بَدَتْ لَهُمَا سَوَاتُهُمَا پدید آمد ایشان را عورت‌های ایشان وَ طَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ و در ایستادند و بر هم

می‌نهادند بر عورت خویش از برگ درخت بهشت و نادانها رُبُّهُمَا باز خواند الله ایشان را: أَلَمْ أَنهَكُمَا نَهَ شِمَا رَا بَاَز زَمَد عَن تَلَكُمَا الشَّجَرَةَ اَز اَن يَك دَرخَت وَ اَقُلُّ لَكُمَا وَ كَفَتُم شِمَا رَا اِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُّبِينٌ (۲۲) كه ديو شما را دشمنی است آشكارا؟!

قالا گفتند هر دو آدم و حوا: رَبَّنَا خَدَاوَنَد مَا! ظَلَمْنَا اَنْفُسَنَا سَتَم كَرَدِيم بَر خُود وَ اِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَ اِگر نيامرزی ما را وَ تَرَحَّمْنَا وَ بَنه بخشایی بر ما لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ (۲۳) ناچاره از زیان کاران بیم.

قال اهبطوا الله گفت فرو روید از آسمان بَعْضُكُمْ لِيَعُضَّ عَدُوًّا يَكْدِيْگَر رَا دَشْمَن وَ لَكُم فِي الْاَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَ شِمَا رَا دَر زَمِين اَرَامشگاهی و روزگار گذاشتی وَ مَتَاعٌ اِلَى حِيْن (۳۴) و برخورداری تا روز رستاخیز.

قال فِيهَا تَحِيُّوْنَ كَفَت دَر زَمِين زَنده می‌بید وَ فِيهَا تَمُوتُوْنَ وَ دَر زَمِين می‌میرید وَ مِنْهَا تُخْرَجُوْنَ (۲۵) و شما را از زمین بیرون آرند.

يا بَنِي اَدَمَ اَي فَرزندان اَدَم! قَدْ اَنْزَلْنَا عَلَيْكُم لِبَاسًا بَر شِمَا فَرُو فَرستادیم پوشیدنی يُواري سَوَاتِكُمْ كه پوشیده دارد عورت‌های شما وَ ريشًا وَ جامه‌ای كه آسای هر كس بآن بدانند وَ لِبَاسُ التَّقْوَى ذَلِكْ خَيْرٌ وَ لباس پرهیز از همه لباسها به، ذَلِكْ مِنْ اَيَاتِ اللّهِ اَيْن از نشانه‌های نيك خدایي خدا است، لَعَلَّهُمْ يَدَّكُرُونَ (۲۶) تا مگر دریاوند خدایی وی و پند پذیرند از وی.

يا بَنِي اَدَمَ اَي فَرزندان اَدَم! لا يَقْنَبَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ شِمَا رَا فَنَنه مكناد ديو، وَ تَباهي ميفكناد كَمَا اُخْرَجَ اَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ چنان كه پدر و مادر شما را بيرون آورد از بهشت يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا می‌برکشید بر سر ایشان جامه ایشان لِيُرِيَهُمَا سَوَاتِهِمَا تا ایشان نمايد عورت‌های ایشان اِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَ قَبِيلُهُ ديو می‌بيند شما را، او و گروه او مِنْ حَيْثُ لا تَرَوْنَهُمْ از آن جای كه نمی‌بينید شما او را و جوگ او را اِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ ما شياطين را كَرَدِيم اَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ (۲۷) هام كاران و ياران و دوستان ایشان كه نمی‌گروند.

وَ اِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً وَ چُون بدی كنند قالوا وَ جَدْنَا عَلَيْهَا اَبَاءَنَا گویند كه پدران خود را برین يافْتيم وَ اللّهُ اَمَرْنَا بِهَا وَ اللّهُ ما را برین فرمود قُلْ اِنَّ اللّهُ لا يَأْمُرُ بِالْفَحِشَاءِ گوی اللّهُ بهيچ زشت و ناپسند نفرمايد ا تَقُولُونَ عَلَي اللّهِ ما لا تَعْلَمُونَ (۲۸) چیزی می‌گوئيد بر اللّهُ كه ندانيد؟!

### النوبة الثانية

قوله تعالى: وَ يا اَدَمُ اسْكُنْ اى: وَ قَلْنَا لَه بَعْد اِخْرَاجِ اِبْلِيسَ مِنَ الْجَنَّةِ: يا اَدَمُ اسْكُنْ اَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ اى اتخذاها مسكنا تسكنان فيه. پس از آنكه ابلیس نافرمانی كرد، و او را از بهشت بیرون کردند، با آدم (ع) این خطاب رفت كه: يا اَدَمُ اسْكُنْ اَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ. اى آدم! در جنة الخلد آرام گیر تو و جفت تو حوا، و آن را مسكن خویش سازید. سکون ضد، حرکت است، و ساکن منزل اگر چه حرکت کند، او را ساکن گویند، كه سکون بر حرکت غلبه دارد در بیشترین اوقات شبانروز. و این بهشت كه آدم را فرمودند تا در آن نشیند جنة الخلد است، كه رب العزة مؤمنان را آفریده، و ایشان را وعده داده كه در آن شوند، و ذلك فی قوله: قُلْ ا ذَلِكْ خَيْرٌ اَمْ جَنَّةُ الْخُلْدِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ؟ مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ، تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي تُورَثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا. قومی از اهل بدعت گفتند: آن بهشتی بود در آسمان كه آدم و حوا را بود علی الخصوص، نه آن جنة الخلد كه مؤمنان را وعده داده‌اند، و قومی گفتند: در زمین بود آن بهشت، و این هر دو قول باطلست، و قول درست آنست كه اول گفتیم.



فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا مَتَى شِئْتُمَا، وَ أَيْنَ شِئْتُمَا وَ كَيْفَ شِئْتُمَا. وَ لَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ يَقَالُ: قَرَبَ الشَّيْءِ، لِأَزْمِ، وَ قَرَبْتَهُ مَتَعَدًّا، وَ الشَّجَرَةُ هِيَ شَجَرَةُ الْعِلْمِ، مِنْ أَكَلِ مِنْهَا عِلْمُ الْخَيْرِ وَ الشَّرِّ، وَ قِيلَ: شَجَرَةُ الْخُلْدِ الَّتِي تَأْكُلُ مِنْهَا الْمَلَائِكَةُ، وَ قِيلَ: شَجَرَةٌ مِنْ أَكَلِ مِنْهَا أَحَدٌ، وَ لَا يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ فِي الْجَنَّةِ حَدَثٌ. وَ عَنِ أَهْلِ الْكُتَابِ أَنَّهَا شَجَرَةُ الْحَنْظَلِ، أَيْ لَيْسَتْ دَلَا عَلَى مَرَارَةِ أَحْوَالِ الدُّنْيَا، وَ قِيلَ: هِيَ الْكُرْمُ. قَالَ سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيْبِ: وَ اللَّهُ مَا أَكَلَ مِنْهَا وَ هُوَ يَعْقِلُ، وَ لَكِنْ حَوَا عَصَرَتِ الْكُرْمَ فَسَقَتْهُ حَتَّى سَكَرَ، ثُمَّ قَادَتْهُ.

فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ مَوْضِعَهُ مِنَ الْأَعْرَابِ نَصَبَ عَلَى الْجَوَابِ، وَ قِيلَ جَزَمَ عَلَى النَّهْيِ.

فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ أَيْ وَسْوَسَ إِلَيْهِمَا. قِيلَ: كَانَ وَسْوَسًا وَ الْهَامَا، وَ قِيلَ: كَانَ كَلَامًا، لِقَوْلِهِ عَقِيْبِهِ: «وَ قَالَ مَا نَهَاكُمَا»، وَ قِيلَ: أَصْلُ الْوَسْوَسَةِ الدَّعَاءُ إِلَى أَمْرٍ بِصُورَةٍ خَفِيَّةٍ كَالْخَشْخَشَةِ وَ الْهَيْبَةِ. لِيُبَيِّنَ لَهُمَا أَيْنَ لَامٌ لَامٌ عَاقِبَتِ الْغَوَيْدِ، يَعْنِي: أَنَّ عَاقِبَةَ تِلْكَ الْوَسْوَسَةِ آدَتُ إِلَى أَنْ بَدَتِ لَهُمَا سَوَاتِمَهُمَا. سَوَاءٌ نَامَى أَسْتَأْنِ مَوْضِعَ رَأْسِ عَوْرَتِ كَيْهَ بُوْشِيْدِنِ أَنْ فَرَضَ أَسْتَأْنِ، أَنْ كَيْهَ أَنْ رَأْسِ نَهَادِنْدِ هَرُ چِيْزِ رَأْسِ كَيْهَ أَدْمَى أَنْ رَأْسِ بُوْشِيْدِنِ خَوَاهِدِ أَزْ أَعْمَالِ فَوَاحِشِ. يَقَالُ: وَجَدْتُ فَلَانًا عَلَى سَوَاءَةٍ، أَيْ عَلَى فَاحِشَةٍ، وَ قَابِيْلٌ كَقَوْلِهِ بَرَادِرُ خُوَيْشِ رَأْسِ: «سَوَاءَةُ أَخِي». جِيْفَهُ هَابِيْلُ رَأْسِ سَوَاءَةٍ خَوَانِدِ أَزْ بَهْرِ أَنْكَيْهَ نَمِيْخَوَاسْتِ كَيْهَ أَوْ رَأْسِ كَشْتَهَ بِيْنِنْدِ، كَيْهَ دَرُ ظَهْرٍ أَوْ سَوَاءَةٍ فَعْلٌ قَابِيْلٌ مِيْ بِيْدَا شُدِ. قَتَادَةُ كَقَوْلِهِ: هَمَا كَانَا لَا يَرِيَانِ سَوَاتِمَهُمَا قَبْلَ الْمَعْصِيَةِ، وَ قِيلَ: لَمْ يَكُنْ يَرِي كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا عَوْرَةَ صَاحِبِهِ قَبْلَ الْمَعْصِيَةِ، فَلَمَّا عَصَا بَدَتِ عَوْرَاتِهِمَا.

وَ قَالَ مَا نَهَاكُمَا أَيْنَ قَالَ تَفْسِيْرُ وَسْوَسَهُ أَسْتَأْنِ، عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ يَعْنِي عَنْ أَكْلِهَا، إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَئِنَّ يَعْنِي: أَنْ لَا تَكُونَا مَلَكَئِنَّ لَا تَمُوتَانِ كَمَا لَا تَمُوتُ الْمَلَائِكَةُ، وَ قِيلَ: أَنْ لَا تَكُونَا مَلَكَئِنَّ بِكَسْرِ اللَّامِ مِنَ الْمَلِكِ، أَخَذَ مِنْ قَوْلِهِ: هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَ مَلِكٍ لَا يَبْلَى. أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِيْنَ أَيْ الْبَاقِيْنَ الذِّيْنَ لَا يَمُوتُوْنَ.

وَ قَاسَمَهُمَا إِيَّيْ لَكُمَا لَمَنْ النَّاصِحِيْنَ أَوَّلَ كَسِيْ كَيْهَ سَوَكْنِدِ بَدْرُوْغِ خَوْرِدِ أِبْلِيسِ بُوْدِ، وَ إِشَانِ رَأْسِ فَرِيْفْتَهَ بَسُوْكَنْدِ كَرْدِ. نَدَانِسْتَهَ بُوْدِنْدِ كَيْهَ كَسِيْ بَاشَدِ كَيْهَ بَهَ اللَّهُ سَوَكْنِدِ بَدْرُوْغِ خَوْرِدِ. أَزِيْنَجَا كَقَوْلِهِ أَنْ كَيْهَ: مُؤْمِنٌ رَأْسِ بِاللَّهِ تَوَانِ فَرِيْفْتِ، وَ مِنْهُ قَوْلُ بَعْضِهِمْ: مِنْ خَادَعْنَا بِاللَّهِ خَدَعْنَا بِهِ.

قَالَ النَّبِيُّ (ص): «الْمُؤْمِنُ غَرَّ كَرِيْمٌ وَ الْفَاجِرُ خَبَّ لُئِيْمٌ».

أِبْلِيسُ كَقَوْلِهِ: مَرَا بِيْشِ أَزْ شَمَا أَفْرِيْدِنْدِ، وَ أَنْ دَانِمُ كَيْهَ شَمَا نَدَانِيْدِ. نَصِيْحَتُ مِنْ بِيْذِيْرِيْدِ. وَ أَنْ كَيْهَ سَوَكْنِدِ يَادُ كَرْدِ بَهَ اللَّهُ كَيْهَ مِنْ شَمَا رَأْسِ نِيْخَوَاهِمِ. أَيْنَ دَرِخْتِ دَرِخْتِ خُلْدِ أَسْتَأْنِ. أَزِيْنِ بَخُوْرِيْدِ تَا أِيْدِرِ جَاوِيْدِ بَمَا نِيْدِ. رَبُّ الْعَالَمِيْنَ كَقَوْلِهِ: فَدَاكُمَا بِعُرُوْرٍ حَطَّهْمَا إِلَى الْمَعْصِيَةِ، وَ جَرَّاهُمَا عَلَى الْمَخَالِفَةِ، وَ زَيَّنَ لَهُمَا الْبَاطِلَ، وَ غَرَّاهُمَا بِهَذِهِ الْيَمِيْنِ. وَ مَعْنَى الْغُرُوْرِ أَظْهَارُ النَّصِيْحِ مَعَ إِطْطَالِ الشَّرِّ. فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوَاتِمُهُمَا ظَهَرَتِ عَوْرَةُ بَعْضِهِمَا لِبَعْضِ، وَ نَزَعَ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا، وَ كَانَ مِنْ نُوْرِ لَمْ يَبِيْقُ مِنْهُ عَلَيْهِمَا شَيْءٌ إِلَّا مَا فِي الْأَطْرَافِ وَ هِيَ الْأَطْفَائِرُ.

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: كَانَتْ كَسُوْتَهُمَا مِنَ النُّوْرِ، وَ قِيلَ: كَانَتْ حَلَّةً، وَ قَالَ قَتَادَةُ: كَانَ لِبَاسِ أَدَمَ وَ حَوَا ظَفْرًا كَلَهُ، فَلَمَّا وَقَعَا فِي الذَّنْبِ بَدَّلَ بِهَذَا الْجِلْدِ، وَ أَبْقِيَتْ مِنْهُ بَقِيَّةٌ فِي أَنْفُسِهِمَا، لِيَتَذَكَّرَا بِذَلِكَ أَوَّلَ حَالِهِمَا.

رَوَى أَبِي بِنِ كَعْبِ عَنِ النَّبِيِّ (ص)، قَالَ: «أَنَّ أَدَمَ كَانَ رَجُلًا طَوَالًا، كَأَنَّهُ نَخْلَةٌ سَحُوقٌ كَثِيْرٌ شَعْرُ الرَّأْسِ، فَلَمَّا وَقَعَا فِيْمَا وَقَعَ مِنَ الْخَطِيئَةِ بَدَتِ لَهُ سَوَاتِمُهُ، وَ كَانَ لَا يَرَاهَا قَبْلَ ذَلِكَ، فَانْطَلَقَ هَارِبًا فِي الْجَنَّةِ، فَتَعَلَّقَتْ بِهِ شَجَرَةٌ مِنْ شَجَرِ الْجَنَّةِ. قِيلَ: هِيَ شَجَرَةُ الْعَنَابِ، وَ قِيلَ: شَجَرَةُ التِّيْنِ، فَحَبَسَتْهُ بِشَعْرِهِ، فَقَالَ لَهَا: أَرْسَلِيْنِي. فَقَالَتْ: لَسْتُ بِمَرْسَلَتِكَ، فَنَادَاهُ رَبُّهُ: يَا أَدَمُ! أَمْئِي تَفْرُ؟ قَالَ: رَبُّ اسْتَحْيِيْ مِنْكَ. قَالَ: يَا أَدَمُ! الْمَ يَكُنْ لَكَ بِمَا ابْتَدَأْتَ مِنَ الْجَنَّةِ مَنْدُوْحَةٌ عَنِ الشَّجَرَةِ؟! فَقَالَ: بَلَى وَ

عزتک، و لكن ما ظننت ان احدا من خلقك يحلف بك كاذبا. قال: فبعزتي لأهبطنك الى الارض، ثم لا تنال العيش الا كذا. قال: فعلم صنعة الحديد، و أمر بالحرث، فحرث، و زرع، ثم سقى، حتى اذا بلغ حصدا، ثم نقاه، ثم طحنه، ثم خبزه، ثم اكله.

وَ طَفِيقًا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا اى اقبلا يرقعان الورق و يلصقان بعضه على بعض كهيئة الثوب ليستترا به. قيل: هو و ورق التين، و قيل: و ورق الموز. «خصف» بر هم ساختن است تويهاى نعل را، و آنچه بدان ماند، و آن كس را خصاف گویند، و آن چیز را خصيف.

این آیت دلیل است که كشف عورت از عهد آدم باز قبیح است، و اظهار آن معصیت، و فى قوله: فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ رَدَّ عَلَى مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ إِذَا ذَاقَ الْخَمْرَ لَمْ يَعْصِ اللَّهَ وَ نَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنهَكُمَا عَنْ تِلْكَ الشَّجَرَةِ اى عن اكلها، وَ أَقُلْ لَكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُبِينٌ ظاهر العداوة. روى أن آدم و ابليس التقيا معا عند رب العالمين، فقيل لآدم: انك لن تلقاه بعد هذا المجلس ابدًا، و كل شيء حدثتك نفسك خلاف طاعتي فهو من امر هذا.

قالا رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا اسأنا اليها بالمعصية، وَ إِنَّ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَ تَجَاوِزْ عَنَّا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ فى العقوبة. گفته اند: روز عاشورا بود، روز آدینه که الله وى را توبه داد، و توبه وى قبول کرد.

قَالَ اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَ مَتَاعٌ شرح این آیت در سورة البقره مستوفى رفت. روى عن السدى، قال: اخرج آدم من الجنة و معه حجر فى يده اليمنى، و ورق فى الكف الأخرى، فبث الورق فى الهند، فمنه ما ترون من الطيب، و أما الحجر فكان ياقوتة بيضاء، يستضيء بها، فلما بنى ابراهيم البيت، فبلغ موضع الحجر، طلب حجرا ليضعه هناك، فجاءه جبرئيل بالحجر من الهند الذى اخرج به آدم من الجنة، فوضعه.

و عن ابى بريدة، قال: لما خلق الله آدم و جرت الروح فيه عطس، فقال: الحمد لله. فقال الله تعالى: رحمك ربك يا آدم! سبقت رحمتى غضبى. من ربك؟ قال: انت.

قال: من تعبد؟ قال: اياك. فدعى بالحجر، فمسح يده على الحجر كالبيعة.

و روى: ان آدم لما هبط بارض الهند، بكى على الجنة مائتى سنة حتى جرى من عينه اليمنى مثل دجلة، و من عينه اليسرى مثل فرات، فخلق الله ممًا سال من عينه اليمنى الطير و السباع، و ممًا سال من عينه اليسرى الدر و الياقوت و الأنجوج و هو العود، و عن ابن عمر، قال: قال رسول الله (ص): دخل ابليس العراق، ففضى منها حاجته، ثم دخل الشام فطردوه، ثم دخل مصر فباض فيها و فرّخ و بسط عبقریه.

قَالَ فِيهَا تَحْيَوْنَ وَ فِيهَا تَمُوتُونَ يعنى: فى الارض عند منتهى آجالكم، وَ مِنْهَا تُخْرِجُونَ فى القيامة للبعث و الحساب، همانست که جای دیگر گفت: مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى. و عن وهب بن منبه، قال: اوحى الله تعالى الى آدم بعد ما تاب: يا آدم! انى اجمع لك العلم كله فى اربعة كلمات، واحدة لى، و واحدة لك، و واحدة فيما بينى و بينك، و واحدة فيما بينك و بين الناس. فأما التي لى فتعبدنى لا تشرك بى شيئا، و أما التي لك فأجزيك بعملك احوج ما تكون اليه، و أما التي فيما بينى و بينك، فمنك الدعاء و منى الاجابة، و أما التي بينك و بين الناس، فأن ترضى لهم ما ترضى لنفسك. فقال آدم: يا رب! شغلت بطلب الرزق و المعيشة عن التسبيح و العبادة، و لست اعرف ساعات التسبيح من ايام الدنيا. فأهبط الله تعالى ديكا و أسمعه اصوات الملائكة بالتسبيح، فهو اول داجن اتخذه آدم من الخلق. فكان الديك اذا سمع التسبيح من السماء سبّح فى الارض فسبّح آدم بتسبيحه.

و روى أن الله تعالى اوحى الى آدم (ع) لما اراد أن يهبطه الى الارض: يا آدم! انى انزلك و ذريتك دارا مبنية على اربع قواعد: اما الاولى فانى اقطع ما تصلون، و الثانية افرق ما تجمعون، و الثالثة اخرب ما تبون، و الرابعة اميت ما تلدون، و لذلك قيل:

لدوا للموت و ابنوا للخراب فلكم يصير الى التراب.

يا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا چون برهنگی آدم و حوا رفت، و اضطرار ايشان بلباس و ستره، منت نهاد بر ايشان در آفرينش لباس ايشان، گفتم: يا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يعنى: خلقنا، لقوله: وَ أَنْزَلْ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ اى خلق، و قيل: أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يعنى الماء الذى هو السبب لكل ملبوس انزله من السماء فأسكنه الارض، فنبت به القطن و الكتان و غيره مما يكون لباسا للخلق من الثياب، و تعيش به الدواب و الانعام، فيخرج بذلك اوبارها و اشعارها و اصوافها، فالماء حياة الأبدان، و الدين حياة القلوب، و ذلك كله من السماء، و قيل: اصل كل نبات فى الارض انزل مع آدم من الجنة، و قيل: أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا اى الهمناكم كيفيت صنعته، ميگويد: شما را الهام داديم و درآموختيم جامه بافتن، و ساز آن راست كردن، و عورت بآن پوشيدن.

و اول كسى كه جامه بافت آدم بود: چون از آسمان بزمين آمد از برهنگی بناليد. جبرئيل آمد، و او را فرمود تا يكى نر ميش را بگشت، و آن را پوست كند، و پشم آن برچيد، و به حوا داد تا برشت، و آدم از آن جامه صوف بافت بتعليم جبرئيل. از اينجا گفتم مصطفى (ص): «اول من سبح آدم، و كان جبرئيل معلمه، و آدم تلميذه ثلاثة ايام». روى ابو امامة قال، قال رسول الله (ص): «عليكم بلباس الصوف تعرفون به فى الآخرة، فان النظر فى الصوف يورث فى القلب التفكير، و التفكير يورث الحكمة، و الحكمة تجرى فى الجوف مجرى الدم، فمن كثر تفكره قلّ طعمه، و كلّ لسانه، و من قلّ تفكره كثر طعمه، و عظم بدنه، و قسا قلبه، و القلب القاسى بعيد من الله، بعيد من الجنة، قريب من النار».

و عن جابر، قال: جاء رجل الى النبي (ص) فقال: يا رسول الله!

ما تقول فى حرفتى؟ فقال: رسول الله (ص): «حرفتك حرفة ابينا آدم، و ان الله يحب حرفتك، و ان حرفتك يحتاج اليها الاحياء و الاموات، فمن انف منكم فقد انف من آدم، و من آذاكم فقد آذى آدم».

قوله تعالى: وَ رِيشًا ريش جامه اى باشد كه هر قومى را زى ايشان بود، تا از ديگران پيدا شوند، چون طيبالس اصحاب آن را، و قلانس اصحاب آن را، و اقبية اصحاب آن را، و اقبية اصحاب آن را. ابن عباس گفت و مجاهد: الريش هو المال، يقال تَرِيشُ الرجل اذا تَمَوَّلَ ابن زيد گفتم: ما يتجملون به من الثياب الحسنة، و قيل: هو الاثاث، و ما ظهر من المتاع و الثياب و الفرش. و در شواذ خوانده اند: «و ريشا»، فقيل: هو جمع ريش كقح و قداح و ذئب و ذئاب، و قيل: الريش اسم للمال و ما فيه الجمال، و الرياش الخصب و السعة فى المعاش.

وَ لِبَاسُ التَّقْوَى ذَلِكَ خَيْرٌ يعنى الحياء. شرم را لباس التقوى خوانند از بهر آنكه تا شرم بجای است تقوى بجا است و تا تقوى بجا است ايمان بجا است:

اما و الله ما فى الدين خير و لا الدنيا اذا ذهب الحياء

يعيش المرء ما استحيا بخير و يبقى العود ما بقى للحاء.



و قيل: لباس التقوى هو التشمير في الثواب. در خبر است كه مصطفى (ص) عم زاده خویش را گفت ربيعه بن الحارث بن عبد المطالب: «نعم الفتى ربيعه لو قصر من شعره و شمّر من ثوبه»!  
و عبد الله عمر پسر خود را گفت: شمّر ذلك فانه انقى لثوبك و اتقى لربك. و قيل: لباس التقوى العمل الصالح و العفة و الورع، اى العمل الصالح و العفة و الورع خير من الثياب و المال، و قيل: هو السلاح و آلة الحرب، و قيل: هو السمّ الحسن في الدنيا.

قال الحسن في قوله؟ «ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ»: الورع و السمّ الحسن من آيات الله على المؤمن. يعنى: من علامات الخير التي البس الله المؤمن في الدنيا. و قال ابن عباس في هذه الاية: أما اللباس فهو الثياب، و أما الرياش فهو المتاع و المال، و أما التقوى فالعفاف.

ان التقى العفيف لا تبدو له عورة و ان كان عاريا من الثياب، و ان الفاجر بادی العورة و ان كان كاسيا من الثياب، و ان فجوره يبدي عورته للناس، لا تزال تطلع منه على شر، و به  
قال النبي (ص): «و الذى نفس محمد بيده ما عمل احد قط سوءا الا لبسه الله رداء عمله علانية، ان خيرا فخير و ان شرا فشر». ثم تلا هذه الآية: وَ لِبَاسُ التَّقْوَى ذَلِكَ خَيْرٌ، و قال وهب بن منبه: الايمان عريان، و لباسه التقوى، و زينته الحياء، و ماله العفة، و ثمرته العمل الصالح.

اما سبب نزول اين آيت آن بود كه مشركان عرب از ثقيف و بنى عامر بن صعصعه و خزاعه و بنى مدلج و جماعتى آن بودند كه برهنه طواف خانه مى كردند، مردان بهمه وقت و زنان بشب، و آن برهنگی و جامه برکندن عبادتى مى شناختند و ميگفتند: جامه اى كه در آن معصيت ميكنيم نه روا باشد كه بآن طواف خانه كعبه كنند، و رب العالمين اين آيت فرستاد، و ايشان را از آن باز زد، يعنى كه عورت پوشيدن و پرهيزكارى كردن و سمت نيكو داشتن به است شما را از اين جامه برکندن و برهنه گشتن. نافع و ابن عامر و كسايب «وَ لِبَاسُ» بنصب خوانند معطوف بر «ريشا». باقى برفع خوانند بر ابتدا، و خبره ذَلِكَ خَيْرٌ. ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ قال بعضهم اى من فرائضه التي اوجبها بآياته، يريد ستر العورة. لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ اى يتعظون.

يا بَنِي آدَمَ لَا يَفْنِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ اين فتنه ايدر فضيحت است، يعنى: لا يفضحكنكم. اصل فتنه آزمايش است و بر رسيدن، و آنچه نهان است در چيزى بيرون آوردن، چنان كه باتش نقره گذارند تا آنچه در آن است بيرون آيد، كما أُخْرَجَ أَبُويَكُمُ مِنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا. اين ينزع تفسير اخراج است، چنان كه آنجا گفت: لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ ثُلُوفُونَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ. اين القاء تفسير اتحاد است.

لِيُرِيَهُمَا سَوَاتِمَهُمَا اين دليل است كه ايشان عورتهای يكدیگر ندیده بودند. عائشه گفت: ما رايت سواة رسول الله (ص) قط.

إِنَّهُ بِرَأْسِهِمْ هُوَ وَ قَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ يَبْلُغُونَكُمْ مِنْ حَيْثُ لَا تَبْلُغُونَهُمْ.

و يأتونكم من حيث لا تأتونهم. و فى الخبر: ان الشيطان يجرى من ابن آدم مجرى الدم.

ان الشيطان يحضر ابن آدم على كل احيانه. و عن مجاهد، قال: يقول ابليس: نحن نرى و لا نرى، و نخرج من تحت الثرى، و يعود شيخنا فتى. قال مالك بن دينار: ان عدوا يراك و لا تراه لشديد المؤنة الا من عصمه الله. و قال ذو

النون: ان كان هو يراك من حيث لا تراه، فان الله يراه من حيث لا يرى الله، فاستعن بالله عليه، فان كيد الشيطان كان ضعيفا.

وَ قَبِيلُهُ يَعْنِي: و جنوده، من قوله تعالى: وَ جُنُودُ إِبْلِيسَ، و قيل: خيله و رجليه، من قوله تعالى: بِخَيْلِكَ وَ رَجَلِكَ، و قيل: ذريته، من قوله تعالى: أ فَتَنَّاخُذُونَهُ وَ ذُرِّيَّتَهُ؟

مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ لَا تَرَوْنَ اجسادهم، و لا تعلمون مكانهم، لان اجسامهم رقيقة، و في ابصارنا ضعف عن ادراك الرقيق اللطيف. و عن محمد بن اسحاق، قال: بلغني ان ابليس تزوج الحية التي دخل في جوفها حين كلم آدم بعد ما اخرج الجنة، فمنها ذريته.

إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ سُلْطَانَهُمْ عَلَيْهِمْ لِيُزِيدُوا فِي غَيْبِهِمْ. ميگويد: ما شياطين را مسلط كرديم بر كافران، تا در براهی و كفرشان بيفزايند.

همانست كه جای ديگر گفت: أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تُوْزَعُهُمْ أَزْوَاجًا: تحملهم على المعاصي حملا شديدا، اما المؤمن فلا يقبل قولهم و لا يجيب دعوتهم.

وَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً فَاحِشَةً كَشَفَ عورت است در طواف، و گفته‌اند: تحريم بحيره و سائبه و وصيله است، و گفته‌اند: عام است در همه معاصي، و درين آيت اضمار است، يعنى: و اذا فعلوا فاحشة عبادة فنهوا عنها، قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا ميگويد: چون كاری زشت كنند، و آن را از خود عبادتي شناسند، و ايشان را از آن نهی كنند، جواب دهند و گویند: وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا، ما پدران و اسلاف خود را برين يافتيم. چون ايشان را گویند: پدران شما اين از كجا گرفتند؟ و از كجا برساختند؟

جواب دهند كه: اللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا. رب العالمين گفت: يا محمد! بگو: إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ. الله بهيچ زشت و ناپسند نفرمايد. «فحشاء» و «فاحشه» آن زشتهاست از فعل و از قول كه مروت را خراب كند، و مرد را بد نام كند، و ازينجاست كه بخیل را فاحش خواند، از بهر آنكه بخل بهر زبان و در هر كيش و بنزديك هر قوم نكوهيده است و بخیل بدنام. و در خبر است از مصطفى (ص): «ان الله يبيغض الفاحش المتفحش البذي». الله زشت دارد هر بخیل بدگوی از شرم تهی.

و در خبرست كه مردی بار خواست بدر حجره عائشه مادر مؤمنان. رسول خدا (ص) سه بار گفت: بد مرد كه اوست. آن گه گفت كه: وی را بار ده. چون بار داد، وی را بنواخت، و با وی سخنان خوش گفت. چون بيرون شد عائشه گفت: يا رسول الله! اين مرد را آن گفتي كه گفتي، و چون درآمد با وی چنان كردی! جواب داد رسول خدا (ص): «ان ابغض الناس الى الله من يكرم اتقاء فحشه».

بترينه مردم، بنزديك الله آن كس است كه مردمان او را نيكو دارند از بيم فحش زبان وی.

و بدان كه «فاحشه» در قرآن بر چهار وجه آيد: یکی بمعنی زنا است، چنان كه در سورة النساء گفت: وَ اللَّاتِي يَأْتِينَ الْفَاحِشَةَ، يعنى الزنا. همانست كه درين سورة اعراف گفت: قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ بِبَيْكِ قول اين فواحش زنا است، يعنى: حرم الزنا في السر و العلانية، و در سورة الاحزاب گفت: مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ يعنى الزنا. وجه دوم فاحشه نشوز است زنان را، چنان كه در سورة النساء گفت: وَ لَا تَعْضَلُوهُنَّ لِتَذْهَبُوا بِبَعْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ يعنى العصيان، و هو النشوز البين من المرأة على زوجها، در سورة الطلاق

گفت: وَ لَا يَخْرُجْنَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مَبِينَةٍ. وجه سوم آنست که در حق قوم لوط گفت در عنکبوت: إِنَّكُمْ لَأَتْثُونَ الْفَاحِشَةَ یعنی اتیان الرجال فی ادبارهم، و نظیر این در سوره النمل است و درین سوره اعنی سوره الاعراف. چهارم فاحشه معصیت است در شرکت، چنان که رب العزة گفت: وَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً يَعْنِي مَا حَرَّمَ أَهْلُ الْجَاهِلِيَّةِ عَلَى أَنْفُسِهِمْ فِي الشَّرْكِ، قَالُوا وَ جَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَ اللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ يَعْنِي بِالْمَعَاصِي وَ هُوَ تَحْرِيمُ الْحَرْثِ وَ الْإِنْعَامِ وَ غَيْرِ ذَلِكَ. أَ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ؟ استفهام انکار يتضمن نهيا.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: وَ يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ آدَمَ را چهار نام است: آدم و خلیفت و بشر و انسان. آدم نام کردند او را که از ادیم زمین آفریده‌اند، و از هر بقعتی کشیده، چنان که گفت جل جلاله: مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ أَيْ سَلْتِ مِنْ كُلِّ بَقْعَةٍ طَيِّبَةٍ وَ سَبْخَةٍ سَهْلٍ وَ وَعْرٍ.

در خاک آدم هم شور بود و هم خوش، هم درشت بود و هم نرم. لا جرم طباع فرزندان مختلف آمد.

در ایشان هم خوشخوی است و هم بد خوی، هم گشاده هم گرفته، هم سخی هم بخیل، هم سازگار هم بدساز، هم سیاه هم سفید.

جای دیگر گفت: «مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ» فخار گلی خشک باشد که وی را آواز و پرخوان بود، یعنی که آدمی با شغب است. در سر آشوب و شور دارد، و در بند گفت و گوی باشد. جای دیگر گفت: «مِنْ طِينٍ لَازِبٍ» از گلی دوسنده، بهر چیز در آویزد، و با هر کس در آمیزد. جای دیگر گفت: مِنْ حَمِيمٍ مَسْنُونٍ از گلی سیاه تیره. عرفه قدره لئلا یعدو طوره. اصل وی با وی نمود، تا اگر کرامتی بیند نه از خود بیند، و داند که شرف در تربیت است نه در تربت. از تربت چه خاست؟ ظلومی و جهولی و سیاست: وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ.

از تربیت چه آمد؟ کرامت هدایت و قبول توبه و نواخت: إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ. نتیجه تربت است که گفت: خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَجَلٍ. ثمره تربیت است که گفت: يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ.

محمود در سرای ایاز شد. آن مال و نعمت و زر و سیم و جواهر و دیبایهای رنگارنگ دید. از آن خلعتها که محمود او را داده و بخشیده، بگوشه‌ای نگه کرد قبا یکی دید کهنه و پاره پاره بر هم بسته از میخی در آویخته. محمود گفت: این یکی باری چیست؟ ایاز جواب داد که: این یکی منم بدین بیچارگی و بدین خواری، و آن همه جمال و آرایش و آن عز و ناز همه تویی. درین نگرم عجز خود بینم. قدر خود بدانم. در آن نگرم ترا بینم، و از تو دانم، بنارم و سر بیفرارم:

جز خداوند مفرمای که خوانند مرا سزد این نام کسی را که غلام تو بود

در خبر است که کالبد آدم از گل ساخته چهل سال میان مکه و طائف نهاده بود.

و ابلیس هر بار که بوی برگذشتی، گفتی: لأمر ما خلقت؟ و رب العزة با فریشتگان میگفت: اذا نفخت فيه من روحي فاسجدوا له. پس چون روح بسر وی درآمد، چشم باز کرد تن خود را همه گل دید. حکمت درین آن بود تا اصل خود داند، و نفس خود را شناسد، و بخود فریفته نگردد. لطایفی که بیند از حق بیند، پس چون روح بسینه وی رسید تاریکی دید. قومی گفتند: تاریکی زلت بود. قومی گفتند: تاریکی خاک بود، که اصل خاک از ظلمت است، و اصل

روح از نور. روح خواست که باز گردد، نسیم وی به خیاشیم رسید. عطسه زد.

گفت: الحمد لله. رب العزة گفت: رحمك ربك. روح ذکر حمد و رحمت حق شنید ساکن گشت. گفت: او که حمد خدا و رحمت را شاید، جای من نیز شاید. چون بناف رسید اشتها طعمش پدید آمد. میوه بهشت دید. آرزوش خاست. خواست که برخیزد نتوانست.

رب العزة گفت: خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ.

دیگر نام وی «خلیفه» بود، که بجای فریشتگان نشست. نخست ساکنان زمین فریشتگان بودند. پس بآدم دادند. سرش آنست که تا آدمیان را عذر باشد بمیلی و آرامی که ایشان را با دنیا بود، یعنی که فریشتگان که نه دنیوی بودند، و نه از خاکشان آفریدند، چون در دنیا نشستند با دنیا بیارمیدند، و بیرون کردن بر ایشان دشوار آمد، تا میگفتند: «أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا؟» پس چه عجب اگر فرزند آدم را بدنیا میل باشد، که خود از آن آفریده‌اند، و ایشان را ساخته‌اند، و فی الخبر: «إذا مات المؤمن على الإسلام تقول الملائكة: كيف نجا هذا من دنیا فسد فيها خيارنا؟!»

سدیگر نام وی «بشر» است، و سمّاه بشرا لمباشرة الامور.

چهارم نام وی «انسان» است که عهد الله فراموش کرد، چنان که گفت: «فَنَسِيَ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا»، ای لم نجد له عزمًا فی القصد علی الخلاف، بل كان ذلك بمقتضى النسيان.

آنجا که عنایت را بود نواخت را چه نهایت بود! آن نافرمانی از وی درگذاشت، و عذرش بنهاد، گفت: نه بقصد کرد آن مخالفت، و نه بر آن عزم بود که کند، لکن فراموش کرد عهد ما، و در گذاشت از وی کرم ما. و گفته‌اند: انسان از انس است، یعنی که وی را با جفت خود انس بود، و در دل وی مهر داشت، چنان که الله گفت: وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً. ازینجا گفت رب العزة: یا ادم اسکن أنت و زَوْجُكَ الْجَنَّةَ ای آدم! با جفت خود درین بهشت آرام گیر و ساکن باش. جنس با جنس داد، و خلق در خلق بست، و شکل در شکل ساخت، که صفت حدثان جز با شکل خود نسازد، و جز بجنس خود نگراید، و جز با همچون خودی آرام نگیرد. آن جلال قدم است و عزت احدیت که از اشکال و امثال و اجناس پاکست، و مقدس متفرد بجمال و جلال خود، متعزز بصفات کمال خود. همیشه هست، و از همه چیز نخست بخود بزرگوار، و با همه نیکوکار، و بزرگواری و نیکوکاری سزاوار. آن گه گفت: فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَ لَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ آنچه خواهید، چنان که خواهید درین بهشت میخورید، و می‌نازید، و گرد این يك درخت مگردید. ایشان را از خوردن آن نهی کرد، و در علم غیب خوردن آن پنهان کرد، و آن قضا بر سر ایشان روان کرد، تا ایشان عجز و ضعف خود بدانند، و عصمت از توفیق الهی بینند نه از جهد بندگی.

فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ این هم از امارات عنایت است و دلائل کرامت، که گناه ایشان کردند، و حوالت بر وسوسه شیطان کرد که: فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ.

آن گه در عنایت بیفزود، گفت: لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوَاتِمِهِمَا گفتا: عورت ایشان هم بر ایشان پیدا کرد نه بر دیگران. گفته‌اند که: آدم و ابلیس پس از آن هر دو بهم رسیدند. آدم گفت: یا شقی! وسوست الی و فعلت ما فعلت. ای شقی دانی که چه کردی تو با من؟! و چه گرد انگیختی در راه من؟! ابلیس گفت: یا آدم! هب انی کنت ابلسنک، فمن کان ابلسنی؟ گیرم که ترا من از راه بردم، با من بگوی که مرا از راه که ببرد؟

و گفته‌اند که: ایشان هر دو فرمان بگذاشتند، لکن فرقت میان ایشان. زلت آدم از روی شهوت بود، و زلت ابلیس از

راه کبر، و کبر آوردن صعبتتر از شهوت راندن. گناهی که از شهوت خیزد عفو در آن گنجد. گناهی که از کبر خیزد ایمان در سر آن شود. در خبر است که: «الکبریاء ردائی، و العظمة ازاری، فمن نازعنی فی واحد منهما قصمته».

فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا هَرِ كَه بَرِ خِلَافِ فَرْمَانِ حَقِّ بَرِ پِی شَهْوَتِ نَفْسِ رُودِ اَزِ حَقِّ دَرْمَانَدِ، وَ بَانَ شَهْوَتِ نَرَسِدِ. آدَمِ صَفِی هَنُوزِ اَزِ اَنِ دَرِخْتِ مَنَهی جِزِ ذِوَاقی نَچَشیدِه بُوَدِ کِه تَازِیَانِه عِتَابِ بَرِ سَرِشِ فِرُودِ اَمَدِه بُوَدِ، وَ حَالِشِ بَگِشْتِه، نِه اَنِ شَهْوَتِ بَتَمَامی رَانَدِه، وَ نِه رِضَاءِ حَقِّ بَا وَی بَمَانَدِه. چُونِ بَازِ نَگَرِست، نِه تَاجِ بَرِ سَرِ دِیدِ، نِه حَلِه دَرِ بَرِ! اَزِ اَوَّلِ خُودِ رَا دِیدِ بَرِ سَرِیرِ اصْطِفَا نِشِستِه، پِشْتِ بَمَسْنَدِ خِلَافَتِ بَازِ نِهَادِه، بَحْلِلِ وَ حَلی بَهِشْتِ اَرَاستِه، وَ بَاخِرِ اَزِ هَمِه دَرْمَانَدِه، بَرِ هَنِه وَ گَرِسنِه، مَحْتِاجِ یِکِ بَرِگِ دَرِخْتِ شُدِه:

لَهُ دَرَّ هَم مِّن فَتِيَةٍ بَكَرُوا      مِثْلَ الْمُلُوكِ وَ رَا حُوا كَالْمَفَالِيسِ!

و اُنشُدُوا:

لَا تَعْجَبُوا لِمَذَلَّتِي فَأَنَا الَّذِي      عَبَثَ الزَّمَانُ بِمَهْجَتِي فَأَذَلُّهَا

فَرْمَانِ اَمَدِ کِه: اِی اَدَمِ! اَنِ چِنَانِ نَعْمَتِ بِي-رِنَجِ وَ بِي-کَدِ نَدَانِستِی خُورَدِ، اَکِنُونِ رُو بَسْرَایِ مَحْنَتِ وَ شَدْتِ، کَارِ کِنِ، وَ تَخْمِ کَارِ، وَ رِنَجِ بَرِ، وَ صَبْرِ کِنِ. اَدَمِ گَفْت: اِینِ هَمِه خُوارِ اسْتِ، اَگَرِ رُوزِیِ مَا رَا بَرِینِ دَرِگِه بَازِ بَارِستِ، هَمیِ بَدَرِدِ دَلِ بِنَالِیدِ، وَ نِیَازِ وَ عِجْزِ خُودِ بَرِ کَفِ حَسْرَتِ نِهَادِ، وَ دَرِ زَارِیدِ وَ گَفْت: «رَبَّنَا ظَلَمْنَا اَنْفُسَنَا وَ اِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَ تَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ» الهی! اَگَرِ زَارِیمِ، دَرِ تُو زَارِیدِنِ خُوشِ اسْتِ، وَرِ نَالِیمِ بَرِ تُو نَالِیدِمَانِ دَرِ خُورِ اسْتِ. الهی! اَزِ خَاکِ چِه اَیدِ مَگَرِ خَطَا، وَ اَزِ عِلْتِ چِه زَایدِ مَگَرِ جَفَا، وَ اَزِ کَرِیمِ چِه اَیدِ جِزِ وَفَا. الهی! وَ اَزِ اَمَدِیمِ بَا دُو دَسْتِ تَهی، چِه بَاشَدِ اَگَرِ مَرِهمیِ بَرِ خَسْتِگَانِ نَهی! الهی! گَنجِ دَرُویْشَانِی، زَادِ مَضْطَرَانِی، مَایِه رَمِیدِگَانِی، دَسْتِگِیرِ دَرْمَانَدِگَانِی. چُونِ مِی-اَفْرِیدِیِ جُوهَرِ مَعِیُوبِ مِی-دِیدِی، مِی-بَرِگَزِیدِی، وَ بَا عِیْبِ مِیخْرِیدِی، بَرِگَرِفتِی وَ کَسِ نَگَفْتِ کِه بَرِدَارِ. اَکِنُونِ کِه بَرِگَرِفتِی بَمَگْذَارِ، وَ دَرِ سَایِه لَطْفَتِ مِیدَارِ، وَ جِزِ بَفْضَلِ خُودِ مَسْپَارِ:

گَرِ اَبِ دِهیِ نِهَالِ خُودِ کَاشْتِه-ایِ      وَرِ پِستِ کِنیِ بِنَا خُودِ اَفْرَاشْتِه-ایِ  
مِنِ بِنَدِه هَمَانِمِ کِه تُو پِنْدَاشْتِه-ایِ      اَزِ دَسْتِ مِیْفَکْنِمِ چُو بَرِداشْتِه-ایِ.

#### ٤ النوبة الاولى

قوله تعالى: قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ كُویِ اِیِ مَحْمَدِ! خُداوندِ مَنِ بَدَادِ مِیْفَرْمَایدِ وَ اَقِیمُوا وَجُوهَكُمْ وَ رُویِ خُویْشِ رَا وَ دَلِ خُویْشِ رَا وَ اَهَنگِ خُویْشِ رَا رَاسْتِ دَارِیدِ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ بِنِزْدِیکِ هَرِ نَمَازِ وَ سَجُودِ کِه کَنِیدِ وَ اَدْعُوهُ وَ دَرِ بَیْمِ وَ اَمِیدِ او رَا خُوانِیدِ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ پَرِستشِ وَ خُوانَدِنِ وِیِ رَا پَاکِ دَانِیدِ کَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ کِه وِیِ اَنَسْتِ کِه شَمَا رَا نَخِستِ او اَفْرِیدِ، وَ کَرَدِ، وَ بَاخِرِ بَازِ فَرِدَا دِیْگَرِ بَارِ پَدِیدِ اَنِیدِ چِنَانِ کِه اَوَّلِ کَرَدِ، وَ بَانَ گَرْدِیدِ کِه خُواستِ

• فَرِیْقًا هَدَى گِرُوهیِ رَا رَاهِ نَمُودِ وَ فَرِیْقًا حَقَّ عَلَیْهِمُ الضَّلَالَةُ وَ گِرُوهیِ رَا چِنَانِ کَرَدِ کِه بَرِ اِیْشانِ دَرِ عِلْمِ وِیِ ضَلَالَتِ وَ اَجِبِ گِشْتِ کِه اَنِ رَا سَزَا بُوَدِنْدِ اِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ اَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ اِیْشانِ شِیَاطِینِ رَا فِرُودِ اَزِ خُداِیِ



این نمی‌دانید.

وَ قَالَتْ أُولَاهُمْ لِأَخْرَاهُمْ وَ بِبِشِينَانٍ كَوْنِيَانٍ رَا: فَمَا كَانَ لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ نَه شَمَا رَا بَر مَا أَفْرُونِي اِسْت فُدُوُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ (۳۹) عذاب می‌چشید بآنچه می‌کردید.

إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ اِشَانِ كَه دَرُوغ شَمَرَدَنَد سَخْنَان مَا وَ اسْتَكْبَرُوا عَنْهَا وَ كَرَدَن كَشِيدَنَد اَز نِيوشِيدَن اَن لَا نُفْتَحْ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ دَر هَاي اِسْمَان اِشَان رَا بَاَز نَگَشَايَنَد وَ لَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَ دَر بَهْشْت نَشُونَد حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ تا آن گه که شتر در سوراخ سوزن درگذرد وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ وَ چنين پاداش كنيم مجرمان را.

لَهُمْ مِنْ جَهَنَّمَ مِهَادٌ اِشَان رَا اَز دُوْرخ تَابُوْتَهَاي اَتَشِين اِسْت بَجَاي بَسْتَر وَ مِنْ فَوْقِهِمْ عَوَاش وَ اَز بَالَاي اِشَان طَبَقْهَا اَز اَتَش وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ وَ پاداش ستمکاران بر خویشتن، چنين كنيم.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ اِين جَوَاب اِشَان اِسْت كَه كَارَهَايِي دِيدَنَد وَ رَسْمَهَايِي كَه دَر جَاهَلِيْت پَدْرَان اِشَان نِهَادَه بُوَدَنَد، وَ گمان بردند كه آن را آغاز راست است، و از آسمان بآن فرمان است، گفتند: «وَاللَّهِ أَمَرْنَا بِهَا» رب العالمين آن برایشان رد کرد، یعنی آن فحشاء است، و الله بفحشاء نفرماید، بلکه بعدل فرماید. أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ اِي: بِالْعَدْلِ. ميگويد: الله بداد ميفرماید، بدانستن هر چيز بر آن جاي كه هست، و نگرستن بهر چيز بآن سزا كه هست. آفريدگار بخدايي داني، و آفريده ببندگي داني، و حرام بحرامي داني، و حلال بحلالی داني، و مردار پلید داني.

وَ أَقِيمُوا وَ جُوهَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ ايدر سجود است. يَكُ قَوْلِ اَنَسْت كَه هَر جَا كَه بَاشَد دَر نَمَاز رُوِي فَرَا كَعْبَه كَنِيْد، وَ كَگْتَه\_اَنَد: مَعْنَى اَنَسْت كَه دَل خُوِيْش دَر نَمَاز وَ دَر سَجُود رَا سْت دَارِيْد اَن كَس رَا كَه سَزَاي سَجُود شَمَا اِسْت. وَ اَدْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ اِي: وَ حَدُوْه وَ لَا تَشْرِكُوْا بِهِ شَيْئًا. اَن كَه خَطَاب بَا مَنكَرَان بَعَث كَرْدَانِيْد، كَگْت: كَمَا بَدَأَكُمْ وَ لَمْ تَكُونُوا شَيْئًا تَعُوْدُونَ خَلْقًا جَدِيْدًا. چنان كه نبوديد و شما را بيافريد، هم چنان بآخر شما را باز آفريد، يعني هم بر آن صورت اول چنان كه بوديد، و گفته‌اند كه: اَز شَكْم مَادَر بَرَهْنَه بِيْرُون اَمْدِيْد بِي\_هِيْچ چيز، فَرْدَا اَز خَاك بَرَهْنَه بَرَأْنِيْد بِي\_هِيْچ چيز (۲).

وَ مِنْهُ قَوْلُ النَّبِيِّ (ص): «يَحْشُرُ النَّاسَ حَفَاةَ عَرَاةٍ غُرْلًا، وَ اَوَّلَ مَنْ يَكْسَا اِبْرَاهِيمَ (ع)» ثُمَّ قَرَأَ: كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَ عَدَاً عَلَيْنَا.

مجاهد و مقاتل گفتند: كما بدأكم في الخلق شقيا و سعيدا فكذلك تعودون سعداء و أشقياء، یعنی كه در ازل شما را دو فرقت آفريد: فَرِيْقًا هَدَى اِيْعْنَى هِدَاةً لِدِيْنِه، وَ فَرِيْقًا حَقَّ اِي وَجِب عَلَيْنَهُمُ الضَّلَالَةُ لما سبق من علمه فيهم، و در دنيا همان دو فرقت باشد، چنان كه كَگْت: فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَ مِنْكُمْ مُؤْمِنٌ، وَ فَرْدَا دَر قِيَامَت هَمَان دُو فَرَقْت بَر اَن صَفْت كَه بُوَدَنَد اَز خَاك بَرَأْنِيْد، الْمُؤْمِنَ عَلَي اِيْمَانِه وَ الْمَنَافِقَ عَلَي نِفَاقِه، وَ مِنْهُ قَوْلُه (ص) «يَمُوتُ الرَّجُلُ عَلَي مَا عَاشَ عَلَيْهِ وَ يَحْشُرُ عَلَي مَا مَاتَ عَلَيْهِ».

محمد بن كعب كَگْت هَر كَه دَر اَزَل دَر خَلَقْت اَوَّل سَعِيْد اَمَد دَر اَبَد دَر خَلَقْت اَخر هم سعيد آيد، و اگر چه عمل وی عمل اهل شقاوت بود، چنان كه سحره فرعون، و هر كه در خَلَقْت اَوَّل شَقِي اَمَد، دَر خَلَقْت اَخر هم شقی آيد اگر چه عمل وی عمل اهل سعادت باشد همچون ابليس.

قال النبي (ص): «ان العبد ليعمل عمل اهل النار، و انه من اهل الجنة، و يعمل عمل اهل الجنة، و انه من اهل النار، و



انما الاعمال بالخواتيم»، و روى: «ان الرجل ليعمل بعمل اهل النار حتى ما يكون بينه وبينها الا ذراع، فيسبق عليه الكتاب، فيعمل بعمل اهل الجنة فيدخل الجنة، و ان الرجل ليعمل بعمل اهل الجنة حتى ما يكون بينه وبينها الا ذراع، فيسبق عليه الكتاب، فيعمل بعمل اهل النار فيدخل النار».

قتاده گفت: بدأهم من التراب، و الى التراب يعودون. نظيره قوله: «مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ». قال ابن عباس فى هذه الاية: اذا امات الله الخلق فى النفخة الاولى انزل من السماء ماء فأنبث بذلك الماء اجسامهم، كما خلقهم من الماء كذلك يعيد خلقهم بالماء، و هو قوله: «كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعَدًّا عَلَيْنَا». إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُّهْتَدُونَ فيه دلالة على ان من كان كافرا و هو لا يعلم انه كافر فهو كافر، لان الله تعالى اعلمنا انهم يحسبون انهم مهتدون، و هم مبطلون.

يا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ الزينة الثياب، و قيل: النعال، و قيل: المشط، و قيل: التخشع و السكينة و الوقار، لقول النبى (ص) «ايتوها و عليكم السكينة و الوقار»، و قيل: رفع الايدي فى الصلاة  
لقول النبى (ص): «ان لكل شىء زينة، و ان زينة الصلاة رفع الايدي فيها فى ثلاث مواطن: عند الاحرام، و عند الركوع، و عند رفع الرأس من الركوع.

و گفته‌اند: درين آيت فرمان است بستر عورت در نماز و در طواف، كه در عرب قومی طواف ميكردند برهنه، هم زنان و هم مردان، اما زنان دو الكها در يك نظم با هم ميكردند، و بعورت خود فرو مى‌آويختند، و گویند: زنى برين صفت طواف ميكرد و ميگفت:

اليوم يبدوا بعضه او كله و ما بدا منه فلا احله

و تعظيم خانه را چنين ميكردند. رب العالمين ايشان را ازين نهى كرد درين آيت، و ستر عورت در طواف و در نماز واجب كرد، گفت: خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ يعنى عند الطواف، و انما سمي الطواف مسجدا لانه يختص به.

وَ كَلُوا وَ اشْرَبُوا اهل جاهليت در ايام حج گوشت و چریش و شیر نمی‌خوردند تعظيم حج را. مسلمانان گفتند: ما سزاوارتریم كه تعظيم حج را چریش نخوریم، و رياضت كنيم: رب العالمين آيت فرستاد: كَلُوا وَ اشْرَبُوا اى: كلوا اللحم و الدسم و اشربوا اللبن، و لا تسرفوا بحظرکم على انفسکم ما احللت لكم من اللحم و الدسم.

إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ قال سفیان: ما قصرت به عن حق الله فهو اسراف، و ماجاوزت به حق الله فهو اسراف: و قال: «لو أنفقت مثل احد فى طاعة الله لم تكن مسرفا، و لو أنفقت درهما فى معصية الله لكان اسرافا، و قال الكلبي لا تسرفوا اى لا تحرموا طبيبات ما احل الله لكم، إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ المجاوزين الحلال الى الحرام فى الطعام و الشراب.

در مجلس هارون الرشيد طبيبي ترسا از واقدي پرسيد كه ميگويند: علم دو است: علم اديان و علم ابدان، در كتاب شما ازين علم طب چيزى هست؟ واقدي گفت: رب العزة در يك نيمه آيت علم طب جمع كرد، و ذلك قوله: كَلُوا وَ اشْرَبُوا وَ لَا تُسْرِفُوا.

نصرانى گفت: و از پيغامبر شما هيچ چيز روايت كنند ازين علم؟ گفت: آرى، روايت كنند كه گفت: «المعدة بيت الداء، و الحمية رأس كل دواء، و أعط كل بدن ما عودته».



نصرانی گفت: ما ترك كتابكم و لا نبیکم لجالینوس طبا.

قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي آخَرَجَ لِعِبَادِهِ يَعْنِي خَلْقَهُ وَ أَظْهَرَهُ. وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ كَقَوْلِهِ: إِنَّ زَيْنَتَ وَ رِزْقَ كَاللَّهِ بِنَدَانِ رَا بِيْرُونَ أُوْرِدَ اِبْرِيْشِمَ اسْتِ اَز كَرْمِ، وَ عَسَلُ اسْتِ اَز نَحْلِ، وَ جَوْهَرُ اَز خَاكِ، وَ دَرُ اَز صَدْفِ، وَ بُوِي اَز عُوْدِ، وَ مِيْوَهُ اَز زَمِيْنِ. وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قِيْلَ هِيَ الشَّاءُ وَ الْبَانِهَاءُ، لِأَنَّهُمْ حَرَمُوهُ فِي حَجْمِهِ، وَ قِيْلَ: هِيَ الْبَحَائِرُ وَ السَّوَابِغُ. قُلْ هِيَ لِلَّذِيْنَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا يَعْنِي مَبَاحَةَ لِهْمٍ مَعَ اسْتِرَاكِ الْكَافِرِيْنَ مَعَهُمْ فِي الدُّنْيَا، خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ اِي لَا يَشَارِكُهُمْ فِيهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنْ لَيْسَ بِمُؤْمِنٍ، وَ قِيْلَ: هِيَ لِلْمُؤْمِنِيْنَ فِي الدُّنْيَا مَشْوَبَةٌ بِالْكَدِّ وَ الْحَزَنِ، خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ التَّعَبِ وَ النَّصَبِ وَ الْحَزَنِ. «خَالِصَةً» قَرَأَتْ عَامَهُ نَصَبُ اسْتِ بَرِ حَالٍ مَكْرٌ نَافِعٌ كَمَا بَرَفَعَ خَوَانِدُ، وَ مَعْنَاهُ: قُلْ هِيَ خَالِصَةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. كَذَلِكَ تُفَصِّلُ الْآيَاتِ نَفْسُ مَا احْتَلَّتْ وَ مَا حَرَمَتْ، لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ اِنِّي اَنَا اللَّهُ لَا شَرِيكَ لِي. اَيْنَ آيَةُ رَدِّ اسْتِ بَرِ دُوْ كَرْمِ اَز مَجْرَمَانِ: يَكُ كَرْمِ اَز عَرَبِ كَمَا اَز اِنْعَامِ وَ حَرْتِ حَرَامِهَا سَاخَتُنْدُ، چُون بَحِيْرَهُ وَ سَائِبَهُ وَ وَصِيْلَهُ وَ حَامِي وَ اَوْلَادِ اَنِّ، وَ دِيْكَرُ كَرْمِ رَهْبَانِ اِنْدُ، وَ مِنْ نَحَا نَحْوِهِمْ، كَمَا حَلَالِهَايِ مَطَاعِمِ وَ مَلَابِسِ وَ مَعَايشِ بَرِ خُوِيْشْتَنِ حَرَامِ كَرْدَنْدِ بَتْرَهَبِ. اللَّهُ اَنِّ تَحْرِيْمِ بَرِ هَرِ دُوْ كَرْمِ رَدِ كَرْدِ، وَ اَنِّ كَمَا اَز حَرَامِ كَرْدِهَايِ خُوْدِ بَعْضِيْ بَرِ شَمْرَدِ، كَقَوْلِهِ: قُلْ اِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ فَوَاحِشَ اَشْكَارَا مَحْرَمَاتِ مَطَاعِمِ اِنْدُ وَ مَلَابِسِ، چُون اِبْرِيْشِمِ اَزَادِ بَرِ مَرْدَانِ، وَ دَرِ مَكْرُوْهَاتِ چُون فَرَاشِ پُوْسْتِ سَبَاعِ، وَ اَشْرِبَهُ حَرَامِ چُون مَسْكِرَاتِ، وَ مَكْرُوْهِ چُون عَصِيْرِهَايِ نَشِيْشِ اُوْرِدِ، وَ اَنچه اَزِيْنِ بَابِ اسْتِ چُون مِيَاثِرِ اَرْجَوَانِ وَ مِيَاثِرِ حَمْرِ وَ مِيَاثِرِ نَمُوْرِ وَ قَبَايِعِ حَمَائِلِهَا اَز زَرِ، وَ تَدَخُنِ بِمَجَامِرِ سِيْمِيْنِ وَ زَرِيْنِ، وَ اَكْلِ وَ شَرَبِ بَاوَانِيْ وَ مَلَاعِقِ سِيْمِيْنِ وَ زَرِيْنِ، وَ تَزْيِيْ مَرْدَانِ بَزِيْ زَنَانِ وَ تَزْيِيْ زَنَانِ بَزِيْ مَرْدَانِ، چُون وشم و تغليج و تنمص و خضاب سياه مردان را، و وصل موی زنان را، و فواحش زبان چون لقب كردن و غيبت كردن، و در نسب مسلمانان غمص كردن، و آنچه از اين باب است فرقة الاصابع كه اين همه از مناهي اند. و باطن فواحش فروج اند و سرقات و تخليطهاي نهاني و غش در بضاعات و بخش در كيل و وزن و امثال آن. وَ الْاِثْمُ يَعْنِي الذَّنُوبَ كُلَّهَا، وَ قِيْلَ: هُوَ مَا دُونَ الْحَدِّ، وَ قِيْلَ: هُوَ الْخَمْرُ.

وَ الْبَغْيُ بَعْثُ الْحَقِّ بِغْيِ نَامِي اسْتِ دُوْ چِيْزِ رَا: بِيْدَادِ جِسْتَنِ رَا وَ حَسَدِ بَرْدَنِ رَا، اَمَا اَنچه بِيْدَادِ اسْتِ وَ اَفْزُونِيْ جِسْتَنِ، اَنَسْتِ كَمَا كَقَوْلِهِ: وَ لَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ، اِنَّ قَارُونََ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى فَبَغَى عَلَيْهِمْ، اِذَا هُمْ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ، بَغَى بَعْضُنَا عَلَيَّ بَعْضُ، وَ يَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ وَ الْبَغْيِ، وَ الْاِثْمُ وَ الْبَغْيُ بَعْثُ الْحَقِّ اَيْنِ هَمَّهُ بِمَعْنِي بِيْدَادِ اسْتِ وَ اَفْزُونِيْ جِسْتَنِ بِيْچِيْزِيْ كَمَا اَدَمِيْ رَا اَنِّ نَرَسَدِ، يَا بَدَلِيْرِيْ بَارِيْ بَرِ خُوْدِ نِهَادَنِ كَمَا بَا اَنِّ نَتَاوَدِ، يَا كَارِيْ دَرِ كَرَفْتَنِ كَمَا عِلْمِ اَنِّ نَدَانْدِ، يَا خُوْدِ رَا بِيْ كَرْدَارِ چِيْزِيْ بِيْوَسِيْدَنِ كَمَا اَنِّ نِيْرَزْدِ، وَ كَذَارَهُ حَقِّ خُوْدِ طَلْبِ كَرْدَنِ اَز كَقَوْلِهِ: يَا كَرْدِ كَمَا وِيْ رَا نَرَسَدِ وَ نَسَزْدِ.

وَ اَنچه حَسَدِ اسْتِ دَرِ قِصَّهُ جِهُوْدَانِ اسْتِ كَمَا دَرِ مِصْطَفِيْ (ص) وَ دَرِ نَبُوْتِ وِيْ وَ دَرِ اَمْتِ وِيْ حَسَدِ بَرْدَنْدِ. اَنَسْتِ كَمَا كَقَوْلِهِ: بَغْيًا اَنْ يُنَزَّلَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ عَلَيَّ مِنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ. وَ جَايِ دِيْكَرِ كَقَوْلِهِ: اِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ. جَايِ دِيْكَرِ اَيْنِ بَغْيِ رَا تَفْسِيْرِ كَرْدِ، كَقَوْلِهِ: حَسَدًا مِنْ عِنْدِ اَنْفُسِهِمْ. وَ كَقَوْلِهِ: اَنچه دَرِ دَلِ اَيْدِ اَدَمِيْ رَا حَسَدِ اَنَسْتِ، چُون كَرْدِ وَ كَقَوْلِهِ: اَن حَسَدِ بَغْيِ كَقَوْلِهِ: وَ دَرِ خَبَرِ اسْتِ اَز مِصْطَفِيْ (ص) كَمَا كَقَوْلِهِ: «اِذَا ظَنَنْتُمْ فَلَا تَحْقُقُوا، وَ اِذَا حَسَدْتُمْ فَلَا تَبْغُوا، وَ اِذَا تَطَيَّرْتُمْ فَلَا تَرْجِعُوا».

ميگويد: چون شما را پنداشتي در دل آيد، و در مسلماني بدي ظني بريد، آن پنداشت و آن ظن فرا درستي مبريد، و

که شما را از کسی بدی در دل آید، بر آن کس بیرون میانید، و که شما را فال بد افتاد، در آن کار که میروید، یا بر آن راه، برمگردید.

وَ أَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا اى: حجة و برهانا، لانهم زعموا ان الله امرهم بعبادة الاوثان. وَ أَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ من أنه حرّم الحرث و الانعام، و أن الملائكة بنات الله. و گفته‌اند: وَ أَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ این بر قصاص است و بر گویندگان بی‌علم. درین آیت جامعه همه ناپسندهای ظاهر و باطن حرام کرد، و آن گه آن را ختم کرد بر دانشمندی بی‌علم، و خبر درست است از مصطفی (ص): «لیس احد ا غیر من الله، من اجل ذلك حرّم الفواحش ما ظهر منها و ما بطن، و لیس احد احب الیه العذر من الله عز و جل، من اجل ذلك انزل الكتاب و أرسل الرسل.

وَ لِکُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ این جواب قومی است که از رسول خدا (ص) تعجیل عذاب میخواستند، چنان که گفت: «يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ». رب العزة گفت: هر گروهی را وقتی است نامزد کرده، که ایشان را در آن وقت عذاب و هلاک آید که در آن تقدیم و تأخیر نبود.

يَا بَنِي آدَمَ این مشرکان عرب‌اند، إِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ رسل اینجا مصطفی است صلی الله علیه و سلم، يَفْصُونَ عَلَيْكُمْ آیاتی یعنی القرآن. «إِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ» این سخن معقب است بر فرو فرستادن آدم و حوا بزمین، و «ما» صلت است، یعنی: ان یأتیکم رسل منکم. این شرط است، و جواب آن: «فَمَنْ أَتَقَى وَ أَصْلَحَ»، و گفته‌اند که: «ان» ایدر نه شرط است «ان» در موضع تاریخ است چون «اذ» و «اذا».

فَمَنْ أَتَقَى یعنی اتقی الشریک بالله و الوثوب علی الحق و الاستعصاء علی الرسول و الآباء علی النذیر، و أصلح دینه و عمله، فلا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ اِذَا خَافَ الْخَلْقَ فِي الْقِيَامَةِ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ اِذَا حَزَنُوا، و قیل: فلا خوف علیهم اى لا يخافون فی الآخرة ذهاب ثوابهم، و لا هم يحزنون علی ما فاتهم من العمل بها فی الدنيا، كما يحزنون من ترك العمل بها. وَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ اسْتَكْبَرُوا عَنْهَا این استکبار استکبار تکذیب است هم چنان که آنجا گفت: اسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ، وَ اسْتَكْبَرَ هُوَ وَ جُنُودُهُ، مَنْ يَسْتَكْبِرْ عَنْ عِبَادَتِهِ وَ يَسْتَكْبِرْ. این استکبار کفر است. اُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ لا يموتون.

فَمَنْ أَظْلَمُ اى: لا اجد اظلم ممن افترى على الله كذبا، بأن معه شريك و أنه امر بتحريم الحرث و الانعام و الالبان و الثياب، أو كَذَّبَ بِآيَاتِهِ یعنی آیات القرآن فانکر النبوة و ردّ الرسالة، اُولَئِكَ يَنَالُهُمْ نَصِيبُهُمْ مِنَ الْكِتَابِ یعنی ما کتب لهم من العذاب فی القرآن، و هو سواد الوجه و رزقه العيون لمن یفتری علی الله، و ذلك فی قوله: وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وَ جُوهُهُمْ مُسْوَدَّةٌ. باین قول کتاب قرآن است، و گفته‌اند: کتاب لوح محفوظ است، و معنی آنست که بایشان رسد آنچه ایشان را نوشته و حکم کرده در لوح محفوظ از عمر و رزق و عمل و شقاوت و سعادت.

قال رسول الله (ص): «ما منكم من احد الا و قد کتب مقعده من النار، و مقعده من الجنة». قالوا: یا رسول الله! أ فلا نتکل علی کتابنا و ندع العمل؟ قال: «اعملوا فکل میسر لما خلق له، اما من کان اهل السعادة فیبسر لعمل السعادة، و أما من کان من اهل الشقاوة فیبسر لعمل الشقاوة»، ثم قرأ: فَأَمَّا مَنْ أُعْطِيَ وَ اتَّقَى وَ صَدَّقَ بِالْحُسْنَى الاية.

و قال (ص): «ان خلق احدکم یجمع فی بطن امه اربعین یوما، ثم ینزل علقه مثل ذلك، ثم ینزل مضغه مثل ذلك، ثم ینزل بیعت الله الیه ملکا بأربع کلمات، فیکتب عمله و اجله و رزقه، و شقی او سعید، ثم ینفخ فیهِ الروح».

و گفته‌اند: کتاب اینجا کلمات حفظه است، یعنی جریده کردار بنده نیک و بد طاعت و معصیت. میگوید: جزاء آن بایشان رسد لا محاله، خیرا کان او شرّاً، و ذلك قوله تعالى: لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاؤُا بِمَا عَمِلُوا وَ يَجْزِيَ الَّذِينَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى. حَتَّى إِذَا جَاءَهُمْ رَسُولُنَا يُنَوِّقُونَهُمْ یعنی ینالهم ما كتب لهم من الارزاق و الاعمال و الاعمار، فاذا فنيت و فرغوا منها جاءهم ملك الموت و اعوانه يقبضون ارواحهم. قالوا أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا بَطَلُوا وَ ذَهَبُوا. این سؤال تبکیت و تفریع است، یعنی فریشتگان با ایشان گویند: أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تَدْعُونَ ای تعبدون من دون الله؟ قالوا ضلُّوا عَنَّا بَطَلُوا وَ ذَهَبُوا.

روا باشد که این سخن با ایشان خزنة جهنم گویند در قیامت، یعنی قال لهم خزنة جهنم قبل دخول النار فى الآخرة: این ما كنتم تعبدون من دون الله من الالهة؟ هل يمنعكم من النار؟ قالوا ضلُّوا عَنَّا، یعنی ضلت الالهة عنا فلا نراهم. يقول الله تعالى: وَ شَهِدُوا عَلَى أَنفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ، معترف شوند بگناه خویش و اقرار دهند بر كفر خویش. و گفته‌اند: این آن گه باشد که کافران گویند: وَ اللَّهُ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ، و جوارح ایشان بر ایشان گواهی دهند، چنان که رب العزة گفت: شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَ أَبْصَارُهُمْ وَ جُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ.

قال ادخلوا ای: قال الله، و قيل: قال خزنة جهنم: ادخلوا في أمم ای ادخلوا النار مجتمعين مع امم، قَدْ خَلْتُمْ مِنْ قَبْلِكُمْ مِنَ الْجِنَّ وَ الْبِائِسِ. این دلیل است که جن میرند همچون انس، و قول حسن آنست که نمیرند. و دلیل است این آیت که جن و انس در كفر یکسان‌اند. كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ النَّارَ لَعَنَتْ أُخْتَهَا الَّتِي ادخلت قبلها.

آن قوم که هام فعلا و هام راهان ایشان بوده باشند، و پیش از ایشان در آتش شده، پسینان که ایشان را ببینند بر ایشان لعنت کنند، تلاعن تحية دوزخیان است، بر پیشینان لعنت کنند، و پیشینان پسینان را ببینند، گویند: «لا مَرَحَبًا بِكُمْ». گفته‌اند که: مشرکان مشرکان را لعنت کنند، و جهود جهود را و ترسا ترسا را و کبر کبر را و صابی صابی را. و پس روان پیش روان را، گویند: لعنكم الله انتم غررتمونا و القیتمونا هذا الملقى. حَتَّى إِذَا ادَّارَكُوا ای تدارکوا و تلاحقوا و اجتمعوا جميعا فى النار، قالت أُخْرَاهُمْ مقاتل گفت: اخريهم دخولا، و هم الاتباع لِأَوْلَاهُمْ و هم القادة. این عباس گفت: اخريهم، یعنی آخر الامم، لاوليهم یعنی اول الامم. سدى گفت: اخريهم یعنی الذين كانوا فى آخر الزمان، لا وليهم یعنی الذين شرعوا لهم ذلك الدين، این لام لام نسب است، می‌گوید: پسینان پیشینان را گویند فرا خداوند عزّ و جل: رَبَّنَا هَؤُلَاءِ اضلُّونا، زینوه لنا و سنوا الضلالة، و اقتدینا بهم. فَاتِهِمْ عَذَابًا ضِعْفًا مِنَ النَّارِ ای عذابا ذا زیادة مثله علیه. قال ابن عباس: زیادة حیات و أفاع.

و قيل: معناه اضعف عليهم العذاب بأشد مما تعذبنا به، قال الله تعالى: لِكُلِّ ضِعْفٍ لِلتَّابِعِ وَ الْمُتَبَوِّعِ عَذَابٌ مُضَعَّفٌ، للمتبوع بكفره و اغوائه، و للتابع بكفره و تقليده و الاقتداء به، ای: كفيتم ما تسألون. و لكن لا يعلمون بيا قرأت ابو بكر است از عاصم، حمل بر لفظ است نه بر معنى، زیرا که كل اسمی است ظاهر غيبت را موضوع.

مراد آنست که: لا يعلم كل فريق مقدار عذاب الفريق الآخر. باقى تعلمون بناء خوانند بر خطاب، و معنى آنست که: لكلكم ضعف من العذاب، و الخطاب للتابعين و المتبوعين، و هم المضلون، ای: و لكن لا تعلمون ما لكل من العذاب. وَ قَالَتْ أَوْلَاهُمْ لِأُخْرَاهُمْ فَمَا كَانَ لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ لَأَنْتُمْ كَفَرْتُمْ كَمَا كَفَرْنَا، فنحن و أنتم فى الكفر سواء. فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ ای ذوقوا بكسبكم و كفرکم، و لا تحيلوا الذنب على غيركم.

إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا یعنی القرآن، وَ اسْتَكْبَرُوا عَنْهَا ای عن الايمان بها، لا تُفْتَحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ این گشاد در آسمان

درین موضع آنست که: هیچ آدمی نیست مگر او را در آسمان دو در است: یکی کردار وی برند بآن، و دیگر روزی وی فرستند از آن، و اگر مرد کافر است، آن يك در کردار خود بسته است، که کردار وی به آسمان نبرند، و چون مرگ آمد آن در روزی دربنند، هر دو در بر کافر بسته بماند.

و قيل: لا تُفْتَحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ اى ابواب الجنة، لان الجنة فى السماء، و لهذا قال: وَ لا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ. و قيل: لا تفتح لهم ابواب السماء يعنى لارواحهم و اعمالهم، لانها خبيثة، فلا يصعد بها بل يهوى بها الى سجين تحت الارضين.

و فى ذلك روى ابو هريرة عن رسول الله (ص)، قال: «ان الميت تحضره الملائكة، فاذا كان الرجل الصالح، قالوا اخرجى ايتها النفس المطمئنة الطيبة التي كانت فى الجسد الطيب. اخرجى حميدا و أبشرى بروح من الله و ريحان، و رب غير غضبان، فيقولون ذلك حتى يعرج بها الى السماء، فيستفتح لها، فيقال: من هذا؟ فيقولون: فلان.

فيقال مرحبا بالنفس المطمئنة الطيبة التي كانت فى الجسد الطيب. ادخلى حميدا و أبشرى بروح و ريحان، و رب غير غضبان. فيقال لها ذلك حتى يسرى بها الى السماء السابعة، و اذا كان الرجل السوء قالوا: اخرجى ايتها النفس الخبيثة التي كانت فى الجسد الخبيث.

اخرجى ذميما و أبشرى بحميم و غساق، و آخر من شكله ازواج. فيقولون ذلك حتى يخرج ثم يعرج بها الى السماء فيستفتح لها، فيقال: من هذا؟ فيقولون: فلان. فيقال: لا مرحبا بالنفس الخبيثة كانت فى الجسد الخبيث. ارجعى ذميما، فانه لا تفتح لك ابواب السماء، فترسل بين السماء و الارض، فتصير الى القبر.

و فى أخبار المعراج انه قال صلى الله عليه و سلم: «ثم انتهى بى الى السماء الدنيا، و اذا انا برجل كهينته يوم خلقه الله، لم يتغير منه شىء، و اذا هو يعرض عليه ارواح ذريته، فاذا كان روح مؤمن، قال: روح طيب، و ریح طيبة. اجعلوا كتابه فى عليين، و اذا كان روح كافر، قال: روح خبيث، و ریح خبيثة. اجعلوا كتابه فى سجين. فقلت: يا جبرئيل: من هذا؟ قال: هذا ابوك آدم (ع).

لا تُفْتَحُ بقاء و تخفيف قراءت بو عمرو است، و تأنيث تأنيث ابواب راست که جمع است، و اما تخفيف از آن است که فعل مخفف کثرة فائده دهد، چنان که فعل مشدد، و حجة اين قراءت آنست که در سورة القمر گفت: فَفَتَحْنَا أَبْوَابَ السَّمَاءِ بِمَاءٍ مُّهِمَّرٍ، و بقاء و تخفيف قراءت حمزه و كسايى است. وجه ياء آنست که فعل متقدم است، و تأنيث ابواب نه حقيقى است، و وجه تخفيف گفته آمد. «و تفتح» بقاء و تشديد قراءت باقى است، تاء تأنيث ابواب را است، چنان که گفتيم، و تشديد كثرت ابواب را، لانه يقتضى فتحا بعد فتح، و قيل: معنى التشديد انه ليس حالهم كحال المؤمنين فى التفتيح مرة بعد مرة.

وَ لا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ اى يدخل البعير فى ثقب الإبرة. و جمل، بضم جيم و تشديد ميم در شواذ خواندهاند، و آن رسن غليظ باشد که کشتى بآن بندند، و اين سخن بر آن تأويل است که عرب گویند: ما فعلت ذلك و لا افعله حتى يشيب الغراب و يسودّ اللين و يبيضّ القار و ما ذرّ شارق، و بر تعارف است و نه آنست که اهل کلام گفتند که الله بر محال نه قادر است. وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ اى: و هكذا نجزي المجرمين لا يدخلون الجنة.

لَهُمْ مِنْ جَهَنَّمَ مِهَادٌ اى توابيت من نار قد سمّروا فيها بالمسامير مع قرناء من الشياطين، وَ مِنْ فَوْقِهِمْ غَوَاشٍ اطباق من نار اطبقت عليهم، فلا يدخل عليهم فيها روح، و لا يخرج منهم نفس. «المهاد» الوطاء الذى يفرش، و منه مهد الصبى، و «الغواشي» اللباس المجال مثل اللحاف، و منه غاشية السراج، و غشى المريض، و الغشاوة التي تكون على الولد، و

نظير الاية قوله: يَوْمَ يَعْسَاهُمْ الْعَذَابُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ، و قوله: لَهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ ظُلٌّ مِنَ النَّارِ وَمِنْ تَحْتِهِمْ ظُلٌّ. ثم قال: وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ الَّذِينَ اشْرَكُوا بِاللَّهِ نَجْزِيَهُمْ جَهَنَّمَ وَمَا فِيهَا مِنَ الْعَذَابِ.

قال رسول الله (ص): «ناركم جزء من سبعين جزءا من نار جهنم». قيل: يا رسول الله! ان كانت لكافية، قال: «فضلت عليها بتسعة و ستين جزء كلهن مثل حرّها»، و قال (ص): «اشتكت النار الى ربها، فقالت: رب اكل بعضى بعضا، فأذن لها بنفسين: نفس في الشتاء، و نفس في الصيف، أشد ما تجدون من الحر، و أشد ما تجدون من الزمهرير».

و در اخبار معراج است كه مصطفى (ص) مالك را ديد خازن دوزخ، ترشروی و خشمگين، از خشم روى درهم كشيده. كس نماند در آسمان از فریشتگان كه نه آن شب شادی نمود، و تازه روى و خندان به مصطفى (ص) نگريست مگر مالك و خزنه دوزخ كه در ايشان همه خشم ديد و ترشى و ناخوشی. جبرئيل گفت: ای محمد! عجب مدار كه رب العالمين در ايشان خود شادی و تازه رویی و خنده نيافريد، آن كه رسول (ص) گفت: «يا مالك! صف لی جهنم».

مرا صفت كن كه دوزخ چون است؟ گفت: يا محمد! و الذى بعثك بالحق لو أن حلقة من السلسلة التي ذكر الله وضعت على جبال الدنيا لذابت حتى تبلغ تخوم الارضين السفلى. يا محمد! ان فى جهنم واديا تستعيز بالله جهنم منه فى كل يوم سبعين مرة، و ان فى الوادى بئرا تستعيز بالله ذلك الوادى و جهنم سبعين مرة منها، و ان فى البئر جبا تستعيز بالله تلك البئر و ذلك الوادى و جهنم منه سبعين مرة، و ان فى ذلك الجب حية يستعيز بالله ذلك الجب و تلك البئر و ذلك الوادى و جهنم فى كل يوم سبعين مرة منها، اعداها الله للفسقة من حملة القرآن من امتك.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ الاية خداوند زمين و آسمان، كردگار جهان و جهانيان، بخشنده و بخشاينده و مهربان بر بندگان، جلّ جلاله، و تقدست اسماؤه، و تعالت صفاته، درين آيت مباني خدمت و معالم معاملت و حقائق معرفت جمع كرد، و مؤمنان را از پسندیده اخلاق آگاه كرد، و نيكو پرستيدن خود و نيكو زيستن با خلق ايشان را تلقين كرد، و بشناخت اسباب رضاء خود گرامی كرد. و اين آيت از جوامع الكلم است كه مصطفى (ص) گفته: «بعثت بجوامع الكلم، و اختصر لى العلم اختصارا».

و در قرآن از اين نمط فراوان است. يكي از آن باز گويم: إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ الَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ. آيتى بدین کوتاهی نگر كه در زير آن چند است از اين معانى.

هر چه نواخت است از اكرام و افضال حق جل جلاله مر بنده را، همه در زير آنست كه: إِنَّ اللَّهَ مَعَ، و هر چه خدمت است از انواع عبادت و ابواب معاملت كه بنده كند الله را همه در زير اين شود كه اتقوا، و هر چه حقوق خلق است بر يكديگر در فنون معاملات همه در زير اين است كه محسنون. همچنين هر چه ارکان دين است و وجوه شريعت و، ابواب حقيقت در زير اين كلمات است كه: أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ وَ أَقِيمُوا وَجُوهَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَ ادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ. معنى قسط داد است، ميگويد: الله مرا بداد ميفرمايد، يعنى در معاملات هم با حق و هم با خلق و هم با نفس، با حق در امر و نهى بكار داشتن و در همه حال بقضاء وى رضا دادن، و با خلق بخلق زيستن، و در وجوه معاملات انصاف ايشان دادن و انصاف خود نخواستن، و با نفس مخالف بودن، و او را در ميدان مجاهدات و



ریاضات کشیدن، و در شهوات و راحت بروی بستن. و نظیر این آیت در قرآن آنست که گفت جل جلاله: **إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ**. میگوید: **اللَّهُ بَعْدَ مِيفِرْمَايِدِ وَبِاحْسَانِ**، عدل انصاف است، و احسان ایثار است. عدل آنست که چنان کنی که با تو کردند، و احسان آنست که به از آن کنی که با تو کردند. عدل آنست که از واجب بنکاهی، و مکافات فرو نگذاری، و آن عقوبت نیفزایی و آنچه نتواند بود نه بیوسی. احسان آنست که بجای آنکه با تو نیکویی کرد از آنچه وی کرد بیش کنی، و بجای آن کس که با تو بد کرد نیکویی کنی. اینست طریق جوانمردان و سیرت مردان. و گفته‌اند: عدل آنست که در معاملات راست ستانی، و راست دهی. احسان آنست که خشک ستانی و چرب دهی. عدل آنست که در جواب سلام گویی: **وَعَلَيْكُمْ السَّلَامُ** احسان آنست که: **وَرَحْمَةُ اللَّهِ** در افزایی. عدل آنست که گفت: **وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا، وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ، وَأَخْرَجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ أَخْرَجُوهُمْ**. احسان آنست که گفت: **فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ**. عفو بدکار نیکوست، و نیکوتر آنست که بر عفو بیفزایی، و نیکویی کنی، چنان که رب العزة گفت: **اذْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ، وَاتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ، فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ، وَأَمْرٌ قَوْمِكَ يَأْخُذُوا بِأَحْسَنِهَا**.

ثم قال تعالى: **وَاقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ** جنید گفت: امرنا بحفظ السر، و علو الهمة، و أن نرضى بالله عوضا عما سواه. میگوید: سر خود صافی دارید، تا حق بشناسید. خوی فراوی کنید تا بستاخ گردید. همه لطف وی بینید تا مهر بر وی نهید، بر مرکب خدمت نشینید، تا بمنزل حرمت رسید. بحرمت بیش آئید تا بصحبت رسید. همت عالی دارید تا با وی بمانید.

در وصف مصطفی (ص) گفته‌اند که: **اللَّهُ** با وی دو کرامت کرد که با هیچ کس از فرزند آدم نکرد: یکی آنست که بزرگ همت بود. دیگر آنکه متواضع بود. علو همت وی بدان جای بود که در خبر است که: «ما مَدَّ يَدَهُ إِلَى طَمَعِ قَطٍّ»، و در تواضع چنان بود که گفت: «لو دعيت الى كراع لأجبت، و لو أهدى الى ذراع لقبلت». چون با خود نگرستی از همه ضعیفان خود را ضعیفتر دانستی از متواضعی که بود. ازینجا گفتی: «لا تفضلوني على يونس بن متى».

چون با حق نگرستی کونین و عالمین در چشم وی نیامدی از بزرگ همتی که بود. ازینجا گفتی: «انا سيد ولد آدم و لا فخر».

قوله: **كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ** یجری علیکم فی الابد ما قضینا علیکم فی الازل، و فَرِيقًا هَدَى وَ فَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ، و قيل: كما بدأكم تعودون علما و مشية و تقدیرا. چنان که ابتداء کرد بآفرینش شما بدانش و تقدیر و خواست، بآخر چنان شوید که اول خواست. جنید را ازین آیت پرسیدند، جواب داد که: اول کل انسان یشبه آخره، و آخره یشبه اوله. آن گه گفت: نهایت هر کار رجوع است با بدایت آن کار، و راه بحق حلقه‌ای است ازو درآید باز و او گردد. شیخ الاسلام انصاری گفت قدس الله روحه: چون نیک ماند آخر این کار باول این کار! یعنی که اول همه لذتست و راحت و زندگانی با روح و با شادی، تا مرد پای در دام نهد، و طوقش در گردن آید، آن گه بهر راحتی که دید محنتی بیند، و با هر فرازی نشیبی بود. اینست حقیقت آن کلمه که بو بکر کتانی گفته که میان بنده و حق هزار مقام است از نور و ظلمت، نه همه نور است، که با هر نوری ظلمتی است، و با هر نشیبی فرازی، یعنی یکی روح است و آسایش و زندگانی، یکی ناکامی و رنج و بی‌مرادی. یکی تجلی یکی استتار، یکی جمع یکی تفرقت، و اگر نه آن روح و راحت

در بدایت ارادت در پیش بودی، بنده را با آن بلاها و رنجها طاقت نماندی. پیوسته با آن مینگرد، و دلش با آن میگراید، و بشاهد آن این بار محنت میکشد، تا آخر که او را بر گذرانند و مدت تمام شود، و پوشیده آشکاره گردد، و در آخر هم با آن شود که در اول بود. اینست سر آیت که الله گفت: **كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ** بر ذوق ارباب معارف و اصحاب حقائق، و الله اعلم.

**يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِندَ كُلِّ مَسْجِدٍ** بزبان علم ستر عورت است در نماز، و بزبان کشف زینت هر بنده در مقام مشاهدت حضور دلست و لزوم حضرت و استدامت شهود حقیقت. گفته‌اند: زینت نفس عابدان آثار سجود است، و زینت دل عارفان انوار وجود است. عابد بنعت عبودیت در سجود، و عارف بر بساط قربت در روح شهود.

**قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الِايَةِ** زینت زبان ذکر است، و زینت دل فکر است.

هر چیزی را آرایشی است، و آرایش نفس در حسن معاملات است بنعت مجاهدت، و آرایش دل دوام مواصلت است بوقت مشاهدت، و آرایش سر حقایق قربت است در میدان معاینت. و آنچه رب العزة گفت: **مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ** اشارتست که این زینتها و آرایشها دریغ نیست از طالبان، و ممنوع نیست از حاضر دلان. گنج خانه نعمت پر از نعمت است، طالبان می‌دریابند. خوانچه لطف و رحمت آراسته و ساخته است، خورندگان می‌دریابند.

پیر طریقت گفته در مناجات: ای طالبان! بشتابید که نقد نزدیک است. ای شیروان! محسبید که صبح نزدیکست. ای شتابندگان! شاد شوید که منزل نزدیک است. ای تشنگان! صبر کنید که چشمه نزدیک است. ای غریبان! بنزاید که میزبان نزدیک است.

ای دوست جویان! خوش باشید که اجابت نزدیک است. ای دلگشای رهی! چه بود که دلم را بگشایی! و از خود مرهمی بر جانم نهی! من سود چون جویم! که دو دستم از مایه تهی! نگر که بفضل خود افکنی مرا بروز بهی.

#### ه النوبة الاولى

قوله تعالى **وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ** و ایشان که بگرویدند و نیکبها کردند **لَا تُكَلِّفُ نَفْسًا** إلَّا **وُسْعَهَا** بر کس ننهیم مگر توان او **أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ** ایشانند که بهشتیان اند **هُم فِيهَا خَالِدُونَ** (۴۲) جاویدی جاویدان در آن. و **نَزَعْنَا** و بیرون کشیدیم ما **فِي صُورِهِمْ** آنچه در دلهای ایشان بود **مِنْ غُلٍّ** از ناراستی با یکدیگر و ناحق شناسی **تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ** الأنهار **مِيرُود** زیر ایشان در بهشت جویهای روان **وَ قَالُوا** الحمد لله **وَ سَخِنَ** ایشان در بهشت آنست که گویند: حمد و ستایش نیکو خدای را **الَّذِي هَدَانَا** لهذا او که راه نمود ما را **بَيْنَ جَايٍ** و **بَيْنَ كَارٍ** و **بَيْنَ رُوزٍ** و ما **كُنَّا** لِنَهْتَدِي **وَ** نه آنیم ما که **بَيْنَ رُوزٍ** و **بَيْنَ جَايٍ** راه خواستیم دانست و توانست **لَوْ** لا **أَنْ** هَدَانَا **اللَّهُ** اگر نه آن بودی که راه نمود الله ما را **لَقَدْ** جَاءَتْ **رُسُلٌ** رَبَّنَا **بِالْحَقِّ** فرستادگان خداوند ما **بِرَاسْتِي** بما آمده بودند **وَ تَوَدُّوا** و آواز دهند ایشان را **أَنْ** تَلْكُمُ **الْجَنَّةُ** که آنک این بهشت **أُورِثُوهَا** آن را بشما میراث دادند **بِمَا** كُنْتُمْ **تَعْمَلُونَ** (۴۳) **بِأَنْ** کردارهای نیکو که میکردید.

و نادى **أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ** و آواز دهند اهل بهشت اهل آتش را: **أَنْ** قَدْ **وَجَدْنَا** ما **وَ عَدْنَا** رَبَّنَا **حَقًّا** که آنچه خداوند ما را **وَ عَدَّ** کرده بود راست یافتیم **فَهَلْ** وَ **وَجَدْتُمْ** ما **وَ عَدَّ** رَبُّكُمْ **حَقًّا** آنچه شما را **بِأَنْ** می‌تهدید کرد و وعده داد راست یافتید؟ **قَالُوا** نَعَمْ **جَوَاب** دهند که آری، یافتیم **فَأَنْ** مُؤَدَّنٌ **بَيْنَهُمْ** تا درین سخن باشند آواز دهد آواز دهنده‌ای **بِبَانِگ** بلند از میان ایشان **أَنْ** لَعْنَةُ **اللَّهِ** عَلَى **الظَّالِمِينَ** (۴۴) که لعنت خدا و راندن وی بر آن ستمکاران بر خود.

**الَّذِينَ يَصُدُّونَ** عَنْ **سَبِيلِ اللَّهِ** ایشان که می‌بر گردانیدند از راه خدای **وَ يَبْغُونَهَا** عَوْجًا **وَ** آن را عیب می‌جستند و در آن

کجی می‌بوسیدند وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ كَافِرُونَ (۴۵) و ایشان بروز رستاخیز کافران.

وَ بَيْنَهُمَا حِجَابٌ وَ مِثْلُ حِجَابِ أَهْلِ آتَشٍ وَ أَهْلُ بَهْشْتِ پَرْدِه‌ای است وَ عَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ وَ بَرِ سِرِّ آن سَورِ بَرِ کَنگَرِه‌ها آن مَرْدانِی‌اند یَعْرِفُونَ کُلًّا بِسِیمَاهُمْ که می‌شناسند هم بهشتیان را بسیمای ایشان، و هم دوزخیان را بسیمای ایشان وَ نَادُوا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ وَ آواز دهند از آن بالا باهل بهشت أَنْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ گویند: سلام بر شما باد لَمْ يَدْخُلُوها در نرفته‌اند در بهشت انیز وَ هُمْ يَطْمَعُونَ (۴۶) اما امید میدارند.

وَ إِذَا صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ وَ هَرِ گاه که چشمهای ایشان بگردانند تَلْقَاءَ أَصْحَابِ النَّارِ بسوی اهل آتش قَالُوا رَبَّنَا گویند خداوند ما! لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (۴۷) ما را با این ستمکاران مکن.

وَ نَادَى أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ وَ آواز دهند اصحاب اعراف رجالاً مردانی را از اهل آتش یَعْرِفُونَهُمْ بِسِیمَاهُمْ که می‌شناسد ایشان را بنمون و آساء ایشان قَالُوا ما أَغْنَى عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ گویند: چه بکار آمد و چه سود داشت شما را جمع دنیای شما وَ مَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ (۴۸) و آن گردنکشی که می‌کردید از پذیرفتن حق.

أ هُوَ لاءِ اینان که در بهشت‌اند الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ ایشان‌اند که سوگند می‌خورند در دار دنیا لَا يَنَالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ که الله هرگز بخشایش خویش بایشان نرساند ادْخُلُوا الْجَنَّةَ ای اصحاب اعراف! در روید در بهشت لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَ لَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ (۴۹) نه بیم بر شما و نه هرگز اندوه‌گن بید.

وَ نَادَى أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ وَ آواز دهند دوزخیان اهل بهشت را أَنْ أَفِئضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ که بر ما ریزید و ما را دهید لختی ازین آب بهشت. أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ وَ طَعَامِ دهید ما را از آنچه الله شما را روزی کرد قَالُوا بهشتیان گویند إِنَّ اللَّهَ حَرَمَهُمَا عَلَى الْكَافِرِينَ (۵۰) که الله حرام کرده است طعام و شراب بهشت بر کافران.

الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَ لَعِبًا ایشان که دین خویش به بیکاری و بازی گرفتند وَ غَرَّبَهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَ زَنَدگانِی این جهان ایشان را بفریفت و مشغول داشت قَالِيَوْمَ نَسَاهُمْ امْرُوزَ آن روز است که ایشان را فرو گذاریم در آتش چون فراموش کردگان گما نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا چنان که ایشان فراموش کردند دیدار این روز که ایشان را بود فراموش وَ مَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ (۵۱) و آنچه بسخنان ما جحد آوردند و ناستوار گرفتند.

وَ لَقَدْ جِئْنَاهُمْ بِكِتَابٍ وَ آوردیم بایشان نامه‌ای فَصَلَّنَاهُ عَلَى عِلْمٍ آن را تفصیل دادیم و روشن باز نمودیم بر دانشی هُدًى وَ رَحْمَةً رَاهِنَمُونِی وَ بخشایشی لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۵۲) قومی را که استوار میگیرند و می‌پذیرند.

هَلْ يَنْظُرُونَ چشم نمیدارند إِلَّا تَأْوِيلَهُ مگر پیدا شدن حقیقت آنکه مراد الله بفرستادن این کتاب است يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلَهُ آن روز که تأویل این نامه در رسد يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ ایشان که آن روز فراموش کردند: قَدْ جَاءَتْ رُسُلٌ رَبَّنَا بِالْحَقِّ فرستادگان خداوند ما برآستی آمده بودند فَهَلْ لَنَا مِنْ شُفْعَاءَ هست ما را باز خواهندگان؟ فَيَشْفَعُوا لَنَا تا ما را باز خواهند أَوْ تُرَدُّ یا باز گذارند ما را با دنیا فَنَعْمَلْ غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ تا جز از آن کنیم که می‌کردیم قَدْ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ در خویشتن زیانکار و نومید آمدند وَ ضَلَّ عَنْهُمْ وَ گم گشت و ناپدید از ایشان ما كَانُوا يَقْتَرُونَ (۵۳) آنکه بدروغ خدای را میخواندند.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بدان که معنی ایمان تصدیق است، و حقیقت آن از روی شرع استوار داشتن است بدل، و اقرار است بزبان، و کردار است بتن و بمال، و تا این هر سه خصلت بهم مجتمع نشوند، نام



ایمان بر وی نیفتد، و نه نام اسلام، که مؤمن مسلمان است و مسلمان مؤمن.

ایمان و اسلام دو نام‌اند دین حنیفی را، که مشتمل است بر اعمال ظاهر و باطن. بلی چون مفرد کنند، اعمال ظاهر را اسلام گویند چون نماز و زکاة و حج و صوم، و اعمال باطن را ایمان گویند چون معرفت و تصدیق و یقین، و همه در هم بسته است، که این بی آن بسر نشود، و آن بی این بکار نیاید، چون همه بهم آمده خواه آن را اسلام خوان و خواه ایمان.

مصطفی (ص) اعمال ظاهر را ایمان نام نهاد در آن خبر صحیح که: وفد عبد القیس آمدند بر رسول خدا، و گفتند: یا رسول الله! مرنا بامر نخبه به من و راعنا، و ندخل به الجنة، فأمرهم رسول الله بالایمان بالله وحده، قال: «ا تدرن ما الايمان بالله وحده»؟

قالوا: الله و رسوله اعلم. قال: «شهادة ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله، و اقام الصلاة و ايتاء الزكاة، و صيام رمضان، و ان تعطوا من المغنم الخمس»، و هم این اعمال ظاهر را اسلام نام نهاد در آن خبر اعرابی که گفت: یا محمد! اخبرنی عن الاسلام. قال: «الاسلام ان تشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا (ص) رسول الله، و تقيم الصلاة، و تؤتی الزكاة، و تصوم رمضان، و تحج البيت ان استطعت اليه سبيلا».

و فائده اسلام عصمت است در خون و مال و ذمت، احکام شرع بر وی روان و مسلمانان درین یکسان. و فائده ایمان نجات است از مقت خدا و خلاص از عذاب وی و مؤمنان در آن متفاوت، هر که عمل وی نیکوتر، و یقین وی بیشتر، و عهد وی راست‌تر ایمان وی تمامتر، و ثواب وی بیشتر. و رب العزة جلّ جلاله خود بر بنده آن ننهد که بر نتابد، بلکه بر وی آن نهد که طاقت دارد، و آن فرماید که توان دارد. اینست که گفت جل جلاله: وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَا تُكَفِّرُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ. میگوید: ایشان که بگرویدند، و نیکوکاران شدند، بر کس ننهیم مگر توان آن، یعنی ایشان اجابت کردند، و کوشیدند، و ما بر ایشان ناتواست ننهادیم، با پاسخ راست و بار سبک بهشتیان‌اند جاویدی جاویدان.

وَ نَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ امير المؤمنين على (ع) گفت: «فينا اهل بدر نزلت هذه الاية»، و بروایتی دیگر علی (ع) گفت: «انی لأرجو أن اكون انا و عثمان و طلحة و زبیر من الذين قال الله: وَ نَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ».

سدى گفت: بهشتیان به در بهشت رسند، درختی بینند از ساق آن دو چشمه روان. از يك چشمه بیاشامند، هر چه غل و حسد و حقد و عداوت است که در دنیا در نهاد و سرشک ایشان بود، چون آن شراب بیاشامند از آن همه پاک شوند، و از چشمه دیگر غسل کنند تنهای ایشان پاکیزه و روشن گردد، و خوشبوی شوند! از آن پس نه تن ایشان شوخ پذیرد، نه در دل ایشان وسواس و خواطر ردی آید.

تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ این آن گه بود که هر مؤمنی در بهشت در غرفه خویش و منزل خویش آرام گیرد، و پیوسته در آن چشمهای روان مینگرد، تا لذت نظرشان می‌افزاید، و در آن حال گویند: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا اى هدانا لما صيرنا الى هذا الثواب من العمل الذى ادى اليه، آن گه اقرار دهند که هدایت از خدا است، و راست راهی بتوفیق است نه بجهد بنده، گویند: وَ مَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْ لَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ لَدِينِهِ. و قرأ ابن عامر: ما كنا بلا واو لنهتدى لولا ان هدانا الله.

و در خیر است از رسول خدا (ص) که هیچ بهشتی در بهشت نرود، تا آن گه که بیشتر دوزخ با وی نمایند تا آن را

ببند و گوید: مَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْ لَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ، و هیچ دوزخی در دوزخ نرود، تا بیشتر بهشت با وی نمایند تا ببند و گوید: لَوْ أَنَّ اللَّهَ هَدَانِي لَكُنْتُ مِنَ الْمُتَّقِينَ، تا شادی آن بیش بود و حسرت این بیش.

لَقَدْ جَاءَتْ رَسُولُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ أَي بَانَ هَذَا الْيَوْمِ حَقَّ فَصَدَقْنَا هُمْ، این سخن بر در بهشت گویند، چنان که ایشان را دیدار در بهشت افتد، و تا درین سخن باشند و درین ثنا تُودُوا أَنْ تَلْكُمُ الْجَنَّةُ خَزَنَةَ بَهْشْتِ اَيْشَانِ رَا اسْتَقْبَالَ كُنْدُوا، و گویند: اینک آن بهشت که شما را در دنیا وعده داده بودند. أَوْرَثْتُمُوهَا أَوْرَثْتُمْ مَنَازِلَ اَهْلِ النَّارِ فِيهَا لَوْ عَمِلُوا بِطَاعَةِ اللَّهِ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ تَوْحِدُونَ اللَّهَ وَ تَطِيعُونَهُ.

روی ابو سعید الخدری، قال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): «يَخْلُصُ الْمُؤْمِنُونَ مِنَ النَّارِ، فَيَحْسَبُونَ عَلَى قَنْطَرَةٍ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ، فَيَقْتَصِرُ لِبَعْضِهِمْ مِنْ بَعْضِ مَظَالِمِ كَانَتْ بَيْنَهُمْ فِي الدُّنْيَا، حَتَّى إِذَا هَدَّبُوا وَ نَفَّوْا اذْنَهُمْ فِي دُخُولِ الْجَنَّةِ، فَوَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لِأَحَدِهِمْ أَهْدَى إِلَى مَنْزِلِهِ فِي الْجَنَّةِ مِنْهُ بِمَنْزِلِهِ كَانَتْ فِي الدُّنْيَا»، و قال (ص): «مَا مِنْ أَحَدٍ إِلَّا وَ لَهُ مَنْزِلٌ فِي الْجَنَّةِ وَ مَنْزِلٌ فِي النَّارِ، فَأَمَّا الْكَافِرُ فَيَرِثُ الْمُؤْمِنَ مَنْزِلَهُ مِنَ النَّارِ، وَ الْمُؤْمِنُ يَرِثُ الْكَافِرَ مَنْزِلَهُ مِنَ الْجَنَّةِ».

وَ نَادَى يَعْزَى: وَ يِنَادَى، لِأَنَّ كُلَّ مَا أَخْبَرَ اللَّهُ أَنَّهُ يَكُونُ فَمَاضِيهِ وَ مُسْتَقْبَلِهِ وَ دَائِمِهِ وَاحِدٌ. رُوزِ رَسْتَاخِيزِ رُوزِ تَنَادَى اسْت، چُون بَهْشْتِيَانِ دَر بَهْشْتِ وَ دُوزَخِيَانِ دَر دُوزَخِ آرَامِ كِيرِنْدُوا، وَ اصْحَابِ اَعْرَافِ بَرِ اَعْرَافِ، هَر قَوْمِي دِيكَرِ رَا مِي بَازِ خَوَانْدُوا وَ اَزِ اَنچِه دَر اِبْتِدَاءِ سَخْنِ مِي گُوِينْدُوا، وَ دُوزَخِيَانِ دَرِينِ حَالِ كَرِي وَ كَنگِي وَ نَابِيْنَايِي كِه دَر اَن آيْتِ كَفْت: وَ نَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى وُجُوهِهِمْ عُمِيًّا وَ بَكْمًا وَ صُمَّمًا، دَر اَيْشَانِ اَن نَمَانْدُوا، وَ سَخْنِ تَوَانْدُوا، وَ شَنُونْدُوا، وَ آوَازِ دِهَنْدُوا اَهْلِ بَهْشْتِ اَهْلِ دُوزَخِ رَا: اَنْ قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدْنَا رَبَّنَا حَقًّا، هَمَانِ گُوِينْدُوا كِه رُوزِ بَدْرِ، مُصْطَفِي كَفْتِ اَهْلِ قَلِيْبِ رَا: فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا، هَذَا سَوَالِ تَقْرِيرِ يَتَضَمَّنُ تَخْسِيرَ الْكَفَّارِ. قَالُوا نَعَمْ كَسَايِي نَعَمْ عَيْنِ خَوَانْدُوا، وَ هَمَا لَعْنَانِ. فَاذَنْ مُؤَدَّنْ بَيْنَهُمْ قِيلَ هُوَ صَاحِبِ الصُّورِ. تَا اَيْشَانِ دَرِينِ سَخْنِ بَاشَنْدُوا مَنَادَى نَدَا كَنْدِ بَاوَازِ بَلَنْدِ: اَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ أَي الْكَافِرِينَ، كِه لَعْنَتِ خُدَا بَرِ كَافِرَانِ. اَن كِه اَعْمَالِ خَبِيْثَه اَيْشَانِ رَا وَصَفِ كَرْدِ: الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ اَيْشَانِ كِه اَزِ دِيْنِ اِسْلَامِ بَازِ كَشْتَنْدُوا، وَ دِيكَرَانِ رَا مِي بَازِ كَرْدَانِيْدَنْدُوا، يَبْعُوْنَهَا اِي: وَ يَبِغُوْنَ لَهَا عُوْجَا، وَ اَزِ رَاهِ رَاسْتِ خَدَاوَنْدِ كَرِي مِي بِيُوْسِيْدَنْدُوا، وَ اَزِ اَن كَرِي مِي جَسْتَنْدُوا. كَرِي دَر چِيْزِي دِيْدِنِي چُون چُوبِ وَ دِيوَارِ عُوْجِ اسْتِ بَفْتَحِ عَيْنِ، وَ دَر چِيْزِي نَادِيْدِنِي چُون سَخْنِ وَ پِيْمَانِ عُوْجِ اسْتِ بَكْسَرِ عَيْنِ.

وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ يَعْنِي بِالْبَعْثِ الَّذِي فِيهِ جَزَاءُ الْاَعْمَالِ كَافِرُونَ.

وَ بَيْنَهُمَا حِجَابٌ يَعْنِي اَهْلَ الْجَنَّةِ وَ اَهْلَ النَّارِ حِجَابٌ. اَيْنِ حِجَابِ اَن سُوْرِ اسْتِ كِه اَيْنچَا كَفْت: فَضْرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُوْرِ لَهْ بَابٌ. دِيوَارِي اسْتِ بَلَنْدِ دَرِ بَاطِنِ، وَ اَنْدَرُونِ اَن بَهْشْتِ اسْتِ. اَزِ سُوْرِ تَا دَرگَاهِ بَهْشْتِ صَدِ سَالِهِ رَاهِ، هَمِه جُوِيْهَا وَ چِشْمَهَا وَ حِيَاضِ وَ رِيَاضِ وَ دَرخْتَانِ سَدْرِ بَهْشْتِي بُوِي وَ رُوشْنَايِي بَهْشْتِ دَر اَن تَابَانِ، وَ اَزِ ظَاهِرِ دِيوَارِ وَ بِيْرُونِ اَن دُوزَخِ اسْتِ، اَزِ دِيوَارِ تَا دَرِ دُوزَخِ صَدِ سَالِهِ رَاهِ پَرِ دُودِ وَ تَفِ وَ شَرَارِ، وَ كَرَزَنْدگانِ، وَ اَزِ بِيْرُونِ سُوِي دِيوَارِ دَرِ اَنْدَرُونِ دِيوَارِ اَلْبَتِهْ اَزِ دُوزَخِ هِيْچِ اَثْرِ نَه، وَ اَزِ اَنْدَرُونِ دِيوَارِ بِيْرُونِ اَن اَزِ بَهْشْتِ اَلْبَتِهْ هِيْچِ اَثْرِ نَه.

وَ عَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ عَرَفَ شَاخِ سَرِ دِيوَارِ اسْتِ وَ سَرِ خُرُوهِ، اَعْرَافِ جَمْعِ اَن، وَ عَلَى الْأَعْرَافِ اِي عَلَى السُّورِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كَلَّمًا يَعْنِي الْفَرِيقَيْنِ بِسِيْمَاهُمُ يَعْنِي اَهْلَ الْجَنَّةِ بِبِيَاضِ وَ جُوْهَهُمْ، وَ اَهْلَ النَّارِ بِسَوَادِ وَ جُوْهَهُمْ، وَ ذَلِكَ لِأَنَّ مَوْضِعَهُمْ عَالٍ مَرْتَفَعٍ يَرُونَ الْفَرِيقَيْنِ. اَزِ بَالَا بَا اَهْلِ بَهْشْتِ نَكْرَنْدُ بَرِ اَيْشَانِ سَلَامِ كُنْدُوا.

رَبِّ الْعَالَمِينَ كَفْت: لَمْ يَدْخُلُوْهَا وَ هُمْ يَطْمَعُونَ اَنْبِيَا (۱) رِ بَهْشْتِ نَرَفْتَنْدُ اصْحَابِ اَعْرَافِ، اَمَّا طَمَعِ مِيْدَارَنْدِ كِه دَرِ

روند، و این طمع از آن کنند که نور روی خویش و دست و پای خویش بر جای بینند، نه چون منافقان که بر صراط نور از ایشان بریابند و در تاریکی بمانند.

وَ إِذَا صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ قَلْبَتْ وَ جُوهَهُمْ تَجَاهِ أَصْحَابِ النَّارِ. چون روی ایشان بدوزخ گردانند، و اهل آن بایشان نمایند، تا از آن بالا بایشان نگرند، گویند رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ یعنی المشركين فى النار.

وَ نَادَى أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ رَجَالًا وَ هُمْ فِي النَّارِ يَعْرِفُونَهُمْ بِسِيمَاهُمْ بِسُودِ الْوَجُوهِ وَ هُمُ الْقَادَةُ وَ الْكِبْرَاءُ. مفسران گفتند: این رجال ولید مغیره است و بو جهل هشام و عاص وائل و امثال ایشان، که در دنیا چون بلال و سلمان و عمار و امثال ایشان دیدند، گفتند: الله اینان را ببهشت فرستد و ما را بآتش! کلا، و الله ان الله لا يفضل خدمنا و رعائنا علينا! سوگند خوردند که: الله ایشان را ببهشت نفرستد فردا. اصحاب اعراف ایشان را گویند: أ هؤلاء الذين أقسمتم؟ اینان ایشان اند که شما سوگند خوردید که الله ایشان را ببهشت نفرستد؟ و این پیش از آن باشد که ایشان در بهشت شوند. آن گه گویند: ادخلوا الجنة لا خوف عليكم و لا أنتم تحزنون، و روا باشد که در بهشت شده باشند آن گه این خطاب رود، و معنی آنست که: اقسستم لا ينالهم الله برحمة، و قد قال الله لهم: ادخلوا الجنة لا خوف عليكم و لا أنتم تحزنون.

و قيل: اقسستم اهل النار لا يدخل اصحاب الاعراف الجنة، فقال الله: أ هؤلاء الذين أقسمتم لا ينالهم الله برحمة ادخلوا الجنة، و قيل: أ هؤلاء من كلام الملائكة.

یعنی فریشتگان گویند اهل آتش را که: اینان اند یعنی اصحاب اعراف که شما سوگند خوردید که در بهشت نشوند. آن گه این فریشتگان روی باصحاب اعراف کنند، گویند: ادخلوا الجنة لا خوف عليكم و لا أنتم تحزنون.

و در اصحاب اعراف سخن فراوان گفته اند که ایشان که اند؟ قومی گفتند: پیغامبران اند و اهل معرفت، ایشان را بر زیر بهشتیان برند، تا بر هر دو گروه مشرف باشند.

قومی گفتند: فقها و علماء اسلام اند، که زندگانی بعلم و عمل بسر آوردند، و در راه سنت و طریق حق راست رفتند. در دنیا برتر از خلق بودند بمنزلت، و در عقبی برتر باشند برتبت و درجه. و قيل: هم قوم استوت حسناتهم و سيئاتهم. در دیوان ایشان نیکی و بدی برابر آید، تا از اهل بهشت فروتر آمدند و از اهل آتش برتر.

روی ان النبي (ص) قال: «هم قوم خرجوا الى الجهاد فى سبيل الله، و هم عصاة لأبائهم، فقتلوا، فأعقبهم الله من النار، لأنهم قتلوا فى سبيله، و حبسوا عن الجنة بمعصية آبائهم».

و قيل: هم قوم رضى عنهم أبائهم دون امهاتهم، او امهاتهم دون آبائهم. و قيل: هم اولاد الزنا، و قيل: هم الذين كانوا فى الفترة و لم يبدلوا دينهم، و قيل: هم اولاد المشركين.

و روى أن النبي (ص) قال: «انهم آخر اهل الجنة دخولا»، و قال مقاتل: اصحاب الاعراف من امة محمد (ص) خاصة، فحبسوا من اجل ذنوبهم، ثم ادخلوا بعد ذلك الجنة بشفاعه محمد (ص). قال سالم مولى ابى حذيفة: وددت أنى بمنزلة اصحاب الاعراف.

وَ نَادَى أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ أْفِيضُوا عَلَيْنَا اى صبوا علينا من الماء مقدار ما يبرد ابداننا، و يزيل عطشنا. أو مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ مِنَ الطَّعَامِ. این آن گه باشد که رب العزة حجاب میان دوزخیان و بهشتیان بردارد، تا دوزخیان ناز و نعیم بهشتیان بینند، و از ایشان طعام و شراب خواهند. این دلیل است که ایشان در آن عذاب هم تشنه باشند و هم گرسنه، و آدمی از طعام و شراب مستغنی نیست اگر چه در عذاب بود.

قالوا إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهُمَا إِي مَاءِ الْجَنَّةِ وَطَعَامُهَا تَحْرِيمَ مَنْعٍ عَلَى الْكَافِرِينَ.

قال ابو الجوزاء: سألت ابن عباس: اى الصدقة افضل؟ فقال: قال رسول الله (ص): «افضل الصدقة الماء. اما رأيت اهل النار لما استغاثوا بأهل الجنة، قالوا أفيضوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ».

قوله: الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَ لَعِبًا قِيلَ: اكلا و شربا، و قيل: ما زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مِنْ تَحْرِيمِ الْبَحِيرَةِ وَ السَّائِبَةِ وَ الْوَصِيلَةِ وَ الْحَامِي وَ الْمَكَاةِ وَ التَّصَدِيَةِ حَوْلَ الْبَيْتِ، وَ سَائِرِ الْخِصَالِ الرَّدِيئَةِ الَّتِي كَانُوا يَفْعَلُونَهَا فِي جَاهِلِيَّتِهِمْ. قال ابو روق: دينهم اى عيدهم. لهوًا وَ لَعِبًا وَ عَرَّيْتُهُمُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا اى اغرّوا بطول البقاء. اينجا سخن تمام شد. پس گفت: فَالْيَوْمَ نَسَاهُمْ نَتْرَكَهُمْ فِي جَهَنَّمَ كَمَا تَرَكَوا الْإِيمَانَ، بَلْقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا، يَعْنِي بِالْبَعْثِ. وَ قِيلَ: كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا اى كما تركوا العمل لهذا اليوم. وَ كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ اى: وَ كَمَا جَعَدُوا بِآيَاتِنَا وَ لَمْ يَصْدُقْهَا.

وَ لَقَدْ جِئْنَاكُمْ بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ عَلَى عِلْمٍ مَعْنَى تَفْصِيلٍ تَبْيِينِ اسْتِ، يَعْنِي كِه وَجْوهَ أَنْ وَ ابْوَابِ أَنْ اِزْ اَمْرٍ وَ نَهْيٍ وَ اِزْ قِصِهْ مِثْلَ هَمِهْ اِزْ يَكْدِيْگَرِ كِشَادِهْ وَ رُوشَنِ بَازِ نَمُودِ، وَ نَظِيْرِ اَيْنِ دَرِ قُرْآنِ فِرَاوَانَ اسْتِ: مَوْعِظَةٌ وَ تَفْصِيْلًا لِكُلِّ شَيْءٍ، ثُمَّ فَصَّلْتُ مِنْ لَدُنِّ حَكِيمٍ خَبِيرٍ، وَ كُلِّ شَيْءٍ فَصَّلْنَاهُ تَفْصِيْلًا، أَنْزَلَ إِلَيْكُمْ الْكِتَابَ مُفَصَّلًا. اَيْنِ هَمِهْ اِزْ يَكِ بَابِ اسْتِ. وَ دَرِ قُرْآنِ تَفْصِيْلِ اسْتِ بَمَعْنَى بَيْنُونَتِ، چنان كه گفت: آيَاتِ مُفَصَّلَاتٍ يَعْنِي بَائِنَاتٍ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ. بَيْنِ كُلِّ عَذَابِيْنَ شَهْرٍ، وَ دَرِ سُورَةِ يُوسُفَ كُفْتُ: وَ لَمَّا فَصَّلْتَ الْعَبْرُ اى بَانَتِ الرَّفَقَةُ مِنْ مِصْرٍ، وَ دَرِ مِرْسَلَاتِ كُفْتُ: لِيَوْمِ الْفَصْلِ يَعْنِي يَوْمِ بِيَانِ فِيهِ بَيْنِ النَّاسِ، هَذَا يَوْمُ الْفَصْلِ وَ مَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمُ الْفَصْلِ، إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ كَانَ مِيقَاتًا. اَيْنِ هَمِهْ اِزْ يَكِ بَابِ اسْتِ، يَعْنِي بِيَانِ بَيْنِ الْخَالِقِ بِالْقَضَاءِ، فَرِيْقٍ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيْقٍ فِي السَّعِيْرِ.

وَ لَقَدْ جِئْنَاكُمْ بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ عَلَى عِلْمٍ اِبْنِ مَحِيصِنِ فَضْلِنَاهُ بَضَادَ مَعْجَمِ خَوَانِدِ. مِيْگُوِيْدِ: اَيْنِ نَامِهْ رَا يَعْنِي قُرْآنِ اِفْزَوْنِيْ دَاوِيْمِ دَرِ شَرْفِ، وَ اِفْزَوْنِيْ شَرْفِ قُرْآنِ بَرِ دِيْگَرِ كِتَابِهَائِيْ مَنْزِلِ بَاخْتِصَارِ اسْتِ وَ بَتَأْخِيْرِ وَ بَحْفِظِ اِزْ تَبْدِيْلِ وَ تَحْرِيْفِ. اِمَا اِخْتِصَارِ اَنْسَتِ كِهْ كِتَبِ دِيْگَرِ بَا طَوْلِ عَظِيْمِ اسْتِ، وَ قُرْآنِ جَوَامِعِ الْكَلِمِ اسْتِ، وَ اِمَا تَأْخِيْرِ اَنْسَتِ كِهْ قُرْآنِ بَرِ هَمِهْ كِتَبِ قَاضِيِ اسْتِ بِنَسْخِ وَ اِحْكَامِ، وَ اِمَا حَفْظِ اِزْ تَبْدِيْلِ وَ تَحْرِيْفِ اَنْسَتِ كِهْ كُفْتُ: وَ اِنَّا لَهُ لِحَافِظُوْنَ، وَ دَرِ كِتَبِ بِيَشِيْنِ تَبْدِيْلِ وَ تَحْرِيْفِ كَرْدَنْدِ، چنان كه گفت: فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا، يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ.

آن كه گفت: عَلَى عِلْمٍ اى بَعْلَمِ مَنَا، يَقُوْلُ: فَصَّلْنَاهُ وَ نَحْنُ عَالِمُونَ بِتَفْصِيْلِهِ، وَ قِيلَ: عَلَى عِلْمٍ فِي الْكِتَابِ، يَعْنِي مَا اَوْدَعِ مِنْ الْعُلُومِ وَ بِيَانِ الْاِحْكَامِ. هُدًى اى هَادِيَا مِنْ الضَّلَالَةِ وَ رَحْمَةً اى ذَا رَحْمَةٍ مِنَ الْعَذَابِ، لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ اى لِقَوْمِ اَرِيْدُ بِهْ هِدَايَتِهِمْ وَ اِيْمَانِهِمْ. پَسِ بَصَفَتِ جَاخِدَانَ بَازِ كُشْتِ وَ تَخْوِيْفِ اِيْشَانَ، وَ اِيْشَانَ كَقَارِ زَمَانِ مِصْطَفَى اَنْدِ، كُفْتُ: هَلْ يَنْظُرُونَ عَرَبِ هَلْ دَرِ جَايِ نَفِيْ نَهْدِ گَاهِ گَاهِ، وَ اَيْنِ اِزْ اَنْ اسْتِ.

وَ هَرِ جَايِ كِهْ پَسِ اَنْ يَنْظُرُونَ اسْتِ، مَعْنَى مَا يَنْظُرُونَ اسْتِ، وَ اَيْنِ يَنْظُرُونَ بَمَنِيْ يَنْتَظِرُونَ اسْتِ، هَمْچُونِ «فَنَنْظِرُهُ إِلَى مَيْسِرَةٍ»، «فَنَنْظِرُهُ بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ» وَ اَنْشَدُوا:

وَ اِنْ يَكِ صَدْرُ هَذَا الْيَوْمِ وَلِيٌّ فَانْ غَدًا لِنَاظِرِهِ قَرِيْبٌ

إِلَّا تَأْوِيلُهُ تَأْوِيلُ نَامِيِ اسْتِ حَقِيْقَتِ چِيْزِيْ رَا، وَ مَرَادُ بَلْفِظِ تَأْوِيْلِ مَأْوَلِ اسْتِ هَمْچُونِ تَنْزِيْلِ بَمَعْنَى مَنْزِلِ. مِصْدَرِ اسْتِ اِسْمِ سَاخْتِهْ هَمْچُونِ «فَالِقُ الْإِصْبَاحِ».

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلُهُ اَيْنِ «هَا» بَا كِتَابِ شُودِ يَعْنِي: اِلَى مَا يُؤَلُّ اِلَيْهِ مَرَادُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِي تَفْصِيْلِ هَذَا الْكِتَابِ وَ

تنزیله. میگوید: چشم نمیدارند این کافران درین باز نشستن از ایمان و تصدیق مگر پیدا شدن حقیقت آنکه مراد الله بفرستادن این کتاب است، یعنی بپا شدن رستاخیز، و وقوع شأن آن، و شمار با خلق، و پاداش دادن ایشان. **يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلُهُ** مقاتل گفت، در کتاب نظائر که: **تَأْوِيلٌ** در قرآن بر پنج وجه تفسیر کنند: یکی بمعنی عاقبت، چنان که درین آیت گفت: **هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ**، **يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلُهُ** یعنی **يوم القيمة** یأتی عاقبة ما وعد الله عزّ و جلّ فی القرآن علی السنة الرسل، انه كائن من الخير و الشر. همانست که در یونس گفت: **بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعَلْمِهِ وَ لَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ** یعنی و لَمَّا يَأْتِهِمْ عاقبة ما وعد الله عزّ و جلّ فی القرآن انه كائن فی الآخرة من الوعيد.

وجه دوم **تَأْوِيلٌ** است بمعنی منتهی کمیت ملك امت محمد (ص)، چنان که در سوره آل عمران گفت: **ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَ ابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ**، و ذلك ان اليهود ارادوا ان يعلموا من قبل حساب الجمل كم يملك محمد و أمته، ثم ينقضى ملكه و يرجع الى اليهود، فقال الله تعالى: **وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ** ای ما يعلم منتهی كم يملك محمد (ص) و أمته الا الله، ای لا يعلم ذلك الا الله انهم يملكون الى يوم القيامة و لا يرجع الملك الى اليهود ابدًا.

وجه سوم **تَأْوِيلٌ** است بمعنی تعبیر رؤیا، چنان که گفت: **وَ كَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَ يُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ**، و هم در سوره یوسف گفت: **مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَ لِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ** یعنی تعبیر الرؤیا، **نَبَّأْنَا بِتَأْوِيلِهِ**، **وَ عَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ**. این همه بمعنی تعبیر است.

وجه چهارم **تَأْوِيلٌ** بمعنی تحقیق است، چنان که گفت: **هَذَا تَأْوِيلُ رُءْيَايَ مِنْ قَبْلُ** یعنی تحقیق رؤیای.

وجه پنجم **تَأْوِيلٌ** بمعنی الوان است، چنان که گفت: **لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَأَكُمَا بِتَأْوِيلِهِ** یعنی بألوانه، ای الوان الطعام قبل ان يأتیکم الطعام.

**يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ** یعنی غفلوا عنه و تركوا التأهب له و الايمان به من قبل اتیانہ، **فَدُجَاءَتْ رُسُلًا رَبَّنَا بِالْحَقِّ** بالصدق و البیان، اقرؤا حين لا ينفعهم الايمان. **فَهَلْ لَنَا مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ النَّبِيِّينَ وَ غَيْرِهِمْ مِنْ شُفَعَاءَ فَيَشْفَعُوا لَنَا؟** هل ايدر بمعنی استفهام است، چنان که در سوره الروم گفت: **هَلْ لَكُمْ مِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ شُرَكَاءَ؟** و در یونس گفت: **هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَبْدُوا الْخَلْقَ؟** اما آنجا که گفت: **هَلْ أَذُكَّ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ، هَلْ أَذُكُّكُمْ عَلَى تِجَارَةِ تُحِيكُمُ، هَلْ أَنْبِئُكُمْ عَلَى مَنْ تَنْزَلُ الشَّيَاطِينُ، هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا**، این همه تنبیه است بمعنی «الا».

**فَهَلْ لَنَا مِنْ شُفَعَاءَ فَيَشْفَعُوا لَنَا أَوْ نُرَدُّ إِلَى الدُّنْيَا فَنَعْمَلُ مِنَ الْخَيْرِ غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ مِنَ الشَّرِّ وَ التَّكْذِيبِ**. طلب شفیع کنند یا خواهند که ایشان را وادنیا فرستند تا ایمان آرند، و نیکیها کنند. **رَبِّ الْعَالَمِينَ** جای دگر گفت: **وَ لَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ** اگرشان وادنیا فرستند هم بکفر و شرک خویش باز کردند.

**فَدُجَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ** ای نقصوا انفسهم حظها من طاعة الله فصاروا الى النار، **وَ ضَلَّ عَنْهُمْ** ما كانوا يَقْتَرُونَ ای: لم ينفعهم عبادتهم الاصلنام.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: **وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ** الاية گفته اند که: ایمان بر چهار قسم است: ایمانی که در دنیا بکار آید و در عقبی نه، چون ایمان منافقان. دیگر ایمانی که در عقبی بکار آید و در دنیا نه، چون ایمان سحره فرعون. سوم ایمانی که نه در دنیا بکار آید نه در عقبی، چون ایمان فرعون در وقت معاینه عذاب و هلاک.

چهارم ایمانی که هم در دنیا بکار آید هم در عقبی، و آن ایمان موحدان است و مخلصان، که ایشان را خدمت است بر

سنت، و معرفت است بر مشاهدت، و یادگار است در حقیقت.

در معاملات صدق بجای آوردند، و در عبادت سنت، و در صحبت امانت. ایشان‌اند که رب العالمین گفت: وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا میگوید جل جلاله: ما مؤمنان را و نیک مردان را بار گران ننهیم، و بهشت باقی و نعیم جاودانی از ایشان دریغ نداریم. هم در دنیا ایشان را بهشت عرفان است، هم در عقبی ایشان را بهشت رضوان. امروز در حدائق مناجات و ریاض ذکر می‌نازند، و فردا در حقائق موصلات بر بساط مشاهدت می‌آسایند.

پیر طریقت گفت: الهی! نسیمی دمید از باغ دوستی، دل را فدا کردیم.

بویی یافتیم از خزینه دوستی پادشاهی بر سر عالم ندا کردیم. برقی تافت از مشرق حقیقت آب گل کم انگاشتیم. الهی! هر شادی که بی تو است اندوه آنست. هر منزل که نه در راه تو است زندان است. هر دل که نه در طلب تو است ویران است. یک نفس با تو بدو گیتی ارزان است. یک دیدار از آن تو بصد هزار جان رایگان است: صد جان نکند آنچه کند بوی وصال.

وَ نَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ صَفَتِ جَوَانِمِرْدَانَ طَرِيقَتِ وَ سَالِكَانَ رَاهِ حَقِيقَتِ اسْتِ كِهْ رَبِّ الْعِزَّةِ اَوَّلِ دِلَهَائِ اِيْشَانِ از هواها و بدعتها پاک کرد، تا قدم بر جاده سنت نهادند، و بنصوص کتاب خدا و سنت مصطفی (ص) پی بردند. و هم و فهم خود در آیات صفات گم کردند، و صواب دید خرد خود معزول کردند، و باذعان گردن نهادند، و بسمع قبول کردند، و راه تسلیم پیش گرفتند، تا از تعطیل و تشبیه برستند.

باز دل‌های ایشان از دنیا و آرایش دنیا پاک کرد، تا نور معرفت در دل ایشان تافت، و چشم‌های حکمت در دل‌هایشان پدید آمد. باز نظر خود ایشان را گرامی کرد، و دوستی خلائق از دل‌هایشان بیرون کشید، تا بهمگی با وی گشتند، و در حقیقت افراد روان شدند، و از اسباب و مسبب آمدند. یکی دیدند، و یکی شنیدند، و بیکی رسیدند.

زبان با ذکر، و دل با فکر، و جان با مهر، زبان در یاد، و دل در راز، و جان در ناز:

تا دلم فتنه بر جمال تو شد      بنده حسن ذو الجلال تو شد  
ای عزیز آن کسی که روی تو دید      وای شگرف آنکه در جوال تو شد

اما می‌دان تا عهد ازلی دامن تو نگیرد، دل تو این کار بنپذیرد، و تا حق به تو نپیوندد این طریق با تو بنسازد، و تا حق بتو ننگرد دل تو او را نخواهد.

وَ تَوَدُّوْا اَنْ يَّلِكُمُ الْجَنَّةُ اَوْ رِثْمُوْهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ اِيْنَ كِهْ كَفْتِ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ تَسْكِيْنَ دِلْ بِنْدِهْ رَا كَفْتِ، وَ زِيَادَتِ نَوَاخْتِ كِهْ بَرِ وِيْ مِيْ نِهْدِ، وَ اَكْرَ نِهْ بِنْدِهْ دَانْدِ كِهْ عَمَلْ بَا تَقْصِيْرِ وِيْ سَزَايْ اَنْ دَرْگَاهْ نِيْسْتِ، وَ اَنْ مَنَازَلِ وَ اَنْ دَرْجَاتِ جَزَا اِيْنَ عَمَلِ نِيْسْتِ، اَمَّا بَفَضْلِ خَوْدِ نَاشَايْسْتِهْ مِيْ شَايْسْتِهْ كَنْدِ، وَ نَآپَسَنْدِيْدِهْ مِيْ آرَايْدِ، وَ نِيْكَ خَدَايِيْ وَ مِهْرَبَايِيْ خَوْدِ دَرِ اَنْ بَا بِنْدِهْ مِيْ نَمَايْدِ.

وَ عَلَيَّ اَلْاَعْرَافِ رِجَالٌ چِهْ مَرْدَانْدِ اِيْشَانِ كِهْ رَبِّ الْعِزَّةِ اِيْشَانِ رَا مَرْدَانَ خَوَانْدِ، مَرْدَانِيْ كِهْ بَادِ عَنَايَتِ وَ نَسِيْمِ رِعَايَتِ اَزْ جَانِبِ قَرِيْبِ نَاگَاهْ بَرِ اِيْشَانِ كَنْزِ كَرْدِ:

شمالی باد چون بر گل گذر کرد      نسیم گل بیباغ اندر اثر کرد.

چون باد عنایت بر ایشان گذر کرد دلهایشان بنور معرف زنده کرد. جانهایشان بعطر وصال خود خوشبوی کرد. سرهایشان بصیقل عنایت روشن کرد. بجمع همت و حسن سیرت ایشان را برخوردار کرد، تا همت از خلق یکبارگی برداشتند، و با مهر حق پرداختند:

مشتاق تو در کوی تو از شوق تو      از خلق جدا گشته خرسند بخلقانها  
سرگردان      وز آتش دل آهی چون رشته مرجانها.  
از سوز جگر چشمی چون حلقه گوهرها

لا جرم رب العزة در دنیا ایشان را بر اسرار و احوال بندگان اشراف داد، و در عقبی بر منازل و درجات مؤمنان اشراف داد، و مقام ایشان زبر خلایق کرد، تا همه را دانند، و کس ایشان را نداند. همه را شناسد، و کس ایشان را نشناسد. اینست که گفت: **يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ**. هر کسی را نشانی است، و بی‌نشانی ایشان را نشان است. هر کسی بصفتی در خود بمانده، و بیخودی ایشان را صفت است. دوزخیان در قید مخالفت از حق باز مانده، و بهشتیان در بهشت بحظوظ خود آرمیده، و ایشان را از هر دو بر کران داشته، و بر همه مشرف کرده. پیر طریقت گفت: الهی! چه زیبا است ایام دوستان تو با تو! چه نیکوست معاملت ایشان در آرزوی دیدار تو! چه خوش است گفت و گوی ایشان در راه جست و جوی تو! چه بزرگوار است روزگار ایشان در سر کار تو! و نادى أصحاب النار أصحاب الجنة أن أفيضوا علينا من الماء الاية فكما لم يرزقهم اليوم من عرفانه ذرة لا يسبقهم غدا في تلك الاحوال قطرة، و انشدوا في معناه:

و أقسمن لا يسقيننا الدهر قطرة      و لو ذخرت من ارضهن بحور.

و يقال: انما يطلبون الماء ليكوا به، لأنه نفدت دموعهم، و في معناه انشدوا:

نرف البكاء دموع عينك فاستعر      عينا. لغيرك دمعها مدرار  
من ذا يعيرك عينه تبكى بها      أ رأيت عينا للبكاء تعار

## ٦ النوبة الاولى

قوله تعالى: **إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ خَدَّوْنَ شَمَا اللّٰهُ اسْت الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ** او كه بياوريد آسمانها و زمينها را في سِنَّةِ أَيَّامٍ در شش روز ثم استوى على العرش پس مستوى شد بر عرش **يُعْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ** در ميكشد شب تاريك را در سر روز روشن **يَطْلُبُهُ حَيْثُ مَا تَأَن رَا مِي جويد بشتاب وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ وَ الْجُومَ وَ آفْتَابَ وَ ماه و ستارگان مُسْحَرَاتٍ نرم کرده و روان بأمره بفرمان خدای آلا له الخلق و الأمرُ آگاه باشید كه او راست آفریده و فرمان در آفریده تبارك اللّٰهُ برتر و بزرگوارتر، پاكتر و با بابرکتتر کسی اللّٰهُ است رَبُّ الْعَالَمِينَ (٥٤) خدائند جهانيان. ادعوا رَبَّكُمُ خدائند خویش را خوانيد تضرعاً وَ حُفِيَةً بزاریدن آشكارا و پنهان إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ (٥٥) او دوست ندارد اندازه در گذارندگان را.**

وَ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَ بِهِ تَبَاهَكَارَى مَرُويد در زمين بَعَدَ إِصْلَاحِهَا پس آنكه الله آن را بر صلاح نهاد بسزا و در خور وَ اَدْعُوهُ خَوْفًا وَ طَمَعًا وَ خدای خویش را خوانيد و پرستيد بيبم و اوميد اِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ (۵۶) كه بخشايش خدای نزديك است از نيكوکاران.

وَ هُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ اللَّهُ او است كه مي‌گشايد بادها را در هوای جهان بَشْرًا بَشَارَتِ دِهَانِ بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ پيش باران فا حَتَّى إِذَا أَقْلَتَتْ تا آن باد برگيرد سَحَابًا تَقَالًا ميغهای گران سَفْنَاهُ ميرانييم ما آن را لِيَلِدَ مَيِّتٍ بسوی زمینی يا مردم و جانور از تشنگی مرده فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ تا فرو فرستيم بآن ميغ در زمين آب فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ تا بيرون آريم با آن از هر ميوه‌ها ميغ در زمين آب فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ تا بيرون آريم با آن از هر ميوه‌ها كَذَلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَى چنين هن بيرون آريم فردا از خاك مردگان را ببنانگی لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (۵۷). اين باز نموديم تا با اين آن درياييد و بديدار اين آن را در ياد آريد.

وَ الْبَلَدِ الطَّيِّبِ وَ زمين پاك، تربت خوش خاك يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بيرون آيد از آن نبات بِإِذْنِ رَبِّهِ بخواست خدای چنان كه خواهد وَ الَّذِي حَبَّتْ وَ آن زمين باز كه خاك آن ناپاك است و ناخوش لا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا پس بيرون نيايد نبات آن مگر اندكى دژورد كَذَلِكَ هَمَجِنِ نُصْرَفُ الْآيَاتِ از روى بروي ميگردانيم و از راه براه سخنان خود و باز نمودهای خود لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ (۵۸) گروهی را كه سپاسداری كنند.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: اِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ اى فى مقدار ستة ايام. خلاف است میان علما كه اين شش روز روزگار کوتاه است چنان كه در عهد ما است، يا روزگار دراز كه الله ميگويد: وَ اِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ. حسن گفت: روزگار کوتاه است، و نقله اخبار و بيشتريين مفسران بر آنند كه روزگار دراز است، روزی هزار سال.

و نیز خلاف است كه ابتداء آفرينش خلق كدام روز بود؟ محمد بن اسحاق صاحب المغازی گفت: اهل تورات گفتند: ابتداء آفرينش روز يكشنبه بود تا بآخر روز آدینه، و روز شنبه روز فراغ بود، و روز استواء الله بر عرش. ازین جهت شنبه را تعظيم نهادند، و عيد ساختند، و اهل انجيل گفتند: ابتداء آفرينش روز دوشنبه بود، و روز يكشنبه روز فراغ بود و استواء الله بر عرش، و آن را بزرگ داشتند، اما مذهب اهل اسلام و سنت و اصحاب حديث آنست كه ابتداء خلق روز شنبه بود، تا بآخر پنج شنبه، قالوا: و كان السابع يوم الجمعة الذى استوى الله فيه عرشه، و فرغ من خلقه، و عظمه، و شرفه و جعله عيداً للمسلمين، و فيه دلالة على تشریف يوم الجمعة، و بعضی اصحاب سنت گفته‌اند: خلق روز يكشنبه بود، قالوا: لا يبطل شرف الجمعة لان الله عز و جل فيها خلق آدم، و أسجد له الملائكة و أدخله الجنة.

اِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ميگويد: خداوند شما اوست كه هفت آسمان و هفت زمين و هر چه در آن بشش روز بيافريد. زمين و هر چه در آن بچهار روز بيافريد، و آسمانها بدو روز، و بيان اين در خبر ابن عباس است كه گفت: خلقت الارض و ما فيها من شىء فى اربعة ايام، و خلقت السماء فى يومين، و اين آن گه بود كه سائلى از وی پرسيد كه بر من مشكل شده است آنچه رب العزة گفت: رَفَعَ سَمَكُهَا فُسْوَاهَا وَ أَغْطَشَ لَيْلُهَا وَ أَخْرَجَ ضُحَاهَا. وَ الْأَرْضُ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا.



آن سائل گفت: این دلیل است که نخست آسمان آفرید، و پس زمین، و جای دیگر گفت: خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ وَ تَجْعَلُونَ لَهُ أَتْدَاداً إِلَى قَوْلِهِ: ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ، و این دلیل است که نخست زمین آفرید. ابن عباس جواب داد آن سائل را که: خلق الارض فی یومین ثم استوی الی السماء فسویهن فی یومین آخرین، ثم نزل الی الارض فدحیها. و دحیها ان اخرج منها الماء و المرعى، و شق فیها الانهار، و جعل السبل، و خلق الجبال و الرمال و الآكام و ما بینهما فی یومین آخرین، فذلك قوله: وَ الْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاها. بشش روز گفت، و اگر خواستی بیک لحظه بیافریدی، لكن مراد بآن تعلیم بندگان است برفق و تثبیت در کارها. قال سعید بن جبیر: قدر الله تعالى خلق السماوات و الارض فی لمحة او لحظة، و انما خلقهن فی ستة ايام تعلیما لخلقہ الرفق و التثبیت فی الامور، قال: و علمنا بالسته الحساب الذی لا سبیل الی معرفة شیء من امر الدنيا و الدین الا به، كما قال: «لَتَعْلَمُوا عَدَدَ السَّيِّئِ وَ الْحِسَابَ». ثم ان اصل جمیع الحساب من ستة، و منها يتفرع سائر العدد بالغای ما بلغ. و قيل: خلق هذه الاشياء فكان خلقه سبحانه لشيء منها فی كل يوم من الايام الستة كلمح بالبصر، و فی بعض التفاسیر انه جل جلاله قال للسماوات و الارض: كوني فی ستة ايام، فكانت فی المدة التي امرها ان تكون فيها.

ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ وَجَدت فی تفسیر ابی بکر النقاش، یروی: ان الله عز و جل كان عرشه على الماء قبل ان یخلق شیئا غیر ما خلق قبل الماء، فلما اراد ان یخلق السماء اخرج من الماء دخانا، فارتفع فوق الماء فسماء علیه، فسماه سماء، ثم ابیس الماء فجعله ارضا واحدة، ثم فتقها فجعلها سبع ارضین فی یومین فی الاحد و الاثنین، فخلق الارض علی حوت، و خلق الجبال فیها و اقوات اهلها و شجرها و ما ینبغی لها فی یومین یوم الثلاثاء و الاربعاء. ثم استوی الی السماء و هی دخان فجعلها سبع سماوات فی یومین یوم الخمیس و الجمعة. و انما سمی یوم الجمعة لانه جمع فیہ خلق السماوات و الارض. فلما فرغ من خلق ما احب استوی علی العرش، فذلك قوله: خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ.

ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ استواء در لغت عرب که بر پی آن علی آید استقرار است، چنان که الله گفت: إِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ، و اسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ، لِيَسْتَوُوا عَلَى ظُهُورِهِ، فَإِذَا اسْتَوَيْتَ أَنْتَ وَ مَنْ مَعَكَ عَلَى الْفُلْكِ. و بیشتر در جلوس گویند، و در قیام روا دارند، چنان که: استوی رسول الله (ص) علی المنبر. و «استواء» در لغت که بر پی آن «الی» آید صعود است و عمد، چون استوی إِلَى السَّمَاءِ در سورة البقرة و در حم یعنی عمد و سعد، اما استواء بمعنی استیلاء و غلبه از ترهات جهمیان است، و این کفر است از دو وجه: یکی آنکه استیلاء و غلبه پس از عجز و ضعف گویند، و این استواء بر عرش فعلی است که رب العالمین خود را اثبات کرد بوقتی مخصوص، یعنی پس از آفرینش آسمان و زمین. آن کس که استواء بر استیلاء نهد صریح بگفت که پس از خلق آسمان و زمین بر عرش مستولی شد، و غلبه کرد، یعنی که پیش از آفرینش آسمان و زمین مستولی نبود، و عاجز بود، و این کفر محض است.

و دیگر وجه آنست که استیلاء درست نباشد مگر میان دو کس، دو پادشاه، مثلا که با یکدیگر خصومت گیرند در ملکی یا در شهری، پس بآخر چون یکی بر آن دیگر غلبه کند، گویند: استولی فلان علی بلد کذا، و معلوم است که خدای را جل جلاله هرگز منازع نبود و نیست در عرش و در غیر آن. پس کسی که «استولی» میگوید خدای را منازعی پدید میکند، که بعد از خلق آسمان و زمین الله بر وی غلبه کرد، بر عرش مستولی شد، و این سخن محض

شرك است و عين كفر، تعالى الله عن قول الجهمية الضلال و تأويلهم المحال علوا كبيرا. و درست است از ام سلمه كه گفت: الاستواء ايمان، و الجحود به كفر، و همچنين روايت کرده‌اند از مالك و انس. و اگر لفظ استواء را بتأويل حاجت بودی نگفتی كه الاستواء غير مجهول، و اگر بظاهر آن برفتن روا نبودى نگفتی كه: الاقرار به ايمان، كه از ظاهر برگشتن انكار است نه اقرار، و اقرار تسليم است و ترك تأويل.

و عرش در لغت عرب سرير است، و مذهب اهل سنت و جماعت اينست، و مصطفى (ص) عرش را فوق و تحت و بيمين و ساق گفت، و آن را حاملان‌اند از فریشتگان، و بالای هفت آسمان است، و در آن خبرهای درست است در صحاح آورده، و ائمه دين آن را پذيرفته، و بر ظاهر برفته، و گردن نهاده، و زبان و دل از معنى آن خاموش داشته، و از دريافت چگونگی آن نوميد نشده، كه خود را فرا دريافت آن بتكلف راه نيست، و جز اذعان و تسليم روى نيست. روى جبير بن محمد بن جبير بن مطعم عن ابيه عن جده، قال: جاء اعرابي الى النبي (ص)، فقال: يا رسول الله جهدت الانفس، و جاع العيال، و هلكت الاموال، فاستسق لنا ربك، فاننا نستشفع بالله عليك، و نستشفع بك على الله. فقال النبي (ص): «سبحان الله سبحان الله!» فما زال يسبح حتى عرف ذلك فى وجوه اصحابه، ثم قال: «ويحك ا تدرى الله ان شأنه اعظم من ذلك انه لا يستشفع به على احد من خلقه، انه ل فوق سماواته على عرشه، و أن سماواته على ارضيه كهكذا مثل القبة و أنه ليئط به اطيظ الرجل بالراكب»، و قال (ص): «ان فى الجنة مائة درجة اعد الله للمجاهدين فى سبيله. بين كل درجتين كما بين السماء و الارض، فاذا سألتم الله فسنلوه الفردوس، فانه وسط الجنة و اعلى الجنة، و فوقه عرش الرحمن و منه تفجر انهار الجنة».

اين دو خبر دليل‌اند كه عرش بالای هفت آسمان است، و بالای بهشت است و آن را حاملان است.

مصطفى (ص) گفت: «ان الله اذا قضى امرا سبحت حمة العرش، ثم سبح اهل السماء الذين يلونهم، ثم سبح اهل السماء الذين يلونهم حتى يبلغ التسبيح اهل السماء الدنيا، ثم يقول الذين يلون حمة العرش: ما ذا قال ربكم؟ قال: فيستخبر اهل السماوات بعضهم بعضا، حتى يبلغ الخبر اهل سماء الدنيا، فتخطف الجن، فتلقونه الى اوليائهم، و يرمون بالشهاب، فما جاءوا به على وجهه فهو الحق و لكنهم يقرفون فيه و يريدون».

و قال (ص): «اذن لى ان احده عن ملك من الملائكة من حمة العرش ان ما بين شحمة اذنه الى عاتقه مسيرة سبع مائة سنة»، او قال: سبعين سنة خفقان الطير.

و فوق عرش آنست كه مصطفى (ص) گفت: «لما خلق الله الخلق كتب فى كتابه فهو عنده فوق العرش: أن رحمتى سبقت غضبى»، و تحت عرش آنست كه بو ذر گفت: سألت النبي (ص) عن قوله: وَ الشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا، قال: «مستقرها تحت العرش»

و ساق عرش آنست كه مصطفى (ص) گفت ابى كعب را: «ليهنك العلم ابا المنذر! ان لها يعنى لآية الكرسى لسانا و شفقتين تقدس الملك عند ساق العرش».

و روى عن على (ع) قال: «اول من يكسا يوم القيامة ابراهيم قبطيتين، و النبي (ص)، حلة حبرة، و هو عن يمين العرش».

و قال ابن عباس: العرش لا يقدر قدره احد.

يُعْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ يعنى: يغشى ظلمة الليل ضوء النهار. اين هم چنان است كه گفت: «يُكْوَرُ اللَّيْلُ عَلَى النَّهَارِ». يَطْبُئُهُ

حَثِيثًا اِی سَرِيعًا. اِین مَثَلِی است، یَعْنِی دَر بَر یَکدِیگَر مِیروند چَوْن شَتابَنده دَر پِی گَرِیزنده، و اَخر یَکدِیگَر رَا دَرمِی یابند، دَریافتن دِیدار، نَه دَریافتن اَمِیغ. یَغشی مَشدد قَراءت حَمزه و کَسایی است و بُو بَکر از عاصم.

وَ الشَّمْسِ وَ القَمَرِ وَ النُّجُومِ مُسَخَّرَاتٍ یَعْنِی: وَ خَلقِ الشَّمسِ وَ القَمَرِ وَ النُّجُومِ.

وَ مَسخَرَاتِ نَصَبِ است بَر حَالِ بَر قَراءتِ شامِی. بَر حَثِیثًا عَمَلِ خَلقِ تَمَامِ کَرْد، اَن گَه بَر سَبِیلِ اَبْتدا کَفت: وَ الشَّمْسِ وَ القَمَرِ وَ النُّجُومِ هَر سَه بَر رَفع اَند، وَ مَسخَرَاتِ رَفعِ است بَر خَبَر، وَ مَعْنِی مَسخَرَاتِ اِی: مَذَلَلاتِ جَارِیاتِ مَجاریهِن. وَ قِیل: مَسخَرَاتِ لِلخَلقِ، کَقولِه: وَ سَخَّرَ لَکُم مَّا فِی السَّمَاوَاتِ وَ مَّا فِی الارْضِ جَمِیعًا مِئْهُ. بِأَمْرِهِ اِی کُل ذَلکِ کَانَ بِأَمْرِهِ، اِی: بَارادَتِه. وَ کَفتِه اَند: اَمْرِ اَنسَتِ کِه اَن رَا کَفت: کَوْنِی مَسخَرَة، فَتَسخَرَتِ بِأَمْرِهِ. وَ کَفتِه اَند کِه: اَفْتابِ وَ مَاهِ وَ سَتارگانِ دَر گَرْدونی بَسْتِه است، وَ فَرِیشْتگانِ اَن رَا دَر فَلَکِ مِیکَشْتند. وَ کَفتِه اَند: بَرُونِ اَزِینِ سِیاراتِ مَعروفِ هَفْتگانِه بَعْضِی اَزِینِ سَتارگانِ رَوان اَند، وَ اَفْرِیشِ اَن مِصالحِ بَندگانِ رَاسَت، کِه حَقِیقَتِ وَ عِلْمِ اَن بَنزِیدِکِ اللهُ است، وَ بَعْضِی ثَوابَتِ اَند کِه اَفْرِیشِ اَن رَاهنَمونی خَلقِ رَاسَتِ دَر بَر وَ بَحَر، چنان کِه کَفت: وَ بِاللُّجَمِ هُم یَهْتَدُونَ. وَ بَعْضِی اَنسَتِ کِه اَفْرِیشِ اَن زینتِ آسَمانِ رَاسَت، چنان کِه کَفت: زینتِ السَّماءِ الدُّنْیا بِمِصابِیحِ، وَ زینتِها لِلنَّاطِرِینِ. وَ بَعْضِی شَهَبانَد کِه اَفْرِیشِ اَن رَجْمِ شِیاطِینِ رَاسَت، چنان کِه کَفت: وَ جَعَلناها رُجُومًا لِلشَّیاطِینِ، وَ بَر جَمَلِه اللهُ داند غایتِ مِصالحِ بَندگانِ کِه دَر اَن بَسْتِه، وَ تَدبیرِ کَارِ عَالَمِ کِه دَر اَن نِهاده: ذَلکِ تَقْدیرُ العَزیزِ العَلِیمِ.

أَلا لَه الخَلقُ وَ الأَمْرُ تَبَارکَ اللهُ رَبُّ العالَمِینِ خَلقِ وَ اَمْرِ اَزِ هَم جَدا کَرْد تا مَعْلومِ شُود کِه اَمْرِ خَلقِ نِیست. اَمْرِ دِیگَرِ است وَ خَلقِ دِیگَرِ، وَ رَبِّ العِزَّةِ قَراَنِ رَا اَمْرِ کَفت: ذَلکِ اَمْرُ اللهُ اَنْزَلَهُ إِلَیْکُمْ وَ هُوَ القَراَنُ. پَس بَأنچِه کَفت: أَلا لَه الخَلقُ وَ الأَمْرُ، دَلالتِ رَوشنِ است کِه قَراَنِ مَخْلوقِ نِیست. سَفِیانِ بِنِ عِینِه کَفتِ دَرِینِ آیت: مَّا یقولُ هَذِهِ الدُّوبِیةُ، یَعْنِی بَشَرِ المَرِیسی، فَکلامِه بِالخَلقِ فِی القَراَنِ؟ اَو مَّا یقَرَأُ: أَلا لَه الخَلقُ وَ الأَمْرُ؟ فَالخَلقُ غَیرِ الامْرِ، وَ الامْرُ، وَ الامْرُ غَیرِ الخَلقِ. مِیگَوید: آگاهِ شَیدِ وَ بَدانیدِ کِه خَدایِ رَا است جِهانِ وَ جِهانیانِ وَ اَفْرِیدگانِ هَمگانِ، وَ وِی رَا فَرمانِ بَر بَندگانِ رَوانِ، چنان کِه خَواهدِ بایشانِ فَرمانِ دَهد، نَه کَسِ اَو رَا مَنازِعِ، نَه دِیگَرِی بَر وِی غالِبِ.

قال رسول الله (ص): «من لم یحمد الله على عمل صالح، و حمد نفسه قلّ شکره، و حبط عمله، و من زعم أن الله جعل للعباد من الامر شيئاً فقد كفر بما انزل الله على أنبيائه، لقوله: أَلا لَه الخَلقُ وَ الأَمْرُ. تَبَارکَ اللهُ اِی تَعظَمِ وَ اَرْتَفِعِ عَلی کُل شِیء، وَ تَعالی بِالوَحْدانِیةِ، وَ عَظَمِ بَدوامِ البَقاءِ.

وَ العالَمونِ، الخَلقِ اِجمَعونِ. وَ قِیل: مَعناه اَن ذَکَرِ رَبِّ العالَمِینِ بَرکةِ عَلَیکمِ وَ عَلی مَن ذَکَرِه مَنکَم.

قَتاده کَفت: چَوْنِ اَزِ قَدْرَتِ وَ عَظَمَتِ وَ جَلالِ خُودِ خَبَرِ دادِ، خَلقِ رَا دَر اَمُوختِ کِه اَو رَا چَوْنِ خَوانند، کَفت: اَدْعُوا رَبَّکُمْ تَضَرُّعًا وَ خُفِیةً اِی تَذَلُّلاً عِلانِیةً. یَقولُ: اِذا دَعوتُموه فَتَذَلُّوا لَه. مِیگَوید: چَوْنِ اَو رَا خَوانیدِ خُودِ رَا بِیفکَندید، وَ بَزاریِ اَو رَا خَوانیدِ بِأَشکاراِ وَ نِهانِ. وَ خُفِیةً بَکَسَرِ خا قَراءتِ بُو بَکرِ است اَزِ عاصمِ، اِی: سَراِ وَ سَکونِ، وَ مَنصوبِ است بَر حَالِ یا بَر مَفْعولِ لَه.

إِنَّهُ لا یُجِبُّ المُعْتَدِینَ کَفتِه اَند: اَعْتداءِ دَر دَعا اَنسَتِ کِه خُودِ رَا دَر دَرَجِه اَنبِیاءِ وَ مَرسَلِینِ خَواهدِ، وَ کَفتِه اَند: اَنسَتِ کِه بَر مُؤمَنانِ دَعا بَد کَند: اللهم العنه، اللهم اهلکه، اللهم اخره، وَ کَفتِه اَند: بَر دَاشْتنِ آوازِ بَلندِ است دَر دَعا، وَ فِی ذَلکِ ما

رَوی اَبو مَوسِی الاَشعَری، قال: کَانَ النَبِی (ص) فِی غِزاةٍ، فَأَشْرَفوا عَلی وادِ، فَجَعَلَ النَاسِ یَکبُرُونَ، وَ یَهْلَلُونَ، وَ

يرفعون اصواتهم، فقال (ص): «ايها الناس اربعوا على انفسكم، انكم لا تدعون اصم و لا غائبا، انكم تدعون سميعا قريبا، انه معكم».

و قيل: هو السجع في الدعاء، و قال رسول الله (ص): «يكون في آخر الزمان اقوام يعتدون في الدعاء و الطهور». و لا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بِالشُّرْكِ و المعاصي و سفك الدماء، بَعْدَ إِصْلَاحِهَا ببعث الرسل و بيان الشرائع و منع الناس عن المعصية و الظلم. لو لا الأنبياء و الشرائع لأكل الناس بعضهم بعضا، و كل ارض قبل ان يبعث اليها نبي فاسدة، حتى تبعث الرسل اليها، فتصلح الارض بالطاعة. ميگوید: در زمين همه تباهی و ناراستی و ناشایست بود، تا رب العزة پیغامبران را فرستاد، و خلق را از شرك و معاصی و ظلم باز داشتند، و بر اسلام و طاعت و صلاح داشتند. رب العزة میگوید: پس از آنکه بفرستادن پیغامبران آن فسادها بصلاح باز آوریم، دیگر باره تباهاکاری مکنید، و به بد مردی در زمين مروید؟

قال الضحاک يقول: لا تغوروا الماء المعین، و لا تقطعوا شجرة مثمرة ضرارا، و لا تفسدوا طريقا معلوما، و لا تفرضوا الدرهم و الدينار بالمفراض و لا تكسروه. و قال عطية: لا تعصوا في الارض فيمسك الله المطر، و يهلك الحرث لمعاصيكم.

وَ ادْعُوهُ خَوْفًا وَ طَمَعًا اى خوفا من عقابه و طمعا في ثوابه، و قيل: خوفا من الردّ عدلا، و طمعا في الاجابة فضلا. و نصبهما على الحال او على المفعول له، و نظيره قوله: «وَ يَدْعُونَنَا رَغَبًا وَ رَهَبًا». إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ يَعْنى: ثواب الله، و قيل: هي المطر. قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ يَعْنى: الذين يدعون خوفًا و طمعا. در قریب تأیث نیست، از بهر آنکه آن قرب مکان است نه قرب نسب. قال ابو عمرو بن العلاء: القریب في اللغة على ضربين: قریب قرب، و قریب قرابة. تقول العرب: هذه المرأة قریبة منك اذا كانت بمعنى المسافة و المكان.

وَ هُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّیَّاحَ بُشْرًا درین حرف چهار قراءت است: بضم باء و اسكان شین قراءت عاصم است، یعی: انها تبشر بالمطر. يدل عليه قوله: «وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ يُرْسِلَ الرِّیَّاحَ مُبَشِّرَاتٍ»، و بنون مضمومه و ضم شین قراءت ابن كثير و نافع و ابو عمرو است، و بنون مضمومه و اسكان شین قراءت ابن عامر، و بفتح نون و اسكان شین قراءت حمزه و كسايی و معنى آنست كه: لها نشر، اى رائحة طيبة، یعی آن بادهای نرم است، و آن را بوی خوش است، در هوا فرو گشاده، و در پیش باران داشته. و روا باشد كه نشر از انتشار بود، یعی آن بادهای متفرق كه از هر سویی درآید، و میغ فراهم آرد، تا از آن باران آید، كقوله: وَ النَّاشِرَاتِ نَشْرًا. عن ابی بكر بن عیاش قال: لا تقطر من السماء قطرة حتى تعمل فيها اربع رياح، فالصبا تهيج السحاب، و الشمال تجمعه، و الجنوب تدره، و الدبور تفرقه.

حَتَّى إِذَا أَقَلَّتْ الرِّیَّاحُ سَحَابًا اى رفعته. يقال: اقل الشيء، اذا رفعه، و استقل به، اذا اتى به سحابًا ثَقَالًا اى حملت الریح سحابا ثقالا بالماء، فاذا فرغت الماء فصبته كانت خفافا، و ذلك أن الله عز و جل يرسل الرياح فتنشئ السحاب، فتثيره، و ينزل الماء من السماء الى السحاب فيقسمه كيف يشاء، فيكون السحاب هو يطره بعد ما ينزله الله من السماء، فيسكنه السحاب، لقوله عزّ و جلّ: وَ نَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُبَارَكًا. و سحاب درین آیت جمع است، و سمی السحاب سحابا لانه يمرّ منسحبا.

سُقْنَاهُ لِإِبِلٍ مَيِّتٍ اى الى بلد ليس فيه نبات، و قيل لبلد ميت، اى: يابس.

نافع و حمزه و كسايی و حفص مَيِّتٌ بتشدید خوانند، و هما فى المعنى واحد فَأَنْزَلْنَا بِهِ يَعْنى بذلك السحاب الماء على

الارض الميته، فأخرَجنا به يعنى بالماء مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ انواع حمل الاشجار. كَذَلِكَ اى كما احببنا هذا البلد باخراج الثمرات و حياة الارض خروج نباتها، نُخْرِجُ المَوْتَى من الاجداث. لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ فتعتبرون بالبعث فتعرفون قدرة الله بما نصرَفَ لكم من الآيات و نضرب لكم من الامثال.

روى عن ابى هريرة و ابن عباس: اذا مات الناس كلهم فى النفخة الاولى امطر عليهم اربعين عاما كمنى الرجال، من ماء تحت العرش، و يدعى ماء الحيوان، فينبتون فى قبورهم بذلك المطر، كما ينبتون فى بطون امهاتهم، و كما ينبت الزرع من الماء، حتى اذا استكملت اجسادهم نفخ فيهم الروح، ثم يلقي عليهم نومة، فينامون فى قبورهم، فاذا نفخ فى الصور الثانية عاشوا و هم يجدون طعم النوم فى رؤسهم و أعينهم، كما يجد النائم اذا استيقظ من نومه، فعند ذلك يقولون: يا وَيْلنا مَنْ بَعَثنا مِنْ مَرَقِدِنَا؟ فيناديهم المنادى: هذا ما وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَ صدَقَ المُرسَلُونَ. آن گه مثل زد رب العزة مؤمنان را و كافرين را، گفت: وَ البَلْدُ الطَّيِّبُ ميگويد: خاك خوش و تربت پاك كه در آن آميغ نمك و سنگ و ناخوش نبود، يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ بيرون آيد نبات آن باذن خدا، چنان كه خدا خواهد. از مقادير و مواقيت و از الوان و طعم نباتى نيكو، و طعامى خوش، و ريعى تمام، چنان كه مردم را بكار آيد، و بآن منتفع شوند. اين مثل مؤمن است كه در قرآن بشنود، و اثر ايمان و قرآن و اعتقاد داشتن بآن بر وى پيدا بود، و نفع آن بوى رسد. وَ الَّذِي خَبَّتْ من البلدان، يعنى الارض السبخة اصابها المطر، فلم تنبت الا نكدا. و زمين شور ناخوش اگر چه باران بدان رسد نبات از آن بيرون نيابد مگر اندكى ضعيف بي حاصل بريع، كه هم بر جاى بخوشد، و كس بآن منتفع نشود. اين مثل كافر است كه ايمان و قرآن بشنود، اما در وى اثر نكند، و بدان منتفع نگردهد، و گفته اند: اين مثل آدم و ذريت وى است، فمنهم طيب مؤمن و منهم خبيث كافر.

كَذَلِكَ نُصَرِّفُ الآياتِ لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ شكر درين آيت نامى است ايمان و تصديق را، يشكرون يعنى يؤمنون، كقوله تعالى: وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ رَبَّ نام خداوند است، نور نام نور پيغام و مهر و پيوند است، پروردگار جهانيان، و دارنده خلقان، و ديان مهربان، پاكست و بي همتا، و داور چون و چرا، و نالوده بهيج ناسزا، پيدااست خود را بدرستى، پيدااست خود را بهستى، پيدااست دل را بدوستى، يگانه بسنده، و بداشت هر كس رسنده، و با راست داشت دلها تاونده، هر چيزى را خداونده، و هر هستى را بدارنده، و هر فرا رسيدنى را پروراننده.

اول رب گفت نصيب عامه خلق را، پس الله گفت نصيب عارفان و صديقان را.

رب است آرام دهنده دل نيكمردان، الله است غارت كننده جان عارفان. رب است دهنده نعمت بخواهندگان، الله است او كننده مهر بدل دوستان. رب است كه نعمت ديدار بر مؤمنان ريزد، الله است كه عارفان را با ديدار چراغ مهر افروزد.

پير طريقت گفت: مهر و ديدار هر دو بر هم رسيدند. مهر ديدار را گفت: تو چون نورى كه عالم افروزي. ديدار مهر را گفت: تو چون آتشی كه عالم سوزي.

ديدار گفت: من چون جلوه كردم غمان از دل بركنم. مهر گفت: من بارى غارت كنم دلى كه برو رخت افكنم. ديدار گفت: من تحفه ممتحانم. مهر گفت: من شورنده جهانم.

دیدار بهره اوست که او را بصنایع شناسد. از صنایع باو رسد مکونات و مقدرات و محدثات از خلق زمین و سماوات و شمس و قمر و نجوم مسخرات. مهر بهره اوست که او را هم باو شناسد، ازو بصنایع آید نه از صنایع بدو. پیر طریقت گفت: مسکین او که او را بصنایع شناخت! بیچاره او که او را از بهر نعمت دوست داشت! بیهوده او که او را بجهد خود جست! او که بصنایع شناسد، به بیم و طمع پرستد. او که وی را از بهر نعمت دوست دارد، روز محنت برگردد. او که بخویشتن جوید نایافته یافته پندارد. اما عارف او را هم بنور او شناسد. از شعاع وجود عبارت نتواند. در آتش مهر می‌سوزد، و از ناز باز نمی‌پردازد.

ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ عرش او بر آسمان معلوم است، و عرش او در زمین، دل دوستان است. عرش آسمان را گفت: وَ يَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةً.

فریشتگان آن را می‌بردارند، و عرش زمین را گفت: وَ حَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ. ما آن را خود برداشتیم، و بفریشتگان باز نگذاشتیم. عرش آسمان منظور فریشتگان است.

عرش زمین منظور خدای جهان است. عرش آسمان را گفت: الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى. عرش زمین را گفت: انا عند المنكسرة قلوبهم، قلب المؤمن بين اصبعين من اصابع الرحمن. اذعوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَ خُفْيَةً مصطفى (ص) گفت: «الدعاء هو العبادة».

دعا عین عبادتست. دعاء خواندن است یا خواستن. اگر خواندن است عین ثناء است، و خواستن است بنده را سزا است، و هر دو عبادتست و نجات را وسیلت. یحیی معاذ گفت: عبادة الله خزينة اى است. کلید این خزینه دعا، و دندانهای این کلید لقمه حلال.

و شرط دعاء تضرع است و زاری، و بر درگاه عزت خود را بیفکندن بخواری. اینست که میگوید: تَضَرُّعًا وَ خُفْيَةً. و در خبر است: آدم صلوات الله علیه صد سال بر آن زلت خویش نوحه کرد بزاری، و تضرع نمود، تا جبرئیل گفت: بار خدایا! خود می‌بینی تضرع آدم، می‌شنوی زاریدن وی. هیچ روی آن دارد که عذرش پذیری؟ و خستگی وی را مرهمی بر نهی؟

فرمان آمد که ای جبرئیل! آدم را بما گذار که اگر نه این تضرع و زاری از وی دانستی، خود زلت بر وی قضا نکردم. زلت بر وی قضا کردم که دانستم از وی که چون درماند، زبان بدعا و تضرع بگشاید، و من دوست دارم که بنده بنالد، و در من زارد، انین المذنبین احب الی من زجل المسبحین. نظیره: وَ قَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي اَسْتَجِبْ لَكُمْ میگوید: مرا خوانید تا اجابت کنم. مرا دانید تا آمرزم. از من خواهید تا بخشم.

جای دیگر گفت: اَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ آن درمانده فرو مانده، در بلا بیطاعت گشته، که پاسخ کند خواندن او مگر من؟ که نیوشد دعاء او مگر من؟ که فریاد رسد درماندگی وی را مگر من؟ مضطر آنست که خود را دست آویزی نداند، و روزگار بر باد داده خود برابر چشم خویش دارد. دوست از همه وسائل و طاعات تهی بیند. دعاء چنین کسی همچون تیر بود، که سوی نشانه شود.

و از شرایط دعاء یکی لقمه حلاست. مصطفى (ص) گفت: «أطب طعمتك تستجب دعوتك».

دوم بیداری و هشیاری است بدل حاضر و از غفلت دور. مصطفى (ص) گفت: «ان الله لا يستجيب دعاء من قلب لاه».

سوم خوف و طمع است، که رب العزة گفت: وَ ادْعُوهُ خَوْفًا وَ طَمَعًا. این خوف و طمع بمعنی خوف و رجاء است، و آن تصرع و خفیه بمعنی اخلاص و صدق، بر مثال چهار جوی اند در دل گشاده، تا این جویها روان اند و روشن، دل آبادان است، و ایمان بر جای، و دعا مستجاب. باز اگر این چهار جوی از دل وا ایستند، و چشمهای آن خشک گردد، دل مرده گردد، و اشک از چشم وا ایستند، و ذکر از زبان، و مهر از دل، نیز از وی طاعت نروید و ایمان نیاید، چنان شود که گویند:

آن دل که تو دیدی همه دیگرگون شد  
و آن باغ پر از نعمت چون هامون شد  
و آن حوض پر آب ما همه پر خون شد  
و آن آب روان زباغ ما بیرون شد.

إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ مصطفی (ص) گفت: «الاحسان ان تعبد الله كأنك تراه فان لم تكن تراه فانه يراك».

این خبر اشارتست بملاقات دل با حق، و معارضة سر با غیب، و مشاهده جان با الله. و درین خبر حث است بنده را بر اخلاص عمل، و قصر امل، و وفا کردن به پذیرفته روز میثاق و عهد بلی، چون میدانی که او ترا می بیند دل و او دار، و از غیر او بردار. در اعمال مخلص باش، و در احوال صادق.

پیر طریقت گفت: آن دیده که او را دید بملاحظه غیر او کی پردازد؟ آن جان که با او صحبت یافت با آب و خاک چند سازد؟ خو کرده در حضرت مشاهدت مذلت حجاب چند برتابد؟ والی بر شهر خویش در غربت عمر چند بسر آرد؟ «کأنك تراه» اشارتست که حق دیدنی است، «فانه يراك» از حق دیده وری است.

پیر طریقت گفت: چون هیبت دیده وری حق موجود است، از ملامت منکر چه باك! در خدمت سزای معبود کوش، نه بهره آب و خاک، که هیبت اطلاع حق سیل است و پسند خلق خاشاک.

وَ هُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ إِذَا تَنَسَّمتِ الْقُلُوبُ نَسِيمَ الْقَرَبِ هَامٍ فِي مَلَكُوتِ الْجَلَالِ وَ انمحي عن كل مرسوم و معهود. چون نسیم ازل از جانب قربت دمد، و باد کرم از هوای فردانیت وزد، بندگی آزادی شود، و غمان همه شادی گردد. خائف در کشتی خوف بساحل امن رسد. راجی در کشتی طمع بساحل عطا رسد.

عاصی در کشتی ندامت بساحل نوبت رسد. موحد در کشتی توحید بساحل تفرید رسد.

سُقْنَاهُ لِبَلَدٍ مَّيِّتٍ فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ از آسمان باران آمد، زمین مرده بوی زنده گشت، نبات و ازهار و انوار پدید آمد. از خزینه قدرت باران رحمت آمد، دلهای پژمرده بوی زنده گشت. یکی را تخم ندامت کشتند، آب توفیق دادند، زاهد گشت. یکی را تخم عنایت کشتند، آب رعایت دادند، تائب گشت. یکی را تخم هیبت کشتند آب تعظیم دادند عارف گشت.

پیر طریقت گفت: ملکا! آب عنایت تو بسنگ رسید. سنگ بار گرفت.

از سنگ میوه رست. میوه طعم و خوار گرفت. ملکا! یاد تو دل را زنده کرد، و تخم مهر افکند. درخت شادی رویانید، و میوه آزادی داد. چون زمین نرم باشد، و تربت خوش، و طینت قابل، تخم جز شجره طیبه از آن نروید، و جز عبرت بیرون ندهد.

اینست که الله گفت: وَ الْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ. قال بعضهم: طيبها بدوام الامن و عدل السلطان، و طاعة المطيعين. و قال ابو عثمان: «هو قلب المؤمن يظهر على الجوارح انوار الطاعات. وَ الَّذِي خُبَّتْ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِيدًا قَلْبَ الْكَافِرِ لَا يَظْهَرُ عَلَى الْجَوَارِحِ إِلَّا الْمَخَالَفَاتِ.

### ۷ النوبة الاولى

قوله تعالى: لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ فرستاديم نوح را بقوم خویش فقالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ كَقَدِّمْتُمْ لِقَوْمِهِ: اي قوم خدای را پرستید ما لکم من إلهٍ غيرُهُ نیست شما را خدای جز از وی إني أخافُ عَلَيْكُمْ من می ترسم بر شما عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ (۵۹) از عذاب روزی بزرگ.

قالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ سران قوم وی گفتند: إِنَّا لَنَرَاكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (۶۰) ما ترا در گمراهی آشکارا می بینیم.

قالَ يَا قَوْمِ نوح گفت: ای قوم! لَيْسَ بِي ضَلَالَةٌ بَمَنْ هِيَ كَمِثْلِي نِسْتِ وَ لَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۶۱) لكن من فرستاده‌ای‌ام از خداوند جهانیان.

أَبْلَغُكُمْ رسالاتِ رَبِّي میرسانم بشما پیغامهای خداوند خویش وَ أَنْصَحُ لَكُمْ و شما را نیک می‌خواهم وَ أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۶۲) و از خدای آن دانم که شما ندانید.

أَوْ عَجِبْتُمْ شَكَّتَ میدارید أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ که بشما آمد یاد کردی از خداوند شما عَلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ بر مردی هم از شما، آدمی هم‌زبان شما لِيُنذِرَكُمْ تا آگاه کند و بیم نماید شما را وَ لِيُنقِطُوا و تا پرهیزد از عذاب و خشم خدای وَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (۶۳) و تا مگر بر شما ببخشایند.

فَكَذَّبُوهُ دروغ زن گرفتند وی را فَأَنْجَيْنَاهُ برهانیدیم او را وَ الَّذِينَ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ و ایشان را که با او بودند در کشتی وَ أَغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا و به آب بکشتیم ایشان را که بدروغ فرا می‌داشتند سخنان ما را إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا عَمِينَ (۶۴) که قومی بودند ایشان از شناخت حق نابینایان.

وَ إِلَى عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا و فرستاديم به عاد مرد ایشان هود قالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ ایشان را گفت: ای قوم! الله را پرستید ما لکم من إلهٍ غيرُهُ نیست شما را خدایی جز از وی أَفَلَا تَتَّقُونَ (۶۵) از خشم و عذاب وی پرهیزید.

قالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ سران و سروران کافران از قوم وی گفتند: إِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ ما ترا در سست خردی و نادانی می بینیم وَ إِنَّا لَنَظُنُّكَ مِنَ الْكَاذِبِينَ (۶۶) و ترا از دروغ زنان می‌پنداریم.

قالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ گفت: ای قوم! بَمَنْ هِيَ سِست خردی نیست وَ لَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۶۷) لكن من فرستاده‌ای‌ام از خداوند جهانیان.

أَبْلَغُكُمْ رسالاتِ رَبِّي میرسانم بشما پیغامهای خداوند خویش وَ أَنَا لَكُمْ ناصِحٌ أَمِينٌ (۶۸) و من شما را نیکخواهی استوارم.

أَوْ عَجِبْتُمْ شَكَّتَ میدارید أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ که بشما آمد یاد کردی از خداوند شما عَلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ بر مردی از شما، آدمی هم‌زبان شما لِيُنذِرَكُمْ تا آگاه کند و بیم نماید شما را وَ اذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ يَدْعُونَكُمْ أَنْ تَقُولُوا مَا لَمْ تَكُنْ بِالْمُرْسَلِينَ و پس نشینان زمین کرد مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ از پس قوم نوح وَ زَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ بَصْنَةً و شما را در آفرینش و قوام و صورت بسطت افزود زیادت کرد فَادْكُرُوا آلاءَ اللَّهِ ياد کنید نیکوکاریهای الله بر خویشان لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۶۹) تا مگر پیروز آئید.



قالوا گفتند قوم وی: أَجِئْنَا لِنُعْبُدَ اللَّهَ وَحَدُّهُ بَمَا آمَدَى تَا فَرْمَايى مَآ رَا وَا كَوِيى مَآ رَا كَه خدَايى پَرَسْتِيْد يِگَآنَه وَ نَدَرَ وَا فَرْمَايى مَآ رَا تَا فَرُو كَذَارِيْم مَآ كَان يَعْْبُدُ آبَاؤُنَا اَنچَه پَدْرَان مَآ مِ پَرَسْتِيْدِنْد فَاْتِنَا بَمَا تَعْدُنَا اَن عَذَاب كَه مَآ رَا بَانَ تَهْدِيْد مِيكِنى بَمَا اَر اِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِيْنَ (٧٠) اِگَر از رَاَسْتَكُوِيَانى.

قَالَ هُوْدُ كَفَت اِيْشَان رَا: قَدْ وَفَع عَلِيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ وَاجِب كَشْت شَمَا رَا از خدَاوَنْد شَمَا رَجْسٌ وَ غَضَبٌ عَذَابى وَ خَشْمى اُ تُجَادِلُوْنِيْى بَا مَن پِيكَاَر مِيكِنِيْد فِيْ اَسْمَاءٍ دَر كَاَر اِيْن پَرَسْتِيْدِيْگَان وَ نَامَهَايى سَمِّيْتُوْهَا اَنْتُمْ وَ اَبَاؤُكُمْ كَه شَمَا وَ پَدْرَان شَمَا اَن رَا نَام نَهَادِيْد مَآ نَزَلَ اللّٰهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ فَرُو نَفْرَسْتَاَد اللّٰهُ اَن پَرَسْتِيْدِيْگَان رَا هِيْج حَجْت فَاَنْتَظِرُوْا چَشْم مِيْدَارِيْد اِيْنى مَعَكُمْ مِنَ الْمُنتَظِرِيْنَ (٧١) مَن بَا شَمَا از چَشْم دَاَرَنْدِيْگَان بُوْدنِى رَا.

فَاَنْجِيْنَاهُ بَرَهَانِيْدِيْم هُوْد رَا وَ الَّذِيْنَ مَعَهُ وَ اِيْشَان كَه بَا وى بُوْدنْد بَرَحْمَةً مِّنْآ بِيْخَشَايِشِى از مَآ وَ قَطَعْنَا دَايِرَ الَّذِيْنَ كَذَّبُوْا بِآيَاتِنَا وَ بَرِيْدِيْم بِيْخ اِيْشَان كَه دَرُوْغ مِ شَمْرَدَنْد پِيْغَامَهَايى مَآ وَ مَآ كَاثُوْا مُؤْمِنِيْنَ (٧٢) وَ اِيْشَان گَرُوِيْدِيْگَان نَبُوْدنْد.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: لَقَدْ ارسلنا نوحاً الى قومه و هو نوح بن لمك بن متوشلخ بن اخنوخ، و هو ادريس بن برد بن مهيايل بن قينان بن انوش بن شيث بن آدم، و هو اول نبى بعد ادريس، ارسله الله تعالى الى ولد قابيل و من تابعهم من ولد شيث. و كان نوح نجاراً، بعثه الله الى قومه، و هو ابن اربعين سنة، و بقى فى قومه يدعوهم الف سنة الا خمسين عاماً، ثم عاش بعد الطوفان ستين سنة حتى كثر الناس و نشوا. و نام وى سكن بود و از بس كه بر قوم خود نوحه كرد او را نوح نام كردند، و نهصد و پنجاه سال قوم را دعوت كرد. هر روز كه بر آمد شوختر و متمردتر و عاصىتر بودند، و آخر از اول صعبتتر و كافرتر بودند. همى گفتند: اين آن مرد است كه پدران ما او را خوار داشتند، و از وى هيچ نپذيرفتند، و هر روز وى را چند بار بزدندى، چنان كه بيهوش شدى.

چون بهش باز آمدى، گفتى: اللهم اغفر لقومى فانهم لا يعلمون. اميد ميداشت كه ايمان آرند، از آن همى گفت: «اغفر لقومى» تا آنكه او را گفتند: لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ اِلَّا مَنْ قَدْ اَمَنَ. پس از ايمان ايشان نوميد شد، گفت: رَبِّ لا تَذَرْ عَلَيَّ الْاَرْضَ مِنَ الْكَاْفِرِيْنَ دِيَّاراً. چون ايشان را دعوت كردى، گفتى: يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّٰهَ مَا لَكُمْ مِنْ اِلٰهٍ غَيْرُهُ كَسَايى غِيْرَه بَجَرَّ خواند بر نعت اله. باقى برفع خوانند بر تقدير: مَا لَكُمْ غِيْرَه مِنْ اِلٰهٍ، او ما لكم اله غيره. اِنِّيْ اَخَافُ عَلَيْكُمْ اِنْ لَمْ تُوْمِنُوْا عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيْمٍ يعنى يوم القيامة. اين خوف ايجاب است نه خوف شك.

قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ الْمَلَا الْاَشْرَافَ وَ الْكِبْرَاءَ يَمْلِئُوْنَ الْعِيْنَ وَ الْقَلْبَ عِنْدَ الْمَشَاهِدَةِ. قال ثعلب: الملا القوم و النفر و الرهط ليس فيهم امرأة. اِنَّا لَنَرَاكَ فِيْ ضَلَالٍ مُّبِيْنٍ اى بِيْن، لانه ضلال و باطل.

قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِيْ ضَلَالَةٌ اِيْن بَاء لَزُوْم اَسْت، تَاوِيْلَه لَيْسَ فِيْ ضَلَالَةٍ، وَ لَكِنِّيْ رَسُوْلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ اَرَسَلْنِي الْيَكْم. ابلغكم بتخفيف قراءت بو عمرو است، لقوله تعالى: اَبْلَغُكُمْ رَسَالَاتِ رَبِّيْ، قَدْ اَبْلَغُوا رَسَالَاتِ رَبِّهْم. باقى همه بتشديد خوانند، و اختيار بو عبیده و بو حاتم اينست، لانها اجزل اللغتين، و لقوله: بَلَّغْ مَا اُنزِلَ اِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ، وَ اَنْصَحْ لَكُمْ النصح خلاف الغش، و معنى «اَنْصَحْ لَكُمْ» اى ادعوكم الى ما دعانى الله اليه، وَ اَعْلَمُ مِنَ اللّٰهِ فِيْ نَزْوْلِ الْعَذَابِ بَكْمَ مَا لا تَعْلَمُوْنَ اَنْتُمْ. اين سخن از بهر آن گفت كه قوم نوح هرگز هلاك هيچ قوم و عذاب هيچ امت ندانسته بودند، و نشنیده، و امتهای ديگر همه آن بودند كه هلاك قوم نوح شنیده بودند، و همه پيغامبران قوم خود را بان ترسانيدند، چنان كه هود قوم خود را گفت: اِذْ جَعَلْتُكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ، وَ صَالِحٌ قَوْمِ خُودِ رَا كَفْت: اِذْ جَعَلْتُكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ

عاد، و شعیب قوم خود را گفت: أَنْ يُصِيبَكُمْ مِثْلُ مَا أَصَابَ قَوْمَ نُوحٍ أَوْ قَوْمَ هُودٍ أَوْ قَوْمَ صَالِحٍ، و يقال: وَ أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ من انه غفور لمن رجع عن معاصیه، و آن عذابه الیم لمن اصرّ علیها و گفته‌اند: مهینان قوم نوح کهینان را گفتند: ما هذا الا بشر مثلکم فتتبعونه؟

این بشری همچون شما است چرا بر پی او روید؟ نوح ایشان را جواب داد: أَوْ عَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ تَعْجَبُ اسْتِنكَارُ اسْتِنكَارُ اسْتِنكَارُ و انکار متقاربنده، و در قرآن بیشتر تعجب بر معنی انکار است. ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ این ذکر بمعنی رسالت است، و در قرآن این را نظایر است: عَلَى رَجُلٍ مِثْلِكُمْ من جملتکم، تعرفون نسبه، لینذركم العذاب فی الدنيا، وَ لِنَنْفُوا» عبادة الاصنام، و لکی ترحموا فلا تعذبوا، فکذبوه یعنی نوحا.

فَأَنْجَيْنَاهُ یعنی من الطوفان، وَ الَّذِينَ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ. خلاف است میان علما که عدد ایشان که با نوح در کشتی بودند چند بود؟ ابن اسحاق گفت ده کس بودند از مردان: نوح و سه پسر و شش کس دیگر، که بوی ایمان آورده بودند، و زنان ایشان.

قتاده گفت و ابن جریح و محمد بن کعب القرظی که هشت کس بودند: نوح و زن وی و سه پسر: سام و حام و یافث و زنان ایشان. ابن عباس گفت: هشتاد کس بودند چهل مرد و چهل زن. پس رب العالمین همه را عقیق کرد که از ایشان نژاد نه پیوست مگر سه پسر نوح، سام و حام و یافث و خلق همه از نژاد ایشان‌اند. زهری گفت: عرب و اهل فارس و روم و شام و یمن از فرزندان سام، و ترك و صقالبه و یاجوج و ماجوج از فرزندان یافث، و سند و هند و زنج و حبشه و بربر و نوبه و همه سیاهان از فرزندان حام. و سیاهی ایشان از آن بود که حام در کشتی با اهل مباشرت کرد، و نوح دعاء کرد تا رب العزة نطفه وی بگردانید.

تاریخیان گفتند: ولد یافث هفت برادر بودند: ترك و خزر و صقلاب و تاريس و منسك و کماری و الصین، و مسکن ایشان از حد مشرق تا جهت شمال بود.

و ولد حام نیز هفت برادر بودند: سند و هند و زنج و قبط و حبش و نوبه و کنعان، و مسکن ایشان از حد جنوب تا دبور و تا صبا بود، و سام را پنج پسر بود: ارم و ارفخشد و عالم و یفر و اسود. و عالم پدر خراسان بود، و هو خراسان بن عالم بن سام بن نوح. و اسود پدر فارس بود، و هو فارس بن الاسود بن سام، و یفر پدر روم بود، و هو الروم بن الیفر بن سام و میگویند: سام را پسری بود نام وی تارخ، و این تارخ پدر کرمان و ارمین بود، کرمان بن تارخ بن سام. و ارمین بن تارخ بن سام صاحب ارمینیه این دیار و بلاد معروف همه بنام ایشان باز خوانند.

و ارم مهینه پسران سام بود، و هفت پسر داشت: عاد و ثمود و صحار و طسم و جدیس و جاسم و وبار. مسکن عاد بزمین یمن بود، و ثمود از حد حجاز تا به شام، و طسم به عمان و بحرین، و جدیس بزمین یمامه، و صحار از حد طائف تا ببال طیی، و جاسم از حد حرم تا به صفوان، و وبار بزمین وبار، و این اولاد ارم بزبان عربی مخصوص بودند، و ایشان عرب اول بودند که نسل و نژاد ایشان هم در آن عهد بریده گشت.

فَكَذَّبُوهُ فَأَنْجَيْنَاهُ وَ الَّذِينَ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ وَ أَعْرَفْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا عَمِينَ اى عموا عن الايمان و الهدى، و عمیت قلوبهم عن معرفة الله و قدرته.

وَ إِلَى عادِ أَخَاهُمْ هُودًا أَخَاهُمْ مَنْصُوبٌ اسْتِ بِه ارسال، یعنی: و أرسلنا الی عاد اخاهم، این برادری در نسب است نه در دین، و هود از صمیم قوم عاد بود و اشراف ایشان، و هو هود بن خالد بن الخلود بن عیص بن عملیق بن عاد، و

ایشان را عمالقه از بهر آن گویند که فرزندان عملیقاند، و هو عملیق بن عاد بن ارم بن سام بن نوح، هود ایشان را گفت: يا قوم اعبُدوا اللهَ ما لکم من إلهٍ غیرُهُ أ فلا تَتَّقُونَ تقوی نامی است همه هنرها را، و در قرآن بیشتر بمعنی توحید است.

قالَ المَلَأَ الَّذِینَ کَفَرُوا من قومِهِ إِنَّا لَنرَاکَ فی سَفَاهَةٍ السَّفَاهَةِ خَقَّةَ العلمِ والرأی، یقال: ثوب سفیه، اذا کان خفیفاً. و إِنَّا لَنظُنُّکَ مِنَ الکاذِبِینَ فیما تَدعی من الرِسالَةِ.

قالَ یا قومَ لَیسَ بی سَفَاهَةً این دلیل است بر حسن ادب وی و نیکویی جواب در مخاطبه، که آن سفاهت که با وی نسبت کردند از خود نفی کرد، و بر آن نیفزود آن گه گفت: وَ لَکِنِّی رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِینَ دلیل است که مردم بوقت ضرورت و حاجت روا باشد که صفت خود باز کند، و از خصال حمیده خود خبر دهد بر وجه اخبار نه بوجه تمدح. أَبْلَغُکُمْ رِسالَاتِ رَبِّی الَّتِی ارسلنی بها الیکم، وَ أَنَا لَکُمْ ناصِحٌ فیما ادعوکم الیه، مخلص فیما اودئی الیکم، آمین عند الله علی ما ابلاغکم عن الله. و یقال: امین عندکم ای کنت فیکم امینا فکیف تکذبوننی؟

أ وَ عَجِبْتُ أَنْ جَاءَکُمْ نَذْرٌ مِنْ رَبِّکُمْ عَلَى رَجُلٍ مِنْکُمْ لَیُنذِرُکُمْ سَبَقَ تفسیره.

وَ اذْکُرُوا إِذْ جَعَلْکُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ میگوید: زیاد کنید این نعمت که الله با شما کرد که شما را ساکنان زمین کرد از پس قوم نوح، و مساکن و منازل و اموال ایشان بشما داد. و کان مساکنهم فی الاحقاف من رمل عالج من حصرموت ال بحر عمان.

وَ زَادَکُمْ فی الخَلْقِ بَصُطَةً این خلق را دو معنی گفته‌اند: یکی آنکه بمعنی خلقت است. میگوید: شما را در خلقت و صورت افزونی داد که بالای ایشان دوازده گز بود بیک قول، و هفتاد گز بیک قول، و هشتاد گز بیک قول، و از منکب ایشان تا بانگشتان دوازده گز بود. کلبی گفت: درازترین ایشان صد گز بود، و کوتاه‌ترین ایشان شصت گز. و هب گفت: سر ایشان چند قبه‌ای بود عظیم، و چشم خانه ایشان ددان بیابانی در آن رفتندی، و آن را مسکن و مأوی گرفتندی معنی دیگر. وَ زَادَکُمْ فی الخَلْقِ بَصُطَةً ای: فی الناس قوه و غلبه علیهم. میگوید: شما را افزونی داد تا بر مردمان تطاول کردید، و بر ایشان غلبه کردید. و این آن بود که عادیان در عهد خویش بر همه اولاد سام و حام و یافت غلبه کردند، و مستولی گشتند، و این در عصر شدید بن عمیق بود، که پسر برادر را ضحاک بن علوان بن عملیق بر فرزندان سام انگیخت تا ایشان را مقهور کرد، و ولایت و دیار ایشان بگرفت، و برادر ضحاک را غانم بن علوان بر فرزندان یافت انگیخت، و ایشان را مقهور کرد، و ابن عم خویش را الولید بن الریان بن عاد بن ارم بر فرزندان حام انگیخت، تا مهینان ایشان را کشت، و بر ملک ایشان مستولی شد، و مهینه فرزندان حام در آن عصر مصر بن القبط بن حام بود که در زمین مصر وی بنا کرد، و بنام وی باز خوانند. و گفته‌اند: ریان بن الولید که در روزگار یوسف (ع) ملک مصر بود، و ولید بن مصعب که فرعون موسی بود، و جالوت جبار که داود او را کشت، این همه از فرزندان ولید بن ریان بن عاد بودند. اینست که رب العالمین گفت: زَادَکُمْ فی الخَلْقِ بَصُطَةً.

فَاذْکُرُوا آلاءَ اللهِ ای: انعم الله علیکم، فوحده لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ لکی تفلحوا فلا تعبدوا غیره.

قالوا أ جِئْنَا لِإِعْبَادِ اللهِ وَحْدَهُ یعنی أ جئنا لتأمرنا و تقول لنا؟ عادت عرب است که قول در نظام سخن فراوان فرو گذارند، از بهر آنکه مخاطب را بآن دانش بود، آن را مختصر فرو گذارند، چنان که گفت: وَ إِذْ یَرْفَعُ إِبْرَاهِیمُ الْقَوَاعِدَ الی قوله: «ربنا» یعنی و هما یقولان: «ربنا»، یَتَفَكَّرُونَ فی خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ رَبَّنَا یعنی یقولون ربنا. فَأَتینا بما

تَعِدُّنَا مِنَ الْعَذَابِ إِنَّ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ فِي الْعَذَابِ الَّذِي تَعِدُّنَا بِهِ.

عرب وعد گویند در خیر و در شر، و وعید نگویند مگر در شر، و بشارت گویند در خیر و در شر، و نذارند نگویند مگر در شر.

قَالَ قَدْ وَقَعَ هُودٌ كَفَّتْ آيَاتُنَا رَا: قَدْ وَقَعَ آي وَجِب، چنان که آنجا گفت وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ آي وَجِب، میگوید: واجب گشت شما را از خدای عذاب و خشم.

رجز و رجز نام عذاب است. أَ تُجَادِلُونَنِي فِي أَسْمَاءِ سَمِيئَتُوهَا يَقُول: أ تَخَاصُمُونَنِي فِي أَصْنَافِ سَمِيئَتُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ أَسْمَاءٌ لَا تَسْتَحَقُّهَا. مَا نَزَّلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ آي سَمِيئَتُوهَا آلهة من غير كتاب فيه حجة و بيان. اين مجادله درين موضع همان محاجه است که در سورة البقره باز گفت از خصم ابراهيم: أ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ؟ و در سورة الانعام گفت: وَ حَاجَّهُ قَوْمُهُ. اين محاجه و اين مجادله آنست که پیکار میکردند، و داوری میجستند بر حق خدایی بتان را درست کردن و ایشان را بحق خدایی سزاتر دیدن. فَانْتَظِرُوا أَنْ يَأْتِيَكُمْ مَا أَعَدَّكُمْ. إِيَّيْكُمْ مِنَ الْمُنتَظِرِينَ مَوَاعِيدَ اللَّهِ.

فَأُنَجِّيَنَاهُ يَعْنِي: هُودًا عِنْدَ نَزُولِ الْعَذَابِ، وَ الَّذِينَ مَعَهُ يَعْنِي مَنْ آمَنَ بِهِ بِرَحْمَةٍ مِّنَّا آي بِنِعْمَةٍ مِّنَّا عَلَيْهِمْ، وَ كَذَلِكَ حَكَمَ اللَّهُ أَنْ يَنْجِيَ الْإِنْبِيَاءَ وَ الْمُؤْمِنِينَ.

وَ قَطَعْنَا دَابِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا آي اهلکناهم هلاک استیصال. قطع دابر درين موضع و در سه جایگاه دیگر در قرآن در موضع بیخ بریدن نهاده است. دابر هر چیز آخر آنست. وَ اللَّيْلُ إِذْ أَدْبَرَ يَعْنِي إِذَا تَأَخَّرَ. معنی «وَ قَطَعْنَا دَابِرَ» آنست که هلاک کردیم پسینه ایشان، چنان که جای دیگر گفت: فَهَلْ تَرَى لَهُمْ مِنْ بَاقِيَةٍ. وَ مَا كَانُوا مُؤْمِنِينَ يَعْنِي لَوْ بَقُوا مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا.

اما قصه قوم عاد و هلاک شدن ایشان بباد عقیم بقول سدی و ابن اسحاق و جماعتی مفسران آنست که: ایشان قومی بودند بت پرستان و گردنکشان، و در زمین بتبهاکاری میرفتند، و بر خلق عالم برتری میجستند، و مسکن ایشان دیار یمن و حضرموت بود تا بحد عمان، و بر سر کوههای بلند خود را خانهها ساختند و قصرها و مصانع، چنان که الله خبر داد از ایشان: وَ تَخْجُدُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْجُدُونَ، و چون کسی را عقوبت میکردند، از بالای آن قصرها بزیر میافکندند، و عالمیان را مقهور و مأسور خود کرده بودند، و سر به بیراهی و بت پرستی و شوخی در نهاده تا آن گه که رب العزة بایشان هود پیغامبر فرستاد، و ایشان در طغیان و تمرد بیفرودند، و پیغام خدای نشنیدند، و پیغامبر خدای را حرمت نداشتند. چون تمرد و بیحرمتی و بیباکی ایشان بغایت رسید، باران از ایشان وا ایستاد، و نبات از زمین برنیامد، و سه سال درین قحط و رنج و بلا بماندند. پس قومی را از وجوه و اعیان خود اختیار کردند، و بزمین حرم فرستادند به مکه، خانه خدا، و کعبه معظم مقدس، تا آنجا دعا کنند، و باران بخواهند، و ایشان در زمان خویش کعبه را معظم و مشرف و محترم داشتند، و آنجا دعا کردند، و از خدای حاجتها خواستند.

و سکان حرم در آن روزگار عمالقه بودند هم از نسب ایشان و قوم ایشان، پس چون آن قوم بیامدند، و ایشان هفتاد مرد بودند، سران و مهتران ایشان سه کس بودند: قیل بن عنز و لقمان بن العاد الاصغر و مرثد بن سعد. این قوم آمدند و بیرون از مکه به معاویه بن بکر فرو آمدند، مردی بود از نسب ایشان.

و سید عمالقه، معاویه ایشان را يك ماه مهمان داری کرد. پس از يك ماه در حرم شدند تا دعا کنند. مرثد بن سعد در

میان ایشان مسلمان بود. ایمان خویش پنهان میداشت. آن ساعت که ایشان عزم کردند تا در حرم شوند، گفت: ای قوم! بدعاء شما کاری برنیاید، و شما را باران نفرستند. باز گردید، و نخست بیغامبر خویش ایمان آرید، تا کار شما راست شود، و در بسته گشاده گردد. ایشان چون از ایمان وی خبر بیافتند او را از میان قوم خود بیرون کردند، و در حرم نگذاشتند. پس جمله بحرم درآمدند، و رئیس ایشان قیل بن عنز دست برداشت و دعا کرد، گفت: الهنا! ان كان هودا صادقا فاسقنا فائنا قد هلكنا. و گفته‌اند: دعا این بود که: اللهم انى لم اجىء لمريض فادويه و لا لأسير فأفاديه. اللهم اسق عادا ما كنت تسقيه. و آن عادیان که با وی بودند بمتابعت وی دست برداشته که: اللهم اعط قبيلا ما سألك و اجعل سؤلنا مع سؤلہ.

مگر لقمان عاد که خود را از آن دعوت و ابیرون برد، گفت: اللهم انى جنتك وحدى فى حاجتى فاعطنى سؤلى.

پس رب العزة جل جلاله سه پاره میغ فرستاد بسه رنگ: یکی سیاه، یکی سرخ، یکی سفید، ندایی شنید از میان میغ که: یا قیل! اختر ایها شئت. ای قیل! ازین سه آن یکی که خواهی اختیار کن قیل ابر سیاه اختیار کرد، گفت: آن را آب بیشتر بود، پس ندایی شنید از هوا که: اخترت رمادا رمدا لا یبقی من آل عاد احدا.

پس رب العالمین آن ابر سیاه بدیار عاد فرستاد. عادیان چون آن را بدیدند خرم گشتند، و شادی نمودند، و از آن شادی خمر و زمر بر عادت خویش پیش نهادند، و طرب کردند. این است که رب العزة گفت: فلما رأوه عارضاً مستقبلاً أودیتهم قالوا هذا عارضٌ مُمطرٌنا. تا زنی از میان ایشان نام وی مهدد در آن میغ نظر کرد. پاره‌های آتش دید که از پیش آن می‌افتاد و مردانی را دید در آن میغ که آن را میراندند» و آتش از ایشان میافتد، آن زن فریاد برآورد، و ویلا کرد، و قوم خود را خبر داد که چه دید در آن حال. رب العزة باد عقیم بر ایشان فرو گشاد، چنان که گفتا: و أمّا عادٌ فأهلکوا بریح صرصر عاتیة، و فی عادٍ إذ أرسلنا علیهم الریح العقیم.

روی عمرو بن شعیب عن ابیه عن جدہ، قال: اوحى الله تعالى الى الريح العقيم أن تخرج على قوم عاد فتنتقم له منهم. فخرجت بغير كيد على قدر منخر ثور، حتى رجفت الارض ما بين المغرب و المشرق، فقال الخزان لن نطيقها، و لو خرجت على حالها لأهلت ما بين مشارق الارض و مغاربها. فأوحى الله اليها ان ارجعى و اخرجى على قدر خرت الخاتم، فرجعت، فخرجت على قدر خرت الخاتم.

و روی أن الله امر الريح فأهالت عليهم الرمال، فكانوا تحت الرمل سبع ليال و ثمانية ايام، لهم انين تحت الرمل. ثم امر الريح فكشفت عنهم الرمال، فاحتملتهم فرمت بهم فى البحر.

سدى گفت: باد فرو گشادند بایشان، و ایشان را با آن شخصهای عظیم بر میگرفت، و بر هوا می‌برد، و چنان که پر مرغ را گرداند، اندر هوا ایشان را میگردانید، و نیست میکرد، و از بیم در خانها می‌گریختند، و آن باد هم چنان در خانهای ایشان را بر دیوار میزد، و پست میکرد، و بیرون می‌افکند. پس رب العزة مرغانی را پدید آورد، مرغهای سیاه، و ایشان را برگرفت و بدریا افکند. و روی زمین از ایشان پاک شد، و هود بیغامبر در آن وقت عذاب اندر حظیره‌ای نشسته بود، و از آن باد جز نسیمی خوش بوی نمیرسید.

و آن قوم که در مکه دعا کردند، هنوز از حله معاویة بن بکر بنرفته بودند که خبر هلاک عاد بایشان رسید، و ایشان را گفتند: هر یکی خود را اختیاری کنید، و حاجتی خواهید، تا حرمت کعبه را اجابت یابید. مرثد بن سعد گفت: «اللهم! اعطنى برا و صدقا. بار خدایا! نیکی و راستی و پاکی خواهم. رب العالمین دعاء وی اجابت کرد، و آنچه

خواست بوی داد. قیل بن عنز را گفتند: تو چه خواهی؟ و چه حاجت داری؟ گفت حاجت من آنست که با من همان کنند که با عاد کردند، که پس از ایشان مرا زندگانی بکار نیست، و بی‌ایشان مرا روزگار نیست، در آن حال او را عذاب رسید و هلاک شد. لقمان بن عاد را گفتند: تو چه خواهی؟ گفت: مرا عاد بکار نیست. من خویشتن را آمده‌ام، و از بهر خود حاجت می‌خواهم. مرا عمر درازی باید عمر هفت کرکس. قال: فعمر عمر سبعة انسر، فکان يأخذ الفرخ حين يخرج من بيضه، حتى اذا مات اخذ غيره، فلم يزل يفعل ذلك حتى اتى على السابع، فکان کل نسر يعيش ثمانين سنة، فلما لم يبق غير السابع قال ابن اخي لقمان يا عم! ما بقي عمرک الا هذا النسر. فقال له: يا ابن اخي! هذا لبد، و لبد بلسانهم الدهر. فلما انقضى عمر لبد، طارت النسور غداة من رأس الجبل، و لم ينهض لبد فيها، و كانت نسور لقمان لا تغيب عنه، انما هي بعينه. فلما لم ير لقمان لبد نهض مع النسور، و قام الى الجبل، لينظر ما فعل لبد. فوجد لقمان في نفسه و هنا لم يكن يجده قبل ذلك. فلما انتهى الى الجبل ناداه: انهض يا لبد! فذهب لينهض، فلم يستطع، فسقط و مات، و مات لقمان معه، و فيه جرى المثل: اتى امد على لبد.

و هب گفت: پس از آنکه رب العزة عاد را هلاک کرده بود، هود پیغامبر از آنجا بمکه شد با جماعتی مؤمنان که بوی ایمان آورده بودند، و بمکه همی بودند، تا از دنیا بیرون شدند. اینست که رب العالمین گفت: فَأَنْجَيْنَاهُ وَ الَّذِينَ مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا يَعْنِي حِينَ نَزَلَ الْعَذَابُ، وَ قَطَعْنَا دَابِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا إِي اسْتَأْصَلْنَا هُمْ، وَ أَهْلَكْنَاهُمْ عَنْ آخِرِهِمْ بِالرِّيحِ، وَ مَا كَانُوا مُؤْمِنِينَ.

قال عبد الرحمن بن سابط بين الركن و المقام و زمزم قبر تسعة و تسعين نبيا، و ان قبر هود و شعيب و صالح و اسماعيل في تلك البقعة. و روى عن علي: و ان قبر هود بحضر موت في كتيب احمر.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ الْآيَةَ مِيقَاتِهِ: نوح را بقوم وی فرستادیم و امت وی همان بودند، و در زیر علم رسالت وی بیش از آن نیامدند، و آن گه در هزار، کم پنجاه سال، که ایشان را دعوت کرد، از هشتاد کم يك مرد که مؤمن بودند عقد هشتاد تمام نشد، و نوح هم چنان دعوت همی کرد، و امید همی داشت، تا آیت آمد که: لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ. نوح چون از ایشان نومید گشت، گفت: رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَي الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دِيَارًا.

باز مصطفی عربی رسول قرشی (ص) که فرستادند، بکافه خلق فرستادند، و جهانیان را همه از روی دعوت زیر علم نبوت و رسالت وی درآوردند، و فرمان آمد که: یا محمد! نومید مشو که تو رحمت جهانیانی، و امان بندگانی، تا نه بس روزگار بینی گروه گروه از عالمیان روی بعزت اسلام نهاده، و بساط ایمان در عالم گسترده، و خورشید شرع مقدس از افق دولت نبوت تو برآمده، و بمرکز عز تو و جاه و منزلت تو این دین اسلام قوی گشته، و رشته دولت آن با دامن ابد پیوسته: وَ رَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا. نوح همی گفت: بار خدایا! از کافران دیار مگذار، و مصطفی قرشی (ص) همی گفت: بار خدایا! در عالم کفر مگذار. چون سید (ص) این دعا کرد، از حضرت عزت ندا آمد که: یا محمد! دل خوش دار، که اگر از دور فلك يك روز بیش نماند، و آن روز بوقت نماز دیگر رسیده باشد، جبرئیل را فرمایم، تا شاخ آفتاب درین میدان علی بگیرد، و نگذارد که شب آید، تا در آن باقی روز شادروان شرع ترا بشرق و غرب باز کشم، نه در هند و ثنی گذارم، نه در روم چلیپایی، نه در هیچ سینه ظلمت شرکی، نه در هیچ دل زحمت شرکی، نه در پنجه شیرینی قهری، نه در نیش ماری زهری، و این کار در نیمه آخر

خواهد بود که مصطفی (ص) گفته: «خیر هذه الامة اولها و آخرها».

نوح را بقوم خود فرستادند، گفتند: أَنْذِرْ قَوْمَكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ مصطفی را بخلق فرستادند، گفتند: بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ فَضْلًا كَبِيرًا. از بهر آنکه نوح را بعقوبت فرستادند، و مصطفی را برحمت. نه بینی که در حق نوح بیم فرا پیش داشت، و مغفرت با پس داشت، گفت: أَنْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ، پس باخر گفت: لِيَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ دُنُوبِكُمْ، و در حق مصطفی بشارت و رحمت فرا پیش داشت و بیم واپس داشت: إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا. چون نوح دعا کرد که: «رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَيَّ الْأَرْضَ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا»، جبرئیل آمد، گفت: یا نوح! بر دشمنان دعا کردی! دوستان را دعا کن. گفت: از خود بدیگری نپردازم: رَبِّ اغْفِرْ لِي. گفت: یا نوح! سلطان رحمت دست. کرم فرو گشاده بیفزای. نوح گفت: «وَلِوَالِدَيَّ» جبرئیل گفت: عقوبت بدان فراوانی خواستی، و رحمت بدین اندکی! گفت: وَلِمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا. جبرئیل گفت: بیفزای که هنوز اندک است، گفت: وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ. سید را گفتند.

یا محمد! تو چه می‌گویی؟ گفت ما را در بدایت این کار این ادب درآموختند که: وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ، همی گویم: «اللهم اغفر للمؤمنين و المؤمنات»، لا جرم چون بود مصطفی (ص) همه نصیب خلق بود و همه بامت مشغول بود. رب العالمین وی را نیابت داشت، و بی وی کار وی راست کرد، و خصم وی را جواب داد. چون دشمنان گفتند: مجنون است و ضال، رب العزة گفت: مَا أَنْتَ بِعِزَّةٍ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ، ما ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَ مَا غَوَى، و نوح که بخود مشغول بود، چون او را گفتند: إِنَّا لَنَرَاكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ، جواب هم خود داد که: يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي ضَلَالَةٌ وَ لَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ. فشتان بین من دفع عن نفسه، و بین من دفع عنه ربه.

و همچنین فرق است میان کسی که گوید: لَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ، و کسی که حق جل جلاله از بهر وی گوید: يَسْ وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ. إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ، آن تفرقت است و این جمع. آن صفت مرید است، و این نعت مراد، و بینهما بون بعید..

أَبْلَغُكُمْ رَسُولَاتِ رَبِّي هر چند پیغام میرسانم، و نصیحت میکنم، لکن میدانم که خسته قهر رد ازی را لطف نصح ما بکار نیاید، و گفت ما در وی اثر نکند: من اسقطته القسمة لم تنعشه النصيحة.

قوله: أَوْ عَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَجَبًا آنست که شخص رسول را برسولی شگفت می‌داشتند، و دست تراشیده خود را بخدایی می‌پسندیدند، و شگفت نمی‌داشتند. اینست کمال جهالت و غایت ضلالت! و از این عجب‌تر آنست که رب العزة جل جلاله با آن تمادی و طغیان ایشان، و آن گفت ناسزای ایشان نعمت این جهان بایشان روان میدارد، و هیچ باز نگیرد، و نیک خدایی خود با یاد ایشان میدهد که: وَ اذْكُرُوا إِذْ جَعَلْنَا خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ وَ زَادْنَا فِي الْخَلْقِ بَصْنَةً می‌گوید: منتهای من بر خویشان یاد کنید، که شما را ساکنان زمین کردم، و پس از گروهی که گذشتند شما را جهانداران کردم، و شما را نعمت و دسترس تمام دادم، و آن گه بر خلقت و قوت شما را بر جهانیان افزونی دادم. از حق نعمت بدین تمامی! و از ایشان کفر بدان صعبی! مصطفی (ص) گفت: «ما احد اصبر على اذى يسمعه من الله عز و جل. يدعون له ولدا و هو يرزقهم و يعافيه».

آن گه دیگر باره بر سبیل تأکید گفت: فَادْكُرُوا آيَةَ اللَّهِ، لکن چه سود که دیده حق بین و سمع صواب شنو نداشتند: إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمَعْرُؤُونَ، أم تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ؟! چون پذیرد پند دلی که مهر شقاوت در آن زده‌اند؟! و چه ببند دیده‌ای کش از بینایی محروم کرده‌اند!؟

و ما انتفاع اخى الدنيا بمقلته اذا استوت عنده الانوار و الظلم!

### ۸ النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ إِلَى تَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحاً وَ فرستادیم به تمود مرد ایشان را و کس ایشان را صالح قال یا قوم ایشان را گفت: ای قوم! اَعْبُدُوا اللَّهَ خدای را پرستید ما لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ نیست شما را خدایی جز از او قَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ بشما آمد از خداوند شما نشانی روشن هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ أَنْكَ این ماده شتر خدای است لَكُمْ آيَةٌ تا شما را نشانی بود. قَدَرُوهَا گذارید آن را تَأْكُلُ فِي أَرْضِ اللَّهِ تا می خورد در زمین خدای وَ لَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ وَ بَأْسٍ هیچ بدی مرسانید فَيَأْخُذْكُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۷۳) که فرا گیرد شما را عذابی درد نمای.

وَ اذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ وَ یاد کنید که شما را پس نشینان جهان کرد پس عاد وَ بَوَّأَكُمْ فِي الْأَرْضِ وَ شما را در زمین جای داد تَتَّخِذُونَ مِنْ سَهُولِهَا قُصُوراً می کنید هر جای که از زمین خاک نرم است کوشکها وَ تَنْحِتُونَ الْجِبَالَ بُيُوتاً وَ می تراشید هر جای که سنگ است و کوه، خانها فَادْكُرُوا آلاءَ اللَّهِ نعمتهای الله بر خود یاد می کنید وَ لَا تَعْتَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ (۷۴) و در زمین بتباهکاری و فساد مروید.

قال المملا الذين استكبروا من قومهم سران قوم او که گردنکشان بودند از حق، گفتند: لِلَّذِينَ اسْتَضَعُوا ببيچارگان و زبون گرفتگان قوم صالح را لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ ایشان را که گرویدگان بودند از ایشان أ تَعْلَمُونَ شما چنان می دانید أَنْ صَالِحاً مُرْسَلٌ مِنْ رَبِّهِ که صالح فرستاده ایست از خدای خویش؟

قالوا آن مستضعفان جواب دادند إنا بما أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ (۷۵) ما بآن پیغام که وی را بآن فرستاده اند مصدقان و گرویدگانیم.

قال الذين استكبروا گردنکشان قوم گفتند: إنا بالذي آمَنتم به كافرين (۷۶) ما بآنچه شما بآن گرویده اید کافر و ناگرویدگانیم.

فَعَقَرُوا النَّاقَةَ پي زدند و بکشند ماده شتر را وَ عَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهم و گردن کشیدند از فرمان خداوند خویش وَ قالوا گفتند: یا صالح ائْتِنَا بما تَعْدُنَا ای صالح بما آر آنچه ما را وعده می دهی از عذاب إِنْ كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ (۷۷) اگر از فرستادگان اویی.

فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فرا گرفت ایشان را بانگ و جنبش فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ بامداد کردند در سرایهای خویش جاثمین (۷۸) بر وی در افتاده و بر جای مرده.

فَتَوَلَّى عَنْهُمْ برگشت صالح از ایشان وَ قال یا قوم و گفت: ای قوم! لَقَدْ أبلغتكم رسالة ربِّي بشما رسانیدم پیغام خداوند خویش وَ تَصَحَّتْ لَكُمْ و شما را نیک خواستم و بنیکی فرمودم وَ لَكِنْ لَا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ (۷۹) لیکن شما نیکخواهان را دوست نداشتید.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: وَ إِلَى تَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحاً تمود ايدر نام قبیله است و ایشان را عاد آخر گویند، که از پس عاد اول درآمدند، و جد ایشان تمود بن عاد بن ارم بن سام بن نوح بود، و هو اخو جدیس، در عصر خویش جهانداران بودند ازین طاغیان و متمردان و جبّاران. بت پرستیدند و بازار کفر بر ساختند، و آن را تعظیم نهادند، و بآیات و وحدانیت





الله جلّ جلاله کافر گشتند، تا رب العالمین هم از نسب و قوم ایشان بایشان پیغامبر فرستاد، و ایشان را بدین اسلام و ملت حق، و عبادت الله دعوت کرد.

اینست که رب العالمین گفت: وَ إِلَى تَمُودَ يَعْنِي: و ارسلنا الی تمود أَخَاهُمْ يَعْنِي فِي النَّسَبِ لَا فِي الدِّينِ صَالِحًا، و هو صالح بن عبید اشرفهم نسبا و اوسطهم دارا، و اکرمهم نفسا.

چون صالح بایشان آمد پیغامبری، جوان بود. روزگار دراز ایشان را دعوت کرد. تا پیر گشت، و از ایشان جز طائفه‌ای اندک نگریدند، پس ایشان را روز عیدی بود همه بهم آمدند در آن عید خویش، و صالح با ایشان، همه گفتند صالح را: مَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا فَأْتِ بآيَةٍ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصّٰدِقِيْنَ. تو بشری همچون مایی. اگر آنچه می‌گویی و دعوی میکنی که پیغامبر خدایم، راست است که می‌گویی، پس نشانی بیاور و آیتی بنمای. رئیس ایشان جندع بن عمرو صالح را گفت، و ازو درخواست که ازین سنگ ناقه‌ای برون آر اگر می‌راست گویی که پیغامبرم، تا بتو ایمان آریم. و آن سنگی بود عظیم، تنها، بهیچ کوه نپیوسته، از زمین برآمده، در آن ناحیت حجر، و این حجر مسکن و دیار تمود است، میان حجاز و شام. صالح رفت، و بحکم درخواست ایشان دو رکعت نماز کرد، و بتضرع و زاری دعا کرد، تا آن سنگ همچون شتری آبستن شکم باز کرد، و فرا جنبش آمد، و شکافته گشت، و ناقه‌ای نیکو آبستن بوقت زادن رسیده از آن سنگ بیرون آمد، و هم در آن حال بزاد، و بچه‌ای همچون خود بزرگی و تمامی بنهاد. صالح گفت: قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ أَنْكَ آيَةٌ أَنْتَ كَيْفَ تَشَاءُ، حَتَّى رُشِنَ مِنْ خَدَاوِنْدِ شِمَا، كَمَا دَلَّاتٌ مِيكَند بِرِ صَدَقِ نُبُوتِ مِنْ. آن گه تفسیر کرد، گفت: هَذِهِ نَاقَةٌ لِلَّهِ لَكُمْ آيَةٌ نَصَبَ عَلِي النِّعْتِ، وَ نَاقَةُ اللَّهِ بِرِ سَبِيلِ تَخْصِيصِ كَفْتِ مِمْچُونِ بَيْتِ اللَّهِ، وَ كَفْتِهَانْدِ اِضَافَتِ بَا خُودِ كَرْدِ كَمَا خَلَقَ رَا دَرِ اَنْ سَعَى وَ تَصْرَفِ نَيْسْتِ، وَ صَلْبِ نَرِيْنِهْ وَ رَحْمِ مَادِيْنِهْ دَرِ مِيَانِ نَيْسْتِ، وَ جَزِ بَتَكْوِيْنِ وَ قَدْرَتِ اللَّهِ حُدُوثِ اَنْ نَيْسْتِ. چُونِ نَاقَهْ اَزِ اَنْ سَنَگِ بِيْرُونِ اَمْدِ دَرِ صَحْرَا بَا بَجَهْ خُوِيْشِ مِيچَرِيْدِ، دَرِ تَابِسْتَانِ بَكُوْهْ وَ دَرِ زَمِسْتَانِ بَهَامُونِ، وَ چَهَارپَايَانِ وَ مَوَاشِيْ اِيْشَانِ اَزِ اَنْ مِيْتَرَسِيْدِنْدِ، وَ مِيْمِيْدِنْدِ، وَ اَبْشُخُورِ بَرِ اِيْشَانِ تَنَگِ كَرْدِهْ، كَمَا يَكُ رُوزِ نَاقَهْ وَ بَجَهْ رَا بُوْدِ، وَ يَكُ رُوزِ اِيْشَانِ رَا، چِنَانِ كَمَا اللَّهُ كَفْتِ: هَذِهِ نَاقَةٌ لَهَا شَرْبٌ وَ لَكُمْ شَرْبٌ يَوْمَ مَعْلُومٍ. پس جندع بن عمرو از میان قوم ایمان آورد. دیگران همه برگشتند، و در طغیان بیفزودند.

فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي اَرْضِ اللَّهِ اِيْ خَلُوهَا عَنْهَا، فَلْتَأْكُلْ حَيْثُ شَاءَتْ مِنْ عَشْبِ الْاَرْضِ وَ خَلَاهَا، اِيْ سَهْلِ اللَّهِ لَكُمْ اَمْرَهَا فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ مِنْهَا مَوْنَةٌ. وَ لَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ اِيْ لَا تَقْرُبُوْهَا بِنَحْرِ وَ عَقْرِ فَيَأْخُذْكُمْ عَذَابٌ اَلِيْمٌ وَ جِيْعٌ فِي الدُّنْيَا.

وَ اذْكُرُوْا اِذْ جَعَلْكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ اِيْ مِنْ بَعْدِ هَلَاكِهِمْ. وَ بَوَّأَكُمْ فِي الْاَرْضِ اِيْ: وَ اَنْزَلَكُمْ فِي الْاَرْضِ بَعْدَ الْهَالِكِيْنَ مِنْ الْقُرُونِ قَبْلِكُمْ. يُقَالُ: بَوَّأْتُكَ فِي هَذِهِ الدَّارِ، وَ بَوَّأْتُ هَذِهِ الدَّارَ لَكَ. اَنْكَمَا نَفْسِيْرٌ وَ بَوَّأْتُكَ فِي الْاَرْضِ كَرْدِ، كَفْتِ: تَتَّخِذُوْنَ مِنْ سُهُوْلِهَا قُصُوْرًا كُوشِكْهَيِ عَظِيْمِ مِيْسَاخْتِنْدِ دَرِ زَمِيْنِ هَامُونِ، اَمَا عَمْرَهَايِ اِيْشَانِ دَرَازِ بُوْدِ، وَ اَنْ كُوشِكْهَا كَمَا اَزِ كَلِ سَاخْتِهْ بُوْدِنْدِ وَ فَاِ عَمْرِ اِيْشَانِ نَمِيْ كَرْدِ. بِرُوزْگَارِ دَرَازِ خَانِهَاشَانِ خَرَابِ گِشْتِ، وَ اِيْشَانِ هَنُوزِ زَنْدِهْ. پَسِ دَرِ مِيَانِ كُوْهِ سَنَگِ بَرِيْدِنْدِ، وَ تَرَاشِيْدِنْدِ، وَ خَانِهَا سَاخْتِنْدِ، فَذَلِكَ قَوْلُهْ: وَ تَمُودَ الَّذِيْنَ جَابُوْا الصَّخْرَ بِالْوَادِ. جَايِ دِيْگَرِ كَفْتِ: تَتَّخِذُوْنَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوْتًا فَارْهِيْنَ، اَنْ كَمَا كَفْتِ: فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ اطِيعُوْنَ وَ لَا تُطِيعُوْا اَمْرَ الْمُسْرِفِيْنَ. اَنْ خَدَاوِنْدِ كَمَا شِمَا رَا اِيْنِ نَعْمَتِ وَ قُوْتِ دَادِ اَزِ خَشْمِ عَذَابِ وِيْ بِيْرَهِيْزِيْدِ، وَ اوْ رَا فَرْمَانِ بَرْدَارِ بَاشِيْدِ وَ كَزِ افكارانِ وَ مَفْسَدانِ رَا فَرْمَانِ مَبْرِيْدِ.

همانست که درین آیت گفت: فَادْكُرُوْا اَلَاءَ اللَّهِ وَ لَا تَعْتُوْا فِي الْاَرْضِ مُسْرِفِيْنَ عَثِيْ يَعْنِي وَ عَاثِ يَعْنِي دَرِ مَعْنِيْ هَرِ دُو

یکسان است، ای: لا تسیروا فی الارض مفسدین.

قَالَ الْمَلَأُ وَ هُم الْكِبْرَاءُ وَ الْعِظْمَاءُ مِنْ قَوْمِ صَالِحٍ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا يَعْنِي الَّذِينَ تَكْبَرُوا عَنِ الْإِيمَانِ، الَّذِينَ اسْتَضَعُوا يَعْنِي الْمُؤْمِنِينَ. آن گاه تفصیل داد، و گفت: لِمَنْ أَمِنْ مِنْهُمْ سروران و گردنکشان ایشان گفتند مؤمنان مستضعفان را: أ تَعْلَمُونَ أَنَّ صَالِحًا مُرْسَلًا مِنْ رَبِّهِ الْيَكْم؟ شما میدانید که صالح فرستاده خداست بشما؟

مستضعفان جواب دادند: إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ آيَ بِالتَّوْحِيدِ وَ بِالْعَذَابِ مُؤْمِنُونَ. ما آنچه وی را فرستادند بآن، از توحید که فرمود و از عذاب که خبر داد، گرویدگانیم و استوار دارانیم.

قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا بِالَّذِي آمَنُتُمْ بِهِ كَافِرُونَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ كَانُوا سَافِهِينَ. ما باری کافر شدیم بآنچه شما بآن ایمان آوردید.

فَعَقَرُوا النَّاقَةَ لَيْلَةَ الْارْبَعَاءِ وَ عَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ آيَ تَوَلَّوْا عَنْ قَبُولِ أَمْرِ رَبِّهِمْ.

این «عن» همان «عن» است که بر عقب استکبار گویند: إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي. و عاقر ناقه اشأم عاد بود: قَدَارُ بْنُ سَالِفٍ أَشْقَرُ بُوَدُ وَ أَرْزُقُ. او را اشأم عاد خوانند از بهر آنکه سبب هلاک قوم او بر دست او بود، و او از ثمود است، و ثمود نیازادگان عاداند، از آن او را اشأم عاد خوانند.

مفسران گفتند در بیان این قصه که: قَدَارُ بْنُ سَالِفٍ وَ مَصْدَعُ بْنُ دَهْرٍ دُوَ مَرْدٌ طَاعِيٌّ بُوَدُنْدُ، وَ هَرُ يَكِي زَنِي مِيخَوَاسْتُ از قوم خویش، و دو زن بودند در آن عصر یکی صدوف و دیگر عنتره. قَدَارُ بْنُ سَالِفٍ رَغِبَتْ كَرْدُ، وَ مَصْدَعُ بْنُ دَهْرٍ رَغِبَتْ كَرْدُ، وَ هَرُ يَكِي زَنِي مِيخَوَاسْتُ از قوم خویش، و این دو زن سخت حریص بودند در کشتن ناقه، از بهر آنکه صاحب مواشی بودند، و آبشخور بر ایشان تنگ شده بود، که هر بدو روز ایشان را نوبت آب بود. يَكُ رُوْزٌ نُوْبَتِ نَاقَةٍ بُوَدُ وَ بَجَهٌ. وَ آبٌ چاه بود، و ناقه و بچه آن را همه می‌باز خوردند در نوبت خویش، که يك قطره آب در چاه نمادی، و دیگر روز نوبت قوم بودی و مواشی ایشان، و به این سبب کار آب بر ایشان تنگ شده بود، و نیز چرندگان ایشان از آن ناقه می‌ترسیدند، و می‌رمیدند. پس آن زنان باین سبب قَدَارُ وَ مَصْدَعُ را بر عقر ناقه داشتند، و خویشان را بر ایشان عرضه کردند، که اگر ناقه را بکشید ما زنان شما باشیم. ایشان بطمع زنان رفتند، و خمر خوردند، تا خمر در ایشان کار کرد، آن گاه رفتند، و هفت کس دیگر را از غاویان قوم خویش خبر کردند، تا با ایشان متفق شدند. اینست که رَبُّ الْعَالَمِينَ گفت: وَ كَانَ فِي الْمَدِينَةِ تِسْعَةُ رَهْطٍ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَ لَا يُصْلِحُونَ. پس رفتند و بر راه ناقه مترصد نشستند. چون از آبشخور بازگشت، مَصْدَعُ نخست تیری در وی انداخت و او را پی زد. پس قَدَارُ او را بشمشیر ضربت زد، و تمام بکشت. پس قوم همه فراهم آمدند، و گوشت آن قسمت کردند.

اما قول سدی درین قصه آنست که: رَبُّ الْعِزَّةِ وَحِيٌّ فَرَسْتَادُ بِصَالِحٍ كَهَ قَوْمِ تُوَ نَاقَةٍ رَا بَكَشْتَنْدُ. صالح قوم خویش را از این وحی خبر داد. ایشان گفتند: مَا نَكْشِيمُ، وَ هَرْكَزُ بِخَاطِرِ مَا نَكْذَشْتُ كَهَ آن رَا بَكْشِيمُ. صالح گفت: كَشْتَنْدُ آن درین ماه از مادر در وجود آید، و هلاک شما بر دست وی بود. ایشان گفتند: درین ماه هر پسر که از مادر در وجود آید او را بکشیم. پس در آن ماه نه پسر زادند، و همه را کشتند، و دهمین پسر که زاد زنده بگذاشتند. پسری بود اشقر ازرق، شخصی تمام نیکو قد برآمد. آن نه مرد که پسران خود را کشته بودند، گفتند: لُو تَرْكِنَا اِبْنَاءَنَا لَكَانُوا مِثْلَ اِبْنِ الْعَاشِرِ.

پس بر صالح خشم گرفتند، و سوگند خوردند که صالح را بکشیم، فذلک قوله: تَقَاسَمُوا بِاللَّهِ لَنُبَيِّتَهُ وَ أَهْلَهُ، وَ صَالِحٌ هَرُ شَبٌّ بِمَسْجِدٍ رَفْتِيدٌ بِمِحْرَابِ عِبَادَتِ. ایشان در راه وی آمدند، و در آن غاری کمین ساختند. رَبُّ الْعَالَمِينَ آن غار را بر

سر ایشان فرود آورد، و همه را هلاک کرد. دیگر روز مردمان بانگ برآوردند که: اما رضی صالح ان امرهم بقتل اولادهم حتی قتلهم؟! پس همه فراهم آمدند، و بکشتن ناقه متفق گشتند.

پس چون ناقه را بکشتند، آن بچه وی بگریست چنان که اشک از چشم وی روان گشته بود، و میدیدند. آن گه بچه بکوه برشد. خبر به صالح رسید که ناقه را کشتند، و قومی عذر میدادند که ما را درین گناه نیست، که بی‌خبر بودیم. صالح گفت: مگر بچه را در توانید یافتن، که اگر دریابید امید بود که عذاب وقت مندفع شود. ایشان رفتند تا بچه را دریابند. بچه بسر کوه برشد و بفرمان الله کوه بالا گرفت چندان که هیچ مرغ پرنده بر سر آن نرسید، و آن بچه بر سر آن کوه باواز آمد، بفرمان الله که: این امی؟ این امی؟ آن گه سه بانگ کرد، و سنگ شکافته گشت، و در میان سنگ فرو شد، و ناپدید گشت. صالح گفت: همی دانید که آن سه بانگ چه اشارت بود؟ هر بانگی اشارت است بر روزی که شما را ازو عمر مانده، و پس عذاب الله در رسد، و دمار از شما برآرد. اینست که الله گفت: *تَمَعُوا فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ذَلِكَ وَعَدُّ غَيْرُ مَكْدُوبٍ*.

پس دیگر روز پنجشنبه بود. برخاستند رویه‌اشان زرد گشته، و روز آدینه برخاستند رویه‌اشان سرخ گشته برنگ خون. روز شنبه برخاستند رویه‌اشان سیاه گشته برنگ قیر. و صالح از میان ایشان بیرون آمد با مؤمنان قوم خویش و سوی شام رفتند بناحیت فلسطین، و ایشان روز شنبه منتظر عذاب نشستند، و دل بر مرگ و هلاک نهادند. پس روز يك شنبه بوقت چاشتگاه از آسمان صاعقه و صیحه آمد، و از زمین زلزله و رجفه، همی بیکبار از بیم و فرع بروی درافتادند مرده و کشته، و چون خاکستر گشته. اینست که رب العزة گفت: *فَأَخَذْتُهُمُ الرَّجْفَةَ أَيْ الصَّيْحَةَ وَالزَّلْزَلَةَ، وَ أَصْلُهَا الْحَرَكَةُ مَعَ الصَّوْتِ، وَ مِنْهُ قَوْلُهُ تَعَالَى وَ تَقَدَّسَ: يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ فَاصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ أَيْ فِي أَرْضِهِمْ وَ بَلَدِهِمْ جَائِمِينَ أَيْ مَيِّتِينَ صَرَعِي*. میگویند زنی بود در میان ایشان مقعد نام وی ذریعه، و کافر دل و سخت خصومت بود با صالح. آن ساعت که عذاب معاینه دید، رب العزة او را درستی داد و پای روان، تا از میان ایشان بیرون شد به وادی القری سر حد دیار ثمود، و مردمان را خبر کرد از آنچه دید از هلاک ثمود. آن گه همان جای بر دیدار مردم بر جای بمرد، و هلاک گشت. پس از هلاک ثمود، صالح از شام به مکه بازگشت، و کان یعبد الله فیها حتی مات، و قیل توقی صالح و هو ابن ثمان و خمسين سنة، و کان قد اقام فی قومه عشرين سنة.

*فَتَوَلَّى عَنْهُمْ أَيْ اعْرَضَ عَنْهُمْ صَالِحٌ حِينَ كَذَبُوهُ وَ عَقَرُوا النَّاقَةَ، وَ قَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رَسُولَةَ رَبِّي وَ نَصَحْتُ لَكُمْ وَ قِيلَ اعْرَضَ بَعْدَ نَزُولِ الْعَذَابِ بِهِمْ، وَ قَالَ هَذَا الْقَوْلُ كَمَا*

*خَاطَبَ النَّبِيُّ قَتْلَى بَدْرٍ حِينَ الْقَوَا فِي الْقَلِيبِ، فَجَعَلَ يناديهم بأسمائهم و أسماء آبائهم، و يقول: هل وجدتم ما وعد ربكم حقا؟ فإنا قد وجدنا ما وعدنا ربنا حقا».*

*وَ نَصَحْتُ لَكُمْ يَعْنِي فِيمَا بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ رَبِّكُمْ وَ حَذَّرْتُكُمْ عَذَابَهُ. وَ لَكِنْ لَا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ أَيْ لَا تُحِبُّونَ مَنْ نَصَحَ لَكُمْ، وَ دَعَاكُمْ إِلَى مَا لَكُمْ فِيهِ السَّلَامَةُ.*

روی جابر بن عبد الله، قال: لما مرّ النبي (ص) بالحجر في غزوة تبوك، قال لأصحابه: لا يدخلن احد منكم القرية، و لا تشرّبوا من مائهم، و لا تدخلوا على هؤلاء المعذبين، الا ان تكونوا باكين، ان يصيبكم مثل الذي اصابهم، و روی ان النبي (ص)

قال: «يا علي! أتدرى من اشقى الاولين؟» قال: قلت لله و رسوله اعلم. قال: «عافر الناقة». قال: «أتدرى من اشقى

الأخريين؟» قال: قلت لله ورسوله اعلم. قال: «قاتلك».

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: وَ إِلَىٰ تُمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا الْآيَةَ خدایند عالم، کردگار جهان، و دین مهربان، جل جلاله و تقدست اسماؤه، درین آیات صالح پیغامبر را برادر تمود خواند. معلوم است که این برادری از روی صورت و نسبت است، نه از روی دین و دیانت و موافقت، و همچنین در حق پیغمبران گفت: أَخَاهُمْ هُودًا، أَخَاهُمْ شُعَيْبًا، أَخُوهُمْ لُوطًا، أَخُوهُمْ نُوحًا. چون از روی نسبت بود این برادری لا جرم در قیامت بگسلد، و آن را هیچ اثر نماند، که الله میگوید، جل جلاله: فَلَا أُنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ، و گفت: يَوْمَ يَوْرُ الْمَرْءِ مِنْ أَخِيهِ. باز مؤمنان را برادر یکدیگر خواند، گفت: إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ، فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا، و این برادری از روی دیانت و موافقت است، نه از روی نسبت، لا جرم فردا در قیامت بیفزاید و ببیوندد، چنان که الله گفت سبحانه و تعالی: إِخْوَانًا عَلَىٰ سُرُرٍ مَّتَقَابِلِينَ.

لطيفة اخرى: پیغامبران را برادر امت خواند، و برادر اگر چه مشفق و مهربان باشد از وی هم فرقت بود هم عداوت آید. نه بینی که یوسف از برادران چه دید؟! و چه شنید؟! هم فرقت دید، و هم ذکر عداوت شنید. تا بدانی که در برادری این همه گنجد. چون حکم الهی و سابقه ازلی در صفت اخوت این رفت، رب العالمین مصطفی عربی را برادر امت نخواند، بلکه تن و جان ایشان خواند: لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ، و از تن و جان خود هرگز نه عداوت آید نه فرقت، نه امروز دشمنی، نه فردا بریدنی. ازینجا بود که پیغامبران هلاک قوم خود خواستند، مصطفی (ص) رحمت و مغفرت خواست. نوح میگفت: رَبِّ لَا تَذَرْنَا مَعْصِيَتِي وَ مَعْصِيَةَ آبَائِي الْمُسَلِّمِينَ. مصطفی میگفت: «وَ اعْفُ عَنَّا».

لطيفة اخرى: پیغامبر را برادر ایشان خواند، و ایشان را قوم وی خواند نه برادر، از بهر آنکه ایشان نه آن کردند و گفتند که برادران کنند و گویند. همه دشمنی نمودند. همه ناسزا گفتند و تکذیب کردند. قوم صالح گفتند: إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ مَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا. قوم هود گفتند: وَ مَا نَحْنُ بِتَارِكِي آلِهَتِنَا عَنْ قَوْلِكَ وَ مَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ. قوم نوح گفتند: لَئِن لَّمْ تَنْتَهَ يَا نُوحُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ.

قوم لوط گفتند: لَئِن لَّمْ تَنْتَهَ يَا لُوطُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمُخْرَجِينَ. قوم شعيب گفتند: وَ إِن نَّظُنُّكَ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ. اما پیغامبر را برادر ایشان خواند، که همه آن کرد که برادران کنند. بیراه بودند، براهشان باز خواند. گفت: يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ. از ایشان شفقت باز نگرفت، گفت: إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمِ الْيَوْمِ. در شفقت بیفزود و نصیحت کرد، گفت: وَ نَصَحْتُ لَكُمْ وَ لَكِنْ لَا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ. ای قوم! من شما را نیک خواهم پند پذیرید، و سخن بنیوشید، که من استوارم، هر چه گویم سعادت شما در آن خواهم. اما شما خود نصیحت می‌نپذیرید، و بصلاح خود راه نمی‌برید، و سر رشته خود باز نمیدانید.

دلی که قفل نومیدی برو زدند از وی چه طاعت آید؟ چشمی که بر مص کفر آلوده بود بعبرت چون نگرَد. حبلی گسسته چه بار بردارد؟ بنده نبایسته و رانده کوشش وی چه سود دارد؟ آه از پای بندی نهانی! فغان از حسرتی جاودانی! زینهار از قهری سلطانی!

### ۹ النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ لُوطًا وَ فَرَسْتَادِيمَ لُوطَ رَا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ كَفْتِ قَوْمِ خُوَيْشِ رَا أ تَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مِ زِشْتِي كُنِيد وَ نَاخُوب وَ نَاسِرَا بَدَسْت دَارِيد؟ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا پِيشِي نَكْرَد بَانَ كَار بَر شَمَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ (۸۰) هیچ کس از جهانیان.

إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِمَّنْ دُونَ النِّسَاءِ فرود از زنان بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ (۸۱) آری که شما قومی‌اید گزافکاران. وَ مَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ نَبُودَ پاسخ قوم وی إِلَّا أَنْ قَالُوا مَكَرَ أَنْكَهَ كَفْتَنْد: أَخْرَجُوهُمْ بیرون کنید ایشان را مِنْ قَرْيَتِكُمْ از شهر خویش إِنَّهُمْ أَنَسُّ که ایشان مردمانی‌اند يَنْطَهْرُونَ (۸۲) که از کار ما پاکیزگی جویند. فَأَنْجَيْنَاهُ وَ أَهْلَهُ بَرَهَانِيمَ او را و کسان او را إِلَّا امْرَأَتَهُ مَكَرَ زَن او را كَانَتْ مِنَ الغَابِرِينَ (۸۳) از جمله هالکان بود آن زن. وَ امْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا و بیارانیدید بر ایشان بارانی فَأَنْظَرُوا دَرَنُكَرَ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ (۸۴) که چون بود سرانجام جرم داران! وَ إِلَى مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا و فرستادیم بمدین مرد ایشان را شعیب قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ كَفْتِ ای قوم! اللَّهُ را پرستید ما لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ نَيْسَتْ شما را خدایی جز از او قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ آمد بشما نشانی و پیغامی روشن از خدای شما فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَ الْمِيزَانَ تمام پیمایید و سنجید وَ لَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ و چیزهای مردمان بمکاهید وَ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا و در زمین تباهی مکنید پس آنکه اللَّهُ آن را باصلاح آورد ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۸۵) شما را آن به است اگر گرویدگان‌اید.

وَ لَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ و باز سندن را منشینید بهر راهی تُوعِدُونَ می‌ترسانید مردمان را وَ تَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ و از راه خدای باز میدارید مَنْ آمَنَ بِهِ آن کس که بگرویده بود وَ تَبْعُونَهَا عِوَجًا و دین خدایی را بی‌عیب جویند که آن را کژی می‌نمایند وَ اذْكُرُوا إِذْ كُنْتُمْ قَلِيلًا و یاد کنید که اندکی بودید فَكُنَّا فَرَاوَانَ كَرَدَ اللَّهُ شما را و انبوه وَ اَنْظَرُوا و نگرید كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ (۸۶) چون بود سرانجام مفسدان پیش از شما؟

وَ إِنْ كَانَ طَائِفَةٌ مِنْكُمْ آمَنُوا و اگر چنان بود که گروهی از شما استوار گیرد مرا و بگردد بِالَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ بَانَ چیز که مرا بَانَ فرستاده‌اند وَ طَائِفَةٌ لَمْ يُؤْمِنُوا و گروهی بنگرند فَاصْبِرُوا شَكِييَايَ کنید حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا تا الله برگزارد میان ما کار وَ هُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ (۸۷) و بهتر برگزارندگان اوست.

قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ سران قوم او که گردنکشان بودند از حق، كَفْتَنْد او را لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ که ترا بیرون کنیم ای شعیب! وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ و این گرویدگان با تو مِنْ قَرْيَتِنَا از شهر خویش أَوْ لَنَعُودَنَّ فِي مِلَّتِنَا یا باز گردید از دین با دین ما قَالَ كَفْتِ شعیب: أَوْ لَوْ كُنَّا كَارِهِينَ (۸۸) و هر چند که ما خواهان آن نیستیم.

قَدْ افْتَرَيْنَا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا بزرگ دروغی نهاده باشیم بر خدای إِنْ عُدْنَا فِي مِلَّتِكُمْ اگر ما با دین شما گردیم بَعْدَ إِذْ نَجَّانَا اللَّهُ مِنْهَا پس آنکه خدای باز رهانید ما را از آن وَ مَا يَكُونُ لَنَا و نیاید ما را و نَسُودَ أَنْ نَعُودَ فِيهَا که باز گردیم با ملت شما إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّنَا مَكَرَ که چیزی خواهد الله خداوند ما وَسِعَ رَبُّنَا كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا رسیده است خداوند ما بهر چیز بدانش خود عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا بر خدای کردیم تَوَكَّلْنَا بِخَوِشِ، رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ خداوند ما! برگزار میان ما و میان قوم ما کاری بسزا وَ أَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ (۸۹) و بهتر کار برگزارندگان تویی.

قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ كَافِرَانَ قوم شعیب یکدیگر را كَفْتَنْد لَئِنْ اتَّبَعْتُمْ شُعَيْبًا اگر شما اتباع شعیب کنید و پس روی او إِنَّكُمْ إِذَا لَخَاسِرُونَ (۹۰) پس آن گه شما زیانکاران‌اید.

فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَرَا گرفت ایشان را زلزله فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ (۹۱) تا بامداد کردند در سرایهای خویش مرده بر روی افتاده.

الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا ایشان که شعیب را دروغ زن گرفتند كَأَنْ لَمْ يَعْتُوا فِيهَا كَوِييَ که هرگز در زمین خود نبودند الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا ایشان که شعیب را دروغ زن گرفتند كَأَنَّهُمْ الْخَاسِرِينَ (۹۲) ایشان زیان کاران‌اند.

فَتَوَلَّى عَنْهُمْ بَازِغَشْتِ از ایشان که مرده دید ایشان را وَ قَالَ يَا قَوْمِ و گفت ای قوم! لَقَدْ أُنبِئْتُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي بِشَمَا رسانیدم پیغامهای خداوند خویش وَ نَصَحْتُ لَكُمْ و شما را نیک خواستم و پند دادم فَكَيْفَ آسَى عَلَى قَوْمِ كَافِرِينَ (۹۳) پس اکنون بر قومی ناگرویدگان اندوه چون خورم!

### النوبة الثانية

قوله تعالى: وَ لوطاً اى: و ارسلا لوطاً، و هو اسم اعجمى كابراهيم و اسحاق. و قيل: هو اسم عربى. و انما سمى لوطاً لانه حبه لا ط بقلب ابراهيم، اى: تعلق به و لصق. و هو لوط بن هاران بن آزر برادر زاده ابراهيم بود، با عم خویش ابراهيم از زمین بابل برفت. بسوی شام. ابراهيم به فلسطين فرو آمد، و لوط به اردن، پس رب العالمين لوط را به پیغامبری فرستاد باهل سدوم و عمورا و صعورا و صامورا. این چهار شارستان مؤتفكات خوانند، یعنی: انتفكت بهم، اى انقلابت. و مسكن وی به سدوم بود. ایشان را بیست و اند سال دعوت کرد، و یکی از ایشان ایمان نیاورد، و بآن فاحشه و فعل بد حریص گشته بودند، و لوط بایشان انکار می نمود، و می گفت: إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ، قرأ اهل المدينة و حفص انکم بکسر الالف على الخبر، و قرأ الآخرون: انکم بالاستفهام.

أ تَأْتُونَ الفاحشة یعنی اتیان الذکران، ما سَبَقْتُمْ بها مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ قال عمر بن دینار: ما نزا ذکر علی ذکر فی الدنيا حتى كان قوم لوط. این فعل لواطه پیش از قوم لوط در هیچ امت نبوده، و هرگز تا آن روزگار کس نشناخته، و این فعل ابلیس ایشان را بآن راه نمود، که در صورت کودکی زیبا روی بمیان ایشان برآمد و ایشان را بخود دعوت کرد، بآن عمل خبیث، و ایشان عادت گرفتند، و علی الخصوص با غربا و ابناء السبیل میکردند، و با قوم خود البته نکردند و روا نداشتند. اینست که الله گفت: أ تَأْتُونَ الذُّكْرَانَ مِنَ الْعَالَمِينَ یعنی بالعالمین هاهنا الغرباء. آن گه تفسیر کرد: إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ در قرآن نامها است مجامعت را افزون از ده، اتیان از آنست. شهوة اى كشهوة الجماع التي حقها ان تنال من النساء. مِنْ دُونَ النِّسَاءِ اى لا من النساء. بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُسْرِفُونَ اى مجاوزون امر الله. الاسراف و الجهل توأمان، و لهذا قال فی سورة النمل تجهلون. قال النبی (ص) «لا ينظر الله الى رجل اتى رجلا او امرأة فى الدبر».

### فصل

بدان که لواطت حرام است، و از جمله کبائر است. همچون زنا موجب حدّ. و ثبوت آن هم از آن طریقست که ثبوت زنا: بگواهان عدول، و لفظ صریح، که چهار مرد عدل گویند بلفظ صریح مفسر و مقشر که: رأینا فرجه غاب فی فرجه. پس چون ثابت گشت و درست شد حد واجب شود. و شافعی را در حدّ لائط دو قول است: بیک قول مستوجب قتل گردد، لقول النبی (ص): «من عمل قوم لوط فاقتلوه».

و روی ابن عباس: ان النبی (ص) قال: «من وجدتموه يعمل عمل قوم لوط فاقتلوا الفاعل و المفعول به». باین قول بکر و ثیب و فاعل و مفعول به در آن در آن یکسانند، و بقول دیگر حدّ زنا واجب شود، ان كان بکرا جلد و ان كان ثیباً رجم، لقول النبی: «اذا اتى الرجل الرجل فهما زانیان، و اذا اتت المرأة المرأة فهما زانیتان».

و روی عن علی (ع) قال: «هذه معصية ما عصى الله تعالى بها الامة واحدة فأهلكهم، و انى ارى ان يحرق بالنار». و سئل ابن عباس عنه، فقال: یرمى من اعلى شاهق فى تلك القرية. ثم يتبع بالحجارة حتى يموت. و روی ان عبد الملك بن مروان كتب الى حبيب قاضى حمص يسأله كم عقوبة اللوطى، فكتب: ان عليه ان یرمى بالحجارة كما رجم قوم

لوط، فان الله تعالى يقول: وَ أَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ، فقبل عبد الملك ذلك منه و حسنه.

وَ ما كان جواب قومیه إنا أن قالوا أخرجوهم من قريبتكم چون لوط ایشان را نصیحت کرد، و بر توبه و بر ترك معصیت و لواطت دعوت کرد، نبود ایشان را جواب بصواب و راستی، با سفاهت و استهزاء گشتند و گفتند: أخرجوهم من قريبتكم در همه قرآن قریه نیست مگر بمعنی شهر، سمیت قریه لانها تقری السکن، ای تجمعهم، و تحتوی علیهم. بطریق استهزاء و سفاهت گفتند: ایشان را از شهر بدر کنید یعنی لوط را و دو دختر وی زعورا و ریثا، و قیل: ریثا و عیسا، و من آمن معه میگوید: ایشان را بدر کنید، که ایشان مردمانی پاکیزه‌اند. از آنچه ما می‌کنیم ترحم میکنند، و پاکیزگی میجویند. یَطْهَرُونَ یعنی یتقززون عن اتیان ادبار الرجال و ادبار النساء. قال ابن بحر: معناه یرتقبون اطهار النساء فیجامعون فیها. قال ابن عباس: عابوهم بما یتمدح به.

فَأُنجِيْنَاهُ وَ أَهْلَهُ ای من آمن به، إنا امرأته و اسمها و اهله، فانها كانت تسر الكفر كانت من الغابرين ای من الباقين فی عذاب الله. و قیل: من الغائبين عن النجاة.

وَ أَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطْراً جای دیگر ازین گشاده‌تر گفت: أَمْطَرْتُ مَطْرَ السَّوْءِ. جای دیگر آن را بیان کرد، گفت: وَ أَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ.

این سنگ باران قومی را بود از ایشان که از شارستان بیرون بودند، بوقت عذاب سنگها بارانیدند بر ایشان، که در دیدار گل مینمود، و در زخم سنگ، و اندرون وی باتش آکنده. اما شارستان را و اهل آن در هوا بردند، و در گردانیدند، و در زمین کوفتند، و آب سیاه بر ایشان برآوردند، و آن گه ایشان را در آتش کردند. و آن گه در آخر قصه گفت: فَاَنْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ ای الكافرين. در نگر که سرانجام کافران چه بود؟ و بچه روز رسیدند؟ وَ إِلَى مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا ای و أرسلنا الی مدین اخاهم شعيبا. یعنی: اهل مدین. میگویند: مدین نام آن زمین است که خانه و مسکن مدین بن ابراهیم الخلیل بود، بوی باز خوانند، و گفته‌اند: نام قبیله است، و ایشان اصحاب ایکه بودند. و گفته‌اند: إِلَى مَدْيَنَ ای: و أرسلنا الی ولد مدین بن ابراهیم.

قتاده گفت: شعيب را بدو قوم فرستادند: يك بار به مدین و يك بار به اصحاب ایکه، و مدین دیگراند، و اصحاب ایکه دیگر. أَخَاهُمْ شُعَيْبًا هو شعيب بن نويب بن مدین بن ابراهیم، و قیل: ان نسبته فی التوراة شعيب بن حدی بن شجر بن لام بن یعقوب بن اسحاق، و قیل هو شعيب بن ميكائيل، كان يقال له خطيب الانبياء، لحسن مراجعته قومه. أَخَاهُمْ شُعَيْبًا عرب هر چیزی را که منوط بود بچیزی، و مداوم بود، آن را اخ گویند، اگر چه جماد بود و جانور بیرون از مردم، يقال اخو البغلة و اخو الناقة و اخو السفر. قال ابن ابی ربيعه:

اخا سفر جواب ارض تذاذفت به فلوات فهو اشعث اغبر

قال يا قوم اعبُدوا الله ای و حذوا الله، ما لكم من إله غيرهُ ليس لكم رب غيره.

قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ این دلیل است که وی را معجزه بود بخلاف ایشان که گفتند: پیغامبر بود، و او را معجزه نبود. قال الزجاج: لا تقبل نبوة بغير معجزة.

قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ یعنی ما اوتی من المعجزة. بو بکر نقاش گفت: او را آیت و معجزات بود، اما ذکر معجزه وی در قرآن نیست، و نه معجزه هر پیغامبری در قرآن کرده‌اند. نه بینی که مصطفی را صلوات الله علیه معجزات

و آیات بسیار بود، و نه همه در قرآن است، بل بعضی در قرآن است، و بعضی نه.

فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَ الْمِيزَانَ قَوْمِ كَافِرٍ بَدَدُوا أَهْلَ بَخْسٍ وَ خِيَانَتٍ فِي پیمانِه و ترازو، و شعیب ایشان را نصیحت کرد، و باتمام پیمانِه و ترازو فرمود، گفت: پیمانِه و ترازو راست میدارید، و در آن گزاف کار مباحثید، و بر دیگران ظلم و حیف مکنید.

وَ لَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ أَشْيَاءَ كَفْتِ تَا حَزْرٍ وَ عَدَّ وَ ذَرَعٍ وَ مَسَاحَتٍ هَمَّه دَرِ آن شُود. وَ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ يَعْنِي بِالْكَفْرِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا بَعْدَ بَعْثِ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْأَمْرِ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسَانِ. وَ قِيلَ: لَا تَفْسِدُوا بِالظُّلْمِ وَ الْعَدْوَانِ فِي الْكَيْلِ وَ الْمِيزَانِ. ذَلِكَ أَيُّ الَّذِي ذَكَرْتُمْ لَكُمْ وَ أَمَرْتُمْ بِه خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ أَيُّ مُصَدِّقِينَ مَا أَقُولُ.

وَ لَا تَفْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ تُوعِدُونَ إِيْنَ خَطَابِ بَا أَصْحَابِ مَكْسٍ اسْت.

عشار را میگوید که بر سر راه نشیند، و مردم را ترساند، و باج ستاند.

وَ تَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ. إِيْنَ صَدَّ از سَبِيلِ از بهر آن گفت که در مَکَس که عَشَار ستاند قطع افتد سبیل را، و صد از آن، و چون چیزی چنین بود حرج افتد بر حاج و معتمر و زائر و طالب علم و واصل رحم و مجاهد. نه بینی که ابلیس روز طرد چه گفت: لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ که آن همه در تحت آنست. و گفتهاند: این خطاب با قطاع طریق است، ایشان که راه به بیم دارند، و کاروان زنند، و قتل و غارت کنند. و حکم این در موضع خویش گفته‌ایم. و گفتهاند این آیت در شأن آن کافران است علی الخصوص که بر سر راه می‌نشستند تا کسی که قصد شعیب داشت تا با وی ایمان آرد، از وی باز دارند، و بترسانند. همی گفتند: شعیب مردی دروغ زن است فتان. نگر که بوی ایمان نیارید، و بر وی نروید، که بیاطل وی فریفته گردید، و از دین خویش بیفتید، رب العالمین گفت ایشان را: چنین مکنید، و مؤمنان را از وی باز مدارید، و ایشان را مترسانید.

وَ تَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِيْنَ سَبِيلِ ایدر دین است میگوید: دین خدایی را می‌عیب جوید که آن را کژی می‌نمائید تَبْعُونَهَا عَوْجًا أَيُّ تَبْعُونَ لَهَا عَوْجًا.

عوج بکسر عین کژی بود در چیزی نادیدنی، چون دین و عهد و نسب و جز از آن.

اما در چیزی دیدنی عوج است بفتح عین چون دیوار و چوب و جز از آن. و گفتهاند: صراط در همه قرآن بدو معنی آید: یکی بمعنی طریق، چنان که درین آیت گفت: بِكُلِّ صِرَاطٍ تُوعِدُونَ، ای بکل طریق. همانست که در سوره الصافات گفت: فَأَهْدُوهُمْ إِلَى صِرَاطِ الْجَحِيمِ یعنی الی طریق الجحیم. وجه دوم صراط است بمعنی دین، چنان که گفت: اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ای الدِّينَ الْمُسْتَقِيمَ، و در سوره الانعام گفت: وَ أَنْ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا، وَ هَذَا صِرَاطُ رَبِّكَ مُسْتَقِيمًا، و نظیر این در قرآن فراوان است.

وَ اذْكُرُوا إِذْ كُنْتُمْ قَلِيلًا فَكُنْتُمْ كَثِيرًا أَيُّ فَأَكْثَرَ عِدَّتِكُمْ بَعْدَ الْقَلَّةِ، وَ أَعَزَّكُمْ بَعْدَ الذَّلَّةِ. ذَلِكَ أَنْ مَدِينِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ تَزَوَّجَ رَيْثًا بِنْتَ لُوطٍ فَوُلِدَتْ حَتَّى كَثُرَ عِدُّهُمَا. وَ قِيلَ: كُنْتُمْ فُقَرَاءَ فَأَغْنَاكُمْ، وَ قِيلَ: كُنْتُمْ عَجْزَةً فَجَعَلَكُمْ ذَوِي مَقْدَرَةٍ. نِعْمَتٌ خُودِ دَرِ يَادِ إِيْشَانِ دَادِ، وَ أَنْ گِه پند داد و نظر عبرت فرمود، گفت: وَ اَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ بِالْمَعَاصِي مَثَلِ قَوْمِ نُوحٍ وَ عَادٍ وَ ثَمُودَ وَ قَوْمِ لُوطٍ.

عاقبه نامی است سرانجام را، و عقبی هم چنان، اما آنجا که گفت: وَ الْعَاقِبَةُ لِلنَّفْوَى، وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ یعنی و العاقبة المحمودة و العقبی المحمودة.



وَإِنْ كَانَ طَائِفَةٌ مِنْكُمْ آمَنُوا بِالَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ مِنَ الْعَذَابِ وَ طَائِفَةٌ لَمْ يُؤْمِنُوا أَيْ لَمْ يَصَدَّقُوا بِالْعَذَابِ فَاصْبِرُوا حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا ابْنِ عَبَّاسٍ كَقَوْلِهِ: وَمَقَاتِلُ بْنُ حَيَّانٍ: إِنَّ خُطَابَ بَا مُؤْمِنَانَ اسْتِ، وَ تَسْلِيَتِ ائِشَانَ اسْتِ، مِيكَوَيِدُ: صَبْرُ كَنِيْدِ بَرِ دِيْنِ خُوِيْشِ، وَ بَرِ اَذَى وَ رَنَجِ كَافِرَانَ، تَا اَنْ كِهْ كِهْ اَللّٰهُ كَارِ بَرِ كَزَارِدِ وَ حَكْمِ كَنْدِ دَرِ عَذَابِ فَرَسْتَاْدِنِ. مَقَاتِلُ بِنِ سَلِيْمَانَ كَقَوْلِهِ: اَبْنِ خُطَابِ كَافِرَانَ اسْتِ بَرِ سَبِيْلِ تَهْدِيْدِ، هَمِيْ كُوِيْدُ: اَيِ كَافِرَانَ صَبْرُ كَنِيْدِ تَا بِيْنِيْدِ اَنْجِهْ شَمَا رَا دَرِ پِيْشِ اسْتِ اَزِ عَذَابِ وَ عَقُوْبَتِ، وَ هُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِيْنَ لِاَنَّهُ لَا يَجُوْزُ عَلَيْهِ الْحُوْرُ وَ لَا الْمَحَابَاةَ فِي الْحَكْمِ.

قَالَ الْمَلَأُ الَّذِيْنَ اسْتَكْبَرُوْا مِنْ قَوْمِهِ يَعْنِي الَّذِيْنَ اسْتَكْبَرُوْا عَنِ اللّٰهِ وَ عَنِ رَسُوْلِهِ فَلَمْ يُؤْمِنُوْا، لُنْخَرْجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَ الَّذِيْنَ آمَنُوْا مَعَكَ مِنْ قُرَيْبِنَا أَوْ لَتَعُوْدُنَّ فِي مِلَّتِنَا اَيِ دِيْنِنَا الَّذِي نَحْنُ عَلَيْهِ، وَ تَتْرَكُوْنَ دِيْنَكُمْ. عِظْمَاءُ وَ رُوْسَاءُ قَوْمِ شَعِيْبٍ كَقَوْلِهِ، ائِشَانَ كِهْ اَزِ حَقِّ كَرْدَنِ كَشِيْ كَرْدَنْدِ وَ بَرِ خُدا وَ رَسُوْلِ عَصِيَانَ اُوْرْدَنْدِ كِهْ: اَزِ دُوْ كَارِ بِيْرُوْنِ نِيْسْتِ اَيِ شَعِيْبِ! يَا تَرَا وَ مُؤْمِنَانَ كِهْ بَا تُوَانْدِ اَزِ شَهْرِ بِيْرُوْنِ كَنِيْمِ، يَا بَدِيْنَ مَا بَا زِ كَرْدِيْدِ، وَ بَانَ اَنِيْدِ. شَعِيْبُ كَقَوْلِهِ: اِتَجَبِرُوْنَا عَلٰى الْعُوْدِ وَ اَنْ كَرِهْنَا؟ وَ هَرِ چَنْدِ كِهْ مَا دِيْنِ شَمَا نَخُوَاهِيْمِ، وَ اَنْ رَا كَرَاهِيْتِ دَارِيْمِ، مَا رَا بَا جَبَارِ بَرِ اَنْ مِيْدَارِيْدِ وَ مِيْخُوَانِيْدِ؟! ائِشَانَ كَقَوْلِهِ: اَرِيْ، چَنِيْنِ مِيْكَنِيْمِ. پَسِ شَعِيْبُ كَقَوْلِهِ: قَدْ افْتَرَيْنَا عَلٰى اللّٰهِ كَذِبًا بَرِ اللّٰهِ پَسِ دَرُوْغِ سَاخْتِهْ بَا شِيْمِ اَكْرَ بَمَلْتِ شَمَا دَرَانِيْمِ، وَ بَا دِيْنِ شَمَا كَرْدِيْمِ، پَسِ اَزِ اَنَكِهْ اَللّٰهُ مَا رَا اَزِ اَنْ بَرِهَانِيْدِ، وَ دَرِ اَنْ نِيَاوَرْدِ.

اَنْ كِهْ كَقَوْلِهِ: وَ مَا يَكُوْنُ لَنَا اَنْ نَعُوْدَ فِيْهَا اِلَّا اَنْ يَشَاءَ اللّٰهُ رَبُّنَا اَيِ: اَلَا اَنْ يَكُوْنَ قَدْ سَبِقَ فِي عِلْمِ اللّٰهِ وَ فِي مَشِيْتِهْ اَنْ نَعُوْدَ فِيْهَا». مِيْكَوِيْدُ: نَسَزْدِ مَا رَا كِهْ بَا دِيْنِ وَ مَلْتِ شَمَا كَرْدِيْمِ، مَكْرَ كِهْ دَرِ عِلْمِ اللّٰهِ وَ دَرِ مَشِيْتِ وَيِ رَفْتِهْ دَرِ اَزْلِ كِهْ مَا بَا زِ كَرْدِيْمِ، كِهْ پَسِ نَاچَارِ عِلْمِ وَيِ بَرِ مَا بَرُوْدِ، وَ قِضَايِ وَيِ دَرِ حَكْمِ وَيِ رُوَانِ كَرْدِدِ، وَ اَللّٰهُ دَاْنَسْتِهْ اسْتِ اَنْجِهْ خُوَاهِدِ بُوْدِ، پِيْشِ اَزِ اَنَكِهْ بَا شُدِ. اَيْنَسْتِ كِهْ كَقَوْلِهِ: وَسِعَ رَبُّنَا كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا. وَ قِيْلُ: اَلَا اَنْ يَشَاءَ اللّٰهُ اِهْلَاكَنَا، فَاَنْ اللّٰهُ يَسْعُدُ مِنْ يَشَاءِ بِالطَّاعَةِ، وَ يَشْقٰى مِنْ يَشَاءِ بِالْمَعْصِيَةِ.

اَكْرَ كَسِيْ كُوِيْدُ: شَعِيْبِ پِيْغَامْبِرِ بُوْدِ، وَ هَرَكَزِ بَرِ دِيْنِ ائِشَانَ وَ بَرِ كَفْرِ نَبُوْدِهْ، چُونَسْتِ كِهْ مِيْكَوِيْدُ: وَ مَا يَكُوْنُ لَنَا اَنْ نَعُوْدَ فِيْهَا؟ «عُوْدُ» بَا زِ كَشْتَنِ اسْتِ بَجِيْزِيْ كِهْ يَكُْ بَارِ دَرِ اَنْ بُوْدِهْ. جَوَابِ اَنَسْتِ كِهْ «عُوْدُ» بَمَعْنِيْ اَبْتَدَا نِيْزِ اسْتِعْمَالِ كَنْنَدِ بَمَعْنِيْ صِيْرُوْرَتِ، عَادِ، اَيِ: صَارِ، وَ عَادِ، اَيِ: لِحَقِّ. يَقَالُ: عَادَ عَلٰى مَنْ فُلَانٌ مَكْرُوْهًا، وَ اَنْ لَمْ يَكُنْ سَبِقَ مَكْرُوْهًا قَبْلَ ذَلِكَ، وَ تَاوِيْلُهْ: لِحَقْتِيْ مِنْهُ مَكْرُوْهًا، فَعَلِيْ هَذَا مَعْنِيْ قَوْلُهْ: لَتَعُوْدُنَّ فِي مِلَّتِنَا اَيِ: لَتَدْخُلْنَ وَ لَتَصِيْرْنَ فِي مِلَّتِنَا. وَ مَا يَكُوْنُ لَنَا اَنْ نَعُوْدَ فِيْهَا اَيِ: نَدْخُلْنَ وَ نَصِيْرْنَ فِيْهَا. وَ مَعْنِيْ قَوْلُهْ: اِذْ نَجَّانَا اللّٰهُ مِنْهَا اَيِ فِيْ سَابِقِ عِلْمِهْ وَ عِنْدِ اللُّوْحِ وَ الْقَلَمِ، وَ قِيْلُ: اِذْ نَجَّانَا اللّٰهُ مِنْهَا لَمْ يَجْعَلْنَا مِنْ اَهْلِ مِلَّتِكُمْ.

مَعْنِيْ دِيْكَرِ كَقَوْلِهِ: اَنْ جَوَابِ اَبْنِ مَسْئَلِهْ كِهْ: اَبْنِ خُطَابِ بَا قَوْمِ شَعِيْبِ مِيْرُوْدِ كِهْ دَرِ اَبْتَدَا كَافِرِ بُوْدَنْدِ، وَ پَسِ اَيْمَانَ اُوْرْدَنْدِ، وَ رُوَا بَا شُدِ، كِهْ مَسْلَمَانَانَ بَا بْتَدَا دَرِ تَقِيَهْ بُوْدَنْدِ وَ دِيْنِ خُوْدِ پَنِهَانَ مِيْدَا شْتَنْدِ. پَسِ بَا خَرِ اِظْهَارِ كَرْدَنْدِ، وَ ائِشَانَ اَنْ سَخْنِ اَزِ سَرِ ظَنْ خُوِيْشِ كَقَوْلِهِ، كِهْ مِيْ پِنْدَا شْتَنْدِ كِهْ ائِشَانَ دَرِ اَبْتَدَا بَرِ كَفْرِ بُوْدَنْدِ.

عَلٰى اللّٰهِ تَوَكَّلْنَا اَبْنِ جَوَابِ ائِشَانَ اسْتِ كِهْ كَقَوْلِهِ: لُنْخَرْجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ اَيِ: فَوَضْنَا اُمُوْرَنَا اِلَيْهٖ. پَسِ شَعِيْبُ چُونِ اَزِ اَيْمَانَ وَ اَزِ صِلَاحِ ائِشَانَ نُوْمِيْدِ كَشْتِ، رَبِّ الْعِزَّةِ اَوْ رَا دَسْتُوْرِيْ دَاْدِ تَا بَرِ ائِشَانَ دَعَا كَرْدِ، كَقَوْلِهِ: رَبُّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ اَيِ: اِقْضِ بَيْنَنَا، اَيِ بَيْنَ لَنَا مَصِيْرِنَا وَ مَصِيْرِهِمْ، وَ اَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِيْنَ اَيِ الْحَاكِمِيْنَ، اَيِ: اِظْهَرِ اَمْرَنَا بَا نَزَالِ الْعَذَابِ عَلَيْهِمْ، حَتَّى يَنْفَتِحَ مَا بَيْنَنَا وَ بَيْنَ قَوْمِنَا وَ يَظْهَرَ اَنَا عَلٰى الْحَقِّ، فَفَتَحَ اللّٰهُ بَيْنَهُمْ فَجَعَلَ الْمُؤْمِنِيْنَ وَ اَهْلَكَ الْكٰفِرِيْنَ. وَ قَالَ الْمَلَأُ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا مِنْ قَوْمِهِ لِيْنِ اتَّبَعْتُمْ شُعَيْبًا عَلٰى دِيْنِهْ اِنْكُمْ اِذَا لَخَّاسِرُوْنَ لِعِجْزَةِ جَاهِلُوْنَ.

فَأَخَذْتَهُمُ الرَّجْفَةَ أَي الْعَذَابَ. امر الله الارض فتحركت بهم. جای دیگر گفت: فَأَخَذْتَهُمُ الصَّيْحَةَ أَي صِيحَةَ جِبْرَائِيلَ. جای دیگر گفت: فَأَخَذَهُمْ عَذَابُ يَوْمِ الظُّلَّةِ. مفسران گفتند: چون الله تعالى خواست که ایشان را هلاک کند، دری از درهای دوزخ بر ایشان گشاد، تا گرمای عظیم بر ایشان تافت، چنان که نفسهای ایشان باز گرفت.

در اندرونها گریختند، و در آب شدند، و هیچ سود نداشت، و آن گرمی هوا و باد گرم ایشان را گرفته، و قرار و آرام از ایشان برده، تا رب العزة در آن صحرا پاره میغ برانگیخت، آن را سایه خنک بود، و نسیم خوش، و باد سرد، ایشان همه در زیر آن میغ مجتمع شدند، مردان و زنان و کودکان. پس رب العالمین از بالا آتش فرستاد، و از زمین زلزله پدید آورد، و جبرئیل بانگ بر ایشان زد. يك بار همه بسوختند، و چون خاکستر گشتند. اینست که رب العزة گفت: فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ يَعْنِي فِي قَرِيَّتِهِمْ جَائِمِينَ يَعْنِي امواتا خامدین.

الَّذِينَ كَذَّبُوا شَعْبِيًّا كَأَن لَّمْ يَعْنُوا فِيهَا أَي كَأَن لَّمْ يَقِيمُوا فِيهَا، و لم يتنعموا، و أصله من المغنى، و المغانى هي المنازل. يقال غنينا بمكان كذا، ای اقمنا به. قال بعضهم: اهلك مدين بالزلزلة، و اصحاب الايكة بالحر، و كان شعيب مبعوثا اليهما. الَّذِينَ كَذَّبُوا شَعْبِيًّا كَانُوا هُمُ الْخَاسِرِينَ الْهَالِكِينَ لَا الْمُؤْمِنِينَ كَمَا زَعَمُوا.

فَتَوَلَّى عَنْهُمْ أَي اعرض عنهم شعيب بعد أن نزل بهم العذاب، و قيل: حين رأى اوائل العذاب. وَ قَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي فِي نَزُولِ الْعَذَابِ، وَ نَصَحْتُ لَكُمْ. ثم عزى نفسه عنهم، و قال: فَكَيْفَ آسَى أَي احزن بعد النصيحة على قَوْمِ كَافِرِينَ اذْ عَذَّبُوا. این سخن بر سبیل انکار بیرون داد، يقول: كيف يشتد حزني عليهم؟! ای لا احزن. میگوید. چون غم خورم بر ایشان؟! یعنی که نخورم، که در ایشان جای غم خوردن نیست، و بر ایشان جز عذاب و غضب الله نیست.

قال ابو عبد الله البجلي: كان ابو جاد و هوز و حطی و كلمون و سعفص و قرشت ملوك مدين، و كان ملكهم في زمن شعيب. كلمون، فلما هلك قالت ابنته تبكيه:

كلمون هذ ركنى هلکه وسط المحلة سيد القوم اتاه الحنف نار تحت ظلة

جعلت نار عليهم دارهم كالمضمحلة

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: وَ لَوْطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَ تَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ الْآيَةَ فَاحِشَةً هَر كَس لَاقِ رُوزْگَار و احوال وی است. بنگر که مقام مرد در راه بردن کجاست؟ فاحشه وی بقدر بشریت وی هم از آنجاست.

خلق عالم سه گروه بیش نهاند: عاماند و خاصاند و خاص الخاصاند. فاحشه عام آنست که زبان شریعت آن را بیان کرد و حد آن پدید کرد: اما الجلد و اما الرجم، و فاحشه خاص بزبان کشف بچشم سر نگرستن است بملاد و شهوات دنیا، و تنعم و زینت آن دیدن و بخود راه دادن، اگر چه حلالست و از شبهت دور، که آفت حلال از نعیم دنیا در حق خواص بیش از آن است که آفت حرام در حق عوام، و حد این فاحشه از زبان صاحب شرع صلوات الله و سلامه علیه آنست که گفت: غضوا ابصارکم و کفوا ایدیکم، و فاحشه خاص الخاص آنست که باندیشه دل بیرون از حق با غیری نکرد، و از حق جلّ جلاله این خطاب می آید که: قُلِ اللَّهُ ثُمَّ دَرُّهُمْ. میگوید: بنده من! خود را منگر، همه فعل ما

بین. بکرد خود منت بر ما منه، توفیق ما بین. از نشان خود بگریز، یکبارگی مهر ما بین. گرفتار مهر او را با غیر او چه کار! دل واسوی او دار و غیر او بگذار:

آشوب همه جهان حدیث من و تو بگذار من و همه جهان گلشن تو.

يقول الله تعالى: عجا لمن آمن بي كيف يئكل على غيري؟! لو نظروا الى لطائف برّى ما عبدوا غيري. و إِلَى مَدِينٍ أَهْلُهُمْ شُعَيْبًا الْاِيَةِ دُونَ هَمَّتْ و بی‌حاصل قومی بودند قوم شعيب که در محقرات پیمانۀ و ترازو باین حبات و ذرات اندازه فرمان حق درگذاشتند، و از حد راستی بنعت مخالفت قدم بیرون نهادند تا آن بلاء عظیم و عذاب الیم بسر ایشان فرو آمد. عوام خلق مثل این گناه بکوچک دارند، و آن کوچک نیست که نه اعتبار بعین گناه است بلکه اعتبار بمخالفت و معصیت خداوند جبار است، و بی‌حرمتی بر شرع مقدس آوردن، و اندازه و حدود آن در گذاشتن، و تحسبونه هینا و هو عند الله عظیم.

این تعظیم جلال شریعت و توقیر جمال حقیقت کاریست که امت محمد را بیامده، و دولتی که از راه توفیق روی بایشان نهاده، تا دقائق ورع دریافتند، و اندازه‌های شریعت و خرده‌های دیانت بحکم فرمان بزرگ داشتند، و از آن قدم فراتر ننهادند.

عبد الله مبارك در عنفوان شباب که طالب علم بود در مرو حدیث می‌نوشت. قلمی بعاریت خواست از دانشمندی، و بآن حدیث نبشت. پس در مقلمه نهاد و فراموش کرد.

از آنجا بعراق رحلت کرد، چون بعراق رسید قلم عاریتی در مقلمه یافت و دلتنگ شد و در وی اثر عظیم کرد، تا از آنجا بمرور بازگشت و آن قلم بصاحب باز داد. آن گاه بعراق باز شد.

بو عبد الله کهمس گفت: وقتی گناهی کردم، اکنون چهل سال است تا بدان می‌گیریم. گفتند: ای شیخ! آن چه گناه است؟ گفت دوستی بزیارت من آمد. بدانگی سیم او را ماهی بریان خریدم. چون خواست که دست شوید از دیوار همسایه پاره‌ای گل بگرفتم تا وی بدان دست شوید. اکنون چهل سال است تا بدان مظلّمه می‌گیریم و آن مرد نمانده تا از وی حلالی بخواهم.

و حسین بن علی بن ابی طالب (ع) روزی يك خرما از مال صدقه در دهن نهاد رسول خدا صلوات الله علیه حاضر بود و حسین کودک بود، رسول گفت: «القهها یا حسین؟»

بینداز ای حسین! که این مال صدقه است.

و عمر بن عبد العزيز خلیفه روزگار بود. وقتی مال غنیمت آورده بودند و در میان آن مشک بود، بینی خویش استوار بگرفت و گفت: منفعت مشک در بوی است، و این حق مسلمانان است. هر چند که این قدر در شرع بمحل مسامحت است اما در کمال ورع روا نمیداشتند، و تعظیم فرمان شرع را این اندک ببزرگ میداشتند، از آنکه بیدار و هشیار بودند، و شریعت و حقیقت گرامی داشتند، و بچشم تعظیم و توقیر در آن نگرستند، لا جرم برخوردار گشتند و بسعادت ابد رسیدند.

#### ۱۰ النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ مَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَبِيٍّ نَفَرْتَادِيمُ فِي هَيْجِ شَهْرِ بِيغَامِيرِي إِلَّا أَخَذْنَا مَكْرًا فَهِيَ كَمَا كُنْتُمْ أَهْلُهَا

مستکبران آن را بالبأساء بنا ایمنی وَ الضَّرَّاءِ وَ تَنگى لَعَلَّهُمْ يَضُرَّعُونَ (۹۴) مگر که ایشان در من زارند. ثُمَّ بَدَّلْنَا پَسِ آن ایشان را بدل دادیم مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ بجای آن بدیها ایمنی و فراخی حَتَّى عَفَوْا تا انبوه شدند وَ قَالُوا وَ كَفْتَنَد: قَدْ مَسَّ آبَاءَنَا الضَّرَّاءُ وَ السَّرَّاءُ این همیشه بوده است و بپدران ما هم رسیده روزگار بدو روزگار نیک. در آن عتاب نیست که نه خود جز با ما نیست فَأَخَذْنَاهُمْ بَعْتَهُ فَرَا گرفتیم ایشان را ناگاه وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ (۹۵) از آنجا که ندانستند. وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الثُّرَى وَ اگر این مردمان که در شهرهاوند آمَنُوا وَ اتَّقُوا ایمان آوردندی و از نافرمانی بپرهیزیدندی لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ ما بر ایشان بازگشادیمی بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ برکتهایی از آسمان و زمین وَ لَكِنْ كَذَّبُوا لَكِنْ دروغ زن گرفتند فرستادگان مَرَا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۹۶) فَرَا گرفتیم ایشان را بآنچه میکردند. أَمْ يَمِنَ ایمن نشستند أَهْلُ الثُّرَى این مردمان که در شهرهاوند أَنْ يَأْتِيَهُمْ بِأَسْنَا که بایشان آید زور گرفتن ما بياتاً وَ هُمْ نَائِمُونَ (۹۷) و ایشان در خواب. أَوْ أَمِنَ أَهْلُ الثُّرَى یا ایمن نشستند این مردمان که درین شهرهاوند أَنْ يَأْتِيَهُمْ بِأَسْنَا ضَحَى تا آنکه بایشان آید زور گرفتن ما چاشتگاه وَ هُمْ يَلْعَبُونَ (۹۸) و ایشان در بازی خویش. أَمْ يَمِنُوا ایمن اند ایشان مَكَرَ اللَّهِ از ساز نهانی الله که کاری سازد پنهان از ایشان فَلَا يَأْمَنُ مَكَرَ اللَّهِ ایمن نه نشیند از ساز نهانی الله إِلَّا الْقَوْمَ الْخَاسِرُونَ (۹۹) مگر گروه زیانکاران. أَوْ لَمْ يَهْدِ پیدا نکرد و باز ننمود لِلَّذِينَ يَرْتُونَ الْأَرْضَ این مردمان را که در شهر نشسته‌اند مِنْ بَعْدِ أَهْلِهَا پَسِ هَلَاكِ کردن پیشینیان جهانیان را أَنْ لَوْ نَشَاءُ که ما اگر خواهیم أَصْبَنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ ایشان را بگیریم بگناهان ایشان وَ نَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ مَهْر نَهيم بر دلهاى ایشان فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ (۱۰۰) تا حق و پند نشنوند.

تِلْكَ الثُّرَى آن شهرها که اهل آن هلاك كردیم نَقَصُ عَلَيْكَ مِنْ أُنْبَائِهَا بر تو میخوانیم خبرها و قصه‌های آن وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ و بایشان آمد رسولان ما بایشان به پیغامهای راست و معجزه‌های روشن فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا و بدان نبودند که ایمان آرند بِمَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ بآنچه دروغ شمرده بودند پیش از آن كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الْكَافِرِينَ (۱۰۱) هم چنان بر مینهد الله بر دلهاى كافرين.

وَ مَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ و بیشتر ایشان را عهدی نیافتیم وَ إِنْ وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ (۱۰۲) و نیافتیم بیشتر ایشان را مگر فاسقان و از طاعت بیرون آمدگان.

ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسَى پس از ایشان فرستادیم موسی را بِآيَاتِنَا بسخنان خویش إِلَى فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ بِفِرْعَوْنَ وَ كَسَانِ وى فَظَلَمُوا بها منكر شدند آن را و ستم کردند فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ (۱۰۳) درنگر چون بود سرانجام کار مفسدان.

وَ قَالَ مُوسَى يَا فِرْعَوْنُ و موسی گفت ای فرعون! إِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۰۴) من فرستاده‌ای‌ام از خداوند جهانیان.

حَقِيقٌ عَلَى أَنْ لَا أَقُولَ عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ سزاوارم من و استوار داشته که نگویم بر الله مگر راستی قَدْ جِئْتُمْ بِيْتِنَا مِنْ رَبِّكُمْ آوردم بشما پیغامی راست و نشانی درست و معجزه‌ای پیدا از خداوند شما. فَأَرْسِلْ مَعِيَ بَنِي إِسْرَائِيلَ (۱۰۵) رها کن با من بنی اسرائیل را قَالَ إِنْ كُنْتَ جِئْتَ بِآيَةٍ فِرْعَوْنَ كَقَدِ أَفْسَدْتَ بِمِصْرَ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّنْ شِئْتُ مِنَ الْإِنْسَانِ إِلَّا الصَّادِقِينَ (۱۰۶) بیار آن نشان اگر از راستگویانی.

فَأَلْقَى عَصَاهُ فَبُودَتْ قُلُوبُهُمْ فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ (۱۰۷) چون بدید ثعبانی گشته بود آشکارا.



أَوْ أَمِينَ قِرَاءَتِ حِجَازِي وَ شَامِي بِسُكُونِ وَ او است، و معنی همانست، أَنْ يَأْتِيَهُمْ بِأَسُنَا ضُحَىٰ اى نهارا وَ هُمْ يَلْعَبُونَ اى ساهون لا هون فى غير ما يجدى عليهم.

معنى ديگر هر دو آيت آنست كه كفره قريش بعد از آنكه مصطفى را تكذيب كردند نه رواست ايشان را كه ايمن نشينند از عذاب و بأس حق، نه در شب و نه در روز، كه عذاب ما ناگاه ايشان را گيرد بوقت غفلت يا در شب يا در روز. اين هم چنان است كه گفت: اَتَاها أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا.

ثم قال: أَمَّا مَكْرَ اللَّهِ مَكْرَ اللَّهِ آنست كه باطاعت خواند و فرا نگذارد، يا از معصيت باز زند و در افكند، يا بنده را بر طلب چيزى دارد كه وى را آن نداد يا پنداره‌اى در وى افكند، و جز از آن كند. فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ.

أَوْ لَمْ يَهْدِ اى أَوْ لَمْ يَبَيِّنْ لِلَّذِينَ يَرْتَوْنَ الْأَرْضَ يَسْكُنُونَ فِيهَا وَ يَنَالُونَ مِنْ ثَمَارِهَا مِنْ بَعْدِ أَهْلِهَا اى الامم الخالية الذين اهلكوا بقبيح فعلهم، فعمل هؤلاء اعمالهم و عتوا على ربهم، أَنْ لَوْ نَشَاءُ أَصْبَنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ اى اهلكناهم كما اهلكننا من قبلهم.

خلاصه سخن اينست كه: أَوْ لَمْ يَبَيِّنْ لَهُمْ اهلاننا اهلها ان لو نشاء أصبناهم.

ميگويد: باز نمود ايشان را كه در زمين نشسته‌اند هلاك كردن ما پيشينيان را، كه اگر خواهيم اينان را هلاك كنيم چنان كه ايشان را كرديم. و خوانده‌اند در شواذ: ا و لم نهه بنون، و معنی آنست كه پيدا نكرديم و باز نموديم اينان را كه درين شهرها نشسته‌اند، باهلاننا اوليهم، بهلاك كردن ما پيشينيان را كه اگر خواهيم ايشان را بگيريم بگناهان ايشان.

اينجا سخن تمام شد، پس گفت: وَ نَطَّبِعُ عَلَى قُلُوبِهِمْ اى اين امت را ميگويد كه ما ايشان را عذاب نكرديم چنان كه پيشينيان را كرديم از قوم نوح و قوم هود و صالح و لوط و شعيب، اما مهر نهيم بر دلهاى ايشان تا حق نشنوند و پند نپذيرند، فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ الْاِيْمَانَ وَ الْهُدَىٰ لِلطَّبِيعِ الَّذِي طَبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ، و قيل: لَا يَسْمَعُونَ اى لَا يَجِيبُونَ، من قولهم سمع الله لمن حمده، اى: اجاب، و به يقول الشاعر:

دعوت الله حتى خفت ان لا يكون الله يسمع ما اقول

تِلْكَ الْفَرَى اِشَارَتِست فرا ديار قوم لوط و عاد و ثمود و مدين، نَقَصُ عَلَيْكَ مِنْ اُنْبَاءِهَا اى نتلوا عليك من اخبارها كيف اهلكناهم و دمرناهم و كيف بعثنا اليهم الرسل ندعوهم الى الهدى. وَ لَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ يعنى بالمعجزات و الدلالات و الامر و النهى، و قيل ببيان العذاب بأنه نازل بهم فى الدنيا، فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ اى اينجا اقوال مفسران مختلف است: ابن عباس و سدى گفتند: فَمَا كَانُوا اَوْلَئِكَ الْكُفَّارِ الَّذِينَ اَهْلَكْنَاهُمْ لِيُؤْمِنُوا عِنْدَ مَجِيءِ الرَّسْلِ، بِمَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلِ يَوْمِ الْمِيثَاقِ، فَأَقْرُوا كَرَهَا بِاللِّسَانِ وَ اضْمَرُوا الْكُذْبِيبَ. ميگويد: اَنْ كَافِرَانَ پيشينه كه ايشان را هلاك كرديم قومى را بآب بگشتيم و قومى را بباد و قومى را بزلزله و صيحه، ايشان بر آن نبودند كه آنچه روز ميثاق دروغ شمرده بودند و بدل نپذيرفته اگر چه بزبان اقرار داده بودند بكره، امروز پس ارسال رسل بدان ايمان آرند و پذيرند.

مجاهد گفت: فَمَا كَانُوا لَوْ اَحْيَيْنَاهُمْ بَعْدَ هَلَاكِهِمْ وَ رَدَدْنَاهُمْ اِلَى الدُّنْيَا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلِ هَلَاكِهِمْ. ميگويد: اگر پس

از آنکه ایشان را هلاک کردیم زنده گردانیم ایشان را و بدنیا باز آریم، بر آن نهاند که ایمان آرند، و از آن تکذیب که پیش از هلاک کردند باز گردند. این هم چنان است که آنجا گفت: وَ لَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ، و قیل: ما كانوا لیؤمنوا بما کذب به اوانلهم من الامم الخالیة بل کذب اولوهم. نظیره: کَذَلِکَ مَا اَتَى الَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُوْلِ اِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ اَوْ مَجْنُوْنٌ. اُتَوَاصُوا بِهِ؟

و قیل: جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ اِی المعجزات الّتی سألوهم، فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوْا بَعْدَ مَا رَاوُا الْعَجَائِبَ بِمَا كَذَّبُوْا مِنْ قَبْلُ رُوْبَتِهِمْ تَلْكَ الْعَجَائِبَ. نظیره: قَدْ سَأَلَهَا قَوْمٌ مِنْ قَبْلِكُمْ ثُمَّ أَصْبَحُوا بِهَا كَافِرِيْنَ. ثم قال: کَذَلِکَ اِی مثل ما طبع اللّٰه علی قلوب کفار الامم الخالیة المهلکین یَطْبَعُ اللّٰهُ عَلٰی قُلُوْبِ الْکَافِرِيْنَ الَّذِیْنَ کَتَبَ عَلَیْهِمْ اَنْ لَا یُؤْمِنُوْا اَبَدًا مِنْ قَوْمِکَ. وَ مَا وَجَدْنَا لِاکْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ یَعْنِی الوفاء بالعهد الذی عاهدهم اللّٰه یوم المیثاق. روز میثاق که ربّ العزّة بر فرزند آدم عهد گرفت، و از ایشان پیمان ستد بر معرفت خویش، ایشان اقرار دادند و عهد بستند که بر وفق اقرار عمل کنند و طاعت دارند. پس چون بعمل رسیدند نقض عهد کردند، و بوفاء عهد باز نیامدند، و عمل نکردند، ربّ العالمین از ایشان باز میگوید که: وَ مَا وَجَدْنَا لِاکْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ بَیْشَرِیْنَ اِیْشَانِ رَا وَفَادَارَ نِیَافَتِیْمَ.

و معنی عهد وصیّت است و فرمان، و قیل: هُوَ مَا عَهْدَ اِلَیْهِمْ فِی الْکِتَابِ، و قیل: مِنْ عَهْدٍ، اِی: مِنْ طَاعَةِ. وَ اِنْ وَجَدْنَا اَکْثَرَهُمْ لَفَاسِقِيْنَ اِی ما وجدنا اکثرهم الا فاسقین، اِی ناقضین للعهد.

اگر کسی گوید: چه معنی را اکثرهم گفت؟ و معلوم است که کافران همه فاسقان اند. جواب آنست که هم چنان که در ملت اسلام کس بود که عدل بود و کس که فاسق، در ملت کفر همچین هست که عدل بود و هست که فاسق و متهتک و مرتکب فواحش دین خویش. معنی آنست که: اکثرهم مع کفره فاسق فی دینه غیر لازم لشرائع دینه، قلیل الوفاء، ناقض لعهد، کاذب فی قوله. و فيه دلالة علی انّ من الکفار من یفی بوعده.

ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ یَعْنِی من بعد قوم شعیب و قوم لوط و غیرهم مِمَّنْ تَقَدَّمَ ذِکْرُهُمْ، مُوسٰی بِآیَاتِنَا یَرِیدُ مَا کَانَ مَعَهُ مِنَ الْمَعْجَزَاتِ الْوَاضِحَاتِ وَ هِی الْعَصَا وَ الْیَدُ الْبِیضَاءُ وَ غَیْرَهُمَا. و قیل: بِآیَاتِنَا اِی بَدِیْنِنَا، اِلٰی فِرْعَوْنَ وَ اسْمُهُ الْوَلِیْدُ بْنُ مِصْعَبِ بْنِ رِیَانَ، وَ قیل: اسْمُهُ قَابُوسٌ، وَ مَلَائِیْهِ اَکَابِرُ مِنْ قَوْمِهِ. فَظَلَمُوا بِهَا اِی «بَا» از بهر آنست که این ظلم بمعنی جحد است یعنی: فجددوا بها، چنان که جایی دیگر گفت: وَ اَتَيْنَا ثَمُوْدَ النَّاقَةَ مُبْصِرَةً فَظَلَمُوا بِهَا. جایی دیگر گفت: بِآیَاتِنَا یَظْلَمُوْنَ اِی: یجددون، و قیل: ظلموا انفسهم بتکذیبهم بها. فَانظُرْ بَعِیْنِ قَلْبِکَ کَیْفَ کَانَ عَاقِبَةُ فِسَادِهِمْ؟ وَ کَیْفَ فَعَلْنَا بِهِمْ مِنَ الْاِهْلَاکِ وَ الْاِسْتِیْصَالِ؟

وَ قَالَ مُوسٰی یَا فِرْعَوْنُ چُون موسی بر فرعون در شد که اللّٰه او را فرستاده بود، بوی گفت: یَا فِرْعَوْنُ اِنِّیْ رَسُوْلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ مِنْ رَسُوْلِ خَدَاوَنْدِ جِهَانِیَانِمِ بَتُو.

حَقِیْقٌ عَلٰی اَنْ لَا اَقُوْلَ عَلٰی اللّٰهِ اِلَّا الْحَقَّ اِی انا حقیق جدیر بأن لا اقول علی اللّٰه الا ما هو الحق، و هو اّنه واحد لا شریک له. و بر قراءت مدنی حَقِیْقٌ عَلٰی مُشَدَّدٍ، یعنی: حق واجب علیّ ان لا اقول. میگوید: حقی است واجب بر من که نگویم بر خدا مگر راستی. قَدْ جِئْتُكُمْ بِبَیِّنَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ هِی الْعَصَا وَ الْیَدُ الْبِیضَاءُ، فَأَرْسِلْ مَعِیْ بَنِي إِسْرَائِیْلَ اِی اطلقهم و لا تستعبدهم و خَلُّهُمْ یَرْجِعُوا مَعِیْ اِلٰی الْاَرْضِ الْمَقْدَسَةِ.

و هب منبه گفت: فرعون موسی همان فرعون بود که بر روزگار یوسف خاسته بود. چون یوسف (ع) از دنیا بیرون شد و اسباط برسیدند و هیچ نماندند، و نسل و نژاد ایشان بسیار شد، فرعون بر ایشان مستولی گشت، و ایشان را ببندگی

و خواری بر خدمت و بر کار خود داشت، و بر ایشان خراج و جزیت نهاد، و از آن روز باز که یوسف در مصر شد و این ولید مصعب در مصر فرعون بود، تا آن روز که موسی برسولی در مصر شد چهار صد سال بود، و فرعون همان فرعون بود بر ایشان غالب گشته و قوت گرفته و دعوی خدایی کرده. چون موسی گفت: من رسول خدام بتو، و بیئت و معجزت دارم بدرستی نبوت خویش، فرعون جواب داد: **إِنْ كُنْتَ جِنَّتَ بآيَةٍ فَأْتِ بِهَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ فِي دَعْوَتِكَ.**

اگر راست می‌گویی که پیغامبرم نشانی بیار. موسی را عصا در دست بود، گفت: ما هده بیدی؟ این چیست که بدست دارم؟ فرعون گفت: هده عصا. چوبی است. موسی از دست بیفکند عصا چنان که الله گفت: **فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ** ماری نر گشت آن عصا ازدهایی بزرگ آشکارا و روشن، که در آن هیچ گمان نبود که ما راست دهن باز کرده، و روی فرعون نهاده، و بنهیب همی رود تا قصر و تخت وی فرو برد. فرعون چون آن بدید از سریر خویش بخواری و بیم بیفتاد و بگریخت، و به پلیدی خود آلوده گشت. و آن مار قصد مردمان همی کرد که خدمتکاران وی بودند. همه بفریاد آمدند. قومی هم بر جای بمرندند از بیم، و قومی بگریختند. آخر فرعون گفت: یا موسی! خذها و أنا او من بك و ارسل معك بنی اسرائیل. موسی برگرفت و عصا گشت چنان که بود.

پس فرعون گفت: هل معك آية اخرى؟ هیچ آیت دیگر هست با تو که نشان صدق تو باشد؟ موسی گفت: آری نشان دیگر دارم. دست زیر بازوی خود گرفت و آن گه بیرون کشید، اینست که الله گفت: **وَنَزَعَ يَدَهُ** اینجا در سخن اختصار است، که این نزع پس از ضمّ بوده است، که اول ضمّ بود چنان که گفت: **وَ اضْمُمُ يَدَكَ إِلَى جَنَاحِكَ** چون دست از زیر بازوی خود بیرون کشید، آن را دید سفید تابنده و روشن، بقول الله تعالی: **فَإِذَا هِيَ بَيَاضٌ لِلنَّاطِرِينَ** ای لها شعاع یغلب الشمس. ثم ردها الی جیبها او تحت ابطه فعاتد یده کما کانت، فدلّ علی انه آية و معجزة.

### النوبة الثالثة

قوله تعالی: **وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قُرْيَةٍ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا آيَةً** بدان که سرّ رسالت پیغامبران و حکمت فرستادن ایشان بخلق آنست که رب العالمین جل جلاله و عظم شأنه خلق را بیافرید، و ایشان را بدو صنف بیرون داد: صنفی اهل سعادت سزای رحمت و کرامت، و صنفی اهل شقاوت سزای عقوبت و نقت. پیغامبران را فرستاد بایشان بشارت و نذارت را، چنان که گفت: **رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ لِنَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةً بَعْدَ الرُّسُلِ.** بشارت سعادت راست اظهار مغفرت و رحمت را، و نذارت اشقیا را اظهار عزت و قدرت را. سعادت را گفت: **وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ** بآن لهم من الله فضلا کبیراً. اشقیا را گفت: **بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ** بآن لهم عذاباً أليماً. و اگر الله خواستندی خلق ایمان آوردندی بی پیغامبران و بی سفیران و رسولان، لکن خواست که از بندگان خود لختی را گرامی گرداند برسالت خویش، و بر فرق ایشان نهد تاج کرامت خویش. نه بینی که هر یکی را از ایشان شرفی دیگر داد و نواختی و تخصیصی دیگر؟! خلیل (ع) را گفت: دوست من است: **وَ اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا.** آدم (ع) را گفت: صفی من است: **إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ.** موسی (ع) را گفت: کلیم من است: **وَ كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا.** عیسی (ع) را گفت: **وَ رُوحٌ مِنْهُ.** مصطفی (ص) را گفت: حبیب من است: **مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَ مَا قَلَى.**

هر آینه این تخصیص و تشریف عز و مرتبت ایشان راست نه نظام ملک خویش را، که ملک او بجلال احدیت و کمال صمدیت او خود راست است، از خلق پیوندی نباید:



و لوجهها من وجهها قمر و لعینها من عینها کحل.

ثُمَّ بَدَّلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ الْآيَةَ قَوْمِي رَا فِي سِرِّاءٍ وَ ضَرَّاءٍ أَرْمَيْتُ فِيهِمْ كَفُورًا آمَدْتُمْ. نِه قَدْر نَعْمَتٍ شَنَّاخْتَنْد و نِه بَا مَحْنَتِ دِر سَاخْتَنْد، تَا رُوز نَعْمَتِ اِيْشَان بَسْر آمَد، وَ شَب مَحْنَتِ رَا خُود صَبِيْح بَر نَامَد. اِيْشَان رَا مِيْگوِيْد: فَأَخَذْنَاهُمْ بَعْتَةً وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ. بَا ز قَوْمِي دِيْگَر بِمَحْنَتِ صَبْر كَرْدَنْد، وَ دَر نَعْمَتِ شُكْرِ، تَا بَصِيْر دَر جَاتِ اَعْلَى يَافْتَنْد، وَ بَشُكْرِ قَرِبَتِ وَ مَوَاصِلَتِ دِيْدَنْد.

فضيل عياض ميگويد: مردی از اين پارسايان روزگار و نيك مردان وقت درمی سيم برداشت، ب بازار شد تا طعام خرد. دو مرد را دید بهم درآويخته، و با يکديگر جدالی و خصومتی درگرفته، گفت: اين خصومت شما از بهر چیست؟ گفتند از بهر يک درم سيم. آن يک درم که داشت بايشان داد، و ميان ايشان صلح افکند. بخانه باز آمد و قصه با عيال خود بگفت. عيال وی گفت: اصبت و احسنت و وقت. و در همه خانه ايشان برداشتنی و نهادنی هيچ نبود مگر اندکی ريسمان. آن بوی داد تا بآن طعام خرد. ريسمان ب بازار برد و هيچ کس نخريد. باز گشت تا بخانه باز آيد، مردی را دید که ماهی مي فروخت، و ماهی وی کاسد بود، کس نميخريد هم چنان که ريسمان وی. گفت: ای خواجه! ماهی تو نميخرند و ريسمان من نميخرند. چه بينی اگر با يکديگر معاملت کنيم؟ ريسمان بوی داد و ماهی بستد. بخانه آورد، شکم وی بشکافتند دانه مرواريد پر قيمت از شکم وی بيرون آمد. بجوهر يان برد، بصد هزار درم آن را برگرفتند. بخانه باز آورد. مرد و زن هر دو خدای را شکر و سپاسداری کردند، و در عبادت و تواضع بيفزودند. سائلی بر در سراي ايشان بايستاد، گفت: رجل مسكين محتاج نو عيال. مردی ام در مانده و درويش دارنده عيال. با من رفق كنيد. زن با مرد مينگرَد و ميگويد: هذه و الله قصتنا التي كنا فيها.

ما همچنين بوديم تا الله ما را نعمت داد، و آسانی و فراخی. شکر نعمت را با درويش قسمت كنيم آنچه داريم. پس آن را بدو قسم نهادند يک قسم بدرويش دادند و يک قسم از بهر خود بگذاشتند. آن درويش پاره ای برفت و باز گشت گفت: من سائل نه ام که من فرستاده خدام بشما. الله شما را آزمائش کرد در سرا و در ضرا. در سرا شکور دید شما را و در ضرا صبور. در دنيا شما را بی نیاز کرد و فردا در عقبی آن بينيد که: «لا عين رأَت و لا اذن سمعت و لا خطر على قلب بشر».

وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا الْآيَةَ لَو أَنَّهُمْ صَدَقُوا وَعَدَى، وَ اتَّقُوا مَخَالَفَتِي لَنُورِت قُلُوبَهُمْ بِمَشَاهِدَتِي، وَ هُوَ بَرَكَةُ السَّمَاءِ، وَ زَيْنَتِ جَوَارِحِهِمْ بِخِدْمَتِي، وَ هُوَ بَرَكَةُ الْأَرْضِ. مشاهده دل برکت آسمان خواند، که دل از عالم علوی است، و اصل آن از نور، و خدمت جوارح برکت زمين خواند، که جوارح از عالم سفلی است، و اصل آن از خاک.

لَفَتْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ از روی اشارت ميگويد: اعتبار نه بكثر است که اعتبار ببرکت است. نگفت ايشان را نعمت مضاعف كنيم بلکه گفت: برکت در نعمت كنيم.

روز خندق هزار مرد از ياران رسول صلوات الله و سلامه عليه کار ميکردند. همه گرسنه شدند و طعامی نبود جابر بن عبد الله گفت: يا رسول الله! ما را يک صاع جو نهاده و يک سر گوسفند، چه فرمائي؟ گفت: رو آن جو آرد کن و خمير ساز، و گوسفند بکش و پاك کن و ديگ بر سر آتش نه. مصطفی رفت و دست مبارك خويش بر سر آن خمير نهاد، و انگشت خويش بدهن خويش تر کرد، و بسر ديگ فراز آورد. آن گه ياران را گروه گروه ميخواندند، و از آن

خمیر نان می‌پختند، و از آن دیگ می‌خوردند، تا هزار مرد از آن بخوردند، و آن نیز چیزی بر سر آمد، تا بدانی که کار برکت دارد نه کثرت.

أ فَمِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا بَيَاتًا مَّا لَكَ دِينَارِ پَدْر خُوِيْش رَا كَفْت: يَا اِبْت! اِن النَّاس يِنَامُون، مَالِك لَا تَنَام؟! پَدْر جَوَاب دَاد: اِن اِبَاكَ يَخَاف الْبِيَات. كَفْت: اِي پَدْر! چَرَا بَشَب نَخْسَبِي وَ تَن رَا دَر خَوَاب آسَايش نَدَهِي؟! كَفْت جَان بَابَا! پَدْرَت از شَبِيخُون مِيْتَرَسَد: أ فَاْمُتُوْا مَكْرَ اللّٰهِ الْاِيَةِ. مَن عَرَفَ عُلُوَّ قَدْرِهِ خَشِيَ خَفِيَ مَكْرَهُ، وَ مَن اَمِنَ خَفِيَ مَكْرَهُ نَسِيَ عَظِيْمَ قَدْرِهِ.

قال النصر اباذی: كيف يأمن الجاني المكر؟! و اى جنایة اكبر من جنایة من شاهد شيئا من افعاله؟! هل هو الا متوثب على الربوبية و منازع للوحدانية؟ و قال الجنيد: احسن العباد حالا من وقف مع الله على حفظ الحدود و الوفاء بالعهود، و الله عزّ و جلّ يقول: وَ مَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ وَ اِنْ وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ.

### ۱۱ النوبة الاولى

قوله تعالى: قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ سَالَارَان قَوْمِ فِرْعَوْنَ كَفْتَنَد: اِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيْمٌ (۱۰۹) اينست بدرستی جادویی دانا استاد.

يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ مِيخَوَاهِد كَه بِيرون كند شما را از زمين شما فما ذا تَأْمُرُونَ (۱۱۰) چه چیز فرمائيد؟ قالوا ايشان كَفْتَنَد فِرْعَوْنَ رَا: أَرْجِي وَ أَخَاهُ بَاز دَار وِي رَا وَ بَرَادِر وِي رَا وَ أَرْسِلْ فِي الْمَدَائِنِ وَ بَفَرَسْت دَر شَهْرَهَاي زَمِيْن مِصر حَاشِرِيْن (۱۱۱) فَرَاهِم كَنَدَنگان وَ جَادُو جَوِيْنَدگان.

يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيْمٍ (۱۱۲) تا بتو آرند هر جادویی دانا كه هست.

وَ جَاءَ السَّحْرَةُ فِرْعَوْنَ جَادُوَان اَمَدَنَد بَفِرْعَوْنَ، قَالُوا كَفْتَنَد او رَا: قَالُوا اِنَّ لَنَا لَأَجْرًا مَا رَا بَرِيْن جَادُوِي كَه مِيخَوَاهِي مَزْدِي هَسْت؟ اِنْ كُنَّا نَحْنُ الْعَالِيِيْن (۱۱۳) اِگر ما مَوْسَى رَا وَ بَرَادِر وِي رَا غَلْبَه كَنَدَنگانِم بَاز مَالَنَدگان وَ كَم آوَرَنَدگان.

قَالَ نَعَمْ وَ اِنَّكُمْ لَمِنَ الْمُقَرَّبِيْن (۱۱۴) كَفْت: آري، وَ شَمَا پَس از آن از نَزْدِيك كَرْدَنگان اِيْد بَمِن.

قالوا يا موسى جادوان كَفْتَنَد. اِي مَوْسَى! اِمَّا اَنْ تُلْقِيَ تُو عَصَاي خُوِيْش بِيوَكْنِي پِيْش وَ اِمَّا اَنْ نَكُوْنَ نَحْنُ الْمُلْقِيِيْن (۱۱۵) يا ما آن خود بيفكنيم؟

قال ألقوا كَفْت: شَمَا پِيْش بِيْفَكْنِيْد فَلَمَّا أَلْقُوا چُون بِيْفَكْنَدَنَد سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ چِشْم مَرْدَمَان بَر بَسْتَنَد وَ فَرَا دِيْدَار چِشْم مَرْدَمَان جَادُوِي نَمُوْدَنَد وَ اسْتَرَهَبُوْهُمُ وَ مَرْدَمَان رَا بَتَرَسَانِيْدَنَد وَ جَاؤُ بِسِخْرِ عَظِيْمٍ (۱۱۶) وَ جَادُوِي آوَرَدَنَد بَزْرَك. وَ أَوْحَيْنَا اِلَى مَوْسَى وَ پِيْغَام فَرَسْتَاْدِيْم بِمَوْسَى اَنْ أَلْقَ عَصَاكَ كَه عَصَاي خُود بِيْفَكْن فَاِذَا هِيَ تَلْفَفُ مَا يَأْفِكُوْنَ (۱۱۷) كَه آن عَصَا فَرُو بَرْد هَر چَه اِيْشان بَدْرُوغ سَاخْتَهَانَد وَ بَجَادُوِي نَمُوْدَه.

فَوَقَعَ الْحَقُّ حَقَّ أَشْكَارَا شَد وَ هَسْت وَ بَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُوْنَ (۱۱۸) وَ اَنچَه اِيْشان مِيكِرْدَنَد تَبَاه كَشْت وَ نِيْسْت.

فَعَلُّوْا هُنَالِكَ اِيْشان رَا بَاز شَكْسْتَنَد اَنجَا وَ اِنْقَلَبُوْا وَ بَاز كَشْتَنَد صَاغَرِيْن (۱۱۹) خَوَار مَانَدَه وَ كَم اَمَدَه.

وَ أَلْقِيَ السَّحْرَةُ سَاجِدِيْن (۱۲۰) وَ جَادُوَان رَا بَسْجُوْد اَفَكْنَدَنَد.

قالوا كَفْتَنَد هَمَه: اَمَّا رَبُّ الْعَالَمِيْن (۱۲۱) بَگَرُوِيْدِيْم بَخداوند جَهَانِيَان.

رَبُّ مَوْسَى وَ هَارُوْنَ (۱۲۲) خداوند مَوْسَى وَ هَارُون.

قَالَ فِرْعَوْنُ فِرْعَوْنُ جادوان را گفت: اَمَنْتُمْ بِهِ بگرویدید باو قَبْلَ أَنْ آدَنَ لَكُمْ پیش از آنکه دستوری دادم شما را إِنَّ هَذَا لَمَكْرٌ شما در نهران با موسی سازی ساخته‌اید مَكْرُومُوهُ فِي الْمَدِينَةِ و این ساز نهانی بهم کرده‌اید درین شارستان لُتْخِرْجُوا مِنْهَا أَهْلَهَا تا اهل آن از آن بدر بیرون کنید فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ (۱۲۳) آری آگاه شوید.

لَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ ببرم و پاره پاره کنم دستها و پایهای شما مِنْ خِلَافٍ از یکی چپ و از یکی راست ثُمَّ لَأَصْلَبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ (۱۲۴) و آن گه شما را دست و پای زده بیاویزم همگان.

قالوا جواب دادند جادوان إِنَّا إِلَى رَبِّنا مُتَقَلِّبُونَ (۱۲۵) ما با خدای خویش گشتیم.

وَمَا نَنْقُمُ مِنْهَا نِيسْت چیزی که از ما نپسندی إِلَّا أَنْ أَمَّا مگر آنکه ما بگرویدیم بآیاتِ رَبِّنا پیغامهای خداوند خویش و نشانه‌های او لَمَّا جَاءَتْنا آن گه که بما آمد. رَبِّنا خداوند ما! أَفَرَعَ عَلَيْنَا صَبْرًا فرو ریز بر ما شکیبایی فراخ و تَوْفَقًا مُسْلِمِينَ و ما را بر مسلمانی بمیران.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ چون موسی (ع) بَیِّنَت خویش آشکارا کرد، و حجت خود بنمود ازید بیضا و عصا، و فرعون را گفت: فَأَرْسِلْ مَعِيَ بَنِي إِسْرَائِيلَ، فرعون در آن کار فرو ماند. همت قتل موسی کرد. سالاران و مهتران قوم وی را گفتند: کشتن را روی نیست که باین معنی شبهتی در مردم آری. پندارند که وی راستگوی بود چون او را بکشتی، بگذار تا کذب وی و سحر وی آشکارا شود و مردم بدانند که این مرد جادو است جادوی دانا حاذق. میخواهد که باین جادویی و استادی خویش شما را یعنی فرعون و قبطیان از زمین مصر بیرون کند و ملک شما را زیر زبر گرداند، یعنی که چون میخواهد که بنی اسرائیل را بیرون برد، آن بیرون کردن شما است، که معاش شما از خراج و جزیت ایشان است، و نیز دشمنان شمااند. چون معاش شما بریده گردد و دشمن دست یابد ناچار شما را بیرون کرده باشند. پس فرعون گفت: فَمَاذَا تَأْمُرُونَ اینجا اضممار است، یعنی: قال فرعون: فَمَاذَا تَأْمُرُونَ؟ معنی تأمران تشیرون است، که فرعون ملأ خود را بر خود امر ندیدید. اکنون شما چه اشارت کنید چه ببینید و رأی شما در این کار چیست؟ قالوا أَرْجَاهُ بهمزه قراءت مکی و بصری و شامی و یحیی، اما «هاء» مکی باشباع ضمّه خواند متّصل بواو چنان که اصل اوست.

ابن عامر باختلاس کسره، بصری و یحیی باختلاس ضمّه، باقی ارجه بی همزه خوانند، اما «هاء» باین قراءت حمزه و حماد و حفص بسکون خوانند، و قالون باختلاس کسره، ورش و کسایی و اسماعیل باشباع کسره. و در هر دو قراءت بهمز و بی همز معنی آن تأخیر است، تقول: ارجیت الامر و أرجأته، اذا آخرته. و الامر من «ارجی» «ارج» و من «ارجأ» «ارجأ». معنی آنست که آخره و لا تعجل. و قيل: معناه احبسه و لا تقتله، و أخاه یعنی هارون، ای آخرا مره و امر اخیه حتی یظهر کذبهما. و گفته‌اند: ارجه بی همزه از رجاء است یعنی اطمعه. میگوید: او را طامع کن و وعده می‌ده تا فرو ایستد.

وَأَرْسِلْ فِي الْمَدَائِنِ ای فی مدائن ملکک حاشرین، ای الشرط الذین یجمعون السحرة.

و الحشر الجمع، و منه یوم الحشر.

گفته‌اند که: در ممالک وی و نواحی مصر مدینه‌هایی بود که جادوان در آن مسکن داشتند. هر که وی را حادثه‌ای رسیدی و کاری صعب پیش آمدی کس فرستادی بجادوان، و ایشان را جمع کردی، تا ایشان تدبیر کارها و مکرها



ساختندی. يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ حمزه و کسایى ساحر علیم خوانند، و سحار بناء مبالغت است یعنی ازین هر جادوی حاذق پر حیل جادوی مشهور و معروف، و قیل: الساحر الذی یعلم و لا یعلم، و السّحار الذی یعلم و یعلم. خلاف است میان علماء تفسیر که عدد جادوان چند بود. مقاتل گفت: هفتاد و دو کس بودند، دو کس سران و مهتران ایشان بودند از قبیط و هفتاد از بنی اسرائیل.

کعب گفت: دوازده هزار بودند. سدی گفت سی و اند هزار مرد بودند. عکرمة گفت: هفتاد هزار. ابن المنذر گفت: هشتاد هزار. با هر یکی از ایشان حبلی و عصائی بود، و نام مهتر ایشان شمعون. آمدند این جادوان بحضرة فرعون، چنان که رب العالمین گفت: وَ جَاءَ السَّحَرَةُ فِرْعَوْنَ، و گفتند إِنَّ لَنَا لَأَجْرًا بَیْکَ همزه قراءت مکی و مدنی و حفص است بر معنی خبر، یعنی: ما را لا بد برین جادوی مزدی است. باقی بدو همزه خوانند بر طریق استفهام بمعنی تقریر. چون ایشان جعل و مزد خود را بر وی تقریر کردند، فرعون گفت: نعم، آری، چنان است که می‌گویید، و شما را آنست که می‌خواهید، وَ إِنَّکُمْ لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ ای: و لکم من الاجر المنزلة الرفیعة عندی.

کلبی گفت: یعنی انتم اول من یدخل علیّ و آخر من یدخل.

قالوا یا مُوسى اینجا اختصاری است عظیم که: آن گه ترتیب بدادند و آن را موعدی ساختند چنان که الله گفت: مَوْعِدُکُمْ یَوْمَ الزَّیْنَةِ. این روز زینت روز عید ایشان بود، و گفته‌اند: روز نوروز موافق روز عاشورا، همانست که رب العزة گفت: فَجُمِعَ السَّحَرَةُ لِمِیقاتِ یَوْمٍ مَّعْلُومٍ. می‌گوید: فراهم آوردند جادوان را هنگام روزی را دانسته و نامزد کرده.

جای دیگر گفت: فَأَجْمِعُوا کَیْدَکُمْ ثُمَّ انْثُوا صَفًّا، فرعون گفت ایشان را: همه هام سخن و هام دل و هام آهنگ باشید در ساز خویش. پس همه بهم بهامون آئید بیکبار برگتار. همه بیامدند و گفتند: یا مُوسى إِمَّا أَنْ تُلْقِيََ عَصَاکَ وَ إِمَّا أَنْ نَكُونَ نَحْنُ الْمُفْلِقِينَ لعصینا و حبالنا. چون روی بروی آوردند، بموسی گفتند: یا موسی تو پیشتر عصای خود بیفکنی یا ما پیشتر بیفکنیم آنچه با ما است؟

موسی گفت: أَلْقُوا ان کنتم محقین. القوا ما یصح و یجوز. بیوکنید.

اگر شما بر حقایق آنچه راست است و درست و روا. ایشان آن چوبها و رسنهای فراوان بیوکنند در آن هامون، می‌نمودند بموسی از جادوی ایشان که آن همه مارها اند زنده، که نهیب می‌بردند بموسی و درو می‌یازیدند.

و معنی سحر چیزی نمودن است که آن چیز نبود، و آن گه آن را مثل سازند چیزی را که آن در شگفتی بغایت بود، چنان که مصطفی (ص) گفت: «انّ من الیّیان لسحرا».

فَلَمَّا أَلْقُوا سَحَرُوا أَعْیْنَ النَّاسِ وَ اسْتَرْهَبُوهُمْ این سین زیاده است، یعنی: ارهیبوهم و افزوهم. وَ جَاؤْ بِسِحْرِ عَظِيمٍ می‌گوید: جادویی آوردند عظیم، یعنی در چشم آن کس که می‌دید عظیم می‌نمود، که آن دشت و صحرا همه مار می‌نمودند از زمین خیزان، بموسی یازان.

وَ أَوْحَيْنَا إِلَى مُوسى الْقینا فی قلبه، و قیل جاءه جبرئیل. جبرئیل گفت: ای موسی عصا بیوکن. أَنْ أَلْقَ عَصَاکَ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ أصله تتلقف ای تتبلع، و قراءت حفص بسکون لام است، فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ ای: تبلغ ما یفکون ای یکذبون فیه. می‌گوید: آن عصا فرو برد هر چه ایشان بدروغ ساخته بودند و جادویی نموده. می‌گویند: چهل شتر وار بود آنجا بیوکنده. و عصای موسی آن همه بیکبار فرو برد. «افک» برگردانیدن است در لغت عرب. و دروغ را از بهر آن

افک گویند که از راستی برگردانیده باشند، یعنی که ایشان گفتند: این چوبها و رسنها ماران اند، و دروغ میگفتند، که مار نبودند. پس موسی عصا برگرفت و بحال خود باز شد، چوب گشت.

فَوَقَعَ الْحَقُّ اى ظهر الحقّ بانه ليس بسحر، و قيل: علا و غلب. کار موسی بالا گرفت و غلبه کرد بر ایشان، و پیدا شد بدرستی و راستی که آنچه موسی کرد نه سحر است و موسی نه ساحر، بلکه کار الهی است، و عصای موسی که مار گشت بحقیقت مار گشت بفرمان حق و اظهار معجزه موسی، وَ بَطَّلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ و آنچه ایشان کرده بودند باطل بود و بی‌حاصل. سحره فرعون که آن حال چنان دیدند گفتند: اگر فعل موسی سحر بودی آن چوبها و رسنهای ما بحال خود باز شدی، و اصل آن بنمادی، اکنون که از آن هیچ نماند، و در عصای موسی پیدا نگشت، جز او حق و راستی نیست و کار وی سحر نیست.

فَعُلُّوا هُنَالِكَ اى: عند ذلك. وَ انْقَلَبُوا صَاغِرِينَ اى: رجعوا الى منازلهم بالذلّ قد فضحهم الله و ادحض حجتهم. صاغر و داخل نامی است بنزدیک عرب کم آمده را از کسی دیگر.

وَ اَلْقَى السَّحْرَةَ اى القاء ايدر نامی است هدایت و توفیق را ساجدین اى: خرّوا لله عابدين سامعين مطيعين.

گفته‌اند که: چون حق ظاهر گشت و باطل نیست شد، و موسی غلبه کرد بر ایشان، موسی و هارون هر دو خدای را سجود شکر کردند، و سحره بموافقت موسی سجود کردند، آن گه گفتند: آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ فرعون گفت: ایای تعنون؟ انا ربّ العالمین. چون فرعون این ظنّ خطا برد، ایشان گفتند: رَبِّ مُوسَى وَ هَارُونَ. قَالَ فِرْعَوْنُ آمَنْتُمُ بِرِ خَبر بی‌استفهام قراءت حفص است، و بدو همزه بمعنی استفهام قراءت حمزه و کسایى و بو بکر. باقی بمد تمام خوانند، یعنی که فرعون ایشان را توبیخ کرد و انکار نمود بتصدیق موسی و ایمان ایشان بی‌دستوری و بی‌فرمان فرعون، و گفت: ایمان آوردید بموسى پیش از آنکه شما را دستوری دادم.

مقاتل گفت: موسی بمهتر جادوان شمعون گفت: تؤمن بی ان غلبتك؟ اگر من بر تو غلبه کنم و تراکم آرم بمن ایمان آری؟ شمعون گفت: من جادویی بیارم که هیچ جادوی بآن نرسد و غلبه نکند، پس اگر تو غلبه کنی ناچار ایمان آرم، که آن نه سحر باشد که بر سحر ما غلبه کند، و فرعون در ایشان می‌نگرست که ایشان این سخن میگفتند، از این جهت گفت: إِنَّ هَذَا لَمَكْرٌ مَّكْرُومُهُ فِي الْمَدِينَةِ اى صنیع و خدیعة صنعتومه فیما بینکم و بین موسی فی مصر قبل خروجکم الى هذا الموضع، لِيُخْرِجُوا مِنْهَا اهلها اى: لتستولوا على مصر فنخرجوا منها اهلها، و تتغلبوا عليها بسحرکم. آن گه ایشان را تهدید کرد: فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَا افعل بکم.

لَأَقْطَعَنَّ اَیْدِيكُمْ وَ اَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلاَفٍ على مخالفة و هو أن یقطع من کل شقّ طرف و هو اول من فعل هذا. و احتمال کند که معنی آنست: مِنْ خِلاَفٍ اى من اجل خلاف ظهر منکم. ثُمَّ لَأَصْلَبَنَّكُمْ اَجْمَعِينَ اى: اعلقکم على خشب منصوب. جای دیگر گفت: وَ لَأَصْلَبَنَّكُمْ فِي جُدُوعِ النَّخْلِ.

قالوا اِنَّا اِلى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ یعنی بالموت فیثیبنا الله و لا نبالی بوعدیک.

وَ مَا تَنْقِمُ مِمَّا یقال نقمت انقم و نقمت انقم لغتان اى ما تکره مئا امرا، و قيل: ما تطعن علينا، و قيل: ما تنکر مئا منکرا الا ایماننا بر ربنا، و قيل: الا ان آمنا بأیات ربنا: ما اتی به موسی من العصا و الید. رَبَّنَا اُفْرِعْ عَلَيْنَا صَبْرًا اصیب علينا الصبر عند الصلَب و القطع حتّی لا نرجع کقارا، وَ تَوْفَقْنَا مُسْلِمِينَ على دین موسی و هارون.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ الْاِيَةَ اِذَا ارَادَ اللّٰهُ هُوَ اَنْ عِبْدَ لَا يَزِيْدُ لِلْمَحْقِ حِجَّةً اِلَّا وَ يَزِيْدُ بِذٰلِكَ لِلْمَبْطَلِ فِيْهِ شَبِيْهَةٌ. حجتها روشن است و معجزه پيدا و كرامت ظاهر، لكن چه سود دارد کسی را که رانده ازل گشت و خسته ابد! هر چند که موسی آیت و معجزه بیش نمود ایشان را حیرت و ضلالت بیش فرود. موسی در حق و حقیقت ید بیضا می نمود و ایشان او را رتبت ساحری برتر می نهادند که: اِنَّ هٰذَا لَسَاحِرٌ عَلِيْمٌ، اینت جادوی استاد، اینت ساحر دانا. همانست که ققار قریش از مصطفی (ص) انشقاق قمر خواستند، چون بدیدند آن را چنان که خواستند، گفتند: هذا سحر مستمر، تا بدانی که کار نمودن دارد نه دیدن. از آن ندیدند که شان نمودند، و از آن راه نبردند که شان بر راه نداشتند. سحره فرعون را بنمودند، لا جرم ببین که چون دیدند؟! و کجا رسیدند؟! انوار عزت دین ناگاه در دل خود بدیدند، و بمقام شهدا و صدیقان رسیدند.

عهدنامه ازل دیدند و بدولت خانه ابد رسیدند. کلید گنج اسرار دیدند و در فردوس با ابرار بجوار جبار رسیدند. چون در آن میدان حاضر شدند و اسباب جادویی بغایت بساختند، و میمنه و میسره راست کردند، مهتر ایشان گفت: بنگرید تا عدد لشکر موسی چند برآید؟ گفتند او را لشکر نیست، مردی می بینیم تنها، عصائی در دست. گفت: آه از آن تنهایی و یکتایی او. مرد یکتا هرگز تنها نبود گرچه تنها رود بی یار نبود. دانید چه باید کرد؟ او را حرمتی نباید داشت و خود را کاری نباید ساخت.

إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ وَ اِمَّا أَنْ نَكُونَ نَحْنُ الْمُؤْمِنِينَ موسی چون از ایشان این شنید گفت: از اینان بوی آشنایی می آید که حرمت می شناسند. پس چون جمال ارادت بر دلهای ایشان کمین گشاد، و جلال عزت دین برقع تعزز فرو گشاد، و جمال خود بایشان نمود خورشید دولت دین از افق عنایتشان برآمد. ماهروی معرفت ناگاه از در درآمد. پیک سعادت در رسید و از دوست خبر آمد که: خیز بیا جانا که خانه آراسته ام، بسی ناز و راز که من از بهر تو ساخته ام. شکر این نعمت را بسجود در افتادند و گفتند: اَمَّا يَرْبَّ الْعَالَمِينَ.

فرعون گفت: لَأَقْطَعَنَّ اَيْدِيَكُمْ وَ اَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافِ اِكْتُونَ که سر از چنبر وفای ما بیرون بردید و بر مخالفت قدم نهادید، ما سیاست قهر خود بر دستها و پایهای شما مستولی کنیم. گفتند: ای فرعون! قصه عشق ما دراز است، و دیده فرعون در آن دقیقه نبیند: اَمَّا يَرْبَّ الْعَالَمِينَ.

ای فرعون! اگر سر تن را ببری، سر دل را چه کنی؟ آن دستی که بچون تو بدبختی برداشته ایم بریده به، و آن پای که بر بساط چون تو مدبری نهاده ایم پی آن بر کشیده به، و آن زبان که بر تعظیم شأن چون توی ثنا گفته گنگ و لال به. آن مدبر سیاست قهر خود بر وجود آن عزیزان همی راند، و نعت قدم بحکم کرم میگفت: اگر دست و پای و زبان و سمع شما درین دعوی برفت باک مدارید که من شما را سمعی دهم به از آن و بصری به از آن که: بی یسمع و بی ببصر، چنان که در خبر است: «كنت له سمعا يسمع بي، و بصرا يبصر بي، و يدا يبطن بي»، و در قرآن مجید است: فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً.

روایت کنند از مصطفی صلوات الله و سلامه عليه که شب قرب و کرامت چون باسماں چهارم رسیدم آوازی حزین بسمع ما رسید که: «اَمَّا يَرْبَّ الْعَالَمِينَ». جبرئیل گفت: یا سید! این آواز امت موسی است که در عشق این حروف فرو شده، و در این حدیث بمانده، و تا ابد هم برین صفت باشند.

قوله تعالى: وَ قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ سِرَانَ قَوْمِ فِرْعَوْنَ كَفْتَنَدَ فِرْعَوْنَ رَا: أ تَدْرُ مُوسَى وَ قَوْمَهُ مُوسَى رَا وَ قَوْمِ او رَا می‌بگذاری زنده؟ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ تا تباهی کنند در زمین وَ يَدْرَكَ وَ آهَتَكَ وَ كَذَارِدَ تَرَا وَ خَدَايَانَ تَرَا؟! قَالَ جَوَابِ داد فرعون، كَفْتَنَدَ: سَفَقَلُ أَبْنَاءَهُمْ أَرَى پسران ایشان را می‌کشیم وَ نَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ وَ زَنَانَ ایشان زنده می‌گذاریم وَ إِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ (۱۲۷) وَ پادشاهان آخر مایم و خداوندان زمین، و بر زبر ایشان بقهر فروشکنندگان.

قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ مُوسَى كَفْتَنَدَ قَوْمِ خَوِيْشَ رَا: اسْتَعِيْنُوا بِاللّٰهِ يَارَى خَوَاهِيْدَ اَزَ اللّٰهِ وَ اصْبِرُوْا وَ شَكِيْبَايِيْ كَنِيْدَ اِنَّ الْاَرْضَ لِلّٰهِ بَدْرَسْتِيْ كِهَ زَمِيْنِ خَدَايِرَاسْتِ يُورِثُهَا مَنْ يَّشَاءُ مَنْ عِبَادِهِ مِيْرَاثَ دِهْدِ اَنْ رَا كِهَ خُوْدِ خَوَاهِدَ اَزَ بِنْدِگَانَ خَوِيْشِ وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِيْنَ (۱۲۸) وَ سِرَانِجَامِ پَسَنَدِيْدِهَ نِيْكَوْكَارَانَ رَاسْتِ.

قَالُوا جَوَابِ دَادَنَدَ قَوْمِ مُوسَى رَا: اُوْذِيْنَا مِنْ قَبْلِ اَنْ تَأْتِيْنَا مَا رَا رَنَجِ مِيْنَمُوْدَنَدَ پِيْشِ اَزَ اَنَكِهَ تُوْ بَمَا اَمْدِيْ وَ مِنْ بَعْدِ مَا جِيْتْنَا وَ پَسِ اَنَكِهَ بَمَا اَمْدِيْ.

قَالَ عَسَى رَبُّكُمْ اَنْ يُّهْلِكَ عَذُوْكُمْ جَوَابِ دَادَ مُوسَى مِگَرِ كِهَ خَدَاوَنَدَ شَمَا هَلَاكِ كَنَدَ دَشْمَنِ شَمَا وَ يَسْتَحْلِفُكُمْ فِي الْاَرْضِ وَ شَمَا رَا دَرِ زَمِيْنِ خَلِيْفَتِ نَشَاَنَدَ پَسِ اِيْشَانَ فَيَنْظُرُ كَيْفَ تَعْمَلُوْنَ (۱۲۹) وَ مِيْنِگَرَدِ تَا چُونِ كَنِيْدِ.

وَ لَقَدْ اَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَ فَرَا گَرَفْتِيْمِ كَسَانَ فِرْعَوْنَ رَا بِالسِّيْنِيْنَ بِقَطْطِهَا وَ نَقَصَ مِنَ الثَّمَرَاتِ وَ بَكَاسْتِ مِيُوْهَهَا لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُوْنَ (۱۳۰) تَا مِگَرِ پِنْدِ پَذِيْرَنَدِ.

فَاِذَا جَاءَتْهُمْ الْحَسَنَةُ چُونِ نِيْكَوِيْ بَايْشَانَ اَمْدِيْ قَالُوا لَنَا هَذِهِ كَفْتَنَدَ: حَقِّ مَا وَ سَزَايِ مَا وَ بَهْرِهَ مَا اِيْنَسْتِ وَ اِنْ نُصِبْهُمْ سِيْئَةً وَ چُونِ بَايْشَانَ رَسِيْدِيْ اَزَ اَنْ عَذَابِهَا بَدِيْ يَطِيْرُوْا بِمُوسَى وَ مَنْ مَعَهُ بِمُوسَى وَ قَوْمِ اوْ فَالَ بَدِ مِيْگَرَفْتَنَدَ اَلَا اَنَگَاهَ شُوِيْدِ وَ بَدَانِيْدِ اِنَّمَا طَائِرُهُمْ عِنْدَ اللّٰهِ اَنْ بَدِ كِهَ بَايْشَانَ رَسَدِ اَنْ اَزِ نَزْدِيْكَ خَدَاَسْتِ وَ لَكِنَّ اَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُوْنَ (۱۳۱) لَكِنْ بِيْشْتَرِ اِيْشَانَ نَمِيْدَانَدِ.

وَ قَالُوا مَهْمَا تَأْتِيْنَا بِهٍ مِنْ اٰيَةٍ وَ كَفْتَنَدَ: هَرِ گِهَ بَمَا اَرَى اَزِ نَشَاَنِيْ يَا پِيْغَامِيْ لِنَسْحَرْنَا بِهَا تَا مَا رَا چَشْمِ بَرَبِنْدِيْ وَ بَمَا كَرِّ رَاسْتِ نَمَايِيْ فَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِيْنَ (۱۳۲) مَا بَنخَوَاهِيْمِ گَرُوِيْدِ بَتُوْ.

فَارْسَلْنَا عَلَيْهِمْ فَرُوْ گِشَادِيْمِ وَ پِيُوْسْتِيْمِ وَ رِيْشَانَ الطُّوفَانَ طَاعُونَ وَ غَرَقَ وَ الْجَرَادَ وَ مَلْخَانَ پَرِنْدِهَ وَ الْقُمَّلَ وَ مَلْخَ پِيَادِهَ وَ الضَّفَادِعَ وَ مِگَلَانَ وَ الدَّمَ وَ خُوْنَ اِيَّاتِ مُفْصَلَاتِ نَشَاَنَاهِيْ پِيْدَا نَمُوْدِهَ اَزِ يَكْدِيْگَرِ گَسْتِهَ وَ مَهْلَتِ دَرِ مِيْاَنِ اَفَكَنْدِهَ فَاَسْتَكْبَرُوْا گَرْدَنِ كَشِيْدَنَدِ وَ كَاثُوْا قَوْمًا مُجْرَمِيْنَ (۱۳۳) وَ قَوْمِيْ بَدَكِرْدَارَانَ بُوْدَنَدِ.

وَ لَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ وَ هَرِ گِهَ كِهَ عَذَابِيْ دِيْگَرِ بَرَايْشَانَ اَفْتَادِيْ، قَالُوا كَفْتَنَدِيْ: يَا مُوسَى اِدْعُ لَنَا رَبَّكَ اِيْ مُوسَى خَدَايِ خَوِيْشِ رَا خَوَانَ، اَزِ وِيْ خَوَاهِ بَمَا عَهْدَ عِنْدَكَ بَانَ پِيْمَانَ كِهَ اوْ رَاسْتِ بَنَزْدِيْكَ تُوْ مَا رَا لِيْنِ كَشَفْتِ عَنَّا الرِّجْزَ اِگَرِ بَاَزِ بَرِيْ اَزِ مَا اِيْنِ عَذَابِ لِّلْمُؤْمِنِيْنَ لَكَ مَا بَغْرُوِيْمِ وَ تَرَا بَرَاَسْتِ دَارِيْمِ وَ لِنُرْسِلَنَّ مَعَكَ بَنِيْ اِسْرَائِيْلَ (۱۳۴) وَ گَسِيْلِ كَنِيْمِ بَا تُوْ بَنِيْ اِسْرَائِيْلِ.

قَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمْ الرِّجْزَ چُونِ بَاَزِ بَرْدِيْمِ اَزِ اِيْشَانَ اَنْ عَذَابِ اِلَى اَجَلِ هُمْ بِالْعُوْهَةِ تَا بَانَ دَرَنَگِ كِهَ اِيْشَانَ دَرخَوَاَسْتِهَ بُوْدَنَدِ، وَ بَانَ رَسَنَدِ اِذَا هُمْ يَنْكُتُوْنَ (۱۳۵) اَنْ پِيْمَانَ مِيْ شَكْسْتَنَدِ وَ اَزِ پَذِيْرَفْتَنِ مِيْ بَاَزِ اَمْدَنَدِ.

فَاَنْتَفَعْنَا مِنْهُمْ كِيْنِ كَشِيْدِيْمِ اَزِ اِيْشَانَ فَاَغْرَقْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ غَرَقَ كَرْدِيْمِ اِيْشَانَ رَا دَرِ دَرِيَا بِاَنَّهُمْ كَدَّبُوْا بَايَاتِنَا بِاَنكَ اِيْشَانَ بَدْرُوْغِ فَرَا دَاَسْتَنَدِ سَخْنَانَ مَا وَ كَاثُوْا عَنْهَا غَافِلِيْنَ (۱۳۶) وَ اَزِ اَنْ نَااَنَگَاهَ نَشَسْتَنَدِ.

النوبة الثانية

قوله تعالى: وَ قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ پس از آنکه سحره فرعون ایمان آوردند موسی يك سال در مصر بود، و ایشان را دعوت میکرد، و آیات و معجزات می نمود.

سران و مهران قوم فرعون اغرا کردند بر موسی مر فرعون را که: أَ تَذَرُ مُوسَى وَ قَوْمَهُ؟

موسی و قوم وی را زنده می بگذاری؟ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ تا در مصر تباهی میکنند؟ مردمان را بر مخالفت تو دعوت میکنند؟ و دیگری را نه ترا پرستند و آنچه تو و ابی اسرائیل کردی که پسران ایشان را کشتی، ایشان با قوم تو همان کنند؟ و گفته اند که: این فساد ایدر شورانیدن رعیت است بر سلطان و نایمن کردن، و این را در قرآن نظایر است، ما حِينَا لِنُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ، وَ لَا نُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ از آن است. لِيُفْسِدُوا این لام بدل «حتی» است. عرب لام در موضع حتی نهند، و در موضع «أن» نهند، چنان که آنجا گفت: ما يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مَعْنَى: ان يجعل، يُرِيدُ اللَّهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ یعنی ان بیین. وَ يَذَرُكَ اى: و لیذرك. بیشتر اهل عربیت ور آن اند که عرب ازین نه ماضی گویند و نه فاعل، و در «دع» همچنين. وَ يَذَرُكَ وَ آلِهَتِكَ قِيل: ان فرعون كان يعبد حنّانة و الحنّانة الصّغيرة كان يعبد في السرّ.

ابن عباس گفت که: فرعون گاوپرست بود و قوم خود را بگاو پرستی فرمودی، و سامری ازینجا گوساله ساخت، و ایشان را بر عبادت آن داشت. و گفته اند که: فرعون بتان را ساخته بود قوم خود را، و ایشان را عبادت بتان می فرمود و می گفت: انا ربکم و رب هذه الاصنام، و لذلك قال: اَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى، و قیل: كان يعبد تيسا. و كان ابن عباس يقرأ: و يذرك و الالهتك اى عبادتك، و كان يقول: ان فرعون كان يعبد و لا يعبد. و این در معنی ظاهر تراست. افساد را فرا موسی دادند و قوم او، گفت: ليفسدوا و ذر را فرا موسی دادند تنها، گفت: وَ يَذَرُكَ، و عرب این را روا دارند، چنان که آنجا گفت: اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ نَكُفْتُ: دعواكم. پس فرعون جواب داد ملاً خود را که: سَأَقْتُلُ أَبْنَاءَهُمْ، من قتل يقتل على التکثير، و قراءت حجازی تخفیف است: سَأَقْتُلُ أَبْنَاءَهُمْ، وَ نَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ یعنی للمهنة و الخدمة. وَ إِنَّا قَوْمُهُمْ قَاهِرُونَ غالبون و على ذلك قادرون.

قال موسى لِقَوْمِهِ اسْتَعِيبُوا بِاللَّهِ وَ اصْبِرُوا. و گفته اند که فرعون پیش از موسی و مبعث وی آن همه فرزندان بنی اسرائیل را بکشت بگفت منجمان و کاهنان که می گفتند: زوال ملك تو بدست یکی از ایشان خواهد بود. و ایشان را عذاب میکرد. روزگاری بس فرا گذاشت تا آن گه که موسی برسالت بوی آمد و پیغام بگزارد و معجزات بنمود. فرعون از خشم موسی آن عذاب و قتل باز بنی اسرائیل نهاد و رنجانیدن بیفزود. ایشان از آن عذاب و رنج بموسی نالیدند. موسی گفت: اسْتَعِيبُوا بِاللَّهِ وَ اصْبِرُوا على دينكم و البلاء یعنی على فرعون و قومه، إِنَّ الْأَرْضَ اى ارض مصر لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ.

ایشان را باین سخن که موسی گفت طمع افتاد در ملك و مال فرعون، و قبطیان دل در آن بستند که بعاقبت با ایشان افتد، يقول الله تعالى: وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ یعنی النصر و الظفر. و قیل: الجنة للمؤمنين الموحدين.

قالوا أودينا بنی اسرائیل دیگر باره بنالیدند بموسی از رنج و عذاب فرعون، گفتند: اودينا بالقتل الاول من قبل ان تأتينا بالرسالة و من بعد ما جئتنا بالرسالة باعادة القتل و بالاتعاب فى العمل و اخذ المال. و این آن بود که فرعون ایشان را فرا کارهای دشخوار داشته بود. قومی را فرمود که از کوه سنگ می آرند بپشت و گردن خویش، و از آن سنگ ستونها می سازند و می تراشند، و از آن قصرها و بناها از بهر فرعون می سازند، و قومی را فرمود تا خشت میزدند و آن را می پختند و در بناهای آن خشت پخته بکار می بردند.



و قومی را نجاری فرمود، و قومی را آهنگری. و ضعیفانی که طاقت عمل نداشتند بریشان ضریبه نهاد هر روز بر دوام، اگر روزی بسر آمدی و ایشان ضریبه آن روز نگزارده بودند یک ماه بعقوبت آن غل بر گردن ایشان نهادی. و زنان را فرمود تا ریسمان می‌ریسند و از بهر فرعون جامه می‌بافند. موسی که ایشان را چنان دید گفت: عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ این «عسی» در موضع رجاء نهاده‌اند، و «عسی» و «سوف» از خدا واجب است. یقول: عسی ربکم ان یهک فرعون و قومہ، وَ یَسْتَخْلِفُکُمْ بَعْدَ هَلَاکِهِمْ فِی الْأَرْضِ ای: ارض مصر. موسی این وعده که ایشان را داد از قول الله داد که میگوید جل جلاله: وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِی الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ، ثُمَّ قَالَ: فَيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ ای: یری ذلك بوقوعه منکم، لَأَنَّ اللَّهَ لَا يَجْزِي عَلَى مَا يَعْلَمُهُ مِنْهُمْ مِنْ خَطِيئَاتِهِمُ الَّتِي يَعْلَمُ أَنَّهَا لَا مَحَالَةَ وَ إِنَّمَا يَجْزِيهِمْ عَلَى مَا وَقَعَ مِنْهُمْ. پس رب العالمین ظنّ موسی تحقیق کرد، و فرعون را و قبطیان را بآب بگشت، و زمین مصر و ملک مصر بنی اسرائیل را مسلم شد تا بروزگار داود و سلیمان علیهما السلام.

وَ لَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ أَيْ بِالْقَحْطِ وَ الْجَدْبِ. یقال: اسنت القوم اذا اجدبوا. قال الشاعر:

عمروا العلی هشموا الثرید لقومه و رجال مكة مسنتون عجاف

عرب قحط را سنة خوانند که بیشتر آن بود که از سالی کمتر نبود و در دعاء مصطفی است علیه الصلوة و السلام بر مشرکان مکه: «اجعلها عليهم سنين كسني يوسف».

و درین آیت بجمع گفت: بالسِّنِينَ از بهر آنکه ایشان سالها در آن قحط بودند. قيل: كان سبع سنين. وَ نَقَصَ مِنَ الثَّمَرَاتِ یعنی حبس المطر عنهم فنقص ثمارهم.

قال قتاده: بالسِّنِينَ لأهل البوادي و اصحاب المواشي، و نَقَصَ مِنَ الثَّمَرَاتِ لأهل القرى و الامصار. لَعَلَّهُمْ يَذْكُرُونَ فينتبهون و يرجعون.

عن عبد الله بن شداد قال: فقد معاذ بن جبل او سعد بن معاذ رسول الله صلى الله عليه و سلم، فوجده قائما يصلي في الحرّة، فتنحج، فلما انصرف قال: يا رسول الله! رأيتك صليت صلاة لم تصل مثلها. قال: «صليت صلاة رغبة و رهبة. سألت ربّي فيها ثلاثا فأعطاني ثنتين و منعني واحدة. سألته ان لا يهلك امتي جوعا ففعل. ثم قرأ: وَ لَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ الْآيَةِ، و رسالته ان لا يسلط عليهم عدوا من غيرهم ففعل، ثم قرأ: هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى الْآيَةِ، و سألته ان لا يجعل بأسهم بينهم، فمنعني، ثم قرأ قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَى أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِنْ فَوْقِكُمْ الْآيَةِ، ثم قال: لا يزال هذا الدّين ظاهرا على من ناوأم».

فَإِذَا جَاءَهُمُ الْحَسَنَةُ أَيْ الْخَصْبُ وَ النَّعْمَةُ وَ الْعَافِيَةُ وَ الْأَمْنُ، قَالُوا لَنَا هَذِهِ وَ نَحْنُ أَهْلُهَا وَ مُسْتَحِقُّوهَا، وَ إِنْ نُصِبْهُمْ سَيِّئَةً أَيْ قَحْطُ وَ الْمَ وَ خَوْفُ يَطِيرُوا أَيْ يَنْشَاءُ مَوَا بِمُوسَى وَ مَنْ مَعَهُ. سعيد بن جبیر گفت: چهارصد سال در ملک فرعون بود و تا موسی نیامد وی را هیچ رنج و اندوه نبود، و هیچ گرسنگی و بی‌کامی و هیچ درد و بیماری نبود، و اگر بودی همانا که دعوی خدایی نکردی. پس چون موسی آمد و آن رنجها و بیمها دید، و بوی قحط رسید گفت: این از شومی موسی است و قوم او. و گفته‌اند: فَإِذَا جَاءَهُمُ الْحَسَنَةُ این حسنه مهلت است که میان هر دو عذاب میخواستند، و ایشان را مهلت میدادند، که باز کفر گشتند الله با عذاب گشت. همانست که گفت: وَ بَلَوْنَاهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَ السَّيِّئَاتِ

سینات طوفان است و جراد و قمل و ضفادع و دم، و حسنات مهلت‌ها است در میان آن. قالوا لنا هذه هر گه که ایشان را مهلت دادند، گفتند: حق ما و سزای ما اینست. وَ إِن تُصِيبُهُمْ سَيِّئَةٌ وَ چون بایشان رسیدی از آن عذابهایی بد از طوفان و جراد و غیر آن، يَطَّيَّرُوا بِمُوسَى وَ مَنْ مَعَهُ تشدید بر طا از بهر تاء نهانی است که اصل «يَطَّيَّرُوا» است. و طیره فال بد گرفتن است و آن آن بود که فال بد می‌گرفتند بموسی و قوم او، می‌گفتند: تا موسی بما آمد دو گروهی پدید آمد، و آن طوفان و غیر آن همه از شومی موسی میدیدند. رَبَّ الْعِزَّةِ كَفَتْ: أَلَا إِنَّمَا طَائِرُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ این را دو معنی است یکی آنست که: السَّيِّئَةُ الَّتِي يَطَّيَّرُوا بِهَا هِيَ كَانَتْ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ. آن بد که به ایشان رسید آن از نزدیک خدای بود، از شومی موسی نبود.

دیگر معنی: آنچه ایشان آن را شوم می‌شمارند آن شومی ایشان نزدیک خدای بجای است، یعنی عذاب آتش و عقوبت جاودان، و قیل: شومهم جاءهم بكفرهم بالله، وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ان الذی اصابهم من الله. یقال: تطیر به ای تشاءم به، و اصله ان الرجل اذا خرج فی طلب امر تفأل بالسانح من الطیر و غیره و البارح، و سمی ذلك الطیرة.

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «الطیرة شرك» قاله ثلاثا  
و قال: «العیافة و الطرق و الطیرة من الجبت».

و عن ابن عباس قال: كان رسول الله يتفأل و لا يتطير و كان يحب الاسم الحسن، و يروى انه قال: «(ص) لا طیرة و خیرها الفال». قالوا: و ما الفال، قال: «الكلمة الصالحة یسمعها احدکم».

وَ قالوا مَهْمَا ای کلما و متی ما تاتنا به من آية. قبطیان گفتند بموسی: هر گه که بما آری و هر چه آری بما از نشانی یا پیغامی لِتَسْحَرَنَا بها تا ما را بفریبی بآن و در ما شبهت افکنی تا از دین فرعون برگردانی، ما بنخواهیم گرویدن. و این آن بود که از موسی آیات میخواستند چون آیات بیاوردی و معجزات بنمودی ایشان گفتندی: «هذا سحر» این جادویی است که تو آوردی، خواهی که باین سحر ما را از دین خود برگردانی.

و فی مهمما قولان: احدهما ان اصله ماما، فأبدل من الالف الاول الهاء لیختلف اللفظ فیکون ما الاولى للجزاء و الثانية لتأكيد الجزاء، و لیس شیء من حروف الجزاء الا و «ما» یزاد فیه، مثل ان ما، و متی ما، و القول الثانی اصله مه بمعنی کف، ضمّت الیها «ما» الجزاء کأهم قالوا: اکف ما تاتنا به من آية. یقول: ای شیء جنتنا به لتسحرنا بها فما نحن لك بمؤمنین. پس موسی بر ایشان دعا کرد، و رب العالمین عذاب طوفان و غیر آن بر ایشان فرو گشاد، اینست که رب العالمین گفت: فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ ابن عباس گفت: طوفان باران عظیم است که از آن سیل صعب خیزد و دیار و وطن خراب کند و مردم را غرق کند. و هب گفت: طوفان طاعون است و وبا که بر ابکار آل فرعون فرو گشادند تا یکی از ایشان نماند، و به قال عطاء و مجاهد. و روت عائشة انّ النبی صلی الله علیه و سلم قال: الطوفان الموت.

ابو قلابه گفت: آبله بود که در ایشان پدید آمد و پس ایشان در خلق بماند. وَ الْجَرَادُ هُوَ الْمَعْرُوفُ.

ذکر انّ الله عزّ و جلّ خلق آدم بعد الخلق كله، فلم یخلق الله بعد آدم الا الجراد، خلقه من فضلة فضلت من طینه، وَ الْقَمْلَ وَ هُوَ السُّوسُ الذی یخرج من الحنطة و قیل هو البرغوث و قیل هو الدّبا و هو صغار الجراد، لا اجنحة لها، و قیل نوع من القراد و قیل هو القمل، و كذلك قراءة الحسن. وَ الضَّفَادِعُ جمع ضفدع و هو المعروف.

روی عکرمة عن ابن عباس قال: كانت الضفادع بریة فلما ارسلها الله تعالى على آل فرعون سمعت و اطاعت فجعلت

تَقْذِفْ نَفْسَهَا فِي الْقَدْرِ وَ هِيَ تَغْلَى، وَ فِي التَّنَائِيرِ وَ هِيَ تَفُورُ، فَأَتَابَهَا اللَّهُ تَعَالَى بِحَسَنِ طَاعَتِهَا بَرْدَ الْمَاءِ وَ جَعَلَ نَقِيْقَهَا التَّسْبِيْحَ.

قال النبي صلى الله عليه و سلم: «لا تَقْتُلُوا الضَّفَادِعَ فَإِنَّ نَقِيْقَهَا الَّذِي تَسْمَعُونَ تَسْبِيْحًا»، وَ رَوَى أَنَّهَا كَانَتْ تَنْقُلُ الْمَاءَ إِلَى إِبْرَاهِيمَ حِينَ الْقَى فِي النَّارِ.

وَ قَالَ سَلِيْمَانُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنْ الضَّفْدَعُ يَقُولُ: سَبْحَانَ الْمَذْكُورِ بِكُلِّ مَكَانٍ، الْمَعْبُودِ فِي لَجَجِ الْبَحَارِ. وَ الدَّمَّ فَكَانُوا لَا يَتَنَاوَلُونَ الطَّعَامَ وَ لَا يَشْرَبُونَ شَرَابًا إِلَّا كَانَ فِيهِ دَمٌ، وَ قِيلَ هُوَ الرَّعَافُ، آيَاتٍ مُفَصَّلَاتٍ إِي مَبِيَّاتٍ مُتَتَابِعَاتٍ بَعْضُهَا عَلَى آثَرِ بَعْضٍ، وَ قِيلَ مُنْفَصَلَاتٍ بَيْنَ كُلِّ آيَتَيْنِ ثَلَاثُونَ يَوْمًا.

اما صفت تنزِيل این آیات و تفصیل آن بقول ابن عباس و ابن جبیر و قتاده و ابن یسار آنست که: چون سحره ایمان آوردند و فرعون مقهور و مغلوب گشت، قبطیان و کسان فرعون با فرعون از حق سر و ازدند و جز طغیان و کفر نیفزودند، و موسی معجزه خویش در عصا و ید بیضا بایشان نمود و ایشان نپذیرفتند، و آن دو آیت دیگر سنین و نقص ثمرات روزگاری بر ایشان گماشتند و در ایشان اثر نکرد، و از باطل و بیهوده خود برنگشتند. موسی پس از آن دعا کرد، گفت: بار خدایا این فرعون گزاف کار و تباه کار در ضلالت و غوایت و کفر خویش سر در نهاده و نقض عهد کرده و از حق برگشته، برگمار بر وی عذابی و عقوبتی که وی را و قوم وی را نعمت بود، و بنی اسرائیل را موعظت، و جهانیان را تا بقیامت عبرت. رب العالمین دعاء موسی اجابت کرد و طوفان فرو گشاد بر ایشان.

از روز شنبه تا بشنبه باران از آسمان می آمد، در خانه ها و کشتزار ایشان می شد. کشتها تباه میکرد، و خانه ها خراب، و از آن يك قطره در خانه های بنی اسرائیل نیفتاد، و موسی و قوم وی را از آن هیچ رنج نبود. اما فرعونیان را چندان آب در خانه ها جمع آمد که خانه ها و هر چه در آن بود همه خراب گشت و تباه، و آن گه آب تا بسینه ها و گردنهایشان برآمد و بر شرف هلاک بودند، بموسی نالیدند و فریاد کردند که: یا موسی! اگر این طوفان از ما باز داری بتو ایمان آریم.

موسی دعا کرد تا باران و ایستاد، و زمین خشک گشت، و هوا خوش شد، و کشتزار را ریع بیفزود، و صحرا مرغزار پر گیاه و پر نعمت گشت، ایشان آن راحت و نعمت دیدند گفتند: این خود در خور ما بود، و تمامی کار ما، و ما خود نمیدانستیم. هم چنان سر به بی راهی و شوخی در نهاده، و از حق اعراض کرده تا يك ماه برآمد. پس رب العالمین لشکر ملخان بایشان فرستاد تا هر چه بود از درختها و میوه ها و کشتها همه بخورد، و آن گه روی بخانه های ایشان باز کرد و هر چه بود از چوبها در سقفا و در خانه ها و جامه ها پاك بخورد، تا مسمارهای آهنین و حلقه ها که بر درها بود هیچ بنگذاشت، و از آن ملخان یکی در خانه های بنی اسرائیل نشد و از ایشان هیچیز نخورد، هفت روز درین عذاب بودند از شنبه تا بشنبه، پس بانگ برآوردند و زینهار خواستند، موسی را گفتند: اگر این ملخان از ما باز کنی بتو ایمان آریم. موسی دعاء کرد تا رب العزة بادی عاصف فرو گشاد تا آن ملخان به يك بار برگرفت و بدریا افکند چنان که يك ملح در زمین مصر بنماند.

ایشان درنگرستند بقایای زروع و ثمار اندکی بر جای دیدند بقدر کفایت يك ساله، گفتند: امسال ما را این تمام است باری دین خود بنگذاریم و از آنچه بودیم بنگردیم. يك ماه در عافیت بودند.

پس فرمان آمد بموسی از حق جلّ جلاله و عمّ نواله: رو بآن تل ریگ عظیم در آن صحرا که آن را عین الشمس گویند، و عصا در آن زن تا عجائب بینی. موسی رفت و عصا بر آن تل ریگ زد چندان قمل از آن ریگ برخاست که زمین و در و دیوار پوشیده گشت. درآمدند و هر چه دیدند پاک بخوردند، و در مردمان ایشان افتادند موی ایشان میخوردند و پوست ایشان میکندند، تا بر سرهانشان مویی نماند و نه بر روی و نه ابرو و نه مژگان چشم، و یکی از ایشان چون خواست که لقمه‌ای در دهن نهد تا بدهن رسیده بودی هزاران قمل در آن افتاده، و هم چنان در دهن می‌افتادند. يك هفته درین بلا و عذاب بماندند، و آن گه بنالیدند بموسی که: انا نتوب و لا نعود. این يك بار از کفر باز گردیم و توبه کنیم و نیز شوخی نکنیم. موسی دعا کرد تا ربّ العزّة آن عذاب از ایشان برداشت، و آن قمل همه بیکبار مرده گشتند، و بادی عظیم برآمد و آن زمین از ایشان پاک کرد. فرعونیان هم چنان بسر عمل خبیث خود باز شدند و گفتند: عظیم جادویی که موسی است که از میان ریگ جانوران و خوردگان بیرون می‌آرد.

چون يك ماه برآمد ضفادع در میان ایشان پدید آمدند چنان که همه سرای و خانه و کوی ایشان از آن پر گشت. یکی از ایشان بختی، چون از خواب درآمدی در میان ضفادع چنان بودی که نتوانستی برخاستن و حرکت کردن دیگ بر آتش نهادندی دیگ پر شدی، چون یکی خواستی که سخن گوید پیش از آنکه سخن گفתי ضفادع در دهن وی جستی. هفت روز درین بلا بودند از شنبه تا بشنبه، پس دیگر بار بموسی آمدند و فریاد کردند و عهد بستند که این بار وفا کنند و عهد نشکنند. موسی دعا کرد تا ربّ العزّة باران فرستاد، و از آن سیلی عظیم برخاست، و آن ضفادع را همه فرا پیش گرفت و بدریا راند. ایشان گفتند: بخشم که: موسی بیش از این که کرد با ما چه تواند کرد؟ و بیش ازین چه تواند خواست؟ نه ایمان آوردیم بوی و نه هرگز بر آنیم که بوی ایمان آریم. يك ماه برآمد پس ربّ العالمین آبهای ایشان خون گردانید چنان شد که یکی از ایشان آب در دست میکرد بر دست وی خون میشد، و مرد قبطی و مرد اسرائیلی هر دو از يك کوزه آب میخوردند، اسرائیلی میخورد آب بود، قبطی میخورد خون بود. اسرائیلی آب در دهن خود گرفت از دهن خود در دهن قبطی ریختی، تا در دهن اسرائیلی بود آب بود، چون در دهن قبطی شدی خون گشتی. چون رنج و عذاب و بلاء ایشان بغایت رسید بفرعون نالیدند و فرعون موسی را گفت: اذع لنا ربّك، فذلك قوله عزّ و جلّ: و لَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ اِی الْعَذَابِ مِنَ الطُّوفَانِ و ما بعده، قَالُوا يَا مُوسَى اذع لنا ربّك بما عهدَ عِنْدَكَ اِی بما امرک و تقدّم الیک ان تدعوه فنجیبک كما اجابک فی آیاتک، و قيل بما جعل لك من النبوة. اِی موسی! خداوند خود را خوان چنان که تو را فرموده که او را خوان ترا اجابت کند. و گفته‌اند: معنی آنست که ای موسی خداوند خود را خوان و از وی خواه بآن پیمان که او را است بنزدیک تو از بهر ما. و آن پیمان آن بود که هر گه که ایمان آرید من عذاب باز برم. یعنی که اکنون می‌خواهیم که عذاب باز برد تا ایمان آریم. اینست که گفت: لَئِنْ كَشَفْتُمْ عَنْ الرَّجْزِ لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ وَ لَنُرْسِلَنَّ مَعَكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ. پس ربّ العالمین گفت: فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمْ الرِّجْزَ چون باز بردیم از ایشان آن عذاب، اِی أَجَلٍ هُمْ بِالْعُوهِ إِذَا هُمْ يَنْكُتُونَ یعنی ضربوا اجلا لایمانهم، فَلَمَّا جَاءَ الْاِجْلَ نَكثُوا عهدهم و لم يؤمنوا.

و قيل: اِی اجل هم بالغوه الغرق و قيل الموت.

عن عامر بن سعد بن ابی وقاص، عن ابيه أنه سمعه يسأل اسامة بن زيد: اسمعت من رسول الله صلى الله عليه وسلم في الطاعون؟ فقال اسامة بن زيد: قال رسول الله (ص): «الطاعون رجز ارسل على بني اسرائيل او على من كان

قبلکم فاذا سمعتم به بأرض فلا تقدموا عليه، و اذا وقع بأرض و انتم بها فلا تخرجوا فرارا منه».

فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ انتقام در صفات خداوند جلّ جلاله رواست، اما در انتقام از حقد پاك است بخلاف مخلوق، چنان که در غضب از ضجر پاك است، و در صبر از عجز پاکست.

فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ ای انتصرنا و سلبنا نعمتهم بالعذاب، و عاقبناهم على سوء فعلهم، فَأَعْرَفْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ و هو البحر، بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا ای بسبب تکذیبهم آیاتنا و حملهم ایها على العادات و على السحر، وَ كَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ ای عن التّقمة، و قيل عن الادیات اذ كانوا لا يعتبرون بها.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: وَ قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ الْاِیةَ اَنْ مَهجور مملکت، و مطرود درگاه عزّت، و زخم خورده عدل ازل، فرعون بی عون، چون خود را بر مقام عجز بدید، و در کار ملك خود وهن دید، و قبطیان زیاده تمکین از وی طلب میکردند تا بر موسی و قوم وی تطاول جویند و قهر کنند همی گفتند: أ تَدْرُ مُوسَى وَ قَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَ يَذَرَكَ وَ آلِهَتَكَ؟! آن مدبر را ننگ آمد که قصور قدرت خود بایشان نماید یا بضعف و عجز خود معترف آید، همی زبان تهدید بگشاد که: سَنَقْتُلُ أَبْنَاءَهُمْ وَ نَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ. وی تدبیری همی ساخت بیاطل، و الله تقدیری همی کرد بیاطن. تدبیر وی این بود که: سَنَقْتُلُ أَبْنَاءَهُمْ وَ نَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ و تقدیر الله این بود که: فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَعْرَفْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ آوردند که روزی جبرئیل آمد بر صورت مردی، و پرسید از وی که: چه گویی بمردی که بندهای دارد، و او را مال و جاه و نعمت دهد، آن گه بر خواجه خویش عصیان آرد، و خواهد که بر وی مهتر شود؟ فرعون گفت: جزاء وی آنست که او را بآب کشند. از حضرت عزّت فرمان آمد: ای جبرئیل این فتوی گوش دار تا آن روز که گویی: الْآنَ وَ قَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ؟! قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اسْتَعِيبُوا بِاللَّهِ وَ اصْبِرُوا مُوسَى قوم خود را ارشاد کرد که: شما دست در حبل عصمت الله زنید، و از نصرت و نعمت وی نومید مباشید، و بر ضمان وی تکیه کنید، که وی گفته: كَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ، و در همه حال یاری دهنده اوست یاری از وی خواهید، و غمها را فرج آورنده و درها را گشاینده اوست، و بر بلاء فرعون صبر کنید تا روزی بسر آید و دولت شما در رسد، ماه وی در خسوف افتد، و آفتاب عز شما از برج شرف شما بتابد.

عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ وَ يَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ بر ذوق اهل معرفت عدوّ اینجا اشارت است بنفس اماره که مصطفی (ص) گفت: «اعدى عدوك نفسك التى بين جنبيك»، و زمین اشارت است بجوارح که اصل آن خاک است و مرجع آن با خاک، و يَسْتَخْلِفُكُمْ اشارت است بدل، که تا نفس نمیرد دل زنده نگردد.

میگوید: از لطف الهی و کرم بی‌نهایت گوش دارید، که شما را بر نفس اماره نصرت دهد تا آن را مقهور کنید، و راه شهوت و هواء باطل بوی فرو بندید. مصطبه نفس خراب دارید، و کعبه دل آبادان نفس اسیر گردد، و دل بر جوارح امیر شود. نفس در خود بمیرد و دل بحق زنده شود. دشمن برود و دوست بنازد. هرگز که دید که آشنا با بیگانه بسازد؟ این چنان است که گویند: و الله معطى المسئولات:

آمد بر من کارد کشیده بر من      گفتا که درین شهر تو باشی یا من

ثم قال: فَيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ ای: كيف معرفتك بشكر ما انعم عليك؟ وَ لَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسَّيِّئِ عَقوبتشان رنگارنگ

آمد، که مخالفتشان لونالون بود. عقوبت بقدر خیانت باشد و مؤاخذت باندازه مخالفت. آن چندان بلیات و نکبات از آن آیات مفصلات بر ظواهر ایشان گشادند، و ایشان را در آن محنت و شدت بگردانیدند و صعبتر عقوبتی آن بود که دیده باطن نداشتند تا دریافتندی که از که باز مانده‌اند؟ و چه گم کرده‌اند؟

اندر همه عمر من شبی وقت بناز آمد بر من خیال معشوقه فراز  
برداشت نقاب مرا گفت بناز باری بنگر که از که ماندستی باز

اگر ایشان را بصیرتی بودی یا از حقیقت شمه‌ای آشنایی داشتندی بجای آنکه گفتند: ادْعُ لَنَا رَبَّكَ ادْع لَنَا رَبَّنَا گفتندی، و بدیده عبرت نگریستندی، تا آن عقوبات سبب طهارت ایشان بودی، لکن چه سود که رقم آشنایی در ازل بر ایشان نکشیدند، و جز داغ مهجوری بر ایشان نهند! هر چند که آیات قدرت بیش دیدند از جاده حقیقت دورتر افتادند. عهدی که کردند بسر نبردند، و از خود بیوفایی و بیگانگی نمودند.

رَبِّ الْعَالَمِينَ كَقَوْلِهِ: فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمْ الرِّجْزَ إِلَىٰ أَجَلٍ هُمْ بِالْعُوهِ إِذَا هُمْ يَنْكُتُونَ ابرموا العهد ثم نقضوه، و قدموا العهد ثم رفضوه، كما قيل:

إذا ارعوى عاد إلى جهله كذى الضنا عاد إلى نكسه

### ۱۳ النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ أَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ و میراث دادیم بآن مستضعفان که ایشان را زبون می‌گرفتند مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا مشرقهای زمین و مغربهای آن الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا آتِي بَارِكْنَا فِيهَا آن زمین که در آن برکت کردیم وَ تَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَى و تمام شد آن وعده نیکوی خداوند تو عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ بر بنی اسرائیل بما صَبَرُوا بآنکه شکیبایی کردند وَ دَمَرْنَا و تباہ کردیم ما كَانِ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَ قَوْمُهُ آنچه فرعون میکرد و میساخت و قوم او وَ مَا كَانُوا يَعْرِشُونَ (۱۳۷) و آنکه می‌ساختند از جفته رزان و سایه‌وان. وَ جَاوَزْنَا و فروگذارانیدیم بِنَبِيِّ إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ بنی اسرائیل را بدریا فَأَتُوا عَلَىٰ قَوْمٍ برگذشتند بر قومی يَعْكُفُونَ عَلَىٰ أَصْنَامٍ لَهُمْ که بر بتانی از آن خویش مقیم نشسته بودند قَالُوا يَا مُوسَىٰ گفتند: ای موسی اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا ما را خدایی کن کَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ چنان که ایشان را خدایان اند قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ (۱۳۸) موسی گفت شما قومی اید که هیچ ندانید.

إِنَّ هَؤُلَاءِ مُتَّبِرٌ إِيَّانَ هُن تباہ کرده‌اند و نفریده ما هُمْ فِيهِ آن کار که ایشان در آن اند وَ بَاطِلٌ ما كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۳۹) و ناکردنی است آنکه میکنند، و کژ است آنچه در آن اند. قَالَ أَعْبَدُوا اللَّهَ الَّذِي أُنشِئَكُمْ مِنْهُ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ گفت: شما را بجز الله خدایی جویم؟ وَ هُوَ فَضَّلَكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ (۱۴۰) و اوست که شما را فزونی داد در نواخت بر جهانیان روزگار شما. وَ إِذْ أَنْجَيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ و یاد کنید آن نیز که شما را رهانیدیم از کسان فرعون يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ بشما می‌رسانیدند عذاب يُقْتَلُونَ أَبْنَاءَكُمْ میکشند پسران شما وَ يَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ و زنده می‌گذاشتند زنان شما وَ فِي ذَلِكَ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ (۱۴۱) و در آن آزمایشی بود از خداوند شما آزمایشی بزرگ. وَ وَعَدْنَا مُوسَىٰ ثَلَاثِينَ لَيْلَةً و وعده دادیم موسی را سی شب وَ أْتَمَمْنَاهَا يَعْشَرًا و آن وعده سپری کردیم بده شب دیگر فَتَمَّ تا سپری شد مِيقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً آن هنگام نام زد کرده خداوندی چهل شب وَ قَالَ مُوسَىٰ لِأَخِيهِ هَارُونَ وَ موسی گفت برادر خود را هارون اخْفَئْ

فِي قَوْمِي خَلِيفَتٌ بَاشٌ مَرَا دَر قَوْمٍ مَن وَ أَصْلِحْ وَ نِيكَ كَن وَ لَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ (١٤٢) و راه تباه کاران را پی مبر.

وَ لَمَّا جَاءَ مُوسَى وَ چُون مُوسَى آمَدَ لِمِيقَاتِنَا هَنگَامِي رَا كِه نَام زِد كَرْدِه بُوْدِيْم وَ كَلِمَةُ رَبُّهُ وَ سَخَن كَفَت خدای او با او قَالَ رَبِّ مُوسَى كَفَت: خدایوند من! أَرْنِي أَنْظُرُ إِلَيْكَ بَا مَن نَمَاي تَا نَكْرَم قَالَ لَنْ تَرَانِي خدایوند كَفَت اَكْتُون نِه بِنِي مَرَا وَ لَكِنْ أَنْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ لَكِنْ بَكُوِه نَكْر فَإِنْ اسْتَقَرَّ مَكَانُهُ اَكْر كُوِه آرْمِيْدِه بَمَانْد بَر جَاي خُوِيْش فَسَوْفَ تَرَانِي پَس اَن كِه مَرَا بِنِي فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ چُون پِيْدَا شَد خدایوند او كُوِه رَا جَعَلَهُ ذَكَا كُوِه رَا خَرْد كَرْد وَ خَرَّ مُوسَى صَعَقًا وَ مُوسَى بِيْفَتَاد بِيْهوش فَلَمَّا أَفَاقَ چُون بَا هُوْش خُوْد اَمَد قَالَ سُبْحَانَكَ كَفَت: پَاكِي وَ بِيْعِيْبِي تَرَا تُبْتُ إِلَيْكَ مَن بَتُو بَاز كَشْتَم وَ اَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ (١٤٣) وَ مَن نَخْسْتِيْن كَرُوِيْدِكَاْم.

قَالَ يَا مُوسَى اللَّهُ كَفَت اِي مُوسَى اِيَّيْ اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ مَن بَر كَزِيْدِم تَرَا بَر مَرْدَمَان بَرَسَالَاتِي وَ بَكَلَامِي بِيْيَغَام خُوِيْش وَ سَخَن كَفْتَن خُوِيْش بَا تُو فَخَذْ مَا اَتَيْتُكَ كَبِيْر اِيْن كِه تَرَا دَاْم وَ كُنْ مَن الشَّاكِرِيْنَ (١٤٤) وَ اَز سِپَاَسْدَارَان بَاش.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: وَ أَوْرَثْنَا الْقَوْمَ اِي مَلِكُنَاْم، فَذَكَرَ بِلَفْظِ الْمِيرَاثِ لِأَنَّهُ اَوْرَثَهُمْ ذَلِكَ بِهَلَاكِ اَهْلِهَا مَن الْعَمَالِقَةِ. رَبِّ الْعَالَمِيْنَ جَلِّ جَلَالِه قِبْطِيَان وَ عَمَالِقِه كِه سَاكِنَان زَمِيْن قَدَس بُوْدِنْد اَز اَن زَمِيْن بَرْدَاشْت، وَ اِيْشَان رَا هَلَاك كَرْد، وَ بِنِي اِسْرَائِيْل رَا بَجَاي اِيْشَان نَشَاْنْد، وَ دِيَار وَ اِمُوَال اِيْشَان بَدَسْت اِيْنَان بَاز دَاْد، وَ مَنْت خُوْد دَر يَاد اِيْشَان دَاْد كِه: پَس اَز اَنكِه مَسْتَضْعَفَان وَ زَبُوْن كَرَفْتَكَاْن اِيْشَان بُوْدِنْد خَلِيْفَتَان اِيْشَان كَشْتِنْد، وَ بَسْرَاي وَ وَطَن اِيْشَان فَرُو اَمْدِنْد، وَ دَر مِيَان اَز وَ نَعِيْم اِيْشَان نَشَسْتِنْد، فَذَلِكَ قَوْلُه تَعَالَى: وَ نَعْمَةٌ كَاثُوَا فِيْهَا فَاكُهِيْنَ كَذَلِكَ وَ اَوْرَثْنَا قَوْمًا اَخْرِيْنَ.

مَشَارِقِ الْاَرْضِ نُوَاحِي فِلَسْطِيْن اِسْت وَ زَمِيْن قَدَس وَ عِرَانِيْن شَام، وَ مَغَارِبِ اَخْرِيَاتِ غَرْبِ اِسْت وَ شِيْبِ زَمِيْنِ مِصْر. اَلَّتِي بَارَكْنَا فِيْهَا اِيْنَهَا وَ اَلْفِ دَر فِيْهَا بَا مَشَارِقِ شُوْد زَمِيْنِ شَام، كِه جَاي دِيْكَر كَفَت: بَارَكْنَا حَوْلَهُ، اَمَّا مَغَارِبِ دَارِ الْفَاسْقِيْنَ اِسْت وَ دَر تَحْتِ اَن نَشُوْد. وَ رُوَا بَاشْد كِه مَشَارِقَ الْاَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا بَعْمُوْم بَرَانْدِنْد وَ جَمْلِه زَمِيْنِ دَر تَحْتِ اَن شُوْد، كِه دَر رُوْزكَاْر دَاوْد وَ سَلِيْمَان مَلِكِ اِيْشَان بَهْمِه زَمِيْنِ بَرَسِيْد، وَ اِيْشَان رَا دَسْتَرَس بُوْد بَهْمِه جِهَان. اَلَّتِي بَارَكْنَا فِيْهَا يَعْْنِي بَاخْرَاجِ الزَّرْعِ وَ الثَّمَارِ وَ الْاِنْهَارِ وَ الْعِيُوْن.

وَ تَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَى اِي: صَدَقْتَ الْعِدَّةَ الْحَسَنَةَ مَن اللّٰهُ لَهْم، وَ هِي مَا وَعَدَ اللّٰهُ بِنِي اِسْرَائِيْل بِقَوْلِه: وَ تُرِيْدُ اَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِيْنَ اسْتَضْعَفُوْا فِي الْاَرْضِ وَ نَجْعَلُهُمْ اُيْمَةً الْاِيَّة، وَ قِيْل: هِي قَوْلُه مُوسَى: عَسَى رَبُّكُمْ اَنْ يُهْلِكَ عَدُوْكُمْ الْاِيَّة. بَمَا صَبَرُوْا اِي بَصِيْرَهْم عَلَى الْاِيْمَانِ وَ الشَّدَائِدِ، وَ دَمَرْنَا هَمَانَسْت كِه تَبَرْنَا. دَر لَغْتِ تَدْمِيْر وَ تَتْبِيْرِ تَبَاهِ كَرْدِن اِسْت. مَا كَانِ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَ قَوْمُه يَعْْنِي مَا عَمَلُوْا فِي اَرْضِ مِصْر مَن الْقُصُوْرِ وَ الْاَبْنِيَّةِ وَ اَنْوَاعِ الْعِمَارَاتِ، وَ قِيْل: مَا كَانِ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ، اِي يَدْبِرُ فِي اِبْطَالِ اَمْرِ مُوسَى، وَ مَا كَاثُوَا يَعْْرَشُوْنَ اِي بِيْنُوْن. قَالَ الْحَسَنُ: هِي عَرْشُ الْكُرُوْم.

شَامِي وَ اَبُو بَكْرٍ يَعْْرَشُوْنَ خُوَانْدِنْد بِضَمِّ رَا. بَاقِي يَعْْرَشُوْنَ بِكَسْرِ رَا، وَ مَعْنِي هَمَانَسْت. وَ جَاوَزْنَا بِنِي اِسْرَائِيْلَ اِي: عِبْرْنَا بَهْمِ الْبَحْرِ وَ هُو قَلْزَم، فَاتُّوْا عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُوْنَ حَمْزِه وَ كَسَايِي بَكْسَرِ كَاْفِ خُوَانْدِنْد. بَاقِي بَضَمِّ كَاْفِ خُوَانْدِنْد، وَ هَمَا لَغْتَان.

وَ مَعْنِي عَكُوْفِ مَوَاطِبْتِ اِسْت وَ مَلَاْزِمْتِ، وَ كَسِي كِه مَسْجِدِ رَا لَزُوْمِ كَبِيْرِ اُو رَا مَعْتَكِفُ كُوِيْنْد. بِنِي اِسْرَائِيْلِ چُون بَدْرِيَا بَاز كَذَاشْتِنْد، وَ اَز فِرْعَوْنَ بَاز رَسْتِنْد، بَدْهِي فَرُو اَمْدِنْد قَوْمِ اَن دِه عَمَالِقِه بُوْدِنْد، وَ بَت مِي پَرَسْتِيْدِنْد. وَ كَفْتِه اَنْد كِه:

تمائیل گاو ساخته بودند و آن را می‌پرستیدند، و اصل گوساله پرستی ایشان از اینجا خاست. بنی اسرائیل چون ایشان را چنان دیدند موسی را گفتند: اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ. این بگفتند و در دل همی داشتند تا آن روز که سامری از آن پیرایه گوساله ساخت و آن را پرستیدند.

موسی ایشان را جواب داد: إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ عظمة الله و نعمته عليكم، و ما صنع بكم، حيث توهتم انه يجوز عبادة غيره.

روی ان النبي صلى الله عليه و سلم لما خرج الى خيبر مرّ بشجرة يقال لها ذات انواط، يعنى ينوط المشركون، اى يعلقون عليها اسلحتهم، فقالوا: يا رسول الله! اجعل لنا ذات انواط كما كانت لهم. فقال النبي (ص): «اللّٰه اكبر، هذا كما قالت بنو اسرائيل: اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ. و الذى نفسى بيده لتركبّن سنن من كان قبلكم».

إِنَّ هَؤُلَاءِ يعنى القوم الذين عكفوا على اصنامهم مُتَّبِعٌ ما هُمْ فِيهِ اى مهلك، من الثّبار، و أصله الكسر و منه التبر. وَ باطلٌ اى زائل، ما كانوا يَعْمَلُونَ اى عملهم للشيطان، ليس لله فيه نصيب. وَ باطلٌ ما كانوا يَعْمَلُونَ خواهى از قول موسى نه، خواهى مستأنف از الله. قراءت ورش: و بطل ما كانوا يعلمون. ميگويد: آنچه ایشان در آن بودند همه نيست و تباه گشت.

قالَ أُغَيِّرَ اللهُ أَبْغِيكُمْ إِلَهًا يعنى ابغى لكم الها، عرب جاى جاى در سخن اين لام بيّفكنند، چنان كه در سورة التّطفيّف است: وَ إِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يعنى كالوا لهم او وزنوا لهم، و از عرب شنیده‌اند: صدنى ظيبا. ربّ اغفرنى هم از اين باب است. صدنى، اى صد لى. اغفرنى اى: اغفر لى. وَ هُوَ فَضَلُّكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ اى: عالمى زمانكم بما اعطاكم من الكرامات.

وَ إِذْ أُتِجِنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ شامى انجاكم خواند يعنى: انجاكم الله من آل فرعون. تفسير اين آيت در سورة البقرة رفت.

وَ وَاَعَدْنَا قِرَاءَةَ مِصْرَى وَعَدْنَا است. ميگويد: وعده داديم موسى را ثَلَاثِينَ لَيْلَةً. و اين وعده دادن آن بود كه پس از غرق فرعون، موسى كتاب خواست از الله كه بر آن دين گيرد. الله او را وعده داد كه پيشتر سى شب خويشتن را بپالاي و رياضت كن. گفته‌اند: سى شبانروز در روزه بود پيوسته مواصل، و چنين گفته‌اند كه: ماه ذى القعدة بود، و عرب با شب مضاف كنند چيزى كه آن بروز بود، از بهر آنكه شبانروز هموار در اين چيز داخل بود.

وَ أَنَّمْنَاهَا بَعْشَرَ يعنى اتمننا المواعده بعشر من ذى الحجة. فَنَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ اى الوقت الذى قدره الله لصوم موسى. أَرْبَعِينَ لَيْلَةً، و آنجا كه گفت: وَ إِذْ وَاَعَدْنَا مُوسَى أَرْبَعِينَ لَيْلَةً اشارت است بآن سى روز و بآن ده روز كه فراسر آن برده. موسى سى روز روزه داشت.

از ناخوردن بوى دهن وى متغير گشت. بچوب خرّوب مسواك كرد، تا آن بوى دهن وى بگشت. فرishtگان بگفتند: اى موسى! از دهن تو بوى مشك مى‌دميد، اکنون بتباه بردى بمسواك. پس ربّ العالمين وى را ده روز ديگر روزه فرمود و گفت: اما علمت انّ خلوف فم الصائم اطيب عندى من ريح المسك؟! و گفته‌اند كه: فتنه قوم موسى از گوساله پرستى درين ده روز افتاد.

وَ قَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ عند انطلاقه الى الجبل. چون موسى خواست كه بجانب كوه رود بوعدگاه فرا هارون گفت: كن خليفتى فيهم، و أصلحهم بحملك اياهم على طاعة الله، و قيل: ارفق بهم، و لا تطع من عصى الله و لا



توافق، فذلك قوله: **وَ لَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ**.

وَلَمَّا جَاءَ مُوسَىٰ اى حين جاء موسى، لِمِيقَاتِنَا اى فى وقت الذى وقتنا له، فالمِيقَاتُ مفعال من الوقت كالميعاد و الميلاد، فانقلبت الواو ياء لسكونها و انكسار ما قبلها.  
وَ كَلِمَةُ رَبُّهُ يعنى من غير واسطة و لا ترجمان.

مفسران گفتند: موسى خويشتن را طهارت داد و جامه را نظافت، و ميعادى را كه ساخته بودند بيرون شد، چون بطور سينا رسيد، الله بى واسطه و بى ترجمان بخودى خود با وى سخن گفت. در خبر است: فكان الكلام من الله و الاستماع من موسى. و درست است از ابن عباس كه گفت: الخلة لابراهيم و الكلام لموسى و الرؤية لمحمد صلى الله عليه و سلم. و عن حذيفة بن اليمان قال: قال اصحاب رسول الله صلى الله عليه و سلم: يا رسول الله! ابراهيم خليل الله و عيسى كلمة الله و روحه و موسى الذى كلمه تكليما. ما ذا اعطيت انت؟ قال. «ولد آدم كلهم تحت لوائى يوم القيامة، و انا اول من يفتح له باب الجنة».

و روى ابو هريرة قال: قال رسول الله صلى الله عليه و سلم: «لَمَّا وَعَدَ اللهُ مُوسَىٰ بن عمران الطور، ضرب بين يديه صواعق و برق اربعة فراسخ فى اربعة فراسخ، فأقبل موسى فى زمانة موثقا وسطه بحبل ينادى لَبِيكَ لَبِيكَ و سعديك. انا عبدك اتى لديك، حتى صار الى الطور و هو يميل يمينا و شمالا ينادى: مالى و لك يا ابن عمران؟ يا ليتنى لم اخلق. فأوحى الله اليه ان قف فى سفح الجبل حتى يمر بك جنودى، فأتى لا اكلمك و فى السماوات احد، فنزل اهل السماء الدنيا بمن فيها من الملائكة، ثم نزل اهل السماء الثانية بمن فيها من الملائكة، ثم نزل اهل السماء الثالثة بمن فيها من الملائكة، ثم نزل اهل السماء الرابعة بمن فيها من الملائكة، ثم نزل اهل السماء الخامسة بمن فيها من الملائكة، ثم نزل اهل السماء السادسة بمن فيها من الملائكة، ثم نزل الكروبيون و حملة العرش، اقدمهم من تلج و شدقهم من نار و أوساطهم من برد. فقال الله له: سل. قال رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ. قال انك لن ترانى و لن يرانى شيء الا مات. قال: رب فأراك و أموت. قال رسول الله صلى الله عليه و سلم و ذلك قول الله تعالى: فَلَمَّا تَجَلَّىٰ رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَ خَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا.

و بروايتى ديگر چون موسى بمقام قرب رسيد ندا آمد از جبل و جبار كه يا ميشا! موسى آن سخن بشنيد گفت: ما هذا الصوت العبرانى يكلمنى؟

حق او را جواب داد كه: لست بعبرانى ائى انا الله رب العالمين.

پس مصطفى (ص) گفت كه: الله در آن مقام با موسى به هفتاد لغت سخن گفت، كه هيچ لغت بآن ديگر مانده نبود، گفتا: و در آن مقام تورات از بهر وى نوشت، و كان يسمع صريف القلم. پس موسى گفت: الهى ارنى انظر اليك، قال: يا موسى انه لن يرانى احد الا مات. قال موسى: الهى ارنى انظر اليك و اموت، قال: فأجاب موسى جبل طور سيناء: يا موسى ابن عمران! لقد سألت امرا عظيما! لقد ارتعدت السماوات السبع و من فيهن، و الارضون السبع و من فيهن، و زالت الجبال و اضطربت البحار تعظيم ما سألت يا ابن عمران! قال: فقال يا موسى انظر الى الجبل فان استقر مكانه فإنيك ترانى. قال: فَلَمَّا تَجَلَّىٰ رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَ خَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا

تا اينجا خبر مصطفى است باسناد درست.

رجعنا الى التفسير. قال رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ بسكون را قراءت مكى است و يعقوب، و باختلاس قراءت ابو عمرو، و

عرب ارني در موضع «هات» گویند یعنی بیار. أرني أنظرُ اى: ارني نفسك انظر اليك. و قيل مكّنى من رؤيتك. قالَ لَنْ تُراني عرب در نفى لن كم گویند، معنى أنست كه: اكنون نيينى مرا يعنى در دنيا، و قيل: لن ترانى يعنى بعين فانية، و ائما ترانى بعين باقية، و قيل: لن ترانى بالسؤال و الدعاء، ائما ترانى بالثوال و العطاء، و قيل: لن ترانى قبل محمّد و امته.

وَ لَكِنْ انظرُ إِلَى الْجَبَلِ آن كوهى بود به مدين نام آن كوه زبير، برابر موسى بود، و تجلّى آن را افتاد نه طور را. گفت: بآن كوه نگر اى موسى! اگر آرمیده بر جای خود بماند تو مرا بينى و اگر بر جای خود بماند پس بدان كه تو طاقت رؤيت من ندارى، چنان كه آن كوه ندارد. فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ اى ظهر و بان. خبر درست است از انس مالك رضى الله عنه كه رسول خدا ابهام خود بر انمله خنصر نهاد، و اشارت كرد كه: تجلّى منه عزّ و جلّ قدر هذه، فساخ الجبل فى الارض، فهو يهوى فيها الى يوم القيامة.

میگوید: تجلّى حق بآن كوه رسيد بزمین فرود، هنوز ميرود تا بقيامت.

سدى گفت: حف حول الجبل بالملائكة، و حف حول النار بالملائكة و حول الملائكة بنار. ثم تجلّى رَبِّكَ للجبل، قال: و ما تجلّى منه الا قدر الخنصر. و عن معاوية بن قرة عن انس عن النبىّ صلى الله عليه و سلم فى قوله فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا صار لعظمته سئة اجبل، ف وقعت ثلاثة بالمدينة: احد زرقان و رضوى، و وقعت ثلاثة بمكة: ثور و ثبير و حراء.

جَعَلَهُ دَكًّا اى: جعل الله الجبل دكا قطعا ترابا و رملا. میگوید: كوه را خرد كرد و جایگاه از وی خالى. از آن بعضى كوهها باز جست و بشام افتاد و يمن، و بعضى خرد گشت چون ريگ و پيراكند در پيش نور.

حمزه و كسايى دكاء خوانند ممدود و مفتوح بی تنوين، و هى صفة موصوف محذوف، و التقدير جعله ارضا دكاء اى ملساء مستوية. باقى قرآ دگا خوانند مقصورا منونا و الوجه انه على حذف المضاف، اى ذا دكّ، او مصدر بمعنى المفعول، اى جعله مدكوكا.

قال ابو بكر الوراق: فعذب اذ ذاك كلّ ماء، و أفاق كلّ مجنون، و برأ كلّ مريض، و زالت الشوك عن الاشجار، و اخضرت الارض و ازهرت، و خمدت نيران المجوس، و خرت الاصنام لوجوهها. وَ خَرَّ مُوسَى صَعَقًا اى مغشياً عليه. كلبى گفت: خرّ موسى صعقا يوم الخميس يوم عرفة، و أعطى التوراة يوم الجمعة يوم النحر.

واقدى گفت: چون موسى بيفتاد و بی هوش شد فریشتگان گفتند: ما لابن عمران و سؤال الروية؟ و ما للتراب و ربّ الارباب؟ يا ابن النساء الحيض! اطمعت فى رؤية رب العزة؟ فلما افاق چون بهوش باز آمد، قال سُبْحَانَكَ تنزيها من السوء نُبِتُ إِلَيْكَ من مسألة الروية فى الدنيا وَ أَنَا أَوْلُ الْمُؤْمِنِينَ اِنَّكَ لا ترى فى الدنيا. الله تعالى در قرآن از چند كس توبه ياد كرد بى هيچ جرم، چنان كه از ابراهيم و اسماعيل و محمد عليهم السلام. و معنى توبه باز آمدن است هر چند كه هيچ گناه نبود. موسى گفت: خداوندا پاكى و بى عيبى ترا بتو بازگشتم، و من نخستين گرویدگانم كه بگرویدند، كه ترا اهل زمین در دنيا نه بينند.

معتزلى گوید: لَنْ تُراني دليل است كه حق دیدنى نیست. جواب آنست كه: لن در نفى هر جا كه آيد توقيت را آيد نه تأييد را، چنان كه الله گفت جهودان را: وَ لَنْ يَتَمَوَّهُ أَبَدًا ايشان هرگز آرزوى مرگ نکنند. پس خبر داد از ايشان كه وقتى کنند آرزوى مرگ، و ذلك فى قوله: وَ نادوا يا مالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ، و قال تعالى: يا لَيْتَهَا كَانَتْ الْقَاضِيَةَ يعنى

الموت. جای دیگر گفت، لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ و قد يدخل الجنة من لا ينفق ما يحب. پس معنی آیت بر توفیق است نه بر تأیید، یعنی که مرا در دنیا نه بینی، اما در آخرت بینی، و الله را جل جلاله در دنیا نبینند اما در آخرت بینند. و موسی که دیدار میخواست در دنیا میخواست نه در آخرت، و جواب وی بقدر سؤال وی آمد و سؤال وی آنست که گفت: فَإِنْ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي. رویت در استقرار کوه بست، و این جائز است نه مستحیل، و اگر رویت مستحیل بودی در چیزی مستحیل بستی نه در چیزی جائز. نبینی که دخول کافران در بهشت چون مستحیل بود و نابودنی، در چیزی مستحیل بست و نابودنی، و ذلك قوله تعالى: وَ لَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ.

دلیل دیگر بر جواز رویت، سؤال موسی است، دانست که حق را جل جلاله بینند و دیدنی است، از آن طلب کرد و خواست، و اگر دیدنی نبودی سؤال رویت محال بودی، و بر پیغامبران سؤال محال روا نباشد. و روی آن موسی کان بعد ما كلمه ربه لا يستطيع احد ان ينظر اليه لما غشى وجهه من النور، و لم يزل على وجهه برقع حتى مات، و قالت له امرأته: انا ايم منك منذ كلمك ربك، فكشف لها عن وجهه فأخذها مثل شعاع الشمس، فوضعت يدها على وجهها و خرت لله ساجدة، و قالت: ادع الله ان يجعلني زوجتك في الجنة، قال: ذاك ان لم تتزوجي بعدى، فان المرأة لآخر ازواجها.

قال يا موسى إني اصطفتك اي اخترتك و استخلصتك و اتخذتك صفوة على الناس، برسالاتي بوحى و بكلامى من غير واسطة. ابن كثير و نافع و روح از يعقوب برسالتى خوانند على الوحدة، و الوجه أنه اسم يجرى مجرى المصدر، و المصدر يفرد فى موضع الجمع، لان المصادر لا تثنى و لا تجمع لكونها جنسا. باقى قرآء برسالاتى خوانند على الجمع و الوجه أن المصدر قد يجمع اذا اختلفت انواعه، و الرسول يرسل بأنواع من الرسالات فلهاذا جمع، و هذا كما قال الله تعالى: إِنَّ أَكْثَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ، فجمع الصوت و هو مصدر لما اختلفت انواعه. كلام از رسالت جدا کرد تا دليل کند که آن سخن بی ترجمان بود، و از جمله آن کلمات این چهار سخن نقل کرده اند که گفت: ای موسی! بر درگاه من ملازم باش که مقیم منم. دوستی با من کن که باقى منم. حاجت از من خواه که مفضل منم. صحبت با من دار که وافى منم. فخذ ما آتيتك من الشرف و الفضيلة، و قيل: اعمل بما فيه بجد و اجتهاد، و كُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ عَلَى ذَلِكَ.

روى ابو هريرة، قال: قال رسول الله (ص): احتج آدم و موسى عند ربهما فحج آدم موسى، فقال موسى: انت آدم الذى خلقك الله بيده و نفخ فيك من روحه، و اسجد لك ملائكته، و اسكنك جنته، ثم اهبطت الناس بخطيئتك الى الارض، فقال آدم: انت موسى الذى اصطفاك الله برسالاته و بكلامه و أعطاك الله الالواح فيها تبيان كل شيء و قربك نجيا. فى كم وجدت الله كتب التوراة قبل ان يخلقنى؟ قال موسى بأربعين عاما. قال آدم: فهل وجدت فيها «و عصى آدم ربه فغوى»؟ قال: نعم، فتلومني على ان عملت عملا كتبه الله على ان عمله قبل ان يخلقنى بأربعين سنة؟! و فى رواية: فهل وجدت فى كتاب الله ان ذلك كائن فى كتابه قبل ان اخلق؟ قال: بلى. قال: فلم تلومنى على شيء سبق القضاء فيه قبلى؟! قال رسول الله (ص): «فحج آدم موسى».

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: وَ أَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الْآيَةَ مِنْ صَبْرٍ عَلَى مَقَاسَاةِ الذَّلِّ فِي اللَّهِ وَضَعُ اللَّهِ عَلَى رَأْسِهِ قَلَنْسُوَةَ الْعِزِّ. هر که را روزی



گر مشغله‌ای نداری و تنهایی با ما بویا درآ که ما را شائی

پس چون بر فرعون میشد، صحبت هارون بخواست، گفت: أَشْرَكُهُ فِي أَمْرِي، از آنکه رفتن بخلق بود، و با خلق همه وحشت است و نفرت، و در کشش بار وحشت نگریزد از رفیق و صحبت. پس چون موسی از مناجات باز گشت، و بنی اسرائیل را دید سر از چنبر طاعت بیرون برده، و گوساله پرست شده، عتابی که کرد با هارون کرد نه با ایشان که مجرم بودند، تا بدانی که نه هر که گناه کرد مستوجب عتاب گشت. عتاب هم کسی را سزد که از دوستی بر وی بقیتی مانده بود، از بیم فراق کسی سوزد که عز وصال شناسد:

عشق جانان باختن کی در خور هردون بود مهر لیلی داشتن هم بابت مجنون بود

وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا مُوسَى را دو سفر بود: یکی سفر طلب، دیگر سفر طرب. سفر طلب لیلۃ النار بود، و ذلك فی قوله تعالى: أَنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا، و سفر طرب این بود که: وَ لَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا، موسی آمد از خود بیخود گشته، سر در سر خود گم کرده، از جام قدس شراب محبت نوش کرده، درد شوق این حدیث در درون وی تکیه زده، و از بحار عشق موج ارنی برخاسته. بر محله‌های بنی اسرائیل می‌گشت، و کلماتها جمع میکرد از پیغام و رسالت و مقاصد ایشان، تا چون بحضرت شود سخنش دراز گردد:

حرام دارم با دیگران سخن گفتن کجا حدیث تو گویم سخن دراز کنم

پس چون بحضرت مناجات رسید مست شراب شوق گشت. سوخته سماع کلام حق شد. آن همه فراموش کرد. نقد و قتش این برآمد که: أَرْنِي أَنْظِرُ إِلَيْكَ.

فریشتگان سنگ ملامت در ارادت وی میزدند که: یا ابن النِّسَاءِ الْحَيْضِ! أ تَطْمَعُ أَنْ تَرَى رَبَّ الْعِزَّةِ؟ ما للتراب و لربِّ الارباب؟! خاکی و آبی را چه رسد که حدیث قدم کند! لم یکن ثمَّ کان را چون سزد که وصال لم یزل و لا یزال جوید! موسی از سرمستی و بیخودی بزبان تفرید جواب می‌دهد که: معذورم دارید که من نه بخویشتن اینجا افتادم. نخست او مرا خواست نه من خواستم. دوست بر بالین دیدم که از خواب برخاستم.

من بطلب آتش میشدم که اصطناع پیش آمد که: «وَ اصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي»، بی‌خبر بودم که آفتاب تقریب برآمد که: «وَ قَرَّبْنَاكَ نَجِيًّا»:

ز اوّل تو حدیث عشق کردی آغاز اندر خور خویش کار ما را می‌ساز

فرمان آمد بفریشتگان که: دست از موسی بدارید که آن کس که شراب «وَ اصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي» از جام «وَ أَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مَّيِّیً» خورده باشد، عربده کم ازین نکند. موسی در آن حقائق مکاشفات از خم خانه لطف شراب محبت چشید. دلش در هوای فردانیت بپرید. نسیم انس و صلت از جانب قربت بر جاننش دمید. آتش مهر زبانه زد، صبر از دل برمید، بی‌طاقت شد، گفت: أَرْنِي أَنْظِرُ إِلَيْكَ، آخر نه کم از نظری:

گر زین دل سوخته برآید شری در دائره ثری نماند اثری



چکنم چون مقصودی برنیامد، باری بمحل خدمت و بمقام عجز بندگی باز گُردم، و با ابتداء فرمان شوم:  
آن کس که بکار خویش سر گشته شود به زان نبود که با سر رشته شود

چون بعجز بندگی بمحل خدمت و مقام توبه باز شد، رب العالمین تدارک دل وی کرد، و برفق با وی سخن گفت: یا  
مُوسَى إِنِّي اصْطَفَيْتَكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَاتِي وَ بَكَلَامِي يَا مُوسَى انى منعك عن شىء واحد، و هو الرؤية، فلقد  
خصصتك بكثير من الفضائل، اصطفتك بالرسالة و أكرمك بشرف الحالة، فاشكر هذه الجملة و اعرف هذه النعمة. وَ  
كُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ وَ لا تتعرض لمقام الشكوى، و فى معناه انشدوا:

ان اعرضوا فهم الذين تعطفوا كم قد وفوا فاصبر لهم ان اخلفوا

#### ۱۴ النوبة الاولى

وَ كَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَابِ نَبِئَتِيْمَ مُوسَى رَا در تخته‌ها مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةٌ از همه چیزى پندى وَ تَفْصِيْلًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَ  
تفصیل دادن هر چیز از حلال و حرام فَخُذْهَا بِقُوَّةٍ گیر آن را بزور وَ أَمْرٌ قَوْمَكَ و فرمای قوم خویش را يَأْخُذُوا  
بأحْسَنِهَا تا بگیرند بنیکوتر فرمان که در آن اند سَأْرِيكُمْ دَارَ الْفَاسِقِيْنَ (۱۴۵) آری نمایم شما را فردا سراى و منزل  
ایشان که از فرمان و طاعت بیرون شدند.

سَأَصْرَفُ عَنْ آيَاتِي آرى باز گردانم از سخنان خویش الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ ایشان را که گردن میکشند در زمین  
بَعْبِرِ الْحَقِّ بَبِي حَقِّ وَ إِن يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ وَ اگر ببینند هر نشانی که نمائیم لا يُؤْمِنُوا بها بنگرند بآن وَ إِن يَرَوْا سَبِيلَ  
الرُّشْدِ وَ اگر راه راستی ببینند لا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا آن را راه نگیرند وَ إِن يَرَوْا سَبِيلَ الْعِْيِّ وَ اگر راه بی‌راهی ببینند يَتَّخِذُوهُ  
سَبِيلًا آن را راه گیرند ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا آن بآن است که ایشان سخنان ما دروغ شمردند وَ كَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ  
(۱۴۶) و از آن چو ناآگاهان غافل نشستند.

وَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا و ایشان که سخنان ما دروغ شمردند و بآن دروغ زن گرفتند وَ لِقَاءَ الْآخِرَةِ وَ بیدار آخرت کافر  
شدند حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ تباہ گشت کردار ایشان که درین جهان کردند هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۴۷) و پاداش  
دهند ایشان را مگر آنچه میکردند؟

وَ اتَّخَذَ قَوْمٌ مُوسَى و قوم موسی ساختند و کردند مِنْ بَعْدِهِ از پس غائب شدن موسی به طور مِنْ حُلِيِّهِمْ از آن  
پیرایه‌های ایشان که از آل فرعون بعاریت خواسته بودند عَجَلًا گوساله‌ای جَسَدًا کالبدی بیجانی لَهُ خُورًا بانگی درو ا  
لَمْ يَرَوْا أَنَّهُ لَا يُكَلِّمُهُمْ نمی‌بینند که او با ایشان سخن نمی‌گوید؟ وَ لَا يَهْدِيهِمْ سَبِيلًا و ایشان را بهیچ راه نمی‌نماید؟ اتَّخَذُوهُ  
وَ كَانُوا ظَالِمِينَ (۱۴۸) بخدایی گرفتند آن را و در آن ستمکار بودند بر خود.

وَ لَمَّا سَقَطَ فِي أَيْدِيهِمْ و چون پشیمان گشتند از پرستیدن گوساله وَ رَأَوْا أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوا و دیدند که از راه بیراه گشتند  
قَالُوا كَفْتُنْد: لَئِنْ لَمْ يَرْحَمْنَا رَبُّنَا وَ يَعْفِرْ لَنَا اگر نبخشاید بر ما خداوند ما و نیامرزد ما را لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ (۱۴۹)  
ناچار که از زیانکاران باشیم و از نو میدان.

وَ لَمَّا رَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ و چون موسی از طور با قوم خویش آمد غَضْبَانَ أَسْفًا و وی خشمگین و بغایت اندوهگن

قالَ كَفت: بِسْمَا خَلْفُتْمُونِي مِنْ بَعْدِي بِد خَلِيفَتَانِ بُوَدِيدِ مَرَا اَزِ پَسِ غِيْبِتِ مَن! اَعْجَلْتُمْ اَمْرَ رَبِّكُمْ دِيرِ اَمَدِ شَمَا رَا وَعَدَهَايِ كِه خَدَاوَنَدِ شَمَا نِهَادِه بُوَدِ شَمَا رَا وَ اَلْقَى اَلْاَوَاحَ وَ تَخْتَهَا بِيْفَكَنَدِ وَ اَخَذَ بِرَأْسِ اُخِيهِ يَجْرُهُ اِلَيْهِ اَوْ رَا فَرَا كَشِيدِ مَوِي وَ مَحَاسِنِ كَرَفْتِه قَالِ كَفت: اِبْنِ اُمِّ اَيِ پَسِرِ مَادِرِ مَن! اِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّوْنِي قَوْمِ مَرَا بِيچَارِه وَ اِنْدَكِ دِيدِنْدِ وَ بِيچَارِه كَرَفْتِنْدِ وَ كَادُوا يَفْتُلُوْنِي وَ كَاسْتَنَدِي مَرَا بَكَشْتِنْدِي فَلَا تُشْمِتْ بِيِ اَلْاَعْدَاءَ دَشْمَنَانِ بَمَنِ شَادِ مَكَن وَ لَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (۱۵۰) وَ مَرَا دَرِ عَدَادِ مَجْرَمَانِ مَنِه وَ بَا كِنَاهَكَارَانِ يَكْسَانِ مَكَن.

قالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ لِاُخِي كَفت: خَدَاوَنَدِ مَن! بِيَامِرِزِ مَرَا وَ بَرَادِرِ مَرَا وَ اَدْخَلْنَا فِي رَحْمَتِكَ وَ دَرَارِ مَرَا دَرِ بَخْشَايِشِ خَوِيْشِ وَ اَنْتَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ (۱۵۱) وَ تُو مَهْرَبَانْتَرِ مَهْرَبَاتَانِي.

اِنَّ الَّذِيْنَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ اَيْشَانِ كِه كُوسَالِه رَا خَدَايِ كَرَفْتِنْدِ سَيِّئَاتِهِمْ اَرِي بَايْشَانِ رَسَدِ عَضْبٍ مِنْ رَبِّهِمْ خَشْمِي اَزِ خَدَاوَنَدِ اَيْشَانِ وَ ذِلَّةٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ خَوَارِي دَرِيْنِ جِهَانِ وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُفْتَرِينَ (۱۵۲) وَ هَمچِنِيْنِ پَادَاشِ دِهِيْمِ نُو اَوْرِنْدِكَاْنِ رَا دَرِ دِيْنِ رَسُوْلِ پَسِ مَرِكِ اَوْ.

وَ الَّذِيْنَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ وَ اَيْشَانِ كِه كِنَاهَانِ كَرَدِنْدِ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِهَا وَ بَازِ كَشْتِنْدِ پَسِ اَزِ اَنِ وَ اَمْنُوا وَ بَكْرُوِيْدِنْدِ اِنَّ رَبَّكَ خَدَاوَنَدِ تُو مِنْ بَعْدِهَا پَسِ كِنَاهَانِ اَيْشَانِ لِعُفُوْرٍ رَحِيْمٍ (۱۵۳) حَقَّا كِه اَمْرِزْكَارِ اسْتِ وَ بَخْشَايِنْدِه وَ لَمَّا سَكَتَ عَنْ مُوسَى الْعَضْبُ وَ چُونِ خَامُوْشِ اَيْسْتَادِ اَزِ مَوْسَى خَشْمِ وَ بِيَاْرَامِيْدِ اَخَذَ اَلْاَوَاحَ تَخْتَهَا بَرِگَرَفْتِ وَ فِي نُسْخَتِهَا هُدًى وَ رَحْمَةً وَ دَرِ نَسْخَتِ اَنِ رَاهِنْمُونِي اسْتِ وَ بَخْشَايِشِي لِالَّذِيْنَ هُمْ لِرَبِّهِمْ يَرْهَبُونَ (۱۵۴) اَيْشَانِ رَا كِه اَزِ خَدَاوَنَدِ خَوِيْشِ مِيْتِرْسِنْدِ.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: وَ كَتَبْنَا لَهُ فِي الْاَوَاحِ اَي: كَتَبَ بِالْقَلَمِ الَّذِي كَتَبَ بِهِ الذِّكْرَ وَ اسْتَمَدَّ مِنْ نَهْرِ التَّوْرِ، وَ كَتَبَ بِهِ الْاَلْوَاِحَ، وَ اَهْلُ السَّمَاوَاتِ يَسْمَعُونَ صَرِيرَ الْقَلَمِ فِي الْاَلْوَاِحِ.

درست است خبر بو هريره از مصطفى (ص) كه آدم، موسى را گفت: و خط لك التوراة بيده. بروايتي ديگر: و كتب له التوراة في المقام الذين كلمه ربه، و كان موسى يسمع صريف القلم. و روى: خلق الله آدم بيده، و كتب التوراة بيده، و غرس شجرة طوبى بيده.

الواح جمع لوح است، و هو ما يلوح المكتوب فيه فوق غيره. ميگویند: ده بودند اين الواح، و بقولى هفت، و باندازه قد و بالاي موسى بودند. و روى على بن ابى طالب (ع) قال: قال رسول الله (ص): «الالواح التى انزلت على موسى كانت من سدرة الجنة».

كان طول اللوح اثني عشر ذراعاً»

و هب منبه كفت: الواح از سنگ بود كه الله تعالى بدست موسى سنگ ساخت، نرم كرد، تا چنان كه خواست تختهها از آن بساخت.

بو جعفر رازى كفت: كانت الواح موسى من برد. آن لوحها از برد بود كه رب العالمين معجزه موسى را و كرامت وى را آفريده بود، و بدست وى داده، تا عالميان را اعجوبه‌اى بود، و بر صحت نبوت وى دليل و گواه بود.

قال سعيد بن جبیر: كانت الالواح من ياقوت احمر، و قيل من زمرد، امر الله جبرئيل حتى جاء بها من عدن. مقاتل كفت: در آن لوحها نبشت: انا الله الرحمن الرحيم، لا تشرکوا بى شيئاً من اهل السماء و لا من اهل الارض، فان



كل ذلك خلقى، و لا تقطعوا السبل، و لا تحلفوا باسمى كاذبا، فانّ من حلف باسمى كاذبا فلا أدكيه، و لا تزنوا، و لا تعقوا الوالدين. جابر بن عبد الله كفت: سمعت رسول الله (ص) يقول: «كان فيما اعطى الله موسى فى الألواح: يا موسى لا تشرك بى شيئا، فقد حق القول منى لتلفحنّ وجوه المشركين النار، و اشكر لى و لوالديك اذك المتالف و أنساك فى عمرك و أحبك حياة طيبة، و لا تقتل النفس التى حرّمت الا بالحق، فتضيق عليك الارض برحبها، و السماء بأقطارها، و تبوء بسخطى و النار، و لا تحلف باسمى كاذبا و لا آثما، فائى لا اطهر و لا ازكى من لم ينزّهنى و يعظّم اسمائى، و لا تحسد الناس على ما اعطيتهم من فضلى، فانّ الحاسد عدوّ لنعمتى، رادّ لقضائى، ساخط لقسمتى التى اقسام بين عبادى، و من يكن كذلك فلست منه و ليس منى».

و عن معقل بن يسار، قال: قال رسول الله (ص): «الا ائى اعطيت سورة بقرة من الذكر الاول، و أعطيت طه و الطواسين من الواح موسى».

حسن كفت درين آيت: وَ كَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَحِ كَفْت: اين آيت در تورات هزار آيت است، يعنى و الله اعلم كه آنچه درين آيت جمع است از فرائض و فضائل در تورات بهزار آيت جمع است، تا بدانى كه قرآن جوامع الكلم است، چنان كه مصطفى (ص) كفت: «بعثت بجوامع الكلم».

و عن ابن عباس قال: قال رسول الله (ص): «لما اعطى الله موسى الألواح فنظر فيه، قال يا رب! لقد اكرمتى بكرامة لم تكرم بها احدا قبلى».

قال يا موسى ائى اصطفيتك على الناس برسالاتى و بكلامى فخذ ما آتيتك و كن من الشاكرين اى: يجد و محافظة ان تموت على حب محمد.

قال موسى: يا رب و من محمد؟ قال: احمد الذى اثبت اسمه على عرشى من قبل ان اخلق السماوات و الارض بألفى عام، انه نبى و حبيبى و صفى و خيرتى من خلقى، و هو احب الىّ من جميع خلقى، و جميع ملائكتى. قال موسى: يا رب! ان كان محمد احب اليك من جميع خلقك، فهل خلقت امة اكرم عليك من امتى؟ قال الله: يا موسى! ان فضل امة اكرم عليك من امتى؟ قال الله: يا موسى! ان فضل امة محمد على سائر خلقى كفضلى على جميع خلقى. قال: يا رب! ليتنى رأيتهم، قال يا موسى! انك لن تراهم، و لو اردت ان تسمع كلامهم لسمعت. قال: يا رب! فانى اريد ان اسمع كلامهم.

قال الله تعالى: يا امة محمد؟ فاجبنا كئنا من اصلاب آبائنا و ارحام امهاتنا: لبيك، اللهم لبيك، لبيك، ان الحمد و النعمة لك، و الملك لا شريك لك. قال الله تعالى: يا امة محمد! ان رحمتى سبقت غضبى، و عفوى عقابى، قد اعطيتكم من قبل ان تسئلونى، و قد اجبتكم من قبل ان تدعونى، و قد غفرت لكم من قبل ان تعصونى. من جاءنى يوم القيامة بشهادة ان لا اله الا الله و انّ محمدا عبدي و رسولى، دخل الجنة، و ان كانت ذنوبه اكثر من زبد البحر».

و قال الربيع بن انس: نزلت التوراة و هى سبعون وقر بعير، يقرأ الجزء منها فى سنة، لم يقرأها الا اربعة نفر: موسى و يوشع و عزيز و عيسى عليهم السلام.

وَ كَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَحِ مِغْوَيْدِ جَلْ جَلالهِ و تقدست اسماؤه: ما بنوشتيم موسى را در آن تختها، من كلّ شىء احتاج اليه فى بيان الدين. هر چه موسى را و قوم وى را بدان حاجت بود از كار دين و روشن داشتن راه دين، موعظة و تفصيلا لكلّ شىء من الحلال و الحرام و الاوامر و النواهى و القصص و الاخبار و ما كان و سيكون. و قيل: من كلّ

شَيْءٍ اِى مِنْ كُلِّ مَكْرُوهِ مَنَهَاةً، وَ لِكُلِّ حَكْمٍ تَفْصِيلاً، وَ لِكُلِّ مَنَدُوبٍ بَيَانًا، يَعْنِي اِزْ هَرِ نَاشَايَسْتِي بَازِ زَدَنِ، وَ هَرِ حَكْمِي رَا تَفْصِيلِ دَادَنِ، وَ هَرِ چِه پَسَنَدِيده شَرَعِ اسْتِ ايشان رَا نَمُودَنِ، وَ بَرِ ايشان رُوشَن دَاشْتَنِ.

فَخَذَهَا بِقُوَّةٍ اِى بِقُوَّةِ نَفْسٍ وَ تَسْلِيمٍ وَ اِذْعَانٍ. اِى مُوسَى! بِقُوَّةِ نَفْسٍ وَ صَحْتِ عَزِيْمَتٍ وَ تَنِّ فَرَاكَارِ دَادَنِ، وَ خُوِيْشِ رَا بِحَقِّ سَپَرْدَنِ، وَ بَرِ طَاعَتِ مُوَاطَبَتِ نَمُودَنِ بَگِيْرِ اَيْنِ الْوَاحِ رَا، وَ دَرِ خُودِ پَذِيْرِ اَيْنِ اِحْكَامِ رَا، وَ كَارِ بِنْدِ بَاشِ. قَالِ:

فَاعْطَاهُ يَدَا بِيَدِ.

وَ اَمْرُ قَوْمِكَ يَاخُذُوا بِاِحْسَنِهَا كَقَوْلِهِ: اِحْسَنَ مَقِيْلًا، وَ كَقَوْلِهِ: «وَ لَذِكْرِ اللّٰهِ اَكْبَرُ». وَ قِيْلَ فِيْهَا الْفَرَضُ وَ الْمَنَدُوبُ وَ الْمَبَاحُ، وَ الْفَرَضُ اِحْسَنًا. وَ قِيْلَ: الْمَأْمُورُ بِهٖ اِحْسَنُ مِنَ الْمَنْهِيِّ عَنْهٖ، وَ قِيْلَ: كَانَتْ فِيْهَا فَرَائِضٌ وَ لَا يَجُوزُ تَرْكُهَا وَ فَرَائِضُ الْمَنَدُوبِ اِلَيْهَا، وَ الْاِحْسَنُ اِنْ تَجَمَّعَ بَيْنَ الْفَضَائِلِ وَ الْفَرَائِضِ.

زَجَاجِ كَقَوْلِهِ: اَيْنِ هَمَّ چِنَانِ اسْتِ كِه اللّٰهُ كَقَوْلِهِ: وَ لِمَنْ اِنْتَصَرَ بَعْدَ ظَلْمِهِ فَمِنْ عَفَا وَ اَصْلَحَ فَاجْرَهُ عَلٰى اللّٰهِ وَ لِمَنْ صَبَرَ وَ غَفِرَ. قِصَاصِ نِيْكَوِ اسْتِ اَمَّا عَفُو نِيْكَوَتَرِ. اِنْتِصَارِ نِيْكَوَسْتِ، صَبْرِ نِيْكَوَتَرِ.

سَأَرِيْكُمْ دَارَ الْفَاسِقِيْنَ يَعْنِي سَأُورِثْكُمْ وَ اَعْطِيْكُمْ اَرْضَ مِصْرَ. اَيْنِ دَلِيْلِ اَنْ كَسِ اسْتِ كِه كَقَوْلِهِ: اَرْنِيْ دَرِ مَوْضِعِ «هَاتِ» اسْتِ. مِيْگُوِيْدِ: اَرِيْ بَشْمَا دَهْمَ زَمِيْنِ مِصْرٍ وَ سَرَايِ فَرَعوْنِ وَ قَوْمِ وِي، وَ هَمْچِنِيْنِ كَرْدِ رَبِّ الْعِزَّةِ كِه كَقَوْلِهِ جَلَّالَهٗ: كَمْ تَرَكُّوْا مِنْ جَنَّاتٍ وَ عِيُوْنٍ، اِلَى قَوْلِهِ: كَذٰلِكَ وَ اُوْرَثْنَاهَا قَوْمًا اٰخَرِيْنَ، وَ دَرِ سُورَةِ الشُّعْرَاءِ كَقَوْلِهِ: فَاخْرَجْنَاهُمْ مِنْ جَنَّاتٍ وَ عِيُوْنٍ اِلَى قَوْلِهِ «كَذٰلِكَ وَ اُوْرَثْنَاهَا بَنِيْ اِسْرَائِيْلَ». وَ كَقَوْلِهِ: «دَارِ» اِيْدَرِ بَمَعْنِيْ هَلَاكِ اسْتِ، وَ جَمْعُهُ اِدْوَارِ، اِى: اَرِيْكُمْ هَلَاكِ الْفَاسِقِيْنَ. فَاَرَاهِمُ ذٰلِكَ حِيْنَ قَذَفَ الْبَحْرَ اِحْسَادَهُمْ عَلٰى السَّاحِلِ، وَ قِيْلَ: هُوَ مِنَ الدَّوَارِ اِى: مَا دَارَ اِلَيْهِ اَمْرُهُم.

كَلْبِيْ كَقَوْلِهِ: دَارَ الْفَاسِقِيْنَ مَا مَرَّوْا عَلَيْهِ اِذَا سَافَرُوْا مِنْ مَنَازِلِ عَادٍ وَ ثَمُوْدٍ وَ الْقُرُوْنِ الْمَهْلِكَةِ. مَجَاهِدٌ: كَقَوْلِهِ: دَارَ الْفَاسِقِيْنَ اِى مَصِيْرَهُمْ فِي الْاٰخِرَةِ اِلَى النَّارِ.

سَأَصْرَفُ عَنْ اٰيَاتِي الْاٰذِيْنَ يَتَكَبَّرُوْنَ فِي الْاَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ قَوْمِيْ كَقَوْلِهِ: حَكْمِ اَيْنِ اٰيْتِ مَخْصُوصِ اسْتِ بَرِ اَهْلِ مِصْرٍ وَ كَسَانِ فَرَعوْنِ، وَ اَرَادَ بِالْاٰيَاتِ الْاٰيَاتِ التَّسْعِ اَتَتْ اِعْطَاهَا اللّٰهُ مُوسَى، وَ ذٰلِكَ فِي قَوْلِهِ تَعَالٰى: وَ لَقَدْ اَتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ اٰيَاتٍ بَيِّنَاتٍ، وَ بِيْشْتَرِيْنَ مَفْسَّرَانِ بَرِ اَنْدِ كِه حَكْمِ اَيْنِ اٰيْتِ بَرِ عَمُوْمِ اسْتِ، وَ اٰيَاتِ دَلٰلَتِ وَ حِدَانِيَّتِ اسْتِ دَرِ خَلْقِ اَسْمَانِ وَ زَمِيْنِ. كَافِرَانِ وَ مُشْرِكِيْنَ رَا مِيْگُوِيْدِ بَرِ عَمُوْمِ، كِه بَرِ دِيْنِ حَقِّ تَكْبَرِ اُوْرْدَنِ، وَ اِزْ اِيْمَانِ وَ اِسْلَامِ رُوِيْ گَرْدَانِيْدَنِ، مَا دَرِ جَزَاءِ اَنْ تَكْبَرِ ايشان رَا اِزْ رَاه تَفَكَّرِ وَ اِعْتَبَارِ بَرِگَرْدَانِيْدِيْمِ، تَا بَرَاهِ هُدٰى رَاه نَبَرْدَنِ، وَ بَدْبَخْتِ بَمَانْدَنِ! وَ قِيْلَ:

سَأَصْرَفُ عَنْ اٰيَاتِيْ، اِى: عَنِ فَهْمِ خَطَابِيْ وَ مَعْرِفَةِ كَلَامِيْ. قَالِ ذُو النُّوْنِ: اِبِي اللّٰهُ اِنْ يَكْرِمُ الْبَطَالِيْنَ بِمَكْنُونِ حِكْمَةِ الْقُرْآنِ، وَ قَالِ سَهْلٌ: هُوَ اَنْ يَحْرِمَهُمْ فَهْمَ الْقُرْآنِ وَ الْاِهْتِدَاءَ بِالرُّسُوْلِ (ص).

وَ اِنْ يَرَوْا كَلَّ اٰيَةٍ اِى كَلَّ مَعْجَزَةٍ، لَا يُؤْمِنُوْا بِهَا. هَذِهِ كَقَوْلِهِ: وَ اِنْ يَرَوْا اٰيَةً يُعْرَضُوْا وَ يَقُوْلُوْا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ، وَ اِنْ يَرَوْا سَبِيْلَ الرُّشْدِ اِى: طَرِيْقِ الْهُدٰى وَ الْبَيَانِ لَا يَتَّخِذُوْهُ طَرِيْقَةً وَ دِيْنًا. حَمْزُهُ وَ كَسَايِي سَبِيْلَ الرُّشْدِ بَفَتْحِ رَا وَ شِيْنِ خَوَانْدَنِ

بَاقِيْ بَضْمِ رَا وَ سَكُوْنِ شِيْنِ. سَبِيْلَ الرُّشْدِ وَ رُشْدٌ وَ رُشْدٌ هَرِ دُوْ يَكْسَانِ اسْتِ هَمْچُوْنِ سَقْمٌ وَ سَقْمٌ وَ حَزْنٌ وَ حَزْنٌ وَ بَخْلٌ وَ بَخْلٌ. اَبُوْ عَمْرٍ فَرَقَ كَرْدِ، كَقَوْلِهِ: الرُّشْدُ الصَّلَاحُ فِي الْاَمْرِ، دَلِيْلُهُ: فَاِنْ اَنْسَلْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا، وَ الرُّشْدُ الْاِسْتِقَامَةُ فِي الدِّيْنِ. حَلَالِ زَادَةَ رَا گُوِيْنِدِ: هَذَا عَنِ رُشْدَةٍ، وَ حَرَامِ زَادَةَ رَا گُوِيْنِدِ: هَذَا عَنِ غَيْرِ رُشْدَةٍ. وَ اِنْ يَرَوْا سَبِيْلَ الْغَيِّ اِى: طَاعَةَ الشَّيْطَانِ، يَتَّخِذُوْهُ سَبِيْلًا. غِيٌّ اِزْ رَاه بِيْفْتَادَنِ اسْتِ، غِيٌّ وَ غَوَايِتِ يَكِيْ اسْتِ. ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ اِى بِسَبَبِ اَنَّهُمْ، كَذَّبُوْا

بآياتنا و كانوا غافلين غير ناظرين فيها، و لا يتعظون بها.

و الذين كذبوا بآياتنا جحدوا بالايمان و لقاء الآخرة الثواب و العقاب و البعث و الحساب، و قيل: «كذبوا بالآخرة» ای بقاء الله فی الآخرة، حبّطت أعمالهم ای بطلت. هل يُجزون فی العقبی إلی ما كانوا یعملون یعنی جزاء ما كانوا یعملون فی الدنيا. این و نظائر این در قرآن هر جایی که مقید است کافر راست، چنان که گفت: و هل نُجازي إلی الکفور، مگر جایی که مبهم است، چنان که و أن لیس للإنسان إلی ما سعی الی قوله: «ثمّ يُجزأه».

و اتخذ ای صنع و صاغ قوم موسی برید السامری و من اعانه علی ذلك و من رضی به و من صدقه، من بعده ای من بعد انطلاقه للمیقات و هو العشر الذی تمّ الله به المیقات، من حلّیهم بفتح حا و سکون لام و تخفیف یا قراءت یعقوب است بر لفظ واحد، و هو الواحد الحلی ککعب و کعوب و فلس و فلوس. حمزه و کسای حلیهم بکسر حا و لام و تشدید یاء خوانند، باقی بضمّ حا و کسر لام و تشدید یا خوانند، و حلی و حلی بضمّ و کسر هر دو یکسانست بمعنی جمع، همچون صلی و صلی و بکی و بکی. عجلّا ای تمثال عجل مجوف کأحسن ما یكون.

در قصه آورده اند که: بنی اسرائیل از قبطیان پیرایه های ایشان بعاریت خواستند روز عید را که در پیش بود، و این بنی اسرائیل در دست قبطیان همچون اهل جزیت بودند در میان اسلامیان، پس رب العالمین فرعون را و قبطیان را هلاک کرد، و آن پیرایه ها و زرینه ها در دست بنی اسرائیل بماند، و بر ایشان حرام بود خرج کردن آن. هارون بفرمود تا ندا کردند، و هر کس که از آن پیرایه چیزی داشت بیرون داد، و همه بسامری سپردند، و سامری زرگر بود، از آن گوساله ای بساخت، جسد بیروح، تمثالی مجوف، چون ساخته بود از وی يك بانگ بیامد، و نیز هیچ بانگ نکرد.

و هب گفت: کان یسمع منه الخوار الا انه لا یتحرك. سدی گفت: کان یخور و یشی فکلما خار سجدوا له، و اذا سکت رفعوا رؤسهم. و گفته اند: جسد از جساد است، و هو الزعفران، یعنی عجلا اصفر له خوار. قومی گفتند: جسد لحم و دم است، و بانگ در وی ظاهر است، و بعید نیست. قومی گفتند: تمثالی بود از زر برنگ زر مجوف، و بانگ در وی از روی تلبیس بود و حیلت، و الاول اصح.

ألم یروا نمی بینند این گوساله پرستان أنه لا یکلّمهم که این گوساله با ایشان سخن نمی گوید؟! این دلیل است که خدای ناگویا نبود. و لا یهدیهم سبیلا یعنی لا یأمرهم و لا ینهاهم اتخذوه ای عبوده و اتخذوه الها و كانوا ظالمین واضعین العبادة غیر موضعها.

و لما سقط فی ایدیهم جمهور مفسران بر آنند که این کلمه عبارت است از پشیمانی، و هر چند پشیمانی در دل باشد، اما نسبت آن با دست از آن جهت است که نسبت ملک و محبوب و مکروه با دست کنند، یقال: فی یده ملک، و فی یده محبوب، و حصل فی یده مکروه، و گفته اند: هر کس که از کاری پشیمان شود دست بر سر می نهد و بر آن تحسر می خورد، از این جهت نسبت ندم باید کرد، و قيل: ان الانسان اذا حزبه امر عظیم مسح کفه بکفه و حلق. و رأوا این رویت بمعنی علم است، ای علموا أنهم قد ضلوا بعبادة العجل. میگوید: چون موسی از میقات باز آمد، و ایشان را بر آن صفت دید، و خشم راند، و با ایشان سخن درشت گفت، ایشان از آن کرده پشیمان شدند، و بدانستند که از راه راستی بیفتادند، گفتند: لئن لم یرحمنا ربنا و یعفر لنا حمزه و کسای ترحمنا و تغفر لنا بتا خوانند، و ربنا بنصب بر معنی دعا، یعنی: یا ربنا. لنگون من الخاسرین بالعقوبة و فوت الثواب.

وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَى مِنَ الطُّورِ إِلَى قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا أَي غضبان حزینا.

اسف غایت خشم است ایدر و آنجا که گفت: فَلَمَّا أَسَفُونَا انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ، و غایت اندوه است آنجا که گفت: «یا أسفی علی یوسف». الأسف و الاسف و الایسف یکی است.

قَالَ بِنِسْمَا خَلَقْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي أَي بنس ما نبتم عنی و قتم مقامی بعد انطلاقی! أَعْجَلْتُمْ أَي ترکتم امر ربکم؟ و قیل تجاوزتم امر ربکم، و قیل: استبظاتم موعد ربکم. موسی چون بمیقات می شد ایشان را وعده داد که تا چهل روز باز آیم. چون بیست روز برآمد سامری گفت: بیست روز و بیست شب گذشت، این چهل باشد تمام، و ظن بردند که موسی خود نمانده است. پس چون موسی و از آمد گفت: اَعْجَلْتُمْ وَعْدَ رَبِّكُمْ الَّذِي وَعَدْتُمُوهُ مِنَ الْارْبَعِينَ لَيْلَةً؟ زجاج گفت: عجلته ای سبقته. وَ أَلْقَى الْأَلْوَاخَ الَّتِي فِيهَا التَّوْرَةُ غَضْبًا عَلَى قَوْمِهِ حِينَ عَبَدُوا الْعَجَلَ.

عن سعید بن جبیر عن ابن عباس، قال: قال رسول الله (ص): «ليس الخبر كالمعاينة، اخبر الله موسى ان قومه قد ضلوا بعده فلم يلق الاالواح، فلما عاينهم القاها فكسر منها ما تكسر»، و روی انه قال: «يرحم الله اخی موسی ما المخبر كالمعاین، لقد اخبر الله بفتنة فعرف ان ما اخبره ربه حق، و انه على ذلك لمتمسك بما فی یده، فرجع الى قومه و رآهم فغضب و كان شديد الغضب فألقى الاالواح».

مفسران گفتند: تورات هفت سبع بود. چون موسی الواح بر زمین زد و بشکست، اثر مکتوب از آنکه بشکست ناپیدا شد. شش سبع از آن برداشتند، و باسما باز بردند، و يك سبع بماند، و كان فيما رفع تفصيل كل شيء و فيما بقى الهدى و الرحمة. و روی عن ابن عباس، قال: اوتى رسول الله (ص) السبع و هى المثانى الطول، و اوتى موسى ستا فلما لقي الاالواح رفعت اثنتان و بقيت اربع.

قتاده گفت: ائما لقي الاالواح لكثرة ما سمع من فضائل امّة محمد (ص)، فألقى الاالواح و قال: رب اجعلنى من امّة محمد (ص). از بس که فضائل امّت محمد شنید از حق جلّ جلاله، الواح بیفکند و گفت: خداوندا مرا از امّت محمد کن، «وَ أَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ» ای اخذ بشعر رأسه و لحيته، تقول العرب: فلان حسن الرأس ای الشعر. جای دیگر گفت: تَأْخُذُ بِلِحْيَتِي وَ لَا بِرَأْسِي». هارون از موسی بسن مهتر بود بسه سال. بنی اسرائیل او را دوست تر داشتند که لاین الغضب بود.

خشم بسیار نراندی، و موسی گرم و تیز بود و بسیار خشم، چون باز آمد برادر را بخشم فرا خود کشید، موی گرفته، که چرا از پس من نیامدی و مرا از حال بنی اسرائیل و فعل ایشان خبر نکردی؟! همانست که جای دیگر گفت: ما مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا أَلَّا تَتَّبِعَنَ أَمْ قَصَبَتْ أَمْرِي؟! قَالَ ابْنُ أُمِّ قُرَيْشٍ قَرَأَتْ أَهْلَ كُوفَةَ ابْنَ أُمِّ بَكْرٍ مِيمَ اسْمِهِ وَ أَصْلَهُ ابْنِ أُمِّ، فَحَذَفَ يَاءَ الْإِضْفَاءِ لِأَنَّ مَبْنَى النَّدَاءِ عَلَى الْحَذْفِ، وَ بَقِيَ الْكُسْرُ فِي الْمِيمِ لِتَدَلُّ عَلَى الْإِضْفَاءِ، كَقَوْلِهِ تَعَالَى: «يَا عِبَادِ». باقى بفتح ميم خوانند، يعنى: يا ابن امّاه، فحذف الالف مقصورا على نية الترخيم. چون بكسر خوانی، ميگويد: اي پسر مادر من! و چون نصب خوانی: اي پسر مادر! و هارون و موسی از يك مادر و يك پدر بودند، اما ذكر مادر كرد تنها، ليرققه عليه. گفته اند که: موسی حق مادر عظیم گزاردی، و دل وی نیکو نگه داشتی تا آن حدّ که هر گه خشمگین بودی، کسی نام مادر وی بردی از آن خشم ساکن شدی، و خوش گشتی، گفتی: مادر بهشت است، و در بهشت رنج و خشم نبود. هارون ازین جهت نام مادر برد بنزدیک وی در حال خشم.

إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِي أَي: وجدونی ضعيفا لوحدي، وَ كَادُوا يَقْتُلُونَنِي أَي هموا و قاربوا ان يقتلونی لانکاری عليهم، فلا

تُشْمِتُ بِي الْأَعْدَاءِ شِمَاتٍ نَامِيٍّ اسْتِ شَادِي كَرْدَن رَا بِيْد كَسِي، وَ دَر خَبَر اسْت: «نَعُوذُ بِكَ مِنْ شِمَاتَةِ الْأَعْدَاءِ».  
میگوید: دشمنان را بمن شادی مکن بدانکه مرا خوار کنی یا بزنی. وَ لَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ الَّذِينَ عبدوا العجل،  
و مرا با ایشان یکسان مکن که این جرم ایشان کرده‌اند نه من.

پس چون موسی عذر برادر دانست و بیگناهی وی، گفت: رَبِّ اغْفِرْ لِي مَا صَنَعْتُ بِأَخِي، وَ قِيلَ بِالْقَاءِ الْإِلَاحِ، وَ  
لَأَخِي حِينَ لَمْ يَمْنَعَهُمْ وَ لَمْ يَلْحَقْ بِي وَ أَدْخَلْنَا فِي رَحْمَتِكَ أَنْعَمَ عَلَيْنَا بِفَضْلِكَ وَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ اِرْحَمْنَا بِأَنْفُسِنَا وَ  
ارْحَمْنَا مِنَ الْأَبْوِينِ.

إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ هِيَ فِي أَيَّامِ مُوسَى، سَيِّئَاتُهُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّهِمْ فِي الْآخِرَةِ وَ ذِلَّةٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هِيَ مَا  
امروا به من قتل انفسهم، فكان الأب يقتل ابنه و الابن اباه. عطیة گفت: سینالهم ای سینال اولادهم و هم الذین كانوا فی  
عهد.

النَّبِي (ص)، غَضَبٌ مِنْ رَبِّهِمْ فِي الْآخِرَةِ وَ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هِيَ مَا أَصَابَ بَنُو قَرِيظَةَ وَ النَّضِيرَ مِنَ الْقَتْلِ وَ الْجَلَاءِ، وَ  
قِيلَ الْجَزِيَّةُ، وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُفْتَرِينَ أَيِ الْكَاذِبِينَ.

قال ابو قلابه: هی و الله جزاء كل مفتر الى يوم القيامة ان يذله الله عز و جل.

فضيل عياض گفت: وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُفْتَرِينَ أَيِ الْمُبْتَدِعِينَ. مالك بن انس گفت:

ما من مبتدع الا و تجد فوق رأسه ذلة، ثم قرأ: إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سَيِّئَاتُهُمْ الْآيَةُ. وَ الَّذِينَ عَمَلُوا السَّيِّئَاتِ وَ هِيَ  
الشَّرِكُ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِهَا أَيِ مِنْ بَعْدِ السَّيِّئَاتِ وَ آمَنُوا صَدَّقُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ غَيْرُهُ إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا أَيِ مِنْ بَعْدِ التَّوْبَةِ لَعَفُورٌ  
رَحِيمٌ.

وَ لَمَّا سَكَتَ يَعْنِي سَكَنَ. زَرَّ وَ سِيمَ رَا صَامَتِ خَوَانَدِ اَز أَنَكِه بِي جَانَسْتِ، وَ لَمَّا سَكَتَ عَنْ مُوسَى الْغَضَبُ چُون خَامُوش  
ایستاد از موسی خشم، یعنی بیارامید و خشم از وی باز شد، بسبب آنکه هارون عذر داد، و بنی اسرائیل از کفر توبه  
کردند آن تخته‌ها که بیفکنده بود برگرفت. شش سبع از وی برفته، وَ فِي نُسْخَتِهَا أَيِ وَ فِيْمَا نَسَخَ مِنْهَا، وَ قِيلَ فِيْمَا بَقِيَ  
مِنْهَا وَ لَمْ يَذْهَبْ: هُدًى وَ رَحْمَةً. وَ قِيلَ: ارَادَ بِهَا الْإِلَاحِ لِأَنَّهَا نَسَخَتْ مِنَ اللَّوْحِ الْمَحْفُوظِ، وَ قِيلَ: اِنَّ مُوسَى لَمَّا الْقَى  
الْإِلَاحِ تَكَسَّرَتْ فَنَسَخَ مِنْهَا نَسْخَةً أُخْرَى فَهِيَ الْمَرَادُ. اِبْنِ عَبَّاسٍ كَقَوْلِهِ: مُوسَى چَهْل رُوز رُوزِه دَاشْت. چُون الْوَاحِ  
بیفکند و بشکست، چهل روز دیگر روزه داشت، تا آن با وی دادند در دو لوح بجای آن شکسته. هُدًى وَ رَحْمَةً أَيِ  
هدی من الضلالة و رحمة من العذاب. لِلَّذِينَ هُمْ لِرَبِّهِمْ يَرْهَبُونَ يَخْشَوْنَ فَيَعْمَلُونَ بِهَا.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: وَ كُنْتُمْ لَهُ فِي الْأَلْوَابِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً الْآيَةُ دَر اَثَارِ آوَرْدِه‌اَنْدِ اَز اَنْ مَوْعِظَتِهَا كِه رِبِ الْعِزَّةِ دَر الْوَاحِ  
نبشت از بهر موسی، و بوی داد، این بود که: یا موسی! اگر خواهی که بدرگاه عزت ما ترا آبرویی بود، و بقربت و  
زلفت ما مخصوص باشی، یتیمان را نیکودار، و درویشان را خوار مکن. ای موسی! من یتیمان را نوازنده‌ام و نیک  
خواه، و بر درویشان مهربان و بخشاینده، بنواز آن کس را که من نوازم. مران آن کس را که من خوانم.

مصطفی (ص) درویشان را گفت: «الْفُقَرَاءُ الصَّبْرُ هُمُ الْجِسَاءُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»، وَ یتیمان را گفت: «إِذَا بَكَى  
الْیَتِيمُ اهْتَزَّ عَرْشُ الرَّحْمَنِ لِبَكَائِهِ، فَيَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ اِرْضَاهُ اِرْضِيَّتَهُ».

ای موسی! خواهی که من برای تو با فریشتگان مباحات کنم بی آزار باش، و سنگ و خار از راه مسلمانان دور کن.

الایمان بضع و سبعون شعبه، اعلاها شهادة أن لا اله الا الله، و أدناها اماطة الاذى عن الطريق.

ای موسی! خواهی که دعاء ترا اجابت کنم خلق نیکو گیر و علم آموز، و دیگران را علم درآموز، که من علما را گرامی کردم که ایشان را علم دادم، و خاک بر ایشان خوش کنم، و گور بر ایشان منور کنم، و موسع کنم، و فردا ایشان را در زمره انبیا حشر کنم. مصطفی گفت: «تدرون ما قال لی جبرئیل؟ قال: یا محمد! لا تحقرن عبدا آتاه الله علما، فان الله عزّ و جلّ لم یحقره حین علمه. انّ الله جامع العلماء فی بقیع واحد، فیقول لهم: ائی لم استودعکم علمی الا لخیر اردته بکم. قد غفرت لکم علی ما کان منکم».

وَ كَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَابِ مِنْ أَنْ نَوَاحِئِهَا وَ لَطْفَهَا كَهَ اللَّهُ بِمُوسَى كَرَدَ يَكِي أَنْ بُوَدَ كَه: بِرَ مَقَامِ مَنَاجَاتِ أَوْ رَا بَدَاشَتِ، وَ تورات از بهر وی بز آن الواح نبشت، چنان که پرخوان روش قلم بر لوح بر گوش موسی میرسید. ای موسی! امروز بنام ما قناعت کن، و در نبشته ما نظر کن، تا ترا تسلی بود، من منع من النظر تسلی بالاثر.

ای موسی من بکمال حکمت خود چنین حکم کرده‌ام که تا محمد مرا نبیند، و امت محمد مرا نبیند، دیدار بکسی ننمایم، و من حکم خود نگردانم و در آن تبدیل نیاورم: ما يُبَدِّلُ الْقَوْلُ لَدَيَّ. موسی گفت: بار خدایا! و من امة محمد؟ این امة محمد که‌اند؟ قال: خیر امة اخرجت للناس یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر، و یؤمنون بالکتاب الاول و الکتاب الآخر، و یقاتلون اهل الضلالة حتی یقاتلوا الاعور الدجال، و هم المستجیبون و المستجاب بهم، و الشافعون و المشفوع لهم، مصاحفهم فی صدورهم یصفون فی صلواتهم صفوف الملائكة، اصواتهم فی مساجدهم کدوی النحل، کرمناهم و اصطفیناهم فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخیرات باذن الله. قال موسی: یا ربّ فاجعلهم امتی. قال: هی امة احمد.

فَحُذِّهَا بِقُوَّةِ اِشَارَتِي عَزِيزِ اسْتِ كَهَ گِرْفَتِنِ بَغَايَتِ دَلِيلِ قَرَبَتِ اسْتِ، پَسِ گَفْتِ: وَ أَمْرُ قَوْمِكَ يَأْخُذُوا بِأَحْسَنِهَا فَرَقِ اسْتِ مِیَانِ اِیْنِ گِرْفَتِنِ وَ اَنْ گِرْفَتِنِ. اَنْ گِرْفَتِنِ اِزْ حَقِّ وَ اِیْنِ گِرْفَتِنِ اِزْ خَلْقِ، اَنْ گِرْفَتِنِ مَوْسَى اِزْ مَوْلَى، وَ اِیْنِ گِرْفَتِنِ قَوْمِ اِزْ مَوْسَى. اَنْ گِرْفَتِنِ اِزْ رَوْیِ تَحْقِيقِ زَلْفَتِ وَ تَأْکِیدِ وَصَلَتِ، وَ اِیْنِ گِرْفَتِنِ اِزْ رَوْیِ قَبُولِ خَدْمَتِ وَ التَّزَامِ طَاعَتِ.

سَأْرِيكُمْ دَارَ الْفَاسِقِينَ اِیْنِ دَارِ الْفَاسِقِينَ بِرِ لِسَانِ اِهْلِ مَعْرِفَتِ اِشَارَتِ اسْتِ بِنَفْسِ اِمَّارِهِ وَ دَلِ خَرَابِ. نَفْسِ اِمَّارِهِ مَنَبِعِ شَهَوَاتِ اسْتِ وَ دَلِ خَرَابِ مَعْدِنِ غَفْلَتِ، چنان که در منزل خراب کس ننشیند و آرام نگیرد، در دل خراب طاعت منزل نکند، و در آن خیر نگیرد، و از وی عبادت نیاید، نعوذ بالله من درك الشقاء.

سَأَصْرَفُ عَنْ آيَاتِي الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ تَكْبِيرًا بِرِ دَو قَسْمِ اسْتِ: يَكِي بِحَقِّ يَكِي بِهَ بِي حَقِّ، اَنْچَهَ بِحَقِّ اسْتِ تَكْبِيرِ دَرُوشَانِ اسْتِ بِرِ تَوَانِگِرَانِ.

عَالِي هَمْتِ بَاشَنَدِ، وَ بِحَقِّ تَوَانِگِرِ دَلِ، وَ اِزْ عَرَشِ وَ مَا دُونَ اَنْ هَمْتِ بِرِ گِذَاشْتَه، دَلِ اِزْ خَلْقِ بَرِيدَه، وَ بَا مَهْرِ حَقِّ بِرِداختَه، هَمْتِي مَهَ اِزْ دُنْيَا وَ مَرَادِي بِهَ اِزْ عَقْبِي، وَ اِشْتِیاقِي بِاِ دِیدَارِ مَوْلَى. قال الواسطي: التَّكْبَرُ بِالْحَقِّ هُوَ التَّكْبَرُ عَلٰی الْاَغْنِيَاءِ وَ الْفَسَقَةِ وَ عَلٰی الْكُفَّارِ وَ اِهْلِ الْبِدْعِ، فَقَدْ رَوِي فِي الْاَثَرِ: الْقَوَا الْفَسَاقِ بِوَجْهِ مَكْفَهْرَةٍ.

وَ اَنْچَهَ بِهَ بِي حَقِّ اسْتِ تَكْبِيرِ تَوَانِگِرَانِ اسْتِ وَ جِهَانْدَارَانِ بِرِ دَرُوشَانِ، وَ هُوَ الْمَرَادُ بِقَوْلِهِ تَعَالَى: يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ.

وَ قال ابن عطاء في هذه الاية: سَأَمْنَعُ قُلُوبَهُمْ وَ اسْرَارَهُمْ وَ ارواحهم عن الجولان في ملكوت القدس، گفت: دلها و سرهای ایشان از روش بر بند آرم، و هستی ایشان حجاب ایشان گردانم، و راه خود بر ایشان فرو گیرم، تا هیچ

نتوانند که در عالم قدس و ملکوت اعلی در سرّ جولان کنند، از دیدن عجائب ملکوت بازمانده، و با نفس و خلق دنیا انس گرفته، ذوق طعم وجود نیافته، و از کرائم احوال اهل خصوص بی‌خبر مانده، هرگز خود را روز دولتی نادیده، و نه گل وصلتی او را شکفته. بیچاره کسی که او را از این حدیث بویی نه، او را از دریا کسان چیست که او را جویی نه.

وَ اِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا اِذَا رَوَوْا مِنْهُ لِيَرْجُوا حِيْلًا وَ لَا يَرْجُوا عَذَابَ اللَّهِ الْعَظِيمَ وَ اِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا اِذَا رَوَوْا مِنْهُ لِيَرْجُوا حِيْلًا وَ لَا يَرْجُوا عَذَابَ اللَّهِ الْعَظِيمَ

توفیق عمل یافت. رب العزة خبر میدهد از بیگانگان میگوید: وَ جَحَدُوا بِهَا وَ اسْتَيْقَنَتْهَا اَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَ اَعْوًا. پس هر که حق را بحقی شناخت تا توفیق نیابد و بدان عمل نکند بکار نیست، و هر که باطل را بباطلی شناخت تا از اتباع آن باطل او را عصمت نبود در آن شناخت فائده نیست. مصطفی (ص) ازینجا گفت: اللهم ارنا الحقّ حقا و ارزقنا اتباعه، و ارنا الباطل باطلا و ارزقنا اجتنابه».

وَ اتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَى مِنْ بَعْدِهِ مِنْ حُلِيِّهِمْ عَجَلًا الْاَيَةَ سَهْلًا بَنِىَ اسْرَائِيْلَ تَخْلَصُ اَنْ كُنتَ تَخْلُصُ اَنْ كُنتَ تَخْلُصُ اَنْ كُنتَ تَخْلُصُ

طاعت وی باز دارد، آن عجل اوست، و او پرستنده آن. عبده عجل در بنی اسرائیل تخلص آن گه یافتند که خویشان را بفرمان بکشتند، چنان که گفت جل جلاله: فَاَقْتُلُوا اَنْفُسَكُمْ. همچنین تخلص بنده در راه حقیقت آن گه حاصل شود که از حظوظ و اسباب پاك گردد، لا بل که هر چه دون حق بیزار شود، چنان که گفته‌اند:

بیزار شو از هر چه بکون اندر تا باشی یار غار آن دلبر.

أَلَمْ يَرَوْا أَنَّهُ لَا يُكَلِّمُهُمُ الْاَيَةَ هَذَا يَدُلُّ عَلَى اسْتِحْقَاقِ الْحَقِّ، النِّعْتُ بِأَنَّهُ مِتَكَلِّمُ جَلِ جَلَالِهِ يَخَاطَبُ الْخَلْقَ وَ يَكَلِّمُ الْعَبْدَ، وَ أَنَّ مِلُوْكَ الْاَرْضِ اِذَا جَلَّتْ رَتْبَتُهُمْ اسْتَنْكَفُوا اِنْ يَخَاطَبُوْا خِدْمَتَهُمْ بِلِسَانِهِمْ، وَ بِخِلَافِ هَذَا اِجْرَى الْحَقِّ سُنَّتَهُ مَعَ عِبَادِهِ الْمُوْمِنِيْنَ.

اما الاعداء فيقول لهم: احسوا فيها و لا تُكلمون، و اما المؤمنون

فقال النبي: ما منكم من احد الا يكلمه ربه ليس بينه و بينه ترجمان»، و فى معناه انشدوا:

و ما يزد هينا الكبرياء عليهم اذا كلمونا ان يكلمهم نذرا

وَ اَلْقَى النَّارَ وَ اَخَذَ بِرَأْسِ اَخِيهِ اِلَى قَوْلِهِ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ لِاَخِي فِى هَذَا اِشْرَارَةِ اِلَى وَجوبِ الْاِسْتِغْفَارِ عَلَى الْعَبْدِ فِى عَمُوْمِ الْاِحْوَالِ وَ التَّحَقُّقِ بِأَنَّ لَهُ سَبْحَانَهُ تَعْذِيبِ الْبَرِّ اِذَا الْخَلْقُ كَلَّمَهُ مَلَكُهُ، وَ تَصَرَّفِ الْمَالِكِ فِى مَلِكِهِ نَافِذًا. بَنِي اسْرَائِيْلَ كُنَّا كَرْدًا وَ عَذْرُ مُوسَى وَ هَارُونَ دَانَدَنَدَ، وَ اِسْتِغْفَارِ اِيْشَانِ كَرْدَنَدَ. اَيْنِسْتِ طَرِيْقِ جَوَانْمِرْدَانِ وَ رَاهِ صُوْفِيَانِ، كِه پيوسته گناه سوى خود مى‌نهند، و ناکرده گناه عذر میخواهند:

اذا مرضنا اتيناكم نعوذكم و تذبون فنأتیکم فنعتذر

وَ الَّذِيْنَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِهَا وَ اٰمَنُوا الْاِيْمَانَ الَّذِيْ هُوَ بَعْدُ التَّوْبَةِ، يَحْتَمَلُ اِنَّهُمْ اٰمَنُوا بِاَنَّهُ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ وَ اٰمَنُوا بِاَنَّهُ لَا يَضُرُّهُ عَصِيَانٌ، اَوْ اٰمَنُوا بِاَنَّهُ لَا يَنْجُوْنَ بِتَوْبَتِهِمْ مِنْ دُوْنِ فَضْلِ اللّٰهِ، اَوْ اٰمَنُوا بِعِنَايَةِ الْاِيْمَانِ وَ كَانَتْ مُوَافَاتِهِمْ عَلَى الْاِيْمَانِ، اَوْ اٰمَنُوا بِاَنَّهُمْ لَوْ عَادُوا اِلَى تَرْكِ الْعَهْدِ وَ تَضْيِيعِ الْاَمْرِ لَسَقَطُوا مِنْ عَيْنِ اللّٰهِ اِذْ لَيْسَ كُلُّ مَرَّةٍ تَسْلَمُ

الخبرة.

## ١٥ النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ اخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ بَرَكزید موسی از قوم خود سَبْعِينَ رَجُلًا هفتاد مرد لِمِيقَاتِنَا هنگامی را که نامزد کرده بودیم فَلَمَّا اُخَذْتَهُمُ الرَّجْفَةُ چون زلزله و صیحه جبرئیل ایشان را گرفت و مردند قَالَ رَبُّ مُوسَى كَافَتْ خدایند من! لَوْ شِئْتَ اگر خواستی تو اَهْلَكْتَهُمْ مِنْ قَبْلِ اِيشَانِ را در خانه‌ها هلاک کردی پیش از این، وَ اِيَّايَ و مرا با اِيشَانِ اَهْلَكْنَا می هلاک کنی ما را بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِمَّا بَانَچه نادانی چند کردند از ما اِنْ هِيَ اِلَّا فِتْنَةٌ نیست این بودنیها که می‌بود مگر آزمایش تو تُضِلُّ بِهَا مَنْ تَشَاءُ گمراه کنی بآن او را که خواهی وَ تَهْدِي مَنْ تَشَاءُ و راه نمایی بآن او را که خواهی اَنْتَ وَلِيْنَا خدایند مایه مهربان و یار مایه قَافِرٌ لَنَا بیامرز ما را وَ اَرْحَمْنَا و ببخشای بر ما وَ اَنْتَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ (١٥٥) و تو بهتر آمرزگاری.

وَ اَكْتَبْنَا و بنویس ما را و واجب کن فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً درین گیتی نیکویی وَ فِي الْاٰخِرَةِ و در آن گیتی هم اِنَّا هُنَا اِلَيْكَ ما بتو باز گشتیم و بر تو باز آمدم قَالَ خدایند گفت: عَذَابِي اُصِيبُ بِهِ مَنْ اَشَاءُ عذاب من آنست که می‌رسانم آن بآنکه خود خواهم وَ رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ و بخشایش من خود رسیده است بهر چیز فَسَاكُنْبُهَا فراهم آرم فردای قیامت آن رحمت و واجب گردانم لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ اِيشَانِ را که از شرك می‌پرهیزند و از خشم و عذاب من می‌پرهیزند وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ و زکاة مال می‌دهند وَ الَّذِينَ هُمْ بِاٰيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ (١٥٦) و اِيشَانِ که بسخنان می‌گروند.

الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ اِيشَانِ که پی می‌برند باین فرستاده النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ پیغامبر امی نادبیر الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا او که میبایند اهل کتابین مَكْتُوبًا نبشته صفت نام وی عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَ الْاِنْجِيلِ بنزدیک اِيشَانِ در تورا و انجیل یأمرُهُم بِالْمَعْرُوفِ اِيشَانِ را میفرماید بمعروف وَ يَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ می‌باز زند اِيشَانِ را از منکر وَ يَجْلُ لَّهُمُ الطَّيِّبَاتِ و حلال و گشاده میکند اِيشَانِ را پاکیزه و يَحْرِمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ و حرام و بسته میکند بر اِيشَانِ پلیدیها وَ يَضَعُ عَنْهُمْ اِصْرَهُمْ و از اِيشَانِ فرو مینهد از آن بارهای گران وَ الْأَعْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ و آن غلها و کارهای سخت که بر بنی اسرائیل بود پیش ازین (١) فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ اِيشَانِ که بگرویدند باو وَ عَزَّرُوهُ و آزرند او را و بزرگ وَ نَصَرُوهُ و یاری دهند او را وَ اتَّبَعُوا التَّوْرَ الَّذِي اُنزِلَ مَعَهُ و پی برند بآن نور که فرو آمد با او اُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (١٥٧) پیروز آمدگان اِيشَانِند.

قُلْ بگوی رسول من! يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان! اِنِّي رَسُولُ اللَّهِ اِلَيْكُمْ جَمِيعًا من فرستاده خدام بشما همگان الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ فرستاده آن خدایی که او راست پادشاهی آسمان و زمین لا اِلهَ اِلَّا هُوَ نیست خدایی مگر او يُحْيِي وَ يُمِيتُ مرده را زنده میکند و زنده را می‌میراند فَأَمَّنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ بگروید بخدای و برسول او النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ پیغامبر امی الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ او که بگرویده است بخدای وَ كَلِمَاتِهِ و بسخنان وی وَ اتَّبَعُوهُ و بر پی او ایستید لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (١٥٨) مگر بر راه راست مانید.

## النوبة الثانية

قوله تعالى: وَ اخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ اِيشَانِ این نصب میم در قوم خواهی بنزع خافض نه، یعنی: من قوم، فحذف «من»، كقول الفرزدق:

و مِمَّا الَّذِي اخْتَارَ الرِّجَالَ سَمَاحَةً و جودا اذا هبَّ الرِّيحَ الزَّعَازِعَ



۱ الف: پیش فا.

و خواهی کنایت نه از مختاران، و سبعین بدل آن. میگوید: برگزید موسی عمران از قوم خویش هفتاد مرد، و آن آن بود که موسی چون با قوم خویش آمد و گفت: کلمنی ربّی، طائفه‌ای از ایشان گفتند: لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً، فیکلمنا چهارا و یشهد لك بتکلمه ایّاک. موسی ازین گفت ایشان بحق نالید. ربّ العزّة گفت: ای موسی! از ایشان هفتاد مرد برگزین که خیار ایشان باشند تا بطور آیند، و سخن ما بشنوند، و وعده‌ای بر آن نهادند که کی روند. پس موسی هفتاد مرد برگزید، و با خویشان به طور برد، و هارون با وی، و یوشع بن نون را بر بنی اسرائیل گماشت، و خلیفه خود کرد، تا باز آید. پس چون بطور رسیدند، موسی بفرمان حق بر کوه شد، و میغ گرد کوه درگرفت، چنان که موسی ناپدید شد، و موسی هر گه که با حق سخن گفتی، نور بر پیشانی وی افتادی، چنان که هیچ کس طاقت آن نداشتی که در وی نگرستی. چون حق جل جلاله با موسی در سخن آمد، ایشان همه بسجود افتادند، و می‌شنیدند کلام حق که با موسی میگفت، و امر و نهی که می‌فرمود که این کن و آن مکن. پس چون فارغ گشت، آن میغ از سر وی باز شد، و موسی پیش ایشان باز آمد، گفتند: «یا موسی لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً». فصاح بهم جبرئیل، فموتوا عن آخرهم ثمّ احياهم الله.

گفته‌اند که: این هفتاد مرد بسن بالای بیست سال بودند، و بچهل سال برنگذشته، از آنکه هر چه کم از بیست سال بود هنوز با وی جهل صبی بود و نقص کودکی، و هر چه بالای چهل است با وی ضعف پیری بود و نقصان عقل. کلبی گفت: از آن هفتاد، شصت مرد پیر بودند و بیش از آن پیر بدست نمی‌آمد. ربّ العزّة وحی کرد بموسی که ده جوان برگزین از ایشان. موسی ده جوان برگزید، بامداد که برخاستند همه پیران بودند، و گفته‌اند که: از هر سبطی شش کس برگزیدند، جمله هفتاد و دو بودند. موسی گفت: هفتاد مرد مرا فرموده‌اند دو کس بجای مانید، تا هفتاد راست شود، هیچ کس رغبت نکرد که از ایشان واپس بود و بماند، و باین معنی خلاف کردند و جدال در گرفتند. موسی گفت: هر آن کس که نشیند بفرمان و نیاید، ثواب وی هم چندان است که آید و موافقت کند. کالب بن یوفنا و یوشع بن نون هر دو بیستادند و نرفتند، و موسی ایشان را فرمود که روزه دارید، و پاک شوید، و غسل کنید، و جامه‌ها بشوئید. پس ایشان را بفرمان حق بر آن وعده‌ای که از حق یافته بود بطور سینا برد.

اینست که رب العالمین گفت: وَ اخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا.

ابن عباس گفت: آن هفتاد مرد که بمیقات اول رفتند و گفتند: لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً دیگراند، و این هفتاد مرد أَخَذْتَهُمُ الرَّجْفَةَ دیگر. روایت کنند از

علی بن ابی طالب (ع)، قال: «انما اخذتهم الرجفة من اجل دعویهم علی موسی قتل هارون، و ذلك أن موسی و هارون و شیر و شبیر ابنی هارون انطلقوا الی سفح جبل، فنام هارون علی سریر، فتوفاه الله، فلما مات دفنه موسی، فلما رجع موسی الی بنی اسرائیل قالوا این هارون؟ قال: توفاه الله. فقالوا له: بل انت قتلته حسدا علی خلقه و لینه. قال: فاختراروا من شنتم. فاختراروا منهم سبعین رجلا، و ذهب بهم، فلما انتهوا الی القبر، قالوا: یا هارون! قتلت ام مت؟! فقال هارون: ما قتلتی احد، و لکن توفانی الله، فقالوا: یا موسی! لن تعصی بعد الیوم. «فَلَمَّا أَخَذْتَهُمُ الرَّجْفَةَ» و هی الموت، و قیل الزلزلة. و قیل النار، و هی الصاعقة. فقال موسی: یا رب! ما اقول لبنی اسرائیل اذا رجعت الیهم؟ یقولون انت

قتلتهم. فأحياهم الله و جعلهم انبياء.

و عن على بن ابى طالب (ع) قال: قال رسول الله (ص): «اذا كان يوم الجمعة نزل امين الله جبرئيل الى المسجد الحرام فركز لواه بالمسجد الحرام، و غدا سائر الملائكة الى المساجد التى يجمع فيها يوم الجمعة، فركزوا الويتهم و راياتهم بأبواب المساجد. ثم نشروا قراطيس من فضة و أقلاما من ذهب، ثم كتبوا الاول فالاول من بكر الى الجمعة. فاذا بلغ من فى المسجد سبعين رجلا قد بكروا طووا القراطيس، فكان اولئك السبعون كالذين هم اختارهم موسى من قومه، و الذين اختارهم موسى من قومه كانوا انبياء».

و عن انس، قال: قال رسول الله (ص): «اذا راح منا الى الجمعة سبعون رجلا كانوا كسبعين من قوم موسى، الذين وفدوا الى ربهم او أفضل».

قتاده گفت: أَخَذْتُهُمُ الرَّجْفَةَ لِأَنَّهُمْ لَمْ يَزَالُوا فَوْقَهُمْ حِينَ عَبَدُوا الْعَجَلَ، و لم يأمرهم بالمعروف و لم ينههم عن المنكر. ابن عباس گفت: اختارهم موسى ليدعوا ربهم، فكان فيما دعوا ان قالوا: اللهم اعطنا ما لم تعط احدا بعدنا، فكره الله ذلك من دعائهم.

أَخَذْتُهُمُ الرَّجْفَةَ قَالَ رَبُّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتُهُمْ كَفْتَهْاند كه «لو» بمعنى ليت است. ميگويد: كاشكى چنان خواستى تو كه ايشان را و مرا بيكبار در خانه هلاك كردى.

سخنى ضجرانه است. موسى به تنگدلى همى گفت. و قيل: لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتُهُمْ مِنْ قَبْلُ اى قبل خروجنا للميقات، فكان بنو اسرائيل يعاينون ذلك و لا يتهمونى. زجاج گفت: ان شئت امّتهم من قبل ان تبئليهم بما اوجب عليهم الرجفة، و قيل: ان شئت اهلكتهم عند اتخاذ العجل و لم تمهلهم الى المصير الى الميقات، «و اياى» اى: و اهلكتنى حين قتلت القبطى بمصر. أ تُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا فَرَأَى كَفْت: ايشان در آن رجفه بنمردند، و رجفه نه مرگ است بلكه زلزله است در زمين، و رعه و قلقله در تن، يعنى كه از آن هيبت و از آن بيم لرزه بر اندام ايشان افتاد، و نزديك بود كه مفاصل ايشان از هم جدا گشتى. موسى چون ايشان را چنان ديد بر ايشان رحمت كرد، و از بيم مرگ ايشان برخاست، و گريستن درگرفت، و همى ناليد، و دعا همى كرد و همى گفت: أ تُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا؟! اين استفهام بمعنى دعا است، اى: لا تهلكنا بما فعل السفهاء منا. ما را هلاك مكن بآنچه تنى چند از اين نادانان كردند. موسى ميدانست كه الله تعالى عادلتر از آن است كه كسى را بجنابت ديگرى گيرد، اما اين سخن چنان است كه عيسى گفت: إِنَّ تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ الْاِيَةِ. و قيل: هذا استفهام يتضمن معنى قوله: وَ اتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً، و السفهاء هم الذين عبدوا العجل. موسى ظن برده بود كه آن عقوبت رجفه كه بايشان رسيد از پرستش گوساله بود، و نه چنان بود، كه آن از گفت قوم بود كه گفته بودند: لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً، يا از آن دعاء مكروه كه گفته بودند: اللهم اعطنا ما لم تعط احدا بعدنا. بان يقول «فَعَلَ السُّفَهَاءُ» بمعنى قال است.

إِنَّ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ يعنى ان الكائنات الا اختبارك. نيست اين بودنيها كه مى بود مگر آزمائش تو، و قيل: تلك الفتنة التى وقع فيها السفهاء لم تكن الا اختبارك و ابتلاؤك.

و روا باشد كه «هى» كنايت از عقوبت نهند، يعنى ما هى الا عذابك. تُضِلُّ بِهَا مَنْ تَشَاءُ وَ تَهْدِي مَنْ تَشَاءُ مِنْ سَلَمِ مِنْهَا فَهُوَ سَعِيدٌ، و من بقى فيها فهو شقى. أَنْتَ وَ لِيُنَّا مَدْبِرِ امْرِنَا فَاعْفُورٌ لَنَا ذُنُوبَنَا، وَ اَرْحَمْنَا وَ أَنْتَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ.

وَ اكْتُبْ لَنَا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً اى: اوجب لنا فى هذه الدنيا توفيق الطاعة و اسباغ النعمة، وَ فِي الْآخِرَةِ الْجَنَّةَ وَ الرُّوِيَةَ

و الثواب. موسى خیر دو جهانی خواست درین آیت. همانست که مصطفی (ص) گفت: «سلوا اللهَ اليقين و العافية». وصیتی جامع است، خیر دنیا و آخرت در ضمن آن، فان ملاك امر الآخرة اليقين، و ملاك امر الدنيا العافية، فكل طاعة لا يقين معها هدر، و كل نعمة لم تصحبها العافية كدر. إِنَّا هُدُّنَا إِلَيْكَ اى تینا و رجعنا و ملنا اليك. من هاد يهود، اذا مال، و قيل: من التهود فى السير و هو التمكن. قَالَ عَذَابِي اى قَالَ اللهُ: عَذَابِي، أُصِيبُ بِهِ مَنْ أَشَاءُ يعنى الكفار، وَ رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ اى عَمَّتْ فى الدنيا الكفار و المؤمنين، و خص بها المؤمنون فى العقبى، و هذا معنى قوله: فَسَأَلْتُهَا اى فسأولجها، لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ، فيجب له الثواب للمتقين من الله، و لا يجب لا حد شيء على الله، يجب منه لصدقه فى قوله، و لا يجب عليه شيء لغيره فى ذاته.

عطيه گفت: وسعت كل شيء لكن لا تجب الا للذين يتقون ميگويد: رحمت وى بهر چیز رسیده است اما واجب نگشت مگر متقین را، که کافران بطفیل مؤمنان در دنیا روزی میخورند، و ببرکت مؤمنان بلاها از ایشان مندفع میشود، و فردا در قیامت رحمت همه مؤمنانرا باشد على الخصوص، و ایشان را واجب گردد، و کافر در عذاب بماند، این چنان باشد که کسی بچراغ دیگری میروند، و بآن روشنایی منفعت میگیرد، چون صاحب چراغ آن چراغ ببرد طفیلی در ظلمت بماند.

ابو روق گفت: وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ يعنى الرحمة التى قسمها بين الخلائق، يعطف بها بعضهم على بعض. و عن سلمان الفارسي، قال: قال رسول الله (ص): «ان الله تعالى خلق مائة رحمة يوم خلق السماوات و الارض، كل رحمة منها طباق ما بين السماء و الارض، فأهبط منها رحمة الى الارض فبها يتراحم الخلائق، و بها تعطف الوالدة على ولدها، و بها يشرب الطير و الوحوش من الماء، و بها يعيش الخلائق، فاذا كان يوم القيامة انتزعها من خلقه، ثم افاض بها على المتقين، و زاد تسعا و تسعين رحمة». ثم قرأ: وَ رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَأَلْتُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ اى: أجمعها و أضمّ جزءها المنزل بين الخلق الى التسعة و التسعين جزءا عنده للذين يتقون «كتب» نزدك عرب ضم است، و الكتيبة الجيش المتضامة. قال ابن عباس: فَسَأَلْتُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ. جعلها الله لامة محمد (ص).

و عن ابو سعيد الخدرى ان النبي (ص) قال: «افتخرت الجنة و النار، فقالت النار: يا رب! يدخلني الجبابرة و الملوك و الاشراف، و قال الجنة: يا رب! يدخلني الفقراء و الضعفاء و المساكين. فقال الله للنار: انت عذابي اصيب بك من اشاء، و قال للجنة: انت رحمتي وسعت كل شيء، و لكل واحدة منكما ملؤها».

ابن جريح گفت و بو بكر هذلى كه: چون این آیت فرو آمد كه: وَ رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ ابليس سر برآورد و شادی نمود و نشاط كرد، گفت: انا من ذلك الشيء.

رب العالمين ابليس را وا بیرون كرد آنچه گفت: فَسَأَلْتُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ الَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ. جهودان و ترسایان طمع کردند، گفتند: نحن نتقى و نؤتى الزكاة و نؤمن ربنا. رب العالمين از ایشان بستد و ایشان را محروم كرد به آنچه گفت: الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ امّت محمد را بآن مخصوص كرد، و بایشان داد. قال نوف البكالى الحميرى: لما اختار موسى قومه سبعين رجلا لميقات ربّه قال الله لموسى: اجعل لكم الارض مسجدا و طهورا، تصلون حيث ادركتم الصلوة الا عند مرحاض او حمام او قبر، و اجعل السكينة فى قلوبكم، و اجعلكم تقرأون التوراة عن ظهور قلوبكم، يقرأها الرجل منكم و المرأة و الحرّ و العبد و الصغير و الكبير، فقال ذلك موسى لقومه، فقالوا: لا نريد أن نصلّى الا فى الكنائس، و لا نستطيع حمل السكينة فى قلوبنا، و نريد ان نكون كما كانت فى التابوت،

و لا نستطيع أن تقرأ التوراة عن ظهر قلوبنا، و لا نريد أن نقرأها الا نظرا. فقال الله تعالى: فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ إِلَى قَوْلِهِ: «المفلحون»، فجعلها لهذه الامّة. فقال موسى: يا رب! اجعلنى نبيهم. فقال: نبيهم منهم.

قال: يا رب! اجعلنى منهم. فقال: انك لن تدركهم. فقال موسى: يا رب اتيتك بوفد بنى اسرائيل، فجعلت وفادتنا لغيرنا، فأنزل الله: وَمِنْ قَوْمِ مُوسَى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ. فرضى موسى، فقال نوح: الا تحمدون ربًا حفظ غيبكم و اجزل لكم سهمكم، و جعل وفادة بنى اسرائيل لكم.

الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ يَعْنَى مُحَمَّدًا (ص). امّى نادبير است كه نه خواند و نه نويسد، و كان نبيّنا (ص) امّيا لا يكتب و لا يقرأ و لا يحسب. قال الله تعالى: وَمَا كُنْتُمْ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكُمْ، و قال (ص): «انا امّة امية لا نكتب و لا نحسب»، و قيل: منسوب الى ام القرى و هى مكّة. بعضى مفسران گفتند كه: رسول (ص) از دنيا بيرون نشد تا بنوشت.

الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا أَى: وصفه و اسمه مكتوبا عندهم فى التوراة و الانجيل. عمر خطاب از ابو مالك پرسيد كه: صفت و نعت رسول خدا در تورات چيست؟

و كان ابو مالك من علماء اليهود، فقال: صفته فى كتاب بنى هارون الذى لم يبدل و لم يغير، احمد من ولد اسماعيل بن ابراهيم، و هو آخر الانبياء، و هو النبيّ العربى الذى يأتى بدين ابراهيم الحنيف. يأتزر على وسطه، و يغسل اطرافه، فى عينيه حمرة و بين كنفيه خاتم النبوة، مثل زر الحجلة، ليس بالقصير و لا بالطويل، يلبس الشملة، و يجتزئ بالبلغة، و يركب الحمار، و يمشى فى الاسواق، معه حرب و قتل و سبى، سيفه على عاتقه، لا يبالى من لقى من الناس، معه صلاة لو كانت فى قوم نوح ما اهلكوا بالطوفان، و لو كانت فى عاد ما اهلكوا بالريح، و لو كانت فى ثمود ما اهلكوا بالصيحة. مولده بمكّة، و منشأه بها، و بدو نيوته بها، و دار هجرته بيثرب بين حرة و نخل و سبخة. هو امّى لا يكتب بيده، و هو الحماد يحمّد الله على كلّ شدة و رخاء. سلطانه بالشام. صاحبه من الملائكة جبرئيل. يلقى من قومه اذى شديدا، ثمّ يدال عليهم فيحصدهم حصد الجرين، تكون له وقعات بيثرب منها له و منها عليه، ثمّ تكون له العاقبه.

و فى الانجيل ان المسيح (ع) قال للحواريين: انا اذهب و سيأتيكم الفارقليط روح الخلق الذى لا يتكلم من قبل نفسه، ائه يدبّر لجميع الخلق، و يخبركم بالامور المزمعة و يمدحنى و يشهد لى.

يَأْمُرُهُم بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ ميگويد: اين پيغامبر امّى ايشان را باسلام و شريعت و مكارم الاخلاق ميفرمايد، و از منكر و فساد و مساوى الاخلاق باز ميزند.

وَ يُجِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَ أَنْ حَلَالُهَا كَهْ اهل جاهليت بر خود حرام کرده بودند چون بحائر و سوائب و وصائل و حوامى، وى حلال و گشاده ميگرداند، و قيل: يُجِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ أَى: ما حرم عليهم فى التوراة من لحوم الإبل و شحوم البقر و الغنم، وَ يُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَ آنچه خبائث است چون گوشت خوك و مردار و خون و ربا و جمله محرّمات بر ايشان بسته ميدارد و حرام ميكند، يعنى كه شريعت وى بر اين صفت است.

وَ يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ بر قراءه شامى «آصارهم» على الجمع، عرب موثيق را اواصر خوانند، يكى از آن اصرة، معنى آنست كه از ايشان فرو نهند آن عهدهاى گران و بارهاى عظيم كه بر بنى اسرائيل بود كه در تورات بايشان فرموده بودند چون قتل نفس در توبه و بریدن اعضاء كه بوى گناه كردند، و جامه كه پليد شد از ميان جامه بر آوردن و بریدن، و در قتلها كه كردند قصاص نه ديت و نه عفو. اين تشديدها باغلال مانده كرد،



اجلال درآمد. حکم بکلیت با حق افکند که: **ثُضِلُّ بِهَا مَنْ تَشَاءُ وَ تَهْدِي مَنْ تَشَاءُ**. بدین قناعت نکرد که زبان ثنا بگشاد. تضرع و زاری در آن پیوست که: **أَنْتَ وَلِيُّنَا فَاعْفِرْ لَنَا وَ ارْحَمْنَا**. نیاز و خواری خود برو عرضه کرد، و رحمت و مغفرت خواست، گفت: **فَاعْفِرْ لَنَا وَ ارْحَمْنَا وَ أَنْتَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ**.

در آثار آورده‌اند که: موسی روز مناجات تا بکنار طور سینا رسید. بهر گامی که برمیکرفت، خدای را تنائی همی کرد، و دعائی همی گفت، و نیازی مینمود.

پیر طریقت گفت: نیازمند را رد نیست، و در پس دیوار نیاز مگر نیست، و دوست را چون نیاز و سیلتی نیست. موسی چون بمقام مناجات رسید درخت امیدش ببرآمد، و اشخاص فضل بدر آمد. شب جدایی فرو شد، و روز وصل برآمد، و موسی را شوق در دل و ذکر بر زبان و مهر در جان و عصا در دست، ندا آمد از جبار کائنات که: ای موسی! وقت راز است، و هنگام ناز است، و روز بار است. یا موسی! سل تعطه. چه داری حاجت؟ چه خواهی از عطیت؟ ای موسی! می‌خواه تا می‌بخشم. می‌گوی تا می‌نیوشم.

پیر طریقت گفت: بنده که وابسته حق بود و شایسته مهر، او را بعنایت بیارایند و بفضل بار دهند، و بمهر خلعت پوشانند، و بکرم بنوازند، تا بستاخ گردد. آن گه میان غیرت و مهر میگردانند، گهی غیرت در دربندد، تا زبان رهی در خواهش آید. گهی مهر در بگشاید تا رهی بعیان می‌نازد.

**إِنَّا هُنَا إِلَيْكَ** ای: **ملنا الی دینک، و صرنا لك بالکلیة من غیر أن نترك لأنفسنا بقیة**. میگوید: خداوندا! بهمگی بتو باز گشتیم؟ و از حول و قوه خویش متبری شدیم، و خویشان را بتو سپردیم، و بهر چه حکم کردی رضا دادیم. ما را بما باز مگذار، و مایی ما از پیش ما بردار. همانست که مصطفی (ص) گفت: **«لا تکنی الی نفسی طرفة عین و لا اقل من ذلك»**.

و قال صلی الله علیه و سلم: **«واقیة کواقیة الولید»**.

به داود وحی آمد که: ای داود! دوستان مرا با اندوه دنیا چه کار، اندوه دنیا حلاوت مناجات از دل ایشان ببرد. ای داود! من از دوستان خویش آن دوست دارم که روحانی باشند، غم هیچ نخورند، و دل در دنیا نبندند، و کار و شغل خود بهمگی با من افکنند، و بقضاء من رضا دهند.

رسول خدا گفت: **«الرضا بالقضاء باب الله الاعظم»**.

در بنی اسرائیل عابدی بود، روزگار دراز در عبادت بسر آورده. بخواب نمودند او را که: رفیق تو در بهشت فلان است. وی بطلب آن کس برخاست تا ببیند که عبادت وی چیست؟ از وی نه نماز شب دید نه روزه روز مگر فرائض. گفت: مرا بگوی تا کردار تو چیست؟ گفت: نکرده‌ام عبادتی فراوان، بیرون از آنچه دیدی. **أَمَا يَك خصلت** است در من، چون در بلا و بیماری باشم، نخواهم که در عاقبت باشم، و در آفتاب باشم نخواهم که در سایه باشم، و بهر چه الله حکم کند رضا دهم، و برخواست الله خواست خود نیفزایم، عابد گفت: اینست که ترا بدین منزل رسانید.

**الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ** این آیت و آنچه بدان پیوسته تا آخر ورد، اظهار شرف مصطفی است و بیان خصائص و فضائل وی. رب العزة او را بستود، و بر جهانیان برگزید، و نبوت و رسالت را بیسندید، و خاتم پیغامبران و مقتدای جهانیان کرد، و هر چند که امی بود کتابها خوانده و ننوشته، علم اولین و آخرین دانست، و شرایع و احکام دین و مکارم اخلاق را بیان کرد، و اخبار پیشینیان و آئین رفتگان و سرگذشت ایشان، از آن

جهانداران که بودند و خواهند بود تا بقیامت، از همه خبر داد، و بلفظ شیرین و بیان پرافرین بهمه اشارت کرد. صد و بیست و اند هزار پیغامبر که بخاک فروشدند در آرزوی آن بودند که ایشان را بر اسرار فطرت آن مهتر عالم اطلاع بود، و هرگز نبود، و ندانستند، و عزت قرآن خبر میدهد که: فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ

آن خزینه اسرار فطرت محمد مرسل را مهری بر نهادیم و طمعها از دریافت آن ببریدیم، وَ عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ:

زان گونه شرابها که او پنهان داد      يك ذره بصد هزار جان نتوان داد

یکی از جوانمردان طریقت وصف وی میکند که: سراج من نور الغیب بدا و غار، و جاوز السرج و سار، کان اسمہ مذکوراً قبل الحوادث و الاکوان، و ذکره مشهوراً قبل القبل و بعد البعد و الجواهر و الالوان. جوهره صفوی، کلامه نبوی، حکمه علوی، عبارته عربی، لا مشرقی و لا مغربی، حسبہ ابوی، رفیقہ ربوی، صاحبہ اموی، ما خرج خارج من میم محمد، و ما دخل فی حائه احد. آفرینش همه در میم محمد متلاشی شد. هر کجا در عالم دردی و سوزی بود، در مقابل سوز وی ناچیز شد. انبیا و اولیا و صدیقان چند که توانستند مرکبها دوانند، بآخر باوّل قدم وی رسیدند. آن مقام که زبر خلائق آمد زیر قدم خود نپسندید. طوبی و زلفی که غایت رتبت صدیقان است بدان ننگرید: ما زاغ البصر و ما طغی. در وصف وی گفته‌اند: قمر تجلی من بین الاقمار، کوکب برجه فی فلك الاسرار. طلع بدره من غمام الیمامة، و اشرقت شمسہ من ناحیة الثہامة، و اضاء سراجہ من معدن الکرامة. العلوم کلها قطرة من بحرہ، و الحکم کلها غرفة من نہرہ، و الازمان کلها ساعة من دهرہ. هو الاول فی الوصلة، و الآخر فی النبوة، و الظاهر بالمعرفة، و الباطن بالحقیقة.

آن روز که از مگه هجرت کرد و روی سوی مدینه نهاد، بخیمه ام معبد رسید. ام معبد چون روی مبارک رسول دید در وی متحیر شد. گفت: ای مرد! تو کیستی که اینجا آمده‌ای؟ حوری که از خلد بیرون آمده‌ای؟ ماهی که از آسمان بزیر آمده‌ای؟ رضوانی که از فردوس آمده‌ای؟ قندیل عرشی که دنیا افروخته‌ای؟... توقیع لوحی که عیان گشته‌ای؟ شمع طرازی که روان گشته‌ای؟ صورت بختی که نقاب برداشته‌ای؟

کمند دلهایی که خانه فروش زده‌ای؟ بند جانهایی که گوی جمال ربوده‌ای؟ کیمیاء جمالی که جهان نگاشته‌ای؟ نور شمس و قمری که پدید آمده‌ای؟

امروز گذشت بر من آن سرو روان      پوشیده ز من روی فرو بسته لبان  
ابر ار چه رخ مهر بیوشد ز جهان      کی گردد نور روز بر خلق نھان

سیدی که در تواضع چنان بود که يك قرص از درویش قبول کردی، و دنیا جمله بیک درویش دادی، و منت بر نهاده‌ای. با یتیمی راز کردی، و بر جبرئیل ناز کردی. با غریبی بنشستی، و با بهشت ننگرستی. بمهمان عجوز رفتی، و از عرش و ما دون آن همت بر گذاشتی. زن بیوه را ردا بیفکندی، و بساط در سدره منتهی نیفکندی. با مسکینی هم زانو بنشستی. رحیم دلی، خوش سخنی، نیک مردی، نیک عهدی، راست عهدی، تیمار داری، عزیز قدری، محمد نامی، ابو القاسم کنیتی، مصطفی لقبی، صد هزاران هزار صلوات و سلام خدای بر روح پاک و روان مقدس او باد:

و أنت لما ولدت اشرقت ال      ارض و ضاعت بنورك الافق

فنحن في ذلك الضياء و في ال بنور و سبل الرّشاد نحترق

### ۱۶ النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى أُمَّةٍ از قوم موسی گروهی است يَهْدُونَ بِالْحَقِّ که با راستی میخوانند وَ بِهِ يَعْدِلُونَ (۱۵۹) و بآن راستی میروند.

وَ قَطَعْنَا هُمُ و ایشان را گروه گروه برگسستیم اِثْنَيْ عَشْرَةَ اَسْبَاطًا دوازده گروه اَمَمًا اَمَّتْ جُوكُ جُوكُ با پیغامبر پیغامبر و اَوْحَيْنَا اِلَى مُوسَى و پیغام دادیم بموسی اِذِ اسْتَسْقَاهُ قَوْمُهُ اَنَ گه که آب خواست ازو قوم او اَنَ اضْرَبَ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ که بعضا این سنگ را میزن فَاثْبَجَسَتْ مِنْهُ اِثْنَا عَشْرَةَ عَيْنًا بگشاد از آن دوازده چشمه فَاذَّعَمَ كُلُّ اُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ هر گروهی از ایشان میدانستند که آبشخور ایشان کدام است وَ ظَلَّلْنَا عَلَيْهِمُ الْعَمَامَ ایشان را میغ فرستادیم تا سایه کردید بر ایشان وَ اَنْزَلْنَا عَلَيْهِمُ الْمَنَّ وَ السَّلْوَى و فرو فرستادیم بر ایشان ترنجبین و مرغ سلوی كَلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ گفتیم میخورید ازین خوشها که شما را روزی دادیم وَ مَا ظَلَمُونَا و ستم نه بر ما کردند وَ لَكِنْ كَانُوا اَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (۱۶۰) لکن ایشان ستم بر خویشان کردند.

وَ اِذْ قِيلَ لَهُمْ اسْكُنُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ و ایشان را گفتند که در زمین بیت المقدس نشینید و آن را مسکن گیرید وَ كَلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ و میخورید از آن هر جای که خواهید وَ قُولُوا حِطَّةً و میگویید چون می‌درشوید: گناهان ما از ما فرو نه وَ ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا و پشت خم داده از در در روید نَعْفِرْ لَكُمْ خَطِيئَاتِكُمْ تا بیمارزیم شما را گناهان شما سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ (۱۶۱) آری نیکوکاران را بر پیوس بیفزائیم.

فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ بَدَلًا کردند آن ستمکاران آن سخن که گفته بودند ایشان را قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ دیگر گفتند جز از آنکه ایشان گفته بودند، فَاَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ فرو گشادیم بر ایشان از آسمان عذابی بما كَانُوا يَظْلِمُونَ (۱۶۲) بآن ستم کردند.

وَ سَأَلْنَاهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ و پرس ایشان را از آن شهر الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ بِنَزْدِيكَ دریا اِذْ يَعْذُونَ فِي السَّبْتِ که از اندازه در میگذشتند و بشنبه کسب میکردند اِذْ تَأْتِيهِمْ حَيْثُ تَأْتِيهِمْ که بایشان میآمد ماهیان ایشان يَوْمَ سَبْتِهِمْ آن روز که شنبه میکردند شُرْعًا در آب بر روی آب روان هموار وَ يَوْمَ لَا يَسْبِتُونَ لَا تَأْتِيهِمْ و آن روز که شنبه نکردند ماهی نیامدی بایشان كَذَلِكَ نَبْلُوهُمْ ایشان را چنان می‌آزمودیم بما كَانُوا يَفْسُقُونَ (۱۶۳) بآنکه قومی فاسق بودند و از طاعت داری بیرون.

وَ اِذْ قَالَتْ اُمَّةٌ مِنْهُمْ گروهی گفتند از ایشان: لِمَ تَعْظُونَ قَوْمًا چرا می‌پند دهید قومی را اللّهُ مَهْلِكُهُمْ که اللّهُ ایشان را هلاک می‌خواهد که کند اَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا یا می‌خواهد که ایشان را عذاب کند عذابی سخت قَالُوا جواب دادند و گفتند: مَعذِرَةٌ اِلَى رَبِّكُمْ عذر ما است بِنَزْدِيكَ خدا در کار ایشان وَ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ (۱۶۴) و تا مگر هم ایشان پرهیزند.

قَلَمًا نَسُوا چون بگذاشتند ما دُكِّرُوا به پند گرفتن بآن پند که ایشان را دادند اَنْجَيْنَا الَّذِينَ يَهْوُونَ عَنِ السُّوءِ رهنانیدیم ایشان را که می‌باز زدندی از بدی وَ اَحَدْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا و فرا گرفتیم ایشان را که بر خویشان ستم کردند بِعَذَابٍ بَئِيسٍ عَذَابِي سخت بما كَانُوا يَفْسُقُونَ (۱۶۵) بآن که قومی فاسق بودند.

قَلَمًا عَتَوْا چون ناپاکی کردند و گردن کشیدند عَنَّا ما نُهَوَا عَنْهُ از آنچه ایشان را باز زدند از آن قُلْنَا لَهُمْ ایشان را گفتیم



كُونُوا قِرَدَةً كَیْبَانٍ گریه‌کنندگان خاسپین (۱۶۶) خوار و بی‌عذر و بی‌سخن و نومید.

وَ إِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكَ وَ آگاهی بداد خداوند تو لَبَّيْتُنَّ عَلَیْهِمْ که بر جهودان می‌انگیزاند اِلَى یَوْمِ الْقِیَامَةِ تا بروز رستاخیز بی‌بسته مَنْ یَسُومُهُمْ سُوءَ الْعَذَابِ کسی که ایشان را می‌رنجاند و عذاب می‌چشاند اِنَّ رَبَّكَ لَسَرِیْعُ الْعِقَابِ خداوند تو زود توان است عقوبت کردن را وَ اِنَّهُ لَعَفُوْرٌ رَحِیْمٌ (۱۶۷) و آمرزگار و بخشاینده است تائب را.

وَ قَطَعْنَاھُمْ فِی الْاَرْضِ اُمَمًا و ایشان را پاره پاره کردیم در زمین پرکنده گروه گروه مِنْھُمْ الصَّالِحُوْنَ هست از ایشان که مسلمان‌اند و نیکان وَ مِنْھُمْ ذُوْنَ ذَلِكِ وَ هست از ایشان که فرود از آن‌اند و جز از آن وَ بَلَوْنَاھُمْ وَ بیازمودیم ایشان را بِالْحَسَنَاتِ وَ السَّیِّئَاتِ بنیکبیا و بدبیا لَعَلَّھُمْ یَرْجِعُوْنَ (۱۶۸) تا مگر باز آیند بتوبه.

فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِھُمْ خَلْفًا از پس در رسید ایشان را پس آمدگان بد وَ رَثُوْا الْكِتَابَ تورات و علم آن میراث بردند از پیشینیان یَأْخُذُوْنَ عَرَضَ هَذَا الْاُذْنِ عرض این جهان می‌گیرند بَانَ علم وَ یَقُوْلُوْنَ سَیُعْفُرُ لَنَا و با اینهمه می‌گویند که خداوند ما را بخواد آمرزید وَ اِنْ یَأْتِیْھُمْ عَرَضٌ مِثْلُہُ و اگر آید بایشان عرض هم چنان از حرام یَأْخُذُوْهُ می‌گیرند آن را. اَلَمْ یُوْحَدْ عَلَیْھُمْ مِثَاقُ الْكِتَابِ نه پیمان در نامه من بر ایشان گرفته‌اند اَنْ لَا یَقُوْلُوْا عَلَی اللّٰهِ اِلَّا الْحَقَّ که بر اللّٰه جز راست نگویند وَ دَرَسُوْا مَا فِیْہِ و آنچه در تورات است خوانده‌اند و دانسته وَ الدَّارُ الْاٰخِرَةُ خَیْرٌ و سرای آخرت به لِلَّذِیْنَ یَتَّقُوْنَ ایشان را که از خشم و عذاب من می‌پرهیزند اَفَلَا تَعْقِلُوْنَ (۱۶۹) در نمی‌یابند؟! وَ الَّذِیْنَ یُْمَسِّکُوْنَ بِالْكِتَابِ و ایشان که دست در کتاب زدند وَ اَقَامُوا الصَّلَاةَ و نماز بی‌پای داشتند اِنَّا لَا نُضِیْعُ اَجْرَ الْمُصْلِحِیْنَ (۱۷۰) ما ضایع نکنیم مرد نیکوکاران.

وَ اِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقِھُمْ و یاد کن بر ایشان آن گه که ما کوه بگسستیم و بهوا بردیم و در هوا پهن باز داشتیم بالای ایشان کَأَنَّهُ ظُلَّةٌ گویی راست چتری بود وَ ظَنُّوا اَنَّهُ وَاقِعٌ یَھْمُ بَدَانَسْتَدِ که اگر تورات نپذیرند آن بر سر ایشان فرو افتد خُذُوا مَا اَتَيْنَاکُمْ بِقُوَّةٍ بستانید این کتاب که بشما دادیم بقوَّةٍ وَ اذْکُرُوا مَا فِیْہِ و یاد کنید آنچه در آن است لَعَلَّکُمْ تَتَّقُوْنَ (۱۷۱) تا مگر پرهیزده آئید.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: وَ مِنْ قَوْمٍ مُّوسَى اُمَّةٌ یَّھْدُوْنَ بِالْحَقِّ وَ هِیَ الْفِرْقَةُ النَّاجِیةُ مِنَ الْاِحْدِی وَ سَبْعِیْنَ، وَ ذَلِکَ فِیْمَا

روی اَنَّ النَّبِیَّ (ص) قال: «تفرقت امة موسى على احدى و سبعین ملة، سبعون منها فی النار و واحدة فی الجنة»، و كان علی بن ابی طالب (ع) اذا حدّث بهذا الحديث قرأ: وَ مِنْ قَوْمٍ مُّوسَى اُمَّةٌ یَّھْدُوْنَ بِالْحَقِّ.

این همان قوم‌اند که آنجا گفت: مِنْ اَهْلِ الْكِتَابِ اُمَّةٌ قَائِمَةٌ، و آن عبد اللّٰه سلام است و ابن‌صوری و یاران وی.

قول سدی و ابن‌جریج و جماعتی مفسران آنست که: این قومی‌اند که مسکن ایشان سوی مغرب است از اقلیم صین برگزشته. روی بقبله اهل اسلام دارند، و مسلمانان‌اند، و از قوم موسی‌اند از بنی اسرائیل. رسول خدا شب معراج ایشان را دیده و با ایشان سخن گفته. جبرئیل گفت ایشان را: هل تعرفون من تکلمون؟ هیچ میدانید که با که سخن می‌گویید؟ ایشان گفتند: نمیدانیم. جبرئیل گفت: هذا محمد النبی الامّی، فآمنوا به. پس ایشان گفتند: یا رسول اللّٰه! موسی ما را وصیت کرده که هر که از ما بتو در رسد سلام موسی برساند. مصطفی (ص) گفت: «علی موسی و علیکم السلام».

آن گه ده سوره از قرآن بر ایشان خواند، از آن سورتها که به ابتداء اسلام بمکه فرو آمد، و آنکه از احکام و شرائع

فريضة نماز و زكاة آمده بود ایشان را فرمود، تا هر دو بپا میدارند، و بر آن باشند. و سبب افتادن ایشان بآن جایگه آن بود که بنی اسرائیل پیغامبران را میکشیدند، و این يك سبط بودند از جمله دوازده سبط، و طاقت دیدن آن نداشتند، و بر فعل ایشان منکر بودند. از ایشان بیزاری کردند، برگشتند و دعا کردند، تا رب العزة میان این قوم و بنی اسرائیل جدایی افکند. رب العالمین در زیر زمین راهی بر ایشان گشاده کرد، تا در آن راه برفتند، و بدیار مغرب بیرون آمدند، و آنجا مسکن گرفتند.

وَ قَطَعْنَاهُمْ یعنی: بنی یعقوب من بنی الاثنی عشر. و الاسباط فی بنی اسرائیل کالقبايل فی بنی اسماعیل. و اشتقاق سبط از سبط است، نام درختی که شتران را علف است، و همچنین قبیله نام درختی است، یعنی که اسماعیل و اسحاق چون اصل درختاند، و اولاد چون اغصان. زجاج گفت: معناه قطعناهم اثنتی عشرة فرقة اسباطا، کأته قال: فرقناهم اسباطا، فیکون «أسباطاً» بدلا من قوله «اثنتی عشرة»، و «أمماً» من نعت اسباطا.

وَ أَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى إِذِ اسْتَسْقَاهُ قَوْمُهُ فِي الْتِهَةِ أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ كَانَ لِلْحَجَرِ أَرْبَعَةٌ أَوْجُهُ، لِكُلِّ وَجْهٍ ثَلَاثٌ أَعْيُنٌ، لِكُلِّ سَبْطٍ عَيْنٌ لَا يَخَالِطُهُمْ سِوَاهُمْ.

فَانْبَجَسَتْ اینجا در سخن اختصار است، یعنی فضرِب موسی بعصاه الحجر فانبجست، ای فانصبت و انفجرت، انا ان الانفجار اوسع من الانبجاس فی فیضان الماء. تفسیر این در سورة البقره رفت، الی قوله: نَعْفِرْ لَكُمْ مَدَنِي وَ شَامِي وَ يعقوب تغفر بناء مضمومه و فتح فا خوانند، باقی بنون مفتوحه و كسر فا خوانند. خطایکم بی همز و بی تا قراءت ابو عمرو است «خطیبتکم» برفع تا بی الف قراءت شامی است. «خطیبتکم» بالف و ضمّ تا قراءت مدنی و یعقوب است. خطیبتکم بالف و كسر تا قراءت مکی و کوفی است.

قَبَلِ الَّذِينَ ظَلَمُوا الْآيَةَ مَضَى تفسیره فی البقره.

وَ سَأَلْنَاهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ مِغْوَيْدٍ: پرس ازین جهودان. سؤال توبيخ و تقریع است تا كفر قدیم ایشان بشناسد، و «قریه» ایله است، قریه بین مدین و الطور، و قیل: هی الطبریة، و قیل: اریحا. حاضِرَة الْبَحْرِ ای عند البحر، شهریست بقرب دریا. میگوید: سلمه عمّا وقع بأهلها. از ایشان پرس که چه افتاد باهل آن شهر؟ إِذِ يَعْدُونَ فِي السَّبْتِ ای جاوزوا الحقّ يوم السبت، إِذِ تَأْتِيهِمْ حِينَتُهُمْ جمع حوت است، و هو السّمك، و اضافها اليهم لآثمهم ارادوا صيدها، يَوْمَ سَبْتِهِمْ روز شنبه است و اضافت با ایشان از آن است که ایشان باحکام این روز مخصوصاند، و يوم سبتهم یعنی يوم يسبتون، که بر عقب گفت: وَ يَوْمَ لَا يَسْبِتُونَ. یقال: سبت يسبت سبتا و سبتوا، اذا اعظم السبت، و اسبت اذا دخل فی السبت، و قیل: يَوْمَ سَبْتِهِمْ ای يوم راحتهم بترك اعمالهم. كان الكسب يوم السبت محرما على بنی اسرائیل، و كانوا امرؤا أن يتفرغوا فيه لعبادة الله. شرعاً ای وارده، و قیل: ظاهرة على الماء، و قیل: رافعة رؤسها، و قیل: متتابعة. وَ يَوْمَ لَا يَسْبِتُونَ لَا تَأْتِيهِمُ الْحَيْتَانِ.

سئل الحسين بن الفضل: هل تجد في كتاب الله الحلال لا يأتيك الا قوتا، و الحرام يأتيك جرفا جرفا؟ قال: نعم، في قوله تعالى: إِذِ تَأْتِيهِمْ حِينَتُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرْعًا وَ يَوْمَ لَا يَسْبِتُونَ لَا تَأْتِيهِمْ. كَذَلِكَ قِيلَ مُتَّصِلًا بِالْأَوَّلِ، عَلَى تَقْدِيرِ لَا تَأْتِيهِمْ شُرْعًا، مِثْلَ آتِيَانِ يَوْمَ السَّبْتِ، وَ قِيلَ: مُتَّصِلًا بِمَا بَعْدَهُ، وَ هُوَ قَوْلُهُ: نَبَلَوْهُمْ أَي نَحْتَبِرُهُمْ مِثْلَ هَذَا الْاِخْتِبَارِ، أَي نَعَامَلُهُمْ مَعَامَلَةَ الْمُخْتَبَرِ، بِمَا كَانُوا يَسْفُونَ.

قال ابن زيد: كانوا قد قرموا لحم الحيتان، و كان في غير يوم السبت لا يأتيهم حوت واحد، فأخذ رجل منهم حوتا، فربط

فى ذنبه خيطا، ثم ربطه الى خشبته فى الساحل، ثم تركه فى الماء الى يوم الاحد، فأخذه و شواه، فوجد جار له ربح الحوت، فقال له: يا فلان! اتى اجد فى بيتك ربح الحوت. قال: لا. فيطلع فى تنوره فاذا هو فيه، فقال: انى ارى الله سيدبك، فلما لم يره عذب، و لم يعجل عليه العذاب اخذ فى السبب الآخر حوتين اثنين فلما رأوا ان العذاب لا يعاجلهم اخذوا و أكلوا و ملحوا و باعوا و كثر اموالهم، فقست قلوبهم و تجرّوا على الذنب، و قالوا: ما نرى السبب الا و قد أحلّ لنا، و كان اهل القرية نحوا من سبعين الفاً، فصاروا ثلاث فرق: فرقة صادت و أكلت، و فرقة نهت و زجرت، و فرقة امسكت عن الصيد، و هم الذين قال تعالى: وَ إِذْ قَالَتْ أُمَّةٌ مِنْهُمْ لِمَ تَعِظُونَ قَوْمًا يَعْنِي: قالوا للفرقة الناهية لا موهم على موعظة قوم يعلمون انهم غير مقلعين. ميگوید: جمله آن قوم سه گروه بودند: يك گروه گنهكاران، و يك گروه ناهيان كه پند ميدادند، و يك گروه كه فرا پند دهان ميگفتند: لِمَ تَعِظُونَ قَوْمًا اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ؟ فرقه ناهيه جواب دادند: مَعذِرَةٌ إِلَى رَبِّكُمْ يعنى معذرة لنا الى ربكم فيه، ابو عمرو گفت: اى هذه معذرة الى ربكم، و معناه: الامر بالمعروف و اجب علينا، فعلىنا موعظتهم و نصحهم حتى يكون لنا عذرا عند ربكم ان لم ينتهوا. قراءة حفص از عاصم «معذرة» بنصب است، اى: نعظهم معذرة الى ربكم، اى من اجل ذلك، كما قال: «حذر الموت» اى من اجله، و قيل: نعتذر معذرة اى اعتذارا الى ربكم.

وَ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ اين اعدار همانست كه آنجا گفت: فَلَوْ لَا كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ أُولُوا بَقِيَّةٍ يَنْهَوْنَ عَنِ الْفُسَادِ فِي الْأَرْضِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّنْ أَنْجَيْنَا مِنْهُمْ. درين هر دو آيت مصداق سخن مصطفى است كه گفت: «ما من قوم يعمل بين ظهرانيهم بمعاصي الله فلم يغيروا الا عمهم الله بعذاب».

و هم مصداق اينست آنجا كه گفت: «كانوا لا يتناهون عن منكر فعلوه»، لَوْ لَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ الْآيَةَ.

فَلَمَّا نَسُوا يَعْنِي تركوا، و التسيان فى اللغة الترك، «ما دُكِّرُوا بِهِ» اى: ما وعظوا به من العذاب على صيد الحيتان، أَنْجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ اى عن العذاب الشديد، فيكون «عن» مُتَّصِلًا بِأَنْجَيْنَا، و يحتمل ان يكون مُتَّصِلًا بِنَهَوْنَ اى عن المعصية.

وَ أَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا اى صادوا فى السبب و خالفوا امر الله، بِعَذَابٍ بَلِيْسٍ: شديد. مدنى و شامى بيس بوزن بير خوانند. ابن عامر بئيس مهموز خواند. ابو بكر بئيس بر وزن فيعل خواند. باقى بئيس بر وزن فعيل، يقال بؤس بؤس بأسا، اذا اشتدّ، و البأس الشدة. بِعَذَابٍ بَلِيْسٍ اى وجيع شديد، و هو أنهم صاروا قرده.

و الفرقة الأخرى مختلف فيها، قال الحسن: نجت فرقتان، و هلكت فرقة، و قال بعضهم: هلكت فرقتان، و قال بعضهم بالتوقف فى امرهم، و الروايات الثلاث عن ابن عباس.

فَلَمَّا عَتَوْا عَنْ مَا نُهُوا عَنْهُ اسْتَكْبَرُوا و مردوا على المعصية، فُلْنَا لَهُمْ كَوْثًا قَرْدَةً خَاسِئِينَ مَبْعِدِينَ مطرودين. قال بعضهم: خوطبوا بهذا القول، فيكون ابلغ فى النازلة، و قال بعضهم: صيروا قرده، و هذه القصة ذكرناها مشروحة فى سورة البقرة.

وَ إِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكَ اى: آذن، و معناه: اعلم. تفعل و أفعل بيك معنى آيد، چون توعدّه و أوعدّه. ترضاه و أرضاه، تيقنه و أيقنه، و قيل: تأذن امر من الاذن، و قيل: حكم، و قيل اخبر، و قيل: وعد، و قيل: حلف. لِيُبَعِّثَنَّ عَلَيْهِمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ نظم آيت چنين است: ليبعثن عليهم من يسومهم سوء العذاب الى يوم القيامة. برانگيزاند بر جهودان و برگمارد بر ايشان كسى كه ايشان را رنجاند تا بروز قيامت، و هو محمد (ص) و امته. يقاتلونهم حتى يسلموا او يعطوا الجزية. سعيد بن

جبر گفت: هم اهل کتاب، بعث الله عليهم العرب، يجبونهم الخراج الى يوم القيامة. إِنَّ رَبَّكَ لَسَرِيعُ الْعِقَابِ لَمَنْ اسْتَحَقَّ تَعْجِيلَهُ، وَ إِنَّهُ لَعَفُورٌ لِلْمُؤْمِنِينَ رَحِيمٌ بِهِمْ.

وَ قَطَعْنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أُمَّمًا بَنَى إِسْرَائِيلُ رَا فِي زَمِينِ پَرَكْنَدِهْ كَرْدِيمْ كَرُوِهْ كَرُوِهْ، يَعْنِي نَزَادَانزَاد، وَ جُوكْ جُوكْ، وَ اَيْنِ اَزْ اَنْ اَسْتْ كِهْ ايشان يك قوم بودند يك جوك در يك اقليم. اول بمصر، باز به بيت المقدس و بناوحى مدينه، اكنون پراکنده‌اند و گسسته در جهان، و قيل: جعلناهم على اديان مختلفة. مِنْهُمْ الصَّالِحُونَ يَعْنِي مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بَعِيسَى وَ مُحَمَّدَ عَلَيْهِمَا الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ، وَ مِنْهُمْ دُونَ ذَلِكَ يَعْنِي الْكُفَّارَ، وَ قِيلَ: مِنْهُمْ الصَّالِحُونَ الَّذِينَ رَأَوْهُ رَسُولَ اللَّهِ (ص) لَيْلَةَ الْمِعْرَاجِ، وَ مِنْهُمْ دُونَ ذَلِكَ، اَيْ عَاصُونَ مَفْسُدُونَ. وَ بَلَّوْنَاهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَ السَّيِّئَاتِ وَ ايشان رَا بِيَازْمُودِيمْ بِشَادِيهَا وَ غَمَهَا، بَهْ نِيكَهَا وَ بَدَهَا. اَمَّا حَسَنَاتِ اَنْسْتْ كِهْ: «وَ اِذْ فَرَقْنَا»، «وَ ظَلَّلْنَا»، «وَ اَنْزَلْنَا»، «وَ جَاوَزْنَا»، «فَأَنْجَيْنَا»، وَ سَيِّئَاتِ چُونْ حَبَسْ ايشان در تيه چهل سال، و قتل نفس توبه را از عبادت گوساله و جز از آن. لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ كَي يَنْذَكُرُوا وَ يَعُودُوا اِلَى الطَّاعَةِ.

فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ قَوْمٌ سَوَاءٌ. اَشْتَقَاقَهْ مِنْ خَلْفِ اللَّبَنِ اِذَا طَالَ مَكْتَهْ فِي السَّقَاءِ، فَتَغْيِيرُ، وَ مِنْهُ الْخُلُوفُ. اَيْنِ خَلْفِ جَهُودَانِ اَيَّامِ مَصْطَفَى اَنْدْ وَ هَرْ كِهْ پَسْ ايشان آمد، تورات ميراث بردند از پيشينان. يَأْخُذُونَ عَرَضَ هَذَا الْأَدْنَى اِدْنِي تَذْكَيرِ دُنْيَا اَسْتْ، يَعْنِي: عَرَضُ هَذِهِ الدُّنْيَا، وَ الْعَرَضُ مَا يَعْضُ لَكَ مِنْ مَنَافِعِ الدُّنْيَا، اَوْ تَعْرِضُ لَكَ الْحَاجَةَ اِلَيْهِ، وَ قِيلَ الْعَرَضُ بَفَتْحِ الرَّاءِ مَتَاعُ الدُّنْيَا اِجْمَعُ، وَ بَاسْكَانِ الرَّاءِ مَا كَانَ مِنَ الْمَالِ سِوَى الدَّرَاهِمِ وَ الدَّنَانِيرِ، مِيْكَوَيْدِ: عَرَضُ اَيْنِ جِهَانِي مِيْكَيرِنْدْ بَآنْ عِلْمِ، يَعْنِي مِيْفِرُوشِنْدْ وَ بَهَا مِيْاَسْتَانِنْدْ، وَ دَرْ سُورْتَهَايِ پِيْشِ بَجَنْدْ جَايْگِهْ شَرْحِ اَيْنِ اَشْتِرَاءِ رَفْتِ وَ يَقُولُونَ سَيُعْفَرُ لَنَا وَ اِنْ لَمْ نَسْتَغْفِرْ. اَيْنِ تَمْنِيْ مَحَالِ اَسْتْ، چِنَانْ كِهْ جَايِ دِيْگَرِ كَفْتِنْدْ: لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ اِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا اَوْ نَصَارَى، وَ كَفْتِنْدْ: نَحْنُ اَبْنَاءُ اللَّهِ وَ اَحِبَّاءُ، لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ اِلَّا اَيَّامًا مَعْدُودَةً. وَ اِنْ يَأْتِيهِمْ عَرَضٌ مِثْلُهُ يَأْخُذُوهُ اَي: وَ لَوْ اَوْتُوا عَرَضًا مِثْلَ الْعَرَضِ الَّذِي كَفَرُوا مِنْ اِجْلِهِ بِمُحَمَّدٍ، لِيَكْفُرُوا بِمُوسَى لَكَفَرُوا بَهْ اَرْتَشُوا مِنْ سَادَتِهِمْ فَكَفَرُوا بِمُحَمَّدٍ، وَ لَوْ رَشُوا لِيَكْفُرُوا بِمُوسَى لَكَفَرُوا. وَ قِيلَ: اِنْ يَأْتِ يَهُودٌ يَثْرِبَ الَّذِينَ كَانُوا فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) عَرَضٌ مِنَ الدُّنْيَا مِثْلُهُ يَأْخُذُوهُ كَمَا اَخَذَ اسْلَافَهُمْ، وَ قِيلَ: اِنْ يَأْتِيهِمْ عَرَضٌ مِثْلُهُ مِنَ الْحَرَامِ يَأْخُذُوهُ، اَيْ هُمْ مَصْرُونَ عَلَى الدَّنْبِ، وَ لَا يَشْبِعُهُمْ شَيْءٌ.

أَمْ لَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ الْكِتَابِ أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ اَيْنِ هَمَانَسْتْ كِهْ كَفْتْ: وَ لَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ، بِيْمَانْ كَرَفْتِنْدْ بَرِ ايشان كِهْ بَرْ خُدا دَرُوعْ وَ بَاطِلْ نَگُويِنْدْ، وَ بَاطِلْ كَفْتِنْدْ اَنْچِهْ كَفْتِنْدْ: «سَيُعْفَرُ لَنَا»، اِذْ لَيْسَ فِي التَّوْرَةِ مِيعَادُ الْمَغْفَرَةِ مَعَ الْاِصْرَارِ، وَ كَفْتِهْ اَنْدْ: أَمْ لَمْ يُؤْخَذْ اسْتَفْهَامِ اَسْتْ بِمَعْنِي تَقْرِيْرِ، اَي: اَمْرُوا اِنْ لَا يَصْفُوا الْحَقَّ اِلَّا بِنَعْتِ الْجَلَالِ وَ اسْتِحْقَاقِ صِفَاتِ الْكَمَالِ، وَ اِنْ لَا يَتَحَكَّمُوا عَلَيْهِ بِمَا لَمْ يَأْتِ مِنْهُ خَيْرٌ، وَ لَمْ يَشْهَدْ بِصِحَّتِهِ بَرَهَانٌ وَ لَا نَظْرٌ. وَ دَرَسُوا مَا فِيهِ اَيْ وَ قَرَعُوا مَا فِي الْكِتَابِ، اَيْ لَمْ يَفْعَلُوا عَنْ جَهْلِ. وَ الدَّارُ الْآخِرَةُ الْجَنَّةُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ الشَّرْكَ وَ الْمَعْصِيَةَ، أَمْ فَلَا تَعْقِلُونَ اِنَّهَا خَيْرٌ مِنَ الْعَرَضِ الْاِدْنِيِّ.

وَ الَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ اَيِ التَّوْرَةَ، وَ يَحْتَمِلُ الْقُرْآنَ. اِبُو بَكْرٍ اَزْ عَاصِمِ يُمَسِّكُونَ بِتَخْفِيْفِ خَواند. باقى بتشديد خوانند، وَ هُمَا فِي الْمَعْنَى وَاحِدٌ، اَي: يَتَمَسَّكُونَ بَهْ فَيَعْلَمُونَ بِمَا فِيهِ، عَبْدُ اللَّهِ سَلَامٌ اَسْتْ وَ اصْحَابُ وى كِهْ دَرْ كِتَابِ تَحْرِيفِ وَ تَبْدِيْلِ نِيَاوَرْدِنْدْ، وَ شَرَايِعِ وَ اِحْكَامِ اَنْ پَذِيْرَفْتِنْدْ، وَ بِيَايِ دَاشْتِنْدْ. عطا گفت: اَمَّتْ مُحَمَّدَانْدْ.

وَ اَقَامُوا الصَّلَاةَ الَّتِي شَرَعَهَا مُحَمَّدٌ (ص). اِنَّا لَا نُضِيْعُ اَجْرَ الْمُصْلِحِينَ يَعْنِي مِنْهُمْ، كَقَوْلِهِ: اِنَّا لَا نُضِيْعُ اَجْرَ مَنْ اَحْسَنَ

عَمَلًا اى اجر من احسن منهم عملا. و المصلح المقيم على الايمان المؤدى فرايضه اعتقادا و عملا، لان من كان غير مؤمن و أصلح فأجره ساقط.

و قيل: المصلحون هم الذين يمسكون، و الخبر فيه محذوف، و معناه: نعطيههم اجورهم إنا لا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ. وَ إِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ الْنتَقَ فِى اللِّغَةِ يَكُونُ قَلْعًا وَ يَكُونُ رَفْعًا، وَ يَكُونُ بَسْطًا، وَ كَلْ ذَلِكَ قَدْ كَانَ مِنَ اللّٰهِ عِزٌّ وَ جَلٌّ يَوْمَئِذٍ بِذَلِكَ الْجَبَلِ، قَلْعَهُ جَبْرِيْلُ وَ رَفَعَهُ وَ بَسَطَهُ فِى الْهَوَاءِ فَوْقَهُمْ. ميگويد: ياد كن برين جهودان كه ما كوه بركنديم، يعنى جبرئيل را فرموديم تا از بيخ بر كند و در هوا برد و بر سر ايشان پهن بداشت، گائنه ظلة اى سقيفة، و هى كل ما اظلك، وَ ظَنُّوا اِيقِنُوا اَنَّهُ وَاَقَعَ بِهِمْ اَنْ خَالَفُوا. «خُدُوا اى، قلنا لهم خُدُوا ما اَتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ» گفتيم بستانيد اين كتاب را، يعنى جبرئيل گفت ايشان را كه اين كتاب بستانيد و پذيريد بجهد و قوت و قدرت كه داريد بگرفتن و پذيرفتن آن، وَ اذْكُرُوا ما فِيهِ اى اعملوا بما فيه و لا تنسوه، لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ لِكى تَتَّقُوا النَّارَ، و سبق شرحه فى سورة البقرة.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: وَ مِنْ قَوْمٍ مُّوسَى اُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ قصه دوستان است و وصف الحال جوانمردان و سيرت سالكان. رب العالمين ايشان را راه سعادت نموده، و بتخصيص قربت و زلفت مخصوص کرده، و بجزبه كرامت گرامى کرده. نسبت تقوى بايشان زنده، و منهج صدق بنبات قدم ايشان معمور، و نظام دولت دين بيركات انفاس ايشان پيوسته. رسول خدا ميگويد صلوات الله عليه: «لو قسم نور احدهم على اهل الارض لوسعهم».

اگر نور دل ايشان راه باز دهند، و تالو شعاع آن بر عالم و عالميان افتد، متمردان همه موحد گردند. زناها بكمز عشق دين بدل شود، لكن عزيزاند و ارجمند بكسشان ننمايد، بدنيا و عقبىشان ندهد، متوارىوار ايشان را در حفظ خویش ميدارد، و بنعت محبت در قباب غيرت مي پرورد. بموسى (ع) وحى آمد كه: اى كلیم مملكت! نگر تا صدف در درد خویش پیش هر بی دیده ای نشكافی، و آیت صورت عشق جلال ما بر هیچ نامحرمی نخوانی كه از حقیقت سمع و سماع معزول بود. اى موسی! اگر خواهی كه راز ما آشكارا كنى باری بر كسانی كن كه محل عهد اسرار ما باشند، بلبل و نهار با خدمت درگاه ما پرداخته، و در مشاهده جلال ما خیمه عشق زده، و بر درگاه ربوبیت این داغ احقیقت یافته كه: اُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعدَلُونَ. این داغ احقیقت سرى است از اسرار الهی، لطیفه ای از لطائف ربانی، كه از عالم غیب روان شد، و جز در پرده اطوار طینت درویشان منزل نكرد. خواهی تا شمه ای از آن بیابی در پرده های نفس برو تا بدل رسی، و آن گه در پرده های دل برو تا بجان رسی، و آن گه در پرده های جان برو تا بوصال جانان رسی، كان تعبیه جز در میان جان دوستان نیینی:

گفتم كجات جويم اى ماه دلستان	گفتا قرارگاه منست جان دوستان
گفتم قرارگاهت در جان چرا كنى	گفتا كه تا نيابد از من كسى نشان
گفتم كه رهنمون رهى باش پيش خویش	گفتا ز چپ و راست تو بنگر بگشتگان

داود پيغامبر هر وقتى كه درویشی دیدی ازین سوخته خرمنی، غارتیده عشقی، دانستی كه محل عهد اسرار ازل است، با وی بنشستی و آرام گرفتی، گفتی: آنچه مقصود است و آرام دل من، درو تعبیه است. يعقوب پيغامبر كه در بيت الاحزان نشست، و بدرد فراق يوسف چندان بگریست كه بینایی در سر آن شد، تو گویی در بند صورت يوسف

بود، و از روی حقایق آن بقیت نقاوه صفاوت خلّت بود که در ناصیه یوسف تعبیه بود، و یعقوب را زیر و زبر همی داشت. رویم بغدادی گوید: العارف مرآة، من نظر فیها تجلی له مولاه، و الیه الاشارة بقوله عزّ و جلّ: سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ.

وَ قَطَعْنَا لَهُمُ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ أَسْبَابًا أَمَّا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ (ع) میگوید در حقائق این آیت که: از چشمه معرفت دوازده جوی روان کرده، هر یکی شرب فرقتی ساخته، و استقاء دولت دین هر یکی را از آن منهل پدید کرده، همانست که جای دیگر بر وجه اجمال بر رمز و اشارت گفت: وَ أَنْ لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا ای: جعلنا لهم سقيا على الدوام. دوازده نهرانند: اول آن آشنایی و آخر دوستی، و ده میان این و آن: یکی صدق اعتقاد، دیگر اخلاص در اعمال، سدیگر رضا دادن بحکم، چهارم عین الیقین، پنجم سرور وجد، ششم برق کشف، هفتم حیرت شهود، هشتم استهلاك شواهد، نهم مطالعه جمع، دهم حقیقت افراد. بنده چون ذوق این شربتها بجان وی رسد، و حلاوت آن بیابد، و جذبه الهی در آن پیوندد، خود عین الحیاة گردد، و هر که از دست وی شربتی خورد مقبل ابد شود.

پیر طریقت گفت: الهی! مشرب میشناسم اما واخوردن نمی‌یارم، دل تشنه و در آرزوی قطره‌ای میزارم. سفایه مرا سیری نکند، من در طلب دریام. بر هزار چشمه و جوی گذر کردم تا بو که دریا دریابم. در آتش عشق غریقی دیدی؟ من چنانم. در دریا تشنه‌ای دیدی؟ من آنم. راست بمتحیری مانم که در بیابانم. فریادم رس که از دست بیدلی بفرغانم.

وَ قَطَعْنَا لَهُمُ فِي الْأَرْضِ أَمَّا از روی تحقیق بر ذوق اهل مواجید اشارت است بسیاحان امت، و غرباء طریقت، که پیوسته گرد عالم میگردند ازین دیار بدان دیار، و ازین غار بدان غار، تا وقت خویش از خلق بیوشند، و دین خویش از آفات اغیار بکوشند.

و مصطفی (ص) بدین معنی اشارت کرده که: روزگاری بمردم درآید که دین دینداران بسلامت نماند، تا از خلق نفرت نگیرند. بسان سیاحان بینی ایشان را از خلق گریزان، گه در کوه گه در بیابان:

پویان و دوان‌اند غریوان بجهان در صومعه کوهان در غار بیابان  
یکسر همه محواند بدریای تفکر بر خوانده بخود بر همه لآخان و لامان

و یشهد لذلك قصة اصحاب الكهف و قصة الغار للنبي مع ابي بكر، يقول الله تعالى: ثَانِيًا اِثْنَيْنِ اِذْ هُمَا فِي الْغَارِ. معنی دیگر گفته‌اند سیاحت و غربت ایشان را یعنی که مشتاق‌اند، و مشتاق در اغلب روزگار و عموم احوال بی‌قرار و بی‌آرام بود. گرد عالم میگردد تا مگر جایی رسد که آنجا نشان دوست ببیند، یا از کسی خبر دوست پرسد، و فی معناه انشدوا:

انّ آثارنا تدل علينا فانظروا بعدنا الى الآثار

پیر طریقت گفت: الهی! غریب ترا غربت وطن است، پس این کار را کی دامن است؟ چه سزای فرج است او که بتو ممتحن است؟ هرگز کی واخانه رسد او که غربت او را وطن است. الهی! مشتاق کشته دوستی است، و کشته دوستی را دیدار تو کفن است.

وَبَلَوْنَاهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ بِيَاظِمَائِمِ اِيشَانِ رَا دَر كَام و دَر نَاكَام، نِه دَر كَام فَرِيْفْتِه شُونَد نِه دَر نَاكَام. اَز مَا بَرگَرْدَنَد، شَغْلِي دَارَنَد دَر پِيْش مَهْمْتَر اَز كَام و نَاكَام خُوِيْش. بَا خَلْق عَارِيْتَانَد و بَا خُود بِيْگَانِه، و اَز تَعْلُق آسُودِه. دِلِهَاشَان بَا مَوْلِي پِيْوسْتِه، و سَرهَا بَا طَلَاَع وِي آرَاْسْتِه. هَمِي كُوِيْنَد بَزْبَان اِفْتَقَار بِنَعْت اِنكَسَار: خُداوَنَدَا! وَا دَرگَاه آَمْدِيْم بِنْدِه وَاَر، خُواهِ عَزِيْز دَار خُواهِ خُواَر.

وَالَّذِيْنَ يُسَكِّنُونَ بِالْكِتَابِ اِيْمَانَ، وَ اَقَامُوا الصَّلَاةَ اِحْسَانَ، فَبِالْاِيْمَانِ وَجَدُوا الْاِمَانَ، وَ بِالْاِحْسَانِ وَجَدُوا الرِّضْوَانَ، فَالْاِمَانَ مُؤَجَّلٌ وَ الرِّضْوَانَ مُعَجَّلٌ، وَ يُقَالُ: يُمْسِكُونَ بِالْكِتَابِ سَبَبَ النِّجَاةِ، وَ اَقَامُوا الصَّلَاةَ تَحْقِيْقَ الْمُنَاجَاةِ، فَالنِّجَاةُ فِي الْمَالِ، وَ الْمُنَاجَاةُ فِي الْحَالِ. وَ اِفْرَادَ الصَّلَاةِ بِالذِّكْرِ اِعْلَامُ اِنهَا اَفْضَلُ الْعِبَادَاتِ بَعْدَ مَعْرِفَةِ الذَّاتِ وَ الصِّفَاتِ.

### ۱۷ النوبة الاولى

قَوْلُهُ تَعَالَى: وَ اِذْ اَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ اَز فَرَزْنَدَانِ آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ اَز پِشْتِهَائِي اِيشَانِ دُرِّيَّتَهُمْ فَرَزْنَدَانِ اِيشَانِ وَ اَشْهَدَهُمْ عَلٰى اَنْفُسِهِمْ وَ اِيشَانِ رَا گُواهِ گَرَفْتِ بَر اِيشَانِ اَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ نِهَام مِنْ خُداوَنَد شَمَا؟ قَالُوا بَلٰى اِيشَانِ پَاسَخِ دَادَنَد اَرِي تُوْبِي خُداوَنَد مَا شَهَدْنَا گُواهِ بُوْدِيْم بَر اِيشَانِ اَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَا نَكُوِيْنَد رُوْز رِسْتَاخِيْز اِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِيْنَ (۱۷۲) كِه مَا اَزِيْن اَقْرَار وَ گُواهِ نَاگَاه بُوْدِيْم.

اَوْ تَقُولُوا يَا كُوِيْنَد پِسِيْنَانِ اِيشَانِ اِنَّمَا اَشْرَكَ اَبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ كِه پِدرَانِ پِشِيْنَانِ مَا اِنْبازَانِ گَرَفْتَنَد بَا تُو پِيشِ اَز مَا وَ كُنَّا دُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ وَ مَا فَرَزْنَدَانِ اِيشَانِ بُوْدِيْم پَسِ اَز اِيشَانِ اَفْتَهَلْگُنَا پَسِ اَكُنُونِ مَا رَا مِي هَلَاكِ كُنِي وَ عَذَابِ كُنِي؟ بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ (۱۷۳) بَا نِچِه كِجْكَارَانِ كَرْدَنَد وَ نَابِكَارَانِ پِيشِ اَز مَا.

وَ كَذَلِكَ نَقُصُّ الْاَيَاتِ چِنِيْنِ تَفْصِيْلِ مِيْدِهِيْم وَ مِي باز گِشَائِيْم وَ رَاْسْتِ وَ دِرِسْتِ وَ پِيْدا مِي باز نَمَائِيْمِ كَفْتِهَا وَ كَرْدِهَائِي خُوِيْشِ وَ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (۱۷۴) وَ تَا مَگَرِ اِيشَانِ باز اَيْنَد اَز رَا هِ كِجْ بَا رَا هِ رَاْسْتِ.

وَ اَثَلُ عَلَيْهِمْ وَ بَرِ اِيشَانِ خُواِنِ نَبَا الَّذِي اَتَيْنَاهُ اَيَاتِنَا خَبَرَ اَنْ مَرْدِ كِه اُو رَا دَاْدِيْمِ سَخْنَانَ خُوِيْشِ فَاَنْسَلَخَ مِنْهَا بِيْرُونَ شَدِ اُو اَز اَنْ چُو مَارِ اَز پُوسْتِ فَاَتَبَعَهُ الشَّيْطَانُ پَسِ خُودِ فَرَا كَرْدِ اُو رَا دِيُو فَكَانَ مِنَ الْغَاوِيْنَ (۱۷۵) تَا اَز بِيْرَاهَانَ گِشْتِ.

وَ لَوْ شِئْنَا وَ اَكْر خُواَسْتِيْمِ لَرَفَعْنَاهُ بِهَا بَر دَاَسْتِيْمِي بَا اَنْ اَيَاتِ وَ عِلْمِ وَ لَكِنَّهُ اَخْلَدَ اِلَى الْاَرْضِ لَكِنْ اَنْ مَرْدِ بَا زَمِيْنِ بَنِشْتِ وَ بَا اِيْنِ جِهَانَ گَرَاْنِيْدِ وَ اَتَّبَعَ هَواهُ وَ بَرِ پِي بَايِسْتِ خُوِيْشِ رَفْتِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ مِثْلُ اُو رَاْسْتِ چُونِ مِثْلِ سَگِ اَسْتِ اِنْ نَحْمِلْ عَلَيْهِ اَكْر بَرُويِ حَمَلِهِ بَرِي وَ وِي رَا بَرِ تَاخْتِنِ دَارِي يَلْهَتْ زَبَانَ اَز دِهِنِ بِيْرُونَ اَفكَنْدِ اَوْ تَثْرُكُهُ يَا اَز وِي بازِ شُويِ يَلْهَتْ هَمِ زَبَانَ اَز دِهِنِ بِيْرُونَ اَفكَنْدِ ذَلِكَ مِثْلُ الْقَوْمِ اِيْنِ مِثْلُ اَنْ مَرْدِ اَسْتِ وَ مِثْلُ اَنْ كِسانِ الَّذِيْنَ كَذَّبُوا بِاَيَاتِنَا اِيشَانِ كِه سَخْنَانَ مَا بَدْرُوعِ فَرَا دَاَسْتَنَدِ فَاَقْصَصَ الْقِصَصَ وَ بَرِ اِيشَانِ خُواِنِ قِصِهَائِي لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ (۱۷۶) تَا مَگَرِ اِيشَانِ دِرَاْنَدِيْشَنَدِ.

سَاءَ مَثَلًا بَدْسَانَ وَ بَدِ مِثْلَانَدِ الْقَوْمِ الَّذِيْنَ كَذَّبُوا بِاَيَاتِنَا اَنْ گُرُوهِ كِه بَدْرُوعِ فَرَا دَاَسْتَنَدِ سَخْنَانَ مَا وَ اَنْفُسَهُمْ كَانُوا يَظْلِمُونَ (۱۷۷) وَ بَرِ خُوِيْشْتِنِ مِي سْتَمِ كَرْدَنَدِ.

مَنْ يَهْدِ اللّٰهُ هَرِ كِه رَا هِ نَمُودِ اللّٰهُ اُو رَا فَهُوَ الْمُهْتَدِيْ بَرِ رَا هِ رَاْسْتِ اُوسْتِ وَ مَنْ يُضِلُّ وَ هَرِ كِه بِيْرَاهَانَ كَرْدِ اللّٰهُ وِي رَا فَاُولٰٓئِكَ هُمُ الْخٰسِرُونَ (۱۷۸) اِيشَانِ اَنْدِ كِه زِيْناكَارَانِ اَنْدِ.

وَ لَقَدْ دَرَاْنَا لِجَهَنَّمَ وَ اَفْرِيْدِيْمِ مَا دُوْزَخِ رَا كَثِيْرًا مِنْ الْجِنِّ وَ الْاِنْسِ فَرَاوَانِي اَز پَرِيَانِ وَ اَدْمِيَانِ لُهُمْ قُلُوبٌ اِيشَانِ رَا دِلِهَائِي اَسْتِ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا كِه بَانَ حَقِ دَرِ نِيَابَنَدِ وَ لُهُمْ اَعْيُنٌ وَ اِيشَانِ رَا چِشْمِهَائِي اَسْتِ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا كِه حَقِ بَانَ نِه بِيْنِنَدِ وَ

لَهُمْ آذَانٌ وَّ آيْشَانٌ رَّا كُوشَهَائِي اسْت لَا يَسْمَعُونَ بِهَا كِه بَانَ حَق بِنَشْنُونَدَ أَوْلَيْكَ كَالْأَنْعَامِ آيْشَانٌ هَمْچُون سْتوران اند بَلْ هُمْ أَضَلُّ نِه رَاسْت چُون سْتور بَلَكِه كَمْرَامْتَرِ از سْتور أَوْلَيْكَ هُمْ الْغَافِلُونَ (١٧٩) آيْشَان اند كِه از حَق و رَاه آن غَافِلَان اند.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ هَذِهِ الْقِصَّةَ الْقِصَّةَ، و يشتمل عليها اخبار صحاح و آثار حسان، فنبدأ بها و نقول: روى مسلم بن يسار: ان عمر بن الخطاب سئل عن هذه الاية: فقال عمر: سمعت رسول الله (ص) يسأل عنها، فقال صلى الله عليه وسلم: «ان الله خلق آدم ثم مسح ظهره بيمينه، فاستخرج منه ذرية، فقال: خلقت هؤلاء للجنة، و بعمل اهل الجنة يعملون، ثم مسح ظهره فاستخرج منه ذرية، فقال: خلقت هؤلاء للنار و بعمل اهل النار يعملون». فقال رجل: يا رسول الله! فقيم العمل؟ فقال رسول الله (ص): «ان الله اذا خلق العبد للجنة استعمله بعمل اهل الجنة حتى يموت على عمل من اعمال اهل الجنة، فيدخله بالجنة، و اذا خلق العبد للنار استعمله بعمل اهل النار حتى يموت الى عمل من اعمال اهل النار فيدخله به النار».

و عن هشام بن حكيم: ان رجلا اتى النبي (ص) فقال: أ بيبدأ الاعمال ام قد قضى القضاء؟ فقال رسول الله (ص): «ان الله اخذ ذرية آدم من ظهورهم ثم اشهدهم على انفسهم ثم افاض بهم في كفيته، فقال: هؤلاء في الجنة و هؤلاء في النار، فأهل الجنة ميسرون لعمل اهل الجنة، و اهل النار ميسرون لعمل اهل النار».

و عن ابي امامة قال: قال رسول الله (ص): «لما خلق الله الخلق و قضى القضية اخذ اهل اليمين بيمينه، و اهل الشمال بشماله، فقال: يا اصحاب اليمين! قالوا: لبيك و سعديك. قال: أ لستُ بربكم؟ قالوا بلى. قال: يا اصحاب الشمال! قالوا: لبيك و سعديك. قال: الست بربكم؟ قالوا بلى.

ثم خلط بينهم، فقال قائل: يا رب! لم خلطت بينهم؟ قال: لهم اعمال من دون ذلك هم لها عاملون، ان يقولوا يوم القيمة انا كنا عن هذا غافلين، ثم ردهم في صلب آدم».

و روى أن الله عزّ و جلّ لما فرغ من خلق آدم مسح كتفه اليمنى، فاستخرج منها كلّ نسمة طيبة، ثم مسح كتفه اليسرى فاستخرج منها كل نسمة خبيثة. ثم جمعهم في قبضتيه، ثم قال لآدم: اختر ايتها شئت. فقال آدم: اخترت يمين ربى يمينا مباركة، ففتحها له، فعرضهم عليه، و سّمّاهم له و على الانبياء من ولده نورهم، ثم فتح يده الأخرى فعرضهم عليه و سّمّاهم له. ثم قال لمن فى يمينه: هؤلاء للجنة و لا ابالى، و قال لمن فى يده الأخرى: هؤلاء للنار و لا ابالى، ثم خلط بعضهم ببعض، ثم اخذ منهم الميثاق، و أشهد بعضهم على بعض، ثم ردهم فى صلبه.

و عن ابي صالح عن ابي هريرة، قال: قال رسول الله (ص): «لما خلق الله آدم مسح ظهره فسقط من ظهره كل نسمة هو خالقها من ذريته الى يوم القيامة، و جعل بين عيني كل انسان و بيضا من نور، ثم عرضهم على آدم، فقال: يا رب! من هؤلاء؟ قال: هؤلاء ذريتك. فرأى رجلا منهم يعجبه و بيضا ما بين عيني. فقال يا رب! من هذا؟ قال: هذا رجل من آخر الامم من ذريتك يقال له داود. قال: اى رب! كم جعلت عمره؟ قال: ستين سنة. قال: اى رب! زده من عمرى اربعين سنة. فلما انقضى عمر آدم، جاء ملك الموت، فقال: أ و لم يبق من عمرى اربعون سنة؟ قال: أ و لم تعطها ابنك داود؟ فجدد، فجددت ذريته، فنسى فنسيت ذريته، و خطأ فخطئت ذريته». و فى رواية اخرى: فرجع ملك الموت الى ربه، فقال: ان آدم يدعى من عمره اربعين سنة. قال: اخبر آدم انه جعلها لابنه داود، و الاقلام رطبة فأثبتت لداود».

و عن ابي بن كعب فى قوله تعالى: وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ الْآيَةَ، قال: فجمع له يومئذ جميع ما هو كائن الى يوم القيامة، فجعلهم



ارواحاً، ثم صورهم، ثم استنطقهم فتكلموا، و كلمهم قبلاً، و أخذ عليهم العهد و الميثاق، و أشهدهم على انفسهم: أ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟ قالوا: بلى، شهدنا، أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ. قال: فإني أشهد عليكم السماوات السبع و الارضين السبع، و أشهد عليكم أبائكم آدم أن تقولوا يوم القيامة: لم نعلم بهذا.

اعلموا انه لا اله غيري، و أنا ربكم لا رب لكم غيري، فلا تشركوا بي شيئاً و ائى سأرسل اليكم رسلى يذكرونكم عهدى و ميثاقى، و أنزل عليكم كتبى، قالوا: نشهد انك ربنا و الهنا لا رب لنا غيرك، و لا اله لنا غيرك، فأقروا يومئذ طائعين، و طائفة على وجه التقية، فأخذ بذلك ميثاقهم، ثم كتب آجالهم و ارزاقهم و مصائبهم، و رفع عليهم آباءهم آدم، فنظر اليهم، فرأى فيهم الغنى و الفقر و حسن الصورة و دون ذلك. قال: رب؟ لو سويت بين عبادك! قال: انى احببت ان أشكر. و رأى فيهم الانبياء مثل السرج، عليهم النور، و خصوا بميثاق آخر فى الرسالة و النبوة، فهو الذى يقول: وَ إِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَ مِنْكَ وَ مِنْ نُوحِ الْآيَةِ، و هو قوله: فَطَرْتُ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا، و فى ذلك قال: هذا نَذِيرٌ مِنَ النَّذْرِ الْأُولَى، قال: فلما قرّرهم بتوحيده، و أشهد بعضهم على بعض، اعادهم الى صلبه، فلا تقوم الساعة حتى يولد كل من اخذ ميثاقه لا يزداد فيهم و لا ينقص منهم، فذلك قوله: وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ «اذ» كلمتى است در گرفتن قصه‌ای گذشته را، و آن را گه گه در مستقبل نهند و «اذا» كلمتى است در گرفتن قصه‌ای مستقبل را، و آن را گاه گاه در قصه ماضى نهند. أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ نِظْمَ آيَةٍ چنين است: و اذ أخذ ربك من ظهور بني آدم ذريتهم. اهل مکه و کوفه «ذريتهم» خوانند. باقى «ذرياتهم» جمع. معنى آنست که: آنچه از آدم زاد از پشت وى گرفت، و آنچه از فرزندان زادند از پشتهاى ايشان گرفت، چنان که خواهند زاد واحدا بعد واحد، على ما يكون عليه الى يوم القيامة. از اين جهت نگفت: من ظهر آدم، لانهم لم يخرجوا كلمهم من ظهر آدم، بل بعضهم من بعض، على ما يتوالد الآباء من الأبناء الى يوم القيامة. و اين عهد گرفتن و پيمان سندن پيش از آن بود که آدم در بهشت شد، يعنى میان مکه و طائف بقول کلبى. ابن عباس گفت: ببطن نعمان بود، واد الى جنب عرفة. قومی گفتند: در بهشت بود. سدى گفت: در آسمان بود از بهشت بدرآمده و بزمين نارسیده. قومی گفتند: به دهننا بود زمينى است در هند، آنجا که آدم از آسمان فرو آمد، و آن فرزندان که از پشتهاى ايشان بيرون آمدند بر مثال ذر بودند، روى زمين از ايشان پر، بر هيئت مردان و زنان و بر صورت ايشان، عقل و فهم و نطق در ايشان آفریده. زجاج گفت: جاز أن يجعل سبحانه لا مثال الذر فهما تعقل به امره، كما قال تعالى: قَالَتْ نَمْلَةٌ، و كما قال: وَ سَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَ الطَّيْرَ، وَ كُلَّ مَوْلُودٍ يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ، اى: يولد و فى قلبه توحيد الله، و قيل: كانوا كالذرّ كثرة لا صغرا، و كانوا على اشخاصهم التى يكونون عليها، و الاوّل اصح، اذ لا ننكر قدرة الله على ان يجعل الذرّ عاقلاً يفهم الخطاب، و يسمع، و يجيب. پس رب العالمين با ايشان خطاب کرد بی واسطه، گفت: أ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟ اين است تقرير است نه استفهام، به اقرار آوردن است چنان که جرير گفت:

الستم خير من ركب المطايا و اندى العالمين بطون راح؟

ايشان را گفت: نهام من خداوند شما؟ همه پاسخ دادند: بلى انت ربنا. تویی خداوند ما. همه اقرار دادند، اما قومی بطوع از میان جان، و قومی بر تقیه از بن دندان، مؤمنانرا تقرير بود، و بيگانگان را تهديد. مؤمنانرا گفت بلطف: نه من خداوند شما؟

و بیگانگان را گفت بقره: من خداوند شما نیستم؟ همه گفتند: بلی، و ربّ العزة جلّ جلاله خود دانست، و در علم قدیم وی بود که از ایشان کیست که تصدیق کند در دنیا، و بر آن عهد و اقرار بماند، و مؤمن باشد؟ و کیست که آن را تکذیب کند و کافر گردد؟

قالوا بلی شهدنا روا باشد که شهدنا با بلی پیوسته بود حکایت از آدمیان که ایشان گفتند: بلی شهدنا. آری خداوند مایی، گواهی بدادیم، و بر یکدیگر گواه بودیم، و تقدیره: و أشهدهم علی انفسهم ا لست بربکم لئلا يقولوا يوم القيامة انا كنا عن هذا غافلين؟ أو تقولوا إنما أشرك آبائنا، او يقولوا أ فئلهلکنا بما فعل المبطلون؟

قالوا بلی شهدنا ای: علمنا انک ربنا. و اگر شهدنا گسسته خوانی از «بلی»، رواست، چنان که «بلی» وقف کنی آن گه گویی: «شهدنا». «أن يقولوا» حکایت از الله که وی گفت جل جلاله گواه بودیم بر ایشان تا نگویند روز رستاخیز که ما ازین اقرار ناآگاه بودیم، و این أن تقولوا و أو تقولوا در هر دو «لا» مضمّر است، و این در قرآن روان است، و در لغت مشهور و جائز چنان که در سورة النساء گفت: يَبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ أَنْ تَضِلُّوا ای: لا تضلّوا، و در سورة الزمر گفت: أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ، او تقول، او تقول و «لا» در هر سه مضمّر است، و ابو عمرو «ان يقولوا»، «او يقولوا» بیا خواند خبر از غائب.

باقی بتاء مخاطبه خوانند، و معنی هر دو ظاهر است، و گفته اند: أو تقولوا إنما أشرك آبائنا من قبل و كنا ذرية من بعدهم أ فئلهلکنا بما فعل المبطلون دلیل است که تقلید در توحید کفر است، و شرح مسئله تقلید در سورة البقرة رفت. و اعلم أن المعتزلة و القدرية ينكرون الميثاق الاول، و يتأولون الآية تأويلا باطلا مظلما، فيقولون المراد بأخذ الذرية وجودهم في الدنيا قرنا بعد قرن الى يوم القيامة، و يتأولون الاشهاد على وجهين: احدهما بما ركب فيهم من العقل، و الثاني ببعث الرسل، و هذا خلاف مذهب اهل السنة و الجماعة، و في الاخبار و الآثار التي ذكرناها مقنع و كفاية لابطل مذهبهم و رد مقالاتهم. و الله يقول الحق و هو يهدي السبيل.

وَ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ «كذلك» در جایهای فراوان در قرآن آفرین است که الله میکند بر گفت خویش، یا بر کرد خویش، ای: کبیان هذه القصة نبين سائر الآيات لقومك يا محمد! و لعلمهم يرجعون عن كفرهم. و ائلهلکنا بما فعل المبطلون؟

قومی گفتند: بلعم است مردی از بنی اسرائیل از کنعانیان، و در زمین شام مسکن داشت. قومی گفتند از عمالقه بود و در مدینه جباران مسکن داشت. و در نام پدر این بلعم خلاف کرده اند، گفتند که: باعورا، و گفتند که باعر، و گفتند که: آبرو. مقاتل گفت: ملك بلقا باين بلعم گفت: ادع الله على موسى. دعاء بد کن بر موسی، و این بلعم نام اعظم دانست و مجاب الدعوة بود. بلعم گفت: من نتوانم که بر موسی دعاء بد کنم، که وی پیغامبر است، و بر دین حق است، و من همان دین دارم که وی دارد. پس چون توانم که بر وی دعاء بد کنم؟ آن ملك بفرمود که وی را بردار کنی اگر فرمان نبرد. وی بت رسید بیرون آمد. بر ماده خری نشسته بود، و روی بر لشکرگاه موسی نهاده، آن بهیمه چون نزدیک لشکرگاه رسید بایستاد بر جای خویش، و نمی رفت. آخر آن بهیمه بسخن آمد که: یا بلعم! لم تضربنی، انی مأمورة، فلا تظلمنی، فهذه نار امامی، قد منعتنی ان امشی.

ای بلعم! مرا چه زنی؟ مرا می فرمایند که مرو. اینک آتش در پیش من، اگر فرا روم بسوزم. بلعم بازگشت و آنچه دید با ملك بگفت. ملك نشنید، و خشم گرفت، گفت: اگر دعا کنی و گرنه بفرمایم تا ترا بردار

کنند. پس بنام اعظم خدای را خواند و دعا کرد، تا ربّ العزة راه بموسی فرو گیرد، و نتواند که در مدینه ایشان شود، و قصد ایشان کند، و موسی و بنی اسرائیل در تیه بمانند بدعاء وی. موسی گفت: یا ربّ! بکدام گناه بچه سبب ما درین تیه گرفتار آمده‌ایم؟ ربّ العزة گفت: بدعاء بلعم. موسی گفت: فکما سمعت دعاء علیّ فاسمع دعائی علیه. فدعا موسی علیه ان ینزع عنه الاسم الاعظم و الایمان، فسلخه الله مما کان علیه، و نزعته منه المعرفة، فخرجت من صدره کحمامة بیضاء، فذلك قوله: فَأَسْلَخَ مِنْهَا الْآیَةَ.

عبد الله بن عمرو بن العاص و جماعتی گفتند: این آیت در شأن امیه بن ابی الصلت الثقفی آمد، مردی بود دانشمند، کتب خوانده و دانسته که الله پیغامبری خواهد فرستاد در آن روزگار، و امید همی داشت که آن پیغامبر وی خواهد بود. پس چون دید که ربّ العالمین محمد را به پیغامبری فرستاد، بر وی حسد برد، و طعن کرد. روز بدر بر کشتگان بدر بگذشت، از حال ایشان پرسید، گفتند که: محمد ایشان را کشت، گفت: اگر پیغامبر بودی خویشان را نکشتی. پس چون امیه بمرد، خواهر وی فارعه پیش مصطفی آمد. رسول خدا (ص) او را گفت که: قصه وفات برادرت بگویی. گفت: بینا هو راقد اتاه آتیان، فکشطا سقف البيت، و نزلا، فقعد احدهما عند رجليه و الآخر عند رأسه. فقال الذی عند رجليه للذی عند رأسه: اوعی. قال وعی. قال ازکی. قال: ابی. قالت: فسألته عن ذلك، قال: خیر ارید بی فصرف عنی، ثم غشی علیه، فلما افاق، قال:

كلّ عیش و ان تطاول دهرًا	صائر مرّة الى ان يزولا
لیتنتی كنت قبل ما قد بدا لی	فی قلال الجبال ارعى الوعولا
انّ یوم الحساب یوم عظیم	شاب فیہ الصغیر یوما ثقیلا

ثمّ

قال لها رسول الله (ص): انشدینی شعر اخیک  
فأنشدته:

لك الحمد و النعماء و الفضل ربّنا	و لا شیء اعلى منك جدّا و أمجد
ملیک علی عرش السّماء مهیمن	لعزّته تعنو الوجوه و تسجد

ثمّ انشدته قصیدته الّتی فیها:

عند ذی العرش یعرضون علیه	یعلم الجهر و السّرار الخفیّا
یوم یأتی الرّحمن و هو رحیم	انّه کان وعده مأتیّا
یوم یأتیه مثل ما قال فردا	ثمّ لا بدّ راشدا او غویّا
أ سعیدا سعادة انا ارجوا	او مهانا بما کسبت شقیّا
ربّ ان تعف فالمعافاة ظنّی	او تعاقب فلم تعاقب بریّا

فقال رسول الله (ص): «أمن شعره و كفر قلبه»، فأنزل الله فیهِ: وَ ائُلّ عَلَیْهِمُ الْآیَةَ.

و گفته‌اند: این آیت در شأن مردی آمد که وی را بنزدیک خدا سه دعا مستجاب بود، و زنی داشت نام آن زن بسوس، و او را از آن زن فرزند بود. شوهر خود را گفت: اجعل لی منها دعوة واحدة. از آن سه دعا یکی در کار من کن. گفت چه خواهی؟ گفت: ادع الله ان يجعلنی اجمل امرأة فی بنی اسرائیل. دعا کن تا مرا جمالی دهد چنان که در بنی اسرائیل هیچ زن بجمال من نبود. هم چنان کرد، و ربّ العزّة او را جمالی بکمال داد. چون خود را چنان دید سرکشی کرد، و از مرد خویش برگشت. مرد خشم گرفت. يك دعاء دیگر در کار وی کرد، گفت: بار خدایا! او را سگی گردان.

آن زن در حال سگی گشت. پسران وی بیامدند، و تضرع کردند که: مردم ما را سر زنش میکنند که مادرشان سگ گشته، و بانگ سگان میکند. پدر دعاء سوم هم در کار وی کرد، گفت: بار خدایا! او را با آن صفت بر که اول بود. هر سه دعا در کار وی شد، و در شأن وی این آیت فرو آمد.

سعید مسیب گفت: نزلت فی ابی عامر بن النعمان الراهب الذی سمّاه النبی (ص): الفاسق، و کان قد ترهب فی الجاهلیة، و لبس المسوح، فقدم المدينة، فقال للنبی (ص): ما هذا الذی جنت به؟ قال: «جنت بالحنيفية دين ابراهيم»، فقال: انا عليها. فقال النبی (ص): «لست عليها و لكنك ادخلت فيها ما ليس منها».

فقال ابو عامر: امات الله الكاذب مئا طريدا وحيدا، فخرج الى الشام و أرسل الى المنافقين ان اعدوا القوة و السلاح، و ابنوا لی مسجدا و هو مسجد الضّرار. ثمّ اتى الراهب الى قيصر و أتى بجند ليخرج محمدا و اصحابه من المدينة، فذلك قوله: «و اِرْصَاداً لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ» یعنی انتظارا لمجینه، فمات بالشام طريدا وحيدا.

و قال الحسن: نزلت فی منافق اهل الكتاب الذین كانوا يعرفون النبی (ص) كما يعرفون ابناءهم. و اثلّ علیهم نبأ الذی آتیناه آیاتنا یعنی علمناه اسم الله الاعظم و استحفظناه. فائسَلَخَ مِنْهَا خَرَجَ مِنْ عِلْمِهَا كَانَسْلَاخِ الشَّاةِ مِنْ جِلْدِهَا، و الانسلاخ التعری من الشيء حتى لا يعلق به منه شيء. فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطَانُ اسْتَبَعَهُ. فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ اى صار من الهالكين. قال عدی بن زید:

ایها الرّكب المخبو ن على الارض المجدون  
كأنتم نحن كئا و كما كئا تكونون

یعنی كما صرنا تصیرون.

وَ لَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا یعنی لمُتَعَنَاهُ بِهَا و لهدیناه، و قیل: لرفعنا عنه الكفر بالآیات و عصمناه. وَ لَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ اى اطمأن إليها و ركن و تقاعس الى الدنیا و البقاء فيها. خلد و أخلد واحد، من الخلود، و هو الدوام و المقام. لكن أن مرد با زمین نشست، و با دنیا گرائید، و با دیر زیستن آسود، یقال لمن يتقاعد عن الحركة فى الامور مخلص. وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ اى: اتبع مسافل الامر و ترك معاليه، و اختار الدنیا عن الآخرة، و اطاع الشيطان. فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ اِنْ تَحَمَّلَ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تُرْكُهُ يَلْهَثُ معنى آنست و الله اعلم که: اگر مضطر یابی او را دنیا جوی یابی، و اگر بی‌نیاز یابی هم دنیا جوی یابی. معنى دیگر: اگر وی را آزموده یابی ضجر یابی، و اگر معافی یابی هم ضجر یابی. سدیگر معنى: ان تعلمه الحق لفظه و أباه و رده، او لم تعلمه و لم تبغّه وجدته جاهلا عاصيا. و این لائقتر است بقصه و نیکوتر. میگوید: اگر او را آگه کنی از حق حق نپذیرد، و اگر آگاه نکنی خود حق نشناسد، و از بهر آن مثل زد: یلهث که در

دهن لاهت هیچ چیز بنماند، که زبان از دهن بیرون جنباند و بیرون افکند. هر چه در دهن دارد بیرون افکند. چیزی نگاه ندارد و نپذیرد، و لهت از صفات سگ است بر عادت بی سبب بر استدامت، کلّ حیوان یلهت عند عطش او اعیاء الا کلب، فانه لاهت فی الاحوال کله. شبهه الله بأخس حیوان فی احواله. ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بآياتنا فأقصص القصص اتل عليهم خبرهم لعلمهم يتفكرون کی يتأملوا فيتعظوا، و قيل: لعلمهم يتفكرون فيعرفون انه لم يأت بهذا الخبر عما مضى الا نبي يأتيه وحى من السماء.

ساء مَثَلًا الْقَوْمُ ای ساء مثلا مثل القوم، فحذف المضاف و أقيم المضاف اليه مقامه فرفع. و انتصاب مثلا على التمييز. وَ أَنْفُسَهُمْ كَانُوا يَظْلَمُونَ بذاك التکذیب، یعنی انما يخسرون حظهم.

مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِي أَي: من هداه الى الايمان و وقه فهو المهتدى الثابت على الايمان، و من اضله عن الايمان، و خذله، فقد خسر نفسه و منزله من الجنة.

و كان النبي (ص) يقول في خطبته: من يهدى الله فما مضى له، و من يضل فلا هادي له وَ لَقَدْ ذَرَأْنَا آي: خلقنا، لَجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَ الْإِنْسِ وَ هم الكفار من الفريقين. كافرين را که آفرید کافر آفرید، و برای دوزخ آفرید. این لام دلیل است که دوزخی آن را آفریده اند تا کار دوزخیان کند، و بدوزخ رود، و کردار ایشان بر علم خداست و بر خواست او، و این آیت منافی آن نیست که گفت: وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ، از بهر آنکه گفت: كثيرا منهم، و هذا الكثير. و قيل: هذه اللام یعنی لجهنم لام العاقبة، ای: خلقنا للعبادة، مآل امرهم الى جهنم. هذا كقوله: «لِيَكُونَ لَهُمْ عَذَابًا وَ حَزَنًا»، و قال الشاعر:

اموالنا لذوی المیراث نجمعها و دورنا لخراب الدهر نبنیها

و قيل: هذا من المقلوب، و تقديره: و لقد ذرأنا جهنم لكثير من الجنّ و الانس.

روى عبد الله بن عمرو عن النبي (ص): ان الله تعالى لما ذرأ لجهنم ما ذرأ كان ولد الزنا ممن ذرأ لجهنم.

لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا آي: لا ينفقون بأعينهم و آذانهم فهم كالفاقدين السمع و البصر. أولئك كالأنعام في قلة انتفاعها بالمعقولات و المرئيات و المسموعات، بلّ هم أضلّ لأنّ الانعام تعرف الله، و الكافر لا يعرفه. و في الخبر كلّ شيء اطوع الله من ابن آدم، و قيل لان الانعام تبصر منافعها و مضارها، فتلتزم بعض ما تبصر، و الكافر لا يعلم مضارها حيث اختار النار. يقول الله تعالى: فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ! و قيل: لأنّ الكفار لقبیح فعلهم يصيرون الى النار، و الانعام لا تصير الى النار.

و عن ابي الدرداء، قال: قال رسول الله (ص): «خلق الله الجنّ على ثلاثة اصناف: صنف حیات و عقارب و خشاش الارض، و صنف كالريح في الهواء، و صنف كبنی آدم، عليهم الحساب و العقاب، و خلق الله الانس على ثلاثة اصناف: صنف كالبهائم، لهم قلوب لا يفقهون بها، و لهم أعين لا يبصرون بها، و لهم آذان لا يسمعون بها، أولئك كالأنعام بلّ هم أضلّ، و صنف اجسادهم كأجساد بنی آدم و ارواحهم ارواح الشياطين، و صنف في ظل الله يوم لا ظل الا ظله». أولئك هم الغافلون این «غافل» و آنکه درین معنی آید در قرآن، آن متغافل است: نه آنست که ایشان ناآگاه اند، آن آنست که ایشان آگاه کردگان اند، اما از آن غافل نشستگان اند، و در تهاون بآن و اعراض از آن چون ناآگاهان اند، و آنشدوا:

ايا سيّدى مالى من الهجر ناصر  
سواك و مالى من هواك مجير  
أ حين رمتنى اعين الناس بالهوى  
اشارت يد الواشى الّى تشير  
و شاركتنى فى سرّ امرى و جهره  
تعاقلت عمّا بى و انت خبير

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ الْاِيَةَ از روى فهم بر لسان حقيقت اين آيت رمزى ديگر دارد و ذوقى ديگر. اشارتست ببدانيت احوال دوستان، و بستن پيمان و عهد دوستى با ايشان روز اول در عهد ازل كه حق بود حاضر، و حقيقت حاصل:

سقىا للىلى و اللىالى التى  
كنا بلىلى نلتقى فيها

چه خوش روزى كه روز نهاد بنياد دوستى است! چه عزيز وقتى كه وقت گرفتن پيمان دوستى است! مريدان روز اول ارادت فراموش هرگز نكنند. مشتاقان هنگام وصال دوست تاج عمر و قبله روزگار دانند:

سقىا لمعهدك الذى لو لم يكن  
ما كان قلبى للصباية معهدا

فرمان آمد كه يا سيّد! وَ ذَكَرْهُمْ بِآيَامِ اللّهِ. اين بندگان ما كه عهد ما فراموش كردند، و بغيرى مشغول گشته، با ياد ايشان ده آن روز كه روح پاك ايشان با ما عهد دوستى مى بست، و ديده اشتياق ايشان را اين توتيا مى كشيديم كه: أ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟

اى مسكين! ياد كن آن روز كه ارواح و اشخاص دوستان در مجلس انس از جام محبت شراب عشق ما مى آشاميدند، و مقربان ملاً اعلى ميگفتند: اينت عالى همّت قومى كه ايشانند! ما باري از اين شراب هرگز نچشيده ايم، و نه شمه اى يافته ايم، و هاى و هوى آن گدايان در عيوق افتاده كه: «هَلْ مِنْ مَزِيدٍ»؟

زان مى كه حرام نيست در مذهب ما  
تا باز عدم خشك نيابى لب ما

روزي آن مهتر عالم و سيّد ولد آدم (ص) ميگفت: «انّ حراء جبل يحبّنى و أحبّه».

اين كوه حرا مرا دوست است و من او را دوستم. گفتند: اى سيّد كوه را چنين مى گويى؟ چيست اين رمز؟ گفت: آرى شراب مهر از جام ذكر آنجا نوش کرده ايم.

سيد صلوات الله عليه در بدایت كار كه آثار نبوت و امارات وحى برو ظاهر گشت، روزگارى با كوه حرا ميشد، و درد اين حديث در آن خلوتگاه او را فرو گرفته، و آن كوه او را چون غمگسارى شده:

جز گرد دلم گشت نداند غم تو  
در بلعجبي هم بتو ماند غم تو  
هر چند بر آتشم نشانند غم تو  
غمناك شوم گرم نماند غم تو

ساعتى در قبض بودى، ساعتى در بسط. وقتى در سكر بودى وقتى در صحو. لختى در اثبات بودى، لختى در محو.

هر کس که از ابتداء ارادت مریدان خبر دارد داند که آن چه حال بودست و چه درد؟ این چنان است که گویند:  
 اکنون باری بنقد دردی دارم      کان درد بصد هزار درمان ندهم

پیر طریقت گفته در مناجات: الهی! چه خوش روزگاریست روزگار دوستان تو با تو! چه خوش بازاریست بازار عارفان در کار تو! چه آتشین است نفسهای ایشان در یاد کرد و یادداشت تو! چه خوش دردیست درد مشتاقان در سوز شوق و مهر تو! چه زیباست گفت و گوی ایشان در نام و نشان تو! أ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى فَرَقْتَيْنِ: فرقة ردهم الى الهیبة فهاموا، و فرقة لاطفهم بالقربة فاستقاموا، و قیل: تجلی لقلوب قوم فتولی تعریفهم. فقالوا بلی عن صدق یقین و تعزّز علی آخرین، فأثبتهم فی اوطان الجحد. فقالوا بلی عن ظن و تخمین.

روز میثاق بجلال عزّ خود و کمال لطف خود بر دلها متجلی شد، قومی را بنعت عزت و سیاست، قومی را از روی لطف و کرامت. آنها که اهل سیاست بودند، در دریای هیبت ب موج دهشت غرق شدند، و این داغ حرمان بر ایشان نهادند که: أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ، و ایشان که سزای نواخت و کرامت بودند بتضاعیف قربت و تخصیص محبت مخصوص گشتند، و این توفیق کرم بر منشور ایمان ایشان زدند که: أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ. أ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ اینجا لطیفه‌ای نیکو گفته‌اند، و ذلك اِنَّه قال تعالی: أ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟ و لم یقل الستم عبیدی؟ نگفت: نه شما بندگان من اید بلکه گفت: نه من خداوند شما؟ پیوستگی خود را بنده در خدایی خود بست نه در بندگی بنده، که اگر در بندگی بستی، چون بنده بندگی بجای نیوردی، در آن پیوستگی خلل آمدی. چون در خدایی خود بست، و خدایی وی بر کمال است، که هرگز در آن نقصان نبود، لا جرم پیوستگی بنده بوی هرگز گسسته نشود، و نیز نگفت که: من که ام؟ که آن گه بنده درو متحیر شدی. و نگفت که: تو که‌ای؟ تا بنده بخود معجب نشود و نه نومید گردد، و نیز نگفت: خدای تو کیست؟ که بنده درماندی بلکه سؤال کرد با تلقین جواب، گفت: نه منم خدای تو؟ اینست غایت کرم و نهایت لطف.

شیخ الاسلام انصاری گفت قدس الله روحه: کرم گفت: أ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ برّ گفت: بلی. چون داعی و مجیب یکی است دو تعرض چه معنی. ملك رهی را با خود خواند، او را بخود نیشید، بی او خود جواب داد و جواب ببنده بخشید. این هم چنان است که مصطفی را گفت: وَ مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ. درین آیت دعوی بسوخت و معنی بنواخت، تا هر که بخود باز آید، او را نشناخت، سیل ربوبیت بر گرد بشریت گماشت، او را ازو بربرود، پس او را نیابت داشت. میگوید: نه تو انداختی آن گه که میانداختی، و یدا تبطش بی اینست گر بشناختی.

وَ ائُلُّ عَلَيْهِمْ نَبَأُ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا هُمِي تَا بَاد تَقْدِيرِ از کجا درآید؟ اگر از جانب فضل آید لاحقان را بسابقان در رساند، زناز گبر کی کمر عشق دین گرداند، و اگر از جانب عدل آید، توحید بلعم شرک شمارد، و با سگ خسیس برابر کند: فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ. آری کار رضا و سخط دارد، اگر يك لمحت از لمحات نسیم رضای او بدرک اسفل برگذرد، فردوس اعلی گردد، و ر یک باد از بادهای سخط او بفردوس اعلی بگذرد، درک اسفل شود. سحره فرعون چندین سال کفر ورزیدند، و فرعون را پرستیدند، يك باد رضا بر ایشان آمد، نواخته لطف کرامت گشتند. بلعم هفتاد سال شجره توحید پرورده، و با نام اعظم صحبت داشته، و کرامتها بخود دیده، و بعاقبت در و هده سخط حق افتاده، وز درگاه او برانده که: فارقت من تهوی فعزّ الملتقی! زینهار ازین قهر! فریاد ازین حکم! کار نه آن دارد که از کسی کسل آید و از کسی عمل، کار آن دارد که تا شایسته که آمد در ازل:

گفتم که بر از اوج برین شد بختم      وز ملک نهاده چون سلیمان تختم  
خود را چو بمیزان خرد برسختم      از بنگه لولیان کم آمد رختم

فرمان آمد که: ای محمد! ما روز میثاق بندگان را دو گروه کردیم: گروهی نواخته، و دل بآتش مهر ما سوخته. گروهی گریخته، و با دون ما آمیخته. ایشان که ما را اند شیطان را با ایشان کار نیست: **إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا، و آنان که شیطان را اند، ما را عمل ایشان و بود ایشان بکار نیست: **إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ. ای سید! در سپاه دیو چه رنج بری؟ عاقبت کار ایشان اینست که: **فَكَبُكِبُوا فِيهَا هُمْ وَ الْغَاوُونَ وَ جُنُودُ إِبْلِيسَ أَجْمَعُونَ. ای ابلیس! گرد دوستان ما چه گردی؟******

ایشان «حزب الله» اند، ترا بر ایشان دسترس نیست، و تحفه روزگار ایشان جز رستگاری و پیروزی نیست: **أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُقْلِحُونَ.**

**وَ لَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْآيَةِ مِنَ خَلْقِهِ لَجَهَنَّمَ مَتَى يَسْتَوْجِبُ الْجَنَانَ؟! و من اهله للسخط ائی يستحق الرضوان؟ فهم اليوم في جحيم الجحود، معذبين بالهوان و الخذلان، ملتبسین ثياب الحرمان، و غدا في جحيم الحرقه مقرنين في الاصفاد، سرايلهم من قطران. لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا مَعَانِيَ الْخَطَابِ كَمَا يَفْهَمُهَا الْمُحَدِّثُونَ، و ليس لهم تمييز بين خواطر الحق، و هواجس النفس، و وساوس الشيطان. وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا شَوَاهِدَ التَّوْحِيدِ و علامات اليقين، فلا ينظرون الا من حيث الغفلة، و لا يسمعون الا دواعي الفتنة، و قيل: لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا شَوَاهِدَ الْحَقِّ، وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا دَلَائِلَ الْحَقِّ، وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا دَعْوَةَ الْحَقِّ. أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ لَانَ الْإِنْعَامِ رَفَعْنَا عَنْهَا التَّكْلِيفَ، فان لم يكن لها وفاق الشرع فليس منها ايضا خلاف الامر:**

نهارك يا مغرور سهو و غفلة      و ليالك نوم و الردى لك لازم  
و تشغل فيما سوف تكره غبه      كذلك في الدنيا تعيش البهائم

### ۱۸ النوبة الاولى

قوله تعالى: **وَ لِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى خدای را است نامهای نیکو قَادَعُوهُ بِهَا خَوَانِيدِ او رَا بَانَ وَ ذَرُّوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ و گذارید ایشان را که کژ میروند در نامهای او سَيَجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۸۰)** آری پاداش دهند ایشان را بسزای آنچه میکردند.

**وَ مِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً و از آفریده ما گروهی است يَهْدُونَ بِالْحَقِّ که راه نمایند بحق وَ بِهِ يَعْدِلُونَ (۱۸۱)** و داد میکنند بآن. **وَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا و ایشان که بدروغ فرا داشتند سخنان ما سَنَسْتَدْرِجُهُمْ بر ایشان درآییم ببی راه کردن و کین کشیدن پاره پاره بیشتاب من حیث لا يعلمون (۱۸۲)** از آنجایی که ندانند.

**وَ أَمْلِي لَهُمْ و درنگ دهم ایشان را إِنْ كَيْدِي مَبِينٌ (۱۸۳)** که ساز من درواخ است. **أَوْ لَمْ يَنْفَكُوا نِينَدِيشَنَدِ ما بصاحبهم من جنّة باين مرد ایشان از دیوانگی هیچ چیز نیست إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ (۱۸۴)** نیست او مگر بیم نمایی آشکارا.

**أَوْ لَمْ يَنْظُرُوا درننگردند في ملكوت السموات و الأرض در آنچه از نشانهای پادشاهی خداست در آسمانها و زمینها؟ وَ**



ما خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ و آنچه خدای آفرید از هر چه آفرید و أَنْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَدْ اقْتَرَبَ أَجْلُهُمْ و در ننگرند باندیشه خویش که مگر چنان است که اجل ایشان و هنگام سرانجام ایشان نزدیک آمد قَبَائِي حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ (۱۸۵) بکدام سخن پس سخن خدای می‌خواهند گروید؟!

مَنْ يُضِلِّ اللَّهُ هَر كَس كَه اللَّهُ و ی را گمراه کرد فَلَ هَادِيٍّ لَهُ رَاهِنَمَائِي نِيست و ی را وَ يَدْرُهُمْ فِي طُعْيَانِهِمْ و گذاریم ایشان را در گزافکاری ایشان يَعْمَهُونَ (۱۸۶) تا بی‌سامان می‌روند و در ناشناخت می‌باشند.

يَسْئَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ مَي‌پرسند ترا از رستاخیز أَيَّانَ مَرْسَاهَا كِي است بپای کردن آن و پدید آوردن آن؟ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي بگویی دانستن هنگام آن بنزدیک خداوند من است لَا يُجَلِّيْهَا لَوْ قَتَيْهَا إِلَّا هُوَ پيدا نکند آن را بر هنگام آن مگر او تَقُلْتُ كَرَان شَد فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ بر دانایان آسمان و زمین لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَعَثَةٌ نِياید بشما مگر ناگاهی يَسْئَلُونَكَ مَي‌پرسند ترا كَأَنَّكَ حَفِيٌّ عَنَّا گویی که پس دانایی بکنی آن قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ گوی دانش آن بنزدیک خدای است وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۱۸۷) لکن بیشتر مردمان نمی‌دانند.

قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي گوی ندارم من و بدست من نیست و نتوانم خویشتن را نَفْعًا وَ لَا ضَرًّا نه سود و نه زیان إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ مگر آنچه خدای خواست وَ لَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْعَيْبَ وَ أَكْرَمَنَ غَيْبِ دَانستمی و بودنی نابوده انیز لَأَسْتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ پذیره نیکی باز شدی تا بآن رسیدی وَ مَا مَسَّيَ السُّوءُ وَ از پای بلا برخاستی تا بمن نرسیدی إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَ بَشِيرٌ نیستم من مگر بیم نمای شادی رسان لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۱۸۸) گروهی را که بپیغام الله می‌گروند.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: وَ لِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى مقاتل گفت: سبب نزول این آیت آن بود که مردی مسلمان نماز میکرد، و در نماز الله را میخواند، و رحمن را میخواند. مردی از مشرکان مکه این از وی بشنید، گفت: اَليس يزعم محمد و أصحابه انهم يعبدون ربًا واحدا؟ فما بال هذا يدعو ربين اثنين؟! گفت: محمد و اصحاب وی میگویند که: ما يك خدای می‌پرستیم، چون است که این مرد دو خدای را میخواند؟! جبرئیل آمد بجواب وی آیت آورد: وَ لِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى خدای را نامهاست، و آن نامها همه پاك و نيكو و بسزاست، و بر وفق این مصطفی (ص) گفت: «ان لله تبارك و تعالى تسعة و تسعين اسما، مائة غير واحد، انه وتر يحب الوتر، من احصاها كلها دخل الجنة». و روی «من حفظها و من احصاها دخل الجنة».

نامهای خدا همه صفات وی‌اند، و فرق اینست میان نام و صفت، مگر آنکه در اسم دلالت اشارت است، و در صفت دلالت فائده.

و گفته‌اند: این آیت دلیل است که اسم و مسمی یکی است نام و نامور، که میگوید: لِلَّهِ الْأَسْمَاءُ، و اگر هر دو یکی نبودی اسما غیر الله را بودی نه الله را، و فائده لله باطل شدی، و این نامها بر بندگان خویش اظهار کرد، و ایشان را در آموخت تا بر خوانند او را بدان نامها، و بدانند او را، و بشناسند، چنان که گفت تعالی و تقدس: فَادْعُوهُ بِهَا او را که خوانید بآن نامها خوانید که خود گفت، و خود را آن نام نهاد. چون خود را جواد نام نهاد، بگو یا جواد! مگو سخی! اگر چه بدان معنی است، که جواد خود را گفت و سخی نگفت. و بناء این بر توقیف است. رحیم میگوی، رقیق مگوی. قوی میگوی، جلد مگوی، و علی هذا هر نام و صفت و نعت که خود را گفت میگوی، و بآن درمگذر، و زیادت و نقصان در آن میار. اینست که میگوید: فَادْعُوهُ بِهَا وَ ذُرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ. «ذر» آنست که گذار،

سخن مستهینان است و خوار دارندگان و بی‌نیازان.

هر جای که در قرآن آید بر معنی بی‌نیازی نمودن است از آن کس، نه پیغام و تهدید باز گرفتن است از او. می‌گوید: گذار ایشان را که کار کژ میدانند، و سخن کژ می‌گویند در نامه‌های او، و آن الحاد آن بود که در نام الله زیادت و نقصان آوردند. لات از الله شکافتند، و بر بت نهادند، و عزى از عزیز، و مناة از منان، همنامی الله را، و آفرینها کردند بر بتان که آن آفرین نامه‌های الله راست. و گفته‌اند: الحاد آنست که بتان را خدایان می‌خواندند، و الهیت صفت خداست، و بآن یگانه و یکتاست، و گفته‌اند: الحاد آنست که وی را فرزند و جفت گفتند، و نامی که نه از نامه‌های اوست و او را نه سزاست برو نهادند. کتسمیه النصارى اياه ابا المسيح.

قراءت حمزه یلحدون بفتح یا وحاء، و باقی بضم یا و کسر حا خوانند، و بمعنی هر دو یکسان است. یقال: لحد و ألد، اذا جار و مال عن القصد الى الجور، و عن الحق الى الباطل سيجزون ما كانوا يعملون.

وَمَنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): «أنا امتى و قد أعطى القوم بين ايدىكم مثلها» يعنى قوله: و مِنْ قَوْمِ مُوسَى أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ الْآيَةَ، و گفته‌اند: این حق که درین آیت گفت کتاب خداست و فرمان او، و این امت ایدر آن فرقت ناجیه است از هفتاد و سه فرقت از امت محمد (ص)، چنان که در خبر است ربیع انس گفت: مصطفى (ص) این آیت برخواند، آن گه گفت: «ان من امتى قوما على الحق حتى نزل عيسى بن مريم».

و قال صلى الله عليه و سلم: «لا تزال من امتى امة قائمة بأمر الله لا يضرهم من خذلهم و لا من خالفهم، حتى يأتى امر الله عزّ و جلّ، و هم ظاهرون على الناس». عطاء: هم المهاجرون و الانصار و التابعون لهم باحسان. و الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا اى: بالقرآن و الرسول و معجزاته، سَنَسْتَدْرِجُهُمْ اى نأخذهم قليلا قليلا حتى بلغوا الغاية، نأخذهم بالعقوبة مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ ائهم يؤخذون. كلبى گفت: استدراج آنست که عمل بد بر ایشان آرید، پندارند نیکی است، و همی کنند، تا آن گه که شومی آن عمل بایشان رسد و هلاک شوند، و ذلك قوله: أَمَنْ زَيْنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَأَهُ حَسَنًا، جای دیگر گفت: وَ هُمْ يَحْسِبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا. ابن عباس گفت: كلما احدثوا خطيئة جدد لهم نعمة، و أنساهم الاستغفار، هر گه که گناهی کنند نعمتی بر ایشان تازه کند و بیفزاید، و در آن غره شوند، از فعل بد و ناپیستند و استغفار نکنند، و عذر نخواهند، تا ناگاه عقوبت رسد بایشان، و هلاک شوند.

روى عقبه بن عامر عن النبي (ص) قال: «إذا رأيت الله تعالى يعطى العبد من الدنيا على معاصيه ما يحب فائما هو استدراج»، ثم قرأ: فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ الْآيَةَ.

وَ أَمْلِي لَهُمُ الْإِمْلَاءَ الْإِمْلَاءَ، اخذ من الملوين، و هما الليل و النهار، و يقال: ملاك الله اى عمرك الله. قال الشاعر:

بعلو الجدّ و الرّفة و الطير السعيد      عشت حتى تتملّى الف نيروز و عيد

إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ اى: اخذى قوى شديد. همانست که گفت: إِنَّ أَخَذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ. كيد ساز نهانی است و این صفت آدمیان است، و ربّ العزّة اضافت آن با خود کرد، و فرق آنست که: كيد آدمی با حيلت است، و كيد الله پاك از حيلت، چنان که غضب آدمی با ضجر است، و غضب الله پاك از ضجر. و منع آدمی از بخل است، و ربّ العالمين مانع است از بخل پاك، و صبر آدمی از عجز است، و ربّ العزّة صبور از عجز پاك، و على هذا صفات آدمی قرين عيب است، و الله را صفات بر کمال است، و نعوت بسزا، از عيب پاك، و از شبهت دور، و از نقص منزّه، و از آفات مقدّس،

تعالی عما يقول الظالمون علوا كبيرا. وَ أَمْلِي لَهُمْ إِنْ كَيْدِي مَتِينٌ اَيْن در شأن مستهزيان آمد. ربّ العزة ايشان را روزگاری دراز فرا گذاشت، تا در گزاف کاری و تباه کاری بغایت رسیدند، و بعمر دراز غره شدند، و کفر و شرک پروردند، و بعاقبت ربّ العزة ايشان را ناگاه گرفت، و بيك شب همه را هلاک کرد، و قصّه ايشان در آخر سورة الحجر گفته شود ان شاء الله.

أَوْ لَمْ يَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِهِمْ قَتَادَةَ كَفَتْ: آن روز که: اَيْن آيت آمد که وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ، رسول خدا بر کوه صفا شد، و بأواز بلند قوم قوم و قبیله قبیله میخواند که: يا بنی عبد المطلب! يا بنی عبد مناف! يا بنی فلان! يا بنی فلان! ايشان را میخواند، و بعداب و نقت الله می‌ترسانید، و بيم میداد از اوّل شام تا بامداد.

كافران گفتند: انّ صاحبكم هذا لمجنون. اين مرد مگر دیوانه است، که همه شب چون دیوانگان بانگ میداشت. ربّ العالمين بجواب ايشان اين آيت فرستاد: أَوْ لَمْ يَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِهِمْ اِي ما بمحمد من جنّة اى جنون، اِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ يَخَوْفُهُمْ حُلُولِ النِّقْمَةِ وَ الْعَذَابِ.

ابن عباس گفت: مردی آمد به مکه از دشنوه نام وی ضماد، و افسونگر بود، و در مکه اين آواز درافتاده که محمد دیوانه گشته است. ضماد برخاست، و بر مصطفی شد، گفت: ائی رجل ارقی و اداوی، فان احببت داويتك. گفت: من مردی ام افسونگر، رقیها دانم، و دردها را مداوات شناسم، اگر خواهی تانرا مداوات کنم. رسول خدا اين تحمید درگرفت، و برخواند: الحمد لله نحمده و نستعينه و نتوكل عليه، و نؤمن به، و نعوذ بالله من شرور انفسنا و من سيئات اعمالنا. من يهد الله فلا مضلّ له، و من يضلل فلا هادي له. و أشهد ان لا اله الا الله و أنّ محمدا عبده و رسوله.

ضماد چون بشنید از وی شیفته آن سخن گشت، گفت: اعد علىّ، فأعاد. پس گفت: و الله لقد سمعت قول الكهنة و السحرة و الشعراء و البلغاء، فما سمعت مثل هذا الكلام قط! هات يدك ابايعك، فبايعه على الاسلام. فقال: و على قومي، فقال: و على قومك.

و عن الربيع بن انس، قال: قدم ابو العراف اليماني و كان من اشراف اهل اليمن، فرأى رسول الله (ص) في حلة حمراء، و هو يقول: ايها الناس قولوا لا اله الا الله تفلحوا، و اذا خلفه شيخ، يقول: اياكم و اياه، فانه مجنون كذاب. فسأل ابو العراف عن الشيخ، فقيل: عمّه ابو لهب، فقال: ما تقول في ابن اخيك؟ قال: لم نزل ندأويه من الجنون. فقال له: تبّا لك سائر دهرك، انّ كلام المجانين متفاوت، غير مستقيم، و ما يشبه ابن اخيك المجانين بوجه من الوجوه. فقال له ابو لهب: فما هذا الذي يقول؟ قال: وحى و رسالة و حق و صدق، اشهد ان لا اله الا الله، و أنّه عبده و رسوله. ثمّ اتى النبي بعد ما اظهر دعوته، و استنقل امره في ثمانين فارسا من قومه مسلمين.

أَوْ لَمْ يَتَفَكَّرُوا استفهام است بمعنى تفریع، و گفته‌اند: استفهام است بمعنى تحريض، یعنی: او لم يتفكروا بقلوبهم فيعلموا ما بصاحبهم من جنون؟. و اگر أَوْ لَمْ يَتَفَكَّرُوا وقف کنی نیکوست، پس آن «ما» نفی است بر استیناف گویی. ما بصاحبهم من جنّة اِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ منذر من الله، مُبِينٌ موضح اندازره. مبين درين آيت مصطفی است. جای دیگر صفت سحر نهاد، گفت: قَالُوا اِنَّ هَذَا لَسِحْرٌ مُّبِينٌ. جای دیگر نام خداوند است جَلّ جلاله: وَ يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ. اين دليل است که همنامی همسانی واجب نکند، و ازین نمط در قرآن فراوان است.

أَوْ لَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ الْمَلَكُوتِ الْمَلِكِ، و لا يستعمل الا في حقّ الله عزّ و جلّ، و ما خَلَقَ اللَّهُ

مِنْ شَيْءٍ اى: و فيما خلق الله من شىء من الاشياء.

ميگويد: تفكر كنيد و دليل گيريد بآنچه خلق را خبر دادم از ملكوت آسمان و زمين، و در آنچه آفريدم از هر چه آفريدم. يعنى كه در هر چه آفريد دلالت روشن است بر وحدانيت و فردانيت الله. و اَنْ عَسَى اَنْ يَكُونَ قَدْ اقْتَرَبَ اجْلُهُمْ اى. ان كانوا يسوفون بالتوبة فعسى ان يكون قد اقترب اجلهم، فالمعنى. ا و لم ينظروا فيما لهم الله عز و جل به على توحيد، فكفروا بذلك، و لعلمهم قد قربت اجالهم فيموتون على الكفر، و هو قوله: فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ اى: بعد القران يُؤْمِنُونَ؟ و اَنْ عَسَى فِى مَحَلِّ جَرٍّ و تقديره: فى ملكوت و فيما خلق الله و فى اَنْ عَسَى. و اَنْ يَكُونَ اسْم عَسَى، و اسم كان مضمراً فيه يفسره اجلهم، و يحتمل اَنْ يكون اسمه مضمراً، اى يكون الامر و الشئان، اى لا تأمنوا انقضاء العمر، و بادروا الى التوبة. ثم بيّن العلة فى اعراضهم عن القران و تركهم الايمان. فقال عزّ من قائل: مَنْ يُضِلّ الله اى: من خذله فسلك غير الطريق المستقيم، فلا هادي له اى لا مرشد له، و يَدْرُهُمْ بيا قراءه بو عمرو و عاصم و حمزه و كسايى است، و از ايشان حمزه و كسايى بجزم راء خوانند، مردودا على مَنْ يُضِلّ. باقى بنون و ضم راء خوانند، بر معنى استيناف. فى طُعْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ الطُعْيَانُ الغلو فى الكفر و يعمهون يتحيرون.

يَسْئَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ اَيَّانَ مُرْسَاهَا السَّاعَةُ هاهنا السَّاعَةُ التى يموت فيها الخلق، و معنى مرسيها مثبتها. يقال: رسا الشئ يرسو اذا ثبت، فهو راس، و كذلك «جبال راسيات» اى ثابتات، و ارسيته اذا اثبتته، و المعنى: يسئلونك عن السَّاعَةِ متى وقوعها؟ ميگويد: از تو مى پرسند اى محمد! كه قيامت كى خواهد بود؟ و آن قریش بودند كه مى پرسیدند، و بقولى جهودان پرسیدند. ربّ العالمين گفت: قل يا محمد! إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لا يعلمها غيره. همانست كه آنجا گفت: إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ، و مصطفى را گفتند: اخبرنى عن السَّاعَةِ. جواب داد كه: «ما المسئول عنها بأعلم من السائل».

لا يُجَلِّئُهَا اى لا يظهرها و لا يقيمها، و لا يرسيها، لَوْقَتِهَا اى لمعرفة وقتها اِلَّا هُوَ جَلَّتْ عَظْمَتُهُ. ثَقُلَتْ فِى السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ يعنى ثقل علم وقتها فى السماوات و الارض، فلم يحمله علم عالم غير الله. ميگويد: دانستن هنگام رستاخيز بر اهل آسمان و زمين گران شد. علم هيچ كس از آفريدگان بدان نرسيد، و هيچ آفريده بر نتاوست آن را، نه فرشته مقرب نه پيغامبر مرسل. و قيل: ثقل وقوعها و كبر على اهل السماوات و الارض لما فيها من الاحوال من الحساب و العقاب و القصاص، و قيل: ثقلت فى السماوات و الارض، لانهما سبب خرابهما و فسادهما، من قوله: إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ، و إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ و امثالها.

لا تَأْتِيكُمْ اِلَّا بَغْتَةً اى: فجأة على غفلة منكم.

قال رسول الله (ص): «انّ السَّاعَةَ تهيج بالناس، و الرّجل يصلح حوضه، و الرّجل يسقى ماشيته، و الرّجل يقيم سلعته فى سوقه، و الرّجل يخفض ميزانه و يرفعه».

و عن عائشة، قالت: سمعت رسول الله (ص) يقول: «لا يذهب الليل و النهار حتى يعبد اللات و العزى»، فقلت يا رسول الله! ان كنت لأظنّ حين انزل الله هُوَ الَّذِي أُرْسِلَ رَسُولُهُ بِالْهُدَى الْاِيَةِ، انّ ذلك تامّ، قال: «انه سيكون من ذلك ما شاء الله، ثم يبعث الله ريحا طيبة، فتوقى كلّ من كان فى قلبه مثقال حبة من خردل من ايمان فيبقى من لا خير فيه، فيرجعون الى دين آبائهم، و لا تقوم السَّاعَةُ على احد يقول الله الله، و لا تقوم الساعة حتى تكلم السباع الانس، و حتى يكلم الرّجل عذبة سوطه و شراك نعله، و يخبره فخذها بما احدث اهلها بعده».

و جاء اعرابی، فقال: يا رسول الله! متى الساعة؟ قال: «اذا ضيبت الامانة فانظر الساعة». قال: كيف اضاعتها؟ قال: «اذا و سدّ الامر الى غير اهله فانظر الساعة».

يَسْئَلُونَكَ كَأَنَّكَ حَفِيٌّ عَنْهَا الْحَفِيُّ الْعَالِمُ بِالشَّيْءِ، المعنى به. تقول: حفى عن الشئ سأل، و حفى بالشئ عنى به، و حفى بالشئ حفاوة فرح به. و قوله عنها، فيه قولان: احدهما فيه تقديم و تأخير، تقديره: يسئلونك عنها كأنك حفى اى عالم، و الثانى واقع موقعه بمعنى الباء، اى كأنك حفى بها، اى عالم بها. و قيل: كَأَنَّكَ حَفِيٌّ اى فرح بسؤالهم، و قيل: معناه كأنك تحققت اى اكثرت و استقصيت السؤال عنها، فوفقت على ميقاتها. فُلْ إِنَّمَا عَلِمَهَا عِنْدَ اللَّهِ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ كَرَّرَ لِأَنَّ الْمُرَادَ بِالْأَوَّلِ عِلْمَ وَقْتِهَا، وَ بِالثَّانِي عِلْمَ كَوْنِهَا.

فُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي كَلْبِي كَفت: اهل مگه گفتند كه: يا محمد! الا اخبارك ربك بالسعر الرخيص قبل ان يغلو فتشترى و تبيع؟ و بالارض التى تريد ان تجذب فترحل عنها الى ما قد اخصب؟ فأنزل الله هذه الاية. معنى آيت آنست كه من بر خود پادشاه نام، و نتوانم هيچ چيز، نه جلب منفعت نه دفع مضرت از خود، مگر آنكه الله خواهد كه توانم، يعنى آن توانم كه الله توانايى آن در من آفريند. اين تيرؤ است از حول و قوّه و ملك و حكم. گفته اند كه: اين نفع و ضرر هدايت و ضلالت است. ميگويد: لا املك هدى و لا ضلالة.

وَ لَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَأَسْتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ كَافِرَانِ كَفتند: چرا خداوند تو اى محمد! ترا خبر نكند در روز فراخى نعمت از روز قحط و شدت؟ تا تو ذخيره نهى، و كار روز قحط و شدت بسازى؟ بجواب ايشان كَفت: لَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَأَسْتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ يعنى المال، و هيات لسنة القحط ما يكفيها، و ما مَسْنِي السُّوءِ اى: و ما اصابنى الضرّ و الفقر. كَفت: اگر من غيب دانستمى، در روز فراخى من كفايت بدست آوردمى تا در روز تنگى و قحط بدى بمن نرسيدى. و گفته اند: غيب ايدر مرگ است، و خير عمل صالح يعنى: لو كنت اعلم متى اموت لاستكثرت من العمل الصالح، و ما مَسْنِي السُّوءِ اى اجتنبت ما يكون من الشرّ، و اتقيته، و گفته اند: غيب علم رستاخيز است، و معنى آنست كه اگر من آن غيب كه از من مى پرسيد دانستمى لاستكثرت من الخير، اى لأخبرتكم عما سئلت، و ما مَسْنِي السُّوءِ اى لم يلحقنى تكذيب. إِنَّ أَنَا إِنَّا نَذِيرٌ لِلْكَافِرِينَ وَ بَشِيرٌ لِّلْقَوْمِ يُؤْمِنُونَ.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: وَ لِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا خدای را جلّ جلاله نامها است، و آن نامها او را صفات است، بآن نامها نامور و ستوده و شناخته، نامهای پرآفرین، و بر دلها شیرین، نظم پاک و كَفت پاک از خداوند پاک. نظم بسزا و كَفت زیبا از خداوند یکتا. آئین زبان و چراغ جان و ثناء جاودان. خود میگوید جلّ جلاله و عزّ کیریاؤه: نوری هدای، و لا اله الا الله کلمتى، و أنا هو. بنده كه راه یافت بنور من یافت، پی كه برد بچراغ من برد، چراغ سنت، چراغ معرفت، چراغ محبت. چراغ سنت در دلش افروختیم، چراغ معرفت در سرش افروختیم، چراغ محبت در جانش افروختیم.

ای شاد باد بنده ای كه میان این سه چراغ روان است! عزیزتر ازو کیست كه نور اعظم در دلش تابان است؟ و دیده وری دوست دل او را عیان است؟ آن كه كَفت جلّ جلاله: لا اله الا الله كَفت من است و صفت من است، و الله نام من است، و من آن نام كه هستم، كه نام ديان و مهربان، و خدای همگان، دارنده جهان، و نوبت ساز جهانیان.

پیر طریقت کلمه ای چند گفته لائق این موضع، كَفت: ای سزاوار ثنای خویش! ای شکر کننده عطاء خویش! ای شیرین نماینده بلاء خویش! رهی بذات خود از ثناء تو عاجز، و بعقل خود از شناخت منت تو عاجز، و بتوان خود از

سزای تو عاجز، کریم! گرفتار آن دردم که تو دواى آنی. بنده آن ثناام که تو سزای آنی. من در تو چه دانم تو دانی! تو آنی که خود گفتی، و چنان که خود گفتی آنی. همانست که مصطفی (ص) گفت: «لا احصى ثناء عليك انت كما اثنيت على نفسك».

وَ ذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ الْحَادِ فِي نَامِهَايِ اللَّهِ از راه راستی و صواب برگشتن است، و این بر دو وجه است: یا زیارت آرد در آن یا نقصان. نامی و صفتی که الله خود را نگفت بگوید، یا آنچه خود را گفت نگوید. آن تمثیل است و این تعطیل. اهل التمثیل زادوا فألحدوا، و اهل التعطیل نقصوا فألحدوا.

شیخ الاسلام انصاری گفت قدس الله روحه: آنچه الله از خود نشان داد آنست، و صفت وی چنان است. الله از خود بر بیان است، و مصطفی ازو بر عیان است، خود را میگوید: «فَسئَلُ بِهِ خَبِيرًا»، و مصطفی را میگوید: «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى». الله را صفت اثبات کردن نشاید بخویشتن، و نه تنزیه کردن بخویشتن. گوش فرا کتاب و سنت دار، آنچه گوید تو بگویی که آنست. الله گفت که صفت هست، و نام هست، تو آن میگوی که هست، آنچه نگفت که نیست تو مگویی که نیست. الله نگفت که من چونم، اگر بگفتی که چونم ما بگفتیمی. الله گفت که هستم چونی بنگفت، تو هست میگوی چونی مگویی. هر که را دو آیت از قرآن معلوم گشت از تشبیه برست: «أَمْ مَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ؟ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ». اثبات اسم نه تشبیه است، و تقدیس در نفی مذهب ابلیس است، او که می تشبیه کند از حظیره اسلام بیرون است، و او که صفت رد میکند زندق است.

و بدان که خالق را جلّ جلاله نامها است و مخلوق را نامها. هر چه نامهای مخلوق است آن مصنوع است عاریتی و ساخته و مجازی، و آنچه نامهای خالق است همه قدیم اند و ازلی، و بسزای او و حقیقی. هیچ نام از نامهای او محدث نیست. قومی گفتند: مخلوق باید تا خالق بود، مرزوق باید تا رازق بود. و نه چنان است که ایشان گفتند، که هیچ حدث را با نام الله راه نیست، که هیچ مخلوق نبود و خداوند ما خالق بود. هیچ مرزوق نبود و خداوند ما رازق بود. الله را نود و نه نام است که بآن نامها نامور است، و نه بموسومات مسمی است، که خود متسمی است بازل. در آسمان و زمین اوست، که چنان که در اوّل آخر است در آخر اوّل است، نه اوهام را مدرک، نه افهام را علل. هو معلّ الاشیاء و لا یعتلّ.

در چرا افکننده هر چیز، و خود در چرا ناید. پس هر که در چرا و چون شد از طرق سنت بیرون شد، از آنکه ربّ العزّة نه متحائل است در ظنون، نه محاط در افهام، نه منقسم در عقول، نه مدرک در اوهام. شناخته است اما بصفه و نام. همه ازو بر نشانند و بر پیغام.

بنور معرفت و کتاب و سنت و الهام.

وَ مِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ صَفْت و نعت دوستان است، وَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ حاصل کار بیگانگان است. ایشان نواختگان فضل اند، و اینان راندگان عدل. ضامن ایشان خداست، مصطفی پیشوا، و الله رهنمای است. ضامن اینان رای است، و ابلیس پیشوا، و دوزخ سرای. مذهب ایشان «وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى»، و مذهب اینان «مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَى». ایشان را میگوید: يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُونَ، و اینان را میگوید: سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ. بنگر تا چند فرق است. میان این دو فریق؟ فریقاً هدی وَ فریقاً حَقَّ عَلَيْنَهُمُ الضَّلَالَةُ.

أَوْ لَمْ يَنْفَكُوا مَا بِصَاحِبِهِمْ مِنْ جِنَّةٍ چرا دیده فکرت باز نکنند، و اندیشه عقل برنگارند در کار محمد (ص)، و تأمل

نکنند در معجزات و دلایل نبوت و در شاهد خلقت و کمال خلق او، تا بدانند که وی دیوانه نیست و کاهن نیست و شاعر نیست. فرمان آمد که یا محمد! تو خاموش باش، و ایشان را جواب مده که منزلت تو بنزدیک ما برتر از آن است که ترا بخود باز گذاریم، یا فرو گذاریم. ما خود ایشان را جواب دهیم، و ترا نیابت داریم: مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٌ، مَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَا تُؤْمِنُونَ وَ لَا يَقُولُ كَاهِنٌ، وَ مَا عَلَّمَاهُ الشَّعْرَ وَ مَا يَنْبَغِي لَهُ، مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَ مَا عَوَى. وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى، فَمَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِكَاهِنٍ وَ لَا مَجْنُونٌ. ترا چه زیان ای محمد! که بو جهل و بو لهب و عتبه و شبیه گویند تو دیوانه‌ای! من که ملکم ترا می‌پسندم و میگویم: مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٌ. دوست پسند باید نه شهر پسند. ای محمد! تو دیوانه نه‌ای، تو زین عالمی، سیّد ولد آدمی، رسول کونین و صاحب قاب قوسینی. اسلام را صفایی، شریعت را بقایی، رسول خدایی. این عزّ ترا بس که ما آن تو، تو آن مایی، اسلام راه منست، تو دلال آن راهی. امت تو سپاه درگاه من‌اند، تو سالار آن سپاهی. جمله خلائق جهان لشکراند، تو آن لشکر را شهنشاهی. در نام و نسب محمد بن عبد الله ای. در عزّ و مرتبت محمد رسول الله ای. بآن منگر که دشمن ترا ساحر گوید و دیوانه، بآن نگر که من میگویم: وَ سِرَاجًا مُنِيرًا، بَشِيرًا وَ نَذِيرًا، وَ كَفَىٰ بِرَبِّكَ هَادِيًا وَ نَصِيرًا، وَ يَنْصُرَكَ اللَّهُ نَصْرًا عَزِيمًا إِنَّ فَضْلَهُ كَانَ عَلَيْكَ كَبِيرًا.

أ وَ لَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ اطَّلَعَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ أَقْمَارَ الْآيَاتِ، وَ أَمَاتَ عَنْ ضِيَاءِهَا سَحَابَ الشَّبَهَاتِ، فَمَنْ اسْتَضَاءَ بِهَا تَرَفَّى إِلَى شُهُودِ التَّقْدِيرِ، وَ مَنْ لَمْ يَعْزِجْ فِي أَوْطَانِ التَّقْصِيرِ انْزَلَتْهُ مَوَاكِبُ السَّيْرِ بِسَاحَاتِ التَّحْقِيقِ.

#### ۱۹ النبوة الاولى

قوله تعالى: هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ اللَّهُ او است که بیافرید شما را از یک تن و جعل منها زوجها و آن يك تن را جفت آفرید هم از وی لیسکن إليها آن را تا آرام گیرد با او قلمًا تَعَشَّاهَا چون بآن زن رسید آدم حَمَلَتْ حَمَلًا خَفِيْفًا برگرفت آن زن باری سبک فَمَرَّتْ بِهِ بَرَفَتْ آن زن با آن آب قَلَمًا أَثْقَلَتْ چون آن زن گران شد دَعَا اللَّهُ رَبَّهُمَا خواندند خداوند خویش را و گفتند: لَئِنْ آتَيْنَا صَالِحًا اَکْرَمًا ما را فرزندی دهی راست لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ (۱۸۹) ناچار از سپاسداران باشیم.

قَلَمًا آتَاهُمَا صَالِحًا چون الله ایشان را آن فرزند بداد پاک صورت راست اندام جَعَلَ لَهُ شُرَكَاءَ وی را انباز نهادند فیما آتَاهُمَا در آن فرزند که الله ایشان را داده بود فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ (۱۹۰) خدای برتر و پاک‌تر از آن است که آن انباز که ایشان میگویند در وی رسد.

أ يُشْرِكُونَ انبازان میگیرند با خدای ما لا یَخْلُقُ شَیْئًا آنکه هیچ چیز نیافریند وَ هُمْ یُخْلِقُونَ (۱۹۱) و آن انبازان خود آفریدگان‌اند.

وَ لَا یَسْتَطِيعُونَ لَهُمْ نَصْرًا وَ آن پرستیدگان ایشان نتوانند که ایشان را یاری کنند وَ لَا أَنْفُسَهُمْ یَنْصُرُونَ (۱۹۳) و نتوانند که خویشتن را یاری دهند.

وَ إِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَى وَ اَکْرَمًا این انبازگیران را با راه راست خوانید لا یَبْعُوثُكُمْ از پی شما نیابند سَوَاءً عَلَيْكُمْ یَکْسَانُ است بر شما اَدْعَوْتُهُمْ که خوانید ایشان را اَمْ أَنْتُمْ صَامِتُونَ (۱۹۳) یا خاموش باشید.

إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ مِیْخَانِید فرود از الله بخدای عِبَادًا امْتَالِكُمْ همه رهبران‌اند چون شما فَادْعُوهُمْ خوانید ایشان را فَلْيَسْتَجِیْبُوا لَكُمْ تا پاسخ کنند شما را إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۱۹۴) اگر می‌راست گوئید.

أَلَهُمْ أَرْجُلٌ إِيَّانَ رَا پَاپَا هَسْت يَمْتُونَنَ بَهَا كَه رُونَد بَانَ؟ أَمْ لَهُمْ أَيْدٍ يَا إِيَّانَ رَا دَسْتَهَا هَسْت يَبْطِشُونَنَ بَهَا كَه دَسْت رَنَدَنَد بَانَ؟ أَمْ لَهُمْ أَعْيُنٌ يَا إِيَّانَ رَا چَشْمَهَا اسْت يُبْصِرُونَنَ بَهَا كَه بِيْنَدَنَد بَانَ؟ أَمْ لَهُمْ أَذَانٌ يَا إِيَّانَ رَا گُوشَهَا اسْت يَسْمَعُونَنَ بَهَا كَه شَنُونَدَنَد بَانَ؟ قُلْ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ بَگُو اَيْنَ انباز گُرفْتگان خُویش رَا خَوَانِيْدَنَد تُمْ كِيْدُونَنَ فَلَا تُنْظِرُونَنَ (۱۹۵) آن گَه با مَن كُوشِيْد و مَرا دَرَنگ نَدِهِيْد.

إِنَّ وِلْيِيَّ اللّٰهُ خُدَايَ مَن اللّٰهُ اسْت الَّذِي نَزَلَ الْكِتَابَ او كَه فَرُو فَرَسْتاد نَامَه وَ هُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ (۱۹۶) و اوسْت كَارِپْذِيْر و كَار سَاز نِيْكَان.

وَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ و اِيَّانَ كَه خُدَايَ مِيْخَوَانِيْد فَرُوْد اَزُو لَا يَسْتَطِيْعُونَنَ نَصْرَكُمْ نَتَوَانَدَنَد يَارِي دَادَن شَمَا و نَه رُوْزِي دَادَن شَمَا وَ لَا اَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَنَ (۱۹۷) و نَتَوَانَدَنَد كَه تَنَهَايَ خُویش رَا يَارِي دَهَنَد.

وَ اِنْ تَدْعُوهُمْ اِلَى الْهُدَى و اِگَر شَمَا كَه گُروِيْدگان اِيْد اِيَّانَ رَا كَه مَشْرَكَان اِنْد با رَاه خَوَانِيْد لَا يَسْمَعُوا نَشَنُونَد وَ تَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ اِلَيْكَ و اِيَّانَ رَا بِيْنِي مِيْ نَگَرَنَد دَر تُو وَ هُمْ لَا يُبْصِرُونَنَ (۱۹۸) و بَنْمِي بِيْنَدَنَد.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ يَعْنِيْ اَدَمَ (ع)، وَ جَعَلَ اِيْ خَلْقٍ مِنْهَا اِيْ مِنْ تَلْكَ النَّفْسِ زَوْجَهَا حِوَاءَ، لِيَسْكُنَ اِلَيْهَا لِيَسْتَأْنَسَ بَهَا.

رَبِّ الْعَالَمِينَ جَلَّ جَلالُه و تَقَدَّسَتْ اسْمَاؤُه اَدَمَ رَا كَه اَفْرِيْد اَز كَلِّ اَفْرِيْد، چَنان كَه كَفَتْ تَعَالَى و تَقَدَّسَ: اِنِّيْ خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ. جَاي دِيْگَر كَفَتْ: اِنِّيْ خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ، و خَبَر دَرَسْت اسْت كَه رُوْز اَدِيْنَه اَفْرِيْد بَعْد اَز نَمَاز دِيْگَر.

قال ابن عباس: خلق الله آدم من بعد العصر يوم الجمعة، و خلقه من اديم الارض، فسجدوا له، ثم عهد اليه، فَنَسِي، فَمَسَى الْاِنْسَانَ، فَوَ اللّٰهُ اِنْ غَابَتْ الشَّمْسُ حَتَّى خَرَجَ مِنْهَا.

پَس اَدَمَ دَر بَهْشْت اَز تَنَهَايَ مَسْتَوْحَش شَد، رَبِّ الْعَزَّةَ خَوَاسْت كَه مُونَسِي هَم اَز شَكْل او و هَم اَز جَنَس او پَدِيْد اَرْد تا با وِي اَرَام گِيْرَد. حِوَا رَا بِيَا فَرِيْد اَز اسْتِخْوَان پَهْلُوِي وِي، و ذَلِكَ فِي قَوْلِهِ (ص): لَمَّا خَلَقَ اللّٰهُ اَدَمَ اَنْتَزَعَ ضَلْعًا مِنْ اَضْلَاعِهِ فَخَلَقَ مِنْهُ حِوَاءَ.

گَفْتَه اِنْد: حَكْمَت دَر اَنَكَه اَز اسْتِخْوَان اَفْرِيْد نَه اَز گُوشْت، نَه اَنَسْت كَه تا فَرْمَان دَار بُوْد و زِيْر دَسْت، و اَز پَهْلُو اَفْرِيْد تا پُوشِيْدَه و نَهْفْتَه و دَر سَتَر بُوْد، و اَز اسْتِخْوَان كُز اَفْرِيْد تا دَر وِي طَمَع رَاسْتِي نَكْنِي.

قال رسول الله (ص): «انَّ الْمَرْأَةَ خَلَقْتَ مِنْ ضَلْعٍ لَنْ تَسْتَقِيمَ لَكَ عَلَي طَرِيْقَةٍ، فَاِنْ ذَهَبَتْ تَقِيْمُهَا كَسَرْتَهَا، و اِنْ اسْتَمْتَعْتَ بِهَا اسْتَمْتَعْتَ و فِيْهَا عُوْجُ».

فَلَمَّا نَعَشَّاهَا وَاقَعَهَا و جَامِعَهَا. چُون اَدَمَ بَحِوَا رَسِيْد چَنان كَه مَرْد بَزَن رَسَد، حَمَلَتْ حَمَلًا خَفِيْفًا يَعْنِي النُّطْفَةَ، و كَانَتْ خَفِيْفَةً عَلِيْهَا، بَرَدَاشْت حِوَا بَارِي سَبَك يَعْنِي نَطْفَه، فَمَرَّتْ بِه اِي اسْتَمَرْت بِذَلِكَ الْحَمْلِ الْخَفِيْفِ، قَامَتْ و قَعَدَتْ و لَمْ يَتَقَلَّهَا، و لَمْ تَكْتَثِرْ بِحَمْلِهِ. اَنْ زَن بَانَ حَمْلَ گَرَانْبَار نَشَد، و اَز خَاسْت و نَشَسْت و اَمَد شَد باز نَمَانَد.

قَتَادَه كَفَتْ: فَمَرَّتْ بِه اِي اسْتَبَانَ حَمْلَهَا. اَنْ حَمْلَ دَر وِي پِيْدَا شَد و ظَاهِر گُشْت، فَلَمَّا اُنْقَلَتْ اِي صَارَتْ ذَاتٌ ثَقَلٌ بِحَمْلِهَا، كَمَا يَقَالُ: اِثْمَر، اِذَا صَارَ ذَا ثَمَرٍ. چُون اَنْ كُودَك بَزْرَگ شَد دَر شَكْم وِي، و فَرَا جَنَبِش اَمَد، دَعَا اللّٰهُ رَبَّهُمَا يَعْنِيْ اَدَمَ و حِوَاءَ لِيُنَّ اَتَيْتَنَا يَا رَبَّنَا! صَالِحًا اِي وِلْدَا سُوْيَا يَشْبَه اَبُوِيَه. حَسَنَ كَفَتْ: صَالِحًا يَعْنِي غَلَامًا ذَكَرًا، لَنُكُوْنَنَّ مِنَ الشَّاكِرِيْنَ لَكَ



علی نعمتک، و این دعا از آن گفتند که می‌ترسیدند که اگر آن فرزند نه بر صورت ایشان باشد و نه مردم بود. و این ترس ایشان از آنجا افتاده بود که ابلیس بر صورت مردی پیش حوّا رفته بود و گفته: ما یدریک فی بطنک لعله کلب او خنزیر او بقرة او حمار؟ و ما یدریک من این یخرج من اذنک ام من عینک ام من فیک ام ینشق بطنک فیقتلک؟ گفت: چه دانی تو که در شکم تو چیست؟ سگی یا خوکی یا بهیمه‌ای از بهائم؟ و چه دانی که در کجا بدر آید؟ از گوش یا از چشم یا از دهن؟

یا باشد که شکم تو از بیرون آمدن وی شکافته شود و تو کشته شوی. پس حوّا از آن حال بترسید، ابلیس گفت: اطیعینی و سمّی ولدک عبد الحارث تلدی شبیهکما مثلکما. و ابلیس را در میان فریشتگان نام حارث بوده، و حوّا وی را نشناخت که ابلیس است. پس حوّا با آدم گفت که: مردی آمد و مرا چنین گفت. آدم گفت: لعله صاحبنا الذی قد علمت.

مگر آن مرد است که می‌دانی یعنی ابلیس، که یک بار ما را فریفته کرد. مصطفی (ص) گفت: «خدعهما مرتّین، خدعهما فی الجنّة و خدعهما فی الارض».

پس ابلیس پیاپی بایشان می‌آمد، و می‌فریفت ایشان را، تا آن گه که فرزند را عبد الحارث نام کردند، و این قصّه بقول سعید جبیر در زمین رفته است نه در بهشت، که ابلیس پس از آنکه او را از بهشت بیرون کردند و او بهشت نشد. ابن عباس گفت: کانت حوّا تلد لادم فیسمّیه عبید الله و عبد الله و عبد الرحمن، فیصیبهم الموت، فأتاهما ابلیس، و قال: ان سرکما ان یعیش لکما ولد فسمّیاه عبد الحارث، فولدت ابنا فسمّیاه عبد الحارث، و قال آدم: لعله لا یضرّ التسمیة، و یبقی لنا ولد، نأنس به فی حیاتنا و یخلفنا بعد مماتنا، و قیل سمّیاه عبد الحارث، لا لانّ الحارث ربّهما لکن قصدا الی ائّه سبب سلامة الولد، فسمّیاه به کما یسمّی ربّ المنزل نفسه عبد ضیفه علی جهة الخضوع له، لا علی انّ الضیف ربّه. قال حاتم:

و ائی لعبد الضیف ما دام تاویا و ما فیّ الا تیک من شیمة العبد

و هذا معنی قوله: جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا آتَاهُمَا و هو شرك فی التسمیة لا فی العبادة، و شرك فعل لا شرك دین. و گفته‌اند که: ابلیس بحوّا آمد در آن حمل اوّل که داشت، و گفت: انا الذی اخرجتکما من الجنّة، فاقبلا منی و انا قتلت ما فی بطنک. من آنم که شما را از بهشت بیرون کردم اگر سخن من نپذیرید آنچه در شکم داری بکشم. آن گه گفت: لئن ولدت بشرا سويا و لم تلدی بهیمة لتسمیانه باسمی. اگر آنچه در شکم داری فرزندی بود راست اندام همچون شما، و نه بهیمه باشد، او را بنام من باز خوانید. گفت: نام تو چیست؟ گفت عبد الحارث. حوّا از بیم آنکه شیطان را بروی و بر فرزند وی دست بود و او را هلاک کند، نام وی عبد الحارث نهاد، اینست شرك ایشان که ربّ العزّة گفت: جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا آتَاهُمَا بر قراءة نافع و بو بکر، یقال شرکت الرجل اشركه شرکا. باقی قرآء جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ خوانند بجمع، و این جمع بموضع وحدان نهاده، و آن ابلیس است. هم چنان که گفت: أأَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً یعنی الها؟ و منه قول الشاعر:

أ ربّ یبول الثعلبان برأسه لقد ذلّ من بالت علیه الثعالب!

یعنی الثعلب. قال ابو علی النحوی: يجوز أن يكون سمته حواء وحدها عبد الحارث بغير اذن آدم، بتقدير جعل احدهما له شركا فيما آتاها، فحذف المضاف، و أقام المضاف اليه مقامه كما حذف من قوله: يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ و المعنى من احدهما، لأن اللؤلؤ يخرج من الماء الملح، فعلى هذا التفسير تم الكلام عند قوله: فيما آتاها، ثم قال: فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ اخبارا عن مشركى مکه، و هو على الانفصال من الاول، تقديره: فتعالى الله عما يشرك المشركون من اهل مکه، و يحتمل فى قوله: جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ أَنْ الهاء تعود الى الولد على تقدير جعلنا للولد الصالح الذى آتاها شركاء، اى حظا و نصيبا فيما آتاها الله من الرزق فى الدنيا، و كانا قبله يأكلان و يشربان وحدهما، ثم استأنف، فقال: فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ يعنى الكفار. و من قرأ شركاء، فالمعنى صاروا له اى معه شركاء فيما آتاها، و هذا قول حسن، لأنه تنزيه لادم و حواء عن الشرك و ثناء عليهما، و الله اعلم.

أ يُشْرِكُونَ مَا لَا يَخْلُقُ شَيْئًا يعنى أ يعبدون ما لا يقدر ان يخلق شيئا و هُم يُخْلِقُونَ يعنى الاصنام. و انما جمع جمع السلامة لأن فيما يعبد، الشياطين و الملائكة و المسيح. و محتمل است كه: وَ هُم يُخْلِقُونَ ضمير عابدان نهد نه ضمير اصنام، و معنى آنست كه مشركان بتان را عبادت ميکنند كه قدرت آفرينش ندارند، چرا نه الله را پرستند كه قدرت آفرينش دارد، و ايشان همه آفريده اواند، و لا يَسْتَطِيعُونَ لَهُمْ نَصْرًا و لا أَنفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ هذه صفة الاصنام. آن گه خطاب با مؤمنان برد: وَ إِنْ تَدْعُوهُمْ يعنى و ان تدعوا المشركين، إلى الهدى لا يَتَّبِعُوكُمْ لأن فى علم الله أنهم لا يؤمنون. سِوَاءَ عَلَيْكُمْ أَدَعُوهُمْ أَمْ أَنْتُمْ صَامِتُونَ هم چنان است كه آنجا گفت: سِوَاءَ عَلَيْهِمْ أَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لا يُؤْمِنُونَ، و اگر خواهى و إِنْ تَدْعُوهُمْ خطاب با مشركان بر، و ها و ميم با معبودان ايشان. و معنى آنست كه اگر اين خدای خوانندگان خویش را خوانيد با راه از پی شما بنيابند، از بهر آنکه ايشان را نه دانش است و نه دريافت، لا تعقل و لا تفهم. آن گه گفت: سِوَاءَ عَلَيْكُمْ أَدَعُوهُمْ يكسان است بر شما كه پرستگاران ايشانيد كه ايشان را خوانيد يا خاموشان باشيد.

إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ اى الاصنام «عِبَادٌ» اى مخلوقة مملوكة مقدره مسخرة. أمثالكم اى اشباهكم فى كونها مخلوقة لله. و قال الازهرى: اى ائها تعبد الله كما تعبد، و تلك العبادة منها لا يعلمها الا الله، دليله و إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ، أَمْ تَرَأَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ الْاِيَةَ، و نظائرهما. فادعوه امر انكار فليستحيبوا لكم اى فليحيبوا، امر تعجيز، إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ أنها آلهة. ثم بين أن من عدم الصفات لا يستحق الالهية، فقال: أَلَهُمْ أَرْجُلٌ يَمْشُونَ بها أَمْ لَهُمْ أَيْدٍ يَبْطِشُونَ بها أَمْ لَهُمْ أَعْيُنٌ يَبْصُرُونَ بها أَمْ لَهُمْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بها اين آيت حجتى روشن است بر اهل بدعت در اثبات صفات حق جلّ جلاله، كه بتان را نيايافت اين صفات عيب شمرد، هم چنان كه گوساله بنى اسرائيل را بنا گويايى عيب كرد، گفت: أَمْ لَمْ يَرَوْا أَنَّهُ لَا يُكَلِّمُهُمْ؟ و ابراهيم خليل (ع) پدر خود را گفت: لِمَ تَعْبُدُوا مَا لَا يَسْمَعُ و لا يُبْصِرُ، و قوم خود را گفت: فَسَلُّوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِفُونَ، هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ إِذْ تَدْعُونَ أَوْ يَنْفَعُونَكُمْ أَوْ يَضُرُّونَ؟! چون طواغيت را بنا يافت اين صفات عيب كرد و گفت: سزای خدایى نهاند كه اين صفات ندارند، بدانستيم كه اين صفات خدای را عزّ و جلّ بر كمال اند، و او را سزاند، و در وى حقائق اند نامخلوق و نامفعول، از شبه و مثل منزّه، و از عيب و عار مقدّس، و از حدوث و منقصت متعالى. فرعون و نمرود دعوى خدایى كردند، و باين صفات موصوف بودند، اما همنامى بود همسانى نه، كه ايشان مخلوق بودند، و صفات ايشان مخلوق. و مجعول و مصنوع، قرين عيب و عار، و محتاج خورد و خواب، نابوده اى دى، بيچاره اى امروز، و نيافته اى فردا. اين صفات بدان صفات چه ماند! كرده با كردگار

كى برابر بود! اينست كه ربّ العزّة گفت: أَمْ مَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ؟ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ. ثُمَّ قَالَ تَعَالَى: قُلْ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ قُلْ يَا مُحَمَّد! أَيُّهَا الْمُشْرِكُونَ! ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ.

و اضاف اليهم لأنهم يزعمون أنّها شركاء الله. ثُمَّ كَيْدُونَ اى بالغوا انتم و شركاءكم فى مكروهى سرّاً و جهراً. فَلَا تُنظِرُونَ لَا تُوخَّرُوا عَنِّي مَا تَقْدِرُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْمَكْرُوهِ.

إِنَّ وَلِيِّيَ اللَّهُ أَصْلَهُ «وَلِيٌّ» عَلَى فَعِيلٍ، كَقَوْلِهِ: اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا.

فدخلته ياء الاضافة كما دخلت فى قوله: أَنْتَ وَلِيِّيَ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ، ثُمَّ فَتَحَتْ يَاءُ الْإِضَافَةِ لَمَّا لَقِيَهَا الْفُ الْوَصْلَ، كَمَا فَتَحَتْ فِي قَوْلِهِ: «رَبِّيَ اللَّهُ» فَذَا وَقَفْتَ عَلَيْهَا قُلْتَ وَلِيِّيَ بِسُكُونِ يَاءِ الْإِضَافَةِ كَمَا تَقُولُ رَبِّي. إِنَّ وَلِيِّيَ اللَّهُ اى انّ الذى يتولى حفظى و نصرتى الله الذى ايدنى بانزال الكتاب علىّ، و هو يتولى نصرته الصّالحين و يحفظ المؤمنين الذين لا يشركون.

وَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ نَصْرَكُمْ وَ لَا أَنفُسَهُمْ يُنصِرُونَ، وَ اِنْ تَدْعُوهُمْ يَعْنِي الْإِصْنَامَ إِلَى الْهُدَى لَا يَسْمَعُوا وَ تَرَاهُمْ يُنظِرُونَ إِلَيْكَ يَقَابِلُونَكَ، مِنْ قَوْلِهِمْ: دَارِي تَنْظُرُ إِلَى دَارِكِ، اى تقابلها، و قيل تراهم كأنهم ينظرون اليك، و تحسبهم يرونك، وَ هُمْ لَا يُبْصِرُونَ هَذَا كَقَوْلِهِ: وَ تَرَى النَّاسَ سُكَارَى

يعنى كأنهم سكارى و تحسبهم سكارى، و قيل فاتحة اعينها فعل الناظر. وَ هُمْ لَا يُبْصِرُونَ لِأَنَّهَا لَا حَيَاةَ لَهَا، وَ اِنَّمَا اخبر عن الاصنام بالهاء و الميم لأنها مصوّرة على صورة بنى آدم، مخبرة عنها بأفعالهم.

و قيل: تراهم يعنى الكفار ينظرون اليك بأعينهم و هم لا يبصرون، لأنهم لا يقرّون بنبوتك، من قوله: وَ عَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ بزرگ است و بزرگوار، خداوند مهربان، نيکو نام، رهى دار، آفريننده جهانيان، و دارنده همگان. پاك و بى عيب در نام و نشان. پاك از زاده و خود نزائنده، پاك از انباز و يارى دهنده، پاك از جفت و هم ماننده. خلق كه آفريد، جفت آفريد قرين يكديگر، نرينه و مادينه هر دو درهم ساخته، و شكل در شكل بسته، و جنس با جنس آرميده، چنان كه گفت: وَ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا. خداست كه يكتاست، و در صفات بى همتاست، و از عيبها جداست. آفريننده و دارنده و پروراننده. چون خواهد كه در آفرينش قدرت نمايد، از يك قطره آب مهين صد هزار لطائف و عجائب بيرون آرد. اولّ خاكى، آن گه آبى، آن گه علقه‌اى، پس مضغه‌اى، پس استخوانى و پوستى، پس جانورى. چون چهار ماهه شود زنده شود در آن قرار مكين فى ظلمات ثلث درين شخص سه حوض آفريده يكي دماغ، يكي جگر، يكي دل. از دماغ جويهاى اعصاب بر همه تن گشاده، تا قدرت حسّ و حرکت در وي ميرود. از جگر رگها آرميده، بر همه تن گشاده، تا غذا در وي ميرود.

از دل رگها جهنده، بر همه تن گشاده، تا روح در وي ميرود. دماغ بر سه طبقه آفريده: در اول فهم نهاده، در دوم عقل نهاده، در سوم حفظ. چشم بر هفت طبقه آفريده. روشنايى و بينايى در آن نهاده. عجبتر از اين حدقه است بر اندازه عدس دانه‌اى، و آن گه صورت آسمان و زمين بدین فراخى در وي پيدا گشته. طرفه‌تر پيشانى كه سخت آفريد با صلابت، تا موى نروياند كه آن گه جمال ببرد. پوست ابرو ميانه آفريد تا موى بر آيد اندكى، و دراز نگردهد.

گوش بيافريد، آبى تلخ در وي نهاده، تا هيچ حيوان بوى فرو نشود، و در وي پيچ و تحريف بسيار آفريده، تا اگر خفته

باشی و حشرات زمین قصد آن کند راه بر وی دراز شود، تا تو آگاه شوی. زبان در محل لعاب نهاد تا روان باشد، و از سخن گفتن باز نمایی. چشمه آب خوش از زیر زبان روان کرد، تا بادرار آب میدهد، و طعام بوی‌تر میشود، و اگر نه طعام بخلق فرو نشود. بر سر حلقوم حجابی آفرید تا چون طعام فرو بری، سر حلقوم بسته شود، تا طعام بمجری نفس فرو نشود. جگر بیافرید تا طعامهای رنگارنگ را همه يك صفت گرداند برنگ خون، تا غذای هفت اندام شود.

پاکست و بی‌عیب خداوندی که از يك قطره آب مهین این همه صنع پیدا کرد، و چندین عجائب و بدائع قدرت بنمود، چون اندیشه کنی بگوی: **فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ!** زهی نیکوکار زیبا نگار آفریدگار! تن نگاشت و دل نگاشت. چون تن نگاشت خود را ستود، گفت: **فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ.** چون دل نگاشت ترا ستود، گفت: **أَوْلَيْكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ.** در علم ازلی و قضاء ابدی و رفته قلم است که رویهایی بخواهد گردانید، چون بنگاشتن روی رسید گفت: نیکو نگارید، نگارگر ستود نه نگار، که اگر نگار ستودی نه روا بودی که بزوددی، که کریم ستوده خویش محو نکند، برداشته خویش رد نکند. چون بدل رسید نگار ستود نه نگارگر، تا بدانی که نگار دل را هرگز نخواهد زدود.

**وَلَا يَسْتَطِيعُونَ لَهُمْ نَصْرًا وَلَا أَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ** بیک قول مراد باین مشرکان‌اند که پرستنده اصنام بودند. جای دیگر گفت: **وَكَاثُوا لَا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعًا**، ما کائوا **يَسْتَطِيعُونَ السَّمْعَ**. حجت است بر اهل قدر که بنده را استطاعت نهادند، و قدرت بر مباشرت فعل پیش از فعل، و ازین آیت بی‌خبراند و بی‌نصیب که ملك میگوید **جَلَّ جَلَالُهُ**: نه استطاعت دارند و نه قدرت. نه خود را بکار آیند نه دیگران را. نه جلب منفعت توانند نه دفع مضرت، مگر آنچه الله خواهد که توانند. که خواست خواست الله است، و توان توان او. بنده بخود هیچ نتواند، همه بتقدیر الله است. نیکی و بدی، سود و زیان، عطا و منع، غنا و فقر همه بتقدیر و خواست الله است. خیر بتقدیر او و رضاء او، شر بتقدیر او، نه برضاء او. در عالم چیست مگر بخواست او؟ موی نجنبد بر تن هیچ کس مگر بمشیت او. خطرت ناید در دل هیچ خلق مگر بعلم او. آدمی از خاک آفریده او، و اسیر در قبضه او. هیچ چیز بر وی نرود مگر بحکم او و بمشیت او. هر چه خواهد کند بر بنده او. اگر سوزد یا نوازد خواند یا راند، او را رسد، و کس را نیست اعتراض بر او: **لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْئَلُونَ**. چنان که در بدایت آفرینش خلق بمشیت وی بود، و در حکم وی، امروز حکم بمشیت و اختیار هم او راست: **مَا كَانَ لَهُمُ الْخَيْرَةُ لَخَلَقَ كَمَا بَشَنَدُ** که باشند که ایشان را حکم و اختیار بود؟ جبلت حدثان و اختیار انسان چه مرغ حضرت عزت است؟! **سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ** پاکست و متعالی از آنک دیگری را با وی حکم و اختیار بود، که خدایی شرکت نپذیرد.

**وَتَرَاهُمْ يُنْظَرُونَ إِلَيْكَ وَ هُمْ لَا يُبْصِرُونَ** آن زخم خوردگان عدل ازل، و نابایستگان حضرت عزت از مصطفی (ص) انسانیت دیدند، نبوت ندیدند. آدمیت دیدند عبودیت ندیدند. لا جرم میگفتند: **إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ مُّبِينٌ**، اِنَّا لَنَارِكُوا آلِهَتِنَا لِشَاعِرٍ مَجْنُونٍ؟ آن دیده‌های شوخ ایشان بر مص کفر آلوده بود، و سزای دیدن جمال نبوت نبود، از آن ندیدند. موسی علیه السلام از خضر بندگان دید آدمیت ندید، لا جرم میان بخدمت در بست، و بر درگاه شاگردی و مریدی وی مجاور گشت. دیری ببايد تا تو از خلق و آدمی بیرون از تن ظاهر چیزی بینی. تو لیلی می‌بینی معشوقی نمی‌بینی. مجنون میدانی عاشقی نمیدانی. لا جرم از کوی حقائق و راه مردان دور افتادی. ای هفتاد سال در منزل خاک بمانده! و هرگز قدم در ولایت عشق ننهاد! پای بند صورت گشته، و هرگز عالم صفت ندیده:

تا تو مرد صورتی از خود نبینی راستی مرد معنی باش و گام از هفت گردون درگذار.

## ۲۰ النوبة الاولى

قوله تعالى: خذ العفو آسان فرا گیر کار مردمان و أمر بالعرف و بنیکوکاری فرمای ایشان را و أعرض عن الجاهلین (۱۹۹) و روی گردان و فرو گذار نادانان.

و إِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ وَ هَرَّگه که بسر بردار از دیو ترا نزع بسر برداشتنی و سبکسار کردنی فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ فریاد خواه بخدای إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۲۰۰) که او شنوایی است دانا.

إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا ایشان که گرویدگان اند و آزرم دارندگان از خدای إِذَا مَسَّهُمْ كَه (۱) بایشان رسد طائفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ دیو گرفتنی از دیو تَدَكَّرُوا حق را یاد کنند و در یاد آرند فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ (۲۰۱) تا از آن حیرتی که دیو نمود بیرون آیند و حق ببینند و با صواب آیند.

وَ إِخْوَانُهُمْ وَ برادران ایشان يَمْدُونَهُمْ فِي الْعِيِّ ایشان را در گمراهی میکشند و در آن میروانند و میدارند ثُمَّ لَا يُقْصِرُونَ (۲۰۲) و هیچ فرو نایستند.

۱ یعنی چون.

وَ إِذَا لَمْ تَأْتِهِمْ بآيةٍ و هر گه که پیغامی که از تو خواهند نیاری، قَالُوا میگویند لَوْ لَا اجْتَبَيْتَهَا چرا آخر سر سخن نگزینی و نه آری قُلْ إِنَّمَا أُنْتَبِعُ مَا يُوحَى إِلَيَّ مِنْ رَبِّي گوی من پی بآن می‌برم که پیغام دهند بمن از خدای من هذا بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ این نامه دیدم‌وریاها است از خداوند شما وَ هُدًى وَ رَحْمَةً وَ راهنمونی و بخشایشی لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۲۰۳) ایشان را که می‌گروند بآن.

وَ إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ وَ هر گه که قرآن خوانند فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ أَنْصِتُوا خاموش ایستید و گوش بآن دارید لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (۲۰۴) تا مگر بر شما ببخشایند.

وَ اذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ خداوند خویش را یاد کن در دل خویش تَضَرُّعاً وَ خِيفَةً بزاری و بیم وَ دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ و یاد کن خداوند خویش باوازی فروتر از بانگ بِالْعُدُوِّ وَ الْأَصَالِ ببامدادها و شبانگاهها وَ لَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ (۲۰۵) و نگر از غافلان نباشی.

إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ که بنزدیک خداوند تواند لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ گردن نمیکشند از بندگی کردن او را وَ يُسَبِّحُونَهُ وَ می‌ستایند بی‌پاکی و بی‌عیبی او را وَ لَهُ يَسْجُدُونَ (۲۰۶) و وی را یگانه سجود می‌کنند.

## النوبة الثانية

قوله تعالى: خذ العفو علماء دين و ائمة شرع متفق اند که در قرآن آیتی نیست مکارم الاخلاق را جامع‌تر ازین آیت. آن روز که این آیت فرو آمد مصطفی (ص) گفت: «یا جبرئیل! ما هذا؟» قال: لا ادری حتی اسأل. فذهب ثم رجع، فقال: یا محمد! ان ربك يأمرک ان تصل من قطعك، و تعطى من حرمك، و تعفو عن ظلمك.

آن گه مصطفی (ص) گفت: «بعثت لیتم بی مکارم الاخلاق».

و فی معناه انشدوا:

مکارم الاخلاق فی ثلاثة من کملت فيه فذلك الفتی

اعطاء من يجرمه، و وصل من يقطعه، و العفو عن اعتدى.

و قال رسول الله (ص): «اوصانى ربى بتسع: اوصانى بالاخلاص فى السرّ و العلانية، و العدل فى الرضا و الغضب، و القصد فى الغنى و الفقر، و أن اعفو عمّن ظلمنى، و أصل من حرمنى، و أن يكون صمتى تفكرا، و منطقى ذكرا و نظرى عبرا».

حُذِيَ الْعَفْوُ قِيلَ هُوَ الْعَفْوُ عَنِ الْمَذْنِبِ، اى اترك عقوبته. باين قول عفو عفو گنهكار است، فرا گذاشتن گناه از وى و عقوبت ناكردن، و اين در ابتداء اسلام بود پس بايت قتال منسوخ شد. و قيل: معناه خذ العفو من اموالهم. اى ما فضل من العيال، و طاب و سهل و أتوك به عفوا بغير كلفة فخذ، و لا تسئلهم ما وراء ذلك. من قوله تعالى: يَسْئَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوُ، و هو منسوخ بأية الزكاة. مجاهد گفت: حُذِيَ الْعَفْوُ اى ما عفا لك و ظهر و تيسر من اخلاق الناس، و لا تستقص عليهم، و لا تبحث عنهم. ميگويد: سرسرى فراگير كار مردمان، و آسان فرار و با ايشان، فرا گذار بر نهان ايشان، و مجوى پوشيدههاى ايشان. «وَ أَمْرٌ بِالْعُرْفِ» اى بالمعروف. و المعروف و العارفة و العرف كل خصلة حميدة ترضيها العقول، و تطمئنّ اليه النفوس.

قال النبيّ (ص): «صنائع المعروف تقى مصارع السوء، و اهل المعروف فى الدنيا هم اهل المعروف فى الآخرة». قال عطاء: «وَ أَمْرٌ بِالْعُرْفِ» يعنى بلا اله الا الله، و أَعْرَضُ عَنِ الْجَاهِلِينَ اى جهل و اصحابه. ثم نسختها آية السيف، و قيل: أَعْرَضُ عَنْهُمْ بترك مقابلتهم و ترك موافقتهم. چون اين آيت فرو آمد مصطفى (ص) گفت: «كيف يا ربّ و الغضب»؟

بار خدايا چون توانم؟ و اين غضب را چه كنم كه در سرشت ما است؟ جبرئيل آمد و آيت آورد.

وَ إِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْعٌ اى يعتريك و يعرض لك من الشيطان عارض من وسوسة و فساد و غضب، فاستعذ اى فاستجر، بالله مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ من مكائده، و استغث به. زجاج گفت: النزغ بأدنى حركة تكون، تقول: نزعه اى حرّكته.

يقول: ان نالك من الشيطان ادنى وسوسة. معنى آيت آنست كه: اگر شيطان ترا خلاف آن گويد و نمايد كه ما فرموديم در اين آيت از مكارم الاخلاق، تو وى را دفع كن باستعاذت، بگوئى: اعوذ بالله منه، كه الله شنواست، و از ضمير تو آگاه و دانا. قال سعيد بن المسيّب: شهدت عثمان و عليّا و كان بينهما نزغ من الشيطان، فما ابقى واحد منهما لصاحبه شيئا، ثم لم يبرحا حتى يستغفر كل واحد منهما لصاحبه.

إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا يَعْنِي الْمُؤْمِنِينَ، إِذَا مَسَّهُمْ أَصَابُهُمْ، «طَيْفٌ» بى الف قراءت مكى و بصرى و كسايى است. باقى «طائف» خوانند، و الطيف ما يتخيّل فى العقل ممّا لا تلحقه العين، او يرى فى المنام، و قيل: اللّمم و الوسوسة و الخيل. تقول: طاف الخيال يطيف طيفا، و طاف الرّجل يطوف طوفا، اذا اقبل و أدبر، و طيف، من طاف الخيال، و يجوز ان يكون من طاف الرّجل، فيكون اصله طيفا بالثّديد، فحَقَفَ كميّت و ميت، و طائف اسم الفاعل من احدهما، و يجوز أن يكون طائف مصدرا كالطيف، كقولهم ما لفلان طائل، اى طول. «تَدَكَّرُوا» اى تذكروا عقوبة الله، و قيل استعاذوا بالله. قال سعيد بن جبیر: هو الرّجل يغضب الغضبة فيذكر الله، فيكظم الغيظ. قال ابن عباس و السدى: اذا زلوا تابوا، كقوله تعالى: ذَكَّرُوا اللَّهَ فَاسْتَعْفَرُوا لِدُنُوبِهِمْ. فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ اى: على بصيرة.

و المبصر صاحب البصيرة. و قيل مهتدون، و قيل منتهون.

وَ إِخْوَانُهُمْ إِبْنِ إِخْوَانِ شَيْطَانٍ اَنْد، و «هم» ضمير مشركان است، و روا باشد که اخوان مشركان اند، و «هم» ضمير شياطين نهند. يَمْدُونَهُمْ من الممدد، و هو الزيادة، و من المَدَّ و هو الجذب. قراءت مدنی يمدونهم بضم يا و كسر ميم است. هر چه در قرآن آید از پسند «امددت» گوید، چنان که اَنْمَأُ تُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مَالٍ وَ بَيْنٍ، وَ اَمَدْنَاهُمْ بِفَاكِهَةٍ، اُ تُمِدُّونَ بَمَالٍ، و هر چه آید از ذم و ناپسند «مددت» گویند، چنان که وَ يَمْدُهُمْ فِي طُعْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ. و در قرآن، اند جای الله کافران را برادران ديو خواند بمعنی همسازان، و معنی الاية: اَنَّ الشَّيَاطِينَ يَزِينُونَ لَهُمُ الْكُفْرَ وَ الْمَعَاصِيَ، وَ يَغْرُونَهُمْ وَ يَعِينُونَهُمْ فِي الضَّلَالِ وَ الْهَلَاكِ. ثُمَّ لَا يُقْصِرُونَ لَا يَقْلَعُونَ وَ لَا يَنْتَهُونَ. يقال: اقصر يقصر و قصر يقصر، اذا كف.

وَ إِذَا لَمْ تَأْتِيَهُمْ يَا مُحَمَّدُ! يَعْنِي الْمَشْرِكِينَ بِأَيَّةٍ مِمَّا اقترحوا عليك.

و قيل: بأية من القرآن، قالوا لو لا اجْتَبَيْتَهَا اى هَلَّا تَقَوْلْتَهَا مِنْ نَفْسِكَ؟ و اخترعتها من عندك؟ تقول: اجتبيت الشيء و اخترعته و اختلقته بمعنی. مشركان اين بمصطفى از بهر آن میگفتند که ایشان چنین میگفتند که: اين سخن محمد از خویشان ميسازد و مينهد، چنان که جای دیگر گفت: اِنْ هَذَا اِلَّا اِفْكَافٌ اقْتَرَاهُ، اَمْ يَتَوَلَّوْنَ تَقْوَلَهُ.

حسن گفت: هي الاية من القرآن اذا جاءت كذبوا بها، و اذا تأخرت طلبوها استهزاء. پس رب العالمين گفت: يا محمد! ایشان را جواب ده، گوی: اِنَّمَا اُتِّبِعُ مَا يُوحَى اِلَيَّ مِنْ رَبِّي، آنچه شما میخواهید نه از قبل منست و نه بخواست من، که آن ز قبل خدا است و بخواست خدا، تا از الله پیغام بمن نیاید من بشما نگویم. رب العالمين تصدیق وی کرد آنجا که گفت: وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى اِنْ هُوَ اِلَّا وَحْيٌ يُوحى. جای دیگر گفت: وَ مَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ. هذا بصائر اى هذا القرآن الذى اتيت به بصائر من رَبِّكُمْ بيان ظاهر و برهان واضح، و اى آية اعظم منه؟ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ. و إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ اى اين آیت بقول سه گروه از مفسران در سه سبب است: قومی گفتند: اين جواب آنست که مشركان قریش يكديگر را گفتند: «لا تسمعوا لهذا القرآن و الغوا فيه» هر گه که محمد قرآن خویش را خواندن گیرد، شما در برابر وی شنعت و نابکار گفتن درگیرید، تا بآن خویش وی را باز شکنید. اين آیت جواب آنست.

قومی گفتند: اين در نماز آمده، که مسلمانان در نماز پس رسول خدای با وی قرآن میخواندند باواز رسول خدا گفته بود ایشان را: «لا تنازعوني فى القرآن فاذا قرأت فأنصتوا»، و فى رواية: فلا تقرأوا خلفى الا بأمر القرآن، و قومی گویند: اين در خطبه است. اين قرآن خواندن اندر خطبه خواهد، و از بهر آن خطبه را قرآن خواند که خطبه بی چیزی از قرآن نه روا است، مردمان را باستماع خطبه فرمود و بخاموشی. و درست است خبر از مصطفى (ص) که گفت: «من قال لصاحبه و الامام يخطب يوم الجمعة انصت فقد لغا».

و روى عن عثمان بن عفان: اذا قام الامام ان يخطب يوم الجمعة فاستمعوا و أنصتوا، فان للمنصت الذى لا يسمع من الحظ مثل ما للسامع المنصت. و قال النبي (ص): «من توضحاً فأحسن الوضوء، ثم أنصت للامام يوم الجمعة حتى يفرغ من صلوته، كفر له ما بين الجمعة الى الجمعة، و زيادة ثلاثة أيام».

عمر بن عبد العزيز گفت: فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ اَنْصِتُوا معنی آنست که هر واعظ که از خدا و رسول سخن گوید، و خلق را پند دهد، بنیوشید، و گوش بآن دارید، و تا آن می شنوید هیچ سخن مگویند. ابن مسعود و ابو هريره گفتند: در ابتداء اسلام سخن گفتند در نماز روا بود، چنان که يكديگر را سلام میکردند، و جواب می دادند، و یکی میگفت: كم صليتم؟

دیگری جواب می‌داد که: صلینا کذا و کذا. پس این آیت فرو آمد و سخن گفتن در نماز حرام گشت مگر تسبیح و تحمید و دعا و ذکر. زجاج گفت: «استمعوا و أنصتوا» معنی آنست که: اعملوا بما فيه و لا تجاوزوه، من قول القائل: سمعت دعاک ای اجبت دعوتک.

وَ اذْکُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ ابْن عَبَّاسَ گفتم: ذکر اینجا قراءت است در نماز، فِي نَفْسِكَ ای فی صلوتی الاسرار، الظهر و العصر. وَ دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَ الْأَصَالِ یعنی الفجر و العشاءین، ای: ارفع الصوت وسطا. وَ لَا تُكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ بقلبك و لسانك.

خطاب با مصطفی است، و مراد بآن همه مؤمنان‌اند. ایشان را درین آیت بینج نماز میفرماید، نمازی با خضوع و خشوع و ترک غفلت، هم چنان که جای دیگر گفت: أقم الصلاة لِذِکْرِی.

و مصطفی (ص) گفت بروایت ابن عباس ازو: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يَقُولُ: انما اتقبل صلاة من تواضع لعظمتی، و قطع نهاره بذکری، و کقف نفسه من الشهوات ابتغاء مرضاتى، و لم يتعاطم على خلقی، و لم يبت مصراً على خطيئته، يطعم الجائع و يؤوى الغريب، و يرحم الضعيف، و يك سو العارى، فذلك الذى يضيء نور وجهه كما يضيء نور الشمس. يدعوني فألتبى، و يسألنى فأعطى. مثله عندى كمثل الفردوس فى الجنان، لا يشتا ثمرها و لا يتغير حالها».

و قيل معناه: و اذكر ربك بقلبك، و لا تنسه، و اذكره بالتسبيح و التحميد، تضرعاً وَ خيفة خاشعا متذللًا، خائفا فرقا، وَ دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ یعنی من الصوت، ای: اذكره بقلبك و بلسانك غير مجهور به و لا مرفوع به صوتك. بِالْغُدُوِّ وَ الْأَصَالِ یعنی بكرة و عشياً. الاصل العشيات، و هى جمع الجمع، فالاصال جمع اصل، و الاصل جمع اصیل، و هو اسم لما بين العصر الى المغرب. معنی غدو بامداد کردن بود، اما اینجا مراد بامداد است، چنان که گفت: فالقُ الْإِصْبَاحِ اصباح بامداد کردن بود، و مراد بامداد است، و در قرآن جایها تنزیل گفت بمعنی منزل، همچنین مراد باین غدو غدوات است.

إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ يَعْنِي الْمَلَائِكَةَ فِي السَّمَاءِ. و عند القربة و الزلفة لا يَسْتَكْبِرُونَ ای لا يتعظمون عَنْ عِبَادَتِهِ وَ يُسَبِّحُونَهُ يَنْزِهُونَهُ عَمَّا لَا يَلِيْقُ بِهِ، و يقولون سبحان الله. و قيل: يسبحونه يصلون له، من السبحة و هى الصلاة. این آیت آن گه فرو آمد که کافران گفتند: و ما الرحمن أن نسجد لما تأمرنا؟ سروا زدند و خدای را عزّ و جلّ سجود نکردند، و گردن کشیدند. معنی آنست که: فریشتگان و مقربان ملاً اعلى با منزلت و رتبت و درجه ایشان خدای را می‌سجود کنند، و عبادت بی‌فترت می‌آرند.

يُسَبِّحُونَهُ يَنْزِهُونَهُ عَنِ السَّوِّءِ و يذكرونه، وَ لَهُ يَسْجُدُونَ ای: يصلون.

روى ابو هريرة، قال: قال رسول الله (ص): اذا قرأ ابن آدم السجدة فسجد، اعتزل الشيطان بيكى. فيقول: يا ويله! امر بالسجود، فسجد، فله الجنة، و أمرت بالسجود فعصيت، فلى النار».

و عن ربيعة بن كعب الاسلمى، قال: كنت ابيت مع النبي (ص) و أتيت به بوضوءه، فقال: «سلنى». فقلت: مرافقتك فى الجنة. قال: «او غير ذلك»؟

فقلت. هو ذاك. قال: «فأغنى على نفسك بكثرة السجود».

و قال صلى الله عليه و سلم: «اكثر من السجود فانه لا يسجد عبد لله سجدة الا رفعه الله بها درجة، و حط بها عنه خطيئة».



## النوبة الثالثة

قوله تعالى: خُذِ الْعَفْوَ فَرَمَانِ أَمَدٍ مِنْ خَدَاوِنْدِ كَرِيمِ مَهْرِبَانِ، بار خدای همه بار خدایان، کریم و لطیف در نام و در نشان، بمحمد خاتم پیغامبران، و مقتدای جهانیان، که: ای سید! در گذار گناه از گناهکاران، و بپوش عیب ایشان، و برکش قلم عفو بر جریده بدکاران. ای سید! از ما گیر خلق پسندیده، و فعل ستوده، گفتار برآستی و با خلق آشتی. در صحبت یار نیکان، و در خلوت تیمار بر ایشان. ای سید! من که خداوندم بردبارم، و بردباران را دوست دارم. از دشمن ناسزا میشنوم، و شوخی وی در خلوت می‌بینم، و پرده بر وی میدارم، و بعقوبت نشتابم، و توبه و عفو بر وی عرضه میکنم، و بدرگاه خود باز میخوانم که: إِنْ يَنْتَهُوا يُعْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ.

و فی بعض الآثار: يقول الله تعالى: ناديتموني فلبيتكم، سألتموني فأعطيتكم، بارزتموني فأمهلتكم، تركتموني فرعيتكم، عصيتموني فسترتكم. فان رجعتن الى قبلكم، و ان ادبرتم عني انتظرتكم.

بندگان من! رهبران من! مرا باواز خواندید، بلنیک جواب دادم. از من نعمت خواستید عطا بخشیدم. به بیهوده بیرون آمدید مهلت دادم. فرمان من بگذاشتید رعایت از شما برنداشتم. معصیت کردید ستر بر شما نگه داشتم. با این همه گر باز آید بپذیرم، و بر گردید باز آمدن را انتظار کنم. انا اجود الاجودين و اكرم الاكرمين.

و فی الخیر: اذا تاب الشيخ يقول الله عزّ و جلّ: الان! اذ ذهب قوتك، و تقطعت شهوتك. بلی انا ارحم الراحمين، بلی انا ارحم الراحمين.

چون این آیت فرو آمد که خُذِ الْعَفْوَ، رسول خدا دانست که عفو از خصائص سنت حق است جل جلاله، و خود گفته بود علیه الصلاة و السلام که: «المؤمن يأخذ من الله خلقا حسنا».

این خلق نیکو از حق گرفت، و این سنت پسندیده بر دست گرفت تا بحدی رسید که روز احد آن چندان رنج و اذی دید از مشرکان، و با این همه میگفت: «اللهم اهد قومی فانهم لا يعلمون».

وَ إِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْعٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِصْطَفَى (ص) گفت: «رأيت عدوّ الله ابليس ناحلا مهموما، فقلت: يا عدوّ الله! ممّ نحو لك؟ قال من سهيل فرس الغازي، و اذان المؤذنين، و كسب درهم من الحلال، و قول العبد: اعوذ بالله من الشيطان الرجيم».

آن مهتر عالم و سید ولد آدم صلوات الله و سلامه علیه گفت: وقتی آن سر اشقیاء، مهجور مملکت، ابلیس را دیدم نزار و ضعیف و درمانده، سر بجیب مهجوری فرو برده، گفتم یا عدوّ الله! این ضعف و نحافت تو از چیست؟ گفت: ای محمد! این ضعف و گداختگی و درماندگی من از چهار چیز است. هر گه که از آن چهار چیز یکی روی نماید چنان گداخته شوم که نمک در آب گدازد، و شمع در آتش: یکی آواز اسب غازیان در صف جهاد با کافران. دوم آواز مؤذنان در وقت اذان. سوم کسب کردن حلال بشرط شریعت و مقتضی ایمان، چهارم گفتار بنده مؤمن که گوید: اعوذ بالله من الشيطان الرجيم.

فرمان آمد که ای سید! هر که با دشمن حرب کند، زره باید و خفتان، جوشن و برگستوان خود و مغفر، خیل و لشکر. ای سید! امت تو در معرکه شیطان قرار گرفته‌اند، فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ زَرَهُ اَيْشَانِ، إِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْعٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ جُوشَنِ اَيْشَانِ، قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ خود ايشان، قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ برگستوان ايشان. چون با زین سلاح و عدت بحرب ابلیس آید، لا جرم از وساوس و نزغات وی ایمن شوند: إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا.



و در خبر است: «انّ لكلّ ملك حمى، و انّ حمى الله محارمه».

هر پادشاهی را در دنیا حمایتگاهی است، و خداوند عالم را جل جلاله سه حمایتگاه است: یکی توحید و شهادت، چنان که گفت: لا اله الا الله حصنی.

دیگر حرم مکه: وَ مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا. سه دیگر گفتار اعوذ بالله من الشیطان الرجیم. آهوی دشتی و مرغ هوایی که سایه حرم بر فرق وی افتاد از خصمان ایمن گشت، قال النبی (ص): «مکه حرام بتحریم الله، لا یختلی خلاها و لا یعضد شوکها و لا ینقر صیدها».

توحید و شهادت محل حصن و امن پادشاه است عزّ جلاله. اگر زنار داری، بت پرستی، هزار سال بت را سجود برده و آتش پرستیده، چون يك قدم بر بساط توحید و شهادت نهاد از آتش عقوبت ایمن گشت، و مستحق رضوان اکبر شد. قال النبی (ص): «اذا قالوها عصموا منی دماءهم و اموالهم».

أعوذ بالله حصار و حمایتگاه مولی است. هر بندهای که فتنه دیو است و سخره شیطان، و در بند همزات و غمزات ابلیس، چون چنگ نیاز و افلاس درین عروه وثقی زد که: اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، ابلیس را بطاعت و ایمان وی کار نه، و هیچ دشمن را در حمایتگاه او قرار نه.

انّ الذین اتقوا إذا مسهم طائف من الشیطان الایة چون توفیق در راه مرد آید کید شیطان در وی اثر نکند. در روزگار عمر خطاب جوانی از نماز خفتن بازگشته، زنی براه وی آمد، خود را بر وی عرضه کرد. او را در فتنه افکند و رفت. جوان بر اثر زن میرفت تا بدر سرای آن زن رسید. آنجا ساعتی توقف کرد. این آیت فرا زبان وی آمد: انّ الذین اتقوا إذا مسهم طائف من الشیطان تذکروا فإذا هم مبصرون. چون این آیت بر خواند، بیفتاد و بیهوش شد. آن زن در وی نگرست، او را بر آن حال دید، دلنتگ شد. کنیزک خود را بر خواند، و هر دو او را برگرفتند، و بدر سرای آن جوان بردند، و او را بخوابانیدند، و خود بازگشتند. این جوان پدری پیر داشت، بیرون آمد از سرای خویش، او را چنان دید برگرفت او را، و در خانه برد. چون بهوش باز آمد، پدر از حال وی پرسید، گفت: یا ابت لا تسئلنی. می پرس که مرا چه حال افتاد. آن گه قصه در گرفت. چون اینجا رسید که آیت بر خواند شقه‌های زد، در آن حال از دنیا بیرون شد کالبد خالی کرده. پس آن گه عمر خطاب را ازین قصه خبر کردند بعد از دفن وی، گفت: چرا خبر نکردید پیش ازین تا من او را دیدمی. آن گه برخاست و رفت تا بسر خاک وی، فنادی: یا فلان! «و لَمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّتَانِ». سه بار گفت چنین، و از میان خاک جواب آمد سه بار: قد اعطانیهما ربّی یا عمر! و إذا قرئ القرآن فاستمعوا له سماع حقیقت استماع قرآن است، و سماع روزگار مرد را بیش از آن زندگی دهد که روح قالب دهد. سماع چشمه‌ایست که از میان دل بر جوشد، و تربیت او از عین صدق است، و صدق مر سماع را چنان است که جرم آفتاب مر شعاع را، و تا ظلمات بشریت از پیش دل برنخیزد، حقیقت آفتاب سماع روا نبود که بر صحراء سینه مرد تجلی کند. و بدان که سماع بر دو ضرب است: سماع عوام دیگر است و سماع خواصّ دیگر. حظّ عوام از سماع صوت است و نغمت آن، و حظّ خواصّ از سماع لطیفه‌ایست میان صوت و معنی و اشارت آن. عوام سماع کنند بگوش سر و آلت تمییز و حرکت طباع، تا از غم برهند، و از شغل بیسایند. خواصّ سماع کنند بنفسی مرده و دلی تشنه و نفسی سوخته، لا جرم بار آورد ایشان را نسیم انسی و یادگار ازلی و شادی جاودانی.

و گفته‌اند: حقیقت سماع یادگار نداء قدیم است که روز میثاق از بارگاه جبروت و جناب احدیت روان گشت که: «أ

لَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟» بسمع بندگان پیوست، و ذوق آن بجان ایشان رسید. ندایی که مستودع آن در جهان است، و مستقر آن در جان است. آنچه شاهد است نشان است، و آنچه عبارت است عنوان است. آنچه در خیر گمان است، در وجود عیان است، هفت اندام رهی بندها دوست نپوشان است، نداء دوست نه اکنونی است که جاودان است.

وَ اذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ ياد کنندگان الله سه مرداند: یکی بزبان یاد کرد دل از آن بی‌خبر، یکی بزبان و دل یاد کرد اما کارش بر خطر، که گفته‌اند: «و المخلصون على خطر عظيم». یکی بزبان خاموش و دل درو مستغرق، چنان که پیر طریقت گفت: الهی! چه یاد کنم که خود همه یادم! من خرمن نشان خود فرا باد نهادم! و کیف اذکره من لست انساه؟! ای یادگار جانها! و یاد داشته دلها! و یاد کرده زبانها! بفضل خود ما را یاد کن، و بیاد لطفی ما را شاد کن.

إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ اشارت است بنقطه جمع، «لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ» خبر است از نعت تفرقه. عندیت کرامت ایشان را اثبات کرده، و احکام عبودیت بر ایشان نگه داشته، تا بنده روان باشد میان جمع و تفرقت. جمع حقیقت را نشان است و تفرقت شریعت را بیان است. لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهَا جَاءَ اِشَارَتِ بَانَ است، و الله اعلم بالصواب.

## ۸- سورة الانفال- مدنیة

## ۱ النوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ بنام خداوند، الرَّحْمٰنِ فراخ بخشایش، الرَّحِیْمِ مهربان. یَسْئَلُونَكَ می پرسند ترا، عَنِ الْاَنْفَالِ از غنیمتها که از دشمن یابند بجنگ، قُلِ الْاَنْفَالُ لِلّٰهِ وَ الرَّسُولِ گوی یا محمد که آن غنیمتها خدایراست و رسول را. فَاتَّقُوا اللّٰهَ بپرهیزید، وَ اَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ و با یکدیگر باشتی زیید. وَ اطِيعُوا اللّٰهَ وَ رَسُوْلَهُ و فرمان برید خدای را و رسول را، اِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِيْنَ (۱) اگر گرویدگان اید. اِنَّمَا الْمُؤْمِنُوْنَ الَّذِيْنَ كَرِهُوا الْاَنْفَالَ ايشان اند. اِذَا ذُكِرَ اللّٰهُ كَمَا اللّٰهُ يَاد كند و رایشان، وَ جِلَّتْ قُلُوْبُهُمْ بترسد دلهای ايشان. وَ اِذَا ثَلِيْتْ عَلَيْهِمْ و چون بر ايشان خوانند آيائه سخنان او، زَادَتْهُمْ اِيْمَانًا ايشان را ايمان افزاید، وَ عَلٰى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُوْنَ (۲) و بخدای خویش پشتی میدارند.

الَّذِيْنَ يُقِيْمُوْنَ الصَّلَاةَ ايشان که نماز بپای دارند. وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُوْنَ (۳) و از آنچه ايشان را دادیم نفقه میکنند. اُولٰٓئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُوْنَ حَقًّا ايشان اند که ايشان گرویدگان اند براستی، لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ ايشان را درجهها است بنزدیک خداوند ايشان، وَ مَغْفِرَةٌ وَ اَمْرٌ شَرِيْفٌ، وَ رِزْقٌ كَرِيْمٌ (۴) و روزی نیکو. كَمَا اَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ که خداوند تو ترا بیرون کرد از خانه خویش براستی. وَ اِنَّ قَرِيْقًا مِنَ الْمُؤْمِنِيْنَ لَكَارِهُوْنَ (۵) و گروهی از مؤمنان آن را کراهیت میداشتند.

يُجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ با تو بیکار میکردند در چیزی که تو در آن بر حق بودی، بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ پس آنکه پیدا شد، كَاٰنَمَا يُسَافِرُوْنَ اِلَى الْمَوْتِ گویی که بآن مانست که ايشان را بمرگ میرانند، وَ هُمْ يَنْظُرُوْنَ (۶) و ايشان می نگرستند. وَ اِذْ يَعِدُّكُمْ اللّٰهُ خدای شما را وعده داد، اِخْدَى الطَّائِفَتَيْنِ اُنَّهَا لَكُمْ که یکی از دو گروه شما را بود. وَ تَوَدُّوْنَ اَنْ دُوَسْتٌ مِي دارید شما. اَنْ غَيْرَ ذَاتِ الشَّوْكَةِ تَكُوْنُ لَكُمْ که از درخت بی خار چینیید. وَ يُرِيْدُ اللّٰهُ وَ اللّٰهُ مِي خواد. اَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بکلماته که حق پیدا و درست کند بسخنان خویش. وَ يَقَطَعُ دَابِرَ الْكَافِرِيْنَ (۷) و بیخ کافران ببرد. لِيُحِقَّ الْحَقَّ تَا حَقَّ رَا هَسْت كند. وَ يَبْطِلُ الْبَاطِلَ وَ بَاطِلَ رَا نِيْسْت كند. وَ لَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُوْنَ (۸) و هر چند که دشخوار آید آن را کافران.

## النوبة الثانية

بدان که سورة الانفال مدنی است مگر هفت آیت که به مکه فرو آمد وَ اِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا اِلَى قَوْلِهِ ثُمَّ يُعْلَبُونَ. جمله سورة پنج هزار و هشتاد حرف است و هزار و نود و پنج کلمه است. در فضیلت این سورة ابی کعب روایت کند از مصطفی ص قال قال رسول اللّٰه: «من قرأ سورة الانفال و براءة، فانا شفيع له و شاهد يوم القيمة، انه برىء من النفاق و اعطى من الاجر بعدد كل منافق و منافقة في دار الدنيا عشر حسنات و محى عنه عشر سيئات و رفع له عشر درجات، و كان العرش و حملته يصلون عليه ايام حياته في الدنيا».

درین سورة شش آیت منسوخ چنان که رسیم بآن شرح دهیم. بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ. یَسْئَلُونَكَ عَنِ الْاَنْفَالِ. ابن عباس گفت: سبب نزول این آیت آن بود که روز بدر مصطفی گفت: «من قتل قتيلًا فله سلبه و من اسر اسیرًا فله كذا»

گفت: هر که کافری را بکشد ویراست سلب آن کشته و هر که اسیری را گیرد همچنین. پس چون جنگ در پیوست جوانان و ورنایان فرا پیش شدند و جنگ کردند، قومی را کشتند و قومی را اسیر گرفتند، و پیران و اعیان و وجوه لشکر بنزدیک رایات اسلام ایستاده بودند در حضرت مصطفی ص و دفع دشمنان از وی میکردند، و قلب لشکر نگاه میداشتند اما جنگ نمی‌کردند. پس آن جوانان و نوخاستگان که جنگ میکردند طمع کردند که سلبها و غنیمتها مفرد بایشان دهند. یکی انصاری برخاست، نام وی ابو الیسر ابن عم و اخو بنی سلمه، گفت: یا رسول الله اینک هفتاد مرد از دشمن کشتیم و هفتاد دشمن اسیر گرفتیم سلب ایشان همه ما راست چنان که وعده داده‌ای، و سعد معاذ در جمله ایشان بود که بحضرت مصطفی بود ایستاده، و مصاف نگه میداشتند، گفت: یا رسول الله ما نه از بد دلی جنگ میکردیم، لکن نخواستیم که ترا خالی بگذاریم و چنان که ایشان ما نیز هم در مصاف بودیم و ایشان را بدفع دشمن یاری میدادیم، پس سلب و غنیمت ایشان را تنها نرسد، سخن در میان ایشان دراز شد.

و سعد بن ابی وقاص برادر وی را عمر کشته بودند بجنگ شد، و سعید بن العاص بن امیه را بکشت و شمشیر وی بستد، شمشیری نیکو نام آن ذو الکتیفه، آن شمشیر برداشت پیش مصطفی ص آورد گفت: «اعطنی هذا» رسول خدا جواب داد: «ضعه»، یک بار دیگر گفت «اعطنی هذا»، رسول جواب داد «ضعه». سعد را آن ناخوش آمد، دل تنگ شد، و درین معنی گفت و گوی در میان صحابه افتاد، تا جبرئیل آیت آورد: *يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ*. مصطفی ص بحکم این آیت غنیمتها و سلبها از دست ایشان بیرون کرد و میان ایشان بسویت قسمت کرد و سعد بن ابی وقاص را بخواند و گفت: یا سعد آن گه نه آن من بود شمشیر، اکنون آن منست بتو دادیم.

*يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ* و او ضمیر مؤمنان است. یعنی که مؤمنان ترا می‌پرسند ازین مال غنیمت. سؤال بر دو وجه است: سؤال استعمال و سؤال طلب. و این سؤال استعمال است که عن در آن پیوسته. میگوید: ترا از انفال می‌پرسند تا بدانند که حکم آن چیست، حلال است یا حرام؟ و بکه می‌باید داد؟ و گفته‌اند: که از آن می‌پرسیدند که بر امتهای گذشته پیش ازین امت حرام بود. خوردن آن میخواستند تا بدانند که بر ایشان هم حرام است یا نه. قومی گفتند: این سؤال طلب است، و عن زیادت است و دلیل بر این قرائت ابن مسعود است: *يسئلونك الانفال بحذف عن*. معنی آنست که مؤمنان انفال از تو طلب می‌کنند و میخواهند، و *الانفال الغنائم*، واحدها نفل. قال لبيد:

ان يقوى ربنا خير نفل و بـانذ الله رأسى و عجل

يقال نفلنى كذا اى اعطانى، و التوفل الرجل الكثير العطاء، و قيل النفل الزيادة و منه النافلة لولد الولد و كذلك النافلة من الصلاة.

*قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ* تعظیم را نام الله در آورد و ابتدا بذکر خویش کرد جل جلاله. معنی آنست که حکم غنیمت با مصطفی افکندیم، آن وی است، چنان که او خواهد در آن حکم کند. ابن جریر گفت: انفال دیگر است و غنائم دیگر. غنائم آنست که بعد از جنگ مسلمانان را نصرت و ظفر بود و بمال کافران در رسند و جمع کنند، حکم این غنائم آنست که الله گفت: *وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ... الآية* و انفال زیادتست، که بعد از قسمت امام چیزی بکسی دهد زیادت از قسمت برای خویش. مجاهد و عکرمة گفتند: غنائم روز بدر علی الخصوص مصطفی را بود، بحکم این آیت و آن کس را میداد که خود میخواست، پس رب العزة آن حکم بخمس منسوخ کرد و بقول ایشان این آیت منسوخ

است و ناسخ آنست که: وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ... الآية.

ابن زید گفت: آیت محکم است و ثابت، و معنی آنست: قُلِ الْاُنْفَالُ لِلّٰهِ و هی لا شک لله مع الدنيا بما فيها و الآخرة، و الرسول یضعها فی مواضعها التي امر الله بوضعها فيها.

میگوید: انفال و غنائم همه خدای را است و دنیا و آخرت و هر چه در آن همه خدای را است، کس را با وی در آن انبازی نه و رسول راست، یعنی که رسول بحکم فرمان خدا آنجا نهد و بآنکس دهد که الله فرماید. این حکم چنین کرد و پس از آن بجهل روز حکم غنائم فرو فرستاد، گفت: فان لله خمس و لكم اربعة اخماسه.

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ اصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ اى الحالة التي بينكم، ليكون سببا لافتكم و اجتماع كلمتكم. وَ اطِيعُوا اللَّهَ فى فرائضه وَ رَسُولَهُ فى سنته.

إِنَّ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ فَاِنَّ الْاِيْمَانَ يوجب ذلك. این خطاب با صحابه رسول است میگوید: اگر مؤمنان اید مقتضی ایمان آنست که خدای و رسول را فرمان بردار باشید، و در طاعتداری يك دل و يك سخن باشید، و در کار غنائم و انفال مجادلت و اختلاف از میان بردارید، و بخدای و رسول باز گذارید تا چنان که خواهد در آن حکم کند، و همه بهم صلح کنید تا رستگار شوید.

روی عدی بن حاتم قال: خطب رجل عند رسول الله ص فقال: «و من يطع الله و رسوله فقد رشد و من يعصهما فقد غوى». فقال النبي ص: «اسكت فبئس الخطيب انت» ثم قال رسول الله: «من يطع الله و رسوله فقد رشد و من يعص الله و رسوله فقد غوى، فلا تقل و من يعصهما

ثم وصف المؤمنين فقال: إِنَّمَّا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ... الآية اى اذا ذكرت عظمة الله و قدرته، و ما خوف به من عصاه فزعت قلوبهم، فانقادت لاوامره و ارتدعت عن نواهيها و اطأنت الى وعده و فرقت عن وعيده. و إذا ثَلَيْتُ عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ... اى القرآن زادتهم تصديقا و يقينا و خشية، اذا تأملوا و تدبروا معانيه. حجتى روشن است این آیت بر مرجیان که زیادت و نقصان را منکراند در ایمان، و رب العالمین صریح میگوید: زادتهم تصديقا و يقينا و خشية، اذا تأملوا و تدبروا معانيه. حجتى روشن است این آیت بر مرجیان که زیادت و نقصان را منکراند در ایمان، و رب العالمین صریح میگوید: زادتهم إيماناً، و آن وجهی دیگر که رب العزة حقیقت ایمان اثبات نکرد الا باجتماع خصلتهای نیکو از اعمال ظاهر و باطن، و ایشان حقیقت ایمان بمجرد قول اثبات میکنند. تعالی الله عما يقول الظالمون. قال عمر بن حبيب و كان له صحبة: ان للايمان زيادة و نقصانا، قيل فما زيادته، قال: اذا ذكرنا الله و حمدناه فذلك زيادته، و اذا سهونا و قصرنا و غفلنا فذلك نقصانه. و كتب عمر بن عبد العزيز الى بعض اخوانه: ان للايمان سننا و فرائض و شرائع فمن استكملها استكمل الايمان و من لم يستكملها لم يستكمل الايمان. وَ عَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ يفوضون اليه امورهم و يتقون به فلا يرجون غيره و لا يخافون سواه.

الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ. هر نفقه که در قرآن با نماز پیوسته است زکاة است.

أولئك هم المؤمنون حقا سرا و جهرا بخلاف المنافق. ابن عباس گفت: من لم يكن منافقا فهو مؤمن حقا و قيل: تقديره حقوا حقا، مثل صدقوا صدقا، سأل رجل الحسن فقال: أ مؤمن انت؟ فقال: الايمان ايمانان، فان كنت تسألنى عن الايمان بالله و ملائكته و كتبه و رسله و اليوم الآخر و الجنة و النار و البعث و الحساب فانا مؤمن بها، و ان كنت تسألنى عن قوله: إِنَّمَّا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ الى قوله عِنْدَ رَبِّهِمْ، فو الله ما ادرى أ منهم انا ام لا؟ و يقال الحق

فی الکلام علی وجهین، احدهما المستحق و الثانی ما له حقیقة الوجود، بخلاف الباطل فانه لا وجود له. و روا باشد که اولیک هُمُ الْمُؤْمِنُونَ اینجا سخن بریده گردد پس گویی: حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ بَدْرَسْتی و راستی که ایشان را درجتها و منزلتها است در بهشت نزدیک خداوند ایشان. و قیل: لهم درجات فی الجنة یرتقونها باعمالهم الرفیعة. «و مَغْفِرَةً» للذنوب، «و رِزْقًا كَرِيمًا» خالص من شوائب الكدر.

«كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ» مفسران در معنی آیت مختلف اند. قومی گفتند: این متصل است باول، و كاف تشبیه است و التشبیه وقع بین الصالحین، ای صلاحهم فی اصلاح ذات البین کصلاحهم فی اخراج اللّٰه لقاہم، و این قول عکرمه است و تقدیر آیت اینست فَأَتَقُوا اللّٰهَ وَ أَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ فان ذلك خیر لكم كما كان اخراج اللّٰه تعالی محمدا من بینة بالحق خیرا لكم و ان کرهه فریق منکم. میگوید: همه بهم صلح کنید و با یکدیگر باشتی زبید که صلاح کار و صلاح دین شما را درین است، هم چنان که روز بدر خدای تعالی محمد را از خانه خویش مدینه بیرون آورد بجنگ بدر، اگر چه قومی را کراهیت آمد که ساز جنگ نکرده بودند، اما صلاح ایشان در آن بود.

و قیل: التشبیه وقع بین الحقین ای هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْنِكَ بِالْحَقِّ میگوید: ایشان مؤمنانند بحق و راستی چنان که اللّٰه ترا از خانه خویش بیرون آورد بحق و راستی. و قیل: التشبیه وقع بین الکراہتین ای الانفال للّٰه و الرسول و ان کره بعضهم کَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْنِكَ بِالْحَقِّ وَ إِنَّ فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَارِهُونَ، میگوید: این کراهیت ایشان و مجادلت ایشان در قسمت غنایم هم چون کراهیت ایشان است و مجادلت ایشان روز بدر. اذ قالوا اخرجتنا للعیر و لم تعلمنا قتالا فنستعد له. و تقدیره امض لامر اللّٰه فی الغنائم و ان کرهوا کما مضیت علی خروجک. وَ هُمُ كَارِهُونَ، قومی گفتند از مفسران که این آیت باول هیچ تعلق ندارد و كاف بمعنی اذا است كقوله وَ أَحْسِنُ كَمَا أَحْسَنَ اللّٰهُ إِلَيْكَ معناه و احسن اذا احسن اللّٰه الیک. و تقدیره اذکر یا محمد اذ أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْنِكَ یعنی المدینة الی بدر بالحق. ای بالوحی الذی اتاک به جبرئیل. وَ إِنَّ فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَارِهُونَ الخروج مع کراهیة نفار الطبع عن الميثاق لا کراهیة ضد الارادة، لانهم کرهوا اولاً ثم ارادوا و لم یکرهوا امر اللّٰه عز و جل بحال.

يُجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ ای فی القتال و ذلك انهم خرجوا للعیر و لم یأخذوا اهبة الحرب فلما امروا بالحرب شق علیهم ذلك و طلبوا الرخصة فی ترک ذلك، فهو جدالهم بعد ما تبین ان الجهاد واجب و الخروج صواب، و علموا ان امرک امر اللّٰه، کَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَ هُمْ يَنْظُرُونَ ای کارهون القتال کراهیة من یساق الی الموت، و هم یظنّون الی اسبابه. قال ابن زید: یجادلونک یعنی، الکفار فی الحق، ای فی الاسلام. بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ بَانَ وَ ظَهَرَ الْإِسْلَامَ كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ حین دعوا الی الاسلام وَ هُمْ يَنْظُرُونَ تلك الحالة.

وَ إِذْ يَعِدُكُمُ اللّٰهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ شرح این قصه بقول ابن عباس و سدی و جماعتی مفسران آنست که کرز بن جابر القرشی بدر مدینه آمد و غارت کرد و چرندگان مدینه جمله براند. خبر به مصطفی ص رسید، بر نشست با جماعتی یاران و بر پی وی برفتند و بوی در نرسیدند و باز گشتند، بعد از آن خبر بمدینه آمد که بو سفیان از شام می آید و کاروان قریش با وی مالی عظیم و تجارتی فراوان. و هی اللطیمة یعنی قافلة معها الطیب.

رسول خدا مهاجر و انصار را بر خواند و ایشان را خبر داد که آنک کاروان قریش با مال فراوان رسید بنزدیک بدر، و اگر ما براه ایشان شویم، بخیر و غنیمت باز گردیم. سیصد و سیزده مرد فرا راه بودند و از ایشان دو سوار بیش نبودند و یک شتر میان سه کس بود.

کانوا يتعاقبون عليه، و هیچ ساز جنگ و آلت حرب با ایشان نه، که ایشان برای کاروان می‌رفتند نه بقصد جنگ و حرب. در کاروان قریش عمرو بن العاص بود و عمرو بن هشام و مخرمة نوفل الزهري با چهل سوار بزرگان و سروران قریش. بو سفیان بدانست که رسول خدا بیرون آمد با یاران به طلب کاروان. ضمضم بن عمرو الغفاری بمکه فرستاد، قریش را خبر کرد از حال، و گویند که شیطان بر صورت سراقه بن مالك بن جعثم فرادید آمد و گفت: «ان محمدا و اصحابه قد عرضوا لعيركم و لا غالب لكم اليوم من الناس و انی جار لكم». اهل مکه همه خشم گرفتند و آواز بیکدیگر دادند تا جمله بیرون شدند مگر ضعیفان. همه با ساز حرب و سلاح تمام. رسول خدا با یاران از مدینه برفته. و وادیی است که ذفران خوانند آنجا فرو آمده، جبرئیل آمد، از حضرت عزت این آیت آورد: وَ إِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ الطَّائِفَتَانِ هَاهُنَا الْجَنْدُ وَ الْعِيرُ وَ أَبُو جَهْلٍ مَعَ الْجَنْدِ وَ أَبُو سَفْيَانَ مَعَ الْعِيرِ. خیر رسول الله بین ان ینصر علی العدو او ینقل عیرهم. گزین دادند رسول خدای را که اگر خواهد سپاه دشمن در دست او دهند، و اگر خواهد کاروان و مال. رسول خدا دشمن بگرید که در دست او دهند، و مؤمنان دوست داشتند که کاروان با مال در دست ایشان دهند. ایشان را جواب دادند: وَ تَوَدُّونَ أَنْ غَيْرَ ذَاتِ الشُّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ، شما دوست میدارید که از درخت بی‌خار رطب گیرید و الله می‌خواهد که حق درست کند و دین بزرگ دارد بسخنان خویش و بیخ کافران ببرد. مصطفی ص با یاران مشورت کرد در کار حرب و آنچه در پیش بود. جماعتی کراهیت نمودند، گفتند یا رسول الله: «هلا اخبرتنا انه یكون قتال حتی نخرج سلاحا و نتأهب له انا خرجنا نرید العیر و لم نعلم القتال». ابو بکر صدیق دانست که مراد رسول چیست برخاست و سخنان نیکو گفت عمر خطاب هم چنین سخنان نیکو گفت مقداد بن عمرو فرا پیش آمد گفت: یا رسول الله، امض لما امرک الله، فنحن معک، و الله ما نقول کما قالت بنو اسرائیل لموسی: اذهب انت و ربک فقاتلا انا هاهنا قاعدون، و لکن اذهب انت و ربک فقاتلا انا معکم مقاتلون، فو الذی بعثک بالحق لو سرت بنا الی برك الغماد، یعنی مدینه الحبشة لجادنا معک حتی نبلغه. این سخن مهاجران بود.

رسول خدا توقع داشت از انصار که تا هم آن سخن گویند، با ایشان می‌نگرست و می‌گفت: «اشيروا علی ایها الناس». سعد بن معاذ سید انصار بود دانست که رسول خدا ایشان را می‌خواهد گفت: «یا رسول الله قد آمنا بک و صدقناک و شهدنا ان ما جننت به هو الحق و اعطیناک علی ذلك عهدنا و موثیقنا علی السمع و الطاعة، فامض یا رسول الله لما اردت، فو الذی بعثک بالحق، ان استعرضت بنا هذا البحر فخضته، لخضناه معک ما تخلف منا رجل واحد انا لصبر عند الحرب لصدق عند اللقاء فسر بنا علی بركة الله حیث شئت، و صل حبل من شئت و اقطع حبل من شئت، و خذ من اموالنا ما شئت». ثم قال رسول الله صلی الله علیه و سلم: «سیروا علی بركة الله و ابشروا فان الله قد وعدنی احدی الطائفتین و الله لکاف الان انظر الی مصارع القوم».

پس از آنجا برفت رسول خدا تا ببدر فرو آمد و کافران و مشرکان مگه از آن جانب آمدند و ببدر فرو آمدند. هفدهم ماه رمضان و آن جنگ بدر رفت چنان که در قصه است.

وَ إِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ اللَّهُ ان لكم إحدی الطائفتین و أنها لكم فی موضع نصب من البديل من احدی، وَ تَوَدُّونَ أَنْ غَيْرَ ذَاتِ الشُّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ یعنی العیر الذی لیس فیها قتال، و الشوكة الشدة، و ذات الشوكة ای ذات السلاح، اشتقاقها من الشوكة و هو النبات الذی له حدة وَ یُریدُ اللَّهُ أَنْ یُحَقِّقَ الْحَقَّ، یظهر الاسلام و ینصر اهله بکلماته ای باوامره و نواهیة و قیل بضمانه و مواعیده، و یَقْطَعُ دَابِرَ الْكَافِرِينَ یستاصلهم، دابر کل شیء



آخره.

لِيُحَقِّقَ الْحَقَّ وَ يَبْطِلَ الْبَاطِلَ، اى ليعلى الحق و يسفل الباطل، وَ لَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ المشركون، و كرر لانّ الأوّل متصل بقوله وَ تَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشُّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ اى انتم تريدون العير و الله يريد اهلاك النفير و الثانى متصل بالكل. قومی مفسران گفتند: كه اين دو آيت در نزول پيش از گما اُخْرَجَكَ رَبُّكَ اند و در قراءت بعد از ابتدا.

### النوبه الثالثة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. بسم الله معراج قلوب الاولياء، بسم الله نور سرّ الاصفياء، بسم الله شفاء صدور الاتقياء، بسم الله كلمة التقوى و راحة الثكلى و شفاء المرضى. بسم الله نور دل دوستان است، آئينه جان عارفان است، چراغ سينه موحدان است، آسایش رنجوران و مرهم خستگان است، شفاء درد و طبيب بيمار دلان است، خدايا! گرفتار آن دردم كه تو دواى آن داني، در آرزوى آن سوزم كه تو سرانجام آنى، بنده آن ثناام كه تو سزاي آنى، من در تو چه دانم تو داني، تو آنى كه خود گفتى و چنان كه گفتى آنى.

در هجر تو كار بى نظامست مرا	شيرين همه تلخ و پخته خامست مرا
در عالم اگر هزار كامست مرا	بى نام تو سر بسر حرامست مرا

يَسْتَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ، اى مهتر عالم و اى سيّد ولد آدم، اى مايه فطرت، اى نقطه سعادت، اى مقصود موجودات و سيد كاينات، اى نقطه دايره حادثات، ترا مى پرسند از انفال و حكم آن، تو از وحى ما و از پيغام ما ايشان را جواب ده. قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ لَمَكَ و لرسوله الحكم فيها بما يقضى به امرا و شرعا. انفال از روى ملك خدايراست و حكم آن چنان كه خواهد مصطفى ص راست، بپسنديد شما كه بندگانيد حكم او، بپذيريد به جان و دل قول او، كه قول او وحى ما است، فعل او حجت ما است، شريعت او ملت ما است، حكم او دين ما است. اتباع او دوستى ما است.

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ تقوى بيناه خویش گيريد كه سر همه طاعتها تقوى است، اصل همه هنرها و مايه همه خيرهها تقوى است. تقواى او آن درخت است كه بيخ او در آب وفا و شاخ او بر هواء رضا، ميوه او دوستى خدا. نه گرمای پشيمانى بدو رسد، نه سرماى سبرى، نه باد دورى، نه هواء پراكندگى. تقوى سه چيز است: خوفى كه ترا از معصيت باز دارد رجاى كه ترا بر طاعت دارد، رضايى كه ترا بر محبت دارد.

قوله: وَ أَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ، با مردم بصلح و آشتى زندگاني كنيد و بى آزار زييد، و اين نتوانيد مگر كه حظ خود بگذاريد و حظ ديگران نگاه داريد، اگر توانيد ايتار كنيد و اگر نه بارى انصاف دهيد. بنگر كه الطاف كرم احديت آن درويشان را كه راه ايتار رفتند و حظ خود بگذاشتند چه تشريف ميدهد و چون مى پسندد كه: وَ يُؤْتِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ.

عن عبد الله بن عمر قال: اهدى لرجل من اصحاب رسول الله صلى الله عليه و سلم رأس شاة، فقال: انّ اخى فلانا و عياله احوج الى هذا منّا، فبعث به اليه، قال: فلم يزل يبعث به واحد الى آخر حتى نداولها سبعة ابيات حتى رجعت الى الاول، قال فنزلت وَ يُؤْتِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ... الاية.

قوله: إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ، مؤمنان ايشانند كه از خداى ترسند. درين آيت ترس از شرط



ایمان نهاد، هم چنان که جایی دیگر گفت: وَ خَافُونَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ترس زینهار ایمان است و حصار دین است و شفیع گناهان است، هر دل که در آن ترس نیست آن دل خراب است و معدن فتنه و از نظر الله محروم. درین آیت گفت مؤمنان ایشان اند که در یاد کرد الله دلهاشان بترسد و بلرزد. جایی دیگر گفت: الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ اشارة است که مؤمنان ایشان اند که در یاد الله دلهاشان بیاساید و آرمیده گردد، آن نشان مبتدیان است و این وصف الحال منتهیان، بنده در بدایت روش خویش پیوسته میگردید و میزارد و مینالد چندان از بیم فراق بگرید که نداء أَلَّا تَخَافُوا بَسْرَی رَسَد. از بیم فراق بروح وصال باز آید، در آن مقام بیاساید و بنازد و دلش بیارآمد، اینست که میگوید جل جلاله: تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ. و گفته اند: وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَصَف مَرِيد است، تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ نعت مراد است. وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ اهل شریعت را شعار است. تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ ارباب حقیقت را دثار است. وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ مقام روندگان است. تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ نشان ربودگان است. رونده در راه شریعت بامید نعمت بر مقام خدمت، ربوده بر بساط حقیقت نواخته قربت و زلفت بار از ولی نعمت.

الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ، در آیت پیش لختی اعمال بر شمرد، چون تقوی و وجل و توکل. آن گاه درین آیت، اعمال ظاهر چون نماز و زکاة در ان پیوست، آن از امارات حقیقت است و این از شرائط شریعت، تا بدانی که هر دو درهم پیوسته و درهم بسته، حقیقت بی شریعت به کار نیست، و شریعت بی حقیقت راست نیست. چون هر دو بهم جمع گشت انگه. أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا، ای صدقوا صدقاً و حقوا حقاً. مؤمنان بحقیقت ایشان اند که هم در شریعت درست اند هم در حقیقت، پس اقامت شریعت را لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ مَغْفِرَةٌ وَ صَدَقَ حَقِيقَتِ رَا، وَ رَزَقٌ كَرِيمٌ هو رزق الاسرار بما يكون استقلالها به من المكاشفات و المواصلات، و گفته اند حقایق عبودیت و منازلات و مکاشفات حقیقت، در وجود خصلتها است که در این آیت بر شمرد و هو التعظیم للذکر و الوجل عند السماع و لاطهار الزیادة علیهم عند تلاوته، و حقیقة التوکل علی الله و القیام بشروط العبودیة علی حد الوفاء، فاذ کملت اوصافهم صاروا محققین بالایمان، و قیل أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا ای حقاً انه سبقت لهم من الله الحسنی فصار لهم عند ربهم طوبی و زلفی و حسنی.

قوله وَ تَوَدُّونَ أَنْ غَیْرَ ذَاتِ الشُّوْكَةِ تَكُونَ لَكُمْ، از روی اشارت میگوید:

«بنده تا رنج نبرد بسر گنج نرسد».

بیر طریقت گفت: من چه دانستم که مادر شادی رنج است، و زیر یک ناکامی هزار گنج است، من چه دانستم که زندگی در مردگی است و مراد همه در بی مرادی است. زندگی زندگی دل است و مردگی مردگی نفس، تا در خود بنمیری بحق زنده نگردی. بمیر ای دوست اگر می زندگی خواهی. نیکو گفت آن جوان مرد که:

نکنند عشق نفس زنده قبول      نکنند باز موش مرده شکار

الهی! انکس که زندگانی وی تویی او کی بمیرد؟ وانکس که شغل وی تویی شغل بسر کی برد؟ ای یافته و یافتنی نه جز از شناخت تو شادی، نه جز از یافت تو زندگانی، زنده بی تو چون مرده زندانی، و صحبت یافته با تو نه این جهانی نه آن جهانی.

۲ النوبة الاولى



إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ بُدْتَرِينَ هَمَّه جَنْبِنْدِگَان و جانوران بنزدیک خدای، الصَّمُّ البُکْمُ آن کرانند، گنگان اند، الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ (۲۲) خرد ندارند که دریاوند.

وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا و اگر الله خیری دانستی در ایشان بدانش خویش لَأَسْمَعَهُمْ ایشان را حق شنوایندند.  
وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ و هر چند که ایشان بشنوند. لَتَوَلَّوْا وَ هُمْ مُعْرِضُونَ (۲۳) برگردند و روی گردانند.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ أَي تَسْتَجِيرُونَ به من عدوكم و تسألونه النصره عليهم، الاستغاثة طلب الغوثه و هي سد الخلة في شدة الحاجة، و قيل: الاستغاثة طلب الغوث و هو التخليص من المكروه، و قيل تستغيثون تستجرون من الغوث، و اغوثاه.

و المستغيث المسلوب القدرة، و المستجير طالب الخلاص. این استغاثت آنست که «عمر خطاب» گفت: لما كان يوم بدر و نظر رسول الله الى كثرة المشركين و قلة المؤمنين، دخل العريش هو و ابو بكر فاستقبل القبلة، و جعل يدعو و يقول: اللهم انجز لي ما وعدتني، اللهم ان تهلك هذه العصابة لا تعبد في الارض. فلم يزل كذلك حتى سقط رداؤه. فاخذ ابو بكر رداؤه و القاها على منكبيه ثم التزمه من ورائه، و قال: يا نبي الله كذلك مناشدتك ربك فان الله سينجز لك وعدك. مصطفى ص چون قوم خود اندك دید و كافران را جمعی دید فراوان دعا كرد و نصرت خواست تا الله تعالى وی را نصرت داد و دعای وی اجابت كرد. چنان که گفت: فاستجاب لكم ای اجاب لكم. اجابت و استجابت یکی است. و قيل: الاستجابة ما تقدمها امتناع، و الاجابة ما لم يتقدمها امتناع.

أَيُّ مُدَّكُمْ أَي بَأْتِي مَغِيثِكُمْ بِأَلْفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُرْدِفِينَ بفتح دال قراءت مدنی و يعقوب است. ای اردف بعضهم ببعض، او اردفهم المسلمون. يقال: ردف الرجل اذا ركبت خلفه، و اردفته ای ارکبته خلفی. باقی قراء مردفین بکسر دال خوانند و این را دو وجه است: یکی مع کل واحد منها ردف له كما قال ابن عباس: مع کل ملك ملك فيكون الفين، و يكون المفعول على هذا محذوفا تقديره مردفین اردافا مثلهم.

وجه دیگر «مردفین» ای متتابعین فرقة بعد فرقة بعضهم فی اثر بعض. يقال اردفت الرجل اذا جئت بعده، و انشدوا:

اذ الجوزاء اردفت الثريا ظننت بالفاطمه الطنونا

و الجوزاء ابدأ تطلع بعد الثريا. ابن عباس گفت: امدهم الله بالملئكة، فنزل جبرئيل في خمسمائة ملك على الميمنة و فيها ابو بكر و نزل ميكائيل في خمسمائة على الميسرة و فيها على في صورة الرجال عليهم ثياب بيض و عمائم بيض ارخوا ما بين اكتافهم. حسن گفت: امدوا بخمسة آلاف هذا الف، و ثلاثة في آل عمران، ثم اردفهم الفا فصاروا خمسة آلاف. و قيل: ثمانية آلاف و قيل تسعة الاف. گفته اند فریشتگان از آسمان بزیر آمدند بمدد مؤمنان روز احزاب و روز حنین اما جنگ نکردند الا روز بدر. قال ابن عباس: بينما رجل من المسلمين يشند في اثر رجل من المشركين امامه اذ سمع ضربة السوط فوقه و صوت الفارس يقول اقدم حيزوم اسم فرسه اذا نظر الى المشرك اماته خرّ مستلقيا، فنظر اليه فاذا هو قد حطم و شق وجهه لضربة السوط، فجاى الرجل فحدث بذلك رسول الله فقال: صدقت ذلك من مدد السماء، فقتلوا يومئذ سبعين و اسروا سبعين.

و ما جعله الله ای الامداد و الارداد، إنا بشرى ما يؤذن بالمسرة. و قيل: معناه ما قدر الله وقعة بدر إنا بشرى لكم، و

لِتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ اى و تسكن به قلوبكم. وَ مَا النَّصْرُ اِلَّا مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ قِيلَ مِنْ لَمْ يَطْلُبِ النَّصْرَةَ بِالذَّلِّ وَ الْاِفْتِقَارِ لَا يِنَالُهَا، لِأَنَّ النَّصْرَةَ بِالْقُوَّةِ وَ الْقُدْرَةَ مَنَازَعَةَ الرَّبُوبِيَّةِ وَ مِنْ نَازَعِ الْمَوْلَى قَهْرَهُ. إِنَّ اللّٰهَ عَزِيزٌ لَا يَغْلِبُ، حَكِيمٌ يَضَعُ الشَّيْءَ مَوْضِعَهُ.

إِذْ يُغَشِّيكُمُ النَّعَاسَ قِرَاءَةَ مَكِّي وَ أَبُو عَمْرٍ وَ بَفَتْحِ يَا وَ شَيْنِ النَّعَاسِ بَرَفْعِ، يَعْنِي كِهْ خَوَابِ دَرِ سَرِ شَمَا مِي بِيچِدِ تَا اَزِ شَمَا گِرُوهِ بَرِ پَايِ اَزِ خَوَابِ سَرِ خُودِ دَرِ بَرِ مِي اُورِدِنْدِ.

قِرَاءَتِ مَدْنِي يَغْشِيكُمُ بَضْمِ يَا وَ كَسْرِ شَيْنِ، بِتَخْفِيفِ، النَّعَاسِ مَنْصُوبِ. بَاقِي بِتَشْدِيدِ شَيْنِ. وَ مَعْنَى هَرِ دُو يَكْسَانِ اسْتِ. فَيَكُونُ الْفِعْلُ مُسْتَنْدَاً اِلَى اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ لِتَقْدَمِ ذِكْرَهُ فِي الْاِيَةِ الَّتِي قَبْلَ هَذِهِ الْاِيَةِ: اى: يَغْشِيكُمُ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ النَّعَاسَ، اَنْ كِهْ كِهْ اللّٰهُ خَوَابِ دَرِ سَرِ شَمَا مِي كَشِدِ.

أَمْنَةٌ مِثْلُهُ يَعْنِي اَمْنًا مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ. قَالَ الزَّجَّاجُ اَمْنَةٌ مَنْصُوبٌ مَفْعُولٌ لِهْ، كَقَوْلِكَ فَعَلْتَ ذَلِكَ حَذَرَ الشَّرِّ، يَقُولُ اَمْنَهُمُ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ اَمْنًا حَتَّى يَغْشِيَهُمُ النَّعَاسَ لَمَّا وَعَدَهُمُ النَّصْرَ، يُقَالُ اَمْنْتُ اَمْنَا وَ اَمَانًا وَ اَمْنَةً، مَعْنَاهُ سَكَنُوا اِلَى وَعَدِ اللّٰهِ فَنَامُوا لِأَنَّ الْاَمْنَ يَنْبَغِي وَ الْخَوْفُ يَسْهَرُ.

ابن مسعود گفت: النوم عند القتال امن من اللّٰه عزّ و جلّ و التّوم في الصلاة من الشيطان. وَ يُنَزَّلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِيُطَهَّرَكُمُ بِهِ رُوزِ بَدْرِ كَافِرَانَ پِيَشِ اَزِ مُسْلِمَانَانَ بَسْرِ اَبِ رَسِيدِنْدِ وَ اَنجَا فَرُو اَمْدِنْدِ، وَ مُسْلِمَانَانَ اَزِ اَبِ بَازْمَانْدِنْدِ وَ بِهْ رِيگِسْتَانِي فَرُو اَمْدِنْدِ كِهْ چِهَارِ پَايَانَ رَا پَايِ بِهْ رِيگِ فَرُو مِي شِدِ. دَرِ خَبَرِ اسْتِ كِهْ: «نَامُوا حَتَّى اِحْتَلَمَ اَكْثَرُهُمْ فَاَصْبَحُوا مَجْنِبِينَ»

، دَرِ اَنِّ حَالِ مُسْلِمَانَانَ فَرُو مَانْدِنْدِ، وَ شَيْطَانَ ايشان رَا وَسُوسَه كَرْدِ كِهْ چِهْ اَمِيدِ دَارِيدِ بَظْفَرِ؟ وَ چِهْ ظَنِّ بَرِي؟ كِهْ اَبِ ايشان دَارِنْدِ وَ جَايِ خُوشِ وَ هَامُونَ ايشان رَا اسْتِ قُوتِ وَ شُوكْتِ وَ كَثْرَتِ ايشان رَا اسْتِ وَ شَمَا مِي گُوِيْدِ كِهْ اَوْلِيَاءِ خَدَانِيمِ وَ رَسُولِ خُدَا بَا مَاسْتِ وَ اَنِّ كِهْ بَا جَنَابَتِ وَ حُدُوثِ نَمَازِ مِي كِنِيدِ وَ بَتَشَنگِي رُوزِ وَ شَبِ مِي گُذَارِيدِ. اَيْنِ چَنِينِ وَسُوسَه هَا دَرِ دَلِ ايشان اَفَكِنْدِ، تَا رَبِّ الْعَالَمِينَ بِجَلَالِ عِزَّتِ خُوشِ وَ كَمَالِ مَهْرَبَانِي خُوشِ مِيغِ وَ بَارَانَ بَا ايشان فَرُو گِشَادِ، وَ بَسِيَارِ ايشان رَا بَارَانَ بَارِيدِ وَ مُسْلِمَانَانَ اَزِ اَنِّ بَخُورِدِنْدِ وَ غَسَلِ بَكْرِدِنْدِ، وَ رَاوِيَه هَا وَ مَطْهَرَه هَا اَزِ اَنِّ پَرِ كَرْدِنْدِ، وَ گَرْدِ اَزِ جَامِهِ خُوشِ پَاكِ فَرُو شَسْتِنْدِ، وَ اَنِّ زَمِينَ رِيگِسْتَانَ بَبَارَانَ سَخْتِ گِشْتِ، وَ چِهَارِ پَايَانَ مُرْدَمَانَ دَرِ اَنِّ رُوانِ شَدِنْدِ وَ اَنِّ وَسُوسَه شَيْطَانَ دَرِ دَلِ ايشان بَرِخَاسْتِ، وَ خُوشِ دَلِ گِشْتِنْدِ. اَيْنِ اسْتِ كِهْ رَبِّ الْعَالَمِينَ كَفْتِ: وَ يُذْهِبَ عَنْكُمْ رِجْزَ الشَّيْطَانِ اى وَسُوسَتِهِ، وَ لِيُرْبِطَ عَلَي قُلُوبِكُمْ بِالْيَقِينِ وَ الصَّبْرِ وَ الْاِيْمَانِ، وَ يُنَبِّتَ بِهِ الْاَقْدَامَ حَتَّى لَا تَنْوَخَ فِي الرَّمْلِ بِتَلْبِيدِ الْاَرْضِ وَ قِيلَ: يَقْوَى الْقُلُوبَ فَيَكُونُ سَبَبًا لِثَبَاتِ الْقَدَمِ.

إِذْ يُوحِي رَبُّكَ اِلَى الْمَلَائِكَةِ اَيْنِ بَدَلِ اسْتِ اَزِ وَ اِذْ يَعِدُكُمُ اللّٰهُ وَ اِذْ تَسْتَغِيثُونَ وَ اِذْ يُغَشِّيكُمُ اَنِّ هَمَهْ اَشَارَتَانْدِ اَزِ يَكِ هِنگَامِ. اَنِّي مَعَكُمْ يَعْنِي بِالنَّصْرَةِ، فَتَبَّئُوا الَّذِيْنَ اَمَّنُوا بِالْبَشَارَةِ وَ كَانَ الْمَلِكُ يَمْشِي اِمَامَ الصَّفِّ عَلَي صُورَةِ الرَّجْلِ، وَ يَقُولُ اِبْشُرُوا فَاِنَّ اللّٰهَ نَاصِرِكُمْ. سَأَلْتَنِي فِي قُلُوبِ الَّذِيْنَ كَفَرُوا الرَّعْبَ الرَّعْبَ اِمَامَ الصَّفِّ عَلَي صُورَةِ الرَّجْلِ، وَ يَقُولُ الْوَادِي اِذَا مَلِيَ مَاءً. فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْاَعْنَاقِ وَ اضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ اى اضْرِبُوا الرُّؤْسَ فَاِنَّهَا الْمَقْتَلُ، وَ اضْرِبُوا الْاِنَامِلَ لِأَنَّهَا مَوَاضِعُ اسْتِعْمَالِ السَّلَاحِ.

اباح اللّٰه عزّ و جلّ قتلهم بكل نوع يكون في الحرب. قال ابو داود المازني: و كان شهد بدرأ «تبعته رجلا من المشركين لاضر به يوم بدر فوق رأسه بين يدي، قيل ان يصل اليه سيفي، فعرفت انه قتله غيري. و قال ابن عباس:

حدثني رجل من بنى غفار قال: اقبلت انا و ابن عم لى حتى اصعدنا فى جبل نشرف على بدر و نحن مشركان، ننتظر الواقعة على من يكون الدائرة فنتنهب مع من ينتهب. قال: فبينما نحن فى الجبل اذ دنت منا سحابة سمعنا فيه حممة الخيل، فسمعت قائلا يقول: اقدم حيزوم. قال: فاما ابن عمى فانكشف قناع قلبه فمات مكانه، و اما انا فكذت اهلك ثم تماسكت. و روى ان ابا سفيان لما انصرف الى مكة، قال ابو لهب: هلم الى يا ابن اخى فعندك الخبر، و كان ابو لهب تخلف عن وقعة بدر و بعث مكانه العاص بن هشام، فقال ابو لهب لابي سفيان: اخبرنى كيف كان امر الناس قال: لا شىء و الله ان كان الالفينا هم فمنحناهم اکتافنا يقتلوننا و يأسرون كيف شاؤا و ايم الله مع ذلك ما لمت الناس، لقينا رجالا بيضاء على خيل بين السماء و الارض لا يقوم لها شىء. قال ابو رافع قلت تلك الملائكة، فضرب وجهى ابو لهب ضربة شديدة، فقال: و الله ما عاش الا سبع ليال حتى رماه الله بالعدسية فقتله. فلقد تركه ابناه لياتين او ثلثا ما يدفناه حتى انتن فى بيته. و روى مقسم عن ابن عباس قال كان الذى اسر العباس ابو اليسر كعب بن عمر و اخو بنى سلمة و كان ابو اليسر رجلا محمومًا و كان العباس رجلا جسيما فقال رسول الله لابي اليسر: «كيف اسرت العباس يا ابا اليسر»، فقال: يا رسول الله «لقد اعانى عليه رجل ما رأيت قبل ذلك و لا بعده هيئته كذا و كذا»، قال رسول الله: «لقد اعانك عليه ملك كريم».

ذلك اى ذلك الضرب و القتل انهم شاقوا الله و رسوله اى خالفوا الله و رسوله. من يشاقق الله و رسوله فإن الله شديد العقاب.

ذلکم اى هذا العذاب الذى عجلته لكم ايها الكفار بيدر، فذوقوه عاجلا، و ان للكافرين اجلا فى المعاد، عذاب النار موضع ان نصب بفعل مضمر تقديره ذلكم فذوقوه و اعلموا ان للكافرين.

قوله تعالى: يا ايها الذين آمنوا اذا لقيتم الذين كفروا زحفاً يعنى راجعين اليكم.

زحف رفتن جنگى است پارهاپاره روى بيكديگر، هم خزیدن طفل، التزاحف و التدانى و التقارب واحد، و الزحف مصدر لذلك لم يجمع كقولهم عدل و صوم. فلا تولوهم الأدبار فتنهزموا عنهم و لكن اثبتوا لهم.

و من يولهم يومئذ يوم حربهم ذبيرة إلا متحرفاً لقتال، ميگويد: هر که روز جنگ پشت برگرداند بر دشمن مگر که برگردد ساز جنگ را از بهر کشیدن کمان یا بر کشیدن تیغ یا سلاح نگهداشتن را در جنگ یا پس تر آید نه ادبار هزیمت را، أو مُحَيِّزاً إِلَى فِتْنَةٍ، اى يكون منفرداً فينجاز لان يكون مع المقاتلة. مشتق من حزت الشىء اذا جمعته و اصله متحيز فادغمت الياء فى الواو. فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَ مَاوَاهُ جَهَنَّمَ وَ بئسَ المصيرُ.

مفسران را در حکم این آیت سه قول است: یکی قول حسن و قتادة، گفتند: که این مخصوص است باهل بدر که پشت بدان جنگ آن روز از کبائر بود و موجب عقوبت و غضب حق، نه بینی که روز احد را گفت عز جلاله إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا وَ لَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ، و غزاء حنین بعد از بدر بود بهفت سال و رب العالمین میگوید: وَلَيْئَمٌ مُدْبِرِينَ إِلَى ان قال ثم يثوب الله من بعد ذلك على من يشاء. قول عطا و جماعتی آنست که این آیت منسوخ است بآن آیت که گفت: حَرَضَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ. کلبی گفت: من قتل اليوم فى الجهاد مقبلا او مدبرا فهو شهيد و لكن يسبق المقبل المدبر الى الجنة. و قال محمد بن سيرين لما قتل ابو عبيد جاء الخبر الى عمر فقال عمر لو انحاز الى كنت له فنة و انا فنة كل مسلم، و عن منصور عن ابراهيم قال: انهزم رجل من القادسية فاتى المدينة الى عمر فقال: يا امير المؤمنين هلكت فررت من الزحف، فقال عمر انا فنتك. و عن عبد الله بن عمر قال كنا فى جيش

بعثنا رسول الله فحاص الناس حيصه فانهمزنا و كنا نفرّ قلنا نهرب في الارض و لا نأتي رسول الله حياء مما صنعنا  
فدخلنا البيوت، ثم قلنا يا رسول الله نحن الفرارون.

فقال رسول الله انتم الكرارون انا فئة المسلمين.

قول سوم قول ابن عباس و جماعتی مفسران، گفتند: آیت محکم است و حکم آن عام است و الفرار من الزحف من  
الکبائر.

قال النبي: اجتنبوا السبع الموبقات: الشرك بالله، و السحر، و قتل النفس التي حرم الله ايا بالحق، و اكل الربوا، و اكل  
مال اليتيم، و التولي يوم الزحف، و قذف المحصنات المؤمنات الغافلان.

فلم تقتلوهم و لكن الله قتلهم. مفسران گفتند: مصطفی روز بدر کافران را دید گفت: هذه قریش قد جاءت بخيلائها و  
فخرها يكذبون رسولك، اللهم اني اسئلك ما وعدتني. فاتاه جبريل، و قال له: خذ قبضة من تراب فارمهم بها، فقال:  
رسول الله لما التقى الجمعان ل: على اول: ابى بكر اعطنى قبضة من حصباء الوادى فناوله كفا من حصى عليه  
تراب، فرمى رسول الله به فى وجوه القوم و قال: شأهت الوجوه، فلم يبق مشرك الا دخل فى عينه و شغل بعينه فكان  
ذلك سبب هزيمتهم.

قال حكيم بن حزام لما كان يوم بدر سمعنا صوتاً وقع من السماء كأنه صوت حصاة وقعت فى طشت و رمى رسول  
الله تلك الرمية فانهمزنا، و روى ان رسول الله ص اخذ يوم بدر ثلث حصيات فرمى بحصاة فى ميمنة القوم، و حصاة  
فى ميسرة القوم، و حصاة بين اظهرهم، و قال شأهت الوجوه. فانهمزوا.

مجاهد گفت: سبب نزول اين آیت آن بود که چون کافران بهزيمت شدند و مسلمانان را برايشان نصرت بود قومی  
کشته شدند و قومی را اسير گرفتند، جماعتی مسلمانان پنداشتند که آن از قوت و شوکت ايشان بود، یکی می گفت من  
فلان را کستم یکی میگفت من فلان را اسير گرفتم. رب العالمين آیت فرستاد فلم تقتلوهم و لكن الله قتلهم آن نه شما  
کشتيد ايشان را بقوت خویش، که الله کشت ايشان را، يعنى که الله بيم و رعب در دل ايشان افکند و فرشتگان را  
فرستاد تا جنگ کردند و کافران را در دست مسلمانان می نهادند. قال الحسين بن الفضل: معناه فلم تميتموهم و لكن الله  
اماتهم، انتم اخرجتموهم و لكن الله اخرج ارواحهم، و ما رميت إذ رميت و لكن الله رمى مراد نه نفى رمى است از  
مصطفی (ص)، بل که خبر میدهد جلّ جلاله که آن يك كف خاك که تو افکندی رمى از تو بود و رسانيدن از ما، و  
گر نه کجا صورت بندد؟ و چه ممکن شود که بشری مشتی خاك بر روی لشکری بدان انبوهی زند و باندازه يك ذره  
از آن خطا نشود که همه در چشمهای ايشان شود؟

این جز در قدرت آفریدگار جلّ جلاله نیست. و قال ابو عبيدة: معناه ما ظفرت و لا اصبت، و لكن الله عزّ و جل  
اظفرك و صوب رميك. اهل معانی گفتند: که الله تعالى اضافت قتل و رمى با خود کرد از روی ايجاد و اختراع نه  
از روی مباشرت فعل و تحريك اعضاء. مذهب اهل حق آنست که افعال و حرکات بندگان از روی آفرينش تعلق  
بقدرت قدیم دارد جلّ جلاله، همه آفریده اوست و بارادت و مشیت اوست. يقول الله تعالى الله خالق كل شيء، و الله  
خالقكم و ما تعملون. و از روی اکتساب تعلق به بنده دارد.

که ربّ العزة در وی قدرت و حرکت و اختيار آفرید تا بان قوت و قدرت محدث که در وی آفریده از روی کسب آن  
فعل حاصل کرد. و شرح این مسئله دراز است و درین موضع بیش ازین احتمال نکند. قراءت شامی و حمزه و

کسایى و لكن الله رعى بتخفيف نون و رفع الله است، باقى بنشدید نون خوانند و نصب الله و وجه این همان است که در سوره البقرة رفت: وَ لَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللّٰهِ، وَ لِيُؤْتِيَ الْمُؤْمِنِينَ. این معطوف است بر آن که لِيُحَقِّقَ الْحَقَّ وَ يُطِيلَ الْبَاطِلَ وَ لِيُرْبِطَ عَلَى قُلُوبِكُمْ و المعنى و ليعطى المؤمنين منه عطاء حسنا. إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ لدعائهم عليهم بنياتهم. ذَلِكَمُ اى ذلكم الامر و البيان من القتل و الرمى و الابلاء الحسن، وَ أَنَّ اللَّهَ مُوهِنٌ اى و اعلموا أَنَّ اللَّهَ مُوهِنٌ كَيْدِ الْكَافِرِينَ و قيل: ذلكم اى فعل الله الذى شاهدتموه. و يجوز ان يكون خبر مبتداء محذوف، اى الامر ذلكم وَ أَنَّ اللَّهَ مُوهِنٌ كَيْدِ الْكَافِرِينَ بابطال حيلهم و إلقاء الرعب فى قلوبهم و تفريق كلمتهم و نقض ما ابرموا. قراءت حجازى و ابو عمرو موهن بنشدید است و تنوين، باقى بتخفيف و تنوين خوانند، مگر حفص كه وى موهن كيد الكافرين باضافت خواند، و معنى همه يكسان است.

قوله: إِنَّ تَسْتَفْتِحُوا فَقَدْ جَاءَكُمْ الْفَتْحُ اى ان استفتخوا فقد جاءكم القضاء و الفتح عند العرب هو القاضى. إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا اى قضينا لك قضاء مبينا، ان الله هو الفتح يعنى القاضى. سبب نزول این آیت آن بود که ابو جهل روز بدر دعا کرد گفت: اللَّهُمَّ إِنَّا كَانُوا أَفْجَرًا وَ أَقْطَعَ الرَّحْمَ وَ أَتَانَا بِمَا لَا يَعْرِفُ فَاحْرَهُ الْغَدَاةُ. فاستجاب الله دعاءه و جاءه بالفتح، فضربه ابنا عفرا: عوف و معود و اجاز عليه عبد الله بن مسعود.

سدى و كلبى گفتند: مشركان چون خواستند که از مکه بجنگ مصطفى ص و مؤمنان آیند دست در استار كعبه زدند و گفتند: اللهم انصر اعلى الجندين و اهدى الفتنين و اكرم الحزبين و افضل الدينين. فانزل الله هذه الاية. ثم قال للكفار: وَ اِنْ تَنَتَّهُوْا عَنِ الْكُفْرِ بِاللّٰهِ وَ قَتَالَ نَبِيَّهٖ، فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَ اِنْ تَعُوْذُوْا اِلَىٰ حَرْبِهِ وَ قَتَالَهٖ نَعُدُّ عَلَيْكُمْ بِالْاَمْرِ وَ الْقَتْلِ. و قيل وَ اِنْ تَعُوْذُوْا لِلْاِسْتِفْتَا ح نَعِدُ بِفَتْحِ مُحَمَّدٍ. ابى كعب گفت و عطاء الخراسانى: که این خطاب باصحاب رسول است و با مؤمنان، ميگويد: ان تستنصروه و تسئلوه الفتح و النصر، فقد جاءكم الفتح و النصر. وَ اِنْ تَنَتَّهُوْا عَنِ ارَادَةِ عَرْضِ الدُّنْيَا فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَ اِنْ تَعُوْذُوْا اِلَىٰ مَا كَانَ مِنْكُمْ فِى الْاَمْرِ وَ الْغَنِيْمَةِ يَوْمَ بَدْرٍ، نَعِدُ، لِلانكار عليكم، وَ لَنْ تُغْنِيَ عَنْكُمْ فِئَتُكُمْ شَيْئًا وَ لَوْ كَثُرَتْ وَ اَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ وَ اَنَّ اللَّهَ بِفَتْحِ الْاَلْفِ قِرَاءَةِ مَدْنِيٍّ اسْتِ وَ شَامِيٍّ وَ حَفْصِ عَلَى تَقْدِيرِ وَ لَانَ اللَّهُ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ.

اى لذلك لَنْ تُغْنِيَ عَنْكُمْ فِئَتُكُمْ شَيْئًا باقى بكسر الف خوانند لانه مبتدأ به منقطع مما قبله.

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُوْلَهُ فِيمَا يَدْعُوْكُمْ اِلَى الْجِهَادِ، وَ لَا تَوَلَّوْا عَنَّهُ اى لا تعرضوا عنه و لا تخالفوه، وَ حَدَّ الْكِنَايَةِ لانه يعود الى الله، و قيل الى رسوله، لانه المنبئ عن الله، و قيل الى الله و رسوله و وَ حَدَّ لانه امر كل واحد امر الآخر، و قيل يعود الى الجهاد، و يحتمل انه لما لم يجز اطلاق لفظ التثنية على الله وحده، لم يجز اجراء لفظ التثنية عليه مع غيره بخلاف لفظ الجمع فانه لما جاز اطلاق لفظ الجمع عليه وحده تعظيما جاز اجراء لفظ الجمع عليه مع غيره. و لهذا نظائر فى القرآن. منها.

قوله: اذا دعاكم لما يحييكم احق ان ترضوه. و جاء التنكير عن النبى فيمن ذكر مع غيره بلفظ التثنية، و هو ان رجلا قام بين يديه فقال: من اطاع الله و رسوله فقد رشد و من عصاهما فقد غوى، فقال بنس خطيب القوم انت، هئا قلت و من عصى الله و رسوله فقد غوى، وَ اَنْتُمْ تَسْمَعُونَ يعنى امره و نهيه، و قيل القرآن و مواظبه.

وَ لَا تَكُوْنُوْا كَالَّذِيْنَ قَالُوْا سَمِعْنَا وَ هُمْ لَا يَسْمَعُوْنَ الْاٰيَةَ. هم المنافقون و قيل هم المشركون يسمعون بأذانهم فلا ينتفعون، فصاروا كمن لا يسمعون، و قيل هم الذين قالوا: قد سمعنا لو نشاء لقلنا مثل هذا.



قوله: إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصَّمُّ الْبُكْمُ كُلُّ مَا دَبَّ عَلَى الْأَرْضِ فَهُوَ دَابَّةٌ.

و لا يطلق على الانسان انا ذمًا. ميگويد: اين مشرکان و کافران هم چون چارپايان اند که حق نمی شنوند، يعنی بگوش می شنوند و نمی پذيرند، و در عداوت و بغضا ميکوشند. پس هم چون ايشان اند که حق نمی شنوند و در نمی يابند. ابن زيد گفت: هم صمّ القلوب و بکها و عميها، دلهاشان کر و گنگ و کور است. آن گه اين آيت بر خواند: فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَ لَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ، ميگويند: در شأن نضر حارث آمده است اين آيت. ابن عباس و عكرمه گفتند در شأن بنو عبد الدار بن قصى آمد: كانوا يقولون نحن صم بكم عما جاء به محمد فلا نسمعه و لا نجيبه فقتلوا جميعا باحد، و كانوا اصحاب اللواء و لم يسلم منهم الا رجلا: مصعب بن عمير و سويط بن حرملة.

وَ لَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ أَى لَوْ عَلِمَ أَنَّهُ لَا خَيْرَ فِيهِمْ وَ أَتَمَّ مَن كَتَبَ عَلَيْهِمُ الشَّقَاءَ، فهم لا يؤمنون. خير درين آيت سزاوارى آشنايى است. ميگويد: ايشان سزاي آشنايى در ازل نبودند و حكم الله در ايشان بکفر رفت، لا جرم حق نشنيدند که الله ايشان را حق نشنوايد، چنان که آنجا گفت: وَ كَانُوا لَا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعًا وَ مَا كَانُوا يَسْتَطِيعُونَ السَّمْعَ إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمَعَزُوْلُونَ ابن عباس گفت بنو عبد الدار گفتند: يا محمد احى لنا موتانا فيكلمونا و يخبرونا بصحة رسالتك و نعلم ان الله يبعث الموتى. گفتند پدران ما را زنده گردان تا با ما سخن گویند و خبر دهند از صحت رسالت و نبوت تو، و نیز بدانيم که الله مرده زنده کند. و بيان اين آيت در آن است که گفت: وَ إِذَا تُثْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ مَا كَانَ حُجَّتَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا انْتُوا بِآبَائِنَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ. رب العالمين گفت: وَ لَوْ أَسْمَعَهُمْ كَلَامَ الْمَوْتَى بِصِحَّةِ نُبُوَّةِ مُحَمَّدٍ لَتَوَلَّوْا عَنِ الْإِيمَانِ وَ هُمْ مُعْرَضُونَ، اى لم يقبلوا و لم يؤمنوا فلذلك لم افعل بهم مما سألوا نظيره: وَ إِنْ يَرَوْا كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ سَاقِطًا يَقُولُوا سَحَابٌ مَّرْكُومٌ.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى و تقدس: إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ. استغاثت سه قسم است: يکی از حق بخلق، نشان بيگانگی است و از اجابت نومیدی يکی از خلق بحق، راه مسلمانی است و شرط بندگی يکی از حق بحق و سيلت دوستی است و اجابت دستوری. او که از حق بخلق نالد درد افزايد، او که از خلق بحق نالد درمان يابد، او که از حق بحق نالد حق بيند.

پير طريقت شبلى رحمة الله عليه در منازلات خویش بنعت حيرت از روى استغاثت از و عز سبحانه هم باو عز جلاله اين کلمات ميگفت: الهى ان طلبتك طردتنى و ان تركتك طلبتنى. فلا معك قرار و لا منك فرار، المستغاث منك الهى! ارت بخوانم برانى، ور بروم بخوانى، پس من چه کنم بدین حيرانى؟ نه با تو مرا آرام، نه بی تو کارم بسامان، نه جای بریدن، نه امید رسیدن! فریاد از تو که این جانها همه شيدای تو و این دلها همه حيران تو!

هم تو مگر سامان کنی      راهم بخود آسان کنی  
درد مرا درمان کنی      زان مـرهم و احسان تو

الهى! اين سوز ما امروز درد آميز است، نه طاقت بسر بردن و نه جای گریز است.

سرّ وقت عارف تيغی تيز است. نه جای آرام و نه روى پرهيز است.

إِذْ يُعَشِّيْكُمْ النَّعَاسَ أَمَنَةً مِّنْهُ رَبِّ الْعَالَمِينَ، چون خواست که ایشان را نصرت دهد نخست ایشان را در خواب کرد در آن معرکه، تا از حول و قوت خویش متبری گشتند و از بود خویش ناآگاه شدند، تا بدانند که نصرت از کرامت حق است نه از قوت و جلالت ایشان. وَ يُنَزِّلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِّيُطَهِّرَ كُمْ بِهِ از آسمان باران فروگشادند تا از حدث و جنابت پاک شدند. و از چشمه معرفت آب یقین در دل ایشان گشادند تا از وساوس شیطان و هواجس نفس بیزار گشتند.

وَ لِيَرْبِطَ عَلَى قُلُوبِكُمْ وَيُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدَامَ رِبْطه عصمت بر دل ایشان بستند، و بقید تثبیت باطنهای ایشان استوار کردند، و بشمع عنایت سرهانشان بیفروختند تا بمقصود رسیدند.

وَ مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ اذ رمیت فرق است، و لکن الله رمی جمع است.

فرق صفت عبودیت است و جمع نعت ربوبیت. فرق بی جمع بکار نیست و جمع بی فرق راست نیست. فرق محض بی جمع معتقد قدریان است، جمع محض بی فرق دین جبریان است، فرق و جمع هر دو بهم راه سنیان است و حق آنست. قدریان ایشانند که خود را استطاعت و اختیار نهند و از خود قدم فرا پیش نهند، جبریان ایشانند که در سیاست جبروت دست و پای خویش گم کنند، سبب نه بینند و خود را اختیار نهند، سنیان ایشانند که با ایشان گویند بر درگاه إِيَّاكَ نَعْبُدُ می‌باشید بمعاملت، و در دل بر درگاه إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ خواهش و زاری و دعا کنید. وَ مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ اشارت بحقیقت افراد است و طریق اتحاد. میگوید مرادان دیگر همه بگذار، گرفتار مهر ما را با غیر ما چه کار؟ یا محمد بگردار خود بر ما منت منه توفیق ما بین، بیاد خود مناز تلقین ما بین، از نشان خود بگریز، یکبارگی مهر ما بین. طریق اتحاد یگانگی است، و با خود بیگانگی است، از من و ما نشان دادن دوگانگی است، و دوگانگی دلیل بیگانگی است. دوگانگی آنجاست که امروز و فرداست. موحد از امروز و فردا جداست. تا موحد سایه خورشید وجود نیافت از خود وانرست، و تا از خود وانرست حق را نیافت. إِذْ رَمَيْتَ صفت مرید است بر راه تلوین نشسته و از حق با خود می‌نگرد. وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ نعت مرادست از خویشتن برخاسته تمکین یافته و از حق بحق می‌نگرد.

پیر طریقت گفت: مخلص همه ازو ببند، عارف همه باو ببند، موحد همه او ببند، هر هست که نام برند عاریتی است، هست حقیقی اوست، دیگر تهمت است، مرید مزدور است، و مراد همان مهمان، مزد مزدور در خور مزدور است و نزل مهمان در خور میزبان، مهمان بسته کاریست که در سر آنست دیده او در دیده‌وری عیان است، جان او در سر مهر او توان است، جان او همه چشم سر او همه زبان است، آن چشم و زبان در نور عیان ناتوانست.

وَ لِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءً حَسَنًا الْبَلَاءُ الْحَسَنُ تَوْفِيقُ الشُّكْرِ فِي الْمُنْحَةِ وَ تَحْقِيقُ الصَّبْرِ فِي الْمَحْنَةِ، و ما يفعل الحق فهو حسن من الحق، لان له ان يفعله و هذا حقيقة الحسن و هو ما للفاعل ان يفعله. هر کرا کاری رسد و آن کار او را سزد آن از وی نکوست. هر چه از حق آید و بر بنده خویش راند، از نعمت یا محنت راحت یا شدت، همه نیکوست، که خداوند همه اوست. کس را بر وی چرا و چون نیست، و آنچه وی کند به آفریده خویش از وی ستم نیست. و قَلِيلُهُ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ، در هر چه الله کند وی را حجت تمام است که آفریدگار و کردگار جهان و جهانیان است، از نیست هست کننده و پدید آورنده و پادشاه بر بنده.

إِنْ تَسْتَفْتِحُوا فَقَدْ جَاءَكُمْ الْفَتْحُ يَكُ قَوْلِ أَنْتَ که این خطاب با مؤمنان است، و از خدا منت بر ایشان است. میگوید: نصرت خواستید بر دشمن نصرت دادم، کار فرو بسته بر شما بگشادم. دعا کردید نپوشیدم، عطا خواستید بخشیدم،

کردار شما را پسندیدم، و عیبها پوشیدم. همانست که در آن اثر بیامد نادیتمونی فلیبتکم، سألتمونی فاعطیتکم، بارزتمونی فامهلتکم، ترکتمونی فرعینکم، عصیتمونی فسترنکم، فارجعتکم الی قبلتکم، و ان ادبرتم عنی انتظرتکم، انا اکرم الاکرمین و ارحم الراحمین.

وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمُ الْآيَةَ... من اقصته سوابق القسمة لم تدنه لواحق الخدمة لو كانوا من متناولات الرحمة لالبسهم صدار العصمة و لكن سبق بالحرمان حكمهم فختم بالضلال امرهم. آه از قسمتی در ازل رفته، قسمتی نه فزوده نه کاسته، یکی رانده و حبلش گسسته، یکی شسته و کردار او شایسته، این بایسته و آن نابایسته! چه توان قاضی در ازل چنین خواسته؟! آه از فردا روز که نابایسته را درخت نومیدی ببر آید، و اشخاص بیزاری بدر آید، و از هدم عدل گرد نوایست بر آید. آنت فضیحت و رسوایی، ماتم بیگانگی، و مصیبت جدایی، و این شادی آن روز بیزاری که بایسته را آفتاب دولت بر آید، و ماه روی کرامت در آید، کار او از هر کس نیکوتر آید، درخت امید ببر آید، اشخاص فضل بدر آید، شب جدایی فرو شود و روز وصل بر آید، او را بعنایت بر آرید، و بفضل بار دهد، و بمهر خلعت بپوشاند و بکرم دیدار دهد، گاه مهر پرده بردارد، تا رهی بعیان می‌نازد، گاه غیرت پرده فرو گذارد، تا رهی در آرزوی عیان می‌زارد و میگوید: کریم‌گر زارم در تو زاریدن خوش است! و ر نازم بفضل تو نازیدن خوش است! هر خانه‌ای که حد آن و تو است آبادان است. هر دل که در آن مهر تست شادان است. آزاد آن نفس که بیاد تو یازان است، شاد آن دلی که بمهر تو نازان است!

مهر ذات تست الهی، دوستان را اعتقاد یاد وصف تست یا رب غمگنان را غمگسار

### ۳ النوبة الاولى

قوله تعالى: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ائْتُوا اللَّهَ وَ لِرَسُولٍ پاسخ نیکو کنید خدا و رسول را، إذا دَعَاكُمْ أَن گه که شما را خواند، لِمَا يُحْيِيكُمْ چیزی را که شما را زنده کند، وَ اعْلَمُوا و بدانید، أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ که خدای میان مرد و دل اوست، وَ أَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ. (۲۴) و بدانید که شما را انگیزته با او خواهند برد. وَ اتَّقُوا فِتْنَةً و بپرهیزید از فتنه، لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً کی نه راست به گناه کار افتد و ببدان از شما، وَ اعْلَمُوا و بدانید، أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ. (۲۵) که الله سخت‌گیر است.

وَ اذْكُرُوا و یاد دارید و یاد کنید، إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ آن گه که شما اندک بودید، مُسْتَضْعَفُونَ فِي الْأَرْضِ زبون گرفتگان بودید در زمین، تَخَافُونَ می‌ترسیدید همواره، أَنْ يَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ که مردمان شما را بریابند، فَأَوَّاكُمْ شما را جایگاه ساخت، وَ أَيْدِكُمْ بِنَصْرِهِ و شما را پیروزی داد بیاری دادن خویش، وَ رَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ و شما را روزی داد از خوشیها، لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۲۶)، تا مگر آزادی کنید.

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ائْتُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ کثر مروید با خدای و رسول، وَ تَخَوُّوا أَمَانَاتِكُمْ و در امانتها شما خیانت مکنید، وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۲۷) و شما میدانید.

وَ اعْلَمُوا و بدانید، أَنَّ أَمْوَالَكُمْ وَ أَوْلَادَكُمْ فِتْنَةٌ

که فرزندان شما و سود زیانهای شما آزمایش‌اند بنزدیک شما، وَ أَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ. (۲۸) و بدانید که مزد بزرگوار بنزدیک الله است.



کفر بتوفیق و خذلان بود بقضا و تقدیر الله. گرداننده دلها اوست و میان بنده و دل او بحال گردانی خود اوست چنان که خواهد آن دلها می‌گرداند، یکی راست میدارد تا ایمان می‌آرد، یکی کژ میدارد تا کافر می‌گردد. اینست که مصطفی ص گفت: یقلبه کیف یشاء، ان شاء اقامه و ان شاء از اغه.

ابن عباس گفت یَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ اِیْ یَحُولُ بَيْنَ الْکَافِرِ وَ طَاعَتِهِ وَ بَيْنَ الْمُؤْمِنِ وَ مَعْصِيَتِهِ، کراهیت دارد از کافر طاعت او چنان که کراهیت دارد از مؤمن معصیت او، پس جدایی افکند میان طاعت و معصیت و روشنایی دل مؤمن، و جدایی افکند میان طاعت و تاریکی دل کافر. طاعت کافر را می‌گوید: وَ قَدِمْنَا اِلَى مَا عَمَلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا. و معصیت مؤمن را می‌گوید: فَأَوْلِيكَ يَبْدُلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ، و قِيلَ يَحُولُ بَيْنَ الْإِنْسَانِ وَ مَرَادِهِ وَ مَا يُؤْمَلُ فِي حَيَاتِهِ وَ مَا يَسُوْفُ بِهِ نَفْسَهُ بِالموت. مردم امل دراز در پیش نهد، و ساختن ساز راه آخرت در تأخیر و تسویف می‌افکند، که آری تا فردا او دل در ان بسته که روزگار دراز او را عمر خواهد بود و هر چه ساختنی است بتضاعیف روزگار می‌سازد، و خود از مرگ یاد نیارد، و بخاطر وی نگذرد، تا ربّ العزّه ناگاه او را گیرد، روزگارش برسد و عمرش نماند، و از ان مرادها همه باز ماند و ناساخته و توبه از معصیت ناکرده و عذر ناخواسته از دنیا بیرون شود. اینست که می‌گوید یَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ جَائِي دِيْگَر مِيْگويْد: وَ حَيْلَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ.

گفتی بکنم کار تو بنوا فردا و آن کیست ترا ضمان کند تا فردا

مصطفی ص گفت: بر هیچ چیز از شما چنان نترسم که از دو خصلت: یکی از پس هوا فروشدن و دیگر امید زندگانی دراز داشتن. و خبر درست است که اسامه بن زید معاملتی کرد تا يك ماه رسول خدا گفت: انه لطويل الامل، اسامه نهمار دراز امید است در زندگانی! که تا يك ماه معاملت کرد. بآن خدایی که نفس من بید اوست که چشم بر هم نزنم که نپندارم که پیش از گرفتن مرگ آید، و چشم از هم بر نگیرم که نپندارم که پیش از بر هم نهادن مرگ بینم. پس گفت: ای مردمان اگر عقل دارید خویشتن را مرده انگارید که بآن خدایی که جان من بید اوست که آنچه شما را وعده داده‌اند بیاید، و ازان خلاص نیابید. عبد الله مسعود گفت رسول خدا خطی مرّی کشید و در میان آن مربع خطی راست کشید و از هر دو جانب خطهای خرد کشید و آن گه بیرون مربع خطی دیگر کشید، گفت: این خط که در درون مربع کشیدم آدمی است و این خط مرّی اجل است گرد وی فرو گرفته، که ازان نهجد. و آن خطهای خرد از هر دو جانب آنهاست و بلاها که در راه وی آمده، اگر از یکی برهد ازان دیگر نهد، تا آن گه که مرگ آید و این خط که بیرون مربع کشیدم امل دراز وی است، که همیشه در کاری اندیشه میکند که آن کار پس از مرگ وی خواهد بود.. و گفته‌اند این آیت بدان آمد که ایشان را بقتال و جهاد فرمودند و ایشان در آن حال ضعیف بودند، خود را اندک میدیدند و دشمن فراوان، بترسیدند و از قتال بد دل گشتند و ظنّ بد بردند، ربّ العالمین در آن حال فرمان داد: قاتلوا فی سبیل الله و اعلموا ان الله یحول بین المرء و بین ما فی قلبه، فیبدل بالخوف امانا و بالجبن جرأة «وَأَنَّهُ إِلَيْهِ» ای و اعلموا انه الیه تحشرون، فیجازیکم وفق اعمالکم.

وَ اتَّقُوا فِتْنَةَ الْفِتْنَةِ وَ الْبَلِيَّةِ وَ الْإِمْتِحَانِ وَ الْإِخْتِبَارِ الَّذِي يَظْهَرُ بِهِ بَاطِنُ أَمْرِ النَّاسِ فَيَسْتَحَقُّ عَلَيْهِ الْجَزَاءَ، وَ الْمَرَادُ بِالْفِتْنَةِ هَاهُنَا إِقْرَارُ الْمُنْكَرِ وَ تَرْكُ التَّغْيِيرِ لَهُ اِیْ لَا تَقْرُوا الْمُنْكَرَ بَيْنَ أَظْهَرِكُمْ فَيَعْمَكُمُ اللَّهُ بِالْعَذَابِ. می‌گوید بترسید و بپرهیزید از عقوبت فتنه‌ای که چون فرو آید و در گیرد در گناه کار و بی‌گناه گیرد، و شومی آن بصالح و طالح رسد، صالح

را تطهیر و تمحیص باشد و گناه کار و ظالم را عقوبت و عذاب بود. همانست که گفت: أ حَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا... الى قوله: وَ لَيَعْلَمَنَّ الْكَافِرِينَ. و این فتنه بقول بعضی مفسران آنست که منکری بیند و آن را بنگرداند و نهی نکند و بآن در گذرد.

قال النبی ص: انّ الله لا یعدّب العامّة بعمل الخاصة حتّی یروا المنکر بین ظهرانیّهم و هم قادرون علی ان ینکروه و لا ینکروه. فاذا فعلوا ذلك عدّب الله العامّة و الخاصة. و فی روایة اخرى ما من قوم یعمل فیهم بالمعاصی لم یقدروا علی ان یغیروا ثم لا یغیروا الا یوشک ان یعمهم الله بعقاب.

و گفته اند این فتنه آنست که میان صحابه رسول افتاد از ان تفرّق و نقاتل که میان ایشان رفت از روزگار قتل عثمان تا بقتل علی (ع). روى انّ الزبیر بن العوام رای زمان قتال علی فی الجامع بالبصرة ینکث فی الارض و یقول قد کنا حذرنا هذا. و روى حذیفة بن الیمان قال قال رسول الله (ص) یكون من ناس من اصحابی اشیاء یغفرها الله لهم لصحبتهم ایای یستنّ بهم فیها ناس بعدهم یدخلهم الله بها النار.

و قال ص لا تقوم الساعة حتّی تأتی فتنة عمیاء مظلمة، المضطجع فیها خیر من الجالس، و الجالس فیها خیر من القائم، و القائم فیها خیر من الماشی، و الماشی فیها خیر من الساعی.

و قوله لا تُصیبَنَّ نهی، و الضمیر فیہ للفتنة من باب قولهم لا اریک هاهنا و المعنی لا تفعلوا ما تفتنون به. وَ اذْکُرُوا اِذْ اَنْتُمْ قَلِیلٌ قِیل هذا خطاب لمن كانوا بمکة من المسلمین، و الضعفاء و هم المهاجرون، و قیل هو خطاب لاهل بدر و قیل للعرب عامّة. میگوید: یاد کنید آن زمان که اندک بودید و این زمان مقام است بمگه پیش از هجرت در عنفوان مسلمانی که عدد مسلمانان بجهل نرسیده بودند.

تَخَافُونَ أَنْ يَنْخَطِقَكُمْ النَّاسُ وَ هم کفار قریش و قیل فارس و الروم و هم کسری و قیصر. فَأَوَّاكُمْ اِلَى الْمَدِیْنَةِ وَ نصرکم و جعل لكم مأوی تتحصّنون به و تسکنون فیہ. وَ اَیَّدَكُمْ بِنَصْرِهِ یعنی یوم بدر بالانصار و امّکم بالملائکة. وَ رَزَقَكُمْ مِنَ الطَّیِّبَاتِ یعنی الغنائم، احلها لكم دون غیرکم. لَعَلَّكُمْ تَشْکُرُونَ و لکی تشکروا نعمتی.

یا اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا لَا تَحْزِنُوا اللّٰهَ وَ الرَّسُوْلَ نَزَلَتْ فِی اَبِی لَبَانَةَ، هارون بن عبد المنذر الانصاری من بنی عوف بن مالک. و ذلك ان رسول الله ص حاصر یهود قریظه احدی و عشرين لیلة، فسالوا رسول الله ص الصلح علی ما صالح علیه اخوانهم من بنی النضیر. علی ان یسیروا الی اخوانهم باذرع و اریحا من ارض الشام. فاتّی الله یعطیهم ذلك انا ان ینزلوا علی حکم سعد بن معاذ، فابوا و قالوا ارسل الینا ابا لبانة و كان مناصحاً لهم لانّ عیاله و ولده و ماله كانت عندهم، فبعثه رسول الله فاتاهم. فقالوا یا ابا لبانة ما ترى انزل علی حکم سعد؟ فاشار ابا لبانه الی حلقه، ای ائه الذبح فلا تفعلوا.

قال ابو لبانة و الله ما زالت قدمای حتّی علمت انی قد خنت الله و رسوله. فنزلت فیہ هذه الآیة فلما نزلت شدّ نفسه علی ساریة من سواری المسجد، و قال و الله لا ادوق طعاماً و لا شراباً حتّی اموت، او یتوب الله علیّ. فمکث سبعة ایام لا یدوق فیها طعاماً حتّی خرّ مغشياً علیه.

ثمّ تاب الله علیه، فقیل یا ابا لبانة قد ینب علیک، فقال لا و الله، لا احلّ نفسی حتّی یكون رسول الله هو الذی یحلّنی. فجاءه فحلّه بیده، ثمّ قال ابو لبانة انّ من تمام توبتی ان اهجر دار قوم التی اصبت فیها الذنب، و ان اتخلع من مالی. فقال ص یجزیک الثلث ان تتصدّق به. و عن عطاء بن ابی رباح قال نزلت حین هم رسول الله ص الذهاب الی ابی

سفيان، فكتب اليه رجل من المنافقين ان محمدا يريدكم فخذوا حذرکم.

قال ابن عباس: لا تخونوا الله بترك فرايضه و الرسول بترك سننه، وَ تَحُونُوا أَمَانَاتِكُمْ يَحْتَمِلُ وَجْهَيْنِ مِنَ الْأَعْرَابِ: احدهما ان يكون جزماً عطفاً على النهي اي و لا تخونوا اماناتكم، و الآخر ان يكون نصباً على جواب النهي بالواو، و ينصب جواب النهي بالواو كما ينصب بالفاء، و معناه: انهم اذا خانوا الله و الرسول فقد خانوا اماناتهم. ابن زيد گفت: امانات ايدر دين است و خطاب با منافقان است، که امانت دين پذيرفتند آن گه در آن خيانت کردند، که بظاهر ايمان نمودند و در باطن کفر داشتند. و الخيانة انتقاص الحق في خفية، و اصلها النقصان، يقول خانه و اختانه و تخونه اذا تنقصه.

ثم قال. وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ يَعْنِي مَا فِي الْخِيَانَةِ مِنَ الْأَثْمِ.

وَ اعْلَمُوا أَنَّ أَمْوَالَكُمْ وَ أَوْلَادَكُمْ فِتْنَةٌ

اي ابتلاء و امتحان فلا يحملنكم حبها على الخيانة مثل ابى لبانة، او تاخذوا المال من غير حله، او تقعدوا عن جهاد و طاعة لمكانهما بل قوموا بالحق فيهما بصيراً نعمة خالصة.

وَ أَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ.

لمن أثر رضاء الله فيهما. اين آيت و نظاير اين در قرآن در شأن قومی آمد که مسلمان شدند و اقارب ايشان هنوز کفار بودند آن کافران در مسلمان شدگان میزاريدند و وعده ميدادند و وعيد میکردند که ايشان را با کفر برند. و نظايره قوله لَنْ نَنْفَعَكُمْ أَرْحَامَكُمْ الْآيَةَ...، إِنَّ مِنْ أَرْوَاحِكُمْ وَ أَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ الْآيَةَ. إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ الْآيَةَ. يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَ لَا بَنُونَ الْآيَةَ..

يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ، وَ تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ هَذَا وَ امثاله ميگويد بدانيد که مال شما و فرزندان شما آزمايش است و مزد بزرگوار بنزدك الله است.

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَعْنِي أَنْ تُوَحِّدُوا اللَّهَ وَ تَجْتَنِبُوا الْخِيَانَةَ فِيمَا ذَكَرَ، يَجْعَلُ لَكُمْ فُرْقَانًا يَفْرَقُ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ مَا تَخَافُونَ فَتَنَاجُونَ، الفرقان مصدر كالرجحان، تقول فرقت بينهما فرقا و فروقا و فرقانا، ميگويد اگر خدای را يکتا دانيد و از خيانت و راه کژ رفتن در اداء فرائض و سنن بپرهيزيد، خدای جدایی افکند میان شما و میان هر چه از آن میترسيد، تا نیز نترسيد و از همه بدها برهيد.

و قيل: يَجْعَلُ لَكُمْ فُرْقَانًا، اي حجة و سلطانا باعزاز دين الله و اهله و خذلان الشرك و خزيه. وَ يُكْفِّرُ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ الصَّغَائِرَ، وَ يَغْفِرُ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ الَّتِي تَقَعُ لَائِهَا فِي أَهْلِ الْبَدْرِ وَ اللَّهُ قَدْ غَفَرَهَا لَهُمْ. وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ لَا يَمْنَعُكُمْ مَا وَعَدَكُمْ عَلَى طَاعَتِهِ وَ إِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا، ابن عباس گفت و جماعتی مفسران که: سبب نزول اين آيت آن بود که رؤساء و مهتران و سروران قريش در دار الندوة بهم آمدند.

و دار الندوة سرای امير شهر بود که هر تدبير که میکردند و ساز و کيد که میساختند آنجا میساختند، و ايشان پنج مرد بودند که آنجا حاضر شدند، و بيك روایت نه مرد، و درستتر آنست که پنج تن بودند، عتبه و شيبه پسران ربيعه و ابو البحتري بن هشام و العاص بن وائل و ابو جهل، اين جمع همه بهم آمدند و در کار محمد با يکديگر مشورت کردند و کيد و مکر ساختند. ابليس بصورت پيری در میان ايشان شد، عصائی در دست و گليمی درشت پوشيده، ابو جهل گفت: ما بتدبيري همی شويم تو بيگانه در میان ما چکنی؟ گفت: من مردیام روزگار ديده و تجربتها افتاده و

شغل‌های عظیم پیش من آمده ممکن بود که مرا رایی باشد که شما را از آن فایده بود. پس عتبه گفت: نَتَرَبَّصُ بِهِ رَبِّبَ الْمُئُونِ مرگ ناچار است صبر باید کرد که این محمد آخر روزی بمیرد و ما از وی باز رهیم. ابلیس روی بوی ترش کرد، گفت: ترا شبانی باید کرد، تو مصالح کارها چه دانی! تا محمد بمیرد همه عالم دین وی گرفتند. شبیه گفت: او را در خانه کنیم تا از گرسنگی بمیرد. ابلیس گفت نتوان کرد که عرب بر شما دشمن شوند چون عم زاده خویش را ببیند بگرسنگی کشته. ابو البحتری گفت: او را در خانه کنیم و در بوی برآریم و هر روز قرصی بوی فرو می‌اندازیم. ابلیس گفت: وی قرابت بسیار دارد و میان شما عداوت افتد. عاص گفت: او را بر اشتیری بنهیم و تنها در بادیه و صحرا گذاریم تا هلاک شود. ابلیس گفت: این صواب نیست که وی روی نیکو دارد و سخنی ملیح، هر که وی را ببند او را خریداری کند، ابو جهل گفت: از هر بطنی از بطون عرب مردی آریم با تیغ، و آن گه همه بهم او را بکشند تا کشته وی را ندانند و از همه عرب ثار وی خواستن طمع ندارند. ابلیس گفت: این تدبیر عین صواب است و مقصود ابلیس آن بود تا باین تدبیر همه با وی بدوزخ شوند.

پس باین قرار دادند و متفرق گشتند. جبرئیل (ع) از آسمان فرود آمد و مصطفی را از آن ساز و کید ایشان خبر داد و آیت آورد: **وَ إِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ اَي لِيُثْبِتُوكَ وَيَشُدُّوكَ، اَوْ يَقْتُلُوكَ** یعنی باجمعهم کما قال ابو جهل، **اَوْ يُخْرِجُوكَ** من مكة الى طرف من اطراف الوادی. پس جبرئیل بفرمان حق او را فرمود که امشب از خوابگاه خویش برخیز، رسول خدا برخاست و علی (ع) را آن شب بخوابگاه خویش بخوابانید و گفت: **تَسْبِحْ** ببردی فانه لن یخلص الیک منهم امر تکرهه.

و کافران آن شب بدر سرای رسول بختند، و ابلیس با ایشان در خواب شد و هرگز پیش از آن نخفته بود، و نه پس از آن خسبید. رسول خدا بیرون آمد و هر یکی را کفی خاک بر سر کرد و بگذشت، و در بعضی روایات ایشان بیدار بودند، اما رسول را ندیدند که رسول این آیت همخواند: **وَ جَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ اَیْدِيهِمْ سَدًّا وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا.** و رب العزة او را ازان پویشید. پس ابلیس بیدار شد و گفت: یا قوم خبر دارید که محمد بیرون آمد و گذشت و خاک بر سر همگان کرد. دستها بسر خویش بردند و خاک دیدند، پس در خانه شدند مضجع وی هم چنان دیدند گفتند: خاک دلیل رفتن است؟ اما در خوابگاه او کسی خفته است، چون بدیدند علی بود، گفتند: محمد کجا رفت. گفت: تا من با وی بودم وی با من بود. پس همه نومید بازگشتند. اینست که رب العالمین گفت: **وَ يَمْكُرُونَ وَ يَمْكُرُ اللّٰهُ قِيلَ:** امره تعالی ان اخرجهم الی بدر فقتلوا.

**وَ اللّٰهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ الْمَجَارِينَ** علی المکر.

**وَ إِذَا تُثَلِّی عَلَيْهِمْ آیَاتُنَا قَالُوا قَدْ سَمِعْنَا این آیت در شأن ایشان آمد که در دار الندوه بهم آمدند و در کار مصطفی مکر ساختند.** و گفته‌اند که در شأن نصر بن الحارث آمد، و هو النصر بن الحارث بن علقمة بن کلهه من بنی عبد الدار، مردی کافر دل کافر دین بود، و در عداوت مصطفی متعصب و بد زبان، و در قرآن آیات فراوان در شأن وی آمده. رب العزة میگوید: چون قرآن کلام ما و سخنان ما برو خوانند. او باستهزا گوید: که شنیدیم این و ما نیز اگر خواهیم مانند این قرآن بگوئیم، و این از آن گفت: که وی مردی بازرگان بود بدریای فارس و نواحی حیره بسی گشته بود و اخبار عجم خوانده و احادیث کليلة و امثال آن بدست آورده و با مستهزیان قریش بنشستیدی و آن اخبار عجم خواندن گرفت. پس چون مصطفی قرآن خواندی و ذکر قصه پیشینیان و امتهای گذشته در آن بودی، این نصر گفتی: من نیز



مانند این که محمد میخواند بیارم و بگویم که این هم چون احادیث کلیده و دمنه است و افسانه پیشینیان، و این سخن بر معانده و مکابره و شوخی میگفت، که بارها در قرآن با ایشان گفته بودند: فَأَتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ، فَأَتُوا بِعَشْرِ سُورٍ مِثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ، فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ، و ایشان از آوردن مثل آن عاجز گشتند و نتوانستند.

وَ إِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا إِلاَّ أَساطِيرُ الْأَوَّلِينَ. مصطفی ص گفت: ويحك يا نصر، انّ هذا كلام الله و تنزیله، فرجع

النصر راسه الى السماء، و قال: اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَاباً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ، ای: ببعض ما عذبت به الامم الماضيه، حمله شدة عداوته للنبي ص على اظهار مثل هذا القول، ليوهم انه على بصيرة من امره و غاية الثقة على امر محمد ص انه ليس في حق.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى و تقدس: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ... الآية، استجابت بر لسان اهل اشارت بر دو وجه است: یکی استجابت توحید، دیگر استجابت تحقیق. توحید یکتا گفتن مؤمنان است و تحقیق یکتا بودن عارفان، توحید صفت روندگان است و تحقیق حال ربودگان. آن صفت خلیل است و این صفت حبیب، خلیل رونده بود بر درگاه عزت بر مقام خدمت ایستاده که: وَجْهَتْ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ حَنِيفًا. جیب ربوده، در صدر دولت بحرمت نشست، که خطاب آمد از حضرت لم یزل که: «السلام عليك ايها النبي و رحمة الله و بركاته» روش سالکان در استجابت ظواهر است بر متابعت رسول و کشش ربودگان در استجابت سرائر است بر مشاهده علم الغیوب، اینست که عالم طریقت گفت: استجیبوا لله بسرائرکم، و للرسول بظواهرکم اذا دعاکم لما یحییکم، حیاة النفوس بمتابعة الرسول و حیاة القلوب بمشاهدة الغیوب.

فدیت رجالا فی الغیوب نزول و اسرارهم فیما هناك تجول

هیچ کس را از اهل آفرینش بحقیقت حیاة مسلم نیست، بی اجابت توحید و بی توقیع تحقیق، تا از حضرت نبوت این نداء عزت می آید که: امرت ان اقاتل الناس حتی یقولوا لا اله الا الله.

إذا دعاکم لما یحییکم، اهل زندگی و زندگان بحقیقت ایشان اند که از تراجع پاکاند و از تهمت دور، و بدوستی مشهور، از سلطان نفس رسته و دلهاشان با مولی پیوسته، و سرهاشان باطلاع حق آراسته، به نسیم انس زنده و یادگار ازلی یافته و بدوست رسیده.

بیر طریقت گفت: الهی نه جز از شناخت تو شادیست، نه جز از یافت تو زندگانی، زنده بی تو چون مرده زندانی است، زندگانی بی تو مرگیست، و زنده تو زنده جاودانی است.

یا حیاة الروح مالی لیس لی علم بحالی      تلك روحی منك ملیء و سوادى منك خالی  
بی جان گردهم که تو زمن پرگردی      ای جان جهان تو کفر و ایمان منی

وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ، سالکان راه حقیقت دو فرقه اند: عالمان اند و عارفان. فالعالمون وجدوا قلوبهم لقوله تعالى: إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ وَ الْعَارِفُونَ فَقَدُوا قُلُوبَهُمْ لقوله تعالى: وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ

وَ قَلْبِهِ رَمزى غریب است و اشارتى عجیب، دل راه است و دوست وطن، چون بوطن رسید او را چه باید راه رفتن، در بدایت از دل ناچار است و در نهایت دل حجاب است، تا با دل است مرید است و بی دل مراد است. از اول دل باید که بی دل راه شریعت بریدن نتوان، اینجا گفت: لَذِكْرِ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ و در نهایت با دل بماندن دوگانگی است و دوگانگی از حق دوری است. از اینجا گفت: يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ، و گفته اند: صاحب دل چهار کس اند، زاهد است دل او بشوق خسته، خائف است دل او با شك شسته، مرید است دل او بخدمت کمر بسته، محب است دل وی بحضرت پیوسته. به داود پیامبر وحی آمد که: یا داود طهر لی بیتا اسکنه، یا داود خانه که میدان مواصلت ما را شاید پاک کن و از غیر ما با ما پرداز. داود گفت: خداوندا! و آن کدام خانه است که جلال و عظمت ترا شاید، گفت: دل بنده مؤمن، یا داود: انا عند القلوب المحمومة.

هر کجا خرمن سوخته را بینی در راه جست و جوی ما که با سوز عشق ما را میجوید آنجاش نشان ده، که خرگاه قدس ما جز بفناء دل سوختگان نزنند دل بنده مؤمن خزینه بازار ما است، منزلگاه اطلاع ماست، محراب وصال ماست، خیمه اشتیاق ماست، مستقر کلام ماست، گنج خانه اسرار ماست، معدن دیدار ماست، هر چیزی که بسوزند بی قیمت گردد و دل که بسوزد قیمت گیرد.

مصطفی ص گفت: القلوب اوانى الله فى الارض فاحب الاوانى الى الله اصفاهها و ارقها و اصلبها، گفت: دلهاى عاشقان امت، جامهای شراب مهر ربوبیت است، هر دل که از مکونات صافی تر و بر مؤمنان رحیم تر، آن دل بحضرت عزت عزیزتر، زینهار تا عزیز داری و روی وی از کدورات هوا و شهوت نگاهداری، که آن لطیفه است ربّانی و نظر گاه سبحانی. مصطفی ص گفت: ان الله لا ينظر الى صوركم و لا الى اعمالكم و لكن ينظر الى قلوبكم. گفتا: رویها را میارائید که آراستن روی را بحضرت عزت افتخار نیست، مویها را پرتاب مکنید که موی پرتاب و گره گیر را بران درگاه اعتبار نیست، بصورتها بس منازید که صورت را قدر و مقدار نیست، کاری که هست جز با دل های پر درد نیست.

پیر طریقت گفت: این کار را مردی بیاید با دلی پردرد، ای دریغا که نه در جهان درد ماند و نه در دلها درد. قال بعض المحققين فى قوله تعالى: يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ، اشار جل جلاله الى قلوب احبائه بائه ياخذها منهم و يحميها لهم و يقلبها بصفاته، كما قال النبى ص: قلب ابن آدم بين اصبعين من اصابع الرحمن، يقلبها كيف يشاء فيختمها بخاتم المعرفة، و يطبعها بطباع الشوق، وَ اتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً از روی اشارت میگوید: پیشروان و سران قوم را که از آن فتنه پرهیزید که بعد از آنکه شما بعقوبت رسید پس روان و پروردگان شما بی گناه بعقوبت رسند و این چنان باشد که پیروان در راه طریقت چون راست روند و در اوراد و اوقات خویش بکوشند و ضایع نکنند و در تعظیم شریعت فترت نیارند و شفقت از مریدان باز نگیرند، آن مریدان و پسروان ایشان در سایه ایشان و برکت همت ایشان زندگانی کنند، و از فتنه دل برآسوده باشند، باز چون مهتران و پیران بدنیا گرایند و در حظوظ نفس بکوشند و در اوراد فترت آرند، آن برکات از ایشان منقطع گردد، و آن فراغ بشغل بدل شود، آن فتنه بایشان تعدی کند، و از سر وقت و ورد خود بیفتند. همچنین تا نفس بنده در طاعت است دل در صفاوت است، و سر در مشاهده، چون نفس در زلت افتد فتنه وی تعدی کند، دل از صفاوت بغفلت افتد، چون دل همت معصیت کند فتنه وی بسر تعدی کند سر از مشاهده در حجب افتد، و نعوذ بالله من الغفلة و القسوة.

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ وَتَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ خِيَانَةَ اللَّهِ فِي الْأَسْرَارِ مِنْ حُبِّ الدُّنْيَا وَحُبِّ الرَّيَاسَةِ وَالْأَظْهَارِ خِلَافَ الْأَضْمَارِ، وَخِيَانَةَ الرَّسُولِ فِي آدَابِ الشَّرِيعَةِ وَتَرْكِ السَّنَنِ وَالتَّهَانُونَ بِهَا، وَخِيَانَةَ الْأَمَانَةِ فِي الْمَعَامَلَاتِ وَالْأَخْلَاقِ، وَمَعَاشِرَةَ الْمُؤْمِنِينَ وَتَرْكِ النَّصِيحَةِ لَهُمْ.

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ تَقْوَا اللَّهَ يَجْعَلُ لَكُمْ فُرْقَانًا مُؤْمِنَانِرا میگوید که اگر براه تقوی میروید و بهمه حال تقوی پناه خویش گیرید، شما را فرقانی دهد از علم و الهام که بوی حق و باطل از هم جدا کنید، و راستراهی و گمراهی از هم بشناسید، شما که عالمان اید بعلم تمام، و شما که عارفان اید بالهام درست، فرقان عالم ادله شرع است و برهان روشن ببذل مجهود و کسب بندگی، و فرقان عارف نوری است غیبی، و آئینه روشن بموهبت الهی، و الهام ربّانی، رمزی دیگر گفته اند درین آیت و لطیفه نیکو، میگوید: این شما که اصل درخت ایمان کشتید اگر آن را بتقوی پرورش دهید، سه ثمره بیرون دهد، یکی فرقان چنان که گفت: يَجْعَلُ لَكُمْ فُرْقَانًا، دیگر تکفیر وَ يُخَفِّرُ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ، سوم مغفرت وَ يَغْفِرُ لَكُمْ. فرقان تعریف است، و تکفیر تخفیف است، و مغفرت تشریف، تعریف بسزا و تخفیف نیکو و تشریف تمام.

وَ إِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا... الْآيَةَ مَكْرَ تَلْبِيسِ سَاخِئْتِد، وَ اللَّهُ مَكْرَ هَلَاكٍ بِرِ ائِشَانِ گماشت. شبلی گفت: المکر فی النعم الباطنة و الاستدراج فی النعم الظاهرة.

مکر در راه اهل خصوص آید چون بطاعت خود باز نگرند و آن را بزرگ دانند و استدراج عامه خلق را گیرد، آن گه که نعمه دنیا با ایشان روی نهد و تکیه بر آن کنند، ای عالمان و ای عابدان! زینهار که بعلم و عبادت خویش غره نشوید، که ابلیس را علم و عبادت بود و دید آنچه دید، اَبی وَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ، ای دنیاداران، ای خواجگان، دنیا غره مشوید و تکیه بر آن مکنید که قارون ازین دنیا بسی جمع کرد و رسید بانچه رسید، فَخَسَفْنَا بِهِ وَ بَدَارِهِ الْأَرْضَ، مصطفی ص بعلی گفت: «اذا رأیت الناس یشتغلون بالفضائل، فاشتغل انت بالفرائض، و اذا رأیت الناس یشتغلون بعمارة الدنیا فاشتغل انت بعمارة العقبی، و اذا رأیت الناس یشتغلون برضاء الخلق فاشتغل انت برضاء الحق، و اذا رأیت الناس یشتغلون الدنیا فاشتغل انت بعمارة القلب، و اذا رأیتهم یشتغل بعضهم بعیوب بعض، فاشتغل انت بعیوب نفسك»

#### ٤ النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَ خَدَاىَ بِرِ ائِشَانِ بر آن نیست که ایشان را عذاب کند، وَ اَنْتَ فِيهِمْ وَ تُو در میان ایشان، وَ مَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَ نِيسَتِ خَدَاىَ عَذَابِ كَرْدِنِ ائِشَانِ را، وَ هُمْ يَسْتَعْفِرُونَ (٣٣) تا ایشان آمرزش می خواهند.

وَ مَا لَهُمْ اَلَّا يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ وَ چيست ایشان را که عذاب نکند ایشان را، وَ هُمْ يَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ ایشان خلق بر می گردانند از مسجد با آزر، وَ مَا كَانُوا اَوْلِيَاءَهُ ائِشَانِ بَأَن كَس نهند، اِنْ اَوْلِيَاؤُهُ اِلَّا الْمُتَّقُونَ بَأَن كَس نیست مگر موحدان و گرویدگان، وَ لَكِنَّ اَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (٣٤) لکن ایشان بیشتر نمیدانند.

وَ مَا كَانَ صَلَاتُهُمْ وَ نَبُوذِ نَمَازِ ائِشَانِ، عِنْدَ النَّبِيِّ نَزْدِيكَ خانه، اِلَّا مُكَاً وَ تَصْدِيَةً مگر صفيير زدن و آواز دست آوردن و دست زدن، فَذُوقُوا الْعَذَابَ مِچشيد عذاب، بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ (٣٥) بآنکه كافر شديد.

اِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا ائِشَانِ كَافِر شددند، يُنْفِقُونَ اُمُوَالَهُمْ نَفَقَةً مِکندند مالهای خویش، لِيَصُدُّوا عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ تا برگردانند از راه خدای، فَسَيُنْفِقُونَهَا اَنْ نَفَقَةً کندند، ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً پس ور ایشان تفریح گردد و حسرت، ثُمَّ يُغْلَبُونَ اَنْ گه ایشان

را باز شکند و الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ (۳۶) و آن گه آن کافران را بدوزخ رانند.

لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ تا حق از باطل باز پیدا بود، وَ يَجْعَلُ الْخَبِيثَ بَعْضَهُ عَلَىٰ بَعْضٍ و باطل اهل باطل بر هم می افکند، فَيَرْكُمُهُ جَمِيعًا تا همه بر هم افتد توی بر توی، فَيَجْعَلُهُ فِي جَهَنَّمَ آن گه او را در دوزخ افکند، أُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (۳۷) ایشان اند زیانکاران

قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا بَٰرُءٌ مِّمَّنْ كَفَرُوا كَمَا قَدْ سَلَفَ ایشان را بیمارزند آنچه گذشت، وَ إِن يَٰعُودُوا و اگر باز گردند، فَقَدْ مَضَتْ سُنَّتُ الْأَوَّلِينَ (۳۸) برفت و روان گشت آنکه پیشینیان را بود از سرانجامها.

وَ قَاتِلُوهُمْ و کشتن میکنید با کافران، حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ تا آن گه که و نایمنی، وَ يَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ و بندگی نماند مگر که آن همه خدای را بود، فَإِنِ انْتَهَوْا اگر باز ایستند، فَإِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۳۹) الله آنچه میکنند بینا و دانا است.

وَ إِن تَوَلَّوْا و اگر برگردند، فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَوْلَاكُمْ بدانید که خدای یار شما است، نِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَ نِعْمَ النَّصِيرُ (۴۰) نیک یار و نیک دستگیر و نیک یاری ده.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ سَبَبَ نَزُولِ آيَةِ أَنْ بَدَّ أَنْ بَدَّ كَفَرَانِ كَفْتَهُ بَدَدُوا: فَأَمْطِرُ عَلَيْنَا حِجَابًا مِنَ السَّمَاءِ أَوْ إِنَّا بِعَذَابِ أَلِيمٍ، رب العالمين خبر داد مصطفی و مؤمنانرا، که ایشان عذاب میخواهند و تا تو در میان ایشان من ایشان را عذاب نکنم، لانك بعثت رحمة للعالمين، و لم يعذب قوم نبيهم بين ظهرانيهم. قومی گفتند: وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فِيهِمْ، اين مقدار منسوخ است، و ناسخ آنست که بر عقب گفت: وَ مَا لَهُمْ أَلَا يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ. قومی گفتند: اين منسوخ نیست، از بهر آنکه تا مصطفی بمکه در میان ایشان بود عذاب نیامد اين عذاب پس هجرت آمد. و گفته اند: وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ آن عذاب عامه است باستیصال، چنان که در امم پیشینیان بود. اين امت از چنان عذاب بزینهار اند، و اين که وَ مَا لَهُمْ أَلَا يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ اين عذاب خاصه است قومی را دون قومی.

وَ مَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ اين محکم است و اين استغفار توحيد است، ميگويد تا شهادت ميگويند و اسلام می آرند خدا ایشان را عذاب نکند، و در قرآن نوح راست و هود را و صالح و شعيب که فرا قوم خویش گفتند: اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ، اين استغفار همه بمعنی توحيد است. عدی بن حاتم الطائي از مصطفی پرسيد که آنچه پدر او می کرد حاتم هيچ بکار آيد؟ و عايشه عبد الله جدعان را هم از مصطفی پرسيد هر دو را جواب داد: ما يغني عنه، و لم يقل يوما رب اغفر لي.

پس از بهر آن شهادت را استغفار خواند که شهادت گوی خویشتن را بآن آورد که او را بیمارزند، پس شهادت آمرزش خواستن است. و قيل: وَ مَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ يَعْنِي الْكُفَّارَ، وَ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ يَعْنِي: الْمُسْلِمِينَ فَلَمَّا خَرَجُوا وَ هَاجَرُوا، قال الله: وَ مَا لَهُمْ أَلَا يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ وَ هُمْ يَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ فَعَذَّبَهُمْ يَوْمَ بَدْرٍ، و قال ابن مسعود: كان لهم امانان النبي ص، و الاستغفار، فهاجر رسول الله و بقي لهم الاستغفار.

قال ابن عباس: هو استغفار الكفار لانهم يطوفون بالبيت و يقولون غفرانك اللهم غفرانك. و قيل: وَ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ اي منهم من يؤل امره الى الاسلام، و قيل: سيولد منهم اولاد مؤمنون.



مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَ عَلَانِيَةً وَ يَذْرُؤْنَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ أُولَئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ جَنَّتْ عَدْنٌ يَدْخُلُونَهَا.

از اینجا گفت: مصطفی ص: «اطمعوا طعامکم الأبرار و اولوا معروفکم المؤمنین».

فَإِرْكَمَهُ جَمِيعًا فَيَجْعَلُهُ فِي جَهَنَّمَ يَعْنِي الْكَافِرَ وَ مَا انْفَقَهُ، وَ فِي الْآثَارِ يُؤْتَى بِالدُّنْيَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ قَضَاهَا بِقَضِيضِهَا فَمَيِّزُ مَا كَانَ مِنْهَا لِلَّهِ وَ الْبَاقِي فِي النَّارِ. قَرَأَتْ حَمْزُهُ وَ يَعْقُوبُ وَ كَسَائِي لِيَمِيزُ اللَّهَ بِتَشْدِيدِ اسْتِ، وَ وَجْهٌ أَنْ ظَاهِرٌ اسْتِ. أَنْكَهْ كَقَتِ: أُولَئِكَ أَيِ الْمُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ مِنَ الْكَافِرِ، هُمُ الْخَاسِرُونَ خَسَرُوا أَمْوَالَهُمْ وَ أَنْفُسَهُمْ، لِأَنَّهُمْ اشْتَرَوْا بِأَمْوَالِهِمْ عَذَابَ اللَّهِ فِي الْآخِرَةِ.

قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَ هُمُ أَبُو سَفِيَانٍ وَ اصْحَابِهِ، إِنْ يَنْتَهُوا عَنِ الشَّرِكِ وَ قَتَلَ الْمُؤْمِنِينَ، يُغْفَرُ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ مِنْ شَرِكِهِمْ وَ ذُنُوبِهِمْ وَ إِنْ عَظُمَتْ، لِأَنَّ الْحَرْبِيَّ إِذَا اسْلَمَ صَارَ كَيَوْمَ وُلِدَتْهُ أُمُّهُ.

قال عمرو بن العاص: اتيت النبي ص فقلت ابسط يمينك لابايك، فبسط يمينه فقبضت يدي، فقال: مالك يا عمرو؟ قلت اردت ان اشترط، قال: تشتترط ما ذا؟ قلت ان يغفر لي، قال: اما علمت يا عمرو ان الاسلام يهدم ما كان قبله و ان الهجرة تهدم ما كان قبلها و ان الحج يهدم ما كان قبله، و قيل: امروا بالامتناع عن قتال الكفار في هذه الاية، ثم نسخت بالاية التي تليها و هي قوله: وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً.

قوله: وَ إِنْ يَعُودُوا أَيِ يَثْبُتُوا عَلَى الْكُفْرِ، فَقَدْ مَضَتْ سُنَّتُ الْأَوَّلِينَ، يَعْنِي فَقَدْ مَضَتْ سَنَةُ اللَّهِ وَ مَثَلَاتُهُ فِي الْقُرُونِ الْأُولَى. سَنَةٌ أَيْدَرُ بِمَعْنَى عَادَتِهَا. مَيَّكُودُ: أَيْ كَفَرَ بِأَيْسَتِي، بَنُكَرُ كَهْ بِأَيْسَتِيانِ إِذْ أَنْ جِهَانَ دَارَانَ كَهْ بُونْدُ چَهْ كَرْدِيمُ وَ چُونُ بَرَانْدَاخْتِيمُ وَ هَلَاكُ كَرْدِيمُ. بِأَيْسَانِ هَمَانُ كَنِيمُ، وَ نَظَائِرُ إِينِ دَرُ قَرَّانِ فَرَاوَانَ اسْتِ، جَايَهَا كَفْتَه: كَدَّابِ آلِ فِرْعَوْنَ وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ... الْآيَةُ، قَدْ خَلَّتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَّتٌ... الْآيَةُ، قَدْ خَلَّتْ مِنْ قَبْلِهِمُ الْمَثَلَاتُ، أَنْ يُصَيِّبَكُمْ مِثْلُ مَا أَصَابَ قَوْمَ نُوحٍ...

الآية، أَمْ لَمْ يَأْتِهِمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ... الْآيَةُ، إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ، وَ تَكَرَّرُ هُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ، ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَسَاؤُا السُّوَايِ، كَمَا فَعَلَ بِأَشْيَاعِهِمْ مِنْ قَبْلُ، فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا سَيِّبُهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا، وَ فِي الْمِثْلِ مِنْ عَمَلٍ مَا شَاءَ لَقِيَ مَا شَاءَ. وَ قِيلَ: وَ إِنْ يَعُودُوا إِلَى الْحَرْبِ وَ الْقِتَالِ مَعَكُمْ، فَقَدْ مَضَتْ سُنَّتُ الْأَوَّلِينَ بِأَهْلَاكِ يَوْمِ الْبَدْرِ وَ سَنَةُ اللَّهِ مَا يَفْعَلُهَا دَائِمًا.

وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً إِينِ فِتْنَةُ أَيْدَرُ عَذَابُ كَرْدَانَ اسْتِ مُسْلِمَانَانَ رَا وَ اسِيرُ بُونْدُ وَ بَرُ كَفَرُ دَاشْتَنُ.

وَ يَكُونُ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ، أَيِ يَكُونُ الطَّاعَةُ وَ الْعِبَادَةُ لِلَّهِ، وَ لَا يَكُونُ مَعَ دِينِهِمْ كَفَرُ فِي جَزِيرَةِ الْعَرَبِ.

فَإِنْ انْتَهَوْا عَنِ الْكُفْرِ وَ الْقِتَالِ، فَإِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ، يُجَازِيهِمْ مَجَازَاةَ الْبَصِيرِ بِهِمْ وَ بِأَعْمَالِهِمْ. قَرَأَتْ رُوَيْسُ إِزِ يَعْقُوبُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ بِتَاءِ مَخَاطَبِهِ.

وَ إِنْ تَوَلَّوْا أَيِ أَعْرَضُوا عَنِ الْإِيمَانِ، وَ أَعْرَضُوا عَنِ الْإِنْتِهَاءِ، وَ أَقَامُوا عَلَى كَفَرِهِمْ وَ عَدَاوَتِكُمْ وَ قِتَالِكُمْ، فَأَعْلَمُوا يَا مَعْشَرَ الْمُؤْمِنِينَ، أَنَّ اللَّهَ مَوْلَاكُمْ هُوَ الْمَوْلَى لَكُمْ وَ لَا يَضُرُّكُمْ مَعَادَتُهُمْ، نَعْمَ الْمَوْلَى لَا يَضِيعُ مِنْ تَوْلَاهُ، وَ نَعْمَ النَّصِيرُ لَا يَغْلِبُ مِنْ نَصْرِهِ.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فِيهِمْ سَيِّئٌ وَ مَسَاقِ إِينِ آيَةُ بَيَّانِ شَرَفِ مُصْطَفَى ص اسْتِ وَ أَجْلَالِ قَدْرِ أَوْ وَ أَظْهَارِ عَزِّ وَى. مَيَّكُودُ أَيِ مَهْتَرُ خَافِقِينَ وَ أَيِ سَيِّدِ ثَقَلِينَ، تَا تَوُ دَرِ إِصْلَابِ إِيشَانَ بُونْدِي، إِسْلَافِ إِيشَانَ رَا عَذَابِ

نکردیم و امروز که در میان ایشان، عذاب از ایشان برداشته‌ایم، و فردا که از میان ایشان بشوی و خادمان و چاکران تو در میان ایشان باشند و استغفار کنند عذاب نکنیم، تا جهانیان عزّ و جاه و حرمت و پایگاه تو بر درگاه ما بشناسند و بدانند که تویی بر ما بنده عزیز، اذا كان كون الرسول ص في الكفار يمنع العذاب عنهم فيكون المعرفة في القلوب اولى ان يدفع العذاب عنهم. آن روز که مصطفی ص را خبر دادند که رفتن بسرای آخرت نزدیک است و مرکب بشریت وی را بحضرت الهیت نقل فرمودند. عزرائیل حاضر بود، رسول خدا وی را گفت: جبرئیل را کجا ماندی، گفت: باسما ن نخستین مقدسان ملاء اعلى او را تعزیت می‌دهند، عزرائیل بحرمت بایستاد تا خود چه فرماید، جبرئیل در آمد، سید گفت: یا جبرئیل ما حال امتی؟ حال امت من چیست، و کار ایشان گوی بچه رسید، جبرئیل گفت: یا سید چه دل مشغول داری و چه اندیشه‌بری، نه حق می‌گویند، و ما كان الله ليعذبهم و أنت فيهم، گفت: یا جبرئیل چون من از میان ایشان بیرون شوم گوی حال ایشان چون بود؟ جبرئیل بحضرت عزت باز رفت و آخر آیت آورد، و ما كان الله معذبهم و هم يستغفرون، یا سید! ملك جل جلاله می‌گوید: که تا استغفار کنند در زینهاراند از عذاب، گفت: یا جبرئیل از ان میترسم که اگر در استغفار تقصیر کنند؟ جبرئیل بحضرت عزت باز رفت و باز آمد و گفت: ملك تعالی و تقدس ترا سلام میکند و می‌گوید، هر که پیش از مرگ بيك سال عذر خواهد عذرش بپذیرم که من پذیرنده عذر خواهانم، نیوشنده آواز سائلانم، پوشنده عیب عیبیانم. سید گفت: یا جبرئیل يك سال در عمر امت من بسیار بود مسامحتی بخواه، جبرئیل رفت و باز آمد گفت، می‌گوید: عز جلاله که يك سال با يك ماه آوردم، اگر يك ماه پیش از مرگ توبه کنند بپذیرم، گفت: یا جبرئیل نیز خواهم که يك ماه بسیار است، جبرئیل آمد و يك ماه با يك هفته آورد و يك هفته با يك ساعت آورد، پس جبرئیل گفت: یا سید، ملك می‌گوید: جل جلاله در آن ساعت که جان بنده بفرغ رسد اگر توبه کند بپذیرم و گناهش درگذارم، سید گفت: یا جبرئیل از ان میترسم که آن ساعت که هول مطلع تلخی جان کردن گرد وی در آید زبانش کار نکند و عذر نتواند خواست.

جبرئیل رفت و باز آمد و گفت: الندم توبه، چون پشیمانی در دلش آمد بپذیرم اگر چه زبان کار نکند، گفت: یا جبرئیل آن بیچاره در مانده در آن سكرات مرگ، بعید نباشد اگر پشیمانی نیز فراموش کند و با آن نپردازد، جبرئیل رفت و باز آمد و گفت: الرب يقربك السلام و يقول ان لم يكن هذا كله فاین رحمتی و این شفاعتک؟ ای مهتر عالم و سید ولد آدم اگر این همه نبودی رحمت من و شفاعت تو چه بودی، آن مهتر صلوات الله و سلامه علیه با آنکه مقصود موجودات بود و نقطه دائره حادثات بود، گنج فضل و خزینه رحمت بود، هر چه او را بایست، از برای امت بایست، و هر شربتی که بقره نوش کرد از بهر غم و تیمار امت کرد، و هر بلائی که کشید از بهر آسایش امت کشید، ازین جهان که رفت در غم امت رفت و فردا که سر از خاک دولت بر آرد در غم و تیمار امت بر آرد، می‌گوید و احشرنی فی زمره المساكين

با یاد تو زیر خاک در خواهم شد با درد تو سر ز خاک بر خواهم کرد

و از حضرت ذو الجلال بنعت منت این نواخت و اعزاز روان که یا سید، ما عیسی مریم را باسما ن بردیم، تا هیچ کس از ان صنم پرستان موکب دولت او در نیابند، و روضه موسی کلیم در زمین پنهان کردیم تا جهودان روی زینهار نبینند، اما شخص عزیز تو و نهاد کریم تو بخاک مدینه فرو آوردیم و باسما ن بردیم تا امت تو تا قیامت از عذاب گور

ایمن شوند که ما در قرآن مجید خبر چنان دادیم که و ما کانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ، یا محمد ما مدینه را سرایرده امن امت تو ساختیم، هر که بزیارت تو آید در پرده عنایت تو آمد، و هر که درین خاک فرو شد در حمایت رحمت تو آمد، و ما أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ.

لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ، الخبیث ما حکم الشرع بقبحه و فسادہ، و الطیب ما شهد العلم بحسنه و صلاحه، و قیل: الخبیث عمل الکافر یصور له و یعذب بالقائه علیه، و الطیب عمل المؤمن فیصور له فی صورة جهله فیحمل المؤمن علیه، و قیل: الخبیث ما لم یخرج منها حقوق الله، و الطیب ما اخرج منها الحقوق، و قیل: الخبیث ما يأخذہ المرء ینفقه لحظ نفسه و الطیب ما ینفقه بامر ربه.

قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا يُعْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ... الایہ، درین آیت اظهار کرم خویش میکند جل جلاله، و مهربانی خود به بندگان می‌نماید، بنده را بر ناسزای ببند و بعقوبت می‌نشتابد، از بنده کفر می‌شنود و نعمت از وی باز نگیرد، و توبه و عفو بر وی عرضه میکند و اگر باز آید مغفرت و عده می‌دهد، إِنْ يَنْتَهُوا يُعْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ، در خبر است که مردی کافر از این متمرده و طاغی تیغ انکار کشیده از در مسجد مصطفی درآمد گفت: «ما علی وجه الارض احد ابغض الیّ منک» بر روی زمین هیچکس را دشمن‌تر ازین محمد که دعوی پیغامبری میکند ندارم. سید چون چهره او بدید، دریای رحمت در صدر مطهر او بموج آمد، کمند دعوت در انداخت، مرد هنوز روی گرفتاری ندیده بود، گفت: بلات و عزی که ایمان نیارم تا این تیغ که در دست دارم بتو ایمان آرد، پیش سید فرو نهاد نگاه کرد، تیغ را دید که در خود می‌جنبید و بزبانی فصیح می‌گفت: «اشهد ان لا اله الا الله و انک رسول الله» آن مرد سرکش حال بر وی بگشت، کمین عنایت برو گشادند، اسیر کمند توفیق گشت، کلمه شهادت بگفت، سید مهر اسلام بر دل وی نهاد، عشق محمدی از درون دل وی سر بر زد گفت: ما علی وجه الارض احد احب الی منک چون در آمدم بر روی زمین کس را از تو دشمن‌تر نداشتم اکنون که میروم بر روی زمین کس را از تو دوست‌تر ندارم. آن مرد کافروار در آمد با دلی تاریک و نشان کفر، پس بازگشت همان ساعت دوست با دلی روشن، و رقم دوستی اینست که خدا میگوید عز جلاله: إِنْ يَنْتَهُوا يُعْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ. اشارت است از درگاه عزت از نعت کرم که بندگان و رهیگان من، اگر شما آن کردید که از شما آید من آن کنم که از من آید! باز آئید، بهیچ درگاهی گناه نیامرزد مگر اینجا، باز گردید چون میدانید که جز من مجیب ندارید، مرا خوانید، از نامهربانان بمهربانان آید، از درد نومیدی بامید پیوندید، هیچ جای بگزارف نیامرزد مگر اینجا، چرا نیائید؟ از گناه آمرزیدن و معیوب پذیرفتن برین درگاه عار نیست! بشتابید! بنده من، گر قصد درست کنی ترا بر سر را هم، گر از من آمرزش خواهی از اندیشه دل تو آگاهم، در دنیا و آخرت چون من ترا آمرزگارم، تو بگو بدل اینک باز آمدم، با دو دست تهی، چه باشد اگر مرهمی برین خسته نهی؟! ثم قال تعالی: إِنْ يَعُودُوا فَقَدْ مَضَتْ سُنَّتُ الْأَوَّلِينَ ای ان عادوا الی التفضل ابحنا لهم حسن التفضل و ان جنحوا للاعتذار لبسنا علیهم لباس الاغتفار.

اناس اعرضوا عنا بلا جرم و لا معنی فان  
 أساؤا ظنهم فینا فهل لا احسنوا الظنا  
 كانوا لنا کنا و ان عادوا لنا عدنا  
 و ان كانوا قد استغنوا فائنا عنهم اغنی

۵ النوبة الاولى







إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ مَنَافِقَانِ فِي مَدِينَةٍ مَّيْكَتَنَد، وَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَ ايشان که در دلهاى ايشان بيمارى بود، غَرَّ هُوَ لَاءِ دِينُهُمْ مُحَمَّد رَا وَ ياران وى رَا دین ايشان ايشان رَا بفریفت، وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَ هَر كِه پشْت بخدا باز كند، فَإِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (٤٩) خدای تواناییست دانا.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ اَيْنَ مَعْطُوفٍ اسْتِ بَاوَل سُوْرَة، فَأَتَوْا اللَّهَ وَ اصْلَحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ. وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ اِي مَا اصْبْتُمْ وَ اخذتم من الكفار قهرا و قسرا من شىء قليل و كثير. هر مال که غازيان و جنگيان از دست كافرين بيرون كنند جنگ و قهر، آن را غنيمت گويند، و هر مال که كافرين از سر آن برخيزند و بجای بگذارند از بيم مسلمانان، و مسلمانان فراسر آن رسند بى جنگ و بى حرب، يا ايشان بصلح خود در پذيرند چون خراج و جزيت آن را مال ميگويند، و از اين هر دو صنف خمس بيرون بايد كرد، و آن خمس بر پنج سهم بخشيدن، چنان که خدای گفت جل جلاله: فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ، نام خدای در مفتوح كلام نه از بهر آنست که او را سهمی است، بل که تعظيم راست، و تيمن و تبرك را، و حقيقت آنست که لله الدنيا و الآخرة ملکا و ملکا. پس معنی آنست که: فان للرسول خمسة، يك سهم رسول خدايراست، و آن بيت المال است، امروز با مصالح مسلمانان گردانند، چون سد ثغور و ارزاق قضاات و مؤذنان و امثال آن، و در خبر است که مصطفى ص آن گاه که از خيبر بازگشته بود فرمود: تا مال غنيمت با هم آوردند قسمت را، و گفت: ردوا الخيط و المخيط فان الغلول نار و عار، آن گاه تايى موى بدست گرفت، گفت: انه لا يحل لى من هذا المغنم مثل هذا الا الخمس، و الخمس مردود فيكم، ديگر سهم از آن خمس حق خويشان رسول است، ايشان که از زكوات و صدقات فريضة محروماند، و ايشان بنو هاشم اند و بنو المطلب. و هاشم و مطلب پسران عبد مناف اند.

هاشم جد مصطفى است، و مطلب جد شافعى، و عبد مناف را دو پسر ديگر بود: عبد الشمس و نوفل. عبد الشمس جد عثمان بن عفان بود و نوفل جد جبیر بن مطعم.

بنو نوفل و بنو عبد الشمس از خمس محروماند، هر چند که با بنو عبد المطلب بدرجه يكسان اند، از بهر آنکه رسول خدا ايشان را محروم كرد، چون طلب كردند و ذلك فيما

روى جبیر بن مطعم، قال: لما قسم رسول الله ص سهم ذوى القربى بين بنى هاشم و بنى المطلب، جنّت انا و عثمان، فقلنا يا رسول الله، هؤلاء بنو هاشم، لا ننكر فضيلتهم لمكانك الذى وضعك الله به فيهم، أ رأيت اخواننا من بنى المطلب اعطيتهم و تركتنا، و انما نحن و هم بمنزلة واحدة. قال: انهم لم يفارقونى فى جاهلية و لا اسلام و انما بنو هاشم و بنو المطلب شىء واحد، ثم شبك بين اصابعه.

و توانگر و درويش و دور و نزديك و مهينه و كهينه در آن يكسان، نرينه دو بهر، و ما دينه يك بهر، هم چون ميراث. قومی گفتند: سهم ذى القربى بهمه قريش قسمت كنند، که همه قرابت رسول اند، و قول اول درستتر است و بيشترين علما بر آنند. حسن گفت: سهم رسول الله و سهم ذى القربى، بعد رسول الله، يجعلان فى الخيل و السلاح و العدة فى سبيل الله، و معونة الاسلام و اهله، سهم ديگر از خمس يتيمانراست، پدر مردگان نارسیده درويش ايشان، که در ديوان صدقات نه اند. سهم چهارم درويشان مسلمانان راست، هم فقرا و هم مساكين. سهم پنجم راه گذريان راست که در سفر طاعت باشند، نه در سفر معصيت. اين پنج قسم هر يكى را از پنج يك غنيمت پنج يكى است، باقى که

بماند اربعة اخماس الغنيمه غازيان راست، ايشان که قتال کرده‌اند و در معرکه بوده‌اند. پياده را يك سهم، و سوار را دو سهم، بعد از آن که سلب فرا قاتل داده باشند.

آن گه گفت: **إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَ مَا أَنْزَلْنَا عَلَى عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ، يَوْمَ التَّقَى الْجَمْعَانِ،** روا باشد که این سخن متصل بود به آنچه که گفت: **فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَوْلَاكُمْ نِعْمَ الْمَوْلَى وَ نِعْمَ النَّصِيرُ.** **إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَ مَا أَنْزَلْنَا عَلَى عَبْدِنَا.** يوم بدر يعنى ايقنوا ان الله ناصرکم اذ كنتم قد شاهدتم من نصره و امداد الملائكة ما شاهدتم. و روا باشد که این سخن متعلق باشد بقسمت غنائم، و المعنى: اقبلوا ما امرتم به فى القسمة ان كنتم آمنتم بالله، و القرآن الذى انزلنا على محمد يوم الفرقان. ميگويد: قسمت چنان که کردیم و فرمودیم بپذیرید اگر ایمان دارید بخدا و به قرآن که به محمد فرو فرستادیم، روز بدر که اهل حق و اهل باطل آن روز از هم جدا شدند، و دو گروه بر هم رسیدند: حزب الله و حزب الشيطان.

**وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.** اذ نصرکم و انتم اذلة اقله. درین آیت گفت: قرآن يوم الفرقان فرو فرستادیم. جایی دیگر گفت: **أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ،** شب قدر فرو فرستادیم. جایی دیگر گفت: **عَلَى مَكَّةٍ وَ نَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا** بروزگار و درنگ فرو فرستادیم، و این آن بود که قرآن در شبانروز بدر باسماں دنیا فرو فرستادند، و آن را در بیت العزة در خزانه قرآن بنهادند، يك جای روز گفت، و يك جای شب گفت، بر سعت عادت سخن عرب که از شب خبری حکایت کنند و آن روز بود، و از روز حکایت کنند و آن بشب بود، از بهر آنکه آن کار از شبانروز بیرون نمیشود، و آن روز که جنگ بدر بود آدینه بود، هفدهم ماه رمضان، و دوش آن شب قدر بود، آن گه قرآن را از رب العزة پس از آن در باقی عمر مصطفی بزمین میفرستاد بر درنگ و بر مکث، **لِيُنَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ** تا هر گه که رنجی بدل رسول خدا رسیدی خدای دل وی را تثبیت کردی، و هر گه که حکم را اجابت افتادی حکم فرستادی بر مواقع نجوم، و يك تفسیر که کردند در **وَ النَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ** اینست که و الوحي اذا انزل.

**إِذْ أَنْتُمْ بِالْعُدْوَةِ الدُّنْيَا،** ای نزول بشفیر الوادی الادنی من المدینة و **عُدْوَكُم مِّنَ الْمَشْرِكِينَ** نزول بشفیر الوادی الاقصی من المدینة و یلی مکه.

**وَ الرَّكْبُ** یعنی ابا سفیان و العیر **أَسْفَلَ مِنْكُمْ.** ای مکاناً اسفل من مکانکم، لانکم علی نشر من الارض، و قيل: اقرب الی ساحل البحر. مگی و بصری عدوة هر دو بکسر عین خوانند، و باقی بضم عین خوانند، و هما لغتان مشهورتان کالرشوة و الرشوة. مصطفی ص بالای وادی فرو آمده بودند در سوی مدینه، و کافران بزیر وادی فرو آمده بودند در سوی مکه، در ساحل بحر، و بو سفیان کاروان بر ساحل بحر براند و بمکه برد. مسلمانان از مدینه بیرون آمدند و بطلب کاروان و کافران از مکه بیرون آمدند بدفع ايشان و حمایت داشت بر کاروان. هر دو فریق بر هم رسیدند بی‌آنکه وعده نهاده بودند قتال را.

رب العالمین گفت: **وَ لَوْ تَوَاعَدْتُمْ أَنْتُمْ وَ الْمَشْرِكُونَ** للقتال **لَاخْتَلَفْتُمْ فِي الْمِيعَادِ** لقتلکم و کثرة عدوکم، و قيل: **لَاخْتَلَفْتُمْ فِي الْمِيعَادِ** ای كانوا لا یصدقون فی مواعدتکم طلباً لغرتکم و الحيلة علیکم، و لكن جمع الله بینکم من غیر ارادة و لا قصد منکم. **لِيُضَيِّقَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا فِي عِلْمِهِ وَ حُكْمِهِ،** من نصر النبی و المؤمنین.

**لِيَهْلِكَ** یعنی: فعل الله ذلك ليضل و يكفر من كفر من بعد حجة قامت عليه، و يؤمن من آمن على مثل ذلك بينة. درین آیت نصرت مؤمنان است با قلت و ضعف ايشان، و شکستن کافران با کثرت و شوکت ايشان. رب العالمین وقعت بدر

برین صفت حجتی روشن ساخت، و معجزه ظاهر تا کافران را فردا عذر نماند، و حجت خدای بر ایشان روشن باشد و قاطع، و خود میگوید جل جلاله: **وَ مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ تَبْعَثَ رَسُولًا**، و گفته‌اند: تقدیر این آیت آنست **لِيَهْلِكَ مَنْ حَكَّمَ اللَّهُ بِهَلَاكِهِ وَ يَحْيِيَ مَنْ حَكَّمَ اللَّهُ بِحَيَاتِهِ**. نافع و ابو بکر و یعقوب حیی خواندند بدو یا و باقی حی بیاء مشدد خوانند، و ادغام، فمن ادغم فلاجتماع حرفین من جنس واحد، و من اظهر فعلى اصله تقول حیی حیی.

**إِذْ يُرِيكُمُ اللَّهُ فِي مَنَامِكَ...** الایة مفسران را دو قول است، درین آیت: یکی **فِي مَنَامِكَ** ای عینک. گفتند: منام بر وزن مفعول است، هم مصدر و هم زمان و هم مکان، و اینجا مکان است. ای فی عینک الی هی موضع النوم، و این قول درست نیست، که منام اگر مکان است مکان نائم است نه مکان نوم. قول دیگر، **فِي مَنَامِكَ**، ای فی رؤیاءک، این نمودن در خواب است که مصطفی را در خواب نمودند آن شب که دیگر روز حرب بدر رفت که مشرکان اندک بودند خوار و ناچیز، تأویل نهاد که ایشان خوار و مقهور شوند. پس یاران را از آن خواب خویش خبر کرد همه قوی دل گشتند و شاد شدند، دانستند که خواب انبیاء حق است و راست.

**وَ لَوْ أَرَاكُمُ كَثِيرًا** ای علی صورة عرفت ان الغلبة لهم، ثم اخبرتهم **لَفَشَلْتُمْ وَ لَتَنَازَعْتُمْ**، ای اختلافت کلمتکم فی امر القتال و الفرار. و لكن سلمکم من الفشل و التنازع و المخالفة فيما بینکم و قيل: سلم ای: عصمکم من العدو. **إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ** ای بخفیات القلوب.

**وَ إِذْ يُرِيكُمُوهُمْ إِذِ التَّفَيُّمِ فِي أَعْيُنِكُمْ قَلِيلًا**، این باز در معسکر بوده در ابتداء قتال نه در خواب، آن ساعت که هر دو گروه بر هم رسیدند. خدای تعالی کافران را بچشم مؤمنان اندک نمود تا جنگ دلیر گشتند و قوی دل شدند و بنترسیدند، و اما آنجا که گفت: در صدر سورة آل عمران **يَرَوْنَهُمْ مِثْلَيْهِمْ رَأْيَ الْعَيْنِ**، یعنی: بیرون المؤمنین انفسهم مثلی الکافرین. عبد الله مسعود گفت: فریاری از یاران مصطفی ص که گفت بگو این گروه دشمن هفتاد باشند. جواب داد که مگر صد باشند.

مردی را از مشرکان اسیر گرفتند، از وی پرسیدند که عدد مشرکان و جنگیان چند است؟ گفت، میان نهصد تا هزار مردان مبارز جنگی.

**وَ يُقَالُكُمْ فِي أَعْيُنِهِمْ** و میگوید: شما که مؤمنان اید بچشم ایشان اندک نمودیم چنان که بودید تا ایشان دلیر در آمدند و در جنگ می پیوستند، و کار خود عظیم نهادند، و قوی دانستند چنان که ابو جهل گفت: آن ساعت که در جنگ می پیوستند: انما محمد و اصحابه اكلة جزور فاربطوهم بالحبال. و این آن بود که اخنس بن شریق از بنی زهره با سیصد مرد متفق شد که باز گردیم که ما بطلب کاروان آمده بودیم، و کاروان بسلامت بمکه رسید، و قتال کردن ما را با محمد هیچ روی نیست، که اگر کار وی بلند شود بکلمات و ما بوی بزرگ شویم و اگر نه هم دست از او برداشتن اولیتر، که عرب خود کار وی کفایت کنند. ابو جهل، بلات و عزی و منات و هبل سوگند خورد که تا باین چاه بدر قتالی عظیم میان ما نرود باز نگردیم، ایشان خود چه باشند در دست ما، چون برزنیم؟ و حکیم بن حزام و عتبه همان سخن گفتند که اخنس گفت. اما دیگران فرمان نبردند، و صفها راست کردند، و در جنگ پیوستند، و رب العالمین مدد فریشتگان فرستاد، چنان که شرح آن رفت. پس عتبه و شیبه و ولید مغیره بیرون آمدند و مبارز خواستند، گفتند: یا محمد مبارز فرست تا حق از باطل جدا شود. سه مرد انصاری بیرون شدند و نسب خویش خواندند، ایشان گفتند شما کفو ما نباشید ما کفو خویش خواهیم.

رسول خدا علی ص را و حمزه را و ابو عبیده را فرستاد. حمزه با عتبه در آویخت و علی با شیبه و بو عبیده با ولید همی آویخت، تا ضربتهای بسیار میان ایشان خطا شد.

عمرو بن الجموح مثنی خرما در دست داشت، گفت: هر چند گرسنه‌ام این خرما نخواهم خورد، بینداخت و بر رفت و حرب همی‌کرد. این عمرو، بو جهل را ضربتی زد و دستش بیاویخت، پسرش عکرمه از پس در آمد شمشیر بزد بر دست عمرو و دستش در آویخت، وی پای بر آن دست نهاد و قوت کرد تا آن دست از خود جدا کند، و هم چنان حرب میکرد تا بو جهل بیفتاد. عبد الله مسعود در آمد و پای بر گردن وی نهاد، بو جهل گفت: یا رویعی الغنم لقد ارتقیت مرتقی عظیماً. عبد الله گفت: الله احلنی علیه، آن گه سرش از تن جدا کرد، و نزدیک رسول آورد. مسلمانان بدان شاد شدند و دو مرد عرب بر سر کوه ایستاده بودند تا هر گروه که نصرت یابند با ایشان یار شوند، پاره میغ در هوا بر ایشان بگذشت، ازان میغ روشنایی آتش دیدند، و آواز زنجیر شنیدند. یکی را زهره پاره‌پاره شد و آن دیگر مسلمان شد، و قصه با رسول خدا بگفت. رسول از جبرئیل پرسید، گفت: آن آتش از حراره من بود که فریشتگان را همی‌راندم و زنجیر آورده بودیم از بهر کفار و بیم دادن ایشان، آن گه کار بجایی رسید که هفتاد تن از بزرگان قریش کشته شدند، و هفتاد تن را اسیر گرفتند، و هفتاد تن را مجروح کردند. و مسلمانان را نصرت بود، و این نصرت بتأیید حق بود، و قضاء الله بود، و خواست وی، کاری در ازل رانده و حکمی کرده و علم وی در آن رفته.

اینست که رب العالمین گفت: لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ یعنی و بعد هذا إلى مصيركم فاعلموا اولیائی و اعاقب اعدائی.

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُتِلْتُمْ فَمِنَ الْقَائِمِ قَاتِلُوا وَلَا تَنْهَمُوا، وَادْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا بِالْقَلْبِ وَاللِّسَانِ، وَهُوَ التَّكْبِيرُ عِنْدَ الْمَسَابِقَةِ، اللَّهُ أَكْبَرُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ. عطا گفت: در حال حرب سخن گفتن مکروه است مگر ذکر خدا، تکبیر و تهلیل. لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ای تظفرون فی الدنيا و تبقون فی الجنة، فاتهما خصلتان اما الغنیمه و اما الشهاده. وَاطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ فِي إِقَامَةِ الْجِهَادِ، وَ لَا تَنَازَعُوا فَنَكُونُوا فِيهِ عَلَى آراءٍ مُخْتَلِفَةٍ، فَتَفْشَلُوا ای: فتجنبوا، وَ تَذْهَبَ رِيحُكُمْ لَفْظِ رِيحٍ اسْتِعَارَةٌ اسْتِزْعَامٌ مِنْ دَوْلَتِ وَ نَصْرَتِ وَ قُوَّتِ وَ مَهَابَتِ. قومی گفتند: باد است بحقیقت که بوقت نصرت جهد، و مصطفی ص به این معنی گفت: نصرت بالصبا و اهلکت عاد بالدبور، و گفته‌اند کسی را که دنیا بوی اقبال کند بمراد وی، الریح الیوم لفلان. و منه قول الشاعر:

اِذَا هَبَّتْ رِيَاكُ فَاغْتَمَّهَا  
فَإِنْ لَكُلِّ عَاصِفَةٍ سَكُونُ  
و لَا تَغْفَلُ عَنِ الْإِحْسَانِ فِيهَا  
فَلَا تَدْرِي الرَّكُودُ مَتَى يَكُونُ

واصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ يَنْصُرُهُمْ وَلَا يَخْذَلُهُمْ. وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَطْرًا... البطر الغلو فی النعمة و احتقار الغير، وَ رِئَاءَ النَّاسِ لِيَتَنَاصَرُوا عَلَيْهِمْ. میگوید: شما که مؤمنان اید چون کافران نه بید. بو جهل و اصحاب وی که از مکه بیرون آمدند بقصد بدر تا زنده و دنده و در نعمت بطر گرفته، و طاعی و یاغی گشته، و خویشتن بمردی فرا مردم نموده و مست خمر و زمر گشته، مصطفی ص چون ایشان را دید گفت: «ان هذه قریش قد خرجت بفخرها و خیلاتها تحاد الله و رسوله، اللهم فاحنهم الغداة»!

وَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ أَي دِينَ اللَّهِ بَطْرًا وَ رِئَاءَ النَّاسِ، وَ يَصُدُّونَ. این دو مصدر و فعل هر سه حال‌اند. وَ اللَّهُ يَمَا



## النوبة الثالثة

قوله تعالى: وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ... الآية، غنيمت مال کافران است که مسلمانان بران ظفر یابند بوقت قتال و جهاد، و گفته‌اند جهاد دو قسم است: جهاد ظاهر، و جهاد باطن، جهاد ظاهر با کافر است به تیغ، و جهاد باطن با نفس است بقهر.

مجاهدان به تیغ سه مردند: کوشنده ماجور و خسته مغفور و کشته شهید. همچنین مجاهدان با نفس سه مردند، یکی میکوشد وی از ابرار است، یکی می‌تازد وی از اوتاد است یکی باز رسته وی از ابدال است. او که در جهاد کفار است بمال غنیمت توانگر شود، او که در جهاد نفس است بدل توانگر شود، توانگر بمال آن مال وی یا حلال است و محنت، یا حرام است و لعنت، و توانگر بدل همتی دارد مه از دنیا و مرادی مه از عقبی. مصطفی ص جهاد نفس را عظیم‌تر خواند، و بزرگتر گفت: رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر

از بهر آن که از دشمن حذر توان کرد و از نفس حذر کردن نتوان. و با هر دشمنی اگر بسازی از شر وی ایمن گردی، و با نفس اگر بسازی هلاک خود در آن بینی. و آزاد بار نفس آنست که مصطفی ص گفت: ان الله لا ينظر الی صورکم و لا الی اعمالکم و لکن ينظر الی قلوبکم، گفت: خدای بدل نگرد و بنفس ننگرد، و معلوم است که نگرستن تأثیر محبت است، و نانگرستن تأثیر بغض، اگر نفس دشمن داشته حق نبودی بوی نظر کردی، چنان که بدل کند.

پس واجب کند نفس را دشمن داشتن، و موافقت حق را بنظر مهر و محبت بوی نگرستن، و در معرکه مجاهدت به تیغ ریاضت قهر وی کردن، و دیده مراد وی بناوک تفرید و تجرید بر دوختن ازینجا گفت مصطفی ص: «من مقت نفسه فی ذات الله آمنه الله من عذاب يوم القيامة»، و در این معنی حکایت احمد بن خضرویه معروف است. گفتا: روزگاری در قهر نفس خویش بسر آوردم تا او را از مراد و کام خویش بازداشتم روزی نشاط غزو کرد، با من بر آویخت که غذا کردن شرط دین است و عماد مسلمانی و نشان طاعت‌داری. و من از نشاط وی عجب داشتم که از نفس نشاط طاعت نیاید، و بخیر کمتر گراید، گفتم: ناچار در زیر این مکرری است پیوسته، او را روزه میفرمایم مگر طاقت گرسنگی ندارد خواهد که در سفر از آن خلاص یابد و خواهد که در سفر روزه گشاید رخصت سفر بر کار گیرد! گفتم: با نفس ندزی کردم که تا در سفر باشم روزه نگشایم، بلکه بیفزایم، گفت: روا دارم و روزه نگشایم، گفتم: مگر از آنست که طاقت قیام شب ندارد میخواد که در سفر از آن خلاص یابد در دل کردم که از قیام هیچ نکاهم و از شام تا بام نفس را بر پای دارم، گفت: روا دارم و ازان ننالم. اندیشه کردم که مگر از آنست که با خلق می‌نیامیزد و وحشت خلوت او را برین داشته است و میخواد که با خلق صحبت کند، همت کردم که در سفر جز بمنزلهای خراب فرو نیایم، و از خلق گوشه گیرم. آن نیز از من روا داشت و بیسندید. پس از روی عجز و تضرع در حق زاریدم که الهی بفضل خود مرا از مکر نفس آگاه کن و بلطف خود مرا شاد کن! آخر دریافتم که نفس میگوید که هر روز مرا به تیغ مجاهدت هزار ضربت زنی و هزار بار بکشی و خلق را از آن آگاهی نه، باری بغزا روم تا یکباره کشته شوم و شهید باشم و جهانیان باز گویند که احمد خضرویه در غذا شهادت یافت، گفتم: صعب خصمی که نفس است که نه در دنیا موافقت نماید، نه در عقبی سعادت خواهد، کمین ریا خواست که بر من گشاید، و در زمره هالکان آرد، تا رب العزة مرا از مکر وی آگاهی داد، و در جناب کرم و لطف مرا جای داد، آن گه در وردها بیفزودم و

الطاف کرم بسی دیدم.

پیر طریقت گفت: «الهی! از بیم تواند بود، بجان رسیدم، هیچ ندانم که با چنین نفس با چنین کار چون افتادم، هیچ غیرت نگرفتم و خلقی بعبرت خویش ندیدم، هر چند کوشیدم که يك نفس از آن خود شایسته تو بینم ندیدم. ملکا، دانی که نه بی تو خود را این روز گزیدم! الهی مران کسی را که خود خواندی ظاهر مکن، جرمی که خود پوشیدی! کریم، میان ما با تو داور تویی، آن کن که سزای آنی! قوله: فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ چنان که از مال غنیمت بیرون کنند و در آن سهمی است خدای را و رسول را، هم چنین در معاملات حقیقت که دل را غنیمت است سهمی است خدای را، که بنده در آن آزاد بود از حظ خود و رقّ کون همه حقّ باشد و بحق باشد از خود بیزار و از عالم آزاد. پیر طریقت گفت: «بنده را وقتی بیاید که از تن زبان ماند و بس، و از دل نشان ماند و بس، و از جان عیان ماند و بس، دل برود نموده ماند و بس، جان برود رپوده ماند و بس، این جوانمرد بمنزل رسید و پرسید از سیل چه نشان دهند، چون بدریا رسید در دریا افتاد، و سختی بپرسید، در خود برسید او که بمولی رسید:

بلعجب بادی است در هنگام مستی باد فقر	کز میان خشک رودی ماهیان تر گرفت
ابتدا غواص ترک جان و فرزندان بگفت	پس بدریا در فروشد تا چنین گوهر گرفت
سالها مجنون طوافی کرد در کهسار و دشت	تا شبی معشوقه را در خانه ما در گرفت

إِذْ أَنْتُمْ بِالْعُدْوَةِ الدُّنْيَا از اینجا تا آخر ورد قصه بدریان است، و وصف الحال جوانمردان، که در معرکه ابطال و در صف قتال مبارزت نمودند و بعهد و وفاء حق بایستادند، تا از بارگاه حقیقت بوصف رجولیت موصوف گشتند، و اعلاء کلمه حق را و نشر بساط اسلام را تن سبیل و جان بذل و دل فدا کردند.

شراب از خون و جام از کاسه سر	بجای بانگ رود آواز اسبان
بجای دسته گل قبضه تیغ	بجای قرط بر تن درع و خفتان

رب العالمین گفت: آن کاریست که در ازل من خواستم، قضایی که من کردم، حکمی که من راندم، لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا فریشتگان را فرستادم آرام دلها را و بشارت مؤمنانرا، اَمَّا نَصْرَتِ دَانَ كَارِ الْهَيْتِ مَا اسْتِ وَ خِصَائِصِ رِبُوبِيَّتِ مَا، وَ مَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ. همچنین رسولان را از بهر دعوت فرستادم و هدایت بعنایت ماست، إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ! کسب بنده تقدیر کردم و سبب ساختم اما روزی دادن و رسانیدن بر ماست وَ مَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا.

جفت دادن و تخم ریختن سبب کردم لکن وجود فرزند بقدرت ماست يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنِئَاءً وَ يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ الدُّكُورَ. وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا از روی اشارت مسلمانان را درین آیت موافقت میفرماید که موافقت اصل دین است، و مخالفت مایه ضلالت، چنان که در دین و عقیدت موافقت واجب است، در رای و عزیمت هم واجب است، از اینجاست که رب العزة طاعت خدا و رسول و اولی الامر همه در هم بست، و خروج و مخالفت حرام کرد. مصطفی گفت: «امر تکم بخمس بالجماعة و السّمع و الطّاعة و الهجرة و الجهاد في سبيل الله. و ائنه من خرج من الجماعة قيد شبر فقد خلع ربة الاسلام من عنقه الا ان يراجع، و قال ص: «من اطاعني فقد اطاع الله، و من عصاني



فقد عصا الله، و من يطع الامين فقد اطاعنى، و من يعص الامير فقد عصانى، و انما الامام جنّة يقاتل من ورائه، و يتقى به فان امر بتقوى الله و عدل فان له بذلك اجراً، و ان قال بغيره فان عليه مئة، و ان امر عليكم عبد مجدّع يقودكم بكتاب الله، فاسمعوا له و اطيعوا.

ثم قال تعالى: وَ اصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ يتولى الكفاية اذا حصل منهم الثبات و حسن التفويض. حسن بصرى رحمه الله هر گه که قصه اصحاب بدر خواندى گفتى: طوبى سپاهى را که امير ايشان رسول خدا، جاسوس ايشان جبرئيل امين خدا، مبارز ايشان حمزه و على شير خدا، مدد ايشان فریشتگان خدا، مقصود ايشان اظهار دين خدا، حاصل ايشان رضای خدا.

### ٦ النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ لَوْ تَرَىٰ إِذِ يَتَوَقَّى الَّذِينَ كَفَرُوا و اگر تو ديديد آن گه که ميرانند کافران را، الْمَلَائِكَةُ فریشتگان، يَضْرِبُونَ وُجُوهُهُمْ وَ اذْبَارَهُمْ ميزدند ايشان را بر روپها و پشتها، وَ دُوفُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ. (٥٠) میچشيد عذاب آتش. ذَلِكَ يَمَا قَدَمْتُمْ اَيْدِيكُمْ اين بانست که دست شما پيش فرا فرستاد شما وَ اَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ. (٥١) و خدای ستمکار نيست بندگان را.

كذّاب آل فرعون بمشركان قريش همان بود که بآل فرعون بود وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ و ايشان که پيش از ايشان بودند، كَفَرُوا بآياتِ اللَّهِ كافر شدند به پيغامهاى خداوند و نشانههاى او، فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ تا فرا گرفت خدای ايشان را بگناه ايشان، إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ که خدای سخت‌گير است شَدِيدُ الْعِقَابِ. (٥٢) سخت سرانجام نمودن ايشان را. ذَلِكَ اين بانست، بَأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا که خدای نبود آن را که بگرداند و تغيير کند، نِعْمَةً أُنْعَمَهَا عَلَىٰ قَوْمٍ نيكويى را و نعمتى را که بآن نيكويى کرد بر قومى، حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا ما بِأَنْفُسِهِمْ تا آن گه که ايشان آن را تغيير کردند و بگردانيدند بخويشتن خويش، وَ اَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ. (٥٣) و خدای شنوايى است دانا.

كذّاب آل فرعون هم چنان راست که آل فرعون را رفت وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ و ايشان که پيش از ايشان بودند، كَذَّبُوا بآياتِ رَبِّهِمْ دروغ زن گرفتند پيغامها و نشانههاى خداوند خويش، فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ تا هلاك كرديم ايشان را بگناهان ايشان، وَ أَعْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَ بآبِ بَكْشْتِيمِ كسان فرعون را وَ كُلُّ كَاثِبٍ ظَالِمِينَ. (٥٤) و همه که بودند ستمکاران بودند بر خويشتن.

إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ بَئِزِينَ بندگان بنزدك خدا، الَّذِينَ كَفَرُوا ايشانند که کافر شدند بيكتايى خداوند خويش، فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ. (٥٥) بنمى گروند

الَّذِينَ عَاهَدْتَ مِنْهُمْ ايشان که پيمان بستى با ايشان. ثُمَّ يَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مَرَّةٍ آن گه پيمان خود مى‌شکنند در هر بارى، وَ هُمْ لَا يَنْفُونَ. (٥٦) و از غدر نمى‌پرهيزند، فَاِذَا تَنَفَقْتَهُمْ فِي الْحَرْبِ هر گه که ايشان را دريابى و بر ايشان دستيابى فَشَرَّدَ بِهِمْ مَنْ خَلَفَهُمْ نکالى کن بر ايشان که هر که از پس ايشان در فراز رسد حذر کند و برمد، لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ. (٥٧) تا مگر بپذيرند.

وَ اِذَا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً اگر ترسى از قومى که عهد شکنند فَاَنْبِذْ اِلَيْهِمْ اگاهى افکن بايشان على سِوَاءِ تا ايشان و تو يکسان باشيد إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ. (٥٨) که خدای کژان را و کژ پيمانان را دوست ندارد.

وَ لَا يَحْسِبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَبَقُوا و ميندار که کافران از پيش شدند اِنَّهُمْ لَا يُعْجِزُونَ. (٥٩). که ايشان خدای را در خود

عاجز نیارند

وَ أَعِدُّوا لَهُمْ و میسازید ایشان را مَا اسْتَطَعْتُمْ هر چه توانید، مِنْ قُوَّةٍ از تیر انداختن، وَ مِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ و از این اسبان ساخته و بر آخر بسته در تگرها، تُرْهَبُونَ به تا می ترسانید بآن، عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّكُمْ دشمن خدای را و دشمن خویش را، وَ آخِرِينَ مِنْ دُونِهِمْ و کسانی را که فرود از ایشان اند، لَا تَعْلَمُونَهُمْ که ایشان را ندانید، اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ داند ایشان را خدای، وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ و هر چه نفقه کنید از چیزی از بهر خدا، يُؤَفِّقَ إِلَيْكُمْ گزارده آید بشما پاداش آن، وَ أَنْتُمْ لَا تَظْلُمُونَ. (۶۰) و از شما چیزی کاسته نیاید.

وَ إِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ و اگر بصلح گرایند دشمنان و صلح جویند، فَاجْتَنَحْ لَهَا بَانَ گرای و صلح جوی، وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ و پشت بخدا باز کن، إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ. (۶۱) که او شنوائیست دانا.

وَ إِنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ و اگر خواهند که بفریبند ترا، فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ پسند تو است خدای ترا پسند، هُوَ الَّذِي أُيِّدَكَ بِنَصْرِهِ او است که ترا نیروی داد بیاری خود، وَ بِالْمُؤْمِنِينَ. (۶۲)

و مؤمنان، وَ أَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ و مؤمنانرا و یاران ترا هم دل کرد و نزدیکی داد دلهای ایشان را با یکدیگر، لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا اگر نفقه کردی تو هر چه در زمین است، مَا أَلْفَتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ ایشان را هم دل نکردید و در دلهاشان الفت ننهادید، وَ لَكِنَّ اللَّهَ أَلْفَ بَيْنَهُمْ لَكِنَّ خدای میان ایشان الفت نهاد، إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ. (۶۳) که او تواناییست دانا.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: وَ لَوْ تَرَى إِذْ يَتَوَقَّى الَّذِينَ كَفَرُوا، جماعتی مفسران گفتند: این آیت در شأن کشتگان روز بدر آمده است که چون روی به مسلمانان نهادند بوقت جنگ، فریشتگان بر پشتهای ایشان میزدند. مردی گفت یا رسول الله! رأیت بظهر ابی جهل مثل الشراك. بر پشت بو جهل نشان ضربتها دیدم هم چون دوال. فقال: ذاك ضرب الملائكة، رسول خدا گفت: آن ضرب فریشتگان بوده. و عن انس بن مالك قال: وقف رسول الله ص يوم بدر على القلب، فقال: ای ابا جهل بن هشام و ای عتبة بن ربيعة و ای ولید بن عتبة و ای فلان بن فلان، بنس عشيرة النبی کنتم، و بنس بنو عم النبی کنتم، هل وجدتم ما وعد ربكم حقاً. فقال عمر: بابی انت و امی یا رسول الله! هل يسمعون كلامك الساعة و قد جیفوا؟ قال: و الذي بعثنی بالحق، انهم يسمعون كما تسمع، و لكن لا یقدرون ان یجیبوا.

این خبر دلیل است که مرده در گور سخن زندگان شنود و از احوال ایشان خبر دارد. و ممّا يدلّ علیه ما روی عن ابی هريرة قال: ان اعمالكم تعرض على اقربانكم من قرنانكم فان رأوا خيراً فرحوا به و ان رأوا شراً كرهوا، و انهم ليستجیرون المیت اذا اتاهم حتى ان الرجل لیسأل عن امراته تزوجت ام لا؟ و روی ان عاداً لما اهلكها الله، قام فيهم نبیهم عليه السلام فقال: ای عاد! هل وجدتم ما وعد ربكم حقاً؟ هل زلزلت اقدامكم و رجفت قلوبكم و سقت الاحقاف عليكم؟ و الذي نفسی بيده انهم لیسمعون مقالتي.

و گفته اند این آیت عام است همه کافران را خواهد که بوقت قبض روح فریشتگان ایشان را زنند.

يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ ما اقبل منهم، وَ أَدْبَارَهُمْ ما ادبر منهم، يَضْرِبُونَ اجسادهم كلها. ابراهيم بر ملك الموت رسید گفت: یا ملك الموت! خواهم که ترا بینم بآن صورت که قبض روح کافران کنی. گفت یا ابراهيم: طاقت نداری. گفت لا بد است.

پس خویشتن را بآن صورت فراوی نمود. شخصی را دید سیاه و تاریک بوی ناخوش از وی میدمد و مویهای اندام

وی بر پای شده و جامه سیاه ناخوش پوشیده و دود و آتش از بینی و دهان وی بیرون می‌آید. ابراهیم چون وی را دید وی را غشی رسید، چون بهوش باز آمد. ملك الموت با صورت خویشتن شده بود. گفت: یا ملك الموت آن بدبخت را اگر خود دیدن صورت تو عذاب وی بودی تمام بودی! و در خبر است که دو جانور بر کافر مسلط کنند بعد از مرگ، هر دو کر و نابینا و در دست هر يك عمودی از آهن گرم و او را بآن می‌زنند تا بقیامت، نه چشم دارند که وی را ببیند تا رحمة کنند و نه گوش دارند که آواز ناله وی بشنوند. و روا باشد که یتوفی فعل الله باشد که خدای بحقیقت خلق را میراند، چنان که گفت: اللَّهُ يَتَوَقَّى النَّفْسَ حِينَ مَوْتِهَا. و آنکه الْمَلَائِكَةُ ابتدا باشد و يَضْرِبُونَ خبر ابتدا. و قول او ظاهرتر است بدلیل قرائت شامی که «تتوفی» خواند بدو تا.

و دُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ. قول اینجا مضمّر است. ای و یقولون: وَ دُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ. و عرب قول اضمار فراوان کند از بهر ظهور دلالت بر آن در سخن، و این در قرآن فراوان است، منها قوله: وَ إِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ إِلَى قَوْلِهِ: رَبَّنَا أَيُّهَا الْقَوْلَانِ رَبَّنَا. وَ يَنْفَكُرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ رَبَّنَا ای و یقولون ربنا. و گفته‌اند: این عذاب حرّیق عذاب دوزخ است. چنان که در آن آیت گفت: كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ... الْآيَةَ.

ذَلِكَ ای هذا العذاب، بما قَدَمْتَ أَيْدِيكُمْ بما كسبتم و جنتم، وَ أَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ فیاخذهم بغير ذنب.

كذّاب آل فرعون، فرعون درین آل داخل است. چنان که مصطفی ص در صلوات گفت: کما بارکت علی ابراهیم.

كذّاب آل فرعون ای کصنیع آل فرعون. و قیل محلّه نصب، ای یفعل الله بهم من الاهلاك و العذاب، کما فعل بآل فرعون. وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ، الضمیر یعود الی فرعون، و یحتمل ان یعود الی کفار قریش، و یجوز ان یرتفع بالابتداء و کفروا خبره. میگوید: و ایشان که پیش از ایشان بودند، چون قوم نوح و هود و صالح، کافر شدند بآیات خدا و معجزات انبیا. فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ عاقبهم علیها، إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ لا یغلبه شیء.

ذَلِكَ ای هذا الاخذ بسبب بأنّ الله لم یك مُغَيِّرًا مبدلاً نعمه انعمها علی قوم حتّی یغیروا بیدلوا، ما بأنفسهم. این اهل مکه‌اند که خدای ایشان را نعمت داد، چنان که گفت: أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَ أَمَنَّهُمْ مِنْ خَوْفٍ، و مصطفی را هم از ایشان بایشان فرستاد به پیغامبری. چنان که گفت: لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ. ایشان آن نعمت بخویشتن بگردانیدند، بجای شکر کفر نهادند، و شرک آوردند، تا رب العزة آن نعمت از ایشان بستد و بانصار داد، و امن ایشان بخوف بدل کرد تا روز بدر بایشان آن رفت که رفت. لَمْ يَكُ أَصْلُهُ يَكُونُ فَحَذَفَتْ الْحَرْكَةَ لِلْجُزْمِ وَ حَذَفَ الْوَاوَ لِاتِّتْقَاءِ السَّاكِنِينَ، و حذف التّون لشبهه بحرف المدّ و اللین، لان كلمة الكون یكثر دورها لانه عام فی كل الاشياء، وَ أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ.

كذّاب آل فرعون وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ من کفار الامم، كذّبوا بآیات ربّهم، فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ بعضاً بالرجفة، و بعضاً بالخسف، و بعضاً بالمسح، و بعضاً بالريح و بعضاً بالماء. یحتمل ان الفعل فی قوله: كَفَرُوا بآیاتِ اللَّهِ لكفار قریش و كذّبوا بآیاتِ رَبِّهِمْ لآل فرعون. وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فاعاد ذكرهم لما حیل بينهم و بین افعالهم بافعال غیرهم. وَ كُلُّ كَانُوا ظَالِمِينَ ای كلّ قوم منهم كانوا کافرین.

میگوید هر که را هلاک کردیم، بستمکاری ایشان هلاک کردیم و ما از ستم پاکیم.

إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا. این آیت در شأن بنی عبد الدار آمد که در کفر و عداوت رسول خدا مصرّ بودند و سخت خصومت. رب العالمین گفت: فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ای لا یؤمنون ابدًا. هم چنان که قوم نوح را گفت: لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ. و گفته‌اند: در شأن یهود بنی قریظه آمد که عهدی با رسول خدا داشتند، نقض کردند و مشرکان

مکه را بسلاح یاری دادند بر قتال، مصطفی ص و یاران، پس پشیمان شدند و عذر خواستند و گفتند: نسینا و اخطأنا، و دیگر باره با مصطفی عهد کردند و روز خندق باز پیمان بشکستند، دیگر بار نقض عهد کردند.

و کعب اشرف با جمعی یهود قریظه به مکه شدند و موافقت ایشان کردند بر مخالفت رسول خدا. اینست که گفت: **الَّذِينَ عَاهَدْتَ مِنْهُمْ أَي مَعَهُمْ، ثُمَّ يَنْفُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مَرَّةٍ وَ هُمْ لَا يَتَّقُونَ اللَّهَ فَيَخْفُونَ فِي نَقْضِ الْعَهْدِ.**

رب العالمین گفت: **فَإِذَا تَنَفَّقْتَهُمْ فِي الْحَرْبِ أَي تظفر بهم و تجدهم.** این در آیت اول پیوسته است. میگوید: اکنون که ایشان نقض عهد کردند، هر گه که دستیابی بر ایشان، **فَشَرَّدُ بِهِمْ مَنْ خَلَقَهُمْ أَي افعل بهم من خلفهم،** ای افعل بهم فعلا من التنكيل و العقوبة تفرق به جمع کل ناقض عهد، **فيعتبروا بما فعلت بهؤلاء و لا ينقضون العهد.** فذلك قوله جل و علا: **لَعَلَّهُمْ يَذْكُرُونَ أَي يعتبرون.**

وَ إِمَّا تَخَافَنَّ جَالِبِ إِيْنِ نُونِ مَشَدَّدِ مَاءِ زَائِدَةٍ اسْت، تقدیره و ان تخف. این خوف بمعنی علم است. یعنی و ان تعلمن من قوم خيائنة نقضا للعهد بدليل يظهر لك كما ظهر من قريظة و النصير، **فَأَبْدُ إِلَيْهِمْ** یعنی انبذ اليهم اعلاماً انك ناقض عهدهم، **اذ هموا به، حتى تكون انت و هم سواء في العلم بالنقض فلا يتوهّموا بك الغدر،** یعنی افعل بهم ما يفعلون. **إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ النَّاقِضِينَ لِلْعَهْدِ.** و في الخبر لا دين لمن لا عهد له.

وَ لَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَبَقُوا أَي لا تحسبن يا محمد، الَّذِينَ كَفَرُوا فَاتُوا فَانْهَمُ فِي الْقَبْضَةِ و ان طالت المدّة. این در شأن قومی آمد از کافران که از حرب بدر بجسته بودند و به مکه باز شده، ترسیدند که ایشان را هلاک و عذاب رسد، پس چون ایشان را وقتی عذاب نرسید طاعی و یاغی گشتند. رب العالمین گفت: **يا محمد لا تحسبنهم سبقوا بسلامتهم الآن، فأنهم لا يعجزوننا و لا يفوتوننا فيما يستقبل من الاوقات.**

شامی و حمزه و حفص، لا يحسبن بيا خوانند، یعنی لا يحسبن الَّذِينَ كَفَرُوا انفسهم سابقين فايئين من عذابنا، و فيه وجه آخر، لا يحسبن، قيل المؤمنين الذين كفروا سبقوا. پس گفت: **إِنَّهُمْ لَا يُعْجِزُونَ.** قراة عامه يعجزون بفتح نون است و اختيار آنست و در شواذ خواندهاند بكسر نون، فيكون المعنى انهم لا يعجزونني، فحذفت النون الاولى لاجتماع النونين. و همچنين قراةت عامه قرآء انهم بكسر الف است بر معنى ابتداء، ای انهم لا يعجزونني. ایشان مرا عاجز نیارند، و الاعجاز سلب القدرة، مگر شامی که وی انهم بفتح الف خواند و بدین قراةت لا صلة است و تقدیره و لا يحسبن الذين كفروا ان سبقوا انهم لا يعجزون.

وَ أَعِدُّوا لَهُمْ أَي اعدوا ايها المؤمنون لهم، ای لنا قضى العهد و لجميع الكفار، **مَا اسْتَطَعْتُمْ مَا سَهَّلَ عَلَيْكُمْ تَحْصِيلَهُ، مِنْ قُوَّةٍ وَ هِيَ مَا يَتَّقَوْنَ بِهِ فِي الْحَرْبِ مِنَ السَّلَاحِ وَ الْخَيْلِ وَ النَّفْقَةِ.** و قال عكرمة هي الحصون. و عن عقبه بن عمران، ان النبي ص قال على المنبر: **إِنَّا الْقُوَّةُ الرَّمَى، قَالَهَا ثَلَاثًا، وَ قَالَ ص إِنَّ اللَّهَ يَدْخُلُ بِالسَّهْمِ الْوَاحِدِ ثَلَاثَةَ نَفَرٍ الْجَنَّةِ:** صانعه محتسبا في صنعه الخير، و الرّامى به، و منبّله.

و قال: ارموا و اركبوا و ان ترموا احب الي من ان تركبوا كل شيء يلهوا به الرجل باطل النا رمية بقوسه و تاديبه فرسه و ملاعبته امراته فانهن من الحق، و من ترك الرّمي بعد ما علمه رغبة عنه فانه نعمة تركها، و قال كرها.

و عن سلمة بن الاكوع قال: خرج رسول الله ص على قوم من اسلم يتناضلون، فقال: ارموا بنى اسماعيل فان اباكم كان راميا، و انا مع بنى فلان لاحد الفريقين، فامسكوا بايديهم، فقال، ما لهم، قالوا: و كيف نرمي و انت مع بنى فلان، قال: ارموا و انا معكم كلكم، و قال ص: من علم الرّمي ثم تركه فليس منا او قد عصي.

وَ مِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ رِبَاطٌ مُصَدَّرٌ اسْتِ، تَقُولُ رِبَطٌ يَرْبِطُ رِبْطًا وَ رِبَاطًا وَ رَابِطٌ يَرَابِطُ مَرَابِطًا، وَ رِبَاطًا، وَ هُوَ شَدُّ الْخَيْلِ عَامٌ فِي الذُّكُورِ وَ الْإِنَاثِ.

قال النبي: من احتبس فرسا في سبيل الله ايمانا بالله و تصديقا بوعده فان شبعه و ربه و روثه و بوله في ميزانه يوم القيمة.

و عن جرير بن عبد الله قال: رأيت رسول الله ص يلوي ناصية فرس باصبعه بيده و هو يقول: الخيل معقود بنواصيها الخير الى يوم القيمة الاجر و الغنيمة.

تُرْهَبُونَ أَي تَخَوِّفُونَ غَايَةَ التَّخْوِيفِ بِهِ، أَي بِالْأَعْدَادِ. يَعْقُوبُ تَرْهَبُونَ بِتَشْدِيدِ خَوَانِدٍ. مَيْكُويد: بَابِ سَاخْتِنِ سِلَاحٍ وَ آلَاتِ جَنْگِ دَشْمَنِ خَدَاي رَا وَ دَشْمَانِ خُود رَا مِي تَرْسَانِيْد، اَنْ دَشْمَانِ كِه ايشان رَا مِي شِنَاسِيْد وَ مِي دَانِيْد اَز مَشْرَكَانِ قَرِيْشِ وَ كَقَارِ عَرَبِ وَ يَهُودِ قَرِيْظَه، وَ اَخْرِيْنَ اِي وَ تَرْهَبُونَ اَخْرِيْنَ مِيْنِ دُوْنِهِمْ لَا تَعْلَمُوْنِهِمْ وَ قَوْمِيْ دِيْگَرِ اَز دَشْمَانِ كِه شَمَا ايشان رَا مِي دَانِيْد وَ خَدَا ايشان رَا مِي دَانِدِ وَ مِي شِنَاسِدِ. هَمْ چِنَانِ كِه جَايِي دِيْگَرِ كَفْت: وَ اَللّٰهُ اَعْلَمُ بِاَعْدَانِكُمْ.

ابن زيد گفت: منافقانند که با مسلمانان غزو میکردند و کلمت شهادت میگفتند و مسلمانان ایشان را نمیدانستند و از عداوت که در دل داشتند بی خبر بودند. ابن جریر گفت: هم الجن لان قوله: عَدُوَّ اللّٰهِ وَ عَدُوَّكُمْ يَشْتَمِلُ جَمِيْعَ الْاَعْدَاءِ مِنَ الْاَدْمِيّينِ.

قومی گفتند: چنان نیکوتر که بیان آن نکنند بعد از آن که خدای گفت: لَا تَعْلَمُوْنَهُمُ اللّٰهُ يَعْلَمُهُمْ.

وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ مِنْ آلَةٍ وَ سِلَاحٍ صَفْرَاءٍ وَ بِيضَاءٍ، فِي سَبِيْلِ اللّٰهِ، أَي طَاعَةِ، يُؤَفَّ إِيْكُمْ يَخْلِفُ لَكُمْ فِي الْعَاجِلِ وَ يُوَقِّرُ لَكُمْ اِحْرَه فِي الْاٰخِرَةِ، وَ اَنْتُمْ لَا تُظْلَمُوْنَ لَا تَنْقُصُوْنَ مِنَ الثَّوَابِ.

وَ اِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ بَفَتْحِ سِيْنِ قِرَاةٍ عَامَةٍ اسْتِ وَ بَكْسَرِ سِيْنِ قِرَاةٍ بُو بَكَرِ تَنْهَاءِ، وَ بِمَعْنَى هَرِ دُو يَكْسَانِ اسْتِ. الْجَنُوحِ الْمِيْلِ اِلَى الشَّيْءِ، وَ الْجَنْحُ الْجَزْءُ مِنَ اللَّيْلِ.

درین آیت شرط نهاد که آن گه که دشمن صلح جوید تو صلح جوی. جای دیگر تفسیر کرد گفت: فَلَا تَهْتُوا وَ تَدْعُوا اِلَى السَّلْمِ تُو دَشْمَنِ بَا صِلْحِ مَخْوَانِ، اِگَرِ دَشْمَنِ صِلْحِ جُوِيْدِ بَا صِلْحِ اِي. قَتَادَه كَفْت: اِيْنِ دَرِ اِبْتِدَاءِ اِسْلَامِ بُوْدِ پَسِ مَنْسُوخِ كَشْتِ بَايْتِ سِيْفِ. وَ قِيْلُ هِي ثَابِتَةٌ لِاَتْهَا فِي مَوَادِعَةِ اَهْلِ الْكِتَابِ. فَاجْنَحْ لَهَا، كَفْت: اَزِ بَهْرِ اَنْكِه سَلْمِ مَوْثِ اسْتِ وَ مَعْنَى السَّلْمِ الْمَصَالِحَةِ، وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ اِي فَوْضِ اَمْرِكِ اِلَيْهِ وَ اتَّخِذْهُ وَكِيْلًا، اِنَّهُ هُوَ السَّمِيْعُ الْعَلِيْمُ.

وَ اِنْ يُرِيْدُوا اَنْ يَخْدَعُوْكَ اِي اِنْ اَرَادُوا بِاِظْهَارِ الصِّلْحِ خَدِيْعَتِكَ، فَاِنَّ حَسْبَكَ اللّٰهُ اِي الَّذِي يَتَوَلَّى كِفَايَتِكَ اللّٰهُ، هُوَ الَّذِي اَيَّدَكَ بِنَصْرِهِ يَوْمِ بَدْرٍ، وَ بِالْمُؤْمِنِيْنَ يَعْنِي الْاِنصَارِ. وَ اَلْفَ بَيْنَ قُلُوْبِهِمْ اِي بَيْنِ قُلُوْبِ الْاَوْسِ وَ الْخَزْرَجِ وَ هَمْ الْاِنصَارِ جَمْعُهُمُ اللّٰهُ عَلَى الْاِيْمَانِ وَ الْمُوْدَةِ بَعْدِ اِنْ كَانُوا اِشْتَاتَا وَ جَعَلَهُمْ اِخْوَانًا بَعْدِ اِنْ كَانُوا اَعْدَاءً.

لَوْ اُنْفَقْتَ مَا فِي الْاَرْضِ جَمِيْعًا نَصَبًا عَلَى الْحَالِ، اِي بَلَّغِ عِدَاوَتَهُمْ نِهَايَةَ، لَوْ اِنْفَقَ مَنْفَقٌ فِيْ اِصْلَاحِ ذَاتِ بَيْنِهِمْ مَا فِي الْاَرْضِ مِنَ الْاَمْوَالِ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى الْاِصْلَاحِ وَ الْاَلْفَةَ وَ رَفَعَ الْاِحْنَةَ، وَ لَكِنَّ اللّٰهَ اَلْفَ بَيْنَهُمْ لَانَ قُلُوْبِهِمْ بِيْدِهِ يُؤَلِّفُهَا كَيْفَ يَشَاءُ. مَعْنَى اَنْسَتْ كِه اِگَرِ هَرِ چِه دَرِ رُوِي زَمِيْنِ مَالَسْتِ وَ نَعْمَتِ تُو هَزِيْنَه كَنِي وَ بَذَلِ كَنِي تَا مِيَانِ اَوْسِ وَ خَزْرَجِ وَ جَزْ اَزِ اَنْ اَزِ قِبَائِلِ مَتَعَادِيْ بَا يَكْدِيْگَرِ اَزِ عَرَبِ كِه مِيَانِ ايشانِ كَارِهَايِ عَظِيْمِ قَدِيْمِ بُوْدِ اَزِ ثَرَاتِ وَ اِحْنِ، مِيْگُوِيْد: اِگَرِ اَنْ هَمِه خَرَجِ كَنِي تَا مِيَانِ ايشانِ صِلْحِ دَهِي اَنْ كِيْنَه وَ عِدَاوَتِ بَرِگِيْرِي نَتَوَانِي، وَ اِسْلَامِ اَنْ رَا هَمِه بَسْتَرْدِ وَ بَرِگَرَفْتِ، وَ ايشانِ رَا هَمِه بَرَادِرَانِ كَرْدِ، تَا مِيَانِ ايشانِ نِه عِدَاوَتِ مَانْدِ نِه تَنْاَفَرِ. رَبِّ الْعَالَمِيْنَ خَبِرِ دَادِ دَرِيْنِ اَيْتِ كِه، اَنْ هَمِه مِنْ

کردم بفضل و رحمت خویش.

إِنَّهُ عَزِيزٌ لَا يَمْتَنِعُ عَلَيْهِ شَيْءٌ حَكِيمٌ عَلِيمٌ بِمَا فَعَلَهُ.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: وَ لَوْ تَرَى إِذْ يَتَوَقَّى الَّذِينَ كَفَرُوا... الآية. مرگ چهار قسم است: (مرگ اهانت و لعنت، و مرگ حسرت و مصیبت، و مرگ تحفه و کرامت، و مرگ خلعت و مشاهدت). مرگ لعنت مرگ کافران است، حسرت مرگ عاصیان است، و مرگ کرامت مرگ مؤمنان است، مرگ مشاهدت مرگ پیغمبران است. مرگ لعنت را گفت: وَ لَوْ تَرَى إِذْ يَتَوَقَّى الَّذِينَ كَفَرُوا... جایی دیگر گفت: وَ لَوْ تَرَى إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ المَوْتِ. یا سید، اگر بینی تو آن کافران را در آن سكرات مرگ، و آن زخم و ضرب فریشتگان عذاب که از سیاست و هیبت و نهیب ایشان آسمان و زمین میلرزد، آن کافر در میان دود و آتش و بوی ناخوش گرفتار شده و ضربت ملک و قطیعت ملک بر دل آمده، اگر بنالد بر خود درد افزاید و اگر بزارد نداء لا بشری آید، گرد نوایست بر رویش نشسته و آتش قطیعت در جان افتاده و دوزخ پر زفیر کرده و ملک از وی بیزار گشته، زینهار از قهر قطیعت، زینهار از داغ فرقت. اما مرگ حسرت مرگ عاصیان است که روزگار را بغفلت بسر آورده و در طاعات و عبادات تقصیر کرده، ناگاه در قبض ملک الموت او افتاده و در سكرات مرگ گرفتار شده. از يك سوی فریشته رحمت ببند شرمش آید که خیرها کم کرده از دیگر سوی فریشته عذاب ببند بترسد از آنکه بدها و زشتها کرده، آن بنده عاصی بیچاره میان مانده و چشم بر غیب نهاده، تا خود چه آید، از غیب کرامت آید یا اهانت! فضل ببند یا عدل! پس فریشتگان طاعت و معصیت بر وی عرضه کنند، طاعت اندک، بی حرمتی گزاف، کاری فراوان حسرتش بر حسرت بیفزاید و معصیت بر معصیت! پس آن اعمال وی طاعت اندک و معصیت فراوان هر دو مهر کنند و بگردن وی اندر آویزند، در نعش هم چنان و در لحد هم چنان، و بقیامت هم چنان، چنان که رب العزه گفت: وَ كُلُّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ. سه دیگر مرگ تحفه و کرامت است مؤمنان را و نیک مردان را، فریشتگان رحمت بصد هزاران لطف و کرامت و رفق و راحت و بشری و بشارت، قبض روح پاک ایشان میکنند و باطاف و کرم و نواخت بی نهایت بشارت میدهند، که سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ. و مصطفی ص گفت تحفه المؤمن الموت. عطاء مؤمن مرگ است، زیرا که حجاب مؤمن از حق نفس اوست، و مرگ برداشتن آن حجاب است، و عارفان را هیچ عطای و تحفه بدان نرسد که راه دوست بریشان گشاده گردد و حجابها برداشته شود.

از این مرگ صورت فکن تا نترسی      از این زندگی ترس کاکنون در آنی  
از این زندگی زندگانی نخیزد      که گرگست و ناید ز گرگان شبانی

بشر حارث گفت: شتان بین قوم و بین قوم، قوم موتی و یحیی القلوب بذکرهم و قوم احیاء قسمت القلوب برویتهم. گویند درویشی این آیت از کسی بشنید که إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ وقتش خوش گشت سماعش افتاد نعره بزد و گفت آه کی بود که این روز آید و این درویش از بند بر آید، گفتند ترا چه روی نمود از این؟ گفت: دنیا حجابست و قیامت وقت مشاهدت و دوستان را حجاب بلاست و مشاهدت عطا، کی باشد که از این حجاب بار رهیم و بدولت و مواصلت رسیم.

کی باشد کین قفس بپردازم در باغ الهی آشیان سازم

چهارم مرگ مشاهده است، اکرام و اعزاز پیغامبران و نواخت ایشان بندگان لطف بی‌واسطه از حضرت عزت روان که یا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ، ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً.

عبد الله مسعود گفت: جماعتی مهاجر و انصار بخانه عایشه گرد آمدیم.

رسول خدا بما در نگرست چشمش پر آب شد. گفت: مرحبا بکم حیاکم الله جمعکم الله نصرکم الله هداکم الله سلمکم الله و ققکم الله قبلکم الله اوصیکم بتقوی الله و اوصی الله بکم و استخلفه علیکم.

آن گه وصیتها کرد و پندهای بلیغ داد. یاران گفتند: یا رسول الله مگر روزگار عمرت بسر آمد و وقت رفتن در آمد. مصطفی ص گفت: قد دنا الاجل و المنقلب الی الله و الی السدرۃ المنتهی و الجنة المأوی و العرش الاعلی و الکاس الاوفی و الرفیق الاعلی.

آری مرغ حضرت سر آن دارد که باز پرد باشیان عزت مرغی که پر او عشق پرواز او ارادت، افق او غیب منزل او درد استقبال او جلال. انبیه هروله. هر گه که این مرغ حضرتی از قفس بشری بر افق غیب پرواز کند، کروبیان عالم قدس دستها بدیده خویش باز نهند، و رنه برق این جمال دیدهای ایشان بسوزد. در وقت مرگ موسی کلیم برقی از سرداقت هیبت در هوای ولایت عشق او بناقت یک چشم عزرائیل از آن برق هیبت او بحال نیستی باز شد. گفتند یا عزرائیل چون بر دوستان ما روی نگر تا بادب باشی و بی‌دستوری فرا پیش ایشان نیروی و زبان حال مشتاق از غیرت دوستی و کمال سوز مهر ازلی همی گوید:

یا رب ار فانی کنی ما را به تیغ دوستی هر که هر فرشته مرگ را با ما نباشد هیچ کار  
از جام تو روزی شربت عشق تو خورد چون نماند آن شراب او داند آن رنج خمار

كَذَابِ آلِ فِرْعَوْنَ وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ تَهْدِيهِمْ وَ عِيدِ مُشْرِكِينَ قَرِيشٍ اسْتِ وَ كَفَارِ عَرَبٍ. میگوید چشم عبرت باز کنید و در عادت و سیرت رفتگان و گذشتگان نگرید و سرانجام ایشان از آن جهانداران و گردن‌کشان که بودند بنگرید که ایشان چه کردند و ما با ایشان چه کردیم و بر سر ایشان چه رانندیم. وَ عَاداً وَ ثَمُودَ وَ اصْحَابَ الرَّسِّ وَ قُرُوناً بَيْنَ ذَلِكَ كَثِيراً وَ كَلَّمَا ضَرَبْنَا لَهُ الْأَمْثَالَ وَ كَلَّمَا تَبَرَّأْنَا تَتْبِيراً. ای کفار عرب، و ای مشرکان قریش اگر شما همان کنید که ایشان کردند، از سیاست قهر ما همان بینید که ایشان دیدند.

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا لِّأَيَّةٍ. سنّت و آئین ما چنان است که بر بندگان نعمت ریزیم و معیشت فراخ در پیش نهیم، پس اگر شکر آن نگرارند و حق آن بر خود بنشناسند، نعمت از ایشان بگردانیم و به نعمت بدل کنیم.

إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ، إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ چه امید ماند در کار ایشان و چه سود دارد اعمال ایشان، بعد از آن که در ازل عدل خود بر ایشان براند که: شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ وَ در ابد این حکم بر ایشان برفت، فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ.

وَ أَعَدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ بر زبان تفسیر قوه رمی سهام غازیان است بر وی دشمن و از روی اشارت، سهام

سحرگاهی است در عالم غیب بنعت خشوع و خضوع، و رمی القلب الی الحقّ معتمدا علیه و راجعا عمّا سواه. و گفته‌اند: این قوه، قوت دل است و ثقت بنصرت و تأیید الهیت، چنان که گفت: هُوَ الَّذِي أَيْدِكَ بِنَصْرِهِ اِي هُوَ الَّذِي بِنَصْرِهِ اِفْرَدَكَ، و بلطفه ايدك، و عن كلّ سؤل و نصيب طهرك و عن رق الاشياء حررك و في جميع الاحوال كان لك. أَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ. ألف بین قلوب المرسلین بالرسالة و قلوب الانبياء بالنبوة و قلوب الصديقين بالصدق و قلوب الشهداء بالمشاهدة و قلوب الصالحين بالخدمة و قلوب عامّة المؤمنین بالهداية، فجعل المرسلین رحمة على الانبياء و جعل الانبياء رحمة على الصديقين و جعل الصديقين رحمة على الشهداء و جعل الشهداء رحمة للعالمين و جعل الصالحين رحمة على عامّة المؤمنین و جعل المؤمنین رحمة على الكافرين.

### ۷ النوبة الاولى

قوله تعالى: يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ اِي پیغامبر بسنده است ترا خدای، وَ مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ. (۶۴) و ایشان که پی برانند بتو از گرویدگان.

یا أَيُّهَا النَّبِيُّ اِي پیغامبر، حَرَضَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ كَرَمَ كُنْ و بر انگیز گروندگان را بر کشتن کردن، اِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَابِرُونَ اِگر از شما بیست تن بود شکیبایان، يَغْلِبُوا مِائَتِينَ باز بشکنند دویست تن را، وَ اِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ و اِگر از شما صد تن بود، يَغْلِبُوا اَلْفًا مِنَ الَّذِيْنَ كَفَرُوا باز شکنند هزار تن را از کافران، بَأْتَهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ. (۶۵) این بآنست که ایشان و حقّ از باطل باز نشناسند.

الآن اکنون، خَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ سَبْكَ كَرَدَ خدای بار از شما، وَ عَلِمَ اَنْ فَيْكُمْ ضَعْفًا و بدانست و بدید که در شما سستی و بیچارگی است، فَاِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صَابِرَةٌ و اِگر از شما صد تن بود شکیبایا، يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ باز شکنند دویست تن را، وَ اِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ اَلْفٌ و اِگر از شما هزار تن بود، يَغْلِبُوا اَلْفَيْنِ باز شکنند دو هزار تن را، بِاِذْنِ اللّٰهِ بِيَارِي خدای و دستوری وی و فرمان وی، وَ اللّٰهُ مَعَ الصّٰبِرِينَ. (۶۶) و خدای بیاری با شکیبایان است.

ما كان لِنَبِيِّ اَنْ يَكُونَ لَهُ اَسْرَى هِرْكَزَ نَبُوذِ پیغامبری که وی را اسیران در دست آمد، حَتَّى يُثَخِّنَ فِي الْاَرْضِ تا پیش از این خوناب او را افکند در زمین، تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا عَرَضَ اِي جهان میخواهید و آنچه از آن فرا دست آید، وَ اللّٰهُ يُرِيدُ الْاٰخِرَةَ و خدای شما را آخرت می‌پسندد، وَ اللّٰهُ عَزِيْزٌ حَكِيْمٌ. (۶۷) و خدای تواناییست دانا.

لَوْ لَا كِتَابٌ مِنَ اللّٰهِ اِگر نه حکم خدا بودی، سَبَقَ حَكْمِي که رفت، لَمَسَّكُمْ فِيمَا اَخَذْتُمْ بَشْمَا رسید بآنچه ستدید از فداها، عَذَابٌ عَظِيْمٌ. (۶۸) عذابی بزرگ.

فَكُلُّوا مِمَّا غَنِمْتُمْ اکنون پس میخورید از آنچه غنیمت ستدید، حَلَالًا طَيِّبًا حَلَالِي گشاده پاک، وَ اتَّقُوا اللّٰهَ و می‌پرهیزید از خشم خدای و عذاب او، اِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ. (۶۹) و میدانید که خدای آمرزگار است و مهربان.

یا أَيُّهَا النَّبِيُّ اِي پیغامبر، قُلْ لِمَنْ فِيْ اَيْدِيْكُمْ مِنَ الْاَسْرَى كَوِي اَنْ كَسَ را که در دست شماست از اسیران، اِنْ يَعْلَمَ اللّٰهُ فِيْ قُلُوْبِكُمْ خَيْرًا اِگر خدای از دلهای شما ایمان و راستی داند، يُؤْتِكُمْ خَيْرًا مِّمَّا اَخَذَ مِنْكُمْ شما را به از آن دهد که از شما ستندند، وَ يَعْفُرْ لَكُمْ و ببامرزد شما را، وَ اللّٰهُ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ. (۷۰) و خدای آمرزگار است مهربان.

وَ اِنْ يُرِيدُوا خِيَانَتَكَ و اِگر پس خواهند که با تو کژ روند، فَقَدْ خَانُوا اللّٰهَ مِنْ قَبْلُ اَوَّلَ هَمَّ چنين بودند، با خدا کژ رفتند، فَاَمْكَنَ مِنْهُمْ خدای ایشان را در دست تو داد و ترا بر ایشان پیروزی داد، وَ اللّٰهُ عَلِيْمٌ حَكِيْمٌ. (۷۱) و خدای داناییست راستدان.



إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا إِشَانِ كَمَا بَغَرُوا، وَ هَاجَرُوا وَ إِشَانِ كَمَا خَوَّشُوا بِبِرِيدِنْدِ، وَ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ بَاز كُوشِيدِنْدِ، بَتَن خَوِّشِ وَ مَالِ خَوِّشِ اَز بَهِرِ خَدَائِ، وَ الَّذِينَ أَوْوَا وَ إِشَانِ كَمَا رَسُولِ خَدَائِ رَا وَ مُؤْمِنَانِ رَا بَا خَانَ وَ مَانِهَائِ خُودِ أَوْرَدِنْدِ، وَ نَصَرُوا وَ يَارِي دَادِنْدِ إِشَانِ رَا، أَوْلِيكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضِ إِشَانِنْدِ كَمَا يَكْدِيغَرِ رَا أَوْلِيَاءِ وَ دُوسْتَانِنْدِ، وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ إِشَانِ كَمَا بَغَرُوا، وَ لَمْ يُهَاجِرُوا وَ اَز خَانَ وَ مَانَ وَ كَسَانَ خُودِ نَبَرِيدِنْدِ وَ بَرِ رَسُولِ نِيَامَدِنْدِ، مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ شَمَا كَمَا مُؤْمِنَانِ ايدِ مَهَاجِرَانِ ايدِ اَز خَوِّشِي إِشَانِ دَرِ هِيچِ چيزِ نَهَايدِ، حَتَّى يُهَاجِرُوا تَا آنِ كَه كَه پَسِ ايمَانِ بَدَارِ الْهَجْرَةِ آرِنْدِ، وَ اِنْ اسْتَنْصَرُواكُمْ فِي الدِّينِ وَ اِگَرِ اَز شَمَا يَارِي خُوهَاِنْدِ بَرِ مَشْرِكَانَ آنِ گُرُويِدگانِ كَه مَقِيمَانْدِ دَرِ دَارِ الشَّرِكِ، فَعَلَيْكُمْ النَّصْرُ بَرِ شَمَا اسْتِ كَه إِشَانِ رَا يَارِي دَهيدِ، اِلَّا عَلَي قَوْمِ بَيْنِكُمْ وَ بَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ مَگَرِ بَرِ قَوْمِي كَه مِيَانِ شَمَا وَ مِيَانِ إِشَانِ مَهَادِنِه\_ايسْتِ وَ عَهْدِي، بَا إِشَانِ غَدِرِ مَكْنيدِ، وَ اللَّهُ يَمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ. (٧٢) وَ خُودِ بَا نَچِه شَمَا كُنيدِ بَيْنَا سْتِ وَ دَانَا.

وَ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضِ وَ إِشَانِ كَه كَافِرِ شَدِنْدِ يَكْدِيغَرِ رَا أَوْلِيَاءِ وَ دُوسْتَانِنْدِ، اِلَّا تَفْعَلُوهُ اِگَرِ نَكْنيدِ كَه يَارِي دَهيدِ چُونِ اَز شَمَا يَارِي خُوهَاِنْدِ، تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ فِتْنَهَائِ بُوْدِ دَرِ زَمِينِ وَ بَا زَكْشْتِ اَز اِسْلَامِ بَا كَفَرِ، وَ فُسَادٌ كَبِيرٌ (٧٣) وَ تَبَاهِي بَزْرَگِ.

وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ إِشَانِ كَمَا بَغَرُوا، وَ هَجْرَتِ كَرَدِنْدِ وَ اَز بَهِرِ خَدَائِ بَا دُشْمَنِ بَا زِ كُوشِيدِنْدِ، وَ الَّذِينَ أَوْوَا وَ نَصَرُوا وَ إِشَانِ كَمَا رَسُولِ خَدَائِ رَا وَ يَارَانَ رَا مَأْوِي دَادِنْدِ وَ دَرِ هَمِه حَالِ إِشَانِ رَا يَارِي كَرَدِنْدِ، أَوْلِيكَ هُمْ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا إِشَانِنْدِ گُرُويِدگانِ بَرَا سْتِي، لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ. (٧٤) إِشَانِ رَا سْتِ اَمْرَزَشِ وَ رُوزِي نِيكُو اَزَادِه بِي\_رَنجِ.

وَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْ بَعْدِ وَ إِشَانِ كَمَا بَغَرُوا، وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا مَعَكُمْ وَ هَجْرَتِ كَرَدِنْدِ وَ جِهَادِ كَرَدِنْدِ بَا شَمَا بَهِمِ، قَاوَلِيكَ مِنْكُمْ إِشَانِ اَز شَمَا نَدِنْدِ، وَ أَوْلُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بَبَعْضِ وَ خَوِّشَاوَنْدَانِ بِيَكْدِيغَرِ اِرْزَانِي اِنْدِ دَرِ مِيرَاثِ، فِي كِتَابِ اللَّهِ دَرِ دِينِ خَدَائِ وَ حَكْمِ وِي، اِنَّ اللَّهَ يَكُلُّ شَيْءٍ عَلِيمٌ. (٧٥) كَه خَدَائِ بَهِ هَمِه چيزِ دَانَا سْتِ.

### النوبة الثانية

قوله تعالى و تقدس: يا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ. سعيد جبير روايت كند از ابن عباس، گفت: سي و سه مرد مسلمانان بودند و شش زن در خانه ارقم جمع آمده و اسلام پنهان داشته تا عمر خطاب مسلمان شد و عدد مسلمانان بچهل رسید و اظهار اسلام کرد و رب العزة در شأن وی این آیت فرستاد که: يا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَ مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ. در معنی این آیت دو وجه گفته اند، قومی ظاهر گرفتند، گفتند: معنی آنست که: ای پیغامبر، خدا ترا بسنده است و ایشان که اتباع تو کردند از مؤمنان یعنی عمر خطاب، و این جمع مسلمانان، و دلیل برین وجه آیت پیش است که گفت: هُوَ الَّذِي أُيِّدَكَ بِنَصْرِهِ وَ بِالْمُؤْمِنِينَ. جایی دیگر گفت: فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَ جِبْرِيْلُ وَ صَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ، و باین وجه موضع من رفع است، معطوف بر الله، یعنی حسبك الله و من اتبعك من المؤمنين. وجه دیگر آنست که يكفيك الله و يكفي من اتبعك، و موضع من نصب است. و قيل خفض و معناه حسبك الله و حسب من اتبعك من المؤمنين، و كرر حسبك في الآيتين، لانّ الأوّل في كفاية الخداع و الثاني عام.

يا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرَّضَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ التَّحْرِيضِ فِي اللُّغَةِ اِنْ تَحْتِ الْاِنْسَانِ عَلَى الشَّيْءِ، حَتَّى يَعْلَمَ مَعَهُ اِنْهُ حَارِضٌ اِنْ تَخَلَّفَ عَنْهُ وَ الْحَارِضُ الَّذِي قَارِبَ الْهَلَاكِ، وَ مِنْهُ قَوْلُهُ: حَتَّى تَكُونَ حَرَضًا اِي حَتَّى تَذُوبَ غَمًا فَتَقَارِبَ الْهَلَاكِ.

إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ. ان شرطی است بمعنی امر، ای لیصیر عشرون و لیثبتوا فی مقاتلة مائتین. ابن عباس گفت: فرض بود بر مسلمانان يك مرد مسلمان با ده مشرك مقاومت كردن، و در جنگ روی از ایشان بنهگردانیدن، در روز بدر و پیش از آن چنین بوده، رب العالمین گفت: بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ ای ذلك من اجل انهم یقاتلون علی جهالة من غیر احتساب و لا طلب ثواب، فلا یثبتون اذا صدقتموهم القتال خلاف من یقاتل علی بصيرة یرجوا ثواب الله. پس این بر مسلمانان صعب آمد و دشوار، تضرع کردند و از حقّ جلّ جلاله سبک باری خواستند تا رب العزه آن را منسوخ کرد و ناسخ فرستاد که: الْآنَ خَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ وَ عَلَّمَ أَنْ فِيكُمْ ضَعْفًا. قراءت حجازی و شامی و بصری فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ بِنَا اسْت، در هر دو آیت بالفظ مائة شود و لفظ مائة مؤنث است، باقی بیا خوانند با عدد مذکر شود که مائة و ران افتاد. وَ عَلَّمَ أَنْ فِيكُمْ ضَعْفًا بفتح ضاد قراءت عاصم است، حمزه و باقی بضمّ خوانند و بنزدیک عرب ضمّ فصیح‌تر بود. در شواذ خوانده‌اند و علم بر فعل مجهول، و این کس از وحشت آن می‌گریزد که کسی پندارد که خدای اکنون بدانست، و در قرآن ازین لفظ فراوان است و در آن دلالت نیست بر حدوث علم، چنان که جای دیگر گفت: عَلَّمَ اللَّهُ أَنْتُمْ سَدَّكُمْ وَ نَهْنٌ، عَلَّمَ اللَّهُ أَنْتُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ، عَلَّمَ أَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرَضِي، فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ در آن هیچ دلالت نیست بر حدوث علم قدیم که خدای را علم و دانش بود و هست پیش از کاینات و واقعات و گفته‌اند که: درین آیت معنی علم رؤیت است که عرب بر رؤیت از علم حکایت کند و بعلم از رؤیت. و قتیبی گوید: خدای را دو علم است، علمی پیش از کار و علمی پس از کار.

فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صَابِرَةٌ ای محتسبه یغلبوا مائتین، وَ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ أَلْفٌ يَغْلِبُوا أَلْفَيْنِ بِإِذْنِ اللَّهِ. قال: ابن شبرمة: و كذا النهی عن المنكر لا يحلّ للواحد ان یفر من اثنين اذا كانا علی منكر و له ان یفر من الاكثر. ثم قال: وَ اللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ فَمَنْ يَغْلِبِهِمْ.

ما كان لِنَبِيِّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أُسْرَى. سبب نزول این آیت آن بود که روز بدر بعد از آن هفتاد کس از صنادید قریش که کشته شدند هفتاد کس دیگر از مشرکان اسیر گرفتند، مصطفی ص در کار ایشان باصحابه مشورت کرد. ابو بکر صدیق گفت: یا رسول الله! هؤلاء قومك و اهلك و انی اری ان تأخذ منهم الفدية فيكون ما اخذنا منهم قوة علی الكفار و عسى ان یهدیهم الله فيكونوا عضدا، گفت: یا رسول الله قوم تو اند و خویش و پیوند تواند قبیله و عشیره تواند اگر از ایشان فدا خواهد که مسلمانان را از آن قوتی باشد بر جنگ دشمن مگر آن را وجهی بود و باشد که خدای ایشان را راه نماید و مسلمان شوند و مؤمنانرا از ایشان یاری باشد. رسول خدا به عمر اشارت کرد که تو چه می‌گویی؟ عمر گفت: و الله ما اری ما رای ابو بکر، و الله که در کار مشرکان آن رای نیست که ابو بکر راست، رای من آنست که مشرکان را از پشت زمین برداریم. فلان کس که خویشاوند من است بدست من دهی تا به تیغ سر وی بردارم، عقیل را بدست علی دهی تا با وی همین کند و فلان کس که حمزه را برادر است بدست حمزه دهی تا همین کند، ایشان ائمه کفر و ضلالت اند و اگر چه خویش و پیوند تو اند حقّ تو نشناختند و حرمت تو نداشتند و جز سزای قتل نه‌اند. رسول خدا گفت یا ابا بکر! مثل تو مثل ابراهیم خلیل است که گفت: فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَ مَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَورٌ رَحِيمٌ، و مثل عیسی که گفت: إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَ إِنْ تُعْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ. و یا عمر! مثل تو مثل نوح است که گفت: رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَي الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا، و مثل موسی که گفت رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَي أَمْوَالِهِمْ وَ اشْدُدْ عَلَي قُلُوبِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّى يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ. آن گه مصطفی بقول ابو بکر کار کرد و از ایشان فدا ستد. عمر

خطاب گفت: دیگر روز بامداد بحضرت سیّد رفتم، مصطفی را دیدم و ابو بکر که هر دو می‌گریستند. گفتم: یا رسول الله چه رسید شما را این ساعت که می‌گریید. گفت: یا عمر آن حکم که دی رفت و آن فداها که از ایشان سنده آمد خدا آن را نپسندید و عتاب کرد و اینک آیت فرستاد.

ما كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أُسْرَى حَتَّى يُخْزِنَ فِي الْأَرْضِ. قراءت بصری بیا است و اسری جمع اسیر، مثل قتیل و قتلی، ای لم یکن لنبی ان یشغل بالاسر و الفداء لانّ ذلك یذهب بالمهابة یخزن، ای حتی یكثر القتل و الاثخان الاكثر من القتل مشتق من الثخانة و هی الصلابة و الكثافة، و قيل الشدة و القوة. میگوید هیچ پیغامبر بر آن نبود که اسیر را دارد و فدا ستاند، که داشتن و فدا شدن هیبت و حشمت ببرد تا بسیار از آن اسیران می‌کشتند و در زمین می‌افکندند و مغلوب و مقهور خود میداشتند تا در دلهای مشرکان از پیغامبر و مؤمنان مهابت و رعب بود. ابن عباس گفت: این حکم روز بدر بود که مسلمانان اندک بودند و اسلام هنوز قوی نگشته بود باز که مسلمانان بسیار شدند و کار اسلام و مسلمانان بالا گرفت و قوی شد، در کار اسیران این آیت آمد: فَأِمَّا مَنَّا بَعْدُ وَإِمَّا فِدَاءً.

ثم قال تعالى تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا. یعنی المال الذي اخذتموه من الفداء سماء عرضا لانه سريع الانقضاء قليل الثبات. وَ اللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ ای یريد لكم ثواب الآخرة بقهرکم المشركين و نصرکم دين الله. وَ اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ امر باثخان الكفار.

لَوْ لَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ سَبَقَ، کتاب اینجا بمعنی حکم است، ای لولا حکم من الله سبق، هم چنان که جایی دیگر گفت: كِتَابُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ، ای حکم الله عليكم. یعنی لولا حکم من الله سبق ان لا يعذب احدا ممن شهد بدرا مع النبي ص. ای أصابكم فيما اخذتم، من الفداء قبل ان تؤمروا به عذاب عظيم. میگوید اگر نه آنید که خدای حکم کرده است که هیچ کس را از بدریان هرگز عذاب نکند شما را عذاب کردی باین فدا که ستدید پیش از آن که شما را بآن فرمودند. معنی دیگر ابن عباس گفت: پیش از مبعث مصطفی ص مال غنیمت و قربان و فداء اسیران و امثال آن حرام بود بر پیغامبران و امتان ایشان، و رب العزة در لوح محفوظ نبشته و حکم کرده که آن حلال است محمد را و امت وی را، پس روز بدر پیش از آن که فرمان و حکم از آسمان آمد ایشان شتاب کردند و فدا شدند. رب العالمین گفت: اگر نه آن بودی که در لوح محفوظ حکم من سابق است که آن غنیمت شما را حلال است و نیز حکم کرده‌ام که هر که گناه کند و توبه کند گناهِش بیامرزم، شما را باین فدا شدن عذابی بزرگ رسیدی. و گفته‌اند این کتاب همان است که آنجا گفت: كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ یعنی اگر نه آن بودی که من رحمت خود بر شما بر نبشتم‌ام که بر شما رحمت کنم و بیامرزم و عذاب نکنم. لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ. سعد بن معاذ گفت: یا نبی الله، کان الاثخان فی القتل احبّ الی من استبقاء الرجال. فقال رسول الله لو نزل عذاب من السماء ما نجا منه غیر عمر بن الخطاب و سعد بن معاذ ثم احلّ لهم الغنائم. فقال تعالى: فَكُلُوا مِمَّا غَنِمْتُمْ حَلَالًا طَيِّبًا اصبتم و اخذتم من الكفار قهرا، و من هاهنا للتبيين حلالا طيبا، لم يحلّ لغيركم و انما كانت نار تنزل من السماء فتاكلها.

وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ غَفُورٌ غفر لكم ذنوبكم، رَحِيمٌ حيث رخص لكم الغنائم.

قال النبي ص لم يحلّ الغنائم لمن كان قبلنا، ذلك بان الله رای ضعفنا و عجزنا فطيبها لنا.

يا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِمَنْ فِي أَيْدِيكُمْ مِنَ الْأُسْرَى. کلبی گفت: این آیت در شأن عباس بن عبد المطلب آمد و برادرزاده وی عقیل بن ابی طالب و نوفل بن الحارث، و عباس بن عبد المطلب یکی بود از آن ده مرد که مطعمان بودند مشرکان

را، که بجنک بدر می‌شد و بیست اوقیه زر عباس با خود داشت ازو بستند. عباس گفت: یا محمد آن بیست اوقیه بحساب فدا که از من می‌ستانند در آر. گفت نیارم که آن بقصد مسلمانان و اطعام مشرکان بیرون آوردی، آن در حساب فدا نیارم و فدای عقیل و نوفل نیز بر تو است. عباس گفت: یا محمد، ترکنتی اتکف قریشا ما بقیت. فقال رسول الله ص: این الذهب الذي دفعته الى ام الفضل مخرجك الى بدر؟ و قلت لها انى لا ادري ما يصيبني فى وجهي هذا فان حدث لى حدث فهذا لك و لعبد الله و لعبيد الله و للفضل و قثم يعنى بنيه. فقال له العباس: و ما يدريك؟ قال: اخبرنى به ربى.

قال: اشهد انك صادق و انى قد دفعت اليها الذهب و لم يطلع عليه احد الا الله، و انا اشهد ان لا اله الا الله و انك رسول الله. قال العباس: فاعطاني الله خيراً مما اخذ منى، اعطاني عشرين عبدا كلهم يضرب بمال كثير مكان العشرين اوقيه و انا ارجوا لمغفرة من ربى فذلك قوله: **إِنْ يَعْلَمِ اللَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ خَيْرًا يُؤْتِكُمْ خَيْرًا مِّمَّا أَخَذَ مِنْكُمْ وَ يَعْفُرْ لَكُمْ**، قرء ابو جعفر و ابو عمرو اسارى و هو جمع الجمع. يقال اسير و جمعه اسرى، كمريض و مرضى و هالك و هلكى و جمع الجمع اسارى.

**إِنْ يَعْلَمِ اللَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ خَيْرًا يَعْنِي** ايماننا و اسلاما، **يُؤْتِكُمْ خَيْرًا مِّمَّا أَخَذَ مِنْكُمْ** من الفداء. گفته‌اند خلافت بنى العباس از آن خبر است.

**وَ يَعْفُرْ لَكُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ** روى ان العباس كان يقول: انجز احد الوعدين و انا على ثقة من الآخرة. **وَ إِنْ يُرِيدُوا يَعْنِي** الاسرى، **خِيَانَتَكَ** نقض ما عاهدوا معك.

**فَقَدْ خَانُوا اللَّهَ بِالْكَفْرِ وَ الشَّرْكَ، مِنْ قَبْلِ** اى من قبل العهد و قتل بدر **فَأَمَكَّنَ مِنْهُمْ** اى فامكنك منهم و نصرك عليهم فهزمتهم و اسرتهم، و المعنى ان عادوا عدنا لهم. **وَ اللَّهُ عَلِيمٌ** بخيانتهم حين خانوها، **حَكِيمٌ** فى تدبيره عليهم و مجازاته اياهم.

قوله: **إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ** اين صفت مهاجران است كه با رسول خدا برخاستند و در معركها خود را هدف تير دشمن ساختند و در اعلاء كلمه حق و دين اسلام كوشيدند. **وَ الَّذِينَ آوَوْا وَ نَصَرُوا** اين صفت انصار است كه رسول خدا و مؤمنانرا بخان و مانهاى خود فرو آوردند، پس آنكه ده سال رسول خدا ميگفت: من يؤينى حتى ابلغ كلام ربى؟

كيست كه ما را مأوى دهد تا كلام خداى خود برسانم؟ و كس او را جواب نميگرد، تا ايشان بخوشدلى و صدق ايمان و دل او را بپذيرفتند و مؤمنانرا هر يكى مأوى دادند و ايشان را بر دشمنان يارى دادند و با ايشان حرب كردند. رب العالمين گفت: **أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ** ايشانند كه يكديگر را دوستانند و برادران. و مصطفى ص گفت: و فى كل دور الانصار خير.

ابن عباس گفت: **أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ** فى الميراث كانوا يتوارثون بالايمن و الهجرة و بالمؤاخاة التي كان رسول الله ص يواخى بينهم دون القرابة المفردة حتى نسخ بقوله: **وَ أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ**. ميان مهاجرت مصطفى ص و ميان فتح مکه توارث ميان مؤمنان بهجرت می‌بود، مهاجر از مهاجر ميراث ميبرد، اگر چه قرابت و رحم نبود و آنجا كه قرابت بود و هجرت نبود ميراث نبود اگر چه ايمان آورده بود در دار الشرك. اينست كه رب العزة گفت: **وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ**، يعنى من ميراث و غنيمه و فىء. حتى

يُهاجِرُوا حَكْمَ خَدَايَ بَرِ اَيْنَ نَسَقَ بُوَد تَا اَنَ گَه كَه نَاسَخَ اَنَ رَسِيْدِ پَس فَتَحَ مَكَه كَه: اَوْلُوا الْاَرْحَامَ بَعْضُهُمْ اَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللّٰهِ وَ هَجَرَتِ مَنَقَطِعَ كَشْتِ وَ مَصْطَفَى كَفْت: لَا هَجْرَةَ بَعْدَ الْفَتْحِ اِنْمَا هِيَ الشَّهَادَةُ.

قَرَأْتِ حَمَزَه مِنْ وَاِلَيْتَهُمْ بِكَسْرٍ وَاوَّ اسْتِ وَ هِيَ قِرَاءَةٌ رَدِيَّةٌ فَانَ الْوَلَايَةَ اِنْمَا هِيَ مِنَ الْوَالِي وَ الْوَلَايَةَ مِنَ الْوَالِي. وَ قَدْ قَالَ فِي صَدْرِ الْاَيَةِ بَعْضُهُمْ اَوْلِيَاءُ بَعْضٍ اَوْلِيَاءُ كَفْتِ نَه وَ لَاةً.

وَ اِنْ اسْتَنْصَرُوْكُمْ فِي الدِّيْنِ يَعْنِي وَ اِنْ اسْتَنْصَرُوْكُمْ الدِّيْنِ اَمَنُوا وَ لَمْ يَهَاجِرُوا عَنِ الْكُفْرِ، فَعَلَيْكُمْ النَّصْرُ اِلَّا عَلٰى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ عَهْدٌ اِلَى مَدَّةٍ اَوْ مَوَادِعَةٍ فَلَا تَغْدُرُوا.

وَ الَّذِيْنَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ اَوْلِيَاءُ بَعْضٍ اِي لَا تَوَارِثَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَكُمْ وَ لَا وِلَايَةَ.

وَ الْكَافِرِ وَاِلَى الْكَافِرِ دُونَ الْمُسْلِمِ. دَرِيْنَ اَيَّتِ تَقْدِيْمٍ وَ تَاخِيْرٍ اسْتِ، تَقْدِيْرُهُ: وَ الَّذِيْنَ اَوَّوْا وَ نَصَرُوْا اَوْلِيَاءَ بَعْضِهِمْ اَوْلِيَاءَ بَعْضٍ، وَ الَّذِيْنَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ اَوْلِيَاءَ بَعْضٍ اَيْنَ بَا اَنْسَتْ بِمَعْنَى، پَس كَفْت: وَ اِنْ اسْتَنْصَرُوْكُمْ فِي الدِّيْنِ فَعَلَيْكُمْ النَّصْرُ.

اِلَّا تَفْعَلُوْهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْاَرْضِ وَ فَسَادٌ كَبِيْرٌ، وَ قِيْلَ: اَلَا تَفْعَلُوْهُ، اِي مَا اَمْرَتُمْ بِهِ مِنَ التَّوَارِثِ بِالْاِيْمَانِ وَ الْهَجْرَةِ، تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْاَرْضِ زَوَالِ نِظَامِ الْمُؤْمِنِيْنَ وَ تَفْرِيقِ كَلِمَتِهِمْ، وَ فَسَادٌ كَبِيْرٌ فِي الْاَرْضِ مِنْ جِهَةِ الْكُفْرِ وَ سَفْكِ الدِّمَاءِ.

وَ الَّذِيْنَ اَمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيْلِ اللّٰهِ. اَيْنَ الَّذِيْنَ بَدَلِ الَّذِيْنَ يَبِيْشِيْنَ اسْتِ وَ هَمَانَ قَوْمَانِدِ مَهَاجِرَانَ وَ اَنْصَارَ، وَ تَكَرَّرَ اَزْ بَهْرِ اَنْسَتْ كَه اَيْنَ حَكْمِ رَاسْتِ وَ اَيْنَ ثَوَابِ رَا.

اَوْلِيَاءُ هُمْ الْمُؤْمِنُوْنَ حَقًّا صَدَقًا حَقَّقُوا اِيْمَانَهُمْ وَ الْهَجْرَةَ وَ الْجِهَادَ وَ بَذَلَ الْمَالِ فِي دِيْنِ اللّٰهِ.

لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيْمٌ لَا مَنَّةَ فِيْهِ وَ لَا تَبْغِيْضَ. وَ قِيْلَ: رِزْقٌ كَرِيْمٌ لَا يَصِيْرُ حَدَثًا بَلْ رَشْحًا كَالْمَسْكَ.

وَ الَّذِيْنَ اَمَنُوا مِنْ بَعْدِ اِي مِنْ بَعْدِ نَزْوْلِ هَذِهِ الْاَيَةِ، وَ قِيْلَ مِنْ بَعْدِ الْحَدِيْبِيَّةِ وَ هِيَ الْهَجْرَةُ الثَّانِيَّةُ.

وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا مَعَكُمْ قَاوْلِيْنَكَ مِنْكُمْ فِي حَمَلِكُمْ وَ جَمَلَتِكُمْ، وَ اَوْلُوا الْاَرْحَامَ بَعْضُهُمْ اَوْلَى بِبَعْضٍ اِي الْاَقْوِيَاءَ الَّذِيْنَ تَجْمَعُهُمْ بِالْقُرْبِ رَحْمٌ وَّاحِدَةٌ اَوْ يَنْسَبُوْنَ اِلَى اَبٍ وَّاحِدٍ بَعْضُهُمْ اَوْلَى بِبَعْضٍ فِي الْمِيْرَاثِ مِنَ الْاِجَانِبِ.

فِي كِتَابِ اللّٰهِ اِي فِي حَكْمِهِ، وَ مِنْهُ قَوْلُهُ تَعَالَى: كَتَبَ اللّٰهُ لَأَعْلِيْنَ اِي حَكْمَ اللّٰهِ، وَ قِيْلَ فِي كِتَابِ اللّٰهِ الَّذِيْ عِنْدَهُ وَ هُوَ اللُّوْحُ الْمَحْفُوْظُ. وَ مِنْهُ قَوْلُهُ تَعَالَى: اِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ اَنْ نَّبْرَأَهَا. ثُمَّ التَّوَارِثُ بِالْجِهْرَةِ وَ الْاِخَاءُ صَارَتْ مَنْسُوخَةٌ بِقَوْلِهِ: وَ

اَوْلُوا الْاَرْحَامَ بَعْضُهُمْ اَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللّٰهِ.

اِنَّ اللّٰهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيْمٌ مِنَ الْفَرَائِضِ وَ الْمَوَارِيْثِ وَ غَيْرِ ذَلِكَ.

### النُّبُوَّةُ الثَّلَاثَةُ

قَوْلُهُ تَعَالَى: يَا اَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللّٰهُ وَ مَنْ اَتْبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِيْنَ، سِيَاقُ اَيْنَ اَيَّتِ تَشْرِيفٍ وَ تَخْصِيْصِ عَمْرِ خُطَابِ اسْتِ كَه... بَعْدَ اِسْلَامِ دَرِ اَمْدِ. مَصْطَفَى ص اَوْ رَا دَرِ كِنَارِ كَرَفْتِ وَ كَفْت: الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِيْ هَدَاكَ اِلَى الْاِسْلَامِ يَا عَمْرُ، پَس

دَسْتِ وِي كَرَفْتِ وَ اَوْ رَا پِيْشِ يَارَانَ بَرْدِ وَ كَفْت: بَشَرُوا فَهَذَا عَمْرٌ قَدْ جَاءَكُمْ مُسْلِمًا، اِي يَارَانَ مِنْ، بَشَارَتِ پَذِيْرِيْدِ كَه عَمْرٍ بِاِسْلَامِ دَرِ اَمْدِ. حَمَزُهُ بَرِخَاسْتِ وَ اَوْ رَا دَرِ كِنَارِ كَرَفْتِ، وَ يَارَانَ هَمَه شَاد كَشْتَنْدِ وَ بَشَاشْتِ نَمُوْدَنْدِ وَ كَفْتَنْدِ: الْحَمْدُ

لِلّٰهِ الَّذِيْ هَدَاكَ اِلَى الْاِسْلَامِ يَا عَمْرُ.

پَس عَمْرٌ كَفْت: يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ كَمْ عَدَدْنَا، چَنْدِ بَرِ اَيْدِ عَدَدِ مُسْلِمَانَانَ. رَسُوْلُ خُدَا كَفْت: تَسْعَةٌ وَ ثَلَاثُوْنَ، وَ بِكَ اَتَمَّ اللّٰهُ الْاَرْبَعِيْنَ. چَهْلِ، كَمْ يَكُ كَسِ بُوْدِيْمِ وَ اَكْنُوْنَ كَه تُو اَمْدِي، عَقْدِ چَهْلِ تَمَامِ شُدِ. عَمْرٌ كَفْت: يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ چَرَا اَيْنَ كَارِ

پَنْهَانَ دَارِيْمِ وَ چَرَا اَيْنَ عِلْمِ اِسْلَامِ اَشْكَارَا بَدْرِ نِيَارِيْمِ؟ اُ فَيَعْبُدُ اللَّاتَ وَ الْعَزَى عِلَانِيَّةً عَلٰى رُوْسِ الْخَلَائِقِ وَ يَعْبُدُ اللّٰهَ جَلًّا

جلاله سرًا کلا و الذی بعثک بالحق لا یعبد الله سرًا بعد الیوم.

عمر دامن عصمت مصطفی گرفت و او را بیرون آورد و آن قوم که با مصطفی بودند از صدیقان همه بیرون آمدند و دو صف بر کشیدند. یک صف عمر در پیش ایستاد و یک صف حمزه، همی آمدند تا به مسجد حرام، و کافران و مشرکان منتظر که هم اکنون عمر سر محمد می‌آرد و از اسلام وی همه بی‌خبر بودند. عمر چون روی کافران دید، تکبیر گفت که رعب آن در دل‌های کافران افتاد و روی عقلهاشان سیاه گشت، آن گه گفت:

مالی اریکم کلکم قیاما	الکهل و الثنبان و الغلاما
قد بعث الله لکم اماما	محمدا قد شرع الاسلاما
و اظهر الایمان و استقاما	فالیوم حقا نکسر الاصلانما

نذب عنه الخال و الاعماما کفار قریش آن روز چون عمر را بدیدند دل از دولت خویش برگرفتند و آن روز بدیدن عمر غمناکتر از آن شدند که آن روز که رسول خدا وحی آشکارا کرده بود...

ای جوانمرد، گوهر وصال او نه چیزی است که بدست هر دون هم‌متی افتد، دریست که در صندوق صدق صدیقان بدست آید، عبهری است که از حدائق حقایق عاشقان پیدا شود. غواصان این گوهر هر یکی علی الانفراد، خورشید ارادت و مستقرّ عهد دولت و مقبول حضرت الهیت آمدند، صفت ایشان اینست که رب العزة گفت در آخر سوره: *آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ الَّذِينَ أَوْوَا وَ نَصَرُوا*. حکم ایشان اینست که *أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ*، خلقت ایشان اینست که *أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا*، ثواب ایشان اینست *لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ*، و رزق کریم آنست که خورشید وصال از مشرق تافت، تابان شود، همه آرزوها نقد شود و زیادت بیکران شود، قصه آب و گل نهان شود و دوست ازلی عیان شود، دیده و دل هر دو بدوست نگران شود.

هر که را نور تجلی بر دلش آید پدید      بس عجب نه گر چو موسی که برو ریحان شود



علم من فاسقان اند که مسلمانی را هرگز نیستند.

اشْتَرَوْا بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا بِسَخْنَانِ خَدَايَ بَهَايَ اِنْدَكْ مِيخْرَنْد اَزِين جِهَان، فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِهِ تَا اَز رَاه وِی بَر مِيگَرْدَنْد و مِيگَرْدَانْد، اِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ. (۹) بَدَكَار كِه ايشان مِي كَنْد.

لَا يَرْفُقُونَ فِي مُؤْمِنٍ اِلَّا وَ لَا ذِمَّةً دَر هِيچ مُؤْمِن نِه اَزْرَم خَدَايَ كُوشَنْد وَ نِه زِينهَار وَ نِه پِيْمَان كِه نِهَادَنْد، وَ اَوْلِيكَ هُمْ الْمُعْتَدُونَ. (۱۰) و ايشان اند که اندازه درگذارانند و پيمان شکنان.

فَاِنْ تَابُوا وَ اَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ اَكْرَبَ باز گَرْدَنْد وَ نَمَاز بِيَاي دَارَنْد، وَ اَتَوْا الزَّكَاةَ وَ زَكَاةَ دِهَنْد، فَاِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ اَنْ كِه برادران شما اند در دين، وَ نَفَّصَلُ الْآيَاتِ وَ گِشَادِه مِي فَرَسْتِيْم وَ مِي رَسَانِيْم سَخْنَان خُوِيْش، لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ. (۱۱) ايشان را که بدانند.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: بَرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُوْلِهِ. اين سوره را شش نام است: سوره التوبة و المبعثرة و المنقرة و المثيرة و البحوث. صد و بيست و نه آيت است و چهار هزار و نود و هشت كلمت و ده هزار و چهار صد و هشتاد و هشت حرف است، و پسين سوره که از آسمان بزمين آمد در مدينه بيكبار تمام اين سوره است.

روت عائشة، قالت: قال رسول الله ص: ما نزل على القرآن الا آية آية و حرفا حرفا ما خلا سورة براءة، و قل هو الله احد، فانهما انزلنا على و معهما سبعون الف صف من الملائكة.

و گفته اند میان روز حديبيه و فتح مکه فرود آمد. رسول خدا ابو بکر را به حج فرستاد در آن سال باميری بر حاج و علی بن ابی طالب (ع) را بر پی وی بفرستاد، تا این سوره به منا روز نحر بر خلق خواند و بچهار سخن ندا کرد: لا يدخل الجنة الا نفس مسلمة و لا يحج بعد العام مشرك و لا يطوف بالبيت عريان و من كان بينه و بين رسول الله عهد فعده الى مدته.

در ابتداء این سوره بِسْمِ اللَّهِ نُوشتند، از بهر آنکه بنزدیک عثمان چنان بود که انفال و برائت يك سوره است و فصل در میانه آن را کرده است که قومی از صحابه بر آن بودند که دو سوره است تا میان هر دو قول جمع کرده آید، و صحابه این را بپسندیدند و هر دو سوره را قرینتین نام نهادند. ابی کعب را پرسیدند که چرا در سر این سوره بِسْمِ اللَّهِ نُوشتند، گفت: لانها نزلت فی آخر القرآن و کان رسول الله یأمرنی اول کلّ سورة ب: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ و لم یأمرنی فی سورة براءة، بذلك فضمت الی سورة الانفال لشبهها بها. یعنی امر العهود مذکور فی الانفال و هذه نزلت بنقض العهود و كانت ملتبسة بالانفال بالشبه فضمت اليها و كتب فی السبع الطول.

و گفته اند که بِسْمِ اللَّهِ زینهار است و افتتاح خیر و اول این سوره و عید است و نقض عهد و برداشت زینهار، ازین سبب این نُوشتند. و درین سوره نه آیت منسوخ است چنان که بآن رسیم، بیان کنیم ان شاء الله تعالی و تقدس.

قوله: بَرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُوْلِهِ. این آیت بآن آمد که مشرکان عهدهی که با رسول خدا و با مؤمنان کرده بودند و پیمانی که بسته بودند، آن را نقض کرده بودند.

پس رب العالمین مصطفی ص را و مؤمنانرا فرمود که چون ايشان پيمان بشکستند و بحرب شما بیرون آمدند، شما نیز عهدها که با ايشان کرده اید نقض کنید و زینهار بردارید و باین معنی آیت فرو فرستاد که بَرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُوْلِهِ ای قد برأ الله و رسوله من اعطائهم العهود و الوفاء اذ نكثوا. و براءة رفع لانه خبر ابتداء محذوف، ای هذه الآيات



برائت، و قيل رفع لانه ابتداء و خبره إلى الَّذِينَ. و معنى برائة انقطاع عصمت است. میگوید: ایشان را عصمت نماند و عهده و زینهارى که داشتند تا امروز منقطع گشت. آن گه سخن با معاهدان گردانید، ایشان را گفت: فسيحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ چهل ماه در زمین می‌آئید و می‌روید، چنانکه خواهید از اول شوال تا آخر محرم، و گفته‌اند از روز عرفه تا دهم ربیع الآخر. و این معاهدان دو قوم بودند، قومی عهد داشتند از مصطفی ص کم از چهار ماه، رب العزة درین آیت بچهار ماه برد، و قومی عهد داشتند بیش از چهار ماه، رب العالمین فرمود، تا آن مدت بسر بردند، چنان که گفت: فَأْتُمُوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَىٰ مُدَّتِهِمْ. و گفته‌اند دو گروه بودند آن معاهدان، گروهی کم از چهار ماه عهد داشتند و گروهی عهد داشتند اما مدتی نامزد نکرده بودند. رب العالمین مدّت عهد هر دو گروه بچهار ماه باز آورد. و بقول بعضی مفسران، این تأجیل ایشانراست که نقض کردند، میگوید: این چهار ماه دیگر ایشان را زمان دهید و پس از آن ایشان را عهد نیست، میکشید ایشان را و می‌گیرید، و هر که نقض عهد نکرد بر سر عهد خویش است و هر که خود عهد نداشت، از مشرکان پنجاه روز وی را زمانست، یعنی از دهم ذی الحجه تا آخر محرم، و گفته‌اند ابتداء چهار ماه بیستم ذی القعدة بود و در این سال درین روز حج نبود بحکم جاهلیت و دیگر سال حجة الوداع بود هم ذی الحجة چنان که امروز است.

وَ اعْلَمُوا أَنكُمُ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ أَي و ان اجلتم هذه الاربعة الاشهر فلن تفوتوا الله، وَ أَنَّ اللَّهَ أَي و اعلموا ان الله مخزى الكافرين مذلمهم بالقتل و الاسر.

زجاج گفت: که این از خدای تعالی ضمان است که مؤمنانرا بر کافران نصرت دهد.

وَ اذَانٌ، این عطف بر برائة است، ای و اعلام من الله وَ رَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ یعنی الی العرب، یَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ روز عید نحر است، بقول جماعتی صحابه چون عمر و علی و ابن عباس و ابو هریره و خلقی از تابعین، و بقول بعضی روز عرفه است. و حج اکبر و قوف است بعرفه و حج اصغر عمره و اجماع است که هر که وقوف بعرفه ازو فائت شد حج از وی فائت شد، و قيل الحج الاکبر القران و الاصغر الافراد. قومی گفتند: آن روز را حج اکبر نام کردند از بهر آن که عیدهای اهل ملک ترسایان و جهودان و گبران در آن روز همه بهم آمده بود و این قول پسندیده نیست که در آن تعظیم و آئین کفر و کافران است و این روا نیست و از حج اکبر درین هیچ چیز نیست. قومی گفتند حج اکبر آن روز بود و بس، یعنی اکبر من سائر الحج لما جرى فيه ما هو اعزاز للاسلام و اذلال من الشرك. و قيل یَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ ای حین الحج ایامه كلها كما يقال: یوم الجمل و یوم صقین و یوم بغاث یراد به الحین و الزمان لان کلّ حرب من هذه الحروب دامت ایاما كثيرة.

أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ أَي من عهدهم، وَ رَسُولِهِ أَي هو و رسوله.

رب العالمین درین آیت مصطفی را فرمود تا مشرکان عرب را خبر دهد در روز حج اکبر که خدای از ایشان بیزار است و رسول وی، و این آن بود که علی ع را بفرستاد بموسم سنة تسع، تا از اول سوره برائة ده آیت و بقولی هشده و بقولی چهل و بقولی همه سوره بر ایشان خواند، و مصطفی ص گفت: «لا يبلغ عني الا رجل مني»

و صاحب موسم آن سال ابو بکر بود. چون علی ع در رسید، گفت: امیرا جنّت ام مامورا.

فقال علی ع: بل مأمورا، و وقص عليه القصة، و كان ابو هريرة مع علی ع.

قال الزجاج: السبب في تولية علی (ع) تلاوة البراءة انّ العرب جرت عادتها في عقد عقدها و نقضها ان يتولى ذلك

على القبيلة رجل منها و كان جائز أن تقول العرب اذا تلا عليها نقض العهد من الرسول من هو من غير رهطه هذا خلاف ما يعرف فينا في نقض العهود فزاح النبي ص العلة في ذلك، و قوله ص: لا يبلغ عنى الا رجل منى ليس بتفضيل منه لعل على غيره و لكن عامل العرب على مثل ما كان بعضهم يتعارفه من بعضهم كعادتهم فى عقد الحلف و حلّ العقد كان لا يتولى ذلك الا رجل منهم.

فإن يُبْنَمُ اى رجعتكم عن الكفر و اخلصتم التوحيد، فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ من الاقامة على الكفر وَ إِن تَوَلَّيْتُمْ عن الايمان، فَأَعْلَمُوا أَلَكُمْ غَيْرٌ مُّعْجِزِي اللَّهِ اى لا تعجزونه هربا. آن گه ایشان را بعد از آنکه بيم داد گفت: وَ بَشِّرَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ آن گه قومی را از برائت عقود مستثنی کرد، اى وقعت البراءة من المعاهدين الناقضين للعهود.

إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ، اين استثنا پيوسته بانست كه أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَ رَسُولُهُ، إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَفْقُصُواكُمْ من شرط العهود شيئاً مگر آن گروهان از مشركان كه با ایشان پيمان بسته ايد به حديبيه، و از آن شرطها كه در عهد با شما كردند، از آن چیزی بنه كاسته اند و هيچ دشمن را از آن شما بر شما يارى نداده اند و ایشان بنو ضميره و بنو كنانه اند و نه ماه از مدت عهد ایشان را مانده بود، رب العالمين گفت: فَأَتَمُّوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَىٰ مُدَّتِهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يَتَّقُونَ نقض العهد.

فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرْمُ وَ هِيَ رَجَبُ وَ ذُو الْقَعْدَةِ وَ ذُو الْحِجَّةِ وَ الْمَحْرَمُ، و قيل هي الاربعة الاشهر التي هي مدة التَّأْجِيلِ. ميگويد: چون مدت تأجيل بسر آيد مشركان را بكشيد هر جاى كه بر ایشان دست يابيد در حلّ و در حرم، وَ خُدُّوهُمْ بِالْأَسْرِ، وَ أَحْصُرُوهُمْ ان تحصنوا، وَ أَقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ اى على كل مرصد، يعنى خذوا عليهم الطرق. علما را در نسخ اين آيت سه قول است، بيبك قول منسوخ است بآن آيت كه خدای گفت: فَأَمَّا مَنَّا بَعْدُ وَ إِمَّا فِدَاءً وَ لَا يَحِلُّ قَتْلُ اسير صبرا، و بيبك قول

منسوخ نيست، بل كه ناسخ است اين آيت را كه گفت: فَأَمَّا مَنَّا بَعْدُ وَ إِمَّا فِدَاءً، فلا يؤخذ من الاسير الفداء و لا يمن عليهم انما هو السيف او الايمان. و همچنين در قرآن صد و بيست و چهار آيت باين آيت منسوخ شده. قول سوم آنست كه هر دو آيت محكم اند، همان كه گفت: فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ، و همان كه فَأَمَّا مَنَّا بَعْدُ وَ إِمَّا فِدَاءً وَ الامر فى ذلك الى الايمان، فَإِن تَابُوا عن الشرك، وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ!! المفروضة، وَ آتَوْا الزَّكَاةَ الواجبة من العين و الثمار و المواشى، فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ دعوهم و ما شاؤا و لا تتعرضوا لقتلهم و اسرهم و حصرهم، إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ لمن تاب و آمن.

وَ إِن أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ اى ان طلب واحد ممن امرت بقتلهم ان يكون فى جوارك، فاجره، اى آمنه. حَتَّىٰ يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ فَيَتَبَيَّنَ له دين الله و يقوم عليه حجة الله و يعرف صدقك، ثُمَّ أُبْلِغُهُ مَأْمَنَهُ اى فان ابى ان يسلم فردّه الى موضع امنه، ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ اى يفعل كلّ هذا لانهم جهلة لا يعلمون دين الله و توحيده.

اين آيت حجت روشن است و دليلى قاطع بر لفظيان كه گويند: الفاظنا بالقرآن مخلوقة، و معلوم است كه آن مستجير كه قرآن مى شنيد از لفظ رسول مى شنيد يا از لفظ صحابى و قرائت و لفظ وى سماع كرد و بجز از لفظ وى شنيدن سماع قرآن وى را ممكن نبودى، اگر آن لفظ و قرائت كه مى شنيد مخلوق است پس حَتَّىٰ يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ معنى ندارد، چون خدای سماع وى كلام خود را تحقيق كرد روشن شد و معلوم گشت كه لفظ خواننده بقرآن مخلوق نيست.

كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ اين پيوسته است باول سورت و قوله: بَرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ، كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ اى كيف لهم عهد، مع اضرارهم الغدر و نقضهم العهد. إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ عِنْدَ

المَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ هُمَ الَّذِينَ اسْتَنَاهُمُ اللَّهُ مِنَ الْبِرَاءَةِ وَ هُمَ بَنُو ضَمْرَةَ بْنِ بَكْرٍ وَ بَنُو كِنَانَةَ. وَ كَفْتَهُانِد: اَيْنَ اسْتِنَاءِ مَنْقُطِعِ اسْتِ، اِي لَكِنْ مِنْ عَاهَدْتُمُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ عَلَى وِفَاءِ الْعَهْدِ. فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ عَلَى الْوِفَاءِ. قَتَادَةَ كَفَتْ اَيْنَ عَهْدِ رَوْزِ حُدَيْبِيَةِ اسْتِ، وَ مُشْرِكَانَ نَقَضَ اَنْ عَهْدِ كَرَدَدِ وَ بَنِي بَكْرٍ رَا بَرِ خَزَاعَةَ كِهْ خَلْفَاءِ رَسُوْلِ خُدَا بُوْدَنَدِ يَارِي دَادَنَدِ. رَبِّ الْعَالَمِيْنَ كَفَتْ تَا اَيْشَانَ بَرِ وِفَايِ عَهْدِ بَاشَنَدِ، شَمَا نِيْزِ بَرِ وِفَايِ عَهْدِ بَاشِيْدِ چُوْنِ اَيْشَانَ نَقَضَ كَرَدَدِ وَ بِيْمَانَ شَكْسَتَنَدِ قَتَالَ وَ حَرْبِ بَا اَيْشَانَ حَلَالَ اسْتِ. اِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِيْنَ الَّذِيْنَ يَتَّقُوْنَ الْغَدْرَ. كَيْفَ وَ اِنْ يَظْهَرُوْا عَلَيْنَكُمْ اِي كَيْفَ لَا تَقْتُلُوْنَهُمْ وَ كَيْفَ يَكُوْنُ لَهُمْ عَهْدٌ وَ هُمْ اِنْ يَظْفَرُوْا بِكُمْ وَ يَقْدَرُوْا عَلِيْكُمْ، لَا يَرْقُبُوْا فَيْكُمْ اِي لَا يَحْفَظُوْا فَيْكُمْ، اِلَّا وَ لَا ذِمَّةً.

اَلْ بِنَزْدِيْكَ عَرَبِ قَرَابَتِ اسْتِ وَ سُوْكَنَدِ اسْتِ وَ عَهْدِ اسْتِ، وَ كَفْتَهُانِدِ نَامِي اسْتِ اَزِ نَامَهَايِ خُدَاوَنَدِ جَلَّ جَلَالُهُ، وَ لَمَّا قَرَأَ عَلٰى اِبُو بَكْرٍ الصِّدِّيْقِ قُرْاَنَ مَسِيْلَمَةَ بْنِ حَبِيْبِ الْحَنْفِيِّ الْكَذَّابِ، قَالَ اِبُو بَكْرٍ: وَ يَحْكُ مَا خَرَجَ هَذَا الْكَلَامُ مِنْ اَلْ قَطْرِ فَايْنِ ذَهَبَ بِكُمْ. وَ فِي اسْتِقْفَاكِهِ قَوْلَانِ: اِحْدَهُمَا اَلْكَ الشَّيْءُ اِذَا حُدِّدَهُ وَ الثَّانِي مِنْ اَلْ بَرَقِ اِذَا مَعَهُ. وَ ذِمَّةُ عَهْدِ اسْتِ وَ بِيْمَانِ وَ اَصْلُهُ مِنْ الدَّمِ، اِي مَا يَخَافُ الدَّمَ وَ الْعَيْبُ فِيْهِ. لَا يَرْقُبُوْا فَيْكُمْ اِلَّا وَ لَا ذِمَّةً، مَعْنٰى اَنْسَتِ كِهْ اِكْرَ اَيْشَانَ بِشَمَا دَسْتِ يَابَنَدِ هِيْجِ اَبْقَا نَكْنَنَدِ، نِهْ حَقِّ قَرَابَتِ خُوِيْشِ بَجَايِ اَرَنَدِ، نِهْ بُوْفَايِ عَهْدِ وَ بِيْمَانَ بَاْزِ اَيْنَدِ. يُرْضُوْنَكُمْ بِاَقْوَاهِمُ بِالْوَعْدِ بِالْاِيْمَانِ وَ الطَّاعَةِ وَ الْوِفَاءِ بِالْعَهْدِ، وَ تَأْبٰى قُلُوْبُهُمْ اِلَّا الْكُفْرَ وَ الْعَصِيَانَ وَ الْغَدْرَ، وَ اَكْثَرُهُمْ فَاْسِفُوْنَ خَارِجُوْنَ عَنِ الْعَهْدِ مَتَمْرِدُوْنَ بِالْكَفْرِ اسْتَتْرَوْا بِآيَاتِ اللّٰهِ تَمْنًا قَلِيْلًا اِي اسْتَبَدَلُوْا بِالْقُرْاَنِ عَرْضًا يَسِيْرًا وَ اسْتَبَدَلُوْا الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ وَ هُمَ الَّذِيْنَ جَمَعَهُمْ اِبُو سَفِيَّانٍ عَلٰى طَعَامِهِ، وَ قِيْلَ هُمْ الْيَهُودُ وَ آيَاتِ اللّٰهِ التَّوْرِيَّةُ وَ هُمْ قَوْمٌ مِنْهُمْ دَخَلُوْا فِي الْعَهْدِ ثُمَّ رَجَعُوْا عَنْهُ، فَصَدُّوا عَنْ سَبِيْلِهِ اِي اَعْرَضُوْا عَنْ دِيْنِهِ وَ طَاعَتِهِ، اِنَّهُمْ سَاءَ مَا اِي بَسُّ مَا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ مِنْ اَشْرَائِهِمُ الْكُفْرِ بِالْاِيْمَانِ.

لَا يَرْقُبُوْنَ فِيْ مُؤْمِنٍ اِلَّا وَ لَا ذِمَّةً. اَيْنَ مُشْرِكَانَ اِنْدِ كِهْ نَقَضَ عَهْدِ كَرَدَدِ، وَ كَفْتَهُانِدِ جِهُوْدَانَ اِنْدِ. پَسِ اَلْ اَيْنِجَا بِمَعْنٰى قَرَابَتِ نَتَوَانَ بُوْدِ كِهْ مِيَانَ عَرَبِ وَ جِهُوْدِ قَرَابَتِ نِيْسْتِ. پَسِ اَلْ اَيْنِجَا خُدَا اسْتِ جَلَّ جَلَالُهُ وَ الْاَيْلِ هُوَ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ. قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ الْفَضْلِ: حَرَمَةُ الْمُؤْمِنِ اَفْضَلُ الْحَرَمَاتِ وَ تَعْظِيْمُهُ اَجَلُ الطَّاعَاتِ، يَقُوْلُ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ. لَا يَرْقُبُوْنَ فِيْ مُؤْمِنٍ اِلَّا وَ لَا ذِمَّةً، وَ اَوْلٰئِكَ هُمُ الْمُعْتَدُوْنَ الْمَجَاوِزُونَ لِلْحَلَالِ اِلَى الْحَرَامِ بِنَقْضِ الْعَهْدِ. فَاِنْ تَابُوْا وَ اَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ اَتَوْا الزَّكَاةَ فَاِخْوَانُكُمْ اِي فَهَمْ اِخْوَانُكُمْ فِي الدِّيْنِ لَا فِي النَّسْبِ. دِيْنِ اسْمِي اسْتِ مَلَّتْ حَنِيفِي رَا اَزِ رُوِيْ شَرَعِ، اَمَّا اَزِ رُوِيْ لَغْتِ اَنْ رَا چِنْدِ مَعْنٰى اسْتِ: يَكِيْ جَزَا اسْتِ وَ قِصَاصِ، چِنَانَ كِهْ كَفَتْ: مَالِكِ يَوْمَ الدِّيْنِ اِي يَوْمِ الْجَزَاءِ وَ الْقِصَاصِ، يَقَالُ دَنْتَهُ بِمَا صَنَعَ، اِي جَزِيَّتَهُ وَ كَمَا تَدِيْنُ تَدَانَ. الدِّيْنُ الْمَلِكَةُ وَ السُّلْطَانُ، يَقَالُ دَنْتَ الْقَوْمِ اِدْنِيْهِمْ، اِي قَهْرْتَهُمْ وَ اذَلْتَهُمْ فِدَانُوْا، اِي ذَلُّوا وَ خَضَعُوْا، وَ الدِّيْنُ لِلّٰهِ اِنْمَا هُوَ مِنْ هَذَا. مِنْهُ قَوْلُهُ: وَ يَكُوْنُ الدِّيْنُ لِلّٰهِ. وَ الدِّيْنُ الْحِسَابُ مِنْهُ قَوْلُهُ تَعَالٰى: مِنْهَا اَرْبَعَةٌ حَرُمٌ ذٰلِكَ الدِّيْنُ الْقِيْمُ وَ مِنْهُ قَوْلُهُ تَعَالٰى: يَوْمَئِذٍ يُؤْفِكُهُمُ اللّٰهُ دِيْنَهُمُ الْحَقَّ اِي حِسَابِهِمْ.

وَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ اِي نَبِيْنَ آيَاتِ الْقُرْاَنِ، لِقَوْمٍ يَعْمَلُوْنَ اِنَّهَا مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ.

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: حَرَمَتْ هَذِهِ الْاِيَةَ دِمَاءَ اَهْلِ الْقِبْلَةِ.

### النُّبُوَّةُ الثَّلَاثَةُ

قَوْلُهُ تَعَالٰى: بِرَاءَةٌ مِنَ اللّٰهِ وَ رَسُوْلِهِ. وَ عِيْدِ كَافِرَانَ اسْتِ وَ تَهْدِيْدِ بِيْكَانِغَانَ، وَ سِرَانِجَامِ كَفْرِ اَيْشَانَ فِرَاقِ جَاوِيْدَانَ وَ

حسرت بیکران، درخت نومیدی بیر آمده و اشخاص بیزاری بدر آمده، چه سود دارد اکنون زاری، که خدای حکم کرد به بیزاری، اینست فضیحت و رسوایی، ماتم بیگانگی و مصیبت جدایی، امروز خسته زخم قطیعت، فردا سوخته آتش عقوبت، امروز عذاب و خزی، وَ أَنْ اللَّهَ مُخْزِي الْكَافِرِينَ و فردا حسرت، اَحْسَوْا فِيهَا وَ لَا تَكْلُمُونَ، امروز سیاست، فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ، و فردا زقوم و حمیم و غسلین. مسکین آدمی که پیوسته در غفلت است یا در طاعت یا فترت است، نداند که سرانجام کار وی چیست. آشنایی است یا بیگانگی در غفلت و معصیت می‌زید، و این نشان بدبختی است، حرام میخورد و بخسران دین رضا می‌دهد، و این نشان بیزاری است، در فرمان شرع سستی و با نهی حق ناپاکی، و این نشان شوخی است. بیچاره آدمی بیدار آن گه شود که نبود هر چه بودنی است، پند آن گه پذیرد که باو رسد هر چه رسیدنی است، نمیداند که هر چه کشت رستنی است، و هر چه رست درودنی است، يموت الرجل علی ما عاش علیه و يحشر علی ما مات علیه.

قوله: فَإِذَا انْشَخَّ الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَ خَدُّوهُمْ وَ أَحْصُرُوهُمْ. درین آیت اسباب قهر دشمن و انواع معالجه قتال بر شمرد، یکی اقتلوه، دوم خذوهم، سوم احصروهم چهارم و اقعُدوا لهم کُلَّ مَرَصِدٍ.

در جنگ کھین با کمینه دشمن معالجت باید تا مغلوب و مقهور شود. از روی اشارت میگوید: در جهاد مهین با مهینه دشمن و هی النفس الامارة، انواع ریاضات و فنون مجاهدات باید تا مقهور گردد، و درین باب هیچ مجاهده بآن نرسد که نفس را از شهوات و مألوفات بازدارد، و برخصها و تأویلات سر فرونیارد و آنچه بر وی دشوارتر و صعبت بر دست گیرد تا مقهور شود. ابو سعید خراز گفت: ما در قهر نفس خویش چندان برفتیم که هر مجاهدت و ریاضت که در وسیع آدمی آید، و شنیدم که کسی کرد، من آن کردم و بجای آوردم تا آن حد که شنیدم که خدای را فریشتگان اند که عبادت ایشان بر درگاه عزت آنست که سرهای خویش بزیر کنند و پایها ببالا، روزگاری آن کردیم، این چنین مجاهدات و ریاضات با نفس خود بر دست گرفتیم و هنوز از شرّ وی ایمن نشدیم. حسن بصری گفت: عیسی ع پلاس درشت پوشیدی و برگ و پوست درختان و گیاه زمین خوردی و هر کجا شب در آمدی هم آنجا بخفتی که خود را وطنی نساخته بود، تا می‌آید که شبی باران می‌آمد و رعد و برق و صواعق و باد سرد و سرمای سخت بود، و وی در میان بیابان در آن صواعق بماند، از دور غاری بدید، قصد آن غار کرد تا آن را پناه خودسازد، چون بدر غار رسید، دد بیابانی در آن غار خفته بود و وی را در آن جای نبود، از آنجا برگشت و گفت: ان لابن آوی ماوی، و لیس لابن مریم ماوی، دد بیابانی را ماوی است و پسر مریم را ماوی نیست. از حضرت عزت ندا آمد که: انا ماوی من لا ماوی له.

در همه جهان وی را خود قصعه‌ای معلوم بود که از آن آب خوردی روزی یکی را دید که بدست آب همی‌خورد، زان پس قصعه بگذاشت، و نیز بر نداشت و گفت: خدای مرا خود قصعه داد که بوی آب خورم و من ندانسته بودم. در خبر می‌آید که روز قیامت درویشان را بیارند و حقّ خدا از ایشان طلب کنند، ایشان گویند: ما را درویش و بیمال آفریدی و از درویشی بحقّ تو نپرداختیم، عیسی را بیارند و بر ایشان حجّت کنند که وی در دنیا آمد و بیرون شد و در دنیا وی را ملک و مال نبود و در گزارد حقّ خدای تقصیر نکرد. همچنین لقمان را بر بردگان حجّت کنند، و یوسف صدیق را بر نیکو رویان حجّت کنند، و سلیمان بن داود را بر ملوک و توانگران حجّت کنند.

فَإِنْ تَابُوا وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ... الآية. حقیقت توبه پشیمانی است که در دل پدید آید، دردی که از درون سینه سر برزند،

آتش خجل در دل وی افتد، آب حسرت از دیده فرو ریزد، نه بینی شاخی که در يك سر آن آتش زنی، از آن دیگر سر، آب قطره قطره میچکد. مصطفی ص گفت: من اذنب ذنبا فندم علیه فهو توبه.

فضیل عیاض براهزنی معروف بود، پیوسته با صد مرد در کمین مکابره نشسته بود، شبی بر سر سنگی نماز میکرد، ناگاه از کمین‌گاه غیب این تیر قهر که أَلَمْ يَعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى؟ بر جان و دل او زدند. فضیل را چنان اسیر کرد که در نماز نعره بزد و بیفتاد، کارش بجایی رسید که پیر عالمی گشت.

ای جوانمرد، صد هزاران ماهرویان فردوس از راه نظاره در بازار کرم منتظر ایستاده‌اند مگر عاصی از پرده عصیان بیرون آید و قدم بر بساط توبه نهد تا ایشان جانها و دلها را در صدق قدم وی بر افشانند و بشارت بسمع وی رسانند، که: وَ بَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ.

وَ إِن أَحَدًا مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ... الاية، اذا استجارك المشرك اليوم لا ترد حتى يسمع كلام الله فاذا استعاذ المؤمن طول عمره من الفراق متى يمنع من سماع كلام الله و كيف يكون في زمرة من يقول لهم: احسبوا فيها و لا تكلمون، و اذا قال اليوم لاعدائه فأجره حتى يسمع كلام الله فان لم يؤمن بعد سماع كلامه نهى عن تعرضه.

فقال: ثم أبلغه مأمنه ترى انه لا يؤمن اوليائه غدا من فراقه و قد عاشوا اليوم على ايمانه و وفاقه كلا ان يمتحنهم بذلك، قال الله تعالى: لا يحزنهم الفزع الأكبر.

ثم قال: ذلك بأنهم قوم لا يعلمون فاذا كان هذا امره فيمن لا يعلم فكيف برّه مع من يعلم.

و متى نضيع من ينيخ ببابنا و المعرضون لهم نعيم وافر

## ۲ النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ إِن نَكُتُوا أَيْمَانَهُمْ از بس دروغ کنند سوگندان خویش، مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ از پس ايمان خویش، وَ طَعَنُوا فِي دِينِكُمْ و طعن کنند و عیب گویند بسته یا گشاده دین شما را، فَقَاتِلُوا أَيْمَةَ الْكُفْرِ کشتن کنید با پیشوایان کفر، إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ ایشان آنند که ایشان را سوگندان نیست، لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ. (۱۲) تا مگر با پس آیند.

أ لَا تُقَاتِلُونَ قَوْمًا كَشْتَن نَكِيدَ با قومی، نَكُتُوا أَيْمَانَهُمْ که دروغ کردند سوگندان خویش، وَ هَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ و آهنگ بیرون کردن رسول کردند، وَ هُمْ بِدَوْعِكُمْ أَوْلَ مَرَّةٍ و ایشان پیشی کرده‌اند در بد کرد، أ تَخَشَّوْنَهُمْ می‌ترسید شما از ایشان؟ قَالَهُ أَحَقُّ أَنْ تَخَشَّوْهُ خدا سزاوارتر است که ازو ترسید، إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ. (۱۳) اگر گرویدگان اید.

قَاتِلُوهُمْ كَشْتَن كَتِيدَ با ایشان، يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ تا عذاب کند خدای ایشان را بدستهای شما، وَ يُخْزِهِمْ و کم آرد ایشان را و خجل کند، وَ يَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ و یاری دهد شما را و ایشان، وَ يَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ. (۱۴) و آسانی آرد دلهای گروهی را از گرویدگان.

وَ يَذْهَبُ غَيْظُ قُلُوبِهِمْ و آن درد خشم که در دل دارند از ایشان از روزگار و ابرد، وَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ و توبه دهد خدای آن را که خواهد، وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ. (۱۵) و خدای دانایی است راست دان.

أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا می‌پندارید که شما را گذارند ایدر برین که شما اید؟

وَ لَمَّا يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ و خدای آن نیز بندیده که ایشان که اند از شما که جهاد کنند در سبیل وی؟ وَ لَمَّا يَتَّخِذُوا و نه گیرند، مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ لَا رَسُولِهِ وَ لَا الْمُؤْمِنِينَ

فروید از خدا و رسول او و گرویدگان باو، و لیجۀ دوستی بیگانه نهانی، و اللّٰهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ. (۱۶) و خدای آگاه است و دانا بآنچه شما میکنید.

ما كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ رِوَا نِيسْت و سزَا نِيسْت مُشْرِكَان رَا، اَنْ يَعْمرُوا مَسَاجِدَ اللّٰهِ كِه عَمَار و سكَان بَاشند مَسْجِدَهاى خدَاى رَا، شَاهِدِينَ عَلَى اَنْفُسِهِمْ بِالْكَفْرِ بِر خويشتن گواهى دهان بكفر، اُولَئِكَ حَبِطَتْ اَعْمَالُهُمْ ايشان آنند كه آنچه كردند پيش از حج و خدمت خانه آن تباه گشت همه و باطل، وَ فِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ. (۱۷) و فردا در آتش اند جاويدان.

اِنَّمَا يَعْمرُ مَسَاجِدَ اللّٰهِ در مساجد او باشد و آن را سازد، مَنْ اَمَنَ بِاللّٰهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ او كه ايمان دارد بخدا و بروز رستاخيز، وَ اَقَامَ الصَّلَاةَ و نماز پبای دارد، وَ اَتَى الزَّكَاةَ و زكاة دهد، وَ لَمْ يَخْشَ اِلَّا اللّٰهَ و جز خدای كس را خدای نخواند، فَعَسَى اُولَئِكَ اَنْ يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ. (۱۸) مگر كه ايشان اند كه بر راه راست اند.

اَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَ عِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ آبِ دَادن حَاج از زمزم و عمارت مسجد حرام و سدانة كعبه مى برابر داريد؟ كَمَنْ اَمَنَ بِاللّٰهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ با ايشان كه بخدای ايمان آوردند و بروز رستاخيز، وَ جَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ و جهاد كرد در سبيل خدای، لا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللّٰهِ يَكسان نِيسْتند بنزدك خدای عز و جلّ، وَ اللّٰهُ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الظّالِمِينَ. (۱۹) و خدای پيش برنده كار بيدادگران نِيسْت.

الَّذِينَ اٰمَنُوا وَ هَاجَرُوا و ايشان كه بگرويدند و هجرت كردند، وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ و جهاد كردند در سبيل خدا، بِاَمْوَالِهِمْ وَ اَنْفُسِهِمْ بِمالهاى خويش و تنهاى خويش، اَعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللّٰهِ ايشانند بهينه خلق و بزرگ درجه تر به نِزْدِكِ خدای، وَ اُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ. (۲۰) و ايشانند رستگاران و پيروز آمدگان.

يُبَيِّرُهُمْ رَبُّهُمُ شَادى ميکنند ايشان را خداوند ايشان، بِرَحْمَةٍ مِنْهُ بِيخشايشى ازو خرد، وَ رِضْوَانٍ وَ خَشْنودى، وَ جَنّاتٍ وَ بهشتهاى، لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ. (۲۱) ايشان راست در آن نازى پاينده، خَالِدِينَ فِيهَا اَبداً جاويد در آن هميشه، اِنَّ اللّٰهَ عِنْدَهُ اَجْرٌ عَظِيمٌ. (۲۲) كه بنزدك خدای است مزدى بزرگوار.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: وَ اِنْ نَكَلْتُمْ اٰيْمَانَهُمْ اى نقضوا عهودهم التى بينهم و بين رسول الله ص قبل اجله.

وَ طَعَنُوا فِي دِينِكُمْ عابوا دينكم الاسلام. قال الزجاج: الطعن فى الدين نسبة النبى ص الى الكذب و انّ القرآن غير كلام الله و تقبيح احكام المسلمين و هذا يوجب قتل الدّمي.

فَقَاتِلُوا اِيْمَةَ الْكُفْرِ. ميگويد اگر عهدى كه ميان شما است و ميان ايشان نقض ميکنند و در دين اسلام طعن ميکنند و نمي پسندند و رسول خدای را دروغ زن ميدارند، پس شما كشتن كنيد با رؤساء و مهتران و سروران ايشان كه اصل فساد و بيخ شر ايشانند: ابو سفيان بن الحرب و امية بن خلف و بو جهل هشام و عتبة بن ربيعه و سيل بن عمرو و الحرث بن هشام و عكرمة بن ابى جهل. اِنَّهُمْ لا اِيْمَانَ لَهُمْ. بفتح الف قرائت عامّه است على معنى جمع اليمين و تاويلها العهد، كقوله: اَتَّخَذُوا اِيْمَانَهُمْ جُنَّةً. ميگويد ايشان را عهد و سوگند نِيسْت. معنى آنست كه: لا وفاء لهم بالايمان. ايشان را در عهد و سوگند وفا نِيسْت. و قيل لا ايمان لهم صادقة. بكسر الف شامى خواند: لا ايمان لهم، اى لا اسلام لهم.

لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ لكى ينتهوا عن الكفر و الطعن و يدخلوا فى الاسلام. پس مؤمنانرا بر قتال تحريض كرد، گفت: ا لا تُقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَتُوا اِيْمَانَهُمْ نقضوا العهود و حنثوا فى ايمانهم! اين نقض عهد آن بود كه بنى بكر خزاعة را يارى دادند

و این بنو بکر قومی بودند که در عهد و امان قریش بودند، و بنو خزاعه در عهد و امان رسول خدا بودند، و پیش از مبعث رسول میان ایشان پیوسته عداوت بودی که بنو خزاعه یکی را از بنو بکر کشته بودند و بآن سبب بنو بکر عداوت و کینه در دل داشتند، چون صلح افتاد روز حدیبیه میان رسول خدا و میان ایشان، همه از یکدیگر ایمن شدند. رسول خدا به مدینه باز شد و مکیان به مکه باز شدند و سلاح بنهادند.

روزگاری بر آمد، و این بنو بکر از ابو سفیان و عکرمة و صفوان یاری خواستند تا با خزاعه جنگ کنند، ایشان یاری دادند و از خزاعه قومی کشته شدند. پس رب العالمین مصطفی را خبر داد که ایشان نقض عهد کردند و با خزاعه که در عهد و امان شما بودند قتال کردند، شما نیز با ایشان قتال کنید، اینست که خدای گفت: **أَلَا تُقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ وَ هُمُوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ أَيْ بَقْتَلِ مُحَمَّدٍ حِينَ خَلَوْا وَ أَيْتَمَرُوا بِهِ فِي دَارِ النَّدْوَةِ عَلَيَّ مَا سَبَقَ ذِكْرَهُ فِي قَوْلِهِ: وَ إِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا، وَ كُفَرُوا بِكَ، وَ هُمُوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ جِهْدَانِ قَرِيبَةً أَنْدَ كَمَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ عَهْدَ دَارِ النَّدْوَةِ وَ رُزْ أَعْزَابِ نَقْضِ عَهْدِ كَرَدْنِ وَ بُو سَفِيَانِ وَ مَشْرِكَانِ مَكَّةَ رَا يَارِي دَادْنِدْ، وَ هَمَّتْ كَرَدْنِدْ كَمَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ رَا مِنْ مَدِينَةِ بَيْرُونِ كُنْدَنْ، تَا رَبِّ الْعَالَمِينَ كِيدِ اَيْشَانِ بَاطِلِ كَرْدِ وَ مُسْلِمَانَانَ رَا رُزْ اَعْزَابِ نَصْرَتِ دَادِ وَ جِهْدَانِ مَقْهُورِ كَشْتَنْدِ وَ مَغْلُوبِ.**

و قِيلَ هَمَّتْ قَرِيشُ يَوْمَ الْحَدِيبِيَةِ بَانَ يَدْخُلُوا مَكَّةَ لِلْحَجِّ ثُمَّ يَخْرُجُوهُ قَبْلَ أَنْ يَتِمَّ الْحَجَّ اسْتِخْفَافًا بِهِ.

وَ هُمْ بَدَوْكُمْ بِالْقِتَالِ، أَوَّلَ مَرَّةٍ حِينَ قَاتَلُوا خُلَفَاءَكُمْ. خَزَاعَةُ مَيْكَوِيْدُ: چُونِ اَيْشَانِ خَلَاْفِ كَرَدْنِدْ رِخْصَتِ يَافْتِيْدِ بَقْتَالِ كَمَا أَنَّ خَدَايَ پِيْشِ اَزِ اَيْنِ كُفْتَهَ بُوْدُ: **لَا تُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى يُقَاتِلُوَكُمْ فِيهِ.** مَيْكَوِيْدُ: اَكْتُونِ كَمَا أَنَّ اَيْشَانِ قِتَالِ كَرَدْنِدْ رِخْصَتِ يَافْتِيْدِ قِتَالِ كُنِيْدِ وَ اَزِ اَيْشَانِ مَتْرَسِيْدِ. **أَتَخَشَّوْنَهُمْ فَلَا تُقَاتِلُوهُمْ، اَزِ اَيْشَانِ مَيْ بَتْرَسِيْدِ كَمَا أَنَّ اَيْشَانِ قِتَالِ نَمِيْكَنِيْدِ، فَاَللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ وَ خَدَايَ سَزَاتْرِ كَمَا أَنَّ اَزِ عَذَابِ وَ عَقُوْبَتِ وِي بَتْرَسِيْدِ، اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ مُصَدِّقِينَ بَعْدَ اَبَاهِ وَ ثَوَابِهِ.**

قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ أَيْ يَقْتُلُهُمْ بِسُيُوفِكُمْ وَ رِمَاحِكُمْ، وَ يُخْزِيهِمْ وَ يَذَلُّهُمْ بِالْفَقْرِ وَ الْاِسْرِ، يَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ أَيْ اَنْ تَقَاتِلُوهُمْ فَالظُّفَرِ لَكُمْ، وَ عَدَايَ اَسْتِ كَمَا أَنَّ خَدَايَ تَعَالَى مُؤْمِنَانِرَا دَادِ بِنَصْرَتِ.

وَ يَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ يَعْنِي بَنِي خَزَاعَةَ، اَيْشَانِ رَا شَفَا دَهْدِ اَزِ اَنْچَهَ دَرِ دِلِ دَارَنْدِ اَزِ بَنِي بَكْرِ، وَ يَذْهَبُ غَيْظُ قُلُوبِهِمْ حَزَنَهَا وَ كَرِبَهَا بِمَا فَعَلَ بِهِمْ. اَيْنِ دَلِيْلِ اَسْتِ بَرِ تَثْبِيْتِ نَبُوْتِ مُصْطَفَى وَ صَدَقِ رَسَالَتِ وِي، چِنَانِ كَمَا بَكُفْتِ وَ خَبَرِ دَادِ چِنَانِ اَمْدِ وَ خَلَاْفِ اَنْ بُوْدِ.

وَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ، كَابِي سَفِيَانِ وَ عَكْرَمَةَ بِنِ اَبِي جَهْلٍ وَ سَهِيْلَ بِنِ عَمْرِ وَ هَدَاهِمَ لِلْاِسْلَامِ. وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ.

أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَ لَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الْفَصْلَ اَسْتِ، يَعْنِي وَ لَمْ يَعْلَمْ اللَّهُ. كُفْتَهَانْدِ كَمَا أَنَّ اَيْنِ خَطَابِ بَا مُؤْمِنَانَ اَسْتِ، قَوْمِي كَمَا أَنَّ فَرْمَانَ، بَقْتَالِ اَيْشَانِ رَا، دَشْخُوَارِ اَمْدِ وَ كَرَاهِيْتِ دَاشْتَنْدِ. رَبِّ الْعَالَمِينَ كُفْتِ: اَحْسَبْتُمْ اَنْ تَتْرَكُوا عَلَيَّ الْاِيْمَانَ فَلَا تُؤْمَرُوا بِالْجِهَادِ؟! اَبْنِ عَبَّاسِ كُفْتِ: خَطَابِ بَا مُنَافِقَانَ اَسْتِ. اَيْ اَحْسَبْتُمْ اَنْ تَتْرَكُوا اِيَّهَا الْمُنَافِقُونَ عَلَيَّ مَا اَنْتُمْ عَلَيْهِ مِنَ التَّلْبِيْسِ وَ كَتْمَانِ التَّفَاقُقِ؟ مَيْ پِنْدَارِيْدِ كَمَا أَنَّ شَمَا رَا بَا تَلْبِيْسِ وَ كَتْمَانِ نِفَاقِ فَرُو كُذَارَنْدِ بِلَا مُجَاهِدَةِ وَ لَا بَرَاةِ مِنَ الْمُشْرِكِينَ؟! اَيْنِسْتِ خَلَاَصَهَ سَخْنِ.

وَ لَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ اَيْنِ اَعْلَمَ بِمَعْنَى رُؤْيَتِ اَسْتِ، اَيْ وَ لَمْ يَرِ مِنْكُمْ مُجَاهِدَةً وَ نِيَّةَ صَادِقَةً، وَ لَمْ يَخْذُوا يَعْنِي وَ لَمْ يَرِ مِنَ الَّذِينَ لَمْ يَخْذُوا بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ الْكَاْفِرِينَ دَخِيْلَةَ مَوْدَّةٍ. مَعْنَى اَيْتِ اَنْسْتِ كَمَا أَنَّ شَمَا رَا چِنِيْنَ فَرُو نَكُذَارَنْدِ، نَهَ مُؤْمِنَانِرَا بَرِ اِيْمَانِ مُجْرَدِ وَ نَهَ مُنَافِقَانَ رَا بَرِ كَتْمَانِ نِفَاقِ تَا قِتَالِ بَرِ شَمَا فَرِيضَهَ كُنْدَنْ، وَ خَدَايَ بِيْنْدِ اَزِ شَمَا كَمَا أَنَّ مُنَافِقِ كِيْسْتِ وَ مُوَافِقِ كِيْسْتِ، وَ بِيْبِنْدِ

که با خدای و رسول و مؤمنان دوستی، که دارد و با منافقان که دارد، و خدای در ازل بعلم قدیم خود دانا بود، دانست که موافق کیست و منافق کیست، خواست که ایشان عمل کنند بر وفق علم وی تا ایشان را بآن عمل جزا دهد، اگر خیر کنند ایشان را ثواب دهد و اگر شر کنند ایشان را عقوبت دهد، چنان که لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاؤُا بِمَا عَمِلُوا وَ يَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى.

ما كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ. این در شأن بنی عبد الدار آمده است که ایشان ولایه و سندنه کعبه بودند، طمع میداشتند که ایشان را از بهر سدانند دارند تا بر شرک خویش میباشند و از ایشان آزرم دارند. رب العالمین گفت: ما كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ اى ما يحلّ و ما ينبغى لهم، أَنْ يَعْمُرُوا يعنى ان ياهلوا، مَسَاجِدَ اللَّهِ.

و گفته‌اند در شأن عباس بن عبد المطلب آمد که روز بدر مسلمانان او را تعبير کردند و على الخصوص على بن ابى طالب درین باب تغليظ کرد بر آن کفر که داشت و شرک که بر زيد و قطيعة رحم که کرد، عباس گفت: ما لكم تذكرون مساوينا و لا تذكرون محاسننا؟ فقال له على: الكم محاسن؟ فقال: نعم، انا لنعمر المسجد الحرام و نجب الكعبة و نسقى الحاجّ و نفكّ العانى، فانزل الله ردّا على العباس: ما كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ. مكى و بصرى مسجد الله خوانند و بآن كعبه خواهند در آيت ديگر اِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ، عامه قرآء سبعة مساجد الله بجمع خوانند. مردى به عكرمه گفت: أ تقول أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ و انما هو مسجد واحد؟ فقال عكرمة: انّ الصفا و المروة من مساجد الله. و عمارة المسجد دخوله و القعود فيه، و قيل عمارته رفع بنائه و اصلاح ما استرّم منه، و قيل عمارته التّعبد فيه و الصلاة و الطواف.

شاهدين على أنفسهم بالكفر شاهدين نصب على الحال، اى ما كانت لهم عمارة المسجد الحرام فى حال اقرارهم بالكفر. و اين آن بود که در طواف میگفتند: لا شريك لك الا شريك هو لك فملكه و ما ملك، و قيل: اذ كذبوا محمدا فقد شهدوا على انفسهم بالكفر.

أُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ اى كفرهم اذهب اعمالهم و في النار هُم خَالِدُونَ دائمون.

اِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ بزيارتها و القعود فيها، مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ اى البعث و النشور، وَ أَقَامَ الصَّلَاةَ وَ أَتَى الزَّكَاةَ، وَ لَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ اى و لم يعبد الا الله، قيل: وَ لَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ يعنى فى عبادة الله و الايمان، و اقام الصلاة و ايتاء الزكاة فلا يترك ذلك لخشية احد، و لكن يخشى الله، فيقيم ذلك كله، و المعنى الاية: انّ من كان بهذه الصفة فهو من اهل عمارة المسجد.

فَعَسَى أُولَئِكَ أَنْ يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ عسى من الله واجب، و قيل عسى راجع الى المؤمنين، اى هم بهذا العمل على رجاء الجنة.

روى ابو سعيد الخدرى قال: قال رسول الله ص: اذا رأيتم الرجل يعتاد المسجد، و روى يتعاهد المسجد فاشهدوا عليه بالايمان، قال الله: اِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ. و عن ابى هريره قال: قال رسول الله ص: من غدا الى المسجد و راح اعد الله له نزلا من الجنة كلما غدا او راح.

و عن جابر عن النبى ص قال: المساجد سوق من اسواق الآخرة فمن دخلها كان من ضيف الله فجزاؤه المغفرة و تحيته الكرامة، عليكم بالارتاع.

قالوا يا رسول الله و ما الارتاع؟ قال: الدعاء و الرغبة الى الله، و عن عثمان بن عفان، قال: سمعت رسول الله ص





افعل ابدا الأبيد و ابدا الابد و ابد الابدین. إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ لَا يَنْقُطُ.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: وَ إِن نَّكُفُّوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ... الآية. يك قول آنست كه اينان اهل بدعت و اهواءند كه كتاب خدا و سنت مصطفی واپس داشتند و آن را سست دیدند، و صواب دید رأی خویش و مستحسنت عقول فرا پیش داشتند و بچشم تعظیم در آن ننگرستند تا اسیر تهمت و شبهت گشتند، نه اعتقاد بر بصیرت دارند نه سخن بر بیئت نه طریق کتاب و سنت، راست چون درختی كه بیخش بدعت، ساقش ضلالت، شاخش لعنت، برگش عقوبت، شكوفه‌اش ندامت، میوه‌اش حسرت.

فرمان است از درگاه عزت بحکم این آیت: فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ. این درخت از بیخ بر آرید و اصل این شاخها ببرید، امامان کفر و بدعت را زینهار مدهید و از ایشان هرگز ایمن مپاشید كه ایشان دزدان‌اند و شما پاسبان. دزد پاسبان را کی دوست دارد و از وی کی ایمن باشد؟! ائمة الكفر باین قول كه گفتیم بشر المریسی است با دین تلبیسی و طریق ابلیسی، شیطان الطاق آن زراق بانفاق بسر بود و او كه قرآن را مخلوق، گفت، برای و مراد جعد درهم كه فردا در دوزخ با فرعون خواهد بود بهم غیلان قدری كه وی زنده کرده است دین گوری جهم صفوان كه در دین بوی اقتدا كردن نتوان. این مبتدعان و پیشروان کفر و ضلالت در آخر عهد صحابه پدید آمدند و فتنها در دین آشكارا كردند و روی از منهج راستی بر تافتند تا ربّ العزة قومی را از پیشروان اهل سنت بر ایشان مسلط كرد. چون عبد الله بن عمر و عبد الله بن عباس و مانند ایشان تا آن بدعتها نفی كردند و بتیغ كتاب و سنت بیخ جدال و بدعت ببریدند و متون احادیث پیغامبر (ص) بسلاسل اسناد مقید داشتند و حقّ از باطل جدا كردند و فرزندان خود را وصیت كردند كه بر ایشان سلام مكنید و چون بمیرند بر ایشان نماز مكنید. پیران طریقت گفته‌اند: گناه اهل سنت بعفو. نزدیکتر است از طاعت مبتدع بقبول.

قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَ يَخْزُهُمْ وَ يَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ. سماع نصرت بار قتال بر ایشان سبك كرد و وعده ظفر كار خطرناك بر ایشان خوش كرد. اینست سنت خداوند جل جلاله كه بر هر تكلیفی تخفیفی داشته و با هر عسری یسری روان كرد.

وَ يَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ هر کسی را باندازه بیماری وی شفا داد، یکی بیمار از کید شیطان، شفاء وی در قهر دشمن است یکی بیمار از شهوت نفس، شفاء وی در قهر نفس یکی بیمار از تاریکی دل، شفاء وی در نور معرفت است یکی بیمار از محبت، شفاء وی در مشاهده است. جعفر بن محمد از اینجا گفته است: لبعضهم شفاء المعرفة و الصفاء، و لبعضهم شفاء التسليم و الرضا، و لبعضهم شفاء التوبة و الوفا و لبعضهم شفاء المشاهدة و اللقاء.

أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا... الآية، من ظنّ انه يقنع منه بالدعوى دون التحقيق بالمعنى فهو على غلط من حساب. كار حقیقت معنی دارد نه صورت دعوی، هموار مال اندر دست منكر باشد و باد اندر دست مدعی، و بحکم شرع منكر را قول قول است و مدعی اگر بیئت ندارد قولش هذیان، دنیای خسیس بدعوی نتوان یافت، حقیقت حق بدعوی کی توان یافت، آنچه زیر حکم مخلوق در آید بدعوی حاصل نیاید، پس آنچه خود در حکم مخلوق نیاید بدعوی کی حاصل آید.

پیر طریقت گفت: الهی! اگر این آه از ما دعوی است سزای آنی، و لاف است بجای آنی، و ر صدق است وفای آنی الهی! اگر دعوی است سخن راست است، و لاف است ناز راست است، و ر صدق است کار راست است، ار دعوی





برادران به مکه در دار الشرك و ایشان دست می‌افکندند و در خبرها ایشان می‌گرائیدند، ربّ العالمین ایشان را از آن نهی کرد و ایشان را بیم داد، گفت: وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ يَا معشر المسلمين بعد نزول هذه الآية، فأولئك هم الظالمون ای من يتولى المشرك فهو مشرك لانه رضى بشركه. و قومی از مسلمانان در مکه بماندند، از بهر عیال خویش و پیوند که داشتند هجرت نکردند و می‌گفتند: اگر ما یکبارگی از فرزندان و خویشان خود ببریم صنایع و اسباب ما خراب شود و مالی که بکسب بدست آورده‌ایم ضایع شود و فرزندان و کودکان ضعیف و بی‌کس بمانند، در شأن ایشان این آیت آمد: قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ. قرائت بو بکر از عاصم و عشیراتکم بالف است، و اقتراف اکتساب است: وَ أَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا ای اکتسبتموها، به مکه وَ تِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا ان ببقی علیکم فلا ینفق، و گفته‌اند: وَ تِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا یعنی البنات الایامی اذا کسدن عند آبائهن و لم یخطبن.

وَ مَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا و منازل تعجبکم الاقامة بها، أَحَبَّ إِلَيْكُمْ ان تهاجروا الى الله و الى رسوله بالمدينة. فترَبَّصُوا ای توقعوا و انتظاروا حَتَّى يَأْتِيَ الله بِأَمْرِهِ این بر سبیل وعید گفت. یعنی که اگر آن همه دوستر میدارید از هجرت به مدینه از بهر خدای و رسول صبر کنید و منتظر فرمان خدای باشید، یعنی عذاب این جهانی و هو القتل، یا عقاب آن جهانی. و گفته‌اند: امر اینجا فتح مکه است، بتهدید با ایشان می‌گوید: فترَبَّصُوا مَقِيمِينَ بِمَكَّةَ حَتَّى يَأْتِيَ الله بِفَتْحِ مَكَّةَ فَيَسْقُطَ فَرَضُ الْهَجْرَةِ. وَ الله لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ تهدید لهؤلاء بحرمان الهداية.

لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ فِي الْخَبَرِ انّ المواطن الكثيرة التي نصر الله فيها النبي و المؤمنين ثمانون موطنًا. الوطن و الموطن مكان الاقامة. وَ يَوْمَ حُنَيْنٍ یعنی و نصرکم فی يوم حنین. گفته‌اند: حنین و اوطاس و هوازن هر سه نام غزاست، هوازن نام قبیله و حنین و اوطاس نام جایگاه. حنین وادبی است میان مکه و طائف، و قصه آنست: چون مکه گشاده شد و مکیان مسلمان شدند، دو قبیله بماند از عرب که ایشان را قوتی و شوکتی عظیم بود، مردان مبارز جنگی، یکی هوازن و دیگر ثقیف. ایشان با یکدیگر بیعت کردند و با هم افتادند چهار هزار مرد مقاتل، و امیر هوازن، مالک عوف بود، امیر ثقیف، کنانه بن عمرو، خبر بر رسول خدا آمد که ایشان ساز جنگ میکنند و حربها تدبیر می‌سازند، رسول اسباب حرب بساخت و با دوازده هزار مرد جنگی بیرون آمد، ده هزار مهاجر و انصار و دو هزار که از مکه با وی برخاستند، آمدند تا بوادی حنین، مردی گفت: از جمله مسلمانان نام وی سلمة بن سلمه چون لشکر اسلام فراوان دید و انبوه: و الله یا رسول الله لا تغلب اليوم من كثرة. رسول خدا را از آن نه خوش آمد و اندوهگن شد و گفت: ما را امروز محنت و ابتلا رسد ازین کلمت، اعتماد کرد بر سپاه فراوان تا خود چه پیش آید. هر دو لشکر بهم رسیدند مشرکان نیامهای شمشیر همه بشکستند و چهار هزار مرد مبارز شمشیر کشیده بیکبار حمله بردند و لشکر اسلام چنان هرگز ندیده بودند بترسیدند و بهزیمت پشت بدادند، و با رسول خدا نماند از آن لشکر مگر سیصد مرد، و به يك روایت با وی نماند هیچ کس مگر عباس بن عبد المطلب و بوسفیان بن الحرب، و عباس مردی بلند آواز بود. رسول گفت: یا عباس! یاران را بخوان. عباس گفت: یا عباد الله! یا اهل القرآن! یا اصحاب الشجرة یا اصحاب سورة البقرة و آل عمران! یا اصحاب بیعة الرضوان! و گفته‌اند رسول خدا نیز میگفت: یا معشر المهاجرین! ای یا معشر الانصار! ای، این اصحاب الصفة! این اصحاب سورة البقرة.

مسلمانان چون آواز رسول شنیدند و آواز عباس، بیکبار بازگشتند و نزدیک مصطفی آمدند. رسول خدا گفت: هذا حين حمى الوطيس.

و در خبر است که مشتی خاك و سنگریزه برداشت و بر روی ایشان انداخت گفت: شاهدت الوجوه انهزموا و ربّ الكعبه.

و رب العزة در آن حال سکینه فرو فرستاد بدلهای مؤمنان، آرامی و سکونی و امنی بعد از خوف و بیم بدل ایشان فرو آمد و قوی دل شدند و بر کافران حمله بردند. ربّ العالمین مدد فرستاد از آسمان پنج هزار فرشته با قدهای بلند و جامهای سفید بر اسبهای ابلق. کافران چون ایشان را بدیدند بترسیدند و بهزیمت شدند و مسلمانان بر پی ایشان رفتند و بسیار از ایشان کشته شدند، مالک بن عوف را بگرفتند و پیش رسول خدا آوردند. رسول گفت: یا مالک اَمَا الایمان و اَمَا السیف؟

مالک گفت: اَمَا اسلام نیارم و اگر بکشی مردی عظیم کشته باشی و رفدا خواهی مال عظیم یابی. آن گه گفت: یا محمد! کجاند آن مردان بلند بالای سفید جامه بر اسبهای ابلق که بنزدیک تو بودند؟ ایشان ما را بهزیمت کردند نه شما. رسول خدا گفت: تلك الملائكة ارسلها ربّي لنصرتي.

اینست که رب العالمین گفت: وَ يَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبْتُمْ كَثْرَتَكُمْ فَلَمْ نُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا وَ ضَاقَتْ عَلَيْكُمْ الْأَرْضُ بِمَا رَحَبَتْ بِرَحْبِهَا وَ سَعَتْهَا. و الباء للحال ای رحبته، و المعنى لم تجدوا موضعا لفراركم عن أعدائكم. ثم و لَيْتُمْ مُدْبِرِينَ ای و لیتم الكفار ظهوركم مدبرين. عن النبی ص: منهزمين.

قال الزهري: بلغني ان شيبه بن عثمان، قال: استدبرت رسول الله يوم حنين و انا أريد أن اقتله بطلحة بن عثمان و عثمان بن طلحة و كانا قد قتلا يوم احد فاطلع الله رسوله على ما في نفسي فالتفت اليّ و ضرب في صدري و قال: اعيدك بالله يا شيبه، فارعدت فرائصي فنظرت اليه و هو احبّ اليّ من سمعي و بصرى و قلت: اشهد انك رسول الله و انّ الله اطالعك على ما في نفسي.

ثم أنزل الله سكينته و امنه و رحمته و طمأنينه، و قيل: و قاره فأمنوا و سكنت قلوبهم بعد الخوف.

وَ أَنْزَلَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا يَعْنِي الْمَلَائِكَةَ وَ كَانُوا خَمْسَةَ آلَافٍ لَمْ تَرَوْهَا بِأَعْيُنِكُمْ.

وَ عَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْخَوْفِ وَ الْقَتْلِ وَ الْأَسْرِ.

وَ ذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ أَي مَا فَعَلَ بِهِمْ جَزَائِهِمْ فِي الدُّنْيَا.

ثم يُتُوبُ اللَّهُ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَ هُم الَّذِينَ اسْلَمُوا مِنْهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ.

وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ بِمَنْ آمَنَ.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَاجْتَنِبُوهُمْ كَمَا يَجْتَنِبُ الْإِنْسَانُ.

حسن گفت: نجس العین اند، مصافحت ایشان دست شستن واجب کند. قتاده گفت: نجاست ایشان آنست که نه از جنابت غسل کنند نه از حدث و ضو. نجس مصدر است و نجس اسم و نجس موافقت رجس، يقال: رجس نجس.

فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْمَسْجِدَ كَقَوْلِهِمْ وَ مَرَادُ هَمَّةٍ حَرَمٌ اسْت. حَرَامٌ كَرْدٌ بَرِ الْمُشْرِكِينَ كَمَا فِي حَرَمِ شُونَءٍ يَأْجُجُ كَنَنْدُ پَسِ فَتَحِ مَكَّةَ، مَعْنَى أَنْسَتْ كَمَا مُؤْمِنَانَ رَا نَكْذَارِنْدُ پَسِ اَزِیْنِ كَمَا فِي حَرَمِ شُونَءٍ نَهْ اسْتِیْطَانَ رَا نَهْ سَفَارْتِ وَ زِیَارْتِ رَا نَهْ زَنْدَه وَ مَرْدَه فَائِهْ یَنْبِشِ قَبْرَهْ اِذَا امْكَنْ وَ یَخْرُجُ.

بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا. قِيلَ هُوَ سَنَةٌ تَسَعٌ. وَ قِيلَ سَنَةٌ بَرَاءَةٌ وَ هِيَ سَنَةٌ عَشْرٌ وَ هِيَ سَنَةٌ حِجَّةُ الْوُدَاعِ. جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ كَقَوْلِهِ: لَا

بقره مشرک انا عند رجل من المسلمين او رجل يؤدی الجزیه. و فی وقوع اسم المسجد علی الحرام دلیل علی انه قبله لاهل القبلة و سعه لهم فی التوجه الیه اذا ارادوا الکعبه كما جاء فی الخبر انّ البیت قبله لاهل المسجد و المسجد قبله لاهل الحرم و الحرم قبله لاهل الارض فی مشارقها و مغاربها.

وَ اِنْ خِفْتُمْ عِيْلَةً مشرکان چون این منع شنیدند گفتند: اکنون کاروانهای مکه بازداریم تا از گرسنگی هلاک شوند، اهل مکه بترسیدند گفتند: الآن یقطع المتاجر عنّا، فانزل الله تعالی: وَ اِنْ خِفْتُمْ عِيْلَةً فَسَوْفَ يُغْنِيْكُمْ اللهُ مِنْ فَضْلِهِ الْعَائِلِ الْفَقِيْرِ وَ الْجَمْعِ الْعِيْلِ وَ الْعِيْلَةَ الْفَقْرِ، عال، درویش شد، اعال، عیالدار شد، فَسَوْفَ يُغْنِيْكُمْ اللهُ مِنْ فَضْلِهِ بما تأخذون من الجزیه و تنالون من الغنیمه. و قيل: مِنْ فَضْلِهِ ای من رزقه فمطرت البلاد و اخصبت و اسلم اهل جده و صنعا و غیرهم فحملوا المیره الی مکه و کفاهم الله ما كانوا یخوفون. و گفته اند که خدای تعالی وعده وفا کرد که بروزگار طعام و نعمت بر ایشان فراخ کرد چنان که گفت: يُجْبِیْ اِلَيْهِ تَمْرَاتُ كُلِّ شَیْءٍ رِزْقًا مِنْ لَدُنَّا، اَمَّا بِمَشِيَّتِمْ مَقِيْدٌ كَرْتُمْ: مِنْ فَضْلِهِ اِنْ شَاءَ، از بهر آنکه نعمت سال بسال کمتر و سال بسال بیشتر و کس باشد که توانگر بود و کس باشد که درویش چنان که خود خواهد روزی میرساند بَبَسْطِ الرِّزْقِ لِمَنْ یَشَاءُ وَ یَقْدِرُ، و قيل: هذا تعلیم بتعلیق الامور بمشیة الله. اِنَّ اللهَ عَلِيْمٌ بما امر، حَکِيْمٌ فیما قَدَّرَ.

قَاتِلُوا الَّذِيْنَ لَا يُؤْمِنُوْنَ بِاللّٰهِ وَ لَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ در قرآن آیتی نیست در فرمان بقتال جامع تر از این که میگوید: قتال کنید با ایشان که با خدای ایمان نیارند چنان که موحدان ایمان آرند یعنی اهل کتاب، قریظه و نضیر و غیر ایشان که ایشان اقرار میدادند که خدای خالق است آفریدگار و کردگار، اَمَّا او را شریک و انباز میگفتند و زن و فرزند و آنچه سزای آن نیست صفت میکردند و نبوت مصطفی محمد نمی پذیرفتند، پس اقرار ایشان بکار نیامد و آن را ایمان نهادند، وَ لَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ و نه بروز رستاخیز ایمان دارند چنان که موحدان و مؤمنان ایمان دارد، و ذلك بانهم لا یقرن بانّ اهل الجنة یاکلون و یشربون فلیس یقرن بالیوم الآخر.

وَ لَا یُحَرِّمُوْنَ مَا حَرَّمَ اللهُ وَ رَسُوْلُهُ مِنَ الْخَمْرِ وَ لَحْمِ الْخَنزِيْرِ.

وَ لَا یَدْبِيْنُوْنَ دِيْنَ الْحَقِّ ای لا یدینون بدین الاسلام و هو دین محمد ص النَّاسِخِ لِسَائِرِ الْاَدِيَانِ. و المعنی ایمانهم غیر ایمان اذ لم یؤمنوا بمحمد ص و لم یتدینوا بدینه، و قيل لا یدینون دین الحق ای لا یطیعون طاعة الحقّ و الحقّ هو الله عزّ و جلّ. دان له ای اطاع له، و قيل: لا یدینون دین الحقّ ای لا یعملون بما فی التوریه و الانجیل.

مِنَ الَّذِيْنَ اٰوْتُوا الْكِتٰبَ مِنَ الْیَهُودِ وَ النَّصَارٰی وَ مِنَ الْمُشْرِكِيْنَ. میگوید با ایشان که بخدای و روز رستاخیز ایمان نیارند و حرام را حلال کردند و فرمان خدای نبردند ازین جهودان و ترسایان، قتال کنید. حَتّٰی يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ اهل کتاب را در اعطاء جزیه مخصوص کرد، این دلیل است که هر که را کتاب نیست و شبهت کتاب نیست، جزیت از وی نپذیرند و او را در کفر بنگذارند، اَمَّا مجوس به اهل کتاب ملحق اند در جزیت. لما

روی عبد الرحمن بن عوف انّ النبی ص قال: سنوا بهم سنة اهل الکتاب، و روی انّ النبی ص اخذ من مجوس هجر، و روی عن علی (ع) قال: کان للمجوس علم یعلمونه و کتاب یدرسونه و ان ملکهم سکر فوق علی ابنته او اخته فاطلع علیه بعض اهل مملکتهم فجاءوا یقیمون علیه الحد و امتنع فرجع الکتاب من بین اظهرهم و ذهب العلم من صدورهم.

اَمَّا سامره میگویند که قومی اند از جهودان و صابیان قومی اند از ترسایان، و حکم ایشان حکم اهل کتاب است و ایشان

که تمسک بصحف شیث و ابراهیم و داود (ع) کرده‌اند، علما و رایشان مختلف‌اند قومی گفتند ملحق‌اند باهل کتاب، و قومی گفتند بعده اوئان ملحق‌اند، و قومی گفتند که از عبده اوئان جزیت پذیرند مگر که از عرب باشند، فان العرب سیف الاسلام، و فی ذلك ما

روی انّ النبی ص صالح عبدة الاوئان علی العرب الا من کان من العرب.

اما مذهب راست و قول درست آنست که عرب و عجم در آن یکسانند و جز از اهل کتاب جزیت نپذیرند، ایشان که پیش از مبعث رسول ص پدران ایشان بر ملت جهودان و ترسایان بودند، اما آنکه بعد از مبعث مصطفی ص جهود گشت یا ترسا، یا گور، از عبده اوئان است از وی و اعقاب وی الا اسلام نپذیرند یا قتل، و شرط آنست که جزیت از مرد بالغ آزاد ستانند مکلف، نه از زن نه از کودک، نه از دیوانه و معتوه نه از مملوک فانهم اتباع الرجال العقلاء، و اقله دینار.

قال رسول الله ص لمعاد بن جبل: خذ من کل عالم دینارا فی کل سنة یعنی فی آخر الحول.

و روی انّ عمر اوجب علی من کان من اهل الذهب اربعة دنانیر و علی اهل الفضة اربعین درهما. حتّی یعطوا الجزیة عن یدیه، قيل: عن سلطان و قوه لكم علیهم و انعام منکم علیهم و للید السلطان و النعمة، و قيل: عن ید یعنی عن قهر و ذلّ یعترفون انّ ایدی المسلمین فوق ایدیهم. و قيل: عن ید یعنی یعطونها بایدیهم، یعطی کلّ رجل ما علیه بیده لا یرسله، یمشی بها کارها و لا یجیء بها راکبا، یعطیها و هو قائم، و الذی یأخذها منه جالس.

و هم صاعرون ذلیلون مقهورون. و قيل: یؤخذ بلحیته ثم یقبض منه. و قيل: یصفع ثم یؤخذ منه.

و قالت الیهود عزیر ابن الله این قومی از جهودان گفته‌اند نه همگان.

ابن جریح گفت: خود يك مرد گفت است از این نام وی فحاص، و سبب آن بود که بخت‌نصر بابلی نسختهای تورات بسوخته بود در مسجد بیت المقدس و از آن زمین نسخت نمانده بود، چون فرزندان بنی اسرائیل که مانده بود، پس کشتن پدران ایشان فرا رسیدند به تورات محتاج بودند و آن را نسخت نیافتند، خدای تورات را از اول تا آخر در دل عزیر او کند. پس از آن که وی را زنده کرده بود تا بر ایشان خواند، ایشان بشنیدند و نسخت کردند. قومی از ایشان گفتند: این عزیر پسر خداست، که مردم را توان چنین نیست.

و قالت النصارى المسیح ابن الله این آن بود که خدای تعالی عیسی را باسماں برد، حواریان و قوم عیسی که وی را دریافته بودند و دیده، هیچ نماندند و فرزندان ایشان در رسیدند که عیسی را ندیده بودند اما بوی ایمان داشتند. پس مردی جهود نام وی بولس با ایشان آمد و دین ترسایگی گرفت تا ایشان را بفریفت و دروغها نهاد در کار عیسی و دین ایشان برایشان شوریده کرد تا ایشان در شبهت افتادند، قومی گفتند: المسیح هو الله. قومی گفتند: هو ابن الله. قومی گفتند: ثالث ثلاثه. و شرح قصه آنست که: این بولس مردی بود دلاور، کینه‌ور، کافر دل و میخواست که قوم عیسی بهم بر او کند و دین ایشان بر ایشان شوریده کند، و با جهودان میگفت: ان کان الحق مع عیسی فکفرنا و جحدنا و النار مصیرنا فنحن مغبونون ان دخلوا الجنة و دخلنا النار میگفت: غبنی عظیم باشد اگر فردا این قوم عیسی به بهشت روند و ما بدوزخ، ناچار من تدبیری سازم که ایشان را از راه ببرم و از اسلام بر گردانم، و کائوا علی دین الاسلام احدی و ثمانین سنة بعد رفع عیسی یصلون الی القبلة و یصومون رمضان. پس این بولس اسبی داشت نیکو که بر پشت آن جنگ کردی با ایشان، و قوم عیسی از قتل و طعن وی ایمن نبودندی، رفت و آن اسب را پی کرد و خاک بر



سر نهاد و گریستنی و زاری عظیم در گرفت. ایشان گفتند چه رسید ترا درین وقت؟ گفت ندایی شنیدم از آسمان که ترا هرگز توبه نپذیرم مگر که ترسا شوی و دین عیسی گیری و اکنون از دین جهودی توبه کردم، ایشان او را در کنیسه فرو آوردند و يك سال در خانه‌ای نشست که از آن خانه بیرون نیامد تا کتاب انجیل بخواند و بیاموخت، پس بیرون آمد و گفت ندایی از آسمان شنیدم که: انّ الله قبل توبتك.

ایشان او را بدوست گرفتند، پیشرو خود ساختند و بوی اقتدا کردند. برخاست و به بیت المقدس رفت و آنجا خلیفه‌ای بگماشت نام وی نسطور و درو می‌آموخت که عیسی و مریم و اله هر سه بهم خداوند. پس از آنجا بروم رفت و آنجا نیز خلیفه‌ای بگماشت نام وی یعقوب، و لاهوت و ناسوت او را در آموخت، یعنی که لاهوت بت خدای بناسوت بت خدای عیسی فرو آمد تا پسر وی شد. پس یکی دیگر را دعوت کرد و او را خلیفت خود خواند نام وی ملکا، و در وی آموخت که انّ الاله لم یزل و لا یزال عیسی. پس ایشان را هر سه بجای خود ممکن کرد و بهر یکی چنان نمود که او بهینه است و مهتر همگان. و با هر یکی گفت من عیسی را بخواب دیدم که من از تو خشنودم، اکنون خویشتن را بدین سبب قربان میکنم که وی از من خشنود شد. تو همه را دعوت کن و بر ملت و نحلّت خویش چنان که گفتم جمع کن که من رفتم. این سخن با هر یکی از آن سه خلیفت بگفت و خویشتن را بکشت. پس ایشان هر یکی طایفه‌ای را جمع کردند و بر آن گفتار و عقیده خویش بماندند و پیوسته میان این هر سه فرقت اختلاف بودی و جنگ و قتل الی یومنا هذا، و امروز ترسایان بر آن سه فرقت‌اند.

عزیز ابن بتنوین قرائت عاصم و کسایبی و یعقوب است، باقی بی‌تنوین خوانند و اثبات تنوین پسندیده‌تر است و اختیار بو عبیده و بو حاتم است لانه اسم خفیف فوجهه ان ینصرف و ان کان اعجمیا و لانه لیس بمنسوب الی ابیه و ائما تحذف العرب التّون من هذا الاسم اذا کان منسوباً الی ابیه کقولهم: هذا زید بن عبد الله، فحذفت التّون لكثرة هذا الکلام، فاذا نسبوا الی غیر ابیه نوتوا فقالوا: هذا زید ابن اخینا، و هذا زید ابن الامیر و علی قراءة من قراء بغیر التّون فلذلك و لالتقاء الساکنین سکون التّونین و سکون الباء فی قوله: عزیز ابن الله ذلك قولهم بأفواههم، قال قائل: کلّ قول بالفم فما الفائدة فی قوله: بأفواههم؟

قال الزّجاج: معناه انه لیس فيه برهان و لا بیان ائما هو قول بالفم لا معنی تحته صحیح لانه معتزفون بانّ الله لم یخذ صاحبته فکیف یزعمون انّ له ولدا؟! ائما هو تکذیب و قول فقط. و الافواه جمیع الفوه حذف الهاء من آخره و قلب الواو میما فصار فما.

یضاہون بی‌همزه قراءت عامّه است من ضاهیت. عاصم بکسر ها خواند و همزه، من ضاهات، و الضّہاء المرأة الممسوحة الثدی المستویة الصّدر. یضاہون ای یشبهون و یشاکلون.

قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ میگوید: این سخن اینان نیک مانده است بسخن کافران که پیشوا بودند از مشرکان مکه که می‌گفتند: اللات و العزّی و منات بنات الله. و گفته‌اند نیک ماند سخن ترسایان که گفتند: المسيح بن الله. بسخن جهودان نیز گفتند: عزیز بن الله، و قیل ضاهی خلفهم سلفهم.

قَاتِلُهُمُ اللهُ ای لعنهم و اهلکم، و کلّ شیء فی القرآن قتل ای لعن. و قیل: هذا تعلیم ای قولوا قاتلهم الله.

أَنِّي يُؤفِّكُونَ یصرفون عن الحقّ الی الباطل، و قیل: یؤفکون یکذبون.

اتَّخَذُوا أَحْبَابَهُمْ یعنی علمائهم و هم بنو هارون، وَ رُحَبَائِهِمْ جمع راهب کفار و فرسان و هم اصحاب الصوامع

مشتق من الرهبة و مصدره الرهبانية. أرباباً اى آلهة من دون الله يعنى اطاعوهم فى معاصى الله. عدى بن حاتم كفت: رسول خدا برائنة ميخواند باين آيت رسيد. كفتم

يا رسول الله! انهم لهم يكونوا يعبدون من دون الله. قال: اجل و لكن كانوا اذا احلوا لهم الحرام استحلوه و اذا حرّموا عليهم الحرام حرّموه فتلك عبادتهم.

و قيل كانوا يامرونهم بالسجود لهم و المسيح بن مريم عطف على احبارهم و رهبانهم.

و ما أمرُوا اى ما امر عيسى ع إلاً ليعبُدوا إلهاً، واحداً و قيل معناه المسيح بن مريم اتخذوه ربا و ما امروا فى التورية و الانجيل إلاً ليعبُدوا إلهاً واحداً و هو الذى لا إله إلا هو سبحانه عما يشركون تنزيها له عن ان يكون له شريك.

يريدون أن يُطْفِؤا يخدموا نور الله دين الاسلام و القرآن و بيان صفة محمد ص، بأفواههم بشركهم و كذبهم و خصّ الفم دون اللسان لان الاطفاء بالشفة يكون.

و يابى الله لا يرضى و لا يترك إلا أن يتم ثوره باعلاء كلمة الله و اعزاز دينه، و لو كره الكافرون ذلك هو الذى أرسل رسول الله محمدا بالهدى بالقرآن و الايمان و دين الحق الاسلام ليظهر الله دينه اى ليغلبه على سائر الاديان فلا يبقى دين الاظهر عليه الاسلام و سيكون ذلك و لم يكن بعد و لا تقوم الساعة حتى يكون ذلك.

روى عن ابي سعيد، قال: ذكر رسول الله بلاء يصيب هذه الامة حتى لا يجد الرجل ملجأ يلجأ اليه من الظلم فيبيعث الله رجلا من عترتى و اهل بيتى فيملأ به الارض قسطا و عدلا كما ملئت جورا و ظلما يرضى عنه ساكن السماء و ساكن الارض لا تدع السماء من قطرها شيئا الا صبته مدرارا و لا تدع الارض من بناتها شيئا الا اخرجه حتى يتمنى احياء الاموات يعيش فى ذلك سبع سنين او تسع سنين.

و عن عائشة قالت قال النبى: لا يذهب الليل و النهار حتى يعبد اللات و العزى فقلت يا رسول الله ان كنت لا ظن حين انزل الله هو الذى أرسل رسول الله بالهدى و دين الحق ليظهره على الدين كله و لو كره المشركون ان يكون ذلك تاما. قال: انه سيكون من ذلك ما شاء الله ثم يبعث الله ريحا طيبة فيتوفى كل من كان فى قلبه مثقال حبة من خردل من ايمان فيبقى من لا خير فيه فيرجعون الى دين آبائهم.

و عن المقداد بن الاسود، قال: سمعت رسول الله يقول: لا يبقى على وجه الارض بيت من مدر و لا وبر الا ادخله الله كلمة الاسلام: و قيل ليظهره على الدين كله عند نزول عيسى.

قال رسول الله لينزلن ابن مريم حكما عادلا فليكسرن الصليب و ليقتلن الخنزير و ليدفعن الجزية و ليذهبن الشحاء و الثباغض و النحاسد و ليدعون الى المال فلا يقبله احد.

و قال ابن عباس: يظهر الله نبيه على امر الدين كله فيعطيه آياه كله و لا يخفى عليه شيئا منه و كان المشركون و اليهود يكرهون ذلك.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: يا أيها الذين آمنوا لا تتخذوا آباءكم و إخوانكم... الآية علامة الصدق فى التوحيد قطع العلاقات و مفارقة العادات و هجران المعارف و الاكتفاء بالله على دوام الحالات. هر كه حلقه انقياد شرع در گوش فرمان كند به بهشت رسد هر كه ديده حرص بناوك فقر و فاقه بدوزد از دوزخ برهد، هر كه صفات خود قربان مهر ازل كند اسرار علوم حقيقت از دل وى سر برزند، هر كه يعقوبوار در بيت الاحزان عشق نشيند. و از علايق و خلايق بيرد بصحبت

مولی رسد. از خداوندان همت یکی خلیل بود، ابراهیم در بدایت کار دنیا را بر مثال ستاره پیش دیده وی در آوردند، پس عقبی بینی اندر صورت ماه جمال خود بر دیده خلت وی جلوه کرد پس نفس امّاره و مهر اسماعیل بحکم بعضیت بر صفت آفتاب خود را بدو نمود. خلیل در نگرست بر هیچ چیز از موجودات آثار عزّ فقر و نشان ازل ندید گفت: نخواهم لا أحبُّ الأفلین همی بیکبار از کل کون اعراض کرد دنیا بداد و دل از فرزند برداشت و نفس خود را بآتش نمود سپرد گفت: فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِي إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ. هر که خواهد که در کوی موافقت بر بساط محبت منزل کند مرکب علاقت را یکبارگی پی‌کند.

بیر طریقت از اینجا گفته: کوی دست علاقت از دامن حقیقت کی رهان شود تا خورشید وصال از مشرق یافت تابان شود و زیادت بی‌کران شود و دل و جان هر سه بدوست نگران شود. احمد یحیی دمشقی روزی پیش پدر و مادر نشسته بود، گفتند، یا احمد! از پیش ما بر خیز و هر کجا خواهی رو و ما ترا در کار خدا کردیم. احمد آب حسرت در دیده بگردانید بر پای خاست روی سوی قبله کرد، گفت: الهی تا کنون پدری و مادری داشتم اکنون جز تو ندارم از شهر دمشق بدر آمد، روی بجانب کعبه نهاد و آنجا مقیم شد تا بیست و چهار موقوف دریافت، بعد از آن خواست تا قصد زیارت پدر و مادر کند بشهر دمشق باز آمد بدر سرای رسید حلقه در بجنابانید ما در آواز داد که: من علی الباب؟ قال انا احمد. مادر گفت: ما را فرزندی بود او را در کار خدا کردیم، احمد و محمد را با ما چه کار. و حکایت ابراهیم ادهم معروفست که آن فرزند وی آرزوی دیدار پدر کرد، از بلخ برخاست و بحج شد چون بموسم رسید ابراهیم او را دید ازو برگشت و بگوشه باز شد بسیار بگریست و آن گه گفت:

هجرت الخلق طرافى هواكا و ایتمت الولید لکی اراکا

قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ أَلِيَّ قَوْلِهِ أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ.

مصطفی گفت: لا یؤمن احدکم حتی اکون احبّ الیه من والده و ولده و الناس اجمعین، و قال ص: ثلث من کنّ فیہ وجد حلاوة الایمان من کان اللّهُ و رسوله احبّ الیه من سواهما و من احبّ عبد الا لحبّه الا اللّهُ و من یکره ان یعود الی الکفر بعد اذا نقذه اللّهُ منه کما یکره ان یلقى فی النار.

هر که عیال و فرزند خویش و پیوند و مال و ضیاع و اسباب از خدای و رسول دوست‌تر دارد بهره وی از مسلمانی جز نامی نیست و از حقیقت ایمان او را بویی نیست، مسکین آن کس که عمری بسر آورد و او را ازین حدیث بویی نه.

ترا از دریا گمان چیست که ترا جویی نه. عبد الرحمن بن ابی بکر روز احزاب بیرون آمد در صف کافران باستاد و هنوز در اسلام نیامده بود مبارز خواست ابو بکر بیرون آمد بر عزم آن که با وی جنگ کند، عبد الرحمن چون روی پدر دید برگشت و روی برگردانید. و از بهر حشمت ابو بکر کس از یاران وی بیرون نشد. ابو بکر را گفتند اگر پسرت حرب کردی تو چه خواستی کرد. گفت: بان خدایی که محمد را براستی بخلق فرستاد که بر نگشتمی تا او مرا بکشتی یا من او را بکشتمی.

لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَ يَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْيَبَكُمْ كَثُرُوا. عجب غول راهست و آفت دین و سبب زوال نعمت و کلید فرقت و مایه غفلت. عجب آنست که طاعت خود، بزرگ داند و خدمت از خود شناسد و بچشم پسند، درونگرد

بحکم خبر، بفتوی نبوت طاعت این چنین کس هرگز بر فرق وی برنگذرد. پیر طریقت گفت: الهی از دو دعوی بزینهارم و زهر دو بفضل تو فریاد خواهم از آنکه پندارم که بخود چیزی دارم یا پندارم که بر تو حقی دارم. الهی از آنجا که بودیم برخاستیم لکن بانجا نرسیدیم که میخواستیم. الهی هر که نه کشته بی خودی است مردار است مغبون اوست که نصیب او از دوستی گفتار است. او را که دین راه جان و دل بکار است او را با دوست چه کار است. مصطفی ص گفت لو لم تذنبوا، لخشیت علیکم ما هو اشد من الذنب العجب العجب، و قال ص بس العبد عبد تخیل و اختال و نسی الکبیر المتعال بس العبد عبد تجبر و اعتدی و نسی الجبار الاعلی. بس العبد عبد سهی و لهی و نسی المقابر و البلی.

بس العبد عبد غناء و طغا و نسی المبتدا و المنتهی.

یا ایها الذین آمنوا إِمَّا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ. کافران خبیث اند دلهاشان بنجاست کفر آلوده و بدود شرک سیاه گشته هرگز آب توحید بان نرسیده که عنایت ازل ایشان را در نیافته باین خبث و نجاست سزاء مسجد کی باشد که مشهد قرب حق است و مخیم الطاف کرم. جای پاک جز پاکان را بخود راه ندهد. ان الله تعالی طیب لا یقبل الا الطیب. بهشت جای پاکان است، چنان که گفت: وَ مَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ: جز پاکان و مؤمنان را بخود راه ندهد. نُورثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا و دلهای مؤمنان که بآب توحید شسته و بجاروب حسرت رفته و بساط مهر ازل در آن گسترده و از علائق و اغیار در حقیقت افراد خالی گشته لا جرم مخلّ خرگاه قدس عزت گشته و میدان مواصلت حق شده که انا عند المنکسرة قلوبهم من اجلی.

پیر طریقت گفت: الهی نزدیک نفسهای دوستانی حاضر دل ذاکرانی از نزدیک نشانت میدهند و برتر از آنی، و از دورت میجویند و نزدیکتر از جانی، ندانم که در جانی یا جان را جانی نه اینی و نه آنی جان را زندگی می باید تو آنی. نیکو گفت آن جوان مرد که گفت:

بمیر ای حکیم از چنین زندگانی	کزین زندگانی چو ماندی بمانی
از این کلبه جیفه مرگت رهاند	که مرگست سرمایه زندگانی
کند عقل را فارغ از لا ابالی	کند روح را ایمن از لن ترانی.

وَ قَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ الْاِیْه. اگر خطاب از مخلوق رفتی عین شکوی بودی و گله بدوستان کردن از دشمنان تحقیق وصلت و تشریف دوستان بود. فکم بین من یشکو الیه و بین من یشکو عنه. میگوید بیگانگان و دشمنان ما را بسزای ما صفت نکردند و حق خداوندی ما نشناختند و حرمت نداشتند. همانست که مصطفی ص گفت: حکایت از کردگار قدیم جل جلاله: کذبنی ابن آدم و لم یکن له ذلك و شتمنی و لم یکن له ذلك فاما تکذیبه ایای فقولہ لن یعیدنی و لیس اول الخلق باهون علی من اعادته و اما شتمه ایای فقولہ اتخذ الله ولدا و انا الاحد الصمد لم الد و لم اولد و لم یکن لی کفوا احد. گفت: فرزند آدم مرا دروغ زن گرفت و نرسد او را که مرا دروغ زن گیرد، و ناسزا گفت و نرسد او را که مرا ناسزا گوید اما آنچه دروغ زن گرفت آنست که گفت: پس از آنکه مردیم ما را نیافریند باز و من همانم که اول بودم در اول نبود بیافریدم و از آغاز نو ساختم باخر باز آفرینم چنان که اول آفریدم که نه اول بر من آسانتر از آخر، من همانم که بودم قادر بر کمال مقدر ذو الجلال لم یزل و لا یزال.



## النوبة الثانية

قوله تعالى: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ. حبر نامی است دانشمندان اسرائیلی را هم چنان که عالم نامی است دانشمند عربی را پس علماء اسلام را بدان نام خواندند. انس گوید: کنا من قرء البقرة و آل عمران فینا فنسمیه الحبر، یعنی لکثرة ما فیها من الفقه و فی روایة من قرأ سورة البقرة و آل عمران جدّ فینا ای عظم فی اعیننا و شرف. و راهب نامی است متعبّد ترسایان را از بهر آنکه ایشان عبادت خویش بر رهبت نهادند و بیم سخت آنکه آن تعبّد ایشان بر رهبت رهبانیت نام کردند. و گفته‌اند. احبار درین آیت علماء جهودانند از اولاد هارون و رهبان زاهدان ترسایانند و اصحاب صوامع میگویند: اینان مالهای مردم میخورند و میبرند بباطل و ناشایست یعنی که حکم میکنند و در حکم، رشوت می‌ستانند. مصطفی ص گفت: لعن الله الرّاشی و المرتشی فی الحکم

و قيل: كانوا ياخذون الرّشى من ملوکهم و کبرائهم و یکتمون. نبوة النبی ص عن جهّالهم. وَ یَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ ای یصرفون الناس عن الايمان بمحمد ص. وَ الَّذِينَ یَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ... الآية. در تفسیر آورده‌اند که در سبب نزول این آیت میان معاویه و ابو ذر در شام مناظره رفت.

معاویه گفت: نزل فی اهل الكتاب. بو ذر گفت: نزل فی اهل الاسلام. قال ابو ذر فکتب معاویه الی عثمان ان هذا یفسد الناس و کتب الی عثمان فقدمت المدينة فانجفل الناس ینظرون الی کاتهم لم یرونی قط. فقال لی عثمان و انعطف و قال ارتحلت الی الرّبذة فارتحلت الی الرّبذة. و بیشترین مفسران بر آنند که در مانعان زکاة فرو آمد.

ابن عباس گفت: هر مال که زکاة آن ناداده است هر چند که بر روی زمین است کنز است، و هر مال که زکاة آن داده است و در زیر زمین است نه کنز است. و به قال النبی ص: کلّ مال ادّیت زکاته فلیس بکنز.

ثوبان گفت: آن روز که این آیت فرو آمد مصطفی ص گفت: تبا للذهب تبا للفضة. قالوا یا رسول الله! فای المال ندّخره. قال: قلبا ذاکرا و لسانا شاکرا و زوجة صالحه، و روى زوجة مؤمنة تعین احدکم علی دینه. و قيل کان هذا فی اول الاسلام و کان الواجب علیهم ان یؤدّوا الفضل ثم نسخ بأیة الزکاة.

قال علی (ع): اربعة آلاف فما دونها نفقة و ما فوقها کنز

و الكنز جمع الشيء و تکنیفه، تقول هو مکنز اللحم. و الكنز المال الكثير مدفونا و غیر مدفون و لا یُنفقونها کناية عن الاموال و الكنوز. و قيل عن الفضة ای لا ینفقون الفضة فضلا عن الذهب. و گفته‌اند: ها کنایت از مصدر است، ای لا ینفقون نفقة، و قيل لا یُنفقونها فی سبیل الله دلیل علی انّ الآية نزلت فی منع الزکاة لان من ادی زکاته من ماله فقد انفق فی سبیل الله ما یجب فی ماله. و گفته‌اند این آیت اهل کوفه را حجّت است که زکاة بر پیرایه زنان واجب دانند که خدای نگفت: الذین یکنزون الدنانیر و الدراهم، بل گفت: الذهب و الفضة.

و قد یقع اسم الذهب و الفضة علی الحلیّ. و جماعتی صحابه و تابعین برین، حکم کرده‌اند، عن عبد الله مسعود و عبد الله عمر و عایشه و مجاهد و عطا و ابن سیرین و هو قول سفیان و اهل العراق. اما مذهب شافعی آنست که در پیرایه مباح زکاة واجب نیاید که مصطفی ص گفت: لا زکاة فی الحلیّ.

و در خبر دیگر می‌آید که زکاة الحلیّ اعارته و هو قول جابر بن عبد الله و ابن عمر و انس بن مالک و سعید بن المسيّب و الشعبي و الحسن و الیه ذهب الشافعی و مالک ابن انس اما پیرایه‌های محظور که صنعت آن و استعمال آن

در شرع حرامست چون اوانی زرین و سیمین و میان علماء حجاز و عراق خلاف نیست که در آن زکاة واجب است. یَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا اى على الكنوز فى نار جهنم يوقد النار عليها، يعنى يدخل كنوزهم النار حتى تحمر و تشد حرارتها. فَنُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَ جُنُوبُهُمْ وَ ظُهُورُهُمْ اى لا توضع دينار مكان دينار و لا درهم مكان درهم و لكن توسع جلودهم لذلك فيوضع بكل درهم و دينار كية من نار على جلده حتى يصل الحر الى اجوافهم فيقال لهم هذا ما كنزتم لانفسكم و بخلتم به عن حق الله.

فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ

قال النبى ص ما من رجل لا يؤدى زكاة ما له الا جعل يوم القيمة صفايح من نار فيكوى بها جبينه و جبهته و ظهره. و قال ابن عباس حية تنطوى على جبينه و جبهته يقول انا مالك الذى بخلت بى.

ان عِدَّةَ الشُّهُورِ التى عليكم فيها الاحكام من الصوم و الحج و وجوب الزكاة و انقضاء العدة، اثنا عشر شهراً على منازل القمر و استهلال الالهة التى تعرفها العرب دون الشمسية التى تعدها الروم و فارس و انما قسمت السنة اثنى عشر ليوافق امر الالهة نزول الشمس فى البروج الاثنى عشر لنا قال تعالى: و الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ يقال انما سمى المحرم لتحريم القتال فيه. و صفر لان مكة يصفر من الناس فيه، اى يخلو، و قيل لانه صفرت فيه و طابهم من اللين فيه و شهر الربيع لارتباع القوم اى اقامتهم و قيل لانبات الارض و امراعها فيهما و جماديان لجمود المياه فيهما. و رجب لانهم يرجبونه، اى يعظمونه، و شعبان لتشعب القبائل فيه وفى الخبر سمى شعبان لانه يتشعب فيه خير كثير لرمضان. و رمضان لان الله تعالى ارمض فيه ذنوب المؤمنين، و شوال لشولان النوق اللقاح باذناها فيه و ذو القعدة لعودهم فيه عن القتال و ذو الحجة لقضاء حجهم فيه.

و الله اعلم. قوله: فى كتاب الله يعنى فى الايام الذى عند الله كتبه يوم خلق السماوات و الارض و هو اللوح المحفوظ، و قيل فى كتاب الله يعنى فى حكمه و دينه منها أربعة حرم واحد فرد و هو رجب مضر بين جمادى و شعبان و ثلاثة متتابعة ذو القعدة و ذو الحجة و المحرم.

ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ اى الدين المستقيم هذا لا ما يفعله اهل الجاهلية من التقديم و التأخير، و قيل ذلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ اى الحساب المستقيم. درست است خبر از مصطفى ص كه در حجة الوداع خطبه كرد و در خطبه گفت الا ان الزمان قد استدار كهينة يوم خلق السماوات و الارض. السنة اثنا عشر شهرا منها اربعة حرم ذو القعدة و ذو الحجة و محرم و رجب مضر بين جمادى و شعبان ميگويد آگاه باشيد و بدانيد كه روزگار بازگشت بروزگار كه در گذشت و بان نهاد آمد كه خدای نهاد آن روز كه آسمان آفريد و زمين. و معنى آنست كه در عرب در زمان جاهليت ماه حج تبديل کرده بودند در هر ماهى از ماههاى سال دو حج ميكردند دو سال در ذو الحجة و دو سال در محرم و دو سال در صفر هم چنين در هر ماهى از ماههاى سال دو حج ميكردند.

آن سال كه مصطفى حج كرد دور حج ايشان با ذو الحجة رسیده بود بر ميقات راست آن قد استدار كه مصطفى گفت آنست، آن كه بفرمان خدا و رسول بر ذو الحجة آرام گرفت و نهاد اول تا روز رستاخيز ذلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ اى الحساب المستقيم اينست شمار راست كه سالى دوازده ماه بود و چهارماه كه مسمى است از آن حرام بود و ماه حج ذو الحجة بود.

فَلَا تَطْلُمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ اى فى الاربعة بالارتكاب المعاصى. آن را بتحذير مخصوص تر كرد از آن كه گناه در آن

عظیمتر است و گناه کار اثیمتر. ابن بحر گفت: لا تظلموا فیهنّ انفسکم بترك قتال من یقاتلکم فیهنّ. میگوید بر خود ستم مکنید که قتال نکنید با آن کس که درین ماهها با شما قتال کند و دلیل برین قول آنست که بر عقب گفت: وَ قَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً ای جمیعا، كما یقاتلونکم کافّةً. و گفته‌اند که باین آیت مباح گشت قتال در ماه حرام و آنچه گفت: قُلْ قِتَالٌ فِیهِ کَبِیْرٌ به این منسوخ شد.

عطا گفت: «قُلْ قِتَالٌ فِیهِ کَبِیْرٌ» محکم است نه منسوخ و قتال در ماه حرام روا نیست مگر که ایشان که دشمن‌اند ابتدا کنند گفتا و تقدیر آیت آنست که ان بدأوکم فقاتلوهم و قول اول درست است و اجماع علماء دین است، و مصطفی در ماه حرام حصار طائف داد و قتال کرد. کافّةً نصب است بر حال و هو مصدر کالعافیة و العاقبة و الخاصة و لا یتئی و لا یجمع و لا تدخلها الالف و اللام لآنها من المصادر التي لا تنصرف و یجری مجری قولهم قاموا معا و قاموا جمیعا و للرجلین قاما جمیعا و للنسوة قمن جمیعا و اشتقاقها من کفة و هو حرفة، یعنی اذا انتهى الی ذلك کفّ عن الزیادة، وَ اعلموا أنّ الله مع المؤمنین هذه بشارة لهم و ضمان بالنصرة.

إِنَّمَا النَّسِيءُ ممدود و مهموز عامّه قرآء خوانند مگر ورش از نافع که بی‌همزه خواند بسکون سین و هو مصدر، یقال نساء نسیا و نسیاء، ای آخره. نسا الله فی اجله و انسا الله اجله. یضلّ به الذین کفروا بضم یا و کسر ضاد، نفرّد یعقوب است و بضم یا و فتح ضاد قرانت کوفی، ای یضلهم الشیطان بذلك النسیء، باقی بفتح یا و کسر ضاد خوانند، یعنی فهم ضالون بذلك، و این نسیء چیزی است که قبیله از قبائل عرب پدید آوردند و اول کسی که این نهاد نعیم بن ثعلبه بود احد بنی مالک بن کنانه، و قیل جنادة بن عوف الكنانی و هو الذی ادرکه رسول الله ص، و قیل ابو ثمامه صفوان بن امیه بن ابی الصلت الفقیمی و فقیم بیت من بیوت مالک بن کنانه. آن کسی که نسیء نهاد خواست که قومی را از دشمنان خویش مقهور کند و در ماه محرم که ایمن نشسته باشند بر غرت و غفلت ایشان بر سر ایشان شود با قوم خویش و قتل کنند و دانستند که محرم ماه حرام است با حرمت و آرم و قتل در آن روا، نه. از حرمت ماه محرم با صفر برد، بر هوا و مراد خود و صفر بجای محرم بنهاد، در حرمت و آرم تا مقصود خویش در محرم حاصل کرد، پس قبیله‌های عرب بنو مالک بن کنانه و بنو سلیم و غطفان و هوازن آن را سنتی نهادند و بر آن عادت میرفتند، سالی محرم را ماه حرام نهادند و صفر نه، و سالی صفر را ماه حرام نهادند و محرم نه، و کان یتولی ذلك ابو ثمامة صفوان بن امیه یقوم به فی الموسم خطیبیا و مؤذنا فیقول انا ابو ثمامة لا اعاب و لا احاب من الحرم الا ان الهکم قد حرم العام المحرم او یقول الا ان الهکم قد حرم العام صفر. این بو ثمامه در آن موسم ندا کردی گفتمی امسال ماه صفر است عرب آن بشنیدندی و چنان اعتقاد کردند و از آن در نگذشتندی اینست که رب العالمین گفت: إِنَّمَا النَّسِيءُ تأخیر حرمة المحرم الذی حرمه الله الی صفر الذی لم یحرمه الله.

زیادة فی الکفر اذا ازدادوا به کفرا الی کفرهم حیث احلوا ما حرم الله و حرّموا ما احل الله یضلّ به ای بذلك التأخیر. الذین کفروا یجؤونه عامّا و یحرّمونه عامّا اذا قاتلوا فیهِ اهلوه و حرّموا مکانه صفر و اذا لم یقاتلوا فیهِ حرّموه لیواطئوا ای لیوافقوا و یضاهوا عدّة ما حرّم الله اربعة اشهر و ان كانت مغیرة مبدلة. زینّ لهم سوء أعمالهم ای زین لهم الشیطان ذلك، وَ الله لا یهدی القوم الکافرین. یا ایها الذین آمنوا ما لکم اذا قیل لکم انفروا فی سبیل الله اناقلنم الی الارض.

این آیت تحریض مؤمنان است بر غزای تبوک از جانب روم. رسول خدا بعد از فتح مکه و بعد از جنگ طایف و



غزو حنین به مدینه باز شد و از ذو الحجه تا رجب در مدینه همی بود تا او را جهاد فرمودند با اهل شام و روم، و رسول خدا بهر غزوی که رفتی اول آشکارا بنه گفتی، راه دور بود و گرما سخت و دشمن بسیار. و مردم را آن وقت قحط دنیا رسیده و دست تنگ شده، صریح بگفت، که کجا میرویم، تا ساز و برگ آن را و آن قتال بتامی بسازند و بر یاران صعب آمد و دشوار که در مدینه آن وقت خرما و میوه رسیده بود و نمیخواستند از سر آن برخاستن و بگرماء گرم بیرون رفتن. چون رسول خدا ایشان را از آن غزو خبر داد سه فرقت شدند: قومی بجان و دل قبول کردند و بخوش دلی پیش آمدند و رفتن را بر ایستادند و هم المهاجرون و الانصار.

و فرقتی آن بودند که بر ایشان آن فرمان دشوار آمد اما طاعت خدای و رسول ایثار کردند بر هوا و مراد خویش و فرمان را گردن نهادند و عزم رفتن کردند. سوم فرقت با مراد و هواء خویش بر نیامدند و دستوری تخلف خواستند و رسول خدا ایشان را دستوری داد. در شان ایشان این آیت آمد ما لَكُمْ استفهام انکار است یعنی ای شیء لکم: چه بودست شما را و چه رسید که چون شما را بغزو فرمودند اناقلنم، ای تفاقلم و تباطاتم و ملتئم الی الاقامة بالمدينه. این چنان است که کسی گران خیز را گویند زمین وی را بگرفت. و قیل معناه اطمأنتم الی الدنيا و رکنتم الی شهواتها. أ رضیتم بنعیم الحیاة الدنيا من نعیم الآخرة فما متاع الحیاة الدنيا فی الآخرة إلیا قلیل ای ما یتمتع به فی الدنيا قلیل عند ما یتمتع به اولیاء الله عز و جل فی الجنة. آن گه ایشان را در آن تخلف که کردند بیم داد و تهدید کرد گفت. إلیا تنفروا نفیر نامی است سپاه را، میگوید: اگر شما با این سپاه اسلام بیرون نشوید بجنگ روم خدای شما را عذاب کند یعنی بامساک المطر و الجدوبة و القحط و ظفر الاعداء.

وَ یَسْتَبْدِلُ قَوْمًا غَیْرَكُمْ بِنَصْرَةِ دَیْنِ اللّٰهِ وَ نَبِیِّهِ غَیْرَ مَتَّاقِلَیْنِ عَنِ النِّفَیْرِ اِلَیْ اَعْدَائِهِ مَطِیْعَیْنِ لِلّٰهِ وَ رَسُوْلِهِ قَیْلٌ هُمْ اَهْلُ الْیَمَنِ وَ قَیْلٌ هُمْ: ابناء فارس.

لا تَضْرُوهُ شَیْنًا. اینها، گفته اند که با خدای شود و گفته اند که با رسول شود.

وَ اللّٰهُ عَلَیْ كُلِّ شَیْءٍ مِنَ التَّوْبِیْلِ وَ التَّغْیْرِیْرِ قَدِیْرٌ. ابن عباس گفت: این آیه منسوخ است بآنچه گفت: وَ مَا كَانَ الْمُؤْمِنُوْنَ لِیَنْفِرُوْا كَآفَّةً، و جماعتی مفسران بر آنند که منسوخ نیست و هر دو بجای خویش محکم اند.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ الْآيَةِ. درین آیت هم تخصیص است و هم تشریف است و هم تهدید و وعید. اول آیت تشریف مؤمنان است. ایشان را بنداء کرامت میخواند و به خطاب کریم می نوازد، نواخت خود بر ایشان می نهد عطاء خود بر ایشان می ریزد و بایمان ایشان خود گواهی می دهد. اینست کرامت و نعمت. اینست لطافت و رحمت. کاری در ازل ساخته. بنده را بی بنده عقد دوستی بسته و نداء کرامت و نعمت بجان وی رسانیده.

بیر طریقت گفت نداء حق بر سه قسم است یکی را به نداء و وعید خواند از روی عظمت بخوف افتاد. یکی را بنداء و عد خواند بنعمت رحمت بر جا افتاد. یکی را بنداء لطف خواند بحکم انبساط بمهر افتاد. بنده باید که میان این سه حال گردان بود: اول خوفی که او را از معصیت باز دارد دوم رجایی که او را بر طاعت دارد سوم مهری که او را از او باز رهند.

تا با تو تویی ترا بحق ره ندهند چون بی تو شدی ز دیده بیرون نهند

إِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْأَخْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ. از روی اشارت میگوید مبدا که عالم در تعلیم علم و پیر در تربیت مرید طمع دارد برفع مردم و نفع دنیا که طمع، آئینه علم تاریک کند و چشمه برکت خشک کند و قیمت مردم ناقص کند و هیبت پیر از دل مرید ببرد و حرمت علم فرو نهاد. مصطفی گفت: بنس العبد عبد طمع یقوده و هوی یضله و قال علیه السلام یاتی علی امتی زمان امراؤهم یكون علی الجور و علمائهم علی الطمع و عبادهم علی الریاء و تجارهم علی اکل الربوا، و نساؤهم علی زینة الدنیا.

عالم که در تعلیم علم، طمع بنفع دنیا ندارد و رفق خلق در آن نجوید و علم خود بطلب جاه و ریاست و جمع دنیا ضایع نکند، بعلم خود برخوردار شود و برکت علم بوی رسد و ثواب او ثواب پیغامبران بود. مصطفی گفت: من زار عالما فکائما زار نییا.

و در خبر است که هر که عالمی را زیارت کند چنان است که علم را زیارت کرد، و هر که علم را زیارت کرد چنان است که خدای را زیارت کرد و هر که خدای را زیارت کرد جایگاه او بهشت است.

و الَّذِينَ يَكْتُمُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُفْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ. بخل نه کار دینداران است و نه خلق دوستان. و گفته اند: لیس من اخلاق الانبیاء و الصّدیقین البخل، لانه

روی عن النبی ص انه قال: ما جبل ولی الله الاعلی السخاء.

شبلی را پرسیدند که زکاة چند باید داد. گفت: بر مذهب فقها، از دویست درم پنج درم، و بر مذهب ما جمله دویست درم دادنی است. گفتند: این را در شرع، اصلی باید گفت: ابو بکر هر چه داشت همه در باخت آن روز که مصطفی از یاران صدقه خواست. عمر نیمه مال آورد گفت: یا رسول الله تصدقت بنصف مالی و ترکت النصف لعیالی ولی عند الله اجر. بو بکر هر چه داشت همه آورد، و گفت: یا رسول الله تصدقت بجمیع مالی و لله عندی مزید. عمر گفت: نیمه مال بدادم و مرا بنزدیک خدای مزد است. ابو بکر گفت: همه بدادم و از آن خدای را بر من حق است. مصطفی گفت: بینکما ما بین کلمتیکما.

عمر بر مقام شریعت بود و ثمر. اهل شریعت نعیم بهشت است. ابو بکر بر مقام حقیقت بود و ثمره اهل حقیقت روح مشاهده است، حساب اهل شریعت بموقف است حساب اهل حقیقت بر بساط انس است، در مقعد صدق عند ملیک مقتدر.

يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارٍ جَهَنَّمَ فُتُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَ جُنُوبُهُمْ وَ ظُهُورُهُمْ.

خص المواضع الثلث من البدن و هی الجبهة و الجنب و الظهر بالکی، لان البخیل اذا سأله السائل زوی جبهته ثم اعرض عنه ثم ولیه ظهره. پیشانی که خواجه بوقت سؤال سائل فرا، هم کشد ناچار بر آن داغ نهند. پهلو که از سر کبر بر درویش زند و پشت که بر گرداند، هم چنان، تا دانی که درویش را در آن حضرت جاه و مقدار است. و شرف درویش آنست که چون توانگر را اعتماد بر دنیا بود درویش را اعتماد بر مولا بود، هر گه که توانگری بخدای تقرّب کند بوسیلت درویش کند و اگر درویش بتوانگر از بهر دنیا تقرّب کند از دین بر آید. مصطفی از اینجا گفت: من تواضع غنیاً لغناه ذهب ثلث دینه.

هر که تواضع کند توانگری را از بهر توانگری وی سبکی از دین وی رفت، و اگر بزبان مدح گوید دو سبک رفت،

و اگر بدل او را تعظیم نهد جمله دین وی در سر آن شد. درویش بود که با دین پیش توانگر در شود بی دین بیرون آید و توانگر، با گناه پیش وی شود بی گناه بیرون آید، پس خلق، ایشان را درویش میخوانند و توانگر بحقیقت، خود ایشان اند.

مصطفی گفت: ملوک تحت اطمار.

إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا... الآية لما علم انهم لا يداومون على ملازمة القرب، افرد بعض الشهور بالفضل ليجعلها باستكثار الطاعات و اما الخواص من عباده فجميع الشهور لهم شعبان و رمضان و جميع الايام لهم جمعة و جميع البقاع لهم كالمساجد و في معناه انشد:

يا رب ان جهادى غير منقطع فكل ارضك لى ثغر و طرسوس

إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا. گفته اند حکمت در آنکه رب العزة روزگار را بر دوازده ماه نهاد آنست که تا بر عدد حروف توحید بود و هی: «لا اله الا الله». تحقیق آن خبر را که مصطفی گفت: بالتوحید قامت السموات و الارض.

دور فلک در آسمان و گردش روزگار و سال و ماه در زمین در توحید موحدان بسته تا این دوازده حرف از زبان موحدان روان است این دوازده ماه بر نسق خویش و بر هیئت خویش گردان است هر حرفی پاسبان ماهی ساخته و ثبات این در بیان آن بسته، آن روز که قضیه الهی و حکم ازلی در رسد و خواهد که بند آسمان و زمین برگشاید و زمین خاکی بر افشاند و روزگار نام زد کرده بسر آید، نخست توحید از میان خلق بردارد تا نه توحید ماند نه موحد، نه قرآن میان خلق نه مؤمن. اینست که مصطفی گفت: لا تقوم الساعة حتى لا يقال فی الارض الله الله.

إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ... الآية الذين ملاحظه الامر و مجانبه الرزق و ترك التقدم بين يدي الله سبحانه في جميع احكام الشرع فالآجال في الطاعة مضروبة و التوحيد في عرفانه متبع و الصلاح في الامور بالاقامة على نعمة العبودية فالشهر ما سماه الله شهرا و العام و الحول ما قدره و بينه شرعا.

### ه النوبة الاولى

و هو الله تعالى ع: إِلَّا تَنْصُرُوهُ أَكْرَ يَارِي ندهيد رسول را، فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ خدای سبحانه و تعالی یاری داد او را، إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ گه که بیرون کردند او را کافران، ثَانِي اثْنَيْنِ دوم دو تن إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ أَنْ گه که هر دو در غار بودند، إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ أَنْ گه که یار خویش را گفت، لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا اندوه مدار که خدای با ماست، فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ فرو فرستاد خدای، آرام ایمان بر ابو بکر، وَ أَيْدُهُ وَ نِيْرُوى و یاری داد رسول خویش را، بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا بسپاههایی که شما نمیدیدید، وَ جَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّقْلَى و سخن کافران دیرینه کرد مغلوب و مقهور، وَ كَلِمَةَ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا و سخن خدای و تقدیر او و مکر او آنست که زیر است غالب و قاهر، وَ اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ. (٤٠).

خدای تواناییست دانا.

انْفِرُوا خِفَافًا وَ ثِقَالًا بیرون شوید سبکبالان و گران باران، وَ جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ و جهاد کنید بمال خویش و تن خویش از بهر خدای، ذَلِكَ خَيْرٌ لَّكُمْ أَنْ شِمَا را به است، إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ. (٤١) گردانید.

لَوْ كَانَ عَرَضًا قَرِيبًا أَكْرَ عَرْضِي بودی ازین جهان و چیزی که فرا دست رسیدی نزدیک، وَ سَفَرًا قَاصِدًا و سفری بجم

و، لَاتَّبَعُوكَ بِيَامَدْنَدِي بِرِيبِي تُو، وَ لَكِنْ بَعَدَتْ عَلَيْهِمُ الشَّقَّةُ وَ لَكِنْ رَاهِ دُورِ شَدِّ وَ رَفْتَنِ بَرِ ايشان گران آمد، وَ سَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ وَ سَوَكْدَانِ مِيخُورِنْدِ بَخْدَاي، لَوْ اسْتَطَعْنَا لَخَرَجْنَا مَعَكُمْ كِه اِگَر تُوَانَسْتِيْمَ مَا بِيرون آمديمي غزا را با شما، يُهْلِكُونَ أَنْفُسَهُمْ دَرِ هَلَاكِ خُوِيشِ مِي بَاشِنْدِ وَ دَرِ تَبَاهِي خُوِيش، وَ اللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ. (٤٢) وَ خدای میداند که ايشان دروغ زنان اند.

عَفَا اللَّهُ عَنْكَ دَرِ كِذَابَتِ خدای از تو، لِمَ أَذْنَبْتَ لَهُمْ چِرا دِستُورِي دادِي ايشان را، حَتَّى يَنْبَيِّنَ لَكَ تا پيدا شدي، الَّذِينَ صَدَقُوا ايشان که عذر ها راست ميگفتند، وَ تَعَلَّمَ الْكَاذِبِينَ. (٤٣) وَ بدانستيد ايشان که دروغ ميگفتند. لَا يَسْتَأْذِنُكَ دِستُورِي نِخواهد از تو الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ايشان که گرویده اند بخدا وَ رُوزِ رِستاخيز، أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ كِه باز نشينند وَ بَجهاد نيايند بمال خويش وَ تَن وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُنْفِقِينَ. (٤٤) وَ خدای داناست وَ آگاه بر پرهيزكاران از خشم وَ عذاب او.

إِنَّمَا يَسْتَأْذِنُكَ دِستُورِي از تو ايشان خواهند الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ كِه نه بخدای گرویده اند وَ نه بَرُوزِ رِستاخيز، وَ ارْتَابَتْ قُلُوبُهُمْ وَ دَرِ گمان افتاد دلها ي ايشان، فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ. (٤٥) تا در گمان خويش ميگردند. وَ لَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ وَ اِگَر مِيخواستندي که بيرون آيند با تو، لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً پيش از آن عذر که ميگويند غزا را ساخته بودند، وَ لَكِنْ كَرِهَ اللَّهُ اثْبَعَاتِهِمْ لَكِنْ نَبَايَسْتَ خدَا تِرا وَ ناپسند آمد وِي را خاست ايشان وَ بيرون شدن ايشان، فَتَبَّطَهُمْ ايشان را با پس گرد وَ با پس نشاند، وَ قِيلَ اقْعُدُوا مَعَ الْقَاعِدِينَ. (٤٦) وَ ايشان را گفتند مِي نشينيد با نشستگان.

لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ اِگَر بيرون آمدندي ايشان در ميان شما بغزا، مَا زَاوَكُمْ إِلَّا خَبَالًا نيفزودند شما را مگر تباهي، وَ لَأَوْضَعُوا خِلَالَكُمْ وَ دَرِ ميان شما مِي تاختنديد بسخن چيني وَ افساد ذات البين، يَبْعَثُونَكُمُ الْفِتْنَةَ شما را شور در دل مِي جستندي، وَ فِيكُمْ سَمَاعُونَ لَهُمْ وَ دَرِ ميان شما جاسوسانست ايشان را که سخن مِي نيوشد تا با ايشان رسانند، وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ. (٤٧) خدای داناست به ستمكاران بر خويشتن.

لَقَدْ ابْتِغَوْا الْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلُ وَ پيش از اين خود فتنه دلهاي مؤمنان جستنند وَ شور دل ايشان، وَ قَلْبُوا لَكَ الْأُمُورَ وَ تِرا كارها رُوي بر وِي گردانيدند در سكالش بد، حَتَّى جَاءَ الْحَقُّ تا نصرت خدای که ترا داشت آمد، وَ ظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ وَ كار خدا وَ دِينِ وِي آشكارا شد وَ بلند، وَ هُمْ كَارِهُونَ. (٤٨) وَ ايشان را ناخواها وَ بر ايشان دشخوار.

وَ مِنْهُمْ مَنْ يَفُولُ وَ از منافقان كسي است که ميگويد، اِنَّنِي لِي مِرا دِستُورِي ده تا بنشينم، وَ لَا نَقِيْبِي وَ دل وَ چشم مرا بزنان روم فتنه مكن، أَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا ميدان که وِي در فتنه افتاده است از اين پيش، وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيْطَةٌ بِالْكَافِرِينَ. (٤٩) وَ دوزخ گرد كافرين در آمدني است وَ ايشان را فرو گرفتني.

### النوبة الثانية

قوله تعالى، إِنْ تَنْصُرُوهُ. اين در آيت پيش پيوسته است. ميگويد: ان تركوا نصره فلن يضره ذلك شيئا كما لم يضره اذ كان بمكة لا ناصر له. اِگَر ايشان وِي را ياري ندهند وَ با وِي بَجهاد بيرون نشوند او را هيچ زيان نرسد وَ بر وِي هيچ گزند نيايد تا خدای وِي را ياري داد وَ نصرت پيدا كرد. اينست که گفت: إِنْ تَنْصُرُوهُ.

فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ. اين ها در تنصروه وَ در نصره وَ در اخرجه وَ در لصاحبه وَ در آيه هر پنج با مصطفى شود وَ اين آن گاه بود که كافرين در دار الندوة كيد ساختند وَ همه بقصد وِي باتفاق برخاستند. رب العالمين جبرئيل را فرستاد وَ رسول خدای را از آن كيد وَ قصد ايشان خبر كرد وَ او را هجرت فرمود. رسول خدا بيرون آمد از مکه.

و گفته‌اند که تا بغار تنها بود. و گفته‌اند: چون مصطفی بیرون شد از، مکه، ابو بکر در خانه مصطفی شد از اهل وی خبر پرسید. او را گفتند رسول بیرون شد. ابو بکر بر پی وی برفت. مصطفی باز نگرست شب تاریک بود، ابو بکر را نشناخت پنداشت که دشمن است پاره گرم‌تر رفت: ابو بکر با‌آواز سخن گفت تا مصطفی او را بشناخت، توقف کرد تا وی در رسید پس هر دو بهم می‌رفتند ساعتی ابو بکر در پیش میرفت و ساعتی باز پس ایستاد: فقال ص یا ابا بکر مالک تمشى ساعة بين يدى و ساعة خلفى فقال يا رسول الله اذكر الطلب فامشى خلفك و اذكر الرصد فامشى بين يديك.

فقال يا ابا بكر و اذا كان شيء احببت ان يكون بك دونى. قال: نعم و الذى بعثك بالحق ما يكون من ملامة الا احببت ان يكون بآل ابي بكر دونك.

چنان بهم میرفتند تا بغار و این غار کوه ثبیر است بر در مکه و میگویند غار ثور است بزیر مکه بر راه مدینه پس ابو بکر از پیش در غار رفت و در همه غار میگشت و پهلو بر زمین مینهاد پس باز میگشت و باز بر می‌خواست رسول خدا گفت چه می‌کنی یا ابا بکر گفت: یا رسول الله غیر انست و غیر ان از حشرات و هوام زمین و سباع خالی نبود، خواستم که اگر از این چیزی باشد باری بمن رسد نه بتو که رنج تو نخواهم. ابو بکر دست بهر جایی و بهر گوشه فرا میکرد تا چه بند آخر سوراخی دید پای خود بر در آن سوراخ نهاد و بنشست چون ایشان در غار قرار گرفتند رب العالمین عنکبوت را فرستاد تا بر در غار همان ساعت خانه خویش بساخت و دو مرغ حمامه آمدند و بر در غار نشستند و همان ساعت خانه بنهادند و گفته‌اند که بر در غار درختی بر آمد آن ساعت چنان که ایشان را پوشید. بامداد کافران خبر یافتند و بر پی ایشان بیرون آمدند تا بگیرند چون نزدیک غار رسیدند ابو بکر گفت یا رسول الله اتینا أنك آمدند دشمن و بما رسیدند مصطفی گفت: لا تَحْزَنُ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا اندوه مدار یا ابا بکر که خدای با ماست پس گفت اللهم اعم ابصارهم عنا بار خدایا دیدها و چشمه‌اشان از ما در پوشش آر تا ما را نبینند. ایشان بدر غار رسیدند خانه عنکبوت دیدند بر در غار تنیده و مرغ خایه نهاده و درخت بر آمده گفتند اگر درین جایگه کسی بودی از این هیچ نبودى و گفته‌اند امیه بن خلف بر در غار بول کرد چنان که رشاش آن به ابی بکر میرسید و ایشان را نمی‌دید و در خبر است که ابو بکر گفت یا رسول الله لو نظر احدهم الی قدمه لابصرنا، اگر يك تن از این که ما میجویند فرا پشت پای خود نگرد ما را به‌بیند مصطفی جواب داد بو بکر را یا ابا بکر ما ظنك باثنين الله ثالثهما چه ظن بری به دو تن که سه دیگر ایشان خدای است اندوه مدار که خدای با ما است.

فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ اى القى فى قلب ابى بكر ما سكن به و السكينة ما يوجب السكون و الامن عليه. این‌ها با مصطفی شود و گفته‌اند با ابو بکر شود و این درست‌تر است فان النبى لم يخف بل كان ص ساكن القلب رابط الجاش. وَ أَيْدُهُمْ جُنُودٌ لَمْ تَرَوْهَا يعنى الملائكة. رب العالمین آن شب فریشتگان را فرستاد تا بر در غار بایستادند و غار بر کافران پوشیده داشتند و قیل ایده بالملائكة يوم بدر و يوم الاحزاب و يوم حنين. مجاهد گفت رسول خدا و بو بکر در آن غار سه روز بودند و بو بکر را مولایی بود شبان نام وی عامر بن فهیر. ابو بکر او را فرمود تا هر شب گله گوسپند بدر غار آرد. او همی آورد و ایشان از آن شیر همی خوردند پس از سه روز بیرون آمدند و عبد الله بن اريقط اللیثی دلیل ایشان و به راه مدینه فرو رفتند و کافران نومید و خاسر بازگشتند و گفته‌اند قریش در مکه جمع شدند تا در کار ایشان و در گرفتن ایشان تدبیر سازند ابو جهل گفت: هر که ایشان را باز آورد بقهر من او را صد

شتر دهم و ده اوقیه زر سراقه بن مالك بن جعشم گوید من بطمع آن ضمان بو جهل برخاستم و ستور را زین بر نهادم و سلاح بر گرفتم. سه بار بر ستور نشستم هر سه بار مرا بیفکند. آخر بر نشستم و رفتم تا بنزدیک ایشان رسیدم ابو بکر باز نگرست سراقه را دید گفت یا رسول الله آنک سراقه مبارز عرب آمد و نزدیک بما رسید و سراقه آن بود که در جنگ هزار سوار با وی پای بنه داشتی بو بکر چون وی را دید بترسید. رسول خدا گفت لا تخف یا با بکر فان الله معنا.

پس رسول گفت: اللهم اكف شرّ سراقه بما شئت.

در حال سنب ستورش بزمین فرو شد تا بشکم. گفت یا محمد من بتو عهد کردم که ترا گزند نرسانم و نرنجانم و هر که اندرین راه بطلب تو آید شرّ وی از تو دفع کنم رسول دعا کرد تا پای اسب از زمین بر آمد سراقه گفت: یا محمد من دانم که کار تو بالا گیرد و پایگاه تو بلند شود مرا نامه ده تا میان من و تو نشانی باشد. ابو بکر نامه نوشت گویند بر سنگی و گویند بر شانه گوسفندی نوشت وی اندر کنانه نهاد و یک تیر بر کشید گفت مرا درین راه هم شتر است و هم گوسفند این تیر نشان من باشد با شما تا هر چه خواهید بشما دهند. رسول گفت یا ابا بکر ما را بطعام سراقه حاجت نیست. این هم چنان است که مصطفی در کار قوم خویش حزن نمود و خلاف نیست که آن حزن از رسول طاعت بود و رب العزة او را گفت: لا تحزن علیهم و اخص جناحک للمؤمنین و لا یحزنک قولهم و لا یحزنک الذین یسارعون فی الکفر فلم یکن نهی الله تعالی ایاه عن الحزن دلیلا علی ان حزنه کان معصیة فکذلک حزن ابی بکر.

و جعل کلمة الذین کفروا السفلی یعنی الشرك و کلمة الله هی العلیا یعنی لا اله الا الله و قیل کلمة الله قوله: لأغلینّ أنا و رُسُلی و گفته اند و جعل کلمة الذین کفروا السفلی اینجا سخن تمام شد یعنی که خدای سکالش بدایشان و همسخنی و همسازی و مکر ایشان زیر کرد و مغلوب و مقهور. پس ابتدا کرد و گفت و کلمة الله هی العلیا سخن خدای و تقدیر و مکر او غالب است و قاهر و اگر خواهی پیوسته خوان بر قرانت یعقوب حصرمی و کلمة الله بنصب تا، یعنی که: خدای کلمه کافران را زیر آورد و کلمه خویش را بر آورد.

و الله عزیزٌ حکیمٌ فی سلطانه و تدبیره.

انفروا خفافاً و ثقالاً مفسران گفتند اول آیه که فرود آمد از سوره براءة این آیه بود و قیل «اراد اول آیه نزل فی غزوة تبوک، قوله: انفروا خفافاً و ثقالاً مجاهد گفت چون ایشان را بغزو فرمودند گفتند فینا الثقیل و فینا ذو الحاجة و فینا ذو الشغل و فینا ذو الضیعة فانزل الله تعالی انفروا خفافاً و ثقالاً میگوید همه بیرون شوید بغزو تبوک پیران و جوانان و عزبان و معیلان توانگران و درویشان فارغان و مشغولان. در خبر است که ابن ام مکتوم آمد و گفت: یا رسول الله ا علیّ ان انفروا فقال نعم

پس رب العالمین این آیت منسوخ کرد بآنچه گفت لیس علی الضعفاء و لا علی المرضى... الایه ذلکم خیر لکم من التناقل الی الارض ان کُنتم تعلمون ما لکم من الثواب و الجزاء. و روی ثابت عن انس ان ابا طلحة قرأ سورة براءة فاتی علی هذه الایه انفروا خفافاً و ثقالاً فقال ای بنی جهزونی جهزونی فقال بنوه: یرحمک الله قد غزوت مع النبی حتی مات و مع ابی بکر و عمر حتی ماتا فنحن نغزو عنک فقال لا، جهزونی. فغزا البحر فمات فی البحر فلم یجدوا له جزيرة یدفونه فیها الا بعد سبعة ایام فدفنوه فیها و لم یتغیر. و قال الزهری خرج سعید بن المسیب الی الغزو و قد ذهب احدی عینیة فقیل له انک علیل صاحب ضرّ فقال استنفر الله الخفیف و الثقیل ای الصحیح و المریض فان لم

يمكننى الحرب كثرت السواد و حفظت المتاع.

لَوْ كَانَ عَرَضًا قَرِيبًا أَيْنَ آيَتِ دَرِ شَأْنِ مَنَافِقَانِ أَمَدٍ كَمَا تَخَلَّفَ كَرَدَدٌ بِعِذْرِي بَغْزًا نَرَفْتَنَدُ رَبِّ الْعَالَمِينَ نَفَاقِ ائِشَانِ  
اَشْكَارَا كَرَدَ كَقَتِ لَوْ كَانَ الْمَدْعُوَ اِلَيْهِ شَيْئًا مِنْ مَنَافِعِ الدُّنْيَا قَرِيبِ الْمَتَنَاوَلِ سَهْلِ الْمَأْخَذِ.

وَ سَفَرًا قَاصِدًا قَاصِدًا وَ الْقَصْدَ الْمَعْتَدِلَ اِى هَنِئِنَّا غَيْرِ شَاقٍ.

لَا تَبْعُوكَ لَوْ اَفْقُوكَ فِى الْخُرُوجِ.

وَ لَكِنْ بَعَدَتْ عَلَيْهِمُ الشَّقَّةُ الْمَسَافَةُ الْبَعِيدَةُ. اَنْ كِه خَبَرِ دَادِ كِه چُونِ بَمَدِينِه بَازِ كَرَدَنَدِ، اِشَانِ اَينَدِ وَ سَوَكَنْدِ خُورَدَنَدِ وَ  
گويند.

لَوْ اسْتَطَعْنَا اِى لَوْ سَهْلَ عَلَيْنَا الْخُرُوجِ وَ كَانَ لَنَا سَعَةٌ فِى الْمَالِ لَخَرَجْنَا مَعَكُمْ يُهْلِكُونَ اَنْفُسَهُمْ بِاِقَاعِهَا فِى الْعَذَابِ لِانَّ مِنْ  
حَلْفِ بِاللَّهِ كَاذِبًا اسْتَحَقَّ الْعَذَابَ وَ قِيلَ يُهْلِكُونَ اَنْفُسَهُمْ بِالْقَعُودِ عَنِ الْجِهَادِ وَ اللّٰهُ يَعْلَمُ اِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ لِاَنَّهُمْ كَانُوا يَسْتَطِيعُونَ  
الْخُرُوجَ.

عَفَا اللّٰهُ عَنْكَ. قَوْمِي كَقَتَنَدِ اَزِ مَصْطَفِي دَسْتُورِي خُواسْتَنَدِ بَازِ نَشِسْتَنِ رَا اَزِ غَزُو. مَصْطَفِي اِشَانِ رَا دَسْتُورِي دَادِ پِيشِ  
اَزِ اَنْ كِه دَرِ اَنْ وَحِي اَمَدِ اَزِ اَسْمَانِ.

رَبِّ الْعَالَمِينَ وَى رَا عِتَابِ كَرَدَ كَقَتِ عَفَا اللّٰهُ عَنْكَ لِمَ اَذْنَبْتَ لَهُمْ اَيْنَ چِنَانِ اسْتِ كِه گويند عَفَا اللّٰهُ عَنْكَ مَا صَنَعْتَ فِى  
حَاجَتِي، وَ پَارِسي گويان گويند: عَافَاكَ اللّٰهُ اِى بَخْتِ نِيكَ، اَيْنَ چِيسْتِ كِه كَرَدِي، وَ قِيلَ عَفَا اللّٰهُ عَنْكَ مَا اللّٰهُ ذَنْبِكَ. قَدَّمَ  
الْعَفْوَ عَلَى الْعِتَابِ كَى لَا يَسْبِقُ اِلَى قَلْبِهِ حَزَنٌ لِمَ اَذْنَبْتَ مِنْ غَيْرِ اِذْنِ اللّٰهِ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكَ الَّذِيْنَ صَدَقُوا يَعْنِي كَانِ يَحِبُّ اَنْ  
لَا تَاذِنَ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكَ الصَّادِقُ فِى اِيْمَانِهِ مِنَ الْكَاذِبِ وَ الصَّادِقُ فِى عِزْرِهِ مِنَ الْكَاذِبِ الْمَتَعَلِّلِ. وَ رَوَا بَاشَدِ كِه لَمْ اَذْنَبْتَ  
لَهُمْ اَيْنِجَا سَخَنِ بَرِيدِه كَرَدَدِ پَسِ اَزِ اَنْ كَقَتِ لَا تَاذِنَ لَهُمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ. قَوْمِي كَقَتَنَدِ اَيْنَ آيَتِ مَنَسُوخِ اسْتِ وَ نَاسِخِ اَنَسْتِ كِه  
كَقَتِ فَاِذَا اسْتَأْذَنُوكَ لِيَبْعُضَ شَأْنِهِمْ فَاذْنُ لِمَنْ شِئْتَ مِنْهُمْ.

قوله لا يَسْتَأْذِنُكَ اِى فِى التَّخْلَفِ عَنِ الْجِهَادِ الَّذِيْنَ يُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ اَنْ يُجَاهِدُوا

يعنى ان لا يجاهدوا او كراهة اَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَ اَنْفُسِهِمْ وَ اللّٰهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ.

اِنَّمَا يَسْتَأْذِنُكَ فِى التَّخْلَفِ الَّذِيْنَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ ارْتَابَتْ قُلُوبُهُمْ شَكُّوا فِى دِينِهِمْ وَ اضْطَرَبُوا فِى اِعْتِقَادِهِمْ  
فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ التَّرَدُّدُ التَّصْرُفُ فِى الذَّهَابِ وَ الرَّجُوعُ مَرَّاتٍ مُتَقَابِرَةً. قَالَ ابْنُ بَحْرٍ: عَوْتَبٌ لِاَنَّهُ اَذِنَ الْقَوْمَ فِى  
الْخُرُوجِ مَعَهُ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ اِنْ يَسْتَأْذِنُوا فِى الْخُرُوجِ وَ لَا فِى التَّخْلَفِ بَلْ كَانَ عَلَيْهِمْ اِنْ يَقْتَصِرُوا فِى الْخُرُوجِ عَلَى دَعَا  
الْعَامَّةِ. قَالَ ثُمَّ ذَمَّ مِنْ اسْتَأْذِنَ فِى الْخُرُوجِ وَ الَّذِي اسْتَأْذِنَ فِى التَّخْلَفِ.

وَ لَوْ اَرَادُوا الْخُرُوجَ اِى لَوْ عَزَمُوا عَلَى الْخُرُوجِ لَا عَدُوًّا لِلْخُرُوجِ وَ الْجِهَادِ عُدَّةً اَهْبَةَ مِنَ الزَّادِ وَ الْمَرْكُوبِ لِاَنَّهُمْ كَانُوا  
مِيَاسِيرٍ وَ لَكِنْ كَرِهَ اللّٰهُ، اَنْبِعَاتُهُمُ الْاَنْبِعَاثَ، الْاِنْطِلَاقَ فِى الْحَاجَةِ يَقُولُ كَرِهَ اللّٰهُ نَهَوْضَهُمْ لِلْخُرُوجِ فَتَبَطَّطَهُمْ اِى حَبَسَهُمْ وَ  
خَذَلَهُمْ وَ كَسَلَهُمْ.

وَ قِيلَ اَفْعَدُوا مَعَ الْقَاعِدِينَ اَيْنَ سَخَنِ، مَنَافِقَانِ بَا يَكْدِيْگَرِ كَقَتَنَدِ كِه: بِيروُنِ مَشُويدِ وَ بَنَشِينِيْدِ بَا اَيْنَ نَشِسْتِگَانِ كِه بَعْدَرِ  
نَشِسْتِهَانْدِ اَزِ زَنَانِ وَ كُودَكَانِ وَ نَاتَوَانَانِ. وَ كَقَتِهَانْدِ كِه اَيْنَ رَسُوْلِ خُدا كَقَتِ بَا اِشَانِ اَزِ اَنَكِه بَا اِشَانِ خَشْمِ دَاشْتِ كِه اَزِ  
اِشَانِ تَخْلَفِ مِي شَنَاخْتِ. وَ كَقَتِهَانْدِ اَيْنَ قِيلَ بِمَعْنَى الْهَامِ اسْتِ كِه رَبِّ الْعِزَّةِ اسْبَابِ خَذَلَانِ دَرِ دِلِ اِشَانِ اَفْكَنْدِ وَ اِشَانِ  
رَا بَرِ اَنْ دَاشْتِ تَا بَنَشِسْتَنَدِ وَ اسْتَطَاعَتِ رَفْتَنِ نَدَاشْتَنَدِ وَ بَرِ جَمْلِه بَدَانِ كِه اسْتَطَاعَتِ دُو اسْتِ يَكِي قَبْلِ الْفَعْلِ وَ يَكِي مَعَ

الفعل آنچه قبل الفعل است حصول آلت است و عدة چون عقل و صحت و وجود مال و شناخت فرمان و تمکن آن در وقت و مکان و آن استطاعت ظاهر است و موجود و حجت بوی قایم است و ثابت و بنده توانا آنست و ذلك فی قوله لو اسْتَطَعْنَا لَخَرَجْنَا مَعَكُمْ اينست که منافقان گفتند اگر ما را استطاعت بودی با شما بیرون آمیدی و ربّ العزة ایشان را دروغ زن کرد و گفت وَ اللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ لانهم يستطيعون للخروج. اما آن استطاعت دیگر، قدرت است بر مباشرت فعل و ملك تحصيل. در باطن رود با فعل و بعد الفعل آن را بتوان شناخت و هیچ حجت بنده بوی ثابت نشود که آن در حقّ وی مفقود است نه موجود و پیش از فعل بنده از آن استطاعت در هیچ چیز نیست چنان که خدای گفت وَ كَانُوا لَا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعًا مَا كَانُوا يَسْتَطِيعُونَ السَّمْعَ إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمَعَزُؤْلُونَ قومی را گفته است که گوشها شنوا داشتند اما با آن گوش شنوا ایشان را استطاعت سمع نبود و قيل اقْعُدُوا مَعَ الْقَاعِدِينَ هم ازین باب است. رب العزة ایشان را مخذول کرد و محروم از فرمان برداری تا نتوانستند که فرمان برند و بغزاء تبوك بیرون شوند. و الله عليم يفعل ما يشاء و يحكم ما يريد.

لو خَرَجُوا فِيكُمْ ما زَأُوْكُمْ إِلَّا خَبَالًا چون مصطفی از مدینه بیرون آمد تا به تبوك رود بثنیة الوداع فرو آمد آنجا لشکرگاه ساخت و عبد الله ابی سلول با منافقان به زی جده فرو آمد از ثنیة الوداع بزیرتر. پس چون مصطفی و مؤمنان برفتند عبد الله ابی با منافقان و اهل شك تخلف کرد و بازگشت. ربّ العالمین تسلیت مصطفی این آیت فرستاد لو خَرَجُوا فِيكُمْ ما زَأُوْكُمْ إِلَّا خَبَالًا ای فسادا فی رای ضعفة المؤمنین الخبال الفساد فی الامر و الخبل الفساد فی العقل وَ لَأَوْضَعُوا خِلَالَكُمْ الايضاع سرعة السیر و المعنى اسرعوا بالتمیمة فی افساد ذات بینکم. و قيل اسرعوا رکابهم بالسیر بینکم یوهمون الهزيمة فی القلوب یبغونکم الفئنة فتنه، شور دل است.

میگوید: در میان شما فرقت میافکندندی بد دلی میافزودندید و شور دل میجستندید.

وَ فِيكُمْ سَمَاعُونَ لَهُمْ ای منافقون یخبرونهم باخبارکم و قيل و فيکم سَمَاعُونَ لهم من یسمع کلامکم و یطیعکم و لو کان هؤلاء المنافقون فی صحبتکم افسدوهم علیکم وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ المنافقین. بینهم عبد الله بن ابی و عبد الله نضل و عبد الله بن نبیل و جد بن قیس و رفاعة بن تابوت و اوس بن قبطی.

لَقَدْ ابْتَغَوْا الْفِتْنَةَ میگوید: اگر این منافقان در این غزا تخلف نمودند ایشان را عادت است و در غزاء احد همچنین بودند که عبد الله ابی با منافقان روز احد برگشت و گفت لو نَعْلَمُ قِتَالًا لَاتَّبَعْنَاكُمْ و گفته‌اند من قبل آنست که چون آمدن مصطفی به مدینه نزدیک بود و خبر افتاد عبد الله ابی سلول را رئیس منافقان از آن کراهیت و رنج عظیم آمد که عرب مدینه می‌سگالیدند که وی را بر خویشان ملک کنند تا فرقت از میان اوس و خزرج برخیزد. چون رسول خدا بمدینه آمد آن کار فرو بست و باطل شد عبد الله ابی و منافقان بجهودان میگرابیدند تا جهودان در نبوت مصطفی طعن میکردند و مردمان درود و شك می‌افکندند و دلهای ضعیف می‌شورانیدند فذلك قوله لَقَدْ ابْتَغَوْا الْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلُ و قيل معناه ان جماعة منهم أردوا به القتل فی لیلة العقبة وَ قَبُّوا لَكَ الْأُمُورَ ای: اجتهدوا فی الحيلة علیک و الکید بک و التقلیب ان تجعل اسفله اعلاه و باطنه ظاهره و معناه النفاق فان المنافق ظاهره خلاف باطنه حتی جاء الحق ای غلب الاسلام الشریک و ظهر امر الله و علا دین الله و هو الاسلام و قيل حتی اخزاهم الله باظهار الحق و اعزاز الدین علی کره منهم.

وَ مِنْهُمْ مَنْ یَقُولُ ائذَنْ لِي این آیت در شأن جد بن قیس الخزرجی آمد مردی بود از معروفان منافقان رسول خدا گفت



باو هل لك فى جهاد بنى الاصفر تتخذ منها سرارى و وصفاء قال يا رسول الله لقد عرف قومى انى رجل مغرم بالنساء و انى اخشى ان رأيت بنات الاصفر ان لا اصبر عنهن فلا تفتنى بهذا و ائذن لى فى القعود عنك و اعينك بمالى فاعرض عنه النبى عليه السلام و قال قد اذنت لك فانزل الله هذه الآية

و كان الاصفر رجلا من حبشة ملك الروم فاتخذ من نسائهم كل وضيئة حسناء فولدت له بنين و بنات اخذن من بياض الروم و سواد الحبشة فكن لعساء يضرب بهن المثل فى الحسن ميگويد اين منافق دستورى ميخواهد كه نياید و بهانه ميگرد كه لا تَقْنِيَّ بنات الاصفر مرا به زنان روم و بنات بنى الاصفر فتنه مكن يعنى كه اين بهانه است و نفاق او را برين ميدارد اَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا الا فى الكفر و النفاق سقطوا، يعنى ما سقط فيه من الفتنة بتخلفه عن رسول الله، اكثر. و قيل الا فى الفتنة اى فى النار و العذاب سقطوا و اِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيْطَةٌ بِالْكَافِرِيْنَ مطبقة بهم جامعه لهم.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: اِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللهُ اِذْ اَخْرَجَهُ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا ثَانِيْ اَثْنَيْنِ اِذْ هُمَا فِي الْغَارِ سَعَدَات بندگان در عنايت است و آنجا كه عنايت است پيروى را چه نهايت است. كار جذبه الهى دارد مغناطيس عزت و كمش عنايت. هر كجا كمشى بود آنجا كوششى بود. هر كجا صدقى بود آنجا تصدىقى بود. و هر كجا تصديق بود آنجا دلى بود و آنجا كه دل بود فتحى بود و آنجا كه فتح بود سعادت بود. خنك آن بنده كه اهل اين قصه بود. آنك ابو بكر بر خوان قصه وى تا عجائب بينى در نگر در بدايت و نهايت كار وى تا عز صحبت بشناسى و حقيقت ولايت بدانى بيست ساله بود كه بخواب نمودند او را كه ماه از آسمان جدا شدى و بر بام كعبه سه پاره گشتيد يك پاره از آن در کنار ابو بكر افتادى. ابو بكر اين خواب نهران هميذاشت از جهودان مكه و غير ايشان تا آن گه كه بشام ميرفت بتجارت. گفتا بر بحيراء راهب رسيدم و آن خواب او را حكايت كردم گفت بشارت باد ترا يا ابا بكر كه رسول آخر الزمان را در حيات او وزير باشى و بعد از وفات وى خليفه او باشى. ابو بكر چون اين سخن بشنيد از شادى بگريست از عين رفت و رحمت در دل وى مایدهای نهادند. صباء دولت درد دين بسينه وى فرو گشادند مصطفى از ان درد اين نشان باز داد كه ما فضلكم ابو بكر بكثره صيام و لا صلاة و لكن بشىء و قر في صدره.

پير طريقت: گفت كه از حال وى نشان داده كه گفت كرما اين سوز ما امروز درد آميز است نه طاقت بسر بردن و نه جاى گريز است. سر وقت عارف تيغى تيز است نه جاى آرام و نه روى پرهيز است. لطيفا اين منزل ما چرا چنين دور است همراهان برگشتند كه اين كار غرور است گر منزل ما سرور است اين انتظار سور است و گر جز منتظر مصيبت زده ايست، نامعذورست بيست سال ديگر ابو بكر اين حديث پنهان ميداشت تا از جبار عالم فرمان امد جبرئيل امين كه يا جبرئيل رو با محمد بگوى كه وقت آن آمد كه بمنبر سعادت بر شوى و با خلق بگويى كه لا اله الا الله محمد رسول الله قل هو الله احد چون اين پيغام بگزارد سيد گفت با جبرئيل با كه گويم كه همه عالم منكر اين حديث اند گفت يا محمد اگر منكر نبودندى بسعادت دعوت تو كى رسيدندى يا محمد هيچ كس بسعادت دعوت تو نزديكتر از بو بكر بو قحافه نيست نزديك وى رو و اين حديث با وى بگو مصطفى قدم از حجره خود بدر نهاد و ابو بكر همان ساعت از خانه خويش بدر آمد. چون ديده صديق بر جمال سيد افتاد مغناطيس نبوت محمدى گوهر صدق ابو بكر را بخود كشيد گفت: يا ابا بكر اين چندين ضعف و زردى روى تو از بهر چيست گفت يا محمد چندين سال است كه آتشی تيز در باطن خود مى بينم هر روز كه بر آيد گرم تر مى بينم مرهمى همى جويم كه اين آتش بوى فرو

نشانم.

از عشق تو آتشی بر افروخته‌ام      وانگه بخودی خود فرو سوخته‌ام

مصطفی دانست که ابو بکر گرفتار درد دین است و تشنه شربت توحید حق است تا از آن شراب که از خم خانه قدم بوی فرستاده‌اند و در آن فاروره طهارت صافی شده که **أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ** يك قطره بر جگر سوخته ابو بکر ریزد گفت: یا ابا بکر در نبوت و رسالت ما چه گویی ابو بکر باز نماند و گفت راست است و پاک جاء بالصدق و صدق به گفتا نوشت باد شراب مهر از جام توحید.

ای باز هوا گرفته و باز آمده به دام دوست      رنج سفر کشیده و باز دیده خود بکام دوست

و زبان حال ابو بکر میگوید الهی کشیدیم آنچه کشیدیم همه نوش گشت چون آوای قبول شنیدیم. الهی دانی که هرگز در مهر شکبیا نبودیم و بهر کوی که رسیدیم حلقه در دوستی گرفتیم و بهر راه که رفتیم بر بوی تو آن راه بریدیم. دل رفت مبارك باد و جان برود درین راه پسندیدیم.

دل باغ تو شد پاک ببر، زان که درین دل      یا زحمت ما گنجد یا نقش خیالت  
جان نیز بنزد تو فرستیم بدین شکر      صد جان نکند آنچه کند بوی وصال

## ٦ النوبة الاولى

قوله تعالى: **إِنْ تُصِيبَكَ حَسَنَةٌ** اگر بتو رسد نیکویی، **تَسُوهُمُ** ایشان را اندوهگن کند، **وَ إِنْ تُصِيبَكَ مُصِيبَةٌ** و اگر بتو رسد افتادی یا زبانی یا هزیمتی، **يَقُولُوا** گویند، **فَدَأْتْنَا أَمْرًا مِنْ قَبْلُ** از آن بود که دست بان زدیم پیش ازین و باز نشستیم، **وَ يَتَوَلَّوْا وَ هُمْ قَرْحُونَ**. (٥٠) و برگردند شادان و نازان.

**قُلْ** گوی، **لَنْ يُصِيبَنَا نَرَسِدَ بَمَا، إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا** مگر آنچه خدای نوشت ما را از رسیدنی، **هُوَ مَوْلَانَا** اوست یار ما و خداوند ما، **وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ**. (٥١) و ایدون بادا که پشتی دادن مؤمنان بخدای بادا.

**قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ** بنا گوی چشم بر چیزی میدارید که رسد بما، **إِلَّا إِحْدَى الْحُسَيْنَيْنِ** جز یکی از دو نیکی، **وَ نَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ** و ما چشم میداریم بشما، **أَنْ يُصِيبَكُمْ اللَّهُ** که برساند خدای بشما، **بِعَذَابٍ مِنْ عِنْدِهِ** او بآیدینا یکی از دو بدی عذابی از نزد خدای یا عذابی بدست ما، **فَتَرَبَّصُوا** پس چشم میدارید، **إِنَّا مَعَكُمْ مُتَرَبَّصُونَ**. (٥٢) که ما با شما چشم دارندگانیم.

**قُلْ أَنْفُسُوا** بگوی پیغامبر من نفقه میکنید، **طَوْعًا** او گرهاً خوش منش یا ناکام، **لَنْ يُتَقَبَلَ مِنْكُمْ** نخواهند پذیرفت از شما، **إِنَّكُمْ كُنْتُمْ قَوْمًا فَاسِقِينَ**. (٥٣)

که شما گروهی اید از فرمان برداری بیرون.

**وَ مَا مَعَهُمْ أَنْ يُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَاتُهُمْ** باز نداشت کردار ایشان را و نفقات ایشان را از پذیرفتاری، **إِلَّا أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ** و برسولیه مگر آنچه ایشان کافر شدند در نهان بخدا و رسول، **وَ لَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَ هُمْ كَسَالَى** و بجماعت نیابند مگر بکسلانی، **وَ لَا يُفْقُونَ إِلَّا وَ هُمْ كَارَهُونَ**. (٥٤) و زکاة ندهند مگر بدشواری.

فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ خَوْشِ مَبَايِدِ تَرَا وَ نِيكُو، مَالِهَي ايشان، وَ لَا أَوْلَادُهُمْ وَ نِه فرزندان ايشان، إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا مِيخَوَاهِدِ خَدَايِ كِه ايشان رَا بَعْدَابِ مِيْدَارِدِ، فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا دَرِينِ جِهَانِ، وَ تَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَ جَانِ ايشان بَرِ آيِدِ، وَ هُمْ كَافِرُونَ. (٥٥) وَ ايشان بَرِ كَافِرِي.

وَ يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ سَوِگَنْدِ مِيخَوَرَنْدِ بَخْدَايِ، إِنَّهُمْ لَمُنْكُمْ كِه ايشان از شماند و از اهل دين شماند، وَ مَا هُمْ مِنْكُمْ وَ ايشان از اهل دين شما نيستند، وَ لَكِنَّهُمْ قَوْمٌ يَفْرَقُونَ. (٥٦) لَكِنْ ايشان قومي اند كه از دو سوي مي ترسند. لَوْ يَجِدُونَ مَلْجَأً اِگَرِ ايشان پناه گاهي مي يابند، أَوْ مَغَارَاتٍ يَا مِتْوَارِي گاهي، أَوْ مَدَخَلًا يَا نِهَانِ جَايِي، لَوْكُوا إِلَيْهِ رُوي بَانَ دَادَنْدِي، وَ هُمْ يَجْمَحُونَ. (٥٧) وَ ايشان شتابان و دوان.

وَ مِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ وَ از ايشان كس است كه ترا به بيدادگري باز خواند، فِي الصَّدَقَاتِ دَرِ صَدَقَاتِ كِه دهی، فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا اِگَرِ ايشان رَا دهند از آن خشنود باشند و خرسند، وَ إِنْ لَمْ يُعْطُوا مِنْهَا وَ اِگَرِ ايشان رَا ندهند از آن. إِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ. (٥٨) بَخْشِ مِي بَاشَنْدِ وَ نَاخْرَسَنْدِ.

وَ لَوْ أَنَّ هُمْ رَضُوا وَ اِگَرِ ايشان خشنود بودندی و خرسند، مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ بَأَنْجِهِ خَدَايِ ايشان رَا داد و رسول او، وَ قَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَ كَفْتَنَدِي بَسَنْدِهِ اسْتِ مَا رَا خَدَايِ وَ أَنْجِهِ وَيِ بَخْشِدِ وَ كَزِينِدِ وَ سَازِدِ، سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ خَدَايِ مَا رَا از فَضْلِ خَوِيْشِ خُودِ دِهْدِ، وَ رَسُولُهُ وَ رَسُولِ وَيِ رَسَانْدِ، إِنَّا إِلَى اللَّهِ رَاغِبُونَ. (٥٩) مَا بَنِيَازِ وَ حَاجَتِ خَوَاسْتِ خُودِ بَا خَدَايِ خُودِ مِي كَرْدِيْمِ.

#### النوبة الثانية

قوله تعالى: إِنَّ تُصِيْبَكَ حَسَنَةٌ تَسُؤُهُمْ اِي اِن نلت نصره في غزائك هذه تحزنهم و ان نالتك قاذحة من نقصان او هزيمة يقولوا قد اخذنا بالحزم اذ تخلفنا ميگويد باين غزاء تبوك كه ميرويد اِگَرِ شما رَا نصرت و ظفر بود منافقان اندهگن شوند و دل تنگ و اِگَرِ هزيمت و شكستي بود ايشان گویند: نيك آمد و راست، كه نرفتيم.

حزم آن بود كه ما بر دست گرفتيم، كلبی گفت: حسنه ظفر و غنيمت روز بدر بود، مسلمانان رَا و مصيبت و شكستگي و نكبة روز احد. ميگويد منافقان روز بدر اندوهگن بودند كه نصرت مسلمانان ميديدند و روز احد شاد بودند كه مصيبت و نكبت رسيد ايشان رَا. رب العالمين گفت وَ يَتَوَلَّوْا اِي عَنِ الْاِيْمَانِ.

وَ هُمْ فَرَحُونَ لَمَا اَصَابَ رَسُولَ اللَّهِ وَ اَصْحَابَهُ يَوْمِ اِحْدِ. الْاِصَابَةُ وَقُوعُ الشَّيْءِ فِيمَا قَصِدُ بِهِ وَ قِيلَ الْاِصَابَةُ الْاِنْحِطَاطُ مِنْ اَعْلَى اِلَى اَسْفَلِ مُشْتَقٌّ مِنْ الصَّوَابِ.

قُلْ يَا مُحَمَّدُ لِّلْمُنَافِقِينَ لَنْ يُصِيبِنَا شِدَّةٌ وَ رِخَاءٌ وَ خَيْرٌ وَ شَرٌّ اِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا فِي اللُّوْحِ الْمَحْفُوظِ وَ قَضَاهُ وَ قَدْرَهُ عَلَيْنَا فِي سَابِقِ حَكْمِهِ كَمَا قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ: مَا اَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْاَرْضِ وَ لَا فِي اَنْفُسِكُمْ اِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ اَنْ نُبْرَاَهَا.

وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ يَعْنِي وَ اِلَيْهِ فليفوض المؤمنون امورهم على الرضا بتدبيره.

قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ اِي هَلِ يَنْتَظِرُونَ اِن يَنْزِلَ بِنَا اِلَّا اِحْدَى الْحُسَيْنَيْنِ نَصْرَةً اَوْ شَهَادَةً.

وَ نَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ اِحْدَى السُّوءِينَ عَذَابٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ كَمَا اَصَابَ الْاِمَامَ الْخَالِيَةَ اَوْ بَايِدِنَا فَنَغْلِبَكُمْ بِالسَّيْفِ وَ نَقْتَلِكُمْ فَتَرَبَّصُوا مَوَاعِدَ الشَّيْطَانِ.

إِنَّا مَعَكُمْ مُتَرَبِّصُونَ مَوَاعِدَ اللَّهِ فِي اِعْلَاءِ كَلِمَتِهِ وَ اِعْزَازِ دِينِهِ. مَعْنَى آيَةِ اَنْسْتِ يَا مُحَمَّدُ ايشان رَا گوي جز آن نيست كه شما انتظار ميكشيد و چشم مي داريد كه رسد بما يكي از دو نيگويي: يَا يَارِي از خدای و ظفر بر دشمن. يَا شَهِيدِ

شدن در راه خدا.

و ما چشم میداریم که خدای رساند بشما از دو بد، یکی: عذابی از نزدیک خویشتن یا کشتن بدست ما. اکنون شما چشم میدارید تا ما با شما چشم میداریم. آنچه شما چشم بدان میدارید وعده شیطان است و آنچه ما چشم بدان میداریم وعده خدای است.

روی ابو هریره قال: قال رسول الله ص: يضمن الله لمن خرج في سبيله لا يخرجه الا ايمانا بالله و تصديقا لرسوله، ان يرزقه الشهادة او يرده الى اهله مغفورا نائلا ما نال اجرا و غنيمه.

قُلْ اَنْفِقُوا طَوْعًا اَوْ كَرْهًا اِنَّ آيَةَ فِي شَانِ عَبْدِ اللَّهِ ابى آمد. رئيس منافقان كان عظيم النفقة واسع الوسيلة انفقوا امر است بمعنى شرط و مراد باین توبیح است يقول: ان انفقتم طائعين او كارهين لن يتقبل منكم. نفقة كه ميكنيد اگر به طوع كنيد و اگر بكره، از شما پذیرفته نیست كه اعتقاد و توحيد با آن نیست. و گفته اند این جواب جد بن قيس است كه گفته بود انذن لي في القعود و اعينك بمالي. و گفته اند طوع، صدقات است كه بر وی لازم نیست و كره، زكاة است كه شرع او را فرموده و الزام کرده. و گفته اند طوع آنست كه باختيار خویش كند، بر دل ایشان آسان و خوش و كره آنست كه از بیم قتل كنند، بر دل ایشان گران و دشوار. ميگويد هر چون كه هست، از شما كه منافقان ايد نپذيرند كه نخست ايمان بايد و صفاء دل و اعتقاد پاك پس زكاة و صدقات و نفقات پس بيان كرد كه مانع قبول چيست گفت: و ما مَنَعَهُمْ اى ما امتنعت اعمالهم من ان تقبل، الا كفرهم بالله و رسوله.

عرب گوید ما منعنى ان افعل كذا الا فلان اى: ما امتنعت الا من اجل فلان. قال الله عز و جل: و ما مَنَعَنَا اَنْ نُرْسِلَ بِالآيَاتِ اِلَّا اَنْ كَذَّبَ بِهَا الْاَوَّلُونَ اى و ما امتنعتنا ان نرسل بالآيات الا ان كذب بها، فان الله عز و جل لا مانع له. باز نمود كه آن نفقات ایشان كه پذیرفته نيامد از آن است كه ایشان بخدای و رسول كافراند و در نماز كسلان و متناقل اند از آن كه گوش بثواب آن ندارند و انفاق بر ایشان دشوار است، از آنكه بر خود چون غرامتى و تاوانى ميدانند.

روی ابو هریره قال: قال رسول الله ص: «للمنافقين علامات يعرفون بها. تحيتهم لعنة و طعمتهم نهية و غنيمتهم غلول. لا يقربون المساجد الا هجرا و لا يأتون الصلاة الا دبرا مستكبرين لا يألون و لا يؤلفون خشب بالليل صخب بالتهار».

و فى بعض الاخبار: «حيفة بالليل بطال بالتهار».

و قال ابن عباس فى صفة المنافقين: و هم النائمون عن العتمات الغافلون عن الغدوات التاركون للجماعات الخافرون للامانات اولئك رجالهم منافقون و نساؤهم منافقات.

كرها بضم كاف قرأت حمزة و كسايى است، و در معنى، ضم و فتح يكسان است.

ان يقبل منهم بيا قرأت حمزة و كسايى است و باین قرأت نفقات بمعنى انفاق است.

قُلْ اَعْجَبِكْ اَمْوَالُهُمْ و لا اَوْلَادُهُمْ اِنَّ خِطَابَ اَبى مصطفى است و مراد باین امت است، و بقول بعضى مفسران در آيت تقديم و تأخير است، تقديره: فلا تعجبك كثرة اموالهم و اولادهم فى الحياة الدنيا، انما يريد الله ليعذبهم بها فى الآخرة. و بيشترين مفسران بر آنند كه آيت بر ترتيب خویش است و فى. متصل ببعذبهم.

يعنى لا تستحسن ما انعمنا عليهم من الاموال الكثيرة و الاولاد.

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ اى بجمعها و حفظها و حبها و البخل بها و كل هذا عذاب. و قيل: يعذبهم بنهب الاموال و سبى

الاولاد. میگوید: عجب مدار و نیکو مشمر آن مالها و فرزندان که دادیم ایشان را که خدای میخواهد که ایشان را بآن مال و فرزند در دنیا بفتنه افکند و ایشان را بعذاب دارد و چنان که مؤمن را در آن اجر و ثواب بود منافق را در آن عقوبت و عذاب بود و آن گه بعاقبت: تَزَهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَ هُمْ كَافِرُونَ ای تخرج ارواحهم و هم علی الکفر. وَ يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنَّهُمْ لَمِنْكُمْ أَى يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ كاذبا انهم مؤمنون.

وَ مَا هُمْ مِنْكُمْ أَى لیسوا بمؤمنین.

وَ لَكِنَّهُمْ قَوْمٌ يَفْرُقُونَ أَى يفرقون الفریقین، همانست که جایی دیگر گفت: يُرِيدُونَ أَنْ يَأْمَنُوكُمْ وَ يَأْمَنُوا قَوْمَهُمْ میگوید منافقان از دو سوی میترسند هم از قوم خویش هم از شما اگر اظهار کنند آنچه در دل دارند ایشان را بکشند و فرزند ایشان را ببردگی ببرند.

لَوْ يَجِدُونَ مَلْجَأً أَى ملاذا. أَوْ مَغَارَاتٍ یعنی اسرابا، جمع مغارة.

أَوْ مُدْخَلًا، و بر قراءت یعقوب او مدخلا بفتح میم و تخفیف یعنی مستترا و مذهباً.

لَوْ لَوْ أَلِيهِ أَقْبَلُوهُ نحوه.

وَ هُمْ يَجْمَحُونَ يسرعون. من قولهم. فرس جموح یركب رأسه، و معنی الآیة: ان المنافقین لو امکنهم الفرار من بین المسلمین باى وجه کان کفروا و لم یقیموا بینهم.

وَ مِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ، و بر قرائت یعقوب یلمزک بضم میم ای یعیبک، و اللمز العیب، اللمزة العیاب، و اللمزة المعیب.

فِي الصَّدَقَاتِ ای فی تفریق الصدقات بین اهلهایا. این آیت در شأن مردی منافق فرو آمد نام وی حرقوس بن زهیر، رسول خدا در غزاه حنین قسمت غنائم میکرد، گفت: یا رسول الله اعدل فائک ما عدلت الیوم. رسول خدا چون این سخن از وی بشنید گونه وی سرخ شد، گفت: ان لم اعدل فمن ذا الذى يعدل و جبرئیل عن یمینی و میکائیل عن یساری. عمر گفت: یا رسول الله ایذن لی اضرب عنقه. فقال: دعه فائى لا احب ان یقال ان محمدا یقتل اصحابه، و روى: دعه فان له اصحابا یمرقون من الدین كما یمرق السهم من الرمیة.

و در خبر است که ابو بکر از پس وی برفت او را در غار یافت بازگشت، عمر هم چنین برفت و در نماز یافت و بازگشت، و علی رفت و او را نیافت و نه دید، رسول خدا گفت: یا علی! این مرد بروزگار تو بر تو بیرون آید و تو او را بکشی و نشان بداد. علی در حرب نهروان او را در میان کشتگان یافت.

رب العالمین گفت. فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا ای ان کثرت لهم من ذلك فرحوا و ان اعطيتهم قليلا سخطوا، ای انما دینهم و سخطهم و رضاهم لدنیاهم.

وَ لَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ قَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ، كما قال المسلمون.

جواب لو اینجا محذوف است و تقدیر آیت اینست: لو رضوا بذلك و توکلوا علی الله لکان خیرا لهم و عرب فراوان جواب لو فرو گذارند در سخن و درست است خبر از مصطفی ص که گفت: هلاک امتی علی ایدی اغیلمة من بنی عبد مناف قالوا: یا رسول الله فما ذا تأمرنا؟ قال: لو ان الناس اعتزلوهم.

این لو بمعنی لیت است.

سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ ای خزانته، و رسوله من الصدقة و الغنیمة. میگوید: خدای ما را از فضل و نعمت خویش میدهد آنچه دریابد و رسول وی رساند. چنان که در خبر است: لا تکنوا بابی القسم الله يعطى و انا اقسام.

إِنَّا إِلَى اللَّهِ رَاغِبُونَ ای نَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ يَغْنِينَا مِنْ فَضْلِهِ بِفَضْلِهِ.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: **إِنْ تُصِيبَكَ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ**. هر که نعمت وی تمامتر و نواخت خدای بر وی بزرگتر، حاسدان وی بیشتر. منافقان که نعمت و نواخت و فضل خدای دیدند بر مصطفی و مؤمنان حسد بردند و صفت حسود اینست که خدای گفت: **إِنْ تُصِيبَكَ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ**، چون نعمت و فضل خدای را بر کسی ببیند اندوهگن شود و رضا و خشنودی او جز در زوال نعمت نیست. معاویه گفت: هر دردی را درمان دانم و هر کاری را تدبیری توانم مگر درد حاسد که آن را هیچ درمان ندانم و هیچ تدبیر نتوانم که داروی وی جز زوال نعمت از محسود نیست. مصطفی ص گفت: «ثَلَاثٌ هُنَّ أَصْلُ كُلِّ خَطِيئَةٍ فَاتَّقُوهُنَّ وَ احْذَرُوهُنَّ أَيَّامَكُمْ وَ الْكَبِيرَ فَإِنَّ ابْلِيسَ حَمَلَهُ الْكَبِيرَ أَنْ لَا يَسْجُدَ لِأَدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَيَّامَكُمْ وَ الْحَرَصَ فَإِنَّ أَدَمَ حَمَلَهُ الْحَرَصَ عَلَى أَنْ أَكَلَ مِنَ الشَّجَرَةِ وَ أَيَّامَكُمْ وَ الْحَسَدَ فَإِنَّ بَنِي آدَمَ أَمَا قَتَلَ أَحَدُهُمَا صَاحِبَهُ حَسَدًا وَ دَرِ خَبْرَ اسْتِ كِهَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ مَرْدِي رَا دِيدَ نَزْدِيكَ عَرْشِ عَظِيمِ دَرَجَةِ بَزْرَگِ يَاقْتَه وَ بِنَوَاحْتِ بِيْ نَهَائِيْتِ وَ لَطْفِ بِيْ كِرَانِ رَسِيْدِهِ مُوسَى چُونِ اَو رَا رَا بَانَ تَرْتِيْبِ وَ اَنْ مَنَزَلْتِ دِيْدَ بُوِي غِبْطَتِ بَرْدِ وَ اَنْ مَنَزَلْتِ اَرْزُو خَوَاسْتِ كَفْت: بَارِ خَدَايَا اَنْ مَرْدِ بَانَ رَتْبَتِ وَ مَنَزَلْتِ بَجِهَ رَسِيْدِي؟ كَفْت: اَمْ يَحْسُدُوْنَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ، نَعْمَتِ خَدَا وَ فَضْلِ نَعْمَتِ خَدَا بَرِ بِنَدِگَانِ دِيْدِ وَ بَايْشَانِ حَسَدِ نَبْرَدِ. وَ دَرِ خَبْرِ اسْتِ كِهَ دَرِ اَسْمَانِ پَنَجْمِ رَبِّ الْعِزَّةِ فَرِيْشْتَه اَفْرِيْدَه بَرِ كَنْدَرِگَاهِ اَعْمَالِ بِنَدِگَانِ نَشْسْتَه چُونِ عَمَلِ بِنْدَه بَاَسْمَانِ بَرِ اَرْنَدِ وَ بُوِي رَسَدِ وَ هَمِ چُونِ اَقْتَابِ اَزِ رُوْشْنَايِي وَ نِيْكُوِي اَنْ عَمَلِ مِيْ تَابَدِ، بُوِي كُوِيْد: قَفِ فَاَنَا مَلِكِ الْحَسَدِ، بَاشِ كِهَ فَرِيْشْتَه حَسَدَمِ تَا دَرِ اَنْ نَكْرَمِ كِهَ اَمِيْخْتَه حَسَدِ اسْتِ يَا نَه اَكْرَ نَشَانِ حَسَدِ بِيْنْدِ بَاَزِ كَرْدَانْدِ، وَ كُوِيْد: اَضْرِبُوا وَجْهَ صَاحِبِهِ فَاِنَّهُ حَاسِدٌ.

قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا. حَتَّى رُوْشَنِ اسْتِ بَرِ قَدْرِيَانِ كِهَ مِيْ كُوِيْنْدِ خَيْرِ بِنَقْدِيْرِ خَدَا اسْتِ وَ شَرِّ بَكْرَدَارِ مَا. وَ رَبِّ الْعِزَّةِ بَرِ اِيْشَانِ رَدِّ مِيْ كَنْدِ وَ مِيْ كُوِيْد: يَا مُحَمَّدُ بَكُوِي لَنْ يُصِيبَنَا هِيْجَ رَسِيْدِنِي بَمَا نَرَسَدِ اَزِ خَيْرِ وَ شَرِّ وَ نَفْعِ وَ ضَرِّ وَ عَطَا وَ مَنَعِ وَ غِنَى وَ فَقْرِ وَ نِفَاقِ وَ وَفَاقِ مَكْرَ كِهَ خَدَايِ خَوَاسْتِ وَ تَقْدِيْرِ كَرْدِ وَ بَرِ مَا نُوْشْتِ هَمَه بِنَقْدِيْرِ اَوِ وَ هَمَه بَحْكَمِ اَوِ وَ مَشِيَّتِ اَوِ. دَرِ عَالَمِ چِيْسْتِ اَزِ بُوْدِنِي مَكْرَ بَخَوَاسْتِ اَوِ، مُوِي نَجْنَبِدِ بَرِ تَنِ مَكْرَ بَارَادَتِ اَوِ وَ خَطْرَتِي نَايِدِ دَرِ دَلِ مَكْرَ بَعْلَمِ اَوِ، اَدْمِي اَزِ خَاكِ اَفْرِيْدَه اَوِ نَه اَزِ نَخَاسِ خَرِيْدَه اَوِ، هَرِ چِه خَوَاهَدِ كَنْدِ وَ بَرِ سَرِ بِنَدِگَانِ رَا نَدِ كِهَ حَكْمِ حَكْمِ اَوِ وَ هَمَه اَسِيْرَانْدِ دَرِ قَبْضَه اَوِ كَسِ رَا اَزِ اَوِي وَ اَخَوَاسْتِ نَه، وَ اَزِ پِيْشِ حَكْمِ اَوِ بَرِخَاسْتِ نَه، لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْئَلُونَ.

پير طريقت گفت: الهی ای دهنده عطا و پوشنده جفا نه پیدا که پسند کرا و پسندیده چرا؟ بنده بتاوی بقضا پس گوی که چرا، الهی کار پیش از آدم و حواست و عطا پیش از خوف و رجا است، اما آدمی بسبب دیدن مبتلاست خاصه او آن کس است که از سبب دیدن رها است اگر آسیا احوال گردان است قطب مشیت بجا است.

قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا قِسْمَتِ اَنْسْتِ كِهَ دَرِ اَزَلِ كَرْدَنْدِ، حَكْمِ اَنْسْتِ كِهَ دَرِ اَزَلِ رَا نَدَنْدِ، رَقْمِ اَنْسْتِ كِهَ دَرِ اَزَلِ كَشِيْدَنْدِ، يَكِي رَا رَقْمِ سَعَادَتِ كَشِيْدَه وَ اَزِ مَعْصِيَّتِ اَوِ رَا زِيَانِ نَه، يَكِي رَا حَكْمِ بَشَقَاوَتِ كَرْدَه وَ اَزِ طَاعَتِ اَوِ رَا هِيْجِ سُوْدِ نَه.

محمد بن السماك گوید: در بصره شدم خلقی را دیدم روی بصحرا نهاده و جنازه در میان گرفته و بحکم تقرب دستارها بر آن همی انداختند، جنازه دیگر دیدم که همی بردند و بر آن سنك باران همی کردند پرسیدم از آن حال،

گفتند: در این شهر مردی بود مؤذن چهل سال روزگار خود در طاعت و متابعت گذاشته بوقت آنکه بانك نماز کرد دل را در سر زلف خوبرویی گم کرد و آن خوبروی بعقد نکاح وی رضا نمود مگر بدو شرط یکی آنکه خمر باز خورد، دیگر آنکه زئار گیر کی در بندد. آن مسکین بدبخت صدره توحید بر کشید و زئار شماسی اختیار کرد و خمر باز خورد و در آن گمراهی طریق موصلت میجست. آن خوب روی گفت: قدم اختیار ما درین مراد بریده کردند دوش جفت ما را در بهشت بما نمودند و شغل ما بی ما بمراد ما بساختند گواهی میدهم که خدا یکی است و محمد رسول او، این بگفت و جان بداد بر مسلمانی، این خبر بمؤذن رسید از غبن حسرت و حیرت آهی بکرد و جان بداد بر کافری، اکنون آن جنازه که سنگ باران بدان همیکنند جنازه آن مؤذن است و آن دیگر جنازه که دستارها بحکم تقرّب بر آن می‌اندازند مهد دولت آن نو مسلمان است.

هزار جان مقدس فدای آن نقطه عنایت باد که روز میثاق بر جانهای دوستان تجلی نمود. عنایة الازلیة کفایة الأبدیة، هو مولانا، او است خداوند ما نزدیکتر بما از ما مهربانتر بر ما از ما، خواهنده ما بی ما بکرم خویش نه بسزای ما، نه معاملت در خور ما، نه منت بتوان ما. هر چه کردیم تاوان بر ما. هر چه تو کردی باقی بر ما. هر چه کردی بجای خود کردی نه برای ما.

وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ. اهل ایمان را از توکل چاره نیست و آن را که توکل نیست ایمان نیست، توکل بر کسی باید کرد که او بعزیزی معروف باشد تا بعضی وی عزیز گردد. میگوید: وَ تَوَكَّلْ عَلَى الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ و نگر تا اعتماد بر کسی نکنی که امروز هست و فردا نه، اعتماد بر پادشاهی کن که تغییر و تبدیل و زوال را بدامن جلال او راه نه، وَ تَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ، دامن طلب هر کسی از سالکان بجیزی باز بست مگر دامن اعتماد و همت متوکلان که روا نداشت که جز بدوستی خود باز بندد، إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ، و از مرغان هوا توکل بیاموز. بامداد هر یکی بینی از اوطان خویش بیرون آمده بیزار از خود و بیزار از خلق چون شب در آید حوصلهای ایشان ممتلی و بقرارگاه خویش باز شوند لو توکلتم علی الله حق توگله لرزقم کما یرزق الطیر، تغدو خماسا و تروح بطانا.

قُلْ أَنْفُسُوا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا لَنْ يُتَقَبَلَ مِنْكُمْ تَقَرُّبَ الْعَدُوِّ يُوْجِبُ زِيَادَةَ الْمَقْتِ لَهُ وَ تَجَنُّبَ الْحَبِيبِ يَقْتَضِي زِيَادَةَ الْعَطْفِ عَلَيْهِ.

قال الله تعالى: فَأُولَئِكَ يَبْدُلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ.

وَ لَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَ هُمْ كَسَالَى الْتَهَاوِنِ بِالْأَمْرِ. قال حمدون: القائمون بالاوامر علی ثلاث مقامات: واحد يقوم اليه علی العادة و قيامه اليه قيام كسل، و آخر يقوم اليه قيام طلب ثواب و قيامه اليه قيام طمع، و آخر يقوم اليه قيام مشاهدة فهو القائم بالله لامره لا قائما بالامر لله سبحانه و تعالى.

## ۷ النوبة الاولى

قوله تعالى: إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ زَكَاتِهَا كَمَا شَرَعُ وَاجِبُ كَرْدِ دَرُوشَانِ رَاسْتِ كِه هِيْجِ چيز نَدَارَنْد، وَ الْمَسَاكِينِ وَ ايشان را كه كم از كفايت دارند، وَ الْعَامِلِينَ عَلَيْهِمْ وَ ايشان كه صدقه مي‌ستانند از متصدقان، وَ الْمُؤَلَّفَةَ قُلُوبُهُمْ وَ ايشان كه مي‌تألف كنند ايشان را بر اسلام تا دل فرا اسلام دهند، وَ فِي الرِّقَابِ وَ در بردگان، وَ الْغَارِمِينَ وَ اوام داران، وَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ در در سبيل خدا، وَ ابْنِ السَّبِيلِ وَ راه گذريان كه روي بخانه دارند، فَرِيضَةً مِنَ اللَّهِ اَيْنِ باز برنده الله است و بخشیده و نامزد کرده او، وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ. (۶۰)

و خدای دانائست راستدان.





أَلَمْ يَأْتِهِمْ نِيَامُ بَايْشَان، نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ خَبَرَ بَايْشَانِ كَمَا بَدَأَ مِنْ قَبْلِ نُوْحٍ وَ عَادٍ وَ ثَمُودَ وَ قَوْمَ إِبْرَاهِيمَ وَ أَصْحَابَ مَدْيَنَ وَ الْمُؤْتَفِكَاتِ قَوْمِ نُوْحٍ وَ عَادٍ وَ ثَمُودَ وَ قَوْمِ إِبْرَاهِيمَ وَ كَرَاهِيْمَ وَ أَهْلَ شَارِسْتَانِهَاي لُوْطٍ، أَنْتَهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ بَايْشَانِ أَمَدِ رَسُوْلَانِ خُدَايَ بِهٖ بِيْغَمَاهِي رُوْشِنٍ وَ نَشَانِهَاي دَرَسْتِ، فَمَا كَانَ اللّٰهُ لِيُظْلِمَهُمْ وَ خُدَايَ وَرَ اِيْشَانِ هَرْكَزِ بِيْدَادْكَرِ نَبُوْدِ، وَ لَكِنْ كَانُوْا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُوْنَ. (٧٠) وَ لَكِنْ اِيْشَانِ بَرِ خُوْدِ بِيْدَادْ كَرْدَنْدِ.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: إِيْمَا الصَّدَقَاتُ يَعْنِي مَالِ الزَّكَاةِ وَ الْجَزِيَّةِ وَ سَائِرِ مَا سَبِيْلُهُ اِلَى بَيْتِ الْمَالِ. ميگويد: مال زكاة و جزيت ذمی و مالی که در شرع، مصرف آن بيت المال است هشت صنف است که رب العزة درين آيت بيان کرد و ملك ايشان کرد تا بر ايشان قسمت کند بسويت بهشت قسمی، هر قسمی ثمنی و هر صنفی بايد که کم از سه کس نباشند، آن ثمن بر ايشان قسمت کند که ربّ العزّة بلفظ جمع ياد کرده و اقلّ الجمع ثلثه.

روی عن زياد بن الحارث الصدائي قال: اتيت رسول الله ص فبايعته فاتاه رجل فقال: اعطني من الصدقة، فقال له رسول الله: انّ الله لم يرض بحكم نبي و لا غيره في الصدقات حتى حكم فيها هو فجزاها ثمانية أجزاء فان كنت من تلك الاجزاء اعطيتك حقا.

و بدان که آن هشت صنف: اول فقراند، و بمذهب شافعی فقیر آنست که هیچ چیز ندارد و راه بوجه معاش نبرد، پس اگر هیچ ندارد و کسب داند و قوت کسب دارد در شمار فقرا نبود و او را سهم صدقات ندهند، که مصطفی علیه الصلاة و السلام گفت: لا حظ فيها لغنى و لا قوى يكتسب. و اشتقاق فقر از فقار است، تقول: فقرته، اى اصبت فقره، و هو اصل الظهر كما تقول: رأسته و رجلته، اى ضربت رأسه و رجله، فكأنه كسر ظهره.

و مساكين آنند که چیزی دارند، اما کم از کفایت دارند و ايشان را دخلی بود، اما دخل ايشان بخرج بهم وفا نکند و مسکن و فرش ضروری و جامعه تجمل که ناچار است و سبب ستر است، اسم مسکنت از ايشان سلب نکند و استحقاق بنبرد. قومی مفسران و فقها بعکس اين گفتند، يعنى: مسكين اوست که هیچ چیز ندارد و فقير او که دارد کم از کفایت، و قول اول درستتر است و مشهورتر، بدليل آيت و خبر، اما الاية فقوله: أَمَّا السَّفِيْنَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِيْنَ يَعْمَلُوْنَ فِي الْبَحْرِ، وَ أَمَّا الْخَبْرُ: فَكَانَ صَ يَتَعَوَّذُ مِنَ الْفَقْرِ وَ يَسْأَلُ الْمَسْكِنَةَ فَيَقُولُ: اَللّٰهُمَّ اِحْنِيْ مَسْكِيْنَا وَ اَمْتِنِيْ مَسْكِيْنَا وَ اِحْشِرْنِيْ فِيْ زَمْرَةِ الْمَسَاكِيْنَ، اين دليل است که فقر صعبتتر است و سختتر، و نیز ابتدا بفقر کردن دليل است که حال فقير صعبتتر است و حاجت وی بیشتر، و العرب لا يبدأ الا بالاهم فالاهم.

قومی مفسران گفتند: فقير و مسكين دو نام است يك قوم را، فكلّ فقير مسكين و كلّ مسكين فقير، و دو نام بر ايشان نام نهاد تا دو سهم صدقات بايشان رسانند، و ذلك نظر من الله لهم و رحمة عليهم. كلبی گفت: در عهد رسول خدا فقرا اهل صفة را میگفتند قرب چهارصد مرد بودند که هیچ چیز معلوم نداشتند، متعقفان بودند که سؤال نمیکردند، و مساكين طوافان را میگفتند که بدرسرايها میگشتند و سؤال میکردند.

و قومی بعکس اين گفتند، و استدلوا بما

روی ابو هريرة قال: قال رسول الله ص: ليس المسكين هذا الطواف الذي يطوف على الناس، ترده اللقمة و اللقمتان و التمرة و التمرتان، ائما المسكين الذي لا يجد غنى يغنيه و يستحيى ان يسأل الناس، و لا يظن به، فيتصدق عليه.

و اشتقاق مسكين از سکون است سمی مسکينا لانّ الفقر اسكنه لا يتحرك الى ما يتحرك اليه الغنى. و گفته اند معنی

مسکنت ذلت است شکستگی و خواری، و این ذلت بر دو وجه است: ذلت فقر و ذلت حال. و ذلت جهودان که ربّ العزّة گفت: ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ وَ الْمَسْكَنَةُ ذَلَّتْ حَالُ اسْتِ، و كذلك قوله: لِمَسَاكِينٍ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ، و كذلك قول علی ع: مسکین ابن آدم ينظر بشحم و يتكلم بلحم و يسمع بعظم مستور لاجل مكنون العلل محفوظ العمل تؤلمه البقة و تقتله الشارقة و يميته الغرقه.

این فقرا و مساکین، بحکم آیت دو سهم ایشان راست چندان که بدو سهم بر آید بایشان دهند که بآن بازرگانی کند و کسب بآن بخرد تا حاجت وی بر آید و فقر وی زائل گردد، و اختلف العلماء فی حدّ الغنی الذي يمنع اخذ الصدقة، فقال الاكثر: حدّه ان يملك مائتي درهم و قال قوم: من ملك خمسين درهما لا يحلّ له الصدقة، لقول النبي ص: من سأل الناس و له ما يغنيه جاء يوم القيمة و مسئلته فی وجهه خموش او خدوش قيل و ما يغنيه قال خمسون درهما او قيمته من الذهب، و هو قول الثوري و ابن المبارك و احمد و اسحاق.

وَ الْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَ هُمُ السَّعَاءُ الَّذِينَ يَجْمَعُونَ الْمَالَ وَ يَجْبُونَ الْخِرَاجَ إِلَى بَيْتِ الْمَالِ. ایشان که صدقات از متصدقان ستانند و به بیت المال جمع کنند، و قاضی که آن را فرماید ازین بیرون است که این حقّ عاملان است و اعوان ایشان و آنکه استحقاق ایشان بقدر عمل است، اگر اجرت ایشان کم از ثمن بود که سهم ایشان است فاضل بر ارباب سهام که باقی اند قسمت کنند و اگر اجرت زیاده از ثمن باید از سهام هفتگانه که باقی اند تمام کنند بیک قول و از سهم مصالح بقولی دیگر و توانگر و درویش در آن یکسان اند.

وَ الْمُؤَلَّفَةَ قُلُوبُهُمْ این مؤلفه در عهد رسول خدا بودند. سادات عرب سروران قبائل از بنی امیه، بوسفیان حرب و از بنی مخزوم، الحارث بن هشام و از بنی جمح صفوان بن امیه و از بنی عامر، سهیل بن عمرو و از بنی اسد، حکیم بن حزام و از بنی نصر، مالک بن عوف و از بنی سلیم، عباس بن مرداس و از بنی ثقیف، العلاء بن حارثه و از بنی سهم، عدی بن قیس. اینان در اسلام آمدند، رسول خدا استمالت دلهای ایشان کرد و سهمی در صدقات از بهر ایشان پیدا کرد تا اسلام بر دل ایشان شیرین گردد و نیت ایشان در اسلام قوی شود و دیگران نیز باسلام رغبت کنند. و در خبر است که روز حنین ایشان را هر یکی صد اشتر بداد. اما این سهم مؤلفه بعد از وفات مصطفی ص صحابه ندادند و امروز نیست که اسلام در عزّ و کثرت و در منعه از آن بی نیاز است، و الحمد لله رب العالمین. و عمر خطاب گفت: انا لا نعطي على الاسلام شيئا فمن شاء فليؤمن و من شاء فليكفر. و ذهب بعض اهل العلم انّ للامام ان يعطى من يتألفه على الاسلام و لا يدفع الى الكفار.

وَ فِي الرَّقَابِ وَ هُوَ الْمَكَاتِبُ الَّذِي يَشْتَرِي نَفْسَهُ مِنْ مَوْلَاهُ فَيَعَانِ عَلَى فِكَاكِ رَقَبَتِهِ. وَ الْعَارِمِينَ و امداران اند و ایشان دو فرقت اند: فرقتی درویشان اند که قرض گرفته اند نه بر معصیت، از بهر مصلحت نفس خویش و قوت عیال خویش، و فرقتی توانگران اند که قرض گرفته اند از بهر مصالح مسلمانان و تسکین فتنها. این هر دو فرقه غارمان اند، سهمی حقّ ایشان است ایشان را از آن سهم چندان دهند که آن قرض بگزارند اگر چه توانگر باشند تا از عهده آن بیرون آیند.

وَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ غَازِيَانِ ايشان که بساز و برگ خویش و نشاط خویش روند و بر دیوان سلطان اقطاعی و مرسومی ندارند، ایشان را چندانی دهند که نفقه و برگ راه و آلت جنگ از اسب و سلاح اگر سوار باشند از آن بسازند، و درویش و توانگر در آن یکسان که مصطفی گفت: لا تحلّ الصدقة لغنى الا لغاز في سبيل الله او لعامل عليها او

لغارم، و هم ازین باب است بناء مصانع و عمارت قناطر که در راه غزا بود.

و قال ابن عباس: يجوز ان يصرف سهم سبيل الله الى الحج، و هو قول الحسن و احمد و اسحاق.

وَ ابْن السَّبِيلِ راه‌گذریان‌اند که در سفراند یا بر عزم سفراند در سفر طاعت نه در سفر معصیت و در سفر مباح دو وجهی است چندان بوی دهند که بآن مقصد خویش رسد آنجا که روی دارد، و گفته‌اند: ابن السبیل کسی است که در سفر راه بر وی بزنند و منقطع شود، عاجز و محتاج نفقه. و قیل: هو الضیف ینزل علیک. و نسب الی السبیل لملاسته ایها.

فَرِيضَةٌ مِنَ اللَّهِ نَصَبٌ عَلَى الْحَالِ. و قیل: نصب على المصدر و معناه قطیعة من اللّٰه، ای هذه السهام قطایع اللّٰه على اربابها.

وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ يضع الصدقات مواضعها. علماء دین در قسمت این سهام مختلف‌اند، قومی گفتند: از صحابه و تابعین که اگر این هشت صنف بدست نیایند چندان که بدست آیند اگر همه يك صنف بود بایشان دهند رواست و از آن صنف اگر همه يك تن بدست آید صدقه خویش بوی دهی رواست و هو مذهب ابی حنیفه رحمة اللّٰه علیه. اما جماعتی چون عمر عبد العزیز و عكرمه و زهری و شافعی و بیشترین اصحاب حدیث بر ظاهر آیت برفتند مگر سهم مؤلفه که امروز ساقط است باجماع بر هفت صنف که باقی‌اند قسمت کردند بسویت و از هر صنفی کم از سه کس روا نباشد که بایشان دهند، و یبدأ باهله ثم باهل بلده و یردّ حصة من لم یوجد على من وجد منهم. و اختلفوا فی نقل الصدقات عن بلد المال الی موضع آخر مع وجود المستحقین فیہ، فکره اکثر اهل العلم لما

روی انّ النّبی ص بعث معاذا الی الیمن فقال: انّك تأتي قوما من اهل الكتاب فادعهم الی شهادة ان لا اله الا اللّٰه و انّی رسول اللّٰه فان هم اطاعوا لذلك فاعلمهم انّ اللّٰه افترض علیهم صدقة اموالهم تؤخذ من اغنیائهم و تردّ الی فقرائهم فان هم اطاعوا لذلك فایاک و کرائم اموالهم و اتق دعوة المظلوم فانها لیس بینها و بین اللّٰه حجاب، فهذا یدلّ علی انّ صدقة اغنیاء کلّ قوم تردّ علی فقراء ذلك القوم.

وَ مِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤَدُّونَ النَّبِيَّ اِیْنِ اَیْتِیْ دَر شَأْنِ نَبْتِلِ بْنِ الْحَارِثِ فَرُو آمِدَ مَرْدِيْ مَنَافِقِ، كَرِيهِ الْمَنْظَرِ، مَشَوَهُ الْخَلْقَةَ. مصطفی گفت: «من اراد ان ينظر الی الشیطان فلینظر الی نبتل بن الحارث.

بد زبان بود و سخن چین، اسرار مصطفی و مؤمنان بر منافقان بردی و آنچه شنیده بودی و دیده، باز گفتمی و طعن کردی. او را گفتندی چنین مگوی و مکن، جواب داد: انما محمد اذن، من حدّته شیئا صدقه نقول ما شننا ثم نأتیہ فنحلف له فیصدقنا. محمد همه گوش است هر چه گویند همه شنود و پذیرد. ربّ العالمین گفت: قُلْ اُدْنُ خَيْرٍ لَّكُمْ گوی ار همه گوش است بهتر گوش است که مستمع خیر است نه مستمع شرّ.

يُؤْمِنُ بِاللّٰهِ اَنّچه از خدای بوی آید بآن می‌گردد و آن می‌پذیرد.

وَ يُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ و مؤمنانرا راست گوی میدارد و سخن ایشان می‌پذیرد.

این لام زیادت است هم چنان که آنجا گفت: مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ و كَقَوْلِهِ رَدِفَ لَكُمْ ای ردفكم، و يقول العرب: أمنتُه و أمنت له، ای صدقته. و در شواذ خوانده‌اند: اذن خیر لكم منون مرفوع، معنی آنست که اگر همه گوش است چنان که می‌گویند، پس شما را به است که آنچه می‌گویند می‌شنود و عذر که می‌گویید راست و ناراست می‌پذیرد.

وَ رَحْمَةً لِّلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ قرائت عامه رفع است ای هو رحمة فی سهولة خلقه و سلامة معاملته و لین جانبه. حمزه

خواند: و رحمة بخص، معطوف بر اُنْ خَيْرٍ لَكُمْ یعنی که او رحمتی است گرویدگان شما را، یخالص المؤمنین و یداری المنافقین.

وَ الَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ بِالْقَوْلِ وَ الْفِعْلِ. لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ.

يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ لِيُرْضَوْكُمْ جماعتی منافقان بهم بودند، خلاس بن سوید و ایاس بن قیس و عبید بن هلال و دیعة بن ثابت و جماعتی دیگر همه گفتند: لئن كان ما يقول محمد حقاً فنحن شرّ من الحمير. غلامی از آن انصاریان حاضر بود نام وی عامر بن قیس این سخن بشنید خشم گرفت گفت: و الله انّ ما يقول محمد لحقّ و انتم شرّ من الحمير و بخدای که آنچه محمد میگوید راست است و شما از خر بترید، پس آن غلام پیش مصطفی آمد و قصه باز گفت. ایشان آمدند و سوگند خوردند که عامر دروغزن است. رسول خدای ایشان را راست گوی داشت، عامر دل تنگ گشت گفت: اللهم صدق الصادق و كذب الكاذب، فانزل الله هذه الآية.

مقاتل و کلبی گفتند: قومی منافقان بودند که از غزای تبوك تخلف کردند بی عذر، چون رسول خدا از غزا بیرون آمد ایشان پیش مؤمنان آمدند و عذرهای ناراست میدادند بمؤمنان و سوگندان میخوردند، ربّ العالمین در شأن ایشان این آیت فرستاد: يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ یعنی للمؤمنين لِيُرْضَوْكُمْ بحلفهم.

وَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضَوْهُ إِنْ كَانُوا مُؤْمِنِينَ ای ان كانوا علی ما يظهرون فكان ينبغي ان لا يعيبوا النبي ص فيكونوا بتوليهم النبي ص و ترك عيبه، مؤمنین. قال الزجاج: لم يقل يرضوهما لانّ المعنى يدلّ عليه حذف استخفافا، المعنى و الله احقّ ان يرضوه و رسوله احقّ ان يرضوه. قال الشاعر:

نحن بما عندنا و انت بما عندك راض و الرأى مختلف

أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّهُ أَيْ أَنْ الْأَمْرَ وَ الشَّأْنَ.

مَنْ يُحَادِدِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ أَيْ مِنْ يَحَارِبِ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ.

فَأَنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ أَيْ الْأَمْرَ أَنْ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ.

خَالِدًا فِيهَا فِي النَّارِ.

ذَلِكَ الْخِزْيُ الْعَظِيمُ الْإِهْلَاكُ الدَّائِمُ.

يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ إِنْ عَبْدَ اللَّهِ بْنِ أَبِي مُنَافِقٍ است كان يعلم انّ الوحي على رسول الله من السماء صادق و لكنه حمله حسده على التفاق فنفاق بين عمله و حسده.

كلبی گفت: مردی منافق گفت: و الله لوددت اني قدّمت فجلدت مائة و لا ينزل فينا شيء يفضحنا، فانزل الله هذه الآية. و روا باشد که يحذر المنافقون اگر چه بلفظ خبر گفت، بمعنی امر باشد، یعنی ليحذر المنافقون.

أَنْ تُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ أَيْ تُنَزَّلَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ.

سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ تَخْبِرُهُمْ بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ ابْنُ كَيْسَانَ گفت: این دوازده مرد منافق بودند که ليلة العقبة در آن غزای تبوك قصد رسول خدا کردند و در دل داشتند که در شب تاريك بر سر عقبه فرا پیش مصطفی روند و زحمت کنند و در میان زحمت او را هلاك کنند، جبرئيل از آسمان آمد و مصطفی را از آن حال و از آن اندیشه ایشان خبر داد و او را بر حذر داشت، چون شب در آمد و آن منافقان نزديك عقبه در آمدند متكروار عمار ياسر در پیش راحله مصطفی

ایستاده و حذیفه از پس ایستاده و مرکب مصطفی می‌رانند، مصطفی گفت: یا حذیفه اضرب وجوه رواحلم. آن قوم که می‌آیند راحله‌های ایشان بر وی باز زن تا باز گردند. حذیفه ایشان را بزد و ایشان را باز گردانید، پس چون بمنزل فرو آمدند رسول خدا گفت: یا حذیفه من عرفت من القوم؟ آن قوم را هیچ شناختی؟ گفت: نه یا رسول الله. رسول خدای گفت: ائنه فلان و فلان و فلان تا هر دوازده بر شمرد. حذیفه گفت: الا تبعث اليهم فيقتلهم. فقال: اكره ان تقول العرب لما ظفر باصحابه اقبل يقتلهم بل يكفيناهم الله بالدبيلة. فقيل: يا رسول الله! و ما الدبيلة؟ قال: شهاب من جهنم يضعه على نياط فواد احدهم حتى تزهق نفسه. و روى ان النبي ص قال: فى امّتى اثنا عشر منافقا لا يدخلون الجنة و لا يجدون ريحها حتى يلىحّ الجمل فى سمّ الخياط، ثمانية منهم يكفيهم الدبيلة سراج من النار تظهر فى اكتافهم حتى تنجم من صدورهم و كان كذلك.

پس ایشان ترسیدند که اگر آیت از آسمان آید، ایشان را فضیحت رسد تا جبرئیل آمد و آیت آورد و نفاق و کفر ایشان آشکارا کرد و رسوا گشتند، تا قتاده میگوید: کانت هذه السورة تسمى: فاضحة المنافقين.

قُلْ اسْتَهْزِؤْا اِنَّ اللّٰهَ مُخْرِجٌ مَّا تَحَدَّرُوْنَ اَيْنَ از خدای تهدید است و معنی آنست که گوی که همین افسوس میدارید که خدای بیرون خواهد آورد از دل‌های شما آنچه می‌ترسید که آشکارا گردد، هم چنان که جایی دیگر گفت: اَمْ حَسِبَ الَّذِيْنَ فِي قُلُوْبِهِمْ مَّرَضٌ اَنْ لَّنْ يُخْرِجَ اللّٰهُ اَضْغَانَهُمْ.

وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُوْلُنَّ اَيْنَ در شأن مردی آمد که چون مصطفی ص بغزای تبوك بیرون رفت، وی گفت: أ يظنّ محمد انّ قتال بنى الاصفر كقتال من لقي من غيرهم؟ می‌پندارد محمد که قتال رومیان و هم بنو الاصر هم چون قتال دیگران است؟ و می‌طمع دارد که سرایهای روم و قصرهای شام بدست آرد و در آن نشیند، هیئات له من ذلك، این نتواند بود و دیر باین رسد. زید بن اسلم و محمد بن کعب گفتند: مردی منافق گفت در آن غزای تبوك: ما رأيت مثل قرآننا هؤلاء ارغب بطونا و لا اكذب لسانا و لا اجبن عند اللقاء. يعنون رسول الله و اصحابه. گفت: ندیدم قومی ازین شکم خوارتر و دروغ‌زن‌تر و بد دل‌تر ازین قرآیان یعنی مصطفی و مؤمنان.

عوف بن مالك این سخن بشنید، گفت: كذبت و لكنك منافق لاخبرن رسول الله (ص) و تو مردی منافقی و من مصطفی را ازین سخن خبر دهم. عوف بیامد تا مصطفی را خبر دهد و جبرئیل پیش از وی آمده بود و آیت آورده: وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ اَگر تو پرسى ایشان را يعنى آن مرد را که آن سخن گفت که چرا گفتی؟

لَيَقُوْلُنَّ اِنَّمَا كُنَّا نَحْوُضٌ وَ نَلْعَبُ جواب دهد و گوید: آن سخنی بود که بزبان می‌گفتیم و بازی می‌کردیم خوض اسمی است در قرآن رفتن را در سخن نابکار چنان که گفت: دَرُهُمْ فِي حَوْضِهِمْ يَلْعَبُوْنَ وَ حُضْنُهُمْ كَالَّذِي خَاضُوا همه از يك باب است.

ضحاك گفت: این در شأن عبد الله ابی و اصحاب وی آمد که در رسول خدا ناپسند و ناسزا گفت: قال ابن عمر: رأيت عبد الله بن ابی یشتد قدام رسول الله و الحصى و الحجارة ينكب رجله يقول: يا رسول الله اِنَّمَا كُنَّا نَحْوُضٌ وَ نَلْعَبُ، و النبي ص يقول: أ بالله و آياته و رسوله كُنْتُمْ تَسْتَهْزِؤْنَ؟ ما يلتفت اليه و ما يزيد عليه.

ابن عباس گفت: چون مصطفی ص از تبوك باز گشته بود براه در که می‌آمد چند کس را دید که سخنی در میان افکنده بودند و می‌خندیدند. جبرئیل آمد از آسمان در آن حال و گفت یا رسول الله آن قوم را بینی؟ یستهزءون بالله و رسله و کتبه، عمار یاسر را فرستاد بایشان گفت: ادرکهم قیل ان یحترفوا

رو ایشان را پرس که بچه می‌خندند یا عمار! و ایشان جواب دهند که ما در سخنی بودیم چنان که کاروانیان گویند و بازی کنند تا راه بر خود پدید کنند. عمار بایشان رسید و از آن ضحك و استهزاء پرسید جواب همان دادند که رسول خدا گفت: عمار گفت صدق الله و بلغ رسوله احترقتم لعنكم الله گفتا و یکی دیگر بصحبت ایشان بود که سخن نمی‌گفت و نمی‌خندید و ایشان را از آن نهی نمیکرد پیش مصطفی آمد این يك تن و گفت یا رسول الله و الذی انزل عليك الكتاب ما آلیتهم و لا نهیتهم، رب العالمین این آیت فرستاد در کار ایشان.

لا تَعْتَذِرُوا ایشان را گوی که خویشان را عذر مگویید و خویشان باز مپوشید، قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ قَدْ ظَهَرَ كُفْرَكُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ پس از آن که اظهار ایمان کردید کفر از شما ظاهر گشت و کافر شدید.

إِنْ نَعَفُ عَنْ طَائِفَةٍ مِنْكُمْ بضم یا و فتح فاء، تعذب بضم تا طائفة برفع این قرائت عامه است و عاصم تنها ان نعف بفتح نون خواند تعذب بضم نون و کسر ذال طائفة بنصب و این طائفة يك تن است هم چنان که گفت: وَ لِيَشْهَدَ عَذَابَهُمَا طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ و عرب يك تن طائفة خوانند و پاره از جامه، طائفة خوانند، يقال: ذهب الريح بطائفة من توبه. فعفی عن الطائفة الاولى. آن مرد که با ایشان بود و خاموش بود نه استهزاء کرد و نه نهی، رب العالمین از وی فرا گذاشت و عفو کرد و هو مخشى بن حمير لما نزلت هذه الآية برئ من النفاق و سأل الله ان يقتله شهيدا لا يعلم بمكانه فقتل يوم اليمامة فلم يوجد له اثر. و آن دیگران که سخن بانکار گفتند و استهزاء کردند خدای تعالی هلاک کرد ایشان را و عذاب کرد، اینست که گفت: نُعَذِّبُ طَائِفَةً يَعْنِي بِاقَامَتِهِمْ عَلَى النِّفَاقِ بِأَنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ أَيْ نَعَذِّبُ بِسَبَبِ بَأْسِهِمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ.

الْمُنَافِقُونَ وَ الْمُنَافِقَاتُ. ابن عباس گفت: مردان منافق سیصد بودند و زنان منافقات صد و هفتاد، بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ ای هم بد واحدة و صنف واحد فی اظهار الایمان و استسرار الکفر. میگوید همه از يك دست بودند چون يك تن بودند در اظهار ایمان و استسرار کفر و نفاق یتشابهون فی هذه الاخلاق المعدودة فی الآية در امر منکر و نهی معروف و قبض دست هم چون هم‌اند و بهم مانند.

يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ ای بالكفر و العصیان و البخل و التخلف عن الجهاد وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ ای عن الایمان و النفقة علی اصحاب رسول الله چنان که جایی دیگر گفت: لا تُنْفِقُوا عَلَى مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ وَ يَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ عَنِ اخْرَاجِ الزَّكَاةِ وَ النَّفَقَةِ فِي الْجِهَادِ، باین معنی قبض ید کنایت است از بخل، و اصله ان المعطى یمد یده و بیسطها بالعتاء و الممسك يقبض یده و لا یمدها، و قيل يقبضون ايديهم عن رفعها فی الدعاء الى الله و فی الحوائج، كما روى عن النبي ص انه رأى فی الموقف و یده علی صدره کاستطعم المسكين، و قيل يقبضون ايديهم عن معونة المسلمين.

نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ ای تركوا اطاعته فترك تطهيرهم، و قيل نسوا نعم الله عندهم فانساهم الله شكر النعم إنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ الْخَارِجُونَ عَنِ دِينِ اللَّهِ.

وَ عَذَّ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَ الْمُنَافِقَاتِ وَ الْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا هِيَ حَسْبُهُمْ ای النار حسبهم فيها كفاية لجزاء كفرهم وَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ ابعدهم عن رحمته وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُقِيمٌ دائم لا ينقطع كَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ موضع كاف رفع است ای انتم كالذين من قبلكم. و قيل محله نصب ای وعد الله المنافقين وعدا كما وعد الذين من قبلكم كانوا أشدَّ مِنْكُمْ قُوَّةً بطشا و سعة وَ أَكْثَرَ أَمْوَالًا وَ أَوْلَادًا فَاسْتَمْتَعُوا فتمتعوا و انتفعوا بخلاقهم بنصيبهم من الدنيا. الخلاق التام الوافر من النصيب مشتق من الخلق و هو التقدير.

فَاسْتَمْتَعْتُمْ بِخَلَاقِكُمْ كَمَا اسْتَمْتَعَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ بِخَلَاقِهِمْ. قال الحسن: دانوا بما ارادوا من الاديان و لم يدينوا بدين الله، وَ حُضْنُمْ، في الباطل اى في الطعن على النبي ص كَالَّذِي خَاضُوا اى كَالَّذِينَ خَاضُوا فَحَذَفَ النون او اجرى مجرى من. اُولَئِكَ حَبِطَتْ اَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا لِانَّهُمْ احترفوا عنها، وَ الْآخِرَةَ لِانَّهُمْ يدخلون النار.

وَ اُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ خسروا الدنيا و الآخرة. رب العالمين ميگويد فرا منافقان، که شما همان کرديد که پيشينيان و گذشتگان کردند، آيات و سخنان ما دروغ شمردند و بر پيغامبران طعن زدند و ايشان را دروغ زن داشتند و بمؤمنان استهزاء کردند و در دنيا بباطل کوشيدند و بر پي هوا و مراد خود ايستادند و ديندارى بدل خواست و هواى خويش کردند نه بفرمان و رضاء حق و دنيا را بعقبى خريدند شما نيز همان کرديد، لا جرم سر انجام همان يافتيد لعنت خدا و سخط و نقت وى و دورى از رحمت و آتش دوزخ.

روى ابو هريرة عن النبي ص: لتأخذن كما اخذت الامم من قبلكم ذراعا بذراع و شبرا بشير و باعا بباع حتى لو ان احدا من اولئك دخل حجر الضب لدخلتموه.

قال ابو هريرة: فاقروا ان شئتم كَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ كَانُوا اَشَدَّ مِنْكُمْ قُوَّةً... الآية، قالوا: يا رسول الله كما صنعت فارس و الروم و اهل الكتاب؟ قال: فهل الناس الا هم.

و قال ابن مسعود: انتم اشبه امم الانبياء بنى اسرائيل سمنا و هديا تتبعون عملهم حذو القذة بالقذة غير ائى لا ادري ا تعبدون العجل ام لا، ثم ذكر نبأ من قبلهم.

فقال: ا لم يأتهم يعنى المنافقين و الكافرين، نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَوْمٌ نُوحِ اغرقوا بالماء، وَ عادِ اهلكوا بالريح، وَ ثمودِ اهلكوا بالرجفة، وَ قَوْمِ اِبْرَاهِيمَ بسلب النعمة و هلاك نمرود ببعوضة، وَ اصحابِ مَدْيَنَ اهلكوا بالحرّ و النار يوم الظلة، وَ الْمُؤْتَفِكَاتِ قريات قوم لوط اهلكت فجعل عاليها سافلها و امطروا عليها حجارة من سجيل، و المعنى اتفتكت بهم اى انقلبت. قال مقاتل: المؤتفكات المكذبات.

أَتَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فكَذَّبُوهُمْ و عصوهم كما فعلتم يا معشر الكفار فاحذروا تعجيل النعمة.

فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ لِيُعَذِّبَهُمْ قِيلَ مبعث الرسول ص.

وَ لَكِنْ كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ بتكذيب الرسل، اعلم الله عزّ و جل ان تعذبيه اياهم باستحقاقهم و انّ ذلك عدل منه.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ... الآية. اى هرگز روزى دلت همراه درد فقرى نابوده و در همه عمر يك ساعت يعقوب وار در بيت الاحزان فقر نانشسته. اى هرگز روزى صفات خود را بنعت فقر در منجنيق مجاهدت نانهاده و هرگز يك لحظه در غار غربت و حال مسكنت در متابعت حبيب و صديق، جان فدا ناكرده، گمان بردى كه بى آنكه امروز شربت فقر چشى و لباس رياضت پوشى، فردا با فقراء صحابه و مردان راه فقر منازل عليين برى، گمانت خطاست و تدبيرت ناراست. ايشان بر آن فقر خويش هزار بار عاشقتر از آن بودند كه تو بر خواجگى خويش. عبد الرحمن عوف مهترى بود از مهتران صحابه اما جمال فقر از وى روى پوشيده بود. روزى بحضرت مصطفى در آمد و سعد معاذ درویش صحابه آنجا حاضر بود، از عبد الرحمن سخنى بيامد كه آن درویش دلتنگ گشت و رنجور شد. پس از آن عبد الرحمن يك نيمه مال خويش فدای آن رنج دل وى ميكرد و وى مى پذيرفت. رسول خدا گفت: يا سعد چرا نمي پذيري؟ گفت: يا رسول الله گوهر فقر عزيزتر از آنست كه بكلى دنيا بتوان فروخت. صد سال آفتاب از

مشرق بر آید و بمغرب فرو شود تا عارفی را بحکم عنایت ازلی دیده آن دهند که جمال فقر ببیند و عزّ فقر بشناسد، دردی باید که آن درد او را با طلب آشنا گرداند و این طلب نه چون طلب دیگر چیزهاست و این درد نه چون دیگر دردها که از بخار لقمه حرام از سر معده پدید آید، درد دین و دیدار این طلب از طبقه جگر آزاد مردان خیزد و عزّ فقر که در دل‌های طالبان پدید آید بقدر درد پدید آید، هر آن دلی که آن پر دردتر و سوخته‌تر بود عزّ فقر در آن بیشتر نماید. مصطفی دنیا برو عرضه کردند نه پسندید گفت: مالی و للدنیا، عقبی برو عرضه کردند درو ننگرید، او را گفتند: ما زاع البصر و ما طعی، فقرا را پیش دیده و دل وی در آوردند خواست تا ازیشان بر گردد و ننگرد، ربّ العزّة او را و آن نگذاشت و فرمود او را تا نظر بایشان داشت گفت: وَ لَا تَعُدُّ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ يَا سَيِّدَ چشم از ایشان بر مدار و بدوام نظر ایشان را گرامی دار، یا سید من که خداوندم در دل ایشان می‌نگرم ننگری بدو که من پیوسته بدو می‌نگرم.

گفته‌اند که فقر بر سه رتبت است: اول حاجت، دوم فقر، سوم مسکنت.

خداوند حاجت سر دنیا فرو آورد تا دنیا سدّ فقر وی کند، و خداوند فقر دل دنیا ندهد اما بعقبی گراید و با نعیم بهشت بیاساید و خداوند مسکنت جز مولی نخواهد، نه ناز خواهد نه نعمت بلکه راز ولی نعمت. مصطفی ص مسکنت خواست گفت: اللهم احیني مسکینا و امتنی مسکینا و احسرنی فی زمرة المساکین و از فقر استعادت خواست گفت: اعوذ بك من الفقر یعنی که صاحب فقر هنوز از حظوظ در وی بقیتی مانده فهو ببقیته عن ربّه محبوب.

پیر طریقت گفت: اینجا سه مقام است: اول برقی تافت از آسمان فقر تا ترا آگاه کرد، پس نسیمی دمید از هوای مسکنت تا ترا آشنا کرد، پس دری گشاد از معرفت تا ترا دوست کرد و خلعتی پوشانید تا بستاخ کرد. الهی! آتش یافت با نور شناخت آمیختی و از باغ وصال نسیم قرب انگیختی باران فردا نیت بر گرد بشریت ریختی، باتش دوستی آب و گل سوختی تا دیده عارف را دیدار خود آموختی. آن گه در آخر آیت ارباب سهام را ختم کرد باین السبیل و ابن السبیل بر لسان علم اوست که از وطن خویش مفارقت جوید و در ذلّ غربت و رنج سفر، روز بسر آرد و بر ذوق جوانمردان، اوست که از عادات و مألوفات هوای خویش بریده گردد و از خویش و پیوند و جمله خلائق یکبارگی دل بر گیرد، با دلی پر درد و جانی پر حسرت غریب وار کنجی گیرد و بر نوای تحسّر و تحیر پیوسته می‌زند که: الهی! همه بتن غریب‌اند و من بجان و دل غریب همه در سفر غریب‌اند و من در حضر غریبم، الهی! هر بیماری را شفا از طبیب و من بیمار از طبیبم هر کسرا از قسمت بهره‌ای و من بی‌نصیب‌ام هر دل شده‌ای را یاری و غمگساری است و من بی‌یار و بی‌قریبم.

همه شب مردمان در خواب و من بیدار چون باشم غنوده هر کسی با یار و من بی‌یار چون باشم

وَ مِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ... الآية. منافقان زبان عداوت دراز کردند خواستند که در شمائل مصطفی عیب جویند آنچه عین کرم بود و امارت فضل و نشان جوانمردی بود بطعن بیرون دادند گفتند: انه لحسن خلقه يسمع ما يقال له. مصطفی ص ایشان را بر فور جواب داد گفت: (المؤمن غرّ كريم و الفاجر خبّ لئيم) قال الله تعالى: قُلْ أُذُنٌ خَيْرٌ لَكُمْ قِيلٌ: من العاقل قالوا: الفطن المتغافل. قال الشاعر:



و اذ الکریم اتیتہ بخدیعة  
 فرأیتہ فیما تروم یسارع  
 فاعلم بانک لم تخادع جاهلا  
 ان الکریم بفضله متخادع

### ۸ النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ مُّؤْمِنان مردان و زنان، یاران یکدیگراند، یَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ میفرمایند بپسندیده و میباز زنند از ناپسندیده، وَ يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ و نماز بیای میدارند، وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ و از مال زکاة می‌دهند، وَ يُطِيعُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ و فرمان می‌برند خدای را و رسول او را، أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ ایشان آنند که خدای ور ایشان رحمت کند، إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ. (۷۱) خدای تواناست و دانا.

وَ عَدَّ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ و عده داد خدای گرویدگان را زنان و مردان، جَنَّتِ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ بهشتهایی که میرود زیر درختان آن جویهای روان، خَالِدِينَ فِيهَا جاوید در آن، وَ مَسَاكِنَ طَيِّبَةً بر آرامگاهها و نشستگاههای خوش، فِي جَنَّتِ عَدْنٍ در بهشتهای پایندگی، وَ رِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ و خشنودی از خدای که ایشان را پسندید از همه مه، ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ. (۷۲) آنست آن پیروزی بزرگوار.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ائِ بِيْغَامِبِر، جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَ الْمُنَافِقِينَ واکوش و کافران و با منافقان، وَ اغْظُ عَلَيْهِمْ و درشت باش ور ایشان، وَ مَاوَاهُمْ جَهَنَّمَ و بازگشتگاه ایشان دوزخ، وَ بئسَ الْمَصِيرُ. (۷۳) و بد جایگاه و بد شدن گاه.

يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ سَوَّغًا مِخْرُونَ بخدای، ما قالوا که آن نگفتند، وَ لَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ و گفتند کلمه کفر، وَ كَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ و کافر شدند پس مسلمانی خویش، وَ هَمُّوا بِمَا لَمْ يَنَالُوا و نهیب بردند و آهنگ کردند بآن چیز که بآن می‌نرسیدند و بدست نیامد، وَ مَا نَقَمُوا و کین باز نخواستند و کین نگرفتند و ناپسندیدند، إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ مگر آنکه بی‌نیاز کرد خدای ایشان را و رسول او از فضل خویش، فَإِنْ يَتُوبُوا يَكُ خَيْرًا لَهُمْ اِگر توبت کنند آن به ایشان را، وَ إِنْ يَتُوبُوا و اِگر بر گردند از توبه و پشیمانی، يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ عَذَابًا أَلِيمًا فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ عذاب کند ایشان را خدای عذابی دردناک در دنیا و آخرت، وَ مَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لَا نَصِيرٍ. (۷۴) و ایشان را نیست در زمین نه پشتی‌وانی و نه یاری.

وَ مِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللَّهَ و از ایشان کس است که پیمان کرد با خدای، لَئِنْ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ و گفت اِگر ما را از فضل خویش چیزی دهد، لَنَصَّدَّقَنَّ ما بهمه حال صدقه دهیم، وَ لَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ. (۷۵) و در آن مال از نیکان باشیم.

قَلَمًا آتَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ چون بداد خدای ایشان را از فضل خویش بَخَلُوا به بآن فضل او بخیل آمدند، وَ تَوَكَّلُوا و از آن پیمان و عهد برگشتند، وَ هُمْ مُعْرِضُونَ. (۷۶) و از وفا روی گردانیدند.

فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ بر پی آن عهد شکستن ایشان خدای در دل ایشان نفاق افکند، إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ تا که می‌بود و آن نفاق در دل ایشان تا آن روز که با آن او را ببیند، بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ ما وَعَدُوهُ بآنچه با خدای خلف آوردند و پیمان شکستند در آن عهد که با وی کرده بودند، وَ بَمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ. (۷۷) و بآن دروغ که میگفتند.

أَلَمْ يَعْلَمُوا نَمِيدَانَد، أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَ نَجْوَاهُمْ که خدای میداند پوشیده ایشان و راز ایشان، وَ أَنَّ اللَّهَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ. (۷۸) و خدای دانا است بهمه پوشیده‌ها.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ فِي التَّعَاوُدِ وَ التَّنَاصُرِ وَ الرَّحْمَةِ وَ الْمَحَبَّةِ وَ فِي الْخَيْرِ الْمُهَاجِرُونَ وَ الْإِنصَارِ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ الطَّلَاقِ مِنْ قَرِيْشٍ وَ الْعِتْقِ مِنْ بَعْضِهِمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ

میگوید: مؤمنان مردان و زنان همه یار یکدیگراند. و دوست یکدیگر و کلمه ایشان و اعتقاد ایشان و همت ایشان در کار دین یکی است و درین اخلاق پسندیده و شرائع دین که درین آیت بر شمرده چون امر معروف و نهی منکر و بیای داشت زکاة و نماز و طاعت خدای و رسول همه چون هماند در میان ایشان مخالف نه یکی از ایشان جز موافق نه، پیوسته بر یکدیگر مشفق و مهربان رنج و راحت یکی رنج و راحت همگان است، اینست که مصطفی گفت: «المؤمن للمؤمن كالبنيان يشد بعضه بعضا و المؤمن من اهل الايمان بمنزلة الرأس من الجسد، آن گه گفت: أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ یعنی اذا صاروا اليه. فردا که این مؤمنان بر خدای رسند بر ایشان رحمت کند و بدرجات جنات رساند آن بهشت و درجات که خدای مؤمنان را بآن وعده داد.

وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ مَسَاكِنَ طَيِّبَةً طَاهِرَةً يَطِيبُ فِيهَا الْعَيْشُ. حسن گفت از ابو هريره و عمران بن حصين پرسيدم که مساکن طيبة در بهشت چیست جواب دادند که علی الخبير سقطت

سألنا رسول الله ص عن ذلك فقال: قصر في لؤلؤة بيضاء فيه سبعون دارا من ياقوتة حمراء في كل دار سبعون بيتا من زبرجدة خضراء في كل بيت سبعون سريرا على كل سرير سبعون فراشا من كل لون، على كل فراش زوجة من الحور العين و في كل بيت سبعون مائدة، على كل مائدة سبعون لونا من طعام في كل بيت سبعون وصيفة و يعطى المؤمن من القوة في كل غداة ما يأتي على ذلك كله اجمع في جَنَاتٍ عَدْنٍ یعنی فی بساتین خلد و اقامة.

يقال: عدن بالمكان اذا اقام به، این جنات عدن است که مصطفی ص گفت بخبر درست جنات عدن دار الله التي لم ترها عين و لم يخطر على قلب بشر لا يسكنها غير ثلاثة. النبيون و الصديقون و الشهداء، يقول الله سبحانه و تعالى طوبى لمن دخلك.

حسن گفت: جنات عدن و ما ادريك ما جنات عدن قصر من ذهب لا يدخله الا صديق او نبي او شهيد او حكم عدل، رفع الحسن به صوته. مقاتل گفت: هي اعلى درجة في الجنة و فيها عين التسليم و الجنان حولها محدقة بها و هي مغطاة من يوم خلقها الله عز و جل حتى ينزلها اهلبا: النبيون و الصديقون و الشهداء و الصالحون و من شاء الله، فيها قصور الدر و اليواقيت و الذهب فتهب ریح طيبة من تحت العرش فتدخل عليهم كئبان المسك الأبيض و عن مجاهد عن ابن عمر قال خلق الله عز و جل اربعة اشياء بيده آدم ع و العرش و القلم و جنات عدن ثم قال لسائر الخلق: كن، فكان. و عن انس عن كعب الاحبار قال ان الله عز و جل لم يمس بيده الا ثلثا خلق آدم بيده و كتب التورية بيده و غرس الجنة بيده ثم قال لها: تكلمی فقالت: قَدْ أَلْفَحَ الْمُؤْمِنُونَ وَ رَوَى وَ طُوبَى شَجْرَةٍ فِي الْجَنَّةِ غَرَسَهَا بِيَدِهِ لَيْسَ فِي الْجَنَّةِ غُرْفَةٌ إِلَّا فِيهَا مِنْهَا فَنٌّ وَ هِيَ الَّتِي قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: طُوبَى لَهُمْ وَ حُسْنُ مَا بِي، و عن عطاء الخراساني قال: و مساکن طيبة قصور من الزبرجد و الدر و الياقوت يفوح طيبها من مصيرة خمسمائة عام في جنات عدن و هي قسبة الجنة و سقفاها عرش الرحمن.

وَ رَضَوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ مِنْ ذَلِكَ كُلِّهِ، روى زيد بن اسلم عن عطاء بن يسار عن ابى سعيد الخدرى قال قال رسول الله ص: ان الله تبارك و تعالى يقول لاهل الجنة يا اهل الجنة؟ فيقولون لبيك ربنا و سعديك. فيقول هل رضيتم؟ فيقولون و ما لنا لا نرضى و قد اعطينا ما لم تعط احدا من خلقك، فيقول انى اعطيكم افضل من ذلك، قالوا يا رب و اى شيء افضل من ذلك؟ قال: احل عليكم رضوانى فلا اسخط عليكم بعده ابدا

ذَلِكَ اى الرضوان، و قيل جميع ما تقدم هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ.

يا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ يَعْنَى بِالسَّيْفِ، وَ الْمُنَافِقِينَ بِاللِّسَانِ وَ الْحِجَّةَ وَ تَغْلِيظَ الْكَلَامِ وَ اِقَامَةَ حُدُودِ اللَّهِ عِزَّ وَ جَلَّ عَلَيْهِمْ. قال ابن مسعود يجاهدكم بيده فان لم يستطع فبلسانه فان لم يستطع فبقلمه فان لم يستطع فليكفره فى وجهه و اغلظ عليهم. او را بدرشتى فرمود ورا ايشان و باز خواند از مدهانت از بهر لين و رفق كه در خوى وى بود بصد آن كه فرا كلیم خود گفت: فُقُولًا لَهُ قَوْلًا لَيْنًا بِنِرمى و رفق فرمود و باز خواند از حدت و غلظت كه در وى بود.

وَ مَاوَأَهُمْ فِى الْآخِرَةِ جَهَنَّمُ وَ بئْسَ الْمَصِيرُ. عطا گفت: نسخت هذه الآية كل شيء من العفو و الصفح.

يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا تَقْدِيرَ الْآيَةِ: يحلفون بالله ما قالوا كلمة الكفر و لقد قالوا. اين كلمة الكفر آن بود كه يكى از منافقان كه در عقبه بودند و قصد بيوكندن مصطفى كردند، منهم عبد الله ابن ابى و عبد الله بن ابى السرح القرشى و طعمة بن ابيرق و الخلاس بن سويد و مجمع بن جارية و ابو عامر بن النعمان و ابو خوص و غيرهم، يقال: كانوا خمسة عشر رجلا، و قيل: اثني عشر رجلا، يكى از ايشان گفت: اسهر ليلة تنعم ليلال: يك شب بيدار باشيد تا شبهاى دراز بناز بخسبيد رسول خدا اين سخن را با حذيفة بن اليمان بگشاد از آگاهانيدن خداى جل جلاله وى را. آن منافق بيامد و سوگند خورد كه نگفتم. قتاده گفت: كلمة كفر آنست كه عبد الله ابى گفت: ما مثلنا و مثل محمد الا كما قال القائل: سَمَنَ كَلِمَتِكَ بِاِكْلِكَ.

ثم قال: لئن رجعنا إلى المدينة ليُخرجنَّ الأَعزُّ مِنْهَا الأَذَلُّ فسعى بها رجل من المسلمين الى رسول الله فارسل اليه فجعل يحلف بالله ما قال، فانزل الله فيه هذه الآية.

كلى گفت اين آيت در شأن خلاس بن سويد فرو آمد كه از غزاء تيوك مى آمدند.

خلاس گفت: و الله لئن كان محمد صادقا بما يقول على اخواننا الذين هم سادتنا و كبراؤنا فنحن شر من الحمير. عامر بن قيس حاضر بود گفت: اجل و الله ان محمدا صادق مصدق و لانت شر من الحمار. پس چون رسول خدا بمدينه آمد اين سخن با وى رسيد، خلاس را بخواند و عامر قيس را، خلاس سوگند خورد بنزدك منبر رسول خدا كه اين سخن نگفتم، و عامر سوگند خورد كه وى گفت، در آن حال آيت آمد: يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا تا آنجا رسيد كه فَاِنَّ يَتُوبُوا يَكُ خَيْرًا لَهُمْ خلاس برخاست گفت: اسمع الله يعرض على التوبة و الله لقد قلته و ان عامرا لصادق فتاب فحسننت توبته.

وَ هَمُّوا بِمَا لَمْ يَنَالُوا مِنْ قَبْلِ مُحَمَّدٍ ص وَ الهمّ دون العزم و العزم فوقه سدّى گفت: «هَمُّوا بِمَا لَمْ يَنَالُوا» آنست كه گفتند اذا قدمنا المدينة عقدنا على رأس عبد الله بن ابى تاجا بياهى به فلم يصلوا اليه و ما نَقَمُوا اى ما عابوا محمدا و لم يروا منه ما اورث المعادة إلا أن أغناهم الله وَ رَسُوْلُهُ مِنْ فَضْلِهِ، كانوا قبل قدوم النبى (ع) كانوا فى ضنك من العيش لا يركبون و لا يجوزون الغنيمة فلما قدم عليهم رسول الله استغنوا بالغنائم.

و اين آن مثل مشهور است كه گویند: اتق شر من احسنت اليه، و قيل: ان مولى للخلاس قتل، فامر له رسول الله بديته اثني عشر الف درهم فاستغنى بذلك قال بعضهم اشراك الرسول فى الاغناء مع الله و الله هو المغنى وحده، دليل ان

نسبة اغناء المخلوق الى المخلوق جايز و لا يكون كذبا بل هي منة من المعطى على المعطى واجب عليه معرفة انعامه و شكره عليه و ان كان اصلها من عند الله. با تعبير و تكفير توبه بر ايشان عرضه كرد گفت: فَإِنْ يَتُوبُوا يَكُ خَيْرًا لَهُمْ يعنى عن النفاق يَكُ خَيْرًا لَهُمْ.

وَ إِنْ يَتَوَلَّوْا يَصِرُوا عَلَى النِّفَاقِ وَ الكفر يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ عَذَابًا أَلِيمًا فى الدنيا بالفضيحة و الآخرة بالنار وَ مَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لَا نَصِيرٍ فينجيهم من الفضيحة و النار. وَ مِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللَّهَ

روى عن ابى امامة الباهلى ان ثعلبة بن خاطب الانصارى اتى رسول الله فقال: يا رسول الله ادع الله ان يرزقنى مالا، فقال رسول الله ويحك يا ثعلبة قليل تؤدى شكره خير من كثير لا تطيقه، ثم قال مرة، فقال: اما ترى ان تكون مثل نبي الله فو الذى نفسى بيده لو سئلت تسيل معى الجبال ذهباً و فضة لسالت، فقال: و الذى بعثك بالحق لئن دعوت الله ان يرزقنى مالا لاوتين كلّ ذى حق حقه، فقال رسول الله: اللهم ارزق ثعلبة مالا فاتخذ غنما فنمت كما ينمى الدود فضاقت عليه المدينة فتنحى عنها فنزل واديا من اوديتها حتى جعل يصلى الظهر و العصر فى جماعة و يترك ما سواها ثم نمت و كثرت حتى ترك الصلوات الا الجمعة، فسأل رسول الله فقال: ما فعل ثعلبة؟ فقالوا اتخذ غنما و ضاقت عليه المدينة و اخبروه بخبره، فقال: ما ويح ثعلبة ثلثا ثم اتاه المتصدق من عند رسول الله فابى، فقال ما هذه الا جزية ما هذه الا اخت الجزية، فنزل: وَ مِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللَّهَ فَبَلَغَ ذَلِكَ ثَعْلَبَةَ فَخَرَجَ حَتَّى أَتَى النَّبِيَّ فَسَأَلَ أَنْ يَقْبَلَ مِنْهُ صِدْقَتَهُ، فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ مَنَعَنِي أَنْ أَقْبَلَ مِنْكَ صِدْقَتَكَ فَجَعَلَ يَحْتُو التُّرَابَ عَلَى رَأْسِهِ فَقَالَ صَ هَذَا عَمَلُكَ قَدْ أَمَرْتُكَ فَلَمْ تَطْعَنِي فَقَبِضْ رَسُولَ اللَّهِ وَ لَمْ يَقْبَلْ مِنْهُ شَيْئًا، ثُمَّ أَتَى أَبَا بَكْرٍ فَلَمْ يَقْبَلْهَا مِنْهُ صِدْقَتَهُ ثُمَّ أَتَى عُمَرَ فَلَمْ يَقْبَلْ مِنْهُ ثُمَّ أَتَى عُثْمَانَ فَلَمْ يَقْبَلْهَا مِنْهُ وَ هَلَكَ ثَعْلَبَةُ فِي خِلافة عُثْمَانَ.

قال الكلبي: كان لثعلبة مال بالشام فخاف هلاكه فنذر ان يتصدق منه فلما قدم عليه بخل به، لقوله عَاهَدَ اللَّهَ اى عاهدوا حلف.

لئن آتانا مِنْ فَضْلِهِ لنخرجن الصدقة و لنكوننَّ مِنَ الصَّالِحِينَ اى لنعملن ما يعمل اهل الصلاح من صلة الرحمن و النفقة فى الخير، فلما آتاهم مِنْ فَضْلِهِ اى اعطاهم المال و نالوا منهاهم بخلوا به منعوا حق الله و لم يفوا بالعهد، وَ تَوَلَّوْا عَنْ طاعة اللَّهِ وَ هُمْ مُعْرِضُونَ مصررون على الاعراض.

فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ جعل الله عاقبة فعلهم ذلك نفاقا فى قلوبهم، و يجوز ان يكون فاعل اعقب ما سبق من البخل و التولى و الاعراض اى يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ يَلْقَوْنَ اللَّهَ، و قيل يوم الموت و المعنى بخلهم مع التولى و الاعراض اورثهم نفاقا لزمهم الى الممات بما اخلفوا الله ما وعدوه الوعد هاهنا هو العهد، و بما كانوا يكذبون.

أَمْ لَمْ يَعْلَمُوا يَعْنِي الْمُنَافِقِينَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ سِرَّهُمْ مَا اسرروا فى انفسهم، وَ نَجَوَاهُمْ مَا اسرروا به الى الغير، وَ أَنَّ اللَّهَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ فلا يخفى عليه شيء.

روى عبد الله بن عمر قال: قال رسول الله ص: اربع من كن فيه كان منافقا خالصا و من كانت فيه خصلة منهن كانت فيه خصلة من النفاق حتى يدعها: اذا حدث كذب و اذا وعد خلف و اذا عاهد غدر و اذا خصم فجر.

و قال ص: خمس لا يكون فى المنافق الفقه فى الدين و الورع فى اللسان و السميت فى الوجه و النور فى القلب و المودة فى المسلمين و الله الموفق.

## النوبة الثالثة

قوله تعالى: وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ پاكست و بزرگوار و مهربان، خداوند جهان و جهانيان، دارنده همگان، و نوازنده دوستان، يار درويشان و پناه ضعيفان و يادگار بي دلان، بنگر كه مؤمنان را چون نواخت و ايشان را چه تشریف داد از كرم و لطف خود چه نمود، ايشان را همه فراهم داشت و دوستان و برادران يكدیگر كرد و آن گه همه را بخود نزديك كرد از آنكه اين دنيا منزلی است از منازل راه بندگان درين منزل مسافران روی نهاده به درگاه او و مقصد ايشان نه، مگر كعبه ذو الجلال. او میان ايشان برادری و دوستی افكند و الفت و اتحاد نهاد تا اين منزل بدوستی يكدیگر برادر وار باز برند و بسعادت آخرت رسند. یکی فرا پيش سعد معاذ شد گفت: من ترا از بهر خدا دوست دارم. گفت: بشارت باد ترا كه من از رسول خدا شنيدم كه: فردا در قيامت كرسیهای نور بنهند نزديك عرش عظيم، گروهی را كه رويهاشان بروشنایی چون ماه دو هفته بود همه خلق در هراس باشند و ايشان ايمن همه در بيم باشند و ايشان ساكن. گفتند: يا رسول الله آن قوم كه اند؟ گفت: المتحابون في الله.

ايشان كه از بهر خدا در راه خدا يكدیگر را دوست باشند و در دين برادروار زندگانی كنند. و در خبر است كه اهل عرصات در انجمن رستاخيز ايستاده باشند، دلها پر فزع و جانها پر حسرت و آفتاب بسر ايشان نزديك رسیده و گرمای عظيم خلق را فرو گرفته، ناگاه ندا آيد از بطنان عرش مجيد كه: اين المتحابون في الله؟ كجای اند کسانی كه يكدیگر را دوست بوده اند برای من، تا ايشان را بسايه خویش فرو آرم و در پناه خویش بدارم. و مصطفى گفته: کسانی را كه برای حق با يكدیگر دوستی دارند، كه در سرای سعادت از بهر ايشان عمودی بزنند از ياقوت سرخ بر سر آن عمود هفتاد هزار كوشك بود و از آنجا باهل بهشت فرو مينگردند نور ايشان بهشتيان را چنان تابد كه آفتاب در دنيا تابد. بهشتيان گویند بيایي تا بنظاره شويم ايشان را ببینند در جامهای سندس سبز و بر پيشانيهايشان نوشته كه المتحابون في الله.

پير طريقت گفت: الهی! عنایت تو كوه است و فضل تو درياست كوه کی فرسود و دريا کی كاست؟ عنایت تو کی جست و فضل تو کی واخواست؟ پس شادی يکيست كه دوست يكتاست.

وَعَدَّ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ... الاية آن بهشت كه رب العزة وعده داد نه يك بهشت است كه بهشتهها است، نه يك درجه است كه درجهها است، بعضی برتر و بعضی فروتر، از آنكه مؤمنان و دوستان نیز بر تفاوت اند در ايمان و معرفت، و شك نيست كه مقام معرفت اولياء برتر است از مقام معرفت عامه، مؤمنان و مقام شهيدان برتر از مقام اولياء، و مقام صديقان برتر از مقام انبياء برتر از مقام صديقان، و مقام پيغامبران مرسل برتر از ديگر پيغامبران، و اولوا العزم برتر از اينان و مصطفى محمد برتر از همگان، پس نهايت درجه عامه مؤمنان، بدایت درجه اولياست و درجه معرفت مصطفى را نهايت پيدا نيست و جز حق جل جلاله كس نهايت درجات و مقامات مصطفى نداند و در ازل درجات و مقامات ارواح ايشان هم برين مراتب بود و اندر روز ميثاق همين و فردا در قيامت و در بهشت و درجات و اسرار و صحبت حق جل جلاله همين.

بو يزید بسطامي را پرسيدند بچه رسيدی باين مقام؟ گفت: به تنی برهنه.

و شكمی گرسنه و دلی پر درد و جانی پر حسرت. گفتند روا باشد كه کسی بی آنكه متابعت سلوك طريقت كند او را اين مقام حاصل شود؟ گفت روا بود اما فتوحه علی قدر سفره، فتوح وی باندازه سفر وی بود و نواله وی بقدر

حوصله وی.

واسطی را از درجه ایمان پرسیدند، گفت: مرد را در گبرگی چهل سال ببايد دويد تا حقيقت جمال ايمان بداند و سرّ اين معنى آنست که چنان که انبياء را (ع) پيش از چهل سال وحى ممکن نيست، روندگان راه را چهل سال جان و دل دربايد باخت تا بحقيقت ايمان رسند چون بحقيقت ايمان رسيدند ايشان را امروز آن بهشتى باشد نقد و فردا جنات عدن بود، امروز بهشت وصل، فردا بهشت فضل، امروز بهشت عرفان، و فردا بهشت رضوان، وَ رَضَوَانٌ مِّنَ اللّٰهِ اَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ.

يا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ. تا آخر ورد در قصه منافقان است و کشف فضائح ايشان و سرانجام بد ايشان. و علامت ايشان سه چيز است چنان که مصطفی ص گفت: علامة المنافق ثلاث، اذا قال كذب، و اذا وعد خلف و اذا اتّمن خان.

مقاتل حيان چون اين خبر بوى رسيد دلتنگ شد، گفت: ما من انسان الا و يوجد فيه هذه الخصال الثلاث، کم کس باشد که در وی اين سه خصلت نبود و قاضى سمرقند بود استعفا خواست از قضا برخاست و گرد عالم ميگشت تا خود را تفرجی پديد کند و تأويل اين خبر بشهر حوشب رسيد اين حديث با وی بگفت. شهر حوشب از خود متحيرترديد و اندوهگن تر. گفت اگر گشايشى بود از سعيد جبير بود. گفتا رفتيم پيش سعيد جبير. سعيد گفت: ما عندي من هذا علم و لکنه ان كان عند احد فعند الحسن البصرى. گفتا: بحسن بصرى آدمم و قصه با وی بگفتم. حسن گفت: رحم الله شهرا و سعيدا حفظا نصف الحديث و تركا نصفه ان رسول الله ص لَمَّا قال هذا، حزن اصحابه لذلك جدا و اخذوا فى البكاء و التّحيب، و قالوا: لا يخلو احدنا من الكذب و خلف الوعد و الحيلة فقد نافقنا جميعا، فلما بلغ رسول الله جزع اصحابه لذلك، امر بلالا فنادى الناس فلما اجتمعوا، سعد المنبر فقال: يا أَيُّهَا النَّاسُ انى رسول الله انى اردت بقولى: اذا قال كذب، جماعة المنافقين و عبد الله بن ابى خصوصا فاتهم قالوا: نحن مؤمنون فكذبوا، قال الله عز و جل: إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ... الآية، اخبر الله عنهم انهم قالوا و كذبوا، و انما اردت بقولى اذا وعد خلف جماعة المنافقين و ثعلبة بن ابى حاطب خصوصا فائه وعدنى و عاهد الله لئن اكثر الله غنمه ليجعلنها فى ابواب البرّ و وجوه الخير فلما آتاه الله من فضله بخل بالزكاة المفروضة و نقض العهد و اخلف الوعد قال الله تعالى فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا الآية. و اردت بقولى: اذا اتّمن خان، المنافقين، خانوا فى الدين الذى هو اعظم الامانات و فى الصلاة، قال: فاستبشر المؤمنون بذلك و حمدوا الله تعالى. فترى عن مقاتل و قال للحسن: فرّج الله عنك كما فرّجت عنى و جزاك الله عن دينك خيرا

## ۹ النوبة الاولى

قوله تعالى: الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ ايشان که مى طعن کنند، عيب جويند در فراخ بخشيدگان بخوش منشى، مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از گرويدگان، فِي الصَّدَقَاتِ در زكاتها و صدقتها، وَ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ لَنَا جُهدَهُمْ و ايشان را که نمى يابند و نميدارند مگر اندک خویش، فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ از ايشان مى افسوس دارند، سَخَرَ اللَّهُ مِنْهُمْ جزای ايشان داد بآن افسوس که میدارند، وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ. (۷۹) و ايشانراست عذابی دردناى.

اسْتَغْفِرْ لَهُمْ آمرزش خواه ايشان را، أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ يا مخواه آمرزش ايشان را، إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً اِگر آمرزش خواهی ايشان را هفتاد بار، فَلَنْ يَعْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ نيامرزد خدای ايشان را، ذَلِكَ يَأْتِيهِمْ كَفْرًا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ اين بآنست که ايشان کافر شدند بخدای و رسول او، وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ. (۸۰) و خدای راه نماى و پيش برنده

نیست قومی را که بنزدیک او از فاسقان اند.

فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ شَادَ كَثُتُوا بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ، خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ بِرِ خِلَافِ رَسُولِ اللَّهِ، وَ كَرِهُوا أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَ دَشْوَارِ دَاشْتُوا كِه بَا ز كُوشَنَد بَمَالِ خُوِيش وَ تَن خُوِيش، فِي سَبِيلِ اللَّهِ مِنْ بَهِرِ خَدَايِ وَ دَر رَا هِ خَدَايِ، وَ قَالُوا وَ يَكْدِيْغَر رَا كَفْتَنَد، لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ بِيْرُوْنِ مَشِيْد، بِجَنَگِ دَرِيْنِ كَرْمَا، قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ كُوِي آتَشِ دُوْرَخِ، أَشَدُّ حَرًّا تُوْشِ أَنْ سَخْتَرِ اسْتِ، لَوْ كَانُوا يَفْقَهُوْنَ. (۸۱) اِگَر اِيْشَانِ دَرِيَا بَنَدِيْدِ وَ دَانَدِيْدِ. قَلِيْضُحْكُوا قَلِيْلًا تَا اِنْدَكِي خَنَدَنَد اَز شَادِي خُوِيش، وَ لِيْبِكُوَا كَثِيْرًا وَ فَرَاوَانِ كَرِيْنَد، جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُوْنَ. (۸۲) بِيَادَاشِ اِنْجِه مِيكَرَدَنَد.

فَإِنْ رَجَعَكَ اللَّهُ أَفْرَبُ بَا ز بَرْدِ تَرَا خَدَايِ، اِلَى طَائِفَةٍ مِنْهُمْ بَا اِيْشَانِ كِه زَنَدِه مَانَدِه اِنْدِ اَز اِيْشَانِ وَ مَصْرًا، فَاسْتَأْذَنُوْكَ لِلسُّرُوْجِ وَ اَز تُو دَسْتُوْرِي خُوَاَهَنَد بِيْرُوْنِ اَمْدَنِ رَا، قُلْ لَنْ تَخْرُجُوا مَعِيْ اَبْدًا كُوِي بَا مَنِ هَرَكَزِ مِيَايِيْدِ، وَ لَنْ تُقَاتِلُوْا مَعِيْ عَدُوًّا وَ بَا مَنِ هَرَكَزِ جَنَگِ مَكْنِيْدِ بَا جِهُوْدَانِ، اِنْكُمْ رَضِيْتُمْ بِالْقُعُوْدِ اَوَّلَ مَرَّةٍ شَمَا اَز خُوْدِ بِيْسَنَدِيْدِيْدِ بَا ز نَشَسْتَنِ اَز جَنَگِ بِيْشِيْنِ، فَاقْعُدُوا مَعَ الْخَالِفِيْنَ. (۸۳) بَا ز نَشِيْنِيْدِ، بَا بَا ز نَشَسْتَنَگَانِ دِيْگَر.

وَ لَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ وَ نَمَازِ مَكْنِ بَرِ هِيْجَكْسِ اَز اِيْشَانِ، مَا تَ اَبْدًا كِه مِيْمِرَدِ، هَرَكَزِ، وَ لَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ وَ بَا ز مَابِيْسْتِ بَرِ كُوْرِ هِيْجَكْسِ اَز اِيْشَانِ، اِنْهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَ رَسُوْلِهِ كِه اِيْشَانِ كَاْفِرِ شَدَنَد بَخَدَايِ وَ رَسُوْلِ وِي، وَ مَا ثَاوَا وَ هُمْ فَاسِقُوْنَ. (۸۴) وَ بَمَرَدَنَد اَز طَاعَتِ بِيْرُوْنِ.

وَ لَا تُعْجِبْكَ اَمْوَالُهُمْ وَ اَوْلَادُهُمْ وَ خُوْشِ مَا يَادِ تَرَا مَالِهَيِ اِيْشَانِ وَ فَرَزَنَدَانِ اِيْشَانِ، اِنْمَا يُرِيْدُ اللَّهُ أَنْ يُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الدُّنْيَا خَدَايِ مِيخُوَاَهَدِ كِه عَذَابِ كُنَدِ اِيْشَانِ رَا بَشْغَلِ اَنْ دَرِيْنِ جِهَانِ، وَ تَرْهَقَ اَنْفُسَهُمْ وَ هُمْ كَاْفِرُوْنَ. (۸۵) وَ جَانِهَيِ اِيْشَانِ بَرِ اِيْدِ وَ اِيْشَانِ كَاْفِرِ.

وَ اِذَا اُنزِلَتْ سُوْرَةٌ وَ چُوْنِ (ج) فَرُو فَرَسْتَاَدِه اِيْدِ اَز اَسْمَانِ سُوْرَتِي اَز فَرَقَانِ، اَنْ اَمِنُوْا بِاللَّهِ كِه بَكُرُوِيْدِ بَخَدَايِ، وَ جَاهِدُوْا مَعَ رَسُوْلِهِ وَ بَا ز كُوشِيْدِ بَا رَسُوْلِ اُو، اسْتَأْذَنَكَ دَسْتُوْرِي خُوَاَهَدِ اَز تُو بَا ز نَشَسْتَنِ رَا، اَوْلُوا الطَّوْلَ مِنْهُمْ اِهْلِ تُوَانِ اَز اِيْشَانِ، وَ قَالُوا وَ تَرَا كُوِيْنَدِ، دَرْنَا نَكُنْ مَعَ الْقَاعِيْدِيْنَ. (۸۶) كَذَا رَا تَا نَشِيْنِيْمِ بَا نَشَسْتَنَگَانِ.

رَضُوا بِأَنْ يَكُوْنُوا مَعَ الْخَوَالِفِ بَسَنَدِ دَاَدَنَدِ كِه بَا زَنَانِ دَرِ خَانِهَا بَنَشِيْنِنَدِ چُوْنِ زَنَانِ، وَ طَبِعَ عَلَى قُلُوْبِهِمْ وَ مَهْرِ نَفَاقِ بَرِ دَلِهَيِ اِيْشَانِ نِهَادِه شَدِ، فَهُمْ لَا يَفْقَهُوْنَ. (۸۷) تَا اِيْمَانِ رَا سْتِ دَرِ نِيَاْبَنَدِ. لَكِنِ الرَّسُوْلُ وَ الَّذِيْنَ اَمَنُوا مَعَهُ لَكِنِ رَسُوْلِ وَ كُرُوِيْدَگَانِ كِه بَا وِي اِنْدِ.

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ اُو وَ اِيْشَانِ بَارِي بَا ز كُوشِيْدَنَدِ بَمَالِ خُوِيشِ وَ تَن خُوِيشِ بَا دَشْمَنِ خَدَايِ، وَ اَوْلِيْكَ لَهُمْ الْخَيْرَاتُ هَمِه نِيَكِيْهَا اِيْشَانِ رَا سْتِ، وَ اَوْلِيْكَ هُمْ الْمُقْلِحُوْنَ. (۸۸) وَ اِيْشَانِنَدِ بِيْرُوْزِ اَمْدَگَانِ جَاوِيْدِ.

أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ جَنَاتٍ سَاخْتِه اسْتِ خَدَايِ اِيْشَانِ رَا بَهَشْتِهَيِي، تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ دَرِ زِيْرِ اَنْ دَرِخْتَانِ جُوِيْهَيِ رُوَانِ، خَالِيْدِيْنَ فِيْهَا جَاوِيْدَانِ اِيْشَانِ دَرِ اَنْ، ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيْمُ. (۸۹) اَنْسْتِ بِيْرُوْزِي بَزْرَگُوَارِ.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مَفْسَرَانِ كَفْتَنَد: چُوْنِ رَسُوْلِ خَدَا خُوَاَسْتِ كِه بَغْزَاءِ تَبُوْكَ بِيْرُوْنِ شُوْدِ يَارَانِ رَا تَحْرِيْضِ كَرْدِ بَرِ صَدَقَاتِ، تَا عَدَّتْ غَزَا وَ لَشْكُرِ اِسْلَامِ بَسَازَدِ وَ سَازِ رَا هِ كُنَدِ، صَحَابِه رَفْتَنَدِ وَ هَرِ كَسِ بَرِ اِنْدَازِه طَاَقَتِ خُوِيشِ صَدَقِه مِي اُوْرَدِ. عِبْدِ الرَّحْمَنِ عُوْفِ چِهَارِ هَزَارِ دَرْمِ اُوْرَدِ كَفْت: يَا رَسُوْلَ اللَّهِ، هَشْتِ هَزَارِ دَرْمِ دَاَشْتَمِ، يَكْ نِيْمِه

آوردم و يك نيمه عيال و فرزندان را بگذاشتم. رسول خدا گفت: بارك الله لك فيما انفقت و فيما امسكت. از برکت دعاء رسول خدا مال وی بدان رسید که چون از دنیا بیرون شد، دو زن داشت، ثمن مال وی که بایشان رسید صد و شصت هزار درم بر آمد. عمر خطاب همی آمد و چهار هزار درم آورد، رسول خدا گفت: ما ذا ابقيت لاهلك و عيالك؟

عیال خود را چه گذاشتی؟ گفت: الله و رسوله. گفت انّ ما بین صدقتیکما کما بین کلمتیکما. عثمان عفان آمد و صد سر شتر آورد و صد سر است. رسول گفت ما ضرّ ابن عفان بعد الیوم.

عاصم بن عدی العجلانی آمد و صد وسق خرما آورد. بو عقیل انصاری نام وی صحاب مردی پیر بود و درویش، آمد و يك صاع خرما آورد گفت: یا رسول الله همه شب آب کشیده‌ام کشت زار فلان را و دو صاع خرما استدهام يك صاع آورده‌ام و يك صاع عیال و فرزندان را بگذاشتم‌ام. منافقان گفتند ابو بکر و عمر و عثمان و عبد الرحمن می‌بخشند از مال فراخ، دانیم که می‌نام جویند این صاع خرماى بو عقیل باری خدای بوی چه نیاز دارد مگر که خویش را بیاد خدا و رسول میدارد، توانگران را بریاء متهم کردند و بر اندک بو عقیل طنز میکردند تا رب العالمین آیت فرستاد، الَّذِينَ يَمْزُونَ الْمُطُوعِينَ أَيْ يَعِيبُونَ الْمُطُوعِينَ مِنَ الْمُتَّقِلِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ، فِي الصَّدَقَاتِ التَّطَوُّعِ مِنَ الصَّدَقَةِ مَا لَا يَلْزِمُهُ لَزُومِ الزَّكَاةِ.

و الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ... الآية الجهد بالضم غاية ما يقدر عليه الانسان و بالفتح مصدر جهد فى الامر اذا بالغ، و قيل هما لغتان فبالضم لغة اهل الحجاز و بالفتح لغة اهل نجد. جهد هر کس طاعت اوست، نامی است توان اندک مرد را، يقال: فلان جهيد العطاء، زهیده. بو عقیل آن صاع خرما بیاورد. مصطفى فرمود: تا بر سر هم مال صدقات پاشیدند آن گه لمز منافقان تفسیر کرد، گفت: فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ أَيْ يَسْتَهْزِءُونَ بِهِمْ، سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ جَزَاءَ سَخَرِيَّتِهِمْ حَيْثُ صَارُوا إِلَى النَّارِ.

و لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ اى مولم. مصطفى را از ایمان و مغفرت ایشان نومید کرد گفت: اسْتَغْفِرُ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ. صيغت صيغت امر است و معنى معنى شرط، اى ان شئت فاستغفر لهم و ان شئت فلا تستغفر لهم، يعنى استغفارك لهم و ترك الاستغفار سواء ان تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ. میگوید یا محمد اگر آمرزش خواهی از بهر ایشان و اگر نخواهی همه یکسان است اگر هفتاد بار آمرزش خواهی از بهر ایشان، ایشان را نیامرزم. مصطفى گفت: لازیدن على السهمين لعل الله يغفر لهم.

بر هفتاد بیفزایم مگر که بیامرزد. آیت آمد، که سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ. و مقصود از این هفتاد، نه عددی موقت است بلکه مقصود کثرت است. چنان که گویند: قد قلت لك مائة مرة و نهيتك عنه الف مرة. عرب گویند: سبع الله لك الاجر، اى اكثر لك، اراد التضعيف و لهذا جاء فى الاخبار: فله سبع و له سبعون و له سبع مائة. قال الازهرى: ان السبعين فى هذه الآية جمع السبعة التي تستعمل فى الكثرة لا السبعة التي فوق الستة، الا ترى انه لو ازداد على السبعين لم يغفر.

و در استغفار رسول از بهر ایشان دو قول است: یکی آنست که نفاق ایشان نمی‌شناخت، و یقین نبود، از آن دعا کرد و آمرزش خواست. قول دیگر آنست که جماعتی مؤمنان که خویش و پیوند منافقان بودند از مصطفى در میخواستند



تا از بهر ایشان آمرزش خواهد بامید آنکه باستغفار مصطفی مخلص شوند و از نفاق توبه کنند تا از عذاب و عقوبت برهند. تا رب العزة مصطفی را باز زد و ایشان را از ایمان ایشان و مغفرت ایشان نومید کرد گفت: ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ، این بسبب آن کردم که ایشان بخدای و رسول کافر شدند و الکافر لا یغفر له، وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ المتمردين فی الکفر.

فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِالذَّنْبِ اعْظَمَ مِنَ الذَّنْبِ. شادی بگناه صعبتر است از عین گناه. فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ ای المتروکون تخلفهم عن رسول الله ص. این عبد الله ابی بود با هشتاد مرد منافق که بی عذری تخلف کردند و با یکدیگر گفتند: «لا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ»، درین گرمای گرم و صمیم صیف بیرون مروید بجنگ. و المعنى: فرحوا بعودهم فی المدینه و التخلف و ان لم ينلهم حر الصيف خلاف رسول الله فيكون نصبا لانه مفعول له، و قيل على المصدر و هو مصدر خالف يخالف مخالفة و خلافا، و قيل معناه خلاف رسول الله، ای: بعد خروجه، فيكون خلاف بمعنى خلف و نصبه على الظرف.

وَ كَرِهُوا أَيْ لَمْ يَرِيدُوا، أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَالُوا لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ أَيْ قَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ، وَ قِيلَ: قَالُوا لِلْمُؤْمِنِينَ: لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ. فَلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا وَ قَدْ اخْتَرْتُمُوهَا بِهَذِهِ الْمَخَالَفَةِ وَ التَّخَلُّفِ. لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ أَنْ مَصِيرُهُمْ إِلَيْهَا.

فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا يَعْنِي فِي الدُّنْيَا وَ هِيَ قَلِيلَةٌ، وَ لَيَبْكُوا كَثِيرًا فِي الْآخِرَةِ يَعْنِي فِي النَّارِ الَّتِي لَا نِهَايَةَ لَهَا وَ التَّقْدِيرُ: فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا فَسَيَبْكُونَ كَثِيرًا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ جَزَاءً مَفْعُولٌ لَهُ. يَعْنِي وَ لَيَبْكُوا لِهَذَا الْفِعْلِ. قَالَ أَبُو مُوسَى الْأَشْعَرِيُّ: إِنَّ أَهْلَ النَّارِ لَيَبْكُونَ الدَّمْعَ فِي النَّارِ حَتَّى لَوْ أُجْرِيَتِ السَّفِينُ فِي دَمْعِهِمْ لَجَرَّتْ ثُمَّ أَنَّهُمْ لَيَبْكُونَ الدَّمْعَ بَعْدَ الدَّمْعِ. قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: إِنَّ أَهْلَ النِّفَاقِ لَيَبْكُونَ فِي النَّارِ عَمَرَ الدُّنْيَا فَلَا يَرْقَى لَهُمْ دَمْعٌ وَ لَا يَكْتَلُونَ بَنُومًا. وَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لَوْ تَعْلَمُونَ مَا أَعْلَمَ لَضَحَكْتُمْ قَلِيلًا وَ لَبَكَيْتُمْ كَثِيرًا.

فَإِنْ رَجَعَكَ اللَّهُ إِلَى طَائِفَةٍ مِنْهُمْ يَعْنِي الْمُتَخَلِّفِينَ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ. از بهر آن گفت که نه هر که تخلف کرده بودند همه منافق بودند بل که ایشان سه گروه اند که باز نشستند و تخلف کردند گروهی بعداوت باز نشستند و شادی کردند چنان که خدای گفت: فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ. گروهی بر معذرت باز نشستند و بگریستند چنان که خدای گفت: وَ أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَنًا أَلَّا يَجِدُوا مَا يُفْقَهُونَ. قومی بر غفلت باز نشستند، پشیمان شدند چنان که گفت: ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحَبَتْ.

فَإِنْ رَجَعَكَ اللَّهُ أَيْ يَرْدُكَ اللَّهُ إِلَى الْمَدِينَةِ مِنْ غَزْوَةِ تَبُوكَ وَ فِيهَا طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يَعْنِي الَّذِينَ تَخَلَّفُوا بِغَيْرِ عَذْرِ.

فَاسْتَأْذَنُوكَ لِلْخُرُوجِ إِلَى غَزْوَةِ أُخْرَى، قِيلَ هِيَ غَزْوَةُ خَيْبَرَ.

فَقُلْ لَنْ تَخْرُجُوا مَعِيَ أَبَدًا وَ لَنْ تُقَاتِلُوا مَعِيَ عَدُوًّا لِقَعُودِكُمْ عَنْ تَبُوكَ وَ لِنِفَاقِكُمْ.

إِنَّكُمْ رَضِيْتُمْ بِالْقَعُودِ أَوَّلَ مَرَّةٍ أَيْ عَنِ الْوَقْتِ الَّذِي تَسْتَأْذِنُونَ فِيهِ فَإِنَّ غَزْوَةَ تَبُوكَ لَمْ يَكُنْ بَاوِلَ غَزْوَةِ غَزَاهَا عَلَيْهِ السَّلَامُ. وَ قِيلَ أَوَّلَ مَرَّةٍ دَعَيْتُمْ وَ قِيلَ أَوَّلَ مَرَّةٍ قَبْلَ الْاِسْتِذَانِ.

فَاقْعُدُوا مَعَ الْخَالِفِينَ مَعَ مَنْ تَخَلَّفَ بَعْدَكُمْ، وَ قِيلَ مَعَ النِّسَاءِ وَ الصِّبْيَانِ، وَ قِيلَ مَعَ أَهْلِ الْفَسَادِ الَّذِينَ لَا خَيْرَ فِيهِمْ، وَ قِيلَ لِلرَّجُلِ الَّذِي هُوَ شَرُّ أَهْلِهِ: هُوَ خَالَفَ بَنِي فُلَانٍ.

وَ لَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ أَيْ مِنَ الْمُنَافِقِينَ. اجماع مفسران است که این آیت در شأن عبد الله ابی فرو آمد که رسول

خدا بر وی نماز کرد یا خواست که بر وی نماز کند چنان که اختلاف روایات است پسر وی آمد، و کان مؤمنی مخلصا، و از رسول خدا درخواست تا پیراهن که بر تن رسول است کفن وی سازد و بر وی نماز کند و بر سر گور وی بایستد و دعا کند. بروایتی دیگر گفته‌اند عبد الله ابی در بیماری مرگ کس فرستاد بمصطفی و بخواند او را چون آمد گفت: ای بیچاره

اهلك حب الیهود؟

دوستی داشتن با جهودان ترا هلاک کرد. گفت: مرا سرزنش مکن که نه از بهر سرزنش خواندم، استغفر لی و اعطنی ثوبك الذی یلی جسدك. آمرزش خواه از بهر من و جامه خویش بمن ده تا مرا کفن سازند و بر من نماز کن و بر سر گور من بایست و مرا دعا کن.

رسول خدا پیراهن خویش بوی داد. مؤمنان گفتند: یا رسول الله لم وجهت الیه بقمیصك یکفن فیہ و هو کافر؟ فقال: ان قمیصی لن یغنی عنه من الله شیئا و انی امل ان یدخل فی الاسلام خلق کثیر. لهذا السبب فیروی انه اسلم الف من الخزرج لما رأوه یطلب الاستشفاء بثوب رسول لله ص، و همت کرد مصطفی ص که بر وی نماز کند که ظاهر وی اسلام بود اگر چه در باطن نفاق داشت. عمر خطاب گفت یا رسول الله بر وی نماز میکنی و قد فعل کذا و کذا. رسول گفت: یا عمر دست از من بدار که اگر دانمی که خدای بر وی رحمت کند هفتاد بار از بهر وی استغفار کردم، تا در این حدیث بودند، جبرئیل آمد و آیت آورد بر وفق قول عمر: وَ لَا تُصَلِّ عَلٰی أَحَدٍ مِنْهُمْ اِیْ مِنْ الْمَنَافِقِیْنَ، یرید صلاة الجنازة. صلاة درین آیت نماز جنازه است و نماز جنازه فرض کفایت است و آن را نه رکن است: اول نیت است و چهار تکبیر در آن چهار رکن‌اند اگر بر چهار بیفزایند نماز باطل شود و خواندن فاتحة الكتاب، از پس تکبیر اول، رکن است و هم چنین درود دادن بر رسول خدا از پس تکبیر دوم و دعاء مرده پس تکبیر سوم، و پس از تکبیر چهارم زکری مفروض نیست و رکن نهم سلام باز دادن است ان شاء تسلیمه واحدة و ان شاء تسلیمتین.

قوله: وَ لَا تَقُمْ عَلٰی قَبْرِهٖ اِیْ لَا تَقْف عَلٰی قَبْرِهٖ حَتّٰی یَفْرَغَ مِنْ دَفْنِهٖ وَ فِی الْخَبْرِ کَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص اِذَا دَفِنَ الْمَیِّتَ وَقَفَ عَلٰی قَبْرِهٖ وَ دَعَا لَهُ.

إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ مَاتُوا وَ هُمْ فَاسِقُونَ فَمَا صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ ص بَعْدَهَا عَلٰی أَحَدٍ مِنْهُمْ وَ لَا قَامَ عَلٰی قَبْرِهٖ حَتّٰی قَبِضَ.

وَ لَا تُعْجِبُكَ أَمْوَالُهُمْ وَ أَوْلَادُهُمْ... الآية سبق تفسیرها و لیست بتکرار لاتها فی جماعه و هذه فی الأخری، قال ابن جریر: اراد اولاد عبد الله و امواله و إذا أنزلت سورة یعنی من القرآن و هذا دلیل علی ان السورة كانت مسورة علی عهد رسول الله لا كما زعم المبتدعة انها سورت بعد رسول الله و كذلك قوله بعشر سور مثله أن آمنوا بالله این خطاب با منافقان است، ای آمنوا سرّا كما آمنتم جهرا.

و روا باشد که خطاب با مؤمنان نهند، ای دوموا علی الايمان.

وَ جَاهِدُوا مَعَ رَسُولِهِ اسْتَأْذِنَكَ فِی التَّأَخَّرِ أَوْلُوا الطُّوْلَ مِنْهُمْ ذُو الْقُدْرَةِ وَ السَّعَةِ فِی الْمَالِ.

وَ قَالُوا دَرْنَا نَكُنْ مَعَ الْقَاعِدِينَ یعنی الزمنى.

رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ النِّسَاءِ اللَّاتِي تَخْلَفْنَ فِی الْبَيْتِ.

وَ طَبَعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ اسْتَوْثَقَ مِنْهَا فَلَا يَدْخُلُهَا الْإِيمَانُ. حجة على المعتزلة و القدرية في اثبات القدر و نفى الاستطاعة و احتياج الخلق الى توفيق به يؤمنون و لو كان كما ذهبوا اليه لقال تطبعت و لم يقل و طبع على قلوبهم و له في القرآن نظائر كثيرة.

لَكِنَّ الرُّسُولَ وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ أَهْلَ الْيَقِينِ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ص، جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ فِي الْإِنْفَاقِ وَ أَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِالْقِتَالِ.

وَ أُولَئِكَ لَهُمُ الْخَيْرَاتُ جَمْعٌ خَيْرَةٌ وَ الْمَرَادُ بِهِنَّ: الْحَوْر، لِقَوْلِهِ فِيهِنَّ خَيْرَاتٌ حَسَنَةٌ وَ يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ عَامًّا فِي جَمِيعِ الْمَلَاذِ مِنَ الْأَطْعَمَةِ وَ الْأَشْرَبَةِ وَ الْمَنَازِلِ وَ الْجَوَارِي وَ الْعِلْمَانِ، وَ قِيلَ الْخَيْرَاتُ: الْغَنَائِمُ.

وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ الْبَاقُونَ فِي النَّعِيمِ، أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ لَفْظٌ أَعَدَّ دَلِيلٌ عَلَى أَنَّهَا مَخْلُوقَةٌ مَعْدَةٌ. اَيْنَ آيَةُ الْغَوَاهِي مَيِّدَةٌ كَمَا أَنَّ أَصْحَابَ رَسُولِ خدای ص كه اهل يقين و اخلاص بودند و با مصطفی در غزاه تبوك بودند و رسول خدا از ایشان خشنود بود، ایشان قطعی در بهشت اند بر هر چه بودند از عمل، هم چنان كه رسول خدا عشرة را گواهی داد كه قطعی در بهشت اند آنان هم چون اینانند بشهادت آیت از بهر ایشان.

### النوبة الثالثة

قَوْلُهُ تَعَالَى: الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ.. اصحاب شريعت ديگراند و اصحاب حقيقت ديگر، خادمان راه شرع جدااند، خلوتيان قرب و مشاهدت جدا، اهل شريعت از هر دويست درم پنج درم بدادند و رضاء حق در آن بجزستند تا بناز و نعيم خلد رسيدند. فرمان برداران اند و حق شرع گزاران اند و پسنديدگان اند لکن نه چون اهل خلوت و مشاهدت و نه چون خداوندان يافت و صحبت كه خليل وار، دست توگل از آستين رضا بيرون كردند و بر روى اسباب و علائق باز زدند هر چه داشتند از اين حطام دنيا بذل كردند و در سبيل خدا جان و دل در معرض بلا و محنت نهادند و در اظهار دين اسلام و اعلاء كلمه حق با دشمن بكوشيدند و نيز خود را در راه حق مقصر ديدند لا جرم هر ساعت از جناب جبروت و درگاه عزت الهيبت بنعت رافت و رحمت ایشان را نو تشريفی و تخصیصی می آید، آن منافقان دون همت مختصر دیده يك صاع خرماي بو عقيل مختصر داشتند و محقر و بدان طنز كردند چه زيان دارد وی را اين طعن منافقان، و رب العالمين او را می نوازد و ميگويد: وَ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ، و مصطفی تسلی دل وی را آن صدقه از وی پذيرفته و اكرامی کرده و بر سر همه صدقه ها ريخته و اين خبر بيرون داده كه: افضل الصدقة جهد المقل.

آن صدقه ها همه نيكو است لکن بذل مجهود درويش از همه فاضلتر و بزرگوارتر كه با وی درد عشقی است و سوزی و نیازی كه با ديگران نيست و وزنی كه هست آن سوز و آن درد راست نه عين مال و كثرت صدقه را و تا صاحب دولتی نباشد دل وی محل سوز و نیاز و درد عشق دين نگرده پس دلی بايد از صفات بشريت و رعونات نفس و شهوات طبع و وساوس شيطان و رياء خلق برهنه گشته و بصفات حق بياراسته چنان كه در سر وی جز مهر حق نماند و بر زبان وی جز ذكر حق نماند و باركان وی جز خدمت حق نماند هر چه خلق را بوی انس بود وی را از آن وحشت آيد هر چه خلق روى بوی آرند وی روى از آن بگرداند تا بر خاطر وی جز حق نگردد و از خلق فانی گردد و با حق باقی شود، آری صفت خلق مجاز است و مجاز را بر حقيقت راه نيست لکن چون حقيقت بر مجاز

مستولی گردد مجاز را جذب کند و صفتش صفت حقیقت گرداند، آب مطلق چون بر نجاست آید و بر وی مستولی گردد حکم نجاست بر ندارد و مردار در نمک زار افتد بگذارد و نمک گردد پاک شود. این حدیث کیمیاست بهر که رسد او را عزیز کند و برنگ خویش گرداند. در عهد موسی کلیم صدیقی بود که خلق پیوسته برنجاندن وی مشغول بودند شبی در مناجات گفت: الهی دانی که تو این عاجز مسکین را از دنیا معلومی نه داده‌ای که آن را در رضای تو فدا کند این تن خوار خود را بصدقه بخلقان دادم تا اگر مرا جفایی کنند و بر ما بهتانی نهند تو ایشان را نگیری رحمت خدا و رضوان خدا بر درویشان باد و تا جهان باد از درویشان خالی مباد.

چنین می‌آید که در مسجد شونیزیه، جنید و شبلی و ثوری و رویم و خلدی و جماعتی نشسته بودند وقتی خوش و سماعی خوش ایشان را استقبال کرده و بدان مشغول گشته، درویشی در آن حال بحرمت پیش ایشان در آمد و در صف النعال فرو نشست و آن درویش کلاهی پشمینه بر سر نهاده و پلاسی سیاه پوشیده و ایشان اگر چه خداوندان دیده بودند کس را از حقیقت روش وی آگاهی نبود چون از آن خود وا پرداختند، شبلی گفت: ایها الفقیر بکم اشتريت هذا المسح و القلنسوة؟ این کلاه و پلاس بچند خریدی؟ گفت یا شبلی بدنیا و هر چه در دنیا است پس گفت یا شبلی بستاخی مکن که خدای را بندگان اند که اگر اشارت بآن ستون مسجد کنند نقره سپید شود. شبلی گوید نگاه کردم آن ستون را دیدم رنگ نقره همی‌گرفت و آن درویش می‌گفت بحال خود باش که بتو مثلی می‌زنیم.

پیر طریقت گفت: الهی نه دیدار ترا بهاست و نه رهی را صحبت سزاست و نه از مقصود ذره‌ای در جان پیداست پس این درد و سوز در جهان چراست؟ پیداست که بلا را در جهان چند جاست این همه سهل است اگر روزی با این خار خراماست.

استَغْفِرُ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ... الآية این آیت دلیل است که منتهای استغفار که گناه از بنده فرو نهد و امید بمغفرت قوی گرداند هفتاد بار است همان است که مصطفی گفت: «ما اصرّ من استغفر و لو عاد فی الیوم سبعین مرّة» آن گه گفت: ذَلِكَ بَأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ... تهدید کافران است اما بشارت مؤمنان است. می‌گوید از آن نیامرزم ایشان را که کافران‌اند، إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ، دلیل است که آنجا که شرك نیست بیمارزد اگر چه گناهکار است که خدای تعالی آمرزگار است و بنده مؤمن را فروگذار است و از وی در گذار است. خبر درست است که وی گفت جل جلاله: عبادی انکم الذین تخطئون باللیل والنهار و انا الذی اغفر الذنوب و لا ابالی فاستغفرونی اغفر لکم. بندگان من رهبران من بروز و شب جفا کاری و گنهکاری و سزای من که خداوند آمرزگاری و بردباری، آمرزش خواهید تا بیمارزم، و از آنید تا بپذیرم و بخوانید تا بنیوشم، شما آن کردید که از شما آید من آن کنم که از من آید قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ هیچ جای بگزارف نیامرزد مگر اینجا، باز آنید هیچ جای عذر نپذیرند چنان که اینجا، عذر خود بگوئید ما را از عیب پذیرفتن عار نیست و از آمرزیدن باک نیست و زبان بنده بنعت و انکسار و ذلت و افتقار می‌گوید: الهی از کرم تو همین چشم داریم و از لطف تو همین گوش داریم بیمارزم ما را که بس آلوده‌ایم بکرد خویش، بس درمانده‌ایم بوقت خویش، بس مغروریم به پندار خویش، بس محبوسیم در سزای خویش، دست گیر ما را بفضل خویش، باز خوان ما را بکرم خویش، بارده ما را باحسان خویش.

### ۱۰ النبوة الاولى

قوله تعالى: وَجَاءَ الْمُعَذَّرُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ آمَدَن قومی عذر سازان از اعراب، لِيُؤْذَنَ لَهُمْ تا ایشان را دستوری دهند

نشست را، وَ قَعَدَ الَّذِينَ كَذَبُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ بنشستند ایشان که با خدای و رسول دروغ گفته بودند که گرویدگانیم، سَيُصِيبُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ. (۹۰) آری رسد بنا گرویدگان از ایشان عذابی دردناکی.

لَيْسَ عَلَى الضُّعَفَاءِ نِيسَتٌ بِرِ نَاتَوَانانِ زَنانِ وَ كودكانِ وَ پيرانِ سستِ شَدگانِ، وَ لا عَلَى المَرَضِيِّ وَ نَهِ بيمارانِ، وَ لا عَلَى الَّذِينَ لا يَجِدُونَ ما يُفْفُونَ وَ نَهِ بِرِ ایشانِ كِهِ نَفَقَهِ نَمِي يابندِ كِهِ بَغْزائِ آيندِ، حَرَجٌ تَنگيِ درِ بازِ نَشستنِ، إِذا نَصَحُوا لِلَّهِ وَ رَسُولِهِ آن كِهِ نيكِ خواهِ باشندِ خدایِ را وَ رسولِ را، ما عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ نِيسَتٌ بِرِ نيكو كارانِ هِيچِ عتابي، وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ. (۹۱) وَ خدایِ آمَرزگاريِ مهربانِ است.

وَ لا عَلَى الَّذِينَ إِذا ما أَتَوْكَ وَ نَهِ بِرِ ایشانِ كِهِ بَتوِ آمَدندِ، لِتَحْمِلَهُمْ تا ایشانِ را سَتورِ دهی، قُلْتَ لا أَجِدُ ما أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ كَفَتِي نَمِي يَومِ سَتوريِ كِهِ شما را دهم، تَوَلَّوْا بِرِگشتندِ وَ أَعْيَنَهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ وَ چشمايِ ایشانِ آبِ ميريختِ از اشكِ، حَزَنًا از آن اندوهِ كِهِ سَتورِ نيافتندِ، أَلَّا يَجِدُوا ما يُفْفُونَ. (۹۲) وَ از اندوهِ آن كِهِ نَفَقَهِ ندارندِ راهِ را.

إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ عَذابٌ وَ خَشْمٌ وَ تاوانِ بِرِ ایشانِ است كِهِ سَتوريِ ميخواهندِ از تو بازِ نَشستنِ را، وَ هُمْ أَغْنِياءُ وَ ایشانِ توانگرانِ اند سَتورِ دارندِ وَ زادِ، رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الخَوَالِفِ بِپسنديدندِ خودِ را كِهِ با زنانِ بازِ نَشينندِ درِ خانها، وَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لا يَعْلَمُونَ. (۹۳) وَ خدایِ مَهْرِ نفاقِ بِرِ دلهايِ ایشانِ نِهَادِ تا روشناييِ دانشِ درِ آن نَشود.

يَعْتَذِرُونَ إِلَيْكُمْ عذرها دهندِ درِ شما، إِذا رَجَعْتُمْ إِلَيْهِمْ چوَنِ بازِ گرديدِ كِهِ با ایشانِ شويدِ از تَبوكِ با مدينه، قُلْ لا تَعْتَذِرُوا كُويِ عذرِ مدهيدِ، لَنْ نُؤْمِنَ لَكُمْ شما را استوارِ نخواهيمِ داشتِ، قَدْ نَبَأْنَا اللَّهَ مِنْ أَخبارِكُمْ خدایِ ما را آگاهیِ دادِ از حالهايِ شما، وَ سَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ وَ بيندِ خدایِ وَ رسولِ او كِهِ چِهِ كنيدِ پسِ آن، ثُمَّ تُرْثُونَ إِلَى عَالِمِ الغَيْبِ وَ الشَّهادَةِ آن كِهِ بازِ برندِ شما را با دانايِ آشكارا وَ نِهانِ، فَيُنَبِّئُكُمْ بما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ. (۹۴) تا خبرِ كندِ شما را با آنچه ميكرديد.

سَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ آري سوگندِ خورندِ شما را بخدایِ، إِذا انْقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ آن كِهِ كِهِ با ایشانِ گرديدِ از تَبوكِ، لِتُعْرَضُوا عَنْهُمْ تا رويِ گردانيدِ از ایشانِ، فَأَعْرَضُوا عَنْهُمْ فِرا گذاريدِ از ایشانِ، إِنَّهُمْ رَجَسٌ كِهِ ایشانِ كَزانندِ وَ پليدِ، وَ ماواهُمْ جَهَنَّمَ وَ بازگشتنِ گاهِ ایشانِ دوزخِ است، جَزاءً بما كَانُوا يَكْسِبُونَ. (۹۵) پاداشِ آنچه ميكردند.

يَحْلِفُونَ لَكُمْ لِتَرْضَوْا عَنْهُمْ سوگندِ ميخورندِ شما را تا از ایشانِ خشنودِ شويدِ، فَإِنْ تَرْضَوْا عَنْهُمْ اِگرِ خشنودِ شويدِ از ایشانِ، فَإِنَّ اللَّهَ لا يَرْضَى عَنِ القَوْمِ الفاسِقِينَ. (۹۶) خدایِ خشنودِ نخواهدِ شدِ از گروهِ بيرونِ شَدگانِ از طاعتِ و فرمانِ برداريِ.

الأعرابُ أَشَدُّ كُفْراً وَ نِفاقاً عَرَبِ بيبانِ نَشينِ كافرترندِ از ديگرِ كافرانِ وَ منافقترِ، وَ أَجْدَرُ أَلَّا يَعْلَمُوا حُدُودَ ما أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ وَ سزاتراندِ كِهِ اندازها وَ حدها، حلالِ ندانندِ وَ فقهِ دينِ وَ معانيِ آنچه خدایِ فِرو فرستادِ بِرِ رسولِ خویشِ، وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ. (۹۷) وَ خدایِ داناييِ است راستدانِ.

وَ مِنَ الأعرابِ وَ از منافقانِ عَرَبِ كَسِ است، مَنْ يَتَّخِذْ ما يُفْفِقُ مَعْرَماً كِهِ آن زكاهِ كِهِ مدهدِ چوَنِ تاوانیِ ميداندِ كِهِ مدهدِ از بي كاميِ وَ دشواریِ، وَ يَتَرَبَّصُ بِكُمْ الدَّوائِرَ وَ از دشواریِ كِهِ حقِ دادنِ است بايشانِ از مالِ، شما را مرده ميخواهندِ وَ چشما ميدارندِ بشما از گردشهايِ روزگارِ بدِ، عَلَيْهِمْ دائِرَةُ السَّوءِ آن بدِ افتادِ از گردشِ جهانِ كِهِ

می‌بوسند شما را خود و ایشان و اللّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ. (۹۸) و خدای شنوا است از ایشان دانا است بایشان. و مِنَ الْأَعْرَابِ و از این اعراب حضر کس است، مَنْ يُؤْمِنُ بِاللّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ که می‌گردد بخدای و روز رستاخیز، وَ يَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ قُرْبَاتٍ عِنْدَ اللّهِ و آن زکاة که میدهد بآن نزدیکی می‌جوید بنزدیک خدای، وَ صَلَوَاتِ الرَّسُولِ و درود رسول را و دعای نیکوی او، أَلَا إِنَّهَا قُرْبَةٌ لَهُمْ أَگاه باشید که آن نزدیکی است ایشان را بنزدیک خدای، سَيَدْخُلُهُمُ اللّهُ فِي رَحْمَتِهِ آری در آرد خدای ایشان را در بخشایش خویش، إِنَّ اللّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ. (۹۹) که خدای پر بخشایش است و مهربان.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: وَ جَاءَ الْمُعَذَّرُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ قرائت عامه معذرون مشدد است و قرائت يعقوب معذرون مخفف. معذران بتشديد عذر سازانند بدروغ و معذرون بتخفيف خداوندان عذراند برآستی، عذر فلان اذا زور عذرا و اعذر فلان اذا اتى بما يعذر به. يقال اعذر من انذر وَ جَاءَ الْمُعَذَّرُونَ بتشديد. معنى أنست که آمدند قومی عذر سازان از منافقان عرب تا دستوری دهند ایشان را، و بتخفيف معنى أنست که آمدند عذر نمایندگان از عرب که عذر ها داشتند بر است و ایشان قومی بودند از اعراب که مسکن ایشان بیرون از مدینه بود، از تبوك باز ماندند پس چون وعید شنیدند آمدند و عذر خویش بگفتند و درخواستند که تا ایشان را دستوری تخلف و قعود دهند گفتند: ان نحن غزونا معك تعير اعراب طي على حلائنا و اولادنا و مواشينا. و گفته‌اند دستوری بیرون شدن بغزا میخواستند، نه دستوری تخلف. و تفسیر بر قرائت يعقوب ظاهرتر است و درخورتر، تا ایشان که صادق العذر بودند در آیت مذکور باشند که مزوران عذر، خود مذکوراند در آنچه گفت: وَ قَعَدَ الَّذِينَ كَذَبُوا اللّهُ وَ رَسُولَهُ ثم او عدهم عذابا، سَيُصِيبُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ثم ذكر اهل العذر، فقال: لَيْسَ عَلَى الضُّعَفَاءِ ضَعِيفَانِ در نفس، پیران‌اند و ضعیفان در چشم، نابینایان‌اند و ضعیفان در عقل، دیوانگان‌اند، می‌گوید اینان همه اهل عذراند وَ لَا عَلَى الْمَرْضَى بيماران همچنین. وَ لَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يُنْفِقُونَ فقرا و مساکین‌اند بر اینان هیچ حرج نیست و بزه نیست اگر باز نشینند و به تبوك نروند.

إِذَا نَصَحُوا لِلّهِ وَ رَسُولِهِ هر گه که نصیحت بجای آرند خدای را و رسول را، یعنی که اقوال و افعال ایشان بصدق و اخلاص بود و کوشش و سعی ایشان در آنچه صلاح اسلام و مسلمانان در آن بود. گویند. این آیت در شأن عبد الله بن زائدة فرو آمد، و هو ابن ام مكتوم و كان ضرير البصر فقال: يا نبي الله انى شيخ ضرير البصر خفيف الحال نحيف الجسم و ليس لى قائد فهل لى رخصة فى التخلف عن الجهاد فسكت النبي ص فانزل الله تعالى هذه الاية: ما على الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ اى ما على الذين اطاعوا الله و رسوله و نصحوا الله و رسوله من سبيل، اى ليس لاحد الى لانتمهم و عتابهم سبيل لانهم محسنون، وَ اللّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ للمسيئ فكيف للمحسنين.

وَ لَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا أَتَوْكَ نزلت فى البكائين و كانوا سبعة معقل بن يسار و صخر بن خنساء و هو الذى كان وقع على امراته فى رمضان فامر رسول الله ان يكفرو عبد الله بن كعب الانصارى و سالم بن عمير و علية بن زيد الانصارى و ثعلبة بن عتمه و عبد الله بن معقل، اتوا رسول الله ص فقالوا: يا نبي الله ان الله عز و جل قد ندبنا للخروج معك فاحملنا على الخفاف المرقوعة و النعال المخصوفة نغزو معك، فقال: لا اجد ما احملكم عليه فتولوا و هم يبيكون. مجاهد گفت: در شأن بنى مقرن فرو آمد معقل و سويد و نعمان. حسن گفت: نزلت فى ابى موسى و اصحابه و

قيل نزلت في عرابض بن سارية.

وَ لَا عَلَى الَّذِينَ عَظِفَ اسْتِ بِرِ ضَعْفًا وَ قَوْلِهِ إِتْحَمِلُهُمْ اى على النعال

روى ابو هريرة ان رسول الله ص قال: فى غزوة تبوك اكثروا من النعال فان الرجل لا يزال راكبا ما كان متنعلا، و گفته اند مركوب مى خواستند كه بر آن نشینند و زاد راه. يقال حملت فلانا اذا اعطيته حمولة قلت لا اجد اى لا املك ما احملكم عليه تولوا و اعنيهم تفيض اى تسيل. من الدمع حزنا انا يجدوا اى بسبب ان لا يجدوا ما ينفقون فى مغزاهم. اين آيت دليل است كه مال و توانگرى از حق خواستن و تمنى آن كردن به نيت آن كه خيرا كند و در سبيل خدا از بهر نفقه، اين تمنى كردن و بر فوات آن غم خوردن و اندوه بردن عين طاعت است و از جمله حسنات، و يدل عليه ما روى عبد الله بن مسعود قال: قال رسول الله ص: ان الفاقة لاصحابى سعادة و ان الغنى للمؤمن فى آخر الزمان سعادة، قيل: كيف الفاقة لاصحابك سعادة؟ قال: لانهم يتعاونون على الفقر فلا يرى فاقة. قيل فكيف الغنى للمؤمن فى آخر الزمان سعادة؟ قال: لانه يصير المال الى بخلانهم و يسودهم اشرارهم و من سعادة المؤمن ان لا يحتاج فى ذلك الزمان الى البخل فان استطعتم ان تكونوا اغنياء فكونوا.

إِنَّمَا السَّبِيلُ اى للانمة و العتاب على الذين يستأذنونك فى التخلف و هم اغنياء رضوا بأن يكونوا مع الخوالف و طبع الله على قلوبهم فهم لا يعلمون.

يَعْتَذِرُونَ لِنُكْمٍ يَقِيمُونَ لِنَفْسِهِمْ عَذْرًا بَاطِلًا إِذَا رَجَعْتُمْ مِنْ هَذِهِ السَّفَرَةِ إِلَيْهِمْ.

قُلْ لَا تَعْتَذِرُوا بِالْاِكْذِيبِ وَ الْاِبْطِيلِ لَنْ نُؤْمِنَ لَكُمْ لَنْ نَصَدِّقَكُمْ اِنَّ لَكُمْ عَذْرًا. اين عذر منافقان دروغ بود و باطل قطعاً از بهر آن نپذیرند، اما چون عذر راست بود قبول آن واجب بود لقول النبى ص: من اعتذر اليه فلم يقبل كتبت عليه خطيئة صاحب مكس يعنى العشار و من تنصل اليه فلم يقبل لم يرد على الخواض.

قَدْ نَبَأْنَا اللهَ مِنْ اَخْبَارِكُمْ مِنْ زَائِدَةٍ اى قد نبأنا الله اخباركم و اطلعنا على اسراركم و ذلك فى قوله: وَ لَوْ اَرَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً... الى اخر الآيتين.

وَ سَيَرَى اللهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ بَعْدَ الْيَوْمِ فَايَاكُمْ وَ مَعَاوِدَةَ الْقَبِيحِ وَ مَا يَعْتَذِرُ مِنْهُ، و قيل معناه ان عملتم خيرا و تبتم الى الله من تخلفكم فسيرى الله عملكم و رسوله.

ثُمَّ تُرَدُّونَ اى الى عالم الغيب و الشهادة غيب در قرآن بده معنى آيد. فالغيب: اللوح المحفوظ كقوله تعالى: اطلع الغيب. و الغيب: الرزق لقوله تعالى و عئدة مفاتيح الغيب. و الغيب: الوحي كقوله: فلا يظهر على غيبه احداً اى من ارتضى من رسول. و الغيب: القيمة كقوله: قل لا يعلم من فى السموات و الارض الغيب اى الله. و الغيب: الكوائن كقوله: و ما كان الله ليطلعكم على الغيب. و الغيب.

الموت كقوله: لو كنت أعلم الغيب لاستكثرت من الخير اى لو كنت اعلم متى اموت. و الغيب: اخبار الانبياء كقوله: ذلك من انباء الغيب اى من اخبار الانبياء. و الغيب: الظن كقوله: يقذفون بالغيب اى بالظن. و الغيب: ما غاب عن الابصار من الجنة و النار و البعث و الحساب كقوله: الذين يؤمنون بالغيب. و الغيب: العدم كقوله: عالم الغيب و الشهادة اى عالم المعدومات و الموجودات فينبئكم بما كنتم تعملون بينكم هر جا كه هست در قرآن در موضع يجازيكم است كه در وعيد گویند. آرى بخر شوى، بخر كنم ترا، آگاه شوى، همه الفاظ تهديداند.

سَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ اى سيكون منكم حلف بالكذب و الباطل بعد انصرافكم اليهم من هذه السفرة الى المدينة انهم ما قدروا على الخروج.

لِيُعْرَضُوا عَنْهُمْ الاعراض الصفح فَأَعْرَضُوا عَنْهُمْ اى اتركوا كلامهم و سلامهم. إِنَّهُمْ رَجَسُ عملهم خبيث مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ. وَ مَاؤَاهُمْ جَهَنَّمَ جَزَاءً بما كانوا يَكْسِبُونَ ابن عباس گفت جد بن قيس و معتب بن قشير و اصحاب ايشان هشتاد مرد منافق، رسول خدا چون بمدينه باز آمد گفت: لا تجالسوهم و لا تكلموهم اعراض از نامه‌ای عفو است بنزدیک عرب، مگر خدای را که اعراض از و ضد عفو است.

و الرجس اسم لكل مكروه. او متقدّر و الرجز ابلغ من الرجس و انكر منه و هو اسم كل مكروه. فى القرآن الرجز العذاب فى مواضع و الرجس اسم الشيطان و تغليطه و وسوسته.

يَحْلِفُونَ لَكُمْ لِتَرْضَوْا عَنْهُمْ اين عبد الله ابى است، حلف للنبي ص بالذى لا اله الا هو ان لا يتخلف عنه بعدها و ليكون معه على عدوه و طلب الى النبي ص ان يرضى عنه ميگويد: اين منافق عبد الله ابى طلب رضا و خشنودى تو ميكند و سوگند ميخورد بدروغ و باطل كه بعد از اين تخلف نكند.

فَإِنْ تَرْضَوْا عَنْهُمْ يريد فلا ترضوا عنهم. فَإِنَّ اللَّهَ لا يَرْضَى عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ بل يسخط عليهم شما از ايشان خشنود مشويد كه خدای از ايشان خشنود نيست و با ايشان ساخط است.

الأعرابُ أشدُّ كُفْرًا وَ نِفَاقًا يعنى كفار البوادي من بنى اسد و غطفان اشدّ كفرا، و منافقو اليهود اشدّ نفاقا و ذلك انهم لا يحضرون مجالس العلماء و حضرة الخطباء الا ريثا فهم اقسى قلوبا و اعظم جهلا و اكثر غفلة، يدل عليه قوله: وَ أَجْدَرُ أَلَّا يَعْلَمُوا حُدُودَ ما أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ إذ هم لا يحضرونه اوقات التبليغ و الخطبة و الدعوة، ميگويد اعراب باديه نشين. كفار ايشان كافرتراند از ديگر كافرين. كه بحضركم رسند و علم ديرادير شنوند و قرآن ندانند، كافرين ايشان كافرتراند از كفار حضر كه از خبر خير حق آگاه مي‌باشند و منافقان بوادي منافقتراند از منافقان حضر كه گامگاه پند ميشنوند وَ أَجْدَرُ أَلَّا يَعْلَمُوا اى اقرب و اولى بان لا يعلموا حدود ما انزل الله على رسوله من الفرائض و العبادات و الوعد و الوعيد. وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ.

وَ مِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يَتَّخِذُ ما يُنْفِقُ مَعْرَمًا اين آيت در شأن منافقان عرب است نفقه كه ميكرند و زكاة كه ميدادند در دادن آن اميد ثواب نميداشتند و در امساك آن از عقاب نمي‌ترسيدند و آن اعتقاد بر خود واجب نميديدند پس آن را چون گرمى و تاوانى ميدانستند و دادن بر ايشان ناکام بود و دشوار ميداشتند.

يَتَرَبَّصُّ بَكُمْ الدَّوَائِرَ يقال فلان يتربص بى الدوائر، اى يتمنى موتى، يقول ينتظران ينقلب الامر عليكم بموت الرسول و ظهور المشركين على المؤمنين، و الدوائر ما تدور به الايام من الوانها ان شر فشر و ان خير فخير فالخير لقوم شرّ. مصائب قوم عند قوم.

فوائد. فتى يشرى حسن الثناء بماله و يعلم ان الدائرات تدور.

فتى يشرى حسن الثناء بماله و يعلم ان الدائرات تدور.

آن گه جواب داد گفت: عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوِّءِ اى عليهم تدور الحاجة و قيل: هي مصدر كالعاطفة و العافية و العاقبة. و قيل: هي صفة اى خلة تدور و تحيط بالانسان حتى لا يكون له منها محيص. مكى و ابو عمرو دائرة السوء بضم سين خوانند، باقى بفتح سين فبالضم البلاء و المكروه و بالفتح المصدر يقال سؤته سوأ و مساءة، قومی گفتند از مفسران كه



این آیت: وَ مِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ مَغْرَمًا، و آیت بییش: الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَ نِفَاقًا این هر دو منسوخ‌اند و ناسخ آیت سوم است: وَ مِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ. و قومی گفتند همه محکم‌اند بجای خویش و در آن نسخ نه.

وَ مِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ. البعث و الحساب و الثواب و العقاب.

این اعراب حضراتی که ینتابون حضرة الفقهاء و مجالسة العلماء و هم اسلم و غفار و جهینه. وَ يَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ اى فى الجهاد مع الرسول (ص) و ما يتصدق به.

قُرْبَاتٍ عِنْدَ اللَّهِ وَ صَلَوَاتِ الرَّسُولِ اى ليقربه من رحمته و رضوانه. و قيل القربة طلب الثواب و الكرامة. و صلوات الرسول اى دعاءه و استغفاره. و صلوات نصب بالعطف على ما يُنْفِقُ اى يتخذ ما ينفق و صلوات الرسول قربة و قيل نصب بالعطف على قُرْبَاتٍ اى يتخذ بذلك قربات الله و صلوات الرسول اى يطلب الغفران من الله و الاستغفار من الرسول این صلوات آنست که آنجا گفت: إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ فرموده بودند رسول را که ایشان را دعا کن چون از ایشان زکاة ستانی. در خبر است که عبد الله بن ابی او فى الاسلامی و هو من اهل بیعة الرضوان و آخر من مات من الصحابة بالكوفة قال: اتيت رسول الله ص بصدقة ابلى فاخذها منى فقال: اللهم صل على آل ابى اوفى و انما دعا لآله لان العرب تقول آل فلان تعدّ الفلان فيهم.

و فى الخبر: ان رسول الله ص علم كعب بن عجرة الصلاة على رسول الله فى آخر الصلاة فقال: قل اللهم صلى على محمد كما صليت على آل ابراهيم و انما عنى الصلاة على ابراهيم و اهل الايمان من ذريته و قال الله عز و جل: اَدْخُلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ و فرعون فى الآل و على هذا المعنى، سلام على آل ياسين. اَلَا إِنَّهَا قُرْبَةٌ لَهُمْ اى فضيلة لهم و نجاة و المعنى هذا تصديق لمخيلتهم. سَيَدْخُلُهُمُ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: وَ جَاءَ الْمُعَذَّرُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ... الاية دو گروه بغزاء تبوك نرفتند: گروهی منافقان و گروهی مؤمنان اما منافقان ظاهر بخلاف باطن نهادند رب العالمين گفت: قُلْ لَا تَعْتَذِرُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكُمْ كَوَى عذر دروغ منهید و بهانه باطل میارید که از شما راستی نیاید. آن کس که در ازل کژ آفریدند راست کی گوید؟! حبلى گسسته چه بار کشد، چراغی کشته چه روشنایی دهد، سریع القدرة لا ینعشه الجهد و الحيلة. دیگر گروه مؤمنان‌اند، عنایتیان حضرت و برداشتگان لطف رب العالمين، ایشان را خود با عذر دادن نگذاشت ایشان را نیابت بداشت و عذر بنهاد که لیسَ عَلَى الضُّعْفَاءِ برین ضعیفان پیران فرو ریخته و درویشان شکسته، هیچ حرج نیست و نشستن ایشان بعد از ناتوانی، آن را تبعه‌ای یا تبعی نیست، اعتقاد ایشان آنست که اگر قدرت بودی ایشان را و ساز و توان بیرون شدن بصحبت رسول، آن را غنیمت شمردندید و بذل جان در سبیل خدا بر ایشان آسان بودید، رب العالمين آن اعتقاد و صفاء دل ایشان بیسندید و بر ضعف و عجز ایشان رحمت کرد و ایشان را عذر بنهاد اما بشرط آنکه نصیحت و نیک خواهی باز نگیرند خدای را و رسول را. نصیحت مر خدای را آنست که در وی بر راستی و پاکی سخن گویی و از هر چه ناسزاست او را مقدس و منزّه دانى. و در راه معاملات باندازه طاقت، از روی تعظیم، او را عبادت کنی و خلق را به دین وی ارشاد کنی و آلاء و نعماء وی بیاد ایشان دهی، چنان که میگوید، جل جلاله: وَ ذَكَرْهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ نصیحت رسول خدای ص

آنست که مر او را بدل دوست داری و طاعت وی فرض دانی و بگفتار و کردار و مال، نصرت دین وی کنی و صحابه و اهل بیت وی دوست داری و سنت وی بطلب زنده گردانی، مصطفی ص گفت: «من احیا سنتی فقد احببتی و من احببتی کان معی فی الجنة»

قوله: ما علی الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ... بر محسنان از لائمه و عتاب هیچ راهی نماند، که احسان ایشان، راه هر عتابی بایشان فرو بست، احسان چیست، مصطفی ص گفت: (ان تعبد الله کانک تراه فان لم تکن تراه فانه یراک) این حدیث اشارتست بملاقات دل با حق و معارضه سرّ با غیب و مشاهده جان در منزل عیان و حتّ کردن است بر اخلاص عمل و قصر امل و وفا کردن بپذیرفته روز اوّل آن گه که این تقریر میرفت: اُلسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى. قوله: وَ لَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ نَمِيَ خَوَاسْتَنْد که از صحبت و مشاهده رسول خدا باز مانند و از درویشی و بی کامی ساز رفتن نداشتند، آمدند و از سر سوز و نیاز سؤال کردند، چون مقصود بر نیامد، وقت را اندوهگن و حزن برگشتند و گریستن در گرفتند، مصطفی ص گفت: «ما من عین الا و هی باکیه یوم القیمه الا اربعة اعین، عین فقتت فی سبیل الله و عین غضت عن محارم الله و عین باتت ساهرة ساجدة لله و عین بکت من خشية الله».

بیر طریقت گفت: آه از روز بتری، فریاد از درد و اماندگی، الهی، چه سوز است این که از بیم فوت تو در جان ما، در عالم کس نیست که ببخشد بروز زمان ما. الهی! دلی دارم پر درد و جانی پر زحیر، عزیز دو گیتی، این بیچاره را چه تدبیر.

قال لی من احب و البین قد جدّ و دمعی موافق لـ شهیقی  
ما تری فی الطریق تصنع بعدی قلت ابکی علیک طول الطریق

چندان بزاریدند و اشک از دیده فرو باریدند که آن حزن و آن اندوه بدرگاه نبوت، ایشان را و سیلتی گشت، مصطفی ص ایشان را باز دید گفت: «تأهبوا للخروج».

گفتند یا رسول الله آن چه بود و این چیست گفت: «لست احمکم انا و انما حامکم الله»

يقول الله تعالى: وَ حَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ لَمَّا تَحَمَّضَتْ قُلُوبُهُمْ لِلتَّلَقُّ بِاللَّهِ وَ بَكَتْ عِيُونُهُمْ عَلَى مَا عَجَزُوا عَنْ اِداءِ حَقِّ اللّٰهِ، تدارك الله احوالهم فامر رسوله (ص) ان يحملهم، بذلك جرت سنته سبحانه فقال: وَ هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا قوله: وَ مِنَ الْاَعْرَابِ مَنْ يَتَّخِذُ مَا يُفِيقُ مَعْرَمًا وَ يَتَرَبَّصُّ بِكُمْ الدَّوَابِرَ... الاية.

اندیشه ناراست و خبث اعتقاد و همت بدو مکر نماند بنگر، که چه فرو آورد بسر ایشان. چشم بر روز بد مسلمانان نهادند تا خود بروز بد رسیدند، محنت و نعمت مسلمانان خواستند و خود همه محنت و نعمت دیدند. اینست حکم خداوند جل جلاله: لا یحیی المکر السیئ اِلا باهلِهِ. و لقد قیل فی المثل: اذا حفرت لاختیک فوسّع فریما یكون ذلك مقیلك و یقال: من نظر الی ورائه توقف فی کثیر من تدبیره و رایه.

قوله: وَ مِنَ الْاَعْرَابِ مَنْ یُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَ الْیَوْمِ الْاٰخِرِ الی قوله سَيَدْخُلُهُمُ اللّٰهُ فِي رَحْمَتِهِ طاعات و اعمال ایشان بر شمرد و آن را ببسنید اما نجات ایشان در رحمت خود بست نه در اعمال ایشان، همانست که مصطفی ص گفت: ما منکم من احد ینجیه عمله، قالوا: و لا انت یا رسول الله؟ قال: و لا انا الا ان یتغمدنی الله بفضل منه و رحمته. پس چون ایشان را از دوزخ نجات دهد، و بفضل خود در بهشت آرد، بر ایشان نواختی دیگر نهد و نعمتی دیگر افزاید که بعضی





بنی، ما هذا الدين الذى انت عليه؟ اين چه دين است که تو داری و آن را پروری؟ گفت یا ایت امنت بالله و رسوله و صدقته فيما جاء به و صليت معه لله ای پدر ایمان آوردم که خدای یکی است و محمد رسول و پیغمبر او است و استوار است و راست گوی بهر چه آورد و گفت و با وی نماز میکنم بفرمان خدای از بهر خدای، بو طالب گفت: ای پسر اما ان محمدا لا يدعو الا الى خیر فالزمه، محمد هر که خواند بهر چه خواند بخیر خواند و خیر گوید و جز خیر ازو نیاید نگر او را بدست داری و ملازم باشی و ازو بر نگریدی.

مجاهد گفت: نعمتی و نواختی بود که خدای تعالی بر علی بن ابی طالب نهاد و خیری که بوی خواست که روز قحط و نیاز بود و قریش بغایت تنگی و سختی رسیده و بو طالب صاحب عیال بود و بسیاری نه که ایشان را بفراخی نعمت داشتید و در بنی هاشم، عباس توانگر بود و صاحب نعمت، رسول خدا گفت: یا عباس اگر در حق بو طالب تخفیف جویم و از آن فرزندان وی لختی برداریم و داشتن ایشان را در پذیریم مگر صواب باشد و او را خفتی بود، مصطفی و عباس هر دو رفتند و این اندیشه که کرده بودند با بو طالب بگفتند بو طالب گفت: عقیل را بمن بگذارید و با دیگران شما دانید که چه کنید مصطفی علی را برداشت و در پذیرفت و عباس جعفر را پس علی با مصطفی میبود تا وحی از آسمان آمد و بعث وی در پیوست و رب العزة علی را باسلام گرامی کرد و جعفر با عباس میبود تا آن گه که مسلمان شد و باسلام عزیز گشت و مستغنی شد. محمد بن اسحاق گفت: چون ابو بکر صدیق مسلمان شد جماعتی از قریش پیوسته با وی می نشستند و مجالست و مصاحبت وی دوست می داشتند از آن که ابو بکر مردی محبوب بود، خوش خوی، خوش طبع، سهل و آسان فرا دست آمدی و با هر کس در معاشرت و مصاحبت خوش در آمدی و تدبیر کارها دانستی و مردم شناختی و کارها از پیش بردی به زیرکی و دانایی، پس جماعتی که با وی مجالست کردند و بر وی اعتماد داشتند چون عثمان عفان و الزبیر بن العوام، و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و طلحة بن عبید الله، ابو بکر پیوسته حدیث اسلام و ایمان با ایشان همی کرد و ایشان را دعوت میکرد تا این جماعت همه بوسیلت ابو بکر پیش مصطفی آمدند و مسلمان شدند و اسلام و مسلمانان را نصرت دادند رب العالمین ایشان را سابقان خواند گفت: السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ رَوَى الزَّبِيرُ بْنُ الْعَوَامِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «اللَّهُمَّ أَنْكَ بَارَكْتَ لَأُمَّتِي فِي صَحَابَتِي فَلَا تَسْلُبْهُمُ الْبِرْكَهَ وَ بَارَكْتَ لِأَصْحَابِي فِي أَبِي بَكْرٍ فَلَا تَسْلُبْهُ الْبِرْكَهَ وَ اجْمَعْهُمُ عَلَيْهِ وَ لَا تَنْتَرِ امْرَهُ فَإِنَّهُ لَمْ يَزَلْ يُوَثِّرُ أَمْرَكَ عَلَى أَمْرِهِ اللَّهُمَّ وَ اعزَّ عمر بن الخطاب و صبر عثمان و وفق عليا و اغفر لطلحة و ثبت الزبير و سلم سعدة و وفق عبد الرحمن و الحق في السابقين الاولين من المهاجرين و الانصار و التابعين لهم باحسان»

اما سابقان و انصار ایشانند که در بیعة عقبه حاضر بودند که بمیزبانی مصطفی آمدند به مکه که وی را به مدینه خواندند و هشتاد و اند کس بودند، خطیب ایشان اسعد بن زرارة دو سال پیش از آن که مصطفی بمدینه هجرت کرد ایشان ایمان آورده بودند که مصطفی ص مصعب عمیر را بایشان فرستاد تا ایشان را دعوت کرد و بر ایشان قرآن خواند و کانت الانصار تحبه فاسلم معه سعد بن معاذ و عمر و بن الجموح و بنو عبد الاشهل و خلق من النساء و الصبيان و كان مصعب بن عمير اول من جمع الصلاة بالمدينة و كان صاحب راية النبي يوم احد و يوم بدر و كان وقي رسول الله بنفسه يوم احد حيث انهزم الناس عن رسول الله حتى نفذت المشاقيص في جوفه فاستشهد يومئذ

فقال رسول الله ص عند الله احتسبك ما رأيت قط اشرف منه لقد رأيتك بمكة

و ان عليه بر دين ما يدرى ما قيمتها و ان شراك فعليه من ذهب و ان عن يمينه علامين و عن يساره غلامين بيد كل واحد منهم قعب من حيس، يأكل و يطعم الناس فآثره الله بالشهادة و كان رسول الله اذا اهتديت اليه طرفه حباها لمصعب بن عمير فانزل الله فيه: وَ لِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٌ و در قراءت يعقوب كه خواند و الانصار برفع، معنى آنست كه سبق، فرا مهاجران داد و انصار ياد كرد نيك نام و سابقان ايشان جدا نكرد.

وَ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ ايدر، دو قول گفته اند: يكى آنست كه و الذين اتبعوهم باحسان، من المهاجرين و الانصار ايضا فيكون سائر الصحابة. قول دوم آنست كه و من اتبعوهم بالايمان و الطاعة و سلخوا سبيلهم فى الهجرة و النصره الى يوم القيمة.

وَ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ گفته اند كه تابعين نام از اين آيت گرفته اند و تفسير اين احسان اينجا است كه گفت: وَ الَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ... الآية آن احسان ترحم است بر سلف و ايستادن بر ذكر سوابق نيكويى ايشان و زبان و دل فرو گرفتن از اندیشه بد در ايشان، ايشان را در ثواب فراهم داشت و جمع كرد گفت: رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ اى بقبول الطاعة وَ رَضُوا عَنْهُ بما نالوا من الثواب فوق ما تمثوا و قيل رضوا به ربا فرضى بهم عبادا. وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتَهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ قراء ابن كثير من تحتها الانهار و ليس لها فى القرآن نظير روى عن حميد بن زياد قال قلت لمحمد بن كعب القرظى يوما الا تخبرنى عن اصحاب رسول الله ص فيما كان من رأيهم و انما اريد الفتن؟ فقال: ان الله قد غفر لجميع اصحاب النبى ص فى كتابه فقال سبحان الله الا تقرأ قوله؟ وَ السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ الى آخر الاية فوجب الله لجميع اصحاب النبى ص الجنة و الرضوان و اشترط على التابعين شرطا لم يشترطه عليهم قلت و ما اشترط عليهم قال اشترط عليهم ان يتبعوهم باحسان يقول يقتدون باعمالهم الحسنة و لا يقتدون بهم فى غير ذلك. قال ابو صخر حميد بن زياد فو الله لكأئى لم اقرأها قط و ما عرفت تفسيرها حتى قرأها على « ۱ » محمد بن كعب. و عن ابى سعيد الخدرى قال: قال رسول الله ص: لا تسبوا اصحابى فو الذى نفسى بيده لو ان احدكم انفق مثل احد ذهباً ما ادرك مدّ احدهم و لا نصفه.

وَ مِمَّنْ حَوْلَكُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ درين آيت تقديم و تأخير است تقديره: و ممن حولكم من الاعراب و من اهل المدينة منافقون اين اعراب بوادى است فزاره و غطفان و مزينه و جهينه و غفار وَ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ يعنى عبد الله بن ابى و جد بن قيس و معتب بن قشير و ابو عامر الراهب.

مَرَدُّوا عَلَى النَّفَاقِ نعت للفريقين، ميگويد: منافقان اين دو فريق از اعراب و از اهل مدينه، بر نفاق مصر ايستادند و در ستيز در آن بماندند كه هيچ توبه نكردند مَرَدُّوا عَلَى النَّفَاقِ اى اقاموا عليه و لجوا فيه و عتوا و استمروا على ذلك فلم يتوبوا منه و اصله من الشيطان المارد يقال مرد يمرد مرودا فهو مارد و مرید اذا عتا و طغى.

لا تَعْلَمُهُمْ اى لا تعرفهم باعيانهم نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ قال قتاده ما بال اقوام يتكلفون علم الناس يقولون فلان فى الجنة و فلان فى النار. قال نبى الله نوح: «وَ مَا عَلِمِي بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» و قال شعيب: «وَ مَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ» و قال نبينا: ما أدري ما يُفَعَلُ بِي وَ لَا بِكُمْ و قال الله له لا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ.

سَعَدْبُهُمْ مَرَّتَيْنِ اين مرتين آنست كه در ديگر آيت گفت: يُفْتَنُونَ فِي كُلِّ عَامٍ مَرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ دو عذاب است و دو فتنه يكى از آن، بيم است و فضيحت كه در آن آيت گفت: يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ و ديگر و عيد است كه گفت: إِنَّ اللَّهَ مُخْرِجٌ مَا تَحْذَرُونَ. ابن عباس گفت: رسول خدا روز آدينه خطبه كرد، آن گه بایستاد و گفت: اخرج يا فلان فانك منافق اخرج يا

فلان فانك منافق جماعتی را چنین بر شمرد و از مسجد بیرون کرد تا رسوا شدند این عذاب اول است و عذاب دوم عذاب قبر است.

قتاده گفت: عذاب اول آنست که رسول خدا، سرّ آن دوازده مرد که لیلۃ العقبة قصد مصطفی کردند، با حذیفه بگفت که: لا یَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى یَلِجَ الْجَمَلُ فِی سَمِّ الْخِیَاطِ.

قال: و تقتلهم الذبيلة سراج من نار تاخذ فی کتف احدهم حتی یرج من صدره. این عذاب اول است و عذاب دوم عذاب قبر، حسن گفت: احدى المرتين اخذ الزكاة من اموالهم و حملهم على الجهاد و الأخرى عذاب القبر. و قيل المرة الاولى ضرب الملائكة وجوههم و ادبارهم عند قبض ارواحهم و الأخرى عذاب القبر. ربیع گفت: سه عذاب است ایشان را: یکی قتل و فضیحت و خواری و در اسلام رفتن ایشان بناکامی بی حسبت.

دوم عذاب قبر. سوم آنچه گفت ثم یردّونَ إلى عذابٍ عظیم عذاب جاودان در دوزخ. وَ آخَرُونَ اى و من اهل المدينة قوم آخرون سوى المذكورين. اعترفوا بدنوبهم فى النفاق و التأخر عن الجهاد. خلطوا عملا صالحا و التوبة و آخر سيئا النفاق.

و این در شأن بو لبابة بن عبد المنذر آمد و اوس بن ثعلبه و وداعة بن حزام الانصارى که تخلف کرده بودند و بغزاء تبوك نرفته چون آیت و عید آمد در منافقان و متخلفان، ایشان پشیمان گشتند و تحسر خوردند گفتند: نكون فى الظلال مع النساء و رسول الله و اصحابه فى الجهاد و الله ليوبقن انفسنا بالسوارى و لا يطلقنا احد حتى يكون الرسول هو الذى يطلقنا و يعذرنا. گفتند رسول خدا و اصحاب وی در سفر و در غزا و مادر خانها با زنان نشسته و سایه کشیده و جای خوش گزیده این نه نیک است و نه پسندیده و الله که ما تنهای خویش درین ستونهای مسجد بندیم و تا رسول خدا از ما خشنود نشود و ما را از آن بند نرھاند خویشتن را از آن بند بیرون نیاریم، رفتند و خویشتن را در آن ستونها بیستند تا رسول خدا از غزاء باز آمد و بر ایشان بر گذشت ایشان را چنان دید گفت اینان که اند؟ گفتند اینان که تخلف کردند، از غزاء بی عذر باز نشسته اند اکنون پشیمان شده اند و با خدا عهد کرده که تا رسول خدا از ما راضی نگردد و ما را نگشاید خویشتن را از این بند نگشایم رسول خدا گفت: و انا اقسام ان لا اطلقهم و لا اعذرهم حتى اوامر باطلاقهم رغبوا عنى و تخلفوا عن الغزو مع المسلمين فانزل الله هذه الاية

چون این آیت فرو آمد تا آنجا که گفت: عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ. رسول دانست که عسى از خدا واجب است و توبه ایشان قبول، برخاست و رفت و ایشان را از آن بند رهایی داد پس ایشان گفتند یا رسول الله هذه اموالنا التي خلفتنا عنك فتصدق بها عنا و طهرنا و استغفر لنا فقال: ما أمرت فيها بأمر فنزل قوله: خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً قَتَادَةَ گفت متخلفان نه کس بودند اما چهار کس ایشان اند که خلطوا عملا صالحا و آخر سيئا بو لبابة و جد قيس و اوس بن حزام و ثعلبة بن ودیعة. مجاهد گفت: نزل فى ابى لبابة وحده اذ قال لقريظة ان نزلتم على حكمه فهو الذبح و اشار الى حلقه فندم و تاب و اقرّ بذنبه.

خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً هى كفارة لذنوبهم و قيل هى الزكاة المفروضة.

تُطَهَّرُهُمُ التاء خطاب للنبي عليه السلام فيكون حالا و قيل التاء للتأنيث فتكون صفة للصدقة و كذلك قوله، وَ تُزَكِّيهِمْ بِهَا تزكيت پاک کردن بود کسی بهنر یا بپاکی بستودن، از عيب. اصل او از زكاة است و زكاة در عربيت نماء است روز افزونى و به روزى.

وَ صَلِّ عَلَيْهِمْ اى ادع لهم و استغفر لهم و الصلاة الدعاء فى اللغة يدل عليه قوله (ص): و ان كان صائما فليصل، اى فليدع.

إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ اى طمأنينة لهم بانّ الله قبل توبتهم.

روى ان عبد الله بن ابى اوفى قال: اتيت رسول الله ص بصدقات قومی، فقلت يا رسول الله صل على. فقال اللهم صل على آل ابى اوفى. و يحتمل

و صَلِّ عَلَيْهِمْ بعد موتهم خلافا لمن نهى عن الصلاة عليه فى قوله: وَ لَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ يتيقنون بان من صلّيت عليه مغفور. اهل كوفه ان صلواتك خوانند و همچنين در سوره هود أ صَلَاتُكَ تَأْمُرُكَ باقى بجمع خوانند إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ اى دعواتك مما تسكن نفوسهم اليه.

وَ اللَّهُ سَمِيعٌ لِقَوْلِهِمْ عَلَيْهِم بِنِيَاتِهِمْ و نداماتهم. فلما نزلت توبه هؤلاء، قال الذين لم يتوبوا من المتخلفين، هؤلاء كانوا بالامس معنا لا يكلمون و لا يجالسون فما لهم و ذلك ان النبى ص لما رجع الى المدينة نهى المؤمنين عن مكالمة المنافقين و مجالستهم فانزل الله تعالى: أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَ يَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ، و صح فى الخبر عن ابى هريرة قال قال: رسول الله ص. ما من احد يتصدق بصدقة من طيب و لا يقبل الا طيبا الا اخذها الجبار بيمينه فيريها فى كفه كما يربى احدكم فلوه او فصيله حتى يجعل الله اللقمة او التمرة مثل احد، اقروا ان شئتم: وَ يَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ.

... وَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ يرجع على من رجع اليه بالمغفرة و الرحمة.

وَ قُلْ اَعْمَلُوا خُطَابَ با منافقان است هر چند كه حكم معنى اين، عام است مؤمن را و منافق را محسن را و مسيء را اين منافقان را از بهر آن گفت كه ايشان هميشه در پوشيدن سرائر خویش ميكوشند يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ ايشان را است وَ قُلْ اَعْمَلُوا از الفاظ تهديد است چنان كه جايى ديگر گفت: اَعْمَلُوا عَلَى مَكَانَتِكُمْ سخنى است كه مصر را گویند بعد از آن كه زجر شنيد و باز نه ايستاد و اين را اخوات است در قرآن چنان كه: اَعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ، و ارتقبوا، فتربصوا، آمِنُوا بِهِ أَوْ لَا تُؤْمِنُوا، فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ و ما ضاهاها. وَ قُلْ اَعْمَلُوا بگو ميكنيد آنچه ميكنيد. فَسِيرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ همانست كه جايى ديگر گفت: وَ لَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكُمْ وَ ذَلِكَ إِنَّ اللَّهَ يَطَّلِعُ عَلَى مَا فى قلوب اخوانهم من الخير و الشر فيحبون المحسن و يبغضون المسيء بايقاع الله تعالى ذلك فى قلوبهم.

و خبر درست است از مصطفى ص كه گفت: «حياتى خير لكم و مماتى خير لكم. قالوا يا رسول الله هذا خيرنا فى حياتك فما خيرنا فى مماتك؟ فقال (ص) تعرض على اعمالكم كل عشية اثنتين و خميس فما كان من خير حمدت الله عز و جل و ما كان من شر استغفرت الله لكم.

و در خبر است بروايت ذو النورين از مصطفى كه گفت: ما دخل احد بيتا فى بيت، فعمل فيه عملا الا القى الله عز و جل عليه رداء ليعرف به، و قال (ص): لو ان رجلا عبد الله فى صخرة لا باب لها و لا كوة لخرج عمله الى الناس كائنا ما كان.

عن اياس بن سلمه عن ابيه انه قال: بينما نحن مع رسول الله ص: اذ مر بجنابة فائتى عليها خير فقال رسول الله و جبت ثم مر بجنابة اخرى فائتى عليها بعض الناس بعض الثناء فقال رسول الله و جبت. فقالوا يا رسول الله مررت بالجنابة الاولى فقلت و جبت ثم مررت بالجنابة الاخرى فقلت و جبت، ما و جبت فقال رسول الله: ان الملائكة شهداء



اللّٰهُ فِي السَّمَاءِ وَ أَنْتُمْ شُهَدَاءُ اللّٰهِ فِي الْأَرْضِ فَمَا شَهِدْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ شَيْءٍ وَجِبْتَ  
فَذَلِكَ قَوْلُ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ: فَسِيرَى اللّٰهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُوْلُهُ.

وَ سَتُرَدُّوْنَ يَعْنِي بِالْمَوْتِ، إِلَى عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ فَيَجَازِيكُمْ، بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ.

وَ آخَرُونَ مُرْجَوْنَ لِأَمْرِ اللّٰهِ. این آیت در تقسیم فرق منافقان است و این قوم بتراند از ایشان که گفت: اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ سه کس اند کعب بن مالک و مرارة بن الربیع و هلال بن امیه كانوا میاسیر و لم یبالغوا فی التوبة و الاعتذار كما فعل ابو لبابة و اصحابه، ففارقهم رسول اللّٰه خمسين ليلة و نهی الناس عن مکالمتهم و مخالطتهم فضاقت عليهم الارض برحبها و كانوا من اهل بدر فصاروا مرجئین لامر اللّٰه لا يدرون أ یعذبون ام یرحمون حتی تاب اللّٰه عليهم بعد خمسين ليلة و نزلت: وَ عَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خَلَفُوا الْآيَةَ. مرجون بحذف همزه قرائت مدنی و کوفی است باقی بهمزه خوانند.

مُرْجَوْنَ ای مؤخرون و الارجاع التأخیر. معنی آنست که ایشان با حکم خدای گذاشتنی اند، نه نومیدی و نه امید تمام. و تفسیر ارعاء، خود در آیت است. إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَ إِمَّا يُنُوبُ عَلَيْهِمْ و ایشان که بحذف همزه خوانند آن را دو وجه است: یکی همان که گفتیم بر مذهب ایشان از اهل عربیت که همزه بیوکنند و آن لغت مدینه است و بیشتر اهل حجاز. و دیگر معنی از رجاء است و رجاء امید است، یعنی که ایشان امید دادگان اند، لامر اللّٰه ای لحکم اللّٰه، خواست و حکم خدای را تا خواست و حکم خویش در ایشان پیدا کند. إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَ إِمَّا يُنُوبُ عَلَيْهِمْ اما یخذلهم و اما یوفقهم، و التشکیک فی حق العباد. وَ اللّٰهُ عَلِيمٌ بِمَا یَصِيرُ إِلَيْهِ امورهم حکیم بما یفعل بهم.

قال الزجّاج: اما لاحد الشیئین و اللّٰه عز و جل عالم بما یصیر الیه امورهم الا انه خاطب العباد بما لا یعلمون و المعنی: لیکن امرهم عندکم علی الخوف و الرجاء.

وَ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا. این آیت در شأن قومی منافقان آمد که رسول خدای را خواستند که از ثنیة بیوکنند آن وقت که بازگشت از تبوک و هم ودیعة بن ثابت و خدام بن خالد و حارثة بن عامر و شبل بن الحارث و یزید بن حارثه و عثمان بن حنیف و حارثة بن عمرو و مجمع بن حارثة و غیرهم. این منافقان آن مسجد بمباهات مسجد قبا کردند که بنی عمر بن عوف کرده بودند، قبیله اهل تقوی و صدق از بهر خدای را. و مسجد قبلیتین آنست بر قول بعضی از صحابه و تابعین، خدای آن را گفت: أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى و گفت: أُسِّسَ بُنْيَانُهُ عَلَى تَقْوَى مِنَ اللّٰهِ و گفت: أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِیهِ و درست است که رسول خدا کان یأتی قبا کل سبت راکبا و ماشیا و آن قوم منافقان آن مسجد بو عامر را میکردند و او را ابو عامر الراهب میخواندند سالاری بود از آن منافقان، مسلمانان او را بو عامر الفاسق نام کردند آن روز که مصطفی در مدینه آمد، این بو عامر گفت فرا مصطفی که ما هذا الذی جئت به، این چه دین است که آوردی؟ مصطفی گفت: جئت بالحنیفة، دین ابراهیم ملت پاک و دین درست است آوردم آن دین که ابراهیم خلیل در آن بود. بو عامر گفت من هم بر آن دینم، اما تو بر آن افزوده ای و آنچه از آن نیست در آن آورده ای. مصطفی گفت تو خود بر دین ابراهیم نه ای و آنچه من آورده ام دین روشن است و ملت پاک و کیش درست آنست. بو عامر گفت: امات اللّٰه الکاذب مئا طریدا وحیدا غریبا. فقال النبی ص آمین. پس روز حنین این بو عامر با هوازن بود بجنگ رسول خدا، چون دید که هوازن بهزیمت شدند بگریخت و به روم رفت و بمنافقان پیغام فرستاد که در مدینه مسجدی از بهر من بنا کنید، تا من از قیصر روم لشکر و سلاح و آلات جنگ بخواهم و بمدینه آیم و محمد و اصحاب وی را از مدینه بیرون کنم، منافقان آن مسجد ضرار از بهر وی بنا نهادند و پرداختند و مقصود ایشان آن بود، تا ایشان در آن مسجد،

خود با خود باشند در رازهای خویش و مؤمنان اسرار ایشان بدانند.

چون رسول خدا از تیوک باز آمد آن قوم استقبال او کردند و ازو درخواستند که در آن مسجد آید و نماز کند تا آن مسجد باو منسوب شمارند و آن قصد بد ایشان پوشیده ماند، مصطفی اجابت کرد و قصد مسجد کرد جبرئیل آمد، گفت او را: «لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا» پس مصطفی (ص) مالک بن الدخشم را فرمود و معن بن عدی و عامر بن السکن و وحشی قاتل حمزة را گفت: «انطلقوا الى هذا المسجد الظالم اهلها فاهدموه و احرقوه فخرجوا و انطلق مالك فاخذ سعة من النخل فاشعل فيها نارا ثم دخل المسجد و فيه اهله فحرقوه و هدموه فتفرق عنه اهله، و أمر النبي (ص) ان يخذ ذلك كناسة تلقى فيها الجيفة و النتن و القمامة و مات ابو عامر بالشام وحيدا طريدا غريبا و اين ابو عامر پدر حنظلة الكاتب است شهيد يوم احد غسل الملائكة رضى الله عنه و روى ان بنى عمرو بن عوف الذين بنوا مسجد قبا، سألو عمر بن الخطاب فى خلافته لىأذن لمجمّع بن حارثة ليؤمّمهم فى مسجدهم فقال لا و لا كرامة ا ليس كان امام مسجد الضرار. فقال له مجمع يا امير المؤمنين و لا تعجل علىّ فو الله لقد صليت فيه و انى لا اعلم ما اضمروا عليه و لو علمت ما صليت معهم فيه، فعذره عمر و صدّقه و امره بالصلاة فى مسجد قبا.

وَ الَّذِينَ اتَّخَذُوا بَحْذَفَ وَاوِ وَاثْبَاتَ وَاوِ خَوَانِدَهَانَ، قَرَأَتْ مَدْنَى و شَامَى بَحْذَفَ وَاوِ اسْت.

مَسْجِدًا ضِرَارًا اى للشر و البلاء و الاضرار بالمسلمين فيكون ضرارا منصوبا لانه مفعول له اى اتّخذوه للضرار و الكفر و التفريق و الارصاد. و الضرار: مصدر ضرره ضرارا و هو محاولة الضر.

وَ كَفْرًا اَن قَصَدَ بَدِ اِيشَانِ رَا مِيْگُوِيْدَ وَاَن نِيْتِ بَدِ كِهَ دَر مَسْجِدِ كَرْدَنِ دَاشْتَنْدَ، و خدای تعالی آن را کفر شمرد که آن خلاف با رسول، داشتن کفر بود از ایشان.

وَ تَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ اَيْنَ مَوْمِنَانِ اِيْدِرِ اِهْلِ قَبَائِدِ قَبِيْلَهٗ عَمْرُو بِنِ عَوْفٍ و قَبِيْلَهٗ سَلْمَهٗ وَ اِرْصَادًا اى ترقبا و انتظارا، اصله من الرصد و هو الطريق، تقول ارصده اذا وقف فى طريقه يترقبه.

لِمَنْ حَارَبَ اللّٰهَ وَ رَسُوْلَهُ يَعْنِي اِبَا عَامِرَ الرَّاهِبِ، كَانِ يَوْمَ الْاِحْزَابِ يَجْمَعُ الْجِيُوشَ فَلَمَّا اَنْهَزَمَ الْكُفْرَارُ خَرَجَ اِلَى الشَّامِ لِيَأْتِيَ بَجَنْدَ يَحَارِبُ بِهِمْ رَسُوْلَ اللّٰهِ ص مِنْ قَبْلُ، اى من قبل بناء المسجد الضرار.

وَ لِيَحْلِفَنَّ يَعْنِي بِنَاءِ الْمَسْجِدِ اِنْ اَرَدْنَا بِنَاءَ هَذَا الْمَسْجِدِ، اِلَّا الْحُسْنَى اِلَّا الْخَلَّةَ الْحَسَنَى و هو الرفق بالمسلمين و التوسعة عليهم.

وَ اللّٰهُ يَشْهَدُ اِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ فى حلفهم.

لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا اَيْنَ قِيَامِ اِيْدِرِ نَامِ نَمَازِ اسْتِ چنان که گفت: وَ الَّذِينَ يَبِيئُونَ لِرَبِّهِمْ سُجْدًا وَ قِيَامًا.

لِمَسْجِدٍ اَسَّسَ عَلَى النَّقْوَى، لِكَاذِبُونَ لِيَحْلِفَنَّ اَيْنَ لَامَهَا دَرِيْنِ اَيَاتِ هَمِهٖ اِيْمَانِ اَنْدِ تَقْدِيْرَهٗ: وَ اللّٰهُ لِيَحْلِفَنَّ وَ اللّٰهُ لِمَسْجِدِ اسَّسَ عَلَى النَّقْوَى، اى بناء المتقون على تقوى الله و طاعته. جمهور مفسران بر آنند که اين مسجد قبا است و قيل هو مسجد

رسول الله ص

روى انّ رجلين تماريا فيه فقال عليه السلام: هو مسجدى هذا.

مِنْ اَوَّلِ يَوْمٍ يَعْنِي مِنْ اَوَّلِ يَوْمِ وُضِعَ اَسَاسُهٗ وَ اِبْتَدِيَ بِنَاؤُهٗ.

اَحَقُّ وَاوَلَى اَنْ تَقُوْمَ فِيْهِ مَصْلِيًا فِيْهِ رِجَالٌ يَعْنِي فِي الْمَسْجِدِ.

رجال من الانصار. رجال نام برد و نساء در آن داخل اند همچون بنی آدم که بنات در آن داخل اند.

يُحِبُّونَ أَنْ يَتَّطَهَّرُوا بِعَنِ الْمَاءِ. چون اين آیت فرو آمد رسول خدا ایشان را گفت یعنی انصار را: ما هذا الطهور الذي اثنى الله به عليكم؟ فقالوا انا نتبع الاحجار بالماء و نغسل عنا اثر الغائط و البول. فقال رسول الله: هو ذلك. و قيل يطهرون احوالهم من المعاصي بالطاعة و قال يزيد بن شجرة اتت الحمى رسول الله ص في صورة جارية سوداء فقال لها رسول الله: من انت؟ قالت انا ام ملدم انشف الدم و آكل اللحم و اصقر الوجه و ارقق العظم. فقال النبي (ص): اذهبي الى الانصار فان لهم علينا حقوقا.

فحم الانصار فلما كان من الغد قال ما للانصار؟ قالوا حموا عن آخرهم قال: قوموا بنا نعدهم فعادهم و جعل يقول: ابشروا فانها كفارة و طهور فقالوا يا رسول الله: فادع الله ان يديمها علينا ايّاما حتى تكون كفارة لذنوبنا فانزل الله عز و جل، يثني عليهم: فيه رجال يحبون ان يتطهروا بالحمى من الذنوب و الله يحب المتطهرين. ا فَمَنْ أَسَسَ بِضَمِّ الْفِ در هر دو حرف بُنْيَانُهُ على الرفع قرائت مدنی و شامی است ا فَمَنْ اِئِنِ الْفِ و فا استفهام است سخن بآن مفتوح، چنان که پارسی گویان گویند در آغاز سخن: باش که کسی چنین کند، در نگر که کسی چنین کند، بشنو که کسی چنین کند، و عرب استفهام کنند بالف و بالف و فا و بالف و واو، و بغمه صوت بی حرف. شَفَا جُرْفٍ بسكون راء قرائت شامی است و حمزه و بو بکر، باقی بضم را خوانند و هما لغتان: شفا كل شيء شفيره و اشفى عليه بلغ شفاؤه و شفا مقصور يكتب بالالف و يثني شفوان و الجرف، ما تهدم من جوانب الوادي. قال ابو عبيد: الجرف الهوة يعني كل وهدة عميقة يجرفها السيل من الاودية.

هار ای هائر يسقط بعضه على بعض و هو اسم الفاعل من هار يهور، و قيل: هار يهار، و تقول: هار الجرف و انهار و يهور اذا سقط فهو هائر و معنى هار ای هابر و هذا من المقلوب كقولهم لاث الشيء اذا دار به فهو لاث و الاصل لا يث و رجل شاكي السلاح و انما هو الشائك.

فَانْهَارَ بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ يعني فانهار الشفا بالبناء و قيل فانهار البناء بالباني و اهله و هذا مثل يعني ان بناء هذا المسجد كبنيان على شفا جرف. جهنم يتهور باهله فيها. قال جابر بن عبد الله رأيت الدخان يخرج من مسجد الضرار حين انهار و هو اليوم مزبلة.

لا يَزَالُ بُنْيَانُهُمْ... الايه ای لا يزال حب ذلك البنيان و التحزن على خرابه شكا و نفاقا في قلوبهم يحبون انهم كانوا في بنائه محسنين كما حبيب العجل الى قوم موسى.

و قيل: لا يزال ما اعتقدوه و بنواله مسجد الضرار من الكفر و النفاق لازما لقلوبهم لا يفارقها حتى يموتوا يقال: رابنى من فلان امر رأيت منه ريبا اذا كنت مستيقنا منه بالريبة فاذا اسأت به الظنّ و لم تستيقن بالريب منه قلت: قد ارابنى من فلان امر هو فيه اذا ظننته من غير أن تستيقنه. الا ان تقطع قرائت يعقوب بتخفيف لام است موافق تفسير ضحاك و قتاده که گفتند لا يزالون في هم الى اي يموتوا فيستيقنوا.

الا ان تقطع بفتح تاء قرائت شامی است و حمزه و حفص و يعقوب و معنى آنست که مگر آن دلهاى ایشان ريزه ريزه گردد باقى تقطع بضم تا خوانند و قيل معناه آلا ان يتوبوا توبة تنقطع بها قلوبهم ندما و اسفا على تفریطهم فيفارقها الريبة.

وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِنِيَّاتِهِمْ حَكِيمٌ فيما امر بالهدم. قيل: و هذا يدل على انهم يموتون على نفاقهم فاذا ماتوا عرفوا بالموت ما كانوا تركوه من الايمان و اخذوا به من الكفر، و الله اعلم.

## النوبة الثالثة

قوله تعالى: وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ... الآية خداوند کریم مهربان توانا و دانای پاک دان یگانه و یکتا در نام و نشان جل جلاله و تقدست اسماؤه و تعالت صفاته و توالث آلاؤه و نعماؤه درین آیت امت محمد را بر سه قسم نهاد بر اندازه درجات ایمان ایشان و تفاوت در اعمال و تباین در اخلاق ایشان همان تقسیم که جایی دیگر کرد و تفصیل داد: فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَ مِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَ مِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ آنجا پیوسته گفت و اینجا گسسته: اما تقسیم همانست و تفصیل همان: اول وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ، سابقان اند. دیگر: وَ آخِرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ، مقتصدانند. دیگر: وَ آخِرُونَ مُرْجُونَ ظالمان اند، و آن گه درین آیت ابتدا بسابقان کرد. ایشانراست در ازل سبق عنایت و از خدای مر ایشان را فضل و هدایت. صدر اول اند و سلف این امت. خیار خلق و مصاییح هدی و اعلام دین، صیارفه حق و ارکان اسلام و سادات دنیا و شفعا آخرت، صفوت بشر و مفاخر ولد آدم، صحابه مصطفی اند و گزیده خداند، پیشوایان اسلام و سنت و پیشینیان در دین و معرفت، پیغام حق اول ایشان شنیدند و پیغام رسان اول ایشان پذیرفتند و حق را ایشان استقبال کردند. قومی مهاجران اند، خان و مان خود بگذاشته و اسباب و وطن جمله از بهر خدا در باخته، قومی انصارند که مصطفی را بجان و دل پذیرفتند و یاران وی را مأوی دادند و چنان که مرغ بچه را پرورد، اسلام را پروردند و دین اسلام را تن و جان خود سپر کردند، دنیا خوار گرفتند و مهر بر دین نهادند.

قومی تابعان اند که از پس در آمدند وَ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ... از ایشان دین آموختند و اخلاق ایشان گرفتند و شمائل و فتاوی و سیر ایشان بامت رسانیدند.

رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ خدای از ایشان خشنود و ایشان را از خویشتن خشنود خواهد کرد. این يك قوم سابقان اند. دیگر قسم، مقتصدانند، اقتصاد راه میانه رفتن است نه هنر سابقان و نه افراط ظالمان بل که راه میانه رفتند و طاعت و معصیت بهم آمیختند هم چون اصحاب اعراف که نیکیهای ایشان و بدیهای ایشان برابر آمد از دوزخ دور ماندند و نیز بهشت نرسیدند. مقتصدان ایشان اند که رب العزة ایشان را میگوید وَ آخِرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ.. ایشان که بگناه خویش مقر آمدند و به بدخویی خود معترف، و بعیب خویش بینا و از کرد خود خجل. اعتراف دو است: یکی اعتراف بیگانگان فردا در قیامت که اوائل عذاب بینند و آثار سخط و نقت حق و سیاست و زفیر دوزخ، ایشان معترف شوند بگناه خویش و چه سود دارد آن روز اعتراف و چه بکار آید در آن وقت اقرار، يقول الله: فاعترفوا بذنبيهم فسحقا لأصحاب السعير، فاعترفنا بذنوبنا فهل إلى خروج من سبيل، دیگر اعتراف مؤمنان است در دنیا، بگناه خویش معترف شوند و بعیب خویش اقرار دهند، پشیمانی در دل و عذر بر زبان و سوز و حسرت در میان جان، اینست اعتذار بجای خویش و اعتراف بوقت خویش که میگوید جل جلاله: وَ آخِرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ آن گه گفت: خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَ آخَرَ سَيِّئًا در آمیختند کردار خویش یکی نیک «۲» یکی بد، لختی پاک لختی پلید، لختی حلال لختی حرام، لختی راستی لختی کژی، لختی عیب لختی هنر، و قيل: هو ان يجمع بين الاستغفار و الذنب گناه میکند و با گناه استغفار میکند و در خبر است ما اصر من استغفر رب العزه میگوید: وَ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظَلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهُ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا

و گفتند زلت بنده و عمل صالح بهم جمع کردن دلیل است که گناهان بنده ثواب طاعت باطل نکند که اگر باطل کردی عمل صالح نکفتی، آن گه گفت: عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ وَاجب کرد خدای که ایشان را وا پذیرد با همه عیبها و بر

گیرد با همه جرمها إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ که خدای عیب پوش است و آمرزگار مهربان. عثمان نه‌ری می‌گفت در قرآن آیتی امیدوارتر از این آیت نیست این اَمَّتْ را و خبر درست است از مصطفی ص بروایه سمرة بن جندب قال قال رسول الله ص «اتانى الليل آتيا ابتعثانى فانتھبنا الى مدينة مبنية بلبن ذهب و لبن فضة فثلاثانا رجال شطر منهم خلقهم كاحسن ما انت راء و شطر كاقبح ما انت راء قالوا لهم اذهبوا فقعوا ذلك النهر فوقعوا فيه ثم رجعوا الينا قد ذهب ذلك السوء عنهم فصاروا فى احسن صورة قالوا لي، هذه جنة عدن و ها ذاك منزلك و اما القوم الذى كان شطر منهم حسن و شطر منهم قبيح فانهم خلطوا عملا صالحا و آخر سيئا تجاوز الله عنهم.

سديگر قسم و آخرون مُرَجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ. ميگويد ديگران اند قومی با عیبهای بزرگ و جرمهای فاحش فعل بد و گفت کژ خصمان انبوه و خوردنا روی جوانی در دلیری و پیری در سستی درویشی در ناسپاسی و توانگری در ناپاکی. در روز دولت ستمکاری و در ایام قوت شوخی مایه نه مگر در دل، آشنایی و اقرار بیگانگی، ایشان را میگوید: مُرَجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ ایشان را و امشیت من گذارید و با اومید فرو گذارید و ایشان را بنومیدی میفکنید، إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ یا عذاب کند ایشان را بعدل یا عذر پذیرد از ایشان بفضل، اگر عدل کند او را رواست و اگر فضل کند از وی سزاست و نه هر چه در عدل رواست از فضل سزا است که هر چه از فضل سزا است در عدل رواست. فضل بر عدل سالار است و عدل در دست فضل گرفتار است. عدل پیش فضل خاموش و فضل را حلقه وصال در گوش. نه‌بینی که عدل نهان است و فضل پیدا تا دشمن مغرور است و دوست شیدا. آن گه گفت: وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ خدا دانایی است بعلم راست بی غلط حکیم است بی سهو و بی خلل نه در علم وی چیزی فائت نه از قدرت وی چیزی خارج و نه بر حکم وی چیزی غالب. خلق میدارد بحکم خویش، میان فضل و عدل خویش، بعلم خویش، در خلق خویش تنها بی غیر خویش عالم بعلم ازلی، پیش از همه معلومها ذاتش همیشه پیش از همه مخلوقها، راست علم و پاک دانش، هموار کار و بسزا بخش، قول او راست و علم او پاک، صنع او نغز و فضل تمام و مهر قدیم، جل جلاله و عز کبریاؤه و عظم شأنه و جلت احدیته و تقدست صمدیته.

## ۱۲ النوبة الاولى

قوله تعالى: إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ خَدَاىَ بخرید از گرویدگان، أَنفُسَهُمْ وَ أَمْوَالَهُمْ تنهای ایشان و مالهای ایشان، بَأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ تا بهشت، ایشان را بود، يُفَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ تا با دشمن خدا کشتن کنند از بهر خدا، فَيَقْتُلُونَ ایشان کشتند وَ يُقْتَلُونَ ایشان را کشتند، وَ عَدَا عَلَيْهِ حَقًّا و عدیست بر خدای براستی و درستی، فِي التَّوْرَةِ وَ الْإِنْجِيلِ وَ الْقُرْآنِ در تورات و انجیل و قرآن باز نموده و گفته، وَ مَنْ أَوْفَى بَعْدِهِ مِنَ اللَّهِ و کیست باز آمده‌تر بییمان خود از خدای، فَاسْتَبَشِّرُوا شادبید، بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ باین خرید و فروخت که کردید وَ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ. (۱۱۱) آنست آن پیروزی بزرگوار.

التَّائِبُونَ با خدای گروندگان اند، الْعَابِدُونَ خدای پرستان اند، الْحَامِدُونَ خدای ستاینندگان اند، السَّائِحُونَ روزه‌داران اند، الرَّاٰكِعُونَ السَّاجِدُونَ نماز گزاران اند، الْأَمْرُونَ بِالْمَعْرُوفِ نیکوکاری فرمایندگان اند، وَ النَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ و از ناپسند باز زندگان اند، وَ الْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ و اندازه‌های خدای را کوشندگان اند، وَ بَشَّرَ الْمُؤْمِنِينَ. (۱۱۲) و شاد کن گرویدگان را.

ما كانَ لِلنَّبِيِّ رَوا نبود و سزا نبود، پیغامبر را، وَ الَّذِينَ آمَنُوا و ایشان که گرویدگان اند، أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ که

آمزش خواهند مشرکان را، و لو کائوا اولیٰ قُربی و هر چند خویشان و نزدیکان باشند، مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ پس آنکه پیدا گشت مؤمنانرا، أَتُهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ. (۱۱۳) که آن خویشاوندان دوزخیان‌اند.

و ما كانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ و نبود آن آمزش خواستن ابراهیم پدر خویش را، إِلَّا عَنِ مَوْعِدَةٍ وَعَدَهَا إِيَّاهُ مگر از بهر وعده‌ای که وی را داده بود، فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ چون ابراهیم را پیدا شد، أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ که پدر او دشمن است خدای را، تَبَرَّأَ مِنْهُ بِيْزَارِي جست از او إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ. (۱۱۴) که ابراهیم اوآه بود، با خداوند خود، گر اینده و گردنده و بردبار.

و ما كانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ و نیست خدای عز و جل که قومی را ضایع کند و تباه پس آنکه ایشان را عقل داد و فهم، حَتَّىٰ يَبَيَّنَ لَهُمْ ما يَتَّقُونَ تا آن گه که ایشان را پیدا کند، چون باید کوشید تا رسند، إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ. (۱۱۵) که خدای بهمه چیز داناست.

إِنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ خدای را است پادشاهی هفت آسمان و هفت زمین، يُحْيِي وَ يُمِيتُ مرده زنده میکند و زنده می‌میراند، وَ ما لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لا نَصِيرٍ. (۱۱۶) و نیست شما را جز خدای کاری سازی و نه یاری دهی.

لَقَدْ تَابَ اللَّهُ توبه پذیرفت خدای و با خود آورد، عَلَى النَّبِيِّ وَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ پیغامبر را و مهاجران و انصار را، الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ و ایشان که وی را پی‌بردند، فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ در هنگام عسرة، مِنْ بَعْدِ ما كَادَ پس آن که نزدیک بود، يَزِيغُ قُلُوبَ فَرِيقٍ مِّنْهُمْ که از جای بگشتید دل‌های گروهی از مؤمنان، ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ پس آن گه توبه داد ایشان را و توبه پذیرفت از ایشان، إِنَّهُ بِهِمْ رَوْفٌ رَحِيمٌ. (۱۱۷) او بر ایشان مهربانی است بخشاینده.

وَ عَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خَلَفُوا. آن سه تن را که ایشان را با پس کردند ایشان، حَتَّىٰ إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ تا جهان بر ایشان تنگ گشت، بما رَحَبَتْ به فراخی که بود، وَ ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ أَنْفُسُهُمْ و دل‌های ایشان تنگ گشت، وَ ظَنُّوا و درست بدانستند و یقین، أَنْ لاَ مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ که باز گشت نیست از خدا، إِلَّا إِلَيْهِ مگر هم با خدای ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ پس ایشان را توبه داد و با خود آورد، لِيُتُوبُوا تا باز آمدند، إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ. (۱۱۸) که خدای باز آورنده و باز پذیر است و مهربان.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ قال محمد بن كعب القرظي لما بايعت الانصار رسول الله ص ليلة العقبة بمكة و هم سبعون نفسا قال عبد الله بن رواحه: يا رسول الله، اشترط لربك و لنفسك ما شئت فقال اشترط لربي ان تعبدوه و لا تشرکوا به شيئا و اشترط لنفسی ان تمنعونی مما تمنعون منه انفسکم. قالوا فاذا فعلنا ذلك فما ذا لنا؟ قال الجنة قال ربح البيع لا نقيل و لا نستقيل، فنزلت هذه الاية.

اشترى بمعنى قبل است و این آنست که عجم گوید: من این چنین نخرم یعنی نه پسندم و نه پذیرم. أَنفُسَهُمْ یعنی بان بجاهدوا بها. وَ أَمْوَالُهُمْ بان ينفقوا فی الله. میگوید: خدای پذیرفت و پسندید از مؤمنان که بتنه‌ای خویش بغزا شوند و با دشمنان دین از بهر خدا کشتن کنند و مالهای خویش در راه غزا و در صدقه‌ها هزینه کنند. آن گه گفت: بَأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ بآن خرید و آن را خرید تا بهشت ایشان را باشد.

يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَ يُقْتَلُونَ ای: لهم الجنة قاتلين او مقتولين اذا باشروا الحرب. قال ابن عباس يقتلون اعدائى

و یقتلون فی طاعتی. قرائت حمزه و کسایى فیقتلون بضم یاء است و یقتلون بفتح یا، ابتدا بمفعول کرده‌اند، و معنی آنست: تا ایشان را کشتند و ایشان کشتند و عُدًّا عَلَیْهِ حَقًّا نصب است بر مصدر، ای وعد و عدا حقا ثابتا لا خلف فيه فی التَّوْرَةِ وَ الْإِنْجِيلِ وَ الْقُرْآنِ ای مباحثکم هذه و مجازاتکم بالجَنَّةِ مذکوره فی الكتب الثلاثة، و هذا دلیل علی ان کل اهل مکه امروا بالقتال و وعدوا علیه الجنة، قال الحسن: ما علی الارض مؤمن الا قد دخل فی هذه البیعة. وَ مَنْ أَوْفَى بَعَهْدِهِ ای لا احد اولی بانجاز الوعد من الله.

فَاسْتَبْشِرُوا این سین زانده است چنان که: استجیبوا، فاستعصم فاستخرت به.

فاستبشروا، ای: ابشروا و افرحوا غایة الفرح. بِبَيْعِكُمْ الَّذِي بَايَعْتُمْ به الرب عز و جل.

وَ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ نهاية کل طالب و مرغوب کل راغب. و انشد بعضهم:

من یشترى قبة فی العدن عالیة      فی ظل طوبی رفیعات مبانیها  
دلالها المصطفی و الله بایعها      ممن اراد و جبریل منا دیهها

التَّائِبُونَ این آیت معطوف است بر اوائل سوره، آنجا که گفت: الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ. می‌گوید آن مؤمنان که دوستان و یاران یکدیگراند صفت و سیرت ایشان اینست که التائبون ای الراجعون الی الله و الی طاعته. الْعَابِدُونَ ای الموحدون المطیعون.

الْحَامِدُونَ علی الاسلام و الایمان و علی ما نالهم من السراء و الضراء.

السَّائِحُونَ ای الصائمون، لما روى عن النبی ص: انه قال سیاحة امتی الصوم.

هر جا که نعمتهای مؤمنان در عدد کرد یا صائم گفت یا سائح، بجایی آوردند که آن سائح بدل صائم است و نام سائح بر صائم نهادند و فراوی دادند از بهر آن که احوال مسافر سیاح با احوال صائم متناسب است. و مفسران را خلاف است که این روزه داران که‌اند، قومی گفتند: روزه داران ماه رمضان‌اند، قومی گفتند: روزه داران ایام البیض‌اند، قومی گفتند: صائمان دهراند. و قیل السائحون المجاهدون، لما روى ان رجلا استأذن رسول الله فی السیاحة فقال: سیاحة امتی الجهاد فی سبیل الله. و قال عکرمة: هم طلاب العلم.

الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ هم المصلون الذین یصلون لله بنية صادقة.

الآمرون بالمعروف ای بالایمان و الطاعة.

وَ النَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ عَنِ الشَّرْكِ وَ الْمَعَاصِي. و خبر درست است از مصطفی ص در بیان امر و نهی بروایت براء بن عازب.

قال امرنا رسول الله ص بسبع و نهانا عن سبع: امرنا بنصر المظلوم و افشاء السلام و ابرار المقسم و اجابة الداعی و عیادة المريض و اتباع الجنائز و تشمیت العاطس و نهانا عن خواتیم الذهب و آنية الفضة و لبس الحریر و الدبیاج و الاستبرق و القسی و میاثر الحمر.

براء عازب گفت: مصطفی ص بهفت چیز ما را فرمود و از هفت چیز ما را وازد. فرمود ما را که ستم رسیده را یاری دهید و سلام بر مسلمانان فراخ دارید و سوگند خواره را راست دارید و خواننده را و میزوانی کننده را اجابت کنید و بیماران را عیادت کنید و بجزاها روید و عطسه دهنده را یرحمک الله گوئید.

و نهانا عن سبع: نهی کرد ما را از انگشتی زرین در انگشت کردن، و پیرایه سیمین بکار داشتن، و حریر پوشیدن، و دیبا و استبرق و قسی پوشیدن جامه‌ایی از ابریشم آزاد که آن بر مردان حرامند و نهی کرد از میترهای ابریشمین نشستن.

آن گه در آخر آیت گفت: وَ الْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ اندازه‌های خدای را کوشندگان اند نه نومیدان، بیوسندگان اند نه ایمنان و بستاخان‌اند نه دلیران، وَ بَشَّرَ الْمُؤْمِنِينَ الْمَصْدَقِينَ الْعَالَمِينَ بها، در واو وَ النَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ دو قول گفته‌اند یکی آنست که التائبون ابتدا است و ما بعد همه نعت‌اند تا آنجا که گفت: الساجدون و خبر ابتداء الْأَمْرُونَ بِالْمَعْرُوفِ است و ما بعده عطف علیه.

قومی گفتند این واو ثمانیه گویند چنان که وَ ثَمَانِيَهُمْ كُنُفُهُمْ جایی دیگر گفت وَ أَبْكَارًا، جایی گفت وَ فُتِحَتْ أَبْوَابُهَا قَالُوا و ذلك ان السبعة عدد مستقل و ما بعده یجری مجری الاستیناف، لانّ العدد اّمّا زوج کالاتین و هو اول الاعداد و اما فرد کالثلاثة و هو اول الافراد و اما زوج زوج کالاربعة و هو اول تضعیف الزّوج و اما زوج فرد کالسّت و هو اول تضعیف الازواج، فالسّت النّهاية و منه نسبة الستین ثم ضمّ اليه واحد و هو مبدأ العدد و منشؤه و ليس بعدد، فتم مبادی الحساب و ما بعده تکریر و تضعیف و الله اعلم.

ما كانَ لِلنَّبِيِّ سبب نزول این آیت آن بود که مصطفی ص در پیش بو طالب شد عمّ وی بوقت وفات وی، و بو جهل و عبد الله بن امیه هر دو نزدیک وی حاضر بودند و مصطفی ص گفت: يا عم قل لا اله الا الله كلمة احاج لك بها عند الله

، و بو جهل و ابن ابی مية میگفتند يا ابا طالب ا ترغب عن ملة عبد المطلب می‌برگردی از کیش عبد المطلب و دین پدران خویش تا آن گه میگفتند که بو طالب گفت آخر سخن که گفت: انا على ملة عبد المطلب. فقال النبي ص لاستغفرن لك ما لم انه عنه، فنزلت هذه الآية و مات ابو طالب كافرا. و الدليل عليه انّ عليا (ع) قال لما مات ابو طالب اتيت رسول الله فقلت: يا رسول الله انّ عمك الضال قد مات، فقال لي اذهب فادفنه و لا تحدثن شيئا حتى تأتيني فانطلقت فواربته ثم رجعت الى النبي و عليّ اثر التراب، فدعا لي بدعوات ما يسرني انّ لي بها ما على الارض من شيء.

و قال عبد الله بن مسعود خرج رسول الله ينظر في المقابر و خرجنا معه فامرنا فجلسنا ثم تخطى القبور حتى انتهى الى قبر منها، فناجاه طويلا ثم ارتفع نحيب رسول الله ص باكيا فبكينا لبكاء رسول الله ثم اّنه اقبل الينا فتلقاه عمر بن الخطاب فقال يا رسول الله ما الذي ابكاك فقد ابكنا و افزعنا، فجاء فجلس الينا فقال: افزعكم بكايي؟ فقلنا: نعم، فقال: ان القبر الذي رأيتموني اناجى فيه قبر آمنه بنت وهب و انى فاستأذنت ربي في زيارتها فاذن لي فيها و استأذنت ربي في الاستغفار لها فلم يأذن لي فيه و نزل عليّ: ما كانَ لِلنَّبِيِّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ... الآية خبر درست است که رسول گور مادر خود را زیارت کرد بر سر گور وی بنشست اندیشه‌مند و برخاست اندوهگن، گونه روی وی بگشته و بسیار گریسته، یاران را گفت این گور مادر منست دستوری خواستم زیارت را، دستوری دادند و دستوری خواستم آمرزش خواستن را دستوری ندادند، یاران گفتند چون است که محمد بر خدای عز و جل گرامی‌تر از ابراهیم است، ابراهیم را روا بود که پدر خود را آمرزش خواست محمد را روا نبود که مادر را خواست. این هر دو آیت جواب آنست.



ما كَانَ لِلنَّبِيِّ اَيْنَ نَفَى اسْتَبَعْنِي نَهَى هُمْ چنان كه گفت: وَ مَا كَانَ لَكُمْ اَنْ تُؤَدُّوا رَسُوْلَ اللّٰهِ اَمَّا اَنْجَا كِهْ كَفْت: مَا كَانَ لَكُمْ اَنْ تُنْبِئُوْا شَجْرَهَا، وَ مَا كَانَ لِنَفْسٍ اَنْ تَمُوْتَ اَنْ بَعْمَعْنِي نَفَى اسْت.

وَ لَوْ كَانُوْا اَوْلِيَ قُرْبَى اى و لو كان المستغفر لهم آباؤهم و ابناءؤهم او اقرباؤهم.

قال ابن عباس كانوا يستغفرون لامواتهم المشركين، فنزلت هذه الآية، فلما نزلت امسكوا عن الاستغفار لامواتهم و لم ينهيهن عن ان يستغفروا عن الاحياء حتى يموتوا.

مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ اَيْنَ تَبَيَّنَ اَنْدَر اَنْ اسْت كه بر كفر ميرند هم چنان كه آزر را گفته: فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ... الآية. چون كافر بر كفر بمرد، مؤمن را پيدا گشت كه او دوزخى است. و گفته اند استغفار درين آيت، نماز جنازه است. قال عطاء بن ابى رباح ما كنت لادع الصلاة على احد من اهل هذه القبلة و لو كانت حبشية حبلى من الزنا لآتى لم اسمع الله حجب الصلاة الا عن المشركين بهذه الآية.

پس عذر خليل گفت ابراهيم در آن استغفار كه پدر را كرد وَ مَا كَانَ اسْتَعْفَارُ اِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ اِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَهَا اِيَّاهُ وَ اَنْ اَنْ بُوْد كِهْ وى را گفته بود: لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ، سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي، بر اميد آنكه خداى وى را ايمان دهد، و گفته اند كه آزر، ابراهيم را و عده داده بود كه ايمان آرد بدليل آنكه گفت: وَ اهْجُرْنِي مَلِيًّا يعنى استمهله ليتدبر و يتفكر. ابراهيم تا آزر زنده بود بر اميد ايمان وى از بهر وى آمرزش خواست.

فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ اى لابراهيم ان اباه عدو لله بان مات على كفره. تَبَرَّأَ مِنْهُ وَ قَطَعَ الاستغفار. اِنَّ اِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ اى يكثر قول اوه. قال كعب كان ابراهيم اذا سمع ذكر النار قال اوه من النار و العرب يقول اوه بكذا و اوه من كذا. اوه مبنى على الكسر و يقال اوه بالضم و يقال ايه و العامة يقول اوه بالمد و حكى قطرب الفعل منه (آه يئوه اوها) كقال يقول قولاً و يقال اوه تأويها و تأوه تأووها و معنى اواه: رَجَاعُ تَوَّابٍ.

و روى ان عمر سأل النبى (ص) عن الاواه فقال رحمتك الله ان كنت اوها اى تلاء للقرآن و قيل الاواه الكثير لذكر الله. و قيل هو الرفيق الرحيم لعباد الله و قيل هو المتأوه شققا و فرقا المتضرع يقينا و لزوما للطاعة حليم الحليم الواسع للعقل المستقيم الخلق القوى القلب الرزين الصبر.

وَ مَا كَانَ اللّٰهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ اَنْ كِهْ اسْتَعْفَارُ از بهر مشركان كه بر كفر مرده بودند حرام گشت بآن آيت كه: مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَ الَّذِينَ اٰمَنُوْا اَنْ يَسْتَغْفِرُوْا لِلْمُشْرِكِيْنَ قَوْمِيْ مُؤْمِنَانِ كِهْ پيش از نهى استغفار مرده بودند ترسيدند كه اگر ايشان را در آن، مؤاخذت باشد، رب العالمين تسكين دل ايشان را درين آيت بيان كرد كه ايشان را در آنچه كردند مؤاخذت نيست كه آن نيز ايشان را نگفته بودند كه روا نيست. فقال تعالى: وَ مَا كَانَ اللّٰهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ اِذْ هَدَاهُمْ يعنى ليوقع الضلالة فى قلوبهم بعد الهدى.

حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ فَلَا يَتَّقُوهُ، فعند ذلك يستحقوا الاضلال. اين هم چنان است كه در تحويل قبله گفت: وَ مَا كَانَ اللّٰهُ لِيُضِيْعَ اِيْمَانَكُمْ وَ در تحريم خمر گفت: لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ اٰمَنُوْا وَ عَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعَمُوْا. و قيل معناه: و ما كان الله ليعذب قوما حتى يتبين لهم ما يتقون اى ما يأتون و ما يذرون. و قيل سبب نزولها ان قوما من الاعراب اسلموا و عادوا الى بلادهم فعملوا بما شاهدوا رسول الله يفعل من الصلاة الى بيت المقدس و صيام ايام البيض ثم قدموا بعد ذلك على رسول الله فوجدوه يصلى الى الكعبة و يصوم شهر رمضان فقالوا: يا رسول الله ردنا الله بعدك بالاضلال انك على امر و انا على غيره، فانزل الله هذه الآية.

إِنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ مُلْكُهُ قَدْرَتُهُ عَلَى الْإِبْدَاعِ، وَ الْمَعْدُومِ مَقْدُورُهُ وَ مَمْلُوكُهُ فَإِذَا أَوْجَدَهُ فَهُوَ فِي حَالِ حُدُوثِهِ مَقْدُورُهُ وَ مَمْلُوكُهُ فَإِذَا أَعْدَمَهُ خَرَجَ عَنِ الْوُجُودِ وَ لَمْ يَخْرُجْ عَنِ كَوْنِهِ مَقْدُورًا. يُحْيِي وَ يُمِيتُ يَحْيِي مَنْ أَقْبَلَ إِلَيْهِ بِتَفَضُّلِهِ وَ يَمِيتُ مَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ بِتَكْبَرِهِ، يَحْيِي مَنْ يَشَاءُ بِعِرْفَانِهِ وَ تَوْحِيدِهِ وَ يَمِيتُ مَنْ يَشَاءُ بِكُفْرَانِهِ وَ الْحَادِثِ، يَحْيِي قُلُوبَ الْعَارِفِينَ بِانْوَارِ الْمَوَاصِلَةِ وَ يَمِيتُ نَفُوسَ الْعَابِدِينَ بِأَثَارِ الْمَنَازِلَةِ. وَ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لَا نَصِيرٍ سَبِقَ تَفْسِيرِهَا.

لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ أَدْنَى الْمُنَافِقِينَ فِي التَّخَلُّفِ عَنْهُ فِي قَوْلِهِ: لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ، وَ قِيلَ هُوَ مِفْتَاحُ كَلَامٍ لَمَّا كَانَ هُوَ سَبَبُ تَوْبَتِهِمْ ذَكَرَ مَعَهُمْ كَقَوْلِهِ: فَأَنَّ لِلَّهِ حُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ. قَوْلُهُ: وَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارَ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ يَعْنِي تَابَ عَلَيْهِمْ فَاسْتَنْقَذَهُمْ مِنْ شِدَّةِ الْعُسْرَةِ عُسْرَةَ الظَّهْرِ وَ عُسْرَةَ الْمَاءِ وَ عُسْرَةَ الزَّادِ. غَزَاءُ عَسْرَتِ غَزَاءِ تَبُوكِ اسْتِ وَ جَيْشِ الْعُسْرَةِ سِيَاهِ آن وَ سَاعَةِ الْعُسْرَةِ هُنْكَامِ آن وَ وَقْتُ آن وَ رِسْتَخِيزِ رَا سَاعَتِ نَامِ كَرْدَنْدِ وَ آن پَنْجَاهِ هَزَارِ سَالِ اسْتِ وَ اَيْنِ سَاعَةِ الْعُسْرَةِ اِشَارَتِ فَرَا آن وَ وَقْتُ كِهَ جَبْرئِيلِ پِيغَامِ أَوْرَدِ كِهَ بِغَزَاءِ تَبُوكِ شِيدِ وَ مَعْنَى عُسْرَةِ دَشْوَارِي وَ تَنْگِي اسْتِ يَعْنِي كِهَ ايشانِ دَرِ آن غَزَاءِ اَزِ زَادِ وَ آبِ وَ مَرْكُوبِ بِهَ تَنْگِي وَ سَخْتِي عَظِيمِ رَسِيدِهِ بُوْدَنْدِ، يَكِ شَتْرِ مِيَانِ جَمَاعَتِي بُوْدِ، بَرِ آن مِي نَشِسْتَنْدِ بَرِ تَعَاقُبِ، وَ تَنْگِي زَادِ چنانِ بُوْدِ كِهَ شَتْرِ رَا مِيكَشْتَنْدِ وَ آبِ اَمْعَاءِ آن مِي أَشَامِيدَنْدِ. مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبُ فَرِيْقٍ مِنْهُمْ حُمَزَهُ وَ حَفْصَ يَزِيغُ بِيَا خَوَانَنْدِ. قَالَ الْفَرَاءُ الْفَعْلُ الْمُسْتَنْدُ اِلَى الْمَوْئِثِ اِذَا تَقَدَّمَ عَلَيْهِ جَازَ تَذْكِيرَهُ وَ تَأْنِيثَهُ، فَذَكَرَ يَزِيغُ كَمَا ذَكَرَ كَادَ لِيَتَشَابَهَ الْفَعْلَانِ. اَيْنِ نِهَ زِيغِ اسْتِ اَزِ اِيْمَانِ وَ اِسْلَامِ، كِهَ اَيْنِ كِنَايَتِ اسْتِ اَزِ كِرَاهَتِ قِتَالِ وَ دَشْوَارِ اَمْدَنْ آن دَرِ وَقْتُ گَرْمَا وَ هَمِ چنانِ سُمُومِ، وَ نَايَاْفَتِ سَازِ وَ بَرِگِ. قَوْمِي هَمْتِ كَرْدَنْدِ كِهَ اَزِ آن غَزَا بَازِ گَرْدَنْدِ اَزِ دَشْوَارِي، اَيْنِ زِيغِ اَنْسْتِ.

قال ابن عباس: قيل لعمر بن الخطاب ما شأن العسرة؟ فقال عمر خرجنا مع رسول الله الى تبوك في قيظ شديد و نزلنا منزلا اصابنا فيه عطش حتى ظننا ان رقابنا ستنقطع حتى ان كان الرجل ليذهب يلتمس الماء فلا يرجع حتى يظن ان رقبتة ستنقطع و حتى ان رجلا ينحر بعيره فيعصر فرثه فيشربه. فقال ابو بكر الصديق يا رسول الله ان الله عز و جل قد عودك في الدعاء فادع لنا، يعني استسق لنا ففعل رسول الله فمطروا حتى ملئوا ما معهم.

ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ اَيْنِ تَابَ عَلَيْهِمْ هَمَانِ قَوْمَانِدِ كِهَ كَفْتِ: لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارَ كَرَّرَ ذَكَرَ التَّوْبَةِ لِأَنَّهُ لَيْسَ فِي اِبْتِدَاءِ الْاِسْلَامِ ذَكَرَ ذَنْبِهِمْ فَقَدَّمَ اللَّهُ ذَكَرَ التَّوْبَةَ فَضْلًا مِنْهُ ثُمَّ ذَكَرَ ذَنْبَهُمْ ثُمَّ اَعَادَ ذَكَرَ التَّوْبَةَ. اَنْ مِهَاجِرَانِ وَ اَنْصَارِ پَسَنْدِيدِگَانِ خُدا بُوْدَنْدِ چُونِ چيزِي بَرِ دَلِ ايشانِ بَرِ گَزْدَشْتِ اَزِ كِرَاهِيَتِ دَرِ بِيرونِ شَدَنْ بِهَ تَبُوكِ خُدايِ ايشانِ رَا تَوْبَهُ دَادَ تَا بَا طَوْعِ گَرَايِيدَنْدِ وَ بَا طَاعَتِ اَمْدَنْدِ وَ بَا جَابَتِ اسْتِقْبَالِ كَرْدَنْدِ وَ اِعْلَامِ شَرَفِ گَشْتَنْدِ دَرِ دُنْيَا وَ اٰخِرَتِ. وَ عَلَى الثَّلَاثَةِ اِي وَ تَابَ عَلَى الثَّلَاثَةِ اَيْنِ سَهْ تَنْ: يَكِي كَعْبِ مَالِكِ اسْتِ الشَّاعِرِ الثَّعْلَبِيِّ، دِيگَرِ هَلَالِ بِنِ اَمِيَةِ الْوَاقِفِي، سَوْمِ مَرَارَةِ بِنِ الرَّبِيعِ وَ هَمِ الْمَرْجُونِ لِامْرِ اللَّهِ.

و جمله بدان که: مسلمانان در قصه تبوک شش فرقه‌اند: فرقتی اهل صدق‌اند که بغزا شدند دیگر فرقتی بودند با ایشان در غزا که راز و سرّ با منافقان داشتند چنان که خدای گفت: وَ فَيُكْمُ سَمَاعُونَ لَهُمْ وَ نِهَ مَنَافِقِ صَرِيحِ بُوْدَنْدِ. سَهْ دِيگَرِ، فَرَقْتِ مَنَافِقَانِ صَرِيحِ بُوْدَنْدِ وَ بَغْزَا نِيَامْدَنْدِ، اَنْ هَشْتَادِ تَنْ بُوْدَنْدِ وَ كَسْرِي وَ قَعْدِ الذِّينِ كَذَبُوا بِاللَّهِ ايشانند. وَ فَرَقْتِي خُداوَنْدَانِ عَذْرِ بُوْدَنْدِ، بَعْذَرِ بَخَانِهَ بَنْشِسْتَنْدِ: الْمُعْذِرُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ ايشانند.

و گروهی بودند که منافق نبودند و عذر نداشتند و نه رفتند، ایشان اینند که وَ عَلَى الثَّلَاثَةِ... ششم فرقت يك تن بود که

منافق نبود و عذر نداشت و باز نشسته بود هم چون این سه تن و آخر بیگانه و دیر بیامد تنها توفیق یافت از پس بیامد و او ابو خيثمة الانصاری است پیر بود و مصطفی در صحرای تبوك در لشکرگاه با یاران نشسته بود که شخصی پدید آمد از دور، و صورت وی از دوری ناپیدا، مصطفی گفت یکی آمد

اللهم اجعله ابا خيثمة فاذا هو ابو خيثمة.

و گفته‌اند آخرتر غزائی از غزاهای مصطفی غزاهای تبوك است هیجده شبانروز مصطفی در آن غزاهای تبوك فرو آمده بود.

گفته‌اند که دو ماه هیچ حرب نرفت اما از هر جانب مردم همی آمدند و جزیت همی پذیرفتند و رسول خدا در آن وقت که بیرون شد محمد بن مسلمه را بر مدینه خلیفه کرد و علی را بر حجرات خویش. منافقان علی را طعن کردند که رسول از دشمنی دیدار وی او را با خود نبرد. علی از آن گفت ایشان غمگین شد سلاح برداشت و بر اثر رسول برفت رسول وی را گفت چرا آمدی؟ قصه بگفت رسول (ص) بگفت: «اما ترضی ان تكون منی بمنزلة هارون من موسى»؟ هذا مثل ضربه ع حين استخلفه حال غیبه کما استخلف موسى اخاه هارون حين خرج الى الطور فكانت تلك الخلافة في حياته في وقت خاص.

وَ عَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خَلَفُوا این تخلیف درین موضع نه بر آن معنی تخلیف است که در سورة الفتح گفت: سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ این تخلیف آن بود که خدای منافقان را از غزاهای رضوان و از بیعة رضوان با پس کرد بخذلان آن که آن نیکویی از ایشان دریغ داشت، هم چنان که جایی دیگر گفت ثبظهم و هم چنان که رسول خدا گفت: لا يزال اقوام يتأخرون عن الجماعات حتى يؤخرهم الله.

این تخلیف اینجا در این سورة آن بود که رسول خدا ایشان را با خانها فرستاد و از پیش خویش باز کرد و آنکه که با مدینه آمد، پیش او آمدند و اقرار دادند و در شأن ایشان این آیت فرو آمد وَ آخَرُونَ مُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ رسول خدا فرمود که با ایشان بیع و شری مکنید و با ایشان سخن مگویید و ایشان را فرمود که گرد زنان خویش مگردید پس زن هلال بن امیه نزدیک رسول خدا آمد گفت: یا رسول الله! هلال مردی پیر است چندان بگریسته که او را بیم هلاک است و اگر او را مراعات نکنم و نان خورش از بهر وی راست نکنم از ضعف و سستی هلاک شود. رسول گفت دستوری هست که تعهد کنی اما صحبت روا نیست پس همه خلق از ایشان دوری گزیدند و با ایشان هیچ سخن نمیگفتند. کعب بن مالک گوید معاذ را سلام کردم جواب نداد، سخن گفتم از من اعراض کرد، گفت خدای داند که من او را و رسول او را دوست میدارم کعب گوید پس مردی را دیدم که مرا طلب همی کرد نزدیک من آمد و نامه بمن داد از ملك غسان، مضمون این نامه آن بود که: بما رسید که این مرد ترا بیازرده است و ترا مهجور کرده اگر نزدیک من آیی ترا نزدیک من نیکوئیها بود. گفت جهان بر من تاریک شد که شومی معصیت من بدانجا رسید که مشرك را بمن طمع افتاد، آن نامه پاره پاره کردم و بینداختم و از قبيله و عشیره و خویش و پیوند خود بریدم بر سر کوهی خیمه زدیم همی گریستم تا پنجاه روز بر آمد پس رسول خدا در خانه ام سلمه بود و شب دو بهره گذشته که گفت یا ام سلمه خبرداری که خدای تعالی توبه ایشان قبول کرد و آیت فرستاد: لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ تا باخر هر دو آیت. کعب گفت من در نماز بودم که خلق را دیدم روی بمن نهاده همی آواز شنیدم از سر کوه که یا کعب بن مالک خدای تعالی توبه شما قبول کرد. من جامه خویش، مبشر را بخشیدم، جامه دیگر در پوشیدم و آدمم بنزدیک رسول خدا، ابو بکر و

عمر و جماعتی صحابه را دیدم که باستقبال من همی آمدند و مرا بشارت همی دادند و تهنیت همی کردند، تا آدمم نزدیک رسول خدا او را دیدم چون ماه تابان و خورشید رخشان گفتم یا کعب ترا بشارت باد که خدای تعالی توبه شما قبول کرد و شما را باز پذیرفت و این آیت بر خواند: **وَ عَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِقُوا حَتَّىٰ إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحَّبَتْ** این با بمعنی مع و الرحب السعة. يقال: فلان رحیب الصدر ای واسع الصدر. و منه قوله مرحبا، و منه سمی عرصة المسجد رحبة. و الرحاب العراض. يقال: رحب به اذا قال مرحبا. قال المفسرون: ضيق الارض عليهم بان المؤمنين منعوا من كلامهم و معاملتهم و ازواجهم باعتزالهم و كان النبی (ص) معرضا عنهم.

وَ ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ أَنْفُسُهُمْ دَلِهَايَ ائِشَانِ وَرِ ائِشَانِ تَنَگْ گَنَشْتِ يَعْنِي اِحْوَالِ ائِشَانِ.

و قيل تبرموا منها بالهم الذي حصل فيها.

وَ ظَنُّوا ائِقْتُوا، در قرآن ظن بمعنی یقین جایها است، أَنْ لَا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ اِنْ لَا مَعْتَصِمَ مِنَ عَذَابِ اللَّهِ اِلَّا اِلَيْهِ. معنی لجأ باز پناهندن است با يك جا و آن سه ركن است لجأ زبان و لجأ دل و لجأ جان لجأ زبان اعتذار است و لجأ دل افتقار است و لجأ جان اضطرار است.

وَ ظَنُّوا أَنْ لَا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ اِلَّا اِلَيْهِ ميگويد بدانستند و یقین شد ایشان را که باز پناهندن و باز گشت نیست از خدای مگر هم با خدا. از عذاب وی رستن نیست مگر فضل و رحمت وی.

ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا اِعَادِ التَّوْبَةَ لِلتَّوَكِيدِ، لَانْ ذَكَرَ التَّوْبَةَ عَلٰی هُوَ اَلْمَضٰى فِى قَوْلِهِ وَ عَلٰی الثَّلَاثَةِ. و در معنی ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا لطف بهم فی التوبة و وفقهم لها. قال ابو یزید غلطت فی اربعة اشياء: فی الابتداء مع الله ظننت انی احبه فاذا هو یحبنى قال الله تعالى: يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ. و ظننت انی ارضى عنه فاذا هو رضى عنى قال الله تعالى: رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ و ظننت انی اذکره فاذا هو ذکرنی قال سبحانه: وَ لَذِكْرِ اللَّهِ اُكْبَرُ و ظننت انی اتوب فاذا هو تاب على: قال الله تعالى: ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا اِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ يتوب على عبده بفضله اذا تاب اليه من ذنبه.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: اِنَّ اللَّهَ اشْتَرٰى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اَنْفُسَهُمْ وَ اَمْوَالَهُمْ... بر ذوق عارفان و طریق خاصگیان، این آیت جای ناز دوستان است و میدان اسرار صدیقان، و تهنیت مؤمنان، تهنیتی زیبا و تشریفی بسزا، تهنیتی که دل را انس است و جان را پیغام. آرایش مجلس است و سرمایه مفلس. زینت زبانها و زندگی دلها. تهنیتی کریم، از خداوندی کریم، در ذات کریم و در صفات کریم، و در مهر کریم و در نواخت کریم و در بخشش کریم. رهی را بفضل خویش میبخشد آن گه بخشیده خود ازو باز میخرد.

خود میدهد خود معاملت میکند و در آن معاملت، سود همی رهی را میبخشد و زیان خود میپذیرد اینست نیکوکاری و کریمی. اینست مهربانی و لطیفی.

در توریة موسی است که: الجنة جنتی و المال مالی، فاشترتوا جنتی بمالی فان ربحتم فلکم و ان خسرتم فعلى. یا بنی آدم ما خلقتکم لا ربح علیکم انما خلقتکم لتربحوا على.

رب العالمین در ازل پیش از وجود بنده، بنده را بخريد. خود بايع بود و خود مشتری. خود فروخت و خود خرید، و در شرع مصطفی روا نیست که در معاملت، بايع و مشتری یکی بود، مگر که پدر باشد، که از شرط شفقت و انتفاء تهمت و کمال مهربانی و مهر ابوت، او را رواست، پس چه گویی در خدا که رأفت و رحمت وی در بنده بیش از

آنست، و مهربانی وی بی‌کران است و مهر وی افزون از آن است، چون در حق پدر رواست، در حق خالق مهربان اولیتر و تمامتر، و انگه دانست رب العزة که بنده، بد خوی و بد عهد و بی‌وفاست و بوقت بلوغ اعتراض کند آن راه اعتراض بوی فروبست که نفسی پر عیب و پر آفت خرید، بهبهشتی پر ناز و پر نعمت. نفسی که محل شهوات و بلیات است، بهبهشتی که قرب حق را مراتب و درجات است، و در معاملات شرعی جایی که ثمن بر مبیع بیفزاید راه اعتراض در آن بسته شود. و آن گه نفس خرید و قلب نخرید از بهر آن که قلب دل است و دل بر محبت و مهر حق وقف است و بر وقف، خرید و فروخت روا نبود.

و نیز شرط مباحثه تسلیم است، آنچه تسلیم وی ممکن نیست، در شرع، بیع و شری در آن روا نیست. مرغ بر هوا و ماهی در دریا نفروشدند، که تسلیم آن آسان نیست. حال دل بنده همین است و تسلیم آن ممکن نیست، تا رب العزة میگوید *يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ*.

قال النصر آبادی: اشتری منك ما هو صفتك و القلب تحت صفته فلم يقع عليه المبايعه.

قال النبي (ص): قلب ابن آدم بين اصبعين من اصابع الرحمن.

و گفته‌اند نفس دربان دل است بجای چاکر ایستاده رعیت‌وار در خدمت، و دل در محل شهود است، محمول ربوبیت، سلطان‌وار همی راند ملکت، پس چون نفس که چاکر است قیمت وی بهشت آمد با خزائن نعمت چگویی دل را با آن همه زلفت و قربت. قیمت وی چه باشد مگر جوار حضرت عزت و دوام مشاهدت و رؤیت.

پیر طریقت گفت جوهری است بر خاک افتاده میان راه، عالم از قیمت آن جوهر ناآگاه، صاحب دولتی بسر آن رسید ناگاه، پادشاهی جاوید یافت بی‌طبل و کلاه، از قیمت آن جوهر بر راه چیزی نکاست، قیمت آن جوهر هم که دی بود بجاست. نور جوهر کرا تابان است، آن را که عنایت معلوم است. گله برخاست، ابتداء به برّ کی کرد، و از آغاز، این کار که خواست. درخت مهر که کشت، و سرای دوستی که آراست. پس با چندین لطف، این بد اندیشی چراست. روز خریداری عیب میدید و گفت که رواست.

الهی! این همه شادی از تو بهره ما است چون تو مولی کراست؟ و چون تو دوست کجا است و بآن صفت که تویی از تو خود جز این نرواست، و تا می‌گویی که این خود نشانست و آئین فرد است، این پیغام است و خلعت برجاست، صبر را چه روی و آرام را چه جاست.

روزی که سر از پرده برون خواهی کرد      دانم که زمانه را زبون خواهی کرد  
گر زیب و جمال ازین فزون خواهی کرد      یا رب چه جگرهاست که چون خواهی کرد

*فَاسْتَبْشِرُوا بَبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ...* این باز تشریفی دیگر است و تخصیصی دیگر. میگوید شاد بید رهبران من، بنزاید در معاملت که کردید با من، رامش کنید بنام من، بیاسائید بنام و نشان من، کسی که بیعی کند، همه شادی وی بهای مبیع بود، هر چند که ثمن نیکوتر و افزونتر، شادی وی بیشتر، رب العالمین نگفت بئمن که یافتید شادی کنید، بل که به بیع که با من کردید و معاملت که با من در گرفتید شادی کنید. چه غم دارد او که وی را دارد، کرا شاید آنکه قرب وی را نشاید؟

در زبور داود است: ای پسر آدم، چرا وا غیر من دوستی گیری که سزای دوستی منم، چرا نه با من بازار کنی که

جواد و مفضل منم، چرا با من معاملات نگیری که بخشنده فراخ بخش منم، یا تجار دنیا ربح دنیا یفنی و ربی بقی: ما عِنْدَكُمْ يَفْقَهُ وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ، وَ الْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَ خَيْرٌ أَمْلاً فَاسْتَبْشِرُوا بَبَيْعِكُمْ بِيَعِي كِه در ازل خود کرد و ما نکر دیم، بنام ما باز کرد و به ما باز خواند که آن بیع که من کردم شما کردید. هم چنان که مصطفی را گفت: وَ مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَى اِشَارَتِ اسْتِ بِنَقْطِهِ جَمْعِ وَ تَحْقِيقِ تَفْرِيدِ. نسیم ازل دمیده و برق یگانگی درخشیده و رهی را از دست آب و خاک ر بوده دوگانگی با عدم و حقیقت صافی شده متی عاریت کشته: آشوب جهان همه حدیث من و تو بگذار مرا همه جهان گلشن تو

التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ... صفت مؤمنان است و سیرت آشنایان و آئین دوستان.

پسینان این گیتی پیشوایان آن گیتی، گواهان انبیاء و شفعاء خلق، سادات دنیا و دوستداران دین، و دوست داشتگان حق، طبقات ایشان درین آیت بنظام پسندیده یاد کرد و ایشان را بر آن ستوده و بدان گواهی داده و ابتدا که کرد بدون ترین ایشان کرد. نخست فروتران را یاد کرد: تائبان و از گناه بازگشتگان، تا خجل نمائند دل گیرند و امید تازه دارند، گفت: التَّائِبُونَ، از گناه بازگشتگان اند، عذر دهان و پشیمانان اند.

الْعَابِدُونَ پرستگار اند امر گزاران اند خدمت ورزان اند.

الْحَامِدُونَ ستاینندگان آزادی کنندگان اند، ثناگویان اند.

السَّائِحُونَ حاجیان اند روزه داران اند علم جویان اند.

الرَّاكِعُونَ متواضعان اند خدمتکاران اند در فرمان برداری به پیری رسیدگان اند.

السَّاجِدُونَ نماز کنندگان اند. متضرعان اند. جلال مرا روی بر خاک نهندگان اند.

الْأَمْرُونَ بِالْمَعْرُوفِ خَلْقِ رَا بَدِينِ فَرْمَايِنْدگان اند. مؤذنان و با طاعت خوانندگان اند. متناصحان و یکدیگر را پند دهندگان اند.

وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ سلطانان دادگران اند مذکران و خلق از شر فرود آرندگان اند. و بجان و دل آن را پذیرندگان اند.

وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بشارت ده مؤمنانرا که هر چه از ایشان تقصیر است بی نیازی من برابر آنست و هر چه از ایشان ناپسند است مهربانی من بر سر آنست و هر چه رهی را امید است فضل من برتر از آنست. بشارت ده مؤمنانرا که چون ایشان را میگزیدم عیب می دیدم، نپسندیدم تا بیشتر بنهانهها و ارسیدم، رهی را به بی نیازی خود چنان که بود خریدم. قال ابن عطاء: لا تصح العبادة الا بالتوبة و لا التوبة الا بالحمد على ما وقعت عليه من طريق التوبة، و لا يصح الحمد الا بمداوة السياحة و الرياضة، و لا هذه المقامات و المقدمات الا بمداومة الركوع و السجود، و لا يصح هذه كله الا بالامر بالمعروف و النهی عن المنکر، و لا يصح شيء مما تقدم الا بحفظ الحدود ظاهرا و باطنا، و المؤمن من يكون هذه صفته، لان الله عز و جل يقول و بشر المؤمنين الذين بهذه الصفة. در آثار بیارند که فردا در رستاخیز قومی را از این امت بتراز و گاه آرند و فریشتگان که بر ایشان موکل باشند بدیهای ایشان شمردن گیرند، که بار خدایا بد عهدانند بی وفایان اند، فراموش کاران اند، گنه کاران اند، دلیران و شوخان اند. رب العزة گوید جل جلاله: از آنجا که کردار ایشان است چنان اند و از آنجا که کرم و عفو ماست، تائبان اند، عابدان اند، حامدان اند، روزه داران اند، نماز گزاران اند، دوستی ما بجان و دل خواهان اند و بمهر ما یکتا گویان اند، زبان حال بیچارگان بنعت انکسار و افتقار

میگوید که، خداوندا اگر فاسقیم و اگر عابد، چنان که هستیم آن توایم و بداشت توایم، برخواست تو موقوف و به بندگی تو معروف، از تو گذر نه و بی تو بسر نه.

بنده گر خوبست گر زشت آن تست عاشق ار دانا و گر نادان تراست

### ۱۳ النوبة الاولى

قوله تعالى: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِيَّاكُمْ بَدَّلْنَا بِاللَّهِ بِيْرِهِزِيدٍ، ائْتُوا اللَّهَ بِيْرِهِزِيدٍ، وَ كَوْنُوا مَعَ الصَّادِقِينَ. (۱۱۹) و بار است گویان و راستان بید.

ما كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ نِيْسَتْ أَهْلِ مَدِيْنَةِ رَا، وَ مَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ وَ إِيْشَانِ كِهْ كَرْدُ بَرِ كَرْدِ إِيْشَانِ أَنْدِ از عَرَبِ بِيَابَانِ نَشِيْنِ، أَنْ يَتَّخِلُّوْا عَنْ رَسُوْلِ اللَّهِ كِهْ باز پَس نَشِيْنْدِ از رَسُوْلِ خُدَا، وَ لَا يَرْعَبُوْا بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِيْهِ وَ نِهْ أَنْجِهْ خُوِيْشْتِنِ دُوْر دَارِنْدِ يَا بَخُوِيْشْتِنِ مَشْغُوْلِ بَاشِنْدِ از و، ذَلِكَ بِأَنَّهْمُ إِيْنِ نِهِيْ إِيْشَانِ از تَخَلَّفِ بَانَ اسْتِ، لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ نَرَسِدِ بَإِيْشَانِ تَشْنُكِيْ، وَ لَا نَصَبٌ وَ نِهْ مَانْدُكِيْ، وَ لَا مَخْمَصَةٌ وَ نِهْ كَرَسَنْكِيْ، فِي سَبِيْلِ اللَّهِ دَرِ رَا هِ خُدَا، وَ لَا يَطُوْنُ مَوْطِنًا وَ نِهْ هِيْجِ مَوْقِفِ نِهْ إِيْسْتِنْدِ وَ نَسِيْرِنْدِ سِپَرْدِگَاكِيْ، يَغِيْظُ الْكُفَّارَ كِهْ بَدْرِدِ خَشْمِ وَ غَمِ آرْدِ كَافِرَانَ رَا، وَ لَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوِّ نِيْلًا وَ هِيْجِ كَزِنْدِ نَشْتَابِنْدِ وَ نَرَسَانِنْدِ بَدَشْمَنِ، إِيْلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ مَكْرُ كِهْ إِيْشَانِ رَا بَهْرِ خَرْدِيْ از آن بَزَرْكِيْ مِيْ نُوِيْسِنْدِ، إِنْ اللَّهُ لَا يُضِيْعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ. (۱۲۰) خُدَا تَبَاهِ نَكِنْدِ مَزْدِ نِيْكَوْكَارَانَ.

وَ لَا يُنْفِقُونَ نَفَقَةً وَ هِيْجِ نَفَقِهْ نَكِنْدِ وَ صَدَقَهَايْ نَدِهِنْدِ، صَغِيْرَةً وَ لَا كَبِيْرَةً خَرْدِ يَا بَزَرْكِ، وَ لَا يَقَطْعُونَ وَاْدِيًّا وَ هِيْجِ وَاْدِيْ نَبِرِنْدِ، إِيْلَّا كُتِبَ لَهُمْ مَكْرُ كِهْ آن هَمِهْ إِيْشَانِ رَا مِيْ نُوِيْسِنْدِ، لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ تَا پَادَاشِ دِهْدِ خُدَايْ إِيْشَانِ رَا، أَحْسَنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ. (۱۲۱) نِيْكَوْتَرِ كَارِيْ كِهْ هَرْ كَزِ مِيْكَرِنْدِ.

وَ مَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً نِهْ تَوَانِنْدِ مُؤْمِنَانَ كِهْ هَامُوَارِ هَمِهْ بَغْزَا رُوْنْدِ وَ نَتَوَانِنْدِ كِهْ هَمِهْ بَطْلَبِ عِلْمِ رُوْنْدِ، فَلَوْ لَا نَفَرَ چَرَا بِيْرُوْنَ نَرُوْنْدِ، مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ از هَرِ جُوْكِيْ از إِيْشَانِ، كِرُوْهِيْ، لِيَنْفَقَهُوا فِي الدِّيْنِ تَا دَرِ دِيْنِ خُوِيْشِ دَانَشِ أَمُوْرِنْدِ، وَ لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ وَ قَوْمِ خُوِيْشِ رَا بِهْ پِنْدِ بِيْمِ نَمَايِنْدِ، إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ أَنْ كِهْ كِهْ بَا إِيْشَانِ آيِنْدِ، لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ. (۱۲۲) تَا إِيْشَانِ از نَپَسِنْدِ بِيْرِهِزِيْنْدِ.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِيَّاكُمْ بَدَّلْنَا بِاللَّهِ بِيْرِهِزِيدٍ، قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ كَشْتِنِ كُنِيْدِ بَا آن كَافِرَانَ كِهْ از سُوِيْ شَمَانِنْدِ، وَ لِيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً وَايْدُوْنَ بَادَا كِهْ كَافِرَانَ دَرِ شَمَا كِهْ مُؤْمِنَانَ اِيْدِ دَرِشْتِيْ يَابِنْدِ، وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ. (۱۲۳) وَ بَدَانِيْدِ كِهْ خُدَايْ بِيَارِيْ وَ نَصْرَتِ وَ مَعُوْنَتِ وَا پَرِهِيْزِيْكَارَانَ اسْتِ.

وَ إِذَا مَا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ وَ آن كِهْ كِهْ سُوْرَهَايْ از قُرْآنِ فَرُوْ فَرَسْتَا دِهْدِ، فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ هَسْتِ از بِيْنِ مَنَافِقَانَ كِهْ كُوِيْدِ، أَيْكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيْمَانًا كِيْسْتِ از شَمَا كِهْ اِيْنِ سُوْرَهْ او رَا اِيْمَانَ اَفْزُوْدِ، فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا أَمَّا إِيْشَانِ كِهْ كُرُوِيْدِگَانِ أَنْدِ، فَزَادَتْهُمْ إِيْمَانًا سُوْرَتِ إِيْشَانِ رَا اِيْمَانَ اَفْزُوْدِ، وَ هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ. (۱۲۴) وَ إِيْشَانِ بَانَ شَنِيدِهْ وَ شَادِمَانَ اِنْدِ.

وَ أَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوْبِهِمْ مَرَضٌ وَ أَمَّا إِيْشَانِ كِهْ دَرِ دِلَهَايْ إِيْشَانِ بِيْمَارِيْ كِمَانَ اسْتِ، فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَى رِجْسِهِمْ أَنْ سُوْرَهْ إِيْشَانِ رَا نَپَاكِيْ بَرِ نَپَاكِيْ بِيْفَزُوْدِ وَ نَارَاسْتِيْ بَرِ نَارَاسْتِيْ وَ كِمَانَ بَرِ كِمَانَ، وَ مَاثُوا وَ هُمْ كَافِرُونَ. (۱۲۵) وَ بَمَرِنْدِ بَكَاْفَرِيْ.

أَوْ لَا يَرَوْنَ نِمِيْ بِيْنِنْدِ مَنَافِقَانَ، أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ كِهْ إِيْشَانِ رَا مِيْ آز مَابِنْدِ فِي كُلِّ عَامٍ مَرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ دَرِ هَرِ سَالِيْ يَكِ بَارِ يَا دُو

بار، ثُمَّ لَا يَتُوبُونَ وَ أَنْ گه توبه نمیکنند، وَ لَا هُمْ يَدَّكُرُونَ. (۱۲۶) و نه پند می‌پذیرند.

وَ إِذَا مَا أَنْزَلَتْ سُورَةٌ وَ أَنْ گه که سوره‌ای فرو فرستاده آمدید، نَظَرَ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ بَا يَكْدِيكِرْ نَگَرَسْتَنَدِيدِ وَ دَر يَكْدِيكِرْ نَمُودَنَدِيدِ، هَلْ يَرَاكُم مِّنْ أَحَدٍ هِيچ كَس شَمَا رَا دِيد؟ ثُمَّ انصَرَفُوا أَنْ گه ز طاعت برگشتند، صَرَفَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ خَدَاي دِلَهَاي ايشان از ايمان بر گردانيد، بَأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ. (۱۲۷) بآنچه ايشان گروهی‌اند که زیرکی دل نیست ايشان را و حق را در نمی‌یابند.

لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ أَمَد بَشَمَا پيغامبري، مِّنْ أَنْفُسِكُمْ هَم از شما آدمي و عربي، عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ سَخْت آيد برو آنچه شما را رسد از دشواری و زیان دین، حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ حَرِيص است بر شما، بِالْمُؤْمِنِينَ رُؤْفٌ رَحِيمٌ. (۱۲۸) بمؤمنان بخشاینده است سخت مهربان.

فَإِنْ تَوَلَّوْا أگَر بَرگَرَدَنَد، فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ كُوي خَدَا ام گَواهِ و يار بَسَنَدَه، لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ نَيْسَت خَدَاي مَگَر او، عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ كَار باو سَپَرَدَم و پَشت باو باز كَرَدَم، وَ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ. (۱۲۹) و اوست خداوند عرش بزرگوار.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ ااین مخاطبه با كعب مالك است که او در عفو جستن، خویشتن را عذر ننهاده چنان که منافقان، بلکه راست رفت باعتراف بجرم خویش، همچون دو یار خویش مراره و هلال. میگوید: ای شما که مؤمنان‌اید از مثل این کار بپرهیزید و طریقت موافقت گزینید و خدای و رسول را بهمه حال، طاعت دار باشید که آنچه کردید سرانجام و عاقبت آن دیدید و وبال آن چشیدید. وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ ازين پس با صادقان باشید نه با منافقان یعنی با مهاجران غزا کنید و چون ايشان صادقان باشید. يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْلَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ

یعنی المهاجرین سعید بن جبیر گفت: كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ ای کونوا کابی بکر و عمر و اصحابهما. و قيل: نزلت هذه الآية في اهل الكتاب، يقول الله تعالى: اتقوا الله بطاعته، و کونوا مع الصادقين محمد و اصحابه. یا امرهم ان یکونوا معهم فی الجهاد و الشدة و الرخاء. ابن عباس و ابن مسعود در شواذ خوانده‌اند: و کونوا من الصادقين و المعنی واحد. روی ابو عبیده عن عبد الله قال: انّ الكذب لا يصلح منه جدّ و لا هزل و لا أن يعد احدكم صبيبه شيئا ثم لا ينجز منه، ان سنتم اقرأوا: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ، هل ترون في الكذب رخصة.

ما كان لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ هذا نفي و المراد به النهي كقوله: ما كان لَكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا رَسُولَ اللَّهِ. اهل مدینه اینجا انصاراند: اوس و خزرج.

وَ مَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ سگان البوادی مزینه و جهینه و اشجع و اسلم و غفار.

عالمیان در حکم این آیت یکسان‌اند، اما ايشان را بذکر مخصوص کرد که ايشان به مصطفى ص نزدیکتر بودند و از شدن مصطفى ص به غزاه آگاهی داشتند که بر ايشان پوشیده نبود. میگوید: سزا نیست و روا نیست کس را خاصه اهل مدینه و اعراب که با پس نشینند از رسول خدا چون بغزا شود.

وَ لَا يَرْغَبُوا اِي وَ ان لا يَرغَبُوا. بَأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ اِي لا يرضوا لانفسهم بالخفض و الدعة و رسول الله (ص) في الحرّ و المشقة و ان يصونوا انفسهم بما لم يصن هو منه.

يقال: رغبت بنفسي عن هذا الامر، اى رفعت عنه. ذَلِكَ ااین ذلك فصل است اندر میان دو سخن، چنان که آنجا گفت:



ذَلِكَ وَ مَنْ عَاقَبَ، جابى ديگر گفتم: هذا وَ اِنَّ لِلطَّاعِينَ، كَذَلِكَ وَ اَوْرَثْنَاهَا، اين همه فصل‌اند. و قيل: معناه ذلك النهى عن التخلف. بَأَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمًا عَطَش. وَ لَا نَصَبٌ تَعَبٌ يَثْقُلُ عَلَى الْبَدَنِ تَحْمَلُهُ.

وَ لَا مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ جوع شديد، من خمص بطنه يخمص اذا دقّ، يقال: رجل خمصان البطن و خميص، اى ضامرة. وَ لَا يَطْوُنَ مَوْطِنًا لَا يَقِفُونَ مَوْقِفًا. يَغِيظُ الْكُفَّارَ بِيغْضِهِمْ. وَ لَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نَيْلًا قِتْلًا وَ اسرا و مالا و كسرا غنيمه او هزيمه. اِنَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ. قال ابن عباس: بكلّ روعة ينالهم فى سبيل الله سبعين الف حسنة. اِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ. وَ لَا يُنْفِقُونَ فِي الْجِهَادِ.

نَفَقَةٌ صَغِيرَةٌ وَ لَا كَبِيرَةٌ يعنى تمرة فما فوقها وَ لَا يَقَطُّعُونَ وادياً الى العدوّ مقبلين او مدبرين. اِنَّا كُتِبَ لَهُمْ اِثْبَابٌ لَهُمْ. لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ، بذلك اجرا. قال: فمن خرج فى سبيل الله لم يضع قدما و لا يدا و لا جنبا و لا انفا و لا ركبة ساجدا و لا راكعا و لا ماشيا و لا نائما فى بقعة من بقاع الله الا اذن لها بالشهادة له و بالشفاعة، و ان اصابه نصب اعطاه الله الغسل من نهر الحيوان فانقطع منه النصب. و صح فى الخبر انّ من ارسل نفقة فى سبيل الله و اقام فى بيته فله بكلّ درهم سبعمائة درهم و من غزا بنفسه و اقام فى وجهه ذلك فله بكلّ درهم يو القيمة سبعمائة الف درهم.

اشارت آيت آنست كه هر كه روى بطاعتى نهد از طاعات و عبادات حقّ، و قصد وى در آن درست باشد، خاست و نشست وى در آن، رنج و راحت وى در آن، حرکات و سكنات وى، همه حسنات بود و وى را بآن درجات ثواب بود، و بعكس اين، هر كه قصد معصيت كند. حرکات و سكنات و قيام و قعود وى در آن، همه معصيت باشد و وى را در آن بيم عقوبت بود.

وَ مَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً لما نزل عيوب المنافقين لتخلفهم عن الجهاد.

قال المؤمنون: و الله لا نتخلف عن غزوة يعزوها رسول الله و لا سرية ابداء، فلما قدم رسول الله المدينة و امر بالسرايا الى العدوّ نفر المسلمون جميعا و تركوا رسول الله وحده بالمدينة. فانزل الله هذه الاية: وَ مَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً. غزاه بر مسلمانان فرض كافة بود تا آن را در اين آيت با فرض كفايت آورد، اكنون غزاه و رحلت در طلب علم همچون بانگ نماز، بر كفايت است نه بر كافة.

فَلَوْ لَا نَفَرْنَا مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ اى قبيلة. مِنْهُمْ طَائِفَةٌ اى جماعة.

لِيَنْفِقَهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ اِذَا رَجَعُوا اِلَيْهِمْ. اينجا دو قول گفته‌اند مفسران: يكى آنست كه تفقه و انذار با طائفه نفيّر شود غازيان و مسافران كه با رسول خدا به غزاه بودند، لائهم كانوا اذا خرجوا مع رسول الله كانوا فى صحبته يشهدون افعاله احواله و شمائله و اخلاقه و كان ذلك لهم تفقه فى الدين و اذا رجعوا، اخبروا الناس بما شاهدوه من رسول الله فى سفره، فيكون ذلك انذارا للناس.

قول ديگر آنست كه تفقه و انذار با مقيمان شود، حاضران مدينه. لِيَنْفِقَهُوا فِي الدِّينِ يعنى ليتعلموا القرآن و السنن و الحدود، وَ لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمُ الْغَائِبِينَ اِذَا رَجَعُوا اِلَيْهِمْ و ليعلموهم ما نزل من القرآن بعدهم و يخوفوهم به. لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ ما يجب اجتنابه. كلبى گفت: قبيله بنى اسد بن خزيمه همه به مدينه آمدند با عيال و اطفال ايشان فملأوا الطرق بالعدرات و غلت الاسعار، فنزلت هذه الآية.

اى لا ينبغي ان يحضروا باجمعهم، بل يحضر طائفة منهم فيتفقون و يندرون قومهم و يعلمونهم اذا رجعوا اليهم.

## فصل

بدان که فقه، معرفت احکام دین است بخشیده بر دو قسم: فرض عین و فرض کفایت، اما فرض عین: علم طهارت و نماز و روزه است که بر هر مکلف واجب است شناختن آن و آموختن آن، ازینجا گفت مصطفی (ص): طلب العلم فريضة على كل مسلم.

و هر عبادت که گزاردن آن بر بنده واجب است هم چنین شناخت علم آن و دانستن حدود و شرایط آن بر وی واجب است، همچون علم زکاة، کسی را که مال دارد و علم حج، کسی که استطاعت دارد، بر وی واجب بود. هذا و امثاله. اما فرض الكفائية، هو ان يتعلم حتى يبلغ درجة الاجتهاد و رتبة الفتيا فاذا قعد اهل بلد عن تعلمه عصوا جميعا و اذا قام من كل بلد واحد فتعلمه، سقط الفرض عن الآخرين و عليهم تقليده فيما يقع لهم من الحوادث.

روى ابن عباس قال قال: رسول الله (ص): من يرد الله به خيرا يفقهه في الدين.

و عن ابي هريرة عنه (ص) قال: تجدون الناس معادن فخيرهم في الجاهلية خيارهم في الاسلام اذا فقهوا.

عن ابي امامة عنه (ص) قال: فضل العالم على العابد كفضلي على ادناكم.

و قال الشافعي رضى الله عنه: طلب العلم افضل من صلاة النافلة.

قوله تعالى: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ. بحکم این آیت، بهر ناحیتی قتال آن کافر از فريضه است که از سوی ایشان بود: بر شام، روم و بر یمن، حبشه و بر ما وراء النهر، ترک. و كان الحسن اذا سئل عن قتال الترك و الروم و الديلم تلا هذه الآية. ابن عباس گفت: این خطاب با اهل مدینه است، ایشان را قتال قریظه و نضیر و خیبر و فدک فرمودند.

و لَيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً شَدَّةً و عفا و صبرا على جهادهم، و المعنى اشتدوا عليهم. و اعلموا أن الله مع المؤمنين بالغلبة و النصره. و در قرآن نظیر این جایها است و اعظ عليهم أشدًا على الكفار أعزّة على الكافرين و لا تهتوا فما وهنوا... و إذا ما أنزلت سورة... الآية این آیت در شأن منافقان آمد که سوره قرآن از زبان رسول خدا آن گه که فرو آمد و آن را بر خواند، آن منافق باستهزاء گفت فرا یاران خویش از منافقان: أَيْكُمُ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيمَانًا. و گفته اند آن منافقان با ضعفه مؤمنان گفت این سخن، بر سبیل استهزاء، و رب العزة او را جواب داد گفت: فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فزَادَتْهُمْ إِيمَانًا بالله و بصيرة في دينهم، و اضاف الايمان الى السورة لانه يزيد بسببها. و هم يستبشرون بنزول القرآن و الفرائض.

و أمّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ شَكٌّ و نفاق و بغض للاسلام و المسلمين.

فزادتهم رجسًا إلى رجسهم ای شگا الى شكهم و كفرا الى كفرهم. و ماثوا و هم كافرون. قال الزجاج: المرض في القلب كل ما خرج به الانسان عن الصحة في الدين. این آیت دلیل است که ایمان بنده افزایش و کاهش، بطاعت افزایش و بمعصیت کاهش، و ازینجا بود که عمر خطاب یاران رسول را گفتید: تعالوا حتى نداد ایماننا. و قال: لو وزن ایمان ابي بكر بايمان اهل الارض لرجحهم. و قال على بن ابي طالب (ع): يبدو الايمان لمظة في القلب كلما ازداد الايمان از دادت المظة.

و كتب الحسن الى عمر بن عبد العزيز: انّ للايمان سننا و شرايع و حدودا و فرائض من استكملها استكمل الايمان و من لم يستكملها لم يستكمل الايمان.

أ و لا يروون أنهم يُفْتَنُونَ يَخْتَبِرُونَ. في كل عام مرة أو مرتين بالقحط و الشدة و الامراض و الاوجاع و هي روائد

الموت. ثُمَّ لَا يَتُوبُونَ مِنَ النِّفَاقِ وَلَا يَعْظُونَ كَمَا يَتَّعِظُ الْمُؤْمِنُ بِالْمَرَضِ. وَقِيلَ: يَفْتَنُونَ بَانَ يَظْهَرُ اللَّهُ نِفَاقَهُمْ وَيُفْضِحُهُمْ فِي كُلِّ مَرَّةٍ أَوْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ لَا يَتُوبُونَ عَنِ نِفَاقِهِمْ وَلَا يَنْتَهُونَ عَلَى مَا فِيهِ خِلَاصُهُمْ. قَالَ عِكْرَمَةُ: يَنْفَاقُونَ ثُمَّ يُؤْمِنُونَ ثُمَّ يَنْفَاقُونَ. وَقِيلَ: يَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي السَّنَةِ مَرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ لَا يَتُوبُونَ مِنْ نَقْضِهِمْ. وَلَا هُمْ يَدَّكُرُونَ بِمَا صَنَعَ اللَّهُ بِهِمْ إِذْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) إِذَا نَقَضُوا عَهْدَهُمْ بَعَثَ إِلَيْهِمُ السَّرَايَا فَيَقْتُلُونَهُمْ. حَمَزُهُ وَيَعْقُوبُ أَوْ لَا تَرُونَ بِنَاءَ خَوَانِدٍ، خَطَابٌ بِأَنَّ مُؤْمِنَانَ بُوِدَ بِرِ سَبِيلِ تَعَجَّبَ، بَاقِي بِيَا خَوَانِدٍ بِرِ سَبِيلِ تَقْرِيعٍ وَ تَوْبِيخِ مَنَافِقَانَ بِاعْرَاضِ از تَوْبِهِ.

وَ إِذَا مَا أُنزِلَتْ سُورَةٌ نَظَرَ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ مِنْ أَنْ بُوِدَ كَمَا مَنَافِقَانَ مِي آمدند بمسجد مصطفی ص بنیوشیدن قرآن و پراکنده می نشستند سر فرو داشته و خویشتن در مجلس رسول پوشیده داشته و میخواستند که از غزا، بازنشستن خود را عذری پدید کنند و خویشتن را از فرمان بغزا ناآگاه شمردند، چون پوشیده می نشستند که ما حاضر نبودیم و از فرمان خبر نداشتیم، آن گاه با یکدیگر باشارت می گفتند: هَلْ يَرَاكُمْ مِنْ أَحَدٍ هِيَچ کس از مؤمنان شما را دید؟ تا از آنجا بازگشتید و از طاعت خدای برگشتید. و گفته اند: چون سوره از آسمان فرو آمدی ایشان در آن طعن میکردند و عیب آن می جستند و با یکدیگر می گفتند: أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيْمَانًا، پس ترسیدند که اگر مؤمنان کسی این سخن و طعن از ایشان بشنود و باز رساند، با یکدیگر گفتند هَلْ يَرَاكُمْ مِنْ أَحَدٍ. و بودی که از آسمان آیتی آمدی که ذکر فضیحت و عیب ایشان در آن آیت بودی، شنیدن آن برایشان گران آمدی و دشوار، خواستند که بر خیزند و بگریزند تا آن نشنوند، با یکدیگر باشارت می گفتند که بنگرید تا هیچکس از ایشان شما را می بیند تا بر خیزیم، اگر کسی ندیدید، ایشان برفتند، اینست که رب العالمین گفت: ثُمَّ انصَرَفُوا عَنْ حَضْرَةِ النَّبِيِّ ص مَخَافَةَ الْفُضِيْحَةِ. وَقِيلَ: انصَرَفُوا عَنِ الْإِيْمَانِ. صَرَفَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ أَضْلَهُمْ مَجَازَةً عَلَى فَعْلِهِمْ. وَقِيلَ: صَرَفَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ دَعَاءَ عَلَيْهِمْ. بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَقْهُونَ دِينَ اللَّهِ وَ لَا الْعَمَلَ بِهِ. قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: لَا تَقُولُوا إِذَا صَلَّيْتُمْ: انصَرَفْنَا، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ عَيَّرَ قَوْمًا فَقَالَ: ثُمَّ انصَرَفُوا صَرَفَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ وَ لَكِنْ قُولُوا: قَضَيْنَا الصَّلَاةَ.

لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَيْنَ تَهْنِيتِ اسْتِ وَ الزَّامِ حِجْتِ مِيگوید: آمد بشما پیغامبری محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن كلاب بن مرة بن كعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالك بن النضر بن خزيمه بن مدرکه بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان، پیغامبری هم از شما، بشری چون شما، از نسب عرب، که سخن وی دانید و دریابید و صدق و امانت وی شناسید، یعنی ذلك شرف لكم و منقبة. كَلْبِي كَفْتِ: ولدته العرب كلها، ليس في العرب بطن الا ولدته.

وَ قَالَ النَّبِيُّ (ص): مَا وَلَدَنِي مِنْ سَفَاحِ أَهْلِ الْجَاهِلِيَّةِ شَيْءٍ مَا وَلَدَنِي إِلَّا نِكَاحَ كِنَاكِحِ الْإِسْلَامِ.

گفته اند رب العالمین رسول که بخلق فرستاد هم از ایشان فرستاد از بهر آنکه جنس را بر جنس شفقت بیشتر بود. نه بینی که اگر کسی بهیمه ای را ببیند که همی کشند، از آن اندوهگن نشود، و اگر آدمی ای را ببیند که همی کشند، از آن غمگین و اندوهگن شود، و نیز هر جنس با جنس خود آرام گیرد و از هر چیز که نه جنس وی بود نفور باشد، اگر رسول فریشته ای بودی با آدمی آرام نگرفتی و آدمی از آن نفور بودی، از جنس ما فرستاد تا ما را با وی انس و راحت بود نه وحشت و نفرت. و در شواذ خوانده اند: مَنْ أَنْفَسَكَ بَفَتْحِ فَاءِ، أَيِ مَنْ أَشْرَفَكَ وَ أَفْضَلَكَ. مِيگوید: پیغامبری از گرمی تر و گرانیامی تر شما.

عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ أَيْ شَدِيدٌ عَلَيْهِ عَنَتُكُمْ، وَ الْعَنَتِ الْوُقُوعُ فِي الْهَلَاكِ وَ لِقَاءُ الشَّدَةِ وَ الْإِشْرَافُ عَلَيْهَا. حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ أَيْ

على ايمانكم و هداكم و صلاحكم.

بالمؤمنين رُؤْفٌ رَحِيمٌ رَعُوفٌ بالمطيعين، رحيم بالمذنبين، رَعُوفٌ بمن رآه رحيم بمن لم يره. رأفت مه از رحمت است و رحيم بمعنى بیش از رَعُوفٌ است، تقدیره: بالمؤمنين رحيم رَعُوفٌ. میگوید: بمؤمنان بخشاینده است، سخت مهربان. و قال الحسين بن الفضل: لم يجمع الله لاحد من الانبياء بين الاسمين من أسمائه تعالى الا للنبى ص فانه قال: بالمؤمنين رُؤْفٌ رَحِيمٌ و قال تعالى: إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرُؤُفٌ رَحِيمٌ. و گفته‌اند: نظم آیت چنین است: لقد جاءكم رسول من انفسكم عزيز حريص بالمؤمنين رَعُوفٌ رحيم. عليه ما عنتم، لا يهّمه انا ما شأنكم، ما اقمتم على سنته فانه لا يرضيه عند القيام بالشفاعة الا دخولكم الجنة كقوله: من ترك مالا فاورثته و من ترك ذنبا او كلا فالى و على. و گفته‌اند: عمر بن خطاب هيچ آیت در مصحف اثبات نكردى تا نخست دو گواه بر آن گواهی دادندید كه اين قرآن است. مردى انصارى آمد و اين دو آیت آورد عمر گفت: و الله لا اسئلك عليها بينة كذلك كان رسول الله (ص) فاثبتها. و قال ابى بن كعب: احدث القرآن بالله عهدا، لقد جاءكم رسولٌ من انفسكم... الى آخر الآيتين و فى قول بعضهم هى آية آخر نزلت من السماء.

فَإِنْ تَوَلَّوْاْ يَعْنِى الْمَشْرِكِينَ وَ الْمُنَافِقِينَ اعْرَضُوا عَنِ الْإِيمَانِ بِكَ وَ صَارُوا عَلَيْكَ.

فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ اى الذى يكفينى كيد من كادنى الله. لا إله إلا هو عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ فَوَضَّتْ امرى اليه و به وثقت.

وَ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ خصّ العرش بالذكر لانه اعظم خلق الله تعالى فيدخل فيه الاصغر، و العرش عند العرب سرير الملك. و فى الخبر الصحيح ان الجنة مائة درجة ما بين درجتين كما بين السماء و الارض اعدها الله للمجاهدين فى سبيل الله فاذا سألتهم الله فسئلوه الفردوس فانه وسط الجنة و اعلى الجنة و منها تفجر انهار الجنة و فوقه عرش الرحمن تبارك و تعالى.

و روى ان فاطمة (ع) اتت رسول الله ص تساله خادما، فقال قولى: اللهم رب السموات السبع و رب العرش العظيم ربنا و رب كلّ شىء منزل التوريه و الانجيل و القرآن العظيم فالق الحب و النوى اعوذ بك من شر كلّ ذى شرّ انت آخذ بناصيتها انت الاول فلا شىء قبلك و انت الآخر فليس بعدك شىء و انت الظاهر فليس فوقك شىء و انت الباطن فليس دونك شىء اقض عنا الدين و اغننا من الفقر.

و روى فى بعض الاخبار ان ملكا من الملائكة قال: يا ربّ انى اريد العرش فزدنى قوتى حتى اطير لعلّى ادرك العرش فخلق الله له ثلاثين الف جناح و طار ثلاثين الف سنة. فقال الله تعالى: هل بلغت الى اعلى العرش؟ فقال: لم تقطع بعد قائمة العرش فاستأذن ان يعود الى مكانه فاذن له.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ، هم فرمانست و هم تشریف و هم تهنیت، فرمان خدا، تشریف بسزا، تهنیت زیبا، فرمانی مهربان، تشریفی دلدار، تهنیتی بزرگوار. می‌فرماید تا بنده را بخود نزدیک کند، تشریف میدهد تا رهى، دل بر مهر وى نهد، تهنیت می‌کند تا صحبت وى جوید، کار آن رهى دارد که در دل مهر وى دارد، از حق برو خورد که دلی زنده دارد، یادگار کسی پذیرد که از حق تشریفی دارد، با جهان و جهانیان روزگار بیگانه‌وار گذارد.

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ندای کرامت است و نواخت بینهایت، ندای حق را هفت اندام بنده گوش است، و در تجلی وى غمان دو گیتی فراموش است، ندای کرامت فرا پیش داشت تا بسماع آن کرامت کشیدن بار حکم بر بنده آسان شود، حکم

چيست؟ اَتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ بتقوى میفرماید و در تقوى صدق میفرماید، تقوى مایه اسلام است و صدق کمال ایمان، تقوى بدایت آشنایی است و صدق نشان دوست داری، تقوى رأس المال عابدان است و صدق نور معرفت را نشان، تقوى ره روان عالم شریعت را است، صدق درد زدگان عالم طریقت راست. کسی که صاحب دولت تقوى گردد و جمال صدق او را روی نماید نشانش آنست که کلبه وجود خود را آتش در زند، کشتی خلقیت بدریای نیستی فرو دهد، فرزندان را یتیم کند، اقرباء و عشیرت را بدرود کند، باطن خود را از عادات و رسوم طهارت دهد، ظاهر بر نور شرع آراسته و سرائر از محبت حق ممتلی گشته، دل از محبت دنیا و سر از طمع عقبی خالی کرده، نه دنیا و نه اهل دنیا را با او پیوندی، نه با عقبی او را آرامی.

از دو گیتی یاد کردن بیگمان آبستنیست      گر همی دعوی کنی در مردی، آبستن مباش  
نیک بودی، از برای گفت و گویی بد مشو      مرد بودی، از برای رنگ و بویی زن مباش

وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنفِرُوا كَآفَّةً فَلَوْ لَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ... الاية ظاهر آیت حت علمای دین است بر تحصیل علوم شریعت و اصحاب حدیث بر جمع احادیث پیغامبر، احیاء سنت مصطفی ص را و تازه داشتن دین و شریعت مسلمانان را، همچنانست که مصطفی ص گفت: بَلِّغُوا عَنِّي و لو آية، نصر الله عبدا سمع مقالتي فحفظها و عاها و اداها و رب حامل فقه الی من هوا فقه منه، و روی نصر الله امرا سمع منا شینا فبلغه كما سمعه فرب مبلغ او عی له من سامع، و روی نصر الله من سمع قولی ثم لم یزد فیه این خبرها بمعنی متقاربانند، میگوید: تازه روی و روشن دل باد که سخن من بشنود و رمت آن گوش دارد و الفاظ آن نگاه دارد تا باز رساند چنان که در آن نیفزاید و نگاهد و امانت در آن بجای آورد. بزرگان دین و علمای سلف گفته‌اند: هیچ امانت بدان نرسد که در کتاب و سنت تصرف نکنی و از ظاهر خود بنگردانی و در آن نیفزایی و از آن بنکاهی و از تأویل و تصرف و تکلف پرهیزی، تأویل و تصرف در دین، زهر قاتل است، آن دین که بر تأویل و تصرف نهند باطل است، تأویل و تصرف فعل دشمن است، اقرار و تسلیم فعل دوست، درک تأویل را ضامن رأی است، درک تسلیم را ضامن خدای است، هر چه از تأویل آید بر ما است هر چه از تسلیم آید بر خداست. سهل بن عبد الله رحمه الله این آیت بر خواند: وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنفِرُوا كَآفَّةً، گفت: افضل الرحلة رحلة من الهوى الى العقل و من الجهل الى العلم و من الدنيا الى الآخرة و من النفس الى التقوى و من الخلق الى الله تعالى. رحلت عالمان آنست که در اقطار عالم سفر کنند تا کسی بروشنایی علم ایشان راه یابد و از دوزخ برهد، رحلت عارفان آنست که از نفس خود سفر کنند منازل تقوى باز برند تا بسر کوی محبت رسند بر بساط مشاهدت بمحلّ قربت در حضرت عنديت آرام گیرند هر چه بخاطر ایشان در آید یا همت ایشان بوی رسد سعید ابد گردد چنان که از آن مهتر دین بو علی سیاه قدس الله روحه آورده‌اند که جایی میگذشت دیده وی بر جمعی اسیران روم افتاد که محمود ایشان را گرفته بود و در قید قهر کشیده، چون دیده شیخ بدان بی‌سرمایگان افتاد بلب اشارت کرد گفت: پادشاهها! راه نمیدانند راهشان نمای تا بدانند، هنوز اشارت تمام نکرده بود که روزن توحید در سینه‌های ایشان گشادند همه زنار کفر بگشادند و کمر وفای دین در میان جان بستند.

أَوْ لَا يَرَوْنَ أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ فِي كُلِّ عَامٍ... الاية چون روزگار بر مرد تیره گردد و نکبات و بلیات و حوادث روزگار دست درهم دهد و فتنه روزگار و فتنه عوام و فتنه نفس کقطع الليل المظلم درهم پیچد جز زینهار خواستن و بوی باز

پناهیدن چه روی باشد؟ خوابی چون خواب غرق شدگان، خوردی چون خورد بیماران، عیشی چون عیش زندانیان باید تا درد وی را مرهم پدید آید و در حمایت زینهاریان شود که رضای حق با زینهار بنده دست بزینهار دارد، میگوید جلّ جلاله: وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَ يُغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ.

قوله: لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ... الآية بیاشرکم فی البشریة لکن بیاینکم فی الخصوصیة. یا محمد! تو همی گوی: إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ من بشری ام همچون شما، همی گویم: أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى تو آن درّ یتیمی که چون تویی دیگر نبود. بشری را کی رسد که در صدر قبول حقّ محمل ناز وی همی کشند که لَعْمَرُكْ! بشری را چون سزد که قبضه صفت بحکم عنایت بیان صیقلی آینه دل وی کند که أَلَمْ تَنْشُرْ لَكَ صَدْرَكَ! بشری چون بود که مستوفی دیوان ازل و ابد حوالت قبول و ردّ خلق وادرگاه وی کند که ما آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا! یا محمد! تو دیگری و کار تو دیگر است.

از نطق بهر دهن زبانی دگری      وز لطف بهر بدن روانی دگری  
در خاطر هر کسی گمانی دگری      در تو که رسد تو خود جهانی دگری

گفته اند: که در دوستی هم فراق است و هم وصال، در عهد ازل که قسمت دوستی میکردند ناله درد فراق از خانه بو جهل بر آمد و تالو خورشید وصال از حجره محمد عربی بتافت، از آن فراق در دل بیگانگان دوزخی آفریدند، و ازین وصال در سینه دوستان بهشتی اثبات کردند، زان پس که خورشید وصال بر آن مهتر تافت عالمیان در راه وی متحیر شدند، پیغامبران را آرزوی جمال و اتباع وی خواست.

موسی کلیم میگوید: بار خدایا مرا از امت وی گردان. عیسی روح الله میگوید: بار خدایا مرا حاجب درگاه وی گردان، خلیل میگوید: بار خدایا ذکر من بزبان امت وی روان کن، و ازین عجبتر که راه او مهتر در قدمگاه او خود متحیر شد، این چنانست که مجنون به لیلی گفت، اسباب علم ما در سر زلف تو گم شد! گفت: یا مجنون دعوی بس بلند نیست که زلف ما خود در سر کار ما گم شد. نیکو گفت آن جوانمرد که در شعر گفت:

ای هم تو ز تو حیران آخر چه مثالست این      ای شمع نکورویان آخر چه وصالست این  
ای چون تو بعالم کم آخر چه کمالست این      ای شمع و چراغ ما آخر چه جمالست این

قال ابن عطاء: نفسه ص موافقة لانفس الخلق خلقة لکن مباينة لها حقيقة فاتها مقدسة بانوار النبوة مؤيدة بمشاهدة الحقيقة ثابتة في المحل الادنى و المقام الاعلى ما زاع البصر و ما طغى. نگر تا نگویی که آن نفس پاک وی همچون نفس دیگران بود اگر يك ذره از تابش نفس او بر جان و دل همه صدیقان تافتید در عالم قدس همه روان گشتندید و بمقعد صدق فرو آمدندید، با این همه میگفت بدعا: لا تكلنا الى انفسنا طرفة عين

بار خدایا! این پرده نفس از پیش دل ما بردار و این بار خودی از ما فرو نه که آن حجاب راه حقیقت ما است، فرمان آمد یا محمد ناخواسته در کنارت نهادیم أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ، وَ وَضَعْنَا عَنْكَ وِزْرَكَ. یا محمد ما آن بار تو از تو فرو نهادیم، ارادت ما کار تو بساخت، عنایت ما چراغ تو بیفروخت از آن که تو نه برای خود آمدی و نه بخود آمدی، نه بخود آمدی کت آوردیم، أسرى بعبدیه نه برای خود آمدی که رحمت خلق را آمدی، وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً

لِلْعَالَمِينَ چنان که مرغ، بچه خود را در زیر بال خود گیرد و می‌پرورد کمال کرم و رأفت و رحمت محمد عربی  
 امت خود را بر آن صفت در کنف خود می‌پرورد، وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ.  
 قال جعفر الصادق ع: علم الله تعالى عجز خلقه عن طاعته، فعرفهم ذلك كي يعلموا انهم لا ينالون الصفو من خدمته  
 فاقام بينه و بينهم مخلوقا من جنسهم في الصورة فقال: لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ فالبسه من نعته الرأفة و الرحمة و  
 اخرجہ الى الخلق سفيرا صادقا و جعل طاعته طاعته و مرافقته مرافقته، فقال: مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ.

## ۱۰- سوره یونس - مکیه

## ۱ النوبه الاولى

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

الر منم آن خداوند که می بینم جز من دارنده و پروراننده نه، تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ اَيْن آيتها آن نامه است، الْحَكِيمِ. (۱) آن نامه نیکو حکمت راست حکم.

أ كَانَ لِلنَّاسِ عَجَبًا مردمان را شگفت آمد و بنزدیک ایشان شگفت بود، أَنْ أُوحِيَنا إِلَى رَجُلٍ مِنْهُمْ که پیغام دادیم بمردی هم از ایشان، أَنْ أَنْذِرَ النَّاسَ که مردمان را بیم نمای و آگاه کن، وَ بَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا و بشارت ده گرویدگان را، أَنْ لَهُمْ قَدَمٌ صِدْقٌ که ایشان را است و عده راست و کاری پیش شده، عِنْدَ رَبِّهِمْ بنزدیک خداوند ایشان، قَالَ الْكَافِرُونَ ناگرویدگان گفتند: إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ مُبِينٌ. (۲) این جادویی است آشکارا.

إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ خداوند شما الله است، الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ او که هفت آسمان و هفت زمین آفرید از آغاز، فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ در شش روز، ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ آن گه مستولی شد بر عرش، يُدَبِّرُ الْأُمْرَ میسازد کار و پیش می برد و می اندازد، مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِنَّهُ نِيسْت هیچ شفیع کس را مگر پس دستوری او، ذَلِكَ اللَّهُ رَبُّكُمْ اوست خداوند شما، فَاعْبُدُوهُ او را پرستید، أ فَلَ تَذَكَّرُونَ؟ (۳) پند نپذیرید و حق در نیابید؟

إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا با اوست بازگشت شما همه، وَعَدَّ اللَّهُ حَقًّا هَنَگام نهادن خدای است این برآستی، إِنَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ اوست که آفریده می آرد از آغاز و فردا آن را زنده کند باز، لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا تا پاداش دهند ایشان را که بگرویدند، وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بِالْقِسْطِ و کارهای نیک کردند بسزا، وَ الَّذِينَ كَفَرُوا و ایشان که کافر شدند و بگرویدند، لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ ایشان را شرابی از آب جوشیده، وَ عَذَابٌ أَلِيمٌ و عذابی دردناک، بَمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ. (۴) بآنچه کافر شدند.

هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً اوست که خورشید را روشن گردانید، وَ الْقَمَرَ نُورًا و ماه را روشنایی داد، وَ قَدَرَهُ مَنَازِلَ و آن را باز انداخت و چنان ساخت که میرود در منزلها بریدن فلك را، لِيَتَّعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَ الْجِسَابَ و رفتن او شمار سال و ماه و روزگار میدانید، مَا خَلَقَ اللَّهُ ذَلِكَ إِلَّا بِالْحَقِّ نیافرید خدای آن را مگر بدانش خویش و توان خویش بیکتایی خویش، يُفَصِّلُ الْآيَاتِ نشانهای گشاده روشن می نماید و پیغامهای روشن گشاده می فرستد، لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ. (۵) ایشان را که بدانند.

إِنَّ فِي اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ در شد آمد شب و روز، وَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ و در آنچه خدای آفرید در آسمان و زمین از آفریده های خویش، لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَّقُونَ. (۶) نشانهای روشن است بیکتایی ایشان را که از خشم خدای و از جحود حق او می پرهیزند.

إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا ایشان که دیدار ما نمی بیوسند و بانگیزانیدن ما بنمی گروند، وَ رَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا و باین جهان می بسندند.

و خرسندی کنند وَ اطمأنوا بها و بآن آرام می کنند، وَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ. (۷) و ایشان که از وعد و وعید ما ناآگاه و ناگرویدند، أُولَئِكَ مَاوَاهُمُ النَّارُ بَمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ. (۸) ایشان آنند که جایگاه ایشان آتش است بآنچه می کردند.

## النوبه الثانية



این سوره یونس صد و نه آیت و هزار و هشتصد و سی و دو کلمت است و هفت هزار و پانصد و شصت و هفت حرف همه به مکه فرو آمد مگر يك آیت: وَ مِنْهُمْ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهِ كه این يك آیت بمدينه فرو آمد در شأن جهودان و گفته اند سه آیت ازین سوره بمدينه فرو آمد: فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ إِلَى آخِرِ الْآيَاتِ التَّلَاثِ، وَقِيلَ كُلُّهَا مَكِيَّةٌ إِلَّا آيَتَيْنِ: قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ نَزَلَتْ فِي أَبِي بِنِ كَعْبِ الْإِنصَارِيِّ وَ ذَلِكَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ لَمَّا أَمَرَ أَنْ يَقْرَأَ عَلَيْهِ الْقُرْآنَ. قَالَ أَبِي يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ قَدْ ذَكَرْتَ هُنَاكَ فَبِكَيْ بَكَاءٍ شَدِيدًا، وَ نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ، فَهِيَ فَخْرٌ وَ شَرَفٌ لِأَبِي وَ حَكْمٌ بَاقٍ فِي غَيْرِهِ وَ الْآيَةُ الَّتِي تَلِيهَا ذَمُّ الْقَوْمِ لِأَنَّهُمْ حَرَمُوا مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَهُمْ فَصَارَ حَكْمُهَا فِي كُلِّ مَنْ فَعَلَ مِثْلَ ذَلِكَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ. وَ دَرَيْنِ سُورَتِ هَشْتِ آيَتِ مَنْسُوخِ اسْتِ بَجَايِ خَوِيْشِ كَوْنِيْمِ أَنْ شَاءَ اللَّهُ. وَ دَرِ فَضِيْلَتِ سُورَتِ، أَبِي كَعْبِ رَوَايَتِ كَنْدِ از مصطفى ص

قال: من قرأ سورة يونس اعطى من الاجر عشر حسنات بعدد من صدق بيونس و كذب به و بعدد من غرق مع فرعون.

قوله: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ در آیت تسمیت هم کمال عبادت است هم حصول برکت هم غفران معصیت و برداشت درجت. اما کمال عبادت آنست که مصطفى ص گفت: لا وضوء لمن لم يذكر اسم الله عليه این لا بمعنی نفی کمال و فضیلت است چنان که گفت لا صلاة لجار المسجد الا في المسجد و لا فتى الا على و قال (ص): اذا توضأ احدكم فذكر اسم الله عليه طهر جميع اعضائه و اذا لم يذكر اسم الله عليه لم يطهر منه الا ما مسه الماء.

اما حصول برکت آنست که رب العالمین نام خود را مبارك گفت: تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ ذِي الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ با برکت است نام خداوند بزرگوار و بزرگواری کردن، هر کاری که در مبدأ و مقطع وی نام خدای رود با برکت و پر خیر بود. قومی پیش مصطفى آمدند گفتند یا رسول الله طعام که میخوریم ما را کفایت نمی باشد و سیری نمیکند. رسول خدا گفت: سَمَّوْا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ اجْتَمِعُوا عَلَيْهِ بِبَارِكٍ لَكُمْ فِيهِ.

و غفران معصیت و برداشت درجت آنست که بو هریره روایت کند از مصطفى ص

قال: «من كتب بسم الله الرحمن الرحيم و لم يعور الهاء الذي في الله كتب له الف الف حسنة و ما عنه الف الف سيئة و رفع له الف الف درجة و من قال بسم الله الرحمن الرحيم كتب الله له اربعة آلاف حسنة و ما عنه اربعة الاف سيئة و رفع له اربعة آلاف درجة و قال تنوق رجل في بسم الله الرحمن الرحيم فغفر له.

قوله: الر قرئت مكي، حفص و يعقوب فتح راست و باقی بكسر خوانند و معنی آنست كه. انا الله ارى انا الرب لا رب غيرى. قتاده گفت نامی است از نامهای قرآن و گفته اند. نام سورت است و گفته اند قسم است كه رب العالمين بنامهای خود سوگند یاد میکند. الف الله است، و لا لطيف، و را رحيم. باين نامها سوگند یاد میکند كه اين حروف آيات كتاب حكيم است و نامه خداوند است جل جلاله و تقدست اسماؤه و تفسير و معانی اين حروف در سورة البقرة بشرح رفت. و قيل معناه: هذه الآيات التي انزلتها عليك آيات القرآن الحكيم المحكم المتقن الممنوع من الخلل و الباطل لا لا ياتيه الباطل من بين يديه و لا من خلفه. و گفته اند حكيم بمعنى حاكم است اى هو القرآن الحاكم بين الناس.

چنان كه جایی دیگر گفت: وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اختلفوا فيه، و روا باشد كه حكيم بمعنى

محکوم باشد، ای حکم فيه بالعدل و الاحسان و حکم فيه بالجنة لمن اطاعه و بالنار لمن عصاه و حکم فيه بالحلال و الحرام و الارزاق و الآجال، و حکيم کسی را گویند که سخن حکمت گوید. و نیز گویند این سخنی حکیم است یعنی از حکمت یا با حکمت. عبد الله بن عباس گفت ان الكلمة الحكيمة لتزيد الشريف شرفا و ترفع المملوك حتى تجلسه مجالس الملوك.

قوله: أ كان لِلنَّاسِ عَجَبًا الف استفهام است بمعنى توبيخ و این ناس مشرکان قریش اند و سبب نزول این آیت آن بود که کفره قریش بر سبیل انکار میگفتند عجب کاریست که خدای در همه عالم رسولی نیافت که بخلق فرستد مگر یتیم بو طالب، و روا باشد که انکار ایشان باصل رسالت بود که میگفتند: اللّٰه اعظم من ان يكون رسوله بشرا مثل محمد، خدای بزرگتر از آنست که بشری را چون محمد بخلق فرستد.

رب العالمين گفت: أ كان لِلنَّاسِ عَجَبًا ای ليس بعجب لانه ارسل الى من قبلهم من هو مثله و التعجب انما يكون مما لا يعهد مثله و لا يعرف سببه. گفت این عجب نیست که پیش از ایشان رسولان از خدا بخلق آمدند و تعجب در چیزی کنند که معهود نباشد، میان خلق و نه آن را سببی بود. و تقدیره: ا كان ايحاونا الى رجل منهم بان انذر الناس عجا فيكون ان في الاولى في محل الرفع و في الثانية في محلّ النصب.

وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ قدم الصدق ما تقدم لهم من اللّٰه من المواعيد الصادقة و سبق لهم من حسن العباداة و الطاعة، و قيل قدم الصدق شفاعاة المصطفى و شفاعاة المؤمنين بعضهم لبعض و قيل اراد به السقط يقوم محبطنًا على باب الجنة فيقول لا ادخلها حتى يدخلها والدى.

روى انس بن مالك قال قال رسول اللّٰه ص: اذا كان يوم القيمة نودى فى اطفال المسلمين ان اخرجوا من قبوركم فيخرجون من قبورهم و ينادى فيهم ان امضوا الى الجنة زمرا فيقولون يا ربنا و والدانا معنا فينادى فيهم الثانية ان امضوا الى الجنة زمرا فيقولون يا ربنا و والدانا معنا فينادى فيهم الثالثة ان امضوا الى الجنة زمرا فيقولون يا ربنا و والدانا معنا فيبسم الرب تعالى فى الرابعة فيقول و والداكم معكم فيثب كل طفل الى ابويه فيأخذون بايديهم فيدخلونهم الجنة فهم اعرف بأبائهم و امهاتهم يومئذ من اولادكم الذين فى بيوتكم.

قوله: قَالَ الْكَافِرُونَ تَقْدِيرَهُ فَلَمَّا أَنْذَرَهُمْ قَالَ الْكَافِرُونَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ مُّبِينٌ قرائت اهل مدینه است و ابو عمرو، یعنی ان هذا الرجل ای محمدا ص لساحر مبين باقى بى الف خوانند ای ان هذا الوحي لسحر مبين.

إِنَّ رَبَّكُمْ اللّٰهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ای فى مدة مقدارها ستة أيام لأن الايام تكونت بعد خلق السماوات و الارض من دوران الفلك ثم استوى على العرش، شرح و بيان این همه در سورة الاعراف رفت. و يقال جمع السماوات لانها اجناس مختلفة كل سماء من غير جنس الأخرى و وحد الارض لانها كلها تراب.

يُدَبِّرُ الْأَمْرَ يَقْضِيهِ وَحْدَهُ و قيل يرتب الامور مراتبها على احكام عواقبها.

و قيل يدبر الامر. ينزل الوحي، ما مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ این جواب ایشان است که خدای را انبازان میگفتند و ایشان را می پرستیدند و می گفتند: هُوَ لَاءِ شَفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللّٰهِ. و گفته اند که این باوّل آیت تعلق دارد. میگوید: خدای بیافرید، آسمانها و زمینها بی شفاعت شفيعی و بی تدبیر مدبری بعلم و ارادت خویش آفرید، بقدرت و حکمت خویش بقول تعالى: ادبر عبادى بعلمى انى بعبادى خبير بصير.

آن گه گفت: ذَلِكَمُ اللّٰهُ رَبُّكُمْ خداوند شما و دارنده و پروراننده شما اوست که آسمان و زمین آفرید و خود میدانید و

اقرار میدهد که آفریدگار خلق اوست نه بتان. پس او را پرستید و در خداوندی و خداکاری، او را یگانه شناسید و با وی در پرستش هیچ انباز مگیرید. أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ا فلا تندبرون ان لا يستحق غيره العبادة.

إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا. یعنی بالموت و البعث و النشور جميعا نصب على الحال و وعد الله نصب على المصدر ای وعدكم الله وعدا حَقًّا ای حقه حقا. میگوید: خدای شما را وعده داده وعده راست درست که در آن خلف نه که بازگشت شما پس از مرگ با وی است و بعث و نشور و حساب و کتاب و جزای اعمال در پیش. آن گه گفت بر استیناف: إِنَّهُ يَبْدُوا الْخَلْقَ لَخَلْقِهِ ثُمَّ يَمِيتُهُ ثُمَّ يَعِيدُهُ قرائت ابو جعفر ائه يبدأ الخلق بفتح الف است یعنی الیه مرجعکم جميعا لانه يبدؤا الخلق ثُمَّ يَعِيدُهُ ليجزى الَّذِينَ آمَنُوا ای يعيده ليجزى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بالقسط ای بالعدل. عدل اینجا احسان است که جای دیگر میگوید: هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ ای الجنة و نعيمها.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ ای ماء حار قد انتهى حره، حميم فعيل بمعنى مفعول يقال حم الماء اذا سخن و الحميم العرق منه لسخته، و الحمام لحرارة مائه او لانه يتعرق فيه.

قوله: هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً ای خلقها ضياءً فيكون منصوبا على الحال. و ضياء مصدر ضاء و تقديره جعل الشمس ذات ضياء و يجوز ان يكون ضياء جميع ضوء و الْقَمَرَ نُورًا يستضاء به فى الليالى. قال: الكلبى يضيء وجوههما لاهل السماوات السبع و ظهورهما لاهل الارضين السبع.

وَ قَدَرَهُ اَيْنَ هَا با قمر شود، ای قدر القمر يسير منازل فيكون ظرفا للسیر و قيل قدر له منازل. میگوید تقدير کرد و باز انداخت سير قمر به بیست و هشت منزل در بریدن دوازده برج در هر برجی دو روز و سیکی تا هر ماه فلك بتمامی باز برد، وظيفه ایست آن را ساخته و انداخته. لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَ الْحِسَابَ تا شمار ماه و سال و روزگار میدانید بسیر قمر درین منازل. ما خَلَقَ اللَّهُ ذَلِكَ إِلَّا بِالْحَقِّ یعنی للحق لم يخلقه باطلا بل اظهارا لصنعه و دلالة على قدرته و حکمته. وَ لِنُجْزِي كُلَّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ. ابن جریر گفت: الحق هاهنا هو الله، ای ما خلق الله ذلك الا بالله، ای وحده لا شريك معه. يُفَصِّلُ الْآيَاتِ بياء قرائت ابن كثير و ابو عمرو و حفص و بنون قرائت باقى و در نون معنى تعظيم است. إِنَّ فِي اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ. كلبى گفت، اهل مکه گفتند: يا محمد انتنا بأية حتى نؤمن بك و نصدقك فنزل: إِنَّ فِي اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ فى مجيء كل واحد منهما خلف الآخر و اختلاف الوانهما. وَ ما خَلَقَ اللَّهُ فى السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ مِنَ الْخَلْقِ وَ الْعَجَائِبِ وَ الدَّلَالَاتِ. لايات يوجب العلم اليقين. لِقَوْمٍ يَتَّقُونَ الشَّرْكَ.

إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا این آیت در شأن منکران بعث و نشور آمد. رجا اینجا بمعنی تصدیق است هم چنان که در سوره الفرقان گفت. وَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا و لقاء بعث است پس مرگ، یعنی ان الذين لا يصدقون بالبعث بعد الموت.

و قيل معناه لا يخافون عقابنا و لا يرجون ثوابنا.

رَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا من الله حظا فاختاروها و عملوا لها و اطمأنوا و سكنوا اليها بدلا من الآخرة. وَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا اى عن البعث و الثواب و العقاب. و قيل عن القران و محمد غافلون تاركون لها مكذبون. أُولَئِكَ مَاوَاهُمْ النَّارُ اى مصيرهم و مرجعهم. النار بما كانوا يكسبون من الكفر و التكذيب.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اللَّهُ مَنْوَرُ الْقُلُوبِ، الرحمن كاشف الكروب، الرحيم غافر الذنوب. الله است

افروزنده دل دوستان. رحمن است باز برنده اندوه بیچارگان.

رحیم است آمرزنده گناه عاصیان. الله يعطى الرؤية بغير حجاب، الرحمن يرزق الرزق بغير حساب، الرحيم يغفر الذنب بغير عتاب، الله است که دیدار خود رهی را کرامت کند بی حجاب. رحمن است که از خزینه خود روزی دهد بی حساب. رحیم است که بفضل خود بیامزد بی عتاب. الله لارواح السابقين، الرحمن لقلوب المقتصدین، الرحيم لذنوب الظالمين. خدای است که ارواح سابقان بفضل وی نازد، رحمن است که دلهای مقتصدان بمهر وی گراید، رحیم است که گناه ظالمان بعفو خود شوید. من سمع الله اورثه شغبا و من سمع الرحمن اورثه طلبا و من سمع الرحيم اورثه طربا، فالنفس مع الشغب و القلب مع الطلب و الروح مع الطرب. یکی خطاب خدای شنید در شغب آمد، یکی سماع نام رحمن کرد در طلب آمد، یکی در استماع نام رحیم بماند در طرب آمد. تن محلّ امانت است چون خطاب خدای شنید بی قرار گشت. دل بارگاه محبت است به سماع، نام رحمن در دایره طلب و شوق افتاد. جان نقطه گاه عشق است چون بشارت نعت رحیم یافت بر شادروان رجا در طرب بماند هر چه نعمت بود نثار تن گشت هر چه منت بود بدل دادند آنچه رؤیت و مشاهدت بود نصیب جان آمد.

پیر طریقت گفت: الهی یاد تو میان دل و زبان است و مهر تو در میان سر و جان، یافت تو زندگانی جان است و رستخیز نهان. ای ناجسته یافته و دریافته نادر یافته. یافت تو روز است که خود برآید ناگهان. او که ترا یافت نه بشادی پردازد نه باندهان.

قوله: الر الالف الف الوجدانية، و اللام لطفه باهل المعرفة، و الرءاء رحمته بكافة البرية، جلال احدیت بنعت عزت و کمال حکمت سوگند یاد میکند، میگوید بوجدانیت و فردانیت، بلطف من با دوستان من، برحمت من بر بندگان من، که این کتاب نامه من است و این حروف کلام من، از حدود پاک و از نقص دور و از عیب منزّه. سخنی راست، حدیثی پاک، کلامی درست، کلامی که صحبت حق را بیعت است و ذخیره آن در سرّ عارفان ودیعت است. پیغامی که از قطعیت امان است، و بی قرار را درمان است، روشنایی دیده و دولت دل و زندگانی جان است.

أ كان لِلنَّاسِ عَجَبًا أَنْ أَوْحَيْنَا إِلَى رَجُلٍ مِنْهُمْ. کافران را سه چیز شگفت آمد و از آن تعجب همی کردند: یکی انگیزختن خلق برستاخیز و باز آفریدن پس از مرگ.

دیگر فرستادن خدای رسولان را بخلق و دعوت کردن ایشان بحق. سیوم تخصیص محمد ص به پیغامبری و برگزیدن وی از میان خلق برسولی. اگر آن مدبران از کمال قدرت خدای خبر داشتندید بعث و نشور را منکر نبودندید و اگر عزت خدای و کمال پادشاهی وی بدانستندید فرستادن رسولان بخلق ایشان را شگفت نیامدید و اگر دریافتندید که الله خداوند است و کردگار آن کند که خود خواهد و بارادت خود حکم کند و کار اندر تخصیص و تکریم مصطفی روا داشتندید و جحد نکردندید لکن چه سود که دیده حق بین نداشتند تا حق بدیدندید و نه بصیرت دل تا حق دریافتندید، اما حکمت فرستادن پیغامبران بخلق الزام حجت است تا کافر را بی عذر و بی حجت عذاب نکند. همانست که گفت جلّ جلاله: وَ مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا اما مؤمن اگر خواهد او را بیامزد بی توبت و بی خدمت زیرا که عذاب کردن بی حجت ظلم است و ربّ العزّة پاکست و منزّه از جور و ظلم. يقول تعالى: وَ مَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ و آمرزیدن مؤمن بی خدمت فضل است، و ربّ العزّة با فضل عظیم است و کرم بی نهایت.

يقول تعالى: وَ اللهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ. و گفته اند رسولان را بخلق فرستاد تا مؤمنان را بشارت دهند بفضل کبیر و

کافران را بيم نمايند بعذاب اليم. اينست که رب العالمين گفت: **أَنْ أُنذِرَ النَّاسَ وَبَشِّرَ الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ لَهُمْ قَدَمٌ صِدْقٍ جَائِي** ديگر گفت: **رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ** ای محمد کافران را بيم ده که دوزخ برای ايشان تافته و ساخته مؤمنان را بشارت ده که بهشت از بهر ايشان آراسته و پرداخته.

**وَبَشِّرَ الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ لَهُمْ قَدَمٌ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ.** قال محمد بن علی الترمذی: قدم الصدق هو امام الصالحين و الصديقين و هو الشفيح المطاع و السائل المجاب محمد ص.

و گفته اند قدم صدق سبق عنایت است و فضل هدایت. روز ازل در میثاق اول ارواح مؤمنان را مجلس انس از جام محبت بکأس مودت، شربت مهر داده و ايشان را سرمست و سرگشته آن شربت کرده، و ايشان را وعده داده و وعده ای راست درست که باز آرم شما را باین منزل کرامت و باز بنوازم شما را زیادت ازین فضیلت، **وَيَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ** فذلك قوله **إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا وَعَدَّ اللَّهُ حَقًّا رُجُوعَ بَازِغُشْتِ اسْتِ** و بازگشت را هر آینه بدایتی بود **لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ بَعْدُ.** جنید گفت: در رموز این آیت که، **إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا** قال منه الابتداء و اليه الانتهاء و ما بين ذلك مراتع فضله و تواتر نعمه فمن سبق له في الابتداء سعادة اظهر عليه في مراتعه و تقبله في نعمه باظهار لسان الشكر و حال الرضاء و مشاهدة المنعم. و من لم يجز له سعادة الابتداء ابطال آيame في سياسة نفسه و جمع الحطام الفانية ليرده الى ما سبق له في الابتداء من الشقاوة.

گفت: ابتدای کارها از خداست و بازگشت همه بخدا، یعنی درآمد هر چیز از قدرت او و بازگشت همه بحکم او، اول اوست و آخر او ازل بتقدیر او و ابد بقضای او. حدوث کاینات بامر او فنای حادثات بقهر او میان این و آن مراتع فضل او و شواهد نعمت او هر که را در ازل رقم سعادت کشیدند در مراتع فضل شاکر نعمت آمد و راضی بقسمت. بزبان ذاکر و بدل شاکر و بجان صافی و معتقد. و هر که در ابتدا حکم شقاوت رفت بر وی، خراب عمر گشت و مفلس روزگار و بد سرانجام آلوده دنیا و گرفته حرام و بسته لعب و لهو. چنین خواست بوی لم یزل تا باز برد او را با حکم ازل و نبشته روز اول اینست که رب العالمین گفت: **إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا وَعَدَّ اللَّهُ حَقًّا** و يقال موعود المطيع الفردیس العلی و موعود العاصی الرحمته و الرضا و الجنة لطف الحق و الرحمة وصف الحق فاللطف فعل لم یکن ثم حصل و الوصف نعت لم یزل. بو بکر واسطی گفته: مطيعان حمالان اند و حمالان جز باری ندارند و این درگاه بی نیازان است و عاصیان مفلسان اند جز افلاسی ندارند و این بساط مفلسان است ای خداوندان طاعت نگویم طاعت مکنید تا قرآن را گمانی غلط نیوفتد، چندان که توانید و طاقت دارید طاعت بیارید، پس از روی نیستی همه بگذارید که مطیع و طاعت دو بود و این بساط یگانگی است و ای خداوندان زلت دل تنگ مدارید که این بار معصیت هم بار اوست چنان که طاعت بار اوست اما طاعت بگذارند و معصیت بردارند و گذاشتن فعل تو است برداشتن فعل او.

**هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً...** الایه. ز روی اشارت شمس آفتاب توفیق است که از برج عنایت بتابد بر جوارح بنده تا آراسته خدمت و طاعت گردد، و قمر اشاره بنور توحید است و روشنایی معرفت در دل عارف که باین نور راه برد بمعروف.

پیر طریقت گفت: الهی عارف ترا بنور تو میداند از شعاع نور عبارت نمی تواند در آتش مهر میسوزد و از ناز بار نمی پردازد.

**إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا...** الایه. کافران بیدار حق جلّ جلاله امر ندارند که آن را منکراند لا جرم هرگز بآن نرسند

و مؤمنان برویت حق ایمان دارند و امیدوارند که ببینند لا جرم بآن رسند. همانست که مصطفی ص گفت: هر که بوی رسد کرامتی از حق یعنی در خبر بشنود که خدای با بنده کرامت کند و بیدار خود او را بنوازد، اگر آن بنده نپذیرد این خبر و برویت ایمان ندهد، هرگز نرسد بآن کرامت. گفته‌اند که امید دیدار حق از آن ندارند که هرگز مشتاق نبوده‌اند و از آن مشتاق نه‌اند که دوست نداشته‌اند و از آن دوست نداشته که نشناخته‌اند و از آن نشناخته‌اند که طلب نکرده‌اند و از آن طلب نکردند که خدای ایشان را فرا طلب نگذاشت و راه طلب بایشان فرو بست پس همه از خدا است و بارادت و مشیت خدا است.

يقول تعالى: وَ أَنْ إِلَى رَبِّكَ الْمُنْتَهَى لو اراد ان يطلبوه لطلبوا و لو طلبوا لعرفوا و لو عرفوا لاحتبوا و لو احتبوا لاشتاقوا و لو اشتاقوا اليه لرجوا لقاءه و لو رجوا لقاءه لرأوه.

قال الله تعالى: وَ لَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدَاهَا اذا كان الذى لا يرجو لقاءه ماواه العذاب و الفرقة فدليل الخطاب: ان الذى يرجو لقاءه فقصاراه الوصلة و اللقاء و الزلفة.

## ۲ النوبة الاولى

قوله تعالى: إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ اِيشَانِ كِهْ كِرُوِيْدِكَاْنِ اَنْدِ و نِيكُوِكَاْرَانِ، يَهْدِيْهِمْ رَبُّهُمْ بِاِيْمَانِهِمْ خِدَايْ اِيشَانِ رَا رَاهِ مِيْ نَمَايْدِ بَايْمَانِ اَوْرْدِنِ اِيشَانِ، تَجْرِيْ مِنْ تَحْتِهِمُ الْاَنْهَارُ مِيْرُوْدُ زِيْرِ دِرْخْتَاْنِ و نَشَسْتِگَاْهَايْ اِيشَانِ جُوِيْهَايْ رُوَانِ، فِيْ جَنَّاتِ النَّعِيْمِ. (۹) دِرِ بَهَسْتِهَايْ بَا نَاْزِ.

دَعَوَاهُمْ فِيْهَا دِرْخَوَاْسْتِ و بَاْزِخَوَاْسْتِ اِيشَانِ، سُبْحَاْنَكَ اَللّٰهُمَّ پَاكِيْ تِرَا اِيْ خِدَاوْنِدِ، وَ تَحِيَّتُهُمْ فِيْهَا سَلَامٌ و نَوَاخْتِ خِدَايْ اِيشَانِ رَا و نَوَاخْتِ اِيشَانِ يَكْدِيْگِرِ رَا دِرِ بَهَسْتِ اِيْنِسْتِ كِهْ: سَلَامِ عَلِيْكُمْ، وَ اٰخِرُ دَعَوَاهُمْ وَ اٰخِرُ خَوَاْنِدِنِ اِيشَانِ اَنْسْتِ كِهْ كُوِيْنِدِ، اَنْ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ. (۱۰) ثَنَاْ بَسْرَا خِدَايْ رَا خِدَاوْنِدِ جِهَانِيَاْنِ.

وَ لَوْ يُعَجِّلُ اللّٰهُ لِلنَّاسِ الشَّرَّ و اگِرِ خِدَايْ وَاَشْتَاْبَانِيْدِيْ مِرْدِمَاْنِ رَا بَدِيْ، اِسْتَعْجَاْلَهُمْ بِالْخَيْرِ جَايِيْ كِهْ اِيشَانِ مِيْ شَتَاْبِنْدِ بِنِيْكِيْ، لَقَضِيْ اِلَيْهِمْ اَجَلَهُمْ خِدَايْ بَايْشَانِ كَزَارِيْدِ اِجْلِهَايْ اِيشَانِ و سِپَرِيْ كَرِيْدِيْدِ اِيشَانِ رَا عِمْرِهَايْ اِيشَانِ، فَتَدْرُ الْاٰذِيْنَ لَا يَرْجُوْنَ لِقَاْعَاْنَاْ فِرُوْ كَزَارِيْمِ نَاگِرُوِيْدِكَاْنِ رَا بَرَسْتَاخِيْزِ، فِيْ طُعْيَانِهِمْ يَعْْمَهُوْنَ. (۱۱) تَا دِرِ كَزَاْفِ كَاْرِيْ خُوِيْشِ مِتْحِيْرِ مِيْ بَاَشْتِنْدِ.

وَ اِذَا مَسَّ الْاِنْسَانَ الضُّرُّ و هر گاه كه بمردم رسد گزند دردی یا بیماری، دَعَاْنَا لِجَنِّيْهِ اَوْ خَوَاْنِدِ مَا رَا اِفْتَاْدِهْ بَرِ پَهْلُوِيْ خُوِيْشِ، اَوْ قَاعِدًا اَوْ قَاِيْمًا يَا نَشَسْتِهْ يَا مَانْدِهْ بَرِپَايِ، فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ چُونِ بَاْزِ بَرِيْمِ اَزُوْ اَنْ كَزْنِدِ و اَنْ رَنْجِ كِهْ دِرِ اَنْ اِسْتِ، مَرَّ رُوْدِ اَوْ، كَاَنْ لَمْ يَدْعُنَاْ چِنَاْنِ كِهْ اَوْ نِهْ اَنْسْتِ كِهْ مَا رَا مِيْخَوَاْنِدِ، اِلَى ضُرِّ مَسَّهُ اَنْ كَزْنِدِ رَا كِهْ بَاوْ رَسِيْدِهْ بُوْدِ، كَذٰلِكَ چِنِيْنِ اِسْتِ، زِيْنَ لِلْمُسْرِفِيْنَ مَا كَاثُرًا يَعْْمَلُوْنَ. (۱۲) اَرَاْسْتِهْ اَنْدِ بَرِ كَزَاْفِ كَاْرَاْنِ اَنْچِهْ مِيْكَنْدِ.

وَ لَقَدْ اَهْلَكْنَا الْقُرُوْنَ مِنْ قَبْلِكُمْ هَلَاكِ كَرِيْدِيْمِ و تِبَاهِ كَرِيْدِيْمِ گِرُوْهَانِ پَسِ يَكْدِيْگِرِ، لَمَّا ظَلَمُوْا اَنْ گِهْ كِهْ سْتَمِ كَرْدِنْدِ، وَ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ و بَايْشَانِ اَمْدِ فِرَسْتَاْدِكَاْنِ مَا بِيْيَغَاْمَهَا و نَشَاْنِهَايْ رُوْشِنِ، وَ مَا كَاثُرًا لِيُؤْمِنُوْا و نِهْ بَرِ اَنْ بُوْدِنْدِ كِهْ بَكُرُوْنْدِ، كَذٰلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِيْنَ. (۱۳) چِنِيْنِ اِسْتِ پَاْدَاْشِ اَزِ مَا گِرُوْهْ بَدِ كَاْرَاْنِ رَا.

ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْاَرْضِ پَسِ شَمَا رَا پَسِ نَشِيْنَاْنِ كَرِيْدِيْمِ دِرِ زَمِيْنِ، مِنْ بَعْدِهِمْ اَزِ پَسِ اِيشَانِ، لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْْمَلُوْنَ. (۱۴) تَا نَكْرِيْمِ كِهْ چُونِ كِنِيْدِ.

وَ اِذَا ثَلَّى عَلَيْهِمْ اَيَاْتُنَاْ و چُونِ بَرِ اِيشَانِ خَوَاْنِدِنِ سَخْنَاْنِ مَا، بَيِّنَاتِ رُوْشِنِ پِيْدَاْ، قَاَلِ الْاٰذِيْنَ لَا يَرْجُوْنَ لِقَاْعَاْنَاْ نَاگِرُوِيْدِكَاْنِ

برستاخیز گویند، اَنْتَ بِفُرْآنٍ غَيْرِ هَذَا كَمَا قَرَأْتَنِي اَرْجَا زَيْنَ، اَوْ بَدَّلَهُ يَا هُم اَيْنَ بَدَلْتَنِي، قُلْ بَغْوِي، مَا يَكُونُ لِي اَنْ اُبَدَّلَهُ مِنْ تَلْقَاءِ نَفْسِي مَرَا نَيْسَتْ وَ نَبُوْدَ كِه اَيْن رَا بَدَل كَنَم اَز خُوْدِي خُوِيَش، اِنْ اَتَّبِعُ اِلَّا مَا يُوحِي اِلَيَّ مِنْ نَرُوْم مَكْرٍ بَر پِي اَنْ كِه پِيغَام اَسْت بَمَن، اِنِّي اُخَافُ اِنْ عَصَيْتَ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيْمٍ. (۱۵) مِنْ مِيْتَرَسْم اَكْر نَاْفَرْمَان اِيْم دَر خَاوَنْد خُوِيَش اَز عَذَاب رُوْزِي بَزْرَكِ».

قُلْ لَوْ شَاءَ اللّٰهُ بَغْوِي اَكْر خُدَاي خُوَاَسْتِيْد، مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ مِنْ هَرَكْز بَر شَمَا اَيْن كِتَاب نَخُوَانِيْد، وَ لَا اَدْرَاكُم بِه وَ شَمَا رَا اَكَاه وَ دَاْنَا نَكْرَدْمِي اَز اَنْ، فَقَدْ لَبِثْتُ فَيْكُمْ عُمُرًا مِنْ قَبْلِه چَهْل سَال دَر مِيَاَن شَمَا بُوْدَم كِه اَز پِيغَامْبَرِي سَخْن نَكْتَم، اَفَلَا تَعْقِلُوْنَ. (۱۶) دَر نِيَابِيْد.

فَمَنْ اَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَي اللّٰهِ كَذِبًا كِه بُوْد سَتْم كَارْتَر اَز اَنْ كِه اِيْد وَ بَر خُدَاي دَرُوْغ سَاَزَد، اَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِه يَا اَنْ رَا بَدَرُوْغ دَارَد، وَ رَسَاَنْدِه رَا دَرُوْغ زَن شَمَارَد، اِنَّهٗ لَا يُفْلِحُ الْمُجْرِمُوْنَ. (۱۷) بَدَكَارَان رَا دَر پِيروْزِي بَهْرِه نَيْسَتْ. وَ يَعْتَبُدُوْنَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ مِي پَرَسْتَنْد فَرُوْد اَز خُدَاي، مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَ لَا يَنْفَعُهُمْ اَنْچِه نَكْز اِيْد بَكَا ر نِيَايْد، وَ يَقُوْلُوْنَ هُوَلَاءِ شَفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللّٰهِ وَ مِيگوِيَنْد كِه تَا مَا رَا فَرْدَا بِنَزِيْدِيكِ اللّٰهُ شَفِيْعَان بَاَشَنْد، قُلْ بَغْوِي: اَنْتَبِّئُوْنَ اللّٰهُ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَاوَاتِ وَ لَا فِي الْاَرْضِ خُدَاي رَا اَنْبَاَز مِيگوِيِيْد كِه اَوْ اَنْ اَنْبَاَز نِه دَر اَسْمَان دَاَنْد خُوْد وَ نِه دَر زَمِيْن، سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُوْنَ. (۱۸) پَاكِي وَ بِيْعِيِي وَ بِيْرَاَسْت وَ بَرْتَر اَسْت اَز اَنْچِه اَنْبَاَز گِيْرَنْدگَاَن مِيگوِيَنْد دَر وِي.

وَ مَا كَانَ النَّاسُ اِلَّا اُمَّةً وَاَحَدَةً نَبُوْدَنْد مَرْدَمَان مَكْر اَمْتِي رَاَسْت بَر دِيْنِي رَاَسْت پَاك، فَاخْتَلَفُوْا پَس دَر مَخَالْفَتِ افْتَاْدَنْد وَ دَر دِيْن خُوْد پِيْرَاكَنْدَنْد، وَ لَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ وَ اَكْر نِه سَخْنِي بُوْدِي كِه پِيَش شَدِه اَز اللّٰهِ، لَفُضِي بَيْنَهُمْ مِيَاَن اِيْشَان كَار بَرَكْزَارْدِه اَمِيْد، فِيمَا فِيْهِ يَخْتَلِفُوْنَ. (۱۹) دَر اَنْ اَخْتَلَاْف وَ تَفَرَقِه كِه اِيْشَان دَر اَنْ بُوْدَنْد.

وَ يَقُوْلُوْنَ لَوْ لَا اَنْزَلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّه مِيگوِيَنْد چَرَا بَرِيْن مَرْد اَز خُدَاوَنْد اَوْ آيْتِي فَرُو نِيَاْمَد، فَقُلْ كُوِي، اِنَّمَا الْغَيْبُ لِلّٰهِ عِلْمٌ غَيْبِ خُدَايْتَر اَسْت، فَاَنْتَظِرُوْا اِيْشَان رَا كُوِي چِشْم مِيْدَارِيْد بُوْدْنِي رَا، اِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِيْنَ. (۲۰) كِه مَن بَا شَمَا اَز چِشْم دَارَنْدگَاَن.

وَ اِذَا اَدَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً وَ مَا چُوْن مَرْدَمَان اَز خُوِيَشْتَن مَهْرَبَانِي وَ اَسَانِي چِشَانِيْم، مِنْ بَعْدِ ضَرَاءٍ مَسْتَهْمُ پَس كَزَنْد كِه رَسِيْدِه بُوْد بَاِيْشَان، اِذَا لَهُمْ مَكْرٌ فِيْ آيَاتِنَا چُوْن دَر نَكْرِي اِيْشَان رَا مَكْر اَسْت دَر آيَاتِ مَا وَ دَر نَعْمَتِهَايِ مَا، قُلْ اللّٰهُ اَسْرَعُ مَكْرًا بَغْوِي اللّٰهُ زُوْد تُوَاَنْتَر اَسْت اَز اَدْمِي دَر بَد عَهْدِي كَرْدَن، اِنَّ رُسُلَنَا يَكْتُوبُوْنَ مَا تَمْكُرُوْنَ. (۲۱) كِه رَسُوْلَان مَا مِي نوِيْسَنْد اَنْچِه اَدْمِيَاَن سَكَاَلْش وَ كُوَشْش مِيكَنْد.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: اِنَّ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَ عَمِلُوْا الصّٰلِحَاتِ اِي الطّٰعَاتِ فِيمَا بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ رَبِّهِمْ. يَهْدِيْهِمْ رَبُّهُمْ اِلَى الْجَنَّةِ بِسَبَبِ اِيْمَانِهِمْ فِي الدُّنْيَا. مِيگوِيْد اِيْشَان كِه اِيْمَان اُوْرْدَنْد وَ دَر دُنْيَا نِيَكِ مَرْدَان وَ نِيكوكَارَان بُوْدَنْد وَ خُدَاي رَا وَ رَسُوْل رَا ص طَاعَتِ دَار وَ فَرْمَان بَرْدَار بُوْدَنْد وَ بَر شَرِيْعَتِ وَ سَنَتِ مِصْطَفِي رَاَسْت رَفْتَنْد وَ رَاَسْت كَفْتَنْد، يَهْدِيْهِمْ رَبُّهُمْ بِاِيْمَانِهِمْ رَبِّ الْعِزَّةِ فَرْدَا اِيْشَان رَا پَاْدَاَش نِيكو دِهْد، رَاه بَهْشْتِ بَاِيْشَان نَمَايْد وَ بَهْشْتِ رَسَاَنْد وَ بَر كَرَامَتِ وَ نَعْمَتِ خُوِيَش خُوَاَنْد. مَقَاتِلِ كَفْت: يَجْعَلُ لَهُمْ نُورًا يَمْشُوْنَ بِه عَلَي الصِّرَاطِ اِلَى الْجَنَّةِ. نُورِي وَ رُوْشْنَايِي دَر پِيْش اِيْشَان نَهَنْد تَا بَاَنْ نُورِ صِرَاطِ بَاَز كَذْرَاَنْد، وَ بَهْشْتِ رَسَد.

قال النبي ص ان المؤمن اذا خرج من قبره صور له عمله في صورة حسنة وشارة حسنة فيقول له من انت فوالله اني

لاراک امرء صدق فيقول له انا عمك فيكون له نورا و قائدا الى الجنة و الكافر اذا خرج من قبره صور له عمله فى صورة سيئة و شارة سيئة فيقول من انت فو الله ربي لاراك امرء سوء، فيقول انا عمك، فينطلق به حتى يدخله النار. تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ اى من تحت منازلهم و مساكنهم. و گفته اند مراد نه آنست كه بهشتيان بالا باشند و جويها در زير ايشان رود از بهر آن كه در بهشت چشمها كه رود نه در كندها رود، يعنى تجرى بين ايديهم و تحت امرهم و هم بيرونها كقوله: تَحْتِكَ سَرِيًّا اى بين يديك و هَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِي اى تحت امرى و بين يدي. چشمهاى بهشت بر روى زمين روان بود، بهشتى چنان كه نشسته باشد در غرfe يا در خيمه يا هر جاى كه نشيند از راست و چپ خويش و برابر خويش آب روان مى بيند دست وى بدان مى رسد و جامه بوى تر نشود فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ. عن وهب بن منبه عن ابن عباس قال: خلق الله جنات النعيم من الزمرد الاخضر كلها ازواجها و خدمها و آنيتها و اشربتها و حجالها و قصورها و خيامها و مداينها و درجها و غرفها و ابوابها و ثمارها. قال و الجنان كلها مائة درجة ما بين الدرجتين مصيرة خمس مائة عام حيطانها لبنة من ذهب و لبنة من فضة و لبنة من ياقوت و لبنة من زبرجد. ملاحظها المسك و قصورها الياقوت و غرفها اللؤلؤ و مصاريعها الذهب و ارضها الفضة و حصابؤها المرجان و ترابها المسك اعد الله لاوليائه يقول الله تعالى ادخلوا الجنة برحمتى فاقسموها باعمالكم فلكم صنعت ثمار الفردوس و لكم بنيت القصور التى اسست بالنعيم و شرفت بالملك الخلود.

قوله: دَعَاؤُهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ دعوى و دعا هر دو يكسان است و مراد ندا است اى يدعون الله بقولهم سبحانك اللهم تلذذا بذكره لا عبادة. ميگويد در آن بهشت همه خدای را خوانند و خدای را دانند و بذکر و ثنای وى بپاسايند. تنعم ايشان و لذت و راحت و آرام ايشان، بتسبيح و شكر و ثنای الله بود. كلبى گفت: دَعَاؤُهُمْ فِيهَا اى كلامهم و قولهم اذا اشتهوا شيئا من طعام الجنة: سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ فيؤتون به. اين كلمه علمى است و نشانى ميان بهشتيان و ميان خازنان و خادمان بهشت هر گاه كه آرزويى كنند طعامى يا شرابى خواهند گويند: سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ، خادمان بدانند كه چه ميخواهند و چه آرزو ميكنند آنچه خواهند حاضر كنند و ايشان را بمراد و مقصود رسانند، وَ تَحِيَّاتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ و نواخت ايشان يكديگر را آنست كه بر يكديگر شوند و سلام كنند و همچنين فريشتگان آيند و بر ايشان سلام كنند و آن گاه نواخت و كرامت رب العزة بايشان رسد و ايشان را گويد: سلام عليكم، سخنى خوش با نواخت و نيكويى سخنى بسلامت از آزار، آزاد و پاك، و قيل: تحيتهم اى ملكهم سلام اى سالم. ميگويد ملك ايشان در آن بهشت جاودانى است، از زوال و فنا رسته و جاويد ايشان را با ناز و نعيم مانده، وَ آخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ معنى آنست كه بهشتيان در هر چه خواهند بجای آزادي اند هر چند كه خواهند يابند و بهر چه بپوسند رسند، بجای شكر اند و بجای تهنيت. و قيل اول كلامهم التسبيح و آخره التحميد و هم يتكلمون بينهما بما ارادوا ان يتكلموا به. خبر داد رب العزة كه بهشتيان در هر سخن كه گويند ابتدای سخن ايشان بتعظيم و تنزيه الله بود و ختم آن بشكر و ثنای الله و طعامى كه خورند بابتدا نام الله گويند و تسبيح وى و باخر شكر خدای كنند و ثناء بروى.

و گفته اند اين آنست كه جاى ديگر گفت حكايت از بهشتيان كه گويند الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا و تقدير آيت اينست كه: و آخر دعويهم ان يقولوا الحمد لله رب العالمين.

و لَوْ يُعَجِّلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ آيَاتِهِ لَفَسَدُوا اى اگر خدا بخواهد آيات خود را زودتر بفرستد مردم فاسد مى شوند. وَ يَدْعُ الْإِنْسَانُ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ و ناس اينجا كافران اند النصر بن الحرث و اصحابه كه ميگفتند: اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ



عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنْ السَّمَاءِ ايشان از کافری که بودند بر سبیل استهزا و ثبات بر کفر عذاب بتعجیل میخواستند، رب العالمین گفت اگر آن عذاب که میخواستند فرو گشائیم ايشان همه هلاک شوند و فانی گردند و دنیا منقطع گردد، لکن نکردیم و نادیدم آنچه خواستند و عذاب فرو نگشادیم و فرا گذاشتیم تا اقامت حجت بر ايشان تمام گردد و ايشان را هیچ عذر نماند. و گفته‌اند حکم این آیت بر عموم است کسی که از سر ضجرت دعاء بد کند بر خویشان یا بر فرزند و خویش و پیوند، گوید اخزاک الله، لعنک الله، اماتک الله، بزبان میگوید و در دل اجابت این دعاء کراهیت دارد، رب العالمین گفت: لو استجیب لهم فی الشر كما یحبون ان یتجاب لهم فی الخیر لهلکوا قال شهر بن حوشب قرأت فی بعض الكتب ان الله عز و جل یقول للملکین المولکین: لا تکتبا علی عبدی فی حال ضجرة شیئا. و تقدیر الآیة و لو یعجل الله للناس الشرَّ حین استعجلوه استعجالا کاستعجالهم بالخیر لفضی إلیهم أجلهم. و عن ابی هريرة قال قال رسول الله ص: اللهم ائی اتخذ عندک عهدا لن تخلفه انما انا بشر فای المؤمنین آذیته او شتمته او جلدته او لعنته فاجعلها له صلاة و زکاة و قربة تقر به بها یوم القيمة.

ابن عامر و یعقوب لفضی بفتح قاف خوانند و اجلهم بنصب فیتصل بقوله عز و جل و لو یعجل الله للناس. قوله فَنَذَرُ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا یعنی مشرکی مکه، لا یخافون البعث و الحساب و لا یأملون الثواب فی طغیانهم ای فی شرکهم و ضلالهم یعمهون یترددون و یتمارون. و قیل یلعبون. و گفته‌اند معنی آیت آنست که: آدمی هموار بروز شادی خویش می‌شتابد و آن شتابیدن اوست باجل او. میگوید اگر ما روزگار او باو شتابانیم مرگ باو شتابد. و إذا مسَّ الإنسان الضرُّ این در شأن هشام بن المغیره المخزومی آمد، اذا ناله مکروه و ضرر دعانا، ای دعا الله لازالته و لم یدع غیره. قوله دَعَانَا لِجَنبِهِ یعنی مضطجعا أو قاعداً أو قائماً یرید فی جمیع الاحوال فلما کشفنا عنه ضرره ازنا ما به. مرَّ ای استمر علی کفره معرضا عن الشکر کأن لم یدعنا إلی ضررٍ مسَّه لَنَسِيَانَهُ ما دعا الله فیهِ و ما صنع الله به، کذلک ای کما زین لهذا الکافر الدعاء عند البلاء و الاعراض، زینَ للمُسْرِفِینَ عملهم و الاسراف فی النفس یكون بعبادة الوثن و فی المال فی السائبة و البحیره و معنی الکلام اسرفوا فی عبادتهم و اسرفوا فی نفقاتهم. و لقد أهلکنا القرونَ من قبلكم یا اهل مکه لما ظلموا کفروا بالله و جاءهم رسلهم بالبینات بالمعجزات و الآیات بالامر و النهی، و ما کاثوا لیؤمنوا لان الله طبع علی قلوبهم جزاء لهم علی کفرهم کذلک نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ نفعل بمن کذب بمحمد کما فعلنا بمن قبلهم.

ثمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ الخلائف جمع خلیفة و اصل الخلیفة خلیف بغير هاء لانه فعیل بمعنی فاعل کالسمیع و العلیم فدخلت الهاء للمبالغة بهذا الوصف کما قالوا راویة و علامة الا ترى انهم جمعوه خلفاء کما یجمع فعیل و من اثنت لتأنیث اللفظ قال فی الجمع خلائف و قد ورد التنزیل بهما، قال تعالی: خُلفاء مِن بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ و قال ثمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ ای استخلفناکم بعد هلاکهم تخلفونهم قرنا بعد قرن فی الأرض فی اماکنکم لِنَنْظُرَ کَیْفَ تَعْمَلُونَ ای لتعملوا اعمالکم فنراها مشاهدة موجودة فارقبوا فی الطاعة و احذروا عن المعصية.

قال النبی ص انّ الدنيا خضرة حلوة و انّ الله مستخلفکم فیها فناظر کیف تعملون. قال عمر بن خطاب (رض) صدق الله ربنا ما جعلنا خلفاء الا لینظر الی اعمالنا فاروا الله من اعمالکم خیرا باللیل و النهار و السرّ و العلانية.

و إذا تُثِلِّي عَلَیْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ ای القرآن واضحات الدلائل و بینات منصوب علی الحال این آیت در شأن مشرکان مکه

فرو آمد عبد الله بن ابی امیه المخزومی و الولید بن المغیره و العاص بن عامر و جماعتی که ایمان بیعت و نشور نداشتند تا رب العالمین میگوید: قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا اِي لَا يُؤْمِنُونَ بِالْبَعثِ. با مصطفی می گفتند اَنْتَ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَذَا مِنَ اللَّهِ لَيْسَ فِيهِ ذِكْرُ الْبَعثِ وَ النُّشُورِ وَ لَيْسَ فِيهِ عَيْبٌ آلِهَتِنَا. قرآنی دیگر بیار از نزدیک الله که در آن ذکر بعث و نشور نباشد و ترک عبادت لات و عزری و مناة و هبل و عیب ایشان در آن نبود. اَوْ بَدَّلَهُ يَا پَسْ هَمِينَ قُرْآنٍ كِهْ أَوْرْدَهْ اِي بَگَرْدَانِ از اَمّتِ خُویشِ وَ تَغْيِيرِ دَرِ اَنِّ آر، ذِکْرِ بَعثِ وَ نَشُورِ وَ وَعِيدِهْ اَزَانِ بِيروُنِ كَنِ بَجَايِ اَيْتِ عَذَابِ اَيْتِ رَحْمَتِ اَثْبَاتِ كَنِ. رب العالمین گفت ایشان را جواب ده یا محمد ما يَكُونُ لِي اَنْ اُبَدِّلَهُ مِنْ تَلْقَاءِ نَفْسِي اَيْنِ قُرْآنٍ نَهْ سَخْنِ مِنْ اَسْتِ وَ نَهْ سَاخْتِهْ مِنْ، تَا دَرِ اَنِّ تَغْيِيرِ تَوَانِمِ وَ اَزِ اَمّتِ خُویشِ بَگَرْدَانِمِ تَلْقَاءِ مَصْدَرِ كَالْتَّبِيَانِ يَسْتَعْمَلُ ظَرْفَا بِمَعْنَى الْمَقَابَلَةِ مُشْتَقٌ مِنَ التَّلْقَى.

اِنْ اُتْبِعُ اِلَّا مَا يُوحَى اِلَيَّ اِي لَا اَتَّبِعُ اِلَّا وَحْيَ اللَّهِ مِنْ غَيْرِ زِيَادَةٍ وَ لَا نَقْصَانٍ وَ لَا تَبْدِيلٍ اِنِّي اَخَافُ اِنْ عَصَيْتُ رَبِّي اِي اِنْ اَفْعَلْتُ عَصِيَّتُ ثُمَّ لَا اَمِنَ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ.

قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُهُ اِي مَا قَرَأْتُ الْقُرْآنَ عَلَيْنَكُمْ وَ لَا اُدْرَاكُمْ بِهِ اِي وَ لَا اَعْلَمُكُمْ اللَّهُ بِهِ. يقال دريت الشيء علمته و ادريته غيري. اِي اعلمته اياه. اگر خدای خواستید من این قرآن را هرگز بر شما نخواندمی و الله شما را از آن آگاه و دانا نکردید. قرائت ابن کثیر: و لادريكم بي الف، معنى أنست که: اگر خدا خواستید من هرگز بر شما این کتاب نخواندمی و الله شما را بخودی خود بی من باین دانا کردی چنان که گفت: فَإِنْ يَشَاءِ اللَّهُ يَخْتِمْ عَلَى قَلْبِكَ. فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ مَكْتُومًا وَ بَقِيْتُ بَيْنَكُمْ لَا اَتْلُو كِتَابًا وَ لَا اَتَعْلَمُهُ وَ لَا اُحِطُ بِيَمِينِي، عُمُرًا اِي بَعْضًا مِنْ عَمْرِي وَ هُوَ اَرْبَعُونَ سَنَةً، لِأَنَّهُ اَوْحِيَ اِلَيْهِ بَعْدَ اَرْبَعِينَ سَنَةً مِنْ قَبْلِهِ اِي مِنْ قَبْلِ نَزُولِ الْقُرْآنِ وَ مِنْ قَبْلِ هَذَا الْوَقْتِ، اُفْلَا تَعْقِلُونَ اَيُّ صَادِقٍ وَ هَذَا كَلَامُ اللَّهِ، اَمْرِي اِنْ اَتْلُوهُ عَلَيْكُمْ. چون میدانید که چهل سال در میان شما بودم که مرا می شناختید و نیک دانستید که بر هیچ کس هیچ چیز نخوانده ام و نه کتابی نوشته ام و نه بتلقین از کسی گرفته ام و نه هرگز بر کسی دروغی بسته ام، امروز که شما را خبر می دهم از داستان پیشینیان و سرگذشت رفتگان و احوال ایشان جز آن نیست که از نزدیک خدا است و از پیغام و وحی پاک او.

در نمی یابید که چنین است و این قرآن که بر شما میخوانم پیغام خدا است و کلام او.

وَ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ نَبِيُّ رَسُولِ اللَّهِ وَ هُوَ ابْنُ اَرْبَعِينَ سَنَةً وَ اِقَامَ بِمَكَّةَ ثَلَاثَ عَشْرَةَ سَنَةً وَ بِالْمَدِينَةِ تَوَقَّى وَ هُوَ ابْنُ ثَلَاثٍ وَ سِتِّينَ سَنَةً.

قَوْلُهُ فَمَنْ اَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا اِي لَا اِحْدَ اِظْلَمَ وَ اَكْفَرَ مِمَّنْ كَذَبَ عَلَى اللَّهِ اَوْ كَذَّبَ بِاَيَاتِهِ فَالْكَاذِبُ عَلَى اللَّهِ وَ الْمَكْذُوبُ بِاَيَاتِ اللَّهِ فِي الْكُفْرِ سِوَا. معنى أنست که من بر خدای هرگز دروغ ننهادم و نه ساختم و شما کردید که گفتید وی را شريك و انباز است و کیست ستمکارتر و کافرتر از آن که بر خدای دروغ سازد و گوید که وی را شريك و انباز است و قرآن که سخن وی است دروغ شمارد و محمد که پیغام رسان وی است دروغ زن دارد اِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْمُجْرِمُونَ لَا يَسْعَدُ مِنْ كَذَبِ اَنْبِيَاءِ اللَّهِ.

وَ يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ يَعْنِي يَشْرِكُونَ مَعَ اللَّهِ فِي الْعِبَادَةِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ اِنْ لَمْ يَعْبُدُوهُ وَ لَا يَنْفَعُهُمْ اِنْ عْبَدُوهُ. این مشرکان مکه بتان را میپرستند که در ایشان ضرر و نفع نه، اگر نپرستند بر ایشان گزند نیارند و اگر پرستند ایشان را بکار نیابند و سود نکنند از بهر آن که مواتاند، نه خیر است در ایشان نه شر، نه نفع نه ضرر، نه کردگاری نه نتوانایی

دانایی. الله است جلّ جلاله که کردگار است و توانا و دانا، هم ضار و هم نافع همه چیز تواند و با همه تاود و بداشت و توان هر کس رسد و سزای هر کس چنان که باید دهد، لا يحدث شيء في ملكه الا بايجاده و حكمه و قضائه و ارادته و تكوينه و لا يلحق احدا ضرر و لا نفع و لا خير و لا شر و لا سرور و لا حزن الا من قبله جلّ جلاله فان تك نعمة فهو النافع و الدافع و ان تك محنة فهو الضار القامع المانع، فمن استسلم لحكمه عاش في راحة و من اعرض عن حكمه وقع في كل آفة.

روی ان اول ما كتب الله في اللوح المحفوظ انا الله الذي لا اله الا انا من لم يستسلم بقضايي و لم يصبر على بلائي و لم يشكر نعمايي فليطلب ربا سوائى، و روى ان داوود (ع) ناجى ربه فقال الهى من شر الناس؟ فقال عز من قائل من استخارنى في امر فاذا خرت له ائتمنى و لم يرض بحكمى.

و يقولون هؤلاء شفعاؤنا عند الله حسن گفت معنى آنست که ایشان شفيعان مانند بنزدیک خدای در کار و شغل دنیا و معاش دنیا که ایشان ببعث و نشور ایمان ندارند. و قيل معناه شفعاؤنا عند الله ان يكن بعث و نشور و قيل في الكفار من يعتقد البعث، قل أئنبئون الله بما لا يعلم في السموات و لا في الأرض اى تخبرون الله ان له شريكا في السموات و الارض او عنده شفيعا بغير اذنه و لا يعلم الله لنفسه شريكا في السموات و لا في الارض فنفي العلم لنفي المعلوم، سبحانه و تعالى عما يُشركون نزه نفسه عن ان يكون معه معبود او شريك. قرأ حمزة و الكسائي: عما تشركون بالثناء هاهنا و في سورة النحل و الروم.

و ما كان الناس الا امة واحدة اي دين واحد و هو الاسلام و قيل هو الشرك و قد سبق شرحه في سورة البقرة فاختلّفوا اى آمن بعض و كفر بعض. و قيل و ما كان الناس الا امة واحدة فاختلّفوا اى ولدوا على الفطرة و اختلفوا بعد الفطرة و لو لا كلمة سبقت من ربك اى لولا ان الله عز و جل جعل لهم اجلا للقضاء بينهم و هو يوم القيمة يفصل بينهم في وقت اختلافهم. و قيل و لو لا كلمة سبقت من ربك بتأخير عذاب هذه الامة الى يوم القيمة و انه لا يعاجل العصاة بالعقوبة، لفضي بينهم نزول العذاب.

میگوید اگر نه سخنی بودی که پیش رفت از الله و حکم کرد و آن سخن آنست که با آدم گفت آن گه که او را عطسه آمد: یرحمک ربک فسبقت رحمته غضبه، اگر نه این سخن بودی من عذاب فرو گشادمی باین امت بآن اختلاف و تفرق که ایشان در آن بودند.

روی ابو هريرة قال قال رسول الله ص: لما خلق الله تعالى آدم و نفخ فيه الروح، عطس فقال له ربه الحمد لله فقال الحمد لله فقال له ربه عز و جل یرحمک ربک اذهب فسلم على اولئك النفر و هم نفر من الملائكة جلوس فاسمع ما يجيبونك به فانها تحيتك و تحية ذريتك. قال فذهب فقال السلام عليكم فقالوا و عليك السلام و رحمة الله. ثم رجع الى ربه تبارك و تعالى فبسط له يديه فقال له خذ و اختر فقال اخترت يمين ربى و كلتا يديه يمين ففتحها فاذا فيها صورة الذرية كلهم فاذا كل رجل مكتوب عنده اجله و اذا آدم (ع) قد كتب له الف سنة.

و ذكر الحديث في رواية اخرى عن ابى هريرة قال قال رسول الله ص: لما خلق الله الخلق كتب كتابا فهو عنده فوق العرش ان رحمتى سبقت غضبى.

و لو لا كلمة سبقت من ربك لفضي بينهم الآية، گفته اند که تأویل این آیت آنست که اگر ندانید که من که خداوند از گفته خویش و افس نیایم در تقدیر آجال و ارزاق من این ناسزا گوین را و باطل و رزان را يك طرفه العين درنگ

ندادید تا ایشان را بعقوبت عاجل از اهل حق جدا کردید تا حق و اهل آن از باطل و اهل آن در وقت سزا جدا شدید و میان ایشان فرقان پیدا شدی.

و يَقُولُونَ يَعْنِي اهل مكة لَوْ لَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ آيَةً مِنْ رَبِّهِ مِثْلَ الْعَصَا وَالْيَدِ الْبَيْضَاءِ وَ مَا جَاءَتْ بِهِ الْانْبِيَاءُ. وَ قِيلَ مِمَّا اقْتَرَحُوا عَلَيْهِ فِي قَوْلِهِ وَ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ الْآيَةَ، مُشْرِكِينَ مَكَّةَ مِنْ رُؤْيِ تَعْنَتِ طَلَبِ آيَاتِ كَرَدَنَدِ كَفْتَنَدِ چَرَا آيَتِي نَنَمَائِدِ اَيْنِ مُحَمَّدِ چَنَانِ كِه مَوْسَى عَصَاءِ وَ يَدِ بَيْضَاءِ نَمُودِ وَ دِيگَرِ پِيغَامْبِرَانِ نَشَانَهَا وَ مَعْجَزَتَهَا نَمُودَنَدِ كِه دَلَائِلِ نُبُوتِ وَ رِسَالَتِ ايشان بود، اَن مَدْبِرَانِ هَم پِيغَام بَمِرَاد خُوِيش خُواسَتَنَدِ هَم دِيدارِ فَرِيشْتَه خُواسَتَنَدِ هَم مَعْجَزَه وَ نَشَانِ وَ هَم اللّٰهُ حَاضِرِ كَرَدَنِ خُواسَتَنَدِ كِه جَائِي مِيگُويَد: أَوْ تَأْتِي بِاللّٰهِ وَ الْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا، جَائِي دِيگَرِ مِيگُويَد: اَوْ نَرِي رَبَّنَا حَتَّى نَرِي اللّٰهُ جِهْرَةً رَبِّ الْعَالَمِينَ كَفْتِ بَجَوَابِ ايشان: قُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلّٰهِ أَنْجَه شَمَا مِي دَر خُواهِيدِ اَز نَزُولِ آيَاتِ اَن هَمِه غَيْبِ اسْتِ وَ عِلْمِ غَيْبِ بِنَزْدِيكِ خُدا اسْتِ وَ جِزِ خُدايِ هِيچِ كَسِ غَيْبِ نَدَانَدِ وَ مِصَالِحِ بِنَدِگَانِ جِزِ خُدايِ كَسِ نَشَانَسَدِ فَاَنْتَظِرُوا وَقُوعِ الْآيَةِ وَ اَنْتَظِرُوا قِضَاءِ اللّٰهِ بَيْنِنَا بِاِظْهَارِ الْمُحَقِّ عَلَيِ الْمُبْطَلِ إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ فُوقَعْتِ يَوْمِ بَدْرِ فَظَهَرَ الْمُحَقُّ عَلَيِ الْمُبْطَلِ.

وَ إِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ أَيْ كَقَارِ مَكَّةَ رَحْمَةً يَعْنِي الْمَطْرَ وَ الْخُصْبَ وَ الْعَافِيَةَ مِنْ بَعْدِ الْقَحْطِ وَ الْجُوعِ وَ الْفَقْرِ وَ الْبَلَاءِ وَ الشِّفَاءِ بَعْدَ السَّقَمِ إِذَا لَهُمْ مَكْرٌ اَيْنِ جَوَابِ شَرْطِ اسْتِ كَقَوْلِهِ: إِنْ تُصِيبُهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيَهُمْ إِذَا هُمْ يَقْنَطُونَ الْمَعْنَى وَ اِنْ تُصِيبُهُمْ سَيِّئَةٌ قَنْطُوا فَكَذَلِكَ قَوْلُهُ وَ إِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ مَكْرًا وَ هَذَا الْمَكْرُ هُوَ صَرْفُ الشُّكْرِ اِلَى غَيْرِ الْمَنْعَمِ سَمَاءً مَكْرًا لِانِ الْمَكْرُ جُودُ حَقِّ الْمَنْعَمِ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ لَوْلَا الدَّوَاءُ وَ الطَّبِيبُ وَ لَوْلَا كِذَابُكَ وَ كَذَلِكَ كَانُوا يَقُولُونَ سَقِينَا بِنُوءِ كِذَابِ وَ لَا يَقُولُونَ هَذَا رِزْقُ مِنَ اللّٰهِ وَ هُوَ قَوْلُهُ تَعَالَى وَ تَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنْتُمْ تُكذِّبُونَ إِذَا لَهُمْ مَكْرٌ اَيْنِ اِذَا اَيْنِجَا دَرِ اَنِ مَوْضُوعِ اسْتِ كِه عَجْمِ كُويَنَدِ چُونِ دَرِ نِگَرِيِ چُونِ بِنِگَرِيِ وَ آيَاتِ ايدِرِ اِعْلَامِ نِعْمَتِهايِ اللّٰهُ اسْتِ وَ اِيادِيِ وِي مِيگُويَدِ چُونِ ايشانِ رَا بَارَانِ فَرَسْتِيمِ وَ اَزِ بِلَاها عَافِيَتِ دِهِيمِ وَ نِعْمَتِ وَ آسَايشِ بَرَا ايشانِ رُوانِ كَرْدَانِيمِ ايشانِ رَا دَرِ اَنِ نِعْمَتِ بِطَرِ كِيرِدِ تا حَقِّ رَا مَنكَرِ شُوندِ وَ آيَاتِ مَا دَرُوعِ شَمَرَنَدِ وَ رِسانَنَدِه رَا اسْتُورِ نَدَارَنَدِ وَ بَرِ نِعْمَتِ، دِيگَرِيِ رَا شُكْرِ كَنَنَدِ نِه خُدايِ رَا عَزَّ وَ جَلَّ، قُلِ اللّٰهُ أَسْرَعُ مَكْرًا يَعْنِي اللّٰهُ اِقْدَرُ عَلَيِ تَغْيِيرِ تِلْكَ النِّعْمِ مِنَ الْعَبْدِ عَلَيِ صَرْفِ الشُّكْرِ اِلَى غَيْرِ الْمَنْعَمِ وَ مَا يَأْتِيهِمْ مِنَ الْعِقَابِ اسْرَعُ فِي اِهْلَاكِهِمْ مِمَّا اتَوْهُ مِنَ الْمَنكَرِ وَ اِبْطالِ آيَاتِ اللّٰهِ اِنَّ رُسُلَنَا يَعْنِي الْحَفِظَةَ يَكْذِبُونَ مَّا تَمْكُرُونَ لِلْمَجَازَاةِ بِهِ فِي الْآخِرَةِ. اَيْنِ بَرِ سَبِيلِ تَهْدِيدِ وَ وَعِيدِ كَفْتِ كِه آرِيِ رُسُولانِ مَا وَ دَبِيرانِ مِي نُويسَنَدِ بَرِ ايشانِ اَنجَه مِي سَازَنَدِ وَ مِي كَنَنَدِ وَ اَيْنِ تَهْدِيدِ اسْتِ بَرِ كُوشِها وَ دِلِهايِ ضَعِيفانِ وَ رَنِه خُدايِ تَعَالَى رَا اِلْتِهَ بَأَنِ هِيچِ حَاجَتِ نِيستِ كِه احاطتِ عِلْمِ وِي مَعْلُومَاتِ، نِه بَدْبِيرِ حَاجَتِ كُذاشْتِ وَ نِه بِنَسَخْتِ.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ... الآية. از روی اشارت بر ذوق اهل معرفت، این آیت رمزی دیگر دارد. میگوید مؤمنان و نیک مردان بحقیقت ایشان اند که احدیت ایشان را بنعمت کرم در قیاب غیرت بدارد، و بحسن عنایت پرورد، بمعرفت خودشان راه دهد، و بصحبت خود نزدیک گرداند، تا او را یگانه شوند و از غیر او بیگانه شوند. پیر طریقت گفت توحید نه همه آنست که او را یگانه دانی توحید حقیقی آنست که او را یگانه باشی و از غیر او بیگانه باشی، بدایت عنایت آنست که ایشان را قصدی دهد غیبی تا ایشان را از جهان باز برد چون فرد شود آن گه وصال فرد را بشاید.

جوینده توهم چو تو فردی باید آزاد زهر علت و دردی باید.

آن مرد غواص تا دل از ملك جان بر ندارد روا نبود که دست طلب او به مروارید مراد رسد پس چه گویی کسی که در طلب جلال و جمال او قصد نجات اعظم کند تا دست از مهر جان نشوید، بوصول قرب جانان چون رسد؟ درویشی در مجلس موسی کلیم (ع) نعره بر کشید موسی از سر تندی بانگ بر وی زد، در حال، جبرئیل آمد که یا موسی اللّٰه میگوید در مجلس تو صاحب درد و خداوند دل همان يك مرد بود که از بهر ما بمجلس تو حاضر آمد، تو بانگ بر وی زدی هر چند عزیزی و کلیمی اما سرّی که ما در زیر گلیم سیاه نهاده‌ایم تو نبینی، آن اشتیاق جمال ما باشد که دوستان را در تواجد آرد، تقاضای جمال ما بود که دلهاشان در عالم خوف و رجا و قبض و بسط کشد. وَ اللّٰهُ يَفْبِضُ وَ يَبْصُطُ. هر دیده که از دنیا پر شد، صفت عقبی در وی ننگد.

و هر دیده که صفات عقبی در وی قرار گرفت، از جلال قرب ما و عزّ وصال ما بیخبر بود، نه دنیا و نه عقبی بلکه وصال مولی. آه کجاست همّتی که از دنیا کجاست مرادی مه از عقبی اشتیاقی بیدار مولی کجاست صاحب دولتی تا از جاه بشریت خود برآئیم و دست در فترک آن صاحب دولت زنیم بو که روزی بمراد رسیم.

گر ز چاه خواهی تا برائی مردوار چنگ در زنجیر گوهردار عنبر بار زن

يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ بَاش تا فردای قیامت که دوستان بنور معرفت بر مرکب طاعت فرا بساط انبساط روند و در مقام شهود بنازند، گروه گروه و جوق جوق، چنان که اللّٰه گفت: نَحْسُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَقَدْأ و در هر منزل که پیش آید جوقی فریشتگان بحکم فرمان، بسلام می‌آیند و بنواز و نعیم جاودان بشارت می‌دهند. اینست که گفت: وَ تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ وَ عَاصِيَانِ امّت احمد در آن صحراء محشر و مقام رستاخیز، بعرض گاه حساب باز داشته، سابقان بنور طاعت از پیش رفته و عاصیان بگران باری معصیت تنها مانده، آخر رحمت اللّٰه ایشان را دست گیرد، و بر تنهایی و درماندگی ایشان ببخشاید، بندای کرامت گوید: عبادی چون این خطاب عزّت و ندای کرامت بنعت رحمت بگوش ایشان رسد، جان ایشان بیاساید و روح و ریحان در دل ایشان گشاید، گوید: عبادی، إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغْلٍ فَكَاهُونَ لَا يَتَفَرَّغُونَ إِلَيْكَ وَ اصحاب النار من شدة العقاب لا يرفقون لك، معاشر المساكين سلام عليكم كيف انتم ان كان اشكالكم و اصحابكم سبقوكم واحد منهم لا يهديكم فانا اهديكم. ان عاملناكم بما تستوجبون فاين الكرم.

نحن اذا فى الجفاء مثلهم اذا هجرنا هم كما هجروا

چون رأفت و رحمت حقّ بایشان رسد وحشت و معصیت بآب رحمت از ایشان فرو شوید و آفتاب رعایت از برج عنایت بتابد، ایشان بنعت افتخار در حالت انکسار بر درگاه ذو الجلال خوش بزارند، و از شادی بگریند، تا ربّ العزة آن گریستن و زاریدن از ایشان بیسندد و درد دل ایشان را امرهم نهد و زبان ایشان بثنای خود بگشاید، و بقدر طاقت بندگی خدای را ثنا گویند، و حمد و ستایش کنند، اینست که رب العالمین گفت: وَ آخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ آخر سخن ایشان این بود که الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ که شماتت دشمنان و کافران بما نرسید، و فضل و رحمت خدای بما در رسید.

ما را همه مقصود ببخشایش حق بود      المنة لله که بمقصود رسیدیم

وَ إِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا... الآية. دعاء کلید رحمت است و گواه عبودیت و پیوستن را وسیلت. هر کس که در دعاء بر وی گشادند در اجابت هم بر وی گشادند که میگوید جلّ جلاله: ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ دعاء پیرایه پیوستگانست و مایه دست گرفتگان و حلقه در حق بدست جویندگان، مصطفی ص گفت: الدعاء سلاح المؤمن و عماد الدین و نور السماوات و الارض.

هر که بکاری درماند یا او را نکبتی رسد دست در دعا و تضرع زند، دست اعتماد بضمآن الله زد و دست نیاز ببرّ وی زد، يقول الله تعالى: قُلُوْا لَا إِذْ جَاءَهُمْ بِأَسْنًا تَضَرَّعُوا و شرط آنست که بوقت دعاء آواز نرم دهد و خاطر از حرمت و استکانت پر کند و باجابت، یقین باشد که مصطفی ص گفت: «ادعوا الله و انتم موقنون بالاجابة و اعلموا ان الله لا يستجيب دعاء من له قلب غافل لاه»

و بدانکه دعا کردن و حاجت و نیاز بدرگاه بی‌نیاز برداشتن اهل شریعت را مقامی جلیل است، عین عبادتست و رسیدن را ببهشت نیک وسیلت است. اما حال عارفان حالی دیگر است و طریق ایشان طریقی دیگر. جنید روزی در اثناء مناجات گفت: «اللهم اسقنی» ندایی شنید که: تدخل بینی و بینک. یا جنید میان من و تو می‌درایی یعنی که ما خود دانیم سزای هر بنده‌ای، و شناسیم قصد هر جوینده‌ای، جنید گفت: بعد از آن روزگاری تحسّر خوردم و زان گفت، استغفار کردم.

قوله: وَ لَقَدْ أَهْلَكْنَا الْقُرُونََ مِنْ قَبْلِكُمْ لَمَّا ظَلَمُوا اى تكبروا و تجبروا و لم يخضعوا بقول الحق. اى بسا خواجگان خویشتن پرستان ازین جهان داران و ستمکاران که با کام و نام بودند با خانهای پر نقش و پرنگار بودند، و بر پشت مرکبهای رهوار سوار بودند، ردای تکبر بر دوش گرفته و فرعون‌وار ندای جباری بر خویشتن زده، چون شرع را مکابر شدند و از حقّ سر وازدند و نبوت انبیا و آیات و معجزات همه بازی شمردند، دمار از ایشان بر آوردند، و تخت و کلاه ایشان نگونسار کردند، و بساط کبر ایشان در نوشتند، نه خود زنده نه نام و نشان ایشان در دیار و اقطار مانده، هَلْ نُحِسُّ مِنْهُمْ مِنْ أَحَدٍ أَوْ نَسْمَعُ لَهُمْ رِكْزًا أَرَى سِرَانِجَامَ ظَلَمِ هَمِينِ است، و خبر مصطفی ص گواه اینست: «لو كان الظلم بيّنا فى الجنة لسلط الله عليه الخراب».

قوله ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ ان اعتبرتم بهم نجوتم و ان لم تعتبروا احللتنا بكم من العقوبة ما يعتبر بكم فان من لم يعتبر بمن سبقه اعتبر به من لحقه و من لم يعتبر بما سمعه اعتبر به من تبعه.

### ۳ النوبة الاولى

قوله تعالى: هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ در خشك و در دریا می‌رواند شما را او آنست، حَتَّى إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلِكِ تَا آن گه که شما در کشتی باشید هنگامی، وَ جَرَيْنَ بِهِمْ وَ كَشْتَى مِيرُودِ و ایشان در آن، بَرِيحٌ طَيِّبَةٌ بِيَادِي خُوشِ، وَ فَرَحُوا بِهَا و ایشان بآن باد شادان، جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ بَانِ كَشْتَى آيد ناگاه بادی کشتی‌شکن، وَ جَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ و موج آید ایشان را از هر سوی، وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ أَحْيَطُ بِهِمْ وَ چنان دانند که هلاك ایشان بود، دَعَاؤُا اللّٰهَ خدای را خوانند، مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ دعا و عذر و بیم و امید او را خالص کرده، لَئِنْ أَنْجَيْتَنَا مِنْ هَذِهِ و گویند اگر باز رهانی ما را ازین بیم، لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ. (۲۲) حقا که ما ترا از سپاس دارانیم و از نعمت شناسان.

فَلَمَّا أَنْجَاهُمْ چون باز رهاوند ایشان را، إِذَا هُمْ يَبْعُونَ فِي الْأَرْضِ چون در نگرى باز افزونى جستن و ستمكارى درگيرند در زمين، بَعِيرَ الْحَقِّ بناسزا و ناحق، يَا أَيُّهَا النَّاسُ اى مردمان، إِنَّمَا بَعَيْتُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ اين افزونى جستن شما بر يكدیگر و اين ستمكارى بر خويشتن، مَنَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا روزى چند است زندگانى اين جهان ناپاينده، ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُكُمْ آن گه با ماست بازگشت شما فَنُنَبِّئُكُمْ بما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ. (۲۳) پس شما را خبر كنيم بانچه ميكرديد در زندگانى اين جهانى.

إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مثل زندگانى اين جهانى كَمَا أَتْرَكْنَا مِنَ السَّمَاءِ راست همچون آبى است كه فرو فرستاديم از آسمان، فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ تا بآن آب رستنيها رست در زمين آميغ، مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَ الْأَنْعَامُ از آنچه مردم خورد و چهارپايان، حَتَّىٰ إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا تا زمين آرايش خويش گرفت، وَ أَرْتَبَتْ وَ أَرَايَتْهَا گشت، وَ ظَنَّ أَهْلُهَا وَ چنان دانند خداوندان أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا كه و پادشاه گشتند بران، أَتَاهَا أَمْرُنَا بَانَ رسد فرمان ما، لَيْلًا أَوْ نَهَارًا شب يا روز، فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا آن را ريزيده و پژمرده چون كاه دروده كرديم، كَأَن لَّمْ تَعْنِ بِالْأَمْسِ گويى دى خود هيچ نبود، كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ هم چنين سخنان خويش گشاده و روشن ميفرستيم، لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ. (۲۴) ايشان را كه در آن بينديشند.

وَ اللَّهُ يَدْعُوا إِلَىٰ دَارِ السَّلَامِ الله با سراى سلامت ميخواند، وَ يَهْدِي مَن يَشَاءُ و راه مينمايد و او را كه خواهد، إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ. (۲۵)  
براه پاينده راست.

لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا ايشان را است كه نيكويى كردند، الْحُسْنَى نيكوتر از آنچه ايشان كردند، وَ زِيَادَةٌ و نيز افزونى از ناخواستى و ناپيوسيده، وَ لَا يَرَهُقُ وَ جُوهُهُمْ و بران روپهاى ايشان نه نشيند، قَتْرٌ وَ لَا ذِلَّةٌ گردى و نه خوارى، أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ. (۲۶) ايشانند بهشتيان، جاويدان در آن.  
وَ الَّذِينَ كَسَبُوا السَّيِّئَاتِ و ايشان كه بدبها كردند، جَزَاءً سَيِّئَةٍ يَمَثُلُهَا ايشان را است پاداش هر بدى هم چنان، وَ تَرَهُفُهُمْ ذِلَّةٌ و خوارى فراسرهاى ايشان نشيند، مَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ ايشان را كس نه كه ايشان را از خداى ننگه دارد، كَأَنَّمَا أُغْشِيَتْ وَ جُوهُهُمْ چنان كه پندارى كه در روپهاى ايشان كشيده، قِطْعًا مِنَ اللَّيْلِ مُظْلِمًا پارههايى از شب تاريك، أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ. (۲۷) ايشانند دوزخيان در آتش جاويدان.

### النوبة الثانية

قوله تعالى هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُمْ اى يحملكم على السير و يجعلكم قادرين على قطع المسافات في البرِّ بالازجل و الدواب و الْبَحْرِ بالسفن الجارية في البحار. البرِّ: الارض الواسعة. و البحر: مستقر الماء. قرأنت عبد الله شامى ينشركم بفتح يا و بنون و شين، من نشر ينشر هم چنان كه جايى ديگر گفت وَ بَتَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ باين قرأنت معنى آنست كه: شما را ميپراكد و ميخيزاند و ميرواند در دشت و در دريا. و فيه حجة على القدرية فى خلق الافعال لان السير فعل متصرف فى الخير و الشر لا محالة و الله يسير كل سائر كما ترى، آن گه شرح فرادريا داد: حَتَّىٰ إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلِكِ فلك هم واحد است و هم جمع بواحد مذكر است چنان كه گفت: فِي الْفُلِكِ الْمَشْحُونِ و بجمع مؤنث است چنان كه گفت: وَ الْفُلِكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ وَ جَرَيْنَ بِهِمْ اى جرت السفن بمن ركبها فى البحر. مخاطبه با خبر گشت و عرب چنين كنند، و در قرآن از اين باب هست. و قال الشاعر:

اسیئی بنا او احسنی لا ملومه لـ دینا و لا مقلیة ان تقلت

بریح طیبیة لینه الهبوب لا ضعیفه و لا عاصفه. وَ فَرَحُوا بِهَا اِی بَتْلَکَ الرِّیْحِ لِلِیْنِهَا وَ اسْتَقَامَتَهَا. فرح در قرآن بر سه وجه است یکی بمعنی بطر و خیلاء و تکبر چنان که گفت: ذَلِکُمْ بِمَا کُنْتُمْ تَفْرَحُونَ فِی الْاَرْضِ بِغَیْرِ الْحَقِّ هَمَانَسْتَ که در سوره هود گفت: اِنَّهُ لَفَرَحٌ فَخُوْرٌ اِی بَطْرٌ مَرَحٍ. و در سوره القصص (۳۴) گفت: لَا تَفْرَحْ اِنَّ اللّٰهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِیْنَ اِی الْبَطْرِیْنَ. وجه دوم: فرح است بمعنی رضا. کقولیه: وَ فَرَحُوا بِالْحَیَاةِ الدُّنْیَا اِی رَضُوا بِهَا. و قوله: کُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَیْهِمْ فَرَحُوْنَ اِی رَاضُوْنَ وَ فَرَحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ اِی رَضُوا.

وجه سیوم: فرح شادی است و خرّمی. کقولیه بریح طیبیة وَ فَرَحُوا بِهَا جَاءَتْهَا اِی جَاءَتْ السَّفِیْنَةَ وَ قِیْلَ: جَاءَتْ الرِّیْحُ الطَّیْبَةُ رِیْحٌ عَاصِیْفٌ ذَاتَ عَصْفٍ اِی شَدِیْدَةُ الْهَبُوْبِ یَقَالُ: عَصَفْتُ الرِّیْحَ فِیْهِ عَاصِفٌ وَ عَاصِفَةٌ وَ اعْصَفْتُ فِیْهِ مَعْصَفٌ وَ مَعْصَفَةٌ. و عَصَفْتُ وَ اعْصَفْتُ بِمَعْنَى وَاحِدٍ. وَ جَاءَهُمْ اِی رَكَبَانَ السَّفِیْنَةَ الْمَوْجُ اِی حَرَكَةَ الْمَاءِ وَ اخْتِلَاطَهُ. و قِیْلَ: هُوَ مَا عَلَا مِنَ الْمَاءِ مِنْ کُلِّ مَكَانٍ مِنَ الْبَحْرِ. و قِیْلَ: مِنْ کُلِّ جِهَةٍ وَ ظَنُّوا اَنَّهُمْ اَحِیطُ بِهَمْ اَهْلَكُوا وَ سَدَّتْ عَلَیْهِمْ مَسَالِکُ النِّجَاةِ مِنْ جَمِیْعِ الْجِهَاتِ. یَقَالُ: لِكُلِّ مَنْ وَقَعَ فِی بَلَاءٍ قَدْ اَحِیطُ بِفَلَانٍ، اِی قَدْ اَحَاطَ بِهِ الْبَلَاءُ. و قِیْلَ اَحَاطَتْ بِهِمُ الْمَلَائِكَةُ. وَ مِثْلُهُ: وَ اَحِیطُ بِثَمَرِهِ اِلَّا اِنْ یَحَاطُ بِکُمْ. دَعَا اللّٰهُ مُخْلِصِیْنَ لَهٗ الدِّیْنَ اِی اَخْلَصُوا لَهٗ الدَّعَاةَ لَمْ یَشْرِكُوْا بِهِ مِنْ اِلٰهَتِهِمْ شَیْئًا. میگوید مشرکان در آن حال که بهلاک و غرق نزدیک شوند و جز از خدای آسمان از هر کس نومید شوند و از بتان و غیر ایشان فریادرس نبینند، دست در خدای آسمان زنند و باخلاص بی‌شک دعا کنند و بر بوییت وی اقرار دهند. این هم چنان است که مصطفی ص حصین خزاعی را پرسید در حال شریک وی: کم تعبد الیوم لها؟ قال سبعة واحدا فی السماء و ستة فی الارض. قال رسول الله ص: فایهم تعدّ لیوم رغبتک و رهبتک؟ قال: الذی فی السماء. بو عیبده گفت دعای ایشان به اخلاص آن بود که گفتند اهیّا شراهیّا یعنی یا حیّ یا قیوم.

قوله: لَیْنٌ اُنْحِیْتِنَا اِنْجَا قَوْلٍ مُّضْمَرٍ اسْت. اِی قَالُوا: لَیْنٌ اُنْحِیْتِنَا مِنْ هَذِهِ الْوَاقِعَةِ وَ مِنْ هَذِهِ الرِّیْحِ الْعَاصِفَةِ وَ انْعَمْتَ عَلَیْنَا یَا رَبَّنَا لَنُکُوْنَنَّ مِنَ الشَّاکِرِیْنَ لِنِعْمَتِکَ مُؤْمِنِیْنَ بِکَ مُسْتَمْسِکِیْنَ بِطَاعَتِکَ.

قَلَمًا اُنْجَاهُمْ اِی اَجَابَ اللّٰهُ دَعَاةَهُمْ. اللّٰهُ دَعَا اِیْشَانَ اِجَابَتْ کَرْدَ و اِیْشَانَ رَا اِز هَلَاکَ و غَرَقَ رَهَانِیْد. هَذَا کَقَوْلِهِ: قَلَمًا نَجَاهُمْ اِلَى الْبَرِّ قُلِ اللّٰهُ یُنْجِیْکُمْ مِنْهَا وَ مِنْ کُلِّ کَرْبٍ بَلْ اِیَّاهُ تَدْعُوْنَ فِیْکَشِیْفُ مَا تَدْعُوْنَ اِلَیْهِ اِنْ شَاءَ اِیْنَ اٰیَاتٍ دَلِیْلٌ اَنْدَ کَه رَبِّ الْعِزَّةِ دَعَا اِی کَافِرَانَ وَ بَیْگَانِگَانَ دَر مَرَادِهَا اِی دَنِیْوِی اِجَابَتْ کَنْدَ وَ اَنْجَه گَنْت: وَ مَا دُعَاءُ الْکَافِرِیْنَ اِلَّا فِی ضَلَالٍ اَنْ دَر کَارِ وَ مَرَادِ اَخْرَتِ اسْتِ کَه کَافِرَانَ رَا دَر نَعِیْمِ اَخْرَتِ وَ ثَوَابِ اَنْ جِهَانِی نَصِیْبِ نِیْسْت. وَ گَفْتَه اَنْد. وَ مَا دُعَاءُ الْکَافِرِیْنَ اِلَّا فِی ضَلَالٍ اَنْسْتِ کَه گویند: رَبَّنَا اَخْرَجْنَا نَعْمَلٌ صَالِحًا غَیْرَ الَّذِی کُنَّا نَعْمَلُ و اِیْشَانَ رَا جَوَابِ دَهْنَد: اَوْ لَمْ نُعْمَرْکُمْ مَا یَنْدَکُرُ فِیْهِ مَنْ تَنْدَکُرُ اَمَّا دَعَا اِیْشَانَ دَر کَارِ دَنِیَا وَ دَر طَلَبِ نَعْمَتِ دَنِیَا مُسْتَجَابِ بُوْد کَه اِیْنَ نَعْمَتِ اِز اَشْنَا وَ بَیْگَانَه دَرِیغِ نِیْسْت، وَ بَرٌّ وَ فَاجِرٌ اِز اَنْ مِیخورد عَرَضِ حَاضِرِ یَاکُلُ مِنْهَا الْبَرُّ وَ الْفَاجِرُ. یَقُوْلُ تَعَالٰی: مَنْ کَانَ یُرِیْدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهٗ فِیْهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِیْدُ کُلًّا نُمِدُّ هُوْلَاءُ وَ هُوْلَاءُ مِنْ عَطَاءِ رَبِّکَ وَ هُمْ اِزِیْنَ بَابِ اسْتِ دَعَا اِبْلِیْسِ مَهْجُوْر کَه گَفْت: اَنْظِرْنِیْ اِلَیْ یَوْمٍ یُّبْعَثُوْنَ. قَالَ اِنَّکَ مِنَ الْمُنْظَرِیْنَ وَ دَلِیْلٌ بَر اَنْکَه رَبِّ الْعِزَّةِ دَعَا کَافِرَانَ اَنْدَر کَارِ دَنِیَا اِجَابَتْ کَنْد، اَنْسْتِ کَه شَکَایْتِ مِیکند اِز اَنْ قَوْمِ کَه دَر حَالِ بَیْجَارِگِی وَ وَقْتِ دَر مَاندَگِی اَوْ رَا نَخَوَاندَنَد، گَفْت: وَ لَقَدْ اَخَذْنَا هُمْ بِالْعَذَابِ فَمَا اسْتَكَاثُوْا لِرَبِّهِمْ وَ مَا یَنْصُرُهُمْ اَمِیْرُ الْمُؤْمِنِیْنَ عَلِی (ع) گَفْت اِگَر اِیْشَانَ تَوَاضَعُ کَرْدَنَدِیْدِ و اَنْدَر



دعا خضوع آوردندید از الله اجابت یافتندید. فَلَمَّا أَنجَاهُمْ إِذَا هُمْ يَبْعُونَ فِي الْأَرْضِ عَادُوا إِلَى الْكُفْرِ وَ الْفَسَادِ بِغَيْرِ الْحَقِّ جهلا و باطلا ای مبطلین معلنین الفساد و المعاصی و الجرأة علی الله.

يا أَيُّهَا النَّاسُ يا اهل مکه إِنَّمَا بَعَيْتُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ اى وبال بغیکم علیکم. اى عملکم بالظلم یرجع علیکم، كما قال عزّ و جلّ مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا و گفته‌اند سه چیز آنست که هر که کند آن بوی بازگردد و بال آن بوی رسد: یکی مکر است لقله تعالی: وَ لَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ. دیگر نکث است لقله تعالی: فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ سوم بغی است لقله تعالی: يا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَعَيْتُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ. اینجا سخن تمام شد، آن گه ابتدا کرد گفت: مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا اى ذلك متاع الحیاة الدنیا تتمعون فی الدنیا، فیکون بغیکم مبتداء و علی أَنْفُسِكُمْ خبره و متاع خبر مبتداء محذوف.

و روا باشد که سخن متصل یکدیگر بود. بغیکم ابتدا بود و متاع خبر ابتداء و علی أَنْفُسِكُمْ صله بغی باشد و معنی آنست که این ستمکاری شما بر خویشتن و افزونی جستن بر یکدیگر بر خورداری است در دنیا روزی چند ناپاینده، زاد آن جهانی را نشاید، و در آن جهان بکار نیاید که باین بغی مستوجب غضب خدای و عقوبت وی گشته‌اید. قرائت حفص متاع بنصب است یا بر حال یا بر مفعول. اى متعناکم متاع الحیاة الدنیا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُكُمْ فِى الْقِيَمَةِ فَنُنَبِّئُكُمْ بما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ نخبرکم به و نجازیکم علیه.

إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا اى صفة الحیاة الدنیا فی فنائها و زوالها گمائی أَنزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ اى کمطر انزلناه من السماء من جانب السماء. يقال: ان السحاب جسم یخلو من الماء فاذا اراد الله ان یمطر قوما امره فاخذ الماء من بحر فی السماء و صار الی المكان المقصود بالمطر فاختلط به اى بالماء اختلاط جوار لانّ الاختلاط تداخل الاشیاء بعضها فی بعض. و قيل: فاختلط به اى بسببه نباتُ الأرض فطالت و امتدت ممّا یأکلُ النَّاسُ یعنی الحبوب و الثمار و البقول و الانعام یعنی الحشیش و المراعى حتّی إذا أخذت الأرض زُحْرُفَها زخارف الارض ما تضحک به من الورد و النور و الشقائق و الخضر و ازبیتت یعنی تزینت. و در شواذ خوانده‌اند: وَ ازبیتت اى جاءت بالزینة، و زینة الارض ثمر نباتها فی الاشجار وَ ظنّ أهلها اى اهل هذه الارض أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَیْها اى علی حصاد نباتها و اجتناء ثمارها اذ لا مانع دونها أتاها أمرنا اى قضاؤنا باهلاكها و افنائها لیلاً أو نهاراً فَجَعَلْنَاهَا اى الارض و الغلّة و الزینة حَصِيداً محصودة مقلووعة منزوعة الاصول لا شیء فیها. و قيل: فَجَعَلْنَاهَا حَصِيداً اى مثل الحصيد، كما قال لغلمان الجنة: یَطُوفُ عَلَیْهِمْ وُلْدَانٌ وَ هُمْ لَمْ یُولدُوا و ائما شبههم بالولدان الذین لم تغیرهم الکهولة لطرورتهم و حسن خلقهم کأنّ لم تُعَنّ بِالْأَمْسِ اى کان لم تكن او لم تعمر بالامس بالمغانی، المنازل الّتی یعمرها النَّاسُ بالنزول. یقال غنينا بمكان کذا اذا نزلوا به. كذلك الحیاة الدنیا سبب لاجتماع المال و زهرة الدنیا حتّی اذا کثر عند صاحبه و ظنّ أنّه ممّتع به سلب ذلك عنه بموته او حادثه تهلکه.

فقدناه لَمَّا تَمَّ و اعتمّ بالعلی کذاک کسوف البدر عند تمامه

كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ اى كما بیّننا هذا المثل للحیاة الدنیا كذلك نبین آیات القرآن لِقَوْمٍ یَتَفَكَّرُونَ فی المعاد. وَ اللَّهُ یَدْعُوا إِلَىٰ دار السّلام ببعث الرّسل و نصب الأدلّة. و دار السّلام هی الجنة. السلام هو الله و الجنة داره. و هذه الاضافة کبیت الله و ناقة الله. و قيل السلام و السلامة واحد كالرضاع و الرضاة اى دار السلامة من الآفات و الاحزان و القطیعة. یعنی من دخلها سلم من الآفات، دلیله قوله: ادخلوها بسّلام آمینین و قيل: دار السلام هو من التّحیة الّتی یحییهم الله و الملائكة،

من قوله تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ

قال: جابر بن عبد الله خرج علينا رسول الله ص يوما فقال اني رايت في المنام كان جبرئيل عند رأسي و ميكائيل عند رجلي يقول احدهما لصاحبه اضرب له مثلا فقال: اسمع سمعت اذنك فاعقل عقل قلبك، انما مثلك و مثل امّتك كمثل ملك اتخذ دارا ثم بنى فيها بيتا ثم جعل فيها مادبة ثم بعث رسولا يدعو الى طعامه فمنهم من اجاب الرسول و منهم من تركه فالله الملك و الدار الاسلام و البيت الجنة و من دخل الجنة اكل ما فيها.

و عن ابي الدرداء قال: قال رسول الله ص ما من يوم طلعت شمسه الا و كل بجنبتها ملكان يناديان نداء يسمعه خلق الله كلهم غير الثقلين، يا ايها الناس هلموا الى ربكم انّ ما قلّ و كفى خيرا ممّا كثر و الهى و لا آبت شمس الا و كل بجنبتها ملكان يناديان يسمعه خلق الله كلهم غير الثقلين، اللهم اعط منقفا خلفا و اعط ممسكا تلتفا فانزل الله فى ذلك كله قرآنا فى قول الملكين يا ايها الناس هلموا الى ربكم فى سورة يونس و الله يدعوا الى دار السلام و انزل فى قولهما اللهم اعط منقفا خلفا و ممسكا تلتفا و اللّيل اذا يغشى الى قوله للعسرى.

قوله و يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ عمّ بالدعوة اظهارا لحجته و خص بالهداية استغناء عن خلقه. و قيل: الدعوة الى دار السلام عامّة لانها الطريق الى النعمة و هداية الصراط خاصة لأئها الطريق الى المنعم. و گفته اند دعوت برد و ضرب است: يكي دعوت عامّ بواسطه رسول ميخواند ايشان را از روى تكليف بر دين اسلام و طاعت دارى، و ذلك فى قوله: وَ إِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ديگر دعوت خاصّ است بىواسطه رسول خود ميخواند جلّ جلاله ايشان را از روى تشریف بدار السلام تا ايشان را گرامى كند و بنوازد بضيافت بهشت و بقاء و رضاء و سلام، و ذلك قوله: وَ الله يدعوا الى دار السلام و يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ هدايت اينجا بمعنى ارشاد است و صراط مستقيم طريق بهشت است كه آنجا ميگويد يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ و گفته اند: استعمال سنن است در اداء فرائض در دنيا و جوار حضرت عزّت در عقبى في مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ و گفته اند: صراط مستقيم استعمال مكارم الاخلاق است چون تقوى و زهد و توكل و اخلاص و احسان. مصطفى گفت: «انّ الله يحب مكارم الاخلاق و يبغض سفاسفها»

رب العزّة اين مكارم الاخلاق دوست دارد بنده را بر استعمال آن دارد و راه آن بوى نمايد تا بنده در روش خویش باين مقامات گذاره كند امروز بمحبّت و معرفت رسد و فردا بمشاهدت و رؤيت.

لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا اى آمنوا بالله و رسوله و احسنوا العمل فى الدنيا الحسنى الجنة. و الحسنى كالبشرى. و قيل: هى تأنيث الاحسن. ميگويد ايشان كه ايمان آوردند بخدا و رسول و در دنيا كار نيكو كردند، پاداش ايشان بهشت است و اگر حسنى تأنيث احسن گويى معنى آنست كه ايشان راست كه نيكوبى كردند نيكوتر از آنچه ايشان كردند و نيز زيادت، چنان كه جابى ديگر گفت وَ لَدَيْنَا مَزِيدٌ وَ يَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ امير المؤمنين على ع گفت لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا احسان اينجا قول لا اله الا الله است، و حسنى بهشت و زياده غرقه از ياقوت سرخ ساخته كه آن را چهار هزار در است.

روى ابو ذر قال قلت: يا رسول الله علمنى عملا يقربنى من الجنة و يباعدى من النار.

قال: اذا عملت سيئة فاتبعها حسنة. قال قلت من الحسنات لا اله الا الله؟ قال: نعم، من احسن الحسنات.

ميگويد: ايشان كه لا اله الا الله گفتند پاداش ايشان بهشت است. همانست كه مصطفى گفت: «من قال لا اله الا الله دخل الجنة»

و گفته‌اند: لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا این احسان استغفار است صحابه رسول را و حسنی شفاعت مصطفی است و زیاده رضای خدا. فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ: وَ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ ابْن عباس گفت: لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا ای جاهدوا فی سبیل الله الحسنى یعنی رزق الجنة لقوله: «برزقون» و الزیاده دوام الحیاة فی قرب المولى لقوله بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ قیل: الحسنی جزاء حسناتهم و الزیاده ان یجازی بالواحد عشرًا لیكون الزیاده من جنس الأول. و قیل: الحسنی عشرة و الزیاده تضعیف العشرات. و خبر درست است در صحیح مسلم، حدیث حماد سلمه از عبد الرحمن بن ابی لیلی از صهیب بن سنان الرومی از مصطفی که گفت: الحسنی الجنة و الزیاده النظر الی وجه الله عزّ و جلّ. و عن ابی بن کعب قال سألت رسول الله ص عن الزیادتين فقال: و ما الزیادتان؟ قلت احديهما قوله وَ أَرْسَلْنَاهُ إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ

فقال عشرون الفا. فقلت: قول الله عزّ و جلّ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الحسنى وَ زِيَادَةٌ قال الحسنی الجنة و الزیاده النظر الی وجه الله عزّ و جلّ و قال (ص) «إذا دخل اهل الجنة الجنة و اهل النار النار: نادى مناد يا اهل الجنة ان لكم عند الله موعدا لم ینجز کموه. قالوا: ما هو؟ ا لم یثقل موازیننا؟ الم یدخلنا الجنة؟ الم یجرنا من النار؟ قال: فیکشف لهم الحجاب فینظرون الی الله فیخرون له سجدا.

و هی الزیاده التي قال الله عزّ و جلّ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الحسنى وَ زِيَادَةٌ قال. یزید بن هارون فی اثر هذا الحدیث: من کذب بهذا فقد برئ من الله و برء الله منه. و عن ابن عمر قال قال: رسول الله ص «ان ادنی اهل الجنة منزلة لرجل ینظر فی ملكه الفی سنة یری اقصاه كما یری ادناه، ینظر فی ازواجه و سرره و خدمه و ان افضلهم منزلة لمن ینظر فی وجه الله عزّ و جلّ کلّ یوم مرتین»

و روى عن انس بن مالك انه قال فی قوله عز و جلّ وَ لَدَيْنَا مَزِيدٌ قال يتجلى لهم الرب عزّ و جلّ كلّ جمعة. ثم قال: وَ لَا يَرَهُقُ وَ جُوهَهُمْ اى لا یعلوها و لا یغشاها قتر غبار. و قیل: سواد و كآبة وَ لَا ذَلَّةَ اى هو ان كما یصیب اهل جهنم. قال: ابن ابی لیلی هذا بعد نظرهم الی ربهم أولئك أصحاب الجنة هم فیها خالدون. وَ الَّذِينَ كَسَبُوا السَّيِّئَاتِ الكفر و الشرك جزاء سيئة بمثلها یعنی النار. فلا ذنب اعظم من الشرك و لا عذاب اشدّ من النار. و تقديره: لهم جزاء سيئة مثلها. و الباء زائدة وَ تَرَهُقُهُمْ ذَلَّةٌ اى یلحقهم ذلّ و خزی. و هو ان ما لهم من الله اى من عذاب الله من عاصم مانع يمنعهم. و من صلة كأنما أُعْشِيَتْ البست و جُوهُهُمْ قِطْعًا مِنَ اللَّيْلِ مُظْلِمًا اى جعل علیها غطاء من سواد اللیل. اى هم سود الوجوه. قرأت مکى و على و یعقوب قطعاً بسكون طاء و هو جزء من اللیل بعد طایفة منه و مُظْلِمًا نعته و باقى بفتح طاء خوانند و هو جمع قطعة و مُظْلِمًا نصب على الحال. اى فی حال ظلمته أولئك أصحاب النار هم فیها خالدون.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى و تقدّس هو الذي يُسیرُكُمْ فی البرّ و البحر الآية. بزبان اهل اشارت سیر در برّ راه بردن است در مشارع شرع از روى استدلال بواسطه رسالت، و سیر بحر غلبات حق است که در وقت وجد عنان مرکب بنده بی واسطه در منازل حقیقت بمشاهد قدس کشد، تا چنان که در دریا سیر یک ماه بیک روز کنند، این جوانمرد درین میدان بیک جذبیه الهی مسافت همه عمر باز برد. اینست که گفتند: جذبیه من الحق توازی عمل الثقلین سیر برّ، سیر عابدان است و زاهدان در بادیه مجاهدت، بر مرکب ریاضت بدالالت شریعت، مقصد ایشان بهشت رضوان و نعمت جاودان. سیر

بحر، سیر عارفان است و صدیقان در کشتی رعایت، میرواند آن را باد عنایت در بحر مشاهدت، مقصد ایشان کعبه وصلت و راز ولی نعمت. و گفته‌اند برّ و بحر اشارت‌اند بقبض و بسط عارفان، گهی در قبض میان دهشت و حیرت می‌زارند، گهی در بسط میان شهود و وجود می‌نازند.

باز چون باد شادی از افق تجلی وزد، و ابر لطف باران کرم ریزد، بنده عنایت و رعایت ببند و جرّین بهم بريح طيّبة نقد وقت وی شود و فرحوا بها بر بساط شهود در حالت انس فرحی در وی آید، بسطی ببند بنازد از سر آن ناز و دلال گوید:

مائیم عیاران و عیاران مائیم      بر دیده مشتری قدم می‌سائیم

راست که این بسط بنهایت رسد، از موارد قدرت وارد هیبت و دهشت آید، دریای عظمت موج هیبت زند، مسکین بنده در وده حجت افتد، زبان تضرع بگشاید، بزاری و خواری گوید:

قد تحيّرت فيك خذ بيدي      يا دليلا لمن تحيّر فيكا

اینست که گفت جلّ جلاله: جاءتها ريح عاصف و جاءهم الموج من كل مكان آن شوریده روزگار و سرور طریقت شبلی در روش خویش از هر دو جانب خبر داده، و بر هر دو مقام گذشته، در مقام بسط بوقت شادی و ناز همی گفت: این السماوات و الارضون حتی احملاها علی شعرة جفن عینی. و در مقام قبض بوقت زاری و خواری همی گفت: ذلی عطل ذلّ الیهود. و شاهد شرع مقدس برین قصه آنست که مصطفی ص گهی میگفت: «انا سیّد ولد آدم و لا فخر» و گهی میگفت «لا تفضلونی علی یونس بن متی».

إنما مثل الحیاة الدنیا کماء أنزلناه من السماء تشبیه اموال و حظوظ دنیا بباران از آن روی است، که باران بحیلت و تدبیر آدمی نتوان فرو آوردن و جز بتقدیر الهی و مشیت خدای نیاید، کار دنیا همین است بجهد و حیل و تدبیر و تلبیس بنده هیچ راست نشود، و مجتمع نگردد مگر بقسمت ازلی و تقدیر الهی، و هر چند که باران بتقدیر است، اما استسقا بنماز و دعا در شریعت رواست و خواستن آن در دین نقصان نیارد، همچنین رزق دنیا اگر چند بتقدیر و قسمت است طلب کردن رواست، و عطا خواستن از الله بنده را سزااست. و مصطفی ص گفته: اجملوا فی الطلب.

چون خواهید نیکو خواهید قناعت و قدر کفایت خواهید، تا طاعی و بی‌راه نشوید این دنیا هم چون آب است و ربّ العزّة آن را مثل بآب زد، آب چون باندازه خویش بود سبب صلاح خلق بود، باز چون از حدّ و اندازه خویش در گذرد جهان را خراب کند. كذلك المال اذا كان بقدر الكفاية و الكفاف فصاحبه منعم فاذا زاد و جاوز الحد اوجب الكفران و الطغیان. کلاً إن الإنسان لیطغی أن رآه استغنی و قیل: ان الماء ما دام جاریا کان طیباً فاذا طال مکنه تغیر. كذلك المال اذا انفقته صاحبه کان محمودا و اذا امسکه کان معلولا مذموما.

و قیل: ان الماء اذا کان طاهرا کان حلالا یصلح للشرب و یصلح للطهور و ان کان نجسا فبالعکس. كذلك المال اذا کان حلالا و بعکسه لو کان حراما.

وَ اللَّهُ يَدْعُوا إِلَى دَارِ السَّلَامِ دعوت چهاراند یکی دعوت توحید و شهادت. و هو قوله: يَدْعُوكُمْ لِيَعْفَرَ لَكُمْ دیگر دعوت حمد و اجابت. و هو قوله: يَدْعُوكُمْ فَتَسْتَجِيبُونَ بِحَمْدِهِ. سه دیگر دعوت اتباع و امامت. و هو قوله: نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ



السماع و الاكل و الشرب و تكون حلل الكرامة.

ثم ينادى مناد يا اولياء الله هل بقي مما وعدكم ربكم شيئا فيقولون لا. قد انجز لنا ما وعدنا و ما بقي شيء الا النظر الى وجه ربنا عز و جل قال فيتجلى لهم الرب عز و جل في حجب، فيقول: يا جبرئيل ارفع حجابي لعبادي حتى ينظروا الى وجهي. فيرفع الحجاب الاول فينظرون الى نور من الرب عز و جل، فيخرون له سجدا. فيناديهم الرب عز و جل يا عبادي ارفعوا رؤسكم انها ليست بدار عمل انما هي دار ثواب. فيرفع الحجاب الثاني فينظرون امرا هو اعظم و اجل، فيخرون لله حامدين ساجدين عارفين. فيناديهم الرب عز و جل: ارفعوا رؤسكم انها ليست بدار عمل انما هي دار ثواب و نعيم مقيم. فيرفع الحجاب الثالث فعند ذلك ينظرون الى وجه رب العالمين تبارك و تقدس فيقولون حين ينظرون الى وجهه سبحانه ما عبدناك حق عبادتك. فيقول كرامتي امكنكم من النظر الى وجهي و احلتكم داري فياذن الله عز و جل للجنة ان تكلم فتقول: طوبى لمن تخلدني و طوبى لمن اعددت له. فذلك قوله: عز و جل طوبى لهم و حسن مآب.

#### ٤ النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ يَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعاً اَنْ رُوزَ كِه ايشان را با هم آريم همگان ثم نقول للذين اشرکوا ان گه گوئيم ايشان را که خداوند خویش را انباز گفتند مکانتکم بر جای باشيد انتم و شرکاؤکم هم شما و هم انبازان خویش که مرا می گفتيد فزينا بينهم میان ايشان جدایی افکنيم و قال شرکاؤهم ان گه آن شرکا گویند ما کنتم ايانا تعبدون (٢٨) هرگز شما ما را نپرسيديد فکفی بالله شهيدا بيننا و بينکم میان ما و میان شما خدای گواه بسنده است ان کنا عن عبادتکم لغافلین (٢٩) که ما از پرستش شما هرگز آگاه نبوديم.

هنالك انجا تبلوا كل نفس ما اسلفت برگيرد هر تنی کرد خویش و پاداش آنچه پيش فرا فرستاد و ردوا الى الله و باز برند ايشان را از تعلق و تعلق با حقيقت حکم الله که در آن کرد.

مولا هم الحق خداوند ايشان مدبر و متولی کار ايشان خدا است براستی و سزا و ضل عنهم ما كانوا يفترون (٣٠) و هر چه جز از او که می پنداشتند و می فرا ساختند و می پرستيدند همه گم گشت.

قل بگو من يرزقكم آن کیست که روزی ميدهد شما را من السماء و الارض از آسمان و زمين امن يملك السمع و الابصار يا آن کیست که شنوایی در گوشها و بينایی در چشمها آفريند و آن تواند و من يخرج الحي من الميت و يخرج الميت من الحي و کیست آنکه بيرون آرد زنده از مرده و بيرون می آرد مرده از زنده و من يدبر الامر و آن کیست که کار ميراند و ميسازد و ميدارد و ساخته می سپارد فسيفولون الله تا گویند ايشان الله است فقل ا فلا تتفون (٣١) پس ايشان را گوی بنه پرهيزيد از خشم و عذاب او.

فذلكم الله او که آن ميکند الله است ربکم الحق خداوند شما براستی و سزا فما ذا بعد الحق ابا الضلال پس راستی چيست جز از گمراهی؟

فأني تُصرفون (٣٢) شما را ازو چون بر می گردانند؟

كذلك حقت كلمه ربك ان است که درست و راست و بودنی از خدا سخن برفت على الذين فسقوا بحکم بر ايشان که اينجا فاسق اند أنهم لا يؤمنون (٣٣) که ايشان نتوانند گرويد.

قل بگوی هل من شرکاؤکم از اين انبازان شما کس هست؟

من يبدؤا الخلق که خلق درين جهان آرد و ايشان را جهان سازد؟ ثم يعيده پس باز جهان ديگر برد قل الله هم تو گوی

خدايست بِيَدُوا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ که امروز این جهانیان را جهان سازد و باز فردا ایشان را جهان سازد فَأَيُّ تَوَفُّكُونَ (۳۴) شما را ازو چون می‌برگردانند؟

قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ بَگویی هست از این انبازان شما مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ کسی که راه نماید برآستی؟ قُلْ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ گوی خدای آنست که راه نماید برآستی أَمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ پس آن کس که راه نماید برآستی سزاتر است که بر طاعت او روند؟ أَمْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَى یا آن کس که راه ننماید مگر که او را راه نمایند؟ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ (۳۵) پس چه رسید شما را و چه حکم است که می‌کنید.

وَمَا يُتَّبَعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا و بیشتر ایشان نمیروند مگر بر پی پنداشت إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا و پنداشت بجای حق هیچ بکار نیاید إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ (۳۶) الله تعالی داناست بآنچه ایشان می‌کنند.

وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَى مِنْ دُونِ اللَّهِ این قرآن نامه‌ای نهاده از سخن کسی جز از خدای نیست وَ لَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ لکن سخنی است گواه آن کتاب را که پیش فا آمد وَ تَفْصِيلَ الْكِتَابِ و پیداکردن و روشن کردن و گشاده نمودن است لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۳۷) شك نیست در آن که از خداوند جهانیان است.

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ میگویند که این مرد نهاد آن را از خود؟ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ گوی يك سورت آرید مانند این و اذعوا مَنْ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۳۸) و انگه اگر راست می‌گویید و توانید هر کرا خواهید پس آن خدای می‌خوانید.

بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ بَلْ كَانُوا يَكْفُرُونَ شمرند چیزی را که آن در نیافتند و بعلم خویش بدان نرسیدند وَ لَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ و بایشان نیامد و در فهم ایشان ننگنجد حقیقت آن كَذَّبَكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ هم چنان که اعدای انبیاء که پیش از قریش بودند دروغ شمرند فَأَنْظِرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ (۳۹) در نگر که سرانجام ستمکاران چون بود.

وَ مِنْهُمْ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ از ایشان کس هست که باین نامه گرویده است وَ مِنْهُمْ مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهِ و هست از ایشان کس که باز نگروده است وَ رَبُّكَ أَعْلَمُ بِالْمُفْسِدِينَ (۴۰) و خداوند تو داناتر دانای است بمفسدان و تباه کاران.

وَ إِنْ كَذَّبُوكَ و اگر ترا دروغ زن خوانند قُلْ لِي عَمَلِي وَ لَكُمْ عَمَلِكُمْ گوی کرد من مرا است و کرد شما شما را أَنْتُمْ بَرِيئُونَ مِمَّا أَعْمَلُ شما از آنچه من میکنم بیزار و أَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ (۴۱) و من از آنچه شما میکنید بیزار.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: وَ يَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ای الكفار و آلهتهم و جميعا نصب على الحال.

میگوید: آن روز که کافران و بت پرستان با معبودان خویش جمع کنیم و بهم آریم.

حشر در قرآن بر دو معنی است: یکی بمعنی جمع و نظیر آن در سورة الفرقان است وَ يَوْمَ نَحْشُرُهُمْ وَ مَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ و در سورة الكهف وَ حَشَرْنَاَهُمْ و در سورة التکویر وَ إِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ و در سورة النمل حُشِرَ لِسُلَيْمَانَ جُودُهُ و در سورة ص وَ الطَّيْرَ مَحْشُورَةً و نظائر این در قرآن فراوان است همه بمعنی جمع.

وجه دیگر حشر بمعنی سوق است چنان که در سورة و الصافات گفت: احْشُرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا و أَزْوَاجَهُمْ ای سوقوا الذين اشركوا و قرناءهم الشياطين بعد الحساب الى صراط الجحيم. و در بنی اسرائیل گفت: وَ نَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى وُجُوهِهِمْ یعنی نسوقهم على وجوههم الى النار. و در سورة طه گفت: وَ نَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ ای نسوق المجرمين يومئذ بعد الحساب الى جهنم زرقا.

قوله: ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا بِعِبَادَةِ الْاَوْثَانِ مَكَانَكُمْ اَيْنَ مَكَانِكُمْ اِنَّ مَوْضِعَ اسْتِ كَيْسِي سَخْنِي دَر خَوَاهِدِ گِرْفَتِ بَا كَارِي وَ دَر مَفْتَحِ كَارِ وَ سَخْنِ خَوِيْشِ گَوِيْدِ: بَاشْ تَا گَوِيْمِ. وَ عَرَبِ اَيْنِ بَرِ سَبِيْلِ وَعِيْدِ وَ تَهْدِيْدِ گَوِيْدِ، چنان كه عجم گویند: بَاشْ كه مَن بَا تُو كَارِ دَارْمِ. وَ هُوَ مَنْصُوبٌ عَلٰى الْاَمْرِ الْمَضْمَرِ فِيْهِ يَعْنِيْ اَنْتَظِرُوْا مَكَانَكُمْ حَتّٰى نَفْصَلُ بَيْنَكُمْ اَنْتُمْ تَاكِيْدُ لِهٖ وَ شَرَكَاوُكُمْ عَطْفٌ عَلَيْهِ، فَرَزَلْنَا بَيْنَهُمْ مِّنْ قَوْلِكَ زَلْتِ الشَّيْءِ عَن مَّكَانِهِ اِذَا نَحِيْتَهُ عَن مَّكَانِهِ، وَ زَيْلِنَا لِكَثْرَةِ وَ الْمَبَالِغَةِ.

ای فرقا بین المشركين و شركائهم. این آن گه بود كه معبودان باطل و عابدان را از هم جدا کنند و از يكديگر بيزاری گیرند، چنان كه آنجا گفت: اِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا الْاِيَةَ. ایشان را جدا کنند و بر دیدار يكديگر بدارند تا آن شرکا گویند مشركان را ما كُنْتُمْ اِيَّانَا تَعْبُدُونَ بترسند و دست بانكار زنند چون درمانند عذر آرند و گویند فَكْفَى بِاللّٰهِ شَهِيْدًا بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ اى اللّٰه شاهد على صدقنا بائنا لم نشعر بعبادتكم و ما كُنَّا عَن عِبَادَتِكُمْ اِلَّا غَافِلِيْنَ لَا تَا كُنَّا جَمَادًا لَا نَسْمَعُ وَ لَا نَبْصُرُ وَ لَا نَعْقِلُ.

هُنَالِكَ اى فِى ذٰلِكَ الْوَقْتِ تَبَلَّوْا اى تَقَاسَى كُلِّ نَفْسٍ جِزَاءَ مَا عَمِلَتْ كَقَوْلِهِ: فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ الْاِيَةَ. وَ بَرِ قِرَاءَتِ حَمْزِهِ وَ كَسَايَةِ تَتَلَّوْا اى تَقْرَأُ كُلَّ نَفْسٍ صَحِيْفَتَهَا. از نامه برخوردار هر كس آنچه پیش فرا فرستاد از كردار. و قيل: تَتَلَّوْا اى تَتَّبِعُ كُلَّ نَفْسٍ مَا قَدَمَتْ بِرِ پِيْ اَنْ اِيَسْتَدُّ هَرِ كَسٍ كه پیش فرا فرستاد از كرد خویش مطیع بر پی طاعت تا بسرای مطیعان و عاصی بر پی معصیت تا بسرای عاصیان. و فى الخبر ان المؤمن اذا خرج من قبره تمثل له عمله فى احسن صورة فيتبعه حتى يدخله الجنة. و الكافر يمثل له عمله فى اقبح صورة فيتبعه حتى يدخله النار وَ رُدُّوْا اِلَى اللّٰهِ اى اِلَى حِكْمِهِ وَحْدِهِ مَوْلَاهُمْ الْحَقُّ فَالْحَقُّ مِّنْ صِفَةِ اللّٰهِ عِزٌّ وَ جَلٌّ وَ مَن قَرَأَ الْحَقَّ بِالرَّفْعِ، فَالْمَعْنَى هُوَ مَوْلَاهُمُ الْحَقُّ لَا مَن جَعَلُوْا مَعَهُ مِنَ الشَّرْكَاءِ.

وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ اى مَا كَانُوا يَقُولُونَ عَلَيْهِ وَ يَتَّقُونَ بِهِ وَ يَدَّخِرُونَهُ لِيَوْمِ حَاجَتِهِمْ.

«قُلْ يَا مُحَمَّدُ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ الْمَطْرَ وَ الْأَرْضِ النَّبَاتَ أَمْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ اى مَن يَقْدِرُ عَلٰى خَلْقِ السَّمْعِ وَ الْأَبْصَارِ وَ مَن يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ اى مَن يُخْرِجُ الْفَرْخَ مِنَ الْبَيْضَةِ وَ الْاِنْسَانَ مِنَ النُّطْفَةِ وَ يُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ يُخْرِجُ النُّطْفَةَ مِنَ الْاِنْسَانِ وَ الْبَيْضَةَ مِنَ الطَّيْرِ. مَن يُخْرِجُ الْمُؤْمِنَ مِنَ الْكَافِرِ وَ الْكَافِرَ مِنَ الْمُؤْمِنِ وَ مَن يَدْبِرُ اَمْرَ الْعَالَمِيْنَ يَنْظُرُ فِيْهِ وَ يَنْقُضُ وَ يَبْرُمُ فَسَيَقُولُونَ اللّٰهُ اى فَيَجِيبُونَكَ عِنْدَ سَوْأَلِكَ اِنَّ الْقَادِرَ عَلٰى هَذِهِ الْاَشْيَاءِ اللّٰهُ وَ لَا يَكْذِبُونَ فِيْهِ فَقُلْ اَفَلَا تَتَّقُونَ اللّٰهَ اِنْ يَعَاقِبْكُمْ عَلٰى اتِّخَاذِكُمُ الْاَصْنَامِ. چُونِ مِيْدَانِيْدِ وَ اَقْرَارِ مِيْدَهِيْدِ كه اَفْرِيْدِگَارِ وَ كَرْدِگَارِ هَمِهٖ اللّٰهُ اِسْتِ نَتْرَسِيْدِ اَزِ عَقُوْبَتِ وى كه با این دانش بتان را می پرسند؟

فَذَلِكُمْ اللّٰهُ رَبُّكُمْ الْحَقُّ اى الَّذِيْ هَذَا كَلِمَةُ فَعَلِهِ هُوَ الْحَقُّ لَيْسَ هُوَ الْاَلَاءُ الَّذِيْنَ جَعَلْتُمْ مَعَهُ شُرَكَاءَ فَمَا ذَا بَعْدَ الْحَقِّ اِلَّا الضَّلَالُ اى اِذَا كَانَ الْحَقُّ عِبَادَةَ اللّٰهِ فَعِبَادَةُ غَيْرِهِ ضَلَالٌ بَاطِلٌ فَاَنْتُمْ تُصْرَفُونَ مِّنْ اَيْنَ تَصْرَفُونَ عَن عِبَادَتِهِ وَ اَنْتُمْ مَقْرُونُونَ بِاَنَّهُ خَالِقُ الْكُلِّ وَ مَدْبِرُ الْاَمْرِ كَيْفَ تَصْرَفُ عَقُولَكُمْ اِلَى عِبَادَةِ مَن لَا يَرْزُقُ وَ لَا يَحْيِيْ؟

وَ لَا يَمِيْتُ اَنْ گِهٖ اِنِّىْ تَفْسِيْرُ كَرْدِ وَ حَقِيْقَتِ اَنْ پِيْدَا كَرْدِ گَفْتِ: كَذٰلِكَ حَقَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ وَ بَرِ قِرَاءَتِ مَدْنِيْ وَ شَامِيْ كَلِمَاتِ رَبِّكَ. اى وَجِبَ حِكْمِهِ وَ عِلْمِهِ السَّابِقِ عَلٰى الَّذِيْنَ فَسَفُوْا كَفَرُوا اَنْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ.

قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَن يَبْدُوْا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيْدُهُ كَانُوا مَقْرَبِيْنَ بَانَ اللّٰهُ يَبْدُوْا الْخَلْقَ وَ اِنَّ الْاَصْنَامَ لَا تَخْلُقُ شَيْئًا وَ فِيْهِمْ مَن يَقْرَبُ بِالْاِعَادَةِ قُلْ اى فَاِنْ اِجَابُوكُمْ، وَ اَلَا فَعَلْ اَنْتَ اِذْ لَا جَوَابَ اِلَّا هَذَا اللّٰهُ يَبْدُوْا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيْدُهُ فَاَنْتُمْ تُصْرَفُونَ كَيْفَ تَصْرَفُونَ



عن قصد السبیل.

قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ يَعْنِي آلِهَتِهِمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ مِنْ يَرشُدُ إِلَى دِينِ الْإِسْلَامِ فَإِذَا قَالُوا لَا، وَ لَا بَدْلَهُمْ مِنْهُ قُلْ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ يُقَالُ هَدَيْتَ إِلَى الْحَقِّ وَ هَدَيْتَ لِلْحَقِّ بِمَعْنَى وَاحِدٍ. أَمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْرُهُ وَ طَاعَتُهُ أَمَّنْ لَا يَهْدِي أَيْنَ حَرْفُ بَرِ بِنَجْ وَجْهِ خَوَانِدَهَانْدِ شَامِي وَ مَكِّي وَ وَرْشُ لَا يَهْدِي بَفَتْحِ يَاءٍ وَ هَا وَ تَشْدِيدِ دَالٍ خَوَانِدِ اَصْلَهُ يَهْدِي فَادَعَمْتَ التَّاءَ فِي الدَّالِ لِأَنَّهَا مِنْ مَخْرَجِهَا وَ نَقَلْتَ فَتْحَةَ التَّاءِ الْمَدْعُمَةَ إِلَى الْهَاءِ «أَهْلُ مَدِينَةِ بَيْ وَرْشُ، يَهْدِي بِسُكُونِ هَا وَ تَشْدِيدِ دَالٍ خَوَانِدِ تَرَكْتَ الْهَاءَ عَلَى حَالَتِهَا قَبْلَ الْإِدْغَامِ فَجَمَعُوا بَيْنَ سَاكِنَيْنِ كَقَوْلِهِ يَخْصُمُونَ حَفْصَ وَ يَعْقُوبَ يَهْدِي بَفَتْحِ يَاءٍ وَ كَسْرِ هَا وَ تَشْدِيدِ دَالٍ خَوَانِدِ، فَرَارًا مِنَ التَّقَاءِ السَّاكِنَيْنِ مَعَ اتِّبَاعِ الْهَاءِ الدَّالِ فِي الْكَسْرِ» عَاصِمٌ وَ رُوَيْسٌ يَهْدِي بِكَسْرِ يَاءٍ وَ هَا وَ تَشْدِيدِ دَالٍ خَوَانِدِ، اتِّبَاعًا لِلْكَسْرِ الْكَسْرَةَ أَصْلُ أَيْنَ هُمَا يَهْدِي اسْتِ وَ أَيْنَ تَشْدِيدِ هَا مِنْ بَهْرِ انْدِرَاجِ تَا اسْتِ دَرِ دَالٍ. وَجْهِ بِنَجْمِ قِرَاءَةِ حَمْزَةٍ وَ كَسَائِي اسْتِ، يَهْدِي بَفَتْحِ يَاءٍ وَ سُكُونِ هَا وَ تَخْفِيفِ دَالٍ، وَ بَايْنِ قِرَاءَتِ هَدَى بِمَعْنَى أَهْتَدَى اسْتِ تَقُولُ الْعَرَبُ هَدَيْتَهُ فَهَدَى.

كَقَوْلِهِمْ جَبْرَتَهُ فَجَبِرَ. مَيْگُوِيْدُ: أَنْ خَدَاوَنْدُ كَه رَاهِ نَمَايَنْدِ بَرِاسْتِي سَزَااتْرِ اسْتِ كَه بَرِ طَاعَتِ او رَوَنْدِ يَا أَنْ بَتَانِ كَه بِخَوِيْشْتَنِ خُودِ نَتَوَاَنْدِ كَه رَاسْتِ رَوَنْدِ مَگَرِ كَه رَاهِ نَمَايَنْدِ اِيْشَانِ رَا وَ رَاسْتِ رَوَاَنْدِ: وَ الْاِصْنَامِ وَ اِنْ هَدِيْتِ لَمْ تَهْتَدِ لَكِنْ لَمَّا اتَّخَذُوْهَا اَلْهَةَ عَبَّرَ عَنْهَا كَمَا يَعْبَرُ عَمَّنْ يَعْلَمُ كَقَوْلِهِ: اِنَّ الَّذِيْنَ تَدْعُوْنَ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ عِبَادًا اَمْثَالَكُمْ وَ قِيْلَ مَعْنَاهُ، اَمَّنْ لَا يَمْشِيْ اِلَّا اِنْ يَحْمَلُ وَ لَا يَنْتَقِلُ عَنْ مَكَانِهِ اِلَّا اِنْ يَنْقُلُ وَ هِيَ الْاِصْنَامُ وَ قِيْلَ: اِرَادَ بِهِ الرُّؤْسَاءُ الْمَضْلِيْنَ.

فَمَا لَكُمْ اِيْنَجَا سَخْنِ تَمَامِ شُدْ. مَيْگُوِيْدُ: اَيَّ شَيْءٍ لَكُمْ فِيْ عِبَادَةِ الْاَوْثَانِ؟ چَه حَاصِلِ اسْتِ شَمَا رَا دَرِ پَرَسْتِشِ بَتَانِ وَ چَه چِيْزِ يَاقَنْتِيْدِ اَزْ اَنْ؟ اَنْ كَه كَفْتِ: كَيْفَ تَحْكُمُوْنَ چَه حَكْمِ اسْتِ اَيْنِ كَه خَدَايِ رَا جَلَّ جَلَالُهُ شَرِيْكَ وَ اِنْبَاِزِ مَيْگُوِيْدِ وَ بَتَانِ رَا بَا وِيْ بَرَابِرِ مَيْ نَهِيْدِ؟ وَ مَا يَتَّبِعُ اَكْثَرُهُمْ اَيَّ كَلِمَةٍ وَ قِيْلَ، رُوْسَاوْهُمُ لِأَنَّ السَّقْلَةَ يَتَّبِعُونَ قَوْلَهُمْ اِلَّا ظَنًّا يَظُنُّونَ الْبَاطِلَ حَقًّا وَ الْاِصْنَامِ اَلْهَةَ فَيَدِينُونَ بِهِ وَ يَدْعُونَ النَّاسَ اِلَيْهِ وَ يَقُولُونَ اِنَّهَا تَشْفَعُ لَهُمْ عِنْدَ اللّٰهِ. وَ اَصْلُ الظَّنِّ وَ قَوْعٌ مَعْنَى فِيْ النَّفْسِ قَبْلَ تَحْقِيْقِهِ او تَزْيِيْفِهِ فَيَسْتَعْمَلُ مَرَّةً لِّلْتَحْقِيْقِ فَيَكُوْنُ الْيَقِيْنَ كَقَوْلِهِ: الَّذِيْنَ يَظُنُّونَ اَنْهُمْ مُّالِقُوْا رَبَّهُمْ وَ يَسْتَعْمَلُ مَرَّةً لِّلْتَزْيِيْفِ فَيَكُوْنُ الْكُذْبُ وَ الْبَاطِلُ. كَقَوْلِهِ: اِنَّ الظَّنَّ لَا يُعْجِيْ مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا اَيَّ اِنَّ الظَّنَّ لَا يَقُوْمُ مَقَامَ الْعِلْمِ وَ ذَلِكَ فَيَمَا تَعَبَّدَ الْاِنْسَانُ بَعِلْمِهِ كَالْتَوْحِيْدِ وَ اَصُوْلِ الدِّيْنِ. فَاَمَّا الْفُرُوْعُ فَالْعَمَلُ بِالظَّنِّ فِيْهَا جَايِزٌ اِنَّ اللّٰهَ عَلِيْمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ مِنَ اتِّبَاعِ الظَّنِّ وَ اِعْتِقَادِ الْبَاطِلِ.

وَ مَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ قَرِيْبًا مَيْگَفْتَنْدِ اَيْنِ قِرَانِ مُحَمَّدِ اَزْ بَرِ خُوِيْشِ نِهَادِهِ اسْتِ وَ وِيْ سَاخْتِهِ. وَ نِيْزِ مَيْگَفْتَنْدِ: اِنَّتِ بِقُرْآنِ غَيْرِ هَذَا اَوْ بَدَلُهُ اَيْنِ جَوَابِ اَنْسْتِ. مَيْگُوِيْدُ: اَيْنِ قِرَانِ نِهَادِهِ وَ سَاخْتِهِ كَسِيْ نِيْسْتِ جِزْ كَلَامِ خَدَاوَنْدِ وَ نَامِهِ وَ سَخْنِ وِيْ نِيْسْتِ. وَ عَرَبِ كَانِ گُوِيْنْدِ بِيْ خَبِرِ، اِشَارَتِ فَرَا قَدَمِ. مَعْنَى اَنْسْتِ كَه: وَ مَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ اَنْ يُفْتَرَى مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ.

زَجَاچِ كَفْتِ: وَ مَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ اِفْتِرَاءً مِنَ الْبَشَرِ. هَذَا كَقَوْلِهِمْ مَا كَانَ هَذَا الْكَلَامُ كَذْبًا وَ لَكِنْ كَانَ تَصْدِيْقَ الَّذِيْ بَيْنَ يَدَيْهِ اَيَّ بَيْنِ يَدِي الْقُرْآنِ مِنَ الْبَعْثِ وَ الْحَسَابِ. وَ الْقُرْآنُ تَقْدَمُهُ، وَ قِيْلَ تَصْدِيْقَ الَّذِيْ بَيْنَ يَدَيْهِ اَيَّ كَتَبَ اللّٰهُ الْمَنْزِلَةَ قَبْلَهُ. مَيْگُوِيْدُ: اَيْنِ قِرَانِ گَوَاهِ اَنْ كِتَابِهَا اسْتِ كَه پِيْشِ اَزِيْنِ اَمْدِ، دَرِ اَنْ هَمَاَنْسْتِ كَه دَرِ تُوْرِيَةِ وَ اَنْجِيْلِ. كَه هُمَا يَكْدِيْگَرِ رَا گَوَاهِ اسْتِ وَ سَخْنِيْ رَاسْتِ اسْتِ اَزِ يَكِ جَا.

وَ تَفْصِيْلَ الْكِتَابِ يَعْنِي تَفْصِيْلَ الْمَكْتُوبِ مِنَ الْوَعْدِ لِمَنْ اَمَّنْ وَ الْوَعِيْدِ لِمَنْ عَصَى وَ قِيْلَ: تَفْصِيْلَ الْكِتَابِ يَعْنِي تَبْيِيْنَ مَا كَتَبَ عَلَيْكُمْ وَ فَرَضَ لَا رَيْبَ فِيْهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ لَا شَكَّ فِيْ نَزْوَلِهِ مِنْ عِنْدِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ وَ لَا تَهْمَةَ اِنَّهُ مِنْ جَلِّ جَلَالِهِ

لأنه في أعلى طبقات البلاغة بحسن النظام و الجزالة.

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ بُو عبيده گفت: این ام بمعنی او است یعنی و يقولون افتراه محمد من قبل نفسه قل يا محمد محتجاً عليهم فأتوا بسورةٍ مثله ای مثل القرآن فی النظم و البیان. اینجا بسورةٍ مثله گفت، جای دیگر بعشر سور مثله گفت، جای دیگر بحديثٍ مثله گفت. اول ده سورت درخواست از ایشان، چون نتوانستند با يك سورت آورد، چون نتوانستند با يك حديث آورد. آن گه گفت: چون خود عاجز آمدید از آوردن مثل آن دیگران را بیاری گیرید. و ادعوا من استطعتم من دون الله ای من هو فی التکذیب مثلکم یزید استعینوا بمن شئتم و اطعمتم سو الله لیعاونکم علیه ان کنتم صادقین ان محمدا یقوله من نفسه.

بَلْ كَذَّبُوا بما لم یحیطوا بعلمه حسین فضل را گفتند: هل تجد فی القرآن، من جهل شیئا عاداه؟ قال نعم، فی موضعین قوله: بَلْ كَذَّبُوا بما لم یحیطوا بعلمه و قوله: و إذ لم یهتدوا به فسيفولون هذا إفاك قديم همانست که گفته‌اند: و الجاهلون لاهل العلم اعداء. الناس ابناء ما یحسنون و اعداء ما یجهلون. و نظیره قوله: أ كذبتُم بآياتي و لم تحیطوا بها علما. بَلْ كَذَّبُوا بما لم یحیطوا بعلمه یعنی القرآن و لَمَّا یأتهم تأویلُهُ لم یعرفوا حقیقتَهُ و ما فیهِ من النور و الهدی و البیان. و قیل بَلْ كَذَّبُوا بما لم یحیطوا بعلمه بما فی القرآن من الجنة و النار و البعث و القيامة و لَمَّا یأتهم تأویلُهُ ای لم یأتهم، و سیأتيهم حقیقة ما وعدوا فی الكتاب، انه کائن من الوعد و نازل بهم من العذاب كذلك كذب الذين من قبلهم یعنی کفار الامم الماضية بالبعث و القيمة.

فانظر كيف كان عاقبة الظالمين آخر امر المشركين بالهلاك و العذاب. كيف فی موضع نصب علی خبر كان و لا يجوز ان يعمل فيها انظر لان ما قبل الاستفهام لا يعمل فيه.

و منهم من يؤمن به این آیت در شأن اهل کتاب فرو آمد. میگوید: از ایشان کس هست که گرویده است چون عبد الله سلام و یاران وی. و کس هست که نگرویده است چون دیگر جهودان. زجاج گفت معنی آنست که از ایشان کس است که میدانند که این قرآن و رسول حق است و بدل راست میدانند و تصدیق میکنند اما معاند است و بر طریق معانده اظهار کفر میکند. و از ایشان کس است که خود نمیدانند، در شك است و تصدیق نمیکند. و گفته‌اند این آیت در شأن اهل مکه است یعنی و من قومك یا محمد من سیؤمن بالقران. از قوم تو کس هست که هنوز ایمان نیآورده اما خواهد آورد، که در علم خدا رفته که ایمان آرد. و کس هست که هرگز ایمان نیارد، که در علم خدا رفته که کافر میرد و ایمان نیارد و ربك أعلم بالمفسدين الذين لا يؤمنون.

و ان كذبوك قل لي عملي و لكم عملكم این آیت منسوخ است بآیت قتال، و نظیرش آنست که گفت: لكم دينكم و لي دين لنا اعمالنا و لكم اعمالكم. میگوید: لی جزاء عملی و لكم جزاء اعمالكم انتم بريون مما عملت و أنا بريء مما تعملون لا تؤخذون بعملی و لا اوخذ بعملكم.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى و يوم نحشرهم جميعاً الآية. کردگار قدیم، جبار نام دار عظیم، جلّ جلاله و عظم شأنه خبر میدهد از هیبت و سیاست روز رستاخیز، روز حشر و نشر، روز عرض و شمار، روز محاسبت و مسائلت خلق اولین و آخرین جمع کرده، دیوان مظالم فرو نهاده، ترازوی عدل در آویخته، دوزخ آشفته، بر گستوان سیاست بر افکنده، و آن را بعرصات حاضر کرده، شعلهای آتش حسرت از دلها بر افروخته، جانها بلب رسیده، دوست و دشمن آشنا و بیگانه از

هم جدا کرده، آن ساعت از جناب جبروت و درگاه عزت بحکم سیاست ندای قهر آید بعباد و معبود باطل مکاتبتکم انتم و شرکائکم این چنان است که کسی را بیم دهند گویند باش تا من با تو پردازم. جای دیگر بر عموم گفت: سَنَقْرُغُ لَكُمْ أَيَّةَ التَّقْلَانِ آری با شما پردازیم ای جن و انس، آن گه معبودان باطل چون آن هیبت و سیاست بینند از عابدان خویش بیزاری گیرند، عابدان بر ایشان دعوی کنند که ما را بطاعت و عبادت خویش فرمودند گناه ایشانراست که ما را از راه بیردند و چنین فرمودند، جواب دهند بتان و طواغیت که فَكْفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ إِنَّ كُنَّا عَنْ عِبَادَتِكُمْ لِغَافِلِينَ خداوند آفریدگار و معبود کردگار بی‌همتا میداند و گواه است که می‌دانستیم و از عبادت و طاعت شما بی‌خبر بودیم، جماد بودیم بی‌حیاء و بی‌صفات و بی‌معنی، نه سزای پرستیدن داشتیم، نه زبان فرمودن. آن گه عاقبت مناظره ایشان آن بود که همه را بدوزخ فرستند، هم عابد را و هم معبود را، چنان که می‌گوید جَلَّ جلاله إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ تا ترا معلوم گردد که هر طاعت که نه خدایراست امروز محالست و فردا وبال و نکالست.

قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ خیر میدهد که در هفت آسمان و زمین خدایست که آفریدگار است و روزی گمار است، و در آفریدن یکتا و در روزی دادن بی‌همتا، می‌آفریند بقدرت فراخ بی‌معونت، روزی میدهد از خزینه فراخ بی‌مئونت.

خبر درست است از مصطفی ص

يدا الله ملأى لا يغيضها نفقة سحاء الليل والنهار.

قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَبْدُوا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ قَدْرَتِ بَرِ كَمال، قدرت آفریدگار است که جهان را آفریننده است و آغاز کننده، و آن گه گذشته را باز پس آورده، و کهنه را نو سازنده، از نیست هست بیرون آرد و آن گه آن هست به نیست آرد، هر چیزی را ضدّ وی تواند و هر کاری را عکس وی راند، بند و گشاد و قطع و وصل و جبر و کسر همه تواند، و سرّ آن داند، سنّی با قدری مناظره کرد و هر یکی مذهب خویش تقویت میداد، اعتقاد قدری آنست که فعل وی توان وی است، مقدور وی نه مقدور حق. آن قدری میوه‌ای از درخت بگرفت گفت: ا لیس انا فعلت هذا؟

نه کرده من است این فعل، نبینی که من کردم و توان منست؟ سئی گفت: اگر تو کردی و تو گسستی، چنان که بگسستی ببیوند، و بجای خویش باز بر. آن قدری درماند و مسئله تسلیم کرد. قال ابن عطاء فی قوله: يَبْدُوا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ قال: بیدوا باظهار القدرة فیوجد المعدوم، ثم يعيده فیبقى بابقائه، فذلك عظم حال العارف و دلیله قوله: قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ الْآيَةِ. حق نامی است از نامهای خداوند جَلَّ جلاله. تفسیر آنست که وی براستی خدا است و بخدایی سزاست و بقدر خود بجا است، بوده و هست و بودنی همه رفتنی‌اند و وی باقی، موجود دل دوستان، مشهود جان عارفان، نه تغیر پذیر نه حال گرد، بسزاوار خدایی را جاودان. و بر لسان اهل طریقت این نام حق بسیار رود از آنکه این طایفه از شهود افعال به شهود صفات پیوستند آن گه از شهود صفات با شهود ذات افتادند، اول نظاره صنع کردند، پس از صنع در گذشتند، نظاره صفات کردند. باز نظاره صفات بگذاشتند، نظاره ذات کردند.

نظاره صنع را گفت: أَوْ لَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ نظاره صفات را گفت: وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْآنِ الْآيَةِ. نظاره ذات را گفت: قُلْ اللَّهُ ثُمَّ دَرُّهُمْ وَ مَصْطَفَى ص «در نظاره فعل گفته: اعوذ بعفوك من عفاك».

و در نظاره صفات گفته: اعوذ برضاك من سخطك، و در نظاره ذات گفته: اعوذ بك منك. آن گه از دیدن خود نیز در گذشت، از صفات خود مجرد گشت، از مقام فنا نفس زد گفت: لا احصى ثناء عليك. باز قدم بر تر نهاد بر مقام بقا از حقیقت افراد نشان داد گفت: انت كما اثبتت على نفسك اول مقام استدلال است دیگر مقام افتقار است، سیوم مقام مشاهده، چهارم مقام حیا، پنجم مقام بقا. پیر طریقت بر موز این معانی اشارت کرده و گفته: ای رستاخیز شواهد و استهلاك رسوم عارف بنیستی خود زنده است ای ماجد قیوم همه در آرزوی دیداراند و من در دیدار گم سیل که بدریا رسید از آن سیل چه معلوم، جهان از روز پر است و نابینای مسکین محروم.

خصمان گویند کین سخن زیبا نیست خورشید نه مجرم ار کسی بینا نیست

### ۵ النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ مِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ وَ از ایشان کسان اند که می‌نیوشند بتو أَ فَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ تو هیچ توانی که کران را شنوایی وَ لَوْ كَانُوا لَا يَعْقِلُونَ (۴۲) ایشان که کرانند نتوانند که دریابند. وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْظُرُ إِلَيْكَ وَ از ایشان کس است که می‌نگرد بتو أَ فَأَنْتَ تَهْدِي الْعُمَى تو هیچ توانی که نابینایان را راه نمایی وَ لَوْ كَانُوا لَا يُبْصِرُونَ (۴۳) چون توانی و ایشان نمی‌بینند. إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا اللَّهُ بر مردمان ستم نکند هیچ. وَ لَكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (۴۴) لکن مردمان بر خویشتن ستم میکنند.

وَ يَوْمَ يَحْشُرُهُمْ وَ آن روز که ایشان را بهم کنیم و جمع آریم كَأَنْ لَمْ يَلْبَثُوا كَوِي كویی که ایشان را درنگ نبود پیش از آن هرگز إِلَّا سَاعَةً مِنَ النَّهَارِ مگر يك ساعت از روز يَعَارِفُونَ بَيْنَهُمْ آشنایی با یکدیگر فرا میدهند قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ زِيَانِ كَار گشتند ایشان که دروغ شمردند رستاخیز را و شدن بخدای و دیدار او وَ مَا كَانُوا مُهْتَدِينَ (۴۵) و ایشان بر راه نبودند.

وَ إِمَّا تُرِيكَ وَ اگر بتو نمائیم بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ چیزی از آنچه مشرکان قریش را می‌وعده دهیم أَوْ نَتَوَقَّعُكَ يا ترا پیش بمیرانیم فَإِنَّا مَرْجِعُهُمْ باز گشت ایشان آخر با ما است ثُمَّ اللَّهُ شَهِيدٌ عَلَى مَا يَفْعَلُونَ (۴۶) و آن گه الله گواست بر آنچه ایشان میکنند.

وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ هر امتی را پیغامبری است فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ چون رسول آمد بایشان فَضَيَّ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ میان ایشان و میان پیغامبر ایشان کار برگزارند بداد و سزا وَ هُمْ لَا يَظْلُمُونَ (۴۷) و بر هیچ کس از ایشان ستم نجویند. وَ يَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ میگویند که هنگام این خاست از گور کی است؟ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۴۸) اگر می‌راست گوئید. قُلْ بگو لا أَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرًّا من خویشتن را نتوان گزند باز داشتن دارم وَ لا نَفْعًا و نه توان سود یافتن إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ مگر آنچه الله خواهد لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ هلاك گشتن و مردن هر گروهی را هنگامی است إِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ چون هنگام ایشان در رسد فَلَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً از آن هنگام نه يك ساعت با پس نشیند وَ لَا يَسْتَقْدِمُونَ (۴۹) و نه يك ساعت پیش شوند. قُلْ بگو أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُهُ چون ببینید اگر بشما آید عذاب او بياتاً أَوْ نَهَارًا به شبیخون یا بروز ما ذَا يَسْتَعْجِلُ مِنْهُ الْمُجْرِمُونَ (۵۰) چه چیز است از آنکه بد کاران و کافران بآن می‌شتابند.

أَتَمَّ إِذَا مَا وَقَعَ آمَنُكُمْ بِهِ پس آنکه آن بیفتاد بخواهید گروید بآن؟

الآن که اکنون است و قَدْ كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ (۵۱) و همه عمر خویش بآن می‌شتابیدید.

ثُمَّ قِيلَ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا أَن كِه ستم كاران را گویند دُوَفُوا عَذَابَ الْخُلْدِ چشید عذاب جاویدی هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ (۵۲) شما را پاداش دهند مگر آنچه می‌کردید

وَيَسْتَنْبِئُونَكَ خَبْرَ مِی‌پرسند از تو أ حَقُّ هُوَ که خود راست است این خبر رستاخیز قُلْ إِي وَ رَبِّي بگو آری بخدای من إِنَّهُ لَحَقُّ که این خبر راست است و مَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ (۵۳) و شما پیش نشوید و او را در خود عاجز نیارید

وَلَوْ أَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ وَ اگَر هر کسی را که و بر خود ستم کرد ما فِي الْأَرْضِ او را ملك بود هر چه در زمین است لَأَفْتَدَتْ بِه خویشان را بآن باز خرید جوید و نیابد وَ أَسْرُوا النَّدَامَةَ وَ پشیمانی خویش در دل نهان دارند لَمَّا رَأُوا الْعَذَابَ آن گه که عذاب بینند وَ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ و میان ایشان کار برگزارند بسزا و داد وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ (۵۴) و بر هیچ کس از ایشان ستم نکنند.

ألا آگاه باشید و بدانید.

إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ که خدای را است هر چه در آسمان و زمین است أَلَا إِنَّ وَعَدَ اللَّهُ حَقًّا آگاه باشید که كَفَتْ خدا راست است وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۵۵) لکن بیشتر ایشان نمیدانند.

هُوَ يُحْيِي وَ يُمِيتُ اوست که مرده زنده میکند و زنده می‌میراند وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۵۶) و شما را همه با او خواهند برد.

#### النوبة الثانية

قوله تعالى: وَ مِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ این آیت در شأن مستهزیان آمد که استماع ایشان بتعنت و استهزا بود، لا جرم می‌شنیدند و ایشان را در آن هیچ نفع نبود، و ایشان را بکار نیامد، همچون کسی که کر باشد و خود به اصل هیچ نشنود. و گفته‌اند: سمع در قرآن بر دو وجه است: یکی سمع ایمان است بدل، چنان که در سورت هود گفت: ما كانوا يَسْتَطِيعُونَ السَّمْعَ ای لم يطيقوا سمع الايمان بالقلب. و در سورة الكهف گفت: وَ كَانُوا لَا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعًا یعنی سمع الايمان بالقلوب.

أ فَأَنْتَ تُسْمِعُ الصَّمَّ هم ازین باب است. وجه دیگر سمع است بگوش سر، چنان که در سورة هل اتی گفت: فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا ای سمیع الاذنین. و در آل عمران گفت: إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا یعنی محمدا ص ینادی بالايمان. وَ مِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ هم ازین باب است که این استماع بگوش سر است أ فَأَنْتَ تُسْمِعُ الصَّمَّ یا محمد تو چون توانی که کران را بگوش دل شنوا کنی؟ ایشان را دریافت نیست و هدایت نیست که ایشان را راه نمودیم.

وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْظُرُ إِلَيْكَ این نظر چشم سر است أ فَأَنْتَ تَهْدِي الْعُمَى این نابینایی نابینایی دل است چنان که جای دیگر گفت: فَأِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَ لَكِنَّ تَعْمَى الْقُلُوبَ الَّتِي فِي الصُّدُورِ میگوید: کافران و جهودان در تو می‌نگرند و معجزات و دلایل روشن می‌بینند و آن دیدن و نگرستن ایشان را سود نمی‌دارد و بکار نیاید که بصیرت دل و بینایی سر ندارند پس همچون نابینایان اند که خود باصل هیچ می‌بینند.

درین دو آیت بیان است که سمع را بر بصر فضل است گوش را بر چشم افزونی است در شرف، که عقل را ور سمع بست و نظر بر چشم بست. و گفته‌اند: بصر در قرآن بر سه وجه است: یکی دیدار دل است و بصیرت سر چنان که درین آیت گفت: وَ لَوْ كَانُوا لَا يُبْصِرُونَ یعنی الهدى بالقلوب، و در سورة الملائكة گفت: وَ مَا يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَ

الْبَصِيرُ يَعْنِي بِصِيرَ الْقَلْبِ بِالْإِيمَانِ وَ هُوَ الْمُؤْمِنُ. وَ دَرِ سُوْرَةِ الْاَعْرَافِ كَقَوْلِهِ: وَ تَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَ هُمْ لَا يُبْصِرُونَ يَعْنِي بِالْقُلُوبِ. دِيْكَرَ دِيْدَارِ چِشْمِ اسْتِ چِنَانِ كِهْ كَقَوْلِهِ: فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا اِيْ بَصِيرًا بِالْعَيْنَيْنِ. وَ دَرِ سُوْرَةِ يُوْسُفَ كَقَوْلِهِ: فَارْتَدَّ بَصِيرًا يَعْنِي بِالْعَيْنَيْنِ. وَ دَرِ سُوْرَةِ قَ كَقَوْلِهِ: فَبَصَرَكَ الْيَوْمَ حَدِيْدًا يَعْنِي بِالْعَيْنَيْنِ. وَجِهَ سِيَوْمِ بَصِيْرَتِ حَجَّتِ اسْتِ چِنَانِ كِهْ دَرِ سُوْرَةِ طِهْ كَقَوْلِهِ: وَ قَدْ كُنْتُ بَصِيرًا يَعْنِي بِالْحِجَةِ فِي الدُّنْيَا.

قَوْلِهِ: إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا لِأَنَّهُ يَتَصَرَّفُ فِي مَلِكِهِ وَ هُوَ فِي جَمِيعِ اَفْعَالِهِ مُتَفَضِّلٌ أَوْ عَادِلٌ وَ لَكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ بِالْكَفْرِ وَ الْمَعْصِيَةِ وَ فَعَلَهُمْ مَا لَيْسَ لَهُمْ أَنْ يَفْعَلُوا وَ الظُّلْمَ مَا لَيْسَ لِلْفَاعِلِ أَنْ يَفْعَلَهُ. مِيْكَوْدِيْد: اللَّهُ بَرِ هِيْجِ كَسِ ظَلَمَ نَكَدَ وَ فَعَلَ وَ يَ بَهِيْجِ وَجِهَ ظَلَمَ نَيْسْتِ كِهْ جِزِ تَصَرَّفِ دَرِ مَلِكِ خُودِ نَيْسْتِ اِكْرَ بِنَوَازِدِ فَضْلِ اسْتِ وَ اُوْ رَا سِزَاسْتِ، وَ اِكْرَ بَرَانْدِ عَدْلِ اسْتِ وَ اُوْ رَا رِوَاسْتِ. اَمَّا بِنَدِگَانِ بَرِ خُودِ ظَلَمَ كَرْدِنْدِ كِهْ كَفَرُ وَ شَرِكُ أُوْرْدِنْدِ وَ اَنْ كَرْدِنْدِ كِهْ اِيْشَانِ رَا نَرَسْدِ وَ نِهْ سِزَاسْتِ كِهْ كِنْدِنْدِ. قِرَائَتِ حَمَزِهِ وَ كَسَابِيْ وَ لَكِنِ بَتَخْفِيْفِ، النَّاسِ بَرَفَعِ وَ مَعْنِيْ هَمَانَسْتِ.

وَ يَوْمَ يَحْشُرُهُمْ كَأَنْ لَّمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِنَ النَّهَارِ رُوزِ قِيَامَتِ مُؤْمِنِ اَزِ پَسِ شَادِيْ وَ اَمِنِ وَ رَاْحَتِ كِهْ بِيْنْدِ، بُوْدِنِ خُوِيْشِ دَرِ دُنْيَا وَ دَرِ بَرَزَخِ چِنَانِ فَرَاْمُوشِ كِنْدِ كِهْ پِنْدَارْدِ كِهْ يَكِ سَاعَتِ بِيْشِ نَبُوْدَسْتِ وَ كَاْفِرِ اَزِ اَنْدُوْهِ وَ بِيْمِ وَ نُوْمِيْدِيْ كِهْ بَاُوْ رَسْدِ وَ بِيْنْدِ چِنَانِ دَانْدِ كِهْ دَرِ دُنْيَا وَ بَرَزَخِ يَكِ سَاعَتِ بِيْشِ نَبُوْدَسْتِ مُؤْمِنِ دَرِ شَادِيْ هَمِهْ اَنْدُوْهَانِ فَرَاْمُوشِ كِنْدِ وَ كَاْفِرِ دَرِ غَمِ هَمِهْ شَادِيْهَا فَرَاْمُوشِ كِنْدِ.

يَتَعَارَفُونَ بَيْنَهُمْ رُوزِ رَسْتَاخِيْزِ رُوزِيْ دِرَازِ اسْتِ وَ اِحْوَالِ اَنْ دَرِ دِرَازِيْ رُوزِ مِيْگَرْدِدِ اَزِ گُوْنَاگُوْنِ هِنْگَامِيْ بَاشْدِ كِهْ خَلْقِ دَرِ اَنْ هِنْگَامِ چِنَانِ بَاشِنْدِ كِهْ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أُخِيْهِ وَ اُمِّهِ وَ اَبِيْهِ وَ لَا يَسْتَلُّ حَمِيْمٌ حَمِيْمًا وَ هِنْگَامِيْ بَاشْدِ كِهْ يَتَعَارَفُونَ بَيْنَهُمْ اِيْ يَعْرِفُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا مَعْرِفَتَهُمْ فِي الدُّنْيَا، ثَمَّ تَنْقَطِعُ الْمَعْرِفَةُ اِذَا عَابَنُوا اِهْوَالَ الْقِيَامَةِ.

وَ قِيْلَ يَتَعَرَّفُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ مَدَّةَ لَبْثِهِمْ فِي الْقُبُورِ. وَ قِيْلَ يَتَعَارَفُونَ بَيْنَهُمْ تَعَارَفَ تُوْبِيْخِ لِأَنَّ كُلَّ فَرِيْقٍ يَقُوْلُ لِلْآخَرِ اَنْتِ اضْلَلْتَنِيْ وَ مَا يَشْبُهُهُ هَذَا.

قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا اِيْ خَسِرَ ثَوَابِ الْجَنَّةِ وَ حَظُوْظِ الْخِيْرَاتِ. الَّذِينَ كَذَّبُوا يَلْقَاءُ اللَّهَ يَعْنِي بِالْبَعْثِ وَ النُّشُوْرِ وَ مَا كَانُوا مُهْتَدِيْنَ اِلَى الْاِيْمَانِ.

وَ اِمَّا تُرِيْبُكَ اِيْنِ مَاءِ صَلْتِ اسْتِ وَ جَالِبِ اَنْ نُوْنِ مَشْدَدِ اسْتِ وَ صَلْتِ سَخْنِ اِيْنَسْتِ وَ اَنْ نَرِكِ اِيْنِ رُوْئِيْتِ رُوْئِيْتِ بَصْرِ اسْتِ يَعْنِي اَنْ نَرِكِ بَعْضَ الَّذِيْ نَعِدُهُمْ مِنَ الْعَذَابِ فِي حَيَاتِكَ اَوْ نَتَوَقَّيْبُكَ وَ لَمْ نَرِكْ ذَلِكَ فَالِيْنَا مَرَجِعُهُمْ فِي الْقِيَامَةِ.

ثُمَّ اللَّهُ شَهِيدٌ عَلٰى مَا يَفْعَلُونَ عَالِمٌ بِفَعْلِهِمْ وَ تَكْذِيْبِهِمْ فَيَجَازِيْهِمْ عَلَيْهِ، اِيْنِ ثَمَّ دَرِيْنِ مَوْضِعِ كَلْمَتِيْ اسْتِ اَزِ كَلِمَاتِ صَلْتِ دَرِ اَنْ حَكْمِ تَعْقِيْبِ نَيْسْتِ وَ عَرَبِ ثَمَّ گُوِيْنْدِ وَ بَعْدِ گُوِيْنْدِ بِيْ نَيْتِ تَعْقِيْبِ، چِنَانِ كِهْ كَقَوْلِهِ: بَعْدَ ذَلِكَ زَنِيْمٌ وَ مَعْنِيْ اَيْتِ اَنْسْتِ كِهْ اِكْرَ بَتُوْ نَمَائِيْمِ دَرِيْنِ جِهَانِ دَرِ حَالِ زَنْدِگِيْ تُوْ عَذَابِ اِيْشَانِ وَ اَنْتِقَامِ كِنِيْمِ اَزِ اِيْشَانِ، وَ اِكْرَ نِهْ بَعْدِ اَزِ وَفَاتِ تُوْ دَرِ اَنْ جِهَانِ عَذَابِ كِنِيْمِ وَ جِزَا دِهِيْمِ. پَسِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ دَرِ حَيَاةِ پِيْغَامْبَرِ بَعْضِيْ عَذَابِ اِيْشَانِ بُوِيْ نَمُوْدِ رُوزِ بَدْرِ وَ عَذَابِ اَنْ جِهَانِيْ اِيْشَانِ رَا خُودِ بَرِ جَا اسْتِ وَ اِيْشَانِ رَا مِيْعَادِ. وَ كَقَوْلِهِ: اَنْ اِيْتِ مَنْسُوْخِ اسْتِ بَاَيْتِ سِيْفِ.

وَ لِكُلِّ اُمَّةٍ مِنَ الْاِمَمِ الْمَاضِيَةِ رَسُوْلٌ فَاِذَا جَاءَ رَسُوْلُهُمْ اَوْ بَلَّغْتَهُمْ دَعُوْتَهُ فَلَمْ يُؤْمِنُوْا قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ اِيْ اَهْلَكُوْا وَ نَجَا الْمُؤْمِنُوْنَ وَ كَانَ ذَلِكَ مِنَ اللَّهِ عَدْلًا.

مِيْكَوْدِيْد: هَرِ اُمَّتِيْ رَا اَزِ اَمْتِهَائِيْ گِذَسْتِهْ پِيْغَامِ بَرِيْ بُوْدِ اَنْ پِيْغَامْبَرِ بَاِيْشَانِ اَمْدِيْدِ وَ بَرِ دِيْنِ حَقِ دَعُوْتِ كَرْدِيْدِ، پَسِ اِكْرَ اِيْشَانِ اِيْمَانِ نِيَاوَرْدِنْدِيْ وَ رَسَالَتِ وَ يِ نِيْذِيْرْفَتِنْدِيْ وَ حَجَّتِ بَرِ اِيْشَانِ مَحْكَمِ گِشْتِيْدِ وَ عَذْرُ بَرِنْدِهْ شَدِيْدِ، رَبِّ الْعَالَمِيْنَ

عذاب بایشان فرو گشادید گردن کشان و ناگرویدگان را هلاک کردید، و مؤمنانرا نجات بودید، و این از خداوند جلّ جلاله عدل است و داد بسزا، همان است که جایی دیگر گفت وَ مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا وَقَالَ تَعَالَىٰ: رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِنَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ مجاهد گفت و مقاتل و کلبی فإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ یعنی یوم القيمة فَضِيَّ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ گفتند: روز قیامت ربّ العزّة گوید: ا لم یأتکم رسلی بکتابی رسولان من بشما آمدند و پیغام ما بشما گزاردند و نامه من بر شما خواندند. ایشان گویند: ما اتانا لك رسول و لا کتاب، بما هیچ پیغامبر نیامد و نه هیچ نامه بما رسید پس رسولان آیند و بر امت خویش گواهی دهند بایمان و کفر ایشان. همان است که جایی دیگر گفت: وَ يَكُونُ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا جایی دیگر گفت: وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا وَقَالَ تَعَالَىٰ: فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ الْآيَةِ. پس چون ایشان گواهی دادند فَضِيَّ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ میان ایشان کار برگزارند و هر کسی را بسزای خود رسانند وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ لَا يَعْدِبُونَ بغير ذنب و لا یؤاخذون بغير حجة و لا ینقصون من حسناتهم و لا یزادون علی سیئاتهم.

وَ يَقُولُونَ مَتَىٰ هَذَا الْوَعْدُ چون این آیت فرود آمد که وَ إِمَّا تُرِيكَ بِعَضِّ الْأَذِي نَعِدُهُمْ كَافِرَانِ گفتند: بر سبیل استهزا این وعده عذاب که می‌دهی کی خواهد بود إِنْ كُنْتُمْ يَا مُحَمَّدُ أَنْتَ وَ اتِّبَاعُكَ صَادِقِينَ بِنزول العذاب.

قل یا محمد مجبیا لهم لا أملك لنفسي ضراً و لا نفعاً إلیا ما شاء الله ان املكه فكيف املك انزال العذاب. و گفته‌اند: متى هذا الوعد این وعده بعث است در همه قرآن و معنی آنست که چون ایشان از رستاخیز پرسند یا محمد تو جواب ده که لا أملك لنفسي ضراً و لا نفعاً بیان تاویل این آیت آنجاست که گفت: قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرًّا وَ لَا نَفْعًا إلیا ما شاء الله وَ لَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَأَسْتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ ترا می‌پرسند که رستاخیز کی خواهد بود گوی من اگر غیب دانستمی خویشان را از گزند نگاه داشتمی و به هر چه خیر بودی رسیدمی، و چون غیب ندانم اینجا که بودنی امروز چیست، چون دانم غیب رستاخیز که رستاخیز کی است؟ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ ای لهلاك كل أمة أجل إذا جاء أجلهم وقت فناء اعمارهم فلا يستأخرون ساعة و لا يستقدمون ای لا يتأخرون و لا يتقدمون. عمر خطاب گفت: أول ما يهلك من الامم الجراد.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُهُ إين عذاب درین آیت نام رستاخیز است و در قرآن آن را نظائر است إِنْ عَذَابُ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ ما له من دافع آن روز را عذاب نام کرد که آن روز عذاب کافران است. و در قرآن عذاب است مراد بآن مرگ، و عذاب است مراد بآن رستاخیز، و عذاب بحقیقت عذاب. بیاتاً ای وقت بیات و هو اللیل أو نهاراً چون ایشان استعجال عذاب کردند و از رستاخیز بسیار می‌پرسیدند، فرمان آمد که یا محمد ایشان را بگوی أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُهُ چه بینید اگر این عذاب ناگاه بشما آید و رستاخیز ناگاه بپای شود بشب یا بروز، شما بچه چیز می‌شتابید از آن، چه چیز است از آن عذاب و از آن روز که کافران بآن می‌شتابند و این استفهام بمعنی تهویل و تعظیم است ای ما اعظم ما یلتمسون و يستعجلون.

أَمْ إِذَا مَا وَقَعَ آمَنْتُمْ بِهِ این ثم نه حرف عطف است که بمعنی حينئذ است و این استفهام بمعنی انکار است يقول أ حينئذ اذا نزل العذاب صدقتم بالعذاب فی وقت نزوله و آمنتم بالله وقت البأس. این جواب ایشانست که گفتند: چون عذاب معاینه بینیم ایمان آریم، ایشان را گویند در آن حال الآن وَ قَدْ كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ تکذیباً و استهزاء این هم چنان است که فرا فرعون گفتند الآن وَ قَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ جایی دیگر گفت: يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا الْآيَةِ. ثُمَّ قِيلَ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا اشركوا دُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ ای علی الدوام هل تجزؤون اليوم إلیا بما كنتم تكسبون فی الدنيا فما جزاء

الشَّرِكِ اِلَّا النَّارُ.

وَيَسْتَنْبِئُونَكَ اِي يَسْتَخْبِرُونَكَ اَحَقُّ مَا اَخْبَرْتَنَا بِهِ مِنَ الْعَذَابِ وَ الْبَعْثِ.

مقاتل گفت: حیى ابن اخطب چون به مکه آمد به مصطفی ص گفت یا محمد احق ما تقول ام باطل ا بالجَدِّ منك هذا ام انت هازل؟ این جواب وی است قُلْ يَا مُحَمَّدِ اِي وَ رَبِّي جايی ديگر گفت: قُلْ بَلَى وَ رَبِّي جايی ديگر گفت: قُلْ نَعَمْ معنى هر سه لفظ آنست که آرى حق است و راست اِنَّهُ لِحَقُّ اَيْنِ هَا با عذاب شود و با قرآن و با بعث و حساب، اى اِنَّ ذَلِكَ لِحَقُّ كَايِنِ لَا مَحَالَةَ وَ مَا اَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ اى سابقين فانتين.

وَ لَوْ اَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ اِي كَفَرَتْ مَا فِي الْاَرْضِ لَافْتَدَتْ بِهِ تَمَّ لَمْ يَقْبَلْ مِنْهُ فِدَاةً، هَمَانَسْتَ كِه جايی ديگر گفت: وَ اِنْ تَعْدِلُ كُلُّ عَدْلٍ لَا يُؤَخِّدُ مِنْهَا مِيْكَوِيْدُ: اِگر هر چه در زمين ملك كافر بود خواهد كه خويشتن را بآن باز خرد روز قيامت، و فدای عذاب خویش کند، لکن ندا از وی نپذیرند و عذاب از وی باز نگیرند.

وَ اَسْرَوْا النَّدَامَةَ اِي اظْهَرُوهَا لَمَّا رَاوُا الْعَذَابَ پشيمانی ظاهر کنند آن روز لکن پشيمانی سود ندارد و بكار نيابد. و قيل: اَسْرَوْا النَّدَامَةَ اِي كَتَمُوا النَّدَامَةَ يعنى الرّوساء من السفلة الذين اضلّوهم وَ قُضِيَ بَيْنَهُمْ اِي بَيْنِ السَّفَلَةِ وَ بَيْنِ الرّوساء بِالْقِسْطِ بِالْعَدْلِ فيجازى كلّ على صنعه. ميگويد: مهتران و سروران كفرة كه سفله خود را بى راه كرده بودند و ايشان را بر كفر داشته، آن روز پشيمان شوند از كرد و گفت خویش، اما آن پشيمانی از سفله خود پنهان میدارند و ظاهر نکنند تا ربّ العزة ميان ايشان حكم كند و كار بر گزارد بعدل و راستی، و هر كس را آنچه سزای وی است از پاداش بوى دهد وَ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ اَيْنِ آيت را حكم تكرر نيست كه آنچه اول گفت در شأن قومى است و اين در حق قومى ديگر. و گفته اند: اين قضاء آنست كه دوزخيان را از بهشتيان جدا كنند، بهشتيان را ببهشت فرستند و دوزخيان را بدوزخ، و بر كس از ايشان ستم نکنند.

أَلَا اِنَّ لِلّٰهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْاَرْضِ فَلَا مَانِعَ مِنْ عَذَابِهِ وَ لَا يَقْبَلُ فِدَاءً اِلَّا اِنْ وَعَدَ اللّٰهُ حَقًّا وَعَدَهُ وَ وَعِيْدَهُ كَانْتَنانِ لَا خَلْفَ فِيهِمَا وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْبَعْثُ هُوَ يُحْيِي الْبَعْثُ وَ يُمِيتُ فِي الدُّنْيَا وَ اِلَيْهِ تُرْجَعُونَ فِي الْاٰخِرَةِ

### النّوْبَةُ الثَّلَاثَةُ

قوله تعالى: وَ مِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُونَ اِلَيْكَ مُسْتَمِعَانِ مُخْتَلَفَانِ وَ دَرَجَاتٍ ايشان بر تفاوت، يکی بطبع شنيد بگوش سر خفته بود سماع او را بيدار كرد تا از غم بياسود، يکی بحال شنيد بگوش دل آرميده بود سماع او را در حرکت آورد تا او را نسيم انس دميد، يکی بحق شنيد با نفسی مرده و دلی تشنه و نفسی سوخته يادگار ازلی رسیده و جان بمهر آسوده و سرّ از محبت ممثلی گشته. بو سهل صلوكی گفت: مستمع در سماع ميان استتار و تجلی است. استتار حق مبتديان است، و نشان نظر رحمت در كار مردان، كه از ضعف و عجز طاقت مكاشفت سلطان حقيقت ندارند. و باين معنى حكاييت كنند از منصور مغربى گفت: بحلّه‌اى از حلّه‌هاى عرب فرو آدم جوانى مرا مهمانى كرد در ميانه ناگاه بيفتاد آن جوان و بيهوش گشت، از حال وی پرسيدم گفتند: بنت عمّى آويخته وى گشته و اين ساعت آن بنت عمّ در خيمه خویش فرا رفت، غبار دامن وی در حال رفتن اين جوان بديد بيفتاد و بيهوش گشت، اين درویش برخاست بدر آن خيمه شد و شفاعت كرد از بهر اين جوان گفت: ان للغريب فيكم حرمة و ذماما و قد جنّت مستشفعا اليك فى امر هذا الشّاب فتعطى عليه فيما به من هواك.

فقالت المرأة انت سليم القلب انه لا يطيق شهود غبار ذيلي كيف يطيق محبتي.



چون درویش در حق آن جوان شفاعت کرد، وی جواب داد که: ای سلیم القلب کسی که طاقت دیدار غبار دامن ما ندارد طاقت دیدار جمال و صحبت ما چون دارد؟ این است حال مرید او را در پرده خودی در پوشش میدارند تا در سطوات حقیقت یکبارگی سوخته و گداخته نگردد، يك تابش برق حقیقت بیش نبیند که او را در حرکت آرد نعره زند، و جامه درد و گریه کند، باز چون بمحلّ استقامت رسد و در حقیقت افراد متمکن شود نسیم قرب از افق تجلی بر وی دمیدن گیرد، آن حرکات بسکنات بدل شود، زیرا موارد هیبت ادب حضرت بجای آرد. اینست که ربّ العالمین گفت: **فَلَمَّا حَضَرُوهُ قَالُوا أَنصَبُوا.**

إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا نَفِي ظَلَمَ از خویشتن کرد، و تقدیر ظلم در وصف وی خود محالست که خلق خلق اوست، و ملك ملك او، و حقّ حقّ او، ظالم کسی باشد که از حدّ فرمان در گذرد، و حکمی که او را لازم آید اندازه آن در گذارد. و حقّ جلّ جلاله بجلال قدر خویش حاکم است نه محکوم، آمر است نه مأمور، قهار است نه مقهور، بنده را بیافرید بقدرت بی وسیلت، او را بپرورد بنعمت بی شفاعت، حکم خود بر وی براند بی مشاورت، اگر بخواند و بنوازد فضل و لطف اوست، و اگر براند و ببندازد قهر و عدل اوست، هر چه کند رواست که خداوند و آفریدگار بحقیقت اوست جلّ جلاله و تقدست اسماءه و تعالت صفاته. **وَ إِمَّا تُرِيكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمُ الْآيَةَ.** خبر وی درست، و وعد وی راست و وعید وی حقّ و حشر و نشر بودنی، و نامه کردار خواندنی، و حساب اعمال کردنی، و بثواب و عقاب رسیدنی، و هر چه آید آمده گیر و پرده از روی کار برگرفته گیر. **يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرًّا وَلَا نَفْعًا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ** ای مهتر کونین و سیّد خافقین و رسول ثقلین گوی نفع و ضرر بدست ما نیست، راندن و نواختن کار ما نیست، بند و گشاد دار و گیر بداشت ما نیست که ضارّ و نافع جز نام و صفت يك خدای نیست، ضارّست خداوند گشاد و بند، و پادشاه بر سود و گزند، و کلید دار جدایی و پیوند، نافع است سود نمای خلقان، و سپردن سودها بر وی آسان، و سود همه بدست وی نه بدست کسان.

**قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُهُ بَيَاتًا أَوْ نَهَارًا مِنْ خَافِ الْبِيَّاتِ لَمْ يَسْتَلِذْ السَّيِّئَاتِ، مَنْ تَوَسَّدَ الْغَفْلَةَ ائِقْظُهُ فِجَاءَ الْعُقُوبَةِ، مَنْ عَرَفَ كِمَالَ الْقَدْرَةِ لَمْ يَأْ مِنْ فِجَاءِ الْأَخْذِ بِالشَّدَةِ.**

**وَ يَسْتَنْبِئُونَكَ أَوْ حَقٌّ هُوَ الْآيَةَ.** راه حق بر روندگان روشن، لکن چه سود که يك مرد راه رو نیست، دریغا که بستان نعمت پر ثمار لطایف است و يك خورنده نیست، همه عالم پر صدف دعوی و يك ذره جوهر معنی نیست، در میدان جلال صد هزار سمند هدایت و يك سوار نیست. بو یزید بسطامی گفته: که راه حق چون آفتاب تابان است، هر که بیبایی دارد چون در نگرد با یقین و ایمان است، در هر کلوخی و ذره‌ای از ذرائر موجودات بر یگانگی حق صد هزار بیانست.

مرد باید که بوی داند برد و رنه عالم پر از نسیم صبا است

أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ الْحَادِثَاتِ بَاسِرًا لِلَّهِ مَلَكًا وَ بِهِ ظُهُورًا وَ مِنْهُ ابْتِدَاءُ وَ إِلَيْهِ انْتِهَاءُ فَقَوْلُهُ حَقٌّ وَ وَعْدُهُ صِدْقٌ وَ أَمْرُهُ حَتْمٌ وَ قَضَاؤُهُ بَثٌّ وَ هُوَ الْعَلِيُّ، وَ عَلِيٌّ مَا يَشَاءُ قَوِيٌّ، يَحْيِي الْقُلُوبَ بَانَوَارِ الْمَشَاهِدَةِ، وَ يَمِيتُ النَّفُوسَ بَانَوَاعِ الْمَجَاهِدَةِ، يَحْيِي مِنْ يَشَاءُ بِالْإِقْبَالِ عَلَيْهِ وَ يَمِيتُ مَنْ يَشَاءُ بِالْإِعْرَاضِ عَنْهُ يَحْيِي قُلُوبَ قَوْمٍ بِجَمِيلِ الرَّجَاءِ وَ يَمِيتُ قُلُوبَ قَوْمٍ بِوَسْمِ الْقَنُوطِ.

## ٦ النوبة الاولى

قوله تعالى: يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَيُّ مَرْدَمَانَ قَدْ جَاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ آمِدْ بِشِمَا پندى از خداوند شما وَ شِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَ شِفَا وَ آسانى آن را كه در دلها بود وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ (٥٧) و راه نمونى و مهربانى گرویدگان را.

قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ كُوى بفضل خداى و رحمت او قَبْلِكَ قَلْبُورِحُوا بَأَن شَاد باشيد و حَرَّمَ هُوَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ (٥٨) فضل خداى به است از آنچه شما گرد ميكنيد در دنيا.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ كُوى چه بينيد ما أَنْزَلَ اللَّهُ لَكُمْ مِنْ رِزْقٍ آنچه الله شما را فرستاد از آسمان از روزى فَجَعَلْتُمْ مِنْهُ حَرَامًا وَ حَلَالًا شما فرا ايستاديد و از آن بخويستن حرام ساختيد و حلال ساختيد قُلْ اللَّهُ أَذِنَ لَكُمْ كُوى الله شما را دستورى داد أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ (٥٩) يا بر الله دروغ مى سازيد.

وَ مَا ظُنُّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ چه مى پندارند ايشان كه بر خداى مى دروغ سازند يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستاخيز.

إِنَّ اللَّهَ لَدُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ الله با فضل است بر مردمان وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ (٦٠) لكن بيشتر ايشان از الله بازادى نه اند نه با او آشناوند.

وَ مَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ در هيچ كار نباشى تو وَ مَا تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ و از اين قرآن هيچ چيز نخوانى وَ لَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ و هيچ كار نكنيد إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا مگر ما بر شما گواه باشيم إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ آن گاه كه مى باشيد در كار و ميرويد در آن وَ مَا يَعْرُبُ عَنْ رَبِّكَ وَ دُور نيست و غائب از خداوند تو مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ هَام سَنَك يَك ذَرِه فِي الْأَرْضِ وَ لَا فِي السَّمَاءِ نه در زمين و نه در آسمان وَ لَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَ لَا أَكْبَرَ وَ نه كم از ذره اى و نه مه از آن إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ (٦١) مگر كه در نوشته ايست پيداي، روشن درست.

أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ أَگاه بيد كه اولياى خدا آند كه باو گروند لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ (٦٢) و ايشان فردا نه بيم است و نه اندوهگن باشند.

الَّذِينَ آمَنُوا ايشان كه باو بگرويدند وَ كَانُوا يَتَّقُونَ (٦٣) و آزر ميداشتند و پرهيزگار بودند.

لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ ايشان را بشارت است درين جهان و در آن جهان تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ بدل كردن نيست سخنان خداى را و وعده اى او رَالِكُ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (٦٤) آنست پيروى بزرگوار.

وَ لَا يَحْزَنُكَ قَوْلُهُمْ اندوهگن مكناد ترا سخن ايشان إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا خدايى الله راست بهمگى و توانايى در همه كار و توانستن با همه كس هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (٦٥) او شنواست دانا.

أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ أَگاه بيد كه الله راست هر چه در آسمان و زمين چيز و كس است وَ مَا يَتَّبِعُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ شُرَكَاءَ بچه چيزى مى پي برند ايشان كه جز از الله انبازان مى خوانند إِنَّ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ بر چه اعتماد ميكنند جز از پندار كه پى مى برند وَ إِنَّ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ (٦٦) و جز از دروغ روشن كه ميگويند.

هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ اللَّيْلَ اوست كه شما را شب آفريد لَتَسْكُنُوا فِيهِ تا درو بياراميد وَ النَّهَارَ مُبْصِرًا و روز روشن آفريد تا درو بينند إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ در آن نشانه اى روشن است توانايى و دانايى الله را لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ (٦٧) ايشان را كه بشنوند.

قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَادًا كَفْتَنَد: كه الله فرزند گرفت سُبْحَانَهُ پاكي و بى عيبى و بى فرزندى الله راست هُوَ الْعَنِيُّ او بى نياز

است و پاک است له ما فی السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِی الْأَرْضِ او راست هر چه در «هفت» آسمان و «هفت» زمین است اِنْ عِنْدَكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بِهَذَا نِیْسَتْ بِنَزْدِیْكَ شَمَا اِیْنِ سَخْنِ رَا هِیْجَ عَذْرَ وَ هِیْجَ حَجَبْتَ اُتَقُولُوْنَ عَلَی اللّٰهِ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ (۶۸) بر خدای چیزی می‌گویید که آن را ندانید.

قُلْ اِنَّ الَّذِیْنَ یَقْتَرُوْنَ عَلَی اللّٰهِ الْكُذِبَ بَغْوِی اِیْشَانِ كِه بَر خدای دروغ می‌سازند لَا یُفْلِحُوْنَ (۶۹) نیک نیابند.

مَتَاعٌ فِی الدُّنْیَا یَكُ چنْد اِیْشَانِ رَا دَرِیْنِ جِهَانِ فَرَا دَارَنْدَ ثُمَّ اِلَیْنَا مَرْجِعُهُمْ وَ اَنْ گِه بَا ز گِشْتِ اِیْشَانِ بَا مَا ثُمَّ نُذِیْفُهُمُ الْعَذَابَ الشَّدِیْدَ وَ اَنْ گِه بَچْشَانِیْمِ اِیْشَانِ رَا عَذَابِ سَخْتِ بَمَا كَاثُوْا یَكْفُرُوْنَ (۷۰) بَأَنْچِه حَق فَرَا مِی‌پوشیدند و کافر می‌شدند.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: يَا أَيُّهَا النَّاسُ وَ اِیْنِ نَاسِ مَشْرَكَانِ قَرِیْشِ اِنْدَ وَ موعظة و شفاء و هدی و رحمة همه صفات قرآن‌اند موعظة خواند زیرا که در آن هم وعظ است و هم زجر، مطیع بوی پند پذیرد و در طاعت بیفزاید عاصی پند گیرد و از معصیت باز ایستد، شفا خواند زیرا که درد جهل را دارو است، و بیماری شك را درمان. هُدًی وَ رَحْمَةً خواند بیگانه را بر راه میخواند و آشنا را بر صواب میراند، هدایت را سبب است و نجات را وسیلت، رحمت مؤمنان است و تذکره خایفان، و تبصره دوستان و قیل: وَ رَحْمَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ اِی نِعْمَةً مِّنَ اللّٰهِ لِاصْحَابِ مُحَمَّدٍ ص.

قُلْ يَا مُحَمَّدَ لِّلْمُؤْمِنِينَ بِفَضْلِ اللّٰهِ وَ بِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا مِیْگُوید: بِفَضْلِ خدَا وَ رَحْمَتِ اَوْ شَاد بَاشِیْدِ اِیْنِ «بَاء» بِفَضْلِ اللّٰهِ، خُود تَمَامِ اسْتِ بَمَعْنٰی. وَ اِیْنِ «بَاء» بِذَلِكَ بَدَلِ اسْتِ اِز اَنْ دَر اَوْرَدْ كِه سَخْنِ مَتَطَاوَلِ گِشْتِ هُوَ خَيْرٌ یَعْنٰی فَضْلِ اللّٰهِ خَیْرٌ، فَضْلٌ وَ رَحْمَتٌ یَادِ كَرْدٌ وَ اَنْ گِه جَوَابِ سَخْنِ بَا فَضْلِ بَرْدِ تَنْهَا وَ اِیْنِ دَر عَرَبِیَّتِ مَشْهُورِ اسْتِ وَ دَرِ قُرْآنِ اِیْنِ رَا نِظَائِرِ اسْتِ فَلَیْفَرَحُوا بَبِاءِ تَجْمَعُونَ بِنَا قِرَائَتِ اَبُو جَعْفَرِ اسْتِ وَ شَامِی. وَ الْمَعْنٰی فَلَیْفَرِحِ الْمُؤْمِنُونَ بِذَلِكَ فَهُوَ خَيْرٌ مِّمَّا تَجْمَعُونَهُ اَیْهَا الْمَخَاطَبُونَ فَلَتَفْرَحُوا، وَ تَجْمَعُونَ بِنَاءِ مَخَاطَبَةٍ قِرَائَتِ یَعْقُوبِ اسْتِ بَرَوَايَتِ رَوِیْسِ یَعْنٰی فَلَتَفْرَحُوا یَا مَعْشَرَ الْمُؤْمِنِينَ هُوَ خَيْرٌ مِّمَّا تَجْمَعُونَ مِنَ الْاَمْوَالِ لِاَنَّ مَنَافِعَ الْقُرْآنِ وَ الْاِیْمَانَ تَبْقٰی لِصَاحِبِهِ وَ مَنَافِعَ الْاَمْوَالِ تَفْنٰی وَ تُوْرَثُ صَاحِبِهَا الْاِنْدَامَةُ فِی الْعَقَبٰی. اَمَّا تَفْسِیْرُ فَضْلِ وَ رَحْمَتِ اَنْسَتْ كِه مِصْطَفٰی صَ كَفْتِ: قَالِ بِفَضْلِ اللّٰهِ یَعْنٰی الْقُرْآنَ وَ بِرَحْمَتِهِ اِنْ جَعَلْتُمْ مِنْ اَهْلِهِ.

ابن عباس گفت: فضل اللّٰه، الايمان و رحمته القرآن. ابن عمر گفت: فضل اللّٰه، الايمان و رحمته تزیننه فی القلب، یقول اللّٰه تعالی: وَ زَیْنَةٌ فِی قُلُوبِكُمْ سَهْلٌ بِنِ عَبْدِ اللّٰهِ كَفْتِ: فَضْلُ اللّٰهِ، الْاِسْلَامُ وَ رَحْمَتُهُ السَّنَّةُ. وَ قِیْلُ: فَضْلُ اللّٰهِ، النَّعْمُ الظَّاهِرَةُ وَ رَحْمَتُهُ النَّعْمُ الْبَاطِنَةُ.

یقول اللّٰه تعالی: وَ اَسْبَغَ عَلَیْكُمْ نِعْمَةً ظَاهِرَةً وَ بَاطِنَةً وَ قِیْلُ: فَضْلُهُ اِنَّ الَّذِیْنَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِّنَ الْحُسْنٰی وَ رَحْمَتُهُ اَوْلٰئِكَ عِنْدَهَا مُبْعَدُونَ وَ قِیْلُ: فَضْلُ اللّٰهِ الْقُرْآنُ لِاَنَّ اللّٰهَ تَعَالٰی سَمٰی الْقُرْآنَ عَظِیْمًا وَ سَمٰی فَضْلَهُ عَظِیْمًا، فَقَالَ تَعَالٰی: وَ لَقَدْ اَتَيْنَاكَ سَبْعًا مِّنَ الْمَنَانِی وَ الْقُرْآنَ الْعَظِیْمَ وَ قَالَ: تَعَالٰی وَ كَانَ فَضْلُ اللّٰهِ عَلَیْكَ عَظِیْمًا فَكَانَتْ قَالُ: وَ كَانَ فَضْلُ اللّٰهِ عَلَیْكَ عَظِیْمًا اِنْ اَتَاكَ الْقُرْآنَ الْعَظِیْمَ، وَ رَحْمَتُهُ مُحَمَّدٌ صَ قَالِ تَعَالٰی: وَ مَا اَرْسَلْنَاكَ اِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِیْنَ وَ قَالَ النَّبِیُّ صَ: «اِنَّمَا اَنَا رَحْمَةٌ مَّهْدَاةٌ»

و قیل: فضل اللّٰه قوله حَبَّبَ اِلَیْكُمْ الْاِیْمَانَ وَ رَحْمَتَهُ كَرَّةً اِلَیْكُمْ الْكُفْرَ وَ قیل: فضله، اظهار الجمیل. و رحمته، ستر القبیح. و فی الذّعاء یا من اظهار الجمیل و ستر علی القبیح ذو النون: كَفْتِ رَحْمَتِ عَامِ اسْتِ كِه كَفْتِ: رَحْمَتِی وَ سَعَتِی كُلَّ شَیْءٍ وَ فَضْلِ خَاصٍّ اسْتِ كِه كَفْتِ: وَ بَشَّرَ الْمُؤْمِنِیْنَ بِاَنَّ لَهُمْ مِّنَ اللّٰهِ فَضْلًا كَبِیْرًا وَ اَمَّتْ مُحَمَّدٌ رَا دَرِ اِیْنِ اَیْتِ شَرْفِی اسْتِ

تمام که ایشان را در مرتبت فضل برابر پیغامبر نهاد، فقال تعالى للنبي: وَ كَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا و قَالَ لِأُمَّتِهِ: وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ فَضْلًا كَبِيرًا.

قوله: قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ آيَاتِهَا بِأَنَّ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ فَضْلًا كَبِيرًا. و وصیله و حامی و چیزهایی حجر کردند از انعام و حرث بخویشتن و ماههایی حرام کردند بخویشتن چون: بحیره و سائبه همچنین چیزهایی حلال کردند بخویشتن از حرام چون خون و مردار، و ذلك قوله: وَ إِن يَكُن مِثَّةً فَهُمْ فِيهِ شُرَكَاءُ و حلال گرفتن شعائر و هدی و آنچه در آن آیت است که لَا تُحِلُّوا شَعَائِرَ اللَّهِ و مردان از زنان میراث بردن، و ذلك قوله: لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرْتُوا النِّسَاءَ كَرِهًا إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ و تحلیل قریش که رب العالمین میگوید: أَرَأَيْتُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ يَعْنِي مِنْ تَحْلِيلِ رِزْقٍ لَكُمْ فَجَعَلْتُمْ مِنْهُ حَرَامًا وَ حَلَالًا قُلْ اللَّهُ أَذِنَ لَكُمْ فِي هَذَا التَّحْرِيمِ وَ التَّحْلِيلِ أَمْ عَلَى اللَّهِ يَحِلُّ عَلَى اللَّهِ تَقْتَرُونَ وَ هُوَ قَوْلُهُمْ: وَ اللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا مَعْنَى أَنْتَ اللَّهُ شَمَا رَا دَسْتُورِي دَادِ دَر تَحْرِيمِ وَ تَحْلِيلِ، نَدَادِ دَسْتُورِي بَلَكِهْ بِرِ اللَّهِ شَمَا دِرُوعِ سَازِيدِ هَمَانَسْتِ كِهْ جَايِي دِيگَرِ كَفْتِ: أَلَدَّكْرَيْنَ حَرَّمَ أَمْ الْأَنْثَيْنِ قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ وَ لَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكُذِبَ هَذَا حَلَالٌ وَ هَذَا حَرَامٌ لِنَقْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ وَ شَرَحِ وَجُوهِ آيِنِ دَرِ سُورَةِ الْمَائِدَةِ وَ الْإِنْعَامِ مَفْصَلِ اسْتِ.

وَ مَا ظَنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَيْ مَا ظَنُّهُمْ ذَلِكَ الْيَوْمَ بِاللَّهِ وَ قَدْ افْتَرَوْا عَلَى اللَّهِ، يَعْنِي أَيْحْسِبُونَ أَنَّ اللَّهَ لَا يُؤَاخِذُهُمْ بِهِ وَ لَا يَعَاقِبُهُمْ عَلَيْهِ؟ كَلَّا إِنَّ اللَّهَ لَدُوٌّ فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ بِتَأْخِيرِ الْعَذَابِ وَ بِمَا أَنْزَلَ مِنَ الرِّزْقِ وَ وَسَّعَ عَلَى الْعِبَادِ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ اللَّهَ عَلَى نِعْمِهِ.

وَ مَا تَكُونُ يَا مُحَمَّدُ فِي شَأْنِ أَيْ أَمْرٍ مِنْ أُمُورِكَ، وَ جَمَعَهُ شَيْئُونَ تَقُولُ الْعَرَبُ مَا شَانَتْ شَانَهُ، أَيْ مَا عَمَلْتَ عَمَلَهُ. وَ شَأْنُ الرَّأْسِ الْخَطُوطِ الَّتِي تَكُونُ فِي الْهَامَةِ.

واحدھا، شأن و معناه ای وقت تكون في شأن من عبادة و ما تتلوا منه ای من الله من قرآن انزله عليك و لا تعملون من عمل تلاوت قرآن و عمل بندگان از هم جدا کرد این دلیل است که قرائت قرآن بلفظ خواننده نه مخلوق است و نه در شمار اعمال وی است بخلاف قول لفظیان و جهمیان، احمد حنبل گفت: اللفظية شر من الجهمية لان قولهم و كفرهم اغمض. و از احمد حنبل پرسیدند از قومی که گویند الحمد لله چون بقصد قرآن خواندن گویی نه مخلوق است و چون بقصد شکر نعمت گویی مخلوق است. احمد خشم گرفت و دست بر سائل افشاند، گفت: این سخن دروغ است و باطل.

ما كان غير مخلوق فهو على الالسن غير مخلوق و ما كان مخلوقا فهو على الالسن مخلوق.

و قال ابو سعيد يحيى بن منصور من اشار الى لفظ او تحريك لسان او استماع آذان او كتابة او تحريك اصابع او حفظ بالقرآن ان شينا منها مخلوق فهو كافر. و هذا قول احمد بن حنبل لان ما يحصل ملفوظا بلفظ مخلوق او يحصل مكتوبا بكتابة مخلوقة فانه مخلوق و لا تعملون من عمل الا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا نَشَاهِدُ مَا تَعْمَلُونَ.

إِذْ تُفِيضُونَ أَيْ تَأْخِذُونَ وَ تَدْخُلُونَ فِي ذَلِكَ الْعَمَلِ. آيِنِ خَطَابِ بَا مِصْطَفَى اسْتِ وَ أُمَّتِ وَى، وَ إِفَاضَتْ هُمُورَ رَفْتِنِ بُوْدِ دَرِ كَارِ. مِيگُوِيْدِ: شَمَا هِيچِ كَارِ نَكْنِيْدِ وَ دَرِ هِيچِ كَارِ نُرُوِيْدِ كِهْ نِهْ مَا بِشَمَا دَانَايِمِ وَ آگَاهْ وَ مِي بِيْنِيْمِ شَمَا رَا دَرِ آنِ كَارِ آنِ گِهْ كِهْ دَرِ آنِ مِي رُوِيْدِ وَ مِي كْنِيْدِ وَ مَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ قَرَائِتِ كَسَايِي يَعْزَبُ بِكْسَرِ زَاءِ اسْتِ وَ هَمَا لَغْتَانِ كَقَوْلِهِ يَعْكَفُونَ وَ يَعْكَفُونَ وَ يَعْشُونَ وَ يَعْشُونَ وَ الْعَزْبَةُ وَ الْعَزُوبَةُ بَعْدَ الْإِنْسَانِ عَنِ التَّزْوِجِ، وَ الْعَذَابُ الْبَعِيدُ، يُقَالُ رَجُلٌ عَزَبَ وَ امْرَأَةٌ عَزْبَةٌ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ مِنْ صِلَتِ اسْتِ وَ مَعْنَاهُ لَا يَعْزَبُ أَيْ لَا يَغِيْبُ وَ لَا يَبْعَدُ عَنِ رَبِّكَ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ أَيْ وَزْنِ ذَرَّةٍ وَ أَيْمًا

قال للوزن متقالا لانّ الشيء لا يوزن حتى يكون له ثقل و ذرّة النملة الحمراء الصغيرة ضربها الله مثلا بصغر جرمها و خفة وزنها في الأرض و لا في السماء در قرآن ارض بهفت وجه آيد يكي آنست كه زمين بهشت خواهد و ذلك في قوله و أَوْرَثْنَا الْأَرْضَ نَبِيًّا مِنَ الْجَنَّةِ همانست كه در سورة الانبياء كفت: أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ يعنى ارض الجنة. وجه دوّم ارض شام است، زمين مقدّسه و هو قوله: يُسْتَضْعَفُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ همانست كه جايي ديگر كفت و تَجَنَّبَاهُ وَ لَوْطًا إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا يَعْنِي الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ. وجه سيوم ارض مدينه است و ذلك في العنكبوت يا عِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةٌ يعنى ارض المدينة يأمرهم بالهجرة اليها، همانست كه در سورة النساء كفت: أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً وَ در بنى اسرائيل كفت: وَ إِنْ كَادُوا لَيَسْتَفْرِزُونَكَ مِنَ الْأَرْضِ وَ قَالَ فِي النَّسَاءِ يَجِدُ فِي الْأَرْضِ يَعْنِي اَرْضَ الْمَدِينَةِ مُرَاعِمًا كَثِيرًا وَ سَعَةً چهارم زمين مكه است و ذلك في قوله أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا وَ در سورة الانبياء كفت: نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا أَمْ هُمُ الْغَالِبُونَ وَ در سورة النساء كفت: كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ يَعْنِي اَرْضَ مَكَّةِ.

پنجم زمين مصر است چنان كه كفت: اجعلني على خزائن الأرض اى على خراج ارض مصر. و قال مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَ قَالَ تَعَالَى: فَلَنْ أُبْرِحَ الْأَرْضَ وَ قَالَ: إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا فِي الْأَرْضِ إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ يَا قَوْمِ لَكُمْ الْمُلْكُ الْيَوْمَ ظَاهِرِينَ فِي الْأَرْضِ وَ يَسْتَخْلِفُكُمْ فِي الْأَرْضِ أَوْ يُظَاهِرَ فِي الْأَرْضِ فِي الْفَسَادِ مراد باين همه زمين مصر است. ششم زمين اسلام است چنان كه كفت: أَوْ يُفَقِّوْا مِنَ الْأَرْضِ يَعْنِي اَرْضَ الْعَرَبِ اَرْضَ الْإِسْلَامِ همانست كه كفت: إِنَّ يَأْجُوجَ وَ مَاجُوجَ مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ يَعْنِي اَرْضَ الْعَرَبِ وَ هِيَ اَرْضَ الْإِسْلَامِ: وجه هفتم ارض الاسلام يعنى جميع الارضين همه زمينها در تحت آن شود كقوله تعالى: وَ مَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا يَعْنِي جميع الارضين و كذلك قوله: وَ لَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَ كَذَلِكَ قَوْلُهُ: فِي الْأَرْضِ وَ لَا فِي السَّمَاءِ وَ نظائر اين فراوان است وَ لَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَ لَا أَكْبَرَ حَمْزُهُ وَ يَعْقُوبُ اصْغَرَ وَ اكْبَرُ هَر دُو رَا بَرْفَعُ خَوَانِدٌ بَاقِي بِنَصْبِ خَوَانِدٍ، مِنْ رَفَعٍ فَالْمَعْنَى مَا يَعْزُبُ عَنِ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ... وَ لَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَ لَا أَكْبَرَ وَ مَنْ نَصَبَ فَالْمَعْنَى، مَا يَعْزُبُ عَنِ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ وَ لَا اصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَ لَا اكْبَرَ وَ الْمَوْضِعُ مَوْضِعُ خَفْضِ الْآلِ إِنَّهُ فَتَحَ لِآلِهِ لَا يَنْصَرَفُ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ وَ هُوَ اللَّوْحُ الْمُحْفَظُ.

ألا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ جَمْعٌ وَلِيَ اسْتِ وَ وَلِيَ بَر وَ زَن فَعِيلٌ اسْتِ مَبَالِغَةٌ مِنَ الْفَاعِلِ وَ هُوَ مِنْ تَوَالَتْ طَاعَاتُهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَتَخَلَّلَهَا عَصِيَانٌ، وَ رَوَا بِأَشَدِّ كَهْ فَعِيلٌ بِمَعْنَى مَفْعُولٌ بُوَدَ هَمْجُونَ جَرِيحٌ وَ قَتِيلٌ، فَيَكُونُ الْوَلِيُّ مَنْ يَتَوَالَى عَلَيْهِ أَحْسَانُ اللَّهِ وَ أَفْضَالُهُ، وَ قَدْ يَكُونُ بِمَعْنَى كَوْنِهِ مُحْفَظًا فِي عَامَّةِ أَحْوَالِهِ مِنَ الزَّلَّاتِ وَ كَمَا أَنَّ النَّبِيَّ لَا يَكُونُ الْآلَا مَعْصُومًا فَالْوَلِيُّ لَا يَكُونُ الْآلَا مُحْفَظًا، وَ الْفَرْقُ بَيْنَ الْمَعْصُومِ وَ الْمُحْفَظِ أَنَّ الْمَعْصُومَ لَا يَلْمُ بِذَنْبِ الْبَيْتَةِ وَ الْمُحْفَظُ قَدْ يَحْصُلُ مِنْهُ هُنَاتٌ وَ قَدْ يَكُونُ لَهُ فِي النَّدْرَةِ زَلَّاتٌ وَ لَكِنْ لَا يَكُونُ لَهُ إِصْرَارٌ أَوْلَانِكَ الَّذِينَ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ وَ عَنْ سَعِيدِ بْنِ جَبْرِ قَالَ سَأَلَ رَسُولَ اللَّهِ ص: مَنْ أَوْلِيَاءُ اللَّهِ؟ قَالَ: هُمُ الَّذِينَ إِذَا رَأَوْا ذَكَرَ اللَّهَ وَ قَالَ النَّبِيُّ ص قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: أَنْ أَوْلِيَائِي الَّذِينَ يَذْكُرُونَ بِذِكْرِي وَ أَذْكَرُ بِذِكْرِهِمْ وَ عَنْ عَمْرِ الْخَطَّابِ قَالَ قَالَ: رَسُولُ اللَّهِ ص: «أَنَّ مِنْ عِبَادِ اللَّهِ لَأَنَاسًا مَا هُمْ بِأَنْبِيَاءٍ وَ لَا شُهَدَاءٍ يَغْطَهُمُ الْإِنْبِيَاءُ وَ الشُّهَدَاءُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ بِمَكَانِهِمْ مِنَ اللَّهِ. فَقَالَ: رَجُلٌ مِنْ هُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا أَعْمَالُهُمْ لَعَلَّنَا نَحْبَهُمْ بِذَلِكَ؟»

قال: رجال يتحابون بروح الله من غير ارحام بينهم و لا اموال يتعاطونها بينهم فو الله انّ وجوههم نور و انهم لعلی

منابر من نور لا يخافون اذا خاف الناس و لا يحزنون اذا حزنوا. ثم قرأ ألا إن أولياء الله لا خوف عليهم و لا هم يحزنون و عن ابی ادريس الخولانی عن ابی الدرداء قال سمعت رسول الله ص يقول: قال الله عز و جل حقت محبتی للمتحابين فی، و حقت محبتی للمتزاورين فی، و حقت محبتی للمتجالسين فی، الذين يعمرن مساجدی بذكری و يعلمون الناس الخير و يدعونهم الى طاعتی اولئك اولیائی الذين اظلم فی ظل عرشى و اسكنهم فی جوارى و او منهم من عذابی و ادخلهم الجنة قبل الناس بخمس مائة عام يتمتعون فيها و هم فيها خالدون. ثم قرأ نبی الله ص «ألا إن أولياء الله لا خوف عليهم و لا هم يحزنون و قال امیر المؤمنین ع «اولیاء الله قوم صفر الوجوه من السهر، عمش العيون من العبر، خص البطون من الخوی، بیس الشفاه من الدوی.

قوله: الَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ خواهی در آیت اول پیوند، و معنی آنست که اولیاء خدا ایشانند که ایمان آوردند و پرهیزکارانند و باین معنی یقون وقف است و سخن تمام شد، و اگر خواهی بر یحزنون سخن بریده کن وانگه الَّذِينَ آمَنُوا ابتدا کن هُم الْبَشَرِ  
خبر ابتدا بود.

لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ

میگوید: مؤمنانرا بشارت است در این جهان و در آن جهان، درین جهان خواب نیکو است که خود را بینند یا ایشان را بینند، و در آن جهان بهشت. هكذا

روی عن النَّبِيِّ ص فيما روى عن ابی الدرداء قال: سألت رسول الله ص عن قول الله تعالى هُمُ الْبَشَرِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ

قال هذه البشرى فى الآخرة قد عرفناها، فما البشرى فى الحياة الدنيا؟ قال: الرؤيا الصالحة يراها الرجل او ترى له. و فى الآخرة الجنة.

و فى رواية عبادة قال: سألت عنها رسول الله فقال: هى الرؤيا الصالحة يراها المؤمن لنفسه او ترى له و هو كلام يكلم به ربك عبده فى المنام.

و عن عائشة انَّ النَّبِيَّ ص قال: لا يبقى بعدى من النبوة شىء الا المبشرات. قالوا: يا رسول الله و ما المبشرات؟ قال: الرؤيا الصالحة يراها الرجل او ترى له.

و عن ابی قتادة الانصارى عن رسول الله قال: الرؤيا الصالحة من الله و الرؤيا السوء من الشيطان، فمن رأى رؤيا يكرها فلينفث عن يساره ثلثا و ليتعوذ بالله من الشيطان الرجيم، فانها لا تضره و لا يخبرها احدا و ان رأى رؤيا حسنة فليستبشر بها و لا يخبرها الا من يحبّه»

و قال النَّبِيُّ ص: الرؤيا ثلث الرؤيا الصالحة بشرى من الله و رؤيا اخرى من الشيطان و رؤيا من حديث النفس»

و قال: اصدقكم رؤيا اصدقكم حديثا و رؤيا المؤمن جزء من ستة و اربعين جزء من النبوة»

این خبر را دو معنی گفته‌اند یکی آنست که مصطفی را چهل و شش معجزه بود و خوابهای او یکی از آن جمله بود که وی هر چه در خواب دید در بیداری دید و لذلك قال تعالى: لَقَدْ صَدَّقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ معنى دیگر گفته‌اند که مصطفی ص چهل ساله بود که وحی آمد بوی و پیش از آمدن جبرئیل شش ماه در خواب وحی بوی می‌آمد و مدت نبوت و وحی بیست و سه سال بود و بیست و سه سال بتفصیل چهل و شش بار شش ماه بود، پس درست شد که

این شش ماه که وحی بوی اندر خواب بود جز وی است از چهل و شش جزو از مدّت نبوت و وحی بدو ص. قال:  
عطاءهُمُ البُشرى في الحَيَاةِ الدُّنْيا

یعنی عند الموت تاتیهن الملائكة بالرحمة و البشارة من الله و تاتی اعداء الله بالغلظة و الفظاظة و فی الآخرة عند خروج نفس المؤمن یخرج بها الی الله كما تزف العروس یشتر برضوان من الله، قال الله تعالى الَّذِينَ تَتَوَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ الآیة. قال ابن کيسان هی ما بشرهم الله فی الدنیا بالکتاب و الرسول انهم اولیاء الله و یشترهم فی قبورهم و فی کتبهن التي فیها اعمالهم بالجنة، و یحکی عن ابی بکر محمد بن عبد الله الجوزقی یقول رأیت ابا احمد الحافظ فی المنام راكبا برذونا و علیه طيلسان و عمامة فسلمت علیه فقلت ایها الحاکم نحن لا بانزال نذكرك و نذكر محاسنك فعطف علی و قال لی و نحن لا بانزال نذكرك و نذكر محاسنك. قال الله تعالى هُمُ البُشرى في الحَيَاةِ الدُّنْيا و في الآخرة الثناء الحسن الثناء الحسن و اشار بیده. و فی الخبر الصحیح قال: ابو ذر یا رسول الله الرجل یعمل لنفسه و یحبّه الناس. قال: تلك عاجل بشرى المؤمن.

تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ اى لا تغییر لقلوه و لا خلف لوعدهلك هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ

و لا یحزنك قولهم سخن اینجا تمام شد و اختصارى است اینجا عظیم میگوید: اندوهگن مکناد ترا سخن ایشان که از دشمنان خدا سخنان زشت نابکار منکر فراوان بود اگر ایشان ترا دروغ زن دارند و بیم دهند اندوهگن مشو ان العزّة لله جَمِيعاً اى ان الغلبة لله و هو ناصرک و ناصرک دینک، عزّت و قوّت و غلبه همه خدای را است آن را عزیز کند و نصرت دهد که خود خواهد، جای دیگر گفت: مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعاً هر که عزّت میجوید تا از الله جوید که عزّت همه او راست و آنجا که گفت: وَ لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ یعنى ان العزّ الذي للرسول و للمؤمنين فهو لله تعالى ملكا و خلقا و عزة سبحانه له و صفا فاذا العزّ كله لله عزّ و جلّ و لا منافاة بين الآيتين.

ألا إنّ لله من في السّمواتِ و من في الأرض يفعل فيهم و بهم ما يشاء و ما يتبع الذين يدعون من دون الله شركاء ابن ما استفهام است از روى تعجب و انكار میگوید: ما ذا یعمل الذين یعبدون غیر الله چه می پندارند اینان و چه بدست دارند. یعنى انهم ليسوا فى شىء و لا یصنعون شیئا كقولہ تعالى: اذ قال لأبيہ و قومہ ما ذا تُعبدون ان گه گفت: ان يتبعون إلاً الظنّ اى ما يتبعون الا ظنهم انّها تشفع لهم و تقرّبهم الى الله زلفى و ان هُم إلاً يخرصون يقولون ما لا يكون، التخرص الافتراء و الخراص المفترى، هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا اى لتهدوا و تستريحوا فيه و النهار مبصراً هذا كقولهم ليل فلان نائم و اللیل لا ينام و انما ينام فيه يعنى ان النهار يبصر فيه و المعنى جعل النهار مضيقاً لتهدوا به فى حوائجكم و تنقلبوا فيه لمعاشكم، همانست که جای دیگر گفت: وَ جَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً اى مبصراً فيه ان في ذلك لآياتٍ لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ سماع اعتبار و موعظة.

قالوا يعنى المشركين من اهل مكة اتخذ الله ولداً هو قولهم الملائكة بنات الله سبحانه تنزيهاً له عما قالوه هُوَ الْعَنِيُّ ان تكون له زوجة او ولد له ما فى السّمواتِ و ما فى الأرض ملكا و خلقا ان عندكم من سلطان بهذا من صلة است، اى ما عندكم فى كتاب الله حجة و حق بهذا ا تقولون على الله ما لا تعلمون.

قُلْ اِنَّ الَّذِينَ يَعْنى اهل مکه يفترون يخلقون على الله الكذب لا يفلحون هذا وقف التمام اى لا ينجون و لا يفوزون و لا يأمنون متاع اى لهم متاع في الدنيا يتمتعون به و بلاغ ينتفعون به الى وقت انقضاء آجالهم، متاع درين آيت بمعنى بلاغ است چنان که در سورة البقره گفت: وَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَ مَتَاعٌ اى حين اى بلاغ الى منتهى آجالكم و در سورة

الانبياء مشركان عرب را گفت: فِتْنَةٌ لَكُمْ وَ مَتَاعٌ إِلَى حِينٍ يَعْنَى وَ بَلَغَ إِلَى مَنْتَهَى آجَالِكُمْ ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ أَيْ مَقْلَبِهِمْ فِي الْآخِرَةِ ثُمَّ نُذِيقُهُمُ الْعَذَابَ الشَّدِيدَ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى و تقدس: يَا أَيُّهَا النَّاسُ خذوا من بزرگوار، جبار کردگار، میگوید: جَلَّ جلاله ای مردمان ندای عام است واهمگان میگوید، تا خود که نیوشد، خطاب جامع است تا که پذیرد، همه را میخواند تا کرا خواهد، ندای عام است و بار دادن خاص دعوت عام است و هدایت خاص فرمان عام است و توفیق خاص اعلام عام است و قبول خاص، نه هر کرا خواند او را خواهد نبینی که آنجا گفت: وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى دَارِ السَّلَامِ وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ناخواسته را خواند حجّت را، و خواسته را خواند قربت را، ظاهر ندا یکی و باطن ندا مختلف.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان فَمَا جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ أَنْكُمُ آمَدٌ بِشِمَا مَوْعِظَتِي مِنْ خَدَاوَنَدِ شِمَا يَعْنَى قِرْآنِ كِه يَادْگَارِ مَوْمَنَانِ اسْت، جایی دیگر گفت: وَ ذِكْرِي لِلْمُؤْمِنِينَ يَادْگَارِ مَوْمَنَانِ اسْت و مونس عارفان، و سلوة محبان و آسایش مشتاقان وَ شِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ شِفَايِ بِيْمَارِ دِلَانِ، و آسایش اندوهگنان، جایی دیگر گفت: وَ نُزِّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ قِرْآنِ شِفَاءِ دَرْدِهَا اسْت، و داروی علتها و شستن غمها و چراغ دلها، چراغ توحید است که از دلهای کافران تاریکی کفر ببرد، چراغ اخلاص است که از دلهای منافقان تاریکی شک ببرد، چراغ ارشاد است که از دلهای مبتدعان تاریکی حیرت ببرد، چراغ هدی است که از دلهای متحیران تاریکی جهل ببرد، چراغ رضا است که از دلهای بخیلان تاریکی شح ببرد، چراغ عنایت است که از دلهای متعلقان تاریکی اسباب ببرد.

وَ شِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ شِفَا دَرِ قِرْآنِ بَرِ سَه وَجِه اسْت: شِفَايِ عَامَّ اسْت، و شِفَايِ خَاصَّ اسْت، و شِفَايِ خَاصَّ الْخَاصِّ، شِفَايِ عَامَّ اسْت كِه كَفْت: فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ وَ شِفَايِ خَاصَّ اسْت كِه كَفْت: مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ شِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَ شِفَايِ خَاصَّ الْخَاصِّ وَ إِذَا مَرَضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ شِفَايِ عَامَّ نَعْمَتِ اَوْسْت، شِفَايِ خَاصَّ الْخَاصِّ خُودِ اَوْسْت، و گفته‌اند: دَرِينِ آيْتِ قِرْآنِ رَا چِهَارِ صِفْتِ كَفْت: مَوْعِظَتِ وَ شِفَاءِ وَ هَدِي وَ رَحْمَتِ، مَوْعِظَتِ عَوَامِ رَاسْت، شِفَا خَوَاصِّ رَاسْت، هَدِي خَاصَّ الْخَاصِّ رَاسْت، رَحْمَتِ هَمْگَنَانِ رَاسْت، فَبِرَحْمَتِهِ وَ صَلَّوْا إِلَيَّ ذَلِكَ. وَ بَدَانِ كِه شِفَايِ هَرِ كَسِ بَرِ اَنْدَازِهِ دَرْدِ اَوْسْت، شِفَايِ گَنَهْكَارَانِ دَرِ رَحْمَتِ اَوْسْت، شِفَايِ مَطِيْعَانِ بِيَاْفَتِ نَعْمَتِ اَوْسْت، شِفَايِ عَارْفَانِ بَزِيَاْدَتِ قُرْبَتِ اَوْسْت، شِفَايِ وَاجْدَانِ دَرِ شِهْوِدِ حَقِيْقَتِ اَوْسْت، شِفَايِ مَحْبَبَانِ دَرِ قُرْبِ وَ مَنَاجَاَتِ اَوْسْت.

قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ يَا مُحَمَّدُ مَوْمَنَانِ رَا بَشَارَتِ دِهِ اِيْشَانِ رَا بَگُوْ بَفَضْلِ وَ رَحْمَتِ مَنِ شَادِ بَاشِيْدِ، بَايْمَانِ وَ قِرْآنِ وَ اِسْلَامِ وَ مُحَمَّدِ شِمَا رَا گَرَامِي كَرْدَمِ بِنَازِيْدِ، بِيَاْدِ مَنِ اَنْسِ گِيْرِيْدِ، بَرِ وْعْدِ مَنِ چِشْمِ دَارِيْدِ، بَرِ دَرْگَاهِ مَنِ خُوِي كَنِيْدِ، بَا ذِكْرِ مَنِ آرَامِ گِيْرِيْدِ، عَهْدِ مَنِ بَجَانِ پَزِيْرِيْدِ، بَمَهْرِ مَنِ بِنَازِيْدِ، عِبْدِي شَادِ اَنْسْت كِه شَادِ اسْت بَمَنِ، شَادِي نِيْسْت مَگَرِ شَادِي بَمَنِ، شَادِ مِيَاْدَا كِه نِه شَادِ اسْت بَمَنِ، بِنْدِه رَا دُو شَادِي اَزِ مَنِ، اَمْرُوْزِ شَادِ بَمَنِ، وَ فَرْدَا شَادِ بَا مَنِ.

روی ما شاد است تا تو حاضری با روی تو جان ما خوش باد چون غائب شوی با یاد تو

و قيل فضل الله و رحمته الذي لك منه في سابق القسمة خير مما تكلفته من صنوف الطاعة و انواع الخدمة. از روی اشارت میگوید: بنده من بر فضل و رحمت من اعتماد کن نه بر طاعت و خدمت خویش، که اعتماد نه جز بر فضل



من، و آسایش نه جز با رحمت من، هر کس را مایه‌ای و مایه مؤمنان فضل من، هر کس را خزینه‌ای و خزینه درویشان رحمت من، هر کس را تکیه‌گاهی و تکیه‌گاه عارفان سبق من، هر کس را گنجی و گنج متوکلان ضمان من، هر کس را عیشی و عیش ذاکران بیاد من، هر کس را امید و امید دوستان بیدار من.

در بنی اسرائیل زاهدی بود هفتاد سال در صومعه نشسته، و خدای را عبادت کرده، بعد از هفتاد سال به پیغامبر آن روزگار وحی آمد که زاهد را گوی نیکو روزگار بسر آوردی و عمر گذاشتی در عبادت من، وعده دادم ترا که بفضل و رحمت خویش بیمارزم ترا. زاهد گفت: مرا بفضل خویش ببهشت میرساند، پس آن هفتاد ساله عبادت من کجا وادید آید، و از آن چه آید؟ ربّ العزّة همان ساعت بر يك دندان وی دردی عظیم نهاد که از آن بفریاد آمد بر پیغامبر شد و زاری کرد و شفا خواست، وحی آمد به پیغامبر که زاهد را گوی عبادت هفتاد ساله خواهم، تا ترا شفا دهم، زاهد گفت: رضا دادم و نقدی شفا خواهم فردا تو دانی خواه بدوزخ فرست خواه ببهشت، فرمان آمد از جبار کاینات که آن عبادت تو جمله در مقابل آن يك درد دندان افتاد چه ماند اینجا مگر فضل و رحمت من، فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ تَوْلُونَ مِنَ الثَّوَابِ عَلَى الْاَفْعَالِ.

أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ اولیای خدا ایشانند که در بحار علوم حقیقت غواصان گوهر حکمت‌اند، و در آسمان فطرت خورشید ارادت و مستقر عهد دولت‌اند، مقبول حضرت الهیت و صدف اسرار ربوبیت‌اند، عنوان شریعت و برهان حقیقت‌اند، نسب مصطفی در عالم حقایق بایشان زنده، و منهج صدق بنبات قدم ایشان معمور، ظاهرشان باحکام شرع آراسته، باطنشان بگوهر فقر افروخته، آثار نظر این عزیزان بهر خارستان خذلان که رسد عبهر دین برآید، برکات انفاس ایشان بهر شورستان ادبار که تابد عبهر عشق بوی دهد، اگر بعاصی نظر کنند مطیع گردد اگر بزئار داری دیده باز کنند مقبول و محفوظ درگاه عزت شود، چنان که از آن عزیز روزگار و سیّد عصر خویش شبلی باز گویند که وقتی بیمار گشت و خلیفه روزگار او را دوست داشتی، بوی رسید که شبلی بیمار است طبیبی ترسا بود سخت حاذق او را بشبلی فرستاد تا مداوا کند طیب آمد و شبلی را گفت: ای شیخ اگر ترا از پوست و گوشت خود دارو باید کرد دریغ ندارم و علاج کنم شبلی گفت: داروی من کم از این است، گفت: داروی تو چیست؟ گفت: اقطع زئارک و قد عوفیت.

طیب گفت: شرط جوانمردی نباشد که دعوی کردم و بسر نبرم اگر شفای تو در قطع زئار ما است آسان کاریست. طیب زئار می‌برید و شبلی از بیماری بر می‌خاست، خبر بخلیفه رسید که حال چنین رفت خلیفه را خوش آمد گفت: من پنداشتم که طبیبی بر بیمار می‌فرستم ندانستم که خود بیماری را بر طیب می‌فرستم ألا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ كَفْتَهُنْد: علامت ولیّ آنست که سر تا پای وی عین حرمت شود، چشمش بحرمت بیاریند تا بهیچ ناشایست ننگرد، زبانش بادب بند کنند تا بیهوده نگوید، قدم وی را بند حقیقت بر نهند تا بهر کوی فرو نشود، خلق وی را بند شریعت بر نهند تا جز حلال بخود راه ندهد، جوارح وی را در بند بندگی کشند تا جز کمر بندگی حقّ بر میان نبندد، در دنیا چنین دارند و در عقبی لا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ در دنیا بخدمت و حرمت آراسته، و در عقبی بنعمت و رؤیت رسیده، در دنیا شناخت و محبت، و در عقبی نواخت و مشاهدت، در دنیا صفا و وفا دیده، و، در عقبی بلقا و رضا رسیده، اینست که رب العالمین گفت هُمُ الْبَشَرِي فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ

ایشان را دو بشارت است یکی امروز یکی فردا، امروز وَ بَشَرٌ الْاَذِينَ اٰمَنُوا اَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ فَرْدَا يُبَشِّرُهُمْ

رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَرِضْوَانٍ وَجَنَّتِ اَيْنَتِ نَوَاحِتِ بِيْكَرَانَ، وَ نَعِيمِ جَاوَدَانَ، وَ شَادِ دُوسْتَانَ، مَلِكِ خَشْنُودِ وَ بَنْدَه‌نَازَانَ، بَنْدِگَانَ مِنْ هَرِ چِه جَوِييدِ مِهْ اَزِ خَشْنُودِي مِنْ نَجُوِييدِ، بَهْرِچِه رَسِييدِ بِهْ اَزِ فَضْلِ مَنْ نَرَسِييدِ، هَرِ كِرَا كِرِيييدِ بَدُوسْتِي چُونِ مَنْ نَكِرِيييدِ، وَ هَرِ كِرَا بِييِييدِ هَرِگَزِ چُونِ مَنْ نَبِييِييدِ، الذَّارِ دَارِكُمْ وَ اَنَا جَارِكُمْ. بزرگوار آن روزگار که سرانجامش اینست، عزیز آن بنده‌ای که سزاش اینست، نیکو آن تخمی که برش اینست، مبارک آن شیئی که بامدادش اینست، سرای از نور، جاوید سرور، و مولی غفور.

قولوا لاحبابنا قرت عيونكم فقد دنت من سليمان دمنة الذار

## ٧ النوبة الاولى

قوله تعالى وَ اِثْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأُ نُوحٍ بَرِخْوَانَ بَرِايشَانَ خَبَرَ نُوحٍ اِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ كِهْ قَوْمِ خُوِيشِ رَا كَفْتِ يَا قَوْمِ اِنْ كَانِ كَبِيْرًا عَلَيْنَكُم مَّقَامِي اِي قَوْمِ اَكْرَ چِنَانِ اسْتِ كِهْ بَرِ شَمَا دِرَا زِ شَدِ وَ كِرَانَ اِيْنِ خَطِيْبِ اِيَسْتَادَنْ مَنْ وَ دَاعِي دِرِ مِيَانِ شَمَا وَ تَذَكِيْرِي بَايَاتِ اللّٰهِ وَ پَنْدِ دَادَنْ مَنْ شَمَا رَا بِهْ پِيْغَامِ خُدَايِ وَ فَرْمَانَ اُو وَ سَخْنَانَ اُو فَعَلَى اللّٰهِ تَوَكَّلْتُ مِنْ پِشْتِ بَخْدَايِ بَا زِ كِرْدَمِ فَاجْمِعُوا اَمْرَكُمْ وَ شُرَكَاءَكُمْ كَارِ كِرْدِ كُنِيْدِ وَ اِنْبَا زَانَ خُودِ رَا فَرَاهِمِ اَرِيْدِ هَمِهْ تُمْ لَا يَكُنْ اَمْرُكُمْ عَلَيْنَكُمُ عَمَّةً وَ هِيْجِ چِيْزِ اَزِ كَارِ شَمَا بَرِ شَمَا پُوْشِيْدِهْ نَمَانَادِ تُمْ اَقْضُوا اِلَيَّ وَ لَا تُنْظِرُوْنَ (٧١) وَ هِيْجِ مَرَا دِرَنْكِ مَدِهِيْدِ وَ زَنْدِهْ مَكْدَارِيْدِ. فَاِنْ تَوَلَّيْتُمْ پَسِ اَكْرَ اَزِ فَرْمَانَ پَذِيْرْفَتَنْ بَرِ كِرْدِيْدِ وَ اسْتِوَارِ نَكِرِيْيِدِ فَمَا سَأَلْتَكُمُ مِنْ اَجْرٍ مَنْ اَزِ شَمَا بَرِ پِيْغَامِ رَسَانِيْدَنْ هِيْجِ مَزْدِي نَخِوْاسْتَمِ اِنْ اَجْرِيْ اِلَّا عَلَيَّ اللّٰهِ نِيْسْتِ مَزْدِ مَنْ مَكْرَ بَرِ خُدَايِ وَ اَمِرْتُ اَنْ اَكُوْنَ مِنَ الْمُسْلِمِيْنَ (٧٢) وَ فَرْمُودَنْدِ مَرَا كِهْ اَزِ كِرْدَنْ نِهَادِگَانَ بَاشَمِ.

فَكَذَّبُوهُ دِرُوعِ زَنْ كِرْفَتَنْدِ اُو رَا فَنَجَّيْنَاهُ وَ مَنْ مَعَهُ فِي الْفُلِكِ رَهَانِيْدِيْمِ اُو رَا وَ اَنَكِهْ بَا وِي بُوْدِ دِرِ كَشْتِي وَ جَعَلْنَاهُمْ خَلَائِفَ وَ ايشَانَ رَا پَسِ نَشِيْنَانَ زَمِيْنِ كِرْدِيْمِ وَ اَعْرَفْنَا الَّذِيْنَ كَذَّبُوا بَايَاتِنَا وَ بَابِ بَكَشْتِيْمِ ايشَانَ رَا كِهْ بَدِرُوعِ شَمِرْدَنْدِ پِيْغَامِهَائِ مَا فَاَنْظُرْ كَيْفَ كَانِ عَاقِبَةُ الْمُنْذَرِيْنَ (٧٣) بَنْگَرِ كِهْ سَرَانْجَامِ بِيْمِ نَمُودِگَانَ وَ اَكَاغِ كِرْدِگَانَ چُونِ بُوْدِ.

تُمْ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِ رُسُلًا اِلَى قَوْمِهِمْ اَنْ كِهْ پَسِ نُوحِ پِيْغَامِبِرَانَ رَا فَرَسْتَا دِيْمِ بَقُومِ ايشَانَ فَاِجَاؤُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ تَا بَايشَانَ پِيْغَامِهَائِ رُوشَنْ اُورْدَنْدِ فَمَا كَاثُوا لِيُؤْمِنُوْا بَرَانَ نَبُودَنْدِ كِهْ اِيْمَانَ اَرَنْدِ وَ بِنَخِوْاسْتَنْدِ كِرُويْدِ بَمَا كَذَّبُوا بِهْ مِنْ قَبْلُ بَا نَچِهْ دِرُوعِ شَمِرْدَنْدِ پِيْشِ اَزِ اِيْنِ كَذَلِكِ نَطَبَعُ هَمِ چِنَانَ مِهْرِ مِيْ نِهِيْمِ عَلَيَّ قُلُوبِ الْمُعْتَدِيْنَ (٧٤) بَرِ دِلِهَائِ اِنْدَا زِ مَكْدَارَانَ وَ شُوخَانَ.

تُمْ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسَى وَ هَارُونَ پَسِ ايشَانَ فَرَسْتَا دِيْمِ مُوسَى وَ هَارُونَ اِلَى فِرْعَوْنَ وَ مَلَاِيْهِ بَفِرْعَوْنَ وَ اِشْرَافِ قَوْمِ اُو بَايَاتِنَا پِيْغَامِهَائِ مَا وَ سَخْنَانَ مَا فَاَسْتَكْبَرُوا وَ كَاثُوا قَوْمًا مُجْرِمِيْنَ (٧٥) كِرْدَنْ كَشِيْدَنْدِ وَ قُومِي بَدَانَ بُوْدَنْدِ.

فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا چُونِ بَايشَانَ اَمْدِ كَارِ رَاسْتِ دِرَسْتِ اَزِ نَزْدِيْكَ مَا قَالُوا اِنَّ هَذَا لَسِحْرٌ مُّبِيْنٌ (٧٦) كَفْتَنْدِ اِيْنْتِ جَا دُويِ اَشْكَارَا

قال موسى گفت: موسى اُتُفُوْلُوْنَ لِحَقِّ لَمَّا جَاءَكُمْ چِنِيْنِ كُويْنِدِ حَقِّ رَا كِهْ بَشَمَا اِيْدِ؟

اُ سِحْرٌ هَذَا اِيْنِ پَرِ دِيُو اِسْتِ؟ وَ لَا يُفْلِحُ السَّاحِرُونَ (٧٧) وَ پَرِ دِيُو كِرَانَ رَا نِهْ پِيْرُوزِي اِسْتِ وَ نِهْ بَقَا.

قَالُوا اُ جِيْنْتَنَا لِتَلْفِتِنَا كَفْتَنْدِ بَمَا اَمْدِي تَا مَرَا بَرِ كِرْدَانِي؟ عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ اِبَاءَنَا اَزِ اَنْ چِيْزِ كِهْ پَدِرَانَ خُوِيشِ رَا بَرِ اَنْ يَافْتِيْمِ؟ وَ تَكُوْنَ لَكُمَا الْكِبْرِيَاءُ فِي الْاَرْضِ وَ پَادِشَاهِي شَمَا رَا بُوْدِ دِرِ زَمِيْنِ وَ مَا نَحْنُ لَكُمَا بِمُؤْمِنِيْنَ (٧٨) وَ مَرَا شَمَا رَا

اسْتِوَارِ كِرِيْرَنْدِگَانَ نِيْسْتِيْمِ.

وَ قَالَ فِرْعَوْنُ اِنَّنِي فَرَعُونَ كُفْت بِن آرید بگلّ ساحر عَلِيم (۷۹) هر جا دوی استاد که هست.  
فَلَمَّا جَاءَ السَّحْرَةُ چُون جادوان آمدند قَالَ لَهُمْ مُوسَى كُفْت ايشان را موسى اَلْفُوا مَا اَنْتُمْ مُلْقُونَ (۸۰) بفكنيد آنچه خواهيد  
افكنند

فَلَمَّا اَلْفُوا چُون بيفكنند قَالَ مُوسَى مَا جِئْتُ بِه السَّحْرُ موسى كُفْت: آنچه آوردید این جادویی است إِنَّ اللَّهَ سَيُبْطِلُهُ اللَّهُ أَنْ  
را تباه کند إِنَّ اللَّهَ لَا يُصْلِحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ (۸۱) که الله باز نسازد کار تباه کاران.  
وَ يُحِقُّ اللَّهُ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَ اللَّهُ پيش برد کار راست بسخنان خویش وَ لَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ (۸۲) و هر چند که دشوار  
آید بدکاران را.

فَمَا آمَنَ لِمُوسَى بِنُگروید بموسی إِلَّا ذُرِّيَّةً مِنْ قَوْمِهِ مگر فرزندانى از قوم او عَلَى خَوْفٍ مِنْ فِرْعَوْنَ وَ مَلَانِهِم بَر بيم و  
ترس از فرعون و قوم ايشان أَنْ يَقْتَنَهُمْ که ايشان را از دين با پس آرد وَ إِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ فِي الْأَرْضِ وَ فرعون مردى  
بر اوراشته در زمين وَ إِنَّهُ لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ (۸۳) و مردى بود از گزاف گويان.

وَ قَالَ مُوسَى يَا قَوْمِ موسى كُفْت فرا قوم خویش اى قوم إِنَّ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ اگر گرویده‌اید بخداى فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا پشت با  
او باز كنيد إِنَّ كُنْتُمْ مُسْلِمِينَ (۸۴) اگر گردن نهادگان اید او را.

فَقَالُوا جَوَاب دادند قوم موسى موسى را عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا پشت بخداى باز كرديم رَبَّنَا خداوند ما لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِقَوْمِ  
الظَّالِمِينَ (۵۵) ما را آزمایش بدان مکن.

وَ تَجْنَا بِرَحْمَتِكَ وَ باز رهان ما را برحمت خویش مِنَ الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ (۸۶) از گروه ناگرویدگان.

### النوبة الثانية

قوله تعالى وَ ائْتَى عَلَيْهِمْ نَبَأُ نُوحٍ كُفْتاند نام نوح سكن بود او را نام نوح نهادند لكثرة نياحته على قومه بعد ما اغرقوا.  
قوم وى اولاد قابيل بودند چون بر ايشان دعا كرد تا رب العزة ايشان را بطوفان غرق كرد نوح بعد از آن پشيمانى  
خورد و بر ايشان نوحه كرد و بسيار بگريست. از بس که بگريست و نوحه كرد او را نوح نام نهادند، و اين نوحه  
كردن و گريستن وى بر قوم خویش از خير هامة بن الهيم معلوم شد، و ذلك ما

روى عمر بن الخطاب قال: بينما نحن قعود مع رسول الله (ص) على جبل من جبال تهامة اقبل شيخ بيده عصا فسلم  
على النبي ص فردّ عليه السلام و قال: من انت؟

قال: انا هامة بن الهيم بن لا قيس بن ابيس فقال النبي (ص) فما بينك و بين ابليس انا ابوان، فكم اتى لك من الدهر؟  
قال: قد افنيت الدنيا عمرها انا قليلا، قال على ذلك كنت و انا غلام ابن اعوام أفهم الكلام و امرّ بالاكام و أمر بافساد  
الطعام و قطع الارحام.

فقال النبي (ص): بس لعمر الله الشيخ المتوسم و الشاب المتلوم فقال ذرنى من الاستعذار انى تانب الى الله عزّ و جلّ  
كنت مع نوح فى مسجده مع من آمن به من قومه فلم ازل اعاتبه على دعوته على قومه حتى بكى عليهم و ابكاني، و  
قال: لا جرم اتى على ذلك من التادمين و اعوذ بالله ان اكون من الجاهلين. قال قلت: يا نوح اتى ممن اشرك فى دم  
السعيد الشهيد هابيل بن آدم فهل تجد لى عند ربك من توبة؟ فقال يا هامة همّ بالخير و افعله قبل الحسرة و الندامة اتى  
قرأت فيما انزل الله تعالى علىّ ائه ليس من عبد تاب الى الله بالغ ذنبه ما بلغ انا تاب الله عليه، فقم و توضأ و اسجد لله  
قال: ففعلت فى ساعة ما امرنى به، قال فنودى ارفع رأسك فقد نزلت توبتك من السماء قال فخررت لله ساجدا. و كنت

مع هود فی مسجده مع من آمن به من قومه فلم ازل اعاتبه علی دعوته علی قومه حتی بکی علیهم و ابکانی، و قال: لا جرم ائی علی ذلك من النّادمین و اعود بالله ان اکون من الجاهلین. و کنت مع صالح فی مسجده مع من آمن به من قومه فلم ازل اعاتبه علی دعوته علی قومه حتی بکی علیهم و ابکانی و کلهم یقول انا علی ذلك من النّادمین و اعود بالله ان اکون من الجاهلین. و کنت زوارا ليعقوب و کنت من یوسف بالمکان المبین. و کنت القی الیاس فی الاودیة و انا القاه الان و ائی لقیتم موسی بن عمران و علمنی التوریه و قال لی ان لقیتم عیسی بن مریم فاقراءه منی بالسلام و ان عیسی قال ان لقیتم محمدا فاقراءه منی السلام فارسل رسول الله (ص) عینیه فبکی ثم قال و علی عیسی السلام ما دامت الدنیا و علیک السلام یا هامة لادانک الامانة. قال هامة قلت یا رسول الله افعل بی ما فعل موسی علمنی التوریه قال فعلمه رسول الله الواقعة و المرسلات و عم یتساءلون و اذا الشمس کورت و المعوذتین و قل هو الله احد و قال ارفع الینا حاجتک یا هامة و لا تدع زیارتنا. قال عمر بن الخطاب فقبض رسول الله و لم ینعه الینا فلست ادری ا حی هو ام میت.

وَ ائْتِ عَلَیْهِمْ اِی اقرأ یا محمد علی اهل مكة خبر نوح اذ قال لِقَوْمِهِ و هم ولد قابیل اِنْ كَانَ کَبُرَ اِی عظم و ثقل عَلَیْکُمْ مَقَامِی طول مکثی فیکم و تَذْکِیرِی و وعظی اِی ایاکم بآیاتِ الله بحججه و بیّناته و تخویفی اِی ایاکم عقوبة الله فعزمت علی قتلی و طردی فعلى الله تَوَكَّلْتُ فافعلوا ما شئتم و هو قوله فَأَجْمِعُوا أَمْرُکُمْ اِی احکموا امرکم و اعزموا علیه و ادعوا شُرَکَاءَکُمْ اَلْهَنَکُمْ فاستعینوا بها لتجمع معکم. این سخن بر سبیل تهدید گفت ایشان را که در دل کنید و آهنگ کنید و کار سازید و انبازان خویش را یار گیرید، رویش از یعقوب فاجمعوا خواند بوصل، شرکاؤکم برفع اِی فاجمعوا امرکم انتم و شرکاؤکم. کار و حیلت خود گرد کنید شما و انبازان شما همه ثم لا یکنْ أَمْرُکُمْ عَلَیْکُمْ عُمَّة اِی خفیا مبهما من قولهم غمّ الهلال علی الناس، اذا اشکل علیهم یعنی لیکن امرکم غمة ظاهرا منکشفا تتمکنون فیه ما شئتم لا کمن یکتّم امرآ و یخفیه فلا یقدر ان یفعل ما یرید ثم افضوا اِلَیَّ یعنی افضوا ما انتم قاضون کقول السحرة لفرعون قاقض ما أنت قاض اِی اعمل ما انت عامل و لا تُنظَرُونَ لا تمهلونی و لا تؤخروا امری. این آیت تقویت دل مصطفی است و تسلیت وی بآنچه رنج و اذی که از کافران و مشرکان قریش بوی میرسید، میگوید: یا محمد سبیل تو سبیل پیغامبران گذشته است، در نگر به نوح پیغامبر که چنان واثق بود بنصرت و معاونت و تقویت ما که با قوم خویش میگفت: شما هر چه توانید از کید و مکر خویش در قصد قتل من بسازید و آشکارانه پنهان در آن بکوشید و مرا هیچ درنگ مدهید اگر بر من دست یابید و خدایان خویش را بیاری گیرید این همه بآن گفت که دانست که دریشان نفع و ضرر نیست و جز بارادت و مشیت الله هیچ چیز نیست و وعده دادن بنصرت پیغامبران راست است که در آن خلف نیست.

فَإِنْ تَوَلَّیْتُمْ اِی اعرضتم عن قولى و ابیتم ان تقبلوا نصحی فَمَا سَأَلْتُکُمْ عَلَی الدَّعْوَةِ و تبلیغ الرّسالة مِنْ أُجْرٍ جعل و عوض اِی فَمَا سَأَلْتُکُمْ مِنْ أُجْرٍ فواجب التولی او فاتنی ذلك الاجر بتولیکم اِنْ أُجْرِي اِی ما اجری و ثوابی، اِنَّا عَلَی الله وَ اَمْرْتُ اَنْ اَکُونَ مِنَ الْمُسْلِمِیْنَ المستمسکین لامر الله.

فَكَذَّبُوهُ یعنی نوحا فَنَجَّیْنَاهُ وَ مَنْ مَعَهُ فِی الْفُلْکِ وَ جَعَلْنَاهُمْ خَلَائِفَ اِی جعلنا الذین معه فی الفلک سکان الارض خلفاء عن الهالکین. وَ اَعْرَفْنَا الذّٰیْنَ کَذَّبُوا بِآیَاتِنَا فَانظُرْ کَیْفَ کَانَ عَاقِبَةُ الذّٰیْنَ اَنْذَرْتَهُم الرّسَل فلم یؤمنوا منذرین در همه قرآن ایشان اند که آگاه کردند و نپذیرفتند و بترسانیدند و نترسیدند.

ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِ اِی من بعد نوح رُسُلًا اِی قَوْمِهِمْ یعنی هودا و صالحا و شعیبا فَجَاؤُهُمْ بِالْبَیِّنَاتِ بِالامر و النهی و

الدلالات الواضحات فما كانوا يُؤْمِنُوا اى هؤلاء الآخرون بما كذَّبوا به اولوهم مِنْ قَبْلُ و قد علموا انَّ الله سبحانه اغرقهم بتكذيبهم. ميگويد: كافرين پسين بر آن نيستند كه ايمان آرند و تصديق كنند آنچه كافرين پيشين يعنى قوم نوح تكذيب كردند، و ميدانند كه غرق و هلاك ايشان بكفر و ضلالت بود و تكذيب پيغامبران و آن گه در كفر و تكذيب بر پي ايشان ميروند از آن كه در علم الله كافرين اند و در حكم ازل بيگانگان. و گفته اند معنى آيت آنست كه كافرين روز ميثاق اگر چه بزبان اقرار دادند، تكذيب پيغامبران در دل داشتند بعد از آن چون الله پيغامبران را فرستاد كافرين بر آن نبودند كه ايشان را تصديق كنند بخلاف آن تكذيب كه آن روز در دل داشتند و در لوح محفوظ هم چنان نبشتند.

كَذَلِكَ اى كما طبعنا على قلوبهم نَطَبُعُ عَلَى قُلُوبِ الْمُعْتَدِينَ المجاوزين امر الله ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ اى من بعد هلاكهم مُوسَى وَ هَارُونَ إِلَى فِرْعَوْنَ وَ هُوَ الْوَلِيدُ بن مصعب وَ مَلَأْنَاهُ اى اشراف قومه بِآيَاتِنَا النَّسْعِ فَاسْتَكْبَرُوا تعظموا ان يجيبوه الى الايمان وَ كَانُوا قَوْمًا مُجْرِمِينَ مشركين يقال اجرم اى اتى بالجرم و اكتسب الجرم و هو الذنب العظيم، الذى يقطع الوصلة من جرمة اى قطعه.

فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ اتاهم بالرَّسَالَةِ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا اِنَّ هَذَا الَّذِى آتَيْنَا بِهِ لَسِحْرٌ مُبِينٌ اى بين. ميگويد: چون موسى پيغام رسانيد. و رسالت حق بگزارد قوم وى گفتند اين سحرى روشن است، پر ديوى پيدا. موسى ايشان را جواب داد ا تَقُولُونَ لِلْحَقِّ الَّذِى آتَاكُمْ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ سِحْرٌ. سخنى راست و كارى درست كه بشما آمد، از نزديك خدا مى گوييد كه سحر است آن گه موسى گفت ا سِحْرٌ هَذَا وَ لَا يُفْلِحُ السَّاحِرُونَ كَقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى اُفْسِحْرٌ هَذَا اَمْ اَنْتُمْ لَا تُبْصِرُونَ موسى گفت: كيف يكون هذا سحرا و السَّاحِرُ لَا يَفْلِحُ اى لا يفوز بما يريد و لا يفلح فى الدنيا و الآخرة. چون تواند بود كه اين سحر است و ساحر هرگز بمراد نرسد و در دنيا و آخرت فلاح نيابد و آمن نبود قَالُوا اُجِئْتَنَا فِرْعَوْنَ وَ قَوْمِ او موسى را گفتند اُجِئْتَنَا لِنُؤْفِقَنَّا لِمَصَدَقِنَا عَمَّا كَانَ بَعِيدَ آبَائِنَا وَ كَانَتْ لِفِرْعَوْنَ اصْنَامٌ صَغَارٌ صَنَعَهَا لَهُمْ وَ امْرَهُمْ بَعْبَادَتِهَا وَ تَكُونُ لَكُمْ الْكِبْرِيَاءُ اى الملك و العزَّ و السَّلْطَانُ فى ارض مصر و قرأ ابو بكر يكون، بالياء وَ مَا نَحْنُ لَكُمْ بِمُؤْمِنِينَ.

قَالَ فِرْعَوْنُ اِنَّنِىْ بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ فَلَمَّا جَاءَ السَّحْرَةَ قَالَ لَهُمْ مُوسَى اَلْقُوا مَا اَنْتُمْ مُقْتَدِرُونَ

اين قصه مبسوط است شرح آن جايبها در قرآن. فَلَمَّا اَلْقَوْا قَالَ مُوسَى مَا جِئْتُمْ بِه السَّحْرِ. اى الذى جئتم به سحر على وجه الاخبار. برين قرائت موضع ما رفع است بابتدا و جِئْتُمْ بِهِ من صلته و السَّحْرُ خبر الابتداء و دخلت الالف و اللام السَّحْرُ لانه جواب كلام سبق. اين جواب ايشان است كه گفتند اِنَّ هَذَا لَسِحْرٌ مُبِينٌ آنچه تو آوردى يا موسى سحر است، موسى جواب داد و گفت نه چنانست كه شما مى گوييد. بلكه سحر آنست كه شما آورديد و بر قرائت ابو جعفر و ابو عمر السَّحْرُ بهمزة ممدودة بر معنى استخبار ماى ابتداست و جِئْتُمْ بِهِ خبر ابتدا و سخن اينجا بريده گشت ميگويد بر سيل توبيخ اى شىء جئتم به؟ چه چيز است اين كه آورديد و ساختيد؟ پس گويد بابتدا السَّحْرُ و اينجا وقف كند و جواب وى محذوف بود تقديره اَلْسَّحْرُ هُوَ الَّذِى جِئْتُمْ بِهِ، سحر است آنچه شما آورديد اِنَّ اللَّهَ سَيَبْطِلُهُ اَرَى اللَّهَ اَنْ رَا تَبَاهُ كُنْد، نيست گرداند. اِنَّ اللَّهَ لَا يُصْلِحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ بل يحقّه و يظهر فضيحة صاحبه وَ يُحِقُّ اللَّهُ الْحَقَّ يَظْهَرُهُ بِالذَّلَائِلِ الواضحة بِكَلِمَاتِهِ اى بوعده و بامرّه وَ لَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ.

فَمَا آمَنَ لِمُوسَى اِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِنْ قَوْمِهِ گرويدگان بموسى در آن زمان همه نوجوانان بودند در ايام استضعاف و تسخير فرعون زاده بودند بموسى مى گرويدند بر بيم و ترس از فرعون و قوم او كه ايشان را بعذاب از دين باز پس آرد كه فرعون مردى گردنكش بود متكبر و متطاوّل در زمين مصر، گزاف كار گزاف گويى، و گزاف كارى وى آن بود

که بنده بود و دعوی خدایی کرد. ابن عباس گفت إنا ذُرِّيَّةٌ مِنْ قَوْمِهِ یعنی من قوم موسی من بنی اسرائیل و كانوا ستمائة الف و ذلك ان يعقوب ركب الى مصر في اثنين و سبعين انسانا فتوالدوا بمصر حتى بلغوا ستمائة الف. کلبی و جماعتی مفسران گفتند: مِنْ قَوْمِهِ این ها، با فرعون شود و معنی ذرّیه آنست که نفری اندک از قوم فرعون بموسی بگرویدند و هم امرأة فرعون و مؤمن آل فرعون و خازن فرعون و ما شطته. و گفته اند: هفتاد کس بودند از آل فرعون که مادران ایشان از بنی اسرائیل بودند و پدران ایشان قبطیان فجعل الرجل يتبع امه و اخواله. قال الفراء سموا ذرّية لان آباءهم كانوا من القبط و امهاتهم من بنی اسرائیل كما يقال: لاو لاد فارس الذين سقطوا الى اليمن الأبناء لان امهاتهم من غير جنس آبائهم، يريد الفراء انهم يسمون ذرّية و هم رجال مذکورون لهذا المعنى قال الفراء و انما قال على خوفٍ مِنْ فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِمْ فذكر بالجمع و فرعون واحد لان الملك اذا ذكر يفهم منه هو و اصحابه كما يقال قدم الخليفة يراد هو و من معه و يجوز ان يكون اراد ب: فرعون آل فرعون كقوله وَ سَأَلَ الْقُرْيَةَ وَ نظائرها.

قوله: وَ إِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ فِي الْأَرْضِ هَذَا كقوله: إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَ إِنَّهُ كَانَ عَلِيًّا مِنَ الْمُسْرِفِينَ وَ لهذا قال تعالى في موضع آخر تِلْكَ الدَّارُ الْأَخْرَى نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَ لَا فَسَادًا. قَالَ مُوسَى لِمُؤْمِنِي قَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُسْلِمِينَ فَقَالُوا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا ثُمَّ دَعَا فَقَالُوا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِقَوْمِ الظَّالِمِينَ اى لا تطهرهم و لا تسلطهم علينا فيروا انهم خير منا فيزدادوا طغيانا و يقولوا لو كانوا على حق ما سلطنا عليهم فيفتنونا و قال مجاهد لا تعذبنا بعذاب من عندك فيقول قوم فرعون لو كانوا على حق لما عذبوا و يظنوا انهم خير منا فيفتنونا و قيل لا تسلطهم علينا فنرتاب وَ نَجْنَا بِرَحْمَتِكَ مِنَ الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ

قال النبي ص: «الرّاحمون يرحمهم الرّحمن ارحموا من فى الارض يرحمكم من فى السماء»

و قال ص: «لما قضى الله الخلق كتب كتابا فهو عنده فوق العرش ان رحمتى غلبت غضبى»

قوله لما قضى الله الخلق اى خلقهم كقوله ففضاهنّ سبع سماوات اى خلقهنّ و روى ان رسول الله ص كان فى بعض الاسفار فمرّ بامرأة تخبز و معها صبى لها فقيل لها ان رسول الله ص يمرّ فجاءت و قالت يا رسول الله بلغنى انك قلت ان الله سبحانه ارحم بعبد من الوالدة بولدها فهو كما قيل لى فقال: نعم. فقالت: فانّ الام لا تلقى ولدها فى هذا التّور فبكى رسول الله ص فقال: انّ الله لا يعذب بالنّار الا من انف ان يقول لا اله الا الله و فى بعض كتب الله يا بن آدم كما ترحم كذلك ترحم و كيف ترجو ان يرحمك الله و انت لا ترحم النّاس.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: وَ ائُلْ عَلَيْهِمْ نَبَأُ نُوحِ الْآيَةِ. مثال ربانى از حضرت سبحانى آنست که بلا از درگاه ما خلعت دوستانست، و جرعه محنت از کاس محبت نوشیدن پيشه مردان است، هر که نهاد او نشانه تیر بلاى ما را نشاید، طلعت او محبت و جمال ما را هم نشاید، عادت خلق چنان است که هر که را بدوستی بیسندد شربت محنت با خلعت محبت بر وی فرستد ان اشدّ خواهند و سنت الهیت بخلاف اینست هر کرا بدوستی بیسندد شربت محنت با خلعت محبت بر وی فرستد ان اشدّ الناس بلاه الانبياء ثم الاولياء ثم الامثل فالامثل و اذا احب الله عبدا صب عليه البلاء صبا يکى در نگر بحال نوح پیغامبر شیخ المرسلین و امام المتقین که از امت خویش چه رنج و چه محنت دید و در دعوت ایشان بار بلا و عنا چون کشید هزار کم پنجاه سال ایشان را دعوت کرد هر روز او را چندان بزدندید که بی هوش گشتی و فرزندان خود را بضر و زخم او وصیت کردندید و با این همه محنت و بلیت گفتم چندان اندهان دارم که پروای زخم شما ندارم

و ایشان را این گفت: **فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَ شُرَكَاءَكُمْ** شما هر چه خواهید کنید و هر کید که توانید سازید که من بخداوند خویش پشت باز نهادم، و او را کار ساز خود پسندیدم، و با مهر و محبت وی آریم، پروای دیگران ندارم **فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ** توکل قنطره یقین است، و عماد ایمانست رب العزة میگوید: **وَ عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ** وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ هر که بالله پشتی دارد الله او را بسنده است دیگری او را می‌درنباید شب معراج گفت: یا سید ص یا محمد عجب لمن آمن بی کیف یتکل علی غیری، کسی که یاد ما در دل دارد، با یاد دیگران چون پردازد، او که مهر ما بجان دارد، گر چنان در سر آن کند شاید **فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ** توکل برید حضرت رضا است، و نشان صدق وفا است، و حقیقت را صفا است، توکل را بدایتی و نهایتی است در بدایت حلاوت خدمت، و بر همه جانوران شفقت، و اخلاص دعوت و در نهایت آزادی و شادی و بی‌قراری. در بدایت این روی نماید که موسی فراقوم خویش گفت: **فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُسْلِمِينَ** و در نهایت این بیند که حق جل جلاله فرا مصطفی گفت: **وَ تَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ** شیخ ابو القاسم نصر آبادی مریدی را پیش شیخ بو علی سیاه فرستاد که باز گوی که در توکل تا کجا رفته شیخ بو علی جواب فرستاد که بو علی مردی بی‌کار است و توکل نشناسد اما درین بی‌کاری چنان مشغول شده که پروای خلق نمیدارد. انفاق است همه ائمه طریقت را که هیچکس از سالکان راه نیکوتر و تمامتر ازین سخن نگفته‌است کمال تحقیق عبودیت در عین تقصیر دیدن نه کار هر بی‌کاری و تردامنی بود بخود کافر باید شدن اگر خواهی که بحق مسلمان شوی، آن گه عاقبت کار نوح و سرانجام قوم وی هر دو باز گفت: **فَكَذَّبُوهُ فَجَعَلْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ وَ جَعَلْنَاهُمْ خَلَائِفَ وَ أَعْرَفْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا نوح در سفینه سلامت در بحر عنایت غرقه مهر و محبت، قوم نوح بحکم شقاوت در دریای قهر ربوبیت غرقه عذاب و عقوبت.**

**ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمُ مُوسَى وَ هَارُونَ** الآية. قصّ علیه ص نبأ الاولین و شرح له جمیع احوال الغابریں ثمّ فضله علی کافتهم اجمعین فکانوا نجوما و هو البدر، و کانوا انهارا و هو البحر، به انتظم عقدهم و بنوره اشراق نهارهم و بظهوره ختم عدددهم.

يَوْمَاكَ وَجِهَ الدَّهْرُ مِنْ اجْلِهِ جِنَّ غَدَا وَ التَّقَاتِ الْاِمْسِ

وَ قَالَ مُوسَى يَا قَوْمِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا اشارت است که ایمان تنها نه گفتار است که عمل در آن ناچار است، اعمال در اقوال پیوسته، و احوال در اعمال بسته، اقوال صفت زبان است، و اعمال حرکت ارکان است، و احوال عقیده پاک از میان جان است، و توکل عبارت از جمله آنست، موسی قوم خود را گفت اگر خواهید که مسلمان باشید بر الله توکل کنید دست تسلیم از آستین رضا بیرون کنید و بروی اغیار باز زنید و بحقیقت دانید که بدست کس هیچ چیز نیست و از حیلت سود نیست و عطا و منع جز بحکمت حکیم نیست و قسام مهربانست که در وی غفلت نیست. قوم وی جواب دادند که **عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا** ما دست اعتماد در ضمان الله زدیم و او را کارساز و وکیل خود پسندیدیم و مرادها فداء مراد وی کردیم و کار بوی سپردیم.

روی عبد الله بن مسعود قال قال: رسول الله ص: اريت الامم بالموسم فرأيت امتي قد ملئوا السهل و الجبل فاعجبني كثرتهم و هيئتهم ففيل لي أ رضيت قلت نعم قال و مع هؤلاء سبعون الفا يدخلون الجنة بغير حساب لا يكتون و لا يتطيرون و لا يسترقون و على ربهم يتوكلون. فقام عكاشة بن محسن الاسدي فقال يا رسول الله ادع الله ان يجعلني

منهم. فقال رسول الله ص اللهم اجعله منهم. فقام آخر فقال: ادع الله ان يجعلني منهم. فقال رسول الله ص: سبقك بها عكاشة.

### ۸ النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ أَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى وَأَخِيهِ بِبَيْتِ دَاوُدَ بِمُوسَى وَ بَرَادِرِ أَوْ، أَنْ تَبُوءَ لِقَوْمِكُمْ مَا جَاءَ بِسَائِدِ قَوْمِ خُوَيْشِ رَا بِمِصْرَ بِيُوتًا بِشَهْرِ مِصْرَ خَانَهَا وَ اجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً وَ خَانَهَا خُوَيْشِ نَمَازِ جَاءِ سَائِدِ، وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ نَمَازِ بِه پای دارید وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ مؤمنانرا بشارت ده.

وَ قَالَ مُوسَى رَبَّنَا مُوسَى كَفَتِ خَدَاوَنَدِ مَا إِنَّكَ أَتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَ مَلَأَهُ وَ دَادَى فِرْعَوْنَ رَا وَ كَسَانَ أَوْ رَا زِينَةَ وَ أَمْوَالًا أَرَايشِ اَيْنِ جِهَانِي وَ مَالَهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا دَرِ زَنْدِگَانِي اَيْنِ جِهَانِي رَبَّنَا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِكَ تَابِي رَاهِ مِيشُونَدِ اَزِ رَاهِ تَوِ رَبَّنَا خَدَاوَنَدِ مَا اِطْمِيسُ عَلَيَّ أَمْوَالِهِمْ مَالَهَا ايشان بستر مطعومه‌های ايشان همه سنگين كن. وَ اشْدُدْ عَلَيَّ قُلُوبَهُمْ وَ دِلَهَايِ ايشان سخت كن فَلَا يُؤْمِنُوا تَابِي بَنْگِرُونَدِ حَتَّى يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ (۸۸) تا عذاب دردناک مِيشُونَدِ.

قَالَ قَدْ أُجِيبَتْ دَعْوَتُكُمْ اللَّهُ كَفَتِ پَسِخِ كَرْدِه اَمَدِ دَعَايِ شَمَا هَرِ دُو فَاَسْتَقِيمَا بِرِ رِسَالَتِ وَ دَعْوَتِ خُوَيْشِ هَمِ چنان راست مِيرويد وَ لَا تَتَّبِعَانَّ وَ نَگَرِ كِه پي نبريد سَبِيلَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ (۸۹) براه ايشان كه نمي دانند.

وَ جَاوَرْنَا فِرَا كَذَرَانِدِيمِ بَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ بَنِي إِسْرَائِيلَ رَا بَدْرِيَا فَاَتَّبَعَهُمْ بِرِ پِي ايشان ايسْتَادِ فِرْعَوْنَ وَ جُنُودُهُ فِرْعَوْنَ وَ سِپَاهِ أَوْ بَعِيًّا وَ عَدُوًّا بَا فِرْزُونِي جُوِيِي وَ سَتَمِ كَارِي وَ اِنْدَازِه دَرِ كَذَارِي حَتَّى إِذَا أُدْرِكُهُ الْعَرَقُ تَا اِنْ كِه كِه آبِ بَدِهِنِ وَيِ رَسِيدِ قَالَ أَمَنْتُ كَفَتِ بَگِرُويْدِمِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ كِه نَيْسْتِ خَدَا جِزِ اَزِو كِه گرویده اند باو بنو اسرائيل وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ (۹۰) وَ مَنِ اَزِ گَرْدَنِ نِهَادِگَانِمِ اللَّهُ رَا.

أَلَا اِنْ كُنُونَ اِسْتِ وَ قَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَ پِيشِ اَزِ اَيْنِ سِرِ مِي كَشِيدِي وَ كُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ (۹۱) وَ اَزِ تَبَاهِ كَارَانَ وَ بَدِكَارَانَ بُوْدِي.

قَالِيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ اَمْرُوزِ تَرَا بَا سِرِ آبِ اَرِيْمِ بَا اَيْنِ زَرِهِ لِيَتَّكُونَ لِمَنْ خَلَقَكَ آيَةً تَا پَسِينَانَ رَا اَزِ جِهَانِيَانِ كِه پَسِ تَوِ اَيْنِدِ عِبْرَتِي بَاشِي وَ نَشَانِي وَ وَ اِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ وَ فِرَاوَانِي اَزِ مَرْدِمَانَ عَنْ آيَاتِنَا لُغَافِلُونَ (۹۲) اَزِ نَشَانَهَايِ مَا غَافِلَانَدِ تَا نَشَانَ نَمَانِيْمِ نَدَانَدِ وَ كِه نَمَانِيْمِ نَشَانَسَنْدِ.

وَ لَقَدْ بَوَّأْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ جَاءِ دَاوُدَ بَنِي إِسْرَائِيلَ رَا پَسِ غَرَقِ فِرْعَوْنَ مُبَوًّا صِدْقِ جَاءِ بَسْرَايِ نِيكَانِ بِرَاَسْتِي وَ رَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَ ايشان رَا رُوْزِي دَاوُدِ اَزِ رُوْزِيهَايِ پَاكِ فَمَا اخْتَلَفُوا دُو گِرُوِه نَشَدَنْدِ حَتَّى جَاءَهُمُ الْعِلْمُ تَا اِنْ كِه كِه بَايشانِ عِلْمِ رَسِيدِ اَزِ خَدَايِ اِنْ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ خَدَاوَنَدِ تَوِ دَاوْرِي بِرِ دَمِيَانَ ايشان رُوْزِ رَسْتَاخِيْزِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (۹۳) بِيَادَاشِ دَادَنِ هَرِ گِرُوِهِي رَا دَرِ اِنْ جِدَاجِدِ رَفْتَنِ كِه مِيرِفْتَنْدِ.

فَإِنْ كُنْتَ فِي شكِّ اِگَرِ چنانست كه دَرِ گمانِي مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ اَيْنِچِه فِرُو فِرَسْتَاوُدِ بَتَوِ فَسْتَلِ الَّذِينَ يَفْرُونَ پِرِسِ اَزِ ايشانِ كِه مِخَوَانَدِ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ اِنْ نَامِه كِه پِيشِ اَزِ تَوِ فِرُو اَمَدِ لَقَدْ جَاءَكَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ اِنْچِه بَتَوِ اَمَدِ اَزِ خَدَاوَنَدِ تَوِ رَاَسْتِ اَمَدِ وَ دَرَسْتِ اَمَدِ فَلَا تُكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ (۹۴) هَانِ كِه اَزِ گَمَانَ زَدِگَانَ نَبَاشِي.

وَ لَا تُكُونَنَّ مِنَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ نَگَرِ كِه اَزِ ايشانِ نَبَاشِي كِه سَخَنَانَ خَدَايِ دَرُوْغِ مِي شَمَارَنْدِ فَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ (۹۵) هَانِ كِه اَزِ زِيَانَ كَارَانَ نَبَاشِي.



إِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَتُ رَبِّكَ إِيشَانِ كِه بَرَأْسْتِي وَ دَرَسْتِي بَرِ ايشَانِ بَرَفْتِ سَخْنَانِ خَدَاوَنْدِ تَو لَّا يُؤْمِنُونَ (٩٦) وَ لَوْ جَاءَتْهُمْ كُلُّ آيَةٍ بِه نَخَوَاهَنْدِ كَرُوِيْدِ

وَ اَكْرَ بَايشَانِ آيِدِ هَرِ مَعْجَزَتِي وَ نَشَانِي حَتَّى يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ (٩٧) تَا اَنْ كِه كِه عَذَابِ دَرْدَنْمَایِ بِيَنْدَدِ.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: وَ أَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى وَ أَخِيهِ أَنْ تَبَوَّءَا لِقَوْمِكُمَا بِقَالِ بَوَّءَا وَ تَبَوَّءَا كِلَاهِمَا مَتَعَدِّيَانِ مِثْلَ قَطْعَتِه وَ تَقَطُّعَتِه وَ خَلَصْتِه وَ تَخَلَّصْتِه وَ يَقَالِ بَوَّءَاتِ لِنَفْسِي مَنْزِلًا وَ لِغَيْرِي مَنْزِلًا ب: مَصْرَ لَمْ يَنْوُنْ لِأَنَّهُ اسْمُ بَلَدَةٍ بَعِيْنَهَا قِيلَ: هُوَ الْاِسْكََنْدَرِيَّةُ وَ قِيلَ: مَصْرُ فِرْعَوْنَ. بِيُوْتَا يَسْكُنُوْنَ فِيْهَا وَ قِيلَ يَصْلُوْنَ فِيْهَا. مَفْسَّرَانِ كَفْتَنْدِ عِبَادَتِ گَاهِ وَ نَمَازِ جَايِ بَنِي اِسْرَائِيلِ كَنِيسَهَا بُوْدِ وَ كَلِيْسَاهَا وَ جِزِ دَرِ اَنْ كَنِيسَهَا وَ كَلِيْسَاهَا نَمَازِ نَكْرَدَنْدِي وَ ايشَانِ رَا جِزِ دَرِ اَنْ مَوْضِعِ مَعْلُوْمِ نَمَازِ رَوَا نَبُوْدِي اِيْنِ خَاصِيَّتِ اَمَّتِ مَحْمَدِ اسْتِ كِه هَرِ جَايِي وَ بَهْرِ بَقْعَتِي نَمَازِ تَوَاَنْدِ كَرْدِ وَ ذَلِكَ

قوله (ص): وَ جَعَلْتِ لِي الْاَرْضَ طَهْوَرًا وَ مَسْجِدًا

پس چون موسی رسالت و پیغام حق آورد فرعون بفرمود تا آن کنیسهها و نمازگاه ایشان همه خراب کردند و ایشان را از عبادت و نماز بازداشتند فرمان آمد از رب العزّة که در خانها مسجد سازید و نماز کنید تا از فرعون ایمن باشید این آیت دلیل است که کسی را که از بیم ظالم نماز آدینه در جامع نتواند کرد تا هم در خانه نماز پیشین بگذارد و وی در آن معذور بود و الیه

اشار النبي (ص) قال: مَنْ سَمِعَ النَّدَاءَ فَلَمْ يَجِبْهُ فَلَا صَلَاةَ لَهُ اَلَا مِنْ عَذْرِ. قَالُوا يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ وَ مَا الْعَذْرُ قَالِ خَوْفِ اَوْ مَرَضٍ.

قال الحسن وَ اجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً اِي تَوَجَّهُوا اِلَى الْكَعْبَةِ قَالِ وَ كَانَتْ الْكَعْبَةُ قِبْلَةً مُوسَى وَ مِنْ مَعِه وَ قَالِ سَعِيْدُ بِنِ جَبِيْرٍ اجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً اِي يَقَابِلُ بَعْضُهَا بَعْضًا وَ اَقِيْمُوا الصَّلَاةَ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِيْنَ اِيْنِ خَطَابِ بَا مُوسَى اسْتِ مِيْگُوِيْدِ: بَنِي اِسْرَائِيلِ رَا خَبِرْ كُنْ وَ ايشَانِ رَا بَشَارَتِ دِهْ كِه فِرْعَوْنِيَانِ بَابِ كَشْتَنْتِي اَنْدِ وَ شَمَا بَجَايِ ايشَانِ نَشَسْتَنْتِي اِيْدِ. هَمَانَسْتِ كِه رَبِّ الْعِزَّةِ كَفْتِ فَأَخْرَجْنَاهُمْ مِنْ جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ وَ كُنُوزٍ وَ مَقَامٍ كَرِيْمٍ كَذَلِكَ وَ اَوْرَثْنَاهَا بَنِي اِسْرَائِيلَ وَ كَفْتِه اَنْدِ خَطَابِ بَا مِصْطَفَى اسْتِ مِيْگُوِيْدِ وَ بَشْرِ يَا مَحْمَدِ الْمُؤْمِنِيْنَ بِالنَّصْرَةِ فِي الدُّنْيَا وَ الْجَنَّةِ فِي الْعَقْبِي.

وَ قَالِ مُوسَى رَبَّنَا اِنَّكَ اَتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَ مَلَأَهُ زِينَةً حَلِيًّا مِنْ اللِّبَاسِ وَ الْمَرَآكِبِ وَ اَمْوَالًا ذَهَبًا وَ فِضَّةً وَ نَعْمًا وَ ضِيَاعًا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا رَبَّنَا لِيُضِلُّوْا عَنْ سَبِيْلِكَ اِيْنِ لَامِ لَامِ عَاقِبَتِ گُوِيْنْدِ كَقَوْلِه لِيَكُوْنَ لَهُمْ عَدُوًّا وَ حَزَنًا اِي لِيَكُوْنَ عَاقِبَةُ ذَلِكَ الضَّلَالِ.

معنی آنست که ایشان را مال و نعمت و زینت دنیا دادی تا ایشان را در آن نعمت بطر گرفت، و بی‌راه شدند و از ایمان سر و ا زدند، گردن کشیدند، تا عاقبت بدان آمد که آن نعمت سبب ضلالت ایشان گشت. و گفته‌اند لام کی است کقوله: لَأَسْقِيَنَّهُمْ مَاءً غَدَقًا لِنَقْتَنَّهُمْ فِيهِ يَقُولُ آتِيَتُهُمْ كِي تَفْتَنَّهُمْ فَيُضِلُّوْا وَ يَضِلُّوْا، نَعْمَتِ دَادِي ايشَانِ رَا تَا دِلْهَایِ ايشَانِ دَرِ فِتْنَهٗ اَفْكَنِي، خُوْدِ بِيِ رَاهِ شُوْنْدِ وَ دِيْگَرَانِ رَا بِيِ رَاهِ كَنْنَدِ يَضِلُّوْا بَضْمًا يَا قِرَائْتِ كُوْفِي اسْتِ.

رَبَّنَا اَطْمِسْ عَلٰی اَمْوَالِهِمْ سَهْ بَارِ خَدَاوَنْدِ خُوِيْشِ رَا خُوَاَنْدِ وَ كَفْتِ: رَبَّنَا سَنَّتِ اسْتِ كِه دَعَا خُوَاهِي كَرْدِ سَهْ بَارِ اللّٰهِ خُوَانِي گُوِيِي: رَبَّنَا رَبَّنَا رَبَّنَا. چنان که موسی خواند و در سدیگر بار گفت: اَطْمِسْ عَلٰی اَمْوَالِهِمْ الطَّمْسُ الْمَحْقُ وَ اَذْهَابِ الشَّيْءِ يَقُولُ: اَذْهَبِ اَمْوَالِهِمْ وَ غَيْرَهَا عَنْ هَيْبَتِهَا مِيْگُوِيْدِ: بَارِ خَدَايَا مَالِ ايشَانِ وَ خُوَاَسْتِهٗ ايشَانِ بِهٖ نِيْسْتِ اَرِ وَ اَزِ

هیئت و آسای خود بگردان رب العالمین اجابت کرد و آن مالها و مطعموماهیشان سنگین کرد مقاتل گفت و مجاهد و قتاده که درم و دینار ایشان هم چنان بر شکل و نقش خود مانده درست و پاره همه بجای خود سنگ شده کشتزار ایشان، میوه بر درختها، طعام در گنجینهها، جواهر در صندوقها، همه سنگ گشته. محمد بن کعب گفت مرد و زن در جامه خواب خفته بودند که فرا سر ایشان شدند هر دو سنگ بودند سدی گفت: مسح الله اموالهم حجارة و النخيل و الثمار و الدقيق و الاطعمة فكانت احدى الآيات التسع. روى ان عمر بن عبد العزيز دعا بخريطة فيها اشياء من بقايا آل فرعون فاخرج منها البيضة مشقوقة و الجوزة مشقوقة و انها لحجر.

وَ اشْتَدُّ عَلَى قُلُوبِهِمْ اى اقسها و اطبع عليها حتى لا تلين و لا تتشرح للايمان فلا يؤمنوا. قيل: هو نصب بجواب الدعاء بالفاء و قيل: هو عطف على قوله ليضلوا اى ليضلوا فلا يؤمنوا. قال الفراء: و هو دعاء و محله جزم كانه قال «اللهم فلا يؤمنوا حتى يروا العذاب الاليم» و هو الغرق. مى گوید: بار خدایا ایدون بادا که ایمان نیارند تا بعد از دردنك رسند امروز غرق و فردا حق امروز بکفر مرده، فردا بآتش دوزخ سوخته.

قالَ قَدْ أُجِيبَتْ دَعْوَتُكُمْ موسى دعا میکرد و هارون آمین میگفت و آمین گفتن هم دعا است ازین جهت دَعْوَتُكُمْ گفت و نیز در اول این آیت گفته که إلى موسى و أخيه و اجابت دعا آن بود که رب العالمین فرعون را و قبطان را بآب غرق کرد و میان دعای موسى و اجابت حق چهل سال بود فاستقيما على ما انتما عليه من الدعوة و تبليغ الرسالة و لا تتركوا دعاء فرعون و موعظته الى ان ياتيهم العذاب و لا تتبعان نهى بالنون الثقيلة و محله جزم يقال فى الواحد لا تتبعن بفتح النون لالتقاء الساكنين و بكسر النون فى التثنية لهذه العلة. و قرأ ابن عامر بتخفيف النون لان نون التأكيد تخفف و تثقل. و قيل: هو نفى اى انتما لا تتبعان سبيل الذين لا يعلمون يقول: لا تسلكا طريق الذين يجهلون حقيقة و عدى فتستعجلا قضايى. ایشان را درین آیت نهی کرد از دو چیز از نومیدی از فرج و از استعجال در دعا. روى انس بن مالك قال قال رسول الله ص لا يزال العبد بخير ما لم يستعجل قيل يا رسول الله و كيف يستعجل قال يقول دعوت و لم يستعجل لى.

وَ جَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ اى عبرنا بهم و صيرناهم الى الشط الآخر فَأَتَبَعَهُمْ لحقهم و ادركهم فرعون و جُنُودُهُ يقال اتبعه و تبعه اذا ادركه و لحقه و اتبعه بالتشديد اذا سار خلفه و اقتدى به بغيًا و عدواً اى باغيا عاديا يعنى مستكبرا ظالما و قيل: بغيا فى القول، عدوا فى الفعل، و ذلك ان الله امر موسى ان يخرج بنى اسرائيل ليلا و هم ستمائة الف و عشرون الفا لا يعد فيهم ابن ستين و لا ابن عشرين سنة متوجهين الى البحر و مات اباكر القبط تلك الليلة و شغلوا عن بنى اسرائيل حتى اصبحوا و هو قوله: فَأَتَبَعُوهُمْ مُشْرِقِينَ بعد ما دفنوا اولادهم فلما بلغ فرعون خروجهم ركب فى طلبهم و معه الف الف و ستمائة الف قالوا و فى عسكر فرعون مائة الف حصان ادهم سوى ساير الشيات و فرعون كان فى الادهم و كل رجل منهم على حصان على رأسه بيضة و بيده حربة فلما وصل فرعون بجنوده الى البحر و راوا البحر بتلك الهيئة قال فرعون ها بنى البحر و خافوا دخول البحر و كان فرعون على حصان و لم تكن فى خيل فرعون فرس انثى فجاء جبرئيل على فرس و ديق و خاض البحر و ميكائيل يسوقهم لا يشد رجل منهم فلما شم ادهم فرعون ريح فرس جبرئيل و فرعون و فرعون لا يراه انسل خلف فرس جبرئيل فى الماء و لم يملك فرعون من امره شيئا و اقتحمت الخيول خلفه فى الماء فلما دخل آخرهم البحر و هم اولهم ان يخرج انطبق الماء عليهم فذلك قوله: حَتَّى إِذَا أَدْرَكَهُ الْعُرْقُ اى غمره الماء و قرب هلاكه قالَ أَمَنْتُ أَنَّهُ اى بانه لا إله إلا الذى آمَنْتُ بِهِ بنوا إسرائيل و شرح

این قصه مستوفی در سوره البقرة رفت قرائت حمزه و کسایى آمنت انه بکسر الف است باضمار قول ای آمنت و قلت أنه لا إله إلا و روا باشد که کسر انه بر معنی استیناف بود فیکون قوله آمنت کلاماً تاماً مکتفياً بنفسه کقوله رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ ثم استأنف انه على جهة التوكيد يعنى فقال فرعون أنه لا إله إلا الذي آمنت به بنوا إسرائيل و أنا مِنَ الْمُسْلِمِينَ المنقادين المطيعين له فدىس جبرئيل عليه السلام فى فيه من حماة البحر و قال: آلآنَ وَ قَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ اى الان تؤمن و تتوب. و قيل: قال الله الان تؤمن وَ قَدْ عَصَيْتَ كَفَرْتَ قَبْلُ وَ كُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ المانعين الناس من الايمان قال رسول الله (ص): قال لى جبرئيل ما ابغضت احدا من عباد الله ما ابغضت عبدين احدهما من الجن و الآخر من الانس فلما من الجن ف: ابليس حين ابى السجود لادم و اما من الانس ف: فرعون حين قال انا ربكم الاعلى و لو رايتنى و انا ادس الطين فى فمه مخافة ان تدرکه الرحمة.

و قال ابن عمر قال سمعت رسول الله (ص) يقول قال لى جبرئيل يا محمد ما غضب ربك على احد غضبه على فرعون اذ قال ما علمت لكم من اله غيرى و اذ حشر فنادى فقال انا ربكم الاعلى فلما ادركه الغرق استغاث و اقبلت احشواها مخافة ان تدرکه الرحمة.

و فى هذه الاية التحذير عن تأخير الايمان الى وقت المعاينة فذاك وقت الاياس و لا ينفع صاحبه لمعاينة ملك الموت كفعل فرعون حين آمن فى ذلك الوقت حتى قيل له آلآنَ وَ قَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ قال الله تعالى فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ اِيْمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا. و قال: وَ لَيْسَتْ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ الاية قَالِيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدْنِكَ قَرَأَ يعقوب ننجيك بالتخفيف ببذنبك يعنى بجسديك لا روح فيه و قيل: ببذنبك يعنى مع درك و كان درعا مسمورا مرصعا بالجواهر. يقول نجعلك تعلوا الماء و تطفوا فوقه لانه اول جيفة آدمى طفت فوق الماء. و قيل: ننجيك معناه نلقيك على نجوة من الارض و هى المكان المرتفع. چون موسى قوم خود را خبر داد از هلاك فرعون و غرق وى قومی از ايشان جحود كردند و انكار نمودند گفتند: ما مات فرعون و انه اعظم شأناً من ان يغرق پس فرمان آمد بدریا تا فرعون را از قعر خویش وا سر آورد و بر سر آب بايستاد و فرعون ازین سرخه بود کوتاه بالا بى ملح همچون گاوى نر، و بر وى سلاح بود و درع بگاہ غرق. و ذلك آية لان الحديد يرسب و لا يطفوا و قيل: ننجيك نتركك حتى تغرق فالنجاء، الترك. و قيل: نسودك و نجعلك علامة فانّ النجاء قد يكون العلامة و السواد و يحتمل انه من النجاء الذى معناه الاسراع اى ننجى أهلاً لك. و قوله: ببذنبك تأكيدا كما تقول قال بلسانه و جاء بنفسه. قوم موسى چون فرعون را مرده بر سر آب دیدند و بر وى درع بود و سلاح گران و هرگز هیچ جيفه آدمى تا آن روز بر سر آب نديده بودند آن جحود و انكار از دل بيرون كردند و دانستند كه آن آيتى عظيم است بر صدق موسى و نشانى است از قهر خداوند و راندن خشم خود بر فرعون، اينست كه رب العالمين گفت: لَتَكُونَ لِمَنْ خَلَقَكَ آيَةً اى عبرة و نکالا. و قيل: لمن تاخر عن قومك و اِنَّ كَثِيْرًا مِّنَ النَّاسِ عَنِ اَيَاتِنَا فى موسى و فرعون و سائر الآيات لغافلون لاهون.

وَ لَقَدْ بَوَّأْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مَبُوءًا صِدْقٍ اَنْ مَتَبُوءًا پيش از اين مصر است و اين مَبُوءًا ايدر بيت المقدس. و قيل: هو الاردن و فلسطين و هى الارض المقدسة التي كتب الله ميراثا لإبراهيم و ذريته اين همان است كه جايى ديگر گفت و قُلْنَا مَنْ بَعْدَهُ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ اسْكُنُوا الأَرْضَ يعنى ارض القدس. ميگويد: جاي داديم بنى اسرائيل را پس غرق فرعون جاي گزيده و پسنديده نيکو براستى منتزل وحى و مسكن انبياء و زمين محشر و رَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ ايشان را روزيهای پاك حلال داديم يعنى در تيه پيش آنكه بقدس رسيدند و هى المن و السلوى و الماء من الحجر و طبيها منالها من غير

مکسبه و لا مسئله.

فَمَا اخْتَلَفُوا حَتَّى جَاءَهُمُ الْعِلْمُ يَعْنِي جَاءَ هُمُ الْقُرْآنَ عَلَى لِسَانِ مُحَمَّدٍ. وَ اخْتَلَفَهُمْ انْهَمُ افْتَرَقُوا بَعْدَ مَا جَاءَهُمْ فَرَقَتَيْنِ فَرَقَةً اسْلَمُوا وَ فَرَقَةً ثَبَتُوا عَلَى الْيَهُودِيَّةِ وَ قِيلَ نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ فِي قَرِيظَةَ وَ النُّضِيرِ يَعْنِي انْزَلْنَا هُمَ مَنْزِلًا صَدَقَ يَرِيدُ مِنْ اَرْضِ يَثْرِبَ مَا بَيْنَ الْمَدِينَةِ وَ الشَّامِ وَ رَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ النَّخْلِ وَ التَّمَارِ وَ وَسَعْنَا عَلَيْهِمُ الرِّزْقَ. فَمَا اخْتَلَفُوا فِي تَصْدِيقِ مُحَمَّدٍ صَ أَنَّهُ نَبِيٌّ حَتَّى جَاءَهُمُ الْعِلْمُ يَعْنِي الْقُرْآنَ وَ الْبَيَانَ بِأَنَّهُ رَسُولٌ صَدَقَ وَ دِينُهُ حَقٌّ. وَ قِيلَ: حَتَّى جَاءَهُمْ مَعْلُومُهُمْ وَ هُوَ مُحَمَّدٌ صَ لِأَنَّهُمْ كَانُوا يَعْلَمُونَهُ قَبْلَ خُرُوجِهِ فَالْعِلْمُ بِمَعْنَى الْمَعْلُومِ كَمَا يَقَالُ لِلْمَخْلُوقِ خُلِقَ، وَ مِنْهُ قَوْلُهُ: هَذَا خَلَقَ اللَّهُ وَ يَقَالُ هَذَا الدَّرْهَمُ ضَرَبَ الْأَمِيرُ أَيْ مَضْرُوبُهُ إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ مِنَ الدِّينِ.

قوله: فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ

روى ان النبي (ص) لما نزلت هذه الآية قال لا اشك و لا اسأل.

گفته‌اند این خطاب بظاهر با مصطفی است اما مراد باین جز اوست کقوله: يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَقْنَا النِّسَاءَ يَخَاطَبُ النَّبِيَّ وَ هُوَ شَامِلٌ لِلْخَلْقِ كُلِّهِمْ. وَ گفته‌اند این خطاب نه با مصطفی است که قدر وی بنزدیک حق جلّ جلاله از آن جلیل‌تر و بزرگوارتر است بلکه خطاب وی در آن مضمّر است و تقدیر آنست که قل یا محمد للشاک فی نبوتک فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ وَ دَلِيلُ بَرِينِ قَوْلِ أَنْسَتَ كَهْ دَرِ آخِرِ سُورَتِ كَقَوْلِهِ قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي شَكٍّ مِنْ دِينِي وَ كَقَوْلِهِ: دَرِ عَهْدِ رَسُولِ خُودَا مَرْدَمِ سَهْ صَنْفِ بُوْدَنْدِ مَوْْمَنِ مَصْدُوقِ وَ كَافِرِ مَكْذِبِ وَ شَاكِ فِي الْأَمْرِ لَا يَدْرِي كَيْفَ هُوَ يَقْدَمُ رَجُلًا وَ يُوْخِرُ آخِرِي. يَكِي مَصْطَفَى رَا اسْتَوَارَ كَرَفْتِ وَ رَسَالَتِ وَ يِ بَجَانِ وَ دَلِ يَظِيرَفْتِ مَوْْمَنِ بُوْدِ دِيْكَرِي اَوْ رَا دَرُوْغِ زَنِ كَرَفْتِ وَ اَزِ اِيْمَانِ اِعْرَاضِ كَرَفْتِ بُوْدِ، سَهْ دِيْكَرِ مَرْدِي بُوْدِ كَمَانِ زَدَهْ، مِيَانِ كَفَرِ وَ اِيْمَانِ اِيْسْتَاَدَهْ، اِيْنِ خِطَابِ بَا وَ يِ اسْتِ مِيْكَوِيْدِ: فَإِنْ كُنْتَ أَيُّهَا الْإِنْسَانُ فِي شَكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ مِنَ الْهُدَى عَلَى لِسَانِ مُحَمَّدٍ (ص) فَاسْئَلِ الْأَكْبَارَ مِنَ الْعُلَمَاءِ أَهْلَ الْكِتَابِ مِثْلَ ابْنِ سَلَامٍ وَ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ وَ تَمِيمِ الدَّارِيِّ وَ أَشْبَاهِهِمْ فَسَيُشْهِدُونَ عَلَى صَدَقِ مُحَمَّدٍ (ص) وَ يَخْبِرُونَكَ بِنَبِيِّتِهِ. وَ گفته‌اند: فَإِنْ كُنْتَ اِنْ بِمَعْنَى جَدِّ اسْتِ اِيْ مَا كُنْتَ، هَمُ چِنَانِ كَهْ كَقَوْلِهِ جَلَّ جَلَالُهُ وَ اِنْ اُدْرِي اِيْ مَا اِدْرِي وَ اِنْ كَانِ مَكْرَهُمُ اِيْ مَا كَانِ مَكْرَهُمْ، يَرِيدُ فَمَا كُنْتَ فِي شَكٍّ مِمَّا انْزَلْنَا إِلَيْكَ فَاسْئَلُوا يَا مَعْشَرَ النَّاسِ أَنْتُمْ دُونَ النَّبِيِّ (ص). وَ گفته‌اند اللَّهُ دانست که رسول بشک نیست لکن خواست که رسول گوید لا اشک و لا امتری تا حجت باشد بر اهل شک از قوم وی و تعبیر و تبکیت ایشان هم چنان که فردا با عیسی گوید «أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَ أُمِّي الْهَيْئَةَ مِنْ دُونِ اللَّهِ» وَ خُودِ مِيْدَانْدِ جَلَّ جَلَالُهُ كَهْ عِيْسَى نَكَقْتِ لَكِنِ تَا عِيْسَى كُوِيْدِ. سَبْحَانِكَ مَا تَكُونُ لِي اِنْ اِقُولُ مَا لَيْسَ لِي بِحَقِّ وَ بَرِ تَرَسَايَانِ حَجْتِ بَاشْدِ وَ تَعْبِيرِ وَ تَبْكَيْتِ اِيْشَانِ بُوْدِ. وَ قَالِ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ يَحْيَى الشَّكَّ فِي الشَّيْءِ يَضِيقُ بِهِ صَدْرًا، فَيَقَالُ لَضِيقِ الصَّدْرِ شَاكٌ، وَ الْمَعْنَى اِنْ ضَقَّتْ ذُرْعَا بَمَا تَعَانَى مِنْ تَعْنَتِهِمْ وَ اِذَا هُمْ فَاصْبِرْ وَ اسْئَلِ الَّذِينَ يَقْرَأُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ يَخْبِرُونَكَ كَيْفَ صَبَرَ الْأَنْبِيَاءُ عَلَى أَدَى قَوْمِهِمْ وَ كَيْفَ كَانَتْ عَاقِبَةُ أَمْرِهِمْ مِنَ النَّصْرِ وَ التَّمَكِينِ فَلَا تُكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ.

وَ لَا تُكُونَنَّ مِنَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ فَتَكُونُوا مِنَ الْخَاسِرِينَ هَذَا كُلُّهُ خِطَابٌ مَعَ النَّبِيِّ (ص) وَ الْمُرَادُ بِهِ غَيْرُهُ.

قوله: إِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَتُ رَبِّكَ أَى وَجِبَ عَلَيْهِمُ الْوَعْدُ فِي قَوْلِهِ: لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ وَ قِيلَ الْكَلِمَةُ قَوْلُهُ هُوَ لَاءُ فِي النَّارِ وَ لَا اِبَالِي وَ قِيلَ: كَلِمَتُهُ لَعْنَتُهُ فِي قَوْلِهِ: أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ وَ قِيلَ: كَلِمَةُ رَبِّكَ اِخْبَارُهُ

انهم لا يؤمنون. میگوید: براستی و درستی سخن خداوند تو بر مشرکان عرب برفت و حکم کرد که ایشان هرگز ایمان نیارند و الله خود ایشان را بدین و هدایت و توحید می‌نپسندد.

«لَا يُؤْمِنُونَ» وَ لَوْ جَاءَهُمْ كُلُّ آيَةٍ حَتَّى يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ فَلَا يَنْفَعُهُمْ حِينَئِذٍ الْإِيمَانُ كَمَا لَا يَنْفَعُ فِرْعَوْنَ إِيمَانُهُ.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: وَ أَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى وَ أَخِيهِ أَنْ تَبَوَّءَا لِقَوْمِكُمَا بِمِصْرَ بُيُوتًا وَ اجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً از روی ظاهر بزبان تفسیر مؤمنان را بیت الخدمة مسجد و محراب است میگوید: آن را ساخته دارید، عبادت و خدمت ما را، و در آن معتکف نشینید طلب قربت ما را، و سود خود در آن جویید که آن بازار آخرت است و شما بازرگانان و توحید رأس المال و اصل بضاعت و هر کس را سود بر اندازه بضاعت باشد، چنان که در خبر می‌آید

«الا ان المساجد اسواق الآخرة و سكانها تجارها و كل تاجر يربح على قدر بضاعته»

شرط آنست که چون روی به بیت الخدمة نهی و قصد مسجد و محراب کنی تا بحضرت نماز شوی نخست باطن خود بآب توبه بشویی چنان که ظاهر را به آب مطلق طهارت دادی آن گه خواجگی و رعناهی و تکبر بر در مسجد از خود فرو نهی، بندموار بسان بندگان شکسته و کوفته قدم عجز و نیاز در مسجد نهی سر در پیش افکنده، و زبان تضرع بگشاده، با دلی پر درد و جانی پر حسرت و چشمی پر آب با تشویر و با خجلت تکبیر بندی در حال تکبیر کبریا حق بدیده سر بدیده، و بوقت قیام در خجلت گناه خود بمانده و چون نام و کلام او بر زبان وانی نهاد تو بکلیت باید که عین آگاهی گردد، در رکوع همه عین تواضع شود، در سجود ادب حضرت بجای آرد، و چنان داند که در جوار قرب اوست، و در عین و نظر اوست، که میگوید جلّ جلاله: وَ اسْجُدْ وَ اقْتَرِبْ چون سلام باز دهد همه بشارت و شادی ببیند، چون توفیق این طاعت یافت و بحکم فرمان این خدمت بسر برد اینست که الله با موسی گفت: وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ ای موسی قوم خود را گوی نماز بپای دارید و شرط بندگی و فرمان برداری در آن بجای آرید چون توفیق یافتید و حق خدمت گزار دید شادی کنید برحمت من، بنایید بفضل من، گوش دارید بکرم من، فخر کنید بفرمان من، انس گیرید بیاد من، پستی دارید با نام من، تکیه کنید بر ضمان من، چشم دارید بر وعد من. وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ ای موسی بشارت ده ایشان را بعز رشاد و راست راهی و نکونامی در دنیا، و نعیم باقی و ملک جاودانی در عقبی، از روی ظاهر بزبان تفسیر اینست معنی آیت و بر زبان اشارت بر ذوق اهل معرفت بیت الخدمة نفس عابدان است، بیت الحرمة دل عارفان است، بیت الصحبة جان عاشقانست. خدمتیاران را «جنات» و نهر ساخته‌اند، حرمتیان را في مَقْعَدٍ صِدْقٍ نِهَادَه‌اند، صحبتیان را عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ یافته‌اند.

قوله: رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَى أَمْوَالِهِمْ وَ اشْتَدُّ عَلَى قُلُوبِهِمُ الْآيَةَ. موسی کلیم در بدایت کار شبانی بود در کلیمی الله تعالی بمقام مکالمتش رسانید برضاع اصطناعش بپرورد تاج اصطفا بر سرش نهاد هزاران معجزه در ید بیضا و عصای وی آشکارا کرد اما عهد وی عهد عدل بود، و روزگار وی روزگار قهر بود، چون دعوت کرد قوم خویش را و از ایمان ایشان نومید گشت بتکلم بدرگاه رب العزة شد از ایشان بحق نالید و بر ایشان دعای بد کرد که رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَى أَمْوَالِهِمْ وَ اشْتَدُّ عَلَى قُلُوبِهِمُ الْآيَةَ.

رب العزة دعای وی اجابت کرد عدل خود بایشان نمود حکم قهر بر ایشان براند بر وفق دعای موسی ایشان را فرا ایمان نگذاشت تا بوقت معاینه عذاب، و آن گه ایمان آورد فرعون در آن فورت لکن سود نداشت او را گفتند الْآنَ وَ قَدْ

عَصَيْتَ قَبْلُ باز که نوبت بمصطفی عربی رسید عهد وی عهد فضل بود و روزگار رحمت بود آن همه رنج از کفار قریش بوی رسید دندان‌ش میشکستند، تیر در کامش می‌نشانند نجاست بر مهر نبوت می‌انداختند، و سید (ص) دست شفقت و رأفت بر سر ایشان نهاده و دست ترحم و شفاعت بگشاده، که «اللهم اهد قومی فانهم لا يعلمون» خداوند راهشان نمای که می‌دانند، عذر ایشان می‌خواهم که مرا نمی‌شناسند، رب العزة خود دانست که دل وی تنگ است، و رنج دل و اندوه وی بغایت رسیده، از درگاه عزت خویش بکمال لطف خویش او را مرهم نهاد و تسلی دل وی را آیت فرستاد فَإِنْ كُنْتَ فِي شكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَسْئَلِ الَّذِينَ يُقْرُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ بر تأویل ایشان که گفتند: ان ضقت به ذرعا فاصبر. فَسْئَلِ الَّذِينَ يُقْرُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ كيف صبر الانبياء على اذى الاعداء. نظيره قوله: وَ لَقَدْ نَعَلْمُ أَنْكَ يَضِيقُ صَدْرَكَ بما يُقُولُونَ و قوله: قَدْ نَعَلْمُ إِنَّهُ لِيَحْزُنَكَ الَّذِي يُقُولُونَ الْآيَةَ.

### ۹ النوبة الاولى

قوله تعالى: قُلْ لَا كَانَتْ قَرْيَةٌ آمَنَتْ جِرا مردان شهری که بخواستندی، گروید آن وقت گرویدندی فَفَعَلَهَا إيمانها که ایشان را گرویدن سود داشتی، إِنْ قَوْمٌ يُؤْمِنُ لَمَّا آمَنُوا مگر قوم یونس که ایمان آوردند كَشَفْنَا عَنْهُمْ باز بردیم از ایشان عَذَابَ الْخِزْيِ عذاب رسوایی فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا درین جهان وَ مَتَّعْنَاهُمْ إِلَى حِينٍ (۹۸) و ایشان را بر خوردار گذاشتیم تا هنگامهای اجلهای ایشان.

وَ لَوْ شَاءَ رَبُّكَ و اگر خداوند تو خواستی لَأَمَنَّ مَنْ فِي الْأَرْضِ ایمان آوردی هر که در زمین كُتِبَ لَهُمْ جَمِيعاً همگان بهم أَفَأَنْتَ تُكْفِرُ النَّاسَ تو توانی که مردمان را ناکام پیغام شنوایی حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ (۹۹) تا گرویدگان باشند. وَ مَا كَانَ لِنَفْسٍ لَنْفَسٍ نبود و نیست هیچ تن را أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ که بگردد بخدای مگر بخواست او وَ يَجْعَلُ الرَّجْسَ وَ كِزْيَ بِيگانگی می‌افکند و می‌آلاید عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ (۱۰۰) بر ایشان که حق می در نیابند قُلْ انظُرُوا كَوِي در نگرید ما ذا فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ تا آن خود چه چیز است که در آسمان و زمین است وَ مَا نُعْثِي الْآيَاتِ وَ التُّدْرُ وَ چه سود دارد نشانها و پیغامها و آگاه کنندگان و بیم نمایندگان عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ (۱۰۱) قومی را که ایشان بنمی باید گرویدن.

فَهَلْ يَنْتَظِرُونَ چشم نمیدارند إِلَّا مِثْلَ أَيَّامِ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِهِمْ مگر خویشان را روزی همچون روزهای ایشان که گذشته‌اند پیش ازین قُلْ فانتظروا كَوِي چشم میدارید بمن و بخویشان إِنْ مَعَكُمْ مِنَ الْمُنتَظِرِينَ (۱۰۲) که من هم از چشم دارندگانم با شما.

ثُمَّ نُنَجِّي رُسُلَنَا آن گه باز رهانیم فرستادگان خویش وَ الَّذِينَ آمَنُوا و ایشان که گرویدگان اند كَذَلِكَ حَقًّا عَلَيْنَا هم چنان حق است بر ما نُنَجِّ الْمُؤْمِنِينَ (۱۰۳) که باز رهانیم و گرویدگان با او.

قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ كَوِي ای مردمان إِنْ كُنْتُمْ فِي شكٍّ مِنْ دِينِي اگر شما در گمان‌اید از دین من فَلَا أَعْبُدُ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ نپرستم آنچه می‌پرستید شما فرود از خدای وَ لَكِنْ أَعْبُدُ اللَّهَ الَّذِي يَتَوَقَّأَكُمْ و لكن الله را پرستم آن خدای که شما را میراند وَ أَمَرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۱۰۴) و مرا باین فرمودند که از گرویدگان باش.

وَ أَنْ أَقْمَ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً و آهنگ خویش و روی خویش راست دار دین را مسلمان بر ملت ابراهیم وَ لَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۱۰۵) و نگر که از انباز گیرندگان نباشی.

وَ لَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ و فرود از الله مخوان ما لَا يَفْعَلُكَ وَ لَا يَضُرُّكَ چیزی که ترا نه سود دارد و نه گزاید فَإِنْ فَعَلَتْ

فَأِنَّكَ إِذَا مِنْ الظَّالِمِينَ (۱۰۶) اگر چنین کنی آن گه تو آنی که یکی از ستم کاران باشی.

وَ إِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بَصْرًا و اگر الله بتو گزندى رساند فلا كاشف له إلا هو باز برنده‌ای نیست آن گزند را مگر هم او و إِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ و اگر بتو نیکی خواهد فلا رَادًّا لِفَضْلِهِ باز دارنده‌ای نیست فضل او را یصیب به مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ میرساند آن را باو که خواهد از بندگان خویش وَ هُوَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ (۱۰۷) و اوست عیب پوش آمرزگار مهربان.

قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ گوی ای مردمان قَدْ جَاءَكُمْ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ آمد بشما پیغامی راست و رساننده‌ای راست از خداوند شما فَمَنْ اهْتَدَى فإِذَا مَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ هر که بر راه راست افتد سود تن خویش را افتد وَ مَنْ ضَلَّ فإِذَا مَا يَضِلُّ عَلَيْهَا و هر که از راه راست بیفتد زیان تن خویش را بیفتد وَ مَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ (۱۰۸) و من بر شما کوش دارنده و نگه دارنده‌ام.

وَ اتَّبِعْ مَا يُوحَى إِلَيْكَ و بر پی می‌باش آن پیغام را که می‌دهند بتو وَ اصْبِرْ و شکیبا می‌باش حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ تَا آن گه که الله برگزارد کار و خواست خود وَ هُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ (۱۰۹) و بهتر حاکمان الله است در حکم.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: قُلْ لَا كَانَتْ قَرْيَةٌ أَمَنْتْ أَى هَلَّا كَانَتْ قَرْيَةٌ أَمَنْتْ حِينَ يَنْفَعُهَا إِيْمَانُهَا لَا حِينَ لَا يَنْفَعُهَا، این حجّت خدا است جَلَّ جلاله بر فرعون که ایمان وی نپذیرفت بوقت معاینه عذاب. يقول الله تعالى: هَلَّا أَمِنَ فرعون قبل ان يدرکه الغرق حِينَ المهلة، آن گه قوم یونس را مستثنی کرد که توبه ایشان بپذیرفت بوقت معاینه عذاب. و قيل: معناه فما كَانَتْ قَرْيَةٌ، اى اهل قَرْيَةٌ أَمَنْتْ عند معاینه العذاب فَنَفَعَهَا إِيْمَانُهَا فِى حَالَةِ الْبَأْسِ كما لم يَنْفَعِ فرعون إِلَّا قَوْمٌ يُؤَسِّسَ فَاتَهُ نَفْعُهُمْ إِيْمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا اِمَارَاتِ الْعَذَابِ لَمَّا عَلِمَ اللَّهُ مِنْ صَدَقْتِهِمْ، و هو قوله: كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ الْهَلَاكِ وَ الْهُوَانِ فِى الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ مَتَّعْنَاهُمْ إِلَى حِينٍ اى الى اَحْيَائِهِمْ أَجَالَهُمْ. و قيل: كَشَفْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ فَيَجْازُونَ بِالثَّوَابِ وَ الْعِقَابِ. خلافت میان علما که قوم یونس عذاب بعیان دیدند یا امارات و دلائل آن دیدند، قومی گفتند: عذاب بایشان نزدیک گشت و بعیان دیدند که میگوید: كَشَفْنَا عَنْهُمْ وَ الْكُشْفُ يَكُونُ بَعْدَ الْوُقُوعِ او اذا قرب. و قومی گفتند: امارات و دلائل عذاب دیدند و در آن حالت توبه کردند باخلاص و صدق و زبان تضرع بگشادند و تا رَبِّ الْعِزَّةِ آن عذاب که دلیل آن ظاهر بود از ایشان بگردانید و مثال این بیمارست که بوقت بیماری چنان که امید بعافیت و صحت میدارد و از مرگ نمی‌ترسد توبت کند، توبت وی در آن حال درست بود، اما چون مرگ بمعاینه دید و از حیات نومید گشت، توبه وی درست نباشد که میگوید جَلَّ جلاله: وَ إِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ تَوَارِيخِيَانِ گفتند: یونس پیغامبر مسکن او موصل بود و خانه او نینوی، ما در وی تنخیس نام بود و پدر وی متی، و موصل از آن خوانند که شام به عراق پیوندد، رب العالمین یونس را فرستاد بقوم وی و ایشان را دعوت کرد بدین اسلام ایشان سرباز زدند و رسالت وی قبول نکردند، یونس گفت: اکنون که مرا دروغ زن میدارید و رسالت ما قبول نمیکنید، باری بدانید که بامداد شما را از آسمان عذاب آید و آن گه سه روز آن عذاب در پیوندد. ایشان با یکدیگر گفتند: یونس هرگز دروغ نگفته است این يك امشب او را بیازمائید بنگرید که امشب از میان ما بیرون شود یا نه، اگر بیرون شود و بر جای خویش نماند پس بدانید که راست میگوید. بامداد چون او را طلب کردند نیافتند که از میان ایشان بیرون شده بود، دانستند که وی راست گفت، همان ساعت امارات و دلائل عذاب پیدا گشت، ابری سیاه بر آمد، و دخانی عظیم در گرفت، چنان که در و دیوار ایشان سیاه گشت، ایشان بترسیدند، و از کردها و گفته‌های خویش پشیمان شدند، و رب الْعِزَّةِ جَلَّ جلاله در دل‌های ایشان توبت افکند همه بيك بار بصحرا بیرون شدند، مردان و زنان و کودکان و چهار پایان نیز بیرون بردند،

و پلاسها در پوشیدند، زبان زاری و تضرع بگشادند، و به اخلاص و صدق این دعا گفتند: یا حیّ حین لا حیّ یا حیّ محیی الموتی یا حیّ لا اله الا انت. فعرف الله صدقهم فرحمهم و استجاب دعاءهم و قبل توبتهم و کشف العذاب عنهم، و کان ذلك يوم عاشوراء. و کان یونس قد خرج و اقام ینتظر العذاب فلم یر شیئا و کان من کذب و لم یکن له بینة قتل، فقال یونس: کیف ارجع الی قومی و قد کذبتهم، فذهب مغاضبا لقومه و ركب السفینة. فذلك قوله: وَ ذَا النُّونِ اِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا و یأتی شرحه فی موضعه ان شاء الله.

وَ لَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعًا اى و قفهم للهدایة أ فأنت تُكره النَّاسَ حَتَّى یَكُونُوا مُؤْمِنِينَ قال ابن عباس: كان النبی (ص) حریصا على ایمان جمیع الناس. و قیل: نزلت فی ابی طالب فاخبره سبحانه انه لا یؤمن الا من سبق له من الله السعادة و لا یضل الا من سبق له الشقاوة. أ فأنت تُكره النَّاسَ اكره الهدایة لا اكره الدعوة، یا محمد تو نتوانی كه ایشان را ناکام راه نمایی، باز خواندن توانی اما راه نمودن نتوانی لیسَ عَلَیْكَ هُدَاهُمْ، إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَ مَا كَانَ لِنَفْسٍ وَ مَا یَنْبَغِي لِنَفْسٍ، و ما كانت النفس أن تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ اى بارادته و توفیقه و ما سبق لها من قضائه و مشیته فلا تجتهد نفسك فی هدیها فانّ ذلك الی الله و هذا الحدّ الدلائل على ان استطاعة العبد مع فعله لا قبل فعله. قال بعض المحققین: لا یمكن حمل الاذن فی هذه الآية الا على المشیة لانه امر الكافة بالایمان و الذى هو مامور بالشیء لا یقال انه غیر ماذون فيه. و لا یجوز حمل الآية على ان معناه لا یؤمن احد الا اذا ألجأ الحق الی الایمان و اضطره، لانه یوجب اذا ان لا یكون احد فی العالم مؤمنا بالاختیار و ذلك خطاء فدل على انه اراد به الا ان یشاء الله ان یؤمن هو طوعا و لا یجوز بمقتضى هذا ان یرید من احد ان یؤمن طوعا ثم لا یؤمن لانه تبطل فائدة الآية، فصَحَّ قول اهل السنة انّ ما شاء الله كان و ما لم یشاء لم یکن.

قوله: وَ یَجْعَلُ الرَّجْسَ اى یجعل الله الرجس. و قرأ ابو بكر و نجعل بالنون اى نجعل العذاب الالیم. و قیل: الشیطان. و قیل: الغضب و السخط على الذین لا یعقلون دلائله و اوامره و نواهیة.

قل انظروا اى قل للمشركین الذین یسئلونك الآیات انظروا ما ذا فی السّمّواتِ وَ الْأَرْضِ من الآیات و العبر التي تدل على وحدانیة الله سبحانه فتعلموا انّ ذلك كله یقتضى صانعا لا یشبه الاشیاء و لا یشبهه شیء ثم بیّن انّ الآیات لا تغنی عن سبق فی علم الله سبحانه انه لا یؤمن، فقال: وَ مَا تُعْجِبُ الْآیَاتُ وَ النَّدْرُ درین «ما» مخیری، خواهی باستفهام گوی، خواهی بنفی، اگر باستفهام گویى معنی آنست كه چه سود دارد آیات و معجزات. و اگر بنفی گویى معنی آنست كه سود ندارد آیات و معجزات و انذار آگاه كندگان و بیم نمایندگان قومی را كه در علم خدای كافراند كه هرگز ایمان نیارند. فَهَلْ یَنْتَظِرُونَ مشركان مكه را میگوید: ما ینتظرون ایا ایاما یقع علیهم فیها العذاب و مثل ایام الذین مضوا من قبلهم و ایام الله عقوباته و ایام العرب وقایعها. منه قوله: وَ ذَكَرَهُمْ بِآیَامِ اللَّهِ و كل ما مضى علیك من خیر و شر فهو ایام. میگوید: مشركان قریش بعد از ان كه ترا دروغ زن گرفتند چه انتظار كنند و چه چشم دارند مگر مثل آن عقوبات و وقایع كه ایشان را رسید كه گذشته‌اند از پیش از دروغ زن گیران پیغامبران چون عاد و ثمود و امثال آن.

قل یا محمد فانّظروا مثلها ان لم تؤمنوا انّی معكم من المنتظرین لذلك. و قیل: انتظروا هلاکی انی معكم من المنتظرین هلاکكم، هذا جواب لهم حین قالوا: نتربص بكم الدوائر.

ثم نَجَّی رُسُلَنَا قرأ یعقوب ننجی بالتخفیف و هو مستقبل بمعنی الماضی اى كما اهلكنا الذین خلوا ثم نجینا الرسل و



المؤمنين كذلك حقاً علينا نُنج المؤمنین ای ننجی محمد او من آمن معه. قرأ الكسائي. و حفص و يعقوب نُنجي المؤمنین ای ننجی بالتخفيف و الاخسرون بالتشديد و انجی و نجی بمعنی واحد.

حقاً علينا یعنی ما فان الاشياء تجب من الله اذا اخبر انها تكون فيجب الشيء من الله لصدقه و لا يجب عليه لعزّة. قل يا أيها الناس ان كنتم في شك من ديني اين خطاب با مشركان قريش است ميگويد: ان كنتم لا تعرفون ما انا عليه فانا ابينه لكم، اگر شما نمی شناسید و نمیدانید اين دين كه من آوردهام، من شما را روشن كنم و دلائل درستی و راستی ان شما را پيدا كنم، همانست كه گفت: و أنزلنا إليك الذكر لتبين للناس ما نزل إليهم و قيل: معناه ان كنتم في شك من ديني الذي ادعوكم اليه فانا على يقين، اگر شما در گمان ايد از اين دين كه من آوردم و شما را بدان دعوت كردم، من باری بر يقين ام بی هيچ گمان درستی و راستی آن میدانم، و حقى و سزاوارى آن می شناسم. همانست كه گفت: على بصيرة أنا و من اتبعني ان كه گفت: فلا أعبد الذين تعبّدون من دون الله بأنكه شما در گمان ايد من نخواهم پرستيدن ايشان را كه می پرستيد شما فرود از خدای، ان كه ايشان را تهديد كرد بآنچه گفت: أعبد الله الذي يتوفاكم كه وفات ايشان ميعاد عذاب ايشان است، ميگويد: ان خدای را پرستم كه شما را ميراند و شما را عذاب كند كه ديگرى را بباطل می پرستيد نه او را بحق، و نیز اشارت است كه سزای خدایی اوست كه قدرت آن دارد كه شما را ميراند و قبض ارواح شما كند نه آن بتان كه ايشان را قدرت نيست و در ايشان هيچ ضرر و نفع نيست و امرت ان اكون من المؤمنين بما اتى به الانبياء عليهم السلام قبلى. فان قيل: كيف قال ان كنتم في شك، و هم كانوا يعتقدون بطلان ما جاء به، قيل: لانهم لما راوا الآيات و المعجزات اضطربوا و شكوا فى امرهم و امر النبى (ص). و قيل: كان فيهم شاكون فهم المراد بالآية كقوله حكاية عن الكفار و انا لفي شك مما تدعوننا إليه مريب و ان اقم وجهك على المعنى تقديره، و امرت ان اكون من المؤمنين، كن مؤمنا ثم اقم وجهك. و قيل معناه، و امرت ان اكون من المؤمنين و اوحى الى ان اقم وجهك للدين اى استقبل الكعبة فى الصلاة و توجه نحوها. و قيل استقم مقبلا بوجهك على ما امرك الله حنيفاً على ملة ابراهيم و لا تكونن من المشركين.

و لا تدع من دون الله ما لا ينفعك ان دعوته و لا يضرك ان خذلته، لا ينفعك ان اطعته و لا يضرك ان عصيته. سياق اين سخن تحقير بتان است، و مذلت و خواری ايشان، كه در ايشان هيچ چيز از نفع و ضرر و خير و شر نيست و ضار و نافع بحقيقت جز الله نيست فان فعلت فإتاك إذا من الظالمين الذين وضعوا الدعا غير موضعه، ان كه تحقيق و تأكيد اين سخن را گفت.

و ان يمسنك الله بضر فلا يصبك بشدة و بلاء مرض او فقر فلا كاشف له اى لا دافع له إلا هو «و ان يردك بخير» رضاء و نعمة و سعة فلا راداً لفضلِهِ اى لا مانع لرزقه لا مانع لما يفضل به عليك من نعمة يُصيبُ به بكل واحد من الضر و الخير من يشاء من عبادِهِ وَ هُوَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ فلا تياسوا من غفرانه و رحمتِهِ.

قل يا أيها الناس خطاب با قريش است و با مكيان قد جاءكم الحق من ربكم حق اينجا مصطفى است و قرآن فمن اهتدى يعنى آمن ب: محمد و عمل بما فى الكتاب فإلما يهتدي لنفسِهِ اى فلنفسه ثواب اهتدى به و من ضلّ اى كفر بهما فإلما يضلّ عليها اى على نفسه و بال الضلالة و ما أنا عليكم بوكيل اى بكفيل احفظ اعمالكم، و قيل: بحفيظ من الهلاك حتى لا تهلكوا. مفسران گفتند: درين سوره هفت آيت منسوخ است بايت قتال، يكى آنكه گفت: فقل إنما العيب لله فانتظروا إني معكم من المنتظرين ديگر و ان كذبوك فقل لي عملي و لكم عملكم سه ديگر و إنا نريكم بعض الذي نعدهم چهارم

أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ بِنَجْمِ قَهْلٍ يَنْتَظِرُونَ إِلَّا مِثْلَ أَيَّامِ الَّذِينَ خَلَوْا مِن قَبْلِهِمْ شِشْمَ وَمَن ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ هَفْتَمَ وَاصْبِرْ حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ نَسْخَ الصَّبْرِ مِنْهَا بِأَيَّةِ السَّيْفِ وَأَتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ مِنَ التَّبْلِيغِ وَالتَّبَشِيرِ وَالْإِعْذَارِ وَالْإِنذَارِ وَاصْبِرْ عَلَىٰ تَبْلِيغِ الرِّسَالَةِ وَتَحْمَلِ الْمَكَارِهِ حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ مِنْ نَصْرِكَ وَقَهْرِ أَعْدَانِكَ وَإِظْهَارِ دِينِهِ فَفَعَلَ ذَلِكَ يَوْمَ بَدْرٍ وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ حَكْمَ بَقْتَلِ الْمُشْرِكِينَ وَبِالْجَزِيَةِ عَلَىٰ أَهْلِ الْكِتَابِ يَعْطُونَهَا عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ وَقِيلَ: خَيْرُ الْحَاكِمِينَ لِأَنَّهُ الْمَطْلَعُ عَلَى السَّرَائِرِ فَلَا يَحْتَاجُ إِلَىٰ بَيِّنَةٍ وَشُهُودٍ.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: قُلُوْا لَا كَائِنَتْ قُرْيَةٌ أَمَنْتْ بزرگست و بزرگوار خداوند کردگار، نامدار ره‌ی‌دار، کریم و مهربان، خدای جهان و جهانیان، دارنده ضعیفان، نوازنده لهیفان، نیوشنده آواز سایلان، پذیرنده عذر خواهان، دوستدار نیاز و سوز درویشان و ناله خستگان، دوست دارد بنده‌ای را که درو زارد، و از کرد بد خویش بدو نالد، خود را دست آویزی نداند، دست از همه وسائل و طاعات تهی بیند، اشک از چشم روان، و ذکر بر زبان، و مهر در میان جان، نبینی که با قوم یونس چه کرد؟ آن گه که درماندند و عذاب بایشان نزدیک گشته، و یونس بخشم بیرون شده، و ایشان را وعده عذاب داده، بامداد از خانها بدر آمدند، ابر سیاه دیدند و دود عظیم، آتش از آن پاره پاره می‌افتاد، بجای آوردند که آن عذاب است که یونس مر ایشان را وعده داد یونس را طلب کردند و نیافتند، جمعی عظیم بصحرا بهم آمدند طفلکان را از مادران جدا کردند، کودکان را از پدران باز بریدند، تا آن کودکان و طفلکان بفراق مادر و پدر گریستن و زاری در گرفتند، پیران سرها برهنه کردند و محاسن سپید بر دست نهادند همی بیک بار فغان برآوردند، و بزاری و خواری زینهار خواستند، گفتند: اللهم ان ذنوبنا عظمت و جئت و انت اعظم منها و اجلّ، خداوندا گناه ما بزرگست و عفو تو از آن بزرگتر، خداوندا بسزای ما چه نگری بسزای خود نگر. آن گه سه فرقت شدند به سه صف ایستاده صفی پیران و صفی جوانان و صفی کودکان. عذاب فرو آمد بر سر پیران بایستاد. پیران گفتند، بار خدایا تو ما را فرموده‌ای که بندگان را آزاد کنی ما همه بندگانیم، و بر درگاه تو زارندگانیم، چه بود که ما را از عقوبت و عذاب خود آزاد کنی؟ عذاب از سر ایشان بگشت بر سر جوانان بایستاد. جوانان گفتند: خداوندا تو ما را فرموده‌ای که ستمکاران را عفو کنی و گناه ایشان در گذارید ما همه ستمکارانیم بر خویشتن، عفو کن و از ما درگذار. عذاب از ایشان در گذشت بر سر کودکان بایستاد. کودکان گفتند: خداوندا تو ما را فرموده‌ای که سایلان را رد مکنید و باز مزید ما همه سایلانیم ما را رد مکن و نوید بازمگردان، ای فریادرس نومیدان، و چاره بیچارگان، و فراخ بخش مهربان.

آن عذاب از ایشان بگشت و توبه ایشان قبول کرد. اینست که رب العالمین گفت: كَثَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ قوله: وَ مَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ بِي آيينه توفيق کس روی ایمان نبیند، بی عنایت حق کس بشناخت حق نرسد، بنده بجهد خویش نجات خویش کی تواند، تا با دل بنده تعریف نکند، و شواهد صفات و نعوت خود در دل وی مقرر نکند، بنده هرگز بشناخت او راه نبرد. و الله لولا الله ما اهتدينا و لا تصدقنا و لا صلينا، آب و خاک را نبود پس بود را چه رسد که بدرگاه قدم آشنایی جوید اگر نه عنایت قدیم بود، دعوی شناخت ربوبیت چون کند اگر نه توفیقش رفیق بود.

دل کیست که گوهری فشاند بی تو یا تن که بود که ملک راند بی تو

و اللّٰه که خرد راه نداند بی تو جان زهره ندارد که بماند بی تو.

قُلْ انظُرُوا مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ هَمَّهٖ عَالَمٌ آيَاتٍ وَ رَايَاتٍ قَدْرَتِ اَوْسَتْ، دَلَالِيلِ وَ اِمَارَاتِ وَ حِدَانِيَّتِ اَوْسَتْ، نَگَرَنده می‌درباید، از همهٔ جانب بساحت او راه است رونده می‌باید، بستان حقایق پر ثمار لطائف است، خورنده می‌باید.

مرد باید که بوی داند برد و رنه عالم پر از نسیم صباست.

وَ مَا تُعْنِي الْآيَاتُ وَ النَّدْرُ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ الْاِدْلَةَ وَ ان كَانَتْ ظَاهِرَةً فَمَا تُعْنِي اِذَا كَانَتْ الْبَصَائِرُ مَسْدُودَةً كَمَا اَنْ الشَّمْسُ وَ ان كَانَتْ طَالِعَةً فَمَا تُعْنِي اِذَا كَانَتْ الْاَبْصَارُ عَنِ الْاِدْرَاكِ بِمَا عَمِيَ مَرْدُودَةً. وَ مَا اَنْتَفَاعُ اِخِي الدُّنْيَا بِمَقْلَتِهِ اِذَا اسْتَوَتْ عِنْدَهُ الْاَنْوَارُ وَ الظُّلْمُ.

ثُمَّ نُنَجِّي رُسُلَنَا وَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ حَقًّا عَلَيْنَا نُنَجِّ الْمُؤْمِنِينَ تشریف و نواخت مؤمنان است که رب العزّة به نعت اعزاز و اکرام نجات ایشان بر نجات پیغامبران بست، و در نعت تخصیص و تشریف ایشان را در هم پیوست. گفت حق است از ما، واجب است از کرم و لطف ما، که مؤمنان را رهانیم، چنان که پیغامبران را رهانیدیم، تا چنان که بر هیچ پیغامبر روا نیست که فردا در آتش شود و عذاب چشد، هیچ مؤمن را روا نیست که در دوزخ و در عذاب جاوید بماند، فانه جلّ جلاله اخبر انه ینجی الرّسل و المؤمنین جميعا. وَ اَنْ اَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ اِی اِخْلَصَ قَصْدَكَ لِلدِّينِ وَ جَرَدَ قَلْبَكَ عَنِ اَثْبَاتِ كُلِّ مَا لَحَقَهُ قَهْرُ التَّكْوِينِ. میگوید: دین خویش از شوب ریا پاک دار، و قصد خویش در جستن کیمیای حقیقت درست کن دل از علایق بریده، و کمربندی بر میان بسته، و حلقه خدمت در گوش وفا کرده، و خواست خود فدای خواست ازلی کرده، نفس فدای رضا، و دل فدای وفا، و چشم فدای بقا.

نفسم همه عمر در وصالت خواهد گوشم  
روحم راحت ز ائصال خواهد  
سمع از بهر مقالّت خواهد  
چشمم بصر از شوق جمالت خواهد.

ازینجا نور حقیقت آغاز کند، باز محبت بر هوای تفرید پرواز کند، جذبه الهی در رسد، رهی را از دست تصرف بستاند، نه غبار زحمت آرزوی بهشت بر وقت وی نشیند، نه بیم دوزخ او را راه گیری کند. بزبان حال گوید:  
عاشق بره عشق چنان می‌باید کز دوزخ و از بهشت یادش ناید

رهی تا اکنون طالب بود. مطلوب گشت، عاشق بود معشوق شد، مرید بود مراد گشت، بساط یگانگی دید بشتافت، تا قرب دوست بیافت، خبر عیان گشت، و مبهم بیان شد، رهی در خود میرسید که بدوست رسید، خود را ندید او، که درست دید.

پیر طریقت گفت: الهی تا آموختنی را آموختم، و آموخته را جمله بسوختم، اندوخته را برانداختم، و انداخته را ببندوختم، نیست را بفروختم، تا هست را ببفروختم، الهی تا یگانگی بشناختم، در آرزوی شادی بگداختم، کی باشد که گویم پیمانانه ببنداختم، و از علائق و پرداختم، و بود خویش جمله درباختم.

کی باشد کین قفس بپردازم در باغ الهی آشیان سازم.



## ۱۱ - سوره هود - مکیه

## النوبه الاولى

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان

الر کِتَابٌ اِیْنِ حُرُوفٍ نَامِهَ اِیْسْتِ اُحْکِمَتْ اَیَّاهُ دَرَسْتُ وَ رَاسْتُ وَ بَیْ غَلَطَ کَفْتَهُ وَ فَرَسْتَاهُ سَخْنَهَی اَوْ وَ مَعْنِیْهَا دَرُو .  
 ثُمَّ فُصِّلَتْ پَسِ اَنْ گَه گَشَادَه وَ رُوشَن وَ پِیْدَا بَاز نَمُودَه مِنْ لَدُنْ حَکِیْمِ خَیْبِرِ (۱) اَز نَزْدِیْکِ دَانَایِ رَاسْتَدَانِ اَگَاهَی  
 نِهَانْدَانِ .

اَلَا تَعْبُدُوْا اِلَّا اللّٰهَ اَنْ رَا کَه نِپَرَسْتِیْدِ مَکْرَ اللّٰهِ اِنْنِیْ لَکُمْ مِنْهُ نَذِیْرٌ وَ بَشِیْرٌ (۲) کَه مِنْ رَسَانْدَهَام شَمَا رَا اَزُو اَگَاهَی دِهَنْدَه  
 وَ بَیْمِ نَمَایْمِ شَاد کَنْدَه وَ رَامَشِ رَسَانِمِ .

وَ اَنْ اسْتَعْفِرُوْا رَبَّکُمْ وَ اَنْ رَا کَه اَمْرَشِ خَواهِیْدِ اَزِ خِداوند خَویْشِ ثُمَّ ثُوبُوا اِلَیْهِ وَ بَازِ گَرِیْدِ باوِ یُمْتَعْمُکُمْ مَتَاعًا حَسَنًا تا  
 شَمَا رَا بَرِخُورْداریِ دِهْدِ بَرِ خُورْداریِ نِیْکُو اِلَیْ اَجَلٍ مُّسَمًّی تا اَنْ هَنْگَامِ کَه نَامِ زِدِ کَرْدَه دَرِ رَسْدِ وَ یُؤْتِ کُلَّ ذِی فِضْلٍ  
 فِضْلَهُ وَ هَرِ خِداوند فِضْلِ رَا وَ اَفْزُونِیِ رَا دَرِ کَرْدَارِ وَ خِدمتِ فِضْلِ اوِ وَ ثُوابِ اَنْ اَفْزُونِیِ اوِ باوِ دِهْدِ .

وَ اِنْ تَوَلَّوْا وَ اِکْرَ بَرِگَرِیْدِ فَاِنِّیْ اُخَافُ عَلَیْکُمْ مِنْ مِیْ تَرَسْمِ بَرِ شَمَا عَذَابِ یَوْمِ کَبِیْرٍ (۳) اَزِ عَذَابِ بَزْرَگِ دَرِ رُوزِ  
 بَزْرَگِ .

اِلَیْ اللّٰهِ مَرْجِعُکُمْ با خِداىِ اسْتِ بَازِگَشْتِ شَمَا وَ هُوَ عَلَی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ (۴) وَ اوِ بَرِ هَمِهَ چِیْزِ تَواْناسْتِ .

اَلَا اَگَاهَ بَاشِیْدِ وَ اِنَّهُمْ یَنْتَوْنَ صُدُورَهُمْ فَرَاهِمِ مِیْگِیْرَنْدِ نِهَانِیِ خَویْشِ بَرِ نِهَانِیْ لَیْسَتْخَفُوا مِنْهُ تا اَنْ رَا پَنْهَانِ دَارَنْدِ اَزِ  
 اللّٰهِ اَلَا اَگَاهَ بَاشِیْدِ حِیْنَ یَسْتَعْتَشُوْنَ ثِیَابَهُمْ اَنْ گَه کَه جَامِهَا دَرِ سَرِ مِیْکَشَنْدِ یَعْلَمُ ما یُسِرُّوْنَ وَ ما یُعْلِنُوْنَ مِیْدَانْدِ اللّٰهُ هَرِ چِه  
 نِهَانِ مِیْدَارَنْدِ وَ اَشْکَارَا مِیْ نَمَایَنْدِ اِنَّهُ عَلِیْمٌ ذِاتِ الصُّدُوْرِ (۵) کَه اللّٰهُ دَانَاسْتِ بَهْرِ چِه دَرِ لَهَا اسْتِ .

وَ ما مِنْ دَابَّةٍ فِی الْاَرْضِ وَ نِیْسْتِ هِیْچِ جَمَنْدَه اِیِ دَرِ زَمِیْنِ اِلَّا عَلَی اللّٰهِ رِزْقُهَا مَکْرَ بَرِ خِدا اسْتِ رُوزِ اَنْ وَ یَعْلَمُ  
 مُسْتَقْرَّهَا وَ مُسْتَوْدَعَهَا وَ مِیْدَانْدِ جَاىِ اَرَامِ اَنْ وَ جَاىِ سِپَنْجَگَانِیِ اَنْ . کُلُّ فِی کِتَابِ مُبِیْنٍ (۶) هَمِهَ دَرِ لُوحِ اسْتِ دَرِ  
 نَسَخْتِ پِیْدَا رُوشَنِ .

وَ هُوَ الَّذِیْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْاَرْضَ وَ اَنْسْتِ کَه بِیَا فَرِیْدِ هَفْتِ اَسْمَانِ وَ هَفْتِ زَمِیْنِ فِی سِتَّةِ اَیَّامٍ دَرِ شَشِ رُوزِ وَ کَانَ  
 عَرْشُهُ عَلَی الْمَاءِ وَ عَرَشِ اوِ بَرِ اَبِ بُوْدِ لَیْبُلُوْکُمْ تا بِیَا زَمَیْدِ شَمَا رَا اَیْکُمْ اَحْسَنُ عَمَلًا کَه کِیْسْتِ اَزِ شَمَا نِیْکُو کَارْتَرِ وَ  
 لَیْنُ قُلْتِ وَ اِکْرَ گُوبِیِ اِنَّکُمْ مَبْعُوثُوْنَ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ کَه شَمَا اَنْگِیْخْتِنِیْ اَیْدِ اَزِ خَاکِ اَزِ پَسِ مَرِگِ لَیْقُوْلُنَّ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا  
 خَواهِنْدِ گَفْتِ کَافِرَانِ اِنْ هَذَا اِلَّا سِحْرٌ مُّبِیْنٌ (۷) کَه نِیْسْتِ اِیْنِ سَخْنِ مَکْرَ جَادُوبِیِ اَشْکَارِ

وَ لَیْنُ اَحْرَنْا عَنْهُمْ الْعَذَابَ وَ اِکْرَ وَاپَسِ دَارِیْمِ اَزِ اِیْشَانِ عَذَابِ اِلَیْ اُمَّةٍ مَعْدُوْدَةٍ تا هَنْگَامِیِ شَمْرَدَه لَیْقُوْلُنَّ خَواهِنْدِ گَفْتِ ما  
 یَحْبِسُهُ چِه چِیْزِ اَنْ عَذَابِ رَا بَازِ مِیْ بَرْدِ اَلَا یَوْمَ یَأْتِیْهِمْ اَگَاهَ بَاشْدِ اَنْ رُوزِ کَه بَایْشَانِ اَیْدِ لَیْسَ مَصْرُوفًا عَنْهُمْ اَزِ اِیْشَانِ  
 بَازِ دَاسْتِنِیِ نِیْسْتِ وَ حَاقَ بِهِمْ وَ فَرَا سَرَایْشَانِ نَشِیْنْدِ ما کَاثُوْا بِه یَسْتَهْزِؤْنَ (۸) اَنْچِه بَرِ اَنْ مِیْ خَنْدِیْدَنْدِ وَ اَفْسُوسِ مِیْکَرْدَنْدِ  
 بَرِ اَنْ .

وَ لَیْنُ اَدَقْنَا الْاِنْسَانَ وَ اِکْرَ مَرْدَمِ رَا بَچْشَانِیْمِ مِثْلًا رَحْمَةً اَزِ خُودِ مَهْرَبَانِیِ ثُمَّ نَزَعْنَاهَا مِنْهُ اَنْ گَه بَازِ سْتَانِیْمِ اَزُو اِنَّهُ لَیْؤُسُ  
 کُفُوْرٌ (۹) مَرْدَمِ بَرَا سْتِیِ نُوْمِیْدِ اسْتِ نَاسِیْاسِ .

وَ لَیْنُ اَدَقْنَاهُ نَعْمَاءَ وَ اِکْرَ چْشَانِیْمِ اوِ رَا نِیْکِ رُوزِیِ وَ تَنْ اَسَانِیِ بَعْدَ ضَرَاءَ مَسْنَهُ پَسِ گَزَنْدِ وَ بَدِ رُوزِگَارِیِ کَه رَسِیْدَه

بود باو لَيَقُولُنَّ براستی که او گوید ذَهَبَ السَّيِّئَاتُ عَنِّي آن بد روزی و بد حالی و آن بیماری و درویشی همه رفت از من إِنَّهُ لَفَرِحَ فَخُورٌ (۱۰) براستی که او شاد است خویشان دوست لاف زن نازنده.  
إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا مگر ایشان که شکیباند و عَمَلُوا الصَّالِحَاتِ و در تنگ روز نیکوکار أولئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ (۱۱) ایشانند که ایشان را است آمرزش و مزد بزرگوار.

### النوبة الثانية

این سوره بعدد کوفیان صد و بیست و سه آیت است و هزار و هفتصد و بیست و پنج کلمه و هفت هزار و پانصد و سیزده حرف جمله بمکه فرو آمد از آسمان بقول ابن عباس مگر يك آیت أقيم الصلاة طرفي النهار که این يك آیت مدنی است.

و در خبر است که بو بکر صدیق گفت: يا رسول الله عجل اليك الشيب. قال: شيبتي هود و اخواتها الحاقه و الواقعة و عم يتساءلون و هل اتيك حديث الغاشية: قال يزيد بن ابان رأيت النبي (ص) في المنام فقرأت عليه سورة هود فلما ختمتها قال يا: يزيد قرأت فاين البكاء. و عن ابى بن كعب قال قال رسول الله (ص): «من قرأ سورة هود اعطى من الاجر عشر حسنات بعدد من صدق ب هود و كذب به و نوح و شعيب و صالح و ابراهيم (ع) و كان يوم القيامة عند الله تعالى من السعداء.

و درین سوره سه آیت منسوخ است یکی إِنَّمَا أَنْتَ نَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ نسختها آية السيف دوم مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا الْآيَةَ، نسخها قوله تعالى مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ سَوْم قوله تعالى: اعْمَلُوا عَلَى مَكَانَتِكُمْ إِنَّا عَامِلُونَ وَانظُرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ نسختها آية السيف.

قوله: الرر روایت کنند از ابن عباس الر و حم و نون الرحمن متفرقة.

قال الضحاك: معناه انا لله ارى. و قال الحسن هو اسم من اسماء الله عز و جل. و گفته اند: الر كتاب اي هذه الحروف الثمانية و العشرون مجموعة كتاب، ميگويد: این حروف تهجی که عدد آن بیست و هشت است کتاب خداوند است، نامه وی، سخن وی، برین معنی الر ابتداست و ما بعد خبر ابتداء، آن گه صفت نامه کرد أَحْكِمَتْ آيَاتُهُ أَي احكمها الله عن التناقض و الكذب و الباطل و اتقنها بالنظم العجيب و اللفظ الرصين و المعنى البديع فما يقدر ذو زيغ ان يطعن فيها. و قيل: احكمت بالحجج و الدلائل. و قيل: احكم القرآن من ان ينسخ بكتاب سواه كما نسخ ساير الكتب به ثُمَّ فَصَّلَتْ أَي فصلها الله يعنى بينها بالاحكام من الامر و النهى و الحلال و الحرام و الوعد و الوعيد و الثواب و العقاب. و قيل: القرآن مفصل يكون كل معنى من معانيه منفصلا عن غيره. و قيل: فَصَّلَتْ أَي انزلت فصلا فصلا و نجما نجما فى عشرين سنة كما دعت الحاجة اليه. مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ أَي هذا الكتاب من عند الله الحكيم العدل فى قضائه يضع الشيء موضعه خبير باعمال عباده يعلم ما كان و ما يكون.

أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ محل «ان» رفع است بر ضمير محذوف اي فى ذلك الكتاب أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ و روا باشد که محل ان خفض بود اي فصلت و احكمت آياته بان لا تعبدوا الا الله و بان استغفروا ربكم إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ أَي من الله نَذِيرٌ من النار لمن عصاه بِشِيرٍ بِالْجَنَّةِ لِمَنْ اطاعه.

وَأَنْ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ كَفَّار مکه را ميگويد: اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ من الشرك ثُمَّ تَوَبُّوا أَي ثم ارجعوا اليه بالطاعة و العبادة اين ثُمَّ را درين موضع حکم تعقيب نيست که این در موضع واو عطف است چنان که تو گويى: فلان حكيم فصيح ثم هو

فى نصاب مجد و بيت شرف، استغفار فرا پيش داشت كه مقصود و مطلوب بنده مغفرت است و توبه وسيلت است و سبب، يعنى سلوا الله المغفرة و توسلوا اليها بالتوبة، فالمغفرة اول فى الطلب و آخر فى السبب. و قيل: استغفروا ربكم لما مضى من الذنوب ثم توبوا اليه لما عسى يقع من الذنوب فى المستأنف استغفروا اين سين طلب است و معنى أنتست: اطلبوا الى الله ان يغفر كفركم و معاصيكم يُمتنعكم مَناعاً حَسَناً يعمركم و لا يهلككم و يحييكم حياة طيبة و اصل الامتاع الاطالة. يقال: امتع الله بكم و متع بكم و قال بعضهم: العيش الحسن الرضا بالميسور و الصبر على المقدور، و فيه دليل على استئزال الرزق و العيش الطيب بالاستغفار و التوبة و مثله اخبارا عن نوح (ع) فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ الْآيَةَ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى اى الى حين الموت. و قيل: الى يوم القيامة. و قيل: الى وقت لا يعمله الا الله. وَ يُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ اى و يعط كل ذى عمل صالح فى الدنيا اجره و ثوابه فى الآخرة. قال: ابو العالية: من كثرت طاعاته فى الدنيا زادت درجاته فى الجنة، لان الدرجات تكون بالاعمال. و قال ابن عباس: من زادت حسناته على سيئاته دخل الجنة و من زادت سيئاته على حسناته دخل النار، و من استوت حسناته و سيئاته كان من اهل الاعراف، ثم يدخلون الجنة بعد. و قيل وَ يُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ يعنى من عمل لله و فقه الله فيما يستقبل على طاعته. قال الزجاج: من كان ذا فضل فى دينه فضله الله فى الدنيا بالمنزلة كما فضل اصحاب نبيّه (ص) و فى الآخرة بالثواب الجزيل و اِنْ تَوَلَّوْاْ اَصْلَهُ تَتَوَلَّوْاْ فَحَذَفْ احدى التاءين تخفيفا و الدليل عليه قراءة ابن كثير و ان تولوا بتشديد التاء. و قيل: و اِنْ تَوَلَّوْاْ مَاضٍ يَعْنِيْ اِنْ اعرضوا عن الاستغفار، فَإِنِّيْ أَخَافُ اى فقل انى اخاف عليكم عَذَابَ يَوْمٍ كَبِيرٍ و هو يوم القيمة إِلَى اللّٰهِ مَرْجِعُكُمْ اى مصيركم فى الآخرة، فاحذروا عقابه ان توليتم عما ادعوكم اليه.

وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مِنَ الْاِحْيَاءِ بَعْدَ الْمَوْتِ وَ الْعِقَابِ عَلَى الْمَعْصِيَةِ وَ غَيْرِ ذَلِكَ قَدِيرٌ اَلَا اِنَّهُمْ يَثْنُونَ صُدُورَهُمْ كَلْبِي كَقَت: اين آيت در شأن اخنس بن شريق آمد، مردى منافق بود، ازين خوش سخنى، شيرين منظرى، مصطفى (ص) را ديدى بروى وى تازه و خندان، با وى دوستوار سخن گفتى، و بدل او را دشمن داشتى، و كافروار زندگانى كردى: يَثْنُونَ صُدُورَهُمْ اى يخفون ما فى صدورهم من الشحناء و العداوة و اصله من تثيت الثوب و غيره اذا عطفت بعضه على بعض حتى يخفى داخله لِيَسْتَخْفُوا بما اسروا منه، اى من النبى (ص) و قيل: من الله ان استطاعوا. عبد الله شداد كَقَت: مردى منافق برسول خدا برگذشت فتنى صدره و ظهره و طأطأ رأسه و غطى وجهه كى لا يراه النبى (ص) اَنْ مَنَافِقٍ پِشْتِ بَرِگَرْدَانِيدِ، و سر در پيش افكند، و روى خویش ببوشيد، تا رسول خدا او را نبيند اين آيت بشأن وى فرو آمد. و قيل: كان الرجل من الكفار يدخل بيته و يرخى ستره و يحنى ظهره و يتغشى بثوبه و يقول: هل يعلم الله ما فى قلبى. فانزل الله تعالى اَلَا حِينَ يَسْتَعْشُونَ ثِيَابَهُمْ يَغْطُونَ رُؤُسَهُمْ بِثِيَابِهِمْ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ فى قلوبهم وَ مَا يُعْلِنُونَ بافواههم. و قيل: ما يُسِرُّونَ يعنى عمل الليل و ما يُعْلِنُونَ عمل النهار. و قيل: يريد الليل و الوقت الذى ياوى الى فراشه فى الظلمة و يتغشى بثيابه و يستخفى بسرّه و ذلك النهاية فى الخفاء و هو لله ظاهر جلى. اعلم الله سبحانه فى الآيه، انهم حين يستغشون ثيابهم فى ظلمة الليل فى اجواف بيوتهم يعلم تلك الساعة ما يُسِرُّونَ وَ مَا يُعْلِنُونَ مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ اِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ اِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ، بما فى النفوس من الخير و الشر.

وَ مَا مِنْ دَابَّةٍ فِى الْاَرْضِ يِقَالُ لَهَا مَا دَبَّ مِنْ النَّاسِ وَ غَيْرِهِمْ دَابَّةً، و الهاء للمبالغة. يقول: ليس من حيوان دبّ على وجه الارض اِلَّا عَلَى اللّٰهِ رِزْقُهَا غَدَاؤُهَا وَ قوتها و ما تحتاج اليه و هو المتكفل بذلك فضلا منه و رحمة لا وجوبا. روى سلام بن شريحيل قال: سمعت حبة و سوا ابنى خالد يقولان اتينا رسول الله (ص) و هو يعمل عملا بينى بناء

فَاعْتَاهُ عَلَيْهِ فَلَمَّا فَرَّغَ دَعَا لَنَا وَ قَالَ لَا تَأْيِسَا مِنَ الرَّزْقِ مَا تَهَزَّتْ رُؤُوسُكُمْ فَإِنَّ الْإِنْسَانَ فَإِنَّ لَدَيْهِ أَمَّةً أَحْمَرَ لَيْسَ عَلَيْهِ قَشْرُهُ  
ثُمَّ يُعْطِيهِ اللَّهُ وَ يَرْزُقُهُ.

و قِيلَ: «عَلَى» بِمَعْنَى مَنْ. أَيْ مِنَ اللَّهِ رِزْقُهَا أَنْ شَاءَ وَسَعَهُ وَ أَنْ شَاءَ ضَيْقَهُ أَنْ شَاءَ رِزْقٌ وَ أَنْ شَاءَ لَمْ يَرْزُقْ فَذَلِكَ  
إِلَى مَشِيئَتِهِ. قَالَ مُجَاهِدٌ: مَا جَاءَهَا مِنْ رِزْقٍ فَمِنْ اللَّهِ، وَ رَبَّمَا لَمْ يَرْزُقْهَا حَتَّى تَمُوتَ جُوعًا.  
وَ يَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا حَيْثُ تَأْوَى إِلَيْهِ وَ تَسْتَقَرُّ فِيهِ لَيْلًا وَ نَهَارًا وَ مُسْتَوْدَعَهَا الْمَوْضِعَ الَّذِي يَدْفَنُ فِيهِ إِذَا مَاتَ. وَ قِيلَ: مُسْتَقَرَّهَا  
فِي الْآخِرَةِ لِلأَبَدِ، وَ مُسْتَوْدَعَهَا فِي الدُّنْيَا.

لِلأَجْلِ. قَالَ مُجَاهِدٌ: مُسْتَقَرَّهَا فِي الرَّحْمِ وَ مُسْتَوْدَعَهَا فِي الصَّلْبِ، لِقَوْلِهِ تَعَالَى: وَ نُقِرُّ فِي الْأَرْحَامِ وَ قَوْلِهِ: جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً  
فِي قَرَارٍ مَكِينٍ وَ قِيلَ: الْمُسْتَقَرُّ الْجَنَّةُ أَوْ النَّارُ. وَ الْمُسْتَوْدَعُ الْقَبْرُ، لِقَوْلِهِ فِي صِفَةِ أَهْلِ الْجَنَّةِ: حَسُنَتْ مُسْتَقَرًّا وَ مَقَامًا وَ  
فِي صِفَةِ أَهْلِ النَّارِ: سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا وَ مَقَامًا. وَ قَرَى وَ يَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَ مُسْتَوْدَعَهَا فَالْمُسْتَقَرُّ الْجَنِينُ وَ الْمُسْتَوْدَعُ النُّطْفَةُ  
كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ أَيْ كُلٌّ مُثَبَّتٌ فِي اللُّوحِ الْمَحْفُوظِ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَهَا وَ مُثَبَّتٌ فِي عِلْمِ اللَّهِ سَبْحَانَهُ قَبْلَ وَقُوعِهَا وَ الْفَائِدَةُ فِي  
كِتَابَةِ اللُّوحِ التَّقْرِيرُ فِي الْفَهْمِ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَدْ أَحَاطَ بِالأَشْيَاءِ كُلِّهَا وَ نَعَوْتِهَا وَ أَمَاكِنِهَا وَ أَحَاطَتْهَا عِلْمًا.

قَوْلُهُ: وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الأَرْضَ يَعْنِي وَ مَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ أَيْ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ لِأَنَّ الْيَوْمَ مِنْ لَدُنْ طُلُوعِ  
الشَّمْسِ إِلَى غُرُوبِهَا وَ لَمْ يَكُنْ يَوْمًا يَوْمًا وَ لَا شَمْسٌ وَ لَا سَمَاءٌ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ. قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ مِنْ أَيَّامِ الْآخِرَةِ كُلَّ يَوْمٍ أَلْفَ  
سَنَةٍ وَ قَالَ الْحَسَنُ كَأَيَّامِ الدُّنْيَا وَ قَدْ سَبَقَ شَرْحُهُ وَ كَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ أَيْ فَوْقَ الْمَاءِ، قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ السَّمَاءَ وَ الأَرْضَ وَ  
كَانَ الْمَاءُ عَلَى مَتْنِ الرِّيحِ وَ فِي وَقُوفِ الْعَرْشِ عَلَى الْمَاءِ وَ الْمَاءُ عَلَى غَيْرِ قَرَارٍ اعْتِبَارٌ لِأَهْلِ الْإِنْكَارِ. قَالَ  
كَعْبٌ: خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ يَاقُوتَةَ خَضْرَاءَ ثُمَّ نَظَرَ إِلَيْهَا بِأَلْهِيَّةٍ فَصَارَتْ مَا يَرْتَعِدُ ثُمَّ خَلَقَ الرِّيحَ فَجَعَلَ الْمَاءَ. عَلَى مَتْنِهَا  
ثُمَّ وَضَعَ الْعَرْشَ عَلَى الْمَاءِ قَالَ ضَمْرَةٌ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ كَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ ثُمَّ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الأَرْضَ وَ خَلَقَ  
القَلَمَ فَكَتَبَ بِهِ مَا هُوَ خَالِقٌ وَ مَا هُوَ كَائِنٌ مِنْ خَلْقِهِ ثُمَّ إِنَّ ذَلِكَ الْكِتَابَ سَبَّحَ اللَّهُ وَ مَجَّدَهُ أَلْفَ عَامٍ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ شَيْئًا مِنْ  
خَلْقِهِ. وَ رَوَى أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ كَتَبَ الْكِتَابَ وَ قَضَى الْقَضِيَّةَ وَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ وَ الْعَرْشُ اسْمٌ لِسُرِيرِ الْمَلِكِ، قَالَ  
رَسُولُ اللَّهِ (ص): سَعَدَ بِنِ مَعَاذِ يَوْمِ حَكَمَ حَكْمَهُ فِي بَنِي قُرَيْظَةَ لَقَدْ حَكَمْتَ فِيهِمْ بِحُكْمِ الْمَلِكِ عَلَى سُرِيرِهِ.

وَ قَالَ أَمِيَّةُ بِنُ أَبِي الصَّلْتِ ثُمَّ سَوَّى فَوْقَ السَّمَاءِ سُرِيرًا. لِيَبْلُوكُمْ يَعْنِي وَ خَلَقَكُمْ وَ لِيَبْلُوكُمْ أَيْ لِيُخْتَبِرَكُمْ اخْتِبَارَ الْمُعَلِّمِ  
لِاخْتِبَارِ الْمُسْتَعْلَمِ يَقُولُ: خَلَقَكُمْ لِيَتَعَبَّدَكُمْ فَيُظْهِرُ الْإِحْسَانَ مِنْكُمْ عَمَلًا بِقُدْرَتِهِ. وَ قِيلَ: أَحْسَنُ عَمَلًا أَيْ أَوْرَعَ عَنِ  
مَحَارِمِ اللَّهِ وَ أَسْرَعَ إِلَى طَاعَتِهِ وَ أَزْهَدٌ فِي الدُّنْيَا وَ أَشَدُّ تَمَسُّكًا بِالسَّنَةِ.

وَ لَئِنْ قُلْتِ ابْنَ «أَنَّ» رَا دَرِينَ مَوْضِعَ هَيْجِ حَكْمِ شَرْطِ نَيْسْتِ وَ بِمَعْنَى كَلَّمَا اسْت. مِيكَوَيْد: هَرِ گَاهِ كِه گَوِيِي اِي مُحَمَّدِ  
أَهْلِ مَكَّةِ رَا إِكُّمُ مَبْعُوثُونَ أَحْيَاءَ بَعْدَ الْمَوْتِ شَمَا پَسِ مَرگِ قِيَامَتِ رَا اَنگِيخْتَنِي اِيدِ وَ هَرِ چَنَدِ كِه بَرِ ايشانِ خَوَانِي  
بَدْرَسْتِي وَ رَاسْتِي اَيْنِ وَحِي وَ تَنْزِيلِ مِنْ وَ سَخْنَانِ مِنْ، ايشانِ جَوَابِ دَهَنْدِ كِه اَنچِه مُحَمَّدِ مِيكَوَيْدِ بَاطِلِ اسْتِ وَ دَرُوعِ،  
وَ مُحَمَّدِ خُودِ سَاحِرِ اسْتِ، دَرُوعِ رَا سَحْرِ گَوِيَنْدِ، اَزِ بَهْرِ اَنكِه سَحْرِ اَن بَاشَدِ كِه چِيْزِي نَمَايِي كِه اَن نَبُودِ قَرَأَ حَمْرَه وَ  
الْكِسَائِي «سَاحِرٌ» بِالْأَلْفِ وَ الْمَرَادُ بِهِ مُحَمَّدُ (ص) وَ قَرَأَ الْبَاقُونَ سِحْرًا بِغَيْرِ الْفِ وَ الْمَرَادُ بِهِ الْقَوْلُ.

وَ لَئِنْ أَخْرْنَا عَنْهُمْ يَعْنِي عَنِ كَفَارِ مَكَّةِ الْعَذَابِ إِلَى أُمَّةٍ مَعْدُودَةٍ أَيْ إِلَى أَجْلِ مَعْدُودٍ وَ مَدَّةٍ مَعْلُومَةٍ أَكْفَرُ مَا عَذَابُ  
كَافِرَانَ وَ مُشْرِكَانَ مَكَّةَ بَا پَسِ دَارِيمِ تَا رُوزگَارِي شَمْرَدِه وَ هَنگَامِي مَعْلُومِ، ايشانِ خَوَاهَنْدِ گَفْتِ بَرِ طَرِيقِ اسْتَهْزَا وَ  
تَكْذِيبِ مَا يَحْبِسُهُ چِيْسْتِ اَن كِه عَذَابُ اَزِ مَا بَازِ مِيْدَارْدِ وَ بَازِ مِي بَرْدِ يَعْنِي كِه ايشانِ تَعْجِيلِ عَذَابِ مِيكَنْدِ چَنَانَ كِه جَابِي



دیگر گفت: یَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ. وَ لَوْ لَا أَجَلَ مُسَمًّى لَجَاءَهُمُ الْعَذَابُ وَ این تعجیل و استهزاء بآن میکردند که آن را دروغ می‌شمردند، رب العالمین گفت: «الا یوم یأتیهم العذاب» یعنی ب: بدر لیسَ مَصْرُوفًا عَنْهُمْ آگاه باشید و بدانید آن روز که عذاب فروگشائیم بایشان آن عذاب از ایشان باز نگردانند و باز نبرند وَ حَاقَ بِهِمْ أَحَاطَ بِهِمْ وَ نَزَلَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ یَسْتَهْزِئُونَ جزاء استهزائهم. و گفته‌اند: إِلَى أُمَّةٍ مَعْدُودَةٍ ای قلیله. مدت عذاب دنیا اندک شمرد از بهر آن که مدت دنیا و بقای دنیا باصاف با عقبی اندک است و همچنین عذاب دنیا در مقابل عذاب جاودانه که در عقبی خواهد بود اندکی است، اما لفظ امت در قرآن بر هشت وجه آید: یکی از آن بمعنی عصبه است و جماعت، چنان که در سوره البقرة گفت: وَ مِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةٌ مُسْلِمَةٌ لَكَ ای عصبه مسلمة لك، تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ ای عصبه. و در آل عمران گفت: أُمَّةٌ قَائِمَةٌ ای عصبه قائمه. و در سوره المائدة گفت: أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ ای عصبه. و در سوره الاعراف گفت: وَ مِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ ای عصبه. وجه دوم امت است بمعنی ملت، كَقَوْلِهِ: إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَى أُمَّةٍ ای علی ملة وَ إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً ای ملتكم ملة الاسلام وحدها، جایی دیگر گفت: وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً یعنی ملة الاسلام. وجه سوم امت بمعنی مدت است. كَقَوْلِهِ: وَ لَئِنْ أَخَّرْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ إِلَى أُمَّةٍ ای الى مدة و كَقَوْلِهِ: وَ اذْكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ ای بعد مدة. وجه چهارم بمعنی امام است كَقَوْلِهِ: إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا یعنی كان اماما یقتدی به فی الخیر. وجه پنجم امت است بمعنی جهانیان گذشته و جهانداران از کافران و غیر ایشان. كَقَوْلِهِ: وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ وَ إِنَّ مِنْ أُمَّةٍ إِبْرَاهِيمَ إِذَا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ یعنی الامم الخالیة. وجه ششم امت محمد اند (ص) مسلمانان بر خصوص. كَقَوْلِهِ: كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ وَ قَوْلِهِ: كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا وَ جِه هفتم کافران امت محمداند بر خصوص. وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ: كَذَلِكَ أَرْسَلْنَاكَ فِي أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهَا أُمَمٌ يَعْنِي الْكُفَّارَ خَاصَةً. وَ جِه هشتم امت است بمعنی خلق. كَقَوْلِهِ فِي سُورَةِ الْاِنْعَامِ: وَ لَا طَائِرٌ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَّةٌ مِمَّنْ أَنْتُمْ يَعْنِي الْاِخْلَاقَ مِثْلَكُمْ.

وَ لَئِنْ أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ مِثْلَ رَحْمَةِ الْإِنْسَانِ مِنَّا رَحْمَةً انْجَبَا وَلِيدٌ مَغِيرَةٌ است یعنی اعطیناه نعمه و صحة و سعة، و اذقناه حلاوتها و مکناه من التلذذ بها ثُمَّ نَزَعْنَا مِنْهُ إِنَّهُ لَيُؤْسُّ كُفُورٌ یعنی ثُمَّ سَلَبْنَاهَا أَيَّاهَا يَأْسُ مِنَ النِّعْمَةِ وَ كَفَرَهَا لِأَنَّهُ لَا تَقَّةَ لَهُ بِاللَّهِ بَلْ وَثُوقَهُ بِمَا فِي كَفِّهِ مِنَ الْمَالِ.

وَ لَئِنْ أَذَقْنَا نِعْمَاءَ آي وَ سَعْنَا عَلَيْهِ الصَّحَّةَ وَ الْمَالِ وَ الْعَافِيَةَ بَعْدَ ضَرَاءٍ مَسْتَهْأَى ای بعد الفقر الذي ناله لَيَقُولَنَّ ذَهَبَ السَّيِّئَاتُ عَنِّي ظَنُّهُ أَنَّهُ زَايِلَةٌ كُلُّ مَكْرُوهٍ فَلَا يَعَاوِدُهُ وَ ظَنَّ أَنَّ الْبَلَاءَ لَسُوءٍ وَ لَعَلَّهُ خَيْرٌ لَهُ إِنَّهُ لَفَرِحَ بِزَوَالِ الشَّدَةِ فَخُورٌ بِالنِّعْمَةِ مِنْ غَيْرِ شُكْرِ لَهَا. معنی آیت آنست که اگر مردم را بعد از بلا و شدت و بی کامی و درویشی، نعمت و عافیت دهیم و آسانی و راحت چشانیم و او را در آن نعمت بطر بگیرد آن رنج و بی کامی و بی‌نواپی همه فراموش کند شکر منعم بگزارد و حق نعمت نگزارد و باز بردن بلا و مکروه نه از حق ببیند، در آن نعمت می‌نازد و شادی میکند و میگوید: «ذَهَبَ السَّيِّئَاتُ عَنِّي» فارقتی الضر و الفقر، از نفقت و غضب حق ایمن نشیند و از مکر وی نترسد فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ رب العالمین گفت: إِنَّهُ لَفَرِحَ فَخُورٌ اوست آن لاف زن نازنده بطر گرفته. فرح و سرور هر دو در قرآن بیاید. اما فرح بدم آید ناپسندیده و نکوهیده چنان که گفت: لَا تَفْرَحَنَّ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ وَ سرور بمدح آید ستوده و پسندیده چنان که گفت: وَ لَقَاهُمْ نَصْرَةٌ وَ سُرُورًا وَ الْفُخُورُ الْمُنْتَكَبَرُ الْمُتَطَاوِلُ. وَ قِيلَ: فَرِحَ فَخُورٌ. ای اشر بطر، يفاخر المؤمنین بما وسَّعَ اللَّهُ عَلَيْهِ.

ثُمَّ ذَكَرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ: إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا این استثناء منقطع است یعنی لکن الَّذِينَ صَبَرُوا عَلَى الشَّدَةِ وَ الْمَكَارِهِ وَ عَمِلُوا

الصَّالِحَاتِ فِي السَّرَاءِ وَالضَّرَاءِ أَوْلَيْكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ لذنوبهم وَ أَجْرٌ كَبِيرٌ يَعْنِي الْجَنَّةَ.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ «بِسْمِ اللَّهِ» اخبار عن وجود الحقّ بنعت القدم «الرحمن الرحيم» اخبار عن بقاءه بوصف العلا و الكرم كاشف الارواح باسم الله فهيمهم، و كاشف النفوس بالرحمن الرحيم فتييمهم، فالارواح دهشى فى كشف جلاله، و النفوس عطشى الى لطف جماله.

يا نزهتى فى حياتى و راحتى بعد دفتى صد      مالى بغيرك انس من حيث خوفى و امنى.  
سأل برآيد و بريزد دل من      هم بوى وصال تو دمد از گل من.

ای خدای کریم مهربان، ای نامدار رهی دار نگهبان، عالم تویی باسرار بندگان، مطلع خودی بر دلهای دوستان، بار خدای همه بار خدایان، خداوند همه خداوندان، پیش از هر زمان و پیش از هر نشان، در ملك بی در بایست، ملكی در ذات بی هامانست، خداوندی پاک از دریافت چون، منزّه از گمان و پندار و ایدون، بیننده هر تاریک، داننده هر باریک، نزدیکتر از هر نزدیک، نزدیک است بپر، تا دوست از شادی شود مست، دور است بقدر تا دشمن نداند که هست، از دوست بجنایت نبرد که بردبار است و وفادار، از دشمن بخدمت فریب نگیرد که جبار است و کردگار، نه عدل وی را چرا پیدا، نه فضل وی را منتهی پدید، نه عدل وی را درمان، نه فضل وی را کران، عدل پیش فضل خاموش، و فضل را حلقه وصال در گوش، نبینی که عدل نهانست و فضل پیدا، تا دشمن مغرور است و دوست شیدا، خداوندا آرام دل غریبانی، یادگار جان عارفانی، زندگانی جان و آیین زبانی، بخود از خود ترجمانی، بحق تو بر تو که ما را بوصال خود رسانی.

الر الالف يؤلفهم على نعمه و يامرهم بالتوحيد، و اللام يلومهم على تخلفهم و يأمرهم بالتجريد، و الراء يرفقهم بلطفه و يحملهم على التفريد، الف خلق را با نعمت منعم مألوف میگرداند، آن گاه ایشان را و امنم میخواند، که بنعمت چه نازید، راز ولی نعمت خواهید، با نعمت آرام چه گیرید، دلارام مهین جویدید، مهره مهر فانی تا کی زنید، دست در چنگ وصل لم یزل زنید.

پیر طریقت گفت: الهی! گاه می گویی که فرود آی، و گاه می گویی که گریز، گاه فرمایی که بیا، و گاه گویی که برهیز، خدایانشان قربت است این؟ یا محض رستاخیز؟ هرگز بشارت ندیدم تهدید آمیز، ای مهربان بردبار، ای لطیف و نیک یار، آدمم و درگاه خواهی بناز دار، و خواهی خوار.

اللّٰهُ يَعْلَمُ اَنْنِىْ بِكَ وَاَجِدُ      مَا اَنْ اَرِيْدُ عَلٰى هَوَاكُ بَدِيْلًا

و اللام يلومهم على تخلفهم و يامرهم بالتجريد لام ایشان را ملامت میکند که هان تا بنگارستان و بوستان مشغول نشوید، که آن گاه از دوستان واپس مانید، و به ایشان در نرسید. در خبر است که سیر و اسبق المفردون. و الله عزّ و جلّ يقول: وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أَوْلَيْكَ الْمُقْرَبُونَ «را» اشارت است بر هاشدن جوانمردان، از خویشان بسان والهان در میدان هیمان، تا خود کجا فرا راه آیند، و ازین دریای مغرق کجا واکران افتند، و شب انتظارشان کی بسر آید، و صبح دولت از افق سعادت کی پدید آید.

بیر طریقت گفت: حقیقت این کار همه نیاز است، حسرتی بی‌کران، و دردی مادر زادست، در آن هم ناز است و هم گداز است، هم رستخیز نهان، و هم زندگانی جاودان است بی‌قراری دل واجدان است، بلای جان مقربان است، حیرت علم محققان است، احتراق عشق عارفان، و هیمن قصد دوستان و سرگردانی جوانمردان است سرگردانی ایشان درین راه چنان است، که کسی در چاهی بی‌قعر افتد، هر چند که در آن چاه میشود آن چاه بی‌قعرتر که هرگز او را پای بر زمین نیاید، همچنین روندگان درین راه همیشه روان‌اند، افتان و خیزان، که هرگز ایشان را وقفی نه، و درین اندوه سلوتی نه، و این دریا را قعری نه، و این حدیث را غایتی نه.

درین ره گرم رو می‌باش تا از روی نادانی نگر نندیشیا هرگز که این ره را کران بینی

وَ أَنْ اسْتَغْفِرُوا رَبَّهُمْ ثُمَّ نُوبُوا إِلَيْهِ اسْتَغْفَرَ توبه است و توبه استغفار و برهم داشتن هر دو لفظ اشارت است که از گناهان بیرون آیی چنان که مار از پوست، آن گه اعتقاد کن که نجات تو نه بتوبه است که بکرم و فضل اوست جلّ جلاله، اول استغفار کن تا از گناه پاک شوی، پس توبه کن ازین اعتقاد تا درست شوی، اول برخیز برگزارد طاعت و خدمت بفرمان شریعت، پس ازین برخاستن خود برخیز باشارت حقیقت. آن، یکی راه عابدان است و این یکی طریق عارفان، آن یکی حق خدمت از روی شریعت، این یکی نشان صحبت در منهج حقیقت. حاصل خدمت آنست که گفت: يُمَنِّعُكُمْ مَتَاعًا حَسَنًا ثَمَره صحبت آنست که گفت: وَ يُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ.

قوله: وَ مَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا خداست که آفریدگار است، و روزی گمار است، می‌آفریند بقدرت فراخ، روزی میدهد از خزینه فراخ، نه از صنع در قدرت او و هنر آید، نه از بذل در خزینه وی نقص آید. و فی الخبر الصحيح: «پیدا الله ملای لا تغیضها نفقة سحَاء اللیل و النهار»

سزای بنده آنست که چون عزّ و علا حوالت روزی بر خود کرد، هرگز بر روزی غم نخورد، و بر ضمان الله تکیه کند، مصطفی (ص) گفت: «اذا احیل احدکم علی ملیء فلیحتل»

اگر کسی را حوالت کنند بر مردی ملیء که مال دارد و توان آن دارد که کار گزارد، حوالت پذیرد، و بران ضمان وی اعتماد کند. پس چه گویی در آفریدگار بندگان و دارنده همگان، که حوالت روزی بندگان بر خود کرد و بفضل خود ایشان را بجای آن کرد چون روا باشد که دل در دیگری بندند، یا از دیگران جویند. و فی بعض

کتب الله: «عبادی انتم خلقی و انا ربکم ارزاقکم ببیدی لا تتعبوا فیما تکلفت لکم به فاطلبوا منی ارزاقکم و الیّ فارفعوا حوائجکم».

و قال النبی (ص) «ان روح القدس نفث فی روعی ان نفسا لن تموت حتی تستكمل رزقها، الا فاتقوا الله و اجملوا فی الطلب و لا یحملنکم استبطاء الرزق ان تطلبوه بمعاصی الله فانه لا یدرک ما عند الله الا بطاعته.

وَ یَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَ مُسْتَوْدَعَهَا مستقر العابدین المساجد، و مستقر العارفين المشاهد، و مستقر المحب رأس سكة محبوبه، لعله يشهده عند عبوره. و یقال لكل احد مثنوی و مستقر الا الموحد، فانه لا مأوی له و لا منزل. کذا قال عیسی بن مریم

(ع): ان لابن آوی مأوی و لیس لابن مریم مأوی، فاجابه الجلیل جل جلاله: انا ماوی من لا ماوی له. رابعه عدویه را

می‌آید که از قافله منقطع شد در بادیه‌ای حیران و سرگردان در آن بیابان زیر مغیلانی فرو آمده، سر بر زانوی حسرت نهاده، همی گوید: الهی، غریبم و بیمار و درویش، غمگین و تنها و دل‌ریش، از غیب آوازی شنید که:



الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِيَّانَ أَنْ يَكُونَ لَكُمْ مَشْرِكُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَدِيرًا وَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ (۱۹) و ایشان برستاخیز ناگرویده.

أُولَئِكَ لَمْ يَكُونُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ إِيَّانَ أَنْ يَكُونَ لَكُمْ مَشْرِكُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَدِيرًا وَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ (۲۰) و حق بنمی توانستند دید.

أُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ

ایشان آنند که بخویشتن زیان کردند. وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ (۲۱)

و گم گشت آنچه بدروغ خدا می خواندند

لَا جَرَمَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمْ الْأَخْسَرُونَ (۲۲) براستی و سزا ایشان در آن جهان زیان کارتر همه زیان کاران اند.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ سَبَبِ نَزُولِ آيَاتِنَا لِيَسْأَلَ سَبَّ آلِهَتِنَا وَ لَا عِيبَ لَهَا حَتَّى تَتَّبِعَكَ وَ نَجَالِسُكَ مَا رَأَى كِتَابِي أَرَبِيرون ازین قرآن که در آن عیب بتان و خدایان ما نباشد تا آن گه ما با تو نشینیم و ترا پس رو باشیم. و نیز قومی گفتند: هَلَّا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مَلَكٌ يَشْهَدُ لَكَ بِالصَّدَقِ أَوْ تَعْطَى كَنْزًا تَسْتَعْنِي بِهِ أَنْتَ وَ اتَّبَاعُكَ، چَرا فریشته‌ای از آسمان فرو نیاید بتو آشکارا تا بصدق تو گواهی دهد و چَرا مالی فراوان بتو ندهند و گنجی بر تو نگشایند تا بر خویشتن نفقه کنی و برین درویشان پس روان تو؟ و این سخن ایشان بر طعن و تعنت می‌گفتند و از ایشان که این سخن می‌گفتند، یکی عبد الله بن امیه المخزومی بود و رسول خدا (ص) از آنکه بر ایمان ایشان سخن حریص بود و خواهان، همت کرد که طعن بتان و سب ایشان وقتی بگذارد و آنچه ایشان شنیدن آن کراهیت میدارند بر ایشان نخواند تا ایشان بایمان در آیند و از آنچه گفتند: لَوْ لَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ كَنْزٌ أَوْ جَاءَ مَعَهُ مَلَكٌ دَلَّتْكَ وَ انْدَوَهْگَن گشت، تا رب العالمین آیت فرستاد: فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَلْفِظِ خَبْرٍ كَفْتِ أَمَّا بِمَعْنَى نَهَى اسْتِ، ای لا تَرُكَنَّ إِلَيْنَا كَلِمَةً وَ لَا يَضِقُ صَدْرُكَ بِاقْتِرَاحِهِمْ وَ لَا تَهْتَمُّ أَنْ لَمْ تَوْتِ مَا سَأَلُوكَ، وَ الضَّمِيرُ فِيهِ يَرْجِعُ إِلَى التَّكْذِيبِ، وَ قِيلَ يَرْجِعُ إِلَى بَعْضِ مَا يُوحَى إِلَيْكَ أَيْ لَا يَضِيقُ صَدْرُكَ بِبَعْضِ مَا يُوحَى إِلَيْكَ خَوْفًا مِنْ أَنْ يَكْذِبُوا بِهِ. وَ قِيلَ: مَعْنَى قَوْلِهِ: فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَلْفِظِ خَبْرٍ كَفْتِ أَمَّا بِمَعْنَى نَهَى اسْتِ، إِيَّانَ أَنْ يَكُونَ لَكُمْ مَشْرِكُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَدِيرًا وَ بِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ (۲۰) و حق بنمی توانستند دید.

إِنَّمَا أَنْتَ نَذِيرٌ أَيْ عَلَيْكَ أَنْ تَنْذِرَهُمْ وَ لَيْسَ عَلَيْكَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بِمَا يَقْتَرِحُونَ وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ حَافِظٌ لِكُلِّ شَيْءٍ. الْوَكِيلُ الْمَطْلُوقُ هُوَ الَّذِي الْأُمُورَ مَوْكُولَةً إِلَيْهِ وَ هُوَ مَلِيٌّ بِالْقِيَامِ بِهَا وَ فِيَّ بِاتِمَامِهَا وَ ذَلِكَ هُوَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ.

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ أَيْنَ أَمْ فِي مَوْضِعٍ وَ أَوْ عَطْفٌ اسْتِ يَا أَلْفٌ اسْتِفْهَامٌ يَعْنِي وَ يَقُولُونَ اخْتَلَقَهُ مُحَمَّدٌ. مِيگويند اين كافران كه محمد اين قرآن از خود ساخت.

جایی دیگر گفت: إِنَّ هَذَا إِلَّا إِفْكٌ افْتَرَاهُ وَ أَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ این پیغام که می‌رساند محمد دروغی است که بر الله می‌بندد و سخنی است که خود می‌سازد، و قومی دیگر از جهودان، که وی را در آن یاری می‌دهند. رَبِّ الْعِزَّةِ كَفْتِ

بجواب ایشان: قُلْ يَا مُحَمَّدُ فَأَنْتَوَا بَعْشَرٌ سُوْرٌ مِثْلَ الْقُرْآنِ فِي الْبَلَاغَةِ وَ الْاِخْبَارِ عَمَّا كَانَ وَ يَكُوْنُ مُقْتَرِبَاتٍ بَزَعْمِكُمْ، گوی ایشان را اگر آنچه من آوردم مردم ساخت پس شما که مردمان اید بیارید ده سورت مانند این فرا ساخته شما. این جاده سورت گفت و در سورت یونس گفت بِسُوْرَةٍ مِثْلِهِ اِگر نزول سوره هود پیش از سوره یونس بوده پس در معنی آن اشکال نیست که اوّل گفت ده سوره بیارید چون عاجز بودند از آن واکم کرد گفت یکی بیارید و این سخن بنظم خویش راست است و قول مفسران اینست، اَمَّا قَوْمِي كَفْتَنَدُ كَه: اوّل سورت یونس فرو آمد پس معنی آنست که: فَأَنْتَوَا بِسُوْرَةٍ مِثْلِهِ فِي الْخَبْرِ عَنِ الْغَيْبِ وَ الْاِحْكَامِ وَ الْوَعْدِ وَ الْوَعْدِ، فلما عجز و قال لهم في سورة هود ان عجزتم عن الإتيان بسورة مثله في الاخبار عن الغيب و الاحكام و الوعد و الوعيد فَأَنْتَوَا بَعْشَرٌ سُوْرٌ مِثْلِهِ مِنْ غَيْرِ خَبْرٍ وَ لَا وَعْدٍ وَ لَا وَعْدٍ وَ اِنَّمَا هِيَ مَجْرَدُ الْبَلَاغَةِ.

وَ اَدْعُوا مَنْ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللّٰهِ اِلَى الْمَعَاوَنَةِ عَلَى الْمَعَارِضَةِ. ای ادعوا کل مخلوق بقدر معاونتکم فی هذا. میگوید: هر که توان آن دارد که سخن گوید بعربیت او را بیاری گیرید درین معارضه اگر توانید و راست می گوید که لَوْ نَشَاءُ لَفَلْنَا مِثْلَ هَذَا پَسْ كَفْتَنَدُ: فَإِنَّمَا يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ ای فان لم يستجب لكم من تدعونهم الى المعونة و لم يتهياً لكم المعارضة فقد قامت عليكم الحجة. فَأَعْلَمُوا أَنَّمَا أَنْزَلَ يَعْلَمُ اللّٰهُ أَنْزَلَهُ جِبْرَائِيلُ بَاذْنِ اللّٰهِ وَ بَعَلَّمَهُ اِي وَ اللّٰهُ عَالِمٌ بَانْزَالِهِ وَ عَالِمٌ اَنَّهُ مِنْ عِنْدِهِ.

و گفته اند: این: بَاء، اینجا بمعنی من است. ای من علم الله، میگوید: اکنون که هیچ کس شما را معاونت ندارد و معارضه راست نشد و عجز جمله عرب درین ظاهر گشت پس حجت حق بر شما قائم شد و روشن گشت باری بدانید که این قرآن از خداست از نزدیک او و از علم او. در قرآن چند جایگه میگوید که این قرآن از علم خداست مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ يَعْنِي الْقُرْآنَ.

ثم قال: وَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يَعْنِي وَ اعْلَمُوا اِنْ لَا اِلَهَ اِلَّا هُوَ مَنْزِلَ الْقُرْآنِ عَلَى مُحَمَّدٍ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ اسْتَفْهَامَ مَعْنَاهُ الْاَمْرُ كَقَوْلِهِ: فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ وَ الْمَعْنَى اِذَا رَايْتُمُ الْعَرَبَ قَاطِبَةً عَجَزْتُمْ عَنِ الْاِتْيَانِ بِمِثْلِ شَيْءٍ مِنَ الْقُرْآنِ فَاسْلَمُوا. مفسران را دو قول است در این آیت یکی آنست که این خطاب با کافران است چنان که بیان کردیم دیگر قول آنست که خطاب با رسول و با مؤمنان است یعنی فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ يَا مَعْشَرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقُولُوا لَهُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّمَا أَنْزَلَ يَعْلَمُ اللّٰهُ.

قوله: مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا اَيْنَ كَانَ كَوْنِ حَالِ اسْتِ نَهْ كَوْنِ قَدَمٍ، وَ آيَةٌ فِي شَأْنِ اَهْلِ رِيَا اسْتِ كَهْ فِي دُنْيَا طَاعَتِ بَرِيَا كُنْتُمْ بَرِ دِيْدَارِ مَرْدَمٍ، نَهْ بَرِ اِخْلَاصٍ، رَسُوْلُ خِدا (ص) كَفْتَنَدُ: «اِنْ اِخْوَفُ مَا اِخْوَفَ عَلَيْكُمْ الشَّرْكَ الْاِصْغَرُ» قَالُوا يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ وَ مَا الشَّرْكَ الْاِصْغَرُ؟ قَالَ: «الرِّيَاءُ».

و قال (ص): «اِذَا جَمَعَ اللّٰهُ النَّاسَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ لِيَوْمٍ لَا رِيْبَ فِيْهِ، نَادَى مَنَادٌ مِنْ كَانِ اشْرَكَ فِي عَمَلٍ عَمِلَ لِلّٰهِ اِحْدَا فَلِيَطْلُبْ ثَوَابَهُ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللّٰهِ فَانَ اللّٰهُ اَغْنَى الشَّرْكَاءِ عَنِ الشَّرْكِ».

ضحاك كَفْتَنَدُ: اَيْنَ آيَةٌ فِي شَأْنِ كَافِرَانِ اسْتِ كَهْ فِي دُنْيَا نِيْكِيْهَا كُنْتُمْ، كَرَسَنَّاغَانِ رَا طَعَامَ دَهْنَدُ، وَ بَرَهَنَّاغَانِ رَا بِيُوشَنَدُ، وَ مَظْلُوْمَانِ مُسْلِمَانَانِ رَا نَصْرَتِ كُنْتُمْ، وَ فِي جَمْلَهْ بَابُوَابِ خَيْرِ كُوْشَنَدُ، رَبِّ الْعَالَمِيْنَ هَمْ فِي دُنْيَا جَزَايَ كَرْدَارِ نِيْكُوِيْ ايشان بایشان در رساند، در مال و نعمت و روزی ایشان ببفزاید و تن درستی دهد تا بکام و مراد و هوای خود زندگی کنند تا مزد کردار ایشان در دنیا بتمامی بایشان رسد چنان که گفت: وَ هُمْ فِيْهَا لَا يُبْخَسُوْنَ اِي لَا يَنْقُصُوْنَ ثَوَابَهَا بَلْ يُوَقُوْنَهُ، اَمَّا ايشان را از ثواب و نعيم آخرت هیچ نصيب نباشد چنان که گفت: اُولَئِكَ الَّذِيْنَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْاٰخِرَةِ اِلَّا النَّارُ

وَ حَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا اِي فِي الدنیا لانهم لم يربدوا به وجه الله و لم يؤمنوا به وَ باطلٌ ما كانوا يَعْمَلُونَ اين حكم كافرانت و منافقان، اما مؤمن كه در دنيا عمل نيكو كند و در آن عمل صدق و اخلاص بجای آرد اگر چه رزق دنيا و معيشت دنيا خواهد اما ارادت آخرت بر دل وی غالب بود.

رب العالمين به نيت نيكویی او را، هم در دنيا رزق حلال برو موسع دارد هم در عقبی بسعادت ابد و نعيم جاودانه رساند، اينست كه مصطفى (ص) گفت: «ان الله لا يظلم المؤمن حسنة يثاب عليها الرزق في الدنيا و يجزي بها في الآخرة و اما الكافر فيقطع بحسناته في الدنيا حتى اذا افضى الى الآخرة لم تكن له حسنة يعطى بها خيرا

أ فَمَنْ كَانَ عَلَى بَيِّنَةٍ اَيْن كَانَ هم چنان كه «كان» پيشين است يعنى أ فَمَنْ هو على بينة و هو الرسول (ص) «على بينة» اى بيان و حجة، و هو القرآن مِنْ رَبِّهِ وَ يَتْلُوهُ اى يقرأه شاهدٌ مِنْهُ يعنى لسان محمد (ص) قال محمد بن الحنفية: قلت لابي انت التالى، قال: و ما تعنى بالتالى. قلت: قوله سبحانه: وَ يَتْلُوهُ شاهدٌ مِنْهُ قال وددت انى هو و لكنه لسان النبى (ص): «وَ يَتْلُوهُ شاهدٌ مِنْهُ» سخن اينجا تمام شد و جواب محذوف است. ميگويد: كه كسى بر چيزى روشن و بر پيغامى راست درست است از خداوند خویش و زبان او آن را ميخواند آن زبان كه گواه خدا است بر خلق اين كس چنان كسى است كه او را از اين هيچ چيز نيست؟ و گفته‌اند: جواب محذوف آنست كه أ فَمَنْ هو على بينة من ربه كمن يريد الحياة الدنيا و زينتها و گفته‌اند: شاهد اينجا جبرئيل است و معنى يَتْلُوهُ يتبعه، مي‌گويد: كسى كه او بر درستی و راستی و پيدايی بود از خداوند خویش و گواهی از الله ايستاده بر پی آن كس و آن جبرئيل است كه در پی محمد نشسته پيغام افزایی و سخن رسانی و دنی آرایي اين كس چنان ديگر است كه او را از اين هيچ چيز نيست؟ و عن الحسين بن علي (ع) شاهدٌ مِنْهُ محمد (ص) فيكون أ فَمَنْ كان هو المؤمن على بينة اى بيان و بصيرة من ربه و يتلوه شاهد منه يعنى و يشهد له محمد (ص) يوم القيمة لقوله: وَ جِئْنَا بِكَ عَلَى هَوْلٍ لَشَهِيدٍ اى يتلوه اى يتبع محمداً (ص) شاهد منه و هو على بن ابي طالب (ع) و قيل: هو ابو بكر. قال النحاس: الهاء فى ربه للنبى (ص) و فى يتلوه تعود على البينة لان البينة و البيان واحد و فى «منه» تعود على اسم الله عز و جل وَ مِنْ قَبْلِهِ اى من قبل نزول القرآن و مجيء محمد (ص) كان كتابٌ موسى إماماً وَ رَحْمَةً لِمَنِ اتبعها يعنى التورية و هى مصدقة للقرآن شاهدة للنبى (ص) اماما نصب على الحال. و عرب راه را امام خوانند از بهر آنكه در پيش رونده است و حاجت را امام خوانند از بهر آنكه در پيش جوينده است، و منه قول بعضهم:

جنتك مسترفدا بلا سبب      اليك أبا بحرمة الادب  
فأقض امامى فاننى رجل      غير ملح عليك فى الطلب

أولئك يعنى اصحاب محمد (ص) و قيل: اراد به مسلمة اهل الكتاب عبد الله بن سلام و اصحابه يُؤْمِنُونَ بِهِ يعنى بالقرآن و قيل: بالتورية. ميگويد: مسلمانان اهل كتاب گرویده‌اند به تورات و گرویدگان ایشان به تورات از بهر آن گفت كه ایشان در تورات نبوت محمد (ص) مثبت یافتند و بپذيرفتند وَ مَنْ يَكْفُرْ بِهِ اى ب: محمد (ص) و القرآن مِنَ الْأَحْزَابِ مِنَ الْكُفَّارِ الَّذِينَ تَحزَّبُوا و اجتمعوا على رسول الله و عدوانه من اليهود و النصارى و المجوس و ساير الملل فَالنَّارُ مَوْعِدُهُ ميگويد: هر كه به محمد كافر شود و به قرآن، از هر جوکی از جوکهای جهود و ترسا و گبر و مشرك و دهري و منافق آتش دوزخ و عده جای اوست. اين آيت دليل است بر بطلان مذهب جماعتی متكلمان كه گفتند كافران

بحقیقت دهریان‌اند و زنادقه‌ها اما جهود و ترسا و گبر و جمله اصناف کفره بیرون از دهری ایشان را کافران بحقیقت نگویند منزلت ایشان منزلت مبتدعان است جاوید در آتش نمانند و این مذهب باطل است و این سخن کفر و گوینده آن کافر و اول من قاله و اعتقده احمد بن حمدان الهروی و قال: سعید بن جبیر: كنت اذا وجدت الحديث عن النبي (ص) صحيحا اصبت مصداقه في كتاب الله فافكرت في قول النبي (ص) ليس يسمع بي احد فلا يؤمن بي و لا يهودى و لا نصرانى الا دخل النار فطلبت مصداقه في كتاب الله فاذا هو و من يكفر به من الأحزاب فالنار موعده. فلا تك في مريّة منه اي من ان موعده النار. و قيل: من القرآن فيكون الخطاب للنبي (ص) و المراد غيره، يحتمل ان التقدير، قل للشاك في ذلك: فلا تك في مريّة منه إنه الحق منزل من ربك و لكن أكثر الناس لا يؤمنون لا يصدقون بان ذلك كذلك.

و من أظلم اي من اعنى و اشدّ كفرا ممن افترى على الله كذبا ان له ولدا و شريكا و وصفه بغير صفتة و افترى عليه ما لم ينزله، أولئك يعرضون على ربهم اين همچنانست که جایی دیگر گفت فإلينا مرجعهم میگوید: هیچ کس عاصی‌تر و کافرتر و شوختر از آن کس نیست که خدای را ناسزا گوید و برو دروغ بزند و آنچه از بر خویش نهد و خود گوید کلام حق شمرد. این جواب ایشان است که میگفتند: افترى محمد القرآن من تلقاء نفسه، آن گه گفت: أولئك يعرضون على ربهم ناچار مرجع ایشان با حق است و انتقام را برو عرض دهند تا ایشان را بان دروغ که گفتند جزا دهد، و يقول الأثهاد و فریشتگان و پیغامبران و جمله مؤمنان که حاضر باشند در آن مجمع عظیم و موقف حساب گویند آن گه که ایشان را فرا دیدار الله برند تا از ایشان سؤال کنند هؤلاء الذين كذبوا على ربهم اینان‌اند که بر خداوند خویش دروغ میگفتند و پیغامبران را دروغ زن میگرفتند، الأثهاد جمع شاهد بمعنی حاضر كصاحب و اصحاب، و روا باشد که این اشهاد اعضای ایشان باشد، چنان که گفت: يوم تشهد عليهم ألسنتهم و أيديهم الآية. ألا لعنة الله على هؤلاء الذين كذبوا على ربهم این سخن مستأنف گیر خواهی معطوف بر قول اشهاد.

آورده‌اند که مظلومی مستغیث پیش عبد الملك مروان پپای ایستاد و عبد الملك بر منبر بود وی را گفت: یا امیر المؤمنین اتق يوم الندوة، وی گفت: و ما يوم الندوة؟ مستغیث گفت: يوم يقول الأثهاد... ألا لعنة الله على الظالمين. فارتعد عبد الملك و امر برد مظلمته و توفير حقه عليه. و روى عبد الله بن عمر عن رسول الله (ص) ان الله يدنى المؤمن يوم القيمة يستره من النار فيقول: اي عبدى تعرف ذنب كذا و كذا؟

فيقول: نعم. حتى اذا قرره بذنوبه قال فإني سترتها عليك في الدنيا و قد غفرتها لك اليوم ثم يعطى كتاب حسناته.

و اما الكافرون و المنافقون فيقول الأثهاد هؤلاء الذين كذبوا على ربهم ألا لعنة الله على الظالمين.

الذين يصدون عن سبيل الله يمنعون عن دين الله، و يبغونها اي يبغون لها عوجاً اي يطلبون للاسلام ميلا عن الحق و عن الاستقامة. و قيل: يبغونها عوجاً اي يتاولون القرآن تأويلاً باطلا. العوج فيما لا يرى بالعيون من العيدان و الحيطان و ما اشبهها، قال الله تعالى قرأنا عربياً غير ذي عوج و هم بالآخرة اي بالبعث بعد الموت هم كافرون.

أولئك لم يكونوا معجزين اين هم کون حال است يعنى أولئك ليسوا بمعجزين فى الارض، اي لم يعجزونا ان نعذبهم فى الدنيا و لكن اخرنا عقوبتهم و قيل: معجزين اي سابقين فإيتين هربا و ما كان لهم من دون الله من أولياء يمنعونهم من عذابه، يُضاعف لهم العذاب قرأ مكى و شامى و يعقوب «يضعف» مشددة العين بغير الف و قرأ الباقون «يضاعف»



بالالف مخففة العين، و قد مضى الكلام فى هذه اللفظة فيما سبق. و تضعيف العذاب لهم لاضلالهم الغير و اقتداء الاتباع بهم ما كانوا يَسْتَطِيعُونَ السَّمْعَ اين دليل است كه بنده را پيش از فعل استطاعت نيست، جايى ديگر گفت و كانوا لا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعًا. قال قتادة: ما كانوا يَسْتَطِيعُونَ السَّمْعَ صَمَّ عن سماع الحق فلا يسمعون و ما كانوا يُبْصِرُونَ الهدى قال الله تعالى: إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمَعْرُوُونَ و قال صُمُّ بَكْمٌ عُمِّيٌّ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ قال ابن عباس: اخبر الله تعالى انه حال بين اهل الشرك و بين طاعته فى الدنيا و الآخرة قال: فلا يَسْتَطِيعُونَ خاشعَةً أَبْصَارُهُمْ و روا باشد كه اين نفي استطاعت از بتان بود كه بتان نشنوند و نبينند و نتوانند كه شنوند يا ببينند، همانست كه جايى ديگر گفت أَمْ لَهُمْ أُعْيُنٌ يُبْصِرُونَ بها أَمْ لَهُمْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بها. أولئك الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ اى خسر و راحة انفسهم و سعادتها وَ ضَلَّ عَنْهُمْ ما كانوا يَقْتَرُونَ

اى ما كانوا يزعمون من شفاعة الملائكة و الاصنام. و قيل: بطل سعيهم و خاب رجاؤهم و لم ينتفعوا بكذبهم. لا جَرَمَ معناه حقا. و قيل معناه: حق له. و قيل: لا بدّ و لا محالة، و ذهب بعض التحويين الى ان «لا» نفي لما ظنوا انه ينفعهم يعنى لا ينفعهم ذلك، و معنى «جرم» كسب، و فاعله مضمّر تقديره: كسب فعلهم أَنَّهُمْ فِي الآخِرَةِ هُمُ الْأَخْسَرُونَ يعنى من غيرهم و ان كان الكلّ فى الخسار.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضَ ما يُوحى إِلَيْكَ... الآية. فرمان آمد از درگاه.

احديت و جناب صمديت بمهتر كائنات، و سيد سادات، شمس هدايت، و كيمياى دولت، سهيل سعادت، و بحر طهارت، كه ما ترا بخلق فرستاديم تا طبيب دلهای اندوهگنان باشى، مرهم درد سوختگان، و آسایش جان مؤمنان باشى، اين نامه ما بر ايشان خوانى، و آن لهيب آتش عشق ايشان و سوز دل ايشان در آرزوى ديدار ما امروز بر بنشانی، و فردا را وعده وصال و ديدار دهى، پس بدانكه تنى چند از اين مهجوران عدل ما، و رنجوران داغ قطيعت ما، شنيدن آن مىخواهند كه ذوق آن نميدانند، و حوصله آن ندارند، و آن گه از تو ترك آن مىدرخواهند آن را مىبگذارى، و بر اميد صلاح و ايمان ايشان مراد ايشان مىجويى، مكن اى محمد، مراد ايشان مجوى، و دل در ايشان ميبند، كه ما ايشان را در ازل برانديم، و داغ حرمان و خذلان بر ايشان نهاديم.

اى سيد ايشان ترا دشمنان و بد خواهانند اگر سخنى بطعن گویند يا تعنتى جویند دل خویش بتنگ ميار، و اگر ايمان نيارند غم مخور، ايشان خبيثاند و حضرت عزت ما پاك است جز پاكان را بخود راه ندهد «ان الله تعالى طيب لا يقبل الا الطيب» هر كه نه آن ما است اگر چه عين طهارت است او را پليد دان چه آدمى و چه سگ. يقول الله عزّ و جلّ: إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ و هر كه آن ما است اگر چه عين نجاست است او را پاك شمر چه آدمى و چه سگ. يقول الله تعالى: وَ كَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعِيهِ بِالْوَصِيدِ سگى بر وفای دين قدمى برداشت ما جبرئيل را بخدمت او فرستاديم، و در دنيا با آن جوانمردان بداشتيم، و از آفات نگه داشتيم، نجاست او بطهارت برداشتيم، در دنيا با ايشان، و در غار با ايشان، و در قيامت با ايشان، و در بهشت با ايشان. پس بنده مومن كه هفتاد سال بر بساط اسلام بوده و ذوق ايمان چشیده و قدم بر قدم رسول نهاده و خداوند عالم او را پاك خوانده، و مهر خود در دل وى نهاده، كجا روا دارد كه در قيامت او را نوميد كند.

ما را بمران چو سايلان از در خویش      بنگر صنما كه عاشقم يا درویش

مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَ زِينَتَهَا... الآية من قنع ما بالدنيا مع دناءة صفتها ما ضننا عليه بامتناع ايام، لكن يعقب اري كمالها شري زوالها و يتلوا طعم عسلها سم حنظلها. هر که از ما دنيا خواهد دنيا از وي دريغ نيست لکن از آخرت درماند و آن دنيا با وي هم بنماند.

در آثار بيارند که هر که روی در دنيا دارد پشت بر خدای دارد و پشت بر خدای داشتن آنست که پيوسته باندیشه دنيا خسبد، و بر اندیشه دنيا خيزد، و اوقات وي بدان مستغرق بود، نداند آن مسکين که اين دنيا متاع الغرور است، و بساط لعب و لهو جای بازیچه نادانان، و سبب فریب ايشان، دنيا دار بسان مسافر است در کشتی نشسته و دنيا زاد وي، اگر زاد افزون از آن بر گیرد که بايد کشتی غرق شود و سبب هلاک وي گردد.

آورده اند که ذو القرنين در بلاد مغرب رفت ملك آن ديار زنی داشت، ذو القرنين گفت: اين ملك بمن تسليم کن. گفت: لا و لا کرامة، خواست که بقهر ملك بستاند عارش آمد که با زنی جنگ کند، زن گفت: ترا مهمان کنم چون از دعوت فارغ شوی ملك بتو تسليم کنم چون بخوان آمد خوانی دید زرین نهاده، همه کاسه های زرین و بجای طعام مروارید و جواهر در آن کرده. ذو القرنين گفت: چه خورم طعام بايد، که اين هيچ خوردن را نشايد، آن زن گفت: چون نصيب تو از دنيا نان بيش نبود ملك زمين کجا بری شايد که نبود ترا ملکی که نصيب تو از دو تا نان بيش نيست ديگر همه وبال است و نکال، ابو بکر و راق گفت حیات دنيا ديگرست، و زينت دنيا ديگر، زينت دنيا آنست که در آن آيت گفت: زَيْنٌ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ الی آخرها. و حیات دنيا کراهيت مرگ است. هر که دنيا دوست دارد، از خدا خبر ندارد، و هر که از خدا خبر ندارد هرگز آرزوی مرگ نکند، و زندگانی همین داند، که زندگانی دنيا است شهوتی بر کمال و غفلتی بی نهایت، و از آن حياء طيبه که دوستان در آن اند بی خبر، اشارت قرآن مجيد و عزت کلام بار خدا اينست که أَمَنْ كَانَ عَلَى بَيْتَةٍ مِنْ رَبِّهِ هَرَّكَزَ بَرَابِرَ كِي بُوَد حَيَاتِ غَافِلَانٍ وَ حَيَاتِ عَارِفَانٍ. حَيَاتِ غَافِلَانٍ آنست که گفت: مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَ زِينَتَهَا وَ حَيَاتِ عَارِفَانٍ أَمَنْ كَانَ عَلَى بَيْتَةٍ مِنْ رَبِّهِ مِيگويد: عارفان در روشنايي آشنايي اند بر نور دين، و روح يقين، براه توفيق رفته، و بمقصد تحقيق رسیده، دلهاشان از تجريد و تفريد عمارت يافته، اين بيئت بر لسان اهل اشارت آن تخم درد عشق است که روز اول در عهد ازل در دلهاي دوستان خود ريخت چنان که در خبر است: «ثم رش عليهم نورا من نوره»

نهاد ايشان خاکی خوش بود که در عهد خلقت آدم از قسم طيب برآمده بود، قابل تخم درد عشق آمده پس آفتاب و أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا بِرِ آن تافت، پرورشی تمام بيافت، تا عبهر عهد برآمد گل انس بشکفت، مهب رياح سعادت گشت، و محل نظر الهييت شد، بروزی و شبی سيصد و شصت بار آن بنده همه شب در خواب و اين نظر بدل وي روان، او خفته و نظر الله وي را کوشوان، و اگر از جاده حقيقت يك بار ميلي کند يا در هوای بشريت پروازی کند از عالم غيب ندا آيد که وَ أَنْبِئُوا إِلِي رَبِّكُمْ.

ای باز هوا گرفته باز آی و مرو کز رشته تو سری در انگشت من است.

### ۳ النوبة الاولى

قوله تعالى: إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ايشان که بگرويدند و کردارهای نيك کردند، وَ أَحْبَبُوا إِلِي رَبِّهِمْ وَ بَا

خداوند خویش آر میدند و خویشان را بفروتنی فرا وی دادند، أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۲۳) ایشان آن بهشتیان اند که جاویدی جاویدان در آن اند.

مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ مَثَلٌ وَ سَانِ اَيْنِ دُوْ غُرُوْهٍ، كَالْأَعْمَى وَ الْأَصْمَ رَاسْتِ چُون نَابینا است و كر، وَ الْبَصِيرِ وَ السَّمِيعِ وَ بِنَا وَ شِنُوا هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا در صفت هرگز يكسان باشند؟ أَمْ فَلَا تَذَكَّرُونَ (۲۴) در نمی یابید

وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ فَرَسْتَادِيمِ نُوحِ رَا بَقُومِ خُوِشِ، إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ (۲۵) كه من شما را آگاه كننده ای ام بيم نماي آشكارا.

أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ كه مپرستيد مگر الله را، إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمِ أَلِيمٍ (۲۶) كه من می ترسم بر شما از عذاب روزی كه عذاب آن دردناكی است.

قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ سِرَانِ وَ سِرِ افرازان گفتند آن كافران قوم او، مَا نَرَاكَ إِلَّا بَشْرًا مِثْلَنَا نمی بینیم ترا مگر مردمی، وَ مَا نَرَاكَ أَتْبَعَكَ وَ نمی بینیم ترا كه بتو پی برد إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادْنَا مَگر ایشان كه رذاله مانند، بَادِي الرّأْيِ پیشین دیدار، وَ مَا نَرَى لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ وَ نمی بینیم شما را بر ما افزونی از مهتری، بَلْ نَنْظُرُكُمْ كاذِبِينَ (۲۷) نه جز از آن كه شما را دروغ زنان می پنداریم.

قَالَ يَا قَوْمِ كَفْتِ اِي قوم، أَمْ رَأَيْتُمْ چه بینید اِنْ كُنْتُ عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي اِگر من بر بیداری و راستی و درستی ام از خداوند خویش، وَ آتَانِي رَحْمَةً مِنْ عِنْدِهِ وَ داد مرا بخشایشی از نزدیک خویش، فَعَمَّيْتُ عَلَيْكُمْ أَنْ بَرِ شَمَا پو شیده ماند، أُنزِلُكُمْ هَا در شما بنديم آن بَيِّنَتِ رَا، وَ أَنْتُمْ لَهَا كَارِهُونَ (۲۸) و شما آن را ناخواهان و دشوار دار.

وَ يَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مَالًا وَ اِي قوم از شما مالی نمی خواهم بر تبلیغ رسالت، اِنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَى اللَّهِ نِستِ مَزْدِ من مگر بر الله، وَ مَا أَنَا بِطَارِدِ الَّذِينَ آمَنُوا وَ من نه راننده ایشانم كه گرویده اند بالله، إِنَّهُمْ مَلَأُوا رِبَّهُمْ كه ایشان هم دیدار خداوند خویش خواهند بود، وَ لَكِنِّي أُرَاكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ (۲۹) لکن من شما را قومی می بینم كه ندانید.

وَ يَا قَوْمِ مَنْ يَصْرُنِي مِنَ اللَّهِ وَ اِي قوم كه یاری دهد از الله اِنْ طَرَدْتَهُمْ اِگر من گرویدگان را رانم، أَمْ فَلَا تَذَكَّرُونَ (۳۰) در نمی یابید.

وَ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَ نمی گویم شما را كه نزدیک من خزائن الله است، وَ لَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَ نمی گویم كه من نیامده و پوشیده دانم، وَ لَا أَقُولُ إِنِّي مَلَكٌ وَ نمی گویم كه من فرشته ام، وَ لَا أَقُولُ لِلَّذِينَ تَزْدَرِي أَعْيُنُكُمْ وَ نمی گویم ایشان را كه بخواری و سستی و نكوهش فرا می نگرد چشمهای شما فرا ایشان، لَنْ يُؤْتِيَهُمُ اللَّهُ خَيْرًا كه الله ایشان را نیکی نداد، اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا فِي أَنْفُسِهِمُ اللَّهُ دانانتر است كه در نفسهای ایشان چیست، إِنِّي إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ (۳۱) آن كه من از ستمكاران باشم.

قَالُوا يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا كَفْتَنْد: اِي نُوحِ بَا مَا بَازِ پِچِیدِی، فَأَكْثَرْتَ جِدَالَنَا وَ اَيْنِ پِچِیدِنِ بَا مَا فِرَاوَانِ وَ دِرَازِ كَرْدِی، فَأَتِنَا بِمَا تَعِدُنَا بِيَارِ يَكِ رَا

آنچه می وعده دهی ما را، اِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (۳۲) اِگر می راست گویی.

قَالَ إِنَّمَا يَأْتِيكُمْ بِهِ اللَّهُ اِنْ شَاءَ نُوحِ كَفْت: آنكه می خواهید آنست كه الله آن را بشما آرد اِگر خواهد، وَ مَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ (۳۳) و شما را و پیش نشوید و او را در خود عاجز نیارید.

وَ لَا يَفْعَلُكُمْ نُصْحِي وَ سُوْدِ نَدَارْدِ نِيَكِ خُوَاهِیِ مِنْ وَ پِنْدِ دَادِنِ مِنْ، اِنْ أَرَدْتُ أَنْ أَنْصَحَ لَكُمْ اِگر من خواهم كه شما را



نیک خواهم و پند دهم، اِنْ كَانَ اللّٰهُ يُرِيدُ اَنْ يُعَوِّدَكُمْ اِغْرًا لِّمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۳۴) اوست خداوند شما و با حکم وی میگردید و با مشیت وی اَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ مِثْلَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ (۳۵) و اَنَا بَرِيءٌ مِّمَّا تُجْرُمُونَ (۳۵) و من هم بیزارم از بد که شما کنید. وَ اَوْحِيَ اِلَى نُوْحٍ وَ پيغام دادند ب: نوح اِنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ که نخواهد گروید از قوم تو، اِلَّا مَنْ قَدْ اٰمَنَ مَكْرًا اَنْكَه بگروید تا اکنون، فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ (۳۶) رنجه مباش و تیمار مدار بآنچه ایشان میکنند.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: اِنَّ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَ عَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ وَ اٰخَبُوْا اِلَى رَبِّهِمْ اِى تَوَاضَعُوا لِرَبِّهِمْ وَ خَشَعُوا. و قيل: انا بوا و اطمأنوا و سكنت جوارحهم، و اشتقاقه من الخبت و هى الارض المستوية كما تقول: انجد و اتهم، اين الى بموضع لام افتاده است که در معنى هر دو متقارباند، و روا باشد که الى بمعنى «من» باشد، اى اخبتوا من خوف ربهم. و قيل: قصدوا باخباتهم الى ربهم، حقيقت اخبات آرام دل است و سلوت جان و سکون جوارح در طاعت، رسته از تراجع و دور از تردد و نزديك بحق، اُولَئِكَ اَصْحَابُ الْجَنَّةِ الْوٰصِلُونَ اِلَى الرَّضْوَانِ الْاَكْبَرِ، هُمْ فِيْهَا خٰلِدُونَ. آن گه مثل زد مؤمنان و کافران را: مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ فَرِيقٌ مِّنْ الْمُسْلِمِيْنَ وَ فَرِيقٌ مِّنْ الْكٰفِرِيْنَ، همانست که جایی دیگر گفت: فَاِىُّ الْفَرِيقَيْنِ اَحَقُّ بِالْاٰمَنِ مِثْلُ الْكٰفِرِ؟ سان و صفت کافران و مؤمنان همچون دو فريق است يك فريق نابينا و کر، و دیگر فريق بينا و شنوا، کافر در نابینایی و کرى دل، راست چون کسی است بچشم نابینا و بگوش کر، و مسلمان در بینایی و شنوایی دل، راست چون کسی است بچشم سر بینا و گوش سر شنوا، آن گه گفت: هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا اِى هَلْ يَتَشَابِهَانِ فِى الْمَثَلِ؟ و هو نصب على التمييز، در صفت هرگز کی یکسان باشند و چون هم؟ ثُمَّ قَالَ: اَفَلَا تَذَكَّرُونَ اَفَلَا تَتَعَطَّوْنَ؟ يا اهل مكة فتنتفعا بضرب المثل.

وَ لَقَدْ اَرْسَلْنَا اَيْنَ و او عطف است و لام تأكيد قسم، تقديره: «و اللّٰهُ لَقَدْ اَرْسَلْنَا نُوْحًا» كان اسمه ساكتا فسَمِيَ نُوْحًا لِاِنَّه كان ينوح على نفسه. و الجمهور على انه اسم اعجمي الى قومه المبعوث اليهم، اِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِيْنٌ بفتح الف قرائت مكى و بصرى و كسايى است يعنى بائى لكم، اى ارسلناه بالانذار. باقى بكسر الف خوانند بر اضمار قول، يعنى فاتاهم فقال اِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ اَنْذِرْكُمْ عَذَابَ اللّٰهِ، «مبين» ابين لكم مصالحكم.

اَنْ لَا تَعْبُدُوْا اِلَّا اللّٰهَ يَجُوزُ اِنْ يَكُوْنُ نَصَبًا عَلَى تَقْدِيْرِ اَرْسَلْنَاهُ ب: اَنْ لَا تَعْبُدُوْا اِلَّا اللّٰهَ. و قيل: ابين لكم اَنْ لَا تَعْبُدُوْا و يجوز ان يكون جزما على النهى و «ان» هى المفسرة اِنِّي اَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمِ اَلْيَمِّ يَرِيْدُ الْغَرَقَ و «يوم اليم» كقول القائل: نهاره صائم، لان الالم و الايلام يقعان فيه. و قال مقاتل: بعث نوح (ع) بعد مائة سنة و لبث يدعو قومه تسع مائة و خمسين سنة و كان عمره الفا و خمسين سنة. و عن وهب قال: اوحى اليه و هو ابن خمسين سنة و لبث فى قومه تسع مائة و خمسين سنة و عاش بعد هلاك القوم خمسين سنة و كان عمره الفا و خمسين سنة. و عن ابن عباس قال: اوحى اليه و هو ابن اربع مائة و ثمانين سنة و دعا قومه مائة و عشرين سنة و ركب السفينة و هو ابن ستمائة سنة و بقى بعد هلاك قومه ثلاثمائة و خمسين سنة، فذلك الف سنة انا خمسين عاما.

فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا مِنْ قَوْمِهِ اِى الْاَشْرَافِ مِنْ قَوْمِهِ «ما نريك» يا نوح اِلَّا بَشَرًا مِثْلُنَا سَمِيَ الْاِنْسَانُ بَشَرًا لِظُهُوْرِ بَشْرَتِهِ خِلَافًا لِلْبَهَائِمِ وَ الطَّيُوْرِ وَ الصَّدْفِ. چون نوح ایشان را دعوت کرد بر عبادت الله و ایشان را از عذاب بيم داد،

مهتران و سروران ایشان جواب دادند که: ای نوح ما ترا آدمی همچون خود دانیم بصورت و پیکر ما و هیچ افزونی نیست ترا بر ما، و این سخن بر انکار صحت نبوت وی گفتند و ما نَرَاكَ اَتَّبَعَكَ اِلَّا الَّذِيْنَ هُمْ اَرَادْنَا هَمَانَسْتَ كِه جَاى دِيْكَر كَفْت: «أَتُؤْمِنُ لَكَ وَ اَتَّبَعَكَ الْاَرْدَلُونَ» ارادل جمع جمع است رذل و ارذل و ارادل مثل كلب و اكلب و اكلاب. و گفته‌اند: جمع ارذل است و هو الناقص القدر، یعنی، فرومایه و بی‌قدر نه خواجه و رئیس «بادی الرأى» قرأ ابو عمرو بادئ بالهمز بعد الدال «الرأى» بغير همز، و المعنى «اراذلنا» فى مبتدأ الرأى اَتَّبَعُوكَ و لم يفكروا و لم ينظروا و لو فكروا ما اتبعوك. و قرأ الباقون بادی بالیای غیر مهموزة. فمن قرأ بادی الرأى بالهمز، فمعناه اول الرأى من بدأت الشيء و ابتدأت، و من قرأ بادی الرأى بغير الهمز فمعناه: ظاهر الرأى من بدأ الشيء يبدو اذا اظهر، چون بهمز خوانی معنی آنست که ترا پس روی نکرد و نپذیرفت مگر این ارادل که نفايه مانند که پیشین دیدار که ترا دیدند بپذیرفتند و بتو پی‌بردند، و اگر در کار تو اندیشه کرد ندید تا ترا بشناختند، هرگز ترا نپذیرفتند، و پس روی نکردند، و اگر به «یا» خوانی بی‌همز، معنی آنست که پی نبرد بتو مگر ایشان که نفايه مانند چنان که پیداست و چنان که فرا می‌نگریم، یعنی ظاهر رأی و اول رای نماید و معلوم شود که ایشان ارادل و سفله‌اند و در کار ایشان حاجت بتأمل نیست. و قيل: معناه: اَتَّبَعُوكَ فى ظاهر الرأى و باطنهم على خلاف ذلك. و فى الرأى قولان: احدهما من الرؤية كقوله: رأى العين. و الثانى من التفكير، و هذا اظهر. و انتصاب بادی على المصدر كما تقول ضربته اول الضرب. و قيل: على الظرف و انما حمل على الظرف و ليس بزمان و لا مكان لان «فى» مقدر معه اى فى ظاهر الامر و فى اول الرأى.

وَ مَا نَرى لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ نوح را میگفتند و اتباع وی را که شما را بر ما فضلى نیست و افزونی، نه در مال و نه در نسب و نه در دین، که در آنچه می‌گوئید دروغ زنان‌اید، نوح در دعوی که میکند، و اتباع وی در تصدیق. قال يا قوم أ رأيتُمْ إِنْ كُنْتُ اَيْن كُون حال است على بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي اى على بيان و يقين من ربى، و معرفة ما يجب له على وَ اَتَانِي رَحْمَةً مِنْ عِنْدِهِ رَحْمَى بها فجعلنى نبياً. «فَعَمِيَّتْ عَلَيْنُكُمْ» تلك البينة، اى خفيت عليكم فعميتم عنها، لان الله سلبكم علمها و منعكم معرفتها لعنادكم الحق. بَيِّنَةٌ اينجا دلائل نبوت است از معجزات و آيات، و رحمت نبوت است که سبب نجات خلق است و سعادت ایشان در دو جهان، ازین جهت آن را رحمت نام کرد، قرأ حمزة و الكسايى و حفص «فعميت عليكم» مضمومة العين مشددة الميم من عمى يعمى تعمية، اى عماها الله عليكم لاعراضكم عنها، كما قال الله تعالى: اُولَئِكَ الَّذِيْنَ لَعَنَهُمُ اللّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَ أَعَمَّى اَبْصَارَهُمْ وَ قِيل: عماها الشيطان بوسوسته لكم و تزيينه، كقوله: وَ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ ما كانوا يَعْمَلُونَ وَ الفعل فى هذه القراءة مبنى لما لم يسم فاعله، و عميت، اى اخفيت و التاء ضمير الرحمة من قوله: وَ اَتَانِي رَحْمَةً مِنْ عِنْدِهِ وَ قرأ الباقون فعميت بفتح العين و تخفيف الميم، و الوجه ان الفعل مبنى للفاعل و هو ضمير الرحمة، و عميت، بمعنى خفيت و يجوز ان يكون على القلب، و المعنى: عميتم عنها كما تقول، ادخلت الخاتم فى اصبعى و كقوله: فَلَا تُحْسِنَنَّ اللّهُ مُخْلِفاً وَ عِدِّهِ رُسُلُهُ و يقال: عمى على هذا الامر و عميت عنه اذا لم افهمه أ نلزمكموها وَ اَنْتُمْ لَهَا كَارهُونَ يعنى أ نلزمكم قبولها و نضطرركم الى معرفتها اذ كرهتم، قال ابن جرير: اى لا نجبركم على الايمان بالله و انتم كارهون لذلك و لكن نكل امركم الى الله حتى يقضى فى امركم ما يشاء. قال مقاتل: لو استطاع نبى الله لالزمها قومه، و لكن لم يملك ذلك.

وَ يا قوم لا اَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ اى على تبليغ الرسالة كناية عن غير مذكور، «مالا» اى جعلنا اِنْ اَجْرِي اِلَّا عَلَى اللّهِ اى ما

ثوابی الا على الله و ما انا بطارد الذين آمنوا اين جواب آنست که گفتند: «هُمُ ارادُنا» اينان که بتو پی برده‌اند نزديك ما سفله و رذال‌اند نه اشراف و رؤسا، و ما ننگ داريم که با ايشان باشيم، ايشان را از بر خویش بران تا بتو ايمان آريم. نوح بجواب ايشان گفت: ما انا بطارد الذين آمنوا من ايشان را نرانم که ايشان گرویدگان‌اند «إِنَّهُمْ مُلَأُوا رَبَّهُمْ» ايشان ببعث و نشور ايمان دارند، و ايشان خداوند خویش را خواهند دید، و جزای ايمان و کردار خویش ببينند، و هر که ايشان را راند و بر ايشان ظلم کند بجزای خویش رسد و لَكَيْي أَرَأَيْكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ لکن شما قومی نادانان‌اید نمیدانید که اينان به از شمااند که اينان مؤمنان‌اند و شما کافران.

وَا يَا قَوْمِ مَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ أَيْ مَنْ يَنْجِينِي مِنْ عَذَابِ اللَّهِ إِنْ طَرَدْتَهُمْ أَمْ فَلَ تَنْدَكُرُونَ أَمْ فَلَ تَتَعَطُونَ وَ تَتَفَكَّرُونَ ان طرد من قرّبه الله يوجب سخط الله.

وَلَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ أَيْ خَزَائِنُ أَمْوَالِهِ فاعطيكم على الايمان.

و قيل: خزائن المطر فاسوقها اليكم. و قيل: مفاتيح الغيب، و هو جواب لقولهم اتبعوك في ظاهر ما ترى منهم و هم في الباطن على خلافك، فقال مجيبا لهم: لا أقول لكم عندي خزائن غيوب الله و لا أعلم ما يغيب عني مما يستسرّونه في نفوسهم فسبيلي قبول ما ظهر منهم.

وَلَا أَقُولُ إِنِّي مَلِكٌ اَيْنَ جَوَابِ ايشان است که گفتند: ما نراك إلّا بشراً مثلنا ما ترا بشری، آدمی هم چون خود می‌بینیم نوح گفت: من خود نمی‌گویم که من ملکی‌ام که من همان آدمی و بشرام که شما می‌گویید و لا أقول للذين تزدری ای تستصغر و تستخسّ اعينكم یعنی المؤمنین «تزدری» تفتعل، من قولهم زريت على الشيء اذا عبته و خست فعله و ازريت به اذا قصرت به لَنْ يُؤْتِيَهُمُ اللَّهُ خَيْرًا تَوْفِيقًا و ايماننا الله أعلم بما في أنفسهم من الخير و الشر و ليس لي ان اطلع على ما في نفوسهم و ضمائرهم إِنِّي إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ ان طردتهم تكذيبا لهم بعد ما ظهر لي منهم الايمان. اين سخن جواب ايشان است که گفتند: اتبعوك في ظاهر الرأى و باطنهم على خلاف ذلك، نوح گفت: بر من آنست که دعوت کنم بر توحيد و ايمان هر که اتياع من کند بظاهر او را قبول کنم و بر دلهاى ايشان مطلع نه‌ام الله داند که در دلها و ضميرها چیست اگر در ايشان عیبی است او به داند او داناتر است که در ايشان چه بود که بآن راه نمودن را شايستند اگر من ايشان را برانم پس آنکه بظاهر ايمان آوردند، آن‌گه من از ستمکاران باشم.

قَالُوا يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا أَيْ بِالْغَتِ فِيْ خُصُومَتِنَا، و معنى الجدل قتل الخصم عن رأيه بالحجاج، جدل در لغت عرب بر پیچیدن است، جدیل مهار پیچیده است، و در شواذ خوانده‌اند: يا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا فَأَكْثَرْتَ جِدَالَنَا بَرِينِ قِرَائَتِ مَقْدَمِ مَوْخَرِ است یعنی قد اكثرت جدلنا فجدلتنا. ای نوح چندان با ما باز پیچیدی و پیکار کردی تا ما را بجدال ببردی و به پیکار بشکستی، يقال: جادلني فجدلني و خاصمني فخصمني و غالبني فغلبني. فَأَتْنَا بِمَا تَعَدْنَا مِنَ الْعَذَابِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ في وعيدك.

قَالَ إِنَّمَا يَأْتِيكُمْ بِهِ اللَّهُ أَيْ لَيْسَ الَّذِي تَسْتَعْجَلُونَ بِهِ مِنَ الْعَذَابِ أَيْ إِنَّمَا ذَلِكَ إِلَى اللَّهِ وَ هُوَ الَّذِي يَأْتِيكُمْ بِهِ إِنْ شَاءَ وَ مَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ أَيْ لَسْتُمْ بِمُعْجِزِهِ وَ لَا فَائِتِيهِ إِذَا أَرَادَ تَعْدِيَكُمْ. وَ لَا يَنْفَعُكُمْ نُصْحِي أَيْ دَعَائِي إِلَى التَّوْحِيدِ إِنْ أَرَدْتُ أَنْ أَنْصَحَ لَكُمْ إِنْ كَانَ اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يُعْوِيَكُمْ اَيْنَا سَخْنِ تَمَامِ شَدِّ وَ دَرِ آيَتِ تَقْدِيمِ وَ تَأْخِيرِ اسْتِ تَقْدِيرِهِ: ان كان الله يريد ان يغويكم لا ينفعكم نصحي إن أردت أن أنصح لكم ميگويد: اگر الله خواسته است که شما را بی راه کند و حکم شقاوت که در ازل کرده بر سر شما براند نصیحت من امروز شما را چه سود دارد و نيك خواست من چه بکار آيد. من لم يساعده

تعریف الحق بحکم العنایه، لم ینفعه نصح الخلق فی النهایه، من لم یؤهله الحق للوصال فی آزاله، لم ینفعه نصح الخلق فی احواله، حجتی محکم است این آیت بر معتزله و قدریه، که اضافت ضلالت و غوایت با خود میکنند، و ارادت خود فرا پیش ارادت حق میدارند، و این مایه ندانند که هادی و مضل خدا است، سعادت و شقاوت، هدایت و ضلالت بحکم اوست، و بارادت و مشیت اوست، لا تجری فی الملك و الملکوت طرفه عین و لا فلتة خاطر و لا لفته ناظر الا بقضاء الله و قدره و بارادته و مشیته فمنه الخیر و الشرّ و النفع و الضرّ و الاسلام و الکفر و الرشد و الغوایه، لا رادّ لقضائه و لا معقب لحکمه یضیل من یشاء و یرئی من یشاء لا یسئل عما یفعل و هم یسئلون هو ربکم ای خالقکم و مالکم و سیدکم فیتصرف فیکم علی قضیه ارادته و إلیه تُرجعون ای الی حکمه ترجعون و الی مشیته تمضون، و قیل: إلیه تُرجعون بالموت و البعث فیجازیکم علی اعمالکم، قال اهل اللغة: «الغی» فوق الضلال، و الغی لا یقال، انا للانسان فائه یقال ضلّ اللین فی الماء و ضلّ التین فی الطین و لا یقال غوی انا للناکب عن الصواب.

أم یقولون اقتراه این آیت عارض است در میان قصه نوح و مخاطب باین مصطفی است (ص) و معنی آنست که ایشان میگویند یعنی کافران قریش که این محمد قصه نوح از بر خویش نهاد و خود ساخت قل إن اقتربته ای محمد گوی اگر من نهادم فعلی إجرامی و بال جرم من و جزای بد کرد من بر من نه بر شما.

یقال: اجرم الرجل اذا اذنب، و الاسم الجرم. ابو عمرو خواند بروایت عبد الوارث «فعلی اجرامی» بفتح الف، میگوید: بد کردهای من بر من. آن گه گفت: و انا بریء مما تجرمون این از بهر آن گفت که در فعلی إجرامی تبرئت قوم است پس تبرئت خود را گفت: و انا بریء مما تجرمون و من هم بیزارم از آن بد که شما کنید. و قیل: أم یقولون اقتراه یعنی به نوحا عن فیحتاج الی اضمار یعنی فقلنا ل: نوح قل إن اقتربته و الاول اظهر. قوله: و أوحی الی نوح أنه لن یؤمن من قومك إلا من قد آمن حق عزّ و جلّ»

درین آیت استدامت کفر ایشان بیان کرد و نوح را از ایمان ایشان نومید کرد تا نزول عذاب بایشان او را محقق شد، از اینجا روا داشت که بریشان دعای بد کرد گفت: رَبِّ لا تذرْ علی الأرض من الکافرین دیاراً، إِنَّک إن تذرهم یضلّوا عبادک و لا یلدوا إلا فاجراً کفّاراً. قال: اهل التفسیر کان نوح (ع) یضرب ثم یلف فی لبد فیلقى فی بینه یرون انه قد مات فیخرج فیدعوهم حتی اذا ایس من ایمان قومه دعا علیهم. و قیل: جاء رجل معه ابنه و هو یتوکل علی عصاه فقال: یا بنی انظر هذا الشیخ لا یغرتک. قال: یا ابت مکئی من العصا فناوله ایها فشجه شجة فی رأسه فلا تبئس بما کاثوا یفعلون ای لا تعتم و لا تحزن. و الابتیاس افتعال من البؤس و البؤس الحزن، و قیل: الابتیاس حزن معه استکانة. قیل: هذا خطاب له بعد الدعاء لانه لما دعا علیهم حزن و اغتم. و قیل: هو متصل بالاول، ای لا تحزن و لا تستکن بما کانوا یفعلون فانی مهلكهم و منقذک منهم فحینئذ دعا علیهم فقال: رَبِّ لا تذرْ علی الأرض من الکافرین دیاراً.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَخْبَتُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ الْآيَةَ.

از روی اشارت بر ذوق جوانمردان طریقت میگوید: فردا ساکنان حظیره قدس و ملوک مقعد صدق و اشراف درجات علیین ایشان خواهند بود که امروز حلقه فرمان ما در گوش بندگی دارند، در سرای اخبات آرام گرفته، در شاهراه رضا بحکم بندگی گوش بفرمان داشته، و از راه معارضه برخاسته. گفته‌اند: حقیقت بندگی دو خصلت است: آن کنی که او پسندد، و آن پسندی که او کند، ای مسکین، نمرود طاغی در کافری یک بار تیر انکار در روی ایمان زد، تو در

مسلمانی بروزی چندین بار تیر انکار و اعتراض بر روی احکام تقدیر زنی، صفت بندگیت کجا درست آید، رضا و تسلیم چون بود؟

بندگی آنست که در کوی حقیقت کمر وفا بر میان بندی، و دست در بند شریعت دهی، که تا دست در بند می‌بود هرگز بگشادن کمر نرسد تو بنده‌ای و راه آزادان میروی، تو بنده‌ای و مراد خداوندان میجویی، بنده هرگز چون خداوند نبود، آزادی و بندگی هر دو بهم نیایند.

راحۃ مشرقه و رحۃ مغربا و متی التقاء مشرق و مغرب

اینست که رب العالمین میگوید: *مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ كَالْأَعْمَى وَالْأَصْمَى وَالْبَصِيرِ وَالسَّمِيعِ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا نَابِيْنَايَ بِحَقِيْقَتِ اَوْسْتِ كِه نِه دِيْدِه عِبْرَتِ دَارِد، تَا اَز رُويِ اسْتِدْلَالِ بآيَاتِ اَفَاقِ نَظَرِ كِنْد، نِه دَل فِكْرَتِ دَارِد تَا دَر آيَاتِ اَنْفَسِ تَأْمَلِ كِنْد، نِه بَصِيْرَتِ حَقِيْقَتِ دَارِد تَا بِنُورِ فِرَاسْتِ مَكاشِفَاتِ اسرارِ غِيبِي بِيْنْد، و بِيْنَايِ بِحَقِيْقَتِ اَوْسْتِ كِه بَعْلَمِ اليَقِيْنِ شُواهِدِ اَفْعَالِ نَگَرِد. كِه اَوْ لَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ باز بَعِيْنِ اليَقِيْنِ حَقَائِقِ صِفَاتِ بِيْنْد كِه اَوْ فَلَآ يَنْدَبُرُونَ الْفُرْآنَ باز بِحَقِ اليَقِيْنِ جَلالِ ذَاتِ بِيْنْد. كِه اَوْ لَمْ تَرَ اِلَى رَبِّكَ عِلْمِ اليَقِيْنِ بِشَرَطِ بَرهانِست، عِيْنِ اليَقِيْنِ بِحَكْمِ بِيْانِست، حَقِ اليَقِيْنِ بِنِعْتِ عِيَانِست، عِلْمِ اليَقِيْنِ مُؤْمِنانِ رَاسْت، عِيْنِ اليَقِيْنِ پِيْغامبرانِ رَاسْت، حَقِ اليَقِيْنِ مُصْطَفِيِ رَاسْت (ص)، اَز اَنْ اسْت كِه عَالِمِيانِ بَا خَبْرانِ دِ اَوْ باعِيانِ. هَمِه عَالِمِ صَدفانِ دِ اَوْ جُوهَر، هَمِه عَالِمِ طَفِيْلانِ دِ اَوْ مَقْصُود.*

گر نه سبب تو بودی ای درّ خوشاب آدم نزدی دمی درین کوی خراب

*وَ لَقَدْ اَرْسَلْنَا نُوحًا اِلَى قَوْمِهِ الْاَيَّةَ. اُورْدِهانِ دِ كِه نُوحِ (ع) رُوزِي بَسْگِي بَرگَزشتِ بَر زَبانِ وِي بَرفَتِ كِه: مَا اَقْبَحِه، چِه زشتِ اسْتِ اِيْنِ سَگِ و چِه ناخُوشِ اِيْنِ صُورَتِ سَگِ. رَبِّ الْعِزَّةِ اَنْ اَز وِي دَر نَگَذاشتِ، تَا زِيانِه عتابِ اَمْد، كِه اِي نُوحِ مِي عِيْبِ كِنِي بَر اَفْرِيْدِه مَا؟ اَخْلَقِ اَنْتِ احْسَنِ مَنِ هَذَا؟ نُوحِ اَز سِيْاسَتِ اِيْنِ عتابِ بَگَرِيست، رُوزگارِ دَرازِ بَر خُودِ نُوحِه كَرْد، تَا نَامِ وِي نُوحِ نِهانِند، و حِي اَمْد كِه: يَا نُوحِ كَمِ تَنُوحِ؟ اِي مَسْكِيْنِ! نُوحِ بَا دَرازِي عَمْرِ يَكِ بارِ كَلْمِهائِ كَفتِ نِه پَسَنْدِ خالِقِ، بَنَگَرِ كِه چِه زارِي كَرْدِ و چِنْدِ گَرِيست؟ پَسِ تَرَا بَا اِيْنِ زَلاتِ نِهْمارِ، و مَعْصِيْتِ بِيْشمارِ، خُودِ چِه بَايِدِ كَرْد، و حَالَتِ گُويِي چُونِ بُوْدِ و سِرانِجَامِ بَچِه رَسْد. نُوحِ پَدَرِ عَالِمِيانِ بُوْد، و مَايِه جِهانِيانِ بُوْد، و پِيْرِ پِيْغامبرانِ بُوْد، و نِواختِه خُدايِ جِهانِ بُوْد، بَا اِيْنِ هَمِه كَانِ حَسْرَتِ و مَايِه دَرْدِ و مَعْدِنِ اَنْدِهانِ بُوْد.*

*پِيْرِ طَرِيْقَتِ كَفتِ: اَلْهِي! كَانِ حَسْرَتِ اسْتِ اِيْنِ دَلِ مَن، مَايِه دَرْدِ و غَمِ اسْتِ اِيْنِ تَنِ مَن، اَلْهِي! نِيارمِ كَفتِ كِه اِيْنِ هَمِه چِرَا بَهْرِه مَن، نِه دَسْتِ رَسْدِ مَرَا بَمَعْدِنِ چَارِه مَن، نِهْصَدِ و پَنْجَاهِ سَالِ بَر زَخْمِ و ضَرْبِ و بَلَا و عِناءِ قُومِ خُويشِ صَبْرِ هَمِي كَرْدِ و خُدايِ رَا شُكْرِ هَمِي كَفتِ، نِه اَنْ بَلَا و رَنجِ اَزِو بَكَاسْتِ، نِه وِي اَزِ سَرِ اَنْ صَبْرِ و شُكْرِ بَرخاسْتِ، دانِستِ كِه بَلَا بَسْتَرِ اَنْبِياسْتِ، و قَرِيْنِ اُولِياسْتِ، و هَر كِه دَرِو صَبْرِ كِنْد، دُوسْتِي رَا سَزاسْتِ: مُصْطَفِيِ (ص) كَفتِ: «اِنَّ اللّٰهَ تَعَالٰى اِذَا احَبَّ عَبْدًا ابْتَلَاهُ، فَاِنْ صَبَرَ اَقْتَنَاهُ»*

چون الله تعالی بنده‌ای را دوست دارد، بلاها بدو فرستد، تا پروای دیگرانش نبود، اگر صبر کند بر بلا، از خاصگیان حضرتش کند. نوح آن همه بار بالای قوم خویش همی کشید که او را گفته بودند هر که لباس جوانمردی پوشد، ناچار تیر جفای ناجوانمردان خورد، و در راه ریاضت زخمهای زهر آلود چشد و ننالد.



در عشق تو از ملامت بی‌خبران در جان و جگر خدنگها دارم من

پیر طریقت گفت: چون بنده‌ای را بدوستی خود بپسندد و شایسته حضرت عنایت گرداند، نخست بار بلا بر وی نهد تا بنده رام شود در زخم بلا، پس آن گه قوت خورد از حقیقت رضا، پس چنان گردد که خود شود عاشق بلا. چنان که بو یزید بسطامی روزی که بلایی بدو نرسیدی گفتی: بار خدایا طعام بی‌ادام چون خورند؟ خلق می‌پنداشتند که او طعام و ابلا می‌خورد، خود ندانستند که و ارضا می‌خورد، و خود رضا می‌جوید که در منازل دوستی منزلی برتر از منزلت رضا نیست، و ثمره‌ای بزرگوارتر از ثمره رضا نیست. و ذلك قوله: وَ رِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ

#### ٤ النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ اصْنَعُ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَ وَحِينَا وَ كَشْتِي كُنْ بِرِ دِيدَارِ دُو عَيْنِ مَا وَ بَهْ بِيغَامِ مَا، وَ لَا تُخَاطِبْنِي وَ بَا مَا سَخْنِ مَكُوِي، فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا فِي كَارِ قَوْمِ بَشْفَاعَتِ كَرْدِنِ يَا مَهْلَتِ خَوَاسْتِنِ، إِنَّهُمْ مُعْرِقُونَ (٣٧) که ایشان بآب کشتنی‌اند. وَ يَصْنَعُ الْفُلْكَ وَ كَشْتِي مِيكَرْدِيدِ، وَ كَلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ وَ هَرِ گَاهِ كِهْ بَرِ كَشْتِيدِ بَرُو، مَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ گِرُوهِی از قَوْمِ او، سَخَرُوا مِنْهُ افسوس می‌کردند برو قَالَ إِنْ تَسَخَرُوا مِنَّا كَفْت: اگر می‌افسوس دارید از ما فَإِنَّا نَسَخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسَخَرُونَ مَا هَمِ افسوس داریم هنگامی از شما چنان که شما افسوس می‌دارید از ما

فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ أَرَى آگَاهِ شَوِيدِ كِهْ آن كِيَسْتِ كِهْ عَذَابِ آيِدِ وَ رَسْدِ بَاوِ عَذَابِي كِهْ رَسُوَا كَنْدِ او رَا وَ يَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُفِيمٌ (٣٩) وَ كِهْ آن كِيَسْتِ كِهْ فَرُو آيِدِ از خَدَاوَنْدِ بَرُو عَذَابِي پَايَنْدِه جَاوَدَانِه حَتَّى إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا تَا آن گِهْ كِهْ فَرْمَانِ مَا آمَدِ، وَ فَاَرَ التُّورُ وَ از تَنْوَرِ تَا فْتِهْ آبِ بَرِجُوشِيدِ، قُلْنَا اَحْمِلْ فِيهَا رَا كَفْتِيمِ بَرِ كِيَرِ دَرِ كَشْتِي، مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ از هَرِ چِيْزِ كِهْ وِي رَا جَفْتِ بُوْدِ نَرِيْنِهْ اِي وَ مَادِيْنِهْ اِي وَ أَهْلِكَ وَ كَسَانِ خُوِيْشِ، إِيَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ مَكْرُ او كِهْ سَخْنِ حَقِّ بَكْفَرِ وِي دَرِ اَزَلِ بَرَفْتِ، وَ مَنْ آمَنَ وَ هَرِ كِهْ گَرُوِيْدِهْ اسْتِ وَ مَا آمَنَ مَعَهُ إِيَّا قَلِيلٌ (٤٠) وَ بَنگَرُوِيْدِ بَا او مَكْرِ اَنْدَكِي.

وَ قَالَ ارْكَبُوا فِيهَا كَفْت: دَرِ نَشِيْنِيدِ دَرِ كَشْتِي بِسْمِ اللّٰهِ مَجْرَاهَا وَ مُرْسَاهَا بِنَامِ خَدَا رَا نَدْنِ آن وَ بَا زِدَا شْتِنِ آن، إِنْ رَبِّي لَعَاقِبٌ رَحِيمٌ (٤٠) خَدَايِ مِنْ بَرَا سْتِي كِهْ گَنَاهِ آمَرِزِ اسْتِ مَهْرَبَانِ.

وَ هِيَ تَجْرِي بِهِمْ وَ مِي بَرْدِي كَشْتِي رَوَانِ اِيْشَانِ رَا فِي مَوْجِ كَالجِبَالِ دَرِ مَوْجِ مَوْجِ چُونِ كُوِهِ كُوِهِ، وَ نَادَى نُوحٌ ابْنَهُ وَ خَوَانْدِ بَاوَازِ نُوْحِ پَسَرِ خُوِيْشِ رَا، وَ كَانَ فِي مَعْرَلٍ وَ بَا يَكِ سُو شَدِهْ بُوْدِ كِرَانِ گَرَفْتِهْ يَا بُنَيَّ ارْكَبْ مَعَنَا اِي پَسَرِ بِيَا وَ دَرِ نَشِيْنِ بَا مَا وَ لَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِينَ (٤١) وَ بَا كَا فِرَانِ مِيَا شِ.

قَالَ سَأُوِي اِلَى جَبَلٍ پَسَرِ كَفْت: مَنْ بَا كُوِهِي شُوْمِ، يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ كِهْ مَرَا نَگَاهِ دَا رَدِ از آبِ، قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللّٰهِ كَفْتِ هِيْچِ نَگَاهِ دَا رَنْدِهْ نِيْسْتِ اَمْرُوْزِ از فَرْمَانِ خَدَايِ، إِيَّا مَنْ رَحِمَ مَكْرُ اللّٰهِ كِهْ هَمِ او بَخْشَايِدِ، وَ حَالِ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ مَوْجِ مِيَا نِ اِيْشَانِ دَرِ آمَدِ، فَكَانَ مِنَ الْمُعْرِقِينَ (٤٢) وَ از غَرَقِ كَرْدِگَانِ كَشْتِ.

وَ قِيلَ وَ كَفْتَنْد: يَا اَرْضُ اِبْلَعِي مَاءَكَ اِي زَمِيْنِ فَرُو بَرِ تُو آن آبِ خُوِيْشِ كِهْ بَرِ اَنْدَا خْتِهْ اِي وَ يَا سَمَاءُ اَقْلَعِي وَ اِي آسْمَانِ تُو بَا زِ كِيَرِ آن آبِ كِهْ فَرُو كَذَا شْتِهْ اِي، وَ غِيْضَ الْمَاءِ وَ آبِ زَمِيْنِ دَرِ زَمِيْنِ فَرُو بَرْدَنْدِ، وَ قُضِيَ الْأَمْرُ وَ كَارِ بَرِ گَزَا رَدَنْدِ، وَ اسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ وَ كَشْتِي آ رَامِ گَرَفْتِ بَرِ سَرِ كُوِهِ جُوْدِي، وَ قِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (٤٣) وَ اللّٰهُ كَفْت: دُوْرِي وَ لَعْنَتِ بَادِ اِيْنِ گِرُوِهِ سَتْمَكَا رَانِ رَا بَرِ خُوِيْشْتِنِ.

وَ نَادَى نُوحٌ رَبَّهُ نُوحٌ خَدَاوَنَد خَوِيش رَا خَوَانَد بَاوَاز، فَقَالَ رَبِّ إِنِّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي كَفَت خَدَاوَنَد مِنْ پسر من از كسان من بود، وَ إِنِّ وَعَدَكَ الْحَقُّ وَ وَعَدَه تُو رَاسْت اسْت، وَ أَنْتَ أَحْكُمُ الْحَاكِمِينَ (٤٣) وَ تُو رَاسْت حَكْمَتَر حَاكِمَانِي وَ بَا دَادَتَر دَاوَرَان.

قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ كَفَت: اِي نُوَحْ اَن پسر از كسان تُو نَبُوَد، إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ كِه اُو كَسِي بُوَد كِه كَار نِه نِيَك مِيكَرَد، فَلَا تَسْأَلَنَّ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ هَا نَكْر كِه از من چيزي نَخَوَاهِي كِه تَرَا بَانَ دَانَش نِيَسْت، إِنَّيْ اَعْظُكَ اَنْ تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ (٤٥) مِنْ تَرَا پَنَد مِي دِهْم تَا از نَادَانَان نَبَاشِي.

قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ نُوح كَفَت خَدَاوَنَد مِنْ فَرِيَاد خَوَاهِم بَتُو، اَنْ اَسْأَلَنَّكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ كِه چيزي خَوَاهِم از تُو كِه مَرَا بَانَ دَانَش نِيَسْت وَ نَدَانَم كِه چِه مِي خَوَاهِم، وَ اِلَّا تَعْفُرْ لِي وَ تَرْحَمْنِي وَ اَكْر بَنِه اَمْرِي مَرَا وَ بَنِه بَخْشَايِي بَر مِنْ، اَكُنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ (٤٧) از زِيَان كَارَان يَكِي بَاشَم.

قِيلَ يَا نُوحُ اهْبِطِ اللّٰهُ كَفَت اِي نُوَحْ فَرُوْدَاي بَسَلَام مِّنَا بَسَلَامَتِي وَ تَحِيَّتِي از ما وَ بَرَكَاتِ عَلَيْكَ وَ بَرَكَاتِ از ما بَر تُو، وَ عَلَي اُمَمٍ مِّمَّنْ مَعَكَ وَ بَر گَرُوَهَانِي كِه از پِشْت اَيْن پسران بُوَد نِي اَنَد كِه بَا تُوَانَد، وَ اُمَمٌ سَنَمْتَعُهُمْ وَ گَرُوَهَانِي خَوَاهِنَد بُوَد كِه ايشان رَا بَر خُوَرْدَارِي اَيْن جِهَان دِهِيْم ثُمَّ يَمَسُّهُمْ مِّنَّا عَذَابٌ اَلِيمٌ (٤٨) وَ اَن كِه بَايشان رَسَد از ما عَذَابِي دَر دَنَمَاي.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: وَ اصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا اِي اَعْمَلِ السَّفِينَةَ بِأَعْيُنِنَا اِي بَمَرْنِي مَنَا وَ بَمَنْظَرِ مَنَا. وَ قِيلَ: عَلَي اَعْيُنِنَا كَقَوْلِهِ: وَ لِيُصْنَعَ عَلَي عَيْنِي يَفَال: مَا زَالِ فُلَانٌ بَعِينِي حَتَّى وَ اَرَاهُ عَنَى الْجِدَارِ، وَ دَرِين اَيْت «اَعْيُن» كَفَت وَ دَر جَاي دِيكْر دَر قُرْآنِ بِأَعْيُنِنَا وَ اَن بَعْمَعْنِي عَيْنِيْن اسْت، بُو مَوْسَى اشْعَرِي كَوِيْد: كِه مَصْطَفَى (ص) كَفَت: «الاثنتان فما فوقهما جماعة» وَ اَيْن دَر عَرَبِيَّتِ سَانَر اسْت وَ سَانَعٌ وَ وَحَيْنَا يَعْنِي عَلَي مَا اَوْحَيْنَا لِيكَ مِنْ صَفْتِهَا وَ ذَلِكَ اِنَّهُ لَمْ يَدْرِ كَيْفَ يَصْنَعُ فَاَوْحَى اللّٰهُ اِلَيْهِ اَنْ اَصْنَعَهُ مِثْلَ جَوْجِءِ الطَّائِرِ لِيَشْقَ الْمَاءَ. وَ قِيلَ: بُوَحَيْنَا لِيكَ اَنْ اَصْنَعَهَا وَ لَا تُخَاطِبْنِي فِي الَّذِيْنَ ظَلَمُوا اِي لَا تَرَا جَعْنِي فِي اِمِهَالِهِمْ نَهِي اَنْ يَشْفَعَ لَهُمْ، اِنَّهُمْ مُعْرِقُونَ بِالطُّوفَانِ، وَ قِيلَ: الْمَرَادُ بِقَوْلِهِ: فِي الَّذِيْنَ ظَلَمُوا زَوْجَتَهُ وَ اَغْلَةَ وَ اِبْنَهُ كِنْعَانَ. اِبْنِ عَبَّاسٍ كَفَت: جَبْرَائِيلُ اَمَدٌ وَ تَخْمٌ سَاجٌ اَوْرَدٌ وَ كَفَت اَيْن رَا بَكَار تَا دَر خْت رُوِيْدٌ وَ از اَن كَشْتِي سَازِ پَسِ چُون اَن دَر خْت بَر اَمَدٌ وَ بَبَالِيْدٌ وَ بَبَرِيْدٌ وَ خَشْكٌ كَشْتِ مَزْدَوَرَانِ رَا بَدَسْتِ يَارِي كَرَفْتِ تَا اَن كَشْتِي بَسَاخْتَنَد هَزَارٌ وَ دُوِيَسْتِ كَزِ طُوْلِ اَن بُوَد وَ شَشْصَدِ كَزِ عَرَضِ اَن وَ سِي كَزِ اَرْتِفَاعِ اَن. وَ قِيلَ: كَانِ طُوْلُهَا ثَلَاثِمِائَةَ ذِرَاعٍ وَ عَرَضُهَا خَمْسِيْنَ ذِرَاعًا وَ بَابِهَا فِي عَرَضِهَا. بَدَانَكِه سِه طَبَقَه سَاخْت: طَبَقَه عَلِيَا مَرْدَمَانِ رَا وَ طَبَقَه وَسْطِي چَهَارِپَايَانِ وَ مَرْغَانِ رَا وَ طَبَقَه سَفْلِي وَ حَوْشٌ وَ سَبَاعٌ وَ هَوَامٌ رَا. وَ از اَبْتَدَايِ دَر خْتِ كَشْتِنِ تَا پَرْدَاخْتِنِ كَشْتِي صَدِ سَالِ دَر اَن شُد، اَمَا كَشْتِي بَدُو سَالِ بَرْدَاخْتِ.

وَ كَلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأَ مِنْ قَوْمِهِ سَخْرًا مِثْلُ رَبِّ الْعِزَّةِ مِي كَوِيْدِ جَلَّ جَلَالُهُ: هَر گَاه كِه بَر كَشْتِيْدِ بَدُو نَفْرِي از قَوْمِ وَيِ چُون كَشْتِي مِي كَرْدِ بَرُو اَفْسُوسِ مِي كَرْدَنَد وَ مِي كَفْتَنَد: يَا نُوَحْ صَرْتِ نَجَارَا بَعْدِ النُّبُوَّةِ، پَسِ از اَن كِه پِيغَامْبَرِ بُوَدِي دَرُوْدِكْر كَشْتِي؟ وَ از مِيانِ پِيغَامْبَرَانِ دُو كَسِ دَرُوْدِكْرِ بُوَدِ يَكِي نُوَحِ دِيكْرِ زَكْرِيَا وَ اَفْسُوسِ كَرْدَنِ ايشانِ اَن بُوَد كِه مِي كَفْتَنَد: اِي نُوَحِ چِيَسْتِ اَيْن كِه مِي كَنِي؟ كَفَت: كَشْتِي كِه بَر سَرِ اَبِ رُوَد، كَفْتَنَد: كَيْفَ تَجْرِي السَّفِينَةُ فِي الْبَرِّ؟ اَيْنْجَا خَشْكِ زَمِيْنِ اسْتِ بَرِ خَشْكِ زَمِيْنِ كَشْتِي چُون رُوَد؟ هَم چِنَانِ اَفْسُوسِ مِي دَاشْتَنَد وَ بَا يَكِ دِيكْرِ مِي خَنْدِيْدَنَد، نُوَحِ كَفَت: اِنْ

تَسْخَرُوا مِنَّا الْيَوْمَ فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ عِنْدَ نَزُولِ الْعَذَابِ كَمَا تَسْخَرُونَ الْآنَ، قِيلَ: معناه نجازیکم علی سخریتکم، و قیل: نستجھلکم کما تستجھلون. آن گه ایشان را خبر کرد که عاقبت ایشان چه خواهد بود، گفت: فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ مِنْ، استفهام است بمعنی: ای، و موضع آن رفع، و التقدير فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ فيما بعد اينا اولی بالاستهزاء و اينا احمد عاقبة و اينا يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ يهلكه و يفضحه و يَحِلُّ يَنْزِلُ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُقِيمٌ دایم علیه.

حَتَّى إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا بِعَذَابِهِمْ وَبِهَلَاكِهِمْ وَفَارَ التَّنُّورُ يَعْنِي جَعَلَ عَلَامَةً ل: نوح مبتدأ الغرق فوران تنور ملای ناراً. حسن گفت: تنوری بود از سنگ ساخته در خانه نوح که اهل وی در آن نان می پخت. ربّ العزّة بر جوشیدن آب از آن تنور تافته بوقت نان پختن علامتی ساخت نزول عذاب را، میگویند: روز شنبه بود که زن نوح رحمان نام وی، آن تنور تافته بود تا نان پزد ناگاه آب برآمد و نوح را خبر کرد، نوح در کشتی نشست با اصحاب وی. شعبی گفت: اتخذ نوح السفينة في جوف مسجد الكوفة و كان التنور على يمين الداخل ممّا يلي باب كندة، و قیل: كان في ارض الهند، و قیل: كان ب: الشام في موضع يدعى عين وردة. و قیل: فارّ التَّنُّورُ كناية عن اشتداد الامر و صعوبته كما يقال: حمى الوطيس اذا اشتد الحرب، و قیل: التنور وجه الارض. يعنى اذا رأيت الماء قد فار على وجه الارض فاركب انت و اصحابك السفينة، و قیل: فارّ التَّنُّورُ اي طلع الفجر. و الاكثر على انه تنور الخابزة كما ذكرنا.

فَلَمَّا أَحْمَلْ فِيهَا أَي فِي السَّفِينَةِ مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ. قرأ حفص: مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ بِنْتوين لام كلّ، و كذلك في المؤمنين، و المعنى: من كل شيء فحذف المضاف اليه و نون كلا بعد حذف المضاف اليه، و زوجين نصب مفعول أحمل و المراد أحمل في السفينة من كل شيء او من كل صنف من الحيوان زَوْجَيْنِ ذكرا و انثى، ثم قال: اثْنَيْنِ على سبيل التأكيد و التحقيق. و قرأ الباقر: مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ مضافا غير منون في السورتين. و الوجه ان كلا اضيف الى الزوجين و جعل قوله: اثْنَيْنِ مفعول أحمل و المعنى: أحمل اثنين من كل زوجين، اي أحمل من كل شيء له زوج اثنين ذكرا و انثى، و الزوج في كلام العرب كل واحد معه قرين، و الاثنان زوجان، يقال: عليه زوجا نعل اذا كان عليه نعلان و كذلك عنده زوجا حمام.

قال الله تعالى: وَ أَنَّهُ خَلَقَ الزَّوْجَيْنَ الذَّكَرَ وَ الْأُنثَى فَالذَّكَرُ زوج للانثى و الانثى زوج للذکر. وَ أَهْلَكَ يَعْنِي ولدك و عيالك إِلا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ يعنى تقدّم قولى لك «لا تخاطبنى فيه» و هو ابنه كنعان و امرأته واغلة. و قیل: إِلا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ يعنى من كان في علم الله انه يغرق بكفره. وَ مَنْ آمَنَ أَي و أحمل من صدقك من المؤمنين.

وَ مَا آمَنَ مَعَهُ إِلا قَلِيلٌ مفسران گفتند: اين قليل هشتاد بودند، چهل مرد و چهل زن، و هشتاد در كثرات امت نوح اندك باشد و درستتر آنست که در كشتی كم از ده تن بودند، نوح بود و زن وی و سه پسر: سام و حام و يافث و زنان ایشان. و اصاب حام امرأته في السفينة فدعا نوح ان تغیر نطفته فجاء بالسودان. هر چه در كشتی بودند از آدمی همه عقيم گشتند بی فرزند مگر اين سه پسر نوح که عالميان امروز همه از فرزندان ایشان اند يافث پدر ترك است و خزر و صقلاب و تاريس و منسك و كماری و صين، ساكنان حدود مشرق تا بمهلب شمال ایشان اند. و حام پدر سپاهان است. سند و هند و زنج و قبط و حبش و نوبه و كنعان. و مسكن ایشان میان جنوب و دبور و صباست باقى همه فرزندان سام اند و سام را پنج پسر بود: ارم مهينه ایشان پدر عاد و ثمود و عالم پدر خراسان و يفر پدر روم و اسود پدر فارس و نزل كل رجل منهم مع ولده في الارض التي سميت و نسبت اليه، و گفته اند: ششم پسر وی ارفخشذ و هو الذى ينتهى اليه نسب الرسول (ص) و بعد از نوح خليفه وی بر فرزندان نوح، سام بود و بعد از سام، ارفخشذ و الذى

تسمیه العجم، ایران. و هو الذى بنى ارض العراق فاخصها لنفسه فسمّى ايران شهر و بعد از ارفخشند، شالغ بود پسر وى و بعد از و برادرزاده وى جم بن و یونجهان بن ارفخشند و هو الذى ثبت اركان الملك و بنى معالمه و اتخذ يوم النوروز عيدا و فى زمان جم تبلبلت اللسان ب: بابل و ذلك انّ ولد نوح كثروا بها فشحنّت بهم و كان كلام الجميع السريانية و هى لغة نوح فاصبحوا ذات يوم و قد تبلبلت السنّتهم و تغيّرت الفاظهم و ماج بعضهم فى بعض فتفرقت كلّ فرقة جهة من جهات العالم باللسان الذى عليه اعقابهم الى اليوم. و عن ابن عباس قال: قال الحواريون، ل: عيسى (ع) لو بعثت من شهد السفينة فحدّثنا عنها، فانطلق بهم حتّى انتهى الى كتيب من تراب فاخذ كفا من ذلك التراب بكفه قال: ا تدرون ما هذا؟ قالوا الله و رسوله اعلم، قال: هذا قبر سام بن نوح فضرب الكتيب بعصاه فقال قم باذن الله فاذا هو قائم ينفض التراب عن راسه قد شاب. قال له عيسى (ع): هكذا اهلكت؟ قال: لا، متّ و انا شاب و لكّنى ظننت انها السّاعة فمن ثمّ شبت.

قال: حدّثنا عن سفينة نوح. قال: كان طولها الف ذراع و مائتي ذراع و عرضها ستمائة ذراع و كانت ثلاث طبقات طبقة فيها الدّوابّ و الوحش و طبقة فيها الانس و طبقة فيها الطير، فلما كثرت فيها ارواث الدّوابّ اوحى الله الى نوح ان اغمر ذنب الفيل فغمزه فوقع منه خنزير و خنزيرة فاقبلا على الرّوث. فلما وقع الفار فى السفينة جعل يقرضها و حبّالها و ذلك انّ الفار تولدت فى السفينة فاوحى الله الى نوح ان اضرب بين عينى الاسد فضرب فخرج من منخره سنور و سنورة فاقبلا على الفارة، فقال له: يا عيسى (ع) كيف علم نوح ان البلاد قد غرقت؟ قال: بعث الغراب ياتيه بالخبر فوجد جيفة فوق عليها فدعا عليه بالخوف، فذلك لا يالف البيوت ثم بعث الحمامة فجاءت بورق زيتون بمنقارها و طين برجليها فعلم انّ البلاد قد غرقت قال فطوّقها الحمرة التى فى عنقها و دعا لها ان تكون فى انس و امان فمن ثمّ تالف البيوت. قال: فقالوا يا رسول الله: الا ننتقل به الى اهلنا فيجلس معنا و يحدّثنا، قال: كيف يتبعكم من لا رزق له. قال فقال له: عد باذن الله فعاد ترابا.

وَ قَالَ ارْكَبُوا فِيهَا اى قال الله اركبوا فيها. و قيل: قال لهم نوح اركبوا فى السفينة. يقال: ركب الدابة و ركب فى الفلك. قال ابن عباس: اول ما حمل نوح فى الفلك من الدوابّ الدرة، و آخر ما حمل الحمار، فلما دخل الحمار و دخل صدره تعلق ابليس بذنبه فلم يستقلّ رجلاه فجعل نوح يقول: ويحك ادخل فينهض فلا يستطيع حتّى قال نوح: ويحك ادخل و ان كان الشيطان معك. كلمة سبقت على لسانه.

فلما قالها نوح، خلى الشيطان سبيله فدخل و دخل الشيطان معه فقال له نوح: ما ادخلك علىّ يا عدوّ الله؟ فقال: الم تقل ادخل و ان كان الشيطان معك؟ قال: اخرج عنيّ يا عدوّ الله قال: لا بد من ان تحملنى معك. فكان فيما يزعمون فى ظهر الفلك.

و قيل: انّ ابليس و اولاده صاروا رياحا فطاروا فى الهواء الى ان نضب الماء عن وجه الارض. و گفته اند كه مار و كژدم آمدند، گفتند: يا نوح ما را در نشان در كشتى نوح گفت: نشانم كه سبب مضرت و بليت ايد، ايشان گفتند: ما را در نشان كه با تو عهد كرديم كه هر كه نام تو برد، او را نگريم و نرنجانيم اكنون هر كه از مضرات ايشان ترسد تا اين آيت برخواند: سَلَامٌ عَلَىٰ نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ اِنَّا كَذٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ اِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ، فائهما لا تضرّانه. وَ قَالَ ارْكَبُوا فِيهَا نوح گفت: در نشينيد در كشتى بنام خداى گوئيد: بِسْمِ اللّٰهِ مَجْرَاهَا وَ مُرْسَاهَا قَرَأَتْ حَمْزَهُ وَ كَسَابِي وَ حَفْصَ مَجْرَاهَا بَفَتْحِ مِيمِ اسْتِ، اى جريها بنام خدا است رفتن آن. باقى «مجرهاها»

خوانند، ای اجراؤها و ارساؤها بنام خدای راندن آن و بازداشتن آن و بر ضمّ میم، «مرسیها» همه متفق‌اند و در شواذ خوانده‌اند مجراها و مُرساها بنام خدای که روانده آنست و بدارنده آن زجاج گفت: بالله تجری و به تستقر، بنام الله کشتی می‌رفت و بنام وی قرار می‌گرفت و هر گه که نوح خواستی تا کشتی روان شود گفتی: بِسْمِ اللّٰهِ رَوَانَ کَشْتِید و چون خواستی که بایستد گفتی بِسْمِ اللّٰهِ بایستادید.

إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَحِيمٌ لَمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ رَحِيمٌ حِينَ خَلَصَهُمْ. و عن ابن عباس قال: قال رسول الله (ص) «امان لامتی من الغرق اذا ركبوا السفن في البحران يقولوا بسم الله الملك و ما قدروا الله حق قدره»، بِسْمِ اللّٰهِ مَجْرَاهَا وَ مُرْسَاهَا إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَحِيمٌ چون نوح در کشتی نشست و اصحاب وی، فرمان دادند تا آسمان آب فرو گذاشت چنان که الله گفت: فَفَتَحْنَا أَبْوَابَ السَّمَاءِ بِمَاءٍ مُّهِمٍ و زمین آب خویش برانداخت از هفتم طبقه زمین و چشمه‌ها روان گشت چنان که گفت: وَ فَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا چون هر دو آب بهم رسید و درهم شد، بادهای عواصف فروگشادند تا در میان آب افتاد و آن را موجها کرد همچون کوه‌های عظیم، اینست که رَبِّ الْعِزَّةِ كَقَوْلِكَ: وَ هِيَ تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَالْجِبَالِ الْمَوْجُ جَمْعُ مَوْجَةٍ كَتَمْرٍ وَ تَمْرَةٌ، و الموج حركة الماء الكثير بدخول الرياح الشديدة في خلاله.

وَ نادى نُوحٌ ابْنَهُ وَ اسْمَهُ كِنَعَانَ وَ قِيلَ يَا مَعْزِلُ مِنَ السَّفِينَةِ، و قيل: بمعزل عن دين الله، و العزلة البعد. يا بُنَيَّ قرائت عامه قرآء كسر، «یا» است مگر عاصم که بفتح یا خواند، فمن كسر فلائه حذف ياء المتكلم فبقيت الكسرة قبلها ليدلّ عليها، كما تقول: يا غلام، و من فتح فلائه قلب ياء الاضافة الفا لخرة الفتحة ثم حذف الالف كما تحذف الياء من ياء غلام.

ارکب مَعْنَا باظهار، قرائت نافع است و ابن عامر و حمزه و يعقوب و بزی از ابن كثير، و ترك الادغام في مثل هذا اصل لان الحرفين من كلمتين و هما متقاربان لا مثلان. باقی بادغام خوانند لأتھما حرفان متقاربان من مخرج واحد فلما كانا من مخرج واحد اشبهتا المتلين فحسن ادغام احدهما في الآخر. نوح گفت مر پسر خویش را: ارکب مَعْنَا یعنی اسلم و ارکب، او را بر کشتی میخواند بشرط ایمان. و گفته‌اند: این پسر منافق بود اظهار ایمان می‌کرد ازین جهت نوح او را میخواند، و اگر نوح آن نفاق از وی شناختید و از ایمان وی نومید بودید او را نخواندید.

قال: سَأُورِي إِلَى جَبَلٍ كَقَوْلِكَ: انّ پیشین کشتی بود که خلق دیده بودند در جهان، و او می‌ترسید که در آن نشیند گفت: من در کشتی نیارم آمد، آن گه گفت: سَأُورِي إِلَى جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ ای من الغرق قال لا عاصم اليوم من أمر الله گفته‌اند: این عاصم بمعنی معصوم است، کماء دافق و عیشة راضیه، میگوید: هیچ نگاه داشته نیست امروز از فرمان خدای و عذاب او إِلَّا مَنْ رَجِمَ اسْتَنَّا منقطع است یعنی لکن من رحمہ الله معصوم، موضع من نصب است برین قول. و اگر گوئیم استننا صحیح است موضع من رفع باشد، یعنی من رحم هو الله عزّ و جلّ، ای لا عاصم الا الله و حال بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ ای بین نوح و ابنه، و قيل: بین ابنه و الجبل فكان من المَعْرِقِينَ ای صار من المهلكين بالماء. روى ان ابن نوح بنى من الزجاج بيتا وقت ائخاذ ابيه السفينة فلما ركب نوح السفينة دخل ابنه في البيت الذي اتخذه من من الزجاج ثم ان الله تعالى سلط عليه البول فأخذ يبول حتى امتلأ ذلك البيت الزجاجي من بوله فغرق كل في ماء البحر و غرق ابن نوح في بوله ليعلم انه لا مفر من القدر. مفسران گفتند: شش ماه نوح و اصحاب وی در کشتی بودند دهم رجب در کشتی بودند، و روز عاشورا از کشتی فرو آمدند، و درستتر آنست که هفت ماه در کشتی بودند و ارتفاع آب در زمین چندان بود که بهمه کوه‌های عالم سی گز آب بر گذشته بود و بروایتی پانزده گز، و روى انه كان لامرأة صبي

صغیر و كانت تحبّه فحملته الى الجبل وقت الغرق فلما غشيها الماء، رفعته فوق صدرها ثم فوق منكبها ثم شالت به نحو السماء بيديها فلما ألجمها الماء طرحته فقال الله ل: نوح: لو رحمت احدا لرحمت المرأة و ابنها. و قيل: ركب نوح السفينة في اول يوم من رجب فمرت بالبيت و طاف به سبعا و قد رفعه الله من الغرق و جرت السفينة بهم الى يوم النحر و استوت على الجودي يوم النحر فمكثت عليه شهرا حتى جقت الارض و خرجوا منها يوم عاشوراء فصام نوح و من معه شكرا لله عزّ و جل.

و قيل يا أرض ابلعي يعني قال الله للارض بعد تناهى الامر في هلاك قوم نوح يا أرض ابلعي ماءك اى تشريبه و تنشفيه، الله تعالى فرمان داد بزمين كه آب خويش در اجزای خويش فرو بر، ميگويند: لختی از آن بقاع زمين استعصا نمود و سر و ازد ازین فرمان، تا ربّ العالمين آب وى تلخ و شور گردانيد و آن زمين شورستان کرد. و يا سماء اقلعي اى يا سحاب امسكى عن انزال المياه. و غيضا الماء اى و نقص الماء فذهب و نضب و مصدره الغيضا و الغيوض، يقال: غاض الماء يغيض، اذا غار فى الارض، و غاضه الله اى نقصه، لازم و متعدّد كما يقال: زاد الشيء و زدته. و فضي الامر اى فرغ من محازاة الاعداء، كقوله: و اُنذِرُهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ اذْ فَضِيَ الامرُ يعنى فرغ من محاسبة الاعداء و مجازاتهم و استوت على الجودي يعنى استقرت السفينة على جبل الجودي و هو جبل معروف بناحية الموصل و قيل: فى جزيرة الشام من وراء آمد. و قيل بعدا للقوم الظالمين بعدا مصدر موضوع موضع الامر ميگويد: دورى بادا و لعنت اين گروه ظالمان را، اين از كلمتهای نفي ندامت است كه الله بآن خويشتن را از پشيمانى تنزيه کرد چنان كه جايى ديگر گفت: «ألا بعدا لعادٍ» «ألا بعدا لنمود» «ألا بعدا لمدين» «و لا يخاف عباها» هم از اين باب است. آنچه موسى را گفت: فلا تأس على القوم الفاسقين و از شعيب باز گفت: فكيف آسى على قوم كافرين و ليس ربنا بجبار يبدو له ندامة او يخاف عاقبة، اجمع المعاندون على ان طوق البشر قاصر عن الإتيان بمثل هذه الآية، بعد ان فتشوا جميع كلام العرب و العجم فلم يجدوا مثلها فى فخامة الفاظها و حسن نظمها و جودة معانيها فى تصوير الحال مع ايجاز من غير اخلال.

و نادى نوح ربه فقال رب ان ابني من اهلي و قد وعدتني ان تنجيني و اهلي، و ذلك فى قوله تعالى: و اهلك بار خديا تو مرا گفته‌اى كه ترا و كسان ترا از غرق برهانم و اين پسر از كسان من بود، و ان و عدك الحق و انت احكم الحاكمين رب العالمين او را جواب داد كه: انه ليس من اهلك اى من اهل دينك. و قيل: ليس من اهلك الذين وعدتك انجاهم. روايت كنند از على (ع) كه گفت لم يكن ابنه و اما كان ابن امراته من زوج آخر، و لهذا قال: من اهلي و لم يقل: منى.

و قيل: كان لغير رسته و هذا غير صحيح لان الله تعالى عصم انبياءه من مثله، و حمل المفسرون. قوله فخانتاهما على الذين لا على الفراش يعنى احديهما كانت تخبر الناس انه مجنون و الأخرى كانت تدل على الاضياف. و قال ابن عباس: ما بغت امرأة نبي قط. يكي از سعيد جبير پرسيد كه ان ابني من اهلي اين پسر نوح بود يا نبود. سعيد خشم گرفت، گفت: سبحان الله لا اله الا الله» خداى ميگويد جلّ جلاله با رسول خويش كه پسر وى بود و تو مى‌گويى كه نبود، آن كه گفت: كان ابنه و لكنّه كان مخالفا فى النية و العمل و الدين فمن ثم قال: انه ليس من اهلك انه عمل غير صالح بكسر الميم و فتح اللام و نصب غير قرأها الكسايى و يعقوب، و الوجه ان الضمير فى انه لابن نوح و المعنى: ان ابنك عمل غير صالح، و التقدير: عمل عملا غير صالح فحذف الموصوف و اقيم الصفة مقامه. ميگويد: اى نوح او

از کسان تو نبود که کار نیک نمیکرد یعنی که در دین و نیت و عمل مخالف تو بود. و قرأ الباقون عملاً بفتح المیم و رفع اللام منونة و رفع غیر و الوجه انه يجوز ان يكون الضمیر فی إئنه لابن نوح ایضا فیکون علی حذف المضاف، و التقدير ان ابنک ذو عمل غیر صالح فحذف المضاف و اقیم المضاف الیه مقامه، و يجوز ان يكون الضمیر فی إئنه للسؤال، و التقدير ان سؤالک، ما لیس لك به علم عمل غیر صالح.

یعنی این گفت که تو مرا گفتی ای نوح کاری نه نیک است و آن گفت وی خلاص خواستن پسر بود پس از آنکه کفر وی شناخته بود و دانسته. و گفته اند خلاص وی خواستن بود پس از آنکه گفت: لا تدر علی الأرض من الکافرین ذیاراً فلا تسئلن درین کلمت سه قرائت است تسئلن بفتح لام و نون و نون مشدد قرائت ابن کثیر است و بفتح لام و کسر نون و نون مشدد قرائت نافع و ابن عامر است و لکن ورش و اسماعیل از نافع اثبات یاء روایت کرده اند در حال وصل نه در حال وقف، و قالون حذف یاء روایت کرده در هر دو حال، و بصریان و کوفیان تسئلن خوانند بسکون لام و کسر نون مخفف، و از بصریان ابو عمرو یاء اثبات کند در حال وصل دون الوقف، و یعقوب در هر دو حال اثبات کند و کوفیان در هر دو حال حذف کنند و اصل کلمه فلا تسئلن بجزم لام است بر معنی نهی و دخلته التون الثقيلة للتوكید، معنی آنست که مپرس آنچه علم آن بر تو پوشیده کرده ام و ندانی که در حکم من جائز است إئنی أعظک أن تكون من الجاهلین اینجا، لا، مضممر است یعنی ان لا تكون من الجاهلین. و قيل: معناه: ان تكون من الجاهلین فتظن انی لا افی بوعد وعدته.

پس نوح بزلت خویش معترف شد، گفت: رَبِّ إئنی أعودُ بك ای استجیر بك أن أسئلك ما لیس لی به علم ای ان اتکلف مسئلتک ما لا اعلم مما استاثرت بعلمه و إئنا تعفر لی ذنبی بسؤالی و ترحمینی بفضلک و تتقذنی من غضبک أکن من الخاسرین الهالکین.

قيل يا نُوحُ اهبطْ انزل من السفينة الى الارض بسلام مئنا ای بسلامة و خلاص من المكاره و الهلاك. قال: عمر بن الخطاب لما استقرت السفينة على الجودي لبثت ما شاء الله ان يلبث ثم انه اذن له فهبط على الجبل فدعا الغراب فقال انتنى بخبر الارض فانحدر الغراب على الارض و فيها الغرقى من قوم نوح فوق على جيفة من قوم نوح فابطاء عليه فلعنه، و دعا الحمامة فوقعت على كف نوح فقال: اهبطى فأئبنى بخبر الارض فانحدرت فلم تلبث الا قليلا حتى جاءت. تنفض ريشة فى منقارها.

و روى انها اتته بورق الزيتون فى منقارها و الطين فى رجليها، فقالت: اهبط فقد انبتت الارض. قال نوح: بارك الله فيك و فى بيت يؤويك و حببک الى الناس لولا ان يغلبك الناس على نفسك لدعوت الله ان يجعل رأسك من ذهب. و قيل: بسلام ای بتحیة و بتسليم مئنا و بركات علیک یعنی زیادات فى نسلک حتى صار ابا البشر بعد آدم و ان بنى آدم كلهم من ذلك اليوم من بنیه الثلاثة، البيض من سام، و الحمر من يافث، و السود من حام. اینست که رب العالمین گفت: و جعلنا ذریته هم الباقین ادركت البركة كلهم فتنا سلوا و ادرك السلام بعضهم فاسلموا. ذلك قوله: و على أمم ممن معك ای و على قرون من ذریة من معك من ولدك و هم المؤمنون منهم، ثم استأنف الكلام فقال: و أمم سئمتمهم فى دنياهم، یعنی الامم الكافرة من ذریته ثم یمسهم مئنا عذاب الیم اما عاجلا و اما آجلا، قال: محمد بن كعب القرظی: دخل فى ذلك السلام كل مؤمن و مؤمنة الى يوم القيمة و كذلك فى ذلك العذاب و الامتاع كل كافر و كافرة الى يوم القيامة.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: وَاصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا نوح را فرمان آمد از روی شریعت بظاهر حکم که از چوب ساج کشتی ساز و درو نشین تا از طوفان برهی و از روی حقیقت بحکم تخصیص و نعت تقریب بسر وی ندا آمد که دریای نفس در پیش داری دریای مغرق مهلك در آن گردابها است پر خطر. و نهنگان جان ربای بر رصد، و ناچار بر آن عبره می‌باید کرد تا بساحل امن رسی، از اخلاص کشتی ساز بسه طبقه یکی خوف و دیگر رجا و سوم رضا، وانگه بادبان صدق بر آن بند و بر مهبّ صباى اطلاع ما بدار. اینست که گفت: بِأَعْيُنِنَا وَوَحْيِنَا که ما خود چنان که باید راند و آنجا که باید راند خود رانیم هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَحَمَلْنَاكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ از روی اشارت می‌گوید بنده من تدبیر کار خود و امن گذار و خویشتن را یکسر بمن سپار و تصرف خود دور دار تو محمول لطف مایی و محمول الكرام لا يقع فان وقع وجد من يأخذ بيده. این همانست که مصطفی (ص) گفت: «الا فتسلكون جسرا من النار يطاء احدكم الجمره فيقول الجسر، يقول ربك عزّ و جلّ او انه كرامتي

بزرگوار است و لطفی بی‌نهایت که فردا ربّ العزّة بر گذرگاه صراط با بنده عاصی کند، فمرّة يقف و مرّة يعثر. می‌افتد و می‌خیزد و ربّ العزّة داند که بنده را جز وی فریادرس و دستگیر نیست. بجلال تعزّز خود و بنعت رحمت او را فریاد رسد و دستگیری کند. در خبر می‌آید که رحمت الله بر بنده بیش از رحمت مادر است بر فرزندی، و اگر تقدیرا فرزندی هزار بار پایش بگل فرو رود، هر بار مادر گوید برخیز جان مادر و هر بار مادر برو مشفقتر و مهربان‌تر بود.

پیر طریقت گفت: الهی! تا مهر تو پیدا گشت همه مهرها جفا گشت، و تا برّ تو پیدا گشت همه جفاها وفا گشت، الهی! ما نه ارزانی بودیم تا ما را بر گزیدی، و نه نارزانی بودیم که بخلط گزیدی، بلکه بخود ارزانی کردی تا برگزیدی و بپوشیدی عیب، که می‌دید.

حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ چون سلطان عظمت و بی‌نیازی و جلال عزت قهاری بنعت سیاست کمین‌گاه مکر بر آن بی حرمتان و بیگانگان گشاد و طوفان عقوبت و عذاب فرا سر ایشان نشست، فرمان آمد از جبار کاینات به نوح پیغامبر که: «أَحْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ» هر که ما در ازل او را در پناه لطف و جوار رحمت خود گرفتیم، امروز تو او را واپناه خودگیر و در کشتی نشان که وی امروز از رستگارانست و فردا از نواختگان، و در ازل از خوانندگان. ابلیس آمد در آن حال تا خود را در کشتی افکند نوح سر وازد که این جای خوانندگان است، نه جای رانندگان. ابلیس گفت: اما علمت ائی مِنَ الْمُنْظَرِينَ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ و لا مكان اليوم الا فى سفینتك. ندا آمد که ای نوح، ابلیس را در نشان که او شبه سیاه است در عقد مروارید: در رشته کشند با جواهر شبهی.

عجب آنست که نوح پسر خود را میخواند که اَرْكَبْ مَعَنَا و ابلیس دشمن را میراند، تا فرمان آمد که ابلیس دشمن را بردار و پسر خود را بگذار، تا بدانی که اسرار تقدیر بر قیاس خلق نیست می‌گوید: من آن کنم که خود خواهم و کس را بر حکم من اعتراض نیست لا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُونَ.

وَ قَالَ ارْكَبُوا فِيهَا بِسْمِ اللَّهِ مَجْرَاهَا وَ مَرْسَاهَا بِسْمِ اللَّهِ سَلَامَةَ الْخَلْقِ، و بالله نجات الخلق، بسم الله شفاء عند كلّ بليّة، و سلوة عند كلّ حسرة، و حبرة عند كلّ ترحّة، بنام خداست آرام دل مؤمنان، بنام خداست شفاء درد بیمار دلان، بنام خداست آسایش اندهنگان، خداوندا نامت نور دیده آشنایان، یادت آیین منزل مشتاقان، یافتت فراغ دل مریدان، مهتر



انس جان دوستان.

وَ نَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي بِرٍ كَشِيدَةٍ، وَ بَسَاطَ عِظْمَتٍ كَسْتَرَانِيده، كَسَ رَا نِيَسْتِ وَ نَرَسِدَ كِه بَسْتَاخِي كِنْدَ بَرِ أَنْ بَسَاطَ عِظْمَتِ جَزِ بَفَرْمَانَ. نَبِيْنِي نُوْحَ رَا كِه بَسْتَاخِي كَرْدَ، كَفْت: إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي تَا اُو رَا جَوَابَ دَاَدَنْدَ كِه إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ مُوسَى (ع) هَمَجِنِيْنَ بَرِ بَسَاطِ جَلَالِ وَ عِظْمَتِ اِنْبَسَاطِي نَمُوْدَ بِيْ دَسْتُوْرِي دِيْدَارِ خَوَاسْتِ، كَفْت: «ارني» جَوَابِ اَمْدَ كِه: لَنْ تُرَانِي، بَاَزِ مِصْطَفَى (ص) شَبِ الْفَتِّ وَ زَلْفَتِّ، شَبِ قَرَبِ وَ كَرَامَتِ كِه بِحَضْرَتِ اَعْلَى رَسِيْدِ، وَ بَسَاطِ جَلَالِ وَ عِظْمَتِ دِيْدِ، سَرِ دَرِ پِيْشِ اِفْكَنْدِ وَ هِيْجِ نَكْفَتِ حَرْمَتِ حَضْرَتِ اَحْدِيْتِ رَا وَ اَجَلَالِ دَرْگَاهِ صَمْدِيْتِ رَا خَاْمُوْشِ كَشْتِه، وَ گُوْشِ فَرَا دَاَشْتِه كِه تَا فَرْمَانَ چِه اَيْدِ، وَ دَسْتُوْرِي چِه دِهْدِ، نَدَا اَمْدَ كِه يَا مَحْمَدَ سَبَّحَ اسْمَ رَبِّكَ الْاَعْلَى دَسْتُوْرِي دَاَدِيْمِ تَرَا زَبَانَ دَعَا وَ ثَنَا بَگَشَايِ، وَ مَا رَا بِيَاكِي بَسْتَايِ، مِصْطَفَى (ص) دَرِ نَگَرَسْتِ جَلَالِ وَ عِظْمَتِ وَ كِيْرِيَايِ الْوَهِيْتِ بِيْ نِهَايْتِ دِيْدِ، دَاَنَسْتِ كِه كَمَالِ ثَنَايِ مَخْلُوْقِ هَرْگَزِ بِيْدَايْتِ جَلَالِ لَمْ يَزَلْ نَرَسِدِ، ثَنَايِ خُوْدِ هَمُچُوْنَ چِرَاغِ دِيْدِ دَرِ اَفْتَابِ وَ قَطْرَهِ دَرِ دَرِيَا، چِرَاغِ دَرِ اَفْتَابِ چِه رُوْشَنَايِي دِهْدِ، وَ قَطْرَهِ دَرِ دَرِيَاچِه اَفزَايْدِ، هَمِيْنِ كَلِمَتِ كَفْت: «لَا اِحْصَى ثَنَا عَلِيْكَ اَنْتَ كَمَا اَثْنَيْتَ عَلَيَّ نَفْسِكَ»

فرمان آمد که ای محمد بستاخی کن بخواه تا بخشم، بگوی تا نبوشم، سل تعطه اشفع تشفع.

من آن توام تو آن من باش ز دل بستاخی کن چرا نشینی تو خجل

### ه النوبة الاولى

قوله تعالى تِلْكَ مِنْ اَنْبَاءِ الْغَيْبِ اَيْنَ قِصَّةٍ اَزْ خَبْرَاهِ اَيِ پوشيده است نُوحِيْهَا اِلَيْكَ كِه پِيْغَامِ دِهِيْمِ اَنْ رَا بَتُو، مَا كُنْتِ تَعْلَمُهَا اَنْتَ هَرْگَزِ نَدَاَنَسْتِي تُو اَنْ رَا، وَ لَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا وَ نِه قَوْمِ تُو دَاَنَسْتَنْدِ پِيْشِ اَزِيْنِ وَ قَتِّ، قَاَصْبِرْ شَكِيْبَايِي كِن اِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِيْنَ (٤٩) كِه سَرِ اِنْجَامِ خَدَاوَنَدَانِ رَاَسْتِي رَاَسْتِ.

وَ اِلَى عَادٍ اَحَاهُمْ هُوْدًا وَ فَرَسْتَاَدِيْمِ بِه عَادِ كَسِ اِيْشَانِ هُوْدِ، قَالَا يَا قَوْمُ كَفْتِ كِه اَيِ قَوْمِ اَعْبُدُوا اللّٰهَ مَا لَكُمْ مِنْ اِلٰهٍ غَيْرُهُ خَدَايِ پَرَسْتِيْدِ نِيَسْتِ شَمَا رَا خَدَايِي جَزِ اَزِ وِي اِنْ اَنْتُمْ اِلَّا مُفْتَرُوْنَ (٥٠) نِيَسْتِيْدِ مَگَرِ دَرُوْغِ سَاَزَانَ وَ دَرُوْغِ گُوْيَانَ.

يَا قَوْمُ لَا اَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ اَجْرًا اَيِ گَرُوْهِ نَمِيْ خَوَاْهَمِ اَزِ شَمَا بَرِ پِيْغَامِ رَسَاَنِيْدِيْنِ مَزْدِي اِنْ اَجْرِي اِلَّا عَلَيَّ الَّذِي فَطَرَنِي نِيَسْتِ مَزْدِ مِنْ مَگَرِ بَرُو كِه بِيَاْفَرِيْدِ مَرَا، اَفَلَا تَعْقِلُوْنَ (٥١) دَرِ نَمِيْ يَابِيْدِ

وَ يَا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ وَ اَيِ قَوْمِ اَمْرَزَشِ خَوَاْهِيْدِ اَزِ خَدَاوَنْدِ خُوْيِشِ، ثُمَّ تُوْبُوْا اِلَيْهِ وَ بُوِي بَاَزْگَرِيْدِ، يُرْسِلِ السَّمَاةَ عَلَيْكُمْ مِذْرَارًا تَا فَرُو كَشَايِيْدِ بَرِ شَمَا اَزِ اَسْمَانَ بَارَانِي پِيْوَسْتِه تِيْزَبَارِ، وَ يَزِدْكُمْ قُوَّةً اِلَى قُوَّتِكُمْ وَ شَمَا رَا نِيْرُوِي اَفزَايْدِ بَا نِيْرُوِي شَمَا، وَ لَا تَتَوَلَّوْا مُجْرِمِيْنَ (٥٢) وَ بَرِ مَگَرِيْدِ بَا اِيْنِ جَرْمَاهِ خُوْيِشِ.

قَالُوا يَا هُوْدُ كَفْتَنْدِ: اَيِ هُوْدِ مَا جِيْتَنَا بِيْنِيَّةً نِيَاوَرْدِي بَمَا پَسِ كَارِي رُوْشَنِ وَ پَسِ پِيْغَامِي دَرَسْتِ، وَ مَا نَحْنُ بِتَارِكِي اِلٰهِيْنَا عَنْ قَوْلِكَ وَ مَا دَسْتِ بَدَاْرَنْدِه خَدَايَانَ خُوْيِشِ نِيَسْتِيْمِ اَزِ بَهْرِ كَفْتِ تُو، وَ مَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِيْنَ (٥٣) وَ مَا تَرَا اَسْتُوَارِ كِيْرِنْدَگَانَ نِه اِيْمِ.

اِنْ نَقُوْلُ نَمِيْ گُوْنِيْمِ مَا بَتُو اِلَّا اَعْتَرَاكَ بَعْضُ اِلٰهِيْنَا بِسُوْءٍ مَگَرِ اِيْنِ كِه بَتُو رَسَاَنِيْدِي كِي از خَدَايَانَ مَا گَزَنْدِي قَالَا اِنِّي اَشْهَدُ اللّٰهَ وَ اَشْهَدُوْا كَفْت: مِنْ اللّٰهِ گَوَاْهِ خَوَاْهَمِ وَ شَمَا گَوَاْهِ بَاَشِيْدِ اَتِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُوْنَ (٥٤) مِنْ دُوْنِه كِه مِنْ بِيْزَارَمِ اَزِ



آنچه شما انباز می‌خوانید با الله

فَكِيدُونِي جَمِيعاً بِمَا مِنْكَ يَارَ وَ هَمْدُكَ، ثُمَّ لَا تُنظِرُون (۵۵) آن گه مرا هیچ درنگ مدهید. إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ مِنْ بَشْتِ بِاللَّهِ بَارَ كَرْدَمِ رَبِّي وَ رَبِّكُمْ خَدَاوَنْد مَن وَ خَدَاوَنْد شَمَا مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَا هُوَ أَخَذَ بِنَاصِيَتِهَا نِيسْت هِيچ جَنْبَدَه‌ای مگر او ناصیت آن گرفته دارد، إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۵۶) خدَاوَنْد مَن است بر راهی راست.

فَإِنْ تَوَلَّوْا أَوْ بَرَّكُمْ، فَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ مِنْ بَشْمَا رَسَانِيدِم، مَا أُرْسِلْتُ بِهِ إِلَيْكُمْ أَنْجَه مَرَا بَانَ فَرَسْتَادَه‌اند بَشْمَا، وَ يَسْتَخْلِفُ رَبِّي قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَ خَدَاوَنْد مَن از پس شما گروهی جز از شما خلیفت نشانند، وَ لَا تَضْرُوبُهُ شَيْئًا وَ شَمَا بَسَرِ كَشِيدِنِ از طاعت وی و وی را نگزائید، إِنَّ رَبِّي عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ (۵۷) خدَاوَنْد مَن بر همه چیز نگهبان است. وَ لَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا وَ آن گه که فرمان ما آمد، نَجَّيْنَا هُودًا بِرَهَانِيدِيمِ هُودِ رَا، وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ وَ ايشان که گرویده بودند با او، بِرَحْمَةٍ مِّنَّا بِمَهْرَبَانِي از ما، وَ نَجَّيْنَاهُمْ مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ (۵۸) و برهانیدیم ايشان را از عذابی بزرگ. وَ تِلْكَ عَادٌ وَ اين عاد آنست، جَحَدُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ كَهَ شَنِيدِنْد وَ نَنِوَشِيدِنْد، دِيدِنْد وَ نَنگَرِيسْتِنْد، يَافْتِنْد وَ نِپذِيرْفْتِنْد، آگَاه شَدِنْد وَ بَا رَاه نِيَامِنْد.

وَ عَصَوْا رُسُلَهُ وَ سر کشیدند در رسولان او، وَ اتَّبَعُوا أَمْرَ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ (۵۹) و پی بردند فرمان هر گردن‌کشی ناپاک ستیز کش را.

وَ اتَّبِعُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ بر پی بادا درین جهان لعنت و راندن الله و روز رستاخیز هم چنان، أَلَا إِنَّ عَادًا كَفَرُوا رَبَّهُمْ آگَاه باشيد که عاد کافر شدند بخداوند خویش، أَلَا بُعْدًا لِعَادٍ قَوْمِ هُودٍ (۶۰) آگَاه باشيد که دوری بادا و لعنت فزایا عاد را قوم هود.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْعُجْبِ أَيْ تِلْكَ الْأَقَاصِيصُ فِي خَبَرِ نُوحٍ (ع).

من اخبار الغيب عنك ينزل بها جبرئيل عليك معجزة و صحة لنبيتك يا محمد، ما كنت تعلمها أنت و لا قومك العرب من قبل هذا الوقت. و قيل: من قبل القرآن اي لولا اننا اوحينا اليك ما كنت تعرفها فاصبر اي على تكذيبهم لك كما صبر نوح. إِنَّ الْعَاقِبَةَ، اي حسن العاقبة من الظفر و النصر لِلْمُنْقِبِينَ كما كان لمؤمني قوم نوح و ساير من آمن بالانبياء و الرسل.

وَ إِلَى عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا أَرْسَلَ فِي أَنْ مَضْمُرِ اسْتِ، يَعْنِي أَرْسَلْنَا إِلَى عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا وَ اين عاد اول است، وَ هُوَ عَادُ بْنُ أَرَمِ بْنِ سَامِ بْنِ نُوحٍ. نَزَادَ اَيْنِ عَادِ هَمَه جَبَّارَانِ بُوْدِنْد وَ طَاغِيَانِ، وَ دَرِ عَصْرِ خُوِيْشِ جَهَانْدَارَانِ، وَ دَرِ زَمِيْنِ يَمِيْنِ مَسْكِنِ دَاشْتِنْد وَ اَوْلَادِ سَامِ وَ حَامِ وَ يَافْتِ دَرِ اَنْ عَصْرِ هَمَه مَغْلُوْبِ وَ مَقْهُوْرِ ايشان گشتند، وَ مَهِيْنَه ايشان و ملك ايشان شَدِيْدِ بْنِ عَمَلِيْقِ بْنِ عَادِ بْنِ أَرَمِ بُوْدِ، اَيْنِ مَلِكِ بَرَادِرِ زَادَه خُوْدِ رَا ضَحَاكِ بْنِ عَلُوَانِ بْنِ عَمَلِيْقِ بْنِ عَادِ كَه عَجْمِ اُو رَا بِيُوْرَاسْفِ كُوِيْنْد بَزَمِيْنِ بَابِلِ فَرَسْتَادِ تَا اَوْلَادِ سَامِ رَا مَقْهُوْرِ كَرْدِ وَ جَمِ بْنِ وَيُوْنَجْهَانَ بْنِ اَرْفَخْشَدِ بْنِ سَامِ كَه پادشاه ايشان بُوْدِ بَدَسْتِ وَ يِ كَشْتَه شَدِ وَ اِبْنِ عَمِ خُوِيْشِ رَا الْوَلِيْدِ بْنِ الرِّيَانِ بْنِ عَادِ بْنِ أَرَمِ بَزَمِيْنِ مِصْرِ، فَرَسْتَادِ وَ اَوْلَادِ حَامِ رَا مَقْهُوْرِ كَرْدِ، مِصْرِ بْنِ الْقَبْطِ بْنِ حَامِ كَه پادشاه ايشان بُوْدِ بَدَسْتِ وَ يِ كَشْتَه شَدِ وَ مِي كُوِيْنْدِ كَه الرِّيَانِ بْنِ الْوَلِيْدِ مَلِكِ مِصْرِ كَه صَاحِبِ يُوْسُفِ بُوْدِ وَ الْوَلِيْدِ بْنِ مِصْعَبِ، فَرَعُوْنِ مُوسَى وَ جَالُوْتِ الْجَبَّارِ كَه دَاوُدِ اُو رَا كَشْتِ، اَيْنِ هَرِ سَهِ از

فرزندان ولید بن الریان بن عاداند و شدید بن عملیق برادر زاده‌ای دیگر داشت، غانم بن علوان بن عملیق، برادر ضحاک او را بزمین ترک فرستاد و اولاد یافت را مقهور کرد و افراسیاب که ملک ایشان بود بدست وی کشته شد، و یقال: ان رستم الشدید من ولد غانم. پس شدید بن عملیق هلاک گشت و برادر وی شداد بن عملیق بن عاد بن ارم بجای وی نشست هم چنان کافر و طاغی و متمرّد با قوم خویش، تا ربّ العالمین در آن عصر هود پیغامبر بایشان فرستاد و ایشان را بر دین حقّ دعوت کرد، فذلک قوله: وَ إِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا وَ هُوَ هُودُ بْنُ خَالِدِ بْنِ الْخُلُودِ بْنِ عَيْصِ بْنِ عَمَلِيقِ بْنِ عَادٍ. و قیل: هود بن عبد الله بن عوص بن ارم، و هو الاصح. و سمّاه اخاهم لانه كان من نسبهم. قال الزّجاج: هو اخوهم من حيث انه من ولد آدم و هم اولاده.

قال يا قوم اعبدوا الله اى وحدوه ما لكم من معبود غيره الله ان انتم انا مفترون كاذبون فى اشراككم مع الله الاوثان. يا قوم لا استنكم على ما ادعوكم اليه من اخلاص العبادة اجرا اى ثوابا و رزقا ان اجري اى ما جزائى و ثوابى انا على الذي فطرني اى ابتدا خلقى و لم اك شيئا ا فلا تعقلون انى لا اطلب منكم على ذلك عرض الدنيا و انما قال هذا لان الامم قالت للرسل ما تريدون انا ان تملكوا اموالنا.

وَ يَا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ اى استغفار در قرآن كفار را جايبها است لو لا تستغفرون الله ان قوم صالح ازین جنس است، وَ مَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبُهُمْ وَ هُمْ يَسْتَعْفِرُونَ قُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ همه ازین جنس است و قول مصطفى (ص) كه عدى حاتم او را گفت: ان ابى كان يقرى الضيف و يفعل و يفعل فهل نفعه ذلك و قالت له عائشة ل: عبد الله بن جدعان التيمى كذلك فقال (ص) لهما و ما يعنى ذلك عنهما و لم يستغفر الله قط، فاستغفر الكافر رجوعه الى الاسلام بالتوحيد لانه اذا شهد بالتوحيد استحق المغفرة فتوحيدة استغفار.

ثم ثوبوا اليه ثم در جای عطف است نه در جای تعقيب. يُرْسِلُ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا، هود این سخن از بهر آن میگفت كه ایشان اصحاب زروع و ارباب عمارت بودند و خشك سال ایشان را پيش آمد، هفت سال پيوسته قحط بود و باران نمى آمد هود ایشان را گفت: اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ من كفرکم بان تؤمنوا ثم ثوبوا اليه من ذنوبكم يُرْسِلُ السَّمَاءَ سَمَاءً اَيْنِجَا مطر است. «زيد بن خالد الجهنى گفت در صحاح

خطب رسول الله (ص): فى اثر سماء كانت من الليل يعنى فى اثر مطر.

مِدْرَارًا يعنى دائما ساكنا و ذلك انفع ما يكون، و اصله من درّ اللبن اذا نزل متتابعًا، و مفعال من بناء المبالغة يستوى فيه المذكر و المؤنث.

وَ يَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَىٰ قُوَّتِكُمْ اى از بهر آن گفت كه ایشان در روزگار قحط و شدت ضعيف و نزار شده بودند لقلّة غذائهم فى الجذب. و قيل: معناه و يزدكم عزّا الى عزكم بكثره عددكم و اموالكم و اولادكم و ذلك ان الله حبس عنهم القطر و اعقم ارحام نسائهم فوعدهم هود (ع) المطر و الاولاد على الايمان و الاستغفار و التوبة، وَ لَا تَتَوَلَّوْا مُجْرِمِينَ اى لا تعرضوا عما ادعوكم اليه من التوحيد مقيمين على الكفر قالوا يا هود ما جئنا بيينة اى برهان و حجة، وَ مَا نَحْنُ بِتَارِكِي آلِهَتِنَا اى لا نترك عبادة آلهتنا عن جهة قولك، وَ مَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ مُصَدِّقِينَ اى ما نقول فيك «الا» قولنا «اعتراك» اصابك بعض آلهتنا بسوء يعنى بجنون و خبل بسبب سبك اياها فصرت تتكلم بما نسمع، يقال عراه و اعتراه اذا الم به.

قال لهم هود: ابي اشهد الله على نفسى و اشهدوا يا قوم ائى برىء من آلهتكم التى يخوفوننى بها فسمونى ما شئتم،

فَكِيدُونِي جَمِيعاً هود گفت: من خدای ترا بر گواه میگیرم و شما نیز گواه باشید که از بتان شما بیزارم و ایشان را عیب جویم سخن من اینست، شما هر چه خواهید کنید، و هر کید که توانید سازید، و بهر نام که خواهید مرا نام نهد و گر بتان شما بمن بدی و کیدی توانند ایشان را در کید و حیلت بیاری گیرید، وَ لَا تُنظِرُونَ و مرا زمان مدهید اگر توانید، همانست که از نوح پیغامبر حکایت کرد.

فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَ شُرَكَاءَكُمْ الْآیة. و این معنی در قرآن از چند پیغامبر حکایت است بر الفاظ مختلف، و این عظیمتر برهانی است پیغامبران را بر صحت نبوت که ایشان اندک بودند یا یگانه، و دشمنان انبوه بودند یا بی عدد، خاصه نوح و هود.

إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ این آیت حرزی عظیم است مستعیزان را از جباره. ما مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ أَخَذَ بِنَاصِيَتِهَا یعنی نواصی الجابرة بیده و الاخذ بالناصية کنایه عن الاقتدار. و روی فی بعض الدعاء فی الخبر: اللهم انت ربی و انا عبدك ناصیتی بیدک و منه قوله: لَسَقَعَا بِالنَّاصِيَةِ كُلَّ ذَلِكَ مَأخُودٌ مِنْ فِعْلِ الْعَرَبِ اَنْهَمَ اِذَا ظَفَرَ احدهم بمن بیارزه و استولی علیه اخذ بناصيته عفا و اذا اراد تکلیله جز ناصيته. و منه قوله: فَيُؤَخِّدُ بِالنَّوَاصِي وَ الْاُفْدَامِ یعنی تاخذ الربانية بنواصی الکفار: يقال: اخذت بناصيته، و بناصاته و انشدوا:

فَمَا الدُّنْيَا بِبَاقِيَةٍ لِحَيٍّ و مَا حَيٌّ عَلَى الدُّنْيَا بِبَاقٍ.

إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ هذا كقوله: إِنَّ رَبَّكَ لِبِالْمِرْصَادِ و قيل معناه: إِنَّ رَبِّي عَلَى طَرِيقِ الْحَقِّ يَجَازِي الْمُحْسِنَ بِاحْسَانِهِ و المسيء بِاسْأَاتِهِ لَا يَظْلِمُ أَحَدًا.

و قيل: يَحْمِلُكُمْ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ و هو الاسلام، و قال: ابن عباس يريد ان الذي بعثني الله به دين مستقيم، و المعنى على هذا: ان دين ربِّي على صراط مستقيم فَإِنْ تَوَلَّوْا یعنی ان تتولوا، ای تعرضوا و لم تؤمنوا فَقَدْ أْبْلَغْتُكُمْ الزَّمْتُمْ الْحِجَةَ بِتَبْلِغِ الرِّسَالَةِ وَ يَسْتَخْلِفُ رَبِّي قَوْمًا غَيْرَكُمْ هذا تهديد خفيّ لَانَّ اللَّهَ لَا يَسْتَخْلِفُ قَوْمًا إِلَّا بَعْدَ إِهْلَاكِ الَّذِينَ قَبْلَهُمْ، یعنی ان لم تؤمنوا اقام خلفاء يكونون سكان الارض بعدكم يعبدونه، و لَا تَضُرُّوهُ شَيْئًا بتوليكم و اعراضكم انما تضرُّون انفسكم إِنَّ رَبِّي عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ يحفظني من ان تنالوني بسوء، و قيل: حفيظ على اعمال العباد فيجازيهم عليها.

و لَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا أَي عَذَابُنَا. و قيل: امرنا بهلاك عاد نجينا هوداً و الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ و هم اربعة آلاف بِرَحْمَةٍ مِنَّا بما اريناهم من البيان، و هديناهم للإيمان، و عصمناهم من الكفر. و قيل: «برحمة منا» ائه لا ينجو احد و ان اجتهد الا برحمة الله، و نَجَّيْنَاهُمْ مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ و هو الرِّيحُ التي اهلكت عاد بها، و قيل: عذاب يوم القيمة، یعنی كما نجيناهم في الدنيا من العذاب، كذلك نجيناهم في الآخرة من العذاب.

وَ تِلْكَ عَادٌ جَحَدُوا جحد مه از انكار است، جحد آنست که چیزی بدانی و نپذیری، میگوید: قبيله عاد و وفد عاد حق نپذیرفتند و سر کشیدند و تمرد نمودند وَ عَصَوْا رُسُلَهُ مراد باین رسل هود است یگانه، چنان که جایی دیگر گفت: كَذَّبَتْ عَادُ الْمُرْسَلِينَ باین مرسلین مراد هود است و هر پیغامبری را که این لفظ در قرآن بیاید معنی هم اینست، و گفته اند: هر پیغامبری که بقوم خویش آمد ایشان را گفت گواهی دهید که الله یکی و من و محمد رسولان او، از بهر آنکه همه پیغامبران را گفته بودند که لَنَنْصُرَنَّكَ أَنْ مَرْسَلُونَ و این رسل هود است و محمد، و آنجا که گفت: كَذَّبَتْ قَوْمٌ

نُوحِ الْمُرْسَلِينَ نوح است و محمد و آنجا که گفت: كَذَّبَتْ ثَمُودُ الْمُرْسَلِينَ صالح است و محمد. و گفته‌اند: انما جمع لان من كذب رسولا واحدا فقد كفر بجميع الرسل وَ اتَّبِعُوا أَمْرًا كُلَّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ متكبر كافر قهار يجبر غيره على ما يريد و باب فعّال فعل و قد جاء من افعل اجبر، فهو جبار و ادرك فهو درّاك، و الجبّار في حقّ الله من الجبر و هو الاصلاح، و يجوز ان يكون من اجبر ايضا عَنِيدِ اى طاغ باغ، تقول، عند عنودا و عندا، اذا تجبر و طغا، و عند عن الحق. مال، و قيل: هو فعيل من لفظ عندي كان فيه معنى الاعجاب و حسن الظنّ بنفسه و ما عنده، و المعنى: عصوا من فى طاعته سعادتهم و اطاعوا من فى طاعته شقاوتهم.

وَ اتَّبِعُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً اى بعد هلاكهم يلعنهم الملائكة و المؤمنون.

وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، يعنى و فى يوم القيمة يلعنون ايضا كما قال: لعنوا فى الدنيا و الآخرة، تمّ الكلام هاهنا ثم استأنف فقال: أَلَا إِنَّ عَادًا كَفَرُوا رَبَّهُمْ نَزَّهَ نَفْسَهُ فِي هَذِهِ الْآيَةِ عَنِ النَّدَمِ وَ الظُّلْمِ كَفَرُوا رَبَّهُمْ اى نعمة ربهم، و قيل: ربهم كفروا، اى بر ربهم، كما تقول: نصحته و نصحت له و شكرته و شكرت له.

أَلَا بُعْدًا لِعَادٍ قَوْمٍ هُودٍ انتصاب بُعْدًا على انه مصدر اقيم مقام فعل الدعاء كما يقال: سقاه الله و يوضع مكانه سقيا له، اى ابعدهم الله من خيره فبعدوا بعدا.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ اشارت است بجلال قدر مصطفى (ص)، و كمال عزّ وى لطف ايزدى است كه گوهر فطرت محمد مرسل را جلوه ميكند، ميگويد: ما قصه پيشينان، و آيين رفتگان، و سرگذشت جهانيان از قوم نوح و عاد و ثمود و امثال ايشان همه بر تو كشف كرديم، و مشكهاى غيبى و نكتهاى علمى خلق را بر زبان تو بيان كرديم دو معنى را، يكى اجلال قدر تو خواستيم، و كمال امانت و ديانت تو و خلق نموديم، تا جهانيان بدانند كه مفتى عالم جبروت و منهى خطه ملكوت تويى، محلّ كشف اسرار ازل و ابد تويى، آن اسرار كه با تو بگفتيم با كس نگفتيم، و آن انوار كه بدل تو راه داديم بكس نداديم، اى محمد ما جان تو از خزينه قدس بيرون آورديم و در صورتى شيرين و پيكرى نگارين بيرون داديم، تا بزبان خویش واجب شرع ما را و ابندگان ما شرح دهى، و قصه عالميان و سرگذشت ايشان از مبدأ كائينات تا مقطع دائره حادثات بر ايشان خوانى، تا ببركت رسالت تو و بشيرين سخنان تو خلقى را از غشاوه بيگانگى بنور آشنائى رسانيم كه ما در عزيز كلام خویش گفته‌ايم وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ. ديگر معنى آنست كه ما خواستيم تا ببيان اين قصه‌ها و سرگذشتها آرامى در دل تو آريم، و در آن سكون افزائيم، و تا بدانى كه برادران تو آن پيغامبران كه گذشتند از قوم خویش چه بار رنج كشيدند و بعاقبت اثر نصرت ما چون ديدند، سنت ما با تو همانست فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ صبر كن، هيچ منال، و اندوه مدار، كه هر آن گل كه اينجا خار در دست تو بيش نشاند، در قيامت بوى خوش بدماغ تو خوشتر رساند.

پيرى را پرسيدند كه تقوى چيست؟ گفت: تقوى آنست كه چون با تو حديث دوزخ گویند آتشی در نهاد خود برافروزی چنان كه دود خوف بر ظاهر تو بنمايد، و چون حديث بهشت گویند نشاطی گرد جان تو برآید چنان كه از شادى رجاء هر دو خدّ تو مورّد گردد، چون خواهى كه متقى بر كمال باشى، بدل بدان، و بتن درآى، و بزبان بگوى، و آنچه گويى از مایه علم و سرمايه خرد گوى، كه هر چه نه آن بود بر شكل سنگ آسيا بود، عمرى ميگردهد و يك سر سوزن فراتر نشود، بشنو صفت متقيان و سيرت ايشان، بو هريره گفت: روزى رسول خدا (ص) نماز بامداد كرد و

گفت هم اکنون مردی از در مسجد درآید که منظور حق است نظر مهر ربوبیت در دل او پیوسته بر دوام است. بو هریره برخاست، بدر شد و باز آمد سید گفت: یا با هریره زحمت مکن آن نه تویی، تو خود می‌آیی و او را می‌آرند، تو خود می‌خواهی و او را می‌خواهند، خواهند هرگز چون خواسته نبود، رونده هرگز چون ربنده نبود، رونده مزدور است و ربنده مهمان، مزد مزدور در خور مزدور، و نزل مهمان در خور میزبان، در ساعت سیاهیکی از در در آمد جامه کهنه پوشیده و از بس ریاضت و مجاهدت که کرده پوست روی او بر روی او خشک گشته، و از بیداری و بیخوابی شب، تن وی نزار و ضعیف و چون خیالی شده.

زین گونه که عشق را نهادی بنیاد ای بس که چو من بباد بر خواهی داد.

بو هریره گفت: یا رسول الله آن جوانمرد اینست؟ گفت: آری اینست، غلام مغیره بود نام وی هلال در مسجد آمد و در نماز ایستاد سید گفت: ان الملائكة لتأتَمَّ به، فریشتگان آسمان بر موافقت و متابعت وی در خدمت نماز ایستاده‌اند، چون سلام باز داد رسول خدای اشارت کرد، او را نزدیک خود خواند دست در دست رسول (ص) نهاد رسول گفت: مرا دعائی گوی هلال بحکم فرمان گفت: اللهم صلّ علی محمد و علی آل محمد، رسول گفت: آمین، پس برخاست و رفت و رسول خدا دو دیده مبارک خود در آن شخص و نهاد وی گماشته و تیز در وی می‌نگرد و میگوید: ما اكرمك علی الله، ما احبک الی الله، چه گرامی بنده‌ای بر خدا که تویی، چه عزیز روزگاری و صافی وقتی که در خلوت و هُوَ مَعَكُمْ تو داری، دل در نظر حق شادان، و جان بمهر ازل نازان.

پیر طریقت گفت: حبّذا روزی که خورشید جلال تو بما نظری کند، حبّذا وقتی که مشتاقی از مشاهده جمال تو ما را خبری دهد، جان خود طعمه سازیم بازی را، که در فضای طلب تو پروازی کند، دل خود نثار کنیم محبّی را، که بر سر کوی تو آوازی دهد.

چون هلال از مسجد بدر شد رسول خدا (ص) گفت: لم یبق من عمره الا ثلاثة ایام، بو هریره گفت: چرا خبرش نکنی گفت: بر اندوه وی اندوهی دیگر نیفزایم هر چند که وی مرگ بانده ندارد، روز سیوم رسول برخاست با یاران و بسرای آل مغیره رفت گفت: یا آل المغیره هل مات فیکم احد؟ فقالوا لا، فقال: بلی، و الله اتاکم طارق فاخذ خیر اهلکم. فقال المغیره: یا رسول الله هو اقل ذکرنا و احمل قدرا من ان یذکره مثلك.

فقال رسول الله (ص) کان معروفا فی السماء، مجهولا فی الارض، دوستان خدا در زمین مجهول باشند و در آسمان معروف، غیرت حق نگذارد ایشان را که از پرده عزت بیرون آیند، «اولیائی فی قیابی لا یعرفهم غیری» رسول خدا در چهره آن دوست خدا نگرست، قفس خالی دید و مرغ امانت با آشیان ازل باز رفته.

بدوستیت بمیرم بذکر زنده شوم شراب وصل تو گرداندم ز حال بحال.

رسول خدا (ص) چون در وی نگرست دو چشم نرگسین خود پر آب کرد، آن گه گفت: یا مغیره انّ لله تعالی سبعة نفر فی ارضه بهم یمطر، و بهم یحیی، و بهم یمیت، و هذا کان خیارهم، ثم قال: یا معشر الموالی خذوا فی غسل اخیکم. عمر خواست تا فرا پیش شود و او را غسل دهد، سید گفت: یا عمر امروز روز غلامان است و کار کار مولایان، سلمان و بلال در پیش رفتند تا او را بشویند عمر دلتنگ شد، رسول گفت: دل خوشی عمر را: خذوه عونا

لکم، عمر را نیز بیاری گیرید. آری خوش بود داستان دوستان گفتن، و دل افروزد قصه جانان خواندن.

۶ در شهر دلم بدان گراید صنما کو قصه عشق تو سراید صنما النوبة  
الاولی

قوله

تعالی:

وَ إِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا فَرستادیم ب: ثمود کس ایشان صالح، قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ كَفت ای قوم خدای را پرستید، مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ نیست شما را خدایی جز او، هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ او آفرید و کرد شما را از خاک زمین، وَ اسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا و شما را در زمین نشاند، فَاسْتَعْمَرُوهُ أَمْرُش خواهید ازو، ثُمَّ تَوَبُّوا إِلَيْهِ و با او گردید، إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُجِيبٌ (۶۱) که خداوند من نزدیک است پاسخ کننده.

قَالُوا يَا صَالِحُ كُفْتْنَا فِينَا مَرْجُوءًا قِيلَ هَذَا مَا از تو جز ازین می بیوسیدیم پیش ازین، أَ تَنْهَانَا أَنْ نَعْبُدَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا باز می زنی ما را که پرستیم آنچه پرستیدند پدران ما، وَ إِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ و ما در گمانیم از آنچه ما را با آن میخوانی، مُرِيبٌ (۶۲) دل را و خرد را شورنده

قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ كَفت: ای قوم چه بینید، إِنْ كُنْتُ عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي اگر من بر کاری روشن و راهی راست و پیغامی درستام از خداوند خویش وَ آتَانِي مِنْهُ رَحْمَةً و او مرا پیغام داد بمهربانی، فَمَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ عَصَيْتُهُ که رهاوند مرا ازو اگر من درو عاصی شوم و کی یاری دهد؟ فَمَا تَرِيدُونَ تَنِي غَيْرَ تَحْسِيرٍ (۶۳) نمی فزائید مرا در پاسخ مگر زیان کاری.

وَ يَا قَوْمِ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ و ای قوم این ناقه خدا شما را نشانی است، فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ باز شوید از آن و گذارید آن را تا روزی می خورد در زمین خدای، وَ لَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ و بآن هیچ بدی مرسانید فَيَأْخُذْكُمْ عَذَابٌ قَرِيبٌ (۶۴) که شما فرا گیرد عذابی نزدیک.

فَعَقَرُوهَا پی کردند آن ناقه را و بکشتند، فَقَالَ تَمَعُّوهَا فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ صالح كَفت: برخوردارید و فرا گذارید سه روز از جهان، ذَلِكَ وَعَدُّ غَيْرُ مَكْدُوبٍ (۶۵) آن وعده ایست که در آن دروغ نیست.

فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا چون فرمان ما آمد نَجَّيْنَا صَالِحًا وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ رها نیدیم صالح را و ایشان که گرویدگان بودند با او، بِرَحْمَةٍ مِنَّا ببخشایشی از ما، وَ مِنْ خِزْيِ يَوْمِئِذٍ از رسوایی آن روز، إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ (۶۶) خداوند تو اوست آن تاونده با نیروی و کم آورنده سخت گیر.

وَ أَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ و فرا گرفت آن ستمکاران را بانگ فریشته که بر ایشان زد، فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَائِعِينَ (۶۷) تا در سرایهای خویش افتاده مرده گشتند.

كَأَن لَمْ يَعْنُوا فِيهَا چنان که گویی هرگز در آن نبودند، أَلَا إِنْ ثَمُودَ كَفَرُوا رَبَّهُمْ آگاه باشید که ثمود کافر شدند بخدای خویش و ناسپاس آمدند درو، أَلَا بُعْدًا لثَمُودَ (۶۸) آگاه باشید که دوری بادا ثمود را.

وَ لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ و آمد فرستادگان ما به ابراهیم، بِالْبُشْرَى بشارت دادن، قَالُوا سَلَامًا كَفتند: درود بر تو قال سَلَامٌ ابراهیم كَفت: درود بر شما فَمَا لَبِثَ هیچ درنگ نکرد، أَنْ جَاءَ بِعَجَلٍ حَيْنٍ (۶۹) که گوساله آورد بریان کرده در سنگ

فَلَمَّا رَأَى أُيُوبَ لا تَصِلُ إِلَيْهِ چون ابراهیم دستهای ایشان دید که فرا گوساله نمی شود، نَكَرَهُمْ ایشان را بانکار فراز

آمد، وَ أَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً وَ از ایشان می ترسید و ترس در دل می پوشید، قَالُوا لَا تَخَفْ إِيْشَانْ كَفْتَنْد: که مترس، إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَى قَوْمِ لُوطٍ (٧٠) ما فریشتگانیم که ما را فرستادند بقوم لوط.

وَ امْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ وَ زن ابراهیم بر پای بود، فَضَحِكْتَ فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَاقَ أَنْ زن چون بر زبان فریشتگان او را بشارت دادیم به پسر، بخندید از شگفتی، وَ مِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ، يَعْقُوبَ (٧١) و از پس اسحاق، یعقوب.

قَالَتْ يَا وَيْلَتَى كَفْتِ أَنْ زن ای ویل بمن، أَلَيْدٌ وَ أَنَا عَجُوزٌ مِنْ فرزند زایم و من پیر زن. وَ هَذَا بَعْلِي شَيْخًا وَ این که شوی منست پیر است، إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ (٧٢) اینت چیزی شگفت.

قَالُوا أَعْجِبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ كَفْتَنْد: شگفت میداری از کار خدای، رَحِمْتَ اللَّهَ وَ بَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ بِخَشَائِشِ خدَا وَ برکات او بر شما ای خاندان، إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ (٧٣) او خداوندی است ستوده بزرگوار.

فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ وَ چون بیم از ابراهیم برفت، وَ جَاءَتْهُ الْبُشْرَى وَ آمد بوی بشارت به فرزند، يُجَادِلُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ (٧٤) با ما باز پیچیدن در گرفت در حق قوم لوط.

إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ اِبْرَاهِيمَ زَبْرِكُ است بردبار، أَوْاهٌ أَوْه كَنْدَه از بیم خدای، مُنِيبٌ (٧٥) باز گراینده و دل با خدا آورنده. یا إِبْرَاهِيمُ أَعْرَضَ عَنْ هَذَا اِبْرَاهِيمَ رَا كَفْتِيمَ رُوی گردان ازین سخن، إِنَّهُ قَدْ جَاءَ أَمْرٌ رَبِّكَ كَه فرمان خداوند تو آمد، وَ إِنَّهُمْ آتِيهِمْ وَ بایشان آمدنی است عَذَابٌ غَيْرٌ مَرْدُودٌ (٧٦) عذابی نه باز بردنی.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: وَ إِلَى ثَمُودَ يَعْنِي وَ ارسلا الی ثمود أخاهم صالحاً ثمود و عاد نام جدّ ایشان است همچون قریش و ربیعه و مضر نامهای اجداد عرب، و ثمود عاد آخر است برادرزاده عاد اول، و هو ثمود بن عابر بن ارم بن سام بن نوح دو برادر دیگر داشت یکی فالغ بن عابر و هو جدّ ابراهیم (ع) دیگر قحطان بن عابر و هو ابو الیمن و میان مهلك عاد و مهلك ثمود پانصد سال بود و كان ذلك في آخر ملك نمرود بن كنعان بن جم الملك الذي تسميه العجم افريدون و نژاد این ثمود که در آن عصر بودند همچون عاد اول متمرّد و طاغی و کافر بودند و مسکن به وادی القری داشتند زمینی است میان مدینه و شام و بر روی زمین تباه کاری میکردند و کفر می برزیدند تا از ربّ العزّة از نسب ایشان و قبیله ایشان صالح فرستاد پیغامبری بایشان، اینست که ربّ العالمین گفت: وَ إِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحاً صالح و هود را در پیغامبران عربی شمارند که ایشان از فرزندان ارم بودند و عاد و ثمود هم چنان، و ذکر انّ ولد آدم خص باللسان العربی عند تبليل الالسن و هم العرب الاولی الذین انقرضوا عن آخرهم.

قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ اخلصوا العبادة لله دون ما سواه ما لکم من إله يستوجب عليكم العبادة غیره هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ ای خلقکم من آدم و آدم خلق من تراب الارض. و قيل: انشأكم في الارض. و قيل: انشأكم بنبات الارض. وَ اسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا یعنی و استسکنکم فیها، و عمّار الدار سكانها. و قيل: اقدرکم على العمارة و جعلکم عمّارها، باين قول اسْتَعْمَرَكُمْ مشتق از عمارت است و روا باشد که مشتق از اعمر بود فيكون استعمر و اعمر بمعنی واحد، نحو: استحياه و احياه اذا تركه حياً، و مثل ذلك استهلكه و اهلكه و استغواه و اغواه.

فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تَوَبُوا إِلَيْهِ معنی این استغفار از پیش رفت انّ رَبِّي قَرِيبٌ لِرَاجِيهِ مُجِيبٌ لِدَاعِيهِ، القريب و البارّ العطوف. قَالُوا يَا صَالِحُ قَدْ كُنْتَ فِينَا مَرْجُوًّا قَبْلَ هَذَا مَرَجَوْ كسی بود که او کاری بزرگ را شاید و ازو نیکی بیوسند و مرجّا از بهر آن نام کنند، گفتند: ای صالح پیش ازین روز و این گفت که میکنی ما بتو امید داشتیم که ما را پیشرو و کارگزار



و سید باشی که ترا بجوانی با عقل و زیرک و دانایی و رأی متین دیدیم و نیز ظن می‌بردیم که بدین ما باز گردی، و این از آن گفتند که ایشان را تا آن روز مخالفت میکرد در عبادت بتان، اما ایشان را از آن نهی نمی‌کرد، پس چون ایشان را نهی کرد این سخن بگفتند: أَ تَنْهَانَا أَنْ نَعْبُدَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا يَرِيدُ الْاِصْنَامَ وَ إِنَّا لَفِي شَكِّ اِي تَهْمَةِ وَ حَيْرَةِ مِمَّا تَدْعُونَا اِلَيْهِ مِنْ عِبَادَةِ اللّٰهِ وَ حِدَهُ مُرِيْبٍ اِي مُوجِبٍ لِلتَّهْمَةِ، يقال: اَرَابَ فُلَانًا، اِذَا فَعَلَ فَعَلًا يُوْجِبُ الرِّيْبَةَ.

قالَ يَا قَوْمِ اُرَآيْتُمْ اِنْ كُنْتُمْ عَلٰى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّيْ اِنْ جَوَابِ اِيْشَانِ اسْتِ كِهْ كَفْتَنْدُ: قَدْ كُنْتُمْ فِينَا مَرْجُوًّا قَبْلَ هٰذَا. قوله: على بينة من ربي، اى على يقين و بصيرة من ربى و اتاني منه رحمة اى نبوة فمن يصرني من الله من يمنعي من عذاب الله ان عصيته في تبليغ رسالته و منعكم عن عبادة الاوثان فما تزيدوني باحتجاجكم بقولكم: أَ تَنْهَانَا أَنْ نَعْبُدَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا غَيْرَ تَحْسِيرٍ اِيْ غَيْرِ تَخْسِيرٍ لَكُمْ حِظوظِكُمْ مِنْ رَحْمَةِ اللّٰهِ، فَالتَّخْسِيرُ لَهُمْ، لَ اِلَيْهِ، (ع) هٰذَا كَمَا تَقُولُ لِمَنْ تَدْعُوهُ اِلَى رِشْدٍ فَيَاْبَى مَا تَرِيدُنِي الْاِمْضِرَّةَ يَعْنِي لِنَفْسِكَ. و قيل: خسرته، اى نسبه الى الخسران، اى فيما تزيدونى غير نسبتي اياكم الى الخسران. و قال ابن عباس: غَيْرَ تَحْسِيرٍ اِيْ غَيْرِ بَصَارَتِكُمْ فِىْ خَسَارَتِكُمْ.

وَ يَا قَوْمِ هٰذِهِ نَاقَةُ اللّٰهِ لَكُمْ اٰيَةٌ نَاقَةُ اللّٰهِ خَوَانِدٌ تَعْظِيْمٍ رَا كَالْكَعْبَةِ الَّتِيْ اَضَافَهَا اللّٰهُ تَعَالٰى اِلَيْهِ تَشْرِيفًا وَ تَعْظِيْمًا، فَقَالَ: طَهَّرُ بَيِّنَتِيْ وَ اٰيَةٌ نَصَبٌ اسْتِ بَرِّ حَالٍ، وَ الْعَامِلُ فِىْهَا مَعْنَى الْاِشَارَةِ فِىْ هٰذِهِ، مِىْ كَوِيْدٍ: اَيْنَسْتِ نَاقَهُ خِدا كِهْ اللّٰهُ شِما رَا نَمُوْدَ نِشَانِى رُوشَنٍ، وَ مَعْجِزَتِىْ ظَاهَرٍ، وَ دَلِيْلِىْ قَاطِعٌ بَرِّ صَحْتِ نَبُوْتِ مِنْ. و قيل: لَكُمْ اٰيَةٌ اى عبرة لائها خرجت من صخرة صماء، و سبق شرحه فى سورة الاعراف، فَذَرُوْهَا تَأْكُلُ مِنَ الْعِشْبِ فِىْ اَرْضِ اللّٰهِ فَلَيسَ عَلَيْكُمْ مُؤْنَتُهَا وَ لا عِلْفُهَا، وَ لا تَمَسُّوْهَا بِسُوْءٍ وَ لا تَصِيْبُوْهَا بِعَقْرِ اَوْ نَحْرٍ فَيَأْخُذْكُمْ عَذَابٌ قَرِيْبٌ فِى الدُّنْيَا اِى لا تمهلون، يقال: عقر الناقة و عرقها اذا نحرها، لَ اِنَّ النّٰحِرَ يَعْقُرُهَا اَوْ لا ثُمَّ يَنْحَرُهَا اِذَا وَجِبَتْ.

فَعَقَرُوْهَا فَقَالَ: صَالِحٌ تَمَتَّعُوا فِى دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ اَيَّامٍ اِى عِشُوا فِى مَنَازِلِكُمْ.

و قيل: المراد بداركم دار الدنيا. و قيل: انما و حد لان المراد بها البلد، ذلك اى ذلك الاجل الذى اجلنكم و عد من الله غير مكذوب ليس فيه كذب، اى ان العذاب نازل بكم بعد ثلاثة ايام حقيقة، و قيل: مكذوب مصدر كالمعقول و المحصول، يقال ما له معقول، اى عقل.

فَلَمَّا جَاءَ اَمْرُنَا اِى الْعَذَابِ. و قيل: امرنا بالعذاب، نَجَّيْنَا صَالِحًا وَ الَّذِيْنَ اٰمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِّنَّا وَ مِنْ خِزْيِ يَوْمِئِذٍ اَيْن «واو» زائد است در اين موضع تدخلها العرب مرة و تحذفها اخرى، كقوله: وَ النَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ فَتِحَتْ اَبْوَابُهَا وَ فَتْحٌ وَ كَسْرٌ دَرِ مِيْمِ يَوْمِئِذٍ اَيْنِجَا هَرِ دُو رُواسْتِ، فَتْحٌ قَرَأْتِ كَسَايِى اسْتِ وَ وِشْ وَ قَالُوْنَ، وَ كَسْرٌ قَرَأْتِ باقى وَ مِنْ خِزْيِ يَوْمِئِذٍ يَعْنِي نَجَّيْنَا صَالِحًا وَ الَّذِيْنَ اٰمَنُوا مَعَهُ بِنِعْمَةٍ عَلَيْهِمْ مِّنَّا مِنْ خِزْيِ الْيَوْمِ الَّذِى اتَاهُمْ فِى الْعَذَابِ. وَ الْخِزْيُ الْعَيْبُ الَّذِى تَظْهَرُ فِضِيْحَتُهُ وَ يَسْتَحْيِيْ مِنْ مِثْلِهِ اِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْقَوِيُّ فِى بَطْشِهِ الْعَزِيْزُ فِى سُلْطَانِهِ لا يَغْلِبُهُ غَالِبٌ.

وَ اَخَذَ الَّذِيْنَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ صَاحٍ بِهِمْ جِبْرِئِيْلُ، وَ قِيلَ: الصَّيْحَةُ، الْعَذَابُ، كَمَا تَقُولُ: صَاحَ فُلَانٌ بِفُلَانٍ، اِذَا زَجَرَهُ وَ رَدَعَهُ. و قيل: لَمَّا اِيْقَنُوا بِالْعَذَابِ تَحَنَّنُوا وَ تَكَفَّنُوا وَ انْتَقَوْا فِى الْاِنطِاعِ وَ الْقَوَا نَفُوسَهُمْ بِالْاَرْضِ يَقْلِبُونَ اَبْصَارَهُمْ نَحْوَ السَّمَاءِ لا يَدْرُونَ مِنْ اَيْنِ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ، فَلَمَّا اصْبَحُوا فِى الْيَوْمِ الرَّابِعِ اَنْتَهُمْ صِيْحَةٌ مِنَ السَّمَاءِ فِىهَا صَوْتُ كُلِّ صَاعِقَةٍ وَ صَوْتُ كُلِّ شَيْءٍ فِى الْاَرْضِ تَقَطَّعَتْ مِنْهَا قُلُوبُهُمْ فِى صُدُوْرِهِمْ فَاصْبَحُوا فِى مَسَاكِنِهِمْ وَ بِلَادِهِمْ جَائِمِيْنَ مِيْتِيْنَ صَرَعى، وَ الْجَثُوْمُ، السَّقُوْطُ عَلَى الْوَجْهِ فَاَمَاتَهُمُ اللّٰهُ اِلَّا رَجُلًا كَانِ فِى حَرَمِ اللّٰهِ فَمَنْعَهُ حَرَمُ اللّٰهِ مِنْ عَذَابِ اللّٰهِ وَ جَاءَ فِى الْخَبْرِ اَنَّهُ اَبُو تَقِيْفٍ.

كَأَنَّ لَمْ يَعْثُوا فِيهَا كَانَ لَمْ يَقِيمُوا فِيهَا لَانْقِطَاعِ آثَارِهِمْ بِهَلَاكِهِمْ بِاجْمَعِهِمْ أَلَا مَا بَقِيَ مِنْ أَجْسَادِهِمْ الذَّالَّةَ عَلَى الْخَزْيِ النَّازِلِ بِهِمْ أَلَا إِنَّ تَمُودَ كَفَرُوا رَبَّهُمْ قَرَأَتْ حَمْرَةَ وَيَعْقُوبَ وَ حَفْصَ «تَمُودَ» بَغَيْرِ تَنْوِينٍ، وَ الْبَاقُونَ تَمُودًا مَنْوِنًا. قَالَ سَيِّبِيهِ: إِنَّ تَمُودَ قَدْ يَصْرِفُ فَيَجْعَلُ اسْمًا لِلْحَيِّ وَ لَا يَصْرِفُ فَيَجْعَلُ اسْمًا لِلْقَبِيلَةِ أَلَا بُعْدًا لِتَمُودَ أَي بَعْدًا مِنَ اللَّهِ وَ رَحْمَتِهِ ل: تَمُودَ.

وَ لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى كَفْتَهُانِد: كِه اَيْن فَرِيشتگان سه كس بودند جبرئيل و ميكائيل و اسرافيل. سدى گفت: يازده بودند بر صورتهای جوانان و نيكو رويان. و قيل: على صورة الاضياف. ابن عباس گفت: جبرئيل بود و باوى دوازده فريشته ديگر آمدند و ابراهيم را بفرزند اسحاق بشارت دادند. و قيل: بشروه بهلاك قوم لوط، و القرى المؤتفكات لخالص ابن عمه لوط منهم قالوا سلاماً سلام گفتند يعنى كه: بر ابراهيم رسيدند و سلام كردند «سلام» نصب على المصدر اى سلموا سلاما، كما يقال: كلموا كلاما، و اعطوا عطاء و انبت نباتا، و قيل: نصب لائه مفعول القول قال: «سلام» اى و عليكم سلام. فريشتگان سلام كردند و ابراهيم جواب داد. حمزه و كسايى «سلم» خوانند بكسر سين بى الف، و السلم هو الصلح، و المعنى نحن سلم لكم و لسنا بحرب فتمتنعوا من تناول طعامنا و هو خبر مبتداء محذوف چون فريشتگان وى راديدند كه بترسيد، گفتند: آشتى و صلح، ابراهيم جواب داد كه: آشتى و صلح يعنى كه از يك ديگر ايمن ايم.

و نیز گفته اند كه: سلم از بهر آنست كه زبان ابراهيم عبرى بود و در زبان عبرى سلام نيست. و روا بود كه سلم بمعنى سلام است فان السلم و السلام واحد، كما يقال: حرم و حرام و حلّ و حلال، و التقدير، امرنا سلام، او عليكم سلام، و قرء الباقون سلام، بالالف و فتح السين، و الوجه انه جواب تسليمهم، فقله: سلام اى عليكم سلام فحذف الخبر، او امرنا سلام فحذف المبتدا. در خبر است كه خصصنا ايّتها الامة بثلاث: بالسلام و التامين و الصف فى الصلاة.

اين خبر دليل است كه در زبان عبرى سلام نيست فما ليث اى ما مكث ابراهيم ان جاء اى عن ان جاء فيكون محله نصبا على نزع الخافض بعجل حنيذ محنوذ و هو المشوى بالحجارة المحماة.

و قيل: حنيذ اى مشوى يقطر و دكه، من قولهم: حذت الفرس اى جعلت عليه الجلّ حتى يقطر عرقا. و يقال: الحنيذ السميظ. و قيل: السمين، درين آيت حث است بر تعجيل مهمان دارى كه رب العزة ابراهيم را بستود بآنكه زود طعام فرا پيش مهمان آورد و تعليم است امت احمد را بنواختن مهمانان و طعام دادن ایشان و انشد بعضهم:

رسم جرى فى الناس ليس بقاصد حبس الجماعة لانتظار الواحد

حسن گفت فريشتگان بر صورت مهمانان در ابراهيم شدند كه دانستند كه ابراهيم مهمان دوست دارد، پس چون طعام فرا پيش ایشان برد ایشان نخوردند فان الملائكة لا يأكلون و لا يشربون. ابراهيم چون ایشان راديد كه دست بطعام وى نمى بردند، بانكار فرا پيش ایشان آمد و بخود در بترسيد كه نبايد كه ایشان دشمنان اند يا دزدان اند كه ببدى و ببلايى آمده اند، و طعام از آن نمى خوردند تا حرمت داشت بر ایشان بطعام واجب نگرديد، و آن ترس در دل ميداشت پنهان، اينست كه الله گفت: نكرهم و أوجس منهم خيفة يقال: نكر و انكر و استنكر بمعنى واحد و أوجس منهم خيفة يعنى خاف منهم خيفة فارجسها فى نفسه يعنى اخفاها كقوله: فأوجس فى نفسه خيفة موسى و قيل: الايجاس الادراك: اى

ادرك و اجس بخوف حدث في نفسه، چون فریشتگان ابراهیم را دیدند که بترسید گفتند: لا تَخَفْ مترس که ما فریشتگانیم. ابراهیم را ترس بیفزود که اگر فریشتگان اند نباید که عذاب را آمده اند بمن و بقوم من، که فریشتگان آن که چون بزمین آمدند عذاب را آمدند چنان که الله گفت: ما نُزِّلُ الْمَلَائِكَةَ إِلَّا بِالْحَقِّ اى بالعذاب فریشتگان گفتند: إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَى قَوْمٍ لَوْطٍ مترس که ما را با هلاك قوم لوط فرستاده اند، همانست که جایی دیگر گفت: إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَى قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ لِنُرْسِلَ عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ طِينٍ. و جاء في الخبر ان ابراهيم (ع) قال لهم: الا تأكلون؟ قالوا: يا ابراهيم لا نطعمه الا بثمن، قال ابراهيم: فان ثمنه ان تسموا الله عليه في اوله و تحمدوا الله في آخره، فنظر جبرئيل الى ميكائيل فقال: حق لهذا ان يتخذه ربه خليلا.

وَ امْرَأَتُهُ وَ هِيَ سَارَةُ بِنْتُ هَارَانَ بْنِ نَاحُورَ بْنِ شَارُوعَ بْنِ ارغواء بن فالغ و هِيَ ابنة عم ابراهيم قائمة من وراء الستر تسمع كلام الرّسل و كلام ابراهيم فَضَحِكَتْ لانها كانت قالت لابراهيم اضمم لوطا ابن اخيك اليك فاني اعلم انه سينزل بهؤلاء القوم العذاب فضحكت سرورا لما اتى الامر على ما توهمته.

ساره با ابراهيم گفته بود که برادر زاده خود را لوط و اپناه خود گیر و از میان آن قوم بیرون آر که من می پندارم که ایشان را عذاب رسد، پس چون آن فریشتگان آمدند و خبر دادند که ما بعذاب قوم لوط آمده ایم ساره در پس پرده ایستاده بود و گوش فرا سخن ایشان داشته چون آن سخن بشنید بخندید بشادی، آن گه آنچه وی گفته بود فرا ابراهیم راست آمد و درست. و گفته اند: قائمة آنست که ساره بخدمت مهمانان ایستاده بود و ابراهیم با ایشان نشسته و در آن وقت زنان در حجاب نبودند و ایستادن ایشان بخدمت مهمانان عیب نمی داشتند کعادة الاعراب و نازلة البوادی و الصحراء. پس چون فریشتگان طعام نمی خوردند وی بخندید بتعجب، که این شگفت کاری است که ما بنفس خویش خدمت مهمانان کنیم و ایشان طعام نخورند و پیش از آن ندیده بودند که مهمانان طعام نخوردند، و گفته اند: آن ساعت که گوساله بریان کرده در پیش نهادند جبرئیل پرّ خویش بوی فرو آورد و دعا کرد تا الله تعالی آن را زنده کرد و برخاست و در رفتن ایستاد ساره آن کار شگفت داشت بخندید. و اصح الاقوال آنست که آن تبسم و شادی وی ببشارت فرزند بود به پیرانه سر، و باین قول در آیت تقدیم و تأخیر است یعنی فبشرناها باسحق، فضحكت تعجبا من ان يكون من شيخين كبيرين ولد. و يقال: الضحك خاصة للانسان اذا رأى العجيب البديع حصل من مادة البدن هيئة الضحك و گفته اند: فَضَحِكَتْ اى حاضت یعنی رأّت اماره ذلك بعد البشارة او قبلها، و هذا قول مجاهد و عكرمة تقول العرب: ضحكت الارنب اى حاضت.

فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَاقَ انما خصت بالبشارة جزاء على خدمتها للضيف. و قيل: لان النساء اعظم سرورا بالولد من الرجال، و قيل: لان ساره لم يكن لها ولد و كان ل: ابراهيم ولد و هو اسماعيل (ع). و گفته اند: بشارت دادن فریشتگان ساره را آن بود که گفتند: ایتها الضاحكة ستلدين غلاما، و مِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ اى و بعد بشاره اسحاق ب: يعقوب. شامی و حمزه و حفص «يعقوب» بنصب خوانند بر تقدیر فبشرناها ب: اسحاق و يعقوب من وراء اسحاق اى من بعد اسحاق و موضعه الجر الا انه لا ينصرف فيكون في حال الجر مفتوحا و قيل: انتصابه بفعل مضمر و التقدير فبشرناها ب: اسحاق و وهبنا لها يعقوب، باقى يعقوب برفع خوانند و هو مرفوع بالابتداء و خبره من وراء اسحاق مقدم عليه فيكون المعنى: فبشرناها ب: اسحاق و يعقوب يحدث لها من وراء اسحاق، قال: ابن عباس و الشعبي و جماعة من المفسرين و اهل اللغة: الوراء ولد الولد تقول العرب: هذا ابني من الوراء: اى ابن ابني. يقول بشرناها بانها تعيش الى ان ترى ولد

ولدها فكانت سن ابراهيم يومئذ مائة سنة و ساره اصغر منه بسنة.

قالت يا وَيْلَتِي نداء ندبة و هو ايدان بورود الامر الفطيع أ ألد و أنا عَجُوزٌ همانست که جایی دیگر گفت: فَصَكْتُ وَجْهَهَا وَ قَالَتْ عَجُوزٌ عَقِيمٌ دست بر وی همیزد چنان که عادت زنان باشد بوقت تعجب که چیزی شکفت بینند یا شنوند، میگفت: من فرزند چون زایم و من پیر زن، سال من به نود و نه رسیده و این که شوی منست سالت بصد رسیده. و قيل: انْهَا ابْنَةُ تِسْعِينَ سَنَةً و هو ابن مائة و عشرين سنة، وَ هَذَا بَعْلِي شَيْخًا نَصَبَ عَلَيَّ الْحَالِ اى ما تذکرون من ولادتی علی کبر سن ابرهیم و ترکه غشيان النساء لشیء عجیب، استبعاد و استتکار وی از جهت عرف و عادت بود نه از جهت انکار قدرت حق جلّ جلاله.

آن گاه فریشتگان گفتند: أ تُعَجِّبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ؟ استفهام است بمعنی تنبیه، و امر الله حکمه و قضاؤه رَحِمْتُ اللَّهَ وَ بَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ النَّبِيِّتِ این دعائی است که فریشتگان گفتند خاندان ابراهیم را، و این دعا در شریعت مصطفی (ص) بماند تا آخر الابد تا در تشهد نماز میگویند «کما صلیت و بارکت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم» و آن برکات نبوت است در خاندان ابراهیم که هر چه پیغامبران بودند بعد از ابراهیم از نسل اسحاق و اسماعیل بودند. قيل: انما وحد الرحمة لان الرحمة مصدر فصلحت للجمع البركة لان المراد به بقاء كل خير إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ اى محمود علی کل نعمه، مجید ذو مجد و ثناء. و قيل: مَجِيدٌ اى کریم جواد یکنثر الخیر من قبله و المجد نيل الشرف، يقال: مجد فهو ماجد و مجد فهو مجید.

فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ اى الفزع وَ جَاءَتْهُ الْبُشْرَى بِالْوَلَدِ، البشرى البشارة مصدر كالرّجعى يُجَادِلُنَا اى اخذ يجادلنا فحذف للدلالة عليه، و المعنى: يجادل رسلنا. این مجادله آن بود که چون فریشتگان گفتند: إِنَّا مُهْلِكُوا أَهْلَ هَذِهِ الْقَرْيَةِ ابراهیم گفت با فریشتگان: أ رأيتم ان كان فيها خمسون من المسلمين أ تهلكونهم؟ قالوا: لا، قال: اربعون؟ قالوا لا، قال: عشرة؟ قالوا: لا، حتى بلغ الواحد قالوا: لا، قال: إِنَّ فِيهَا لوطاً و هو مؤمن، قالوا نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَنْ فِيهَا الْاِیة. إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ اى رزین عاقل و قور أوّاه یعنی رحیم مُنِيبٌ اى راجع الى الطّاعة «حليم» در قرآن، ابراهیم راست و پسر او را و یحیی را آنجا که گفت: وَ سَيِّدًا یعنی حلیم و مصطفی (ص) یوسف را گفت: ان كان لحليما ذا اناة.

پس فریشتگان گفتند: يا إِبْرَاهِيمُ أَعْرَضَ عَنْ هَذَا الْجِدَالِ و دع الخصومة فى امرهم إِنَّهُ قَدْ جَاءَ أَمْرٌ رَبِّكَ باهلاكهم وَ إِنَّهُمْ آتِيهِمْ عَذَابٌ غَيْرُ مَرْدُودٍ غير مصروف عنهم بشفاعه و لا غيرها، يروى ان ابراهيم لما جاءته الملائكة كان يعمل فى ارض له فكلمها عمل ديرة من الديار غرز بالة و صلى. فقالت الملائكة: حقيق على الله ان يتخذ الله ابراهيم خليلا.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: وَ إِلَى تَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا كَرْدِگار قديم جبار نام دار عظيم خداوند حكيم، جلّ جلاله و عزّ كبرياؤه و عظم شأنه در بيان قصه عاد و ثمود اظهار جلال و تعزّز و استغناى ازلى میکند، سياست جبارى و عظمت قهارى خود بخلق مینماید، تا بدانند که او بی نیاز است از جهان و جهانیان، نه ملك وى بطاعت مطيعان، نه عزّت وى بتوحيد موحدان، نه در جلال وى نقص آید از کفر کافران، درگاه عزّت را چه زیان، اگر همه عالم زّار بر بندند: در باغ جلال گو خلالی کم باش.

فرمان آمد که ای هود تو عاد را بخوان، ای صالح تو ثمود را بخوان، ای ابراهیم تو نمرود را بخوان، شما میخوانید و من آن کس را بار دهم که خود خواهم کارها بارادت و مشیّت ما است ازل و ابد مرکب قضا و قدر ما است.

بیر طریقت گفت: آدمی هر چند کوشید با حکم خدا برنامد، کوشش رهی با ردّ ازلی برنامد، عبادت با داغ خدای برنامد، و ایست ما بانوایست حقّ برنامد، جهد ما با مکر نهانی برنامد، مفلس گشتیم کس را و ما رحمت نامد، دنیا بسر آمد و اندوه بسر نامد.

هُوَ أَنشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا فَاسْتَعْفِرُوهُ أَي قَوْم! اللَّهُ شَمَا رَا بِيَا فَرِيد و ساکنان زمین کرد، تا بنظر عبرت در آن نگرید، و کردگار و آفریدگار آن بشناسید، و درین دنیا کار آخرت بسازید، نه بدان آفرید تا یکبارگی روی بدنیا آرید، و طاعی و یاغی شوید. آورده‌اند که جوانی زیبا دست از دنیا برداشته بود یاران وی او را گفتند: چرا از دنیا نصیبی بر نداری؟ گفت: اگر از شما کسی شنود که ما با عجوزی فرتوت وصلتی کرده‌ایم شما چه گوئید ناچار گوئید دریغا چنین جوانی که سر بچنین عجوزی فرتوت فرو آورد و جوانی خود ضایع کرد، پس بدانید که این دنیا آن عجوز گنده پیر است و تا امروز هزاران هزاران شوهر کشته هنوز عدت یکی تمام بسر نبرده، که با دیگری در پیوسته، و در حجله جلوه وی آمده، کسی که خرد دارد چگونه با وی عشق بازی کند، و دل در روی بندد؟ آن بیچاره بدبخت که با وی آرام دارد، و او را به عروسی خود می‌پسندد، از آنست که عروس دین مرو را جلوه نکرده‌اند، و جمال وی هرگز ندیده.

اگر در قصر مشتاقان ترا يك روز بارستی      ترا با اندهان عشق این جادو چه کارستی؟  
و گر رنگی ز گلزار حدیث او ببینی تو      بچشم تو همه گلها که در باغ است خارستی.

لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبَشْرَى إِبْرَاهِيمَ پيغامبری بزرگوار بود شایسته کرامت نبوت و رسالت بود، سزای خلّت و محبت بود، بتخصیص قربت و تضاعیف نعمت مخصوص بود، صاحب فراستی صادق بود، با این همه چون فریشتگان آمدند ایشان را نشناخت، و در فراست برو بسته شد دو معنی را، یکی آنکه تا بدانند که عالم الخفیات بحقیقت خدا است، در هفت آسمان و هفت زمین نهان دان دوربین خود آن یگانه یکتاست لا یعزب عنه مثقال ذرّة فی الأرض و لا فی السّماء دیگر معنی آنست که وی جلّ جلاله چون حکمی کند، و قضایی راند بران کس که خواهد، مسالك فراست بر بندد، تا حکم براند، و قهر خود بنماید، و خدایی خود آشکارا کند، و او را رسد هر چه کند، و سزد هر چه خواهد، بحجّت خداوندی و کردگاری و آفریدگاری، قُلِّله الحُجَّة البالِغَة و لِلَّهِ المَثَلُ الأعلى و گفته‌اند: رب العزّة فریشتگان را فرستاد کرامت خلیل را تا او را بشارت دهند بدوام خلّت و کمال وصلت از اول او را بناوخت و خلیل خود خواند، گفت: وَ اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا آن گه او را بدوام خلّت بشارت داد، و از قطیعت ایمن کرد، گفت: قَالُوا سَلَامًا و اى بشارة اتمّ من سلام الخلیل علی الخلیل.

و انّ صباحا یكون مفتتحا بسلام الحبيب لصباح مبارك فما لبث انّ جاء بعجل حنیذ ابراهیم اول پنداشت که مهمانان‌اند شرط میزبانی بجای آورد، زود برخاست و ما حضر پیش نهاد، رب العزّة آن تعجل از وی بیسندید و از وی آزادی کرد، گفت: فما لبث انّ جاء بعجل حنیذ جایی دیگر گفت فجاء بعجل سمین و المحبّة توجب استکثار القلیل من الحبيب و استقلال ما منك للحبيب. مصطفی (ص) گفت: «الجهول السخیّ احبّ الی الله من العابد البخیل»

بیر طریقت جنید گفته: بنای تصوّف بر شش خصلت نهادند، اول سخا، دیگر رضا، سیوم صبر، چهارم لبس صوف، پنجم سیاحت، ششم فقر. فالسقاء ل: ابراهیم و الرضال: اسماعیل و الصبر ل: ایوب و لبس الصوف ل: موسی و

السياحة ل: عيسى و الفقر ل: محمد (ص) مردی بود او را نوح عیار میگفتند پیر خراسان بود در عصر خویش بجوانمردی و مهمان داری معروف نفری از مسافران عراق بوی فرو آمدند اشارت به خادم کرد که قدم السفرة، خادم رفت و دیر باز آمد و مسافران در انتظار مانده و در بعضی از ایشان انکاری پدید آمد که این نه نشان فتوت است و نه عادت جوانمردان، پس از آن که انتظار دراز گشته بود سفره آورد نوح گفت: لم تانیت فی تقديم السفارة؟ فقال: يا سيدی كانت عليها نملة فلم ار فی الفتوة ان اوديتها او ذبها و لا فی الادب ان اقدمها مع النملة الى الاضياف فلما سعدت النملة منها الى الجدار، قدمتها.

فقالوا باجمعهم: احسنت، و قاموا و قبلوا رأس نوح.

فَلَمَّا رَأَى أَيْدِيَهُمْ لَا تَصِلُ إِلَيْهِ نَكَرَهُمْ تَمَامَ احْسَانِ الضَّيْفِ تَنَاولَ الْيَدَ إِلَى مَا يَقْدَمُ إِلَيْهِ مِنَ الطَّعَامِ وَ الْامْتِنَاعَ مِنْ أَكْلِ مَا قَدَّمَ إِلَيْهِ مَعْدُودٍ فِي جَمَلَةِ الْجَفَاءِ وَ الْإِكْلَ فِي الدَّعْوَةِ وَ اجْبَ عَلَى أَحَدِ الْوَجْهِينِ فَلَمَّا ذَهَبَ عَنِ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْحُ وَ جَاءَتْهُ الْبُشْرَى يُجَادِلُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ مَرَّجَعْتِي كَمَا إِبْرَاهِيمَ مَيَّكَرِدُ فِي كَارِ لُوطٍ وَ بَارِ بِيَجِيدِنِ كَمَا مَيَّرَفَتِ اللَّهُ وَ فِي اللَّهِ مَيَّرَفَتُ مِنْ شُوبِ رِيَا پَاكٍ، وَ مِنْ حِظِّ نَفْسٍ دُورٍ، لَا جَرَمَ أَنْ جَدَالَ أَوْ رَا مُسَلِّمٌ دَاسْتَنَدَ، وَ مِنْ دَرِ كُذَّاسْتَنَدَ، وَ دَرِ نَوَاسْتَنَدَ وَ كَرَامَتِ بِيَفْرُودَنَدَ، كَمَا بَرِ وَيِ مِنْ أَيْنِ ثَنَا كُفْتَنَدَ: إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ بِرِ خَدَائِ هِيْجِ كَسِ زِيَانِ نَكْنَدَ، وَ هَرِ چَهَ بَرَايِ خَدَا بُوَدِ جَزِ دَرِ شَرَفِ وَ كَرَامَتِ نِيَفْرَايِدَ، جَوَانْمَرْدِي مَهْمَانِ دَارِي كَرْدِ جَمْعِي رَا كَمَا رَسِيْدَهَ بُوَدَنَدَ، وَ دَرِ أَنْ ضِيَاْفَتِ فَرْمُودِ تَا هَزَارِ چَرَاغِ بِيَفْرُوْخْتَنَدَ، يَكِي مَرُورَا كُفْت: كَمَا اسْرَافِ كَرْدِي كَمَا اَيْنِ هَمَهَ چَرَاغِ بِيَفْرُوْخْتِي، كُفْت: دَرِ خَاَنَهَ رُو وَ هَرِ أَنْچَهَ نَهَ مِنْ بَهْرِ حَقِّ وَ نَهَ دَرِ طَلَبِ رِضَا بَرَا فَرُورُخْتَهَامِ أَنْ رَا بَكْشِ كَمَا رِوَاسْتِ، مَرْدِ دَرِ خَاَنَهَ كَرْدِ أَنْ چَرَاغَهَا بَرَا مَدِ تَا يَكِي فَرُورَا كُشْدِ نَتِوَاسْتِ وَ نَهَ دَسْتَشِ بَانَ رَسِيْدِ.

هر آن شمعی که ایزد بر فروزد      گر آن را پف کنی سبالت بسوزد

## ٧ النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ لَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا وَ چُونِ فَرَسْتَادْگَانِ مَا بَلُوطِ آمَدَنَدِ سِيَّءَ بَهْمِ اَنْدُوْهْگَنِ شَدِ بَايْشَانِ وَ ضَاقَ بَهْمِ دَرْعًا وَ تَنَگِ دَلِ شَدِ بَايْشَانِ وَ قَالَ وَ كُفْت: هَذَا يَوْمٌ عَصِيبٌ (٧٧) اَيْنِ رُوزِي اسْتِ سَخْتِ بَرِ مِنْ گَرَانِ وَ صَعْبِ.

وَ جَاءَهُ قَوْمُهُ وَ قَوْمِ اَوْ بَاوِ آمَدَنَدِ يَهْرَعُونَ إِلَيْهِ مِيْشْتَاْفَتَنَدِ بَاوِ وَ مِنْ قَبْلُ كَانُوا يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ وَ پِيْشِ مِنْ أَنْ قَوْمِ بَدِيْهَا مَيَّكَرَدَنَدِ قَالَ يَا قَوْمِ كُفْت: اِي قَوْمِ، هُوَ لَاءِ بَنَاتِي اَنْكَهَ اَيْنَانِ دَخْتَرَانِ مِنْ اَنْدَ، هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ ايشَانِ شَمَا رَا حَلَالِ تَرِ بَاشَنَدِ فَاتَّقُوا اللَّهَ بَتَرَسِيْدِ مِنْ خَدَائِ وَ لَا تُخْزُونِ فِي ضَيْفِي وَ مَرَا خَجَلِ مَكْنِيْدِ دَرِ مَهْمَانَانِ مِنْ أَلَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشِيْدٌ (٧٨) دَرِ مِيَانِ شَمَا مَرْدِي نِيْسْتِ بَرِ رَاَهِ رَاسْتِ.

قالوا گفتند لقد علمت تو دانسته‌ای ما لنا في بناتك من حقّ که ما را فرا دختران تو راه نیست و در ایشان دست نیست وَ إِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا تُرِيدُ (٧٩) وَ تُو دَانِي كَمَا اَيْنِ چِيْسْتِ كَمَا مِيْخِوَاهِيْمِ.

قال لو أنّ لي بكم قوةً گفت: کاشک ما را بشما قوتی بودی اوّ اوي إلى رُگنِ شَدِيْدِ (٨٠) يا کاشکِ مِنْ رِکْنِي مَحْکَمِ وَ خَاَنْدَانِي رُوشِنَاسِ دَاسْتِيْدِ كَمَا بَا أَنْ گَرَايِيْدِيْدِ.

قالوا يا لوطُ گفتند: اِي لُوطِ، اِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ مَا فَرَسْتَادْگَانِ خَدَاوَنْدِ تُوَايْمِ لَنْ يَصِلُوا إِلَيْكَ بَهِيْجِ بَدِ بَتُو نَرَسَنَدِ أَنْ قَوْمِ فَاَسْرَ بَأَهْلِكَ كَسَانِ خُوِيْشِ رَا بَرِ بِيَقْطَعِ مِنَ اللَّيْلِ پَسِ پَاسِي مِنْ اَزِ شَبِ وَ لَا يَلْتَفِتُ مِنْكُمْ أَحَدٌ وَ مَبَادِ كَمَا يَكِي مِنْ ايشَانِ بَا پَسِ نَگَرْدِ اِلَّا

امْرَأَتِكَ مَكَرَ زَنْ تُو كِه بَاز خَوَاهِد نَگَرَسْت اِنَّهُ مُصِيبُهَا مَا اَصَابَهُمْ كِه باو رَسِيدَنِ اسْت اَنچه بَايشان خَوَاهِد رَسِيد اِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ هَنگَام عَذَاب دِيدَن ايشان هَنگَام بَام اسْت اَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ (۸۱) هَنگَام بَام نَزْدِيك اسْت؟

فَلَمَّا جَاءَ اَمْرُنَا چُون فَرْمَان مَا اَمَد جَعَلْنَا عَلَیْهَا سَافِلَهَا زَبِر اَن شَارَسْتَانَهَا زَبِر اَن كَرْدِيم وَ اَمَطَرْنَا عَلَیْهَا حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ وَ فَرُو بار اَندِيدِم بَايشان سَنگهَای سَخْت در دِيدار گَل وَ در تَا شَش سَنگ وَ اَندَرُون اَتَش اَكْنَدَه مَنصُودٍ (۸۲) بَر هَم نَشانَدَه وَ بَر هَم داشْتَه پِيَاپی.

مُسُوْمَةٌ عِنْدَ رَبِّكَ نَشان بَر كَرْدَه نَزْدِيك خَدَاوند تُو وَ مَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ (۸۳) اَن وَ مانَدَه اَن اَزِين سَتْمَكَارَان دور نِيسْت.

وَ اِلَى مَدْيَنَ اَهاهُمْ شُعَيْبًا وَ فَرَسْتادِيم ب: مَدِين كَس ايشان شَعِيب، قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّٰهَ كَفت: اَي قَوْم خَدَای رَا پَرَسْتِيد، مَا لَكُمْ مِنْ اِلٰهِ غَيْرُهُ كِه نِيسْت شَمَا رَا خَدَايِي جَز او وَ لَا تَنْفُصُوا الْمِكْيَالَ وَ الْمِيزَانَ وَ مَكاهِيد پِيْمانَه وَ تَرَازُو، اِنِّي اُرَاكُمْ بِخَيْرٍ مِنْ بَشَمَا نِيكُو اَرِيم بَنِيكُوِي فَرَا شَمَا مِي نَگَرَم، وَ اِنِّي اَخَافُ عَلَیْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُحِيطٍ (۸۴) وَ مِنْ بَر شَمَا مِي تَرَسَم اَز عَذَاب رُوْزِي كِه اَن رُوْز عَذَاب گَرْد شَمَا در اَيَد.

وَ يَا قَوْمِ اَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَ الْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ اَي قَوْم تَمَام بَر پِيْمايد وَ بَر سَنجِيد بَر اسْتِي وَ داد وَ لَا تَبْخَسُوا النَّاسَ اَشْيَاءَهُمْ وَ هِيچ چيز اَز چيزهَای مَرْدَمَان بَمَكاهِيد، وَ لَا تَعْتَوُوا فِي الْاَرْضِ مُفْسِدِينَ (۸۵) وَ بَتبَاهِي در زَمِين تَباه كَار مَباشِيد

بَقِيْتُ اللّٰهَ خَيْرٌ لَّكُمْ اَنچه مانَد اَن بَه اسْت شَمَا رَا وَ با بَابِر كَتَر، اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اَكْر گَرُويدگانِيد وَ مَا اَنَا عَلَیْكُمْ بِحَفِيظٍ (۸۶) وَ مِنْ بَر شَمَا كُوشَوَان نِيسْتَم كِه مِنْ پِيغام رَسانَم.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: وَ لَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا چُون اَز نَزْدِيك اِبْرَاهِيم بِيامَدَند رُوِي نَهَادَند بَشَارَسْتان قَوْم لُوط وَ اَز اَنجا كِه اِبْرَاهِيم بُوَد تَا بَشَارَسْتان لُوط چَهَار فَرَسَنگ بُوَد، چُون اَنجا رَسِيدَند در نِيمه رُوْز لُوط رَا دِيدَند در صَحْرَا كِشاورزِي مِيكَرْد، لُوط در ايشان نَگَرَسْت قَوْمِي رَا دِيد بَصُورَت جَوانان نِيكُو رُوِيان سِياه چِشْمَان خُوش بُوِيان جَامهَای نِيكُو بَر تَن ايشان وَ فَرَاز اَمَدَه بَصُورَت مَهْمانان، لُوط چُون ايشان رَا بَر اَن صَفْت دِيد اَز اَمَدَن ايشان وَ بَسبب ايشان اَندوهگَن وَ دَل تَنگ گِشْت دانَسْت كِه قَوْم وِي قَصْد ايشان كَنند وَ او رَا دَفْع بَايَد كَرْد وَ رَنج بَايَد كَشِيد اِينَسْت كِه رَبُّ الْعَزَّة كَفت سِيءَ بِهِمْ اَي ساء مَجِيئُهُم وَ اَحْزَن بَسببُهُم، يَقال: سُوْتَه فَسْنِي، نَظيرَه: سَررْتَه فَسْر. مَدَنِي وَ شامِي وَ كَسايِي وَ رُويس «سِيء» بَاشْمام ضَم خَوانَد اِشارَة اِلَى الْاَصْلِ فَاِنَّ اَصْلَه سُوِي بِهِمْ مِنْ السَّوْء، غَيْرَ اِنَّ الْوَاو اسْكَنْت وَ نَقَلْت كَسْرْتَه اِلَى السَّيْنِ تَخْفِيْفًا، وَ ضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا اَي ضَاقَ بَمكانِهِمْ صَدْرَه لَمَّا يَعرِف مِنْ قَوْمِه، يَقال: ضَاقَ بامِرَه ذَرْعًا، اِذا لَمْ يَجِدْ مِنْ الْمَكْرُوه سَبِيْلًا. وَ نَسَبَ اِلَى الذَّرْعِ عَادَةً الْعَرَبُ فِي وَصْفِ الْقَادِرِ عَلى الشَّيْءِ الْمُنْبَسِطِ فِيهِ بِالذَّرْعِ وَ التَّبَوُّعِ وَ طَوْلِ الْيَدِ وَ الْبَاعِ وَ الذَّرْعِ ثَم يَوْضَعُ ضَيْقَ الذَّرْعِ مَكَانَ ضَيْقِ الصَّدْرِ وَ هُوَ نَصَبٌ عَلى التَّمْيِيزِ وَ قَالَهُ هَذَا يَوْمَ عَصِيْبٍ اَي ثَقِيلٍ وَ شَدِيدٍ فِي الشَّرِّ وَ كَذَلِكَ الْعَصْبُ وَ اَصْلُه مِنْ الْعَصْبِ وَ هُوَ الشَّد.

گَفْتَه اَند لُوط چُون فَرِيشتگان دِيد بَتَرَسِيد، هَم چَنان كِه اِبْرَاهِيم بَتَرَسِيد پَس كَفت: شَمَا كِه بَاشِيد، ايشان گَفْتَند مَا مَهْمانان ايم، لُوط با فَرِيشتگان فَرَا رَاه بُوَد تَا بَخانَه رُوند وَ ايشان رَا مَهْمانِي كَنَد، وَ رَبُّ الْعَزَّة با فَرِيشتگان گَفْتَه كِه: لَا تَهَلِكُوْهُم حَتَّى يَشْهَدَ عَلَيْهِمْ لُوط اَرَبَع شَهَادَات، بَرَاه در چُون مِي اَمَدَند لُوط ايشان رَا كَفت ما بَلِغْكُمْ اَمْرَ هَذِهِ الْقَرْيَةِ، بَشَمَا چَه رَسِيد كَار وَ خَبِر اِين شَارَسْتانها؟ گَفْتَند: وَ مَا اَمْرَهُمْ؟

و کار و خبر ایشان چيست و در چه اند ایشان؟ لوط گفت: اشهد بالله انها لشرّ قرية في الارض عملا، چهار بار اين سخن باز گفت تا چهار بار بر ایشان گواهی بداد ببدی و پلیدکاری تا مستوجب عقوبت گشتند، پس همی رفتند تا در خانه شدند و کس خبر نداشت از حال ایشان مگر زن لوط آن عجوز بد که از خانه بدر شد و قوم لوط را گفت که جمعی رسیده اند نکو رویان و جوانان و هرگز از ایشان نیکو روی تر و زیباتر ندیده ام. اینست معنی آن که رب العزة گفت فَاخَانَتْهُمَا خِيَانَتِ وَيِ اَيْنِ بُوْدُ كِه مِهْمَانَانِ رَا بَقُوْمِ مِي سِپَرْدِ نِه اَنَكِه اَز وَيِ فَجُوْرِ مِي اَمْدِ كِه دَر خَبِرِ اسْتِ كِه: مَا فَجَرْتِ امْرَاةَ نَبِيِّ قَطْ.

قوم لوط چون آن خبر شنیدند بشتاب آمدند، فذلك قوله تعالى: وَ جَاءَهُ قَوْمُهُ يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ اِي لَطْلَبِ الْفَاحِشَةَ مِنْهُمْ. و الاهراع، الاسراع مع رعدة. و قيل: هو السوق العنيف و جاء على لفظ المجهول، كقولهم: عنيت بكذا. و قيل: كان يسوق بعضهم بعضا و يحث بعضهم بعضا. وَ مِنْ قَبْلِ يُعْنَى مِنْ قَبْلِ مَجِيءِ الْمَلَائِكَةِ كَانُوا يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ، كِنَايَةٌ عَنْ اِتْيَانِ الذَّكَرَانِ. و قيل: كانوا تأتون النساء في ادبارهنّ، و المعنى الفوا الفاحشة فجهروا بها و لم يستحيوا منها. و قيل: كانوا يتضارطون في المجالس و يتنازرون بالالقباب و يتصافعون.

قَالَ يَا قَوْمِ هُوَ لَاءِ بَنَاتِي يَعْنِي بَنَاتِ صَلْبِهِ وَ هُمَا اثْنَتَانِ زَعُورَا وَ رِيْسَا، تَزْوِيْجِ دَخْتَرَانِ خُودِ بَرِ اَيْشَانِ عَرْضِهِ كَرْدِ، يَعْنِي اِنْ اَسْلَمْتُمْ زَوْجَتِكُمْ هُنَّ اَطْهَرُ لَكُمْ اِي هُنَّ اِحْلَ لَكُمْ، مِي گُوِيْد: اِكْرَ مُسْلِمَانِ شُوِيْدِ اَيْشَانِ رَا بَزْنِي بِشَمَا دِهْمِ كِه شَمَا رَا اَيْشَانِ حَلَالِ تَرِ بَاشَنْدِ وَ تَزْوِيْجِ اَيْشَانِ پَاكْتَرِ وَ بِيْرَهِيْزِگَارِي نَزْدِيكْتَرِ، وَ دَلِيْلِ بَرِيْنِ قَوْلِ اَنْسْتِ كِه بَرِ عَقَبِ گُفْتِ: فَاتَّقُوا اللّٰهَ وَ گُفْتِه اَنْدِ: رُوَا بَاشْدِ، كِه دَر اَنْ عَصْرِ نِكَاحِ مِيَاْنِ كَافِرِ وَ مُسْلِمَانِ رُوَا بُوْدِ چِنَانِ كِه دَر عَصْرِ رَسُوْلِ خُودَا بِيْشِ اَز وَحِي، كِه اَز دَخْتَرَانِ خُوِيْشِ يَكِي بَزْنِي بِه عْتَبَةِ بِنِ اَبِي لَهَبِ دَادِ وَ يَكِي بِه اَبُو الْعَاصِ بِنِ الرِّيْبِ عِ وَ اَيْشَانِ هَرِ دُو كَافِرِ بُوْدَنْدِ هَمْچِيْنِ رُوْسَايِ قَوْمِ لُوطِ دَخْتَرَانِ وَيِ رَا بِيْشِ اَز اَنْ حَالِ بِه زَنِي مِي خُوَاسْتَنْدِ وَ لُوطِ اِجَابَتِ نَمِي كَرْدِ تَا اَنْ سَاعَتِ كِه كَارِ بَرِ وَيِ تَنْگِ شَدْ گُفْتِ: اَسْعَفَكُمْ بَمَا كَنْتُمْ تَطْلُبُوْنَ. يَعْنِي اَنْچِه تَا اَكْتُوْنِ نَمِي كَرْدْمِ اَكْتُوْنِ مِي كَنْمِ وَ دَخْتَرَانِ رَا بَزْنِي بِشَمَا مِي دِهْمِ. مَجَاهِدِ گُفْتِ: بَنَاتِ اُمَّةٍ مِي خُوَاهْدِ نِه بَنَاتِ صَلْبِ، وَ كَلِ نَبِيِّ اَبُو اُمَّتِه، وَ مِنْهُ قِرَاةٌ مِنْ قُرْآنِ: اللّٰبِيُّ اَوْلٰى بِالْمُؤْمِنِيْنَ مِنْ اَنْفُسِهِمْ هُوَ اَبُوهُمْ وَ اَزْوَاجُهُ اَمِهَاتِهِمْ، فَانِ قِيْلَ: فَايِ طَهَارَةِ فِي نِكَاحِ الرِّجَالِ حَتّٰى قَالِ لِبَنَاتِهِنَّ هُنَّ اَطْهَرُ لَكُمْ، قِيْلَ: هَذَا لَيْسَ بِالْفِ زِيَادَةِ الْفِعْلِ كَقَوْلِهِمْ: فَلَانِ غَنِيٌّ وَ فَلَانِ اَغْنٰى مِنْهُ وَ اِنَّمَا هُوَ الْفِ التَّفْضِيْلُ وَ هُوَ سَائِعٌ فِي كَلَامِ الْعَرَبِ، كَقَوْلِنَا: وَ اللّٰهُ اَكْبَرُ، وَ مَا كَابِرُ اللّٰهِ اَحَدٌ حَتّٰى يَكُوْنُ هُوَ اَكْبَرَ مِنْهُ، وَ قَدْ يَقُوْلُ الرَّجُلُ لَوْلَدِهِ، الْاَعَزُّ وَ لَيْسَ لِهْ وَ لَدِ غَيْرِه. وَ مِنْهُ قَوْلُ النَّبِيِّ (ص) فِي جَوَابِ اَبِي سَفِيَانَ، قُلْ يَا عَمْرُ اللّٰهُ اَعْلٰى وَ اَجَلٌّ، لَمَا قَالِ: اَعْلُ هَبِلٌ. وَ لَمْ يَكُنْ هَبِلٌ قَطُّ عَالِيَا.

فَاتَّقُوا اللّٰهَ وَ لَا تُخْزُوْنَ فِيْ ضَيْفِيْ اِي لَا تَنْتَلُوْنِيْ وَ لَا تَشُوْرُوْنِيْ فِيْهِمْ، مِنْ الْخَزَايَةِ وَ هُوَ الْاِسْتِحْيَاءُ. وَ قِيْلَ: لَا تَفْضَحُوْنِيْ فِيْهِمْ لِاَنْهُمْ اِذَا هَجَمُوْا عَلٰى اَضْيَافِهْ بِالْمَكْرُوْهِ لِحَقَّتْهُ الْفَضِيْحَةُ. وَ قَوْلِه: فِيْ ضَيْفِيْ يَعْنِي فِيْ اَضْيَافِيْ، يَقَالُ: هَذَا ضَيْفِيْ وَ هُوَ لَاءِ ضَيْفِيْ، اَلَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشِيْدٌ اِي صَالِحٌ سَدِيْدٌ يَأْمُرُ بِالْمَعْرُوْفِ وَ يَنْهٰى عَنِ الْمُنْكَرِ، اسْتِفْهَامٌ بِمَعْنٰى الْاِنْكَارِ. «قَالُوْا لَقَدْ عَلِمْتُمْ يَا لُوطُ مَا لَنَا فِيْ بَنَاتِكِ مِنْ حَقٍّ» حَقٌّ اَيْنِجَا بِمَعْنٰى حَاجَتِ اسْتِ اِي لَا حَاجَةَ لَنَا فِيْ بَنَاتِكِ. وَ قِيْلَ: مَعْنَاهُ بَنَاتِكِ لَنْ لَنَا بِاَزْوَاجِ فَيَكُوْنُ لَنَا فِيْهِنَّ حَقٌّ، وَ اِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا تُرِيْدُ يَعْنِي اِتْيَانِ الذَّكَرِ.

قَالَ لَوْ اَنَّ لِيْ بِكُمْ قُوَّةٌ اَيْنِ لَوْ بِمَعْنٰى لَيْتَ اسْتِ، اِي لَيْتَنِيْ كَانِ لِيْ فِيْكُمْ عَشِيْرَةٌ تَحْمِيْنِيْ وَ تَنْصُرْنِيْ. وَ قِيْلَ: مَعْنَاهُ لَوْ قَدْرَتِ عَلٰى دَفْعِكُمْ بِيْدِنِيْ وَ قُوَّتِيْ اَوْ اَنْضَمَّ وَ اَرْجَعِ اِلٰى عَشِيْرَةِ مَنِيْعَةٍ يَنْصُرُوْنِنِيْ لِدَفْعَتِكُمْ، فَحَذَفَ الْجَوَابَ لِدَلَالَةِ الْكَلَامِ



عليه، قال زيد بن ثابت: لو كان ل: لوط مثل رهط شعيب لجاهد بهم، و عن ابن عباس قال: ما بعث الله بعد هذه الكلمة من لوط، نبيا الا في عزّ و ثروة و عشيرة و منعة من قومه.

أَوْ أَوْي إِلَى رُكْنٍ شَدِيدٍ

قال النبي (ص) عند قراءة هذه الاية: رحم الله اخي لوطا لقد كان يأوي الى ركن شديد، يعنى الى الله عز و جل، و نصره.

و گفته‌اند که: لوط این سخن با قوم خویش از پس دیوار و در میگفت که در سرای بایشان در بسته بود، و ایشان آهنگ آن کردند که بدیوار بر آیند فریشتگان چون دیدند، که لوط اندوهگن است بسبب ایشان، و در رنج و مشقت، گفتند: يا لوط إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ لَنْ يَصِلُوا إِلَيْكَ بِمَكْرِهِ لَأَنَّا نَحُولُ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ ذَلِكَ فَهَوِّنْ عَلَيْكَ، يا لوط کار آسانتر از آن است که تو می‌پنداری، ما رسولان خداوند توایم، آمده‌ایم تا ایشان را هلاک کنیم، در سرای باز نه تا در آیند، و آن گاه عجایب قهر و بطش حق بین ایشان، لوط چون سخن ایشان بشنید در سرای باز نهاد و ایشان در آمدند، جبرئیل پر خویش بر روی ایشان زد همه نابینا گشتند، هیچ کس را نمی‌دیدند و راه فرا در نمی‌بردند، همی گفتند: «النجا النجا» فانّ فی بیت لوط سحرة سحرنا. آن گاه لوط را تهدید دادند که تو جادوان را بخانه آورده‌ای چون خویشان، و آن گاه می‌گویی که مهمان‌اند، کما انت يا لوط حتى يصبح، تا بامداد که بر ما روشن شود بینی که با تو چه کنیم، ازینجا گفت

لوط: متى موعد هلاكهم؟ قالوا: الصبح، فقال: ارید اسرع من ذلك لو اهلكتموهم الآن. فقالوا: أليس الصبحُ بقریب؟

آن گاه جبرئیل گفت: فَأَسْرُ بِأَهْلِكَ قَرَأَ مَكِي وَ مَدَنِي فَأَسْرُ مَوْصُولَةَ الْاَلْفِ وَ قَرَأَ الْباقُونَ فَأَسْرُ مَقْطُوعَةَ الْاَلْفِ، وَ الْوَصْلُ وَ الْقَطْعُ لَغْتَانِ، يُقَالُ: سَرَيْتَ وَ اسْرَيْتَ إِذَا سَرْتِ لَيْلًا، وَ نَطَقَ الْقُرْآنُ بِهِمَا. قال الله تعالى: أَسْرَى بَعْبِدِهِ لَيْلًا، وَ قَالَ: وَ اللَّيْلُ إِذَا سَرَّ قَوْلُهُ: يَقْطَعُ مِنَ اللَّيْلِ الْقَطْعَ وَ الْقَطِيعَ هُوَ مِنَ اللَّيْلِ، فَرِيشتگان گفتند: ای لوط اهل و مال و مواشی خویش بشب بیرون بر، يك نيمه شب گذشته، شو ب: صارعوا، دهی بود بچهار فرسنگی سدوم و لا يَلْتَفِتُ مِنْكُمْ أَحَدٌ ای لا يتخلف منكم احد، و قيل: لا ينظر الى ما ورائه. و قيل: لا يلتفت الى ماله هناك، ای لا يبال به إنا امرأتك قرأ مكي و ابو عمرو بالرفع، و الباقون بالنصب، فمن رفع فعلى البدل من احد على ان يكون الاستثناء من الالتفات لا من الاسراء و تكون المرأة مخرجة ملتفتة ای ناظرة الى ورائها، فالاستثناء على هذا ليس من الموجب فلذلك رفعت امرأتك، كما تقول: ما جاءني احد الا زيد. و من نصب فعلى انه مستثنى من قوله: فَأَسْرُ بِأَهْلِكَ فَالاستثناء على هذا من الموجب فلذلك صار نصبا، كما تقول: قام القوم الا زيدا، و المعنى «فاسر باهلك الا امرأتك» فيكون لوط مأمورا بان لا يخرج امرأته لأنها كافرة، قيل: نهوا عن الالتفات فخالفت المرأة فالتفت فجاء حجر من السماء فقتلها.

إِنَّهُ مُصِيبُهَا مَا أَصَابَهُمْ يَعْنِي أَنَّ الْمَرْأَةَ تَهْلِكُ كَمَا يَهْلِكُ الْقَوْمُ «إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ» ای موعد هلاكهم وقت الصبح، فقال لوط: ارید اعجل من ذلك، فقالوا أليس الصبحُ بقریب ای الوقت الذي امرنا فيه باهلاكهم قريب و هو اول الفجر.

قَلَمًا جَاءَ أَمْرُنَا ای قضاؤنا فيهم بالهلاك و بلغ الكتاب اجله جَعَلْنَا عَلَيْهَا سَافِلَهَا ميگوید: چون حکم و قضای ما که در ازل کردیم بایشان رسید، و هنگام هلاک ایشان آمد، جبرئیل را فرمودیم تا پر خویش زیر چهار شارسنان ایشان فرو کرد: سدوم و عامورا و دانوما و صبوانیم و هی المؤتفكات، و آن را از قعر زمین برآورد و بعنان آسمان برد چنان که اهل آسمان بانگ سگ و خروه می‌شنیدند، در گردانید و زیر آن زبر کرد.

روی انّ النبي (ص) قال ل: جبرئیل انّ الله تعالى سَمَّاكَ بِاسْمَاءِ فِفسرها لی، قال الله تعالى فی وصفك: ذِي قُوَّةٍ عِدَّةٌ

ذی العرش مکین مطاع ثم امین فاخبرنی عن قوتک. فقال: یا محمد رفعت قری قوم لوط من تخوم الارض علی جناحی فی الهواء حتی سمعت ملائکة السماء اصواتهم و اصوات الدیكة ثم قلبتها ظهرا لبطن. قال: فاخبرنی عن قوله: مطاع قال ان رضوان خازن الجنان و مالکا خازن النیران متى کلفتها فتح ابواب الجنة و النار فتاحهما لی. قال: فاخبرنی عن قوله: «امین» قال: ان الله عز و جل انزل من السماء مائة و اربعة کتب علی انبیائه لم یاتمن علیها غیری.

قوله: و امطرنا علیها یعنی علی المدن. و قیل: علی شدآذاها و مسافریها، میگوید: سنگ باران کریم بر مسافران قوم لوط ایشان که در وقت عذاب بغربت بودند آنجا که بودند سنگ بارید بر سر ایشان تا هلاک شدند. مجاهد گفت: مردی از ایشان در حرم مکه بود ببازرگانی، قال: فجاء حجر لیصیبه فی الحرم، فقامت الیه ملائکة الحرم، فقالوا: للحجر ارجع من حیث جئت فان الرجل فی حرم الله فخرج الحجر فوقف خارجا من الحرم اربعین یوما بین السماء و الارض حتی قضی الرجل تجارته، فلما خرج اصابه الحجر خارجا من الحرم. و عن مقاتل عن ابی نضرة عن ابی سعید قال: من عمل ذلك من قوم لوط انما كانوا ثلاثین رجلا و نیفا لا یبلغون الاربعین فاهلکهم الله عز و جل جمیعا، یؤید ذلك قول النبی (ص): لتأمرن و لتنهون عن المنکر او لیعمتکم العقوبة.

و عن ابی بکر بن عیاش قال: سألت ابا جعفر اعذب الله نساء قوم لوط بعمل رجالهم؟ فقال: الله تعالی اعدل من ذلك استغنی الرجال بالرجال و النساء بالنساء.

قوله: و امطرنا علیها حجارة ای جعلنا الحجارة بدل المطر حتی اهلکهم من آخرهم من سجیل ابن عباس گفت: سجیل پارسی معرب است یعنی سنگ و گل، بدلیل قوله: لئُرسلَ علیهم حجارةً من طین سنگها بود در دیدار گل و در تاشش سنگ سخت، و گفته اند: سجیل سجین است فابدلت نونه لاما و سجین جهنم است یعنی امطرنا علیها حجارة من جهنم. ابن زید گفت: السجیل اسم للسماء الدنيا، عکرمه گفت: بحر معلق بین الارض و السماء منه انزلت الحجارة، و قیل: سجیل فعیل من اسجلته، اذا ارسلته فكانها مرسله علیهم. و قیل: حجارة من مثل السجل فی الارسال، و السجل الدلو. و قیل: من سجیل کقولک: من سجل ای مما کتب لهم، و المعنی انها حجارة مما کتب الله ان یعدبهم بها مَنضودٍ نضد بعضه علی بعض حتی صار حجرا، یقال: نضدت اللبن اذا جعلت بعضه علی بعض. و قیل: مَنضودٍ ای مصفوف فی تتابع ینلوا بعضه بعضا کالمطر قطرة بعد قطرة مَسوَمَة ای معلمة ببیاض و حمزة. یقال: سوَمَت الشيء اذا علمته. و قیل: مَسوَمَة بعلامة یعلم بها انها لیست من حجارة اهل الدنيا و یعلم بسیماها انها مما عذب الله عز و جل به. و قیل: مکتوب علیها اسم من اهلك بها عند ربک فی خزائنه و فی علمه. و هب منبه گفت: آتش و کبریت بود که بر ایشان بارانیدند. ان که رب العزة کفار مکه را باین عذاب و این عقوبت بیم داد گفت: و ما هی مِنَ الظالمینَ ببَعیدٍ ای لیست هذه الحجارة و العذاب عن مکذیبک ببعید، ان اصرّوا علی ذلك. و قیل: ما هی مَمَّن عمل، عمل قوم لوط ببعید.

قال انس بن مالک: سأل رسول الله (ص) جبرئیل عن قوله: و ما هی مِنَ الظالمینَ ببَعیدٍ فقال یعنی عن ظالمی امتک ما من ظالم منهم الا و هو بعرض حجر یسقط من ساعة الی ساعة. و الی مَدینَ یعنی و ارسلنا الی اهل مَدینَ فحذف اهل و اقیم مَدینَ مقامه.

مدین نام آن زمین است که شعیب آنجا مسکن داشت نزدیک طور است: و قیل: هی اسم للقبيلة. و قیل: اسم لقریة بناها ابن ل: ابراهیم (ع)، اسمه مَدینَ فسمّیت به و شعیب صهر موسی است، شعیب بن یثرون بن بویب بن مَدین بن ابراهیم. قال یا قوم اعبدوا الله ما لکم من إله غیره و لا تنقصوا المکیالَ ای المکیل بالمکیال و الموزون بالمیزان، إني

أرأيتُمْ بِخَيْرٍ أَى فَى نِعْمَةٍ وَ خَصْبٍ وَ سَعَةٍ يَعْنَى فَاى حَاجَةٌ بِكُمْ إِلَى التَّطْفِيفِ مَعَ مَا أَنْعَمَ اللَّهُ سَبْحَانَهُ عَلَيْكُمْ مِنَ الْمَالِ وَ رَخِصَ السَّعْرَ، وَ ائْتَى أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُحِيطٍ يَعْنَى يَوْمَ يَحِيطُ عَذَابُهُ بِكُمْ. قِيلَ: هُوَ غَلَاءُ السَّعْرِ. وَ قِيلَ: أَرَادَ بِهِ الْقِيَامَةَ.

روى عكرمة عن ابن عباس قال قال رسول الله (ص): «يا معشر التجار انكم قد وليتم امرا اهلكت فيه الامم السالفة المكيال و الميزان».

و روى طاوس عن ابن عباس قال قال رسول الله (ص): ما نقض قوم العهد الا سلط عليهم عدوهم و لا طفقوا الكيل الا منعوا الثبات و اخذوا بالسنين.

و قال (ص): «ما نقص قوم المكيال و الميزان الا سلط الله عليهم الجوع.

وَ يَا قَوْمِ أَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَ الْمِيزَانَ اِنَّ الْوَفَاءَ تَمَامُ الْحَقِّ وَ الْاِيْفَاءُ اِتْمَامُهُ. يَقُولُ: اجعلوها وافية. بِالْقِسْطِ اى بِالْعَدْلِ مَصْدَرٌ اَمِيَّتُ فَعْلُهُ وَ الْفَعْلُ مِنْهُ بِالزِّيَادَةِ.

وَ لَا تَبْخَسُوا النَّاسَ اَشْيَاءَهُمْ اى حَقُوقَهُمْ ذَكَرَ بِاعَمَّ الْاَلْفَاظِ يَخَاطَبُ بِهِ الْقَائِفَ وَ النَّخَاسَ وَ الْخَرَاصَ وَ صَاحِبَ الْقَبَانَ وَ الْمَسَاحَ وَ الذَّرَاعَ وَ الْمَحْصَى. مِيكَوَيْدٌ: هَيْجٌ جِيْزٌ اِزْ حَقُوقِ مَرْدِمَانَ مَكَاهِيْدٍ وَ لَا تَعْتَوُوا فِى الْاَرْضِ مُقْسِدِيْنَ الْعَثَى وَ الْعَيْثُ اَشَدُّ الْفَسَادِ، يَقَالُ: عَاثَ يَعِيْثُ وَ عَثَى يَعِثُ وَ اِحْدٌ.

بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ اى مَا بَقِيَ اللَّهُ لَكُمْ بَعْدَ اِيْفَاءِ الْكَيْلِ وَ الْوِزْنِ خَيْرٌ لَكُمْ مِنَ التَّطْفِيفِ لِاَنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَجْعَلُ فِيهِ الْبِرْكَهَ. وَ قِيلَ: طَاعَةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ لِاَنَّ ثَوَابَهَا يَبْقَى اَبَدًا. وَ قِيلَ: رِزْقُ اللَّهِ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ، مِنْ قَوْلِهِ وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَ اَبْقَى. قَالَ ابْنُ زَيْدٍ: الْهَلَاكُ فِى الْعَذَابِ، وَ الْبَقِيَّةُ فِى الرَّحْمَةِ، يَعْنَى اِذَا اطْعَمْتُمْ فَبِقِيَّتِكُمْ خَيْرٌ مِنْ اِنْ عَصَيْتُمْ فَهَلَكْتُمْ اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِيْنَ شَرَطَ الْاِيْمَانَ لِاِنَّهُمْ اَتَمَّ يَعْرِفُونَ صِحَّةَ مَا يَقُولُ اِذَا كَانُوا مُؤْمِنِيْنَ. وَ مَا اَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيْظٍ اى لَمْ اُؤْمَرْ بِقِتَالِكُمْ وَ اِكْرَاهِكُمْ عَلَى الْاِيْمَانِ مَا عَلَى الْاَلْبَلَاغِ وَ قَدْ بَلَغْتُمْ، وَ قِيلَ: وَ مَا اَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيْظٍ يَحْفَظُ عَلَيْكُمْ نَعْمَكُمْ فَاحْفَظُوهَا بِتَرْكِ الْمَعْصِيَةِ.

### النبوة الثالثة

قوله تعالى: وَ لَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِيءَ بِهِمْ وَ ضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا الْاَيَّةَ.

اشارت است بكمال حزن لوط و غايت درد و اندوه وى در راه دين، هم تشریف است او را هم بشارت، تشریف است از آن روى که عزت قرآن او را جلوه میکند، و از اندوه وى عالمیان را بر آتش اندوه مى‌نشانند، و خلعت مثبت روز دولت ایشان را میدوزد، و بشارت از آن است که هر کرا بر آمدن مراد در طالع وى بود، نخست تیر بی‌مرادى در کام وى نشانند، و بر درد و اندوهش اندوه فزاینده، آن گه چون یکبارگی دل خویش بانده سپرد، و از راه مراد خود برخاست، محبت حق او را در پرده عصمت خویش گیرد که: «ان الله يحب كل قلب حزين» دوست دارد الله دلی که همه غم نادیدن وى خورد، همه بار درد نایافت وى کشد، اندوهش بدان دهد تا روزی گوید، که: لا تَحْزَنْ تَرَسَ وَ بِيْمَ دَرِ دَلْشَ اَفْکَنْدَ، تا در وقت نزع او را گوید که: لا تَحْفَ اَنْ سَاعَتِ كَهْ بَنْدَهْ مُؤْمِنِ رَا دَرِ خَاكِ نَهَنْدَ، وَ اَنْ خَرِ پِشْتَهْ گُورِ بَرِ سِيْنَهْ عَزِيْزِ اَوْ نَصَبِ كَنْدَ، دُوسْتَانِ مَتَفَكَّرِ حَالِ اَوْ، خُوِيْشَانِ مَتَحَيَّرِ اَنْتَقَالَ اَوْ، دَلِ وى پَرِ اِزْ اَنْدُوهْ وَ بِيْمِ گِشْتَهْ، مِيَانِ نِوَاخْتِ وَ سِيْاسَتِ دَرْمَانَدَهْ، گُوشِ بَرِ غِيْبِ نِهَادَهْ، تا خود چه خطاب آید و با وى چه کنند، بنده درین سوز و حسرت بود، که فضل الهی در رسد، لطف ایزدی در پیوندد، خطاب آید، بنعمت اکرام و افضال، عبدی ترکوک و عزتی و جلالی لانشرن عليك رحمتی، بنده من دوستان مجازی ترا رها کردند غم مخور و اندوه مدار که ما ترا واپناه رحمت

خوبش گرفتیم، و در روضه رضوان جای تو ساختیم، همانست که ربّ العزّة گفت: أَلَا تَخَافُوا وَ لَا تَحْزَنُوا وَ أَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ اِیْنِسْت بَار دَرخْت اندهان، و غایت درد دوستان، نه از گزاف گفت آنچه پیر طریقت گفت: الهی! نصیب این بیچاره ازین کار همه درد است، مبارک باد که مرا این درد سخت در خورد است، بیچاره آن کس که ازین درد فرد است، حقا که هر که بدین درد ننازد ناجوانمرد است.

هر درد که زین دلم قدم بر گیرد زان با هر  
درد صحبت از سر گیرد  
دردی دگرش بجای در برگیرد.  
کآتش چو رسد بسوخته اندر گیرد.

قَالَ لَوْ أَنِّي لِي بِكُمْ قُوَّةٌ أَوْ آوِي إِلَىٰ رُكْنٍ شَدِيدٍ قَالَ ابْن عطاء لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةٌ مِنْ نَفْسِي لَمَنْعْتُمْ مِنْ مَعْصِيَةِ رَبِّي وَ لَوْ أَنَّ الْمَعْرِفَةَ بِيَدِي لَا وَصَلْتَهَا إِلَيْكُمْ، آن مهجوران درگاه عزّت و زخم خوردگان عدل ازل گرد سرای لوط برآمدند بقصد آن عزیزان، بر مخالفت فرمان، و آن کار بر لوط دشوار شد و رنج دل وی در حق آن مهمانان بغایت رسید، و بی آرام گشت از سر تحیر گفت: لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةٌ بَا آن همه رنج که از ایشان دید شفقت از ایشان هم باز نگرفت و آرزوی توفیق و هدایت ایشان در دل خود راه داد، گفت: اگر کلید معرفت و هدایت بدست من بودی، بر دلهای ما در معرفت گشادمی، و شما را باین عصیان و خذلان فرو نگذاشتی لکن چه سود که این کار بدست من نیست، و هدایت بخواست من نیست، همانست که مصطفی (ص) را گفتند: «لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ» یا محمد هدایت و غوایت خلق حقایق تعزّز ماست، و خصایص تفرّد ما، بر تو جز از دعوت نیست، و راه نمودن جز کار الهیت ما نیست.

قَلَمًا جَاءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَلَيْهَا سَافِلَهَا سِنَّةَ اللَّهِ فِي عِبَادِهِ قَلْبَ الْاِحْوَالِ عَلَيْهِمْ، و الانقلاب من سمات الحدوث، و الذی لا یزول و لا یحول فهو الذی لم یزل و لا یزال بنعوت الصّمدیة، گردش احوال و تیرگی روزگار نعت حدثان است، و سرانجام بندگان است، روزی ایشان را نعمت، و روزی غمانست، یکی بی کام و بی‌نوا یکی شادان و نازان است، از آن گه چنین و گه چنان است، که از خاک مختلط آفریده، و بآب تغیر سرشته، و تا بدانی که یکتا و یگانه خداست که در صفت او تغیر نه، و در نعت او تبدل نه، و با او هیچ منازع و مشارک نه، آن را که خواهد بفضل خود نوازد، و او را به وی حاجت نه، و آن را که خواهد بعدل خود راند، و از کس بیم نه، آن گه در آخر آیت گفت: وَ مَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بَبَعْدٍ اِیْن چنان است که گفتند:

و من یرنی فلا یغترّ بعدی فانّ لکلّ معصیة عقابا

## ۸ النوبة الاولى

قوله تعالى: قَالُوا يَا شُعَيْبُ كَفْتَنْد: اى شعيب أ صلاتك تأمرك این نمازهای فراوان تو میفرماید ترا، أَنْ تَتْرُكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا که ما را فرمایی تا دست بداریم پرستش آنچه پدران ما می‌پرستیدند، أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ یا در مالهای خوبش آن کنیم که ما خواهیم، إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ (۸۷) تویی تو آن زیرک راست آهنگ.

قَالَ يَا قَوْمُ كَفْت: اى قوم: أ رَأَيْتُمْ چه بینید و چه گوئید اِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي اگر من بر چیزی راست و کاری درست روشن‌ام از خداوند من وَ رَزَقْنِي مِنْهُ رِزْقًا حَسَنًا و خداوند من مرا از خود روزی داد نیکو وَ مَا أُرِيدُ أَنْ

أَخَالِفُكُمْ وَنَمِي خَوَاهِمَ كَمَا شِئْتُمْ مِنْكُمْ أَمْ لَا تُؤْمِنُونَ بِمَا نُنزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (۸۸) و با او گشتم و با او گرانیدم. سیردم، وَ إِلَيْهِ أُنِيبُ (۸۸) و با او گشتم و با او گرانیدم.

وَ يَا قَوْمِ لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شِقَاقِي أَي قَوْمِ شَمَا رَا بَرِ آن مَدَارِدِ خَلَاْفِ كَرْدِنِ بَا مَن وَ سَتِيْزِ جِسْتِنِ بَا مَن أَنْ يُصِيبَكُمْ كَمَا بَشَمَا رَسَدِ مِثْلُ مَا أَصَابَ قَوْمَ نُوحٍ هَمِ چَنَانِ عَذَابِ كَمَا بَقَوْمِ نُوحِ رَسِيْدِ، أَوْ قَوْمِ هُودٍ يَأْتِيهِمْ بَقَوْمِ هُودِ رَسِيْدِ أَوْ قَوْمِ صَالِحٍ يَأْتِيهِمْ صَالِحٍ رَسِيْدِ وَ مَا قَوْمُ لُوطٍ مِنْكُمْ بِبَعِيْدٍ (۸۹) وَ قَوْمِ لُوطٍ از شَمَا نَه دُورِ اسْتِ.

وَ اسْتَعْفِرُوا رَبَّكُمْ وَ آمُرْشِ خَوَاهِيْدِ از خَدَاوندِ خُوِيْشِ، ثُمَّ تَوْبُوا إِلَيْهِ وَ بَا او گَرِيْدِيْدِ، إِنَّ رَبِّي رَحِيْمٌ وَدُوْدٌ (۹۰) خَدَاوندِ مَن بَخْشَايِنْدِه اسْتِ دُوسْتِ دَارِ.

قَالُوا يَا شُعَيْبُ كَفَتْنَا بِأَيِّ شَيْءٍ نَقَعُ كَثِيْرًا مِمَّا نَقُولُ دَرِ نَمِي يَابِيْمِ مَا فَرَاوَانِ ازِيْنِ كَمَا تُو مِيْگُوِيْ وَ إِنَّا لَنَرَاكَ فِينَا ضَعِيْفًا وَ تَرَا دَرِ مِيْآنِ خُوِيْشِ بِيْچَا رَه مِي بِيْنِيْمِ وَ لَوْ لَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ وَ كَرْنِه خَانْدَانِ تُو بُوْدِي مَا تَرَا بِيْرُوْنِ كَرِيْمِي وَ بَرَانْدِيْمِي، وَ مَا أَنْتَ عَلَيْنَا بِعَزِيْزٍ (۹۱) وَ تُو بَرِ مَا كَرَامِي نِهَايِ وَ نِه دَرِيْغِ.

قَالَ يَا قَوْمِ كَفَتْنَا بِأَيِّ شَيْءٍ نَقَعُ كَثِيْرًا مِمَّا نَقُولُ دَرِ نَمِي يَابِيْمِ مَا فَرَاوَانِ ازِيْنِ كَمَا تُو مِيْگُوِيْ وَ إِنَّا لَنَرَاكَ فِينَا ضَعِيْفًا وَ تَرَا دَرِ مِيْآنِ خُوِيْشِ بِيْچَا رَه مِي بِيْنِيْمِ وَ لَوْ لَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ وَ كَرْنِه خَانْدَانِ تُو بُوْدِي مَا تَرَا بِيْرُوْنِ كَرِيْمِي وَ بَرَانْدِيْمِي، وَ مَا أَنْتَ عَلَيْنَا بِعَزِيْزٍ (۹۱) وَ تُو بَرِ مَا كَرَامِي نِهَايِ وَ نِه دَرِيْغِ.

قَالَ يَا قَوْمِ كَفَتْنَا بِأَيِّ شَيْءٍ نَقَعُ كَثِيْرًا مِمَّا نَقُولُ دَرِ نَمِي يَابِيْمِ مَا فَرَاوَانِ ازِيْنِ كَمَا تُو مِيْگُوِيْ وَ إِنَّا لَنَرَاكَ فِينَا ضَعِيْفًا وَ تَرَا دَرِ مِيْآنِ خُوِيْشِ بِيْچَا رَه مِي بِيْنِيْمِ وَ لَوْ لَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ وَ كَرْنِه خَانْدَانِ تُو بُوْدِي مَا تَرَا بِيْرُوْنِ كَرِيْمِي وَ بَرَانْدِيْمِي، وَ مَا أَنْتَ عَلَيْنَا بِعَزِيْزٍ (۹۱) وَ تُو بَرِ مَا كَرَامِي نِهَايِ وَ نِه دَرِيْغِ.

قَالَ يَا قَوْمِ كَفَتْنَا بِأَيِّ شَيْءٍ نَقَعُ كَثِيْرًا مِمَّا نَقُولُ دَرِ نَمِي يَابِيْمِ مَا فَرَاوَانِ ازِيْنِ كَمَا تُو مِيْگُوِيْ وَ إِنَّا لَنَرَاكَ فِينَا ضَعِيْفًا وَ تَرَا دَرِ مِيْآنِ خُوِيْشِ بِيْچَا رَه مِي بِيْنِيْمِ وَ لَوْ لَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ وَ كَرْنِه خَانْدَانِ تُو بُوْدِي مَا تَرَا بِيْرُوْنِ كَرِيْمِي وَ بَرَانْدِيْمِي، وَ مَا أَنْتَ عَلَيْنَا بِعَزِيْزٍ (۹۱) وَ تُو بَرِ مَا كَرَامِي نِهَايِ وَ نِه دَرِيْغِ.

قَالَ يَا قَوْمِ كَفَتْنَا بِأَيِّ شَيْءٍ نَقَعُ كَثِيْرًا مِمَّا نَقُولُ دَرِ نَمِي يَابِيْمِ مَا فَرَاوَانِ ازِيْنِ كَمَا تُو مِيْگُوِيْ وَ إِنَّا لَنَرَاكَ فِينَا ضَعِيْفًا وَ تَرَا دَرِ مِيْآنِ خُوِيْشِ بِيْچَا رَه مِي بِيْنِيْمِ وَ لَوْ لَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ وَ كَرْنِه خَانْدَانِ تُو بُوْدِي مَا تَرَا بِيْرُوْنِ كَرِيْمِي وَ بَرَانْدِيْمِي، وَ مَا أَنْتَ عَلَيْنَا بِعَزِيْزٍ (۹۱) وَ تُو بَرِ مَا كَرَامِي نِهَايِ وَ نِه دَرِيْغِ.

قَالَ يَا قَوْمِ كَفَتْنَا بِأَيِّ شَيْءٍ نَقَعُ كَثِيْرًا مِمَّا نَقُولُ دَرِ نَمِي يَابِيْمِ مَا فَرَاوَانِ ازِيْنِ كَمَا تُو مِيْگُوِيْ وَ إِنَّا لَنَرَاكَ فِينَا ضَعِيْفًا وَ تَرَا دَرِ مِيْآنِ خُوِيْشِ بِيْچَا رَه مِي بِيْنِيْمِ وَ لَوْ لَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ وَ كَرْنِه خَانْدَانِ تُو بُوْدِي مَا تَرَا بِيْرُوْنِ كَرِيْمِي وَ بَرَانْدِيْمِي، وَ مَا أَنْتَ عَلَيْنَا بِعَزِيْزٍ (۹۱) وَ تُو بَرِ مَا كَرَامِي نِهَايِ وَ نِه دَرِيْغِ.

قَالَ يَا قَوْمِ كَفَتْنَا بِأَيِّ شَيْءٍ نَقَعُ كَثِيْرًا مِمَّا نَقُولُ دَرِ نَمِي يَابِيْمِ مَا فَرَاوَانِ ازِيْنِ كَمَا تُو مِيْگُوِيْ وَ إِنَّا لَنَرَاكَ فِينَا ضَعِيْفًا وَ تَرَا دَرِ مِيْآنِ خُوِيْشِ بِيْچَا رَه مِي بِيْنِيْمِ وَ لَوْ لَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ وَ كَرْنِه خَانْدَانِ تُو بُوْدِي مَا تَرَا بِيْرُوْنِ كَرِيْمِي وَ بَرَانْدِيْمِي، وَ مَا أَنْتَ عَلَيْنَا بِعَزِيْزٍ (۹۱) وَ تُو بَرِ مَا كَرَامِي نِهَايِ وَ نِه دَرِيْغِ.

قَالَ يَا قَوْمِ كَفَتْنَا بِأَيِّ شَيْءٍ نَقَعُ كَثِيْرًا مِمَّا نَقُولُ دَرِ نَمِي يَابِيْمِ مَا فَرَاوَانِ ازِيْنِ كَمَا تُو مِيْگُوِيْ وَ إِنَّا لَنَرَاكَ فِينَا ضَعِيْفًا وَ تَرَا دَرِ مِيْآنِ خُوِيْشِ بِيْچَا رَه مِي بِيْنِيْمِ وَ لَوْ لَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ وَ كَرْنِه خَانْدَانِ تُو بُوْدِي مَا تَرَا بِيْرُوْنِ كَرِيْمِي وَ بَرَانْدِيْمِي، وَ مَا أَنْتَ عَلَيْنَا بِعَزِيْزٍ (۹۱) وَ تُو بَرِ مَا كَرَامِي نِهَايِ وَ نِه دَرِيْغِ.

ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْفُرَىٰ أَنْ مِنْ خَبَرَهَا شَهْرَهَا اسْتَنْصَهُ عَلَيْكَ مِيْغِيْمٍ وَمِيْخَوَانِيْمٍ أَنْ رَا بَر تُو مِنْهَا قَائِمٌ هَسْتِ اَزْ أَنْ شَهْرَهَا كِهْ بَر پَايْ هَسْتِ اِيْنِزْ وَ حَصِيْدٌ (۱۰۰) وَ لَخْتِيْ اَزْ أَنْ دَرُوْدِهْ وَ كَنْدِهْ وَ نِيْسْتِ كَرْدِهْ.  
وَ مَا ظَلَمْنَاْهُمْ وَ سَتْمَ نَكْرَدِيْمَ مَا وَرْ اِيْشَانِ وَ لَكِنْ ظَلَمُوْا اَنْفُسَهُمْ لَكِنْ اِيْشَانِ سَتْمَ كَرْدَنْدِ بَر خُوِيْشْتَنْ فَمَا اَعْنَتُ عَنْهُمْ پَسْ بَكَارِ نِيَاْمِ وَ سُوْدِ نَدَاْسْتِ اِيْشَانِ رَا اَلِهْتُهُمْ اَلْتِيْ يَدْغُوْنَ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ مِنْ شَيْءٍ اَنْ خَدَايَاْنِ اِيْشَانِ كِهْ مِيْخَوَانْدَنْدِ فَرُوْدِ اَزْ اللّٰهِ بَهِيْجِ چِيْزِ لَمَّا جَاءَ اَمْرُ رَبِّكَ اَنْ كِهْ عَذَاْبِ اَمْدِ بَفْرِمَاْنِ خَدَاوَنْدِ تُو وَ مَا زَاْذُوْهُمْ وَ نَفْرُوْدِ اَنْ خَدَايَاْنِ اِيْشَانِ اِيْشَانِ رَا غَيْرَ تَثِيْبِيْبٍ (۱۰۱) مَكْرَ زِيَاْنِ كَاْرِيْ نَمُوْدَنْ.

وَ كَذٰلِكَ اَخْذُ رَبِّكَ وَ چِنَاْنِ اسْتِ گَرْفْتَنْ خَدَاوَنْدِ تُو اِذَا اَخَذَ الْفُرَىٰ كِهْ شَهْرَهَايْ دَشْمَنْاْنِ بَعَذَاْبِ فَرَا گَرْفْتِ وَ هِيْ ظَالِمَةٌ وَ اِيْشَانِ بَر خُوْدِ سَتْمَكَاْرِ وَ اللّٰهِ نِهْ بِيْداَدَكْرَ، اِنْ اَخَذَهُ اَلِيْمٌ شَدِيْدٌ (۱۰۲) گَرْفْتَنْ خَدَاوَنْدِ تُو دَرْدِ نَمَايْ اسْتِ سَخْتِ

### النوبة الثانية

قوله تعالى: قَالُوا يَا شُعَيْبُ اَصْلَاتُكَ تَأْمُرُكَ اِبْنِ عَبَّاسٍ كَقَوْلِكَ: شُعَيْبٌ نَمَازٌ بَسِيْرٌ كَرَدِيْدٌ اَزْ اَنْ جِهْتِ اِيْنِ سَخْنِ كَفْتَنْدِ اِيْعْنِيْ اِيْنِ نَمَازِهَايْ فَرَاوَاْنِ تُو مِيْفِرْمَايْدِ تَرَا كِهْ مَا رَا اَزْ پَرَسْتَشِ بَنَاْنِ بَاَزْدَاْرِيْ. حَمْزِهْ وَ كَسَايِيْ وَ حَفْصٌ «اَصْلَاتُكَ» خَوَاْنَنْدِ بَر لَفْظِ وَاْحِدٍ، اِيْعْنِيْ اَصْلَاتُكَ اَلْتِيْ تَقْرَاْهَا فِيْ صَلُوْتِكَ تَاْمُرُكَ، وَ قِيْلُ دِيْنِكَ يَاْمُرُكَ اِنْ نَتْرَكَ مَا يَعْبُدُ اَبَاؤُنَا مِنْ اَلْاَصْنَآمِ، اَوْ اَنْ نَفْعَلَ اِيْنِ «اَوْ» بِمَعْنَى وَاوِ اسْتِ، هَمْ چِنَاْنِ كِهْ فَلَآنِ گُوِيَنْدِ يَرْكَبِ الْبِغْلِ اَوْ الْفَرَسِ اِيْعْنِيْ مَرَّةً هَذَا وَ مَرَّةً ذَاكَ اَنْ نَفْعَلَ عَطْفٌ اسْتِ بَر مَا يَعْبُدُ نِهْ عَطْفٌ اسْتِ بَر اَنْ نَتْرَكَ اِيْعْنِيْ اَصْلَاتُكَ تَاْمُرُكَ اِنْ نَتْرَكَ مَا يَعْبُدُ اَبَاؤُنَا وَ فَعَلْنَا فِيْ اَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ. وَ اَنْچِهْ اِيْشَانِ دَرِ مَالِ خُوِيْشِ مِيْكَرْدَنْدِ بَخْسِ بُوْدِ دَرِ كِيْلِ وَ وَزْنِ وَ تَكْسِيْرِ الدَّرَاهِمِ وَ الدَّنَانِيْرِ، اِيْعْنِيْ اِذَا تَرَاضِيْنَا فِيْمَا بِيْنِنَا بِذٰلِكَ فَلَمْ تَمْنَعْنَا مِنْهُ، مِيْگُوِيْدِ: مَا خُوْدِ رِضَا دَاْدِيْمِ وَ پَسَنْدِيْدِيْمِ اَنْچِهْ مِيْكَنِيْمِ اَزْ بَخْسِ وَ تَكْسِيْرِ، تُو چِرَا مَا رَا بَاَزِ مِيْدَاْرِيْ. وَ دَرِ شُوَاْذِ خَوَاْنْدِهَاْنِ «مَا تَشَاءُ» بِهْ تَا، وَ بَرِيْنِ قَرَاْنْتِ اَنْ نَفْعَلَ عَطْفٌ بَر اَنْ نَتْرَكَ اِيْعْنِيْ اَنْسَتِ كِهْ سَفِيَاْنِ ثُوْرِيْ كَفْتِ: كَاْنِ يَاْمُرُهُمْ بِالزَّكَاةِ فَاجَابُوْهُ بِذٰلِكَ. اِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيْمُ الرَّشِيْدُ اِيْنِ سَخْنِ بَر وَجِهْ اسْتَهْزَا كَفْتَنْدِ وَ بُوِيْ ضَدِّ اِيْنِ خَوَاْسْتَنْدِ اِيْعْنِيْ اِنَّكَ لَأَنْتَ السَّفِيْهِ الْغَاوِيْ. اِيْنِ هَمْ چِنَاْنِ اسْتِ كِهْ خَزْنِهْ اَتَشِ بُو جِهْلِ رَا گُوِيَنْدِ: دُقْ اِنَّكَ اَنْتَ الْعَزِيْزُ الْكَرِيْمُ وَ رُوَا اَبَاْسَدِ كِهْ اِيْنِ سَخْنِ بَتَحْقِيْقِ كَفْتِهْ بَاْسَدِ اِيْعْنِيْ اِنَّكَ فِيْنَا حَلِيْمٌ رَشِيْدٌ فَلِيْسِ يَحْمَلُ بِكَ شَقَّ عَصَا قَوْمِكَ وَ لَا مَخَالَفَةَ دِيْنِهِمْ. هَمْ چِنَاْنِ كِهْ قَوْمِ صَالِحِ كَفْتَنْدِ: يَا صَالِحُ قَدْ كُنْتُ فِيْنَا مَرْجُوًّا قَبْلَ هَذَا وَ الرَّشِيْدُ يَصْلِحُ لِفَاعِلِ وَ الْمَفْعُوْلِ، تَقُوْلُ: رَشْدٌ رَشْدًا وَ رَشْدٌ فَهُوَ رَشِيْدٌ وَ اَرَشَدَهُ اللّٰهُ فَهُوَ رَشِيْدٌ مَرَشْدٌ وَ مَرَشْدٌ فِيْهِمَا جَمْعًا.

قال: يَا قَوْمُ اَرَايْتُمْ اِنْ كُنْتُ اَعْلَىٰ بِيْنَتِيْ مِنْ رَبِّيْ اِيْ اَخْبَرُوْنِيْ عَمَّا تَرُوْنَ فِيْمَا اَقُوْلُ اِنْ كُنْتُ اَعْلَىٰ بِيْاْنِ مِنْ رَبِّيْ وَ بَرِهَانِ فِيْمَا اَدْعُوْكُمْ اِلَيْهِ. وَ رَزَقْنِيْ مِنْهُ اِيْ مِنْ اللّٰهِ، وَ قِيْلُ: مِنْ الْبِيْاْنِ. رَزَقًا حَسَنًا حَلَالًا طَيِّبًا مِنْ غَيْرِ بَخْسِ وَ تَطْفِيْفِ وَ ذٰلِكَ اِنَّهُ كَاْنِ كَثِيْرُ الْمَالِ. وَ قِيْلُ: رَزَقًا حَسَنًا، عِلْمًا وَ مَعْرِفَةً وَ نَبُوَّةً. جَوَابِ شَرْطِ مَحْذُوْفِ اسْتِ وَ اِنْ كُنْتُ اِيْنِ كُوْنِ حَالِ اسْتِ مِيْگُوِيْدِ: مَنْ كِهْ بَرِ بِيْاْنِ وَ بَصِيْرْتِ تَمَامِ وَ بَرِ حَجَّتِيْ رُوْشَنْ وَ رُوْزِيْ فَرَاخِ فَرَاوَاْنِ اَزْ مَالِ وَ نَعْمَتِ حَلَالِ وَ اَزْ عِلْمِ وَ مَعْرِفَتِ وَ نَبُوَّتِ وَ رَسَالَتِ وَ تَوْفِيْقِ طَاعَتِ، اَفَاعْدِلْ عَنْهَا وَ اَتَّبِعِ الضَّلَالَ؟ چِهْ بِيْنِيْدِ شَمَا وَ چِهْ گُوِيْدِ اَزِيْنِ بَرِ گَرْدَمِ وَ بَرِ پِيْ ضَلَالَتِ رُوْمِ؟

وَ مَا اُرِيْدُ اَنْ اُخَالِفْكُمْ اِلَىٰ مَا اَنْهَاكُمْ عَنْهُ اِيْعْنِيْ لَا اَنْهَاكُمْ عَنْ شَيْءٍ ثَمَّ اَتِيَهْ.

مِيْگُوِيْدِ: مَنْ شَمَا رَا اَزْ چِيْزِيْ نَهِيْ نَكْنَمِ كِهْ پَسِ خُوْدِ كَنْمِ بَخْلَافِ اَنْچِهْ مِيْگُوِيْمِ وَ اِيْنِ اَزْ نَكُوْتَرِيْنِ خَطَاْبَهَاْسْتِ دَرِ قُرْآْنِ وَ پَنْدِهَا كِهْ عِلْمَا رَا دَاْدِهَاْنِ وَ اَنْ سِهْ اَيْتَاْنْدِ دَرِ قُرْآْنِ يَكِيْ اِيْنِسْتِ، دِيْكَرِ اَوْ تَاْمُرُوْنَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ اَنْفُسَكُمْ سِهْ دِيْكَرِ

لَمْ تَقُولُونَ مَا لَا تَعْلَمُونَ بر علما واجب است نظر درین آیات کردن و حقّ آن بجای آوردن و کار بند آن بودن، خود در آن پند پذیرفتن، و آن گه دیگران را در آن پند دادن، و باین معنی گفته‌اند:

لا تنه عن خلق و تاتى مثله عار عليك اذا فعلت عظيم

و قال آخر:

و غير تقىّ يامر الناس بالتقىّ طبيب يداوى و الطبيب مريض.

و گفته‌اند: یحیی معاذ هر گه که بر سریر نشستی تا خلق را پند دهد، نخست این بیت گفتید:

مواظظ الواعظ لئن تقبلا حثی یعیها قلبه اولاً  
یا قوم ما اقبح من واعظ خالف ما قد قاله فى الملا  
اظهر للناس من احسانه و بارز الرحمن لماً خلا.

إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ اى ما ارید فیما آمرکم به و انهاکم عنه انا الاصلاح فیما بینى و بینکم بان تعبدوا الله وحده و تفعلوا ما یفعل من یخاف الله. میگوید: من بآنچه میفرمایم شما را جز صلاح کار شما نمی‌خواهم که صلاح کار شما در آنست که خدای را پرستید، و او را طاعت دار باشید، و کار نیکان و پرهیزگاران کنید، آن گه گفت: مَا اسْتَطَعْتُ یعنی این پند که دادم، و صلاح شما که خواستم، بقدر طاعت خویش کردم، و طاقت و وسع من بیش از ابلاغ و انداز نیست. اَمَا شما را بر طاقت داشتن در قدرت من نیست، که آن جز بتوفیق الله نیست و مَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللّهِ یعنی و ما توفیقی لدعانکم الی الاسلام و ترک التّطیف إِلَّا بِاللّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ اى فوّضت امری الیه و استعنت به و وثقت به و إِلَيْهِ أُنِيبُ ارجع فی السراء و الضراء و الیه ارجع فی المعاد.

و يَا قَوْمِ لَا يَجْرِمَنَّكُمْ اى لا یکسبئکم و لا یحملکم کقول الشاعر:

و لقد طعنت ابا عینة طعنة جرمت فزاره بعدها ان تغضبا.

و هو متعدّ الی مفعولین احدهما الکاف و المیم و الثانى أَنْ يُصِيبَكُمْ و الشقاق المخالفة و المعادة و ان یكون فی شقّ غیر شقه. و معنی الآیة: لا یحملکم معاداتکم اِیّای أَنْ يُصِيبَكُمْ عذاب العاجلة مثلُ ما أصاب قوم نوح من الغرق أو قوم هود من الريح العقيم، أو قوم صالح من الرجفة و الصيحة، و ما قوم لوط من لوط منکم ببعید این از بهر آن گفت که ایشان قریب العهد بودند با هلاک قوم لوط که شعیب را بر اثر لوط فرستادند. میگوید: نه دیر است تا ایشان را هلاک کردند، چرا بهلاک ایشان پند نپذیرید، و عبرت نگیرید، و گفته‌اند: دیار و وطن قوم لوط نزدیک بود بایشان میگوید: چرا در آن دیار و وطن ننگیرد، و عبرت نگیرید، که رب العزة آن را چنان زیر و زبر کرده، و دمار برآورده؟

وَ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ معنی استغفار و موضع این ثُمَّ از پیش رفت، إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ رحیم بالمؤمنین و دود متحبب الی عباده و بالاحسان علیهم. میگوید: خداوند من مهربانست. و بخشاینده بر مؤمنان، سخت دوست دار ایشان. و مهر او کننده میان خود و بندگان، بنیکو کاری کردن با ایشان و دُودٌ بناء مبالغة است فاعول بمعنی فاعل، و روا باشد

که فعول بمعنی مفعول بود، و بهر دو معنی صفت خداست، و او را سزاست، فائمه تعالی یود المؤمنین و یودونه، كما قال جلّ و عزّ: يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ وَ قَالَ: وَ الَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ. وَ قَالَ: سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا.

قالوا يا شعيب ما نفعك كثيراً مما تقول من التوحيد و البعث و النشور و وفاء الكيل و الميزان. وَ إِنَّا لَنَرَاكَ فِينَا ضَعِيفًا اى ضعيف البدن. و قيل: قليل البصر بمصالح الدنيا و عمارتها و الانتفاع بها. و قيل: ضعيفاً، اى ضريراً، يعنى ضعيف البصر. و فى لغة حمير: يسمى الضرير ضعيفاً، و كان شعيب (ع) ضريراً و يسمى الاعمى ضريراً لانه ضرّ بذهاب بصره، و يسمى ايضا مكفوفاً لانه كف عن التصرف بذهاب بصره. گفته اند: شعيب (ع) ضرير بود، از بس که بگریسته بود از بيم خدا ضرير گشت، و او را خطيب پيغامبران ميگفتند، شيرين سخن بود و خوش نطق و پاك عبارت، و عشيره و قبيله وى فراوان بودند ازینجا بود که قوم وى گفتند: لَوْ لَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ ميگویند، رهط وى چهار هزار بار هزار بودند همه بر ملت ایشان نه بر ملت شعيب، ازین جهت بايشان ميل داشتند و اکرام ایشان را ميگفتند لَوْ لَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ اى لولا عشيرتک و اقرباؤک لقتلناک بالرجم و هو من شر القتلات. و قيل: رجمناک سببناک و شتمناک، وَ مَا أَنْتَ عَلَيْنَا بِعَزِيزٍ لست عدنا من اهل الكرامة و التوقير. و قيل: و ما انت علينا بذى غلبة و ملك، و كانوا يسمون الملك عزيز.

قال يا قوم أَرَهْطِي أَعَزُّ عَلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ الرَّهْطُ وَ الْعَصْبَةُ وَ النَّفَرُ لَا يَقَعُ إِلَّا عَلَى الرَّجَالِ، چون ایشان گفتند: لَوْ لَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ شعيب بر ایشان انكار نمود گفت: تتركون قتلى لرهطى و الله عزّ و جلّ اولى بان تتبع امره أ عشيرتى اعظم فى قلوبكم من الله و الله خالقكم و رازقكم؟ مرا در عشيرت من آزرم مياريد، و ایشان را در دل خویش بزرگ ميانيد، و در خداوند بزرگوار، و كردگار ذو الجلال که آفريدگار، و روزى گمار، شماست مى آزرم نمى داريد؟ سزاتر و نيکوتر آن بود که مرا در الله نگه داريد و از بهر وى آزرم داريد نه از بهر عشيرت.

وَ اتَّخَذْتُمُوهُ وَرَاءَكُمْ ظَهْرِيًّا اى اين در نسق استفهام است، يعنى که شما الله را پس پشت گرفته ايد، و فرمان وى بگذاشته ايد. الظهرى، من و لبيت عليك ظهرك، يقال: فلان جعل فلانا ظهرياً و القى حاجته وراء ظهره و جعل حاجته منه بظهر، قال الله عزّ و جلّ فَنَبِّدُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَ أَمَّا قَوْلُهُ: وَ كَانَ الْكَافِرُ عَلَى رَبِّهِ ظَهِيرًا يعنى عوناً لاعدائه عليه، و يقال: موليا عليه ظهره إِنَّ رَبِّي بِمَا تَعْمَلُونَ مُحِيطٌ عَالِمٌ بِهِ بِمَجَازٍ عَلَيْهِ.

وَ يَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَى مَكَانَتِكُمْ قَرَأَ أَبُو بَكْرٍ مَكَانَاتِكُمْ بِالْجَمْعِ، وَ الْمَكَانَةُ الْمَنْزِلَةُ.

و قيل: مصدر، مكن مكانة اذا تمكن من الشيء وَ يَا قَوْمِ اعْمَلُوا اى اين آيت و نظاير اين در قرآن تهديداند و اظهار غنا از خلق. و المعنى: اعملوا على ما انتم عليه ائى عامل على ما انا عليه من طاعة الله و سترون منزلتكم بمنزلتى سَوْفَ تَعْلَمُونَ اينا الجانى على نفسه و المخطى فى فعله مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ يَذَلُّهُ وَ يَفْضَحُهُ وَ مَنْ هُوَ كَاذِبٌ قِيلَ: مَنْ فِى مَحَلِّ النَّصَبِ. اى سوف تعلمون من هو كاذب. و قيل: و يخزى من هو كاذب.

و قيل: محله رفع تقديره، و من هو كاذب فيعلم كذبه و يذوق و بال امره وَ ارْتَقِبُوا اى انتظروا ما وعدتكم من العذاب ائى معكم رقيب اى منتظر لكم العذاب فى الدنيا و قيل: ائى مرتقب الرحمة من الله.

وَ لَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا اى قضاؤنا فى قوم شعيب بالعذاب نَجَّيْنَا شُعَيْبًا وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَ أَخَذَتِ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ قِيلَ: الصَّيْحَةُ الصَّيْحُ، صاح بهم جبرئيل فماتوا. و قيل: الصَّيْحَةُ هَاهُنَا الْعَذَابُ وَ إِنَّمَا أَهْلَكُوا بِالْحَرِّ وَ هُمُ أَهْلُ يَوْمِ الظُّلَّةِ وَ قِيلَ: بعث الله شعيبا الى مدين و الى اصحاب الايكة فاهلك اصحاب مدين بالصَّيْحَةَ كما فى الآية، و



اصحاب الايكة بالحرّ و يقويه ما بعده ألا بُعْدًا لِمَدَّيْنٍ كَمَا بَعَدَتْ تُمُوْدُ و ثمود اهلكوا بالصيحة فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَائِمْينَ مَيِّتِيْن صرعى هلكى، كَأَنَّ لَمْ يَعْشَوْا فِيهَا اى كَأَنَّ لَمْ يَكُونُوا فِيهَا، اى فى ديارهم. و قيل: فى الدنيا، اى كان لم يعيشوا فى الدنيا و لم يكونوا من عمّارها. و قيل: كَأَنَّ لَمْ يَنْزِلُوْهَا، يقال: غنينا بالمكان، اذا نزلنا به ألا بُعْدًا لِمَدَّيْنٍ اى ائهم قد بعدوا من رحمة الله عزّ و جلّ. و هو منصوب على المصدر، اى ابعدهم الله فبعدوا بعدا. بعد بالضمّ ضدّ قرب، و بعد بالكسر هلك.

وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا وَ هِيَ التَّوْرِيَّةُ وَ مَا أَنْزَلْنَا فِيهَا مِنَ الْاِحْكَامِ وَ سُلْطَانِ مُّبِينِ حَجَّةً وَاضِحَةً نَبِّرَةً وَ هِيَ الْعَصَا وَ الْجِرَادُ وَ الْقَمَلُ وَ الضَّفَادِعُ وَ غَيْرُهَا. وَ السُّلْطَانُ مِنَ السَّلِيْطِ. وَ السَّلِيْطُ: مَا يَسْتَضَاءُ بِهِ، وَ مِنْ هَذَا قِيلَ لِلزَّيْتِ سَلِيْطٌ. وَ الْمُبِينُ الْوَاضِحُ وَ الْمَوْضِحُ اَيْضًا لِأَنَّ، اِبَانَ، يَجِيءُ لَازِمًا وَ مُتَعَدِّيًا. وَ قِيلَ: السُّلْطَانُ، الَّذِي خَصَّهُ اللهُ بِهِ اسْتِغْلَاؤُهُ عَلَى قَلْبٍ مِنْ رَأْيِهِ، كَمَا قَالَ: وَ أَقْبَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِّمِّي لَمْ يَرِهِ اَحَدٌ اِلَّا اِحْبَبَهُ ثُمَّ لَمْ يَأْخُذْهُ فِي اللهِ ضَعْفٌ وَ لَا فَشَلٌ، لَطَمَ وَجْهَ فِرْعَوْنَ وَ هُوَ رَضِيْعٌ كَمَا فِي الْقِصَّةِ وَ لَطَمَ وَجْهَ مَلِكِ الْمَوْتِ كَمَا

فِي الْخَبْرِ «وَ أَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجْرُهُ إِلَيْهِ»

وَ قَتَلَ الْقِبْطِيَّ وَ اَقْدَمَ بِالْجَسَارَةِ عَلَى سُؤَالِ الرَّوِّيَّةِ فَفِي جَمِيْعِ هَذَا تَجَاوَزَ اللهُ عَنْهُ لَمَّا اَعْطَاهُ مِنَ السُّلْطَانِ وَ الْقُوَّةَ إِلَى فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِكِهِ فَاتَّبَعُوا اى الْمَلَأُ اتَّبَعُوا أَمْرَ فِرْعَوْنَ وَ مَا أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِيْدٍ هَذَا جَوَابُ ل: فِرْعَوْنَ فِي قَوْلِهِ: وَ مَا أَهْدِيْكُمْ إِلَّا سَبِيْلَ الرَّشَادِ وَ قِيلَ: مَا اَمْرُهُ ذَا صِلَاحٍ وَ قِيلَ الرَّشِيْدُ هَاهُنَا بِمَعْنَى الْمُرْشِدِ يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَعْنِي يَتَقَدَّمُهُمْ فَيَقُوْدُهُم إِلَى النَّارِ، يُقَالُ: قَدِمَهُ يَقْدِمُهُ قَدَمًا اِذَا تَقَدَّمَ فَأُوْرَدَهُمُ النَّارَ ذَكَرَهُ بِلَفْظِ الْمَاضِي يَحْتَمِلُ وَجْهَيْنِ: اِحْدَهُمَا: فَاوْرَدَهُمْ فِي الدُّنْيَا النَّارَ، اى مَوْجِبُهَا وَ هُوَ الْكُفْرُ وَ الثَّانِي: اِنَّ الْفَاظَ الْقِيَمَةَ اَكْثَرُهَا جَاءَ بِلَفْظِ الْمَاضِي تَحْقِيْقًا فَيَكُونُ الْمَعْنَى يَقُوْدُهُمْ اى اِنْ يُوْرَدُهُمْ فَيَدْخُلُ قَبْلَهُمْ وَ هُمْ خَلْفُهُ وَ بِنَسِ الْوَرْدِ الْمَوْزُوْدُ اى بِنَسِ الْمَدْخُلِ الْمَدْخُوْلُ فِيهِ النَّارُ وَ هُوَ ذَمٌّ لِلنَّارِ. وَ قِيلَ: لِلْوَارِدِيْنَ وَ اَصْلُهُ مِنَ الْوَرْدِ وَ هُوَ اِتْيَانُ الْمَاءِ.

وَ قِيلَ: الْوَرْدُ، الدَّخُوْلُ.

وَ اتَّبَعُوا فِي هَذِهِ اى فِي هَذِهِ الدُّنْيَا «لَعْنَةُ» نَزَّ الْجَبَّارُ عَزَّ وَ جَلَّ نَفْسَهُ عَنِ النَّدَمِ فِي هَذِهِ الْاَيَّةِ. دَرِيْنِ اَيْتِ اِظْهَارِ جَلَالِ وَ عَزَّتْ خُودٌ مِيْكَنْدُ وَ پَاكِي وَ تَقَدَّسَ خُودٌ اَزْ نَدَمِ وَ پَسْ اُوْرَدَ بِخَلْقِ مِيْ نَمَائِدِ يَعْنِي پَاكِسْتِ وَ مَنْزَرَهُ خُدَاوَنْدُ ذُو الْجَلَالِ، وَ وَ كَرْدِگَارُ بَرِ كَمَالِ، اَزْ اَنْجِهْ بَرِ كَرْدِ وَ پَشِيْمَانِي رُوْدِ، يَا فَعْلٌ وَ يِ بَرِ وَ يِ تَاوَانِ اَيْدِ، يَا اَزْ پَسْ اُوْرَدِ اَوْ رَا بِيْمِ بُوْدِ. وَ اتَّبَعُوا فِي هَذِهِ لَعْنَةُ مِيْگُوِيْدِ: دَرِيْنِ جِهَانَ لَعْنَتِ بَرِ پِي اَيْشَانَ دَاشْتَنْدِ، كَسْ رَا نَبِيْنِي كِه اَيْشَانَ رَا يَادِ كَنْدِ، كِه نِه لَعْنَتِ بَرِ اَيْشَانَ كَنْدِ، هَمِ مَوْمَنَانَ بَرِ اَيْشَانَ لَعْنَتِ مِيْكَنَنْدِ دَرِ زَمِيْنِ، وَ هَمِ فَرِيْشْتَاگَانَ دَرِ اَسْمَانِ، وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ هَمْچِيْنِيْنَ فَرِدَا دَرِ قِيَامَتِ فَرِيْشْتَاگَانَ بَرِ اَيْشَانَ لَعْنَتِ كَنْدِ بِنَسِ الرَّفْدِ الْمَرْفُوْدُ اى بِنَسِ الْعَطَاءِ الْمَعْطَى اللَّعْنَةُ بَعْدَ اللَّعْنَةِ. وَ كَلَّ شَيْءٌ جَعَلْتَهُ عَوْنَا لَشَيْءٍ وَ اسْتَدْتِ بِهِ شَيْئًا فَقَدْ رَفَدْتَهُ بِهِ، يُقَالُ: عَمَدَتِ الْحَائِطُ وَ اسْتَدْتَهُ وَ رَفَدْتَهُ بِمَعْنَى وَاْحِدٍ. مَعْنَى اَنْسَتِ كِه: فَرِدَا دَرِ قِيَامَتِ كِه مَوْمَنَانِرَا بَهْشَتِ عَطَا دَهَنْدِ عَطَايِ كَافِرَانَ لَعْنَتِ بُوْدِ پَسْ لَعْنَتِ، وَ بَدِ عَطَائِيْ اسْتِ اَيْشَانَ رَا لَعْنَتِ ذَلِكَ مِنْ اَنْبَاءِ الْقُرَى اَيْنِ هَمِ چَنَانَ اسْتِ كِه دَرِ عَقَبِ خَبْرِ نُوْحٍ كَفْتِ: تِلْكَ مِنْ اَنْبَاءِ الْغَيْبِ، ذَلِكَ اى هَذَا الَّذِي اَخْبَرْتِ مِنْ اَخْبَارِ الْقُرَى وَ الْاِمَمِ نَقُصُّهُ عَلَيْكَ نَبِيْنَهُ لَكَ وَ نَتْلُوْهُ عَلَيْكَ، فَحَدَّثَ قَوْمَكَ مِنْ مِثْلِ عَذَابِ الْاِمَمِ الْخَالِيَةِ. مِيْگُوِيْدِ: اَيْنَسْتِ خَبَرَ شَهْرَهَا وَ اَمَّتْهَا وَ سَرْگَزَشْتِ اَيْشَانَ، وَ عَذَابِ وَ هَلَاكِ كِه فَرُوْ گَشَادَنْدِ بَرِ اَيْشَانَ، يَعْنِي كِه قَوْمِ خُودِ رَا وَ عَرَبِ رَا بَتْرَسَانَ، وَ بِيْمِ نَمَائِ اَيْشَانَ رَا اَزْ مِثْلِ اَنْ عَذَابِ، اَنْ گِه كَفْتِ: مِنْهَا قَائِمٌ اَزْ اَنْ شَهْرَهَا هَسْتِ كِه اَيْنَزْ بَرِ پَايِ اسْتِ وَ

خراب نگشته چون قسطنطنیه و هرمین مصر و کنیسه رها و حصید و هست از آن که خراب شده و نیست گشته چون خورنق و سدير و غمدان و سيلجين و بارق و مارب و عماد عاد و امثال آن. و گفته‌اند: «قائم» دیار قوم هود است و قوم صالح که آثار و اطلال آن پیدا است و حصید دیار قوم نوح و قوم لوط که آن را هیچ اثر و طلل نیست. و ما ظلمناهم بالعذاب و لكن ظلموا أنفسهم بالكفر و المعصية. ائی يجوز الظلم في وصفه و تصرفه في ملكه بحق الهيته و المتصرف في مطلق ملكه متحکم بحسب ارادته و مشيته و اذا لم يتوجه لخلق عليه حق فكيف يجوز الظلم في صفته، فما أغنت عنهم اى ما نفعتهم و لا دفعت عنهم آلهتهم التي يدعون من دون الله من شيء اى شيئا من العذاب لما جاء أمر ربك اى قضاؤه بعدابهم فنزل بهم عقابه و ما زادوهم اى ما زادتهم عبادتها غير تئيب اى غير تخسير و هلاك، التباب الخسار، يقول تعالى: و ما كيد فرعون إلا في تباب و منه قوله: تبت يدا ابي لهب اى خسرت.

و كذلك أخذ ربك اى هكذا يعذب كفار مكة كما عذب الامم الخالية، اى مثل هذا الاخذ الذى اخذ اولئك القرى يعنى اهل القرى اذا كفروا، و المراد بالاخذ العقوبة: ان اخذه اليم اى مؤلم شديدا يعسر زواله، كقوله: ان بطش ربك لشديد، روى ابو موسى قال قال رسول الله (ص): ان الله يمهل الظالم و روى يملى الظالم، فاذا اخذه لم يفلته. ثم قرأ و كذلك أخذ ربك إذا أخذ القرى و هي ظالمة ان اخذه اليم شديدا.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: قالوا يا شعيب أ صلاتك تأمرك الآية. شعيب (ص) متعبد بود، بر اداء طاعات و تحصيل عبادات پیوسته حریص و بر آن مواظب بود، ساعت شب بنماز مستغرق داشتید و هنگام روز بلفظ شیرین و بیان پر آفرین پیغام حق با قوم خویش گزاردید و ازین سخنان که رب العزة از وی حکایت میکند کمال کفایت و وفور عقل و نور بصیرت و حصول سکینه در دل وی پیداست، و ذلك قوله: ان كنت على بينة من ربى اين بينت که نوربست که در دل تابد، تا خاطر از حرمت پر کند، و اخلاق را تهذیب کند و اطراف را ادب کند، نه پیش دعا حجاب گذارد، نه پیش فراست بند نه پیش امید دیوار، از اینجا آغاز کند علم ربانیان، و یقین عارفان، و ناز دوستان.

و رزقي منه رزقا حسنا باز نمود و بیان کرد که آنچه یافتم و دیدم، نه از خود یافتم، و نه بمردی و قوت خود بآن رسیدم، بلکه آن رزق الهی است، موهبت ربانی و لطف ایزدی، همانست که مصطفی (ص) گفت: «انا سيد ولد آدم و لا فخر»

کرامتی عظیم، و نواختی کریم، از خدای کریم، و بدان فخر می‌نیارم، که نه مکتسب منست، و نه بجلادت و قوت من، تا بآن فخر توانم کرد، موهبت الهی است، و عطاء ربانی بفضل خود کاری ساخته و پرداخته، و بی ما راست کرده. و گفته‌اند: رزق حسن، دوام نعمت است بی‌مؤنت، و کمال صفات بی‌وسیلت، دوام نعمت غذای نفس است مرکب خدمت را، و کمال صفاوت غذای روح است مرکز مشاهدت را، و از رزق حسن است که کردار مخالف گفتار نبود، چنان که شعيب گفت: و ما أريد أن أخالفكم إلى ما أنهاكم عنه.

بو عثمان گفت: واعظ نیست او که بزبان خلق را پند دهد، و آنچه گوید خود نکند، حکیم نیست او که بر زبان حکمت راند، و اعمال و سیرت وی بر وفق حکمت نبود، و در اخبار بیارند که الله تعالى به عیسی وحی فرستاد که: یا عیسی عظ نفسك فان اتعظت فعظ الناس، و الا فاستحي مئى. و يقال: من لم يكن له حكم على نفسه فى المنع عن الهوى، لم يمض له حكم على غيره فيما يرشده اليه من الهدى. و فى الخبر: «من ازداد علما و لا يزدد هدى، لم يزد

من الله الا بعدا هر که وی را علم افزایش دهد و آن گاه راه هدی برو نگشاید. از حق او را جزر دوری نیفزاید. اما میدان بیقین که کلید گنج هدی توفیق است، کوشش بطاعات، و یافت درجات بتوفیق است، طوبی آن کس که توفیق او را رفیق است، بنده بجهد خود کجا رسد اگر توفیق نبود، نجات خود کی تواند، بی مرکب توفیق راه بحق چون برد. رب العزّة حکایت میکند از قول شعيب که گفت: وَ مَا تَوْفِيقِي اِلَّا بِاللّٰهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ اِلَيْهِ اُنِيْبُ تَوْفِيقُ چوگانست، و بنده گوی و انابت میدان، ذکر بر زبان، و آوای بر در گوش و ثمره وعد در دل و تازگی منت در جان. پیر طریقت گفت: تا جان در تن است، و نفس را بر لب گذر است، و هشیاری حاصل است، از عبودیت چاره نیست. راست است که طاعت بتوفیق است، اما جهد بگذاشتن روی نیست، راست است که معصیت بخذلان است، اما جزر فرو گذاشتن شرط نیست، اندیشیدن که رهی توانستی که گناه نکریدی، سر همه گناه است، و این سخن گناه کار را عذر پنداشتن هم از گناه است، الهی! عزت ترا گردن نهادیم، و حکم ترا جان فدا کردیم، ما را می‌گویی که مکن و در می‌افکنی، و می‌گویی که کن و فانمیگذاری، ما را جای خصومت و ترا جای عزت، پس ما را چه ماند مگر گردن نهادن بطاعت.

وَ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا اِلَيْهِ ميگويد: آمرزش خواهيد از خداوند خویش که وی آمرزگار است، و رهی نو از نه بسزای رهی بل بسزای خویش هر چند که رهی را جرم بسیار است، آخر فضل مولی پیش الطاف ربوبیت است، که کرم خود بر صفت عبودیت عرضه میکند، که هر چه از رهی تقصیر است، بی‌نیازی من برابر آنست، و هر چه ازو ناپسندیده است، مهربانی من بر سر آنست، و هر چه رهی را امید است، فضل من برتر از آنست. اِنَّ رَبِّي رَحِيْمٌ وَ دُوْدُ الْوَدُوْدِ الَّذِي يَتَحَبَّبُ اِلَى عِبَادِهِ بِالْاِحْسَانِ اليهم. و دود اوست که بمهربانی نواخت خود بر بنده نهد، و نعمت بر وی پیایی ریزد، تا بنده او را دوست شود. ازینجا بود که با داود (ع) گفت که: «یا داود حبيب الی عبادی» راه ما بر بندگان ما روشن‌دار، و دوستی ما در دل ایشان افکن، و نعمت ما با یاد ایشان ده، و سخنان ما در دل ایشان شیرین کن، و بگوی من آن خداوندم که با جودم بخل نه، و با علمم جهل نه، و با صبرم عجز نه، و با غضبم ضجر نه، در صفتم تغیر نه، و در گفتم تبدل نه، ما يُبَدِّلُ الْقَوْلَ لَدِيَّ وَ مَا اَنَا بِظَلَامٍ لِّلْعَبِيدِ پس اگر بنده تقصیر کند، و حق این کرامت بنشناسد، و شکر نعمت بنگزارد او را عتاب کند و گوید: یا بن آدم ما انصفتنی اُتَحَبَّبُ اِلَيْكَ بِالنَّعْمِ، و تتمقت الی بالمعاصی، خیری عليك نازل و شرك الی صاعد، رواه علی بن ابی طالب (ع) عن النبی (ص) عن الله عزّ و جلّ: یا بن آدم... و ذکر الحديث.

## ۹ النوبة الاولى

قوله تعالى: اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ لَآيَةً لِّرَبِّكَ نَشَانِي است، لِمَنْ خَافَ عَذَابَ الْاٰخِرَةِ او را که از عذاب آن جهانی ترسان است، ذٰلِكَ يَوْمٌ مَّجْمُوْعٌ لِّهٖ النَّاسُ آن روز روزی است که آن را مردمان فراهم خواهند آورد، وَ ذٰلِكَ يَوْمٌ مَّشْهُوْدٌ (۱۰۳) و آن روز روزی است که داور و داده و دادخواه حاضر.

وَ مَا تُؤَخِّرُهُ با پس نمیداریم آن روز را، اِلَّا لِاَجَلٍ مَّعْدُوْدٍ (۱۰۴) مگر هنگامی شمرده را.

يَوْمٌ يَأْتِ آن روز آید، لا تَكَلُمُ نَفْسٌ اِلَّا بِاٰدِيْهِ سخن نگوید هیچ کس مگر بدستوری الله، فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَ سَعِيْدٌ (۱۰۵) از ایشان بود بد بخت و از ایشان بود نیکبخت

فَاَمَّا الَّذِيْنَ شَقُّوا اَمَّا اِيْشَانِ که بد بخت آیند، فِی النَّارِ اِيْشَانِ در آتش‌اند. لَهُمْ فِيْهَا زَفِيْرٌ وَ شَهِيْقٌ (۱۰۶) ایشان را در آن

نالهای زار و خروشی سخت

خَالِدِينَ فِيهَا اِيشَانِ اِنْد جَاوِيْدَانِ دَر اَن، مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ اَلْاَرْضُ هَمِيْشِه تَا اَسْمَانِهَا وَ زَمِيْنِهَا بَر پايست، اِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ مَگر اَنچه خدَاوند تُو خَوَاسْت اِنَّ رَبُّكَ فَعَالٌ لِّمَا يُرِيْدُ (۱۰۷) خدَاوند تُو هَمِه اَن كَنْد كه خُود خَوَاهد.

وَ اَمَّا الَّذِيْنَ سَعَدُوْا وَ اَمَّا اِيشَانِ كه نِيكَبَخْت اِيْنْد، فِى الْجَنَّةِ دَر بَهْشْتِاَنْد اِيشَانِ خَالِدِيْنَ فِيْهَا جَاوِيْدَانِ دَر اَن، مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ اَلْاَرْضُ هَمِيْشِه تَا اَسْمَانِ بُوْد وَ زَمِيْنِ، اِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ مَگر اَنچه خدَاوند تُو خَوَاسْت، عَطَاءً غَيْرَ مَجْدُوْدٍ (۱۰۸) عَطَاى اوست وَ بَخْشِيْدِنِي هَرْگَز نِه بَرِيْدِنِي.

فَلَا تَكُ فِيْ مَرِيَّةٍ نَگر كه دَر گَمَانِ نَباشِي، مِمَّا يَعْْبُدُ هُوْلَاءِ اَز اِيْنچه اِيشَانِ مِي پَرَسْتَنْد، مَا يَعْْبُدُوْنَ اِلَّا كَمَا يَعْْبُدُ اَبَاؤُهُمْ مِنْ قَبْلُ نَمِي پَرَسْتَنْد مَگر هَم چِنَان كه پِدْرَانِ اِيشَانِ مِي پَرَسْتِيْدَنْد پِيْشِ فَا وَ اِنَّا لَمُوقُوْهُمُ نَصِيْبِيْهُمُ وَ مَا بَايْشَانِ خَوَاهِيْمِ سَپَرِدِ بَهْرِه اِيشَانِ، غَيْرَ مَنقُوصِ (۱۰۹) بَهْرِه اِي ناكاستِه.

وَ لَقَدْ اَتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ مُوسَى رَا دِيْنِ دَاْدِيْمِ وَ نَامِه تُوْرَاتِ، فَاخْتَلَفَ فِيْهِ دَر اَن دُو گِرُوْه گَشْتَنْد، وَ لَوْ لَا كَلِمَةً سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ وَ اِگر نِه سَخْنِي پِيْشِ شَدِه بُوْدِيْدِ اَز خدَاوند تُو لُقْضِي بَيْنَهُمْ مِيانِ اِيشَانِ كَارِ بَرگَزَارِدِ اَمِيْدِيْدِ وَ اِنَّهُمْ لَفِيْ شَكٍّ مِنْهُ مُرِيْبٍ (۱۱۰) وَ مَشْرَكَانِ دَر گَمَانِ مِي باشَنْد اَز كَارِ گَمَانِي دَل شُوْرَنْدِه.

وَ اِنَّا كُنَّا وَ نِيْسْتِ هِيْجِ كَسِ اَز هَمِه لَمَّا لِيُوْقِيْنَهُمْ رَبُّكَ اَعْمَالَهُمْ مَگر بَايْشَانِ خَوَاهد سَپَرِدِ كَرْدَارِه اِيْشَانِ خدَاوند تُو اِنَّهُ بَمَا يَعْْمَلُوْنَ خَيْرٍ (۱۱۱) كه او بَاَنچه اِيشَانِ مِي كَنْنَد دَاْنَا اَسْتِ وَ اَز اَن اَگَاه.

فَاَسْتَقِمَّ كَمَا اَمْرَتِ مِي پايِ وَ يَكْسَانِ مِي باشِ بَرِ رَاَسْتِي وَ دَرَسْتِي چِنَان كه فَرْمُوْدَنْد تَرَا، وَ مَنْ تَابَ مَعَكَ وَ هَر كَسِ رَا كه بَا مَسْلَمَانِي اَمْدِ بَا تُو، وَ لَا تَطْغَوْا وَ نَاْفَرْمَانِ وَ اِنْدَازِه دَر گِذْرَانْدِه مِيْبِيْدِ اِنَّهُ بَمَا تَعْمَلُوْنَ بَصِيْرٍ (۱۱۱) كه او بَاَنچه شَمَا مِي كَنْنِيْدِ بِيْنَا وَ دَاْنَاَسْتِ.

وَ لَا تَرْكَبُوا اِلَى الَّذِيْنَ ظَلَمُوا وَ بَا سَتْمِ كَارَانِ مَچَسْبِيْدِ»

وَ مَگَر اِيْنِيْدِ فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ كه اَتَشِ بَشَمَا رَسْدِ بَا اِيشَانِ وَ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللّٰهِ مِنْ اَوْلِيَاءٍ وَ نِه شَمَا رَا يَارِ بُوْدِ فَرُوْدِ اَز اللّٰهِ، ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ (۱۱۳) وَ نِه اَنكه شَمَا رَا يَارِي دَهَنْدِ.

وَ اَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ بِيَايِ دَارِ نَمَازِ بَرْدِ وَ گوْشِه رُوْزِ، وَ زُلْفَا مِنْ اللَّيْلِ وَ دُو نَمَازِ شَبِ فَرَاهِمِ نَزْدِيْكَ شَامِ وَ خَفْتَنْ، اِنَّ الْحَسَنَاتِ يُدْهِنُ السَّيِّئَاتِ كه كَارِه اِي نِيكو نَاپِيْدَا كَنْدِ وَ بَبَرْدِ كَارِه اِي زَشْتِ، ذَلِكَ ذِكْرِي لِلذَّاكِرِيْنَ (۱۱۴) اِيْنِ فَرْمَانِ وَ اِيْنِ وَ عَدِ يَادِگَارِي اَسْتِ يَادِ دَارِ اَن رَا.

وَ اصْبِرْ فَاِنَّ اللّٰهَ لَا يُضِيْعُ اَجْرَ الْمُحْسِنِيْنَ (۱۱۵) وَ شَكِيْبِيْبِي كَنْ كه اللّٰهُ ضَايِعِ نَكَنْدِ مَزْدِ نِيكو كَارَانِ.

قُلُوْا لَا كَانِ مِنَ الْفُرُوْنَ مِنْ قَبْلِكُمْ چَرَا نَبُوْدِ اَز گِرُوْهَانِ كه پِيْشِ اَز شَمَا بُوْدَنْد، اَوْلُوا بَقِيَّةَ هَشِيْيارَانِ وَ زِيْرَكَانِ وَ دَاْنَايَانِ، يَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسَادِ فِي الْاَرْضِ كه بَاَزِ زَدَنْدِ اَز تَبَاهِي كَرْدَنْ دَر زَمِيْنِ، اِلَّا قَلِيْلًا مِمَّنْ اُنْجَيْنَا مِنْهُمْ مَگر اِنْدَكِي كه بُوْدَنْدِ اَز اَنكه مَا رَهَانِيْدِيْمِ وَ اتَّبَعَ الَّذِيْنَ ظَلَمُوا مَا اَثَرُوْا فِيْهِ وَ بِيْدَا دَگَرَانِ رَا بَرِ پِي فَرَاخِ جِهَانِي وَ فَرَاخِ تُوَانِي وَ تُوَانِگَرِي كَرْدَنْدِ تَا بَرِ پِي اَن اِيْسْتَاْدَنْدِ، وَ كَانُوْا مُجْرَمِيْنَ (۱۱۶) بَدَانِ بُوْدَنْدِ وَ دَر عَذَابِ جَرْمِ اِيشَانِ رَا بُوْدِ.

وَ مَا كَانِ رَبُّكَ لِيُهِلِكَ الثَّرَى بَظْلَمٍ وَ خدَاوند تُو هَرْگَزِ اَن رَا نَبُوْدِ وَ نَخَوَاسْتِ شَهْرِه اِيْبِي رَا كه هَلَاكِ كَرْدِ كه اَن رَا بِيْبِيْدَا هَلَاكِ كَنْدِ، وَ اَهْلُهَآ مُصْلِحُوْنَ (۱۱۷) وَ اَهْلِ اَن شَهْرِه اِي نِيكِ فَعْلِ وَ نِيكو كَارِ وَ بَصَلَاحِ.

وَ لَوْ شَاءَ رَبُّكَ وَ اِگر خدَاوند تُو خَوَاسْتِيْدِ لَجَعَلَ النَّاسَ اُمَّةً وَاِحْدَةً مَرْدَمَانِ رَا هَمِه يِكِ دِيْنِ وَ يِكِ دَلِ وَ يِكِ رَاهِ كَرِيْدِي وَ

لَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ (۱۱۸) و همیشه جدا جدا خواهند بود.

إِنَّمَا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ مَكَرَ اِيشَانِ كَمَا اِيشَانِ رَاهِ رَاسْتِ بَدَاشْتِ بِيخْشَايِشِ خَوِيْشِ، وَ لِذَلِكَ خَلَقَهُمْ وَ اِيشَانِ اَنْ رَا اَفْرِيْدِ، وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ وَ سِپْرِيْ كَشْتَه بَرَفْتِ سَخْنِ خَدَاوَنْدِ تُو، لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ كَمَا حَقَا كَه پَر كَنْمِ نَآچَا رَه دُوْرَخِ، مِنْ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ (۱۱۹) از پری و آدمی اهل آن همه از ایشان.

وَ كَلَّمَ نَقْصُ عَلِيْكَ مِنْ اَنْبَاِ الرُّسُلِ وَ هَمَه كَه بَر تُو مِيخْوَانِيْمِ از خِيْرَهَايِ پِيْغَامْبِرَانِ، مَا نُنَبِّتُ بِه فُوَادَكَ اَنْسْتِ كَه دَل تَرَا بَانَ بَا جَايِ مِي آرِيْمِ وَ بَر جَايِ بَمِيْدَارِيْمِ، وَ جَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقُّ وَ دَرِيْنِ پِيْغَامِ كَه بَتُو فَرَسْتَادِيْمِ بَتُو هَمَه رَاسْتِيْ اَمْدِ وَ دَرَسْتِيْ، وَ مَوْعِظَةٌ وَ ذِكْرِيْ لِلْمُؤْمِنِينَ (۱۲۰) و پندی و یادگاری گرویدگان را.

وَ قُلْ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ وَ كُوِيْ اِيشَانِ رَا كَه بَه نَمِيْ گَرُوْنْدِ، اَعْمَلُوا عَلَيَّ مَكَانَتِكُمْ كَه بَر هَمَانِ عَادَتِ خَوِيْشِ مِي كَنْيْدِ اَنْچَه مِي كَنْيْدِ وَ بَر هَمَانِ خُوِيْ خُوِيْشِ مِي زَنِيْدِ وَ مِي بَاشِيْدِ اِنَّا اَعْمَلُوْنَا (۱۲۱) تا ما در آن خویش می‌باشیم و می‌کنیم.

اَنْتَظِرُوْا اِنَّا مُنْتَظِرُوْنَ (۱۲۲) و بودنی را بشما و بما چشم میدارید تا ما میداریم.

وَ لِلّٰهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَ الْاَرْضِ وَ خَدَايِرَاسْتِ عِلْمِ هَمَه كَشْتَهَا وَ بُوْدْنِيْهَا وَ نَهَانِيْهَا دَر اَسْمَانِ وَ زَمِيْنِ، وَ اِلَيْهِ يُرْجَعُ الْاَمْرُ كُلُّهُ وَ بَا اُو خَوَانْدِ گَرْدَانِيْدِ هَمَه كَارِ تَا بَا اُو گَرْدَدِ، فَاَعْبُدْهُ وَ تَوَكَّلْ عَلَيْهِ اُو رَا پَرَسْتِ وَ كَارِ بَا اُو سِپَارِ وَ پِشْتِ بَا اُو بَازِ كَنْ، وَ مَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُوْنَ (۱۳۲) و خداوند تو ناگاه نیست از آنچه می‌کنند.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَةً اِي اَنَّ فِي ذَلِكَ الَّذِي نَزَلَ بِالْاَمَمِ الْمَهْلِكَةِ مِنْ اَنْوَاعِ الْعَذَابِ، لَعِبْرَةٌ لِمَنْ خَافَ عَذَابَ الْاٰخِرَةِ اَعْتَقَدَ صِحْتَهُ وَ وَجُوْدَهُ. وَ قِيْلَ: «لَايَةٌ» اِي عِلْمَةُ اَنَّ اللّٰهَ يَنْجِزُ وَعْدَهُ لِلْمُؤْمِنِيْنَ وَ لِلْاَنْبِيَاِ اَنْ يَنْصُرَهُمْ ذَلِكَ يَوْمَ مَجْمُوعٍ لَّهُ النَّاسُ يَحْشُرُ الْخَلَائِقَ كُلَّهُمْ فِيْهِ وَ لَيْسَ يَوْمٌ بِهَذِهِ الصِّفَةِ اِلَّا يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَ ذَلِكَ يَوْمٌ مَشْهُودٌ يَشْهَدُهُ اَهْلُ السَّمَاوَاتِ وَ الْاَرْضِيْنَ. وَ فِي تَفْسِيْرِ شَاهِدِ وَ مَشْهُودِ اَنْ الشَّاهِدَ مُحَمَّدٌ (ص) وَ الْمَشْهُودُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ قَالَ مَقَاتِلٌ: يَشْهَدُهُ الرَّبُّ عِزٌّ وَ جَلٌّ فِي مَلَائِكَتِهِ لِعَرْضِ الْخَلَائِقِ وَ حِسَابِهِمْ. وَ فِي الْخَبْرِ الصَّحِيْحِ عَنْ اَبِيْ هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ (ص): «يَجْمَعُ اللّٰهُ الْخَلْقَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فِيْ صَعِيْدٍ وَاحِدٍ ثُمَّ يَطَّلِعُ عَلَيْهِمْ رَبُّ الْعَالَمِيْنَ فَيَقُوْلُ يَتَّبِعُ كُلُّ اِنْسَانٍ مَا كَانَ يَعْْبُدُ وَ يَبْقَى الْمُسْلِمُوْنَ فَيَطَّلِعُ عَلَيْهِمْ وَ يَعْرِفُهُمْ نَفْسَهُ، ثُمَّ يَقُوْلُ اَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّبِعُوْنِيْ.»

وَ مَا تُؤَخَّرُهُ اِلَى الْيَوْمِ الْمَذْكُوْرِ اِلَّا لِاَجْلِ مَعْدُوْدِ سَنُوْهِ وَ شَهُوْرِهِ وَ اَيَامِهِ وَ سَاعَاتِهِ مِي كُوِيْدِ: مَا رُوْزِ قِيَامَتِ بَا پَسِ نَمِي دَارِيْمِ مَكْرَ هَنْگَامِيْ شَمْرَدَه رَا يَعْنِيْ كَه: سَالَهَا وَ مَاهَهَا وَ رُوْزَهَا وَ سَاعَتَهَا اَز اَنْ رُوْزِ كَه دُنْيَا بِيَا فَرِيْدِيْمِ تَا وَ قَتِ قِيَامَتِ هَمَه شَمْرَدَه اِيْمِ وَ دَانَسْتَه، وَ دَرِ عِلْمِ قَدِيْمِ خُوْدِ مَقْرَرِ كَرْدَه، وَ نَامِ زَدَه شَدَه، وَ اَزِ خَلْقِ پُوْشِيْدَه دَاشْتَه، كَه چَنْدِ سَالِ وَ چَنْدِ مَاهِ وَ چَنْدِ رُوْزِ وَ چَنْدِ سَاعَتِ بَخَوَانْدِ كَشْتِ تَا پَسِ قِيَامَتِ بُوْدِ، چُوْنِ اَنْ رُوْزِ گَارِ بَسَرِ اَيْدِ قِيَامَتِ بُوْدِ كَه يَكِ سَاعَتِ دَرِ پِيْشِ نِيْفْتَدِ وَ بَا پَسِ نَبُوْدِ. وَ قِيْلَ: اَنْ ذَلِكَ الْوَقْتُ سَبْعَةُ اَلْفِ سَنَةٍ مِنْذُ خَلْقِ اللّٰهِ الدُّنْيَا اِلَى اَنْ تَنْقُضِيْ.

«يَوْمَ يَأْتِي» اَثْبَتِ الْبِيَاءُ مَكِّيٌّ وَ يَعْقُوْبُ وَصَلَاً وَ وَقْفَا، مَدْنِيٌّ وَ اَبُوْ عَمْرُوٌّ وَ الْكَسَائِي، وَصَلَاً وَ حَذْفُهَا الْبَاقُوْنَ فِي الْحَالِيْنَ، وَ اَثْبَاتُهَا وَ حَذْفُهَا لُغْتَانِ، تَقُوْلُ الْعَرَبُ: لَا اَدْرُ، فَتَحْذَفُ الْبِيَاءُ وَ تَجْتَزِيْ بِالْكَسْرِ وَ ذَلِكَ لِكَثْرَةِ الْاِسْتِعْمَالِ، وَ الْاَجُوْدُ فِي النُّحُوْ اَثْبَاتِ الْبِيَاءِ. كَفْتَه اَنْدِ يَوْمَ يَأْتِي اَيْنَ يَوْمَ بِمَعْنَى حِيْنِ اَسْتِ، اِي حِيْنِ يَأْتِي ذَلِكَ الْيَوْمِ الَّذِي يَجْمَعُ فِيْهِ الْخَلَائِقَ لَا تَكَلِّمُ نَفْسٌ اِي لَا تَتَكَلَّمُ نَفْسٌ فِيْهِ وَ لَا تَنْفَعُ مِنْ شَفَاعَةٍ اَوْ وَسِيْلَةٍ اِلَّا بِاِذْنِهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى. مِي كُوِيْدِ: رُوْزِ رَسْتَاخِيْزِ رُوْزِيْ صَعْبِ اَسْتِ، وَ هُوْلُ اَنْ عَظِيْمِ، هِيْجِ كَسِ زَهْرَه نَدَارْدِ كَه سَخْنِ كُوِيْدِ دَرِ اَنْ رُوْزِ، وَ نَهِ هِيْجِ كَسِ شَفَاعَتِ كَنْدِ، يَا وَ

سیلتی بر سازد مگر بدستوری الله. همانست که جایی دیگر گفت: لا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أُنزِلَ لَهُ الرَّحْمَنُ و روا باشد که از درازی روز قیامت در آن موطن و موافق بود در بعضی موافق سخن گویند چنان که گفت: وَ أَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ و در بعضی نگویند چنان که گفت لا يَنْطِقُونَ و لا يُؤَدِّنُ لَهُمْ فَيَعْتَدِرُونَ.

لا تَكَلَّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ و آن گه در آن روز خلق دو گروه باشند گروهی اهل شقاوت که در ازل شقی بودند و گروهی اهل سعادت که در ازل سعید آمدند فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ كَتَبَتْ عَلَيْهِ الشَّقَاوَةَ و منهم سعید کتبت علیه السعادة.

روی عن عمر قال: لَمَّا نَزَلَتْ: فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ و سعید، قلت: یا رسول الله فعلام نعمل اذا علی شیء قد فرغ منه ام علی شیء لم یفرغ منه؟ قال: بل علی شیء قد فرغ منه یا عمر و جرت به الاقلام و لکن کلّ میسر لما خلق له.

فَأَمَّا الَّذِينَ شَفَوْا فِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَ شَهِيقٌ الزفير اول نهیق الحمار و الشهیق آخره، شبه اصواتهم فیها بانکر الاصوات قال ابو العالیة الزفير فی الحلق و الشهیق فی الصدر و الزفير اصله من المزفور و هو الشدید الخلق، و الشهیق اصله الطول من الجبل الشاهق.

خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ و گفته اند سماوات اینجا طباق دوزخ است و ارض ادراك آن. و در دیگر آیت سماوات طباق بهشت است و ارض تربت آن، و مستقیمتر وجه آنست در هر دو که آن کنایت است از تابید بر مذهب عرب که گویند: لا اکلکم و لا افعل ذلك ما ذرّ شارق، و طلع کوکب، و هبت ریح، و حتی یعود اللبن فی الضرع، و حتی یعود امس، و بیبض الغراب، و حتی یرجع السهم علی فوقه. و منه قول الشاعر:

ترجی الخیر و انتظری ایابی  
اذا ما القارظ العنزی آبا

و قال امرؤ القیس: و انی مقیم ما اقام عسیب باین همه درازی روزگار خواهند و معنی ابد. آن گه گفت: إلیا ما شاء رَبُّكَ این «ما» بمعنی من است یعنی ایا من شاء ربک، و هم قوم موحدون یخرجون من النار و یدخلون الجنة. میگوید: جاوید در دوزخ باشند همیشه مگر قومی موحدان گنه کاران که پس از آن که عذاب چشیدند الله خواست که ایشان را از دوزخ بیرون آرد و ببهشت فرستد که شقاوت ایشان بحکم ازل ابدی نبود و بر وفق این خیر مصطفی است (ص). روی جابر بن عبد الله قال قرأ رسول الله (ص): فَأَمَّا الَّذِينَ شَفَوْا إِلَى قَوْلِهِ: إلیا ما شاء رَبُّكَ فقال (ص): «ان شاء الله ان یخرج اناسا من الذين شفوا من النار فیدخلهم الجنة فعل»

و قال (ص): «یخرج قوم من النار بعد ما یصیبهم منها سفح فیدخلون الجنة فیسمیهم اهل الجنة الجهنمیین» و در دیگر آیت باین قول معنی آنست که: نیکبختان جاوید در بهشت باشند إلیا ما شاء رَبُّكَ من قدر مکت المعذبین فی النار من الموحدين من لدن دخولها الی ان دخلوا الجنة، مگر قومی از موحدان که مدتی در آتش باشند و خداوند تو خواست که ایشان را بیرون آرد و ببهشت فرستد فهؤلاء لم یشقوا شقاء من یدخل النار علی التابید و لا سعدوا سعادة من لا تمسه النار. و فی ذلك ما روی عن ابن عباس قال: قوم من اهل الكبائر من اهل هذه القبلة یعذبهم الله بالنار ما شاء بذنوبهم ثم یأذن لهم فی الشفاعة فیشفع لهم المؤمنون فیخرجهم من النار فیدخلهم الجنة فسامهم اشقیاء حین عذبهم فی النار. فقال: فَأَمَّا الَّذِينَ شَفَوْا فِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَ شَهِيقٌ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ إلیا ما شاء رَبُّكَ حین اذن لهم فی الشفاعة اخرجهم من النار و ادخلهم الجنة و هم، هم قال: وَ أَمَّا الَّذِينَ سَعَدُوا یعنی بعد الشفاء الذی كانوا فيه ففي الجنة خالدين فيها (ما دامت السماوات و الأرض) إلیا ما شاء رَبُّكَ یعنی الذين كانوا فی النار. قولى دیگر

گفته‌اند که آسمانها و زمین آسمان دنیا و زمین دنیا است و «الا» بمعنی سوی است چنان که کسی گوید لو کان معنا رجل الا زید یعنی سوی زید لقاتلنا، اگر با ما مردی بودی بیرون ازین زید ما قتال کردیمی همچین معنی آیت آنست که ایشان جاوید در آن باشند ما دام که این آسمانها و زمین بر پای است که نهایت دیدار شما است که از ابد خود همین دیدید بیرون از آن ابد جاودانه که در علم ما است و بخواست ما است که علم مخلوق بدان نرسد و هرگز منقطع نشود. و قال قتادة: تبدل هذه السماء و هذه الارض فالمعنى: خالدين فيها ما دامت السماوات تلك السماء و تلك الارض المبدلتان من هاتين.

و قيل: إلهما شاء ربك من زيادة اهل النار في العذاب و اهل الجنة في النعيم. و قيل: إلهما شاء ربك من كونهم في مهلة الدنيا و في التراب على طول البلى و في الموقف حتى تظهر النار. و قيل: إلهما شاء ربك و هو لا يشاء ان يخرجهم، یعنی لو شاء ان یرحمهم لقدر و لکنه، لکنه اعلمنا انهم خالدون ابدًا.

روی ابو هریره قال، قال رسول الله (ص): «یؤتی بالموت يوم القيمة فیوقف علی الصراط فیقال یا اهل الجنة فیطلعون خانفین و جلیین بان یرجوا من مکانهم الذی هم به، ثم یقال: یا اهل النار فیطلعون فرحین مستبشرین ان یرجوا من مکانهم الذی هم به، فیقال لهم: هل تعرفون هذا؟ فیقولون: نعم، ربنا هذا الموت فیامر به فیذبح علی الصراط، ثم یقال للفریقین خلود لا تجدون فیها موتا ابدًا.

وَأَمَّا الَّذِينَ سَعِدُوا قَرَأَ حَمْزَةً وَ الْكِسَائِي وَ حَفْصٌ عَنْ عَاصِمٍ: سَعِدُوا بِضَمِّ السَّيْنِ، وَ الْوَجْهُ أَنَّهُ مَبْنِيٌّ لِلْمَفْعُولِ بِهِ مِنْ قَوْلِهِمْ: سَعِدْتَ الرَّجُلَ اسْعَدَهُ سَعْدًا فَهُوَ مَسْعُودٌ، وَ يَكُونُ مُتَعَدِّيًّا لِسَعْدٍ كَمَا يُقَالُ: خَزَنَتُهُ فَخَزَنٌ هُوَ، وَ قَرَأَ الْبَاقُونَ سَعِدُوا بِفَتْحِ السَّيْنِ، وَ الْوَجْهُ أَنَّهُ فَعْلٌ لَازِمٌ مَبْنِيٌّ لِلْفَاعِلِ عَلَى وَزْنِ فَعَلَ يُقَالُ سَعِدَ فُلَانٌ يَسْعُدُ سَعَادَةً فَهُوَ سَعِيدٌ، كَمَا يُقَالُ شَقِيَ يَشْقَى فَهُوَ شَقِيٌّ وَ السَّعْدُ سَبَبُ الْخَيْرِ كَمَا أَنَّ ضِدَّهُ مِنَ النُّحْسِ سَبَبُ الشَّرِّ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْدُودٍ أَيْ غَيْرِ مَقْطُوعِ عَنْهُمْ. عَطَاءٌ نَصَبٌ عَلَى الْمَصْدَرِ، أَيْ أَطْلَعُوا عَطَاءً، قَالَ وَ كَيْعَ كَفَرْتَ الْجَهْمِيَّةُ بَارِعَ آيَاتٍ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عِزٌّ وَ جَلٌّ فِي وَصْفِ نَعِيمِ الْجَنَّةِ قَوْلُهُ: لَا مَقْطُوعَةَ وَ لَا مَمْنُوعَةَ قَالُوا تَقَطَّعَ وَ تَمَنَعَ. وَ قَوْلُهُ: أَكَلَهَا دَائِمٌ وَ ظَلَّهَا قَالُوا: لَا يَدُومُ. وَ قَوْلُهُ: مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٌ قَالُوا: لَا يَبْقَى. وَ قَوْلُهُ: عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْدُودٍ قَالُوا: يَجْذُ وَ يَقْطَعُ.

فَلَا تَكُ فِي مَرِيَّةِ الْمَرِيَّةِ، الشُّكُّ، وَ الْفَعْلُ مِنْهُ: امْتَرَى وَ تَمَارَى وَ مَارَى غَيْرُهُ مَمَارَاةٌ وَ مَرَاءٌ، دَرِ مَعْنَى آيَةِ سَهِّ قَوْلِ كُفْرِهِ: يَكِي أَنْسَتْ كَمَا لَا تَشْكُ أَنْ عِبَادَةَ مَا يَعْبُدُونَهُ ضَلَالٌ، أَيْ مُحَمَّدٌ نَكَّرَ بَغْمَانَ نَبَاشِي كَمَا پَرَسْتَشْ آيِنِ بَنَانِ كَمَا قَرِيشِ أَنْ رَا مِي پَرَسْتَنْدِ ضَلَالٌ اسْتِ وَ كَمْرَاهِي. دِيگَرِ مَعْنَى لَا تَشْكُ أَنَّهَا تَقْلِيدٌ لِأَبَائِهِمْ وَ اقْتِدَاءٌ مِنْهُمْ بِهِمْ، بَغْمَانَ مَبَاشِ كَمَا ائِشَانِ بَايِنِ عِبَادَتِ بَنَانِ تَقْلِيدِ پَدْرَانِ خَوِيشِ مِيكَنْدِ وَ بَرِ پِي اسْلَافِ خَوِيشِ مِي رُونْدِ. قَوْلِ سَوْمِ أَنْسَتْ كَمَا كَفَارِ دُو فَرَقْتِ اَنْدِ، فَرَقْتِي نَفِي صَانِعِ مِيكَنْدِ، وَ بُوْجُودِ صَانِعِ بَهِيْجِ حَالِ اَقْرَارِ نَمِي دَهَنْدِ، وَ فَرَقْتِي بُوْجُودِ صَانِعِ اَقْرَارِ مِي دَهَنْدِ اَمَّا بَا وَ اَنْبَازِ مِي گِيرَنْدِ وَ بَنَانِ وَ طَوَاعِيَّتِ رَا مِي پَرَسْتَنْدِ، مِي گُوِيْدِ: لَا تَشْكُ فِي اَنْ هُوْلَاءِ فِي الْكُفْرِ كَهُوْلَاءِ نَكَّرَ بَغْمَانَ نَبَاشِي كَمَا ائِنَانِ هَمِهْ دَرِ كُفْرِ يَكْسَانِ اَنْدِ وَ هَرِ دُو فَرَقْتِ كَمْرَاهَنْدِ مَا يَعْْبُدُونَ إِلَّا كَمَا يَعْْبُدُ آبَاؤُهُمْ مِنْ قَبْلُ أَيْ هَمِ كَابَائِهِمْ فِي الْكُفْرِ وَ التَّقْلِيدِ. وَ قَوْلُهُ: كَمَا يَعْْبُدُ يَعْنِي كَمَا كَانَ يَعْبُدُ فَحَذْفٌ لِأَنَّ قَبْلُ يَدُلُّ عَلَيْهِ وَ إِنَّا لَمُؤْفُوهُمْ نَصِيْبُهُمْ حَظَّهُمْ غَيْرَ مَنقُوصٍ يَعْنِي حَظَّهُمْ مِنَ الرِّزْقِ. وَ قِيلَ: مِنَ الْخَيْرِ وَ الشَّرِّ. وَ قِيلَ: مِنَ الْعَذَابِ.

روی اوسط بن عمرو البجلي قال: قدمنا المدينة فالفيت ابا بكر على المنبر يخطب الناس فسمعتة يقول قام فينا رسول

اللّٰهُ (ص) قال سألوا الله العافية فانه لم يعط احد افضل من معافاة بعد يقين و اياكم و الريبة فانه لم يؤت احد اشد من ريبة بعد كفر.

وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَاخْتَلَفَ فِيهِ هَذَا تَسْلِيَةً لِلنَّبِيِّ (ص) ب: موسى و ما كان يلقاه من قومه من تكذيبهم اياه و اختلافهم فى التوریه میگوید: موسى را تورات دادیم و اهل تورات در آن دو گروه گشتند قومی بوی ایمان آوردند و استوار گرفتند و قومی کافر شدند و دروغ زن گرفتند، ایشان با تورات همان کردند که قوم تو با قرآن. گفته‌اند: این اختلاف ایشان بعد از بعثت مصطفی است یعنی اختلاف من بعد ما اتاهم محمد، فى تصدیق ما نزل فيها من خبر نبوة محمد وَ لَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ بِتَأْخِيرِ الْعَذَابِ عَنْ أُمَّةٍ مَحَمَّدٍ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَفُضِيَ بَيْنَهُمْ يَعْنِي لَاهْلَكُوا فِي الدُّنْيَا وَ فَرَّغَ مِنْ عَذَابِهِمْ. وَ قِيلَ: وَ لَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ بِتَأْخِيرِ الْعَذَابِ عَنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَاهْلَكُوا حِينَ اخْتَلَفُوا فِي التَّوْرَةِ وَ إِهْمُ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ أَي مِنَ التَّوْرَةِ. وَ قِيلَ: مِنَ الْقُرْآنِ مُرِيبٍ ذِي رَيْبٍ مَوْقِعٍ فِي الرَّيْبِ وَ التَّهْمَةِ وَ إِنَّ كَلِمًا لَمَّا بِتَشْدِيدٍ إِنَّ وَ تَخْفِيفٍ «لَمَّا» قَرَأْتَ بُو عَمْرٍ وَ كَسَايِي وَ يَعْقُوبُ اسْتِ وَ بَايِنُ قَرَأْتَ «مَا» بِمَعْنَى مِنَ اسْتِ چنان که اهل حجاز گویند: سبحان ما سبّح له الرّعد، ای من سبّح الرّعد و لام در «لما» لام تأکید است که در خبر «ان» شود و لام لِيُوقِنَهُمْ لَام قسم محذوف مضمر است، و التقدير: و الله ليوقينهم. میگوید: همه که دشمنان اند کتابی و مشرك همه آنست که حقا که ایشان خواهد سپرد جزای کردارهای ایشان خداوند تو. و روا باشد که «ما» زیادت باشد زیدت بین اللّامین لیفصل بینهما کراهة اجتماعها. ابن كثير و نافع إِنَّ كَلِمًا لَمَّا هِر دو بتخفيف خوانند و این هم بر معنی قرائت اول است و اصل ان «ان» بوده فخفت و بقى عملها. شامی و حمزه و حفص إِنَّ كَلِمًا لَمَّا نون و میم هر دو بتشديد خوانند، و الوجه انّ الاصل فيه: و انّ کلا لمن ما ليوقينهم، فوصلت «من» الجارة بما فانقلبت النون ميما للادغام فاجتمعت ثلاث ميما فحذفت احديهنّ فبقى لَمَّا بالتشديد و «ما» بمعنی من كما ذكرنا و اسم لجماعة الناس كما قال تعالى: فَانْكُحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ أَي مِنَ طَابَ. و المعنى: و انّ کلا لمن الذين ليوقينهم رَبُّكَ أَعْمَالُهُمْ وَ قَرَأْتَ أَبُو بَكْرٍ مِنْ كَلِمًا بِتَخْفِيفٍ نون است و «لما» بتشديد ميم، و الوجه انّ «ان» على ما سبق من انها مخففة من الشديدة و لما على ما ذكرنا من انّ اصله من ما و اللام هي التي تدخل على خير «ان» و اللام في ليوقينهم هي اللام القسم على ما سبق في الجميع، و التقدير: و ان کلا لمن ما و الله ليوقينهم رَبُّكَ أَعْمَالُهُمْ و «ما» بمعنی «من» كما ذكرنا. و يجوز ان يكون «ان» للجدد، بمعنی: «ما» و انتصاب كَلِمًا بنزع الخافض، و التقدير: و ان من كلّ، و «لما» بمعنی: الا، و المعنى: ما كلّ من المؤمن و الكافر و البرّ و الفاجر الا ليوقينهم رَبُّكَ أَعْمَالُهُمْ كقوله: إِنَّ كُلَّ نَفْسٍ لَمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ أَي مَا كُلَّ نَفْسٍ اَلَا عَلَيْهَا حَافِظٌ إِنَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ خَبِيرٌ يَعْلَمُ الصَّالِحَ مِنْهُمْ وَ غَيْرَ الصَّالِحِ.

فَاسْتَقَمَ كَمَا أَمَرْتَ هَذَا الْكَلَامَ هَاهُنَا وَ فِي سُورَةِ حَمٍ شَامِلٌ كُلُّ أَمْرٍ خُوطِبَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ (ص) فِي الْقُرْآنِ وَ خَارِجُهُ، يَقُولُ: اسْتَقَمَ يَا مُحَمَّدُ كَمَا أَمَرَكَ رَبُّكَ وَ بَلَغَ الرِّسَالَةَ وَ ادْعُ النَّاسَ إِلَى الْإِيمَانِ بِاللَّهِ، مَيَّكُودُ: رَاسْتِ بَاشِ وَ رَاسْتِ زِي بَرِ بَرْدِبَارِي وَ هَشِيَارِي وَ مَرْدِي وَ مَرْدَمِي وَ جَوَانِمَرْدِي وَ خَدَا تَرَسِي وَ خَدَا پَرَسْتِي پِيغَامِ بَرَسَانِ وَ خَلَقِ بَرِ دِينِ حَقِّ خَوَانِ. وَ قِيلَ: اسْتَقَمَ عَلَى الْقُرْآنِ وَ لَا تَشْرِكْ بِي شَيْئًا وَ تَوَكَّلْ عَلَىٰ فِيمَا يَنْوِيكَ.

قال: السدى الخطاب للنبي و المراد به امته و قال ابن عباس: ما نزلت على رسول الله (ص) فى جميع القرآن آية كانت اشد و لا اشقّ عليه من هذه الاية، و لذلك قال لاصحابه، حين قالوا لقد اسرع اليك الشيب، فقال: شيبتني سورة هود و مَنْ تَابَ مَعَكَ يَعْنِي مِنَ اسْلَمَ وَ آمَنَ بِكَ فَلْيَسْتَقِيمُوا وَ لَا تَطْعُوا أَي لَا تَجَاوِزُوا أَمْرَ اللَّهِ إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ



فبجازبكم عليه.

وَ لَا تَرْكُنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إى لَا تَمِيلُوا إِلَيْهِمْ وَ لَا تَطْمَئِنُّوا إِلَى قَوْلِهِمْ وَ لَا تَدَاهِنُوهُمْ مِنْ قَوْلِهِ: وَ دُّوا لَوْ نُذِهْنُ فَيُدْهِنُونَ  
وَ قِيلَ: الرُّكُونُ إِلَى الظُّلْمَةِ الرِّضَا بِعَمَلِ الظُّلْمَةِ، إى لَا تَرْضَوُا بِأَعْمَالِهِمْ فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَ يُقَالُ: لَا تَصَاحِبِ الْإِشْرَارَ فَإِنَّ  
ذَلِكَ يَحْرِمُكَ صَحْبَةَ الْإِخْيَارِ. تقول: رُكِنَ إِلَيْهِ يَرْكُنُ رُكْنًا وَ رُكِنَ يَرْكُنُ رُكُونًا.

وَ قَالَ قوم: رُكِنَ يَرْكُنُ، وَ هى شَاذَةٌ نَادِرَةٌ وَ أَفْصَحُ اللَّغَاتِ: رُكِنَ يَرْكُنُ، وَ الرُّكْنُ نَاحِيَةٌ مِنَ الْجَبَلِ أَوْ الْحَائِطِ قَوِيَّةٌ. وَ  
بِدَانِكَ مَسَّ دَرُ قُرْآنٍ بِرِ سَهْ وَجِهَ اسْتِ: يَكِي بِمَعْنَى اصَابَتْ چِنَانُ كِهْ دَرِينِ آيَتِ كَفْتِ: فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ إى يَصِيْبُكُمْ لِفَحْهَا. وَ  
دَرُ سُوْرَةِ الْاَعْرَافِ كَفْتِ: مَسَّ أَبَاؤَنَا الضَّرَّاءُ وَ السَّرَّاءُ إى اصَابَ آبَاؤُنَا الشَّدَّةَ وَ الرَّخَاءَ.

وَ دَرُ سُوْرَةِ ص كَفْتِ: مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ إى اصَابَنِي وَ دَرُ سُوْرَةِ الْحَجْرِ كَفْتِ: لَا يَمَسُّهُمْ فِيهَا نَصَبٌ إى لَا يَصِيْبُهُمْ. وَ دَرُ  
آلِ عِمْرَانَ كَفْتِ: إِنْ تَمَسَّكُمُ حَسَنَةٌ تَسُوْهُمْ إى أَنْ تَصِيْبُكُمْ. وَجِهَ دَوْمٌ مَسَّ بِمَعْنَى جَمَاعٍ، كَقَوْلِهِ: فِي الْبَقْرَةِ مَا لَمْ تَمَسُوْهُمْ  
يَعْنَى مَا لَمْ تَجَامِعُوْهُمْ وَ إِنْ طَلَقْتُمُوْهُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمَسُوْهُمْ. وَ فِي الْاِحْزَابِ ثُمَّ طَلَقْتُمُوْهُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمَسُوْهُمْ يَعْنَى مِنْ  
قَبْلِ أَنْ تَجَامِعُوْهُمْ. وَجِهَ سَوْمٌ مَسَّ اسْتِ بِمَعْنَى خَبِلَ، وَ ذَلِكَ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: الَّذِي يَنْخَبِطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ، قَوْلُهُ: وَ  
مَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ اِعْوَانَ يَمْنَعُونَكُمْ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ حَالٌ وَ لَيْسَ بِعَطْفٍ إى حَالِكُمْ حِينَئِذٍ هَذَا.

وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ مِيْكَوِيْدُ: بِيَاىِ دَارِ نَمَازٍ بِرِ دُوْ كُوْشِهْ رُوْزِ يَكِ طَرَفِ نَمَازِ بِاَمْدَادِ وَ يَكِ طَرَفِ نَمَازِ دِيْگَرِ وَ  
زُلْفَا مِنَ اللَّيْلِ يَعْنَى نَمَازِ شَامٍ وَ خَفْتِنِ. اَيْنِ قَوْلِ حَسَنِ اسْتِ، مَجَاهِدٌ كَفْتِ: طَرَفِي النَّهَارِ نَمَازِ بِاَمْدَادِ اسْتِ وَ بِيَشِيْنِ وَ  
دِيْگَرِ وَ زُلْفَا مِنَ اللَّيْلِ شَامٍ وَ خَفْتِنِ تَا هَرِ پَنجِ نَمَازِ جَمْعِ كَنْدِ، مَقَاتِلِ كَفْتِ: صَلَاةُ الْفَجْرِ وَ الظُّهْرِ طَرَفِ وَ صَلَاةُ الْعَصْرِ  
وَ الْمَغْرِبِ طَرَفِ وَ زُلْفَا مِنَ اللَّيْلِ الْعِشَاءِ الْآخِرَةِ.

ازهرى كفت: طَرَفِي النَّهَارِ، غَدْوَةٌ وَ عَشِيَّةٌ فَصَلَاةُ الْفَجْرِ فِي اِحْدِ الطَّرْفَيْنِ وَ صَلَاةُ الظُّهْرِ وَ الْعَصْرِ فِي الطَّرْفِ الْآخَرِ  
وَ تَسْمِيَانِ صَلَوَتِي الْعِشَاءِ وَ زُلْفَا مِنَ اللَّيْلِ، اِى سَاعَاتِ اللَّيْلِ مِنْ اَوَّلِهِ وَ فِيهَا الْمَغْرِبُ وَ الْعِشَاءُ الْآخِرَةُ، وَ اِنْمَا سَمِيَتْ  
السَّاعَاتُ الَّتِي فِي اَوَّلِ اللَّيْلِ زُلْفَا، لِقُرْبِهَا مِنَ النَّهَارِ وَ اِحْدَتْهَا زُلْفَةٌ مِثْلُ غُرْفَةٍ وَ غُرْفٍ وَ رُكْبَةٍ وَ رُكْبٍ. وَ نَصَبُ طَرَفِي وَ  
زُلْفَا عَلَى الطَّرْفِ كَمَا تَقُولُ: جُنْتُ طَرَفِي النَّهَارِ وَ اَوَّلِ اللَّيْلِ. وَ قِيلَ: يَعْنَى صَلَوَتِي الْعِشَاءِ لِزُلْفَةِ اِحْدِيْهُمَا مِنَ الْآخَرِيْ وَ  
قُرْبِهَا مِنْهَا.

إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُدْهِنُ السَّيِّئَاتِ يَعْنَى اِنْ الصَّلَوَاتِ الْخَمْسِ. يَكْفُرْنَ مَا بَيْنَهُنَّ مِنَ الْخَطَايَا الصَّغَائِرِ. وَ عَنِ ابِي عَثْمَانَ قَالَ:  
كُنْتُ مَعَ سَلْمَانَ تَحْتَ شَجَرَةٍ فَاخَذَ غَصْنًا مِنْهَا يَابِسًا فَهَزَّهُ حَتَّى تَحَاتَّ وَرَقُهُ. ثُمَّ قَالَ لِي سَلْمَانُ: اَلَا تَسْتَلْنِي لِمَ اِفْعَلْ هَذَا؟  
فَقُلْتُ: وَ لِمَ تَفْعَلُهُ؟ قَالَ: اِنَّ الْمُسْلِمَ اِذَا تَوَضَّأَ ثُمَّ اِحْسَنَ الْوُضُوْءَ ثُمَّ صَلَّى الصَّلَوَاتِ الْخَمْسِ تَحَاتَّ خَطَايَاهُ كَمَا تَحَاتَّ هَذَا  
الْوَرَقُ. ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ: وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ الْآيَةَ.

وَ رَوَى اَنَّ اَبَا الْيَسْرِ عَمْرُوَ بِنَ غَزِيَّةِ الْاِنْصَارِيْ كَانَ يَبِيْعُ التَّمْرَ، فَاتَتْهُ اِمْرَاةٌ تَبْتَاعُ تَمْرًا، فَقَالَ: اِنَّ فِي الْبَيْتِ تَمْرًا اَجُوْدَ  
مِنْهُ فَهَلْ لَكَ فِيْهِ؟ قَالَتْ: نَعَمْ. فَذَهَبَ بِهَا اِلَى بَيْتِهِ، فَضَمَّهَا اِلَى نَفْسِهِ وَ قَبَّلَهَا. فَقَالَتْ: اِتَّقِ اللَّهَ. فَتَرَكَهَا وَ نَدِمَ عَلَى هَذَا فَاتَى  
النَّبِيَّ (ص) وَ قَالَ: يَا رَسُوْلَ اللَّهِ مَا تَقُوْلُ فِي رَجُلٍ رَاوَدَ اِمْرَاةً عَنِ نَفْسِهَا. وَ لَمْ يَبِيْعْ شَيْئًا مِمَّا يَفْعَلُ الرَّجَالُ بِالنِّسَاءِ اَلَا  
رُكْبَةً غَيْرَ اِنَّهُ لَمْ يَجَامِعْهَا. فَقَالَ: عَمْرٌ لَقَدْ سَتَرَكَ اللَّهُ لَوْ سَتَرْتَ عَلَى نَفْسِكَ، وَ لَمْ يَرِدْ عَلَيْهِ رَسُوْلُ اللَّهِ (ص) وَ قَالَ:  
اِنْتَظِرْ فِيْهِ اَمْرًا رَبِّيْ، وَ حَضَرَتْ صَلَاةُ الْعَصْرِ فَصَلَّى النَّبِيُّ صَ الْعَصْرَ فَلَمَّا فَرَّغَ اَتَاهُ جَبْرِيْلُ عَ بِهَذِهِ الْآيَةِ فَقَالَ النَّبِيُّ  
(ص) اَيْنَ اَبُو الْيَسْرِ؟ فَقَالَ: هَا اَنَا ذَا يَا رَسُوْلَ اللَّهِ، قَالَ: اَشْهَدُ مَعْنَا هَذِهِ الصَّلَاةَ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: اذْهَبْ فَاتَّهَا كَقَارَةَ لِمَا

عملت. فقال عمر: يا رسول الله أ هذا له خاصة ام لنا عامة؟ فقال: بل للناس عامة.

و روى ان رسول الله (ص) رأى رجلا يقول: اللهم اغفر لى و ما اراك تغفر، فقال النبى ص: ما اسوء ظنك بربك. فقال: يا رسول الله ائى اذنبت فى الجاهلية و الاسلام فقال: (ص) ما فى الجاهلية فقد محاه الاسلام و ما فى الاسلام تمحوه الصلوات الخمس، فانزل الله تعالى وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ وَ زُلْفًا مِنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ وَ روى عن النبى (ص) قال: مثل الصلوات الخمس مثل نهر جار غمر على باب احدكم يغتمس فيه كل يوم خمس مرات فما ذا يبقين من درنه.

و قيل: الْحَسَنَاتِ فى هذه الاية قول العبد «سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر» ذَلِكَ اى هذا الذى ذكرنا. و قيل: القرآن ذِكْرَى لِلذَّاكِرِينَ وَ عِظٌ لِلْمُتَعَطِّينَ.

وَ اصْبِرْ يا محمد على ما يصيبك من اذى قومك و استعن على ما امرت به بالصبر فان بالصبر تنال درجة المحسنين. و قيل و اصبر على الصلاة فإن الله لا يضيع أجر الْمُحْسِنِينَ اى المصلين. هو كقوله: وَ أَمْرٌ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَ اصْطَبِرْ عَلَيْهَا.

فَلَوْ لَا كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ اى هلا كان، و هو موضوع للتحضيض و يختص بالفعل أولوا بَقِيَّةِ الْبَقِيَّةِ الباقى من الشيء اى من بقيت له بقية من الرأى و العقل و التمييز و البصيرة فيعرف الحق من الباطل و الصواب من الخطأ. و قيل: أولوا بَقِيَّةِ اصحاب جماعة تبقى من نسلهم، و المعنى: لو كان منهم من هذه صفته لما نزل بهم العذاب إِلَّا قَلِيلًا مِمَّنْ أُجِّنَا مِنْهُمْ اين استثناء منقطع است اى لكن قليلا منهم انجيناهم لانهم كانوا بهذه الصفة. ميگويد: هر قرنى از پيشينان و هر قومى كه در ميان ايشان زيركان بودند كه مي‌باز زدند از فساد آن قوم را عذاب نكرديم و آن اندك قوم بودند چرا آن ديگران قومها كه عذاب كرديم در ميان ايشان هم زيركان نبودند كه ايشان را باز زدندى از فساد تا ما ايشان را عذاب نكرديمى وَ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَا أَثَرُوا فِيهِ اى اتبع الظلمة ما نعموا فيه من لذات الدنيا و آثروه و نسوا الآخرة.

و معنى اترفوا مكنوا من الترفه و هى التمتع، اى اترفوا ذلك على طاعة الله فهلكوا وَ كَانُوا مُجْرِمِينَ كافرين.

وَ مَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهِلِكَ الْفُرَى بِظُلْمٍ اى بظلم من الله وَ أَهْلُهَا مُصْلِحُونَ مؤمنون محسنون، اين يك قول آنست كه در نوبت اول رفت. معنى ديگر: وَ مَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهِلِكَ الْفُرَى بِظُلْمٍ منهم، اى بعضهم و الاكثر على الصلاح، خداوند تو بر آن نيست كه اهل شهرى هلاك كند بآنكه قومى از ايشان ظلم كنند چون بيشتري ايشان بر صلاح باشند. سه ديگر قول آنست كه ما كَانَ رَبُّكَ لِيُهِلِكَ الْفُرَى بِظُلْمٍ بشرك منهم وَ أَهْلُهَا مُصْلِحُونَ فى المعاملات فيما بينهم يأمرون بالمعروف و ينهون عن المنكر و لا يظلم بعضهم بعضا، ميگويد: خداوند تو آن را نيست و نخواهد كه اهل شهرى را هلاك كند بشرك و كفر ايشان چون در معاملات با يكديگر انصاف و عدل نگه دارند و بر يكديگر ظلم نكنند و امر معروف و نهى منكر پيماى دارند از بهر آنكه مكافات كفر و شرك آتش دوزخ است و مكافات ظلم و تعدى در شرك اهلاك و عذاب دنيا. و لهذا قال ابن عباس: لم يهلك الله قرية بالشرك حتى انضاف اليه ظلم بعضهم بعضا.

و قال بعضهم: الصلاح فى ثلاثة اشياء فى اكل الحلال و اتباع السنن و مخالفة الهوى.

وَ لَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً مسلمين كلهم و لكن لم يشاء كذلك، اگر الله خواستى خلق همه مسلمانان بودندى بر دين راست و ملت درست. همانست كه جاى ديگر گفت: وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَى اگر الله خواستيد همه

را راه نمودید و هدایت دادید لکن نخواست و این حکم در ازل نکرد که ایشان را مختلف آفرید بر ملت‌ها و دین‌های پراکنده جدا جدا خواهند بود از جهودی و ترسایی و گبرکی.

إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ إِلَّا مَنْ عَصَمَ رَبُّكَ بِرَحْمَتِهِ فَهَدَاهُ إِلَى الْإِيمَانِ فَانَّهُ نَجَّاهُ مِنَ الْاِخْتِلَافِ بِالْبَاطِلِ، مگر کسی که الله برحمت خویش او را ازین اختلاف باطل معصوم دارد، و او را براه حق و دین اسلام راه نماید، آن گه گفت: وَ لِذَلِكَ خَلَقَهُمْ يَعْنِي أَهْلَ الْاِخْتِلَافِ لِلْاِخْتِلَافِ وَ أَهْلَ الرَّحْمَةِ لِلرَّحْمَةِ، خلق که آفرید اختلاف را و رحمت را آفرید، قومی رحمت را آفرید، نیکبختان اند سزای بهشت، قومی اختلاف باطل را آفرید، بدبختان اند سزای دوزخ، ایشان را چنین آفرید تا درست شود آنچه گفت: فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ أَيْ حُكْمُهُ السَّابِقُ فِي أَهْلِ النَّارِ أَنَّهُ يَمْلَأُ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ أَيْ مِنْهُمَا لَا مِنْ أَحَدِهِمَا وَ لَيْسَ ذَلِكَ لِلْاِحْتِطَاطِ، وَ قِيلَ: مِنْ عَصَاةِ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ فَيَكُونُ لِلْاِحْتِطَاطِ.

وَ كَلَّمَ نَفْسُ عَلَيْكَ كَلَامًا مَنْصُوبًا بِنَقْصٍ مَا تُنَبِّئُ مَوْضِعَهُ نَصَبٌ لِأَنَّهُ بَدَلَ عَنْ كُلِّ، يَعْنِي نَقْصٌ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا تُنَبِّئُ بِهِ فُؤَادَكَ وَ نَقْوَى بِهِ قَلْبَكَ فَتَطِيبُ بِهِ وَ تَصْبِرُ صَبْرَهُمْ، أَيْ فَلَا تَجْزَعُ مِنَ تَكْذِيبِ قَوْمِكَ وَ اسْلُكْ سَبِيلَ الرِّسْلِ قَبْلَكَ فِي الصَّبْرِ عَلَى أَمْرِ رَبِّكَ. میگوید: ای محمد قصه‌های پیشینیان، و آئین رفتگان و اخبار پیغامبران، بر تو خواندیم تا بدانی که آن پیغامبران همه بر بلا و اذای قوم خویش چون صبر کردند و در آخر نصرت و قوت ما چه دیدند آن را کردیم و بر تو قصه‌ها خواندیم تا دل قوی داری و از اذای دشمنان و طعن بیگانگان بس ننالی و بر تکذیب ایشان صبر کنی و گوش بنصرت داری که ما در ازل حکم کرده‌ایم که پیغامبران خود را نصرت دهیم إِنْآ لَنَنْصُرَنَّ رُسُلَنَا وَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ جُئِدْنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ وَ در بیان این قصه‌ها حجت روشن است، و دلالت تمام بر صحت نبوت و صدق رسالت مصطفی (ص) که وی پیغامبر امی بود هرگز بمعلمی نرفته، و مؤدبی ندیده، و هیچ کتاب ناخوانده و نه هیچ چیز نوشته، و آن گه اخبار پیشینیان و سیر ملوک و اقاویص امم چنان بیان میکرد و از همه خبر میداد و آنچه در طوق بشر نباشد که از ذات خود بر سازد اظهار میکرد و بر زبان می‌راند و فصحای عرب و زیرکان عالم همه از آن عاجز گشته، عاقل چون در نگرد داند که این صنعت بشر نیست، جز وحی پاک نیست، و جز رسالت خداوند و نامه وی بر زبان جبرئیل نیست، و رسالت و نبوت وی جز صدق و راستی نیست، صفت امی در حق عالمیان نقص بود در حق وی هنر آمد تا لا جرم او را باین صفت جلوه کردند که: الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ، قوله: مَا تُنَبِّئُ بِهِ فُؤَادَكَ إِنْ تَنْبِيتُ وَ تَسْكِينُ دَلِ الْمَصْطَفَى (ص) نه از آن است که در وی شکی بود لکن هر جای که دلالت قوی‌تر و برهان بیشتر آن کار و آن حکم در دل ثابت‌تر، و دل بوی آرمیده‌تر، هم چنان که ابراهیم گفت (ص): وَ لَكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قُلُوبِي وَ جَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقُّ أَيْ مَا جَاءَكَ فِي هَذِهِ السُّورَةِ الْحَقُّ مَعَ مَا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ فِي سَائِرِ الْقُرْآنِ هَرَّجَهُ بِمَصْطَفَى فَرُوْا أَمْدًا. از قرآن و پیغام همه حق است و راست و پاک و نیکو، اما این سورت بذكر مخصوص کرد که درین سورت اقاویص انبیا است و مواظب فراوان و ذکر بهشت و دوزخ و تحقیق تأکید را گفت: درین سورت همه راستی آمد بتو و درستی و این دلیل نیست که بیرون ازین حق نیست هم چنان که کسی سخن شنود از کسی گوید: هَذَا حَقٌّ، فَلَيْسَ يَجِبُ مِنْ هَذَا أَنْ يَكُونَ مَا سِوَاهُ بَاطِلًا. فَكَذَلِكَ فِي قَوْلِهِ: وَ جَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقُّ. وَ قِيلَ: جَاءَكَ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا، أَيْ النَّبِيَّةِ. وَ مَوْعِظَةٌ وَ ذِكْرٌ لِلْمُؤْمِنِينَ عِبْرَةٌ لِمَنْ اعْتَبَرَ تَذَكَّرَ لِمَنْ تَذَكَّرَ.

وَ قُلْ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ أَعْمَلُوا عَلَى مَكَانَتِكُمْ قَرَأَ أَبُو بَكْرٍ «مَكَانَاتِكُمْ» بِالْجَمْعِ إِنْآ عَامِلُونَ.

وَ اَنْتَظِرُوا اِنَّا مُنْتَظِرُونَ هَذَا امر تهديد و وعيد، اى اعملوا ما انتم عاملون على غير ما انتم عليه و انتظروا ما يعدناكم الشيطان انا منتظرون ما يعد ربنا من النصر.  
 قيل: هو منسوخ بآية السيف.

وَ لِلّٰهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ خزانتهما، و قيل: جميع ما غاب عن العباد، و قيل: غيب نزول العذاب من السماء، و قيل: ما اشتملت عليه السماوات و الارض وَ اِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ فى المعاد فلا يبقى لاحد فيه ملك و لا امر. قرأ نافع و حفص يُرْجَعُ الْأَمْرُ بضمّ الياء و فتح الجيم اى يرد، فاعبده وحده و اطعمه لانه مستحقّ العباد و الطاعة، و توكل عليه، ثق به، و فوض امرك اليه وَ مَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ يقول: هو عالم بما يعمل الخلق اجمعون يجزى المحسن باحسانه و المسيء باساءته. قرائت مدنى و شامى و حفص و يعقوب تَعْمَلُونَ به تاء است ميگويد: الله ناگاه نيست از آنچه شما مي‌كنيد نيكي از نيكان شما مي‌داند، و آن را پاداش دهد، و بدى از بدان شما مي‌داند، و مي‌بيند و آن را جزا دهد. باقى به ياء خوانند معنى آنست كه: الله غافل نيست از آنچه دشمنان مي‌كنند، اين آيت از جوامع الكلم است، در آن ايجاز لفظ است، و حسن نظم، و كثرت معانى، و اشارت ببدانيت و نهايت. ميگويد: علم آسمان و زمين و هر چه در آن، و علم همه گذشتهها و بودنيها خداي راست در بدانيت و نهايت، ملك و ملك همه و يراست قدرت وى همه را شامل و حكم وى بر همه نافذ، آفريدگان همه رهى و بنده او، بر همه واجب است و لازم عبادت و طاعت كه مالك همه بحقيقت او، بازگشت همه كار و همگان بدو، كردار بندگان نيك و بد امروز بمشيت و خواست او، فردا هر كسى را جزاى كردار از ثواب و عقاب او، روى عن كعب الاحبار انه قال: خاتمة التوراة هذه الآية.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: اِنَّ فِيْ ذَلِكَ لآيَةً لِّمَنْ خَافَ عَذَابَ الْآخِرَةِ ذَلِكَ يَوْمٌ مَّجْمُوعٌ لِّهُ النَّاسُ وَ ذَلِكَ يَوْمٌ مَّشْهُودٌ يحيى معاذ گفت: روزها پنج است، يكي روز مفقود ديگر روز مشهود سيوم روز مورود چهارم روز موعود پنجم روز ممدود، اما روز مفقود روز دينيه است كه بر تو گذشت وفايت شد و با تو جذر حسرت و تلهف در فوات آن نماند، دريافت آن را درمان نه، و با پس آوردن آن ممكن نه، و اگر گويي امروز تدارك كنم امروز را خود حقى است كه جز حق خويش را در آن جايگير نه، با تو جز از اين نماند كه گويي «يا حسرتى على ما فرطت في جنب الله» و ربّ العزة آن كند كه خود خواهد، اگر بيامرزد فضل آن دارد، و فضل از وى سزا است، و اگر عقوبت كند بعدل كند، و عدل وى راست. اما روز مشهود اين روز است كه تو در آنى، اگر خود را دريابى و عمل كنى، و سفر آخرت را زادى برگريرى، و مقام رستاخيز را عدتى بسازى، وقت آن يافته‌اى بغنيمت‌دار، و بيدارى و هشياري كار خود بساز پيش از آنكه روز بسر آيد، و وقت در گذرد و كوش تا امروز از دى ترا به بود كه مصطفى (ص): گفته مغبون كسى است كه دى و امروز او را يكسان است «من استوى يوماه فهو مغبون».

و روز مورود روز فرداست، نگر تا اندیشه آن نبرى، و دل در آن نبندى، و وقت خويش باميد فردا ضايع نكنى كه فرداى ناآمده در دست تو نيست، و باشد كه خود در شمار عمر تو نيست، ميگويد كه:

گفتى بكنم كار تو بنوا فردا      آن كو كه ترا ضمان كند تا فردا

مصطفى (ص) فرا عبد الله عمر گفت «كن فى الدنيا كائك غريب او عابر سبيل وعد نفسك فى الموتى و اذا اصبحت

نفسك فلا تحدثها بالمساء و اذا امسيت فلا تحدثها بالصباح و خذ من صحتك لسقمك و من شبابك لهرمك و من فراغك لشغلك و من حياتك لوفاتك فانك لا تدري ما اسمك غدا».

و روز موعود روز مرگ است آخر روزگار و هنگام بار، عمر بآخر رسیده، و جان بچنبر گردن مانده، و در غرقاب حیرت افتاده، و آب حسرت گرد دیده در آمده، و آن روی ارغوانی زعفرانی گشته.

سر زلف عروسان را چو برگ نسترن یابی      رخ گلرنگ شاهان را چو شاخ زعفران یابی

هشیار کسی بود که آن روز را پیوسته برابر چشم خویش دارد و يك ساعت از یاد کردن آن نیاساید، مصطفی (ص) گفت: «ان اکیسکم اکثرکم للموت ذکرا و احزمکم احسنکم له استعدادا، الا و انّ من علامات العقل التجافی عن دار الغرور، و الانابة الی دار الخلود، و التزوّد لسکنی القیور، و التأهب لیوم النشور».

و روز ممدود روز رستاخیز است که خلق اولین و آخرین حشر کنند، و ایشان را دو گروه گردانند، گروهی نیکبختان، و گروهی بدبختان، چنان که رب العزّة گفت: «فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَ سَعِيدٌ» ابو سعید خراز را گفتند چه معنی دارد آنچه مصطفی (ص) گفت: شیبنتی سوره هود؟

قال معناه: شیبنتی ذکر اخبار الله تعالى عن اهلاك الامم السالفة، فورد عليه من ذلك هیبة السطوة و فيه الاخبار عما حکم علی عباده فی الاول بقوله: «فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَ سَعِيدٌ» گفت: درین سورت دو کار عظیم بیان کرده، و سطوت عزت الهیّت بخلق نموده، یکی بطش قهاری و سیاست جبروت عزت، که بر قومی رانده، و از خانهاشان بر انداخته و دمار از همه برآورده، هَلْ تُحِسُّ مِنْهُمْ مِنْ أَحَدٍ أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْزًا دِیْگَر بیان حکم ازل که در سعادت و شقاوت خلق رفته، گروهی را بداغ خود گرفته، و با عیب شان خریده، و بی وسیلت طاعت نامشان در جریده سعدا کرده، و گروهی را بی جرم از درگاه خود برانده، و مهر شقاوت بر دلهاشان نهاده، و در و هده نبایست افکنده، آن سعید پیش از عمل رسته، و کارش بر آمده، و این شقی بتیر قطعیت خسته، و بمیخ ردّ وابسته، چه توان کرد الله چنین خواسته، و حکم عدل حکم این رانده، نه مشک خود بوی خریده، نه عسل بخود شیرینی یافته، کاریست در ازل بوده و رفته، نه فزوده و نه کاسته، اینست که الله گفت جل جلاله: فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَ سَعِيدٌ خراز گفت رسول خدا (ص) از سیاست آن خبر و سطوت این حکم گفت: «شیبنتی هود».

بیر طریقت را پرسیدند از انفس نیکبختان و بدبختان، و فرق میان ایشان، گفت: نفس بدبخت دود چراغیست کشته، در خانه‌ای تنگ بی‌در، و نفس نیکبخت چشمه‌ایست روشن و روان در بوستانی آراسته با بر.

شقیق بلخی گفت: علامت سعادت پنج چیز است: لین القلب، و كثرة البكاء و الزهد فی الدنيا، و قصر الامل، و كثرة الحياء، دلی نرم در عبادت حق خمیده بدست آوردن، و از بیم عقوبت بسیار گریستن، و در دنیا زاهد بودن، و امل کوتاه کردن، و بر حیا و شرم زیستن. گفتا: و نشان شقاوت بر عکس این پنج چیز است: قساوة القلب، و جمود العین، و الرغبة فی الدنيا، و طول الامل، و قلة الحياء.

فَاسْتَقِمَّ کَمَا أَمَرْتُ در کلّ عالم و در فرزند آدم کرا سزد که چنین خطاب عظیم با وی کنند، که: فَاسْتَقِمَّ؟ و خود در کدام حوصله گنجد مگر حوصله محمد عربی که بالطاف کرم آراسته، و بانوار شهود افروخته، و بتأیید رسالت مؤید گردانیده، و آن گه ربطه عصمت و تثبیت بر دل وی بسته، که لِنُبَّتْ بِهِ فُؤَادُكَ و آن گه بر بساط انبساط نشسته، و در

خلوت او اُذنی از حق شنیده، و آیات کبری دیده، و اگر نه این قوت و کرامت و الطاف عنایت بودی، طاقت کشش بار عزت فاستقیم كما أمرت نداشتی، نبینی که چون این خطاب از درگاه نبوت بامت پیوست و دانست که ایشان هرگز بکمال استقامت نرسند، از نتاوست ایشان با آن خبر داد و عذر ایشان بنهاد، گفت: استقیموا و لن تحصوا، ای لن تطیقوا الاستقامة التي امرت بها. و قال ابو علی الجوزجانی: کن طالب الاستقامة، لا طالب الكرامة، فان نفسك متحركة فی طلب الكرامة، و ربك تعالی یطلب منك الاستقامة.

و معنی استقامت هموار بودن است بی تلون، هر که از مقام تلوین بهینت تمکین رسد مقام استقامت او را درست گردد، و این استقامت هم در فعل باید هم در خلق. در فعل آنست که ظاهر بر موافقت داری و باطن در مخالفت. و در خلق آنست که اگر جفا شنوی، عذر دهی، و اگر اذی نمایند، شکر کنی. و یقال: استقامة النفوس فی نفی الزلة، و استقامة القلوب بنفی الغفلة، و استقامة الارواح بنفی الملاحظة، و اقم الصلاة طرفي النهار و زلفاً من الليل اوقات و ساعات شبانروز که نام زد کرده اند از بهر اوراد و اذکار و نظر اعتبار کرده اند، تا بنده روزگار و اوقات خویش لا بل ساعات و انفس خویش مستغرق دارد و هر وقتی را وردی ساخته دارد و بداند که واردات الهی در اوراد بندگی بسته، هر که را ورد طاعات بیشتر، او را واردات مکاشفات قوی تر و تامتر، پس بنده باید که اوقات خویش بخشیده دارد بر دو قسم، قسمی تذکر زبان و عبادت ارکان، و قسمی تفکر دل و مراقبت جان، تا این کرامت ثناء حق بوی رسد که میگوید عز جلاله: الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَ قُعُودًا وَ عَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَ يَنفَكُرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ.

إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ الْحَسَنَاتِ مَا يَجُودُ بِهِ الْحَقُّ، وَ السَّيِّئَاتِ مَا يَذْنِبُ بِهِ الْعَبْدُ، فَإِذَا ادْخَلَ حَسَنَاتٍ عَفْوَهُ عَلَىٰ قَبَائِحِ الْعَبْدِ وَ جَرَمِهِ، مَحَاها وَ ابْطَلها. و یقال: حسنات التوبة تذهب سيئات الزلة، و حسنات العناية تذهب سيئات الجنابة. قال يحيى بن معاذ: إنَّ الله عز و جل لم يرض للمؤمن بالذنب حتى ستر، و لم يرض بالستر حتى غفر، و لم يرض بالغفران حتى بذل، و لم يرض بالتبديل حتى اجره عليه. فقال: إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ.

وَ كَلَّمَا نَقَصُ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ خَدَاوَنَدَانِ مَعَانِي وَ أَرْبَابِ مَعَارِفِ بِمَنْقَاشِ خَوَاطِرِ أَرْبَابِ حِكْمَتِهَا اسْتِخْرَاجِ كَرْدِهَانْدِ تَا مَقْصُودِ أَرْبَابِ أَنْ كَه قِصَه‌هاى انبیا و امم با مصطفى عربی گفتند چه بود قومی گفتند مقصود آن بود تا شرف امت وى و فضل ایشان بر امم سالفه پیدا شود که عزت قرآن خبر چنین داده که كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ مَنَاقِبِ دِیْگَران، و آیین روزگار ایشان، و وصف شرایع ایشان، با این امت گفتند، تا این امت شرف و فضل خود بر ایشان بدیدند، و آن گران باری ایشان در احکام تکلیف بدانستند، و تخفیف خود اندرین معنی بشناختند، و بر وقف این رب العزة جل جلاله گفته: يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَ لَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ مَا جَعَلَ عَلَيْكُمُ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمُ وَ أَسْبَغَ عَلَيْكُمُ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَ بَاطِنَةً. قال بعض المفسرين: النعمة الظاهرة تخفيف الشرائع و النعمة الباطنة تضعيف الصنائع. پس مصطفى (ص) چون این نواخت و این کرامت و نعمت از حق بوی پیوست، و بامت وى خواست تا بشکر آن قیام کند، از قیام شب و صیام روز، کاری و مجاهده‌ای عظیم بر خود نهاد، کان یصلی باللیل حتى تورمت قدماه، فقيل: يا رسول الله أليس «قد غفر الله لك ما تقدم من ذنبك و ما تأخر؟ فقال: أ فلا اكون عبدا شكورا؟

ثم افتخر فقال: بعثت بالحنيفية السهلة، بدان ای جوانمرد که شاه راهی بیاراستند، و صد و بیست و اند هزار پیغامبر را سر برین ره دادند، هر یکی را بکسوتی دیگر پوشیدند، و هر یکی را بخلعتی دیگر بیاراستند همه که بودند مقدمه

لشکر سید اولین و آخرین مصطفی عربی (ص) بودند با همه حدیث وی کردند، و سیرت و سنت وی گفتند و نام وی بردند، چون سید ص قدم در دایره وجود نهاد، کارها همه ختم کردند، در تعیبه انبیا در بستند، قصه آن عزیزان همه با وی گفتند، و او را خبر دادند، که: وَ كَلَّا نَقْصُ عَلَيْنِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُنَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ اِی مهتر ساکن باش، و دل بر جای دار، که ما با پیغامبران حدیث تو کردیم، و قصه تو گفتیم، و در نواخت و اکرام تو افزودیم، تا ایشان بدانند که چون تو نه‌اند، و تو بدانی که ایشان بمنزلت تو نرسیدند.

از اینجا گفت سید ولد آدم و مهتر عالم (ص): «انا سید ولد آدم و لا فخر، کنت نبیا و آدم بین الروح و الجسد، آدم و من دونه تحت لوائی، يوم القيمة. نحن الآخرون السابقون».

و روی عن ابی بکر الکتانی قال: سألت الجنید عن مجازاة الحکایة فقال: هی جند من جنود الله فی ارضه یقوی به احوال المریدین. فقلت: اله اصل فی الکتاب؟

قال: نعم، قوله: وَ كَلَّا نَقْصُ عَلَيْنِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُنَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ.

## ۱۲- سوره یوسف- مکیه

## ۱ النوبة الاولى

قوله تعالى: «بِسْمِ اللَّهِ» بنام خداوند، «الرَّحْمَنُ» فراخ بخشایش «الرَّحِيمُ» مهربان. «الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ» این آیتها نامه ایست، «الْمُئِينِ» (۱) پیدا کننده حق و باطل. «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ» ما فرو فرستادیم آن را، «قُرْآنًا عَرَبِيًّا» قرآنی تازی، «لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» (۲) تا مگر شما دریابید. «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ» ما بر تو میخوانیم، «أَحْسَنَ الْقَصَصِ» نیکوتر همه قصه‌ها، «بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ» باین پیغام که دادیم بتو، «هَذَا الْقُرْآنَ» این قرآن، «وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ» و نبودى پیش از فرو آمدن این نامه، «لَمِنَ الْغَافِلِينَ» (۳) مگر از ناآگاهان.

«إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ» آن گه که یوسف گفت پدر خویش را، «يَا أَبَتِ» ای پدر ای «إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا» من دیدم در خواب یازده ستاره، «وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ» و خورشید و ماه، «رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ» (۴) ایشان خود را دیدم که سجده کردند.

«قَالَ يَا بُنَيَّ» یعقوب گفت ای پسر، «لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَى إِخْوَتِكَ» بملگوى خواب خویش و پیدا مکن آن را بر برادران خویش، «فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا» که ترا ساز بد سازند، «إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُبِينٌ» (۵) که دیو مردم را دشمنی است آشکارا.

«وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ» و هم چنان که بتو نمود خداوند تو بگزیند ترا، «وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ» و در تو آموزد تعبیر خوابها، «وَإِيتِمُّ نِعْمَتُهُ عَلَيْكَ» و تمام کند نعمت خویش بر تو «وَ عَلَى آلِ يَعْقُوبَ» و بر کسان یعقوب، «كَمَا أْتَمَّتْهَا عَلَى أَبِيكَ مِنْ قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْحَاقَ» چنانک تمام کرد آن را بر پدران تو از پیش هر دو ابراهیم و اسحاق، «إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» (۶) خداوند تو دانایی است راست دان، تمام دان، نیکو دان، همه دان.

«لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ» در یوسف و برادران او و در قصص ایشان، «آيَاتٌ لِّلْسَائِلِينَ» (۷) شگفتها است پرسندگان را.

## النوبة الثانية

بدان که این سوره یوسف بقول بیشترین علما جمله بملگه فرو آمده، عکرمه و حسن گفتند این در مدنیات شمرند که جمله بمدینه فرو آمده. ابن عباس گفت چهار آیت از ابتداء سوره بمدینه فرو آمد باقی همه بملگه فرو آمده و درین سوره ناسخ و منسوخ نیست و بقول کوفیان صد و یازده آیت است و هزار و هفتصد و شصت و شش کلمه و هفت هزار و صد و شصت و شش حرفست. و در فضیلت این سوره ابی بن کعب روایت کند از مصطفی صلی الله علیه و سلم، قال «علموا أرقاكم سورة يوسف فانه إيما مسلم تلاها و علمها اهله و ما ملكت يمينه هون الله عليه سكرات الموت و اعطاء القوة ان لا يحسد مسلما»

گفت بندگان و بردگان خود را سوره یوسف در آموزید، هر مسلمانی که این سوره برخواند و کسان و زیر دستان خود را در آموزد الله تعالی سكرات مرگ بر وی آسان کند و وی را قوت دهد در دین تا بر هیچ مسلمان حسد نبرد. و در خبر است که صحابه رسول گفتند یا رسول الله ما را آرزوی آن می‌بود که الله تعالی بما سورتی فرستادی که در آن امر و نهی نبودی و نه وعد و وعید تا ما را بخواندن آن تنزه بودی و دلهای ما در آن نشاط و گشایش



افزودی، ربّ العالمین بر وفق آرزوی ایشان این سوره یوسف فرو فرستاد، و نیز جهودان فخر میکردند که در کتاب ما قصّه یوسف است و شما را نیست تا ربّ العزّه بجواب ایشان و تشریف و تکریم مؤمنان این سوره و این قصّه علی احسن الترتیب و اعجب نظام فرو فرستاد.

و روی ایضا: انّ علماء اليهود قالوا لاصحاب النبی (ص): سلوا صاحبکم محمّدا لماذا انتقل یعقوب من ارض کنعان الی مصر فانزل الله عزّ و جلّ هذه السورة.

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الرَّ تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ» ای هذه السورة التي اسمها الر تلك آيات الكتاب المبين، باین قول الر نام سوره است، میگوید این سوره آيات قرآن است، نامه ای روشن پیدا که حق و باطل از هم جدا کند و هر چه شما را بدان حاجت است از کار دین بیان کند. و قيل معنى المبين أنّه ظاهرا فى نفسه أنّه كلام الله، نامه‌ای که در نفس خود روشن است و پیدا که کلام خدا است و ابان لازم و متعد و قال معاذ بن جبل: المبين للحروف التي سقطت من السن الاعاجم و هي ستة الصاد والضاد والطاء والظاء والعين والحاء وكذلك الناء والقاف، معنى آنست که باین حروف بیان کردیم و روشن باز نمودیم که این قرآن عربی است و بزبان عرب است، مصطفى (ص) گفت «احبوا العرب لثلاث لآتى عربى و القرآن عربى و كلام اهل الجنة عربى».

«إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ» این ها کنایت است از کتاب و روا باشد که کنایت از قصّه یوسف بود و خبر وی، میگوید ما این نامه که فرستادیم و این قصّه یوسف که بر شما خواندیم بزبان عربی فرستادیم و بلغت عرب تا شما که عرباید معانی آن و امر و نهی آن دریابید و بدانید، و العربى منسوب الى العرب و العرب جمع عربى كرومى و روم و هو منسوب الى ارض يسكنونها و هي عربة باحة دار اسماعيل بن ابراهيم عليهما السلام. قال الشاعر:

و عربة ارض ما يحلّ حرامها من الناس الا اللوذعى الحلال

يعنى النبى صلى الله عليه و سلم احلت له مكة و سكنها الشاعر ضرورة.

«نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ» الآية... نتلوا عليك و نئبع بعض الحديث بعضا. «أَحْسَنَ الْقُصَصِ» ای احسن البيان فهو المصدر، و قيل القصص المفعول كالتلّب و الطلّب للمصدر و المفعول. روا باشد که احسن القصص همه قرآن بود يعنى که ما بر تو می‌خوانیم این قرآن که نیکوترین همه قصّه‌ها است و همه سخنها همانست که جایی دیگر گفت «اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ» سعد بن ابى وقاص گفت: انزل القرآن على رسول الله فتلاه عليهم زمانا قالوا يا رسول الله لو قصصتنا فانزل الله نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقُصَصِ فتلاه زمانا قالوا يا رسول الله لو حَدَّثْتَنَا فانزل الله تعالى، اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ فقالوا يا رسول الله لو ذكرتنا و عظمتنا فانزل الله «أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ قَالَ كُلَّ ذَلِكَ يُؤْمَرُونَ بِالْقُرْآنِ».

و گفته‌اند احسن القصص درین آیه قصه یوسف است و آن را احسن القصص گفت از بهر آن که مشتمل است این قصّه بر ذکر مالك و مملوك و عاشق و معشوق و حاسد و محسود و شاهد و مشهود و ذکر حبس و اطلاق و سجن و خلاص و خصب و جذب و نیز در آن ذکر انبياء است و صالحان و ملائكة و شياطين و سير ملوك و ممالك و تجار و علما و جهال و صفت مردان و زنان و مكر و حيل ایشان، و نیز در آن ذکر توحيد است و عفت و ستر و تعبير خواب و سياست و معاشرت و تدبير معاش، و نیز قصّه‌ای که از بدایت آن تا بنهایت روزگار دراز برآمد و مدت آن

برکشید، از عهد رؤیای یوسف تا رسیدن پدر و برادران بوی هشتاد سال بقول حسن و چهل سال بقول ابن عباس. و قیل احسن القصص لخلوه عن الامر و النهی الذی سماعه یوجب اشتغال القلب «بما أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ» این «ما» را ماء مصدر گویند، ای بایحائنا الیک هذا القرآن، یعنی ترا از قصه یوسف خبر دادیم باین قرآن که بتو فرو فرستادیم. «وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ» عن قصّة یوسف و اخوته لائمه محمد (ص) انما علم ذلك بالوحی.

«إِذْ قَالَ يُوسُفُ» موضع اذ نصب است و المعنی نقصّ علیک اذ قال یوسف. و قیل معناه اذکر اذ قال یوسف لابیّه، یوسف نامی است عجمی یعنی افزون فیروز، و قیل هو اسم عربیّ من الاسف و الاسباب فالاسف الحزن و الاسباب العبد و اجتماعاً فی یوسف فلذلك سمّی یوسف. و درست است خبر از مصطفی (ص) که گفت: الکریم بن الکریم بن الکریم بن الکریم بن الکریم بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم، «یا أَبَتِ» بفتح تا قراءت ابن عامر است و ابو جعفر علی تقدیر یا ابتاه فرحم، باقی بکسر تا خوانند علی تقدیر یا ابتی بیاء الاضافة الی المتکلم، فحذفت البیاء لانّ یاء الاضافة تحذف فی النداء کقولهم یا قوم یا عباد، و هذه التاء عند التحویین بدل من یاء الاضافة و تخصّ بالنداء و یحتمل ان ینصب علی الکریم بدلا من الواو الّتی هی لام الفعل فی ایوان و ابوین، «إِنِّي رَأَيْتُ» یعنی فی المنام «أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا» نصب علی التمییز، «وَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ» لما تطاول الکلام کرّر الرؤیة و لما فعلت الکواکب فعل العقلاء و هو السجود جمعهم جمع العقلاء بالیاء و النون.

و ابتداء این قصّه آنست که یعقوب را دوازده پسر بود از دو حرّه و دو سریت، حرّه یکی لیّا بود بنت لایان بن لوط و دیگر خواهرش راحیل بنت لایان بن لوط، و یعقوب ایشان را هر دو بهم داشت و در شرع ایشان جمع میان دو خواهر روا بود تا بروزگار بعثت موسی و نزول تورات که آن گه حرام شد، قومی گفتند جمع نکرد میان خواهران که از اوّل لیّا بخواست دختر مهین و از وی چهار فرزند آمد: یهودا و شمعون و لاوی و روبیل، و قیل روبین بالنون. پس لیّا فرمان یافت و راحیل را دختر کهن بخواست، و کانت اجمل نساء اهل عصرها و از وی دو پسر آمد یوسف و بن یامین، و قیل بنیامین و لایان، در جهاز این دختران دو کنیزک بایشان داده بود نام یکی زلفه و دیگر بلهه ایشان هر دو کنیزک را بیعقوب دادند و یعقوب را از ایشان شش پسر آمد: دان و نفتولی و قیل تفتالی و زبولون از زلفه، و کوذ و اوشیر و بشسوخور از بلهه، این دوازده پسر اسباطاند که ربّ العالمین در قرآن ایشان را نام برده، و السبّط فی کلام العرب: الشجرة الملتفة الكثيرة الاغصان.

و گفته اند که در میان سرای یعقوب درختی برآمده بود که هر گه که وی را پسری زادی شاخی تازه از آن درخت برآمدی و چنان که کودک می بالیدی و بزرگ می شدی آن شاخ بزرگ می شدی، پس چون کودک بحد مردی رسیدی آن شاخ ببریدی و از وی عصای ساختی و بآن فرزند دادی که رسم انبیا چنین بودی که هیچ پیغامبر و پیغامبر زاده بی عصا نبود.

مصطفی (ص) گفت: «یا یعجز احدکم ان تکون فی یده عصا فی اسفله عکازة یتکی علیها اذا اعیی و یمیط بها الادی عن الطریق و یقتل بها الهوام و یقاتل بها السباع و یتخذها قبلة بارض فلاة».

چون یعقوب را ده پسر زادند و با ایشان ده عصا چنان که گفتیم، یازدهمین پسر یوسف بود و از آن درخت هیچ شاخ از بهر عصاء یوسف بر نیامد تا یوسف بزرگ شد و فرادانش خویش آمد، برادران را دید هر یکی عصائی داشتند، پدر خویش را گفت: «یا نبیّ الله لیس من اخوتی الا و له قضیب غیری فادع الله ان یخصنی بعصا من الجئة» پدر

دعا کرد جبرئیل آمد و قضیبه آورد از بهشت از زبرجد سبز و بیوسف داد. پس یوسف روزی در میان برادران نشسته بود خواب بروی افتاد ساعتی بخت، آن گاه از خواب درآمد ترسان و لرزان، برادران گفتند ترا چه افتاد؟ گفت در خواب نمودند مرا که از آسمان شخصی فرو آمدی تازه روی خوش بوی با جمال و با بهاء و این عصا از من بستدی و هم چنین عصاهای شما که برادران آید و همه بزمین فرو زدی آن عصا من درختی کشتی سبز برگها برآورده و شکوفه در آن پدید آمده و میوه‌های لونالون از آن درآویخته و مرغان خوش آواز بالخان رنگارنگ بر شاخهای آن نشسته و آن عصاهای شما هم چنان بحال خود بر جای خود خشک مانده تا بادی بر آمد و آن عصا های شما همه از زمین برکند و بدریا افکند، برادران چون این بشنیدند غمگین گشتند و بر وی حسد بردند گفتند این پسر راحیل میخواهد که بر ما خداوند باشد و ما او را بندگان باشیم. وهب

منبه گفت یوسف هفت ساله بود که این خواب دید و آن گاه بعد از پنج سال دیگر چون دوازده ساله گشت آن خواب دید که رب العزّه از وی حکایت میکند.

«إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا» پس یوسف بر کنار پدر همی بود و یعقوب او را هیچ از بر خویش جدا نکردی و بنزدیک وی خفتی پس شبی از شبها خفته بود گویند که شب قدر بود و شب آدینه که یوسف از خواب درآمد، گونه روی سرخ کرده و ارتعاد بر اعضا وی افتاده، یعقوب او را در برگرفت گفت جان پدر ترا چه رسید؟ گفت ای پدر بخواب دیدم درهای آسمان گشاده و فروزندگان آسمان همه چون مشعلهای افروخته و از نور و ضیاء آن همه کوه‌های عالم و بقاع زمین روشن گشته و دریاها ب موج آمده و ماهیان دریا بانواع لغات تسبیحها در گرفته، یا پدر، مرا لباسی پوشانیدند از نور و کلیدهای خزائن زمین بنزدیک من آوردند، آن گاه یازده ستاره را دیدم که از آسمان ب زیر آمدند و آفتاب و ماه با آن ستارگان مرا سجود کردند، اینست که رب العالمین گفت «إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ».

روی جابر بن عبد الله قال: اتى النبى صلى الله عليه وسلم رجل من اليهود فقال يا محمد اخبرنى عن الكواكب التى رآها يوسف ساجدة له ما اسمائها؟ فسكت رسول الله (ص) و لم يجبه بشيء فنزل عليه جبرئيل فاخبره باسمائها. فقال رسول الله (ص) هل انت مؤمن ان اخبرتك باسمائها قال نعم.

قال جربان و الطارق و الذیك و ذو الكتاف و قابس و وئاب و عمودان و المصبح و الفيلق و الضروح و الفرغ و الضیاء و النور، نزلن من السماء فسجدن له فقال اليهودى اى و الله انها لاسماؤها. قال بعض العلماء الضیاء هو الشمس و هو ابوه و النور هو القمر و هى امه و كان لامه ثلث الحسن. و قال السدى الكواكب اخوته و الشمس ابوه و القمر خالته لان امه راحيل كانت قد ماتت، «ساجدين» قيل هى سجدة تحية.

«قال يا بُنَيَّ» تصغير ابن، صغره لصغر سنه و هو ابن اثنتى عشرة سنة. «لا تقصص رؤياك على إخوتك» قال ابن عيسى: الرؤيا تصور المعنى فى المنام على توهم الأبصار، قال و ذلك انّ العقل مغمور فى النوم فاذا تصور الانسان المعنى توهم انه يراه، «فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا» تقول كاده و كاد له مثل نصحته و نصحت له، «إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ» ظاهر العداوة. يعقوب چون این خواب از یوسف بشنید گفت ای پسر،

نگر که این خواب با برادران نگویی که ایشان تعبیر آن دانند و فضل بر خود ببینند وانگه بر تو حسد برند و کید سازند تا ترا هلاک کنند، از این جا گفته‌اند حکماء که الاقارب عقارب.

یکی معاویه را گفت: ائی احبک حباً لا یمازجه عداوة و لا یخالطه حسد، فقال: صدقت قال: بم عرفت ائی صادق، قال: لائک لست لی باخی نسب و لا بجار قریب و لا بمشاکل فی حرفة و الحسد ینبعث من هذه الثلاثة. یوسف چون این سخن از پدر شنید گونه وی زرد شد و غمگین گشت و از برادران در هراس شد که ایشان مردانی درشت طبع بودند، مبارزان خصم شکن، مرد افکن، یعقوب چون اثر ترس در وی بدید او را در بر گرفت و وی را دل داد و تعبیر آن خواب با وی بگفت.

فذلك قوله: «وَ كَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ» ای کما اریک ربک هذه الرؤیا كذلك یخصک و یصطفیک بالنبوة، «وَ يُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ» یعنی تعبیر الرؤیا ای ما یؤل الیه امرها و کان یوسف اعبر الناس للرؤیا، و قیل و یعلمک من تأویل الاحادیث، یعنی معانی الکلام فی آیات اللہ و کتبه، تعبیر و تاویل یکی است، مال مرجع و غایت کار است و عبر کرانه جوی و وادی تعبیر و تأویل آنست که سخن گویی تا اشارت کنی فرا سرانجام چیز و عاقبت کار، «وَ يُبَيِّنُ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ» این نعمت رسالت است چنان که آنجا گفت «الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» یعنی الانبیاء. جای دیگر گفت «أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَّةِ آدَمَ»، میگوید: باین خواب که دیدی اللہ بر تو نعمت رسالت تمام کند که ترا پیغامبر کند و هم چنین بر آل یعقوب تمام کند یعنی برادران تو که ایشان را نیز انبیاء کند، و این از بهر آن گفت که ربّ العزه او را خبر داده بود بوحی که نعمت خود بر وی تمام کند و بر برادران وی، هم چنان که بر ابراهیم و اسحاق تمام کرد، و اتمام نعمت بر ابراهیم و اسحاق آن بود که ایشان را پیغامبران کرد. و قیل «يُبَيِّنُ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ» ای: ینبتک علی الاسلام حتی تموت علیه، کما أتمّھا علی أبویک من قبل إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْحَاقَ» بان نجاه من نار نمرود بان فداه بذبح عظیم و ثبتهما علی الاسلام حتی ماتا علیه، و ابویک تثنیه اب، و المراد جدک و جد ابیک، ابراهیم و اسحاق اسمان اعجمیان، و ابراهیم معناه اب رحیم، و قیل من البرهمة و هی شدة النظر، و اسحاق قیل معناه: الضاحک، «إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ» لمن یتحق الاجتباء، «حَكِيمٌ» یضع الاشیاء مواضعها، و قیل علیم بما صنع به اخوته، حکیم بما قضی. قال المفسرون: هذه الآية دالة على نبوة يوسف و نبوة اخوته.

«لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ» یعنی فی خبر یوسف و خبر اخوته «آیات» ای علامات و دلالات تدلّ علی صنع اللہ و لطائف افعاله و عجائب حکمته، «لِلسَّائِلِينَ» ای لمن سأل عن امرهم و اراد ان یعلم علمهم. و قرأ اهل مکه آیه ای عیره و عظة و عجب، و ذلك

ان اليهود سألت رسول اللہ (ص) عن قصة يوسف فاخبرهم بها كما في التوراة فعجبوا منه، و قالوا من اين لك هذا يا محمد؟ فقال علمنيه ربّي للسائلين و لغيرهم.

### النوبة الثالثة

بسم اللہ الرحمن الرحیم. اسم جلیل شهد بجلاله افعاله، نطق بجماله افضاله دلّ علی اثباته آیاته، اخبر عن

صفاته مفعولاته، فهو الملك العظيم العزيز الكريم لا قسيم في ذاته، و لا شريك في مخلوقاته، و لا نظير في حقه و لا في صفاته.

عظیم ماجد فرد التّعالی	ملیک قادر مولی الموالی
بعید عن مطار الوهم عال	قریب من جنان العبد دان
عزیز عزّ عن عمّ و خال	جلیل جلّ عن مثل و شبه

نام خداوندی که زبانها سزای وی جست و ندید، و همها فرا حجاب عزّت رسید و ببرید، گوشها فرا حقّ وی رسید و برسید، صفت و قدر خویش برداشت تا هیچ عزیز بعزّ او نرسد، و هیچ فهم حد او درنیابد و هیچ دانا قدر او بنداند، دانش او کس نداند، توان او کس نتواند، بقدر او کس نرسد، لم یکن ثمّ کان را با لم یزل و لا یزال چه آشنایی! قدم را با حدوث چه مناسبت! حقّ باقی در رسم فانی چه پیوندند؟ ماسور تکوین بهیئة تمکین چون رسد؟

عشاق جمالش را امّید وصالستی	گر حضرت لطفش را اغیار بکارستی
معلوم شدی آخر گر روی سؤالستی	ممکن شودی جستن گر روی طلب بودی

پیر طریقت گفت: الهی، نور دیده آشنایانی، روز دولت عارفانی، لطیف، چراغ دل مریدانی و انس جان غریبانی، کریم، آسایش سینه محبّانی و نهایت همّت قاصدانی، مهربان، حاضر نفس واجدانی و سبب دهشت و الهانی، نه بچیزی مانی تا گویم که چنانی آنی که خود گفتی و چنان که گفتی آنی، جانهای جوانمردان را عیانی و از دیدها امروز نهانی.

اندر دل من بدین عیانی که	و از دیده من بدین نهانی که
تویی	تویی
وصّاف ترا وصف نداند کردن	تو خود بصفات خود چنانی که تویی

«الر» الالف تشیر الی اسمه اللّٰه، و اللّٰم تشیر الی اسمه لطیف، و الرّاء تشیر الی اسمه رحیم. یقول اللّٰه تعالی: باسم اللّٰه اللطیف الرّحیم، «ان هذه السورة آیات الكتاب الذی اخبرت فی التوریه» انّی انزله علی محمّد (ص): بنام من که خداوندم، لطیف و رحیمم، که این سوره، آیات آن کتاب است که در تورات وعده دادهام که فرو فرستم بمحمّد (ص)، کتابی که یادگار مؤمنان است و هم راه طالبان، عدّت عابدان و زاد زاهدان، موعظت خائفان و رحمت مؤمنان.

«إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» جایی دیگر گفت: «قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا، قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللّٰهِ نُورٌ وَ كِتَابٌ مُّبِينٌ، وَ شِفَاءٌ لِّمَا فِي الصُّدُورِ. وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ» این قرآن راه جویان را

راهست، و بار خواهان را بار است، و مؤمنانرا شفیع و گوا هست، امروز بشارت است و رحمت و فردا عزّ و ناز و کرامت، امروز رشاد و راست راهی و فردا از عقوبت آزادی، مؤمنانرا میراند بزمام حقّ در راه صدق، بر سنن صواب، بر چراغ هدی و بدرقه مصطفی (ص)، روی بنجات وادی بوادی میراند، منزل بمنزل. اوّل منزل علم، پس منزل عمل، پس منزل صدق و اخلاص، پس منزل مهر و محبت تا فرو آرد در مقعد صدق عند ملیک مقتدر.

نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ وَ نِيكُو قِصَّةِ أَيَّ كِه قِصَّةِ يُوْسُفَ اسْت، قِصَّةِ عَاشِقِ وَ مَعْشُوقِ وَ حَدِيثِ فِرَاقِ وَ وَصَالَتِ، دَرْدِ زِدِه‌ای بَایِدِ كِه قِصَّةِ دَرْدَمَنْدَانِ خَوَانِدِ، عَاشِقِی بَایِدِ كِه اَز دَرْدِ عَشْقِ وَ سُوْزِ عَاشِقَانِ خَبَرِ دَارِدِ، سُوْخْتِه‌ای بَایِدِ كِه سُوْزِ حَسْرَتِيَانِ دَر وِی اَثَرِ كِنْدِ، غَلَامِ اَن مَشْتَاقِمِ كِه بَر سِرِ كُوِي دُوسْتِ آتَشِ حَسْرَتِ افْرُوزِدِ، رَشْكِ بَرَمِ بَر چِشْمِی كِه دَر فِرَاقِ عَشْقِ جَانَانِ اشْكِی فِرُو بَارِدِ، جَانِ وَ دَلِ نَثَارِ كَنَمِ دَلِ شِدِه‌ای رَا كِه دَاسْتَانِ دَلِ شِدْگَانِ كُوِيْدِ.

در شهر، دلم بدان گراید صنما      کو، قصّه عشق تو سراید صنما

آن روز که تخم درد عشق در دل‌های آشنایان پاشیدند، دل یعقوب پیغامبر بر شاه راه این حدیث بود، از تجرید و تفرید عمارت یافته در بوته ریاضت باخلاص برده، قابل تخم درد عشق گشته. چون آن تخم بزمین دل وی رسید، آب رشّ علیهم من نوره آن را پرورش داد تا عبهر عهد برآمد، آن گه جمال یوسفی از روی بهانه قبله وی ساختند و بشریت را بجنس خود راه نمودند و این آواز برآوردند که حلق یعقوب در حلقه دام ارادت یوسف آویختند و نقطه حقیقت در پرده غیرت، میگوید: ارسلانم خوان تا کس بنداند که کیم.

«إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشْرَ كَوْكَبًا» ابن عباس گفت این یازده کوكب یازده برادر می‌خواهد از روی اشارت، میگوید چنان که ستارگان بنفس خود روشن‌اند و خلق بآن راه بر، و ذلك فی قوله تعالی: «وَوَاللَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ» هم چنان برادران یوسف را روشنایی نبوت بود و بایشان اهتداء خلق، اما غدیری که با برادر کردند و حسد که بر وی بردند، آن نوعی است از صغائر.

و این چنین صغائر بر انبیاء علیهم السلام رود و حکمت در آن آنست که تا عالمیان بدانند که بی عیب خدا است که یگانه و یکتا است دیگر همه با عیب اند. و فی معناه انشد:

انا معیوب و ربّی طاهر      و علی الطاهر من عیبی دلیل

قیل للحسن: أ یحسد المؤمن؟ قال ما انساك بنی یعقوب، اگر کسی گوید یوسف كودك بود نارسیده که این خواب دید و معلومست که در شرع فعل كودك را حکمی نبود، چون فعل وی را حکم نبود، خواب وی را حکم چون بود؟ جواب آنست که حصول فعل كودك بقصد و آهنگ وی بود، روا باشد که در معرض تقصیر و نقصان با وی نسبت کنند، بل که خواب نموده الهی است، كودك و بالغ در آن یکسان.

وَ كَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ مِنْ سَبَقَتْ لَهُ الْعِنَايَةُ فِي الْبَدَايَةِ تَمَّتْ لَهُ الْهُدَايَةُ فِي النَّهَايَةِ. هر کرا رقم سعادت ازلی و طراز دولت لم یزلی در بدایت کار بر حواشی روزگار او کشیدند، در نهایت نور هدایت تحفه وی گردانیدند. و ینابیع علم و حکمت در ضمن سینه وی گشادند، و نعمت دین و دنیا بر وی تمام کردند. اینست حال یوسف صدیق که ربّ العزّه او را علم و حکمت و ملک و نبوت داد و نعمت خود بر وی تمام کرد، او را حسن و ضیاء و جمال بر کمال داد. مصطفی (ص) گفت: اعطی یوسف شطر الحسن، چندانک عالمیان را و فرزندان آدم را جمال است يك نیمه آن تنها بیوسف دادند، گفتا و او را شب معراج دیدم در آسمان هم چون ماه دو هفته. اسحاق بن عبد الله بن ابی فروه میگوید: بما رسید که یوسف (ع) در کویهای مصر بر گذشتی، تلالئی نور روی او بر دیوارها چنان تافتی که شعاع خورشید از آسمان بر زمین تابد. کعب احبار گفت: ربّ العزّه طبقات فرزند آدم چنان که خواهند بود تا بقیامت بر آدم عرضه کرد، صورت همه بدید و نام همه و عمر همه با وی بگفتند، یوسف را دید در طبقه ششم تاج و قار بر سر، حله شرف در بر، رداء کرامت بر دوش، قضیب ملک در دست، از راست و از چپ وی فریشتگان بی عدد ایستاده و در پیش وی زمره انبیاء علیهم السلام صف کشیده، آدم را دیدار وی خوش آمد گفت: «الهی من هذا الکریم الذی ابحت له بحبوحه الکرامه و رفعت له الدرجه العالیة؟» بار خدایا پایگاه دولت این بنده بس بلند است، پر آفرین و خوب روی و خوش دیدار است، این کیست؟

فرمان آمد از جبار کائنات «هذا ابنک المحمود علی ما آتیته»، این فرزند تو است که بر وی نعمت خود تمام کردم و نواخت خود بر وی نهادم و بر وی حسد بردند، یا آدم او را عطائی ده و با وی کرامتی کن که پدر با فرزندان کند، آدم گفت «قد نحلته ثلثی حسن ذریتی» او را دادم دو سیک حسن و جمال همه فرزندان خویش، پس آدم او را در بر گرفت و میان دو چشم وی ببوسید و گفت: لا تأسف فانتم یوسف فاول من سمّاه یوسف آدم علیهما السلام.

## ۲ النوبة الاولى

قوله تعالى: إِذْ قَالُوا لِيُوسُفُ وَأَخُوهُ بَرَادِرَانِ يُوَسُفُ كَفْتَنَد بَرَاَسْتِي كَه يُوَسُفُ وَ هَم مَادِر اُو، أَحَبُّ إِلَى أَبِينَا مِيَّا دُوَسْت تَر اَسْت بَبِدِر مَاز مَاز، وَ نَحْنُ عَصَبَةٌ وَ مَا اِيْم كِرُوْهِی دَه تَن، إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (۸) پَدِر مَاز دَر مَهَر اِيْن دُو بَرَادِر دَر ضَلَالِي اَسْت أَشْكَارَا.

اَقْتُلُوا يُوَسُفَ بَكشيد يُوَسُفَ رَا، أَوْ اَطْرَحُوهُ أَرْضًا يَا اُو رَا بِيْفَكْنيد بَزْمِينِي «يَخْلُ لَكُمْ وَجْهَ أَبِيكُمْ» تَا پَرْدَاخْتَه كِرَدَد شَمَا رَا وَ خَالِي رُوِي پَدِر شَمَا وَ مَهَر دَل اُو، «وَ تَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ (۹)» وَ پَس اَن كِرُوْهِی بَاشيد از نيكان و تائبان.

«قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ» از میان آن برادران گوینده‌ای گفت، «لَا تَقْتُلُوا يُوَسُفَ» مکشید یوسف را، «وَ الْفَوْهُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ» و بیفکنید او را در کنج قعر چاه، «يَلْتَقِطُهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ» تا بر گیرد او را کسی از کاروانیان، «إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ» (۱۰) اگر خواهید کرد.

«قَالُوا يَا أَبَانَا» گفتند ای پدر ما، «مَا لَكَ لَا تَأْمَنَّا عَلَى يُوسُفَ» چیست ترا که ما را استوار نمیداری بر یوسف «وَإِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ» (۱۱) و ما او را نیک خواهانیم.

«أَرْسِلْهُ مَعَنَا غَدًا» بفرست او را با ما فردا، «يَرْتَعُ وَيَلْعَبُ» تا ما گله چرانیم و او بازی کند، «وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» (۱۲) و ما او را نگه بان باشیم.

«قَالَ إِنِّي لَيَحْزُنُنِي» یعقوب گفت مرا اندوهگن میدارد، «أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ» که شما او را ببرید، «وَأَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذَّنْبُ» و می‌ترسم که گرگ او را بخورد، «وَ أَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ» (۱۳) و شما از او ناآگاه.

«قَالُوا لَئِنْ أَكَلَهُ الذَّنْبُ وَ نَحْنُ عُصْبَةٌ» گفتند اگر گرگ او را بخورد و ما ده تن، «إِنَّا إِذَا لَخَاسِرُونَ» (۱۴) ما آن گه ضایع گذارندگانیم.

«فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ» چون بردند او را، «وَ أَجْمَعُوا» و در دل کردند، «أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ» که او را در کنج چاه کنند، «وَ أَوْحَيْنَا إِلَيْهِ» و پیغام دادیم ما باو، «لِنُنَبِّئَهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا» ناچار ایشان را خبر کنی بآنچه میکنند امروز، «وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ» (۱۵) و ایشان نمی‌دانند.

«وَ جَاءُوا أَبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ» (۱۶) آمدند با پدر خویش شبانگاه و می‌گریستند.

«قَالُوا يَا أَبَانَا» گفتند ای پدر ما، «إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ» ما رفتیم که تیر اندازیم، «وَ تَرَكْنَا يُوسُفَ عِنْدَ مَتَاعِنَا» و یوسف را گذاشتیم بنزدیک رخت و کالای خویش، «فَأَكَلَهُ الذَّنْبُ» گرگ او را بخورد، «وَ مَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا» و تو ما را باستوار نخواهی داشت، «وَ لَوْ كُنَّا صَادِقِينَ» (۱۷) و هر چند که ما راست گوئیم.

«وَ جَاءُوا عَلَى قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ» و آمدند خون بدروغ آوردند بر پیراهن او، «قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً» یعقوب گفت نه چنان که تنهای شما را کاری بر آراست، «فَصَبِرْ جَمِلاً» اکنون کار من شکیبایی است نیکو، «وَ اللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ» (۱۸) و یاری خواست من به خدای است بر آنچه شما می‌گویید و صفت میکنید.

### النوبة الثانية

قوله تعالى و تقدس: «إِذْ قَالُوا لِيُوسُفُ وَ أَخُوهُ» این لام، لام قسم است، تقدیره و الله لیوسف و اخوه، «أَحَبُّ إِلَيْنَا مِثْلًا» و روا باشد که گویند لام تأکید است که در اوصاف شود نه در اسماء چنانکه گویند «إِذْ قَالُوا لِيُوسُفُ وَ أَخُوهُ» لکن پیوستن آن با اسم یوسف نظم سخن را نیکوتر و لایق تر بود از پیوستن آن بوصف، این معنی را در اسم پیوستند نه در وصف، «وَ نَحْنُ عُصْبَةٌ» عصبه گروهی باشد از سه تا ده بدلیل این آیت که ایشان ده بودند، و گفته‌اند از ده تا بچهل چنان که در آن آیت گفت: «لِنَتَّوَأ بِالْعُصْبَةِ» و عصبه را از لفظ خود واحد بگویند، هم چون نفر و رهط، و اشتقاق آن از عصب است و تعصب، و اقویا را گویند نه ضعاف را، «إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» ضلال درین موضع و دو جای دیگر هم درین سوره نام محبت مفرط است، آن محبت که مرد در آن با خود بر نیاید و برشد خود راه نبرد و نصیحت نشنود، معنی آیت آنست که پدر ما یوسف را و بنیامین را بدرستی و تحقیق بر ما برگزیده و مهر دل بافراط بر ایشان



نهاده، دو کودک خرد فرا پیش ما داشته، و ما ده مردیم نفع ما بیشتر، و او را بکار آمده تر. «إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» قیل فی خطاء من رایه و جور من فعله، پدر ما رای خطا زد و در فعل جور کرد که در محبت فرزندان راه عدل بگذاشت. و قیل: فی ضلال مبین ای فی غلط من امر دنیا، فانما نقوم بامواله و مواشیه. برادران این سخن آن گه گفتند که خبر خواب یوسف بایشان رسید، و میل یعقوب بوی هر روز زیاده‌تر میدیدند، و یعقوب را خواهری بود که پیراهن ابراهیم داشت و کمر اسحاق، چون یعقوب خواب یوسف با وی بگفت وی بیامد و چشم یوسف ببوسید و پیراهن و کمر بوی داد، پسران یعقوب چون این بشنیدند دل تنگ شدند، بر عمه خویش آمدند، و شکایت کردند که یوسف را بدین هدیه مخصوص کردن و حق ما بگذاشتن چه معنی دارد؟ عمه از شرم گفت: من بی‌عقوب دادم و یعقوب او را داده، برادران از آنجا خشمگین و کینه ور برخاستند و کمر عداوت بر بستند، با یکدیگر گفتند: «اقْتُلُوا يُوسُفَ أَوْ اطْرَحُوهُ» این گوینده شمعون بود بقول بعضی مفسران و بیک قول دان، و بیک قول روبیل، «أَوْ اطْرَحُوهُ أَرْضًا» یعنی: ابعده عن ارض ابیه الی ارض بعیده عنه، و تقدیره فی ارض، بحذف الجار و تعدی الفعل الیه، «يَخْلُ لَكُمْ وَجْهَ أَبِيكُمْ» ای یصف مودته لکم و یقبل بکلّیته علیکم. این هم آن وجه است که جایها در قرآن یاد کرده: «وَ أَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ، وَجْهَتْ وَجْهِي فَأَقِمَّ وَجْهَكَ، أقمَّ وَجْهَكَ» این وجه دل است و نیت و قصد درین موضعها «وَ تَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ» ای من بعد قتله او طرحه، «قَوْمًا صَالِحِينَ» تقدیره، ثم توبوا لتكونوا قوما صالحين، هیئوا التوبة قبل المعصية. و قیل صالحین تائبین، مثل قوله: «إِنْ تَكُونُوا صَالِحِينَ فَإِنَّهُ كَانَ لِلْأَوَّابِينَ غُفُورًا» صالح درین آیت هم آن مصلح است که جایهای دیگر گفت: «إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَ أَصْلَحُوا فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَ أَصْلَحَ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَ أَصْلَحُوا».

«قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ» چون ایشان همت قتل یوسف کردند گوینده‌ای از میان ایشان گفت: «لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ»، میگویند روبیل بود برادر مهین بسنّ و از همه قوی‌تر برای، و گفته‌اند یهودا بود که از همه عاقل‌تر بود. مجاهد گفت شمعون بود، «لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ» فَإِنَّ الْقَتْلَ عَظِيمٌ، یوسف را مکشید که قتل کاری عظیم است و عاقبت آن وخیم، «وَ الْفُؤُةُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ» و بر قراءت مدنی «فی غیابات الجب» غیابات جمع غیابة است، و غیابة کران قعر چاه بود یا کنجی یا چون طاقی که نگرنده از سر چاه آن را نبیند، و در شواذ خوانده‌اند: «غیبة الجب» زیر چاه است از سر تا زیر که از روندگان در هامون پنهان بود. قتاده گفت: چاهی است معروف به بیت المقدس. کعب گفت میان مدین و مصر است به اردن مقاتل گفت چاهی است بر سه فرسنگی منزل یعقوب چاهی تاریک وحش، قعر آن دور، زیر آن فراخ، بالاء آن تنگ، آب آن شور، و میگویند سام بن نوح آن را کنده، «يَلْتَقِطُهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ» ای یأخذه بعض المجتازين الالتقاط تناول الشيء من الطريق، و منه اللقطة و اللقيط، و السیارة رفقة مسافرين یسیرون فی الارض، «إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ» ما قصدتم من التفريق بينه و بین ابیه، و قیل ان کنتم فاعلین بمشورتی.

قومی گفتند از علماء تفسیر که برادران یوسف آن گه که این سخن گفتند و این فعل با یوسف کردند بالغ

نبودند، مراهقان بودند به بلوغ نزدیک، قومی گفتند بالغان بودند و اقویا اما هنوز پیغامبر نبودند که بعد از آن ایشان را نبوت دادند، پس چون عزم درست کردند که او را در چاه افکنند آمدند و پدر را گفتند: «یا ابانا ما لك لا تأمنا علی یوسف» مقاتل گفت: درین آیت تقدیم و تأخیر است، و تقدیره ائهم قالوا ارسله معنا غدا نرتع و نلعب. فقال ابوه: «إِنِّي لِيَحْزُنُنِي أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ» الآية... «فقالوا يا ابانا ما لك لا تأمنا علی یوسف ان ترسله معنا» ای لم تخافنا علیه فلا تخرجه معنا الى الصّحراء. قرأ عامتهم لا تأمنا باشمام نون المدغمة، الضمّ للاشعار بالاصل، لانّ الاصل لا تامننا بنونين الاولى مرفوعة فادغمت في الثانية لتماثلهما طلبا للخفة و اشمّت الضمّ ليعلم انّ محلّ الكلمة رفع علی الخبر و ليس بجزم علی التّهی.

و قرأ ابو جعفر بالادغام من غير اشمام لخفته في اللفظ و موافقته لخطّ المصحف، «وَإِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ» في الرّحمة و البرّ و الشّفقة، النصّح: طلب الصّلاح و اصلاح العمل و النصّح: الخياط. پسران یعقوب پیش پدر آمدند و دست وی را بوسه دادند و تواضع کردند، گفتند ای پدر چرا در کار یوسف بر ما ایمن نه ای؟! و چرا ترسی و او را با ما بصحرا نفرستی؟ چنین برادری خوب روی بود ما را دوازده ساله شده و هرگز از پیش پدر بیرون نیامده، و با مردم نه نشسته، فردا چون بزرگ شود، در میان مردم مستوحش بود و بد دل، او را با ما بصحرا فرست تا بچراگاه آید و بازی کند و به تنزه و تفرّج نشاط گیرد و با مردم بستاخ شود و ما او را نگه بان و دوست دار و بر وی مشفق و مهربان باشیم.

اینست که ربّ العزّه گفت: «أرسله معنا غداً يرتع و يلعب». مکی و شامی و ابو عمرو، نرتع و نلعب بنون خوانند، یعنی نرتع مواشینا و نلهو و ننشط. یقال: رتّع فلان فی ماله اذا انعم فيه و انفقه فی نشاطه، و قیل: نلعب بالرّمی قیل لابی عمرو کیف تقرأ نلعب بالنون و هم انبیاء؟ قال: لم یكونوا یومئذ انبیاء. اهل کوفه یرتّع و یلعب هر دو بیا خوانند یعنی یرتّع یوسف ساعة و یلعب ساعة. یعقوب نرتع بنون خواند و یلعب بیا یعنی نرتع مواشینا و یلعب یوسف. اهل حجاز نرتع بکسر عین خوانند من الارتعاء ای نتحارس و یحفظ بعضا. چون برادران این سخن گفتند، یعقوب گفت: «إِنِّي لِيَحْزُنُنِي أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ وَ أَحَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الدَّنْبُ» این چراگاه شما معدن گرگ است و من ترسم که شما غافل باشید و گرگ او را بخورد. این چنان است که در مثال گویند: ذکرتنی الطعن و کنت ناسیا، برادران خود ندانسته بودند که گرگ مردم خورد! و راه بدین حیلّه نبردند تا از پدر بنشنیدند.

و در خبر است از مصطفی (ص): «لا تلقنوا الناس الکذب فیکذبوا» فانّ بنی یعقوب لم یعلموا انّ الذنّب یأکل الانسان فلما لفتهم ائی اخاف ان یأکله الذنّب قالوا اکله الذنّب.

و یعقوب از بهر آن می‌گفت که او را در خواب نموده بودند که یعقوب بر سر کوه ایستاده بود و یوسف در میان وادی و ده گرگ بقصد وی گرد وی در آمده، یعقوب خواست تا فرو آید و او را از ایشان برهاند، راه فرو آمدن نبود و دستش بدان نرسید، گفتا چون نومید گشتم گرگ مهین را دیدم که یوسف را در حمایت خویش گرفت از دیگران، آن گه زمین را دیدم که از هم باز شد و یوسف بآن شکاف در شد و بعد از سه

روز از آنجا بیرون آمد.

ابن عباس گفت به تعبیر این خواب: آن ده گرگ برادران وی بودند آن روز که قصد قتل وی کردند، و آن گرگ مهین یهودا است که او را از دست ایشان بستند و از قتل برهانید، و آن زمین که شکافته شد چاه است که یوسف را در آن افکندند.

چون یعقوب گفت «أخافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الدُّنْبُ» ایشان گفتند: «لَئِنْ أَكَلَهُ الدُّنْبُ وَ نَحْنُ عُصْبَةٌ» عشرة رجال «إِنَّا إِذَا لَخَّاسِرُونَ» عجزه مغبونون.

ثم قالوا يا نبی الله كيف يأكله الدنّب و فينا شمعون اذا غضب لا يسكن غضبه حتى يصيح، فاذا صاح لا تسمعه حامل الّا وضعت ما فی بطنها. و فينا يهودا اذا غضب شقّ السّبع بنصفين. يوسف چون این سخن از ایشان بشنید فرا پیش پدر رفت گفت یا ابا ارسلنی معهم قال أ تحبّ ذلك يا بنی؟ قال نعم، قال فاذا كان غدا اذنت لك في ذلك.

یعقوب او را وعده داد که فردا ترا با ایشان بفرستم، یوسف همه شب خرم بود و شادی میکرد که فردا با برادران بچراگاه و تماشا روم، یعقوب بامداد موی وی بشانه زد و پیراهن ابراهیم در وی پوشانید و کمر اسحاق بر میان وی بست و عصا بدست وی داد و پسران را وصیت کرد گفت: اوصیکم بتقوی الله و بحبیبی یوسف، اسئلكم بالله ان جاع یوسف فاطعموه و ان عطش فاسقوه و قوموا علیه و لا تذلولوه و کونوا متواصلین متراحمین، آن گه یوسف را در بر گرفت و میان دو چشمش ببوسید و گفت: استودعک ربّ العالمین. و یعقوب را سلّه ای بود که ابراهیم زاد اسحاق در آن نهادی بوقت سفر کردن، یعقوب هم چنان طعام در آن نهاد از بهر زاد یوسف و بدست لاوی داد و کوزه آب بدست شمعون، و روبیل یوسف را بر دوش گرفت و برفتند، یعقوب در ایشان مینگریست و میگریست تا از دیدار چشم وی غایب شدند، یعقوب بخانه باز گشت غمگین و گریان بخت، در خواب دید که کسی گفتی هفتاد، هفتاد، هفتاد، هفتاد. یعقوب از خواب در آمد، و تعبیر خواب نیک دانست گفت آه یوسف از بر من رفت هفتاد ساعت و هفتاد روز و هفتاد ماه و هفتاد سال. و پسران یعقوب چون از دیدار پدر غائب گشتند: روبیل، یوسف را از دوش فرو هشت و همه از پیش برفتند و در تدبیر کار وی شدند، یوسف پاره ای برفت، رنجور گشت گفت ای برادران تشنه ام مرا آب دهید و شمعون کوزه آب بر زمین زده و شکسته، یوسف بدانست که بلا آغاز کرد و او را محنت پیش آمد، بگریست و زاری کرد و از پس ایشان همی دوید، عرق از پیشانی گشاده و اشک از دیده روان و پای آبله کرده همی گوید ای برادران ای آل ابراهیم نه این بود عهد پدر با شما از بهر من!! نه این بود بشما امید پدر من، چرا رحمت نکنید و بوفاء عهد باز نیائید؟ ایشان آن همی شنیدند و او را هم چنان بتشنگی و گرسنگی و رنج همی داشتند تا آن گه که از ایشان نومید گشت و از بیم قتل بیفتاد و بیهوش شد، یهودا بر وی مشفق گشت، سر وی در کنار گرفت، یوسف بهش باز آمد گفت ای برادر زینهار، یهودا او را تسکین دل داد گفت مترس که از قتل بزینهار منی، یوسف گفت من خود دانسته بودم که من اهل غم گینانام و از خاندان محنت زدگان، لکن گفتم



مگر محنت من از بیگانگان بود، کی دانستم و کجا گمان بردم که محنت از برادران بینم و داغ بر دل من بدست ایشان نهند؟ آن گاه بنالید و بزارید و گفت ای پدر از حال من خبر نداری و ندانی که بر من چه می‌رود! برادران گفتند مر یهودا را که تو ما را از کشتن منع میکنی و کار وی بجایی رسانیدیم که او را واپس پدر بردن هیچ روی نیست، اکنون تدبیر چیست؟ یهودا گفت من چاهی دیده‌ام درین وادی او را در آن چاه افکنیم، تا راه گزری فرا رسد و او را ببرد و مقصود شما گم بودن وی است تا پدر او را نه ببند و دل بشما دهد. ایشان بحکم وی رضا دادند و رای وی موافق داشتند، او را بر گرفتند و بسر چاه بردند، و پیراهن از وی برکشیدند، بعلت آنکه تا پیراهن بخون آلوده پیش پدر برند و آن وی را نشانی بود که گرگ یوسف را بخورد، یوسف گفت: یا اخوتاه ردّوا علیّ قمیصی اتوار به فی الجبّ، فقالوا ادع الاحد عشر کوکبا و الشمس و القمر یکسوک و یونسوک. پس او را بچاه فرو گذاشتند، چون بنیمه چاه رسید رسن از دست رها کردند، ربّ العزّه او را بقعر آن چاه رسانید، چنان که هیچ رنج بوی نرسید، و در میان آب سنگی بود، یوسف بر آن سنگ نشست و برادران از سر چاه برفتند، یهودا باز آمد که بر وی از همه مشفق تر بود و دلش نمیداد که او را فرو گذارد، فرا سر چاه آمد گریان و نالان و رنجور دل، گفت یا یوسف صعب است این کار که ترا پیش آمد و من عظیم رنجورم باین که برادران با تو کردند، یوسف گفت: یا اخی این حکم خداست و بر حکم خدا اعتراض نیست، لکن ترا وصیّت میکنم اگر روزی غریبی را بینی تشنه و گرسنه و ستم رسیده، با وی مساعدت کن و لطف و مهربانی نمای، ای یهودا و چون بخانه باز روی برادرم بنیامین و خواهرم دینه از من سلام برسان و ایشان را بنواز، و ازین معاملات که برادران با من کردند پدر را هیچ آگاه مکن که مرا امید است که ازینجا خلاص یابم، تا من ایشان را عفو کنم، و پدر این خبر شنیده باشد. و گفته‌اند که از سر چاه تا بقعر صد و شصت گز بود و از کرامت یوسف آواز یکدیگر آسان می‌شنیدند، یهودا گفت چرا باید که پدر این خبر نشنود؟ گفت نباید که از سر ضجر بر ایشان دعا کند و ایشان را گزندی رسد که اندوه آن بعضی بمن رسد. اینست کمال شفقت و غایت کرم و مهربانی بی نهایت، طبع کریم پیوسته احسان را متقاضی بود، اصل شریف همواره با کرم و لطف گراید.

و گفته‌اند که آب آن چاه تلخ بود، چون یوسف در چاه آرام گرفت آب آن خوش گشت و چاه تاریک روشن شد، و یوسف برهنه بود، اما بر بازوی وی تعویذی بسته که یعقوب آن را از بیم چشم زخم بر وی بسته بود، و در آن تعویذ پیراهن ابراهیم خلیل بود، پیراهن از حریر بهشت که جبرئیل آورده بود از بهشت، آن روز که ابراهیم را برهنه در آتش نمرود می‌افکندند، و بعد از ابراهیم، اسحاق بمیراث برد از وی و بعد از اسحاق، یعقوب. آن ساعت که یوسف برهنه در چاه آمد، جبرئیل آن تعویذ بگشاد و پیراهن بیرون آورد و در یوسف پوشانید. و گفته‌اند بهی از بهشت بیاورد و بوی داد تا بخورد. و گفته‌اند که ربّ العزّه بوی فریشته‌ای فرستاد که او را ملك النور گویند، که آن فریشته مونس ابراهیم بود در آتش نمرود، و مونس اسماعیل بود آن گه که هاجر بطلب آب رفت و او را تنها بگذاشت، و مونس یونس بود آن گه که از شکم ماهی بیرون آمد در

عراء، این ملك التور در چاه مونس یوسف بود. و گفته‌اند یوسف در چاه دعا کرد گفت: یا صریخ المستصرخین، یا غوث المستغیثین، یا مفرج کرب المکروبین، قد تری مکانی، و تعرف حالی، و لا یخفی علیک شیء من امری فریشتگان آسمان آواز وی بشنیدند همه بغلغل افتادند گفتند: الهنا و سیدنا انا لنسمع بکاء و دعاء اما البکاء فبکاء صبی، و اما الدعاء فدعاء نبی، فاوحی الله الیهم: ملائکتی هذا یوسف بن یعقوب بن اسحاق بن خلیل ابراهیم. فأتسع الجب له مدّ بصره و وکل الله به سبعین الف ملك یؤنسونه و کان جبرئیل عن یمینه و میکائیل عن یساره فجعل الله له الجب روضة خضراء و کانت تؤنسه و کان الله من وراء ذلك مطلع علیه.

یوسف سه روز در آن چاه بماند و یهودا پنهان از برادران همی آمد و او را طعام همی داد، روز چهارم جبرئیل گفت: یا غلام، من طرحتک فی هذا الجب؟

قال اخوتی لابی، قال و لم؟ قال حسدونی بمنزلتی من ابی، فقال أ تحبّ ان تخرج من هذا الجب؟ قال نعم، فقال له قل: یا صانع کل مصنوع و یا جابر کلّ کسیر و یا شاهد کلّ نجوی یا قریبا غیر بعید یا مونس کلّ وحید یا غالبا غیر مغلوب یا حیّ لا اله الا انت یا بدیع السموات و الارض یا ذا الجلال و الاکرام، اجعل لی من امری فرجا و مخرجا، یوسف این دعا بگفت در حال فریشته‌ای آمد ببشارت و راحت و پیغام ملك. فذلك قوله عزّ و جل: وَ أَوْحَيْنَا إِلَيْهِ این واو زیادت است، تقدیره: فلما ذهبوا به و اجمعوا، ای عزموا علی ان يجعلوه فی غیابت الجب اوحینا الیه. و روا باشد که این واو ثابته باشد و واو در اجمعوا زیادت بود یعنی فلما ذهبوا به اجمعوا.

آن گه ابتدا کرد، گفت: و اوحینا الیه. و مثله قوله فلما اسلما و تله للجبین و نادیناه، ای نادیناه، و الواو زائده. و قیل الوحی ها هنا وحی الهام.

معنی آیت آنست که چون یوسف را بردند و در چاه کردند ما پیغام دادیم باو که ناچار تو ایشان را خبر کنی در مصر از آنچه امروز می‌رود و آنچه با تو میکنند، و ذلك فی قوله: «هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ»، اناک یوسف، ای لا یعرفونک، یعنی که تو ایشان را می‌گویی: هل علمتم ما فعلتم بیوسف، و ایشان ترا نشناسند و روا باشد که با وحی شود، ای اوحینا و هم لا یشعرون بذلك الوحی.

روی عن الحسن قال: القی یوسف فی الجب، و هو ابن سبع عشرة سنة، و کان فی العبودیة و السجن و الملك ثمانین سنة، و عاش بعد ذلك ثلثا و عشرين سنة، و مات و هو ابن مائة و عشرين سنة، و قیل حین القی فی الجب کان ابن اثنی عشرة سنة.

«وَ جَاؤْ أَبَاهُمْ عِشَاءً» برادران چون از سر چاه باز گشتند گفتند اکنون پیش پدر رویم چه حجت آریم و چه گوئیم؟ اتفاق کردند که بزغاله‌ای بکشند و پیراهن یوسف بخون وی آلوده کنند و پیش پدر دربرند، گویند یوسف گرگ بخورد و این پیراهن آلوده بخون نشان است، و یعقوب بانتظار ایشان از خانه یک میل بیامده و بر سر راه نشسته، ایشان بوقت شبان گاه پیش پدر رسیدند، گریان و زاری‌کنان. «عشاء» آخر روزست و

ابتداء شب و از بهر آن شب آمدند تا بر اعتذار دلیرتر باشند که در آن روز حیا ایشان را مانع بود از عذر دروغ آوردن، و از اینجا گفته‌اند: لا تطلب الحاجة بالليل فانّ الحياء في العين و لا تعتذر بالتهار فتلجج في الاعتذار فلا تقدر على اتمامه و در شواذ خوانده‌اند «عشاء» بضم عین، معنی آنست که از اشک فرا نمی‌دیدند که می‌گریستند. و گفته‌اند که گریستن ایشان بحقیقت بود نه بمجاز، سه معنی را: یکی آن که شبیت یعقوب دیدند و دانستند که او را در بلاء و غم صعب افکندند. دوّم کودکی و بی گناهی یوسف یاد آوردند. سیوم بر کرده خویش پشیمان شدند و روی اصلاح کار نمی‌دیدند. یعقوب چون زاری و فزع ایشان شنید از جای برجست و بر خود بلرزید، گفت: ما لکم یا بنی و این یوسف؟ چه رسید شما را ای پسران و یوسف کجا است؟

ایشان گفتند: «یا أبانا إنا ذهبنا نستيق» ای نتسابق، یعنی برید کلّ واحد منّا ان یسبق الآخر و ذلك من رياضة الأبدان. این آیت دلیل است که مسابقت بر اقدام رواست و يدلّ علیه خبر عائشة: قالت سابق رسول الله (ص) فسبقته فلما حملت من اللحم سابقنی فسبقنی، فقال یا عائشة هذه بتلك.

و عن الزهری قال: كانوا يستبقون على عهد رسول الله (ص) على الخيل و الإبل و الرجال على اقدامهم و كانوا يستبقون ليشدوا بذلك انفسهم. و گفته‌اند: إنا ذهبنا نستيق، این سباق رمی است و مصطفی (ص) گفته: الرمی سهم من سهام الاسلام من تعلم الرمی ثم تركه فنعمة تركها.

و قال صلى الله عليه و سلم: من حقّ الولد على الوالد ان يعلمه كتاب الله و السباحة و الرمی. قال و ليس من الله الا ثلاثة: ملاعبة الرجل اهله، و تأديبه فرسه، و رميه بقوسه، و من علمه الله الرمی و تركه رغبة عنه فنعمة كفرها. و فی روایة: قال كلّ شيء من لهو الدنيا باطل الا ثلاثا: انتضالك بقوسك، و تأديبك فرسك، و ملاعبتك اهلك، فانهنّ من الحقّ.

و روى انّ النبی (ص) مرّ بنفر يتناضلون، فقال: ارموا بنی اسماعیل فانّ اباکم کان رامیا و انا مع ابن الادرع فطرحوا نبالهم، و قالوا من كنت معه یا رسول الله غلب؟ قال ارموا و انا معکم کلکم ارموا و اركبوا و ان ترموا احبّ الی من ان تركبوا.

«قالوا یا أبانا إنا ذهبنا نستيق» گفتند ای پدر ما، ما ریاضت تن را و آزمون قوت را با یکدیگر سباق می‌بریم و تیر می‌انداختیم و یوسف از آن که کودک بود او را نزدیک رخت خویش بگذاشتیم، گرگ آمد و او را بخورد، «و ما أنت بمؤمن لنا» معنی مؤمن درین موضع مصدق است هم چنان که آنجا گفت «و یؤمن للمؤمنین» ای یصدق المؤمنین، جایی دیگر گفت «لن تؤمن لکم» ای لن نصدقکم، «و لو کنا صادقین» لیس یریدون ان یعقوب لا یصدق من یعلم انه صادق هذا محال، لا یوصف الانبیاء بذلك و لکنّ المعنی لو کنا عندک من اهل الثقة و الصدق لاتهمنا فی یوسف لمحبتک ایاه و ظننت انا قد کذبتک.

«و جاؤ علی قمیصیه بدم کذب» ای ذی کذب یرید مکذوبا فیهِ، لانه لم یکن دم یوسف بل دم سخله. یعقوب

چون پیراهن دید، هیچ ندیده و پاره نگشته وانگه بخون آغشته، گفت شما دروغ می‌گوئید که اگر گرگ خورد پیراهن وی پاره کردی، آن گه گفت: تالله ما رأیت کالیوم ذنبا حلیمَا اکل ابنی و لم یخرق علیه قمیصه. یعقوب چون پیراهن دید آرام در دل وی آمد، دانست که یوسف زنده است گرگ او را نخورده، و ایشان دروغ می‌گویند، و آن پیراهن بر وی خود می‌نهاد و می‌بوئید و می‌گفت: ما هذا بریح دم ابنی فانظروا ما صنعتم، آن گه گفت «بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً» ای زینت لکم انفسکم امرا فصنعتموه «فَصَبْرٌ جَمِيلٌ» یعنی فصبری صبر جمیل لا شکوی فیهِ و لا جزع، «وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ» کلمه یسکن الیها الملهوف ای استعین بالله علی احتمال ما تصفون.

قال الشعبي لقميص يوسف ثلث آيات: احديها حين جاءوا عليه بدم كذب، و الثانية حين قدّ، و الثالثة حين القى على وجه يعقوب فارتدّ بصيرا. و روى انهم انطلقوا فنصبوا شبكة و اصطادوا ذنبا و اتوا به يعقوب، فقالوا يا ابانا هذا الذنب الذي افترسه و قد اتيناك به فرفع يده الى السماء، و قال يا ربّ ان كنت استجبت لى دعوة او رحمت لى عبرة فانطلق لى هذا الذنب حتى يكلمنى فانطقه الله عزّ و جلّ فابتداه بالسّلام، و قال: السّلام عليك يا نبى الله، فقال يعقوب و عليك السّلام ايّها الذّنب، لقد فجعتنى بحبيبي و قرّة عينى و اورثتنى حزنا طويلا، قال: لا و حقك يا نبى الله، ما اكلت له لحما و لا شربت له دما و انّ لحومكم و دماؤكم لمحرمة علينا معاشر الانبياء.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: «إِذْ قَالُوا لِيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِمَّا» الآية... برادران يوسف خواستند که قاعده دولت يوسفی را منهدم کنند، و سپاه عصمت را در حقّ وی منهزم گردانند، و بر کشیده عنایت را بدست مکر خود بر خاک مذلت افکنند، نتوانستند! و با قضاء رانده و حکم رفته برنیامدند! و قد قيل: اطول الناس حزنا و کثرهم غیظا من اراد تأخیر من قدّمه الله او تقدیم من اخره الله. حلق یعقوب را در حلقه دام محبّت يوسف آویخته دیدند، هر گاه که نزدیک پدر در آمدند او را دیدند نشسته و آن بهار شکفته و ماه دو هفته را پیش خود نشانده و نطع وصال در خیمه جمال وی گسترده، ایشان چنان همی دیدند و از کینه و عداوت بر خود همی بیچیدند، با یکدیگر گفتند: «لِيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِمَّا وَ نَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ»، پدر ما باین اختیار که کرده که یکی را بده برگزیده از راه صواب دور است، اکنون تدبیر آنست که او را از چشم پدر غائب گردانیم، که هر چه چشم نه بیند دل نخواهد، تا یکبارگی دل بر ما نهد و با ما پردازد، و این مایه ندانستند که هر که همه جوید از همه درماند: من طلب الكلّ فانه الكلّ، اقبال یعقوب بخود بکلّیت می‌خواستند بآن نرسیدند و بجای اقبال اعراض دیدند چنان که ربّ العزّه گفت: «وَتَوَلَّى عَنْهُمْ»، آن گه از سر آن کینه و عداوت از روی تلبیس بر پدر باز شدند و از مکر این آواز دادند که «أَرْسِلْهُ مَعَنَا غَدًا يَرْتَعْ وَيَلْعَبُ». هیچ دستوری هست ای پدر که این روشنایی چشم یعقوبی را و واسطه عقد خوبی را فردا با ما بصحرا فرستی تا يك ساعت تماشا کنیم؟ از حضرت پدر اجازت یافتند نه بمراد خویش بل بمراد يوسف، که يوسف كودك بود

و حدیث نزهت و تماشا بگوش وی رسیده، از پدر درخواست تا او را با ایشان بفرستد. پدر از بهر دل وی دستوری داد، که محب همه مراد محبوب جوید و رنج خود بر حظ وی بگزیند، چون پدر دستوری داد آن عزیز مکرم را و آن غزال مدلل از کنار پدر بنام بیرون بردند، چون بصحرا رسیدند دهره زهر از نیام دهر بر کشیدند و آن چهره چون خورشید و ماه را در چاه انداختند و جگر یعقوب را بر فراق آن بدر منیر بسوختند، مرغان عالم بختندی و ماهیان دریا بغوندندی و ددان بیابان بشب آرام گرفتندی و آن پیر پیغامبر پس از آن آرام نگرفتی و براحت نغودی.

همه شب مردمان در خواب، من بیدار چون باشم غنوده هر کسی با یار، من بی یار چون باشم

صومعه‌ای ساخت و آن را بیت الاحزان نام نهاد، چون خواست که در آن صومعه شود بزاری بگریست چنانکه کنعانیان جمله مردان و زنان بر اندوه وی بگریستند، آن گه بزبان حسرت گفت: ای یوسف، در بیت الاحزان باندوه فراق تو میروم تا ترا نه بینم نخندم و شادی نکنم و چشم از گریستن باز ندارم.  
 مرا تا باشد این درد نهانی ترا جویم که درمانم تو دانی

و این حال از یعقوب عجب نیست که برنا دیدن فرزندان صبوری ممکن نیست. فرزندان بر فراق پدر و مادر صبر توانند، اما پدر و مادر بر فراق فرزندان صبر نتوانند، و آن اندوه فرزندان کشیدن و غم ایشان خوردن از آدم علیه السلام میراث است بفرزندان، که آدم همه پدری کرد هرگز پسری نکرده بود، پس پدری کردن گذاشت به میراث نه پسری کردن، لا جرم فرزند آدم پدری کردن دانند، پسری کردن ندانند و ناچار پسر پدر را دوست دارد هم چنان پدر پسر را، لکن دوستی پدر از روی شفقت است و دوستی پسر از روی حشمت، و مردم بوقت ضجر حشمت بگذارند اما شفقت بگذارند، اگر پدر از پسر هزار جفا بیند هرگز مر او را دشمن نگیرد و پسر باشد که از پدر جفا بیند مر او را دشمن شود، زیرا که اینجا دوستی از حشمت است و حشمت با ضجر نماند و آنجا دوستی از شفقت است و شفقت بضجر برنخیزد. ابن عطا گفت: یعقوب اعتماد بر کثرت ایشان کرد و قوت و حفظ ایشان تکیه گاه خویش ساخت که گفته بودند «وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» لا جرم آن تکیه گاه، کمین محنت وی کردند و از آنجا که امانت گوش داشت، خیانت دید. و آن روز که بنیامین را از بر خویش بفرستاد به اعتماد بر حفظ و رعایت الله جل جلاله کرد، گفت: «فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا» لا جرم بزودی بوی باز رسید و یوسف نیز با وی، تا بدانی که اعتماد همه بر حفظ الله است که عالمیان را پناه است و بخود پادشاه است جل جلاله و عظم شأنه.

«فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَ أَجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ وَ أَوْحَيْنَا إِلَيْهِ» الآية... ان انقطع عن يوسف مناجاة ابيه حصل له الوحي من قبل مولاه كذا سنة الله تعالى، انه لا يفتح على نفوس اوليائه بابا من البلاء الا فتح على قلوبهم ابواب الصفاء و فنون الولاء. اگر يك راه ببرند آمد بحكم بلا، چه بود؟ صد راه صفا برگشاد بنعت



و لا، اگر يك لقمه باز گرفت، چه زیان؟! که صد نواله در پیچید، این چنان است که گویند:  
گر در مستی حمالت بگسستم صد گوی زرین بدل خرم بفرستم

یوسف اگر به فراق پدر غمگین گشت چرا نالد؟! چون بوصال وحی حق رنگین گشت، وحی حق او را در آن چاه بی سامان خوشتر از وصال یعقوب در کنعان، آری نواختها همه در میان رنج است و زیر يك ناکامی هزار گنج است.

پیر طریقت گفت: ار نشان آشنایی راست است، هر چه از دوست رسد احسان است. و بر دوست در قسمت تهمت نیست گله توان است. و این دعوی را معنی است، شادی و غم در آن یکسان است.  
جانی دارم به عشق تو کرده رقم خواهیش به شادی کش خواهیش بغم

### ۳ النوبة الاولى

قوله تعالى: «وَجَاءَتْ سَيَّارَةٌ» آمد کاروانی، «فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ» و فرستادند آب جوی و آب ساز خویش، «فَأَدْلَى دَلْوَهُ» و دلو در چاه گذاشت، «قَالَ يَا بُشْرَى» گفت ای شادیا مرا، «هَذَا غُلَامٌ» آنک غلامی، «وَأَسْرُوهُ بِضَاعَةً» و او را پنهان کردند و بضاعتی ساختند، «وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَعْمَلُونَ (۹)» و الله دانا بود بهر چه میکردند.

«وَشَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ» بفروختند او را ببهایی کاسته خست، «دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ» در می چند بر شمرده، «وَكَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ» (۲۰) وی را از ارزان فروختن دریغ نداشتند.

«وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لِامْرَأَتِهِ» او که بخريد وی را در مصر اهل خویش را گفت، «أَكْرَمِي مَثْوَاهُ» گرامی دار جای این غلام، «عَسَى أَنْ يَنْفَعَنَا» مگر که روزی بکار آید ما را، «أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا» و بفرزندی گیریم او را، «وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ» و هم چنان جای دادیم یوسف را در زمین، «وَلِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ» و تا او را تعبیر خواب و دانش سرانجام آن آموزیم، «وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ» و الله غلبه کرد و خواست او در کار یوسف، «وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (۲۱) لکن بیشتر مردمان ندانند.  
«وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ» چون بزورمند جوانی رسید، «آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا» او را حکمت دادیم و علم، «وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ» (۲۲) و چنان کنیم با نیکوکاران.

«وَرَاوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ» آن زن در جست و جوی تن یوسف نشست و گشتن گرد او و خواستن او خود را، «وَوَعَقَّتِ الْأَبْوَابَ» و درها در بست، «وَوَقَّالَتْ هَيْتَ لَكَ» و گفت ساختهام ترا، «قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ» یوسف گفت باز داشت خواست و زینهار خواست من بخدای است، «إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ» سید من مرا نیکو جای داد و گرامی جای ساخت، «إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ» (۲۳) بدرستی که ستمکاران پیروز نیابند.

### النوبة الثانية



قوله تعالى: «وَجَاءَتْ سَيَّارَةٌ» هم المسافرون يسرون من ارض الى ارض اصل اين كلمه سائره است. اما چون فعل بسيار شود فاعل را فعال گویند بر طريق مبالغه، «فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ» من يرد الماء ليستقى منه و الوارد الذي يتقدم الرفقة الى الماء فيهيئ لهم الارشية و الدلاء، «فَأَدْلَى دَلْوَهُ» يقال ادليت الدلو اذا ارسلتها لتملأها و دلوتها اذا اخرجتها، و المعنى ادلى دلوه في البئر ثم دلاها فتشبت بها يوسف، فلما رآه «قال يا بشرى» قرأ اهل الكوفة: يا بشرى من غير اضافة و هو في محل الرفع بالنداء المفرد و هو اسم صاحب له ناداه يخبره خبر الغلام، و قرأ الباقر: يا بشرى بالف ساكنة بعدها ياء مفتوحة في معنى النداء المضاف فكان المدلى بشر نفسه و قال يا بشرتى تعالى فهذا اوانك و قيل بشر اصحابه بانه وجد غلاما مفسران گفتند اين سياره كاروانى بود كه از مدين مى آمد بسوى مصر مى شد و سالاران كاروان مردى بود مسلمان از فرزندان ابراهيم، نام وى مالك بن زعر بن مديان بن ابراهيم الخليل، كاروان راه گم كردند، همى رفتند در آن صحرا و زمين شكسته تا بسر آن چاه رسيدند و چهارپايان همه زانو زدند و هر چند نه جاى فرو آمدن كاروان بود كه آب آن چاه به تلخى معروف و مشهور بود. اما بعد از آن كه يوسف بوى رسيد آب آن خوش گشت، چون چهارپايان آنجا زانو بزمين زدند مالك زعر مردى زيرك بود، عاقل، مسلمان، بدانست كه آنجا سرى تعبیه است، بفرمود تا كاروانيان بار فرو گذاشتند و آرام گرفتند و در كار آب فرو ماندند.

مالك زعر گفت من درين جاىگه چاهى ديده ام هر چند كه آب آن تلخ است اما يك امشب بدان قناعت كنيم، مرد خویش را فرستاد بطلب آب، پیش از كاروانيان رفت و دلو فروهشت چنانك رب العزه گفت: «فَأَدْلَى دَلْوَهُ»، جبرئيل آمد و يوسف را در دلو نشانده او را برمى کشید، عظيم گران بود، طاقت بر کشیدن مى نداشت تا ديگرى را به يارى خواند، چون يوسف بنزدىكى سر چاه رسيد، وارد در نگرست شخصى را ديد زيبا چون صد هزار نگار جمالى بر كمال، روى چون ماه تابان و چون خورشيد روان، شعاع نور روى وى با ديوار چاه افتاده و آن چاه روشن چون گلشن گشته، مصطفى (ص) گفت: «اعطى يوسف شطر الحسن و النصف الآخر لسائر الناس».

و قال كعب الاحبار: كان يوسف حسن الوجه، جعد الشعر، ضخم العين، مستوى الخلق ابيض اللون غليظ الساقين و الساعدين و العضدين خميص البطن صغير السرة و كان اذا تبسم رأيت النور فى ضواحه، فاذا تكلم رأيت فى كلامه شعاع النور يبتهر عن ثناياه و لا يستطيع احد وصفه و كان حسنه كضوء النار عند الليل و كان يشبه آدم يوم خلقه الله عز و جل و صورّه و نفخ فيه من روحه ان يصيب المعصية. و يقال انه ورث ذلك الجمال من جدته سارة و كانت اعطيت سدس الحسن.

وارد چون او را بدید بانگ از وى برآمد كه: «يا بشرى هذا غلام» ای شادیا مرا آنك غلامی! مالك زعر گفت خاموش باشید و او را پنهان دارید كه اين چهارپايان ما از بهر آن ايستادند تا ما درست كنيم كه وى كيست و سبب بودن وى اينجا چيست! اينست كه رب العالمين گفت: «وَأَسْرُوهُ بِضَاعَةٍ» منصوب على الحال يعنى اسره مالك بن زعر و اصحابه، فقالوا للسيارة هو بضاعة ابضعناها اهل الماء لتبئعه بمصر لئلا

یستشركهم فيه النَّاس. مالك ذعر و اصحاب وی یوسف را از اهل قافله پنهان کردند که ایشان را عادت بودی که هر سود و زیان که ایشان را بودی در سفر در آن مشترك بودندی، خواستند که تنها این غلام ایشان را باشد.

قال الزجاج: كانه قال و اسرّوه جاعليه بضاعة.

ابن عباس گفت: اسرّ اخوة یوسف انه اخوهم و جعلوه بضاعة و باعوه.

برادران یوسف از سیاره پنهان کردند که وی برادر ایشان است بلکه او را بضاعتی ساختند و فروختند، و این چنان بود که یهودا طعام آورد از بهر وی بر عادت خویش و او را در چاه نیافت! برادران خبر کرد از آن حال، همه بیامدند و یوسف را با ایشان دیدند، حریت وی پنهان کردند و به عبرانی با یوسف گفتند که اگر تو به عبودیت خویش اقرار ندهی ما ترا هلاک کنیم، یوسف گفت انا عبد و اراد انه عبد الله. پس او را بضاعتی ساختند و فروختند. و روا باشد که اسرار بمعنی اظهار بود، ای اظهاره بضاعة، یعنی اظهاروا حال یوسف علی هذا الوجه، وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بما يَعْمَلُونَ بیوسف.

وَ شَرَوْهُ شاید که فعل سیاره بود بمعنی خریدن، و شاید که فعل برادران بود بمعنی فروختن، و بخص ناقص بود ناچیز و خسیس، یعنی که او را بفروختند بچیزی اندک خسیس، یعنی که بوی ضنّت نمودند و گرامی نداشتند تا از ارزان فروختن دریغ داشتند. و گفته‌اند معنی بخص حرام است یعنی که بفروختند او را به بهایی حرام از بهر آن که وی آزاد بود و بهای آزاد حرام باشد. و روا باشد که معنی بخص ظلم بود، یعنی که بر وی ظلم کردند که او را بفروختند، «دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ» بدرمی چند شمرده: گفتند بیست درم بود هر یکی را دو درم، و یهودا نصیب خود نگرفت بایشان داد، و گفته‌اند بیست و دو درم بود. معدود نامی است چیزی اندک را، هم چون ایام معدوده، و انما قال معدودة ليعلم انها كانت اقلّ من اربعين درهما لانهم كانوا في ذلك الزّمان لا یزنون ما كان اقلّ من اربعين درهما لانّ اصغر اوزانهم كان الاوقية و الاوقية اربعون درهما.

«وَ كَانُوا فِيهِ مِنَ الزّاهِدِينَ» ای ما كانوا ضائین به از لم يعلموا كرامته و منزلته عند الله عزّ و جلّ. برادران چون او را بفروختند و به مالك ذعر تسلیم کردند گفتند: استوثقوا منه لا یأبق او را بند بر نهید و گوش دارید که وی گریزنده است نباید که بگریزد و نیز دعوی حریت کند ازو مشنوید و ما از عهده همه بیرون آنیم. و گفته‌اند که روبیل وثیقه نامه‌ای نوشت بخط خویش باین مباحث و این شرط که میان ایشان رفت و بمالك ذعر داد تا حجت خویش ساخت.

پس مالك او را دست و پای بسته بر شتر نشاند و سوی مصر رفتند، به گورستانی بر گذشتند براه در و یوسف قبر مادر خویش دید راحیل، خود را از سر اشتر بیفکند و گریستن و زاری در گرفت و گفت یا امّی یا راحیل ارفعی رأسك من الثرى و انظری الی ولدك یوسف و ما لقی بعدك من البلیا یا امّاه لو رأیتی و قد نزّعوا قمیصی و فی الجب القونی و علی حرّ وجهی لطمونی و لم یرحمونی و کما بیاع العبد باعونی و کما یحمل الاسیر حملونی. کعب احبار گفت آن ساعت که بر سر تربت مادر می‌زارید از هوا ندایی شنید که:

«اصبر و ما صبرك انا بالله». غلام مالك ذعر چون وی را چنان دید بر وی جفا کرد و گفت: آمد آنچه مولایان تو گفتند! و لطمه‌ای بر روی وی زد، هم در حال دست وی خشک شد، و ربّ العزّه جبرئیل را فرستاد تا در پیش قافله پرّی بر زمین زد، بادی عظیم سرخ برخاست و غبار بر انگیخت، چندانکه اهل قافله همه متحیر شدند و یکدیگر را نمی‌دیدند و خروشی و زلزله‌ای در قافله افتاد، مالك ذعر گفت گناهی عظیم است که ما را چنین گرفتار کرد و بر جای بداشت! غلام گفت یا مولای گناه من کردم که غلام عبرانی را بزدم و اینک دست من خشک گشته، مالك و اهل کاروان بنزدیک یوسف شدند و عذر خواستند و گفتند اگر خواهی ترا قصاص است و اگر نه عفو کن تا ربّ العزّه این صاعقه از ما بگرداند، یوسف عفو کرد و از بهر آن غلام دعا کرد و او را شفا آمد و دست وی نیک شد، مالك پس از آن یوسف را گرامی داشت و جامه نیکو در وی پوشانید و مرکوبی را از بهر وی زین کرد و بر وی نشانید. مالك ذعر گفت: ما نزلت منزلا و لا ارتحلت انا استبان لی برکة یوسف و کنت اسمع تسلیم الملائكة علیه صباحا و مساء و کنت انظر الی غمامة بیضاء تظله. رفتند تا بیک منزلی مصر، مالك ذعر یوسف را غسل فرمود و موی سر وی شانه زد و بر اسپ نشانید و عمامه خزّ بنفش بر سر وی نهاد، و مردم مصر را عادت بود که هر گه که قافله‌ای آمدی مرد و زن جمله باستقبال شدند، و آن سال خود رود نیل وفا نکرده بود، خشک سال پیش آمد و مردم را بطعام حاجت بود، بامداد خبر در افتاد که قافله در مصر می‌آید و طعام با ایشان، خلق مصر بیرون آمدند، یوسف را دیدند در میان قافله هم چون گل شکفته در بوستان و ماه درخشنده بر آسمان.

و یوسف آن وقت سیزده ساله بود، چشم خلق بر وی افتاد فتنه اندر دلها پدید آمد و از وی هیبت بر مردم افتاد، چنان که در دل بر وی فتنه شدند و از هیبت وی درو نگرستن نتوانستند، یوسف بدان زیبایی و بدان صفت بشهر اندر آمد تا بقصر مالك ذعر، مالك بفرمود تا از بهر وی خانه‌ای مفرد کردند و فرش افکندند و اهل خویش را گفت: کنیزکی نامزد کن تا خدمت وی کند، اهل وی گفت: این در مروّت نیست که کنیزکی با جوانی در یک خانه بود! مالك گفت تو اندیشه بد مکن که من از وی آن دانم از امانت و ترک خیانت و استعمال صیانت که اگر تو خدمت وی کنی من روا دارم. و گفته‌اند آن شب که یوسف در مصر آرام گرفت، رود نیل عظیم گشت و فراخی طعام پدید آمد و نرخ وی بشکست و در شهر سخن پراکنده شد که مالك ذعر غلامی آورده که گویی از فرزندان ملوک است و از نسل انبیاء و این وفاء نیل و رخص طعام از یمن قدوم و برکت قدم اوست. بامداد همه قصد وی کردند و بدر سرای وی رفتند، مالك گفت شما را حاجت چیست؟ گفتند خواهیم که این غلام را ببینیم و دیده‌ها بدیدن وی روشن کنیم، مالك گفت یک هفته صبر کنید تا رنج راه از وی زائل گردد و رنگ روی وی بجای خود باز آید، آن گه من او را بر شما عرض کنم که من نیت فروختن وی دارم، این خبر به زلیخا رسید زن اظفیر، عزیز مصر، زلیخا را آرزوی دیدار وی خاست، چون شش روز گذشته بود از آن وعده کس فرستاد به مالك ذعر که فردا چون این غلام را بر مردم عرض کنی، بر در سرای من عرض کن، مالك جواب داد که من فردا این غلام را پیش تو فرستم که فرمان ترا ممتثل ام و امر

ترا منقاد. زلیخا بفرمود تا میدان در سرای وی بیاراستند و کرسی از صندل سپید بنهادند و پرده‌ای از دیبای رومی ببستند و بر طرف بام جماعتی کنیزکان بداشت با طاسهای گلاب و مشک سوده، و مالک ذعر در شهر ندا کرد که هر که خواهد تا غلام عبرانی را ببیند بدر سرای عزیز مصر آید. و یوسف را بیاراست، پیراهنی سبز در وی پوشید و قبایی سرخ در بست و عمامه سیاه بر سر وی نهاد و او را بر آن کرسی صندل نشانند. و زلیخا بر آن گوشه قصر بر تختی زرین نشسته و کنیزکان بر سر وی ایستاده، و در مصر زنی دیگر بود نام وی فارعه بیامد با هزار دانه مروارید، هر دانه‌ای دو مثقال و هزار پاره یاقوت هر پاره‌ای پنج مثقال و طبقی پیروزه و نمک دانی بدخش، آمد تا یوسف را خرد. و بازرگانان و توانگران شهر سواران و پیادگان همه جمع آمده و قومی دیگر که طمع خریدن نداشتند بنظاره آمدند. مالک ذعر آن ساعت گوشه پرده برداشت و جمال یوسف به ایشان نمود، چندین دختر ناهده حائض گشتند و خلقی بی عدد در فتنه افتادند و ملک ایشان الریان بن الولید بن ثروان حاضر بود گفت: خرد واجب نکند که این بنده کسی باشد و من از خریدن وی عاجزم نه از آنک مال ندارم لکن محال بود که آدمی‌ای این را خداوند بود، این سخن بگفت و عنان برگردانید و برفت.

اول بازرگانی گفت من ده هزار دینار بدهم، دیگری گفت من بیست هزار بدهم، هم چنین مضاعف همی کردند و زلیخا بحکم ادب هیچیز نمی‌گفت که شوهرش اظفیر حاضر بود می‌خواست که شوی وی مبدء کند، اظفیر گفت: ای زلیخا من این غلام را بخرم تا ما را فرزند بود که ما را فرزند نیست، زلیخا گفت صواب است خریدن و از خزینه من بهاء وی بدادن، ایشان درین مشاورت بودند که آن زن که نامش فارعه بود دختر طالون آن مال آورد و عرض کرد، مالک خواست که بوی فروشد، زلیخا دلال را بخواند و گفت: جوهر که وی میدهد من بدهم و عقدی زیادتی عدد آن سی دانه هر دانه‌ای شش مثقال و هم سنگ یوسف مشک و هم سنگ وی عنبر و کافور و صد تا جامه ملکی و دویست تا قصب و هزار تا دبیقی، مالک ذعر گفت دادم. آن زن بانگ کرد گفت ای مالک اجابت مکن تا آنچه وی می‌دهد من بدهم و صد رطل زر بر سر نهم. غلامان زلیخا غلبه کردند و یوسف را در سرای زلیخا بردند و آن کنیزکان که طاسهای گلاب و مشک سوده داشتند بر سر مردمان می‌فشانند، و مالک ذعر را در سرای بردند و آنچه گفتند جمله وفا کردند. و آن زن که نام وی فارعه بود سودایی گشت و جان در سر آن حسرت کرد.

اینست که ربّ العالمین میگوید: «وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ» این مشتری شوی زلیخا است نام وی اظفیر و قیل قطفیر، مردی بود از قبطیان حاجب و خازن ملک مصر. و در آن زمان بمصر رسم بودی که هر که خزانه ملک داشتی و تصرف مملکت همه ولایت در دست وی بودی، او را عزیز گفتندی. و این ملک مصر به قول بعضی علما فرعون موسی بود: ولید بن مصعب بن الریان المغربی، قومی گفتند: فرعون موسی دیگر بود و این ملک دیگر. و هو الریان بن الولید بن ثروان بن اراشة بن فاران بن عملیق، و قیل انّ هذا الملك لم یمت حتّی آمن و اتّبع یوسف علی دینه ثم مات و یوسف بعده حیّ، فملك بعده قابوس بن مصعب بن

معوية بن نمير بن البيلواس بن فاران بن عمليق و كان كافرا، فدعاه يوسف الى الاسلام فابى ان يقبل «وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لِامْرَأَتِهِ» يعنى زليخا و قيل اسمها راعيل.

«أَكْرَمِي مَثْوَاهُ» اى احسنى اليه فى طول مقامه عندنا، و قيل احسنى اليه فى جميع حالاته من مأكول و مشروب و ملبوس. قال ابن عيسى: الاكرام اعطاء المراد على وجه الاعظام، «عَسَى أَنْ يَفْعَعَنَا» فى ضياعنا و اموالنا. «أَوْ نَنَخِذَهُ وَكَلْدًا» نتبناه و لم يكن له ولد لانه كان عتينا.

قال ابن مسعود: احسن الناس فراسة ثلاثة: العزيز حين قال فى يوسف «عَسَى أَنْ يَفْعَعَنَا أَوْ نَنَخِذَهُ وَكَلْدًا» و ابنة شعيب حين قالت لابيه «اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنْ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ» و ابو بكر الصديق حين استخلف عمر الفاروق. فان قيل كيف اثبت الله الشرى فى يوسف و معلوم انه حر لم ينعقد عليه بيع؟

فالجواب ان الشرى هو المماثلة فلما مثله بمال من عنده يجوز ان يقال اشتراه على التوسع كقوله «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى» قوله: «وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ» اى كما انقذناه من الجب كذلك مهدنا له فى ارض مصر فجعلناه على خزائنها و لنعلمه عطف على مضمرة يعنى لنوحى اليه، «وَإِنَّمَا تَأْوِيلُ الْحَادِيثِ» اى تعبير الرويا و معانى كتب الله، «وَإِنَّ اللَّهَ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ» اى على امر يوسف يدبره و يسوسه و يحفظه و لا يكله الى غيره، «وَإِنَّمَا أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» ما الله ببيوسف صانع و ما اليه من امره صائر حين زهدوا فى يوسف و باعوه بثمن بخس و فعلوا به ما فعلوا. و قيل «وَإِنَّ اللَّهَ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ» اى على ما اراد من قضائه لا يغلبه على امره غالب و لا يبطل ارادته منازع، يفعل ما يشاء و يحكم ما يريد، «وَإِنَّمَا أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» ان العاقبة تكون للمتقين.

«وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ» الاشد جمع شدة مثل نعمة و انعم و الشدة قوة العقل و البدن، اى و لما بلغ منتهى اشتداد جسمه و قوة عقله ميگويد ان گه كه برسيد بزور جوانى و قوت خرد و آن بيست سال است بقول ضحاك و سى و سه سال بقول مجاهد و گفته اند اشد را بدايتى است و نهايتى: بدايت حد بلوغ است بقولى، و هژده سال بقولى، و بيست و يك سال بقولى، و نهايت آن چهل سال است به قولى، و شصت سال به قولى. «آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَ عِلْمًا» حكم اينجا نبوت است و علم فقه دين است و حكم مه است از علم، و گفته اند يوسف را در چاه نبوت دادند اما پس از آن كه باشد رسيد او را اظهار دعوت فرمودند. و قيل آتيناها حكما على الناس و علما بتأويل الاحاديث، «وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ» يعنى فعلنا به لانه كان محسنا لا انه يفعل ذلك بكل محسن، كما قال عز و جل: «وَلَقَدْ مَنَّا عَلَى مُوسَى وَ هَارُونَ» و ختم الآية، فقال كذلك نجزي المحسنين و لم يؤت كل محسن كتابا مستبيناً يعنى انه فعل ذلك بموسى و هارون لانهما كانا عبيدين محسنين.

و قيل «وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ» المراد به محمد (ص)، يقول كما فعلت هذا بيوسف بعد ان لقي ما لقي و قاسى من البلاء ما قاسى فمكنت له فى الارض و آتيته الحكم و العلم كذلك افعل بك انجيك من مشركى قومك و امكن لك فى الارض و از يدك الحكم و العلم لان ذلك جزاى اهل الاحسان فى امرى و نهى.

«وَإِنَّمَا رَاوَدْتُهُ النَّهْيَ هُوَ فِي بَيْتِهَا» المرادة المفاعلة، راد يرود اذا جاء و ذهب و معناه طلب احدهما فعلا و

ترکه الآخر ای امتنع الآخر من ذلك الفعل و قيل الرّود مشى المتطلب او المترقب او المتصيّد مشى قليل ساکن. و ابتداء این مرادوت آن بود که یوسف در خانه زلیخا پیوسته بعبادت و تنسّک مشغول بودی و صحف ابراهیم خواندی به آوازی خوش و هیچ کس نشنیدی که نه در فتنه افتادی! زلیخا کرسی پیش خود بنهاد و یوسف را بخواند و بر آن کرسی نشاند، یوسف صحف میخواند و زلیخا در جمال وی نظاره میکرد و گفت یا یوسف خوش میخوانی لکن چه سود که نمی‌دانم که چه می‌خوانی! یوسف گفت من خریده توأم و غلام توأم و تو مرا سیّدی و ببهایی گران مرا خریده‌ای لا بدّ است که آواز من ترا خوش آید و این اوّل سخن بود که میان ایشان رفت، زلیخا گفت اکنون هر روز باید که بیایی و پیش من این صحف خوانی، یوسف گفت فرمان بردار و طاعت دارم. هر روز بیامدی و پیش وی بنشستی و با وی سخن گفتی و زلیخا را در دل عشق یوسف بر کمال بود، اما تجلد همی نمود و صبر همی کرد و تسلی وی در آن بود که ساعتی با وی بنشستی و سخن گفتی و زلیخا که گهی در میان سخن برخاستی ببهانه‌ای و گامی چند برداشتی، تا مگر یوسف در رفتار و قد و بالای وی تامل کند که نیکو قد بود و نیکو رفتار و خوش گفتار، و گیسوان داشت چنانک بر پای خاستی با گوشه مقنعه بر زمین همی کشیدی و حسن و جمال وی چنان بود که نقاشان چین از جمال وی نسخت کردند و یوسف هر بار که وی برخاستی ادب نفس خود را و حرمت عزیز را سر در پیش افکندی، پس زلیخا در تدبیر آن شد که خلوت خانه‌ای سازد، شوهر خویش را گفت: مرا دستوری ده تا از بهر بت قصری عظیم سازم، نام برده و گران مایه، چنانک درین دیار مثل آن نبود.

شوهر او را دستوری داد. و زلیخا را مادری بود نام وی غطریفه و در زمین یمن ملکه بود و پدر زلیخا ملك ثمود بود: جندع بن عمرو و پسران داشت در یمن همه شاهان و شاه زادگان. زلیخا کس فرستاد بپدر و به آن برادران که بت خانه‌ای خواهم کرد مرا به مال مدد دهید، مادر وی صد خروار زر فرستاد و جواهر بسیار و استادان معروف. زلیخا سه قبه بفرمود به دوازده رکن در هم پیوسته و در هاشان در یکدیگر گشاده، هر یکی بیست گز در بیست گز و چهل گز بالای آن، از رخام بنا نهاده و روی آن بجواهر مرصع کرده و بر سر هر قبه‌ای گاوی زرین نهاده، سروهاش از بیجاده، چشمها از یاقوت سرخ، و زیر قبه‌ها اندر آب روان و در هر قبه‌ای تختی نهاده مکلل به مروارید و یاقوت و پیروزه و مجمرهای زرین نهاده مشک سوختن را و در هر قبه‌ای دری آویخته لایق آن قبه و زلیخا خویشتن را بیاراست و تاج بر سر نهاد و در آن قبه بر تخت نشست و کس به طلب یوسف فرستاد، یوسف بیامد و پای در قبه نخستین نهاد هم چنان بر در بایستاد تا زلیخا گفت: ایدر بیا، نزدیک در آی، یوسف فراتر شد، پیش تخت وی بزانو در آمد، کنیزکان درها ببستند، اینست که ربّ العالمین گفت: «وَ غَلَقَتِ الْأَبْوَابَ وَ قَالَتْ هَيْتَ لَكَ» ای هلمّ و اقبل فانّا لك و هی اسم للفعل و هی مبنیة کما بینی الاصوات لانه لیس منها فعل متصرف فمن فتح الثّاء فلانقاء الساکنین کما فتح این و کیف و من ضمّ جعلها غایة بمنزلة قبل و حیث و قرئ هیت بکسر الهاء و ضمّ الثّاء بغير همز و بهمز و هی من قولك هنت اهیء هیئة کجئت اجیء جیئة و معناه تهیات لك و تزینت معنی آنست که زلیخا گفت یوسف را که من ترا

ساخته‌ام و آراسته. و قيل معناه تقدّم لنفسك ای لك في التقدّم حظّ.

یوسف چون دید که در بیستند گفت آه که فتنه آمد! زلیخا از تخت فرو آمد و دست یوسف گرفت گفت یا یوسف ترا سخت دوست دارم و در دوستی تو بیقرارم:

يعلم الله گر همی دانم نگارا شب ز روز زانکه هستم روز و شب مدهوش و سرگردان عشق

یوسف بگریست، گفت: پدر من مرا دوست داشت، دوستی وی مرا به چاه و قید و بندگی و غربت افکند، از دوستی پدر این دیدم از دوستی تو ندانم چه خواهم دید؟ لکن ای زلیخا درین باب بر من رنج مبر و اندوه خود میفزای که من خدای را جلّ جلاله نیازارم و جز رضاء خدا نجویم و حرمت عزیز هرگز برنذارم و حقّ وی فرو نگذارم که وی با من نیکویی کرد و مرا گرامی داشت. این است که الله گفت: «قال معاذ الله» ای اعتصم بالله و احترز به ان افعل هذا، و هو نصب على المصدر ای اعوذ بالله معاذا، يقال عذت عیادا و معاذا و معاذة پاریسی کلمه این است که باز داشت خواهم بخدای. «إِنَّهُ رَبِّي» یعنی انّ العزیز سیّدی اشترانی و «أَحْسَنَ مَثْوَى» حیث قال اکرمی مَثْوَاهُ فلا اخونه فی اهلہ. و قيل معناه انه ربّي ای انّ الله خالقی و لا اعصیه انه آوانی و من بلاء الجبّ عافانی.

إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ یعنی ان فعلته هذا و خنته بعد ما اكرمني و احسن مَثْوَى فانا ظالم و لا يفلح الظالمون، یوسف این سخن میگفت و همی گریست آن گه روی سوی آسمان کرد، گفت: خداوندا چه گناه کردم که بر من خشم گرفتی و مرا درین بلا افکندی؟ و اگر من گناه کارم سزد که حرمت آبا و اجداد من بر نداری و ایشان را بعار و عیب من شرمسار کنی. و زلیخا به آستین خویش اشک وی می‌سترد و میگفت: ای یوسف تو از خدای خود مترس که من ده هزار گوسفند بدهم تا تو از بهر وی قربان کنی و ده هزار دینار و صد هزار درهم بدهم تا به یتیمان و بیوه زنان دهی، یوسف گفت: اگر هر چه داری بمن دهی و از بهر من خرج کنی من معصیت نکنم. هر چند یوسف سخن میگفت زلیخا بر وی فتنه تر می‌شد، همی در جست و بازوی وی بگرفت و او را در قبه درونی برد و درها ببست، گفت: ای یوسف ترا چه دریغ آید که با من بخندی و حدیثی خوش کنی؟ که من شیفته جست و جوی توام و آشفته در کار توام، یوسف سر در پیش افکند، ساعتی خاموش نشست، زلیخا دست بزد و مقنعه از سر فرو افکند و سر و گردن برهنه کرد و در یوسف زارید که ای سنگین دل چرا بر من نبخشایی و با من یاقوت لبّت بسخن نگشایی؟ يك بار با وی بزاری و خواهش سخن گفت تا مگر بر وی ببخشاید، يك بار سطوت و صولت نمود تا مگر منقاد شود، يك بار جمال بر وی عرضه کرد و داعیه لذت و شهوت نفسی پدید کرد تا مگر فریفته شود. و فی ذلك ما روی عن السدی و محمد بن اسحاق و جماعة قالوا لما ارادت امرأة العزیز مرادة یوسف عن نفسه جعلت تذكر له محاسن نفسه و تشوّقه الی نفسها، فقالت له یا یوسف ما احسن شعرك! قال هو اول ما ينثر من نفسی. قالت یا یوسف ما احسن عينك! قال هی اول ما یسئل الی الارض من جسدی. قالت ما احسن وجهك! قال هو للثراب يأكله فلم



تزل تطمعه مرّة و تخيفه اخرى. و تدعوه الى اللذة و هو شاب مستقبل يجد من شبق الشباب ما يجد الرجل و هي حسناء جميلة حتى لان لها ممّا يرى من كلفها به و لما يتخوّف منها حتى خلوا في بعض البيوت و همّ بها.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: «وَ جَاءَتْ سَيَّارَةٌ» تعبیه لطف الهی است در حقّ یوسف چاهی که اندر قعر آن چاه با جگری سوخته و دلی پر درد و جانی پر حسرت از سربی نوایی و وحشت تنهایی بنالید و در حق زارید، گفت: خدایا دل گشایی، ره نمایی، مهر افزایی، کریم و لطیف و مهربان و نیک خدایی، چه بود که برین خسته دلم ببخشایی و از رحمت خود دری بر من گشایی؟ برین صفت همی زارید و سوز و نیاز خود بر درگاه بی نیازی عرضه می‌کرد تا آخر شب شدّت و وحشت به پایان رسید و صبح وصال از مطلع شادی بدمید و کاروان در رسید.

عسی الكرب الذی امسیت فيه      یكون ورائه فرج قریب  
با دل گفتم که هیچ اندیشه مدار      بگشاید کار ما گشاینده کار

کاروان بشاه راه آهسته و نرم همی آمد که ناگاه راه بایشان ناپدید گشت و شاه راه گم کردند، همی رفتند تا بسر چاه، آن بی راه با صد هزار راه برابر آمد، دردی بود که بر صد هزار درمان افزون آمد.

جعلت طریقى على بابكم      و ما كان بابكم لى طريقا

این چنان است که عیسی (ع) را دیدند که از خانه فاجره‌ای بدر می‌آمد! گفتند: یا روح الله این نه جای تو است کجا افتادی تو بدین خانه؟! گفت ما شب گیری بدر آمدیم تا بصخره رویم و با خدا مناجات کنیم راه شاه راه بر ما بپوشیدند! افتادیم به خانه این زن! و آن زنی بود در بنی اسرائیل به ناپارسایی معروف، آن زن چون روی عیسی دید دانست که آنجا تعبیه ایست برخاست و در خاک افتاد، بسی تضرّع و زاری کرد و از آن راه بی وفایی برخاست و در کوی صلاح آمد، با عیسی گفتند ما میخواستیم که تو این زن را در رشته دوستان ما کشی ازین جهت آن راه بر تو بگردانیدیم.

قوله تعالى: «وَ شَرَوْهُ بَثْمَنٍ بَخْسٍ» عجب نه آنست که برادران، یوسف را به بهایی اندک بفروختند! عجب کار سیاره است که چون یوسفی را به بیست درم بچنگ آوردند! عجب نه آنست که قومی بهشت باقی بدنای اندک بفروختند! عجب کار ایشان است که بهشتی بدان بزرگواری و ملکی بدان عظیمی به قرصی که بر دست درویشی نهادند بدست آوردند! آری دولت بهایی نیست و کرامت حق جز عطائی نیست، اگر آنچه در یوسف تعبیه بود از خصائص عصمت و حقایق قربت و لطایف علوم و حکمت بر برادران کشف شدی نه او را بآن بهای بخرس فروختندی و نه او را نام غلام نهادندی، یک ذره از آن خصائص و لطائف بر عزیز مصر و بر زلیخا کشف کردند، بنگر که ملک خود در کار وی چون در باختند! و قیمت وی چون نهادند! و زنان



مصر که جمال وی دیدند گفتند: «ما هذا بَشْرًا إِنَّ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ» آری کار نمودن دارد نه دیدن.

مصطفی (ص) گفت: «اللهم ارنا الاشياء كما هي».

ابن عطا گفت: جمال دو ضرب است جمال ظاهر و جمال باطن، جمال ظاهر آرایش خلق است و صورت زیبا، جمال باطن کمال خلق است و سیرت نیکو، ربّ العالمین از یوسف به برادران جمال ظاهر نمود، بیش از آن ندیدند، و این ظاهر را بنزدیک الله خطری نیست لا جرم بهای اندک بفروختند، و شمّه‌ای از جمال باطن به عزیز مصر نمودند تا با اهل خویش میگفت: «أُكْرِمِي مَثْوَاهُ» و تا عالمیان بدانند که خطری و قدری که هست به نزدیک الله جمال باطن را است نه ظاهر را، از اینجا است که مصطفی (ص) گفت: «ان الله لا ينظر الى صوركم و لا الى اموالكم و لكن ينظر الى قلوبكم و اعمالكم».

و گفته‌اند یوسف روزی در آئینه نگرست، نظری بخود کرد، جمالی بر کمال دید، گفت اگر من غلامی بودمی بهای من خود چند بودی و که طاقت آن داشتی؟ ربّ العالمین آن از وی در نگذاشت تا عقوبت آن نظر که واخود کرد بچشید، او را غلامی ساختند و بیست درم بهای وی دادند.

پیر طریقت گفت: خود را مبینید که خود بینی را روی نیست، خود را منگارید که خود نگاری را رای نیست، خود را مپسندید که خود پسندی را شرط نیست.

دور باش از صحبت خود پرور عادت پرست بوسه بر خاک کف پای ز خود بیزار زن

خود را منگار که حق ترا می‌نگارد، «وَ زَيْنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ» خود را مپسند که حق ترا می‌پسندد، «رضی الله عنهم» خود را مباش تا حق ترا بود «وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ» شب معراج با مصطفی (ص) این گفت: کن لی کما لم تکن فاکون لك کما لم ازل. و يقال اوقعوا البيع على نفس لا يجوز بيعها فکان ثمنه و ان جلّ بخرس و ما هو با عجب ممّا تفعله تبیع نفسك بادنئ شهوة بعد ان بعثها من ربك باوفر الثمن و ذلك قوله تعالى: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ» الآية...

«وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ» عزیز چون یوسف را بخريد زليخا را گفت: «أُكْرِمِي مَثْوَاهُ عَسَى أَنْ يَفْعَلْنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وُلَدًا»، این غلام را بزرگ دار، و او را گرامی شناس که ما را بکار آید و فرزندی را بشاید، زليخا شوهر خویش را گفت واجب کند که ما امروز اهل شهر را دعوتی سازیم و درویشان و یتیمان و بیوه زنان را بنوازیم و خاصگیان را خلعت‌ها دهیم بشکر آنک چنین فرزند یافتیم، پس اینهمه که پذیرفتند بجای آوردند و یوسف را خانه مفرد بیاراستند و فرشهای گران مایه افکندند، یوسف در آن خانه بسان زاهدان و متعبدان بروزه و نماز مشغول شد و گریستن پیشه کرد و غم خوردن عادت گرفت و خویشان را با آن تشریف و تجلیل نداد و فریفته نگشت و در حرقت فرقت یعقوب غریب وار و سوگوار روز بسر می‌آورد، تا روزی که بر در سرای نشسته بود اندوهگین و غمگین، مردی را دید بر شتری نشسته و صحف ابراهیم همی خواند، یوسف چون آواز عبرانی شنید از جای بر جست و آن مرد را به خود خواند و از وی پرسید که

از کجایی و کجا می‌روی؟ مرد گفت من از کنعانم و اینجا به بازرگانی آمده‌ام، چون یوسف مرد کنعانی دید و آواز عبرانی شنید بسیار بگریست و اندوه فراق پدر بر وی تازه گشت.

بادی که ز کوی عشق تو بر خیزد      از خاک جفا صورت مهر انگیزد  
آبی که ز چشم من فراق ریزد      هر ساعت آتشی بسر بر ریزد

گفت یا کنعانی از کنعان کی رفته‌ای و از آن پیغامبر شما چه خبر داری؟  
من منع بالنظر تسلی بالخبر، خوش باشد داستان دوستان شنیدن، مهر افزایش از احوال دوستان پرسیدن.  
در شهر، دلم بدان گراید صنما      کو، قصه عشق تو سراید صنما

کنعانی گفت من تا از کنعان بیامده‌ام يك ماه گذشت و حدیث پیغامبر مپرس که هر که خبر وی پرسید و احوال وی شنود غمگین شود! او را پسری بود که وی را دوست داشتی و میگویند گرگ بخورد و اکنون نه آن بر خود نهاده است از سوگواری و غم خواری که جبال راسیات طاقت کشش آن دارد تا به آدمی خود چه رسد!

تنها خورد این دل غم و تنها کشدا      گردون نکشد آنچ دل ما کشدا

یوسف گفت از بهر خدا بگوی که چه میکند آن پیر، حالش چون است و کجا نشیند؟ گفت از خلق نفرت گرفته و از خویش و پیوند باز بریده و صومعه‌ای ساخته و آن را بیت الاحزان نام کرده، پیوسته آنجا نماز کند و جز گریستن و زاریدن کاری ندارد، وانگه چندان بگریسته که همه مژگان وی ریخته و اشفار چشم همه ریش کرده و بگاه سحر از صومعه بیرون آید و زار بنالد چنانکه اهل کنعان همه گریان شوند، گوید آه کجا است آن جوهر صدف دریایی؟ کجا است آن نگین حلقه زیبایی؟

ماها، بکدام آسمانت جویم      سروا، بکدام بوستانت جویم

یوسف چون این سخن بشنید چندان بگریست که بی طاقت شد، بیفتاد و بی هوش شد، مرد کنعانی از آن حال بترسید بر شتر نشست و راه خود پیش گرفت، یوسف به هوش باز آمد، مرد رفته بود، دردش بر درد زیادت شد و اندوه فزود، گفت باری من پیغامی دادمی بوی تا آن پیر پر درد را سلوتی بودی، سبحان الله این درد بر درد چرا و حسرت بر حسرت از کجا و مست را دست زدن کی روا؟! آری تا عاشق دل خسته بداند که آن بلا قضا است، هر چند نه بر وفق اختیار و رضا است، سوخته را باز سوختن کی روا است؟ آری هم چنان که آتش خرقة سوخته خواهد تا بیفروزد، درد فراق دل سوخته خواهد تا با وی در سازد.

هر درد که زین دلم قدم بر گیرد      دردی دگرش بجای در بر گیرد  
زان با هر درد صحبت از سر گیرد      کاتش چو رسد بسوخته در گیرد

آن مرد بر آن شتر نشسته رفت تا به کنعان آمد، نیم شب بدر صومعه یعقوب رسیده بود گفت: السّلام عليك يا نبی اللّٰه، خبری دارم خواهم که بگویم، از درون صومعه آواز آمد که تا وقت سحرگه من بیرون آیم که اکنون در خدمت و طاعت اللّٰه از سر آن نیارم بر خاستن و به گیری مشغول بودن، مرد آنجا همی بود تا وقت سحر که یعقوب بیرون آمد، آن مرد قصّه آغاز کرد و هر چه در کار یوسف دیده بود باز گفت، از فروختن وی بر من یزید و خریدن به بهای گران و تبجیل و تشریف که از عزیز مصر و زلیخا یافت و خبر یعقوب پرسیدن و گریستن و زاری وی بر در آن سرای و بعاقبت از هوش برفتن و می‌گفت یا نبی اللّٰه و آن غلام برقع داشت و نمی‌شناختم او را چون او را دیدم که بیفتاد و بی هوش شد من از بیم آن که از سرای زلیخا مرا ملامت آید بگریختم و بیامدم، یعقوب را آن ساعت غم و اندوه بیفزود و بگریست، گفت: گویی آن جوان که بود؟

فرزند من بود که او را به بندگی بفروختند؟ یا کسی دیگر بود که بر ما شفقت برد و خبر ما پرسید؟ آن گه در صومعه رفت و بسر ورد خویش باز شد. و پس از آن خبر یوسف از کس نشنید و ربّ العزّه خبر یوسف بگوش وی نرسانید تا آن گه که برادران به مصر رفتند و خبر وی آوردند. گفته‌اند این عقوبت آن بود که یعقوب را کنیزکی بود و آن کنیزک پسری داشت، یعقوب آن پسر را بفروخت و مادر را باز گرفت، ربّ العزّه فراق یوسف پیش آورد تا پسر کنیزک آنجا که بود آزادی نیافت و بر مادر نیامد، یوسف به یعقوب نرسید! بزرگان دین گفته‌اند معصیتها همه بگذارید و خرد آن بزرگ شمردید، نه پیدا که غضب حق در کدام معصیت پنهان است، و به

قال النبی (ص) انّ اللّٰه تعالی و تقدس اخفی رحمته فی الطّاعات و غضبه فی المعاصی، فأتوا بكلّ طاعة تنالوا رحمته و اجتنبوا كل معصية تنجوا من غضبه.

«وَ كَذٰلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْاَرْضِ» برادران را در کار یوسف ارادتی بود و حضرت عزّت را جل جلاله در کار وی ارادتی، ارادت ایشان آن بود که او را در خانه پدر تمکین نبود و ارادت حق جل جلاله آن بود که او را در زمین مصر تمکین بود و او را ملك مصر بود، ارادت حق بر ارادت ایشان غالب آمد، میگوید جلّ جلاله: «وَ اللّٰهُ غَالِبٌ عَلٰی اَمْرِهِ» برادران او را در چاه افکندند تا نام و نشانش نماند. ربّ العالمین او را بجاه و مملکت مصر افکند تا در آفاق معروف و مشهور گردد، برادران او را به بندگی بفروختند تا غلام کاروانیان بود، ربّ العالمین مصریان را بنده و رهی وی کرد تا بر ایشان پادشاه و ملك ران بود، ایشان در کار یوسف تدبیری کردند و ربّ العزّه تقدیری کرد و تقدیر اللّٰه بر تدبیر ایشان غالب آمد که: و اللّٰه غالب علی امره، هم چنین زلیخا در تدبیر کار وی شد، در راه جست و جوی وی نشست چنان که اللّٰه گفت: «وَ

رَاوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَغَلَّقَتِ الْاَبْوَابَ»

به تدبیر بشری درهای خلوت خانه بوی فرو بست، ربّ العزّه بتقدیر ازلی در عصمت بر وی گشاد تا زلیخا همی گفت «هَيْتَ لَكَ» ای هلمّ فانا لك و انت لی و یوسف همی گفت فانّت لزوجك و انا لربّي.

#### ٤ النوبة الاولى

قوله تعالى: «وَأَلْقَى هَمَّتْ بِهِ» و آن زن آهنگ او کرد، «وَهُمْ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ» و یوسف آهنگ آن زن داشت، اگر نه آن بودی که برهان و حجّت خداوند خویش بر خویشان بدیدی، «كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ» چنان بگردانیم ازو بد نامی و زشت کاری، «إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ» (٢٤) که او از رهیگان گزیدگان ما بود.

«وَأَسْتَبَقَا الْبَابَ» و آن زن آهنگ در کرد، «وَوَقَدَّتْ قَمِيصَهُ مِنْ دُبُرٍ» و فرو شکافت پیراهن یوسف را از پس، «وَوَأَلْفِيَا سَيِّدَهَا لَدَى الْبَابِ» شوی زن را یافتند بر درگه که فرا رسیدی، «قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا» شوی خود را گفت پاداش آن کس و عقوبت وی چیست که با اهل تو بد سگالد؟ «إِلَّا أَنْ يُسَجَّنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (٢٥) مگر آن که وی را در زندان کنند یا عذابی درد نمای.

«قَالَ هِيَ رَاوَدْتَنِي عَنْ نَفْسِي» یوسف گفت او تن من خواست و مرا با خود خواند، «وَوَشَّهَدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا» و گواهی داد گواهی از کسان آن زن، «إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدًّا مِنْ قَبْلِ» اگر چنان است که پیراهن یوسف از پیش دریده است، «فَصَدَقْتَ وَهُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ» (٢٦) آن زن راست گفت و یوسف از دروغ زنان است. «وَوَإِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدًّا مِنْ دُبُرٍ» و اگر چنان است که پیراهن یوسف از پس دریده است، «فَكَذَبْتَ وَهُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ» (٢٧) او دروغ گفت و یوسف از راست گویان است.

«فَلَمَّا رَأَى قَمِيصَهُ قُدًّا مِنْ دُبُرٍ» چون شوی پیراهن یوسف شکافته دید از پس، «قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكِنَّ» گفت که این از ساز بد شما است، «إِنَّ كَيْدَكِنَّ عَظِيمٌ» (٢٨) به درستی که کید شما بزرگ است.

«يُوسُفُ أَعْرَضَ عَنْ هَذَا» ای یوسف از باز گفت این کار روی گردان، «وَوَاسْتَعْفِرِي لِدُنْبِكَ» و ای زن گناه خویش را آمرزش خواه، «إِنَّكَ كُنْتِ مِنَ الْخَاطِئِينَ» (٢٩) که گناه از تو بوده است و از بد کارانی «وَوَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ» زنان گفتند در شارسران مصر، «وَأَمْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَنْ نَفْسِهِ» زن عزیز تن غلام خود میجوید خود را، «فَدَشَعَهَا حُبًّا» مهر غلام در دل آن زن پر شد و تا پوست دل رسید، «إِنَّا لَنَرَاهَا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ» (٣٠) ما آن زن را در گم راهی آشکارا می بینیم.

«فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ» آن گه که زن عزیز مکر ایشان بشنید، «أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ» به ایشان فرستاد، «وَوَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُنْكَأً» و ایشان را جای به ناز نشستن ساخت، «وَوَأَتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ سِكِّينًا» و هر یکی را کاردی داد در دست، «وَوَقَالَتْ أَخْرِجِي عَلِيهِنَّ» و یوسف را گفت به نمودن بیرون آی بر ایشان، «فَلَمَّا رَأَيْتَهُ» چون بدیدند او را، «أَكْبَرْتَهُ» بزرگ آمد ایشان را جمال او، «وَوَقَطَعْنَ أَيْدِيهِنَّ» و دستها بپیچیدند، «وَوَقَالَ حَاشَ لِلَّهِ» و گفتند پرغست بادا و معاذ الله، «مَا هَذَا بَشَرًا» این نه مردمی است، «إِن هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ»

(۳۱) نیست این مگر فریشته‌ای نیکو آزاده.

«قَالَتْ فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَنِي فِيهِ» زن عزیز گفت پس این غلام است که مرا ملامت کردید در کار او، «وَأَقْدَرُوا دُونَهُ عَنْ نَفْسِهِ» و راست که شما گفتید من نفس او خود را باز خواستم، «فَأَسْتَعْصِمَ» و خود را از من نگاه داشت، «وَأَلَيْنَ لَمْ يَفْعَلْ مَا أَمْرُهُ» و اگر آن نکند که او را فرمایم، «لِيُسْجَنَنَّ» ناچاره در زندان کنند او را، «وَأَلِيكُونَا مِنَ الصَّاغِرِينَ» (۳۲) و انگه بود از خوارشدگان و بی آبان.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: «وَأَقْدَرُوا دُونَهُ عَنْ نَفْسِهِ وَ هَمَّ بِهَا» بدان که اقوال علما درین آیت مختلف است، قومی گفتند یوسف (ع) بآن زن همت کرد چنان که آن زن بوی همت کرد حتی حلّ الهمیان و جلس منها مجلس الرجل من المرأة، قومی گفتند همت آن زن دیگر بود و همت یوسف دیگر، زن همت فاحشه داشت و در دل کرد که کام خود از وی بر دارد و یوسف همت فرار داشت با مخاصمه، یعنی در دل کرد که از وی بگریزد یا با وی برآویزد و فرمان وی نبرد. قومی گفتند معنی همت آرزوی بود که در دل آید بطبع بشری بی اختیار و بی کسب بنده و بنده باین مأخوذ نباشد که این در تحت تکلیف نیاید، پس این همت نه از یوسف زلت بود نه از آن زن، بلی زلت زن بدان بود که عقد و نیت بدان پیوست و عزم کرد بر تحقیق آن همت و خطرت و این عزم کسب بود لا جرم بدان مأخوذ بود. قال ابن المبارك قلت لسفيان: ا يؤخذ العبد بالهمة؟ قال اذا كان عزمًا أخذ بها. و في الخبر: من هم بسيئة و لم يعملها لم تكتب عليه.

این از آن خطرتهاست که بی کسب و بی اختیار در دل آدمی آید و وی را در آن ملامت نیاید، همچون گرسنه‌ای که طعام ببندد در طبعوی تحرکی و آرزویی پدید آید فرا آن طعام و اگر چه از آن ممتنع باشد که طبع بشری و جبلت اصلی بر آن آفریده‌اند. حسن بصری رحمة الله عليه از اینجا گفت: اما هم یوسف فما طبع عليه الرجال من شهوة النساء من غير عزم على الفاحشة.

و قال الجنيد: تحرك طبع البشرية من يوسف و لم يعاونه طبع العادة و العبد في تحريك الخلقه فيه غير مذموم و في مقاربة المعصية مذموم و ذكر الله سبحانه عن يوسف همة على طريق المحمودة لا على طريق المذمة. جنید گفت: ذکر همت یوسف در این آیت بر طریق محمدت است نه بر طریق مذمت، یعنی که پسندیده و نیکو بنده‌ای باشد که طبع بشری بی کسب وی فرا حرکت و خطرت آرند وانگه قصد و عزم که کسب و اختیار وی است فرا آن نه پیوندند و آن را مدد ندهد، آن گه گفت: «لَوْ لَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ» اگر نه برهان و حجت الله تعالی بودی از یوسف قصد و عزم بودی، چنانکه از زلیخا.

قومی گفته‌اند و لقد همت به اینجا سخن تمام شد. بر سبیل ابتدا: گویی «وَأَقْدَرُوا دُونَهُ عَنْ نَفْسِهِ وَ هَمَّ بِهَا لَوْ لَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ». و در آیت تقدیم و تأخیر است، تقدیره لولا ان رای برهان ربّه لهم بها و لکنه رای البرهان فلم یهم، و این قول اگر چه در اعراب ضعیف است از روی معنی نیکوست و پسندیده، از بهر آنکه بتعظیم انبیا نزدیکتر است و بحال ایشان سزاتر و بر خلق خدا فرض است بایشان ظنّ نیکو بردن و محاسن ایشان باز گفتن و

زلات صغیر اگر چه بحکم بشریت بر ایشان رواست بر وجه نیکوترین تأویل آن پدید کردن و عبارتی که بحرمت عصمت نزدیکتر باشد ادا کردن.

و در خبرست که مردی گفت: یا رسول الله ان امرأتی لا تدع عنها ید لامس احتمال کند که لمس اینجا کنایتست از جماع چنانکه در آن آیت گفت «أَوْ لَمَسْتُمُ النِّسَاءَ» بقول بعضی فقهاء، و محتمل بود که لمس بمعنی طلب است چنانکه در این آیت گفت: «وَأَنَا لَمَسْنَا السَّمَاءَ» ای طلبنا السماء. و معنی الحدیث ان امرأتی لا ترد ید طالب حاجة صفرا یشکو تضييع ماله، بیشترین علماء بر آنند که این تأویل درست تر است و نیکوتر و پسندیده، از بهر آنکه در حق صحابه رسول ظن نیکو بردن و نفی عار و تهمت از ایشان کردن فریضه است، چون در حق صحابه چنین است در حق انبیاء اولی تر و سزا تر که ظن نیکو برند و بعصمت و پاکی ایشان گواهی دهند بعد ما که رب العزّه جلّ جلاله ایشان را از میان خلق برگزیده و صفوت خود گردانیده و رقم اصطفانیت بر ایشان کشیده که «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ».

قوله «لَوْ لَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ» ابن عباس گفت: برهان حق آن بود که برنگرست ملکی بر صورت یعقوب دید که انگشت بر وی می‌گزید و می‌گفت: یا یوسف یا یوسف! و گفته‌اند جبرئیل را دید که می‌گفت: انت مکتوب فی الانبیاء و تعمل عمل السّفهاء و یوسف جبرئیل را بشناخت از آنکه وی را در چاه دیده بود، و گویند جبرئیل پر خویش بر پشت یوسف زد تا همه شهوت از وی برفت، و گفته‌اند بر دیوار خانه نبشته دید که: «لَا تَقْرُبُوا الزَّيْنَى إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَ سَاءَ سَبِيلًا».

سدی گفت: از هوا ندا شنید که یا یوسف توقعها فتكون مثل الطير وقع ريشه فذهب يطير و لا ريش له ای یوسف فعل سفها می‌کنی! تا چون مرغی شوی بال کنده که هرگز پرواز نتواند کرد، بمجرد این ندا از مقام برنخاست تا برهان حق بدید، آن گه برخاست و آهنگ بیرون کرد. اینست که رب العالمین گفت: «كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ» ای كذلك اریناه البرهان «لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَ الْفَحِشَاءَ» فالسوء خیانة صاحبه و الفحشاء ركوب الفاحشة، «إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلِصِينَ» قراءت مدنی و کوفی بفتح لام است، یعنی المصطفین المختارین الذین اصطفاهم الله لدینه و اخلصهم لعبادته، من قوله «إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ». باقی بکسر لام خوانند یعنی الذین اخلصوا التوحيد و العبادة لله، من قوله «وَ أَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ» یوسف چون برهان حق بدید برخاست و آهنگ در کرد تا بگریزد، زلیخا از پی او برفت تا بوی در آویزد، اینست که الله تعالی گفت: «وَ اسْتَبَقَا الْبَابَ» ای تسابقا الی باب البیت، فحذف الی چون بدر خانه رسید تا بیرون شود زلیخا بوی در رسیده بود دستش بدامن قفا رسید بگرفت و فرو درید، «وَ قَدَّتْ قَمِيصَهُ مِنْ دُبُرٍ» القد القطع طولا و القدد القطع و منه سمی القدید، «وَ أَلْقِيَا سَيِّدَهَا لَدَى الْبَابِ» ای وجدا زوجها واقفا عند الباب و كان معه ابن عمّها فحضرها فی ذلك الوقت کید لما فاجات سیدها، «قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا» چون بر در رسیدند: یوسف گریزان و زلیخا از پس وی دوان، آن یکی برهان حق دیده و از بیم خدای تعالی مغلوب گشته! و این یکی را غلبات عشق بسودا آورده! زلیخا چون شوی خود را دید بشورید خواست تا تهمت خود بر یوسف افکند، کید ساخت آن ساعت و

گفت: «ما جزاء مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا» گناه خود بر یوسف افکند تا خود را متبراً گرداند، گفت: من در خانه خفته بودم که این غلام بسر من آمد تا دست بی ادبی بر من دراز کند و حرمت تو بخیانیت تباه گرداند! من بیدار شدم، وی از من بگریخت، من خواستم که او را بگیرم تا ادب کنم، این آواز و شغب و دویدن من بر پی وی از آن بود.

گفته‌اند که اگر دوستی وی حقیقت بودی و عشق وی درست، چنین نکردی و خود را بیوسف برنگزیدی، لکن شهوتی بود غالب و اندیشه‌ای فاسد، زلیخا چون بر یوسف غمز کرد و گناه سوی وی نهاد بترسید از آنک یوسف را زیانی رسد، همی شوی خود را تلقین عقوبت کرد، گفت: جزای وی آنست که او را بزندان کنند و بزنند.

قال «هِيَ رَاوَدْتَنِي عَنْ نَفْسِي» ای طالبتنی بالموافقة، چون زلیخا آن سخن بگفت یوسف گفت بر من دروغ می‌گوید که این فعل کرده اوست و شرمساری من و دلنتگی تو ازوست. و یوسف بر آن نبود که کشف آن حال کند و فضیحت وی خواهد اگر نه بر وی دروغ نهادی و گناه بر وی بستی، عزیز چون ایشان را چنان دید بشك افتاد که از ایشان گناه کار کدامست، ابن عم زلیخا که با عزیز آن ساعت نشسته بود مردی حکیم بود گفت: «إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدًّا مِنْ قُبُلٍ»، و گفته‌اند نه که شاهد طفلی بود هفت روزه در گهواره، خواهر زاده زلیخا، نام آن طفل: یملیخا، زبان بگشاد و گفت: یا عزیز راه دانستن این کار و بر رسیدن از سر این حال آنست که پیراهن یوسف را بنگرید تا کجا دریده است، اگر سوی پیش دریده است صدق قول زلیخاست و دروغ قول یوسف، زیرا که یوسف قصد کرده باشد و وی بامتناع دست در یوسف زده و اگر پیراهن یوسف از پس دریده است حجت یوسف راجح است و روی وی روشن و گفت وی راست.

روی عن النبي (ص) قال تكلم اربعة في المهد: ابن مائشة بنت فرعون و شاهد يوسف و صاحب جريح و عیسی بن مریم.

و گفته‌اند شاهد قطعی دانست که زلیخا را گناه است نه یوسف را اما نمی‌خواست صریح بگوید و بتعریض بگفت.

«فَلَمَّا رَأَى قَمِيصَهُ» ای رای الشاهد قمیصه، و قیل رای الزّوج. چون شوی زلیخا پیراهن یوسف دید از پس دریده و خیانت زن خویش بدانست و برانت یوسف، روی بزن خویش نهاد گفت: «إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ» آن سخن که با من گفتی: «ما جزاء مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا» از کید شما است که زناناید، «إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ» ساز بد شما و حیلت شما عظیم است، هم بصلاح می‌رسد هم بطالح، هم به بیگناه هم بگناه کار و کید شیطان ضعیف است لانه وسوسة و غیب و کید هنّ مواجهه و عین. یکی از بزرگان دین گفته: انا اخاف من النساء اکثر مما اخاف من الشيطان لانّ الله يقول «إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا» و قال في النساء انّ كيد كنّ عظيم. و قال النبي (ص): «ما تركت بعدى فتنة اضرّ على الرجال من النساء».

آن گه روی با یوسف کرد گفت: «يُوسُفُ أَعْرَضُ عَنْ هَذَا» این اعراض اسکات است چنانک آنجا گفت:



«وَ أَعْرَضُ عَنِ الْجَاهِلِينَ» یعنی لا تشافههم و لا تجبههم، ای یوسف بگذار سخن گفتن درین باب و پنهان دار و با کس مگوی.

حسن بصری رحمة الله عليه هر گه که این آیت خواندی گفتی: هكذا غیرة من لا ایمان له. قيل كان عيننا و كان قليل الغيرة و الحمية. عبد الله عباس گفت: آسان فرا گرفتن عزیز این کار را نه از بی غیرتی بود بلکه امانت یوسف را معتقد بود و بر دیانت وی اعتماد داشت، دانست که هیچ سبب که موجب عار باشد از جهت یوسف حادث گشته نیست، آن گه زن خویش را گفت: «اسْتَغْفِرِي لِذُنُوبِكِ» ای توبی الی الله وسیله ان یغفر لك، «إِنَّكَ كُنْتِ مِنَ الْخَاطِئِينَ» المذنبین. و قيل هو من قول الشاهد لیوسف و لراعيل و عنی بقوله وَ اسْتَغْفِرِي لِذُنُوبِكِ یعنی سلی زوجك ان لا يعاقبك على ذنبك هذا. و در شواذ خوانده‌اند «يُوسُفُ أَعْرَضُ عَنْ هَذَا» بر فعل ماضی زن را می‌گوید یوسف ازین کار روی گردانید و آزاد و بی گناه گشت، تو گناه خویش را آمرزش خواه که گناه از تو بود «إِنَّكَ كُنْتِ مِنَ الْخَاطِئِينَ». این همچنانست که مریم را گفت: «وَ كَانَتْ مِنَ الْقَانِئِينَ» لائها كانت من قوم كان فيهم قانتون فيهم رجال و نساء و كانت راعيل من قوم خاطئين فيهم رجال و نساء. كما قال لامرأة لوط «إِنَّهَا لَمِنَ الْغَابِرِينَ» یعنی من قوم فيهم رجال و نساء و الرجال و النساء اذا اجتمعوا ذكروا. و فی الآية دليل على انه لم يكن في شرعهم على الزنا حدّ و ان كان محرماً حيث عدّه ذنباً.

«وَ قَالَ نِسْوَةٌ» يقال نساء و نسوة و نسوان لا واحد لها من لفظها و المدينة ها هنا مدينة مصر، چون حدیث زلیخا در شهر مصر پراکنده شد، جماعتی زنان مصر زلیخا را ملامت کردند گفته‌اند دوازده زن بودند از اکابر مملکت و گفته‌اند پنج بودند: امرأة الساقی و امرأة الخباز و امرأة صاحب الدواب و امرأة صاحب السّجن و امرأة الحاجب. این زنان گفتند: «امرات العزیز تراود فتاها» ای عبدها الکنعانی، «عَنْ نَفْسِهِ قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا» ای احبها حتى دخل حبه شغاف قلبها و هو حبابه و غلافه. زن عزیز فتنه غلام عبرانی گشته و دوستی و مهر غلام بشغاف وی رسیده! گفته‌اند که شغاف پوست دلست و گفته‌اند که خون بسته است در میان دل و گفته‌اند دردی که در استخوان سینه پدید آید آن را شغاف خوانند، و حبا نصب علی التمییز، «إِنَّا لَنَرَاهَا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» من وقع فی امر اعیاه المخرج منه فهو ضال فيه. و در شواذ خوانده‌اند قد شعفها بالعين غیر المنقوطة، مشتق من شعاف الجبال ای رؤس الجبال معنی آنست که عشق در تن وی بهر راهی فرو رفت و ولایت تن همه فرو گرفت و کسی که بر چیزی عاشق بود گویند مشعوف است بر وی.

«فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ» یعنی بسوء مقالهنّ، آن گه که زن عزیز مکر ایشان بشنید و بد گفت ایشان، سمی مقالهنّ مکرا لانه کان علیها و شینا و تشنیعا و گفته‌اند که سخن ایشان مکر خواند از بهر آنک ایشان صفت جمال و حسن یوسف شنیده بودند این ملامت در گرفتند تا مگر زلیخا، یوسف را بایشان نماید و این ماننده مکاری بود که بر ساخته بودند. و گفته‌اند زلیخا سرّ خود با جماعتی زنان گفته بود و ازیشان در خواسته که پنهان دارند، ایشان آشکارا کردند، مکر ایشان این بود، «أُرْسِلَتْ إِلَيْهِنَّ» تدعوهنّ الی مادبة اتّخذتها، «وَ أَعْتَدَتْ» افعلت من العتاد و كل ما اتّخذته عدة لشيء فهو عتاد و المعنى هیأت لهنّ مجلسا فيه ما يتكین علیه

من الوسايد و الثمارق و فيه الطعام و الشراب، و يقال لجلسة الناعم ائکاء لانّ الاثکاء جلسة المطمئن و من هذا الباب کلّ ما جاء في القرآن من كلمة متکئين. و روى عن النبي (ص) انه قال نهيت ان آکل متکئا، لما اختار الله له من التواضع.

قوله «وَ آتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِّنْهُنَّ سَكِينًا» قال المبرد كانوا لا يأکلون في ذلك الزمان الا بالسکاکين و الملاعق کفعل الاعاجم، قال و العرب تنهس نهسا لا تبتغي سکينا.

چون ملامت زنان مصر بزلیخا رسید، زلیخا گفت من ایشان را حاضر کنم و این دوست خود را بر ایشان جلوه کنم تا بدانند که ما در عشق معذوریم و باین دل دادن از طریق عیب و ملامت دوریم! دعوتی ساخت و چهل زن را اختیار کرد از زنان مصر و ایشان را بر خواند و بمهمان خانه فرو آورد و یوسف را پیش خود خواند و گفت: فرمان من بر و حاجت من روا کن. گفت هر چه نه معصیت فرمایی فرمان بردارم و امر ترا منقادم، یوسف را پیش خود بنشانند و گیسوی وی بتافت بمروراید و قبای سبز پوشانید و خزّی سیاه بر سرش نهاد و پیراهن رویش از غالیه خطی کشید و طشت و ابریق بدست وی داد و منديل شراب و او را گفت چون من اشارت کنم از پس پرده بیرون آی، آن گه زنان بنشستند و پیش هر یکی طبقی ترنج و کاردی بر آن نهاد، زمانی بر آمد و حدیث می کردند و آن گه دست بکارد و ترنج بردند و زلیخا بر تخت نشسته و کنیزکان بر پای ایستاده، روی بزنان کرد و گفت شما مرا عیب کردید و مستوجب ملامت و طعن دیدید در کار یوسف؟! ایشان گفتند بلی چنین است، زلیخا گفت: یا یوسف بدر آی، یوسف پرده بر گرفت و بیرون آمد، چون نظر زنان بر یوسف افتاد دهشت بر ایشان پیدا شد، از خود غافل شدند کارد بر دست نهادند و دستها را بجای ترنج بریدند، اینست که ربّ العالمین گفت: «فَلَمَّا رَأَيْتَهُ أَكْبَرْتَهُ وَ قَطَعْنَ أَيْدِيَهُنَّ» و در شواذ خوانده اند متکا باسکان تا. و هو الطعام الذي يقطع بالسكين مثل الأترج و البطيخ و الموز. و قيل الزّماورد و هو الرّقاق الملفوف باللحم و غيره، يقال بتكت الشيء و متكته اذا قطعته «وَ آتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِّنْهُنَّ سَكِينًا» قال ابن زيد فكّن يقطعن الأترج و يأكله بالعدل، «وَ قَالَتْ اخْرُجْ عَلَيْهِنَّ» گفته اند آن بلاء دست بریدن از آن پدید آمد که علیهنّ گفت، اگر بجای علیهنّ لهنّ گفتمی آن بلا پدید نیامدی و هیچ فتنه نبود. و قال ابن عباس: «فَلَمَّا رَأَيْتَهُ أَكْبَرْتَهُ» ای حزن. و منه قول الشّاعر:

تأتى النساء على اطهارهنّ و لا تأتى النساء اذا اكبرن اكبارا

و الهاء في قوله اكبرنه على هذا القول تعود الى المصدر، اي اكبرن اكبارا.

و قيل اكبرن له فحذف اللام. و قيل انّ المرأة اذا اشتدّت غلمتها حاضت، و منه قول الشّاعر:

خف الله و استر ذا الجمال ببرقع فان لحت حاضت في الخدور العواتق

و قال مجاهد اكبرنه اي اعظمه و اجلله. و قيل الاكبار: التعجب، «وَ قَطَعْنَ أَيْدِيَهُنَّ» خدشها بالسکاکين

حتى سألت دماؤهنّ. قال وهب: بلغني أنّ سبعا من الاربعين متن في ذلك المجلس و جدا بيوسف، «و قلن حاشا لله» قرائت ابو عمرو بالف است و باقى بى الف خوانند و «حاشَ لله» يعنى معاذ الله ما هذا بشرا. و قيل حاش لله اى تنزّها لله عن ان يجعل مثل هذا آدمياً.

قال الزّجاج: حاشا مشتق من قولك انا فى حاشا فلان اى فى ناحيته، فاذا قلت حاشا لزيد فمعناه قد تنحّى زيد من هذا و تباعد منه و هذه لفظة تستعمل فى التبعيد و التّفنى، و التّحاشى هو التّجنب و التّوقى و يسمى فيه الله كما يسمى فى قولهم لله درّه، لله انت، فيدخل فيه اسم الله عزّ و جل للتّعظيم و تحقيق التبعيد كما ادخلوا فى خلال التّعجب و التبعيد و التّعظيم كلمة التسييح و التّهليل، فقالوا سبحان الله ما احسن هذا، لا اله الا الله ما اعظم هذا. و يقال حاش الله و حاش الله بحذف اللام و اثباته، «ما هذا بشراً» اى مثل هذا الجمال ليس بمعهود فى البشر، اّمّا هو ملك نزل من السماء كريم على ربّه.

«قالت فذلكنّ الذي لمئنني فيه» اين ملامت همان مكرست كه در اول آيت گفت، چون زنان را بديدار يوسف دهشت افتاد، زليخا گفت اين آن غلام است كه شما مرا بعشق وى ملامت كرديد! ايشان همه بيكبار گفتند: لا لوم عليك، ترا بر عشق وى ملامت نيست و ملامت تو كردن جز ظلم نيست، آن كه زليخا اعتراف آورد بفعل خود و آشكار كرد بر ايشان عشق خود، دانست كه ايشان او را معذور دارند، گفت من تن او خود را خواستم، «فاستعصم» وى از خدای ننگه داشت خواست از من، و قيل معناه فامتنع و استعصى. پس زنان همه روى بوى نهادند گفتند: اطع مولاتك. و زليخا او را بحبس تهديد كرد گفت: «لئن لم يفعل ما أمره لئسجنن» اى ليسجنن و هو جواب القسم، تقديره و الله ليسجنن «و ليكونا من الصّاعرين» الأذلاء و الصّاعر فى اللّغة الذليل و الفعل منه صغر بالكسر يصغر صغرا و صغارا فهو صاعر و فى الدّقة و السنّ صغر صغرا فهو صغير.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: «و لقد هممت به و همّ بها لو لا أن رأى برهان ربّه» چون الله را با بنده عنایت بود، پیروزی بنده را چه نهایت بود، چون الله رهی را در حفظ و حمایت خود دارد، دشمن برو کی ظفر یابد، پیروز بنده ای كه الله تعالى نظر بدل وى پیوسته دارد كه او را بهیچ وقت فرا مخالفت نگذارد.

قال النّبي (ص) فيما يرويه عن ربّه عزّ و جلّ: «اذا علمت ان الغالب على قلب عبدى الاشتغال بى جعلت شهوته فى مسئلتى و مناجاتى فاذا اراد ان يسهو عنى حلت بينه و بين السهو عنى».

بنگر بحال يوسف صديق كه شيطان دام خود چون نهاد فرا راه وى كه: النساء حبائل الشيطان. و ربّ العالمين برهان خود چون نمود فرا وى.

جعفر صادق (ع) گفت: برهان حق جمال نبوت بود و نور علم و حكمت كه در دل وى نهاد، چنانك گفت: «أتيناها حكماً و علماً» تا بنور و ضياء آن راه صواب بدید، از ناپسند برگشت و بپسند حق رسید، نه خود رسید كه رسانیدند! نه خود دید كه نمودند! يقول الله تعالى: «سنريهم آياتنا فى الآفاق و فى أنفسهم حتى يتبين

لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ». و روایت کرده‌اند از علی بن حسین بن علی صلاة الله عليهم که در آن خلوت خانه بتی نهاده بود، آن ساعت زلیخا برخاست و چادری بسر آن بت در کشید تا بپوشید، یوسف گفت چیست این که تو کردی؟ گفت از آن بت شرم میدارم که بما می‌نگرد، گفت یوسف: ا تستحین ممن لا یسمع و لا یبصر و لا استحیی ممن خلق الاشیاء و علمها یسمع و یبصر و ینفع و یضر؟

از بتی که نشنود و نبیند و نه در ضرر و نفع بکار آید تو شرم میداری، من چرا شرم ندارم از آفریدگار جهان و جهانیان و دانا باحوال همگان چه آشکارا و چه نهان، شنونده آوازه‌ها، نیوشنده رازها، بیننده دورها ا لم یعلم بان الله یری؟ یوسف این بگفت آن گه برخاست و آهنگ در کرد. و روایت کرده‌اند از ابن عباس و جماعتی مفسران که از آن مناظرات و محاورات که آن ساعت میان ایشان رفت آن بود که زلیخا گفت: یا یوسف ما احسن شعرك ای یوسف نیکو مویی داری، گفت اول چیزی که در خاک بریزد این موی باشد. گفت: ای یوسف نیکو رویی داری، گفت نگاریده حق است در رحم مادر. گفت: ای یوسف صورت زیبایی تو تنم را بگذاخت، گفت شیطانم مدد میدهد و می‌فریبد. گفت: ای یوسف آتشی بجانم برافروختی شرر آن بنشان، گفت اگر بنشانم خود در آن سوخته گردم. گفت: ای یوسف کشته را آب ده که از تشنگی خشک گشته، گفت کلید بدست باغبان و باغبان سزاوار تر بدان. گفت: ای یوسف خانه آراسته‌ام و خلوت ساختم خیز تماشایی کن، گفت پس، از تماشای جاودانی و سرای پیروزی باز مانم. گفت: ای یوسف دستی برین دل غمناک نه و این خسته عشق را مرهمی بر نه، گفت با سید خود خیانت نکنم و حرمت بر ندارم.

ابن عباس گفت میان ایشان سخن دراز شد و شیطان سوم ایشان در کار ایستاده، دستی بیوسف برد و دیگر دست بزلیخا، هر دو را فراهم کشید، پنداشت که ایشان را بهم جمع کرد و بمقصود رسید! برهان حق پدید آمد ناگاه و تلبیس ابلیس همه نیست گشت و تباه:

ابلیس گشاده بود در وسوسه دست      فضل ازلی در آمد ابلیس بجست

چون یوسف آهنگ در کرد گریزان و زلیخا از پس وی دوان، شوی زن را دیدند بر گذرگاه ایشان ایستاده! زلیخا چون او را دید آتش خجلت و تشویر در جان وی افتاد. تنبیهی است این کلمه عاصیان امت را فردا که بر گذرگاه قیامت حق را بینند جل جلاله و ذلك فی قوله عزّ و جل: «إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ». زلیخا چون وی را دید گفت: «ما جزاء من أراد بأهلك سوءاً» گناه سوی یوسف نهاد از آنک در عشق وی صدق نبود، لا جرم بر زبان وی نیز صدق نرفت و یوسف را بخود برنگزید و حظ نفس خود فرو نگذاشت، باز چون عشق یوسفی ولایت سینه وی بتمامی فرو گرفت و بشغاف دل وی رسید حظ خود بگذاشت و زبان صدق بگشاد گفت: اَلآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ اَنَا رَاوِدُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَ اِنَّهُ لَمِنَ الصّٰدِقِیْنَ.

قوله: «وَ قَالَ نِسْوَةٌ فِی الْمَدِیْنَةِ اِمْرَاَتُ الْعَزِیْزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَنْ نَفْسِهِ قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا» شغاف پرده درونی است از پرده‌های دل و دل را پنج پرده است: اول صدر است مستقر عهد اسلام. دوم قلب است محل نور ایمان.

سوم فؤاد است موضع نظر حق. چهارم سرّ است مستودع گنج اخلاص. پنجم شغاف است محطّ رحل عشق. زلیخا را عشق یوسف بشغاف رسیده بود، سمنون محبّ گفت: شغاف آن گه گویند که پرده‌های دل از عشق پر شود و نیز چیزی را در آن جای نماند تا هر چه گوید از عشق گوید و آنچه شنود در عشق شنود، چنانک مجنون را پرسیدند که ابو بکر فاضلتر یا عمر؟ گفت: لیلی نیکوتر! و منه قول جعفر: الشغاف مثل العين اظلم قلبه عن التفکر فی غیره و الاشتغال بسواه.

چون آن بیچاره در کار یوسف برفت و عشق ولایت خویش بتمامی فرو گرفت، زبان طاعنان بر وی دراز شد و زنان مصر تیرهای ملامت در وی می‌انداختند که: تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَنْ نَفْسِهِ، و او خود را تسلی میداد باین که معشوق خوب روی ملامت ارزد:

پیوند کنی با صنمی مشکین خال      آن گه جویی تو عافیت اینت محال  
اجد الملامة فی هواک لذیذة      حبا لذكرك فلیلمنی اللوم

سرمایه عاشقان خود ملامت است، عاشق کی بود او که بار ملامت نکشد! گفت آری من دوست خود را بایشان نمایم تا بدانند که:

عشق چنان روی، تاج باشد بر سر      و چه ازو صد هزار درد سر آید

پس چون جمال یوسف بدیدند و شعاع آن جمال بر هیكلهای ایشان اشراق زد، همه در و هده دهشت افتادند و دستها بجای ترنج بریدند، از خود بی خبر گشته، لختی بی هوش افتاده، لختی جان داده، لختی سراسیمه و متحیر مانده و همی گویند: ما هذا بَشْرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ این نه آدمی است که این فریشته روحانی است! «قَالَتْ فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَّنِي فِيهِ» این نه دفع ملامت است و نه کشف مضرت که این تفاخر است و نازیدن بمعشوق خویش. می‌گوید این آنست که شما مرا ملامت کردید در عشق او، «وَلَقَدْ رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ» و راستست آن سخن که شما گفتید که منم عاشق و دل داده بدو.

من دل بکسی دهم که او جان ارزد      و جان ببرد هزار چندان ارزد

چون یوسف جمال خود بنمود همه زنان دست بریدند و زلیخا نبرید، همه متحیر و متغیر گشتند و زلیخا متغیر نگشت، و ذلك لانتها قوی حالها بطول اللقاء فصارت رؤیة یوسف لها غذاء و عادة فلم یؤثر فیها و التغیر صفة اهل الابتداء فی الامر فاذا دام المعنی زال التغیر.

قال ابو بکر الصدیق رضی الله عنه لمن رآه بیکی و هو قریب العهد بالا سلام: هكذا کنا حتّی قست القلوب ای قویت و صلبت، و کذا الخزف اوّل ما یطرح فیهِ الماء یسمع له نشیش فاذا تعودّ تشرب الماء سکن فلا یسمع له صوت.

و گفته‌اند که در میان زنان مصر دختری ناهده بود بر ملت کفر و آن ساعت که جمال یوسف دید حیض وی بگشاد و آن جامه تجمل که داشت آلوده گشت و از خجلی و شرمساری اندر سرّ خویش ایمان آورد، گفت: ای خدای یوسف مرا دریاب و شرمسار مکن، ایمان آوردم بیکتایی و بیهمتایی تو، ربّ العزّه همان ساعت دهشت و حیرت بر همه زنان افکند تا دستها بریدند و جامها بخون بیالودند تا در میانه آن دختر خجل نشود.

و مثله ما حکى عن عمر بن الخطاب رضى الله عنه انه كان جالسا فى بعض اصحابه فسمع صوتا، فقال الا من احدث فليعد الموضوع، فلم يقم احد، فعلم عمر انه لا يقوم حياء و خجلا، فقام بنفسه و قال قوموا لنتوضأ حتى صار المحدث مستورا فيهم، كذلك فى القيامة يدعى كل واحد باسم والدته سترا لاولاد الزنا و شرفا ليعسى عليه السلام.

### ه النوبة الاولى

قوله تعالى: «قال ربّ» گفت خداوند من، «السجن أحبّ إليّ» زندان دوسترست بمن، «مِمّا يدعُونِي إِلَيْهِ» از آنچه ایشان می‌خوانند مرا با آن، «وَأَلَّا تَصْرَفَ عَنِّي كَيْدَهُنَّ» و اگر بنگر دانی از من این کوشیدن ایشان ببدی. «أَصْنَبُ إِلَيْهِنَّ» بایشان گرایم، «وَأَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ» (۳۳) و آن گه کار نادانان را کننده باشم. «فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ» پاسخ کرد او را خداوند او، «فَصْرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ» بگردانید از او آن کوشش بد ایشان، «إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» (۳۴) که اوست آن شنوای دانا.

«ثُمَّ بَدَأَ لَهُمْ» پس آن گه ایشان را در دل افتاد، «مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوْا آيَاتِ» پس آن نشانه‌ها که دیده بودند، «لَيْسُ جُنَّتُهُ» که او را در زندان کنند ناچاره، «حَتَّى حِينِ» (۳۵) تا يك چندی.

«وَدَخَلَ مَعَهُ السَّجْنَ» و با یوسف در زندان شد، «فَتَيَانِ» دو غلام، «قَالَ أَحَدُهُمَا» یکی گفت از ایشان یوسف را، «إِنِّي أُرَانِي» من خویشتن را در خواب دیدم «أَعْصِرُ خَمْرًا» که شیره انگور می‌گرفتم، «وَقَالَ الْآخَرُ» و غلام دیگر گفت، «إِنِّي أُرَانِي» من بخواب دیدم خویشتن را، «أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْرًا» که برداشته بودمی زبر سر خویش نان، «تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ» میخورد مرغ از آن، «نَبْنَأُ بِنْأُوِيلِهِ» ما را خبر کن بسر انجام آن و تعبیر کن خواب ما را، «إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ» (۳۶) که ما ترا از دانایان می‌بینیم.

«قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ» یوسف گفت ناید بشما هیچ خوردنی، «تُرَزَقَانِهِ» که شما را روزی دهند آن را «إِلَّا نَبْنَأُكُمَا بِنْأُوِيلِهِ» مگر که من خبر کنم شما را که سرانجام آن در تعبیر چیست، «قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا» پیش از آنک سرانجام شما را آشکار شود و بشما آید، «ذَلِكُمْ مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي» این که شما را می‌گویم از آنست که به من آموخت خداوند من، «إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ» من دست برداشته‌ام کیش گروهی، «لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ» که بنه می‌گروند بخدای، «وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ» (۳۷) و بروز پسین کافرند.

«وَأَتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي» و پی برنده‌ام بکیش پدران خویش، «إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ» هرگز نبود ما را که انباز گیریم با خدای تعالی هیچیز، «ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَ عَلَى

النَّاسِ» آن از فضل و نیکو کاری خدای تعالی است بر ما و بر مردمان، «وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ (۳۸)» لکن بیشتر مردم آنند که سپاس دار نه‌اند.

«یا صاحِبِی السَّجْنِ» ای دو غلام زندانی، «أَرْبَابٌ مُتَّفَرِّقُونَ خَيْرٌ» چه گوئید خداوندان پراکنده پراکنده رای مختلف فرمان به، «أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ» (۳۹) یا الله آن خدای یگانه و همه را فرو شکننده و کم آورنده. «مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ» نمی‌پرستید شما فرود از الله، «إِلَّا أَسْمَاءَ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ» مگر نامهایی که شما کردید و پدران شما، «مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ» فرو نفرستاد الله تعالی آن پرستیدگان را هیچ حق، «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» نیست کار راندن و فرمان گزاردن مگر الله را، «أَمَرَ آلَا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ» فرمود که مپرستید مگر او را، «ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ» آنست دین راست و بر جای، «وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (۴۰) لکن بیشتر مردمان نمیدانند.

«یا صاحِبِی السَّجْنِ» ای دو غلام زندانی، «أَمَّا أَحَدُكُمَا» اما یکی از شما دو، «فَيَسْقِي رَبَّهُ خَمْرًا» تا خواجه خویش را ساقی بود، «وَأَمَّا الْآخَرُ فَيُصَلِّبُ» و اما آن دیگر را بردار کنند، «فَتَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْ رَأْسِهِ» تا مرغ از سر او بخورد، «فُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ (۴۱)» حکم راندند کار آن خواب که در آن از من تأویل خواستید

«وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِثْمَا» یوسف گفت آن غلام را که چنان دانست که او رستنی است از ایشان دو، «ادْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ» چون نواخت یابی از خداوند خویش یاد کن مرا بنزدیک او، «فَأَنسَأهُ الشَّيْطَانُ» فراموش کردبر آن غلام دیو، «ذَكَرَ رَبَّهُ» یاد کردن بنزدیک خداوند خویش، «فَقَلْبَتْ فِي السَّجْنِ» پس بماند یوسف در زندان، «بِضْعَ سِنِينَ» (۴۲) چند سالی.

### النوبة الثانية

قوله تعالی: «قَالَ رَبِّ السَّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ» قراءت یعقوب بفتح سین است بر معنی مصدر، ای الحبس احب الی، باقی بکسر سین خوانند و هو اسم المكان، یعنی نزول السجن احب الی. و این آن گه گفت که آن زنان مصر که در دعوت زلیخا بودند روی به یوسف نهادند که چرا سیده خویش را و خداوند خویش را فرمان نبری و بصحبت وی تبجج نمایی و شادی نیفزایی؟ گهی بلطف می‌گفتند، گهی بعنف، او را بحبس و زندان تهدید می‌کردند تا یوسف از آن ضجر گشت و دل‌تنگ شد و در دفع کید ایشان استعانت بالله کرد گفت: ربّ ای یا ربّ لان احبس احب الی من ان اکون مطلقا اسمعنه یدعوننی الی معصیتک «وَأِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ» ای کید امرأة العزيز و کید النساء اللاتی رأین یوسف، «أَصْنُبُ إِلَيْهِنَّ» ای انا تعصمني اصب الیهن، امل بطبعی الی اجابتهن فی المساعدة علی امرها و قیل کلّ واحدة منهنّ دعته الی نفسها فلذلك قال اصب الیهن. یقال صبا الرجل الی المرأة مال الیها یصبو صبوا و صبی و صباء اذا کسرت قصرت و اذا فتحت مددت و الصبی رقة الهوی، «وَأَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ» ای ممّن جهل حقک و خالف امرک «فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ» ای اجاب الله له می‌گوید الله تعالی دعاء یوسف اجابت کرد و معنی دعا در ضمن این کلمه است که: و انا

تصرف عنی کیدهن، یعنی استجاب له، «فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ» و کفّ عنه احتیالهنّ، «إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» بحاله و حالهنّ. و قیل السّمیع لدعاء الذّاعی، العلیم باخلاصه. یقال هذه الآية ردّ علی المعتزلة الجهمیة فیما یزعمون أنّ الانسان مالک نفسه لا یحتاج الی عصمة ربّه علی المعاصی و هذا نبی اللّٰه یوسف یدعو بصرف کیدهنّ عنه علما منه بانّ العصمة هی الّتی تنجیه و تحول بینه و بین المعصیة فاخبر اللّٰه عن اجابة دعوته و صرف عنه کیدهنّ كما ترى.

قوله: «ثُمَّ بَدَأ لَّهُمْ» کنایتست از آن زن و شوی وی و کسان ایشان و اهل مشورت ایشان، «مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوْا الْآيَاتِ» این آیات علامت برائت یوسف است از آنچه زلیخا بر وی دعوی کرد، و هی قدّ القمیص من دبر و شهادة الطّفل و قطع الایدی. «ثُمَّ بَدَأ لَّهُمْ» ای وقع فی عزمهم و نجم فی رأیهم و بدر لهم، یقال فلان ذو بدوات اذا کان متفتّن الآراء و اکثر ما یقال ذلك فی الشر. آن زن چون از یوسف نومید شد، کس فرستاد بشوی خویش که گفت و گوی ما و قصّه ما با این غلام عبرانی در شهر پراکنده شده و ترسم که اگر چنان فرو گذارم زیادت شود این شنعت و این فضحیت، رای آنست که روزگاری او را بزندان برند تا این لائمه منقطع شود و گفت و گوی بیفتد، و مقصود وی آن بود که فرا مردم نماید که گناه از سوی یوسف بود که او را بزندان بردند بعقوبت خیانت خویش، و نیز رنج یوسف میخواست بسبب امتناع که نمود در کار وی. عزیز او را جواب داد که رای آنست که تو بینی و صواب آنست که تو کنی، زلیخا نماز شام زندانبان را بخواند و یوسف را بوی سپرد تا بزندان برد. زندانبان گفت یا ملکه زندان دو است: یکی زندان قتل و دیگر زندان عقوبت، بکدام یکی می فرمایی که برم؟ گفت بزندان عقوبت. و آن زندان عقوبت بجنب سرای زلیخا بود، زندانبان دست وی گرفت و بزندان برد، اینست که ربّ العالمین گفت «لَيْسَ جُنَّتُهُ حَتَّىٰ حِينٍ» قیل سبع سنین و قیل خمس سنین.

یوسف قدم در زندان نهاد گفت: بسم اللّٰه و الحمد للّٰه علی کلّ حال و اندر صحن زندان درختی خشک بود یوسف گفت مرا دستوری ده تا زیر آن درخت نشینم و آن جا وطن گیرم، زندانبان او را بزیر آن درخت خشک فرو آورد، یک شب آنجا عبادت کرد، بامداد آن درخت خشک سبز گشته بود و زیر وی چشمه آب پدید آمده و در آن زندان قومی محبوس بودند چون آن حال دیدند همه پیش وی بتواضع در آمدند و تبرک را دست بوی فرو آوردند و دیدار وی مبارک داشتند. و یوسف هر روز بامداد برخاستی و بهمه بیغوله های زندان بگشتی و همه را بدیدی، بیماران را بپرسیدی و دیگران را امیدوار کردی و بصبر فرمودی و وعده ثواب دادی، زندانبان گفتند: یا فتی بارک اللّٰه فیک ما احسن وجهک و احسن خلقک و احسن حدیثک. ما در چنین جایگه هرگز چنین سخن نشنیده ایم، تو که باشی؟ گفت: انا یوسف بن صفی اللّٰه یعقوب بن ذبیح اللّٰه اسحاق بن خلیل اللّٰه ابراهیم. زندانبان گفت و اللّٰه لو استطعت لخلّیت سبیلک و لکن ساحسن جوارک فکن كما شئت فی السّجن.

«وَ دَخَلَ مَعَهُ السّجْنِ فَنیان» فی الکلام حذف، تقدیره ادخل یوسف السّجن فدخل و دخل معه فنیان، جائز أن



یکونا حدثین او شیخین لائهم سمون المملوک فتی.

می‌گوید دو بنده از آن ملک مصر (الولید بن الریان) با وی در زندان شدند، و گفته‌اند دو غلام بودند از آن عزیز شوی زلیخا: یکی شراب دار وی نام او نبو، دیگر طبّاخ وی نام او مجلث و گناه ایشان آن بود که بر ساخته بودند تا ملک را زهر دهند اندر طعامی که پیش وی نهند، و جماعتی مصریان ایشان را بر آن داشته بودند و رشوت از ایشان پذیرفته. پس شراب دار پشیمان شد و زهر در شراب نکرد، اما طبّاخ زهر در طعام کرد و پیش ملک نهاد، شراب دار گفت ایها الملك لا تأکله فائه مسموم، طبّاخ گفت: و لا تشرب ایها الملك فانّ الشراب مسموم، پس ملک گفت بساقی که شراب خود بیاشام، بیاشامید و گزندی نکرد که در آن زهر نبود. و طبّاخ را گفت تو طعام که خود آورده‌ای بخور، نه خورد که در آن زهر بود، دانست که هلاک وی در آنست اگر بخورد. پس ملک خشم گرفت و هر دو بزندان فرستاد، پس ایشان یوسف را دیدند که تعبیر خواب می‌کرد، گفتند تا بیازمائیم این غلام عبرانی را باین دعوی که می‌کند! هر یکی خوابی که ندیده بودند بر ساختند. قومی گفتند آن خواب بحقیقت دیده بودند.

و قد روی عن النبی صلی اللّٰه علیه و سلّم انه قال: من اری عینیه فی المنام ما لم تریا کف ان یعقد بین شعیرتین یوم القیامة و من استمع لحدیث قوم و هم له کارهون صبّ فی اذنه الاّ نک و خواب که بر ساخته بودند آن بود که شراب دار گفت: اِنّی اُرانی اَعْصِرُ خَمْرًا لَمْ یَقُلْ اِنّی اری فی النّوم اعصر خمرا لانّ الحال تدل علی انه لیس یری نفسه فی الیقظة، یعصر خمرا و العصر استخراج المایع، اعصر خمرا ای استخراج العصیر من العنب و سمّی العصیر خمرا بما یؤل الیه، کما تقول انسج لی هذا الثوب و انما هو غزل، و اصنع لی هی هذا الخاتم و هو فضّة. و قیل الخمر: العنب، بلغة عمّان ساقی گفت من بخواب دیدم که در بستانی بودم و از درخت انگور سه خوشه گرفتم و شیره از آن بیرون کردم و در دست من جام شراب بود، در آن جام می‌کردم و بملک میدادم تا میخورد. و طبّاخ گفت من چنان دیدم که سه سله بر سر داشتم و در آن خوردنیهای رنگارنگ بود و سبّاح مرغان می‌آمدند و از آن می‌خوردند، اکنون ما را تعبیر این خواب بگوی.

«إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ» کان احسان یوسف ان یعین المظلوم و ینصر الضّعیف و یعود العلیل فی السّجن و یقوم علیه فان ضاق وسع له و ان احتاج جمع له و سأل له. و قیل من المحسنین انه ممّن یحسن التّأویل ای یعلمه. کقولهم

قیمة کلّ امرئ ما یحسنه ای یعلمه هر کس چندان ارزد که داند و هذا دلیل علی انّ امر الرّویا صحیح و انّها لم تزل فی الامم الخالیة و من دفع امر الرّویا و انّها لا تصحّ فلیس بمسلم لانه یدفع القرآن و الاثر. روی عن رسول اللّٰه (ص) انه قال: الرّویا جزء من ستة و اربعین جزء من النبوة و لا تقصّها الا علی ذی رأی، و تأویله انّ الانبیاء یخبرون بما سیکون و الرّویا تدلّ علی ما سیکون.

و قال النّبی (ص): الرّویا لاوّل عابر. و روی انه قال: الرّویا علی رجل طائر ما لم تعبر فاذا عبرت وقعت.

و قوله: «قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا» این نه جواب سؤال ایشان است که ایشان تعبیر خواب از وی طلب کردند، وی عدول کرد از آن، که در تعبیر یکی از آن مکروه می‌دید، آن سخن بگذاشت و ایشان را به اسلام و ایمان دعوت کرد و ایشان را خبر کرد که من پیغامبرم و تعبیر خواب دانم، اگر یکی از شما در خواب طعامی ببند که می‌خورد من از عاقبت آن خبر دهم و بیان کنم که سرانجام آن بچه باز آید.

و گفته‌اند معنی آنست که: لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ فِي الْيَقِظَةِ فَيَكُونُ الْمَعْنَى كَلَامَ عِيسَى (ع) فِي قَوْلِهِ: «وَأَنْبِئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَ مَا تَدْخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ» چون ایشان را به ایمان دعوت کرد معجزتی بر نبوت خویش فرا ایشان نمود که من شما را خبر دهم از آنچه در خانه خود می‌خورید و می‌نهدید همچنانک عیسی (ع) گفت قوم خویش را.

چون یوسف چنین گفت ایشان گفتند این فعل کاهنان است و عرفان، یوسف گفت: ما انا بکاهن و انما ذلکما ممّا علمنی ربّی اخبرکم عن علم و وحی لا علی طریق الکهانة و العرافة و التنجیم، «إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ» ای انما اعطانی الله ذلک لترکی ملة الکفار و اتباعی دین الّآباء و هم بالآخرة هم کافرون، ای هم مع کفرهم بالله منکرون للبعث. و گفته‌اند که این خطبه ایست که در پیش تعبیر نهاد.

«وَأَتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ» ذلک ای التوحید و العلم و الاتباع من فضل الله علينا بالاسلام و النبوة و علی الناس الذین عصمهم الله من الکفر و وقهم للاسلام و اتباع الانبياء و لکن اکثر الناس لا یشکرون نعمة الله فیشرکون به پس روی روا اهل زندان کرد و با آن دو مرد که خواب گفته بودند و ایشان را با سلام دعوت کرد، بعد از آن که بتان را دید در پیش ایشان نهاده و آن را می‌پرستیدند.

گفت یا صاحبی السّجن ای یا ساکنیه، «أَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ» ای اصنام: شیء مختلفة الذوات و الحقایق و الافعال. و قيل متفرّقون ای اصنام و اوثان و جنّ و ملائكة خیر ای اعظم فی صفة المدح و اولی بالاتباع، «أَمْ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ» المتفرّد بالالهية، القهار الذی یغلب و لا یغلب. این همچنانست که جای دیگر گفت: «اللَّهُ خَيْرٌ أَمَّا يُشْرِكُونَ». پس عجز بتان را بیان کرد.

گفت: «مَا تَعْبُدُونَ» انما و من علی دینکما من دون الله، «إِلَّا أَسْمَاءً» لا طائل تحتها و لا معانی فیها، «سَمَّيْنُمُوهَا» آلهة، «أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا» ای بعبادتها، «مِنْ سُلْطَانٍ» من حجة و برهان لا فی کتاب و لا علی لسان رسول. و قيل ما انزل لمعبود غیره حقا و لا جعل لعابد غیره عذرا. این آیت دلیل است که اسم و مسمی یکی است، نام و نامور. فانهم كانوا یعبدون الشّخوص المسمّاة و قال فی موضع آخر «أَتَعْبُدُونَ مَا تَنْحُوتُونَ» آن گه گفت: «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» ای ما القضاء و القدر و الامر و النهی فی الخلق الا لله و قد امر خلقه ان یعبدوه وحده و لا یعبدوا معه غیره، «ذَلِكَ الذِّينُ الْقَیِّمُ» ای المستقیم القیم فعیل من قام الشیء اذا استقام، «وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا یَعْلَمُونَ» ما للمطیعین من الثواب و العاصین من العقاب. و فی الحدیث ان رسول الله (ص) قال: لا یزال الدین واصبا ما بقی من الناس اثنان.

و فی حدیث آخر لا تقوم الساعة و فی الارض احد یقول الله.

آن گه با تعبیر خواب آمد گفت: «یا صاحبِ السَّجْنِ» فی رؤیا هما ثلاثة اقوال: احدها اتهما تحالما و ارادا تجربة علمه. و قيل بل كانت رؤیا حقیقه. و قيل رؤیا الساقی حقیقه و رؤیا صاحب الطعام تحالم، «أما أَحَدُكُمَا» ای الساقی، «فَیَسْقِي رَبَّهُ خَمْرًا» ای یصیر صاحب شراب مولاه فیعود الی منزلته كما كان، «وَأَمَّا الْآخَرُ» ای الطَّبَّاحُ، «فَیُصَلِّبُ فَنَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْ رَأْسِهِ» اذا مات مصلوبا. ایشان چون تعبیر خواب شنیدند از گفتن آن خواب پشیمان شدند، یوسف (ع) جواب داد که: «فُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ» ای قضی الله لكل واحد منكما ما عبّرت رؤیاه صدق فیها ام کذب لانّ هذا من الله لا من تلقاء نفسی «وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ» تأویل الرؤیا یشوبه الظنون و يتعاوره الحلل و لذلك خاف یعقوب علی یوسف و علی دینه زمان فقهه بعد ما كان قال له فی تأویل رؤیاه: يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَ يَعْلَمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَ يَتِمُّ نِعْمَتُهُ عَلَيْكَ.

و رأى رسول الله (ص) فی منامه انّ ابا جهل اسلم فجاء ابنه عكرمة فاسلم، فقال رسول الله: وقعت.

یوسف آن غلام ساقی را گفت که چنان دانست که او رستنی است، «ادكرني عند ربك» ای اخبر سيدك یعنی الملك بحالی و قل له انّ فی السجن غلاما حبس ظلما، «فأنساه الشيطان ذكر ربّه» این هر دو ضمیر بیک قول با غلام شود یعنی شیطان از یاد آن غلام ببرد و فراموش کرد یاد کردن یوسف بنزدیک سید خویش. و بقول دیگر هر دو ضمیر با یوسف شود: ای انسی الشيطان یوسف ذکر الله حتی استعان بغير الله.

و روى عن النبى (ص) انه قال رحم الله اخى یوسف لو لم یقل اذكرنى عند ربك لما لبث فى السجن سبعا بعد الخمس، این خبر حسن روایت کرد، آن گه بگریست گفت: نحن ينزل بنا الامر فنشكو الى الناس: «فلبث فى السجن بضع سنين» ای سبع سنين.

و قيل سبع سنين بعد الرؤيا و كان فيه خمس سنين قبل ذلك و هو ما جاء فى الخبر.

و قيل البضع ما بين الثلث الى التسع و اشتقاقه من بضعته الشيء و معناه القطعة من العدد فجعل لما دون العشرة من الثلاث الى التسع.

قال ابن عباس عثر یوسف ثلث عثرات حين هم بها فسجن و حين قال اذكرنى عند ربك فلبث فى السجن بضع سنين و انساه الشيطان ذكر ربّه و حين قال لهم انكم لسارقون فقالوا ان يسرق فقد سرق اخ له من قبل.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: «قال ربّ السجن أحبُّ إليّ» الآية... الاختيار مقرون بالاختبار، یوسف خود را اختیار کرد لا جرم در ورطه امتحان و اختبار افتاد و اگر طلب عافیت کردی یا بی اختیار طریق اضطرار سپردی، بودی که بی بلا و بی وحشت زندان از آنچه می ترسید آمن گشتی و از آنچه آن را با آن میخواندند با عافیت عصمت یافتی که در خبر است: لو سأل العافية و لم يسأل السجن لاعطى.

لكن اختيار بلا کرد تا در آن بلا صدق از وی درخواستند و در محنت وی بیفزودند.

در تورات موسی است که یا موسی خواهی که در جنّات مأوی درجات علی بینی و بمقام مقرّبان فرود

آیی از خود باز رسته و بدوست لم یزل پیوسته مراد خود فداء مراد ازلی ما کن، اختیار خود در باقی کن، بنده را با اختیار چه کار! اختیار اختیار ما است و ارادت ازلی ما است: و رَبِّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ.

یوسف اختیار زندان کرد، لا جرم او را با اختیار خود فرو گذاشتند تا روزگار دراز در زندان بماند و نتیجه آن زندان که خود خواست این بود که گفت: «اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ»، تا ربّ العالمین او را عتاب کرد گفت: انت الذي طلبت منا السجن ثم تستشفع بغيري بالخلاص منه، فقلت اذكرني عند ربك فو عزتي لا طيلن حبسك يا يوسف تو از ما زندان خود خواهی آن گه خلاص از دیگری جویی و جز از من و کیلی دیگر خواهی؟ بعزت من که خداوندم که ترا درین زندان روزگار دراز بدارم. آن گه زمین شکافته شد تا به هفتم زمین و ربّ العزّه او را قوت بینایی داد گفت: فرو نگر ای یوسف در زیر این زمینها تا چه بینی، یوسف مورچه‌ای را دید که چیزی در دهن داشت و می‌خورد، گفت: یا یوسف انا لا اغفل عن رزق هذه الذرة خشيت ان اغفل عنك، یا یوسف الست الذي حببتك الى ابيك و قيصت لك السيارة فاخرجوك من الجب؟ قال بلى، قال فكيف نسيتني و استعنت بغيري؟

ای یوسف نه من آنم که با تو کرامتها کردم؟ در دل پدر مهر تو افکندم و بر او شیرین کردم و در چاه عریان بودی ترا بپوشیدم و کاروان را بر انگیختم تا ترا بیرون آوردند و آن کس که ترا خرید در دل وی دوستی تو افکندم تا می‌گفت: «أكرمى مئوا» ای یوسف کرامت همه از من بود چرا دست بدیگری زدی و استعانت بغیر من کردی؟ یوسف گفت: الهی اخلق وجهی عندك الذي جرى على فبفضلك انا عفوت عني هذه العثرة.

و روی ان جبریل (ع) دخل على يوسف في السجن فلما رآه يوسف عرفه فقال يا اخا المنذرین مالی اراك بين الخاطئين، فقال له جبریل یا طاهر الطاهرین یقرأ عليك السلام ربّ العالمین و هو یقول لك اما استحييت منی اذا استشفعت بالآدميين فو عزتي لا لبنتك في السجن بضع سنين، قال یوسف و هو فی ذلك عني راض؟ قال نعم، قال اذا لا ابالی.

و گفته‌اند که زلیخا چون او را بزندان فرستاد بر کرده خود پشیمان شد، خسته دل و بیمار تن گشت، ساعه فساعة نفس سرد می‌زد و اشک گرم می‌بارید، با دلی پر درد و جانی پر حسرت پیوسته بر فراق آن بهار شکفته و ماه دو هفته همی زارید و نوحه همی کرد:

گفتا که مرو بغربت و می‌بارید از نرگس تر بلاله بر مروارید

طاقتش برسید و صبرش برמיד، زندان بجنب سرای وی بود، برخاست بپام زندان بر آمد با دلی آشفته و جگری سوخته، زندان بان را گفت: سوزم بغایت رسید، چکنم؟ خواهم که آواز یوسف بشنوم و این دل خسته را مرهمی برنهم، آری شغل دوستی شغلی صعب است و زخمی بی محابا، آتشی بی دود و زیانی بی سود!

مستوران را مشهور کند! مقبولان را مهجور کند! عزیزان را خوار کند! پادشاهان را اسیر کند! سلامتیمان را ملامتی کند!

از هجر تو چیست جز ملامت ما را      کردست درین شهر علامت ما را  
با هجر تو کی بود سلامت ما را      بنمود فراق تو قیامت ما را

ای زندان بان تدبیر چیست که آواز یوسف بشنوم؟ زندان بان گفت: آسانست ای ملکه، تو بفرمای که من او را زخم کنم و من این کار بسازم چنانکه رنجی بدو نرسد و تو آواز و ناله وی بشنوی، زندان بان رفت و یوسف را گفت: مرا فرموده‌اند که ترا زخم کنم و مرا دل ندهد که ترا زخم کنم من تازیانه بر زمین می‌زنم تو ناله می‌کنی، زندان بان چنان کرد و یوسف ناله همی کرد، زلیخا با دو چشم گریان و دل بریان بر بام زندان آه همی کرد:

آن شب که من از فراق تو خون گریم      باری بنظاره آی تا چون گریم  
هر لحظه هزار قطره افزون گریم      هر قطره بنوحه‌ای دگرگون گریم

### ٦ النوبة الاولى

قوله تعالى: «وَ قَالَ الْمَلِكُ» گفت ملک، «إِنِّي أرى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ» من خواب دیدم هفت گاو فربه، «يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ» و هفت گاو لاغر ایشان را بخورد، «وَ سَبْعَ سُنْبُلَاتٍ خُضْرٍ» و هفت خوشه سبز، «وَ آخَرَ يَابِسَاتٍ» و هفت خوشه خشک، «بِأَيُّهَا الْمَلَأُ» ای گروه خاصه من «أَفْتُونِي فِي رُءْيَايَ» فتوی کنید و پاسخ مرا در خواب من، «إِنْ كُنْتُمْ لِلرُّءْيَا تَعْبُرُونَ (٤٣)» اگر چنانست که خواب را سرانجام شناساناید و تعبیر کنندگان.

«قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ» گفتند این خواب نادرست است، «وَ مَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بِعَالَمِينَ (٤٤)» و ما بتفسیر چنین خوابها دانا نیستیم.

«وَ قَالَ الَّذِي نَجَا مِنْهُمَا» و آن غلام گفت که از آن دو غلام زندانی وی برست، «وَ ادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ» و یاد آمد پس فراموشی روزگاری، «أَنَا أَنْبَأُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ» من خبر آرم شما را بتعبیر این کار «فَأَرْسَلُون (٤٥)» مرا فرستید.

«يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ» یوسف ای راست گوی راست آهنگ، «أَفْتِنَا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ» فتوی کن ما را در هفت گاو فربه، «يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ» که هفت گاو لاغر آن را می‌خورند، «وَ سَبْعِ سُنْبُلَاتٍ خُضْرٍ» و هفت خوشه سبز، «وَ آخَرَ يَابِسَاتٍ» و هفت خوشه دیگر خشک، «لَعَلِّي أَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ» تا مگر من با آن مردمان گردم، «لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ (٤٦)» تا مگر بدانند.

«قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَابًّا» گفت بکارید هفت سال پیایی، «فَمَا حَصَدْتُمْ» هر چه از آن بدروید،

«فَدَرَوْهُ فِي سُنْبُلِهِ» دانه او را در خوشه او بگذارید، «إِنَّا قَلِيلًا مِمَّا تَأْكُلُونَ (۴۷)» مگر آن اندکی که میخورید.

«ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعَ شِدَادٍ» پس آن هفت سال برومند هفت سال خشک سخت آید، «يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ» آنچه نهاده باشید بیش نفقات را در آن خورده آید، «إِنَّا قَلِيلًا مِمَّا تُحْصِنُونَ (۴۸)» مگر چیزی که باز گذارید و بسر آرید تخم را و کشت را.

«ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ» پس از آن سالی آید، «فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ» که در آن مردمان را باران دهند، «وَفِيهِ يَعْصِرُونَ (۴۹)» و در آن از تنگی برهند.

«وَقَالَ الْمَلِكُ انْتُونِي بِهِ» ملک گفت بمن آرید یوسف را «فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ» چون غلام برسولی آمد باو، «قَالَ ارْجِعْ إِلَى رَبِّكَ» گفت باز گرد با خداوند خویش شو، «فَسئَلَهُ» پرس ازو که، «مَا بَالُ النَّسْوَةِ اللَّاتِي قَطَعْنَ أَيْدِيَهُنَّ» تا حال آن زنان که دستهای خویش بریدند چیست، «إِنَّ رَبِّي بكَائِبٌ عَلِيمٌ (۵۰)» که خداوند من الله تعالی بآن سازها که ایشان ساختند داناست.

«قَالَ مَا خَطْبُكَ» گفت کار و بار شما و قصه شما چه بود، «إِذْ رَاوَدْتَنِي يَوْسُفَ عَنْ نَفْسِهِ» آن گه که یوسف را از خود با خویشتن خواندید و جستید، «قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ» گفتند پرغست باد خدای را عزّ و جلّ، «مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ» ما بر یوسف هیچ بدی ندانیم، «قَالَتِ امْرَأَةُ الْعَزِيزِ» زن عزیز گفت، «الآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ» اکنون پیدا شد راستی، «أَنَا رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ» من او را با خویشتن خواستم، «وَأِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ (۵۱)» و یوسف از راست گویانست.

«ذَلِكَ لِيَعْلَمَ» این آن راست تا عزیز بداند، «أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ» که من باز پس او با او کژی نکردم، «وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ (۵۲)» و الله تعالی نبرد ساز کژان.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: «وَقَالَ الْمَلِكُ» قيل لما انقضت مدة يوسف التي وقتها الله لحبسه اتاه جبرئيل عليه السلام فبشره بملك مصر و الجمع بينه و بين ابويه و ان تكون سبب خروجه رؤيا الملك پس از آنك روزگار دراز یوسف در زندان بماند، سبب خلاص وی آن بود که ملك مصر خوابی دید، گفته‌اند که این ملك ايدر اظفیر است عزیز مصر. و قومی گفتند که ملك مصر است الریان بن الوليد که عزیز گماشته و کارگزار و خازن وی بود، «إِنِّي أرى» ای رأيت فی المنام کائی اری، «سَبْعَ بَقَرَاتٍ» البقرة مؤنثة و قيل بل البقرة كالحمامة تقع على الذكر و المؤنث، «سیمان» جمع سمينة كصبيحة و صباح و ظريفة و ظراف، «يَأْكُلُهُنَّ سَبْعَ عِجَافٍ» ضعاف مهازيل و العجف اشدّ الهزال و الفاعل اعجف و عجفاء و الجمع عجاف شذ عن الأقيسة. ملك گفت بخواب دیدم که از جوی خشک تهی بی آب بیرون آمدی هفت گاو سیاه فربه نیکو چنانک گویی بروغن چرب کرده بودند و بوی مشک از ایشان می‌دمید پیش تخت من آمدند و بایستادند و من در ایشان متعجب بماندم و در آن می‌نگرم که هفت گاو دیگر سرخ رنگ لاغر ضعیف هم از آن جوی تهی بر آمدندی

و این هفت گاو فربه را فرو بردندی و در ایشان از خوردن و فرو بردن آن هیچ زیادتى و افزونى پدید نیامدى و من در دیدن آن خیره فرو مانده، که ناگاه از گوشه تخت من هفت قضیب سبز بر آمدی و بر سر هر یکی خوشه‌ای سبز دانه آن رسیده و از جانب دیگر هفت قضیب زرد برآمدی بر سر هر یکی خوشه‌ای زرد خشک دانه‌های آن، این خوشه‌های زرد خشک ملتوی شدی بر آن خوشه‌های سبز تا آن خوشه‌های سبز همه زرد گشتی و خشک گشتی، اینست که ربّ العالمین گفت: «وَسَبَّحَ سُبُّلَاتٍ حُضْرٍ وَ آخَرَ يَابِسَاتٍ» ای و سبّح سبّلاتِ اخر یابسات. اخر جمع اخری و اخری تأنیثِ آخر.

ملك از این خواب بترسید، متفکر و غمگین گشت، اشراف قوم خود را گفت: «يا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي رُءْيَايَ إِنْ كُنْتُمْ لِلرُّءْيَا تَعْبُرُونَ» ای ان كان لكم بها علم فسروها، عبر الطریق قطعها و عبر الرؤيا قطع الحكم بها و بتأويلها اخذ ذلك من عبر النهر و هو مقطعه و شطه.

«قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ» ای تخالیط احلام كاذبة لا حقيقة لها. يقال لكلّ مختلط من بقل او حشيش او غيرهما ضغث، «وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بِعَالَمِينَ» ای ليس تعبیر الرؤيا من شأننا و علمنا. الاحلام جمع حلم و هو ما یرى فی النوم و الفعل منه حلمت احلم بفتح اللام فی الماضی و ضمّها فی الغابر حلما و حلما فانا حالم.

«وَقَالَ الَّذِي نَجَا مِنْهُمَا» و هو السّاقی، «وَأَذْكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ» ای تذکر بعد زمان، يقال اذکر و ازدجر و ازدان هی دالات الامعان و المبالغة. چون ملك آن خواب بگفت و اشراف قوم وی از تعبیر آن عاجز آمدند، آن غلام ساقی را حدیث یوسف یاد آمد، بر پای خاست و آن ملك را آفرین کرد آن گه گفت غلامی کنعانی از آن زلیخا زن عزیز بزدان دیر سالست تا محبوس است و تعبیر خواب نیک داند و در ابتدا که من با وی بزدان بودم خوابی دیدم پیش وی شدم و با او گفتم و او تعبیر کرد چنانکه بود و غلامی زیبا و دانا و خردمند است و بر ملت ابراهیم است و چون من او را دیدم پیوسته بشب نماز کردی و بروز روزه داشتی و بیماران را عیادت کردی و از بهر ایشان دارو خریدی و غمگینان را دلخوشی و مظلومان را تسلی دادی و نومیدان را بفرج اومیدوار کردی و طعامی که داشتی در زندان بحاجتمندان دادی و با این همه هنر جوانی است بلند بالا، سیاه چشم، پیوسته ابرو، نیکو اندام، تنگ دهان، روشن دیدار، در خاموشی با مهابت، در گفتار با ملاحظت، از دور با صولت، از نزدیک با حلاوت، بردبار، نیکوکار، شیرین دیدار، با این همه می‌گوید که از فرزندان ابراهیم خلیل‌ام، پسر آن پیغامبر که بوادی کنعان است: یعقوب بن اسحاق.

ملك گفت به آن غلام ساقی که رو این خواب از وی بپرس تا تعبیر کند، ساقی رفت و در زندان شد گفت: «يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعُ عِجَافٍ وَ سَبْعِ سُبُّلَاتٍ حُضْرٍ وَ آخَرَ يَابِسَاتٍ لَعَلِّي أَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ» ای الی الملك، فإِنَّ الملك رآها فی منامه. و قيل الی الناس جميعا، «لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ» تأویل رؤيا الملك، و قيل لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ حالك و منزلتك و مقالک فيكون ذلك سبب خروجك من الحبس.

«قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَابًّا» و قرأ حفص دابا بفتح الهمزة و هما لغتان كشعر و شعر و نهر و نهر، دابا ای متتابعة. و قيل دابا یعنی علی عادتكم المستمرة الدائبة و الدأب العادة و الدوب المبالغة فی السیر. و الزرع

من الخلق حرث و من الله انبات. معبران گفتند گاو فربه دلیل کند بر سال فراخ و نعمت فراوان و گاو نزار ضعیف دلیل کند بر خشک سال و قحط و نیاز. و همچنین خوشهای سبز دلیل کند بر زرع نیکو رسیده تمام ریع در سال فراخی و خوشهای خشک دلیل کند بر فساد کشت زار و نابودن قوت و تنگی معیشت. یوسف صدیق تعبیر آن خواب ملک همین کرد و ایشان را فرمود تا در سالهای فراخی ذخیره نهند خشک سال را که در پیش بود و در آن ذخیره نهادن راه صواب بایشان نمود از روی نصیحت و شفقت. و ذلك لکونه نبیاً، اینست که رب العزه گفت: «قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَأْبًا» اگر چه بلفظ خبر گفت، بمعنی امر است ای ازرعوا، گفت بکارید هفت سال بکوشش و جهد تمام، «فَمَا حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ فِي سُنْبُلِهِ» هر چه از آن بدروید هم چنان در خوشه بگذارید، فانه ابقی له که دانه در خوشه به بماند «إِنَّا قَلِيلًا مِمَّا تَأْكُلُونَ» مگر آن اندک که میخورید، یعنی کم خورید.

«ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعٌ شِدَادٌ» ای مجدبات صعب، و هذا تأویل البقرات العجاف و السنابل اليابسات، «يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ» یرید تأکلون فیها، فاسند الفعل الى الظرف كقولهم ليله قائم و نهاره صائم. و منه قول الشاعر:

نهارك يا مغرور سهو و غفلة و ليك نوم و الردى لك لازم

فالنهار لا يسهو و اللیل لا ینام و انما یسهی فی النهار و ینام فی اللیل.

ما قدمتم لهنّ ای ادخرتم لهنّ من الحبّ فی السنین المخصبة، «إِنَّا قَلِيلًا مِمَّا تُحْصِنُونَ» تدخرون استظهارا و عدّة لبذور الزّراعة.

«ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ» هذا من خبر یوسف (ع) عمّا لم یکن فی رؤیا الملك و لکنه من الغیب الذی اتاه الله عزّ و جلّ، كما قال قتادة زاده الله علم سنة لم یسئلوه عنها. فقال ثمّ یأتی من بعد ذلك عام ای السنّة الثامنة، «فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ» یغاث از غیث گرفته‌اید یعنی که مردمان را باران دهند و نبات و نعمت فراوان بود و روا باشد که از غوث بود، یقال استغاث فاغاثه ای یغیثهم الله من القحط و الجوع، «وَ فِيهِ یَعْصِرُونَ» ای یكثر الثمار و الاعناب و السّمسم و الزّیتون فیعصرونها و یتخذون الادهان و الاشربة. قال ابن عباس یعصرون ای یحلبون المواشی من كثرة المراعی. ابو عبیده گفت: یعصرون از عصرة گرفته‌اند و عصرة نجاتست یعنی که در آن سال از تنگی و قحط و نیاز برهند. حمزه و کسای تعصرون بتا مخاطبه خوانند اسنادا للفعل الى المستفتین الذین: «قالوا افتنا» ساقی چون تعبیر خواب از یوسف بشنید باز گشت و ملک را خبر کرد از تعبیر وی و نصیحت که کرد، ملک گفت «انتونی به» ای بالذی عبّر رؤیای آن کس که این خواب را تعبیر کرد بنزد من آرید، همین ساقی باز گشت برسولی و گفت اجب الملك، ای یوسف ترا بشارت باد که خلاصی آمد، ملک ترا میخواند اجابت کن، یوسف باین بشارت که بوی رسید شادی نمود و از حلیمی که بود اهتزازی و حرکتی چنان که از زندانیان پدید آمد بوقت خلاص از وی پدید نیامد و آن رسول را گفت: «ارجعْ إِلَى رَبِّكَ



فَسئَلُهُ مَا بِالْ نِسْوَةِ اللَّاتِي قَطَعْنَ أَيْدِيَهُنَّ» باز گردد و با خداوند خویش شو و از وی بپرس که پیش از آنک من بیرون آیم، بپرس تا حال آن زنان که دستهای خویش بریدند چیست؟ تا بداند که ایشان را چه افتاد و از کجا افتاد و آن کید ایشان را که ساخت و بان چه خواست! و مراد یوسف آن بود تا کید زلیخا و برائت یوسف بر ملک ظاهر شود و او را هیچ تهمت نماند. قال ابن عباس لو خرج يوسف يومئذ قبل ان يعلم الملك بشأنه ما زالت في نفس العزيز منه حاجة يقول هذا الذي راود امرأتی. و قوله: «فَسئَلُهُ مَا بِالْ نِسْوَةِ» ای فاسئله ان یسئَلُ النِّسْوَةَ مَا بِالْهِنَّ وَ شَأْنَهُنَّ وَ عَمَّهِنَّ بِالذِّكْرِ دُونَ امْرَأَةِ الْعَزِيزِ صِيَانَةَ لَهَا وَ اِنَّهَا مَعَهُنَّ تَعْرِيفًا لَا تَصْرِيحًا، وَ يَحْتَمِلُ اَنَّ الْمَعْنَى مَا بِالْهِنَّ لَمْ يَشْهَدْنَ بِبِرَاءَتِي وَ قَدْ عَرَفْنَا ذَلِكَ بِاِقْرَارِ امْرَأَةِ الْعَزِيزِ عِنْدَهُنَّ وَ هُوَ قَوْلُهَا «وَ لَقَدْ رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِي فَاسْتَعْصَمَ»، «اِنَّ رَبِّي بِكَيْدِيهِنَّ عَلِيمٌ» حِينَ قُلْنَا لِي اطع مولاتك. و قيل اراد بقوله ان رَبِّي الْعَزِيزِ اِي اَنَّ سَيِّدِي اظْفِير الْعَزِيزِ عَالِمٌ بِبِرَاءَتِي مِمَّا قَرَفْتَنِي بِهِ الْمَرْأَةُ. دُو حَدِيثِ دَرِينِ قِصَّةِ دَرَسْتَسْتِ اَز رَسُولِ خدای (ص) اِحْدَهُمَا دَعَاهُ حِينَ قَنْتَ عَلٰی قَرِيْشٍ فَقَالَ فِي قَنْوَتِهِ

«اللهم اشدد وطأتك على مضر و اجعلها عليهم سبعا كسبع يوسف فحطتهم سبع حتى اكلوا القدر و العظام فلما استكانوا».

قال (ص) «اللهم اذقت اول قريش نكالا فاذاق اخرهم نوالا فرفه عنهم».

و قال (ص): «رحم الله اخي يوسف ان كان لحليما ذا اناة لما اتاه الرسول».

قال «ارجع إلى ربك» الآية... و لو كنت انا لا سرعت الاجابة. و في بعض الروايات عنه (ص): «لو كنت مكانه ما اخبرتهم حتى اشترط ان يخرجوني»، كانه (ص) استحسَنَ حَزْمَ يَوْسُفَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ صَبْرَهُ حِينَ دَعَاهُ الْمَلِكُ فَلَمْ يَبَادِرْ حَتَّى يَعْلَمَ اَنَّهُ قَدْ اسْتَقَرَّ عِنْدَ الْمَلِكِ صِحَّةَ بَرَاءَتِهِ.

قوله: «قَالَ مَا خَطْبُكُنَّ» چون آن رسول از نزدیک یوسف بازگشت و پیغام یوسف به ملک گزارد، ملک کس فرستاد و زلیخا را و آن زنان را جمله حاضر کرد و با ایشان گفت: «ما خَطْبُكُنَّ» ای ما شأنکُنَّ، کار شما و قصه شما چه بود آن روز که بدعوت زلیخا بودید، میان زلیخا و یوسف چه مخاطبه رفت و سخن زلیخا اشارت بچه داشت و یوسف جواب چگونه داد و با زنان بگفت آنچه یوسف گفته بود، یعنی که میخواهم تا بدانم که یوسف در آن حال متهم بود یا نه؟ ایشان گفتند «حاشَ لِلَّهِ»، بعد یوسف عمّا یُتَّهَمُ بِهِ، «ما عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ» ای لا نعلم انه اتی مکروها معاذ الله که ما از یوسف بدی دیدیم یا بر وی تهمتی بردیم، درست یوسف از آنچه بر وی تهمت می‌برند، ندانیم ما بر وی هیچ بدی و مکروهی. و قيل معناه ما دعونا الى انفسنا و انما دعونا الى امرأة العزيز و ما علمنا سوء ان ندعو الملوك الى طاعة صاحبته. چون آن زنان یوسف را مبرا کردند، زن عزیز گفت: «الآن حَصَّصَ الْحَقُّ»، الْحَصْحَصَةُ وَ الْحَصْحَاصُ وَ التَّحْصِصُ وَ التَّحْصِصُ حَرَكَةُ الشَّيْءِ لِلظُّهُورِ وَ اخْذُهُ فِيهِ. زلیخا گفت اکنون راستی پیدا شد و حق از باطل جدا شد، یا ملک دل من اگر سنگ بودی آب گشته بودی و اگر آهن بودی نرم شده بودی تا کی ازین صبوری و تا کی ازین درد نهانی، «أنا رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِي» من او را خواستم، من او را جستم و یوسف در آنچه گفت: «هي رَاوَدْتَنِي عَنْ

نَفْسِي» راست گوی است: «إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ».

آن رسول بازگشت و یوسف را خبر کرد از آنچه زنان گفتند و از آنچه زلیخا گفت، یوسف چون آن سخن بشنید گفت: «ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ» این ستهیدن من در زندان و بیرون نیامدن، از آنست تا ملک بدانند که من در خانه عزیز خیانت نکردم و حرمت وی در غیبت وی نگه داشتیم، «وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ» ای لا یهدی الخائنین بکیدهم، خیانت اینجا زنا است یعنی لا یصلح عمل الزناة و احوالهم.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: «وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ» الآية... ابتداء بلاء یوسف خوابی بود که از خود حکایت کرد: «إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا»، و سبب نجات وی هم خوابی بود که ملک مصر دید گفت: «إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ» تا بدانی که کارها بتقدیر و تدبیر خداست و در کار رانی و کار سازی یکتاست، هر چند سببها پیداست، اما با سبب بماندن خطاست.

پیر طریقت گفت: سبب ندیدن جهلست اما با سبب بماندن شرك است، از سبب بر گذر تا بمسبب رسی، در سبب مبند تا در خود برسی، عارف را چشم نه بر لوح است نه بر قلم، نه بسته حواست نه اسیر آدم، عطشی دارد دایم هر چند قدحها دارد دمام، ای مهیمن اکرم، ای مفضل ارحم، يك بار قدح بازگیر تا این بیچاره برزند دم. و گفته‌اند که یوسف را دو چیز بود بر کمال: یکی حسن خلقت، دیگر علم و فطنت حسن خلقت جمال صورت است و علم و فطنت کمال معنی، پس ربّ العزّه تقدیر چنان کرد که جمال وی سبب بلا گشت و علم وی سبب نجات تا عالمیان بدانند که علم نیکو به از صورت نیکو. و قد قيل في المثل السائر: العلم يعطى و ان يبطنى، چون علم رؤیا یوسف را سبب ملک دنیا گشت، چه عجب گر علم صفات مولی عارف را سبب ملک عقبی گردد؟! يقول الله عزّ و جلّ «وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَ مَلَكًا كَبِيرًا».

«وَقَالَ الْمَلِكُ انْتُونِي بِهِ فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ» الآية... توقف یوسف در زندان بعد از آنک خلاصی دیده و دستوری یافته و آن تردید که همی کرد از آن بود که تا ملک مصر بچشم خیانت بدو ننگرد که آن گه هیبت یوسف در دل وی نماند و سخن یوسف در دعوت بوی اثر نکند، لا جرم چون کشف آن حال کردند و برانت یوسف ظاهر گشت سخن وی در او اثر کرد و پند وی او را سود داشت تا آن ملک در دین اسلام آمد و ملت کفر بگذاشت. قومی گفتند این ملک فرعون موسی بود و بعد از یوسف زنادقه او را از راه ببرند تا مرتد گشت و بروزگار موسی غرق شد، و قول درست آنست که نه فرعون موسی بود و در اول سوره بیان کردیم. و گفته‌اند تردید یوسف از آن بود که تا این حال مکشوف گردد و کس بسبب وی به تهمتی که بوی برد گنه کار نشود و در هیچ دل هیچ تهمت بنماند و عصمت نبوت پیدا گردد تا مردم در وی سخن نیکو گویند و بآن مثبت یابند همچنانک خلیل (ع) گفت: «وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ بار خدایا مرا چنان کن که بآخر روزگار مرا ثنا گویند. و مصطفی (ص) گفت: «اللهم وقّنی لما یرضیک عنی و یحسن فی الناس ذکری»

بار خدایا مرا توفیق ده تا آن کار کنم که تو از من خشنود شوی و نام من در خلق نیکو کند. و گفته‌اند مردی دعوی دوستی یوسف کرد آن گه که در زندان بود، یوسف گفت ای جوانمرد دوستی من ترا چه بکارست؟ ازین دوستی مرا ببلا افکنی و خود بلا بینی! پدر من یعقوب مرا دوست داشت بینایی وی در سر آن شد و مرا در چاه افکند، زلیخا دعوی دوستی من کرد بملامت مصریان مبتلا گشت و من در زندان دیر سال بماندم.

كذلك المصطفى صلى الله عليه وسلم سكن الى جبرئيل فهجره اربعين يوما و احب الكعبة فاخرجه منها كقار قريش و احب عائشة فابتليت بقصة الافك و مقالة المنافقين.

### ۷ النوبة الاولى

قوله تعالى: «وَمَا أَبْرَأُ نَفْسِي» من خویشان را بی گناه ندارم و ندانم، «إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ» که تن آدمی نهمار بدفرمایست و بدآموز، «إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي» مگر آنچه خداوند من ببخشاید و نگاه دارد، «إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ (۵۳)» خداوند من عیب پوشست و آمرزگار، بخشاینده و مهربان.

«وَقَالَ الْمَلِكُ» ملك گفت: «اثنوني به» بمن آرید او را، «أَسْتَخْلِصُهُ لِنَفْسِي» تا او را خاصه نفس خویش گیرم، «فَلَمَّا كَلَّمَهُ» چون سخن گفت او با وی، «قَالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا» گفت تو امروز نزدیک ما، «مَكِينٌ أَمِينٌ (۵۴)» پایگاه داری استواری و پسندیده

«قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ» یوسف گفت مرا بر خزانهای این زمین گمار، «إِنِّي حَفِيظٌ عَلَيْمَ (۵۵)» که من آن را نگاه دارنده‌ای دانام.

«وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ» و هم چنان جای ساختیم و پایگاه دادیم یوسف را و توان در آن زمین، «يَتَّبِعُونَ مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ» تا جای می‌گیرد هر جای که خواهد، «نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ» رسانیم بخشایش خویش باو که خواهیم، «وَلَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ (۵۶)» و ما ضایع نکنیم مزد نیکوکاران «وَلَا نُجْزِي الْآخِرَةَ خَيْرٌ» و برآستی که مزد آن جهان به است، «لِلَّذِينَ آمَنُوا» ایشان را که بگرویدند، «وَكَانُوا يَتَّقُونَ (۵۷)» و از بد بپرهیزیدند.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: «وَمَا أَبْرَأُ نَفْسِي» لما قال يوسف (ع) ذلك ليعلم اني لم اخنه بالغيب. قال له جبرئيل و لا حين هممت بها يا يوسف: و ما ابرئ نفسي اي ما ازگي نفسي عن الهمة، «إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ» ای ان نفوس بنی آدم تأمرهم بما تهوى و ان لم يكن فيه رضى الله. فانى لا ابرئ نفسي من ذلك و ان كنت لا اطوعها، «إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي» ای انا رحمة ربى: يعنى كل نفس تأمر صاحبها هواها انا ما ادركته رحمة الله فدفعته. و قيل المعنى لكن من رحمة الله عصمه مما تأمره به نفسه.

معنى این کلمات آنست که نفس آدمی ببدی فرماید و آنچه در آن رضاء الله نبود خواهد و من نفس خود را از آن منزّه نمی‌دارم که آن در طبع بشری سرشته اگر چه من آن را مطاوع نبودم و بر تحقیق آن همت و

حرکت طبعی عزم نکردم.

آن گه گفت: «إِنَّمَا مَا رَحِمَ رَبِّي» اشارتست که این برحمت خداوند منست که هر که الله تعالی بر وی رحمت کند او را از آن معصوم دارد. جماعتی مفسران گفتند که این همه سخن زلیخاست متصل بآنچه گفت: «الآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ» آن گه گفت ذلك ای الاقرار علی نفسی لیعلم یوسف ائی لم اخنه بظهر الغیب و انّ الله لا یهدی کید الخائنین. این اقرار که دادم بر خویشتن بآن دادم که تا یوسف بداند که من بظهر الغیب با وی خیانت نکردم و اقرار باز نگرفتم. «وَمَا أَبْرَأُ نَفْسِي» عن ذنب هممت به، «إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ» اذا غلبت الشهوة، «إِنَّمَا مَا رَحِمَ رَبِّي» بنزع الشهوة عن یوسف و هذا قول لطیف و هو الاظهر و لا یبعد من قولها: «إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ» مع کفرها فانّ الکفار مقرّون بالله عزّ و جلّ، يقول الله تعالی: «وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ».

«وَقَالَ الْمَلِكُ» لما تبین للملك عذر یوسف و عرف امانته و علمه قال: «انثوني به» چون عقل و علم یوسف بدانست و امانت و کفایت وی او را معلوم شد و عذر وی ظاهر گشت گفت: «انثوني به استخلصه لنفسي» اجعله خالصا لنفسي من غير شركة. پس خاصگیان خود فرستاد بزندان تا یوسف بیرون آید، یوسف چون خواست که بیرون آید زندانیان را دل خوشی داد و بفرج او میدوار کرد و از بهر ایشان این دعا کرد: «اللهم اعطف عليهم بقلوب الاخيار و لا تغم عليهم الاخبار» بار خدایا دلهای نیکان و نیک مردان بر ایشان مشفق گردان و خبرها بر ایشان میوشان، از اینست که در هر شهری زندانیان خبرهای اطراف بیشتر دانند و در میان ایشان اراجیف بسیار رود. چون از زندان بدر آمد بر در زندان بنشست و گفت هذا قبور الاحیاء و بیت الاحزان و تجربة الاصدقاء و شماتة الاعداء، پس غسل کرد و اسباب نظافت بکار داشت و جامه نیکو در پوشید و قصد سرای ملك کرد، چون بدر سرای ملك رسید بایستاد و گفت: حسبی ربی من دنیای، حسبی ربی من خلقه عزّ جاره و جلّ ثناؤه و لا اله غیره، پس در سرای ملك شد گفت: اللهم انی اسئلك بخیرك من خیره و اعوذ بك من شرّه و شرّ غیره. چون بر ملك رسید بر ملك سلام کرد بزبان عربی، ملك گفت ما هذا اللسان؟ قال لسان عمی اسماعیل، آن گه او را بعبیرانی دعا گفت، ملك گفت این چه زبانست؟ گفت زبان پدران من یعقوب و اسحاق و ابراهیم.

و گفته‌اند که ملك زبانها و لغتهای بسیار دانست، به هفتاد زبان با یوسف سخن گفت و یوسف بهر زبان که ملك با وی سخن گفت هم بآن زبان جواب وی میداد، ملك را آن خوش آمد و از وی بیسندید و یوسف را آن وقت سی سال از عمر گذشته بود، ملك با ندیمان و نزدیکان خود می‌نگرد و می‌گوید: جوانی بدین سن که اوست با این علم و عقل و زیرکی و دانایی عجیبت و طرفه‌تر آنست که ساحران و کاهنان روزگار از تعبیر آن خواب که من دیدم در ماندند و او بیان کرد و از عاقبت آن ما را خبر کرد! آن گه ملك گفت خواهم که آن خواب و تعبیر آن بمشافهت از تو بشنوم، یوسف آن چنان که ملك دیده بود بخواب از اول تا آخر بگفت و تعبیر آن بر وی روشن کرد، ملك گفت اکنون رأی تو ای صدیق درین کار چیست و رشد ما و صلاح ما در

چیست؟ یوسف گفت باین هفت سال که در پیش است بفرمای تا نهمار زرع کنند و چندانک توانند جمع کنند در انبارها و دانه‌های قوت همه در خوشه‌ها بگذارند تا هم مردمان را قوت بود و هم چهار پایان را علف. و نیز چون جمع طعام کرده باشند بروزگار قحط که از اطراف خلق روی بتو نهند، چنانک خود خواهی توانی فروختن و از آن گنجهای عظیم توان نهادن، ملك گفت: و من لی بهذا و من بجمعه؟

فقال یوسف: «اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ» ای وئلی امر خزائن مصر یعنی خزائن الطعام المدخرة للقط، «إِنِّي حَفِيظٌ» احفظ ما يجب حفظه، «عَلِيمٌ» اعلم المواضع التي يجب ان توضع الاموال فيها. قال الزجاج انما سأل ذلك لانّ الانبياء عليهم السلام بعثوا لاقامة الحق و وضع الاشياء مواضعها فعلم انه لا يقوم احد بذلك مثله و لا احد اقوم منه بمصلحة الناس فاراد الصلاح و الثواب. یوسف دانست که در روزگار قحط مصالح مردمان چنانک وی نگه دارد هیچ کس نگه ندارد، از بهر آن گفت: «اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ». و قيل هذه الآية حجة في نظرية النفس بالحق عند الحاجة اليها و لا يكون من التزكية المنهي عنها، بقوله «فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ». درین آیت تقدیم و تأخیر است، تقدیره اجعلنی علی خزائن الارض انی حفيظ عليم، فقال الملك «إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ» ای اجابه الی ملتسمه، مکین ای ذو مکانة و منزلة، امین مأمون قد عرفنا امانتك و براءتك، و قيل امين آمن لا تخاف العواقب فمر لي بما هديت اليه و اشرت به.

عن ابن عباس قال قال رسول الله (ص): «رحم الله اخي يوسف لو لم يقل اجعلني على خزائن الارض لاستعمله من ساعته و لكته اخر ذلك سنة فاقام في بيته عنده سنة مع الملك».

پس از آنک این سخن میان ایشان برفت یوسف يك سال در خانه ملك می‌بود، عزیز و مکرم و محترم و ملك می‌گفت تو از خاصگیان و مقربان منی، در مملکت من هیچیز از تو دریغ نیست و هر چه انواع اکرام و احسانست ترا مبذولست مگر آنک با تو طعام نخورم. یوسف گفت چرا نخوری با من طعام؟ گفت از بهر آنک بنده بوده‌ای، یوسف گفت من سزاوارترم که از تو ننگ دارم که من پسر یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم‌ام، و مقصود ملك آن بود تا بحقیقت بداند که وی کیست. چون بدانست با وی طعام خورد و اکرامهای عظیم کرد.

ابن عباس گفت چون آن يك سال بسر آمد ملك بفرمود تا شهر را آیین بستند و سرای ملك بیاراستند و تخت زرین بجواهر مرصع کرده بنهادند و یوسف را بر تخت نشاند بعد از آنک وی را خلعت گرانمایه پوشانید و تاج بر سر نهاد و مملکت مصر بوی تسلیم کرد و امیران و سرهنگان و سروران لشکر همه را بخدمت وی بداشت و اظفیر را معزول کرد و یوسف را بجای وی بنشاند و بر آنچه او داشت بسیار بیفزود. چون روزی چند برآمد اظفیر بمرد و ملك زلیخا را بزنی بیوسف داد، آن گه ملك مصر بوی راست شد، اینست که رب العالمین گفت: «وَ كَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ».

بروایتی دیگر گفته‌اند که پس از مرگ اظفیر، زلیخا عاجز گشت و مالی که داشت از دست وی بشد و در یمن برادران داشت که ملوک یمن ایشان بودند، دشمن بر ایشان دست یافت و همه را بکشتند و مملکت بدست فرو گرفتند، زلیخا تنها و بیچاره بماند مال از دست شده و مرگ گرامیان دیده و روزگار دراز اندوه عشق

«۳» یوسف کشیده پیر و نابینا و عاجز گشته و ذل و انکسار درویشی بر وی پیدا شده و با این همه هنوز بت می‌پرستید، آخر روزی در کار خویش و بت پرستیدن خویش اندیشه کرد، از کمین گاه غیب کمند توفیق درو انداختند، روی با آن بت خویش کرد گفت ای بتی که نه سود کنی نه زیان و عابد تو هر روز که برآید نگو سارتر و زیانکارتر! از تو بیزار گشتم و از عبادت تو پشیمان شدم و بخدای یوسف ایمان آوردم.

آن گه بت را بر زمین زد و روی با آسمان کرد، گفت: ای خدای یوسف اگر عاصی می‌پذیری اینک آمدم بپذیر، و اگر معیوبان را مینوازی منم معیوب بنواز، و بیچارگان را چاره میکنی منم درمانده و بیچاره چاره من بساز، ای خدای یوسف دانی که بجمال بسی کوشیدم و بمال جهد کردم و در چاره و حیلت بسی آویختم و سیاست و صولت نمودم و بمقصود نرسیدم وز آن پس مرگ گرامیان دیدم و فراق خویشان چشیدم و رنج درویشی و عشق یوسف بر دلم هر روز تازه تر و جوان تر، بار خدایا بر من ببخشای و یوسف را بمن نمای که از همه حیلتها و چارها عاجز گشتم و خیره فرو ماندم. زلیخا این تضرع و زاری بر درگاه عزت همی‌کرد و یوسف آنجا که بود تقاضای دیدار زلیخا از دلش سر برمی‌زد. اندیشه و تفکر زلیخا بر دل یوسف غالب گشت، با خود همی‌گفت کاشکی بدانستمی که زلیخا را حال بچه رسید و کجا افتاد تا اگر در حال وی خللی است من با وی احسان کردمی و فساد معیشت وی بصلاح باز آوردمی که او را بر من حقه‌است. و آن روز که یوسف این سخن گفت و زلیخا آن دعا کرد پانزده سال گذشته بود که یوسف، زلیخا را ندیده بود. یوسف آن روز از سر آن اندیشه برخاست با خیل و حشم که من امروز سر آن دارم که تماشا را گرد مصر برآیم و تنزه کنم، بظاهر تنزه مینمود و بیاطن احوال زلیخا را تعریف همیکرد، بهر کویی که همی‌رسید از احوال درویشان همی‌پرسید تا مگر زلیخا بمیان برآید، آخر بسر کوی زلیخا رسید و زلیخا شنیده بود که یوسف همی‌گذرد بسر کوی آمده و انتظار رسیدن وی می‌کرد، چون در رسید او را گفتند اینک زلیخا درویش و نابینا و عاجز گشته، یوسف آنجا توقف کرد، زلیخا را دست گرفتند و فرا پیش وی بردند، حوادث روزگار در وی اثر کرده از اشک دیده مژگانش همه بریخته و نابینا گشته، شماتت اعداش گداخته و فراق گرامیانش مالیده. یوسف که وی را دید آب در چشم آورد و اندوهگن گشت و با وی ساعتی بایستاد و زلیخا آواز رکاب داران و سهیل اسبان و بردابرد چاووشان همی‌شنید و میگریست و دست بر اسب یوسف همی‌مالید و می‌گفت سبحان الذی اعزّ العبيد بعزّ الطّاعة و اذلّ الملوك بذلّ المعصية.

آن گه گفت ای یوسف مرا بسرای خود خوان که با تو حدیثی دارم، یوسف فرمود تا او را بسرای بردند و خود برآمد و بسرای آمد، زلیخا بیامد و پیش یوسف بنشست گفت ای یوسف از خاندان نبوت حرمت داشتن و حق شناختن بدیع نبود و ممتحن را نواختن عجب نبود، ای یوسف اول بدانک من ایمان آورده‌ام بیگانگی خدای آسمان و کردگار جهانیان، او را یکتا و یگانه دانم بی شریک و بی انباز و بی نظیر و بی نیاز، از آن دین که داشتم برگشتم و دین حق پذیرفتم و ملت اسلام گزیدم و پسندیدم، اکنون بتو سه حاجت دارم: یکی آنست که من دانم تو بر خداوند خود کریمی و بنزدیک وی پایگاه بلند داری از من بوی شفیع باشد تا چشم روشن بمن باز

دهد، یوسف زبان تضرع بگشاد و دعا کرد گفت: الهی بحق محمد و آله ان تردّ علی هذه الضعیفة بصرها و لا تخجلني عندها و عند الناس. زلیخا گفت یا یوسف الحمد لله که حاجت روا شد و چشم من بیدار تو روشن کرد و دل من به معرفت ایمان نورانی کرد. یوسف گفت دیگر حاجت چیست؟ زلیخا گفت دعا کن تا جمال بمن باز دهد، یوسف رداء خود بر وی افکند و دعا کرد، زلیخا چنان شد که از نخست روز که یوسف را دید. حاجت سوم آن بود که گفت مرا بزنی بخواه، سر در پیش افکند باین اندیشه تا جبرئیل آمد و گفت ملک جلّ جلاله می گوید: زلیخا تا اکنون بحیلت و چاره خود ترا میطلبید لا جرم بتو نمی‌رسید، اکنون ترا از ما طلب کرد و بسبب تو با ما صلح کرد، حاجت وی روا کن، یوسف بفرمان الله تعالی او را بزنی بخواست، چون بهم رسیدند یوسف گفت: ا لیس هذا خیرا ممّا کنت تریدین؟ فقالت ایها الصّدیق لا تلمنی فائی کنت امرأة حسناء ناعمة كما ترى فی ملک و دنیا و کان صاحبی لا یأتی النساء و کنت كما جعلک الله فی حسنک و هیئتک فغلبتنی نفسی فوجدها یوسف عذراء فاصابها و ولد له منها ابنان: افرائیم و میثا.

پس زلیخا بر عبادت الله تعالی چنان حریص شد که يك ساعت فارغ نبودی و یوسف بخلوت وی رغبت همی‌کرد و زلیخا احتراز همی‌کرد! یوسف گفت ای زلیخا باین مدت کوتاه چنین از من ملول گشتی که در صحبت من رغبت همی‌کنی! زلیخا دست وی ببوسید و گفت حاشا که من از تو ملول شوم یا سر در چنبر تو نیارم که ترا بسه سبب دوست دارم: یکی آنک معشوق دیرینه منی، دیگر شوی محتشم منی، سوم پیغامبر خدای منی جلّ جلاله، لکن آن گه که در طلب تو بودم از خدمت حق غافل بودم، اکنون که او را بشناختم تا از عبادت وی فارغ نباشم با خدمت تو نپردازم.

«وَ كَذَلِكَ مَكَّنَّا» ای كذلك التمكين الاول بالانعام عليه بالخلاص من السجن، «مَكَّنَّا لِيُؤَسِّفَ فِي الْأَرْضِ» جعلناه ممكنا في تدبير ارض مصر، «يَتَّبِعُوا مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ» ای يختار اطيبيها و ينزل منها حيث اراد. البواء المنزل يقال بوائته فتبوء. و قرأ ابن كثير حيث نشاء بالنون على معنى حيث يشاء الله و يرضاه ثناء على يوسف و من قرأ بالياء فانه اسند الفعل الى يوسف تفضيلا له على غيره بذلك و دلالة على تمكينه له ما لم يكن لغيره. قوله «نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ» اخبار من الله انه ينعم على من يشاء من عباده كما انعم على يوسف، «وَ لَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ» ثواب الموحدين.

قال ابن عباس: اجر المحسنين ای الصّابرين بصبره فی البئر و صبره فی السجن و صبره فی الرّق و صبره عمّا دعته اليه المرأة. قال مجاهد: فلم يزل يدعو الملك الى الاسلام و يتلطّف له حتّى اسلم الملك و كثير من الناس فهذا فی الدنيا، «وَ لَأَجْرُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ» ای ما يعطى الله من ثواب الآخرة خير للمؤمنين، يعنى انّ ما يعطى الله يوسف فى الآخرة خير ممّا اعطاه فى الدنيا. و لقد انشد البحرى:

اما فى رسول الله يوسف اسوة لمتلك محبوبا على الظلم و الافك

اقام جمیل الصّبر فی الحبس برهة قال به الصّبر الجمیل الی الملك

کتاب بعضهم الی صديق له:

وراء مضيق الخوف متسع الامن و اول مفروج به آخر الحزن  
فلا تأيسن فالله ملك يوسف خزانته بعد الخلاص من السجن

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: «وَمَا أُبْرِيئُ نَفْسِي» الآية... يوسف (ع) آن گه که گفت ذلك ليعلم اني لم اخنه بالغيب، توفيق و عصمت حق دید، باز چون گفت و ما ابرئ نفسي، تقصیر در خدمت خود دید، آن یکی بیان شکر توفیق است و این یکی بیان عذر تقصیر است و بنده باید که پیوسته میان شکر و عذر گردان بود، هر گه که با حق نگرد نعمت ببند بنازد و در شکر بیفزاید، چون با خود نگرد گناه ببند بسوزد و بعذر پیش آید، بآن شکر مستحق زیادت گردد، باین عذر مستوجب مغفرت شود.

پیر طریقت ازینجا گفت: الهی گاهی بخود نگریم گویم از من زارتر کیست؟

گاهی بتو نگریم گویم از من بزرگوارتر کیست؟!

گاهی که بطینت خود افتد نظرم گویم که من از هر چه بعالم بترم  
چون از صفت خویشتن اندر گذرم از عرش همی بخویشتن در نگریم

فضیل عیاض را دیدند از خلق عزلت گرفته و در آن زاویه‌ای از زوایای مسجد تنها نشسته و ذکر حق را مونس خود کرده، خلوتی که جوانمردان را بر بساط انبساط در خیمه «وَهُوَ مَعَكُمْ» با حق بود با دست آورده، دوستی فرا رسید او را تنها دید، بیدار وی تبرک گرفت، پیش وی بنشست، فضیل گفت: یا اخی ما اجلسك الیّ، چه ترا بر آن داشت که درین خلوت ما زحمت آوردی، نهمار فارغی که بما میپردازی، درویش گفت معذورم دار که من ندانستم و از وقت و وجد تو بی خبر بودم، اکنون از وقت خویش ما را خبری باز ده و از روش خویش نکته‌ای بگوی تا از صحبت تو بی‌نصیب نباشیم. فضیل گفت آنچه ترا سزااست بگویم: بدانک فضیل را از گزارد شکر نعمت منعم و از عذر خواست زلت خویش با دیگری پرداخت نیست و در دل وی نیز چیزی را جای نیست، گاهی بخود نگریم عذر زلت خواهیم، گاهی بدو نگریم شکر نعمت گزارم، فضیل آن گه روی سوی آسمان کرد گفت: الهی آن طاقت که دارد که بخود شکر نعمت تو کند؟ آن کیست که بسزای تو ترا خدمت کند؟

الیه مغبون کسی که نصیب او از دوستی تو گفتارست، او را که درین راه جان و دل بکارست، او را با وصل تو چه کارست؟ الهی ما را از نعمت تو این بس که هرگز در مهر تو شکبیا نبودیم و بجان و دل خاک



سر کوی تو می‌بوئیم. و بدست امید حلقه در دوستی می‌کوئیم و هر جای که در جهان گم شده‌ایست قصه خود با او می‌گوئیم، آن گه روی با درویش کرد گفت: اخف مكانك و احفظ لسانك و استغفر الله لذنبك و للمؤمنين و المؤمنات.

قوله «إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ» بدانك نفس را چهار رتبت است: اول نفس اماره، پس نفس مکاره، سیم سحاره، چهارم مطمئنه. نفس اماره آنست که در بوته ریاضت نگذشته پوست هستی از وی بد باغت باز نیفتاده و با خلق خدا بخصوصت برخاسته و هنوز بر صفت سبعیت بمانده، پیوسته در پوستین خلق افتاده، همه خطبه بر خود کند، همیشه قدم بر مراد خود نهد، در عالم انسانیت می‌چرد و از چشمه هوا آب می‌خورد، جز خوردن و خفتن و کام راندن چیزی دیگر نداند، ربّ العزّه خداوندان این نفس را می‌گوید «دَرَهُمْ يَأْكُلُوا وَ يَتَمَنَّوْا وَ يُلْهَهُمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ» آدمی رنگست بصورت، اما شیطان بود بصفت، اینست که گفت شیاطین الانس و الجنّ، حجاب عظیم است و قاطع دین است، معدن فسقها و مرکز شرّها، اگر کسی از وی بتواند رست بمخالفت وی تو اندرست، که قرآن مجید خبر چنین میدهد: «وَ أَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ» و جمله انبیاء و رسل که آمدند ایشان را بقهر و جهاد این نفس فرمودند. مصطفی (ص) گفت: «رجعنا من الجهاد الاصغر الى الجهاد الاكبر، اصعب الجهاد جهاد النفس، جاهدوا فی الله حق جهاده»، حقّ مجاهدت آنست که صفات نفس اماره چون حرص و شهوت و شره و حقد و کبر و عداوت و بغض آن را پرورش ندهی و زیر دست خود داری، هر گه که سر برزند آن را بسنگ جهد از خود باز میداری چنانکه آن جوان مرد گفته:

مار نفست بر سر گنج دلت ساکن شدست  
سنگ جهد از عهد دل بر تارک آن مار زن  
ور کسی بیمار جانست از نهیب هزل چرخ  
شربتتی از جام جدّ بر جان آن بیمار زن

اما نفس مگاره فروترست از نفس اماره، قوّت آن ندارد که مقاومت مرد کند، اما پیوسته در کمین بود تا کی دست یابد، و مثالش آنست که چون مرید را در راه مجاهدت و ریاضت در مقام جمعیت ببیند، سفری از سفرهای طاعت چون حجّ و غزا و زیارت در پیش وی نهد، گوید این بهتر و در منازل طاعات این قدم عالیتر، و وی در آنج گفت راستگوی است، اما مکرست که میکند و تلبیس که می‌خواهد تا مرید را از مقام جمعیت بیفکند و او را در این سفر پراکنده خاطر و سرگردان کند و باشد که بمقصود رسد و باشد که نرسد، و اگر رسد باشد که این جمعیت هر گز باز نبیند، جنید از اینجا گفت: هزار مرید با ما قدم درین راه نهادند همه فرو شدند و من بر سر آمدم، و مریدان را در راه ارادت، پیر از بهر این میباید که پیران منازل این راه شناخته باشند و کمین گاه نفس مگاره بر ایشان پوشیده نماند تا احوال مریدان را تتبع میکنند و آنچ سازگار قدم ایشان بود بر آن دلالت می‌کنند. بزرگان دین گفتند مرد تا صاحب تمکین نشود از نفس مگاره ایمن نگردد، و آب اندک بقدری نجاست پلید گردد اما بحر هرگز پلید نگردد، حال اهل بدایت باریک بود، خاطر ذمیمه از

نفس مگاره خیزد، او را بجنباند، اما حال اهل تمکین و ارباب نهایت کوه باشد و باد کوه را نتواند جنبانید، و بعد از نفس مکاره نفس سَخاره است، گرد اهل حقیقت گردد چون او را بر طاعات و انواع ریاضات محکم ببیند، گوید بر نفس خود رحمت کن انّ لنفسك عليك حقا، چون مرد نه محقق باشد او را از مقام حقیقت با مقام شریعت آرد، رخصت پیش وی نهد و هر جا که رخصت آمد آرام نفس پدید آمد از آنجا نفس قوت گیرد و او را بقدم اوّل باز برد، نفس اماره باز دید آید.

ابراهیم خواص گفت: چهل سال با نفس در منازعت بودم که از من نان و ماست میخواست، روزی مرا بر وی رحمت آمد، درمی سیم حلال بچنگ آوردم، در بغداد می رفتم تا نان و ماست خرم، در خرابه‌ای شدم پیری را دیدم در آن گرما گرم افتاده و زنبوران از هوا در می‌پریدند و از وی گوشت بر می‌گرفتند، ابراهیم گفت مرا بر وی رحمت آمد، گفتم مسکین این مرد، سر برداشت و گفت ای خواص در من چه مسکینی می‌بینی، نه تاج اسلام بر سر منست و گوهر معرفت در دل من، مسکین تویی که به چهل سال شهوت نان و ماست از نفس خود منع نمی‌توانی کرد.

در جمله بدانک نفس سَخاره مرد را به معصیت نفرماید، بطاعت فرماید، چون مرد قدم در کوی طاعت نهد از عین طاعت وی رنگی برآرد، گوید آخر تو بهتری از آن مرد شراب خوار فاسق، مرد در خود این اعتقاد کند، خود را بچشم پسند نگرد و دیگران را بچشم حقارت تا هلاک از وی برآید.

صدیق اکبر رضی الله عنه بدیده حقیقت نظر در خود کرد، حقیقت خود بدید گفت: اقیلونی فلسط بخیرکم، ای صدیق تو خود را این همی گویی و دین اسلام و شرع مقدس بر تو این خطبه میکند که: خیر الناس بعد رسول الله ابو بکر الصدیق، از آنجا نفس مطمئنّه آغاز کند و این نفس انبیاء و اولیاست، در پرده رعایت بند عصمت دارد، آنها که انبیاء در سراپرده عصمت‌اند و آنها که اولیاء در پرده حفظ و رعایت‌اند، اگر يك لحظه بند عصمت از ایشان برداشتندی، از ایشان همان آمدی که از فرعون و هامان، و اگر يك نفس حفظ و حیاطت و رعایت از اولیا منقطع گشتی همه اولیا زئار در بستندی! اگر هزار سال احمد عربی میرفتی اگر «دَنَا فَنَدَلِي» نبودی کجا رسیدی؟

پیر طریقت گفت: الهی شاد بدانم که اوّل من نبودم تو بودی، آتش یافت با نور شناخت تو آمیختی، از باغ وصال نسیم قرب تو انگیختی، باران فردا نیت برگرد بشریت ریختی، باتش دوستی آب و گل بسوختی تا دیده عارف بدیدار خود آموختی.

### ۸ النوبة الاولى

قوله تعالى: «وَجَاءَ إِخْوَهُ يُوسُفَ» آمدند برادران یوسف، «فَدَخَلُوا عَلَيْهِ» بر او در شدند، «فَعَرَفَهُمْ» یوسف ایشان را شناخت، «وَوَهَّمُ لَهُ مُنْكَرُونَ (۵۸)» و ایشان او را شناختند.

«وَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ» چون ایشان را بساخت گسیل کردن را، «قَالَ انْتُونِي بِأَخٍ لَكُمْ مِنْ أَبِيكُمْ» گفت آن برادر هم پدر خویش بر من آرید، «أَلَا تَرَوْنَ» نمی‌بینید، «أَنْتِي أَوْفِي الْكَيْلِ» که من بهره حاضر کیل او تمام



می‌سپارم، «وَ أَنَا خَيْرُ الْمُنزِلِينَ (۵۹)» و نیک می‌زبانی من نمی‌بینید.

«فَإِنْ لَمْ تَأْتُونِي بِهِ» اگر آن برادر را با خود نیارید به من، «فَلَا كَيْلَ لَكُمْ عِنْدِي» شما را بنزدیک من بردن را بار نیست، «وَلَا تَقْرَبُونَ (۶۰)» و نزدیک من میانید.

«قَالُوا سُرَّوْذُ عَنْهُ أَبَاهُ» گفتند آری بکوشیم با پدر و خواهیم از او، «وَ إِنَّا لَفَاعِلُونَ (۶۱)» و چنین کنیم. «وَ قَالَ لِفِثْيَانِهِ» یوسف گفت غلامان خویش را، «اجْعَلُوا بِضَاعَتَهُمْ فِي رِحَالِهِمْ» آن چیز که ایشان آورده‌اند ببهای گندم، آن در میان گندم پنهان کنید، «لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا» تا مگر آن را بشناسند، «إِذَا انْقَلَبُوا إِلَى أَهْلِهِمْ» چون با خانه و کسان خود شوند، «لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (۶۲)» مگر باز آیند. «فَلَمَّا رَجَعُوا إِلَى أَبِيهِمْ» چون با پدر شدند، «قَالُوا يَا أَبَانَا» گفتند ای پدر ما، «مُنِعَ مِنَّا الْكَيْلُ» بار از ما باز گرفتند، «فَأَرْسِلْ مَعَنَا آخَانَا» بفرست با ما برادر ما، «نَكْتَلُ» تا بار او بستانیم، «وَ إِنَّا لَهُ لِحَافِظُونَ (۶۳)» و ما او را نگه بانانیم.

«قَالَ هَلْ آمَنُكُمْ عَلَيْهِ» یعقوب گفت استوار دارم شما را برو، «إِنَّا كَمَا أَمِنُكُمْ عَلَىٰ أَخِيهِ مِنْ قَبْلُ» مگر هم چنان که شما را استوار داشتم بر برادر او پیش ازین، «فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا» الله خود به است بنگهبانی، «وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ (۶۴)» و او مهربان تر مهربانانست.

«وَ لَمَّا فَتَحُوا مَتَاعَهُمْ» چون بار خویشتن بگشادند، «وَجَدُوا بِضَاعَتَهُمْ» آنچه برده بودند یافتند، «رُدَّتْ إِلَيْهِمْ» که با ایشان داده بودند، «قَالُوا يَا أَبَانَا» گفتند ای پدر ما، «مَا نَبْغِي» ما دروغ نمی‌گوئیم، «هَذِهِ بِضَاعَتُنَا» اینک بضاعت ما، «رُدَّتْ إِلَيْنَا» بما باز دادند، «وَ نَمِيرُ أَهْلَنَا» و کسان خویش را طعام آریم، «وَ نَحْفَظُ آخَانَا» و برادر خویش را نگه داریم، «وَ نَزِدَادُ كَيْلَ بَعِيرٍ» و شتر وار او بیفزائیم، «ذَلِكَ كَيْلٌ يَسِيرٌ (۶۵)» آن شتر وار فزودن ما را آسان، «قَالَ لَنْ أَرْسِلَهُ مَعَكُمْ» گفت بنفرستم با شما، «حَتَّىٰ تُؤْتُونَ مَوْتَقًا مِنَ اللَّهِ» تا مرا پیمان دهید از زبان خویش از الله تعالی، «لَتَأْتُنِّي بِهِ» که او را با من آرید، «إِنَّا أَنْ يُحَاطَ بِكُمْ» مگر که همه هلاک شوید و ناتوان مانید، «فَلَمَّا آتَوْهُ مَوْتَقَهُمْ» چون او را از خویشتن پیمان دادند و ببستند، «قَالَ اللَّهُ عَلَىٰ مَا نَقُولُ وَكَيْلٌ (۶۶)» گفت الله تعالی بر اینچ گفتیم یار است و گواه.

«وَ قَالَ يَا بَنِيَّ» یعقوب گفت ای پسران من، «لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ» چون آنجا شوید از يك در در مروید، «وَ ادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ» از درهای پراکنده در شوید، «وَ مَا أَغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ» و من شما را در آن بکار نیایم و با خواست او چیز نتوانم، «إِن الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ» هیچ نیست خواست و کار مگر خدای را، «عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ» کار باو سپردم و پشت باو باز کردم، «وَ عَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ (۶۷)» و کار سپاران کار باو سپارند.

«وَ لَمَّا دَخَلُوا» و آن گه که در شدند، «مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ آبُوهُمْ» از آن درهای پراکنده که پدر فرموده بود ایشان را، «مَا كَانَ يُعْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ» سود نداشت آن حذر ایشان را هیچیز از خواست خدا و بکار نیامد، «إِنَّا حَاجَةٌ فِي نَفْسِ يَعْقُوبَ قِصَاصًا» مگر آنک چیزی در دل یعقوب افتاد خواست تا از دل وی

بیرون شود، «وَ إِنَّهُ لَدُوٌّ عَلِيمٌ» و یعقوب با دانش بود، «لِإِذَا عَلَّمْنَا» که ما آموخته بودیم او را «وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۶۸)» لکن بیشتر مردمان نمیدانند.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: «وَ جَاءَ إِخْوَهُ يُوسُفَ» مفسران و اصحاب اخبار پیشین گفتند که چون ملك مصر بر یوسف راست شد و مملکت را ترتیب داد همان سال آثار برکت وی پیدا گشت، رود نیل وفا کرد و نعمت فراخ گشت، جبرئیل آمد و گفت امسال اول آن سال هفت گانه است که خصب و فراخی نعمت بود، یوسف بفرمود تا همه صحرا و بوادی تخم ریختند، آنجا که چشمه آب و رود بود بآب آن را پیروردند و آنجا که آب نبود یوسف دعا کرد تا ربّ العزّه باران فرستاد و آن را بباران پیروردند، آن گه کندوها و انبارها از آن خوشهای غله پر کردند و همچنین هفت سال پیایی جمع همی کردند. پس ابتداء سال قحط آن بود که ملك ریّان در خانه خفته بود در میانه شب آواز داد که یا یوسف الجوع الجوع. فقال یوسف هذا اوان القحط پس هفت سال برآمد که درخت برنیارورد و کشته خوشه نیرورد، اهل مصر سال اول طعام از یوسف خریدند بنقد تا در مصر يك درم و يك دینار بدست هیچ کس نماند مگر که همه با خزینه ملك شد. دوم سال هر چه چهارپایان و بار گیران بودند همه دربهای طعام شد. سوم سال هر چه پیرایه و جواهر بود، چهارم سال هر چه بردگان بودند از غلامان و کنیزکان، پنجم سال هر چه ضیاع و عقار و مسکن بود، ششم سال فرزندان خود را ببندگی بفروختند. هفتم سال مردان و زنان همه تنهای خویش ببندگی به یوسف فروختند تا در مصر يك مرد و يك زن آزاد نماند، پس ملك با یوسف مشورت کرد در کار مصریان و یوسف را وکیل خود کرد بهر چه صواب بیند در حقّ ایشان، گفت ای یوسف رای آنست که تو گویی و صواب آنست که تو بینی و هر چه تو کنی در حقّ ایشان پسندیده منست.

یوسف گفت: «انی اشهد الله و اشهدك انی اعتقت اهل مصر عن آخرهم و رددت عليهم املاكهم». و روی انّ یوسف كان لا يشبع من الطعام في تلك الايام، فقيل له تجوع و بيدك خزائن الارض، فقال اخاف ان شبعت ان انسى الجائع و امر طبّاح الملك ان يجعل غذاه نصف النهار و اراد بذلك ان يذوق الملك طعم الجوع فلا ينسى الجائعين و يحسن الى المحتاجين فمن ثمّ جعل الملوك غذا هم نصف النهار.

پس غربا و قحط رسیدگان از هر جانب قصد مصر کردند و هر که رسیدی یوسف شترواری بار بوی دادی، این خبر بکنعان رسید و اهل کنعان از نایافت طعام و گرسنگی بغایت شدت رسیده بودند و بی طاقت گشته. فقال یعقوب لبنیه یا بنی انّ بمصر رجلا صالحا فیما زعموا یمیر الناس، قالوا و من این یكون بمصر رجل صالح و هم یعبدون الاوثان، قال تذهبون فتعطون دراهمکم و تأخذون طعامکم فخرجوا و هم عشرة حتّی اتوه: فذلك قوله «وَ جَاءَ إِخْوَهُ يُوسُفَ» یعنی من ارض ابیهم و هی الحسمی و القریات من ناحیه کنعان و هی بدو و ارض ماشیه میگوید آمدند برادران یوسف بمصر تا طعام برند مردمان خویش را، «فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَعَرَفَهُمْ» یوسف، «وَ هُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ» نکر و انکر لغتان بمعنی واحد. یوسف ایشان را بشناخت و ایشان

یوسف را شناختند، ابن عباس گفت از آن شناختند که از آن روز باز که او را در چاه افکندند تا این روز که او را دیدند چهل سال گذشته بود و در دل ایشان هلاک وی مقرر بود. و گفته‌اند که یوسف خود را بزئ ملوک بایشان نمود، تاج بر سر و طوق زر در گردن و جامه حریر بر تن بر تخت ملك نشست، از آن جهت او را شناختند.

و قیل کان بینہ و بینہم حجاب، چون برادران در پیش وی شدند بعبیرانی سخن گفتند، یوسف چنان فرا نمود که سخن ایشان نمی‌داند، ترجمان در میان کرد تا کار بر ایشان مشتبه شود، آن گه گفت: من انتم و ما امرکم و لعلکم عیون جنتم تنظرون عورة بلادنا شما که باشید و بچه کار آمدید؟ چنان دانم که جاسوسانید تا احوال بلاد ما تعرف کنید و پوشیده‌های ما را بغور برسید و انگه لشکر آرید، ایشان گفتند: و اللہ ما نحن بجواسیس و انما نحن اخوة بنواب واحد و هو شیخ کبیر یقال له یعقوب نبی من الانبیاء. قال فکم انتم؟ قالوا کنا اثنی عشر رجلا فذهب اخ لنا الی البریة فہلک فیہا و کان احبنا الی ابینا. قال انتم ہا هنا؟ قالوا عشرة. قال فاین الآخر؟ قالوا عند ابینا و هو اخو الذی ہلک من امہ و ابونا یتسلی بہ. قال فمن یعلم ان الذی تقولون حق؟ قالوا یا ایہا الملک انا ببلاذ لا یعرفنا احد، فقال یوسف فائتونی باخیکم الذی من ابیکم ان کنتم صادقین، فانا ارضی بذلک.

یوسف بتدریج سخن با ایشان بانجا رسانید که گفت اگر آنچه می‌گوئید که ما نه جاسوسانیم که پسران پیغامبریم آن برادر هم پدر بیارید تا صدق گفت شما پدید آید. و گفته‌اند یوسف ایشان را هر یکی شترواری بار بفرمود، ایشان گفتند آن برادر هم پدر ما را نیز شترواری بفرمای، یوسف بفرمود، آن گه گفت آن برادر را با خود بیارید تا دانم که راست می‌گوئید، پس اگر نیارید دروغ شما مرا معلوم گردد و شما را هیچ بار پس از آن ندهم.

اینست که رب العالمین گفت: «وَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ» الباء زائدة ای جهّزهم جهازهم یعنی کال لهم طعامهم و اوفر جمالهم و انما سمی جهاز المرأة لانه عتاد تزف العروس فیہ. یقال تجهز فلان اذا استعد للذہاب و الاجہاز قتل الجریح، «قال ائتونی بأخ لکم من ابیکم» نکرّ قوله باخ لکم و حقہ التعریف، لانّ التقدير باخ لکم قد سمعت بہ و الوصف ینوب عن التعریف، «أ لا ترؤن أنّی أوفی الکیل» ای اتمہ و الکیل ہا هنا اسم لنصیب الرّجل من الطعام، «وَأَنَا خَيْرُ الْمُنْزَلِينَ» ای المضیفین، و ذلك ائہ احسن ضیافتہم.

«فَإِنْ لَمْ تَأْتُونِي بِهِ فَلَا كَيْلَ لَكُمْ عِنْدِي» ای لا تباع الميرة منكم فتکال لکم، «وَلَا تَقْرُبُون» جزم لانّ معناه النهی ای لا تقربوا داری و لا بلادی.

قال الزجاج: القراءة بالكسر و هو الوجه و يجوز و لا تقربون بفتح النون لأنّها نون جماعة كما قال فبم تبشرون بفتح النون و يكون و لا تقربون لفظه لفظ الخبر و معناه معنی الامر.

«قالوا سنراودُ عنهُ أباهُ» ای نجتهد فی طلبه من ابیه، اصله من راد یرود اذا جاء و ذهب، «وَأَنَا لَفَاعِلُونَ» ما امرتنا به، این لفاعلون آنست که عرب گویند نزلت بفلان فاحسن قرءانا و فعل و فعل یکنون بهذه

اللفظة عن افاعيل الكرم، و يقولون غضب فلان فضرب و شتم و فعل و فعل يكون عن افاعيل الاذى. قيل اراد يوسف بذلك تنبيه يعقوب على حال يوسف. و قيل امره الله بذلك.

و گفته‌اند که یوسف چون برادران را دید و احوال یعقوب شنید گریستن بر وی افتاد برخاست و در سرای زلیخا شد، گفت برادران من آمده‌اند و مرا نمی‌شناسند و من ایشان را می‌شناسم، زلیخا گفت مرا دستوری ده تا برای ایشان دعوتی سازم و از پس پرده ایشان را ببینم، یوسف او را دستوری داد و زلیخا ایشان را از پس پرده می‌دید و یوسف خبر پدر از ایشان همی پرسید تا روبیل بخندید و گفت سبحان الله پندارم این عزیز یکی است از ما که از دیرگاه باز غایب بوده اکنون خبر خانه خود همی پرسید، یوسف گفت مرا این عادتست که دوست دارم با غربا حدیث کردن و استعلام اخبار از ایشان کردن. پس آن شب ایشان را بمهمانی باز گرفت، بامداد بار ایشان بفرمود و غلامان خود را گفت، آن بضاعت که ایشان آورده‌اند ببهای گندم در میان گندم نهید پنهان ایشان.

اینست که رب العالمین گفت: «وَقَالَ لِفَتْيَانِهِ» قرأ حمزه و الكسائي و حفص: «لفتيانه» بالالف، الفتية و الفتیان جمع فتی و اراد بالفتية ها هنا العبيد و الممالیک. بضاعت ایشان بود که ببهای گندم داده بودند، قتاده گفت لختی درم بود، و قيل كانت نعالا و ادما، و این از بهر آن بایشان داد که ایشان را دیگر درم نبود که بگندم خریدن آیند. و گفته‌اند از بهر آن کرد که از دیانت و امانت ایشان شناخت که ایشان بی بها طعام نخورند، چون آن بضاعت ببینند باز گردند و باز آرند و نیز عار آمد او را بهای طعام از پدر و برادران گرفتن.

الرّحال جمع رحل و الرّحل هاهنا المتاع و لذلك سمّى الرّحل الذی يأوی الیه الانسان رحلا لانه موضع متاعه. چون خواست که ایشان را باز گرداند، یوسف گفت: دعوا بعضکم عندی رهينة حتى تأتونی باخیکم الذی من ابیکم، فاقترعوا بینهم فاصابت القرعة شمعون و کان احسنهم رأیا فی یوسف و ابرّهم به فجعلوه عنده.

پس ایشان باز گشتند بکنعان، دل شاد پیش یعقوب در آمدند و باز گفتند آن اکرام و احسان که عزیز با ایشان کرد، گفتند ای پدر مردی دیدیم بصورت پادشاهان، بخلق پیغامبران، مهمان داری غریب نواز، خوش سخن، متواضع، مهربان، یتیم پرور، مهر افزای، لطف نمای، خوب دیدار، همایون طلعت، سعد اختر، مبارک سیما، با سیاست پادشاهان، با تواضع درویشان، با خلق پیغامبران، با لطافت فریشتگان.

ای پدر و ازین عجب تر که ما را دید گویی غریبی بود گرامیان خود را باز دیده، از بس که شفقت همی نمود و پرسش همی کرد. یعقوب گفت دیگر باره که آنجا روید، سلام و شکر من بعزیز رسانید و گوئید: انّ ابانا یصلی علیک و یدعو لک بما اولیتنا. پس گفت شمعون چرا با شما نیست گفتند عزیز او را باز گرفت از بهر آنک ما را گفتند شما جاسوسانید و ما احوال و قصه خود بگفتیم، آن گه از ما بنیامین را طلب کردند و شمعون را بنشانند تا ما بنیامین را ببریم.

فذلك قوله: «يا أبانا مُنِعَ مِنَّا الْكَيْلُ» ای حکم بمنعه بعد هذا ان لم نذهب باخينا بنيامين. و قيل منع منا اتمام الكيل الذي اردنا، «فَأَرْسِلْ مَعَنَا آخَانَا نَكْتَلْ» بيا قراءت حمزه و كسايی است يعنى كه بفرست با ما برادر ما تا او بار خویش بستاند، باقى بنون خوانند يعنى نكتال لنا و له و الاكتيال الكيل للنفس، «وَ إِنَّا لَهُ لِحَافِظُونَ» عن ان يناله مكروه.

«قَالَ هَلْ آمَنُكُمْ عَلَيْهِ» على بنيامين، «إِنَّا كَمَا أَمِنْتُكُمْ عَلَى أَخِيهِ» يوسف، «مِنْ قَبْلُ» و قد قلتم أَرْسِلْهُ مَعَنَا غَدًا يَرْتَعْ وَيَلْعَبُ وَ إِنَّا لَهُ لِحَافِظُونَ. ثم لم تفوا به ثم قال «فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا» جوابا لقولهم «وَ إِنَّا لَهُ لِحَافِظُونَ» ای الحافظ الله و هو خير الحافظين فإني استحفظه الله لا آياكم. و قرأ حمزة و الكسائي و حفص: خير حفظا منصوب على التمييز، و من قرأ حافظا فمنصوب على الحال ای حفظ الله خير من حفظكم. قال كعب لما قال فإله خير حافظا قال الله و عزتي و جلالى لاردن عليك كليهما بعد ما فوضت الي.

قوله: «وَ لَمَّا فَتَحُوا مَتَاعَهُمْ» الذي حملوه من مصر، «وَجَدُوا بِضَاعَتَهُمْ» ثمن الطعام، «رُدَّتْ إِلَيْهِمْ» ای وجدوها فى خلال متاعهم، «قَالُوا يا أبانا ما نَبَغِي» اين ما درين موضع دو معنى دارد: يكي معنى استفهام ای ما ذا نطلب و ما نريد و هل فوق هذا من مزيد، چون بضاعت خویش دیدند در میان متاع گفتند ای پدر ما چه خواهیم و بر اين احسان و اكرام كه با ما كرد چه مزيد جوييم، ما را گرامی كرد و طعام بما فروخت و آن گه بهای طعام بما باز داد، معنى ديگر ما نفى است: ای لا نطلب منك شيئا لثمن الغلة بل نشترى بما رد علينا. و قيل ما نبغى ای ما نكدب فيما نخبرك به عن صاحب مصر، «هَذِهِ بِضَاعَتُنَا رُدَّتْ إِلَيْنَا وَ نَمِيرُ أَهْلَنَا» نجلب لهم الميرة و الميرة الطعام يحمل من بلد الى بلد، يقال مار اهله يميرهم اذا جاء باقواتهم من بلد الى بلد، «وَ نَحْفَظُ آخَانَا» فى ذهابنا و مجيئنا، «وَ نَزْدَادُ كَيْلَ بَعِيرٍ» ای حمل جمل بسبب اخينا فانه يعطى كل رجل كيل بعير «ذَلِكَ كَيْلٌ يَسِيرٌ» ای ذلك رخيص عندهم على غلانه عندنا «قَالَ لَنْ أَرْسِلَهُ مَعَكُمْ حَتَّى تُؤْتُونِ مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ» ای عقدا مؤكدا بذكر الله.

يعقوب گفت نفرستم بنيامين را با شما تا آن گه كه پيمان دهيد و عقدى استوار بنديد، خدای را بر خويشتن گواه گيريد و بحق محمد خاتم پيغامبران و سيد مرسلان سوگند ياد كنيد كه با اين برادر غدر نكنيد و او را با من آريد، «إِنَّا أَنْ يُحَاطَ بِكُمْ» ای الا ان تهلکوا جميعا، يقال احيط بفلان اذا هلك من ذلك، قوله و احيط بتمره ای اهلك و افسد، «فَلَمَّا آتَوْهُ مَوْثِقَهُمْ» اعطوه عهدهم و حلفوا له بمنزلة محمد، «قَالَ» يعقوب، «اللَّهُ عَلَى مَا نَقُولُ وَكَيْلٌ» شاهد كفيلى حفيظ.

چون اين عهد و پيمان برفت يعقوب، بنيامين را حاضر كرد، پيراهنى پشمين از آن خود بوى داد، عمامه‌ای كتان از آن اسماعيل و ميزرى از آن ابراهيم عليهم السلام، گفت آن روز كه پيش عزيز شوى اين پيراهن بپوش و عمامه بر سر نه و ميزر بر دوش افكن و من اين از بهر كفن نهاده بودم كه يادگار گراميان است مرا، بنيامين عصائی بدست گرفت و با برادران روى سوى مصر نهاد، پدر بتثبيح ايشان بيرون شد تا بزير آن درخت كه با يوسف تا آنجا رفته بود، يعقوب چون بدان جای رسيد دست بگردن بنيامين در آورد و

زار بگریست، گفت ای پسر با یوسف تا اینجا بیامدم وز آن پس او را باز ندیدم. آن گه پسران را وداع کرد و ایشان را این وصیت کرد که ربّ العزّه گفت: «وَقَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ» ای پسران همه بهم از يك دروازه در مروید بلکه هر دو تن از يك در در شوید تا از چشم بد شما را گزندی نرسد. و كانوا اصحاب جمال و هیئة و صور حسان و قامات ممتدة.

قال النبی (ص) العین حقّ ای کائن موجود.

و قال (ص): العین تدخل الرجل القبر و الجمل القدر، و كان النبی (ص) يعود الحسن و الحسين فيقول اعيز كما بكلمات الله التامة من كل عين لامة و نزل في العین: «وَأِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا» الآية...

و قيل خاف عليهم حسد الناس و ان يبلغ الملك قوتهم و شدة بطشهم فيهلكهم خوفا على مملكته. قال ابراهيم النخعي انما قال ذلك رجاء ان يلقوا يوسف و قيل خاف عليهم العین ثم رجع الى علم الله، فقال: «وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ» احذره عليكم يريد انّ المقدور كائن و انّ الحذر لا ينفع من القدر، «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» يفعل ما يشاء و يحكم ما يريد، «عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ عَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ».

«وَلَمَّا دَخَلُوا مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُمْ» كانت لمصر اربعة ابواب فدخلوها متفرقين، «مَا كَانَ يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ» ربّ العالمين يعقوب را تصديق کرد بآنچه گفت و ما اغنى عنكم من الله من شيء لانه قد لحقه ما حذروه لانهم خرجوا من عنده احد عشر و عادوا تسعة. میگوید تفرّق ایشان بر آن دروازه های مصر سود نداشت و بکار نیامد قضایی را که الله تعالی بر سر ایشان رانده بود و حکم کرده که یعقوب آنچه از آن می ترسید بدید، «إِلَّا حَاجَةً فِي نَفْسِ يَعْقُوبَ قَضَاهَا» یعنی الاخالجة في قلب يعقوب القاها على لسانه فادّيبها، «وَأَنَّهُ لَدُوْ عِلْمٍ» فی قوله «وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ» معنی آنست که یعقوب آنچه گفت نه از گزاف میگفت که آن از یقین و معرفت می گفت که ما او را آموخته بودیم، دانست که حذر از قدر نرهند، «وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» انّ يعقوب بهذه الصفة و لا يعلمون ما يعلم يعقوب.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: «وَأَجَاءَ إِخْوَهُ يُوسُفَ» برادران یوسف بسبب نیاز و درویشی بمصر آمدند، یوسف بایشان نگاه کرد از راه فراست بدانست که برادران وی اند بسته بند آرز، خسته تیغ نیاز، بر سبیل امتحان عقیق شکر بیز را بگشاد، گفت: جوانان از کدام جانب می آیند؟ هر چند که یوسف می دانست که ایشان که اندو از کجا می آیند، لکن همی خواست که ذکر کنعان و وصف الحال یعقوب از ایشان بشنود، و آن عهد بر وی تازه شود که حدیث دوست شنیدن و دیار و وطن دوست یاد کردن غذاء جان عاشق بود و خستگی وی را مرهم.

و سنا برق نفی عتی الکرى

لم یزل یلمع لی من ذی طوی

منزل سلمی به نازلة

طیب السّاحة معمر الفنا

برادران گفتند ای آفتاب خوبان ما از حدود کنعان می آئیم، گفت: بچه کار آمده اید؟ گفتند بتظلم ازین گردش



زمانه تلخ بی وفا، همانست که گفت: «يا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَ أَهْلَنَا الضُّرُّ» ای عزیز ما مردمانی باشیم بذل غربت خونا کرده، باضطرار بولایت تو آمده‌ایم و روزگار نامساعد پرده تجمل از روی ما فرو کشیده و باری که آورده‌ایم نه سزای حضرت تو است، بکرم خود ما را بنواز و ببضاعت ما منگر، ما را خشنود باز گردان که پدری پیر داریم، تا بنزدیک وی باز شویم. یوسف چون نام پدر شنید بسیار بگریست اما نقاب بر بسته بود و ایشان ندانستند که وی می‌گرید. آن‌گه غلامان خویش را بفرمود که بارهای ایشان جز بحضرت ما مگشائید و پیش از آنک ما در آن نگریم در آن منگرید، ایشان همه تعجب کردند که این چه حالست و چه شاید بودن، چندان بارهای قیمتی از اطراف عالم بیارند، جواهر پر قیمت و زر و سیم نهمار و جامهای الوان هرگز نگوید که پیش من گشائید و این بار محقر، بضاعتی مزجاة، خروارکی چند ازین پشم میش و موی گوسفند و کفشهای کهنه می‌گوید پیش تخت ما گشائید لا بدّ اینجا سرّی است. سرّش آن بود که هر تایی موی حمّال عشقی بود، حامل دردی از دردهای یعقوبی، اگر نه درد و عشق یعقوبی بودی یوسف را با آن موی گوسفند چه کار بودی و چرا دلالی آن خود کردی؟!

مرا تا باشد این درد نهانی      ترا جویم که درمانم تو دانی

ای جوانمرد ربّ العزّه هفتصد هزار ساله تسبیح ابلیس در صحراء لا ابالی بباد برداد تا آن يك نفس دردناك درویش بحضرت عزّت خود برد که: انین المذنبین احبّ الیّ من زجل المسبّحین، پس بفرمود یوسف که ایشان را هر یکی شترواری بار بدهید و بضاعتی که دارند هیچ از ایشان مستانید و ایشان را گفت: «انثونني بأخ لكم من أبيكم» شما را باز باید گشت و بنیامین را بیاوردن. و یعقوب، بنیامین را ببوی یوسف می‌داشت، یوسف او را بخواند تا غمگساری باشد او را و هوای یعقوب می‌دارد.

تسلّی باخری غیرها فاذا التی      تسلّی بها تغری بلیلی و لا تسلّی

و گفته‌اند بنیامین را بدان خواند که بگوش وی رسید که همه انس دل یعقوب بمشاهده بنیامین است، او را دوست می‌دارد و بجای یوسف می‌دارد، یوسف را رگ غیرت برخاست گفت دعوی دوستی ما کند و آن‌گه دیگری را بجای ما دارد و با وی آرام گیرد! او را از پیش وی بربائید و نزدیک من آرید تا غبار اغیار بر صفحه دوستی ننشیند که در دوستی شرکت نیست و در دلی جای دو دوست نیست، ما جعل الله لرجل من قلبین فی جوفه.

آمد بر من کارد کشیده بر من      گفتا که درین شهر تو باشی یا من؟

«وَلَمَّا فَتَحُوا مَتَاعَهُمْ وَجَدُوا بِضَاعَتَهُمْ رُدَّتْ إِلَيْهِمْ» چون سر بار باز کردند و بضاعت خویش در میان بار دیدند، یعقوب گفت من در آن عزیز مصر جوانمردی تمام و کرمی عظیم می‌بینم، بضاعتی از شما بستند

شفقت را، باز پنهان رد کرد نفی مذلت را که اگر در ظاهر رد کردی، طعام که دادی بر سبیل صدقه بودی و صغار صدقه ستدن شما را نه پسندید. اینت کرم لایح و فضل لامح، نفی مذلت از بخشنده و رفع خجالت از پذیرنده و باین معنی حکایت بسیار است: مورق عجلی بخانه درویشان شدی و ایشان را زر و درم بردی، گفتی این نزدیک شما ودیعت می‌نهم تا آن گه که من طلبم، بعد از سه روز کس فرستادی بر ایشان و خواهش نمودی که از من سوگندی بیامده که آن ودیعت باز نخواهم و بکار من نیاید، اکنون شما اندر خلل معیشت خویش بکار برید تا سوگند من راست شود و من سپاس دارم و منت پذیرم و صدقه‌ها بدرویشان ازین وجه دادی. و گفته‌اند حسین بن علی (ع) چون درویشی را دیدی گفتی ترا که خوانند و پسر که ای؟ درویش گفتی من فلانم پسر فلان، حسین گفتی نیک آمدی که از دیر باز من در طلب توام که در دفتر پدر خویش دیده‌ام که پدر ترا چندین درم بر وی است، اکنون می‌خواهم تا ذمت پدر خود از حق تو فارغ گردانم و بدین بهانه عطا بدرویش دادی و منت بر خود نهادی.

### ۹ النوبة الاولى

قوله تعالى: «وَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ» چون پیش یوسف در شدند، «أَوَى إِلَيْهِ أَخَاهُ» برادر خویش را بنیامین با خود آورد و خود او را خالی کرد، «قَالَ إِنِّي أَنَا أَخُوكَ» گفت من یوسفم هم مادر تو، «فَلَا تَبْتَسِئْ بِنَايِمٍ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۶۹)» نگر تیمار نداری و باک از آنچه ایشان کردند با من و از آنچه کنند پس ازین. «فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ» چون ایشان را گسیل کرد ساخته، «جَعَلَ السَّقَايَةَ فِي رَحْلِ أَخِيهِ» یوسف فرمود تا آن صواع در جوال بنیامین پنهان کردند، «ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ» آن گه آواز دهنده‌ای بر در شهر آواز داد، «أُتِيهَا الْعَبْرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ (۷۰)» ای کاروانیان بدارید که در میان شما دزدست. «قَالُوا وَ أَقْبَلُوا عَلَيْهِمْ» کاروانیان جواب دادند و روی فرا منادی کردند، «مَاذَا تَفْقِدُونَ (۷۱)» گفتند آن چیست که باز نمی‌یابید؟

«قَالُوا نَفَقْدُ صُوعَ الْمَلِكِ» گفتند که صواع ملك باز نمی‌یابیم، «وَلَمَنْ جَاءَ بِهِ» و هر کس را که آن صواع باز آرد، «حَمَلُ بَعِيرٍ» او راست شترواری گندم، «وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ (۷۲)» و من او را میانجی‌ام. «قَالُوا تَاللَّهِ» گفتند بخدای، «لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا جِئْنَا لِنُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ» که شما دانسته‌اید که ما نیامدیم که راه مصر نابین کنیم، «وَمَا كُنَّا سَارِقِينَ (۷۳)» و ما دزدان نه‌ایم.

«قَالُوا فَمَا جَزَاؤُهُ» گفتند پاداش این دزد اکنون چیست؟

«إِنْ كُنْتُمْ كَاذِبِينَ (۷۴)» اگر شما دروغ می‌گویید.

«قَالُوا جَزَاؤُهُ مَنْ وَجِدَ فِي رَحْلِهِ» گفتند پاداش این دزد آنست که صواع در جوال او باز یابند «فَهُوَ جَزَاؤُهُ» که این دزد بعقوبت دزدی بنده ملك است پس ازین، «كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ (۷۵)» چنین پاداش کنیم ما دزدان را.

«فَبَدَأَ بِأَوْعِيَّتِهِمْ» پیشی کرد بجوالهای دیگر برادران جستن، «قَبْلَ وَعَاءِ أَخِيهِ»

پیش از جوال بنیامین، «ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا مِنْ وِعَاءِ أَخِيهِ» آن گه از جوال بنیامین بیرون آوردند، «كَذَلِكَ كَذَبْنَا لِيُوسُفَ» آن چنان کید ما ساختیم یوسف را، «مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ» یوسف را برده گرفتن دزد حکم دین وی نبود، «إِنَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ» مگر آنچه خواهد میکند الله، «نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَنْ نَشَاءُ» بر میداریم درجهای هر کس که خواهیم، «وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ (۷۶)» و زبر هر خداوند دانشی دانایی است.

«قَالُوا إِنْ يَسْرِقْ» گفتند اگر دزدی کرد او، «فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ» برادری بود او را ازین پیش او هم دزدی کرده بود، «فَأَسْرَهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ» یوسف خشم خویش و جواب آن سخن ایشان در دل خویش پنهان داشت، «وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ» و پیدا نکرد ایشان را، «قَالَ أَنْتُمْ شَرُّ مَكَانًا» یوسف در خویشتن گفت شما بتر از دزداید، «وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ (۷۷)» و خدای تعالی به داند که آن چیست که شما می‌گوئید.

«قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ» گفتند ای عزیز «إِنَّ لَهُ أَبًا شَيْخًا كَبِيرًا» این برادر را پدری است پیری سخت بزرگ، «فَخَذْنَا مَكَانَهُ» یکی را از ما برده گیر بجایگاه او، «إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ (۷۸)» ما ترا از نیکوکاران می‌بینیم.

«قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ» گفت معاذ الله که ما برده گیریم، «إِنَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِنْدَهُ» مگر آن کس را که کالای خویش بنزدیک او یافتیم، «إِنَّا إِذَا لَطَالِمُونَ (۷۹)» ما پس آن گه ستمکارانیم.

«فَلَمَّا اسْتَيْسَسُوا مِنْهُ» چون نومید شدند از او، «خَالَصُوا نَجِيًّا» با يك سو شدند خود بخود بی بیگانه راز در گرفتند، «قَالَ كَبِيرُهُمْ» برادر ایشان شمعون فرا ایشان گفت، «أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ أَبَاكُمْ» دانسته نه‌اید که پدر شما، «قَدْ أَخَذَ عَلَيْكُمْ مَوْتَقًا مِنَ اللَّهِ» بر شما پیمانی گرفت از خدای تعالی، «وَمِنْ قَبْلُ مَا فَرَّطْتُمْ فِي يُوسُفَ» و پیش ازین خود هیچیز فرو نگذاشتید در کار یوسف، «فَلَنْ أُبْرَحَ الْأَرْضَ» من باری از زمین مصر بنجنبم، «حَتَّى يَأْتَنَ لِي أَبِي» تا آن گه که پدر دستوری دهد مرا، «أَوْ يَحْكُمَ اللَّهُ لِي» یا خدای مرا حکم نماید، «وَ هُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ (۸۰)» و او خدای بهتر کار گزاری و بهتر کاررانی است.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: «وَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ آوَى إِلَيْهِ أَخَاهُ» ای ضمّ الیه اخاه، یقال آویت فلانا بالمدّ اذا ضمّمته الیه، و آویت الیه بقصر الالف لجأت الیه. و چون برادران یوسف از کنعان بیرون آمدند و بنیامین با ایشان همراه او را گرامی داشتند و خدمت وی کردند و بهر منزل که رسیدند جای وی میساختند و طعام و شراب بر وی عرضه میکردند تا رسیدند بیک فرسنگی مصر و یوسف آنجا مرد نشانده بود تا از آمدن ایشان او را خبر کند، کس فرستاد و یوسف را خبر کرد که آن ده مرد کنعانی باز آمده‌اند و جوانی دیگر با ایشانست که او را مکرّم و محترم می‌دارند، یوسف بدانست که بنیامین با ایشانست، بفرمود تا سرای وی بیاراستند و آئین بستند و تخت بنهادند و امرا و وزرا و حجاب و سروران و سرهنگان هر کسی را بجای خویش بخدمت برداشتند و یوسف خود را بیاراست، تاج بر سر نهاد و بر تخت ملک بنشست، چون برادران در آمدند بر پای خاست و همه را ببر اندر گرفت و پرسش کرد و پیش خود بنشانند، روی با بنیامین کرد و گفت ای جوان تو

چه نامی؟ گفت بنیامین و بر پای خاست و بر یوسف ثنا گفت و آفرین کرد هم بزبان عبری و هم بتازی، آن گه گفت پدرم این نام نهاد که گفتم، اما چون عزیز را دیدم نام من آن بود که وی فرماید، یوسف گفت فرزند داری؟ گفت دارم. گفت چه نام نهادی فرزند را؟ گفت یوسف. گفت چرا نام وی یوسف کردی؟ گفت از بهر آنکه مرا برادری بود نام وی یوسف و غایب گشت اکنون این پسر را یوسف خواندم تا یادگار او باشد. یوسف زیر برقع اندر بگریست و زمانی خاموش گشت. آن گه گفت طعام بیارید ایشان را، شش خوان بیاورند آراسته و ساخته با طعامهای الوان، یوسف گفت هر دو برادر که از يك مادريد بر يك خوان نشینید، دو دو همی نشستند و بنیامین تنها بماند. یوسف گفت تو چرا نمی‌نشینی، بنیامین بگریست گفت شرط هم خوانی هم مادری کردی و مرا برادر هم مادر نیست و آن کس که هم مادر من بوده حاضر نیست، نه زندگی وی مرا معلوم تا بجویمش، نه از مردگی وی مرا خبر تا بمویمش، نه طاقت دل بر فراق نهادن، نه امید وصال داشتن و نه آن پدر پیر را در محنت و سوگواری دیدن و نه بچاره وی رسیدن. یوسف روی سوی برادران کرد، گفت چون تنهاست او را فرمان دهید تا با من بر خوان نشیند، برادران همه بر پای خاستند و عزیز را آفرین کردند و گفتند اگر تو او را با خود بر خوان نشانی ذخیره‌ای عظیم باشد او را و شرفی بزرگ موجب افتخار و سبب استبشار و نیز شادی باشد که بدل آن پیر محنت زده اندوه مالیده رسانی، پس یوسف او را با خود بر خوان نشانید. یوسف دست از آستین بیرون کرد تا طعام بخورد، بنیامین دست یوسف بدید دمی سرد برآورد و آب از چشم فرو ریخت و طعام نمی‌خورد، یوسف گفت چرا طعام نمی‌خوری؟ گفت مرا طبع شهوت طعام خوردن نماند، بعد از آنکه دست و انگشتان تو دیدم که سخت مانده است بدست و انگشتان برادرم، یوسف کانه و العزیز تقاحة شقت بنصفین.

یوسف چون آن سخن از وی بشنید گریستن بوی در افتاد و بر خود بپیچید، اما صبر کرد و خویشتن را ننمود تا از طعام فارغ شدند و بدست هر یکی خاللی سیمین دادند و بدست بنیامین خاللی زرین دادند بر سر وی مرغی مجوف بمشک سوده آکنده، بنیامین خلال همی کرد و مشک بر وی همی ریخت، برادران را عجب آمد آن اعزاز و اکرام، تا روبیل گفت: ما رأینا مثل هذا، پس ایشان را بمهمان خانه فرو آوردند و یوسف بخلوت خانه خود باز رفت و کس فرستاد و بنیامین را بخواند و با وی گفت در آن خلوت خانه که: أ تحب ان اکون اخاک بدل اخیک الهالك؟ فقال بنیامین ایها الملك و من یجد ابا مثلك لکن لم یلدک یعقوب و لا راحیل یوسف گفت خواهی که من ترا برادر باشم بجای آن برادر گم شده؟

بنیامین گفت ای ملک چون تو برادر کرا بود و کرا سزد و کجا بخاطر در توان آورد لکن نه چون یوسف که یعقوب و راحیل او را زادند. یوسف چون این سخن شنید بگریست، برخاست و او را در بر گرفت و گفت: «إني أنا أخوك»، اندوه مدار و غم مخور که من برادر توام یوسف، «فلا تَبْتئس» ای لا تحزن، و الابتئاس افتعال من البؤس و هو سوء العیش، «بما كانوا یعملون» فی حقنا.

«فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ» ای هیأ اسبابهم و او فی الکیل لهم و حمل لهم بعیرا و حمل باسم بنیامین بعیرا ثم

امر بسقایة الملك فجعلت «فی رَحْلٍ أَخِيهِ» بنيامين بغير علمه. و قيل كان ذلك بتقرير منه و توطین نفس على ما نسب اليه من السرقة، و السقاية و الصّواع في السّورة واحد و هو الملوك الفارسی و كانت من فضة منقوشة بالذهب اعلاه اضيق من اسفله كانت العجم تشرب به. و قيل كان كأسا من ذهب مرصع بالجواهر كان يوسف يشرب منه فجعله مكيالا لعزة الطعام حتى لا يكال بغيره. قال النقاش: السقاية و الصّواع شيء واحد اناء له رأسان في وسطه مقبض كان الملك يشرب من رأس فيسمى سقاية و يكال الطعام بالرأس الآخر فيسمى صواعا. قال و كان الصّواع ينطق بمقدار ما كيل به باحسن صوت يسمع الناس به، ثم ارتحلوا و امهلهم يوسف حتى انطلقوا.

چون فرا راه بودند بدر شهر رسیده و بنیامین با ایشان، مرد یوسف از پی در رسید و ایشان را بداشت و منادی ندا کرد، فذلك قوله: «ثُمَّ أَذِّنْ مُؤَدِّنٌ» ای اعلم معلم و نادى مناد، «أَيُّهَا الْعَيْرُ» یعنی یا اصحاب العیر و العیر الإبل التي تحمل الميرة، منادی آواز داد که «إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ» در تأویل این کلمه اقوال مفسران مختلف است: قال بعضهم انّ المنادی ناداهم من غير اذن يوسف، و قيل معناه انكم لسارقون ليوسف من ابیه حين اخذوه و باعوه، و قيل فيه استفهام ای انتم لسارقون، و قيل اراد ان ظهر منكم السرقة فانكم سارقون، و قيل انكم في قوم من يسرق كما يقال قتل بنو فلان رجلا و القاتل واحد او اثنان.

«قالوا» ای قال اخوة يوسف، «وَ أَقْبَلُوا» على المنادی و من معه، «ما ذا تَفْقِدُونَ» ما الذى ضلّ منكم. «قالوا نَفَقْدُ صُوعِ الْمَلِكِ وَ لِمَنْ جَاءَ بِهِ حِمْلٌ بَعِيرٍ» من الطعام، «وَ أَنَا بِهِ زَعِيمٌ» كفيل ضمين، يقوله المنادی و حدّ المؤذن ثم جمع الضمير العائد ثم حدّ الزعيم لانّ المؤذن او الناشد لا يكون الا واحدا و الزعيم هو المؤذن و لسان القوم.

برادران چون حدیث دزدی شنیدند گفتند: «تَاللّٰهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا جِئْنَا لِنُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ» تالله، این تا بدل و او است در قسم و او بدل با است و درین سخن معنی تعجبست چنانکه پارسیان گویند چیزی را که عجب دارند بخدا که این بس طرفه است، ایشان همین گفتند: بخدا که این بس عجبست که شما همی دانید که ما در زمین مصر نه بدان آمدیم تا تباهاکاری کنیم، و این از بهر آن گفتند که ایشان هر گاه که بمصر آمدندی دهنهای چهار پایان بر بستندی تا از کشت زار مردم هیچیز نخوردندی و مردم از ایشان این دیده بودند. و قيل لانهم ردّوا ما وجدوا في رحالهم و هذا لا يليق بالسراق.

«قالوا فَمَا جَزَاؤُهُ» ای ما عقوبة السارق و ما جزاء السرقة، «إِنْ كُنْتُمْ كَاذِبِينَ» فی قولكم و ما كنا سارقين. «قالوا جَزَاؤُهُ مَنْ وَجَدَ فِي رَحْلِهِ» ای اخذ من وجد في رحله رقا، «فَهُوَ جَزَاؤُهُ» عندنا و كان عند آل يعقوب من يسرق يسترق و عند اهل مصر ان يضرب و يغرم ضعفي ما سرق. منادیان گفتند جزاء دزدی چیست اگر شما دروغ گوئید؟ جواب دادند که جزاء دزدی آنست که آن دزد را برده گیرند بعقوبت آن دزدی، اینست جزاء دزدی بنزدیک ما که آل یعقوبیم «كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ» این ظلم اینجا بمعنی دزدی است، ای كذلك نجزي السارقين عندنا في ارضنا، و يوسف این تقرير بآن می کرد تا بنیامین را بحکم ایشان باز گیرد.

«قَبْدًا» یعنی بدأ المؤمن الزّعيم. و قيل رَدّوهم الى مصر. فبدأ واحدا بعد واحد، «قَبْلَ وِعَاءِ أَخِيهِ» لتزول الرّيبة و لو بدأ بوعاء اخيه لعلّموا انهم جعلوا فيه ثم استخرجها یعنی السّاقية من وعاء اخيه، «كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ» الكيد ها هنا ردّ الحكم الى بنى يعقوب می گوید این تدبیر ما بدست يوسف دادیم و این کید ما ساختیم که او را الهام دادیم تا حکم با برادران افکند، این بآن کریم تا برادر با وی بداشتیم، «مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ» و يستوجب ضمّه اليه، «فِي دِينِ الْمَلِكِ» ای فی حکم الملك و سيرته و عادته لانّ دينه فی السرقة الضرب و التغريم می گوید يوسف را برده گرفتن دزد حکم دين وی نبود و موافقت نبود او را در ديانت بدین ملك، «إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ» ای الا بمشيئة الله، يريد انه لم يتمكّن يوسف من حبس اخيه فی حکم الملك لو لا ما كان الله له تطفئا حتى وجد السبيل الى ذلك و هو ما جرى على السنة اخوته انّ جزاء السارق الاسترقاق، «تَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَنْ نَشَاءُ» بضروب الكرامات و ابواب العلم كما رفعنا درجة يوسف على اخوته فی كلّ شيء و قيل معناه نبيح لمن نشاء ما نشاء و نخصّه بالتوسعة، «وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ» يكون هذا اعلم من هذا و هذا من هذا حتى ينتهي العلم الى الله عزّ و جل.

قال الحسن: و الله ما امسى على ظهر الارض من عالم الا و فوقه من هو اعلم منه حتى ينتهي العلم الى الله عزّ و جلّ الذي علمه منه بدأ و اليه يعود. و عن محمد بن كعب القرظي: انّ عليّ بن ابي طالب (ع) قضى بقضية، فقال رجل من ناحية المسجد يا امير المؤمنين ليس القضاء كما قضيت، قال فكيف هو؟ قال هو كذا و كذا، قال صدقت و اخطأت.

«وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ» معنى آيت آنست که برداريم درجات آن کس که خواهيم بعلم زبر هر عالمی عالمی تا آن گاه که نهايت علم با خدای تعالی ماند عزّ ذکره که علم همه خلق آسمان و زمين در علم وی کم از قطره ايست در دریا.

«قَالُوا إِنْ يَسْرِقْ» بنيامين، «فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ» یعنی يوسف، ای له عرق فی السرقة من اخيه نزع فی الشبه اليه. عكرمه گفت، ربّ العزّه يوسف را عقوبت کرد باين كلمات که بر زبان برادران وی براند در مقابله آنچه يوسف گفت بايشان که: انکم لسارقون.

يقول الله تعالى: «مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ» و مفسران را اختلاف اقوال است در سرقت يوسف که چه بود: قومی گفتند طعام از مائه يعقوب پنهان بر می گرفت و بدرويشان می داد. و گفته اند که روزی درويشی از وی مرغی آرزو کرد، يوسف بخانه شد و مادرش زنده بود از وی مرغ طلب کرد، نداد و يوسف را دل بآرزوی درويش متعلق بود، مرغ بدزدید و بدرويش برد، برادران آن حال دانسته بودند پس از چندین سال بعيب باز گفتند. سعيد بن جبیر گفت: بتی از پدر مادر بدزدید و بشکست و بر راه بيفکند. مجاهد گفت: انّ عمته بنت اسحاق ورثت من ابیها منطقة له و کانت هی تکفل يوسف و تحبه و لا تصير عنه، فاراد يعقوب اخذ يوسف منها فسائها ذلك فشددت المنطقة على وسطه ثم اظهرت ضياع المنطقة فوجدت عند يوسف فصارت فی حکمهم احقّ به، «فَأَسْرَهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ» هذا اضمار قبل الذكر على شريطة التفسير لانّ قوله: «أَنْتُمْ شَرُّ

مَكَانًا» بدل من الهاء فی قوله فاسرّها و المعنى اسرّ يوسف هذه الكلمة فی نفسه و هی قوله «أَنْتُمْ شَرُّ مَكَانًا» ای انتم شرّ صنيعا منه و منى لما اقدمتم عليه من ظلم اخيكم و عقوق اييكم، و قيل اسرّ الغضبة و رجعة كلمتهم فی قلبه. می‌گوید یوسف از آن سخن ایشان خشم گرفت و جواب آن سخن داشت در دل اما بر ایشان پیدا نکرد نه آن خشم و نه آن جواب که داشت، و جواب آن بود که در دل خود با خویشان گفت انتم شرّ مکانا فی السرّ لآتکم سرقتم احاکم یوسف من ابیه علی الحقيقة، «وَ اللّٰهُ اَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ» ای قد علم انّ الذی تذکرونه کذب.

«قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ إِنَّ لَهُ أَبًا شَيْخًا كَبِيرًا» کلفا بحبه کبیرا فی السن کبیرا فی القدر و المنزلة. گفتند ای عزیز او را پدری است پیر بزرگ قدر، محنت روزگار در وی اثر کرده و سوگوار در بیت الاحزان نشسته، بر فراق پسری که از وی غائب گشته و بنیامین را دوست دارد و غمگسار وی باشد که هم مادر آن پسر غائب است، بر عجز و پیری وی ببخشای و دردش بر درد میفزای، «فَقَدْ أَحَدْنَا مَكَانَهُ» یکی را از ما برادران بجای وی برده گیر، «إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ» اینا برد بضاعتنا و ایفاء الکیل لنا و اذا فعلت ذلك فقد زدت فی احساننا.

«قَالَ مَعَاذَ اللّٰهِ» ای اعوذ باللّٰه و اعتصم به و هو نصب علی المصدر، ای اعوذ باللّٰه معاذا و كذلك یقال اعوذ باللّٰه و العیاذ باللّٰه ای اعوذ باللّٰه، معنی آنست که باز داشت خواهم بخدای، «أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِنْدَهُ» و لم یقل من سرقت تحرّرا من الکذب، «إِنَّا إِذَا لَطَالِمُونَ» جائرون ان اخذنا برینا بسقیم. آورده‌اند که پسران یعقوب را قوت بآن حد بود که اگر یکی از ایشان بانگ زدی چهار فرسنگ بانگ وی بشنیدندی و هر که شنیدی اندر دل وی خلل پدید آمدی و اعضاهایش سست گشتی و هر زن بارور که شنیدی بار بنهادی و چون خشم گرفتندی کس طاقت ایشان نیاوردی مگر که بوقت خشم هم از نژاد ایشان کسی دست بوی فرو آوردی که آن گه آن خشم از وی باز شدی، روبیل برادر مهین در آن حال که این منظره می‌رفت در باز گرفت، بنیامین خشم گرفت چنانکه مویهای اندام وی از جای برخاست و سر از جامه بیرون کرد و گفت ایها الملك و اللّٰه لتترکنا او لاصیحنّ صیحة لا تبقی بمصر امرأة حامل الا القت ما فی بطنها، یوسف چون او را دید که در خشم شد پسر خود را گفت: افرائیم خیز و دست بوی فرود آر تا خشم وی باز نشیند و ساکن گردد، افرائیم دست بوی فرو آورد و آن غضب وی ساکن گشت، روبیل گفت: من هذا انّ فی هذا البلد لینذرا من بذر یعقوب، درین شهر که باشد که نهاد وی از تخم یعقوب است، یوسف گفت یعقوب کیست؟ روبیل دیگر باره خشم گرفت، گفت: اسرائیل اللّٰه بن ذبیح اللّٰه بن خلیل اللّٰه، یوسف گفت راست می‌گویی.

«فَلَمَّا اسْتِئْتَسُوا مِنْهُ» یئسوا من اجابة یوسف الی ما سألوه، یئس و استیأس بمعنی واحد مثل سخر و استسخر و عجب و استعجب و ایس مقلوب یئس و بمعناه.

و منه قراءة ابن کثیر: «فَلَمَّا اسْتِئْتَسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا» ای انفرادوا لیس معهم غیرهم یتناجون بینهم و

النَّجَى اسم للواحد و الجمع، قال الله تعالى لموسى «وَقَرَّبْنَا نُجِيًّا» جمعه انجباء و انجیة و هو مصدر فى موضع الحال ها هنا و مثله النَّجْوَى يكون اسما و مصدرا. قال الله تعالى «وَاِذْ هُمْ نَجْوَى»، اى متناجون و قال فى المصدر ائما النَّجْوَى من الشيطان، «قَالَ كَبِيرُهُمْ» اى اكبرهم فى السن و هو روبيل و قيل يهودا و قيل كبيرهم فى العقل و العلم لا فى السن و هو شمعون و كان رئيسهم، «أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ آبَاكُمْ قَدْ أَخَذَ عَلَيْكُمْ مَوْتَقًا مِنْ اللَّهِ» اى عهدا وثيقا و هو قوله: فلما أتوه موثقهم، «وَمِنْ قَبْلُ مَا فَرَطْتُمْ فِي يُوسُفَ» اين ماء صلت است، تقديره و من قبل فرطتم فى يوسف، و روا باشد که ما فرطتم ابتدا نهند و من قبل خبر يعنى و تفریطکم فى يوسف ثابت من قبل، و روا باشد که موضع آن نصب بود اى و تعلمون تفریطکم اى تقصير کم، «فَلَنْ أُبْرَحَ الْأَرْضَ» لا افارق ارض مصر و الارض منصوبة بواسطة الجار اى عن الارض و ليست ظرفا و لا مفعولا به، «حَتَّى يَأْتَنَ لِي أَبِي» يبعث الى ان آتاه، «أَوْ يَحْكَمَ اللَّهُ لِي» گفته‌اند اين مرگ است که خواست در تنگی دل هم چنان که در کلمه ابراهيم گفتند: «رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا». و قيل معناه او يحكم الله لى بالسيف فاحارب من حبس اخى بنيامين، «وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ» اعدلهم لعباده.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: «وَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ أَوَى إِلَيْهِ أَخَاهُ» زير تقدير اليه تعبيه‌هاست و در قصه دوستى در باب دوستان قضيه‌هاست، يعقوب و بنيامين هر دو مشتاق ديدار يوسف بودند و خسته تير فراق او، آن گه يعقوب در بيت الاحزان با درد فراق سالها بمانده و بنيامين بمشاهده يوسف رسیده و شادى بشارت ائى انا اخوك يافته، فمنهم مرفوق به و منهم صاحب بلاء، نه از آن که بنيامين را بر يعقوب شرف است لکن با ضعيفان رفق بيشتتر کنند که حوصله ايشان بار بلا کم بر تابد و بلا که روى نمايد بقدر ايمان روى نمايد، هر کرا ايمان قوی‌تر، بلاء وى بيشتتر موسى کلیم را گفت: «وَفَتْنَاكَ فُتُونًا» اى طبخناك بالبلاء طبخا حتى صرت صافيا نقيا و قال النبي (ص): «ان الله عز و جل ادخر البلاء لاوليائه كما ادخر الشهادة لاجبائه».

بنيامين از پيش پدر بيامد پدر را درد بر درد بيفزود اما يوسف بديدار وى بياسود، آرى چنين است تقدير الهى و حکم ربانى، آفتاب رخشان هر چند فرو مى شود از قومى تا بر ايشان ظلمت آرد، بقومى باز برآيد و نور بارد: مصائب قوم عند قوم فوائد. بنيامين را اگر شب فراق پدر پيش آمد آخر صبح وصال يوسفش بر آمد و ماه روى دولت ناگاه از در درآمد. يکى را پرسيدند که در جهان چه خوشتر؟

گفت: اياب من غير ارتياب و قفلة على غفلة و وصول من غير رسول، دوستى که ناگاه از در درآيد و غايب شده‌اى که باز آيد.

بنيامين را بار نسبت دزدى بر نهادند! گفت باکى نيست هزار چندان بردارم، در مشاهده جمال يوسف اکنون که بقرب يوسف روح خود يافتم آن شربت زهر آلوده نوشاگين انگاشتم و اگر روزى بحسرت اشك باريدم امروز آن حسرت همه دولت انگاريدم:



گر روز وصال باز بینم روزی      با او گله‌های روز هجران نکنم

«كَذَلِكَ كَذَّبْنَا لِيُوسُفَ» قال ابن عطاء: ابليناه بانواع البلاء حتى اوصلناه الى محلّ العزّ و الشرف، از روی اشارت میگوید: یوسف را بانواع بلا بگردانیدیم و بر مقام حیرت بر بساط حسرت بسی بداشتیم تا او را بمحل کرامت و رفعت رسانیدیم و شراب زلفت و الفت چشانیدیم، آن محنت در مقابل این نعمت نه گرانست، و آن حسرت بجنب این زلفت نه توانست، سنّت خداوند جهان اینست که مایه شادی همه رنج است و زیر يك ناکامی هزار گنج است، و اگر حکمت ازین روشن تر خواهی و بیان ازین شافی‌تر، ما در ازل حکم کرده‌ایم و قضا رانده که یوسف پادشاه مصر خواهد بود، نخست او را ذلّ بندگی نمودیم تا از حسرت دل اسیران و بردگان خبر دارد، پس او را ببلاء زندان مبتلا کردیم تا از سوز و اندوه زندانیان آگاه بود، بوحشت غربت افکندیم تا از درماندگی غریبان غافل نبود:

مادری کن مر یتیمان را بپرورشان بلطف      خواجگی کن سائلان را طمعشان گردان وفا  
با تو در فقر و غریبی ما چه کردیم از کرم      تو همان کن ای کریم از خلق خود بر خلق ما

«نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَنْ نَشَاءُ» بالاستقامة، ثمّ بالمكاشفة، ثمّ بالمشاهدة، ما آن را که خواهیم پایگاه بلند دهیم و درجات وی برداریم، اول توفیق طاعت پس تحقیق مثبت، اول اخلاص اعمال پس تصفیه احوال، اول دوام خدمت بر مقام شریعت پس یافت مشاهدت در عین حقیقت، آن استقامت اشارت بشریعت است و آن مکاشفت نشان طریقت است و آن مشاهده عین حقیقتست، شریعت بندگی است، طریقت بی خودی است، حقیقت از میان هر دو آزادست:

آزاد شو از هر چه بکون اندر      تا باشی یار غار آن دلبر

قوله «يا أَيُّهَا الْعَزِيزُ إِنَّ لَهُ أَبًا شَيْخًا كَبِيرًا» الآية... چون یوسف، بنیامین را بعلت دزدی باز گرفت هر چند برادران کوشیدند و وسائل برانگیختند و حرمت پیری پدر شفیع آوردند تا یکی را از ایشان بجای وی بدارد و بدل پذیرد، نپذیرفت و سود نداشت، اشارت است که فردای قیامت هر کس بفعل خود مطالب است و بگناه خود معاقب: «لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَ لَا مَوْلُودٌ هُوَ جَارٌ عَنْ وَالِدِهِ شَيْئًا وَ لَا تَزْرُ وَازِرَةٌ وَ زُرَّ أُخْرَى» كذلك قال يوسف: «مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِنْدَهُ إِنَّا إِذًا لَطَالِمُونَ».

#### ۱۰ النبوة الاولى

قوله تعالى: «ارْجِعُوا إِلَىٰ آبَائِكُمْ» باز گردید با پدر خویش، «فَقُولُوا يَا أَبَانَا» بگوئید ای پدر ما، «إِنَّ ابْنَكَ سَرَقَ» پسر تو دزدی کرد، «وَ مَا شَهِدْنَا إِلَّا بِمَا عَلَّمْنَا» و ما گواهی نمیدهیم مگر بآنچه میدانیم، «وَ مَا كُنَّا لِلْغَيْبِ حَافِظِينَ (۸۱)» و ما غیب را نگهبان نبودیم.

«وَسَأَلِ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا» و از آن شهر پرس که ما در آن بودیم، «وَالْعِيرَ الَّتِي أَقْبَلْنَا فِيهَا» و ازین کاروان پرس که ما در آن آمدیم، «وَأَنَا لَصَادِقُونَ (۸۲)» و ما راست می‌گوییم.

«قَالَ» گفت یعقوب، «بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً» بلکه تنهای شما شما را کاری بر آراست و بکردید، «فَصَبِرْ جَمِلاً» اکنون کار من شکیبایی است نیکو، «عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعاً» مگر که الله تعالی با من آرد ایشان را هر سه، «إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ (۸۳)» که الله تعالی دانایی است راست دان، راست کار. «وَتَوَلَّى عَنْهُمْ» و برگشت یعقوب از فرزندان خویش، «وَقَالَ يَا أَسْفَى عَلَى يُوسُفَ» گفت ای دردا و اندوها بر یوسف، «وَأَبْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ» و چشمهای وی سپید گشت از گریستن باندوه، «فَهُوَ كَبِيمٌ (۸۴)» و او در آن اندوه خوار و بی طاقت.

«قَالُوا تَاللَّهِ» فرزندان گفتند بخدای، «تَقْتَوُوا تَذَكَّرُ يُوسُفَ» که هیچ بنخواهی آسود از یاد کرد یوسف، «حَتَّى تَكُونَ حَرَضاً» تا نیست شوی در غم وی بگداخته، «أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ (۸۵)» یا تباه شوی از تباه شدگان.

«لَ» گفت یعقوب، «مَا أَشْكُوا بَنِي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ» من گله با او می‌گویم و اندوه خود با او بر می‌دارم، «أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۸۶)» و از خدا آن دانم که شما ندانید.

«يَا بَنِي آدْهَبُوا» ای پسران من روید، «فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَ أَخِيهِ» و جست و جوی کنید از یوسف و برادر او، «وَلَا تَيَّأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ» و از فرج الله تعالی و کار گشادن و آسایش رسانیدن او نومید مباشید، «إِنَّهُ لَا يَيْئَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ» که نومید نبود از راحت فرستادن الله تعالی، «إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ (۸۷)» مگر گروه کافران.

«فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ» چون بر یوسف در شدند، «قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ» گفتند ای عزیز، «مَسْنَا وَ أَهْلَنَا الضَّرُّ» رسید بما و کسان ما بیچارگی و تنگ دستی «وَ جِئْنَا بِيضَاعَةَ مُزْجَاةٍ» و بضاعتی آوردیم سخت اندک، «فَأَوْفَ لَنَا الْكَيْلَ» فرمای تا پیمان تمام کیل طعام بما گزارند، «وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنَا» و بر ما صدقه کن، «إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ (۸۸)» که الله تعالی صدقه‌دهان را پاداش دهد.

«قَالَ هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَ أَخِيهِ» یوسف گفت می‌دانید که چه کرده‌اید با یوسف و برادر او، «إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ (۸۹)» آن گه که جوانان بودید و ندانستید.

«قَالُوا أ إِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ» ایشان گفتند تو یوسفی، «قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَ هَذَا أَخِي» گفت من یوسفم و بنیامین برادر من، «قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا» الله تعالی بر ما ممت نهاد و سپاس، «إِنَّهُ مَنْ يَتَّقْ وَ يَصْبِرْ» هر که بپرهیزد و بشکبید، «فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ (۹۰)» الله تعالی تباه نکند مزد نیکوکاران.

«قَالُوا تَاللَّهِ» برادران گفتند بخدای، «لَقَدْ أَتَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا» که خدای ترا بر ما بگزید، «وَ إِن كُنَّا لَخَاطِئِينَ (۹۱)» و نیستیم ما مگر گناه کاران.

«قَالَ لَا تَتْرِبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ» یوسف گفت بر شما سرزنش نیست امروز، «يَعْفُورُ اللَّهُ لَكُمْ» بیامرزاد خدای

شما را، «وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ (۹۲)» و او مهربان‌تر مهربانان است.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: «ارْجِعُوا إِلَىٰ آبَائِكُمْ» این سخن برادر مهین می‌گوید آن گه که نومید شده بودند و با یکدیگر می‌گفتند که تا پیش پدر رویم و قصه چنانک رفت بگوئیم، وی گفت من باری نمی‌آیم که مرا روی آن نیست که دیگر باره داغی بر دل پدر نهم و این خبر تلخ پیش وی برم، شما باز گردید و بگوئید، «یا أبانا إِنَّ ابْنَكَ سَرَقَ». و در شواذ خوانده‌اند «ان ابنك سُرِقَ» و این را دو وجه است: یکی آنک پسر ترا دزد خواندند و دیگر پسر ترا بدزدی بگرفتند، «وَمَا شَهِدْنَا إِلَّا بِمَا عَلَّمْنَا» ای و هذا القول منّا شهادة بما رأينا و ظهر و الغيب عند الله، و ما این که می‌گوییم و گواهی می‌دهیم از آن می‌گوییم که بظاهر دیدیم که آن صواع از رحل بنیامین بیرون آوردند و حقیقت آن و کیفیت آن نزدیک خدای تعالی است، ما ندانیم که چون بوده است. قال بعضهم هذه وثيقة من الله عزّ و جلّ عند شهود المسلمين و شريطه عليهم ان لا يشهدوا الا بما علموا.

ابن زید گفت یعقوب ایشان را گفت: من این علم الملك انّ السارق یسرق لو لا انکم اخبرتموه، ملك مصر چه دانست که دزد را برده گرفتن عقوبتست اگر نه شما گفته‌اید؟ ایشان گفتند ما شهدنا انّ السارق یسرق، الا بما علمنا من كتبنا، «وَمَا كُنَّا لِلْغَيْبِ حَافِظِينَ» ما كُنَّا نشعر انّ ابنك سیسرق. قال ابن عباس: الغيب اللیل بلغة حمیر، ای ما كُنَّا للغيب حافظین فاعلها دست فی رحله باللیل. و قيل و ما كُنَّا للغيب من امره حافظین انما علينا ان نحفظه ممّا نجد الی حفظه منه سبیلا فامّا منعه من مغیب عنّا فلا سبیل لنا الی حفظه منه.

«وَسَأَلَ الْقَرْيَةَ» این قریه مصر است و كلّ ما جاء فی القرآن من ذکر الدار و القرى فانه تعنی بها الامصار و ما یأتی فی القرآن من ذکر الدیار تعنی بها المساكن.

و اسئل القرية یعنی اهل القرية فحذف المضاف و قيل لیس فی هذا حذف یعنی سل القرية فلیس بمستنکر ان یکلمك جدران القرية فائك نبی، «وَالْعَيْرَ» ای اهل العیر، «الَّتِي أَقْبَلْنَا فِيهَا» این کاروان جماعتی بودند از کنعان از همسایگان یعقوب که با ایشان هم راه بودند و آن حال دیده بودند، می‌گوید از ایشان پرس که ایشان بصدق ما گواهی دهند بآنچ گفتیم که: «إِنَّ ابْنَكَ سَرَقَ» شمعون فرمود ایشان را که این سخن با پدر بگوئید، از آنک دانست که پدر ایشان را مّتهم دارد بهر چه گویند بسبب آن حال که بر یوسف رفته بود از جهت ایشان.

«قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ» فيه اختصار یعنی فرجعوا الی ابیهم و قالوا له ذلك. فقال یعقوب لیس الامر كما تقولون لكن سوّلت، «لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ» التّسویل حدیث النفس بما یطمع فيه و منه السّؤل غیر مهموز و هو المنی و المعنی زینت و حسنّت لكم انفسکم، «أَمْراً» اردتموه، «فَصَبْرٌ جَمِيلٌ» ای فامری صبر جمیل لا جزع فيه و لا شکوی. و قيل «فَصَبْرٌ جَمِيلٌ» اولی و امثل بی، «عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعاً» و هم یوسف و بنیامین و اخوهما الذی بمصر فهم ثلثه، «إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ» بحالی، «الْحَكِيمُ» بتدبیره.

«وَتَوَلَّى عَنْهُمْ» یعقوب چون خبر بنیامین بوی رسید صبرش برسد و طاقت برמיד و اندوه یوسف بر وی

تازه گشت، با دلی پر درد و جانی پر حسرت و چشم گریان از ایشان برگشت و در بیت الاحزان شد و گفت: «یا اَسْفَى عَلَى يُوسُفَ» و الآن بارض یعقوب بیت یزار یقال له بیت الاحزان.

روی سعید بن جبیر عن ابن عباس: قال قال رسول الله (ص) «لم يعط احد من الامم انا لله و انا اليه راجعون عند المصيبة الا امة محمد، الا ترى ان يعقوب حين اصابه ما اصابه لم يسترجع، انما قال يا اسفى على يوسف هذا الالف بدل من ياء الاضافة و المعنى: يا اسفى تعال فهذا اوانك، «و اَبْيَضَّتْ عَيْنَاهُ» انقلبت الى حال البياض اى عميتا فغطى البياض سواد الحدقة، «مِنَ الْحُزْنِ» اى لكثرة بكائه من الحزن. قال مقاتل لم يبصر بهما ست سنين، «فَهُوَ كَظِيمٌ» فعيل بمعنى مفعول، كقوله «إِذْ نَادَى وَ هُوَ مَكْظُومٌ» اى مملو حزنا، و قيل فعيل بمعنى فاعل كقوله «وَ الْكَاطِمِينَ الْغَيْظُ» اى ممسك للحزن فى قلبه فيتردد فى جوفه فلم يقل الا خيرا. و قيل الكظيم الذي يستر الغيظ و الحزن و يغالبه. قال الحسن كان بين خروج يوسف من حجر ابيه الى يوم التقى معه ثمانون سنة لم تحف عينا يعقوب، و ما على وجه الارض اكرم على الله من يعقوب. و روى ان يوسف رأى جبرئيل و هو فى السّجن، فقال يا جبرئيل ما فعل يعقوب؟ قال حى، قال فكيف حاله؟ قال قد ابيضت عيناه من الحزن عليك، قال فلما بلغ من حزنه؟

قال حزن سبعين مثلك، قال فما له من الاجر؟ قال اجر مائة شهيد. فلما خرج من السّجن و ملك الامر لم يحب ان يعلمه مكانه ليتوفر اجره و يبلغ الكتاب اجله.

«قالوا» يعنى ولد يعقوب لما تذكر يوسف و نأسف عليه، «تَاللّٰهِ تَفْتَوٰا تَذْكُرُ يُوسُفَ» اى لا تزال تذكر يوسف و تتوجع و تبكى عليه و لا تفتقر من حبه، و التقدير تالله لا تفتوء تذكر يوسف، فحذف لا كقول امرئ القيس: فقلت يمين الله ابرح قاعدا اى لا ابرح، «حَتَّى تَكُونَ حَرَضًا» اى دنفا مريضا قريبا من الموت. قال ابو عبيده: الحرص الذي اذا به الهم. قال ابن عيسى: الحرص فساد الجسم و العقل للحزن و الحب، يقال هو حرص اى ذو حرص مصدر وضع بموضع الاسم كالبعث و الصوم، «أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ» اى الميتين. قال ابن بحر: حتى تكون حرصا او تكون من الهالكين، اى حتى تمرض او تموت، قالوا ذلك لابيهم شفقا عليه.

«لَ اِنَّمَا اَسْتَكُو بَنِي وَ حُزْنِي اِلَى اللّٰهِ»

البت اشد الحزن، سمى بذلك لان صاحبه لا يصبر على كتمانته حتى يبته اى يظهره، و البت و الابثاث واحد و هو الاظهار و قيل بنى اى همى و حاجتى، يقول أشكو الى من يملك الفرج من البلوى لا اليكم.

مفسران گویند همسایه ای پیش یعقوب شد، گفت ای یعقوب ترا بس شکسته و کوفته و ضعیف همی بینم و سن تو هنوز بدان نرسید که چنین ضعیف باشی، گفت: افنانی و هشمنی ما ابتلانی الله به من هم یوسف، اندوه یوسف و غم فراق وی مرا پیر کرد و شکسته، فاوحى الله اليه: يا يعقوب أ تشكو الى خلقى؟ فقال يا ربّ خطيئة اخطأتها فاغفرها لى، فقال فانى قد غفرتها لك فكان بعد ذلك اذا سئل قال: «ما أشكوا بنى و حُزْنِي اِلَى اللّٰهِ» و روى انه قال عزّ و جلّ و عزّتى لا اكشف ما بك حتى تدعونى فقال عند ذلك انما اشكوا بنى و حزنى الى الله، فاوحى الله اليه و عزّتى لو كانا ميتين لأخرجتهما لك حتى تنظر اليهما و انما وجدت عليكم انكم

ذبحتم شاة فقام ببابكم مسكين فلم تطعموه منها شيئا و ان احبّ عبادى الى الانبياء، ثمّ المساكين، فاصنع طعاما و ادع عليه المساكين، فصنع طعاما. ثمّ قال من كان صائما فليفطر الليلة عند آل يعقوب.

«أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ» اعلم انّ رؤيا يوسف صادقة و ائى ساجد له و روى انه راي ملك الموت فى منامه، فسأله هل قبضت روح يوسف قال لا و الله و هو حى و قيل معناه و اعلم من رحمة الله لى و لطفه بى ما لا تعلمون.

«يا بَنِيَّ اذْهَبُوا» مفسران گفتند پسران يعقوب احوال ملك با بنيامين با پدر بگفتند كه او را اول چون طلب كرد، و پس بخلوت با وى چون نشست، و با وى طعام چون خورد، و چه گفت، و انگه قصه دزدیدن صواع و آن ماجرا همه با يعقوب بگفتند، يعقوب آن گه گفت: «يا بَنِيَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوْسُفَ وَ اَخِيهِ» فائى ارجو و اظنّ انه يوسف. قال ابن عباس: التجسس فى الخير و التحسس فى الشرّ و هو طلب الاحساس مرّة بعد اخرى، و الاحساس الادراك و الحسّ الاسم كالطاعة من اطاع، «وَ لَا تَيَّأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ» اى لا تقنطوا من رحمة الله و فرجه، و الروح الاستراحة، «إِنَّهُ لَا يَيْئَسُ» اى انّ الامر و الشأن لا ييأس، «مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ» اى الايمان بالله و بصفاته و يوجب للمؤمن رجاء ثوابه من غير قنوط من رحمته. قال عبد الله بن مسعود: اكبر الكبائر ثلاثة: الاياس من روح الله و قرأ «إِنَّهُ لَا يَيْئَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ» و القنوط من رحمة الله و قرأ «وَ مَنْ يَقْنُطْ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ» و الامن من مكر الله و قرأ «فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ». و قال الجنيد: تحقق رجاء الرّاجين عند تواتر المحن.

پسران بفرمان پدر عزم راه كردند و ساز سفر بساختند، خروارى چند بار ازین متاع اعراب فراهم كردند ازین كسودان و حبّ الصنوبر و مقل و صوف و موى گوسفند و روغن گاو و كشك و امثال اين و نيز گفته اند كه در آن كفشهاى كه نه بود و غرارها و رسنها و جوالها داشته. و قال ابن عباس: كانت دراهم رديّة زيوفا لا تجوز الا بوضيعة اين بارها برداشتند و روى به مصر نهادند، و اين سوم بارست كه برادران يوسف به مصر شدند.

و ذلك قوله عزّ و جلّ: «فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ» اى على يوسف، «قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ» و كانت ولاة مصر يسمون بهذا الاسم على اية ملة كانوا، و قيل العزيز هو الملك بلغة حمير، «مَسْنَا وَ أَهْلْنَا الضُّرُّ» اى الجذب و انقطاع الامطار، «وَ جِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُزْجَاةٍ» اصل هذه الكلمة من التزجية و هى الدّفع و السّوق، تقول زجيت العيش اذا سقته على اقتار، يعنى انها بضاعة تدفع و لا يقبلها كلّ احد. و گفته اند آن بارها بمصر بفروختند بدرمى چند ردى نبره و گندم بآن نقد نمى فروختند، پس ايشان گفتند اين بضاعت ما نارواست و ناچيز و بهاي طعام را ناشايسته، «فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ» اى ساهلنا فى النّقد و اعطنا بالدّراهم الرديّة مثل ما تعطى بغيرها من الجياد، گفتند با ما باين نقد مساهلت كن و گر چه نارواست و نه نقد طعام است، تو با ما در آن مسامحت كن و بفرماى تا همان بتمامى بما دهند، «وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنَا» مفسران را درين دو قول است: يكي آنست كه اين صدقه زكاة اموالست كه هيچ پيغامبر را بهيچ وقت حلال نبوده، باين قول معنى «تَصَدَّقْ عَلَيْنَا» آنست كه

تصدّق علينا بما بين السّعرين و الثّمنين فاعطنا بالرّدیّ ما تعطى بالجيد. و قيل تصدّق علينا باخذ متاعنا و ان لم يكن من حاجتك. و قيل تصدّق علينا باخينا. و قيل تفضل علينا و تجاوز عنا. قول دوم آنست كه اين صدقات و زكوات بر پيغامبران پيش از مصطفى (ص) حلال بوده و ائما حرمت على نبينا محمد (ص)، «إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ» يكافيهم، و الصّدقة العطية للفقراء ابتغاء الاجر، و سمع الحسن رجلا يقول اللهم تصدّق علىّ، فقال يا هذا؟ انّ الله لا يتصدق و ائما يتصدّق من يبغى الثواب، قل اللهم اعطني و تفضل علىّ. قال الضحاك: لم يقولوا انّ الله يجزيك ان تصدّقت علينا لائهم ما كانوا يعرفون العزيز من هو و على ايّ دين هو.

«قَالَ هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ». ابن اسحاق گفت: موجب اين سخن آن بود كه برادران عجز و بيچارگي نمودند، گفتند: «مَسْنَا وَ أَهْلْنَا الضُّرُّ» و درویشی خود اظهار كردند و صدقه خواستند، يوسف بگریست و رفتی عظیم در دل وی آمد بر عجز و ذلّ ایشان و بر بی کامی و بی نوایی ایشان صبر كردن بیش از آن طاقت نداشت، برخاست و در خانه شد و بسیار بگریست و زاری كرد، آن گه بیرون آمد گفت آن صواع كه بنیامین دزدیده بود بیارید، بیاوردند و قضیب بر آن زد طنینی از آن بیامد، گفت دانید كه این صواع چه خبر می دهد؟ می گوید شما این غلام یعنی بنیامین كه از پیش پدر بیاوردید پدر را فراق وی سخت بود و شما را وصیت كرد كه او را گوش دارید و ضایع مكنید، چنانك آن برادر هم مادر وی را ضایع كردید ازین پیش. بنیامین گفت صدق و الله صاعك، آن گه روی با برادران كرد گفت: «هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَ أَخِيهِ؟». و ائما قال و اخيه لائهم خلوا اخاه في يديه و رجعوا الى ارضهم گفت میدانید كه با يوسف چه كردید؟ نخست قصد قتل وی كردید، پس او را بخواری در چاه افكندید، پس او را به بندگی بمالك ذعر فروختید، و گفته اند مالك ذعر آن وقت از ایشان خطی سته بود بحجت تا بيع با قالت و استنقالت تبه نكنند و آن خط بدست يوسف بود، آن ساعت بیرون آورد و بایشان نمود، يوسف از يك روی ایشان را تعبیر می كرد و از يك روی عذر می ساخت كه: «إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ» آن گه نادانان بودید آن كردید، یعنی جوانان بودید و ندانستید، و قيل جاهلون بالوحي قبل النبوة.

ایشان در آن خجالت و تشویر گفتند: «أ إِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ». قراءت عامّه بر لفظ استفهام است مگر ابن كثير كه بر لفظ خبر خواند: «انك لانت يوسف» و معنی آنست كه يوسف چون ایشان را توبیخ كرده بود و ایشان را عذر ساخته برقع فرو گشاد و تاج از سر فرو نهاد و بر گوشه سر وی خالی بود كه يعقوب را همان خال بود و اسحاق را و ساره را همان بود، ایشان آن خال وی بدیدند و نیز يوسف تبسم كرد و از آن تبسم ثنایای وی همچون در منظوم پیدا شد، برادران را یقین شد كه يوسف است گفتند «إِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ» تویی بحقیقت يوسف، يوسف گفت: «أَنَا يُوسُفُ وَ هَذَا أَخِي» الذي فرقتم بینی و بينه، «قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا» بالجمع بیننا، «إِنَّهُ» ای انّ الامر، «مَنْ يَتَّقُ» الفاحشة، «وَ يَصْبِرُ» على بلواه. و قيل يتق الزنا و يصبر على العزوبة. «فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ» لا يبطل اجر من كان هذا حاله في الدنيا و الآخرة.

«قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ أَتَرَكْنَا اللَّهَ عَلَيْنَا» اختارك و فضلك علينا بالعقل و الحلم و الحسن، «وَ إِنْ كُنَّا لَخَاطِئِينَ»

مذنبین، يقال خطأ خطأ و خطأ و اخطأ يخطئ اخطاء. قيل لابن عباس كيف قالوا ان كنا لخطائين و قد تعمّدوا لذلك فقال اخطأوا الحقّ و ان تعمّدوا فمن ذهب الى ائهم كانوا بالغين احتجّ بهذا و من ذهب الى ائهم لم يكونوا بالغين و ان ذلك كان منهم لصباهم، قال اقامتهم على كتمان الامر عن ابیهم موهمین له ان الامر على ما اخبروه او لا خطأ و معصية.

«قال لا تتریبَ عَلَیْكُمْ الْیَوْمَ» ای لا تعبیر علیکم بعد هذا الیوم و لا مجازاة لکم عندی علی ما فعلتم و لکم عندی الصفح و الحرمة و حقّ الاخوة. یوسف ایشان را بر مقام خجل و تشویر دید دانست که ایشان را آن خجل در آن مقام عقوبتی صعب است، و قد قيل فی المثل: كفى للمقصر حياء يوم اللقاء، نحواست که ایشان را عقوبت بیفزاید، بلکه ایشان را دعا گفت و مغفرت خواست، گفت «يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ» هذا بمعنی الدعاء كقول العرب: يفعل الله بفلان يريدون به الدعاء، و فی الخبر یرحمك الله و یهدیکم و یصلح بالکم، «وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ»

روی ابن عباس: قال اخذ النبى (ص) بعضادتی الباب يوم فتح مكة و قد لاذ الناس بالبيت، فقال الحمد لله الذى صدق وعده و نصر عبده و هزم الاحزاب وحده، ثم قال ما تظنون؟ قالوا نظنّ خيرا اخ كريم و ابن اخ كريم و قد قدرت قال و انا اقول كما قال اخى يوسف «لا تتریبَ عَلَیْكُمْ الْیَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ».

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: «ارْجِعُوا إِلَىٰ أٰبِیْكُمْ» الآية... چون یعقوب در فراق یوسف بی سر و سامان شد و درمانده درد بی درمان شد، خواست که از یاد آن عزیز جرح خویش را مرهم سازد و با پیوندی از آن یوسف عاشقی بازد، بنیامین را که با او از يك مشرب آب خورده بود و در يك کنار پرورده یادگار یوسف ساخت و غمگسار خویش کرد، و عاشق را پیوسته دل به کسی گراید که او را با معشوق پیوندی بود یا بوجهی مشاکلتی دارد، نبینی مجنون بنی عامر که بصحرا بیرون شد و آهوپی را صید کرد و چشم و گردن وی بلیلی مانده کرد، دست بگردن وی فرو می آورد و چشم وی می بوسید و می گفت: فعیناک عیناها و جیدک جیدها. چون یعقوب دل در بنیامین بست و پاره ای در وی آرام آمد، دیگر باره در حقّ وی دهره زهر از نیام دهر بر کشیدند، از پدر جدا کردند، تا نام دزدی بر وی افکندند، بر بلاء وی بلا افزودند و بر جراحت نمک ریختند و سوخته را باز بسوختند، چنانک آتش خرقة سوخته خواهد تا بیفزود، درد فراق دلسوخته ای خواهد تا با وی در سازد:

هر درد که زین دلم قدم بر گیرد      دردی دیگر بجاش در بر گیرد  
زان با هر درد صحبت از سر گیرد      کآتش چون رسد بسوخته در گیرد

یعقوب تا بنیامین را می دید او را تسلی حاصل می شد که: من منع من النظر تسلی بالاتر، پس چون از

بنیامین درماند، سوزش بغایت رسید، و از درد دل بنالید، بزبان حسرت گفت: یا اسفی علی یوسف، وحی آمد از جبار کائنات که: یا یعقوب تتأسف علیه کلّ التأسف و لا تتأسف علی ما یفوتک منّا باشتغالک بتأسفک علیه» ای یعقوب تا کی ازین تأسف و تحسر بر فراق یوسف و تا کی بود این غم خوردن و نفس سرد کشیدن، خود هیچ غم نخوری، بدان که از ما باز مانده‌ای تا بوی مشغولی:

با دو قبله در ره توحید نتوان رفت راست      یا رضای دوست باید یا هوای خویشتن

ای یعقوب نگر تا پس ازین نام یوسف بر زبان نرانی و گرنه نامت از جریده انبیاء بیرون کنم پیر طریقت گفت: یاد یعقوب، یوسف را تخم غمانست، یاد یوسف، یعقوب را تخم ریحانست، چون یعقوب را بیاد یوسف چندان عتابست! پس هر چه جز یاد الله همه تاوانست، می‌گویند یاد دوست چون جانست، بهتر بنگر که یاد دوست خود جانست. یعقوب چون سیاست عتاب حق دید پس از آن نام یوسف نبرد تا هم از درگاه عزت از روی ترحم و تطف بجزبرئیل فرمان آمد که ای جزبرئیل در پیش یعقوب شو و یوسف را با یاد او ده، جزبرئیل آمد و نام یوسف برد یعقوب آهی کرد، وحی آمد از حق جلّ جلاله که: یا یعقوب قد علمت ما تحت انینک فو عزتی لو کان میّنا لنشرته لك لحسن وفائک.

قوله «وَ اَبْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ» قال الاستاد ابو علی الدقاق: انّ یعقوب بکی لاجل مخلوق فذهب بصره و داود کان اکثر بکاء من یعقوب فلم یذهب بصره اذ کان بکاوّه لاجل ربّه عزّ و جلّ، گریستن که از بهر حق باشد جلّ جلاله دو قسم است: گریستن بچشم، و گریستن بدل گریستن بچشم گریستن تائبانست که از بیم الله بر دیدار معصیت خویش گریند، و گریستن بدل گریستن عارفانست که از اجلال حق بر دیدار عظمت گریند، گریستن تائبان از حسرت و نیازست، گریستن عارفان از راز و نازست.

پیر طریقت گفت: الهی در سر گریستن دارم دراز، ندانم که از حسرت گریم یا از ناز، گریستن از حسرت نصیب یتیم است، و گریستن شمع بهره ناز، از ناز گریستن چون بود؟ این قصّه ایست دراز. مصطفی (ص) گفت: فردا در قیامت چشمها همه گریان بود از هول رستاخیز و فزع اکبر، مگر چهار چشم: یکی چشم غازی‌ای که در راه خدای زخمی بر وی آید و تباه شود، دیگر چشمی که از محارم فرو گیرند تا بناشایست ننگرد، سوم چشمی که از قیام شب پیوسته بی خواب بود، چهارم چشمی که از بیم خدای بگرید، روی انّ داود علیه السلام قال: الهی ما جزاء من بکی من خشیتک حتی تسیل دموعه علی وجهه؟ قال جزاؤه ان او منه من الفزع الاکبر و ان احرم وجهه علی لفح النار.

و روی انّ الله عزّ و جلّ قال: و عزتی و جلالی لا بیکی عبد من خشیتی الا سقیته من رحیق رحمتی، و عزتی و جلالی لا بیکی عبد من خشیتی الا ابدلته ضحکا فی نور قدسی.

«وَ اَبْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ» نگفت عمی یعقوب تا جفایی نبود، که عمی بحقیقت نابینایی دلست، چنانکه گفت: «فَانْهَا لَا تَعْمَى الْاَبْصَارُ وَ لَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ»، و یعقوب را بینایی و روشنایی دل بر



کمال بود، اما چشمش از مشاهده غیر یوسف در حجاب بود که در حکم عشق چشم عاشق در غیبت معشوق در حجاب باید از غیر او که دیگری را دیدن بجای دوست در مذهب دوستی عین شرک است، و فی معناه انشدوا:

لَمَّا تَيَقَّنْتَ اَنِّي لَسْتُ ابصرکم غمّضت عینی فلم انظر الی احد  
ما را ز برای یار بد دیده بکار اکنون چکنم بدیده بی دیدن یار

«لَ اِنَّمَا اُشْكُوا بَنِيَّ وَ حَزْنِي اِلَى اللّٰهِ»

شکا الی اللّٰه و لم یشک من اللّٰه، فمن شکا الی اللّٰه وصل من شکا من اللّٰه انفصل. یعقوب گفت درد خود هم بدو بردارم، و از و بکس ننالم، که من می‌دانم که وی جلّ جلاله دردها را شافی است و مهمّها را کافی، و وعده‌ها را وافی، آن گه زبان تضرّع بگشاد گفت: الهی بهر صفت که هستم بر خواست تو موقوفم، بهر نام که خوانند مرا ببندگی تو معروفم:

تا جان دارم غم ترا غمخوارم بی جان غم عشق تو بکس نسپارم

«یا بَنِيَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا» ای اطلبوا یوسف بجمیع حواسکم بالبصر لعلمکم تبصرونه، و بالاذن لعلمکم تسمعون ذکره، و بالشم لعلمکم تجدون ریحہ، روید ای پسران من یوسف را بجوئید، و خبر و نشان وی بپرسید، و از روح خدا نومید مباشید، محنت بغایت رسید، بوی فرج می‌آید، کارد باستخوان رسید، وقتست اگر می‌بخشاید.

ای قافله چون روی بسوی سفر آرید ما را بشما آرزویی هست برآرید  
زان یوسف کنعانی در مصر نشسته یک بار بیعقوب غریوان خبر آرید

یعقوب آن سخن ایشان را از بهر آن گفت، که از مهر دل خود نظاره مهر دل ایشان کرد، ندانست که مهر یوسفی را سینه یعقوبی باید، از بهر آنک جمال یوسفی را هم دیده یعقوبی شاید.

مرد بی حاصل نیابد یار با تحصیل را سوز ابراهیم باید درد اسماعیل را

ثمّ احالهم علی فضل اللّٰه فقال: «لا تَيْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللّٰهِ». قال الجنید: تحقق رجاء الراجین عند تواتر المحن و ترادف المصائب لانّ اللّٰه تعالی، یقول: لا تَيْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللّٰهِ، و النّبی (ص) یقول: «افضل العبادۃ انتظار الفرّج». انتظار الفرّج.

«فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قَالُوا يَا اُيُّهَا الْعَزِيزُ» الآیات... برادران یوسف که به کنعان باز گشتند بنوبت دوم و بنیامین را به مصر بگذاشته بعلت دزدی، آن قصّه با یعقوب بگفتند، یعقوب گفت: این چه داغ است که دیگر

باره بر جگر این پیر سوخته غمگین نهادید، گاه عذر گریز آرید، و گاه عذر دزدی! از خاندان نبوت دزدی نیاید که نقطه نبوت جز در محل عصمت نیوفتد، شما را باز باید رفت که ازین حدیث بویی همی آید، ایشان گفتند ای پدر ما را بر آن درگاه آب روی نیست، مگر تو نامه‌ای نویسی که نامه ترا ناچار حرمت دارند، پدر قلم برداشت و کاغذ و این نامه نبشت: «بسم الله الرحمن الرحيم من يعقوب اسرائيل الله بن اسحاق ذبيح الله بن ابراهيم خليل الله الى عزيز مصر، المظهر للعدل، الموفى للكيل، اما بعد: فانا اهل بيت موكل بنا البلاء فاما جدی فشدت يده و رجلاه و وضع فى المنجنيق فرمى به الى النار فجعلها الله تعالى عليه بردا و سلاما، و اما ابى فشدت يده و رجلاه و وضع السكين على قفاه ليقتل ففداه الله، و اما انا فکان لى ابن و كان احب اولادى الى فذهب به اخوته الى البرية، ثم اتونى بمقيصه ملطخا بالدم و قالوا قد اكله الذئب فذهبت عيناي ثم كان لى ابن و كان اخاه من امه و كنت اتسلى به فذهبوا به، ثم رجعوا و قالوا انه سرق و انك حبسته لذلك و انا اهل بيت لا نسرق و لا نلد سارقا، فان رددته الى و الا دعوت عليك دعوة تدرك السابع من ولدك» حاصل نامه آنست که ما خاندانی‌ایم که دل و جان ما بر اندوه وقف کرده‌اند، و می‌شنویم که تو جوانی زیبایی، از بهر خدا آن قره‌العين ما بما باز فرست، و بر عجز و پیری من رحمت کن، که من بی یوسف روزگار با بنیامین می‌گذاشتم، و گر نفرستی تیری دردناک ازین جگر سوخته رها کنم که الم آن به هفتمین فرزند تو برسد. یوسف چون این نامه بخواند، برقع فرو گشاد و تاج از سر فرو نهاد، گفت این عتاب ما تا آن گه بود که شفاعت آن پیر پیغامبر در میان نیامده بود، اکنون که شفاعت وی آمد من یوسفم و شما برادران منید.

«لا تَتْرِبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ» گفته‌اند مثل محاسبت الله با مؤمنان روز قیامت مثل معامله یوسف است با برادران، یوسف گفت: «هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ» همچنين ربّ العزّه گوید «هل علمتم ما فعلتم عبادى»، یوسف چون ایشان معترف شدند بگناه خویش از کرم خود روا نداشت جز آن که گفت: «لا تَتْرِبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ» اگر یوسف را این کرم می‌رسد، پس اکرم الاکرمین و ارحم الراحمین سزاوارتر که در مقام خجل، بندگان را گوید: «لا خَوْفٌ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ وَ لا اَنْتُمْ تَحْزَنُونَ». قال الاستاد ابو على الدقاق: لما قال يوسف: «إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَ يَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ» احوال فی استحقاق الاجر على ما عمل من الصبر انطقهم الله حتى اجابوه بلسان التوحيد، فقالوا «تَاللَّهِ لَقَدْ اَتَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا» يعنى انّ هذا لبس بصبرك و تقواك، انما هذا بايثار الله اياك علينا فيه تقدمت علينا لا بجهدك و تقويك. فقال يوسف على جهة الانقياد للحقّ «لا تَتْرِبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ» اسقط عنهم اللوم، لانه كما لم تقويه من نفسه حيث نهبوه عليه لم ير جفاهم منهم فنطق عن عين التوحيد و اخبر عن شهود التقدير.

### ۱۱ النوبة الاولى

قوله تعالى: «اذْهَبُوا بِمِيسِي هَذَا» ببريد این پیراهن من، «فَأَلْفَوْهُ عَلَى وَجْهِ أَبِي» آن را بر روی پدر من افکنید، «يَأْتِ بِصِيرًا» تا با بینایی آید، «وَ اَتُونِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ (۹۳)» و کسان خویش همه بمن آرید. «وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعَيْرُ» چون کاروان گسسته گشت از مصر، «قال أبوهم» پدر ایشان یعقوب گفت، «إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ

يُوسُفَ» من بوی یوسف می‌یابم، «لَوْ لَا أَنْ تُفْتَدُونَ (۹۴)» اگر شما مرا نادان و نابکار گوی نخوانید.

«قَالُوا تَاللَّهِ» گفتند بخدای، «إِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ (۹۵)» که توهم بر آن محنت دیرینه‌ای.

«فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ» چون بشارت دهنده آمد، «أَلْقَاهُ عَلَى وَجْهِهِ» پیراهن را بر روی پدر افکند، «فَارْتَدَّ

بَصِيرًا» و پدر به بوی پیراهن بینا گشت، «قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ» گفت نه من شما را می‌گفتم، «إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ

مَا لَا تَعْلَمُونَ (۹۶)» که من از خدای آن دانم که شما ندانید.

«قَالُوا يَا أَبَانَا» گفتند ای پدر ما، «اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا» آمرزش خواه گناهان ما را، «إِنَّا كُنَّا خَاطِبِينَ

(۹۷)» که ما بد کردیم.

«قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي» گفت آری آمرزش خواهم شما را از خداوند خویش، «إِنَّهُ هُوَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ

(۹۸)» که الله تعالی عیب پوش است مهربان.

«فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ» چون بر یوسف در شدند، «أَوَى إِلَيْهِ أَبُوَيْهِ» پدر را و خاله را با خود آورد، «وَوَ

قَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ (۹۹)» و گفت در آنید در مصر ایمن ان شاء الله.

«وَوَرَعَ أَبُوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ» و پدر را و خاله را بر تخت ملک خود برد، «وَوَخَرُوا لَهُ سُجْدًا» و همگان

وی را بسجود افتادند، «وَوَقَالَ يَا أَبَتِ» و گفت ای پدر، «هَذَا تَأْوِيلُ رُءْيَايَ مِنْ قَبْلُ» این سرانجام آن خواب

منست که دیده بودم ازین پیش، «قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا» خداوند من آن را راست کرد، «وَوَقَدْ أَحْسَنَ بِي» و

نیکویی کرد با من، «إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ» که مرا از زندان بیرون آورد، «وَوَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ» و شما

را از بادیه بمن آورد، «مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَعَ الشَّيْطَانُ» پس آن تباهی و آغالش که دیو افکند، «بَيْنِي وَ بَيْنَ

إِخْوَتِي» میان من و میان برادران من، «إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِمَا يَشَاءُ» خداوند من باریک دانست و دوربین کاری

را که خواهد، «إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ (۱۰۰)» و دانای است راست دان راست کار.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: «ادْهَبُوا بِقَمِيصِي هذا» چون برادران، یوسف را بشناختند و بهم بنشستند، یوسف گفت: ما

حال ابی بعدی حال پدرم چیست؟ پس از فرقت من کارش بچه رسید؟ گفتند غمگین است و رنجور، در بیت

الاحزان نشسته و از بس که بگریسته بینایی وی برفته، یوسف زاری کرد و جزع نمود، وحی آمد از حق

جلّ جلاله: «لا تجزع و انفذ اليه القميص فانه اذا شمه عاد بصيرا»، ای یوسف زاری مکن پیراهن بوی

فرست که چون بوی پیراهن بمشام وی رسد بینایی باز آید. قال الحسن: لو لا انّ الله اعلم يوسف ذلك لم يعلم

انه يرجع بصره اليه.

یوسف بفرمان حق پیراهن از سر بر کشید و بایشان داد، گفت: «ادْهَبُوا بِقَمِيصِي هذا».

ضحاك و سدّی و مجاهد و جماعتی مفسران گفتند آن پیراهن از حریر بهشت بود و هو الذی البس الله

ابراهيم يوم طرح في النار فكساه اسحاق ثم كساه يعقوب ثم جعله يعقوب في تعويذ و علقه من جيد يوسف و لم

يعلم اخوته بذلك و كان قميصا لا يمسه ذو عاهة الا صحّ، يهودا گفت پیراهن بمن دهید تا من برم که آن

پیراهن بخون آلوده ازین پیش من بردم و اندوه بر دل وی من نهادم، تا امروز ببشارت من روم و سبب شادی من باشم، «فَأَلْفَوْهُ عَلَىٰ وَجْهِ أَبِي» ای علی عین ابی، «يَأْتِ بِصِيرًا» يرجع الی حال الصَّحَّة و البصر. و قیل معناه یأتنی بصیرا لأنه کان دعاه، «وَأُتُونِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ» نسائکم و اولادکم و عبیدکم و امائکم.

«وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ» ای خرجت الرفقة من مصر نحو کنعان، «قَالَ أَبُوهُمُ» لمن حضر من اسباطه فان اولاده بعد فی الطريق، «إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ» ادركه شمًا، هنوز کاروان بر در مصر بود که یعقوب با بنزادگان خویش می‌گوید که من بوی یوسف می‌یابم، از آنجا که کاروان بود تا به کنعان هشتاد فرسنگ بود، ابن عباس گفت هشت روزه راه بود و باد بوی پیراهن بمشام یعقوب رسانید بفرمان الله، و یعقوب این از آن گفت که بوی بهشت بوی رسید و دانست که در دنیا بوی بهشت جز از آن ندمد. و من ذهب الی ائه قمیصه الذی کان یلبسه، قال بلغت ریح یوسف، یعقوب علی بعد المسافة معجزة حیث کانوا انبیاء، «لَوْ لَا أَنْ تُفَنِّدُون» ای تکذبونی و تنسبونی الی الخرف و فساد العقل. و التفتید فی اللغة تضعیف الرأی، و الفند ضعف الرأی، و جواب لو لا محذوف، تقدیره لو لا ان تنسبونی الی ضعف الرأی لقلت ائه قریب.

«قَالُوا تَاللَّهِ إِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ» قال ابن عباس فی خطاك القديم من حبّ یوسف لا تنسأه غلطوا له القول بهذه الكلمة اشفاقا علیه و كان عندهم انه مات، و قیل فی محبتك القديمة ما تنسأها. و قال صاحب کتاب المجلد الضلال ها هنا الغفلة، كقوله: «وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى» ای غافلا عما یراد بك من امر النبوة، و القديم هو الموجود الذی لم یزل ثم یستعمل للعتیق مبالغة، كقوله: «كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ».

«فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ» ای المبشّر و هو یهودا و هو سبط الملك من بنی اسرائیل جاء مع برید لیوسف الی یعقوب، و قیل انّ البشیر مالک بن زعر و الاول اصح.

روی انّ یهودا خرج حاسرا حافیا و جعل یعدو حتّی اتاه و كان معه سبعة ارغفة لم یستوف اكلها و كانت المسافة ثمانین فرسخا، «ألقاه» ای القی البشیر القمیص، «عَلَىٰ وَجْهِ» یعقوب، «فَارْتَدَّ بِصِيرًا» بعد ما کان ضریرا.

یهودا به کنعان رسید و پیراهن بر روی پدر افکند و گفت: البشارة انّ الملك العزیز هو ابنک یوسف ای پدر ترا بشارت باد که یوسف به مصر ملک است و عزیز و این پیراهن وی است، یعقوب پیراهن وی ببوسید و بر چشم نهاد، چشمش روشن گشت، و گفت ای پسر یوسف را بر چه دین یافتی، گفت بر دین اسلام، یعقوب گفت: الحمد لله الآن تمت النعمة. می‌گویند آن پیراهن بعد از یوسف نزد افرائیم بن یوسف بود و تا پروزگار هارون مانده بود و بعد از آن کس نداند که کجا شد.

«قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ» من حیاة یوسف لاخبار ملك الموت ایای و انّ الله یجمع بیننا و قیل انّی اعلم من صحة رؤیا یوسف. و قیل اعلم من بلوی الانبیاء و نزول الفرج ما لا تعلمون، پس برادران یوسف از پدر عذر خواستند و بگناه خویش معترف شدند گفتند: «يا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا» سل الله لنا مغفرة ما ارتكبنا فی حقك و حق ابنك انا تبتنا و اعترفنا بخطایانا.

«قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي» آخره الى سحر ليلة الجمعة لانه افضل اوقات الدعاء. و قيل معناه حتى استأذن ربِّي في الاستغفار لكم خشى ان يقال له ما قال لنوح حين دعا لابنه الغريق، و قيل قال لهم تحلوا اول الامر من يوسف ثم استغفر لكم ربِّي، «إِنَّهُ هُوَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ». چون يهودا به کنعان آمد و پیراهن آورد بعد از آن بسه روز برادران دیگر رسیدند و جهاز آوردند، ساز سفر و برگ راه که یوسف فرستاده بود با دویست راحله، و در خواسته که کسان شما، خرد و بزرگ شما، همه باید که بیایند. ایشان همه کارسازی راه کردند و هر چه در خاندان یعقوب مرد و زن، خرد و بزرگ بیرون شدند، هفتاد و دو کس بودند.

و آن روز که اسرائیلیان و نژاد ایشان با موسی از مصر بیرون آمدند هزار هزار و ششصد هزار بودند «فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ آوَى إِلَيْهِ أَبْوِيهِ» في الآية تقديم و تأخير، التأويل: فلما دخلوا قال ادخلوا مصر و آوى اليه ابويه و رفعهما على العرش، چون یعقوب و کسان وی نزدیک مصر رسیدند یوسف با ملك مصر مشورت کرد که یعقوب و قوم نزدیک رسیدند و استقبال ایشان لا بد است، یوسف بیرون آمد و ملك موافقت کرد با جمله خیل و حشم خویش، و هم اربعة آلاف، و از مصریان نفری بسیار بیرون آمدند، یعقوب چون آن خیل و حشم فراوان دید، آواز اسبان و ازدحام پیادگان و رامش مصریان و خروش لشکر همه در هم پیوسته، بایستاد تکیه بر یهودا کرده، آن گه گفت بیهودا مگر ملك مصر است این که می آید؟! یهودا گفت لا، بل اینك یوسف پسر تو است که می آید، چون نزدیک رسید یوسف از اسب فرود آمد، پیاده فرا پیش پدر رفت، پدر ابتدا کرد بسلام، گفت: السلام عليك يا مذهب الاحزان عني، یوسف جواب داد و پیشانی پدر ببوسید و دست بگردن وی در آورد، یعقوب بگریست و یوسف هم چنان بگریست، غریوی و سوزی در لشکر افتاد از گریستن ایشان، پس یعقوب گفت: الحمد لله الذي اقرّ عيني بعد طول الاحزان، آن گه یوسف گفت: «ادخلوا مصر ان شاء الله آمين» من كل سوء. در آئید ایمن در مصر، و این از بهر آن گفت که مردمان در مصر بجواز می توانستند رفتن و ایشان بی جواز در رفتند ایمن، آن گه سخن بااستثنا پیوست از همها و بلاها که دیده بود، یعنی که پس ازین همها و بلاها نبود ان شاء الله.

«وَرَفَعَ أَبْوِيهِ عَلَى الْعَرْشِ» این تفسیر ایواء است، ای ضمهما اليه و رفعهما على العرش یعنی على السرير الذي كان يقعد عليه كعادة الملوك و ابواه والده و خالته ليا و كانت امه راحيل قد ماتت في نفاسها باین یامین فنزوح یعقوب بعدها ليا و سمى الخالة اما كما سمى العم ابا في قوله «نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَ إِلَهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ». و روى عن الحسن انه قال انشر الله راحيل ام يوسف من قبرها حتى سجدت له تحقيقا للرؤيا، «وَ خَرُّوا لَهُ سُجْدًا» این واو اقتضاء ترتیب نکند، و درین تقدیم و تأخیر است، و معنی آنست که خروا له سجدا و رفع ابويه على العرش همه او را بسجود افتادند آن گه پدر را و خاله را بر تخت ملك خود برد. مفسران گفتند به این سجود نه آن خواهد که پیشانی بر زمین نهادند بر طریق عبادت که آن جز خدای را جلّ جلاله روا نیست، بلکه آن پشت خم دادن بود و تواضع کردن بر طریق تحیت و تعظیم و تکریم. حسن گفت سجود بود سر بر زمین نهادن از روی تعظیم نه از روی عبادت و الله تعالى فرمود ایشان را تحقیق و

تصدیق خواب یوسف را. قال ابن عباس وقعوا ساجدين لله نحوه. فقال يوسف عند ذلك و اقشعرّ جلده، «يا اَبْتِ هذا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ» ای هذا الذى فعلتم بى من التّعظيم هو ما اقتضته رؤياى و انا طفل، «قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا» ای جعل الله رؤياى صادقة، و كان بين الرؤيا و بين التأويل اربعون سنة. و قيل ثمانون سنة، و قيل ستّ و ثلاثون سنة، و قيل اثنتان و عشرون سنة، و قيل ثمانى عشرة سنة.

حسن گفت: يوسف هفده ساله بود که او را در چاه افکندند و هشتاد سال از پدر غایب بود و بعد از آنک با پدر رسید بیست و سه سال بزیست و صد و بیست سال از عمر وی گذشته از دنیا بیرون شد، و یعقوب پس از آنک یوسف را باز دید هفده سال بزیست و بیک قول بیست و چهار سال. و یوسف را سه فرزند آمد از زلیخا دو پسر بودند افرائیم و میشا و یک دختر بود رحمة و هی امرأة ایوب (ع) و میان یوسف و میان موسی کلیم چهار صد سال بود. قال الثوری: لَمَّا التَقَى يَعْقُوبُ وَ یُوسُفَ، قال یوسف یا اَبْتِ بکیت علیّ حتّی ذهب بصرك، الم تعلم انّ القيامة تجمعا، قال بلى یا بنی و لكن خشيت ان یسلب دينك فيحال بينی و بينك، «وَ قَدْ أَحْسَنَ بِي» یقال احسن فلان بى و احسن الیّ، «إِذْ أَخْرَجْنِي مِنَ السِّجْنِ» و لم یقل اخرجنى من الجبّ لانه قال: «لَا تُتْرَبَ عَلَيْنُكَ الْيَوْمَ» و المعنى احسن الله الیّ فى اخرجی من السّجن بعد ما استعنت فيه عليه و قلت للغلام اذكرنى عند ربك، «وَ جَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ» لانهم كانوا اهل بادية و اصحاب مواش، «مَنْ بَعْدَ أَنْ نَزَعَ الشَّيْطَانُ» استخفّ بنا و افسد ما بيننا و اغرى بعضنا ببعض، النّزع ادنى ما يقع من الفساد بين الناس، «إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِمَا يَشَاءُ» عالم بدقایق الامور و حقایقها، «إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ» بخلقه، «الْحَكِيمُ» فى جميع افعاله. قيل لَمَّا التَقَى يَعْقُوبُ وَ یُوسُفَ، قال یعقوب لیوسف قل لى ما فعل اخوتك بك، فقال لا تسألني یا ابی عما فعل بى اخوتى و سلنى عما فعل بى ربى.

قال اهل التاريخ اقام یعقوب بمصر بعد موافاته باهله و ولده اربعا و عشرين سنة فى اغبط حال و اهناء عیش ثم مات بمصر، فلما حضرته الوفاة جمع بنیه، فقال لهم ما تعبدون من بعدى؟ «قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَ إِلَهَ آبَائِكَ» الآية... ثم قال لهم یا بنی انّ الله اصطفى لكم الدین فلا تموتنّ الا و انتم مسلمون، و اوصى الى یوسف ان یحمل جسده الى الارض المقدّسة حتّی یدفنه عند قبر ابيه اسحاق، ففعل یوسف ذلك و نقله فى تابوت من ساج الى بیت المقدس، و خرج معه یوسف فى عسكره و اخوته و عظماء اهل مصر، و وافق ذلك اليوم، اليوم الذي مات عیص، فدفنا فى يوم واحد فى قبر واحد لانهما ولدا فى بطن واحد فدفنا فى قبر واحد و كان عمرهما جميعا مائة و سبعا و اربعین سنة.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: «ادْهَبُوا بِقَمِيصِي هذا» الآية... يوسف گفت ببريد پيراهن من بر یعقوب که درد یعقوب از دیدن پيرهن خون آلوده گرگ ندریده بود، تا مرهم هم از پيرهن من بود، چون آن پيراهن از مصر بیرون آوردند باد صبا را فرمان دادند که بوى پيرهن بمشام یعقوب رسان تا پیش از آنک بیک یوسف بشارت برد از بیک حق تعالی بشارت پذیرد و کمال لطف و منت حق بر خود بشناسد، این بر ذوق عارفان همان نفحه الهی

است که متواری وار گرد عالم می‌گردد بدر سینه‌های مؤمنان و موحدان تا کجا سینه‌ای صافی بیند و سری خالی و آنجا منزل کند.

اتانی هواها قبل ان اعرف الهوی فصادف قلبا فارغا فتمکنا

و اليه اشار النبي صلى الله عليه وسلم: «ان لربكم في ايام دهرکم نفحات»

الخبر... اما یعقوب را این کرامت بواسطه عشق یوسف نمودند و در تحت این سرّی عظیم است و بیان وی آنست که مشاهده یوسف، یعقوب را بواسطه مشاهده حق بود جلّ جلاله، هر گه که یعقوب، یوسف را بچشم سر بدیدی بچشم سرّ در مشاهده حق نگرستی، پس چون مشاهده یوسف از وی در حجاب شد، مشاهده حق نیز از دل وی در حجاب شد، آن همه جزع نمودن یعقوب و اندوه کشیدن وی بر فوت مشاهده حق بودند بر فوت مصاحبت یوسف، و آن تحسر و تلّهف وی بر فراق یوسف از آن بود که آئینه خود گم کرده بود نه ذات آئینه را می‌گریست، لکن مونس دل خویش را که پس از آن نمی‌دید و بر فوت آن می‌سوخت، لا جرم آن روز که وی را باز دید بسجود در افتاد که دلش مشاهده حق دید، آن سجود فرا مشاهده حق می‌برد که سزای سجود جز الله تعالی نیست.

قوله تعالی: «إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ» عجب آنست که دارنده آن پیراهن از آن هیچ بویی نیافت و یعقوب از مسافت هشتاد فرسنگ بیافت، زیرا که بوی عشق بود و بوی عشق جز بر عاشق ندمد و نیز نه هر وقتی دمد که تا مرد پخته عشق نگردد و زیر بلای عشق کوفته نشود این بودی مرو را ندمد، نبینی که یعقوب در بدایت کار و در آغاز قصّه که یوسف را از بر وی ببرند هنوز يك مرحله نارسیده که او را در چاه افکندند، نه از وی خبر داشت نه هیچ بوی برد و بعاقبت در کنعان از بوی یوسف خبر می‌داد که «إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ» و گفته‌اند یعقوب در بیت الاحزان هر وقت سحر بسیار بگریستی، گهی بزاری نوحه کردی، گهی از خواری بنالیدی، گهی روزنامه عشق باز کردی و سوره عشق آغاز کردی، گهی سر بر زانو نهادی، گهی روی بر خاک نهادی دو دست بدعا برداشتی، گهی بوی یوسف از باد سحر تعرّف کردی و بزبان حال گفتی:

بوی تو باد سحر گه بمن آرد صنما بنده باد سحر گه ز پی بوی توام

از اینجا بود که باد صبا روز فرج بوی یوسف بمشام وی رسانید و یعقوب تقرّب کرد و هذا سنّة الاحباب مسائلة الدّيار و مجاوبة الاطلاع و تنسم الاخبار من الرّياح، و فی معناه انشدوا:

و ائی لاستهدی الرّياح نسیمکم اذا اقبلت من نحو کم بهبوب  
و اسألها حمل السّلام الیکم فان هی یوما بلّغت فاجیبی

«فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْفَاهُ عَلَى وَجْهِهِ» الآية... لو القی قمیص یوسف علی وجه من فی الارض من العمیان

لم یرتدّ بصرهم و انما رجع بصر یعقوب بقمیص یوسف علی الخصوص لانّ بصر یعقوب ذهب بفراق یوسف و انما یرجع بقمیص یوسف بصر من ذهب بصره بفراق یوسف، یعقوب را مهر یوسف با روح آمیخته بود و دار الملك روح دماغست و قوت وی در چشم و صفاء ناظر ازو، و چون یوسف برفت با وی جمال نظر و صفاء بصر برفت، که آن قوت و آن صفا ذات یوسف و بوی یوسف می‌داشت، چون برفت با خود ببرد، لا جرم چون پیراهن به یعقوب رسید بوی یوسف باز آمد، آن صفاء بصر باز آمد، تا بدانی از روی حقیقت که محبوب بجای چشم و روح است، فراق وی نقصان چشم و روح است و وصال وی مدد چشم و روح است.

گفتم صنما مگر که جانان منی      اکنون که همی نگه کنم جان منی  
مرتد گردم گر تو زمن برگردی      ای جان جهان تو کفر و ایمان منی

«فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ آوَى إِلَيْهِ أَبْوِيَهُ» در رفتن به مصر همه یکسان بودند اما بوقت تقرّب و نواخت مختلف بودند که پدر را و خاله را بر عرش کرامت نشانند و بصحبت و قربت و ایواء ایشان را مخصوص کرد، چنانکه ربّ العزّه گفت: «وَرَفَعَ أَبْوِيَهُ عَلَى الْعَرْشِ» و برادران در محل خدمت فرو آورد، «وَوَحَرُوا لَهُ سِجْدًا» اشارت است که فردای قیامت مؤمنانرا بر عموم ببهشت اندر آرند، عاصی آمرزیده و مطیع پسندیده، پس ایشان که اهل معصیت بوده و مغفرت حق ایشان را دریافته با بهشت گذرانند و اهل معرفت را بتخصیص قربت و زلفت مخصوص گردانند و بحضرت عندیت فرود آرند «عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ».

پیر طریقت ازینجا گفت: اهل خدمت دیگرند و اهل صحبت دیگر، اهل خدمت اسیران بهشت‌اند و اهل صحبت امیران بهشت، اسیران در ناز و نعیم‌اند و امیران بار از ولی نعمت مقیم‌اند. «وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ» محسن نه اوست که بابتدا احسان کند، محسن اوست که پس از جفا احسان کند، یوسف اوّل جفاء نفس خود دید که در زندان التجا بساقی کرده بود و گفته که «ادْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ» پس خلاص خود از زندان بفضل و کرم حق دید و آن را احسان شمرد گفت: «أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ» و هر چند که بلا چاه دیده بود آن را باز نگفت که آن بلا در حق خود نعمت می‌دید که در چاه وحی حق یافت و پیغام ملک شنید و جبرئیل بیک حضرت دید. يقول الله تعالى «وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لُتُنَبِّئَهُمْ» پس آن محنت نعمت شمرد و آن بلا عین عطا دید ازین جهت بلا چاه یاد نکرد و حدیث زندان کرد گفت: الله تعالی با من نیکویی کرد که سزای ملامت بودم و با من کرامت کرد، بدی دید از من و بفضل خود رحمت کرد از زندان خلاص داد، و پس از فرقت در از میان گرامیان جمع کرد، آن همه از لطیفی و بنده نوازی و مهربانی خویش کرد، «إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِّمَا يَشَاءُ» خداوندی است بلطف خود باز آمده بوفاء امید داران، بکرم خود در گذارنده نهانیهای بندگان و راست دارنده کار ایشان در دو جهان.

## ۱۲ النوبة الاولى

قوله تعالى: «رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ» خداوند من مرا از ملك این جهانی بهره دادی، «وَعَلَّمْتَنِي مِنْ



تَأْوِيلَ الْأَحَادِيثِ» و در من آموختی دانستن سرانجام خوابها که ببیند، «فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» ای کردگار آسمان و زمین بنوی، «أَنْتَ وَلِيِّي فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ» تویی یار من درین جهان و در آن جهان «تَوْفَنِي مُسْلِمًا» بمیران مرا بر مسلمانی، «وَ الْحَقْنِي بِالصَّلْحِينَ (۱۰۱)» و مرا بنیکان رسان.

«ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ» این حدیث از خبرهای نادیده و نادانسته تو است، «تُوحِيهِ إِلَيْكَ» که پیغام می‌دهیم آن را بتو، «وَ مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ» و تو نبودی بنزدیک ایشان و با ایشان، «إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ» آن گه که آن کار بهم پستی بر ساختند، «وَ هُمْ يَمْكُرُونَ (۱۰۲)» و آن ساز بد خویش می‌ساختند.

«وَ مَا أَكْثَرَ النَّاسَ وَ لَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ (۱۰۳)» و بیشتر مردمان هر چند که حریص باشی بر ایمان ایشان.

«وَ مَا تَسْأَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ» و از ایشان مزد نمی‌خواهی، «إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ (۱۰۴)» نیست این پیغام مگر یادی از الله جهانیان را.

«وَ كَأَيِّنْ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» و چند نشان در آسمان و زمین، «يَمُرُّونَ عَلَيْهَا» که می‌گذرند بر آن «وَ هُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ (۱۰۵)» و ایشان از آن رویهای گردانیده و غافل.

«وَ مَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ» و بنگرند بیشتر ایشان بخدای، «إِلَّا وَ هُمْ مُشْرِكُونَ (۱۰۶)» مگر در آن گرویدن با خدای انباز گیرند.

«أُفَأَمُوتُوا أَنْ تَأْتِيَهُمْ» ایمن شوند که بایشان آید، «غَاشِيَةً مِنْ عَذَابِ اللَّهِ» عقوبتی که پیچد از عذاب خدای، «أَوْ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً» یا بایشان رستاخیز آید ناگاه، «وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ (۱۰۷)» و ایشان نمی‌دانند.

«قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي» بگو راه من اینست، «أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ» میخوانم با خدای، «عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَ مَنْ اتَّبَعَنِي» بر دیده وری و درستی و پیدایی، هم من و هم آنک بر پی من بیاید، «وَ سُبْحَانَ اللَّهِ» و سزاواری خدای راست، «وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۱۰۸)» و من نه از انباز گیران و همتا گوینم.

«وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ» و نفرستادیم پیش از تو بیپیغام، «إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى» مگر مردانی از شهرهای پراکنده، پیغام رسانیده می‌آمد بایشان، «أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ» بنروند در زمین، «فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ» تا ببینند که چون بود سرانجام ایشان که پیش از ایشان بودند، «وَ لَادَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ» و براستی که سرای آن جهانی به، «لِلَّذِينَ اتَّقَوْا» ایشان را که بپرهیزیدند، «أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۱۰۹)» در نمی‌یابند که چنین است.

«حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْسَسَ الرُّسُلُ» تا آن گه که نومید شدند بیپیغامبران، «وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كَذَّبُوا» و چنان دانستند که ایشان را دروغ زن گرفتند، «جَاءَهُمْ نَصْرُنَا» آن گه که بایشان آمد یاری دادن ما، «فَنَجَّيْنَا مَنْ نَشَاءُ» تا برهانیم او را که خواهیم، «وَ لَا يُرَدُّ بَأْسُنَا» و باز داشته نباید زود گرفتن ما، «عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ (۱۱۰)» از گروه بدکاران.

«لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ» در قصه‌های ایشان عبرتیست و پند دادنی، «لِأُولِي الْأَلْبَابِ» خردمندان و

خداوندان مغز را، «ما كان حديثاً يُفترى» این حدیث نه فرا ساخته و نهاده است، «وَ لَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ» لکن استوار داشتن و راست گوی گرفتن تورات و انجیل است ازین پیش، «وَ تَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ» و پیدا کردن هر چیز که در تصدیق مصدق را در می‌باید، «وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۱۱۱)» و راه نمونی و بخشایشی ایشان را که می‌گرویدند.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: «رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ» یعنی ملک مصر، و دخل من للتبويض لأنه لم يؤت الملك كله، و قيل من للبيان، «وَ عَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ» یعنی تفسیر کتبک التي انزلتها على انبيائك، و قيل تعبير الرويا و لم يقل هذا على انه اعظم نعمة الله عليه لکن قالها لأنها من خصائص الله عزّ و جلّ عنده كما شكر سليمان، فقال علمنا منطق الطير، و لم يكن منطق الطير اعظم نعمة الله عليه، انما شكره على انه خصّه بذلك و للانبياء خصائص نعم خصّوا بها في الدنيا من غيرهم بعد ما اكرموا به من نفائس النعم. مثل قوله: «وَ أَلْنَا لَهُ الْحَدِيدَ وَ أَسَلْنَا لَهُ عَيْنَ الْقِطْرِ» و احياء عيسى بن مريم الموتى و ابرائه الاكمله و الأبرص و تفجير موسى الماء بالعصا من الحجر، «فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» یعنی يا فاطر السماوات و الارض، «أَنْتَ وَلِيِّي» ناصري و معینی و متولی تدبیری، «فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا». قال ابن جرير: سأل الموت و لا سألته غيره. و قيل ليس هذا سؤالا و انما المعنى توفنى يوم تتوقانى مسلما مخلصا فى الطاعة، «وَ الْحَقِيقِي بِالصَّالِحِينَ» الانبياء. و قيل بأبائى ابراهيم و اسحاق و يعقوب، اى ارفعنى الى درجاتهم.

مفسران گفتند: يوسف آرزوی مرگ آن گه کرد که ملک مصر بر وی راست شد و خویش و پیوند او همه با وی رسیدند و تعبیر خواب که دیده بود بر وی تمام گشت، بعد از این همه مرگ خواست بر اسلام و سنت تا نعمت بر وی تمام گردد، و پیش از وی هیچ پیغامبر آرزوی مرگ نکرده بود، ربّ العالمین دعاء وی اجابت کرد، فتوفاه الله طيبا طاهرا بمصر بعد ان اوصى الى اخيه يهودا و استخلفه على بنى اسرائيل و دفن يوسف فى النيل فى صندوق من رخام و ذلك انه لما مات تشاح الناس عليه كلّ يحب ان يدفن فى محلّتهم لما يرجون من برکته حتى حمّوا بالقتال، فرأوا ان يدفنوه فى النيل حتى يمرّ الماء عليه فيصل الى جميع مصر فيكون كلهم فيه شرعا واحدا ففعلوا. و كان قبره فى النيل الى ان حمله موسى (ع) معه حين خرج من مصر ببني اسرائيل فنقله الى الشام و دفنه بارض كنعان خارج الحصن اليوم، فلذلك تنقل اليهود موتاهم الى الشام من فعل ذلك منهم.

روى ابو بردة عن ابى موسى قال: نزل النبى (ص) باعرابى فاکرمه، فقال له النبى (ص) تعاهدنا فاتاه، فقال سل حاجتك، فقال ناقة يرحلها و اعزّ يحلبها اهلى فقال (ص) اعجز هذا ان يكون مثل عجوز بنى اسرائيل؟ قالوا يا رسول الله و ما عجوز بنى اسرائيل؟ فقال ان موسى لما سار ببني اسرائيل من مصر ضلوا الطريق و اظلم عليهم فقالوا ما هذا فقال علماءهم. ان يوسف (ع) لما حضره الموت اخذ علينا موثقا من الله ان لا نخرج من مصر حتى ننقل عظامه معنا. قال فمن يعلم موضع قبره؟ قالوا عجوز لبني اسرائيل فبعث اليها



فاتته، فقال موسى (ع) دَلَّيْنِي عَلَى قَبْرِ يَوْسُفَ، قالت تعطيني حكماً، قال و ما حكمتك، قالت اكون معك في الجنة، و روى ان هذه العجوز كانت مقعدة عمياء فقالت لموسى لا اخبرك بموضع قبر يوسف حتى تعطيني اربع خصال: تطلق لى رجلى و تعيد الى بصرى و تعيد الى شبابى و تجعلنى معك فى الجنة، قال فكبر ذلك على موسى فاوحى الله عزّ و جلّ اليه يا موسى اعطها ما سألت فانك انما تعطى علىّ ففعل فانطلقت بهم الى مستنقع ماء فاستخرجوه من شاطئ النّيل فى صندوق من مرمر فلما اقلوه تابوته طلع القمر و اضاء الطريق مثل النهار و اهدوا.

«ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ» اى هذا الذى قصصناه عليك من امر يوسف و اخوته من الاخبار التى كانت غائبة عنك فانزلت عليك دلالة على اثبات نبوتك و انذارا و تبشيرا، «وَمَا كُنْتُ لَدَيْهِمْ» لدى بنى يعقوب، «إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ» عزموا على ما همّوا به من القاء يوسف فى الجبّ، «وَهُمْ يَمْكُرُونَ» بيوسف و بابيه اذ جاءوه بدم كذب «وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ» كان رسول الله (ص) يرجو ايمان قريش و اليهود لما سألوا عن قصة يوسف، فقصّ الله عليهم احسن قصص و بيّنها احسن بيان فلم يكونوا عند ظنّه فنزلت هذه الآية، و تقديرها و ما اكثر الناس بمؤمنين و لو حرصت اى اجتهدت كلّ الاجتهاد فانّ ذلك الى الله فحسب.

«وَمَا تَسْأَلُهُمْ عَلَيْهِ» اى على القرآن و التبليغ و هدايتك اياهم، «مِنْ أَجْرٍ» اى من جعل و مال فينقلهم ذلك، «إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ» اى ما القرآن الا تذكرة لهم بما هو صلاحهم و نجاتهم من النار و دخولهم الجنة يريد انا ازحنا العلة فى التذويب حيث بعثناك مبلغا بلا اجر غير انه لا يؤمن الا من شاء الله و ان حرص النبي على ذلك.

«وَكَأَيُّنْ مِنْ آيَةٍ» اى و كم من علامه و دلالة تدلهم على توحيد الله عزّ و جلّ من امر السماء و انها بغير عمد ما تقع على الارض و فيها من مجرى الشمس و القمر ما يدلّ على انّ لها خالقا فانّ الذى خلقها واحد و كذلك فيما يشاهد فى الارض من نباتها و جبالها و بحارها ما يوجب العلم اليقين عند التأمل، «يَمُرُونَ عَلَيْهَا» يعنى بذلك مشركى قريش و كفار مكة، «وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ» لا يتفكرون فيها و لا يعتبرون بها.

«وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَ هُمْ مُشْرِكُونَ» ظاهر اين آيت مشكل مى نمايد از بهر آنك ايمان و شرك ضد يكديگرند و هر دو ايشان را اثبات کرده درين آيت، او كه مؤمن بود او را مشرك نگويند، و او كه مشرك است مؤمن نبود، پس لا بدّ است بيان آن كردن: قومی گفتند مراد باين گروهى است كه به الله تعالى گروهانند كه ضارّ و نافع و مدبّر و مسبّب اوست و آن گه در اسباب مى آويزند و با آن مى آرامند آن را شرك كهين گويند چنانك گويى: لو لا الكلب لدخل اللّخص دارك و لولا فلان لكان كذا، و فى الخبر: من حلف بغير الله فقد اشرك.

اما قول بيشتريين اهل تفسير آنست كه مراد باين شرك مهين است، يعنى آن مشركان كه بهستى و آفريدگارى و كردگارى الله مى گروند چنانك گفت جلّ جلاله «وَلَيْنُ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولَنَّ اللَّهُ، وَ لَيْنُ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ لَيَقُولَنَّ اللَّهُ» آن گه با اين اقرار انباز مى گيرند با او بتان را كه نه

کردگارند و نه آفریدگار، وَ يَقُولُونَ هُوَ لَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ ابْنِ عَبَّاسٍ كَفَتْ مُشْرِكَانِ عَرَبٍ كَهْ دَر تَلْبِيهِ  
می‌گفتند: لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَتَبَيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ إِلَّا شَرِيكَ هُوَ لَكَ تَمْلِكُهُ وَ مَا مَلِكٌ، وَ كَفْتَهُ أَنْدَ كَهْ ثَنُويَانِ أَنْدَ ايشَانِ كَهْ بَنُورِ  
وَ ظَلَمْتَ كَوَيْنِدَ وَ كُورَانِ كَهْ كَوَيْنِدَ: الْخَيْرُ مِنَ اللَّهِ وَ الشَّرُّ مِنَ ابْلِيسِ. وَ قِيلَ نَزَلَتْ فِي النَّصَارَى لِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ  
اشْرَكُوا بِاللَّاتِلِيثِ، وَ قِيلَ نَزَلَتْ فِي الْمُنَافِقِينَ أَظْهَرُوا الْإِيمَانَ وَ اسْرَوُا الْكُفْرَ وَ الشَّرْكَ، وَ قِيلَ نَزَلَتْ فِي أَهْلِ  
الْكِتَابِ آمَنُوا بِبَعْضِ الْأَنْبِيَاءِ وَ كَفَرُوا بِبَعْضِ فَجَمَعُوا بَيْنَ الْإِيمَانِ وَ الشَّرْكَ.

قوله «أَفَأَمِنُوا» يعنى المشركين، «أَنْ تَأْتِيَهُمْ غَاشِيَةٌ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ» اى عقوبة تغشاهم و تشملهم كقوله:  
«يَوْمَ يَعْشَاهُمْ الْعَذَابُ»، «أَوْ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ» اى القيامة، «بَعَثْنَا» فجأة من غير سابقة علامة، «وَ هُمْ لَا  
يَشْعُرُونَ» باتيانها غير مستعدّين لها.

«قُلْ» يا محمد، «هَذِهِ» الطَّرِيقَةُ وَ هَذِهِ الدَّعْوَى، «سَبِيلِي» وَ مِنْهَاجِي، «أَدْعُوا» النَّاسَ، «إِلَى اللَّهِ عَلَى  
بَصِيرَةٍ» اى هدى و بيان و حجة و يقين، وَ قِيلَ الْبَصِيرَةُ الْمَعْرِفَةُ الَّتِي يَمَيِّزُ بِهَا الْحَقَّ مِنَ الْبَاطِلِ وَ هِيَ مُصَدَّرٌ  
بِصِرٍ. می‌گوید اى محمد (ص) بگوى كار من و رسم من و پيشه من اينست كه ميخوانم خلق را با خدای  
تعالی بر حجت روشن و يقين بى گمان و دين راست و شناخت درست. آن گه گفت: «أَنَا وَ مَنْ اتَّبَعَنِي» فهو  
ايضا يدعو الى الله. قال ابن زيد و الكلبي: حَقَّ وَ اللَّهُ عَلَى مَنْ اتَّبَعَهُ أَنْ يَدْعُوَ إِلَى مَا دَعَا إِلَيْهِ وَ يَذْكَرُ بِالْقُرْآنِ وَ  
الموعظة و ينهى عن معاصي الله، باين قول على بصيرة در موضع حال است و اگر بر ادعوا إلى الله سخن  
بريده كنى آن گه گویی بر استيناف على بصيرة أَنَا وَ مَنْ اتَّبَعَنِي روا باشد و معنى آنست كه بر بصيرت و  
يقين ام هم من و هم آن كس كه بر پي من راست رود. ابن عباس گفت يعنى صحابه رسول كه آراسته دين و  
طريقت بودند و معدن علوم شريعت، ستارگان ملت و سابقان امت، مايه تقوى و گنج هدى و حزب مولى، «وَ  
سُبْحَانَ اللَّهِ» اى و قل سبحان الله تنزيها لله عما اشركوا، «وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ» مع الله غير الله.

«وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ» يا محمد، «إِلَّا رِجَالًا» لا ملائكة، «يُوحَى إِلَيْهِمْ».

وَ قَرَأَ حَفْصٌ «نُوحِي إِلَيْهِمْ» بِاللُّونِ فِي جَمِيعِ الْقُرْآنِ، «مِنْ أَهْلِ الثَّرَى» اى الامصار دون البوادي لان اهل  
الامصار اعقل و اعلم و احلم. قال الحسن لم يبعث الله نبيًا من البادية و لا من النساء و لا من الجن. مشركان  
قريش گفتند چرا بما فريسته نيامد بپيغام كه مردم آمد، اين آيت جواب ايشانست: «أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ  
فَيَنْظُرُوا» الى مصارع الامم المكذبة فيعتبروا بهم.

باتوا على قتل الجبال تحرسهم	غلب الرجال فلم تمنعهم القتل
وَ اسْتَنْزَلُوا بَعْدَ عَزٍّ مِنْ مَعَاظِلِهِمْ	وَ اسْكَنُوا حَفْرًا يَا بَنِي مَا نَزَلُوا
نَادَاهُمْ صَارِخٌ مِنْ بَعْدِ مَا دَفَنُوا	اين الاسرة و التيجان و الحل
اين الوجوه التي كانت محجبة	من دونها تضرب الاستار و الكلل
فافصح القبر عنهم حين تسألهم	تلك الوجوه عليها الدود تقتتل

قد طال ما اكلوا دهرًا و ما نعموا فاصبحوا بعد طول الاكل قد اكلوا

«وَأَدَارُ الْأَخْرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا» يقول الله تعالى هذا فعلنا في الدنيا باهل ولايتنا و طاعتنا ان ننجيهم عند نزول العذاب و ما في الدار الآخرة خير لهم، «أَفَلَا تَعْقِلُونَ» فتعرفوا انها خير و تتوسلوا بالايمان اليها. قرأ مدني و شامي و عاصم و يعقوب «١»: «أَفَلَا تَعْقِلُونَ» بناء المخاطبة و الباقون بالياء و اضاف الدار ها هنا الى الآخرة على تقدير حذف الموصوف كانه قال و لدار النشأة الآخرة.

«حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْسَرَ الرُّسُلُ» اين موصولست بايت پيش مي‌گويد: پيغام مي‌آمد به پيغامبران و ايشان رد عذاب مي‌ديدند از دشمنان، تا آن گه كه: استيأس الرسل من اسلام قومهم و ظنّ الرسل انهم لا يصدقون البتة و انّ قومهم قد اصرّوا على تكذيبهم، «جاءهم نصرنا» تا چون پيغامبران نوميد شدند از اسلام قوم خویش و يقين دانستند كه ايشان بر تكذيب مصرّ بايستادند و تصديق پيغامبران نخواهند كرد، آن گه نصرت ما آمد بايشان و عذاب فرو گشاديم بر دشمنان. قراءت كوفي «فَدُ كُذِبُوا» بتخفيف است يعنى و ظنّ المشركون و اعداء الرسل انّ الرسل قد كذبوا، باين قراءت ظنّ بمعنى شك است و بقراءت اولّ بمعنى يقين مي‌گويد چنان پنداشتند دشمنان پيغامبران كه پيغامبران دروغ شنیده‌اند و با ايشان دروغ گفته‌اند كه بايشان عذاب خواهد آمد، «جاءهم نصرنا فنجى من نشاء» عند نزول العذاب و هم المؤمنون. قرأ شامى و عاصم و يعقوب فنجى مشددة الجيم مفتوحة الياء على ما لم يسمّ فاعله و قراءت العامة فنجى بنونين، و ادغم الكسائي احدى التونين فى الأخرى فنجى، «وَلَا يُرَدُّ بَأْسُنَا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ» اى لا يدفع عذابنا عن الكفار يعنى و اهلكتنا الكاذبين حيث لا راد لعذابنا عنهم اذا نزل بهم.

«لَقَدْ كَانَ فِي قَصصِهِمْ» اى فى قصص الانبياء و امهم، و قيل فى قصة يوسف و اخوته و ابية، «عِبْرَةٌ» ما يعبر به من الجهل الى العلم، «لِأُولِي الْأَلْبَابِ» ذوى العقول، و لبّ كلّ شىء خلاصته و خياره. گفته‌اند معنى عبرة و اعتبار آنست كه نادانسته و نابوده در دانسته و بوده بشناسى، يعنى من نقل يوسف من الجبّ و السّجن الى الملك فهو على نصر محمد (ص) قادر مي‌گويد آن خداوند كه قدرت خود نمود با عزاز و اكرام يوسف تا پس از چاه و زندان و ذلّ بندگى بعزّ ملكى رسيد، و پس از فرقت خویشان و گراميان قربت و وصلت ايشان بمراد بديد، قادر است كه محمد مصطفى (ص) را بر دشمنان نصرت دهد و اعزاز و اكرام وى را كفره قریش مقهور و مخذول گرداند، «ما كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى» اى ما كان القرآن حديثا يختلق كما زعم الكفار، ان هذا التا اختلاق بل هو كلام الله و علمه و صفته، «وَلَكِنْ تَصَدِّقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ» اى و لكن كان تصديق الكتب التي تقدمته، يعنى يصدق ما قبله من التوراة و الانجيل و الكتب، وَ تَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ» يحتاج العباد اليه من امور الدين و شرايعه، «وَأَهْدَىٰ» من الضلال، «وَأَرْحَمَهُ» من العذاب، «لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ» يصدقون بتوحيد الله عزّ و جلّ و يقرون بنبوّة محمد (ص).

النوبة الثالثة

قوله تعالى: «رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ» من حرف تبعيض است، از آن در سخن آورد تا بدانی که الله تعالی است که مالک بر کمال است و در ملک ایمن از زوال است، قیومی بی گشتن حال است، در ذات و صفات متعال است، ملك الملوك، خداوند همه خداوندان، پادشاه بر همه پادشاهان، پیش از هر زمان و پیش از هر نشان، عظیم المنّ و قدیم الاحسان، دارنده جهان و نوبت ساز جهانیان، هر کس را آن دهد که او را سزد و بر هر کس آن نهد که برتابد، از معدن محنت نقد نعمت پدید آرد و از شب اندوه صبح شادی بر آرد، یکی اندیشه کن درین قصّه یوسف و محنت وی، حزن یعقوب و حرقت وی، حسد برادران و قصد ایشان، حزنی بدان عظیمی، محنتی بدان درازی، حسدی بدان تمامی، بنگر که الله چه نمود از لطف خود بایشان و چه ریخت از نثار رحمت بر سر ایشان، چنانکه در شاخ حنظل شفاء درد نهاد و از مغز افعی تریاق زهر ساخت، از چشمه اندوه یعقوب آب شادی روان کرد و از ظلمت حسد برادران نور شفقت پدید آورد، بطبع از یکدیگر نفور گشته بودند که لطفی از حضرت خود در میان ایشان افکند تا دامن الفت ایشان و اهم دوخت و ایشان را از پراکندگی و دشمنی در مجمع دوستی و برادری جمع کرد تا هم یوسف (ع) ایشان را عذر ساخت، گهی با پدر گفت: نزع الشيطان بینی و بین اخوتی، گهی با برادران گفت: لا تَتْرِيْبَ عَلَيْكُمْ الْيَوْمَ، گهی نعمت منعم را شکر گزارد و گفت: و قد احسن بي، چون این همه الطاف کرم دید و نواخت بی نهایت از درگاه احدیت زبان ثنا و دعا بگشاد گفت: رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ گفته‌اند که رَبِّ الْعَالَمِينَ جَلَّ جَلَالُهُ ملك مصر بدو کس داد: به یوسف پیغامبر و فرعون دشمن، فرعون را از روی مذلت و اهانت داد و یوسف را از روی اعزاز و کرامت، فرعون چون ملك مصر بر وی راست شد از قوت خود دید، اضافه با خود کرد گفت: ا ليس لي ملك مصر ما علمت لكم من اله غيري، لا جرم ذليل و خوار گشت و یوسف ملك از حق دید، حول و قوه خود در میان ندید، گفت: «رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ» لا جرم بعزتی نهایت و کرامت نبوت رسید، فرعون که اضافه ملك و نعمت با خود کرد امام اهل قدرت و اعتزال گشت که گفتند: الطاعة منا لا من توفيق الله. و یوسف که اضافه با حق کرد امام اهل سنت و جماعت گشت که گفتند: كل من عند الله و گفته‌اند آن ملك که یوسف اشارت بدان کرد ملك رضا و وفا است که بهر چه پیش آمد رضا داد و بهر چه روز بلی پذیرفت وفا نمود، کار انبیاء چون کار دیگران نباشد، ملك ایشان نه چون ملك جهانیان بود، ایشان همه جواهر عصمت بودند، پرورده قوت الطاف ربوبیت بودند، از مشارق دولت نبوت طلوعی کردند، بر سپهر عزت رسالت تجلی کردند، بافق درد محبت فرو شدند. و نشان کمال رضا و وفاء یوسف آنست که سرّ خود از اغیار بتمامی برداخت و از یاد خود یکبارگی با یاد حق پرداخت، بزبان تفرید گفت: أَنْتَ وَلِيِّي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، در دنیا مرا عرفان تو بس و در عقبی رضوان تو بس، آن گه تحقیق این دعوی را آرزوی مرگ کرد گفت: «تَوَفَّنِي مُسْلِمًا» مرگ نفس بآرزو خواست دانست که در مرگ حیاة اهل داد و دین است و از مرگ روان پاك را تمکین است. القى يوسف فى الجبّ و حبس فى السجن فلم يقل توفنى مسلما فلما تم له الملك و استقام له الامر و لقي الاخوة سجدا له و لقي ابويه معه على العرش، قال توفنى مسلما، فعلم انه

المشتاق كل الاشتياق.

این است خاتمه قصه یوسف (ع) و بزرگوارتر از این قصه‌ای نیست که ربّ العزّه در ابتداء سوره گفت: «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقِصَصِ» و در آخر سوره گفت: «لَقَدْ كَانَ فِي قِصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ» در اول گفت نیکوترین قصّه‌ها است و در آخر گفت در این قصّه عبرتها و پندها است، همه قصّه‌های پیغامبران که بیان کرد واسطه در میان آورد چنانکه در قصّه نوح (ع): «وَإِذْ عَلَّمْنَا نُوحًا رَبَّهُ» و در قصّه ابراهیم (ع) «وَإِذْ عَلَّمْنَا نَبَأَ إِبْرَاهِيمَ» و در قصه پسران آدم (ع) «وَإِذْ عَلَّمْنَا نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ»، چون بقصه یوسف (ع) رسید واسطه از میان برداشت اضافه با خود کرد، بیان آن و ذکر آن گفت: «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقِصَصِ» و در آخر گفت «لَقَدْ كَانَ فِي قِصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ» یعنی فیها عبرة و عظة للملوك فی بسط العدل كما بسط يوسف و فی المن علی الرعیة و الاحسان الیهم كما فعل يوسف انه لما ملكهم اعتقهم كلهم، و من العبرة فی قصصهم لارباب التقوی فان يوسف لما ترك هواه رقاہ الى الله ما رقاہ، و من ذلك العبرة لاهل الهوى فی اتباع الهوى من شدة البلاء كامرأة العزيز لما تبعت هواها لقيت ما لقيت من الضرّ و الفقر، و من ذلك العبرة للمماليك فی حفظ حرمة السادة كيوسف لما حفظ حرمة في زليخا ملك ملك العزيز و صارت زليخا امرأته حلالا و من ذلك العفو عند القدرة كيوسف حيث تجاوز عن اخوته و منها ثمرة الصبر كيغيب لما صبر على مقاساة حزنه ظفر يوما بلقاء يوسف الى غير ذلك من الاشارات في قصة يوسف عليه السلام.

## ۱۳- سورة الرعد- مکیه

## ۱ النوبه الاولى

«بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ» بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان

«المر تلك آیات الكتاب» این حروف قرآن آیات و سخنان آن نامه است که خدای تعالی فرستاد، «وَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ» و آنچه فرو فرستاده آمد بتو از خداوند تو، «الْحَقُّ» راستست و درست، «وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ (۱)» لکن بیشتر مردمان بنمی‌گروند.

«اللّٰهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ» الله تعالی اوست که برداشت هفت آسمان، «بِعَیْرِ عَمَدٍ» بی ستون، «تَرَوْنَهَا» می بینید، «ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ» آن گه پس مستوی شد بر عرش، «وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ» و نرم کرد و روان و فرمان بردار آفتاب و ماه را، «كُلٌّ یَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى» تا هر دو می‌روند هنگامی نام زد کرده را، «یُدَبِّرُ الْأَمْرَ» کار می‌گرداند و می‌راند و پیش می‌برد، «یُفَصِّلُ الْآیَاتِ» نشانها پیدا می‌کند «لَعَلَّكُمْ یَلْقَآءُ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ (۲)» تا مگر شما برستاخیز و دیدار خداوند خویش گرویدنی راست بگروید.

«وَ هُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ» او آنست که زمین را پهن باز کشید، «وَ جَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ» و کوه‌های بلند در آن لنگر کرد، «وَ أَنْهَارًا» و جویها ساخت روان، «وَ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا» و از هر میوه‌ای کرد در آن، «زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ» جفت جفت، «یُعِیْشِي اللَّیْلَ النَّهَارَ» شب تاریک در سر روز روشن می‌کشد، «إِنَّ فِي ذَلِكَ لآیَاتٍ» در آن نشانهای پیداست، «لِقَوْمٍ یَتَفَكَّرُونَ (۳)» گروهی را که اندیشه کنند.

«وَ فِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مُّتَجَاوِرَاتٌ» و در زمین پاره‌هایی است از یکدیگر نزدیک، «وَ جَنَّاتٌ مِنْ أُعْنَابٍ» و رزانی از انگورها، «وَ زُرْعٌ وَ نَخِیْلٌ» و کشت زار و خرما بنان، «صِیَوَانٌ» درختان دو ساق و سه ساق و چهار ساق، «وَ غَیْرُ صِیَوَانٍ» و یک ساق، «یُسْقَى بِمَآءٍ وَاحِدٍ» از یک آب همه را آب میدهند، «وَ نَفْضُلٌ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الْأَكْلِ» و ما لختی را از آن بر دیگر فضل می‌دهیم در شیرینی و نیکویی و بزرگی و همواری و در رنگ و بوی و طعم و جنس، «إِنَّ فِي ذَلِكَ لآیَاتٍ» در آن نشانهایی روشن است، «لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ (۴)» ایشان را که دریابند.

«وَ إِنْ تَعْجَبْ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ» و اگر شگفت داری شگفتست سخن ایشان، «أَ إِذَا كُنَّا تُرَابًا» باش ما آن گه که خاک گردیم، «أَ إِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِیدٍ» باش ما در آفرینش نو خواهیم بود، «أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ» ایشان آنند که خداوند خویش را کافر شدند، «وَ أُولَئِكَ الْأَعْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ» و ایشان آنند که فلهاست در گردنهای ایشان، «وَ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ» و ایشانند که آتشیانند، «هُمُ فِيهَا خَالِدُونَ (۵)» ایشان در آن جاودان.

«وَ یَسْتَعْجِلُونَكَ بِالسَّیِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ» برستاخیز می‌شتابند ناگرویده و ایمان نیاورده، «وَ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ» و گذشت پیش از ایشان، «الْمَثَلَاتُ» عقوبت های گوناگون «وَ إِنْ رَبَّكَ لَدُوٌّ مَعْفُورَةٌ لِلنَّاسِ» و خداوند تو با آمرزگاری خداوندیست مردمان را، «عَلَى ظُلْمِهِمْ» با آن ستم که ایشان بر خود می‌کنند، «وَ إِنْ رَبَّكَ لَشَدِیدٌ الْعِقَابِ (۶)» و خداوند تو سخت عقوبتست. «وَ یَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا» و می‌گویند ایشان که کافر شدند، «لَوْ لَا



أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ» که چرا فرو فرستاده نمی‌آید بر محمد (ص) آیتی از خداوند او، «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ» تو بیم نمای آگاه کننده‌ای، «وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ (٧)» و هر قومی را داعی ایست باز خواننده‌ای.

### النوبة الثانية

بدانکه این سوره چهل و سه آیت است و هشتصد و پنجاه و پنج کلمه و سه هزار و پانصد و شش حرفست، جمله بمکه فرو آمد بقول جماعتی مفسران و بقول ابن عباس و مجاهد جمله بمدینه فرو آمد و قول درست آنست که بمکه فرو آمد مگر دو آیت: «هُوَ الَّذِي يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا» و این را قصه ایست که بآن رسیم شرح دهیم، دیگر آیت «وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا». و در این سوره دو آیت منسوخ است: یکی مجمع علی نسخها و دیگر مختلف فی نسخها. اما أنك باجماع منسوخ است: «وَأِنْ مَا تُرِيكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَقَّعُكَ فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاءُ» بآیت سیف منسوخ است، آیت دیگر: «وَأِنْ رَبُّكَ لُدُو مَعْفِرَةٌ لِلنَّاسِ عَلَى ظُلْمِهِمْ» بقول بعضی محکم است و بقول بعضی منسوخ و ناسخها قوله: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ» و در فضیلت سوره ابی کعب روایت کند از مصطفی (ص) قال: من قرأ سورة الرعد اعطى من الاجر عشر حسنات بوزن كلّ سحاب مضى و كلّ سحاب يكون الى يوم القيامة و كان يوم القيامة من الموفين بعهد الله.

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ المر» قال ابن عباس معناه انا الله اعلم و ارى، و الكلام فى تأويل الحروف قد سبق، «تلك آيات الكتاب» اینجا سخن تمام شد و معناه تلك الاخبار التي قصصتها عليك من خبر يوسف و غيره هي آيات الكتاب الذي انزلته على الانبياء قبلك می‌گوید ای محمد آن قصه‌های پیغامبران که بر تو خواندیم و آئین رفتگان و سرگذشت ایشان که ترا در قرآن بیان کردیم هم چنان در تورات موسی و انجیل عیسی و زبور داود بیان کردیم و با ایشان بگفتیم یعنی که این کتابهای خداوند، آیات و سخنان وی همه موافق یکدیگراند و مصدق یکدیگر، و گفته‌اند که کتاب اینجا لوح محفوظ است یعنی که آن همه آیات و سخنان ما است در لوح محفوظ نبشته و مثبت کرده، آن گه گفت: «وَالَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكَ» یعنی و القرآن الذي انزل اليك، «مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ» فاعتصم به و اعمل بما فيه.

ابن عباس گفت: آیات الكتاب قرآنست، هر چه پیش ازین سوره فرو آمد از احکام و اخبار و قصص، «وَالَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكَ» یعنی هذه السورة می‌گوید آنچه پیش ازین سوره فرو آمد از قرآن و این سوره همه حق است و راست، کلام خداوند و صفت وی نه چنانکه کفار مکه می‌گویند: انّ محمداً تقوله من تلقاء نفسه، «وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ» من مشرکی مکه، «لَا يُؤْمِنُونَ» لا يصدقون بالقرآن انه من عند الله، قال الزجاج: لما ذكر انهم لا يؤمنون عرف الذي يوجب التصديق من دلائل الربوبية و شواهد القدرة.

فقال عز من قائل: «اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ» ای من وضعها من جانب العلو، «بِغَيْرِ عَمَدٍ» جمع عماد و قيل جمع عمود، تقول العرب عمود البيت و عماد البيت و جمعها عمد بفتحتين كادم و اهب و يجمع العمود على عمد ايضاً كرسول و رسل، «تَرَوْنَهَا» الضمير يعود الى السماوات ای ترونها كذلك فلا حاجة الى بيان، و قيل يعود الى العمود و فيه قولان احدهما لها عمد غير مرئية و هي قدرة الله سبحانه، و قيل هي جبل قاف و

السَّمَاءِ مِثْلَ الْقَبَةِ اطرافها على ذلك الجبل و ذلك الجبل محيط بالدنیا، مخلوق من زبر جده خضراء و ان خضرة السَّمَاءِ من جبل قاف. این آیت جواب سؤال مشرکانست که از رسول خدا (ص) پرسیدند که آن خداوند که معبود تو است فعل و صنع وی چیست؟ و در قرآن مثل این آیت بجواب ایشان صد و هشتاد آیت است، و المعنى خلق الله السَّمَاوَاتِ فِي الْهَوَاءِ مِنْ غَيْرِ اسَاسٍ وَ غَيْرِ اَعْمَدَةٍ وَ بِنَاءِ الْخَلْقِ لَا يَثْبُتُ اِلَّا بِاسَاسٍ وَ اَعْمَدَةٍ لِيَعْتَبِرُوا وَ يَعْرِفُوا قُدْرَةَ اللَّهِ تَعَالَى، «ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ» الاستواء فى العربية ضدّ الاعوجاج و الاستيفاز و قد سبق بيانه، «وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ» معنى السخّرة ان يكون مقهورا مدبرا لا يملك لنفسه ما يخلصه من القهر می گوید آفتاب و ماه را روان و فرمانبردار کردیم تا همی روند در مجاری خویش و همی برند درجات و منازل نام زد کرده خویش که بآن در نگذردند تا شما بر رفت ایشان سال و ماه و روزگار همی دانید و حساب معاملات همی کنید، اینست معنى «كُلُّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى» بیک قول، و بقول دیگر كلّ یجرى لاجل مسمّى، ای كلّ واحد منهما یجرى الى وقت معلوم و هو فناء الدنیا و قیام السّاعة التی عندها تكور الشمس و یخسف القمر و تنكدر النجوم، «يُدَبِّرُ الْأَمْرَ» یقضیه وحده، و قيل یبعث الملائكة بالوحى و الرزق، «يُفَصِّلُ الْآيَاتِ» یبین الآيات الدالة على وحدانيته، و قيل یبین آيات القرآن، «لَعَلَّكُمْ يَلْقَاءُ رَبَّكُمْ تَوْفِئُونَ» كى تنفكروا یا اهل مگه فتعرفوا قدرته على البعث و الاعادة.

«وَ هُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ» ای بسطها من تحت الكعبة لیثبت علیها اقدام الخلق، این آیت دلیلیست که شکل زمین بسیط است نه بر مثال کره، ربّ العزّه از زیر کعبه پهن باز کشید بر يك طبقه، آن گه شکافته کرد آن را و هفت طبقه ساخت فذلك قوله: «كَانَتْ رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا» پس ربّ العالمین فریشته‌ای فرستاد از زیر عرش تا بزیر این طبقه‌های زمین در شد و آن را بر دوش خود گرفت، يك دست آن فریشته سوی مشرق دیگر دست سوی مغرب و هر دو طرف زمین بدو دست خود استوار بگرفته، فریشته در نگرست قدم خود دید بر هوا معلق ایستاده و بهیچ قرارگاه نرسیده تا ربّ العزّه از فردوس گاوی فرستاد که وی را چهل هزار سیر و است و چهل هزار قائمه و برزه آن گاو قرارگاه قدم فریشته ساخت، و می‌گویند سروهای گاو از اقطار زمین در گذشته است و هر دو بینی گاو روی ببحر دارد، و هو یتنفس كلّ یوم نفسا فاذا تنفس مدّ البحر و اذا مدّ نفسه جزر، و آن گاو قدم بر هیچ قرارگاه نداشت چنانک فریشته نداشت تا ربّ العزّه زیر وی صخره‌ای آفرید سبز برنگ یاقوت چندانک هفت آسمان و هفت زمین تا قدم گاو بر آن صخره قرار گرفت، و هی الصخرة التی قال لقمان لابنه «يا بُنَيَّ إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ»، و آن گه صخره بر هوا بود آن را مستقری نه تا ربّ العزّه ماهی بیافرید از آن صخره بزرگتر و عظیمتر فوضع الصخرة على ظهره و سائر جسده خال، و گفته‌اند که ماهی بر دریاست و دریا بر باد و باد بر قدرت حق.

و هب منبه گفت: ربّ العالمین باد را بیافرید و آن را در زمین دوّم محبوس کرد اکنون بادهای مختلف از آنجا بیرون می‌آید و چنانک الله خواهد در عالم می گرداند کما قال عزّ و جل: «وَ تَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ»، و در زمین سوم خلقی آفریده که رویهای ایشان چون روی آدمیانست اما دهنه‌اشان چون دهنه‌های سگان، دستهایشان

چون دست آدمی و پایهاشان چون پای گاو و گوش چون گوش گاو و موی چون پشم میش، بر تن ایشان هیچ جامه نه و کار ایشان جز عبادت الله تعالی نه: لا يعصون الله طرفة عين ليلنا نهارهم و نهارنا ليلهم، و زمین چهارم معدن سنگ کبریت است اعدها الله تعالی لاهل النار تسخن بها جهنم، قال النبي (ص): «و الذي نفسى بيده ان فيها لاودية من كبريت لو ارسل فيها الجبال الرواسى لماعت».

و در زمین پنجم کژدمان و ماران عظیم آفریده چنانکه کوه کوه هر یکی را هژده هزار نیش است بر مثال خرما بنان زیر هر نیش هژده هزار قله زهر ناب که اگر يك نیش از آن بر کوههای زمین زند آن را پست گرداند، ربّ العزّه آن را آفریده تا فردا برستاخیز کافران را بدان عذاب کند. و زمین ششم سجّین است جای ارواح کافران و دواوین اعمال ایشان چنانکه ربّ العزّه گفت: «كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِي سَجِّينَ». و زمین هفتم مسکن ابلیس است و جای لشکر وی، فی احد جانبیه سموم و فی الآخر زمهریر و احتوشته جنوده من المردة و عتاة الجنّ و منها بیثّ سراپاه و جنوده فاعظهم عنده منزلة اعظمهم فتنة.

روی سلمة بن كهيل عن ابى الزعراء عن عبد الله قال: الجنة اليوم فى السماء السابعة فاذا كان غدا جعلها الله حيث يشاء، و ان النار اليوم فى الارض السفلى فاذا كان غدا جعلها الله حيث شاء. «وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ» جبالا ثوابت من رسا الشىء اذا ثبت و كانت الارض تضطرب فخلق الله الجبال اوتادا فاستقرت. قال ابن عباس: كان ابو قبيس اول جبل وضع على الارض.

روی انس بن مالك قال قال رسول الله (ص): لما خلق الله الارض جعلت تميد فخلق الجبال فالقاها عليها فاستقامت فتعجبت الملائكة من شدة الجبال فقالت يا رب فهل من خلقك شىء اشدّ من الجبال؟ قال نعم، الحديد. فقال يا رب هل من خلقك شىء اشدّ من الحديد؟ قال نعم، النار. قالت يا رب فهل من خلقك شىء اشدّ من النار؟ قال نعم، الماء، قالت يا رب فهل من خلقك شىء اشدّ من الماء؟ قال نعم، الريح. قالت يا رب فهل من خلقك شىء اشدّ من الريح؟ قال نعم، الانسان يتصدّق بيمينه فيخفيها من شماله.

قوله: «وَأَنْهَارًا» اى و جعل فيها انهارا لمنافع الخلق، جمع نهر و هو سبيل الماء من نهرت الشىء اى وسعته «وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ» اى و من اجناس الثمرات، «جَعَلَ فِيهَا زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ» اى لونين و ضربين حلوا و حامضا و مرّا و عذبا و حارّا و باردا يريد اختلاف كلّ جنس من الثمر و الزوج واحد و الزوج اثنان و لهذا قيّد ليعلم ان المراد بالزوج ها هنا الفرد لا التثنية و خصّ اثنين بالذكر و ان كان من اجناس الثمار ما يزيد على ذلك لانه الاقل اذ لا نوع ينقص اصنافه عن اثنين. و قيل «زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ» الشمس و القمر، و قيل الليل و النهار على ان الكلام تمّ على قوله: «وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ»، «يُعْثِي اللَّيْلَ النَّهَارَ» اى يغشى ظلمة الليل ضوء النهار و ضوء النهار ظلمة الليل، «إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ» فيها.

«وَفِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مُتجاورات» اى متقاربات متداليات يقرب بعضها من بعض بالجوار و يختلف بالتفاضل فمنها عذبة و منها مالحة و منها طيبة تنبت و منها سبخة لا تنبت و بعضها ينبت شجرا لا ينبتة بعضها مىگويد در زمین بقعتهاست متصل يكديگر، يكى خوش كه نبات مىدهد و درخت مىروياند، يكى

شورستان که نبات ندهد و درخت نرویانند و انگه آن زمین که رویاند در یکی انگور و در دیگر نه، در یکی نخل در دیگر نه، در یکی زیتون در دیگر نه، در یکی ترنج و نارنج در دیگر نه، در یکی نارجیل در دیگر نه، در یکی نیل در دیگر نه، در یکی کتان در دیگر نه، «وَ جَبَاتٌ مِنْ أَعْنَابٍ» ای و بساتین من ثمر الکرّم، و در زمین بستان هاست از میوه انگور رنگارنگ لونالون، قریب دویست گونه انگور عدد کرده‌اند، «وَ زَرْعٌ وَ نَخِيلٌ صِنْوَانٌ وَ غَيْرُ صِنْوَانٍ» این همه رف‌اند بر قراءت ابن کثیر و ابو عمرو، عطف بر جَبَات، و بر قراءت باقی همه جرّاند، عطف بر اعناب. و الزّرع القاء الحبّ للنبات فی الارض، و النخيل جمع نخلة، و الصنوان ان یکون الاصل واحدا ثمّ يتفرّع فیصیر نخیلا یحملن و اصلهنّ واحد. و غیر صنوان هی المتفرّقة واحدة واحدة. و الصنوان جمع صنو مثل قنوان جمع قنو و الصنو المثل، و تقول العرب هو صنوه ای اخوه لابیّه و امّه. و فی الخبر: عمّ الرّجل صنو ابيه، «یُسْقَى» بالیاء قراءه شامی و عاصم و یعقوب، ای ذلك كله یسقى و قرأ الباقون بناء التّأنیث ای هذه الاشیاء تسقى، «بمائه واحدٍ» فالماء فی اصله متّحد الوصف و اختلاف الوان الماء و طعمومه بالمجاورة، «و یفضل» بالیاء قراءه حمزة و الکسائی ردّا علی قوله یدبّر و یغشی، و قرأ الباقون: «تُفَضَّلُ» بالنون اخبارا عن الله بلفظ الجمع كقوله: «إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي وَ نُمِيتُ». «بَعْضَهَا عَلٰی بَعْضٍ فِي الْأَكْلِ» ای فی الثمر و هو خلاصة الشجر تأتي مختلفة و ان كان الهواء واحدا فقد علم انّ ذلك ليس من اجل الهواء و لا الطبع و انّ لها مدبّرا.

قال ابن عباس: «وَ تَفَضَّلُ بَعْضَهَا عَلٰی بَعْضٍ فِي الْأَكْلِ» قال الحلو و الحامض و الفارسی و الدقل. قال مجاهد هذا مثل لبنی آدم صالحهم و طالحهم و ابوهم واحد.

و عن جابر قال سمعت النبی (ص) یقول لعلى (ع): الناس من شجر شتی و انا و انت من شجرة واحدة ثم قرأ النبی (ص) و فی الارض قطع متجاورات حتّى بلغ یسقى بماء واحد، «إِنَّ فِي ذَلِكَ» ای فی الذی مضى ذكره لدلالات «لِقَوْمٍ» ذوی عقول، قال النبی (ص): «العاقل من عقل عن الله امره».

و قال الواسطی العاقل ما عقلك عن المجازی «وَ إِنْ تَعَجَّبَ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ» تقدیر الآیة و ان تعجب فقولهم: «أَ إِذَا كُنَّا تُرَابًا أَوْ إِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ» عجب، معنی آنست که ای محمّد اگر شگفت خواهی که بینی و شنوی آنک شگفت سخن ایشانست پس آنک می‌بینند که من درخت تهی گشته و خشک شده هر سال سبز میکنم و پر بار، و زمین تهی گشته خشک سبز میکنم و پر بر، میگویند ما را در آفرینش نو خواهند گرفت، و قیل و ان تعجب یا محمد من عبادتهم ما لا ینفع و لا یضرّ و تکذیبك بعد البیان فاعجب منهم تکذیبهم بالبعث و قولهم، «أَ إِذَا كُنَّا تُرَابًا» بعد الموت، «أَ إِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ» نعاد خلقا جدیدا كما کنا قبل الموت. مکی و ابو عمرو و عاصم و حمزه «أَ إِذَا كُنَّا تُرَابًا، اِإِنَّا» هر دو کلمت باستفهام خوانند، نافع و کسایبی و یعقوب «أَ إِذَا كُنَّا تُرَابًا» باستفهام خوانند، «أنا لفي خلق جدید»، ابن عامر بضدّ ایشان خواند: «أَ إِذَا كُنَّا تُرَابًا اِإِنَّا» و حاصل معنی آنست که اذا کنا ترابا نبعث و نحیی، و این سخن بر سبیل انکار گفتند، پس ربّ العالمین خبر داد که بعد از این بیان که کردیم و برهان که نمودیم آن کس که بعث و نشور را انکار کند کافرست.

فقال عزّ من قائل: «أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ» لأنهم انكروا البعث، «وَأُولَئِكَ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ» يوم القيامة و في النار الاغلال جمع الغلّ و هو طوق يقيد به اليد الى العنق و قيل الاغلال الاعمال اللازمة لهم المؤدية الى العذاب، «وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ» اى سكان النار، «هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» ماكنون ابدا لا يموتون فيها و لا يخرجون منها.

«وَيَسْتَعْجِلُونَكَ» الاستعجال طلب التعجيل و التّعجيل تقديم الشيء قبل وقته، «بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ» اى بالعقوبة قبل التصديق و التوبة، اين در شأن مشركان مگه است كه از رسول خدا عذاب خواستند، بر سبيل استهزاء گفتند: «فَأَسْقِطْ عَلَيْنَا كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ»، جاى ديگر گفت: «إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ»، «قَبْلَ الْحَسَنَةِ» گفته اند اين قبل بمعنى وقت است يعنى يستعجلونك بالعذاب وقت احسان الله اليهم بتأخيرهم عنهم الى يوم القيامة ميگويد عذابي كه بعاجل ايشان را نفرستادم و تا روز قيامت در تأخير نهادم، ايشان بتعجيل ميخواهند.

و يحتمل «قَبْلَ الْحَسَنَةِ» اى دون الحسنة كما يستعمل دون بمعنى قبل و ذلك فى قوله (ص): «من قتل دون ماله فهو شهيد»

و يقال اختر الجود قبل البخل اى دونه، «وَأَقْدَحْتَ مِنْ قَبْلِهِمُ الْمُتْلَاتُ» يعنى مضت من قبلهم العقوبات فى الامم المكذبة فلم يعتبروا بها، المثلة العقوبة الشديدة التي يضرب بها المثل لعظمتها و الجمع المتلّات، مثل صدقة المرأة و صدقات، «وَإِنَّ رَبَّكَ لَأَدُوٌّ مَخْفِيٌّ لِلنَّاسِ عَلَى ظُلْمِهِمْ» يريد تأخير العذاب الى يوم الدين لا غفران الذنوب. و قيل هو كقوله «يَعْفُو لِمَنْ يَشَاءُ وَ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ» و قوله «عَلَى ظُلْمِهِمْ» حال للناس ما لم يكن شركاء. و قيل على ظلمهم بالتوبة منه. و قيل على ظلمهم يعنى على الصغائر، «وَإِنَّ رَبَّكَ لَشَدِيدُ الْعِقَابِ» يعنى على المشركين.

روى سعيد بن المسيّب قال لما نزلت هذه الآية

قال رسول الله (ص): «لو لا عفو الله و رحمته و تجاوزه لما هنا احدا عيش و لو لا عقابه و وعيده و عذابه لاتكل كل احد».

«وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ لَا نُزِّلَ» اى هلا انزل عليه اى على محمد، «آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ» اى علامة و حجة لنبوته لم يقنعوا بما انزل عليه من الآيات الواضحة من انشقاق القمر و القرآن الذى دعوا الى ان يأتوا بسورة مثله و التمسوا آية كآية موسى و عيسى و صالح فقال مجيبا لهم، «إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ» اى ليس عليك الا ابلاغ الرّسالة و انذار الكفار و تبشير المؤمنين، «وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» يهدى الى الطاعة، فيه اربعة اقوال: احدها انّ الهادى هو المنذر و هو النبى (ص) اى انت منذر و هاد لكل قوم، و الثاني انّ الهادى هو الله اى انت منذر و الله هاد لكل قوم، و الثالث انه عام يعنى و لكل امة نبى بعث اليهم يهديهم بما يعطيه الله من الآيات لا بما يتحاكمون فيه و يقترحون عليه و هو الذى اشار اليه ابن عباس «وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» اى داع الى الحق، و القول الرابع انه على (ع). قال ابن عباس لما نزلت هذه الآية وضع رسول الله (ص) يده على صدره فقال انا المنذر

و او ما بیده الی منکب علیّ فقال انت الهادی یا علی بک یهتدی المهتدون من بعدی، و دلیل هذا التّأویل ما روی حذیفة ان النبی (ص) قال: ان ولیموها ابا بکر فزاهد فی الدنیا راغب فی الآخرة و ان ولیم عمر فقویّ امین لا تأخذه فی الله لومة لائم و ان ولیم علیّا فهاد مهدیّ.

### النوبة الثالثة

بسم الله الرحمن الرحيم ما استقلت القلوب الا بسم الله، ما استنارت الارواح الا بوجود جمال الله، ما طربت الاشباح الا بشهود جلال الله.

یا موضع الباطن من ناظری و یا مکان السرّ من خاطری  
یا جملة الكلّ التي كلها کلی من بعضی و من سائری

ای نامداری که نامت یادگار جانست و دل را شادی جاودانست، روح روح دوستانست و آسایش غمگنانست، عنوان نامه‌ای که از دوست نشانست و مهر قدیم بر وی عنوانست، نامه‌ای که از قطعیت امانست و بی قرار را درمانست، تاج دولت از لست و شادروان سعادت ابد، در هفت آسمان و هفت زمین هر که او نامی یافت ازین نام یافت، دولتی آن کس شد که آفتاب انوار این نام برو تافت.

هر که نام کسی یافت ازین درگه یافت ای برادر کس او باش و میندیش از کس

هر که مقبول حضرت الهیّت آمد به اقرار این نام آمد، هر که مهجور و مطرود سطوت عزّت آمد بانکار وی آمد، یضلّ به کثیرا و یهدی به کثیرا.

پیری مرید را وصیّت میکرد که اگر همه ملک موجودات بنام تو باز کنند، نگر تا بی توقیع بسم الله بدان ننگری که آن را وزنی نیست، و اگر جبرئیل و حمله عرش بچاکری تو کمر بندند تا سلطان این نام داغی از خود بر جانست نهد بدان که آن را محلی نیست، هر جانی که عاشقتر بود او را اسیرتر گیرد، هر دل که سوخته‌تر بود رختش زودتر بغارت برد.

گفتم که چو زیرم و بدست تو اسیر بنواز مرا مزن تو ای بدر منیر  
گفتا که ز زخم من تو آزار مگیر در زخمه بود همه نوازیدن زیر

قوله تعالی: «المر» سرّی است از اسرار محبت، گنجی از گنجهای معرفت، در میان جان دوستان ودیعت دارند و ندانند که چه دارند و عجب آنست که دریایی همی بینند و در آرزوی قطره‌ای می‌زارند، این چنانست که پیر طریقت گفت: الهی جوی تو روان و مرا تشنگی تا کی؟ این چه تشنگی است و قدحها می‌بینم بیایی!

زین نادره تر کرا بود هرگز حال من تشنه و پیش من روان آب زلال

عزیز دو گیتی، چند نهران شوی و چند پیداء، دلم حیران گشت و جان شیدا، تا کی این استتار و تجلی، آخر کی بود آن تجلی جاودانی، اشارتست این که دوستان را از انوار آن اسرار و روایح آن آثار امروز جز بویی نیست و جز حوصله محمد عربی (ص) سزای آن عیان نیست، اول اشارت فرا راه معرفت اهل خصوص کرد که نظر ایشان بذات و صفات است و آن را عالم امر گویند، آنکه راه معرفت عامه خلق بخود پیدا کرد دانست که نظر ایشان از محدثات و مکونات و عالم خلق در نگذرد، گفت: «اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا» آسمان و زمین و برّ و بحر و هوا و فضا عالم خلق است، میدان نظر خلاق و آن را نهایت پدید و جایز الزوال است. اما عالم امر روا نبود که آن را نهایتی بود، که آن واجب الدوام آمد و مرد تا از عالم خلق درنگذرد، بعالم امر راه نیابد. جوانمردانی که نظر ایشان در عالم امر سفر کند، ایشان اوتاد زمین‌اند، چنانکه این کوه‌های عالم از روی صورت زمین را بر جای دارد، ایشان از روی معنی عالم را پبای دارند، فبهم یمطرون و بهم یرزقون، اینست که ربّ العالمین گفت: «وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَ جَعَلَ فِيهَا رَوَاسِي» از روی اشارت بر رمز اهل حقیقت می‌گوید: هو الذی بسط الارض و جعل فیها اوتادا من اولیائه و سادة من عباده الیهم الملجأ و بهم الغیاث.

صد سال آفتاب از مشرق بر آید و بمغرب فرو شود تا یکی را کحل حقیقت بمیل عنایت در دیده کشند، بو که آن جوانمردان را بتواند دید تا بیک دیدار ایشان سعید ابد گردد، و آن ماه رویان فردوس و حور بهشت که از هزاران سال باز بر آن بازار کرم منتظر ایستاده‌اند تا کی بود که رکاب دولت این جوانمردان با علی علین رسانند و ایشان بطفیل اینان قدم در آن موکب دولت نهند که «عِنْدَ مَلِيكِ مُقْتَدِرٍ».

آن روز که جنازه جنید برداشتند مرغی بیامد بر آن گوشه نعش وی نشست، مردمان دست بر وی می‌فشاندند بر نمی‌خاست، رویم گفت: آن مرغ از روی کرامت بزبان حال گفت دست از ما بدارید که این چنگ ما بمسما عشق در گوشه نعش او دوخته‌اند، این کالبد جنید امروز نصیب کروبیانست، اگر نه زحمت غوغای شما بودی، با ما باز وار درین هوا پرواز کردی چون او را دفن کردند درویشی بر آن بالا شد و این بیت بر گفت:

وا اسفی من فراق قوم	هم المصابیح و الحصون
و المزن و المدن و الرواسی	و الخیر و الامن و السکون
لم یتغیر لنا اللیالی	حتی توفتهم المنون
فکلّ نار لنا قلوب	و کلّ ماء لنا عیون

«وَ فِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مُتجاورات» از آنجا که رموز عارفانست و فهم صادقان بزبان اشارت می‌گوید،

چنانکه ربّ العزّه در زمین تفاوت نهاد و بقاع آن مختلف آفرید و بعضی را بر بعضی افزونی داد همچنین در طینت سالکان تفاوت نهاد و قومی را بر قومی افزونی داد، آنست که ربّ العزّه گفت: «اَنْظُرْ كَيْفَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ» جای دیگر گفت: «وَوَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ» و مصطفی (ص) گفت: «الناس معادن» مردم همچون کانه‌ها است مختلف و متفاوت، یکی زر و یکی سیم، یکی نبط و یکی قیر، همچنین یکی را اعلیٰ علیین قدمگاه اقبال او، یکی را اسفل السّافلین محلّ ادبار او، یکی رضوان در آرزوی صحبت او، یکی را شیطان ننگ از فعل او، یکی جلال عزّت احدیّت او را بدست عدل داد که: «تَسُوا اللّٰهَ فَنَسِيْبُهُمْ» یکی الطاف کرم او را در پرده عصمت گرفت که: «رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ» چون ازین مقام برتر آیی، یکی اسیر بهشت، یکی امیر بهشت، یکی بر مانده خلد با مرغ بریان و حور و ولدان، یکی در حضرت عندیّت آسوده بجوار رحمن، چنانکه درختها بهم نماند میوه و بار آن نیز بهم بنماند، هر درختی را باری و هر نباتی را بری، اینست که گفت: «وَوَفَّضْنَا بَعْضَهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الْاَكْلِ» اشارتست که هر طاعتی را فردا ثوابیست و هر کس را مقامی و جای هر کس بقدر روش خویش و هر فرعی سزای اصل خویش.

یحیی معاذ رازی گفت: این دنیا بر مثال عروسی است و عالمیان در حق وی سه گروهند، یکی دنیادار است که این عروس را مشاطه گری می‌کند، او را می‌آراید و جلوه می‌کند. دیگر زاهد است که آن عروس آراسته را تباه می‌کند، مویش می‌کند و جامه بر تن وی می‌درد. سوم عارف است که او را از مهر و محبت حق چندان شغل افتاده که او را پروای دوستی و دشمنی آن عروس نیست. فردا آن دنیادار را در مقام حساب کشند، اگر اللّٰه تعالیٰ با وی مسامحت کند فضل آن دارد و اگر مناقشت کند بنده سزای آن هست: و من نوقش فی الحساب عدب، و آن زاهد را ببهشت فرو آرند و پاداش کردار وی از آن ناز و نعیم بر وی عرضه کنند گویند: انّ لك انا تجوع فيها و لا تعری و اناک لا تظمأ فيها و لا تضحی، و آن عارف را از آن منازل و درجات بهشتیان بر گذرانند و بعلیین رسانند، فی مقعد صدق عند مليک مقتدر.

## ۲ النوبة الاولى

قوله تعالى: «اللّٰهُ يَعْلَمُ» خدای می‌داند، «ما تَحْمِلُ كُلُّ اُنْثَى» آنچه در شکم هر ماده‌ای، «وَمَا تَغِيْضُ الْاَرْحَامُ» و هر چه رحم‌ها کاهد، «وَمَا تَزْدَادُ» و آنچه رحمها افزاید، «وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ (۸)» و آن همه هر يك بنزدیک او باندازه‌ای.

«عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ» دانای نهان و آشکارا، «الْكَبِيْرُ الْمُتَعَالِ (۹)» آن بزرگ پاك بی عیب برتر. «سِوَاءٌ مِنْكُمْ» یکسانست از شما، «مَنْ اَسْرَأَ الْقَوْلَ» آن کس که نهان دارد سخن خویش، «وَمَنْ جَهَرَ بِه» یا آشکارا و بیبانگ، «وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِاللَّيْلِ» و یکسانست از شما آن کس که پوشیده است در زیر جامه شب و نهان گشته در شب تاریک، «وَسَارِبٌ بِالنَّهَارِ (۱۰)» و آن کس که آشکارا رواست بروز. «لَهُ مُعَقَّبَاتٌ» خدای را فریشتگانی‌اند، «مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ» پیش بنده و پس او، «يَحْفَظُوْنَهُ» میکوشند بنده را «مِنْ اَمْرِ اللّٰهِ» بفرمان اللّٰه، «اِنَّ اللّٰهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ» تغییر نکند و بنگرداند آنچه قومی



دارند و در آن باشند از نیکویی حال، «حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» تا ایشان تغییر کنند و بگردانند آنچه بر دست دارند از نیکویی افعال، «وَ إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا» و چون خدا بقومی بدی خواهد، «فَلَا مَرَدَّ لَهُ» بازداشت و باز پس برد نیست آن را، «وَ مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ (۱۱)» و ایشان را جز ازو خداوندگاری و کارسازی نیست.

«هُوَ الَّذِي يُرِيكُمُ الْبَرْقَ» الله اوست که مینماید شما را درخش «خَوْفًا وَ طَمَعًا» بیم و امید را، «وَ يُنْشِئُ السَّحَابَ الثُّقَالَ (۱۲)» و می‌سازد میغهای گرانبار پر آب.

«وَ يُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ» و تسبیح میکند و خدای را می‌ستاید رعد بحمد او، «وَ الْمَلَائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ» و فریشتگان هم می‌ستایند او را از بیم او، «وَ يُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ» و می‌گشاید در هوا گاه گاه درخش با آواز و آتش سوزان، «فَيُصِيبُ بِهَا مَنْ يَشَاءُ» میرساند چیزی از آن بانکس که خواهد، «وَ هُمْ يُجَادِلُونَ فِي اللَّهِ» و ایشان که پیکار می‌کنند با خدای تعالی، «وَ هُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ (۱۳)» و الله تعالی سخت مکر است و زود کار. «لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ» اوست که او را خدای خوانند و سزد، «وَ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ» و ایشان که خدای میخوانند ایشان را فرود از الله، «لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ» ایشان را بکار نیایند و پاسخ نکنند هیچیز، «إِنَّا كَبَّاسِطُ كَفَيْهِ إِلَى الْمَاءِ» مگر چون کسی که دست زند بآب «لِيَبْلُغَ فَاهُ» تا بدهن او رسد، «وَ مَا هُوَ بِبَالِغِهِ» و آب بدست نمودن یا بقبضه گرفتن بدهن نرسد، «وَ مَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ» و نیست این باز خواند کافران، «إِنَّا فِي ضَلَالٍ (۱۴)» مگر در ضایعی و بیهودگی و گمراهی.

«وَ لِلَّهِ يَسْجُدُ» و خدای را سجود میکند، «مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» هر که در آسمان و زمین است، «طَوْعًا وَ كَرْهًا» بخوش کامگی و فرمانبرداری و بناکامی، «وَ ضَلَالُهُمْ» و سایه‌های ایشان، «بِالْعُدُوِّ وَ الْأَصَالِ (۱۵)» بامداد سوی غرب و شبانگاه سوی شرق.

«قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» گوی کیست خداوند هفت آسمان و هفت زمین، «قُلِ اللَّهُ» هم تو گوی الله تعالی است، «قُلْ أ فَأَتَّخِذْتُمْ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ» بگو شما پس فرود ازو خدایان گرفتید، «لَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ» که نتوانند و ندارند تنهای خویش را، «نَفْعًا وَ لَا ضَرًّا» نه سودی و نه گزند، «قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَ الْبَصِيرُ» بگو یکسان بود نابینا و بینا، «أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَ النُّورُ» یا هرگز یکسان بود تاریکی و روشنایی، «أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ» یا خدای را انباز خواندند و نهادند، «خَلَفُوا كَخَلْفِهِ» که چنانکه الله تعالی آفرید ایشان آفریدند، «فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ» تا آفرینش الله و آفرینش انبازان وی بهم مانست، «قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ» بگوی الله تعالی است آفریدگار هر چیزی از آفریده، «وَ هُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ (۱۶)» و اوست آن یکتای باز شکننده هر کام.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: «اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَىٰ» پس از آنک منکران بعث گفتند: «أ إِذَا كُنَّا تُرَابًا أ إِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ» خبر داد جلّ جلاله از کمال قدرت و شواهد فطرت خویش در آفرینش اول در رحم مادر و اظهار

صنع خود در تقلب احوال بنده تا بر ایشان حجت باشد که آن خداوند که قادر است بر آفریدن بنده در رحم مادر بر آن صفت قادر است که او را پس از فنا باز آفریند و بر وی دشوار ناید. «اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَى» من العدد و الذكر و الانثی و الصورة و الشكل و السعادة و الشقاوة، «وَمَا تَغِيضُ الْأَرْحَامُ» غاض هم لازم است و هم متعدی، اگر لازم نهی این ماء مصدر است یعنی و غیض الارحام و ازبادهای، و اگر متعدی بود تقدیر آنست که: و ما تغیضه الارحام ای تنقصه من الجنین و هو غیر المخلوق فتلده سقطا و ما تزداد علی الغیض فتلده تاما، و گفته اند که این نقصان مدت حمل است که فرزند بشش ماه آید، «وَمَا تَزْدَادُ» آنست که بنه ماه بر گذرد و بیفزاید تا بدو سال بمذهب بو حنیفه و تا بچهار سال بمذهب شافعی. قال حماد بن سلمه: انما سمی هرم بن حیّان هرما لانه بقى فى بطن امه اربع سنين. و قيل ان الضحاک بقى فى بطن امه سنتين. و ان محمد بن عجلان بقى فى بطن امه ثلاث سنين فشق عنه بطن امه و اخرج و قد نبتت اسنانه، و گفته اند «ما تَغِيضُ الْأَرْحَامُ» حیض است بوقت حمل که زن حامل چون حیض ببند نقصان در غذاء فرزند آید و در مدت حمل بیفزاید که هر روزی را که حیض ببند روزی در طهر بیفزاید تا نه ماه طهر ببند بتمامی، اگر در مدت حمل پنج روز مثلا حیض ببند فرزند بنه ماه و پنج روز آید. قال مجاهد: اذا هراقت المرأة الدّم و هی حامل انتقص الولد و اذا لم تهرق الدّم عظم الولد و تمّ. و فى هذه الآية دليل على انّ الحامل تحيض و اليه ذهب الشافعی، «وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ» ای تقدیر من غیض الارحام و ازبادهای و طول الجنین و عرضه و حیاته و موته و رزقه و اجله. و قيل علم كل شيء فقدره تقديرا.

«عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ» ای يعلم ما غاب عن خلقه و ما لم یغیب و يعلم الموجود و المعدوم، «الکبیر» ای عظیم الشان، «المُتَعَالِ» ای العالی علی کل شیء.

«سَوَاءٌ مِنْكُمْ» ای ذو سواء فی علم الله سبحانه، «مَنْ أَسْرَأَ الْقَوْلَ وَ مَنْ جَهَرَ بِهِ» ای المسر منكم و الجاهر، ای هذا و ذاك سواء و اسرار القول اخفاؤه فی النفس و الجهر به اظهاره، «وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِاللَّيْلِ» قال مجاهد: ای مستتر بالمعاصی. و قال اهل اللغة الاستخفاء طلب الخفاء و هو ان یصیر بحيث لا یرى «۱»، «وَ سَارِبٌ بِالنَّهَارِ» ای ظاهر بارز یعنی هو العالم بالظاهر فی الطرقات و المستخفی فی الظلمات. و المعنى سواء من اسرّ منطقه او اعلنه و استتر باللیل او ظهر بالنهار فكل ذلك فى علم الله عزّ و جلّ سواء یقال سرب یسرب سروبا اذا خرج. و قيل السّارِبُ الدّاخل فی السّرب.

«لَهُ مُعَقَّبَاتٌ» الهاء یعود الی من، و قيل الی الله معقبات یعنی معاقبات عقب و عاقب اذا تبع عقب من یقدمه و المعقب و المعاقب مثل قوله معجزین و معجزین یقال معقب و الجمع معقبة و المعقبات جمع الجمع و هم الحفظة الكرام البررة علی كلّ انسان ملكان باللیل و ملكان بالنهار. و قيل عشرة باللیل و عشرة بالنهار تتعاقب فی النزول الی الارض بعضهم باللیل و بعضهم بالنهار، «مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ» الانسان، «وَ مِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ» ای بامر الله سبحانه ممّا لم یقدر فاذا جاء القدر خلّوا بینه و بینه. جاء رجل من مراد الی علیّ (ع) و هو یصلی فقال احترس فانّ ناسا من مراد یریدون قتلك، فقال انّ مع كلّ رجل ملكین یحفظانه ممّا

لم يقدر فاذا جاء القدر خليا بينه وبينه. و قال كعب: لو لا انّ الله عزّ و جلّ و كلّ بكم ملائكة يذّبون عنكم فى مطعمكم و مشربكم و عوراتكم اذن يتخطفكم الجنّ. و قال الحسن: يحفظونه من امر الله اى عن امر الله، يعنى حفظهم اياه عن امر الله لا من عند انفسهم اى ذلك ممّا امرهم الله به لا انهم يقدرون ان يدفعوا امر الله. و قال ابن جريح هو مثل قوله عزّ و جلّ عن اليمين و عن الشّمال قعيد، فالذى عن اليمين يكتب الحسنات و الذى عن الشّمال يكتب السيئات، «يَحْفَظُونَهُ» اى يحفظون عليه كلامه و فعله بامر الله، و روى عن الضحّاك عن ابن عباس قال: هم الحرس و الرّجال يتعقبون على الامراء و السّلاطين يحفظونهم من امر الله على زعمهم فاذا جاء امر الله لم ينفعوا شيئا. و قيل يحفظونه من المخلوقات كالعقارب و الحيات و كلّها من امر الله. و قيل الهاء فى له يعود الى النّبي (ص) اى لمحمد معقبات من الله تعالى يحفظونه عن الاعداء و ذلك حين همّ به اربد و عامر فكفا هما الله و يأتى ذكرهما، «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» اى لا يسلب قوما نعمة حتى يعملوا بمعاصيه و مثله قوله ذلك: «بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَى قَوْمٍ» الآية...

روى عبد الله بن عمر ان رسول الله (ص) قال: انّ لله عزّ و جلّ عبادا انعم عليهم نعمًا يقرّها فيهم ما بذلوا فاذا بخلوا بها نزعها منهم و حولها الى قوم يبذلونها، و فى معناه انشدوا:

جيراننا جار الزمان عليهم      لما اسأوا رعية الجيران

«وَ إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ» اى اذا اراد الله بقوم صرف نعمة عنهم حملهم فيها على البطر و البخل، و اذا اراد بهم عذابا فلا مردّ لعذابه، «وَ مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ» اى من دون الله، «مِنْ وَالٍ» يلى امره فينصره، و هو اسم الفاعل من ولى يلى، اذا تولّى تدبير شىء و الولى بمعناه.

«هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ الْبَرْقَ»

يروى عن على بن ابى طالب (ع) و غيره: انّ البرق مخاريق من النّار فى ايدى الملائكة تزجر بها السّحاب، «خَوْفًا وَ طَمَعًا» خوفا للمسافر و طمعا للحاضر لانّ المسافر يخاف من المطر و يتأذى به. قال الله عزّ و جلّ: «أَذَى مِنْ مَطَرٍ» و الحاضر يطمع فى المطر اذا راي البرق لانه ينتفع به.

و قيل خوفا من الصواعق التي تكون مع البرق و طمعا فى الغيث، و نصبيهما على الحال اى خائفين طامعين، كقوله، «يَأْتِيَنَّكَ سَعْيًا». و قيل نصب على المفعول له اى للخوف و الطمع، «وَ يُنْشِئُ السَّحَابَ» اى و يخلق السّحاب المنسحب فى الهواء، «التّقال» بالماء. قيل هو بخار يرتفع من البحار و الارض فيصيب الجبال فيستمسك و يناله البرد فيصير ماء و ينزل.

«وَ يُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ» الرّعد ملك يسبح. و قيل ملك يصوت بالسّحاب كالحادى بالابل، «وَ الْمَلَائِكَةُ» و هم اعوان الرّعد، «مِنْ خِيفَتِهِ» اى يسبح الملائكة من خشية الله، و قيل من خيفة الرّعد. و عن ابن عباس انه قال من سمع صوت الرّعد فقال سبحان الذى يسبح الرّعد بحمده و الملائكة من خيفته و هو على كلّ شىء قدير، فان اصابته صاعقة فعلى دينه. و يروى عنه ايضا انّ الرّعد ملك يسوق السّحاب و انّ بحور الماء لفى

نقرة ابهامه و ائه موگل بالسحاب يصرفه الى حيث يؤمر و ائه يسبح الله فاذا سبَح الرَّعد لا يبقى ملك في السماء الا رفع صوته بالتسبيح فعندها ينزل القطر. و كان رسول الله (ص) اذا سمع الرَّعد و الصَّواعق قال: اللهم لا تقتلنا بغضبك و لا تهلكنا بعذابك و عافنا قبل ذلك، «و يُرْسِلُ الصَّواعِقَ» مردی بود از فراعنه عرب ازین کافر دلی ناپاک متمد، رسول خدا (ص) مردی را فرستاد تا وی را بخواند، آن مرد گفت یا رسول الله ائه اعتی من ذلك، آن دشمن خدا و رسول از آن شوختر است که فرمان برد، رسول (ص) باز گفت اذهب فادعه لی، رو او را بر من خوان، مرد برفت و او را گفت يدعوك رسول الله رسول خدا ترا میخواند، آن کافر گفت و ما الله امن ذهب هو او من فضة او من نحاس، مرد باز آمد گفت یا رسول الله من می‌گفتم که آن کافر ناپاک فرمان نبرد او بمن چنین و چنین گفت، رسول خدا گفت ارجع اليه فادعه، يك بار دیگر باز شو و او را بر خوان، مرد باز گشت و او را خواند و جواب همان شنید، مرد باز گشت، رسول خدا سوم بار فرستاد، بار سوم چون آن کافر سخن بیهوده در گرفت ربّ العزّه صاعقه‌ای فرو گشاد از آسمان آتش در وی افتاد و سوخته گشت، در آن حال جبرئیل آمد و این آیت آورد: «و يُرْسِلُ الصَّواعِقَ فَيُصِيبُ بها مَنْ يَشَاءُ وَ هُمْ يُجَادِلُونَ فِي اللّٰهِ».

ابن عباس گفت این آیت و آیت پیش: «لَهُ مُعَقَّبَاتٌ» هر دو در شأن دو مرد فرو آمد یکی عامر بن الطفیل دیگر اربد بن ربیعہ هر دو در حق رسول خدای (ص) مکر ساختند و ربّ العزّه آن مکر و ساز بد ایشان فرا سر ایشان نشاند، این عامر پیش رسول خدا آمد گفت یا محمد مالی ان اسلمت؟ اگر مسلمان شوم مرا چه بود و در کار من چه حکم کنی رسول (ص) گفت: لك ما للمسلمين و عليك ما عليهم هر چه مسلمانان را بود ترا همان بود و هر حکم که بر ایشان رانند بر تو همان رانند، عامر گفت: تجعل لي الامر بعدك ان خواهم که کار خلق و ولایت پس از تو بمن سپارند تا خلیفه تو باشم و بجای تو نشینم، رسول خدا (ص) گفت که این نه کاریست که در دست من بود که این بفرمان و حکم الله تعالی بود آن را که خواهد دهد، گفت یا محمد تجعلني على الوبر و انت على المدر ان خواهم که تو بر اهل مدر کار رانی و پیش رو باشی و من بر اهل وبر، رسول (ص) گفت این چنین راست نیاید و سخن کوتاه کن، گفت ای محمد پس مرا چه خواهی داد؟ گفت: اجعل لك اعنة الخيل تغزو عليها، ترا لشکری دهم تا سر خیل ایشان باشی و غزا کنی، گفت آن خود مرا راستست، امروز اسلام را چه کنم و از بهر تو چرا گردن نهم؟ و پیش از آن با اربد راست کرده بود که چون من با محمد بسخن در آیم تو از پس وی در آی و او را زخم کن، آن ساعت بچشم اشارت کرد و اربد خواست که شمشیر از نیام بر کشد چهار انگشت بر آمد و بر جای بماند هر چند جهد کرد تا بر کشد نتوانست تا رسول (ص) باز نگرست بجای آورد که ایشان ساز بد ساخته‌اند و مکر کرده‌اند گفت: «اللهم اكفنيهما بما شئت» فارس الله على اربد صاعقة في يوم صائف صاح فاحرقته و ولی عامر هاربا و قال يا محمد دعوت ربك فقتل اربد و الله لاملأها عليك خيلا جردا و فتيانا مردا، فقال رسول الله (ص) يمنعك الله من ذلك و ابنا قيلة، يرید الاوس و الخزرج فنزل عامر بيت امرأة سلولية فلما اصبح ضمّ عليه سلاحه و خرج و هو يقول و

الثلاث لئن اصحر محمد الی و صاحبه یعنی ملک الموت لأنفذتهما بر محی فلما رأى الله ذلك منه ارسل ملكا فلطمه بجناحه فاذا راه فى التراب و خرجت على رأسه غدة فى الوقت عظيمة فعاد الى بيت السلولية و هو يقول غدة كغدة البعير و موت فى بيت السلولية ثم دعا بفرسه فركبه ثم اجراه حتى مات على ظهره فاجاب الله دعاء رسوله (ص) و قتل عامرا بالطاعون و اربد بالصاعقة.

فذلك قوله عزّ و جلّ: «وَ يُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ» جمع صاعقه و هى نار تسقط من شدة البرق تحرق ما اصابته. و تستعمل ايضا فى الامر الشديد المهلك، «فَيُصِيبُ بِهَا مَنْ يَشَاءُ»

قال ابو جعفر الباقر (ع) يصيب المسلم و غير المسلم و لا يصيب ذاكرا، «وَ هُمْ يُجَادِلُونَ فِي اللَّهِ» جدالهم فى الله مجادلتهم لرسوله فى عبادتهم الاوثان و الواو يصلح للحال و يصلح لعطف الجملة على الجملة، «وَ هُوَ شَدِيدُ الْحَالِ» اى و الله شديد القوة و الغضب. و قيل شديد الاخذ و الانتقام. و قيل شديد الاهلاك بالمحل و هو القحط. و قيل شديد المحال يوصل المكروه الى من يستحقه من حيث لا يشعر و فى الميم قولان: احدهما ان الميم اصلى يقال محل به اذا عرّضه للهلاك و كذلك ما حلته محالا اذا قاوته حتى يتبين ايكما اشد، و القول الثاني ان الميم زيادة و الكلمة من الحول و الحيلة. فقال ابن عباس شديد الحول و قال قتادة شديد الحيلة.

قوله: «لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ» اى كلمة التوحيد لا اله الا الله، اى لا يحقّ احد ان يدعى الها الا هو اوست كه سزد كه او را خدای خوانند و ديگرى را نسزد و معنى ديگر له دعوة الحق: اوست سزای آن كه خلق را با پرستش او خوانند، معنى ديگر: اوست كه خلق را فردا از خاك باز خواند تا بيرون آيند و تواند. و قيل له دعوة الطلب الحق اى مرجو الاجابة و دعاء غير الله لا يجاب. و هو قوله: «وَ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ» يعنى الاصنام، «لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ» اى داعى الاصنام كالعطشان يمدّ يده الى البئر، «لِيَبْلُغَ» الماء، «فَاهُ» من غير حبل و لا دلو، «وَ مَا هُوَ بِبَالِغِهِ» اى ان الاصنام لا تنفعه و لا تستجيبه كمن يبسط كفيه الى الماء يشير اليه بيده و يدعوه بلسانه فالماء لا يستجيب له و الاستثناء من الاستجابة اى لا يستجيب الصنم الا كاستجابة الماء داعيه. قال الضحّاك كما انّ العطشان اذا بسط كفيه الى الماء لا ينفعه ما لم يقبضهما و يجمع الانامل و لا يبلغ الماء فاه ما دام باسطا كفيه كذلك الاصنام لا تملك لهم ضررا و لا نفعا و لا موتا و لا حياة و لا نشورا، «وَ مَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ» الله، «إِلَّا فِي ضَلَالٍ» فانّ اصواتهم محجوبة عن الله عزّ و جلّ. و قيل و ما دعاء الكافرين الاصنام الا فى ضلال لا يجدى شيئا.

«وَ لِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» سجود تعبد و انقياد، «طَوْعاً» يعنى سجود الملائكة و المؤمنين، «وَ كَرْهًا» من اكره على الايمان يعنى خوف بالسيف فكان اول دخوله كرها، اين طواعيت و كراهيت در سجود اهل زمين است كه آسمانيان بطوع و طبع سجود مى كنند و در ايشان هيچ كراهيت نيست. اما زمينيان قومی بطوع سجود كنند كه مسلمان زانند يا بطوع مسلمان شدند و قومی را باكراه و شمشير مسلمان كردند، بدايت كار ايشان كره بود پس طوع شد. و قومی منافقان اند كه بظاهر اسلام دارند و بكره سجود مى كنند. و روا باشد كه سجود بمعنى خضوع و انقياد بود، و ليس شىء الا و هو يخضع لله عزّ و جلّ

و ینقاد له. و گفته‌اند سجود بکره اینست که تفسیر کرد گفت: «وَظِلَالُهُمْ بِالْعُدُوِّ وَ الْأَصَالِ» چنانکه جای دیگر گفت: «يَتَقَيُّوْا ظِلَالَهُ عَنِ الْيَمِيْنِ وَ الشَّمَالِ سُجْدًا لِلَّهِ وَ هُمْ دَاخِرُونَ» ای صاغرون کارهون.

قال مجاهد: ظلّ المؤمن يسجد طوعا و هو طابع و ظلّ الكافر يسجد طوعا و هو كاره، الغدو جمع غداة كفتى جمع قناة و الأصال جمع اصيل. و قيل جمع اصل و اصل جمع اصل و هو ما بين العصر الى المغرب. «قُلْ» يا محمد للكفار، «مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» استفهام تقرير و استنطاق فانهم يقولون الله فاذا قالوها «قُلْ اللَّهُ» ای هو الله كما قلتم می‌گویند ای محمد از ایشان پرس که آفریدگار آسمانها و زمین کیست ایشان جواب دهند و گویند الله که جز ازین جواب نیست، چون ایشان اقرار دادند، تو گوی چنین است که شما می‌گویند که آفریدگار الله تعالی است و آن گه این اقرار بر ایشان حجت کن و گوی: «أَفَأَنْتُمْ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ» استفهام انکار علی شرکهم بعد اقرارهم، ایشان را بگوی چون اقرار می‌دهید که آفریدگار اوست، فلم اتخذتم من دونه اولیاء چرا جز از الله تعالی بتان را بخدایی گرفتید و روز حاجت را و دفع مضار خود را ساخته‌اید، و ایشان آنند که خود را بکار نیابند، نه آورد سودی توانند نه باز برد گزندی، چون از خود عاجزاند از کار دیگران عاجزتر باشند. ثم ضرب مثلا للذی یعبد الاصلنام و الذی یعبد الله فقال: «قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَ الْبَصِيرُ» یعنی المشرك و المؤمن، «أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَ النُّورُ» یعنی الشُّرك و الايمان ای لیسا بسواء. قرأ عاصم و حمزة و الكسائی «یستوی الظلمات و النور» بالیاء و قرأ الباقون بالتاء، اینجا سخن منقطع گشت، پس گفت: «أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ» بل اجعلوا لله شركاء، «خَلُقُوا» مثل ما خلق الله تعالی، «فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ» ای اشتبه مخلوق الله بمخلوق الشركاء عندهم فمن اجل ذلك جعلوهم شركاء، و هذا استفهام انکار ای لیس الامر هكذا حتى یشتبه الامر و يجعلوهم شركاء بل الله سبحانه هو المتفرد بالخلق، و هو قوله: «قُلْ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ» دخل فيه المخلوقون بصفاتهم و افعالهم و المخلوقات بصفاتهما و افعالها و المخاطب لا یدخل فی الخطاب، «وَ هُوَ الْوَاحِدُ» المتفرد بالخلق و الاحداث، «الْقَهَّارُ» یقهر كل شیء بقدرته. قال الازهری الواحد فی صفة الله عزّ و جلّ له معنیان: احدهما انه واحد لا نظیر له و لیس کمثله شیء، تقول العرب فلان واحد قومه و واحد الناس اذا لم یکن له نظیر، و المعنی الثانی انه اله واحد و ربّ واحد لیس له فی الهیته و ربوبیته شریک لانّ المشرکین اشركوا معه آلهة و کذبهم الله تعالی فقال: الهکم اله واحد و هو الواحد القهّار.

### النوبة الثالثة

قوله تعالی: «اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَى» احاط الحقّ سبحانه بالمعلومات علما و امضى بالکائنات حکما فلا معلوم یعزب عن علمه و لا مخلوق یخرج عن حکمه تعالی قدره عن سمات النقص و تقدّس و صفه عن صفات العیب ثنائی است که الله تعالی بر خود می‌کند، جلّ ثناؤه و عزّ کبریاؤه، خود را خود می‌ستاید که وی تواند که خود را ستاید و ثناء وی است که وی را شاید، از آب و خاک چه آید و ثناء آب و خاک تا کجا رسد و اگر چند بکوشد بسزا و قدر الله تعالی کی رسد، عقل بفرساید و هم بگدازد و بمبادی اشراق جلال وی نرسد،

او که وی را ستاید دریا می‌پالاید و چراغست که در روز می‌افروزد، پیداست که چراغ در نور روز چه افزاید.

وصف تو چه جای حکمت‌اندیشانست      خاک کف تو سرمه دل‌ریشانست  
شاهان جهان پای ترا بوسه دهند      عشق تو چه کار و بار درویشانست

«اللَّهُ يَعْلَمُ» خداست که داناست و در دانایی یکتاست و نهانش چون آشکار است، باریک بین و نهان دان و شیرین صنع و نیک خداست، هر ذره‌ای از ذرات موجودات، در زمین و در سماوات، چه آشکارا و چه نهان، چه در روز روشن، چه در شب تاریک، جنبش همه می‌بیند، آواز همه می‌شنود، اندیشه همه می‌داند. آن کودک که اندر شکم مادر بیمار و در آن ظلمت رحم بنالد، آن ناله وی می‌شنود و درد وی را درمان می‌سازد.

گفته‌اند که چون آن کودک از درد بنالد، دارویی یا طعامی که شفاء وی در آن بود مادر را در دل افتد و آرزوی آن طعامش پدید آید بخورد و شفاء آن کودک در آن بود، تا در رحم مادر بود او را در حمایت و رعایت خود می‌دارد، بعد از آن که صد هزاران عجایب حکمت و بدایع فطرت بحکم عنایت از روی لطافت در نهاد و هیکل وی پدید کرده، از بینایی و شنوایی و دانایی و گیرایی و روایی، قدی خیزرانی، رویی ارغوانی، صورت آشکار او سرش نهانی و ربّ العزّه بر بنده این منت می‌نهد و شکر آن در می‌خواهند. در تورات موسی است: (من انصف منی لخلقى صورّت و خلقت و رزقت ثمّ قلت لهم تصدّقوا ممّا رزقکم علی المسکین بدرهم، اجعله لکم عسرا و ان اعطیتموه عسرا اجعلها مائة و ان اعطیتموه مائة جعلتها لکم الف و لا ینفد خزائنی و لا اضع اجر المحسنین).

چون از رحم مادر بیرون آید و قدم درین سرای بلیات و نکبات نهد، گوشوانان و نگهبانان بر وی گمارد. چنانک گفت جلّ جلاله: «لَهُ مُعَقَّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ»، در خبرست که ده فریشته بر وی گمارد: یکی بر راست، یکی بر چپ، یکی در پیش، یکی در قفا، دو بالای سر، دو بر چشم، دو بر دهن، این ده فریشته گماشتگان حق‌اند نگهبانان بنده از بدها و آفتها، این فریشتگان روزند چون شب در آید باسماں باز شوند و ده دیگر بجای ایشان باز آیند. و فی ذلك ما

روی ابو هریره قال قال رسول الله (ص): يتعاقبون فيكم ملائكة بالليل و ملائكة بالنهار و يجتمعون في صلاة الفجر و صلاة العصر، ثم يعرج الذين يأتيوا فيكم، فيسألهم ربهم كيف تركتم عبادي؟ فيقولون تركناهم و هم يصلون.

اگر کسی گوید معلوم است که فریشتگان قضاء الله را رد نتوانند، پس بودن فریشتگان و بنده چه فایده کند؟ جواب آنست که قضاء الله بر دو قسم است: قضاء لازم و قضاء جایز.

قضاء لازم آنست که ربّ العزّه تقدیر کرد و حکم راند که از آسماں فرو آید و ناچار ببنده رسد، فریشتگان

این حکم را دفع نتوانند کرد و نه بهیچ فعل از افعال بنده از خیرات و صدقات این قضا بگردد و فریشتگان بنده را باین قضا باز گذارند، چنانکه در خبر است: «فاذا جاء القدر خلوا بینه و بینه»، اما قضاء جایز آنست که: قضا مجبیه و لم یقض حوله وقوعه بل قضا صرفه بالتوبة و الدعاء و الصدقة و الحفظه، و از اینجا گفته‌اند: «الصدقة ترد البلاء».

و در روزگار عیسی (ع) مردی گازر جایی بگذشت، عیسی درو نگرست، بدیده معجزت آن قضاء جایز بدید که روی بوی نهاده، عیسی گفت این مرد همین ساعت از دنیا برود، ساخته باشید تا بر وی نماز کنیم، آن گازر رفت بشغل خویش و آن ساعت در گذشت و گازر باز آمد، حواریان گفتند یا نبی الله آن ساعت گذشت و مرد زنده است حکم تو از کجا بود، عیسی (ع) آن مرد را پرسید که این ساعت چه خیر کردی؟ گفت دو درویش را دیدم گرسنه و دو قرص داشتم بایشان دادم، گفت از آن پس چه دیدی؟ گفت پشته‌ای که داشتم در میان آن ماری سیاه بود از آنجا بیرون آمد بندی محکم بر دهن وی نهاده، عیسی گفت آن قضاء جایز بود صدقه آن را بگردانید. و ربّ العزّه در ازل همین حکم کرده که چون بنده صدقه دهد بلا از وی بگرداند، و یشهد كذلك قصّة یونس (ع).

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» عَيَّرُوا السَّنْتَهُمَ عَنْ حَقَائِقِ ذِكْرِهِ، فَغَيَّرَ قُلُوبَهُمْ عَنْ لَطَائِفِ بَرِّهِ، وَرَدَّ زَبَانَ وَوَارَدَ دَلَّ فِي هَمِّ بَسْتِهِ وَبِهِمْ بِيُوسْتِهِ، تَأْوِيلُ إِذْكَارِ بَرِّ زَبَانَ بِنَدَةِ رَوَانَسْتِ، وَارْدَاتِ أَنْوَارِ فِي دَلِّ وَبِي تَابَانَسْتِ، وَتَأْوِيلُ جَوَارِحِ وَارْكَانِ بِنَدَةِ بِنَعْتِ ادِّبِ فِي نَمَازِ اسْتِ جَانِ وَرَوَانِ وَبِي فِي حَضْرَتِ رَازِ وَنَازِسْتِ. وَبَرِّ عَكْسِ اسْتِ تَأْوِيلُ بَرِّ زَبَانَ بِنَدَةِ بِيهِدَةِ مِيْرُودِ، دَلِّ وَبِي فِي غَفْلَتِ مِيْ بُوْدِ وَتَأْوِيلُ اسْتِ دَائِرَةِ فَرْمَانِ بَدْرِ مِيْ نَهْدِ، حَلَاوَتِ ائِمَانِ بَدَلِ وَبِي رَاهِ نِيَابِدِ، «وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ» لَكِنْ چُونِ اللَّهِ تَعَالَى خَوَاهِدِ كِهْ دَلِّ وَبِي نَهْبَةِ شَيْطَانِ شُوْدِ وَبِدَامِ اِبْلِيسِ اَوِيخْتِهْ گَرْدِدِ، جِهْدِ وَبِي چِهْ سُودِ دَارِدِ وَحَكْمِ اَزَلِ رَا رَدِّ كِيْ تَوَانِدِ. بِلْعَامِ بَاعُورَا چِهَارِ صَدِّ سَالِ فِي تَسْبِيْحِ وَتَقْدِيسِ عَمْرِ بَسْرِ اَوْرِدِهْ بُوْدِ وَچِهَارِ صَدِّ مَسْجِدِ وَرِبَاطِ بِنَا كَرْدِهْ بُوْدِ وَدِرِ پِنَاهِ اسْمِ اعْظَمِ رَاهِ اِخْلَاصِ رَفْتِهْ بُوْدِ، هَوَاءِ نَفْسِ اَوِ بَرُوْ مَسْتَوْلِيْ گِشْتِ تَأْوِيلُ دَعَائِيْ كَرْدِ بَرِ مُوسَى، اَوِ رَا گُفْتَنْدِ اِيْ بِلْعَامِ اِگَرِ تُوْ تِيْرِيْ فِي مَوْسَى اِنْدَازِيْ اَوِ پُوشِيْدِهْ اِصْطِنَاعِ اسْتِ، جُوشَنِ «وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي» گَرْدِ وَبِي فِي اَمْدِهْ وَقُضَا وَقَدْرِ هَرِ دُوْ دَسْتِ فِي هَمِّ دَاْدِهْ وَاَوِ رَا بَرِ اَنِّ دَاشْتِهْ كِهْ اَنِّ تِيْرِيْ كِهْ پُرُورِدِهْ چِهَارِ صَدِّ سَالِ عِبَادَتِ بُوْدِ اَزِ كِنَانِهْ اِخْلَاصِ بَدَسْتِ دَعْوَتِ بَرِ اَوْرِدِ وَدِرِ كِمَانِ اِجَابَتِ نِهَادِ، بِيَازُويِ كِهْ پُرُورِدِهْ اسْمِ اعْظَمِ بُوْدِ دِرِ كَشِيْدِ وَبِي مَحَابَا بَرِ قَدَمِ مُوسَى زِدِ تَأْوِيلُ چِهْلِ سَالِ فِي تِيَهْ بَمَانْدِ، اَزِ اَنجَا كِهْ رَخْتِ بَرِ گِرْفَتِيْ هَمَانجَا رَخْتِ بِنِهَادِيْ، مُوسَى دَلِّ تَنَگِ گِشْتِ گُفْتِ مَرَا چِهْ بُوْدِ كِهْ دِرِ تِيَهْ بَمَانْدِهَامِ، گُفْتَنْدِ تِيْرِ بِلْعَامِ بَرِ قَدَمِ تُوْ اَمْدِهْ اسْتِ، مُوسَى گُفْتِ وَ مَرَا رَا خُودِ دَعَائِيْ مَسْتَجَابِ نِيْسْتِ؟ گُفْتَنْدِ هَسْتِ، هَرِ اَنجَا بِيَايْدِ بَخَوَاهِ. گُفْتِ اِيْ بِلْعَامِ بَدِ مَرْدِ مَرَا رَا نِيْزِ دِرِ كِنَانِهْ كَلِمِيْ تِيْرِ دَعْوَتِيْ اسْتِ كِهْ دِرِ هَرِ كِهْ اِنْدَازِيْمِ دِمَارِ وَبِي بَرَاْرِيْمِ، اَنِّ گِهْ يَدِ بِيْضَا دِرِ كِنَانِهْ كَلِمِيْ كَرْدِ، تِيْرِ اسْتِقَامَتِ بَرِ كَشِيْدِ، دِرِ كِمَانِ: «اَشْرَحْ لِيْ صَدْرِي» نِهَادِ، بِيَازُويِ: «سَنَسُدُّ عَضْدَكَ» دِرِ كَشِيْدِ، بَرِ سِيْنِهْ بِلْعَامِ زِدِ، گُفْتِ اَلْهِيْ دِرِ بَهِيْنِهْ وَاقْتِ، بَهِيْنِهْ چِيْزِ اَزُوْ وَاسْتَانَ، گُفْتِ بَهِيْنِهْ وَاقْتِ



اینست و بهینه چیز ایمانست، «فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ» ایمان، مرغ وار از آن بیچاره بر پرید و اسم اعظم از وی روی ببوشید.

اینست که رب العالمین گفت: «وَ إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَ مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ» ای اذا اراد الله بقوم سوء وفر دواعیهم حتی یعلموا و یختاروا ما فیہ بلاؤهم فیمشوا الی هلاکهم بقدمهم. كما قال قائلهم:

الی حتفی مشی قدمی      اری قدمی اراق دمی

«وَ لِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعًا وَ كَرْهًا» بر زبان تفسیر، سجود کافر سجود کره است از آنک بوقت محنت در حال شدت دفع گزند خویش را سجود کند و تواضع نماید، چنانک مصطفی (ص) حصین خزاعی را گفت: کم تعبد الیوم لها: فقال سبعة، واحدا فی السماء و ستة فی الارض، فقال أیهم تعده لرغبتک و رهبتک؟ قال الذی فی السماء.

بر مقتضی این قول، هر که خدای را سجود کند طمعی را، جلب نفعی یا دفع ضرری را، آن سجود کراهیت است نه سجود طواعیت، سجود طوعی آنست که محض فرمانرا و اجلال عزت حق را کند، نه در آن شوب طمع بود نه امید عوض، نه بیم از محنت، شخص در سجود و دل در وجود و جان در شهود، شخص با وفا و دل با جفا و جان با صفا.

آن صدر طریقت بو یزید بسطامی را بخواب نمودند که یا بایزید: خزانننا مملوّة من العبادّة، تقرّب الینا بالانکسار و الذلّة در گاه ما را رکوع و سجود بی انکسار دل و صفاء جان بکار نیاید که خزائن عزت ما خود پر از رکوع و سجود خداوندان دلست، چون بدرگاه ما آیی درد دل بر جام جان نه و بحضرت جانان فرست که درد دل را بنزدیک ما قدریست.

پیر طریقت گفت: توحید در دلهای مؤمنان بر قدر در دلهای بود، هر آن دلی که سوخته تر و درد وی تمامتر با توحید آشناتر و بحق نزدیکتر:

بی کمال سوز دردی نام دین هرگز میر      بی جمال شوق وصلی تکیه بر ایمان مکن

### ۳ النوبة الاولى

قوله تعالى: «أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً» فرو فرستاد از آسمان آبی، «فَسَأَلَتْ أُودِيَةَ» برفت رودهای آب، «بِقَدْرِهَا» باندازه آن، «فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا» بر سر گرفت سیل کفی ایستاده بر سر آب، «وَ مِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ» و از آن چیزها که آتش می‌فروزند بر آن، «ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ» بطلب و جستن زیوری یا پیرایه‌ای، «زَبَدٌ مِثْلُهُ» هم کفی است راسب در زیر آن چنانک آن کف است رابی بر سر آب، «كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَ الْبَاطِلَ» چنان می‌زند الله تعالی حق و باطل را مثل، «فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً» اما کف بکران

رود، «وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَمَا كُنَّا فِي الْأَرْضِ» و اما آنچه مردم را بکار آید و سودمند است در زمین بماند بدرنگ، «كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ (۱۷)» چنین زند الله مثلها.

«لِلَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمُ الْحُسْنَى» آنان که خداوند خویش را پاسخ نیکو کردند، «وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُ» و ایشان که پاسخ نیکو نکردند او را، «لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا» اگر ایشان را فردا هر چه درین جهان چیزست و بود و خواهد بود، «وَمِثْلَهُ مَعَهُ» و هم چندان با آن، «لَافْتَدَوْا بِهِ» ایشان بآن خویشان باز خریدند «أُولَئِكَ لَهُمْ سُوءُ الْحِسَابِ» ایشانند که ایشانراست شمار بد، «وَمَا لَهُمْ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمِهَادُ (۱۸)» و جایگاه ایشان دوزخ و بد جایگاه که آنست.

«أَفَمَنْ يَعْلَمُ» کسی که می‌داند، «أَتَمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ الْحَقَّ» که آنچه فرو فرستاده آمد بتو از خداوند تو راستست و درست، «كَمَنْ هُوَ أَعْمَى» او چنان نابینا دل است، «إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولَئِكَ الْأَلْبَابِ (۱۹)» راستی او دریابند و پند ایشان پذیرند که خداوندان مغزاند.

«الَّذِينَ يُؤْفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ» ایشان که راست بنمایند و راست می‌دارند پیمان خدای، «وَلَا يَفْقَهُونَ الْمِيثَاقَ (۲۰)» و بنه شکنند پیمان محکم بسته او.

«وَالَّذِينَ يَصِلُونَ» و ایشان که می‌پیوندند، «مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ» آن چیز را که الله تعالی فرمود که بپیوندند، «وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ» و از خداوند خویش می‌ترسند، «وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ (۲۱)» و می‌ترسند از شمار بد فردا.

«وَالَّذِينَ صَبَرُوا» و ایشان که شکیبایی کردند، «ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ» طلب دیدار خداوند خویش را، «وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ» و نماز بهنگام بیای داشتند، «وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً» و از آنچه داشتند چیزی بدادند نهان و آشکارا، «وَيَذَرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ» و باز زنند بنیکی بدی را، «أُولَئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ (۲۲)» ایشانراست سرانجام نیکو.

«جَنَّاتُ عَدْنٍ» بهشتهای همیشه‌ای، «يَدْخُلُونَهَا» در روند در آن، «وَمَنْ صَلَحَ» و هر که نیکو بود، «مِنْ آبَائِهِمْ وَزُوجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ» از پدران ایشان و از جفتان ایشان و فرزندان ایشان، «وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ (۲۳)» و فریشتگان بر ایشان در آیند از هر دری.

«سَلَامٌ عَلَيْكُمْ يَا صَبْرَتُمْ» و می‌گویند درود بر شما بآن شکیبایی که کردید، «فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ (۲۴)» ای نیکا سرانجام سرای.

«وَالَّذِينَ يَفْقَهُونَ عَهْدَ اللَّهِ» و ایشان که می‌شکنند پیمان خدای، «مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ» از پس محکم بستن پیمان او، «وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ» و می‌گسلند آنچه الله تعالی فرموده است به پیوند آن، «وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ» و بدکاری و تبه کاری می‌کنند در زمین، «أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ» ایشانند که ایشانراست دوری و نفرین، «وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ (۲۵)» و ایشانراست سرای بد «اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ» الله تعالی می‌گستراند و می‌گشاید روزی او را که خواهد، «وَوَيْقِرُ» و تنگ تر می‌راند و تنگ می‌دارد برو که

خواهد، «وَفَرَحُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا» و شادند بزندگانی این جهانی، «وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا» و نیست زندگانی این جهان، «فِي الْآخِرَةِ» در برابر آن جهان، «إِلَّا مَتَاعٌ (۲۶)» مگر اندکی ناپاینده بر هیچ بنده.  
 «وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا» و می‌گویند کافران، «لَوْ لَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ آيَةً مِنْ رَبِّهِ» چرا برو از آسمان فرو فرستاده نمی‌آید آیتی از خداوند او، «قُلْ إِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ» گوی که الله تعالی گم کند از راه خویش او را که خواهد، «وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أَنْابَ (۲۷)» و راه می‌نماید و می‌گشاید بخود او را که باز گردد براستی با او.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: «أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً» این باز مثلی دیگرست که الله تعالی زد حق و باطل را و ایمان و کفر را، می‌گوید: مثل الحقّ فی ثباته و انتفاع صاحبه به و الباطل فی ذهابه و قلة انتفاع صاحبه به کمثل ماء مطر انزله الله من السحاب من جانب السماء، «فَسَالَتْ أَوْدِيَةً» الاودية جمع واد و هو الموضع الذي يسيل فيه الماء بكثرة، «بِقَدَرِهَا» یعنی الكبير بقدر كبراته و الصغیر بقدر صغره. و قيل بقدرها ما قدرها ما قدرها من ملئها، «فاحتَمَلَ السَّيْلُ» الذي حدث من ذلك الماء، «زَبَدًا رَابِيًا» ای عاليا و الزبد و ضر الغليان و خبثه، آب صافی که مردم را در آن نفع بود مثل حق است و زبد مثل باطلست که نماید و نپاید، معنی آنست که باطل اگر چه بر زبر حق شود در بعضی احوال باک نیست که آن بنماند و نه پاید و عاقبت سرانجام جز حق را و اهل آن را نبود. آن گه مثلی دیگر زد پیش از آنک این یکی تمام شد گفت: «وَمَا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ» قرأ حمزة و الكسائي يوقدون بالياء اذ لا مخاطبة لها هنا، ای يلقون الحطب في النار تحته و يسبكونه من الفلزات كالذهب و الفضة و الرصاص و الصفر و النحاس، «ابْتِغَاءَ حَلِيَّةٍ» ای لابتغاء حلية هو الذهب و الفضة يتخذ منهما حلية السيف و المركب و الدواة و حلية النساء، «أَوْ مَتَاعٍ» كالرصاص و النحاس و الصفر منها يتخذ الاواني و ما يتمتع به في الحضر و السفر، «زَبَدٌ مِثْلُهُ» ای لهذه الفلزات اذا اغليت زبد و خبث مثل زبد الماء. قوله «زَبَدٌ مِثْلُهُ» مبتداء و مما توقدون عليه خبره، ای و مثل زبد الماء زبد ما يوقد عليه، «كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَ الْبَاطِلَ» ای مثل الحقّ و الباطل، «فَأَمَّا الزَّبَدُ» یعنی زبد الماء و خبث الحديد و الصفر و النحاس، «فَيَذْهَبُ جُفَاءً» ای باطلا من جفأت القدر و اجفأت اذا غلت و علا زبدها فاذا سكنت لم يبق منه شيء و بناء فعال مما يرمى و يطرح. و قيل جفا الوادي و اجفا اذا نشف، «وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ» الماء و الحلى و الاواني، «فَيَمُكِّثُ فِي الْأَرْضِ» يشرب منه الحيوان و يزرع به فيكون منه معاش الخلق و انتفاع الناس بالحلى و الامتعة ظاهر، «كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ» فمثل المؤمن و اعتقاده و نفع الايمان كمثل هذا الماء المنتفع به في نبات و حياة كل شيء و كمثل نفع الذهب و الفضة و سائر الآلات التي ذكرناها لانهما كلها تبقى منتفعا بها و مثل الكافر و كفره كمثل هذا الزبد الذي يذهب و كمثل خبث الحديد و ما تخرجه النار من وسخ الفضة و الذهب الذي لا ينتفع به. «كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ» ای كما بين هذا بضرب المثل كذلك يبين الله سائر المشكلات، اينجا سخن تمام شد و منقطع گشت: پس گفت: «لِلَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ» یعنی وحدوه و صدقوا رسله، همانست که

گفت: «اسْتَجِيبُوا لِرَبِّكُمْ» جای دیگر گفت: «مَنْ بَعْدَ مَا اسْتُجِيبَ لَهُ أُجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ». «الْحُسْنَى» یعنی لهم الحیاة و الرزق و تضاعف الحسنات فی الدنیا و الجنّة و الرّویة فی العقبی، «وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُ» یعنی المشرکین، «لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَ مِثْلَهُ مَعَهُ» ای ملکوا اموال الدنیا و ملکوا معها مثلها، «لَافْتَدَوْا بِهِ» لبذلوه لیدفعوا عن انفسهم عذاب الله و تقدیره لو انّ لهم ما فی الارض جمیعا و مثله معه. و قیل الفداء لافتدوا به، جای دیگر ازین گشادهتر گفت: «لِيَقْتَدُوا بِهِ مِنْ عَذَابِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَا تُقْبَلُ مِنْهُمْ»، «أُولَئِكَ لَهُمْ سُوءُ الْحِسَابِ» یعنی المناقشة و من نوقش الحساب هلك. و قیل سوء الحساب الذی معه التوبیخ و التقریع. قال فرقد: قال لی ابراهیم یا فرقد أ تدری ما سوء الحساب؟ قلت لا، قال ان يحاسب العبد بذنبه كله لا يغفر له منه شيء، «وَ مَاوَاهُمْ جَهَنَّمُ» ای مرجعهم الی النار، «وَ بئسَ المهادُ» المستقرّ جهنّم.

قوله: «أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ» این آیت در شأن حمزه فرو آمد و بو جهل، و حمزه مردی بود مهیب با حشمت و با قوت و قریش او را عظیم حرمت داشتندی و از بطش و بأس وی هراسیدندی و تا در جاهلیت بودی پیوسته حمایت و رعایت رسول خدا (ص) کردی و او را دوست داشتی و از بیم وی کس را زهره نبود که رسول را رنجانیدی، وقتی بصید رفته بود، بو جهل فرصت یافت با جمعی کفار مکه قصد رسول خدای کردند و او را برنجانیدند، حمزه آن ساعت در آن صحرا از پی آهوپی همی راند، آهو روی با وی کرد بزبانی فصیح گفت ای حمزه ترا شغلی هست از صید من مهمتر و اولیتر حمزه چون آن سخن بشنید او را عجب آمد عنان باز گرفت روی بمگه نهاد، هنوز در مکه نرفته بود که تقاضای دیدار جمال محمد عربی ناگاه از درون دل وی سر برزد، آتش مهر وی زبانه زد، با خود همی گفت کاشك محمد (ص) را بدیدی، نباید که دشمنی بر وی ظفر یافته باشد؟

درین اندیشه بود که کنیزك وی پیش آمد گفت یا سیدی خبر نداری که بو جهل لعین با محمد (ص) چه کرد؟! چون دانست که تو بصید بیرون رفته‌ای از بطش و قهر تو ایمن گشته رفت و محمد را برنجانید و زخم کرد و ناسزا گفت، حمزه گفت و مرا نیز کاری عجیب پیش آمد آهوپی با من سخن چنین گفت و مرا در کار محمد (ص) بصیرتی تمام حاصل گشت!! هم چنان خشم آلود برگشت و بو جهل را طلب کرد، او را دید با جماعتی قریش گرد آمده، چون حمزه را از دور بدیدند آن جمع از بیم وی متفرق شدند و هر یکی گریختن را گوشه‌ای گرفت، بو جهل تنها بماند، حمزه گفت ای نامرد هیچ کس، ترا با محمد (ص) چه کارست و با وی چه حساب داری که او را رنجانی و ترا خود چه زهره آن بود که بگوشه چشم بدو بازنگری، این همی گوید و کمان بر سر وی همی زند تا جراحتهای در وی پدید کرد، پس حمزه از وی باز گشت و بخانه خدیجه آمد.

رسول خدای (ص) چون وی را بدان صفت دید دانست که حمزه نه خود آمد که او را آورده‌اند و از جام هدایت او را شربتی داده‌اند، گفت یا عم چه غم خوری از آنک بو جهل مرا بزد، من از آن اندوهگین نهام و بآنک بو جهل مرا مکافات کردی شاد نهام شادی من بچیزی دیگر بود، حمزه گفت یا محمد شادی تو در چه

باشد تا من همان کنم، رسول خدا (ص) گفت شادی من در آن بود که تو گویی: «لا اله الا الله محمد رسول الله» حمزه در ساعت کلمه شهادت بگفت و مسلمان شد، دل‌های مسلمانان باسلام حمزه قوی گشت.

رب العالمین در شأن ایشان آیت فرستاد که «أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّ أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ» این حمزه است، «كَمَنْ هُوَ أَعْمَى» این بو جهل است، می‌گوید کسی که داند که آنچه بتو دادند از نامه و پیغام راست است و درست، چون برابر بود با کسی که نابینا دل بود هیچ فرا حق نبیند و درنیابد، آن گه گفت: «إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ» پند کسی پذیرد که خرد دارد، حق کسی ببیند که بصیرت دارد.

«الَّذِينَ يُؤْفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ لَا يَفْقُضُونَ الْمِيثَاقَ» این تفسیر «اولوا الالباب» است، می‌گوید عهدی که کردند و پیمانی که بستند، روز میثاق بوفاء آن عهد باز آمدند و هیچ نقض نکردند. و گفته‌اند وفاء عهد آنست که امر و نهی که ایشان را الزام کردند در کتاب خدا و سنت مصطفی بجای آوردند و هیچ خلاف نکردند.

و قيل عهده ان يطاع فلا يعصى و ان يذكر فلا ينسى و ان يشكر فلا يكفر و يراجع بالتوبة و المعذرة عند المعصية. قتاده گفت رب العزه در هیچ گناه آن مبالغت ننموده که در نقض عهد نموده که در قرآن بیست و اند جایگه آنست که بوفاء عهد می‌فرماید و از نقض آن بیم می‌دهد.

«وَ الَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ» قيل هو نصره المؤمنين. و قيل صلة محمد (ص) و قيل الايمان بجميع الانبياء من غير تفريق بينهم في النبوة. و قيل ان يوصل الزكاة بالصلاة و الصلاة بالصيام و الصيام بالحج و العمل بالقول، و اكثر المفسرين على انه الرحم امر الله بصلتها و نهى عن قطيعتها

قال النبي (ص): «اعجل الخير ثوابا صلة الرحم و اسرع الشر عقابا البغي و يمين الصبر تدع الديار بلاقع».

و عن عبد الله بن عمرو قال: من اتقى ربه و وصل رحمه نسيء له في عمره و اثرى ماله و احبه اهله. و في التوراة يا بن آدم اتق ربك و برّ والديك و صل رحمك امدك في عمرك و ايسر لك يسرك و اصرف عنك عسرك، «وَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ» يعظمونه و يخافون عذابه، «وَ يَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ» اي يخافون ان لا تغفر سيئاتهم و لا تقبل حسناتهم. و قيل «سوء الحساب» شدة العذاب و الحساب الجزاء و اعطاء الاستحقاق.

«وَ الَّذِينَ صَبَرُوا» يعنى على طاعة الله. و قيل على المرازى و المصائب و الحوادث، «ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ» اي طلب رضاء الله و تعظيمه، «وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ» المفروضة، «وَ أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَ عَلَانِيَةً» يعنى الزكاة، «وَ يَذَرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ» اي يدفعون بالتوبة المعصية و بالصلة الجفوة و بالصفح السفه و بالصدقة العذاب، و في الخبر: اتبع السيئة الحسنة تمحها.

و قال معاذ بن جبل يا رسول الله اوصنى، قال: «اذا عملت سيئة فاعمل بجانبها حسنة تمحها السر بالسر و العلانية بالعلانية».

قال عبد الله بن المبارك هذه ثمانى خلال مسيرة الى ثمانية ابواب الجنة. و قال ابو بكر الوراق هذه ثمانية جسور فمن اراد القربة من الله و الاتصال به عبرها، «أُولَئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ» يعنى العاقبة الحسنة، اي

اعقبهم الله الجنة من اعمالهم الصالحة في الدنيا، اي عاقبة دنيا هم لهم لا عليهم و عقبى الشئ منتهاه. و قيل كانت لهم بعد دار الدنيا.

«جَنَاتٌ عَدْنٌ» فهي بدل من عقبى الدار، «جَنَاتِ عَدْنٍ» اي دار اقامة، «يَدْخُلُونَهَا» قرأ ابن كثير و ابو عمرو يدخلونها بضم الياء و فتح الخاء مى گوید در آرند ایشان را در آن بهشتها همیشه، «وَمَنْ صَلَحَ» اي هم و من صلح، «مِنْ آبَائِهِمْ وَ أَزْوَاجِهِمْ» جمع زوج و المراد به الزوجة، «وَأَوْلَادِهِمْ» اولادهم و اولاد اولادهم من كان صالحا منهم وصفهم بالصلاح ليعلم ان مجرد السبب لا يغني.

و قيل الصلاح ها هنا الايمان، «وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ» بالتحية و السلام تكريمة من الله لهم.

«سَلَامٌ عَلَيْهِمْ» اي يقولون سلام عليكم «بِمَا صَبَرْتُمْ» يعنى بدل صبركم في الدنيا و مقاساة البلاء فالدنيا بلاء كلها، «فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ» اين عقبى همانست كه آنجا گفتم: «وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» اي نعم عاقبة العمل في دار الدنيا الجنة قال مقاتل يدخلون عليهم في مقدار يوم و ليلة من ايام الدنيا ثلث كرات معهم الهدايا و التحف يقولون سلام عليكم بما صبرتم. روى عن انس بن مالك انه تلا هذه الآية: جَنَاتِ عَدْنٍ الى قوله فنعم عقبى الدار، ثم قال انه خيمة من درّ مجوّف طولها في الهواء ستون ميلا، ليس فيها صدع و وصل في كلّ زاوية منها اهل و لها اربعة آلاف مصراع من ذهب، يقوم على كلّ باب سبعون الفا من الملائكة من كلّ ملك منهم هدية من الرحمن ليس مع صاحبه مثلهما، لا يدخلون الا باذنه بينهم و بينه حجاب و عن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله (ص): هل تدرّون اول من يدخل الجنة من خلق الله؟ قالوا الله و رسوله اعلم، قال المهاجرون الذين يسدّ بهم الثغور و يتقى بهم المكاره يموت احدهم و حاجته في نفسه لا يستطيع لها قضاء فيقول الله لمن يشاء من ملائكته انتوهم فحيّوهم فتأتيهم الملائكة فيدخلون عليهم من كلّ باب سلام عليكم بما صبرتم فنعم عقبى الدار.

و كان النبي (ص) يأتي قبور الشهداء على رأس كلّ حول فيقول السلام عليكم بما صبرتم فنعم عقبى الدار، و ابو بكر و عمرو عثمان رضی الله عنهم «وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ» اي يخالفون امر الله، «مَنْ بَعْدَ مِيثَاقِهِ» اي من بعد ما وثقوا على انفسهم لله ان يعملوا بما عهد اليهم و الميثاق مفعال من الوثاق و هو كلّ عقد اكد بيمين، «وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ» مراد باين صلت رحم است كه بنى اسرائيل بنى اعمام مصطفى بودند كه ایشان ولد اسحاق بودند و مصطفى (ص) از اولاد اسماعيل بود و بوى ايمان نياوردند و رحم بریدند.

قال النبي (ص): «اذا لم تمش الى ذى رحمك برجلك و لم تعطه من مالك فقد قطعته»، «وَأَيُّسِدُونَ فِي الْأَرْضِ» بالكفر و الظلم، «أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ» اي البعد من الرحمة، «وَأُولَئِكَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ» عذاب الآخرة.

«اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ» اي يوسع، «لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَقْدِرُ» اي و يضيق على من يشاء هو العالم بالاصلح لخلق.

لابن لنك:

يا فلکا دار بالندال و بالجہ  
 ل الى کم تدور يا خرف  
 فعائل ما بيل انملة و جاهل باليدين يعترف  
 قد وقف العقل في حقيقة ذا  
 فما على ضمن امره نقف

«وَفَرَحُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا» رضوا بها و زهدوا في الآخرة، «وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مَتَاعٌ» متعة و بلغة لا تدوم.

«وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ لَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ» هذه الآية تكون وحيا كما سأله اهل الكتاب ان ينزل عليهم كتابا من السماء و تكون معجزة كما سأله قريش ان يأتي بالملائكة قببلا او يكون لك بيت من زخرف او حنة او كنز او يأتيهم بالموتى احياء، «قُلْ إِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ» باقتراح الآيات بعد ظهور المعجزات، «وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أَنْابَ» اي من آمن و تاب و رجع اليه بقلبه، و المعنى قل يا محمد للذين طلبوا الآية ليؤمنوا ليس هداية من اهتدى بنزول الآية و لاضلال من ضلّ بترك انزالها لكن ذلك الى مشيئة الله فمن شاء اضله فلا ينفعه الآيات و من شاء وفقه للايمان فاهتدى و هذه الآية حجة على المعتزلة و القدرية واضحة.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: «أُنزِلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءٌ» الآية... ابو بكر واسطي گفت: اين آيت مدار علم حقيقت و معرفتست، و المعنى اوحى من العلى الى قلوب الانبياء و اسماعهم و الهم الحكماء فى عقولهم و بصائرهم، جلال احديت بنعمت رحمت و رأفت فرو فرستاد از آسمان بر پيغامبران پيغام راست و وحى پاك، هم بسمع شنيدند و هم بدل دريافتند و همچنين اوليا را الهام داد و نور حكمت در دل ايشان افكند، «فَسَأَلَتْ أُوْدِيَّةٌ بِقَدْرِهَا» اي ابصرت قلوب بقدر سعنتها و حياتها و استنارتها، دلهاى انبياء روشن گشت و بيفروخت بنور وحى و رسالت و دلهاى اولياء بچراغ حكمت و معرفت، «بِقَدْرِهَا» يعنى هر كس بقدر خویش بر درجات و طبقات، يكي برتر، يكي ميانه، يكي فروتر، تفاضل و تفاوت بر همه پيدا. پيغامبران را مى‌گويد: «وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ» اوليا را مى‌گويد: «هُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ» يكي را بر نبوت، رسالت افزونى، يكي را بر حكمت، نبوت افزونى، يكي را بر علم، معرفت افزونى، يكي را بر ايمان و شهادت، ذوق حقيقت افزونى، يكي را علم اليقين با بيان، يكي را حق اليقين باعيان، هر كسى را آن داد كه سزا بود و در هر دلى آن نهاد كه جا بود، «فَأَحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا» يعنى فاصاب تلك القلوب من خطأ الآراء و دون الهفوات و ما يلقى الشيطان فى الامنية و يختلسه من الحفظ و يلقيه من الزلل، آن دلها اگر چه روشنت و افروخته، خالى نباشد از وساوس و هواجس و هفوات صغائر كه شيطان پيوسته مترصد نشسته تا كجا در دل ايشان راهى يابد، تا شكى و سهوى افكند، دروغى برسازد، حفظى بر بايد. او كه مهتر عالم بود و سيد ولد آدم بود و در صدف شرف بود با كمال نبوت و بسالت رسالت وى شيطان هم از وى اختلاسى كرد، چنانك گفت: «أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ» تا از همزات وى بحق استعاذت كرد گفت: رَبِّ اعُوذْ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ، «وَمَا يُوقِدُونَ

عَلَيْهِ فِي النَّارِ» ای و مِمَّا يَتَفَكَّرُونَ فِيهِ و يَتَدَبَّرُونَهُ و يَسْتَنْبِطُونَ مِنْهُ، «ابْتِغَاءً» استدلال او ابتغاء کشف، «زَبَدًا» ای زیاده من الهام الحقّ و المام الملك، «مِثْلَهُ» ای مثل الخطاء الذي يليق به الشيطان.

می‌گوید آن صاحب الهام و صاحب معرفت یکی در بحر تفکر بدست استنباط جواهر معانی از آیات و اخبار بیرون می‌آرد، یکی از روی تدبّر بنعت الهام حقایق کشف می‌جوید، همی در آن تفکر و تدبّر و استنباط چندان کوشش نمایند و روش کنند که اندازه در گذارند تا بر الهام حق و المام ملك افزونی جویند، این افزونی همچون آن بر آراسته شیطانست از هر دو حذر کردنی است، «فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً» یعنی فاما الخطاء و الهفوة و الطغیان تذهب تذکرا، لقوله عزّ و جلّ: «إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ»، «وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ» من استدلال للفتوى او توقف على معنى، «فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ» یرسخ فی القلب می‌گوید آن خطاء رأی و هفوة لسان و طغیان از جهت شیطان پای دار نبود، در دل مؤمن قرار نگیرد، که مؤمن یاد کرد و یاد داشت حق بر دل و زبان دارد و غوغاء شیطان با سلطان ذکر حق پای ندارد، اینست که ربّ العالمین گفت: «تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ». و آنچه مردم را بکار آید که صلاح دل و دین در آن بود و باندازه شریعت و حقیقت بود، آن در دل راسخ گردد. درختی بود بیخ آن راسخ، شاخ آن ناضر، عود آن مثمر، بیخ آن در زمین وفا شاخ آن بر هوای رضا، میوه آن رؤیت و لقا و بر جمله اشارت آیت آنست که نور معرفت چون در دل تابد آثار ظلمت معصیت پاک ببرد و آن نورها مختلفست و آن معاصی متفاوت، نور یقین تاریکی شك ببرد، نور علم تهمت جهل ببرد، نور معرفت آثار نکرت محو کند، نور مشاهدت آثار ظلمت بشریت ببرد، نور جمع آثار تفرقت بردارد، باز بر سر همه نور توحید است، چون خورشید یگانگی از افق غیب سر بر زند با شب دوگانگی گوید:

شب رفت تو ای صبح بیکبار بدم      تا کی ز صفات آدمی و آدم

«أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ» الآية... این استفهام بمعنی نفی است، ای لا یستوی البصیر و الضریر و المقبول بالوصله و المردود بالحجة، هرگز یکسان نباشد دانا و نادان، روشن دل و تاریک دل، آن یکی آراسته توحید و نواخته تقریب و این یکی بیگانه از توحید و سزای تعذیب، آن یکی بنور معرفت افروخته و این یکی بآتش قطعیت سوخته، «إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ» کسی داند که چنین است که دل وی پر از نور یقین است و با عقل مطبوعی او را عقل مسموعی است، آن گه صفت ایشان کرد: «الَّذِينَ يُؤْفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ» ایشان که جز وفاء عهد الله ایشان را نگیرد، عهدی که کرده‌اند بر سر آن عهداند، نه صید این عالم شوند، نه قید آن عالم، اگر از عرش تا ثری آب سیاه بگیرد، لباس وفاء ایشان نم نگیرد، ای جوانمرد وفا و حسن العهد از آن مرغک بیاموز که جان خویش در سر وفاء عهد سفیان ثوری کرد: در آن عهد که سفیان ثوری را بتهمتی در حبس باز داشتند بلبلی در قفسی بود، چون سفیان را بدید زار زار سرانیدن گرفت روزی سفیان آن بلبل را بخرد و بها بداد و دست بداشت تا هوا گرفت، پس از آن در مدت زندگانی سفیان



هر روز بیامدی و ناله‌های چند بکردی آن گه راه هوا گرفتی، چون سفیان از دنیا برفت و او را دفن کردند آن بلبل را دیدند که بر سر تربت سفیان فرو آمد و باری چند بدر دل و سوز جگر بسرائید و در خاک بغلتید تا قطره‌های خون از منقار وی روان شد و جان بداد.

ای مسکین تو پنداری که شربت عشق ازل خود تو نوشیده‌ای یا عاشق گرم رو درین راه خود تو خاسته‌ای، اگر تو پنداری که خدای را جلّ جلاله درین میدان قدرت چون تو بنده‌ای نیست که وی را بپاکی بستاید، گمانت غلط است و اندیشه خطا، که اگر پرده قهر از باطن اصنام بی جان بردارند و لگام گنگی از سر این در و دیوار و درختان فرو کنند، چندان عجایب تسبیح و آواز تهلیل شنوی که از غیرت سر در نقاب خجالت خویش کشی و بزبان عجز گویی:

پنداشتمت که تو مرا يك تنه‌ای کی دانستم که آشنای همه‌ای

#### ٤ النوبة الاولى

قوله تعالى: «الَّذِينَ آمَنُوا» ایشان که بگرویدند، «وَوَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ» و می‌آرامد دل‌های ایشان بیاد خدا، «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ (٢٨)» بدانید که یاد کرد خدای آنست که بآن دلها آرامد.

«الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» ایشان که بگرویدند و کارهای نیک کردند، «طُوبَى لَهُمْ» ایشانراست زندگانی خوش، «وَ حُسْنُ مَا بَ (٢٩)» و باز گشتن گاه نیکو.

«كَذَلِكَ أَرْسَلْنَاكَ» چنانکه ترا فرستادیم، «فِي أُمَّةٍ» در امتی، «فَقَدْ خَلَّتْ مِنْ قَبْلِهَا أُمَّةٌ» که گذشت پیش ایشان، «لِنَتَلَوَا عَلَيْهِمْ الذِّكْرَ أَوْ حِينَا إِلَيْكَ» تا بر ایشان خوانی آنچه پیغام دادیم بتو، «وَ هُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ» و ایشان بنام برد رحمن و یاد کرد او کافر میشوند، «قُلْ هُوَ رَبِّي» بگو رحمن خداوند منست، «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» نیست خدایی جز او، «عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ» پشت باو باز کردم، «وَ إِلَيْهِ مَتَاب (٣٠)» و بازگشت من باوست.

«وَ لَوْ أَنَّ قُرْآنًا» اگر هرگز قرآنی بودی، «سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ» که بان کوه روان کردند، «أَوْ قُطِعَتْ بِهِ الْأَرْضُ» یا بان زمین بریدندی، «أَوْ كَلَّمَ بِهِ الْمَوْتَى» یا بان مرده را سخن شنوایند، «بَلْ لِلَّهِ الْأَمْرُ جَمِيعًا» بلکه خدایراست فرمان و کار همه، «أَلَمْ يَبْسُ الْاَّذِينَ آمَنُوا» بجای نیازند يك بار گرویدگان، «أَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَهْدَى النَّاسَ جَمِيعًا» که اگر الله تعالی خواستی همه ناگرویدگان را راه نمودی بیکبار، «وَ لَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا» و همیشه کافران و ناگرویدگان، «نُصِيبُهُمْ بِمَا صَنَعُوا» می رسد بایشان بفعل بد که کردند، «فَارْعَوْا» مصیبتی سخت و داهیه‌ای صعب، «أَوْ تَحُلُّ قَرِيبًا مِنْ دَارِهِمْ» یا تو فرود آبی ناگاه بر در سرای ایشان، «حَتَّى يَأْتِيَ وَعْدُ اللَّهِ» صبر کن تا وعده‌ای که الله تعالی داد بیايد، «إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ (٣١)» الله تعالی کز نکند وعده خویش.

«وَ لَقَدْ اسْتَهْزَى بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ» و افسوس کردند بر فرستادگان پیش از تو، «فَأَمَلَيْتُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا» درنگ دادم کافران را، «ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ» آن گه فرا گرفتم ایشان را، «فَكَيْفَ كَانَ عِقَاب (٣٢)» چون بود

سرانجام نمودن من دشمنان را.

«أَفَمَنْ هُوَ قَائِمٌ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ» آن کس که بر ایستاد دارد بنگاه بانی، وی کردار خلق شمارد و اسرار و انفاس ایشان سنجد و الحاظ و الفاظ ایشان شمرد، همچون کسی است که این هیچ نتواند و ندارد، «وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ» و الله را انبازان گفتند، «قُلْ سَمُّوهُمْ» بگوی ایشان را صفت کنید، «أَمْ تُنَبِّئُونَهُ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي الْأَرْضِ» یا الله تعالی را خبری می‌کنید که او نداند آن را در زمین، «أَمْ بظَاهِرٍ مِنَ الْقَوْلِ» یا هر چه فراز آید همی‌گویید، «بَلْ زَيْنٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مَكْرُهُمْ» بلکه برآراستند کافران را مکر ایشان، «وَوَصَّوْا عَنِ السَّبِيلِ» و برگشتند از راه حق و برگردانیدند، «وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ (۳۳)» و هر که را الله تعالی گمراه کرد او را نیست راهنمایی.

«لَهُمْ عَذَابٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» ایشان را عذابی است درین جهان، «وَوَعْدَ الْآخِرَةِ أَشَقُّ» و برآستی که عذاب آن جهان سختتر، «وَمَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ (۳۴)» و نیست ایشان را از الله تعالی کوشنده‌ای یا باز پوشنده‌ای.

«مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعِدَ الْمُتَّقُونَ» بیان و صفت آن بهشت که متقیان را بآن وعده دادند، «تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» آنست که میرود زیر درختان آن جویها «أَكْلُهَا دَائِمٌ» خوردنی آن و میوه‌های آن پیوسته است بر درختان، «وَوَظِلُّهَا» و سایه آن پاینده، «تِلْكَ عُقْبَى الَّذِينَ اتَّقَوْا» سرانجام پرهیزکاران آنست، «وَوَعْدَى الْكَافِرِينَ النَّارُ (۳۵)» و سرانجام کافران آتش.

«وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ» و ایشان که ایشان را تورات و انجیل دادیم، «يَفْرَحُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ» شادند ایشان بانچه بتو فرستاده آمد، «وَمِنَ الْأَحْزَابِ مَنْ يُنْكِرُ بَعْضَهُ» و از سپاهها کسانی‌اند که بلختی از آن کافرانند، «قُلْ إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَ لَا أَشْرِكَ بِهِ» گوی مرا فرمودند تا الله را پرستم و با وی انباز نگیرم، «إِلَيْهِ أَدْعُوا وَ إِلَيْهِ مَابٍ (۳۶)» با او می‌خوانم و خود با او می‌گردم. «وَ كَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ حُكْمًا عَرَبِيًّا» و هم چنان فرستادیم این نامه را نامه عربی و این دین را دین عربی، «وَ لَئِنْ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ» و اگر پی بری بخوش آمدهای ایشان، «بَعْدَ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ» پس آن که بتو آمد از علم «مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لَا وَاقٍ (۳۷)» ترا از خدای تعالی نه باز دارنده ایست و نه یاری.

«وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ» و فرستادیم فرستادگان پیش از تو، «وَ جَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا وَ ذُرِّيَّةً» و ایشان را با زنان و فرزندان کردیم، «وَ مَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ» و نبود هیچ پیغامبری را که آید و آیتی آرد، «إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» مگر بدستوری الله تعالی، «لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ (۳۸)» هر هنگامی را نوشته ایست.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: «الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ» خواهی این آیت تفسیر آیت پیشین نه و آیت دوم: «الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» سخن مستأنف بود، و اگر خواهی سخن بر «اناب» منقطع کن، آن گه از «الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ» سخن پیوسته گیر تا به «حُسْنُ مَابٍ». «تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ» اینجا دو قول

گفته‌اند: یکی آنست که ذکر بمعنی وعد است، مصدر اضافت بفاعل کرده یعنی تصدق قلوبهم مواعید الله عزّ و جلّ و تسکن الیها و تأنس بها میگوید وعده‌هایی که الله تعالی داد مؤمنانرا در غیب از نعیم بهشت و دیدار و رضاء باقی، دلهای ایشان بی گمان می‌پذیرد و استوار می‌دارد و می‌آرمد و بآن شاد می‌شود.

قول دیگر آنست که باین ذکر زبان خواهد، مصدر اضافت بمفعول کرده یعنی تطمئن قلوبهم بذكرهم الله بالسنتهم او بالسنة غیرهم دلهای ایشان آرام گیرد و بنازد چون ذکر و ثناء خدای تعالی بر زبان رانند یا از دیگری شنوند. قال الزّجاج: اذا ذکر الله بوحده انیته آمنوا غیر شاکین. روی عن ابن عباس قال: هذا فی الحلف اذا حلف الرّجل المسلم بالله علی شیء سکن قلوب المؤمنین الیه. و قال مقاتل: تستأنس قلوبهم بالقرآن الا بذكر الله ای بسبب ذکره تطمئنّ قلوب المؤمنین.  
قال مجاهد هم اصحاب رسول الله (ص).

روی موسی بن اسماعیل بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام عن آبائه عن عنة ان رسول الله (ص) لما نزلت هذه الآية: «ألا یذکر الله تطمئنّ القلوب» قال: «ذالك من احب الله و رسوله و احب اهل بیته صادقاً غیر کاذب و احب المؤمنین شاهدا و غایبا الا بذكر الله تحابوا».  
... «الذین آمنوا و عملوا الصّالحات طوبی لهم» ای فرج لهم و غبطة و قرّة عین و هو فعلی من طیب العیش، ای العیش الطیب لهم الجامع للنّعیم، گفته‌اند که طوبی نام بهشتست بلغت حبشه. ابن عباس گفت طوبی درختی است در بهشت اصل آن در سرای علی بن ابی طالب (ع) و در هر خانه‌ای و غرفه‌ای از غرفه‌ای مؤمنان از آن شاخی.

و در خبرست از مصطفی (ص) پرسیدند که یا رسول الله ما طوبی؟ طوبی چیست؟ گفت: «شجرة اصلها فی داری و فرعها علی اهل الجنة»  
درختی که اصل آن در سرای من و شاخه‌های آن در سرای مؤمنان، وقتی دیگر از وی پرسیدند جواب داد: «شجرة اصلها فی دار علی و فرعها علی اهل الجنة»  
گفتند یا رسول الله يك بار چنان جواب دادی و يك بار چنین، گفت: «داری و دار علیّ غدا واحدة فی مکان واحد».

و عن ابن عمر قال ذکر عند النبی (ص) طوبی، فقال النبی یا با بکر هل بلغک ما طوبی؟  
قال: الله و رسوله اعلم، قال «طوبی شجرة فی الجنة لا یعلم طولها الا الله فیسیر الرّاکب تحت غصن من اغصانها سبعین خریفا ورقها الحلل یقع علیها الطیر کامثال البخت».  
قال ابو بکر انّ هنالك لطیرا ناعما، فقال انعم منه من یأکله و انت منهم یا با بکر.  
و عن ابی سعید الخدری انّ رجلا قال یا رسول الله ما طوبی؟ قال شجرة فی الجنة مسیره مائة سنة ثیاب اهل الجنة تخرج من اکمامها.

و عن معویة بن قرّة عن ابیه قال قال رسول الله (ص): طوبی شجرة غرسها الله بیده تنبت الحلی و الحلل

و انّ اغصانها ترى من وراء سور الجنة.

و قال ابو هريره: طوبى شجرة فى الجنة يقول الله لها تفنقى لعبدى عما شاء فتفتق له عن الخيل بسروجها و لجمها و عن الإبل بازمتها و عما شاء من الكسوة، قال و ما فى الجنة اهل منزل الّا و غصن من اغصان تلك الشجرة متدلّ عليهم فاذا ارادوا ان يأكلوا من الثمرة تدلى فأكلوا منها ما شاءوا عليها طيرا مثال البخت فتجىء الطير فيأكلون منها قديرا و شواء ثمّ تطير. و عن عبيد بن عمير قال هى شجرة فى جنة عدن اصلها فى دار النبى (ص) و فى كل دار و غرفة منها غصن لم يخلق الله لونا و لا زهرة الّا و فيها منها، تنبع من اصلها عينان الكافور و السلسبيل.

قال وهب بن منبه و تخرج من اصلها انهار الخمر و اللبن و العسل و هى مجلس لاهل الجنة، فذلك قوله: «طوبى لهم و حَسُنَ مَا بِيَّ».

«كَذَلِكَ أَرْسَلْنَاكَ» اى كما ارسلنا قبلك رسلا ارسلناك الى امتك، «قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهَا أُمَمٌ» اى لست بدعا من الرّسل و ليست امتك اولّ امة ارسل اليها رسول امت در اين آيت امت دعوت اند، جهانداران كه در جهانند مؤمن و كافر، مخلص و منافق، صديق و زنديق همه در تحت آن شود، همانست كه مصطفى (ص) گفت: «انا حظكم من الانبياء و انتم حظى من الامم»، «لِنَتَّبِعُوا عَلَيْهِمُ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ» يعنى القرآن، «وَهُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ» اين آيت روز حديبيه فرو آمد كه كافرين از رسول (ص) صلح نامه خواستند، رسول خدا (ص) على (ع) را گفت: اكتب بسم الله الرحمن الرحيم.

سهيل بن عمرو گفت و مشركان: ما نعرف الرحمن الّا صاحب اليمامة رحمن چه باشد؟ ما رحمن ندانيم مگر صاحب يمامه را يعنى مسيلمه كذاب، آن گه سهيل گفت باسمك اللهم نوبس چنانك عادت ماست و در جاهليت چنين مى نوشتند، ربّ العالمين آيت فرستاد كه: «وَهُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ» بنام رحمن و ياد كرد او كافر ميشوند.

روى جويبر عن الضحاك عن ابن عباس قال: نزلت فى كفار قريش حين قال لهم النبى (ص): «اسْجُدُوا لِلرَّحْمَنِ» كافرين گفتند رحمن چيست و كيست؟

رب العالمين بجواب ايشان گفت: «قُلْ هُوَ رَبِّي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ» جاى ديگر گفت: «قُلْ هُوَ الرَّحْمَنُ أَمَّا بِهِ وَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا». «قُلْ هُوَ رَبِّي» اى الرحمن ربّى و خالقى و رازقى و مدبرى، «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ» وثقت به و فوضت امرى اليه و استعنت به فى توفيقى لمصلحة دنياى و آخرتى، «وَ إِلَيْهِ مَتَابٌ» اى و اليه اتوب من خطايى، و الاصل متابى فحذفت الياء لانّ الكسرة تدل عليها.

«وَ لَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ» سبب نزول اين آيت آن بود كه قريش بهم آمدند، گفتند يا محمد: ان سرّك ان نتبعك فسير لنا جبال مكة بالقرآن، اگر ميخواهى كه ترا پس رو باشيم و بتو ايمان آريم اين كوههاى مكه باين قرآن روان گردان، از جاى خویش ببر تا زمين مكه بر ما فراخ شود و چشمههاى آب روان پديد آر تا كشت زار كنيم و درخت نشانيم كه تو بر خدای خویش نه كم از داود پيغامبرى كه الله تعالى كوهها مسخر

او کرد تا با وی تسبیح می‌کرد، و همچنین باد ما را مسخر کن تا مرکب ما شود ازینجا تا بشام از بهر تجارت و قضاء حاجت که نه تو بر خداوند خویش کم از سلیمان پیغامبری که باد وی را مسخر بود، و نیز جدّ خویش را قصی از بهر ما زنده گردان یا آن کس که می‌خواهیم ازین مردگان تا از وی پرسیم که آنچه تو آوردی حق است یا باطل چون ایشان بر مصطفی (ص) اقتراح این آیات کردند، رب العالمین بجواب ایشان این آیت فرستاد: «وَلَوْ أَنْ فَرَّانَا» ای و لو ان کتابا، «سُيِّرَتْ بِهٖ الْجِبَالُ أَوْ قُطِعَتْ بِهٖ الْأَرْضُ أَوْ كَلَّمَ بِهٖ الْمَوْتَى» جواب لو محذوف است یعنی لکان هذا القرآن، ای لو سیرت جبال لقراءة کتاب لکان هذا القرآن اذ لیس فی کتب الله ما یجمع من الحکم و الدلائل و الشواهد و البینات ما یجمعه القرآن معنی آنست که اگر هرگز کوهی روان کردند بقراءت کتابی یا بوی مرده زنده گردانیدند این قرآن بودی، «بَلْ لِلَّهِ الْأَمْرُ جَمِيعًا» ای هذا و امثاله یفعله الله القادر الذی له کلّ الامر و لیس لاحد ان یقترح علیه آیه. و قیل تقدیر الآیه «وَلَوْ أَنْ فَرَّانَا سُيِّرَتْ بِهٖ الْجِبَالُ أَوْ قُطِعَتْ بِهٖ الْأَرْضُ أَوْ كَلَّمَ بِهٖ الْمَوْتَى» لما آمنوا هذا کقوله «وَلَوْ أَنْفَا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ» الآیه... ثم قال: «بَلْ لِلَّهِ الْأَمْرُ جَمِيعًا» ای هو المالك لجميع الامور یفعل ما یشاء، «أَفَلَمْ يَنبَأِ الَّذِينَ آمَنُوا» قال ابن عباس أ فلم یعلم الذین آمنوا، و الیأس بمعنی العلم لغة نخع و قیل لغة هوازن، و انشد:

الم یبأس الاقوام انی انا ابنه و ان کنت عن ارض العشیره نائیا

یرید الم یعلم، و قال الکسائی هو من الیأس الذی هو ضدّ الطمع و المعنی انّ الکفار لما سألوا تسییر الجبال بالقرآن و تقطیع الارض و تکلیم الموتی اشرباً لذلك المؤمنون و طمعوا فی ان یعطی الکفار ذلك فیؤمنوا: فقال الله عزّ و جلّ: «أَفَلَمْ يَنبَأِ الَّذِينَ آمَنُوا» من ایمان هؤلاء لعلمهم انّ الله عزّ و جلّ لو اراد ان یهدیهم لهدیهم، كما تقول: قد یئست من فلان ان یفلح می‌گوید نومید نشوند گرویدگان یکبارگی که کافران بی‌خواست الله تعالی بنخواهند گروید. قرأ البرزّی عن ابن کثیر: «ا فلم یأیس» و هما لغتان یئس یبأس و ایس یایس، و قوله «بِشَاءِ اللَّهِ» علی لفظ المستقبل، «لَهْدَى» علی لفظ الماضي لان ما یشاء الآن فهو الذی شاء قبل و لفظ الماضي و المستقبل سواء، «وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا» عامّ. و قیل طایفة منهم، «نُصِيبُهُمْ بِمَا صَنَعُوا» من كفرهم و اعمالهم الخبیثه، «قَارِعَةً» داهیه تفلقهم و نازله تهلکهم من القرع و هو الضرب بالمقرعة ای لا یأمنون المسلمین بعد الیوم، «أَوْ تَحُلُّ» القارعة، «قَرِيبًا مِنْ دَارِهِمْ» هی سرايا المسلمین. و قیل هی انواع البلاء من القحط و الجلاء و الاسر و الجزیه و غیرها.

قال ابن عباس او تحلّ انت یا محمد قریبا من دارهم و هذا وعد بفتح مکه، «حَتَّى يَأْتِيَ وَعْدُ اللَّهِ» الصبرها هنا مضمراً، یعنی فاصبر حتی یأتی وعد الله یعنی یأتی وقت فتح مکه الذی وعد الله، «إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ» فی قوله «لِرَأْدِكِ إِلَى مَعَادٍ». و قیل وعد الله یوم القيامة، «إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ» لا خلف فی موعوده، «وَلَقَدْ اسْتَهْزَى بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ» یعزّی نبیه (ص) علی ما ناله من استهزاء قومه یقول: و لقد استهزئ المشرکون قبل کفار مکه بانبیائهم قبلك. یا محمد، «فَأَمَلَيْتُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا» ای اطلت لهم المدّة بتأخیر

العقوبة ليتماذوا في المعصية، «ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ» عاقبتهم بأشد العقاب، «فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ» اي عقابي ايّاهم، اي كذلك اصنع بمن استهزاء بك كالوليد بن المغيرة و العاص بن وائل و غيرهم.

«أَفَمَنْ هُوَ قَانِمٌ» هذا من محذوف الجواب ايضا و المعنى أ فمن هو قائم بحفظ ارزاق خلقه، عالم بما يكسبونه من الاعمال و يجازى عليها كمن لا يقدر على شيء من ذلك من الاصنام التي لا تضر و لا تنفع و حذف ذلك لدلالة قوله: «وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ» عليه، «قُلْ» يا محمد للمشركين، «سَمَوْهُمْ» باضافة افعالهم اليهم ان كانوا شركاء لله كما يضاف الى الله افعاله باسمائه الحسنی نحو الخالق و الرزاق می گوید يا محمد مشركان را بگوى اگر اين اصنام خدای را انبازان اند ايشان را آن نام بر نهيد و بآن نام خوانيد كه دلالت كند بر استحقاق الهيّت و صحت شركت، چون نام خالق اگر می آفرينند و رازق اگر روزی می دهند و محیی و ممیت اگر احياء و اماتت می کنند و گر نه بمجرد آنك ايشان را خدایان خوانيد حجت درست نياید و بر استحقاق الهيّت دلالت نكند، پس گفت: «أَمْ تُنَبِّئُونَهُ» يعنى فان سموهم قل أ تنبئونه، «بما لا يعلم في الأرض» اي أ تخبرون الله بشريك له في الأرض و هو لا يعلمه، نفى العلم لانتفاء المعلوم اي لا شريك له في السموات و الأرض فلا يعلمه.

و قال الحسن معناه اذا ادعيتم فعل الاصنام فقد اخبرتم الله بما لا يعلم يعنى بما ليس في الأرض لان لا بمعنى ليس و العلم زيادة، «أَمْ بظاهر من القول» يعنى ام تقولون مجازا من القول و باطلا لا حقيقة له. و قيل «سَمَوْهُمْ» اي وصفوهم انه لا يجوز ان تكون آلهة. و قيل هذا تهديد كما تقول لمن تهدده على شرب الخمر: سمّ الخمر بعد هذا. و قيل معنى الآية قل لهم أ تنبئون الله بباطن لا يعلمه ام بظاهر يعلمه فان قالوا بباطن لا يعلمه احوالوا و ان قالوا بظاهر يعلمه قل لهم سموهم و بينوا امرهم فان الله لا يعلم لنفسه شريكا، «بَلْ زَيْنَ» اي دع ذكر ما كنا فيه، «زَيْنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مَكْرَهُمْ» اي زين الشيطان لهم كفرهم و تمويههم و قولهم ان الاصنام شركاء لله، «وَصُدُّوا عَنِ السَّبِيلِ» اي صدوا الناس عن رسول الله و صدوا المسلمين عن سبيل الله.

قرأ الكوفي و يعقوب «و صدوا» بضم الصاد يعنى صدّهم الله سبحانه عن سبيل الهدى.

و قيل منعهم عن طريق الحق غواتهم و مردتهم بالاغواء و الشياطين بتزيين الباطل لهم، «وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهَ» بخذلانه ايّاه، «فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ» موفق.

«لَهُمْ عَذَابٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» بالقتل و الاسر و الجلاء، «وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَقُّ» لدوامه و استمراره، الشق و المشقة: الشدة، «وَمَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ» دافع يدفع عنهم عذاب الله.

«مَثَلُ الْجَنَّةِ» اي صفة الجنة، كقوله: «وَاللَّهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَى» اي الصفة العليا، يقول صفة الجنة «الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ» انّ الانهار تجري من تحتها كذا و كذا. و قال الزجاج: انّ الله عزّ و جلّ عرفنا امور الجنة التي لم نرها و لم نشاهد ها بما شاهدناه من امور الدنيا و عايناه، فالمعنى «مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ» جنة «تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ أَكْثَرًا دَائِمًا» لا ينقطع و لا يفنى، كقوله: «لَا مَقْطُوعَةَ وَ لَا مَمْنُوعَةَ»، «وَوَظِلُّهَا» ظليل. كقوله: «وَلَا تَضْحَى لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا» قال مالك بن انس ليس في الدنيا شيء يشبه ثمر الجنة الا الموز فانه

يوجد صيفا و شتاء. و قيل اكلها دائم لا ينقطع بالموت و البلى و ظلها دائم لا تنسخه الشمس و انما يستضيء اهل الجنة بنور لا حرّ معه و لا برد و هذه الآية ردّ على الجهميّة حيث قالوا انّ نعيم الجنة يفنى، «تِلْكَ عُقْبَى الَّذِينَ اتَّقَوْا» اي الجنة الموصوفة عقبى تقواهم، اي منتهى امرهم و مآله، «وَّ عُقْبَى الْكَافِرِينَ النَّارُ» اي منتهى دارهم و اعمالهم.

«وَّ الَّذِينَ اتَّيْنَاهُمْ الْكِتَابَ يَفْرَحُونَ» مؤمنان اهل كتاباند، عبد الله سلام و اصحاب وى و نجاشى و اصحاب وى که در تورات و انجيل نام رحمن بسيار ديده بودند و خوانده و در قرآن بابتداء اسلام کم می دیدند و از آن اندوهگن می بودند، تا اين آيت آمد: «قُلْ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ» ايشان شاد شدند و فرح نمودند چون نام رحمن شنيدند و مشرکان کافر گشتند و در کفر بيفزودند، ربّ العزّه مشرکان را گفت: «وَهُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ» و مؤمنان اهل کتاب را گفت: «يَفْرَحُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ»

و همان مشرکان را گفت: «وَمِنَ الْأَحْزَابِ مَنْ يُنْكِرُ بَعْضَهُ» يعنى ينكر ذكر الرحمن. و قيل من الاحزاب هم الذين تحزّبوا على رسول الله اي اجتمعوا على عداوته و هم المشركون من ينكر بعضه يعنى يقرون بالله و ينكرون نبوة محمد (ص). گفته اند اين بعض از آن بعضها است که بمعنى کلّ است در قرآن، لانّ کلّ من كفر ببعض الكتاب فقد كفر بکله، «قُلْ إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَ لَا أَشْرِكَ بِهِ» امنتم او کفرتم، «إِلَيْهِ ادْعُوا» اي الى الله ادعوا، «وَ إِلَيْهِ مَأْبٍ» و اليه مرجعى و مرجعکم.

«وَ كَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ» اي كما انزلنا الكتاب على الانبياء بلسانهم، انزلنا القرآن عليك، «حُكْمًا عَرَبِيًّا» حکم اينجا کتاب است و دين می گويد ترا کتاب عربى دادم دين عربى و حکم عربى. و الحكم العربى هو القرآن و القبله و العيد و الميقات و المشاعر و الخطب و الاذان و القيامة و تلحق بها الشهادة و لفظة عقد النكاح «وَ لَئِنْ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ» علم درين آيت و در نظاير اين قرآنست، و المعنى و لئن اتبعت أهواءهم فى دعائهم اياك الى ملة آبائهم بعد ما جاءك من القرآن، «مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَّلِيٍّ» ينصرك، «وَ لَا وَاقٍ» يقيك و هذا و عيد حسم به طمعهم. و قيل المراد بهذا الخطاب اصحاب محمد (ص).

«وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ وَ جَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا وَ ذُرِّيَّةً» هذا جواب قريش حين عابوا رسوله بانّ له ازواج و ذرية يعيبونه بانّه بشر و ليس بملك و قال الكلبى عيرت اليهود رسول الله (ص) و قالت ما نرى لهذا الرجل همّة الا النساء و النكاح و لو كان نبيا كما زعم لشغله امر النبوة عن النساء فانزل الله هذه الآية، و المعنى كانوا بشرا يأكلون و يباشرون النساء و يلدون الاولاد، «وَ مَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» اي بعلمه و امره، اين جواب بو جهل است و عبد الله بن ابى اميه و مشرکان قريش که بر رسول خدای اقتراح آيات می کردند من تسيير الجبال و غيره می گویند هرگز هيچ پیغامبر نیامد تا نفرستادند و هيچ پیغامبر خود نبود و نتواند که آيد مگر بدستورى الله تعالى و بعلم او و فرمان او و هيچ پیغامبر را قدرت آن ندادند که از بر خویش و از نزديك خویش آيتى آرد بقوم خویش چنانکه ايشان خواهند مگر که الله تعالى فرستد که قادر بر انزال آيات جز الله تعالى نیست و الله تعالى آن گه فرستد که خود خواهد و خود داند که هر وقتى را

حکمی بود، «لِأَجْلِ أَجَلٍ كِتَابٍ» ای لکلّ ما اقترحوا اجل يقع فيه می‌گوید هر هنگامی را که الله تعالی تقدیر کرده و هر کاری را که رانده کتابی است که در آن اثبات کرده و نوشته، پس هیچ آیت نیاید مگر بآن هنگام که حکم کرده در آن کتاب و روا باشد که «إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» اینجا سخن قطع کنی، آن گه «لِأَجْلِ أَجَلٍ كِتَابٍ» جواب مؤمنانست و رسول خدا که بتعجیل نصرت میخواستند و استفتاح دشمن، ربّ العزّه گفت هر هنگامی را نوشته ایست و هر کاری را حکمی که آن کی خواهد بود، ای لکلّ امر قضاء الله کتاب کتبه فهو عنده. و قيل هذا من المقلوب ای لکل کتاب ينزل من السماء اجل و وقت معلوم ينزل فيه.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: «الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ» قوم اطمأنت قلوبهم بذكرهم لله و قوم اطمأنت قلوبهم بذكر الله لهم و لذكر الله اكبر، بر لسان اهل اشارت این آیت از دو کس خبر می‌دهد: یکی مرید و دیگر مراد. یکی اوقات خویش مستغرق دارد بذكر زبان، گهی نماز و گه تسبیح و گه خواندن قرآن.

یکی می‌نازد بذكر حق در میان جان، از غرقی که هست در بحر عیان، او را پرداخت نیست با ذکر زبان، همی گوید الهی تا یاد تو رهی را یادست، جان وی از همه یادها بفریادست، و تا دل رهی ببیدایی تو شادست، شادی دو جهان نزدیک وی باد است، آن یکی در راه دین رونده، در بند ذکر خویش بمانده، با وی همی گویند ذکر نگه دار و امر و نهی گوش دار. و این یکی بر بساط قربت از اسباب و خلق ربوده و بجزبه الهی مخصوص گشته، ذکر را می‌گویند که او را گوش دار. این هم چنان است که گروهی در آرزوی بهشت‌اند و بهشت خود در آرزوی گروهی است، و ذلك فی

قول النبي (ص): انّ الجنة تشتاقي الى اربعة نفر: صائم رمضان و تالی القرآن و حافظ اللسان و مطعم السغبان.

و روی ان الجنة لتشتاق الى سلمان.

آن مرید را دیده برین آمد که: «فَأَذْكُرُونِي» و مراد را این نمودند که «أَذْكُرْكُمْ»، مرید طالب ذکر است و ذکر طالب مراد، مرید طالب وقتست و وقت طالب مراد، مرید در طلب دلست و دل در طلب مراد، میدان نظر مرید عالم جعلیت است در غشاوت خلقیت، میدان نظر مراد هوای وحدانیت است و فضاء فردانیت. لقمان سرخسی و بو الفضل سرخسی دو پیر بودند در عصر خویش فرید روزگار و یگانه وقت، هر دو در سماع بودند، بو الفضل از دست خود رها شد، باری چند بگردید همچون چرخ گردان، آن گه بروی دیوار بر شد، روی با لقمان کرد که نیایی تا درین هواء جعلیت پروازی کنیم؟ لقمان بانگ بر وی زد گفت نامردی مکن، آفرینش میدانی تنگ است، پرواز ما را نشاید. اشارتی عظیم است بنقطه جمع، کسی را که در دل آشنایی است و در جان روشنایی.

و در خبر می‌آید که ایمان هفتاد و اند بابست، کمتر بابی آنست که از نهاد تو همتی سر بر زند که دنیا و عقبی را پشت پای از يك سو اندازی، چون این خاشاک از پیش قدم تو بر داشتند جمال ایمان آن گه بر دل تو



تجلی کند که: «وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِندَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَ خَيْرٌ أَمْلاً» همانست که آن جوانمرد گفته:

جمال حضرت قرآن نقاب آن گه براندازد که دار الملك ایمان را مجرد بیند از غوغا

«الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَى لَهُمْ وَ حُسْنُ مَآبٍ» می‌گوید آن مؤمنان و جوانمردان که صفت ایشان اینست خوشا عیثا که عیش ایشانست، امروز طوبی و زلفی در دل ایشان است و فردا طوبی و حسنی نزل ایشانست، امروز ذوق معرفت و انس محبت بهره ایشانست و فردا سماع و شراب و دیدار حاصل ایشانست، طوبی ایشان وقتست و بهشت ایشان نقد است و راحت ایشان در درد است. ای جوانمرد هفت کشور آراسته بطلعت خداوندان درد است، ملك هشت بهشت يك شاخ از درخت در دست، اگر يك ذره از آن درد و اندوه که در دل‌های صدیقان و عارفانست، بر کل کائنات آشکارا گردد، اهل آفرینش از نشاط آن ذره عین طرب شوند، خارستان همه بوستان گردد، زئارها کمر عشق دین شود، اگر هرگز طلعت خویش نماید، آن ساعت نماید که واجدان در وجد باشند.

جعفر خلدی گوید که شاه طریقت جنید بغدادی با جماعتی مشایخ قصد زیارت طور کردند، چون بمناجات گاه موسی رسیدند، جنید را وقت خوش گشت و در وجد آمد، درویشی دست بهم وازد، این بیت بر گفت:

ان آثارنا تدلّ علينا فانظروا بعدنا الى الآثار

جماعت از روی موافقت بتواجد در آمدند، هر کسی در شوری افتاده، و از هر گوشه‌ای نعره‌ای همی‌آمد، راهبی آنجا در غاری نشسته، چون ایشان را بر آن صفت دید، زار بگریست و از درد دل و سوز جگر بنالید، آواز بر آورد که یا امّة محمد اجیبونی، جنید پیش آن راهب رفت، راهب گفت ای شیخ این تواجد شما بر عموم باشد یا بر خصوص؟ گفت بر خصوص، گفت چون مرد مقهور گشت بچه نیت بر پای خیزد، گفت نشانی از حق بدل‌های ایشان رسد بر پای خیزند، نبینی که جمعی نشسته باشند مهتری در آید همه بر پای خیزند و بتواضع درآیند، ما را از حق نشانی آید و در آن نشان پیمانی بود، وجد ما از آنست، گفتا چه باشد که ایشان را از آن وا ستاند، گفتا خوف خطر و بیم فراق، راهب گفت صدقت یا جنید، در انجیل صورت این سعادت دیده‌ایم و خوانده‌ایم، راستست و درست، راهب آن ساعت زئار بگشاد و ایمان قبول کرد، پس درخواست تا همان بیت باز گفتند، بر پای خاست و همچون چرخ همی‌گشت، آخر بانگی بکرد و جان بحضرت فرستاد.

«وَهُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ قُلْ هُوَ رَبِّي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» ای محمد این کافران قدر نام ما نمی‌دانند، این بی حرمتان بنام ما کافر می‌شوند، ای محمد تو بگویی: «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» ما را بپاکی بستای و به یگانگی یاد کن ما ذکر تو و ثناء تو بعالمی برگرفتیم و ترا بجای جهانیان پسندیدیم، ای محمد مقصود کائنات و نقطه دایره حادثات خود تویی، لولاك ما خلقت الكون، اگر نه جاه و جلال تو بودی، ما این عالم را خود نیافریدیم، و

لقد انشد مخلوق فی مخلوق:

و كنت ذخرت افكارى لوقت      فكان الوقت وقتك و السلام  
و كنت اطالب الدنيا بحر      فانك الحرّ و انقطع الكلام

«وَهُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ» ای محمد اگر عتبه و شبیه و ولید مغیره و بو جهل و بو لهب حرمت نام ما نمی‌دارند و تعظیم آن در دل خود راه نمی‌دهند، تو دل تنگ مکن و باین معنی غم مخور که مادر خزائن غیب خویش جوانمردانی داریم از امت تو که پس از این روزگار ایشان را سر بدین عالم در دهیم و از خزائن غیب ایشان را بیرون آریم، مونس دل ایشان نام ما بود، غذای جان ایشان مهر ما بود.

شبلی وقتی هفت روز در وجد خویش رفته بود که هیچ طعامی و شرابی نخورد، غریق دریای محبت گشته و سر در سرّ خود گم کرده، این کلمات پیوسته بزبان می‌گفت: ذکر ربّی طعام نفسی و ثناء ربّی لباس نفسی و الحیاء من ربّی شراب نفسی، نفسی فداء قلبی قلبی فداء روحی، روحی فداء ربّی، آخر چون آتش وجد وی ساکن گشت، او را پرسیدند که هفت روز بی طعام و شراب بسر آوردی این چه حالست، گفت ای مسکین، کسی که او را با نام و ذکر دوست خوش بود، طعام و شرابش کجا یاد آید، آن گاه گفت:

جنّتمانی لتعلما سرّ سعدی      تجدانی بسرّ سعدی شحیحا

آورده‌اند که عیسی بن مریم (ع) شصت روز در مناجات حق بود که طعام و شراب بخاطر وی نگذشت، بعد از شصت روز در دلش آمد که اگر رغیفی بودی ما بکار بردیمی، آن ساعت مناجات منقطع گشت و آن رغیف دید پیش وی نهاده، عیسی بانك از مناجات باز ماند همی‌گریست، پیری بر وی بگذشت که بر وی سیمای نیکان بود، گفت ای شیخ مرا چنین حالی افتاد: در مناجات حق بودم بخاطر من طعام بگذشت آرزوی رغیفی در سینه من حرکت کرد آن مناجات منقطع گشت دعائی کن در کار من، آن پیر گفت: الهی ان کان الخبز خطر ببالی فی وقت من الاوقات فلا تغفر لی، باین حکایت نگر، اعتقاد نکنی که آن ولی را بر عیسی فضل بود که عیسی نبی بود و هیچ رتبت بالای نبوت نیست، نهایت کار اولیاء بدایت کار انبیاء است و در تحت این سرّی است که بیان آن ناچارست و دانستن آن مهم: بدانك پیغامبران را قوتی باشد از تأیید الهیت و تأثیر نبوت که اولیا را آن قوت نبود و بان قوت حظّ نفس ایشان را از تعظیم در گاه الهیت و پرورش دین و دیانت و موجبات نبوت باز ندارد، ازین جهت طلب حظّ نفس کنند و ایشان را هیچ زیان ندارد، بان قوت و تأیید الهیت که یافته‌اند، و اولیا را آن قوت نیست، اگر در حظوظ نفس شوند، در تراجع افتند، ازینجا بود که موسی (ع) با آن همه کرامات و آیات که از حق تعالی دیده بود و یافته از وی طعام خواست گفت: ربّ ائی لما انزلت الیه من خیر فقیر، و همچنین پیغامبران حظّ نفس طلب کرده‌اند از طعام و شراب و نکاح زنان و مخالطت ایشان، فهذا نبینا (ص) ربّما یكون مع عائشة فی الفراش و الوحی ینزل علیه و ما کان یشغله هیبة

الوحى عن حظوظ نفسه. و هم ازین باب است آنچه ربّ العزّه گفت: «وَأَفْقَدُ أَرْسَلْنَا رَسُولًا مِنْ قَبْلِكَ وَ جَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا وَ ذُرِّيَّةً» کافران بعیب باز گفتند که اگر محمّد پیغامبر بودی از شغل نبوت با شغل زن و فرزند نپرداختی، ربّ العزّه ایشان را جواب داد که همه پیغامبران چنین بوده‌اند، زن و فرزند داشته‌اند، و ایشان را زن و فرزند از شغل نبوت و اداء رسالت باز نداشت و امیر المؤمنین علی (ع) ازینجا گفت: خیار هذه الامة الذين لا يشغلهم دنياهم عن آخرتهم و لا آخرتهم عن دنياهم.

و قال النبى عليه افضل الصلوات لو تعلمون ما اعلم لضحكتم قليلا و لبكيتم كثيرا و لما تلذذتم بالنساء على الفراش و لخرجتم الى الصعدات تجارون الى الله.

فكان هو (ص) علم هذه الاشياء و لكن من قوته و امكانه و انبساطه مع الله عزّ و جل لم يشغله حظ نفسه عن حظ ربّه و لا حظ ربّه عن حظ نفسه.

قوله: «لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ» قال جعفر الصادق (ع) لكلّ رؤية وقت و قال ابن عطاء لكلّ علم بيان و لكلّ بيان لسان و لكلّ لسان عبارة و لكلّ عبارة طريقة و لكلّ طريقة اجل فمن لم يميز بين هذه الاحوال فليس له ان يتكلم.

#### ه النوبة الاولى

قوله تعالى: «يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ» می‌سترد الله تعالى آنچه خواهد، «وَأَيُّبُتُ» و بر جای می‌دارد و می‌نهد، «وَأَعِزُّهُ أُمَّ الْكِتَابِ (۳۹)» و مهر همه نسخه‌ها آنست که بنزدیک اوست.

«وَأِنْ مَا تُرِيدُكَ» و اگر باز نمائیم بتو، «بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ» آنچه دشمنان را وعده میدهیم، «أَوْ نَنُوقِيَنَّكَ» یا بیشتر ترا بمیرانیم، «فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاءُ» بر تو پیغام رسانیدنست، «وَأَعِزُّهُ الْحِسَابُ (۴۰)» و شمار خلق و پاداش ایشان بر ماست.

«أَوْ لَمْ يَرَوْا» نمی‌بینند، «أَنَا نَأْتِي الْأَرْضَ» که فرمان ما می‌آید بزمین، «نَنُقِصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا» شهر شهر، پاره پاره، از سوی سوی، از کفر می‌کاهیم و در اسلام می‌فزانیم، «وَأَلَّ اللَّهُ يَحْكُمُ لَا مُعَقَّبَ لِحُكْمِهِ» و الله تعالی کار می‌راند و مراد بر می‌آرد که باز شکننده‌ای نیست و پس آورد ساز حکم او را، «وَأَوْ هُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ (۴۱)» و اوست آن آسان توان روان فرمان «وَأَقْدَمَكَ الَّذِينَ مِنَ قَبْلِهِمْ» و کوشیدند و ساز ساختند ایشان که پیش از دشمنان تو بودند، «فَلِلَّهِ الْمَكْرُ جَمِيعًا» و همه ساز و توان الله راست، «يَعْلَمُ مَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ» می‌داند الله تعالی هر چه هر تنی می‌کند و هر کس می‌سازد، «وَأَسِعِلُّمُ الْكُفَّارَ لِمَنْ عَقَبَى الدَّارَ (۴۲)» و آری بدانند کافران که سرانجام سرای کراست.

«وَأَيُّوْلُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتُمْ مُرْسَلًا» و کافران می‌گویند که تو نه فرستاده الله‌ای، «قُلْ» بگو، «كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ» بسنده است الله تعالی داور و گواه میان من و میان شما، «وَأَمَّنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ (۴۳)» و آن کس که بنزدیک اوست علم تورات.

#### النوبة الثانية

قوله تعالى: «يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يُثَبِّتُ» مخفف قرائت ابن كثير است و ابو عمرو و يعقوب و عاصم و مشدد قراءت باقى، «وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ» يعنى اللوح المحفوظ يمحو منه ما يشاء و يثبت منه ما يشاء مى گويد لوح محفوظ كه اصل كتابها است و مايه نسختها بنزدك اوست، محو و اثبات مى كند چنانك خود خواهد. قومی گفتند آيت بر عموم است و تخصيص در آن نيست، سعادت و شقاوت و اجل و رزق و حياة و موت و غير آن محو و اثبات بر همه مى رود، و دليل برين قول عمر خطاب است رضى الله عنه كه گفت: الهى ان كنت كتبتنى شقيًا فامحنى و اكتبنى سعيدا فانك قلت يمحو الله ما يشاء و يثبت. و همچنين روايت كنند از عبد الله مسعود كه گفت: اللهم ان كنت كتبتنى فى السَّعْداء فاثبتنى فيهم و ان كنت كتبتنى فى الاشقياء فامحنى من الاشقياء و اثبتنى فى السَّعْداء فانك تمحو ما يشاء و تثبت و عندك ام الكتاب.

و روى عن النبى (ص) انه قال: الصدقة على وجهها اى يريد بها ما عند الله و برّ الوالدين و اصطناع المعروف و صلة الرّحم تحوّل الشقا السعادة و تزيد فى العمر و تقى مصارع السوء.

بعضى علماء دين تخصيص درين عموم آوردند و گفتند يمحو الله ما يشاء و يثبت الا سئنا: الخلق و الخلق و الرزق و الاجل و السَّعادة و الشقاوة و هو قول ابن عباس. و روى نافع عن ابن عمر قال قال رسول الله (ص): يمحو الله ما يشاء و يثبت الا الشقاء و السَّعادة و الحياة و الموت.

عكرمه روايت كند از ابن عباس كه گفت هما كتابان: كتاب سوى ام الكتاب يمحو الله منه ما يشاء و يثبت، و عنده ام الكتاب الذى لا يغير منه شىء و لا يبدل. و عن على بن ابى طلحة عن ابن عباس قال المراد به المنسوخ و النَّاسخ، «يَمْحُوا اللَّهُ» يعنى يبدل الله من القرآن، «ما يَشَاءُ» فينسخه و يثبت ما يشاء فلا يبدله، «وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ» اى جملة ذلك و عنده فى ام الكتاب النَّاسخ و المنسوخ.

كلبى گفت: محو آنست كه فريشتگان حفظه هر روز پنج شنبه جريده اعمال و اقوال بندگان بر الله تعالى عرضه كنند، و كردار و گفتار ايشان، رمزات و لحظات ايشان، همه نبشته هر چه در آن ثواب و عقاب نبود چنانك: بنده بسر زبان فرا گويد كه اكلت و شربت، دخلت و خرجت، وى در آن راست گوى بود و در آن هيچ ثواب و عقاب نبود، آن همه محو كنند از ديوان وى و آنچه در آن ثواب و عقاب بود اثبات كنند.

عكرمه گفت: محو آنست كه چون بنده عاصى توبه كند ربّ العزّه آن معاصى از ديوان وى بر گيرد و اثبات آنست كه بجای آن معاصى حسنات نهد چنانك گفت: «فَأَوْلَيْكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ» و گفته اند يمحو الله ما يشاء من الباطل و يثبت ما يشاء من الحقّ همانست كه جاى ديگر گفت: «جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ».

امير المؤمنين على (ع) گفت يمحو الله ما يشاء من القرون كقوله: «وَ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ» و يثبت ما يشاء من القرون كقوله: «ثُمَّ أَنشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ». قومی جهانداران ازين جهان مى برد آن محو است، ديگران بجای ايشان مى نشاند آن اثبات است، همانست كه پدران مى روند و پسران بجای ايشان مى نشينند.

محمد بن كعب القرظى همين گفت: اذا ولد الانسان اثبت اجله و رزقه و اذا مات محى اجله و رزقه.

سَدَى گفتم: یَمَحُو الله ما يشاء یعنی القمر و یثبت یعنی الشمس بیانہ فی قوله تعالى: «فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَ جَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً». و گفته اند محو و اثبات فناء دنیاست و بقاء عقبی کقولہ: «ما عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَ ما عِنْدَ اللَّهِ باق».

و قيل يمحو ما يشاء من اعضاء الاموات فى قبورهم و ابشارهم و شعورهم و يثبت الارواح فلا تغيرها عن حالها حتى يردّها الى النفوس. و قيل يمحو الله ما يشاء و يثبت یعنی: «يَمَحُوُ اللَّهُ الرَّبَّ وَ يُرْبِي الصَّدَقَاتِ» و گفته اند این محو و اثبات را روزی و وقتی معین نام زد نیست که ربّ العزّه می گوید: «كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ» یعنی محوا و اثباتا. قومی گفتند روز پنج شنبه است چنانکه بیان کردیم در اقوال، قومی گفتند دهم ماه رجب است، قومی گفتند شب قدر است یعنی لیلۃ التقدير و درست آنست که مصطفی (ص) گفت بروایت ابو الدرداء و جماعتی صحابه و خبر در صحیح است، قال رسول الله (ص): ينزل الله تعالى فى آخر ثلث ساعات يبقين من الليل فيفتح الذكر فى الساعة الاولى الذى لا يراه احد غيره فيمحو ما يشاء و يثبت، ثم ينزل فى الساعة الثانية الى جنة عدن و هى داره التي لم ترها غيره و لم يخطر على قلب بشر و هى مسكنه لا يسكنها من بنى آدم غير ثلاثة: النبيين و الصديقين و الشهداء، ثم يقول طوبى لمن دخلك ثم ينزل فى الساعة الثالثة الى السماء الدنيا بروحه و ملائكته فتتنفض فيقول قومی بعزّتی فيطلع الى عبادہ يقول الا هل من مستغفر يستغفرنى فاغفر له، الا هل من سائل يسئلى فاعطيه، الا هل من داع يدعوني فاجيبه حتى يكون صلاة الفجر

و لذلك يقول الله عزّ و جلّ: «وَ قُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُوداً» يشهده الله و ملائكة الليل و ملائكة النهار، «وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ» یعنی اللوح المحفوظ و هو اصل كلّ كتاب فيه ما خلق و ما لم يخلق. و عن عطاء عن ابن عباس قال: انّ الله تعالى لوحا محفوظا مسيرة خمس مائة عام من درّة بيضاء لها دفتان من ياقوتة لله فيه كلّ يوم ثلاثمائة و ستون لحظة يمحو الله ما يشاء و يثبت و عنده امّ الكتاب.

«وَ إِنْ ما تُرِيكَ» یعنی ان اريناك، «بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ» من العذاب. و قيل من اظهار دين الاسلام على الدين كله، «أَوْ نَنوِّقِيكَ» قبل ان نريك ذلك فليس عليك انا البلاغ كفروا هم به او آمنوا اى ليس عليك انا البلاغ كيف ما صارت حالهم، «فَإِنما عَلَيْكَ الْبَلاغُ» يريد تبليغ الرّسالة «وَ عَلَيْنَا الْحِسابُ» المجازاة.

«أَ وَ لَمْ يَرَوْا» این آیت بیان تحقیق آن وعده است که ایشان را داد از عذاب دشمن و نصرت رسول و مؤمنان و اظهار دين اسلام بر دينها. «أَ وَ لَمْ يَرَوْا» یعنی اهل مکه، «أَنَا نَأْتِي الْأَرْضَ» اى نفتح كلّ يوم للمسلمين شيئا فشيئا فننقص من بلاد الكفر و نزيد فى بلاد الاسلام فينقص الكفار و يزيد المسلمون فكيف لا يعتبرن، نظيره قوله: «أَ فَلَ يَرَوْنَ أَنّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنقُصُها مِنْ أَطرافِها أ فَهُمْ الْغالِبُونَ». عكرمه و مجاهد و ابن عباس گفتند: «نَنقُصُها مِنْ أَطرافِها» آنست که هر چه در دنيا آباد است از آن شهر شهر و جای جای بروزگار خراب می شود و خلق می کاهد و از ثمار و نبات برکت می رود تا آن گه که در عالم خود يك گوشه آبادان نماند. و در بعضی اخبار آورده اند که رسول خدا (ص) جبرئیل را گفت بعد از من هیچ دانسته ای که ترا بزمین فرستند یا نه؟ گفت یا رسول الله سه بار فرو آیم: يك بار فرود آیم و شفقت و مهربانی از دلها بر

گیرم، دیگر بار فرو آیم و امانت و برکت از میان خلق بردارم، سوم بار فرو آیم و قرآن از میان خلق بآسمان باز برم.

و قيل هذه الآية و عد من الله عزّ و جلّ بخراب الدنيا و فناء اهلها، كقوله تعالى: «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ» و قال تعالى: «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ اِلَّا وَجْهَهُ». و قيل: «نَنْفُسُهَا مِنْ اطْرَافِهَا» بموت العلماء و الفقهاء و فى ذلك ما روى ابو هريرة قال قال رسول الله (ص) فى قوله «تَأْتِي الارضَ نَفْسُهَا مِنْ اطْرَافِهَا» قال ذهاب العلماء و عن ابى الدرداء قال قال رسول الله (ص): خذوا العلم قبل ان يذهب، قلنا فكيف يذهب العلم و القرآن بين اظهرنا قد اثبتته الله فى قلوبنا و اثبتناه فى مصاحفنا نقرأه و نقرئه ابنائنا فغضب. ثم قال و هل ضلّت اليهود و النصارى الا و الثوراة بين اظهرهم ذهاب العلم ذهاب العلماء.

و عن عبد الله بن عمرو بن العاص قال سمعت رسول الله (ص) يقول انّ الله لا يقبض العلم انتزاعا ينتزعه من الناس و لكن يقبض العلم بقبض العلماء حتى اذا لم يبق عالم اتخذوا الناس رؤسا جهّالا فاستلوا فافتوا بغير علم فضلوا و اضلّوا.

و عن ابى الدرداء انه قال يا اهل حمص ما لى ارى علماء كم يذهبون و جهالكم لا يتعلمون و اراكم قد اقبلتم على ما تكفل لكم و ضيعتم ما و كالتم به اعملوا قبل ان يرفع العلم فان رفع العلم بذهاب العلماء.

و قال على (ع): انما مثل العلماء كمثل الاكف اذا قطعت كفّ لم تعد.

و قال ابن مسعود: موت العالم ثلثة فى الاسلام لا يسدها شىء ما اختلف الليل و النهار.

و سئل سعيد بن جبیر ما علامة هلاك الناس؟ قال: هلاك علمائهم. «وَ اللّٰهُ يَحْكُمُ لَمْ يُعَقَّبَ لِحُكْمِهِ» التعقيب ردّ الحكم بعد فصله أى لا احد يتبع ما حكم فيغيره، و المعنى لا ناقض لحكمه و لا رادّ لقضائه و امره و لا مغير لارادته، «وَ هُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ» حسابه لاعمالهم اسرع من لمح البصر لا يشغله محاسبة احدهم عن محاسبة الآخرين لا يحتاج الى تأمل و تفكر و عقد باليد. و قيل: «سَرِيعُ الْحِسَابِ» سريع الجزاء.

«وَ قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ» يعنى كفار الامم الحالية كفروا و مكروا بانبيائهم و احتالوا فى ابطال دين الله، و المكر ارادة المكروه فى خفية ميگويد پيش از مشركان مگه كافرين بودند كه با پيغامبران خویش مكر ساختند و در ابطال دين حق ساز بد نهانی بر دست گرفتند، چنانك اين مشركان با تو ساز بد می سازند، آن گه گفت: «فَلِلّٰهِ الْمَكْرُ جَمِيعًا» اى المكر المؤثر مكره، اى محمد مكر كه تأثير كند مكر خداى است كه اسباب مكر همه بيد خداى تعالى است، فبيده الخير و الشر و النفع و الضرّ فلا يضرّ مكر احد احد الا من اراد الله ضرّه.

و فى الخبر عن ابن عباس قال كان النّبي (ص) يدعو بهذا الدّعاء: «رب اعنى و لا تعن على و انصرنى و لا تنصر على و امكر لى و لا تمكر على».

و قيل المكر من الله سبحانه التدبير بالحق، مكر چون اضافت با حق جلّ جلاله كنند از تراجع پاك بود و مكر مخلوق نه، همچنين تعجب اضافت با حق كنند و از استنكار پاك بود و تعجب مخلوق نه، و صبر حق از عجز پاك بود و صبر مخلوق نه، و غضب حق از ضجر پاك بود و غضب مخلوق نه، هم نامى هست اما هم

صفتی نیست، که چون وی جلّ جلاله هیچ کس و هیچیز نیست «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ»، «يَعْلَمُ مَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ» لا یخفی علیه مکرهم فیجازیهم علیه، «و سيعلم الكافر» بلفظ الواحد قرأه ابن كثير و ابو عمرو و هو ابليس يعلم جواب قوله: «أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ» و قرأ الباقر بلفظ الجمع «سَيَعْلَمُ الْكُفَّارُ» و هم قریش حین قالت «أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَقَامًا وَ أَحْسَنُ نَدِيًّا»، «لِمَنْ عُقْبَى الدَّارِ» هذه اللام تدلّ على العاقبة المحمودة كما انّ على تدلّ على المذمومة و هذا و عيد الكفار ای سيعلمون اذا قدموا على ربهم لمن العاقبة المحمودة لهم ام للمسلمين.

«و يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا»، این کعب اشرف است و اصحاب وی ازین سران جهودان که نبوت مصطفی را منکر بودند و می گفتند: «لَسْتَ مُرْسَلًا» و عن ابن عباس قال قدم على رسول الله (ص) اسقف من اليمن فقال له رسول الله (ص) هل تجدني في الانجيل رسولا؟ قال لا، فانزل الله تعالى: «قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ» ائی رسوله اليكم، و شهيدا منصوب على التمييز، و قيل على الحال، و قيل الشهيد في هذا الموضع بمعنى الحكم سوغ ذلك و اجازة: انّ الحكومات لا تقوم الا بالشهادات، «وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» هو عبد الله بن سلام و سلمان و تميم الدارى و من آمن من اهل الكتابين النورا و الانجيل.

گفته اند که الله تعالى در قرآن چهار جای عبد الله سلام را ستوده و کرامت و نواخت بر وی نهاده، امام اهل تورات بود در شام چون خبر بعثت مصطفی (ص) شنید برخاست و قصد مدینه کرد، و در تورات نعت و صفت مصطفی (ص) نیک شناخته بود و دانسته، بیامد تا از وی مسائل پرسد و خبر عیان گردد و علم الیقین بنبوت و رسالت وی حاصل شود، و در راه که می آمد کاروانی دید از مسلمانان که سوی شام می شدند، یکی از یاران رسول این آیت می خواند: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ آمِنُوا بما نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهًا» آن خواندن در وی اثر کرد و او را در صحت نبوت مصطفی (ص) یقین افزود و دست بروی خود می برد که مبادا که روی من مسخ کنند ایمان بوی نیاورده، چون بمدینه آمد نزدیک رسول خدا، از وی مسئله ها پرسید، چنانکه در اخبار بیارند گویند چهل مسئله پرسید و گویند که هزار مسئله پرسید و رسول خدا (ص) همه از وحی جواب میداد. آن گه مسلمان شد و گفت یا رسول الله قومی از پی من می آیند چون در رسند ایشان را باسلام دعوت کن تا مگر ایشان نیز مسلمان شوند، چون آن قوم بیامدند رسول خدا عبد الله سلام را در خانه ای بنشانند و ایشان را پرسید که در عبد الله چه گوئید؟ ایشان بر وی ثناها کردند و نیکوئیها گفتند که: امامنا و سیدنا و اعلم من بقى على وجه الارض بالتوریه، عبد الله از خانه بیرون آمد و گفت ای قوم بدانید که آنچه در تورات خوانده ایم و دانسته از نعت و صفت پیغامبر آخر الزمان، همه صفت و نعت محمدست و بدرستی و راستی که پیغامبر است و من که عبد الله ام بنبوت و رسالت وی گواهی میدهم: اشهد انّ لا اله الا الله و اشهد انّ محمدا رسول الله، ایشان همه بر میدند و سخن در حق وی باز گردانیدند و ناسزا گفتند که: هو سفینا و شرّنا، پس ربّ العالمین در مقابل آن جفاهای ایشان بر وی ثنا گفت و او را بستود و آیتها در قرآن بشان وی فرو فرستاد یکی اینست که: «وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» یعنی عبد الله بن سلام. و قيل هو على بن ابی طالب (ع). و قيل هو الله عزّ و جلّ و تقدیره كفى بالله الذى عنده علم الكتاب،

شهادت بینی و بینکم، و دلیله قراءه من قرأ «وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» و باین قراءت معنی آنست که میان من و شما داور و گواه الله تعالی است، خداوندی که از نزدیک اوست علم دین و قرآن.

### النوبة الثالثة

قوله تعالی: «يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يُثْبِتُ» بدانکه شاه راه دین حق سه چیزست: اسلام و سنت و اخلاص. در اسلام خائف باش و در سنت راجی و در اخلاص محب، اسلام از خوف چاره نیست و سنت بی رجا نیست و اخلاص جز مایه محب نیست، خائف را گویند می ترس، راجی را گویند همی جوی، محب را گویند همی سوز، تا هنگامی آید که خائف را خطاب این بود که لا تخف مترس که روز ترس بسر آمد، و راجی را گویند لا تحزن اندوه مدار که امیدت بر آمد و درخت شادی ببر آمد، و محب را گویند ابشر شاد باش که شب هجر بپایان رسید و صبح وصل بر آمد، این هر یکی را در عالم روش خویش محو و اثباتست، از دل خائف ریا می سترد و یقین می نهد، بخل می سترد جود می نهد، شره می سترد قناعت می نهد، حسد می سترد شفقت می نهد، بدعت می سترد سنت می نهد، بم می سترد امن می نهد. از دل راجی اختیار می سترد تسلیم می نهد، تفرقت می سترد جمع می نهد، سرگردانی بنده می سترد نور سبق می نهد. از دل محب رسوم انسانیت می سترد شواهد حقیقت می نهد، یمحو النعوت الانسانیة و یثبت النعوت الربانیة، یمحو شواهد کم و یثبت شاهده، از شاهد بنده می کاهد و از شاهد خود می فزاید تا چنانکه باوّل خود بود بآخر هم خود باشد.

پیر طریقت ازینجا گفت: الهی جلال عزّت تو جای اشارت نگذاشت، محو و اثبات تو راه اضافت برداشت، تا گم گشت، هر چه رهی در دست داشت، الهی زان تو می فزود و زان رهی می کاست تا آخر همان ماند که اوّل بود راست.

محنت همه در نهاد آب و گل ماست      پیش از دل و گل چه بود آن حاصل ماست

و يقال یمحو العارفين بکشف جلاله و یثبتهم بلطف جماله فیکشف الجلال انخست العقول فطاحت و بلطف الجمال طربت الارواح فارتاحت. اوّل بنده را در بحر کشف جلال بواج دهشت غرق کند تا در غلبه انس از خود رها شود بحالی که تن صبر بر نتابد و دل با عقل نپردازد و نظر تمییز را نپاید، بسان مستان بوادی دهشت سر در نهد عطشان و حیران گهی گریان و گه خندان، نه فراغتی که دل رمیده باز جوید، نه مساعدی که بخت خویش با وی باز گوید:

فرید عن الخلان فی کل بلدة      اذا عظم المطلوب قل المساعد

همی گوید بزبان انکسار بنعت افتقار: الهی این سوز ما امروز درد آمیزست، نه طاقت بسر بردن و نه جای گریزست، الهی این چه تیغ است که چنین تیز است، نه جای آرام و نه روی پرهیزست، کریم منزل ما چنین دورست همراهان برگشتند که این کار غرورست، گر منزل ما سرورست این انتظار سورست و این





محنت بر محنت نور علی نورست، باز بنظر لطف در میان جان بنده نگرند از آن سکر با صحو آید، آرمیده الطاف عنایت، افروخته نور مشاهدت، از خود باز رسته و دنیا و آخرت از پیش وی برخاسته، بنسیم انس زنده و یادگار ازلی دیده و شادی جاودان یافته، میگوید الهی گاه از تو می‌گفتم و گاه می‌نیوشیدم، میان جرم خود و لطف تو می‌اندیشیدم، کشیدم آنچه کشیدم، همه نوش گشت چون آوای قبول شنیدم.

«أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا» بزبان اهل اشارت و بر ذوق ارباب معرفت تفسیر این آیت در آن خبرست که مصطفی (ص) گفت: «بدلای امتی اربعون رجلا اثنان و عشرون بالشام و ثمانية عشر بالعراق كلما مات منهم واحد ابدل مكانه آخر فاذا جاء الامر قبضوا».

اصلی عظیم است این خبر در علوم حقایق و تمکین ارباب معارف و ما شرح آن در کتاب اربعین مستوفی گفته‌ایم، کسی که این بیان خواهد از آنجا طلب کند، «وَاللَّهُ يَحْكُمُ لَا مُعَقَّبَ لِحُكْمِهِ» لا راداً لقضائه و لا ناقض لأمره، خداوندیست کارگزار، راست کار، پاک داد، نیکو نهاد، کارها پرداخته بحکمت خود، بنیادها ساخته بعلم خود، حکمها رانده بخواست خود، هر کسی را قسمتی رفته و هر یکی را بر کاری داشته، چون می‌دانی که بر وی اعتراض نیست و از حکم وی اعتراض نیست بهر چه پیش آید رضا ده که جز ازین روی نیست، در راه دین منزلی بزرگوار تر از رضا دادن بحکم وی نیست و یافت کرامت قربت را و سیلنتی تمامتر از رضا نیست.

حسن بصری روزی بر رابعه عدویه در آمد و آن سیّده عصر خویش عقد نماز بسته بود، گفت ساعتی بنشستم بر سجاده نماز وی، نگه کردم در دیده راست وی خاری شکسته دیدم و قطره‌های خون بر رخان وی روان گشته و بسجده گاه وی رسیده، چون از عقد نماز فارغ گشت گفتم این چه حالست؟ خار در دیده شکسته و جای نماز بخون چشم رنگین گشته، گفت ای حسن بعزّت آن خدای که این بیچاره را بعزّ اسلام عزیز کرد که مرا ازین حال خبر نیست، ای حسن دلم این ساعت بر صفتی بود که اگر ممکن شود که هر محنتی و عقوبتی که در هفت طبقه دوزخ است میلی سازند و در دیده راستم کشند اگر دیده چیم خبر یابد دست فرو کنم و دیده از بن بر کنم.

بحقّ تو، بحق مهر تو، بصحبت تو      که دیده بر کنم ار دیده در رضای تو نیست  
ترا خوش است که هر کس ترا بجای منست      مرا بتر که مرا هیچ کس بجای تو نیست

و الحمد لله ربّ العالمين و العاقبة للمتقين.

## ۱۴- سوره ابراهیم- مکیه

## ۱ النوبه الاولى

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

«الر» منم خدای دانا، می دانم و می بینم، «كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ» این نامه ای است که فرو فرستادیم بتو، «لِيُخْرِجَ النَّاسَ» تا بیرون آوری مردمان را، «مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» از تاریکیها بروشنایی، «يَاذُنَ رَبِّهِمْ» بفرمان خداوند ایشان، «إِلَى صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ (۱)» با راه خداوند توانا، بی همتا، نیکو سزا.

«اللَّهُ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» آن خدای که او راست هر چه در آسمانها و در زمینها، «وَوَيْلٌ لِلْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابٍ شَدِيدٍ (۲)» ویل ناگرویدگان را از عذابی سخت.

«الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ» ایشان که می برگزینند بدوستی زندگانی این جهان بر آن جهان، «وَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» و بر می گردانند از راه خدای، «وَوَيْلٌ لِمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَكَرِهَ» و آن را عیب و کزی می جویند «أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ (۳)» ایشانند که در گمراهی دورند.

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ» و نفرستادیم هیچ فرستاده ای، «إِلَّا يَلْسَانُ قَوْمِهِ» مگر بزبان قوم او، «لِيُبَيِّنَ لَهُمْ» تا پیدا کند ایشان را، «فِيضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ» تا گمراه کند الله او را که خواهد، «وَوَيْلٌ لِمَنْ يَشَاءُ» و با راه آرد او را که خواهد، «وَهُوَ الْعَزِيزُ» و اوست تاونده با هر کاونده و بهیچ هست نماننده، «الْحَكِيمُ (۴)» دانا، راست دانش، راست کار.

«وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا» و فرستادیم موسی را بسخنان خویش، «أَنْ أَخْرِجَ قَوْمَكَ» که بیرون آر قوم خویش را، «مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» از تاریکیها بروشنایی، «وَوَدَّعَوْهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ» و یاد کن بر ایشان گذشتههای روزگار خدا، «إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ» درین پیغام و در یاد کرد گذشتههای روزگار پنדהاست و نشانها، «لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ (۵)» هر شکیبایی را سپاس دار.

«وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ» موسی گفت قوم خویش را، «ادْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ» یاد کنید نیکی الله بر خویشتن، «إِذْ أَنْجَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ» که باز رهند شما را از کسان فرعون، «يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ» می چسانیدند و می رسانیدند بشما بد عذاب، «وَوَيْلٌ لِمَنْ يَدْبَحُونَ أَبْنَاءَهُمْ» و گلو می بریدند پسران شما را، «وَوَيْلٌ لِمَنْ يَسْتَحْيُونَ نِسَاءَهُمْ» و زنده می گذاشتند دختران شما را، «وَوَيْلٌ لِمَنْ يَكْفُرُ بِاللَّهِ» و در آن شما را آزمایشی بود از خداوند شما، «عَظِيمٍ (۶)» بزرگ.

«وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ» آگاهی داد خداوند شما و آگاه کرد، «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ» که اگر شاکر باشید ناچار شما را بیفزایم، «وَوَلَّيْنَا كُفْرَهُمْ» و اگر ناسپاس بید، «إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ (۷)» عذاب من سخت است.

«وَقَالَ مُوسَى» و گفت موسی، «إِنَّ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا» اگر کافر شوید شما و هر که در زمین اند همه، «فَإِنَّ اللَّهَ لَعَنِي حَمِيدٌ (۸)» الله بی نیاز است، سزای ستایش.

«أَلَمْ يَأْتِكُمْ» نیامد بشما، «نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ» خبر ایشان که پیش از شما بودند «قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَ ثَمُودَ

وَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ» و ایشان که پس قوم نوح و عاد و ثمود بودند، «لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ» نداند ایشان را مگر خدای، «جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ» بایشان آمد فرستادگان بایشان، پیغامها درست روشن و معجزها نیکو آشکارا، «فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ» دستهای خود بدهنهای خود باز نهادند، «وَقَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ» و گفتند ما کفرانیم بانچه شما را بآن فرستادند، «وَأِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ» و ما در گمانیم از آنچه ما را می‌خوانید با آن، «مُرِيبٍ» گمانی که دل را می‌شوراند.

### النوبة الثانية

این سوره ابراهیم مکی است مگر دو آیت: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا...»

تا آخر دو آیت بمدینه فرو آمد در شأن کشتگان بدر، باقی همه بمکه فرو آمد باتفاق مفسران، و جمله سوره پنجاه و دو آیتست و هشتصد و سی و یک کلمه و سه هزار و چهار صد و سی و چهار حرف و باجماع اهل تفسیر درین سوره ناسخ و منسوخ نیست مگر قول عبد الرحمن بن زید بن اسلم که وی گفت: «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظُلُومٌ كَفَّارٌ» این سه کلمه منسوخست بآن آیت که در سوره النحل است: «وَأِنْ تَعَدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا إِنَّ اللَّهَ لَعَفُورٌ رَحِيمٌ». و روی ابی بن کعب قال قال رسول الله (ص): من قرأ سورة ابراهیم علیه السلام اعطى من الاجر عشر حسنات بعدد من عبد الاصنام و بعدد من لم يعبدها.

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الرَّ» انا لله اعلم و اری، و قد سبق الكلام فيه، «الر، کتاب» مبتدا و خبر، و قيل كتاب خبر ابتداء محذوف، ای هذا «کتابٌ أنزلناه إليك» یا محمد یعنی القرآن، «لِنُخْرِجَ النَّاسَ» ای انزلناه لتخرج الناس بدعائك آياهم من ظلمات الكفر و الجهالة الى نور الايمان و العلم و من الشك الى اليقين و من البدعة الى السنة. الظلمات و النور چون درهم پیوسته باشد در قرآن بر دو وجه آید: یکی شب و روز ست چنانکه الله گفت در سوره الانعام: «وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَ النُّورَ» یعنی اللیل و النهار، دیگر هر چه از آن آید در قرآن بدان کفر و ایمان خواهد، ظلمات شرك است و کفر، لانّ الكفر غير بين فمثل بالظلمات و الايمان بين فمثل بالنور. و هر چه در قرآن آید ظلمات تنها که در نور پیوسته نبود هم بر دو وجه بود: یکی بمعنی احوال چنانکه در سوره الانعام گفت: «قُلْ مَنْ يُنجِيكُمْ مِنَ ظُّلُمَاتِ البرِّ وَ البحرِ» یعنی من احوال البرِّ و البحر، و در سوره النمل گفت: «أَمَّنْ يَهْدِيكُمْ فِي ظُّلُمَاتِ البرِّ وَ البحرِ» ای احوال البرِّ و البحر، دیگر وجه آنست که سه خصلت بهم یعنی سه تاریکی بهم آید چنانکه در سوره الزمر گفت: «خَلَقًا مِنْ بَعْدِ خَلْقٍ فِي ظُّلُمَاتٍ ثَلَاثٍ» یعنی البطن و الرحم و المشيمة، و در سوره الانبياء گفت يونس را: «فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ» یعنی ظلمة اللیل و ظلمة البحر و ظلمة بطن الحوت، و در سوره النور گفت: «ظُّلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ» یعنی کافر قلبه مظلم فی صدر مظلم فی جسد مظلم.

... «يَاذَنْ رَبَّهُمْ» این اذن بمعنی امر است و درین سوره سه جای دیگر است همه بمعنی امر: «مَا كَانَ لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُمْ بِسُلْطَانٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» ای بامر الله، «خَالِدِينَ فِيهَا يَاذَنْ رَبَّهُمْ تُؤْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ يَاذَنْ رَبِّهَا» ای بامر ربها، و در سوره النساء گفت: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ» یعنی بامر الله.

اما آنچ در سورة يونس گفت: «وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» آن بمعنی دستوری و خواستست یعنی: انا ان یأذن الله فی ایمانها، و در سورة البقرة گفت: «وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» ای انا ان یأذن الله فی ضره، «وَمَا أَصَابَكُمْ يَوْمَ التَّقْيِ الْجَمْعَانِ فَبِإِذْنِ اللَّهِ» ای الله اذن فی ذلك، و روا باشد که: «بِإِذْنِ رَبِّهِمْ» باین معنی بود: ای لا یهتدی مهتد انا باذن الله و مشیتة و توفیقه، پس تفسیر نور کرد: «إِلَى صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ» ای الی دین الاسلام دین الله، «العزیز» المنیع بالثقمة لمن لم یتبع الرسول، «الحمید» ای الشکور للمحسن القلیل من عمله.

«اللَّهُ الَّذِي» برفع خواند مدنی و شامی هم بوصل و هم بوقف بر استیناف و باقی بخفض خوانند علی الله بدل من الحمید، ای الحمید «اللَّهُ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ»

ملکا و خلقا و امراء، «وَوَيْلٌ لِلْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابٍ شَدِيدٍ» ویل، واد فی جهنم بسیل من قیح و صدید.

«الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ» ای یختارون و یؤثرون الدنیا علی العقبی و یترکون العمل لها. و قیل الاستحباب طلب المحبة بالتعريض لها، «وَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» هم لازمست و هم متعدی، بر می‌گردید از راه خدای و دیگران را بر می‌گردانید، اگر لازمست چنانست که: «رَأَيْتَ الْمُنَافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُودًا» ای يعرضون عنك اعراضا الی غیرک و رأيتهم یصدون ای يعرضون و هم مستکبرون، و اگر متعدیست چنانست که: «هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ» ای منعوکم عن دخوله: «وَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَبْغُونَهَا عِوَجًا» ای یلتمسون لها زیغا و عیبا. و قیل یطلبون غیر سبیل القصد و صراط الله هو طریق القصد. و قیل ینتظرون لمحمد (ص) هلاکا و عوجا، منصوب علی الحال مصدر موضوع فی موضع الحال، تقول بغیبت الشيء طلبته و ابغیته ای اعنته. «أُولَئِكَ» ای الموصوفون، «فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ» فی خطاء و طریق جائر عن الصواب.

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ» ای بلغة قومه، و اللسان عند العرب هو الكلام. می‌گوید هر پیغامبری که بقومی فرستادیم بزبان ایشان و لغت ایشان فرستادیم تا پیغام ما بایشان بآن زبان که دریابند و فهم کنند برسانند و اگر نه بزبان ایشان گویند دریابند و حجت بر ایشان درست نیاید، اینست که رب العزّه گفت: «لِيُبَيِّنَ لَهُمْ» ای ليفهمهم لتقوم عليهم الحجة.

و عن ابی صالح عن ابن عباس قال كان جبرئیل یوحی الیه بالعربیة و ینزل هو الی کل نبی بلسان قومه. و عن عكرمة عن ابن عباس قال انّ الله فضل محمدا علی اهل السماء و علی الانبياء، قالوا یا بن عباس فكيف فضله علی الانبياء؟ فقال انّ الله عزّ و جلّ قال: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ» یعنی بلسان قومه و اليهم فحسب، و قال لمحمد: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا» فارسله الی الجنّ و الانس فقال: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا»، «فَيُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ» بالخذلان عن الايمان، «وَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَبْغُونَهَا عِوَجًا» بالتوفيق، ای انما وقع الارسال للبيان لا للاضلال و الهداية فانّ ذلك الی الله عزّ و جلّ، «وَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَبْغُونَهَا عِوَجًا» الذي لا يمنع مما اراد، «الحكيم» فی توفیقه من وقق و خذلانه من خذل.

قال الامام شيخ الاسلام عبد الله الانصارى: فى الآية دليل على انّ القرآن نزل بلغة العرب، لانّ الرسول كان عربياً، و كان اهل الخطاب يومئذ عربيا لم يبلغ الخطاب العجم بعد فوجب اذ بلغهم ان يبين لهم بلسانهم المعنى الذى نزل الخطاب عربياً بعينه ليبين للعجم كما بين للعرب، و الدليل على جواز بيان الخطاب بالالسنه كلها لزوم القسم و الذمة به لو حلف القاضى خصماً، فقال له قل: بخداى آسمان و زمين، فحلف به لزمته اليمين كما لو حلف، فقال بربّ السّماء و الارض، و لو قال الكافر: خداى نيست مگر خداى آسمان و زمين، منعتة كما تمنعه الشهادة العربیة و لو سأل الحزبى الذمّة، فقال: زينهار بخداى، استأمن به كما استأمن بالامان العربى لفظاً «وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا» اى بالبرهان الذى دلّ على صحّة نبوّته نحو إخراج يده بيضاء و كون العصا حية الى سائر آياته التسع، «أَنْ أُخْرَجَ قَوْمَكِ» اى ارسلناه بان يخرج قومه و هم القبط، «مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» اى بدعائك الى الايمان و نهيك عن الشرك. و قيل القوم بنو اسرائيل، فيكون المعنى: اخرج قومك من ذلّ الاستبعاد الى عزّ الملكة لانّ بنى اسرائيل كانوا مؤمنين، «وَ ذَكَرْهُمْ» اى جدد لهم الذكر و الذكر حصول المعنى للنفس و قد يغيب عنها بالنسيان فيعاد اليها بالتذكير، «بِأَيَّامِ اللّهِ» هذا وعيد و ايام الله عقوباته و مثلاته فى الاولين، كقوله: «قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ» هى ايضا وعيد و سننه عقوباته و مثلاته فى الاولين.

و قيل «بِأَيَّامِ اللّهِ» اى بما كان فى ايام الله من النعمة و المحنة فاجتراء بذكر الايام عنه لانها كانت معلومة عندهم و المعنى عظم بنعمه و نقمه اى بالترغيب و الترهيب و الوعد و الوعيد.

و عن على (ع) قال: كان رسول الله (ص) يخطبنا فيذكرنا بايام الله حتى يعرف ذلك فى وجهه كأنما يذكر قوما يصبّحهم الامر غدوة و عشية و كان اذا كان حديث عهد بجبرئيل لم يتبسم ضاحكا حتى يرتفع عنه.

«إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ» اى فى اهلاك الله الامم الكافرة لعلامات ببطلان ما كانوا عليه، «لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ» اى هى دلالات لمن صبر على الشدة و شكر على النعمة. و قيل دلالات لكلّ مؤمن لانّ الصبر و الشكر كفلا الايمان بحكم الخبر: قال النبى (ص): «الايمان نصفان نصف صبر و نصف شكر» خلافت ميان علما كه صبر به يا شكر و درويش صابر به يا توانگر شاکر، و مذهب بيشتريين علماء شريعت و طريقت آنست كه درويش صابر فاضلتر و در مقامات سالکان صبر از شكر برتر كه صبر حال درويشانست و شكر حال توانگران و اخبار و آثار فراوان دلالت مى کند بر شرف درويشان و فضل ایشان بر توانگران، من ذلك قول النبى (ص).

يؤتى باشكر اهل الارض فيجزيه الله تعالى جزاء الشاكرين و يؤتى باصبر اهل الارض فيقال له أ ترضى ان يجزيك كما جزينا هذا الشاكر؟ فيقول نعم يا ربّ، فيقول الله تعالى: كذا انعمت عليه فشكر و ابتليتك فصبرت لاضعفن لك الاجر فيعمى اضعاف جزاء الشاكرين، و قد قال تعالى: «إِنَّمَا يُوقَى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ».

و عن انس بن مالك قال بعث الفقراء رسولا الى رسول الله (ص) فقال ائى رسول الفقراء اليك. فقال مرحبا بك و بمن جئت من عندهم؟ جئت من عند قوم احبهم، قال: قالوا يا رسول الله انّ الاغنياء ذهبوا بالجنة،

يَجُونَ و لا نقدر عليه و يعتمرون و لا نقدر عليه و اذا مرضوا بعثوا بفضل اموالهم ذخيرة لهم. فقال النبي (ص) بلغ عني الفقراء ان لمن صبر و احتسب منكم فله ثلث خصال ليست للاغنياء: الاولى ان في الجنة غرفا ينظر اليها اهل الجنة كما ينظر اهل الارض الى نجوم السماء لا يدخلها الا نبي فقير او شهيد فقير او مؤمن فقير، و الثانية يدخل الفقراء الجنة قبل الاغنياء بنصف يوم و هو خمس مائة عام، و الثالثة اذا قال الغني سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر و قال الفقير مثل ذلك لم يلحق الغني الفقير و ان انفق فيها عشرة آلاف درهم و كذلك اعمال البر كلها فرجع اليهم، فقالوا رضينا رضينا.

و روى ان النبي (ص) قال يؤتى بالرجل يوم القيامة فيقول الله: عبدى لم ازو عنك الدنيا لهوانك، زويت عنك لصلاحك و صالح دينك.

قوله: «وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ ادْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ أَنْجَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ» اى اعلم قومك يا محمد ما كان من موسى عليه السلام حين قال لبنى اسرائيل «ادْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ أَنْجَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ» ففرعون داخل فى آله ها هنا كما ان ابراهيم (ع) داخل فى آله فى خبر التشهد و الياس داخل فى آله فى قوله: «سَلَامٌ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ» و مثله قوله: «أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ»، «وَ يُدَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ» اثبت الواو ها هنا عطفًا على «يَسُومُونَكُمْ» و حيث لا واو فائه بدل عن الاول. قال الفراء العلة الجالبة لهذه الواو ان الله سبحانه اخبرهم انهم يعذبون بانواع العذاب بالتذبيح و غير التذبيح و حيث طرح الواو اراد تفسير صفات الذين كانوا يسومونهم، «وَ يَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ» اى يدعونهن احياء لا يقتلونهن. و فى الخبر: اقتلوا شيوخ المشركين و استحياوا شرخهم، «وَ فِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ».

«وَ إِذْ تَأَذَّنَ» يعنى آذن اى اعلم كما يقال توعده و اوعده، «وَ إِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ» مى گويد آگاهى داد خداوند شما، و آگاه كرد «شكرتم» راست و آگاهى «كفرتم» را، و شكر درين موضع توحيدست و ناسپاسى كفر است و تفسير خود در عقب است.

«وَ قَالَ مُوسَىٰ إِنَّ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ» عن عبادتكم، «حَمِيدٌ» يحمده اهل السماوات و الارض حميد باحسانه لمن عبده. و قيل حميد حمد نفسه قبل ان يحمده خلقه.

قال النبي (ص): من اعطى الشكر لم يحرم الزيادة لان الله تعالى يقول: «لئن شكرتم لأزيدنكم».

و بعث رسول الله (ص) سرية فقال لئن سلمتم لاشكرنه فغنموا و سلموا، فقال اللهم لك الحمد شكرا و لك المن فضلا

«فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ» تا اينجا سخن موسى است با قوم خویش.

«أَمْ لَمْ يَأْتِكُمْ نَبُؤُا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ قَوْمٌ نُوحٍ وَ عَادٍ وَ ثَمُودَ» مفسران را درين آيت دو قول است: يك قول آنست كه اين هم از كلام موسى (ع) است با قوم خود، و قول ديگر آنست كه اين خطاب با محمد است (ص) و با امت وى يقول الم تسمعوا خبر الذين من قبلكم قوم نوح و عاد و ثمود، «وَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ» من الامم السالفه، «لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ» اى لا يحصى كثرتهم الا الله. هذا دليل على اشتباه الانساب على النسب و لهذا

روى عن عبد الله انه قرأ هذه الآية ثم قال كذب النسّابون. و عن ابن عباس قال: بين عدنان و اسماعيل ثلاثون ابا لا يعرفون، «جاءَهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ» بالمعجزات التي ثبتت بها نبوتهم و وجبت اجابتهم ثم لم يؤمنوا و هو قوله «فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ» و فيه قولان: احدهما انّ الضميرين يعودان الى الكفرة، اى ردّ القوم ايديهم فى افواههم، اى على افواههم غيظا عليهم كقوله: «عَضُّوا عَلَيْكُمُ الْأُنَامِلَ مِنَ الْغَيْظِ» و هو قول ابن مسعود. قال ابن عباس عجبوا من كلام الله فوضعوا ايديهم على افواههم متفكرين فيه، و قال بعضهم اشاروا اليه بالسكوت و وضعوا اناملهم على شفاههم و قد طبّقوها. و القول الآخر انّ الضمير الثانى يعود الى الانبياء اى ردّ القوم ايديهم فى افواه الرسل كى لا يتكلموا بما ارسلوا به و هو قول الحسن و الفراء و اشار الفراء بظهر كفه الى من يخاطبه مى گوید دستهای خود بدهنهای پیغامبران باز نهادند گفتند مگوئید يعنى كه نپذیرفتند پیغام و ایشان را دروغ زن گرفتند همچون كسى كه دست بدهن كسى باز نهد و گوید خاموش، «وَ قَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ» فى هذا الكلام ايجاز فانّ القوم لم يكونوا معترفين برسالة ربهم و المعنى انا كفرنا بما تدعون انكم ارسلتم به، و له فى القرآن نظاير و من ابينها قول قوم صالح فى سورة الاعراف، «وَ إِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَنَا» انتم، «إِلَيْهِ مُرِيبٍ» موقع في الرّيبة، اراب اتى بالرّيبة، اتى بالتهمة.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» سماع بسم الله يوجب الهيبة و الهيبة تتضمن الفناء و الغيبة، سماع الرحمن الرحيم يوجب الحضور و الاوبة و الحضور يتضمن البقاء و القرية، من اسمعه بسم الله ادهشه فى كشف جلاله و من اسمعه الرحمن الرحيم عيشه بلطف جماله و كرم افضاله، الله است قادر و قديم مستوجب قدم، رحمن است قاهر و عظيم مستحق عظم، رحيم است غافر و حلیم سزاء فضل و كرم، اى مهيمن اكرم و اى مفضل ارحم، اى محتجب بجلال متجلى بكرم، به باقرب تو اندوه است نه با ياد تو غم.

چشمی که ترا دید شد از درد معافا جانی که ترا یافت شد از مرگ مسلم

کار آنست که تو در گرفتی، راه آنست که تو نمودی، قسمت آنست که تو کردی پیش از لوح و پیش از قلم، قضا قضاء تو و خواست خواست تو و حکم حکم تو، حکم دیگران همه میل است و ستم: قضاى الله امرا و جف القلم و فيما قضى ربنا ما ظلم

الله است آفریدگار جهانیان، رحمن است روزی گمار همگان، رحيم است آمرزگار مؤمنان، الله است آفریننده بی نظیر، رحمن است پروراننده و دست گیر، رحيم است آمرزنده و عذر پذیر، هر چند که خردبین است عظیم و بزرگوار است، هر چند که سخت گیر است فرا گذار و آسان گذارست، در صفت عزّت وی هم نور و هم نار است، بنار عزّت قومی را می‌گذارد، بنور عزّت قومی را می نوزاد، آن سوخته را بعدل خود در ظلمات کفر می‌دارد، و آن نواخته را بفضل خود بدعوت مصطفى (ص) و بنور قرآن راه می‌نماید و از



تاریکی بیگانگی به روشنایی آشنایی می‌آرد، اینست که ربّ العالمین گفت: «كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ» ای محمد این چراغ قرآن که در دست تو است افروزنده آن مائیم، راهبر بوی آن کس بود که ما خواهیم.

بزرگان دین گفتند نشان راه بردن بوی پنج چیز است: اول آنک حق او را قبول کند چنانکه گفت عزّ جلاله: «فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ». دیگر آنک او را دست گیرد: «لَوْ لَا أَنْ تَدَارِكُهُ» سوم دل وی در خود بندد: «وَرَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ»، چهارم برق دوستی در دل وی تابد: «رَأَى كَوْكَبًا» پنجم جان وی را بوی وصال دماند: «وَالصُّبْحُ إِذَا تَنَفَّسَ»، و اصل این همه عنایت از لیست، چون عنایت بود طاعت سبب مثبت بود و معصیت سبب مغفرت، و اگر عنایت نبود طاعت سبب ندامت بود و معصیت سبب شقاوت.

«اللَّهُ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» قال الواسطی: الكون كله له فمن طلب الكون فانه المكون و من طلب الحق فوجده سخر له الكون بما فيه.

هر که خویشتن را فامکون داد و دل خود فاصحبت وی پرداخت، کاینات و حادثات یکسر فاحمدت وی پرداخت، می‌گوید عبدی هفت آسمان و هفت زمین و هر چه در آن است ملك و ملك ماست، همه بنده و رهی ماست، اگر وفای عهد ما را میان بندی و چاکر وار سر در ربه طاعت آری همه را حلقه چاکری تو در گوش کنیم و مسخر تو گردانیم، و اگر سر از چنبر فرمان بگردانی یا دل خود فاصحبت گیری پردازای همه را بخصمی تو بر پای کنیم و قدمگاه تو بر تو زندان کنیم.

سلیمان پیغامبر با چندان مرتبت و منزلت روزی بر تخت مملکت نشسته بود شاد روان دولت گسترانیده، جن و انس و طیور صفها کشیده، تاج رسالت بر فرق نبوت نهاده، بخاطرش بگذشت که امروز هیچ کس را گذشت از پسر داود روا بود که این منزلت و رفعت او را عطا دهند؟ در حال باد را فرمودند تا آن رداء وی از فرق سر او در کشید و بر خاک انداخت، سلیمان روی در هم کشید از سر سطوت خویش باد را گفت: ردّی علی ردائی، باد جواب داد که ردّ عليك قلبك ای سلیمان تو دل خود بخود باز آر تا ما رداء تو بتو باز آریم.

«وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ»، یا محمد ما موسی کلیم را همان فرمودیم که ترا می‌فرمائیم، همه را گفتیم چراغ دعوت بیفروزید و خلق را از ظلمات شك با نور یقین خوانید و از تاریکی جهل بروشنایی علم آرید، تدبیر خود بگذارید، تقدیر حق بینید، بدعت منهد و میسندید طریقت سنت و جماعت سپرید، «وَذَكَّرْهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ» هی الايام التي كان العبد فيها في كتم العدم و الحق يقول بقوله الازلی عبادی، ای محمد با یادشان ده آن روزگار که شما نبودید و من شما را بودم، بی شما من کار شما بساختم و عقد دوستی ببستم و رحمت از بهر شما بر خود نبشتم: «كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ» این آن رمزست که پیر طریقت در مناجات گفت: الهی آن روز کجا باز یابم که تو مرا بودی و من نبودم تا با آن روز نرسم میان آتش و دودم، و اگر بدو گیتی آن روز را باز یابم بر سودم، و ربود تو خود را دریابم به



نبود خود خشنودم، الهی من کجا بودم که تو مرا خواندی، من نه منم که تو مرا ماندی، الهی مران کسی را که خود خواندی، ظاهر مکن جرمی که خود پوشیدی، الهی خود بر گرفتی و کسی نگفت که بردار، اکنون که برگرفتی بمگذار و در سایه لطف خود میدار و جز بفضل و رحمت خود مسپار.

«وَ إِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ» ای لئن شکرتم الاسلام لازیدنکم الایمان، و لئن شکرتم الایمان لازیدنکم الاحسان، و لئن شکرتم الاحسان لازیدنکم المعرفة، و لئن شکرتم المعرفة لازیدنکم الوصلة، و لئن شکرتم الوصلة لازیدنکم المشاهدة، و لئن شکرتم ما خولناکم من عطائی لازیدنکم ما وعدناکم من لقای.

و روی ان داود (ع) قال: یا ربّ کیف اشکرك و شکری لك تجدید منّة منك علیّ، فقال یا داود الآن

شکرتنی

## ۲ النوبة الاولى

قوله تعالى: «قَالَتْ رُسُلُهُمْ» رسولان ایشان گفتند، «أ فِي اللَّهِ شَكٌّ» در الله نیز گمانی است؟، «فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» کردگار و آفریدگار آسمان و زمین، «يَدْعُوكُمْ» میخواند شما را، «لِيُغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ» تا ببامرزد شما را گناهان شما، «وَ يُؤَخِّرَكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى» و با پس دارد شما را تا هنگامی نام زد کرده، «قَالُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا» گفتند که نیستید شما مگر مردمانی همچون ما، «تُرِيدُونَ أَنْ تَصُدُّونَا» می‌خواهید که برگردانید ما را، «عَمَّا كَانِ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا» از پرستش آنچه پدران ما پرستیدند، «فَأَنؤنَا بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ (۱۰)» بیارید بما حجتی روشن.

«قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ» فرا ایشان گفت رسولان ایشان، «إِنْ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ» نیستیم ما مگر مردمانی همچون شما، «وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ» لکن سپاس نهد الله بر هر که خواهد از بندگان خویش، «وَ مَا كَانِ لَنَا» و نیست ما را، «أَنْ نَأْتِيَكُمْ بِسُلْطَانٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» که بشما حجتی آریم مگر بفرمان الله «وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (۱۱)» و ایدون بادا که گرویدگان توکل و پستی داری بر خدای دارند.

«وَ مَا لَنَا أَلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ» و چرا که ما پستی نداریم و توکل نکنیم بر الله، «وَ قَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا» و اوست که راه نمود ما را براههای راست ما، «وَ لَنَصْبِرَنَّ» و بر آنیم که شکیبایی کنیم، «عَلَىٰ مَا آدَبْتُمُونَا» بر آن رنجهای که شما می‌نمائید ما را، «وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ (۱۲)» و ایدون بادا که بر خدای تعالی توکل دارند متوکلان.

«وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ» کافران گفتند رسولان خویش را، «لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِنْ أَرْضِنَا» که بیرون کنیم شما را از زمین خویش، «أَوْ لَنَعُوذَنَّ فِي مَلْتِنَا» یا باز گردید و در کیش ما آئید، «فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ» پیغام داد خداوند ایشان بایشان «لَنُهْلِكَنَّ الظَّالِمِينَ (۱۳)» که ما خود آن ستمکاران را هلاک کنیم.

«وَ لَنُسَكِّنَنَّكُمْ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِمْ» و شما را در زمین نشانیم پس ایشان «ذَلِكَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي» این پاداش آن کس راست که گرویده است برستاخیز و ایستادن شمار را، «وَ خَافَ وَعِيدِ (۱۴)» و ببیم است از وعید من.

«وَأَسْتَفْتَحُوا» و عذاب خواستند گفتند که میان ما و میان رسولان کار برگزار و بر گشای، «وَأَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ (۱۵)» و نومید ماند هر گردن کشی شوخ.

«مِنْ وَرَائِهِ جَهَنَّمُ» دوزخ پیش او فاء، «وَوَيْسِقَى مِنْ مَاءٍ صَدِيدٍ (۱۶)» و می‌آشامانند او را از آبی زردابه و قیح «يَنْجَرَعُهُ» در دهن می‌کشد آن را، «وَلَا يَكَادُ يُسِيغُهُ» و نمی‌تواند که روان فرو برد آن را، «وَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ» و می‌رسد باو درد مرگ از هر جای، «وَمَا هُوَ بِمَيِّتٍ» و آنکه مردنی نه، «وَمِنْ وَرَائِهِ عَذَابٌ غَلِيظٌ (۱۷)» و پیش او فاباز عذابی سخت از آن و ستبرتر از آن.

«مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ» مثل کردار ایشان که بخداوند خویش کافر شدند، «كِرْمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ» چون خاکستری خشک که باد در آن زور گرفت، «فِي يَوْمٍ عاصِفٍ» در روزی سخت باد، «لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَى شَيْءٍ» باد شاه نشوند و درنیابند از آن کردگار که کردند بر هیچیز، «ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ (۱۸)» آنست آن گمراهی و تباهی دور.

«أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ» نمی‌بینی که الله بیافرید هفت آسمان و هفت زمین بیکنایی و توانایی، «إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ» اگر خواهد ببرد شما را، «وَأَيَّتِ بَخْلَقٍ جَدِيدٍ (۱۹)» و آفریده‌ای آرد نو. «وَمَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ (۲۰)» و آن بر الله نه سخت است نه دشوار.

«وَبَرَزُوا لِلَّهِ جَمِيعًا» و بیرون آیند خوانندگان الله همه بیکبار، «فَقَالَ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا» پس روان گویند گردن گردن‌کشان را، «إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا» که ما شما را پس روان بودیم «فَهَلْ أَنْتُمْ مُعْتُونَ عَنَّا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ» امروز ما را بکار آید و از عذاب ما چیزی بردارید، «قَالُوا» گویند، «لَوْ هَدَانَا اللَّهُ لَهَدَيْنَاكُمْ» اگر الله ما را راه نمودی ما هم شما را راه نمودیم «سَوَاءٌ عَلَيْنَا» یکسانست بر ما، «أُجَزَعْنَا أَمْ صَبَرْنَا» خروش کنیم یا شکیبایی کنیم، «مَا لَنَا مِنْ مَحِيصٍ (۲۱)» ما را دوری یافت نیست از عذاب و نه رستن.

«وَقَالَ الشَّيْطَانُ» و دیو گوید، «لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ» آن گه که کار شمار برگزارده آید، «إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقُّ» خدای شما را وعده داد وعده‌ای درست راست، «وَوَعَدْتُّكُمْ» و من شما را وعده دادم «فَأَخْلَفْتُّكُمْ» و آنچ گفتم نکردم، «وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ» و مرا بر شما دست رسی نبود و توانی، «إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ» مگر آنک خواندم شما را، «فَاسْتَجَبْتُمْ لِي» و پاسخ کردید مرا، «فَلَا تَلْمُزُونِي» مرا مه نکوهید، «وَلَوْمُوا أَنْفُسَكُمْ» خویشتن را نکوهید، «مَا أَنَا بِمُصْرِحِكُمْ» نه من فریاد رس شما، «وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرِحِيَّ» و نه شما فریاد رس من، «إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونَ مِنْ قَبْلُ» که من کافر بودم بآنچ شما انباز گرفتید مرا در آن پیش، «إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۲۲)» کافران را فردا عذابی درد نمای است.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: «قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَلَا فِي اللَّهِ شَكٌّ» یعنی أ في توحيد الله شك، این آیت جواب کافرانست که می‌گفتند: «إِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ» و استنفهام بمعنی انکارست ای لا تشكوا في وجود الله و وحدانيته سبحانه فقد دلّ على توحیده و وجوده و قدرته خلق السماوات و الارض.

ابتدا می‌گوید در هستی و یکتایی و بی‌همتایی الله در گمان مباشید و یقین دانید که اوست یگانه خداوند بی‌ظیر و بی‌مانند، آفریدگار آسمان و زمین، چون می‌دانید بی‌گمان که آفریدگار کائنات اوست، پس بی‌گمان بدانید که معبود و خداوند اوست، «يَدْعُوكُمْ» الى الايمان و طاعة الرّسل يبعثه ايانا اليكم «لِيُغْفَرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ» اذا آمنتم به، من زيادتست يعنى ليغفر لكم ذنوبكم، و روا باشد که من تبعيض باشد يعنى ما سلف من ذنوبكم، «وَأُخْرِجَكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى» ای الى منتهی آجالكم الذى سمى لكم فلا يأخذكم بالعذاب و الهلاك كما اخذ به من كفر قبلكم، «قَالُوا» ای القوم، «إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا» فى الصورة و الهيئة و لستم بملائكة تحبون صدنا عن عبادة الاصنام التى كان يعبدها آباؤنا «فَأَتُونَا بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ» حجة واضحة يتيقن بها انكم محقون فى دعواكم.

«قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ» صدقتم فى قولكم انا بشر مثلکم و لكن منّ الله علينا بالنبوة و الرسالة و كما منّ علينا: «يَمُنُّ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ»، «وَمَا كَانَ لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُمْ بِسُلْطَانٍ» اين جواب ايشانست که گفتند: «فَأَتُونَا بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ».

اقتراح آيات کردند بيرون از آن معجزها که با ايشان بود و نمودند، «وَمَا كَانَ لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُمْ بِسُلْطَانٍ» ای لا يتأتى لنا ان نأتیکم بالحجة التي طلبتموها، «إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» ای بامر الله لنا بذلك، «وَأَعْلَىٰ اللَّهُ فَلَيتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ» من كان يريد اتباع الحق اذ اقام الدليل فانه يتوكل على الله و يرضى بما يعطيه و لا يعاند باقتراح الآيات.

«وَمَا لَنَا أَلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ» ای لا عذر لنا ان تركنا التوكل عليه، «وَقَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا» ارشدنا للايمان و رزقنا النبوة، «وَأَلْصَقْنَا عَلَىٰ مَا آدِينُونا» جواب قسم مضمّر حلفوا على الصبر على اذاهم و ان لا يمسكوا عن دعائهم، «وَأَعْلَىٰ اللَّهُ فَلَيتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ» يريد فى صبرنا على اذاكم، و التوكل على الله تفويض الامر اليه و التسليم له.

«وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِنْ أَرْضِنَا» ای حلف الكافرون.

و قالوا لنخرجنكم و من آمن معكم من بين اظهرنا و من بلادنا، «أَوْ لَنَعُودَنَّ فِي مِلَّتِنَا» ای الا ان ترجعوا عن دعوتكم هذه و تعودوا الى عبادة الاصنام و لم تكن الرّسل على ملتهم قط حتى يعودوا فيها و قد مضى هذا فى الاعراف، «فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ» ای كما حلف الكفار على اخراج الرّسل و المؤمنين من بلادهم الا ان يعودوا الى دينهم كذلك اقسم الله عزّ و جلّ و اوحى به الى الرّسل انه يهلك الكافرين و يورثهم ديارهم و اموالهم فانجز وعده فذلك قوله: «وَأَلْسُنُكُمْ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِمْ ذَلِكَ» ای ذلك الاهلاك و الاسكان، «لِمَنْ خَافَ مَقَامِي» ای مقامه بين يدي للحساب فاضاف مقام العبد الى نفسه لانه يقيمه فيه كما تقول ندمت على ضربك ای ضربى اياك و سررت برويتك ای برويتى اياك، و قد قال الله سبحانه: «وَأَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ» ای رزقى اياكم. و گفته‌اند اين خوف بمعنى علم است كقوله: «فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ» ای علمتم. جای دیگر گفت: «فَخَشِينَا أَنْ يُرْهِفَهُمَا» ای علمنا، فعلى هذا المعنى: «ذَلِكَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي» ای ذلك لمن علم و صدق بالمقام

بين يديّ و صدق و عيدي. و قيل معناه ذلك لمن علم قيامي عليه و حفظي اسبابه، من قوله: «أَقَمَنْ هُوَ قَائِمٌ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ» «وَوَخَافَ وَعَبِيدٍ» اي ما اوعدت من العذاب.

«وَأَسْتَفْتَحُوا» قومي گفتند اين ضمير كافرين است و استفتاح ايشان عذاب خواستن است كه ميگفتند: «فَأَمْطِرُ عَلَيْنا حِجَارَةً مِّنَ السَّمَاءِ عَجَلًا لَنَا قَطُنًا اِنْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا اِنْتِنَا بِعَذَابِ اَلَيْمٍ». قومي گفتند ضمير پيغامبران است و استفتاح ايشان فتح خواستن است و نصرت بر كافرين، و ربّ العزه اجابت كرد و پيغامبران را و مسلمانان را بر كافرين نصرت داد چنانك گفت: «إِنَّا لَنُنصِرُ رُسُلَنَا كَمَا حَقَّ عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ اِنَّ جُنْدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ». «وَوَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيْدٍ» اي خاب ما اراد و لم يدرك ما تمنى، و الجبار العالى المتكبر على الله و هو صفة ذمّ في المخلوقين و هو الذي لا يرى لاحد عليه حقًا، تقول اجبر فهو جبار و مثله ادرك فهو دراك و هو قليل، و الله عزّ و جلّ جبار جبر العباد على ما ارى و قد سبق شرحه، و العنيد المعاند المجانب للحقّ الذي يأبى ان يقول لا اله الا الله. يقال عند عنادا اي عدل عن القصد و عرق عاند لا يرقى دمه كانه خرج عن المعتاد.

قال ابن عباس كانت الرّسل و المؤمنون يستضعفهم قومهم و يقهرونهم و يكذبونهم و يدعونهم الى ان يعودوا في ملتهم فابى الله لرسله و المؤمنين ان يعودوا في ملّة الكفر فامرهم ان يتوكّلوا على الله و امرهم ان يستفتحوا على الجبابرة و وعدهم ان يسكنهم الارض من بعدهم فانجز الله لهم ما وعدهم، و استفتحوا كما امرهم الله ان يستفتحوا، «وَوَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيْدٍ» روى ابو سعيد الخدرى قال قال رسول الله (ص): يسير عنق من جهنّم يوم القيامة فيقول ائني امرت بثلث. بكلّ جبار عنيد، و من جعل مع الله الها آخر و من قتل نفسا بغير نفس. و في رواية اخرى وكلت بثلث: بكلّ جبار عنيد، و بكلّ من دعا مع الله الها آخر. و بالمصورين.

قوله: «مِنْ وَرَائِهِ جَهَنَّمُ» اي امامه و قدامه جهنّم فهو يردها كما يقال: الموت من ورائك. و قيل من ورائه اي من وراء حياته يعنى بعد موته جهنّم و الاصل فيه ان كلّ من وارى عنك شيئا من خلف او قدّام فهو وراك و قيل من وراء ما هو فيه جهنّم اي تتلوه كما تقول للرجل من وراء هذا ما تحبّ اي يتلوه، «وَوَيْسَقَى مِنْ مَّاءٍ صَدِيدٍ» فالصديد بدل من الماء و ليس صفة له، اي يسقى الصديد مكان الماء كانه قال: «جعل ماؤه صديدا» و سمى ماء لميعه، كما قيل للمنى ماء و للدّمع ماء و ليسا بالماء و يجوز ان يكون على التشبيه اي يسقى ماء كانه صديد، و هو ما يسيل من الجرح مختلطا بالدّم و القيح. قال قتادة هو ما يخرج من جلد الكافر و لحمه. و قال الربيع بن انس هو غسالة اهل النار و ذلك من فروج الزناة و جاز ان يكون الصديد وصفا للماء فيكون المعنى من ماء صديد، يصدّ عن شربه لكرهه مذاقه.

«يَنْجَرُّهُ» يتحسّاه و يشربه جرعة لمرارته و حرارته، «وَوَلَا يَكَاذُ يُسِيغُهُ» اي يسغيه بعد ابطاء، تقول ساغ الشراب يسوغ سوغا اذا جاز الحلق و وصل الى الجوف، و قيل لا يسوغ في حلقه بل يغصّ به فيطول به عذابه.

روى ابو امامة قال النبى (ص) يقربّ اليه فيتكرّمه فاذا ادنى منه شوى وجهه و وقعت فروة رأسه فاذا

شربه قطع امعائه حتى يخرج من دبره.

يقول الله عزّ و جل: «وَسُقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ» و قال: «يَشْتَوِي الْوُجُوهَ بِنَسِّ الشَّرَابِ».

و قال ابن عباس في جهنم اودية تجرى في تلك الاودية صديد اهل النار قيحهم و دماؤهم فيسقون من ذلك الصديد. ريحه انتن من كل قدرة، «وَأَيُّتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ» من بدنه حتى من اطراف شعره ميگوید از هر مقدار رستنگاه موی دردی میببند که از چنان درد زنده میرد و او از آن نمیرد. قال ابن جريح يعلق نفسه عند حنجرته فلا تخرج من فيه فيموت و لا ترجع الى مكانها من جوفه فتنفعه الحياة، نظيره قوله: «لَا يَمُوتُ فِيهَا وَ لَا يَحْيَى»، «وَمِنْ وَرَائِهِ عَذَابٌ غَلِيظٌ» اي و من بعد ذلك حبس الانفاس و دوام العذاب و الخلود في النار، نظيره قوله: «زِدْنَاهُمْ عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ».

«مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا» فيه تقديم و تأخير، تقديره مثل اعمال الذين كفروا، كقوله: «الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ» اي احسن خلق كل شيء، «وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُم مُّسْوَدَّةٌ» يعني ترى وجوه الذين كذبوا على الله مسودة، و قيل فيه اضمار اي فيما انزل الله «مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ» ثم ابتداء فقال: «أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ» و قيل المثل زيادة و تقديره: الذين كفروا برّبهم اعمالهم كرماد اشتدّت به الرّيح. و في قراءة نافع: اشتدّت به الرّيح، «فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ» وصف اليوم بالمعصوف و هو من صفة الرّيح لانّ الرّيح تكون فيه كما يقال يوم بارد و حارّ لانّ البرد و الحرّ يكونان فيه و كذلك يقال نهاره صائم و ليلة قائم اي هو صائم و قائم فيه، فكذلك يوم عاصف اي ريحه عاصفة، «لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَى شَيْءٍ» فيه قولان: احدهما هي اعمالهم التي كسبوها من الخيرات كالصدقات و صلة الرّحم و بناء القناطير و ساير ابواب البرّ لانّ الكفر محبط، و الثاني هي اعمالهم التي عملوها للاصنام، و معنى الآية انّ اعمال الكفار تصير هباء منثورا فتبطل بطلان رماد حصل في عراء هبت به الرّيح فبددته و مزقته فصيرته بحيث لا يرى و لا ينتفع به، «ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ» اي ما وصفنا هو الضلال عن القصد البعيد عن الرّشاد. و قيل ذلك هو الخسران الكبير ضلال اعمالهم و ذهابها.

«أَلَمْ تَرَ» اي الم تعلم، «أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ» اي قل لكل واحد منهم، و قيل الخطاب للنبي و المراد به غيره. قرأ حمزة و علي: «خالق السماوات و الارض» بالاضافة و المعنى فيهما سواء، «بِالْحَقِّ» اي بقوله الحق: كن كما قال، «وَأَيُّومَ يَقُولُ كُنْ فَيَكُونُ قَوْلُهُ الْحَقُّ». و قيل بالحق اي لم يخلقهما باطلا و انما خلقهما لامر عظيم، «إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ» عن الارض، «وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ» سواكم، و قيل هو خطاب لاهل مكة اي ان يشأ يمتكم و يخلق غيركم من هو امثل و اطوع له منكم.

«وَمَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ» ممتنع بل سهل عليه يسير و معنى الآية انّ من قدر على خلق السماوات و الارض لا يصعب عليه اعادة من كان حيا ففنى.

«وَأَبْرَزُوا» اي ظهوروا من قبورهم فصاروا الى البراز من الارض و البراز الصحراء لظهورها هذا كقوله عزّ و جل: «يَوْمَهُم بَارِزُونَ»، «لِلَّهِ» يعني لدعوة الله ايّاهم من قبورهم، كقوله: «لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ يَوْمَ يَدْعُوكُمْ

يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ». برزوا بلفظ ماضی گفت و معنی مستقبل است که این بروز بعد از فناء دنیا خواهد بود  
 بقیامت می‌گوید خلق بزمین محشر بهم آیند و تابع و متبوع بر هم رسند، «فَقَالَ الضُّعْفَاءُ» جمع ضعیف ای  
 ضعیف الرأى و التدبیر و هم السَّفَلَة و التَّابِعُونَ، «لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا» یعنی الذین طلبوا الکبر و الکبر رفع النَّفْسِ  
 فوق القدر و هم الرؤساء و السَّادَة المتبوعون، پس از آنک تابع و متبوع اهل ضلالت بعذاب رسیدند، پس  
 روان و کمینان با مهتران و پیش روان خود گویند: «إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا» جمع تابع مثل حارس و حرس و راصد  
 و رصد و نافر و نفر، «فَهَلْ أَنْتُمْ مُعْتُونَ عَنَّا» ای هل تقدرون ان تدفعوا عَنَّا شیئا ممَّا نحن فيه بصرفه عَنَّا او  
 بحمله و ان قلّ گویند ما پس روی شما کردیم و فرمان شما بردیم هیچ توانید که امروز ازین عذاب که بر  
 ماست چیزی بگردانید و بکاهید از ما یا خود بردارید؟! آن مستکبران و پیش روان جواب دهند: «لَوْ هَدَانَا اللَّهُ  
 لَهَدَيْنَاكُمْ» ای اخترنا لکم ما اخترناه لانفسنا و کنا حسبنا اننا راشدون مرشدون و لکن ضللنا فاضللناکم گویند ما  
 شما را آن نمودیم که خود داشتیم و آن فرمودیم که خود کردیم، پنداشتیم که خود راه بریم و شما را راه  
 نمائیم، ندانستیم که خود بی راه بودیم و شما را بی راه کردیم، اگر الله ما را راه صواب نمودی ما نیز راه  
 صواب بشما نمودیمی تا هم ما را از عذاب نجات بودی و هم شما را، آن گه در میان آتش و عذاب با یکدیگر  
 گویند راه ما آنست که صبر کنیم مگر فرج آید که در دنیا هر که صبر کرد فرج دید، پانصد سال در آن  
 عذاب صبر کنند و ایشان را صبر بکار نیاید و سود ندارد، آن گه جزع در گیرند و گویند جزع کنیم مگر بر  
 ما رحمت کنند، پانصد سال جزع همی کنند و کس را بر ایشان رحمت نیاید، آن گه نومید شوند و گویند:  
 «سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَجْرَعْنَا أَمْ صَبَرْنَا مَا لَنَا مِنْ مَحِيصٍ» مهرب و معدل عن العذاب و الحیص العدول علی جهة  
 الفرار، يقال وقع فلان فی حیص بیص اذا وقع فیما لا یقدر ان یتخلص منه.

«وَقَالَ الشَّيْطَانُ» یعنی ابلیس، «لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ» فرغ من الامر ای من الحساب و دخل اهل الجنة الجنة  
 و اهل النار النار، چون کار خلق در قیامت بر گزارده آید و فصل و قضا تمام شود، بهشتیان ببهشت فرو آمده  
 و دوزخیان بآتش رسیده، کافران روی بابلیس نهند و او را سرزنش کنند که تو ما را باین روز بد افکندی که  
 در دنیا ما را راه کژ نمودی، آن گه ابلیس را در میان آتش منبری نهند بآن منبر بر شود و ایشان را جواب  
 دهد، گوید یا اهل النار: «إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقُّ» ای دوزخیان بدانید که الله شما را در دنیا وعده‌ای داد  
 که این روز رستاخیز و بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب بودنی است، آن وعده‌ای بود راست و درست الله  
 وعده خود راست کرد و سزای هر کس داد، «وَوَعَدْتُّكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ» و من شما را وعده‌ای دروغ دادم که  
 رستاخیز و بهشت و دوزخ نخواهد بود و شما را گفتم که در کفر و معصیت نجاتست، آنچه گفتم باطل بود و  
 آنچه وعده دادم خلاف آن بود، «وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ» این سلطان بمعنی ملك است و قهر یعنی ما  
 كان لی علیکم من ملك فاقهر کم علی الشَّرِكِ، هم چنان که در سورة الصافات گفت: «وَمَا كَانَ لَنَا عَلَيْكُمْ مِنْ  
 سُلْطَانٍ» ای من ملك فقهر کم علی الشَّرِكِ، بیرون ازین در همه قرآن سلطان بمعنی حجتست و برهان.

ابلیس گوید مرا بر شما دست رسی و توانی نبود بآنچه شما را فرمودم و بر آن خواندم و نه شما را بقهر و

غلبه بر آن داشتم که مرا خود آن قهر و غلبه و امکان نبود، بیش از آن نیست که شما را دعوتی کردم و وسوسه‌ای انگیزتم و شما دعوت من پاسخ کردید و باجابت مسارعت نمودید، «إِنَّا أَنْ دَعَوْنَكُمْ» استثناء منقطع ای لکن دعوتکم بالوسوس، «فَاسْتَجَبْتُمْ لِي» اسرعتم اجابتی، «فَلَا تَلُمُونِي وَ لَوْمُوا أَنْفُسَكُمْ» اذ تبعتمونی لا بحجة و برهان و لا تسلط و غلبه مرا ملامت مکنید ملامت خود کنید و گناه سوی خود نهید که دعوت من بی حجتی و برهانی اجابت کردید بعد از آن که عداوت من با خود شناخته بودید، و ربّ العزّه با شما گفته: «لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبُوَيْكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ»، «مَا أَنَا بِمُصْرَخِكُمْ» فاخرجکم من النار، «وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرَخِي» فتخرجونی منها، امروز نه من شما را بکار آیم نه شما مرا بکار آید، نه من شما را فریاد رس و نه شما مرا فریاد رس. جای دیگر گفت: «فَلَا صَرِيحَ لَهُمْ وَ لَا هُمْ يُقَدُّونَ» ای لا مغیث لهم و لا غیاث، ایشان را خود فریاد رس نیست در آتش و رستگاری نیست از آتش. جای دیگر گفت: «وَ هُمْ يَصْطَرِحُونَ فِيهَا»، فریاد همی‌خوانند و کس ایشان را فریاد نرسد.

... «وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرَخِي» بکسر الیاء قرأه حمزة، و قرأ الباقون بفتح الیاء، و وجه الکسر انّ الاصل مصرخینی فذهبت النون لاجل الاضافة و ادغمت یاء الجماعة فی یاء الاضافة و حرکت بالكسر لالتقاء الساکنین و من فتحها ردّ الی حرکتہ التي كانت له و هی اخفّ الحركات، قوله: «إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونَ» ای باشراککم ایای مع اللّٰه سبحانه فی الطاعة، ای جحدت ان اکون شریکا للّٰه فیما اشركتمونی فیہ من طاعتکم ایای فی الدنیا و تبرأت من ذلك هذا کقوله: «وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ». و قيل معناه انی کفرت قبلکم بما اشركتمونی من بعد، فانّ کفر ابلیس قبل کفرهم، «إِنَّ الظَّالِمِينَ» ای الکافرین، «لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» یحتمل انه من تمام کلام ابلیس و یحتمل الاستیناف.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: «قَالَتْ رُسُلُهُمْ أ فِي اللَّهِ شَكٌّ» كيف يشكّ في توحيدہ من لا يتصرفّ الا بتصرفه و تدبيره، بل كيف يبسر جلال قدره الا من كحله بنور برّہ و لطفه. تا سرمه عنایت بمیل هدایت در دیده تو نکشد، آیات و روایات قدرت او نبینی و عجایب و بدایع فطرت او شناسی، تعجب همی‌کردند رسولان که خود در آفرینش کسی باشد که در وحدانیت و فردانیت خداوند ذو الجلال بگمان بود، پس از آن آنک کلّیات و جزئیات در کون و کائنات همه دلیلت و گواه بر یکتایی و بی همتایی او:

مرد باید که بوی تاند برد و رنه عالم پر از نسیم صباست

لکن زهر افعی چون مستولی گردد بر جان بیچاره‌ای هزار خروار تریاق سود نکند، من اسقطته السوابق لم تنعشه اللواحق، اول نمودن است پس دیدن، اول نمایش است پس روش، تا ننماید نه بینی، تا نخواند نیروی، خواندنش اینست که: «فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُمْ» آفریدگار زمین و آسمان، کردگار جهان و جهانیان، بی نیاز از طاعت و اعمال بندگان بانعام و افضال خود، نه بسزاء شما، بل بسزاء خود می‌خواند

شما را که باز آید، درگاه ما را لزوم گیرید، چون می‌دانید که جز من خداوند نیست، از من آمرزش خواهید که ما را از گناه آمرزیدن باک نیست، عیب خود عرضه کنید که ما را از معیوب پذیرفتن عار نیست، بجرم رهی را گرفتن انتقام است و ما را با رهی انتقام نیست، باول بر گرفتن و بآخر بیفکندن در علم نقصانست و در علم ما نقصان نیست، کرامت ازین بزرگوارتر نباید، لطف ازین تمامتر نبود، کید دشمن بتو نماید و از وی حذر فرماید گوید: «إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا» شیطان دشمن شما است او را دشمن دارید، فرمان وی مبرید، دعوت وی را اجابت مکنید: «إِنَّمَا يَدْعُوا حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ» او خود خرمن سوخته است ترا سوخته خرمن خواهد تا ترا با خود بدوزخ برد، فرمان وی مبر، فرمان خداوند خود بر، دعوت الله را پاسخ کن، «يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُمْ» که بآن میخواند تا ترا بیامرزد و بنوازد.

جای دیگر گفت: «أُولَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى دَارِ السَّلَامِ» همه را می‌خواند لکن تا خود کرا بار دهد و مقبول حضرت بی نیازی که بود، آنها که مقبول حضرت بی نیازی آمدند، علم سعادت و روایت اقبال نخست بر درگاه سینه‌های ایشان نصب کردند و مفاتیح کنوز خیرات و خزائن طاعات در کف کفایت ایشان نهادند و دیواری از عصمت بگرد روزگار ایشان درکشیدند تا صولت دعوت شیطانی راه بساحات دل ایشان نیافت، آن گه جمال بی نهایت: «يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُمْ» بر دل ایشان تجلی کرد و از يك جانب عنایت شریعت او را مدد داد که: «أَحْبَبُوا دَاعِيَ اللَّهِ»، و از دیگر جانب جلال حقیقت او را نواخت که: «فَلَيْسَتْ جَبِيبُوا لِي» پس چه عجب باشد اگر رهی با این عنایت و رعایت مقبول حضرت الهیت شود.

«وَمَا لَنَا أَلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ وَقَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا» ای و قد رقانا من حدّ تكلف البرهان الی وجود روح البیان بكثره ما افاض علينا من جميل الاحسان و كفانا من مهمّات الشّان. توکل نشان یقینست و مایه ایمان و ثمره توحید و آن را دو درجه است: یکی توکل عام مکتسبان امت را، دیگر توکل خاص راضیان حضرت را، توکل عام آنست که از راه اسباب برنخیزی، کسب و تجارت و حراثت که سنت شریعتست دست بنداری و آنکه اعتماد بر آن کسب نکنی و روزی از اسباب نبینی، بلکه از مسبب الاسباب بینی و اعتماد جز بر فضل الله نکنی و حرکات اسباب و حول و قوت خود بداشت وی بینی، درین توکل اسباب در میان دیدن رواست اما با اسباب بماندن خطاست.

پیر طریقت گفت: سبب ندیدن جهلست اما با سبب بماندن شرکست، بهشت در میان ندیدن بی شرعی است اما با بهشت بماندن دون همتی است، از روی شریعت اگر کسی در غاری نشیند که راه گذر خلق بر وی نبود و آنجا گیاه نبود گوید توکل می‌کنم این حرامست که وی در هلاک خویش شده و سنت حق سبحانه و تعالی در کار اقسام و ارزاق خلق بندانسته.

آورده‌اند که در بنی اسرائیل زاهدی از شهر بیرون شد، در غاری نشست که توکل می‌کنم تا روزی من بمن رسد، يك هفته بر آمد و هیچ رفقی پدید نیامد و بهلاک نزدیک گشت، وحی آمد به پیغامبر روزگار که آن



زاهد را گوی: بعزت من که تا با شهر نشوی در میان مردم من ترا روزی ندهم، پس بفرمان حق بشهر باز آمد و رفقا آغاز کرد، از هر جانبی هر کسی تقرّبی میکرد و چیزی می آورد، در دل وی افتاد که این چه حالست؟ وحی آمد به پیغامبر که در آن روزگار بود، که او را بگویی: تو خواستی که بزهد خویش حکمت ما باطل کنی، ندانستی که من روزی بنده خویش که از دست دیگران دهم دوستر از آن دارم که از قدرت خویش، تو بندگی کن، کار خدایی و روزی گماری بما باز گذار.

و در اخبار موسی کلیم است علیه السلام که او را علّتی پدید آمد، طبیبان گفتند داروی این علّت فلان چیزست، موسی گفت دارو نکنم تا الله خود عافیت فرستد و شفا دهد، آن علّت بر وی دراز گشت، گفتند ای موسی این دارو مجربست اگر بکار داری در آن شفا بود، موسی (ع) نشنید و دارو نکرد تا از حق جلّ جلاله وحی آمد که بعزت من که تا تو دارو نخوری من شفا ندهم، موسی دارو بخورد در حال شفا آمد، موسی را چیزی در دل آمد که بار خدایا این چونست؟! وحی آمد که یا موسی تو چونی میپرس و سنتی که ما نهاده ایم اسرار آن مجوی که کس را باسرار الهیت ما راه نیست و گفتن چون و چرا روا نیست، اینست بیان درجه اول در توکل که هم اسباب بیند هم مسبب اما داند که اسباب از مسبب است و خلق از خالق، همه از یک اصل می رود و فاعل یکی بیش نیست و بر دیگری حواله نیست و بنده تا درین مقامست در تفرقه است که در دایره جمع نیست، چون ازین درجه برگزشت توکل راضیانست و آن حال صدیقانست که از مسبب و اسباب نپردازند همه یکی را بینند و یکی را شناسند، دیگران کار باو سپارند و ایشان خود را باو سپارند، دیگران ازو خواهند و ایشان خود او را خواهند، دیگران بعبا آرام گیرند و ایشان بمعطی آرام گیرند، این توکل چراغی است در دل که اینک منم، ندانستی در گوش که ایدرم نشان نیست روشن که با توام.

حسین منصور حلاج، خواص را دید که در بیابان می گشت گفت چه میکنی؟ گفت قدم خویش در توکل درست می کنم، گفت: افنیت عمرک فی عمران باطنک فاین الفناء فی التّوحید. و ابو بکر صدیق بیمار بود، او را گفتند طبیب را بیاریم تا ترا علاج کند، گفت طبیب مرا دید و گفت: انّی افعل ما ارید، «وَأَنْصَبِرَنَّ عَلٰی مَا آدَبْتُمُونَا» این دلیلت که صبر کردن بر رنج و احتمال کردن و بدفع آن مشغول نابودن از توکلست، همانست که جای دیگر گفت: «وَدَعُ أَدَاهُمْ وَ تَوَكَّلْ عَلٰی اللّٰهِ» هر که بر رنجا صبر کند و ننالد او را هم مقام متوکلانست هم مقام صابران و در روش دین داران دو مقام ازین عزیزتر نهاند.

ربّ العالمین متوکلانرا می گوید: «إِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ» و صابران را می گوید: «إِنَّ اللّٰهَ مَعَ الصّٰبِرِينَ» و کمال شرف و فضیلت صبر را ربّ العزّه در قرآن زیادت از هفتاد جای صبر یاد کرده و هر درجه ای که آن نیکوتر و بزرگوارتر با صبر حواله کرده، درجه ای بزرگوارتر از امامت در راه دین نیست و با صبر حواله کرده که: «وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا» مزد بی نهایت و ثواب بی شمار با صبر حواله کرده که: «إِنَّمَا يُوقَى الصّٰبِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ» صلوات و رحمت و هدایت کس را بهم جمع نکرد مگر صابران را، گفت: «أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ رَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ». و در

خبرست که صبر گنجیست از گنجهای بهشت و اگر صبر مردی بودی، مردی کریم بودی، و عیسی (ع) را وحی آمد که ای عیسی نیابی آنچه خواهی تا صبر کنی بر آنچه خواهی. و رسول (ص) قومی را دید از انصار، گفت مؤمنانید؟

گفتند آری، گفت نشان ایمان چیست؟ گفتند بر نعمت شکر کنیم و در محنت صبر و بقضاء الله راضی، مصطفی (ص) گفت: مؤمنون و ربّ الکعبه.

### ۳ النوبة الاولى

قوله تعالى: «وَأَدْخَلَ الَّذِينَ آمَنُوا» و در آرند ایشان را که بگرویدند، «وَأَعْمَلُوا الصَّالِحَاتِ» و نیکیها کردند، «جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» در بهشتهایی که زیر درختان آن جویها روان باشد، «خَالِدِينَ فِيهَا» جاویدان در آن، «بِإِذْنِ رَبِّهِمْ» و بخواست او، «تَحِيَّاتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ» (۲۳) نواخت ایشان در آن بهشت سلام است.

«أَلَمْ تَرَ» نبینی، «كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا» که الله مثل که زد، چون زد، «كَلِمَةً طَيِّبَةً» سخنی خوش پاک، «كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ» چون درختی خوش پاک، «أَصْلُهَا ثَابِتٌ» بیخ آن استوار و محکم، «وَأَفْرَعُهَا فِي السَّمَاءِ» (۲۴) و شاخ آن در بالا.

«تُؤْتِي أَكْلَهَا» می‌دهد بر خویش، «كُلَّ حِينٍ» هر هنگامی، «بِإِذْنِ رَبِّهَا» بخواست خداوند خویش، «وَأَيُّضًا يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ» و مثلها می‌زند الله مردمان را، «لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ» (۲۵) تا مگر به دریابند. «وَأَمَّا كَلِمَةٌ خَبِيثَةٌ» و مثل سخنی ناراست ناپاک، «كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ» چون درختیست ناخوش ناشیرین، «اجْتَبَيْتُ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ» فرا جنبانیدند و درودند از سرزمین، «مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ» (۲۶) آن را در زمین بیخ و آرام نه «يُنَبِّئُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا» استوار می‌دارد و محکم، الله گرویدگان را، «بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ» بآن سخن راست درست محکم، «فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» هم درین جهان، «وَأَفْرِغْ» و هم در آن جهان، «وَأَيُّضًا يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ» و در گمراهی می‌دارد الله ناگرویدگان را، «وَأَيُّضًا يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ» (۲۷) و آن کند الله که خود خواهد.

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا» نبینی ایشان را که بدل کردند، «نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا» شکر نعمت الله را بناسپاسی، «وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ» و فرود آوردند قوم خویش را، «دَارَ الْبُورِ» (۲۸) در سرای تباهی و زیان و نومیدی. «جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا» دوزخ رسند بآن، «وَأَيُّضًا يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ» (۲۹) و بد آرامگاه که آنست. «وَأَيُّضًا يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ» و خدای را همتایان گفتند، «لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِهِ» تا گم شوند از راه او، «قُلْ تَمَتَّعُوا» گوی هم برین روزگار گذاشت می بینید، «فَإِنَّ مَصِيرَكُمْ إِلَى النَّارِ» (۳۰) که بازگشت شما بآتش است.

«قُلْ لِعِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا» گوی بندگان گرویده مرا، «بِقِيَمَاتِ الصَّلَاةِ» تا نماز بهنگام بپای دارند، «وَأَيُّضًا يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ» مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً» و نفقه کنند از آنچه ایشان را روزی دادیم نمان و آشکارا، «مَنْ قَبْلُ أَنْ يَأْتِي يَوْمَهُ» پیش از آنکه روزی آید، «لَا يَبِيعُ فِيهِ» و لا خِلال (۲۱) که در آن روز نه باز فروختن بود و نه میان ایشان



دوستی.

«اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ» الله آن کس است که بیافرید هفت آسمان و هفت زمین، «وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً» و فرو فرستاد از آسمان آبی، «فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ» تا بیرون آورد بآن آب همه میوه‌ها، «رِزْقًا لَكُمْ» روزی شما را، «وَوَسَّخَرَ لَكُمْ الْفُلْكَ» و روان کرد شما را کشتیها، «لِيَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ» تا می‌رود در دریا بفرمان او، «وَوَسَّخَرَ لَكُمْ الْأَنْهَارَ (۳۲)» و جویهای آب روان کرد شما را.

«وَوَسَّخَرَ لَكُمْ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَائِبَيْنِ» و روان کرد و تابان شما را آفتاب و ماه رنجور پیوسته رو، «وَوَسَّخَرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ (۳۳)» و روان کرد شما را شبانروز.

«وَأَتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ» و داد شما را از هر چه خواستید ازو، «وَأِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا» و اگر در ایستید که نعمتهای الله شمارید نتوانید و در نیابید، «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَأَطْلُومٌ كَفَّارٌ (۳۴)» این آدمی ستمکاریست نهمار ناسپاس.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: «وَأَدْخَلَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» هذه حكاية حال المؤمنين بعد قضاء الامر، آیت پیش وصف الحال کافران و بیگانگانست و مال و مستقر ایشان و این آیت حکایت حال مؤمنانست و سرانجام کار ایشان می‌گوید پس از آنک کار شمار بر گزارند و مرگ را گشتند هر کس را سزای خویش دهند و بمستقر خود فرود آرند، دشمنان را بدوزخ و دوستان را بهشت، آن گه بهشت را صفت کرد گفت: «تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ».

روی ابو هريرة قال قال رسول الله (ص): انهار الجنة تخرج من تحت تلال او من تحت جبال المسك و لو قيل لاهل الجنة انكم ماكنون في الجنة عدد كل حصة في الدنيا سنة لحزنوا و قالوا انا لا بد خارجون و لكن جعلهم الله للابد و لم يجعل لهم امداء.

و عن ابى هريرة قال قال النبى (ص): يؤتى بالموت يوم القيامة فيوقف على الصراط فيقال يا اهل الجنة فيطلعون خائفين وجليان ان يخرجوا من مكانهم الذى هم فيه فيقال: يا اهل الجنة هل تعرفون هذا؟ فيقولون: نعم ربنا هذا الموت، ثم يقال يا اهل النار فيطلعون فرحين مستبشرين بان يخرجوا من مكانهم الذى هم فيه، فيقال لهم هل تعرفون هذا؟ فيقولون نعم ربنا هذا الموت فيأمر به فيذبح على الصراط و يقال للفريقين جميعا خلود فيما تجدون لا موت فيه ابداء، فذلك قوله عز و جل: «خَالِدِينَ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ» اى بامر ربهم و بفضل ربهم. اذن اينجا امرست و اطلاق و اين رده معتزليان و قدریان است که ایشان معنی اذن علم می‌گویند از بیم آن که در آن آیت که: «وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» خلاف معتقد ایشان بر ایشان لازم آید اگر بر اطلاق حمل کنند، و اگر چنانست که ایشان می‌گویند که اذن بمعنی علم است درین آیت که: «خَالِدِينَ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ» پس کسی دیگر ایشان را در بهشت می‌آرد نه الله و نه بفرمان الله و این کفر صریحست «تَحْيِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ» يسلم بعضهم على بعض و يسلم عليهم الملائكة و يسلم عليهم الجبار جل جلاله، قال الله تعالى:



«تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ».

«أَلَمْ تَرَ» ای الم تعلم و العلم معلق بمكان الاستفهام یعنی تنبّه لهذا المثل و الكلمة الطيبة هي لا اله الا الله محمد رسول الله، و قيل هي القرآن و قيل جميع افعال المؤمن و طاعاته، و المراد بالطيب ان يكون من الاخلاص. قال ابن عباس: «كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ» هي شجرة في الجنة و الجمهور على انها النخلة.

روى عن ابن عمر: انّ النبي (ص) ذات يوم قال لاصحابه انبئوني بشجرة تشبه المسلم لا يتحات ورقها تؤتى اكلها كلّ حين باذن ربّها، فوقع في قلبى انها النخلة، فقال النبي (ص) هي النخلة، فقلت لابي لقد كان وقع في قلبى انها النخلة، قال فما منعك ان تكون قلته لان تكن قلته احبّ اليّ من كذا و كذا فقلت: كنت في القوم و ابو بكر فلم تقولوا شيئاً فكرهت ان اقول.

و قال ابو العالية: اتى انس بن مالك بطبق من رطب فقال لى كل فانّ هذه الشجرة التي قال الله سبحانه في كتابه: «أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ»

ثم قال انس اتى رسول الله (ص) بقناع عليه بسر فقرأ هذه الآية و قوله: «كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ» اي طيبة الثمرة فترك ذكر الثمرة لدلالة الكلام عليها، «أصلها» اي اصل هذه الشجرة، «ثابت» في الارض «و فرعها» اعلاها و افنانها، «في السماء» اي عال نحو السماء، كذلك الايمان و القرآن ثابت راسخ في قلب المؤمن بالمعرفة و التصديق و الاخلاص و قراءته و تسبيحه و طاعته عالية مرتفعة الى السماء ليس لها حجاب حتى تنتهي الى الله عزّ و جلّ لقوله تعالى: «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ» الآية..

و عن انس قال قال رسول الله (ص): انّ مثل هذا الدين كمثل شجرة نابثة الايمان اصلها و الزكاة فرعها و الصيام عروقها و التأخي في الله نباتها و حسن الخلق ورقها و الكفّ عن محارم الله ثمرتها فكما لا تكمل هذه الشجرة الا بثمره طيبة لا يكمل الايمان الا بالكفّ عن محارم الله.

و عن مقاتل بن حيان عن الضحاك عن ابن عباس قال قال رسول الله (ص): انّ لله عزّ و جلّ عمودا من نور اسفله تحت الارض السابعة و رأسه تحت العرش فاذا قال العبد اشهد ان لا اله الا الله و انّ محمدا عبده و رسوله، اهتزّ ذلك العمود، فيقول الله عزّ و جل اسكن فيقول كيف اسكن و لم تغفر لقائلها، فقال النبي (ص) اكثروا من هزوز العمود.

ربّ العالمين در اين آيت مثل زد كلمه شهادت را و ايمان و طاعات بنده را.

گفت مثل مؤمن در كلمه شهادت كه بر زبان دارد و ايمان و تصديق كه در ميان جان دارد و پذيرفتن احكام شريعت و اتباع سنّت كه بدست دارد، راست مثل درخت خرماست كه بيخ بر جاي دارد استوار و شاخ بر هوا دارد باز، همچنين بنده مؤمن ايمان و معرفت در دل وى ثابت گشته و راسخ شده بتصديق و اخلاص و شهادت زبان و خواندن قرآن و اعمال ارکان از وى مى شود بى حجاب بر آسمان.

آن گه گفت: «تُؤْتِي أَكْلَهَا» اي تخرج ثمرها، «كُلُّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا» اي كلّ سنة لانّ التمر يكون في السنة مرّة. و قيل سنّة اشهر لانّ التمر يبقى عليها سنّة اشهر. و قيل شهرين و هما مدة الصرام الى وقت ظهور

الطلع. و قيل كل ساعة ليلا و نهارا شتاء و صيفا تؤكل في جميع الاوقات كذلك المؤمن لا يخلو من الخير في الاوقات كلها و يرتفع في كل يوم و ليلة الى الله عمل صالح. گفته‌اند که تشبیه مؤمن بدرخت خرما از آن کرد که هیچ درخت از روی معنی شبه آدمی ندارد مگر درخت خرما، نبینی هر درختی که سر آن بر گیرند دیگر بار از اصل خود شاخ زند مگر درخت خرما که چون وی برگیرند خشک شود، صفت آدمی همین است تا سر بر جاست همه تن برجاست چون سر نماد تن نیز نماد. دیگر وجه آنست که هر درختی بی لقاح بار دهد و درخت خرما بی لقاح بار ندهد.

مصطفی (ص) گفت: «خير المال سكة مأبورة او مهرة مأمورة»، حال آدمی همینست. سدیگر وجه آنست که درخت خرما از فضله تربت آدم (ع) آفریده‌اند. مصطفی (ص) گفت: اكرموا عمّتكم، فقيل يا رسول الله و من عمّتنا قال النخلة و ذلك انّ الله تعالى لما خلق آدم فضلت من طينه فضلة فخلق منها النخلة، «و يَضْرِبُ اللهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ» فانها اتم للبيان و اوضح للبرهان.

«وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ» یعنی الكفر، و قيل كلمة الشرك لقوله: «كَبُرَتْ كَلِمَةٌ تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ». و قيل كل كلمة نهى الله عنها فهي خبيثة، «كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ».

روى عن النبي (ص) انه قال انها الحنظل.

قال ابن عباس هذه شجرة لم يخلقها الله و هو مثل و معنى خبيثة كريهة المطعم مرّة المذاق ينفر عنها الطباع، «اجْتُنِبَتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ» ای استوصلت جنّته و قلعت بتمامها لانّ عروقها قریبه من الظاهر لا تثبت زمانا بخلاف النخلة و كثير من ساير الأشجار كذلك الكافر ليس لقوله و لا لعمله اصل يستقر على الارض و لا فرع يصعد الى السماء.

روى عن ابى هريرة انه قال: ذكرت الكمأة عند رسول الله (ص) فقال رجل انى لا رآها الشجرة، «اجْتُنِبَتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ» و الله مالها من فرع و لا اصل، فقال (ص): لا تقل ذلك انها من المنّ و ماءها شفاء العين و العجوة من الجنّة و هى شفاء من السم.

و روى ابو موسى الأشعري عن النبي (ص) انه قال مثل المؤمن الذى يقرأ القرآن مثل الا ترجة ريحها طيب و طعمها طيب و مثل المؤمن الذى لا يقرأ القرآن مثل التمرة طعمها طيب و لا ريح لها، و مثل الفاجر الذى يقرأ القرآن مثل الریحانة طعمها مرّ و ريحها طيب و مثل الفاجر الذى لا يقرأ القرآن مثل الحنظلة طعمها مرّ و لا ريح لها.

«يُتَّبَتُّ اللهُ الَّذِينَ آمَنُوا» ثبت الله المؤمن بشهادة الحق على الدين الحق فلم يبطل ايمانه ذنب ما لم يفسد ثباته عليه، جحد او شكّ تثبیت آنست که مؤمن را بر کلمه شهادت بر زبان و ايمان و تصديق در دل می‌دارد تا اگر از وی گناهی رود آن گناه ايمان وی باطل نگرداند مگر که از وی جحد آید در توحيد يا شكّ آرد در ايمان و تصديق و نفع آن در دنيا و آخرت بوى می‌رسد، در دنيا خون و مال وی معصوم و در آخرت بهشت باقى و سعادت جاويدى، «بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ» اين با بايمان متصلست، ای آمنوا بهذا القول الثابت الدائم النفع فى الدنيا و

فى الآخرة و هو قول: لا اله الا الله محمد رسول الله. جمهور مفسران بر آنند كه اين آيت در سؤال قبر فرو آمد، آن ساعت كه بنده را در خاك نهند و فریشتگان از وی سؤال كنند كه: من ربك و ما دينك و من نبيك؟ فاذا قال العبد: الله ربى و محمد نبيى و الاسلام دينى فقد ثبتته الله عز و جلّ بالقول الثابت فى الآخرة، لانّ هذا بعد وفاته و يثبت به فى الدنيا لانه لا يلقنه فى الآخرة الا ان يكون عقده فى الدنيا. و قال مقاتل انّ المؤمن اذا مات بعث الله اليه ملكا يقال له دومان فيدخل قبره فيقول له: يأتيك الان ملكان اسودان فيسالانك من ربك و من نبيك و ما دينك فاجبهما بما كنت عليه فى حياتك، ثم يخرج، فيدخل الملكان و هما منكر و نكير اسودان ازرقان فظان غليظان اعينهما كالبرق الخاطف و اصواتهما كالرعد القاصف، معهما مرزبة فيقعدانه و يسألانه و لا يشعران بدخول دومان فيقول ربى الله و نبيى محمد و دينى الاسلام، فيقولان له عشت سعيدا و مت شهيدا، ثم يقولان: اللهم ارضه كما ارضاك و يفتح له فى قبره باب من الجنة يأتيه منها الثحف، فاذا انصرفا عنه قالوا له: نم نومة العروس، فهذا هو التثبيت، «و يَضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ» يعنى لا يلقنهم و ذلك انّ الكافر اذا دخل عليه الملكان، قالوا له من ربك و ما دينك و من نبيك؟ قال لا ادري، قالوا له لا دريت و لا كنت عشت عصيا و مت شقيئا، ثم يقولان له نم نومة المنهوس و يفتح فى قبره باب من جهنم و يضربانه ضربة بتلك المرزبة فيشهب شهقة يسمعها كلّ حيوان الا الثقلين و يلعنه كلّ من يسمع صوته فذلك قوله: «و يَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ».

و عن البراء بن عازب انّ رسول الله (ص) ذكر قصة روح المؤمن قال: فيعاد روحه فى جسده و يأتيه ملكان فيجلسانه فى قبره فيقولان: من ربك و ما دينك و من نبيك و هى آخر فتنة تعرض على المؤمن فيثبته الله تعالى فيقول: ربى الله و دينى الاسلام و نبيى محمد، فينادى مناد من السماء ان صدق عبدى.

فذلك قوله: «يُنَبِّئُ اللَّهُ... الآية» و عن ابى سعيد الخدرى قال: كنا مع رسول الله (ص) فى جنازة فقال: يا ايها الناس انّ هذه الامّة تبئلى فى قبورها فاذا الانسان دفن و تفرّق عنه اصحابه جاءه ملك بيده مطراق فاقعده، فقال ما تقول فى هذا الرجل فان كان مؤمنا، قال اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له و اشهد انّ محمدا عبده و رسوله، فيقول له صدقت فيفتح له باب الى النار فيقال له هذا منزلك كان لو كفرت بربك، فاما اذ آمنت به فانّ الله ابدلك به هذا: ثم يفتح له باب الى الجنة، فيريد ان ينهض له، فيقال له اسكن، ثم يفسح له فى قبره. و اما الكافر او المنافق فيقال له ما تقول فى هذا الرجل فيقول لا ادري، فيقال له لا دريت و لا اهتديت، ثم يفتح له باب الى الجنة فيقال له هذا منزلك لو آمنت بربك، فاما اذا كفرت فانّ الله ابدلك به هذا: ثم يفتح له باب الى النار، ثم يقمعه الملك بالمطراق قمعة يسمعه خلق الله كلهم الا الثقلين.

قال بعض اصحابه يا رسول الله ما من احد يقوم على رأسه ملك بيده مطراق الا هيل عند ذلك؟ فقال رسول الله (ص): «يُنَبِّئُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ».

و فى رواية اخرى عن جابر قال قال رسول الله (ص): اذا وضع المؤمن فى قبره اتاه ملكان فانتهزاه. فقال يهّب كما يهّب النائم، قال فيقال له: من ربك؟

فيقول: الله ربى و الاسلام دينى و محمد نبيى، قال فينادى مناد ان صدقت فافرشوه من الجنة و البسوه من

الجنة فيقول: دعوني اخبر اهلى فيقال له اسكن.

و عن سعيد بن المسيب عن عائشة ام المؤمنين رضى الله عنها انها قالت يا رسول الله ائى منذ حدثتني بصوت منكر و نكير و ضغطة القبر ليس ينفعنى شيء، قال يا عائشة ان صوت منكر و نكير فى سماع المؤمن كالثمد فى العين و ان ضغطة القبر على المؤمن كالام الشقيقة يشكو اليها ابنها الصداق فيقوم اليه فتغمز رأسه غمزا رقيقا و لكن يا عائشة ويل للشاكين فى الله كيف يضغطون فى قبورهم كضغطة البيضة على الصخرة.

و عن البراء بن عازب قال: خرجنا مع رسول الله (ص) فى جنازة رجل من الانصار فانتهينا الى القبر و لما يلحد. فجلس و جلسنا حوله كان على اكتافنا فلق الصخر و على رؤسنا الطير فارم قليلا و الارمام السكوت فلما رفع رأسه قال: ان المؤمن اذا كان فى قبل من الآخرة و دبر من الدنيا و حضره الموت نزلت عليه ملائكة من السماء معهم كفن من الجنة و حنوط من الجنة فيجلسون منه مدّ بصره و جاء ملك الموت فجلس عند رأسه فقال: اخرجى ايتها النفس المطمئنة اخرجى الى رحمة الله و رضوانه فيسلّ نفسه كما تنزل القطرة من السماء فاذا خرجت نفسه صلى عليه كلّ شيء بين السماء و الارض الا الثقلين، ثم يصعد به الى السماء فيفتح له السماء الدنيا و يشيعة مقرّبوها الى السماء الثانية و الثالثة و الرابعة و الخامسة و السادسة و السابعة الى العرش مقرّبوا كل سماء فاذا انتهى الى العرش كتب كتابه فى عليين، فيقول الله عزّ و جل ردّوا عبدى الى مضجعه فائى وعدتهم ائى منها خلفتهم و فيها اعيدهم و منها اخرجهم تارة اخرى، فيرد الى مضجعه فيأتيه منكر و نكير يثير ان الارض بانياهما و يلحفان الارض باشفار هما فيجلسانه، ثم يقولان له: يا هذا من ربك؟ فيقول: ربى الله، فيقولان: صدقت، ثم يقولان له: ما دينك؟ فيقول الاسلام، فيقولان: صدقت، ثم يقولان: من نبيك؟

فيقول: محمّد قال يقولان: صدقت، ثم يفسح له فى قبره مدّ بصره و يأتيه حسن الوجه طيب الريح حسن الثياب، فيقول جزاك الله خيرا ان كنت سريعا فى طاعة الله بطينا عن معصية الله فيقول و انت فجزاك الله خيرا، و من انت قال انا عمك الصالح، ثم يفتح له باب الى الجنة فينظر الى مقعده و منزلته فيها حتى تقوم الساعة. و ان الكافر اذا كان فى قبل من الآخرة و دبر من الدنيا و حضره الموت نزلت ملائكة من السماء معهم كفن من نار و حنوط من نار فيجلسون منه مدّ بصره و جاء ملك الموت فجلس عند رأسه، ثم قال اخرجى ايتها النفس الخبيثة اخرجى الى غضب الله و سخطه فيتفرّق روحه فى جسده كراهية ان تخرج لما ترى و تعالين فيستخرجها كما يستخرج السقود من الصوف المبلول فاذا خرجت نفسه لعنه كلّ شيء بين السماء و الارض الا الثقلين، ثم يصعد به الى السماء الدنيا فتغلق دونه فيقول الرب عزّ و جل ردّوا عبدى الى مضجعه فائى وعدتهم ائى منها خلفتهم و فيها اعيدهم و منها اخرجهم تارة اخرى، فيردّ الى مضجعه فيأتيه منكر و نكير يثيران الارض بانياهما و يلحفان الارض باشفارهما اصواتهما كالرعد القاصف و ابصارهما كالبرق الخاطف فيجلسانه، ثم يقولان يا هذا من ربك؟ فيقول: لا ادري، فينادى من جانب القبران لا دريت فيضربانه بمرزبة من حديد لو اجتمع عليها ما بين الخافقين لم يقلوها فيشعل فيه قبره نارا و يضيق عليه قبره حتى تختلف اضلاعه و يأتيه قبيح الوجه قبيح الثياب منتن الريح فيقول جزاك الله شرّا فو الله ان كنت لبطينا عن طاعة الله سريعا الى

معصية الله، فيقول: و انت فجزاك الله شراً، من انت؟ فيقول: انا عملك الخبيث، ثم يفتح له باب الى النار فينظر الى مقعده فيها حتى تقوم الساعة.

قال الله تعالى: «يُنَبِّئُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» بلا اله الا الله «وَفِي الْآخِرَةِ» يعنى القبر بلا اله الا الله اذا سئل عنها، «وَوَيْضِلُ اللَّهُ الظَّالِمِينَ» عنها فلا يقولونها اذا سئلوا عنها، «وَوَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ» و قيل يفعل الله ما يشاء لا اعتراض عليه فى تثبيت المؤمنين و اضلال الظالمين.

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا» هم صنديد قريش و ظلمتهم قطع الله دابرهم يوم بدر. و قيل هو عام فى جميع المشركين و نعمة الله محمد (ص) بعثة الله نعمة عليهم فكفروا و غيروا. قال الزجاج هم اهل مكة اسكنهم الله حرمة و آتاهم نعمه و آمنهم من الخوف و جعلهم قوام بيته فبدلوا ذلك كفراً، «بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ» اى بدلوا شكر نعمة الله كفراً كقوله: «وَوَجَعَلُونَ رِزْقَكُمْ» يعنى شكر رزقكم. قال ابن عباس هم متنصرة العرب جبلة بن ايهم و اصحابه، «وَأَحْلَوْا قَوْمَهُمْ» الذين اتبعوهم، «دَارَ الْبُورِ» هى جهنم و البوار الهلاك و الاستيصال و البور الهلكى: رجل بور و رجال بور و امرأة بور و نساء بور. و عن على (ع) دار البوار بدر. «جَهَنَّمَ» بدل من دار البوار و جهنم لا يتصرف لانها مؤنثة و هى معرفة، «يَصِلُونَهَا» اى يدخلونها و يماسون حرماً، «وَوَيْسَ الْقَارِ» اى و بسى المستقر جهنم.

«وَوَجَعَلُوا لِلَّهِ أُندَادًا» اى سموا اصنامهم امثالا و نظراء لله، «لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِهِ» بضم ياء، قراءت كوفيانست و باين قراءت لام لام كى است يعنى كى يضلوا الناس عن سبيل الله، و بفتح ياء، قراءت باقى است و باين قراءت لام لام عاقبتست اى كانت عاقبة اتخاذهم، الانداد: الضلال عن الصواب، «قُلْ تَمَنَّوْا» اين امر تهديد و وعيد است اى استمتعوا من الحياة الدنيا بشهواتكم و عبادة الاوثان فانها سريعة الزوال عنكم و «مَصِيرَكُمْ إِلَى النَّارِ».

«قُلْ لِعِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا» خصهم الله بالاضافة اليه تشريفا لهم، «يُقِيمُوا الصَّلَاةَ» المفروضة و اقامتها ادامتها بشروطها، «وَوَيْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ» الزكاة الواجبة و سائر ابواب البرّ و جزم يقيموا و ينفقوا على جواب الامر و المعنى مرهم بالصلاة يقيموها و بالزكاة ينفقوها، «سِرًّا وَ عَلَانِيَةً» مصدران وقعا موقع الحال اى مسرّين و معلنين. و قيل سرّاً ما يتطوّع به مخافة الرّياء و علانية اى ما يجب عليه لنا يثهم و ليقتدى به غيره. و قيل السر، الصدقات و العلانية النفقات، «مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعَ فِيهِ» اى لا فدية للكفار، «وَوَيْلٌ لِّلَّذِينَ هُمْ لَا يُخَالِفُونَ» اى لا مخالفة، يقال خالفت فلانا خلافاً و مخالفة، و الاسم الخلة و هى الصداقة. و قيل الخلال جمع خلة كقلة و قلال اى لا شفاعة للكفار لانّ الخليل يشفع لل خليل. قراءه مكى و بصرى لايبيع فيه و لا خلال بالنصب على النفى بلا، ثم و حد نفسه و عدّ نعمه على خلقه.

فقال عزّ من قائل: «اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ» اى من السحاب، و قيل من جانب السماء، و قيل من السماء التي فيها الملائكة ينزل الى السحاب، ثم ينزل من السحاب الى الارض، «السَّمَاءِ» اى مطرا، «فَأَخْرَجَ بِهِ» اى بالمطر، «مِنَ الثَّمَرَاتِ» حمل الاشجار و غيره، «رِزْقًا لَكُمْ» معاشا و



غذاء، و انتصاب رزقا على المصدر الذى هو فى المعنى مفعول له، «وَ سَخَّرَ لَكُمْ الْفُلْكَ» اى ذلل لكم ركوب السفن، «لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَ سَخَّرَ لَكُمْ النَّهَارَ» تجرى فيها المياه. و قيل تسخير هذه الاشياء تعليمه كيفية اتخاذها.

«وَ سَخَّرَ لَكُمْ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ دَائِبَيْنِ» قال ابن عباس دؤبهما فى طاعة الله اى مقيمين على طاعة الله سبحانه فى الجرى لا يفتران: سئل عبد الله بن انس بن مالك عن الشمس و القمر و النجوم من اى شىء خلقوا، قال حدثنى ابي عن رسول الله (ص): انهم خلقوا من نور العرش.

و عن ابي امامة قال قال رسول الله (ص): و كلّ بالشمس سبعة املاك يرمونها بالثلج و لو لا ذلك ما اصابت شيئا الا احرقته.

و عن جابر قال قال رسول الله (ص): لا تسبوا الليل و النهار و لا الشمس و القمر و لا الرياح فاتها رحمة لقوم و عذاب الآخرين، «وَ سَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ» لتسكنوا فيه، «وَ النَّهَارَ» يعنى لتبتغوا من فضله. و قيل هياهما لمعاشكم و يختلفان عليكم لمنافعكم فلو كان الوقت كله ليلا او كله نهارا ما كان على الارض نبات و لا حيوان كما هو كذلك حيث لا تفارقه الشمس و حيث لا تطلع عليه الشمس و معنى لكم فى هذه الآية لاجلكم ليس انها مسخرة لنا هي مسخرة لله سبحانه لاجلنا.

«وَ آتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ» قراءت عامه كل ما سألتموه باضافتست مگر يعقوب كه وى كل بنتوين خواند و باين قراءت ما نفى است و معنى آنست كه داد شما را همه چيز كه آفريد، آن گه گفت: «ما سَأَلْتُمُوهُ» آن داد شما را كه هرگز نخواستيد ازو كه آن آفرين ما را، و بر قراءت عامه معنى آنست كه و آتاكم من كل الذى سألتموه شيئا فحذف المفعول الثانى اكتفاء بدلالات الكلام على التبويض كقوله: «وَ أُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ» يعنى اوتيت من كل شىء فى زمانها شيئا و قيل هو على التكثر نحو قولك فلان يعلم كل شىء و انت تعنى بعضه و نظيره فتحنا عليهم ابواب كل شىء، «وَ اِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا» اى ان تريدوا عدّها لا تطيقوا عدّها لكثرتها، و قيل لا تحصوها اى لا تطيقوا ذكرها و القيام بشكرها لا بالجنان و لا بالبنان و لا باللسان، «اِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ» اى كثير الظلم و الكفر، و لفظ الانسان جنس قصد به الكافر ها هنا خاصة كما قال عزّ و جل: «وَ الْعَصْرُ اِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ اِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» فالانسان غير المؤمن ظلوم كفار.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: «وَ ادْخُلِ الَّذِينَ آمَنُوا» معنى آنست كه مؤمنان و دوستان را فردا به بهشت فرود آرند در آن سراى پيروزى و نعيم باقى و ملك جاودانى، اما ظاهر لفظ ادخل آنست كه اين حكم راندند روز اول در عهد ازل و مؤمنان را آن روز ببهشت فرو آوردند كه اين حكم راندند، نه خواستى تو است كه مى دروا كند، كرده ازليست كه مى آشكار كند، نه امروزشان مى نوازد كه در ازلشان نواخته است و اين كار پرداخته، عابد همه نظاره ابد كند، بيم وى از آن بود كه تا فردا با من چه كنند، عارف همه نظاره ازل كند، سوزش همه آن بود



که در ازل با من چه کرده‌اند، او که در ابد نگرَد همه رکوع و سجود ببندد، او که در ازل نگرَد همه وجد و وجود ببندد، از دیدار خود غایب بود، نه خود را ببندد نه از خود، بلکه همه حق را ببندد و حق را داند، او که به ابد نگرَد هر چه بدو دهند قبول کند و بآن قانع شود، و او که بازل نگرَد نه هیچیز قبول کند نه بهیچ خلعت قانع شود، اگر هر چه در کونین خلعتست او را بآن بیارایند هر لحظتی که بر آید برهنه‌تر بود، و اگر کلّ کون مانده‌ای سازند و پیش دل وی نهند وی را از آن نزل چاشنی نیاید. هر دو کون لقمه‌ای ساختند و در حوصله پر درد بو یزید نهادند هنوز روی سیری نمی‌دید، فریاد همی‌داشت که من گرفتار عیانم بخر قناعت چون کنم من که نقد را جویانم بامید کفایت چون کنم!!

بی تو ای آرام جانم زندگانی چون کنم      چون نباشی در کنارم شادمانی چون کنم

«وَأَدْخَلَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ» ایشان را فرو آرند فردا در آن بهشتها، نه يك بهشت است که هشت بهشتست، نه هشت درجه است که صد درجه است. مصطفی (ص) گفت: «انّ فی الجنة مائة درجة اعدّها الله للمجاهدين فی سبيله».

مردمی باید که در راه خدای جهاد کند، هم با نفس خویش بقهر، هم با دیو بصبر، هم با دشمن بتیغ، تا این درجه‌ها را گذاره کند و بفر دوس رسد: فانه وسط الجنة و اعلا الجنة و فوقه عرش الرحمن، و آن گه بدان خرسند نشود تا در کرامت تحیت بیفزایند که: «تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ» فقوم يحييهم الملك و قوم يحييهم الملك قومی را تحیت و سلام ملك، قومی را تحیت و سلام ملك اهل طاعت و خدمت را، می‌گوید جلّ جلاله: «وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ سَلَامٌ عَلَيْهِمْ» سلام ملك اصل صفوت و قربت را، يقول تعالى: «سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ» معنی سلام آزادیست و رستگاری، می‌گوید آزاد گشتید از احتراق، رستید از فراق، اینجا نه عتابست نه حجاب، هان که وقت سماعت و دیدار و شراب.

پیر طریقت گفت: ای جوانمرد، بس منال که بس نماند تا آنچ خبرست عیان شود، خورشید وصال از مشرق یافت تابان شود، همه آرزوها نقد شود و زیادت بی کران شود، قصه آب و گل نماند شود و دوست ازلی عیان شود، دیده و دل و جان هر سه باو نگران شود:

چه باشد گر خوری يك سال تیمار      چو بینی دوست را يك روز دیدار

«أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ» سخن پاک و گفت راست که از دهن مؤمن بیرون آید همچون آن درخت پاکست که میوه پاک بیرون دهد، درخت پاک بر تربت نیکو بر آب خوش جز میوه شیرین بیرون ندهد، آنست که گفت: «وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ» تربت پاک نفس بنده مؤمنست، درخت پاک درخت معرفتست، آب خوش آب ندامتست، میوه شیرین کلمه توحید است، چنانک درخت بیخ بزمین فرو برد هم چنان معرفت و ایمان در دل مؤمن بیخ فرو برد، چنانک شاخ بر هوا میوه آرد این درخت

معرفت توحید بر زبان و عمل در ارکان آرد، هر دو بالا گیرد، اینست که ربّ العزّه گفت: «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ»، قوام درخت بسه چیز است: بیخی بر زمین فرو برده، اصلی بر جای ایستاده، شاخی بهوا بر شده. و درخت معرفت را این سه چیز بر کمالست: تصدیق بالجنان و عمل بالارکان و قول باللسان.

قال النبی (ص): «الایمان معرفة بالقلب و اقرار باللسان و عمل بالابدان».

پیر طریقت گفت: الهی آب عنایت تو بسنگ رسید، سنگ بار گرفت، سنگ درخت رویانید، درخت میوه و بار گرفت، درختی که بارش همه شادی طعمش همه انس، بویش همه آزادی، درختی که بیخ آن در زمین و فاء، شاخ آن بر هواء رضا، میوه آن معرفت و صفا، حاصل آن دیدار و لقا «تُوْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا» بقول ابن عباس آن درخت که ربّ العزّه ایمان مؤمنان مثل بدن زد، درختیست در بهشت که میوه آن هرگز بریده نگرده و بسر نیاید: «لَا مَقْطُوعَةٍ وَ لَا مَمْنُوعَةٍ»، كذلك لطائف قلوب العارفين من ثمرات شجرة الایمان لا مقطوعة و لا ممنوعة، و قلوب اهل الحقایق عنها لا مصروفة و لا محجوبة و هی لها فی کلّ وقت و نفس مذبولة غیر محجوبة.

آن گه کفر کافر را نیز مثل زد گفت: «وَ مَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ».

کلمه خبیثه همچون شجره خبیثه است، این شجره خبیثه میگویند شجره شهواتست، زمین آن نفس اماره، آب آن امل، اوراق آن کسل، میوه آن معصیت، غایت آن دوزخ. نهاد کافر شوره زمینست، از شوره زمین هرگز درخت خوش نروید اگر چه باران خوش بر آن بارد، باران هر چند پاکست و خوش اما تا بر کدام موضع آید، چون بر صدف آید جوهر روید، چون بر مزبله آید کرم روید، پس کار زمین دارد و تخم، نه آب و باران، همانست که آنجا گفت: «صَيَّوَانٌ وَ غَيْرُ صَيَّوَانٍ يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَ نَفَضَلُ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الْأُكُلِ».

دو بنده را مثل زد: یکی آشنا، یکی بیگانه. گفتا مثل ایشان چون دو درختست: یکی شیرین، یکی تلخ. تلخ هم از آن آب خورد که شیرین خورد، تلخ را جرمی نبود که تلخ آمد، شیرین را هنری نبود که شیرین آمد. لکن این تخم بر سبیل شایستگی افکندند و آن تخم بر سبیل ناشایستگی، پس کار نه بآنست که از کسی کسل آید و از کسی عمل، کار آن دارد که تا شایسته که آمد در ازل، تلخ را چه سود کش آب خوش در جوارست و خار را چه حاصل از آن کش بوی گل در کنارست.

«يُتَّبِتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ» تثبیت عارف آنست که وی را در دنیا زندگانی باستقامت دهد، زندگانی که دامن وی پاک دارد و چشم وی بیدار و راه وی راست و مرکب وی نیز تا بدر مرگ، آن گه زندگانی حقیقت آغاز کند، بحیاه طیبیه رسد، از سایه انسانیت و صفت کنودی خلاص یافته و بمقرّ عزّ و قرارگاه خود رسیده و شرف و صولت خود بر فریشتگان بدیده، ازینجا بود که رسول خدای (ص) عمر خطاب را گفت: کیف بك يا عمر اذا رأيت ملكين فظين غليظين يدخلان عليك القبر فيقولان

من ربك و ما دينك و من نبيك؟ فقال يا رسول الله ا يكون عقلى معى؟ قال نعم، قال اذا لا ابالى.  
و رأى يزيد بن هارون بعد موته فى المنام، فقيل له ما صنع الله بك؟ قال دخل على منكر و نكير قبرى،  
فقالا من ربك فاخذت بلحيتى، و قلت أ مثلي يسأل من ربك و قد دعوت الخلق الى الله سبعين سنة، فقال  
احدهما للآخر ارفق به فقد صدق.

و حكى عن ابى يزيد البسطامى انه قال: لو قال لى منكر و نكير فى القبر من ربك؟ قلت لهما لا تسألانى  
من ربك و لكن سلا ربى من عبدك؟  
و سئل جعفر الصادق (ع) ما تقول فى منكر و نكير؟ قال انما يدخل منكر و نكير قبر الكافر، فاما قبر  
المؤمن فانما يدخله مبشر و بشير.

#### ٤ النوبة الاولى

قوله تعالى: «وَ إِذْ قَالَ اِبْرَاهِيمُ رَبِّىَّ «ابراهيم گفت خداوند من «اجعلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا» اين شهر شهرى بى  
بیم کن، «وَ اجنُبْنِي وَ بَنِيَّ» و دور دار مرا و پسران مرا، «أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ (٣٥)» كه بتان را پرستيم.  
«رَبِّىَّ» خداوند من، «إِنَّهُمْ أَضَلُّنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ» اين بتان فراوان از مردمان بى راه کردند، «فَمَنْ  
تَبِعَنِى» هر كه بر پى من بيايد، «فَأِنَّهُ مِنِّى» او از منست، «وَ مَنْ عَصَانِي» و هر كه در من عاصى شود،  
«فَأِنَّكَ عَفُورٌ رَّحِيمٌ (٣٦)» تو خداوندى عيب پوشى آمرزگار، بخشایندهاى مهربان و قادرى كه راه نمایی تا  
آمرزى و بخشایی.

«رَبَّنَا» خداوند ما، «إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ دُرِّيَّتِي» من بنشاندم فرزند خویش را، «بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ»  
بهمونی بى بر، «عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ» بنزديك خانه تو، خانه‌اى با آزرم کرده بزرگ داشته، «رَبَّنَا» خداوند  
ما، «لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ» تا نماز بپای دارند، «فاجعلْ أَفئِدَةً مِّنَ النَّاسِ» دل قومى از مردمان چنان کن، «تَهْوِي  
إِلَيْهِمْ» كه مى‌شتابد باين خانه و بایشان، «وَ ارزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ» و روزى کن ایشان را از ميوه‌ها، «لَعَلَّهُمْ  
يَشْكُرُونَ (٢٧)» مگر سپاس دار باشند ترا.

«رَبَّنَا» خداوند ما، «إِنَّكَ تَعْلَمُ» مى‌دانی تو، «ما نُخْفِي» آنچه در دل مى‌داريم، «وَ ما نُعْلِنُ» و آنچه  
مى‌نمائيم، «وَ ما يَخْفَى عَلَى اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ» و پوشيده نيابد بر خداى هيچيز، «فِي الْأَرْضِ وَ لَا فِي السَّمَاءِ  
(٣٨)» نه در زمين و نه در آسمان.

«الْحَمْدُ لِلَّهِ» ستايش آن خداى را، «الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ» كه مرا داد بر سر پيرى، «إِسْمَاعِيلَ وَ  
إِسْحَاقَ» اسماعيل و اسحاق، «إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ (٣٩)» خداوند من شنونده دعاست براستى.  
«رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ» خداوند من مرا نماز گرى هنگام كوشيده كن، «وَ مِنْ دُرِّيَّتِي» و فرزندان  
من، «رَبَّنَا» خداوند ما، «وَ تَقَبَّلْ دُعَاءِ (٤٠)» و پذير دعای من.

«رَبَّنَا» خداوند ما، «اغفرْ لِي وَ لِوَالِدَيَّ» بيمرز مرا و پدر و مادر مرا، «وَ لِلْمُؤْمِنِينَ» و گروندگان را  
همه، «يَوْمَ يَوْمِ الْحِسَابِ (٤١)» آن روز كه شمار بر سر خلق بپای شود.

«وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا» و مپندار رسول من که الله ناگاهست، «عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ» از آنچه ستمکاران می‌کنند، «إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ» که او ایشان را می‌باز دارد، «لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ (۴۲)» روزی که چشمها در آن روز بر هوا داشته

«مُهْطِعِينَ» شتابندگان، «مُقْنِعِي رُؤُسِهِمْ» سرهاشان بر بالا داشته، «لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ» نگرستن ایشان از آن جای که می‌نگرند با ایشان نیابد، «وَأَفْنِدُتْهُمْ هَوَاءً (۴۳)» و دلهای ایشان نهی.

«وَأَنْذِرِ النَّاسَ» و بترسان مردمان را، «يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ» از روزی که مرگ بایشان رسد، «فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا» ناگرویدگان گویند، «رَبَّنَا» خداوند ما، «أَخْرْنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ» با پس مدار ما را تا درنگی و هنگامی نزدیک، «نُحِبُّ دَعْوَتَكَ» تا پاسخ کنیم با توحید خواندن ترا، «وَوَتَّبِعِ الرَّسُولَ» و پی بریم رسولان ترا، «أَوْ لَمْ تَكُونُوا أَقْسَمْتُمْ مِنْ قَبْلُ» ایشان را گویند نه سوگندان می‌خوردید از پیش، «مَا لَكُمْ مِنْ زَوَالٍ (۴۴)» که شما را از مرگی بزندگانی گشتن نیست.

«وَسَكَنتُمْ فِي مَسَاكِنِ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ» و در نشستگاههای ستمکاران و بدان نشستید، «وَوَتَّبِعِ الرَّسُولَ» و پی بیاورید از رسولان، «وَكَيْفَ فَعَلْنَا بِهِمْ» که با ایشان چه کردیم، «وَوَضَعْنَا لَكُمْ الْأُمَثَالَ (۴۵)» و شما را بایشان مثلها زدیم.

«وَقَدْ مَكَرُوا مَكْرَهُمْ» و همه کوششها بکوشیدند، «وَعِنْدَ اللَّهِ مَكْرُهُمْ» و جزاء مکر ایشان نزدیک خداست، «وَأِنْ كَانِ مَكْرُهُمْ» و نبود کوشش ایشان، «لَيُزُولَ مِنْهُ الْجِبَالُ (۴۶)» مگر آن را تا کوه جنبد آن را از جای.

«فَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ» پس مپندار که الله، «مُخْلِفًا وَعَدِهِ رُسُلَهُ» کز کننده وعده رسولان خویش است، «إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ» الله توانده است با هر کاونده، «ذُو انتِقَامٍ (۴۷)» از دشمنان کین ستاننده.

«يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ» آن روز که بدل کنند زمین را بزمین دیگر، «وَوَسَّعْنَا السَّمَاوَاتِ» و آسمانها را بآسمانهای دیگر، «وَوَبَّرْنَا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ (۴۸)» و بیرون آیند فرمان خدای را که یکتاست، همه را فرو شکنده و کم آورنده. «وَوَتَرَى الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ» و کافران را بینی آن روز، «مُقَرَّبِينَ فِي الْأَصْفَادِ (۴۹)» با هم بسته در بندها. «سَرَابِيلُهُمْ مِنْ قَطَرَانِ» پوششها و پیراهنهای ایشان از قطران سیاه گندا «وَوَتَّعَشَىٰ وَجُوهَهُمُ النَّارُ (۵۰)» و آتش در رویهای ایشان می‌پیچیده. «لَيَجْزِيَ اللَّهُ كُلَّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ» آن را تا پاداش دهد الله هر تنی را از ایشان بآنچ می‌کرد، «إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ (۵۱)» الله زود توانست و زود شمار.

«هَذَا بَلَاغٌ لِلنَّاسِ» این باز نمودنی است و پند دادنی مردمان را، «وَلِيُنذِرُوا بِهِ» تا بیم نمایند و آگاه کنند ایشان را بآن، «وَلِيَعْلَمُوا أَنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ» و تا بدانند که او خدایی است یکتا، «وَلِيَذَكَّرَ أُولُوا الْأَلْبَابِ (۵۲)» و تا در یاد دارد و پند گیرد زیرکان و خداوندان خرد.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: «وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ» ای و اذکر اذ قال ابراهیم، «رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ صَيِّرْ مَكَّةَ، «آمِنًا» ذات

امن لمن سكنها. و قيل آمنة لا يصاد طيره و لا يقطع شجره، «وَ اجْتَنِبِي وَ بَنِيَّ» ای جنبی و ولدی عبادۃ الاصنام، يقال جنبه الله السوء، و اجنبه و جنبه بمعنی واحد و اجنبی ای تثبتی علی اجتناب عبادتها كما قال: «وَ اجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ» ای تثبتنا علی الاسلام.

«رَبِّ اِنَّهُمْ اَضَلُّنَّ كَثِيْرًا» ای ضلّ بسبب الاصنام كثير من الناس. قيل هو ما يسمع من الصّوت تخرج من افواها بدخول الشيطان فيها گفته‌اند که اضلال اصنام آنست که شیطان در دهنهای ایشان شود و آواز دهد و کافران بآن گمراه شوند، چنانکه روایت کنند از حجر بن ابی حجر التمیمی گفتا: بو جهل نشسته بود در انجمن قریش و بت خویش پیش نهاده، رسول خدای (ص) بر گذشت، بو جهل روی قرابت کرد گفت یا سیدی اهج محمدا محمد را (ص) هجو کن، یعنی که او را بشعر ناسزا گوی، بت او را هجو کرد و ناسزا گفت چنانکه از دهن وی آواز می‌آمد و می‌شنیدند، پس رسول خدای (ص) در مسجد نشسته بود که هاتفی آواز داد که السلام عليك يا رسول الله، رسول خدای (ص) جواب داد و گفت من انت یرحمك الله؟ آن هاتف سخن در گرفت و گفت:

اِنِّي عبد الله و ابن الهيعرا انا قتلت ذا الفجور مسعرا  
قتلته لما طغى و استكبرا و عاند الحق و قال منكرا  
بسببه نبينا المطهرا و الله لا ابرح حتى يظهرا

و يعلوا الاسلام ثم يقهرا

این مسعر شیطانی بود که بر دهنهای بتان سخن گفتی و عبد الله بن الهيعرا یکی بود از مؤمنان جنّ که برسول (ص) ایمان آورده بود، رسول خدای را خبر داد باین شعر که من آن مسعر را کشتم، آن گه گفت یا رسول الله فردا به بو جهل و آن بت بر گذر تا آن شنوی که چشمت روشن باشد، رسول خدا (ص) دیگر روز به بو جهل برگذشت و بو جهل هم چنان بت پیش نهاده و او را سجود می‌کند و می‌گوید یا سیدی اهج محمدا، از دهن بت این شعر شنیدند: اِنِّي عبد الله و ابن الهيعرا... تا آخر که مدح رسول تمام شد، بو جهل آن بت را بر زمین زد و بشکست و گفت تبا لك من اله بالامس تهجوه و اليوم تمدحه.

... «فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي» ای من اطاعنی فی دینی فانه ولیی و نصیری، «وَ مَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ» له، «رَحِيمٌ» به ان تاب و آمن.

«رَبَّنَا اِنِّي اَسْكَنتُ مِنْ دُرِّيْتِي» تاریخیان گفتند: میان طوفان نوح و مولد ابراهیم (ع) هزار و دویست و شصت و سه سال بود و ابراهیم را در عهد نمرود بن کنعان زادند و پس از آنکه ربّ العزّه او را از آتش نمرود خلاص داد از ناگرویدگان و دشمنان دین اعراض کرد و لوط با وی بود و ساره زن وی و جمعی مؤمنان باعلاء کلمه حق کوشیدند و از کفر و کافران بیزاری گرفتند، چنانکه ربّ العزّه از ایشان حکایت کرد

که ایشان گفتند: «إِنَّا بُرَآؤُا مِنْكُمْ وَ مِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ» رفتند تا به حرّان روزی چند آنجا مقام کردند، آن گه بمصر شدند و در مصر جبّاری بود از جباریه روزگار ازین کافر دلی کافر کیش گردنکش، با وی گفتند مردی رسیده و با وی زنی است سخت با جمال بغایت خوبی و نیکویی، آن جبّار طمع کرد در وی، کس فرستاد و ابراهیم را بخواند و گفت این زن از تو که باشد؟ ابراهیم گفت: هی اختی او خواهر منست، از بیم آنک اگر گوید زن منست او را هلاک کند و از وی بستاند، گفت اگر خواهرست او را آراسته بر من فرست تا در وی نگرم، ابراهیم باز آمد و ساره را خبر داد که این جبّار ترا از من بخواست و من گفته‌ام که تو خواهر منی و راست گفته‌ام که در دین و اسلام و کتاب تو خواهر منی نگر تا مرا دروغ زن نکنی و اگر او پرسد همین جواب دهی، ساره بیامد، چون بر آن جبّار در شد و او را بدید، خواست که دست بوی کشد، دستش خشک گشت، بدانست که کار وی عظیم تر از آنست که وی اندیشه کرده پشیمان گشت گفت: سلی إلهک ان یطلق عنی فو الله لا آذیتک، فقالت سارة اللهم ان کان صادقا فاطلق له یده، فاطلق الله تعالی له یده.

و در خبرست که ربّ العزّه حجاب برداشت میان ابراهیم و ساره، چون از نزدیک وی برفت کرامت ابراهیم را و سکون دل وی را تا ابراهیم هم چنان بوی می‌نگریست تا باز گشت، چون ساره بازگشت ابراهیم را گفت: کفی الله کید الفاجر و اخدمنی هاجر، آن جبّار چون ساره را باز گردانید کنیزکی نیکو روی بوی داد نام او هاجر، ساره آن کنیزک را ببراهیم داد گفت مرا از تو فرزند نمی‌آید این کنیزک را بتو دادم مگر ترا از وی فرزند آید و ما را قرّة العین بود، پس باین همت نیکوی وی ربّ العزّه ساره را نیز از ابراهیم فرزند داد بعد از آنک نود سال از عمر وی گذشته بود و ابراهیم را صد و بیست سال گذشته.

سدی گفت و محمد بن یسار که هاجر به اسماعیل بار گرفت و ساره به اسحاق و هر دو بیک وقت بار فرو نهادند و هر دو فرزند بهم بزرگ شدند.

روزی ابراهیم، اسماعیل را بر دامن نشاند و او را نواختی کرد زیادت از نواخت اسحاق، ساره آن بدید و خشم گرفت، گفت: فرزندی که از کنیزک آمد او را به می‌نوازی از فرزند من: فو الله لا قطعن بضعة منها و لا غیرن خلقها، آن غیرت که در زنان گیرد درو گرفت و از سر آن غیرت و خشم سوگند یاد کرد که از اندام هاجر پاره‌ای ببرم و خلق وی بگردانم، پس از آن گفت خویش پشیمان گشت و عذر خواست، ابراهیم تحقیق گفتار و تصدیق سوگند وی را گفت: اتقبی اذنیها هر دو گوش وی سوراخ کن، آن خود سنتی گشت نیکو پسندیده در زنان.

پس چون اسماعیل و اسحاق هر دو فرا رفتن آمدند روزی چنانک کودکان بهم بر آویزند ایشان بهم بر آویختند، ساره دیگر باره خشم گرفت بر هاجر و از غیرت گفت: لا تساکنینی فی بلد در یک شهر بهم نه نشینیم، و ابراهیم را گفت: هاجر را و اسماعیل را بشهری دیگر بر که من با ایشان ننشینم. ابراهیم درین اندیشه بود که ایشان را کجا برد، ربّ العزّه وحی فرستاد بوی که ایشان را بزمین مگه بر، ابراهیم ایشان را بر گرفت و بمگه آورد و آنجا که چاه زمزم است ایشان را بنشانند، چون از ایشان بازگشت، آنجا که ایشان از



چشم وی غایب شدند گفت: «رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ دُرِّيَّتِي» ای اسکنت بعض ذریتی و من نابت مناب البعض، «بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ» ای وادی مگه یعنی الأبطح و هو حجر و جبل لا ینبت زرعاً، «عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ» و هو بیت الله لم یملکه احد سوى الله و معنی المحرم ای حرمّ فيه ما احل فی غیره. و قيل حرمّ استحلال حرّات الله فيه و الاستخفاف بحقه.

و قيل المحرمّ ای العظیم الحرمة و اشار بقوله: «بَيْتِكَ» الی ما بناه آدم علیه السلام فرفع زمن الطوفان. و قيل بیتك الذی قضیت فی سابق علمك ان ینی.

قومی گفتند: اسماعیل بالغ بود آن گه که ابراهیم او را در وادی بنشانند و دلیل برین قول آنست که پدر را یاری می داد در بناء خانه. قومی گفتند از طفلی بر گذشته بود و بحدّ بلوغ نارسیده. و قول درست آنست که طفل بود و بیشترین مفسران برین قول اند.

و گفته اند که چون ابراهیم ازیشان بازگشت هاجر از پی وی فرا رفت گفت: الی من تکلنا؟ ما را بکه باز می گذاری؟ ابراهیم جواب نمی داد تا هم آن زن گفت: الله امرک بهذا؟ الله ترا بدین فرمود که کردی؟ ابراهیم گفت آری مرا الله چنین فرمود، هاجر گفت: اذا لا یضیعنا پس او ما را ضایع نگذارد.

و گفته اند که پس از آن که ابراهیم برفت جبرئیل علیه السلام آمد و گفت: من انت؟ تو کیستی؟ گفت: من سرّیه ابراهیم، مرا و پسر مرا رها کرد و خود برفت، جبرئیل گفت: الی من و کلکما؟ قالت وکلنا الی الله تعالی، قال لقد وکلکما الی کاف. پس ربّ العزه کرامت ایشان را چشمه زمزم پدید کرد، قبیله ای از قبائل عرب که ایشان را جرهم گویند می گذشتند بقصد شام مرغان را دیدند بر آن کوه نشسته، بجای آوردند که آنجا چشمه آبست بر آن دلیل بیامدند، هاجر را و اسماعیل را دیدند نزدیک آن چشمه، گفتند اگر خواهید و پسندید ما اینجا منزل سازیم و شما را مونس باشیم، ما از چشمه شما آب خوریم و شما از گوسفندان ما منفعت گیرید، بدین رضا دادند و جرهم آنجا نزول کردند و ساکنان زمین مگه اول ایشان بودند، و اسماعیل ازیشان زن خواست و زبان ایشان گرفت.

.... «رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ» هذه لام کی و هی متّصلة بقوله اسکنت. و قيل متّصلة بقوله: «وَ ارزُقُهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ» ليقیموا الصلّاة و قيل هی لام الامر کانه دعا لهم باقامة الصلّاة، «فَأَجْعَلْ أُمَّةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ» تسرع اليهم بالمودة و المحبّة فينزلون بها و يحجّون اليها عاماً فعاماً فما مسلم آتاً و يحبّ الحجّ و لو قال افئدة الناس تهوى اليهم لحجّت اليهود و النصارى و المجوس و لکنه قال من الناس فهم المسلمون.

قال ابن عباس لو لم يقل من الناس لزامتكم فارس و الروم و فارس يومئذ ارض المجوس و ملوکهم. و قيل معناه افرض حجّ البيت علی الناس و حبّب اليهم ذلك ليسرعوا اليه، «وَ ارزُقُهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ» لذلك يجبی اليه ثمرات كلّ شيء من مشارقها و مغاربها فلا ترى خيار الثمرات شرقياً و غربياً، رطبها و يابسها بارض غير مگه لدعوة ابراهیم علیه السلام، «لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ» کی یوحّدوک و يعظّموک.

«رَبَّنَا إِنَّكَ تَعْلَمُ مَا نُخْفِي» من الاخلاص، «وَ مَا نُعْلِنُ» من الطاعة، ما نخفی من الترحّم علی الولد، و ما



نعلن من اسكانه بواد غير ذى زرع، «وَمَا يَخْفَى عَلَى اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ» خواهی این از سخن ابراهیم گیر و خواهی مستأنف.

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ» قال ابن عباس ولد اسماعيل لإبراهيم و هو ابن تسع و تسعين سنة و ولد له اسحاق و هو ابن مائة و اثنتى عشرة سنة. و قيل ابن مائة و عشرين سنة. و قيل ولدا معا، «إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ» قيل فى اسماعيل لانه كان مسئولاً و اسحاق كان نافلة.  
«رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ» مؤدياً فرض الصلاة «وَمِنْ ذُرِّيَّتِي» اى و اجعل ذريتي ايضاً من يقيمها، قيل هو محمد (ص) و قال ابن عباس لا يزال من ولد ابراهيم ناس على الفطرة الى ان تقوم الساعة، «رَبَّنَا وَ تَقَبَّلْ دُعَاءِ» اى ايمانى و عملى و عبادتى.

«رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ» ائما دعا بهذا اولاً فلماً تبين له انه عدو لله تبرأ منه. و قيل يعنى بوالديه آدم و حواء «وَالْمُؤْمِنِينَ» كلهم. و قيل من امة محمد (ص)، «يَوْمَ يُقَوْمُ الْحِسَابُ» اى يوم القيامة و هو يوم الثواب و العقاب.

قوله: «وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ» درين آيت سخن بر دو ضربست: يکى بيان و عيد ظالم، ديگر بيان ثواب مظلوم. و ما درين نوبت و عيد ظالم بيان کنيم و در نوبت آخر ثواب مظلوم گوئيم و سخن درين باب دو طرف دارد: يکى در نفس ظالمان سخن گفتن، و ديگر ايشان را که بر ظلم يارى دهند و ظلم پسندند. و در جمله بدانکه ظلم درختيست که ظلمت بر دهد هم در دل هم در گور هم در قيامت، مصطفى (ص) گفت: «اَيَاكُمْ وَ الظُّلْمَ فَإِنَّ الظُّلْمَ ظِلْمَاتُ يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ اَيَاكُمْ وَ الْفَحْشَ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَحْشَ وَ التَّفَحُّشَ وَ اَيَاكُمْ وَ الشَّحَّ فَإِنَّ الشَّحَّ أَهْلَكَ مِنْ كَانَ قَبْلَكُمْ أَمْرَهُمْ بِالْقَطِيعَةِ فَفُطِعُوا وَ أَمْرَهُمْ بِالْفَجْرِ فَفَجَرُوا وَ أَمْرَهُمْ بِالظُّلْمِ فَظَلَمُوا».

قال فقام رجل فقال يا رسول الله ائى المؤمنين افضل؟ قال من سلم المسلمون من يده و لسانه.  
ظلم دين مرد تباه کند و دل وى تاريک گرداند و خانه خراب کند، نه در دنيا او را بر خوردارى نعمت بود، نه در گور روشنايى و راحت، نه در قيامت رستگارى از آتش. مصطفى (ص) گفت: «تزفر جهنم يوم القيامة زفرة فتنشق منها قلوب الظالمين ثم تزفر زفرة فيكبكون على رؤسهم فى النار».

و عن كعب قال: وجدت فى التوراة الا ان الظالم ملعون، الا ان الظالم يخرّب بيته. گفتا در تورات خواندهام که ظالم ملعونست، از رحمت خدا دور و بسخط الله نزديک، ظالم خانه خویش خراب می کند و دين خویش تباه می کند و نظير اين در قرآنست: «أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ فَنَلِكُ بَيُّوْهُمْ خَاوِيَةً بِمَا ظَلَمُوا».

و داود (ع) از دست فاسقان و رنج ظالمان بناييد وحى آمد که: يا داود بى فافرح و بذکرى فتتعمّ فعماً قليل افرغ الذار من الفاسقين، و انزل لعنتى على الظالمين اى داود بنام من شاد باش، بذکر من خوش باش و فرج گوش دار که نه بس روزگارى اين سراى از فاسقان و پردازم، ايشان را بردارم و لعنت خود بر ظالمان فرو بارم، يا داود انه الظالمين عن ذکرى و عن القعود فى مساجدى فائى آليت على نفسى ان من ذکرنى ذکرته و

انّ الظالم اذا ذکرنی لعنته ای داود ظالمان را گوی تا نام ما نبرند و ما را نخوانند و در مسجدهای ما ننشینند و آشنایی با ما نجویند که ما بجلال عزت خود با خود سوگند یاد کرده‌ایم که هر که ما را یاد کند ما او را یاد کنیم و ظالمان را بلعنت یاد کنیم. اینست عقوبت ظالمان و ستمکاران و هر کس که بایشان پشت باز نهد و ایشان را بر ظلم یاری دهد فردا در آتش عقوبت با ایشانست که ربّ العالمین گفت: «وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَيَمَسَّكُمُ النَّارُ».

و قال تعالى: «احْشُرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَأَزْوَاجَهُمْ» ای اتباعهم الذین كانوا يعاونوهم على الشرّ في دار الدنيا فلا يبقى احد ممن كان شايعة الا قام معه حتى من كان صبّ في دواتهم او قرأ لهم كتابا او اخذ لهم ركابا او سلم عليهم او هوى هوا هم فيحشرون جميعا الى النار، عبد الله بن كيسان در تفسیر این آیت گفت که فردا در عرصات قیامت منادی ندا کند: کجااند ظالمان و ستمکاران که در دنیا بر خلق ظلم کردند، حق از مستحق باز گرفتند و افزونی جستند و ناگرفتنی گرفتند، ظالمان همه برخیزند، آن گه منادی ندا کند: این ازواجهم؟ کجااند آنان که ایشان را پس روی کردند و بر ظلم یاری دادند، پس با ایشان بر خیزد هر کس که روزی آب در دوات ایشان کرد یا از بهر ایشان نامه خواند یا رکاب ایشان گرفت یا بر ایشان سلام کرد یا بر هوا و خواست ایشان برفت، آن گه بفرمان الله همه را بدوزخ رانند. و بر وفق این مصطفی (ص) گفت: «من اعان ظالما فقد ولی الاسلام وراى ظهره، من اعان ظالما سلطه الله عليه، من مشى مع ظالم ليعينه و هو يعلم انه ظالم فقد خرج من الاسلام».

و قال الحسن: من اعان ظالما او اماما جائرا لم يستقرّ قدماه بين یدی الرحمن حتى يؤمر به الى النار و من جبی له درهما حبس فی ضحضاح من نار.

و عن معاذ بن جبل قال: ینادی مناد یوم القيامة فيقول اين الظلّمة و اعوان الظلّمة فيقومون مسوّدّة وجوههم مزرقّة اعينهم حتى من لاق لهم دواة او برى لهم قلما.

و در خبر می‌آید از رسول خدا (ص) که گفت: در بنی اسرائیل مردی بود عابد، هرگز معصیت نکرده بود و در روزگار وی پادشاهی ظالم بود، این عابد برخاست با اصحاب خویش و در پیش آن ظالم شدند تا در وی تقرّب کنند، این عابد دست آن ظالم گرفت و در روی وی خنديد، دست از وی باز نگرفته بود هنوز که ربّ العزّه صورت وی بگردانید و او را ممسوخ کرد.

و عن جابر بن عبد الله: قال قال رسول الله (ص) لكعب بن عجرة يا كعب تعوذ بالله من امارة السفهاء انه سيكون أمراء من دخل عليهم فصدقهم بكذبهم و اعانهم على ظلمهم فليس منى و لست منه و من لم يدخل عليهم و لم يصدقهم بكذبهم و لم يعنهم على ظلمهم فهو منى و انا منه و سيلقانى فى الدرجات العلى.

«وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ» خطاب با مصطفی است (ص) و مراد وعيد ظالمانست، «إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ» عامّة قرآء بیا خوانند مگر عباس از ابو عمرو که وی «نؤخرهم» بنون خواند و در هر دو قرآءت فاعل تأخیر الله است جلّ و علا و تخخیم در نون بیشتر بود الا أنك «نؤخرهم» بیا که قرآءت عامّه

است فعل در آن مسند است با ضمیر اسم الله که از پیش گفت: «وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِقًا» و تقدیر چنان بود که «انما يؤخرهم الله» و هذا اولی لمواقفة ما قبله، و قوله: «يؤخرهم» ای يؤخر عذابهم و يمهلهم، «ليوم» ای لمجىء يوم، «تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ» ای تذهب فيه ابصار الخلائق الى الهواء حيرة و دهشة. و قيل شخصها ان تحير فلا تغتمض من هول ما ترى فى ذلك اليوم. می گوید از حیرت و دهشت و هول قیامت چشمهاشان در هوا نگران، متحیر بمانده که از هول و بیم می‌وا ننگرند، همانست که جای دیگر گفت: «فَإِذَا هِيَ شَاخِصَةٌ أَبْصَارُ الَّذِينَ كَفَرُوا».

«مُهْطِعِينَ» ای مسرعین الى الداعی و الاهطاع الاسراع مع ادامة النظر، و قيل المهطع الفاتح عينه لا تطرف، «مُقْنِعِي رُؤْسِهِمْ» مفسر بوجهين، احدهما: رافعی رؤسهم و هو قول ابن عباس. و الثاني: ناکسي رؤسهم بلغة قریش. و الاول اکثر يروى انهم لا يزالون يرفعون رؤسهم ينظرون الى ما يأتى من عند الله عزّ و جلّ، «لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ» ای بقيت عيونهم شاخصة من الخوف فلا تطرف. قال الحسن: وجوه الناس يوم القيامة الى السماء لا ينظر احد الى احد، «وَأَفْنِدُتْهُمْ هَوَاءً» ای خالية من كلّ شيء لا تعقل شيئا من شدة الخوف. و قيل قلوبهم خالية عن العقول ممّا ذهلوا من الفزع «وَأَنْذِرِ النَّاسَ» ای انذر يا محمد كفار مگة و غيرهم، «يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ» يعنى يوم القيامة. و قيل يوم الموت و هو مفعول به، ای خوفهم باليوم الذى يأتیهم فيه العذاب، «فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا» ای اصروا على الكفر، «رَبَّنَا أَخْرِنَا» ای اخر العذاب عنا و ردنا الى الدنيا و من حمل اليوم على يوم الموت قال يسئلون ان يؤخرهم فلا يميتهم فى الوقت و يبقيهم، «إِلَىٰ أَجَلٍ» يؤمنون فيه و معنى «قريب» مقدار ما نجيب دعوتك و هو الاسلام، «وَنَنْبَعِ الرُّسُلِ» على دينهم فذلك زمان قليل می‌گوید کافران روز مرگ زمان خواهند، گویند بار خدايا ما را زمان ده و مرگ ما با پس دار چندانک دعوت پیغامبران را اجابت کنيم و مسلمان شويم باين زمان اندک و هنگام قريب، يعنى آنچه ما ميخواهيم از عمر اندکی است. و اگر گوئيم «يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ» روز قیامتست معنى آنست که کافران روز قیامت چون عذاب بينند گویند بار خدايا ما را با دنيا فرست هنگامی نزدیک يعنى که عمر دنيا اندکست و از دنيا بيرون آمدن نزدیک، تا اجابت دعوت کنيم و بر پی رسولان رويم، ایشان را جواب دهند و گویند: «أَوْ لَمْ تَكُونُوا أَقْسَمْتُمْ مِنْ قَبْلِ مَا لَكُمْ مِنْ زَوَالٍ» نه شما در دنيا سوگندان خوردید که شما را از مرگی بزندگانى گشتن نیست؟ و اين آنست که الله گفت: «وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مِنْ يَمُوتٍ».

قال المبرد تم الكلام عند قوله: «أَوْ لَمْ تَكُونُوا أَقْسَمْتُمْ مِنْ قَبْلِ» يعنى قوله: «وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مِنْ يَمُوتٍ» ثم استأنف فقال: «مَا لَكُمْ مِنْ زَوَالٍ» ای لا تزولون عمّا انتم عليه و لا تجابون الى ما تريدون.

«وَسَكَّنْتُمْ فِي مَسَاكِنِ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ» بالكفر و المعاصى، ای نزلتم فى الدنيا منازل الكفار قوم نوح و عاد و ثمود و غيرهم، «وَوَبَّيْنَكُمْ» ای ظهر لكم، «كَيْفَ فَعَلْنَا بِهِمْ» فلم تنزجروا، «وَوَضَعْنَا لَكُمْ الْأُمْتَالَ» فى القرآن فلم تعتبروا. و قيل شاهدتم فى منازلهم آثار ما نزل بهم فاتها باقية، «وَوَضَعْنَا لَكُمْ الْأُمْتَالَ» انّ من

فعل فعلهم فحکمه فی حلول العذاب حکمهم.

«وَقَدْ مَكَّرُوا مَكْرَهُمْ» ای دبر الامم الخالیة تدبیرهم کما دبر قومک و کفروا برسلمهم کما کفروا بک و جهدوا للخلود جهدهم میگوید: اّمتهای پیشین که گذشتند و جهان داران که بودند به پیغامبران و رسولان خویش کافر شدند و سازهای بد ساختند در کار پیغامبران و ایداء ایشان هم چنان که مشرکان مکه بتو کافر می شوند و در قتل و نفی تو سازهای بد می سازند، «وَعِنْدَ اللَّهِ مَكْرُهُمْ» ای هو ثابت عنده لیوم الجزاء غیر خاف علیه، و آن ساز و مکر و کفر ایشان بنزدیک خدای تعالی ثابتست بر وی پوشیده نه می داند و می بیند تا روز جزا که ایشان را جزاء آن دهد، «وَإِنْ كَانَ مَكْرُهُمْ لِيَتَزُولَ مِنْهُ الْجِبَالُ» ای و ما کان مکرهم لیزول به امر النبی (ص) و امر دین الاسلام و ثبوت کثبوت الجبال الراسیة لانّ الله عزّ و جلّ وعد نبیّه علیه الصلاة و السّلام اظهار دینه علی کلّ الادیان فقال جلّ ذکره: «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ» معنی آنست که مکر ایشان اگر چند کوشند و سازند کوه را از جای نبرد و نه جنباند، یعنی کار دین اسلام و نبوت مصطفی همچون کوهست راسخ و ثابت، مکر ایشان و ساز و تدبیر و حیل ایشان در آن اثر نکند که ربّ العزّه وعده داد که این دین اسلام بر همه دینها غالب بود و مصطفی را و مؤمنانرا بر دشمن ظفر و نصرت بود و دلیل برین قول آنست که بر عقب گفت: «فَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ مُخْلِفاً وَعَدِهِ رُسُلُهُ».

قرأ الکسائی لتزول بفتح اللام الاولی و ضمّ الثانیة و المعنی: و ان کان مکرهم یبلغ فی الکید الی ازالة الجبال فانّ الله عزّ و جلّ ینصر دینه و مکرهم عنده لا یخفی علیه می گوید اگر کید و مکر ایشان از عظیمی که بود بجایی رسد که کوه از جای ببرد ایشان در آن سود نکنند و بکار نیاید ایشان را، قومی گفتند: این مکر نمرود است که کوه از آن مکر وی بجنبید.

و بیان این قصّه آنست که علی بن ابی طالب (ع) و جماعتی گفتند که نمرود جبار گفت اگر آنچه ابراهیم می گوید حقیقت و راست پس من ننشینم تا آن گه که بدانم که در آسمان کیست و چیست؟! بفرمود تا چهار بچه کرکس را بگوشت بپروردند تا بزرگ شدند، آن گه تابوتی ساخت و خود با دیگری در آن نشست و تابوت در پایهای نسور بست و بالای تابوت عصائی فرو زد بر سر آن پاره ای گوشت آویخته آن گه ایشان را فرا گذاشت تا بر پریدند بطمع آن گوشت، و آن تابوت را دو در ساخته بود یکی سوی بالا و یکی سوی زیر، چون نیک بر هوا پرواز کرده بودند نمرود صاحب خویش را گفت: افتح الباب الاعلی و انظر الی السماء هل قربنا منها این در که سوی بالاست بگشای تا خود کجا رسیدیم؟ در بگشاد آسمان را بهیئۀ خود دید چنانک بود، آن گه گفت: افتح الباب الاسفل فانظر الی الارض کیف تراها آن در که سوی زمین است بگشای تا خود چونست؟ بگشاد و گفت زمین را همچون میان دریا می بینم و کوهها چون دخان، درها فرو افکندند تا از آن برتر پریدند، باز دیگر باره بفرمود تا در بگشاد بنگرست، آسمان هم چنان بهیئۀ خود دید و در زیر نگرست گفت از زمین سیاهی می بینم هیچ آثار و اطلال پیدا نه، و آن گه از بالا ندا آمد: ایّها الطاغیة ائی ترید ای گمراه بی حاصل چه می خواهی و کجا می روی؟ عکرمه گوید آن غلام که با وی بود تیر و کمان

داشت يك تير سوي هوا انداخت ماهی از آن دریا که بر هواست تن خویش فدا کرد، درخواست تا آن تیر بخون وی آلوده کنند، آن تیر آلوده بخون آن ماهی بتابوت باز آمد، نمرود گفت: کفیت شغل اله السماء، پس فرمود آن غلام خویش را تا آن عصا از سوی هوا با سوی زیرین گردانید تا آن مرغان بطمع گوشت قصد زیر کردند و تابوت بزمین باز آوردند، این بود تدبیر و مکر نمرود و کوه‌های زمین از پریدن آن مرغان و بردن و آوردن آن تابوت پنداشتند که فزع قیامت و رستاخیزست از جای خود بجنبیدند، اینست که ربّ العالمین گفت: «وَإِنْ كَانَ مَكْرُهُمْ لِتَزُولَ مِنْهُ الْجِبَالُ». آن مکر و کید و تدبیر مشرکان اگر چند بتدبیر و مکر نمرود رسد که از آن کوه‌ها بجنبند، ایشان را سود ندارد و بکار نیاید.

«فَلَا تُحْسِبَنَّ اللَّهُ» یا محمد، «مُخْلِفًا وَعَدِهِ رُسُلُهُ» ما وعدهم من النصر و الفتح لأولیائه و الهلاك لاعدائه، «إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ» منیع، «ذُو انتِقَامٍ» من الکفار یجازیهم بما کان سیئاتهم.

«يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ» العامل فی يوم، قوله: «ذُو انتِقَامٍ» ای هو ذو انتقام فی ذلك اليوم، «تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ» مفسران اینجا دو قول گفته‌اند: یکی آنست که این تبدیل تغییر صورتست نه تبدیل عین جوهر، زمین و داب زمین همان است، اما صورت و صفت وی بگردد که این نشیب و فراز و کوه و دریا و انهار و اشجار همه بردارند تا زمینی شود ملساء، هامونی يك رنگ: «قَاعًا صَفْصَفًا لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَ لَا أَمْتًا» و همچنین جوهر آسمان بر جای بود اما صفت وی بگردد که ستارگان فرو ریزند و آفتاب و ماه را روشنایی ببرند، گهی چون دردی زیت بود چنانک گفت: «يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْمُهْلِ». گهی گلگون و سرخ رنگ شکافته چنانک گفت: «فَإِذَا انشَقَّتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهَانِ». قول دیگر آنست که این تبدیل عین است نه تبدیل صورت، این زمین و آسمان که هست عین آن بردارند و زمینی و آسمانی دیگر بجای آن نهند.

ابن مسعود گفت و جماعتی مفسران: تبدل ارضا بیضاء کائها فضة لم یسفک فیها دم و لم تعمل علیها خطیئة. سعید جبیر گفت و محمد بن کعب: هی ارض من خبز یعنی تبدل خبزة بیضاء یأکل منها المؤمنون من تحت اقدامهم، و فی ذلك ما روی ابو سعید الخدری عن النبی (ص) قال: تكون الارض يوم القيامة خبزة واحدة یکفاه الجبار بیده کما یکفاه احدکم خبزته فی السفرة نزل لاهل الجنة.

و قيل تبدل الارض نارا فتصیر الارض کلها نارا و الجنة من وراءها یری کواعبها و اکوابها، و قال کعب تصیر السماوات جنانا و یصیر مکان البحر النار. و قيل تبدل السماوات طیها من قوله: «يَوْمَ تَطْوِي السَّمَاءَ» و قيل تبدل الارض جهنم و السماوات جنانا. و عن عائشة قالت سألت رسول الله (ص) این یكون الناس حین تبدل الارض؟ فقال علی الصراط، و یروی علی جسر جهنم، و یروی اضیاف الله، «وَ بَرَزُوا» ای خرجوا من قبورهم، «لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ» لمحاسبته آیاهم و مجازاته علی اعمالهم.

روی انس بن مالک: قال نزل جبرئیل علی محمد (ص) و هو یتلوا هذه الآية: «يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَ السَّمَاوَاتُ»، فقال محمد (ص) یا جبرئیل و این یكون الناس يوم القيامة، قال یا محمد علی ارض بیضاء لم یعمل علیها ذنب قط، فاذا زفرت جهنم تتعلق الملائكة بالعرش کل ینادی لا اسألك الا نفسی، «وَ

تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ». تذوب من مخافة جهنم يا محمد و يجاء بجهنم يوم القيامة تزفت زفا عليها سبعون الف زمام على كل زمام سبعون الف ملك حتى توقف بين يدي الله عز و جل، فيقال لها يا جهنم تكلمي، قال تقول جهنم لا اله الا انت و عزتك و عظمتك لاننقمن اليوم ممن اكل رزقك و عبد غيرك لا يجاوزني الا من عنده جوازه، قال محمد (ص) يا جبرئيل و ما الجواز يوم القيامة؟ قال ابشر ابشر يا محمد فان امتك على الجواز، الا من شهد ان لا اله الا الله ثابتا جاز من جسر جهنم، قال فقال محمد (ص): الحمد لله الذي الهم امتي شهادة ان لا اله الا الله.

«وَتَرَى الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ» و ترى يا محمد الكفار يوم القيامة، «مُفْرَّيْن» مشدودين في القرن و هو الحبل. و قيل قرنوا في القيود و الاغلال، من قرنت الشيء بالشيء اي ضمته فيقرن الكافر مع الكافر. و قيل يقرن الكافر مع شيطانه. و قيل يجعل كل واحد مع قرينه، «فِي الْأَصْفَادِ» جمع صفا و هو الغل. و قيل القيد و كل ما صفا به الانسان اي شد.

«سَرَابِيلُهُمْ مِنْ قَطِرَانٍ» اي لباسهم من القطران الذي يطلى به الابل و هو منتن الريح تسرع اليه النار. و قيل القطران ما يتحلب من شجر الأبهل و هو اقبل الاشياء اشتعالا و لو اراد الله جل و عز المبالغة في احراقهم بغير نار و بغير قطران لقدر على ذلك و لكته عذب بما يعقل العباد العذاب من جهته و حذرهم ما يعرفون حقيقته، و قرئ من قطر آن و القطر النحاس المذاب و الانى الذي بلغ الغاية في الحرارة، «وَتَعْشَى وَجُوهُهُمْ النَّارُ» تلوها فتلفحها فلا يطيقون ردها.

«لِيَجْزِيَ اللَّهُ كُلَّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ» يجزى وفق اعمالهم، ان خيرا فخييرا و ان شرا فشرا، «إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ» يحاسب جميع العباد في اسرع من لمح البصر.

«هذا» اي هذا القرآن، «بَلَاغٌ لِلنَّاسِ» ابلاغ الله به اليهم في الحجة عليهم. و قيل البلاغ الكفاية، من قوله: «إِنَّ فِي هَذَا لَبَلَاغًا» اي هو كاف في انذار الناس، «وَلِيُنذِرُوا بِهِ» قيل الواو زائدة و التقدير لينذروا به. و قيل هو محمول على المعنى اي هذا القرآن بلاغ فيه كفاية للناس ليتعظوا به و لينذروا به. و قيل هو عطف على اول السورة اي انزلنا الكتاب لتخرج الناس و لتنذرهم انت يا محمد، «وَلِيَعْلَمُوا» بما ذكر فيه من الحجج، «أَنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ» لا شريك معه و لا معين، «وَلِيَذَكَّرَ» اي وليتعظ، «أُولُوا الْأَلْبَابِ» اهل اللب و العقل و البصائر.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: «وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا» ابراهيم (ع) درين آيت از حق دو چيز خواست: يكي امن مگه از استيلاء دشمن، ديگر امن دل از غلبه سلطان هوا، گفت بار خدايا اين شهر مکه را حرمی گردان ايمن که هيچ جباری را بر آن دست نبود و هيچ کس را درو ترس نبود، رب العالمين دعاء وى اجابت کرد و آن را حرمی ساخت مبارك و جای امن، چنانک گفت: «مَثَابَةٌ لِّلنَّاسِ وَ آمِنًا» هرگز هيچ جباری را در آن دست نه و هر کس که شود در آن حرم از آدمی و غير آدمی، از صيد وحشی و مرغ هوايي او را بيم نه.

و امن دل که خواست از روی اشارت آنست که گفت: «وَ اجْنُبْنِي وَ بَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ»، هر چه ترا از حق باز دارد آن صنم تو است و هر چه دلت بدان گراید و نگرند جز از حق آن هواء تو است، و ربّ العزّه میگوید: «أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ».

یکی را مالی و تجارتی در پیش، یکی را زن و فرزند در پیش، یکی را جاه و حشمت در پیش، یکی در بند حرمت پارسایی و خویشتن داری بمانده و از آنجا قدم بر نگرفته، یکی طاعت و عبادت قبله خود ساخته و نگرستن بدان و تکیه بر آن حجاب راه وی گشته، و ربّ العالمین میگوید: «وَ تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» ای شما که مؤمنانید، اگر می‌خواهید که دلهاتان حرم نظر خود گردانم و از حجاب قطعیت ایمن دارم، یکبارگی روی بما نهید و از همه بر گردید، يك بار با راه خود می‌خواند بزبان صنایع تحقیق آشنایی را، يك بار با خود می‌خواند بزبان کشف تأکید دوستی را، می‌گوید: یکبارگی با وی پردازید از خود شناخت حقّ وی را، چشم فرا کنید از طاعت خود دیدار منتّ وی را، باز رهید از هستی خود چشیدن دوستی وی را، این بود که ابراهیم می‌خواست بآنچ گفت: «اجْنُبْنِي وَ بَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ».

جعفر صادق (ع) در تفسیر این آیت گفت: لا تردنی الی مشاهدة الخلة و لا ترد اولادی الی مشاهدة النبوة بار خدایا مرا خلّت دادی، دیده من از دیدن آن بگردان تا نه از خود بینم. و فرزندان مرا نبوت دادی، ایشان را بسته فعل خود و دیدن خود مگردان. ابن عطاء گفت ابراهیم را فرمود که خانه کعبه را بنا ساز، ابراهیم آن بنا را چنانک فرمود ساخت و تمام کرد، آن گه گفت: «رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا» بار خدایا بپذیر از ما آنچه کردیم، عتاب آمد از حق که: امرتک ببناء البيت و مننت عليك به و وفقتک له الا تستحیی ان تمنّ و تقول تقبل منّا فنسیت منّی عليك و ذکرت فعلک و منّتک، از ابراهیم ملاحظه‌ای رفت بآن کرده خویش تا می‌گفت: «تَقَبَّلْ مِنَّا» فرمان آمد که ای ابراهیم فعل خود و منتّ خود می بینی در آنچه کردی و نمی‌دانی که آن توفیق ما بود و منتّ ما بود و تخصیص ما بود، ابراهیم (ع) از سیاست این عتاب دعا کرد، گفت: «اجْنُبْنِي وَ بَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ» بار خدایا دیدن فعل خود و نسبت با خود در راه خلّت ما و نبوت فرزندان صنم است که راه بر ما می‌زند، بلطف خود این صنم از راه ما بردار و هستی ما از پیش بردار و هم چنان منتّ خود بر ما می‌دار. و گفته‌اند ابراهیم رونده‌ای بکمال بود، اما از حدّ تلوین بهیئة تمکین هنوز نرسیده بود، میان لطف حقّ و فقر نفس خود مانده بود، چون با لطف حقّ نگرستی میدان فضل فراخ دیدی، بزبان بسط در حالت انس گفتی: «وَ اغْفِرْ لِي إِنَّهُ كَانَ مِنَ الضَّالِّينَ»، باز بفقیر نفس خود نگرستی عرصه‌ای تنگ دیدی و عقبه‌ای خطرناک، بزبان قبض در حالت خوف گفتی: «وَ اجْنُبْنِي وَ بَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ»، اینست قاعده خوف و رجا اهل شریعت را و قبض و بسط اهل حقیقت را.

«رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ دَرِيَّتِي بُوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ» عالمیان را باین آیت طریق توکل و ترک اعتماد بر اسباب در آموخت و باز نمود که خود را در ظلّ عنایت حق داشتن اولیتر از ظلّ نعمت وی بر خود خواستن که در همه حال نعمت تبع عنایتست.



حکایت کنند از سلطان محمود که وقتی لشکریان خود را می‌نواخت و هر کسی را خلعتی همی‌داد و مقصود وی همه آن بود که تا ایاز خاص آرزویی کند و خلعتی خواهد، ایاز هم چنان کمر بسته و بخدمت بحرمت ایستاده و زبان معارضه بریده و همت از آن اجناس اموال پرداخته «۱»، محمود گفت: ای غلام ازین مال و نعمت ترا خود آرزویی نبود؟ ایاز خدمت کرد و تواضع نمود گفت: چون تو هستی همه جهان آن منست. شب معراج هر چه خزاین نعمت بود فرا پیش مصطفی (ص) نهادند و فرادیس اعلی و جنات مأوی را درها باز نهادند که تا سید از آن چیزی خواهد و آرزویی کند، سید (ص) بگوشه چشم بهیچ باز ننگرست، از جناب کرم ندا آمد که: «ما زاعَ البصرُ و ما طغی».

تا دل ز علایقت یگانه نشود      يك تیر ترا سوی نشانه نشود  
تا هر دو جهانت از میانه نشود      کشتی سلامت بکرانه نشود

... «فَأَجْعَلْ أَفْنِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ» قال ابن عطاء: من انقطع عن الخلق بالكلیة صرف الله اليه وجوه الخلق و جعل مودته في صدورهم و محبته في قلوبهم.

و ذلك من دعاء الخليل عليه السلام لما انقطع باهله عن الخلق و الارفاق و الاسباب دعا لهم فقال: «فَأَجْعَلْ أَفْنِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ». هر که یکبارگی با خدمت حق پردازد، عالمیان دل با محبت وی پردازند از برکت دعاء خلیل و بیان اجابت این دعا آنست که الله گفت جلّ جلاله: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا» این دوستی اول از حق در پیوند آن گه بخلق سرایت کند، يك ذره جمال محبت ازلی در دیده موسی کلیم (ع) نهادند که: «وَ أَقْبَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِنِّي» تا فرعون جان و دل و دیده خود بر شاهد آن ذره همی‌فشاند، شب تا روز جز این کار نداشتی که بدست خویش گهواره موسی می‌جنبانیدی.

و در خبر می‌آید که هر آن بنده‌ای که سحرگاه بر خیزد و طهارتی بیارد و دو رکعت نماز کند، جبار عالم محبت وی بآب افکند و با چشمه‌های دنیا بیامیزد تا هر که از آن آب بمقدار يك قطره می‌خورد، دوستی آن بنده بحکم عنایت و محبت ازلی در دل وی پیدا می‌شود.

«وَ لَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ» قال احمد بن خضرويه: لو اذن لي في الشفاعة ما بدأت انا بظالمی، و لا اغتنم سفرا انا يكون فيه معي من يوذني و يظلمني شوقا مني لتعرفه الله للمظلومين. يقول تعالى: «وَ لَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ» آن ساعت که مظلوم از دست ظالم برنج آید و از درد دل و سوز جگر بحق نالد، از آن ناله و سوز وی زلزله در طبقات آسمان افتد و مقربان در غلغل آیند، و آن دعاء مظلوم بر مثال شرارات آتش سوی هوا بر شود و تا بحضرت عزت ذو الجلال هیچیز آن را حجاب نکند و رب العالمین گوید: و عزتي لانصرتك و لو بعد حين.

مصطفی (ص) گفت: «ایاک و دعوة المظلوم و لو كان كافرا فانه ليس لها دون الله حجاب»

دعاء مظلوم کافر را چنین می‌گوید، دعاء مظلوم مسلمان متعبد خود چون بود؟!.



یکی از بزرگان دین حکایت کند که مردی را دیدم در طواف می‌گفت: من رآنی فلا یظلم احدا، هر که مرا ببیند و حال من باز داند تا بر کس ظلم نکند و ستمکار نبود، گفتم ای جوانمرد در چنین جایگه مثل این سخن نگویند که ذکر و ثنا و دعا گویند، گفت اگر قصه و سرگذشت خود با تو بگویم مرا معذور داری: مردی بودم از متنعمان بصره، روزگار بغفلت و بیهوده بسر آورده و نفس خود بر پی هوا و شهوت داشته، ناکردنی در شرع می‌کردم و کردنی فرو می‌گذاشتم، بجهل و ظلم سر در نهاده و از بطش و قهر حق ناآگاه بوده، تا روزی بر کنار شط بر صیادی رسیدم که ماهی بزرگ صید کرده بود، آن ماهی بقهر و ظلم از وی بستدم و از سوز دل و دعای وی نیندیشیدم، چون بخانه باز آمدم آن ماهی بریان کردم و خوردم، ناگاه کف دست من سیاه شد، طبیب را خواندم تا معالجت کند، طبیب گفت اگر این کف دست از خود جدا نکنی سرایت کند و هلاک تن تو در آن بود، کف از خود جدا کردم بالای کف تا بباز و سیاه شد، آن نیز از خود جدا کردم هنوز می‌افزود، آخر از سر آن درد و رنج در خواب شدم، گوینده‌ای بانگ بر من زد که: الحق الصیاد و الا هلك بدنك كله، گفت از خواب در آمدم، مرا در محقه‌ای نشانند و بکنار شط بردند همانجای که صیاد را دیده بودم، بپای وی در افتادم و عذر همی‌خواستم، صیاد چون مرا چنان دید گفت: بردارید او را که این نه کرده منست و نه گشایش این بند بدست منست، مرا برداشتند و بمحلتی دیگر بردند، عریشی را دیدم از چوب و برگ خرما فراهم نهاده و در درون آن دخترکی بود بحدّ پانزده ساله در نماز ایستاده، چون مرا بدید نماز خود کوتاه کرد تا سلام باز داد، آن گه گفت: یا ابه مالک، أ لک حاجة؟ ای پدر ترا چه بوده و چه رسیده؟ پدر قصه من با وی بگفت که این آن مرد است که دی بر ما ستم کرد و اکنون می‌بینی حال وی و رنج تن وی، آن دخترک روی سوی آسمان کرد و گفت: یا مولای ما عرفتك عجولا فکیف عجلت علیه بجاهی عليك الّا رددت علیه ذراعه، فما استتمت کلامها حتی ردّ الله جلّ جلاله علی ذراعی.

«هذا بلاغٌ للنّاس» این آیت از جوامع قرآنست که مصطفی (ص) گفته: «اوتیت جوامع الکلم» و در قرآن ازین نمط بسیارست، هر آیتی از آن بجای کتابی است که اگر از آسمان بر این امتّ جز از آن نیامدی ایشان را در آن غناء وافی بودی و در دین ایشان را تمام بودی، نبینی درین يك آیت که چون جمع کرد در آن همه انواع علوم و ارکان دین و وجوه شریعت و انواع حکمت و ابواب حقیقت، هم قرآن را مدحست و هم شریعت را، هم وعظ را پیغامست و هم تهنیت را، هم رحمت را بسط است و هم حجّت را، اولّ چه گفت: «هذا بلاغٌ للنّاس»، این ستایش قرآنست و تصدیق قصه آن و برداشت قدر آن و تعظیم منتّ بدان و جهانیان را تهنیت بدان و باز نمودنست که از مردم در آن چیز نیست، آفریده و کرده نیست، بلکه بلاغست رسیده بمردمان، کلامی پاک و پیغامی درست از خدای جهان، «وَلْيُنذِرُوا بِهِ» درین کلمت باز الزام حجّتست بر دشمنان و بناء همه تهدید هاست که در قرآن و همه حدّها که در گردن سلطان و همه نهی منکرها که واجبست بر مؤمنان، «وَلْيَعْلَمُوا أَنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ» این باز دلیلیست که ایمان سمعی است که توحید در بلاغ بست سمعی است، پیغام شنیدنی است. اهل سنّت ازینجا گفتند دین ما مسموع است نه معقول، که ایمان را مسموع مایه

است و عقل آن را پیرایه است. دیگر هر آیت که در قرآنست که در آن ذکر نامی است از نامهای الله یا صفتی از صفتهای وی یا اشارتی فرا ذات وی یا کلمه‌ای از مدح وی و هر چه در عالم پیداست از آیات و رایات قدرت وی، صنایع و عجایب فطرت وی آن همه در تحت این شود که: «وَلْيَعْلَمُوا أَنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ» پس این کلمه خزینه ایست علم توحید را و قاعده ایست اصول دین را، آن گه گفت: «وَلْيَذَّكَّرْ أُولُوا الْأَلْبَابِ» تا پند گیرند عاقلان و یادگار ستانند زیرک دلان که زیرکان و هشیاران را بنزدیک الله مقدارست و نازیرک بر آفریدگار خوارست، همانست که جای دیگر گفت: «وَمَا يَتَذَكَّرُ إِلَّا مَنْ يُنِيبُ». از الله او پند پذیرد که دل با وی دارد، از الله او شرم دارد که از نظر وی خبر دارد، با الله او گراید که حاجت خود بوی داند، بر الله مهر او نهد که وی را شناسد و نظر وی پیش چشم خویش دارد.

## ۱۵- سوره الحجر- مکیه

## ۱ النوبه الاولى

«بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ» بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

«الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ» این حرفها آیتها نامه است، «وَقُرْآنٍ مُّبِينٍ (۱)» و قرآنی پیدا کننده، باز نماینده.

«رُبَّمَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا» ای بسا هنگامی که دوست بود و آرزو بود ناگرویدگان را، «لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ

(۲)» اگر مسلمان بودندی. «ذَرَهُمْ» گذار ایشان را، «يَأْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا» تا می‌خورند و کام می‌رانند، «وَوَلَّهُمُ الْمُلْكَ» و دراز دیدن عمر ایشان را مشغول میدارد، «فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ (۳)» تا آن گه که آگاه شوند.

«وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قُرْيَةٍ» هرگز هلاک نکردیم شهری را، «إِلَّا وَ لَهَا كِتَابٌ مَّعْلُومٌ (۴)» مگر آن را تقدیری

بود و حکمی از ما و نبشته‌ای ما را معلوم و هنگام آن دانسته.

«مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ» پیشی نکند هیچ گروهی، «أَجَلَهَا» بر هنگام مرگ خویش، «وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ (۵)» و

نه با پس ماند از آن هنگام.

«وَقَالُوا» کافران گفتند، «يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ» ای آن کس که پیغام و یاد بر وی فرو فرستادند،

«إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ (۶)» تو دیوانه‌ای.

«لَوْ مَا تَأْتِينَا بِالْمَلَائِكَةِ» چرا فریشتگان نیاوردی بما با خود، «إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (۷)» اگر از راست

گویانی.

«مَا نُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ» فرو نفرستیم بر ایشان فریشتگان، «إِلَّا بِالْحَقِّ» مگر بمرگ ایشان، «وَمَا كَانُوا إِذَا

مُنْظَرِينَ (۸)» و آن گه که فریشته آید ایشان را درنگ ندهد.

«إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ» ما فرو فرستادیم این یاد و پیغام، «وَوَلَّآ لَهُ لِحَافِظُونَ (۹)» و ما خود نگه دارانیم.

«وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ» و فرستادیم پیش از تو رسالتها، «فِي شِيَعِ الْأَوَّلِينَ (۱۰)» در گروهان پیشینیان.

«وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ» و نیامد بایشان هیچ پیغامبر، «إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (۱۱)» مگر افسوس

می‌کردند برو.

«كَذَلِكَ نَسَلُّكَ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ (۱۲)». لا يُؤْمِنُونَ بِهِ» چنان نهادیم و نمودیم در دل‌های بدان

که تا بنگرند بخدا و رسول و قرآن، «وَقَدْ خَلَّتْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ (۱۳)» و گذشت درین جهان سنت

پیشینیان.

«وَلَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَابًا مِنَ السَّمَاءِ» و اگر باز گشائیم بر ایشان دری از آسمان، «فَظَلُّوا فِيهِ يَعْرُجُونَ

(۱۴)» و ایشان در ایستند در آن در و می‌برشوند.

«لَقَالُوا إِنَّمَا سُكَّرَتْ أَبْصَارُنَا» گویند چشمهای ما بپوشیده‌اند و بر بسته‌اند و کز نموده‌اند، «بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ

مَسْحُورُونَ (۱۵)» بلکه ما گروهی‌ایم چشم به جادویی بر بسته.

«وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا» و آفریدیم و کردیم در آسمان برجها، «وَوَزَّيْنَاهَا لِلنَّاطِرِينَ (۱۶)» و بر

آراستیم آن را نگرندگان شب را.

«وَ حَفِظْنَاهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ (۱۷)» و نگه داشتیم آن را از هر دیوی نفریده‌ای.

«إِنَّا مَنْ اسْتَرَقَ السَّمْعَ» مگر کسی از ایشان که سخن دزدیده نباشد، «فَأَتْبَعَهُ» در پی او نشیند، «شِهَابٌ

مُيَبَّنٌ (۱۸)» شاخی آتش آشکارا.

«وَ الْمَأْرَضَ مَدَدْنَاهَا» و زمین را پهن باز کردیم، «وَ أَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ» و در آن کوه‌ها در افکندیم، «وَ

أَنْبَثْنَا فِيهَا» و برویانیدیم در آن، «مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْزُونٍ (۱۹)» از هر چیزی سختی.

«وَ جَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ» و شما را در آن زیستن را جای ساختیم و چیز، «وَ مَنْ لَسْتُمْ لَهُ بِرَازِقِينَ

(۲۰)» که شما ایشان را روزی دهان نیستید.

### النوبة الثانية

سورة الحجر مگی است، نود و نه آیتست و ششصد و پنجاه و چهار کلمت و دو هزار و هفتصد و شصت

حرف و در این سوره نه ناسخ است نه منسوخ مگر دو نیمه آیت: «فَاصْفَحَ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ»، و دیگر «وَ

أَعْرَضَ عَنِ الْمُشْرِكِينَ». این هر دو بآیه قتال منسوخست. و عن ابی بن کعب: قال قال رسول الله (ص) من

قرأ سورة الحجر كان له من الاجر عشر حسنات بعدد المهاجرين و الانصار و المستهزئين بمحمد (ص).

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الرَّ تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ» ای هذه الحروف آيات الكتاب الذي هو قرآن مبين للاحكام.

می‌گوید این حروف آيات کتاب خداوند تبارك و تعالی است، کتاب قرآن که پیدا کننده احکامست: «ببین الرشد

من الغی و الهدی من الضلال» باین قول کتاب قرآنست و قرآن کتاب و عطفه علیه و هو هو لتضمن القرآن

معنی الجمع. و قيل الكتاب للجنس و المراد به ما تقدم القرآن من الكتب ای هذه الآيات آيات الكتب التي تقدمت

القرآن يريد معنى هذه معناها، باین قول معنى أنست که این آيات آيات کتاب خداوند تعالی است، آن کتابها که

پیش از قرآن فرو آمده بپیغمبران، آن گه گفت: «وَ قُرْآنٍ مُبِينٍ» ای و آيات قرآن مبين. می‌گوید آيات کتاب

پیشینه است و آيات قرآن مبين در معنى همه یکسان و همه کلام خداوند جهان.

«رُبَمَا يَوَدُّ» قرأ نافع و عاصم بتخفيف الباء و الباقون بتشديدها و هما لغتان فالتخفيف لاهل الحجاز و

التشديد لقيس و تميم و بكر، «رب» حرف جرّ است هم مشدّد و هم مخفف و باسم نكرة مخصوصست، تقول:

ربّ رجل جاءني، و رب رجل جاءني، چون ما كاهه در آن شود آن گه بفعل ماضی مخصوص بود، تقول:

ربّما جاءني زيد، و اگر مستقبل آيد از پس آن لا بد كان در آن مضمّر بود چنانك درين آيتست: «رُبَمَا يَوَدُّ»

يعنى ربّما كان يودّ الذين كفروا، و اگر کسی گوید این اضمار چگونه است درست بود و كان چیزی را گویند

که گذشته و رفته بود و معلومست که این آرزوی کافران در مستقبل است نه در ماضی، جواب آنست که هر

چه ربّ العزّه جلّ جلاله وعده داد که خواهد بود ماضی و مستقبل در آن یکسانست، نابوده هنوز چون بوده

است و ناآمده چون آمده، که وعده وی راستست و درست، بودنی و آمدنی، اگر کسی گوید ربّ و ربّما در

وضع لغت قلت را گویند و کافران این آرزو بسیار خواهند کرد بر دوام، پس استعمال ربّما درين موضع چه

معنی دارد؟

جواب آنست که سیاق این سخن بر سبیل تهدیدست نه بر سبیل تقلیل، چنانکه کسی فعلى بد کند تو او را گویی: ربّما ندمت على ما فعله اى لعنك ستندم على ما تفعل و انت لا تشك انه يندم فخرج هذا مخرج التهديد و الوعيد.

اما در بیان وقت آن که کافران این آرزو کنند، مفسران سه قول گفته‌اند: یکی آنست که این بوقت نزع گویند در حال معاینه که فریشتگان عذاب را ببینند چنانکه ربّ العزّه گفت: «وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ المَوْتِ» الآية... قول دوم آنست که در قیامت گویند چون احوال و احوال رستاخیز ببینند و مسلمانان را ببینند که می‌نوازند و ببهشت می‌فرستند. قول سیم آنست که این در دوزخ گویند آن گه که گناه کاران مسلمانان را و اصحاب کبائر را از اهل قبله بشفاعت پیغامبران و صالحان از دوزخ بیرون آرند و ببهشت فرستند، و فی ذلك ما روى ابو موسى عن النبى (ص) قال: «اذا كان يوم القيامة و اجتمع اهل النار فى النار و معهم من شاء الله من اهل القبلة قال الكفار لمن فى النار من اهل القبلة، الستم مسلمين؟»

قالوا بلى، قالوا فما اغنى عنكم اسلامكم و قد صرتم معنا فى النار، قالوا كانت لنا ذنوب فاخذنا بها فيغضب الله لهم بفضل رحمته فيأمر بكلّ من كان من اهل القبلة فيخرجون منها فحينئذ. «يَوْمَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ»، و قرأ رسول الله (ص) هذه الآية...

و عن ابن عباس قال: ما يزال الله يدخل الجنة و يرحم و يشفع حتى يقول من كان من المسلمين فليدخل الجنة فحينئذ: «يَوْمَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ» این آیت حجّتست بر معتزله در باب وعید، گوئیم اگر مسلمان گناه کار بگناه خویش جاوید در دوزخ بود با کافران چنانکه اعتقاد خبیث ایشانست بایستی که کافران تمّی اسلام مسلمانان نکردند و بر فوات آن تحسر نخوردند، بلکه بر فوت صلاح و پاکی از گناه تحسر خوردند که بر اعتقاد ایشان صلاح و پاکی از گناهست که مرد را در بهشت آرد نه مجرد اسلام و گر چنان بودی که می‌گویند ربّ العزّه گفتی: ربما يودّ الذين كفروا لو كانوا صالحين، چون ربّ العزّه تمّی ایشان در اسلام بست معلوم شد که اسلام است که مرد را در بهشت آرد و گر چه با آن گناه بود آن گناه او را از بهشت محروم نگرداند و جاوید او را در آتش بنگذارد.

«ذَرَهُمْ يَأْكُلُوا» صيغت امرست و بمعنی وعید است، يقال ذر فلانا و ذرنى و فلانا، هر دو کلمه وعید است و قرآن بهر دو ناطق، پارسی گویان بتهدید گویند فلان را بمن بگذار. يقول تعالى: ذر يا محمد هؤلاء الكفار يأخذوا حظوظهم من دنياهم، «وَوَيْمَنَعُوا» بلداتها، «وَوَيْمَنَعُوا» یعنی و يشغلهم الامانى عن الايمان و التكثر من الطاعات و التزوّد للمعاد، «فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ» ما يصيرون اليه من عذاب الله. هذا كقوله: «وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَمْتَعُونَ وَ يَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَ النَّارُ مَثْوًى لَهُمْ».

«وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ» اى من اهل قرية، و القرى فى القرآن الامصار، سمّيت قرية لانهما تقرى اهلها اى تجمعهم كما سمى الحى لانه يحوى القبيلة. این آیت جواب قریش است که می‌گفتند: «فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حَجَارَةً مِنْ

السَّمَاءِ عَجَلٌ لَنَا قَطْنَا» عذاب و هلاک بتعجیل می‌خواستند، ربّ العزّه گفت: «ما أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا وَ لَهَا كِتَابٌ مَعْلُومٌ» ای اجل مقدور و وقت محدود لا نعدبهم و لا نهلكهم حتى يبلغوه ما هرگز اهل شهری را هلاک نکردیم مگر که هلاک ایشان را وقتی معین بود تا بآن وقت معین نرسند ایشان را هلاک نکنیم، چون آن وقت معین موقت در رسد در آن تقدیم و تأخیر نرود.

اینست که گفت جلّ جلاله: «ما تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلُهَا» الثّانیه فی تسبق محمول علی لفظ الامّة و الجمع فی «يَسْتَأْخِرُونَ» علی معنی الامّة ای ما تتقدّم الوقت الذی وقت لها و لا يتأخرون عنه، هذا كقوله: «فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَ لَا يَسْتَقْدِمُونَ». و قيل: «إِنَّا وَ لَهَا كِتَابٌ مَعْلُومٌ» هو كتاب فيه اعمالهم و اعمارهم و آجالهم و هلاكهم، و معنی معلوم ای تعلم الملائكة ذلك الوقت. و قال الحسن: ما تسبق من امّة اجلها رسولها و كتابها فتعدّب قبله، و لا يستأخرون ای لا يستأخر القوم اذا كذبوا الرّسل.

«وَ قَالُوا» یعنی قال مشرکوک مکه لمحمّد (ص)، «يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ» ای القرآن بزعمك و دعواك، «إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ» مصاب فی عقلك و رأيك مستور عليك وجه الصواب. كافران این سخن بر سبیل استهزاء می‌گفتند که ایشان را اعتقاد نبود که کتاب آسمان بوی می‌آید و برسالت وی ایمان نداشتند گفتند یا محمّد تو دیوانه‌ای که ما را از دین پدران بر می‌گردانی و می‌خواهی که پس رو تو باشیم بی حجتی و برهانی، آن گه حجّت و برهان خواستند.

«لَوْ مَا تَأْتِينَا» لو ما حتّ و تحضيض بمعنی هلا ای هلا اتیتنا، «بِالْمَلَايِكَةِ» نراهم شاهدين لك علی صدق ما نقول، «إِنْ كُنْتَ مِنَ الصّٰدِقِينَ» و گفته‌اند لو ما و لو لا یکسانست، اما لولا بیش است در قرآن که عرب آن را بیش گویند معنی آنست که ای محمّد اگر راست می‌گویی که من پیغامبرم چرا با خود فریشتگان نیامردی تا بصدق تو ایشان گواهی دادندی و ما ترا پس روی کردیمی؟

ربّ العزّه بجواب ایشان گفت: «ما نُنَزِّلُ الْمَلَايِكَةَ» بسه قراءت خوانده‌اند: «ما نزل» بضمّ نون و کسر زا و تشدید، «الملائکه» بنصب قراءت حمزه و کسایبی و حفص است، من قوله: «وَ لَوْ أَنَّا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَايِكَةَ». «ما تنزل» بضمّ تا و فتح زا و تشدید، «الملائکه» برفع ابو بکر خواند تنها، من قوله: «وَ نَزَّلَ الْمَلَايِكَةَ نَنْزِيلًا»، باقی «ما تنزل» بفتح تا و زا و تشدید خوانند، «الملائکه» برفع، من قوله: «تَنْزِيلُ الْمَلَايِكَةِ وَ الرُّوحُ» ای تنزل معنی آنست که فریشتگان آسمان فرو نیابند مگر بمرگ ایشان، «إِنَّا بِالْحَقِّ» حق اینجا مرگست از بهر آنک آن دادست از حق جلّ جلاله، جای دیگر گفت: «وَ جَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ». و قيل «ما تنزل الملائکه الا بالحق» ای بالرّسالة او بالعذاب ای لو شاهد و هم تمّ كفروا، «وَ مَا كَانُوا إِذَا مُنْظَرِينَ» بالعذاب.

«إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ» ذکر اینجا قرآنست، می‌گوید قرآن فرو فرستادیم، «وَ إِنَّا لَهُ لَحٰفِظُونَ» و ما آن را گوشدار و نگه داریم، کس را نیست و نتواند نه ابلیس و شیاطین و نه آدمیان که در آن زیادت و نقصان آرند، همانست که جای دیگر گفت: «لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لَا مِنْ خَلْفِهِ». معنی دیگر «وَ إِنَّا لَهُ لَحٰفِظُونَ»

فی قلب من اردنا به الخیر، کسی که بوی خیر خواسته‌ایم و راه صلاح و سداد نموده‌ایم این قرآن در دل وی نگه می‌داریم: «بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ»، و گفته‌اند «وَإِنَّا لَهُ لِحَافِظُونَ» اینها کنایه از رسول خداست یعنی و انا لمحمد (ص) حافظون ممن اراد به سوء، يقول الله تعالى: «وَ اللَّهُ يَعَصِمُكَ مِنَ النَّاسِ».

«وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي شِيَعِ الْأَوَّلِينَ» جمع شیعه و هی الامم و الفرق و الطوائف و التوابع و الانصار، مشتقة من شاعه ای تبعه و اصله من الشیاع و هو الحطب الصغار یوقد بها الکبار و الاولین من اضافه الشیء الی صفته. و قيل الاولین هم الاقدمون الذین سنوا الضلالة لمن بعدهم و من تبعهم شیعیهم لاقتدائهم بهم.

«وَ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤْنَ» این آیت تعزیت و تسلیت مصطفی (ص) است می‌گویند پیش از تو رسولان فرستادیم بامتهای گذشته و فریشتگان را فرستادیم برین وجه که قوم تو اقتراح می‌کنند، و سفهاء هر امت استهزاء کردند برسولان خویش چنانکه قوم تو استهزاء می‌کنند و نظیر این آیت در قرآن فراوانست.

«كَذَلِكَ نَسَلُّكَ» السلك ادخال الشیء فی شیء فمعنی نسلکه ندخله و نجعله ای کما سلکنا فی قلوب شیعی الاولین التکذیب و الاستهزاء، و كذلك نسلکه فی قلوب مشرکی قومک لا یؤمنون به ای بالله. و قيل بالذکر الذی انزل علیک می‌گوید چنانکه دل‌های گروهان پیشینیان از ایمان و تصدیق باز داشتیم و چنان نهادیم و نمودیم ایشان را که تا تکذیب و استهزاء کنند بر پیغامبران هم چنان کردیم و نهادیم در دل‌های مشرکان مکه که تا ایمان نیارند و استهزاء و تکذیب کنند.

و قيل نسلک الذکر، «فی قلوب المجرمین» باسماع النبی ایاهم ذلك و هم مع ذلك «لا یؤمنون به» همچنین می‌سازیم و می‌نمائیم و می‌کنیم این پیغام را در دل‌های ایشان که در علم من ناگرویدگانند تا بنگرند بآن، همانست که در جای دیگر گفت: «كَذَلِكَ سَلَكْنَاهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ، لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ حَتَّى يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ» جای دیگر گفت: «وَ مَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ يَجْعَلُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ». فی هذه الآیات و نظائرهما ردّ علی المعتزلة و القدریة و قد شرحناها فی غیر موضع، «وَ قَدْ خَلَتْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ» ای تقدمت عادتهم فی التکذیب بالآیات فهؤلاء یقتفون آثارهم فی الکفر و التکذیب. و قيل «خَلَتْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ» فی اهلاکی ایاهم و ما خلق بهم من المثالات بعد التکذیب.

«وَ لَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَابًا مِنَ السَّمَاءِ» این جواب ایشانست که اقتراح آیات می‌کردند و می‌گفتند: انتنا بآیه، «وَ لَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ» ای لو اظهرنا لهم اوضح آیه و هو فتح باب «مِنَ السَّمَاءِ فَظَلُّوا» المشرکین، «فیه یعرجون». قال ابن عباس فضل الملائكة فیه يعرجون ای یذهبون و یجینون.

«لَقَالُوا إِنَّمَا سُكِّرَتْ أَبْصَارُنَا» ای عطیت یعنی ما هذا بحق ای غشیت ابصارنا کما یغشی السكر عین السكران فلا یرى الشیء علی حقیقته ثم شکوا فی هذا ایضا فقالوا: «بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَسْحُورُونَ» سحرنا محمد فلا بنصر، قرأ ابن كثير سكرت بالتخفيف ای حبست عن النظر کما یحبس الماء بالسكر. و قيل معنی التشدید و

التخفيف واحد انا ان التثديد للمبالغة.

«وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا» اي خلقنا فيها بروجاً و هي اثني عشر برجاً: الحمل و الثور و الجوزاء و السرطان و الاسد و السنبله و الميزان و العقرب و القوس و الجدى و الدلو و الحوت، فهذه البروج كواكب شدت بفلك السماء يدور بها دوران الرّحى و تنزلها الشّمس و القمر و الكواكب السيارة، و قيل انّ الفلك قسم اثني عشر قسماً كلّ قسم منها سمى برجا و لقب كلّ برج ببعض الكواكب التي في ذلك القسم كالحمل و الثور الى الثّمام و اشتقاقه من البروج و هو الظهور. و قيل البروج قصور في السماء، و قيل نجوم السماء ثلاثة اقسام: قسم منها سيّارة و قسم منها رجوم لحدور الشّياطين، و قسم منها هو القطب الذي يدور عليه الفلك ثابت، «وَوَ زَيَّاتُهَا» يعنى السماء، و قيل البروج، «لِلنَّاطِرِينَ» اليها و المعبرين بها و المستدلين على توحيد صانعها. «وَحَفِظْنَاهَا» يعنى السماء، «مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ». قال ابن جريح: الرّجيم الملعون، و قيل الرّجيم الذي يرحم بالكواكب.

«إِنَّا مَنْ اسْتَرَقَ السَّمْعَ» اي لكن من استرق السمع اي المسموع، «فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ مُبِينٌ» نار يظهر لكلّ ذى عينين. قال ابن عيسى: الشّهاب عمود من نار تمتدّ بشدة ضيائه كالنّار. و قال ابن عباس كانت الشياطين لا يحجبون عن السّموات فكانوا يدخلونها و يأتون باخبارها لانّ الملائكة يتدارسون ممّا انتسخوه من اللّوح المحفوظ ثمّ يأتون الكهنة فيخبرونهم بذلك فيخلطون به كذبهم فلما ولد عيسى (ع) منعوا من ثلث سماوات و لم يمنعوا من اربع فلما ولد محمّد (ص) منعوا من السّموات كلّها فما منهم من يريد استراق السّمع الا رمى بشهاب فيخرجه او يخلبه او يحرق جزءاً منه و لا يقتله. قال الحسن: يقتله و لا يعود الشّهاب، و قيل يرحمون بها و تعود الشّهاب الى اما كنها.

روى عن ابي لهب بن مالك: قال حضرت رسول الله (ص) و قد ذكرت عنده الكهانة فقلت بابي و امي نحن اوّل من فزع لحراسة السماء و رجم الشياطين و منع الجنّ من استراق السّمع عند قذفها بالنجوم و انا لما رأينا ذلك اجتمعنا الى كاهن لنا يقال له خطر بن مالك و كان شيخاً كبيراً و قد اتت عليه ثلاثمائة و ستون سنة فقلنا له يا خطر هل عندكم علم من هذه النجوم التي يرمى بها؟ فانا قد فزعنا و خفنا سوء عاقبتها، فقال لنا: الرّجز:

اغدوا على في السّحر و اتوا جميعاً بسفر  
اخبركم بذا الخبر اما بخير او ضرر

قال فانصرفنا عنه يومنا فلما كان في وقت السّحر اتيناه فاذا نحن به قائم على قدميه شاخص الى السماء بعينيه فناديناه يا خطر فأوماً الينا ان امسكوا فامسكنا و انقضّ من السماء نجم عظيم و صرخ با على صوته: اصابه اصابه خامر عاقبه عاجله عذابه احرقه شهابه زايله جوابه يا ويله ما حاله تغيرت احواله. ثمّ امسك طويلاً و طفق يقول:



يا لهب يا لهب بنى قحطان  
 اقسمت بالكعبة و الاركان  
 و المنع للسمع عتاة الجان  
 من اجل مبعوث عظيم الشان  
 اخبركم بالحق و البيان  
 و البلد المؤمن ذى السگان  
 بثاقب فى كفه سلطان  
 يبعث بالتنزيل و الفرقان

تمحى به عبادة الاوثان قال فقلنا يا خطر انك لتذكر امرا عظيما فما ذا تقول و ترى لقومك ان يفعلوا، قال:

ارى لهم ما قد ارى لنفسى  
 برهانه مثل شعاع الشمس  
 ان يتبعوا خير قبيل الانس  
 يبعث من مگة دار الحمس

بمحكم التنزيل غير لبس قال فقلنا له من هو و ما اسمه و ما مدته؟ قال:

بالموت اقسمت لكم و العيش  
 ليس يرى فى حكمه من طيش  
 ان النبى ذا لمن قريش  
 نعم و لا فى خلقه من هيش  
 يكون فى جيش و اى جيش  
 من آل قحطان و آل البيش

و البيش الاخلاط من كل قوم. فقلنا له من اى البطون هو؟ فقال بطن من ولد ابراهيم (ع) يقال له قريش، قلنا له بين لنا من اى قريش هو؟ قال: و البيت و الدعائم و الدار و الحمام ان الذى ملازمى ثناؤه و عاصمى لمن لباب هاشم من معشر اكارم قد يكتنى بالقاسم يبعث بالملاحم و قتل كل ظالم. ثم قال: الله اكبر، الله اكبر جاء الحق و ظهر و انقطع عن الانس الخبر هذا هو البيان، اخبرنى به رأس الجان. ثم قال هذا بناى و سكت و اغمى عليه فما افاق الا بعد ثلاثة ايام، فلما افاق قال: لا اله الا الله محمد رسول الله، ثم مات. فقال رسول الله (ص): سبحان الله، سبحان الله لقد نطق بمثل نبوة و انه ليحشر يوم القيامة امة واحدة.

قوله: «وَ الْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا» انما مدت لانها لم تخلق ممدودة فمدت بعد الخلقة من تحت الكعبة و لهذا قال تعالى: «وَ الْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ نَحَاها». قال الحسن: كانت طينة فقال الله لها انبسطى فانبسطت على وجه الماء، «وَ أَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِي» اى جبالا ثوابت كانت الارض تترجرج فجعل الله الجبال اوتادا لها فثبتت بها، «وَ أَنْبَأْنَا فِيهَا» اى فى الارض، «مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَّوْزُونٍ» اى من كل شىء مقدر على وزن من قدر الله عز و جل لا يجاوز ما قدره الله عليه، لا يستطيع خلق زيادة فيه و لا نقصانا. مىگويد برويانيديم درين زمين از هر چیزی چنانك الله خواست و تقدير كرد و ساخت بر وزنى و معيارى كه هيچ كس تغيير آن نتواند و زيادت و نقصان در آن نيارد، و روا باشد كه معنى وزن اندر قدر و منزلت بود چنانك مردم بعرف و عادت گویند فلان را بنزدك خلق وزنى نیست، يعنى كه او را قدر و منزلت نیست. و گفته اند: «وَ أَنْبَأْنَا فِيهَا» يعنى فى الجبال، «مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَّوْزُونٍ» يوزن نحو الحديد و الرصاص و النحاس و الذهب و الفضة و الزرنيخ و

الکحل و غیر ذلك مما یوزن وزنا و یحتمل انّ المراد به المکیل و الموزون و المعدود لانّ مألّ الکّل الی الوزن کالحنطة و الشعیر یولان الی الخبز الذی یوزن و اشباه ذلك.

«وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ» جمع معیشة و هی مصدر عاش فجعل اسما لما یعاش به، و وزن معایش مفاعل، و لا یهمز یاؤه لانتها اصلية و ائما تهمز الزائدة المنقلبة نحو صحائف و رسائل و عجائز، «وَمَنْ لَسْتُمْ لَهُ بَرَاذِقِينَ» ای و سخرنا لكم من یخدمکم و اللّٰه یرزقکم، ای جعلنا لكم فی الارض معایش تعیشون بها و ممالیک و دواب تنفعون بها لكم نفعهم و علی اللّٰه رزقهم. و قیل و جعلنا لكم و لمن لستم له براذقین، «فِيهَا مَعَايِشَ» و هی الدواب و الانعام و الوحش و السباع و الطیر و العبید و الاماء و جاز وقوع من علی ما لا یعقل لاختلاطه بمن یعقل. و قیل من ها هنا بمعنی ما کقوله: «فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى رِجْلَيْنِ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى اَرْبَعٍ».

### النوبة الثالثة

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ: بنام او که زبانها گویا شده بنام او، جانها شیدا شده بنام او، بیگانه آشنا شده بنام او، زشتیها زیبا شده بنام او، کارها هویدا شده بنام او، راهها پیدا شده بنام او. بنام او که چشمهای مشتاقان گریان بنام او، دلهای عارفان سوزان بنام او، سرهای والهان خروشان بنام او، تنهای عاشقان پیچان بنام او. بنام او که جانها اسیر پیغام او، عارف افتاده بدام او، مشتاق مست مهر از جام او، طوبی کسی را که ازین جام شربتی کشید، یا درین راه منزلی برید، دل وی بنور اعظم افروخته و بروح انس زنده و بعزّ وصال فرخنده، گهی در حیرت شهود مکاشف جلال، گهی در بحر وجود غرقه لطف و جمال، بزبان ناز و دلال همیگوید:

در عشق تو من کیم که در منزل من  
از وصل رخت گلی دمد بر گل من  
این بس نبود ز عشق تو حاصل من  
کاراسته وصل تو باشد دل من

«الر» الف: آلاء اوست، لام: لطف او، را: رحمت او. از روی اشارت میگوید: بنده من نعمت از مادران و لطف از ما بین و رحمت از ما خواه، من آن خداوندم که با جودم بخل نه و با لطف من عجز نه و در رحمت من نقصان نه، بنده من هر چه جویی به از نعمت من نجویی، شاکر باش تا بیفزایم. هر چه داری به از لطف من نداری، ذاکر باش تا پرده لطف بر تو نگه دارم. هر چه گزینی هرگز چون رحمت من نگزینی، بر در من باش تا رحمت باز نگیرم. بنده من هر کس را گنجی است و گنج مؤمنان خزینه نعمت من، هر کس را نازی است و ناز دوستان بلطف من، هر کس را امیدی است و امید عاصیان بررحمت من.

«رُبَّمَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ» باش تا این مملکت دنیا بر دارند و این بساط لعب و لهو در نوردند و در میدان عقبی و عرصه عظمی ایوان کبریا برکشند، پرده از روی کارها بر گرفته و خبرها عیان گشته، بیچاره بیگانگان آن روز بدانند که از چه باز ماندهاند و چه شراب خوردهاند، آرزوی اسلام کنند و چه

سود دارد؟! تخمی که نکشتند چه دروند؟ درختی که نشانندند به بر آن چه امید دارند؟ و تا نگویی که این حسرت و غبن خود کافران را خواهد بود که از اسلام باز ماندند، فاسقان را همین حسرت خواهد بود که از طاعت باز ماندند و غافلان که از ذکر باز ماندند. یکی از بزرگان دین و ائمه سلف گفته درین آیت: رَبَّمَا يُوَدُّ الَّذِينَ فَسَقُوا لَوْ كَانُوا مَطِيعِينَ، رَبَّمَا يُوَدُّ الَّذِينَ غَفَلُوا لَوْ كَانُوا ذَاكِرِينَ. ما خرج احد من الدنيا من مؤمن و لا كافر الا على ندامة و حسرة فالكافر لما يرى من سوء ما يجازى به و المؤمن لرؤية تقصيره فى القيام بمواجب الحرمة و ترك الخدمة و شكر النعمة.

«دَرَهُمْ يَأْكُلُوا وَ يَنَّمَعُوا» الآية... التزین بالدنيا من اخلاق المنافقين و التمتع بها من اخلاق الكافرين و التمرغ فيها من اخلاق الهالكين. قال الله عزّ و جلّ: «دَرَهُمْ يَأْكُلُوا وَ يَنَّمَعُوا وَ يَلْهَمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ» روى انّ النبى (ص) غرز عودا بين يديه و آخر الى جنبه و آخر بعده، قال تدرون ما هذا؟ قالوا الله و رسوله اعلم، قال فانّ هذا الانسان و هذا الاجل فيتعاطى الامل فيختلجه الاجل دون ذلك.

و روى انه قال (ص) صلاح اول هذه الامّة بالزهد و اليقين و يهلك آخرها بالبخل و الامل.

«إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» نشر بساط توقير قرآنست و اظهار شرف و عزّت آن بنزدیک خدای جهان، قرآنی که یادگار دل مؤمنانست و مونس جان عارفان و سلوت دوستان و آسایش مشتاقان، دلهای مؤمنان بدان آراسته، عیب ایشان بدان پوشیده، دین ایشان به آن کوشیده، سعادت و پیروزی فردای ایشان در آن پیدا کرده، «وَ إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» يك قول آنست که: نحفظه بقراءه فقلوب القراء خزائن كتابه و هو لا يضيع حفظة كتابه فانّ فى تضييعهم تضييع كتابه، بشارتی عظیمست دانایان قرآن را و خوانندگان آن را از بهر آنک اطوار طینت ایشان خزینه آیات قرآنست و سویداء دل ایشان مستودع اسرار عزّت قرآنست و معلومست که جوهر تا در صدف بود صدف بعزّ جوهر عزیز بود، از خطر ایمن و از آفت ضیاع محفوظ. و يقال: انزل التوراة و وكل حفظها الى بنى اسرائيل، فقال بما استحفظوا من كتاب الله فحرقوا و بذلوا و انزل القرآن و اخبر انه حافظه بقوله: «وَ إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» فلما تولى حفظه لا جرم «إِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ لا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لا مِنْ خَلْفِهِ».

«وَ لَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا» بروج آسمان کواکباند، ربّ العزّه آن را بقدرت «۱» خویش آفریده و آسمان را بدان نگاشته و نظارهگاه آدمیان کرده، يقول الله تعالى: «وَ زَيَّنَّاها لِلنَّاطِرِينَ» همچنین دلهای عارفان بلطف خویش بکواکب معرفت و قمر علم و آفتاب توحید آراسته و نظرگاه خود ساخته. مصطفی (ص) گفت: و لكن ينظر الى قلوبكم، شیطان چون قصد آسمان کند استراق سمع را بآتش عقوبت می بسوزد، چون قصد دل بنده مؤمن کند و سوسه را چه عجب اگر بآتش معرفت بسوزد.

«وَ جَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ» سبب عیش کلّ احد مختلف، فعیش المریدین بیمن اقباله و عیش العارفین بلطف جماله و عیش الموحّدين بکشف جلاله کلّ مربوط بحاله و لکلّ نصیب من افضاله و الحقّ منزّه عن التجمل بافعاله.

## ۲ النوبة الاولى

قوله تعالى: «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ» نیست هیچیز مگر بنزدیک ماست نهفت جای آن و نهاد جای آن، «وَ مَا نُنَزِّلُهُ» و فرو فرستیم آن را، «إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ (۲۱)» مگر باندازه‌ای دانسته.

«وَ أَرْسَلْنَا الرِّيحَ لَوَاقِحَ» و فرو می‌گشائیم بادهای آبدستن، «فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً» تا فرو فرستیم از زیر آبی، «فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ» تا شما را آب دهیم، «وَ مَا أَنْتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ (۲۲)» و شما باز برندگان آب نه‌اید.

«وَ إِنَّا لَنَحْنُ نُحْيِي وَ نُمِيتُ» و ما که ما ایم زنده می‌کنیم و می‌میرانیم.

«وَ نَحْنُ الْوَارِثُونَ (۲۳)» و میراث بریم.

«وَ لَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنْكُمْ» و دانسته‌ایم گذشتگان پیشینیان از شما، «وَ لَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَأْخِرِينَ (۲۴)» و پسینیان شما دانسته‌ایم.

«وَ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَحْشُرُهُمْ» و خداوند تو آخر با هم آرد، «إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ (۲۵)» که راست کارست، راست دانش، بهمه چیز دانا.

«وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ» بیافریدیم مردم را، «مِنْ صَلْصَالٍ» از سفال خام، «مِنْ حَمَآءٍ مَسْنُونٍ (۲۶)» از طلخب فرو ریخته بر روی زمین.

«وَ الْجَانَّ خَلَقْنَاهُ» و پری را آفریدیم، «مِنْ قَبْلُ» پیش از آدم، «مِنْ نَارِ السَّمُومِ (۲۷)» از آتش گرم بی دود.

«وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ» و گفت خداوند تو فریشتگان را، «إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا» من خواهم آفرید مردمی، «مِنْ صَلْصَالٍ» از گلی خشک، «مِنْ حَمَآءٍ مَسْنُونٍ (۲۸)» از گلی سیاه، بوی بگردیده.

«فَإِذَا سَوَّيْتُهُ» که من بالا و نگاشت وی راست کنم، «وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» و درو آرم از روح خویش، «فَفَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ (۲۹)» همه او را بسجود افتید.

«فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ (۳۰)» سجود کردند فریشتگان همه بیکبار بهم.

«إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى أَنْ يَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ (۳۱)» مگر ابلیس سر باز زد که با ساجدان سجود کند.

«قَالَ يَا إِبْلِيسُ» گفت ای ابلیس، «مَا لَكَ أَلَّا تَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ (۳۲)» چپود ترا که با ساجدان نبودی.

«قَالَ» گفت، «لَمْ أَكُنْ لَأَسْجُدَ لِبَشَرٍ» نیستم آن را که سجود کنم مردمی را، «خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَآءٍ مَسْنُونٍ (۳۳)» که بیافریدی او را از طلخب خام از گلی بگردیده سیاه.

«قَالَ» گفت، «فَأَخْرَجْ مِنْهَا» پس بیرون شو از آسمان، «فَأِنَّكَ رَجِيمٌ (۳۴)» که تو انداخته و رانده و بیرون کرده منی.

«وَ إِنَّ عَلَيْكَ الْعُقُوبَةَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ (۳۵)» و نفرین بر تو تا روز رستاخیز.

«قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ (۳۶)» گفت خداوند من مرا درنگ ده تا روزی که ایشان را برانگیزانند.

«قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ (۳۷)» گفت پس تو از درنگ دادگانی.  
 «إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ (۳۸)» تا آن روز که هنگام آن در رسد و آن هنگام دانسته منست.  
 «قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي» گفت خداوندا بآن که مرا گمراه کردی، «لَأَزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ» زشتیهای ایشان را بر آریم در زمین، «وَأَغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ (۳۹)» و ایشان را از راه گم کنم همگان.  
 «إِنَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ (۴۰)» مگر آن بندگان تو از ایشان که ترا یکتا خواناناند و ترا گزیدگان.  
 «قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ (۴۱)» الله گفت این راهی است بر من راهی راست.  
 «إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ» بندگان من گرویدگان ترا بر ایشان دسترسی نیست و توانی، «إِنَّا مَنْ أَتَبَعَكَ مِنَ الْغَالِبِينَ (۴۲)» مگر کسی که از پی تو بیاید از گمراهان.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ» مفسران گفتند مراد باین شیء بارانست، فانه اصل جميع الاشياء و به نبات كل شیء فالمعنى: و ان من شیء من ارزاق الخلق الا عندنا خزائنه، جعل خزائن الماء خزائن الثمار و الاشجار و الحبوب لما كانت منه. میگوید خزینهای آب و باران که اصل همه چیزها است و مایه همه نبات و اثمار بنزدیک ماست یعنی در حکم و فرمان ماست و مقدور ماست و روزی خلق همه در ید ماست و کار همه بتدبیر و تقدیر ماست، متولی و حافظ ایشان مائیم. و گفتهاند لفظ خزائن مستعار است و معنی آنست که: الخیر کله بید الله، آن گه گفت: «وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ» ای معلوم عند الله حدّه و مبلغه، گفتهاند که این آب آسمانست که از آسمان بفرمان حق در میغ آید، آن گه از میغ بزمین آید، قطرات آن بر شمرده و هنگام آن دانسته، و چند که عدد فرزند آدم و عدد فرزند ابلیس، با باران از آسمان بزیر آیند دانند که هر قطره ای کجا بزمین آید و از آن چه روید، و قيل «وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ» لا ینقصه و لا یزیده غیر انه یصرفه الی من شاء حیث شاء کما شاء. میگوید باران را در همه سال حدی و مبلغی معلوم است، اندازه آن دانسته و مقدار آن نام زد کرده که در آن نیفزایند و از آن نکاهند.

ابن مسعود ازینجا گفت: لیس ارض بامطر من ارض و لا عام بامطر من عام و لكن الله یقسمه و یقدره فی الارض کیف شاء عاماً ها هنا و عاماً ها هنا ثم قرأ هذه الآية. و عن الحكم بن عیینه فی هذه الآية قال: ما من عام باكثر مطرا من عام و لا اقل و لکنه یمطر قوم و یحرم آخرون و ربما کان فی البحر. قال وهب: ثلاثة ما اظنّ یعلمها الا الله: الرعد و البرق و الغیث، ما ادری من این هی و ما هی، فقیل له «أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً» قال و لا ادری امطر من السماء علی السحاب ام خلق فی السحاب. و عن جعفر بن محمد (ع) عن ابيه عن جدّه انه قال فی العرش تمثال جميع ما خلق الله فی البرّ و البحر و هو تأویل قوله: «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَ مَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ» «وَأَرْسَلْنَا الرِّيحَ لَوَاقِحَ» قرأ حمزة: «وَأَرْسَلْنَا الرِّيحَ» علی انه للجنس كالانسان و واحدة اللواقح لاقحة ای حامله، یقال لقحت الناقة فهي لاقح و لاقحة اذا حملت و انما صفت الریح بذلك لانها تحمل السحاب و الماء و لانّ الخیر فیها فکانها حامله له، ای و ارسلا الریح

حوامل للماء و الخير. و قيل لواقح فى معنى ملاقح جمع ملقحة و هى التى تلتح الشجر و السحاب كما يلتح الفحل الناقه.

قال ابو بكر بن عيَّاش: لا تقطر قطرة من السحاب الا بعد ان تعمل الرياح الاربع فيه: فالصبا تهيجه، و الدبور تلتحه، و الجنوب تدره، و الشمال تقذفه. و عن عبيد بن عمير قال: يبعث الله المبررة فتقم الارض قما ثم يبعث الله المثيرة فتثير السحاب ثم يبعث الله المؤلفة فتؤلف السحاب ثم يبعث الله اللواقح فتلتح الشجر ثم تلا: «وَأَرْسَلْنَا الرِّيحَ لَوَاقِحَ». و عن ابى هريرة قال الرِّيحُ الجنوب من الجنة و هى الرِّيحُ اللواقح التى ذكرها الله فى كتابه و فيها منافع للناس. و قال ابن مسعود: تحمل الرِّيحُ الماء فتلتح السحاب و تمر به فتدره كما تدرّ الملقة ثم تمطر. و قال ابن عباس تلتح الرِّيحُ الشجر و السحاب.

«فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ» اى من السحاب، «مَاءً فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ» اى جعلناه لكم سقيا و فيه حياتكم. قيل ما تناله الايدى و الذلاء فهو السقى و ما لا تناله الايدى و الذلاء فهو الاسقاء «وَمَا أَنْتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ» اى بمانعين ممن اسقيه لان ذلك بيدى اسقيه من اشاء و امنعه من اشاء. و قيل و ما انتم له بخازنين حافظين فى الارض لولا حفظ الله اياه لكم. و قيل ليست خزائنه بايديكم. و قيل هذا دليل على ان الماء لا يملك الا محذورا.

«وَأِنَّا لَنَحْنُ نُحْيِي وَ نُمِيتُ» نحى بالايجاد و نميت بالافناء، «وَوَحْنُ الْوَارِثُونَ» اذا مات الخلائق كلها و لا يبقى حى سوانا فترث الارض و من عليها.

«وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنْكُمُ» الى اين صاروا و ما ذا لقوا، «وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَأْخِرِينَ» كم يعيشون و متى يموتون و كيف يبلمون و كيف يحشرون. ميگويد ما دانسته ايم گذشتگان پيشينيان از جهانيان و جهانداران كه كار و حال ايشان بچه رسيد و سرانجامشان چه بود و چهديدند و بچه رسيدند، و دانسته ايم پسينيان شما يعنى ايشان كه زانند و ايشان كه خواهند زاد تا بقيامت كه هنوز در پشت پدران اند دانسته ايم كه چند زيند و كى ميرند و در گور چند باشند و در قيامت چه بينند و بچه رسند. معنى ديگر «وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنْكُمُ» فى الطاعات و الخيرات «الْمُسْتَأْخِرِينَ» عنها. ميگويد ايشان كه بطاعات و خيرات ميشتابند و بنيك مردى و نيك عهدى در پيش افتاده اند و ايشان كه از طاعات و نيكي واپس مانده اند همه مي دانيم و هر كس را بسزاي خود جزا دهيم. ابن عباس گفت اين آيت در صفوف نماز گران آمده است، قومى نيك مردان صحابه بصف اول ميشتافتند دو معنى را: يكي آنك رسول خدا (ص) بر آن تحريض مي كرد و وعده ثواب نيكو مي داد. و ديگر آنك در آخر صفوف بودندى كه زنان ايستاده بودندى و نميخواستند كه زنان را بينند، مستقدمان ايشانند، و مستأخران قومى بودند كه هم در صف آخر ايستادندى و آن گه نظاره آن زنان مي كردند بوقت ركوع يا بعد از سلام. و فى الخبر ان بعض المنافقين كان يصلّى فى آخر صفوف الرجال فاذا ركع سجد رمق النساء خلفه بلحظه فنزلت هذه الآية...

معنى آنست كه ما مستقدمان در صف اول مي دانيم نيت ايشان و همّت ايشان و فردا ايشان را بان ثواب دهيم و مستأخران در صف آخر مي دانيم آن ريبه كه در دل ايشان است يعنى منافقان و فردا ايشان را جزاي

کردار خود دهیم و لهذا المعنى

قال النبى (ص): «خير صفوف الرجال اولها و شرها آخرها و شر صفوف النساء اولها و خيرها آخرها». «وَ اِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَحْشُرُهُمْ» اى يجمع الاول و الآخر يوم القيامة فيريهم اعمالهم و يجزيهم بها، «اِنَّهُ حَكِيمٌ» فى تدبير خلقه فى احيائهم و اماتهم، «عَلِيمٌ» بهم و باعمالهم.

«وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ» يعنى آدم، «مِنْ صَلْصَالٍ» قال ابن عباس: هو الطين اليابس. و قال قتاده: يبيس فيصير له صلصلة و الصلصلة الصوت. قال ابو عبيدة: يقال للطين اليابس صلصال ما لم تأخذه النار فاذا اخذته النار فهو فخار، «مِنْ حَمَاءٍ» جمع حماة و هى الطين بطول جريان الماء عليه فينتن و يسود، «مَسْنُونٌ» اى مصبوب ليبيس و السن الصب. و قيل مسنون اى متغير من حال الحمأة الى حال الصلصلة. و قيل متغير الرائحة منتن. و قيل المسنون المصور اخذ من سنة الوجه و هى صورته و معنى الآية: خلقنا آدم من طين يابس ذلك الطين من حماء مصبوب فصار صلصالا.

«وَ الْجَانَّ خَلَقْنَاهُ» قال الحسن و قتاده و مقاتل: هو ابليس. و قال ابن عباس: آدم ابو البشر و الجان ابو الجن و ابليس ابو الشياطين و هم لا يموتون الا مع ابيهم و الجن يموتون و منهم كافر و منهم مؤمن، «مِنْ قَبْلُ» اى من قبل آدم، «مِنْ نَارِ السَّمُومِ» السموم الحارة المحرقة و سميت الريح الحارة سموما لدخولها فى المسام. و قال الكلبي: هى نار لا دخان لها و الصواعق تكون فيها و هى بين السماء و بين الحجاب فاذا احدث الله امرا خرقت الحجاب فهذت الى ما امرت فالهذة التى تسمعون خرق ذلك الحجاب. و عن ابن عباس قال: كان ابليس من حى من احياء الملائكة يقال لهم الجن خلقوا من نار السموم من بين الملائكة و خلقت الجن الذين ذكروا فى القرآن: «مِنْ مَارِجٍ مِنْ نَارٍ». و قال ابن مسعود: هذه السموم جزء من سبعين جزءا من السموم التى خلق منها الجان و تلا: «وَ الْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ».

«وَ اِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰٓئِكَةِ اِنِّيْ خَالِقٌ» اى ساخلق، «بَشَرًا مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمًا مَسْنُونٍ، فَاِذَا سَوَّيْتُهُ» عدلت صورته و اتممت خلقه، «وَ نَفَخْتُ فِيْهِ مِنْ رُوْحِيْ» فصار بشرا حيا، «فَفَعَّلُوا لَهٗ سٰجِدِيْنَ». بدانك نفخ بر خدای عزّ و جل رواست، فعليست از افعال او جلّ جلاله، او را هم فعلست و هم قول، در فعل يكتاست و در قول بی همتا، اگر کند یا گوید بر صفت کمال است و از وی سزا، و اگر نکند یا نگوید برفعت کمالست و از عیب جدا، نفخ اضافت با خود کرد و آدم را بآن مشرف کرد، حیاة آدم بآن حاصل آمد و از ذات باری جلّ جلاله در ذات آدم جزئی نه همچنانک نفخ عیسی (ع) در مرغ روان گشت و از ذات عیسی در مرغ جزئی نه، اهل تأویل گفتند «وَ نَفَخْتُ فِيْهِ مِنْ رُوْحِيْ» اجریت فيه من روحي المخلوقة.

و این نه در اخبار صحاح است و نه در آثار صحابه و سلف و نه گفت مفسران ثقات، تأویل بگذار که تأویل راه بی راهانست و مایه طغیانست، اقرار و تسلیم گوش دار و ظاهر دست بمدار که راه مؤمنانست و اعتقاد سنیان است و نجات در آنست، يقول الله عزّ و جلّ: «فَاِنْ تَنٰزَعْتُمْ فِيْ شَيْءٍ فَرُدُّوْهُ اِلَى اللّٰهِ وَ الرَّسُوْلِ اِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُوْنَ بِاللّٰهِ وَ الْيَوْمِ الْاٰخِرِ ذٰلِكَ خَيْرٌ وَ اَحْسَنُ تَاْوِيْلًا»، و قال الشافعي (رض): الظاهر املك، قوله:

«قَفَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ» یعنی سجود تحیة و تکرمة، لا سجود صلاة و عادة.

«فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ إِلَّا إِبْلِيسَ» الاستثناء صحیح و هو من قوم من الملائكة يقال لهم الجن كما ذكرنا. و قال الحسن الاستثناء منقطع و لم يكن هو من الملائكة و لا طرفة عين. و عن ابن عباس قال: لما خلق الله عزّ و جلّ الملائكة قال: ائى خالق بشرا من طين، فاذا انا خلقتة فاسجدوا له، قالوا لا نفعل فارسل عليهم نارا فاحرقتهم، ثمّ خلق ملائكة فقال: ائى خالق بشرا من طين، فاذا انا خلقتة فاسجدوا له، قالوا سمعنا و اطعنا انا ابليس كان من الكافرين الاولين، «أَبَى أَنْ يَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ» امتنع من ان يكون معهم.

«قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا لَكَ أَلَّا تَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ» موضع أن نصب باسقاط فى، و المعنى مالك فى ان لا تكون مع الساجدين، ثمّ اظهر العداوة التى كان يكتمها فقال: «لَمْ أَكُنْ لِأَسْجُدْ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ».

«قَالَ فَأَخْرِجْ مِنْهَا» من السماء و قيل من الجنة، و قيل من صورة الملائكة، «فَأَيْنَكَ رَجِيمٌ» ملعون مطرود. و قيل معنى رجم اى ان حاولت الرجوع الى السماء رجمت بالشهاب كما يرمج الشياطين.

«وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ» اى لعنة الله و غضبه، «إِلَى يَوْمِ الدِّينِ» اى الى يوم مجازاة العباد.

«قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي» اى ربّ فاذا اخرجتنى من السماوات، فاخرنى الى يوم تبعث خلقك من قبورهم، يريد ان ينجو من الموت.

«قَالَ فَأَيْنَكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ» اى ممّن اخر هلاكه.

«إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ» و هو النفخة الاولى حين يموت الخلق كلهم.

«قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي» اى بسبب اغوائك اياى، «لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ» لاولاد آدم، الباطل حتى يقعوا فيه، اى ادعوهم بالسوسة الى المعاصى، «وَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ» و لاضلنهم و احملهم على عصيانك.

«إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ» قرأ اهل المدينة و الكوفة و الشام: بفتح اللام، يعنى انا من اخلصته لطاعتك و طهرته من الشوائب بتوفيقك فانه لا سلطان لى عليه. و قرأ الباقر: المخلصين بكسر اللام، يعنى انا من اخلص لك التوحيد و الطاعة، و اكثر هذه الآيات سبق تفسيرها و ما يتعلق بها.

«قَالَ هَذَا صِرَاطٌ» هذا اشارتست باخلاص بنده و طاعتدارى وى ميگويد: اخلاص بنده و طريق عبوديت صراط مستقيم است، «عَلَى» ان بينه و اظهره، پيدا كردن و روشن داشتن آن و راه نمودن بآن بر من يعنى كه هيچ كس راه راست نيافت مگر بتوفيق و ارشاد من و هيچ كس بطريق عبوديت و اخلاص نرفت مگر بهدايت و ارادت من. و قيل: معناه الحقّ طريقه علىّ و مرجعه الىّ.

و روا باشد كه اين سخن بر سبيل تهديد رانى چنانك كسى را بيم دهى، گويى: علىّ طريقت آرى! راه گذر تو بر منست، تو هر چه خواهى ميكن.

ربّ العزه ابليس را گفت: طريقهم علىّ و مرجعهم الىّ فاجازى كلا باعمالهم بازگشت همگان با من و راه گذر همگان بر من، هر كس را بكردار خود جزا دهم چنانك سزای اوست، و گفته اند اين تهديد علىّ



الخصوص ابليس راست، يقول تعالى: «افعل ما شئت فطريقك على».

و قرأ يعقوب: «صِرَاطٌ عَلِيٌّ» بكسر اللام و رفع الياء، ای صراط عال.

باین قراءت معنی آنست که این راهیست بلند، بزرگوار، هموار.

«إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ» ای لیس لك قوّة علی قلوب المخلصین من عبادی، ترا بر دل‌های مخلصان بندگان من توانی و دست رسی نیست. و روا باشد که باوّل آیت تعلق دارد، معنی آنست که عهدیست و پیمانی محکم ایشان را بر من که ترا بر ایشان قوتی و دست رسی نیست. «إِلَّا مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ» ای لیس لك سلطان علی قلوب المؤمنین انّ سلطانك علی قلوب الغاوين الضّالّین الكافرين.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ» الآية...، خزائن الله في الارض قلوب العارفين، خدای را جلّ جلاله در زمین خزینها است و آن خزینها دل‌های عارفانست و سرّهای مریدان، و آنکه در آن خزینها دره‌است شب افروز و ودیعت‌های گران مایه و بدان آراسته و نگاشته، بعضی بلطایف علم آراسته: دل‌های عالمانست، بعضی بحقایق عقل نگاشته: دل‌های عابدانست، بعضی ببدایع سرّ پرداخته: دل‌های عارفانست. آن گه مهر ربوبیت بر آن نهاده و در صدف قدم بسته که: قلوب العباد بین اصبعین من اصابع الرحمن.

اگر کسی گوید: این را چه نشانست؟ گوئیم نشان آنست که تلالؤ شعاع آن جوهر بر جوارح بنده تابد تا همگی وی با خدمت الله پردازد، بشب قیام کند، بروز روزه دارد، پیوسته دلش با طاعت می‌گراید و بخیر می‌شتابد و برخصت فرو بیاید. از شبهت پاک بود و از حرام دور، در حلال زاهد و از گذشته بدرد و در وقت با اندیشه و در باقی عمر لرزان و از دوزخ گریزان، بلقمه‌ای و خرقه‌ای راضی، جهان بجهانیان فرو گذاشته و با خدمت الله پرداخته، تن در اشتیاق سوزان و دل بدوست یازان و جان در دوست خندان.

پیر طریقت گفت: الهی از جود تو هر مفلسی را نصیبی است، از کرم تو هر دردمندی را طیبی است، از سعت رحمت تو هر کسی را بهره ایست، از بسیاری صوب برّ تو هر نیازمندی را قطره‌ایست، بر سر هر مؤمن از تو تاجیست، در دل هر محبّ از تو سراجیست، هر شیفته‌ای را با تو سر و کاریست، هر منتظری را آخر روزی شرابی و دیداریست.

«وَ أَرْسَلْنَا الرِّيحَ لَوَاقِحَ» بوقت ربیع که نظر حق دنیا رسد و عالم بنازد باد لواقح فرو گشایند، بندهای بسته بر گشایند، عروق اشجار را دهن باز کنند تا شاخه‌های آن از راه عروق آب کشد و میوه لطیف آرد. همچنین ربّ العزّه بنظر مهر و محبت بدل بنده مؤمن نگرد، باد عنایت فرو گشاید، راه سمع و طاعت بوی بر گشاید، تا شایسته قبول موعظت گردد، بتوبه و انابت بحق باز گردد، راغب در خدمت، مشغول بعبادت، مداوم بر ذکر حق، مواظب بر قهر نفس، در گوش نداء برّ پیوسته، شکوفه امید رسته، میوه طمع بر شاخ فضل بسته، اینت آثار باد عنایت، اینت روایح نسیم کرامت. يقول الله تعالى: «وَ أَرْسَلْنَا الرِّيحَ لَوَاقِحَ» اذا هبّت ریح الکرم علی اسرار العارفين اعتقهم من هواجس انفسهم و رعونات طبایعهم و فساد اهوائهم و

مراداتهم و يظهر في القلوب نتائج الكرم و هو الاعتصام بالله و الاعتماد عليه و الانقطاع عما سواه. نشان سعادت بنده آنست که از مهبت توفيق ناگاه باد عنایت در آید، ابر معاملات فراهم آرد، پس آن ابر بدریای عین یقین فرو شود، آب ندامت بر گیرد، برق ذکر بدرخشد، رعد ارادت بنالد، باران فکرت ببارد، صحراء دل از آن باران زنده گردد، فذلك قوله: «يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا» بنده بهمگی بحق باز گردد با نفسی مرده در خود، دلی زنده بحق، زبانی گشاده بذکر، جانی زنده بمهر:

ليس في القلب و الفؤاد جميعا      موضع فارغ لغير الحبيب  
انت حبيبي و منيتي و مرادي      و به ما حييت عيشي يطيب  
و اذا ما السقام حل بقلبي      لم يكن غيره لسقمي طيب

«وَ إِنَّا لَنَحْنُ نُحْيِي وَ نُمِيتُ» نحیی قلوب العارفين بالمشاهدة و نمیت نفوسهم بالمجاهدة. دلهای عارفان بمشاهدت زنده گردانیم و تنهانشان بمجاهدت مرده، نفس حجاب دلست، تا این حجاب در پیش دلست، دل از مشاهدات محروم است، باز که نفس از روی مجاهدت بر وفق شریعت کشته گردد، زندگی دل آغاز کند، هدایت در رسد، مشاهدت در پیوندد، «وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا» و يقال نحیی المریدین بذکرنا و نمیت العارفين بهجرنا.

«وَ لَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنْكُمْ» الآية...، المستقدمون: المسارعون في الخيرات، و المستأخرون: المتكاسلون عن الخيرات. و يقال معناه: عرفنا الراغبين فينا و المعرضين عنا.

«وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ» الآية...، روی آن ابن عمر کان يتخذ المجالس، فقال كعب لرجل من جلسائه سل ابن عمر من ما ذا خلق الله آدم؟ فقال ابن عمر: خلق الله آدم من خمسة اشياء: من الطين و الماء و النار و النور و الريح، فلما اجاب ابن عمر قال كعب جالسوه: فانه رجل عالم. مفهوم خبر آنست که رب العالمین آدم را که بیافرید از پنج چیز آفرید: از گل و آب و آتش و نور و باد. حکمت در این آنست که رب العزّه هر چه آفرید از خلق خویش از يك جنس آفرید، فریشتگان را از نور آفرید و جان را از نار آفرید، و هما نور العزّه و نار العزّه و من ها هنا اقسام ابليس بالعزّه لانه خلق من نار العزّه و الملائكة من نور العزّه، و مرغان را از باد آفرید و دواب و حشرات زمین را از خاک آفرید و خلق دریا را از آب آفرید، هر یکی را از جنسی مفرد آفرید و آدم را از جمله این اجناس آفرید تکریم و تشریف وی را تا بر همه خلق عالم فضل دارد، همه او را مسخراند و او بر همه مسلط، اینست که رب العالمین گفت: «وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ...» الى قوله: وَ فَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا».

### ۳ النوبة الاولى

قوله تعالى: «وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ (۴۳)» و دوزخ و عدهگاه ایشانست همگان.

«لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ» آن را هفت در است، «لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ (۴۴)» هر دری را از ایشان باز

بخشیده.

«إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ (٤٥)» پرهیزکاران در بهشته‌هاوند و چشمه‌ها.

«ادْخُلُوها بِسَلَامٍ» در روید در آن بسلامت، «أَمِينٍ (٤٦)» ایمن.

«وَنَرَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ» و بیرون ستانیم ما از دل‌های ایشان، «مِنْ غُلٍّ» از کژی و نبایستی و ناساختن

با هم، «إِخْوَانًا» برادران، «عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ (٤٧)» بر تخت‌ها روی‌ها فرا روی.

«لَا يَمَسُّهُمْ فِيهَا نَصَبٌ» نرسد بایشان در آن ماندگی، «وَمَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ (٤٨)» و نه هرگز ایشان

را از آنجا بیرون کنند.

«نَبِيُّ عِبَادِي» آگاه کن بندگان مرا، «أَتَى أَنَا الْعَفْوَورُ الرَّحِيمُ (٤٩)» که من که منم آمرزگار و مهربانم.

«وَأَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ (٥٠)» و که عذاب من عذابی دردناکست.

«وَنَبِّئُهُمْ عَنْ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ (٥١)» و خبر کن ایشان را از مهمانان ابراهیم.

«إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ» آن گه که برو در شدند، «فَقَالُوا سَلَامًا» او را سخنی گفتند نیکو «قَالَ إِنَّا مِنْكُمْ وَجَلُونَ

(٥٢)» گفت ما از شما می‌ترسیم.

«قَالُوا لَا تَوْجَلْ» گفتند مترس، «إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ (٥٣)» ما بشارت دهیم ترا به پسری دانا.

«قَالَ أُبَشِّرُ مُوْنِي» گفت مرا بشارت می‌دهید؟، «عَلَى أَنْ مَسَّنِيَ الْكِبَرُ» بر سر آنچ بمن رسید از پیری،

«فَبِمَ نُبَشِّرُونَ (٥٤)» بچه چیز مرا بشارت می‌دهید.

«قَالُوا بَشِّرْنَاكَ بِالْحَقِّ» گفتند ترا بشارت می‌دهیم بر راستی، «فَلَا تَكُنْ مِنَ الْقَانِطِينَ (٥٥)» نگر که از

نومیدان نباشی.

«قَالَ» گفت، «وَمَنْ يَفْقَطْ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ» و آن کیست که نومید بود از بخشایش خداوند خویش، «إِنَّا

الضَّالُّونَ (٥٦)» مگر گمراهان.

«قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ (٥٧)» گفت کار شما چیست ای فرستادگان؟

«قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَى قَوْمٍ مُجْرِمِينَ (٥٨)» گفتند ما را فرستادند بآن گروه بدان.

«إِنَّا آلَ لُوطٍ» مگر لوط و هم دینان او، «إِنَّا لَمُنَجُّوهُمْ أَجْمَعِينَ (٥٩)» که ما برهانندگان ایشانیم همه.

«إِنَّا أَمْرَأَتُهُ» مگر زن او، «فَدَرْنَا» تقدیر کردیم، «إِنَّهَا لَمِنَ الْغَابِرِينَ (٦٠)» که زن از ایشان بود که باز

ماندگانند.

«فَلَمَّا جَاءَ آلَ لُوطٍ الْمُرْسَلُونَ (٦١)» چون بلوط و هم دینان او آمدند فرستادگان.

«قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ (٦٢)» گفت ایشان را شما را نمی‌شناسم.

«قَالُوا بَلْ جِئْنَاكَ بِمَا كَانُوا فِيهِ يَمْتَرُونَ (٦٣)» گفتند بلکه بتو بآن آمده‌ایم تا آنک ایشان در آن بشک‌اند.

«وَأَتَيْنَاكَ بِالْحَقِّ» و بتو راستی آوردیم.

«وَأِنَّا لَصَادِقُونَ (٦٤)» و ما راست گوئیم.

«فَأَسْرَ بِأَهْلِكَ» کسان خویش را بشب بیرون بر، «بِقَطْعِ مِنَ اللَّيْلِ» که پاسی از شب بگذرد، «وَأَتَّبِعْ أَذْبَارَهُمْ» و بر پی کسان خویش می‌رو، «وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ» و هیچکس از شما باز پس منگردد، «وَأَمْضُوا حَيْثُ تُؤْمَرُونَ (۶۵)» و برگزید آنجا که می‌فرمایند شما را.

«وَقَضَيْنَا إِلَيْهِ» و باو پیغام گزاردیم، «ذَلِكَ الْأَمْرَ» آن کار، «أَنَّ دَابِرَ هَؤُلَاءِ مَقْطُوعٌ» که بیخ و دنبال این قوم برید نیست، «مُصْبِحِينَ (۶۶)» آن گه که می‌در بامداد شوند.

«وَجَاءَ أَهْلَ الْمَدِينَةِ» و آمدند اهل شارستان، «يَسْتَبْشِرُونَ (۶۷)» شادی می‌بردند.

«قَالَ إِنَّ هَؤُلَاءِ ضَيْفِي» گفت که این مهمانان منند، «فَلَا تَفْضَحُون (۶۸)» مرا رسوا مکنید.

«وَأَتَّقُوا اللَّهَ وَلا تُخْزُون (۶۹)» و از خدای بترسید و مرا خجل مکنید.

«قَالُوا أَوْ لَمْ نَنْهَكَ عَنِ الْعَالَمِينَ (۷۰)» گفتند نه ترا باز کرده‌ایم از جهانیان.

«قَالَ هَؤُلَاءِ بَنَاتِي إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ (۷۱)» گفت این دختران من‌اند اگر مسلمان شوید بشما دهم.

«لَعَمْرُكَ» بزندگانی تو، «إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ (۷۲)» که ایشان در مستی خویش سر در نهاده‌اند.

«فَأَخَذْتَهُمُ الصَّيْحَةَ مُشْرِقِينَ (۷۳)» عذاب ایشان را فرا گرفت بوقت بر تابیدن روز.

«فَجَعَلْنَا عَلَيْهَا سَافِلَهَا» کردیم زبر آن زیر آن، «وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ (۷۴)» و بر ایشان بارانیدیم سنگها از گل و سنگ.

«إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ» در آن نشانه‌ها آشکار است، «لِلْمُتَوَسِّمِينَ (۷۵)» ایشان را که نیک بزیرکی درنگردند در کار ایشان.

«وَأِنَّهَا لَإِسْبِيلٌ مُقِيمٌ (۷۶)» و آنک بر راه قافله و کاروانست.

«إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ (۷۷)» در آن نشانی آشکار است گرویدگان را.

«وَأِنْ كَانَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ لظَالِمِينَ (۷۸)» مردمان ایکه سخت ستمکاران بودند.

«فَأَنزَلْنَا مِنْهُمْ» تا کین ستدیم از ایشان، «وَأِنَّهُمَا لَبِإِمَامٍ مُبِينٍ (۷۹)» و آن هر دو بر راه گذر خلقت پیدا و روشن.

«وَلَقَدْ كَذَّبَ أَصْحَابُ الْحِجْرِ الْمُرْسَلِينَ (۸۰)» دروغ زن گرفتند مردمان حجر پیغامبران را.

«وَأَتَيْنَاهُمْ آيَاتِنَا» و ایشان را نشانه‌های خود دادیم «فَكَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ (۸۱)» از آن روی گردانیده بودند.

«وَأَكْفَرُوا بِبُوتِ اللَّهِ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا» و از سنگهای کوه‌ها خانه‌ها می‌بریدند و می‌تراشیدند، «آمِنِينَ (۸۲)» تا جاوید مانند بی بیم.

«فَأَخَذْتَهُمُ الصَّيْحَةَ» فرا گرفت ایشان را بانگ، «مُصْبِحِينَ (۸۳)» که می‌در بامداد شدند.

«فَمَا أَغْنَى عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۸۴)» نه آن خانه‌های سنگین بکار آمد ایشان را نه آنچه ساخته بودند و کرده. «وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا» نیافریدیم آسمان و زمین را و آنچه میان آنست، «إِلَّا

بِالْحَقِّ» مگر بفرمان روان بی انباز، «وَ إِنَّ السَّاعَةَ لَأْتِيَةٌ» و رستاخیز آمدنیست، «فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ (۸۵)» فرا گذار فرا گذاشتن نیکو.

«إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ (۸۶)» که خداوند تو آن آفریدگار است بهمه چیز دانا.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: «وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ» ای موعد الجنّ و الانس جميعا.

و قيل يريد ابليس و من تبعه من الغاوين الذين وعدوا النار.

«لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ» ای لجهنم سبعة اطباق طبق فوق طبق لكلّ باب يدخل المعذبون فيها، فذلك قوله: «لِكُلِّ

بَابٍ مِنْهُمْ» ان من اتباع ابليس، «جُزْءٌ مَقْسُومٌ» ای نصيب مفرز معلوم على قدر منزلته في الذنب: قرأ ابو بكر: جزء مثقلا مهموزا.

دوزخ هفت درك است زبر يكديگر، هر دركى را درى است که اهل آن درك بآن در درشوند: درك اول جهنم است سميت جهنم لانها تتجهّم في وجوه الخلق، اين جهنم جاى عاصيان امت احمد (ص) است، ايشان که اهل توحيدند اما گنه کارانند بقدر گناه ايشان را درين جهنم عذاب کنند و بعاقبت بيرون آيند و ببهشت شوند و عذاب ايشان از تبش آتش بود نه از عين آتش که درين درك عين آتش نباشد، فاذا خرج منها اهل التوحيد جعلت طبقا على سائر الدركات.

درك دوم لظى است و هي التي تتلظى ای تتلهب. و قيل تتلظى ای تتغيظ على اهلها، اين درك دوم جاى جهودان است، يقول الله تعالى: «كَلَّا إِنَّهَا لَأُظَى نَزَّاعَةً لِّلشَّوَى».

درك سيم حطمه است و هي التي تحطم ما فيها ای تكسر. ترساين درين درك باشند، قال الله تعالى: «لِيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطْمَةِ».

درك چهارم سعير است و السّعير هي المسعورة ای الموقدة غاية الايقاد، و السّعر النار بعينها، صابيان درين درك باشند، قال الله تعالى: «فَسُحْقًا لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ».

درك پنجم سقر است و هي التي تسقر ای تذيب ما القى فيها و سقرات الشمس حرّها، اين سقر جاى مجوس است، قال الله تعالى: «مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ» درك ششم جحيم است و الجحيم ما عظم من النار، و جاحم النار هو الموضع الشديد الحر، مشركان عرب درين درك باشند، قال الله تعالى: «وَ إِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ».

درك هفتم هاويه است و هي التي تهوى باهلها ای تهلكهم. و قيل من الهوة و هي الوهدة العظيمة، اين درك هفتم درك اسفل است جاى منافقان كفار، چنانك رب العزه گفت: «إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ» و از عظيمى و صعبى که اين هاويه هست ربّ العالمين در وصف آن مبالغت کرد گفت: «فَأَمُّهُ هَاوِيَةٌ وَ مَا أَدْرَاكَ مَا هِيَةٌ نَارٌ حَامِيَةٌ» گفته‌اند که اين هفت درك دوزخ زير همه مخلوقاتست و اضيق المواضع آنست، يقول الله تعالى: «وَ إِذَا أُلْفُوا مِنْهَا مَكَانًا ضَيِّقًا». و گفته‌اند که هيات و شكل عالم بر مثل صنوبر است، هر چه

بالا تر، آن فراختر و هر چه زیرتر، آن تنگ تر. عرش عظیم بالای مخلوقاتست، لا جرم فراخ تر همه مخلوقاتست و دوزخ زیر مخلوقات، لا جرم تنگ ترین همه جایهاست. و یروی فی بعض الاخبار انّ الارض علی قرنی الثور و قوائم الثور علی ظهر الحوت و الحوت علی الثری و الثری علی الصخرة و الصخرة علی النار مطبقة و هذه الصخرة اسمها سجین و عندها تكون کبت اهل النار و ارواح اهل الشقاوة.

و عن ابی هريرة قال: بينما نحن عند رسول الله (ص) اذ سمعنا وجبة ففرعنا منها فقال: هل تدرون ما هذه؟ قلنا لا، قال: هذا حجر كان فی اعلى جهنم فلم یزل یهوی حتی وقع فی اسفلها منذ سبعین عاما.

در خبر است که رسول خدای (ص) در مسجد مدینه نماز می کرد، زنی اعرابیّه بگذشت، رسول (ص) را دید که در نماز بود تنها، در دل آن زن افتاد که بر متابعت رسول خدا دو رکعت نماز کند تا سعید ابد گردد، هم چنان کرد و رسول خدا (ص) از وی خبر نداشت و در نماز این آیت همی خواند: «وَ اِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ اَجْمَعِينَ لَهَا سَبْعَةُ اَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَّقْسُومٌ» آن اعرابیّه که این از رسول خدای شنید بیفتاد و بیهوش شد، رسول خدا چون آن حسّ و حرکت بگوش وی رسید و جوش دل وی بشنید از نماز فارغ شد، بلال را گفت: علیّ بماء، آب خواست و بر روی وی می ریخت تا بیهوش باز آمد، آن گه رسول گفت: یا هذه ما حالک؟ ای زن ترا چه بود و چه رسید؟ گفت یا رسول الله ترا دیدم که نماز می کردی تنها، مرا آرزو خاست که دو رکعت نماز بر متابعت بتو بگزارم، یا رسول الله آنچه می خواندی از کتاب خداست یا خود تو می گویی؟ گفت یا اعرابیّه: بل هو فی کتاب الله المنزل، در کتاب خداست و گفته خداست. گفت یا رسول الله: هر عضوی از اعضای من آن را عذاب کنند بهر دری از درهای دوزخ؟ گفت یا اعرابیّه: لکلّ باب منهم جزء مقسوم یعذب علی کلّ باب علی قدر اعمالهم، فقالت و الله انی امرأة مسکینه ما لی مال و ما لی الا سبعة اعبد اشهدک یا رسول الله انّ کلّ عبد منهم علی کلّ باب من ابواب جهنم حرّ لوجه الله تعالی. فاتاه جبرئیل، فقال یا رسول الله: بشر الاعرابیة انّ الله قد حرّم علیک ابواب جهنم کلّها و فتح لک ابواب الجنة کلّها.

قوله: «اِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ عُیُونٍ، اَدْخُلُوها» ای یقال لهم: «ادخلوها بسلام» ای بسلامة من النار و من الآفات. و قيل بسلام بتحیة منا تصحبکم، «آمین» من المرض و الموت فیها و الخروج منها.

روی اسامة بن زید قال سمعت رسول الله (ص) و ذکر الجنة یوما فقال: «الا مشمر لها هی و رب الکعبة ریحانة تهتز و نور یتلألأ و نهر مطرد و زوجة لا تموت فی حبور و نعیم فی مقام ابد».

«وَ نَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ» می گوید هر چه کژی و ناراستی بود از دلهای ایشان برون ستدیم و پاک کردیم و روا باشد که این در دنیا بود، و مراد باین صحابه رسول است که ربّ العزّه دلهای ایشان از کینه و عداوت پاک کرد و میان ایشان دوستی افکند چنانک گفت: «وَ اَلْفَ بَیْنَ قُلُوبِهِمْ» و روا باشد که این در بهشت باشد، ربّ العزّه دلهای بهشتیان پاک گرداند از آن غدر و خیانت و حسد و بخل که در دنیا با ایشان بود.

روی فی بعض الاخبار انه یخلص المؤمنون من النار فیحبسون علی قنطرة بین الجنة و النار و یقتصّ

لبعضهم من بعض مظالم كانت بينهم فى الدنيا، ثم يؤمر بهم الى الجنة و قد نقوا و هدبوا و خلصت نياتهم من الاحقاد.

«إخواناً» نصب على الحال، «على سُرُرٍ» جمع سرير «مُتَقَابِلِينَ» بالوجه يرى بعضهم بعضا و لا يرى بعضهم قفا بعض. و قيل متقابلين بالمودة و المحبة.

«لَا يَمَسُّهُمْ فِيهَا» فى الجنة، «نَصَبٌ» تعب، «وَمَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ» فانّ تمام النعمة بالخلود.

روى عن على بن الحسين بن على (ع) انّ هذه الآية نزلت فى ابو بكر و عمر و على قال: و الله انّها لفيهم نزلت و فيمن نزلت الا فيهم، فقيل و اى غل هو؟ فقال: غلّ الجاهلية انّ بنى تميم و عدى و بنى هاشم كان بينهم فى الجاهلية ما كان فلما اسلم هؤلاء القوم تحابوا فاخذت ابا بكر الخاصرة فجعل على (ع) يسخن يده و يكمد بها خاصرة ابى بكر فنزلت الآية.

و روى عن على (ع) انه كان يقول فينا اهل بدر نزلت هذه الآية و قال له رجل الله اعدل من ان يجمع بينك و بين طلحة و الزبير فى الجنة و قد سلا عليك السيف، فقال مه بفيك التراب ان لم تكن اصحاب هذه الآية فمن هم.

«نَبِيُّ عِبَادِي» اى اخبر يا محمد عبادى، «أَنْتِ اَنَا الْعَفْوُ الرَّحِيمُ» استر على ذنوبهم اذا تابوا منها فلا اعتبهم بها.

«وَأَنْ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ» لمن اصرّ على ذنوبه و لم يتب منها. و قيل انى انا الغفور الرحيم لمن استغفر و انّ عذابي هو العذاب الاليم لمن استكبر.

رسول خدای (ص) روزى بياران برگذشت و ايشان مىخنديدند و با يکديگر مطايبت مىکردند، رسول خدا گفت: «أ تضحكون و بين ايديكم الجنة و النار، لا اريكم تضحكون»

ايشان را بيم داد گفت چه جاى آنست كه شما خنديد و طيبت كنيد، چون ميدانيد كه بهشت و دوزخ شما را در پيش است، مبادا كه از اين پس شما را بينم خندان. ياران همه در خود افتادند رنجور و دل تنگ، رسول خدای (ص) چون پاره‌اى رفته بود باز آمد، گفت: انى لّمّا خرجت جاء جبرئيل (ع) فقال يا محمد يقول الله عزّ و جلّ لم تقنط عبادى «نَبِيُّ عِبَادِي أَنْتِ اَنَا الْعَفْوُ الرَّحِيمُ» و انگه باين فرو بگذاشت تا بنده يکبارگى ايمن نشيند گفت: «وَأَنْ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ».

و عن قتادة قال بلغنا ان نبى الله (ص) قال: «لو يعلم العبد قدر عفو الله لما تورع عن حرام و لو يعلم قدر عذابه لبخع نفسه بالعبادة».

و عن ابى هريرة قال قال رسول الله (ص): «لو يعلم المؤمن ما عند الله من العقوبة ما طمع فى جنة ابدى و لو يعلم الكافر ما عند الله من الرحمة ما قنط من رحمته ابدى».

«وَأَنْتِ نَبِيُّهُمْ» اى اخبر امتك، «عَنْ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ» يعنى اضيفه كقوله: «وَأَنْتِ نَبِيُّهُمْ» يعنى الخصوم لانه مصدر يصلح للواحد و الجمع و المذكر و المؤنث و هم الملائكة الذين اتوه للبشرى بالولد و لا

هلاک قوم لوط.

«إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا» تقدیره سلامت سلاما بمعنی الدعاء له.

و قيل سلموا سلاما، «قال» ابرهیم، «إِنَّا مِنْكُمْ» ای انا و اصحابی منکم، «وَجِلُونَ» خائفون اذ لم تنالوا من طعامنا.

«قالوا لا توجل» لا تخف، «إِنَّا نُبَشِّرُكَ» قرأ حمزة: «نبشرك» بفتح النون و ضمّ الشين مخففة و قرأ الباقون: «نُبَشِّرُكَ» بضمّ النون و كسر الشين مشددة، و هما لغتان و المعنى واحد، يقال بشرت فلانا و بشرته، «بغلام» یعنی اسحاق (ع)، «علیم» ای اذا بلغ كان علیما نبیا یعنی يعيش حتى يعلم لانّ الطفل ليس من اهل العلم فكانت بشارتهم بالولد و ببقاء الولد.

«قال أ بشرئومني على أن مسني الكبر» ای على ما مسنی من الكبر و العرب تضع على موضع بعد یعنی ابشرتمونی بعد ما مسنی من الكبر، «فبم نبشرون» ای فبای شیء تبشرونی أ على حالی هذه من الكبر أم يعاد الی شبابی. نافع و ابن كثير: «تبشرون» بكسر نون خوانند، اما نافع نون بتخفيف گوید و ابن كثير بتشديد، على معنى تبشروننى فادعم ابن كثير النون الاولى و هى نون الجمع فى النون الثانية فبقى تبشرونى و حذف نافع الثانية من النونين تخفيفا فبقى تبشرونى و انما حذف الثانية لانّ الاولى علامة الرفع و لانّ الثانية زائدة قد تحذف كثيرا لانّ حرف الضمير هو الياء دون النون ثم انّ التكرار بالثانية وقع، قال الشاعر:

ا بالموت الذى لا بد ائى ملاق لا ابا لك تخوفينى

و ابن كثير و نافع هر دو موافقاند در حذف ياء ضمير از تبشرون، حذفها و اكتفيا بالكسرة، باقى قراء «تبشرون» خوانند بفتح نون بى تشديد و وجهش آنست كه بر يك نون اقتصار کرده‌اند و آن نون علامت رفع است در فعل جماعت و آن مفتوح باشد لا محاله، و ضمير مفعول درين قراءت محذوفست، و حذف ضمير المفعول به كثير فى الكلام و در تشديد شين درين كلمه خلاف نيست.

«قالوا بشرناك بالحق» ای بالصدق. و قيل بامر الله. «فلا تكن من القانطين» ای الانسين من الولد.

«قال و من يقنط» بكسر نون قراءت بصرى و كسايى است، باقى بفتح نون خوانند، دو لغتند بمعنى يكسان، يقال: قنط يقنط و قنط يقنط اذا ينس يقول: و من يياس، «من رحمة ربّه إنا الضالون» الذين يجهلون قدرة الله و لا يعرفون سعة رحمة الله.

«قال فما خطبكم» ای فما شأنكم، «أبها المرسلون» علم انّ الله عزّ و جلّ لم يرسل اثنى عشر ملكا للبشارة بالغلام فحسب بل انهم امروا بامر غير البشرى.

«قالوا إنا أرسلنا إلى قوم مجرمين» ای مشركين.

«إنا آل لوط» یعنی اهله المؤمنين و هم ابنتان و امرأة سوى الغابرة، «إنا لمنجؤهم» مما يعدب به القوم. قرأ حمزة و الكسائى و يعقوب: «لمنجؤهم» باسكان النون و تخفيف الجيم و هو من: انجى ينجى نقل بالالف



من: نجا ينجو، فمنجوهم مفعولهم من النجاة قال الله تعالى: «وَ أَنْجَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا» و قال: «فَأَنْجَاهُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ» و قرأ الباقون: «لَمَنْجُوهُمْ» بفتح النون و تشديد الجيم، و الوجه انه من: نجي ينجى تنجية و هو مما عدى بالتضعيف من نجا قال الله تعالى: «وَ نَجَّيْنَاهُ وَ لُوطًا».

«إِنَّا امْرَأَتُهُ قَدَرْنَا» بتخفيف الدال قرأها ابو بكر عن عاصم وحده ها هنا و فى التمل و قرأ الباقون: «قَدَرْنَا» بتشديد الدال، و الوجه ان قدرت بالتخفيف و قدرت بالتشديد بمعنى واحد انا ان قدرت بالتشديد هو الاشهر فى هذا المعنى و الاكثر فى الاستعمال، قال الله تعالى: «وَ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ قَدْرَهُ تَقْدِيرًا» و قال: «وَ قَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا». «إِنَّا امْرَأَتُهُ قَدَرْنَا» اى قضينا، «إِنَّهَا لَمِنَ الْغَابِرِينَ» اى الباقين فى العذاب.

«فَلَمَّا جَاءَ آلَ لُوطٍ الْمُرْسَلُونَ» ائما قال آل لوط و هم اتوا لوطا لانهم كانوا فى بلدة واحدة. و قيل آل لوط يريد شخصه كما فى الخبر: «و بارك على آل ابراهيم» و عنى به ابراهيم.

«قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ» اى لا اعرفكم. و قيل معناه انكرت مجيئكم و كرهته و ائما قال ذلك لخوفه عليهم من قومه، چون لوط از آمدن ایشان انكار نمود، ایشان جواب دادند گفتند: «بَلْ جِنَّاتِكُمْ» اين بل رد انكار ایشانست، اى لسنا بمنكرين بل نحن ملائكة قد جنناك، «بِما كانوا فيه يَمْتَرُونَ» اى جنناك لئراك فيهم ما كانوا يشكون من العذاب انه نازل بهم.

«وَ أَتَيْنَاكَ بِالْحَقِّ» اين هم جواب سخن لوط است كه ایشان را گفت: بهم اتيتمونى و من اين تقولون لى ما تقولون؟ بچه آمدید و از كجا می گوئید آنچه می گوئید؟ ایشان گفتند: براستى آمديم و راستى بتو آورديم و بفرمان الله تعالى آمديم و عذاب آورديم، تو هيچ اندوه مدار و مترس كه ما راست گويانيم.

«فَأَسْرَ بِأَهْلِكَ بِقِطْعِ مِنَ اللَّيْلِ» الاسراء لا يكون انا بالليل انا ان قوله «بِقِطْعِ مِنَ اللَّيْلِ» يدل على ذهاب كثير من الليل. قرأ ابن كثير و نافع: فاسر موصولة الالف، و قرأ الباقون: فاسر بقطع الالف و هما لغتان فى سير الليل سرى و اسرى بمعنى واحد و كلاهما لازم و يعديان بالباء كما عديا ها هنا بالباء فى قوله: «بِأَهْلِكَ» و المعنى: قالت الملائكة للوط اخرج اهلك من هذا البلد فى جوف الليل، «وَ اتَّبِعْ أَذْبَارَهُمْ» اى امش وراءهم، «وَ لَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ» لينظر ما وراه، يعنى لئلا يرى عظيم ما ينزل بقومه من العذاب فيرحمهم. و قيل لئلا يقع الشغل به عن المضى. و قيل لئلا يصيبهم مما اصابهم، «وَ امْضُوا حَيْثُ تُؤْمَرُونَ» اى حيث يقول لكم جبرئيل يعنى الشام، و قيل مصر.

«وَ قَضَيْنَا إِلَيْهِ ذَلِكَ الْأَمْرَ» اى اعلماه و اوحينا اليه و اخبرناه ذلك الامر الذى اخبرته الملائكة ابراهيم من عذاب قومه و هو: «أَنَّ دَابِرَ هَؤُلَاءِ» اى اصلهم و آخرهم، «مَقْطُوعٌ» مستأصل، «مُصْبِحِينَ» وقت دخولهم فى الصبح. و قيل معنى: و قضينا اليه فرغنا الى لوط من ذلك الامر و اخبرناه ان دابر هؤلاء مقطوع مصبحين.

«وَ جَاءَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ» يعنى سدوم، «يَسْتَبْشِرُونَ» باضياف لوط طمعا منهم فى ركوب الفاحشة. قال عطاء بن ابى رباح: ظهرت امرأة لوط على سطح فلوحت الى القوم يعلمهم بالاضياف. و قيل بعثت اليهم و كانت

العلامة بينها و بينهم اطعمونا ملحا فيعرفون ما تريد.

«قَالَ» لوط، «إِنَّ هَؤُلَاءِ ضَيْفِي» و حَقَّ عَلَى الرَّجُلِ أَكْرَامَ ضَيْفِهِ، «فَلَا تَفْضَحُون» بالتعرض لهم بمكروه. «وَ اتَّقُوا اللَّهَ» ان يحلّ بكم عقابه، «وَ لَا تُحْزُون» اى لا تهينونى و لا تخجلونى و ذلك قبل ان اخبروه بانهم ملائكة فلما رأت الملائكة دهش لوط اشفاقا على ضيفه، قالوا يا لوط انا رسل ربك لن يصلوا اليك، فلما قال لوط هؤلاء ضيفى.

«قَالُوا أَوْ لَمْ نُنْهَكَ عَنِ الْعَالَمِينَ» اى عن ضيافة الغرباء فاننا نغلبك عليهم و نريد منهم الفاحشة و كانوا يقصدون بفعلهم الغرباء.

«قَالَ هَؤُلَاءِ بَنَاتِي» ازوجهن اياكم ان اسلمتم فأتوا النساء الحلال و دعوا ما حرّم الله عليكم من اتيان الرجال، «إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ» ما أمركم به. قال الحسن: ان كنتم فاعلين، كناية عن الجماع يعنى ان كنتم فاعلين هذا الشأن فأتوا النساء الحلال، و قيل اراد ببناته نساء امته لان نساء امّة كلّ نبيّ بمنزلة بناته و ازواجه بمنزلة امهاتهم و لهذا قيل كلّ نبي كالولد لامته.

«لَعَمْرُكَ» اى لحيوتك يا محمد، مفسران گفتند ربّ العزّه هرگز بحياة هيچكس از آدميان سوگند ياد نكرد مگر بحياة محمد (ص)، تشریف و تفضيل وى را بر همه خلق. و بهذا قال ابو الجوزاء: ما سمعت الله عزّ و جل حلف بحياة احد غيره (ص). و قيل: «لَعَمْرُكَ» رفع بالابتداء و خبره محذوف، تقديره لعمرک قسمى. و قيل معناه و حقك كما تقول لعمر الله اى حقه، و العمر و العمر بقاء الحىّ و لا يستعمل فى القسم الا مفتوحا، و قول العرب: عمرک الله، اى اسأل الله ان يعمرک.

قال بعض شعراء العرب حين انكحت الثريا بنت سعيد بن زيد و كان يشبب بها من سهيل بن عبد الرحمن بن عوف:

ايها المنكح الثريا سهيلا      عمرک الله كيف يلتقيان  
هى شامية اذا ما استقلت      و سهيل اذا استقل يمان

سهيل نجم كبير يطلع تحت مرزم الجوزاء، يظهر على وجه بحر اليمن اذا ارتفع المرزم، يقال انه مسخ ملك كان باليمن كان صاحب مكس يقال انه اول من وضع العشور فمسخ عقوبة و سعد به عبرة كما قيل فى الزهرة.

«إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ» اين ها و ميم روا باشد كه ضمير قريش نهند و روا باشد كه ضمير قوم لوط بود و معنى سكرت جهلست و ضلالت و غفلت و «يَعْمَهُونَ» آنست كه سر در نهند بگزارف كارى و تباه كارى و بى راهى همى روند.

«فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ» اى العذاب. و قيل صاح بهم جبرئيل صيحة اهلكتهم، «مُشْرِقِينَ» داخلين فى وقت شروق الشمس و ذلك ان تمام الهلاك كان مع اشراق الشمس، يقال: شرقت الشمس اذا طلعت و اشرفت اذا

اضاءت. و قيل اشرق الرّجل صادف شروق الشّمس.

«فَجَعَلْنَا عَلَيْهَا سَافِلَهَا» اي صيرنا اعلا المدينة اسفلها و ذلك انّ جبرئيل (ع) رفعها بجناحه الى السّماء ثم قلبها، «وَ أَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ حِجَارَةً» فيه قولان: احدهما رفعه جبرئيل الى السّماء و امطروا حجارة ثم قلبها و الثاني على الغائبين من البلد، «مِنْ سَجِيلٍ» من السّماء الدّنيا، و قد سبق بيان هذه الآيات فى سورة هود.

«إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ»، اي للناظرين المتأملين المعترين. قال اهل اللّغة توسّمت الشّيء نظرت اليه حتى تبيّنت حقيقة سمته و اسمه و هو العلامة.

قال النّبي (ص): «اتقوا فراسة المؤمن فانه ينظر بنور الله» ثم قرأ: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ»، و قال (ص): «ان لله عبادا يعرفون الناس بالتوسم».

«وَ إِنِّهَا» يعنى مدينة قوم لوط، «لِبَسْبِيلٍ مُّقِيمٍ» على طريق قومك الى الشام و هو طريق لا يندرس و لا يخفى. و قيل مقيم معلوم معبد دائم السلوك.

«إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ» اي لعمرة للمصدّقين، يعنى انّ المؤمنين اعتبروا بها.

«وَ إِنْ كَانَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ لِظَالِمِينَ» اي كافرين و الايكة الشجرة المتكافئة، اي الملتقة و جمعها ايك . و قيل الايكة اسم النّاحية و ليكة اسم المدينة كمكة و بكة. و قيل كانوا اصحاب غياض و رياض و اشجار و انهار يأكلون فى الصّيف الفاكهة الرّطبة و فى الشّتاء اليابسة.

«فَأَنذَرْنَا مِنْهُمْ» اي كذبوا شعيبا، فانقمنا منهم اي اهلكتناهم و عدبناهم و ذلك انّ الله عزّ و جل سلط عليهم الحرّ سبعة ايام لا يمنعمهم منه شيء ثم بعث عليهم ظلّة كسحابة فالتجاؤا الى ظلّها يلتمسون الرّوح فبعث الله عليهم منها نارا فاحرقتهم، «وَ إِنَّهُمَا لِيَمَامٍ مُّبِينٍ» جمهور المفسرين على انّ الكناية تعود الى قريتي قوم لوط و شعيب. اي انهما على ممرّ السّابلة و الامام الطريق يامه كلّ احد. و قيل الكناية ترجع الى لوط و شعيب، اي «إِنَّهُمَا لِيَمَامٍ مُّبِينٍ» طريق من الجنّة واضح. و قيل الخبر بهلاك قوم لوط و اصحاب الايكة لمكتوب فى امام مبين، و هو اللوح المحفوظ.

بدانك لفظ امام در قرآن بر پنج وجه آيد: يكي امامست مقتداى خير كه مردم بوى اقتدا كنند چنانك ربّ العزّه گفت ابراهيم را: «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» يعنى قائدا فى الخير يقتدى بسنتك و هديك، همانست كه در سورة الفرقان گفت: «وَ اجْعَلْنَا لِمُقْتَدِينَ إِمَامًا» يعنى قاده فى الخير يقتدى بنا. وجه دوم امامست بمعنى نامه كردار بندگان، كقوله: «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ» اي بكتابهم الذى عملوا فى الدّنيا. وجه سوم لوح محفوظ است، كقوله: «وَ كُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ» يعنى اللوح المحفوظ. وجه چهارم تورات است، كقوله فى سورة هود: «وَ مِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا» يعنى التوريه اماما يقتدى به و رحمة لمن آمن به، همانست كه در سورة الاحقاف گفت: «وَ مِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا» يعنى التوراة. پنجم امام بمعنى طريقست، كقوله فى هذه السّورة: «وَ إِنَّهُمَا لِيَمَامٍ مُّبِينٍ» اي لطريق واضح.

«وَ لَقَدْ كَذَّبَ أَصْحَابُ الْحِجْرِ الْمُرْسَلِينَ» الحجر ديار ثمود و هو واد بين المدينة و الشام، كذبوا رسلهم

يعنى صالحا و ائما قال كذبوا المرسلين و رسولهم صالح وحده لان من كذب رسولا فقد كذب جميع الرسل.  
«وَ آتَيْنَاهُمْ آيَاتِنَا» يعنى الناقة كما قال: «هذه ناقة الله لكم آية» فخرجها على لفظ الجمع، قيل يريد بها الناقة  
و ولدها و البئر التي كانت تشرب منها. و قيل انزلت اليهم آيات من كتاب الله. و قيل يريد بها نصب الادلة،  
«فَكَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ» اى عرضوا عنها فلم ينظروا فيها و لم يستدلوا بها على صدق صالح.  
«وَ كَانُوا يَنْحُوتُونَ مِنَ الْجِبَالِ» ينقبون الجبال و يتخذون فيها مساكن، و قيل بينون من الحجارة، «بُيُوتًا  
آمِنِينَ» يعنى من الخراب و وقوع الجبل عليهم، و قيل من العذاب، و قيل من الموت.  
«فَأَخَذْنَاهُمُ الصَّيْحَةَ» اى العذاب، «مُصْبِحِينَ» فى اليوم الرابع وقت الصبح.  
«فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» اى ما دفع عنهم عذاب الله اموالهم و مساكنهم و قوتهم، و قيل ما كانوا  
يكسبون من الشرك و الاعمال الخبيثة.

روى عبد الله بن عمرو جابر بن عبد الله قال مررنا مع النبى (ص) على الحجر فقال لنا رسول الله  
(ص): «لا تدخلوا مساكن الذين ظلموا انفسهم الا ان تكونوا باكين حذرا ان يصيبكم مثل ما اصابهم» ثم قال:  
«هؤلاء قوم صالح اهلكهم الله عز و جل الا رجلا فى حرم الله منعه حرم الله من عذاب الله»، قيل من هو يا  
رسول الله؟ قال: ابو رغال و اليه ينسب ثقيف، ثم اسرع رسول الله (ص) حتى خلفها.  
«وَ مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ» اى ما خلقنا الخلاق الا بالعدل و الانصاف و لم  
نهلك من تقدم ذكرهم الا بعد اقامة الحجة عليهم. مى گوید ما خلاق كه آفریدیم بخداوندی و پادشاهی خویش  
آفریدیم، بعزت و قدرت خویش، بعدل و انصاف خویش، بفرمان روان و دانش تمام، بی شريك و انباز، بی  
نظير و بی نیاز، آنچه آفریدیم بحکمت، آفریدیم بارادت نه بحاجت، و آنچه هلاک کردیم بعدل، هلاک کردیم بعد  
از اقامت حجت، ما آن خداوندیم كه ظلم نپسندیم و بی حجت عذاب نفرستیم: «وَ مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ  
رَسُولًا»، «وَ إِنَّ السَّاعَةَ لَأْتِيَةٌ» اى الجزاء قريب، «فَأَصْفَحَ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ» فلا تعجل عليهم، نسختها آية  
القتال، و الصّفْح الجميل الاعراض كقوله: «فَأَصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا، وَ اهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا». و قيل هو كقوله  
تعالى: «فَأَعْرَضْ عَنْهُمْ وَ عِظْهُمْ» و قيل اصفح حيث الصّفْح ادعى الى الايمان، و اخشن حيث الخشونة اولى.  
«إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْخَلَّاقُ» لجميع الموجودات، «الْعَلِيمُ» باحوالهم و بما يصلحهم.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: «وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ» روى انس بن مالك قال: لما نزل قوله تعالى: «وَ إِنَّ جَهَنَّمَ  
لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ» بكى رسول الله (ص) بكاء شديدا و بكى اصحابه ببكائه و لا يدرون ما نزل عليه و لم  
يستطع احد ان يكلمه من اصحابه و كان رسول الله (ص) اذا راى فاطمة فرح بها فانطلق عبد الرحمن بن  
عوف الى باب فاطمة، فقال السلام عليك يا بنت رسول الله، قالت و عليك السلام من انت؟ قال انا عبد الرحمن  
بن عوف، قالت و ما جاء بك؟ قال تركت رسول الله (ص) باكيا حزينا و لا ندري ما نزل به جبرئيل (ع)  
فلبست فاطمة مشتملة من صوف خلقا فانطلقت الى رسول الله (ص)، فلما دخلت على النبى (ص) نظر اليها

عمر فوضع يده على رأسه و قال واحرباه، انّ قيصر و كسرى يلبسون السّنْدَس و الحرير و ابنة رسول الله (ص) فى مشملة من صوف! فسمعت فاطمة قول عمر فذكرتها للنبي (ص)، فقالت الا ترى انّ عمر يعجب من لباسى هذا فوالذى بعثك بالكرامة ما لى و لعلى فراش منذ ايام انا مسك كبش نعلف عليه بالنهار ناضحنا فاذا كان الليل افترشناه و انّ وسادتنا لمن ادم حشوها من سعف النّخل، ثمّ قالت فدتك نفسى يا ابيه ما الذى ابكاك، قال و كيف لا ابكى يا فاطمة و قد نزل علىّ جبرئيل بهذه الآية: «وَ اِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ اَجْمَعِينَ، لَهَا سَبْعَةُ اَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَّقْسُومٌ» و ذكر الحديث بطوله.

انس بن مالك گفت: آن روز که جبرئیل امین این آیت آورد: «وَ اِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ اَجْمَعِينَ» دریای حیرت و حرقت مصطفی (ص) بموج آمد و آن گوهر درد و سوز خویش برانداخت، گریستنی عظیم در گرفت، چندان بگریست که جانهای صدیقان صحابه از آن گریه در سوزش افتاد و دلها در گدازش آمد، بحدی رسید که «بَلَعَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ»، و هیچکس از آن صدیقان صحابه زهره نداشت که از اسرار درگاه نبوت بر رسد یا بپرسد که آن چه حالست و چه بوده که سید کونین و مهتر خافقین چنان غمگین و حزین نشسته غریوان و حیران، آخر عبد الرحمن عوف بر فاطمه زهرا شد، دانست که رسول خدای را بدیدار فاطمه آسایش و انس بود و اگر چه غمگین بود چون وی را ببیند غم از وی بکاهد، گفت یا فاطمه رسول خدا را دیدیم بس حیران و گریان با دردی عظیم و سوزی تمام، ندانیم چه آیت بوی فرود آمده و چه چیز وی را بر آن داشته؟

و هیچکس از ما زهره ندارد و نتواند که از آن حال باز بر رسد یا بپرسد مگر تو بآن اسرار رسی و آن حال باز دانی، شمله‌ای کهنه نهاده بود، فاطمه (ع) آن شمله در پوشید و قصد حضرت مصطفی (ص) کرد، عمر خطاب او را در آن شمله کهنه بدید، دلش بر جوشید، این نفس دردناک از سر سوز و حسرت بر آورد که وا اندوها، کسری و قيصر با تمرد و تحیر خویش در نعمت و راحت میان سندس و حریر کام خویش می‌رانند و دختر رسول ثقلین بیک شمله کهنه روز بسر می‌آرد.

فاطمه (ع) آن سخن از عمر بشنید، چون بر رسول خدا رسید باز گفت و لختی از بی کامی خویش معلوم رسول (ص) کرد، آن گه گفت یا رسول الله جان و تن من فدای تو باد، چرا می‌گریی و چه چیز ترا چنین اندوهگن کرده؟ که دلهای یاران ازین اندوه تو در غرقابست، هر یکی کان حسرت شده و بی خورد و بیخواب گشته، رسول خدا گفت: چون نگریم؟! ای جان پدر و چرا اندوه نخورم؟! از بهر ضعفا و گنه کاران امت خویش و آنک جبرئیل آمده و آیتی بدین صعبی آورده که: «وَ اِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ اَجْمَعِينَ، لَهَا سَبْعَةُ اَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَّقْسُومٌ».

فاطمه گفت یا رسول الله اخباری عن باب من ابواب جهنم

مرا خبر کن از دری از آن درهای دوزخ که چونست و عذاب آن چه مایه است؟ گفت ای فاطمه چه بررسی آنچ طاقت شنیدن آن نداری! و وهم و فهم هیچکس بدان نرسد، اما آنچ آسانترست و حوصله تو بر تابد

بدانك: در هر دری از آن درهای دوزخ یعنی در هر درکی از آن درکات دوزخ هفتاد هزار وادیست، در هر وادی هفتاد هزار شارستان، در هر شارستانی هفتاد هزار سرای، در هر سرایی هفتاد هزار خانه، در هر خانه‌ای هفتاد هزار صندوق، در هر صندوقی هفتاد هزار گونه عذاب. فاطمه چون این بشنید بیفتاد و بی هوش شد، چون بهوش باز آمد همی‌گفت: الویل، الویل لمن دخل النار.

فاطمه (ع) این سخن که از رسول (ص) شنید به ابو بکر صدیق رضی الله عنه گفت، ابو بکر با آن همه مرتبت خویش چون صفت دوزخ شنید بر سوخت و همچون مار بر خود بیچید، گفت: یا لیتنی كنت طائرا فی القفار، آكل من الثمار و اشرب من الانهار و آوی الی الاغصان و لیس علی حساب و لا عذاب. ای کاشك بو بکر در عالم آزادگی همچون آن مرغ بودی که بر درخت مباح نشیند و از میوه‌ای که ثمره اوست می‌خورد و باختیار خویش از آن شاخ بآن شاخ می‌گردد، ای کاشك بو بکر را چنین حال بودی و فردا برو نه حساب بودی و نه عذاب.

عمر خطاب رضی الله عنه گفت: یا لیت امّ عمر کانت عاقرا و لم تحمل بعمر و لم یسمع بذکر النار. ای کاشك عمر خطاب را هرگز درین دنیا نام و نشان نبودی و مادر بوی نزادی تا ذکر دوزخ بگوش وی نرسیدی.

و علی بن ابی طالب (ع) گفت: یا لیت امی لم تلدنی و یا لیت السباع مزقت جلدی و لم اسمع بذکر جهنم. و سمع سلمان قول النبی (ص) لفاطمة فخرج نحو بقیع الغرقد واضعا یدیه علی رأسه و هو ینادی با علی صوته و بعد سفره، و اقلّة زاده، الویل لی ان کان مصیری الی النار.

«إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ» این باز مرهمی دیگر است و لطفی دیگر، آیت رحمت پس از آیت تهدید، ربّ العالمین فرا بندگان نموده که در صفات ما هم جلال عزّت و سیاستست، هم کمال لطف و رحمت. و در بارگاه ملک ما هم زندان نعمتست، هم بستان نزهت، تا بنده میان خوف و رجا زندگی کند، بآیت تهدید و ذکر دوزخ از عزّت قهر الله بترسد، بآیت رحمت و صفت بهشت دل در کرم و لطف وی بندد، خوف او را از معصیت باز دارد، رجا او را بر طاعت دارد.

«إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ» پرهیزکاران فردا در بهشتهاند، هر دو بلفظ جمع گفت از آنک پرهیزکاران بر تفاوتند و جنّات بر درجاتاند، بعضی برتر و بعضی فروتر. هر که امروز در تقوی بیشتر، فردا درجه وی در بهشت برتر، و بر جمله نشان تقوی آنست که بنده دل از محبت دنیا و سر از طمع عقبی خالی کند، نه دنیا و اهل دنیا را با او پیبندی، نه با عقبی او را آرامی، سرگشته روزگار خود شده در میدان کم و کاستی قدم نهاده، جدل و خصومت با خلق خدا از پیش برداشته، کمر صلح و وفا بر میان جان بسته، کلبه وجود خود را آتش در زده، کشتی خلقت بگرداب نیستی فرو داده، ظاهر بزیور شریعت آراسته، باطن بنور حقیقت افروخته، و انگه بدین قناعت نکند که پیوسته در قعر بحر سرّ خویش غواصی می‌کند، بحکم اشارت عزّت قرآن که میگوید: «سُنْرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ» مگر روزی این درّ معرفت بچنگ

اید که: «حَتَّىٰ يَبَيِّنَ لَهُمُ أَنَّهُ الْحَقُّ».

«وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ» خانه کعبه را بنا کردن و از خبائث مشرکان آن را طهارت دادن به خلیل (ع) باز گذاشت، گفت: «وَ طَهَّرَ بَيْتِي»، دل مصطفی (ص) را شستن در حال طفولیت و از ما دون حق آن را طهارت دادن به جبرئیل باز گذاشت و بفرشتگان، چنانکه در خبرست، باز که نوبت بدلهای عاصیان امت احمد (ص) رسید توئی آن خود کرد جلّ جلاله و طهارت آن خود داد، گفت: «وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ» نه تقدیم و تفضیل ایشان را بر پیغامبران، لکن با ضعیفان رفیق بیشتر کنند کریمان، نه خواست جلّ جلاله که عیب و عوار ایشان با فریشتگان نماید، خود کرد تا عیب ایشان هم خود داند، سبحانه ما ارفه بخلقه.

و یقال: قال الله عزّ و جلّ «وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ» و لم یقل: ما فی قلوبهم، لانّ القلب فی قبضة الحقّ بین اصبعین من اصابع الرّحمن، کما

فی الخبر: فیکون ابداء فی محلّ الشّهود و دوام انس القرب فلیس هناك غلّ فینتزع منه.

«نَبِيُّ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» لما ذکر حدیث المتّقین و ما لهم من علوّ المنزلة انکسر قلوب العاصین فتدارک الله قلوبهم، و قال لنبیّه اخبر عبادى العاصین: «أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» ان کنت الشّکور الکریم بالمطیعین فائی انا الغفور الرّحیم بالعاصین. ای محمد (ص) بندگان مرا خبر ده که من آمرزگارم، کارساز و بنده نوازم، نه فضل ما را پایان، نه محابا را کران، آنچه ابتدا بود امروز همان، ابری است از بر باران، مؤمنان را جاودان. ای محمد بر مؤمنان لطیفام و مهربان، اما بیگانگان را جبارم دادستان.

«وَأَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ» ما را هم نور عزّتست هم نار عزّت، بنور عزّت دوستان خود را نواختم، بنار عزّت دشمنان را سوختم، بنور عزّت لختی را آب عنایت روانیدم، بنار عزّت قومی را گرد هجران انگیختم، این نور عزّت بنور فراست توان دید، و نور فراست آنست که ربّ العالمین گفت: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ» یعنی للمتفرّسین.

فراست بر سه وجه است: یکی فراست تجربتی و این همه ممیزان را بود.

دیگر فراست استدلالی و این همه عاقلان را بود. سوم فراستست بنظر دل بآن نور که مؤمن در دل دارد، چنان که مصطفی (ص) گفت: «اتقوا فراسة المؤمن فانه ينظر بنور الله».

فراست تجربتی بر دیده است یا از شنیده یا بخرد دریافته. و فراست استدلالی قیاس شرعیست در دین و قیاس عقلی در غیر دین. و فراست نظری برقی است که در دل تابد و حجابها بسوزد تا لختی از آنچه غیبست برو کشف شود و این خاصیت انبیاست و صدیقان و اولیاء.

ابراهیم خواص در جامع بغداد با جماعتی مریدان گرد آمده، جوانی از در مسجد در آمد سخت زیبا و ظریف و نیکو روی، ایشان او را بخود راه دادند، با ایشان بنشست و سخنهای نیکو گفت و خدمتهای نیکو کرد چنانکه بعضی دلهای ایشان صید کرد، ابراهیم با یکی از آن مریدان گفت: یقع لی ائه یهودی مرا چنان

می‌افتد که این جوان جهودست، این سخن بگفت و از میان جمع برخاست و بیرون شد! جوان او را گفت: ایش قال الشیخ فی؟ شیخ در حق من چه گفت؟ مرید با وی بگفت آنچه شیخ گفته بود، جوان برخاست و بیای شیخ در افتاد و مسلمان گشت، آن گه گفت: ما در کتب خویش خوانده بودیم که: الصّدیق لا یخطئ فراسته، آمدم و امتحان کردم، گفتم اگر در هیچ طایفه صدیق صاحب فراست بود، درین طایفه بود. پس آن جوان از جمله بزرگان و معروفان طریقت گشت.

و هم از ابراهیم خواص حکایت کنند که گفت: بتجربید در بادیه‌ای رفتم و رنجا کشیدم، چون به مگه رسیدم عجبی در نفس من فرا دید آمد، پیر زنی مرا دید گفت: یا ابراهیم کنت معک فی البادية فلم اکلک لائی لم ارد ان اشغل سرک اخرج عنک هذا الوسواس.

و حکى عن ابى العباس بن مسروق قال: دخلت على شيخ من اصحابنا اعوده فوجدته على حال رثة فقلت فى نفسى من اين يرتفق هذا الشيخ؟ فقال يا ابا العباس دع عنك هذه الخواطر الدنية فان الله الطافا خفية. و كان شاه الكرمانى حادّ الفراسة لا يخطئ و يقول من غضّ بصره عن المحارم و امسك نفسه عن الشهوات و عمر باطنه بدوام المراقبة و ظاهره باتباع السنّة و تعودّ اكل الحلال لم تخطئ فراسته. و سئل ابو الحسين النورى من اين تولدت فراسة المنفرسين؟ فقال من قوله تعالى: «وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» فمن كان حظّه من ذلك النور اتم كان مشاهدته احكم و حكمه بالفراسته اصدق الا ترى كيف اوجب نفخ الروح فيه السجود له بقوله: «فَاِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَفَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ».

#### ٤ النوبة الاولى

قوله تعالى: «وَ لَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي» ترا دادیم سبع مثنای، «وَ الْقُرْآنَ الْعَظِيمَ (٨٧)» و قرآن بزرگوار.

«لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ» نگرد و چشم خویش در آن نبندی و ننگری، «إلى ما مَنَعْنَا بِهِ» بآنک ایشان را بر خوردار کردیم بآن، «أَزْوَاجًا مِنْهُمْ» قومی را از مردان و زنان، «وَ لَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ» و بر ایشان اندوه نخوری، «وَ أَحْفُضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ (٨٨)» و فروتن باش گرویدگان را.

«وَ قُلْ إِنِّي أَنَا النَّذِيرُ الْمُبِينُ (٨٩)» و گوی که من بیم نمایم آشکارا.

«كَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ (٩٠)» همچنانک فرو فرستادیم برین مقتسمان.

«الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ (٩١)» ایشان که قرآن بجادویی فرا داشتند و آن را پاره پاره باز دادند.

«قَوِّ رَبِّكَ» بخداوند تو، «لَنَسْنَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ (٩٢)» که ناچاره پرسیم ایشان را همگان.

«عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ (٩٣)» از آنچه در دنیا می‌کردند.

«فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ» سخن شکاف و باز نه با دشمنان من، «وَ أَعْرِضْ» و روی گردان، «عَنِ الْمُشْرِكِينَ

(٩٤)» از مشرکان.

«إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ (٩٥)» ترا کفایت کردیم کار این افسوس گران.



«الَّذِينَ يَجْعَلُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ» ایشان که با الله تعالى خدایی دیگر می‌گویند، «فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ (۹۶)» آری آگاه شوند.

«وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ (۹۷)» و نیک می‌دانیم که دل تو تنگ می‌شود از آنچه می‌گویند مرا و ترا.

«فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ» خداوند خویش را بپاکی می‌ستای، «وَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ (۹۸)» و از پرستکاران می‌باش.

«وَاعْبُدْ رَبَّكَ» و خداوند خویش را پرست، «حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ (۹۹)» تا آن گه که بتو آید آن روز که همه خلق بی‌گمانند در آن روز.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: «وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي» در سبع مثنای پنج قول گفته‌اند و مشهورتر و معروفتر آنست که سوره فاتحة الكتاب است و علماء تفسیر و ائمة سلف بیشتر برین‌اند و دلیل برین خبر مصطفی است (ص)، قال رسول الله (ص): «الحمد لله سبع آيات احديهن»: بسم الله الرحمن الرحيم و هي السبع المثنای، و هي فاتحة الكتاب، و هي ام القرآن».

و في رواية ابي بن كعب قال قال النبي (ص): «الحمد لله رب العالمين» هي السبع المثنای و القرآن العظيم الذي اوتيت.

و روى ابو هريرة قال: قرأ ابي بن كعب على النبي (ص) ام القرآن، فقال: و الذي نفسى بيده ما انزل في التوراة و لا في الانجيل و لا في الزبور و لا في القرآن مثلها انها السبع المثنای و القرآن العظيم الذي اعطيت. اين سوره فاتحه را سبع مثنای بدان خواندند که در هر نمازی و هر رکعتی بخواندن وی باز کردند، فکانه قال سبع آيات هي الآيات التي يثنى بها في كل ركعة و كل صلاة و من ها هنا للتبيين. و قيل سميت مثنای لانها نزلت مرتين: مرة بمكة من اوائل ما نزل القرآن، و مرة بالمدينة، و السبب فيه ان سبع قوافل واقت من بصرى ليهود بنى قريظة و التضير في يوم واحد و فيها انواع من البز و الجواهر و امتعة البحر، فقال المسلمون لو كانت هذه الاموال لنا لتقويننا بها و لا نفقناها في سبيل الله، فانزل الله عزّ و جل هذه السورة و قال لقد اعطينكم سبع آيات هي خير لكم من هذه السبع القوافل.

و يجوز ان يكون من المثنای، اى مما اثنى به على الله عزّ و جل لانها فيها حمد الله و توحيده و ذكر ملكته يوم الدين، و المعنى: آتيناك سبع آيات من جملة الآيات التي يثنى بها على الله عزّ و جل، فيكون من للتبعيض من القرآن ذكره الزجاج.

آن گه گفت: «و القرآن العظيم» می‌گوید ترا سوره فاتحه و قرآن عظیم دادیم، چندانک بر وی منت نهاد بهمه قرآن که بوی داد، همچندان بر وی منت نهاد بسوره فاتحه الكتاب، تنها تعظیم آن را و تفضیل آن بر همه قرآن، ازینجا گفت مصطفی (ص): «فاتحة الكتاب عوض من كل القرآن و القرآن كله ليس منه عوض».

قول دوم آنست كه سبع مثنای، سبع طول است، الطول جمع الطولی كالكبرى و الكبر و هی: البقرة و آل عمران و النساء و المائدة و الانعام و الاعراف و اختلفوا فی السابعة، فقال بعضهم: الانفال و براءة، و قال بعضهم: یونس. و ائما سمیت مثنای لانّ اكثر القصص فیها مثنی، و الحكمة فی تكرارها الافهام و تأكید الحجة و اتمام التصیحة و اظهار عجز الكفرة حتّى لم یقدروا علی ان یأتوا بمثله فاتى الله سبحانه بمثله فی القرآن.

قول سوم آنست كه سبع مثنای همه قرآن است، چنانك جای دیگر گفت: «كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَّثَانِيَّ» و المراد بالسبع، سبعة اسباع القرآن، و تقدیره: و هو القرآن العظيم. میگوید ترا هفت سبع مثنای دادیم و آنست قرآن عظیم و همه قرآن، مثنای گفت از بهر آنك دو بار آن را نسخت كردند: يك بار در لوح محفوظ و يك بار در مصاحف، و بیانہ فی قوله عزّ و جلّ: «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ» ای من بعد اللوح المحفوظ. و قيل ائما سمّاه مثنای لان اكثره يتنوّع نوعين: امر و نهی، وعد و وعيد، محكم و متشابه، مجمل و مفسر، ناسخ و منسوخ، تنزيل و تأویل، عامّ و خاصّ، و قيل یثنی صاحبه عن ارتكاب المحارم بما فيه من انواع الوعيد.

قول چهارم آنست كه سبع مثنای معانی قرآن است بر هفت قسم: امر و نهی و تبشیر و انذار و ضرب امثال و تعدید نعم و انباء قرون.

قول پنجم بنوبت سوم گوئیم.

«وَ الْقُرْآنَ الْعَظِيمَ» سمی القرآن عظیما لثلاثة معان: احدها انه نزل من عند ربّ عظیم. و الثاني انه عظیم فی المعنى. و الثالث انه عظیم فی الفضل و الثواب. میگوید قرآن عظیمست، در معنی عظیم و در فضل و ثواب عظیم، فرو آمده از نزدیک خدای عظیم. و در خبر است كه: من حفظ القرآن فرأى ان احدا اعطى افضل ممّا اعطى فقد صغر عظیما و عظم صغیرا

هر كه قرآن داند و آن را حفظ دارد، و آن گه دنیادار را بر خود فضل داند یا اعتقاد كند كه كسی را چیزی دادند به از آنك او را دادند، خوار داشت آنچه عظیمست و عظیم داشت آنچه حقیر و قلیلست، یعنی كه دنیا خوار است و قلیل، قال الله تعالى: «قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ». قرآنست كه بزرگوارست و عظیم كه ربّ العزّه آن را عظیم گفت.

و فی الخبر عن جابر قال: اتى النبى (ص) رجل فقال يا رسول الله: ما اجر من علم ولده كتاب الله تعالى؟ فقال رسول الله (ص): «القرآن كلام الله لا غاية له»، قال فجاى جبرئیل (ع)، فقال رسول الله (ص) يا جبرئیل: ما اجر من علم ولده كتاب الله؟ قال يا محمد: القرآن كلام الله لا غاية له، ثمّ صعد جبرئیل الى السماء فسأل اسرافیل: ما اجر من علم ولده كتاب الله؟ فقال اسرافیل يا جبرئیل: القرآن كلام الله لا غاية له، ثمّ انّ الله تعالى انزل جبرئیل علی رسوله الله فقال: انّ ربك یقرنك السلام و یقول من علم ولده القرآن فكأنه حجّ البيت عشرة آلاف حجة و كائما اعتمر عشرة آلاف عمرة و كائما اعتق عشرة آلاف رقبة من ولد اسماعیل و كائما غزا عشرة آلاف غزوة و كائما اطعم عشرة آلاف مسلما جائعا و كائما كسا عشرة آلاف مسلما عاريا و یكتب له بكلّ حرف من القرآن عشر حسنات و یحى عنه عشر سیّات، یا محمد انى لا اقول الم عشر و لكن الف

عشر و لام عشر و ميم عشر و يكون معه في قبره حتى يبعث و يثقله في الميزان و جاز على الصراط كالبرق الخاطف و لم يفارقه القرآن حتى ينزل به هذه الكرامة و افضل ما يتمنى.

و عن ابى سعيد الخدرى قال قال رسول الله (ص): اذا كان يوم القيامة وضعت منابر من نور مطوقة بنور، عند كل منبر ناقة من نوق الجنة ينادى مناد اين من حمل كتاب الله اجلسوا على هذه المنابر فلا روع عليكم و لا حزن حتى يفرغ الله مما بينه و بين العباد فاذا فرغ الله عزّ و جلّ من حساب الخلق حملوا على تلك النوق الى الجنة.

«لا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ» اى لا تتمنين يا محمد ما جعلناه متاعا للاغنياء فقد آتيناك خيرا من ذلك و هو سبع من المثانى و القرآن العظيم. حرام كرد بر مصطفى (ص) اندرين آيت كه رغبت نمايد بدنيا، يا بچشم پسند در آن نگرد و آرزوى كند مى گويد اى محمد خواه دنيا و منكر بآنچ قومى را داديم ازين دنيا داران و توانگران، كه آن بر خوردارى اندكست، سريع الزوال، قليل اللبث، و ترا داديم به از آن كه ايشان را داديم: سبع مثانى و قرآن عظيم.

انس مالك گفت: بايام ربيع شتران اعراب برسول خدا برگذشتند، و قد عبست عليها ابعارها و ابوالها فغطى رسول الله (ص) عينيه بمكة فقال بهذا امرنى ربى ثم تلا هذه الآية: «لا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ اِلىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ اَزْوَاجًا مِنْهُمْ» يقال مدّ عينيه الى مال فلان اذا تمنّاه.

«أزواجاً مِنْهُمْ» يعنى الرجال معهم نساؤهم، و قيل ازواجاً: اغنياء، و قيل اصنافا يعنى اليهود و النصارى و المشركين، «و لا تَحْزَنُ عَلَيْهِمْ» ان لم يؤمنوا. و قيل و لا تحزن عليهم لما يصيرون اليه بكفرهم. و قيل و لا تحزن لما انعمت عليهم دونكم، «و اخفض جناحك للمؤمنين» جناحا الرجل: جانباه، اى تواضع لهم و ارفق بهم ليحبوك و يجالسوك و لا ينفضوا من حولك.

«و قلّ اِنّى انا النذيرُ المبينُ، كما أنزلنا» گفته اند اين آيت متصلست بايتى كه از پيش گذشت، يعنى: «آتيناهم آياتنا فكانوا عنها معرضين» «كما أنزلنا على المقتسمين» مى گويد اصحاب حجر را پيغام و نشان داديم همچنانك فرو فرستاديم نامه و پيغام برين مقتسمان، و گفته اند اين كاف كما مفعول نذير است، ا انذركم عذابا ينزل عليكم مثل ما انزلنا على المقتسمين.

قومى گفتند مقتسمين از قسمت است و قومى گفتند از قسم است يعنى: تحالفوا و تقاسموا على معاداة النبى (ص)، و جمهور مفسران بر آنند كه از قسمتست و خلافتست كه ايشان كه اند. مقاتل گفت مشركان قریش اند، و ذلك انهم اقتسموا شعاب مگة على الرصد يصدقون القاصدين عن رسول الله (ص).

گفته اند شانزده مرد بودند كه وليد مغيره ايشان را بر شعاب مگة قسمت کرده بود و بر طرق حاج بداشته تا هر كه قصد ديدن رسول خدا داشت او را منع مى كردند و مى گفتند چه رويد بر او كه او ديوانه است! ديگرى ميگفت او كاهنست! يكى مى گفت شاعر است! يكى مى گفت عرافست! و وليد مغيره بر در مسجد نشسته چون حاكم و از وي مى پرسيدند آنچ مقتسمان گفته بودند در حق رسول و او همى گفت: صدق، يعنى

المقتسمين، هر یکی از ایشان راست گفت آنچ گفت در حقّ وی.

مقاتل حیّان گفت: هم الذین اقساموا القرآن فقال بعضهم سحر و قال بعضهم کذب و قال بعضهم شعر و کهانة و قال بعضهم اساطیر الاولین فقسموه هذه الاقسام و عضوه اعضاء.

ابن عباس گفت: هم اليهود و النصارى آمنوا ببعض القرآن و هو ما وافق کتابهم و کفروا ببعض و هو ما خالف کتابهم، و قيل آمنوا ببعض کتابهم و کفروا ببعض.

«الذین جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ» قال بعضهم: عضین مأخوذ من الأعضاء یعنی عضوه و جزوه بفنون التّکذیب و الرّد، يقال عضيت الشيء تعضية اذا فرقته، و قيل هو مأخوذ من العضة و هو السّحر و جمع العضة، عضین، كما قيل في عزة عزین، و يقال اصله عضه فحذف هاؤها كالشّفة اصلها. شفهة و لهذا يصغر بشفيهة، و يقال عضهه ای عابوه و منه الحديث: لا يعضه بعضهم بعضا، و قيل عضته ای سحرته و منه الحديث: لعن الله العاضه و العاضه.

«فَوَ رَبِّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ» اقسام الله سبحانه بذاته و ربوبيته ليسألنّ يوم القيامة واحدا واحدا من هؤلاء المقتسمين عمّا قالوه في رسول الله و في القرآن، و قيل هو عامّ في جميع الكفار و لا يندرج تحته المؤمنون فانّ كثيرا من المؤمنین يدخلون الجنّة بغير حساب و لا سؤال. اگر کسی گوید وجه جمع چیست میان این آیت و میان آن آیت که گفت: «فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ» جواب آنست که سؤال بر دو ضربست: سؤال استعمال و استخبار و سؤال تقریر و توبيخ، «فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ» یعنی استخبارا و استعلاما لانه كان عالما بهم قبل ان خلقهم، و قوله: «لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ» یعنی تقریرا و توبيخا لنراهم العذر في تعذيبنا ايّاهم.

ابن عباس از اینجا گفت بجواب سائل که از وی این مسئله پرسید: قال لا يسألهم هل عملتم كذا و كذا لانه اعلم بذلك منهم لكن يقول لهم لم عملتم كذا و كذا. و قال عكرمة سألت مولاى عبد الله بن عباس عن الآيتين فقال: انّ يوم القيامة يوم طويل و فيه مواقف يسئلون في بعض المواقف و لا يسئلون في بعضها نظيره، قوله: «هذا يومٌ لا يَنْطِفُونَ» و في آية اخرى قال تعالى: «ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عِنْدَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ». و قيل لا يسأل اذا كان المذنب مكرها مضطرا و ليسألنهم اذا كانوا مختارين. و قيل لا يسأل اذا كان الذنب في حال الصبى و الجنون و النوم، لقوله (ص): «رفع القلم عن ثلاثة» الحديث... و ليسألنهم اذا كان عملهم خارجا عن هذه الاحوال.

«فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ» اول آيتى است که بر رسول خدا (ص) فرو آمد تا آشکارا خلق را دعوت کند، اصدع یعنی اظهر و اعلن و افصح من الصّدیع و هو الصّبیح لکشفه عن الارض، «بما تُؤْمَرُ» فيه قولان: احدهما تؤمر به فحذف الجارّ ثم حذف الضمير، و الثاني ان ما للمصدر ای اصدع بالامر، يقال صدع بالحقّ اذا ابانه و اظهره. و قيل اصدع بما تؤمر ای اجهر بالقرآن في الصلّاة ليكون اظهر للذین، «وَ أَعْرَضَ عَنِ الْمُشْرِكِينَ» این منسوخ است بآیت سيف و نظیر این در قرآن فراوانست، و گفته‌اند اعراض درین آیت ضدّ اعراضهای

دیگرست در قرآن، اینجا معنی آنست که: لا تبال بالمشركين باک مدار از مشرکان و روی بگردان از ایشان، و جایهای دیگر چنانست که: لا ینهم و اعف عنهم و تغافل.

«إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ» این آیت در شأن نفری آمد از شیاطین قریش، پنج مرد بودند که پیوسته رسول خدای را (ص) می‌رنجانیدند و استهزاء میکردند: یکی الولید بن المغیره، دیگر العاص بن وائل، سدیگر عدی بن قیس و قیل الحارث بن قیس، چهارم الاسود بن المطلب، پنجم الاسود بن عبد یغوث، رسول خدا ایستاده بود و جبرئیل با وی که این مستهزیان یک یک بایشان بر گذشتند. اما ولید مغیره چون بر گذشت جبرئیل گفت: یا محمد کیف تجد هذا؟ چون می‌بینی این را. یعنی چه مردیست؟ رسول خدا (ص) گفت: بد مردی و خبیث کسی، جبرئیل گفت: کار او ترا کفایت کردند، آن گه جبرئیل بساق وی اشارت کرد، کار بدان رسید که این ولید جایی می‌گذشت و خاری در دامن وی افتاد و از کبر دست فرو نکرد تا آن خار از دامن خود جدا کند، همی‌رفت تا آن خار ساق وی را مجروح کرد، بعرق النسا رسید و او را هلاک کرد و همی‌گفت: قتلنی ربّ محمد.

و همچنین العاص بن وائل برگذشت، جبرئیل اشارت بزیر پای او کرد پس روزی بر سبیل تنزه از مگه بیرون شد بر شتر نشسته و در آن شعاب مگه طواف می‌کرد، بشعبی از آن شعاب فرو آمد تا بیاساید، راست که فرود آمد پای بر مار نهاد و مار زیر پای وی بگزید تا پای وی چنان شد که گردن شتر و همان ساعت هلاک شد و می‌گفت: قتلنی رب محمد.

و حارث بن قیس بر گذشت، جبرئیل بشکم وی اشاره کرد پس روزی ماهی شور خورده بود و تشنگی بر وی افتاده، آب همی خورد و تشنگی کم نمی شد تا چندان آب خورد که شکم وی شکافته گشت و هلاک شد، در آن حال می‌گفت: قتلنی ربّ محمد.

و اسود بن المطلب بگذشت، جبرئیل بسر وی اشارت کرد پس خبر رسید که پسر او زمعه از شام می‌آید باستقبال پسر بیرون شد، زیر درختی فرود آمد تا بیاساید، جبرئیل بیامد و آن سر وی بر درخت می‌زد و او غلام را می‌گوید: ادرکنی یا غلام دریاب مرا ای غلام و این را از من باز دار، غلام می‌گوید ای خواجه تو خود سر بر درخت می‌زنی و من کسی را نمی‌بینم تا او را از تو باز دارم! هم چنان سر بر درخت همی‌زد تا هلاک شد و می‌گفت: قتلنی رب محمد.

و اسود بن عبد یغوث بگذشت، جبرئیل بروی وی اشارت کرد پس اتفاق چنان افتاد که بقبیله بنی کنانه رفته بود بمعاد رسول خدای تا در دل ایشان نفرت افکند از رسول، چون باز گشت سموم زد او را و رویش سیاه گشت همچون زنگی، چون بخانه باز آمد اهل وی او را باز نشناختند از خانه بدر کردند، چند روز در آن صحراء مگه می‌گشت، از حیف و غبن هلاک گشت و می‌گفت: قتلنی ربّ محمد.

اینست که ربّ العالمین گفت: «إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ» ای کفیناک امر المستهزئین الذین یشرکون بالله.

... «فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ» غذا ما یلقونه من عذاب الله.

«وَلَقَدْ نَعَلُمْ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَأْتُونَ» ای يقولون على الله من الشركاء و الصحابة و الولد و يقولون فيك من النسبة الى السحر و الشر و غير ذلك.

«فَسَبَّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ» فالجأ الى التسبيح و التنزيه و قل سبحان الله و بحمده.

قيل الباء في قوله: «بِحَمْدِ رَبِّكَ» باء الحال، ای سبحه حامدا لتكون جامعا بين التسبيح و الحمد. و قيل معناه فصل يكفك الله ما اهمك، و في الخبر ان.

النبي (ص) كان اذا حزبه امر فزع الى الصلاة، «وَأَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ» ای من المصلين، و قيل من المتواضعين.

«وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ» ای حتى يأتيك الموت، كما قال عيسى (ع). «وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا» و سمى الموت يقينا لانه متيقن به متفق على لحاقه كل حي مخلوق. و قيل معناه: اعبد ربك دائما ابدًا لانه لو قيل اعبد ربك بغير توقيت لجاز اذا عبد الانسان مدة ان يكون مطيعا. فاذا قال: «حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ» فقد امر بالاقامة على العبادة ما دام حيا. و قيل اليقين ها هنا هو النصر على الكافرين.

و في الخبر يوشك ان يأتى على الناس زمان يكون الرجل في شعب جبل في غنيمة يقيم الصلاة و يؤتى الزكاة و يعبد الله لا شريك له حتى يأتيه اليقين.

و عن ابى مسلم الخولاني

عن رسول الله (ص) قال: ما اوحى الى ان اجمع المال و اكون من التاجرين و لكن اوحى الى ان: «فَسَبَّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَ أَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ وَ اعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ».

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: «وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي» الآية... ای سبعا من الكرامات التي يثني بها عليك يا محمد، الله تعالى منّت نهاد بر مصطفى (ص) بهفت كرامت كه با وى كرد، از آن كرامتها كه او را بآن بستايند و بر وى ثنا گويند: اول هدايتست و نصرت: «وَ يَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا، وَ يَبْصُرَكَ اللَّهُ نَصْرًا عَزِيزًا». ديگر نبوتست و رسالت: «وَ أَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا». سوم رافتست ارحمت: «بِالْمُؤْمِنِينَ رَوْفٌ رَحِيمٌ». چهارم بصيرت: «عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَ مَنْ اتَّبَعَنِي». پنجم سكينه: «أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ». ششم محبت: «مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَ مَا قَلَى». هفتم قربت: «ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى».

و گفته اند سبع مثنى آنست كه از بهر شرف مصطفى (ص) هفت عقوبت از امت وى برداشت در دنيا و هفت در عقبى: فاما التي في الدنيا فالخسف، و المسخ، و الطمس، و القذف، و الطاعون، و الغرق، و الموت الذريع، و اما التي في الآخرة فسواد الوجه، و زرقة العيون، و الاغلال، و السلاسل، و الانكال، و طعام الزقوم، و شراب الحميم.

«وَ الْقُرْآنَ الْعَظِيمَ» عظيم است قدر قرآن كه ربّ العزه ده نام از نامهای خویش بر آن نهاد: يكي عزيز: «وَ إِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ» ديگر حكيم: «تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ». سوم مهيمن: «وَ مُهَيَّمِنًا عَلَيْهِ». چهارم حق:

«فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ». پنجم نور: «وَ اتَّبِعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ». ششم مجید: «بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ». هفتم مبین: «تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ». هشتم کریم: «إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ» نهم عظیم: «وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمِ». دهم آنست که خود را جلّ جلاله احسن الخالقین گفت و قرآن را احسن الحدیث: «اللَّهُ نَزَلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ». آن گه خود را گفت: «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» و قرآن را گفت: «لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ».

حکی عن بعضهم انه قال: كنت في البحر اذهان الموج و اشتغل كل انسان بنفسه فاخذ اعرابي مصحفا بيده و رفعه الى السماء و قال الهی و سیدی أ تغرقنا و كلامك معنا فسكن البحر من ساعته.

«لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ» الآية... یا محمد این زینت دنیا که از کافران دریغ نداشته‌ایم تو نیک در آن منگر و بوی استیناس مگیر، چشم تو از آن عزیزتر است که آن نگرد که ما بآن ننگریسته‌ایم یا آن پسندد که ما نه پسندیده‌ایم، مصطفی (ص) باین خطاب چنان ادب گرفت که شب معراج نعیم بهشت نیز برو عرضه کردند در آن هم ننگرست و بهر چه رسید و هر چه می‌دید همی‌گفت: التَّحِيَّاتُ لِلَّهِ، تا حق جلّ جلاله آن ادب از وی بیسندید و بر وی ثنا کرد که: «مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَ مَا طَغَى»، آنجا که دوستی بر کمال بود ناچار در آن غیرت بود، موسی (ع) دیدار خواست! جواب آمد که: «لَنْ تَرَانِي وَ لَكِنْ أَنْظِرُ إِلَى الْجَبَلِ» ای موسی تو اکنون ما را نبینی بکوه همی‌نگر، با مصطفی (ص) گفت: ای محمد هان دیده‌ای که بدان بما نگری، نگر نظر آن بعاریت بکس ندهی، مستلذات دنیا و عقبی را چه محلّ آن بود که رخت خویش در دیده تو نهد و زبان حال سیّد (ص) بنعت تواضع همی‌گوید:

بر بندم هر دو چشم و نگشایم نیز تا روز زیارت تو ای یار عزیز

«وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ» خفض الجناح کنایه عن حسن الخلق، اشارتست بکمال خلق و غایت شفقت وی بر خلق خدا، نه بینی که بر بساط بلّیت احد هزاران شربت قهر نوش کرده و از زخم بیگانگان بوی رسیده آنچ رسیده، آن گه دامن رحمت خود را بسط کرده و زبان شفقت بگشاده که: «اللهم اهد قومی فانهم لا يعلمون».

«وَ قُلْ إِنِّي أَنَا النَّذِيرُ الْمُبِينُ» ائی انا کلمتیسست که جز ارباب صفوت را از اهل تمکین مسلم نیست، ایشان که در عالم تفرید از عین جمع نفس زنند، علائق و خلایق منقطع دانند، اسباب مضمحل و حدود متلاشی و اشارت و عبارت متناهی، یکبارگی دل با سوی حق پرداخته و غیر او بگذاشته، و الیه الاشارة بقوله تعالی: «قُلْ اللَّهُ ثُمَّ دَرُّهُمْ».

در خبر است که جابر بن عبد الله بر در سرای رسول خدای (ص) در می‌زد، رسول (ص) گفت: من فی الباب؟ جابر گفت انا، رسول (ص) از آن گفت وی کراهیت نمود باز پرس میگفت که انا، انا، ائی لا اقول انا ای جابر تو گفتی که انا! من باری نگویم که انا، فرمان آمد از جبار کائنات جلّ جلاله: «وَ قُلْ إِنِّي أَنَا» ای محمد تو دیگری، کار تو دیگرست، ترا مسلم داشتیم که گویی: ائی انا، لائک کنت بنا و لنا.

و در اخبار معراج است که در خلوت او ادنی بر بساط انبساط این راز برفت که: یا محمد کن لی کما لم تکن فاکون لك کما لم ازل، همانست که گفت: «فَاَصْدَعُ بِمَا تُؤْمَرُ وَ أَعْرَضُ عَنِ الْمُشْرِكِينَ» ای کن لنا و قل بنا و اذا كنت بنا و لنا فلا تحتفل بغيرنا و صرّح بما خصصناك به و اعلن محبتنا لك:

فبج باسم من تهوى و دعنى من الكنى فلا خير فى اللذات من بعد ما ستر

«وَلَقَدْ نَعَلْنَا أَكْبُحًا لِمَا يَفْهَمُونَ» تعزیت دل مصطفی است (ص) و تسلیت وی بآن رنجهای که از کافران بوی می‌رسید. می‌گوید ای محمد، از رنج دل تو خبر داریم و از آنچه بر تو می‌رود آگاهیم، تو دل خویش در میدان مواصلت ما روان دار و بحضرت نماز در آی که نماز مظنه مشاهده است و با مشاهده دوست بار بلا کشیدن آسانست: «فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَ كُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ» یکی از پیران طریقت گفت: در بازار بغداد یکی را دیدم که اعوان دیوان خلافت در وی آویخته بودند و بی محابا او را زخم می‌کردند، بآخر او را بخوابانیدند و هزار تازیانه بر وی زدند، آهی نکرد! بعد از آن فرا پیش وی رفتم، گفتم ای جوانمرد آن همه زخمها بر تو کردند چرا آهی نکردی و جزعی ننمودی؟ تا بر تو رحمت کردند، گفت ای شیخ محذورم‌دار که معشوقم برابر بود و از بهر وی مرا می‌زدند، از نظاره وی الم زخم بر من آسان شد:

چون شفای دلربای از خستگی و درد تست	خسته را مرهم مساز و درد را درمان مکن
لم اسلم النفس للاسقام تتلفها	انا لعلمی بانّ الوصل یحییها
نفس المحبّ علی الاسقام صابرة	لعلّ مسقمها یوما یداویها

معنی دیگر گفته‌اند ارباب طریقت از روی حقیقت، می‌گویند: ای محمد ما میدانیم که دل تو بتنگ می‌آید بآن ناسزا که بیگانگان در صفات ما می‌گویند از زن و فرزند و شریک و انباز، تو دل بتنگ میار و خوش همی‌باشد که جلال عزت ما را از گفت ناسزای سزای ایشان هیچ زبان نیست، وحدانیت و فردانیت ما را از آن نقصان نیست، ما همان قدوس و منزّه‌ایم از گمان و نقصان و پنداره و ایدون، یکتا و یگانه که در ازل بودیم در ابد همان یکتا و یگانه‌ایم از قیاس و هم‌ها بیرون:

تقدّس ان یكون له نظیر تعالی ان یظنّ و ان یقالا



## ۱۶- سورة النحل- مکیه

## ۱ النوبة الاولى

«بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ» بنام خداوند بخشاینده مهربان.

«اتى امرُ اللّٰهِ» آمد کار خدای، «فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ» مشتابانید آن را، «سُبْحٰنَهُ وَ تَعَالٰی عَمَّا يُشْرِكُوْنَ (۱)»

پاکی او را و چون بر تر است در قدر خویش از انبازی آنچه با او انباز میخوانند.

«يُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ» فرو می فرستد فریشتگان را، «بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ» بیپیغام از فرمان خویش، «عَلَى مَنْ

يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ» بر او که خواهد از بندگان خویش، «أَنْ أُنذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا» آگاه کنید که نیست خدای

جز از من، «فَأَنْقُوتَ (۲)» بپرهیزید از نافرمانی در من.

«خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضَ بِالْحَقِّ» بیافرید هفت آسمان و هفت زمین بفرمان روان بی یار، «تَعَالٰی عَمَّا

يُشْرِكُوْنَ (۳)» چون بر تر است از انباز که با و میخوانند.

«خَلَقَ الْاِنْسَانَ مِنْ نُّطْقَةٍ» بیافرید مردم را از آب پشت، «فَاِذَا هُوَ خَصِيْمٌ مُّبِيْنٌ (۴)» آن گه این مردم

بازنشسته جنگینی آشکارا.

«وَ الْاُنْعَامَ خَلَقَهَا» و چهار پایان بیافرید، «لَكُمْ فِيْهَا دِفْءٌ» شما را در آن خویشتن فرا پوشیدنست از

سرما، «وَ مَنَافِعٌ» و شما را در آن منفعتها و سود است، «وَ مِنْهَا تَأْكُلُوْنَ (۵)» و از آن میخورید.

«وَ لَكُمْ فِيْهَا جَمَالٌ» و شما را در آن آرایشی است، «حِيْنَ تُرِيْحُوْنَ» آن گه که آن را شبانگاه از چراگاه

با آرام گاه آرید، «وَ حِيْنَ تَسْرَحُوْنَ (۶)» و آن گه که آن را بامداد بگیاه می برید.

«وَ تَحْمِلُ اُنْفُسَكُمْ» و می بردارد بارهای گران شما، «اِلَى بَلَدٍ لَّمْ تَكُوْنُوْا بِالْغَيْهِ» بهر شهری که شما

نتوانستید رسیدن بآن، «اِلَّا بِشِقِّ الْاَنْفُسِ» مگر برنج تن، «اِنْ رَّبَّكُمْ لَرَوْفٌ رَّحِيْمٌ (۷)» خداوند شما بخشاینده

ایست مهربان.

«وَ الْخَيْلِ وَ الْبِغَالِ وَ الْحَمِيْرَ» و اسبان و استران و خران بیافرید، «لِتَرْكَبُوْهَا» تا بر نشینید بر آن، «وَ

زِيْنَةً» و آرایشی را، «وَ يَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ (۸)» و می آفرینند آنچه شما ندانید.

«وَ عَلَى اللّٰهِ قَصْدُ السَّبِيْلِ» بر خدايست راستی راه، «وَ مِنْهَا جَائِرٌ» و هست از راه که خلق در آن اند که

کژ است، «وَ لَوْ شَاءَ لَهْدَاكُمْ اَجْمَعِيْنَ (۹)» و اگر خواستی راه نمودی شما را همگان.

## النوبة الثانية

این سوره النحل قومی گفتند نزول آن همه به مکه بوده و قومی گفتند به مدینه بوده و از ابن عباس روایت

کرده اند: که اول سوره بمکه فرو آمده تا: «وَ لَا تَشْتَرُوْا بِعَهْدِ اللّٰهِ» و باقی سوره بمدینه فرو آمده و قول

درست آنست که جمله بمکه فرو آمد مگر سه آیت در آخر سوره: «وَ اِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوْا» الى آخر السورة. و

بعدد کوفیان صد و بیست و هشت آیتست و دو هزار و هشتصد و چهل کلمه و هفت هزار و هفتصد و هفت

حرف، و در این سوره چهار آیت منسوخست چنانک رسیم بآن شرح دهیم.

روی ابی بن کعب قال قال رسول الله (ص): من قرأ سورة النحل لم يحاسبه الله بالتعيم الذي انعم عليه في دار الدنيا، و اعطى من الاجر كالذي مات و احسن الوصيّة.

قوله: «أتى أمرُ الله» ابن عباس گفت: در سبب نزول این آیت که اول این آیت فرو آمد که: «اقتربتِ السّاعةُ و انشقَّ القمرُ» کافران گفتند محمد می‌گوید که قیامت نزدیکست دست از کارها بدارید تا ببینیم که حاصل این گفت وی چه خواهد بود، روزی چند بر آمد گفتند: یا محمد ما نری شیئا! ما از آنچه گفتی که قیامت نزدیکست هیچیز نمی‌بینیم و اثر آن پیدا نیست، در آن حال آیت آمد که: «اقترَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ» ایشان بترسیدند و هم چنان در انتظار نشستند تا این قیامت کی خواهد بود، چون روزگار بر آمد گفتند: یا محمد ما نری شیئا ممّا تخوفنا به ای محمد از آنچه ما را بآن می‌ترسانی هیچ نشان پیدا نیست! جبرئیل آمد و آیت آورد: «أتى أمرُ الله» رسول خدا (ص) و یاران ازین سخن فراهم آمدند، بر است و چپ می‌نگرستند، چنان پنداشتند که قیامت آغاز کرد، جبرئیل آمد و گفت: «فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ» شتاب مکنید و ساکن باشید، ایشان همه ساکن شدند، پس مصطفی (ص) گفت: بعثت انا و الساعة كهاتين و اشار باصبعیه ان كادت لتسبقنی، و باین معنی امر اینجا قیامتست. ابن عباس گفت: كان بعث النبي (ص) من اشراط الساعة و انّ جبرئیل لما مرّ باهل السماوات مبعوثا الى محمد قالوا الله اكبر قد قامت الساعة، و اتی بمعنی یأتی است چنانك آنجا گفت: «و نادى أصحابُ الأعراف» و انما استعمل لفظ الماضي للمستقبل تحقیقا و لانّ ما هو آت قطعاً فهو كما اتی. و قيل معناه: «أتى أمرُ الله» و عدا، «فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ» وقوعاً، و گفته‌اند امر مصدر امر است و مراد باین فرائض دین است و احكام شرع، ای جاء القرآن بالفرائض و الاحكام و الحدود. و گفته‌اند این جواب بن نصر بن الحرث است که استعجال عذاب می‌کرد و می‌گفت: «إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ» الآية... ربّ العالمین گفت: «أتى أمرُ الله» ای جاء العذاب فلا تستعجلوه اینك عذاب آمد استعجال مکن، فقتل يوم بدر صبوا. و گفته‌اند امر در قرآن بر سیزده وجه است: یکی بمعنی دین چنانك در سورة التوبة گفت: «حَتَّىٰ جَاءَ الْحَقُّ وَ ظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ» یعنی دین الله الاسلام، همانست که در سورة الانبياء گفت: «وَ تَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ»

یعنی فرقوا دینهم الاسلام الذي امروا به فدخلوا في غيره. و قال في المؤمنين «فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ».

وجه دوم امر است بمعنی قول چنانك در سورة الكهف گفت: «إِذْ يَتَنَازَعُونَ بَيْنَهُمْ أَمْرَهُمْ» یعنی قولهم، و در سورة طه گفت: «فَتَنَازَعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ» ای قولهم، و در سورة هود گفت: «حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا» ای قولنا «وَ فَاَرَ التَّوْرُ»، و كذلك قوله: «فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا».

وجه سوم امر است بمعنی عذاب كقوله: «وَ قَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ» ای لَمَّا وَجِبَ الْعَذَابُ بِأَهْلِ النَّارِ و در سورة مريم گفت: «إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ» ای وَجِبَ الْعَذَابُ، همانست که در هود گفت: «وَ غِيضَ الْمَاءِ وَ قُضِيَ الْأَمْرُ».

وجه چهارم امر عیسی است (ع) كقوله في سورة مريم: «سُبْحَانَهُ إِذَا قُضِيَ أَمْرًا» یعنی عیسی کان فی

علمه ان يكون فيكون من غير اب «فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»، و نظيره فى البقرة: «وَ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» وجه پنجم امر است بمعنى قتل، يعنى قتل كقار مگه ببدر، چنانك در حم المؤمن كفت: «فَإِذَا جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ» يعنى القتل ببدر قضى بالحق.

وجه ششم امر فتح مگه است، كقوله: «فَقَتَرَبَّصُوا حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ» يعنى فتح مگه.

وجه هفتم امر قتل بنى قريظه است و جلاء اهل نضير فذلك قوله فى البقرة: «فَاعْفُوا وَ اصْفَحُوا» يعنى عن اليهود «حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ» يعنى قتل بنى قريظه و جلاء اهل النضير.

وجه هشتم امر است بمعنى قيامت، كقوله: «أَتَىٰ أَمْرُ اللَّهِ» يعنى القيامة، و فى سورة الحديد: «وَ غَرَّتْكُمُ الْأَمَانِيُّ حَتَّىٰ جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ» يعنى القيامة.

وجه نهم امر است بمعنى قضاء كقوله فى الرعد: «يُذَبِّرُ الْأَمْرَ» يعنى يقضى القضاء وحده، و فى الاعراف: «أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ» يعنى الا له الخلق و القضاء فى الخلق ما يشاء.

وجه دهم امر است بمعنى وحى، كقوله فى سورة المضاجع: «يُذَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ» يعنى ينزل الوحى من السماء الى الارض، و فى الطلاق: «يَنْزِلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ» اى الوحى.

وجه يازدهم عين امر است يعنى كار خلاق، كقوله: «أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ» يعنى امور الخلائق.

وجه دوازدهم امر است بمعنى نصرت، كقوله فى آل عمران: «هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ» يعنى النصر.

وجه سيزدهم امر است بمعنى ذنب، كقوله فى الطلاق، «فَذَاقَتْ وَبَالَ أَمْرِهَا» يعنى جزاء ذنبيها، و فى الحشر: «ذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ» و فى المائدة: «لِيَذُوقَ وَبَالَ أَمْرِهِ» يعنى جزاء ذنبيه.

«سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَىٰ» تنزيها له و تعاليا، «عَمَّا يُشْرِكُونَ» قرأ حمزة و الكسائى «تشركون» بالتاء على الخطاب و الباقرن بالياء على الغيبة. و قيل سبحانه عن استعجال عبيده، و فى الخبر: لا يزال العبد بخير ما لم يستعجل، قيل يا رسول الله و كيف يستعجل؟ قال: يقول دعوت و لم يستجب لى.

«تنزل» بفتح التاء و النون و الزاى مشددة «الملائكة» بالرفع قرأها روح عن يعقوب، و قرأ ابن كثير و ابو عمرو و رويس عن يعقوب: «يُنزَلُ» بالياء مضمومة و اسكان النون و كسر الزاى و تخفيفها و نصب «الملائكة» و قرأ الباقرن: «ينزل» بضم الياء و فتح النون و كسر الزاى و تشديدها. و روى الكسائى عن ابى بكر «تنزل» بالتاء مضمومة و فتح النون و الزاى مشددة «الملائكة» رفع، «بالروح من أمره» اى بالوحى الذى يحيى به الحق و يحيى به القلب، و قيل الروح النبوة ها هنا. و قوله: «عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ» اى على من يخصه بالنبوة، و قيل الروح هم حفظة على الملائكة لا تراهم كما ان الملائكة حفظة علينا لا تراهم، قال ابو عبيدة: بالروح اى مع الروح و هو جبرئيل، «أَنْ أَنْذَرُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونَ» تقديره انذروا اهل الكفر و المعاصى بانّه لا اله الا انا، اى مروا اهل الكفر بتوحيدى و ان لا يشركوا بى شيئا معنى آيت آنست كه ربّ العزة فرشتگان آسمان فرو مى فرستد برسولان خویش تا نامه و پیغام آرند بایشان كه كافران را از عذاب من

بترسانید و ایشان را بتوحید فرمائید و آگاه کنید که من خداوند یگانه‌ام، جز من خداوند نیست، از من بترسید و از نافرمانی من بپرهیزید، آن گه دلایل توحید را بیان کرد از آفرینش آسمان و زمین گفت: «خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ بِالْحَقِّ» ای بقره الحق کن، و قیل خلقهما حجة علی الخلق لیعتبروا بهما لم یخلقهما عبثا. و قیل بالحق ای لیعبدون، «تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ» ای ارتفع عن الذین اشركوهم به لانهم لا یخلقون شیئا و هم یخلقون.

«خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ» روا باشد که سیاق این آیت بر سبیل مدح بود: یعنی که آدمی از نطفه آفریدیم قطره‌ای آب مهین، فاذا هو قویّ علی منازعة الخصوم بیّن الحقّ عن الباطل از نطفه ضعیف آفریده و آنکه از قوت بآن جای رسیده که با خصمان در منازعت برآید و حق از باطل جدا کند، و روا باشد که بر صفت ذم نهند: ای یجادل اولیاء الله و ینکر الحقّ آدمی از قطره‌ای نطفه آفریده و آنکه خصمی آشکارا برخاسته با اولیاء خدا بیاطل خصومت می‌گیرد و حق را منکر می‌شود.

کلبی گفت: این آیت در شأن ابی بن خلف الجمحی فرود آمد که استخوان ریزیده بر داشته بود و بر مصطفی (ص) آورده و میگفت: من یحیی العظام و هی رمیم؟ ربّ العالمین گفت: «فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ» جدل بالباطل، مبین بیّن ما فی ضمیره من الکفر بیاطل خصومت می‌گیرد با مصطفی (ص) در انکار بعث و کفر باطن خویش اظهار می‌کند.

«وَ الْأَنْعَامَ خَلَقَهَا» نصب الانعام علی فعل مضمّر یعنی خلق الانعام و هی الإبل و البقر و الغنم، «لَكُمْ» یجوز ان یتعلّق بخلقها و یجوز ان یتعلّق بما بعده، ای «لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ» و هذا اظهر لقوله: «وَ لَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ» و الدّفء اسم لما یدفئ من البرد یعنی ما یستدفنون به من الاکسیة و الأبنیة من اشعارها و اصوافها و اوبارها فیمنع البرد و الحرّ جمیعا لکن اقتصر علی ذکر احد الضدین کقوله: «وَ جَعَلَ لَكُمْ سَرَائِلَ تَقِيكُمْ الْحَرَّ»، و قوله: «مَنَافِعُ» یعنی من النّسل و الدّر و الرّکوب و الحمل و غیرها، «وَ مِنْهَا تَأْكُلُونَ» من اللحم و اللبّن.

«وَ لَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ» زینة و حسن منظر لانّ الانسان یعجب به. و قیل عزّ و ابهة عند نظرائکم، «حِينَ تُرِيحُونَ وَ حِينَ تَسْرَحُونَ» ای حین تردونها من مراعیها الی مراحتها بالعشیّ و حین تخرجونها بالغداة الی مسارحها خص وقتي الاراحة و السّراح لانّهما وقتان تجتمع فیهما الانعام ثمّ تتفرّق فی المرعى و قال قتادة: اعجب ما تكون الانعام اذا راحت عظاما ضروعها طوالا اسنمتها، یقال: سرحت الإبل اسرحها سرحا اذا غوت بها الی المرعى فخلّيتها ترعى و سرحت هی سروحا لازم و متعد. هذه الآية و التي بعده دلیل علی انّ طلب الجمال و الزینة اذا عری صاحبها من الفخر و الخیلاء و اراد بها اظهار نعمة الله علیه لیس بمؤثر فی نسك الناسک و لیس من الدنیا المذمومة لانه جلّ جلاله جعل ذلك فی عداد النعمة علی خلقه.

«وَ تَحْمِلُ أُنْقَالَكُمْ» امتعة السّفر، و قیل احمالکم، و قیل ابدانکم و منه التّقلان للجن و الانس و منه قوله: «وَ أَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا» یعنی ابدان بنی آدم، «إِلَى بَلَدٍ» هی المدینة، و قیل مکه، و قیل مصر، و قیل هو علی

العموم، «لَمْ تَكُونُوا بِالْغَيْهِ إِلَّا بِشِقِّ الْأَنْفُسِ» الشَّقّ: المشقة، و قيل الشَّقّ احد نصفى الشىء يعنى لم تكونوا بالغيه الا بنصف النفس لذهاب نصفها بالتعب اى ينصف قوى انفسكم و معنى: «لَمْ تَكُونُوا بِالْغَيْهِ» لا تسيرون اليه الا بمشقة شديدة فكيف كنتم تقدرون على ثقل امتعتكم. و قيل معناه «إِلَّا بِشِقِّ الْأَنْفُسِ» لولاها، فحذف لولاها لان الحال تدلّ عليه، «إِنَّ رَبَّكُمْ لَرَوْفٌ رَحِيمٌ» حين منّ عليكم بهذه المنافع.

«وَ الْخَيْلَ» اى و خلق الخيل، «وَ الْبِغَالَ وَ الْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا وَ زِينَةً» اى و جعلها زينة لكم مع المنافع التي فيها. ابو حنيفة و مالك و جماعتى علماء ازين آيت دليل گرفتند كه گوشت اسب حرامست كه ربّ العزّه در شتر و گاو و گوسفند گفت: «وَ مِنْهَا تَأْكُلُونَ» و در اسب گفت: «لِتَرْكَبُوهَا وَ زِينَةً» و تعرّض اكل نكرد. ابن عباس را پرسيدند از گوشت اسب و اين آيت بر خواند و گفت: هذا للركوب، و آيت پيش بر خواند: «وَ الْأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ» گفت: و هذه للاكل.

و مذهب شافعى مطلبى و اصحاب حديث آنست كه گوشت اسب حلالست و اين آيت دليل تحريم نيست كه سياق آيت بر وجه اظهار حجّت و حدانيت است و تنبيه خلق بر اداء شكر انواع نعمت كه درين آيات بر شمرده، نه بر وجه بيان تحريم و تحليل گوشت و دليل شافعى اندرين باب خبر مصطفى است (ص): روى جابر بن عبد الله انّ رسول الله (ص) نهى يوم خيبر عن لحوم الحمر الاهليّة و اذن فى لحوم الخيل، و روى عن جابر قال: اطمعنا رسول الله (ص) يوم خيبر لحوم الخيل و نهانا عن لحوم الحمر.

و عن اسماء بنت ابى بكر قالت: اكلنا لحم فرس على عهد رسول الله (ص)، «وَ يَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» بعد هذه الاشياء فانّ خلق الله فى البرّ و البحر و الهواء اكثر من ان يعدّ و يحصى، و يروى عن النبى (ص) انه قال: «ان الله تعالى خلق ارضا بيضاء مثل الدنيا ثلثين مرة محشوة خلقا من خلق الله لا يعلمون ان الله يعصى طرفة عين واحدة»، قالوا يا رسول الله: امن ولد ولد آدم؟ قال: ما يعلمون انّ الله خلق آدم، قالوا: فاين ابليس منهم؟ قال ما يعلمون انّ الله خلق ابليس، ثمّ قرأ رسول الله (ص): «وَ يَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ».

و عن ابن عباس قال: انّ عن يمين العرش نهرا من نور مثل السماوات السبع و الارضين السبع و البحار السبع يدخله جبرئيل (ع) كلّ سحر فيغتسل فيه فيزداد نورا الى نوره و جمالا الى جماله و عظما الى عظمه ثمّ ينفذ فيخرج الله من كلّ قطرة تقع من ريشه كذا كذا الف ملك يدخل منهم كلّ يوم سبعون الف ملك البيت المعمور و سبعون الفا الكعبة لا يعودون اليها الى ان تقوم الساعة. قال السدى: «وَ يَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» السّوس فى الثياب، و قيل ما اعدّ فى الجنة لاهلها و فى النار لاهلها ممّا لم تره عين و لا خطر على قلب بشر.

«وَ عَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ» يعنى سواءها و استقامتها مىگويد بر خدايست راستى راه يعنى آن راه راستست كه در آن روى فرا خداست و گذر بر وى و آن راه سنّت و جماعتست، «وَ مِنْهَا جَائِرٌ» يعنى الاهواء و البدع، بيانه قوله: «وَ أَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ» و قيل: «وَ عَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ» اى عليه تبين طرق الحقّ بالحجّة و البرهان، من اهتدى فلنفسه و من ضلّ فعليها، «وَ مِنْهَا جَائِرٌ» اى و من السبيل طرق غير قاصدة مىگويد بر خدايست جلّ جلاله كه دين حنيفى و ملت اسلام بحجّت و برهان روشن دارد و

شرایع و فرائض آن بیان کند، پس هر که بآن راه برد و آن راه رود خود را سود کند و هر که از آن بر گردد بر خود زیان کند، آن گه گفت: «وَمِنْهَا جَائِرٌ» و از راهها هست که کژ است، ناراست و ناصواب چون راه ترسایی و جهودی و گبری و اگر الله خواستی همه را بدین راه نمودی و بر جاده ایمان بداشتی تا اختلاف در دین نبودى و لکنه عزّ و جلّ یهدى من یشاء و یضلّ من یشاء و یدعو الی صراط مستقیم.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: باسم الله ولهت القلوب فتحيرت، و بعزته انخست العقول فطاحت، و بكشف جلاله دهشت الارواح فتلاشت، و ليس للخلق انا الفناء و العدم، و بقى للحق الازل و القدم.

تمنى رجال نيلها و هي شامس و اين من النجم الاكف اللوامس  
 از باغ جمال تو درى بگشادند تا خلق ز تو در طمعى افتادند  
 بس جان عزيزان كه بغارت دادند و اندر سر كوى تو قدم ننهادند

بو بكر شبلى روزى در مكاشفه جلال حق مستهلك شده بود و از خود بى خود گشته، حريق آتش معرفت، غريق دريای محبت، همی گفت: الهى، اگر تى بخوانم برانى، و بر بروم بخوانى، پس چكنم من بدین حيرانى! هم تو مگر سامان كنى، راهم بخود آسان كنى، المستغاث منك اليك، لا معك قرار و لا منك فرار، نه با تو مرا آرام، نه بى تو كارم بسامان، نه جای بریدن، نه امید رسیدن، فریاد از تو كه این جانها همه شيدای تو و این دلها همه حيران بتو.

پير طريقت جنيد سى سال زير آن نردبان پايه پاس دل مى داشت، گفت: چون پنداشتم كه بجایى رسيدم بسرّ ندا آمد كه: اذا ظننت انك وجدتنى فقد فقدتنى، و اذا ظننت انك فقدتنى فقد وجدتنى، فرا خلق مى نمايد كه این كار نه بحدّ فهم و وهم آدميانست نه در گاه تأويل عالمان است، نه ميدان عبادت عابدانست، و نه تيه تحير عارفانست، زهرى با شهدى آميخته، نعمتى در بلائى آويخته، هم درد است و هم دارو، هم شادى و هم زارى، بنده میان این دو حال گردان هم گريان و هم خندان، همی گوید باواز لهفان: الهى دلم از بيم درد نبايست كبابست، و روزگار نشان این كه خذلان ملازم و توفيق در حجابست، این بيچاره نمى داند كه در سخن عذابست، يا از مولى عتابست، درديست مرا كه بهى مباد كه مرا این درد صوابست، يا دردمندى بدرد خرسند كسى را چه حسابست، سخنى در آميخته چون سنگ كه در آن هم آتش و هم آبست، ملكا قصّه اينست كه برداشتم این بيچاره را چه جوابست! قوله: «أتى أمرُ الله» فرمان خدا رنگارنگست و طاعت داشت وى لونالون، ظاهر بنده را ديگر فرمودند و باطن وى را ديگر، ظاهر را فرمودند كه بر درگاه عبادت در منزل خدمت كمر بسته همى باش، باطن را فرمودند كه بر بساط معرفت بنعت حرمت آهسته همى باش، دل را دوام مراقبت فرمودند، سرّ را در مقام معرفت طلب صفاوت فرمودند، روح را در عين مشاهدت لزوم حضرت فرمودند، «فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ» دريافت مراد تعجيل مكنيد و از اندازه فرمان در مگذريد كه برسد هر كه

صادقست روزی بآنچه مراد است، و فرمان بردار حق از دیدار بر میعادست.

«يُنزِلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ» حقیقت روح آنست که حیاة دل و حیاة دین در آنست و آن جمال عزت قرآنست که از حضرت الهیت بنعت رسالت سفارت جبرئیل به مصطفی (ص) می‌رسد که: «أَنْ أُنذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ» بندگانم را خبر ده که منم خداوند یکتا، در صفات بی همتا و از هم مانندی جدا، و در ضمانها با وفاء، هر که این کلمه شهادت بگفت و مهر توحید بر دل نهاد در سرا پرده عزت اسلام آمد، اما همی‌دان که این سرا پرده اسلام را جز در صحرای تقوی نزنند که می‌گوید جلاله: «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ» و حقیقت تقوی پاکی دلست از هر چه دون حق، و چنانکه بر خلق عالم اسلام فریضه است تقوی فریضه است و دین را که بنا نهادند بر تقوی نهادند و هر که صاحب ولایت شد بتقوی شد: «إِنَّ أَوْلِيَاءَهُ إِلَّا الْمُتَّقُونَ»، و فردا ولایت آخرت نامزد کسانی است که ایشان را مَثَقِينَ خوانند: «وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» و شرط اول در تقوی آنست که پاسبان دل خود باشی و سه چیز بجای آری: خویشتن را با دست امانی ندهی، و از هر چه ناپسند بپرهیزی، و يك طرفة العین از حق غافل نباشی.

آن روز که صدیق اکبر رضی الله عنه بلال حبشی را بها می‌داد، بلال گفت: ای صدر صدیقان، اگر بلال را از بهر شغل دنیا می‌خری مخر که ترا از ما خدمتی نیاید که آن بپسند تو باشد که بلال خود را بر شغل آخرت وقف کرده، رحمت خدای تعالی بر آن جوانمردان باد که از خدمت حق با شغل خلق نپرداختند، هر جزوی از اجزاء ایشان بنوعی از انواع خدمت مشغول، و همه اوقات ایشان اندر مراعات حقوق حق مستغرق، نه از ایشان جزوی فارغ شغل خلق را، نه از اوقات ایشان وقتی ضایع خصومت خلق را.

بزرگی را پرسیدند که خدای را دوست داری؟ گفت دارم. گفتند دشمن وی را ابلیس دشمن داری؟ گفت ما را از محبت حق چندان شغل افتادست که با عداوت دیگری پرداخت نیست.

«وَلَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ» قومی را جمال در اموال بست قومی را در احوال، فالاغنیاء يتجملون حین پریحون و حین یسرحون، و الفقراء یشتغلون بمولاهم حین یصبحون و یروحون، توانگران کمال جمال خود در مال دانند، و مال از دو بیرون نیست: یا حلالست یا حرام اگر حلالست محنت است و اگر حرامست لعنت، و درویشان جاه و جمال خود در وصال مولی دانند و کمال انس خود در صحبت مولی بینند. رابعه عدویه را می‌آید که از قافله منقطع شد در آن بادیه حیرت سرگردان، زیر مگیلانی فرو آمده و سر بر زانوی حسرت نهاده، از هوای عزت ندایی شنید که: تستوحشین و انا معك. شب معراج هر چه در ثقلین جمال و مال بود فداء يك قدم سید ولد آدم گردانیدند بآن هیچ ننگرست، افتخارش باین بود که: اشبع یوما فاحمدك، و اجوع یوما فاشكرک.

«وَعَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ» الآية... راه راست و طریق پسندیده آنست که سوی حق می‌شود و گذر بر حق دارد و آن راه بسه چیز توان برید: اول «علم» و میانه «حال» و آخر «عین». علم بی استاد درست نیاید، حال بی موافقت راست نیاید، عین تنهایی است با علاقت بنسازد، در علم خوف باید، در حال رجا باید، در

عین استقامت بود.

پیر طریقت گفت: هیچکس از دوستان او این راه نبرید تا سه چیز بهم ندید: از سلطان نفس رسته، و دل با مولی پیوسته، و سرّ باطلاع حق آراسته.

## ۲ النوبة الاولى

قوله تعالى: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً» اوست که فرو فرستاد از آسمان آبی، «لَكُمْ مِنْهُ شَرَابٌ» شما از آن می‌آشامید، «وَمِنْهُ شَجَرٌ» و بآن نبات و درخت می‌پرورید، «فِيهِ تُسْمُونَ (۱۰)» و در آن چهار پایان می‌چرانید.

«يُنْبِتُ لَكُمْ بِهِ الزَّرْعَ» می‌رویانیم شما را با آن آب کشت زار، «وَالزَّيْتُونَ وَالنَّخِيلَ وَالْأَعْنَابَ» و زیتون و خرما و انگور، «وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ» و از هر میوه‌ای، «إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَةً» در آن نشانیست یکتایی آفریدگار را، «لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (۱۱)» قومی را که در اندیشند.

«وَسَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ» و شما را روان کرد آمد شد آن شب و روز، «وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ» و آفتاب و ماه، «وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ» و ستارگان روان کرد بفرمان او، «إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ» در آن نشانهایی است آشکارا یکتایی آفریدگار را، «لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (۱۲)» قومی را که دریابند.

«وَمَا ذَرَأَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ» و هر چیز که بیافرید شما را در زمین، «مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ» جدا جدا رنگهای آن، «إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَةً» در آن نشانی است یکتایی آفریدگار را، «لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ (۱۳)» قومی را که دریابند و پند پذیرند.

«وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ» و او آنست که دریا را نرم کرد، «لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا» تا از آن می‌خورید گوشتی تازه، «وَتَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حَبْلًا» و بیرون آرید از آن مروارید، «تَلْبَسُونَهَا» تا می‌پوشید آن را، «وَتَرَى الْفُلْكَ مَوَاحِرَ فِيهِ» و کشتیها می‌بینید در آن روان و آب بران، «وَوَلِتْبَنُّعُوا مِنْ فَضْلِهِ» و تا از اقلیم باقلیم از فضل می‌جوئید، «وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۱۴)» تا مگر سپاس دارید و آزادی کنید.

«وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ» و در افکند در زمین کوه‌های بلند، «أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ» تا بنگرداند شما را و بنجند زمین و شما بر آن، «وَأَنْهَارًا وَ سُبُلًا» و جویها روان کرد و راهها ساخت شما را، «لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (۱۵)» تا شما راه می‌برید.

«وَعَلَامَاتٍ» و شما را نشانها ساخت، «وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ (۱۶)» می‌درنیابید.

«أَفَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ» آن کس که آفریند چنو بود که نه آفریند؟

«أَفَلَا تَذَكَّرُونَ (۱۷)» م درنیابید.

«وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ» و اگر در شمار گیرید نیکو داشتهای خدای تعالی، «لَا تُحْصُوهَا» نتوانید که

شمارید آن را، «إِنَّ اللَّهَ لَعَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۸)» خدای آمرزگار مهربانست براستی.

«وَاللَّهُ يَعْلَمُ» و الله میداند، «مَا تُسِرُّونَ وَمَا تُعْلِنُونَ (۱۹)» آنچه نهان می‌دارید و آنچه آشکارا می‌کنید.



«وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ» و ایشان که مشرکان ایشان را خدای میخوانند فرود از الله «لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا» هیچیز نیافرینند، «وَهُمْ يُخْلُقُونَ (۲۰)» و ایشان خود آفریده‌اند.

«أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ» و ایشان خود مردگانند نه زندگان، «وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ (۲۱)» و ندانند که ایشان را کی برانگیزانند و کی برخیزانند.

«إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ» خدای شما خدای یکتاست، «فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ» ایشان که بنه می‌گروند بروز رستاخیز، «فَلَوْبُهُمْ مُنْكَرَةٌ» دل‌های ایشان راستی را ناپذیرنده است با آن بیگانه، «وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ (۲۲)» و ایشان از آن گردنکش.

«لَا جَرَمَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ» براستی که الله می‌داند، «مَا يُسِرُّونَ وَ مَا يُعْلِنُونَ» آنچه نهان می‌دارند و آنچه آشکارا می‌کنند «إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ (۲۳)» که الله گردنکشان را دوست ندارد.

«وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ» و چون ایشان را گویند چه چیزست که فرو فرستاد خداوند شما، «قَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (۲۴)» گویند افسانه پیشینیان.

«لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ» تا بر دارند بارهای گران خویش همه روز رستاخیز، «وَ مِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يَضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ» و بارهای ایشان که گمراه کردند ایشان را بنادانی، «أَلَا سَاءَ مَا يَزُرُونَ (۲۵)» بد باری که می‌کشند ایشان که بار کفر می‌کشند.

«قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ» ساز ساختند و کوشیدند ایشان که از پیش بودند، «فَأَتَى اللَّهَ بُنْيَانَهُمْ» فرمان خدای تعالی آمد بآن بنا که افراشته بودند، «مِنَ الْقَوَاعِدِ» از زیر بر کند آن را، «فخر عليهم السقف من فوقهم تا کار از زبر بر ایشان افتاد، «وَ أَتَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ (۲۶)» و بایشان آمد عذاب از آنجا که ندانستند.

«ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُخْزِبُهُمْ» پس آن گه روز رستاخیز ایشان را رسوا کند، «وَ يَقُولُ» و ایشان را گوید، «أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تُشَاقِقُونَ فِيهِمْ» کجااند آن انباز خوانندگان من که از بهر ایشان و با ایشان خلاف و ستیز می‌کردید.

«قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ» خدا شناسان گویند، «إِنَّ الْخِزْيَ الْيَوْمَ» که رسوایی امروز، «وَ السُّوءَ عَلَى الْكَافِرِينَ (۲۷)» و بد عذاب امروز بر کفرانست.

«الَّذِينَ تَتَوَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ» ایشان که فریشتگان می‌میراند ایشان را، «ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ» و ایشان ستمکاران بر تن خویش، «فَأَلْفُوا السَّلَامَ» خویشان دهند در دست فریشتگان و خویشان بیفکنند ایشان را، «مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ» و گویند ما هرگز هیچ بد نکردیم، «بَلَى إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۲۸)» جواب دهند ایشان را که بلی کردید، الله داناست بآنچه می‌کردید.

«فَانْخَلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ» در روید از درهای دوزخ، «خَالِدِينَ فِيهَا» جاویدان در آن، «فَلَيْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ (۲۹)» و بد جایگاهست گردنکشان را.

## النوبة الثانية

قوله تعالى: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ» اى من السحاب. و قيل من سماء الملائكة الى السحاب ثم الى الارض، «ماء» اى مطرا، «لَكُمْ مِنْهُ شَرَابٌ» اى ماء مشروب، «وَمِنْهُ شَجَرٌ» اى و منه شرب اشجاركم و حياة غراسكم و نباتكم، «فيه» اى فى الشجر و كل ما ينبت على الارض فهو شجر، «تُسِيمُونَ» اى ترعون مواشيكم، يقال اسمت الابل اذا رعيها و قد سامت تسوم فهى سائمة اذا رعت.

«نبت لكم» بالنون قراءة ابو بكر عن عاصم و قرأ الباقون: «يُنْبِتُ» بالياء اى ينبت الله، «لكم» بهذا الماء، «الزَّرْعَ» اى الحبوب، «و الزيتون» واحدها زيتونة، «و النَّخِيلَ» جمع نخل كعبد و عبيد، «و الأعناب» جمع عنب، «وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ» الفواكه و حمل كل شجر ثمرتها، «إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ» اى ينظرون فى حقايق الاشياء.

«و سَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ» اى ذلك لكم الليل لتسكنوا فيه، «و النهار» لتتصرفوا فيه، «و الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ» لمعرفة السنين و الشهور، «و النُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ» اى تجرى فى فلکها بامر الله، و انما اعاد ذكر المسخرات لان المعنى مسخرة لله سخرها لكم. «و الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ وَ النُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ» رفع كلهن شامى، و رفع حفص «و النُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ» فقط على الابتداء و الخبر و نصب الباقون كلهن، «إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» لان بالعقل يهتدى الى دلالتها.

«و ما ذرأ لكم» الذرء اظهار الشيء بايجاده تقول ذراه يذراه ذرءا و ملح ذرأ اى ظاهر البياض شديده المعنى و سخر، «ما ذرأ لكم» اى ما خلق لاجلكم، «فى الأرض» من الدواب و الاشجار و الثمار و غيرها، «مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ» اصنافه، «إِنَّ فِي ذَلِكَ» اى ان فى خلق الله ذلك، «لآيَةً لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ» يتعظون و يعتبرون. «وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا» يريد انواع صيد السمك، «و تَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حَبْلًا حَلِيَّةً تَلْبَسُونَهَا» هى اللئالي تنظم فتصير ملبوسا. و قيل اللؤلؤ و المرجان، «و تَرَى الْفُلْكَ» اى السفن، «مَوَاحِرَ فِيهِ» اى جوارى تجىء و تذهب بالريح. و قيل مواخر تشقّ الماء شقا بجوؤها و المخر شقّ الماء من يمين و شمال و هى ماخرة و الجمع مواخر. و قيل المخر استدبار الريح و منه قوله (ص): «استمخروا الريح و اعدوا النبل»

يعنى عند البول. و روى: اذا اراد احدكم البول فليتمخّر الريح اى لينظر اين مجراها و هبوبها فيستدبرها، «و لِيَنْبَغُوا مِنْ فَضْلِهِ» يعنى من سعة رزقه بالتجارة و القصد الى البلاد التاسعة، «و لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» اى تشكرون الله على ما انعم به عليكم.

«و ألقى فى الأرض رواسي أن تُمِيدَ بِكُمْ» الرواسى الثوابت و الميد الميل، و المعنى خلق الله فى الارض جبالا كراهة ان تميد بكم و تضطرب بكم، و عند الكوفيين معناه لان لا تميد بكم. قال وهب: لما خلق الله الارض جعلت تمور، فقالت الملائكة ان هذه فى غير مقرّة احدا على ظهرها فاصبحت و قد ارسيت بالجبال لم تدر الملائكة ممّ خلقت الجبال، «و انهارا» اى و جعل فيها انهارا كالنيل و الفرات و دجلة، «و سُبُلًا» اى طرقا

مختلفة الى كل بلدة، «لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ» بمقاصدکم. و قيل لتهتدوا الى توحيد ربکم.

«وَ عَلَامَاتٍ» العلامة صورة يعلم بها المعنى من خط أو لفظ أو إشارة أو هيئة و المراد بها هنا معالم الطرق و هي الجبال، و تقدير الكلام: القى فى الارض رواسى لنا تميد و لتكون علامات لطرقکم بالنهار و ادلته، ثم ذکر ادلة الليل فقال: «وَ بِالنَّجْمِ» يعنى بجميع النجوم، «هُمْ يَهْتَدُونَ» بالليل الى الطرق و القبلة فى البرّ و البحر. قال اهل اللغة: النجم و النجوم فى معنى واحد كما تقول كثر الدرهم فى ايدى الناس و كثرت الدراهم. و قيل المراد بالنجم هنا القطب و هو النجم الصغیر الذى تدور عليه رحى بنات النعش الصغرى فى جوف مجرى بنات النعش الكبرى امام مهبّ الشمال. و قيل هو الجدى و هو السابغ من بنات النعش الصغرى و الفرقدان الاولان منها و ليس بالجدى الذى هو المنزل و بعضهم يصغرّ هذا فيقول جدىّ.

قال ابن عباس سألت رسول الله (ص) عن قوله: «وَ بِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ» قال هو الجدى يا بن عباس عليه قبلتکم و به تهتدون فى برکم و بحرکم.

قال السدى: «وَ بِالنَّجْمِ» يعنى بالثريا و بنات النعش و الجدى و الفرقدين، «هم تهتدون» الى الطرق و القبلة. و قال قتاده: انما خلق الله النجوم لثلاثة أشياء: زينة للسماء، و معالم للطرق، و رجوما للشياطين فمن قال غير هذا فقد قال رأيه اى اخطأ رأيه و تكلف ما لا علم له به.

قوله: «أَمْ مَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ» جاي ديگر گفتم: «أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ هَذَا خَلَقَ اللَّهُ فَأُرُونِي مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ أُرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرُ اللَّهِ» می گوید آن کس که آفریدگارست و این همه که درین سوره رفت آفریده و صنع او، کی برابر بود با وی بت جماد که نه آفریند و نه داند؟ و عبر عن الصتم بمن ازدواجا للكلام و بناء على زعم الكفار. و قيل معناه انّ الحى المميّز ليس بخالق كالذى هو خالق فكيف الجماد، «أَفَلَا تَذَكَّرُونَ» فتعرفوا فساد ما انتم عليه.

«وَ إِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا» اى لا يمكنكم عدّها لكثرتها و لا تطيقوا اداء شكرها، «إِنَّ اللَّهَ لَعَفُورٌ» لمن قصر فى شكره، «رحيم» بكم لا يقطع نعمه عليكم بتقصيركم.

«وَ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا يَسْرُونَ وَ مَا يَعلنون» باليائى قرأهما حفص عن عاصم و قرأ الباقون: «تُسِرُّونَ تُعلنون» بالتاء على الخطاب و المعنى لا يخفى عليه شكر الشاكرين و كفر الكافر و سواء عنده ما اعلن من ذلك و ما اخفى.

«وَ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ» قرأ عاصم و يعقوب: يدعون بالياء على الغيبة و قرأ الباقون: تدعون بالتاء على الخطاب، «لَا يَخْلُقُونَ شَيْئاً» لانها موات عجزة، «وَ هُمْ يُخْلَقُونَ» لانها من جنس الارض.

«أموات» اى هي اموات ليس فيها ارواح بنان را می گوید مردگان اند در ایشان روح حیاة نه، آن گه تأکید را گفت: «غَيْرُ أَحْيَاءٍ» نه زندگان اند، و این از بهر آن گفت که زنده را گاه گاه بر سبیل مجاز مرده خوانند چنانکه: «إِنَّكَ مَيِّتٌ وَ إِنَّهُمْ مَيِّتُونَ» يعنى که این نه آنست بلکه موات اند بحقیقت مرده نه زنده، «وَ مَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ» اینجا دو قول گفته اند: یکی آنست که کافران که بت می پرستند ندانند که ایشان را کی

برانگیزانند، قول دیگر آنست که بتان ندانند که قیامت کی خواهد بود و ایشان را کی برانگیزانند، و این آنست که در قیامت ربّ العزّه بتان را زنده گرداند تا در عرصات از عبادان خویش تبرّا جویند و بیزاری گیرند، امّا امروز در دنیا جمادند هیچ ندانند که آن حال کی خواهد بود.

«إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ» خطاب عام است همه بندگان را، می‌گوید: که معبود شما یکیست، خدایی که مستحقّ عبادت اوست، موصوف بوصف جلال و نعت عزّت، اوست یکتایی که او را شريك و انباز نیست، جباری که او را حاجت و نیاز نیست، «فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ» کافران را می‌گوید که ایمان برستاخیز ندارند، دلهاشان با توحید بیگانه است، حق نمی‌شناسند و راستی نمی‌پذیرند و از ایمان و تصدیق سر باز زدند و گردن کشیدند.

«لَا جَرَمَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ» ای حقا انّ الله يعلم، «مَا يُسِرُّونَ» من معاداة النبی (ص)، «وَمَا يُعْلِنُونَ» منها، «إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ» عن الایمان می‌گوید بر راستی و درستی که الله نهان و آشکارای ایشان می‌داند، آنچه در دل دارند از عداوت مصطفی (ص) و مؤمنان می‌داند و آنچه آشکارا میکنند از فعل بد و اذی که می‌نمایند می‌بیند و فردا همه را پاداش دهد و هیچ نستانید ایشان را و نوازد که ایشان را دوست ندارد: «إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ» گویند که حسین بن علی (ع) با درویشان بنشستی آن گه گفتی: «إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ» و قیل فی قوله: «لَا جَرَمَ» لا ردّ لقلوبهم و فعلهم و جرم یعنی حقّ و وجب، و التقدير: وجب انّ الله يعلم اسرارهم و اعلانهم، انّه لا يحبّ المستکبرین.

«وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ» این در شأن مقتسمان آمد که در ایام موسم بر راه حاج نشسته بودند چون از ایشان می‌پرسیدند که: «ماذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ» ای ما الذی انزل الله علی محمد (ص) چیست آنک الله فرو فرستاد بر محمد (ص)؟ ایشان جواب می‌دادند که: «أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ» ای ما دوتنه الاوائل فی کتبهم، ای الذی تذکرون انتم ائه منزل اساطیر الاولین، اکاذیب الاولین آنچه شما می‌گوئید که از آسمان منزلست آن افسانه‌های پیشینیانست و دروغها که پیشینیان بر ساختند و نهادند، همانست که جای دیگر گفت: «أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ اِكْتَنَبَهَا فَهِيَ تُمَلَى عَلَيْهِ بُكْرَةً وَأَصِيلًا».

«لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ» این لام لام عاقبة گویند، ای مآل فعلهم هذا العذاب معنی آنست که اساطیر الاولین بآن گفتند تا بعاقبت و سرانجام بار گران خود همی‌بردارند بتمامی که از آن هیچ بتوبه و حسنات نکاهد، «وَمِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضَلُّونَهُمْ» و بار ایشان نیز بردارند که پس رو بوده اند و ایشان را گمراه کردند بی آنک پس روان را از گناه چیزی وا کم کنند، آن گه گفت: «بَغْيِرِ عِلْمٍ» ای بتقلید من غیر استدلال، که سخن ایشان بنادانی پذیرفتند و بی حجت طاعت ایشان داشتند و بباطل اتباع ایشان کردند، و روا باشد که: «بَغْيِرِ عِلْمٍ» با مضلّان شود، ای یضلونهم جهلا منهم بما كانوا یکسبون من الاثم.

قال رسول الله (ص): ایما داع دعا الی ضلالة فاتبع فانّ علیه مثل اوزار من اتبعه من غیر ان ینقص من اوزارهم شیء و ایما داع دعا الی هدی فاتبع فله مثل اجورهم من غیر ان ینقص من اجورهم شیء، «أَلَا سَاءَ

ما يَزُرُونَ» ای بس الاثم الذي يَأْتُمُونَ و الثقل الذي يحملون ساء يجرى مجرى بس ما يزرون، محله رفع لانه فاعل ساء.

«قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ» ای من قبل قريش ميگويد، اگر اين قريش ساز بد می سازند و بابطال دين حق می کوشند پيش از ایشان هم ساختند اين ساز بد و بابطال دين حق کوشيدند و کاری از پيش نبردند و آن نمرود بن کنعان بود که سوگند ياد کرد که قصد بالا کند بساز و مکر خویش تا خدای ابراهيم عليه السلام را دريابد: فصعد في الثابوت على النّسور نحو السّماء ثم عاد خائبا ثم بنى بنيانا عظيما طوله خمسة آلاف ذراع حتى اذا بلغ اعلى ما يقدر عليه ارتقى فوقه يروم بجهله اله ابراهيم فاحدث من الفزع و ارسل الله تعالى ريحا فالقت رأس البنيان في البحر و خرّ عليهم الباقي و انتكفت ببيوتهم فتبلبلت السن الناس يومئذ من الفزع فتكلموا بثلثة و سبعين لسانا و لذلك سميت بابل و انما كان لسان الناس قبل ذلك بالسريانية معنى آنست که ای محمد آن كافرين و گردنكشان پيشينيان چندانك توانستند مکر ساختند و تدبيرها کردند تا دين حق باطل کنند و بعاقبت ربّ العزّه تدبير ایشان باطل کرد و ایشان را هلاک کرد، اینست که گفت: «فَأَتَى اللَّهَ بُنْيَانَهُمْ» ای اتی امر الله و هو الرّيح التي خربتها، «فَخَرَّ» ای سقط، «عَلَيْهِمُ السَّفْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ» و هم تحته، «وَأَتَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ» ای دخل بعوضة قد جفّ منها شقها في خياشيمه فقتلته.

«ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُخْزِيهِمْ» معنى آنست که هر چند ایشان را در دنيا عذاب کردند و خزی و نکال و وبال کردار خود دیدند بر آن اقتصار نکنند که خزی عظیم و عذاب صعب ایشان را در قیامت خواهد بود، و ربّ العزّه ایشان را گوید: «أَيْنَ شُرَكَائِي» ای الذين في دعواكم انهم شركائي اين هم ليدفعوا العذاب عنكم كجاندا انانك شما دعوی کردید که ما را انبازاناند تا امروز عذاب از شما دفع کنند، «الَّذِينَ كُنْتُمْ تُشَاقِقُونَ» ای تخالفون و تحاربون النبي و المؤمنين، «فيهم» و الاصل كنتم في شقّ غير شقّ المؤمنين لاجلهم كجاندا ایشان که از بهر ایشان با رسول من و با مؤمنان جنگ کردید و مخالفت و معادات نمودید، و قرأ نافع: تشاققون بكسر النون مخففة و الاصل فيه تشاققوني فحذف النون الثانية تخفيفا و انما حذف الثانية لان الاولى علامة الرفع ثم حذف ياء الضمير و اكتفى بالكسرة و المعنى: الذين كنتم تخالفونني فيهم و لاجلهم، «قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ» يعنى العلم بالله و هم الملائكة، و قيل هم المؤمنون.

مؤمنان چون عذاب خزی کفار بینند در قیامت گویند: «إِنَّ الْخِزْيَ» ای الذلّة، «الْيَوْمَ وَ السُّوءَ» ای العذاب، «عَلَى الْكَافِرِينَ» لا علينا.

«الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ» قرأ حمزة يتوفيههم بالياء في الحرفين، ذكر الفعل لتقدمه و لكون تأنيث فاعله غير حقيقي لانه تأنيث جمع و للفصل، و قرأ الباقون: تتوفاهم بالتاء فيهما انثوا الفعل و ان تقدم لانه مسند الى جماعة فهي مؤنثة كما قال تعالى: «وَ إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ» «تَتَوَفَّاهُمْ» ای تقتبض ارواحهم بامر الله. و قال الحسن: تتوفاهم الى النار الى تحشرهم اليها و المتوفى هو الله سبحانه، لقوله: «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا» و ليس بينهما تناف لانّ الملائكة يتولون ذلك بامر الله، فجاز اسناده الى الله لانه بامرهم و قدرته و جاز اضافته

الى الملائكة لكونهم مباشرين لذلك. و قيل اسباب التوفى بالملائكة و اتمام التوفى بالله.

عکرمه گفت: این آیه در شأن قومی آمد که در مکه بزبان کلمه شهادت بگفتند و اقرار دادند که ما مسلمانیم، اما هجرت نکردند به مدینه و روز بدر قریش ایشان را باکراه با خود به بدر بردند و فرا جنگ داشتند تا همه کشته شدند. ربّ العالمین از بهر ایشان گفت: «ظالمی أنفُسِهِمْ» بر خود ستم کردند که در مکه مقام داشتند و به مدینه هجرت نکردند یعنی آن اسلام سود نداشت که با وی هجرت نبود، «فَأَلْفَوْا السَّلْمَ» قال اهل اللغة السَّلْم الاستسلام و الانقياد، یعنی لما عاينوا الموت و زال شكهم اظهروا الايمان و الاسلام و الخروج من العداوة. و قالوا للملائكة، «ما كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ» ای كفر و معصية.

بوقت معاینه که فریشتگان مرگ را دیدند خویشتن را بیفکندند و از خود اسلام نمودند و گفتند ما کافر نبوده‌ایم و شرك نیاورده‌ایم، فریشتگان جواب دهند: «بلى» شما کافران بودید و شرك آوردید، «إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» من الشرك و التّكذيب.

«فَادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ» ای درکاتها. و قيل المراد به عذاب القبر، فقد جاء فى الخبر: القبر روضة من رياض الجنة او حفرة من حفر النار. و قيل يخاطبون به عند البعث، «خَالِدِينَ فِيهَا فَلَيْسَ مَثْوًى الْمُتَكَبِّرِينَ» المتعظمين من اتباع محمد (ص) جهنم و ابوابها.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً» هو اشارتست فرا ذات الذی کنایتست از صفات، انزل اخبارست از افعال، تا بدانی که خدای را جلّ جلاله هم ذات است و هم صفات و هم افعال. در ذات قدیم، در صفات کریم، در افعال حکیم. در ذات بی شرکت، در صفات بی شبهت، در افعال بی علت. بنده نظاره صنع وی کند، پس از صنع بگریزد نظاره صفات کند، پس از صفات بگریزد نظاره ذات کند. اینست مقامات روش سالکان و درجات معرفت عارفان. در نظاره صنع تفکر باید و در نظاره صفات علم و در نظاره ذات تذکر.

اینست که ربّ العالمین گفت: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ» ثم قال بعده: «لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ»، ثم قال بعده: «لآيَةً لِقَوْمٍ يَدَّكَّرُونَ» ای على هذا الترتيب تحصل المعرفة فاو لا التفكير ثم العلم ثم حينئذ يتذكر باستدامة العلم، يفكر او لا فيضع النظر موضعه فاذا لم يقع فى نظره خلل وجب له العلم لا محالة و لا فرق بين العقل و العلم فى الحقيقة، ثم بعده يستديم النظر و استدامة النظر هو التذكر الذى قاله و يقال انما قال: «لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» على الجمع لانه يحصل له كثير من العلوم حتى يصير عارفا و كل جزء من العلم يحصل بأية و دليل آخر و للعالم حتى يكون عارفا بربه آيات و دلائل لان دليل هذه المسئلة خلاف دليل تلك المسئلة فبدليل واحد يعلم وجوب النظر عليه و بادلة كثيرة يصير عارفا بربه و بدليل واحد يعلم انه يجب عليه تذکر علومه.

«وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا» الآية... از روی ظاهر دریاها زمین خلق را مسخر کرد کشتی بر آن روان و منافع در آن پیدا و از روی باطن در نفس آدمی دریاهاى آفریده که آدمی در آن غرق

گشته: یکی دریای شغل، دیگر دریای غم، سوم دریای حرص، چهارم دریای غفلت، پنجم دریای تفرقت. و این دریاها را کشتیها است، هر که در کشتی توکل نشیند از دریای شغل بساحل فراغت رسد، هر که در کشتی رضا نشیند از دریای غم بساحل امن رسد، هر که در کشتی قناعت نشیند از دریای حرص بساحل زهد رسد، هر که در کشتی ذکر نشیند از دریای غفلت بساحل یقظت رسد، هر که در کشتی توحید نشیند از دریای تفرقت بساحل جمع رسد.

و لقد انشد بعضهم:

النَّاسُ بَحْرٌ عَمِيقٌ وَ الْبَعْدُ مِنْهُمْ سَفِينَةٌ      وَ قَدْ نَصَحْتَكُ فَاَنْظُرْ لِنَفْسِكَ الْمَسْكِينَةَ

«أَفَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ» آفریده هرگز چون آفریدگار کی بود؟! کرده هرگز بگردگار کی ماند؟! در هفت آسمان و هفت زمین خداست که یگانه و یکتاست، در ذات بی شبیه و در قدر بی نظیر و در صفات بی همتاست، خالق را بمخلوق شبیه پنداشتن خطاست و راه تشبیه راه جفاست، اما اثبات صفات تشبیه نیست و تقدیس در نفی صفات جز مذهب ابلیس نیست، از هست گفتن تشبیه ناید بلکه از مانند گفتن تشبیه آید، هر که تشبیه کرد کافرست همچنانک چون نیست گفت کافر است، هر که الله را مانند خویش گفت او الله را هزار شریک بیش گفت و هر که صفات الله را تعطیل کرد او خود را در دو گیتی ذلیل کرد.

«وَ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُسْرُونَ وَ مَا تُعْلِنُونَ» فیه تخویف ارباب الزلات و تشریف اصحاب الطاعات، این آیت هم ارباب زلات را تهدید است هم اصحاب طاعات را تشریف، می‌گوید: بر ما هیچ پوشیده نیست نه زلت عاصیان نه طاعت مطیعان، فردا هر کسی را جزاء خود دهیم و بسزای خود رسانیم.

«وَ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئاً وَ هُمْ يُخْلَقُونَ» دلیلیست که هر که آفریده است، از وی آفرینش درست نیاید پس آدمی اگر چه او را حیاة و تمیز است آفریدن نتواند و این دلیلیست که اعمال وی خلق حق است بخلاف قول معتزله و قدریه، چون آدمی با حیاة و تمیز آفریدن نمی‌تواند، بدان که بی حیاة‌اند و بی تمیز اولیتر که نتوانند، و ربّ العزّه ایشان را می‌گوید «أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ» بل که آفریدگار الله است که یگانه و یکتاست، و خداوندی را سزاست، و در ذات و صفات بی همتاست.

يقول الله عزّ و جل: «إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ» احد فی ملکوتہ، صمد فی جبروتہ: کبریاؤہ رداؤہ و علاؤہ سناؤہ و مجده عزّه و کونه ذاته، ازله ابده و قدمه سرمده و ثبوتہ عینه و دوامه بقاؤہ و قدره قضاؤہ و جلاله جماله، سبحانه ما اعظم شأنه و اعلى سلطانه.

### ۳ النوبة الاولى

«وَ قِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا» گفتند متقیان را که از شرك بپرهیزیدند، «ما ذا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ» چه چیزست که فرو فرستاد خداوند شما، «قَالُوا خَيْرًا» همه نیک گفتند، «لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً» ایشانراست که نیکویی کردند در این جهان نیکوی، «وَ لِدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ» و سرای آن جهان باز به، «وَ لَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ» (۳۰)

جَنَاتُ عَدْنٍ» و نيك سرايست پرهيزكاران را

بهشتهای همیشه‌ای، «يَدْخُلُونَهَا» می‌روند در آن، «تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» زیر درختان آن جویها روان، «لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ» ایشانراست در آن هر چه ایشان خواهند، «كَذَلِكَ يَجْزِي اللَّهُ الْمُتَّقِينَ (۳۱)» چنان پاداش دهد الله پرهيزكاران را.

«الَّذِينَ تَتَوَقَّأَهُمُ الْمَلَائِكَةُ» ایشان که می‌میراند ایشان را فریشتگان، «طَيِّبِينَ» و ایشان از کفر پاک، «يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ» می‌گویند ایشان را سلام بر شما، «ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۳۲)» در بهشت روید بآن کردار نیکو که می‌کردید.

«يَنْظُرُونَ» چشم می‌دارند، «أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ» مگر آنچ بایشان آید فریشتگان میراننده «يَأْتِي أَمْرٌ رَبِّكَ» یا آید کار خداوند تو ناگاه، «لَكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ» هم چنان چشم می‌داشتند ایشان که پیش از ایشان بودند، «مَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ» و الله بر ایشان ستم نکرد، «لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (۳۳)» لکن ایشان بر خویشتن ستم کردند.

«فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا» بایشان رسید بدهای کردار ایشان که کردند، «وَوَاقٍ بِهِمْ» و فرا سر ایشان نشست، «مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (۳۴)» آنچ بر آن می‌خندیدند و افسوس می‌کردند.

«وَقَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا» مشرکان گفتند، «لَوْ شَاءَ اللَّهُ» اگر خدا خواستی، «مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ» ما نپرستیدیمی جز از او هیچیز، «نَحْنُ وَ لَا آبَاؤُنَا» نه ما و نه پدران ما، «وَلَا حَرَمْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ» و نه ما هیچیز حرام کردیم و جز از آن، «كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ» پیشینیان همین کردند، «فَهَلْ عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ (۳۵)» هست بر پیغامبران مگر پیغام رسانیدن آشکارا.

«وَلَقَدْ بَعَدْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا» و انگیزانیدیم در هر امتی و اهل روزگاری فرستاده‌ای، «أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ» که خدای را پرستند، «وَأَجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ» و از ناسزاها و از کژها بپرهیزند، «فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ» بود از ایشان کسی که الله وی را راه نمود، «وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ» و بود از ایشان کسی که بر وی گمراهی از حکم خدای بیش شده بود، «فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ» بروید در زمین، «فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ (۳۶)» بنگرید که چون بود سرانجام استوار نگیرندگان پیغامبران.

«إِنْ تَحَرَّصَ عَلَى هُدَاهُمْ» اگر چه حریص باشی و سخت واینده بر راه یافتن مشرکان، «فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ يُضِلُّ» راه ننماید الله کسی که خود وی را بی راه کرد، «وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ (۳۷)» و ایشان را نه یاری ده بود و نه کارساز.

«وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ» و سوگندان خوردند، «جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ» چندانک دانستند و توانستند، «لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ» که الله هرگز مرده نینگیزاند «بَلَى وَعَدَا عَلَيْهِ حَقًّا» بلی انگیزاند و این ازو وعده ایست راست کردن آن بروی حق، «وَلَكِنْ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۳۸)» لکن بیشتر مردمان نمی‌دانند.

«لِيُبَيِّنَ لَهُمْ» تا ایشان را باز نماید، «الَّذِي يَخْتَلِفُونَ فِيهِ» آن روز و آن کار که در آن مختلف بودند، «وَوَاقٍ



لِيَعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا» و تا بدانند آن روز کافران، «أَتَهُمْ كَأَنَّهُمْ كَانُوا كَاذِبِينَ (۳۹)» که ایشان دروغ می گفتند.  
 «إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَاهُ» گفتار ما چیزی را که خواهیم که بود، «أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (۴۰)» آنست که آن را گوئیم که باش تا بود.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: «وَقِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ» این در برابر آنست که: «وَأِذَا قِيلَ لَهُمْ مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ» و این آن بود که احیاء عرب بایام موسم کس فرستادند به مگه تا از احوال رسول خدای (ص) بپرسند و قصه وی بداند و نشان وی بپرسد، چون بدر مگه رسید مقتسمان که بر راه بودند یکی می گفت محمد ساحرست، یکی می گفت شاعرست، یکی می گفت کذابست، یکی می گفت مجنونست، و می گفتند: لو لم تلقه خير لك اگر او را نبینی ترا به بود، آن سائل گفت: انا شرّ وافد ان رجعت الى قومي دون ان ادخل مگه و استطع امر محمد او القاه پس من بد پیکی باشم و بد رسولی از قوم خویش اگر هم باین سخن باز گردم و در مگه نروم و محمد را نبینم و حال وی باز ندانم، چون در مگه شد اصحاب رسول و مؤمنان را دید گفت: «ماذا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ» اینست که ربّ العالمین گفت: «وَقِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ» ما و ذا کالشیء الواحد و المعنى: ای شیء انزل ربکم چه چیز است که خدای فرو فرستاد بر محمد؟ «قَالُوا خَيْرًا» اینجا دو قول گفته اند: یکی انزل خیرا و هو القرآن الجامع لجميع الخیرات، ایشان جواب دادند که خیر فرو فرستاد یعنی قرآن فرو فرستاد که جامع خیراتست و منبع حسنات و بیان ثواب مؤمنان.

قول دیگر قالوا خیرا ای قالوا قولا خیرا یعنی التصديق و السمع و الطاعة، یعنی که ایشان در جواب همه نیکی گفتند و تصدیق کردند که وی پیغامبرست راست گوی و راست کار، فرستاده بحق و آورنده دین حق، «لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا» روا باشد که این تفسیر «خیر» بود و روا باشد که سخنی مستأنف بود، ای للمحسنین فی هذه الدنيا حسنة، ای لمن قال لا اله الا الله» ثواب مضاعف امن و غنیمة و اهل و مال هر که در دنیا گوید باخلاص «لا اله الا الله» و کار نیکو کند او را ثواب مضاعف بود هم در دنیا و هم در عقبی، در دنیا امن و غنیمت و اهل و مال و در عقبی جنات عدن، آن گه گفت: «وَأَدَارُ الْأَخْرَةِ خَيْرٌ» و سرای آخرت و حیات آن جهانی به از سرای دنیا و حیات این جهانی، «وَأَلِنَعَمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ» احتمال کند که دار المتقین دنیاست یعنی بتزودن منها للأخری، باین قول «جَنَاتُ عَدْنٍ» ابتداست و «يَدْخُلُونَهَا» خبر ابتدا. معنی دیگر: «وَأَلِنَعَمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ جَنَاتُ عَدْنٍ» نیک سرائیست متقیان را.

«جَنَاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» ای منابعها من تحت اشجارها، «لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاؤُنَ» بشتهون، «كَذَلِكَ يَجْزِي اللَّهُ الْمُتَّقِينَ» ای مثل هذا الجزاء الذي هو الجنة يجزي من اتقاه.

«الَّذِينَ تَتَوَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ» ای طيب الله انفسهم بنظافة الايمان و طهارة الاسلام می گوید فریشتگان قبض ارواح ایشان می کنند و ایشان بنظافت ايمان و طهارة اسلام پا کند، کردار ایشان پاک و اعتقاد ایشان پاک. و قيل «طَيِّبِينَ» ای فرحين ببشارة الملائكة اياهم بالجنة و الامن مما يخافون، «يَقُولُونَ» ای تقول

الملائكة لكلّ احد منهم عند الموت: السّلام عليك يا ولىّ الله، الله يقرأ عليك السّلام، «ادخلوا الجنّة» اى ابشروا بالجنّة. و قيل يقال لهم فى الآخرة: «ادخلوا الجنّة بما كنتم تعملون» فى الدّنيا ايام حياتكم ° «يَنْظُرُونَ إِنَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ» قرأ حمزه و الكسائى: «يأتيتهم» بالياء و قرأ الباقون: «تأتيتهم» بالتاء، و الوجه فيهما ما ذكرنا فى يتوقّينهم و تتوقّانى بالياء و التاء، اى ما ينتظرون انا مجيء الملائكة لقبض ارواحهم، ° «يَأْتِي أَمْرُ رَبِّكَ» يعنى يوم القيامة. و قيل او يأتى امر ربك اى عذابه الذى وعدهم و تأخر عنهم. و قيل او يأتى امر ربك بالقتل، و المعنى هل يكون مدّة اقامتهم على الكفر انا مقدار حياتهم الى ان يموتوا او يقتلوا، «لِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ» استبطنوا العذاب كاستبطاء هؤلاء و انتظروا انتظار هؤلاء و كفروا كفر هؤلاء، «ما ظلمهم الله» بتعذيبه اياهم، «لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» بكفرهم و بمعصيتهم.

«فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا» اى جزاء اعمالهم السيئة، «وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ» احاط بهم جزاء استهزائهم، و الحيق الاحاطة بالشىء و لا يستعمل انا فى الشرّ و فى الآية تقديم و تأخير، و التقدير كذلك فعل الذين من قبلهم فاصابهم سيئات ما عملوا و حاق بهم ما كانوا به يستهزءون و ما ظلمهم الله و لكن كانوا انفسهم يظلمون.

«وَقَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ» يعنى لو لم يرص لحال بيننا و بين ذلك او منعنا بارسال الملائكة بالهوى الينا، مشركان گفتند ما عبادت اين بتان كه مى كنيم بآن مى كنيم كه الله تعالى از ما مى پسندد و بآن راضيت كه اگر راضى نبودى ما را فرا آن نگذاشتى و نه پدران ما را و از آن بگردانيدى و بانچ پسنديده اوست هدايت دادى، چون نكرد از آنست كه از ما اين خواست و باين رضا داد و همچنين بحيره و سائبه و وصيله و حامى كه محرم كرديم از آن كرديم كه از ما تحريم خواست و بمشيت اوست و بآن راضى. و قيل انما قالوا ذلك استهزاء و تكذيبا كما قالوا: «أَنْ نُطْعِمَ مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَطْعَمَهُ» و لا خلاف انّ الله لو شاء لاطعمهم، كذلك لو شاء الله ما اشركوا و ما عبدوا من دونه شيئا.

«لِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ»

من الامم المشركة، اى قالوا مثل قولهم فى تكذيب رسل الله، «فَهَلْ عَلَى الرَّسُلِ» اى ما عليهم، «إِنَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ» و قد بلغوا اما الهداية فهى الى الله سبحانه و تعالى و اذا بلغت الرّسل فالايمان به واجب. و قيل الايمان يجب بالسمع و يلزم بالبلاغ، و البلاغ بمعنى الإبلاغ كالطاقة و الجابة و الطاعة.

«وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا» كما بعثناك فى هؤلاء، «أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ» يعنى بان اعبدوا الله، «وَأَجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ» و هو الشيطان و كلّ من يدعو الى الضلالة. ربّ العالمين اندرين آيت خبر داد كه رسولان را بخلق فرستاد تا ايشان را بعبادت حق فرمايند و بر دين حق خوانند، اما اضلال و هدايت در ايشان نيست كه هادى و مضلّ خداى تعالى است آن را كه خواهد راه نمايد و آن را كه خواهد بى راه كند، اينست كه گفت: «فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ» ارشده، و مِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ وَجبت، «عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ» و الكفر بالقضاء السّابق حتى مات على كفره، «فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ» خطاب لامّة محمد (ص)، «فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ» قوم نوح و

عاد و ثمود و غیرهم، ای انظروا الی اثار سخط الله بهم کیف اعقبهم تکذیبهم رسل الله ما اعقبهم ثم اكد ان من حقت علیه الضلالة لا یهتدی.

فقال تعالی: «إِنْ تَحْرَصْ عَلَى هُدَاهُمْ» ای ان تطلب هداهم اشدّ الطلب، «فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ يُضِلُّ» یهدی بفتح یا و کسر دال قراءت اهل کوفه است، یعنی که الله تعالی راه ننماید کسی را که خود بی راه کرد، آن کس که در سابقه حکم خذلان الله تعالی بوی رسید نیز او را توفیق هدایت ندهد، و احتمال کند که هدی بمعنی اهتدی باشد ای لا یهتدی من اضله الله، و قراءت باقی لا یهدی بضمّ یا است و فتح دال میگوید بی راه کرده خدای را راه ننمایند، همچنانست که گفت: «مَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ» و بر یضّلّ بضمّ یا و کسر ضاد همه متفقاند، «وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ» من ینصرهم من عذاب الله و یمنعهم عنه.

«وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ» ای حلفوا باغلظ ایمانهم تکذیباً منهم بقدرة الله علی البعث، و قوله «جَهْدَ» منصوب علی انه مصدر فی موضع الحال، مفسران گفتند مردی مسلمان دینی داشت بر مردی مشرک، تقاضای وی کرد و در اثناء سخن وی برفت: و الذی ارجوه بعد الموت انه لکذا بأن خدای که بعد از مرگ بوی امید دارم که چنین و چنین بود، آن مرد مشرک گفت: تو می‌گویی که بعد از مرگ بعث خواهد بود و ترا زنده برانگیزانند؟ آن گه سوگند یاد کرد آن مشرک بایمان مغلظه که: «لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ» رب العالمین بجواب وی این آیت فرستاد: «بَلَى وَعَدَا عَلَيْهِ حَقًّا» بلی ایجاب من الله ما نفوه من البعث ای بلی لتبعثن، الله گفت: بلی شما را برانگیزانند، اینجا سخن تمام شد. آن گه گفت: «وَعَدَا عَلَيْهِ حَقًّا» ای وعدکم الله البعث و الجزاء وعدا حقا لاخلف فيه و قوله «عَلَيْهِ» ای علیه انجازه و الوعد الحق ما قرن بالانجاز، «وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» انه وعد لا یأتی علیه خلف. قال قتادة: ذکر لنا ان رجلا قال لابن عباس ان ناسا بالعراق یزعمون ان علیا مبعوث قبل یوم القيامة و یتاولون هذه الآیة، فقال ابن عباس کذب بنوا الاماء انما هذه الآیة عامة للناس، لو کان علی مبعوثا قبل یوم القيامة ما انکحنا نساءه و لاقسمنا میراثه، و صحّ

فی الخبر ان الله عزّ و جلّ یقول کذبنی ابن آدم و لم یکن له ذلك و شتمنی و لم یکن له ذلك، اما تکذیبه ایای فقله لن یعیدنی کما بدانی، و فی روایة اخرى فحلفه بی ان لا ابعث الخلق، و اما شتمه ایای فقله: «اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا» و انا الواحد الصمد الذی لم الد و لم اولد و لم یکن لی کفوا احد.

قوله: «لِيُبَيِّنَ لَهُمْ» گفته‌اند این لام تعلق ببعث دارد و معنی آنست که: بلی بیعتهم لیبیین لمنکری البعث و المقسمین صحّة ما اختلفوا فيه و لیعلموا کونهم کاذبین، قومی گفتند این لام متصل است بآیت پیش: «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا» لیبیین لهم اختلافهم انهم کانوا من قبله علی ضلالة، و گفته‌اند «الَّذِي يَخْتَلِفُونَ فِيهِ» این اختلاف همانست که آنجا گفت: «عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ عَنِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ، الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ» جای دیگر گفت: «إِنَّكُمْ لَفِي قَوْلٍ مُخْتَلِفٍ» این هر سه آیت در کار رستاخیز است قومی منکر بودند و می‌گفتند: «لَا تَأْتِينَا السَّاعَةُ»، قومی بشک بودند همی‌گفتند: «إِنْ نُنْظَنُ إِلَّا ظَنًّا وَ مَا نَحْنُ بِمُستَيْقِنِينَ» ثم ذکر سهولة البعث علیه فقال: «إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ» ای اذا اردنا «ان» نبعث من يموت فلا مشقة علينا فی احیائه لانا اذا اردنا خلق شیء فانما

«نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ». قرأ ابن عامر و الكسائي: فيكون بالنصب عطفًا على نقول الذي انتصب بان و التقدير ان نقول فيكون فينتصب لانه معطوف على منصوب، و قرأ الباقر فيكون بالرفع و الوجه انه فعل مستأنف مقطوع مما قبله و التقدير فهو يكون. و قيل معنى الآية: انا اذا اردنا الشيء نقول من اجله كن ايها المراد فيكون على قدر ارادة الله عزّ و جلّ، و قد سبق بيانه في سورة البقرة. و في هذه الآية دليل على انّ القرآن غير مخلوق و ذلك انّ الله عزّ و جلّ اخبر انه اذا اراد شيئًا قال له كن فيكون، فلو كان قوله كن مخلوقًا لاحتاج الى قول ثان و احتاج ذلك القول الى قول ثالث الى ما لا نهاية له فثبت انّ الله تعالى خلق المخلوق بكلام غير مخلوق.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: «وَقِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا» الآية... هم مدحست و هم تهنيت و هم بشارت، مدح نيكو و تهنيت بسزا و بشارت تمام، مدح آنست که ایشان را بصفه تقوى بستود گفت: «وَقِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا». تهنيت آنست که ایشان را در دنيا حسنه مهنا داد گفت: «لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً». بشارت آنست که ایشان را سراى پيروزى و ملك جاودانى وعده داد كه: «وَلَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ جَنَّتُ عَدْنُ» گفت نيك سراى است و خوش جاى جنات عدن متقيان را، همانست که آنجا گفت: «تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا»، آن بهشت بدان نيکویی و سراى بدان پيروزی و نعيم بدان فراخی و آسانی کسی را ساخته‌ايم که در کوی تقوى منزل دارد و ايمان خویش بلباس تقوى آراسته دارد. مصطفى (ص) گفت: «الايمان عريان و لباسه التقوى» هر مسافرى را زادى بايد در آن سفر که پيش دارد و مسافر راه حقيقت را زاد تقوى است: «وَوَ تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى». اگر کسی را از تقوى نشان توان داد آن درويشان صحابه اند، بزرگان دين و پيشوايان شريعت و حقيقت که در طلب جمال دين از اوطان خویش هجرت کردند، غريب وار جان و دل خویش از اندوه دين و درد اسلام بگداخته و نهاد ایشان از تيمار مسلمانى بيمار و نحيف گشته و بر دوستى خدا و رسول (ص) تن سبيل و جان فدا کرده، نيكو گفت آن جوانمرد که گفت:

ازين مشنى رياست جوى رعنا هيچ نگشايد      مسلمانى ز سلمان جوى و درد دين ز بو دردا

لا جرم ایشان را بود در دنيا نعمت حلاوت طاعت و صفاء وقت و حصول استقامت و زيادت توفيق در اعمال و تحقيق در احوال اينست که الله تعالى گفت: «لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً». و قيل تلك الحسنة ان يبلغهم منازل الاكابر و السادة، قال الله تعالى: «وَوَجَعْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا» در طاعت راغب بودند و بر خدمت مواظب تا بدرجه امامت رسيدند و منزلت سادات و اکابر يافتند و از برکات ارشاد ایشان در راه دين مريدان خاستند و بچراغ علم ایشان براه شريعت و حقيقت رفتند فتحقق فيهم

قول النبي (ص): «لان يهتدى بهداك رجل خير لك من حمر النعم»، ثم قال: «وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ»

لانّ ما فيها بيقى و ليس فيها خطر الزوال و لانّ فى الدنيا مشاهدة و فى الآخرة معاينة، فرق میان مشاهده

و معاینه است که مشاهده بر خاستن عوائق است میان بنده و میان حق و معاینه هم دیداری است عارفان را، امروز مشاهده دلست و فردا هم مشاهده دل بود، هم معاینه چشم، و معاینه سه چیز است: بچشم اجابت فرا مجیب نگرستن و بچشم انفراد فرا فرد نگرستن و بچشم حضور فرا حاضر نگرستن.

پیر طریقت گفت: ای جوانمرد بدوری از خود نزدیکی وی را نزدیک باش و بغیبت از خود حضور وی را بکرم حاضر باش، وی جلّ جلاله نه از قاصدان دور است، نه از طالبان پنهان، نه از مریدان غائب.

«جَنَاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا» چه بزرگوار جایی و چه نیکو سرایی که ربّ العزّه بخودی خود میگوید: «وَلَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ جَنَاتُ عَدْنٍ»، خوش جایی است که در آن همه زندگی است، مرگی نیست. همه جوانی است، پیری نیست. همه تن درستی است، بیماری نیست. بنده در آن جاودانی است، بیرون آمدنی نیست. در هوای بهشت سرما و گرما نیست، آفتاب و ظلمت نیست، سموم و زمهریر نیست، راست چون روز نوبهارست، همه بنفشه زار و گلزارست، نسیم خوش و مرد جوان و تن درست و دل شاد و جان خرم. و در جمله بهشتیان بر دو گروه‌اند: از يك گروه سخن توان گفت و از دیگر گروه نه، و آن يك گروه که از ایشان سخن توان گفت کمین‌اند فهمها و همها بقدر نعمت ایشان نرسد و زبانها شرح آن بر نتابد. و خبر درست است از مصطفی (ص) که قصّه آن مرد گفت که هزار سال در آتش خواهد بود وانگاه برهد. گفت که او را از بهشت چندان که همه دنیا بدهند و ده بار دیگر چندان که این جهانست از اول گیتی تا آخر بدهند. و اگر اهل بهشت بمهمان او آیند همه را فراخ طعام و شراب دهد و همه را لباس و مرکب دهد و از آنچه او را دادند بر پشه‌ای نقصان در نیابد، و کمال نعمت آنست که هرگز بریدنی نیست چنانک گفت: «عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْدُودٍ».

از روی اشارت میگوید: بجفاء رهی عطاء خود دریغ نداشتیم دیدیم آنچه دیدیم و مهر خود ازو بر نداشتیم.

«الَّذِينَ تَتَوَقَّأَهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ» طاهرة انفسهم من التدنس برهج المخالفات و طاهرة قلوبهم عن العلاقات و اسرارهم عن الالتفات الی شیء من المخلوقین و المخلوقات، «يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ» منهم من يخاطبه بذلك الملك و منهم من يكاشفه بذلك الملك.

#### ٤ النوبة الاولى

قوله تعالى: «وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ» ایشان که از خان و مان ببریدند از بهر خدای، «مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا» پس آنک بر ایشان بیدادها کردند، «لَنُبَوِّئَنَّهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً» ایشان را جای سازیم درین جهان جای سخت نیکو، «وَلَأَجْرُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ» و مزد آخرت و پاداش آن جهان مه، «لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (٤١)» اگر دانندی.

«الَّذِينَ صَبَرُوا» ایشان که شکیبایی کردند، «وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ (٤٢)» و توکل بر الله دارند و کار باو سپارند.

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ» و نفرستادیم پیش از تو، «إِلَّا رِجَالًا» مگر مردانی، «نُوحِي إِلَيْهِمْ» بایشان پیغام می‌آمد، «فَسئَلُوا أَهْلَ الدُّكُرِ» اهل تورات و انجیل را بپرسید، «إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (٤٣)» اگر نمیدانید.

«بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ» بیپغامهای روشن و نامه‌ها، «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ» و فرو فرستادیم بتو ذکر، «لِئُبَيِّنَ لِلنَّاسِ» تا باز نمایی مردمان را و بیان کنی، «مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ» معانی آنچه فرو فرستاده آمد بایشان، «وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ (۴۴)» و تا در اندیشند.

«أَقَامِنَ الَّذِينَ مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ» ایمن می‌باشند ایشان که بدیها می‌ورزند، «أَنْ يَخْسِفَ اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ» که الله فرو برد ایشان را در زمین، «أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ (۴۵)» یا بایشان آید عذاب از جایی که نمی‌دانند.

«أَوْ يَأْخُذُهُمْ فِي تَقْلِبِهِمْ» یا ایشان را فرا گیرد در آمد شدن ایشان، «فَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ (۴۶)» که نتوانند که ازو بیش شوند.

«أَوْ يَأْخُذُهُمْ عَلَى تَخَوُّفٍ» یا فرا گیرد ایشان را بر روز بتری، «فَإِنَّ رَبَّكُمْ لَرَوْفٌ رَحِيمٌ (۴۷)» پس خداوند شما خداوندی بخشاینده است سخت مهربان.

«أَوْ لَمْ يَرَوْا» نمی‌نگرند، «إِلَى مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ» بهر چیز که خدای آفرید که آن را شخص است، «يَتَفَقَّهُوا ظُلُمًا» که چون می‌گردد سایه های آن، «عَنِ الْيَمِينِ وَالشَّمَائِلِ» از راست و از چپ، «سُجَّدًا لِلَّهِ» سجود کننده الله را «وَهُمْ دَاخِرُونَ (۴۸)» و آن وی را گردن نهاده و خویشتن افکنده خوار.

«وَاللَّهُ يَسْجُدُ» و خدای را سجود می‌کنند، «مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» هر چه در آسمانها چیز است و در زمینها، «مِنْ دَابَّةٍ» از هر چمنده‌ای و رونده‌ای، «وَالْمَلَائِكَةِ» و فریشتگان همه، «وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ (۴۹)» و ایشان از پرستش او سر نمی‌کشند.

«يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ» می‌ترسند از خداوند خویش که زبر ایشانست، «وَوَافِعُونَ مَا يُؤْمَرُونَ (۵۰)» و می‌کنند آنچه ایشان را فرمایند.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: «وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ» ای فارقوا و طانهم فی ذات الله و ابتغاء دینه. و قيل فی الله ای فی رضاء الله، «مَنْ بَعْدَ مَا ظَلَمُوا» ای ظلمهم قریش و عذبهم ليرتدوا عن الايمان. این ظلم همان فتنه است که آنجا گفت: «مَنْ بَعْدَ مَا فُتِنُوا» جای دیگر گفت: «وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ» و این فتنه آنست که کافران قریش مؤمنان را معذب همی‌داشتند و رنج می‌نمودند تا مگر از دین برگردند و آن صهیب است و بلال و خباب و عمّار یاسر و مادر او و اصحاب ایشان: اول شهید فی هذه الامّة سمیة امّ عمّار بن یاسر و جاءها ابو جهل بحربة فی فرجها وقف علیها رسول الله (ص) فقال یا آل یاسر و عدکم الجئة.

و روی انّ صهیبا قال لاهل مکه انّی رجل کبیر ان کنت معکم لم انفعکم و ان کنت علیکم لم اضرکم فخذوا مالی و دعونی فاعطاهم ماله و هاجر الی رسول الله (ص) فقال له ابو بکر ربح البیع یا صهیب و قال عمر نعم الرجل صهیب لو لم یخف الله لم یعصه، تأویلہ انّه لو امن عذاب الله و عقابه لما ترک الطاعة و لا جنح الی المعصية لامنه العذاب.

قتاده گفت: این در ابتداء اسلام بود که مسلمانان انبوه نبودند و کافران را شوکت بود و صحابه رسول را پیوسته اذی و رنج می نمودند تا قومی از ایشان به حبشه هجرت کردند و بعاقبت جمله صحابه را از خان و مان و وطن خود بیرون کردند و ربّ العالمین ایشان را دار الهجرة مدینه ساخت، فذلك قوله: «لُنَبِّئَنَّكُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً» ای دارا و بلدة حسنة و هی المدینه دار العلم و منتزل الملائكة و مَبْوء الحلال و الحرام انقذ الله بها رسوله من دار الشرك و احکم بها احکام دینه بالناسخ و عقد له به الاجتماع و ختم بها القرآن.

قال النبی (ص): «ان الاسلام لیأرز الی المدینه کما تارز الحیه الی حجرها».

و قال: «صلاة فی مسجدی هذا تعدل الف صلاة فی غیره من المساجد».

قال الزجاج: «لُنَبِّئَنَّكُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً» انهم صاروا مع النبی (ص) الی الاسلام و الی ان سمعوا ثناء الله عزّ و جلّ علیهم. و قال الضحاک: اسکنهم المدینه و رزقهم الغنیمه و نصرهم علی العدو. و روى انّ عمر رضی الله عنه کان اذا اعطی الرجل من المهاجرین عطاء قال له خذ باریک الله لك فیه هذا ما وعدک الله فی الدنیا و ما ذخرك فی الآخرة افضل ثم تلا هذه الآیة، «وَلَأَجْرُ الْآخِرَةِ» یعنی الجنة.

«أكبر» ای افضل، «لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ» ذلك.

«الذین صبروا» علی اذی الکفار، «وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ» فوضوا الامر الی ربهم و رضوا بما ینالهم فی دین الله.

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ» یا محمد الی الامم المتقدمین، «إِلَّا رِجَالًا» من البشر اوحینا الیهم فارسلنا هم الی قومهم فکذلك ارسلناک الی العرب و انزلنا علیک کتابا بلسانهم، «نوحی» بالنون و کسر الحاء رواها حفص عن عاصم و الوجه انّ المراد نوحی نحن «إِلَيْهِمْ» و الموحی هو الله تعالی، و قرأ الباقون «یوحی» بالیاء و فتح الحاء و كذلك ابو بکر عن عاصم علی ما لم یسمّ فاعله و هذا کما قال تعالی: «وَأَوْحِيْ اِلَى نُوحٍ» و قال فی موضع آخر: «إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ» و امال حمزه و الکسائی «یوحی» لانّ الالف منقلبة عن الیاء فحسنت الامالة فیها. «فَسئَلُوا أَهْلَ الدُّكْرِ» این در شأن مشرکان قریش فرو آمد که نبوت رسول را منکر بودند و می گفتند: «أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا» الله از آن عظیم تر است که رسول وی بشر باشد، فهلا بعث الینا ملکا؟

چرا نه فریشته ای فرستاد بما تا ما بگرویم، ربّ العالمین این آیت بجواب ایشان فرستاد گفت: «فَسئَلُوا أَهْلَ الدُّكْرِ» ای اهل العلم بالتوریه و الانجیل و الكتب المتقدّمة می گوید بپرسید از اصحاب تورات و انجیل و زبور و ایشان که کتب پیشین خوانده اند و دانسته، اگر موافق این ملت اند یا مخالف تا دانید که نه از بهر این ملت گواهی میدهند تا شما را گویند که پیغامبران با آدمیان همیشه بشر بوده اند. و قیل «فَسئَلُوا أَهْلَ الدُّكْرِ» من آمن من اهل الكتاب.

و قیل «فَسئَلُوا أَهْلَ الدُّكْرِ» اهل القرآن، «إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» فانهم یعلمونکم انّ الله لم یبعث الی امّة الا آدمیا رجلا.

قال رسول الله (ص): «لا يحل للعالم الا ان يبذل علمه و لا يحل للجاهل الا ان يتعلم» ثم تلا: «فَسئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ».

و قوله: «بِالْبَيِّنَاتِ وَ الزُّبُرِ» رواست که مردود بود بر وحی یعنی: یوحی الیهم بالبینات و الزُّبُرِ بایشان پیغامها آمد پیغامهای روشن و نامهها، و روا باشد که مردود بود بر ذکر یعنی: فسئلوا اهل الذکر بالبینات و الزُّبُرِ بپرسید ایشان را که یاد دارند بینات و زبر، و رواست که مردود بود بر علم یعنی: ان کنتم لا تعلمون بالبینات و بالزبر، و باین قول با زائده است ای لا تعلمون البینات، و این در لغت رواست: تقول علمته و علمت به.

زبر درین موضع قصه گذشتگانست و حدیث ایشان در کتب پیشین و در قرآن زبر است بمعنی کتب چنان که گفت: «وَ إِنَّهُ لَفِي زُبُرِ الْأَوَّلِينَ» یعنی نعت محمد و امته لفي کتب الاولین، و زبر است بمعنی لوح محفوظ چنانکه گفت: «وَ كُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ فِي الزُّبُرِ» یعنی فی اللوح المحفوظ، «وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ» کان جبرئیل علیه السلام ينزل على رسول الله (ص) بالقرآن و السنة و هذا الذکر هو ما نزل على الرسول من السنة، نظیر هذه الآية قوله: «الَّذِينَ كَذَّبُوا بِالْكِتَابِ وَ بما أَرْسَلْنَا بِهِ رُسُلَنَا» و قوله: «وَ لَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ» ای من قبل ان یبین لك بیانا بالسنة. و قيل: «وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ» ای القرآن، «لِلنَّاسِ» ای لتوضح لهم معانی القرآن، «وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» یندبرونه فیعلمون انه کلام الله.

«أُفَامِنَ الَّذِينَ مَكَّرُوا السَّيِّئَاتِ» لفظة استفهام و معناه توبيخ و انکار و معنی «مَكَّرُوا السَّيِّئَاتِ» عملوا بالفساد یعنی کفار مکه ظلموا اصحاب رسول الله (ص) و راموا صدهم عن دینهم و احتالوا لهلاك النبي يقول: اهم آمنون: «أَنْ يَخْصِفَ اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ» كما فعل بقوم لوط و كما خسف بقارون. و قيل كما فعل بنمرود، «أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ» بغتة من غير سابقة. و قيل يأتيهم العذاب من حيث يأمنون، فكان كذلك لأنهم اهلكوا ببدر و ما كانوا يقدرون ذلك.

«أَوْ يَأْخُذُهُمْ فِي تَقْلِبِهِمْ» ای مجيئهم و ذهابهم فی ديارهم و اسفارهم، «فَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ» ای بممتنعين على الله. و قيل ما هم بمعجزين جنود الله، تقول اعجزه و جده عاجزا و اعجزه جعله عاجزا.

«أَوْ يَأْخُذُهُمْ عَلَى تَخَوُّفٍ» ای على تنقص من اموالهم و ثمارهم حتى يهلكم على ذلك، يقال تخوفت السنون حرث فلان و نخلهاى اجتاحتها و نقصتها. قال سعيد بن المسيب بينا عمر بن الخطاب على المنبر فقال: يا ايها الناس ما تقولون فى قول الله: «أَوْ يَأْخُذُهُمْ عَلَى تَخَوُّفٍ» فسكت الناس، فقام شيخ، فقال يا امير المؤمنين هذه لغتنا بنى هذيل، التَخَوُّفُ: التَنَقُّصُ، قال عمر فهل تعرف العرب ذلك فى اشعارها؟ قال نعم، قال شاعرنا ابو كبير الهذلي:

تخوِّف السير منها تامكا قردا      كما تخوِّف عود النبعة السقن

یصف ناقه و انّ السير تنقص سنامها بعد تمکنه و اکتنازه. و قيل على تخوِّف ضدّ البغته ای على حدوث



حالات يخاف منها كالرياح و الزلازل و الصّواعق و لهذا ختم بقوله: «فَإِنَّ رَبَّكُمْ لَرَوْفٌ رَحِيمٌ» لأنّ فى ذلك مهلة و امتداد وقت فيمكن فيها التّلافي.

«أ و لم يروا» بالتاء قرأها حمزة و الكسائى اى قد رأيتم فما بالكم لا تتفكرون فتعلموا انّ عبادة خالقها واجبة عليكم، و قرأ الباقون «يروا» بالياء خبرا عن الذين مكروا السيئات. «إلى ما خلق الله من شيء» من جبل و شجر و غير ذلك من كلّ جسم قائم له ظلّ، و من للتبيين، «تنفيوا» قراءة اهل البصرة بالتاء و الباقون بالياء، فتأنيث الفعل لاجل انّ فاعله جماعة و الجماعة مؤنّثة و تذكيره من اجل انه متقدّم و فاعله غير حقيقى التّأنيث لكونه جمعا و تأنيث الجمع غير حقيقى، «يتفيوا» يتميل و يرجع من جانب الى جانب فهى اولّ النهار على حاله، ثمّ تنقص ثمّ تعود الى حالة اخرى فى آخر النهار فميلانها و دورانها من موضع الى موضع سجودها فذلك قوله: «عَنِ الْيَمِينِ وَ الشَّمَالِ» اى فى اولّ النهار عن اليمين و فى آخره عن الشّمال اذا كنت متوجّها الى القبلة، و هذا كقولهم: «وَ ظِلَالُهُمْ بِالْعُدُوِّ وَ النَّاصِلِ» الظلّ ما نسخته الشّمس و الفىء ما جاوزته ظلّ ميان صبح و بر آمدن آفتابست و باقى روز همه فىء است، جمعه افياء، تقول فاء الظلّ و نفيًا بمعنى واحد، «سُجِّدًا لِلَّهِ» منصوب على الحال و المعنى انّ كلّ ما خلق الله من جسم و عظم و لحم و نجم و شجر خاضع ساجد لله جلّ و عزّ فالكافر ان كفر بقلبه و لسانه و قصده فنفس جسمه و عظمه و لحمه و جميع الشجر و الحيوانات خاضعة لله ساجدة و الدليل عليه قوله: «أ لَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ وَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ» الآية...

و روى عن ابن عباس انه قال: الكافر يسجد لغير الله و ظلّه يسجد لله. و قال قتادة ظلّ كلّ شيء سجوده و سجود الظلال ميلانها و دورانها، و قيل تأويل الظلّ تأويل الجسم الذى عنه الظلّ. قال مجاهد اذا زالت الشّمس سجد كلّ شيء لله سبحانه، و فى الخبر ليس من شيء الا و هو يسبح لله تعالى تلك الساعة، قوله: «وَ هُمْ دَاخِرُونَ» اى صاغرون كارهون يريد سجود اضطرار لا اختيار و فى توحيد اليمين و جميع الشّمال اقول: احدها انّ الابتداء عن اليمين ثمّ تنقص حالا بعد حال عن الشّمائل فلها جمعت. و الثانى انها بمعنى الايمان و جمع الشّمال يدل عليها.

و الثالث لما كان لفظ ما موحدًا و معناه جمعا حمل اليمين على اللفظ و جمع الشّمال على المعنى و لهذا ايضا جمع الظلال و وحد الضمير.

«وَ لِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ» بعضها بالاختيار و بعضها بالاضطرار كقوله: «طَوْعًا أَوْ كَرْهًا». و قيل معناه: و لله يسجد ما فى السّموات من الملائكة و ما فى الارض من دابة، «وَ الْمَلَائِكَةُ» اى ملائكة الارض ايضا و الدليل على انّ الملائكة فى الارض ايضا قوله: «لَهُ مُعَقَّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ. وَ إِنَّ عَلَيْكُمْ لِحَافِظِينَ، كِرَامًا كَاتِبِينَ. مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ». و قيل انما خصّ الملائكة بالذكر مع كونهم من جملة ما فى السّموات و الارض تفضيلا لهم و رفعا لشأنهم. و قيل لخروجهم من جملة الموصوفين بالدّيب اذ جعل الله لهم اجنحة و كان الطيران عليهم غلب من الدّيب، «وَ هُمْ لَا

يَسْتَكْبِرُونَ» عن عبادة الله يعنى الملائكة.

«يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ» ای يخافونه عالیا علیهم وصف الملائكة بالخوف لانهم قادرون على العصيان و ان كانوا «لَا يَعْبُودُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ» من الطاعة و غيرها.

خوف در قرآن بچهار معنی است: یکی بمعنی قتل و هزیمت چنانک در سوره النساء گفت: «وَ إِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ» یعنی القتل و الهزيمة.

وجه دوم خوفست بمعنی قتال چنانک در سوره الاحزاب گفت: «فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ» یعنی القتال رأیتهم ينظرون اليك و كقوله: «فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ» بمعنی اذا ذهب القتال.

وجه سوم خوفست بمعنی علم چنانک در سوره البقرة گفت: «فَمَنْ خَافَ مِنْ مَوْصٍ» یعنی فمن علم، جای دیگر گفت: «فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ وَ إِنْ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا. وَ إِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُفْسِدُوا. وَ أَنْذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ» این همه بمعنی علم است.

وجه چهارم حقیقت ترس است از عذاب خدای تعالی یا از چیزی چنانک در قرآن جایها گفت: «لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ. أَلَّا تَخَافُوا وَ لَا تَحْزَنُوا.

يَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَ يَخَافُونَ عَذَابَهُ. وَ ادْعُوهُ خَوْفًا وَ طَمَعًا. يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ»

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: «وَ الَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ» الآية... من هجر اوطان الغفلة مگنه الله تعالى من مشاهد الوصلة هر که از اوطان غفلت هجرت کند جلال احدیت او را بمشاهد وصلت رساند، هر که از صحبت مخلوق هجرت کند الطاف کرم او را بصحبت خود راه دهد، هر که از خود هجرت کند و مساکنت با خود نپسندد دل وی محط رحل عشق حقیقت گردد، امروز در خلوت سلوت: انا جلیس من ذکرنی بنازد و فردا بر بساط انبساط: فالفقراء الصبر هم جلساء الله عزّ و جل يوم القيامة آرام گیرد، و این هجرت را بدایتی و نهایتی است: بدایت آنست که نهاد وی همه عین فرمان برداری گردد نه بر عادت و نه بر طمع متوبت بلکه مستغرق در عین مشاهدت.

چنانک حکایت کنند از سلطان عارف محمود که در مجلس انس جز با ایاز ننشستی، ندما و خواص دردنده آمدند، سلطان از آن غیرت با خبر بود فرمود تا همه ندیمان و خواص را در يك مجلس حاضر کردند، پس قدحی از یاقوت سرخ که قیمت آن خراج يك ولايت محمود بود با سندانى از آهن پیش محمود آوردند، وزیر را بفرمود که این قدح یاقوت برین سندان زن تا پاره گردد، وزیر گفت زینهار ای سلطان هر چند که فرمان سلطان بالاتر بود اما زهره ندارم این دلیری کردن، همچنین ندیمان و خاصان را فرمود همه کلاه از سر فرو نهادند و لرزه بر نهاد ایشان پدید آمد و زهره نداشتند که آن را بشکنند، پس به ایاز اشارت کرد گفت ای غلام ای قدح برین سندان زن تا پاره گردد، ایاز قدح بر سندان زد تا ریزه گشت، پس محمود گفت از متابعت فرمان سلطان تا خلوت چهار هزار منزلت کسی که هنوز از فرمان محمود چنین پرهیز

کند او را چه زهره آن باشد که حدیث خلوت کند و صحبت جوید.

اما نهایت هجرت سه چیزست: حرمت در خلوت، و خجل بودن از خدمت، و خود را در عین تقصیر دیدن با کثرت طاعت، قوله: «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» اشارتست که علم شریعت آموختنی است بی واسطه و استاد درست نیست هر که پندارد که در علم شریعت واسطه بکار نیست او را در دین بهره‌ای نیست و بر جمله بدانکه علم سه قسم است: علم شریعت، علم طریقت، علم حقیقت.

شریعت آموختنی است، طریقت معاملتی است، حقیقت یافتنی است. علم شریعت را گفت: «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ» علم طریقت را گفت: «وَ ابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ» علم حقیقت را گفت: «وَ عَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا». حوالت شریعت با استاد کرد، حوالت پیر طریقت با پیر کرد، حوالت حقیقت با خود کرد. چون این سه علم حاصل شد نوری تا بد در دل که بآن نور ذات نبوت بشناسد، چون این شناخت بدادند او را از درگاه نبوت این تشریف و تخصیص یابد که: العلماء ورثة الانبياء، «وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ» درین يك آیت هم کتابست و هم سنت، کتاب خدای تعالی و سنت مصطفی (ص) دو چیزست که دین را عمادست و اصل اعتقاد است، فرّ اهل سنت هر روز دانی چرا بیش است؟ که چراغ کتاب و سنت ایشان را در پیش است، آن کار که الله بدان راضی و بنده بدان پیروز، اتباع کتاب و سنت است. آن دین که جبرئیل بآن آمد و رسول (ص) بآن خواند و بهشت بآن یافتند و ناجیان بآن رستند کتاب و سنت است، اگر از کتاب و سنت بی نیاز بودی الله باعمال جاهلیت راضی بودی و اگر بی کتاب و سنت فرا راه دیدار بودی، پیش از کتاب و سنت کفار ابرار بودندی.

عليك بمنهاج اهل الحديث و ناهيك بالمصطفى من امام  
دع الخطب فالدين دين العجوز عليك بذاك و دين الغلام

رب العالمين اهل سنت را بکتاب منزل و سنت مسند از اقتحام متکلفان و خوض معترضان و تأویل جهمیان آزاد کرد و روی دل ایشان بعنایت و معاونت خویش با منهاج صواب کرد و جاده سنت ایشان را در پیش نهاد و بچراغ معرفت راه حقیقت بر ایشان پیدا کرد وانگه از برکات کتاب و سنت ایشان را بجمع همت و حسن سیرت برخوردار کرد تا قدم ایشان در صراط مستقیم روان گشت.

پیر طریقت گفت: کار نه کرد بنده دارد، کار خواست الله دارد، بنده بجهد خویش نجات خویش کی تواند.

### ه النوبة الاولى

قوله تعالى: «وَ قَالَ اللَّهُ لَا تَتَّخِذُوا إِلَهَيْنِ اثْنَيْنِ» الله گفت دو چیز به خدایی مگیرید، «إِنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ» که او که خدایست یکتاست، «فَأَيَّايَ قَارِهُبُونَ (۵۱)» از من بترسید.

«وَ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» او راست هر چه در آسمانها و زمینها، «وَ لَهُ الدِّينُ وَاصِبًا» و طاعت داشت وی همیشه واجب و خلق را بهمه حال لازم، «أَفَعَيِّرَ اللَّهُ تَتَّقُونَ (۵۲)» جز از خدا از کسی می‌ترسید؟

«وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ» و هر چه بشما آید و شما را نیک بود از نیک جهانی، «فَمِنَ اللَّهِ» آن از خداست، «ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ» پس آن گه که بشما رسد گزند، «فَإِلَيْهِ تَجْتَرُونَ (۵۳)» درو می‌زارید و می‌نالید.

«ثُمَّ إِذَا كَشَفَ الضُّرُّ عَنْكُمْ» پس آن گه که باز برد آن گزند از شما، «إِذَا فَرِيقٌ مِنْكُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ (۵۴)» گروهی از شما با خدای تعالی انباز می‌گیرند و سبب در میان می‌آرند.

«لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ» تا آنچه ما ایشان را دادیم کافر می‌شوند، «فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ (۵۵)» گوی ایشان را که روزگار بسر می‌آرید و کام خود می‌رانید تا آگاه شوید.

«وَيَجْعَلُونَ لِمَا لَا يَعْلَمُونَ نَصِيبًا» و بنادانی خدای تعالی را بهره‌ای می‌نهند، «مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ» از آنچه روزی دادیم ایشان را، «تَاللَّهِ لَلْئِسْلَنِ» بخدای که ناچاره پرسند شما را، «عَمَّا كُنْتُمْ تَفْتَرُونَ (۵۶)» از آن دروغ که می‌سازید و می‌گوئید.

«وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ الْبَنَاتَ» و خدای تعالی را دختران می‌گویند، «سُبْحَانَهُ» پاکی و بی‌عیبی او را، «وَالَهُمْ مَا يَشْتَهُونَ (۵۷)» و ایشان را آنچه ایشان آرزوی کنند.

«وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنثَى» و چون یکی را از ایشان خبر شنوانند بدختر، «ظَلَّ وَجْهَهُ مُسْوَدًّا» روی او را بینی سیاه گشته، «وَهُوَ كَظِيمٌ (۵۸)» و او اندوه می‌خورد در خویشتن.

«يَتَوَارَى مِنَ الْقَوْمِ» از دیدار مردمان می‌باز شود، «مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ» از رنج و خجل آن خبر که وی را دادند، «أُيْمَسِّكُهُ عَلَى هُونٍ» که بخواری بپرورد این دختر را، «أُمُّ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ» یا در زیر خاک کند او را، «أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ (۵۹)» چون بد است این حکم که می‌کنند و کژ این سخن که می‌گویند.

«لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ» ایشانراست که ناگرویدگانند برستاخیز، «مِثْلُ السُّوءِ» صفت بد، «وَاللَّهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَى» و خدایراست صفت برتری، یگانگی و بی‌همتایی، «وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۶۰)» و اوست آن توانای دانا.

«وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ» و اگر می‌بگیرد خدای مردمان را بستم کاری ایشان، «مَا تَرَكَ عَلَيْهَا مِنْ دَابَّةٍ» تا اکنون بر زمین هیچ جنبنده نگذاشتی، «وَلَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى» لکن ایشان را با پس میدارد تا بهنگامی نام زد، «فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ» و آن گه که هنگام ایشان آید، «لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَ لَا يَسْتَقْدِمُونَ (۶۱)» نه يك ساعت باپستر ایستند و نه فرا پیشتر.

«وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ مَا يَكْرَهُونَ» و خدای را چیزی می‌گویند که خویشتن را نپسندند، «وَتَصِفُ أَلْسِنَتُهُمُ الْكَذِبَ» و زبانهای ایشان دروغ سازد و گوید، «أَنَّ لَهُمُ الْحُسْنَى» که ایشانراست نیکویی و صفت بهتری، «لَا» نه چنانست، «جَرَمَ أَنَّ لَهُمُ النَّارَ» واجب آمد ایشان را آتش، «وَأَنَّهُمْ مُّفْرَطُونَ (۶۲)» و ایشان در آتش فروگذاشتگانند و پیش فرستادگان.

«تَاللَّهِ لَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِنْ قَبْلِكَ» بخدای که فرستادیم بگروهان پیش از تو، «فَرَزَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانَ أَعْمَالَهُمْ» بر آراست ایشان را دیو کردارهای بد ایشان، «فَهُوَ وَلِيُّهُمُ الْيَوْمَ» امروز آن دیو یار ایشانراست، «وَوَ»

لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۶۳)» و ایشانراست عذابی دردناکی.

«وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ» و فرو نفرستادیم بر تو این نامه، «إِلَّا لَتُبَيِّنَ لَهُمْ» مگر تا پیدا کنی ایشان را، «الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ» آن چیز که مختلفند در آن، «وَوَهَّدَىٰ وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۶۴)» و راه نمونی و مهربانی گرویدگان را.

«وَاللَّهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً» و الله فرو فرستاد از آسمان آبی، «فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا» تا زنده کرد بآن زمین را پس مرگ آن، «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ (۶۵)» در آن نشانیست آشکارا ایشان را که بشنوند.

«وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً» و شما را در چهار پایان عبرتتست آشکارا، «نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهِ» می‌آشامانیم شما را از آنچه در شکمهای ایشانست، «مِنْ بَيْنِ بَرْنٍ وَ دَمٍ» از میان سرگین و خون، «لَبَنًا خَالِصًا» شیرری رسته پاک، «سَائِغًا لِلشَّارِبِينَ (۶۶)» گوارنده آشامندگان را.

«وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَ الْأَعْنَابِ» و از میوه‌های خرماستان و از انگورها، «تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا» از آن می‌میکنید، «وَوَرِزْقًا حَسَنًا» و روزی نیکو می‌سازید، «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (۶۷)» در آن نشانی آشکار است ایشان را که دریابند.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: «وَقَالَ اللَّهُ لَا تَتَّخِذُوا إِلَهَيْنِ اثْنَيْنِ» ای لا تعتقدوا المعبود اثنين الله گفت جل جلاله بندگان خویش را که اعتقاد مکنید که معبود دواند که معبود خود یکیست، یکتای بی همتا، موجود بذات، موصوف بصفات، فلا تتخذوا له شريكا فتكونوا قد جعلتم الهين اثنين و الاله الحق واحد با وی انباز مگوید که با پس او با شريك دو باشند و خدا خود یکیست، یکتایی و یگانگی صفت او، «فَأَيَّايَ فَارْهَبُونَ» یعنی فانا ذلك الاله الواحد فخافوني، چون بدانستید که معبود بسزا یکیست، یگانه، آن یکی و یگانه منم از من ترسید، آن گه سخن با «هو» برد گفت: «وَلَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» ای له جميع ما في السماوات و الارض من الاشياء لا شريك له في شيء من ذلك هو خالقهم و رازقهم و هو محييهم و مميتهم، هر چه در هفت آسمان و هفت زمین خلقت و چیز همه ملك و ملك اوست، همه رهی و چاکر اوست، همه آفریده و صنع اوست، با وی در آن هیچ انباز نه، آفریننده و روزی دهنده همه اوست، زنده کننده و میراننده اوست، «وَلَهُ الدِّينُ وَاصِبًا» ای و له الطاعة دائما یعنی طاعته واجبة ابدًا، ای ليس احد يطاع له الا انقطع ذلك عنه بزوال او هلاك غير الله فان الطاعة تدوم له، و نصب واصبا على القطع. و قيل واصبا ای شاقا یعنی طاعته واجبة على كل الاحوال و ان كان فيها الوصب ای التعب و له الطاعة رضی العبد بما يؤمر به ا و لم يرض و سهل عليه ا و لم يسهل، ثم قال: «أَفَعْبِرَ اللَّهُ تَتَّقُونَ» ای أ فغير الله الذي خلق كل شيء و أمر أن لا يتخذ اله معه تتقون.

«وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ» ای ما حلّ بكم من نعمة یعنی ما اعطاكم الله جلّ و عزّ من صحة في جسم أو سعة في رزق أو متاع بمال فكل ذلك من الله جلّ و عزّ، «ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ» ای المرض و الفقر و الجذب،

«قَالِيهِ تَجْرُؤُونَ» ترفعون اصواتكم بالدعاء، و اصله من جوار البقر و هو صوته اذا رفعه لا لم يلحقه و الاصوات مبنية على فعال و فعيل فاما فعال فنحو الصراخ و الجوار و البكاء و اما فعيل فنحو العويل و الزئير و النهيق و الشهيق معنى آيت آنست که هر چه بشما رسد از نعمت عافيت و صحت و فراخى و راحت همه از خدای تعالی است و چون شما را بیماری و قحط و فقر برسد دست درو زنید و در وی زارید، چون میدانید که نعمت ازوست و باز برد محنت و اندوه ازوست چونست که این بتان را با وی انباز می گیرید و آن را می پرسید؟! «ثُمَّ إِذَا كَشَفَ الضَّرَّ عَنْكُمْ» ای دفع المرض و الشدة و البلاء و وهب لكم العافية و السلامة، «إِذَا فَرِيقٌ مِنْكُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ» يجعلون له شريكا فى عبادتهم الاوثان و يذبون لها الذبائح تشكرا لغير من انعم عليهم بالفرج می گوید چون شما را بلائی و محنتی رسد در الله تعالی زارید، چون آن بلا و محنت از شما باز دارد و بجای شدت عافیت دهد، شما آن عافیت از بتان ببینید و شکر از ایشان کنید و از بهر ایشان قربان کنید؟ چونست که در وقت بلا دعا باخلاص کنید و بوقت عافیت شکر می آرید؟

«لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ» این لام لام عافیت گویند: ای جعلوا عاقبة النعم الكفر بدل الشكر عاقبت آن نعمت که ایشان دادیم آن بود که بجای شکر کفر آرند و نعمت ما را منکر شوند، چنانک جای دیگر گفت: «أَفَبِعِزَّةِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ» و گفته اند معنى آنست که ایشان را نعمت دادیم تا آن را راه کفر خود سازند و در ضلالت بیفزایند، چنانک جای دیگر گفت: «رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَ مَلَأَهُ زِينَةً وَ أَمْوَالًا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا رَبَّنَا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِكَ» پس ایشان را بیم داد و بتهدید گفت: «فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ» چنانک جای دیگر گفت: «قُلْ آمِنُوا بِهِ أَوْ لَا تُؤْمِنُوا» این نه امر تعبید است که امر تهدید است و قول اینجا مضمهر است: ای قل لهم تمتعوا فى الدنيا فسوف تعلمون فى الآخرة و بال ذلك.

«وَ يَجْعَلُونَ» ای يعتقدون و يحكمون، «لِئِمَّا لَا يَعْلَمُونَ» فيه اضمار و فى الاضمار وجهان: احدهما يجعلون لله لجهلهم به نصيبا مما رزقناهم من الحرث و الانعام، و الوجه الثانى و يجعلون لله الذى لا يعلمونه، فيكون ما بمعنى الله كقوله: «وَ السَّمَاءِ وَ مَا بَنَاهَا وَ الْأَرْضِ وَ مَا طَحَاهَا» و شرح این آیت در سوره الانعام است آنجا که گفت: «وَ جَعَلُوا لِلَّهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَ الْأَنْعَامِ نَصِيبًا» الآية... و قيل معنى الآية: «وَ يَجْعَلُونَ لِمَا لَا يَعْلَمُونَ» ای للاوثان التي لا علم لها، «نَصِيبًا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ» ثم رجع من الخبر الى الخطاب فقال: «تَاللَّهِ لَأَسْئَلَنَّ» سؤال توبيخ، و «عَمَّا كُنْتُمْ تَفْتَرُونَ» على الله من أنه امركم بذلك.

«وَ يَجْعَلُونَ لِلَّهِ الْبَنَاتِ» این بنو خزاعه اند و بنو کنانه که ایشان گفتند: ستر الملائكة لائها بناته، و بیرون از ایشان هیچ کس نگفته است از امم! و رب العالمین خود را از آن منزّه کرد، گفت: «سُبْحَانَهُ» پاکست جلّ جلاله و عظم کبریاؤه از آنچه ایشان می گویند، «وَ لَهُمْ مَا يَشْتَهُونَ» ای لهم الشيء الذى يشتهون يعنى البنين كما قال تعالى: «أَمْ لَهُ الْبَنَاتُ وَ لَكُمْ الْبُنُونَ».

«وَ إِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ» ای و اذا اخبر احدهم بولادة بنت، «ظَلَّ وَجْهَهُ مُسْوَدًّا» تغير لونه من الغم، هذا السواد كدرة الحزن التي تغلوا الكئيب.

قال الشاعر يقال هو عبد الله بن الزبير:

رمى الحدثن نسوة آل حرب      بمقدار سمدن له سمودا  
فرد شعور هنّ السّود بيضا      و ردّ وجوهن البيض سودا

یعنی سواد الحزن و معنی قوله سمدن یعنی لظمن الوجوه و صحن و زفنّ حین نحن، «وَ هُوَ كَظِيمٌ»  
الکظیم الذی امتلاً حزنا و سکت علیه.

«يَتَوَارَى مِنَ الْقَوْمِ» یباعد عنهم و یختفی، «مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ» من الحزن و العار و الحياء. ثمّ یفکر و یقول فی نفسه، «أُيْمِسِكُهُ» یعنی أ یترکها و ذکر کنایة لانّها تعود الی لفظ ما، «عَلَى هُونٍ» ای علی هوان و مشقة، «أُمّ يَدُسُّهُ» یخفيه، «فِي الثَّرَابِ» فیئیده، عادت اهل جاهلیت چنان بود که هر زن وی بارور بودی بوقت زادن از مردم پنهان شدی و انتظار کردی تا خبر چه آید، پسری بود یا دختری، اگر پسر آمدی خرم گشتی و بشادی فرا دیدار مردم آمدی و اگر دختر بودی غمگین و دل تنگ نشست، آن گه در کار آن دختر با خود اندیشه کردی که او را بخواری و مشقت پیورم یا زنده در خاک کنم؟ پس از ایشان کس بود که بخواری و مشقت و بی مرادی بداشتی و پیورودی و کس بود که زنده در خاک کردی، و ایشان که دختر را زنده در خاک می‌نهادند از بیم فقر می‌کردند و از بیم عار که اگر ناکفوی در وی طمع کند و این آن واد است که قرآن بدان ناطق است: «وَ إِذَا الْمَوْؤُدَةُ سَأَلَتْ». و گفته‌اند صعصعه جدّ فرزندق صد و بیست موعوده از پدران بستده هر یکی بدو ناقه و ایشان را زنده بگذاشته، و فیه یقول الفرزدق:

و جدی الذی منع الواندات      و احیی الوئید فلم تود

... «أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ» بئس ما یقضون فیجعلون الله البنات و لانفسهم البنین، هذا کفوله: «تِلْكَ إِذَا قِسْمَةٌ ضِيزَى».

«لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ» ای لهؤلاء الکفار الذین يجعلون لله البنات صفات الذم و الامثال السیئة، «وَ لِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَى» الصّفات الحسنی و الامثال العلی میگوید کافران را مثل بد است و صفت عیب که ایشان را حاجت بفرزند است وانگه از بیم فقر ایشان را می‌کشند و بر خود اقرار ببخل می‌دهند. و فی الخبر: اکبر الکبائر ان تجعل لله ندا و هو خلقک ثمّ تقتل ولدک خشية ان یأکل معک. و خدای تعالی را صفت بزرگوار است و مثل نیکو، بی فرزند و بی نیاز از فرزند و پاک از مانند و سزای آنک او را یگانه دانند و باخلاص توحید پرستند. قال ابن عباس: «لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ مَثَلُ السَّوْءِ» ای العذاب و النار، «وَ لِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَى» التوحید و الاخلاص و هو شهادة ان لا اله الا الله.

قوله: «وَ لَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ» ای لو کان من سنّة الله تعجیل هلاک الکافرين و معاقبتهم بکفرهم و افترائهم علی الله تعالی، «مَا تَرَكَ عَلَيْهَا» یعنی علی الارض، «مِنْ دَابَّةٍ» کنایة عن غیر مذکور و هو جائز

لأنّ الدّواب لا تكون الا في الارض، و في الدّابة قولان: احدهما انها عامّة في بنى آدم و غيرهم ممّا يدبّ، و الثاني انّ المراد بها ها هنا البهيمة. و في معنى الآية ثلاثة اقوال: احدها لو عجل عقوبة كقار بنى آدم ما ترك على الارض ما يدب عليها، و الثاني من دابة يعنى من ظالم كافر، و الثالث لو اهلك الآباء بكفرهم لم يكن الأبناء. و قيل لو اهلك كلّ عاص ساعة عصيانه لانقطع النسل، «وَ لَكِنْ يُؤَخَّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى» قيل هو وقت العذاب، و قيل الى حين الموت، و قيل الى يوم القيامة، «فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَ لَا يَسْتَقْدِمُونَ» اى فاذا اتى احد هذه الاوقات لهلكوا البتة من غير تقديم و لا تأخير.

«وَ يَجْعَلُونَ لِلّٰهِ مَا يَكْرَهُونَ» اى يجعلون لله البنات اللاتي يكرهونهنّ، «وَ تَصِفُ أَسِنَّهُمُ الْكُذِبَ» اى و تقول السننهم الكذب، «أَنَّ لَهُمُ الْحُسْنَىٰ» اى البنين. و قيل الحسنى الجنّة، و محلّ ان نصب بدل من الكذب، اى يقولون انّ لنا الجنّة ان كان البعث حقاً. زجاج كفت: معنى آيت آنست كه ايشان با فعل قبيح و گفتار بيهوده كه گفتند: لنا البنون و لله البنات، همى طمع بهشت دارند و مى گویند: انّ لنا عند الله الجزاء الاحسن يعنى الجنّة، ربّ العالمين كفت: «لا» اى ليس الامر كما وصفوا، «جَرَمَ أَنَّ لَهُمُ النَّارَ» اى حقّ لهم النار و وجبت. و قيل كسبت قولهم، «أَنَّ لَهُمُ النَّارَ وَ أَنَّهُمْ مُّفْرَطُونَ» اى متروكون فى النار منسيون. و قيل كسب عملهم السيئ انّ لهم النار و انهم فى الآخرة مقدّمون الى النار، يقول افرطت الرجل اى قدمته الى الماء، و منه

قول النبى (ص): «انا فرطكم على الحوض» اى متقدمكم.

قال الحسن: «مُفْرَطُونَ» اى معجلون الى النار، قرأ نافع:

«مُفْرَطُونَ» بكسر الراء و التخفيف اى افرطوا فى اعمالهم يعنى اسرفوا بالآثام على انفسهم. و قرأ ابو

جعفر: «مُفْرَطُونَ» بكسر الراء و التشديد اى مضيعون امر الله.

«تَاللّٰهِ لَقَدْ أَرْسَلْنَا» يعنى رسلا الى اممها، «مِنْ قَبْلِكَ» كما ارسلناك الى امتك بالدعاء الى توحيد الله، «فَرَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ» الخبيثة و ما كانوا عليه من الكفر بالله حتى كذبوا رسلهم، «فَهُوَ وَلِيُّهُمُ الْيَوْمَ» اى قرينهم يتولى اغوائهم و يتبرأ منهم فى القيامة، «وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» عذاب النار فى الآخرة. و قيل «فَهُوَ وَلِيُّهُمُ الْيَوْمَ» يعنى يوم القيامة و اطلق اسم اليوم لشهرته.

«وَ مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ» يا محمّد، «الْكِتَابَ» يعنى القرآن، «إِلَّا لِيُبَيِّنَ لَهُمُ» للناس، «الَّذِي اٰخْتَلَفُوا فِيهِ» اى لتبين لهم الحق من الباطل. و قيل لتبين للمشركين ما ذهبوا فيه الى خلاف ما يذهب المسلمون فيقوم الحجّة عليهم ببيانتك، «وَ هُدًى وَ رَحْمَةً» نصب معطوف على موضع اللام لانه المفعول له، اى ما انزلناه عليك الا للهداية و الرحمة.

«وَ اللّٰهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً» يعنى المطر، «فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا» اى انبت فيها من كلّ انواع النباتات بعد يبسها و جدوبتها، «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ» سمع القلوب لا سمع الأذان.

«وَ إِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً» اى دلالة و علامة على قدرة الله و وحدانيته يعبر بها من الجهل الى العلم. و



قيل العبرة ادراك الغائب في الشاهد، «سُقِيكُمْ» قرأ نافع و ابن عامر و ابو بكر و يعقوب بفتح النون و الباقون بضمّ النون و هما بمعنى واحد، يقال سقيته و اسقيته بمعنى. قال الخليل: سقيته اذا ناولته فشرب و اسقيته جعلت له سقيا، و الانعام لفظه لفظ جمع و هو اسم للجنس بمعنى النعم فيذكر و يؤنث، يقال هو الانعام و هي الانعام، فقال تعالى: «مِمَّا فِي بُطُونِهِ» و في موضع آخر: «مِمَّا فِي بُطُونِهَا»، «مَنْ بَيْنَ فَرْثٍ وَ دَمٍ لَبْنَا» اي الانعام تعتلف الحشيش و الخضر فجعل الله بعضه دما و بعضه فرثا و يحيل بعض الدم الاحمر لبنا ابيض، «خالصاً» صافيا من نتنه و لونه حلوا دسما. و قيل اذا استقر العلف في بطنها طبخته فاستحال اعلاه دما و اوسطه لبنا و اسفله فرثا فيجرى الكبد الدم الى العرق و اللبن الى الضرع و يبقى الفرث ثم ينحدر و في ذلك عبرة لمن اعتبر، «سَائِعًا لِلسَّارِبِينَ» يسوغ في حلق من تناوله. قال ابن جرير: لم يغص احد باللبن قط، و قيل سائعا حلالا، و قيل لا تعافه النفس و ان خرج من بين الدم و الفرث.

«وَ مِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَ الْأَعْنَابِ» اي و ان لكم ممّا يخرجه الله لكم من ثمرات النخيل و الاعناب عبرا و آيات لا تكفم، «تَتَّخِذُونَ» من ذلك، «سَكْرًا وَ رِزْقًا حَسَنًا» و التقدير و من ثمرات النخيل و الاعناب شيء تتخذون منه سكرًا، فالهاء في قوله «مِئُهُ» تعود الى الشيء و هو محذوف و السكر الخمر. و قيل نزلت قبل تحريم الخمر، و الرزق الحسن الثمر و الزبيب و الدبس و الخل، و قيل السكر الطعم. قال الرازي: جعلت اغراض كرام سكرًا، اي طعما، فيكون المعنى تصنعون منه طعما يعنى الخلّ و رزقا حسنا يعنى الحلاوة. قال ابو عبيد: السكر الخلّ و الرزق الحسن ما هو خير من الخل، و قيل السكر ما يسدّ الجوع مشتقّ من قولهم سكرت النهر اي سدده. قال ابن بحر: السكر المسكر، قال و اضاف الى نفسه سقى اللبن و اضاف الى العباد اتخاذا السكر و هو ادخارهم لذلك حتى يصير سكرًا، قال و هذا انكار من الله عليهم و تقديره أ تتخذون منه سكرًا و يرزقكم الله رزقا حسنا، «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» هذا تحريض من الله للعاقل ليتأمل في الآيات.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: «وَ قَالَ اللَّهُ لَا تَتَّخِذُوا إِلَهَيْنِ اثْنَيْنِ» الآية... اثبات توحيد است و توحيد ما به دين است و اسلام را ركن مهينست، بي توحيد طاعت مقبول نيست و با شرك عبادت بكار نيست، و بدانك حقيقت توحيد دو بابست: يكتا گفتن و يكتا دانستن. اما يكتا گفتن سر همه علومست و ما به همه معارف و بناء دين و حاجز ميان دشمن و دوست و آن را سه و صفت: اول گواهي دادن الله را بيكتايي در ذات و پاكي از جفت و فرزند و انباز سبحانه و تعالى، ديگر گواهي دادن الله تعالى را بيكتايي در صفات كه در آن بي شبه است و بي مثل، آن وي را صفت اند نامعقول و كيف آن نامفهوم، نامحاط و نامحدود، از او هام بيرون و كس نداند كه چون، سديگر گواهي دادن الله تعالى را بيكتايي در نامها، حقيقي ازلي كه آن نامها وي را حقايق اند و ديگران را عاريتي و آفريده، آنچه نام ويست آن نام وي را حقيقت است قديم و ازلي بسزاي وي، و آنچه نام خلقست آفريده است محدث بسزاي ايشان، و الله و رحمن نامهاي وي اند كه بان نامها جز وي كسي را نخوانند: «هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا» سبحانه و تعالى. اما يكتا دانستن در خدمتست و در معاملت و در همت، در خدمت ترك ريا است و

رعایت اخلاص و در معاملات تصفیت سرّ است و تحقیق ذکر و در همت گم کردن هر چه جز از وی و باز رستن بازادی دل از هر چه جز از وی.

آزاد شود از هر چه بکون اندر تا باشی یار غار آن دلبر

پیر طریقت گفت: همه چیزها را عبارت آسانست و یافت دشوار و در توحید یافت آسانست و عبارت دشوار، عبارت توحید از عقل بیرونست، عین توحید از توهم مصونست، حادث در ازلی کوم است، توحید آنست که جز از یکی نبود، معروف بود عارف نبود، مقصود بود قاصد نبود، موحد آنست که او را جز از او نبود تا آن گاه که این خود نبود همه خود او بود، توحید اقرار دیگرست و توحید معاملت دیگر، و توحید ذکر و رویت دیگر، توحید اقرار را گفت: «فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ»، توحید معاملت را گفت: «بِبِدْهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ»، توحید ذکر و رویت را گفت: «وَ مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ». بو حفص حدّاد گفت: توحید بتمییز از غیر الله تعالی بیزار شدنست، توحید خاص در یکی رسیدنست، توحید خاص الخاص در یکی رسیدن است.

یا واحدا لم یقم توحیده احد	انت الوحید و انت الواحد الاحد
انّ الذی بهم توحیده قصدوا	من حیث ما قصدوا توحیده جدوا
توحید من صحح التوحید عن صد	دون الطریق الی توحیده صد

قوله: «وَ مَا بَکُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللّٰهِ» جایه است در قرآن که الله منت نهاد بر بندگان که رساننده نعمت منم و رهاننده از بلا و شدت منم، پس ای بنده بد عهد نواخت ما بین و نعمت از ما دان و شکر از ما کن، نعمت که دادیم بدیگری حوالت مکن و عاجز بر ما بدل میار و غیری را بر ما مگزین. فردا بقیامت کافر را گوید کرا خواندی و کرا پرستیدی؟ همی پرسد و خود جلّ جلاله بوی داناترا! کافر گوید ترا پرستیدم لکن بت را انباز تو گفتم، باز مؤمن را گوید تو کرا خواندی و کرا پرستیدی؟ گوید خداوندا تو خود دانی که ترا پرستیدم و بیکتایی و یگانگی تو گواهی دادم، ربّ العزّه گوید من با هر کس معاملت بحکم اعتقاد وی کنم، کافر مرا شریک و انباز گفت، مؤمن مرا یکتا و یگانه گفت، ما در شریعت حکم چنان کرده ایم مر بنده ای را که میان دو شریک بود، که نفقه و کسوه وی بر هر دو شریک بود بقدر شرکت ایشان، ای کافر تو در دنیا بخداوندی ما اقرار دادی لکن با ما انبازی دیگر گفتی، من خداوندی خود را وفا کردم که در دنیا ترا آفریدم و روزی دادم و از بلاها نگه داشتم اکنون بت را گوی تا از عذاب آتش ترا نگاه دارد، من کار دنیا راست کردم، کار عقبی راست کردن از بت طلب کن: «إِنَّكُمْ وَ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ»، باز بنده مؤمن در دنیا مرا یکتا گفت و یکتا دانست و در شریعت بنده ای که یک مالک دارد معاش و مصالح وی همه بر مالک بود لا جرم کار دنیاش کفایت کردم، نعمت دادم، هدایت دادم، و کار عقبی بر من که آن را کفایت کنم، از آتش برهانم،

ببهشت رسانم، حله پوشانم، بر تخت نشانم، بدیدار و رضاء خود رسانم، زیرا که جز از من کسی دیگر ندارد، کار وی جز از من کسی نسازد.

«وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجْتَرُونَ» فایده آیت آنست که تا بنده بداند بحقیقت که نعمت و شدت همه از اوست، بلا و راحت همه بارادت اوست و تقدیر او، دل در کسی دیگر نبندد، شفاء درد از غیرى نجوید، داند که ضارّ و نافع یکیست، یگانه ضارست، خداوند گشاد و بند و پادشاه بر سود و گزند و کلید دار جدایی و پیوند، نافع است سود نمای سود رسان و سپردن سودها بر وی آسان و سودها همه بدست او نه بدست کسان.

«وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ مَا يَكْرَهُونَ» عبد الله منازل یگانه عصر خویش بود شیخ اهل ملامت، توانگری را دید که با درویشی مواسات همی کرد بمحقری ناچیز این آیت بر خواند آن گه فراوی گفت: کیف یكون يوم القيامة اذا قال الله هاتوا ما دفع الى السلاطين و المغنّين فيوتى بالدواب و الاموال و الثياب الفاخرة. و يقول جلّ جلاله هاتوا ما دفع الى فيأتون بالكسر و الخرق و ما لا يؤبه له الا تستحيى من ذلك الموقف.

«وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً لُسُقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهِ» الآية... دو نجاست فراهم آمد: یکی فرث و دیگر دم، از میان هر دو بقدرت الله تعالی شیر صافی پدید آمد گفت: «مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَ دَمٍ لَبْنَا خَالِصًا» همچنین دو نطفه مهین در رحم فراهم آمد، آن گه از میان هر دو صورتی بدین زیبایی بتقدیر و تصویر الله تعالی پدید آمد گفت: «وَ صَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوْرَكُمْ» دو کار صعب بر بنده جمع کند یکی بار معصیت، دیگر تقصیر در طاعت، آن گه از میان هر دو بفضل الله رحمت و مغفرت پدید آمد گفت: «يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ» هر کرا در سبق سبق و بدو بدو قلم در لوح برفت که شمع شرع دین و چراغ ایمان و یقین در سینه او بر خواهند افروخت اگر هیچ در خواب شود چون از خواب در آید شمع بیند افروخته بر سر بالین نهاده. پیر طریقت گفت: الهی دانی بچه شادم؟ به آنک نه بخویشتن بتو افتادم، الهی تو خواستی نه من خواستم، دوست بر بالین دیدم چو از خواب برخاستم، از روی اشارت می گوید شیری که غذای تو است و حظّ تو، بر فرث و دم بگذرانیدم و از هر دو نگاه داشتم، پس توحید که حقّ ما است اولی تر که نگاه داریم تا بر دنیا و عقبی بگذرد و از هیچ دو اثر نگیرد، اگر اثر دنیا یا عقبی بر توحید نشیند آن گه ما را نشاید، توحید از دنیا عقبی پاکست، نور توحید هلاک آب و خاکست، فرا کردن دیده دل از خود یافت توحید را ادراکست.

## ٦ النوبة الاولى

قوله تعالى: «وَ أَوْحَى رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ» خداوند تو آگاهی افکند زنبور عسل را، «أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا» که خانه گیرید در کوهها، «وَ مِنَ الشَّجَرِ وَ مِمَّا يَعْرِشُونَ (٦٨)» و در درخت و در بنائی که سازند.

«ثُمَّ كُلِي مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ» پس میخوريد از گل هر میوه ای، «فاسألکي سُبُلَ رَبِّكِ» در شوید در این راهها که الله تعالی شما را ساخت، «دُلُّوا» فرمانروا خویشتن بیفکنده و مسخر شده، «يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا» می بیرون آید از شکمهای ایشان، «شَرَابٌ مُخْتَلَفٌ أَلْوَانُهُ» شرابی رنگارنگ، «فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ» در آن شرابست

شفای مردمان، «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (٦٩)» در آن نشانست ایشان را که در اندیشند.

«وَ اللَّهُ خَلَقَكُمْ» و الله تعالى بیافرید شما را، «ثُمَّ يَتَوَقَّأَكُم» پس هم او میراند شما را، «وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ» و از شما کس است که او را به پس باز برند، «إِلَى أَرْذَلِ الْعُمُرِ» با بترینه عمر و بترینه زندگانی، «لِكَيْ لَا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا» تا بنداند و یاد ندارد هیچیز پس آنک یاد داشت و دانست، «إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ قَدِيرٌ (٧٠)» که الله تعالى داناست و توانا.

«وَ اللَّهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ» و خدای فضل داد و افزونی لختی را از شما بر لختی در روزی، «فَمَا الَّذِينَ فَضَّلُوا بِرَادِّي رِزْقِهِمْ» هر خداوندهای چیزی از آنچه داده با پس نمی‌باید داد، «عَلَى مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ» با برده خویش، «فَهُمْ فِيهِ سَوَاءٌ» تا برده و خداوند در آن یکدیگر را انباز باشند هم سان، «أَفَبِعِزَّةِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ (٧١)» بکتاب من که الله تعالى ام می‌منکر شوند و جحد می‌آرند.

«وَ اللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا» و الله تعالى آفرید شما را و کرد شما را هم از شما جفتانی، «وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ» و شما را آفرید و داد از جفتان شما، «بَيْنِينَ وَ حَفَدَةً» پسران و فرزندزادگان، «وَ رَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ» و شما را روزی داد از پاکها و خوشها، «أَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ» پس به بیهوده و ناچیز می‌گروند، «وَ بِنِعْمَتِ اللَّهِ هُمْ يَكْفُرُونَ (٧٢)» و بخدایی الله تعالى کافر می‌شوند.

«وَ يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ» و می‌پرستند جز از الله تعالى، «مَا لَا يَمْلِكُ لَهُمْ رِزْقًا مِنَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ شَيْئًا» چیزی را که ندارد ایشان را روزی از آسمان و زمین هیچ، «وَ لَا يَسْتَطِيعُونَ (٧٣)» و نه از آسمان آب توانند آورد و نه از زمین نبات.

«فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ» خدای تعالی را انباز مگویید و او را همتا مسازید، «إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (٧٤)» خدای تعالی داند و شما ندانید.

«ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا» مثل زد الله تعالی خویشان را، «عَبْدًا مَمْلُوكًا» بنده‌ای بود درم خریده، «لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ» بر هیچیز از داشت و بند و گشاده پادشاه، «وَ مَنْ رَزَقْنَاهُ مِثْلًا» و دیگری که آزاد بود مرو را روزی دادیم، «رِزْقًا حَسَنًا» حالی فراخ و توانی فراخ و جهانی فراخ، «فَهُوَ يُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَ جَهْرًا» و او می‌بخشد از آن نهان و آشکارا، «هَلْ يَسْتَوُونَ» ایشان هر دو یکسان باشند، «الْحَمْدُ لِلَّهِ» ستایش نیکو الله تعالی را، «بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (٧٥)» که بیشتر ایشان نادانانند.

«وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا» و الله تعالی مثلی زد، «رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمٌ» دو مرد یکی از ایشان گنگ، «لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ» بر هیچیز نه پادشاه و توانا، «وَ هُوَ كُلٌّ عَلَى مَوْلَاهُ» و بر خداوند خویش باری گران، «أَيْنَمَا يُوجَّهَةٌ» هر جا که روی کند، «لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ» وی را هیچ نیکی نیارد، «هَلْ يَسْتَوِي هُوَ» یکسان بود او، «وَ مَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ» و آن سخن گوی بداد فرمان نیکو گوی، «وَ هُوَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (٧٦)» و او بر راه راست.

«وَ لِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» و خدای تعالی راست دانش پوشیده‌های آسمان و زمین، «وَ مَا أَمْرُ

السَّاعَةِ» و نیست کار خاستن رستاخیز که هنگام آید، «إِنَّا كَلَّمَجَ الْبَصَرَ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ» مگر چون تاوش چشم و از آن نزدیکتر، «إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۷۷)» الله تعالى بر همه چیز تواناست و پادشاه.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: «وَ أَوْحَى رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ» وحی اینجا بمعنی الهام است چنانکه آنجا گفت: «وَ إِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ» و معنی الهام آنست که ربّ العزّه در دل جانور افکند تا در طلب منافع خویش برود و آنچه مضرت وی در آنست بپرهیزد و گفته‌اند که در آفرینش وی خود بر آن حالست و بر آن طبع چنانکه زنبور عسل که در طباع وی نهاده خانه ساختن و از گل هر میوه‌ای خوردن. و النحل اسم جنس یذکر و یؤنث و واحد النحل نحلة مثل نحل و نخلة، «أَنْ اتَّخَذِي» ای بان اتخذي، «مِنَ الْجِبَالِ» ای فی الجبال من اینجا بمعنی فی است کقوله: «فَأَنْوَهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ» ای فی حیث امرکم الله، و کقوله: «أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ» ای فی الارض، و احتمال کند که «مِنَ الْجِبَالِ» من تبعیض بود، لانّ ذلك يوجد فی بعض الجبال، «بُيُوتًا» زنبور خانه را بیوت خواند از بهر آنکه بخانه‌ها که ساخته آدمیان بود نیک ماند از حسن صنعت که در آنست و صحّت قسمت بر شکل مسدّس ساخته بالهام ربّانی، «وَ مِنَ الشَّجَرِ» یعنی فی الغیاض و الجبال و الصحاری، «وَ مِمَّا يَعْرَشُونَ» یرید منازل النّاس ای ما بینون من السّقوف فیرفعونه و المعنی الهمها الله ان تجعل بیوتها اما فی جبل او شجر او فی منازل النّاس و ما بینونه.

و گفته‌اند زنبابیر عسل کار ایشان از دو حال بیرون نیست یا فرا گذاشته در کوه و صحرا که ایشان را خداوند و مالک نبود، خانه‌ای که سازند در کوه سازند و در درخت، در بیشه‌ها و صحرا چنانکه گفت: «مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَ مِنَ الشَّجَرِ» و اگر ایشان را خداوند و مالکی بود خانه‌ای که سازند در سقوف و ابنیه خداوندان خود سازند، چنانکه گفت: «وَ مِمَّا يَعْرَشُونَ». قرأ شامی و ابو بکر: «یعرشون» بضمّ الرّاء و قرأ الباقون: «یعرشون» بکسر الرّاء و هما لغتان.

«ثُمَّ كُلِي مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ» یعنی من نور الثمرات کُلها و النحل لا تأکل من الثمرات الا وردها و هو السبب فی العسل للشفاء، «فَاسْئَلِي سُبُلَ رَبِّكِ» ای طرق ربّک تطلبین فیها الرّعی، «دُللًا» جمع ذلول ای منقادة مسخّرة مطیعة لله عزّ و جلّ، باین قول ذللا حال نحل است و صفت وی و روا باشد که ذللا نعت سبل باشد، ای هی مذللة للنحل سهلة السلوك. قال مجاهد لا يتوعر علیها مكان سلکته، «يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابًا» هو العسل تلقیه من افواها لکنه قال من بطونها لان استحالة الاطعمة لا تكون الا فی البطن، فالنحل یرج العسل من بطونها الی افواها. قول درست آنست که عسل از راه دهن بیرون آید بر مثال لعاب که از دهن آدمی روان شود، از اینجا گفت حسن بصری رحمة الله علیه: لعاب البرّ بلعاب النحل بخالص السمن ما عابه مسلم فجعله لعابا یرج من الفم، «مُخْتَلَفًا أَلْوَانُهُ» ابيض و اصفر و احمر. و قيل ان الأبیض من العسل یلقیه الشّباب من النحل، و الاصفر یلقیه الکهول منها، و الاحمر یلقیه الشّیب منها، «فیه شفاء للنّاس» جمهور مفسران بر آنند که فیہ کنایت از عسلست یعنی که در عسل شفا است، و شفاء بنکرة گفت یعنی که بعضی

دردها را شفا است نه همه: روی ابو سعید الخدری آن رجلا اتی النبی (ص) فقال: انّ اخى يشتكى بطنه، فقال اسقه عسلا، فذهب، ثمّ رجع فقال قد سقيته فلم يزل ما به، فقال (ص) اذهب و اسقه عسلا فقد صدق الله و كذب بطن اخيك فسقاه ثانيا فبرأ كما انشط من عقال.

و قال (ص): لو كان شيء ينجى من الموت لكان السنّا و السنّوت و السنّوت العسل.

و گفته اند «فیه شفاء» این ضمیر با قرآن شود، ای فی القرآن شفاء للناس من شبه القلوب، و روا باشد که ضمیر با هر دو برند که مصطفی (ص) گفته: «علیکم بالشفائین العسل و القرآن» و عن عبد الله قال العسل شفاء من كلّ دواء و القرآن شفاء لما فی الصدور. و قيل الضمیر يعود الی ما بین الله من الدلائل و الاعتبار فی البخل فیکون الشفاء لداء الجهل یقوّ به، قوله تعالی: «انّ فی ذلك لآیة لِّقَوْمٍ یَتَفَكَّرُونَ».

### فصل

اعلم انّ النحل خلق یسوقه الله حیث یشاء فاذا اتّخذت بیتا فی ملک بشر کان ما یرج من بطونها رزقا له لحدوثة فی ملکه، فاذا تحوّلت الی ملک غیره لم یکن له المطالبة بها و کان ما تحدّثه فی ملک من تحوّلت الیه من العسل له کما کان ما احدثته فی ملک الاوّل له، ثمّ كذلك کما انتقلت فان اتّخذت فی ارض موات لا مالک لها کان عسلها لمن بادر الی اخذه و تحصیله بالحیازة و النّقل، و نفس النحل لا یصلح فیها البیع و الشری و لا یقع علیها ملک لعدم الوصول الی احرازها بوجه من الوجوه، و لیست کالصید من الطیر و الدّواب الذی اذا صید احرز و حبس حیث شاء صاحبه بقصّ اجنحة الطائر و منع الصید من الخروج باغلاق باب او حافظ او تشکيل و النحل لا یمكن فیها هذا و الله اعلم.

«وَ اللّٰهُ خَلَقَكُمْ» ای اوجدکم و لم تكونوا شیئا معنی آنست که شما هیچیز نبودید که الله تعالی شما را بیافرید و از عدم در وجود آورد، «ثُمَّ یَتَوَفَّاكُمْ» پس بمیراند شما را چون روزگار عمر شما برسد و اجل در رسد، کس باشد که مرگ وی در حال طفولیت بود و کس باشد که در جوانی و کس باشد که در ابتدای پیری، «وَ مِنْكُمْ مَنْ یُرَدُّ اِلٰی اُرْدَلِ الْعُمْرِ» و کس باشد از شما که او را با اردل العمر برند، و اردل العمر اُرداه یعنی الی الخرف الذی ینقص عقله. و کان من دعاء النبی (ص): «و اعوذ بک ان اُرد الی اردل العمر»

قتاده گفت: اردل العمر آنست که عمر وی بنود سال رسد و گفته اند که هشتاد سال و گفته اند هر چه بالای هفتاد و پنج بود اردل العمر است و العمر و العمر و العمر واحد.

روی انس بن مالک قال قال رسول الله (ص): المولود حتّی یربغ الحنث ما عمل من حسنة اثبت لوالده اولو الدیه فان عمل سیئة لم تکتب علیه و لا علی والديه، فاذا بلغ الحنث و جرى علیه القلم امر الملكان اللذان معه ان یحفظاه و یسدّاه، فاذا بلغ اربعین سنة فی الاسلام آمنه الله من البلیا التلث: من الجنون و الجذام و البرص، فاذا بلغ الخمسین ضاعف الله حسناته، فاذا بلغ ستین سنة رزقه الله الانابة الیه فیما یحبّ، فاذا بلغ سبعین سنة اجابه اهل السّماء، فاذا بلغ ثمانین سنة کتب الله حسناته و تجاوز عن سیئاته، فاذا بلغ تسعین سنة

غفر الله له ما تقدم من ذنبه و ما تأخر و شفعه في اهل بيته و كان اسمه عند الله اسير الله في ارضه، فاذا بلغ اربل العمر لكي لا يعلم بعد علم شيئا كتب الله له مثل ما كان يعمل في صحته من الخير و ان عمل سيئة لم تكتب عليه.

«لِكَيْ لَا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئاً» اي حتى يعود بعد العلم جاهلا و يصير كالصبي الذي لا عقل له گفته اند اين در شأن كسيست كه مؤمن نبود اما مؤمن اگر چه پير شود علمي كه او را داده اند و نستانند. و قيل معناه لئلا يعمل بعد عمله شيئا اي يفتقر عن العمل بالعلم لان تأثير الكبر في العمل اكثر منه في العلم. و گفته اند گردش احوال بنده آن راست كه تا خلق بنظر عبرت نگرند و بدانند كه آن خداوند كه قادرست كه بنده را از حال علم با حال جهل برد، قادر است كه او را بميراند و باز او را زنده گرداند، «إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ قَدِيرٌ» كه وى جلّ جلاله داناست و تواناست بهر چه خواهد.

«وَ اللَّهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ» اين آيت ردی بليغ است بر مشركان كه خدای را جلّ جلاله انباز گفتند، می گوید الله تعالى افزونی داد لختی را از شما بر لختی يعنى مالك را بر مملوك، مالك آنچه خورد از مال خود خورد كه ملك دارد و دست رس دارد و مملوك آنچه خورد از غير وى خورد كه نه ملك دارد و نه دست رس، «فَمَا الَّذِينَ فَضَّلُوا» و هم المالكون، «بِرَادِّي رِزْقِهِمْ» بجا على رزقهم لعبيدهم حتى يكون عبيدهم معهم فيه سواء معنى آنست كه مالك را آن افزونی رزق و مال كه او راست چیزی با بنده درم خریده خویش نمی باید داد تا پس بنده وى با وى در آن يكسان باشد و اين مثلى است كه ربّ العالمين زد مشركان را كه آفریده وى را انباز وى می گویند، يعنى كه شما نمی پسندید و نه سزا می بینید كه بردگان شما با شما در ملك يكسان باشند چونست كه بندگان مرا با من در ملك يكسان می كنید؟! «أَفَبِنِعْمَةِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ» استفهام بمعنى الإنكار، أ فبأن انعم الله عليهم جحدوا نعمه و جعلوا ما رزقهم لغيره ای اتوصلوا بنعمته الى الكفر به. قرأ عاصم: «تجدون» بالتاء على الخطاب، لقوله: «وَ اللَّهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ» و الباقر بالياء على الغيبة، لقوله: «فَهُمْ فِيهِ سَوَاءٌ». ابن عباس گفت: اين آيت در شأن ترسايان نجران آمد كه در كار عيسى و مادر غلو کردند و گفتند آنچه گفتند.

«وَ اللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجاً» يعنى النساء می گوید الله تعالى بياوريد از تنهای شما زنان. قتادة گفت يعنى حوا كه او را از نفس آدم بياوريد از استخوان پهلوى وى. و قيل معناه جعل ازواجكم بشرا من جنسكم لتأنسوا بها انس الشبيه بالشبيه الموافق، شما را جفتانی آفرید از جنس شما، بشری همچون شما تا با وى انس گيريد كه جنس بجنس گرايد و شكل با شكل بيارامد.

و در قرآن ازواج بسه معنى آيد: يكي زنانند چنانك اينجا گفت و در سوره البقرة و آل عمران و النساء: «أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ» يعنى الحلائل، همانست كه در سوره الزخرف گفت: «أَنْتُمْ وَ أَزْوَاجُكُمْ تُحْبَرُونَ» و كذلك قوله: «وَ لَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ» يعنى امرأة الرجل.

وجه دوم ازواجست بمعنى اصناف چنانك در سوره الشعراء گفت: «كَمْ أَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ»

یعنی من کلّ صنف حسن، و دریس گفت: «سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا» ای الاصناف كلها، و فی الانعام: «ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ» ای اصناف، و فی هود: «مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ» ای من کلّ صنفین، و فی الرعد: «جَعَلَ فِيهَا زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ» ای صنفین اثنین.

وجه سوم ازواجست بمعنی قرناء چنانکه در سوره الصافات گفت: «احْشُرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ أَزْوَاجَهُمْ» یعنی قرناء هم من الشیاطین، و قال تعالی: «وَ إِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ» ای قرنت نفوس الکفار بالشیاطین. ... «وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ بَنِينَ وَ حَفَدَةً» علماء تفسیر مختلفاندر معنی حفده ابن عباس گفت و ضحاک و حسن و جماعتی مفسران که حفده چاکرانند و خدمتکاران، حقد یحقد حفدا و حقدانا اذا اسرع فی الخدمة و الحافد الخادم و الحفده جمع کالسفرة. و منه قول الشاعر:

حقد الولائد بینهنّ و اسلمت باکفهنّ ازمه الاجمال

و منه ما جاء فی دعاء الوتر: و الیک نسعی و نحقد، ای نسرع الی العمل بطاعتک.

مقاتل گفت: بنین پسران خردند که پدر را با ایشان انس بود و حفده پسران بزرگانند که پدر را خدمت کنند، و گفته‌اند حفده دخترانند لانهنّ یخدمن فی البيوت اتمّ خدمة. و قيل هم اولاد الاولاد، و قيل هم ازواج البنات و هم الاختان، و قيل هم اولاد المرأة من زوج قبله، «وَ رَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ» ای من الحلال. و قيل من اللذیذ کاللبن و العسل و الثمار. و قيل هو ما یأتیک عفوا صفوا من غیر مسئله و فی ذلك ما روى عبد الله بن السّعدی و كان من بنی مالک بن حسل اّنه كان یحدّث قال: قدمت علی عمر بن الخطاب فارسل الی بالف دینار فرددتها فقال لم رددتها فقلت انا عنها غنی و ستجد من هو احوج منی فقال لی خذها فان رسول الله (ص) اعطانی عطاء فقلت یا رسول الله انا عنه غنی و ستجد من هو احوج الیه منی، فقال لی خذ هذا رزق الله اذا ساق الیک رزقا لم تسئله و لم تشره الیه نفسك فهو رزق الله ساقه الیک فخذ.

... «أَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ» و هو الاصنام، «وَ بِنِعْمَةِ اللَّهِ هُمْ يَكْفُرُونَ» حیث اضافوا النعم الی الاصنام و لم یضیفوها الی المنعم بها علیهم. قال ابن حریر: یصدّقون اولیاء الشیطان بما یحرمونه من البحیره و اخواتها، «وَ بِنِعْمَةِ اللَّهِ» ای بما احلّ الله لهم من ذلك، «هُمْ يَكْفُرُونَ» ای ینکرون تحلیله.

«وَ یَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ» ای و یعبد هؤلاء الکفار من دون الله اصناما، «لَا یَمْلِكُ لَهُمْ رِزْقًا مِنَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» یعنی من جهة السّمّوات و الارض لانها لا تقدر علی انزال قطر من السّمّاء و لا تقدر علی اخراج شیء من نبات الارض، «وَ لَا یَسْتَطِيعُونَ» ای لیس لها الآن ملکه و لا فی استطاعتهم ان یملکوا ابدًا و انتصاب «شئیئا» علی اّنه بدل من قوله رزقا او علی اّنه مفعول لقوله رزقا.

«فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ» ای لا تجعلوا له مثلا و لا تصفوا فیها شبهه فانه واحد لا مثل له و لا شبه خدای تعالی را انباز مگویند و او را همتا مسازید که او را مثل و مانند نیست، شریک و انباز نیست، آن گه گفت: «إِنَّ اللَّهَ یَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» خدای تعالی داند و شما ندانید یعنی جز از آنک الله تعالی خویشتن را گفت



صفت مکنید که بآن شناخت که وی خود را شناسد شما وی را نشناسید.

و قيل «فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ» ای لا تشبوهه بخلقه و لا تقيسوه على شيء من خلقه و ذلك انّ ضرب المثل انما هو لتشبيهه ذات بذات او وصف بوصف و تعالى الله عن ذلك، «إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ» ما يكون قبل ان يكون، «وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» قدر عظمته حيث اشركتم به.

قال الضحّاك: «فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ» ای لا تعبدوا من دونه مالا ينفعكم و لا يضرکم و لا يرزقکم، «إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ» خطاء ما تضربون من الامثال و صوابه، «وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» خطاء ذلك من صوابه. و قيل انّ الله يعلم انّ ما عبد من دونه باطل و انتم جهلة لا تعلمون.

«ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا» ضرب اینجا بمعنی وصف است، ای وصف الله شبها فيه بيان للمقصود، همانست که گفت: «وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرِيَةً» و كذلك قوله: «فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ» ای لا تصفوا فيه الاشباه: «وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ» ای نصفها فنبينها، «وَكَلَّا ضَرَبْنَا لَهُ الْأَمْثَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضَرْبًا مَثَلًا إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا» این همه بمعنی متقاربند. و در قرآن ضرب است بمعنی سیر كقوله: «إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ وَأَخْرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ» یعنی یسیرون. و در قرآن ضربت بمعنی زخم زدن كقوله: «فَأَضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ» یعنی الضرب باليدين بالسلاح، و كقوله: «فَضْرَبَ الرَّقَابِ» یعنی الضرب بالسلاح باليدين، و در حق زنان گفت: «وَأَهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَاضْرِبُوهُنَّ» یعنی باليدين ضربا غير مبرح.

«ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا» مفسران را درین آیت دو قول است: یکی آنست که ربّ العزه خود را مثل زد با معبود باطل که کافران وی را انباز گفتند، می گوید بنده ای عاجز مملوک که بر هیچیز پادشاه نه و او را توان انفاق نه با آن خواجه که ملک دارد و او را توان انفاق بود تا چنانکه خواهد فراخ می زید و فراخ نفقه می کند، ایشان هر دو برابر و یکسان نه اند، اگر چه خلق ایشان یکسانست بمعنی یکسان نه اند که یکی عاجز است و دیگری قادر، پس چون برابر و یکسان دارند در عبادت خدای تعالی که قادرست و توانا و دانا بهمه چیز، خلق را دارنده و ایشان را روزی دهنده با بتی مرده از سنگ تراشیده، نه او را حرکت و قوت، نه ازو نفع و ضرر، آن گه گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ» ای ليس الامر كما يفعلون و لا القول كما يقولون، ما للاوثان عندهم من يد و لا معروف فتحمد عليه انما الحمد الكامل لله خالصا لانه هو المنعم و الرزاق، و لكنّ «أَكْثَرُهُمْ» یعنی جميع الكفرة «لَا يَعْلَمُونَ»، انّ الحمد لی لانّ جميع النعم منى. و قوله: «هَلْ يَسْتَوُونَ» ذكره بلفظ الجمع و هما اثنان لانّ ما عدا الواحد جمع. قول دیگر آنست که ربّ العزه درین آیت مثل زد کافر را و مؤمن را: «عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ» مثل کافر است ربّ العزه او را روزی داد و مال جمع کرد و وی را از آن مال هیچ خیر و نفع نه.

... «وَمَنْ رَزَقْنَاهُ مِمَّا رَزَقْنَا حَسَنًا» این مثل مؤمنست که ربّ العزه او را مال و نعمت داد و در طاعت و رضاء حق تعالی آن مال نفقه کرد نهان و آشکارا تا سعادت آخرت و نعیم باقی خود را حاصل کرد، «هَلْ

يَسْتَوُونَ» ای هل يستويان هذا الفقير البخيل و الغنيّ السخيّ فلذلك لا يستوي الكافر العاصي المخالف لامر الله و المؤمن المطيع له. عطاء گفت «عَبْدًا مَمْلُوكًا»: بو جهل هشام است، و «مَنْ رَزَقْنَاهُ مِنْ رِزْقًا حَسَنًا»: ابو بكر صدیق.

پس در بیان بیفزود و دیگر مثل زد: «وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمٌ لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ» من الكلام لانه ولد اخرس اصم لا يسمع و لا يبصر و لا يعقل، «وَ هُوَ كُلٌّ عَلَى مَوْلَاهُ» ای ثقل و وبال علی ولیّه و سیده، «أَيْنَمَا يُوجِّهُهُ» یرسله، «لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ» لانه عاجز لا يفهم ما يقال له و لا يفهم عنه، این مثل بت است که نشنود و نگوید و نداند و نکند وانگه باری گران است بر عابد خویش برداشتن را و فرو نهادن را و خدمت کردن وی را، «هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَ مَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ» یعنی الله قادر متکلم یأمر بالتوحيد سمیع یسمع دعاءنا بصیر یری احوالنا، «وَ هُوَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» ای یدلکم علی صراط مستقیم میگوید آن بت بر آن صفت کی برابر و یکسان بود با خداوند قادر متکلم گویا و دانا و شنوا و بینا، کردگار روزی گمار بنده نواز ره نماید. و بقول بعضی مفسران این مثل کافر و مؤمنست، یعنی کافر که خیر نگوید و نکند و نفرماید و مؤمن که بتوحید فرماید و بر دین حق خواند و بر منهاج شریعت و حقیقت راست رود هرگز کی برابر باشد و یکسان؟! عطاء گفت «ابکم» ابی بن خلف است و کان کلا علی قومه لانه کان یؤذیهم، «وَ مَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ»: حمزة بن عبد المطلب است. و گفته اند ابکم: اسید بن ابی العاص است و من یأمر بالعدل: عثمان بن عفان. و قيل ضرب الله هذه الامثال ليعلم انه اله واحد و انا لا ينبغي ان يشبهه به غيره.

«وَ لِلّٰهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» و المعنى و لله ايها الناس ملك ما غاب عن ابصاركم فى السماوات و الارض دون آلهنكم التى تدعونها من دونه و دون كل ما سواه. و قيل تقديره و لله علم غيب السماوات و الارض. و الغيب ها هنا ما لا يدرك بالحسّ و لا يفهم بالعقل. و قيل هو ما فى قوله: «إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ» الآية...

«وَ مَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ» این جواب کفار قریشتست که درخواست رستاخیز استعجال می نمودند، بر طریق استهزاء می گفتند: «مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ أَيَّانَ يَوْمَ الدِّينِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا» رب العالمین گفت: «ما أمرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ» لیس یرید انّ السَّاعَةَ تأتي فى اقرب من لمح البصر و لکنه یصف سرعة القدرة و الإتیان بها میگوید در قدرت ما آوردن آن و نمودن آن آسانست و سهل و نزدیک، آن گه هنگام آن آید چون لمح البصر بود: تاوش چشم، که الله تعالى گوید کن: باش تا می بود، و السَّاعَةُ اسم لوقت النشور سمی ساعة لانه جزء يوم من يوم القيامة و اجزاء الزمان سمیت ساعات. و يقال لمح فلان ببصره اذا طرف طرفا وحيا، «أَوْ هُوَ أَقْرَبُ» کلمه او وردت فى القرآن فى مواضع مضافة الى الله عزّ و جلّ ما هی منه فى شىء من الشكّ و انما هی لتوهم على الخلق فيها فكان قیام السَّاعَةِ فى وحاتها كلمح البصر لقوم من الناظرین و هو اقرب منه لقوم آخرين، و هكذا فى قوله: «وَ أَرْسَلْنَاهُ إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ»، هم مائة الف عند قوم من العادین و یظنهم آخرون یزیدون، و قوله: «فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى» فى القسى تفاوت و فى

قیاس القامة اختلاف و قول من قال انّ او بمعنی بل فی هذه المواضع قول مرغوب عنه، «إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: «وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ» قال ابو بكر الورّاق: النحلة لما اتبعت الامر و سلكت سبلها حتى ما امرت جعل لعبها شفاء للنّاس، كذلك المؤمن اذا اتبع الامر و حفظ السرّ و اقبل على ربّه جعل رؤيته و كلامه و مجالسته شفاء للخلق فمن نظر اليه اعتبر و من سمع كلامه اتعظ و من جالسه سعد زنبور عسل جانور يست احكام شريعت بروى روان نه و سزای خطاب و تكليف نه و آراسته عقل و تمييز نه، اما از روى الهام و تسخير بوى فرمانى رسيد منقاد فرمان گشت، طاعت دار و فرمان بردار، متواضع وار پيش آمد تا ربّ العالمين لعاب وى شفاء خلق ساخت، بنده مؤمن را در اين اشارتى و بشارتيتست، اشارتى پيدا و بشارتى بسزا، مى‌گويد مؤمن كه اتباع فرمان كند و سرّ خود از مواضع نهى بپرهيزد و دل را با مشاهده حق پردازد و بتواضع پيش فرمان باز شده و نظر حق پيش چشم خویش داشته و باطن خود را از ملاحظت اغيار پاك کرده، ربّ العالمين اين چنین بنده را سبب نجات و سعادت خلق گرداند، دیدار وى شفاء دردمندان و سخن وى پند مؤمنان و مجالست وى زيادت درجه عابدان. اينست كه مصطفى (ص) گفت: «الانبياء قادة و الفقهاء سادة و مجالستهم زيادة»

و قال (ص): مثل المؤمن مثل النحلة تأكل طيباً و تضع طيباً.

قال بعض العلماء يشبه عمل المؤمن عمل النحل من وجوه: احدها انّ النحل يتنزّه عن الانجاس و القذرات كذلك المؤمن يتورّع عن المعاصى و الحرام الثاني انّ جميع الطير اذا جنّ عليها الليل تأوى الى او كارها و تستريح بالنوم عن السعى و النحل يعمل بالليل اكثر ممّا يعمل بالنهار، كذلك النّاس اذا جنّ عليهم الليل اضطجعوا على فرش الغفلة و المؤمن ينصب قدميه و يقوم من محرابه بين يدي مولا يشكو اليه بلواه. الثالث انّ النحل لا يعمل بهواه بل يتبع اميره و لا يخرج عن طاعته، كذلك المؤمن لا يعمل بهواه بل يقتدى بائمة الدّين و آثار السلف.

الرابع انّ النحل يخاف من اذى اجناس الطير و يكف اذاه عنها، كذلك المؤمن يصل اليه اذى الخلق و لا يصل اذاه الى الخلق. الخامس انّ النحل لا يتمكّن من عمله حتى يسدّ على نفسه باب البيت، كذلك المؤمن لا يجد حلاوة الطاعة الا فى الخلوة حيث لا يراه الا الله عزّ و جل.

سفيان ثورى گفت: راهبى ديدم در ديرى نشسته، كسى از وى پرسيد كه روزگارت چونست و حالت چيست؟ گفت روزگار خود در نماز مستغرق دارم، يك ساعت نخواهم كه بمن در گذرد كه نه در نماز باشم، آن گه گفت نپندارم كه كسى ذكر بهشت و دوزخ بسمع وى رسد وانگه اوقات خود و روزگار خود نه همه بنماز بسر آرد كه نماز سبب سعادت است و پيرايه شهادت است و مظنه مشاهدت است، آن مرد گفت راهب را كه از امل مى‌پرسم، امل تو در دنيا تا كجاست و چند است؟

راهب گفت هرگز گامی برنداشته‌ام و ننهاده که نه گمان برده‌ام که میان هر دو مرگ در رسد. راهب گفت آن مرد را که تو نیز حال خود با من بگویی و از بهینه اعمال خود مرا خبر ده، گفت من سر بر خاک نهم در سجود و همی‌گیرم تا آن گه که از آب چشم من گیاه از زمین برآید، راهب گفت: ان تضحك و انت معترف بخطيئتك خير لك من ان تبكي و انت مدلّ بعملك راهب در وی چنان دید که با آن گریستن عجبت و ادلال، گفت ای جوانمرد خنده و شادی و اعتراف بگناه «۲» اولیتر از گریه و زاری و آن را بنزدیک الله تعالی کاری دانی و عملی پنداری و خود را بر الله تعالی حقی بینی، آن گه راهب در پند بیفزود گفت: اتق الله و ازهد فی الدنيا و لا تنافس اهلها فیها فكن فیها كالتحله ان اكلت اكلت طيبا و ان وضعت وضعت طيبا و ان وقعت على عود لم تكسر. در دنیا چون نحل عسل باش که جز پاك نخورد و جز پاك نهد و بی رنج و بی آزار رود، و اذا مرّوا باللغو مرّوا كراما.

و يقال ان الله سبحانه اجري سنّته ان يخفي كلّ شيء عزيز في شيء حقير، جعل الأبريسم في الدود و هو اصغر الحيوانات و اضعفها و العسل في النحل و هو اضعف الطيور و جعل الدرّ في الصدف و هو اوحش حيوان من حيوانات البحر، و كذلك اودع الذهب و الفضة الحجر و الفيروز الحجر، كذلك اودع المعرفة به و المحبة له في قلوب المؤمنين و فيهم من يعصى و فيهم من يخطئ. سنّت خداوند است جلّ جلاله که هر آنچه عزیزتر و شریف‌تر پنهان کند در بی قدری محقر: عسل با حلاوت در نحل حقیر نهاده، ابریشم با لطافت در آن کرمک ضعیف پنهان کرده، درّ شب افروز در صدف وحش تعبیه کرده، مشک با قیمت از ناف آهوی دشتی پدید آورده، از روی اشارت می‌گوید: ای محمد ما آن روز که امت ترا ستودیم و گفتیم: «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ» آن دراز عمران بسیار طاعت را می‌دیدیم، آن روز که نحل ضعیف را عسل دادیم آن بازان با قوت می‌دیدیم، آن روز که آن کرمک را ابریشم دادیم آن ماران با هیبت می‌دیدیم، آن روز که آهوی دشتی را مشک دادیم آن شیران با صولت می‌دیدیم، آن روز که صدف را مروارید دادیم آن نهنگان با عظمت می‌دیدیم، آن روز که عندلیب را آواز خوش دادیم طاووسان با زینت را می‌دیدیم، آن روز که این مثنی خاک را ثنا گفتیم ملائکه صف زده را در راه خدمت می‌دیدیم.

زان پیش که خواستی منت خواسته‌ام      عالم ز برای تو بیارسته‌ام  
در شهر مرا هزار عاشق بیش اند      تو شاد بزی که من ترا خاسته‌ام

«وَ اللَّهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ يَتَوَقَّأَكُمْ وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَى أَرْدَلِ الْعُمْرِ» بر لسان اهل معرفت و بر ذوق جوانمردان طریقت اردل العمر آنست که بنده را در عنفوان شباب وقتی خوش بود و ارادتی تمام و روزگاری مساعد و صحبتی نیکو، چون روزگاری در استقامت برین صفت برود آن گه ناگاه او را فترتی افتد و آن عقد ارادت فسخ کند و روی در دنیا آرد و از حطام دنیا جمع کند، سالکان راه حقیقت آن را اردل العمر دانند و در طریقت خویش آن را ردّت شمرند. ابو بکر صدیق از اینجا گفته: طوبی لمن مات فی النأنة خنك مر آن

بنده‌ای که در ابتداء ارادت با تازگی دل و صفای وقت و روزگار مساعد از دنیا برود که در درنگ روزگار تغییر احوال می‌افتد و در صفا کدر می‌آمیزد: و ایّ نعیم لا یکدره الدّهر، و انشدوا فی معناه:  
 کان لی مشرب یصفوا برؤیتکم فکدرته ید الاّیام حین صفا

بو محمد جریری وقتی مجلس میداشت، یکی برخاست گفت ای شیخ دلی داشتم تازه و روشن و وقتی صافی و روزگاری با نظام، آه که بر من بشورید و آن وقت از من برفت، حیلت چیست؟ جریری گفت: ای جوانمرد بنشین که ما همه درین ماتم نشسته‌ایم، آن گه این ابیات بر خواند:

تشاغلتم عنا بصحبة غیرنا و اظهرتم الهجران ما هکذا کنا  
 و اقستم ان لا تحولوا عن الهوی بلی و حیاة الحبّ حلتم و ما حلنا  
 لیالی بتنا نجتی من ثمارکم فقلبی الی تلك اللیالی قد حنا

پیر طریقت گفت در مناجات خویش: الهی این چه بتر روزی است؟ ترسم که مرا از تو جز از حسرت نه روزیست، الهی می‌لرزم از آنک نه ارزم، وز آنک نه ارزم چه سازم جز از آنک می‌سوزم تا ازین افتادگی برخیزم، الهی از بخت خود چون پرهیزم و از بودنی کجا گریزم و ناچاره را چه آمیزم و در هامون کجا گریزم؟

الهی کان حسرتست این دل من، مایه درد و غم است این تن من، نیارم گفت که این همه چرا بهره من، نه دست رسد مرا بمعدن چاره من:

مرا تا باشد این درد نهانی ترا جویم که درمانم تو دانی

«وَاللّٰهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلٰی بَعْضٍ فِی الرِّزْقِ» رزق نفس دیگرست و رزق دل دیگر و رزق روح دیگر، اما رزق نفس قومی را توفیق طاعتست و قومی را خذلان معصیت، و رزق دل قومی را حضور دلست با دوام ذکر و قومی را صفت غفلت با دوام قسوت، و رزق روح قومی را کمال معرفتست و صفای محبت و قومی را حبّ دنیا و شغل علاقت. و قال الفضیل: اجل ما رزق الانسان عمل یدله علی رشد و معرفة تورث مشاهدة ربّه.

قال النّبی (ص): «انی اظل عند ربی یطعمنی و یسقینی».

«وَاللّٰهُ غَیْبُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» قال النّهر جوری: الحقّ تعالی ستر غیبه فی خلقه و ستر اولیاءه عن عباد و فلا یشرف علی غیبه الاّ خواصّ اولیائه و لا یشرف علی اولیائه الاّ الصّدّیقون من عباد، فالاشراف علی الغیب عزیز و الاشراف علی الاولیاء اعزّ منه.

۷ النوبة الاولى

قوله تعالى: «وَ اللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ» خدای تعالی بیرون آورد شما را از شکمهای مادران، «لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا» هیچیز نمی دانستید شما، «وَ جَعَلَ لَكُمْ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ الْأَفْئِدَةَ» و شما را شنوایی و بینایی داد و دلها داد، «لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۷۸)» تا مگر آزادی کنید.

«أَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ» نمی بینید مرغان، «مُسْحَرَاتٍ فِي جَوِّ السَّمَاءِ» ایستاده از پر زدن در آسمان و بادشته در هوا، «مَا يُمَسِّكُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ» بنه می دارد آن را مگر الله تعالی، «إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ» در آن توانایی خدای را نشانهاست، «لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۷۹)» ایشان را که می بایاد گروید.

«وَ اللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا» و الله شما را خانههای شما دل آرام کرد، «وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ جُلُودِ الْأَنْعَامِ» و شما را از پوستهای چهارپایان ساخت و کرد، «بُيُوتًا» خیمه های ادیم، «تَسْتَخِفُّونَهَا» تا آن را سبک با خود می برید، «يَوْمَ طَعْنِكُمْ» روز رفت شما در سفرها. «وَ يَوْمَ إِقَامَتِكُمْ» روز اقامت شما، «وَ مِنْ أَصْوَابِهَا وَ أَوْبَارِهَا وَ أَشْعَارِهَا» و از پشم گوسفندان و پشم شتران و موی بز، «أَثَائًا» قماش خانه و در بایسته کدخدایی، «وَ مَتَاعًا إِلَى حِينٍ (۸۰)» تا بآن ساخته می باشید تازئید.

«وَ اللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِمَّا خَلَقَ ظِلَالًا» و خدای تعالی کرد شما را و داد از آنچه آفرید سایهها، «وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْجِبَالِ أَكْنَانًا» و کرد شما را از کوهها غارها و نلها، «وَ جَعَلَ لَكُمْ سَرَابِيلَ» و کرد شما را جامهها، «تَقِيكُمْ الْحَرَّ» که گرما از شما باز دارد، «وَ سَرَابِيلَ تَقِيكُمْ بِأَسْكُمْ» و شما را پیراهنها داد از خفتان و زره که زور زخم شما از شما باز دارد، «كَذَلِكَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ» نعمتها بر شما پیوسته و فراخ نیک میگستراند، «لَعَلَّكُمْ تُسَلِّمُونَ (۸۱)» تا مگر گردن نهید.

«فَإِنْ تَوَلَّوْا» پس اگر بر گردند، «فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ الْمُبِينُ (۸۲)» بر تو رسانیدن آشکار است.

«يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ» نعمتهای خدای تعالی می شناسند، «ثُمَّ يُكْفِرُونَهَا» و از آزادی کردن منعم را باز می نشینند، «وَ أَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ (۸۳)» و بیشتر ایشان آنند که ناسپاسانند.

«وَ يَوْمَ نَبَعَتْ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا» و آن روز که بینگیزانیم از هر گروهی گواهی، «ثُمَّ لَا يُؤَدُّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا» آن گه دستوری ندهند کافران را، «وَ لَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ (۸۴)» و نه از ایشان عذر پذیرند.

«وَ إِذَا رَأَى الَّذِينَ ظَلَمُوا الْعَذَابَ» و آن گه که کافران عذاب ببینند، «فَلَا يُخَفِّفُ عَنْهُمْ» سبک نکنند از ایشان عذاب، «وَ لَا هُمْ يُنظَرُونَ (۸۵)» و نه ایشان را در آن مهلت دهند.

«وَ إِذَا رَأَى الَّذِينَ أَشْرَكُوا شُرَكَاءَهُمْ» و آن گه که مشرکان انباز خواندگان خود ببینند، «قَالُوا رَبَّنَا» گویند خداوند ما، «هُؤُلَاءِ شُرَكَائُنَا الَّذِينَ كُنَّا نَدْعُوا مِنْ دُونِكَ» این آن انبازان مانند که می خواندیم فرود از تو، «فَأَلْفَوْا إِلَيْهِمُ الْقَوْلَ» آن انبازان جواب با ایشان کنند، «إِنَّكُمْ لَكَاذِبُونَ (۸۶)» که شما دروغ می گوئید.

«وَ أَلْفَوْا إِلَى اللَّهِ يَوْمَئِذٍ السَّلَامَ» و خویشان را فرا دست الله تعالی دهند به بندگی، «وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ (۸۷)» و گم شد از ایشان ایشان که بدروغ می خدایان خواندند.

«الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» ایشان که کافر شدند و از راه خدای تعالی برگشتند، «زَدْنَاهُمْ عَذَابًا

فَوْقَ الْعَذَابِ» بيفزوديم ايشان را عذاب آن جهان بر عذاب اينجهان، «بما كانوا يُفْسِدُونَ (۸۸)» بآن بدكاريتها كه مي‌کردند.

«وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ» و آن روز كه بينگيزانيم در ميان هر مردمان روزگاري، «شَهِيداً عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ» گواهي هم از ايشان كه گواهي دهد بر ايشان، «وَوَجَّنا بِكَ شَهِيداً عَلَى هَؤُلَاءِ» و آريم ترا گواه بر اينان، «وَوَزَّلنا عَلَيْكَ الْكِتابَ» و فرو فرستاديم بر تو قرآن، «نَبَيَّنا لِكُلِّ شَيْءٍ» پيدا كردن هر چيز را، «وَوَهْدَى وَرَحْمَةً» و راه نموني و بخشايشي، «وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ (۸۹)» و بشارتي گردن نهادگان را.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: «وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ» رجع الكلام الى عدِّ النعم، لختي نعمتها كه بندگان را داد در آيات پيش بر شمرد، آن گه عارض در ميان آمد باز ديگر بار سخن با حصر نعمت برد و نيكيها كه با بنده کرده در ابتدای آفرينش وی «وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ» كسايي امهاتكم بكسر الف و فتح ميم خواند، حمزه بكسر الف و ميم خواند امهاتكم و وجه كسر همزه آنست كه ما قبل آن مكسور است چون حرکت ما قبل كسره بود همزه را نيز مكسور كردند اتباع را و اما كسر ميم در قراءت حمزه هم اتباع راست، اتباع حركة الميم حركة الهمزة، باقى قرآء امهاتكم بضم الالف و فتح ميم خوانند و هو الاصل، و امهات اصلها أمات فزیدت الهاء فيها للتأكيد كما زادوها فى: اهرقت الماء، و اصله: ارقت. و قيل زیدت الهاء فرقا بين امهات الناس و أمهات البهائم، و أمهات جمع أم و قد جاء فى الواحدة أمهة، «لَا تَعْلَمُونَ شَيْئاً وَ جَعَلْ لَكُمْ السَّمْعَ وَ الْبُصْارَ وَ الْأَفْئِدَةَ» اى اخرجكم جهالا غير عالمين مع توقّر اداة العلم من السمع و البصر و الفؤاد، اللّٰه تعالى شما را از شكماي مادران بيرون آورد، نادانان كه هيچيز نمي دانستيد و نيك و بد خود نمي‌شناختيد، اگر چه شما را سمع و بصر و دل داد در شكم مادران، لكن نادانان بيرون آمدید و اللّٰه تعالى شما را علم داد و دانش و تمیيز تا نيك و بد بشناختيد و نادانسته دريافتيد، آن گه گفت: «لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» اين بآن كرد تا سپاس داريد و نعمت وی بر خود بشناسيد و آن را شكر كنيد. و قيل تمّ الكلام على قوله: «لَا تَعْلَمُونَ شَيْئاً» ثم استأنف فقال: «وَجَعَلْ لَكُمْ السَّمْعَ وَ الْبُصْارَ وَ الْأَفْئِدَةَ» اى جعلها بحيث تنفعون بها، «لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» ما انعم به عليكم.

«أَلَمْ يَرَوْا» قرأ ابن كثير و عامر و حمزه و يعقوب بالثاء على الخطاب و الباقيون بالياء على الغيبة، «إلى الطَّيْرِ» جمع طائر، «مُسْحَرَاتٍ» لامر اللّٰه. و قيل مذلات «فِي جَوْ السَّمَاءِ» قال قتادة: جَوْ السَّمَاءِ كبد السَّمَاءِ، و قيل هو الهواء البعيد من الارض. و قيل جَوْ السَّمَاءِ هو السَّمَاءِ، «ما يُمَسِّكُهُنَّ» فى الهواء عن السقوط بلا عماد، «إِلاَّ اللّٰهُ» قال الكلبي ما يمسكهنّ عن ارسال الحجارة عليكم انا اللّٰه، «إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ» جمع آيات، لقوله: «مُسْحَرَاتٍ» معنى آيت آنست كه اين مشركان و كفره قریش كه رستاخيز را منكراند در ننگرند درين آيت قدرت شواهد فطرت كه مي‌نماييم از اين بغاث مرغان كه در هوا ميان آسمان و زمين از پر زدن و ايستاده معلق در هوا بي پيوندی داشته، كه نگه مي‌دارد ايشان را تا بنيوفتند؟ مگر اللّٰه تعالى،

مؤمن که بچشم عبرت نگردد داند که آن مسخر را مسخری است و آن مدبر مدبری.

«وَ اللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا» موضعا تسكنون فيه فتسكنون من الحر و البرد و یستر عوراتکم و حرمکم هر کسی را خانه وی آرامگاه وی کرد و دل آرام وی ساخت، از اینجا گفته‌اند: لو لا حبّ الاوطان لهلکت بلاد السوء و ذلك اِنَّه خلق الخشب و المدر و الالة التي تمكن بها تسقيف البيوت، آب و گل و سنگ و کلوخ و چوب بیافرید و در دست ایشان نهاد تا از آن خانه ساختند، «وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ جُلُودِ الْأَنْعَامِ» یعنی اللطوح و الادم، «بُيُوتًا» هی القباب و الخيام، «تَسْتَخِفُّونَهَا» تجدونها خفيفة و يخفّ عليكم حملها و نقلها، «يَوْمَ ظَعْنِكُمْ» بفتح العين قرأها حجازی و بصری و قرأ الباقر: ظعنكم باسكان العين و هما لغتان ظعن يظعن ظعنا و ظعنا یعنی وقت خروجکم فی اسفارکم، «وَ يَوْمَ إِقَامَتِكُمْ» فی دیارکم و منازلکم ای لا تثقل عليكم فی الحالتين. و قيل معناه كما جعل لكم بيوتكم سكنا، «يَوْمَ إِقَامَتِكُمْ» مفسران گفتند یوم اینجا بمعنی حین است چنانکه در سوره الانعام گفت: «يَوْمَ حَصَادِهِ» ای حین حصاده، و در سوره مریم گفت: «وَ سَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَ يَوْمَ يَمُوتُ»

ای حین ولد و حین يموت و حین یبعث حیًا، فکذلك یوم ظعنکم و یوم اقامتکم ای حین ظعنکم و حین اقامتکم، «وَ مِنْ أَصْوَابِهَا» الضاننة، «وَ أَوْبَارِهَا» الإبل، «وَ أَشْعَارِهَا» الماعزة، «أَثَاثًا» متاع البيت اثاث نامی است قماش خانه را چون پلاس و جوال و توره و رسن و گلیم و کلاه و مهار و افسار و مانند آن، و سمی اثاثا لکثرتها و کلّ کثیر اثیث، «وَ مَتَاعًا» يتمتعون به، «إِلَى حِينٍ» البلی، و قيل الى حین یعنی الى الموت.

«وَ اللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِمَّا خَلَقَ ظِلَالًا» یعنی الأبنية للسكن و الشجر للسابلة و اکنان الجبال للرّاعی و الصّائد، «أَكْنَانًا» جمع کن و هو ما سترك من كهف و غار، يقال لولا ظلّ هذه الاشياء لم يكن للحيوان فی الارض قرار، «وَ جَعَلَ لَكُمْ سَرَابِيلَ» كلّ ما یلبس من ثوب او درع او جوشن او غیره فهو سربال قال الله تعالى: «سَرَابِيلُهُمْ مِنْ قَطْرَانٍ». و قيل السربال القميص خاصّة، «تَقِيكُمْ الْحَرَّ» قال قتاده یعنی قميص الكتان. و قيل ملابس تدفع عنکم الحرّ و البرد و لم يذكر البرد لدلالة الحال علیه فانّ ما وقى من الحرّ فقد يقى من البرد، «وَ سَرَابِيلَ تَقِيكُمْ بِأَسْكُمْ» یعنی الدروع التي تدفع عنکم شدّة الطعن و الضرب و الرّمی فی الحرب. قيل انما خوطبوا بما يعرفون، قال الله عزّ و جلّ: «وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْجِبَالِ أَكْنَانًا» و ما جعل لهم من السهل اكثر و اعظم لكنهم كانوا اصحاب جبال، و قال عزّ و جلّ: «سَرَابِيلَ تَقِيكُمْ الْحَرَّ» و ما يقى البرد اكثر لكنهم كانوا اصحاب حرّ، «كَذَلِكَ يُبَيِّنُ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ» درین آیات نعمتهای خود که ایشان را داده بر ایشان شمرد، آن گه گفت چنانکه این چیزها شما را آفریدم و منافع آن شما را پیدا کردم هم چنان تمام کنم هر چه شما را بدان حاجتست از نعمت دنیا ای اهل مگه، «لَعَلَّكُمْ تُسْلِمُونَ» تومنون و تخلصون له العبادة.

«فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ الْمُبِينُ» میگوید ای محمد اگر ایشان پس ازین بیان روی گردانند از اسلام و ایمان، بر تو بیش از آن نیست که رسالت ما بگزارای و آیات و معجزات که دلائل نبوت‌اند بنمایی، اگر



نگرند، بر تو ملامت نیست و از کفر و جحود ایشان بر تو هیچیز نیست، قیل نسختها آیه السیف.

قوله: «يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ» ای الکفار یقرون بانّ النعم کلها من الله تعالی، «ثُمَّ يُكْفِرُونَهَا» باضافتها الی شفاعة الاصلنام کافران می‌دانند که نعمت همه از خدای تعالی است و آفریدگار و روزی گمار خدا است و اقرار باین می‌دهند اما می‌گویند که بشفاعت بتان این نعمت بما می‌رسد و سپاس داری بتان می‌کنند، پس آن اقرار بکار نیست که آزادی و سپاس داری منعم بآن نیست و چون شکر و آزادی با آن نیست گویی که نه الله تعالی را منعم می‌دانند، اینست معنی انکار ایشان که ربّ العزّه گفت: «ثُمَّ يُكْفِرُونَهَا وَ أَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ» یعنی و کلهم الکافرون الجاحدون.

و قیل ائما قال: «وَ أَكْثَرُهُمْ» لان فیهم الصبّی و المؤف. و قیل: «يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ» یعنی امر النبی (ص) انه حقّ ثم ینکرونها بتکذیبهم. و قیل هو قول الرّجل لولا فلان لکان کذا و کذا، اهل معانی گفتند نه هر چه عامّه مردم آن را نعمت شمرند آن نعمتست بلکه این باختلاف طباع و تفاوت اغراض مردم بگردد و بر جمله هر چه الله تعالی آفرید از بهر مردم از چهار قسم بیرون نیست، یک قسم آنست که هم درین جهان پسندیده است و سودمند و هم در آن جهان و آن علمست و خلق نیکو، دانایی و خوش خویی و درین جهان بحقیقت نعمت اینست و همه دلها و طبعها گواهی دهند که چنین است. دیگر قسم آنست که هم درین جهان زیان کارست هم در آن جهان و آن نادانیتست و بدخویی که همه طبعها ازو رمیده و بنزدیک عاقلان نکوهیده. دیگر قسم آنست که درین جهان ازو آسایش است و راحت و در آن جهان رنج و محنت و آن نعمت و زینت دنیاست و استمتاع بآن، هر چه جاهلانند آن را نعمت شمرند و عاقلان آن را بلاء و عقوبت دانند، و یشهد لذلك قوله: «فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَ لَا أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» مثال این عسل است که درو زهر بود، جاهل ظاهر آن ببیند، نعمت شمارد، و عاقل تعبیه آن شناسد، بلا داند.

چهارم قسم آنست که درین جهان ازو رنج است و دشواری و در آن جهان همه راحتست و شادی و آن طریق ریاضت و مجاهدتست و مخالفت شهوت، مرد بی حاصل و جاهل رنج نقدی ببیند، بلا شمرد، باز عارف دین‌دار آن را عین نعمت شمرد که تعبیه آن بحقیقت شناسد، همچون داروی تلخ بنزدیک بیمار نقدی با رنج است، اما راحت شما و صحّت در پی آنست، و این رنج در راه آن نعمت نه گرانست.

«وَ يَوْمَ نَبْعَثُ» ای و اندرهم یوم نحشر، «مَنْ كُلُّ أُمَّةٍ شَهِيداً» یعنی الانبیاء یشهدون علی الامم بما فعلوا، «ثُمَّ لَا يُؤَدِّنُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا» فی الکلام و الاعتذار. و قیل لا یسمع عذرهم، «وَ لَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ» العتبی الرضا، یعنی لا یطلب منهم ان یرجعوا الی ما یرضی الله لانّ الآخرة لیست بدار تکلیف و لا یتروکون فی الرجوع الی الدنیا فیتوبوا. و قیل «وَ لَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ» ای و لا هم یقالون، ای ان سألوا الاقالة لم یجابوا الی ذلك.

«وَ إِذَا رَأَى الَّذِينَ ظَلَمُوا الْعَذَابَ» ای و اذا عاین الذین کفروا عذاب الله، «فَلَا يُخَفِّفُ عَنْهُمْ» بالعذر، «وَ لَا هُمْ يُنظَرُونَ» ای و لا هم یؤخرون لانه فات وقت التوبة و بقی وقت الجزاء علی الاعمال. «وَ إِذَا رَأَى الَّذِينَ أَشْرَكُوا شُرَكَاءَهُمْ» اوثانهم التی عبدوها من دون الله.

و قيل اضاف الشركاء اليهم لآتهم قالوا هم شركاء الله، «قالوا ربنا هؤلاء شركاؤنا الذين كنا ندعوا من دونك» آلهة معنی آنست که ربّ العزّه روز قیامت بتان را و بت پرستان را همه بینگیزاند و بدوزخ فرستد، کافران چون معبودان خود را بینند ایشان را بشناسند و گویند: «هؤلاء شركاؤنا الذين كنا ندعوا من دونك فألقوا إليهم القول» این القا فعل شرکا است یعنی که آن بتان جواب دهند و گویند: «إنكم لكاذبون» فی تسمیننا آلهة ما دعوناكم الى عبادتنا و لا علمنا بعبادتكم ایانا شما دروغ می‌گفتید که ما را خدایان خواندید که ما شما را بر عبادت خود نخواندیم و نه از عبادت شما خود خبر داریم و این از بهر آن گویند که ایشان جماد بودند، نه عابد را شناختند و نه از عبادت ایشان خبر داشتند، آن گه فضیحت ایشان ظاهر کرد بآنک عبادت چیزی می‌کردند مرده، جمادی بی خبر، و روا باشد که این بر عیسی و عزیز علیهما السلام نهند، و من عبد من الملائكة لما رأوهم فی الجنة و هم فی النار قالوا هذه المقالة فاجابوهم بآئكم كاذبون فی قولكم انا دعوناكم الى عبادتنا و الاشرک باللّه. و هذا كقوله تعالى: «سَيَكْفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمْ».

«وَ أَلْقُوا إِلَى اللَّهِ يَوْمَئِذٍ السَّلْمَ» روا باشد که این هم فعل شرکا بود یعنی که خویشان را فرا دست الله دهند و ببندگی اقرار دهند گویند ما خدایان نبودیم که ما ترا بندگان بودیم، چنانکه جای دیگر گفت: «ما كان ينبغي لنا أن نتخذ من دونك من أولياء». و روا باشد که فعل کافران بود، آن مستکبران که در دنیا از عبادت حق سروا زدند در قیامت خویشان را بخواری بیوکنند و منقاد حکم الله شوند و بتان که امید بشفاعت ایشان داشتند ایشان را بکار نیابند، «وَ ضَلَّ عَنْهُمْ ما كانوا يفترون» ای بطل ما كانوا يأملون من ان آلهتهم تشفع لهم. و قيل «وَ أَلْقُوا إِلَى اللَّهِ يَوْمَئِذٍ السَّلْمَ» ای اسلم الكفار يوم البعث حين لا ينفع قولهم: «فلم يك ينفعهم إيمانهم لما رأوا بأسنا، «وَ ضَلَّ عَنْهُمْ ما كانوا يفترون» ای يشركون. یعنی ضاع سعيهم فی خدمة آلهتهم فما نفعهم.

«الذين كفروا و صدوا عن سبيل الله زناهم عذاباً فوق العذاب بما كانوا يُفسدون» ای بسبب صدمه و منعهم الناس عن الايمان و الجهاد، «زناهم عذاباً فوق العذاب» ای عذابا بکفرهم و عذابا بصدّهم و منعهم و افسادهم و لهذا فی القرآن نظائر كقوله تعالى: «سَعْدَبُهُمْ مَرَّتَيْنِ» و قوله: «وَ لَنُذِيقَنَّهُم مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَى دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ. لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ. أَعْرَفُوا فَأَدْخَلُوا نَاراً» قال عبد الله بن مسعود: «زناهم عذاباً» یعنی عقارب انيابها كالنخل الطوال.

و قال ابن عباس و مقاتل: خمسة اناهم من صفر مذاب كالنار تسيل من تحت العرش يعذبون بها ثلاثة على مقدار الليل و اثنان على مقدار النهار. و قيل انهم يخرجون من حرّ النار الى الزمهرير فيبادرون من شدّة الزمهرير الى النار. و قيل هو انهم يحملون افعال اتباعهم كما قال تعالى: «وَ أَثْقَالاً مَعَ أَثْقَالِهِمْ» «وَ يَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيداً عَلَيْهِمْ» یعنی نبیهم يشهد عليهم، «من أنفسهم» یعنی من بنی آدم. و قيل من قومهم، «وَ جِئْنَا بِكَ شَهِيداً عَلَى هَؤُلَاءِ» یعنی على امتك و قومك، ثمّ الكلام ها هنا ثمّ قال: «وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَاناً لِّكُلِّ شَيْءٍ» ممّا امروا به و نهوا عنه، تبیان اسم فی معنی البیان و مثل التبیان التلقاء و لو قرئت تبیاناً بفتح التاء على وزن تفعال لكان وجهاً لانّ التبیان فی معنی التبیین و لكن لم یقرأ به احد من القراء فلا يجوز القراءة به،

«وَ هُدًى وَ رَحْمَةً» للجميع، «وَ بُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ» خاصّة. و قيل هدى من الضلالة و رحمة لمن آمن به و بشارة لمن اطاع الله عزّ و جلّ.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: «وَ اللّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ» آدمی را منزل اوّل از منازل وجود شکم مادر است: اوّل ابی، آن گه علقه‌ای، آن گه مضغه‌ای، پس استخوانی و پوستی، آن گه جانوری، چون چهار ماهه شود زنده شود، شخصی زیبا، صورتی پرنگار، درو از الطاف کرم تعبیه‌هایی که عاقل در آن نگرد از تعجب خیر فرو ماند، در وی دماغ آفرید سه طبقه بر هم ساخته: در اوّل فهم نهاد، در دوم عقل، در رسوم حفظ، وانگه کمال حکمت را دماغ سرد و تر آفرید که مقابل وی دلست گرم و خشک تا بخار دل و حرارت دل که باو رسد او را زیان ندارد، دل بیافرید رگهای جهنده درو پیوسته و حیاة در او روان، جگر بیافرید رگهای آرمیده درو پیوسته غذاء همه تن درو روان، معده بیافرید امعاء درو پیوست، جای نطفه بیافرید مثانه و انثین درو پیوست، دماغ نرم و تر آفرید تا سخن در گیرد، پوست پیشانی سخت آفرید تا موی نرویانند، پوست ابرو میانه آفرید تا موی رویاند لکن دراز نگرداند، محلّ نور چشم پیه گردانید تا آن را تباه نکند، زبان بر محلّ لعاب نهاد تا زود برود، آسان سخن گوید، بر مراد وی چنانک خواهد، بر سر حلقوم حجابی آفرید تا چون طعام فرو برد سر حلقوم بسته شود طعام بمجرای نفس نرسد، آن گه طعام بحرارت جگر در معده پخته گردد و آن را بعروق و اعضاء رساند.

درنگر تا از يك قطره آب چه آفرید و چند آفرید از استخوان و گوشت و پوست و پیه و زهره و جگر و سپرز و رگ و پی و موی و ناخن و دندان، چون آن خلقت بکمال حکمت تمام شود و نه ماه بسر آید از شکم مادر بفرمان حق جلّ جلاله قصد دنیا کند اینست که ربّ العزّه گفت: «وَ اللّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ» چون در دنیا آید نادان و بی علم آید چنانک گفت: «لَا تَعْلَمُونَ شَيْئاً» ربّ العالمین بکمال لطف و رأفت و رحمت خویش او را سمعی دهد که لطایف ذکر بوی شنود، بصری دهد که عجایب صنع بوی بیند، دلی دهد که مهر و محبّت حق را بشاید، آن گه گفت: «لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» این همه بآن کردم تا نعمت من بر خود بشناسید و از من آزادی کنید نه چنانک دشمنان کردند که نعمت بشناختند و آن گه انکار کردند که حوالت نعمت با دیگری بردند و آزادی از دیگری کردند، و ذلك فی قوله تعالى: «يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا»، شناخت نعمت نیکوست و شناخت منعم نیکوتر زیرا که شناخت نعمت انکار را بوی را هست و شناخت منعم جز بر استقامت نرود، کافران را شناخت نعمت بود اما شناخت منعم نبود، لا جرم انکار بار آورد و جحود.

یکی از پیغامبران گفت بار خدایا نعمت بر کافران بی شمار می‌ریزی و بر سر مؤمنان بلا می‌انگیزی سبب چیست؟ فرمان آمد از جبار کائنات که آفریدگان همه بندگان و رهبران من‌اند، بلا و نعمت بارادت و مشیّت منست، مؤمن در دنیا گناه کند و آخر عهد که روی بعقبی نهد خواهم که پاك و بی گناه بر من رسد و مرا بیند، بلا بر وی گماردم در دنیا و آن را کفاره گناهان وی کنم، و کافر در دنیا نیکوئیها کند آن نیکوئیها

را در دنیا بنعمت مکافات کنم تا چون بر ما رسد وی را هیچ حق نمانده باشد و او را عقوبت تمام کنم، خواست ما اینست و ارادت ما چنین است و کس را بر خواست ما اعتراض نیست و از حکم ما اعراض نیست.

«يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا» قومی گفتند این در حق مسلمانانست که روزگاری در طاعت بسر آرند و طریق ریاضت و مجاهدت بحکم شریعت بر دست گیرند، اما بعاقبت عجبی در ایشان آید که راه بریشان بزند و آن طاعت بر ایشان تباه کند، و عجب آنست که آن طاعت و عبادت بنزدیک حق جلّ جلاله خدمتی پسندیده داند و اهتزاز و شادایی در خود آرد که این صفت من است و قوت من و غافل ماند از آنک نعمت خداست و فضل او بر وی وانگه از زوال نعمت نترسد و ایمن رود.

مصطفی (ص) گفت سه چیز است که هلاک مرد در آنست: یکی بخل که مرد او را فرمان بردار شود، دیگر هوای نفس که مرد فرا پی آن نشیند، سوم آن مرد که بخویشتن معجب بود. یکی از جمله بزرگان دین گفته: اگر همه شب خواب کنم و بامداد شکسته و ترسان باشم دوست تر از آن دارم که همه شب نماز کنم و بامداد بخویشتن معجب باشم. و عبد الله مسعود گفت هلاک دین مرد در دو چیز است: یکی عجب، دیگر نومیدی این از آن گفت که هر که نومید شد از طلب فرو ایستاد و فترت در وی آمد نیز عبادت نکند، همچنین معجب در خود می‌پندارد که از طلب بی نیازست که کار وی خود راستست و آمرزیده.

«وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ» تأتی يوم القيامة كلّ امة مع رسولهم فلا امة تساوی هذه الامة كثرة و فضلا و لا رسول كرسولنا (ص) رتبة و قدرا.

... «وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ» فيه للمؤمنين شفاء و هو لهم ضياء و على الكافرين بلاء و هو لهم سبب محنة و شقاء.

### ۸ النوبة الاولى

قوله تعالى: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ» الله تعالى بر است کاری می فرماید و بنیکو کاری، «وَأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» تا مگر پند گیرید و حق دریابید.

«وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ» و باز آئید خدای را به پیمان او، «إِذَا عَاهَدْتُمْ» چون پیمان بندید با او، «وَلَا تَنْفُضُوا الْأَيْمَانَ» و سوگندان خویش مشکنید، «بَعْدَ تَوْكِيدِهَا» پس آن که آن را محکم کردید، «وَلَقَدْ جَعَلْنَا اللَّهُ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا» و خدای تعالی را بر خود گواه گرفتید و میانجی، «إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ» (۹۱) الله تعالی می‌داند آنچه شما می‌کنید.

«وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَفَضَتْ غَزْلَهَا» و چنان که آن زن مباشید که پشم رشته خویش باز شکافت و باز گشاد، «مَنْ بَعْدَ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا» پس آنک تافت ناتافت کرد پاره پاره، «تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ» می‌درایستید و

سوگندان خویش می‌خیانت را حیلست سازید، «أَنْ تَكُونَ أُمَّةً هِيَ أَرْبَى مِنْ أُمَّةٍ» از بهر آنکه گروهی توانگرتراند و با توان‌تر از گروهی، «إِنَّمَا يَبْتَلُواكُمُ اللَّهُ بِهِ» آن کس که شما را می‌آزماید آن آزمایشنده الله تعالی است، «وَلَيُبَيِّنَنَّ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» و پیدا خواهد کرد روز قیامت ناچاره شما را، «مَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ (۹۲)» نهان آنچه الله تعالی دانست در جدای جدایی شما در احوال.

«وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ» و اگر الله خواستی، «لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً» شما را یک امت کردی یک گروه یک دین یک حال، «وَلَكِنْ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ» لکن بی راه میکند او را که خواهد و با راه می‌آورد او را که خواهد، «وَوَلِّسْنَا لَكُمْ عَمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۹۳)» و حقا که شما را بخواهند پرسید از آنچه می‌کنید.

«وَلَا تَتَّخِذُوا أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ» و سوگندان خویش چاره کژی مسازید در میان خویش، «فَنَزَلَ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِهَا» بخیزد پای و گام از جای پس آن که محکم بود بر جای، «وَوَدُّوا السُّوءَ بِمَا صَدَدَتْكُمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» و بد عذاب بچشید بآنچه بر گشتید از راه خدا، «وَلَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۹۴)» و شما راست عذابی بزرگ.

«وَلَا تَشْتَرُوا بِعَهْدِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا» بدین خدای بهایی اندک مخريد، «إِنَّمَا عِنْدَ اللَّهِ» آنچه بنزدیک خداست، «هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۹۵)» شما را آن به اگر دانید.

«مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ» آنچه بنزدیک شماست این جهانی آن بسر آید، «وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ» و آنچه بنزدیک الله تعالی است آن جهانی پاینده است، «وَوَلِّسْنَا الَّذِينَ صَبَرُوا» و برآستی که پاداش دهد ایشان را که شکیبایی کردند، «أَجْرَهُمْ» بمزد ایشان، «بِأَحْسَنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۹۶)» بنیکوتر چیزی که می‌کردند.

«مَنْ عَمِلَ صَالِحًا» هر که کار نیک کند، «مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى» از مرد یا از زن، «وَهُوَ مُؤْمِنٌ» پس آنکه گروهیده است، «فَلَنُحْيِيَنَّهٗ» برآستی که وی را زنده داریم، «حَيَاةً طَيِّبَةً» بزندگانی خوش پاک، «وَوَلِّسْنَا لَهُمْ أَجْرَهُمْ» و برآستی که پاداش دهم بمزد ایشان، «بِأَحْسَنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۹۷)» بنیکوتر چیزی که میکردند.

«فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ» چون خواهی که قرآن خوانی، «فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ (۹۸)» استعاذت کن بخدای تعالی از دیو نفریده «إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا» که او را دسترسی نیست بر ایشان که گروهیده‌اند، «وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ (۹۹)» و بخداوند خویش پستی دارند.

«إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ» دست رس او بر ایشانست که باو می‌گویند و خشنودی او می‌جویند و طاعت او می‌ورزند، «وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ (۱۰۰)» و ایشان که او را انباز می‌گیرند با خدای تعالی.

«وَإِذَا بَدَّلْنَا آيَةً مَكَانَ آيَةٍ» و هنگامی که آیتی از قرآن بدل فرستیم بجایگاه آیتی، «وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُنَزِّلُ» و الله تعالی داناتر بهر چه فرو فرستد، «قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٌ» گویند که این تو می‌نهی و دروغ می‌سازی، «بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۱۰۱)» نه چنانست بیشتر ایشان نادانانند.

«قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ» گوی فرو آورد آن را جبرئیل، «مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ» از خداوند تو برآستی و سزا، «لِيُبَيِّنَ الَّذِينَ آمَنُوا» تا مؤمنانرا دل و قدم بر جای می‌دارد، «وَوَهْدَىٰ وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ (۱۰۲)» و راهنمونی و بشارتی گردن نهادگان را.

«وَلَقَدْ نَعَلُمْ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ» و می‌دانیم که ایشان می‌گویند، «إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ» که این قرآن مردمی درو می‌آموزد، «لِسَانُ الَّذِي يُحَدِّثُونَ إِلَيْهِ أُعْجَبِي» سخن این کس که ایشان قرآن با وی می‌گردانند اعجمی است، «وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ (۱۰۳)» و این لغتیست تازی آشکارا پیدا کننده.

«إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ» ایشان که بنمی‌گروند بسخنان الله تعالی، «لَا يَهْدِيهِمُ اللَّهُ» راه نخواهد نمود الله تعالی ایشان را، «وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۰۴)» و ایشانراست عذابی درد نماي. «إِنَّمَا يَقْتَرِي الكَذِبَ» ایشان دروغ سازند، «الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ» که نگروده‌اند بسخنان خدای تعالی، «وَأُولَئِكَ هُمُ الكَاذِبُونَ (۱۰۵)» و دروغ زنان ایشانند.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ» ابن عباس گفت: العدل التوحيد و الاحسان اداء الفرائض عدل خدای را جلّ جلاله یکتا گفتنتست و یکتا دانستن و احسان فریضه‌ها گزاردن و چنانکه الله تعالی فرمود بجای آوردن. بروایتی دیگر از ابن عباس: العدل شهادة ان لا اله الا الله و الاحسان الاخلاص فيه. و قيل العدل فى الفعل و الاحسان فى القول عدل در فعل رود و احسان در قول و لهذا قال تعالى: «وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا». و خبر درستست از مصطفى (ص) که گفت: جماع التقوى فى قوله عزّ و جلّ: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ» ثمّ قرأ هذه الآية، و معنى عدل: انصاف دادن است و راست رفتن چنانکه از واجب بنکاهی و مکافات فرو نگذاری و این از دو وجه بود: یکی آنکه بجای آن کس که با تو نیکویی کرد نیکویی کنی از آنچه وی کرد کم نه، چنانکه ربّ العزّه گفت: «هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ» و مصطفى (ص) گفت: «من اتى اليكم معروفا فكافئوه»

هر که نیکویی بسر شما آرد هم چنان نیکویی بسر وی برید. دیگر وجه آنست که بجای آن کس که با تو بد کرد، اگر با وی بد کنی باندازه کرد وی کنی افزونی نه، چنانکه ربّ العزّه گفت: «وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا وَ إِنِ عَاقِبَتُهُمْ فَعَاقِبَتُهَا بِمِثْلِ مَا عُوْقِبْتُمْ بِهِ» و معنى احسان نیکوکاریست و آن از عدل مه است زیرا که عدل انصاف است و احسان ایثار است و ایثار از انصاف به است، و احسان باز دو چیز است: یکی آنست که بجای آنکه با تو نیکویی کرد از آنچه وی کرد بیش کنی و بجای آن کس که با تو بد کرد نیکویی کرد که حق جلّ جلاله هر چند که عدل دوست دارد، احسان دوست‌تر دارد، نبینی که خلق را بعدل معذور داشت و باحسان بستود آنجا که گفت: «وَلَمَنْ ائْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ» الی قوله: «وَلَمَنْ صَبَرَ وَ غَفَرَ إِنَّ ذَلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ» و قال تعالى: «فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ».

عدل آنست که در ستد و داد راست ستانی و راست دهی، احسان آنست که چرب دهی و خشک ستانی، عدل حلاست و نیکو، اما احسان نیکوتر، همچنین بجای کسی که بجای تو نیکویی کرد نیکویی کنی چنانکه وی کرد حلاست و نیکو، اما اگر بیفزایی احسانست و آن نیکوتر، و بجای آن کس که با تو بد کرد بد کنی حلاست اما عفو نیکوتر، و اگر بجای آن بد کار نیکویی کنی باز نیکوتر، اینست که گفت عزّ جلاله: «ادْفَعْ

بِأْتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ».

... ثم قال: «وَإِتَاءِ ذِي الْقُرْبَى» همانست که گفت: «وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَى» جای دیگر گفت: «وَآتَا ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ» مؤمنانرا در آموخت که پیوستن رحم نه همه بسلام زبان و پرسیدن ایشانست که ببذل احسانست و درست است خبر که یکی از مصطفی (ص) پرسید که برّ با که کنم؟ گفت با مادر خویش، گفت پس با که؟ گفت با پدر خویش، گفت دیگر با که؟ گفت: الاقرب فالاقرب هر که با تو نزدیکتر برّ تو اولیتر. درین خبر، مادر را مقدم کرد بر پدر و بر حق پدر بیفزود زیرا که به برّ مادر اولیتر و بطاعت پدر. و در خبری دیگر گفت: امّك و اباك و اختك و اخاك ثم ادناك فادناك. سدیگر خبر درین معنی آنست که مصطفی (ص) را پرسیدند از نفقات گفت: «زواجتك تقول اطعمنی او طلقنی و مملوكك يقول اطعمنی او بعنی و ابنتك تقول الی من تکلنی».

و در خبرست که مردی گفت یا رسول الله (ص) عندی دینار يك دینار دارم چکنم؟

گفت: انفقہ علی نفسک بر خود بکار بر، گفت عندی آخر؟

گفت: انفقہ علی عیالک بر عیال خود بکار بر، و عیال مرد اهل اوست و فرزندان خرد یا مضطر او و پدر و مادر و بال مانده بر او، گفت عندی آخر؟ گفت: انفقہ علی خادمک بر برده و خادم خود بکار بر، گفت عندی آخر؟ گفت: انفقہ علی دابّتك بر ستور خود بکار بر، گفت عندی آخر؟ گفت: انت ابصر اکنون تو به دانی.

و تعظیم رحم پیوستن را برّ وصلت دادن پدر و مادر کافر را گفت: «وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَى أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا» اگر پدر و مادر با تو جنگ کنند و باز کوشند که مشرک شو و انباز گیر با من تو ایشان را در آن فرمان مبر، آن گه گفت: «وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا» اما در دنیای خویش و نعمت دنیا با ایشان بنیکویی زندگانی کن. جای دیگر گفت در تهدید قاطع رحم: «فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ» چنان می‌پندارید و می‌بیوسید که اگر بر سر کس سالار گردید یا بر سر قومی راعی یا بر سر رعیت والی یا بر سر اهل بیت خویش سالار «أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتُقَطِّعُوا أَرْحَامَكُمْ» که بیداد کنید در زمین و افزونی جوید و رحمها برید، «أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ» ایشان که این کنند الله تعالی بر ایشان لعنت کند و از راه پذیرفتاری دور کند، گوش دل ایشان کر گرداند و چشم دل ایشان نابینا.

«وَ يَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ» مفسران گفتند فحشاء درین آیت زنا است چنانک گفت: «قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ وَ اللَّاتِي يَأْتِينَ الْفَاحِشَةَ» یعنی الزنا، و گفته‌اند فحشاء اینجا بخل است چنانک در سوره البقرة گفت: «الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَ يَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ» و مصطفی (ص) گفت: «ان الله يبيغض الفاحش المتفحش البذي»

زشت دارد الله تعالی هر بخیل بد گوی از شرم تهی، و بر جمله فحشاء آن زشتها است از فعل و از قول که مروت را خراب کند و مرد را بد نام کند. عبد الله مسعود را گفتند فلان کس همه روز دزدی میکند و

همه شب قرآن میخواند، جواب داد که: ستنه‌ها قرائته، و این از قول خدای تعالی گفت جلّ جلاله: «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ».

و مردی بار خواست بدر حجره عایشه صدیقه مادر مؤمنان، رسول (ص) گفت سه بار که بد مردیست آن گه گفت وی را بار ده! چون درآمد وی را بنواخت و با وی سخنان خوش گفت چون بیرون شد عایشه گفت یا رسول الله این مرد را آن گفتمی که گفتمی و چون در آمد با وی چنان کردی! جواب داد رسول خدای (ص): «ان ابغض الناس الى الله من يكرم اتقاء فحشه»

بترینه مردمان بنزدیک الله تعالی آن کس است که مردمان او را نیکو دارند از بیم فحشاء زبان وی، «وَالْمُنْكَرِ» این منکر بقول مفسران شرکست و گواهی بدروغ. و قیل ما لا يعرف فی شریعة من شرایع الانبیاء منکر انست که هیچ شریعت از شرایع انبیا بآن نیامده و نه هیچ سنت بوی رفته، و گفته‌اند هر چه علم و خرد بر آن منکرست آن منکر است، هر گفتاری و کرداری که پیغام آسمان را بر آن انکارست و آن را از خدای تعالی و رسول نکیر، منکر آنست، «وَالْبَغْيِ»: بغی نامیست بیداد را و حسد را، از بیدادست آنجا که گفت: «بَغْيٌ بَعْضُنَا عَلَى بَعْضٍ» و از حسد است آنجا که گفت: «بَغْيًا أَنْ يُنَزَّلَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ» و این بغی جای دیگر تفسیر کرد گفت: «حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ» و بدان که مفسران بغی را در همه قرآن بر چهار وجه تفسیر کرده‌اند: یکی بمعنی زنا چنانکه در سوره مریم گفت: «وَمَا كَانَتْ أُمَّكَ بَغِيًّا» یعنی زانیة كقوله في التور: «وَلَا تُكْرَهُوا فَتِيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ» یعنی علی الزنا. وجه دوم بغی است بمعنی حسد چنانکه گفت: «وَمَا تَقْرَفُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغِيًّا بَيْنَهُمْ» یعنی حسدا منهم. وجه سوم بغی است بمعنی معصیت چنان که گفت: «فَلَمَّا أَنْجَاهُمْ إِذَا هُمْ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَغْيُكُمْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ» ای ضررها علیکم وجه چهارم بغی است بمعنی ظلم چنانکه در اعراف گفت: «وَاللَّيْمِ وَالْبَغْيِ بِغَيْرِ الْحَقِّ» یعنی الظلم، و در عسق گفت: «إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ» یعنی الظلم، و درین آیت گفت: «وَأَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَغْيُكُمْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ» ای یحذرکم و ینهاکم عن هذا کله، «لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» ما امرتم به و هو ثلث و نهیتم عنه و هو ثلث فتتعظوا.

قال ابن مسعود هذه الآية اجمع آية في القرآن للخير والشر و اجمع آية لحلال و حرام. و روی انّ عمر بن عبد العزیز رفع لعن بنی هاشم و وضع هذه الآية موضعه علی المنابر. و روی انّ النبی (ص) قرأ علی الولید: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ» الی آخر الآية» فقال له یا بن اخی اعد فاعاد علیه، فقال انّ له و الله لحلاوة و انّ له لطلاوة و انّ اعلاه لمثمر و انّ اسفله لمغدق، ما هو بقول البشر.

«وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ» ای اتموا ما ضمنتم من احکام الدین. و قیل اوفوا نذورکم اذا نذرتم لله نذرا. و قیل هو الايمان می‌گوید عهدی که با خدای تعالی کنید و پیمانی که با وی بندید در کار دین تمام بسر آرید و نذری که کنید بجای آرید و سوگندان که خورید راست دارید، «وَلَا تَنْفُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا» و سوگندان که خورید بنام خدای و پیمان که بندید و آن را بذکر خدای محکم کنید مشکنید، حکم آیت عامست اما خطاب با



انصار است که با رسول خدا (ص) بیعت کردند و احکام دین در پذیرفتند و خدای تعالی را در آن عهد بر خود گواه گرفتند اینست که گفت: «وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا» ای شاهد و رقیب، این واو حالست یعنی در آن حال که پیمان بستید خدای را و بر خود گواه گرفتید که وفا کنید. و قیل «وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا» ای ضمینا یعنی ضمن لکم بالجَنَّةِ اذا وفیتم معنی آنست که ربّ العزّه ایشان را گفت بیعتی که با رسول خدای کردید و سوگند خوردید که وی را نصرت کنید و خدای را کفیل و ضمین خود کردید ببهشت اگر وفا کنید اکنون آن عهد وفا کنید و سوگندان مغلظه را دروغ مسازید، «إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَعْمَلُونَ» من نقض العهد و الوفاء به.

پس آن گه مثل زد نقض عهد را فقال: «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَقَضَتْ غَزْلَهَا» ای لا تكونوا فی نقضکم عهود الناس بعد توکیدها كالمراة الخرقاء التي نقضت غزلها، «مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ» ای من بعد قتل و ابرام، «أُنكاثًا» ای طاقه طاقه، جمع نکث و هو ما نکث و نقض بعد الغزل و القتل، زنی بود در عرب او را ریطة بنت سعد می گفتند و عادت وی پشم رشتن بود، آن گه پشم رشته خویش باز می شکافت و تافته را ناتافته می کرد، باز دیگر باره می رشت و باز می شکافت. معنی آنست که: لا تستخفوا باسم الله عزّ و جل بعد ان آمنتم به و عظمتوه و استمسکتهم به و بنیتم الدین علی تصدیقه پس از آنک ایمان آوردید و تعظیم اسلام و ایمان در دل گرفتید و بزرگ داشت نام و ذکر حق را عهدها و عقدهای خود بآن محکم کردید اکنون آن را بمرگردانید و استخفاف بنام و ذکر حق بنقض آن عهد میسندید و چون آن زن مباشید که نقض غزل خویش می کرد، قومی گفتند این زن برین شکل و صورت خود نبودست و معنی آنست که ربّ العالمین ناقضان عهد را مثل زد گفت چون زنی مباشید که صفت وی این باشد که شما اگر شنوید که زنی برین صفت و برین فعل هست وی را در آن فعل بنکوید و نپسندید، نقض عهد همچنین است. اینجا سخن منقطع شد، پس گفت: «تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ» ای غشّا و غلا، منصوب لانه مفعول له یعنی تتخذون ايمانكم للغش و الدخّل و كلّ ما دخله عیب. قیل مدخول و فيه دخل، «أَنْ تَكُونَ» یعنی بان تكون، «أُمَّةٌ هِيَ أَرْبَى مِنْ أُمَّةٍ» ای قوم اغنی و اعلی من قوم، یعنی لا تغدروا بقوم لقلّتهم و کثرتکم و قد وثقوا بکم.

مجاهد گفت: این در شأن قومی است که با قومی عهد داشتند، پس قومی دیگر را از ایشان توانگرتر و عزیزتر دیدند نقض عهد آن قوم کردند و کثرت و عزّت این قوم را با ایشان پیوستند، ربّ العالمین ایشان را ازین نهی کرد، اربی مأخوذ من ربا الشیء یربو اذا کثر، «إِنَّمَا يَبْلُوكُمُ اللَّهُ بِهِ» ای یختبرکم باختیار الاحوال بالعزّ و الذلّ و الغنی و الفقر. و قیل یختبرکم بما امر و نهی، «وَلِيُبَيِّنَنَّ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ» من الوفاء بالعهد و نقض العهد.

«وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً» علی ملة واحدة و دین واحد، «وَلَكِنْ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ» عن دینه بخذلانه عدلا منه، «وَوَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ» لدینه بتوفيقه فضلا منه، «وَلِنَسْتَلْنَ» يوم القيامة، «عَمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» فی الدنیا.

«وَلَا تَتَّخِذُوا أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا» ای خدیعه و فساد، «بَيْنَكُمْ» فتعروا بها الناس فيسكنوا الى ايمانكم و يأمنوا بها ثم تنقضونها و تحنثون فيها، «فَنَزَلَ قَدَمٌ بَعْدَ بُيُوتِهَا» فتهلكوا بعد ما كنتم آمنين. و قيل اتخاذا الايمان دخلا ان يتوصل بها الى الذهاب باموال الناس، يعنى انكار الحقوق و الحلف عليها كاذبا. و قوله: «فَنَزَلَ قَدَمٌ بَعْدَ بُيُوتِهَا» ای يهلك هذا الحالف بعد امنه من الهلاك، و العرب تقول لكل مبتلى بعد عافية او ساقط فى ورطة بعد سلامة زلت قدمه. و قيل هذا وعيد للحالف باسم الله كاذبا بالخروج عن الاسلام، «وَوَدُّوا السُّوءَ بِمَا صَدَدَتْكُمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» يقال لا يحول على صاحب عين الغموس الحول حتى تصيبه قارعة، «وَلَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» يعنى فى الآخرة و هو نار جهنم.

«وَلَا تَشْتَرُوا بِعَهْدِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا» ای لا تنقضوا العهد لعرض تأخذونه من اعراض الدنيا و ان كان عندكم كثيرا فهو قليل لانه يفنى، «إِنَّمَا عِنْدَ اللَّهِ» من الثواب على الوفاء، «خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ» ذلك.

«مَا عِنْدَكُمْ يَفْئُدُ» ای ما عندكم من اعراض الدنيا ينفضى و يفنى و ان كثر، «وَمَا عِنْدَ اللَّهِ» من الثواب و الكرامة، «بِاقٍ» دائم لا ينفطع، ای فلما عنده فاعملوا و عليه فاحرصوا. ابن كثير «و ما عند الله باقى» وقف كند بيا، «وَلَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا» بنون قراءت مگى و عاصم و شامى است باقى بيا خوانند، ای و ليثبين الله الصابرين على ما امرهم به و الصابرين عما نهاهم عنه، «أَجْرَهُمْ» ای ثوابهم، «بِأَحْسَنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» من الاعمال الحسنة و ليغفرن لهم من الاعمال السيئة «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ» قيد بالايمان لان اعمال الكفار غير معتد بها، «فَلَنُحْيِيَنَّهَا حَيَاةً طَيِّبَةً» قال ابن عباس: حياة طيبة فى الدنيا بالرزق الحلال و تيسير صالح الاعمال و تصفية حياته من الهموم و الآفات، و روى عنه ايضا: قال الحياة الطيبة القناعة، يقال عنى بذلك قوت يوم بيوم و هو عيش الرسول (ص) و الصالحين. و قال الحسن ليس لاحد حياة طيبة الا فى الجنة، «وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» يعنى مضاعفة الجزاء فى الآخرة.

و قيل: «لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» دون اسوأها و لنغفرن سيئاتهم بفضلنا.

«فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ» يعين اذا اردت ان تقرأ القرآن، «فَاسْتَعِذْ» كقوله: «إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا» و الطهارة مقدّمة على الصلاة يعنى اذا اردتم القيام الى الصلاة، و كقوله: «فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا» يعنى اذا اردتم الدخول و آتيتم الباب، و كقول النبى (ص): «من اتى الجمعة فليغتسل» يعنى من اراد ان يأتى. و كان (ص) اذا استنجى قال: اللهم حصن فرجى يعنى كان اذا اراد ان يستنجى، قوله: «فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ» يعنى سل الله ان يعيدك و يعصمك، «مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» ای من وساوس ابليس و مكايده معنى آنتست كه چون قرآن خواهى خواند از خدا بخواه تا ترا در زينهار و پناه خویش گيرد از وساوس ابليس و ترا معصوم دارد از كيد و ساز بد او، و اين عصمت خواستن آنتست كه گويى: «اعوذ بالله من الشيطان الرجيم» پارسى آنتست كه باز داشت خواهم و پناه گيرم بخداى از آن ديو نفریده رانده.

قال ابن مسعود: لقد قرأت على رسول الله (ص) فقلت اعوذ بالسميع العليم، فقال لى يا بن ام عبد قال: «اعوذ بالله من الشيطان الرجيم» هكذا اقرانيه جبرئيل.

و عن جبیر بن مطعم قال: رأيت رسول الله (ص) يصلي فقال: الله اكبر كبيرا و الحمد لله كثيرا و سبحان الله بكرة و اصيلا، اعوذ بالله من الشيطان الرجيم، من نفخه و نفثه و همزه، قال ابن مسعود: نفخه الكبر و نفثه الشعر و همزه الجنون.

و عن ابي سعيد الخدري قال كان رسول الله (ص) يقول: اعوذ بالله من الشيطان الرجيم ثم يقرأ، استعادت فرض ليست اما سنتي مؤگد است در نماز و در قراءت قرآن و پيش از قراءت مستحبست نه بعد از قراءت، جماعتی اهل ظاهر چون داود بن علی و مالك و اصحاب ایشان گفتند پس از قراءت مستحبست و همچنين روايت کرده اند از حمزه و از ظاهر لفظ قرآن بر گرفته اند: «فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ» و اين قول نه پسندیده است و بيشترين فقهاء و علماء دين و ائمه سلف بر آنند که استعادت پيش از قراءت مستحبست چنانکه خبر بدان آمده، و معنى الآية: اذا اردت قراءه القرآن فاستعذ كما بيناه، و الشيطان هو ابليس و الرجيم المطرود و الملعون.

کلبی گوید: شأن نزول اين آيت استعادت آن بود که رسول خدای در مبدأ وحی روزی بر در کعبه ايستاده بود سوره و النجم همی خواند کافران مگه بعضی حاضر بودند چون آنجا رسيد که: «أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَ الْعُزَّىٰ وَ مَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَىٰ» بر زبان وی برفت: تلك الغرائيق العلى منها الشفاعة ترتجى، کفار قريش آن از وی بشنيدند پنداشتند که محمد خدايگان ایشان را ستود شاديها کردند و ندانستند که رسول خدای تعالی آنچه گفت بر سبيل انکار و استخفاف گفت يعنى که لات و عزى و مناة آن بزرگواران باشند که بشفاعت ایشان اميد بايد داشت کلا و حاشا!! لکن اهل مگه پنداشتند که محمد (ص) آن سخن بحقيقت گفت شاد می بودند تا مصطفى (ص) سوره و النجم بآخر برد، بآيت سجده رسيد خدای را جل جلاله سجود کرد و در کعبه گشاده بود برابر وی و در کعبه بتان نهاده، کافران پنداشتند که محمد (ص) خدايان ایشان را سجود کرد، ایشان نیز همه سجود کردند بر متابعت و موافقت وی، خبر در مگه افتاد که محمد (ص) بدین ما باز آمد که در میان سوره ای که می خواند بتان را ستود و بآخر سوره ایشان را سجود کرد، و خبر باطراف افتاد که اهل مگه در دين محمد (ص) شدند و قرآن وی سماع کردند و خدای وی را سجود بردند و مسلمان شدند، جبرئیل (ع) آمد و گفت ای محمد آن سخن چه بود که گفتی؟! که خلقی از آن در غلط افتادند، رسول (ص) گفت ای جبرئیل نمی بایست گفت آن سخن؟ جبرئیل گفت نه، که آن دیو در افکند تا مردمان را در غلط افکند، رسول از آن اندوهگین شد، آيت آمد که: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَ لَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ» الآية...

رسول (ص) گفت ای جبرئیل و اگر دیو ازین پس چیزی در افکند من چه کنم؟

رب العالمين اين آيت استعادت فرو فرستاد: «فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» چون قرآن خواهی که خوانی «اعوذ بالله من الشيطان الرجيم» بگوی تا الله تعالی دیو از تو دور کند.

و قال رسول الله (ص): اذا قال العبد استعيز بالله من الشيطان الرجيم ولى الشيطان و لطفه جلبة فمه و

دبره فاستعیزوا بالله و لا تغفلوا فانه ليس بغافل عنكم: «إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَ قَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ»، اگر کسی گوید چونست که ربّ العزّه بنده را باستعاذت از شیطان خصوصا در وقت قرآن خواندن فرمود، گفت: «فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ» و نگفت فاذا صليت فاذا صمت فاستعذ بالله، بعد ما که وسوسه شیطان چنان که بوقت قرآن خواندن بود بوقت خیرات و طاعات دیگر هم بود؟ جواب آنست که شیطان را از هیچیز چندان غیظ نبود که از ذکر خدای تعالی بود و لهذا

قال النبی (ص): «ذکر الله فی جنب الشیطان کالاکلة فی جنب ابن آدم»، و قرآن خواندن فاضلترین ذکرهاست، بس شیطان را از آن غیظ بیش آید و وسوسه بیش کند ازین جهة باستعاذت آن را مخصوص کرد.

اگر کسی گوید: اگر از شیطان استعاذت می‌باید کرد که وسوسه معصیت ازوست پس از خدای عزّ و جلّ نیز استعاذت می‌باید کرد که معصیت بنده بخواست و قضاء اوست تا بگوید که: اعوذ بالله من الله، جواب آنست که از خدای عزّ و جلّ هم خواست خیر است و هم خواست شرّ و از شیطان جز خواست شرّ نیست ازین جهة ازو بخدا استعاذت باید کرد، و نیز وسوسه شیطان مر بنده را از بهر هلاک و فساد بنده است، و ارادت و قضاء معصیت از الله از بهر صلاح و تدبیر مملکت است، و اگر کسی استعاذت از الله بالله کند هم شاید که مصطفی (ص) گفته: اعوذ بعفوک من عقابک و برضاک من سخطک و اعوذ بک منک.

«إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا» ای لیس لابلیس علیهم تسلط اذا استعاذوا بالله و توکلوا علیه، یعنی لیس علیهم سلطان الاغواء.

«إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ» اتخذه وليا فاطاعوه، «وَ الَّذِينَ هُمْ بِهِ» این ها گفته‌اند که با شیطان شود یعنی بسببه و طاعته فیما يدعوهم الیه، «مُشْرِكُونَ» بالله. و گفته‌اند که بالله شود یعنی و هم بالله مشرکون. سفیان ثوری گفت: معنی آیت آنست که شیطان را بر مؤمنان دسترس نیست تا ایشان را بر گناهی دارد که نیامرزند، دست رس وی بر ایشانست که او را فرمان بردارند و طاعت او می‌ورزند و ایشان که او را با خدای انباز می‌گیرند. اشراک درین آیت همچون عبادتست در آن آیت که گفت: «لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ» و لم يعبد احد ابليس و لم يدعه لله شريكا انما عبادته و الاشراک به طاعته و ابتغاؤه رضاه، كقوله عزّ و جلّ: «اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَ رُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ» لم يسجدوا لاحبارهم و رهبانهم انما اطاعوهم و اتبعوهم و ابتغوا رضاهم فيما احلوا و حرّموا.

«وَ إِذَا بَدَّلْنَا آيَةً مَكَانَ آيَةٍ» ای اذا نسخنا آية و انزلنا مكانها اخرى، سبب نزول این آیت آن بود که مشرکان قریش گفتند: انّ محمداً يسخر باصحابه يأمرهم اليوم بامر و ينهاهم عنه غذا و يأتيهم بما هو اهون عليهم و ما هو الا مفتر يتقوله من تلقاء نفسه گفتند محمّد باصحاب خود افسوس میدارد، امروز ایشان را کاری فرماید و فردا ایشان را از آن باز زند و کاری دیگر از آن آسان تر فرماید، این تغییر و تبدیل وی از آنست که این سخن از بر خویش می‌نهد بر مراد خویش، دروغیست که خود بر می‌سازد، چون ایشان این گفتند ربّ العزّه

آیت فرستاد: «وَ إِذَا بَدَّلْنَا آيَةً مَكَانَ آيَةٍ» رفعناها و انزلنا غيرها لنوع من المصلحة، «وَ اللَّهُ أَعْلَمُ» بمصالح العباد فيما ينزل من النَّاسِخِ و المنسوخ، «قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ» این جواب اذا است، «وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُنَزِّلُ» در میان عارضست، آن گه گفت: «بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ» حقیقه القرآن و فائده النَّسْخِ و التَّبْدِيلِ و وجه المصلحة فيه. قراءت مکی و ابو عمرو و زید از یعقوب بما ينزل بتخفيف است باقی بتشدید خوانند.

لقلوله: «قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ» روح القدس جبرئیل است و القدس مثقل و مخفف هر دو خوانده‌اند، مخفف قراءت مکی است و مثقل قراءت باقی معنی آنست که ای محمد بگوی ایشان را که این قرآن از نزدیک خدا فرو آورد جبرئیل آن جان پاک، نه دروغ است و نه بر ساخته مخلوق که فرو فرستاده الله تعالی است بر راستی و صدق، «لِيُنَبِّتَ الَّذِينَ آمَنُوا» تا الله باین قرآن دل مؤمنان و قدم ایشان بر جاده دین می‌دارد، در روز فراخی فرمان گرانتر و روز تنگی فرمان سبکتر، در تن درستی و حضر نماز تمام بهنگام بر پای و در سفر نماز نیمی و در بیماری نشسته و در ناتوانی خفته و در بیم بر ستور تا مؤمنان با فرمان می‌توانند و بطوع بر آن می‌پایند، «وَ هُدًى» من الضلالة «وَ بَشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ» بانهم من اهل الجنة.

«وَ لَقَدْ نَعَّمْنَا أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ» آدمی و ما هو من عند الله، کان غلام رومی یلازم رسول الله (ص) و یحدثه بما قرأ فی الانجیل، فقیل انما یأخذ محمد ما یأتی به منه و اسم ذلك الغلام یسار و قیل جبر. قال عكرمة هو غلام لبنی عامر بن لو یقال له یعیش، و قیل هو عابس مملوك كان لحویطب بن عبد العزی و كان قد اسلم فحسن اسلامه. و قال الضحاک هو سلمان الفارسی. قال النحاس: و هذه الاقوال لیست بمتناقضة لانه یجوز ان یكونوا او ماوا الی هؤلاء جمیعا و زعموا انهم یعلمونه، قوله: «لِسَانُ الَّذِي يُلْحَدُونَ لِیْهِ» قرأ حمزة و الكسائی: یلحدون بفتح الیاء و الحاء و قرأ الباقون: یلحدون بضم الیاء و كسر الحاء و المراد بهذا اللسان اللغة و العرب تسمی اللغة و الكلام لسانا، و الالحاد الميل، و المعنی لغة الذى یمیلون الیه و یزعمون انه یعلمك، «أَعْجَمِيٌّ» غیر عربی، «وَ هَذَا» القرآن منزل بلغة عربیة، «مُبِينٌ» ای یعرف معناه من لفظه بادنی تأمل.

و قیل معنی الآیة: انتم افصح العرب و ابلغهم و اقدرهم علی الكلام نظما و نثرا و قد عجزتم و عجز جمیع العرب عنه فكیف تنسبونه الی اعجمی الكن، یقال العجمی فی النسب و الاعجمی فی الكلام.

«إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ» یعنی القرآن و انه من عند الله، «لَا يَهْدِيهِمُ اللَّهُ» لا یوقفهم و لا یرشدهم، هذا كقوله: «إِنْ تَحَرَّصْ عَلَى هُدَاهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ يُضِلُّ» و كقول نوح: «وَ لَا يَلْدُوا إِلَّا فَاغْرًا كَقَارًا» لانه كان قد قیل له لن یؤمن من قومك الا من قد آمن، فقوله: «لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ» واقع لا یؤمنون فی علم الله، «وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» مولم دائم.

«إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ» این آیت جواب ایشانست که گفتند: «إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ» یعنی لست بمفتر، «إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ» ای انما یفتري الكذب الذين اذا رأوا الآيات التي لا یقدر علیها الا الله عزّ و جل كذبوا بها فهؤلاء اكذب الكذبة. قال ابن بحر اعلم انهم هم اهل تلك الصفة دون رسوله (ص) فردّ علیهم بالوصف دون النصّ اولاً ثم ردّ نصّاً فقال: «وَ أَوْلَئِكَ هُمُ الْكَاذِبُونَ» لا من یقولون له انت مفتر یعنی النبی

(ص).

روی عبد الله بن حذاد قال: قلت يا رسول الله المؤمن يزني؟ قال قد يكون ذلك، قال: قلت يا رسول الله المؤمن يسرق؟ قال قد يكون ذلك، قال: قلت يا رسول الله المؤمن يكذب؟ قال لا، ثم قرأ: «إِنَّمَا يَقْتَرِي الكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ».

و عن ابى بكر الصديق رضى الله عنه قال: ايتاكم و الكذب فان الكذب مجانب للايمان.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ» کردگار جهان و جهانیان، خداوند مهربان جلّ جلاله و تقدست اسماؤه و تعالت صفاته، در این آیت مبانی خدمت و معالم معاملات در نسق جمع کرد، و مؤمنان را از پسندیده اخلاق آگاه کرد، و بشناخت اسباب رضای خود گرامی کرد، و ایشان را نیکو پرستی خود و زندگانی با خلق خود تلقین کرد، و ما لختی ازین جمله از روی شریعت بزبان کشف بیان کردیم، اما از روی حقیقت بزبان اشارت آنست که الله تعالی بنده را بعدل میفرماید در معاملات با حق و در معاملات با خلق و در معاملات با نفس، معاملات با حق باعترافست و معاملات با خلق بانصافست و معاملات با نفس بخلافست، با حق موافقت باید و با خلق مناصحت و با نفس مخالفت، و معنی موافقت استقبال حکم حق است پیش از پیدا شدن آن و برخاستن اختیار بنده از میان تا هر که آن نادر یافته بشناسد و نادیده دوست دارد، و معنی مناصحت آنست که با خلق خدا بقول و فعل و همت و عزم راست رود، انصاف ایشان از خود بدهد، بار خود بر ایشان نهد، عیب ایشان بپوشد و در هر حال که ببیند شفقت باز نگیرد و نیکی خود از ایشان دریغ ندارد و بخلق زندگانی کند، پیرانرا حرمت دارد و بر جوانان شفقت برد و بر کودکان رحمت کند، اینست معنی عدل در معاملات با خلق. اما حقیقت عدل در معاملات با نفس آنست که نفس را منع کند از آنچه هلاک وی در آنست، قال الله تعالى: «وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ، فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ».

ابراهیم ادهم گفت: در همه عمر خویش در دنیا سه شادی بدلم رسید، بآن سه شادی نفس خود را قهر کردم: در شهر انطاکیه برهنه پای و برهنه سر می‌رفتم هر کسی طعنه‌ای در من میکشید، آخر یکی گفت: هذا عبد أبق این بنده‌ایست از خداوند خویش گریخته، مرا آن سخن خوش آمد که بحقیقت چنان بودم، با خود گفتم ای گریخته رمیده کی باشد وقت آن که بطریق صلح در آیی. دوم شادی آن بود که در کشتی نشسته بودم مسخره‌ای در میان آن جماعت بود هر ساعتی آمدی و بر قفای من سیلی زدی که در میان قوم مرا حقیرتر می‌دید. سوم آن بود که در شهر مطیه در مسجدی سر بر زانوی حسرت خویش نهاده بودم و در وادی کم و کاستی خود افتاده، بی حرمتی بیامد و بند منزر پای بگشاد و گفت یا شیخ خذ ماء الورد، نفس من از آن حقارت خود نیست گشت و دل من بدان شاد شد، آن شادی از بارگاه عزت در حق خود تحفه سعادت یافتم.

بزرگان دین چنین بوده‌اند پیوسته در قهر نفس و مذلت شخص خود کوشیده اند، عیوب خلائق پوشیده‌اند و معایب صفات خود دیده‌اند، خلق از ایشان پیوسته در آسایش و راحت و نفس ایشان همیشه در رنج و محنت.

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ» گفته‌اند عدل اعتدال دلست با حق و احسان معاملات است بر دیدار حق. مصطفی (ص) گفت: «الاحسان ان تعبد الله كأنك تراه»

این حدیث اشارتست بملاقات دل با حق و معارضه سرّ با غیب و مشاهده جان و شادی جاودان، بنده در نور مشاهده غرق و نداء لطف بجان وی روان.

پیر طریقت گفت: آن دیده که او را دید، بدیدن غیر او کی پردازد؟ آن جان که با او صحبت یافت، با آب و خاک چند سازد؟ خو کرده در حضرت موصلت، مذلت حجاب چند بر تابد؟ والی بر شهر خویش، در غربت عمر چون بسر آرد؟:

اذا كنت قوت النفس ثم هجرتها      فكم تلبث النفس التي انت قوتها  
ستبقى بقاء الضبّ في الماء او كما      يعيش بببداء المفازة حوتها

چون زید در آب ضبّ و در دشت ماهی، قوت جان ما باز مگیر الهی. «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ»  
الله تعالی در این آیت بنده را بسه چیز می‌فرماید که آن وی را منجیات‌اند، و از سه چیز باز میزند که آن وی را مهلکات‌اند، بآن سه چیز که مهلکاتند چون دست از آن برداشت بنده از دوزخ برست، و بآن سه چیز که منجیاتند چون بجای آورد بنده ببهشت رسید و سماع و شراب و دیدار حق دید، آن گه چون امر و نهی بر شمرد بآخر آیت گفت: «يَعْظُمُ لِعَظْمِكُمْ تَذَكُّرُونَ» الله تعالی شما را پند می‌دهد تا مگر بترسید و پند پذیرد، می‌خواند و کرم خود عرض میکند تا مگر اجابت کنید، لطف خود می‌نماید تا مگر مهر بر وی نهید، عیب می‌پوشد تا مگر با وی گرانید، از ابر لطف صنایع برّ می‌باراند تا مگر بر درگاه وی بمانید، دلها می‌افروزد تا لطف وی ببینید، بنشان عتاب می‌جنباند تا وی را در یاد دارید، از بار می‌کاهد و در بر می‌فزاید تا نیک خدایی وی دریابید.

«ما عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَ ما عِنْدَ اللَّهِ باق»، ما عندکم ینفد صفت دنیا است و فناء آن و ما عند الله باق صفت عقبی است و بقاء جاودان. عیسی (ع) را گفتند چرا خویشتن را خانه‌ای نسازی؟ گفت من سر آن ندارم که خویشتن را بچیزی مشغول کنم که تا ابد سر صحبت ما ندارد. امیر المؤمنین علی (ع) دیناری بر دست نهاد گفت: یا صفراء اصفری و یا بیضاء ابیضی و غری غیری، ای دنیا و ای نعیم دنیا رو که تو عروسی آراسته‌ای و بانگشت عروسان پنجه شیران نتوان شکست، شو دیگری را فریب ده که پسر ابو طالب سر آن ندارد که در دام غرور تو آید: «وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ».

تا کی از دار الغروری سوختن دار السرور      تا کی از دار الفراری ساختن دار القرار

«ما عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ» ای ما عندکم من اشتیاقکم الی لقائنا فبعرض الزوال و قبول الانقضاء و ما وصفنا به نفسنا ممّا ورد به الاثر، الا طال شوق الأبرار الی لقایی و انا الی لقائهم لاشدّ شوقا، «باق» هر چه از بنده آید

از طاعت و خدمت و مهر و محبت اگر چه در پیوند در معرض زوالست که صفت حدثانست و حدثان را فنا بوی راه است، آن اقبال جلال و عزت الهی است و نواخت ربّانی مر بنده را که هرگز بنرسد و فنا بوی راه نبرد، هر چه از ما آید در خور ما آید، بحفظ معلول و بتفرقت موصوف، هر چه از خدای تعالی آید بنعت عزت و جلال بی نهایت آید، حقیقت جمع آنست که واجب البقاء و الدوام است، این الطاف کرم و نواخت بی نهایت و اقبال ربّانی که از جناب جبروت روان گردد جز در سویدای دل دوستان منزل نکند، ایشان که در دنیا حیا طیبیه حیات ایشان و عمل صالح با ایمان سیرت و طریقت ایشان اینست صفت ایشان، که ربّ العالمین گفت: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً» عمل صالح آنست که شایسته قبولست و شایسته قبول آنست که بر وفق فرمانست، آن گه گفت: «وَ هُوَ مُؤْمِنٌ» ای مصدق بان نجاته بفضل الله لا بعلمه. می گوید حیا طیبیه کسی را سزد که اعمال وی نیکو بود و سیرت وی پاک و همت وی جمع وانگه اعتقاد کند که نجات وی بفضل الهی است نه بکردار بندگی، «فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً» امروز حلاوت طاعتست و نسیم قرب و یادگار ازل و فردا در حظیره قدس بحضرت عنایت طوبی و زلفی و حسنی.

«فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» آن روز که رایت جلال بسم الله از مکن غیب بیرون دادند و جبرئیل امین به محمد عربی (ص) فرو آورد، گفت و گوی و جست و جوی در اهل آفرینش افتاد، آن زخم رسیده قهر ازل که او را ابلیس گویند دیدند در وجد آمده و مقهور سلطان سماع گشته! گفتند ای مهجور مطرود ترا ازین خلعت و عزّ این نام و عشق این پیغام چه آگاهیست؟ گفت: آری با آن مقتدای اهل سعادت چنین گفتند که چون قصد خواندن کلام مجید ما کنی بر سر کوی آن مهجور مطرود گذری کن و بگویی: «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم» ما را آن عز نه بس که پرده داری در گاه قرآن مجید بما دادند؟ ان شرف نه بس که تا بقیامت خوانندگان قرآن نام ما در پیش میدارند؟ اگر چه قهرست از درگاه او، ما را با این قهر خوشست:

از دستت از آتش بود، ما را ز گل مفرش بود هرچ از تو آید خوش بود، خواهی شفا خواهی الم

«فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» در قرآن نظائر این آیت فراوانند لختی بر شمیریم: از سوره البقرة خوان: «أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ»: بیان استعاضت موسی کلیم است، از سوره آل عمران خوان: «إِنِّي أَعِيدُهَا بِكَ وَ ذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»: قصه حنه و مریم است دختر عمران بن ماثان، از سوره الاعراف خوان: «وَ إِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْعٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ» خطاب با مصطفی (ص) است خاتم پیغمبران، از سوره هود خوان: «رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ»: قصه نوح است و پسر وی کنعان، از سوره یوسف خوان: «قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِنْدَهُ»: قصه یوسف صدیقست و برادران، از سوره مریم خوان: «إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا»



حدیث مریم است سیّده زنان آن زمان، از سوره المؤمنون خوان: «رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ»: نشان عنایت الله تعالی است در حق دوستان، از سوره المؤمن خوان: «إِنِّي عُدْتُ بِرَبِّي وَ رَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ»: داستان موسی است از شرّ فرعون بی عون، از سوره الدخان خوان: «وَ إِنِّي عُدْتُ بِرَبِّي وَ رَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُمُون»: قصّه بنی اسرائیل است و مؤمنان، از معوذتین خوان: «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ»: استعاذت دوستانست و آشنایان و بازگشت ایشان بدرگاه خداوند جهان.

موسی گفت: «أَعُوذُ بِاللَّهِ» دو خلعت یافت: یکی قرب و مناجات «وَ قَرَّبْنَا نَحِيًّا» دیگر از دشمن خلاص و نجات «نَجَّيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ». نوح گفت: «إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ» دو خلعت یافت: یکی سلام و تحیت «يَا نُوحُ اهْبِطْ بِسَلَامٍ مِنَّا»، دیگر برکات بر وی و بر ذریت «وَ بَرَكَاتٍ عَلَيْكَ وَ عَلَى أُمَّمٍ مِمَّنْ مَعَكَ» یوسف صدیق گفت «معاذ الله» دو خلعت یافت: یکی حفظ و عصمت «كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ» دیگر شرف اخلاص و تخصیص عبودیت «إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلِصِينَ».

مریم گفت «إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ»

دو خلعت یافت: یکی بشارت به عیسی روح الله «لَأَهَبَ لَكَ غُلَامًا زَكِيًّا»

دیگر دیدار جبرئیل روح القدس «إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ»

مصطفی (ص) گفت «أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ» دو خلعت یافت: یکی رعایت و عصمت «وَ اللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ»، دیگر کرامت شفاعت «وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى». سزد از خداوند کریم کار ساز بنده نواز نکو نام حلیم که چون بنده مؤمن گوید: «اعوذ بالله من الشيطان الرجيم» در حال او را از دشمن عصمت دهد که می گوید: «إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا» بدر مرگ بشارت دهد که «وَ أَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ» فردا بجنت و زلفت رساند که می گوید: «وَ أَرْزِقْتِ الْجَنَّةَ لِلْمُتَّقِينَ» بی واسطه و بی ترجمان سلام و تحیت یابد که می گوید: «سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ»، هر آن بنده ای که در همه حال او را داند و او را خواند الله تعالی در همه حال او را نوازد و کار وی سازد: «من كان لله كان الله له».

### ۹ النوبة الاولى

قوله تعالى: «مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ» هر که کافر شود بخدای خویش پس آنک گرویده بود باو، «إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ» مگر کسی که بیم او را بر سخن دارد از زبان بر ناپسند دل، «وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ» و دل وی آرمیده بایمان، «وَ لَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا» اما هر که دل فراخ داد بکفر «فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ» بر ایشان خشمی از الله تعالی، «وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۱۰۶)» و ایشانراست عذابی بزرگ.

«ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ» این بانست که ایشان، «اسْتَحَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ» این جهان برگزیدند بر آن جهان، «وَ أَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ (۱۰۷)» و الله تعالی راه ننماید کافران را.

«أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ» ایشان آنند که الله تعالی مهر نهاد بر دلهای ایشان، «وَ سَمِعَهُمْ» و بر گوشهای ایشان، «وَ أَبْصَارَهُمْ» و بر چشمهای ایشان، «وَ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ (۱۰۸)» و ایشانند بازماندگانم

از راه نجات.

«لَا جَرَمَ أَنَّهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْخَاسِرُونَ (۱۰۹)» براستی که ایشان در آن جهان زیانکارانند.

«ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُوا» پس آن گه خداوند تو ایشان را که هجرت کردند و از خان و مان و شهر بریدند، «مِنْ بَعْدِ مَا فَتِنَا» بر سر این که ایشان را عذاب کردند و رنج نمودند، «ثُمَّ جَاهَدُوا» وانگه جهاد کردند، «وَوَصَبُوا» و شکیبایی کردند، «إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَعَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۱۰)»، خداوند تو پس آنک ایشان کردند براستی که آمرزگارست مهربان.

«يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ» فردا که آید هر کسی، «تُجَادِلُ عَنْ نَفْسِهَا» داوری میدارد خود را «وَوُتِّقَى كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ» و بسپارند بهر کس پاداش کرد او، «وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (۱۱۱)» و از هیچکس از سزای او چیزی نگاهند.

«وَوَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا» و مثل زد الله تعالی، «قُرْيَةٍ كَانَتْ آمِنَةً» شهری که ایمن بود، «مُطْمَئِنَّةً» آرمیده، «يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ» روزی اهل آن می‌آید بآن فراخ از هر سوی، «فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ» کافر شدند بنعمتهای خدای تعالی و ناسپاس نشستند، «فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ» بچشانید الله تعالی ایشان را گرسنگی و در ایشان پوشید جامه ترس و بیم، «بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ (۱۱۲)» بآنچه میکردند.

«وَلَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْهُمْ» و بایشان آمد رسولی هم از ایشان، «فَكَذَّبُوهُ» وی را دروغ زن گرفتند، «فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ» فرا گرفتند ایشان را عذاب، «وَهُمْ ظَالِمُونَ (۱۱۳)» و گناه کار ایشان بودند.

«فَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ» می‌خورید از آنچه الله تعالی شما را روزی داد «حَلَالًا طَيِّبًا» گشاده‌ای پاک، «وَوَشَكَرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ» و سپاس دار می‌باشید نیکو داشت را از خدای، «إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ (۱۱۴)» اگر او را پرستکاراید.

«إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِزْيِرِ» آن چیز که بر شما حرام کرد و بسته آن مردار است و خون و گوشت خوک، «وَمَا أَهْلٌ لِعَيْرِ اللَّهِ بِهِ» و آنچه گشته باشد بر نام بت نه بر نام الله تعالی، «فَمَنْ اضْطُرَّ» هر که بیچاره ماند، «غَيْرَ بَاغٍ وَ لَا عَادٍ» نه افزونی جوی و نه گزاف کار، «فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۱۵)» الله تعالی آمرزگارست مهربان.

«وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ» نه در ایستید و هر چه فرا زبان آید بدروغ گوئید، «هَذَا حَلَالٌ وَ هَذَا حَرَامٌ» که این گشاده است و روا و این بسته است و ناروا، «لِتَقْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ» تا در ایستید و دروغ گوئید بر خدای تعالی، «إِنَّ الَّذِينَ يَقْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ» ایشان که بر خدای دروغ سازند، «لَا يُفْلِحُونَ (۱۱۶)» رستگاری نیابند.

«مَتَاعٌ قَلِيلٌ» این روزگار گذاشت شما و جهان داشتن شما بدروغ ساختن بر خدای فرا سر برید که این روزگاری اندکست، «وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۱۷)» و ایشانراست عذابی درد نمای.

«وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا» و بر اینان که جهود شدند، «حَرَمْنَا مَا قَصَصْنَا عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ» حرام کردیم بر

ایشان آنچه بر تو خوانده‌ایم از پیش، «وَمَا ظَلَمْنَا هُمْ» و بر ایشان ستم نکردیم، «وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» (۱۱۸) لکن ایشان بر خویشتن ستم کردند.

«ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ عَمِلُوا السُّوءَ بِجَهَالَةٍ» پس خداوند تو ایشان را که بدی کردند بنادانی، «ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَاصْلَحُوا» پس آن گاه باز گشتند و کار خویش بتوبه باصلاح آوردند و نیکی کردند، «إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَعَفُورٌ رَحِيمٌ» (۱۱۹) خداوند تو پس آن ایشان را آمرزگارست مهربان.

«إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ» ابراهیم (ع) پیشوای بود خدای تعالی را بپای ایستاده بفرمان برداری، «حَنِيفًا» او را باخلاص یکتا گوی، «وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» (۱۲۰) و از مشرکان نبود.

«شَاكِرًا لِأَنْعُمِهِ» سپاس دار بود نعمتهای خداوند خویش را، «اجْتَبَاهُ وَهَدَاهُ» بر گزید الله تعالی او را پیغام و دوستی و راه نمود او را، «إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (۱۲۱) بر راه راست پاینده درست.

«وَأَتَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً» و دادیم او را درین جهان نیکویی، «وَأِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ» (۱۲۲) و او در آن جهان از نیکانست.

«ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ» آن گاه پس بتو پیغام دادیم، «أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ» که بر پی دین ابراهیم رو، «حَنِيفًا» و همچون او مخلص باش و مسلمان و مختتن، «وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» (۱۲۳) و مشرک مباش.

«إِنَّمَا جُعِلَ السَّبْتُ عَلَى الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ» بزرگ داشتن شنبه و آزرم داشتن بر آن قوم نبشتند که مختلف شدند درو، «وَأَنَّ رَبَّكَ لِيحْكُمَ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» و خداوند تو داوری برد میان ایشان روز رستاخیز، «فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ» (۱۲۴) در آن مخالفت کردن و گفتن که ایشان در آن بودند.

«ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ» با راه خداوند خویش خوان خلق او را، «بِالْحُكْمَةِ» بزیرکی و بانچه دانی، «وَأَلْمِذَةَ الْحَسَنَةِ» و باین پند نیکو، «وَأَجِدْهُمْ بِأَلْتِي هِيَ أَحْسَنُ» و باز پیچ با ایشان بانچه نیکوتر، «إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ» خداوند تو اوست که داناتر است، «بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ» بهر که گمراهست، «وَأَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ» (۱۲۵) و اوست که داناتر است بهر که بر راه است.

«وَأَنْ عَاقِبْتُمْ» و اگر پاداش کنید کسی را «فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ» بهم چندان پاداش کنید که او کرد «وَأَلَيْنَ صَبْرْتُمْ» و اگر شکیبایی کنید و فرا گذارید، «لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ» (۱۲۶) آن به است شکیباییان را.

«وَأَصْبِرْ» شکیبایی کن، «وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ» و نتوانی کرد صبر مگر بخدای، «وَأَلَّا تَحْزَنَ عَلَيْهِمْ» و بر ایشان اندوه مخور، «وَأَلَّا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِمَّا يَمْكُرُونَ» (۱۲۷) و در تنگی و تنگ دلی مباش از بد کرد که ایشان می‌کنند.

«إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا» خدای تعالی با ایشانست که ازو می‌ترسند، «وَأَلَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ» (۱۲۸) و با ایشان که با خلق او نیکویی می‌کنند.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: «مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرَهُ» ابن عباس گفت: این آیت در شأن عمّار فرو آمد و

یاسر پدر وی و سمیه مادر وی و صهیب و بلال و خباب و سالم، مشرکان قریش ایشان را تعذیب می‌کردند تا مگر از دین اسلام باز گردند یاسر و سمیه را بکشتند، اول قتل در اسلام ایشان بودند و عمار را در چاهی کردند و معدب همی‌داشتند تا بزبان آن گفت که ایشان را خوش آمد و بظاهر با ایشان بیعت کرد اما دل وی در اسلام راست بود و بایمان آرمیده و آن بیعت را کاره، رسول خدای را (ص) گفتند که عمار کافر شد، رسول (ص) گفت: کلا ان عمارا ملیء ایمانا من قرنه الی قدمه و اختلط الایمان بلحمه و دمه

همگی عمار پر است از ایمان و ایمان باز گوشت و پوست وی آمیخته، پس از آن عمار رسول خدای را (ص) دید و می‌گریست، رسول (ص) دست مبارک بچشم وی فرو می‌آورد و میگفت: ان عادوا لك فعدلهم بما قلت، فانزل الله تعالی هذه الآية.

مقاتل گفت: غلامی بود نام وی جبر مولى عامر حصرمی، این عامر او را باکراه بر کفر داشت، غلام کلمه کفر بگفت از بیم سید خویش اما دل وی بایمان و اسلام مطمئن بود، الله تعالی در شأن وی این آیت فرستاد، پس از آن عامر مسلمان شد و غلام و سید هر دو با هم هجرت کردند، و حسن اسلامهما.

... «إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ» ای علی التلقظ بكلمة الكفر، «وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ» ای قابل للایمان و ساکن الیه، «وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكَفْرِ صَدْرًا» ای فتح صدره لقبول الكفر، «فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ». قوله: «مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ» موضعه رفع بالابتداء و خبره قوله: «فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ» و المعنى من ارتد عن دینه فهو مستحق لغضب الله و عذابه، و هو عبد الله بن ابي سرح و ابن خطل و مقيس بن صبابه كفروا بعد ايمانهم ثم استثنى المكره على الكفر فقال: «إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ» و هم المستضعفون الذين كان مشركو قریش يعدبونهم ليفتنوهم عن دينهم، این آیت دلیست که حقیقت ایمان و کفر بدل تعلق دارد نه بزبان، اما زبان ترجمانست و معبر.

«ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اسْتَحَبُّوا» ای ذلك الغضب و العذاب بسبب انهم، «اسْتَحَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ» آثروها عليها، «وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ» این همچنانست که گفت: «إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ لَا يَهْدِيهِمُ اللَّهُ» قومی را می‌گوید مخصوص باعیان ایشان در علم او که الله تعالی راه نخواهد نمود ایشان را که در علم وی کافرنند.

«أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ» الطابع و الخاتم واحد و انما يقال الطابع لما ليس بكتابة تقرأ، «وَسَمِعِهِمْ» ای و علی سمعهم فلا يسمعون، «وَأَبْصَارِهِمْ» فلا يبصرون، ای لا يسمعون حجج الله و لا يبصرونها متعظین بها و معتبرین «وَأُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ» عما اعد لهم من العذاب.

«لَا جَرَمَ» من جعله اسما فهو مفتوح یعنی لا بد، «أَنَّهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْخَاسِرُونَ» المغبونون. و من جعله فعلا جعل لا ردًا لكلامهم ثم قال جرم ای وجب «أَنَّهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْخَاسِرُونَ».

«ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُوا» یعنی المستضعفين الذين كانوا بمكة، «مِنْ بَعْدِ مَا قُتِلُوا» ای عذبوا و اودوا حتى تلفظوا بما يرضيهم، «ثُمَّ جَاهَدُوا» مع النبي (ص)، «وَوَصَّيْنَا» على الدين و الجهاد، «إِنَّ رَبَّكَ مِنْ

بَعْدَهَا» ای من بعد تلك الفتنه التي اصابتهم، «لَعْفُورٌ» يغفر لهم ما تلقظوا به من الكفر تقيّة، «رَحِيمٌ» بهم حيث لا يعاقبهم بها. بعضی مفسران گفتند این آیت هم در شأن مستضعفانست: عمار یاسر و اصحاب وی، پس از آنک مشرکان ایشان را تعذیب کردند و در دین بفتنه افکندند با رسول خدای (ص) هجرت کردند و در جهاد بکوشیدند و صبر کردند ربّ العالمین پس از آن فتنه که بر ایشان رفت، ایشان را بیامرزید و آن کلمه که برضای کافران گفتند از روی تقيّه بر ایشان بپوشید و بر ایشان رحمت کرد.

ابن عامر «مِنْ بَعْدِ مَا فُتِنُوا» بفتح فا و تا خواند و بر دو وجه حمل توان کرد: یکی آنک مراد بدان مستضعفانند که ایشان را یاد کردیم: بلال و صهیب و عمار و خباب یعنی فتنوا انفسهم باظهار ما اکرهوا عليه من الكفر وقاية لانفسهم، و فتنوا فعل ایشان باشد. دیگر وجه آنست که مراد بدین ابو سفیان بن حرب است و حکیم بن حزام و الحرث بن هشام یعنی فتنوا المؤمنین المستضعفین، ای عدّبوهم و حملوهم علی الکفر اکرهوا میگوید ایشان که هجرت کردند پس از آنک رسول خدای (ص) را و مؤمنانرا برنج می‌داشتند و مستضعفان را تعذیب می کردند تا کلمه کفر بر زبان برانندند، وانگه جهاد کردند و صبر کردند: «إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَعْفُورٌ رَحِيمٌ» خداوند تو ایشان را پس آن کردار های ایشان آمرزگار است مهربان و باین قراءت مفعول محذوفست در هر دو وجه که گفتیم، باقی قراءت فتنوا خوانند بضمّ فاو کسر تا و باین قراءت آیت در شأن مستضعفان باشد بی خلاف، ای عدّبوا و حملوا علی الکفر و الذین حملوهم علی ذلك هم المشركون فالمشركون هم الفاتنون و المستضعفون هم المفتونون، و قراءت اظهر فتنوا است بضمّ فا و کسر تا لهذا المعنى.

«يَوْمَ تَأْتِي» ای اذکر یوم تأتي، «كُلُّ نَفْسٍ» یعنی یوم القيامة، «تُجَادِلُ عَنْ نَفْسِهَا» ای تحتجّ عنها روز قیامت هر کسی خود را حجتی می‌جوید و عذری می‌آرد، اهل فترت گویند که رسول (ص) ندیدیم، دیوانه گوید خیر نداشتیم، طفل گوید ببلوغ نرسیدیم، جلاد گوید مأمور بودم، می‌خواره گوید علت داشتیم، بی نماز گوید شغل داشتیم، نادان گوید ندانستم، چاکر و شاگرد گوید مستضعف بودم، عاشق گوید نشکيفتم.

قال النبي (ص): يقول الهالك في الفترة ربّ لم يأتني كتاب و لا رسول و يقول المعتوه لم تجعل لي عقلا اعقل به خيرا و لا شرّا و يقول المولود ربّ لم ادرك العمل فتوضع لهم نار فيقال ردّوها او ادخلوها فبردّها او يدخلها من كان في علم الله سعيدا لو ادرك العمل و يمسك عنها من كان في علم الله شقيّا لو ادركه العمل فيقول اياي عصيتم فكيف لو رسل بالغيب اتتكم، و في رواية اخرى يقول الاصمّ ربّ جاء الاسلام و ما اسمع شيئا، و يقول الاحمق ربّ جاء الاسلام و الصبيان يحذفونني بالبعر، و يقول الهرم ربّ جاء الاسلام و ما اعقل شيئا، و يقول الذي مات في الفترة ربّ ما اتاني لك رسول فيأخذ موثيقهم ليطيعه فيرسل اليهم ان ادخلوا النار فو الذي نفس محمد بيده لو دخلوها كانت عليهم بردا و سلاما.

و في رواية ابي هريرة: فمن دخلها كانت عليه بردا و سلاما و من لم يدخلها سحب اليها. و روى ان كعبا قال لعمر بن الخطاب: تزفر جهنم يوم القيامة زفرة لا يبقى ملك مقرّب و لا نبي مرسل الا جثا على ركبتيه

يقول يا ربّ نفسى نفسى حتى انّ ابراهيم خليل الرحمن ليجثوا على ركبتيه و يقول لا اسئلك الا نفسى، ثمّ قال كعب انّ هذا لفي كتاب الله فتلا: «يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ تُجَادِلُ عَنْ نَفْسِهَا». و عن ابن عباس فى هذه الآية قال: لا تزال الخصومة بين الناس يوم القيامة حتى يخاصم الروح الجسد، فيقول الروح يا ربّ الروح منك و انت خلقتة لم تكن لى يد ابطش بها و لا رجل امشى بها و لا عين أبصر بها، و يقول الجسد انما خلقتنى كالخشب ليس لى يد ابطش بها و لا رجل امشى بها ف جاء هذا كشعاع النور فيه نطق لسانى و به ابصرت عينى و به بطشت يدى و به مشيت رجلى فجدد عليه العذاب، قال فيضرب الله تعالى لهما مثلا اعمى و مقعد دخلا حائطا فيه ثمار فالاعمى لا يبصر الثمار و المقعد لا ينالها فنادى المقعد ااعمى ايتنى ها هنا حتى تحملنى، قال فدنا منه فحمله فاصابا من الثمر فعليهما العذاب، «وَأَوْقَى كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ» اى جزاء ما قدّمت من طاعة او معصية، «وَأَمْ لَمْ يَطْلُمُونَ» اى لا ينقص من حسناتهم و لا يزداد فى سيئاتهم.

«وَصَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً» يعنى مكة، «كَانَتْ آمِنَةً» ذات امن لا يغار على اهلها، «مُطْمَئِنَّةً» قارة باهلها لا يحتاجون الى الانتقال عنها لخوف او ضيق، «يَأْتِيهَا رِزْقُهَا» من المأكولات و غيرها، «رَغَدًا» اى كثيرا و اسعا بلا عناء، «مِنْ كُلِّ مَكَانٍ» اى من جميع نواحيها من اليمن و الشام و الحبشة، هذا كقوله: «يُجْبَى إِلَيْهِ ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ رِزْقًا مِنْ لَدُنَّا»، «فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ» اى جعلت لله شركاء عبدوها معه و شكروها على نعم الله التى انعم بها عليهم انعم نعمة كشدة و اشدّ، و قيل جمع نعماء كبأساء و ابؤس، و قيل جمع نعم كطعم و اطعم، «فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَ الْخَوْفِ» تقديره فاذاقها الله الجوع و البسها لباس الخوف، «بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ» من تكذيب النّبى و اخراجه من مكة و ذلك

انّ النّبى (ص) دعا على قريش حين افرطوا فى اذاه فقال: اللهم اشدد وطأتك عليهم و اجعل لهم سنين كسنى يوسف فقطع الله عنهم التجارات و الامطار و قحطوا سبع سنين متوالية حتى اكلوا من شدة الجوع الجيف و العلهز و هو الوبر يعجن بالدم و القراد و اوقع الله فى قلوبهم رعب النّبى و المؤمنين حتى لا يهدنوا فى بيوتهم خوفا منهم.

«وَلَقَدْ جَاءَهُمْ» اى جاء اهل هذه القرية، «رَسُولٌ مِنْهُمْ» اى من نسبهم يعرفونه بأصله و نسبه يدعوهم الى الحق، «فَكَذَّبُوهُ» و لم يقبلوا ما جاءهم به من عند الله، «فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ» الى الجوع مكان الرزق الواسع و الخوف مكان الامن و الطمأنينة، «وَأَمْ ظَالِمُونَ» اى مشركون. و قيل «فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ» يعنى قتلوا يوم بدر بالسيف على الشرك، ثمّ خاطب المؤمنين فقال: «فَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلالًا طَيِّبًا» الحلال الطيب ما يتناوله العبد على شريطة الاذن بشاهد الذكر على قضية الادب فى ترك الشره، و معنى الآية وسّعنا عليكم ايها المؤمنون ما ضيقنا عليهم فكلوا، «وَأَشْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ» و لا تشركوا على نعمة الله غيره كما فعل اولئك.

و قوله: «إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَ الدَّمَ» الآية... سبق تفسيره فى سورة البقرة.

«وَأَلَّا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ» اى لا تقولوا لوصف السننكم الكذب و المعنى لا تقولوا لاجل الكذب و بسببه لا لغيره، «هَذَا حَلالٌ وَ هَذَا حَرَامٌ» اى يحلون من غير امر الله و يحرمون يعنى البحيرة و السائبة و

ما فى بطون هذه الانعام خالصه لذكورنا و محرّم على ازواجنا، «لِنَقْتَرُوا عَلَى اللّهِ الْكُذِبَ» فتقولوا انّ الله حرّم هذا و الله امرنا بها، ثمّ اوعد المفترين فقال: «إِنَّ الَّذِينَ يَقْتَرُونَ عَلَى اللّهِ الْكُذِبَ لَا يُفْلِحُونَ» لا ينجون من عذاب الله. و قيل: «لَا يُفْلِحُونَ» اى لا يخلدون فى الدنيا.

«مَتَاعٌ قَلِيلٌ» اى هو متاع قليل لا بقاء له لانّ عمر الدنيا قصير، «وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» فى الآخرة على كذبهم على الله.

«وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا» يعنى اليهود، «حَرَمْنَا مَا قَصَصْنَا عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ» اى ما بيناه لك قبل هذا فى سورة الانعام فى قوله: «وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَمْنَا كُلَّ ذِي ظُفْرٍ» الآية... «وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ» بتحريمنا ذلك عليهم، «وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» بارتكاب المعاصى فحرّمنا ذلك عليهم عقوبة لهم على معاصيهم. قيل انما حرّم على بنى اسرائيل من المطاعم ما حرّم لمعنيين: حرّم عليهم أشياء عقوبة و حرّم عليهم أشياء لانّ يعقوب حرّمها على نفسه.

«ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ عَمِلُوا السُّوءَ بِجَهَالَةٍ» هذه مذمة لا معذرة فانّ الله تعالى لا يعصيه الا جاهل به فى حال جهالة. قال الفراء: يعنى من عمل سوء او هو جاهل بانّه سوء فى حال فعله ثمّ تنبّه عليه، و قوله: «ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَ أَسْلَحُوا» اى تابوا من معصية الله و انتهوا عنها و قاموا لله بفرائضه، «إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا» اى من بعد الجهالة و التوبة، «لَعَفُورٌ رَحِيمٌ» پارسى سوء بدى است و در قرآن آن را بر يازده وجه تفسير کرده اند: يكى بمعنى شدة، كقوله: «يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ» يعنى شدة العذاب، «أُولَئِكَ لَهُمْ سُوءُ الْحِسَابِ وَ يَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ» يعنى شدة الحساب ديگر وجه بمعنى عقر است پى زدن و كشتن ناقه، كقوله: «وَ لَا تَمْسُوها بِسُوءٍ» اى بعقر سوم بمعنى زنا، كقوله: «مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ» يعنى من زنا، «مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا» اى زنا، «مَا كَانَ أَبُوكَ أَمْرًا سُوءًا» يعنى زانيا. چهارم بمعنى برص: «تَخْرُجُ بَيَضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ» اى من غير برص. پنجم بمعنى عذاب، كقوله: «إِنَّ الْخِزْيَ الْيَوْمَ وَ السُّوءَ عَلَى الْكَافِرِينَ» يعنى اللعنة و العذاب، و كقوله: «وَ يُنَجِّي اللّهُ الَّذِينَ اتَّقَوْا بِمَفَازَتِهِمْ لَا يَمَسُّهُمُ السُّوءُ» اى العذاب، «وَ إِذَا أَرَادَ اللّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا» يعنى عذابا. ششم بمعنى شرك: «مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ» اى شرك، «ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاؤُا السُّوَاى» اى الذين اشركوا، «لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاؤُا بِمَا عَمِلُوا» اى اشركوا، «ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ عَمِلُوا السُّوءَ» اى الشرك. هفتم بمعنى شتم، كقوله: «وَ يَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ وَ أَسْنِنَتَهُمْ بِالسُّوءِ» يعنى بالشتم «لَا يُحِبُّ اللّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ» يعنى بالشتم. هشتم بمعنى بنس، كقوله فى الرعد: «وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ»، اى بنس الدار، نظيره: «يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعذِرَتُهُمْ وَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ» اى بنس الدار. نهم بمعنى ذنب، كقوله فى النساء: «لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ» يعنى الذنب فكلّ ذنب يعمله المؤمن فهو جاهل به، و فى الانعام: «أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا» اى ذنبا. دهم بمعنى ضرر، كقوله: «وَ مَا مَسَّنِيَ السُّوءُ» اى الضرر، و فى النمل: «وَ يَكْتَشِفُ السُّوءُ» يعنى الضرر. يازدهم بمعنى قتل و هزيمت، كقوله فى الاحزاب: «إِنْ أَرَادَ بِكُمْ سُوءًا» يعنى القتل و الهزيمة، و فى آل عمران: «فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةِ مِنَ اللّهِ وَ فَضْلٍ لَمْ يَمَسُّهُمْ سُوءٌ» يعنى القتل

و الهزيمة.

قوله: «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً» يعني معلما للخير يأتيهم به اهل الدنيا.

قال مجاهد: كان مؤمنا وحده و الناس كلهم كفار. و في الخبر انه كان يقول زمانئذ اللهم ائتك واحد في السماء و انا واحد في الارض اعبدك. و قيل الامّة الامام يؤتم به. ابراهيم (ع) پیشوای شریعت بود و مقتدای خلیقت بود او را امّة خواند از بس که در وی خصلت‌های خیر مجتمع بود یعنی که او بجای امتی است، چندان طاعت و عبادت و خصال خیر که در امتی جمع شود در وی تنها جمع بود از این جهت او را امت خواند. و قيل سمی امة لانه انفراد فی دهره بالتوحيد، كما قال (ص) فی قسّ بن ساعدة يحشر يوم القيامة امة. و در قرآن امتست بمعنى حين، كقوله: «وَ اذْكَرَ بَعْدَ اُمَّةٍ» ای بعد حين، و امتست بمعنى دين، كقوله: «إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَى اُمَّةٍ» ای علی دين، و الاصل انه يقال للقوم يجتمعون على دين واحد: امة فيقام الامّة مقام الدين، و لهذا قيل للمسلمين امة محمد (ص) لانهم على امر واحد، و قال تعالى: «وَ اِنَّ هَذِهِ اُمَّتُكُمْ اُمَّةً وَاحِدَةً» ای مجتمعة على دين و شريعة، و قال: «لَوْ شَاءَ اللّٰهُ لَجَعَلَكُمْ اُمَّةً وَاحِدَةً» ای مجتمعة على دين الاسلام... ثم قال: «قَانِتًا لِلّٰهِ» ای مطيعا لله قائما بجميع امر الله عزّ و جل. معنى قنوت طاعت است یعنی ايستاده خدای را بفرمان برداری، و اصل قنوت در لغت قیام است یعنی ايستادن بپای. از مصطفى (ص) پرسیدند که: ای الصلاة افضل؟ کدام نماز فاضلتر و نیکوتر؟ گفت: طول القنوت، ای طول القیام آن نماز که قیام او درازتر و تمامتر، جای دیگر گفت: «أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ» یعنی امن هو مصلّ، نماز را قنوت نام کرد از بهر آنکه قیام در آن فرضست و رکن، و دعا را قنوت گویند از بهر آنکه ايستاده خوانند.

روی ابن مسعود قرأ ان معاذا: «كَانَ اُمَّةً قَانِتًا لِلّٰهِ» فقيل غلطت انما هو ابراهيم فاعادها ثلثا، ثم قال: انا معاشر اصحاب رسول الله كنا نشبهه بابراهيم، ثم قال: أ تدرّون ما الامّة و ما القانت؟ قلنا الله اعلم، فقال: الامّة الذي يعلم الخير و القانت المطيع لله و كذا كان معاذ بن جبل معلما للخير مطيعا لله. و في الخبر ان معاذ بن جبل يبعث يوم القيامة امة، و قوله: «حَنِيفًا» ای مستقيما على طريق الحق.

و قيل حنف عن دين ابيه و قومه ای عدل و مال الى الاسلام الذي هو دين الله، و قيل حنيفا ای حاجا، و قيل مختننا.

قال ابن عباس ان ابراهيم (ع) اول من اضاف الضيف و اول من ثرد الثريد و اول من لبس التعلين و اول من قاتل بالسيف و اول من قسم الفء و اول من اختتن على رأس مائة و عشرين سنة، ثم عاش بعد ذلك ثمانين سنة و ذلك انه كانت وقعة بينه و بين العمالقة فقتل من الفريقين فلم يعرف ابراهيم (ع) اصحابه ان يدفنهم فجعل الختان علامة اهل الاسلام و اختتن يومئذ بالقدم و هو اسم موضع بالشام، «وَ لَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» اصلها يكن و ائما حذف النون لكثرة استعمال هذا الحرف، برّ الله عزّ و جل ابراهيم من الشرك لان الملك كلها ادّعتة.

«شَاكِرًا لِأَنْعُمِهِ» و هو قوله: «الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ»، «اجْتَبَاهُ» ای



اصطفاه لخلته و اختاره لرسالته، «وَ هَدَاهُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» ای ارشده الی دین الاسلام لا کما زعمت اليهود و النَّصاری.

«وَ آتَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً» یعنی الذکر و الثناء الحسن فی الناس کلهم و القبول فی جمیع الامم. و قیل یعنی النبوة و الخلة و الكتاب و الحکمة و علی الکبر الوالد و الدعاء و الثناء فی قول هذه الامّة: اللهم صلّ علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابرهیم و آل ابرهیم، «وَ إِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ» ای من جملة المرسلین، و قیل مع المرسلین فی الجنة.

«ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» ای و بعد ابرهیم بالزمن الطویل امرناک باتباع طریقتہ فی عبادة ربّه لیعلم اهل الادیان انّ الذی یدعو محمد الیه الناس دین ابرهیم. و قیل امر فی هذه الآية باتباعه فی مناسک الحجّ کما علم ابرهیم.

«إِنَّمَا جُعِلَ السَّبْتُ» ای تعظیمه و تحریم العمل و الکسب فیہ، «عَلَى الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ» و هم اليهود میگوید تعظیم روز شنبه و تحریم کسب و عمل درو فرض کردند بر ایشان که مختلف شدند درو، قومی بر دین راست موسی (ع) باز ایستادند بر پی ابرهیم (ع)، و قومی کیش کز آوردند و بر ابراهیم (ع) بستند، و گفتهاند اختلاف ایشان آن بود که ربّ العزّه ایشان را تعظیم روز آدینه فرمود گفت: ذروا الاعمال فی يوم الجمعة و نفرّغوا فیہ لعبادتی، ایشان آن نپذیرفتند، قومی روز شنبه اختیار کردند و آن را تعظیم نهادند، گفتند روز فراغت و اعظم الايام آنست، و قومی روز یکشنبه اختیار کردند گفتند درین روز ربّ العزّه ابتداء آفرینش کرد و اول روزست که آفرید پس ربّ العالمین ایشان را از فضیلت و شرف روز آدینه محروم کرد و کار روز شنبه بر ایشان سخت کرد و گران بعقوبت آن خلاف که کردند و از بهر آن گفت: «جُعِلَ السَّبْتُ عَلَى الَّذِينَ» یعنی که بر ایشان عقوبتست نه کرامت. و فی ذلك ما

روی ابو هريرة انّ النبی (ص) قال: کتب الله الجمعة علی من کان قبلنا فاختلفوا فیها و انّ الله هدانا لها فالتاس لنا تبع فاليهود غدا و للنصاری بعد غد.

قال قتادة: اختلافهم فی السبت ائه استحلّه بعضهم و حرّمه بعضهم، «وَ إِنَّ رَبَّكَ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ» فیتبین المحقّ من المبطل.

«ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ» ای ادع یا محمد الناس الی الاسلام و الدین ای محمد خلق خدای را بر اسلام و دین حق خوان، سبیل اینجا بمعنی دین است، کقوله: «وَ يَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ» یعنی غیر دین المؤمنین، «وَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا» ای دینا، «قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي» ای دینی و ملتی، «بِالْحِكْمَةِ» یعنی بالسنة، «وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ» ای القرآن، حکمت اینجا سنت مصطفی است (ص) «وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ» قرآنست، هر جای کتاب با حکمت بهم کرد و اینجا موعظت با حکمت بهم کرد، این موعظت همان کتابست که جایهای دیگر گفت. گفتهاند حکمت قرآنست و موعظت آن پنדהا که در قرآنست از امر و نهی و حلال و حرام و عبرتها که نموده و بیان کرده و در قرآن حکمتست بمعنی فهم و علم چنانکه لقمان را گفت: «وَ لَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ

الحِکْمَةَ» ای الفهم و العلم، و حکمتست بمعنی تفسیر قرآن، کقوله: «وَ مَنْ يُؤْتِ الْحِکْمَةَ» یعنی تفسیر القرآن و العلم بما فيه، و حکمتست بمعنی نبوت کقوله: «وَ أَنَا اللَّهُ الْمُلْكُ وَ الْحِکْمَةَ» یعنی النبوة مع الكتاب، همانست که در سوره ص گفت: «وَ أَنبِئَاهُ الْحِکْمَةَ وَ فَصَلَ الْخِطَابِ»، و در سوره النساء گفت: «فَقَدْ أَنبِئْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَ الْحِکْمَةَ» یعنی النبوة.

... «وَ جَادِلْهُمْ بِآيَاتِي هِيَ أَحْسَنُ» جدال در قرآن بر دو وجه است: یکی بمعنی لجاج و ستیز، کقوله: «وَ لَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ» ای لا مرأ فی الحجّ، و در سوره هود گفت: «قد جادلنا» ای ماریتنا فاکثرت مرأنا، و در سوره المؤمن گفت: «ما يُجَادِلُ فِي آيَاتِ اللَّهِ» ای ما یمازی فی آیات الله انا الذین کفروا.

دیگر وجه جدالست بمعنی خصومت، کقوله فی سورة الرعد: «وَ هُمْ يُجَادِلُونَ فِي اللَّهِ» ای یخاصمون النبی (ص) فی الله، و در سوره هود گفت: «يُجَادِلُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ» ای یخاصمنا، و در سوره الحجّ گفت: «وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ» ای یخاصم فی الله، و در سوره النحل گفت: «وَ جَادِلْهُمْ بِآيَاتِي هِيَ أَحْسَنُ» ای خاصمهم غیر فظّ و لا غلیظ القلب فی ذلك بل ان لهم جانبك و اعرض عن اذاهم ایاك و قل لهم مجادلا اذا كنتم ترضون بعقولكم قطعاً من الحجاره اربابا و آلهة لكم كيف لا ترضون بمثلی رسولا اليكم مفسران گفتند این پیش از آیت قتال بوده پس بآیت قتال منسوخ شد و معنی مجادلت و اشتقاق آن و تقسیم آن بشرح در سوره النساء رفت، و قيل معنی الآية: ناظر هم علی قدر ما یحتملون، و منه قول النبی (ص): «امرنا معاشر الانبياء ان نكلم الناس علی قدر عقولهم».

... «إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ» ای هو اعلم بالفريقين فهو يأمرک فیهما بما هو الصّلاح.

«وَ إِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ» العقوبة الاولى فی الآية علی المجاز و الثانية علی الحقيقة خرجت توسعة للقرينة کقوله عزّ و جل: «فَإِنَّا نَسْخَرُهُ مِنْكُمْ كَمَا نَسْخَرُونَ». و فی الخبر: من سبّ عمّاراً سبّه الله، «وَ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا» و معنی الآية: و ان جازیتم بالعقوبة فجازوا بمثل ما عوقبتم به این در قتل حمزه فرو آمد که روز احد کشته شد و کافران بر وی مثله کردند گوش و بینی وی ببریدند و شکم وی بشکافتند، هند بنت عتبه بیامد و تشقی خویش را که حمزه برادر وی را کشته بود جگر وی بیرون کرد و بخائید، خواست که فرو برد نتوانست و بیفکند، رسول خدای را (ص) خبر کردند که هند چنین کرد! رسول (ص) گفت: «اما انها لو اكلته لم تدخل النار ابداء، حمزة اكرم علی الله من ان يدخل شيئا من جسده النار» پس رسول خدا (ص) در حمزه نگرست و او را بر آن صفت دید عظیم رنجور دل و غمگین خاطر گشت گفت: «رحمة الله عليك كنت وصولاً للرحم فعولاً للخيرات و لو لا حزن من بعدك عليك لسرنى ان ادعك حتى تحشر من امراج شتى».

و روى لو لا ان تكون سنة او يجزع النساء لتركته حتى يحشر من بطون السباع و حواصل الطير، ثم قال:

اما و الله مع ذلك لامثلن بسبعين منهم مكانك

رسول خدا (ص) سوگند یاد کرد که بجای حمزه هفتاد کس از دشمنان مثلت کند، جبرئیل آمد و آیت آورد: «وَ إِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ» رسول (ص) از سر آن ضجرت برخاست و سوگند خویش را کفارت کرد گفت: بل نصبر یا ربّ.

در این آیت ربّ العزّه فرمان داد بمساوات در عقوبت یعنی که زیادت روا نیست، پس ایشان را خواند بر آنچه نیکوترست و بهتر: «وَ لَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ» این ندبست و آن فرمان، ای و لئن صبرتم عن المجازاة بالمثل لهو، ای الصبر خیر للصابرین اگر صبر کنید و فرو گذارید آن مثلث و نکنید آن به است و نیکوتر صابران راه، این همچنانست که گفت: «فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ». آن گه بر بهینه داشت و بآن فرمود گفت: «وَ اصْبِرْ» یا محمد علی ما اصابك من اذى فى الله، «وَ مَا صَبْرُكَ» ان صبرت.

«الا» بمعونة الله و توفيقه، «وَ لَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ» این را دو معنی گفته‌اند: یکی و لا تحزن عليهم فهم شهداء عند الله یرزقون فرحین، «وَ لَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِمَّا يَمْكُرُونَ» من القتل و المثلة بر این کشتگان احد غم مخور و اندوه مدار که ایشان شهیدان اند بنزدیک خدای تعالی روزی خواران و بجوار حضرت حق شادان و نازان. معنی دیگر آنست که: لا تحزن على المشركين فى تكذيبهم اياك و افراطهم فى اذاك و لا يضيق صدرك بمكرهم فى ابطال دين الله ای محمد غم مخور برین کافران که ایمان نمی‌آورند و راه فرا حق نمی‌برند، دل بتنگ میار اگر ایشان مکر سازند در ابطال دین حق.

معنی اول بر قول ایشانست که گفتند: «وَ إِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا» تا آخر سورت مدنی است و باقی سورت مگی. معنی دوم بر قول ایشان است که گفتند سورت همه مگی است. ضیق بکسر ضاد اسم است و ضیق بفتح ضاد مصدر و اهل مگه ضیق خوانده‌اند بکسر ضاد در همه قرآن، و گفته‌اند: ضیق بفتح جمع ضیقه است و ضیق بکسر مصدر است، و گفته‌اند ضیق بفتح بمعنی ضیق است کالمیت و المیت و ارادها هنا الامر الضیق، و الضیق بالكسر المصدر، و مکر لقب بد کردنست.

«إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا» ای ناصر المتقین، «وَ الَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ» و معین الذین یقومون بحقوقه و فرائضه. قيل لهرم بن حیّان اوصنا، قال: اوصیکم بالآیات الاواخر من سورة النحل: «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ» الی آخرها...

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: «مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالإِيمَانِ» باصدق دل و عقد درست در توحید بوقت ضرورت و حالت اکراه، بر زبان کلمه کفر راندن زیان ندارد، و فسخ عهد دین نبود، از روی اشارت جوانمردان طریقت را و محققان ارادت را رخصتی است اگر گاه گاه بحکم ضرورت بشریت در تحصیل معلوم بکوشند و باسباب باز نگرند، چون اندازه ضرورت در آن کوش دارند نه در صحّت ارادت ایشان قدح آرد، نه در قصد ایشان فترت افکند، اینست سرّ آن که پیغامبران مرسل با جلالت منزلت و کمال قربت ایشان حظوظ نفس دست بنداشته‌اند. موسی کلیم (ع) بمقام مکالمت و مناجات رسید و بر بساط انبساط

نواخت: «وَأَقْبَتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةَ مِنِّي وَ لِئُصْنَعَ عَلَيَّ عَيْنِي» یافت، با این همه قربت و زلفت طعام خواست گفت: «رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ» ای ائی جائع فاطمینی طعام، خواستن فراموش نکرد که قوت حال وی بآن جای رسیده بود که آن خواستن مرو را هیچ زیان نکرد و در قصد وی فترت نیاورد، و اگر بجای وی پیغامبران دیگر بودی که او را این قوت مباسطت در مقام نبوت نبودی مانا که در بیداء کبریا و عظمت حق چنان متلاشی گشتی که حظوظ دنیا و آخرت جمله فراموش کردی و از هیبت حضرت با سؤال نپرداختی، از اینجا گفت امیر المؤمنین علی (ع): خیار هذه الامّة الذین لا یسغلمهم دنیاهم عن آخرتهم و لا آخرتهم عن دنیاهم. و این قوت خاصیت انبیاء است، ربّ العزّه دل ایشان معدن این قوت ساخته و ایشان را بآن مخصوص کرده، نبینی که مصطفی (ص) در بدایت کار همه اشتغال وی بحق بود، همه راز دل وی و اندیشه سینه وی با حق بود، و آرام و آسایش وی بذکر حق بود، و از کمال شوق و مهر و محبت حق او را پروای خلق نمی‌بود و طاقت مجالست اغیار نمی‌داشت و نه دل وی احتمال صحبت خلق می‌کرد، تا ربّ العزّه او را فرمان داد که: «وَ اصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ» ای محمد کار آن دارد و قوت آن بود که در ظاهر با خلق می‌باشی و سرّ خود هم چنان در حضرت مشاهدت می‌داری، نه آن مشاهدت نصیب خلق از تو باز دارد، نه صحبت خلق ترا از مشاهدت بگرداند، و فی معناه انشد:

و لقد جعلتك في الفؤاد محدثي      و ابحت جسمي للمريد جلوسي  
فالجسم مني للجليل مؤانس      و حبيب قلبي في الفؤاد انيسي

و هم ازین بابست که داود پیغامبر (ص) اختیار عزلت کرد، پیوسته در کوه و صحرا تنها طواف کردی و گوشه‌ای گرفتی، از جبار کائنات عزّ عزّه فرمان آمد که ای داود چرا تنها روی و تنها نشینی؟ و خود جلّ جلاله بوی داناتر.

داود (ع) گفت: قلیت المخلوقین فیک خداوندا در یاد تو و مهر تو خلق را دشمن می‌دارم و با ایشان بود نمی‌توانم، ربّ العزّه گفت: یا داود ارجع الیهم فان اتیتنی بعد ابق کتبتک جهیدا.  
«ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا فُتِنُوا» حقیقت هجرت آنست که از نهاد خود هجرت کنی، بترك خود و مراد بگویی، قدم نیستی بر تارك صفات خود نهی، تا مهر ازل پرده بردارد، و عشق لم یزل جمال خود بنماید، نیکو گفت آن جوانمرد که گفت.

نیست عشق لا یزالی را در آن دل هیچ کار      کو هنوز اندر صفات خویش ماندست استوار

آن مهتر عالم و سید ولد آدم که مقصود موجودات بود و نقطه دایره حادثات بود، پیوسته این دعا کردی که: اللهم لا تكلنا الى انفسنا طرفة عين و لا اقل من ذلك بار خدایا، نهادی که رقم خلقیت و نسبت مخالفت دارد از پیش ما بردار و بار نفس ما از ما فرو نه تا در عالم توحید روان گردیم، فرمان آمد که ای سید پیش

از خواست تو خواست ما کار تو بساخت و بار تویی تو از تو فرو نهاد: «وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ» ای محمد اگر کسی بخودی خود آمد تو نه بخود آمدی، کت آوردم: «أَسْرَى بِعَبْدِهِ» و هر کسی برای خود آمد تو نه برای خود آمدی که رحمت جهانیان را آمدی: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» همینست حال ابراهیم خلیل (ع)، آدم هنوز در کتم عدم بود که ربّ العزّه رقم خلت بان مهتر فرو کشید و آتش شوق خود در باطن وی نهاد و جمال عشق لم یزل روی بوی آورد، و الیه الاشارة بقوله: «وَلَقَدْ آتَيْنَا اِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِن قَبْلُ» پس چون در وجود آمد آن روز که در آن صحراء تحیر ایستاده، دل بمهر سرمدیت افروخته و جان از شراب نیستی مست گشته، در آن وقت صبح عاشقان و های و هوی مستان و عربده بی دلان از سر خمار شراب نیستی بزبان بیخودی در هر چه نظاره کرد می‌گفت: «هَذَا رَبِّي» خود را دید در شهود جلال و جمال حق مستهلك شده، و زبود خلق و بود خود بی خبر گشته لا جرم ربّ العزّه در نواخت وی بیفزود و او را يك امت شمرد، گفت: «إِنَّ اِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا» ابراهیم (ع) گفت خداوندا همه تو بودی و همه تویی، پس الله تعالی گفت: «امة» خود تویی و جمع همه تویی بس، آری: «من كان لله كان الله له».

آن گه گفت: «شَاكِرًا لِّأَنْعُمِهِ» ابراهیم (ع) شکر نعمت بگزارد که ولی نعمت را بشناخت، حکم را بی اعتراض قبول کرد و بهر چه پیش آمد بی کراهیت رضا داد، «اجْتَبَاهُ وَ هَدَاهُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» راه بندگی بدید و در بندگی راست رفت، دانست که آن راه نه بخود دید که نمودند، و نه بجهد بندگی بان رسید که رسانیدند.

پیر طریقت گفت: الهی دانی بچه شادم؟ بآنک نه بخویشتن بتو افتادم، الهی تو خواستی نه من خواستم، دوست بر بالین دیدم چو از خواب برخاستم:

اتانی هواها قبل ان اعرف الهوى فصادف قلبا فارغا فتمكنا

«ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ اِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا» ای محمد بر پی ملت ابراهیم رو، و کان ملّة ابرهیم (ع) الخلق و السّخاء و الايثار و الوفاء فاتبعه النّبي (ص) و زاد عليه حتّى جاد بالكونين عوضا عن الحقّ، فقال تعالى: «وَأِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ».

«ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ» جای دیگر گفت: «قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي» دعوت براه خدای تعالی دیگرست و دعوت بخدا دیگر، آن را واسطه در میانست و این را حق ترجمانست، آنچ بواسطه گفت نتیجه آن طاعتست و ترك مخالفت، و آنچ بی واسطه گفت ثمره آن تفرید است و ترك تدبیر، تفرید یگانه کردن همتست هم در ذکر و هم در نظر: در ذکر آنست که در یاد وی جز وی نخواهی و در ذکر وی جز از وی ببیم نباشی، و در نظر آنست که بهر که نگری او را بینی و به هیچ کس جز وی سر فرو نیاری، و سرّ این سخن آنست که آنجا که واسطه سبیل در میان آورد از نامهای خود: «رب» گفت زیرا که نصیب عامّه خلق در آنست، و ذلك معنى التّربية. و آنجا که بی واسطه سبیل است:

«اللَّهُ» گفت از نصیب خلق تهی و بجلال لم یزل مستغنی، ای جوانمرد اگر نه برای انس جان عاشقان بودی این جلوه گری جمال نام الله تعالی با استغناء جلال و عزت خود بر جان و دل عاشقان چرا بودی؟ ورنه برای مرهم درد سوختگان و رحمت بر ضعف بیچارگان بودی، «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ» چرا گفتی.

آری می‌خواند و دعوت می‌کند تا خود که سزای آن بود که منادی حق را بجان و دل بپذیرد و پاسخ کند. عالمیان دو گروهند: قومی در آمده و جان و دل خود در مجمره معرفت عود وار بر آتش محبت نهاده و سوخته، ایشانند که نداء حق نیوشیدند و دعوت رسول بجان و دل پذیرفتند و اجابت کردند و بوفای عهد روز بلی باز آمدند که: «يُؤْفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ لَا يَنْفِضُونَ الْمِيثَاقَ». دیگر گروه از درگاه ازل طغرای قهر بر جان ایشان کشیدند و داغ مهجوری بر ایشان نهادند تا دل‌های خود را دار الملك شیاطین ساختند، نه نداء حق بگوش دل ایشان رسیده، و نه اجابت دعوت رسول را سزا بوده، این هر دو گروهند که ربّ العالمین گفت: «إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ» می‌گوید جلّ جلاله من از حال هر دو گروه آگاهم و هر کس را آنچ سزای وی بود دادم، گوهر نهاد عارفان می‌بینم، طینت صفات منکران می‌دانم، فردا هر کس را بسزا و جزاء خود رسانم و بمحلّ و منزل خود فرود آرم، من آن خداوندم که فراخ توانم، بی دستور و بی یار، توانا بر هر کار پیش از آن کار، نه مرا چیزی دور نه کاری بر من دشوار.

«إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ الَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ» این آیت از جوامع قرآنست، هر چه نواخت الله تعالی است مر بنده را در دو جهان از ثوابات و مکرمات در زیر اینست که گفت: «إِنَّ اللَّهَ مَعَ» و هر چه انواع خدمتست و فنون طاعت و اصول عبادت که بنده کند، الله تعالی را همه در تحت این شود که: «اتَّقُوا» و هر چه حقوق خلق است بر یکدیگر در فنون معاملات همه در زیر اینست که: «مُحْسِنُونَ» متقیان و محسنان بحقیقت ایشانند که از خاک قدم ایشان بوی نسیم محبت آید، اشک دیده‌شان اگر بر زمین افتد نرگس ارادت شکفتد، اگر تجلی وقت ایشان بر سنگ آید عقیق گردد، و اگر بر آب افتد ریحیق شود، و اگر آتش شوق ایشان زبانه زند عالم بسوزد، و اگر نور معرفت ایشان اشراقی کند گیتی بیفروزد، در شهرهاشان مقام نبود، با مردمان‌شان آرام نبود، عام را در سال دو عید بود، ایشان را هر نفسی عیدی بود، عید عام از دیدن ماه بود، عید ایشان بر مشاهده الله بود، عید عام از گردش سال بود، عید ایشان با فضال ذو الجلال بود، آن ماه رویان فردوس و حوران بهشت از هزاران سال باز در آن بازار گرم منتظر ایستاده‌اند تا کی بود که رکاب دولت این متقیان و محسنان بعلیین رسانند و ایشان بطفیل اینان قدم در آن موکب دولت نهند که: «فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ».

## ۱۷- سوره بنی اسرائیل- مکیه

## ۱ النوبه الاولى

«بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ» بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان

قوله تعالى: «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَىٰ» پاکی و بی عیبی و نیکو سزایی آن کس را که بشب برد، «بِعَبْدِهِ لَيْلًا» بنده خویش را در بعضی شب، «مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ» از مسجد مکه آن مسجد با آرم با شکوه بزرگ، «إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَىٰ» به بیت مقدّس به مسجد اقصی، «الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ» آن مسجد که برکت کردیم بر گرد آن، «لِئْرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا» تا با او نمائیم آیتها و نشانه های خویش، «إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ (۱)» اوست آن خداوند شنوای بینا.

## النوبه الثانية

جمهور مفسران بر آنند که این سوره بنی اسرائیل همه مکی است مگر قتاده که میگوید ازین سورت هشت آیت در مدنیات شمردند: «وَإِنْ كَادُوا لَيَقْتُلُونَكَ» تا آخر هشت آیتست و آخر این هشت آیت: «وَ قُلْ رَبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ» میان مکه و مدینه فرود آمد، و در همه سورت دو آیت منسوخ است، یکی: «وَ قَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ» تا آنجا که گفت: «وَ قُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا» نسخ الدعاء لاهل الشرك و بقى ما بقى على عموم الآية. آیت دوم: «وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ وَكِيْلًا» بآیت سیف منسوخ است. و بعداد کوفیان این سورت صد و یازده آیتست و هزار و پانصد و سی و سه کلمه و شش هزار و چهار صد و شصت حرف.

روی ابی بن کعب قال قال رسول الله (ص): من قرأ سورة بنی اسرائیل فرق قلبه عند ذکر الوالدین اعطى فى الجنة قنطارین من الاجر، و القنطار الف اوقية و مائتا اوقية و الاوقية منها خیر من الدنيا و ما فيها. قوله: «سُبْحَانَ» مصدر كالغفران، و المعنى: اسبَح الله تسبيحا. و سئل النبی (ص) عن معنى سبحان الله، فقال: براءة الله من السوء و التقدير.

قولوا «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَىٰ» ای ائه منزّه عن صفات النقص، «أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِ» ای ذهب به لیلًا، و السرى و الاسراء: الذهاب فى اللیل، فان قيل اذا كان الاسراء باللیل فما فائدة قوله: «لَيْلًا»؟ فالجواب ان المراد فى بعض اللیل لا فى كلّه على تقليل الوقت. و قيل الفائدة من ذكره التوكید و زیادة البیان، كقول القائل: اخذ بيده و قال بلسانه، «مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ» اینجا دو قولست مفسران را: یکی آنست که مسجد حرام جمله شهر مکه است که رسول خدای (ص) آن شب در خانه امّ هانی بود خواهر علی بن ابی طالب (ع)، قالت امّ هانی: ما اسرى رسول الله (ص) انا من بيتى و كان فى بيتى نائما عند تلك الليلة فصلّى العشاء الآخرة ثمّ نام او نمنا فلما كان قبيل الفجر اهبتنا هو فلما صلى الصبح و صلينا معه قال يا امّ هانى لقد صليت معكم العشاء الآخرة كما رأيت بهذا الوادى ثمّ جئت بيت المقدس فصليت فيه ثمّ صليت صلاة الغداة معكم كما ترين.

قول دیگر آنست که مسجد حرام خانه کعبه است و رسول را (ص) از مسجد ببرند چنانکه در خبر است

بروایت انس قال قال النبی (ص): بینا انا عند البیت بین النائم و الیقظان اذ سمعت قائلاً یقول قم یا محمد فقامت فاذا جبرئیل معه میکائیل و ذکر الحدیث، «إلی المسجِدِ الْأَقْصَى» مسجد اقصی مسجد بیت المقدس است، و در خبر است که بعد از بناء کعبه بچهل سال آن را بنا کردند. و قیل له الاقصی لبعده المسافة بینه و بین المسجد الحرام می‌گویند ببرند او را از مسجد نزدیکتر بمسجد دورتر یعنی که مسجد حرام به مصطفی (ص) و یاران و اهل مکه نزدیکتر است و بیت المقدس دورتر، و گفته‌اند که مسجد اقصی، سلیمان بن داود (ع) بناء آن فرمود، عفاریت جن را در اطراف عالم در برّ و بحر منتشر کرد تا زر و سیم فراوان و انواع جواهر و یواقیت رنگارنگ از معادن و اماکن خویش جمع کردند، وانگه دیوارهای مسجد از رخام سپید و زرد و سبز بساختند و ستونهای آن از بلوار و سقفهای آن الواح جواهر و بجای خشت پخته خشتهای فیروزج در زمین افکنده و در دیوار آن نگینهای جواهر رنگارنگ و لؤلؤ نشانده، چون شب در آمدی از روشنایی آن جواهر گویی هزاران مشعله و شمع افروخته اند و از اعجوبها که سلیمان (ع) ساخت در آن مسجد دیواری بود سبز رنگ آن را صیقل داده، هر پارسا مردی نیکوکار که در آن نگرستی خیال روی وی سپید و زیبا نمودی، و هر فاجری بد مرد که در آن نگرستی روی خود سیاه و ناخوش دیدی، بدین سبب بسی بد مردان از بد مردی باز گشتند و توبه کردند، و نیز در زاویه‌ای از زوایای مسجد عصائی ساخته بود که هر فرزند پیغامبر که بود اگر دست فراوی بردی هیچ گزندش نرسیدی و دیگران هر کس که دست بدو بردی دستش بسوختی.

سلیمان (ع) چون از بناء آن فارغ گشت بدرگاه ربّ العزّه دست تضرّع برداشت گفت: اللهم انی اسئلك لمن دخل هذا المسجد خصالا ان لا یدخله احد یصلی فیه رکعتین مخلصا فیهما الا خرج من ذنوبه کهیئته یوم ولدته امّة و لا یدخله مستتیب الا تبت علیه و لا خائف الا امنت و لا سقیم الا شفیت و لا مجذب الا اخصبته و اغثته، آن گه قربان کرد گفت: بار خدایا اگر آن دعا اجابت کردی قربان من پذیرفته گردان. و در آن روزگار نشان قبول قربان آن بود که آتشی سپید از آسمان فرود آمدی و آن را برگرفتی، همان ساعت آتش فرود آمد و قربان بر گرفت، سلیمان (ع) بدانست که دعاء وی مستجابست خدای را عزّ و جل شکر کرد، پس مسجد بر آن صفت همی‌بود تا بروزگار بخت‌نصر که بر بنی اسرائیل مستولی شد و از ایشان خلقی بکشت و مسجد را خراب کرد و آن زر و سیم و جواهر که در مسجد بکار شده بود همه نقل کرد با زمین بابل، و مسجد هم چنان خراب ماند تا بروزگار عمر خطاب که مسلمانان را فرمود تا باز کردند چنانک امروزست.

... «الذی بارکنا حوله» جای دیگر گفت: «وَ نَجَّیْنَاهُ وَ لَوْطاً إلی الْأَرْضِ الَّتِی بَارَكْنَا فِیْهَا» آن زمین که در آن برکت کردند زمین مقدّسه است، و انما سمیت المقدّسة لکثرة ما قدّس بالوحی طهارت و قدس وی و برکت در وی آنست که منازل و مقابر انبیاء است و مهبط وحی حق جلّ جلاله و جای تعبد عابدان و مسکن صالحان.

و قیل «بارکنا حوله» بالمیاه و الاشجار و الثمار و جعلنا فیه السّعة فی الرّزق و الرّخص فی السّعر فلا یحتاج الی جلب المیرة. و یقال انّ کل ماء عذب فی الارض یخرج من اصل الصّخرة الّتی فی بیت المقدس



یهبط من السماء اليها ثم يتفرّق في الارض فذلك قوله: «باركنا فيها». و عن عبادة بن الصّامت قال قال رسول الله (ص): «صخرة بيت المقدس على نخلة من نخيل الجنة و تلك النخلة على نهر من انهار الجنة على ذلك النهر اسية بنت مزاحم و مريم بنت عمران تنظمان حلى اهل الجنة الى يوم القيامة».

و قيل تقديره: باركنا ما حوله من قرى الشام و كفورها، «لثريه من آياتنا» يعنى به محمداً (ص) من آياتنا الذّالة على توحيد الله و صدق نبوته برويته السماوات و ما فيها من العجائب و الآيات و مشاهدته بيت المقدس و ما رأى من الانبياء و مقاماتهم و مواضع عباداتهم، «انه هو السميع» لدعائه، «البصير» باعماله. و قيل سمع مقالة الكفار و ابصر مطالبتهم بالآيات و قيل يسمع ما تقولون فى الاسراء و يبصر ما تعملون و يحتمل ان السميع بمعنى المسمع و البصير بمعنى المبصر، اى اسمع النبى كلامه و ابصره الآيات و ارد شده.

اگر کسی گوید در معراج مصطفی (ص) فایده چیست و در تحت وی چه حکمتست که اقتضاء آن کرد؟ جواب آنست که رسول خدای (ص) کافران را و دشمنان دین را می‌دید در دنیا با راحت و نعمت و مؤمنان را می‌دید در بلا و شدت و گاهگاه از آن غمگین می‌گشت و بر وی دشوار می‌آمد، ربّ العالمین او را باسماں برد و ملکوت بر وی عرضه کرد و عاقبت فریقین بوی نمود، مؤمنانرا نعیم بهشت و کافران را عذاب دوزخ، پس از آن رسول خدا (ص) بلا و مشقت مؤمنان در جنب نعیم بهشت که ایشان را ساخته‌اند اندک دید و نعمت کافران در جنب عذاب دوزخ اندک شمرد، دل وی بی‌ارامید و ساکن گشت. دیگر جواب آنست که تا رسالت که گزارد از مشاهده و نظر گزارد نه از سماع و خبر: فلیس الخبر کالمعاینه، چون صفت کند نعیم بهشت را و عذاب دوزخ را گوید دیدم، نگوید شنیدم، آن در حجت بلیغ‌تر بود و در دل جای گیرتر و قوی‌تر. و روا باشد که حکمت معراج آن بود که تا شرف و عزت مصطفی (ص) پیدا کند و کمال محبت و امانت وی بخلق نماید، عادت ملوک چنانست که چون یکی را از چاکران خویش خواهند که بر کشند و او را مرتبیتی و منزلتی دهند که دیگران را نباشد خبایا و کنوز خویش بوی نمایند، کنوز سرای فنا به مصطفی (ص) نمودند چنانکه گفت: «زویت لی الارض فاریت مشارقها و مغاربها»

چون کنوز سرای فنا بدید بعالم بقاش بردند و کنوز عالم بقا بوی نمودند، هم سرای رحمت بوی نمودند، هم سرای عذاب، هم گنج فضل و عدل، هم گنج رضا و سخط. و بوی نمودند که رضاء ما را علت نیست و سخط ما را علت نیست، رضای ما موجب موافقتست نه موافقت موجب رضا، و سخط ما موجب مخالفتست نه مخالفت موجب سخط، و این نمودن اسرار و کنوز دلیل محبت بود و کمال امانت تا محبت متأكد نگشت اسرار با وی نگفتند و تا امانت وی بکمال نبود خبایا بوی نمودند.

اگر کسی گوید که چه حکمت داشت که نخست او را به بیت المقدس بردند آن گه باسماں؟ جواب آنست که بیت المقدس قبله پیغامبران بود و منازل و مشاهد و هجرت گاه ایشان، ربّ العالمین خواست سید (ص) آن را ببیند و برکات آثار انبیاء بوی رسد و در هجرت بزمین قدس با انبیاء برابر بود. دیگر جواب آنست که تا بر کافران حجت تمامتر و قوی‌تر بود که ایشان بیت المقدس دیده بودند و شناخته و بعرف و عادت دانسته که

کس را قوت و قدرت آن نباشد که بیک شب مسافتی بدان دوری باز برد و باز گردد، چون نشانهای آن بقعه از وی پرسیدند و راست گفت صدق وی در آن پیدا شد و حجت قوی گشت، اگر انکار کنند جز مکابره محض نبود، و اگر او را هم از مکه باآسمان بردی ایشان را جای انکار و جحود بودی گفتندی ما آسمانها ندیده‌ایم ندانیم راست می‌گوید یا دروغ و حجت بر ایشان لازم و ثابت نبودی.

اما قومی در معراج خلاف کرده‌اند و گفته که آن در خواب بوده نه در بیداری و این خلاف اخبار صحاح است و خلاف مذهب اهل سنت و جماعت، و بدانکه اعتقاد درست و مذهب راست آنست که مصطفی (ص) را به بیداری و هشیاری شخص مبارك وی را بردند بشب از مسجد حرام بمسجد اقصی و از مسجد اقصی به آسمان دنیا و از آسمان دنیا بسدره منتهی و از سدره منتهی تا آنجا که ربّ العزّه گفت: «فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى» و اخبار صحاح بدین ناطقست چنانکه ایراد کنیم و شرح دهیم، و اگر معراج بخواب بودی مصطفی (ص) را در آن هیچ معجزه نبودی و حجت بر منکران لازم و ثابت نشدی و کافران خود انکار نکردندی که در خواب هر کسی مثل آن بیند، چنانکه کسی که در خواب بیند که بر آسمان می‌شود و بهشت می‌بیند یا قیامت و رستاخیز بیند این چنین خواب مدفوع نیست، و آن کس که حکایت کند بر وی انکار نیست، پس وجه دلیل آنست که کافران انکار کردند و گفتند راهی بدان دوری یعنی از مکه تا بیت المقدس بچهل روز روند و بچهل روز باز گردند، تو می‌گویی بیک شب رفته و باز آمدم این ممکن نیست و نتواند بود، و اگر گفتی بخواب چنان دیدم ایشان انکار نکردندی و بر ایشان حجت نبودی. دیگر دلیل آنست که ربّ العزّه خود را بستود درین آیت و بر خود ثنا گفت بآنکه بنده خویش را از مکه به بیت المقدس برد اگر حمل آن نه بر صفتی کنند که خارج عادت بود و نه بر وجهی که قدرت حق جلّ جلاله بدان متفرد بود آن مدح را معنی نباشد و آن تنزیه را جای نبود و بی فایده ماند، و جلّ کلام الحقّ ان یحمل علی ما لا فائده فیه.

معراج رسول (ص)

اکنون قصّه معراج گوئیم از اخبار صحاح روایت انس بن مالک و ابو سعید خدری و شداد اوس و ابو هریره و ابن عباس و عایشه رضی الله عنهم، دخل حدیث بعضهم فی بعض، این بزرگان صحابه روایت می‌کنند که رسول خدا را (ص) بمعراج بردند شب دوشنبه سیزدهم ربیع الاول پیش از هجرت بیک سال، بروایتی دیگر نوزده روز از ماه رمضان گذشته پیش از هجرت بهژده ماه و او را از خانه امّ هانی بنت ابی طالب بردند، و بروایتی دیگر از حجر کعبه رسول خدای (ص) گفت: جبرئیل (ع) آمد و مرا از خواب بیدار کرد و بر گرفت و فرا سقایه زمزم برد و آنجا بنشاند، شکم مرا بشکافت تا بسینه و بدست خویش باطن من بشست بآب زمزم و با وی میکائیل بود بدست وی طشتی زرین و در آن طشت توری زرین پر از ایمان و حکمت، جبرئیل آن همه در شکم من نهاد و سینه من از آن بیا کند وانگه آن شکافته فراهم گرفت و بحال خویش باز شد و مرا از آن هیچ رنج نبود، آن گه مرا فرمود تا وضو کردم، آن گه گفت: انطلق یا محمد خیز تا رویم، گفتم تا کجا؟ گفت: الی ربّک و ربّ کلّ شیء تا بدرگاه خداوند خویش، خداوند جهان و جهانیان، آن

گه دست من بگرفت و از مسجد بیرون برد، و براق را دیدم میان صفا و مروه ایستاده، دابّه‌ای از دراز گوش مه و از استر کم، رویش چون روی مردم، گوش چون گوش فیل، عرف چون عرف اسب پای چون پای اشتر، ذنب چون ذنب گاو، چشم چون ستاره زهره، پشت وی از یاقوت سرخ، شکم وی از زمر سبز، سینه وی از مروارید سپید، دو پر داشت بانواع جواهر مکمل، بر پشت وی رحلی از زر و حریر بهشت، جبرئیل گفت: یا محمد ارکبه برنشین، و هی دابّه ابرهیم (ع) کان یزور علیها البیت الحرام. گفتا چون دست بر پشت وی نهادم خویشتن را از زیر دست من بجهانید، جبرئیل عرف وی بگرفت خشخشه مروارید و یاقوت بگوش من رسید، آن گه جبرئیل گفت: أ تفعل هذا بمحمد؟ اسکن فو الله ما رکبک احد من الانبیاء اکرم علی الله منه ای براق بیارام و ساکن باش محمد را (ص) نمی‌دانی؟ بآن خدایی که یکتاست که هرگز بر تو هیچ پیغامبر ننشست بر خدا گرامی تر از روی، براق چون این بشنید از شرم عرق بگشاد و سر در پیش افکند و از تواضع شکم خویش بر زمین نهاد، جبرئیل رکاب من گرفت تا بر نشستم و میکائیل جامه بر من راست کرد، فرا راه بودم از راست جبرئیل با من می‌آمد و از چپ میکائیل و از پیش اسرافیل زمام براق بدست گرفته، گام می‌نهاد براق بر اندازه مد البصر و روش او بر مراد و همّت من، اگر خواستم که برود می‌رفت یا بپرد می‌پرید یا بایستد می‌ایستاد، براه دراز سوی راست ندانی شنیدم که: یا محمد علی رسلك اسئلك آرام گیر تا از تو سؤال کنم، سه بار گفت و من او را اجابت نکردم و بر گذشتم، از سوی چپ هم چنان ندا شنیدم سه بار که: یا محمد علی رسلك اسئلك

و من هم چنان بر گذشتم و خویشتن را با وی ندادم، چون فراتر شدم پیر زنی را دیدم که بر وی زینت بسیار بود و می‌گفت: یا محمد الی

سوی من آی، من التفات نکردم و برفتم، پس گفتم یا جبرئیل آن منادی اوّل که از سوی راست ندا کرد که بود؟ گفت داعیه یهود بود اگر از تو اجابت یافتی امّت تو جهودان بودندی و او که از سوی چپ ندا کرد داعیه ترسایان بود اگر تو اجابت کردی امّت تو ترسایان بودندی و آن پیر زن که او را با زینت و بهجت دیدی دنیا بود اگر ترا بوی میل بودی امّت تو دنیا بر آخرت اختیار کردند. گفتا بنخلستانی رسیدم جبرئیل مرا گفت فرود آی و نماز کن، نماز کردم، آن گه گفت: این زمین یثرب است، بعد از آن بصرایی رسیدم هم چنان فرمود تا فرود آمدم و نماز کردم، گفت دانی که این چه جایست؟ گفتم: الله اعلم، گفت این مدین است و آن طور سینا و شجره موسی، بعد از آن بزمنی فراخ رسیدم و در آن زمین کوشکها دیدم، مرا گفت اینجا نماز کن، نماز کردم، آن گه گفت این موضع را بیت لحم گویند جای ولادت عیسی (ع). گفتا و در آن راه تشنگی بر من افتاد فریشته‌ای را دیدم سه اناء در دست وی: در یکی عسل و در یکی دیگر شیر و در سیم خمر، مرا گفت آنچه خواهی بیاشام، شیر بیاشامیدم و اندکی عسل و خمر نخوردم، جبرئیل گفت: اصبت الفطرة انت و امّتك اما ائتک لو شربت الخمر لغوت امّتك و لم تجتمع علی الفطرة ابدًا. پس از آن زمینی دیدم تاریک و تنگ و ناخوش از آنجا بگذشتم زمینی دیگر دیدم فراخ و روشن و خوش، گفتم ای جبرئیل آن چه

بود و این چیست؟ گفت آن زمین دوزخ بود و این زمین بهشت، پس از آن رفتم تا به بیت المقدس فریشتگان را دیدم فراوان که از آسمان فرو می‌آیند و مرا بنواخت و کرامت حق بشارت می‌دهند و می‌گویند: السلام عليك يا اولّ يا آخر يا حاشر، گفتم ای جبرئیل این چه تحیّست که ایشان می‌گویند؟ گفت: انك اول من تنشق عنه الارض و عن امّته و اول شافع و اول مشفع و انك آخر الانبياء و ان الحشر بك و بامتك یعنی حشر يوم القيامة، پس بایشان در گذشتیم تا بدر مسجد رسیدیم جبرئیل مرا از براق فرود آورد و زمام براق بحلقه در مسجد استوار کرد، چون در مسجد رفتم انبیاء را دیدم فراوان.

و فی حدیث ابی العالیه قال: ارواح الانبياء الذين بعثهم الله قبلي من لدن ادریس و نوح الی عیسی قد جمعهم الله عزّ و جل فسلموا علیّ و حیونی بمثل تحیّة الملائكة، قلت یا جبرئیل من هؤلاء؟ قال: اخوانك الانبياء

پیغامبران مرا همان تحیّت گفتند که فریشتگان گفتند و تقریب و ترحیب کردند و مرا و امّت مرا ببهشت بشارت دادند، و آن ساعت این آیت بمن فرود آمد: «وَسئَلُ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا أَجَعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ آلِهَةً يُعْبَدُونَ»، این آیت مقدسی گویند: لآنها نزلت ببیت المقدس.

پس جبرئیل مرا فرا پیش کرد، پیغامبران و فریشتگان صفها بر کشیده و دو رکعت نماز کردم، پس پیغامبران بهر یکی ثنائی گفتند خدای را عزّ و جل، ابراهیم گفت: الحمد لله الذي اتخذني خليلا و اعطاني ملكا عظيما و جعلني امة قانتا يؤتم بي و انقذني من النار و جعلها عليّ بردا و سلاما. موسی گفت: الحمد لله الذي كلمني تكليما و جعل هلاك فرعون على يديّ و جعل من امتي قوما يهدون بالحق و به يعدلون. داود گفت: الحمد لله الذي جعل لي ملكا عظيما و علمني الزبور و الان لي الحديد و سخر لي الجبال يسبحن و الطير. سليمان گفت: الحمد لله الذي سخر لي الرياح و جنود الشياطين يعملون لي ما شئت من محاريب و تماثيل و علمني منطق الطير و جعل ملكي ملكا طيبا ليس على فيه حساب. عیسی گفت: الحمد لله الذي جعلني كلمة منه و علمني الكتاب و الحكمة و التوریه و الانجيل و جعلني اخلق من الطين كهينة الطير فانفخ فيه فيكون طيرا باذن الله پس رسول خدا محمدّ عربی (ص) نیز ثنا گفت: الحمد لله الذي ارسلني رحمة للعالمين و كافة للناس بشيرا و نذيرا و انزل عليّ القرآن فيه تبيان كلّ شيء و جعل امتي خير امة اخرجت للناس و جعل امتي وسطا و شرح لي صدري و وضع عنيّ و زري و رفع لي ذكري و جعلني فاتحا و خاتما. فقال ابراهيم بهذا فضلکم محمد.

پس جبرئیل دست من بگرفت و می‌برد تا بر صخره‌ای، جبرئیل آواز داد میکائیل را خواند، میکائیل آواز داد جمعی فریشتگان را خواند بنامهای ایشان تا معراج از فردوس بآسمان دنیا آوردند و از آسمان دنیا به بیت المقدس فرو گذاشتند و معراج شبه نردبانی بود یکسر بصخره داشت و یکسر بآسمان دنیا، يك جانب وی از یاقوت سرخ و دیگر جانب از زبرجد سبز و درجه‌های آن یکی از زر یکی از سیم، یکی از یاقوت، یکی از زمرد، یکی از مروارید، جبرئیل مرا بر درجه اول نشاند هزار فریشته را دیدم بر آن درجه که خدای را عزّ

و جل تسبیح و تکبیر می‌گفتند و چون مرا دیدند ترحیب و تقریب کردند و امت مرا ببهشت بشارت دادند، از آن درجه بر درجه دوم نشانند دو هزار فریشته را دیدم هم بر آن صفت، بسوم درجه سه هزار دیدم همچنین تا پنجاه و پنج درجه باز گذاشتم، بهر درجه که رسیدم فریشتگان را اضعاف درجه اول دیدم تا باآسمان دنیا رسیدم، اهل آسمان آواز دادند که: من هذا؟ قال جبرئیل، قالوا و من معك؟ قال: معی محمد، قالوا او قد بعث؟ قال نعم، قالوا مرحبا به و اهلا فنعم المچیء جاء.

گفتا: فریشتگان از رسیدن ما شادی کردند و یکدیگر را بشارت می‌دادند و ما را سلام و تحیت می‌گفتند، فریشته‌ای عظیم را دیدم نام وی اسماعیل بر دیگران موکل و همه را زیر دست وی کرده، با این فریشته هفتاد هزار فریشته دیگر بود و با هر يك از آن هفتاد هزار، صد هزار دیگر بود، همه پاسبانی آسمان دنیا می‌کردند و ایشان را فراوان دیدم، جبرئیل گفت: «وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ».

پس مردی را دیدم سخت زیبا و نیکو خلقت گفتم ای جبرئیل این کیست؟ گفت پدرت آدم، بر وی سلام کردم، سلام را جواب داد و گفت: مرحبا بالابن الصالح و بالنبی الصالح فنعم المچیء جاء. و ارواح ذریت او دیدم که برو عرضه می‌کردند، چون روح مؤمن دیدی گفتم: روح طیب و ریح طیبة اجعلوا کتابه فی علین، و چون روح کافر دیدی گفتم: روح خبیث و ریح خبیثة اجعلوا کتابه فی سجین.

گفتا: در آسمان دنیا نظر کردم قومی را دیدم که لبها داشتند چون لب شتر، یکی را بر ایشان گماشته تا بدهره آتشین آن لبهای ایشان می‌برید و سنگ آتشین در دهن ایشان می‌نهاد و از زیر بیرون می‌آمد، گفتم ای جبرئیل اینان کیانند؟

گفت ایشان که مال یتیمان بظلم خورند: «إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا».

قومی دیگر را دیدم که از پوست و گوشت ایشان می‌گرفتند و در دهنهای ایشان می‌نهادند و می‌گفتند: کلوا کما اکلتم، گفتم ای جبرئیل که‌اند ایشان؟ گفت ایشان که مردمان را غیبت کنند و از پس پشت ایشان بدی گویند. قومی دیگر را دیدم بنزدیک ایشان مانده‌ای نیکو آراسته، بر آن مانده گوشت بریانی پاکیزه خوش بوی نهاده و گرد بر گرد آن مردارها افکنده و ایشان روی از آن مانده بگردانیده و در آن مردار افتاده و می‌خورند، گفتم که‌اند اینان؟ گفت زانیان‌اند که حلال دارند و قصد حرام کنند.

قومی دیگر را دیدم که با شکمهای بزرگ بودند. شکم‌هاشان از بزرگی چون خانه‌ها و انگه در ممر آل فرعون افتاده که ایشان را بامداد و شبانگاه چون بدوزخ برند باینان برگزیند. و ایشان را بیای فرو گیرند و بکوبند، گفتم اینان که‌اند؟ گفت ربا خواران. زنان را دیدم جماعتی بیستان آویخته و جماعتی از ایشان سرنگون بیای آویخته، گفتم اینان که‌اند؟ گفت ایشان که زنا کنند و فرزند خود را کشند.

قومی دیگر را دیدم که زبانیه در ایشان آویخته با دهره‌های آتشین و دهن ایشان می‌باز برند تا بسر دوش پس بدیگر جانب می‌روند و هم چنان می‌برند تا بدوش چپ و آن بریده با هم میشود و باز دیگر باره می‌برند، گفتم اینان که‌اند؟ گفت سخن‌چینان تا مردم را بهم درافکنند.

قومی دیگر را دیدم که بناخن‌گیر آتشین لبهای ایشان می‌گرفتند باز با هم می‌شد و دیگر باره می‌گرفتند، گفتم ای جبرئیل اینان که‌اند؟ گفت گویندگان امت تو که آنچ خود نکنند گویند، کتاب خدا خوانند و بدان عمل نکنند.

و بروایت ابن عباس، مصطفی (ص) گفت: در آسمان دنیا خروسی سپید دیدم سخت سپید، زیر پره‌های وی پره‌هایی سبز بود سخت سبز و شاخ گردن وی فرو آویخته برنگ زمرد سبز، دو پای وی در تخوم زمین هفتم و سر وی زیر عرش عظیم و گردن وی زیر عرش دو تا در آمده، دو پر داشت چون از هم باز کردی خافقین بپوشیدی، لختی از شب گذشته آن دو پر از هم باز کرد و بهم باز زد و آواز تسبیح برآورد گفت: سبحان الملك القدوس، سبحان الله الكبير المتعال، لا اله الا هو الحي القيوم، چون وی باواز آمد همه خروسهای زمین باواز آمدند و پرها بهم باز زدند، چون وی ساکن گشت و خاموش شد همه خروسها ساکن گشتند و خاموش شدند و بعد از آن چون لختی دیگر از شب بگذشت دیگر باره پرها بهم باز زد و این تسبیح گفت: سبحان الله العلي العظيم، سبحان الله العزيز القهار، سبحان الله ذي العرش الرفيع هم چنان خروسهای زمین بموافقت وی باواز آمدند. مصطفی (ص) گفت: فلم ازل منذ رأيت ذلك الديك مشتاقا اليه ان اراه ثانية.

رسول (ص) گفت: و از آسمان دنیا جبرئیل مرا بر پر خویش گرفت و باآسمان دوم برد و مسافت آسمان اول تا آسمان دوم بيك قول پانصد ساله راه، جبرئیل آواز داد تا آسمانیان در آسمان دوم بگشایند، گفتند: من هذا؟ قال جبرئيل، قيل: و من معك؟ قال محمد، قال: و قد ارسل اليه؟ قال نعم، قيل: مرحبا به فنعم المجيء جاء.

گفتا: دو جوان دیدم در آسمان دوم، جبرئیل گفت یکی یحیی است و دیگر عیسی، هر دو پسر خاله یکدیگر بر ایشان سلام کن، سلام کردم و جواب شنیدم و گفتند: مرحبا بالاخ الصالح و النبي الصالح، پس مرا باآسمان سوم برد، هم بر آن صفت، و یوسف را دیدم و قد اعطى شطر الحسن، سلام کردم و جواب شنیدم و گفت: مرحبا بالاخ الصالح و النبي الصالح، پس مرا باآسمان چهارم برد، ادریس را دیدم و همان گفت، و مصطفی (ص) این آیت بر خواند: «و رَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا» پس بر آسمان پنجم برد، هارون را دیدم، سلام کردم و جواب شنیدم و هم چنان تقریب و ترحیب.

و بروایت محمد بن اسحاق، مصطفی (ص) گفت: در آسمان پنجم فریشتگان را دیدم يك نيمه ایشان از برف بود و يك نيمه از آتش و همی‌گفتند: اللهم كما الفت بين الثلج و النار فكذلك الف بين عبادك المؤمنين. پس از آن جبرئیل مرا باآسمان ششم برد، موسی را دیدم، سلام کردم و جواب شنیدم، چون بوی بر گذشتم موسی بگریست، گفتند ای موسی ترا چه گریانید؟ گفت ابکی لان غلاما بعث بعدی يدخل الجنة من امته اكثر ممن يدخلها من امتي.

گفتا: در آسمان ششم خانه‌ای دیدم که آن را بيت العزه می‌گفتند، جای دبیران و نویسندگان ایشان که قرآن از جبرئیل بتلقین می‌گرفتند و می‌نیشتنند و ربّ العزه ایشان را می‌گوید: «بأيدي سقرّة كرام بررّة» پس از آن

مرا باسماں هفتم بر دو از بسیاری فریشته که در آسماں هفتم دیدم يك قدم جای ندیدم که نه فریشته‌ای بر وی ایستاده یا در رکوع و یا در سجود، و ابراهیم خلیل را دیدم، بر وی سلام کردم، جواب داد و گفت: مرحبا بالابن الصّالح و النّبی الصّالح، و قال لی: مر امتک فلیکثروا من غراس الجنّة فانّ تربتها طیّبة و ارضها واسعة، فقلت له و ما غراس الجنّة؟ قال: لا حول و لا قوّة انا باللّٰه، پس مصطفی (ص) این آیت بر خواند: «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هَذَا النَّبِيُّ» و در آسماں هفتم بیت المعمور دیدم، رفتم در آنجا و نماز کردم، و در پیش وی دریایی بود فریشتگان جوق جوق در آن دریا می‌شدند و بیرون می‌آمدند و خویشتن را می‌افشانند و از هر قطره‌ای ربّ العزّه فریشته‌ای می‌آفرید که بیت المعمور را طواف می‌کرد.

بروایتی دیگر جبرئیل گفت: هذا البيت المعمور يدخله كلّ يوم سبعون الف ملك اذا خرجوا منه لم يعودوا فيه ابدًا، و در آسماں هفتم فریشته‌ای را دیدم بر کرسی نشسته و مانند طشتی در پیش نهاده و در دست وی لوحی بود نبشته از نور در آن می‌نگرید و هیچ برآست و چپ نمی‌نگرید، همچون کسی اندیشناک اندوهگین، گفتم: این کیست ای جبرئیل؟ گفت ملك الموت، یا محمّد چنانک می‌بینی پیوسته در کارست که دائم در قبض ارواح است. مصطفی (ص) گفت ای جبرئیل هر که می‌میرد در وی نگرَد؟ گفت آری، گفت پس از مرگ بزرگ کاریست و صعب داهی‌ای، جبرئیل گفت ای محمّد آنچه بعد از مرگ بود بزرگتر است و صعب‌تر، پس جبرئیل فرا پیش وی شد و گفت: هذا محمّد نبیّ الرّحمة و رسول العرب، پس بر وی سلام کردم و جواب شنیدم و از وی نواخت و کرامت دیدم، گفت ای محمّد ترا بشارت باد که همه خیر و نیکی در امت تو می‌بینم، رسول (ص) گفت: الحمد لله المان بالنعم، آن گه گفتم این چه لوح است که داری و در آن می‌نگری؟ گفت: آجال خلائق در آن نبشته و تفصیل داده که در آن می‌نگرم هر کرا اجل رسیده قبض روح وی میکنم، رسول گفت: سبحان الله چون توانی قبض ارواح خلائق زمین و ازین مقام خویش حرکت نمی‌کنی؟! گفت آری این طشت که در پیش من می‌بینی بر مثال دنیا است و جمله خلائق زمین در پیش دیده‌مانند همه را می‌بینم و دست من بهمه می‌رسد، چنانک خواستم قبض ارواح میکنم.

مصطفی (ص) گفت: از آسماں هفتم بر گذشتم تا به سدرة المنتهی رسیدم، درختی عظیم دیدم: نبقتها مثل قلال هجر احلی من العسل و الین من الزّبد و ورقها مثل آذان الفیلة، چهار جوی دیدم از اصل این درخت روان: دو ظاهر و دو باطن، جبرئیل گفت آن دو نهر که ظاهراند نیل است و فرات، و آن دو نهر باطن هر دو در بهشت روانند، و نوری عظیم دیدم که بر آن درخت می‌درخشد، و پروانه‌ای زرین زنده و فریشتگان بی شمار که عدد ایشان جز الله نداند آن گه جبرئیل مرا گفت ای محمّد تو فرا پیش باش، من گفتم: لا بل که تو در پیش باش، جبرئیل گفت تو نزد خدای عزّ و جل از من گرامی تر بتقدّم تو سزاوارتری، آن گه من فرا پیش بودم و جبرئیل بر اثر من می‌آمد تا باول پرده رسیدیم از پرده‌های درگاه عزّت، جبرئیل پرده بجنبانید گفت منم جبرئیل و محمّد با من، از درون پرده فریشته‌ای آواز داد که: الله اکبر، آن گه دست خویش از زیر پرده بیرون کرد و مرا در درون پرده گرفت و جبرئیل بر در بماند، گفتم ای جبرئیل چرا ماندی؟ گفت: یا

محمد و ما منّا اِلّا له مقام معلوم، این مقام معلوم منست و منتهی علوم خلاق است، دانش خلاق تا اینجا بیش نرسد، چون اینجا رسد برنگردد.

گفتا بیک طرفه العین آن فریشته مرا ازین پرده بآن پرده دیگر برد مسافت پانصد ساله راه، هم چنان آواز داد که منم پرده دار نخستین و محمد با من، فریشته ای از درون پرده دوم آواز داد که: الله اکبر، و دست از زیر پرده بیرون کرد و مرا در درون گرفت و مرا بیک طرفه العین پیرده سوم رسانید پانصد ساله راه، و هم برین نسق مرا می بردند تا هفتاد پرده باز بریدم پهنای هر پرده ای پانصد ساله راه، و میان دو پرده پانصد ساله راه، گفته اند که آن پرده ها از نور و ظلمت است و آب و برف، و گفته اند مرواریدست و پروانه زر بعضی از آن، و بیک قول جبرئیل با وی بود تا این پرده ها باز گذاشت. آن گه رفری سبز دیدم که از بالا فرو گذاشته، نور روشنایی وی بر نور آفتاب غلبه کرده، جبرئیل مرا بر گرفت و بر آن رفری نشانید. قال: فلم یزل یرفعنی و یخفضنی حتی انتهیت الی عرش ربی عزّ و جل فبینا انظر الی العرش و الی اللوح المحفوظ و الی حملة العرش و العجائب.

مصطفی (ص) چون بدین مقام رسید اقبال درگاه عزّت دید، نواخت: «تَمَّ دَنَا فَتَدَلَّى» بر وی آشکارا گشت، دید آنچه دید و شنید آنچه شنید، نفس مصطفی (ص) مقام قربت دید، ضمیر او حالت مکاشفت یافت، دل او سلوت مشاهدهت دید، جان او حلاوت معاینهت چشید، سر او بدولت مواصلت رسید، در نگرست عالمی از هیبت و عظمت و سیاست الوهیت دید از خود بی خود گشت! متحیر ماند! سر در پیش افکند، نه عبارت را زبان ماند، نه فکرت را دل و جان، سر گشته و حیران، تا خود چه آید از جناب جبروت و درگاه عزّت فرمان، ربّ العزّه تدارک دل وی کرد و او را دریافت بنظر رحمت و بنواخت بلطف و کرامت، گفت: «أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ» رسول من ایمان آورد بکتاب من و براستی رسانید پیغام من، مصطفی (ص) چون آن لطف و نداء حق شنید و آن نواخت و کرامت دید همگی وی بجای باز آمد، در خود مستقیم گشت، تنش بدل پیوست، دل بجان پیوست، سرّ بضمیر پیوست، بستاخ گشت زبان در کار آمد امتش با یاد آمد، گفت: «وَ الْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رَسُولِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رَسُولِهِ» کما فرقت الیهود و النَّصاری.

و فی روایة اخری قال: رأیت ربّی عزّ و جل بعینی فقرّبتنی الی سند العرش و تدلّلت لی قطرة من العرش فوقعت علی لسانی فما ذاق الذائقون شیئا قطّ احلی منها فانبأنی الله عزّ و جل بها نبأ الاولین و الآخرین و اطلق الله لسانی بعد ما کل من هیبة الرحمن فقلت التحیات لله و الصلوات و الطیبات، فقال لی ربّی عزّ و جل: السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته، فقلت السلام علینا و علی عباد الله الصالحین ثمّ قال لی ربّی یا محمد، قلت لبیک، قال فیم یختصم الملاً الاعلی؟ قلت لا ادری، فوضع یدیه بین ینّی فوجدت بردها بین ینّی فعلمت فی مقالته ذلك ما سألنی عنه و ذکر الحدیث. و روی انه قال عزّ و جل: یا محمد هل تعلم فیم یختصم الملاً الاعلی؟ فقلت انت اعلم یا رب بذک و بكل شیء و انت علام الغیوب، قال: اختلفوا فی الدرجات



و الحسنات فهل تدرى يا محمد ما الدرجات و ما الحسنات؟

قلت انت اعلم يا ربّ بذلك و بكلّ شيء و انت علام الغيوب، قال: الدرجات اسباغ الوضوء فى المكروهات و المشي على الاقدام الى الجماعات و انتظار الصلوات بعد الصلوات، و الحسنات افشاء السلام و اطعام و التهجد بالليل و الناس نيام، ثمّ قال يا محمد من يعمل بهنّ يعيش بخير و يخرج من خطيئته كيوم ولدته امّه. (باقى آنچه در آن حضرت رفت با مصطفى (ص) از آنچه ناقلان نقل کرده‌اند در سوره النجم گوئيم انشاء الله).

مصطفى (ص) گفت پس از آنک رازها رفت و نواختها و کرامتها دیدم، فرمان داد جبار کائنات که: يا محمد ارجع الى قومك فبلغهم عني بزمن باز گرد و آنچه گفتی است بگوى و پیغام که رسیدنیست برسان، قال فحملنى الرفرف الاخضر الذى كنت عليه يخفضنى و يرفعنى حتى اهوى بى الى سدرة المنتهى، گفتا چون بسدره منتهى باز آمدم جبرئیل گفت ای محمد نوشت باد این نواخت و کرامت و این عزّ و مرتبت که از حضرت ذی الجلال یافتی، هرگز هیچ ملک مقربّ و هیچ پیغامبر مرسل باین منزلت نرسید که تو رسیدی و این ندید که تو دیدی، خدای تعالی را سپاس داری کن و شاکر باش که الله تعالی شاکران را دوست دارد، قال: فحمدت الله تعالى على ذلك. آن گه از آن عجائب قدرت که در علین دیده بودم از آن بحر مسجور و نار و نور غیر آن لختی با جبرئیل میگفتم، جبرئیل گفت:

تلك سرادقات عرش ربّ العزّه التي احاطت بعرشه و هي سترة للخلائق من نور الحجاب و نور العرش لولا ذلك لاحرق نور العرش و نور الحجب من تحت العرش من خلق الله و ما لم تره اكثر و اعجب. قلت سبحان الله العظيم ما اكثر عجائب خلقه.

گفتم ای جبرئیل آن فریشتگان که در آن دریاهاى عظیم دیدم صفها فراوان بر کشیده: «كَانَهُمْ بُنْيَانٌ مَرصُوصٌ» ایشان که بودند؟ جبرئیل گفت: ایشان روحانیان بودند که ربّ العزّه ایشان را می‌گوید: «يَوْمَ يَوْمُ الرُّوحِ وَ الْمَلَائِكَةِ صَفًّا» ای جبرئیل جمعی عظیم را دیدم در بحر اعلى بالای همه صفها صف بر کشیده و گرد عرس مجید در آمده ایشان که بودند؟ جبرئیل گفت ایشان کرّوبیانند اشراف فریشتگان و مهینان ایشان، ای محمد کار و بار ایشان از آن عظیمتر است که من بوصف ایشان رسم یا اسرار ایشان دانم.

و فى بعض الاخبار انّ الله عزّ و جل خلق من نور العرش مائة الف صف من الملائكة يطوفون حول العرش كما امر ابن آدم بطواف بيته الحرام، قال و حول العرش اربعة ابحر: بحر من لؤلؤ يتلألأ، و بحر من ثلج يلمع لمعانا، و بحر من ماء يفور، و بحر من نار تتلظى.

پس آن گه جبرئیل دست من بگرفت و بدر بهشت برد تا بهشت بمن نماید و درجات و منازل مؤمنان ببینم و مالّ و مرجع ایشان. گفتا بر در بهشت نبشته دیدم: الصدقة بعشر امثالها و القرض بثمانية عشر

صدقه یکی ده است و قرض یکی هژده، ای جبرئیل چونست که قرض بر صدقه فضل دارد؟ گفت از بهر آنک سائل هر وقتی صدقه خواهد، اگر حاجت دارد یا نه. اما آن کس که قرض خواهد جز بوقت حاجت و

ضرورت نخواهد. پس در بهشت شدم غرفه‌ها و قصرها دیدم از درّ و یاقوت و زبرجد، دیوار آن خشتی زرّین و خشتی سیمین، خاک آن زعفران و زمین آن مشک اذفر، درختها دیدم شاخ آن زرّین و برگ آن حریر و ساق آن مروارید و بیخ آن سیم، جویها دیدم یکی آب شیر یکی عسل یکی می، دیگر نهری عظیم دیدم آب آن سپیدتر از شیر، شیرین تر از عسل، خوش بوی‌تر از مشک، سنگ ریزه آن درّ و یاقوت، جبرئیل گفت ای محمّد این آن کوثر است و تسنیم که ربّ العزّه ترا داده و بآن گرامی کرده و منبع آن زیر عرش مجید است، در هر قصری و غرفه‌ای و خانه‌ای از خانه‌های بهشتیان شاخی از آن می‌رود تا شراب و عسل و شیر و می از آن آمیغ کنند، و ذلك قوله: «عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا» کنیزکی را دیدم سخت زیبا و آراسته و با جمال، گفتم این آن کیست؟ گفتند آن زید حارثه. قصری دیدم از مروارید سپید، ظاهر آن از باطن پیدا و باطن آن از ظاهر پیدا، گفتم آن کیست؟ جبرئیل گفت آن عمر خطاب، پس گفت ای عمر اگر نه غیرت تو بودی من در آن قصر رفته‌ام، عمر گفت: أ عليك اغار يا رسول الله.

گفتا از بهشت بدر آمدم و خواستم که به دوزخ نظری کنم تا خود چونست، فریشته‌ای را دیدم ازین کریه المنظری، شدید البطشی، خشمگینی، ترش‌رویی، از او بسهمیدم، گفتم ای جبرئیل این کیست که از دیدن وی چنین بترسیدم و از وی رعبی در دل من افتاد؟ جبرئیل گفت این عجبی نیست که ما همه فریشتگان پیوسته ازو همچین در رعب و ترس باشیم، این مالک است خازن دوزخ که شادی و خرّمی در وی نیافریده‌اند و هرگز تبسم نکرده است، جبرئیل گفت: یا مالک هذا محمّد رسول العرب این پیغامبر آخر الزّمانست رسول عرب، آن گه بمن نگرست و مرا ثنا و تحیت گفت و ببهشت بشارت داد، گفتم یا مالک صفت دوزخ با من بگو، گفت: هزار سال تافته‌اند تا سرخ گشت، پس هزار سال دیگر تافته‌اند تا سپید گشت، پس هزار سال دیگر تافته‌اند تا سیاه گشت، اکنون سیاهست تاریک همچون کوه کوه آتش، خود را بر هم می‌زند و یکدیگر را می‌خورد: «تَكَادُ تَمَيِّرُ مِنَ الْعَيْطِ» ای محمّد اگر يك حلقه از آن سلسله‌های آتشین بر کوه‌های دنیا نهند همه کوه‌ها از زخم تف آن همچون ارزیر گداخته گردد و بتخوم زمین سفلی فرو شود، گفتم یا مالک طرفی از آن بمن نمای تا ببینم، گوشه‌ای از آن رها کرد، شاخی از شاخه‌های آتش بیرون آمد، سیاه و صعب، از تف و دود آن همه آفاق تاریک گشت و از آن پر شد، هولی عظیم و کاری فطیع دیدم چنانک از وصف آن درمانم و مرا از دیدن آن غشی رسید تا جبرئیل مرا در خود گرفت و مالک را فرمود تا آن را بحال خود باز برد.

بروایتی دیگر مصطفی (ص) گفت ثمّ عرضت علیّ النّار حتّى نظرت الی اغلالها و سلاسلها و حیّاتها و عقاربها و غسّاقها و یحمومها و رأیت عمّی ابا طالب فی ضحضاح من النّار علیه نعلان من النّار یغلی منها دماغه و لولا مکانی لکان فی الدّرك الاسفل، قال اهل اللغة فی ضحضاح من النّار ای فی شیء قلیل من النّار و اصل الضّحضاح الماء الی الکعبین.

مصطفی (ص) از آنجا باز گشت جبرئیل او را بر پر خود گرفته و از آسمانها فرو می‌آمد تا به موسی کلیم باز رسید، موسی گفت: ما ذا فرض الله عليك و علی امتک؟

اللّٰه تعالیٰ ترا چه فرمود و بر امت تو چه فرض کرد؟ گفت پنجاه نماز در شبانروزی، موسی گفت ای محمّد من مردم را دیده‌ام و شناخته و آزموده و امت تو ضعیف‌اند طاقت پنجاه نماز ندارند، باز گرد و از خداوند خویش تخفیف خواه، قال فرجعت الی ربّی. و فی بعض الاخبار فرجعت فاتیت سدرۃ المنتهی فخررت ساجدا، قلت یا ربّ فرضت علیّ و علی امتی خمسين صلاة و لن استطیع ان اقوم بها انا و لا امتی، چون مصطفی (ص) بازگشت و تخفیف خواست ده نماز از وی فرو نهادند، باز آمد و با موسی (ع) باز گفت، موسی دیگر باره همان سخن گفت که امت تو طاقت این ندارند، باز گرد و نیز تخفیف خواه. مصطفی (ص) باز گشت و ده دیگر از وی فرو نهادند، به موسی باز آمد و موسی دیگر بار او را باز فرستاد همچنین موسی می‌گفت و مصطفی (ص) باز می‌گشت و تخفیف می‌خواست تا پنجاه نماز به پنج باز آوردند، بعد از آن که پنج بار باز گشت و نماز پنج باز آورد، موسی (ع) هنوز می‌گفت که باز گرد و زیادت تخفیف خواه تا مصطفی (ص) گفت پس ازین شرم دارم که باز روم، بدین پنج رضا دادم و تسلیم کردم. آن گه چون به موسی درگذشتم منادیی از پس ندا کرد که: امضیت امری و خفتت عن عبادی و ائی یوم خلقت السّموات و الارض فرضت علیک و علی امتک خمسين صلاة و لا یبدّل القول لدیّ فخمسة بخمسين: «الحسنة بعشر امثالها»

آورده‌اند از شافعی که گفت: هر بار که مصطفی (ص) از نزدیک موسی (ع) بحضرت عزّت باز گشت خدای را دید جلّ جلاله. و خبر درستست که عکرمة فرا عبد الله عباس گفت که: سبحان الله نظر محمد الی ربّه؟ محمد در خداوند خویش نگرست؟ گفت: نعم، جعل الکلام لموسی (ع) و الخلة لإبراهیم (ع) و النظر لمحمّد (ص). گفتند یا بن عباس، عایشه صدیقه می‌گوید که ندید، ابن عباس گفت رسول خدا احکام حیض و نفاس زنان را گفتی، ما را از ایشان باید آموخت و احکام اصول دین ما را گفتی، ایشان را از ما باید آموخت.

و در بعضی روایات مصطفی (ص) گفت: چون باز گشتم، بآسمان دنیا رسیدم، در زیر آسمان نگه کردم غباری و دخانی دیدم و آوازی و شغبی فراوان، گفتم ای جبرئیل این چیست؟ گفت این شیاطین‌اند که در پیش دیده فرزند آدم ایستاده‌اند و راه تفکر و اندیشه بایشان بر بسته‌اند تا در ملکوت آسمان و زمین تفکر نکنند: و لولا ذلك لرأوا العجائب، پس آن گه جبرئیل مرا پیش قوم موسی برد ایشان که ربّ العزّه می‌گوید: «وَمِنْ قَوْمِ مُوسَى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ» و با ایشان سخن گفتم، و ایشان را قصّه ایست مشهور و در سوره الاعراف شرح آن داده‌ایم.

بعد از آن به بیت المقدس باز آمدند و براق هم چنان بر در مسجد ایستاده، رسول خدا بر نشست و جبرئیل با وی تا او را به مکه باز آورد و بر جامه خواب خود نشاند و هنوز از شب ساعتها مانده بود. جبرئیل گفت ای محمّد قوم خود را خبر ده از آنچه دیدی از آیات کبری و عجائب قدرت حق جلّ جلاله، گفت ای جبرئیل ایشان مرا دروغ زن گیرند و استوار ندارند، گفت ترا چه زیان از تکذیب ایشان، ابو بکر صدیق ترا استوار

دارد و تصدیق کند.

ابن عباس و عایشه صدیقه روایت کنند از مصطفی (ص) که گفت: من دانستم که ایشان مرا دروغ زن گیرند در آنچه گویم ازین جهت پاره‌ای دلتنگ بودم و غمگین نشسته، بو جهل فراز آمد بر طریق استهزاء گفت یا محمد امروز از نو چه آورده‌ای و چه می‌گویی؟ گفتم امشب مرا به بیت المقدس برده بودند، بو جهل شگفت بماند! گفت تو امشب به بیت المقدس رفته‌ای و بامداد بنزدیک ما باز آمده‌ای؟ گفتم آری چنین است، بو جهل گفت تو این سخن که با من گفتی با قوم خود بگویی؟ گفتم گویم، بو جهل بر گشت و جمعی را از صناید قریش فراهم آورد و رسول خدای همان سخن با ایشان باز گفت، ایشان همه بانگ بر آوردند که این دروغ زن نگر که چه می‌گوید!! در قدرت آدمی چون باشد که بیک شب از مگه به بیت المقدس رود و باز آید؟! یکی از آن جمله برفت و ابو بکر صدیق را خبر داد که صاحب تو چنین می‌گوید، ابو بکر گفت: لئن قال لقد صدق اگر گفت راست گفت، ابو بکر را آن روز صدیق نام نهادند. پس یکی از ایشان که ببیت المقدس سفر کرده بود و آن بقعت شناخته گفت توانی که مسجد بیت المقدس را صفت کنی اگر دیده‌ای؟ رسول خدا (ص) و صف مسجد همی‌کرد و آنچه دیده بود همی‌گفت، بعضی از آن بر وی ببوشید که ندیده بود، ربّ العالمین جبرئیل را فرمود تا آن ساعت مسجد اقصی را به مگه آورد و آنجا که سرای عقیل است بنهاد، رسول (ص) در آن می‌نگرست و از هر چه می‌پرسیدند نشان میداد، بعاقبت گفتند: اَمَا النَّعْتُ فَوَ اللَّهُ لَقَدْ اصاب، پس گفتند یا محمد از کاروان ما که از شام می‌آید چه خبر داری؟

قال: يقدمها جمل اورق عليه كذا و فيها فلان و فلان و تقدم يوم كذا مع طلوع الشمس فخرجوا في ذلك اليوم، فقال قائل منهم هذه الشمس قد شرقت، فقال آخر و هذه الإبل قد اقبلت يقدمها جمل اورق و فيها فلان و فلان كما قال محمد، فلم يؤمنوا و لم يفلحوا و قالوا ما سمعنا بمثل هذا قطّ «إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ».

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» الله نام خداوندی که نامور است بیش از نام بران و راست نام ترست از همه ناموران، کردگار جهان و جهانیان و خداوند همگان، رحمن است دارنده آفریدگان: دشمنان و دوستان و فراخ بخشایش در دو جهان، رحیم است مهر نمای و دل گشای، دوستان را راه نمای و سر آرای عارفان، نکو نام و رهی‌دار کریم و مهربان، در گفت شیرین و در علم پاک، در صنع زیبا و در فضل بیکران.

پیر طریقت گفته در مناجات خویش: ای بوده و هست و بودنی، گفتت شنیدنی، مهتر پیوستنی و خود دیدنی، ای نور دیده و ولایت دل و نعمت جان، عظیم شانی و همیشه مهربان، نه تنای ترا زبان، نه دریافت ترا درمان، ای هم شغل دل و هم غارت جان، بر آر خورشید شهود یک بار از افق عیان، و از ابر جود قطره‌ای چند بر ما باران.

قوله: «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ» خداوند هفت آسمان و هفت زمین جلّ جلاله و تقدّست آسمان و تعالت

صفاً، در صدر این سورت بر خود ثنا کرد آن گه کرامت مصطفی (ص) جلوه کرد و شرف وی بر خلق پیدا کرد، اوّل خود را به بی عیبی گواهی داد و بیپاکی یاد کرد، خود را خود ستود و کمال قدرت خود با خلق نمود، حوالت معراج رسول (ص) با فعل خود کرد نه با فعل رسول تا مؤمن را شبهت نیفتد و بر منکر حجّت بود، داند که عجائب قدرت را نهایت نیست و از کمال قدرت آن قادر این حال بدیع نیست.

دیگر معنی آنست که تا کرامت مصطفی (ص) و شرف وی بر خلق عالم جلوه کند و تا عالمیان بدانند که مقام وی مقام ربودگانست بر بساط صحبت نه مقام روندگان در منزل خدمت، ربوده در کشش حقّ است و رونده در روش خویش، او که در کشش حقّ است در منزل راز و نازست و سزای اکرام و اعزاز است، و او که در روش خویش است بر درگاه خدمت بار همی خواند و همی جوید تا خود را منزلتی پدید کند، آن مقام مصطفی (ص) است حبیب حق و این مقام موسی است کلیم حق، نبینی که موسی را گفت: «جاءَ مُوسى لِمِيقَاتِنَا» و مصطفی را گفت: «أَسْرَى بِعَبْدِهِ» موسی آینده است بخویشتن رونده، محمّد برده است از خود ربوده: لیس من یشی برجله کمن یشی الیه، لیس من نوجی بسرّ کمن نودی علیه، او که رونده باشد در غیبت بعد پس از فصل وصل یابد، باز آن کس که برده بود بدایتش رفعت وصل بود، خاتمتش خلعت فضل بود، آن گه گفت: «بِعَبْدِهِ لَيْلًا» بنده خود را که بحضرت راز و ناز برد بشب برد، زیرا که شب برد، زیرا که شب موسم عارفانست و وقت خلوت دوستانست، آرام گاه مشتاقانست، هنگام نواخت بندگانست، چون شب در آمد، دوستان را وقت خلوت آمد، رقیبان در خواب و دشمنان دور، خانه خالی و دوست منتظر:

شب هست و شراب هست و چاکر  
برخیز و بیا جانا کامشب شب

ماست

تنهاست

در اخبار داود است که: یا داود کذب من ادعی محبتی اذا جنّه اللیل نام عتی، یا محمّد در راه ما هر که رنجی کشد از پس آن گنجی ببند، ترا فرمودیم که: «وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ» بشب خیز و نماز کن، هم ما فرمودیم که بشب خیز و بیا و با ما راز کن، تا بدانی که ما رنج کس ضایع نکنیم و هر کس را بسزای خود رسانیم.

لطیفه‌ای دیگر گفته‌اند که ربّ العالمین مصطفی (ص) را فعلی اثبات کرد لایق عبودیت او، و خود را فعلی گفت سزای ربوبیت خویش، فعل مصطفی عروج است: «أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى»، فعل الله تعالی نزول است: ينزل كلّ ليلة الى السماء الدنيا، عروج محمّد سزای بشریت او و نزول الله سزای الهیت او، لایق ذات و صفات او، آن گه نزول خود را هنگام آن شب ساخت، عروج محمّد را هم بشب خواست از بهر آنک محمّد را حبیب خواند و معنی محبت جز موافقت نیست، «مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى» بردند او را از مسجد حرام بمسجد اقصی و از مسجد اقصی بسدره منتهی و منزل اعلی تا احوال و احوال قیامت معاینه ببند و قواعد شفاعت ممهّد گرداند، فردا که رستاخیز پبای شود و

سیاست و عظمت جباری در خلق پیچد، از بیم و فزع قیامت و هو و سیاست در گاه عزت خلاق همه در خود افتاده متحیر بمانده رعب زده و فزع چشیده که آن بینند که هرگز ندیده باشند و از شغل و کار خود با کار کس نپردازند، همه گویند: نفسی نفسی، و مصطفی (ص) که ملکوت دیده و آیات کبری و عجائب غیب بوی نموده نترسد و هیبت و سیاست آن روز در وی اثر نکند و دل خود با شفاعت امت دهد، همی گوید: امتی امتی، و اگر این حال را مثالی خواهی در کار موسی (ع) تأمل کن، چون تقدیر الله چنان بود که موسی و لشکر دشمن روزی بهم آیند و ساحران سحر عظیم آرند و عصای موسی مار گردد تا آن سحر فرو برد، پیش از آن روز در حضرت مناجات رب العالمین با وی گفت: «أَلْقِ عَصَاكَ» یا موسی عصا بیفکن، موسی عصا بیفکند مار گشت، موسی از آن بترسید! رب العزّه گفت: «خُذْهَا وَ لَا تَخَفْ» ای موسی برگیر و مترس، لا جرم آن روز که برابر فرعون بود و عصا مار گشت همه بترسیدند که ندیده بودند و موسی به نترسید که يك بار دیده بود، و يقال ارسله الحق سبحانه ليتعلم اهل الارض منه العبادة ثم رقاها الى السماء لتتعلم الملائكة منه آداب العبادة. قال الله تعالى: «ما زاع البصرُ و ما طغى» ما التفت يمينا و لا شمالا ما طمع فى مقام و لا فى اكرام تحرر عن كل ارب و طرب.

لطیفه‌ای عجب شنو! آدم را گفتند «فَاهْبِطْ» مصطفی (ص) را گفتند: «اصعد» ای آدم بزمین فرو رو تا عالم خاک به هیئت جلال سلطنت تو قرار گیرد، ای محمد تو باسماں بر آی تا ذروه افلاك بجمال مشاهده تو آراسته شود، ای محمد سرّ ما در آن که پدرت را آدم گفتیم: «فَاهْبِطْ» این بود که ترا گوئیم: «اصعد»، بر مرکب همت نشین و تارك افلاك را اخص قدم مبارك خود گردان، از جسمانی و روحانی سفر کن آن گه بما نظر کن، هدیه پاک: التّحيّات المباركات الصّلوات الطّيبات لله، بحضورت آر. قدح مالامال: السّلام عليك ايّها النّبي و رحمة الله که بر دست ساقی عهد فرستاده شد بانامل قبول بگیر و بکش، جرعه‌ای کریم وار بر ارض دلهای امت ریز که کریمان چنین گفته‌اند:

شربنا و اهرقنا على الارض قسطها  
و ل الارض من كأس الكرام نصيب  
هر کسی را جام او با جان او هم سان کنید  
هر کسی را نقل او با عقل او هم بر نهید

قال جعفر الصادق (ع): لَمَّا قَرَّبَ الْحَبِيبُ غَايَةَ التَّقْرِيبِ نَالَتْهُ غَايَةُ الْهَيْبَةِ فَالطَّفَهُ رَبُّهُ غَايَةَ اللَّطْفِ لِأَنَّهُ لَا تَحْمَلُ غَايَةَ الْهَيْبَةِ إِلَّا بِغَايَةِ اللَّطْفِ

جعفر صادق (ع) گفت: شب معراج که سید (ص) بحضورت رسید غایت قربت یافت و از غایت قربت غایت هیبت دید، تا ربّ العزّه تدارک دل وی کرد بغایت لطف و کرامت بی نهایت او را بخود نزدیک کرد، الطاف کرم گرد وی در آمد، بمنزل: «ثُمَّ دَنَا» رسیده، خلوت: «أَوْ أَدْنَى» یافته، راز شنیده، شراب چشیده، دیدار حق دیده، از هر دو کون رمیده، و با دوست بیارمیده، رفت آنچ رفت و شنید آنچ شنید و دید آنچ دید و کس را از آن اسرار خبرته، عقول و اوهام از دریافت آن معزول کرده، رازی در پرده غیرت رفته، بی

زحمت اغیار بسمع نبوت رسانیده، نور فی نور و سرور فی سرور و حبور فی حبور اخبارنا بالقصة اکراما و اخفی الاسرار اعظاما.

رازبست مرا با شب و رازبست عجب شب داند و من داند، من داند و شب

## ۲ النوبة الاولى

قوله تعالى: «وَآتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ» موسى را نامه دادیم، «وَ جَعَلْنَاهُ هُدًى لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ» و آن را رهنمونی کردیم بنی اسرائیل را، «أَلَا تَتَّخِذُوا مِنْ دُونِي وَكَيْلًا (۲)» که جز از من وکیل مگیرید. «ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ» ای فرزندان فرزندان نوح که برداشتیم با او «إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا (۳)» نوح ما را بنده‌ای سپاس دار بود.

«وَ قَضَيْنَا» و پیغام دادیم و سخن رسانیدیم و پند دادیم، «إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ» بنی اسرائیل را در نامه و پیغام خویش، «لِنُفْسِدَنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ» که ناچار فساد خواهید کرد در زمین مقدس دو بار، «وَ لَتَعْلَنَّ عَلْوًا كَبِيرًا (۴)» و پس بیرون خواهید شد بیرون شدنی نهمار و بر خواهید شد از مقام طاعت بر شدنی بزرگ.

«فَإِذَا جَاءَ وَعَدُ أُولَاهُمَا» چون هنگام پیشین مره آید از آن دو، «بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا» بینگیزیم بر شما بندگانی از آن ما، «أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ» با زور سخت، «فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ» تا بجست و جوی در آیند در سرایها «وَ كَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا (۵)» و این وعیدبست کردنی.

«ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ» آن گه شما را غلبه دهیم بر ایشان، «وَ أَمَدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَ بَنِينَ» و شما را پس آن مالها افزائیم و پسران، «وَ جَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا (۶)» و شما را انبوه سپاه تر کنیم از آنچه بودید. «إِنْ أَحْسَنْتُمْ» اگر نیکویی کنید، «أَحْسَنُتُمْ لِنَفْسِكُمْ» نیکویی خود را کنید، «وَ إِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا» و اگر بد کنید خود را می‌کنید، «فَإِذَا جَاءَ وَعَدُ الْآخِرَةِ» چون هنگام عقوبت فساد کردن پسینه آید، «لَيْسُوا وَ جُوهَكُمْ» تا در رویهای شما اندوه پیدا کنند، «وَ لِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ» و تا در مسجد بیت مقدس آیند، «كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ» چنانک باوّل بار درآمده بودند، «وَ لِيُنَبِّرُوا مَا عَلَوْا تَثْبِيرًا (۷)» و تا هلاک کنند و نیست آرند چندانک توانند و بر آن غلبه کنند.

«عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يَرْحَمَكُمْ» چنان می‌خواهد خداوند شما که آخر بر شما ببخشاید، «وَ إِنْ عُدْتُمْ» و اگر پس باز گردید، «عُدْنَا» ما باز گردیم، «وَ جَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصِيرًا (۸)» و ما زندان کافران ساختیم دوزخ را و جای ایشان کردیم.

«إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي» این قرآن راه می‌نماید، «لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ» آن راه را که آن راست ترست و پاینده‌تر، «وَ يُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ» و مؤمنانرا بشارت میدهد، «الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ» آن مؤمنان که کار های نیکو کنند، «أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا (۹)» که ایشانراست مزدی بزرگوار.

«وَأَنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ» و ایشان که بنمی‌گروند بروز رستاخیز، «أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا (۱۰)» ساختیم ایشان را عذابی دردناک.

«وَيَدْعُ الْإِنْسَانُ بِالشَّرِّ» مردم بر خویشان بد می‌خواهند، «دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ» در نیک خواستن خویشان را، «وَ كَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا (۱۱)» و آدمی شتاب ز دست تا بود.

«وَ جَعَلْنَا اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ آيَاتَيْنِ» شب و روز را دو نشان کردیم، «فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ» نشان شب بسترديم، «وَ جَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً» و نشان روز روشن کردیم بینا، «لِتَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ» تا فضل خداوند خویش بجوئید، «وَ لَتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَ الْحِسَابَ» و تا بدانید شمار سالها و راست داشتن هنگامها، «وَ كُلُّ شَيْءٍ فَعَلْنَاهُ تَفْصِيلًا (۱۲)» و هر چیزی را گشاده و باز نموده از یکدیگر پیدا کردیم پیدا کردنی.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: «وَ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ» ای التوراة، «وَ جَعَلْنَاهُ» یعنی التوراة.

و قيل: یعنی موسی (ع)، «هُدًى لِبَنِي إِسْرَائِيلَ أَلَّا تَتَّخِذُوا» ای دللناهم به علی الهدی فقلنا لا تتخذوا، ان زیادتست و معنی آنست که موسی را تورات دادیم و او را سبب هدایت بنی اسرائیل کردیم و گفتیم که جز از من و کیلی مگیرید و کارسازی بدانید، آن گه گفت: «ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ» نداء مضافست یعنی که این خطاب با شما است ای فرزندان فرزندان نوح، و مراد باین همه خلقتست عرب و عجم که از فرزندان نوح‌اند. و قيل: عنی بذلك سام بن نوح لأن بنی اسرائیل من ولده. و این منتهی است که رب العالمین بر ایشان می‌نهد و نعمتی که با یاد ایشان می‌دهد می‌گوید ای فرزندان آن کس که او را برداشتیم در کشتی با نوح و از غرق برهاندیم، و روا باشد که «ذُرِّيَّةَ» مفعول «أَلَّا تَتَّخِذُوا» نهند و «وَكَيْلًا» مفعول دوم باشد و معنی آنست که پیغام بایشان این بود که ذریت فرزندان نوح را کاردان و کارساز خود مگیرید جز از من و باین قول و کیلی بموقع جمع افتاده است و افتد فعیل بمعنی جمع، کفوله: «وَ حَسَنَ أَوْلَادِكَ رَفِيقًا» ابو عمرو «لا يتخذوا» بیا خواند یعنی: لان لا يتخذوا من دونی و کیلا تورات را رهنمونی کردیم بنی اسرائیل را تا جز از من و کیلی نگیرند و جز از من خدایی ندانند، الوکیل ها هنا الربّ و سمی الله عزّ و جل نفسه و کیلا لانه هو الذی یلی امر العباد و ینقله و یقوم بما یکلون الیه و یتوکلون فیه علیه، «إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا» کنایتست از نوح (ع)، کان شکره انه کان اذا اکل قال: «بسم الله» و اذا فرغ من الاکل قال: «الحمد لله» و اذا لبس ثوبا قال: «بسم الله» و اذا نزع قال: «الحمد لله» و من خصائص نوح (ع) انه کان اطول الانبياء عمرا فقيل له کبیر الانبياء و شیخ المرسلین، و جعل معجزته فی نفسه لانه عمر الف سنة لم ینغض له سنّ ای لم يتحرک و لم ینقص له قوّة و لم یبالغ احد من الرّسل فی الدّعوة مثل ما بالغ و کان یدعو قومه لیلا و نهارا اعلانا و اسرارا و لم یبق نبی من امته من الضرب و الشتم و انواع الاذی و الجفاء ما لقی نوح، و جعل ثانی المصطفی فی الميثاق و الوحي، فقال تعالى: «وَ إِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَ مِنْكَ وَ مِنْ نُوحٍ» و قال: «إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ». و فی البعث فهو اول من تنشق الارض عنه يوم القيامة بعد محمد (ص) و اكرمه الله بالسّلام و



الكرامة، فقال تعالى: «يا نُوحُ اهْبِطْ بِسَلَامٍ مِنَّا وَبَرَكَاتٍ عَلَيْكَ» و جعل ذريته هم الباقين فهو ابو البشر و اصل النسل بعد آدم (ع) و سَمَاهُ شُكُورًا فقال تعالى: «إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا».

«وَقَضَيْنَا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ» هذه الآية ردّ صريح على المعتزلة و القدرية و بيان صريح ان الله يعلم من العباد الفساد قيل ان يأتوه، «وَقَضَيْنَا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ» جاي ديگر گفت: «وَقَضَيْنَا إِلَيْهِ ذَلِكَ الْأَمْرَ» اي اعلما هم و اخبرنا هم و عهدنا اليهم في الكتاب يعني في التوريه، و قيل في اللوح المحفوظ. و روا باشد كه الى بمعنى على بود، اي قضى الله عليهم في سابق علمه، «لِنُفْسِدَنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ» قيل الفساد في الارض العمل بالمعاصي اي لتعصن الله عصيانا بعد عصيان، «وَوَلَّعْنَا عَلْوًا كَبِيرًا» العلوها هنا البغي و الطغيان، كقوله: «إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ» و قوله: «عُلُوًّا كَبِيرًا» اي بغيا و قهرا شديدا، و كانوا يقتلون الناس ظلما و يغلبون على اموالهم قهرا و يخرجون الديار بغيا و يقتلون الانبياء و فيمن قتلوا من الانبياء زكريا و يحيى و شعيبا. معنى آيت آنست كه ربّ العالمين بنى اسرائيل را خبر داد در تورات موسى كه فرزندان ايشان در زمين تباه كارى كنند و معصيت كنند و بر بندگان خدا بظلم و بيداد برترى جويند: دو بار، ربّ العزّه ايشان را هر بار عقوبت كند كه بر ايشان مسلط گرداند كسى كه خون ايشان ريزد و فرزندان ايشان را برده گيرد و مال ايشان بغنيمت برد و ديار ايشان خراب كند، اينست كه ربّ العالمين گفت: «فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا» وعد درين آيت بمعنى وعيد است، يعنى: فاذا جاء ما وعدنا على المعصية الاولى بعثنا عليكم عبادا لنا. و قيل الوعد بمعنى الموعد و الموعد الوقت اي وقت اولى المرتين، كقوله: «وَاقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ».

خلاف است ميان علماء كه اين عباد كه اند: ابن عباس گفت و قتاده كه جالوت جبارست بقيه عمالقه كه بدست داود كشته شد. و گفته اند كه قومى مؤمنان بودند كه ربّ العالمين ايشان را بر بنى اسرائيل مسلط كرد دليل آنك گفت: «عِبَادًا لَنَا» و اين لفظ جز بر مؤمنان نيفتد، و بيشتراهل تفسير بر آنند كه بخت نصر بود فرزند زاده سنخاريب ملك بابل، و قصه وى آنست كه سنخاريب با ششصد هزار رايه از بابل بيامد به بيت المقدس تا بنى اسرائيل را مقهور كند و بيت المقدس خراب كند و در آن زمان پادشاه بنى اسرائيل مردى بود صالح با سداد نام وى صديقه و پيغامبر ايشان شعيا بن امصيا پيش از مبعث زكريا و يحيى و عيسى بود و اين شعيا آنست كه بنى اسرائيل را بشارت داد به عيسى و محمد عليهما السلام.

فقال: ارى راکبين مقبلين احدهما على حمار و الآخر على جمل، راکب الحمار عيسى (ع) است و راکب الجمل مصطفى (ص) و آن گه مصطفى را صفت کرده كه: له كلّ خلق كريم السكينة لباسه و البرّ شعاره و التقوى ضميره و الصدق و الوفاء طبيعته و العفو و المعروف خلقه و العدل سيرته و الحق شريعته و الهدى امامه و الاسلام ملته و احمد (ص) اسمه.

چون سنخاريب بدر بيت المقدس رسيد، صديقه گفت مر شعيا پيغامبر را كه هيچ وحى بتو آمد از خداوند عزّ و جل كه بما چه خواهد رسيد از سنخاريب و لشكر وى؟ شعيا گفت نيامد، تا درين حديث بودند وحى آمد از خداوند تعالى جلّ جلاله به شعيا كه صديقه را گوى عمرت بسر آمد و روزگار ملك تو باخر رسيد،

وصیت کن و از اهل بیت خویش خلیفه‌ای گمار، شعیا این پیغام بگزارد و صدیقه روی بقبله آورد و نماز و دعا و تضرع بسیار کرد و خدای را عزّ و جل ثناها نیکو گفت و توبه کرد، به شعیا وحی آمد که توبت وی قبول کردم و بر وی رحمت کردم و پانزده سال دیگر او را عمر دادم و کار سنخاریب دشمن کفایت کردم، صدیقه دیگر بار بسجود افتاد و تضرع و زاری کرد و گفت: یا الهی و اله آبائی لك سجدت و سبّحت و عظمت انت الذی تعطی الملك من تشاء و تنزع الملك ممّن تشاء و تعزّ من تشاء و تذللّ من تشاء عالم الغیب و الشّهادة انت الاول و الآخر و الظّاهر و الباطن و انت ترحم و تستجیب دعوة المضطّرين، انت الذی اجبت دعوتی و رحمت تضرّعی، آن گه صدیقه گفت شعیا را که از خداوند جلّ جلاله بخواه تا ما را خبر دهد که با این دشمن سنخاریب چه خواهد کرد؟ وحی آمد آن ساعت به شعیا که کار و کفایت کردم و شما را از شرّ وی رهانیدم و بامداد نظاره کنید تا عجایب ببینید، دیگر روز بامداد بر در شهر گوینده‌ای آواز داد که ای ملک بنی اسرائیل کار دشمن کفایت شد و آن لشکر بیکبار همه هلاک گشتند مگر سنخاریب و پنج کس از دبیران که با وی بودند، و از آن پنج کس یکی بخت‌نصر بود، روزی چند ایشان را بخواری و عجز و بیچارگی بداشتند و صدیقه چون سنخاریب را دید گفت: الحمد لله ربّ العزّه الذی کفانا کم بما شاء انّ ربّنا لم یبقک و من معک لکرامتک علیه و لکنّه انما ابقاک و من معک لتزدادوا شقوة فی الدنیا و عذابا فی الآخرة و لتخبروا من ورائکم بما رأیتم من فعل ربّنا و لدمک و دم من معک اهون علی الله من دم قراد لو قتلت.

پس شعیا را وحی آمد که تا صدیقه، سنخاریب را و قوم که با وی مانده‌اند با شهر خویش فرستد، ایشان را با شهر خویش بابل فرستاد. و پس از آن سنخاریب هفت سال زنده بود و بعد از وی بخت‌نصر پسر زاده وی بجای وی نشست و ملک راند هم بر آن قاعده که جدّ وی می‌راند طاغی و باغی و ظالم. پس تقدیر الهی چنان بود که پادشاه بنی اسرائیل: صدیقه فرمان یافت و کار بنی اسرائیل در اضطراب افتاد و هرج و مرج و قتل در میان ایشان پدید آمد و یکدیگر را می‌کشتند و سر بباطل و طغیان در نهادند و شعیا پیغامبر در میان ایشان بود، وحی آمد بوی تا ایشان را پند دهد و بترساند و نعمتهای الله تعالی با یاد ایشان دهد، شعیا زبان و عظمت بگشاد و ایشان را پند داد و وعید گفت و پیغام الله تعالی بوعد و تهدید بایشان رسانید، ایشان چون سخن وی شنیدند قصد وی کردند تا او را هلاک کنند، شعیا از میان ایشان بگریخت درختی وی را پیش آمد آن درخت از هم شکافته شد شعیا در میان درخت شد، شیطان بوی در رسید و یک ریشه جامه وی بگرفت و بیرون بگذاشت تا بنی اسرائیل بنشان آن یک ریشه راه بوی بردند، ارّه بر آن درخت نهادند و درخت را و شعیا را بدو نیمه ببریدند، چون ایشان از اندازه فرمان در گذشتند و بفساد و طغیان سر در نهادند و پیغامبر را کشتند، ربّ العالمین بر ایشان خشم گرفت و بخت‌نصر را بر ایشان مسلط کرد تا از زمین بابل بیامد و بیت المقدس را خراب کرد و خلقی بسیار از ایشان بکشت و هفتاد هزار کودک نارسیده از اولاد پیغامبران از اهل بیت داود و از فرزندان یوسف و بنیامین و یهودا و روبیل و لاوی و غیر ایشان ببردگی ببرد و هر چه زر و سیم بود و پیرایه و جواهر که سلیمان بن داود در مسجد بیت المقدس بکار برده بود همه نقل بابل کرد و تورات آنچ

دید بسوخت.

اینست وقعه اولی که ربّ العالمین گفت: «فَإِذَا جَاءَ وَعَدُ أُولَاهُمَا» ای اولی المرتین، «بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ» ای سلطنا علیکم، «عِبَاداً لَنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ» ای طافوا بین بیوتکم یقتلونکم، و الجوس التردد فی الدیار و طلب الشئیء بالاستقصاء. و قیل طافوا ینظرون هل بقی احدکم یقتلوه، و الخلال انفراج ما بین الشئیین او اکثر لضرب من الوهن ای قتلوا فی الازقة و الطرق، «وَ كَانَ وَعْداً مَعْمُولاً» ای هذا الوعد من الله کائن لا مرد له و الله تعالی فاعله.

«ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ» ای نصرناکم و رددنا لکم الدّولة لکم علیهم.

قیل هو غلبة الطالوت و قتل داود، جالوت. و قیل معناه لما تابوا و اصلحوا ما افسدوا اعانهم الله فکروا علی الذین قتلوا منهم فاستنقذوا من بقی من الاسراء و استرجعوا اموالهم، «وَ أَمَدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَ بَنِينَ» ای اعناکم بالمال و کثرة الاولاد فانّ القوّة فیهما، «وَ جَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيراً» ای اکثر من الاعداء عدادا و انصارا، النّفیر النّفر و هو من ینفر معک و یجوز ان یکون نفیر جمع نفر ککلب و کلیب و عبد و عبید و هم المجتمعون للمصیر الی الاعداء، و نفیرا منصوب علی التّمییز.

«إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ» ای قلنا لهم و اوحینا الیهم انکم مجزیون علی الاحسان و الاساءة فلا تفارقوا الاحسان و لا تقرّبوا الاساءة، قوله: «فَلَهَا» ای فعلیها، عرب لام بجای علی نهند: سقط فلان لفيہ ای علی فیہ، قال الله تعالی: «وَ لَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ» ای علیه بالقول. و قیل فلها ای فلها الجزاء و العقاب. و قیل فلها ربّ یغفر الاساءة.

سعید جبیر گفت: ابتداء کار بختنصر آن بود که مردی از نیک مردان بنی اسرائیل میخواند از کتاب خدا که: «بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَاداً لَنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ» الآية... آن مرد بگریست و در الله زارید گفت: یا رب ارنی هذا الرّجل الذی جعلت هلاک بنی اسرائیل علی یدیہ بار خدایا بمن نمای آن کس را که هلاک بنی اسرائیل بر دست او حکم کرده ای و این قضا بر وی رانده ای، او را بخواب نمودند که: مسکین ببابل یقال له بختنصر، این مرد برخاست و به بابل رفت و مال بسیار با خویشتن ببرد و درویشان را می نواخت و پیوسته ایشان را باز می جست و نام ایشان می پرسید تا روزی بدرویشی خسته بیمار در رسید او را پرسید که نام تو چیست؟ گفت بختنصر، او را بر گرفت و بخانه برد و مراعات وی میکرد تا از آن بیماری صحت یافت و با وی نیکوئیها کرد، بعاقبت چون آن مرد اسرائیلی قصد خانه خویش کرد بختنصر می گریست و می گفت: فعلت بی ما فعلت و لا اجد شیئا اجزیک به با من نیکوئیها کردی و مرا دست نمی دهد که ترا مکافات کنم، اسرائیلی گفت بلی مکافات من می توانی، اگر کنی آسان کاری است و چیزی اندک، مرا نبشته ای دهی و عهد نامه ای که اگر ترا روزی دولتی و مملکتی بود، پادشاهی و فرمان روایی، مرا حرمت داری و آنچه من گویم کنی. بختنصر گفت این چه سخنت که می گویی و چه افسوس میداری، هر چند که کوشید تا این عهد نامه بستاند، نداد و جز بر استهزاء حمل نکرد، اسرائیلی بگریست گفت مانع این کار نمی دانم مگر آنچه الله تعالی

می‌خواهد تا حکمی که در ازل کرده و قضایی که خواسته براند و تمام کند.

و در آن روزگار ملك بابل و نواحی پارس صناعین بود، و قیل صیحون.

بخت‌نصر طلب روزی را گرد لشکر و حشم وی می‌گشت، طلّیعه‌ای از جهت صیحون به شام می‌شد با ایشان برفت، چون باز آمد از آنچ دیده بود و شنیده لختی با صیحون بگفت، صیحون او را بخود نزدیک کرد، کار وی بجایی رسید که در میان قوم محترم و مقرب گشت، سرور و سالار لشکر شد، صیحون بمرد و بجای صیحون بر تخت ملك نشست، وهب منبه گفت: چون ملك بر وی مستقیم شد از دیار شام و بیت المقدس باز گشته و مسجد اقصی خراب کرده و تورات سوخته و چهل هزار مرد از علماء و احبار بنی اسرائیل کشته و هفتاد هزار از اولاد انبیاء ببردگی گرفته، و دانیال حکیم و قومی از اصحاب وی با خود برده. و این دانیال حکیم، قومی گفته‌اند که پیغامبر بود اما نه مرسل بود، بعد ازین همه بخت‌نصر خوابی عجیب دید از آن بترسید و از کهنه و سحره تعبیر آن در خواست، ایشان ندانستند و از تعبیر و تفسیر آن خواب عاجز ماندند، و را گفتند: دانیال حکیم تعبیر خواب نیکو داند، او را بخواند چون بیامد در پیش وی سجود نکرد چنانکه عادت ایشان بود، بخت‌نصر گفت، ما الذی منعك من السجود لی؟ قال: انّ لی ربّا عظیما آتانی العلم و الحکمة و امرنی ان لا اسجد لغيره فخشیت ان اسجد لغيره ان ینزع منی علمه الذی آتانی و یهلکنی، فقال: نعم ما عملت حیث وفیت بعهدہ و اجللت علمه، ثمّ قال: اُ عندک علم بهذہ الرؤیا؟ بخت‌نصر گفت: خواب مرا تعبیر دانی؟ گفت دانم و پیش از آنک بخت‌نصر خواب خود حکایت کرد دانیال حکایت آن خواب کرد گفت: بتی دیدی سر وی از زر سرخ، سینه وی از سیم سپید، شکم وی از مس، هر دو ران وی از آهن، هر دو ساق وی از سفال، آن گه سنگی از آسمان فرو آمد آن را بشکست و خرد کرد و آن سنگ می‌افزود و بزرگ می‌شد تا میان مشرق و مغرب از آن سنگ پر شد، آن گه درختی دیدی اصل آن در زمین و شاخ آن در آسمان، و مردی بر آن درخت تبری بدست گرفته و منادی ندا می‌کند که بزن شاخ این درخت را تا مرغان از بالای آن و ددان از زیر آن بر کنده شوند و اصل و بیخ آن درخت بر جای می‌دار، اینست خواب که دیدی ای ملک.

آن گه تعبیر کرد گفت: اما الصنم الذی رأیت فانت الرأس من الذهب و انت افضل الملوك آن سر صنم که از زر بود تویی مهینه ملوک جهان و سرور ایشان و آن سینه وی که از سیم بود، پسر تو است بعد از تو پادشاه باشد و سرور، و شکم وی که از مس بود پادشاهی باشد بعد از پسر تو فرود از وی. اما دوران آهنین آنست که پس از آن دو فرقت شوند و در ملك سخت کوشند و پس از آن کار ملك سست شود چنانکه سفال در جنب آهن، و سنگ که از آسمان فرو آمد و جهان از آن پر گشت: پیغامبری خواهد بود در آخر الزمان که ملوک جهان را پراکنده کند و ملك ایشان بر دارد و جهانیان را مسخر خود گرداند و کار وی بلند شود، و آن درخت که دیدی و آنچ از وی بریدند و مرغان و ددان که در بالا و زیر آن بودند زوال ملك تو باشد يك چندی و صورت تو که مسخ کنند، ربّ العزّه ترا روزگاری کرکس گرداند ملك مرغان، پس گاو نر گرداند

ملك چهار پایان، پس شیر گرداند ملك ددان و وحش بیابان، هفت سال برین صفت مسموخ باشی صورت بگشته و دل همچون دل آدمیان بمانده: لتعلم انّ الله له ملك السماوات و الارض و هو يقدر على الارض و من عليها، و اصل درخت که بر جای بماند ملك تو است که بر جای بود پس از مسخ.

چون دانیال خواب وی را تعبیر کرد و علم و حکمت وی بشناخت او را گرامی کرد و عزیز همی داشت تا گبران و مغان بر وی حسد بردند و او را بدها گفتند بنزدیک بخت نصر، فقالوا انّ دانیال و اصحابه لا يعبدون الهك و لا يأكلون ذبيحتك، گبران کار وی بنزدیک ملك بجایی رسانیدند که بفرمود تا دانیال و اصحاب وی را با شیر بهم در غاری کنند تا ایشان را هلاک کند و بخورد، شیر چون ایشان را دید از ایشان برگشت و تواضع نمود، و ایشان چون در غار می شدند شش کس بودند، چون بیرون می آمدند هفت کس بودند!! گفتند چونست که شش کس بودند و اکنون هفت کس بیرون می آیند؟! آن هفتمین فریشته ای بود که الله تعالی بایشان فرستاد تا پاسبانی ایشان کند و بدها از ایشان بگرداند، آن فریشته چون بیرون آمد لطمه ای بر روی بخت نصر زد و ربّ العزّه او را در آن حال مسموخ کرد، سر در نهاد در بیابان و بددان و وحوش بیابان پیوست، هفت سال در آن مسخ بماند روزگاری بصورت شیر، روزگاری بصورت گاو، روزگاری بصورت کرکس، پس از هفت سال ربّ العزّه او را بصورت آدمیان باز آورد و ملك با وی داد چنانک بود، فآمن و دعا الناس الى الله، فی قول بعضهم. سنل وهب: أ كان مؤمنا؟ فقال: وجدت اهل الكتاب قد اختلفوا فيه فمنهم من قال مات مؤمنا و منهم من قال احرق بيت الله و كتبه و قتل الانبياء و غضب الله عليه غضبا فلم يقبل منه حينئذ توبة، و قول درست آنست که بخت نصر کافر مرد.

محمد بن اسحاق گفت: چون الله تعالی خواست که او را هلاک کند پس از آنک از تخریب بیت المقدس باز گشته بود و اهل آن کشته و گزاف کاریها کرده، بنی اسرائیل را گفت ایشان که در تحت قهر و اسر وی بودند: أ رأيتم هذا البيت الذي خرّبت و هؤلاء الناس الذين قتلتم من هم و ما هذا؟! این خانه ای که من خراب کرده ام چه خانه ایست و اهل آن که کشتیم چه قومند؟ ایشان گفتند خانه خداست مسجد وی و عبادت گاه بندگان وی و آن کشتگان همه فرزندان پیغامبران بودند که معصیتها کردند و انذارهای فرمان حق در گذاشتند تا ترا بر ایشان مسلط کرد و بعقوبت گناهان خویش رسیدند، بخت نصر گفت: از شما کیست که مرا دیدار در آسمان دهد؟ تا هر چه در آسمانست از خلق بردارم و نیست گردانم و بساط ملك خود در آسمان بگسترانم چنانک در زمین کردم، ایشان گفتند: ما يقدر عليه احد من الخلائق این کاریست که دست خلائق بدان نرسد و همه کس از آن عاجز مانند، وی گفت ناچار است و گرنه شما را هلاک کنم، ایشان بگریستند و در الله تعالی زاریدند و دعا کردند تا ربّ العزّه دعای ایشان مستجاب کرد و از خواری و حقیری وی او را به پشه ای هلاک کرد! گویند پشه ای در بینی وی شد بمغز سر رسید نیش بر وی میزد تا بی آرام و بی طاقت گشت و پیوسته بر سر وی لخت می زدند و زخم می کردند تا مگر بیارامد و هیچ نیارامید تا بهلاک نزدیک گشت، فقال لخاصته من اهله اذا مت فشقوا رأسي و انظروا ما هذا الذي قتلني فلما مات شقوا رأسه فوجدوا البعوضة عاضة على امّ

دماغه لیری الله العباد قدرته و سلطانه.

قولی دیگر گفته‌اند در بیان مرگ وی سدی گفت: چون ربّ العزّه او را پس از مسخ بصورت آدمی باز آورد و ملک با وی داد، دانیال حکیم را گرامی میداشت، گبران بر وی حسد بردند گفتند دانیال چون با ملک شراب خورد قضاء حاجت بول باو تاختن آرد و خویشتن را از آن باز نتواند داشت، و این در میان ایشان عاری بود عظیم، بخت‌نصر دربان را بخواند گفت می‌نگر اول کسی که از مجلس شراب بر خیزد قضاء حاجت را او را هلاک کن، اگر چه گوید من بخت‌نصرام در اهلاک وی تقصیر مکن، پس ربّ العزّه دانیال را ازین علت عافیت داد تا وی را با رافت حاجت نبود و این علت آن شب بر بخت‌نصر افتاد، اول کسی که اراقت بول را برخاست او بود، دربان او را نشناخت قصد وی کرد، گفت من بخت‌نصرم، دربان گفت: کذبت انّ الملك امرنی ان اقتل اول من یخرج فضربه فقتله، و کان عمر بخت‌نصر الف و خمس مائة سنة و خمسين یوما. اینست بیان واقعه اولی و قصّه بخت‌نصر بر قول جمهور اهل تفسیر.

اما واقعه آخر که ربّ العزّه گفت: «فَإِذَا جَاءَ وَعَدُ الْآخِرَةِ» آن بود که بعد از هلاک بخت‌نصر قومی از بنی اسرائیل که در دست وی بودند خلاص یافتند و به ایلیا و شام و بیت المقدس باز گشتند، و گفته‌اند که ربّ العزّه کشتگان بنی اسرائیل را نیز زنده کرد تا بخانه‌های خویش باز شدند و تورات را که سوخته بود و در میان ایشان نمانده به زبان عزیز بن شرحیا بایشان باز داد و الله نعمت خود بر ایشان فراخ کرد تا بناهای عظیم کردند و قصرهای نیکو ساختند و ایشان را مال و فرزندان بسیار داد چنانک گفت جلّ جلاله: «وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا» ایشان را دیگر باره در نعمت بطر گرفت و سر بمعصیت و طغیان در نهادند و در زمین تباہکاری کردند و ربّ العالمین پیغامبران را بایشان فرستاد و ایشان پیغامبران را بعضی دروغ زن گرفتند و بعضی را کشتند چنان که الله تعالی گفت: «فَرِيقًا كَذَّبُوا وَفَرِيقًا يَقْتُلُونَ».

و آخرترین پیغامبران بایشان زکریّا بود و یحیی و عیسی علیهم السلام و ایشان زکریّا و یحیی هر دو را بکشتند بقول بعضی مفسران و بقول بعضی زکریّا را نکشتند بلکه خود فرمان یافت، اما یحیی را بی خلاف کشتند، و سبب قتل وی آن بود که عیسی (ع) یحیی را فرستاد با دوازده مرد حواریان تا مردم را دین و شریعت آموزند و از حرام و ناشایست باز دارند، پادشاه ایشان خواست که دختر زن را بزنی کند بقول سدی، یا دختر برادر بقول عبد الله بن عباس، و این هر دو در شریعت حرامند، یحیی (ع) او را از آن نهی کرد و پادشاه را بآن دختر میل بود چنانک هر چه از وی میخواست رد نمی‌کرد، دختر از پادشاه درخواست تا یحیی را بکشند و سر یحیی را پیش وی آرند در طشت نهاده بستیز آن که او را از نکاح وی نهی کرد! پادشاه سر باز می‌زد و نمی‌خواست که او را بکشد و وی الحاح می‌کرد و تن فرا وی نمی‌داد تا آن گه که از بهر دل وی بفرمود تا یحیی (ع) را شهید کردند و خون وی بر زمین ریختند، در بیت المقدس آن خون جوشیدن گرفت، خاک بر آن میریختند و هم چنان می‌جوشید و بالا می‌گرفت تا ربّ العزّه بر ایشان خشم گرفت و خواست که غضب خود بر ایشان براند و ایشان را عقوبت کند، ملکی را از ملوک بابل بر ایشان انگیخت نام وی

خردوس و کانت نکایتہ فیہم اشد من نکایۃ بخت نصر، فذلک قولہ: «فَإِذَا جَاءَ وَعَدُ الْآخِرَةِ». خردوس با لشکری انبوه بدر بیت المقدس فرود آمد و بر بنی اسرائیل غلبه کرد و یکی را گفت از سروران لشکر خویش نام وی نبوزراذان: ائی قد کنت حلفت بالہی لئن ظہرت علی اهل بیت المقدس لاقتلنہم حتی یسئل دماؤہم فی وسط عسکری انا ان لا اجد احدا اقتلہ من سوگند یاد کردم بخداوند خویش کہ اگر مرا بر اهل بیت المقدس دست رس بود و ظفر یابم بر ایشان ایشان را میکشم تا خون ایشان روان گردد و بلشکرگاہ من رسد، پس نبوزراذان را فرمود تا در بیت المقدس شد بر آن بقعت کہ قربانگاہ ایشان بود، خون دید کہ ہمی جوشید و بالا گرفت و آن خون یحیی زکریا بود، اما جہودان از نبوزراذان پنهان کردند گفتند: هذا دم قربان قربناہ فلم یقبل منّا فلذلک یغلی هو کما تراه و لقد قربناہ منذ ثمانی مائۃ سنۃ القربان فنقبل منّا انا هذا القربان و ذلک لانه قد انقطع منّا الملک و النبوة و الوحي فلذلک لم یقبل منّا گفتند ہشتصد سالست تا قربان میکنیم و پذیرفته می آید مگر این یک قربان کہ نپذیرفتند از آنک وحی و نبوت از ما منقطع گشتہ، نبوزراذان بفرمود تا بر سر آن خون قتل نہمار کردند، ہزارہا کشتند از مہتران و کھتران، خرد و بزرگ ایشان تا مگر آن خون ساکن گردد و ساکن نمی گشت، پس گفت: ویلکم یا بنی اسرائیل اصدقونی قبل ان لا اترك نافخ نار انثی و لا ذکر انا قتلنہ، چون ایشان را این تہدید کرد راست بگفتند کہ این خون پیغامبریست نام او یحیی بن زکریا تا ما را از ناشایست و نابکار نہی میکرد و ما از نادانی فرمان او نبردیم و رشد خود نشناختیم و ما را از کار شما و فتنہ قہر و قتل شما خبر می داد و تصدیق وی نکردیم و او را کشتیم تا باین روز و باین حال رسیدیم.

نبوزراذان بدانست کہ ایشان راست می گویند، بفرمود تا در شہر ببستند و لشکر خردوس ہر چہ با وی بود ہمہ بیرون کرد و خالی گشت آن گہ روی بر خاک نہاد و تضرع و زاری کرد گفت: یا یحیی بن زکریا قد علم ربی و ربک ما قد اصاب قومک من اجلك و ما قتل منهم من اجلك فاھدا باذن اللہ قبل ان لا ابقی احدا من قومک، چون این سخن بگفت خون یحیی بفرمان اللہ تعالی ساکن گشت، نبوزراذان چون آن حال دید ایمان آورد گفت: امنت باللہ الذی امنت بہ بنو اسرائیل و ایقنت انه لا رب غیرہ. و روی ان اللہ تعالی اوحی الی رأس من رؤس بقیۃ الانبیاء ان نبوزراذان حبور صدوق و الحبور بالعبرانیۃ حدیث الایمان، آن گہ گفت ای بنی اسرائیل آن دشمن خدا خردوس بمن فرمودہ کہ اهل بیت المقدس را چندان بکشم کہ خون کشتگان بلشکرگاہ وی رسد و من طاقت عصیان وی ندارم راہ آنست کہ چہارپایان بسیار بکشیم و آن گہ این کشتگان را بر سر ایشان افکنیم تا آن را بپوشد و خون بلشکرگاہ وی رسد، ہم چنان کردند و خردوس کس فرستاد بہ نبوزراذان کہ قتل از ایشان بردار کہ خون ایشان بلشکرگاہ ما رسید و سوگند ما راست شد، پس خردوس از آنجا برخاست و بہ بابل بازگشت و بعد از آن بنی اسرائیل را ملک نبود و ملک شام و نواحی آن با روم و یونانیان افتاد، اما بقایای بنی اسرائیل پس از آن در زمین قدس قوی گشتند و بسیار شدند و ریاست و مہتری یافتند، بقوت و شوکت و نعمت و اجتماع رأی و کلمت نہ بر وجہ پادشاهی و فرمان روایی، روزگاری چنان بودند تا دیگر بارہ سر بتباهی و بی راہی در نہادند و استحلال محارم کردند و اندازہ های دین و شریعت در

گذاشتند تا ربّ العزّه ططوس بن اسبسیانوس الرومی را بر ایشان مسلط کرد و بلاد و دیار ایشان خراب کرد و از آن ریاست و نعمت و وطن خویش بیفتادند و خواری و مهانت و مذلت بر ایشان نشست، و پس از آن ایشان را هرگز عزّ و کرامت و ریاست و ملک نبود و بر ایشان جز مذلت و صغار و جزیت نبود و بیت المقدس هم چنان خراب مانده تا بروزگار عمر خطاب، فعمره المسلمون.

... قوله: «فَإِذَا جَاءَ وَعَدُ الْآخِرَةِ» ای وعد المرّة الآخرة و العقوبة الثانية، «لَيَسُوُوا وَجُوهَكُمْ» ابن كثير و نافع و ابو عمرو و حفص و يعقوب ليسوا خوانند بيا و ضم همزه و وادی بعد از آن علی الجمع بوزن «ليسوعوا» و فيه اضمار یعنی: بعثنا عليكم عبادا لنا ليسوا وجوهكم، ای اصحاب الوجوه، یعنی لتفعلوا ما تکرهون و هو سوق الاولاد و قتلهم بين یدی الآباء و الامهات. ابن عامر و حمزه و ابو بکر ليسوء خوانند بالیای و فتح الهمزه علی التوحيد، یعنی ليسوء الله وجوهكم او ليسوء الوعد وجوهكم او ليسوء البعث وجوهكم کسای: لنسوء بنون خواند و فتح همزه و باین قراءت فاعل الله است جلّ جلاله، يقول تعالى: لنسوء نحن وجوهكم، «وَلْيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ» یعنی مسجد بیت المقدس للاحراق و التخریب، «كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ» ای كما فعلوا فی المرة الاولى، «وَلْيُتَبَّرُوا» ای لیهلكوا و ليفسدوا، «ما علوا تئبیراً» ما استطاعوا و ملکوا اهلاکا و افسادا، و التبار الهلاك و الفساد.

«عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يَرْحَمَكُمْ» ای و هذا ايضا ما اخبر انه فی الكتاب میگوید وز آنچه بنی اسرائیل را در کتاب خبر کردیم و آگاهی دادیم اینست که: عسی ربکم ان یرحمکم بعد ان عاقبکم بذنوبکم الله چنان میخواهد که پس از آن که شما را عقوبت کرد آخر بشما ببخشاید و رحمت کند، این رحمت عمران بیت المقدس است و اهل آن بوی باز گشتن و کار آن با نظام آوردن، «وَ إِنْ عُدْتُمْ عُدْنَا» این وعیدست خلق را تا بقیامت هر که با جنایت گردد الله تعالی با وی با عقوبت گردد. قتاده گفت: عادوا الی الکفر بمحمد (ص) فعاد الله علیهم بالجزية با کفر گشتند یعنی جهودان که به محمد (ص) ایمان نیاوردند و ربّ العزّه با عقوبت گشت که خواری و جزیت بر ایشان افکند تا بقیامت، این خود عذاب و عقوبت دنیاست، و عقوبت آخرت آنست که گفت: «وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصِيرًا» ای محبسا و سجنا للکفار یحصرون فیها و یحبسون، و الحصر الحبس، الحصیر المنسوخ سمی حصیرا لانه حصرت طاقاته بعضها مع بعض.

«إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ» یعنی یرشد الی الطریقة التي هی اثبت و ادوم و هی الاسلام و الدین القيم و قیل یرشد الی الحال التي هی اقوم الحالات و اسدّها و عدلها و هی توحید الله جلّ و عزّ و شهادة ان لا اله الا الله و الايمان برسله و العمل بطاعته و هذه صفة الحال التي هی اقوم، و گفته اند اقوم بمعنی مستقیم است همچون اکبر بمعنی کبیر، «وَلْيَبْشُرُوا الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ» قرأ حمزة و الكسائی: یبشر بفتح الیاء و تخفیف الثّین و ضمّها و قرأ الباقون یبشر بضم الیاء و فتح الباء و تشدید الثّین و کسرهما و قد سبق الكلام فيه، «أَنْ لَهُمْ» ای بانّ لهم، «أَجْرًا كَبِيرًا» و هو الجنة.

«وَأَنَّ الَّذِينَ» ای و بانّ الذین، «لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ أَعْتَدْنَا لَهُمْ» من الاعتاد. و قیل هو اعدنا فقلبت الدال



تاء، «عَذَاباً أَلِيماً» یعنی النار.

«وَيَدْعُ الْإِنْسَانُ بِالشَّرِّ» حذف الواو من يدع في اللفظ و الخط و لم تحذف في المعنى لانتها في موضع الرفع فكان حذفها في اللفظ باستقبالها اللام الساكنة، كقوله تعالى: «وَيَمْحُ اللَّهُ الْبَاطِلَ سَدْعُ الزَّبَانِيَةِ وَ سَوْفَ يُؤْتِ اللَّهُ فَمَا تُنْعِنُ النَّدْرُ» معنى آيت آنست كه مردم بوقت ضجر و غضب بر خود و بر مال خود و بر فرزند خود دعاء بد کنند چنانك خود را يا فرزند خود را مرگ خواهند و هلاك مال خواهند از سر ضجر «دُعَاءُهُ بِالْخَيْرِ» اى كما يدعو لنفسه بالخير همچنانك خود را و فرزند خود را عافيت و سلامت و نعمت خواهند و اجابت آن دوست دارند هم چنان بوقت ضجر دعاء بد کنند اما اجابت آن دوست ندارند و اين از آنست كه آدمى عجولست قليل الحلم و بى صبر در كارها، زود بدعاء بد شتابد بر خويشتن، اما ربّ العزه باجابت نشتابد بفضل خويش.

گفته اند سبب نزول اين آيت آن بود كه مصطفى (ص) اسيرى را به سوده بنت زمعه سپرد، آن اسير همه شب مى ناليد، سوده را دل بسوخت و بر وى ببخشود بند وى سست كرد، اسير بگريخت، مصطفى (ص) بامداد كه وى را طلب كرد گفتند سوده چنين كرد، مصطفى (ص) خشم گرفت گفت: اللهم اقطع يديها، سوده دست خويش دور داشت كه ناچار دعاء رسول (ص) را اجابت آيد، رسول گفت: انى سألت ان يجعل لعنتى و دعائى على من لا يستحق من اهلى رحمة لائى بشر اغضب كما يغضب البشر فلتردد سودة يديها.

و روى انه قال (ص) اللهم انما انا بشر فمن دعوت عليه فاجعل دعائى رحمة له فانزل الله تعالى: «وَيَدْعُ الْإِنْسَانُ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ». و قيل معنى الآية: يدع الانسان بالبلاء على نفسه كما يدعو بالعافية لنفسه و هو استعجاله لغده، و فى معناه يقول الشاعر:

انا لنفرح بالايام ندفعتها      و كل يوم مضى نقص من الاجل  
فاعمل لنفسك قبل اليوم مجتها      فانما الربح و الخسران فى العمل

و قيل و لهان الانسان على غده سرطان الى اجله، «وَ كَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا» اى الى امر الدنيا، و العجلة طلب الشئ قبل وقته و السرعة عمل الشئ فى اول وقته و فى الخبر: العجلة من الشيطان و التأنى من الله: و گفته اند انسان اينجا بمعنى ناس است ميگويد همه مردمان، جمله بشر عجولند، جاى ديگر گفت: «خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ» اى على حب العجلة فى امره، از آدم تا باخر فرزندان همه را شتابنده آفريدند در كار خويش و عجله دوست دارند.

روى عن سلمان الفارسى (رض) قال: اول ما خلق الله من آدم رأسه فاقبل ينظر الى سائرته يخلق فلما دنا المساء قال يا ربّ عجل قبل الليل فقال الله عزّ و جل: «وَ كَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا». و قيل لما انتهت النفخة الى سرته نظر الى جسده فاعجبه فذهب لينهض فلم يقدر، فذلك قوله: «وَ كَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا» و قيل عجولا ضجورا لا يصبر على سراء و لا ضراء.

«وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ» ای خلقناهما، «أَيَّتَيْنِ» ای علامتین دالتین علی وحدانیتنا و کمال علمنا و قدرتنا. و قیل جعلنا هما عبرتین لبعدهما اختلافهما و دقة صنعتهما و عظم تفاوتهما و مس الحاجة اليهما و تعلق الانتفاع بهما كما هما، و «أَيَّتَيْنِ» نصب علی الحال قال ابن كثير الآيتان ظلمة الليل وضوء النهار و تقديرها: جعلنا الليل و النهار ذوی آیتین، ثم فصل فقال: «فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ» ای فجعلنا آية محوطة مظلمة یعنی لا تبصر بها المرئيات كما لا يبصر ما يجيء من الكتاب، «وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً» یعنی مبصرا بها و النهار لا يبصر لكن يبصر به و فيه.

ابن عباس گفت: ربّ العزّه نور آفتاب هفتاد جزء آفرید و نور ماه هفتاد جزء، پس از نور ماه شصت و نه جزء محو کرد و این شصت و نه جزء در نور آفتاب افزود، اکنون آفتاب را صد و سی و نه جزء نور است و قمر را يك جزء.

روی مقاتل بن حیان عن عكرمه عن ابن عباس قال سمعت رسول الله (ص) يقول: انّ الله سبحانه لمّا ابرم خلقه فلم يبق من خلقه غير آدم خلق شمسین من نور عرشه فامّا ما كان في سابق علم الله ان يدعها شمسا فائه خلقها مثل الدنيا ما بين مشارقها و مغاربها، و امّا ما كان في سابق علمه ان يطمسها و يحولها قمرًا فائه خلقها دون الشمس في العظم و لكن انما يرى صغرهما من شدّة ارتفاع السماء و بعدهما من الارض فلو ترك الله الشمس و القمر كما خلقهما لم يعرف الليل من النهار و لا النهار من الليل و لا كان يدري الاجير الى متى يعمل و متى يأخذ اجره و لا يدري الصائم الى متى يصوم و متى يفطر و لا تدري المرأة كيف تعتدّ و لا يدري المسلمون متى وقت صلاتهم و متى وقت حجّهم و لا يدري الديان متى يحلّ دينهم و لا يدري الناس متى يبذرون و يزرعون لمعاشهم و متى يسكنون راحة لآبدانهم فكان الربّ سبحانه انظر لعباده و ارحم بهم فارسل جبرئيل فامر جناحه على وجه القمر و هو يومئذ شمس فطمس عنه الضوء و بقي فيه النور، فذلك قوله: «وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ أَيَّتَيْنِ فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَ جَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً» فالسواد الذي ترونه في جوف القمر شبه الخطوط فهو اثر المحو.

قال ابن عباس: كان في الزّمن الاول لا يعرف الليل من النهار فبعث الله جبرئيل (ع) فمسح جناحه عليه فذهب ضوؤه و بقيت علامة جناحه و هي السّواد الذي في القمر، «لِتَبْتَغُوا فُضْلاً مِنْ رَبِّكُمْ» ای لتطلبوا في النهار رزق الله و تستريحوا بالليل فحذف للدلالة عليه، «وَلِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ» بالقمر، «وَكُلُّ شَيْءٍ فُضِّلْنَا بِهِ نَفْصِيلاً» ای بيّنّا في القرآن كلّ ما تحتاجون اليه.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: «وَأَتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَ جَعَلْنَاهُ هُدًى لِبَنِي إِسْرَائِيلَ» الآية...

كثرة ذكر الله عزّ و جل لموسى (ع) في القرآن من امارات اكرامه و علامات محبّته، كسى را كه دوست دارند ذكر وى بسيار كنند، مصطفى (ص) گفت: «من احب شيئا اكثر ذكره»

كسى كه چیزی دوست دارد پیوسته نام آن چیز می برد و ذكر وى میکند نبینی خداوند جهان و كردگار

مهربان جلّ جلاله و تقدّست اسمائه که موسی را گفت: «وَ أَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِّنِّي» من دوستی خود بر تو افکندم، لا جرم بنگر تا در قرآن چند جایگاه است ذکر موسی: میقات موسی، طور موسی، وعده موسی، غربت موسی، مناجات موسی، برادر موسی، خواهر موسی، مادر موسی، همراه موسی، دریای موسی، فرعون موسی، رنج موسی، نواخت موسی هیچیز نگذاشت از احوال و اخلاق موسی که نه در قرآن یاد کرد و مؤمنان را بسماع آن شاد کرد، تا بدانی که یاد کرد فراوان بار درخت دوستی است و نشان راه دوستی «وَ قَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ» الآية... حکم راندیم و قضا کردیم و کار از غیب بیرون آوردیم تا با خلق نمائیم که آن همه ما بودیم و همه مائیم، در ازل ما بودیم و در ابد مائیم، نیک و بد بارادت ماست، نفع و ضرر بتقدیر ماست، کائنات و محدثات محکوم تکلیف و مقهور تصریف ماست، از ازل تا جاودان علم ما بر همه روان و ما را بر همه حکم و فرمان، وجود شما که خلاق اید و عدم شما بر درگاه جلال ما یکسانست، نه در هستی شما ما را منفعت، نه در نیستی شما ما را مضرت، نه کمال عزّت ما را بطاعت شما حاجت.

«إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَ إِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا» ان احسنتم فثوابکم اکتسبتم و ان اسأتم فعذابکم اجتلبتم و الحق اعزّ من ان يعود الیه من افعال عبده زین او شین جلال عزّت احدیّت و کمال صمدیّت از آن عزیزتر و پاک تر که بطاعت مطیعان او را زینی بود یا از معصیت عاصیان درو شینی آید، اگر نیک مرد آبی خود را سود کنی، و اگر بد مرد باشی بر خود زیان آری جلال احدیّت ما را جمال صمدیّت بس:

و لوجهها من وجهها قمر و لعینها من عینها کحل

«إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ» درجه عامه مؤمنان است در اعمال ایشان، باز درجه خواص در اعمال و احوال چنانست که بو یزید گفت در اشارت این آیت: من عمل لنفسه لا يعمل لله و من عمل لله لا يعمل لنفسه و لا یراه. و قال ابو سلیمان الدارانی: العَمَالُ فِي الدُّنْيَا يَعْمَلُونَ عَلَىٰ وَجْهِ كُلِّ فِی عَمَلِهِ يَطْلُبُ حَظَّهُ فَجَاهِلٌ عَمَلٌ عَلَىٰ الْغَفْلَةِ وَ عَامِلٌ عَمَلٌ عَلَىٰ الْعَادَةِ وَ خَائِفٌ عَمَلٌ عَلَىٰ الرَّهْبَةِ وَ مُتَوَكِّلٌ عَمَلٌ عَلَىٰ الْفِرَاغَةِ وَ زَاهِدٌ عَمَلٌ عَلَىٰ الْخُلُوعِ وَ صَدِيقٌ عَمَلٌ عَلَىٰ الْمَحَبَّةِ وَ عَمَالٌ اللَّهُ أَقْلٌ مِنَ الْقَلِيلِ.

«عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يَرْحَمَكُم» این آیت امید داران را دست آویزی قوی است و نواختی نیکو، ای عسی من ربّاکم و بلطفه غذاکم ان یرحمکم، آن خداوند که رایگان ترا بفضل خود بیافرید و بنعمت خود بپرورد و بلطف در حفظ و عنایت خود بداشت و از آفات و مکاره نگاه داشت، امیدست که بسرانجام رحمت کند و کاری که خود در گرفت بفضل خود بسر برد، «وَ إِنْ عُدْتُمْ عُدْنَا» قال سهل بن عبد الله: ان عدتم الى الفرار منا عدنا الى اخذ الطريق عليكم لترجعوا الينا، این همچنانست که مصطفی (ص) گفت حکایت از الله تعالی جلّ جلاله: اذا علمت انّ الغالب على قلب عبدی الاشتغال بی جعلت شهوة عبدی فی مسئلتی و مناجاتی، فاذا كان عبدی كذلك فاراد ان يسهو عني حلت بينه و بين السهو عني.

«إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّذِي هِيَ أَقْوَمُ» قرآن دلیلی ظاهرست و رهروان را و چراغی روشن جویندگان را،

همی اهل حق را دل گشاید و بسوی حق راه نماید، پس اگر جوینده با تقصیر بود و در نظر وی قصور بود و از عنایت حق دور بود قرآن مرور اسباب ضلالت و عمایت بود، چنانکه الله تعالی گفت: «وَ هُوَ عَلَيْهِمْ عَمَى»، نه از آنکه در دلیل قصور آمد که دلیل همانست که چراغ هدی از نور اعظم تابانست اما نگرنده قاصر آمد و از دیدار آن محجوب همچون نور روز که جهان از آن پرست و نابینا از آن محروم: خورشید نه مجرم از کسی بینا نیست.

«وَ يَدْعُ الْإِنْسَانَ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ» الآية... قال سهل: اسلم الدعوات الذكر و ترك الاختيار في الدعاء و السؤال، لان في الذكر الكفاية و ربما يدعو الانسان و يسئل ما فيه هلاكه و هو لا يشعر الا ترى ان الله يقول: «وَ يَدْعُ الْإِنْسَانَ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ» و الداكر على التوام التارك للاختيار في الدعاء و السؤال مبذول له افضل الرغائب و ساقط عنه آفات السؤال و الاختيار.

قال النبي (ص) حاكيا عن ربه: من شغله ذكرى عن مسئلتى اعطيته افضل ما اعطى السائلين.

### ۳ النوبة الاولى

قوله تعالى: «وَ كُلُّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ» هر مردمی را در گردن او کردیم بخت او که از و چه آید و باو چه رسد از کرد او، «وَ نُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» و بیرون آریم او را روز رستاخیز، «كِتَابًا يَفْقَاهُ مَنشُورًا (۱۳)» نامه‌ای که در دست او دهند و بر وی آرند گشاده.

«اقْرَأْ كِتَابَكَ» نامه خویش بر خوان، «كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا (۱۴)» امروز تن تو بر تو داوری

تمامست.

«مَنْ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ» هر که بر راه راست رود خود را رود، «وَ مَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا» و هر که در گمراهی رود خود را رود و زیان بر خود آرد، «وَ لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ» و هیچ بارکش بار بد کس نکشد، «وَ مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ» و ما هرگز عذاب کننده کس نبودیم، «حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا (۱۵)» تا پیش رسولی نفرستادیم.

«وَ إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً» و هر گاه که خواهیم که شهری را و قومی را هلاک کنیم، «أَمَرْنَا مُنْرَفِيهَا» بیشتر ایشان را انبوه کنیم و توان دهیم و نعمت، «فَفَسَقُوا فِيهَا» تا در بطر و نخوت فاسق شوند، «فَحَقَّقْنَا عَلَيْهَا الْقَوْلَ» و عذاب بر ایشان واجب گردد «فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِيرًا (۱۶)» و بر کنیم ایشان را از دیار و وطن و هلاک کنیم.

«وَ كَمْ أَهْلَكْنَا مِنَ الْقُرُونِ مِنْ بَعْدِ نُوحٍ» و چند هلاک کردیم و تباه گروه گروه از جهانداران از پس نوح، «وَ كَفَىٰ بِرَبِّكَ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا (۱۷)» و بسنده است خداوند تو بدیدن جرمهای بندگان خویش «مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ» هر که این گیتی شتابنده را و این جهان پیشین را می‌خواهد و میجوید، «عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ» فرا شتابیم او را در آنچه خواهیم، «لِمَنْ نُرِيدُ» او را که خواهیم، «ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلَاهَا» آن گاه دوزخ او را سرانجام کنیم تا رسد بآتش، «مَذْمُومًا مَذْحُورًا (۱۸)» نکوهیده، رانده.

«وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ» و هر که آخرت میخواهد و سرای پسین، «وَسَعَى لَهَا سَعِيَهَا» و آن را کار آن کند، «وَهُوَ مُؤْمِنٌ» و گرویده بود خدای را تعالی بیکتایی شناسا، «فَأُولَئِكَ كَانَتْ سَعِيَهُمْ مَشْكُورًا (۱۹)» ایشان آنند که کار که کردند آن از ایشان پسندیده آید و پاداش داده.

«كُلًّا نُمِدُّ» همه را عطا فرا عطا می‌پیوندیم، «هُؤُلَاءِ وَ هُؤُلَاءِ» هم اینان را که آشناوند و هم ایشان را که بیگانه‌اند، «مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ» از عطاء خداوند تو، «وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا (۲۰)» و عطاء خداوند تو از هیچکس باز گرفته نیست و باز داشته نیست

«انظُرْ كَيْفَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ» در شگفت نگر که چون فضل دادیم ایشان را بر یکدیگر، «وَلِلْآخِرَةِ أَكْبَرُ دَرَجَاتٍ» و سرای آن جهانی مه در کما بیشی، «وَأَكْبَرُ تَفْضِيلًا (۲۱)» و مه در افزونی دادن بر یکدیگر.

«لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ» بالله خدایی دیگر مگیر و بدان، «فَتَقَعْدَ» که بنشینی و بمانی، «مَذْمُومًا مَخْذُولًا (۲۲)» نکوهیده و فرو گذاشته.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: «وَكُلَّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ» یعنی عمله و جدّه و عاقبتّه، طائر نامیست که عرب در موضع فال نهند و بیشترین در موضع تشام استعمال کنند و قرآن باین معنی فرو آمده آنجا که گفت: «وَأِنْ تُصِيبَهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسَى وَمَنْ مَعَهُ أَلَا إِنَّمَا طَائِرُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ قَالُوا اطَّيَّرْنَا بِكَ وَبِمَنْ مَعَكَ قَالَ طَائِرُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ» و مصطفی (ص) گفته: لا عدوی و لا طیره، اما درین آیت طائر جدّ مردم است بخت او و عمل او و سرانجام کار او هر چه خود کند یا کنند با او.

ابو عبیده گفت: «طائره» ای حظه‌الذی قضی له من خیر او شرّ او سعادة او شقاوة، مشتقّ من قولهم: طار سهمه اذا ظهر نصيبه، و فی ذلك حجة علی المعتزلة و القدرية فی الزام الطائره و الطائر ما قضی عليهم من الشفاء و السعادة.

سدی گفت: «طائره» ای کتابه الذی يطير اليه يوم القيامة فی عنقه، یعنی عمله فی عنقه فيكون فی اللزوم كالطوق للعنق.

و قال مجاهد: ما من مولود يولد الا فی عنقه ورقة مكتوب فيها شقى او سعيد، و خصّ العنق لانه موضع القلادة و الغل و السمّة. و قيل «أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ»

یعنی یسرنا له عمله الذی هو عامله خیرا او شرّا و اغربناه به، و به قال النبی (ص): اعملوا فكلّ میسر لما خلق له، «وَأَخْرَجْ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» یعقوب «و یخرج» خواند بالیای و فتحها و ضمّ الرّاء، یعنی یخرج له ذلك الطائر يوم القيامة، «کتاباً» ای فی حال کونه کتابا و هو نصب علی الحال میگوید بیرون آید آن عمل او و بخت او روز قیامت نامه‌ای گشته، «کتاباً» ای مکتوبا او ذا کتاب و الفعل علی هذا من خرج، باقی فرّاء «وَأَخْرَجْ» خوانده‌اند بالنون و ضمّها و کسر الرّاء، یعنی نخرج نحن له کتابا و المخرج هو الله عزّ و جلّ و

الكتاب منصوب لانه مفعول به و الفعل على هذا من اخرج میگوید بیرون آریم او را فردا نامه‌ای، «یلقیه» ابن عامر «یلقاه» خواند بضم یا و فتح لام و تشدید قاف و الفعل على هذه القراءة من لقیته المضعف العين الذی يتعدى الى مفعولين ای یلقى الانسان ذلك الكتاب یعنی یوتاه نامه‌ای که در دست او دهند.

باقی فرآء «یلقاه» خوانند بفتح یا و سکون لام و تخفیف قاف، و الوجه انه من لقی الذی يتعدى الى مفعول واحد، تقول: لقی فلان الشيء و الهاء ضمیر المفعول به، یعنی کتابا یلقاه بعینه و یقرءه بلسانه نامه‌ای که آن را ببیند، «مَنْشُوراً» غیر مطوی لیکنه قراءته میگوید آن را گشاده ببیند و گشاده در دست او داده آید تا خواندن آن او را ممکن گردد، و «مَنْشُوراً» بر هر دو قراءت نصب على الحال باشد.

«اقْرَأْ كِتَابَكَ» قول اینجا مضمربست یعنی یقال له اقرأ کتابك، ای کتاب اعمالك گفته‌اند که هر آدمی را صحیفه کردار وی در گردن وی بسته‌اند بر مثال قلاده‌ای، چون از دنیا بیرون شود آن صحیفه در نورددند، پس در قیامت که او را زنده گردانند صحیفه از هم باز کنند و پیش دیده وی آرند و گویند: «اقْرَأْ كِتَابَكَ». قتاده گفت: سيقراً یومئذ من لم یکن قارئاً فی الدنیا، «كفی بنفسك الیومَ عَلَیْكَ حَسِيباً» ای كفی نفسك و الباء زائدة، «حَسِيباً» ای محاسباً و قیل حاکماً، و قیل شاهداً، و هو منصوب على التَّمییز.

حسن بصری گفت: اینت عدل راست و انصاف بسزا که بنده بر خود داور بود و بر خود گواهی دهد و شمار خود خود کند، و گفته‌اند سیاق این کلمه بر سبیل تهدید است و وعید چنانک کسی را بیم دهی و گویی: ساحاسبك آری بکنم شمار تو «مَنْ اهْتَدَى فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ» ای من اهتدى الى الرّشاد فانّ ثواب اهتدائه له، «وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا» ای من ضلّ عن الرّشاد فعلياً و بال الضلال، «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى» الوزر الحمل، یقال: وزرت کذا ای حملته و سمی الوزیر وزیراً لانه یحمل اوزار الملك ای یحمل اعباء ملکه، تأویل این آیت بر دو وجه است: یکی آنست که لا یؤاخذ احد بذنب غیره هیچکس را بگناه دیگری نگیرند، چنانک جای دیگر گفت: «وَمَا هُمْ بِحَامِلِينَ مِنْ خَطَايَاهُمْ مِنْ شَيْءٍ وَإِنْ تَدْعُ مُثْقَلَةٌ إِلَىٰ حِمْلِهَا لَا يُحْمَلْ مِنْهُ شَيْءٌ». وجه دیگر آنست که: لیس لاحد ان یعمل ذنبا لانّ غیره عمله کس را نسزد و نه روا بود که گناهی کند که دیگری همان گناه کرده است، و این چنانست که کفار قریش گفتند: «إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُهْتَدُونَ».

... قوله: «وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا» هذا دلیل على انّ الايمان سمعی و انما يجب الاجابة بالدعوة و القبول و بالبلاغ و الطاعة بالرّسالة معنی آیت آنست که هیچ قوم را هرگز عذاب نکنیم نه عذاب استیصال در دنیا و نه عذاب دوزخ در عقبی تا نخست پیغامبری را بایشان فرستیم تا توحید و شرع مر ایشان را بیان کند و بگوید که بنده را ثواب و عقاب بچپست، بچه او را در بهشت آرند و از بهر چه او را در دوزخ کنند.

اما کسی که در ایام فترت از دنیا بیرون شود رسالت باو نارسیده، حکم وی آنست که مصطفی (ص) گفت: یقول الهالك فی الفترة یوم القیامة ربّ لم یأتنی کتاب و لا رسول و یقول المعتوه ربّ لم تجعل لی عقلا

اعقل به خیرا و لا شرّاً و يقول المولود ربّ لم ادرك العمل فتوضع لهم نار فيقال ردّوها او ادخلوها فیردّها او يدخلها من كان فی علم الله سعیدا لو ادرك العمل و یمسك عنها من كان فی علم الله شقیّاً لو ادركه العمل فيقول ایای عصیتم فكيف لو رسلی بالغیب اتتكم، و فی رواية اخرى فیأخذ موثقیهم لیطیعته فیرسل الیهم ان ادخلوا النار فو الذى نفس محمدّ بیده لو دخلوها كانت علیهم بردا و سلاما.

«وَ إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً» یعنی فی الدنیا، «أَمَرْنَا مُثْرَفِيهَا»

یعنی کثرتنا و قوینا، یقال امر امر بنی فلان ای قوی، و امروا الی کثروا فعلى هذا یكون امر متعدی امر و قد یكون فعل بالفتح متعدی فعل بالكسر كما تقول شتر زید و شترته انا، این قراءت عامّه است، و از ابو عمرو: «أَمَرْنَا»

بتشدید روایت کرده‌اند، و الوجه انه منقول بالتضعیف من امر اذا کثر و المراد کثرتنا، ایضا یعقوب: «أَمَرْنَا» خواند بمدّ و تخفیف، و هذا أشهر و أكثر فی العربیة و الوجه انه منقول بالهمزة من امر القوم اذا کثروا و أمرتهم انا اذا کثرتهم فهو علی افعلت، و گفته‌اند: «أَمَرْنَا مُثْرَفِيهَا» معنی آنست که: امرنا هم بالطاعة علی لسان رسولهم، «فَقَسَّوْا فِيهَا»

ای خرجوا عن امرنا و تمرّدوا فی کفرهم، هذا كقول القائل: امرته فعصى و عنی بالمترفین الجبارین المتسلطین و الملوك و خصّهم بالامر لانّ غیرهم تبع لهم، و گفته‌اند: «امرنا» بالتشدید ای سلطنا، «مُثْرَفِيهَا» یعنی جعلنا لهم إمرة و سلطانا فعصوا فیها و المترف الذى ابطره النعمة و سعة الغذاء حتّى عدا طوره و طغى، و الترففة النعمة و غلام مترف ناعم البدن، «فَحَقَّقَ عَلَيَّهَا الْقَوْلُ»

ای ظهر صدق خبر الله عنهم أنّهم لا يؤمنون. و قيل وجب علیها ما وعد علی الفسق بقول سابق لا یقع فیہ خلف، «فَدَمَّرْنَاها تَدْمِيرًا»

ای اهلکنا الناس و خربنا الدیار، یقال دمر دمر دمارا اذا هلك و دمر اهلك، و فی الحدیث: من اطلع من صیر باب بغير اذن فقد دمر، ای هلك و الصیر الشقّ و روى من نظر فی صیر باب ففقت عینه فهو هدر و ممّا یتعلق بالآیة. ما

روى معمر عن الزهري قال: دخل رسول الله (ص) يوما علی زینب و هو یقول لا اله الا الله ویل للعرب من شرّ قد اقترب فتح الیوم من ردم یأجوج و مأجوج مثل هذا و حلق ابهامه و التی تلیها، قالت زینب یا رسول الله انهلك و فینا الصّالحون؟ قال نعم اذا کثر الخبث.

«وَ كَمْ أَهْلَكْنَا مِنَ الْقُرُونِ مِنْ بَعْدِ نُوحٍ» موضع کم نصب، باهلکنا ای امّا کثیرة و القرون اهل کلّ عصر و یقع علی الزمان. فقيل مائة و عشرون سنة. و قيل مائة سنة. و قيل اربعون سنة می‌گوید چند که ما هلاک کردیم از گروه گروه از جهانیان و جهان داران از پس نوح از آن هست که شناخته‌اند چون عاد پیشین و چون عاد پسین: ثمود و عمالقة و قحطان و هست از آن که اهل نسب شناسند ایشان را چون جاسم و جدیس و طسم و اهل جو و اهل غمدان و صحار و وبار، فهل ترى لهم من باقیة منها قائم و حصید لا یعلمهم الا الله.

«مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ» کان اینجا صلت است و روا باشد که بمعنی یکن بود، یعنی: من یکن یرید العاجلة و عاجلة دنیا است، نعت بجای اسم نهاده و عاجله از آن گفت که در پیش آخرت افتاده، و المعنی من یکن یرید بعمله و طاعته و اسلامه الدنیا، «عَجَّلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ» ای القدر الذی نشاء من البسط و التقتير، «لِمَنْ تُرِيدُ» ان نعجل له شيئا. قال الزجاج: عَجَّلَ اللَّهُ لِمَنْ اراد ان يعجل له ما يشاء الله ليس ما يشاء هو، این آیت در شأن منافقان فرو آمد که با رسول خدا (ص) غزو میکردند و مقصود ایشان از آن غزو غنیمت این جهانی بود نه ثواب آن جهانی، ربّ العزّه گفت: «عَجَّلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ» علی قدر استحقاقهم بسهامهم من الغنیمة، «ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ» لكفره و نفاقه، «بِصَلَاها» يدخلها، «مَدْمُومًا» ای ملوما، «مَذْخُورًا» ای مطرودا مباعدا من رحمة الله، و الذّر الطرد و منه قوله تعالى: «مِنْ كُلِّ جَانِبٍ ذُحُورًا»، يقال دحرته ادحره دحرا و دحورا اذا باعدته عنك.

«وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَى لَهَا سَعْيَهَا» عمل بطاعة الله، «وَهُوَ مُؤْمِنٌ» یرید دین الاسلام، «فَأُولَئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ» ای عملهم، «مَشْكُورًا» مجزيًا عليه جزاء حسنا. و قيل: «مَشْكُورًا» مقبولًا. و قيل: «مَشْكُورًا» ای محفوظا لهم حتى يدخلهم الله الجنة، الشكر من الله رضى و مثوبة و هو شكور مثيب. قال الله عزّ و جل: «فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ» و تقول لاختيك شكر الله سعيك ای رضىه منك و جزاك عليه، و قوله: «فَلَا كُفْرَانَ لِسَعْيِهِ». و قوله: «فَلَنْ يُكْفَرُوهُ» ای لا ضياع على عملكم و لن تحرموا اجره.

«كُلًّا نُمِدُّ» كُلا منصوب به نمّد «وَهُؤُلَاءِ» بدل من كُلا و المعنى نزيد عطاء بعد عطاء و نعطي مرّة بعد اخرى و شيئا بعد شيء هؤلاء من المؤمنين و هؤلاء من الكافرين، «مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ» يعنى الدنيا و هى مقسومة بين البرّ و الفاجر، و فى الخبر: الدنيا عرض حاضر يأكل منها البرّ و الفاجر، «وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا» ای لا يحظر الرزق فى الدنيا على احد مؤمنا كان او كافرا و انما الآخرة هى دار الجزاء.

«انظُرْ كَيْفَ» كلّ ما فى القرآن، انظر كيف معناه اعجب كيف يقول الله تعالى، «انظُرْ» يا محمد، «كَيْفَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ» فى الخلق و الخلق و سعة الرزق و ضيقه و الناس فى ذلك متفاوتون، «وَلِلْآخِرَةِ أَكْبَرُ دَرَجَاتٍ وَأَكْبَرُ تَفْضِيلًا» ای التفاوت هناك اكبر و اعظم لانّ التفاوت فيها من وجهين: احدهما بالجنة و النار، و الثانى بالدرجات فى الجنة و الدرجات فى النار، فقد روى انّ النّبي (ص) قال: انّ بين اعلى اهل الجنة و اسفلهم درجة كالنجم ترى فى مشارق الارض و مغاربها

معنى آیت آنست که مردم در دنیا متفاوتند در خلق و خلق و روزی و احوال معاش، یکی توانگر، یکی درویش، یکی عزیز، یکی ذلیل، یکی خوش خوی، یکی بد خوی، یکی مقیم، یکی غریب یکی بیمار، یکی تن درست یکی با شادی، یکی با اندوه، یکی با عافیت، یکی با بلا و محنت، این همه الله تعالى در ازل قسمت کرده و بخشیده میان خلق خویش و ایشان را درین احوال بر یکدیگر افزونی داده و درجات ایشان زبر یکدیگر برداشته. همانست که آنجا گفت: «نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ رَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ»، جای دیگر بیان کرد که این تفاوت درجات از بهر چه نهاد گفت: «وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ



خَلَائِفَ الْأَرْضِ وَ رَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيُبْلِغَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ» تا شما را بیازماید در آنک شما را داد تا شما را مطیع یابد یا عاصی، شاکر ببیند یا ناسپاس. ابن جریر گفت: «انظُرْ كَيْفَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ» این تفضیل در کار دینست نه در کار دنیا، ای بعضهم اثر الآخرة فَوْقَنَا لِلرَّشَادِ و بعضهم اثر الدنیا فخذلناه «لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ» الخطاب للنبی (ص) و المراد به امته و يجوز ان يكون التقدير: قل يا محمد ايها الانسان، لا تجعل مع الله الها آخر فتقع مذموما» يذمك الله و الملائكة و المؤمنون، «مَخْذُولًا» يخذلك الله و لا ينصرك.

و قيل معنى فتقع فتعجز، يقال فلان قاعد عن الشيء، اي عاجز عنه، ضد قوله: ساع في الخير.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: «وَكُلَّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ» الآية...، هر کس را آنچه سزای اوست در گردن او بستند و آن رقم بر وی کشیدند در ازل، یکی را تاج سعادت بر فرق نهاده، درخت امیدش ببر آمده و اشخاص فضل بدر آمده، شب جدایی فرو شده و روز وصل بر آمده، یکی بحکم شقاوت گلیم ادم در سر کشیده بتیغ هجران خسته و بمیخ رد وابسته، آری قسمتی است که در ازل رفته، نه فزوده و نه کاسته، چتوان کرد قاضی اکبر چنین خواسته، بیچاره آدمی که از ازل خویش خبر ندارد و از ابد خویش غافل نشیند میان بوده و بودنی او را خواب غفلت میگیرد، از خواب غفلت آن روز بیدار گردد که نامه کردار وی بدست او دهند که: «وَأَخْرَجَ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنشُورًا» نامه‌ای که زبانش قلم او، آب دهنش مداد او، اعضا و مفاصلش کاغذ او، سر تا پای آن املا کرده او، فریشتگان دبیران و گواهان برو، يك حرف زیادت و نقصان نیست درو، با وی گویند: «اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا» نامه خود بر خوان و کردار خود ببین، اگر يك حرف آن را منکر شود همان اعضا که آن کردار بر وی رفت بر وی گواهی دهد. چنانکه الله تعالی گفت: «يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» اینست که گفت: «كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا» ای شاهدها فيه منك عليك. و گفته‌اند که نامه دو است: یکی فریشته نبشت بر بنده: گفتار و کردار او، یکی حق نبشت بر خود: عفو و رحمت بر بنده، اگر عنایت ازلی بنده را دست گیرد با وی شمار از نامه رحمت خود کند نه از نامه کردار بنده. این چنانست که در آثار بیارند که بنده‌ای را نامه در دست نهند گویند: «اقْرَأْ كِتَابَكَ» نامه خود بر خوان. بنده در نامه نگرد سطر اول ببیند نبشته: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» گوید بار خدایا نخست شمار این يك سطر با من برگزار و بر من حکم آن بران، گوید بنده من این شمار کردم و ترا بفضل و رحمت خود آمرزیدم که من در ازل رحمت تو بر خود نبشتم و خود را گفتم: «غَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ»، «كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا». عمر خطاب گفت: حاسبوا انفسكم قبل ان تحاسبوا وزنوا اعمالكم قبل ان توزنوا و تهيتوا للعرض الاكبر، هر که از دیوان مظالم و حساب قیامت خبر دارد و از معرفت احوال و احوال رستاخیز شمه‌ای یافت و داند که هر چه با روزگار او صحبت کرد از قلیل و کثیر و نقیر و قطمیر فردا او را از آن حدیث بپرسند و از وی شمار آن در خواهند، امروز حجاب غفلت از راه خود بردارد و

اعمال و اقوال خود بمعیار شریعت راست دارد و صدق معاملات از روزگار خود در خواهد پیش از آنک او را بدیوان ملك الملوك حاضر کنند و حرکات و سکنات او بمیزان عدل مقابله کنند و اگر نقصانی و خسرانی بود صد هزار مقرب مقدس زبان شهادت صدق برو بر گشایند که از خجل راه گریختن طلب کند و هیچ جای سامان گریختن نه.

حکایت کنند از آن پدری که مر پسر خویش را گفت امروز هر چه با مردم گویی و بر زبان خود رانی نماز شام همه با من بگویی و سکنات و حرکات خویش بر من عرض کن، آن پسر نماز شام بجهدی و رنجی عظیم و تکلفی تمام يك روزه گفتار و کردار خویش با پدر بگفت، دیگر روز همین در خواست کرد، پسر گفت زینهار ای پدر، هر چه خواهی از رنج و کلفت بر من نه و این یکی از من مخواه که طاقت ندارم. پدر گفت ای مسکین مرا مقصود آنست که بیدار و هشیار باشی و از موقف حساب و عرض قیامت بترسی، امروز حساب يك روزه با پدر خویش با چندین لطف طاقت نداری، فردا حساب همه عمر با چندان قهر و مناقشت که نقیر و قطمیر فرو نگذارند چون طاقت آری؟! «انظُرْ كَيْفَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ» ای محمد این شگفت نگر و این عجب نگر که ما چون آفریدیم این خلق را بصورت یکسان بمعنی مختلف و در حقایق متفاضل، از آنجا که صورتتست: النَّاسُ سَوَاسِيَةٌ كَاسْنَانَ الْمَشْطِ، وز آنجا که معنی و حقایقتست: النَّاسُ مَعَادِنُ كَمَعَادِنِ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ، کافر هرگز چون مؤمن نبود میگوید خدای تعالی جلّ جلاله: «أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ، مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ» مفسد هرگز چون مصلح نبود و نه بد مرد هرگز بدرجه نیک مرد رسد چنانکه گفت: «أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ» جای دیگر گفت: «أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمُ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ»

مرائی هرگز چون مخلص نبود و مخلص چون عارف صادق نبود، اخلاص در اعمال صفت عابدانست و صدق در احوال صفت عارفانست، عابد در آرزوی بهشت است و حور و قصور و عارف در بحر عیان غرقه نور، آن گه گفت: «وَ لِلآخِرَةِ أَكْبَرُ دَرَجَاتٍ وَ أَكْبَرُ تَفْضِيلًا» درجات آخرت برتر و تفاضل در آن جهان عظیم تر و بزرگوارتر، مصطفی (ص) گفت: انکم لترون اهل علیین کما ترون الکواکب الذی فی افق السماء و ان ابا بکر و عمر منهم و انعمان.

#### ٤ النوبة الاولى

قوله تعالی: «وَ قَضَىٰ رَبُّكَ» خدای تو فرمود و وصیت کرد، «أَلَا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ» که میپرستید بخدایی مگر او را، «وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا» و نیز بپدر و مادر که نیکویی کنید با ایشان، «إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ» اگر چنانست که بپیری رسد در زندگانی تو، «أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا» یکی از ایشان یا هر دو، «فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ» نگر که ایشان را نگوئی اف، «وَ لَا تَنْهَرُهُمَا» و باواز بلند با ایشان سخن نگوئی، «وَ قُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا» (٢٣) و با ایشان سخنی آزاده نیکو گوی

«وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذَّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ» و ایشان را بفروتنی و فروتری بر تواضع و خدمتکاری در پای

آر، «وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا» و بگوی خداوند من ببخشای بر ایشان، «كَمَا رَبَّانِي صَغِيرًا (۲۴)» چنانک مرا بپروردند و من خرد بودم.

«رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ» خداوند شما داناست بآنچ در تنهای شماست، «إِنْ تَكُونُوا صَالِحِينَ» اگر چنانست که از نیکانید، «فَإِنَّهُ كَانَ لِلْأَوَّابِينَ غَفُورًا (۲۵)» او تائبان را و باز گروندگان را با او آمرزگارست. «وَأْتِذَا الثُّرَيِّبِ حَقَّهُ» حق خویشاوند از مال خود او را ده، «وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ» و درویش را و راهگذری را، «وَلَا تُبَدِّرْ تَبْدِيرًا (۲۶)» و مال خویش بیهوده ضایع مکن ضایع کردنی.

«إِنَّ الْمُبَدِّرِينَ» ضایع کنندگان مال بیهوده، «كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ» برادران و همکاران دیواند، «وَوَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا (۲۷)» و دیو خداوند خویش را ناسپاس است.

«وَأِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمْ» و اگر روی گردانی هنگامی از خویشاوندان و درویشان و آنچ خواهند نداری و نتوانی، «ابْتِغَاءَ رَحْمَةٍ مِنْ رَبِّكَ تَرْجُوهَا» در امید رحمتی از خداوندی خویش که می‌ببوسی، «فَقُلْ لَهُمْ قَوْلًا مَيْسُورًا (۲۸)» فرا ایشان سخنی گوی از وعد که دل ایشان را خوش کند.

«وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ» و دست خویش با گردن خویش مبند، «وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ» و بگزاف فرو مگشای از همه روی، «فَتَقَعْدَ» که بنشینی و بمانی، «مَلُومًا مَحْسُورًا (۲۹)» نکوهیده در قسمت، درمانده از نفقه.

«إِنَّ رَبَّكَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ» خداوند تو می‌گستراند و می‌گشاید روزی او را که خواهد، «وَوَ يَقْدِرُ» و فرو می‌گیرد باندازه، «إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا (۳۰)» که الله تعالی از بندگان خویش آگاهست، بایشان دانا و بینا همیشه.

«وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ» فرزندان خویش را مکشید، «خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ» از بیم درویشی، «نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَ إِيَّاكُمْ» ما روزی دهیم هم ایشان را و هم شما را، «إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْئًا كَبِيرًا (۳۱)» فرزند کشتن گناهی بزرگست.

«وَلَا تَقْرَبُوا الزَّوْجَىٰ» و گرد زنا مگردید، «إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً» که زنا زشتست، «وَوَسَاءٌ سَيِّئًا (۳۲)» و بد راهی که آنست.

«وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ» و مکشید آن تن که حرام کرد الله تعالی کشتن آن، «إِلَّا بِالْحَقِّ» مگر بفرمان خدای، «وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا» و هر کسرا بکشند به بیداد، «فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطَانًا» وارث او را کردیم بفرمان خویش در دین خویش دست رسی، «فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ» تا مردم گزاف نکنند در کشتن، «إِنَّهُ كَانَ مَنصُورًا (۳۳)» که یاری الله تعالی با آن خونست.

«وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ» و گرد مال یتیم مگردید، «إِلَّا بِآلَتِي هِيَ أَحْسَنُ» مگر بآن روی که آن نیکوتر، «حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ» تا آن گه که یتیم بنگاهداشت مال خود رسد، «وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ» و پیمان خویش را باز آئید، «إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا (۳۴)» که شما را از پیمان بخواهند پرسید.

«وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كِلْتُمْ» و راست پیمایید و تمام که پیمایید، «وَزِنُوا بِالْقِسْطِ الْمُسْتَقِيمِ» و بترازوی راست سنجید، «ذَلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا (۳۵)» شما را آن به است و نیکو سرانجام‌تر.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: «وَقَضَى رَبُّكَ» ابن عباس گفت این آیت در شأن سعد بن ابی وقاص فرو آمد، و قضی بمعنی اوصی است هم چنان که در سوره القصص گفت: «إِذْ قَضَيْنَا إِلَى مُوسَى الْأَمْرَ» ای اوصیناه بالرسالة الی فرعون، و دلیل برین قراءت ابن مسعود است در شواذ: «و وصی ربك». و گفته‌اند قضی اینجا بمعنی امر است، مردی پیش حسن بصری آمد و گفت وی زن خویش را سه طلاق داد. حسن گفت: اناك عصيت ربك و بانك منك امر أنك بد کردی که بخداوند خود عاصی گشتی و زن تو از تو جدا گشت، آن مرد گفت: قضی الله علیّ، فقال الحسن و كان فصيحاً ما قضى الله، ای ما امر الله و قرأ هذه الآية: «وَقَضَى رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ» حسن که این آیت بر خواند از آن بود که قضی بمعنی امر نهاد، قومی بغلط افتادند گفتند: تكلم الحسن فى القدر.

... «أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا» برا بهما و عطا علیهما، احسان با پدر و مادر قرینه نهاد توحید را، جای دیگر گفت: «أَنْ اشْكُرْ لِي وَ لِيُؤَدِّكَ» «اما بیلغان» بالف و کسر نون قراءت حمزه و کسایبی است باقی «بِئَلْعَنَ» بفتح نون خوانند بی الف، فالالف مع النون مكسورة راجعتان الی الوالدين كليهما و النون مفردة مفتوحة راجعة الی احدهما، و اصل اما ان ما ان للشرط و ما للتأكيد و اكثر ما يقع الفعل بعده يقع مع النون التأكيد و معنى «عِنْدَكَ» ای فى حياتك، «فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٌّ» بفتح فا قراءت مکی است و شامی و یعقوب، «اف» بكسر فا و تنوین قراءت نافع و حفص است باقی بكسر فا بی تنوین خوانند.

فالتنوين للتكثير و حذفه للتعريف و المعنى: لا تقل لهما كلاما فيه ادنى تبرم.

قال ابو عبيد الاف و التّف و سح الاصابع اذا قتلته. و قيل الاف و سح الطفر و التّف الشئ الحقير نحو الشظية يؤخذ من الارض، «وَ لَا تَنْهَرُهُمَا» ای لا تكلمهما ضجرا صائحا فى وجوههما: يقال نهته انهره نهرا و انتهرته انتهارا بمعنى واحد و هو زجر مع صياح. و قيل هو اقصاء و طرد، من قوله: «وَ أَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ».

و قيل «وَ لَا تَنْهَرُهُمَا» لم تردّ هذه الكلمة لبشر الا للرسول فى سورة الحجرات و للوالدين ها هنا، «وَ قُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا» حسنا جميلا سهلا سلسا لا شراسة فيه. قال عطاء ای لا تسمّهما و لا تكنّهما و قل لهما يا ابتاه و يا امّاه. و عن عمر بن الخطاب: لا تمتنع من شئ يريده الله.

معنى آيت آنست که اگر پدر و مادر تو به پیری رسند در حیاة تو خدمت ایشان کن چنانک ایشان کردند در حال کودکی تو، و اگر از پیری و حرف بجایی رسند که حاجت بقیم دارند در وقت قضاء حاجت تو مرا ایشان را خدمت کن و پاک کن چنانک در کودکی تو با تو کردند و در آن حال که اذی بینی اف مگو و روی بمگردان و ضجر مشو و رنج منمای و سخن خوش گوی و در مهر و لطف مبالغت نمای. مصطفى (ص)

گفت: «لِيعْمَلِ الْبِرَّ مَا شَاءَ فَلَنْ يَرَى النَّارَ أَبَدًا وَ لِيَعْمَلَ الْعَاقِ مَا شَاءَ فَلَنْ يَرَى الْجَنَّةَ أَبَدًا»

و در مناجات موسی است آن گه که الله تعالی با وی سخن گفت: یا ربّ اوصنی بار خدایا مرا وصیت کن، گفت یا موسی: اوصیک بامّک ترا وصیت میکنم که با مادر خویش نیکویی کنی، هفت بار بگفت، آن گه موسی (ع) گفت: بار خدایا وصیت بیفزای، فقال تعالی اوصیک بابیک ترا وصیت میکنم ای موسی که با پدر نیکویی کنی، سه بار بگفت، آن گه گفت جلّ جلاله: الا انّ رضاهما رضایی و سخطهما سخطی. و روی انّ موسی یناجی ربّه اذ رأى رجلا تحت ظلّ العرش فقال یا ربّ من هذا الذی قد اظله عرشک؟ قال هذا کان باراً بوالديه و لم یمش بالنمیمه.

و قال النّبی (ص) دخلت الجنّة فرأيت فيها رجلا سبقنی، فقلت من هذا؟ فقالوا حارثة بن النّعمان، ثمّ قال كذلك البرّ، كذلك البرّ. قال ابن عیینة و کان من ابرّ النّاس بامّه. و جاء رجل من الاعراب الی رسول الله (ص) فقال انی ارید ان اغزو و جئت استشیرک، فقال أ لك والدّة؟ قال نعم ترکتها و هی باکیه، قال الزمها فانّ الجنّة عند رجليها. و قال (ص) انما یکفی مع البرّ العمل الیسیر.

و قال ابن مسعود سألت رسول الله (ص) ایّ الاعمال احبّ الی الله؟ قال الصلّاة لوقتها، قلت ثمّ ایّ؟ قال ثمّ برّ الوالدين.

و عن وهب بن منبه قال: انّ فی الالواح الّتی کتب لموسى وقر والديک فانّ من وقر والديه مددت له فی عمره و وهبت له ولدا بیبرّه و من عقّ والديه بترت عمره و وهبت له ولدا یعقه.

قوله: «وَ اَخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ» خفض الجناح کنایه عن وضع النفس موضع الطاعة مع الموده، و الاکرام مأخوذ من خفض الفراخ عند زقّة الامات اجنحتها، آن روز که این آیت فرو آمد صحابه رسول که مخاطب بودند بیشترین مادران و پدران ایشان بر شریک بودند و این آیت در حق ایشان بر عموم فرو آمد، بر مسلمان و بر مشرکان که ربّ العزّه برّ و احسان در دنیا از فرزندان بر مادر و پدر مشرک دریغ نداشت تا آنجا که گفت: «وَ قُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا» اما این رحمت و مغفرت خواستن جز مؤمنانرا نیست. و قال ابن عباس: هو منسوخ بقوله: «مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أَوْلِيَا قُرْبَى».

و قيل هو خطاب للنّبی (ص) و المراد به امّته من غیر ان يكون للنّبی (ص) فيه اشتراك لانه (ص) فقد ابويه قبل هذا الخطاب بالاجماع، و المعنى یا ربّ تعطف علیهما بمغفرتک و رحمتک كما تعطف علیّ فی صغری و رحمانی و ربّیانی صغیرا، قوله: «كَمَا رَبَّيَانِي» معناه اذ ربّیانی، «صَغِيرًا» اذ لیس رحمة الله عزّ و جلّ کتربیه خلقه و لکنّها کلمه وضعت مکان التوقیت، کقوله عزّ و جلّ: «وَ أَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ».

روی انّ ابا هریره کان اذا غدا من منزله لبس ثیابه، ثمّ وقف علی امّه فقال السّلام علیک یا امّاه و رحمة الله و برکاته، جزاک الله عنی خیرا کما ربّیتنی صغیرا، فترد علیه و انت یا بنیّ جزاک الله خیرا کما بررتنی کسرة، ثمّ یرجع فاذا رجع قال مثل ذلك.

و عن ابن عباس عن النَّبِيِّ (ص) قال: ما من ولد ينظر الى والديه نظر رحمه انا كانت له بكلّ نظرة حجة مقبولة، قالوا يا رسول الله و ان نظر اليهما فى اليوم خمس مائة مرّة قال و ان نظر اليهما فى اليوم خمس مائة مرّة، انّ رحمة الله اكثر و اطيب.

و حكى انّ امرأة كانت على عهد النَّبِيِّ (ص) نزل بها الموت و هى تقول من لقي من النَّار ما لقيت و النَّار من بين يديّ و من خلفي و عن يميني و عن شمالي، فاخبر بذلك النَّبِيُّ (ص) فاتاها فقال يا امة الله ما هذا الذى تقولين؟ قالت بابي و امي يا رسول الله ذنبي عظيم، قال و ما هو؟ قالت امّ عجوز لى لم تكلمنى منذ عشرين سنة، فقال النَّبِيُّ (ص) يا بلال اطلبها فطلبها فجاءت عجوز بيدها عكازة فسلمت، فقال النَّبِيُّ (ص) من هذه منك؟ قالت ابنتي لا غفر الله لها كنت امرها و انهاها فلطمت عيني ففقتها، فقال ارحمى ابنتك لئلا تنطلق الى النَّار، فقالت اشهد الله و اشهدك يا رسول الله اتى رضيت عنها، فضحكت الجارية، فقال النَّبِيُّ (ص) ما اضحكك؟ قالت سرعة رحمة ربّي لما قالت عفوت فتح الله لى بابا من الجنة فاستقبلتنى ريح فاطفات النَّار، فقال النَّبِيُّ (ص): الحمد لله الذى اعتق بى نسمة من النَّار.

«رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا» اين اعلم بمعنى عليم است همچون: «وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ» كه بمعنى كريم است، و در تكبير نماز گويى «الله اكبر» اى الكبير، و در قرآن است: «وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ» اى هين. قال المبرد انما يقال اكبر من فلان اذا عارضه فلان و لا معارض ها هنا، «رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ» من الصّلاح و الفساد و البرّ و العقوق، «إِنْ تَكُونُوا صَالِحِينَ» اى طايعين لله فى برّ الوالدين و ترك العقوق لهما، گفته اند صالحان اينجا تانباوند چنانك در سوره يوسف گفت: «وَتَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ» اى تانبين، «فَإِنَّهُ كَانَ لِلْأَوَّابِينَ غُورًا» فى الفاء دلالة انّ الصالحين ها هنا هم التائبون و الاواب بمعنى التائب و هو الرّاجع الى الله عزّ و جل فى كلّ ما امر به المقلع عن جميع ما نهى عنه.

اوابان فرزندانند كه از ايشان نادره اى در وجود آيد در حق مادر و پدر آن گه پشيمان شوند و توبه كنند، يا سخنى درشت گويند ايشان را و مقصود ايشان در آن جز خير نباشد، الله تعالى ايشان را بدان نگیرد. و قال ابن عباس: الاوابون المسبحون، لقوله: «يا جبال او بى معه» اى سبّحى معه. و قيل هم الذين يصلون بين المغرب و العشاء و قيل يصلون صلاة الضحى و سمى النَّبِيُّ (ص) صلاة الضحى صلاة الاوابين.

«وَأْتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ» حق پدر و مادر بر فرزندان بيان كرد و ايشان را بر برّ و احسان با ايشان تحريض كرد آن گه برّ اقارب وصلت رحم در آن پيوست گفت: «وَأْتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ» قري قرابت است همچون هدى بمعنى هدايت، و هى هدى فطرت النياء الاولى للتخفيف، الله تعالى درين آيت بمواسات و مبرّت مي فرمايد خویشاوندان و نزديكان ترا در نسب، و ايشان را در مال تو حق مى نهد چون درویش باشند و نيازمند و در سوره الممتحنه گشاده تر گفت كه خویشاوند مسلمان و مشرك را در مبرّت و احسان يكسان كرد، و ذلك فى قوله: «لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ» الآية... اما خویشاوند مشرك حق صلّست در مال و در خلق، نه حق واجب بحكم دين چون زكوات و صدقات و كفّارات و اجبات كه مصرف آن مسلمانان اند و باهل شرك روا

نباشد که دهند اگر چه خویشاوند باشند.

«وَأَتِذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ» قال السدى يعنى ذا القربى من رسول الله (ص) فى النسب و اليه ذهب على بن

الحسين بن على.

روى انّ على بن الحسين (ع) قال لرجل من اهل الشام أ قرأت القرآن؟ قال نعم، قال أ فما قرأت فى سورة بنى اسرائيل: «وَأَتِذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ» قال و انكم للقرابة الذى امر الله ان يؤتى حقه، قال نعم، «وَالْمُسْكِينِ وَابْنَ السَّبِيلِ» اينجا سخن تمام شد. آن گه ابتدا كرد بنهى تبذير گفت: «وَلَا تُبْذِرْ تَبْذِيرًا» اى لا تنفقها فى معصية الله و لا فى الرياء و السمعة. و كانت الجاهلية تنحر الإبل و تبذر الاموال تطلب بذلك الفخر و السمعة و تذكر ذلك فى اشعارها فامر الله جلّ و عزّ بالتفقه فى وجهها فيما يقرب منه و يزلف لديه. و سئل ابن مسعود ما التبذير قال: انفاق المال فى غير حقه.

و قال مجاهد لو انفق انسان ماله كله فى الحق ما كان تبذيرا و لو انفق مدا فى باطل كان تبذيرا.

«إِنَّ الْمُبْذِرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ» اوليانهم و اعوانهم و كلّ ملازم سنة قوم و تابع امرهم هو اخوهم. و قيل قرناؤهم فى النار و القرينان يقال لهما اخوان، «وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كُفُورًا» مبالغاً فى الكفر، الكفران ها هنا هو كفران الربوبية.

«وَأِمَّا تُعْرَضُونَ» الاعراض ها هنا الامهال و الكفّ عن البرّ، «ابْتِغَاءً» منصوب لانه مفعول له و الرحمة ها هنا رزق الدنيا، و قيل الفء و الغنيمة. درويشان صحابه چون مهجع و بلال و صهيب و سالم و خباب گاه گاه بوقت حاجت و ضرورت از رسول خداى (ص) چيزى خواستندى و رسول (ص) نداشتى و نه خواستى كه ايشان را ردّ صريح كند از شرم اعراض كردى و خاموش نشستى بر انتظار رزقى كه الله تعالى فرستد و بايشان دهد، ربّ العالمين آيت فرستاد كه: «وَأِمَّا تُعْرَضُونَ» يعنى و ان تعرض عن هؤلاء الذين امرتك ان تؤتيهم حقوقهم عند مسألتهم اياك مالا تجد اليه سبيلا حياء منهم، «ابْتِغَاءً رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ» اى لانتظار رزق من الله سبحانه ترجوه ان يأتيك، «فَقُلْ لَهُمْ قَوْلًا مَيْسُورًا» اى عدهم و عدا جميلا يعنى در آن حال خاموش منشين و ايشان را وعده جميل ده، سخنى نرم و لطيف گوى.

فكان النبي (ص) بعد نزول هذه الآية اذا سئل و ليس عنده ما يعطى قال: يرزقنا و الله و اياكم من فضله، فتأويل «مَيْسُورًا» انه يبسر عليهم فقرهم بدعائه لهم. و گفته اند اين در شأن وفد مزينه آمد كه از رسول خداى مركوب خواستند و رسول (ص) گفت: «لَا أُجِزُ مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ» قوله: «وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ» سبب نزول اين آيت آن بود كه رسول خداى (ص) نشسته بود در جمع ياران كه كودكى در آمد و گفت: انّ امّى تستكسيك درعا مادر من از تو پيراهنى ميخواهد، و بنزدك رسول هيچ پيراهن نبود مگر آنچ پوشيده بود، كودك را گفت آرى پديد آيد، وقتى ديگر باز آى، كودك باز گشت و با مادر گفت، مادر ديگر بار او را بفرستاد گفت: قل له انّ امّى تستكسيك القميص الذى عليك بگو آن پيراهن ميخواهد كه پوشيده اى، رسول (ص) در خانه شد پيراهن بر كشيده و بوى داد و عريان بنشست، وقت نماز در آمد بلال بانگ نماز گفت و

یاران همه منتظر، چون رسول (ص) نیامد همه دل مشغول شدند تا یکی از ایشان رفت و رسول را عریان دید! در آن حال جبرئیل آمد و آیت آورد: «وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ» او را نهی کرد از بخل و امساک از نفقه، میگوید چنان نه که یکبارگی دست از انفاق بر بند آری مانند کسی که دست خویش با گردن خویش بسته بود و چنان نیز نه که از همه روی دست گشاده داری و گسترده، یعنی که راه میانه گزین نه اسراف و نه تقتیر، چنانک جای دیگر گفت: «لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا» و این دلیلست که در انفاق راه اقتصاد رفتن نیکوترست، توانگر بر قدر توانگری و درویش بر قدر درویشی، چنانک الله تعالی گفت: «لِيُنْفِقَ ذُو سَعَةٍ مِّنْ سَعَتِهِ وَمَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ»، «فَتَقَدَّرَ» نصب علی جواب النفی، «مَلُومًا» ای مذموماً فی القسمة، «مَحْسُورًا» منقطعاً عن النفقة، المحسور ها هنا بمعنی الحسیر و الحسیر المنقطع عن النفقة او عن المشی و الحسرة تقطع القلب من الندم. پس ربّ العزّه تأدیب کرد منفق را و انفاق در وی آموخت گفت: «إِنَّ رَبَّكَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَقْدِرُ» ای بیسط النفقة فی موضع البسط و یقدر فی موضع التقدير فتأدّب بتأدبیه و تعلم منه. گفته‌اند که درویشان را این آیت ترغیب است در انفاق با قلت و فقر ایشان، یقول البسطان امامک فلا تمسک عن النفقة و احسن الظن بر ربّک میگوید گستراننده و بخشنده و رساننده روزی الله تعالی است آن را که خواهد چنانک خواهد رساند تو بر قدر وسع خویش انفاق باز مگیر و به الله تعالی ظنّ نیکو بر همانست که مصطفی (ص) بلال را گفت: انفق یا بلال و لا تخش من ذی العرش اقلالا، «إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا» يعلم مصالح العباد كما قال فی الآية الأخری: «وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ». قوله: «وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ» الاملاق قلة النفقة و نقص الحال و اصل الملق الخضوع املق یعنی حمله الفقر علی الملق میگوید فرزندان خویش را مکشید از بیم درویشی، قتل اینجا کنایست از نفقه باز گرفتن، اذا امسکت النفقة عن الولد فقد قتلته و اذا زوجت کریمتک من فاسق فقد قطعت رحمها.

نهی در این آیت کسی راست که مال دارد و انفاق تواند اما از بیم درویشی نفقه نکند، و در آن آیت دیگر گفت: «وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ» کسی راست که درویش بود و نفقه نتواند کرد. مفسران گفتند این در شأن قومی عرب آمد که بر عادت اهل جاهلیت دختران را زنده در خاک می‌کردند از بیم درویشی، ربّ العالمین ایشان را از آن باز زد و خبر داد که روزی ایشان و روزی فرزندان ایشان بر خدای تعالی است، اینست که گفت: «نَحْنُ نَرِزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ» تقدیره فی هذه السورة: خشية املاق بهم نحن نرزقهم و ایاکم، و فی الآية الأخری: «نَحْنُ نَرِزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ» ای خشية املاق بکم، «إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطًا كَبِيرًا» قرأ ابن عامر خطاء بفتح الخاء و الطاء مقصورة و قرأ ابن كثير خطاء بكسر الخاء و فتح الطاء ممدودة و قرأ الباقون خطاً بكسر الخاء و سکون الطاء غیر ممدودة و المعنی واحد ای انّ قتلهم کان ذنباً عظيماً. يقال خطأ خطأ مثل اثم یأثم اثمًا و خطأ یخطأ خطأ مثل لحج یلحج لحجا. و قيل الخطأ الاسم لا المصدر و کذا الخطاء.

قوله: «وَلَا تَقْرَبُوا الزَّوْجَ» الزنا وطی المرأة من غیر نکاح و لا ملک یمین و فيه إشارة الى انه اذا شمّ او



قبل أو صام أو رقق الكلام فقد قارب الزنا و الشهوة داعية الى اسباب متداعية الى افعال عادية، «إِنَّهُ» ای ان الزنا، «كَانَ فَاحِشَةً» منکرا من المعاصی و افاد کان انه لم یزل محرما، «وَسَاءَ سَبِيلًا» ای و ساء الزنا سبیلا، منصوب على التمییز.

قوله: «وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ» یعنی حرّم الله قتلها، و هی النفس المسلمة و كذا الذمی و المعاهد، «إِلَّا بِالْحَقِّ» یعنی انا ان یصیر قتلها حقا بكفر بعد ایمان أو زنا بعد احسان او قتل نفس بعمد و ذلك فیما روى ابو هريرة قال قال رسول الله (ص): امرت ان اقاتل الناس حتى یقولوا لا اله الا الله، فاذا قالوها عصموا منى دمانهم و اموالهم انا بحقها و حسابهم على الله.

و فی روایة قیل و ما حقها؟ قال زنا بعد احسان و كفر بعد ایمان و قتل نفس فیقتل بها، «وَمَنْ قُتِلَ مَطْلُومًا» من غیر ان یأتی احدی هذه الثلث، «فَقَدْ جَعَلْنَا» ای حکمنا، «لَوْلِيَّهِ سُلْطَانًا» ای حجة فی قتل القاتل ان شاء او اخذ الدية او العفو و الولی فی الآية الوارث و القریب الذی بینه و بینة قرابة توجب المطالبة بدمه، فان لم یکن له ولیّ فالسلطان ولیّه، «فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ» روا باشد که این ضمیر با قاتل شود یعنی آن کس که بابتدا قتل کند نه با ولیّ دم و باین قول اسراف بمعنی عمد است، یک قطره خون مسلمانان ریختن بنا حق اسراف است میگوید مبدا که مردم بنا حق خون ریزد و بگزارف قصد قتل مسلمان کند که یاری الله با آن خونست تا از وی قصاص کنند یا دیت ستانند، و لا یوجد قاتل النفس انا مرعوبا و قلّ ما یخرج من الدنيا انا مقتولا. و روا باشد که «لا یسرف» این ضمیر با ولیّ دم شود، و اسراف آنست که در قصاص نه آن کس را کشد که مستوجب قتل باشد بلکه دیگری را کشد یا افزونی جوید تا جماعتی را بیکی باز کشد و این عادت عرب بودست که اگر خسیسی سید قبیله ای را بکشتی اولیاء دم بآن راضی نشدندی که آن قاتل را باز کشتندی یا بر وی اقتصار کردند.

مصطفی (ص) گفت: «ان من اعنى الناس على الله ثلاثة: رجل قتل غیر قاتله او قتل بذحل الجاهلية او قتل فی حرم الله».

قرأ حمزة و الكسائي: «فلا تسرف» بتاء المخاطبة فيكون خطايا للقاتل ابتداء. و قيل لولىّ الدم. و قيل خطاب للنبي (ص) و المراد به الامّة الى يوم القيامة، و قرأ الباقر: «فلا يسرف» بالياء و الوجه ان الضمير يجوز ان يعود الى القاتل ابتداء و ان لم یجز له ذکر لانّ الحال يدلّ عليه و اسرافه انه قاتل ظلما و يجوز ان یكون الضمير عايدا الى الولیّ المذكور فی قوله: «فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطَانًا» و اسرافه انه یقتل غیر من قتل او یقتل اكثر من القاتل كما ذكرنا، «إِنَّهُ كَانَ مَنصُورًا» ای ولیّ المقتول هو المنصور بدفع الامام اليه القاتل فان شاء قتل او عفا او اخذ الدية. و قيل الهاء كناية عن المقتول ای انّ المقتول بغير الحق منصور فی الدنيا بالقصاص و فی الآخرة بجزيل الثواب.

«وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» الاحسن هو القيام بحفظ ماله و حسن النفقة عليه فی غیر تبذیر مترف او تضییق محفف، و قيل «بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» ای بما یحفظ اصوله و یثمر فروعه. و قيل هی التجارة،

«حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ» ثمانی عشره سنة. و قيل الاحتلام مع ايناس الرشد، «وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ» يعنى اوامر الله و نواهيه. و قيل هو العهد فى الوصية بمال اليتيم. و قيل كل عقد من متعاقدين، «إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا» اى مطلوباً. و قيل ان ناقض العهد كان مسئولاً عنه فحذف المضاف و اقيم المضاف اليه مقامه.

«وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كِلْتُمْ» اى لا تبخسوا الناس فى الكيل و لا تطفؤا و كذلك الوزن و هو قوله: «وَزِنُوا بِالْقِسْطِ الْمُسْتَقِيمِ» قرأ حمزة و الكسائى و حفص: «بِالْقِسْطِ» بكسر القاف و قرأ الباقون «بِالْقِسْطِ» بضم القاف و هما لغتان كالقرطاس و القرطاس، و القسطاس هو الميزان بلغة الروم صغر او كبر. و قيل هو القبان. قال الزجاج هو ميزان العدل اى ميزان كان من موازين الدراهم و الدنانير و غيرهما، «ذَلِكَ خَيْرٌ» اى الايفاء اكثر بركة فى الدنيا، «وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا» اى مآلاً و مرجعاً فى العقبى.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: «وَأَقْضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ» خداوند حكيم، كردگار قديم، نيكوكار مهربان كريم، جلّ جلاله و عظم شأنه، و عزّ كبرياؤه درين آيت بندگان را بعبوديت مى فرمايد، و عبوديت سه چيز است: رؤيت منت، و جهد خدمت، و بيم خاتمت. رؤيت منت خليل راست كه ميگفت: «الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ». جهد خدمت حبيب راست كه وى را گفت: «مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَىٰ». بيم خاتمت يوسف صديق راست كه گفت: «تَوَقَّئِنِي مُسْلِمًا».

هر كه در ميدان عبوديت در صف خدمت بایستاد و قدم بر گل مراد نهاد و حضرت عزّت را كعبه آمال خود ساخت، الله نيز اهل مملكت را بخدمت او بدارد و در دو جهان كار وى بى وى بسازد، اينست كه مصطفى (ص) گفت: «من كان لله كان الله له»

هر كرا در عبوديت مراقبت نيست بر بساط قربت او را مشاهدت نيست.

و بدانك سالكان راه عبوديت سه مرداند: يكي عابد نفس وى مقهور خوف عقوبت. يكي عارف دل وى مقهور سطوت قربت. يكي محبّ جان وى مقهور كشف حقيقت. هر گه كه عابد خواهد تا بند مجاهدت از روزگار خود بردارد ناگاه در عنوان نامه عتاب حق نگرده، در مقام خجل سر افكنده گردد، بزبان ندامت عذر خواهد. و هر گه كه عارف خواهد تا علم شادى و بسطت بحكم قربت ظاهر كند، ناگاه سلطان هيبت حق پيدا گردد، در وده دهشت افتد، گهي نظاره جلال كند از هيبت بگدازد، همه حيرت بر حيرت بيند، گهي نظاره جمال كند از شادى و طرب بنازد، همه نور و سرور بيند، بزبان حال گويد:

جمالك نزهتى و رضاك عيشى	و حبك لى من الاديان دينى
با طلعت تو شب نبود نيز بگيتى	با دولت تو غم نبود نيز بعالم
چشمى كه ترا ديد شد از درد معافا	جانى كه ترا يافت شد از مرگ مسلم

اينست حال آدمى، گه در روضه اشتياق، گه در حفره افتراق، گه در چنگ قبض اسير خود گشته، گه در

قبضه بسط نواخته لطف حق.

یکی از پیران طریقت گفت: با خواص در سفری بودم بمنزلی فرو آمدیم، شیری بیامد نزد ما بخت، من از بیم برخاستم بر درختی شدم، تا بامداد بر شاخ درخت می‌بودم، خواص بخت و از آن شیر نیندیشید، روز دیگر چون بمنزل دیگر فرو آمدیم پشهای برو نشست تا بامداد از اذی پشه می‌نالید، گفتم ای شیخ: دوش از شیر بدان عظیمی باک نداشتی و نیندیشیدی امشب از پشهای بدین ضعیفی چرا چندین بنالی؟ جواب داد که دوش ما را از خود فرا گرفته بودند، از خود بر بوده و رقم نیستی بر صفات ما کشیده، از خود بی خود گشته و بحق قائم شده، و امشب ما را بما باز دادند تا پشهای بدین ضعیفی ما را اسیر روزگار خود کرد.

... «أَلَا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا» إِنَّ الْحَقَّ جَلَّ جَلَالُهُ أَمْرُ الْعَبْدِ بِمُرَاعَاةِ حَقِّ الْوَالِدَيْنِ وَ هُمَا مِنْ جِنْسِ الْعَبْدِ فَمَنْ عَجَزَ عَنْ حَقِّ جِنْسِهِ فَاتَى يَقُومُ بِحَقِّ رَبِّهِ: وَ سَأَلَ أَبُو عَثْمَانَ عَنْ بَرِّ الْوَالِدَيْنِ فَقَالَ إِنَّ لَ تَرْفَعُ صَوْتَكَ عَلَيْهِمَا وَ لَا تَنْظُرَ إِلَيْهِمَا شِزْرًا وَ لَا يَرِيَا مِنْكَ مَخَالَفَةً فِي ظَاهِرٍ وَ لَا بَاطِنٍ وَ أَنْ تَحْتَرِمَهُمَا مَا عَاشَا وَ تَدْعُو لَهُمَا إِذَا مَاتَا وَ تَقُومُ بِخِدْمَةِ أَوْدَانِهِمَا بَعْدَ هُمَا

فَإِنَّ النَّبِيَّ (ص) قَالَ: إِنَّ مِنْ أِبْرَ الْبِرِّ أَنْ يَصِلَ الرَّجُلُ أَهْلَ وَدِّ أَبِيهِ، وَ كَانَ النَّبِيُّ (ص) إِذَا ذَبَحَ شَاةً تَتَّبَعَهَا صِدَائِقُ خَدِيجَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا.

بر جمله حق پدر و مادر، گفته‌اند که نه چیز است، پنج در زندگانی ایشان و چهار بعد از وفات ایشان اما آن پنج که در زندگانی ایشانست: بهمه دل ایشان را دوست داشتن و بزبان نیکویی گفتن و بتن خدمت بلیغ کردن و بمال عون کردن و فرمان ایشان بردن بآنچ رضای خدا در آن باشد. اما آن چهار که بعد وفات ایشان است: خصمان ایشان را خشنود کردن و از خیرات خویش ایشان را نصیب کردن و ایشان را دعا گفتن و از هر چه روان ایشان از آن بازار بود پرهیز کردن. درین آیات حق پدر و مادر بر فرزندان واجب کرد و کیفیت مراعات ایشان در آن بیان کرد آن گه حق خویشاوندان و نزدیکان بر جمله در آن پیوست، گفت: «وَ آتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ» وَ مِمَّا يَتَعَلَّقُ بِهَذِهِ الْآيَةِ مِنَ الْأَخْبَارِ وَ الْأَثَارِ. مَا رَوَى أَنَّ النَّبِيَّ (ص) قَالَ: الرَّاحِمُونَ يَرْحَمُهُمُ الرَّحْمَنُ أَرْحَمُوا مِنْ فِي الْأَرْضِ يَرْحَمُهُمْ مِنْ فِي السَّمَاءِ، الرَّحْمُ شَجْنَةُ مِنَ الرَّحْمَنِ فَمَنْ وَصَلَهَا وَصَلَهُ اللَّهُ وَ مَنْ قَطَعَهَا قَطَعَهُ اللَّهُ، قَالَ سَفِيَانُ الشَّجْنَةُ الشَّيْءُ الْمَلْتَزِقُ.

وَ رَوَى أَنَّهُ قَالَ أَخْبَرَنِي جِبْرَائِيلُ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: أَنِّي أَنَا اللَّهُ ذُو الرَّحْمَةِ خَلَقْتُ الرَّحْمَ وَ اسْتَفْتَقْتُ لَهُمَا اسْمًا مِنْ اسْمِي فَمَنْ وَصَلَهَا وَصَلْتَهُ وَ مَنْ قَطَعَهَا قَطَعْتَهُ.

وَ قَالَ (ص) أَعْجَلُ الطَّاعَةِ ثَوَابًا صَلَاةَ الرَّحْمِ حَتَّى إِنَّ الْقَوْمَ يَنْمُو أَمْوَالَهُمْ وَ يَكْتُمُونَ عَدَدَهُمْ بِصَلَاةِ الرَّحْمِ وَ أَنْهُمْ لَفَجْرَةٌ وَ أَعْجَلُ الْمَعْصِيَةِ قَطِيعَةَ الرَّحْمِ وَ الْبَغَى.

وَ قَالَ يَبْعَثُ اللَّهُ تَعَالَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ الرَّحْمَ وَ الْأَمَانَةَ أَحَدِيهِمَا عَنِ يَمِينِ الْعَرْشِ وَ الْأُخْرَى عَنِ يَسَارِهِ وَ لِكُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهُمَا عَيْنَانِ تَبْصُرَانِ وَ لِسَانٌ فَصِيحٌ وَ مَمَرٌ الْخَلْقِ عَلَيْهِمْ فَلَا يَمُرُّ أَحَدٌ آتَا وَ تَقُولُ الرَّحْمُ وَ أَصْلُ يَا رَبِّ، قَاطِعٌ يَا رَبِّ، وَ تَقُولُ الْأَمَانَةُ آمِينَ يَا رَبِّ، خَائِنٌ يَا رَبِّ. وَ قَالَ لَا تَنْزِلُ الرَّحْمَةُ عَلَى قَوْمٍ فِيهِمْ قَاطِعٌ رَحِمٍ.

و جاء رجل الى رسول الله (ص) فقال يا رسول الله انّ رحمی قد رفضونی و قطعونی فارفضهم كما رفضونی و اقطعهم كما قطعونی، قال اذا يرفضكم الله جميعا و ان انت وصلت و قطعوك كان معك من الله ظهير عليهم.

و قال (ص) ليس الواصل بالمكافى و لكن الواصل من اذا قطعت رحمه وصلها.

و حكى عن معروف الكرخى قال: كان رجل مسرف على نفسه و لكن كان واصلا لرحمه، فلما مات رأيته فى المنام و بيده لواء من نور فى جمع عظيم عليهم ثياب من نور و بين ايديهم نور و من خلفهم نور و عن ايمانهم نور و عن شمانلهم نور يكاد نورهم يخطف البصر و هم يقولون بصوت رفيع: «وَأْتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ وَ الْمِسْكِينَ وَ ابْنَ السَّبِيلِ». فقلت له من هؤلاء؟ قال الواصلون للارحام، فقلت بم نلت ما نلت و قد كنت كما كنت؟ فقال بصلتى الارحام وصلت الى الانعام فى دار السلام بين يدي ذى الحلال و الاكرام.

### ه النوبة الاولى

قوله تعالى: «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ» و پس هر ظنى مرو بنادانى و آنچه ندانى مگوى، «إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤَادَ» که از نبوشیدن و نگرستن و اندیشیدن بدل، «كُلُّ أَوْلِيَاكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولا (۳۶)» شما را بخواهند پرسید.

«وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا» و در زمین بکشتی مرو، «إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ» که نه در زمین فرو خواهی شد اگر فروتنی کنی، «وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا (۳۷)» و نه با کوه هم سر خواهی شد اگر بر تنی کنی.

«كُلُّ ذَلِكَ كَانَ سَيِّئُهُ» آن همه بد است، «عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا (۳۸)» بنزدیک خداوند تو ناپسندیده.

«ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَى إِلَيْكَ رَبُّكَ» آن همه از آن پیغام است که الله تعالى داد بتو، «مِنَ الْحِكْمَةِ» از علم، «وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ» و با الله تعالى خدایی دیگر مخوان، «فَتُلْقَى فِي جَهَنَّمَ» که در او کنند ترا در دوزخ، «مَلُومًا مَذْحُورًا (۳۹)» نکوهیده و رانده.

«أَفَأَصْفَاكُمْ رَبُّكُم بِالْبَنِينَ» باش خداوند بگزید شما را پسران، «وَأَتَّخَذَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا» و خود را از فریشتگان دختران گرفت، «إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلًا عَظِيمًا (۴۰)» شما می گوئید سخنی بزرگ.

«وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ» سخن روی بر روی گردانیدیم درین قرآن، «لِيَذَّكَّرُوا» تا دریابند و پند پذیرند، «مَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا نُفُورًا (۴۱)» و نمیفزاید ایشان را این سخن مگر رمیدن.

«قُلْ لَوْ كَانَ مَعَهُ آلِهَةٌ» گوی اگر با الله تعالى خدایان دیگر بودی «كَمَا يَقُولُونَ» چنانکه شما می گوئید،

«إِذَا لَابْتَعَوْا إِلَىٰ ذِي الْعَرْشِ سَبِيلًا (۴۲)» آن گه آن خدایان اگر بودندی بخداوند عرش راه جستندی.

«سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَىٰ عَمَّا يَقُولُونَ» چون پاکست و برتر از آنچه می گویند «عُلُوقًا كَبِيرًا (۴۳)» برتری بزرگ.

«تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَ الْأَرْضُ» بپاکی می ستاید او را آسمان ها هر هفت و زمینها، «وَمَنْ فِيهِنَّ» و

هر که در آنست، «وَأِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ» و نیست هیچیز مگر که او را می ستاید و بپاکی او را

سخن میگوید بحمد الله، «وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ» لکن شما در نمی‌یابید ستودن ایشان، «إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا» که الله تعالی فرا گذارنده است دشمنان را ببردباری، «غُورًا (٤٤)» پوشنده است بر آشنایان بآمرزگاری.

«وَ إِذَا قُرَأَتِ الْقُرْآنُ» و هر گه که قرآن در خواندن گری، «جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَسْتُورًا (٤٥)» ما میان تو و میان ایشان که بنخواهند گروید برستاخیز پرده‌ای فرو گذاریم پوشیده.

«وَ جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً» و بر دلهای ایشان غلافها و پرده‌ها او کنیم، «أَنْ يَفْقَهُوهُ» تا در نیابند آنچه می‌خواهیم، «وَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرًا» و در گوشهای ایشان گران، «وَ إِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ» و هر گه که یاد کنی خداوند خویش را در قرآن به یگانگی، «وَلَوْ أَعْلَى أَدْبَارِهِمْ نُفُورًا (٤٦)» می‌رمند ایشان باز پس.

«نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَسْتَمِعُونَ بِهِ» ما می‌دانیم که ایشان بچه می‌نیوشند «إِذْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ» آن گه که می‌نیوشند بتو، «وَ إِذْ هُمْ نَجْوَى» و خدا داناست بایشان بآن راز که میکنند با یکدیگر، «إِذْ يَقُولُ الظَّالِمُونَ» که کافران می‌گویند، «إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا (٤٧)» پی نمی‌برید مگر بمردی جادویی کرده با او.

«انظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ» در نگر که چند مثلها ترا زدند، «فَضَلُّوا» و گمراه گشتند، «فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا (٤٨)» نمی‌توانند که فرا سامان راهی برند.

«وَ قَالُوا إِذَا كُنَّا عِظَامًا وَ رُفَاتًا» و گفتند باش که ما استخوان گردیم و خاک خرد، «أَ إِنَّا لَمَبْعُوثُونَ» باش ما برانگیختنی‌ایم، «حَاقًا جَدِيدًا (٤٩)» آفریده‌ای نو بآفرینش نو.

### النوبة الثانية

قوله تعالی: «وَ لَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ» ای لا تقولن فی شیء ما لم لا تعلم می‌گوید آنچه ندانی در آن سخن مگوی، چون رسول خدا (ص) را نهی میکنند از گفتن آنچه وی را در آن علم نبود با کمال حکمت او و توفیق الله تعالی با او، پس با دیگران که در سخن ایشان گزاف و اسراف رود چتوان گفت؟! یقال قفوت الرجل اقفوه اذا اتبعت اثره، فالتأویل لا تتبعن لسانك من القول، «ما لیس لك به علم» و كذلك من جمیع العمل می‌گوید از گفتار و کردار آنچه ندانی مگوی و مکن. قتاده گفت: این آنست که گوید دیدم و ندیده باشد، یا گوید شنیدم و نشنیده باشد، یا گوید دانستم و ندانسته باشد. مجاهد گفت: این نهی است از قذف و رومی، ای لا ترم احدا بما لیس لك به علم، و اصل القفو البهت و القذف بالباطل، یقال قفوت الرجل اذا قذفته بریبة و منه قول النبی (ص): نحن بنو النضر بن کنانة لا نقفوا امنا و لا ننتفی من ابینا.

و قيل هو نهی عن شهادة الزور، «إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤَادَ» امر بحفظ اللسان ثم اعقبه بحفظ البصر و السمع و الفؤاد، «كُلُّ أَوْلِيكَ» ای كل هذه فاجراه مجرى العقلاء، «كَانَ عَنْهُ مَسْئُولا» تسأل هذه الاعضاء عما قاله و عمله و يستشهد بها كما قال تعالی: «يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنُهُمْ» الآية... و قيل يسئل الله العباد فيما استعملوا هذه الحواس.

«وَ لَا تَمْشُ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا» یعنی بطرا مختالا فخورا لا ترى فوقك مزيدا، «إِنَّكَ لَنْ تَخْرُقَ الْأَرْضَ» ای لن تقطعها بكبرك حتى تبلغ آخرها، «وَ لَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا» ای و لا ان تطاول الجبال یعنی ان قدرتك لا

تبلغ هذا المبلغ فيكون ذلك وصلة الى الاختيال. و قيل «إِنَّكَ لَنْ تَخْرُقَ الْأَرْضَ» متواضعا، «وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا» متجبرا معنى آيت آنست كه اي آدمي بكشي در زمين مرو كه تو عاجزي و عاجز را نرسد كه كشي كند و كبر آرد و بزرگي نمايد، و نه آن كس كه كبر آرد بکبر خود جايي مي رسد برتبت كه ديگران كه كبر ندارند آنجا مي نرسند.

مصطفى (ص) گفت: يحشر المتكبرون يوم القيامة امثال الذر في صور الناس يعلوهم كل شيء من الصغار يقادون الى سجن في النار. يقال له بولس تلوهم نار الانيار يسقون من طينة الجبال عصارة اهل النار. «كُلُّ ذَلِكَ كَانَ سَيِّئُهُ» قرأ ابن عامر و اهل الكوفة: «سَيِّئُهُ» على الاضافة، اي كان سيئ ما ذكرنا و عددنا عليك، «عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا» قال الحسن ان الله ذكر امورا في قوله: «وَقَضَىٰ رَبُّكَ» الى هذا الموضع، منها حسن و منها سيئ و السيئ من كل ذلك كان عند ربك مكروها مي گوید آن همه كه برداديم و بر شمرديم بدانك شما را از آن باز زدند، بنزدك خداوند تو ناشايست است و ناپسنديده، باقى قرأء «سَيِّئُهُ» بتنوين خوانند يعنى كل ما نهى الله عنه كان سيئة عند ربك مكروها، فيه تقديم و تأخير اي كل ذلك كان مكروها سيئة. و قيل رجع الى المعنى و هو الذنب و الذنب مذكر.

«ذَلِكَ» با كل شود يعنى آن همه كه فرموديم يا از آن باز زديم و نهى كرديم، «مِمَّا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ رَبُّكَ» از آن پيغام و وحى است كه الله تعالى بتو داد، «مِنَ الْحِكْمَةِ» از آن سخن درست راست و موعظه نيكو در قرآن. قال ابن عباس هذه الثماني عشرة آية كانت في الواح موسى التي كتب الله سبحانه انزلها على محمد (ص)، ابتداؤها: «لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ» و آخرها: «مَذْحُورًا» قوله تعالى: «وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتُنْفَلِي فِي جَهَنَّمَ مَلُومًا» تلوم نفسك و تستحق الملامة من غيرك، «مَذْحُورًا» مطرودا مبعدا من رحمة الله، هذا خطاب للنبي (ص) و المراد به غيره. و قيل تقدير الآية: قل يا محمد للكافر: «لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتُنْفَلِي فِي جَهَنَّمَ مَلُومًا مَذْحُورًا».

«أَفَأَصْفَاكُمْ رَبُّكُم بِالْبَنِينَ» اين خطاب با مشركان عربست كه مي گفتند: الملائكة اناث و انها بنات الله لذلك سترهم، استفهامست بمعنى انكار و توبيخ، «أَفَأَصْفَاكُمْ» يعنى اتركهم، و الاصفاء الايثار و الاختيار تدخل الطاء فيها كما تدخل في الاصطبار و الاصطياد، يقول تعالى اتركهم و اختصم بالاجل و جعل لنفسه الادون، «إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلًا عَظِيمًا» يعظم الاثم فيه و العقوبة عليه.

«وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ» اي كررنا القول في القرآن من المواعظ و الاخبار ما درين قرآن سخن روى بروى گردانيديم، توحيد و صفات، حكم و آيات، وعد و وعيد، امر و نهى، محكم و متشابه، ناسخ و منسوخ، قصص و اخبار، حكم و امثال، حجج و اعلام، تنبيه و تذكير، «لِيَذَّكَّرُوا» يعنى ليتذكر، آن را كرديم تا در يابند و پند پذيرند. قرأ حمزة و الكسائي: «لِيَذَّكَّرُوا» بسكون الذال و ضم الكاف و تخفيفها، يعنى ليذكروا الادلة فيؤمنوا به و قد يأتي الذكر و المراد به التذکر و التدبیر، كما قال تعالى: «خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَ اذْكُرُوا مَا فِيهِ» اي تدبروه و ليس يراد به ضد النسيان و قرأ الباقون «لِيَذَّكَّرُوا» بفتح الذال و الكاف و تشديدهما و

الاصل ليتذكروا كما ذكرنا فادغم التاء في الدال، و المعنى ليتدبروا، كما قال تعالى: «وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِيهِمْ لِيَذَكَّرُوا». و قال: «وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ» و اراد التدبر لا ضد النسيان.

و قيل: «وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ» يعنى اكثرنا صرف جبرئيل اليك به لم ينزله مرة واحدة بل نجوما كثيرة كقوله: «وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ»، «وَمَا يَزِيدُهُمْ» تصريفا و تذكرنا: «إِنَّا نُفُورًا» ذهابا و تباعدا عن الحق و عن النظر و الاعتبار به، كقوله: «وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا». ايشان را نفرت از آن می افزود كه اعتقاد نداشتند در قرآن كه كلام حق است راست و درست، بلكه اعتقاد داشتند كه باطلست و افسانه پيشينيان، شبه حيل و دستان، پس هر چند كه بیشتر می شنيدند نفرت ايشان بیشتر می بود.

«قُلْ» يا محمد لهؤلاء المشركين، «لَوْ كَانَ مَعَهُ آلِهَةٌ كَمَا يَقُولُونَ» ابن كثير و حفص: «يَقُولُونَ» خوانند بيا، اي كما يقول المشركون من اثبات آلهة من دونه. باقى «تقولون» بتا خوانند، و قد ذكرنا وجهه، «إِذَا لِبِئَعًا إِلَى ذِي الْعَرْشِ سَبِيلًا» اين را دو وجه است از معنى: يكي لو كان فى الودّ آلهة لطلبوا مغالبة الله و الاستيلاء على ذى العرش جلّ جلاله، اگر در وجود با الله تعالى خدايان بودى چنانك شما می گوئيد كه كافرينيد ايشان بخداوند عرش كه الله است يكتا و معبود بى همتا راه جستندى، يعنى بهره خواستندى و مغالبه و كاويدن جستندى.

معنى ديگر لابتغوا اليه الوسيلة لانهم عرفوا قدرته و عجزهم، كقوله تعالى: «يَبْتَغُونَ إِلَى رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ» ميگويد آن خدايان اگر بودندى بخداوند عرش تقرب كردندى و نزديكى جستندى از آنك قدرت الله تعالى و عجز خویش شناختندى.

«سبحانه و تعالى عما تقولون» بتاء مخاطبة حمزه و كسايى خوانند، على مخاطبة القائلين، باقى «عَمَّا يَقُولُونَ» بيا خوانند، و وجهه ما ذكرناه فى قوله «كَمَا يَقُولُونَ» و يجوز ان يكون قوله: «سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يَقُولُونَ» تنزيه الله نزهة تعالى نفسه عن دعويهم فقال: «سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يَقُولُونَ» اي هو منزّه عن الشركة فى الالهية و عما ادعوا من الباطل «عُلُوًّا كَبِيرًا» و كان القياس تعاليا لكن رده الى الاصل كقوله: «أُنَبِّئُكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا».

«تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَ الْأَرْضُ وَ مَنْ فِيهِنَّ» قرأ ابو عمرو و يعقوب و حمزة و الكسائى و حفص بتاء التانيث لانّ الفاعل مؤنث و قرأ الباقون «يسبح» بالياء لانّ فاعله غير حقيقى التانيث لانه جمع و مع ذلك فالفعل مقدّم، و المعنى قامت السماوات و الارض بالدلالة على قدرته و الالاحه الى حكمته فصار قيامها للصانع تسبيحا، ثمّ هى سبّحت له ناطقة بكلمات التسبيح انطقها الله عزّ و جلّ بها مقتدرا على انطقها نطقا مؤيسا للعقول عن فهمها هفت آسمان و هفت زمين و هر چه در آن دليلند بر كمال قدرت و حكمت و جلال عزّت و وحدانيت آفريدگار، همه او را طاعت دار و ستاينده، و ربوبيت او را گواهي دهند، هر چه مؤمنست زبان او و دل او بپاكي الله تعالى گواهي می دهند، و آنچه كافرست صورت او و دولت او و رزق او و كار و بار او بر توانايى و دانايى الله تعالى راه می نمايد، «وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ» قومی گفتند اين در

حیوانات که ذوات الارواح اند مخصوص است، و قول درست آنست که عامّ است در حیوانات و نامیات و جمادات، همه الله تعالی را می ستایند و تسبیح می کنند و بپاکی وی سخن می گویند، و آدمی را بدر یافت آن راه نه، و بدانستن بخود هیچ سامان نه، اینست که ربّ العزّه گفت: «وَ لَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ» لانه بغير لسانكم و لغتكم. و قيل هذه مخاطبة للكفار لانهم لا يستدلون و لا يعرفون، و كيف يعرف الدليل من لا يتأمله. و قيل «لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ» لانها تتكلم فى بعض الحالات دون بعض.

قال ابو الخطاب كذا مع يزيد الرقاشى عند الحسن فى طعام فقدّموا الخوان فقال: كان يسبّح مرّة، فذلك قول النبي (ص) ما عضهت عضاه انا بتركها التسبيح.

و عن خالد بن معدان عن المقدم بن معدى كرب قال: انّ التراب يسبّح ما لم يبتل فاذا ابتل ترك التسبيح، و انّ الورق لتسبّح ما دامت على الشجر فاذا سقطت تركت التسبيح، و انّ الماء ليسبّح ما دام جاريا فاذا ركد ترك التسبيح، و انّ الثوب ليسبّح ما دام جديدا فاذا وسخ ترك التسبيح، و انّ الوحش اذا صاحت سبّحت و اذا سكنت تركت التسبيح، و انّ الطير لتسبّح ما دامت تصيح فاذا سكنت تركت التسبيح، و انّ الثواب الخلق ينادى فى اول النهار: اللهم اغفر لمن نقانى و قيل صرير الباب و خفيف الريح و رعد السحاب من التسبيح لله عزّ و جلّ. و قال عكرمة الشجرة تسبّح و الاسطوانة تسبّح و الطعام يسبّح.

و عن جابر بن عبد الله قال قال رسول الله (ص) الا اخبركم بشيء امر به نوح ابنه: ان نوحا قال لابنه يا بنى امرك ان تقول سبحان الله و الحمد لله، فانها صلاة الخلق و تسبيحهم و بها يرزقون، قال الله تعالى: «وَ اِنْ مِنْ شَيْءٍ اِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ».

و قال و هب ان تبنى بيت مسجد انا و قد كان يسبّح الله ثلاثمائة سنة و عن انس بن مالك قال كنا عند النبي (ص) فاخذ كفا من حصى فسبّحن فى يد رسول الله (ص) حتى سمعنا التسبيح ثم صبّهن فى يد ابى بكر فسبّحن حتى سمعنا التسبيح ثم صبّهن فى يد عمر فسبّحن حتى سمعنا التسبيح ثم صبّهن فى يد عثمان فسبّحن حتى سمعنا التسبيح ثم صبّهن فى ايدينا فما سبّحت فى ايدينا.

و عن جعفر بن محمد (ع) قال مرض رسول الله (ص) فاتاه جبرئيل بطبقه فيها رمان و عنب، فاكل النبي (ص) فسبّح ثم دخل الحسن و الحسين فتناولوا منه فسبّح العنب و الرمان، «إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا» عن جهل العباد، «غفوراً» لذنوب المؤمنين.

«وَ إِذَا قُرَأَتِ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَسْثُورًا» در معنى اين آيت دو وجه گفته اند: يكى آنست كه قومى كافران رسول خداى را اذى مى نمودند چون قرآن خواندى، و او را منع مى كردند از رفتن بنماز، ربّ العالمين ايشان را از وي در حجاب كرد و رسول (ص) را از چشم ايشان بپوشيد تا او را نمى دیدند چون بيرون آمدی يا قرآن خواندی، و آن حجاب بسه آيت است از قرآن چنانك كعب گفت در تفسير اين آيت، قال: كان رسول الله (ص) يستتر من المشركين بثلاث آيات، الآية التى فى الكهف: «إِنَّا جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرًا»، و الآية التى فى النحل: «أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ



سَمِعَهُمْ وَ أَبْصَارِهِمْ»، و الآية التي في الجاثية: «أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَ أَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَ خَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةً». قال كعب فحدثت بهنّ رجلا بالشام فاسر بارض الروم فمكث فيهم ما شاء الله ان يمكث ثم قرأ بهنّ و خرج هاربا فخرجوا في طلبه حتى يكونوا معه على طريقه و لا يبصرونه.

و روى عن عطاء عن سعيد قال لما نزلت: «تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ»

جاءت امرأة ابى لهب الى النبي (ص) و معه ابو بكر فقال يا رسول الله لو تنحيت عنها انا تسمعك فانها بذية، فقال النبي (ص) انه سيحال بيني و بينها فلم تره، فقالت لابي بكر هجانا صاحبك، فقال و الله ما ينطق بالشعر و لا يقوله، قالت انك لمصدق فاندفعت راجعة. فقال ابو بكر يا رسول الله اما رأتك؟ قال لا لم يزل ملك بيني و بينها يسترنى حتى ذهبت.

و قوله: «حِجَابًا مَسْتُورًا» يعنى ساترا، مفعول بمعنى فاعل، كقوله: «إِنَّهُ كَانَ وَعَدُهُ مَأْتِيًا» اى آتيا. و قيل مستورا عن اعين الناس فلا يرونه.

وجه ديگر در معنى آيت آنست كه: «إِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ» يا محمد «جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ» لا يقرّون بالبعث و الثواب و العقاب، «حِجَابًا» يحجب قلوبهم عن فهم ما تقرأ عليهم، باين قول تأويل حجاب مهر است كه الله تعالى بر دل ايشان نهاد تا حق را در نيابند و بندانند. و دليل برين قول آنست كه بر عقب گفت: «وَ جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً» جمع كنان و هو ما ستر، «أَنْ يَفْقَهُوهُ» يعنى ان لا يفقهوه او كراهة ان يفقهوه، «وَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرًا» اى ثقلا يمنع عن الاستماع، «وَ إِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ» يعنى و اذا قلت لا اله الا الله فى القرآن و انت تتلوه، «وَ كَوَّلُوا عَلَى أُنْبَارِهِمْ» رجعوا على اعقابهم، «نُفُورًا» من استماع التوحيد، و النفور مصدر نفر اذا هرب و يجوز ان يكون جمع نافر مثل قاعد و قعود و جالس و جلوس.

«نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَسْتَمِعُونَ بِهِ» سبب نزول اين آيت آن بود كه امير المؤمنين على (ع) اشراف قريش را بر طعامى خواند كه ايشان را ساخته بود و رسول خدا (ص) حاضر بود آن ساعت بر ايشان قرآن خواند و بر توحيد دعوت كرد ايشان با يكديگر براز مى گفتند: هذا ساحر، يكي مى گفت شاعر، يكي مى گفت كاهن، يكي مى گفت مجنون، رب العالمين آيت فرستاد در آن حال كه: «نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَسْتَمِعُونَ بِهِ» يسمع بعضهم بعضا، «إِذْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ» يصغون اليك يسمعون القرآن، «وَ إِذْ هُمْ نَجْوَى» النجوى اسم للمصدر، اى و اذ هم ذووا نجوى يتناجون بينهم بالكذب و الاستهزاء، «إِذْ يَقُولُ الظَّالِمُونَ» اى المشركون، «إِنْ تَتَّبِعُونَ» اى ما تتبعون، «إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا» قال ابو عبيدة المسحور الذى سحر فزال عقله و صار مجنونا. و قيل مسحورا ذو سحر يأكل و يشرب كساير الناس و السحر الرئة. و قيل مسحورا مخدوعا مغرورا مكذوبا و قيل نزل فى قوم اجتمعوا فى دار الندوة و كانوا اذا ارادوا مشورة اجتمعوا هناك، يعنى و اذ هم نجوى فى دار الندوة فبعضهم يقول انه ساحر و بعضهم يقول انه مجنون و بعضهم يقول انه كاهن، فقال تعالى: «انظروا كيف ضربوا لك الأمثال» يعنى نصبوا لك الالقباب و تخرصوا لك الاسماء و بينوا لك الاشباه حتى شبهوك بالساحر و الكاهن و الشاعر و المجنون، «فَضَّلُوا» عن الحق بى سامان ماندند در كار تو و فرو ماندند، اگر ترا جادو گفتند

جادوان را دیدند و جادو نیافتند ترا، و گر دیوانه گفتند دیوانگان را دیدند و دیوانه نیافتند ترا، و گر شاعر گفتند شاعران را دیدند و شاعر نیافتند ترا، و گر دروغ زن خواندند دروغ زنان را دیدند و دروغ زن نیافتند ترا، «فَضَّلُوا» نه فرا راستی راه می‌یابند نه با باطل کردن تو می‌تواند در ماندند، «فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا» نمی‌توانند که فرا سامان راهی برند «وَقَالُوا» یعنی منکری البعث، «أَ إِذَا كُنَّا عِظَامًا» بعد الموت، «رُفَاتًا» ای ترابا، «أَ إِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا» نبعث و نخلق خلقا مجددا حین صرنا عظاما و رفاتا حطاما، و کلّ مدقوق مبالغ فی الدق رفات و مرفوت. و قيل العظم اذا تحطم فهو رفات.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ» الآية... در این آیت هم موعظت است هم تذکرت هم تهدید، موعظه بلیغ و تذکرت بسزا و تهدید تمام، پند میدهد تا بنده از کار دین غافل نماند، در یاد میدهد تا بنده حق را فراموش نکند، بیم می‌نماید تا بنده دلیر نشود، می‌گوید آدمی زبان گوشدار آنچه ندانی مگوی، سمع گوشدار بشنیدن باطل مشغول مکن، دیده گوشدار بناشایست منگر، بدل هشیار باش اندیشه فاسد مکن که فردا ترا از آن همه خواهند پرسید، زبان را شاهراه ذکر حق گردان تا بفلاح و پیروزی رسی که می‌گوید جلّ جلاله: «وَأَذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» گوش را بر سماع کلام حق دار تا از رحمت بهره یابی که می‌گوید: «فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ»، چشم را بر نظر عبرت گمار تا برخوردار باشی: «فَأَنْظِرْ إِلَىٰ آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ»، دل را با مهر او پرداز و غیر او فرو گذار: «قُلِ اللَّهُ ثُمَّ دَرُّهُمْ».

بو سعید خراز گفت: من استقرت المعرفة في قلبه لا يبصر في الدارين سواه و لا يسمع الا منه و لا يشتغل الا به هر آن دل که معرفت درو جای گرفت اندیشه هر دو سرای ازو برخاست، بهر چه نگرند حق را ببیند و هر چه شنود از حق شنود، یکبارگی دل با حق پردازد و بمهر وی نازد، از اینجا آغاز کند خدمت در خلوت و مکاشفت حقیقت و استغراق در موصلت، خدمت در خلوت از آدمیان نهان، مکاشفت حقیقت از فریشتگان نهان، استغراق در موصلت از خود نهان.

قوله: «وَلَا تَمْشُ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا» خیلا و تبختر و تکبر از نتایج غفلتست و دوام غفلت از شهود حق باز ماندن است، مصطفی (ص) گفت: «ان الله تعالى اذا تجلى لشيء خشع له» اگر تجلی جلال حق بدل بنده پیوسته بودی، بنده بر درگاه عزت کمر بسته بودی، و بندهوار بنعت انکسار پیش خدمت بودی، چون تجلی سلطان ذو الجلال بر سر بنده اطلاع کند، زبان در ذکر آید و دل در فکر، حکم هیبت غالب گردد و نعت مرح ساقط آراسته خلعت بندگی گشته و از تجبر و تکبر باز رسته، يقول الله تعالى: «يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ قَلْبٍ مُّتَكَبِّرٍ جَبَّارًا».

«وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِيَذَّكَّرُوا» الآية... اتباعنا دليلا بعد دليل و اقمنا برهانا بعد برهان و ازحنا كلّ علة و اوضحنا كلّ حجة فما ازدادوا في تمردهم الا عتوا و في طغيانهم الا علوا و من قبول الحق الا نبوا، چه دریابد او که بصارت حقیقت ندارد، چه ببیند او که دیده بینا ندارد، چون رود کسی که بر دست و پای انکال و

سلاسل دارد، اگر گویی چرا در حکم خدای تعالی چون و چرا نیست؟ و اگر خواهی که باز خواست کنی، روی و اخواست نیست: «لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ».

«تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ» الآية... جای دیگر گفت: «سَبِّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» بستود الله تعالی را و بپاکی یاد کرد و به بی عیبی گواهی داد و بکمال بر وی ثنا گفت و خدای خواند هر چه در هفت آسمان و هفت زمین چیز است، «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ» نیست هیچیز مگر که وی را می ستاید و حمد می کند و از وی آزادی میکند و بخدایی وی گواهی می دهد، «وَ لَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ» لکن شما آن را در نیابید، مؤمنانرا وا تسلیم سپرد و از ایشان توقف نپسندید، و گردن نهادن و پذیرفتن نادریافته ایشان را درین شمرد گفت شما نتوانید که تسبیح باد و خاک و آتش و آب دریابید: صریر الباب تسبیحه، خریر الماء تسبیحه، دویّ الجوّ تسبیحه، معمعة النار تسبیحها. جای دیگر گفت: «كُلُّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَ تَسْبِيحَهُ» همه آنند که تسبیح آن خالق می داند و سجود آن می بیند، می داند که خود میراند، می بیند که خود می کند، می بندد که خود می گشاید، همه چیز پرداخته، و همه کار ساخته، جز از آن که آدمی انداخته، خردها در کار وی کند، و همها از وی دربند، عقلاها از دریافت آن دور، مسلمانان این نادریافته بجان و دل پذیرفتند و تهمت بر عقل و خرد نهادند و عیب از سوی خود دیدند، و الله تعالی را بانچ گفت استوار گرفتند، و این طریق را دین دانستند و پسندیدند تا ببرکت آن بنور هدی و سکینه یقین رسیدند.

یحیی معاذ گفت: تَلَطَّفْتَ لِأَوْلِيَانِكَ فَعَرَفُوكَ وَ لَوْ تَلَطَّفْتَ لِأَعْدَانِكَ مَا جَحَدُوكَ، عبره لطف و نسرین انس و ریحان فضل خود در روضه دلهای دوستان خود برویانیدی تا بآن لطائف بسرّ معارف و اداء وظائف رسیدند، اگر با بیگانگان و دشمنان همین کردی و همین احسان بودی دار الاسلام و دار الکفر یکسان بودی:

قومی بفلک رسیده قومی بمغاک  
فریاد ز تهدید تو با مشتی خاک

شیخ بو سعید گفت: هر که بار از بستان عنایت بر گیرد بمیدان ولایت فرو نهد، هر کرا چاشت آشنایی دادند امید داریم که شام آمرزش بوی رسانند، العنایات تهدم الجنایات، شمه‌ای از آن نسیم بود که نصیب خاک آدم آمد ادبار باقبال بدل گشت و هجران بوصال خاکی که معدن ظلمت بود منبع زلال لطائف اسرار و مطلع شمس و اقمار انوار گشت: «لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَذْكَورًا» باین درجه رسید که: «وَ سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا»  
«وَ إِذَا قُرَأَتِ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَسْتُورًا» من تحصن بالحقّ او تحصن بكتابه فهو في حصن حصين و المضیع لوقته من يتحسن بعمله او بنفسه او بجنسه فيكون هلاکه من مواضع امنه.

### ٦ النوبة الاولى

قوله تعالی: «قُلْ كُونُوا حِجَارَةً» گوی سنگ گردید، «أَوْ حَدِيدًا (٥٠)» یا آهن  
«أَوْ خَلْقًا مِمَّا يَكْبُرُ فِي صُدُورِكُمْ» یا آفریده‌ای گردید که تا تواند بود نماید در دلهای شما زنده کردن آن،

«فَسَيَقُولُونَ مَنْ يُعِيدُنَا» میگویند آن کیست که ما را زنده خواهد کرد، «قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ» بگوی آن کس که نخست بیافرید شما را، «فَسَيُغْضِبُونَ إِلَيْكَ رُؤُسَهُمْ» سرها در تو می‌جنبانند، «وَيَقُولُونَ مَتَى هُوَ» و می‌گویند کی خواهد بود آن، «قُلْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَرِيبًا (۵۱)» بگوی که مگر نزدیک است آن روز بودن آن بشما.

«يَوْمَ يَدْعُوكُمْ» آن روز که خواند الله تعالی شما را، «فَتَسْتَجِيبُونَ بِحَمْدِهِ» از خاک بیرون آئید او را ستاینندگان، «وَتَتَّطُونَ» و چنان پندارید آن روز، «إِنْ لَيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا (۵۲)» که نبودید در خاک مگر اندکی. «وَقُلْ لِعِبَادِي» بندگان مرا بگوی، «يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» که با یکدیگر و یکدیگر را سخن نیکو گوئید، «إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزِعُ بَيْنَهُمْ» که دیو در آغالش ساختن و تباهی است میان ایشان، «إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوًّا مُبِينًا (۵۳)» که دیو مردم را دشمنی آشکار است.

«رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِكُمْ» خداوند شما داناست بشما، «إِنْ يَشَأْ يَرْحَمْكُمْ» اگر خواهد ببخشاید بر شما «أَوْ إِنْ يَشَأْ يُعَذِّبْكُمْ» یا اگر خواهد عذاب کند شما را، «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ وَكِيلًا (۵۴)» و ترا بر ایشان کوشنده و بدارنده نفرستاده‌ایم و نه دل دار و نه کار توان.

«وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِمَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» خداوند تو داند سزای هر کسی که در آسمان و زمینست که سزا چیست، «وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ» و ما افزونی دادیم پیغامبران را يك بر دیگر، «وَأَتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا (۵۵)» و داود را زبور دادیم.

«قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِهِ» بگوی خوانید اینان را که ایشان را خدایان خوانید فرود از الله، «فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنْكُمْ» تا ببینند که نه باز برد گزند توانند از شما، «وَلَا تَحْوِيلًا (۵۶)» و نه گردانیدن سود یا نعمت.

«أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ» ایشان خود آنند که الله تعالی را خدای میخوانند، «يَبْتَغُونَ إِلَى رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ» بخدای خویش نزدیکی می‌جویند، «أَيُّهُمْ أَقْرَبُ» تا کیست از ایشان که نزدیک ترست باو، «وَوَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ» و بخشایش الله تعالی می‌بیوسند «وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ» و از عذاب او می‌ترسند، «إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحْذُورًا (۵۷)» که عذاب خداوند تو آنست که از آن بپرهیزند سزد.

«وَإِنْ مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا» و هیچ شهری نیست مگر ما هلاک کننده آنیم و میراننده اهل آن، «قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ» پیش از روز رستاخیز، «أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَابًا شَدِيدًا» یا خود عذاب کننده آن بعدابی سخت، «كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا (۵۸)» آن در علم من کردنی و دانسته و در لوح نبشته.

«وَمَا مَنَعَنَا» و باز نداشت ما را، «أَنْ نُرْسِلَ بِالْآيَاتِ» که ما گشادیم و فرستادیم هر معجزه و نشان که دشمنان از پیغامبران ما خواستند، «إِلَّا أَنْ كَذَّبَ بِهَا الْأَوَّلُونَ» مگر آنک پیشینیان را نمودیم و آن را دروغ شمردند، «وَأَتَيْنَا ثَمُودَ النَّاقَةَ» و آنک دادیم ثمود را ماده شتر، «مُبْصِرَةً» آشکارا و روشن چشمها را دیده‌ور، «فَطَلَمُوا بِهَا» ستم کردند بر او، «وَمَا نُرْسِلُ بِالْآيَاتِ» و ما آیات و معجزات نفرستیم، «إِلَّا تَحْوِيلًا (۵۹)»

مگر بیم دادن و وعید نمودن را.

«وَ إِذْ قُلْنَا لَكَ» و اینکه می‌گوییم ترا، «إِنَّ رَبَّكَ أَحَاطَ بِالنَّاسِ» که خداوند تو تاود با مردمان هر کرا خواهد گیرد، «وَ مَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ» و نکردیم آن دیدار که ترا نمودیم، «إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ» مگر آزمایشی مردمان را، «وَ الشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ» و آن درخت نفریده نکوهیده در قرآن، «وَ نُخَوِّفُهُمْ» و می‌ترسانیم ایشان را، «فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا (٦٠)» و نمی‌فزاید ترسانیدن ایشان را مگر گزاف‌گویی و گزاف‌کاری بزرگ.

«وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ» و فریشتگان را گفتیم که سجود کنید آدم را، «فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ» سجود کردند او را مگر ابلیس، «قَالَ أَسْجُدْ لِمَنْ خَلَقْتَ طِينًا (٦١)» گفت آیا سجود کنم اکنون کسی را که بیافریدی از گل؟! از گل!

«قَالَ أَرَأَيْتَكَ» و گفت بینی، «هَذَا الَّذِي كَرَّمْتَ عَلَيَّ» این را که برگزیدی بر من، «لَئِنْ أَخَّرْتَنِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» اگر باز داری مرا تا روز رستاخیز، «لَأُحْتَنِكَنَّ ذُرِّيَّتَهُ» از بیخ کنم من نژاد او را، «إِلَّا قَلِيلًا (٦٢)» مگر اندکی.

«قَالَ اذْهَبْ فَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ» الله تعالی گفت شو هر که از پی تو بیاید از ایشان، «فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزَاؤُهُمْ» دوزخ پاداش شما همه، «جَزَاءً مَوْفُورًا (٦٣)» پاداشی است تمام و سپری کرده.

«وَ اسْتَفْزَزْ» و بخیزان، «مَنْ اسْتَطَعَتْ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ» هر که توانی از ایشان ببانگ خویش، «وَ أَجْلِبْ عَلَيْهِمْ» و بر ایشان انگیزان، «بِخَيْلِكَ وَ رَجْلِكَ» سواران خویش و پیادگان خویش، «وَ شَارِكُهُمْ» و با ایشان انبازی کن، «فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ» در مالهای ایشان و در فرزندان، «وَ عِدَّتِهِمْ» و وعده زندگانی ده، «وَ مَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا (٦٤)» و وعده ندهد مردمان را دیو مگر بفریب.

«إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ» بندگان من نیست ترا بر ایشان دسترسی و توانی، «وَ كَفَىٰ بِرَبِّكَ وَكِيلًا (٦٥)» و خداوند تو بسنده و باز پذیرنده است و یار.

«رَبُّكُمُ الَّذِي يُزْجِي لَكُمُ الْفُلْكَ فِي الْبَحْرِ» خداوند شما اوست که خوش می‌رواند و نرم کشتی در دریا شما را، «لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ» تا فضل او جوید از روزی خویش، «إِنَّهُ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا (٦٦)» که او بشما مهربان است.

«وَ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ» و چون بشما رسد گزند و بیم در دریا، «ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِلَهًا» گم شود هر چه می‌خوانید بخدایی مگر او، «فَلَمَّا نَجَّكُم إِلَى الْبَرِّ» چون شما را وارهند با خشکی و دشت، «أَعْرَضْتُمْ» روی گردانید از شکر او، «وَ كَانَ الْإِنْسَانُ كَفُورًا (٦٧)» این آدمی همیشه ناسپاس است.

«أَفَأَمِنْتُمْ» ایمن می‌باشید شما که مشرکانید، «أَنْ يَخْسِفَ بِكُمْ جَانِبَ الْبَرِّ» که شما را از سویی در زمینی فرو برد، «أَوْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا» یا بر شما سنگ باران فرستد، «ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ وَكِيلًا (٦٨)» آن گه خود را یاری و پذیرفتگاری و کارسازی نیابید.

«أَمْ أَمِنْتُمْ» آیا ایمن می‌باشید، «أَنْ يُعِيدَكُمْ فِيهِ تَارَةً أُخْرَى» که شما را باز باری دیگر در دریا برد، «فَيُرْسِلَ عَلَيْكُمْ قَاصِفًا مِنَ الرِّيحِ» و بر شما باد کشتی شکن گشاید، «فَيُعْرِقْكُمْ» تا شما را بآب بکشد، «بِمَا كَفَرْتُمْ» بآنک بار پیشین ناسپاس گشتید، «ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ عَلَيْنَا بِهِ تَبِيعًا (٦٩)» آن گه خویشتن را بر ما متبوع و داوری دار و کین خواه نیابید.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: «قُلْ كُونُوا حِجَارَةً أَوْ حَدِيدًا، أَوْ خَلْقًا مِمَّا يَكْبُرُ فِي صُدُورِكُمْ» معنی آنست که ای محمد منکران بعث را بگوی اگر بشدت و قوت سنگ خاره و آهن و پولاد گردید یا آن خلقی که در دلهای شما چنان نماید که زنده کردن آن نتواند بود و آن مرگ است بقول بیشترین مفسران یعنی که اگر خود مرگ باشید شما را بمیرانم و باز زنده گردانم به آن قدرت که شما را در آفرینش اول آفریدم و شما اقرار می‌دهید، هم بآن قدرت شما را باز آفرینم و اگر چه سنگ و آهن باشید یا مرگ. قال مجاهد: «مِمَّا يَكْبُرُ فِي صُدُورِكُمْ» هو السَّمَاءُ و الارض و الجبال، «فَسَيَقُولُونَ مَنْ يُعِيدُنَا» خلقا جدیدا بعد الموت، «قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ» ای خلقکم اول مرتبه، «فَسَيَغْنُصُونَ إِلَيْكَ رُؤُسَهُمْ» فعل المستهزئ و المستبعد للشيء «وَيَقُولُونَ مَتَى هُوَ» ای متى الاعداء و البعث استبعادا له و نفيا، يقال نغضت سنه اذا تحركت و انغاض الرجل رأسه تحريكه آياه مستنكرا، «قُلْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَرِيبًا» ای هو قريب لأن عسى من الله واجب، و «قَرِيبًا» يجوز ان يكون خبر كان و يجوز ان يكون ظرفا ای فی زمان قريب، ثم بين و عين فقال: «يَوْمَ يَدْعُوكُمْ» من قبوركم الى موقف القيامة و المحاسبة. مقاتل گفت: «يَدْعُوكُمْ» اسرافيل و هي النفخة الاخيرة، و اين دعا را دو وجه است از معنی: یکی آنست که صيحه‌ای شنوند که آن صيحه ایشان را داعيه اجتماع بود بزمين محشر، دیگر معنی آنست که اسرافيل بر صخره بيت المقدس بایستد و گوید: ايته العظام البالية و اللحوم المتفرقة و العروق المتقطعة اخرجوا من قبوركم فيخرجون من قبورهم، فذلك قوله: «فَسَتَجِيبُونَ بِحَمْدِهِ» ای فتجيبون بامرهم و تقصدون نحو الداعي. و قيل «فَسَتَجِيبُونَ» مقرين بانه خالقم. و قيل «فَسَتَجِيبُونَ بِحَمْدِهِ» و هو انهم يخرجون من القبور يقولون سبحانك و بحمدك حين لا ينفعم الحمد و اما المؤمنون فكما

قال النبي (ص): ليس على اهل لا اله الا الله وحشة في قبورهم و لا منشرهم و كائى باهل لا اله الا الله و هم ينفضون التراب عن رؤسهم و يقولون الحمد لله الذى اذهب عنا الحزن، «وَتَظُنُّونَ إِن لَبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا» ای ما لبثتم فى القبر الا قليلا يستقصرون مدة موتهم لانهم لا يشعرون بالمدة التى مرت بهم و هم اموات. و قيل يستقصرون مدة لبثهم فى الدنيا مما يعلمون من طول لبثهم فى الآخرة. و قيل بين النفختين يرفهون عن العذاب و بينهما اربعون سنة فيرونها لاستراحتهم قليلا.

«وَ قُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» سبب نزول اين آيت آن بود که مشركان عرب صحابه رسول را اذى می‌نمودند و ایشان را بقول و فعل می‌رنجانیدند، ایشان برسول خدا نالیدند و دستوری قتال خواستند، جواب ایشان اين آيت آمد: «وَ قُلْ لِعِبَادِي» المؤمنين، «يَقُولُوا» للكافرين، «الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» يعنى الكلمة التى

هی احسن و ذلك ان يقولوا يهديكم الله و هذا قبل ان امروا بالجهاد. و قيل الاحسن كلمة الاخلاص: لا اله الا الله محمد رسول الله. و قيل الامر بالمعروف و النهى عن المنكر. و قيل نزلت في عمر بن الخطاب. و قيل في ابو بكر الصديق حين شتمه رجل من العرب فامرہ الله بالعفو، «إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزِعُ بَيْنَهُمْ» النَّزْعُ ايقاع الشر و افساد ذات البين نزغ آنست که ایشان را بسر سبکی در یکدیگر او کند و میان ایشان آغاش سازد و عداوت در میان او کند، «إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوًّا مُّبِينًا» ظاهر العداوة.

«رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِكُمْ إِنْ يَشَأْ يَرْحَمْكُمْ» يوقمکم لتؤمنوا، «أَوْ إِنْ يَشَأْ يُعَذِّبْكُمْ» بان یمیتکم علی الکفر، اعلم اینجا بمعنی علیم است میگوید الله تعالی داناست بشما و سزای شما، اگر خواهد برحمت خویش شما را توفیق دهد تا ایمان آرید و بهروز و نیکیخت گردید، و اگر خواهد بعدل خویش شما را عذاب کند که بر کفر و شرک بمیرید و بدوزخ شوید، آن گه گفت: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ وَكِيلًا»

ما وکل الیک ایمانهم فلیس علیک الا التبلیغ ای محمد ایمان ایشان با تو نیفکندیم و در دست تو و خواست تو نکردیم، بر تو جز ابلاغ نیست و توفیق و هدایت جز کار ما نیست. و قيل «إِنْ يَشَأْ يَرْحَمْكُمْ» فینجیکم من اعدائکم، «أَوْ إِنْ يَشَأْ يُعَذِّبْكُمْ» فیسلطهم علیکم، «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ وَكِيلًا» ای حفیظا کفیلا، قيل نسختها آیه القتال.

«وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِمَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» ای هو عالم باهل السماوات و اهل الارض و هو اعلم بصلاح کل واحد منهم خداوند تو داناست باهل آسمان و اهل زمین از فریشتگان و آدمیان و غیر ایشان، همه را می‌داند که همه آفریده اواند، رهی و بنده اواند، صلاح و سزای هر کس داند که چیست، هر کس را آنچه صلاح وی است می‌دهد و بهر کس آنچه سزای ویست می‌رساند. و قيل «رَبُّكَ أَعْلَمُ بِمَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» فجعلهم مختلفین فی اخلاقهم و صورهم و احوالهم و ملکهم كما فضل «بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ» فمنهم من کلم الله و منهم من اتخذه خلیلا و منهم من ائده بروح القدس و منهم من آتاه ملکا لا ینبغی لاحد من بعده و منهم من اصطفاه و غفر له ما تقدم من ذنبه و ما تأخر و هو محمد (ص) و اعطائه القرآن، «وَأَتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا» و هو مائة و خمسون سورة لیس فیها حکم و لا فرض و لا حلال و لا حرام و لا حدود انما هو ثناء و وعظ و تحمید و تمجید.

تمامتر کرامتی و عظیم تر نواختی که الله تعالی با بنده کند آنست که او را کتاب دهد، و هیچ پیغامبر از کرامتی و معجزتی خالی نبود، اما کتاب هفت کس را داد از پیغامبران: آدم و شیث و ادیس و ابراهیم و داود و موسی و عیسی و محمد صلوات الله علیهم اجمعین، و المعنی فی ذکر داود ها هنا ان الله عز و جل اعلم ان تفضیل بعض النبیین علی بعض مما قد فعله الله عز و جل عن علم بشأنهم و لا تنکروا تفضیل محمد (ص) و اعطائه القرآن فقد اعطی الله داود الزبور، و قرأ حمزة: «وَأَتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا» بضم الزای و هو جمع زبر.

«قُلْ ادْعُوا الَّذِينَ رَعَمْتُمْ مِنْ دُونِهِ» سبب نزول این آیت آن بود که قریش را هفت سال قحط رسید و اندر

آن قحط در بلائی عظیم بودند تا برسول خدا نالیدند و کشف بلا بدعا از وی خواستند، این آیت بجواب ایشان بود: «قُلْ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ» ادعیتم آنها آلهه سوی الله، از ایشان خواهید تا ببینید و بدانید که در دست و توان ایشان هیچیز نیست نه باز برد گزند، نه گردانیدن سود، نه قحط و شدت از شما باز برند و نه توانند که درویشی با توانگری گردانند و نه بیماری با صحت، آن گه گفت: «أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ» ای یاعونهم آلهه و یعبدونهم و هم الملائكة الذين عبدوا من دونه. و قیل عزیز و المسیح. و قیل نفر من الجن تعبدهم خزاعة فاسلم اولئك النفر من الجن و بقیت خزاعة علی کفرهم، اینان که ایشان را خدایان میخوانند خود آنند که الله تعالی را میپرستند و او را میخوانند و بوی تقرب میجویند، «يَبْتَغُونَ إِلَى رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ» يتضرعون الى الله و يطلبون القربة و الزلفة اليه، الوسيلة و الطلبة و السؤل في معنى واحد، «أَيُّهُمْ أَقْرَبُ» ايهم رفع بالابتداء و الخبر اقرب، و المعنى يطلبون الوسيلة الى ربهم فينظرون ايهم اقرب اليه فيتوسلون به، ثم قال: «وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ» ای معبودکم طالبوا الزلفة الى الله و راجوا رحمته و خائفوا عذابه میگویند اینان که شما ایشان را معبود میدانید بالله تعالی نزدیکی میجویند و رحمت او میبوسند و از عذاب او میترسند، جوینده و ترسنده و ببوسنده خدایی را کی شاید؟ و قیل «أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ» هم الانبياء الذين ذكروا في الآية الاولى، يدعون الله و يدعون الناس الى عبادة الله، «يَبْتَغُونَ إِلَى رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ» بصالح الاعمال.

«وَإِنْ مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا» ای مبيدوها علی ممر الايام، «أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَابًا شَدِيدًا» هيچ شهری نیست مگر که ما هلاک کننده اهل آنیم بعذابی زود یا بمرگ بدرنگ. مقاتل گفت: اما الصالحة فبالموت و اما الطالحة فبالعذاب بدان را بعذاب زود فراگیریم و هلاک کنیم و نیکان را بدرنگ و روزگار بأجال خویش، «كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا» ای مثبتا مكتوبا في اللوح المحفوظ.

«وَمَا مَنَعَنَا» هذا على سعة لسان العرب، معناه لم يمتنع و الله عزّ و جل لا يمنع هذا كما جاء في الخبر: من سرّ مؤمنا فقد سرّ الله، معناه جاء بشيء يفرح به الله و الله لا يسرّ و لكنه يفرح، و قد صحّ في الخبر الفرّح. ابن عباس گفت سبب نزول این آیت آن بود که اهل مکه از رسول خدا اقتراح کردند تا کوه صفا زر گرداند و زمین مکه بر ایشان فراخ و هامون گرداند تا ایشان در آن کشت زار کنند، وحی آمد بزبان جبرئیل که ای محمد اگر خواهی بایشان دهیم آنچه درخواست میکنند، اما اگر ایمان نیارند ایشان را زمان ندهیم و همه را هلاک کنیم چنانکه با امم پیشین کردیم، و اگر خواهی ایشان را فرو گذاریم و زمان دهیم، رسول خدا (ص) اختیار فرا گذاشتن و زمان دادن کرد و ربّ العالمین باین معنی آیت فرستاد: «وَمَا مَنَعَنَا أَنْ نُرْسِلَ بِالْآيَاتِ» ای ما منعنا ارسال الآيات التي اقترحوها الا علمنا انهم يكذبون رسلي كما كذب الاولون فاهلكتناهم لان سنننا مضت باهلاك من كذب بالآيات المقترحة فيجب اهلاك قومك و قد قضيت ان لا استأصل امتك لان فيهم من يؤمن او يلد مؤمنا رحمت خدا و فضل خدا بود و برکت دعاء مصطفى (ص) برین امت که ربّ العالمین عذاب استیصال از کفار امت او باز داشت و عذاب ایشان با قیامت افکند، چنانکه گفت: «بَلِ السَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ وَ السَّاعَةُ أَدْهَى وَ أَمْرٌ».



... قوله: «أَنْ تُرْسِلَ بِالآيَاتِ» فى موضع المفعول الثانى، «أَنْ كَذَّبَ بِهَا الْأَوْلُونَ» موضعه رفع بالفاعل اى ما منعنا الارسال الا تكذيب الاولين، «وَ آتَيْنَا ثَمُودَ النَّاقَةَ» بسؤالهم و اقتراحهم، «مُبْصِرَةً» اى آية بيّنة ظاهرة مضيئة خرجت من صخرة صلدة. و قيل مبصرة متضمنة لبصائر فى الدين لمن استبصر.

و قيل مبصرة يبصر بها كيوم صائم يعنى فصام فيه و ليلة نائمة نيام فيها. و قيل مبصرة جاعلة آياهم ذوى بصائر، «فَطَلَّمُوا بِهَا» فى الباء ثلاثة اقوال: احدها بمعنى كذبوا بها، و الثانى ظلموا انفسهم بعقرها، و الثالث فظلموها و الباء زائدة. و قيل «فَطَلَّمُوا بِهَا» اى جحدوا بها انّها من عند الله، «وَ مَا تُرْسِلُ بِالآيَاتِ» يعنى و ما نرسل الآيات و الباء زائدة كالاولى و الآيات المعجزات لا المقترحات. و قيل الآيات القرآن. و قيل الموت الدريع. و قيل العبر يقول و ما نرى الآيات و المعجزات الا و عيدا فاذا ظهرت الآية و لم تقبل وقعت العقوبة و حقت الحجة و انقطعت المعذرة و بطلت المهلة. و قيل «وَ مَا تُرْسِلُ بِالآيَاتِ» اى العبر و الدلالات، «إِلَّا تَخْوِيفًا» للعباد لعلهم يخافون القادر على ما يشاء.

قال قتادة: انّ الله تعالى يخوف الناس بما شاء من آياته لعلهم يعتبرون او يرجعون رجفت المدينة على عهد ابن مسعود فقال يا ايها الناس ان ربكم يستعذبكم فاعتبوه. و روى محمد بن عبد الملك بن مروان قال: انّ الارض زلزلت على عهد رسول الله (ص) فوضع يده عليها فقال اسكنى فانه لم يأن لك بعد ثم التفت الى اصحابه فقال ان ربكم تستعذبكم فاعتبوه. ثم زلزلت بالناس فى زمان عمر بن الخطاب فقال ايها الناس ما كانت هذه الزلزلة الا عن امر احدثتموه و الذى نفسى بيده لئن عادت لا اساكمم فيها ابدا.

و سئل احمد بن حنبل عن هذه الآية فقال: الآيات هى الشباب و الكهولة و الشيبه و تقلب الاحوال لعلك تعتبر بحال او تتعظ فى وقت.

«وَ إِذْ قُلْنَا لَكَ» يعنى نقول لك، «إِنَّ رَبَّكَ أَحَاطَ بِالنَّاسِ» اى الناس فى قبضته و هو مانعك منهم فلا تبال بهم و بلغ ما ارسلت به، و معنى آيت آنست كه اى محمد ما ترا مى گويم از اين كافران و دشمنان مترس و اندیشه مدار كه ايشان همه در قبضه ما اند و در مشيت ما، نتوانند هيچ كه از مشيت ما بيرون شوند و ما ترا نگهبان و گوشوانيم دست ايشان از تو کوتاه داريم تا قصد تو و قتل تو نتوانند كردن تو فرمان و وحى ما بقوت دل برسان و رسالت بگزار و از كس باك مدار، همانست كه جاى ديگر گفت: «وَ اللَّهُ يَعَصِمُكَ مِنَ النَّاسِ»، «وَ مَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ» قال سفيان بن عيينه عن عمرو بن دينار عن عكرمة عن ابن عباس انه قال فى هذه الآية هى رؤيا عين اريها رسول الله (ص) ليلة اسرى به ليست برؤيا منام و تقول العرب رأيت بعينى رؤية و رؤيا و على هذا يحمل حديث معاوية انه كان اذا سئل عن مسرى رسول الله (ص) قال كانت رؤيا من الله صادقة اى رؤيا عيان ارى الله نبيّه (ص).

قول جمهور مفسران آنست كه اين رؤيا ديدن بچشم است در بيدارى مصطفى را شب معراج و معنى فتنه در آن آن بود كه قومى آن را منكر شدند و نپذيرفتند از اين ناگرويدگان و خداوندان گمان از مردمان، گفتند چون تواند بود و چه صورت بنده كه يكى را بپاره اى از شب باسما برند و باز آرند؟! و مسلمانان آن را

تصدیق کردند و پذیرفتند، قوی دیگر از ابن عباس روایت کرده‌اند که این رؤیا خوابست یعنی که آن خواب رسول خدا را نمودند که در مکه شدی و آن سال حدیبیه بود که رسول (ص) از مدینه بیامد بتعجیل تا در مکه شود و مشرکان او را باز گردانیدند تا قومی گفتند: قد ردّ رسول الله (ص) و قد کان حدیثنا انه سیدخلها، آن بازگشت رسول فتنه آن قوم گشت که این سخن گفتند، چون سال دیگر بود رسول خدا در مکه شد و فتح بود رسول خدا را، ربّ العزّه آیت فرستاد: «لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ» الآية... و قيل هو من قوله: «إِذْ يُرِيكُهُمُ اللَّهُ فِي مَنَامِكَ قَلِيلًا»، «وَ الشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ» فی القرآن هی عطف علی الرؤیا مفسران گفتند این شجره ملعونه درخت زقوم است که ربّ العزّه در وصف آن گفت: «إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ» جای دیگر گفت: «إِنَّ شَجَرَةَ الزُّقُومِ طَعَامُ الْأَثِيمِ» و فتنه مشرکان در درخت آنست که ابو جهل گفت: أليس من كذب ابن ابی كبشة انه يوعدكم بنار تحرق الحجاره ثم يزعم انه تنبت فيها شجرة و انتم تعلمون ان النار تحرق الشجر در آتش درخت بارور چون بود و آتش خود درخت سوزد، پس بو جهل اصحاب خود را گفت: فما تقولون فی الزقوم شما در زقوم چه گوئید و آن را چه شناسید؟ عبد الله بن الزبیری گفت: انها الزبد و التمر بلغة بربر، فقال ابو جهل يا جارية زقمينا فانت بالزبد و التمر، فقال استهزاء يا قوم تزقموا فان هذا ما يخوفكم به محمد.

اینست فتنه مشرکان در درخت ملعونه که الله گفت: «إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ» همانست که جای دیگر گفت: «إِنَّا جَعَلْنَاهَا فِتْنَةً لِلظَّالِمِينَ، إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ». و روى عن ابن عباس: الشجرة الملعونة الكشوت التي تلتوى على الشجر و فى الملعونة اقوال و احدها انه لما اشبه طلوعها رؤس الشياطين و الشيطان ملعون كانت الشجرة ملعونة، و الثاني ان أكلها ملعون فاجرى اللعنة عليها، و الثالث سميت ملعونة لضررها و العرب تقول لكل طعام مكروه ضار ملعون. و قيل فى الآية تقديم و تأخير تقديرها: و ما جعلنا الرؤيا التي اريناك و الشجرة الملعونة فى القرآن الا فتنة للناس، ثم قال: «وَ نُحَوِّفُهُمْ» يعنى بالزقوم فى النار، «فَمَا يَزِيدُهُمْ» التّخويف، «إِلَّا طُعْيَانًا كَبِيرًا» كفرا و مجاوزة حدّ فى العصيان، ثم عقب هذا بحديث آدم و كبر ابليس و عتوه على ربّه، فقال عزّ من قائل: «وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ» مضى تفسيره، «قَالَ أَسْجُدُ» استفهام انكار، «لِمَنْ خَلَقْتَ طِينًا» نصب على الحال يعنى انك انشأته فى حال كونه طينا و يجوز ان يكون تمييزا يعنى من طين.

«قال» يعنى ابليس، «أُ رَأَيْتَكَ» اى أ رأيت و الكاف توكيد للمخاطبة، «هذا الذي كَرَّمْتَ عَلَيَّ» اين تكريم بمعنى تعظيم و تفضيل است، «عَلَيَّ» از بهر آن گفت و جواب اين سخن محذوفست: اى اخبرنى عن هذا الذى كَرَّمْتَ عَلَيَّ باسجاد الملائكة لم كَرَّمْتَهُ عَلَيَّ و قد خلقتنى من نار و خلقتنى من طين، فحذف لانّ فى الكلام دليلا عليه، «لَنْ أُحَرِّقَنَّ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» يعنى احترت اماتتى و تركنتى حيا، «لَأُحْتَنِكَنَّ ذُرِّيَّتَهُ» اى لاستأصلنهم بالإغواء و لاستولينّ عليهم، يقال احتنكت الجراد الارض اذا اكلت نباتها كله. و قيل معناه لأخذنّ باحناكلهم و لاجرتهم الى النار، حنكت الدابة و احتنكتها اذا جعلت فى حنكها الاسفل حبلا يقودها به. و قيل لاقودنهم كيف

سُنَّتْ، «إِلَّا قَلِيلًا» این استثنا از بهر آن کرد که الله بر وی استثنا کرده بود و گفته: «إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ وَ مَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا» «قَالَ أَذْهَبَ» درین کلمه مجيء و ذهاب نیست و جز طرد و ابعاد نیست و باین کلمه او را بلعنت کرد و از رحمت خود دور، ای ابعاد، و قيل تباعد عن جملة اولیائی بعد ان عصیت، «فَمَنْ تَبِعَكَ» ای اطاعک، «مِنْهُمْ» من ذریته، «فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزَاؤُكُمْ» ای جزاؤک و جزاؤهم فغلب المخاطب على الغائب، «جَزَاءً مَوْفُورًا» ای موفی مکملاً یقال و فرا الشئی یفر و وفرته افره لازم و متعدّ.

«وَ اسْتَفْزَزَ» اصل الفزّ القطع و منه تفزّز الثوب اذا تحرق و فزّزته قطعته، «وَ اسْتَفْزَزَ مَنْ اسْتَطَعَتْ مِنْهُمْ» ای از عجه و استدعه استدعاء یحمله الی اجابتک، «بِصَوْتِكَ» یعنی اصوات الزّمّارات و التّیّاحات و دعوات دعاه الفتن، «وَ أَجْلِبْ عَلَيْهِمْ» ای صح علیهم و اصله الجلبه و هی شدّة الصّوت و المعنی احثتهم علیهم بالاغواء و الدّعاء الی طاعتک و الصد عن طاعتی، «بِخَيْلِكَ وَ رَجْلِكَ» ای برکبانک و مشاتک کلّ راكب و ماش فی معصیة الله فهو من اصحاب ابلیس. قال قتادة: للشّیطان خیل و رجل من الجن و الانس و هم الذّین یطیعونه، جایز است که ابلیس را خیل و رجل بود یعنی سواران و پیادگان چنانک مفسران گفتند هر سوار که بمعصیت الله و خلاف شریعت بر نشیند سوار ابلیس است و هر پیاده که بمعصیت الله و خلاف شریعت رود از رجال ابلیس است، و جائز است که ابلیس را خیل و رجل نباشد و او را بدین نفرموده اند بلکه این سخن با وی بر سبیل زجر و استخفاف رفت چنانک کسی را تهدید کنی و بر آن تهدید مبالغت نمایی گویی: اذهب فاصنع ما بدا لك و استعن بمن سنّت رو آنچه توانی از مکاید و حیل بکن و بهر که خواهی استعانت کن.

قراءت حفص تنها «رَجْلِكَ» بکسر جیم است و هو صفة للمبالغة بمعنی راجل کقولک حذر و ندس و یكون واحدا فی معنی الجمع کقوله: «وَ إِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا»، «وَ شَارَكُوهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ» و هو کلّ مال اصیب من حرام او انفق فی سبیل حرام او یعصى الله فیهِ، و قيل هو الرّبوا. و قيل هو البحيرة و السّائبة و اخواتهما. و قيل ما كانوا یذبّونہ لآلهتهم. «وَ الْأَوْلَادِ» یعنی اولاد الزّنا. و قيل الموءودة. و قيل هو تهویدهم و تنصیرهم و تمجیسهم.

و قيل تسمیتهم اولادهم عبد العزّی و عبد اللّات و عبد شمس و عبد الحرث. و قيل ان یستعملوا اولادهم فی معصیة الله و فی الجملة کلّ معصیة فی ولد و مال فابلیس اللّعن شریکهم فیها، «وَ عِذْمُ» یعنی بالمواعید الباطله. و قيل عدهم ان لا جنة و لا نار و لا بعث. و قيل عدهم ای اطل لهم فی العمر و مدّ لهم فی طیلم، و رأس کلّ فساد فی الدّین طول الامل.

بدانک این امرها را امر تهدید و وعید گویند که پیش از این نهی رفته از آنچه او را بدان می فرمایند و ذلك قوله: «فَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزَاؤُكُمْ جَزَاءً مَوْفُورًا» و این همچنانست که کسی را گویی درین سرای مرو، چون خواهد که در رود تو گویی مردی کن و در رو و این نه فرمان است که میدهد تا در رود و طاعت دار باشد بلکه تهدید می کند که اگر در روی بینی که با تو چه کنم و چه جزا دهم، نظیره قوله تعالی:

«اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ» و قد نهوا قبل ذلك ان يتبعوا أهواهم و ان يعملوا بالمعاصي، قوله تعالى: «وَمَا يَعْزُبُ عَنَّا الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا» ای خديعة و باطلا لانه لا يغني عنهم من عذاب الله شيئا، كقوله: «إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَّ الْحَقُّ وَ وَعَدْتُمْ فَأَخْلَفْتُمْ» الآية... و قيل الغرور تزيين الخطاء بما يوهم انه صواب.

و قوله تعالى: «إِنَّ عِبَادِي» الذين خلقتهم لجنّتي، «لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ» على ان تضلهم و تحملهم على ذنب لا يغفر. و قيل لا سبيل لك على عبادي سوى وسوستك لهم في الدعاء الى المعاصي، «وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ وَكَيْلًا» حافظا و ناصرا لاوليائه يعصمهم من ابليس.

«رَبُّكُمُ الَّذِي يُزْجِي» هذا معطوف على قوله: «قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ» يعين بيعتكم الذي فطركم اول مرة، و «الَّذِي يُزْجِي لَكُمْ الْفُلُكَ» يزجي يعنى يسير سيرا هونا، يقال فلان يزجي عيشه بمسكة من القوت و يزجيه بها، «لِيَتَّبِعُوا مِنْ فَضْلِهِ» يعنى لتطلبوا الربح في التجارة، «إِنَّهُ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا» ای بالمؤمنين رحيمًا. اين آيت حجتست بر منكران بعث: ای ان الذي قدر على ابتداء خلقهم و على تسخير الفلك «فِي الْبَحْرِ» كالاعلام قادر على اعادتهم.

«وَ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ» ای عصفوف الرياح و خوف الغرق، «فِي الْبَحْرِ ضَلًّا» ای بطل و زال و غاب، «مَنْ تَدْعُونَ» من الآلهة، «إِلَّا إِلَٰهًا» ای لم تدعوا في تلك الحالة الا الله و لم تجدوا مغيئا سواه، «فَلَمَّا نَجَّأكُمْ» من الغرق، «إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ» عن الايمان و التوحيد. و قيل: «أَعْرَضْتُمْ» اتسعتم في كفران النعمة، «وَ كَانَ الْإِنْسَانُ كُفُورًا» جحودا نعم ربّه و الانسان ها هنا يعنى به الكفار خاصة، ثم بين انه قادر ان يهلكهم في البرّ.

فقال: «أَفَأَمِنْتُمْ» حيث اعرضتم حين سلمتم من هول البحر، «ان نخسف، او نرسل، ان نعيدكم، فنرسل، فنغرقكم» اين هر پنج بنون قراءت مكي و ابو عمرو است باقى همه بيا خوانند: «أَنْ يَخْسِفَ بِكُمْ» يعنى يغور بكم و يغيبكم في الارض كما فعل بقارون، و «جَانِبَ الْبَرِّ» ناحيته من الارض. و قيل «جَانِبَ الْبَرِّ» ساحل البحر، «أَوْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا» حجارة من السماء كما فعل بقوم لوط. و قيل الحاصب الريح التي تأتي بالحصباء، «ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ وَكَيْلًا» يعنى من يحفظكم و يخلصكم.

«أَمْ أَمِنْتُمْ أَنْ يُعِيدَكُمْ فِيهِ» ای في البحر، «تَارَةً أُخْرَى» ای مرة اخرى، «فَيُرْسِلَ عَلَيْكُمْ قَاصِفًا مِنَ الرِّيحِ» تقصف الفلك و تكسرها حاصبا قاصفا ذكرا على لفظ التذكير لانهما نعتان لزما الريح مثل حائض و نحوه. و قيل لانهما نعتان للعذاب. و قيل لانهما بمعنى ذات حصب و قصف، «فَيُغْرَقُكُمْ بِمَا كَفَرْتُمْ» ای فيغرقكم الله بسبب كفركم، و قرأ رويس و ابو عمرو: «فتغرقكم» بالناء يعنى فتغرقكم الريح لانها سبب الاغراق ارسال درين آيت بمعنى گشادانست چنانك گويى: ارسلت الطائر: و منه قوله تعالى: «يُرْسِلُ عَلَيْكُمْ شَوَاطِئَ مِنْ نَارٍ يُرْسِلُ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا لِيُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حِجَارَةً مِنْ طِينٍ» و نظاير اين در قرآن فراوان است اما ارسال كه برسول (ص) پيوند معنی آن فرستادن بود و آنك بافريده بي جان پيوند آن گشادن بود و اين آنست كه الله گفت: «فَيُرْسِلَ عَلَيْكُمْ قَاصِفًا مِنَ الرِّيحِ» همانست كه جاى ديگر گفت: «اللَّهُ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيحَ» فرو ميگشاييد الله بادها بتدبير بهنگام دريايست و باندازه بايست انداخته بتقدير بادهاى مختلف مخرج مختلف بطبعهاى

مختلف در وقت‌های مختلف: یکی راندن میغ را و ساختن آن را، یکی آبستن کردن میغ را و باریدن باران را، یکی آبستن کردن درختان و شکفتن آن را، یکی باز بر نوشتن ابر را و زدودن هوا را و خشک کردن زمین را، یکی بستن یخها را و تبه کردن آفتها را و دباغت هوا را، یکی می‌کشتی راند، یکی زمین می‌زداید، یکی باغ می‌آراید، یکی هوا می‌پالاید، یکی باد نرم و خوش: رخاء حیث اصاب، نه خفته را جنباند و نه موری بیازارد، یکی کوه میکند و کشتی می‌شکند و در دیده نیاید، آفریده‌ای بدان صعبی، و سپاهی بدان بزرگی، و از عقل و عین بدان دوری، میان آسمان و زمین در کمین، برّ و بحر از و پر، نه در دست آید و نه در دیده، حمله بران، نعره زنان، بنا شکنان و از چشم نهان، قوله: «ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ عَلَيْنَا بِهِ» ای بالاغراق و الارسال، «تَبِيعًا» یعنی من يتبعنا بانکار ما نزل بكم و لا من يتبعنا ليصرفه عنكم و لا من يطلبنا بدمائكم. قال ابن عباس: تبيعا اي ثائرا و لا ناصرا.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: «قُلْ كُونُوا حِجَارَةً أَوْ حَدِيدًا» الآية...، خداوند ذو الجلال، قادر بر کمال، در ملك ایمن از زوال، در ذات و در نعت متعال، جلّ جلاله و تقدّست اسماؤه و تعالت صفاته، درین آیت خبر میدهد بندگان را که ما مرده را زنده گردانیم بکمال قدرت و جلال عزّت خویش، چنانکه در نشئه اولی نبود بیافریدم و از آغاز نو ساختم باز در نشئه اخری پس از مردگی باز آفرینم چنانکه باوّل آفریدم، من همانم که بودم، قدرت همان قدرت، عزّت همان عزّت نه نو صفتم، نه نو نعت، نه تغیر پذیر، خالق و فاطر و جبار و حکیم و قدیر. ... «قُلْ الَّذِي فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ» همانست که جای دیگر گفت: «قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ» آن مدبر بد خلف: ابی بن خلف استخوانی کهن گشته ریزیده برداشت و گفت: یا محمد ا تری الله یحیی هذا بعد ما قد رمّ؟ پس از آن که این استخوان بریزید و نیست گشت تو می‌گویی که الله آن را زنده گرداند؟ مصطفی (ص) گفت: نعم بیعتک و یدخلک النار، این خود زبان تفسیر است و ظاهر آیت، اما اهل فهم را درین آیت و امثال آن سرّی دیگر است و ذوقی دیگر، میگویند که اشارت باحیاء دل‌های اهل غفلتست بنور مکاشفت و احیاء جانهای اهل هوی و شهوت بنسیم مشاهدت و روح موصلت و بحقیقت حیاة آن حیاتست که روح را فتوح دهد بروح ایمان، و اگر همه جانهای عالمیان بتو دهند چون روح فتوح ایمان نداری مرده‌ای، و اگر هزار سال ترا در خاک نهند چون ریحان توحید در روضه روح تو رسته است سر همه زندگان تویی، نشان این حالت آنست که بنده از ورطه فترت برخیزد و در نجات و نجات خود کوشد، نعیم باقی بسرای فانی بنفروشد، بزبان بیداری و بنعت هشیاری گوید:

تا کی از دار الغروری سوختن دار السّرور      تا کی از دار الفراری ساختن دار القرار

«يَوْمَ يَدْعُوكُمْ فَتَسْتَجِيبُونَ بِحَمْدِهِ» مؤمنان که سعدهاء ملت‌اند و امناء درگاه عزت‌اند در خاک نداء کرامت از روی لطافت با هزاران عنایت بشنوند، چون آن نداء کرامت بسمع ایشان رسد و نسیم آن سعادت بر روضه

جان ایشان وزد بحمد جواب دهند و گویند: الحمد لله الذى جعلنا من اهل دعوته، كذا قاله الجنيد گویند حمد بسزا و ستایش نیکو خدای را که ما را بجای آن کرد که ما را خواند و بندای کرامت ما را نواخت. و گفته‌اند که حمد و شکر دلیل نعمت و منت است، چون اجابت ایشان بحمد آمد از آنست که در خاک ایشان را نعمت و نواخت بوده.

و فى الخبر: يفسح للمؤمن فى قبره سبعون ذراعا فى سبعين، ثم ينور له فيه، ثم يقال نم كنومة الذى لا يوقظه الا احب اهله اليه.

«وَقُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» ای محمد بندگان مرا گوی تا از سخنها آن گویند که نیکوتر است و راست تر و پسندیده‌تر و آن ذکر و ثناء خداست و یاد کرد او بر زبان و یاد داشت او در دل.

پیر طریقت گفت: ای گشاینده زبانهای مناجات گویان و انس افزای خلوتهای ذاکران و حاضر نفسهای راز داران، جز از یاد کرد تو ما را همراه نیست و جز از یاد داشت تو ما را زاد نیست و جز از تو بتو دلیل و رهنمای نیست، خدایا نظر کن در حاجت کس کش جز از يك حاجت نیست.

و يقال: احسن القول من المذنبين الاقرار وبالجرم، و احسن قول العارفين الاقرار بالعجز عن المعرفة. قال (ص) لا احصى ثناء عليك انت كما اثبتت على نفسك، نیکوتر سخنی که مرد گنه کار گوید آنست که بجرم خود اقرار دهد و بگناه خویش معترف شود تا ربّ العزّه او را توفیق توبت کرامت کند و کار توبت بر وی تمام کند و گناهانش بیامرزد که وعده چنین داده: «وَ آخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَ آخَرَ سَيِّئًا عَسَى اللّٰهُ اَنْ يُّؤْتِبَ عَلَيْهِمْ». و نیکوتر سخنی که مرد عارف گوید آنست که بعجز خود از معرفت حق اقرار دهد.

داند که کس او را جلّ جلاله بسزاء او، بحقیقت حقّ او، بحدود عزت او، نشناسد و نتواند.

ابو بکر صدیق ازینجا گفت: سبحان من لم يجعل للخلق طريقا الى معرفته الا بالعجز عن معرفته پاکست و بی عیب آن خداوند که عجز رهی از معرفت معرفت انگاشت، ابو علی دقاق گفت: الهی او که ترا شناخت نشناخت! پس چون بود حال او که خود ترا نشناخت؟! نصر آبادی و شاه با یکدیگر خلاف کردند، یکی گفت که او را توان شناخت و آن دیگر گفت که نتوان شناخت، شیخ الاسلام انصاری گفت: هر دو راست گفتند، او که گفت نتوان شناخت آن معرفت حقیقت حقّ است که هیچکس بآن نرسد مگر که او خود را بحقیقت خود داند و خود شناسد، و او که گفت توان شناخت شناخت عام است که جز از وی خدای نیست و با وی شریک و انباز نیست و نظیر و نیاز نیست و تشبیه و تعطیل نیست، همانست که ابو العباس عطاء گفت: معرفت دواست: معرفت حق و معرفت حقیقت حق، اما معرفت حق شناخت یگانگی و یکتایی اوست که خلق می‌شناسند از اسامی و صفات، و معرفت حقیقت حق خلق را طاقت آن نیست و حدود عظمت و کیفیت او کس را بآن ادراک نیست و احاطت را بآن راه نیست، يقول الله تعالى: «وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا وَ مَا قَدَرُوا اللّٰهَ حَقَّ قَدْرِهِ»... «وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ» پیغامبران را کرائم احوال و خصائص قربت، یکی را

صفوت و یکی را خلت، یکی را مکالت و یکی را معراج و شفاعت و رؤیت داد وانگه ایشان را در آن خصایص بر یکدیگر افزونی داده، انبیاء را بر عالمیان افزونی داده، و رسل را بر انبیاء افزونی داده، و اولوا العزم را بر رسل افزونی داده، و مصطفی (ص) را بر اولوا العزم افزونی داده، نهایت مقامات همه بدایت مقام مصطفی است، نهایت مقامات همه پیداست و نهایت مقام وی پیدا نیست، و او را بر سرّ همه اطلاعت و کس را جز از حق بر سرّ وی اطلاع نیست، و لذلك يقول (ص): انا سیّد ولد آدم و لا فخر، کیف افتخر بهذا و انا بائن منهم بحالی واقف مع الله عزّ و جل بحسن الادب لو کنت مفتخرا لافتخرت بالحقّ و القرب و الدنوّ، فقد قال جلّ جلاله: «نَمَّ دَنَا فَتَدَلَّى» فلَمَّا لم افتخر بمحلّ الدنوّ و القرب کیف افتخر بسيادة الاجناس.

آن مهتر عالم آفتابی بود که مشرقش مکه بود و مغربش یثرب بود، کسوفش در غار بود، لیکن آن کسوفی بود که در آن کسوف صد هزار ودایع لطایف را کشف بود، بر پیشانی مجد او این عصابه اکرام بود که: «لَعَمْرُكَ»، بر آستین عهد او این طراز اعزاز بود که: «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ»، بر در سرا پرده سرّ او این رایت ولایت بود که: «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا» فرش رسالت آن مهتر از شرق عالم تا بغرب عالم بیفکنده، بساط نبوت او از قاف تا بقاف بگسترده، اعلام ظلام کفر بظهور او نگونسار گشته، سریر سرور سرّ او از عرش بنات النعش برتر نهاده، در جمله و تفصیل اول همه همت او، میانه همه حرمت او، بآخر همه سوز امت او.

آدم عزیز و مکرم بود لکن دیو او را وسوسه کرد تا در زلت افکند، باز فرّ و حشمت محمد عربی بر دیو جست در کارش آورد تا میگفت: ما من احد الا و قد وكل به قرينة من الجنّ، قيل و لا انت يا رسول الله، قال و لا انا الا انّ الله تعالى اعانني عليه فاسلم. آدم را از در قهر در آوردند سایه قهر او بر ملکی افتاد زندیقی گشت، محمد عربی را از در لطف در آوردند سایه لطف او بر دیوی افتاد صدیقی گشت.

... قوله تعالى: «يَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ» همانست که جای دیگر گفت: «يَدْعُونَنَا رَغَبًا وَ رَهَبًا» اما خوف و رجا صفت مبتدیانست و رغبت و رهبت مقام منتهیان، خوف آن ترس است که عامّه مسلمانان را از معاصی باز دارد و از حرام دور کند و امل کوتاه کند، و رهبت آن ترس است که زاهدان را عیش ببرد و از جهان و جهانیان جدا کند، همه نفس خود غرامت بینند، همه سخن خود شکایت بینند، همه کرد خود جنایت بینند، مؤمن در خوف و رجا و زاهد در رغبت و رهبت معتدل باید که مصطفی (ص) گفت: لو وزن رجا المؤمن و خوفه لاعتدلا مؤمن در دنیا امید بعافیت و نعمت میدارد و از بلاها و فتنها می‌ترسد، اینست که میگوید: «يَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ» و عارف دل در موصلت و قربت حق بسته و از عذاب قطعیت می‌ترسد، اینست که میگوید: «يَدْعُونَنَا رَغَبًا وَ رَهَبًا».

### ٧ النوبة الاولى

قوله تعالى: «وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ» گرامی کردیم ما فرزندان آدم را، «وَ حَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ» و

برداشتیم ایشان را در دشت و دریا، «وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ» و روزی دادیم ایشان را از پاکها و خوشها، «وَوَضَّلْنَاهُمْ» و ایشان را افزونی دادیم، «عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا» بر فراوانی از آنچه آفریدیم، «تَفْضِيلًا (۷۰)» افزونی دادنی.

«يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ» آن روز که خوانیم هر گروهی را از مردمان، «بِإِمَامِهِمْ» با پیشوایی ایشان، «فَمَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ» هر کس که نامه او در دست راست دهند، «فَأُولَئِكَ يَفْرَوْنَ كِتَابَهُمْ» ایشان آنند که نامه خویش میخوانند، «وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا (۷۱)» و مزد يك فتیل از کردار ایشان نگاهند.

«وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى» و هر که درین جهان از حق بدیدن نابیناست، «فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى» او در آن جهان نابیناست، «وَأَضَلُّ سَبِيلًا (۷۲)» و از نابینا گمراهتر.

«وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ» خواستندی و نزدیک بودی که بر تو تباه کردندی و باز گردانیدندی، «عَنْ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ» از آنچه بر تو فرو فرستادیم از پیغام، «لِنَقُتِرِي عَلَيْنَا غَيْرَهُ» تا تو بر ما آن گفتی که ما نگفتیم، «وَإِذَا لَاتَخَذُوكَ خَلِيلًا (۷۳)» و گر بودی اینچنین ترا دوست گرفتندی.

«وَلَوْ لَا أَنْ تَبْنَاكَ» و اگر نه آن بودی که ما ترا بر جای بداشتیمی، «لَقَدْ كِدْتَ» نزدیک بودی تو و خواستی، «تُرَكَّنُ إِلَيْهِمْ» که بایشان گرانییدی و با ایشان آرمیدی، «شَيْنًا قَلِيلًا (۷۴)» گرانیدنی اندک.

«إِذَا لَأَذْفَنَّاكَ» آن گه بچشانیدیمی ما ترا، «ضِعْفَ الْحَيَاةِ» توی از عذاب این جهانی «وَوَضِعَ الْمَمَاتِ» و توی از عذاب آن جهانی، «ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا (۷۵)» آن گه تو بر ما یاری نیافتی.

«وَإِنْ كَادُوا لَيَسْتَفِزُّوكَ» و خواستندی که بشکیزانندی ترا، «مِنَ الْأَرْضِ» از زمین، «لِيُخْرِجُوكَ مِنْهَا» تا ترا بیرون کنند از آن، «وَإِذَا لَا يَلْبِثُونَ خِلَافَكَ» و آن گه درنگ نیابندی ایشان در آن پس بیرون شد تو، «إِلَّا قَلِيلًا (۷۶)» مگر اندکی.

«سُنَّةً مَنْ قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنَا» نهاد خداست در کار پیغامبران که پیش از تو بودند، «وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا (۷۷)» و نتوانی تو که رسول مایی که سنت ما را از جای بگردانی.

«أَقِمِ الصَّلَاةَ» بیای دار نماز، «لِلذَّلُوكِ الشَّمْسِ» از هنگام در گشتن خورشید، «إِلَى عَسَقِ اللَّيْلِ» تا تاریکی شب، «وَوَقُرْآنَ الْفَجْرِ» و بیای دار تو نماز بامداد، «إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ» که نماز بامداد، «كَانَ مَشْهُودًا (۷۸)» فریشتگان روز و فریشتگان شب اندر آن بامداد حاضراند بتو

### النوبة الثانية

قوله تعالى: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ» ای شرفناهم و اكثرنا لهم الكرامة، و قيل نسبناهم الى الكرم ما فرزندان آدمی را گرامی کردیم که ایشان را صورت نیکو دادیم و قد و قامت راست با عقل و با نطق و با تمییز و آنکه مردان بحاسن آراسته و زنان بگیسوان. ابن عباس گفت در تفسیر این آیت: كل شيء يتناول مأكوله بفيه من الارض الا ابن آدم فانه يتناول الطعام بيده و يرفعه الى فيه.

ابو یوسف قاضی در حضرت هارون الرشید بود که مائده بنهادند و طعامی آوردند که او را در آن حاجت



بملقه بود، هارون انتظار ملقه میکرد، ابو یوسف گفت از جدّ تو عبد الله بن عباس روایت کردند در تفسیر: «گَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ» که این تکریم آنست که هر خورنده‌ای بدهن خود از زمین خورد مگر فرزند آدم که بدست بر گیرد و فرا دهن برد، هارون چون این بشنید ملقه بشکست و بدست طعام میخورد.

محمد بن جریر گفت: تکریم بنی آدم آنست که ایشان را بر همه خلق خدا مسلط کردند و همه را مسخر ایشان گردانیدند و ایشان را مسخر هیچیز نکردند تا با عبادت الله پردازند.

... «وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ» علی الإبل و الخیل و البغال و الحمیر، و فی البحر علی السفن، «وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ» الثمار و الحبوب و المواشی و السمّن و الزّبّد و الحلاوی. و قیل «مِنَ الطَّيِّبَاتِ» ای من کسب یده از خلق خدا هیچیز نیست که روزی وی و قوت وی پاکتر است و خوشتر و نیکوتر از فرزند آدم، «وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا» اگر گوئیم: «گَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ» عام است، پس این کثیر بهائماند و انعام و دواب و وحوش، و اگر گوئیم خاص است و مؤمنانرا میخواهد که جای دیگر گفت: «وَمَنْ يُهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُكْرِمٍ» پس کثیر بمعنی عموم است: ملانکه و جن و غیر ایشان، و العرب یضع الكثير و الاكثر فی موضع الجميع کفوله تعالی: «وَأَكْثَرُهُمْ كَاذِبُونَ» ای کلهم، و این قول بنا بر آن اصل است که: المؤمن افضل من الملائكة.

و روی عن زید بن اسلم قال: قالت الملائكة ربنا انك اعطيت بنی آدم الدنيا یأكلون فیها و یتنعمون و لم تعطنا ذلك فاعطناه فی الآخرة، فقال و عزتی و جلالی لا اجعل ذریة من خلقت بیدی، و فی روایة: لا اجعل صالح ذریة من خلقته بیدی کمن قلت له کن فکان.

و عن ابی هريرة قال سمعت رسول الله (ص) یقول: المؤمن اكرم علی الله من الملائكة الذین عنده.

و عن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله (ص): ما شیء اكرم علی الله یوم القيامة من ابن آدم، قیل یا رسول الله و لا الملائكة، قال و لا الملائكة ان الملائكة مجبولون بمنزلة الشمس و القمر، و روی مجبورون. و عن عائشة قالت قلت یا رسول الله من اكرم الخلق علی الله تعالی؟ قال یا عائشة اما تقرن: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ».

و عن عمر بن عبد العزيز قال: ان المؤمن افضل عند الله من الملائكة، فقیل یا امیر المؤمنین فما حجتک؟ قال قول الله تعالی: «جَنَاتٌ عَدْنٌ يَدْخُلُونَهَا وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ» الی قوله: «وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ» فالذین یوتون افضل من الذین یأتون

و ممّا يدلّ علی تفضیل المؤمنین علی الملائكة ان الله امرهم بالسجود لآدم و قد اخذ کلّ واحد من اولاده حظا من تلك الكرامة بدلیل قوله: «وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ» هذا

کفوله لهذه الامّة: «انا لما طغى الماء حملناکم فی الجارية»

فاخبر انه حملنا و نحن فی اصلاهم یومئذ، ثم قال: «لِنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذْکِرَةً»

فاذا جاز ان یكونوا محمولین بحمل الآباء كذلك ان یكونوا مسجودین بسجدة الآباء، و لذلك صاروا خدما

لولد آدم و لم يكن ولد آدم خدما لهم فكان بعضهم حملة الارزاق الينا، و بعضهم على الارواح لقبضها و حملها، و بعضهم موكلون بالاستغفار لهم، و بعضهم موكلون بالسحاب و الرياح، و منهم المعقبات تحفظ بنى آدم، و منهم فى الاعياد يحملون الجوائز و منهم من يحضر الجمعات و يحمل الالوية و الرايات و يكتب اسامى من سبق الى الجمعة قبل خروج الامام، و منهم سيّاحون فى الارض يلتمسون مجالس الذكر، و منهم موكلون باتمام الكلام اذا قال الأدمى «سبحان الله» قالوا «و بحمده» و اذا قال: «الحمد لله» قالوا «رب العالمين»، ثم يوم القيامة يوكلون ببنى آدم، فمنهم من يصحبه الى الموقف، و منهم من يحمل النجائب، و منهم من يزن الاعمال، و منهم من يشيعه الى الصراط فيقولون نحن اولياؤكم فى الحياة الدنيا و فى الآخرة حتى اذا صاروا الى الجنان، فمنهم خزّان، و منهم زوار و منهم حملة السلام من عند العزيز الجبار. قال الله تعالى: «و الملائكة يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ، سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بما صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ»، ثم ان جماعة من اهل السنة اتفقوا على ان جملة ولد آدم مع ابهيم آدم و الانبياء و المرسلين افضل من جملة الملائكة، و لا يقال للعصاة من المؤمنين انهم خير من جبرئيل و ميكائيل.

قوله: «يَوْمَ نَدْعُوا» يوم منصوب، على معنى اذكر يوم ندعوا. و قيل منصوب بمعنى يعيدكم الذى فطركم يوم ندعوا ميگوید آن خداوند كه شما را بياوريد نخست بار باز آفريند شما را روز رستاخيز آن روز كه خوانيم هر گروهى را از مردمان بامام ايشان. مجاهد گفت امام اينجا پيغامبر است يعنى هر امتى را آن روز پيغامبر ايشان باز خوانند.

روى ابو هريرة عن النبي (ص) فى قوله: «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ اُناسٍ بِاِمَامِهِمْ» قال بنبيهم

گويد: يا امّة نوح، يا امّة هود، يا امّة صالح، يا امّة ابراهيم، يا امّة موسى، يا امّة عيسى، يا امّة محمد، هر امتى را پيغامبران ايشان باز خوانند و ايشان را با پيغامبران بدارند و الله داورى كند ميان ايشان، پيغامبر را گويد كه تو با امت خویش چه گفتى و ايشان با تو چه گفتند؟ فذلك قوله: «فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ اُرْسِلَ اِلَيْهِمْ وَ لَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ».

ضحاک گفت و ابن زيد و جماعتى: «بامامهم» اى بكتابه هر امتى را بكتاب خویش باز خوانند آن كتاب كه از آسمان به پيغامبر ايشان فرو آمد، گویند: يا اهل التوراة، يا اهل الانجيل، يا اهل الزبور، يا اهل القرآن. روى جعفر بن محمد عن آبائه عن على (ع) عن النبي (ص) قال: يدعى كلّ قوم بامام زمانهم و كتاب ربهم و سنة نبیهم.

ابن عباس گفت: «بامامهم» يعنى امام هدى او امام ضلالة، امروز در دنيا هر كس را پيشوايى است و مقتدايى بهدايت يا بضاللت، پيشوايى هدايت را ميگويد: «وَ جَعَلْنَاهُمْ اَئِمَّةً يَهْتَدُونَ بِاَمْرِنَا» و پيشوايى ضالالت را ميگويد: «وَ جَعَلْنَاهُمْ اَئِمَّةً يَدْعُونَ اِلَى النَّارِ» هر كه امروز بر پي امام هدايت رود فردا او را بوى باز خوانند، و هر كه بر پي امام ضالالت رود بوى باز خوانند.

محمد بن كعب گفت: «بامامهم» اى بامهاتهم، باين قول امام جمع ام است كخف و خفاف وقف و قفاف و

جل و جلال میگوید هر کس را بپدر خود باز خوانند، سه معنی را: یکی آنست که تا عیسی (ع) در آن دعوت از خلق جدا نشود و خجل نماند که همه را بپدر باز خوانند و او را بپدر، دیگر اظهار شرف حسن و حسین را تا نسبت ایشان با مصطفی نزدیکتر بود، گویند: یا حسن بن فاطمة بنت محمد، یا حسین بن فاطمة بنت محمد، سوم تا اولاد زنا را فضیحت نرسد و در ستر بماند. و قیل: «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ» یعنی بمعبودهم، فیقال یا عبدة النيران، یا عبدة الاوثان، یا عبدة الصلّبان، یا عبدة الشيطان، فیلحق كلّ عابد بمعبوده و ببقی المؤمنون مع معبودهم.

روی ابو بردة عن ابی موسی قال قال رسول الله (ص): اذا كان يوم القيامة جمع الله تبارك و تعالی الخلائق فی صعید واحد ثم رفع لكلّ قوم آلهتهم التي كانوا يعبدون فیوردونهم النار و ببقی الموحدون فیقال لهم ما تنتظرون، فیقولون ننتظر ربنا عزّ و جل كنا نعبد بالغبیب، فیقال لهم أ تعرفونه، فیقولون ان شاء عرفنا نفسه، قال فیتنجلی لهم تبارك و تعالی فیخرون له سجّدا، فیقال لهم یا اهل التوحید ارفعوا رؤسكم فقد اوجب الله تعالی لكم الجنة و جعل مكان كلّ رجل منكم یهودیا او نصرانیا فی النار.

و قیل: «بإمامهم» یعنی بصحائف اعمالهم فردا هر گروهی را بنامه کردار ایشان باز خوانند، هر که در دنیا طاعت دار و نیک مرد بوده او را بنامه طاعت او باز خوانند و نامه او بدست راست او دهند، و هر که عاصی و بد مرد بوده او را بنامه معصیت او باز خوانند و نامه او بدست چپ او دهند، و ذلك قوله عزّ و جل: «فَمَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ» ای كتاب عمله، «بِیَمِينِهِ» و هو المؤمن، «فَأُولَئِكَ يَفْرُونَ كِتَابَهُمْ» مرة بعد اخرى فرحین بما فیهم و هذا دأب من اتاه كتاب فيه مسرة و ابتهاج، «وَأَ لَا يُظْلَمُونَ فِتْنًا» ای لا ینقصون من جزاء اعمالهم قدر فتیل و هو ما فتلته باطراف اصابعك و طرحته، و قیل هو اسم لما فی شقّ النواة.

«وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى» مؤمنانرا گفت که نامه شان بدست راست دهند و بشادی خوانند و کافران را نگفت که نامه شان بدست چپ دهند که این آیت بر آن معنی دلالت میکند و بر وی اقتصار کرد گفت: «وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ» ای فی الدنيا، «أَعْمَى» عمی القلب لا یبصر رُشد، «فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى» ای اشدّ عمی منه فی الدنيا لانه كان یبصر فی الدنيا بعین رأسه و لا یبصر بعین قلبه و یحشر يوم القيامة اعمی لا یبصر بعین رأسه كما لا یبصر بعین قلبه، لقوله تعالی: «وَأَنحَشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ عُمْيًا» و قال تعالی: «وَأَنحَشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى» میگوید هر که امروز درین جهان از دیدار حق نابیناست و حجت حق نمی بیند، فردا نابیناتر است و گمراوتر که فرا راه بهشت نبیند، امروز که وقت عمل یافته و در توبه گشاده و بچشم سر در آیات قدرت الله تعالی می نگرد هیچ راه نمی برد فرا رشد خویش و توبه نمی کند و حق در نمی یابد و از دیدن حق نابیناست، فردا که وقت عمل فائت شده و در توبه فرو بسته و بچشم سرّ نیز نابینا گشته ناچار که از دیدار حق نابیناتر بود و از راه حق و راستی دورتر.

اهل کوفه اعمی هر دو با مالت خوانند و باقی هر دو حرف بتفخیم مگر ابو عمرو که اول با مالت خواند و دوم بتفخیم، یعنی فهو فی الآخرة اشدّ عمی «وَأَضَلُّ سَبِيلًا» «وَأَن كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ» ابن عباس گفت سبب

نزول این آیت آن بود که وفد ثقیف آمدند گفتند ای محمد ما مسلمان شویم و با تو بیعت کنیم بشرط که با ما سه کار کنی: یکی آنک در نماز پشت خم ندهیم و سجود نکنیم. دوم بتان را بدست خود نشکنیم. سوم آنک یک سال بت لات را خدمت فرو نگذاریم، مصطفی (ص) گفت: «لا خیر فی دین لا رکوع فیه و لا سجود»  
 آن دین که در آن رکوع و سجود نبود در آن هیچ خیر نباشد، و آنچه می‌گوئید که بتان را بدست خویش نشکنیم این شما راست یعنی که اگر دیگری شکند شاید، اما خدمت لات که می‌خواهید یک سال آن طغیانست و باطل نگذارم و دستوری ندهم، ایشان گفتند ما می‌خواهیم که بسمع عرب رسد که تو ما را گرامی کردی و عزیز داشتی و آنچه دیگران را ندادی ما را دادی و اگر ترا کراهیت می‌آید یا می‌ترسی که عرب گویند که بایشان آن دادی که بما ندادی تو بگوی که: اللّٰهُ امرنی بذلك اللّٰهُ تعالیٰ مرا بآن فرمود، این چنین می‌گفتند و الحاح می‌کردند تا رسول (ص) همت کرد که بعض مراد ایشان بدهد تا بدین اسلام درآیند، فانزل اللّٰهُ تعالیٰ: «وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ».

سعید بن جبیر گفت: مشرکان گفتند رسول خدای را که نگذاریم ترا که دست به حجر اسود بری و آن را استلام کنی مگر که یک بار بتان ما را بپاسی و همه بسر انگشتان بود، رسول خدا (ص) گفت: اللّٰهُ تعالیٰ می‌داند که من این را کارهام اما چه زیان دارد که آن کنم تا از استلام حجر باز نمانم، چون رسول خدا این همت کرد آیت آمد: «وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ».

قتاده گفت یک شب از رسول خدا (ص) خلوت طلب کردند و تا بامداد با وی سخن می‌گفتند و خود را بوی نزدیکی می‌نمودند، آن گه گفتند اگر خواهی که ما بتو ایمان آریم، این سقاط و رذال که گرد تو می‌گردند و بوی پشم میش از ایشان می‌دمد از آن که لباس صوف دارند، ایشان را از نزدیک خود بران و دور گردان، اگر ترا بما فرستاده‌اند؟ تا ما با تو بنشینیم و سخن تو بشنویم آن گه بتو ایمان آریم، رسول (ص) همت کرد که آنچه در خواسته‌اند بعضی بجای آرد تا ایشان مسلمان شوند و ربّ العزّه او را از آن همت معصوم گردانید و این آیت فرستاد: «وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ» ای ارادوا و قاربوا لیفتنونک یصرفونک و یسترلونک، «عَنْ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ» یعنی القرآن، «لِنَقْرِي عَلَيْنَا غَيْرَهُ» ای لنخلق علينا غير ما اوحينا اليك و هو قولهم: قل اللّٰهُ امرنی بذلك، «وَإِذَا لَأَتَّخِذُوكَ خَلِيلًا» ای لو قلت ما قالوه و فعلت ما ارادوه لاحتبوك. قال ابن بحر معناه لاختوك و انت اليهم محتاج و فقير.

«وَ لَوْ لَا أَنْ تَبْنِيَّكَ» على الحقّ بعصمتنا ايّاك، «لَقَدْ كِدْتَ تَرْكُنْ» ای اردت و هممت تمیل، «إِلَيْهِمْ شَيْنًا قَلِيلًا» فيه اضممار فانّ الوعيد و العذر لا يجتمعان و المعنى: لقد كدت تركن اليهم و لو ركنت اليهم شيئا قليلا.  
 «إِذَا لَأَذْفَنَّاكَ» اگر تو باندکی بایشان گرانییدی از محابا در حکم من، «لَأَذْفَنَّاكَ ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَ ضِعْفَ الْمَمَاتِ» ای ضعف عذاب الدنیا و ضعف عذاب الآخرة یعنی ضعف ما يعذب به غيره، «ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا» ناصرا يمنعك من عذابنا.

قال قتادة فلما نزلت هذه الآيات قال رسول اللّٰهُ (ص): «اللهم لا تكني الى نفسي طرفة عين».

قال اهل المعانى ليقع منه همّ و لم يقع منه همّ و لا غيره.

قال الحسن همّ و هذا الهمّ ممّا يتجاوز الله عنه و ظاهر الآية تدلّ على انه (ص) لم يهمّ لانّ لولا يدلّ على امتناع الشئ لوجود غيره و الممتنع فى الآية ارادة الركون لوجود تثبيت الله اياه.

«وَ اِنْ كَادُوا لَيَسْتَفِزُّوكَ مِنَ الْاَرْضِ» ابن عباس گفت جهودان در مدينه برسول خدا (ص) حسد بردند كه مقام بمدينه داشت آمدند و گفتند اى محمد تو پيغامبرى؟ رسول گفت آرى من پيغامبرم، گفتند اگر پيغامبرى چرا مقام نه در شام داشتى و جاىگاه و مسكن آنجا ساختى كه زمين مقدسه است جاى پيغامبران و مهبط وحى و رسالت و زمين محشر و منشر، ابراهيم (ع) و ديگر انبياء همه آنجا بوده‌اند و جاى خویش آنجا پسندیده‌اند، و در زمين مدينه هرگز هيچ پيغامبر نبوده، اگر تو پيغامبرى آنجا رو و مسكن ساز همچون ايشان، و اگر از روم مى‌ترسى و راست مى‌گويى كه پيغامبرى خداى عزّ و جل ترا از ايشان نگه دارد و بى بيم كند و انگه ما را نيز صدق تو معلوم شود و بتو ايمان آريم، رسول خدا ايشان را بانچه گفتند راست گوى داشت و بغزاء تبوك رفت و مقصود وى شام بود، چون آنجا رسيد جبرئيل آمد و آيت آورد: «وَ اِنْ كَادُوا لَيَسْتَفِزُّوكَ» و او را فرمودند تا با مدينه شود، گفتند: فيها محياك و مماتك و منها تبعث. قال مجاهد و قتادة و الحسن: همّ اهل مكة باخراج النبي (ص) منها مشركان قريش همت كردند كه رسول خداى را از مکه بيرون كنند، و بقول بعضى مفسران همّت كردند كه او را از زمين عرب بيرون كنند، ربّ العالمين ايشان را ازو باز داشت و او را از آن كيد و قصد ايشان نگه داشت، آن گه او را بهجرت فرمود تا بفرمان حق هجرت كرد بمدينه و اين آيت بمکه فرو آمد، ربّ العزه رسول را از همّت ايشان خبر كرد گفت: «وَ اِنْ كَادُوا لَيَسْتَفِزُّوكَ» يعنى و المشركون كادوا يستفزونك، فدخلت ان و اللام للتوكيد، «لَيَسْتَفِزُّوكَ» اى يزعجونك، «مِنَ الْاَرْضِ لِيُخْرِجُوكَ مِنْهَا وَ اِذَا لَا يَلْبَثُونَ خَلْفَكَ» قراءت نافع است و ابن كثير و ابو عمرو و ابو بكر، اى بعد خروجك و نصبه على الظرف و قرأ الباقون: «خِلَافَكَ» و له وجهان: احدهما انه بمعنى بعدك و الآخر انه مصدر خالف يخالف و نصبه على المفعول له يعنى لا يلبثون لخلافك. و قيل نصب على خلافك فنزع حرف الخفض و المعنى انهم اذا هموا باستفزازك و اخراجك من الارض فانهم لا يلبثون بعد على خلافك، «إِلَّا قَلِيلًا» فلم يلبثوا الا قليلا حتى اجلى الله عزّ و جل النصير الى الشام و عذب قريشا بالسيف يوم بدر.

قوله: «سُنَّةٌ مَنْ قَدْ اُرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنَا» بسط هذه الآية فى قوله عزّ و جل: «وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ» الآيتين... و المعنى انا سننا هذه السنة فيمن ارسلنا قبلك من رسلنا انهم اذا اخرجوا نبيهم من بين اظهرهم او قتلوه لم يلبثهم العذاب ان ينزل بهم ميگويد ما سنت چنان نهاديم در كار پيغامبران كه پيش از تو بودند و امتان ايشان: چون قصد كردند دشمنان كه پيغامبران را بيرون كنند ما دشمنان را هلاك كرديم و زمين آن دشمنان پيغامبران داديم و نتوانى تو كه رسول ماى اين نهاد و اين سنت بگردانيدن.

«أَقِمِ الصَّلَاةَ» اى ادمها و اثبت عليها، «لِدُلُوكِ الشَّمْسِ» اى بعد دلوك الشمس، كقول العرب لخمس خلون و لعشر خلون يعنى بعدهما و دلوك الشمس زوالها و ميلها فى وقت الظهر و كذلك ميلها للغروب دلوك شمس

در گشتن خورشید است هم بوقت زوال و هم بوقت فرو شدن آفتاب و مفسران را خلافت که اینجا وقت زوال می‌خواهد یا وقت غروب، مقاتل حیّان و ضحاک و سدی و جماعتی می‌گویند وقت غروبست و حدیث عبد الله بن مسعود بدلیل آوردند: اِنَّهٗ كَانَ اِذَا غَرَبَ حَاجِبُ الشَّمْسِ صَلَّى الْمَغْرِبَ وَ افْطَرَ اِنْ كَانَ صَائِمًا وَ يَحْلِفُ بِاللّٰهِ الَّذِي لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ اَنَّ هَذِهِ السَّاعَةُ لِمِيقَاتِ هَذِهِ الصَّلَاةِ وَ هِيَ الَّتِي قَالَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ: «اَقِمِ الصَّلَاةَ لِذُلُوكِ الشَّمْسِ».

اما ابن عباس و مجاهد و مقاتل و قتاده و جماعتی از علماء صحابه و تابعین و ائمة دین می‌گویند دلوك وقت زوال است و حدیث عقبه بن عمرو بدلیل آرند: قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ (ص) اتَانِي جِبْرِئِيلُ لِذُلُوكِ الشَّمْسِ حِينَ زَالَتِ الشَّمْسُ فَصَلَّى بِي الظُّهْرَ، وَ قَالَ ابُو بَرَزَةَ كَانَ رَسُولُ اللهِ (ص) يَصَلِّي الظُّهْرَ اِذَا زَالَتِ الشَّمْسُ ثُمَّ تَلَا: «اَقِمِ الصَّلَاةَ لِذُلُوكِ الشَّمْسِ».

و قال جابر بن عبد الله دعوت النبي (ص) و من شاء من اصحابه فطعموا عندي ثم خرجوا حين زالت الشمس فخرج النبي (ص) فقال اخرج يا با بكر فهذا حين دلكت الشمس.

و تحقیق این تأویل آنست که جبرئیل (ع) چون رسول خدا را مواقبت نماز بیان می‌کرد ابتدا بنماز پیشین کرد و این تأویل اوقات نماز را شامل تر است که نماز پیشین و دیگر در تحت این شود که گفت: «لِذُلُوكِ الشَّمْسِ» و نماز شام و خفتن در آن شود که گفت: «إِلَى عَسَقِ اللَّيْلِ» و عسق اللیل دخول ظلمته و العاسق هو اللیل، و الی اینجا بمعنی مع است چنانکه در آیت آبدست کردن گفت: «إِلَى الْمُرَافِقِ وَ إِلَى الْكَعْبِيِّنَ» و تقول العرب الذود الی الذود ابل یعنی مع الذود، «وَ قُرْآنَ الْفَجْرِ» منصوب بالاقامة یعنی و اقم قرآن الفجر، سمی صلاة الفجر قرآنا بطول القراءة فیها جهرا و يدلّ هذا علی انّ الصَّلَاةَ لَا تَصِحُّ اِلَّا بِقِرَاءَةِ الْقُرْآنِ لِانّ قَوْلَهُ جَلَّ وَ عَزَّ اَقِمِ الصَّلَاةَ وَ اَقِمِ قُرْآنَ الْفَجْرِ قَدْ اَمَرَ اَنْ يُقِيمَ الصَّلَاةَ بِالْقِرَاءَةِ حَتَّى سَمَّيْتَ الصَّلَاةَ قُرْآنًا فَلَا تَكُونُ صَلَاةً اِلَّا بِقِرَاءَةٍ.

«إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا» تشهد ملائكة اللیل و ملائكة النهار ينزل هؤلاء و يصعد هؤلاء فهو في آخر ديوان اللیل و اول ديوان النهار.

روی ابو هريرة قال قال رسول الله (ص): تجتمع ملائكة اللیل و ملائكة النهار فيجتمعون عند صلاة الصبح فتصعد ملائكة اللیل و تمكث ملائكة النهار فيسئلهم ربهم فيقول كيف تركتم عبادي فتقول ربنا اتيناها و هم يصلون و تركناهم و هم يصلون فاعفر لهم يوم الدين.

و عن ابي الدرداء قال قرأ رسول الله (ص): «إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا» قال يشهده الله و ملائكة اللیل و ملائكة النهار.

قال ابن بحر هذا الترغيب في حضور المساجد لها و شهود الجماعة لاجلها.

و عن ابي هريرة قال قال النبي (ص): تفضل صلاة الجماعة صلاة احدكم وحده بخمسة و عشرين جزءا و تجتمع ملائكة اللیل و ملائكة النهار في صلاة الفجر، ثم قال ابو هريرة اقرؤا ان شئتم: «وَ قُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ

الْفَجْرُ كَانَ مَشْهُوداً».

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ» بزرگوار تهنیتی و تمام تشریفی و عظیم کرامتی که الله تعالی جل جلاله با مؤمنان فرزندان آدم کرد که در بدو کار و مفتتح وجود روز میثاق ایشان را در قبضه صفت جای داد و ایشان را بنعت لطف محلّ خطاب خود گردانید و با ایشان عهد و پیمان دوستی بست، باز چون در دنیا آمدند ایشان را صورت نیکو و شکل زیبا و خلعت تمام داد و بدانش و عقل و نطق و فهم و فرهنگ بیار است، ظاهر بتوفیق مجاهدت و باطن بتحقیق مشاهدت، و معرفت از ایشان دریغ نداشت، در رحمت و کرامت خود بر ایشان گشاد و ایشان را بر بساط مناجات بداشت تا هر گه که خواهند او را خوانند و از وی خواهند و با وی راز گویند.

در بعضی آثار نقل کرده‌اند که الله تعالی جلّ جلاله گفت: عبادی سارونی فان لم تفعلوا فناجونی و حدّثونی فان لم تفعلوا فاسمعوا منی فان لم تفعلوا فانظروا الیّ فان لم تفعلوا فکونوا ببابی و ارفعوا حوائجکم الیّ فانی اکرم الاکرمین.

و از آن تکریمست که پیش از سؤال ایشان را عطا داد و پیش از استغفار ایشان را بیامرزید چنانکه در خبر است: اعطیتکم قبل ان تسألونی و غفرت لکم قبل ان تستغفرونی.

و از آن تکریمست که در میان آفریدگان ایشان را بمهر و محبت مخصوص کرد آنچه فریشتگان را نداد و با کروبیان و روحانیان آسمان نگفت، با ایشان گفت: «یحبههم و یحبونه رضی الله عنهم و رضوا عنه و الذین آمنوا اشد حبا لله فانظرونی اذکرکم»

، فانظرونی ساقیه ذکر تست، اذکر کم دریای ذکر حق، چون ساقیه ذکر بنده بدریای ذکر حق رسد آب دریای اذکرکم بساقیه فانظرونی در آید همه آب دریا گردد، ساقیه خود هیچ جای نماند، همانست که پیر طریقت گفت: من وقع فی قبضة الحقّ احترق فیها و الحقّ خلفه.

الهی معنی دعوی صادقانی، فروزنده نفسهای دوستانی، آرام دل غریبانی، چون در میان جان حاضری از بی دلی میگویم که کجایی، زندگانی جانی و آئین زبانی، بخود از خود ترجمانی، بحقّ تو بر تو که ما را در سایه غرور ننشانی و بوصال خود رسانی.

«وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ» انما قال کرّمنا بنی آدم و لم یقل المؤمنین و لا العابدین و لا اصحاب الاجتهاد تقدیسا للتکریم من ان یکون مقابلا بفعل او معللا بوفاق و امر او مسببا باستحقاق بوجه کرامت و لطف خود با بندگان در اعمال و اجتهاد ایشان نه بست تا بدانی که نواخت او جلّ جلاله بی علتست و تکریم او بی عوض، بخواست خود نوازد نه طاعت بندگان، بفضل خود عطا دهد نه بجهد ایشان، بنده که کرامت حق یافت نه از آن یافت که طاعت داشت، بلکه طاعت از آن داشت که کرامت حق یافت، و نه دعاء بنده حق را بر اجابت داشت بلکه اجابت حق بنده را بر دعا داشت، و بنده که حق را یافت نه از طلب یافت که طلب از یافتن یافت،

«و حملنا هم فی البر و البحر» حمل هو فعل من لم یکن و حمل هو فضل من لم یزل.

... «وَ حَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ» مراکب عوام در برّ و بحر دیگرسست و مراکب خواص دیگر، مراکب عوام را گفت: «وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْفُلْكِ وَالْأَنْعَامِ مَا تَرْكَبُونَ، لِيَسْتَوُوا عَلَى ظُهُورِهِ» دوست و دشمن آشنا و بیگانه در آن یکسان و مراکب خواص را گفت در دنیا: «وَ لِيَسْلَيْمَانَ الرِّيحِ عُدُوَّهَا شَهْرٌ وَ رَوَاحُهَا شَهْرٌ» و مصطفی (ص) را گفت: «أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا» سلیمان را باد و مصطفی را براق. و در عقبی مراکب دوستان و نزدیکان، آنست که گفت: «نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَقَدًّا».

قال رسول الله (ص) فی هذه الآية: و الذى نفسى بيده انهم اذا خرجوا من قبورهم استقبلوا بنوق بيض لها اجنحة عليها رحائل الذهب كل خطوة منها مدّ البصر فينتهون الى باب الجنة.

و قال (ص): عظموا و سمّوا ضحایاکم فانها مطایاکم على الصراط.

و منهم من قال: كل یركب اعماله التى عملها فى الدنيا و مات عليها. و منهم من قال: لم یجوزوا على الصراط الا بنور المعرفة.

... «وَ رَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ» الرزق و الطیب ما كان على ذکر الرزاق فمن لم یکن غائبا بقلبه و لا غافلا عن ربّه استطاب كل رزق فالشتری على لقاء المحبوب ارى و الارى على الغيبة من المحبوب شری. و قال یحیی بن معاذ: الرزق الطیب ما یفتح على الانسان من غیر سؤال و لا اشراف، «وَ فَضَّلْنَا هُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا» فضلنا العلماء على الجهال بالعلم الله و احكامه و فضلنا الاولیاء بالمعرفة على جمیع الخلائق.

«يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ» بشارتی عظیم است و تهنیتی تمام این آیت: امت احمد را که اگر خلق را به پیغامبران باز خوانند، آن روز ایشان را بفاضلترین پیغامبران باز خوانند، و اگر بکتابها باز خوانند، ایشان را بفاضلترین کتابها باز خوانند. اگر پیغامبرست محمد عربی رسول تهامی که خلقت عظیم بود و بر خدای کریم بود. درجتش رفیع بود و امت را شفیع بود، شرفش ظاهر و حجتش با هر و نورش زاهر و تنش طاهر، بشیر و نذیر، سراج منیر، چراغ عالم و بهترین فرزند آدم، و اگر کتابست قرآن عظیم، هم نور مبین و هم ذکر حکیم و هم کتاب کریم، مؤمنانرا تذکرت و دوستان را تبصرت، نامه‌ای کریم از خدای کریم برسولی کریم، «تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ».

و قيل «نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ» ای نوصل كل مرید الى مراده و كل محب الى محبوبه و كل مدع الى دعواه و كل منتم الى من كان ينتمى اليه.

و یقرب منه ما روى ابو ذر رضى الله عنه قال قال رسول (ص): اذا كان يوم القيامة يجمع الله امّتى على رأس قبرى فيجتمع الصديقون مع ابى بكر فيدخلون الجنة معه، و يجتمع الامرون بالمعروف و الناهون عن المنكر مع عمر بن الخطاب فيدخلون الجنة معه، و يجتمع اهل الحياء مع عثمان فيدخلون الجنة معه، و يجتمع اهل السخاء و حسن الخلق و القائمون لله عزّ و جل بالحقّ مع على بن ابى طالب فيدخلون معه الجنة، و يجتمع العلماء مع معاذ بن جبل فيدخلون معه الجنة، و يجتمع القراء مع ابى بن كعب و عبد الله بن مسعود



فیدخلون معهما الجنة، و يجتمع الزهاد مع ابي ذرّ فیدخلون معه الجنة، و يجتمع الفقراء مع ابي الدرداء فیدخلون معه الجنة، و يجتمع الشهداء مع حمزة بن عبد المطلب فیدخلون معه الجنة، و يجتمع المؤذنون مع بلال فیدخلون معه الجنة.

بدانك بعد از انبياء و رسل بهينه عالميان و گزيده جهانيان صحابه رسولند: اختران آسمان ملت و مهتران محفل دولت، سینه هاشان بمعرفت افروخته و اشخاص ایشان بخدمت و حرمت آراسته، راه صدق رفته و بار امانت بداعی حق سپرده، ایشانند ائمه اهل دین، و قبله اقتداء خلق صاحب شریعت چنین.

گفت: اصحابی کالتجوم بآیهم اقتدیتم اهتدیتم، هر کجا در عالم صادقی لطیف است امام وی صدیق اکبر است، و هر کجا عادل شریف است امام وی فاروق انور است، و هر کجا منفق مشفق است امام وی ذو النورین از هر است، و هر کجا در عالم دین مجاهدی مشاهد است امام وی مرتضی حیدر است، و هر کجا مردی مرد است یا آزادی فرد است امام وی ابو ذر پرهیز است، و هر کجا درویشی دلریش است امام وی بو درداء مشتهر است، و هر کجا شهیدی دین دار است که دین را در جهاد کفارست امام وی حمزه منور است، و هر کجا مؤدنی موقد داعی از داعیان حق امام وی بلال مطهر است، همچنین ائمه صحابه هر یکی بر مثال اختری از آسمان دولت وی بر سرایر اهل ایمان تابش احوال خویش ظاهر همی‌دارند تا هر یکی از امت بر وفق حالت بوی اقتدا همی‌کند و جان و دل بدوستی وی همی‌پرورد و در راه دین بر پی وی همی‌رود تا فردا با وی در بهشت شود و بناز و نعیم ابد رسد.

«أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ» الصَّلَاةُ بِالْبَدَنِ مَوْقِفَةٌ وَ الْمَوَاصِلَاتُ بِالسَّرِّ وَ الْقَلْبُ مَسْرُودَةٌ، فَإِنَّ الْمُنْتَظَرَ لِلصَّلَاةِ فِي الصَّلَاةِ، وَ الصَّلَاةُ فِرْعَابِ الرِّزْقِ وَ الْوُقُوفُ فِي مَحَلِّ الْمَنَاجَاةِ وَ اعْتِكَافُ الْقَلْبِ فِي مَشَاهِدَةِ التَّقْدِيرِ وَ الْوُقُوفُ عَلَى بَسَاطِ النَّجْوَى وَ فَرَقَ أَوْقَاتِ الصَّلَاةِ لِيَكُونَ لِلْعَبْدِ عَوْدٌ إِلَى الْبَسَاطِ فِي الْيَوْمِ وَ اللَّيْلَةِ مَرَّاتٍ.

### ۸ النوبة الاولى

قوله تعالى: «وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ» بَشْبِ خِيَزٍ وَ نَمَازِ كُنْ، «نَافِلَةٌ لَكَ» اَيْنَ افْزُونِي اِسْتَبْرَ تُو، «عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ» وَاجِبُ كَرْدِ خَدَايِ تَعَالَى تَرَا بَرِ خُودِ كِه تَرَا بَرِ پَايِ كَنْد، «مَقَامًا مَحْمُودًا (۷۹)» اَز اَيْسْتَادِ نِگَاهِي كِه تَرَا دَرِ آن بَسْتَايَنْد.

«وَقُلْ رَبِّ» وَ بِگُويِ خَدَاوَنْدِ مَنْ، «أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ» دَرِ آرِ مَرَا دَرِ آوَرْدِ بَرَاَسْتِي وَ نِيكُويِي، «وَأَخْرِجْنِي مَخْرَجَ صِدْقٍ» وَ بِيروُنِ بَرِ مَرَا بِيروُنِ بَرْدِ بَرَاَسْتِي وَ نِيكُويِي، «وَ اجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا (۸۰)» وَ اَزِ نَزْدِيكِيِ خُودِ مَرَا دَسْتِ رَسِي وَ نِشَانِي دِه وَ نِيروِيِي دِه كِه مَرَا يَارِ بُوَد.

«وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ» وَ بِگُويِ كِه بَرَاَسْتِي وَ دَرَسْتِي آمَد، «وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ» وَ كِزِي شُدِ وَ نِيَسْتِ كِشْت، «إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا (۸۱)» بَدَرَسْتِي كِه كِزِي شُدْنِي بُوَد.

«وَ نُزِّلَ مِنَ الْقُرْآنِ» وَ فِرُو مِيْفِرَسْتِيْمِ اَزِ قُرْآنِ، «مَا هُوَ شِفَاءٌ» چِيْزِي كِه آن آسَانِي اِسْت، «وَ رَحْمَةٌ

لِلْمُؤْمِنِينَ» و بخشایشی گرویدگان را، «و لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ» و نفزاید کافران را، «إِلَّا خَسَارًا (۸۲)» مگر زیانکاری.

«وَ إِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ» چون نیکویی کنیم و نعمت نهیم بر آدمی، «أَعْرَضَ» روی گرداند، «وَ نَأَىٰ بِجَانِبِهِ» و پهلوئی خویش در کشد از ما، «وَ إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ» و چون باو بدی رسد، «كَانَ يُوَسَّسًا (۸۳)» نومید نشیند.

«قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ» بگو هر کس کار کند و بر سزای خویش کند و در خور خویش، «فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ» پس خداوند تو داناست، «بِمَنْ هُوَ أَهْدَىٰ سَبِيلًا (۸۴)» بهر که راه راست را سزاست.  
 «وَ يَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ» می‌پرسند ترا از جان، «قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي» بگوی جان از امر خداوند من است، «وَ مَا أَوْتِيْتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا (۸۵)» و ندادند شما را از دانش مگر اندکی.  
 «وَ لَئِنْ شِئْنَا لَنُدْهَبَنَّ بِالَّذِي أُوْحَيْنَا إِلَيْكَ» و اگر خواهیم آنچه بتو پیغام فرستادیم ببریم، «ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ بِهِ عَلَيْنَا وَكِيلًا (۸۶)» و آن گه تو بر ما بآن نگه دارنده‌ای نیابی و داوری نداری.

«إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ» مگر بخشایشی بود از خداوند تو، «إِنَّ فَضْلَهُ كَانَ عَلَيْكَ كَبِيرًا (۸۷)» که فضل او بر تو بزرگست.

«قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ» بگوی اگر بهم آیند آدمیان و پریان، «عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ» بر آنک تا چنین قرآن آرند، «لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ» چنان نیارند، «وَ لَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا (۸۸)» و هر چند که یکدیگر را پشتیبان باشند.

«وَ لَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ» و بر گردانیدیم روی بر روی مردمان را، «فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ» در این قرآن از هر صفت و هر مثل، «فَأَبَىٰ أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا (۸۹)» سر باز زد بیشتر مردمان مگر نسپاسی.  
 «وَ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ» گفتند بنگرویم بتو، «حَتَّىٰ تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا (۹۰)» تا ما را در زمین مگه چشمه‌ای فراخ آب گشایی.

«أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَ عِنَبٍ» یا ترا رزی بود خرماستان و انگور، «فَتَفَجَّرَ الْأَنْهَارَ خِلَالَهَا تَفْجِيرًا (۹۱)» جویها می‌روانی و گشایی زیر درختان آن روانیدنی و گشادنی.  
 «أَوْ تُسْفِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمَتَ عَلَيْنَا كِسْفًا» یا فرو افکنی آسمان بر ما پاره پاره چنانک گفتی، «أَوْ تَأْتِي بِاللَّهِ» یا خدای را آری، «وَ الْمَلَائِكَةُ قَبِيلًا (۹۲)» و فریشتگان را آری جوق جوق.

«أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِنْ زُخْرَفٍ» یا ترا خانه‌ای بود زرین، «أَوْ تَرْقَىٰ فِي السَّمَاءِ» یا باسماں بر می‌شوی، «وَ لَنْ نُؤْمِنَ لِرُقِيِّكَ» و بنگرویم بتو هر چند که بینیم که باسماں بر می‌شوی، «حَتَّىٰ تُنَزَّلَ عَلَيْنَا» تا آن گه که فرود آری بر ما، «كِتَابًا نَقْرُؤُهُ» نامه‌ای که بر خوانیم، «قُلْ سُبْحَانَ رَبِّي» بگوی پاک و بی عیبی خداوند مرا، «هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا (۹۳)» هستم من مگر مردمی از شما فرستاده پیغام.

«وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا» و باز نداشت مردمان را که بگرویدند، «إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَى» آن گه که پیغام بایشان آمد، «إِنَّا أَنْ قَالُوا» مگر آنک گفتند، «أُ بَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا (۹۴)» باش الله بما پیغام مردمی همچون ما فرستاد.

«قُلْ لَوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ» بگوی اگر در زمین فریشتگان بودندی، «يَمَشُونَ مُطْمَئِنِّينَ» که می رفتندی بنشست آرمیده و شهری و مقیم، «لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَسُولًا (۹۵)» ما از آسمان بر ایشان بپیغام فریشته‌ای فرستادیم.

«قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا» بگوی پسند است الله تعالی بگواهی، «بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ» میان من و میان شما، «إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا (۹۶)» که الله تعالی بر بندگان خویش داناست و بینا.

«وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ» هر که الله تعالی راه نماید آن کس بر راه است، «وَمَنْ يَضِلَّ» و هر که گمراه کرد، «فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِهِ» ایشان را یار نیابی فرود ازو، «وَوَلَّيْنَا الْقِيَامَةَ» و بینگیزانیم روز رستاخیز ایشان را، «عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ» بر رویهای ایشان، «عُمِيًّا وَ بُكْمًا وَ صُمًّا» نابینایان و گنگان و کران، «مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ» باز گشتنگاه ایشان دوزخ، «كُلَّمَا خَبَتْ» هر گه که آتش آن خواهد که فرو میرد، «زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا (۹۷)» آن را آتش افزائیم.

«ذَلِكَ جَزَاؤُهُمْ» آن پاداش ایشانست، «بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا» بآنک ایشان کافر شدند بپیغامهای ما، «وَوَقَالُوا» و گفتند، «أَ إِذَا كُنَّا عِظَامًا وَ رُفَاتًا» باش آن گه که ما استخوان گردیم و خاک خرد، «أَ إِنَّا لَمَبْعُوثُونَ» بآفرینش نو ما را بر خواهند انگیخت، «خَلْقًا جَدِيدًا (۹۸)» آفریده‌ای نو.

«أَ وَ لَمْ يَرَوْا» آیا نمی بینند، «أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» که آن خدای که آسمانها آفرید و زمین، «قَادِرٌ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ» تواناست که چون ایشان آفریند، «وَوَجَعَلَهُمْ أَجَلًا» و ایشان را سپری گشتن نامزد کرد، «لَا رَيْبَ فِيهِ» و در کی و چندی آن هیچ شک نه، «فَأَبَى الظَّالِمُونَ إِنَّا كُفُورًا (۹۹)» ابا کردند کافران مگر نسیپاسی.

«قُلْ لَوْ أَنَّكُمْ تَمْلِكُونَ» بگوی اگر شما خداوند بودید، «خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي» خزانه‌های رحمت خداوند مرا، «إِذَا لَأْمَسْتُمْ» همانگه شما دستها فرو می بستید، «حَشِيَّةَ الْإِنْفَاقِ» از بیم درویشی، «وَوَكَانَ الْإِنْسَانُ قَتُورًا (۱۰۰)» و آدمی بخیل است و خسیس.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: «وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ» هجد اذا نام و تهجد اذا سهر و القى الهجود عن نفسه و مثله تحرج و تأثم اذا القى الحرج و الاثم عن نفسه، و التهجد ترك النوم للصلاة فان لم يصل فليس بتهجد، و المعنى: قم بعد النوم فصل و لا يكون التهجد الا بعد النوم.

قال الحجاج بن عمرو المازني: يحسب احدكم اذا قام من الليل فصلى حتى يصبح ان قد تهجد انما التهجد الصلاة بعد رقدة ثم الصلاة بعد رقدة تلك كانت صلاة رسول الله (ص) و كان (ص) يعجبه التهجد من الليل.

روى حميد بن عبد الرحمن بن عوف عن رجل من الانصار انه كان مع رسول الله (ص) فى سفر فقال لانظرن كيف يصلى النبي (ص) قال فنام رسول الله (ص) ثم استيقظ فرفع رأسه الى السماء فتلا اربع آيات من آخر سورة آل عمران: «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» الآية... ثم اهوى بيده الى القربة و اخذ سواكا فاستن به ثم توضأ ثم صلى ثم نام ثم استيقظ فصنع كصنيعه اول مرة و يرون انه التهجد الذى امره الله عز و جل.

... قوله: «فَتَهَجَّدَ بِهِ» اى بالقرآن، «نافلة لك» رسول خدا تنها باين آيت مخاطب است كه نماز شب تنها بر وى فريضه كردند و «نافلة لك» معنى آنست كه فريضة فرضها الله عليك فضلا عن الفرائض التى فرضها عليك و زيادة. قتادة گفت نماز شب در ابتداء اسلام بر وى فرض بود، پس منسوخ گشت و او را بترك آن رخصت دادند، باين قول نافله بمعنى تطوع و فضيله است، فانّ النافلة ما ليس بواجب ميگويد بشب نماز كن و آن ترا تطوعيست و فضيلتى و غنيمتى نه واجب.

قال مجاهد: «نافلة لك» اى زيادة لك فى الدرجات لانه غفر لك ما تقدم من ذنبك و ما تأخر فما عملت من عمل سوى المكتوبة فهى نافلة لك من اجل انه لا تعمل ذلك فى كفارة الذنوب و الناس يعملون ما سوى المكتوبة لذنوبهم فى كفارتها فليست لهم نافلة و زيادة مجاهد گفت معنى آنست كه بشب خيز و نماز كن و اين نماز شب ترا زيادت درجاتست كه گناهان تو گذشته و آينده همه آمرزيدهاند و ترا حاجت بكفارت آن نيست، هر نماز و عمل كه كنى بيرون از فرائض، آن همه ترا زيادتى است و اين همه معنى خاصه تر است و مردمان را نه كه ايشان را حاجت بدانست كفارت گناهان را، كه پيوسته خطاها و زلتها بر ايشان مى رود، پس ايشان را نه نافله باشد و ترا نافله. اينست معنى قول مقاتل و يك قول از ابن عباس: «نافلة لك» اى خاصه لك و كرامة و عطا لك، و يقال لولد الولد نافلة لانه زيادة على الولد.

و خبر درستست كه رسول خدا (ص) در آخر عمر قيام شب هشت ركعت كردى، و به خرج من الدنيا، «عسى أن يبعثك ربك» عسى و لعل من الله واجب لانه تعالى لا يدع ان يفعل بعباده ما اطعمهم فيه من الجزاء على طاعتهم لانه ليس من صفته الغرور و لو ان قائلنا قال لآخر تعاهدنى و الزمنى لعلى ان انفعك فلزمه ثم لم ينفعه مع اطماعه فيه و وعده لكان غارا له و تعالى الله عن ذلك، «يَبْعَثُكَ رَبُّكَ» يقيمك ربك، «مَقَامًا مَحْمُودًا» اى فى مقام محمود و هو مقام الشفاعة يحمده فيه الاولون و الآخرون.

روى انس بن مالك عن النبي (ص) قال: يجتمع المؤمنون يوم القيامة فيلهمون فيقولون لو استشفعنا على ربنا فاراحنا من مكاننا هذا فيأتون فيقولون يا آدم انت ابو الناس خلقك الله بيده و اسجد لك ملائكته و علمك اسماء كل شىء فاشفع لنا الى ربك حتى يريحنا من مكاننا هذا، فيقول لهم لست هناك و يذكر ذنبه الذى اصابه فيستحيى ربه و لكن انتوا نوحا فانه اول الرسل بعثه الله الى اهل الارض فيأتون نوحا فيقول لست هناك و يذكر خطيئته و سؤاله ربه ما ليس له به علم فيستحيى ربه من ذلك و لكن انتوا ابراهيم خليل الرحمن فيأتون ابراهيم فيقول لست هناك و لكن انتوا موسى عبدا كلمه الله و اعطاه التوراة فيأتون موسى فيقول لست هناك و

يذكر لهم النفس التي قتل بغير نفس فيستحيى ربّه من ذلك، فيقول انتوا عيسى عبد الله و كلمته و روحه فيأتون عيسى فيقول لست هناك و لكن انتوا محمّداً (ص) عبداً غفر الله له ما تقدّم من ذنبه و ما تأخر فيأتونني فاقوم فامشى بين سماطين من المؤمنين حتى استأذن على ربّي فيؤذن لي فاذا رأيت ربّي وقعت او خررت ساجدا لربي فيدعني ما شاء الله ان يدعني، ثمّ قال ارفع رأسك قل يسمع و سل تعطه و اشفع تشفع فارفع رأسى فاحمده بتحميده يعلمنيه، ثمّ اشفع فيحدّ لي حدّا فادخلهم الجنة، ثمّ اعود اليه الثانية فاذا رأيت ربّي وقعت او خررت ساجدا لربي فيدعني ما شاء الله ان يدعني ثمّ يقال ارفع محمّد رأسك قل يسمع و سل تعطه و اشفع تشفع فارفع رأسى فاحمده بتحميد يعلمنيه، ثمّ اشفع فيحدّ لي حدّا فادخلهم الجنة، ثمّ اعود اليه الثالثة فاذا رأيت ربّي وقعت او خررت ساجدا لربي فيدعني ما شاء الله ان يدعني، ثمّ يقال ارفع محمّد رأسك قل يسمع و سل تعطه و اشفع تشفع فارفع رأسى فاحمده بتحميد يعلمنيه، ثمّ اشفع فيحدّ لي حدّا فادخلهم الجنة، ثمّ اعود الرابعة فاقول يا ربّ ما بقى انا من حبسه القرآن.

فحدّثنا انس بن مالك انّ النبي (ص) قال فيخرج من النار من قال لا اله الا الله و كان في قلبه من الخير ما يزن برة.

و عن انس انّ النبي (ص) اتى بالبراق فقال و الذي بعثك بالحق لا تركبني حتى تضمن لي الشفاعة.

و عن كعب بن مالك قال قال رسول الله (ص): يجمع الله الناس يوم القيامة فاكون انا و امتي يوم القيامة على تل فيكسوني ربي حلة خضراء و يؤذن لي فاقول ما شاء الله ان اقول فذلك المقام المحمود.

و في رواية اخرى قال: فاكون انا اول من يدعى و جبرئيل عن يمين الرحمن و الله ما رآه قبلها، فاقول يا رب ان هذا اخبرني انك ارسلته اليّ؟ فيقول الله عزّ و جل صدق، ثمّ اشفع فاقول يا ربّ عبادك عبدوك في اطراف الارض قال و هو المقام المحمود.

و عن حذيفة بن اليمان قال يجمع الناس في صعيد واحد فلا تكلم نفس فيكون اول مدعوّ محمداً (ص) فيقول لبّيك و سعديك و الخير في يدك و الشر ليس اليك و المهدى من هديت و عبدك بين يديك و بك و اليك لا ملجاء و لا منجى منك الا اليك تباركت و تعاليت سبحانك ربّ البيت، فذلك قوله: «عسى أن يبعتك ربك مقاماً محمّوداً».

و عن نافع عن ابن عمر ان رسول الله (ص) قرأ: «عسى أن يبعتك ربك مقاماً محمّوداً» قال يدينني فيقعدي معه على العرش. و قال ابن فنجويه يجلسني معه على السرير.

و عن ابي وائل عن عبد الله قال: انّ الله عزّ و جل اتخذ ابراهيم خليلاً و انّ صاحبكم خليل الله و اكرم الخلق على الله، ثمّ قرأ: «عسى أن يبعتك ربك مقاماً محمّوداً»، قال فيقعده على العرش.

و عن عبد الله بن سلام قال: اذا كان يوم القيامة يؤتى بنبيكم (ص) فيقعده بين يدي الربّ عزّ و جل على الكرسي. و عن ليث عن مجاهد في قوله عزّ و جل: «عسى أن يبعتك ربك مقاماً محمّوداً» قال يجلسه على العرش.

اعلم انّ اصحاب الحديث الذين هم نقلة الاخبار و خزنة الآثار اتفقوا على انّ هذا التّأويل صحيح و انّ الله عزّ و جل كان قبل خلقه الاشياء قائما بذاته ثمّ خلق الاشياء من غير حاجة له اليها بل اظهار قدرته و حكمته ليعرف وجوده و توحيده و كمال علمه و قدرته بظهور افعاله المتقنة المحكمة و خلق لنفسه عرشا استوى عليه كما شاء و هو الآن مستو على عرشه كما اخبر عن نفسه و ان لم يكن قبل ذلك مستويا عليه و ليس اقعاده محمدا على العرش موجبا له صفة الربوبية او مخرجا اياه عن صفة العبودية بل هو رفع لمحله و اظهار لشرفه و تفضيل له على غيره من خلقه.

«وَقُلْ رَبِّ اَدْخِلْنِيْ مُدْخَلَ صِدْقٍ وَاَخْرِجْنِيْ مُخْرَجَ صِدْقٍ» المدخل: الادخال و المخرج: الإخراج هما مصدران معدولان، مفسران گفتند نزول اين آيت آن گه بود که رسول خدا را هجرت فرمودند به مدینه از آنک کافران قریش قصد هلاک وی کردند و ابو طالب و خديجه هر دو رفته، نه حشمت ابو طالب مانده که جفا کافران از وی باز داشتی، نه نعمت و مال خديجه که اذی کافران ازو دور داشتی، پیوسته پيران ايشان استهزاء می کردند، شاعران هجو می گفتند، کودکان سنگ می انداختند، زنان از بامها خاک می ریختند، وانگه بعاقبت در دار الندوه سران و سروران ايشان بهم شدند در تدبير آن که تا او را چگونه هلاک کنند!! جبرئیل آمد و گفت ای سيّد خيز از مکه بیرون شو، شهر بمکيان بگذار الله تعالى چنین می فرماید که تا به مدینه هجرت کنی، رسول خدا بفرمان الله تعالى از مکه بیرون شد، جایی رسید که آن را حزوره گویند، آنجا بایستاد روی سوی مکه کرد گفت: و الله ائی لا علم ائک احبّ البلاد الى الله و احبّ الارض الى الله و لو لا انّ المشركين اخرجوني منك ما خرجت، پس از آنجا برفت تا به غار ثور، جبرئیل آمد و آیت آورد: «وَقُلْ رَبِّ اَدْخِلْنِيْ» یعنی الغار، «مُدْخَلَ صِدْقٍ وَاَخْرِجْنِيْ» من الغار، «مُخْرَجَ صِدْقٍ» خداوند من درآور مرا درین غار در آوردی براستی و نیکویی و بیرون بر مرا ازین غار بیرون بردی براستی و نیکویی. و جماعتی مفسران گفته اند که این آیت آن گه فرو آمد که در مدینه می شد، ای ربّ ادخلنی المدینة ادخال صدق ای ادخالاً حسناً لا اری فيه ما اکره و اخرجنی من مکه اخراج صدق لا التفت اليها بقلبي.

و قيل ادخلنی مکه یعنی عام الفتح و اخرجنی منها آمناً. و قيل دخوله فی الرّسالة و خروجه ممّا يجب عليه فيها غير مقصر فی تبليغ الرّسالة. و قيل معناه ادخلنی حيث ما ادخلتني بالصدق و اخرجنی بالصدق ای لا تجعلني ممّن ادخل بوجه و اخرج بوجه فانّ ذا الوجهين لا يكون امينا عند الله عزّ و جل، «وَاَجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطٰنًا نّصيرًا» ای قوّة القدرة و الحجّة حتّى اقيم بهما دينك و قد اجاب الله عزّ و جل دعاءه و اعلمه انه يعصمه من الناس، فقال جلّ و عز: «وَاللّٰهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ» و قال: «أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللّٰهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» و قال: «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ».

و قال الكلبي: سلطانه النّصير عتاب بن اسيد استعمله رسول الله (ص) على اهل مکه، و قال انطلق فقد استعملتک على اهل الله یعنی مکه فكان شديدا على المريب لينا للمؤمنين، فقال لا و الله لا اعلم متخلفا يتخلف عن الصلّاة في جماعة الا ضربت عنقه فانه لا يتخلف عنها الا منافق، فقال اهل مکه يا رسول الله تستعمل على

اهل الله عتاب بن اسيد رجلا جافيا، فقال رسول الله (ص) انى رأيت فيما يرى النائم كان عتاب بن اسيد اتى باب الجنة فاخذ بحلقة الباب فقلقلها قلقلالا شديدا حتى فتح له فدخلها فاعز الله به الاسلام لنصرته المسلمين على من يريد ظلمهم فذلك السلطان النصير.

و قال الحسن: السلطان السيف، و قال سهل بن عبد الله: يعنى لسانا ينطلق عنك.

«وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ» اى الاسلام و الدين، «وَوَهَقَ الْبَاطِلُ» الكفر و الشرك.

و قيل جاء القرآن و دين الرحمن و هلك الشيطان و بطلت عبادة الاوثان.

روايت كردند از ابن عباس و ابن مسعود كه گفتند روز فتح مگه رسول خدا (ص) سيصد و شصت بت را ديد گرد كعبه در نهاده، هر قومی از مشركان بتان خود را برابر خود داشته و در دست رسول (ص) مخصره ای بود فرا پيش بتان می شد و آن مخصره بر چشم و شكم ایشان می زد و میگفت بلفظ شیرین و بیان پر آفرین، بفرمان خدای آسمان و زمین: «جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ» و آن بتان بر وی در می افتادند و مشركان تعجب همی کردند و با يكديگر میگفتند: ما رأينا رجلا اسحر من محمد.

... «إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا» يبطل و يزول و الحق بيقى و يدوم، زهق بطل و زهقت نفسه ماتت.

در قرآن باطل بر چهار وجه آيد: يکى بمعنی دروغ گفتن و دروغ زن داشتن چنانك در سوره المؤمن گفت: «وَوَسَّيْنَا لِلْمُفْسِدِينَ الْعَذَابَ» اى المكذبون بالعذاب، همانست كه در سوره الجاثيه گفت: «بِیَوْمٍ إِذْ يُخَسِرُ الْمُبْطِلُونَ» و در عنكبوت: «إِذَا لَارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ» و در سوره المصاييح: «لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لَا مِنْ خَلْفِهِ» اى لا يأتى القرآن التّكذيب من الكتب التي كانت قبله و لا يجيء من بعده كتاب فيكذبه. وجه دوم ابطال است بمعنی احباط چنانك در سوره البقرة گفت: «لَا تُبْطِلُوا صِدْقَاتِكُمْ» اى لا تحبطوها بالمن و الاذى، جای دیگر گفت: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ لَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ». وجه سوم باطلست بمعنی ظلم، كقوله: «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ» يعنى بالظلم. وجه چهارم باطلست بمعنی شرك، كقوله: «جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ» يعنى ذهب الشرك عبادة الشيطان.

... «إِنَّ الْبَاطِلَ» يعنى الشرك، «كَانَ زَهُوقًا» ليس له اصل فى الارض و لا فرع فى السماء، فلذلك قال

زهوقا نظيره فى العنكبوت: «وَالَّذِينَ آمَنُوا بِالْبَاطِلِ وَ كَفَرُوا بِاللَّهِ» و فى النحل: «أَفِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ».

قوله: «وَوُنزِلَ مِنَ الْقُرْآنِ» قراءت بصرى «وَوُنزِلَ» بتخفيف است، «مِنَ الْقُرْآنِ» من درآورد تا بدانى كه قرآن كه فرود آمد نجم فرو آمد چيز چيز چنانك بروزگار بوى حاجت بود و لايق وقت بود. و قيل من ها هنا للتبيين. و قيل من ها هنا زيادة و صلة، كقوله: «وَ اتَّخِذُوا مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى يُغْفَرُ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ يَعْضُوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ رَبُّ قَدْ أَنْتَبَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ» كل ذلك صلة فى الكلام و نحوه كثير، «مَا هُوَ شِفَاءٌ» من كل داء لما فيه البركات و يدفع الله به كثيرا من المكاره، و فى الخبر: من لم يستشف بالقرآن فلا شفاه الله، «وَ رَحْمَةً لِلْمُؤْمِنِينَ» بيان و بركة و هدى و ثواب لا انقطاع له فى تلاوته، «وَ لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا» لتكذيبهم آياه فيزداد خسارهم.

«وَ إِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ» بِالْمَالِ وَ الصَّحَّةِ وَ الْإِمْنِ، «أَعْرَضَ» عَنْ ذِكْرِنَا وَ دَعَائِنَا. قِيلَ هُوَ عَامٌ، وَ قِيلَ نَزَلَتْ فِي الْوَالِدِ بْنِ الْمَغِيرَةِ، «أَعْرَضَ» عَنْ ذِكْرٍ مَا كَانَ فِيهِ مِنَ السَّقَمِ وَ الضَّرَرِ وَ الْفَقْرِ قَبْلَ ذَلِكَ، «وَ تَأَى بِجَانِبِهِ» أَي بَعْدَ بِنَفْسِهِ عَنِ الْقِيَامِ بِحَقُوقِ نِعْمِ اللَّهِ وَ اعْرَضَ عَنِ الدَّعَاءِ وَ الْإِبْتِهَالِ. وَ قِيلَ «تَأَى بِجَانِبِهِ» اعْجَبَ بِنَفْسِهِ لِأَنَّ الْمَعْجَبَ مُتَبَاعِدٌ عَنِ النَّاسِ، «وَ إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ» أَي أَصَابَهُ الْمَرَضُ وَ الْفَقْرُ وَ الْخَوْفُ، «كَانَ يُؤْسَأُ» قَنُوطًا عَنِ الْخَيْرِ وَ مِنْ حَمْدِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ لِأَنَّهُ لَا يَثِقُ بِتَفَضُّلِ اللَّهِ تَعَالَى عَلَى عِبَادِهِ. قَرَأَ ابْنُ عَامِرٍ: «وَ نَاءَ بِجَانِبِهِ» مَمْدُودًا مِثْلَ نَاءٍ وَ هُوَ مَقْلُوبٌ مِنْ نَأَى مِثْلُ: رَأَى وَ رَاءَ، وَ قِيلَ مِنَ النَّوْءِ وَ هُوَ التَّهَوُّضُ وَ الْقِيَامُ، وَ قَرَأَ حَمَزَةٌ وَ الْكِسَائِيُّ: «نَأَى» بِكَسْرِ النَّوْنِ وَ اِمَالَةِ الْهَمْزَةِ، وَ قَرَأَ أَبُو عَمْرٍو وَ عَاصِمٌ وَ نَافِعٌ: «نَأَى» بِفَتْحِ النَّوْنِ وَ اِمَالَةِ الْهَمْزَةِ وَ الْبَاقُونَ بِفَتْحِ النَّوْنِ وَ الْهَمْزَةِ عَلَى التَّفْخِيمِ وَ هُوَ اللَّغَةُ الْعَالِيَةُ.

«قُلْ» يَا مُحَمَّدٌ، «كُلُّ يَعْملُ عَلَى شَاكِلَتِهِ» أَي عَلَى دِينِهِ وَ نَيْتِهِ. وَ قِيلَ عَلَى خَلِيقَتِهِ وَ طَبِيعَتِهِ. وَ قِيلَ عَلَى مَذْهَبِهِ وَ طَرِيقَتِهِ، فَالْكَافِرُ يَعْملُ مَا يَشْبَهُ طَرِيقَتَهُ مِنَ الْأَعْرَاضِ عِنْدَ الْإِنْعَامِ وَ الْيَأْسِ عِنْدَ الشَّدَّةِ، وَ الْمُؤْمِنُ يَفْعَلُ مَا يَشْبَهُ طَرِيقَتَهُ مِنَ الشُّكْرِ عِنْدَ الرِّخَاءِ وَ الصَّبْرِ وَ الْإِحْتِسَابِ عِنْدَ الْبَلَاءِ، الْإِتْرَى أَنَّهُ قَالَ: «قَرَّبُكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَى سَبِيلًا» أَصُوبٌ طَرِيقًا وَ أَصَحُّ مَذْهَبًا وَ هُوَ الْمُؤْمِنُ الَّذِي لَا يَعْضُ عِنْدَ النُّعْمَةِ وَ لَا يِيَّاسُ عِنْدَ الْمِحْنَةِ. قَوْلُهُ: «وَ يَسْتَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ» سَبَبُ نَزُولِ آيَةِ الْإِنِّ أَنْ بُوِدَ كَهْ كَارِوَانِ قَرِيشَ مِنْ مَكَّةَ بِهِ شَامٌ مِشْدٌ بِتِجَارَتِ، وَ كُنْدَرِگَاهِ ائِشَانِ مَدِينَهُ بُوِدَ، چُونِ اَنجَا رَسِيدِنْدَ اَزِ جِهودَانِ مَدِينَهُ پَرَسِيدِنْدَ اَزِ كَارِ مُحَمَّدٌ وَ حَالِ اَوْ كَهْ شَمَا دَرِ وِی چِگُوئِيدِ وَ دَرِ كِتَابِ شَمَا اَزِ نَعْتِ وِی چِیست؟ ائِشَانِ گُفْتِنْدَ اَوْ رَا اَزِ سَه چِیزِ پَرَسِيدِ: اَزِ اَصْحَابِ كَهْفِ وَ اَزِ ذُو الْقَرْنَيْنِ وَ اَزِ رُوحِ، اِگَرِ قِصَّةِ اَصْحَابِ كَهْفِ وَ ذُو الْقَرْنَيْنِ گُوئِيدِ وَ جَوَابِ دَهْدِ پِیغَامْبَرِستِ وَ اِگَرِ نِگُوئِيدِ پِیغَامْبَرِ نِیستِ، وَ اِگَرِ اَزِ رُوحِ جَوَابِ دَهْدِ وَ بِيانِ اَن كِنْدِ پِیغَامْبَرِ نِیستِ وَ اِگَرِ جَوَابِ نَدَهْدِ وَ بِيانِ نَكِنْدِ پِیغَامْبَرِستِ، پَسِ چُونِ بَمَكِه بَازِ اَمْدِنْدَ اَزِ رَسُولِ خِدا (ص) هَرِ سَه پَرَسِيدِنْدَ: قِصَّةِ اَصْحَابِ الْكَهْفِ وَ ذُو الْقَرْنَيْنِ دَرِ سُورَةِ الْكَهْفِ فَرُو اَمْدِ اَزِ اَسْمَانِ وَ ائِشَانِ رَا بِيانِ كَرْدِ وَ دَرِ رُوحِ سَخْنِ نِگُفْتِ تَا جِبْرئِيلُ اَمْدِ وَ اَیْتِ اَوْرْدِ، «وَ يَسْتَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي».

اکنون علماء دین را خلافتست که مراد باین روح که از وی پرسیدند چیست؟ قتاده گفت: جبرئیل است بدلیل قوله: «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ، عَلَى قَلْبِكَ»، علی (ع) و ابن عباس گفتند فریشته ایست در آسمان که او را هفتاد هزار رویتست، در هر رویی هفتاد هزار زبان، در هر زبانی به هفتاد هزار لغت خدای را عزّ و جلّ تسبیح می‌کند و ربّ العزّه از هر تسبیحی ملکی می‌آفریند که در عالم قدس با فریشتگان می‌پرد تا بقیامت، مجاهد گفت: روح خلقی‌اند از خلق خدای عزّ و جلّ در آسمان بر صورت بنی آدم که ایشان را دست و پای و اعضا چنانست که آدمیان، و ایشان را اکل و شرب است اما نه آدمیانند و نه فریشتگان، باین قولها «قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي» تأویل آنست که: من خلق ربّی.

حسن گفت: روح اینجا قرآن است که مشرکان از رسول خدا (ص) پرسیدند که این قرآن که داد بتو و از کجا رسید بتو؟ جواب ایشان این آمد: «قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي» ای من وحی ربّی و من عنده، کقوله:



«أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا». و قيل هي الرُّوح التي يحيى بها البدن سألوه عن ذلك و عن حقيقته و كيفيته و موضعه من البدن و ذلك ما لم يخبر الله سبحانه احدا و لم يعط علمه احدا من عباده، فقال: «قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي» اي من علم ربّي و انكم لا تعلمونه.

قال عبد الله بن بريده: ما يبلغ الجنّ و الانس و الملائكة و الشياطين علم الرُّوح و لقد مات رسول الله (ص) و ما يدري ما الرُّوح، قوله: «وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا» بالاضافة الى علم الله عزّ و جل. و قيل «وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا» يعنى ثمانية و عشرين حرفا.

«وَلَئِنْ شِئْنَا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ» يعنى القرآن، اي لو شئنا لمحوناه من القلوب و من الكتب و لذهبنا به من الارض حتى لا يوجد له اثر، «ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ بِهِ عَلَيْنَا وَكِيلًا» اي لا تجد من تكل رده اليك. و قيل الوكيل ها هنا بمعنى الكفيل، اي لا تجد كفيلا يضمن لك ان ياتيك بما اخذ منك.

«إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ» استثناء ليس من الاول المعنى لكن رحمة مّا ادركتك فبقى فى قلبك و فى قلوب المؤمنين و قال ابن جرير: معناه لكنه لا يشاء ذلك رحمة من ربك و تفضلا، «إِنَّ فَضْلَهُ كَانَ عَلَيْكَ كَبِيرًا» حين ارسلك نبيا و انزل عليك كتابا و جعلك سيّد ولد آدم و اعطاك المقام المحمود.

روى هشام بن عروة عن ابيه عن عبد الله بن عمرو: انّ رسول الله (ص) خرج و هو معصوب الرأس من وجع فصعد المنبر فحمد الله و اثنى عليه ثمّ قال: يا ايّها الناس ما هذه الكتب التي تكتبون اكتاب غير كتاب الله يوشك ان يغضب الله عزّ و جلّ لكتابه فلا يدع ورقا و لا قلبا الا اخذ منه، قالوا يا رسول الله فكيف بالمؤمنين و المؤمنات يومئذ؟ قال من اراد الله به خيرا ابقى فى قلبه لا اله الا الله.

و روى عن عبد الله بن عمرو قال: انّ اول ما تفقدون من دينكم الامانة و آخر ما تفقدون من دينكم الصلّاة و ليصلين قوم و لا دين لهم و انّ هذا القرآن تصبحون يوما و ما فيكم منه شيء، فقال رجل كيف يكون ذلك يا با عبد الرحمن و قد اثبتناه فى قلوبنا و اثبتناه فى مصاحفنا نعلمه ابناؤنا و يعلمه ابناؤنا ابناؤنا الى يوم القيامة، قال يسرى به فى ليلة فيذهب بما فى المصاحف و بما فى القلوب، ثمّ قرأ عبد الله: «وَلَئِنْ شِئْنَا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ».

و قال اكثروا الطواف بالبيت قبل ان يرفع و ينسى الناس مكانه و اكثروا تلاوة القرآن قبل ان يرفع، قالوا هذه المصاحف ترفع فكيف بما فى صدور الرجال؟ قال يسرى عليه ليلا فيصبحون منه فقراء و ينسون قول لا اله الا الله فيقولون فى قول اهل الجاهلية و اشعارهم فذلك حين يقع عليهم القول و قال لا تقوم الساعة حتى يرجع القرآن من حيث نزل له دوىّ كدوى النحل فيقول الربّ عزّ و جلّ ما بالك فيقول يا ربّ منك خرجت و اليك اعود و اتلى و لا يعمل بي اتلى و لا يعمل بي.

«قُلْ لَئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ» سبب نزول اين آيت ان بود كه احبار يهود گفتند يا محمد اگر پيغامبرى بر صحت نبوت خویش نشانی بیار، معجزه‌ای بنمای، چنانکه موسی نمود از عصا و يد بيضا و غير آن كه اين قرآن كه تو آورده‌ای و دعوى ميكنی كه كسى مثل آن نتواند آورد اگر از حاضران وقت كسى نيست كه

مثل آن بیارد و از آن عاجز است از غائبان کس باشد که مثل آن تواند آوردن. این سخن جهودانست، اما مشرکان قریش خود میگفتند: لو نشاء لقلنا مثل هذا ما اگر خواهیم مثل این قرآن بیاوریم که این نیست مگر اخبار گذشتگان و افسانه‌های پیشینیان، چنانکه ایشان گفتند ما نیز گوئیم و توانیم، رب العالمین بجواب ایشان این آیت فرستاد: «قُلْ لَئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ» ای محمد ایشان را بگوی اگر جنّ و انس بهم آیند تا مثل این قرآن بیارند نتوانند، «وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا» معینا یعاون بعضهم بعضا. قال السّدی: لا یأتون بمثله لانه غیر مخلوق و لو کان مخلوقا لاتوا بمثله.

«وَلَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ» ای ذکرنا و بیّنا «فِي هَذَا الْقُرْآنِ» لِلنَّاسِ، یعنی لاهل مکه، «مِنْ كُلِّ مَثَلٍ» ای من کلّ صنف من الترغیب و الترهیب و انباء الاولین و الآخرين و ذکر الجنة و النار. و قیل لیس المراد بالمثّل ها هنا الكلمة السّائرة، انما المراد به من کلّ شیء و نوع من الکلام الذی یجب الاعتبار به، «فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ» ای اکثر اهل مکه، «إِلَّا كُفُورًا» جحودا للحقّ لانهم اقترحوا الآیات بعد ظهور المعجزات، فذلك قوله: «وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا» ابن عباس گفت اشراف قریش نزدیک کعبه بهم آمدند: عتبه و شیبیه پسران ربیعہ و ابو سفیان بن حرب و النضر بن الحرث و ابو البختری بن هشام و الاسود بن المطلب و زمعة بن الاسود و الولید بن المغیره و ابو جهل بن هشام و عبد الله بن ابی امیّه و امیّه بن خلف و العاص بن وائل و نبیه و منبه پسران حجاج، این صناید قریش همه بهم آمدند و با یکدیگر گفتند محمد را حاضر کنید تا نخست بحجت با وی سخن گوئیم اقامت عذر خویش را، آن گه چون سر باز زند تدبیر کار وی میکنیم، کس فرستادند و رسول را خواندند، رسول خدا (ص) بایمان و رشد ایشان عظیم حریص بود، بطمع آنکه ایمان آرند زود برخاست و پیش ایشان رفت، باتفاق گفتند محمد دانی که در میان قوم خویش آئین نو آوردی و کار نو ساختی و در دین آباء و اجداد خویش طعن زدی و پیرانرا حرمت نداشتی و خدایان ما را ناسزا گفتی و پراکندگی در میان جمع ما افکندی، اکنون سخن ما بتحقیق بشنو، اگر مال میخواهی و مقصود تو جمع مالست ما ترا چندان مال دهیم که بر همه افزون شوی در مال، و اگر شرف و ریاست و سروری طلب میکنی ما ترا سید و سرور خود گردانیم، و اگر ملک میخواهی ترا بر خود پادشاه کنیم و همه فرمان بردار تو شویم، و اگر با تو دیو است که بر تو غلبه کرده است و ترا رنج میکند ما ببذل و جاه و مال طبیبان حاذق را بدست آریم تا ترا مداومت کنند، رسول خدا (ص) گفت: ما بی ما تقولون ما جنتکم بما جنتکم به اطلب اموالکم و لا الشرف فیکم و لا الملك علیکم و لکنّ الله بعثنی الیکم رسولا و انزل علی کتابا و امرنی ان اکون لکن بشیرا و نذیرا فبلغتکم رساله ربّی و نصحت لکم

ای قوم من آن مرد نهام که شما می‌پندارید و در من آن نیست که شما می‌گوئید و آنچه آوردم نه بدان آوردم تا بر شما ریاست و شرف و ملک جویم، یا مال و نعمت خواهم، من پیغامبر خدام و فرستاده وی بشما، مرا بحق فرستاد و کتاب داد تا دوستان را ببهشت و کرامت جاودان بشارت دهم و دشمنان را بدوزخ و عذاب بیکران بیم دهم، من پیغام الله تعالی رسانیدم و رسالت گزاردم و نصیحت کردم، اگر قبول کنید شما را عزّ

دو جهان بود و نعیم جاودان، اگر قبول نکنید من صبر کنم تا الله تعالی حکم کند میان من و شما و کار برگزار چنانک خود خواهد.

ایشان گفتند ای محمد اگر آنچه ما گفتیم و بر رأی تو عرضه کردیم نمی‌شنوی و نمی‌پذیری، پس بدان که این مگه جایی تنگست، تنگ معیشت و تنگ آب از خداوند خویش بخواه تا این کوه‌های مگه از جای بر گیرد تا جای بر ما فراخ گردد، و از چشمه‌ها آب فراخ گشاید و جویها روانند تا ما کشت زار کنیم و باغ و بستان سازیم چنانک در شام است و در عراق، اینست که ربّ العالمین گفت: «وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا»، عاصم و حمزة و کسایی و یعقوب تفجر بفتح تا و تخفیف خوانند، باقی بضم تا و تشدید چنانک در حرف ثانیست بائفاق. الله تعالی گفت جَلَّ جلاله کافران قریش گفتند ما بتو ایمان نیاریم ای محمد تا آن گه که چشمه آب گشایی از بهر ما در زمین مگه، و معنی تفجر تشقق و الفجر الشق و التفجير للمبالغة، «يَنْبُوعًا» عینا ینبع منها الماء.

«أَوْ تَكُونَ لَكَ جَبَّةً» ای حائط و بستان، «مِنْ نَخِيلٍ» جمع نخل کعبد و عبید، «وَعَنْبٍ فُتْفَجَّرَ الْأَنْهَارَ خِلَالَهَا» ای وسطها، «تَفْجِيرًا» مرّة بعد اخرى.

«أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمَتَ عَلَيْنَا كَيْفًا» بفتح سین قراءت عاصم است و نافع و ابن عامر جمع کسفة و هی القطعة باقی بسکون سین خوانند، کسفا یعنی طبقا و اشتقاقه من کسفت الشيء اذا غطيته، از اقتراحات ایشان یکی این بود که ایمان نیاریم تا آن گه که آسمان فرو افکنی بر ما پاره پاره گشته چنانک گفتی که برستاخیز چنان خواهد گشت. و گفته‌اند پیش از نزول این آیت از آسمان آن آیت فرو آمده بود که: «إِنْ نَشَأْ نَخْسِفْ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ نُسْقِطُ عَلَيْهِمْ كَيْفًا مِنَ السَّمَاءِ» پس ایشان باستهزاء باز گفتند که ایمان نیاریم بتو تا آن گه که از آسمان طبقی فرو افکنی بر ما چنانک خود گفته‌ای، «أَوْ تَأْتِي بِاللَّهِ» یا خدای را آری تا ترا گواهی دهد چنانک می‌گویی که خواهد آمد روز رستاخیز بداوری، «وَالْمَلَائِكَةَ قَبِيلًا» یعنی تآتی بهم حتی نراهم مقابله و معاينة يشهدون لك بالنبوة. و قيل قبيلة ای ضمينا و كفيلا على صدق دعواك و وفائك بالوعد و الوعيد. و قيل قبيلة ای مجتمعين اجتماع القبائل، يقال قبلت به اقبل قبالة كما تقول كفلت به اكفل كفالة و كذلك قول الناس قد تقبل فلان بهذا ای تكفل به.

«أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِنْ زُحْرُفٍ» یعنی من ذهب، يقال زخرفت الشيء اذا كملت زينته. و قوله: «حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُحْرُفَهَا» ای کمال زینتها، و از اقتراح ایشان این بود که از خداوند خود خواه تا ترا خانه‌ای زرین دهد و گنجهای زر و سیم بر تو گشاید تا بی نیاز شوی از آنک ترا ببازار باید رفت و طلب معاش باید کرد، چون ایشان این گفتند رسول خدا (ص) جواب داد: ما انا بالذی یسأل ربّه هذا و ما بعثت الیکم بهذا و لكن الله بعثنی بشیرا و نذیرا.

«أَوْ تَرْقَى فِي السَّمَاءِ» این یکی حکایتست از قول عبد الله بن ابی امیه المخزومی پسر عاتکه بنت عبد المطلب ابن عمه النبی (ص) فقال: لا اومن بك ابدًا حَتَّى تَتَّخِذَ إِلَى السَّمَاءِ سُلْمًا ثُمَّ تَرْقَى فِيهِ و انا انظر حَتَّى

تأتیها و تأتي بكتاب من السماء فيه من رب العالمين الى عبد الله بن ابي امية اتي قد ارسلت محمدا نبيا فامن به و صدقه و الله لو آتيتني به ايضا لما امنت بك و لا صدقتك، «قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا» ای لو قدرت على ما تريدون لكنت الها و الله منزّه عن الشريك و لست انا الا آدميا مثلکم خصني من بينکم بالرسالة فارسلني اليکم. بر قراءت مگي و شامی، «قال سبحان ربي» ای قال محمد مجيبا لهم رسول خدا (ص) جواب ايشان داد و گفت اگر مرا قدرت و قوت آن بودی که شما خواستيد آن خدايي بودی و الله تعالى پاکست از شريك و انباز، من بشریام همچون شما و آنچه شما میخواهيد در قدرت و قوت بشر نیست.

«وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا» من الايمان، «إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَى» ای النبي و القرآن، «إِنَّا أَنْ قَالُوا» ای انا قولهم، «أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا» ای هلا بعث ملکا رسولا انکار کردند بآنکه الله تعالى بشری از جنس ايشان برسولی فرستاد، گفتند چرا نه فرشتهای فرستادی و ندانستند که تانس از تجانس خيزد و تنافر از تخالف بود، هر کس را انس با جنس خود بود، اگر پیغامبر فرشته بودی آدمی را با وی انس نبودى بلکه وی را نفرت بودی و نه مقتضى حکمت بودی، چون ايشان چنین گفتند رب العالمين جواب ايشان داد: «قُلْ لَوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ» بدل الادميين، «يَمْسُونَ» کما یمشی ابن آدم، «مُطْمَئِنِّينَ» مستوطنين الارض، «لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَسُولًا» لانه لا يرسل الى خلق الا ما كان من جنسه ليكونوا منه اقبل و اليه اسرع پس کافران گفتند: و من يشهد لك انك رسول الله؟ آن کیست که گواهی دهد ترا که رسول خدايي؟ الله تعالى بجواب ايشان این آیت فرستاد: «قُلْ» يا محمد، «كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ» بائی رسوله. و قيل المعنى اتي اشهد الله على اتي بلغنكم ما امرني بتبليغه و اجتهدت و انكم كفرتم ليشهد لي عليكم يوم القيامة، و انتصاب شهيدا على التمييز او على الحال ای كفى الله في حال الشهادة، «إِنَّهُ كَانَ بَعْبَادِهِ خَبِيرًا» بما كان، «بَصِيرًا» بما يكون.

«وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ» ای من وفقه الله للايمان فهو الذي اهتدى و اصاب الرشد، «وَمَنْ يَضِلَّ» يخذله، «فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِهِ» يهدونهم، «وَوَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى وُجُوهِهِمْ» قيل يسحبون عليها، و قيل یمشون عليها. و عن انس: ان رجلا قال يا رسول الله كيف يحشر الكافر على وجهه يوم القيامة؟ فقال ان الذي امشاه على رجليه قادر ان يمشيه على وجهه.

و عن ابي هريرة قال قال رسول الله (ص): يحشر الناس يوم القيامة ثلاثة اصناف: صنف مشاة و صنف ركبان و صنف على وجوههم، قيل يا رسول الله و كيف یمشون على وجوههم؟ قال: ان الذي امشاهم على اقدامهم قادر ان يمشيهم على وجوههم، «عُمِيًّا وَ بُكْمًا وَ صُمًّا» اگر کسی گوید چونست که درین آیت ايشان را بکری و گنگی و نابینایی صفت کرد؟ جای دیگر گفت: «وَرَأَى الْمُجْرِمُونَ النَّارَ سَمِعُوا لَهَا تَغِيظًا وَ زَفِيرًا دَعَوْا هُنَالِكَ ثُبُورًا»، جواب آنست که ابن عباس گفت: «عُمِيًّا» لا يرون شيئا يسرهم، «بُكْمًا» لا ينطقون بحجة، «صُمًّا» لا يسمعون شيئا يسرهم. مقاتل گفت: اول که از خاک بر آیند بینند و گویند و شنوند تا آن گه که نداء: «أَحْسُوا فِيهَا وَ لَا تُكَلِّمُونَ» شنوند پس از آن گنگ و کر و نابینا گردند. ابن جرير بر عکس این گفته: قال حين يخرجون من قبورهم يكونون بهذه الصفة ثم يرون و ينطقون و يسمعون، «كَلَّمَا خَبْتُ» ای عن

اللهب مع بقاء حرّها و اصلها، «زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا» توقدا فلا يفتّر ابدًا. و قيل: «كُلَّمَا حَبَّتْ» بعض النيران اشتعلت بهم نار اخرى من جهة اخرى فهم معذبون بنار بعد نار. و قيل كلما خدمت و نضجت جلودهم و لحومهم بدّلتهم الله غيرها ليزوقوا العذاب.

«ذَلِكَ جَزَاؤُهُمْ» اي ذلك العذاب. و قيل العمى و الصّم و الخرس بسبب «يَأْتِيهِمْ كَفْرًا» بمحمّد (ص) و انكروا البعث و النشور و قد سبق تفسيره، «وَقَالُوا إِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا» ابن كثير و ابو عمرو و عاصم و حمزة: «إِذَا، ائنا» هر دو حرف باستفهام خوانند، نافع و كسايى و يعقوب: «إِذَا» باستفهام خوانند و «انا» بخبر، ابن عامر بعكس اين خواند: «إِذَا» بخبر و «ائنا» باستفهام. و همچنين خلافت در آيت گذشته هم درين سورت و هم در سوره الرّعد.

«أَوْ لَمْ يَرَوْا» اين جواب منكران بعث است، اي او لم يعلموا يعنى هم يعلمون، «أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ قَادِرٌ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ» اي هم مقرّون بانّ الله خالق السّموات و الارض و خالقهم ابتداء و مميتهم فلم انكروا الاعادة ميگويد آن خداوندی که قادرست بر آفرينش آسمان و زمين با شدت و قوت و بزرگی آن، قادرست بر آفرينش آدمی با ضعف و حقارت وی در جنب آن، جای ديگر گفت: «لَخَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ أَمْ أَنْتُمْ أَشْدُّ خَلْقًا أَمْ السَّمَاءُ»، «وَجَعَلْ لَهُمْ أَجَلًا» اي وقتا لعذابهم و اهلاکهم، «لَا رَيْبَ فِيهِ» انه آتیههم جوابا لقولهم: «أَوْ تُسْفِطُ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمَتْ عَلَيْنَا كِسْفًا». و قيل فى الآية تقديم و تأخير، تقديره خلق السّموات و الارض و جعل لهم اجلا لا ريب فيه قادر على ان يخلق مثلهم، «فَأَبَى الظّالمونَ» اي المشركون، «إِلَّا كُفُورًا» جحودا بذاك الاجل و هو البعث و القيامة.

قوله: «قُلْ لَوْ أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي» قيل خزائن الرّزق، و قيل الرّحمة ها هنا المال، «إِذَا لَأْمَسْتُمْ خَشْيَةَ الْإِنْفَاقِ» اي لبخلتم و امسكتم عن الصدقة و ما جدتم كجود الله سبحانه و تعالى خشية الاملاق و الفقر، املق و انفق و اعدم و اصرم بمعنى واحد. و قيل خشية ان يفنيه الانفاق، هذا جواب لقولهم: «لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا»، «وَ كَانَ الْإِنْسَانُ قَتُورًا» اي بخيلا ممسكا، و الانسان ها هنا الكافر خاصة كما قال عزّ و جلّ: «إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ» اي كفور «وَ إِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ» اي من اجل حبّ المال بخيل.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: «وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ» بدان که از اول نماز شب تا بوقت بام دوازده ساعتست، ربّ العالمين جلّ جلاله و تقدّست اسمائه هر ساعتی وقت وظيفه طاعت فرقتی از فرق اهل خدمت ساخته: اول ساعت از ساعات شب وقت عبادت و طاعت پريان بود، صفها بر کشند و بخدمت بایستند. دوم ساعت وقت نماز جانوران اهل دريا بود. سوم ساعت وقت نماز خلقان زیر زمين بود.

چهارم ساعت وقت نماز صابران بود. پنجم وقت نماز فریشتگان خدا بود. ششم وقت نماز و تسبیح ابر و میغ بود. هفتم وقت آرام خلائق و تفکر اهل حضرت بود. هشتم وقت آرایش بهشت و تعریف جنات عدن بود.

نهم وقت نماز کرام الکاتبین بود. دهم آن ساعتست که درهای آسمان بگشایند و مقربان بدرها برآیند و زجل تسبیح و صیاح تهلیل و اصوات تکبیر و نعمات ذکر ایشان عالم قدس بگیرد، اندرین ساعت هر که از خداوند جلّ جلاله حاجتی خواهد اجابت یابد. یازدهم وقت انتشار برکات بود بر زمین که ودایع راحت و بدایع قدرت در جواهر زمین تعبیه کنند. و ساعت دوازدهم که نسیم سحر از مطلع خویش عاشق وار نفس سرد بر آرد آن ساعت وقت نیاز دوستان بود و ساعت راز محبان و هنگام ناز عاشقان، آن ساعت درهای بهشت گشاده و آن باد سحر گاهی با آن لطافت و راحت و لذت از جانب جنات عدن روان.

داود پیغامبر (ع) از جبرئیل پرسید که اندر شب کدام وقت فاضلتر؟ گفت ندانم لکن هر شب بوقت سحر عرش ملک بر خود بجنبد.

و فی بعض الآثار يقول الله عزّ و جل ان احبّ احبّای الیّ الذین یستغفرون بالاسحار اولئك الذین اذا اردت باهل الارض شیئا ذکرتمهم فصرفت به عنهم خنک مر آن بندگان که بوقت سحر استغفار کنند و شراب مهر بجام عشق در آن وقت سحر نوش کنند.

سفیان ثوری گفت بما رسید که از اول شب منادی ندا کند: الا لیقم العابدون، چون شب نیمه‌ای در گذرد منادی ندا کند: لیقم القانتون، چون وقت سحر بود منادی گوید: این المستغفرون.

فرمان آمد که ای محمدّ مقام شفاعت در قیامت مقامی بزرگوار است مقام محمود است و ترا مسلم است، اما راهش آنست که بشب خیزی و نماز کنی، اشرف الاسباب ما ینال به اشرف العطایا ای محمدّ اگر خشنودی ما میخواهی بروز رسالت می‌گزار، و اگر مقام محمود میخواهی بشب بیدار باش و نماز کن، «عسی أن یبعثک ربک مقاماً محموداً» رابعه عدویه را می‌آید که همه شب بیدار بودی، پاس دل داشتی تا صبح صادق بدمیدی، آن گه این بیت گفتی:

یا نفس قومی فلقد نام الوری      ان تفعلی خیرا فذو العرش یری  
و انت یا عین اهجری طیب الوری      عند الصّباح یحمد القوم السّری

و قیل المقام المحمود هو المجالسة فی حال الشّهود، مقام محمود خاصّه مصطفی است (ص) در خلوت «أو أدنی» بر بساط انبساط، در خیمه «وَهُوَ مَعَكُمْ» بر سریر اصطفاء، شراب «وَنَحْنُ أَقْرَبُ» بجام قدس نوشیده و خلعت وصال پوشیده و بدوست «لم یزل» رسیده.

پیر طریقت گفت: الهی بهر صفت که هستم برخواست تو موقوفم، بهر نام که مرا خوانند به بندگی تو معروفم، تا جان دارم رخت ازین کوی بر ندارم، او که تو آن اویی بهشت او را بنده است، او که تو در زندگانی اویی جاوید زنده است، الهی گفت تو راحت دلست و دیدار تو زندگانی جان، زبان بیاد تو نازد و دل بمهر و جان بعیان.

«وَقُلْ رَبِّ اَدْخِلْنِيْ مُدْخَلَ صِدْقٍ» قول ابن عباس در معنی این آیت آنست که مصطفی (ص) را اجل

نزدیک آمد، او را گفتند که ای مهتر عالم و ای سیّد ولد آدم، بساط اسلام در عالم گسترده شد، خورشید نبوت تمام تافته شد، سرا پرده شریعت از قاف تا قاف برسید، گوشه تاجت از عرش مجید بر گذشت، طراز رایت حشمت تو بسدره منتهی رسید، قدم همت تو بقاب قوسین پیوست فریضه و سنت آموختی، یتیمان را پدری کردی، مهجوران را شفیع بودی، مریدان را دلیل بودی، مهاجر و انصار را تربیت دادی، جنّ و انس را خواندی، اکنون وقت آنست که سفر مبارک پیش گیری، وقتست که گوشوار مرگ در گوش بندگی کنی، وقتست که سر ببالین فنا باز نهی، ما در ازل حکم کرده‌ایم که: «إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ كُلٌّ مِّنْ عَلَيْهَا فَا». و در خبرست که مصطفی (ص) در آن بیماری باز پسین امیر المؤمنین علی (ع) را بخواند گفت: یا علی یاری ده تا یک بار دیگر بمسجد باز روم و بمنبر بر آیم و دیده بر چهره یاران و درویشان افکنم و ایشان را وداع کنم، مصطفی (ص) بمسجد رفت و بمنبر بر آمد، با دو چشم گریان و جگر سوزان، روی سوی یاران کرد، گفت: چگونه یاری بودم شما را؟ چگونه رسولی بودم شما را؟

اکنون ما را نوبت رفتن آمد، برید مرگ در رسید، آن ساعت غریبی و زاری در مسجد افتاد، یاران همه دلنتگ و رنجور، گریان و سوزان و خروشان همی‌گفتند نیک یاری که تو بودی، نیک رسولی که بما آمدی، رسول (ص) ایشان را وداع کرد و بخانه باز آمد، نه بس بر آمد که برید حضرت رسید و نسیم قربت دمید، پرده‌ها برگرفتند و طوبی و زلفی و حسنی بوی نمودند، مصطفی (ص) آن گه گفت: «رَبِّ ادْخُلْنِي مَدْخَلَ صِدْقٍ»

ای امتنی اماتة صدق، «وَأُخْرِجْنِي» بعد موتی من قبری یوم القيامة، «مُخْرَجَ صِدْقٍ» بار خدایا مرا که از دنیا بیرون بری در لباس سعادت و پیرایه شهادت بر که آن عقبه ایست سخت عظیم و کاری سخت با خطر.

و قال جعفر بن محمد (ع): ادخلني القبر و انت عني راض و اخرجني من القبر الى الوقوف بين يديك علي طريق الصدق مع الصادقين، «وَأَجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَّصِيرًا» زینى بزینة جبروتك ليكون الغالب علی سلطان الحق لا سلطان الهوى.

«وَأَقْلُ جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ» چهره کائنات و محدثات بظلمت کفر و زحمت شرک پوشیده بود که ناگاه علم دولت نبوت محمد مرسل از مرکز خطه مکه سر بر آورد و انوار اشراق صبح دین از کنج حجره آمنه پیدا آمد، شادی و خرمی در ممالک افتاد، هر کجا نامداری بود ذلیل گشت، هر کجا تاجداری بود تاجش بتاراج بدادند، هر کجا جباری متمرّد بود از تخت بزیر آمد هر کجا در عالم بتی بود در قعر چاه بی دولتی افتاد، قاعده قصر قیصری و ایوان رفعت کسر وی خراب گشت، و از چهار گوشه عالم آواز بر آمد که: «جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ».

کفر و ایمان را هم اندر تیرگی هم در صفا نیست دار الملك جز رخسار و زلف مصطفی

«وَنَزَّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ» الآية... القرآن شفاء من داء الجهل للعلماء، و شفاء من داء الشك للمؤمنين، و شفاء من داء النكرة للعارفين، و شفاء من داء القنوط للمريدين و القاصدين، و شفاء من لواجم الشوق للمحبين، و انشدوا:

و كتبك حولى لا تفارق مضجعى و فيها شفاء للذى انا كاتم

«قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ» از آدمی چه آید، جز از جفا؟ و از آب و گل چه آید، جز از خطا؟ و از کرم ربوبیت چه بینند، جز از وفا؟ «قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ» در همه قرآن هیچ آیت امیدوارتر از این آیت نیست، میگوید: هر کس آن کند که از او آید و از هر کس آن آید که از او سزد: العبد يعود الى الذنب و الرب يعود الى المغفرة، و فى بعض الكتب يقول الله تعالى يا بن آدم انت العواد الى الذنوب و انا العواد الى المغفرة، آن مهجور مملکت ابلیس نومید را گفتند آدم را سجود کن، گفت نکنم که آدم از خاکست و من از آتش، گفتند ای بدبخت لا جرم هر کس آن کند که سزای اوست و از هر کس آن آید که دروست، آتش چون فرو میرود خاکستر شود که هرگز نو نگردد، و خاک اگر چه کهن شود آب بر وی ریزند نو گردد، ای ابلیس تو که از آتشی بیک فرمان که بگذاشتی مردی که هرگز زنده نشوی، و ای آدم تو که از خاکی هر چند گناه کردی بیک قطره آب حسرت که از دیده فرو باری گناهانت بیامرزم و بنوازم، ای ابلیس از آتش آن آید که کردی، ای آدم از خاک آن زاید که دیدی: «قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ».

«وَيَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ» آدمی هم تنست و هم دل و هم روح، تن محلّ امانت است، دل بارگاه خطابست. روح نقطه گاه مشاهدتست، هر چه نعمت بود نثار تن گشت غذای وی طعام و شراب، هر چه منت بود تحفه دل آمد قوت او ذکر و یاد دوست، آنچه رؤیت و مشاهدت بود نصیب روح آمد غذای وی دیدار دوست، تن در قهر قدرت است، دل در قبضه صفت، روح در کنف عزت، بساط انس گسترده، شمع عطف افروخته و دوست ازلی پرده بر گرفته.

### ۹ النوبة الاولى

قوله تعالى: «وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ» دادیم موسی را نه آیت، «بَيِّنَاتٍ» پیغامهای روشن، «فَسئَلُ بَنِي إِسْرَائِيلَ» پرس از علماء جهودان، «إِذْ جَاءَهُمْ» آن گه که بایشان آمد، «فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ» و فرعون گفت او را، «إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا مُوسَى مَسْحُورًا (۱۰۱)» من چنین می دانم ای موسی که با تو جادویی کرده اند. «قَالَ لَقَدْ عَلِمْتَ» گفت نیک دانی، «مَا أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ» که نفرستاد این پیغامها را، «إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» مگر خداوند آسمان و زمین، «بَصَائِرَ» پیغامهای روشن هویدا، «وَأِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا فِرْعَوْنُ مَثْبُورًا (۱۰۲)» و من می پندارم ای فرعون که ترا تباهی و نیستی داده اند و هلاک از تو بر آورده.

«فَأَرَادَ أَنْ يَسْتَفِزَّهُمْ مِنَ الْأَرْضِ» خواست فرعون که ایشان را از زمین مصر بشکیزاند، «فَأَغْرَقْنَاهُ» بآب



بکشتم او را، «وَمَنْ مَعَهُ جَمِيعاً (۱۰۳)» و هر که با وی بود بیکبار.

«وَقُلْنَا مِنْ بَعْدِهِ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ» و پس غرق فرعون، بنی اسرائیل را گفتیم، «اسْكُنُوا الْأَرْضَ» اکنون در زمین ایشان در مصر بنشینید، «فَإِذَا جَاءَ وَعَدُ الْآخِرَةِ» چون هنگام رستاخیز آید، «جِئْنَا بِكُمْ لَفِيفاً (۱۰۴)» آریم شما را با ایشان بهم.

«وَبِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ» و بر راستی فرستادیم این سخن را، «وَبِالْحَقِّ نَزَّلَ» و بر راستی فرو آمد، «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا (۱۰۵)» و نفرستادیم ترا مگر شادی رسان و بیم نمای.

«وَوَقَرَأْنَا فَرَقْنَاهُ» و قرآنی که آن را پراکنده فرستادیم، «لِنَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ» تا بر مردمانی خوانی آن را، «عَلَى مُكْتَبٍ» بر درنگی، «وَوَنَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا (۱۰۶)» و فرو فرستادیم آن را فرو فرستادنی.

«قُلْ آمَنُوا بِهِ أَوْ لَا تُؤْمِنُوا» بگو ای محمد بگروید باین نامه یا مگروید، «إِنَّ الَّذِينَ أُوْتُوا الْعِلْمَ» ایشان که ایشان را علم دادند، «مِنْ قَبْلِهِ» پیش از آمدن این نامه، «إِذَا يُتْلَى عَلَيْهِمْ» هر گه که بر ایشان خوانند این نامه، «يَخِرُّونَ لِلْآذِقَانِ سُجَّدًا (۱۰۷)» بر روی می‌افتند بسجود.

«وَيَقُولُونَ سُبْحَانَ رَبَّنَا» و میگویند پاکی و بی عیبی خداوند ما را، «إِنْ كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولًا (۱۰۸)» نیست وعدهای خداوند ما مگر کردنی و بودنی.

«وَيَخِرُّونَ لِلْآذِقَانِ يَبْغُونَ» و بر روی می‌افتند گریان، «وَيَزِيدُهُمْ خُشُوعًا (۱۰۹)» و ایشان را خشوع می‌افزاید و نرمی دل.

«قُلْ» بگوی، «ادْعُوا اللَّهَ» او را الله خوانید، «أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ» و اگر خواهید او را رحمن خوانید، «أَيًّا مَا تَدْعُوا» بهر کدام که خوانید، «قُلْهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى» او راست نامهای نیکو، «وَلَا تَجْهَرُوا بِصَلَاتِكُمْ» و دعا نه همه ببانگ کن، «وَلَا تُخَافِتُ بِهَا» و نه همه نهان «ا» کن، «وَأَبْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا (۱۱۰)» و میان آن و این راهی گیر میانه.

«وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ» و بگوی ستایش و سزاواری بخدایی الله راست، «الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا» آن کس که فرزند نگرفت، «وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ» و او را انباز نبود در پادشاهی، «وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الدَّلِّ» و او را هرگز ضعف نبود و سستی که یاری بایستی، «وَوَكَبَّرَهُ تَكْبِيرًا (۱۱۱)» و ببزرگی بستای او را و بزرگ دار و بزرگ دان او را بزرگ داشتنی.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: «وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ هُوَ لَاءِ التَّسْعِ هِيَ: «ان لا تشركوا بي شيئا، و لا تسرفوا، و لا تزنوا، و لا تقتلوا النفس التي حرمت الا بالحق، و لا تسحروا، و لا تقربوا مال اليتيم، و لا تسعوا ببرىء الى السلطان، و لا تعدوا فى السبت، و لا تأكلوا الربوا» صفوان بن غسان المرادى گفت: جهودی از رسول خدای تعالی پرسید که این نه آیت کدام‌اند؟ و رسول خدا (ص) همچنین جواب داد که گفتیم.

ابن عباس و مجاهد و ضحاک و جماعتی مفسران می‌گویند این نه آیت همانند که در آن آیت دیگر گفت:

«فِي تِسْعِ آيَاتٍ» و هی: العصا، و الید البیضاء، و الطوفان، و الجراد، و القمل، و الضفادع، و الدّم، و السنون لاهل البوادی. قال الحسن السنون و نقص الثمرات واحدة، و التاسعة تلقف العصا ما یأفکون. و قال ابن عباس التاسعة ازالة العقدة التي كانت بلسانه، و قيل التاسعة الطمس و هو قوله: «رَبَّنَا اطْمِسْ عَلٰی اَمْوَالِهِمْ»، «فَسئَلُ بَنِي إِسْرَائِيلَ» ای فسئل یا محمد المؤمنین من قریظة و النضیر، «إِذْ جَاءَهُمْ» یعنی جاء آباءهم بپرس ای محمد از مؤمنان قریظه و نضیر ایشان که کتاب خوانده اند که میان موسی و فرعون و قوم وی چه رفت آن گه که موسی بایشان آمد؟ یعنی که تا جهودان صدق قول رسول بدانند از گفتار علماء خویش، قومی گفتند: «فَسئَلُ بَنِي إِسْرَائِيلَ»، این خطاب با موسی است و معنی آنست که: سل فرعون اطلاق بنی اسرائیل، موسی را نه آیت دادیم و او را گفتیم بنی اسرائیل را از فرعون بخواه، اینجا سخن تمام شد. آن گه بر استیناف گفت: «إِذْ جَاءَهُمْ فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا مُوسَى مَسْحُورًا» ای سحرت فأزیل عقلک، و قيل خدعت و حملت علی ما تقول، و قيل مسحور بمعنی ساحر کیمون بمعنی یا من و مأتی بمعنی آت «قال» موسی «لَقَدْ عَلِمْتَ» یا فرعون بقلبك، «ما أنزلَ هؤلاء» الآيات التسع. «إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بِصَائِرٍ» لك، هذا كقوله: «وَجَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا». و قرأ الكسائي: «لقد علمت» بالضم علی ان موسی اخبر عن نفسه. و روى ان علياً (ع) قال و الله ما علم عدو الله و انما علم موسی و الاول اظهر لان علم موسی (ع) لا يكون حجة على فرعون، و قوله: «بصائير» ای عبرا و دلائل و نصبها علی الحال. و قيل نصبها علی المفعول له ای لتبصر بها، «و إِنِّي لَأَظُنُّكَ» ای لاعلمك «يا فِرْعَوْنُ مَثْبُورًا» ممنوعا من الخير، و قيل مهلكا. و قيل هالكا. قال ابن عباس: المثبور الذي لا عقل له في دينه و معاشه.

«فَأَرَادَ» یعنی فرعون، «أَنْ يَسْتَفِرَّ هُمْ» یخرجهم و یقلعهم من ارض مصر، یعنی موسی و بنی اسرائیل، «فَأَعْرَفْنَاهُ وَ مَنْ مَعَهُ جَمِيعًا».

«وَ قُلْنَا مِنْ بَعْدِهِ» ای من بعد هلاک فرعون و قومه: «لِبَنِي إِسْرَائِيلَ اسْكُنُوا الْأَرْضَ» ای مصر و الشام، هذا كقوله: «وَ أَوْرَثْنَاهَا بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ أَوْرَثْنَاهَا قَوْمًا آخَرِينَ»، «فَإِذَا جَاءَ وَعَدُ الْآخِرَةِ» ای القيامة و الوعد الموعود، «جِئْنَا بِكُمْ» من قبوركم الی الموقف، «لُفِيفًا» مجتمعين مختلطین قد التف بعضهم ببعض لا تتعارفون و لا ينحاز احد منكم الی قبيلته و حیته، و هو من قول العرب: لقت الجيوش اذا اختلطوا و وحد اللفیف و هو خبر عن الجمع لانه بمعنی المصدر. و قيل: «فَإِذَا جَاءَ وَعَدُ الْآخِرَةِ» ای نزول عیسی (ع)، «جِئْنَا بِكُمْ لُفِيفًا» ای جماعات من قبائل شتى.

سیاق این آیت تسکین و تسلیت مصطفی (ص) است و قوت دادن دل وی، میگوید چنان که قرآن بتو فرستادیم و مشرکان قریش ترا دروغ زن گرفتند همچین موسی را کتاب دادیم و فرعون او را دروغ زن گرفت، و چنان که کفره قریش خواستند که ترا از مگه بیرون کنند همچین فرعون خواست که موسی و بنی اسرائیل را از زمین مصر بیرون کند، پس من که خداوند موسی را و بنی اسرائیل را نصرت دادم و فرعون و قوم وی را هلاک کردم، ای محمد همچین بعاقبت ترا نصرت دهم و بر دشمنان ظفر دهم و نعمت

خود بر تو و بر مؤمنان که پس رو تو اند تمام کنم، ربّ العالمین رسول خویش را این وعده نصرت داد آن گه بعاقبت وعده وفا کرد و کار نصرت بر وی تمام کرد: فانجز وعده و نصر عبده و قهر الاحزاب وحده و له الحمد و المنة.

«وَ بِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ» ای انزلنا القرآن بالحقّ غیر الباطل. و قيل ما يتضمّنهُ حقّ ای صدق و عدل یعنی انزلناه بالذین القائم و الامر الثابت، «وَ بِالْحَقِّ نَزَّلَ» یعنی و بمحمّد نزل القرآن ای علیه نزل، كما تقول نزلت بزيد یعنی علی زيد.

و قيل: الحقّ الاولّ الحقيقة و الثاني المستحقّ ای اتاكم بما تستحقونه، «وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا» للمؤمنين، «وَ نَذِيرًا» للكافرين.

«وَ قُرْآنًا فَرَقْنَاهُ» منصوب بفعل مضمر، یعنی و آتيناك قرآنا، «فَرَقْنَاهُ» ای احكمناه، كقوله: «فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ» ای يحكم و يبرم، و قيل فرقناه فيه الحقّ من الباطل، و قيل هو بمعنى المشدّد. و قرأ ابن عباس: «فَرَقْنَاهُ» بالتشديد، ای قطعناه آية آية و سورة سورة في عشرين سنة، «لِنُقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ» ای علی ترسل و تودة ليفهموه و ليقفوا علی مودعه فيعملوا به.

و في الحديث انّ النبي (ص) كان يقرأ القرآن قراءة لينة يبلّث فيها.

و قال ابن عباس لان اقرأ البقرة و ارتلها و اتدبر معانيها احبّ اليّ من ان اقرأ جميع القرآن هذا، «وَ نَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا» شيئاً بعد شيء علی حسب الحاجة اليه.

«قُلْ آمِنُوا بِهِ أَوْ لَا تُؤْمِنُوا» هذا وعيد من غني، كقوله: «فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ اَعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ» استهزاء، وانتظروا، و ارتقبوا، فتربّصوا، كلّ هذا وعيد ليس فيه من الاذن شيء «إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ» یعنی عبد الله بن سلام و اصحابه، «مِنْ قَبْلِهِ» ای من قبل نزول القرآن، «إِذَا يُثْلَى عَلَيْهِمُ» القرآن، «يَخْرُونَ لِلْأَذْقَانِ» ای علی الاذقان، «سُجَّدًا» یعنی اذا سمعوا القرآن عرفوا انه كلام الله و قبلوه و سجدوا تعظيماً لله.

«وَ يَفُولُونَ سُبْحَانَ رَبَّنَا إِنْ كَانَ وَعْدُ رَبَّنَا لِمَفْعُولًا» یعنی ما كان وعد ربنا الا مفعولاً و ان و اللام دخلتا للتأكيد، ای انجزنا ما وعدناه في التوراة من ارسال محمد (ص) و انزال القرآن عليه.

«وَ يَخْرُونَ لِلْأَذْقَانِ يَبْكُونَ» كرر القول لتكرّر الفعل منهم، «وَ يَزِيدُهُمْ» تلاوة القرآن و بكاؤهم، «خُشوعًا» خضوعاً و تواضعاً لربّهم.

روى عن النبي (ص) قال: من قرأ القرآن في اقلّ من ثلث لم يفقهه اتلوه و ابكوا فان لم تبكوا فتباكوا.

«قُلْ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ» قراءة عاصم و حمزة: «قُلْ ادْعُوا اللَّهَ» بكسر اللام «أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ» بكسر الواو، و سبب نزول این آیت بقول ابن عباس آنست که رسول خدا (ص) در مکه قیام شب می کرد، اندر سجود میگفت: یا رحمن یا رحیم، مشرکان گفتند محمد تا امروز يك خدای می خواند اکنون دو خدای می خواند! بو جهل گفت ما را می گوید: «لَا تَتَّخِذُوا إِلَهَيْنِ اثْنَيْنِ» دو خدای را مگیرید و مخوانید، و اکنون خود می خواند خدایی دیگر با الله، گاه گوید یا الله و گاه گوید یا رحمن، این رحمن ما ندانیم و شناسیم مگر رحمن یمامه

یعنی مسیلمه کذاب، فانزل الله هذه الآية.

میمون ابن مهران گفت رسول خدای (ص) در بدو اسلام و ابتداء وحی بجای آیت تسمیت: «باسمک اللهم» نوشتی تا آن روز که این آیت فرو آمد که: «إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» پس این آیت تسمیت بنوشت، مشرکان گفتند: هذا الرَّحِيمِ نعرفه فما الرَّحْمَنُ؟ فانزل الله هذه الآية.

ضحاک گفت: اهل تورات آمدند و گفتند ای محمد ما در تورات نام رحمن فراوان می بینیم و تو کمتر می گویی و در آن کتاب که تو آورده ای کم آمده این نام، ربّ العالمین بجواب ایشان آیت فرستاد: «قُلْ» یا محمد، «ادْعُوا اللَّهَ» یا معاشر المؤمنین، «أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ» ان شئتم، یعنی قولوا یا الله و ان شئتم قولوا یا رحمن، «أَيًّا مَا تَدْعُوا» یعنی ای اسماء الله تدعوا، «قُلْهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى» ای محمد مؤمنانرا گوی خواهید مرا بنام الله خوانید، خواهید بنام رحمن، الله را نود و نه نامست نامهای نیکوی پاک بسزا، بهر چه خوانید ازین نامها او را بخوانید. «أَيًّا مَا تَدْعُوا» ما صلّست ایّا را و تدعوا صلّت این سخن، اینست کقوله: «عما قليل جند ما هنا لك»، «وَلَا تَجْهَرُ بِصَلَاتِكَ» ابن عباس گفت این آیت بمگه فرود آمد در ابتداء اسلام که رسول خدا (ص) در مگه مخفی می بود و گاهی که قرآن خواندی در نماز باواز بلند خواندی و کافران را دشخوار و صعب می آمد شنیدن قرآن از وی، تا قرآن را و فرستنده آن را و خواننده آن را ناسزا می گفتند و طعن می کردند و برابر مصطفی دست می زدند و صفیر می کردند تا قراءت بر وی شوریده گردانند، ربّ العالمین آیت فرستاد: «وَلَا تَجْهَرُ بِصَلَاتِكَ» ای بقرانتک فی الصلّاة فیسمع المشرکون فیوذك، «وَلَا تُخَافِتْ بِهَا» مخافتة لا یسمعها من یصلی خلفک من اصحابک ای محمد چون در نماز قرآن خوانی باواز بلند مخوان چنانک کافران بشنوند و سب کنند و به نهان نیز مخوان چنان که صحابه و مؤمنان که با تو نماز میکنند نشنوند، میان جهر و مخافتة راهی طلب کن میانه.

و در خبرست که قراءت ابو بکر در نماز مخافتة بود و گفتی: اناجی ربّی و قد علم حاجتی، و قراءت عمر جهر بود باواز بلند خواندی و گفتی: ازجر الشیطان و اوقظ الوسنان. پس چون این آیت فرود آمد رسول خدا (ص) ابو بکر را فرمود تا از آنچه می خواند بلندتر خواند و عمر از آنچه می خواند وا کم کند.

روی عن علی (ع) قال: کان ابو بکر یخافت اذا قرأ و کان عمر یجهر بقراءته و کان عمّار یأخذ من هذه السّورة و من هذه فذکر ذلك للنّبی (ص) فقال لابی بکر لم تخافت قال ائی اسمع من اناجی، و قال لعمر لم تجهر قال افزع الشیطان و اوقظ الوسنان، و قال لعّمّار لم تأخذ من هذه و هذه قال تسمعنی اخلط به ما لیس منه، قال لا، قال فکله طیب.

حسن گفت این در عین نماز است نه در قراءت، می گوید: لا تراء بصلوتک فی العلانیة و لا تسنها فی السرّ.

عائشه گفت این در تشهد فرو آمد: «فانّ الاعرابی کان یجهر فیقول التّحیات لله یرفع بها صوته فنزلت الآية. و روایت کرده اند از مصطفی (ص) که گفت صلاة اینجا بمعنی دعاست، می گوید: لا ترفع صوتک

بالدعاء عند استغفارك و ذكر ذنوبك فيسمع منك فتغيب بها، «و لا تُخافِتُ بها وَ ابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ» الجهر و المخافته، «سَيِّئًا».

و صحّ عن ابى موسى الاشعري انه قال صعدا مع رسول الله (ص) ثنّية فرفعنا اصواتنا بالتكبير، فقال انكم لا تدعون اصمّ و لا غائبا انما تدعون سميعا قريبا.

«و قُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ» قال الحسين بن الفضل معناه: الحمد لله الذى عرفنى انه لم يتخذ ولدا، كما قال بعض اليهود فى عزير و النصارى فى عيسى عليهما السلام و المشركون فى الملائكة، «و لَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ» اى فى الالهية كما زعم عابدوا الصتم. و قيل: «لَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ» فى خلق السماوات و الارض، «و لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الدُّلِّ» اى لم يتخذ وليا فيتعرّز به سبحانه و الله ولى المؤمنين. قال مجاهد: لم يذل فيحتاج الى ولى يتعرّز به، «و كَبَّرَهُ تَكْبِيرًا» اى صفة بالعظمة و الكبرياء و انه اكبر من كل شىء و المعنى احمدوا من هذه صفته.

و روى عن النبى (ص) انه قال خير الاقوال سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر.

و عن ابن عباس قال: كان الغلام من بنى هاشم اذا افصح لقن هذه الآية.

و عن عبد الحميد بن واصل قال من قرأ آخر بنى اسرائيل كتب الله عزّ و جل له من الاجر مالا السماوات و الارض و الجبال و ذلك بانّ الله عزّ و جل يقول: «تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَنْفَطَرْنَ مِنْهُ وَ تَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَ تَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا، أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمَنِ وَادًّا» قال فيكتب له من الاجر على قدر ذلك.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: «وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ» الآية... موسى را فرستادند ببيغامبرى باسراييليان با نشانهاى روشن و معجزهاى پيدا چون عصا و يد بيضا و غير آن، همچنين مصطفى عربى را (ص) فرستادند ببيغامبرى بكافه جهانيان و معجزه وى قرآن كلام رحمن، نامه خداوند جهان ببندگان، اما فرقت ميان ايشان، موسى رفت و معجزه وى با وى رفت و مصطفى (ص) رفت و معجزه وى ميان مؤمنان ماند تا بقيامت از آنك نبوت وى هم چنان پيوسته و بمانده تا برستاخيز، همه بيغامبران بصفه رسالت عزيز بودند و معجزه ايشان مخلوق، باز محمد عربى (ص) بالله تعالى عزيز بود و معجزه وى نامخلوق، او كه بالله عزيز بود معجزتش صفت او بود لا جرم دست خلق بدو نرسيد و در مامن حفظ حق بماند كه ميگويد جلّ جلاله: «وَ إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ».

باز موسى كلیم (ع) كه عزّ وى بعضا بود ببين تا اسراييليان با وى چه كردند، موسى در خواب شد ايشان عصا را بدزديدند و آن را بدو نيم كردند و در زير زمين پنهان كردند، موسى (ع) از خواب در آمد عصا ندید گفت بار خدايا عصاء من كو؟ ندا آمد كه يا موسى عصا را بدو نيم كردند و در زير زمين پنهان كردند، گفت بار خدايا كجا پنهان كردند و كه پنهان كرد؟ فرمان آمد كه اى موسى من نگويم كه من پرده بندگان ندارم، لكن اى موسى همانجا كه ايستاده اى آواز ده تا من عصا را سمع دهم و نطق دهم تا بشنود و جواب

دهد، موسی عصا را بر خواند، آن زمین بفرمان الله تعالی شکافته شد و عصا بلبیک جواب داد و از زمین هم چنان بدو نیم کرده بر آمد تا موسی شکسته بدید آن گه در آن حال درست شد و پیوسته گشت. اینجا لطیفه‌ای نیکو بشنو: چنانستی که الله تعالی گفتی اگر من عصا بموسی درست نمودمی وی عیب شکستگی در وی ندیدی شکسته نمودم آن گه درست کردم تا قدرت و منت من ببیند، همینست حال بنده گناهکار، این دبیران که بر وی رقیب گردانیده‌ام نه بآنست که تا فردا او را رسوا کنم لکن تا فردا نامه نبشته بوی نمایم و دانند که بر ما هیچ نرفته است و هیچ بما فرو نشده، کار شکسته وی بوی نمایم تا عیب خود و کردار خود ببیند و سزای خود بشناسد، آن گه من بسزای خود شکسته وی درست گردانم و فضل خود بوی نمایم تا منت همه از من ببیند.

موسی را معجزه‌ای دادم که دست دشمنان بوی رسید، مصطفی عربی را (ص) معجزه‌ای دادم که دست هیچ دشمن هرگز بوی نرسید، ششصد و اند سال گذشت تا هزاران دشمنان ازین زندیقان و خصمان دین کوشیدند تا در قرآن طعنی زنند و نقصی آرند نتوانستند، همه رفتند و قرآن بی عیب و نقصان بماند، خود می‌گوید جلّ جلاله و تقدّست اسمائه: «و بِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَ بِالْحَقِّ نَزَّلَ» القرآن حقّ و نزوله حقّ و منزله حقّ و المنزل علیه حقّ و القرآن بحقّ نزل و من حقّ نزل و علی حقّ نزل.

«و قُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ» قرآن نه بیکبار از آسمان فرو آمد بلکه بتضاعیف روزگار و ترادف اوقات فرو آمد، آیت آیت و سورت سورت بمدّت بیست سال یا بیست و سه سال علی اختلاف الروایات، این تفریق از بهر آن کردیم تا گرفتن آن و یاد داشتن آن بر مصطفی (ص) و بر امت آسان باشد و بر دلهاشان استوار و محکم بنشیند و جای گیرد و نیز تا شرف و کرامت مصطفی (ص) در آن پیدا شود که پیوسته از حضرت عزّت بوی پیغام و نامه می‌آید و تا بزرگوار و شریف بنده‌ای نباشد او را این تخصیص ندهد که پیوسته بسخنان و پیغام خود او را می‌نوازد.

«قُلْ آمِنُوا بِهِ أَوْ لَا تُؤْمِنُوا» از جناب احدیّت و جلال عزت اشارتست باستغناء لم یزل و لا یزال از دربایست طاعت لم یکن ثمّ کان می‌گوید شما را هیچ قدر نیست که ما را هیچ دربایست نیست، خواهید ایمان آرید و خواهید نه، ما را بایمان شما حاجت نیست و از طاعت حدّثان جلال و جمال ازل را حلیت نیست، هنوز رقم وجود بر هیچ موجود نکشیده بودیم که جمال ما مشاهد جلال ما بود، خود بخود خود را پسندیده بودیم، امروز که خلق را بیافریدیم همانیم که بودیم، بی نیاز بخود پیش از سبب، بی نیاز بر کمال پیش از طلب.

«وَ يَخْرُونَ لِلْأَذْقَانِ يَبْكُونَ» گریستن حال مبتدیانت و صفت روندگان، هر کسی بر حسب حال خود و هر رونده‌ای بر اندازه کردار خود، تائب در گناه خود می‌نگرد از بیم عقوبت می‌گیرد، مطیع در طاعت با فترت خود می‌نگرد از بیم تقصیر می‌گیرد، عابد از بیم خاتمت می‌گیرد که آیا با من فردا چه کنند، عارف در سابقه ازل می‌نگرد و می‌گیرد که آیا در ازل بر من چه راندند و چه قضا کردند، این همه بر راه روندگانست و بر

ضعف حال ایشان نشانست، اما ربودگان از خویشتن و اهل تمکین را بکاء نقص باشد و در راه ایشان علت بود، کما یحکی عن الجنید انه کان قاعدا و عنده امرأته فدخل الثبلی فارادت امرأته ان تستتر، فقال لها الجنید لاخبر للثبلی عنک فاقعدی فلم یزل یکلّمه الجنید، فبکی الثبلی فلما اخذ الثبلی فی البکاء، قال الجنید لامرأته استتری فقد افاق الثبلی من غیبته.

«قُلْ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ» الآية... من عظیم نعمته سبحانه علی اولیائه تنزّههم باسرارهم فی ریاض ذکره بتعداد اسمائه الحسنی فینتقلون من روضة الی روضة، و من مأنس الی مأنس، و یقال الاغنیاء تردّد هم فی بساتینهم و تنزّههم فی منابت ریاحینهم و الفقراء تنزّههم فی مشاهد تسبیحهم یستروحون الی ما یلوح لاسرارهم من کشفات جلاله و جماله، «قُلْ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ» الی سیّد کونین و ای مهتر خافقین با صدیقان و مشتاقان ما بگوی که همه ما را باشید، همه ما را خوانید، همه ما را دانید، با عالمان بگوی که اسرار علم قدم ما راست نه شما را: «قُلْ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ». با جباران دنیا بگوی که جبار هفت آسمان و زمین مانیم و ملک و مملکت ما را سزاست نه خلق را: «قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ». با خواجگان و مهتران بگوی نه کرم جلال ماست که شما را از شب دیجور رستگاری می‌دهیم و در روز نگاه میداریم: «قُلْ مَنْ يُنجِيكُمْ مِنْ ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ». با عارفان بگوی: که فرستاد از بهر مؤانست دل‌های شما چنین نامه‌ای و خلعتی که ما فرستادیم؟: «قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ». با ظالمان و ناپاکان بگوی طریق عدل کار بندید چنان که با شما بعدل کار کردیم: «قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ». با عاصیان امت بگوی که بر درگاه ما باشید و در ما کوبید که اگر باندازه هفت آسمان و هفت زمین گناه دارید نگر که دل از امید فضل ما برندارید که فردا با همه خلائق کار بعدل کنیم و با گدایان امت محمد بفضل و رحمت: «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ».

ای محمد بر دوستان ما ثناء ما و ستایش ما و ذکر ما تو بر خوان و ما را بپاکی بستای که روح دل و آرام جان ایشان در ذکر ما است.

«وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا» ای اشکره علی نعمته العظيمة حيث عرفك انه ليس له ولد و انه لا شريك له «وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذُّلِّ» لم یقل لا ولیّ له بل له الاولیاء و لكن لا یعتزّ بهم بل هم الذین یصیرون بعبادته اعزّة، «وَكَبَّرَهُ تَكْبِيرًا» بان تعلم انک تصل الیه به لا بتکبیرک.

## ۱۸- سورة الكهف- مكية

## ۱ النوبة الاولى

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

«الْحَمْدُ لِلَّهِ» ثناء بسزاء الله را، «الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى عَبْدِهِ الْكِتَابَ» آن خدای که فرو فرستاد بر رهی خویش

این قرآن، «وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا (۱)» و آن را هیچ کژی نکرد.

«قِيَمًا» نامه‌ای راست، روشن، پاینده، «لِيُنذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا مَنْ لَدُنْهُ» تا بیم‌نمایی بگرفتنی سخت از نزدیک

او، «وَيُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِينَ» و بشارت دهد گرویدگان را، «الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ» ایشان که نیکبها می‌کنند،

«أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا (۲)» که ایشانراست مزدی نیکو.

«مُكْتَبِينَ فِيهِ أَبَدًا (۳)» و ایشان در آن بدرنگ جاودان.

«وَيُنذِرَ الَّذِينَ قَالُوا» و بیم‌نماید ایشان را که گفتند، «أَتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا (۴)» که الله تعالی فرزندی گرفت.

«مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ» ایشان را بآن سخن هیچ دانش نه، «وَلَا لِآبَائِهِمْ» و نه پدران ایشان را، «كَبُرَتْ

كَلِمَةً» آن گفت که ایشان گفتند چه بزرگ سخنی است، «تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ» که بیرون می‌آید از دهنهای

ایشان، «إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا (۵)» نمی‌گویند مگر دروغی.

«فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ» مگر که خویشان را بخواهی کشت، «عَلَى آثَارِهِمْ» از بهر ایشان، «إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا

بِهَذَا الْحَدِيثِ» اگر ایشان بنگرند باین سخن، «أَسَفًا (۶)» از اندوه.

«إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ» ما آفریدیم هر چه بر زمین از کس و از چیز، «زِينَةً لَهَا» آرایش آن را،

«لِنَبْلُوَهُمْ» تا بیازمائیم ایشان را، «أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا (۷)» که کیست از ایشان نیکوکارتر.

«وَإِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا» و ما هر چه برین زمین است خواهیم کرد آن را، «صَاعِدًا جُرُزًا (۸)»

ناهامونی سخت بی بنا و بی نبات.

«أَمْ حَسِبْتَ» می‌پنداری، «أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ» که مردمان آن غار و آن دیه، «كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا

عَجَبًا (۹)» از شگفتهای کارهای ما شگفتی بود.

«إِذْ أَوَى الْفِتْيَةُ إِلَى الْكَهْفِ» آن گه که باز شد آن جوانی چند با آن كهف، «فَقَالُوا رَبَّنَا» و گفتند خداوند ما،

«آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً» ببخش ما را از نزدیک خویش بخشایشی، «وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا (۱۰)» و بساز

کار ما را برآستی و نیکویی و صواب.

«فَضْرَبْنَا عَلَى آذَانِهِمْ فِي الْكَهْفِ» بر گوشهای ایشان مهر نهادیم در آن غار «سِنِينَ عَدَدًا (۱۱)» سالها

بشمار.

«ثُمَّ بَعَثْنَاهُمْ» آن گه از خواب برانگیختیم ایشان را، «لِنَعْلَمَ» تا ببینیم، «أَيُّ الْحِزْبَيْنِ أَحْصَى» که از دو

گروه کیست که به شمارد، «لِإِذَا لَبِثُوا أَمَدًا (۱۲)» آن اندازه را که ایشان در كهف بودند.

## النوبة الثانية



بدانك سوره الكهف جمله به مگه فرو آمد مگر يك آيت كه به مدينه فرو آمد: «وَ اصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ» الآية... و جمله سورت شش هزار و سيصد و شصت حرفست، و هزار و پانصد و هفتاد و نه كلمه، و صد و ده آيت.

مفسران گفتند درين سورت ناسخ و منسوخ نيست مگر سدى و قتاده كه گفتند در آن يك آيت است منسوخ: «فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ» نسخها قوله: «وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ»، و قول درست آنست كه منسوخ نيست كه اين بر سبيل تهديد و وعيد گفته است و نظير اين در قرآن فراوانست و شرح آن جاها داديم، و در فضيلت سورت مصطفى (ص) گفته: «من قرأ عشر آيات من سورة الكهف حفظاً لم يضره فتنة الدجال و من قرأ السورة كلها دخل الجنة».

و عن انس قال قال رسول الله (ص): من قرأ أول سورة الكهف و آخرها كانت له نورا من قدمه الى رأسه و من قرأها كلها كانت له نورا من السماء الى الارض.

و عن نافع عن ابن عمر قال قال رسول الله (ص): من قرأ سورة الكهف فى يوم الجمعة سطع له نور من تحت قدمه الى عنان السماء يضيء به يوم القيامة و غفر له ما بين الجمعتين.

قوله: «الْحَمْدُ لِلَّهِ» اى المستحق للحمد هو سبحانه. و قيل هو تعليم اى قولوا: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى عَبْدِهِ». يعنى محمداً، «الْكِتَابَ» يعنى القرآن، «وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا» اختلافاً يناقض بعضه بعضاً. قال ابن جرير ليس فيه ميل عن الحق الى الباطل و عن الاستقامة الى الفساد.

و قيل اللام زياده اى لم يجعله عوجاً، قِيَمًا اى مستقيماً معتدلاً. و قيل قِيَمًا على الكتب كلها ناسخاً لشرابيعها. و قيل «قِيَمًا» لمعتمد عليه و المرجوع اليه كقيم الدار، و فى الآية تقديم و تأخير تقديره: انزل على عبده الكتاب قِيَمًا و لم يجعل له عوجاً، «لِيُنذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا» اى انزل عليه الكتاب لينذر الكافرين عذاباً شديداً عذاب الاستيصال فى الدنيا و عذاب جهنم فى الآخرة. و قيل «بَأْسًا شَدِيدًا مِنْ لَدُنْهُ» اى من عنده، قرأ يحيى عن ابى بكر: «من لدنه» بسكون الدال و اشمائها الضمّ و كسر النون و وصل الهاء بياى فى حال الوصل، «وَوَيْبِشَّرَ الْمُؤْمِنِينَ» بفتح الياء و صمّ الشين مخففة قرأها حمزة و الكسائى و قرأ الباقون «وَوَيْبِشَّرَ» بضم الياء و فتح الباء و كسر الشين و تشديدها، «الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنْ لَهُمْ أُجْرًا حَسَنًا» و هو الجنة.

«مَآكِنِينَ» اى دائمين، «فِيهِ» اى فى الآخرة و هو الجنة، «أَبَدًا» دائماً.

«وَوَيْبِشَّرَ» بعذاب الله، «الَّذِينَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وُلَدًا» يعنى اليهود و النصارى و المشركين.

«مَا لَهُمْ بِهِ» اى بذلك القول، «مِنْ عِلْمٍ» لانهم قالوه جهلاً و افتراء على الله، «وَلَا لِبَابِهِمْ» الذين تقولوا هذه المقالة، «كَبُرَتْ كَلِمَةً» نصب على التمييز، اى كبرت مقالتهم كلمة، «تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا» اى ما يقولون الا الكذب بقولهم اتخذ الله ولداً.

«فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ» اى قاتل نفسك. و قيل معناه النهى اى لا تبغ نفسك، «عَلَى آثَارِهِمْ» على اثر توليهم

و اعراضهم عنك لشدة حرصك على ايمانهم، «إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ» اى القرآن، «أَسْفًا» حزناً و الفعل

منه اسف بالفتح.

و قيل: «أسفًا» اي غضبا و الفعل منه اسف بالكسر، و التقدير فلعلك باخع نفسك اسفا، و هو نصب على التمييز، و قيل مفعول له.

«إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا» يعنى النَّبات و الاشجار و الانهار، و قيل كلّ ما على الارض من شىء معنى آنست كه ما هر چه در زمين چيز است و كس زينت زمين را آفريديم تا بيازمائيم ايشان را كه كيسست در دنيا زاهدتر و از زينت دنيا دورتر و بخداى تعالى نزديكتر. ضحاك و كلبى گفتند: «ما على الأرض» اين ما بمعنى من است اي من على الارض من الرجال اي الانبياء و العلماء و حفظة القرآن، «لِنَبْلُوهُمْ» اي لنأمرهم بالطاعة و ننهاهم عن المعصية، ما پيغامبران را و دانشمندان را و حفظه قرآن را زينت دنيا كرديم، دنيا را بايشان بياراستيم تا ايشان را بطاعت فرمائيم و از معصيت باز زنيم، آن گه خبر داد كه آنچه زينت دنيا ساختيم بعاقبت بفا بريم و دنيا همه خراب كنيم. گفت: «وَ إِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صَعِيدًا» مستويا، «جُرُزًا» مَيِّتًا لا يَنْبِت شَيْئًا.

الصَّعِيد اسم لما ظهر من اديم الارض دون الاوهاد و الجزر الارض الميتة التي لا تنبت.

«أَمْ حَسِبْتَ» اي بل حسبت، ترك الكلام الاول و استفهم عن الثاني و المراد النهى اي لا تتعجب من ذلك فليس ذلك بالبديع من صنعنا معنى آنست كه اي محمد تو شكفت دارى و عجب كار آن جوانمردان اصحاب الكهف؟! عجب مدار كه آن از صنع ما بديع نيست: فالعجائب فى خلق السماوات و الارض اكثر در آفرينش آسمان و زمين و هر چه در آن عجائب بيشتتر است و تامتر.

قال ابن عباس اي سألوك عن ذلك ليجعلوا جوابك علامة لصدقك و كذبك و سائر آيات القرآن ابلغ و اعجب و ادلّ على صدقك. و قيل احسبت معناه أ علمت اي لم تعلمه حتى اعلمناك، «أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ» الكهف: الغار فى الجبل.

قال مجاهد تفريج بين جبلين.

مفسران را قولها است در معنى: رقيم ابن عباس گفت نام آن كوه است كه كهف در وى بود، و هم از ابن عباس روايت كنند بقولى ديگر كه نام آن ديه است كه اصحاب الكهف از آنجا بودند، سعيد جبير گفت نام سگ ايشانست، مجاهد گفت نام آن لوح است كه نام و صفت ايشان و حليت و قصه ايشان در آن نوشته يافتند و آن لوح از رصاص بود، و گفته اند از سنگ بود، و در خبر آمده كه رقيم جماعتى بودند و رسول (ص) ذكر ايشان کرده و قصه ايشان گفته در آن خبر كه نعمان بشير روايت كند از مصطفى (ص): گفت سه مرد بودند در روزگار پيش كه از خانه بيرون رفتند در طلب روزى از بهر عيال و كسان خويش، در آن صحرا و وادى همى رفتند كه باران در باريدن ايستاد، ايشان از بيم باران در ميان كوه شدند و با غارى نشستند، در آن حال سنگى از بالای كوه فرو آمد بر در آن غار و در غار محكم فرو گرفت و مصمت ببست چنانك هيچ روشنايى پيدا نبود، ايشان با يكديگر گفتند كه تا هر يكى از ما كه روزى عملى نيكو کرده است اين ساعت

در دعا یاد کند و بدرگاه عزت شفیع برد مگر الله تعالی بفضل خود بر ما ببخشاید و این در بسته گشاده گرداند.

یکی گفت من روزی مزدوران را بکار داشتم بنیمه روز مردی رسید با وی شرط کردم که در باقی روز کار کند نیکو و مزد وی چون دیگر مزدوران يك روزه تمام بدهم، چون وی را مزد میدادم دیگری گفت: ا تعطي هذا مثل ما اعطيتني و لم يعمل الا نصف النهار؟ او را بعمل نیم روزه چندان میدهی که ما را بعمل يك روزه؟ گفتم ای عبد الله از مزد تو هیچ نکاستم ترا چه زیان که مال خود از وی دریغ نداشتیم که نه از آن تو چیزی بکاستم تا ترا ناخوش آید، مرد خشم گرفت و مزد خویش بجای بگذاشت و برفت من آن حق وی گوش میداشتم تا روزی که بدان گوساله‌ای خریدم و می‌پروردم و زه میکرد و جمله از بهر وی میداشتم، پس از روزگاری باز آمد پیر و ضعیف گشته و من او را نمی‌شناختم، گفت: ان لی عندك حقا مرا بر تو حقیست، با یاد من آورد تا او را بشناختم، گفتم دیرست تا ترا میجویم و آنک آن گاوان و گوساله همه آن تواند، بروزگار با هم آمده و از بهر تو گوش داشته، مرد خیره بماند گفت: افسوس مکن بر من مسکین و حق من بده، گفتم و الله که افسوس نمی‌دارم و آن همه حق تو است و ملک تو، مرا در آن هیچ حق نه، آن گه گفت بار خدایا اگر میدانی که آن از بهر تو کردم تا رضاء تو باشد: فافرج لنا فرجة این سنگ شکافته گردان و فرجه‌ای ما را پیدا کن آن ساعت سنگ از هم شکافته گشت چندانک روشنایی بدیدند.

دیگری گفت: بار خدایا دانی که سال قحط بود و مرا از قوت خود فضله‌ای بسر آمد و مردم از قحط و نیاز و گرسنگی بمانده، زنی آمد و از من طعام خواست ندادم و نیز در وی طمع کردم آن زن تن در نداد و برفت. از گرسنگی و بی‌کامی دیگر باره باز آمد و من هم چنان در وی طمع کردم و بر وی همی‌پیچیدم تا از حال ضرورت تن در داد، چون دست بوی بردم بر خود بلرزید و آهی کرد، گفتم چه رسید ترا؟ گفت: اخاف الله رب العالمين از خدا می‌ترسم که این چنین کار هرگز بر من نرفت، من با خود گفتم زنی ناقص عقل بوقت ضرورت و بی‌کامی از خدا بترسد و من بوقت فراخی و نعمت چون از وی نترسم؟! آن حال در من اثر کرد و برخاستم و او را رها کردم و حق وی بشناختم و با وی نیکوئیها کردم، بار خدایا اگر میدانی که آن همه از بهر رضاء تو کردم ما را فرج فرست و ازین بند رهایی ده، آن سنگ فراخ از هم باز شد و روح تمام از هوا و روشنایی بابشان پیوست.

مردم سوم گفت: بار خدایا دانی که مرا مادری و پدري پیر و ضعیف بودند و شکسته و زن داشتم با کودکان خرد و مرا عادت بود که گوسپند بدوشیدمی و شیر نخست بمادر و پدر دادمی آن گه بکودکان، تا روزی که در صحرا دیر بماندم چون باز آمدم پدر و مادر خفته بودند، کراهیت داشتم که ایشان را از خواب بیدار کنم، هم چنان بر سر ایشان ایستادم قدح شیر بر دست نهاده و آن کودکان گرسنه فرو گذاشته، تا بوقت بام که ایشان از خواب در آمدند و شیر بایشان دادم، بار خدایا اگر دانی که آن برای تو کردم و بآن وجه رضاء تو خواستم این کار بر ما تمام کن و ازین بند ما را خلاص ده.

قال النعمان بن بشير كائى اسمع من رسول الله (ص) قال: قال الجبل طاق ففرج الله عنهم فخرجوا.

اما قصه اصحاب الكهف و بدو كار ايشان و بيان سيرت و حليت و روش ايشان

علماء صحابه و تابعين و ائمه دين در آن مختلفند و در روايات و اقوال ايشان اختلاف و تفاوت است. قول امير المؤمنين على (ع) آنست كه اصحاب الكهف قومی بودند در روزگار ملوك طوايف میان عیسی (ع) و محمد (ص) و مسكن ايشان زمین روم بود در شهر افسوس گفته‌اند كه آن شهر امروز طرسوس است، و اهل آن شهر بر دین عیسی بودند و كتاب ايشان انجيل بود، و ايشان را ملكی بود صالح تا آن ملك بر جای بود كار ايشان بر نظام بود و بر دین عیسی راست بودند، چون آن ملك از دنیا برفت كار بر ايشان مضطرب گشت و سر بباطل و ضلالت و تباه کاری در نهادند و بت پرست شدند، و در میان ايشان قومی اندك بماندند متواری از بقایای اهل توحید كه بر دین عیسی بودند، و پادشاه اهل ضلالت در آن وقت دقیانوس بود جبّاری متمرّد، كافری بت‌پرست، قومی گفتند دعوی خدایی كرد و خلق را بر طاعت خود دعوت كرد، و این دقیانوس با لشكر و حشم فراوان از زمین پارس آمده بود و این مدینه افسوس دار الملك خود ساخته و هر كس كه سر در چنبر طاعت وی نیاوردی و از دین وی بر گشتی او را هلاك كردی.

و میگویند درین شهر افسوس قصری عظیم ساخته بود از آبگینه بر چهار ستون زرین بداشته و قندیل‌های زرین از آن در آویخته بزنجیرهای سیمین، و از جوانب آن روزنها ساخته بلند چنان كه هر روز آفتاب از روزنی دیگر در تافتی و بدیگری بیرون شدی، و در آن قصر تختی زرین ساخته هشتاد گز طول آن و چهل گز عرض آن بانواع جواهر و یواقیت مرصّع کرده، و بیک جانب تخت هشتاد کرسی زرین نهاده كه امیران و سالاران لشكر و ارکان دولت بر آن نشستندی، و بدیگر جانب همچندان کرسی نهاده كه علماء و قضات و احبار بر آن نشستندی، و بر سر خود تاجی نهاده كه چهار گوشه داشت در هر گوشه‌ای گوهری نشانده كه در شب تاریك چون شمع می‌تافت، و پنجاه غلام از ملك زادگان با جمال بر سر وی ایستاده، هر یکی را تاجی بر سر و عمودها در دست، شش جوان دیگر از فرزندان ملوك با خرد و رای و تدبیر تمام ایستاده بر راست و چپ وی، این شش جوان‌اند كه اصحاب الكهف‌اند، نامهای ايشان: یملیخا، مكسلمینا، محشطیلینا، مرطونس، اساطونس، افطونس. و قیل یملیخا و مكسلمینا و مرطوس و ینینوس و سارینوس و ذوانیوانس.

آن متكبر متمرّد دقیانوس برین صفت پادشاهی و مملكت می‌راند و هرگز او را درد سری نبود و تبی نگرفت تا از متكبری و جبّاری كه بود دعوی خدایی كرد! چنانك فرعون با موسی كرد و خلق را بر عبادت و خدمت خود راست كرد، و هر كه بخدایی او اقرار ندادی او را هلاك كردی، روزی دعوتی ساخته بود و ارکان دولت و جمله خیل و حشم را خوانده، بطریقی در آمد گفت لشكر فلان ملك آمد و قصد ولایت تو دارد، لرزه بر وی افتاد و هراسی و ترسی عظیم در دلش پدید آمد بر صنعتی كه تاج از سر وی بیفتاد و زرد روی گشت، و آن روز نوبت خدمت یملیخا بود كه آب بر دست ملك میریخت، و این شش كس نوبت کرده بودند كه چون از خدمت وی فارغ شدندی بدعوت بخانه یکی از ايشان بودندی، و آن روز اتفاق را نوبت یملیخا

بود چون خوان بنهادند و دست بطعام بردند، يملیخا نخورد و هم چنان متفكر و مضطرب نشسته، گفتند چرا طعام نخوری و بر طبع خود نه‌ای؟ گفت، ای برادران مرا اندیشه‌ای در دل افتاد كه خورد و خواب و قرار از من ر بوده، گفتند آن چه اندیشه است؟! گفت: این ملك دعوی خدایی می‌كند و من امروز او را بر حالی دیدم از بیم و ترس كه خدایان چنان نباشند و چنان نترسند، و نیز اندیشه می‌كنم كه خدایی را كسی شاید و خداوندی كسی را سزد كه آفریدگار آسمان و زمین و جهان و جهانیان بود.

چون يملیخا این سرّ بر ایشان آشكارا كرد، ایشان چشم وی را بوسه همی دادند و می‌گفتند ما را همین اندیشه بخاطر در می‌آمد لکن زهره آن نداشتیم كه این حال را كشف كنیم، بیکبار آواز بر آوردند كه دقیانوس خدای نیست و جز آفریدگار آسمان و زمین خداوند و جبار نیست: «رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ».

يملیخا گفت اکنون یقین دانید كه ما این دین در میان این قوم نتوانیم داشت، ما را ببايد گریخت در وقت غفلت ایشان ببهانه اسب تاختن و گوی زدن، پس چون دانستند كه قوم از ایشان غافل‌اند، برنشستند و از شهر بیرون شدند و سه میل گرم براندند، آن گه يملیخا گفت از اسب فرو آئید كه ناز این جهانی از ما شد و نیاز آن جهانی آمد، از ستور پیاده شدند و قصد رفتن كردند، جوانان بناز و نعمت پرورده همی كلفت و مشقت اختیار كردند و محنت بر نعمت گزیدند، پای برهنه آن روز هفت فرسنگ برفتند تا پایهاشان افكار شده و رنجور گشته، گرسنه و تشنه، شبانی را دیدند گفتند هیچ طعام داری یا پاره شیر كه بما دهی؟ گفت: دارم، لیكن رویهای شما روی ملوكست و بر شما اثر پادشاهی می‌بینم نه اثر درویشی و چنان دانم كه شما از دقیانوس گریخته‌اید! قصّه خویش با من بگوئید، ایشان گفتند، ما دینی گرفته‌ایم كه اندر آن دین دروغ گفتن روا نیست، اگر قصّه خود با تو راست گوئیم ما را از تو هیچ رنجی و گزندى رسد؟ شبان گفت نه، پس ایشان قصّه خود بگفتند، شبان بیای ایشان در افتاد و گفت دیرست تا مرا در دل همین می‌آید كه شما می‌گوئید، چندان صبر كنید تا من این گوسفندان را بخداوندان باز رسانم كه آن همه امانت‌اند بنزدك من، شبان رفت و گوسفندان را بخداوندان باز رسانم كه آن همه امانت‌اند بنزدك من، شبان رفت و گوسفندان باز سپرد و بنزدك ایشان باز آمد و آن سگ با ایشان همی رفت.

گفته‌اند كه نام آن سگ قطمیر بود و گفته‌اند صهبا و گفته‌اند بسیط و گفته‌اند قطفیر و گفته‌اند قطمور، و رنگ وی ابلق بود و گفته‌اند آسمان گون و گفته‌اند از سرخی بزردي زدی، و نام شبان كفیثطیونس، جوانان گفتند مر شبان را كه این سگ را بران كه سگ غمّاز باشد، نباید كه ببانگ خویش ما را فضیحت كند، هر چند كه شبان وی را همی‌راند نمی‌رفت، آخر آن سگ بزبانی فصیح آواز داد كه مرا مرانید كه من نیز گواهی میدهم كه خدا یكیست، دست از من بدارید تا ببایم و شما را پاسبانی كنم تا دشمن بر شما ظفر نیابد، و اگر شما را نزد خداوند قربتی باشد ما نیز ببركت شما بنعمتی در رسیم، جوانان چون این بشنیدند او را فرو گذاشتند، و گفته‌اند كه او را بر گردن گرفتند و بنوبت او را همی‌بردند، پس شبان ایشان را بكوهی برد نام آن كوه بنجلوس و در پیش آن غاری بود و نزدك آن غار درخت مثمره‌ای بود و چشمه آب روان،

ایشان از آن میوه و آب خوردند و در غار شدند، اینست که ربّ العزّه گفت: «إِذْ أَوْى الْفِئِيَّةُ إِلَى الْكَهْفِ» ای اذکر یا محمد «إِذْ أَوْى الْفِئِيَّةُ». و قیل العامل فیه عجباً و معنی اوی صار الیه و جعله مأواه و الفتیه جمع فتی کصبیه و صبیه، ایشان در آن غار شدند گفتند: «رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَ هَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا»، «آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً» ای اعطنا من عندک و قبلك تعطفنا، «وَ هَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا» ای سهّل لنا، و التّهیئة احداث هیئة الشئیء و شکله، «رَشَدًا» ای صلاحاً و فلاحاً.

«فَضَرَبْنَا عَلَى آذَانِهِمْ» یعنی انماهم، یقال ضرب علی اذن فلان اذا نام لانّ النائم ربّما فتح عینیه او هدی لسانه او تحرک شئیء من اطرافه و من الناس و غیرهم ما ینام فاتحا عینیه و لیس شئیء من ذوات الرّوح یسمع و هو نائم فلذلك قیل للثوم ضرب علی الاذن. و قیل «فَضَرَبْنَا عَلَى آذَانِهِمْ» ای سلبناهم حواسهم لانّ النائم مسلوب الحواس و خصّ السّمع بالذکر من بین الحواس لانّ من سلب سمعه سلب عقله و النائم مسلوب العقل بخلاف سائر الحواس، «سِنینَ عَدَدًا» نصب علی التّمییز و المعنی سنین تعدّونها و لا تحقّقونها. و قیل «سِنینَ» ذات عدد، و قیل «سِنینَ» کثیرة.

«ثُمَّ بَعَثْنَاهُمْ» ایقظناهم، «لِنَعْلَمَ» علم مشاهده و وجود. قال ابن جریر لیعلم عبادی، «أَيُّ الْحِزْبَيْنِ» یقال هما معا من اصحاب الكهف تحزبوا حین انتبهوا و اختلفوا کم لبثوا میگوید چون ایشان را از خواب بینگیختیم دو حزب بودند یعنی دو گروه مختلف در سخن، یک گروه گفتند: «كَمْ لَبِثْتُمْ» و یک گروه گرفتند: «لَبِثْنَا يَوْمًا» او بعضی یوم. و یقال انّ الحزبین احدهما اصحاب الكهف و الحزب الثانی اهل قریتهم الّتی خرجوا منها و هی سدوم حین عثروا علی اصحاب الكهف فحسبوا مغیبههم عن القرية و مكثهم فی الكهف من کتابهم الذی وجدوه فی لوح من رصاص عندهم. قال ابن بحر احد الحزبین اللّهُ و الثانی الخلق، کقوله: «أَأَنْتُمْ أَعْلَمُ أَمْ اللّهُ».

... «أَحْصَى» افعل من الاحصاء و هو العدّ، و «أَمَدًا» نصب علی التّمییز، و قیل «أَحْصَى» فعل ماض ای احاط علما بآمد لبثهم و «أَمَدًا» نصب لانه مفعول احصى و الامد الغایة، و قیل العدد.

دقیانوس چون ایشان را طلب کرد و نیافت گفتند ایشان از تو بگریختند و دینی دیگر گزیدند، وی برنشست با لشکر خویش و بر اثر ایشان برفت تا بدر غار رسید: فوجدوا آثارهم داخلین و لم یجدوا آثارهم خارجین، گفتند نشان رفتن ایشان در غار پیداست اما نشان بیرون آمدن پیدا نیست، چون در غار شدند ایشان را ندیدند ربّ العالمین ایشان را در حفظ و رعایت خویش بداشت و چشم دشمن از دیدن ایشان نابینا کرد. و گفته اند که ایشان را در غار بدیدند خفته اما هیچ کس طاقت آن نداشت که در غار شود از رعب و فزع که در دل ایشان افتاد، پس دقیانوس گفت مقصود ما هلاک ایشانست، در غار برآرید بر ایشان استوار تا از تشنگی و گرسنگی بمیرند، پس چنان کردند و بازگشتند.

دو مرد مسلمان که ایمان خویش از دقیانوس پنهان می داشتند لوحی ساختند از رصاص و نامهای ایشان بر آن لوح نبشتند که فلان و فلان و فلان از اولاد ملوک در روزگار مملکت دقیانوس طاعی از وی بگریختند و در غار شدند و کس ایشان را باز ندید، هر که بایشان در رسد و ایشان را ببندد بداند که ایشان مسلمانانند و

دین داران، و تاریخ رفتن ایشان و فقد ایشان فلان ماه بود و فلان سال، آن لوح بردند و بر در غار پنهان کردند و گفتند: لعلّ یوما یعثر منهم علی اثر.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» بسم الله الذي اسمه لكلّ خائف ملاذ، بسم الذي باسمه من الشيطان معاذ، بسم الله الذي قلب كلّ محبّ بذكره افلاذ بنام او که نام اوست همه خیرات را بنیاد، بنام او که بنام او گردد دل از بند غمان آزاد، بنام او که دل عارف جز بنام او نگردد شاد، بنام او که مشتاق از شراب وصل او گیرد یاد، بنام او که وفا و کرم هر دو را نام کرد تا نعمت آشنایی بر آب و گل تمام کرد، بنام او که مهر خود مشتاق را دام کرد و بجای شراب وصل خود رهی را در جام کرد، بنام او که خواب بر دیده محب حرام کرد تا عقد دوستی وی با خود بر نظام کرد، بنام او که در سرّ بجان منتظر سلام کرد تا دلش بر روح و ریحان کرد، آن گه ظاهر او بدست دشمن حیران کرد و باطن معدن اندوهان کرد. ای جوانمرد اگر آسیای بلا بر سرت بگرداند نگر از آستانه خدمتش در نگذاری قدم، و طبقات درکات سفلی میل دو دیده تو گرداند نگر جز برضای وی برنیاری دم، که عزت عزت اوست، عزت دیگران همه ذلست، و عجز همه فنا و عدم، قضا قضاء اوست، حکم حکم او، حکم دیگران همه میل است و هوی و ستم.

پیر طریقت گفت: الهی ار تو فضل کنی از دیگران چه داد و چه بیداد، و تو عدل کنی پس فضل دیگران چون باد، الهی آنچه من از تو دیدم دو گیتی بیاراید، عجب اینست که جان من از بیم داد تو می نیاساید. «الْحَمْدُ لِلَّهِ» حمد نفسه بنفسه حین علم عجز الخلق عن بلوغ حمده، خداوند ذو الجلال قادر بر کمال، مفضل بانوال، سزاوار ثناء خویش، شکر کننده عطاء خویش، ستایش خود خود می کند و ثناء خود خود میگوید که عزت خود خود شناسد و عظمت و جبروت خود خود داند، متعزّز بجلال خویش، متقدّس بکمال خویش، متکبر بکبریاء خویش، آب و خاک بوصف او کی رسد، لم یکن ثمّ کان، قدر وی چه داند، صفت حدثان در برابر صفت وی چون آید، نبود پس بود نیست است، از نیست معرفت هست کی آید، ربّ العزّه بفضل و کرم خود خلق را در وجود آورد و کسوت فطرت پوشانید، و ایشان را پرورش داد و از بلاها ننگه داشت، طاعات با تقصیر قبول کرد و جور و جفای ایشان بپرده فضل ببوشید، توفیق طاعت ارزانی داشت و دل را بایمان و معرفت بیاراست، چون دانست که ایشان از گزارد شکر این نعمت عاجزانند، فضل و کرم خود پیدا کرد و لسان لطف نیابت مفسان و عاجزان بداشت و خود را حمد آورد، گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ»، در راه محبّت دوستان را نیابت داشتن شرط دوستی است، گفت آن نعمتها که دادم همه بی تو دادم و قسمت بی تو کردم، چنانک بی تو قسمت کردم بی تو حمد آوردم، و بحکم دوستی ترا نیابت داشتم تا احسان و انعام خود بر تو تمام کردم، «الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى عَبْدِهِ الْكِتَابَ» الذي اشارتست، انزل علی عبده الكتاب عبارتست، اشارت نصیب ارواحست و عبارت نصیب اشباح، ارواح در سماع «الَّذِي» بنشاط آمد طرب کرد، اشباح در سماع «أَنْزَلَ عَلَى عَبْدِهِ الْكِتَابَ» در اجتهاد آمد راه طلب گرفت، درین آیت هم تخصیص مصطفی است خاتم

پیغمبران و هم تعظیم قرآن است کلام رحمن، اگر مصطفی است امان زمین است و زین آسمان، و قرآن است یادگار دل مؤمنانست و انس جان عارفان.

مصطفی (ص) رهبان شریعتست و عنوان حقیقت، قرآن دلها را عدت است و جانها را تبصرت، مصطفی کل کمالست و جمله جمال، قرآن نامه است ببندگان از حضرت ذو الجلال، نامه‌ای که در آن هم بشارتست و هم نذارت، دوست را بشارتست و بیگانه را نذارت، دوست را بشارت میدهد که: «أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا، مَا كَثِيرًا فِيهِ أَوَّلًا» و بیگانه را بیم نماید که: «إِنْ يَفُولُونَ إِلَّا كَذِبًا فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ» الآية... یا محمد لا تشتغل سرک بمخالفاتهم فما عليك الا البلاغ و الهدى ما لمن نشاء.

«إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا» اهل المعرفة بالله و المحبة له و المشتاقون اليه هم زينة الارض و نجومها و اقمارها و شمسها اذا تلالاً انوار التوحيد في اسرار الموحدين اشرق جميع الافاق بضياهم، زينت زمین دوستان خدایاند، عالم بایشان آراسته و جهان بایشان نگاشته، دلهاشان بنور معرفت افروخته، سرهاشان در حضرت قربت سفارت حکمت بار داده، رویهاشان در حضرت قربت بمنهج صواب گردانیده و جاده طریقت و سنت در پیش ایشان نهاده، اعلام دین‌اند و اوتاد زمین، مصابیح جهان و مفاتیح جنان، ممهّدان قواعد دوستی و مستدان ایوان راستی، آزر مخلق از الله بایشان و مقصود از آفریدن کون ایشان، بنام و نشان درویشانند و بحقیقت ملوک زمین ایشانند، ملوک تحت اطمار.

هر که سیرت و حلیت ایشان خواهد که بداند تا قصه اصحاب الكهف برخواند که الله تعالی ایشان را در قرآن جلوه می‌کند که: «إِذْ أَوَى الْفِتْيَةَ إِلَى الْكَهْفِ فَعَالُوا رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَ هَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا» ایشان را گفتند درین غار روید و خوش بخسبید و سر ببالین امن باز نهدید که ما خواب شما بعبادت جهانیان برگرفتیم.

لطیفه‌ای شنو نیکو: ربّ العزّه ایشان را در آن کوه آن غار پدید کرد، و بنده مؤمن را بوقت رفتن از دنیا چهار دیوار لحد غار وی کرد، چنانکه ایشان را در آن غار ایمن کرد از دشمن، مؤمنانرا درین غار ایمن کند از شیطان، گوید: «أَلَا تَخَافُوا وَ لَا تَحْزَنُوا» در آن غار بر ایشان رحمت کرد گفت: «يَبْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ». هم چنان درین غار لحد بر مؤمن رحمت کند که: «فَرَوْحٌ وَ رَيْحَانٌ وَ جَنَّةٌ نَعِيمٌ». و چنانکه آن غار برایشان فراخ کرد گفت: «وَ هُمْ فِي قَجْوَةٍ مِنْهُ»، لحد بر مؤمن فراخ کند بعمل چنانکه گفت: «فَلِأَنْفُسِهِمْ يَمْهَدُونَ». و خبر درستست که: یفسخ له فی قبره... الحديث، بالای غار بر ایشان گشوده کرد تا روح هوا و نسیم باد صبا از ایشان منقطع نگردد، همچنین دری از بهشت بر آن روضه مؤمن گشایند تا از جانب جنات عدن نسیم خوش بوی بر وی همی‌گذرد و مضجع وی خوش همی‌دارد.

## ۲ النوبة الاولى

قوله تعالی: «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ» ما بر تو خوانیم، «نَبَأَهُمْ بِالْحَقِّ» قصه ایشان و خبر ایشان براستی، «إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ» ایشان جوانی چند بودند، «آمَنُوا بِرَبِّهِمْ» بگرویدند بخداوند خویش، «وَ زِدْنَاهُمْ هُدًى (۱۳)» و ایشان را



راست راهی فزودیم.

«وَرَبَطْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ» و بر دل ایشان ربطه تعریف و عصمت نهادیم و بالهام ایمان بند بستیم، «إِذْ قَامُوا» آن گه که بر خاستند، «فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» و گفتند خداوند ما خداوند آسمان و زمینست، «لَنْ نَدْعُوا مِنْ دُونِهِ إِلَهًا» خوانیم جز ازو خدایی، «لَقَدْ قُلْنَا إِذًا شَطَطًا (۱۴)» که اگر خوانیم، کژ و ناسزا و دروغ گفته باشیم.

«هُؤُلَاءِ قَوْمُنَا» اینان که کسان مانند، «اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً» جز از الله خدایان گرفتند «لَوْ لَا يَأْتُونَ عَلَيْهِم بِسُلْطَانٍ بَيِّنٍ» چرا بر خدایی این خدا خوانندگان خویش حجتی و عذری نیاورند، «فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا (۱۵)» کیست ستمکارتر از آن کس که بر الله تعالی دروغ سازد.

«وَإِذِ اعْتَرَلْتُمُوهُمْ» و هر گه که از قوم خویش دوری جستید و جدایی گرفتید «وَمَا يَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ» و آنچه قوم می‌پرستند جز از الله تعالی، «فَأَوُوا إِلَى الْكَهْفِ» با کهف شوید، «يُنشِرُ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ» تا باز گستراند شما را خداوند شما رحمت خویش، «وَوَهَبْنَا لَكُمْ» و باز سازد الله تعالی شما را، «مِنْ أَمْرِكُمْ مِرْفَقًا (۱۶)» از کار شما برگ کاهی.

«وَوَرَى الشَّمْسِ إِذَا طَلَعَتْ» و آفتاب را بینی آن گه که برآید، «تَنزَاوِرُ عَنْ كَهْفِهِمْ» که در گردد از تیغ غار ایشان، «ذَاتَ الْيَمِينِ» از راست سوی، «وَإِذَا غَرَبَتْ» و آن گه که آفتاب فرو شود، «تَقْرَضُهُمْ ذَاتَ الشَّمَالِ» و ابرد از ایشان و در گردد از سوی چپ دست، «وَوَهَبْنَا لَهُمْ فِي جُودَةٍ مِنْهُ» و ایشان در گشادی در غارند، «ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ» آن از شگفتیهای خداست، «مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ» هر که الله تعالی راه نماید او را راه یافته اوست، «وَمَنْ يَضِلَّ» و هر کرا بی راه کرد الله تعالی او را، «فَلَنْ نَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرْسِدًا (۱۷)» نیابی او را یاری دهی راه نمای.

«وَوَحَسْبُهُمْ أَمْقَاتًا» پنداری ایشان را که بیداراند «وَوَهَبْنَا لَهُمْ رُفُودًا» و ایشان در خوابند، «وَوَقَلْبُهُمْ» و ایشان را می‌گردانیم، «ذَاتَ الْيَمِينِ وَ ذَاتَ الشَّمَالِ» از چپ بر راست و از راست بر چپ، «وَوَكَلْنَاهُمْ بَاسِطَ ذِرَاعَيْهِ» و سگ ایشان دو دست خویش گسترانیده، «بِالْوَصِيدِ» بر درگاه غار، «لَوْ اِطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ» اگر دریشان فرو نگریدی تو، «لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا» پیش باز گریزیدی از ایشان، «وَوَلَّمَلْنَا مِنْهُمْ رُعْبًا (۱۸)» و بر گردیدی تو از بیم از ایشان.

«وَكَذَلِكَ بَعَثْنَاهُمْ» هم چنان از خواب بینگیزانیدیم ایشان را، «لِيَتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ» آن را تا یکدیگر پرسند، «قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ» گوینده‌ای گفت از ایشان، «كَمْ لَبِثْتُمْ» چند بودید، «قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ» بعضی گفتند از ایشان که يك روز یا نیم روز، «قَالُوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ» آخر گفتند خداوند شما داند که چند است تا اینجا، «فَابْعَثُوا أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هَذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ» یکی را از آن خویش بشهر فرستید و این درم که دارید، «فَلْيَنْظُرْ أَهْلُهَا مِنْكُمْ طِعَامًا» تا بنگرد که کجاست طعامی پاکیزه‌تر و نیکوتر، «فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ» تا شما را خوردنی آرد از آن، «وَوَلِيَّتْ طِفْ» و تا پنهان رود تا آزار و رفق کند، «وَوَلَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَدًا (۱۹)» و مبادا

كه كسى را از حال شما آگاه كناد.

«إِنَّهُمْ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ» كه ايشان اگر آگاهى يابند از شما و دست يابند بر شما، «يَرْجُمُوكُمْ» شما را از اين غار بيرون آرند، «أَوْ يُعِيدُوكُمْ فِي مِلَّتِهِمْ» يا شما را با كيش خود برند، «وَلَنْ تُفْلِحُوا إِذًا أَبَدًا (٢٠)» و اگر با كيش ايشان شويد هرگز نيكي نياييد.

«وَ كَذَلِكَ أَعْتَرْنَا عَلَيْهِمْ» و هم چنان آگاهى نموديم ايشان را، «لِيَعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ» تا بدانند كه رستاخيز حق است، «وَ أَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا» و در خاست رستاخيز شك نيست، «إِذْ يَتَنَزَّعُونَ مِنْهُمْ أَمْرَهُمْ» آن گه كه سخن در ميان خويش از دهن يكدیگر فرا مى‌ستندند، «فَقَالُوا ابْنُوا عَلَيْهِمْ بُيُوتًا» گفتند اينجا مسجدي كنيد زائر و متعبد را، «رَبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ» خداى ايشان داناتر با ايشان، «قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ» آن قوم گفتند كه بر قصه اصحاب الكهف افتادند و از ايشان آگاه، «لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ مَسْجِدًا (٢١)» بر غار ايشان مسجد گريم و جاى پرستش.

«سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةٌ رَابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ» مى‌گويند كه ايشان سه تن اند چهارم ايشان سگ ايشان، «وَ يَقُولُونَ خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ» و گروهى مى‌گويند كه پنج تن اند ششم ايشان سگ ايشان، «رَجْمًا بِالْغَيْبِ» بپنداشت مى‌گويند از چيزى پوشيده از ايشان، «وَ يَقُولُونَ سَبْعَةٌ وَ ثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ» و گروهى مى‌گويند كه هفت تن اند و هشتم ايشان سگ ايشان، «قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ بِعَدَّتِهِمْ» بگوى خداوند من داناتر بچندى ايشان، «مَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِيلٌ» نداند ايشان را از خلق مگر اندكى، «فَلَا تُمَارِ فِيهِمْ إِلَّا مِرَاءً ظَاهِرًا» بپكار مكن در كار ايشان مگر بانچ قرآن ترا پيدا كند، «وَ لَا تَسْتَفْتِ فِيهِمْ» و فتوى مپرس و دانش مجوى در كار اصحاب كهف، «مِنْهُمْ أَحَدًا (٢٢)» از جهودان از هيچكس.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ» يقال قصصت القصة اذا تتبعت الحديث، «نَبَأُهُمْ بِالْحَقِّ» اى خبرهم بالصدق. و قيل باليقين. «إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ» حكم الله لهم بالفتوة حين آمنوا بلا واسطة، كذلك قال بعضهم رأس الفتوة الايمان، «آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَ زَنَاهُمْ هُدًى» ايماننا و بصيرة و ايقاننا. و قيل تثبتناهم على ذلك.

«وَ رَبَطْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ» اى قوينا قلوبهم على اتمام ما لووا. و قيل قويناهم بنور الايمان حتى صبروا على هجران دار قومهم و فراق ما كانوا فيه من خفض العيش و فروا بدينهم الى الكهف. و قيل الهمناهم الصبر، «إِذْ قَامُوا» بالدعوة الى الايمان سرا. و قيل قاموا على ارجلهم. و قيل قاموا من رقدتهم. و قيل قاموا على ايمانهم و لم يرتدوا. و قيل قاموا بين يدي دقيانوس الملك الذى كان يفتن اهل الايمان عن دينهم، «فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ لَنْ نَدْعُوَ» اى لن نعبد، «مَنْ دُونِهِ إِلَهًا لَقَدْ فُلْنَا إِذَا شَطَطًا» كذبا و جورا و خطأ، الشطط اسم للجور فعلا او قولا اخذ من الشطوط و هو البعد، يقال شط يشط اذا بعد.

قال الشاعر:

## تشط غدا دار جيراننا و الدار بعد غد ابعدا

معنی آیت آنست که ایشان را ایمان و بصیرت و یقین افزودیم و بر آن بداشتیم و قوت دل دادیم تا آن کار که در گرفتند بسر بردند، از خان و مان و کسان خود ببریدند و ناز و نعیم و کام دنیا بگذاشتند و با دین اسلام و توحید با غار گریختند، در دعوت اسلام ایستادگی نمودند و بر آنچه گفتند بایستادند و برنگشتند، و پیش دقیانوس جبار بر پای ایستاده با قوت دل و نور ایمان گفتند: «رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَنْ نَدْعُوَ مِنْ دُونِهِ إِلَهًا لَقَدْ قُلْنَا إِذَا شَطَطًا».

«هُؤُلَاءِ قَوْمُنَا» فی النسب، «اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ» ای من دون الله، «أَلِهَةً لَوْ لَا يَأْتُونَ» هلا یأتون، «عَلَيْهِمْ» ای علی عبادتہم، «بِسُلْطَانٍ بَيِّنٍ» بحجة ظاهرة، بکتاب مبین، بعذر واضح. قال قتادة كل سلطان في القرآن فمعناه الحجة، «فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا» فی اشراکه مع الله آلهة، تا اینجا سخن ایشانست.

«وَ إِذِ اعْتَزَلْتُمُوهُمْ» این عزلت، مهاجرت است، همچون عزلت ابراهیم از پدر و قوم خویش که گفت: «وَ اعْتَزَلْتُكُمْ وَ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ». «وَ إِذِ اعْتَزَلْتُمُوهُمْ» یعنی اذا بعدتم عن القوم، «وَ مَا يَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ» ای دون الله، و فی مصحف ابن مسعود: «وَ مَا يَعْبُدُونَ دُونَ اللَّهِ». و روا باشد که آن قوم هم بت می پرستیدند و هم الله را جلّ جلاله و آنکه استثناء متصل باشد یعنی اعتزلتم قومکم، «وَ مَا يَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ» فانکم لم تتركوا عبادته، «فَأَوُّوا إِلَى الْكَهْفِ» صيروا اليه، «يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ» يبسط و يوسع عليكم، «مِنْ رَحْمَتِهِ» ای رزقه. و قيل من توفيقه، «وَ يُهَيِّئُ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ مِرْفَقًا» ای يسهل لكم ما تريدون من امر الدين. و قيل «مِرْفَقًا» رزقا رغدا و غذاء تاكلونه، مرفقا بفتح ميم و كسر فا قراءت مدنی و شامی است، باقی بكسر ميم و فتح فا خوانند، فالمرفق بفتح الميم مصدر كالمطلع و المرجع و المحيض و المحيض و بكسر الميم اسم لما يرتفق به كالمخيط و المقطع و هو ما يرتفق و يستعان به.

«وَ تَرَى الشَّمْسَ» ترى كلمة عربية تفتح بها تضعها موضع العلم. و قيل معناه لو رأيتهم يا محمد لرأيتهم بهذه الصفة، «إِذَا طَلَعَتْ تَنَزَّاورُ» بی الف بر وزن تصفر: قراءت شامی و يعقوب است، «تَنَزَّاورُ» بالف و تخفيف قراءت عاصم و حمزه و كسايی، باقی «تزاور» بتشديد ز و الف خوانند، ای تنزاور من الزور و هو الميل ای تميل و تنحرف الشمس عن حرف الكهف، «إِذَا طَلَعَتْ» فی اطول أيام من أيام الصيف لانّ الكهف فی مقابلة بنات النعش، «ذات اليمين» ای ناحية يمين القائم بباب الكهف، «وَ إِذَا غَرَبَتْ تَقْرَضُهمُ» ای تتركهم و تعدل عنهم، «ذات الشمال» معنی آنست که ربّ العزّه شخص و صورت ایشان در آن غار از حرارت شعاع آفتاب نگه داشت که آن غار برابر بنات النعش بود، آفتاب بوقت طلوع و غروب از ایشان در میگذشت، روشنایی می داد و شعاع بر ایشان نمی افتاد و الله تعالى ایشان را نگه می داشت، «وَ هُمْ فِي قُجُوتٍ مِنْهُ» ای فی متسع و فضاء من الكهف ينالهم نسيم الریح و برد الهواء و تنفی عنهم كربة الغار و غوموه، «ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ» ای ذلك الذي ذكرت من امر الفتية من عجائب صنع الله تعالى و دلالات قدرته و حكمته،

«مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ» من يوفقه فهو الذى اهتدى و اصاب اشار الى ائه هو الذى تولى هدايتهم و لو لا ذلك لم يهتدوا، «وَمَنْ يُضِلَّ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرْسِدًا» اى من اضله فلا هادى له لانّ التوفيق و الخذلان بيد الله. «وَتَحْسَبُهُمْ أَيْقَاظًا» جمع يقظ و يقظ مثل قولك رجل نجد و نجد للشجاع و جمعه انجاد، «وَهُمْ رُقُودٌ» اى نيام، جمع را قد مثل قاعد و قعود، يعنى لو رأيتهم مشاهدة لظننت ذلك لانّ عيونهم كان مفتوحة كأنهم احياء ينظرون، «وَنُقَلِّبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَ ذَاتَ الشَّمَالِ» يريد فى رقدتهم كى لا تأكل الارض ما يليها من ابدانهم على طول المدّة و ذات اليمين صفة البقعة اى من البقعة التى تلى ايمانهم الى البقعة التى تلى شمالهم و هى نصب على ظرف المكان، و يقال انّ يوم عاشوراء كان يوم تقليبهم. و عن قتادة قال انّ التّقليب كان فى الرّقدة الاولى. و قال ابن عباس انّ لهم فى كلّ عام تقليبين سنّة اشهر على ذى الجنب و سنّة اشهر على ذى الجنب.

... قوله: «وَكَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ» يديه، يقال يلحسهما فتشبعه احديهما و ترويه الأخرى، و الوصيد موضع العتبة كانت او لم تكن و الايصاد الاغلاق، سميت العتبة وصيدا لانّ الباب عليها يغلق، قوله: «لَوْ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ» يعنى لو اشرفت عليهم فنظرت اليهم، «لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا» لا عرضت عنهم و هربت منهم، «وَأَلْمِنتَ مِنْهُمْ رُعبًا» اى امتلنت منهم خوفا لانّ اظفارهم و شعورهم طالت و اعينهم مفتحة كالمستيقظ الذى يريد ان يتكلم و هم نيام. و قيل «رُعبًا» من وحشة المكان الذى هم فيه. و قيل انّ الله تعالى منعهم بالرّعب لنلّا يراهم احد و لا تمسّهم يد لامس حتى يبلغ الكتاب اجله فيوقظهم الله عزّ و جلّ من رقدتهم لارادة الله سبحانه ان يجعلهم آية و عبرة لمن شاء من خلقه: «لِيَعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا». قرأ ابن كثير و نافع: «وَأَلْمِنتَ» بالتشديد و الوجه انّ ملاء بالتشديد لغة فى ملاء بالتخفيف و ان كانت لغة قليلة، قال المخبّل السعدى:

و أدقّتك النّعمان بالنّاس محرما فملئى من كعب بن عوف سلاسله

و جائز ان يقال ان المشدّد لكثرة الفعل فيكون المراد منه ملاء بعد ملاء و على هذا يحمل ما فى البيت لانّ السلاسل جمع، و قرأ الباقر: «وَأَلْمِنتَ» مخففة و الوجه انه اللغة الجيدة و هى المشهورة عندهم. قال الحسن الخفيفة اجود فى الكلام العرب يقول ملأني رعبا و لا يكادون يعرفون ملأني، قال الشّاعر:

فتملاً بيننا اقطا و سمنّا و حسبك من غنى شبع و رى

و قال الله تعالى: «يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلأتِ» و هو مطاوع ملأ. «رُعبًا» بتحريك العين قرأها ابن عامر و الكسائى و يعقوب و قرأ الباقر «رُعبًا» بتسكين العين و الوجه انها لغتان الرّعب و الرّعب كالشّغل و الشّغل و يجوز ان يكون الرّعب بالتسكين مخففاً من الرّعب بالتحريك.

روى سعيد بن جبير عن ابن عباس قال: غزونا مع معاوية غزوة المضيق نحو الروم فمررنا بالكهف الذى فيه اصحاب الكهف، فقال معاوية لو كشف لنا عن هؤلاء فنظرنا اليهم، فقال ابن عباس ليس لك ذلك قد منع الله

تعالى من هو خير منك، فقال: «لَوْ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا وَ لَمَلَّنتَ مِنْهُمْ رُعبًا»، فقال معاوية لا انتهى حتى اعلم علمهم فبعث ناسا فقال اذهبوا فانظروا فلما دخلوا الكهف بعث الله عزّ و جل عليهم ريحا فاخرجتهم.

«وَ كَذَلِكَ بَعَثْنَاهُمْ» اي كما امناهم في الكهف و منعنا هم من الوصول اليهم و حفظنا اجسامهم من البلى على طول الزمان و ثيابهم من العفن على مرّ الايام بقدرتنا فكذلك بعثنا هم من التّومة التي تشبه الموت، «لِيَتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ» ليتحدّثوا و يسأل بعضهم بعضا يعنى الجأنا هم الى ان يسأل بعضهم بعضا عن مدة لبثهم فيعرفوا ما جرى عليهم و يعلموا قدرة الله عزّ و جل و ليعلم سائر الناس ايضا حالهم، «قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ» يعنى رئيسهم مكسلينا، «كَمْ لَبِثْتُمْ» اي كم لبثتم مدّة، كم مرّ علينا منذ دخلنا الكهف، «قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا» لانهم دخلوا الكهف غدوة، فلما رأوا الشّمس قالوا، «أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ» توقيا من الكذب و كان قد بقيت من الشّمس بقيّة، فلما نظروا الى اظفارهم و اشعارهم تيقنوا ان لبثهم اكثر من يوم و من بعض يوم فاحالوا على الله معرفة ذلك، «قَالُوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ» و قيل ان رئيسهم لما رأى اختلافهم قال: «رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ»... «فَابْعَثُوا أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ» اي بدراهمكم، «هَذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ» و كانت دراهم كاخفاف الإبل من ضرب ملكهم دقيانوس، قرأ ابو عمرو و حمزة و ابو بكر و روح عن يعقوب: «بِوَرِقِكُمْ» بسكون الرّاء و من بقى بكسر الرّاء و هما لغتان مثل كبد و كبد و كتف و كتف. و قيل الورق الفضة مضروبة كانت او غير مضروبة، دليله ان عرفجة بن اسعد اصيب انفه يوم الكلاب فاتخذ انفا من ورق فانتن عليه فامرّه النبي (ص) ان يتخذ انفا من ذهب، «فَلْيَنْظُرْ أَيُّهَا» اي بايعى اهل المدينة، «أَزْكَى طَعَامًا» اي احلّ طعاما و اطهر و اطيب من جهة انه ذبيحة مؤمن او من جهة انه غير مغصوب. و قيل «أَزْكَى» اي اكثر و ارخص، «فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ» اي بطعام و قوت، «وَ لِيَلْطَفُ» اي و ليترفق في شراه او في دخول المدينة و يخف نفسه و ما يشتريه لنا يعلم به، «وَ لَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَدًا» اي لا يفعل ما يكون سببا لمعرفة القوم باحوالكم.

«إِنَّهُمْ» يعنى اهل القرية، «إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ» يعلوكم و يظفروا بكم، يقال ظهر عليه اذا علاه و غلبه. و قيل: «إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ» يشرّفوا عليكم فيعلموا بمكانكم، «يَرْجُمُوكُمْ» يسبوكم. و قيل يقتلوكم رجما بالحجارة و كان من عاداتهم القتل بالرّجم و هو اخبث القتل، «أَوْ يُعِيدُوكُمْ فِي مِلَّتِهِمْ» يكلّفوكم العود الى الكفر، «وَ لَنْ تُفْلِحُوا إِذًا» بعد العود الى الكفر، «أَبَدًا» دائما.

روى عن النبي (ص) انه قال: ثلث من كنّ فيه وجد حلاوة الايمان من كان الله و رسوله احبّ اليه ممّا سواهما و من احبّ عبدا لا يحبه انا الله و من يكره ان يعود في الكفر بعد ان انقذه الله منه كما يكره ان يلقى في النار.

روايت وهب بن منبه در قصّه اصحاب الكهف آنست كه مردى از حواريان عيسى (ع) قصد آن مدينه كرد كه اصحاب الكهف از آنجا بودند، او را گفتند بر دروازه اين شهر بتى نهاده اند و هيچكس را دستورى نيست كه در شهر شود تا اول آن بت را سجود كند، اين مرد از خود روا نداشت كه بت را سجود كند و در شهر

شود، گرمابه‌ای بود نزدیک شهر در آن گرمابه رفت و خود را بمزدوری بصاحب گرمابه داد، صاحب گرمابه بعد از آن بانك روزگار در كسب و كار خود برکت دید و روزی فراخ و معاش تمام، گفت مبارك مردی است و خجسته پی که چندین خیر و برکت از آمدن وی بر ما پیدا گشت، پس آن جوانمردان اصحاب الكهف يك يك بوی همی پیوست تا همه بر وی مجتمع شدند و سخن وی بشنیدند که از آسمان و زمین و احوال و احوال قیامت خبر می‌داد، ایشان او را تصدیق کردند و بوی ایمان آوردند و بر دین وی و سیرت و طریقت وی برفتند و ایمان خود از اهل شهر پنهان می‌داشتند، پس روزی پسر ملك ایشان با زنی در آن گرمابه رفت و هر دو در آن گرمابه هلاک شدند، با ملك گفتند صاحب گرمابه پسر ترا هلاک کرد، ملك او را طلب کرد و نیافت، گفت در آن گرمابه یار وی که بود و با که صحبت می‌داشت، گفتند جوانی چند پیوسته باین گرمابه می‌آمدند، کاری نو ساخته و دینی نو گرفته، گفت ایشان را طلب کنید و بر من آرید، ایشان از ملك بترسیدند که از بطش وی ایمن نبودند، بگریختند و روی بصحرا نهادند، بمزرعه‌ای رسیدند، صاحب آن مزرعه احوال ایشان پرسید، ایشان قصه خود بگفتند، آن صاحب مزرعه نیز ایمان آورد و با ایشان برفت، و با وی سگی بود در آن مزرعه آن سگ هم چنان بر پی وی می‌رفت تا شب در آمد و ایشان بدان غار رسیده بودند، در غار شدند، بر قصد آنکه شب در غار باشند و بامداد تدبیر کار خویش کنند، همی با یکدیگر سخن می‌گفتند که ناگاه در خواب شدند، و در آن خواب سیصد و نه سال بماندند.

دیگر روز بامداد ملك با لشکر و حشم خویش در پی ایشان همی آمدند تا بدر غار، هر آن کس که خواست تا در غار شود رعبی عظیم در دلش می‌افتاد که هم بر جای می‌ماند و طاقت نداشت که در غار شود، پس ملك بفرمود تا در غار بر ایشان بگرفتند و بشهر باز گشت، چون روزگار بر آمد و قرنا بعد قرن در گذشت، روزی شبانی آنجا گوسفندان را بچرا داشت باران گرفت، پناه با در غار برد، با خود گفت اینجا غاری بوده و در برآورده، اکنون در آن فرا گشایم و در آن نشینم، بجهدی و رنجی بسیار آن در غار بگشاد، و ربّ العالمین ایشان را در آن غار از خواب بیدار کرد. يك قول اینست که گفتیم.

و بقولی دیگر چون مدت درنگ ایشان بسر آمد و سیصد و نه سال تمام شد، از خواب در آمدند، گفتند آه که وقت نماز بما درگذشت که در خواب دیر بماندیم، و ایشان چون در غار می‌شدند چشمه آب و درختان دیده بودند بر در غار، گفتند تا رویم و آب دست کنیم، چون بیرون آمدند آن چشمه را خشک دیدند و از آن درختان هیچ نمانده، با خود تعجب همی کردند که دیروز ما اینجا چشمه آب و درختان دیدیم و امروز چنین است!! با یکدیگر گفتند: «كَمْ لَبِئْتُمْ قَالُوا لَبِئْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ» باین سخن در خلاف افتادند، مهتر ایشان گفت: لا تختلفوا فانه لم يختلف قوم الا هلكوا، پس آن درم که داشتند از ضرب دقیانوس به یملیخا دادند تا بشهر رود و طعام آورد، اینست که ربّ العالمین گفت: «فَلْيَأْتِكُمْ رِزْقٌ مِنْهُ وَ لِيَنْلَطِفَ وَ لَا يُشْعِرَنَّ بَكُمْ أَحَدًا» طعامی حلال طلب کردند از ذبایح مؤمنان و از آن که در آن هیچ غصب نرفته که ایشان در عهد دقیانوس دیده بودند که گوشت خوک می‌خوردند و پیه خوک در میان طعامها می‌کردند، یملیخا درم برداشت و روی

بشهر نهاد، همه آن دید که ندیده بود! بعضی خرابها بعمارت دید و بعضی عمارت خراب دید: هم چنان متفکر می‌رفت و تعجب همی‌کرد تا بدروازه شهر رسید، علمی دید نصب کرده بر آن علم نبشته که: لا اله الا الله عیسی رسول الله، زمانی بایستاد و تفکر همی‌کرد پس در آن شهر شد و هیچ کس را نمی‌شناخت، بقومی بر گذشت که کتاب انجیل می‌خواندند و عبادت همی‌کردند، نه چنان که وی دیده بود، همی‌رفت در بازار تا بدکان خباز رسید، آنجا بنشست و خباز را گفت این شهر را چه گویند؟ گفت: افسوس، گفت نام ملك شما چیست؟ گفت: عبد الرحمن.

پس یملیخا درم بوی داد تا بدان طعام خرد، خباز در آن نگرست ضرب دقیانوس دید، گفت تو گنجی یافته‌ای اگر مرا از آن بهره کنی و گرنه ترا بیادشاه شهر سپارم، یملیخا گفت من گنج نیافته‌ام، اما کاری عجبت کار من و حالی طرفه! و بعضی قصه خویش بگفت، خباز دست وی بگرفت و او را بقهر پیش ملك عبد الرحمن برد، ملك از حال وی باز پرسید و گفت درین شهر هیچ کس را دانی؟ یملیخا گفت هزار کس دانم و نامهای ایشان بر شمرد، ملك گفت این نامها خود نه نام اهل این زمانست، درین شهر هیچ سرای داری؟ گفت دارم، یملیخا می‌رفت و ملك عبد الرحمن با ارکان دولت با وی همی‌رفتند تا بدر سرایی رسیدند که از آن عالی‌تر سرایی نبود، گفت این سرای منست، پیری از آن سرای بیرون آمد عصابه‌ای بر پیشانی بسته، گفت چه بوده است که امیر با لشکر اینجا آمده است، گفتند این مرد همی‌گوید که این سرای منست، آن پیر گفت من این سرای بمیراث دارم از آبا و اجداد خویش، یملیخا گفت از آن آبا و اجداد خویش هیچکس را نام بدانی گفتن؟ گفت آری از فرزندان یملیخام، یملیخا گفت پس بدان که من یملیخام، آن پیر بوی در افتاد و بوسه بر سر و چشم وی می‌نهاد و میگفت بآن خدای که یکتاست که او راست می‌گوید و این جدّ منست.

و قومی از مسلمانان گفتند آری که ما از پدران خویش شنیده‌ایم و ایشان از پدران خود شنیده که جمعی مسلمانان در روزگار دقیانوس بگریختند و پنهان شدند، مگر وی از ایشانست و آن لوح نیز با دست آوردند که نامهای ایشان و سیرت ایشان بر آن نبشته بود و تاریخ آن گفته، پس ایشان را یقین شد که وی راست می‌گوید امیر از اسب فرود آمد و بوی تقرّبها کرد و او را بر گردن گرفتند و اهل شهر با وی برفتند تا یاران خود را بایشان نمایند، و اهل شهر در آن زمان دو گروه بودند: گروهی ترسایان صلیب پرست، و گروهی مسلمانان بر دین عیسی (ع)، پس همه با وی برفتند، مسلمانان و ترسایان چون نزدیک غار رسیدند یملیخا گفت تا من از پیش بروم و از این احوال ایشان را خبر دهم تا ایشان آگاه شوند که این جمع دقیانوس نیست و الا از ترس و بیم دقیانوس هلاک شوند، یملیخا رفت و احوال با ایشان بگفت که روزگار نه آنست و پادشاه نه آن که شما دیدند، و مردمان شهر جمله آمده‌اند که شما را ببینند، ایشان گفتند پس ما را در فتنه افکنند، دستها برداشتند و دعا کردند که بار خدایا ما را با آن حال بر که بودیم، ربّ العزّه دعاء ایشان اجابت کرد و با آن حال برد که بودند، و ایشان یملیخا را دیدند که در آن غار شد و نیز ایشان را باز نیافتند و هیچکس زهره نداشت که در آن غار شود، پس مسلمانان گفتند که بر دین ما بودند و ترسایان گفتند ملك زادگان ما بودند، ما

بایشان اولیتريم حرب ساختند، و مسلمانان غالب گشتند، آنجا مسجدی بنا کردند، اینست که ربّ العالمین گفت: «لَتَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ مَسْجِدًا».

و گفته‌اند اهل آن شهر سه گروه بودند: بعضی منکران بعث، و بعضی نه منکر بودند لکن میگفتند بعث ارواح را بود نه اجساد را، بعضی گفتند که هم اجساد را بعث است و هم ارواح را، و آن ملك ایشان از آن خلاف ضجر همی شد و او را شبهت پدید همی آمد و مسلمان بود، پس روزی بصحرا شد و بر خاك نشست و دعا کرد گفت الهی بنمای علامتی ما را چندانك این خلاف بر خیزد، ربّ العالمین ایشان را از آن خواب بیدار کرد و آن حال بایشان نمود تا ببعث و نشور یقین شدند، اینست که ربّ العالمین گفت: «وَكَذَلِكَ أَعْتَرْنَا عَلَيْهِمْ لِيَعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا» ای کما بعثنا هم من نومهم اطلعنا عليهم یعنی اعلما الناس بحالهم ليستدلوا على صحّة البعث، يقال عثر على كذا عثورا اذا علمه و اعثر غيره اعلمه، «لِيَعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ» یعنی لیزداد اصحاب الكهف علما بقیام السّاعة و معرفة بقدره الله عزّ و جل. و قيل ليعلم اهل القرية اذا رأوا اصحاب الكهف بعثوا بعد تسع و ثلاثمائة سنة ان بعثة يوم القيامة حقّ، «وَأَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا إِذْ يَتَنَازَعُونَ» اذ منصوب باعثرنا ای فعلنا ذلك اذ وقع التنازع فی امرهم و تنازعهم ان قال بعضهم قد ماتوا فی الكهف و بعضهم قال بل هم نيام كما ناموا اول مرة. و قيل التنازع هو انهم لما اظهروا عليهم، قال بعضهم «ابنوا عليهم بُيُوتًا» يعرفون به، و قال آخرون اتخذوا «عَلَيْهِمْ مَسْجِدًا». و قيل تنازعوا فقال المؤمنون نبني عندهم مسجدا لاّتهم على ديننا، و قالت النصارى نبني كنيسة لاّتهم على ديننا. و قيل كانوا يختلفون فی مدة مكثهم و عددهم يدل عليه قوله: «رَبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ» و قوله: «رَبِّي أَعْلَمُ بِعِدَّتِهِمْ».

... «قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ» و هم المؤمنون، «لَتَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ» ای عندهم، «مَسْجِدًا». و ذکر الله جعل على باب الكهف مسجد يصلى فيه.

«سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةً رَابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ» ای هم ثلاثة رجال و كلب، و معنى رابعهم يربعهم بانضمامه اليهم، و كذلك خامس الاربعة و سادس الخمسة الى عاشر التسعة، و اما ثالث ثلاثة و رابع اربعة و ثانى اثنين فالمعنى واحد الثلاثة و واحد الاربعة و واحد الاثنين.

ابن عباس گفت دو مرد آمدند از ترسایان نجران از دانشمندان ایشان بر مصطفی (ص) نام ایشان سیّد و عاقب، رسول خدای از ایشان پرسید که عدد اصحاب الكهف چند بود؟ سید گفت سه مرد بودند چهارم ایشان سگ ایشان، و این سیّد از ترسایان یعقوبی بود. و عاقب گفت پنج بودند ششم ایشان سگ ایشان، و این عاقبت، نسطوری بود، و مسلمانان گفتند هفت تن مرد بودند و هشتم ایشان سگ ایشان، ربّ العالمین از قول ترسایان حکایت باز کرد و بر عقب گفت: «رَجْمًا بِالْغَيْبِ» ای قذفا بالظنّ من غير يقين آنچه میگویند بظنّ میگویند از پوشیدگی نه از يقين. این دلیلست که ربّ العزّه قول مسلمانان در آنچه گفتند: «سَبْعَةٌ» راست کرد و بپسندید که اگر سبعة همچون خمسة و ثلاثة بودی، «رَجْمًا بِالْغَيْبِ» بآخر گفتی، پس گفت: «وَوَثَمُوهُمْ»



كَلْبُهُمْ» هذه الواو واو الثمانية و ذلك لانّ العرب تقول، واحد، اثنان، ثلاثة، اربعة، خمسة، ستة، سبعة و ثمانية لانّ العقد كان عندهم سبعة كما هو اليوم عندنا عشرة، و نظيره قوله تعالى: «التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ» الى قوله: «وَ النَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ» و قوله: «مُسْلِمَاتٍ مُّؤْمِنَاتٍ» الى قوله: «وَ اَبْكَاراً». و قيل هذه واو الحكم و التحقيق دخلت فى آخرها اعلاما بانقطاع القصّة و انّ الشّىء قد تمّ. كأنّ الله سبحانه حقّق قول المسلمين و صدقهم بعد ما حكى قول النصارى و اختلافهم فتمّ الكلام عند قوله: «سَبْعَةَ» ثمّ حكم بانّ «ثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ» و الثامن لا يكون الا بعد السبعة فهذا تحقيق قول المسلمين.

... «قُلْ رَبِّيَ اَعْلَمُ بِعِدَّتِهِمْ مَا يَعْلَمُهُمْ اِلَّا قَلِيلٌ» من الناس و هو النبيّ (ص)، و قيل هم اهل الكتاب. و قال ابن عباس انا من ذلك القليل ثمّ ذكرهم باسميهم فذكر سبعة، «فَلَا تُمَارِ فِيهِمْ اِلَّا مِرَاءً ظَاهِرًا» المرء اخراج ما فى قلب المناظر من الخطا بطريق الحجاج و المعنى لا يأت فى امرهم بغير ما اوحى اليك، اى افتم فى قصّتهم بالظاهر الذى انزل عليك و قل: «مَا يَعْلَمُهُمْ اِلَّا قَلِيلٌ» و لا تتعرّف ازيد من ذلك من اليهود و النصارى، «وَ لَا تَسْتَفْتِ فِيهِمْ» اى لا تطلب الفتوى فى اصحاب الكهف، «مِنْهُمْ اَحَدًا» اى من اهل الكتاب، و قيل من المسلمين. قال ابن عباس معناه حسبك ما قصصت عليك.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُمْ بِالْحَقِّ اِنَّهُمْ فِتْيَةٌ اٰمَنُوا بِرَبِّهِمْ» اينت شرف بزرگوار و كرامت تمام و نواخت بى نهايت كه ربّ العالمين بر اصحاب كهف نهاد كه ايشان را جوانمردان خواند گفت: «اِنَّهُمْ فِتْيَةٌ» با ايشان همان كرامت كرد كه با خليل خويش ابراهيم (ع) كه او را جوانمرد خواند: «قَالُوا سَمِعْنَا فَتًى يَذْكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ اِبْرَاهِيمُ» و يوشع بن نون را گفت: «وَ اِذْ قَالَ مُوسَى لِقَتَاهُ» و يوسف صديق را كه گفت: «تُرَاوِدُ فَتَاهَا». و سيرت و طريقت جوانمردان آنست كه مصطفى (ص) با على (ع) گفت: يا على جوانمرد راست گوى بود، وفادار و امانت گزار و رحيم دل، درويش دار و پر عطا و مهمان نواز و نيكوكار و شرمگين. و گفته اند سرور همه جوانمردان يوسف صديق بود عليه السلام كه از برادران بوى رسيد آنچ رسيد از انواع بليات، آن گه چون بر ايشان دست يافت گفت: «لَا تَثْرِيْبَ عَلَيْكُمْ الْيَوْمَ».

و در خبر است كه رسول (ص) نشسته بود سائلى برخاست و سؤال كرد، رسول (ص) روى سوي ياران كرد گفت: با وى جوانمردى كنيد، على (ع) برخاست و رفت، چون باز آمد يك دينار داشت و پنج درم و يك قرص طعام، رسول (ص) گفت يا على اين چه حالست؟ گفت يا رسول الله چون سائل سؤال كرد، بر دلم بگذشت كه او را قرصى دهم، باز در دلم آمد كه پنج درم بوى دهم، باز بخاطرم بگذشت كه يك دينار بوى دهم، اکنون روا نداشتم كه آنچ بخاطرم فراز آمد و بر دلم بگذشت نكنم، رسول (ص) گفت: «لَا فَتَى اِلَّا عَلَى» جوانمرد نيست مگر على.

... «وَ زِدْنَاهُمْ هُدًى» خلعتى كه بناء آن بر كمال دولت محبت بود و درو بيان عنایت ازلى بود كم ازين نشايد كه آن جوانمردان را گفته: «وَ زِدْنَاهُمْ هُدًى».

«وَرَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ» ایشان را بربطه عصمت ببستیم و بر بساط معرفت بداشتیم و بقید محبت استوار کردیم، در وادی عنایت ایشان را شمع رعایت افروختیم و در دبیرستان ازل، ادب صحبت آموختیم تا در عین قدس روان گشتند و در خلوت غار با راز حقیقت پرداختند، هر چیزی که عزتی دارد آن را در نقاب بسته دارند، در حجب عزت تا هر نامحرمی بدو ننگرد و دست هر متعنتی بدو نرسد، آن جوانمردان بر درگاه احدیت ارجمند بودند، بنور ایمان و صفاء توحید افروخته بودند و دیده‌های اهل آن روزگار برمص کفر و شرک آلوده بود، غیرت دین ایشان را در حجاب غار برد تا آن دیده‌های آلوده برمص کفر ایشان را نبیند.

فرمان آمد از جناب جبروت و درگاه عزت که: «فَأَوُوا إِلَى الْكَهْفِ» درین غار غیرت روید، در ظلّ عنایت، در کنف ولایت، در عالم حمایت، «يُنشِرْ لَكُمْ رُبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ» تا الله تعالی شما را در پرده عصمت نگه دارد و لباس رحمت بپوشاند، در کنف عزت جای دهد. ای حبذا روزگار کسی که در راهی می‌رود، ناگاه موکل این حدیث در آید و کمندی از طلب در گردن وی افکند و می‌کشد که: «وَأَلْزَمَهُمُ الْتَّقْوَى» اگر خواهی و اگر نه، تو آن منی و من آن تو: کن لی کما لم تکن فاکون لك کما لم ازل.

«وَتَرَى الشَّمْسَ إِذَا طَلَعَتْ» کسی که انوار اسرار ازل بباطن وی روی نهد، انوار آفتاب صورت چه زهره آن دارد که شعاع خود بر وی افکند؟ یا سلطنت خود بر وی براند، این آفتاب صورت که هست استضائت خلق راست و آن انوار اسرار که هست معرفت حق راست، این نور صورتست و آن نور سریرت، این آفتاب جهان افروز و آن انوار دل افروز، این روشن دارنده جهان تا خلق بدو نگرند، و آن روشن دارنده دل دوستان تا حق بایشان نگرد، انوار اسرار آن جوانمردان در آن غار درخشی بیرون داد از بریق شعاع آن انوار اسرار، خورشید تابنده، دامن در خود چید که: «تَنَزَّأَوْرُ عَنْ كَهْفِهِمْ ذَاتَ الْيَمِينِ» و کسی را که سینه وی محلّ انوار اسرار غیبی کنند، صفت وی اینست که ربّ العزّه گفت در حقّ جوانمردان: «وَوَ تَحْسَبُهُمْ أَيْقَاظًا وَ هُمْ رُقُودٌ» چون ظواهر ایشان نگری ایشان را بینی مشغول در میدان اعمال، چون سراپر ایشان نگری ایشان را بینی فارغ در بستان لطف نو الجلال، بظاهر در عمل، بباطن در نظاره لطف ازل، از «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» کمر مجاهدت بر میان بسته، و از «إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» تاج مشاهدت بر سر نهاده، در زیر قرطه تسلیم پوشیده، بر زیر درّاعه عمل فرو کشیده، کرداری موافق امر، دیداری موافق حکم.

پیری را پرسیدند که ایمان بی عمل تمام نیست و اصحاب کهف را عمل نبود که چون در روش آمدند در حال بختند، پیر جواب داد که کدام عمل ازین بزرگوارتر که ربّ العزّه ایشان را گفت: «إِذْ قَامُوا». بر لسان اهل اشارت معنی آنست که از خود برخاستند، و حاصل اعمال بندگان بدان باز آید که از خود برخیزند، چون از خود برخاستند بحق رسیدند، آن گه واسطه از میان برخیزد، تصرف در ایشان خود کند، کار ایشان خود سازد چنانکه جوانمردان را گفت: «وَوَقَّابَهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَ ذَاتَ الشَّمَالِ» ای نقلابهم بین حالتی الفناء و البقاء و الکشف و الاحتجاب و التجلی و الاستتار.

پیر طریقت چند کلمه گفته اشارت بمراتب این احوال و رموز این حقائق: الهی چند نهان باشی و چند پیدا؟ که دلم حیران گشت و جان شیدا، تا کی از استتار و تجلی، کی بود آن تجلی جاودانی؟ الهی چند خوانی و رانی؟

بگذاختم در آرزوی روزی که در آن روز تو مانی، تا کی افکنی و برگیری؟ این چه وعدست بدین درازی و بدین دیری؟ سبحان الله ما را برین درگاه همه نیاز، روزی چه بود که قطره‌ای از شادی بر دل ما ریزی؟! تا کی ما را می آب و آتش بر هم آمیزی؟! ای بخت ما از دوست رستخیزی.

... «وَ كَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ» چون فرا راه بودند، آن سگ بر پی ایشان افتاد که شما مهمانان عزیزید و مهمان عزیز طفیلی بر تابد، آن سگ در موافقت گامکی چند برداشت، تا بقیامت مؤمنان در قرآن قصه وی میخوانند و او را جلوه میکنند که: «وَ كَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ»، پس چه گویی کسی که همه عمر خویش در صحبت اولیاء بسر آرد و در موافقت ایشان قدم باز پس نهد، گویی در قیامت الله تعالی او را از ایشان جدا کند؟ کُنا و لَمَّا، پاکست و بی عیب آن خداوندی که آن کند که خود خواهد. بلعام را که اسم اعظم دانست و از عرش تا ثری بدید سگ خواند و از درگاه خود راند و با سگ اصحاب الکهف آن همه کرامت کند که با دوستان خود فرا راه خود دارد، بجهانیان می‌نماید که قرب بنواخت ماست نه بعلت خدمت و بعد باهانت ماست نه بعلت معصیت، «لَوْ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا» مطلع کسی را گویند که از زبر نگرد و مقام وی برتر بود، میگوید ای محمد اگر تو بایشان نگرستی ازیشان بگریختی و دل تو بهم بر شدی. اینجا محل اشکالست، چه! گویی: حال اصحاب الکهف بدان جای بود که خاتم النبیین را که: نصرت بالرعب، عنوان نامه مجد و جلالت او بود ازیشان بیم بودی؟ کُنا و حاشا، این خطاب با مصطفی (ص) است و مراد غیر او، و نظایر این بسیار است: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ» هذا و اشباهه. و روا باشد که گویی مراد ازین کلام نه تخویف مصطفی (ص) است بلکه تعظیم حالت ایشانست، و این در متعارف هست که گویند: فلان در بلای بود که اگر تو بدیدی بیهوش گشتی، و ازین گفت تعظیم آن کار خواهند نه تحقیق این کلمت، و مثال این آنست که مصطفی (ص) گفت: «لا تفضلوني على اخی یونس بن متی»

و قال (ص) من قال انا خیر منه فقد کذب.

و خلاف نیست میان امت که مصطفی (ص) از یونس (ع) فاضلتر بود، لکن حکمت نبوت درین کلمه آن بود که حق تعالی در مصحف مجید در قصه یونس چیزها یاد کرد که بیم باشد که بندگان باو گمان بد برند، چنانکه گفت: «وَ ذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا» رسول (ص) گفت نباید که چون امت من این آیت بشنوند گمان بد برند و بوی بچشم حقارت نگرند و آن بدگمانی دین ایشان را زیان دارد. هر چند که مصطفی (ص) فاضلتر بود از وی و از همه پیغامبران گفت: «لا تفضلونی» مرا بر یونس فضل منهد، نه مراد تحقیق بود بلکه مراد تعظیم یونس بود تا همگنان بوی بچشم تعظیم نگرند نه بدیده تحقیر.

همچنین حق تعالی خواست تا اولیاء خود را بزرگ گرداند تا خلق بچشم تعظیم بایشان نگرند با پیغامبر

خود این خطاب کرد که: «لَوْ اَطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا» تا خلق بدیده تعظیم بایشان نگرند و دین ایشان را زیان ندارد.

علماء طریقت و خداوندان معرفت گفته‌اند که بناء کار تصوّف بر روش و سیرت اصحاب الکهف نهاده‌اند و نیک ماند آداب طریقت و حلّیت اینان باحوال و سیرت ایشان، از تحقیق قصد و تجرید ارادت و همت و عزلت از خلق و اسقاط علاقت و اخلاص در دعوت و انابت، از خود بیزار و از عالم آزاد و بحق شاد، از تحکم خویش و پسند خویش باز رسته و دست نیاز ببرّ اللّٰه تعالی زده، گهی از صولت هیبت سوزان و گدازان، گهی در نسیم انس شادان و نازان.

و گفته‌اند ربّ العالمین با اصحاب كهف آن کرد که مادر مهربان با فرزند کند: اول او را گهواره سازد، پس بخواباند، پس بجنباند، آن گه مگس براند. آن گه شیر دهد تا بیارامد: اللّٰه تعالی با ایشان همان کرد، اول کار ایشان بساخت غار بر ایشان چون مهد کرد: «وَ يُهَيِّئُ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ مِرْفَقًا»، پس بخوابانید: «فَضَرَبْنَا عَلَىٰ آذَانِهِمْ فِي الْكَهْفِ»، آن گه بجنبانید: «وَ نُقَلِّبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَ ذَاتَ الشَّمَالِ»، آن گه رنج آفتاب از ایشان باز داشت: «وَ تَرَى الشَّمْسَ إِذَا طَلَعَتْ تَوَارَوْ عَنِ كَهْفِهِمْ ذَاتَ الْيَمِينِ»، آن گه ایشان را شربت رحمت فرستاد تا آرام گرفتند: «يَنْشُرُ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ».

قوله: «فَابْعَثُوا أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هَذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ فَلْيَنْظُرُوا أَيُّهَا أَزْكَى طَعَامًا» فيه اشارتان: احديهما انّ المأخوذ على العبد المؤمن و ان بلغ الغاية القصوى في الحقيقة ان يحفظ احكام الشريعة لانّ كلّ حقيقة لا يشهد لها ظاهر الشريعة فهي مكر الشيطان و غروره و الاصل في ذلك انّ الفتية بعثوا احدهم ليشترى لهم طعاما و امره بالبحث و الفحص عن وجهه كي لا تحمله الغفلة على الوقوع في محذور، و الأخرى ما قاله يوسف بن الحسين لبعض اصحابه اذا حملت الى الفقراء او الى اهل المعرفة شيئا او اشتريت لهم طعاما فليكن اطيب شيء و الطفه فانّ الذي بلغ المعرفة لا يوافقها الا كلّ لطيف و لا يستأنس الا بكلّ مليح. و الاصل فيه قوله تعالى: «فَلْيَنْظُرُوا أَيُّهَا أَزْكَى طَعَامًا»، قال و اذا اشتريت للزهاد و العباد فاشتر كلّ ما تجده فانهم بعد في تذليل انفسهم و منعها من الشهوات.

### ۳ النوبة الاولى

قوله تعالى: «وَ لَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ مَّغْوًى هِيَ حَرَامٌ لِيُحِلَّهَا لِي سَرَّحًا» مگوی هیچیز را و هیچ کار را، «إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا (۲۳)» که خواهم کرد من فردا.

«إِنَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ» مگر که گویی که اگر خدای خواهد، «وَ اذْكُرْ رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ» و اگر در چیزی فراموش کنی که گویی اگر خدای خواهد آن گه که یاد آید بگویی، «وَ قُلْ عَسَىٰ أَنْ يَهْدِيَنِّي رَبِّي» و بگویی که مگر خداوند من مرا راه نماید، «لِأَقْرَبَ مِنْ هَذَا رَشَدًا (۲۴)» ازینج از من می‌پرسید دانش راست و جواب پاک ازینج می‌پرسید راست‌تر و نیکوتر.

«وَ أَلْبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ» و بودند در غار خویش سیصد سال، «وَ اذْأَدُوا تِسْعًا (۲۵)» و

بیفزودند نه سال.

«قُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَيْتُوا» بگوی الله تعالی دانایتر دانائست بآن درنگ که ایشان کردند، «لَهُ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» او راست دانش ناپیداها در آسمان و زمین، «أَبْصِرْ بِهِ وَ أَسْمِعْ» چه بینایی که اوست و چه شنوایی، «مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ» نیست ایشان را جز ازو خداوندی و نه یاری، «وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا (۲۶)» و در کار راندن خود از ایشان هیچ انباز نگیرد.

«وَ أَتْلُ مَا أُوْحِيَ إِلَيْكَ مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ» بر خوان آنچه پیغام داده آمد بتو از خداوند تو، «لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ» بدل کننده نیست سخنان او را، «وَلَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا (۲۷)» و نیابی جز ازو پناهی و پشتیبانی.

«وَ أَصْبِرْ نَفْسَكَ» شکیبایی کن خویشان را «مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْعَدَاةِ وَالْعَشِيِّ» با ایشان که خداوند خویش را میخوانند بامداد و شبانگاه، «يُرِيدُونَ وَجْهَهُ» و خداوند خویش را میخوانند بآنچه می‌کنند، «وَلَا تَعُدُّ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ» ایدون بادا که دو چشم تو جز از ایشان ننگرد، «تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» که زینت این جهانی و آرایش آن خواهی، «وَلَا تُطِعْ» و نگر فرمان‌بردار و سخن‌نیوش و کار‌پسند نباشی، «مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا» کسی را که ما دل او غافل کردیم از یاد خویش، «وَ أَتَّبَعَ هَوَاهُ» و او بر پی بایست خویش ایستاد، «وَ كَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا (۲۸)» و کار وی تباہ گشت و کوشش او و روزگار او ضایع.

«وَ قُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ» و بگوی آنک پیغام و سخن راست از خداوند شما، «فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ» هر که خواهد تا گردد، «وَ مَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ» و هر که خواهد تا کافر شود و نگرود، «إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا» ما ساختیم ستمکاران را آتشی، «أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا» گرد ایشان فرو گرفته سرا پرده آن، «وَ إِنْ يَسْتَعْجِلُوا يُغَاثُوا بِمَاءٍ» و اگر آب خواهند ایشان را آبی دهند، «كَالْمُهْلِ» همچون دردی زیت یا مس گداخته، «يَشْوِي الْوُجُوهُ» رویها می‌سوزد آن آب که فرا روی برند، «بِئْسَ الشَّرَابُ» بد شراب که آنست «وَ سَاءَتْ مُرْتَقَقًا (۲۹)» و بد فرو آمد جایی است و برگ گاهی آتش.

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا» ایشان که بگرویدند، «وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» و نیکیها کردند، «إِنَّا لَا نُضِيعُ» ما ضایع نکنیم، «أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا (۳۰)» کردار آن کس که کار نیکو کرد.

«أُولَئِكَ لَهُمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ» ایشانند که ایشانراست بهشتهای همیشی، «تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ» می‌رود زیر ایشان جویهای روان، «يُحَلَّوْنَ فِيهَا» می‌آریند ایشان را در آن بهشتهای، «مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ» از دستینهای زر، «وَ يَلْبَسُونَ ثِيَابًا خُضْرًا» و می‌پوشند جامه‌های سبز، «مِنْ سُندُسٍ وَ إِسْتَبْرَقٍ» از سندس و استبرق، «مُتَّكِنِينَ فِيهَا» تکیه زدگان در آن، «عَلَى الْأَرَائِكِ» در حجله‌ها بر تختها، «نِعْمَ الثَّوَابُ» نیک پاداش که آنست، «وَ حَسُنَتْ مُرْتَقَقًا (۳۱)» و نیک فرو آمدن جایی و برگ جایی که آنست.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: «وَ لَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا» ربّ العزّه جلّ جلاله اندرین آیت مصطفی (ص) را تأدیب می‌کند تا در هر چه گوید و هر کار که کند در آن استثنای بجای آرد، یعنی که با مشیت الله تعالی افکند

و گوید: ان شاء الله، و سبب نزول این آیت آن بود که چون او را از قصه اصحاب الكهف و ذو القرنین و روح پرسیدند وعده جواب بفرماید داد و نگفت ان شاء الله تا جبرئیل چهل روز از وی باز ماند، و بروایتی پانزده روز، و بروایتی سه روز، و رسول خدا (ص) از او ایستادن جبرئیل (ع) غمگین و اندوهگن گشت و مشرکان گفتند: انّ محمداً قد ودّعه ربّه و قلاه، پس جبرئیل فرو آمد و تسکین دل مصطفی را (ص) و تسلیت وی را این آیت فرو آورد: «ما ودّعک ربّک و ما قلی» و او را استننا فرمود در هر کار که پیش گیرد باین آیت که: «و لا تقولنّ لشیءٍ انّی فاعلٌ ذلکَ غداً، اِلّا انّ یشاءَ الله» یعنی اذا قلت لشیءٍ انّی فاعلٌ غدا فقل ان شاء الله لآنک لا تدري ایتم ذلك ام یعوق دون وقوعه عائق فیدخل فی میعادک خلف، و هذا الغد اسم لكل حين تستقبله و لو الی سنین.

روی ابو هریره قال قال رسول الله (ص): لا یتّم ایمان العبد حتّی یستثنی فی کلّ کلامه.

و روی انّ سلیمان نبیّ الله (ع) قال اطوف اللیلة علی مائة امرأة کلّ امرأة منهنّ تلد غلاما یضرب بالسیف فی سبیل الله فطاف لیلینذ علی مائة امرأة فلم تحمل منهنّ امرأة غیر واحدة ولدت نصف انسان و لو استثنی لولد مائة غلام کلّ غلام یقاتل فارسا.

... «و اذکر ربّک اذا نسیت» قول ابن عباس و حسن آنست که: اذا نسیت الاستثناء ثمّ تذکرت فاستثن چون استننا فراموش کنی آن گه که با یاد آید استننا کن، ازینجاست که بمذهب ابن عباس اگر کسی سوگند یاد کند و پس از یک سال استننا کند، استننا درست باشد. و بقول حسن تا در آن مجلس که در آن سوگند می‌رود نشسته باشد استننا درست بود، چون از آن مجلس برخاست پس از آن درست نباشد، و مذهب فقها و اهل فتوی آنست که استننا در سوگند متصل باید و گرنه درست نباشد.

اما استننا در ایمان اجماع ائمه سلف است و شعار اهل سنّت، چنانک گویی: انا مؤمن ان شاء الله، نه آنک در اصل ایمان بنده شک می‌درآید که شک در اصل ایمان کفرست، لکن در خاتمت آن شک می‌درآید و در کمال آن بنده نداند که خاتمت کار وی و سرانجام ایمان وی چون خواهد بود، و نیز کمال ایمان خود نداند که کمال ایمان در کمال اعمالست و در براءت از نفاق، و این هر دو خصلت بر بنده پوشیده است. و قیل انما صحّ الاستثناء فی الایمان تأدبا بذكر الله فی کلّ حال و احالة للامور کلّها الی مشیة الله فقد ادب الله سبحانه نبیّه فقال، «و لا تقولنّ لشیءٍ انّی فاعلٌ ذلکَ غداً، اِلّا انّ یشاءَ الله» فتأدب رسول الله (ص) فی کلّ ما کان یخبر عنه معلوما کان او مشکوکا حتّی

قال لمّا دخل المقابر: السّلام علیکم اهل دار قوم مؤمنین و انا ان شاء الله بکم لا حقوق، و اللّحوق بهم غیر مشکوک فیهِ و لکن مقتضی الادب بذكر الله و ربط الامور به.

... «و اذکر ربّک اذا نسیت» قال عکرمة معناه: اذکر ربّک اذا غضبت.

و قال وهب مکتوب فی الانجیل: ابن آدم اذکرنی حین تغضب اذکرنک حین اغضب فلا امحقک فیمن امحق و

اذا ظلمت فلا تنتصر فانّ نصرتی لك خیر من نصرتك لنفسک. قال السدی و الضحاک هذا فی الصلاة

لقوله (ص): من نسي صلاة او نام عنها فليصلها اذا ذكرها.

و قيل معناه اذكر ربك اذا نسيت شيئا و سله ان يذكرك ذلك فان ذكرك و انا «و قُلْ عَسَىٰ اَنْ يَهْدِيَنِّي رَبِّي لِأَقْرَبَ مِنْ هَذَا رَشَدًا» اي عسى ان يذلني على ما هو ارشد من هذا الذي نسيت و ما هو اصلح لي منه. قال الحسن: «لأَقْرَبَ مِنْ هَذَا رَشَدًا» يعني من عبادة الاوثان، و قال الزجاج قل عسى ان يعطيني ربي من الآيات و الدلالات على نبوتى ما يكون اقرب من الرشد و ادلّ من قصّة اصحاب الكهف و ذلك انّ القوم سألوه عن قصّة اصحاب الكهف على وجه العباد.

«و لَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ» قتادة گفت: اين هم سخن اهل كتابست كه در مدّت لبث اصحاب كهف مختلف بودند، همچنانك در عدد ايشان مختلف بودند، تا قومی گفتند: «ثَلَاثَ مِائَةٍ» و قومی گفتند: ثلاثمائة و تسع سنين، ربّ العالمين بجواب ايشان گفت: «قُلْ اللّٰهُ اَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا» يعنى انهم لم يعلموا و انّ علمها عند الله، و دليل بر قول قتاده قراءت ابن مسعود است: «و قالوا و لبثوا فى كهفهم» اما قول جمهور مفسران آنست كه اين اخبار حقّ است جلّ جلاله از مدت لبث ايشان ميگويد درنگ ايشان در آن غار از آن روز كه در غار شدند تا آن روز كه ايشان را بينگيختند سيصد و نه سال بود، و باين قول «قُلْ اللّٰهُ اَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا» معنى آنست كه: قل لمن جاءك و زعم انها اكثر او اقلّ الله اعلم بما لبثوا و قد اخبر بذلك اي محمّد ايشان را بگوي كه در مدّت لبث ايشان بخلاف افتاده اند، الله تعالى داناتر است بآن مدّت و آن چنانست كه الله تعالى خبر داد سيصد و نه سال.

و قيل «اللّٰهُ اَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا» انها هو للبهتم بعد موتهم الى زمان محمّد (ص)، و قال ابن جرير قالت اليهود انهم لبثوا منذ دخلوا الكهف الى يومنا ثلاثمائة سنة، فقال الله بل لبثوا فى كهفهم الى يوم موتهم ثلاثمائة سنة و تسع و سنين و الله اعلم بما لبثوا بعد موتهم الى يومنا.

قراءت حمزة و كساى: «ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ» مضاف است بي تنوين باقى بتنوين خوانند، و انما حسن التنوين فى المائة لانيها نزلت و ليس فيها ذكر السنين فلما اشتبه على السامعين الثلاثمائة انها اعوام ام شهور ام ايام نزلت سنين فابقى ذلك مكانه، كما فعل بتنوين القوارير فى سورة الانسان فيكون بدلا من ثلاثمائة و قيل فيه تقديم و تأخير اي لبثوا فى كهفهم سنين ثلاثمائة و من لم ينون جعل ثلاثمائة مضافة الى سنين لانّ الجمع هو الاصل و هو المراد اذ المعنى ثلاثمائة من السنين، و انما قيل ثلاثمائة سنة اكتفاء بلفظ الواحد عن لفظ الجمع لانه يعلم انّ المائة لا يضاف الى الواحد فى المعنى و انّ رجلا و امرأة فى قولك مائة رجل و مائة امرأة يراد به الجمع و الكثرة، «و اَزْدَادُوا تِسْعًا» اي ازدادوا على ثلاثمائة لبث تسع سنين. قيل انما هي ثلاثمائة سنة بالشمسية و ازدادوا تسعا بالقمرية لانّ فى كلّ سنة ينفوت احد عشر يوما فيكون مجموع ذلك تسع سنين و اشهرها فاضرب عن ذكر الاشهر لانّ الكلام فى ذكر السنين.

«قُلْ اللّٰهُ اَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا» ممّن يختلف فى ذلك، «لَهُ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» ما غاب فيها عن العباد، «أَبْصِرْ بِهِ وَ أَسْمِعْ» اللفظ لفظ الامر و المعنى التعجب، اي ما ابصر الله تعالى لكل موجود و ما اسمعه لكل

مسموع، «ما لَهُمْ» اى لاهل السَّمَاوَاتِ و الارض، «مِنْ دُونِهِ» دون الله، «مِنْ وَلِيٍّ» ناصر، «وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا» فليس لاحد ان يحكم بحكم به الله، و قرأ شامى: «وَلَا تَشْرِكْ» بالجزم على النهى اى لا تشرك ايها الانسان فى حكمه احدا.

«وَأَثَلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ» اى اقرأ القرآن يا محمد و اتبع ما فيه «لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ» يعنى ما يبدل هذا القرآن مبدل يوما كما بدّل اليهود الذين ظلموا قولاً غير الذى قيل لهم: قال الله عزّ و جل: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ».

و قيل «لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ» اى لا كذب فى ميعاده و لا خلف لقوله، «وَلَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا» يعنى وزرا و ملجاء، ملتحد الرّجل ما يعدل اليه من ظهير و الالتحاد الانحراف الى موضع او الى عون منه، سمى اللحد لعدوله عن سواء السنن و الملحد المنحرف عن الصراط المستقيم و كذلك اللحد و الملتحّد.

«وَأَصْبِرْ نَفْسَكَ» نزلت فى المؤلّفة و هم عبيدة بن حصن الفزارى و الأقرع بن حابس و ذو وهم و ذلك انهم اتوا النّبي (ص) قبل ان اسلموا و عنده صهيب و خباب و عمّار و عامر بن فهيرة و مهجع و ابو ذر و سلمان الفارسى، و على سلمان شملة قد عرق فيها و بيده خوصة يشقها ثم ينسجها، فقال عبيدة اما يوذيك يا محمد ريح هؤلاء فو الله لقد آذانا ريحهم، ثم قال نحن سادات مضر و اشرافها فان اسلمنا اسلم الناس و ان ابينا ابي الناس و ما يمنعنا من اتباعك الا هؤلاء فنج هؤلاء حتى نتبعك او اجعل لنا مجلسا و لهم مجلسا، فانزل الله تعالى: «وَأَصْبِرْ نَفْسَكَ» الآية... و قد مضى فى سورة الانعام. و قال قتادة هذه الآية مدنيّة و قد نزلت فى اصحاب الصّفة و كانوا سبع مائة رجل فقراء فى مسجد رسول الله (ص) و لزموه لا يرجعون الى تجارة و لا الى زرع و لا الى ضرع، يصلّون صلاة و ينتظرون اخرى فلما نزلت هذه الآية اتاهم رسول الله (ص) فقال: المحيا محياكم و الممات مماتكم مرحبا بالذين امرت ان اصبر نفسى معهم فجلس اليهم و كان بعد ذلك يأتيتهم و يجلس اليهم و كانوا يسمون اضياف الاسلام و سميت الصّوفيّة فى احدى المقالتين بهم و اصله صفى فادركت الضمّة الواو.

«وَأَصْبِرْ نَفْسَكَ» اى احبس نفسك يا محمد، «مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ» يعبدون و يذكرون ربّهم، «بِالْعَدَاةِ وَ الْعَشْيِ» طرفى النهار يعنى صلاة الصّبح و العصر، و قيل هم الذين يشهدون الصلاة المكتوبة، و قيل اراد الاجتماع للذكر. و عن ابن عباس قال مرّ النّبي (ص) بعبد الله بن رواحة و هو يذكر اصحابه. فقال رسول الله (ص) اما انكم الملاء الذين امرنى الله ان اصبر نفسى معهم، ثم تلا هذه الآية: «وَأَصْبِرْ نَفْسَكَ» الى قوله: «وَأَصْبِرْ نَفْسَكَ» اى لا تصرف بصرك الى غيرهم من ذوى الهيئات و الزينة، تقول عدا كذا اذا جاوزه و عدا عنه اذا انصرف عنه، و هو لازم و متعدّ و النهى للعين و المراد صاحبها، «تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» اى مريدا مجالسة الاغنياء، حال صرف الى الاستقبال لا انه حكم على نبيه بارادته، «زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ لَا تُطِيعْ مَنْ أَغْفَلْنَا» يعنى امية بن خلف الجمحى، «أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ» اى خذلناه لتركه الطاعة و اخليناه عن الذكر و هو القرآن. و قيل: «أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ» اى وجدناه غافلا



سأهيا و لم نسمة بما نسمة به قلوب المؤمنين مما يبين فلاحهم، كما قال: «كُنَّبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانُ» من قولهم بعير غفل لم يكن عليه سمة و كتاب غفل لم يكن عليه اعجام، «وَ كَانَ أَمْرُهُ فُرْطًا» تجاوزا للحق و خروجا عنه و اصله من السَّبَق و العجلة، يقال فرس فرط أى سبقت الخيل و فرط متى قول أى سبق. و قيل اراد تفریطا و تضييعا و امر فرط مضيّع متهاون به و معناه ضيّع امره و عطل أيامه اذ ترك الايمان و الاستدلال بآيات الله.

«وَ قُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ» أى تبيّن الحقّ من ربّكم و هذا الكتاب هو الحقّ من ربّكم، «فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ» هذا وعيد و استغناء لا رضا و ادن، كقوله: «آمِنُوا بِهِ أَوْ لَا تُؤْمِنُوا»، «و قيل معناه قل يا محمد لهؤلاء الذين اغفلنا قلوبهم عن ذكرنا الحقّ من ربّكم و اليه التّوفيق و الخذلان و بيده الهدى و الاضلال يهدى من يشاء فيؤمن و يضلّ من يشاء فيكفر و ليس الى من ذلك شيء و لست بطارد المؤمنين لهواكم فان شئتم فأمنوا و ان شئتم فاكفروا فانكم ان كفرتم فقد اعدّ لكم ربّكم على كفركم ناراً احاط بكم سرادقها و ان آمنتم و اطعتم فانّ لكم ما وصف لاهل طاعته.

و قال ابن عباس: «فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ» يعنى من شاء الله له الايمان آمن و من شاء له الكفر كفر، و هو قوله: «وَ مَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ».

«إِنَّا أَعْتَدْنَا» أى هيأنا و جعلنا عتادا و العتاد المعدّ الثابت اللازم، «لِلظَّالِمِينَ» الذين عبدوا غير الله، «ناراً» احاط بهم سرادقها» أى احدثت بهم النار من جميع جوانبهم، كقوله: «لَهُمْ مِنْ جَهَنَّمَ مِهَادٌ وَ مِنْ فَوْقِهِمْ غَوَاشٌ». و قيل الدخان و اللهب يحيط بهم قبل وصول النار اليهم و هو الظلّ الذى ذكر الله عزّ و جلّ فى قوله: «انطَلِقُوا إِلَى ظِلٍّ ذِي ثَلَاثِ شُعَبٍ»، و قال الكلبى هو عنق يخرج من النار فيحيط بالكفار كالحظيرة. و قال ابن عباس هو حائط من نار. و عن ابى سعيد الخدرى قال: سرادق النار اربعة جدر كثافة كلّ واحد منها مسيرة اربعين سنة، «إِنْ يَسْتَغِيثُوا يُغَاثُوا» يعنى و ان يستمطروا يمطروا، «بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ» كدردى الزيت او النحاس المذاب، تأويله: و ان يستسقوا يسقوا. قال مجاهد: المهل القيقح و الدّم. و قال الضحاك: ماء اسود و انّ جهنّم سوداء و ماؤها اسود و شجرها سود و اهلها سود، «يَشْتَوِي الْوُجُوهَ» أى ينضجها حتى يسقط لحمها.

قال سعيد بن جبیر اذا جاع اهل النار استغاثوا بشجرة الزقوم فيأكلون منها ثمّ يصب عليهم العطش فيستغيثون فيغاثون بماء المهل و هو الذى قد انتهى حرّه فاذا ادنوه من افواههم انتثرت من حرّه لحوم وجوههم التي قد سقطت عنها الجلود، «بِنَسِ الشَّرَابِ» أى المهل، «وَ سَاءَتْ مُرْتَفَقًا» أى ساءت النار متكأ، تقول ارتفق أى توكأ على مرفقه. قال مجاهد ساءت مجتمعا من معنى المرافقة. و قيل ساءت النار مجلسا و مستقرًا ثمّ ذكر ما وعد المؤمنين، فقال: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا» يعنى اجر من احسن عملا منهم فحذف العائد، و قيل «إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا» اعتراض و الخبر ما بعده.

و هو قوله: «أُولَئِكَ لَهُمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ» أى اقامة، «تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يُحَلَّونَ فِيهَا» أى يلبسون فى الجنة، «مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ» جمع اسورة و اسورة جمع سوار. قال سعيد بن جبیر: يحلى كلّ واحد منهم ثلاثة

من الاساور: واحد من فضة و واحد من ذهب و واحد من لؤلؤ و يواقيت و كانت الاساوره من زينة الملوك فى الدنيا.

قال النبى (ص) لو ان رجلا من اهل الجنة اطلع فبذت اساوره لطمس ضوئه ضوء الشمس كما تطمس الشمس ضوء النجوم، «وَلْيَبْسُوتَ ثِيَابًا خُضْرًا» لانهما فيما قيل احسن الوان الاثواب، «مِنْ سُندُسٍ وَ اِسْتَبْرَقٍ» و السندس الحرير و الاستبرق الديباج الرومى، و قيل السندس الرقيق من الديباج و الاستبرق الصفيق العين. و قيل الاستبرق ديباج يعمل بالذهب كانه عرب من استبر «مُتَكَيِّنَ فِيهَا» اى فى الجنات، «عَلَى الْأُرَائِكِ» و هى السرر فى الحجال، و قيل هى السرر عليها حجال، واحدها اريكة و اشتقاقها من ارك اذا اقام، «نِعْمَ الثَّوَابُ» الجنة، «وَوَحَسْنَتْ» الارائك، «مُرْتَفَقًا» موضع الارتفاق.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: «وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا، إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ» من عرف الله سقط اختياره عند مشيئته و اندرج احكامه فى شهوده لحكم ربه، هر كه قدم در كوى معرفت الله تعالى نهاد و بدانست كه خلق همه اسير قدرت اواند در حبس مشيئت و بر ممر قضا و قدر، او نيز اختيار نكند و خود را كار نسازد و حكم نكند و كار خود بكليت با مشيئت الله تعالى افكند وانگه تكلف خویش در آنچه الله تعالى ساخته نياميزد و چنانكه حكم الله تعالى بر وى مىگردد بى معارضه با آن مىسازد، و بزبان حال گوید: الهى اين بوده و هست و بودنى، من بقدر تو نادانم و سزای ترا ناتوانم، در بيچارگى خود گردانم، روز بروز بر زيانم، چون منى چون بود چنانم، از نگرستن در تاريكى بفرغانم، كه خود بر هيچ چيز هستماندم ندانم، چشم بر روزى دارم كه تو مانى و من نمانم، چون من كيست گر آن روز ببينم، و ببينم، بجان فداى آنم.

... «وَأَذْكُرُ رَبِّكَ إِذَا نَسِيتَ» قيل اذا نسيت نفسك فاذكر ربك و اذا نسيت الخلق فاذكر الخالق ميگويد چون هواء نفس زير پاى آوردى و جاه خلق از دل بيرون كردى، ما را ياد كن و باين ياد پاك جان خود را شاد كن، هواى نفس بت است و جاه خلق زئار، تا از بت بيزار نگردي موحد نشوى و تا زئار نگشايى مسلمان نباشى.

عابدى بود نام وى ابو بكر اشتنجى، جاهى عظيم داشت، ترسيد كه آن جاه او را هلاك كند، برخاست بسفرى بيرون شد در ماه رمضان، و روزه گشاد بحكم شريعت، آن گه از سفر باز آمد مفطر و خلق را از عذر وى خبر نه، و اندر شهر طعام همى خورد، تا خلق بر وى گرد آمدند و او را قفا مىزدند كه بى دين است، يكي از محققان راه گفت آن ساعت كه او را قفا همى زدند، نزديك او شدم تا چه گويد، با خويشتن همى گفت: اى نفس خلق پرستى نه و بجاه خلق مغرور گردى نه، چگونه آوردمت تا خداى پرستى، نه خلق.

«وَأَذْكُرُ رَبِّكَ إِذَا نَسِيتَ» قال الجنيد حقيقة الذكر الفناء بالمذكور عن الذكر، لذلك قال الله تعالى: «وَأَذْكُرُ رَبِّكَ إِذَا نَسِيتَ» اى اذا نسيت الذكر يكون المذكور صفتك، ذكر نه همه آنست كه تو باختيار خویش از روى تكلف لب جنبانى، آن خود تذكر است و تذكر تصنع است، ذكر حقيقى آنست كه زبان همه دل شود و دل همه

سرّ گردد و سرّ عین مشاهدهت شود، اصول تفرقت منقطع گردد، کمال جمعیت در عالم معیت ازین مقام پدید آمد: اذا صحّ التجلی فاللسان و القلب و السرّ واحد، ذکر در سرّ مذکور شود و جان در سرّ نور خبر عیان گردد و عیان از بیان دور. ای حجت را یاد و انس را یادگار که حاضری این یاد مرا چه بکار، لطیفا دستوری ده تا بیاد تو بر آرم يك دم، دوست خوانندگان انبوه‌اند، و الاولی هو الاقدم. ای برون آرنده شیر خالص از میان فرث و دم، بفضل خویش ما را دست گیر مگذار ما را وانشان حوا و آدم.

«و اصبر نفسك مع الذين يدعون ربهم» الآية... قال و اصبر نفسك و لم يقل قلبك لان قلبه كان مع الحق امره بصحبة الفقراء جهرا بجهر و استخلص قلبه لنفسه سرا بسرّ، ای محمد بنفس با درویشان باش که دل در قبضه صفت است با صحبت ایشان نپردازد و محبت اغیار در آن نگنجد، ازینجا گفت مصطفی (ص): لو كنت متخذًا خليلا لا اتخذت أبا بكر خليلا و لكن صاحبكم خليل الرحمن

اگر من دل بکسی دادمی یا مهر دل بر کسی نهادمی آن کس ابو بکر بودی که منزل حقیقت جای قدم صدق ابو بکر است، متابعت ما فرض عین خود و حلقه انقیاد شرع در گوش فرمان کرده و من او را بجای سمع و بصر نشانده، لکن دل بدست ما نیست و ما را در آن تصرف نیست و مهر اغیار را در آن مدخل نیست، «يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْعَدَاةِ وَالْعَشِيِّ» وقت دعا و ذکر معین کرد: بامداد و شبانگاه، چون بارادت رسید بر معنی حال گفت بر دوام، «يُرِيدُونَ وَجْهَهُ»

ای مریدین وجهه، پیوسته و همیشه او را خواهند پای بدو گیتی فرا نهاده، و از خلق آزاد گشته، و از خود باز رسته. ای محمد ایشان که باین صفت‌اند: «لَا تَعُدُّ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ» ایشان دل از ما بنگردانیدند، تو چشم از ایشان بگردان جعلنا نظرك اليوم اليهم ذريعة لهم الينا و خلفا مما يفوتهم اليوم من نظرهم الينا فلا تقطع اليوم عنهم نظرك فانا لا نمنع غدا نظرهم عنا.

ای محمد ثمره ارادت ایشان امروز صحبت و مرافقت و نظر تو و فردا زلفت و قربت و وصلت ما، اینست که رب العالمین گفت: «أُولَئِكَ لَهُمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ» اولئك هم اصحاب الجنة في رعد العيش و سعادة الجد و كمال الرّند يلبسون حلل الوصلة و يتوجون بتيجان القربة و يحلون بحلى المباشطة يتكئون على ارائك الروح يشمّون رياح الانس يقيمون في حجال الزلفة يسقون شراب المحبة يأخذون بيد الرّافة ما يتحقّقهم الحق من غير واسطة يسقيهم شرابا طهورا يطهر قلوبهم عن محبة كلّ مخلوق نعم الثواب ثوابهم و نعمت الدار دارهم و نعم الجار جارهم و نعم الربّ ربّهم.

#### ٤ النوبة الاولى

قوله تعالى: «وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا رَجُلَيْنِ» مثل زن ایشان را بدو مرد، «جَعَلْنَا لِأَحَدِهِمَا» کردیم و دادیم یکی را از ایشان، «جَنَّتَيْنِ مِنْ أَعْنَابٍ» دو رز از انگور، «وَوَحَفْنَاهُمَا بِنَخْلٍ» گرد بر گرد آن خرماستان کردیم، «وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمَا زُرْعًا» (٣٢) و میان آن دو رز کشت زار.

«كَلَّمْنَا الْجَنَّتَيْنِ أَنْتَ أَكْلُهُمَا» آن هر دو رز بار خود بیرون داد، «وَلَمْ تَظَلِمْ مِنْهُ شَيْئًا» از چندان که هرگز

تواند بود که از رز بر بیاید هیچ بنکاست، «وَفَجَّرْنَا خِلَالَهُمَا نَهْرًا (۳۳)» و زیر آن رزها جویها رانندیم.

«وَكَانَ لَهُ ثَمْرٌ» و او را جز از آن مالی بود و در آن رزان میوه، «فَقَالَ لِصَاحِبِهِ» پس گفت آن مرد با یار خویش، «وَ هُوَ يُحَاوِرُهُ» و در روی او گفت، «أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا» من امروز از تو افزون مال ترم، «وَ أَعَزُّ نَفْرًا (۳۴)» و انبوه خادمتر.

«وَ دَخَلَ جَنَّتَهُ» آن مرد در آن رز خویش رفت، «وَ هُوَ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ» و او بر خویشتن ستمکار، «قَالَ مَا أَظُنُّ» گفت نپندارم، «أَنْ تَبِيدَ هَذِهِ أَبَدًا (۳۵)» که این جهان بسر آید هرگز.

«وَ مَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً» و نه پندارم که رستاخیز هرگز خاستنی است، «وَ لَنْ رُدِّدْتُ إِلَى رَبِّي» و اگر مرا باز برند با خداوند من «لَأُجِدَنَّ خَيْرًا مِنْهَا مُنْقَلَبًا (۳۶)» علی حال آنجا باز بهتر یابم ازین دو رز ایدر.

«قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ» او را گفت آن یار او، «وَ هُوَ يُحَاوِرُهُ» و در روی او گفت، «أَأَكْفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ» کافر شدی بآن آفریدگار که بیافرید ترا از خاکی، «تَنْمُ مِنْ تُطْفَئَةٍ» آن گه از آبی، «تَنْمُ سَوَاكَ رَجُلًا (۳۷)» آن گه ترا قد بر کشید و اندامها راست کرد تا مردی کرد.

«لَكِنَّا هُوَ اللَّهُ رَبِّي» من باری میگویم که اوست که الله تعالی است خداوند من، «وَ لَا أُشْرِكُ بِرَبِّي أَحَدًا (۳۸)» و با خداوند خویش انباز نگیرم هیچکس را.

«وَ لَوْ لَا إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتَكَ قُلْتَ» چرا نگفتی آن گه که در رز خویش آمدی، «مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» این خدای خواست توان و تاوست نیست مگر بالله تعالی، «إِنْ تَرَنْ أَنَا أَقَلُّ مِنْكَ مَالًا وَ وَاوَدًا (۳۹)» اگر مرا می بینی که منم اندک مال تر از تو و اندک فرزندانتر.

«فَعَسَى رَبِّي أَنْ يُؤْتِيَنِّي خَيْرًا مِنْ جَنَّتِكَ» پس مگر که خداوند من مرا به از بهشت تو دهد، «وَ يُرْسِلَ عَلَيْهَا» و مگر که فرو گشاید الله تعالی بر آن بهشت تو، «حُسْبَانًا مِنَ السَّمَاءِ» سنگ باران از آسمان، «فَنُصَبِحُ صَعِيدًا زَلَقًا (۴۰)» تا هامون شود همواری سخت که پای برو بخیزد.

«أَوْ يُصَبِحُ مَأْوَاهَا غَوْرًا» یا آب آن در زمین فرو شود، «فَلَنْ تَسْتَطِيعَ لَهُ طَلَبًا (۴۱)» که نتوانی که بازجویی یا بر روی زمین آری.

«وَ أَحِيطَ بِثَمَرِهِ» تباه کردند و نیست آن میوه او و آن رز او، «فَأَصْبَحَ يُقَلِّبُ كَفَّيْهِ» بامداد کرد دست بر دست می پیچید بنفریغ، «عَلَى مَا أَنْفَقَ فِيهَا» بر آن مال که نفقه کرده بود بر آن رز خویش، «وَ هِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا» و دیوارهای آن بر بنا و درخت افتاده، «وَ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُشْرِكْ بِرَبِّي أَحَدًا (۴۲)» و می گفت او کاشک من با خداوند خویش انباز نگرفتمی.

«وَ لَمْ تَكُنْ لَهُ فِتْنَةً» و نبود او را یاری دهی «بَيِّنُصْرُوْنَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ» که آن روز با او گرانیدند تا او را یاری دادند فرود از الله تعالی، «وَ مَا كَانَ مُنْتَصِرًا (۴۳)» و خود با الله تعالی بر نیامد.

«هُنَالِكَ» آنکه هن آنجا هن، «الْوَالِيَّةُ لِلَّهِ الْحَقِّ» یاری دادن و بکار آمدن و بمهربانی باز آمدن خدای را جل جلاله راستست و درست، «هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا» او به است پاداش را، «وَ خَيْرٌ عُقْبًا (۴۴)» و به است

بسرانجام.

«وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» مثل زن ایشان را و جهان ایشان را و آرایش آن را، «كَمَا أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ» چون آبی که فرو فرستادیم آن را از آسمان، «فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ» بر رست از آمیغهای گوناگون که از زمین روید بآن آب، «فَأَصْبَحَ هَشِيمًا» پس آنک رست و آراست خشك گشت و گفته، «تَذَرُوهُ الرِّيحُ» باد آن را در هوای برد پراکنده، «وَ كَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُّقْتَدِرًا (٤٥)» و الله تعالى بر همه برد و آورد تواناست، فراخ توان.

«الْمَالُ وَ الْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» مال و پسران آن همه آرایش این جهانست، «وَ الْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ» و کارها و سخنان نیک که آن مؤمنان را بماند و پاداش آن او را پیش آید، «خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا» پاداش آن بنزدیک خداوند توبه، «وَ خَيْرٌ أَمَلًا (٤٦)» و خداوند آن فردا امیدوارتر.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: «وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا رَجُلَيْنِ» یعنی لابی جهل و لایخیه الحرث ابنی هشام بن المغيرة بن عبد الله بن عمرو بن مخزوم حین اسلم الحرث و ثبت ابو جهل علی کفره. و قيل هما اخوان من اهل مكة احدهما مؤمن و الآخر كافر و اسم المؤمن ابو سلمة عبد الله بن عبد الاسد بن عبد بالليل زوج ام سلمة قبل النبي (ص)، و الآخر كافر و هو الاسود بن عبد الاسد میگوید مثل زن این دو برادران را بآن دو مرد که در روزگار پیش بودند.

زجاج گفت جهودان گفتند مشرکان مکه را که محمد را پرسید بر سبیل امتحان از قصه آن دو مرد که در زمان پیش بودند، این آیت بجواب امتحان ایشان آمد: «وَ اضْرِبْ لَهُمْ» ای للذین سألوک عن ذلك امتحانا ای حدثهم بما فی مثله العبرة ایشان را بگوی قصه آن دو مرد که در مثل آن قصه عبرتست اگر عبرت میگیرند: دو برادر بودند در بنی اسرائیل یکی مؤمن نام او یهودا، دیگری کافر نام او قطروس، همان دو برادرند که در سوره الصافات وصف ایشان گفته: «قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ إِنِّي كَانَ لِي قَرِينٌ، يَأُولُ أُنْثَىٰ لَمِنَ الْمُصَدِّقِينَ».

دو برادر بودند هشت هزار دینار از پدر میراث برده هر یکی چهار هزار دینار، قطروس رفت و بهزار دینار بستانی خرید و آن را عمارت کرد و نیکو بپرداخت، یهودا در مقابل آن هزار دینار بدرویشان داد و گفت: اللهم ان كان فلان قد اشترى ارضا بالف دينار فاني اشترى منك ارضا في الجنة بالف دينار بار خدایا اگر او بستانی خرید بهزار دینار من از تو بستانی میخرم اندر بهشت بهزار دینار که بصدقه دادم. قطروس بهزار دینار دیگر خانهای بنا نهاد و در آن غرفهها و منظرهها بساخت، یهودا هزار دینار دیگر بصدقه داد بدرویشان و گفت بار خدایا مرا خانهای در بهشت میباید از بهر من خانهای در بهشت بساز. قطروس زنی بخواست و هزار دینار مهر وی کرد، یهودا هزار دینار دیگر بخرج درویشان و یتیمان و پیر زنان کرد و گفت بار خدایا این مهر زنان بهشتی است که تو مرا نام زد کنی. قطروس هزار دینار دیگر که مانده بود بچاکران و خدمتکاران و لباس و تجمل خویش خرج کرد، یهودا نیز هزار دینار دیگر که باقی مانده بود بر

ارباب حاجات تفرقه كرد و از خدای تعالی لباس و تجمل بهشتی و غلمان و ولدان جاودانی بخواست. پس بروزگار یهودا درویش گشت و اختلال حال و اضطراب او را بر آن داشت که نیاز خویش به قطروس برداشت و از وی چیزی خواست، قطروس گفت: ما فعل مالك فقد اقتسمنا مالا واحدا فاخذت شطره و انا شطره آن مال را چه کردی نه هر دو برادر بودیم و مال بهم قسمت کردیم؟ یهودا گفت آن همه بصدقه بدرویشان دادم، قطروس گفت: انك لمن المصدقين آری تو مال بصدقه دادی اکنون آمده‌ای و از من میخواهی، اذهب فو الله لا اعطيك شيئا فطرده. اینست که رب العالمین در بیان قصه ایشان گفته: «جَعَلْنَا لِأَحَدِهِمَا جَنَّتَيْنِ» ای بستانین، «مِنْ أَعْنَابٍ وَ حَفَفْنَاهُمَا بِنَخْلٍ» ای جعلنا النخل محیطة بهما. و قيل «حَفَفْنَاهُمَا» جعلنا حفافیهما ای جانبیهما نخلا، «وَ جَعَلْنَا بَيْنَهُمَا زُرْعًا» یعنی جعلنا حول الاعناب النخل و وسط الاعناب الزرع.

«كَلْنَا الْجَنَّتَيْنِ أَنْتَ أَكَلَهَا» ای اعطت ثمرها و ادت ريعها تماما ای كلّ واحدة منهما، فلذلك لم يقل آنتا، «وَ لَمْ تَظَلِمْ مِنْهُ» ای من اكلها، «شَيْئًا» ای لم ينقص مما عهد، «وَ فَجَّرْنَا خِلَالَهُمَا نَهْرًا» ای شققنا فی المكان المتخلل بينهما جنب الزرع اخبر الله سبحانه و تعالی عن اتصال عمارتهما و كمال تأدية حملهما من نخلهما و اعنابهما و اخبر ان شربهما كان من نهر جار و هو من اغزر الشرب.

«وَ كَانَ لَهُ» ای لصاحب الجنّتين، «ثَمَرًا» بفتح تين قراءة عاصم و يعقوب برواية روح و بن حسان و كذلك: «وَ أَحِيطَ بِثَمَرِهِ» علی انه جمع ثمرة كبقرة و بقر و المعنى كان له من النخيل و الاعناب ثمر كثير، و قرأ ابن كثير و نافع و ابن عامر و حمزة و الكسائي: و كان له ثمر و احيط بثمره بضم التاء و الميم فيهما، وافهم رويس في «وَ أَحِيطَ بِثَمَرِهِ» و الثمر صنوف الاموال من الذهب و الفضة و غيرهما، یعنی و كان له مال سوى الجنّتين، و يجوز ان يكون جمع ثمار ككتاب و كتب و يجوز ان يكون جمعا لثمرة كبذنة و بدن و خشبة و خشب و يجوز ان يكون واحدا كعنق و طنّب، و قرأ ابو عمرو وحده ثمر و بثمره بضم التاء و تسكين الميم فيهما جميعا و الوجه انه مخفف من ثمر بالضم علی ایّ وجه يحمل عليه، و الثامر الرجل الغنيّ و الثامر الشيء الكثير، قال الشاعر:

إيّاك ادعو فتقبل ملقى و اغفر خطايای و ثمر ورقی

ای کثر ابلی و غمی، «فَقَالَ لِصَاحِبِهِ» المؤمن، «وَ هُوَ يُحَاوِرُهُ» ای یراجعه فی الکلام مشتق من حار اذا رجع، مراجعت در سخن میان ایشان آن بود که قطروس بجفا و زشتی با وی می‌گفت که مال را چه کردی؟ و کجا بردی؟ و چرا از دست بدادی؟ تا چنین درویش و درمانده گشتی، وی می‌گفت مال در وجوه خیرات و صدقات خرج کردم، از پیش خویش فرستادم تا فردا بثواب آن برسم، قطروس گفت: مال خویش ضایع کردی بطنی محال و بعثی و ثوابی که نخواهد بود، اکنون من از تو افزون ترم بمال و انبوه‌ترم بخدمتکار و یار، اینست که الله تعالی گفت: «أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَ أَعَزُّ نَفْرًا» یعنی انا ذو مال كثير و نفر عزیز، العزة ها هنا

هى الكثرة و النفر الخدم و النفير الاعوان، منه قوله تعالى: «وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا» اى خدما و خولا، آن گه دست برادر مسلمان گرفت و او را در آن بستان خویش برد از روى مفاخرت تا بوى نمايد آن عمارت و زراعت و درختان و ثمار، اينست كه رب العالمين گفت: «وَدَخَلَ جَنَّتَهُ» وحد الجنة لاتصال كل واحدة منهما بالآخرى، «وَهُوَ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ» اى كافر بربه، قال النابغة: الحمد لله لا شريك له من اباهما فنفسه ظلما، «قال ما أظن أن تبيد» اى تهلك، «هذه» الجنة، «أبدأ» انكر ان الله يفنى الدنيا و ان القيامة تكون.

«وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً» كائنه، «وَلِنِ لِنِ رُدِدْتُ إِلَى رَبِّي» نشرت بعد موتى الى ربى، يعنى ان يك بعث و دار اخرى كما زعمت، «لَأَجِدَنَّ خَيْرًا مِنْهَا» اى من جنته، قرأ ابن كثير و نافع و ابن عامر: «خيرا منهما» بزيادة ميم للتثنية، و الوجه انه على تنبيه الجنتين المذكورتين فيما تقدم من قوله تعالى: «جَعَلْنَا لِأَحَدِهِمَا جَنَّتَيْنِ، كِلْتَا الْجَنَّتَيْنِ». و قرأ الباقون: «خَيْرًا مِنْهَا» بغير ميم و الوجه انه على الانفراد لتقدم ذكر جنة مفردة فى قوله تعالى: «وَدَخَلَ جَنَّتَهُ» فافراد الضمير يرجع اليها، «مُتَقَلِّبًا» اى انقلابا. و قيل موضع انقلاب يقول كما اعطانى و اكرمنى فى الدنيا يعطينى فى الآخرة و يكرمنى هناك، اين همانست كه عاص وائل گفت خباب اُرت را: «لَأَوْتِيَنَّ مَالًا وَ وُلْدًا».

«قال له صاحبه» المسلم، «وَهُوَ يُحَاوِرُهُ» هذه المحاوره كناية عن الصلابة فى الدين و شدة الصريمة و ترك المبالاة فى الله، آن برادر مسلمان گفت از قوت ايمان و يقين و صلابت در دين: «أ كَفَرْتُ بِالَّذِي خَلَقَكَ» يعنى اباك آدم، «مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْقَةٍ» اى خلقك من نطفة ابيك فى رحم امك، «ثُمَّ سَوَّكَ رَجُلًا» جعلك معتدل الخلق و القامة ذا عقل و تمييز، ثم جهلت امر الاعادة و لم تستدل بالمبداء على المعاد.

«لكيلاً» بالالف فى الوصل قرأها ابن عامر و رويس و ابن حسان و قرأ الباقون و روح بغير الف فى الوصل و اتفقوا على الوقف بالالف و اصل الكلمة: لكن انا فحذفت الهمزة طلبا للخفة لكثرة استعمالها و ادغمت احدى التونين فى الأخرى و اثبتت الف لكيلاً كما اثبتت فى الوقف على لغة من يقول انا بالالف فى الوقف و الوصل، «هُوَ اللَّهُ رَبِّي» القول ها هنا مضمرة معناه: لكن انا اقول هو الله ربى، «وَلَا أُشْرِكُ بِرَبِّي أَحَدًا».

«وَلَوْ لَا إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتَكَ» لولا ها هنا للتخصيص و يختص بالفعل اى هلا اذ دخلت جنتك، «قُلْتَ مَا شَاءَ اللَّهُ» اى ما شاء الله كان فهو رفع بالابتداء و الخبر مضمرة. و قيل معناه الامر ما شاء الله فيكون المبتدا مضمرا و المعنى الامر بمشيئة الله، «لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» لا يقوى احد على ما فى يديه من ملك و نعمة الا بالله. و قيل هى معاذ من لقع العين، و فى ذلك ما

روى انس ان النبي (ص) قال من رأى شيئا فاعجبه فقال ما شاء الله لا قوة الا بالله لم يضره.

و قال (ص): من اعطى خيرا من اهل و مال فيقول عند ذلك ما شاء الله لا قوة الا بالله لم يرفيه ما يكره، فهذه الآية توبيخ من المسلم للكافر على مقالته و تعليم له ما يحب ان يقول، ثم رجع الى نفسه فقال: «إِنْ تَرَنْ أَنَا أَقَلَّ مِنْكَ مَالًا وَ وُلْدًا» انا فى الآية عماد فلذلك نصب اقل.

«فَعَسَى رَبِّي» فلعل ربى، «أَنْ يُؤْتِيَنِي» فى الآخرة او فى الدنيا، «خَيْرًا مِنْ جَنَّتِكَ وَ يُرْسِلَ عَلَيْهَا» اى على

جنتك، «حُسْبَانًا» عذابا، «مِنَ السَّمَاءِ» يرميها به من برد او صاعقه. قال ابن عباس: «حُسْبَانًا مِنَ السَّمَاءِ» اى نارا، و قيل قضاء من الله يقضيه. قال الزجاج: الحسبان فى اللغة الحساب لقوله: «الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ» فالمعنى و يرسل عليها عذاب حسبان و ذلك الحسبان حساب ما كسبت يداك، «فَتُصْبِحُ صَعِيدًا زَلَقًا» الصَّعِيدُ التُّراب، و قيل وجه الارض و الزلَق المكان الذى لا يثبت عليه قدم بل تزل عنه. و قال الزجاج الصَّعِيدُ الزَّلَقُ الطريق الذى لانبات فيه. و قيل الزَّلَقُ الخراب، و المعنى يصبح جنتك هذه ارضا ملساء لا شيء فيها قد ذهب ما فيها من غرس و نبت.

«أَوْ يُصْبِحَ مَاؤُهَا غَوْرًا» اى غابرا ذاهبا فى الارض لا تناله الايدي و الرشاء، الغور مصدر وضع موضع الاسم كما يقال رجل نوم، «فَلَنْ تَسْتَطِيعَ لَهُ طَلَبًا» لا يتأتى منك طلبه، و قيل لن تستطيع رد الماء الغائر، و قيل لن تستطيع طلب غيره بدلا منه.

«وَ أَحِيطَ بِثَمَرِهِ» اختلاف قراء درين كلمت و شرح قراءات و وجوه آن از پيش رفت، «وَ أَحِيطَ بِثَمَرِهِ» اى افسدوا هلك، كقول يعقوب لبنيه: «إِنَّا أَنْ يُحَاطَ بِكُمْ» اى انا ان تهلكوا، «فَأُصْبِحَ» اى الكافر، «يُقَلَّبُ كَفَيْهِ» يصفق بيده على الأخرى و «يُقَلَّبُ كَفَيْهِ» ظهرا لبطن، «عَلَى مَا أَنْفَقَ فِيهَا» اى عليها، «وَ هِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا» اى وقعت الشيطان على الأبنية و الشجر، و قيل «خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا» كناية عن الخراب، «وَ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُشْرِكْ بِرَبِّي أَحَدًا» تمنى انه كان غير مشرك حين لم ينفعه التَّمَنَّى.

«و لم يكن له فئة» باليأى قرأها حمزة و الكسائى لتقدم الفعل عليه، و قرأ الباقرن بالناء لأنّ الفئة مؤنثة لفظا اى جماعة و المعنى لم ينصره النفر الذى قال فيهم مفتخرا و اعزّ نفرا، و الفئة الجماعة تكون ردّا للعسكر يفىء اليها اللاجى، و قيل هى جماعة فى تفرقة، «وَ مَا كَانَ مُنْتَصِرًا» اى بنفسه لم يقدر على دفعه و لا له اعوان نصره.

«هُنَالِكَ» اى فى تلك الحال يعنى يوم القيامة، «الْوَلَايَةَ لِلَّهِ» بكسر واو قراءت حمزه و كسايى است مشتق از والى، اى الله منفرد بالملك و السلطان يومئذ، پادشاهى و فرمان روايى آن روز الله تعالى را راستست و درست، باقى «الْوَلَايَةَ» بفتح واو خوانند مشتق از ولى و مولى، و معنى آنست كه يارى دادن و بكار آمدن و بمهربانى باز آمدن خداى را جلّ جلاله راستست و درست، و گفته اند كه از موالاتست يعنى: يتولون الله يومئذ و يؤمنون به و يتبرءون مما كانوا يعبدون، «الْحَقُّ» برفع قراءت ابو عمرو است و كسايى على انه صفة للولاية يعنى كه ولايت الله تعالى را راستست و درست، باقى بخفض خوانند بر نعت الله تعالى يعنى كه ولايت خداى حق راست الله آن خداى براستى و «لِلَّهِ الْحَقُّ» اى لله ذى الحق كما قالوا رجل عدل و رضى اى ذو عدل و ذو رضى، «هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا» اى هو افضل ثوابا ممن يرجى ثوابه، «وَ خَيْرٌ عُقْبًا» اى طاعة الله خير عقبا من طاعة غيره، سكن عاصم و حمزة القاف على ان يكون مخففا من المثقل لأنّ ما كان على فعل جاز تخفيفه نحو العنق و الطنب و العنق و الطنب و الباقرن بالضم على الاصل و العقب العاقبة، يقال هذا عاقبة كذا و عقبه و عقبه و عقبه اى آخره.



«وَ اضْرِبْ» يا محمد، «لَهُمْ» اى لقومك، و قيل لهؤلاء المنكرين المترفين الذين سألوك طرد فقراء المؤمنين، «مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَا أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ» يعنى المطر، شبه الله تعالى الدنيا بالماء لان الماء لا يستقرّ فى موضع كذلك الدنيا لا تبقى على احد و لان الماء لا يبقى فكذلك الدنيا تبنى و لا تبقى و لان الماء لا يقدر احد ان يدخله و لا يبطل فكذلك الدنيا لا يسلم من آفتها و فتنتها احد و لان الماء اذا كان بقدر كان نافعا مبقيا و اذا جاوز المقدار كان ضارا مهلكا فكذلك الدنيا الكفاف منها ينعف و فضولها تضرّ، «فَاخْتَلَطَ بِهِ» يعنى فنبت بالماء، «نَبَاتُ الْأَرْضِ» مختلطا، «فَأَصْبَحَ» اى النّبات، «هَشِيمًا» جافا مهشوما مكسورا متفتتا بعد تمام النّبات و تزيّن الارض به او قبل تمامه بانقطاع المطر عنه، «تَذْرُوهُ الرِّيحُ» قرأ حمزة، و الكسائى: «تذروه الريح» بغير الف اى تنسفه فتفرقه، يقال ذرته الريح و اذرتة اذا نسفته و طارت به، «وَ كَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ» من الانشاء و الافناء، «مُقَدِّرًا» قادرا انشاء النّبات و لم يكن ثمّ افناه.

«الْمَالُ وَ النَّبُوتُ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» يتزين بهما الانسان فى دنياه شقيّا كان او سعيدا. و قيل «الْمَالُ وَ النَّبُوتُ» التي يفخر بها عبينة و اصحابه من الاشراف و الاغنياء، «زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» ممّا يتزين به فى الحياة الدنيا لا ممّا ينعف فى الآخرة، «وَ الْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ» ما يأتى به سلمان و صهيب و فقراء المسلمين من الصلوات و الاذكار و الاعمال الصّالحة و كل عمل يبقى ثوابه، «خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا» افضل ثوابا، «وَ خَيْرٌ أَمَلًا» اى خير ما يأمله الانسان، «وَ الْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ» فى قول ابن عباس و عكرمة و مجاهد و الضحاك قول العبد: سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر.

روى انّ النبي (ص) أخذ غصنا فحرّكه حتى سقط ورقه و قال انّ المسلم اذا قال سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر تحانت خطاياه كما تحات هذا خذهنّ اليك ابا الدرداء قبل ان يحال بينك و بينهنّ فهنّ من كنز الجنّة و صفايا الكلام و هنّ الباقيات الصّالحات.

و روى انّ النبي (ص) خرج على قومه فقال خذوا جنتكم، قالوا يا رسول الله من عدوّ حضر؟ قال بل من النار، قالوا و ما جنتنا من النار؟ قال الحمد لله و سبحان الله و لا اله الا الله و الله اكبر و لا حول و لا قوّة الا بالله فانهنّ يأتين يوم القيامة مقدمات و مجنّبات و معقبات و هنّ الباقيات الصّالحات.

و عن ابي سعيد الخدرى انّ رسول الله (ص) قال استكثروا من الباقيات الصّالحات. فقيل و ما هنّ يا رسول الله؟ قال التّكبير و التّهليل و التّسبيح و لا حول و لا قوّة الا بالله و قال سعيد بن جبير هى الصلوات الخمس و هنّ الحسنات يذهبن السيئات.

و عن ابن عباس قال هى الكلام الطيب و الاعمال الصّالحة. و قيل كلمة الشّهادة لله و البراءة من الشرك، لقوله: «وَ جَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقْبِهِ».

و سئل الحسن عن الباقيات الصّالحات، فقال النّيات و الهّمات لانّ بها تقبل الاعمال و ترفع. و قال ابن جرير الصلوة الى الصلوة و الجمعة الى الجمعة و شهر رمضان الى شهر رمضان و الحجّ الى الحجّ.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: «وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا رَّجُلَيْنِ» الآية... حاصل این آیت و این قصه از روی فهم بر ذوق اهل ارادت اشارتست بدو مرد که در ابتداء ارادت بر بساط کرامت از روی مکاشفت نشانی بینند از لطف حق، دلی تازه و وقتی خوش و کاری بنظام و امیدی قوی، ازین دو یکی صاحب آرزو بود، دولت حقیقت میخواست و کار بر نظام، بی رنج و بی ریاضت تمام، راست چون کسی که آرزوی در شب افروز کند، صعوبت دریای مخطر نادیده و زفرا ت نهنگان جان ربای ناشنیده هرگز کی صورت بندد که بی رنج و بی خطر دست او بمروارید مراد رسد، همچنین این مرد صاحب آرزو در راه پندار خود افسرده بمانده هیچ ریاضت ناکرده و هیچ رنج نابرده و بآن وقت خویش و وجد خویش نقدی که در بدو ارادت روی بوی نموده غره شده و تکیه بر آن کرده و نفس خود را با هواء و شهوت الف داده تا بسر انجام از آن وقت و وجد نیز بیفتاده و مرتد طریقت گشته و او را در رشته مهجوران و مردودان کشیدند و با وی گفتند: «فارقت من تهوی فعز الملتقی» در صحبت چنین کس سود نیست، و بهره او از آتش جز دود نیست، و بر پی او رفتن جز تاریکی و حسرت نیست.

باز مرد دیگر طالب استقامت است، عنایت ازلی درو رسیده و توفیق الهی همراه او گشته بحسن منازلت و تحقیق معاملات و صدق مجاهدت روز افزون شده و باقصی الامانی رسیده، صحبت این مرد همه سود است و آتش او بی دود است و آب او روشن است و بر پی او رفتن امید زندگانی است.

آن مرد اول از غافلانست، زینت و آرایش وی مال و فرزندانست، و این مرد دیگر از عارفانست، زینت و آرایش وی امروز ایمان و یقین و فردا نعیم جاودان است، اینست که رب العالمین گفت: «الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَ خَيْرٌ أَمْلًا» شب معراج چون سید (ص) خواست که باز گردد گفتند ای سید سلام ما بکسانی رسان که ایشان دلها از زینت دنیا و صحبت خلق بپرداخته‌اند، یاد مرگ و قناعت بقوت و صحبت با درویشان اختیار کرده‌اند، یعنی بلال و سلمان و خباب و عمار و بو ذر و صهیب و عبد الله مسعود و امثال ایشان، جوانمردانی که ظاهر ایشان بحرمت و خدمت آراسته و باطن ایشان بنسیم رضا معتبر گردانیده، دیده‌شان کحل تجلی یافته، جز بعبرت ننگرند و جز آیات و رایات قدرت نبینند، گوش ایشان و زبان ایشان بند حرمت بحکم شریعت بر نهاده، تا جز حق و حکمت نشنوند و جز راستی و درستی نگویند، دست و پای ایشان ببند عصمت و رعایت بسته تا نشست و خاست و رفت و خواست ایشان جز بر وفق فرمان نبود، اینست بیان آن کلمه که در خبر صحیح است: کنت له سمعا و بصرا، چنانکه دوستی مر دوستی را گوید تو دیده منی و جان منی و تن منی، همچنین سمع و بصر مؤمن در تحت رایت ولایت حقیقت آید تا بگوش خرد جز آن نشنود که رضای دوست بود و جز آن ننگرد که مراد دوست بود و جز آن نگوید که بفرمان دوست بود، آن گه مر او را از درگاه عزت این خلعت دهند که هر چه وی میکند اندر تقریب لطف بخود حواله میکند، نبینی که مصطفی (ص) را گفت در تنزیل مجید: «فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَ مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَى»، فعل از رسول (ص) حاصل آمد از روی صورت، لکن چون

رسول اندر حمایت عصمت بود و تحت رایت ولایت حقیقت بود و فعل وی جز بفرمان نبود، الله تعالی مر آن فعل را بوصف خود حوالت کرد تا معلوم گردد که صادقان عاشقان پی جز بفرمان ننهند و همیشه خود را در دام شریعت و بند حقیقت محکم دارند، نام خداوند مونس ایشان، و ذکر خداوند پیشه ایشان، و رضاء خداوند قبله ایشان، و مهر خداوند در دل ایشان، اینست که ربّ العالمین بفضل خود گفت با ایشان که: «وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَ خَيْرٌ أَمْلاً».

### ه النوبة الاولى

قوله تعالى: «وَيَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبَالَ» یاد کن آن روز که کوهها را در رفتن آریم، «وَتَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً» و اندرون زمین بینی بر روی زمین آمده، «وَوَحَشَرْنَا هُمْ» و فراهم آریم ایشان را، «فَلَمْ يُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا (٤٧)» و پس نگذاریم که از ایشان در زیر زمین کس ماند.

«عُرِضُوا عَلَى رَبِّكَ» و عرض کنند ایشان را بر خداوند تو، «ا» صفها بر کشیده، «ذُ جِنُّمُونَا» و گویند ایشان را آمدید بما، «ا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ» چنان که شما را آفریدیم روز پیشین، «زَعَمْتُمْ» بلکه چنین میگفتید بپنداشت، «نَجْعَلْ لَكُمْ مَوْعِدًا (٤٨)» که ما شما را روز وعده ننهادیم.

«وَوَضِعَ الْكِتَابُ» و نامه در دست خواننده نهند، «فَقَرَى الْمُجْرِمِينَ مَشْفِقِينَ» کافران را بینی ترسان و لرزان، «مِمَّا فِيهِ» از آنچه در آن روز است و از آنچه در آن نامه است، «وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا» و گویند ای وای بر ما، نفرینا بر ما، «ما لِهَذَا الْكِتَابِ» چیست این نامه را، چه حالست این نامه؟ «لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَ لَا كَبِيرَةً» فرو نمیگذارد این نامه از کرد ما نه خرد و نه بزرگ، «إِلَّا أَحْصَاهَا» مگر که همه را در شمار آورده، «وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا» و هر چه کردند همه در پیش خود یابند، «وَوَلَا يَظُنُّ رَبُّكَ أَحَدًا (٤٩)» و ستم نکند خداوند تو بر کس.

«وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ» فریشتگان را گفتیم سجود کنید آدم را، «فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ» سجود کردند مگر ابلیس، «كَانَ مِنَ الْجِنَّ» وی از جن بود در خلقت، «فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ» از فرمان برداری خداوند خویش بیرون شد، «أَفْتَنَّاخُذُونَهُ وَ ذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي» او را و نژاد او را بخدایان و یاران می‌گیرید فرود از من؟ «وَ هُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ» و ایشان شما را دشمنانند، «بئسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا (٥٠)» بد بدلی است ستمکاران را ابلیس از خداوند ایشان.

«ما أَنشَدْنَهُمْ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» حاضر نکردم من ایشان را که آسمان را می‌آفریدم و نه آن گه که زمین می‌آفریدم، «وَ لَا خَلْقَ أَنفُسِهِمْ» و نه آن گه که ایشان را می‌آفریدم، «وَ مَا كُنْتُ مُنْخِذَ الْمُضِلِّينَ عَصُدًا (٥١)» و هرگز بیراه کنندگان را یار گیرنده نبودم.

«وَ يَوْمَ يَقُولُ نَادُوا» و آن روز که گوید آواز دهید و خوانید «شُرَكَائِيَ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ» این انبازان من که میگفتید بدروغ، «فَدَعَوْهُمْ» خوانند آن انبازان را، «فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ» و ایشان را پاسخ نکنند و بکار نیابند، «وَ جَعَلْنَا بَيْنَهُمْ مَوْبِقًا (٥٢)» و میان ایشان کاری پدید آید که در سر آن شوند.

«وَرَأَى الْمُجْرِمُونَ النَّارَ» و کافران آتش بینند، «فَطُؤُوا أَنَّهُمْ مَوَاقِعُهَا» و بدانند که در افتادند در آن و شدنی اند بآن، «وَلَمْ يَجِدُوا عَنْهَا مَصْرِفًا (۵۳)» و از آن باز گردانیدن روی را جای نیابند.

«وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِلنَّاسِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ» از روی بر وی گردانیدیم درین قرآن مردمان را از هر گونه‌ای، «وَوَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا (۵۴)» و آدمی پیچنده تر همه چیزست و ستیهنده تر.

«وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا» باز نداشت مردمان را که بگرویدند، «إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَى» آن گه که بایشان آمد پیغام و رساننده، «وَيَسْتَغْفِرُوا رَبَّهُمْ» و از کفر توبه کردند، «إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمْ سُنَّةُ الْأُولَى» مگر تا بایشان آید هم چنان راست که بکافران پیشینیان آمد از مثلثات و عبر، «أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ قُبُلًا (۵۵)» یا عذاب بایشان آید برابر و رویاروی آشکارا.

«وَمَا تُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ» و نفرستیم ما فرستادگان، «إِلَّا مُبَشِّرِينَ» مگر بشارت دهان، «وَمُنذِرِينَ» و بیم نماینده و ترساننده، «وَيُجَادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْبَاطِلِ» و بیکار میجویند و می‌پیچند کافران بکفر و دروغ، «لِيُذِخُوا بِهِ الْحَقَّ» تا بیوکندند و باطل کنند بیکار خویش حق را، «وَأَتَّخَذُوا آيَاتِي وَمَا أَنْذَرُوا هُزُوعًا (۵۶)» و سخنان من و وعید من بافسوس گرفتند.

«وَمَنْ أَظْلَمُ» و کیست ستمکارتر، «مِمَّنْ دُكِّرَ آيَاتِ رَبِّهِ» از آن کس که پند دهند او را بسخنان خداوند او، «فَأَعْرَضَ عَنْهَا» و روی گرداند از آن، «وَوَسَّيَ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ» و فراموش کرد کرده‌های خویش، «إِنَّا جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ» ما بر دلهای ایشان غلافها و پرده‌ها او کنديم تا این پیغام و این سخن در نیابند، «وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا» و در گوشهای ایشان بار و کری افکنديم، «وَوَإِنْ تَدْعُهُمْ إِلَى الْهُدَى» و اگر ایشان را با راست راهی خوانی، «فَلَنْ يَهْتَدُوا إِذًا أَبَدًا (۵۷)» راه نیابند ایشان هرگز.

«وَرَبُّكَ الْعَفْوُ ذُو الرَّحْمَةِ» و خداوند تو است آن آمرزگار عیب پوش با مهربانی، «لَوْ يُؤَاخِذُهُمْ بِمَا كَسَبُوا» اگر ایشان را درین جهان فرا گیرد بآنچه کردند، «لَعَجَلَ لَهُمُ الْعَذَابَ» ایشان را هم در دنیا بدوزخ شتاباند، «بَلْ لَهُمْ مَوْعِدٌ» نه که ایشان را هنگامی است و روزی، «لَنْ يَجِدُوا مِنْ دُونِهِ مَوْئِلًا (۵۸)» چون عذاب بایشان رسد از پیش آن رستنگاهی نیابند.

«وَتِلْكَ الْقُرَى» آنک آن شهرها، «أَهْلَكْنَاهُمْ لَمَّا ظَلَمُوا» هلاک کردیم ایشان را آن گه که ستم کردند بر خود، «وَجَعَلْنَا لِمَهْلِكِهِمْ مَوْعِدًا (۵۹)» و هلاک کردن ایشان را هنگامها نهادیم.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: «وَيَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبَالَ» ای و اذکر یوم نسیر الجبال عن وجه الارض فنقلعها قلعا و نسیرها کما نسیر السحاب فی الدنيا یاد کن ای محمد آن روز که از هول رستاخیز این کوه‌های عالم بر کنیم و چنانک میغ بر هوا روان کرده‌ایم آن را روان کنیم، قراءت مکی و شامی و ابو عمرو «تسیر» بتا است و ضم آن و فتح یا «الجبال» برفع لام علی اسناد الفعل الی المفعول به و لکونه جماعه انث الفاعل یعنی آن روز که کوه‌ها روان گردانند، چنانک جای دیگر گفت: «وَسَيَّرَتِ الْجِبَالَ فَكَانَتْ سَرَابًا وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ»، «وَوَتَرَى الْأَرْضَ

بارزَةً» ای ظاهره ليس عليها شيء من جبل و لا شجر و لا شيء يسترها ليرى بعضهم بعضا. و قيل «بارزَةً» ای برز الذين كانوا فى بطنها فصاروا على ظهرها، «وَ حَشَرْنَاَهُمْ» يعنى الموتى من المؤمنين و الكافرين الى الموقف و الحساب، «فَلَمْ نُعَادِرْ» ای لم نترك، «مِنْهُمْ أَحَدًا».

«عُرِضُوا عَلَى رَبِّكَ صَفًّا» ای صفوفًا، كقوله: «نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا» ای اطفالًا يعنى كلّ زمرة و امة صفّ. و قيل «أ» ای قيامًا، «ذُ جِئْتُمُونَا» بلفظ عام است و بمعنى خاص، ای يقال للكفار «ذُ جِئْتُمُونَا كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ»

آمدید بما چنانک شما را آفریدیم روز نخستین یکان یکان، پای برهنه و سر برهنه بی هیچ پوشش، چنانک در خبرست: ما على احد منهم قشرة، ای شيء من كسوة. و روى انهم يحشرون حفاة عراة عزلا، همانست كه آنجا گفتم: «وَ لَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَى كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ» ثم قال: «زَعَمْتُمْ»

این بل بجای واو عطفست يعنى و زعمتم، منکران بعث را میگوید: «و زعمتم ان لا نفي بوعدنا فى اعادتکم»، و قيل الموعد ها هنا مكان الوعد بالمحاسبة.

«وَ وُضِعَ الْكِتَابُ» ای اقيم الحساب و نصب الميزان، این چنانست كه پارسيان گویند دیوان بنهادند آن گه كه خراج سندن گیرند، و قيل: «وُضِعَ الْكِتَابُ» يعنى كتاب الاعمال فى يد صاحبه فى يمينه او شماله و هو ما كتبه الحفظة عليه، «فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ» ای المشركين، «مُشْفِقِينَ» ای خائفين، «مِمَّا فِيهِ» من الاعمال السيئة، «وَ يَقُولُونَ» عند وقوعهم فى الهلكة، «يَا وَيْلَتَنَا» هذه التاء تزداد فى الويل احيانا كما تزداد فى ثم، و این كلمه تفجع است سخن درد زدگان و مصیبت رسیدگان، گویند ويل بر ما این چه حالست و این چه نامه، «ما لهذا الْكِتَابِ لَا يُعَادِرُ صَغِيرَةً وَ لَا كَبِيرَةً» من ذنوبنا، و قيل بل جميع اعماله مكتوب فيه.

قال ابن عباس الصغيرة التيسم و الكبيرة القهقهة. و قال سعيد بن جبیر الصغيرة اللمم و التجميش و المسيس و القبله و الكبيرة الزنا و الواقعة، «إِلَّا أَحْصَاهَا» قال ابن عباس علمها، و قال السدى كتبها و اثبتها، و قال مقاتل حفظها و عدّها.

و ضرب رسول الله (ص) لصغائر الذنوب مثلا، فقال: كمثل قوم انطلقوا يسيرون حتى نزلوا بفلاة من الارض و حضر صنيع القوم فانطلق كل واحد منهم يحتطب فجعل الرجل منهم يأتى بالعود و يجى الرجل بالعودين حتى جمعوا سوادا و اججوا نارا و انّ الذنب الصغیر يجتمع على صاحبه حتى تهلكه، «وَ وَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا» مكتوبا. و قيل جزاء «ما عملوا حاضرا و لا يظلم ربك أحدا» بزيادة العذاب او نقصان الثواب، و صحّ فى الخبر من نوقش فى الحساب عذب، ثم انّ الله سبحانه امر نبيه (ص) ان يذكر لهؤلاء المتكبرين عن مجالسة الفقراء قصة ابليس و ما اورثه من الكبر فقال: «وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ» ابن عباس گفت: قومی فریشتگانند كه ایشان را جن گویند از نار السموم آفریده‌اند ایشان را و دیگر فریشتگان را از نور پاك آفریده‌اند، ابليس از آن قوم است كه ایشان را از نار السموم آفریدند. و قيل الملائكة خلقوا من الریح و هم روحانيون و ابليس و سائر الجنّ من النار. و بروایتی دیگر از

ابن عباس نسبت وی با جنان است از آنکه روزگاری خازن بهشت بوده یعنی که جنی است چنانکه گویند مگی و مدنی است. شهر بن حوشب گفت: ابلیس از آن قوم جن بود که ساکنان زمین بودند، فریشتگان او را با سیری گرفتند و با آسمان بردند و هرگز وی از فریشتگان نبود، و گفته اند ابلیس اصل جن است و پدر ایشان، هم چنان که آدم اصل انس است و پدر ایشان و این جن نامی است که هم بر فریشتگان افتد هم بر جان و هم بر شیاطین لاجتناهم جميعا عن اعین الناظرین، پس این جن که نسبت ابلیس با ایشانست شیاطین اند و ابلیس پدر ایشان و اصل ایشانست و نام وی بسریانی عزازیل است و عبری حارث و له زوجة و ذریة، لقوله: «أَفْتَنَّا ذُرِّيَّتَهُ وَ ذُرِّيَّتَهُ».

قال مجاهد فمن ذریة ابلیس لاقیس و ولهان و هما صاحبا الطهارة و الصلابة و الهفاف و مرة و به یکنی و زلنبون و هو صاحب الاسواق، و تیر و هو صاحب المصائب، و الاعور و هو صاحب ابواب الربوا، و مسوط و هو صاحب الاخبار یأتی بها فیلقیها فی افواه الناس و لا یجدون لها اصلا، و داسم و هو الذی اذا دخل الرجل بینه فلم یسلم و لم یذکر اسم الله یضره من المتاع ما لم یرفع او نجس موضعه و اذا اکل و لم یذکر اسم الله اکل معه.

قال قتادة انهم يتوالدون كما يتوالد بنو آدم، قال الله تعالى لابليس انی لا اخلق لآدم ذریة انا ذرات لك مثلها فلیس من ولد آدم احد الا له شیطان قد قرن به، «ففسق عن امر ربّه» ای خرج عن طاعة ربّه و الفسوق الخروج و الفاسق الخارج عن الطاعة، ثم جعل اسما لكل خارج الى سوء عادة و سمی رسول الله (ص) سباع الطیر و نوات السموم فسقة و سمی الفارة فاسقة و الوزغة فویسقة، «أَفْتَنَّا ذُرِّيَّتَهُ وَ ذُرِّيَّتَهُ اَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي» فتطیعونهم فی معصیتی، «وَ هُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ» كما كان لابیكم عدوا، «بئس لِلظالمینَ بَدَلًا» بئس البديل من الله ابليس و ذریته و بئس البديل معصية الله من طاعته و بئس البديل النار من الجنة.

«ما أشهدتهم» ای ما احضرتهم یعنی ابليس و ذریته. و قيل الكفار اجمع، و قيل الملائكة، «خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ» فاستعین بهم علی خلقهما او اشاورهم فیهم، «وَ لَا خَلْقَ أَنْفُسِهِمْ» و لا استعنت ببعضهم علی خلق بعض. و قيل ما اعلمتم خلق انفسهم فكيف یعلمون خلق غیرهم، اخبر جلّ جلاله عن کمال قدرته و استغناؤه عن الانصار و الاعوان فیما خلق، «وَ مَا كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا» اعوانا لاستغنائی بقدرتی عن الاعوان و الانصار لانّ من استغنی عن معونة الاولیاء بعظیم سلطانه و کمال قدرته كان اشدّ استغناء عن معونة الاعداء، و در شواذ خوانده اند: «وَ مَا كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا» بفتح تا و خاء، و معنی آنست که هرگز بی راه کنندگان را یار مباش همچنانکه موسی (ع) گفت: «رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيرًا لِلْمُجْرِمِينَ» العَضُدُ و الظهر و الیَدُ هذه الثلاثة کنایات عن العون و الظهیر، یقال عضده یعضده اذا اعانه، و فی الدعاء: اللهم انت عضدی و نصیری.

«وَ یَوْمَ یَقُولُ» قرأ حمزة «نقول» بالنون یعنی یقول الله للكفار، «نادوا» ادعوا بصوت عال، «شُرکائیَ الَّذینَ زَعَمْتُمْ» ای زعمتم انها لی شرکاء لیمنعوکم من عذابی، «فَدَعَوْهُمْ» فنادوهم لا یمین لهم علی اضلالهم

آيَاهُمْ، «فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ» و استغاثوهم فلم يغيثوهم لكونها جمادا. و قيل لشغلهم بانفسهم، «وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ» و بين الكفار و آلهتهم. و قيل بين اهل الهدى و الضلالة، «مَوْبِقًا» يعنى امرا أوبقهم اى اهلكهم، يقال يضرب بينهم واد فيبقى المشركون فى عدوة و الشركاء فى عدوة.

و قال عبد الله بن عمر: و هو واد عميق فى جهنم يفرق به يوم القيامة بين اهل لا اله الا الله و بين من سواهم. و قال عكرمة: هو نهر فى النار يسيل نارا على حافيته حيات مثل البغال الدهم فاذا ثاورت اليهم لتأخذهم استغاثوا بالاقترام فى النار منها. و قيل هو واد فى جهنم من قيح و دم. و قيل البين ها هنا بمعنى الوصال اى تواصلهم فى الدنيا صار مهلكا لهم. و قيل الموبق الموعد، لقوله: «وَجَعَلْنَا لِمَهْلِكِهِمْ مَوْعِدًا» و اصله من وبق يبق و وبق يوبق اذا هلك و أوبقه اى اهلكه، و يقال للكبائر من الذنوب الموبقات.

و فى الحديث اجتنبوا السبع الموبقات: الشرك بالله، و السحر، و قتل النفس التي حرم الله الا بالحق، و اكل الربوا، و اكل مال اليتيم، و التولى يوم الزحف، و قذف المحصنات الغافلات.

«وَرَأَى الْمُجْرِمُونَ النَّارَ» عاينوها، «فَطَنُوا» ايقنوا، «أَنَّهُمْ مُّوَقَّعُوهَا» اى واقعون فيها و داخلوها من وقع اذا سقط، «وَلَمْ يَجِدُوا» يعنى الكفار. و قيل الاصنام، «عَنَّا» اى عن النار، «مَصْرَفًا» موضعا يعدلون اليه لاحاطتها بهم من كل جانب.

روى ابو سعيد الخدرى ان رسول الله (ص) قال ان الكافر ليرى جهنم فيظن انها موقعة من مسيرة اربعين سنة.

«وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِلنَّاسِ» اى رددنا القول فيه مرّة بعد اخرى، «مِنْ كُلِّ مَثَلٍ» يحتاجون اليه ليتذكروا و يتعظوا، «وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ» خلقه الله، «جَدَلًا» اى جدالا و حجاجا و خصاما، قيل اراد به الكافر اى بن خلف الجمحى، و قيل النضر بن الحارث، و قيل اراد به الانسان على العموم، فان قيل و هل يجادل غير الانسان حتى قال «وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا»؟ فالجواب ان ابلّيس قد جادل و ان كل ما يعقل من الملائكة و الجنّ يجادل و الانسان اكثر هذه الاشياء جدلا و صحّ من رواية الزهرى عن على بن الحسين عن ابيه عن على بن ابي طالب (ع) ان رسول الله (ص) طرقه و فاطمة و قال الا قوما فصليا فقام علىّ و به لوثة من نعاس و هو يقول انفسنا بيد الله فاذا شاء ان يبعثنا بعثنا فانصرف رسول الله (ص) و هو يضرب فخذة و يقول: «وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا».

«وَمَا مَنَعَ النَّاسَ» اهل مكة «أَنْ يُؤْمِنُوا» يعنى من ان يؤمنوا، «إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَى» القرآن و الاسلام و محمد (ص)، «وَلَا يَسْتَغْفِرُوا» يعنى و من ان يستغفروا، «رَبَّهُمْ» و يتوبوا من كفرهم، «إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ» اى ما منعهم من الايمان و الاستغفار الا اتيان سنة الاولين و هو الاستيصال، و قيل الا انتظار العذاب، يعنى ان الله قرّر عليهم العذاب فذلك الذى منعهم من الايمان، «أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ قُبُلًا» عيانا، يعنى القتل يوم بدر، قبلا بضمّتين كوفى جمع قبيل يعنى قبيل قبلا اى صنفا صنفا يتلوا بعضها بعضا، و قرأ الباقون قبلا بكسر القاف و فتح الباء اى معاينة و مقابلة، و فى الحديث: ان الله تعالى كلم آدم قبلا.

«وَمَا تُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ» المؤمنین بالجَنَّةِ، «وَمُنذِرِينَ» الكافرین النَّارِ، «وَيُجَادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْبَاطِلِ» فی طلب الآيات و دفع النبوات.

قال ابن جریر جدالهم بالباطل سؤالهم النَّبِيَّ (ص) عن اصحاب الكهف و ذی القرنین و الروح تعنتا. و قيل يريد المستهزئين المقتسمين جادلوا فی القرآن، «لِيُذْخِرُوا بِهِ» لِيُبْطِلُوا بِجِدَالِهِمْ، «الْحَقُّ» یعنی القرآن و النبوة و اصل الذَّحْضُ الزَّلْقُ، يقال دحضت رجله ای زلقت و فی الدعاء: اللهم ثبت قدمی يوم تدحض الاقدام، و معنى قوله تعالى: «حُجِّنْهُمْ دَاحِضَةً» ای باطله، «وَأَخَذُوا آيَاتِي» یعنی القرآن، «وَمَا أَنْزَرُوا» من النَّارِ، «هُزُوا» استهزاء و باطلا و لعبا.

«وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ دُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ» و عطف و تلى عليه القرآن، «فَأَعْرَضَ عَنْهَا»

و ترك قبولها و صار عنها فی عرض ای ناحية «وَنَسِيَ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ» ای غفل عن ذنوبه السالفة، و فی الخبر: هذه يداى و ما جنيت بهما على نفسى. ثم ذكر حالهم فقال: «إِنَّا جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً» جمع كنان ای غشاوة، «أَنْ يَفْقَهُوهُ» یعنی كراهة ان يفقهوه و لنلا يفقهوه، «وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا» ثقلا و صمما عن استماع الحق، «وَأِنْ تَدْعُهُمْ» یا محمد، «إِلَى الْهُدَى» الايمان و القرآن، «فَلَنْ يَهْتَدُوا إِذًا أَبَدًا» ای بعد الاكِنَّة و الوقر. «وَرَبُّكَ الْعَفْوَرُ ذُو الرَّحْمَةِ» فلا يعجل بالعقوبة، «لَوْ يُؤَاخِذُهُمْ بِمَا كَسَبُوا» بكفرهم، «لَعَجَّلَ لَهُمُ الْعَذَابَ» فی الدنيا، «بَلْ لَهُمْ مَوْعِدٌ» یعنی القيامة و البعث و الحساب. «لَنْ يَجِدُوا مِنْ دُونِهِ مَوْئِلًا» یعنی موضع نجاة، يقال وال ينل ای نجا.

«وَتِلْكَ الْقُرَى أَهْلَكْنَاهُمْ» يريد قوم نوح و عادا و ثمود، «لَمَّا ظَلَمُوا» كفروا، «وَجَعَلْنَا لِمَهْلِكِهِمْ» بفتح الميم و كسر اللام قراءة حفص على انه وقت الهلاك و زمانه ای جعلنا لوقت هلاكهم موعدا، و قرأ يحيى عن ابى بكر: «لِمَهْلِكِهِمْ» بفتحتين على انه مصدر هلك ای جعلنا لهلاكهم موعدا، و قرأ الباقون «لِمَهْلِكِهِمْ» بضم الميم و فتح اللام و هو الاهلاك، يقال اهلكته اهلaka و مهلكا ای جعلنا لاهلاكنا اياهم، «مَوْعِدًا» ای ميقاتا و اجلا عندنا فلما بلغوه جاءهم العذاب.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: «يَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبَالَ» ان روز كه مملكت دنيا بردارند و سرا پرده عقبى بززند و از هول رستاخيز كوهها فرا رفتن آيد، زمين فرا جنبش آيد، آسمانها در گردش آيد، عرش عظيم بصحراى قيامت بيرون آرند و بساط قهر بگسترانند و ايوان كبريا بر كشدند و ترازوى عدل در آويزند و زمين را فرمان دهند كه ای زمين وديعتها بيرون ده، زمين بر خود بلرزد، وديعت باز سپارد، يكي را بينى كه از زمين بر آيد چنانك خاكستر از ميان آتش، ديگرى را بينى از لحد برآيد چنانك در از ميان صدف، همى روند تا بمحشر و عرض دهند ايشان را بر خداوند اكبر چنانك گفت جل جلاله: «عُرِضُوا عَلَى رَبِّكَ صَفًّا»

، ای پيران ناپاك شرم داريد از آن كه شما را بر الله تعالى عرض كنند و سرپوش زراقى از روى كار شما بردارند كه: «فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ». ای جوانان با جهل پر غفلت بترسيد از آن ساعت كه دوزخ آشفته و



زندآن عدل بعرضات حاضر كند كه: «تَكَادُ تَمَيَّرُ مِنَ الْعَيْظِ» اى عالمان بى امانت، اى قرآيان بى دىانت پرهيزيد از آن روز كه: «تُبْلَى السَّرَائِرُ وَ تَكشِف الضَّمائرُ»، اى خداوندان تخت و جاه و كلاه بينديشيد از آن ترازوى عدل و ديوان مظالم قيامت كه: «وَ وَضِعَ الْكِتَابُ». اى عوانان ناپاك ياد كنيد آن ساعت كه نامه كردار در دست شما نهند و كرده‌هاى شما نيك و بد، خرد و بزرگ، بشما نمايند كه: «لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَ لَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا». خواجگى همه خواجگان طوقى سازند و در گردن ايشان افكنند، اميرى همه اميران قيدي گردانند و بر پايه‌هاى ايشان نهند و از نهاد هر يكى دوزخى بر آرند و هر يكى را بخود عقوبت كنند، آتش نوميدي در خرمنهاى خلاق زنده و همه از يكديگر تبراً جويند، عاصيان خيمه اندوه و ندامت زنند، آفتاب و ماه و سيارات را بدود هيبت سياه روى گردانند و بر قدر مايه هر كسى با وى معاملت كنند و داد مظلوم از ظالم بستانند، نه مزد مظلوم از آنچه سزاي اوست بكاهند، نه عقوبت ظالم بر سزاي وى بيفزايند، اينست كه ربّ العالمين گفت: «وَ لَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا».

«ما أَشْهَدُهُمْ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لَا خَلْقَ أَنْفُسِهِمْ» خداوند حكيم پادشاه نامدار عظيم، در اين آيت از استغناء جلال خود خبر ميدهد و فردا نيّت و وحدانيت خود بكمال عزّ خود بخلق مى‌نمايد كه نيستها را هست كنده منم، وز نبود بود آورنده منم، و از آغاز نو سازنده منم، پديد آورنده مايه از هر كار منم، كنده هر هست چنان كه سزاوار منم، چون آسمان و زمين و خلق آفريدم، تنها خود بودم بى قلت، دانا بودم بى علت، توانا بودم بى حيلت، نه مرا انباز بود و نه كس با من يار بود، بى نياز از خلق در كردگارى، يكتا بحق در آفريدگارى، اى مرد طالب اگر نشانى ميطلبى از ما، اين هفت قبه اخضر بر يكديگر بى عمادى برداشته نشان قدرت ما است و اين هفت كله اغبر بر سر آب بداشته بيان حكمت ما است، اكنون اندرين نشان قدرت و بيان حكمت نظاره ميكن و شناخت جلال عزت و دريافت كنه عظمت ما بر ما حوالت ميكن كه آن نه بر حدّ فهم عاقلانست و نه جاي مشورت دانايان است و نه درگاه تأويل عالمان است: اذا تقاصرت علوم الخلق عن العلم بانفسهم فكيف تحيط علومهم بحقائق الصّمديّة و استحقاقه لنعوت الرّبوبيّة، يقول اللّهُ تعالى: «ما أَشْهَدُهُمْ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لَا خَلْقَ أَنْفُسِهِمْ» فلم يملك اللّهُ الخليفة علم نفسها فى نفسها فكيف تدرّك شيئاً من صفات مالِكها.

### ٦ النوبة الاولى

قوله تعالى: «وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَتَاهُ» ياد كن اى محمد كه موسى شاگرد خویش را گفت: «لَا أَبْرَحُ حَتَّى أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ» ميخواهم رفت بر دوام تا آن گه كه بدو دريا رسم بهم، «أَوْ أَمْضِيَ حُقْبًا (٦٠)» يا مى‌روم هشتاد سال.

«فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنَهُمَا» چون بهم آمدنگاه آن دو دريا رسيدند، «نَسِيَا حُوتَهُمَا» ماهى خویش را فراموش كردند آنجا، «فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا (٦١)» و ماهى راه دريا گرفت و در آب شد.

«فَلَمَّا جَاوَزَا» چون بر گذشتند، «قَالَ لِقَتَاهُ» موسى گفت شاگرد خویش را، «آتِنَا غَدَاءَنَا» اين چاشت ما

بیار، «لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا (۶۲)» که ازین مقدار افزونی که رفتیم سخت ماندگی دیدیم. «قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ» گفت دیدی آن گه که من با پناه سنگ شدم، «فَأِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ» من ماهی را آنجا فراموش کردم، «وَمَا أُنْسَانِيَهُ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ» و بر من فراموش نکرد که ترا خبر کردمی مگر دیو، «وَ اتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا (۶۳)» و ماهی در آب راه خویش گرفت راه گرفتنی شگفت.

«قَالَ ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبْعُ» موسی (ع) گفت آنجا که آن ماهی گذاشتی ما آنجا می‌جستیم، «فَارْتَدَّا عَلَى آثَارِهِمَا قَصَصًا (۶۴)» باز گشتند بر پی پی بیس باز پی جویان.

«فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا» یافتند رهی را از رهیگان ما، «آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِزِّنَا» که او را دانشی دادیم از نزدیک خویش، «وَوَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا (۶۵)» و در او آموختیم از نزدیک خویش دانشی.

«قَالَ لَهُ مُوسَى هَلْ أَتَّبِعُكَ» موسی گفت وی را ترا پس رو باشم و بتو پی بر، «عَلَى أَنْ تُعَلِّمَنِي» بر آنچه در من آموزی، «مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا (۶۶)» از آنچه در تو آموختند بر راستی.

«قَالَ» گفت، «إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا (۶۷)» تو با من شکیبایی نتوانی.

«وَكَيْفَ تَصْبِرُ» و شکیبایی چون کنی، «عَلَى مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا (۶۸)» بر چیزی و کاری که بدانش خویش بآن نرسی

«قَالَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا» موسی (ع) گفت مگر که مرا شکیبا یابی اگر خدای تعالی خواهد، «وَأَعْصِي لَكَ أَمْرًا (۶۹)» و در هیچ فرمان از تو عاصی نشوم و سر نکشم.

«قَالَ فَإِنِ اتَّبَعْتَنِي» خضر گفت اگر میخواهی مرا و بر پی من می‌روی، «فَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ» نگر از من هیچیز نپرسی البته، «حَتَّىٰ أَحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا (۷۰)» تا من ترا نو بنو میگویم که چه بود که من کردم.

«فَانطَلَقَا» رفت موسی و خضر بهم، «حَتَّىٰ إِذَا رَكِبَا فِي السَّفِينَةِ» تا آن گه که در کشتی نشستند، «خَرَقَهَا» کشتی را سوراخ کرد، «قَالَ أَخْرَقْتُهَا لِئُغْرَقَ أَهْلُهَا» موسی گفت کشتی بشکستی تا مردمان آن را بآب بکشی، «لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا إِمْرًا (۷۱)» کاری آوردی سخت شگفت و بر دل گران.

«قَالَ أَلَمْ أَقُلْ» خضر گفت نه گفته بودم «إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا (۷۲)» که تو با من شکیبایی نتوانی.

«قَالَ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ» موسی گفت مگیر مرا بآنچه فراموش کردم، «وَوَلَا تُرْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا (۷۳)» و در کار من دشواری فرا سر من منشان.

«فَانطَلَقَا» رفتند هر دو، «حَتَّىٰ إِذَا لَقِيَا غُلَامًا» تا آن گه که نوجوانی را دیدند، «فَقَتَلَهُ» خضر بکشت او را، «قَالَ أَقْتَلْتُ نَفْسًا زَكِيَّةً» موسی گفت بکشتی تنی را بی عیب، «بِغَيْرِ نَفْسٍ» بی قصاصی بروی، «لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نُكْرًا (۷۴)» باز آوردی چیزی ناپسندیده‌تر از پیشین.

«قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكَ» خضر گفت نه گفته‌ام ترا، «إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا (۷۵)» که تو با من شکیبایی

نتوانی.

«قَالَ إِنَّ سَأَلْتُكَ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا» موسی گفت دیگر نپرسم از هیچیز که تو کنی، «فَلَا تُصَاحِبْنِي» پس ازین با من یار مباش، «قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا (۷۶)» در برینش خویش از من بعدر خویش رسیدی بنزدیک من.

«فَانطَلَقَا» رفتند هر دو، «حَتَّى إِذَا أَتِيَا أَهْلَ قَرْيَةٍ» تا آن گه که بشهری رسیدند، «اسْتَطَعَا أَهْلُهَا» از مردمان آن خوردنی خواستند، «فَأَبَوْا أَنْ يُضَيِّقُوا لَهُمَا» باز نشستند که ایشان را مهمان داشتندی، «فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا» در آن شهر دیواری یافتند، «يُرِيدُ أَنْ يَنْفَضَّ» می‌خواست که بیفتد از بیخ، «فَأَقَامَهُ» خضر دست بآن باز نهاد و با جای برد، «قَالَ لَوْ شِئْتَ» موسی گفت اگر تو خواستی، «لَاتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا (۷۷)» برین راست کردن دیوار از ایشان مزدی خواستی.

«قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ» خضر گفت اینست وقت فراق میان من و تو، «سَأَنْبِتُكَ» پس اکنون خبر کنم ترا، «بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا (۷۸)» بمعنی آنچه تو بر آن شکیبایی نتوانستی کرد.

«أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ» اما آن کشتی از آن قومی درویشان بود، «يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ» که کار میکردند در آن و بغله آن می‌زیستند، «فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا» خواستم که آن را معیب کنم، «وَوَكَانَ وِرَاءَهُمْ مَلِكٌ» و در راه ایشان پادشاهی بود، «يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا (۷۹)» که هر کشتی که بی عیب بودی می‌بگرفت بناحق.

«وَأَمَّا الْغُلَامُ» و اما آن نوجوان، «فَكَانَ أَبُوهُ مُؤْمِنِينَ» پدر و مادر وی گرویدگان بودند، «فَخَشِينَا أَنْ يُرْهِقَهُمَا» دانستیم که اگر آن پسر بماند فرا سر ایشان نشاند، «طُغْيَانًا وَكُفْرًا (۸۰)» ناپاکی و ناگرویدگی. «فَأَرَدْنَا أَنْ يُبَدِّلَهُمَا رَبُّهُمَا» خواستیم که بدل دهد الله تعالی ایشان را از آن پسر، «خَيْرًا مِنْهُ زَكَاءٌ» فرزندی به از او در هنر، «وَأَقْرَبَ رُحْمًا (۸۱)» و نزدیکتر ببخشایش.

«وَأَمَّا الْجِدَارُ» و اما آن دیوار، «فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ» آن دو نارسیده پدر مرده بود در آن شارستان، «وَوَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا» و زیر آن دیوار آن دو یتیم را گنجی بود، «وَوَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا» و پدر ایشان مردی نیکمرد بود، «فَأَرَادَ رَبُّكَ» خواست خداوند تو، «أَنْ يُبَدِّلَهُمَا» که آن دو یتیم بمردی رسند، «وَيَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا» و آن گنج خویش بیرون آرند، «رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ» بخشایشی بود از خداوند تو، «وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي» و هر چه من کردم از این که دیدی از کار خود نکردم، «ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا (۸۲)» اینست معنی آنک تو بر آن شکیبایی نتوانستی.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: «وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَتَاهُ» ای اذکر اذ قال فان فی ذلك عبرة لمن اعتبر، «قَالَ مُوسَى لِقَتَاهُ» یعنی لغلامه و غلام الرجل تابعه الذي يتخرج به و هو التلميذ و هو يوشع بن نون بن افرائيم بن ميشا و ميشا هو موسی بن يوسف بن يعقوب و كان يوشع نبی بنی اسرائیل من بعد موسی و هو الذي وقفت عليه الشمس حتى

صلى العصر فى مغزاة كان غزاها حتى ادرك الصلاة. و قال بعضهم فتاه كان مملوكا و هذا قول غريب. اما ابتداء اين قصه از قول ابن عباس آنست كه موسى (ع) و بنى اسرائيل چون در مصر آرام گرفتند و آنجا مقرّ خویش ساختند، از جبار كائنات فرمان آمد: يا موسى «ذَكَرَهُمْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ» ایشان را پند ده و آن نعمتها كه بر ایشان ریختیم و نواختها كه بر ایشان.

تورات و زمین مصر جای ایشان ساختن و نعمتها بر ایشان روان داشتن، موسى ایشان را خطبه‌ای بلیغ خواند و لختی از آن نعمتها و كرامتها كه الله تعالى با وی کرده و با بنی اسرائيل بر شمرد، از مكالمت و اصطفايیت و القاء محبّت و اصطناع و غیر آن، مردی بر پای خاست گفت يا كلیم الله اين همه دانسته‌ایم و شناخته، هل من احد اعلم منك؟ در زمین هیچكس از تو داناتر و عالم‌تر هست؟ موسى (ع) گفت لا، یعنی كه هیچكس از من عالم‌تر نیست در زمین، از ربّ العزّه او را عتاب آمد باین سخن و جبرئیل از حق پیغام آورد كه انت عبدا لی بمجمع البحرين فتعلم منه فانه اعلم منك ای موسى ما را بنده ایست در مجمع البحرين از تو داناتر، رو و از وی علم آموز. موسى گفت چه نشانست او را و چگونه بوی رسم؟ گفت: ماهی مملوح بردار با غلام خویش فرا راه باش تا بشطّ بحر آنجا كه ماهی باز نیابی، او را آنجا یابی.

بروایتی دیگر از ابن عباس نقل کرده‌اند كه موسى گفت بار خدایا: ایّ عبادك احبّ اليك از بندگان خود كرا دوست‌تر داری؟ فقال الذی یدكرنی و لا ینسانی گفت بنده‌ای كه پیوسته مرا یاد كند و یاد من فرو نگذارد، موسى گفت بار خدایا: از بندگان تو كه حاكم‌تر و حكم كردن را میان خلق پسندیده‌تر؟ گفت آن كس كه حكم براستی كند بعدل و انصاف و بر پی هوای خود نرود. موسى گفت بار خدایا: از بندگان تو كه داناتر و علم وی تمامتر؟ گفت آن كس كه پیوسته علم آموزد و علم دیگران فرا علم خویش آرد تا مگر بكلمه‌ای در رسد كه وی را در دین سود دارد و او را هدی افزاید. گفت بار خدایا: اگر از بندگان تو كسی از من داناترست مرا بر وی رهنمون باش تا از او علم گیرم، گفت ای موسى مرا بنده ایست از تو داناتر در مجمع البحرين او را خضر گویند، برو از وی علم بیاموز، و نشان آنست كه ماهی مملوح در ساحل بحر آنجا كه صخره است زنده شود، آنجا كه ماهی زنده شود او را طلب كن كه او را بیابی، پس موسى و یوشع هر دو فرا راه بودند و ماهی مملوح زاد را برداشتند.

فذلك قوله عزّ و جل: «وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِفَتَاهُ» سمی فتیه لانه كان يلازمه و يخدمه، «لا أبرح» ای لا ازال، و الخبر محذوف یعنی لا ابرح ما شينا ای لا ازال اسير ای ادوم عليه و لا افتتر. و قيل لا ابرح ای لا ازول یعنی لا ازول عن حالی فى السیر حتى اصل، «حتى أبلغَ مَجْمَعِ الْبَحْرَيْنِ» حيث يلتقى بحر فارس و بحر الروم. قال محمد بن كعب اسمه طنجه، و قال ابى بن كعب افریقیة. و قيل هما بحر المشرق و المغرب اللذان يحيطان بجميع الارض. و قيل العذب و الملح. و قيل البحران من العلم و هما موسى و الخضر، «أَوْ مُضِيَّ حُفْبًا» تقدیره حتى يكون اما لقاء الخضر بمجمع البحرين و اما السیر حتى اصل اليه و ان كان حقا و الحقب سبعون سنة، و قيل ثمانون سنة، و قيل سنة بلغة قيس، و قيل برهة من الدهر غير محدودة جمعه احقاب

و كذلك الحقبة جمعها حقب.

«فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنَهُمَا» ای مجمع وصل البحرین، «نَسِيَا حُوتَهُمَا» ائما نسی الحوت احدهما و هو یوشع و ائما دخل موسى فی الکلام للصَّحبة كما قال اجیبت دعوتكما و موسى كان يدعو و ائما دخل هارون فی الکلام للصَّحبة، و كقوله: «قَالَا رَبَّنَا إِنَّنَا نَخَافُ» و كان القائل موسى و هذا وجه واسع فی العریبة.

و قيل نسب النسیان الیهما لانّ موسى نسی تعرف خبر الحوت و قد بلغ الموضع الموصوف له و نسی الفتی ان یخبره بما كان من الحوت، «فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ» ای اتخذ الحوت طریقا له من البرّ الی البحر، «سَرَبًا» ای سرب فیها سربا و السَّرَب اسم و مصدر یقال سرب یسرب سروباً و سرباً اذا دخل سرباً غیر عمیق. و قيل تقدیره فاتخذہ سبیلہ سرباً فهما مفعولان، كقوله: «وَ اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا».

و قيل بقی طریقہ كالسَّرَب و الآیة علی التقدیم و التأخیر لانّ ذهاب الحوت كان قد تقدّم علی النسیان.

موسی و یوشع بفرمان الله تعالی قصد مجمع البحرین کردند، زاد بر گرفتہ قرصی چند و ماهی مملوح خشک شده، و گفته‌اند ماهی تازه بریان کرده، و از آن پاره‌ای خورده تا مجمع البحرین رسیدند بنزدیک صخره، موسی گفت یوشع را که: امکث حتّی آتیک ساعتی درنگ کن تا من بتو باز آیم، موسی (ع) حاجتی که در پیش داشت رفت و ماهی که در زنبیل بود چون نم دریا باو رسید روح باز یافت و زنده شد و در آب شد، یوشع گفت: اذ جاء نبیّ الله حدّثته چون موسی (ع) باز آید حدیث ماهی با وی بگویم، فانسأه الشیطان، چون موسی (ع) باز آمد حدیث ماهی فراموش کرد، شیطان از یاد وی ببرد.

و گفته‌اند چشمه‌ای بود آن را ماء الحیة میگفتند، هیچ قطره‌ای از آن بمرده‌ای نرسیدی که نه در حال زنده گشتی، یوشع دست بدان برد و وضو می‌کرد، آن گه دست بیفشاند و قطره‌های آب بماهی رسید زنده گشت و در آب شد.

و عن ابی بن کعب مرفوعاً قال لَمَّا انْتَهیَا الی الصَّخْرَةِ وَضَعَا رُؤُسَهُمَا فَنَامَا وَ اضْطَرَبَ الْحَوْتُ فِی الْمَكْتَلِ فَخَرَجَ مِنْهُ فَسْقَطَ فِی الْبَحْرِ «فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِی الْبَحْرِ سَرَبًا».

«فَلَمَّا» استیقظ موسی نسی صاحبه ان یخبره بالحوت فانطلقا بقیة یومهما و لیلتهما حتّی اذا كان من الغد، «قال» موسی، «لِقَتَاهُ آتِنَا غَدَاءَنَا» ماهی چون در آب شد ربّ العالمین بکمال قدرت خویش آن راه ماهی چون طاقی نگه داشت تا در نیامیخت.

روی ابی بن کعب عن رسول الله (ص) قال انجاب الماء عن مسلك الحوت فصار كوة لم تلتئم فدخل موسى الكوة على اثر الحوت فاذا هو بالخضر، و قيل جمد الماء تحته، و قيل صار صخرًا. و قال وهب ظهر فی الماء من اثر الحوت شقّ و اخدود شبه نهر من حیث دخلت الی حیث انتهت.

پس ایشان از آن جایگاه که ماهی در آب شده بود بر گذشتند و رفتند چندانکه الله تعالی خواست و آن رفتن افزونی بود، موسی (ع) در آن رفتن افزونی گرسنه شد و بوی رنج رسید و لم یعی موسی فی سفر قطّ الا فی ذلك السفر، یوشع را گفت: «آتِنَا غَدَاءَنَا» ما نأكله بالغداة، «لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا» عناء و تعباً، و ذلك

انه القى على موسى الجوع بعد ما جاوز الصخرة ليتذكر الحوت و يرجع الى موضع طلبه.

فقال له فتاه و تذكر: «أ رأيت إذ أوتينا إلى الصخرة» و إنما كان اوى اليها يوشع لحاجته، يوشع گفت دیدی آن گه که من پناه بسنگ بردم حاجتی را که در پیش بود ماهی آنجا فراموش کردم آن گه از تیزی موسی (ع) بترسید گفت: «و ما أنسانيه إنا الشيطان أن أدكره». و قيل اعتذر بانساء الشيطان لأنه لو ذكر ذلك لموسى (ع) ما جاوز ذلك الموضع و ما ناله التصب، و المعنى شغل الشيطان قلبى بوسوسته فنسيت ان اذكره، «و اتخذ سبيله في البحر عجباً» اين سخن از يوشع است و فعل از حوت، اى اتخذ الحوت سبيله فى البحر اتخذا عجباً، و روا باشد که سخن از يوشع بود و فعل از حوت و تعجب از موسى يعنى که موسى چون قصه حوت و در شدن وى بآب بر آن صفت از يوشع شنيد شگفت بماند و تعجب کرد، و روا باشد که فعل موسى نهند: اى اتخذ موسى سبيل الحوت فى البحر عجباً، اى تعجب من ذلك. قال عبد الرحمن بن زيد اى شىء اعجب من حوت كان دهرًا من الدهور يؤكل منه ثم صار حيًا وثب فى البحر و كان شقّ حوت.

چون يوشع حديث ماهی کرد موسى (ع) گفت: «ذلك ما كنا نبغ» اى نطلب و نريد من العلامة، آن بود علامت و نشان آن که ما می جستيم، «فارتدًا» اى رجعا، «على آثارهما» الذى جاء منه، «قصصاً» يقصان الاثر اى يتبعان اثر المجيء، يقال قصّ اثره و اقتصّ على اثره قصاً و قصصاً.

«فوجدًا عبداً من عبادنا» ذكر يوشع اينجا منقطع گشت و علماء دين و اهل تفسير را پس ازین در شأن و قصه وى هيچ سخن نيست، و موسى (ع) بآن سرب در اثر ماهی ميشد تا به خضر رسيد، فاذا هو بالخضر نائماً مسجى بثوب عليه الماء كالطاق او كالقبة. و قيل كان نائماً فوق الماء عليه قطيفة خضراء قد دخلها تحت رأسها و تحت رجليه. و قيل رآه على طنفسة خضراء على وجه الماء فسلم عليه، فقال له من انت؟ فقال انا موسى بنى اسرائيل، فقال له لقد كان لك فى الثوراة علم و فى بنى اسرائيل شغل؟ قال بلى و لكن الله عزّ و جل امرنى ان آتيك و اصحبك و اتعلم منك. و قيل اسم الخضر: بلياء بن ملكان بن يقطن و الخضر لقب له، انما سمى خضرا لأنه جلس على فروة بيضاء فاهتزت تحته خضراء و القروة كلّ نبات مجتمع اذا يبس، و يقال هى الارض المرتفعة الصلبة. و قيل انما سمى خضرا لأنه اذا صلى اخضرّ ما حوله. قال سعيد الخضر امّه روميّة و ابوه فارسى.

و عن عبد الله بن شاذب قال الخضر من ولد فارس و الياس من بنى اسرائيل يلتقيان فى كلّ عام بالموسم. و روى فى بعض الاخبار ان رسول الله (ص) ذكر قصة الخضر فقال كان ابن ملك من الملوك فاراد ان يستخلفه من بعده فلم يقبل منه و لحق بجزاير البحور فطلبه ابوه فلم يقدر عليه و عن ابن ابى لهيعة انّ الخضر ابن فرعون موسى حكاة النقاش فى تفسيره و العهدة عليه، و اختلفوا فى نبوته فمنهم من قال هو نبىّ و منهم من قال هو ولىّ و اختلفوا فى حياته و الجمهور على انه حىّ بعد فى زماننا فقالوا الخضر نبىّ و الياس نبىّ و هما فى الاحياء يلتقيان فى كلّ موسم فى عرفات.

و عن عمرو بن دينار قال انّ الخضر و الياس يحييان فى الارض ما دام القرآن فى الارض فاذا رفع القرآن

ماتا. و فى الخبر عن النبى (ص) قال ان اخى الخضر ليقضى ثلث ساعات من النهار بين امم البحر و يشهد الصلوات كلها فى المسجد الحرام و يتهجّد بالسّحر عند سدّ ياجوج و ماجوج.

و روى عن محمّد بن اسحاق ان موسى صاحب الخضر هو موسى بن افرائيم بن يوسف و هذا بعيد، فانّ الصّحيح عن البخارى انّ سعيد بن جبير قال قلت لابن عباس انّ نوحا البكالى يزعم انّ موسى صاحب الخضر ليس هو موسى بنى اسرائيل، انما هو موسى آخر، قال كذب عدوّ الله. و فى بعض القصص انّ الخضر لمّا رأى يوشع بن نون شرب من ماء الحياة اخذه و جعله فى تابوت و شدّه بالرّصاص و رمى به فى موج البحر و هذا بعيد بل صرفه موسى و رده الى بنى اسرائيل و انما ذهب الى هذا من ذهب لان ذكره انقطع ها هنا.

«فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا» يعنى النبوة و العلم و الطاعة و طول الحياة، «وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا» اى علم من علم الغيب ما لم يعلم غيره.

«قَالَ لَهُ مُوسَى هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَى أَنْ تُعَلِّمَنِي» اى هل اصحبك على شرط ان تعلمنى هدى و صوابا، «مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا» قرأ بصرى «رُشْدًا» بفتح الرّاء و الشّين و قرأ الباقر «رُشْدًا» بضم الرّاء و اسكان الشّين و الرّشد و الرّشد لغتان كالبلخ و البخل و انتصاب «رُشْدًا» على انه مفعول تعلمنى، و قيل نصب لانه مفعول له اى هل اتبعك للرّشد.

«قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا» لن تصبر على صنيعى لانى علمت غيب علم ربّى، ثم اعلمه العلة فى ترك الصّبر و تدارك قلبه به، فقال: «وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَى مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا» اى على ما لم تعلمه من امر ظاهره منكر و باطنه بخلاف ظاهره، و انتصاب «خُبْرًا» على المصدر لانّ معنى لم تحط به خبرا لم تخبره خبرا، يقال خبرت الشيء اخبره و اخبرته اذا استقصيت علمه و خبره.

«قَالَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا» عن الانكار. و قيل عن السّؤال، «وَلَا أُعْصِي لَكَ أَمْرًا» اى اتابعك على كلّ ما تريد و لا اخالفك فى شىء. و قيل تمّ الكلام على قوله «صابرًا» فصبر لما استثنى بقوله «إِنْ شَاءَ اللَّهُ» و عصى حيث لم يستثنى، فقال له الخضر: «فَإِنْ أَتَّبَعْتَنِي» اى صحبتنى، «فَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ» ممّا افعله، «حَتَّى أُحَدِّثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا» اى حتى اكون انا الذى افسره لك، قرأ نافع و ابن عامر «فَلَا تَسْأَلْنِي» بفتح اللّام و تشديد النّون و الوجه انّ الفعل قد الحق النّون الثقيلة و بنى معها على الفتح، و قرأ الباقر «فَلَا تَسْأَلْنِي» باسكان اللّام و تخفيف النّون و الوجه انّ الفعل مجزوم بلا التّى للّهى فسكنت اللّام للجزم «فَانْطَلَقَا حَتَّى إِذَا رَكِبَا فِي السَّفِينَةِ خَرَقَهَا» موسى و خضر هر دو در ساحل دريا مى رفتند كشتى بايشان بر گذشت، اصحاب كشتى كه ايشان را ديدند بسيمای نيكان و نيك مردان ايشان را بى مزد در كشتى نشاندهند، و گفته اند كه اصحاب كشتى خضر را بشناختند از آن در كشتى نشاندهند بى مزد، چون كشتى بيميان دريا رسيد خضر تير برداشت و كشتى را سوراخ كرد چنانك آب بكشتى برآمد، موسى (ع) بجامه خويش آن سوراخ بگرفت، و گفته اند بوم كشتى بشكست اما آب برنيامد، موسى (ع) گفت: «أَخْرَقْتُهَا لِئُغْرَقَ أَهْلُهَا؟»، قرأ حمزة و الكسائى «ليغرق اهلهما» بالياءى مفتوحة و بفتح الرّاء و رفع الاهل و الوجه انه على اسناد الفعل الى الاهل و ارتفاعه به، و قرأ

الباقون «لُعْرَقَ» بالثاء مضمومة و بكسر الراء و نصب الاهل و الوجه انه على اسناد الفعل الى المخاطب و انتصاب الاهل بالفعل و المعنى: لتغرق ايها المخاطب اهلها و هذا موافق لما قبله لانه الخطاب و هو قوله: «أَحْرَقْنَاهَا» و لما بعده و هو قوله: «لَقَدْ جِئْتَ». بر قراءت حمزه و كسايي گفت كشتي را بشكستی تا مردمان آن بآب غرق شوند، و بر قراءت ديگران گفت كشتي را بشكستی تا مردمان آن را بآب غرق كنى. و قيل معناه هذا الفعل يشبه فعل من يريد الاغراق، «لَقَدْ جِئْتَ شَيْئاً إِمْرًا» عظيما منكرا مأخوذ من امر القوم اذا كثروا و اشتد امرهم.

چون موسى (ع) بر فعل وى انكار نمود، خضر گفت: «أَمْ لَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا»، ایشان در آن سخن بودند که گنجشكى از هوا فرود آمد و منقار خویش بر آب دریا زد و باز بپريد، خضر گفت: يا موسى انّ علمى و علمك و علم الخلائق كلهم فى علم الله كهذه النقرة التى اخذها من عرض البحر، موسى چون دید که كشتی شكسته را آب بر نیامد و اهل كشتی را از آن هیچ زیان نداشت گفت: «لا تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ» ای بما غفلت فانّ النسيان مرفوع عن الانسان، و قيل هو من النسيان الذى هو الترك يعنى بما تركت من وصيتك. و عن ابن عباس انّ موسى لم ينس و لكّنه من معاريض الكلام و اراد شيئا آخر نسيه، «وَلَا تُرْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا» ای لا تضايقني بهذا القدر فتعسر بصاحبك. و قيل «لا تُرْهِقْنِي» ای لا تعسني من امرى عسرا، يقال غلام مراهق قارب ان يغشاه البلوغ.

«فَانطَلَقَا حَتَّى إِذَا لَقِيَا غُلَامًا فَتَلَّهُ» پس از كشتی بیرون آمدند و در شهر شدند، و جماعتی كودكان را دیدند که بازی میکردند، خضر یکی را از ایشان که بر وى نيكوتر بود و بجامه پاكتر و بطبع خوبتر. بگرفت و سر وى از تن جدا كرد، قيل اقتلع رأسه، و قيل ذبحه بالسكين، و قيل دمع رأسه بالحجر، و قيل رفسه برجله فقتله، و قيل ضرب رأسه الجدار فقتله. ابن عباس گفت كودكى بود بحد بلوغ نارسيده بدليل آنکه موسى گفت: «نَفْسًا زَكِيَّةً»، و بر قراءت ابن كثير و نافع و ابو عمرو و رويس از يعقوب «زَاكِيَةً» و هما واحدة ای طاهرة لم تبلغ حدّ التّكليف فالزكّية فعلية و الزاكية فاعلة و كنتاجها واحدة فى المعنى، و قيل الزاكية التي لم تذب قطّ و الزكّية التي اذنبت ثم تابت، قومی گفتند بالغ بود و لهذا قال موسى: «بَعِيْرَ نَفْسٍ» ای بغير قود و لو كان صغيرا لم يكن عليه قصاص و لا تبعه:

قال الكلبى كان فتى يقطع الطريق و يأخذ المتاع و يلخاء الى ابويه فيحلفان دونه و لا يعلمان ذلك. قال الحسن كان رجلا كافرا و العرب قد تقول للرجل البالغ غلام، و قيل كان اسمه حيسون و قيل خشنود و اسم ابيه ملاس و اسم امّه رحمى، و قيل شهوى. و عن ابى بن كعب قال سمعت رسول الله (ص) يقول الغلام الذى قتله الخضر طبع كافرا، «لَقَدْ جِئْتَ شَيْئاً نُكْرًا» ای منكرا ينكره العقلاء و النكر اشدّ و اعظم من الامر، قرأ ابن عامر و نافع برواية ورش و قالون و ابو بكر و يعقوب «نُكْرًا» بالثقل و الباقون «نُكْرًا» بالتخفيف و هما لغتان كالعنق و العنق و الطنب و الطنب و الشغل و الشغل و الاصل التثقل و قد مضى مثله.

آوردهاند که خضر چون انكار موسى دید بر قتل غلام دست بشانه غلام زد، شانه چپ وى بیرون آورد و



گوشت از وی باز کرد، بر استخوان شانهِ وی نبشته بود: کافر لا یؤمن بالله ابدا.

«قال أ لم أقل لك إنك لن تستطيع معي صبراً» زاد في هذه الآية لك لأن التكرير فيه اكثر.

«قال إن سألتك عن شيء» یعنی سؤال توییخ و انكار، «بعدها» ای بعد هذه المسئلة، و قيل بعد هذه المرّة، و قيل بعد هذه النفس المقتولة، «فلا تُصاحِبني» بالالف مضمومة التاء قراءة الجمهور الا ما رواه ابن حسان عن يعقوب «فلا تصاحبني» بفتح التاء و الحاء و اسكان الصاد بغير الف، فتصاحبني من المصاحبة و هو ان تكون من كل واحد صحبة للآخر لانه من باب المفاعلة فيكون الفعل فيه من الاثنين و تصاحبني من الصحبة و هو مما يكون الفعل لواحد و المقصود ها هنا هو صحبة المخاطب فاضاف الصحبة اليه فقط، «قد بلغت من لدني عُذراً» اعذرت فيما بيني و بينك في الفراق، قرأ نافع «من لدني» بضم الدال و تخفيف النون و قرأ ابو بكر «لدني» باسكان الدال و اشمامها الضمة و تخفيف النون، و قرأ الباقون «لدني» مضمومة الدال مشددة النون و هو الاصل الذي ينبغي ان تكون الكلمة عليه.

و عن ابى بن كعب قال كان رسول الله (ص) اذا ذكر احدا فدعا له بدا بنفسه، فقال ذات يوم رحمة الله على و على اخى موسى لو لم يحمله الحياء على اخذ ذمامه الا يصاحبه بعدها لراى من عجائب غيب الله و علمه شيئا كثيرا.

«فانطلقا حتى إذا أتيا أهلَ قريّة» از آنجا رفتند بشهر انطاكيه، و گفته اند شهر ايله و هي ابعده ارض الله من السماء، و گفته اند شهر باجروان بزمين ارمنيه، «استطعما أهلها» استطعمهم موسى و دخل الخضر في الكلام للصحبة، «فأبوا أن يُضيّفوهما» يقول ضفته اذا جنته ضيفا و اضفته اذا دعوته الى ضيافتك و كذلك ضيفته و الضيف و الضيفوفة الميل و سمى الضيف لانه عدل من منزله الى منزل غيره، «فوجدّا فيها» اي فى القرية، «جداراً يُريد أن ينفّض» لفظ الارادة ها هنا مجاز و المراد به يقرب و يكاد و هذا واسع فى العربية يقول تريد الشمس ان تميل، و قال الشاعر:

يريد الرّمح صدر بنى براء و يمسك عن دماء بنى عقيل

... «أن ينفّض» اي ينكسر، قضضت الشيء كسرتة فانقضّ اي انكسر، و قيل ينفّض يسقط و منه انقضاض الكواكب، «فأقامه» اي مسّه الخضر بيده فاستوى الجدار، و قيل هدمه و جدّد بناه و اعاده صحيحا. و عن النبي (ص) هدمه ثمّ قعد بينيه. موسى و خضر چون بآن شهر رسيدند مهمانى خواستند و ايشان را مهمانى نکردند و طعام ندادند، مصطفى (ص) گفت لئيمان بودند قوم آن شهر که ايشان را طعام ندادند، پس خضر ديوارى دید در آن شهر طول آن صد گز و نزديك بود که آن ديوار بيفتادى، خضر دست بوى باز نهاد و راست کرد و يا آن را بکند و باز نیکو و درست کرد، موسى گفت: «لو شئت لالتخذت عليه أجراً» اي لو شئت لالتخذت على اصلاحه اجرة و جعلاً. و قيل قرى و ضيافة، قرأ مكى و بصرى «لتخذت» مخفة التاء مكسورة الخاء، و قرأ الباقون «لالتخذت» مشددة التاء مفتوحة الخاء و الوجه ان اتخذ على افتعل و تخذ على

فعل كلاهما واحد في المعنى كتبع و اتبع، يقال اتخذت مالا اتخذه اتخاذا و اتخذته اتخذه تخذا على فعل بكسر العين، و اظهر ابن كثير و حفص الذال و كذلك يعقوب، هذا الحرف وحده و ادغم الباقون الذال في التاء.

«قَالَ هَذَا فِرَاقُ» اي هذا وقت فراق، «بَيْنِي وَ بَيْنِكَ». و قيل هذا السؤال منك بعد عهدك و شرطك سبب فراقنا و لا اصحبك بعد هذا و ائما كررتين تأكيدا معناه فراق بيننا كما يقال لعن الله الغادر مئى و منك اي الغادر مئى، «سَأَنْبُوكَ» اي ساخبرك قبل ان تنفرك، «بِأَوَّلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا» اي بمال ما سألته عنه و لم تصبر عليه، خضر گفت اکنون تفسیر کنم ترا آنچه بر آن صبر نتوانستی کرد و بر من انکار کردی: اما کشتی از آن چند درویش بود یعنی ده برادر، پنج از ایشان زمن و پنج از ایشان کارگران در دریا یعنی که در دریا غواصی میکنند یا کشتی بکرا میدهند و بگله آن زندگانی میکنند، و گفته اند که کشتی وقف بود بر ایشان، «فَارَدْتُ أَنْ أُعِيبَهَا» اي اجعلها ذات عيب، يقال عبتة اذا جعلته ذا عيب فانت عائب و ذلك معيب، «وَ كَانَ وَرَاءَهُمْ» اي امامهم، «مَلِكٌ» كافر اسمه جلندی، «يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ» صالحه، «عَصْبًا». و قرأ عثمان «كل سفينة صالحه» قيل و امر عثمان فكتب الى بلاد المسلمين بان يكتب في المصاحف: «صالحه» و قال قد قامت عندى البينة بها و كان ذلك في آخر عمره فلم ينتشر. و فى الآية دليل على ان المسكين و ان كان يملك شيئا فلا يزول عنه اسم المسكنة اذا كانت به حاجة الى ما هو زيادة على ملكه و يجوز له اخذ الزكاة و سئل ابن عباس كيف كانوا مساكين و السفينة قد تساوى الف دينار، فقال المسافر مسكين و ان كان معه الف دينار.

«وَ أَمَّا الْعُلَامُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنِينَ فَحَشِينَا» اي علمنا ان عاش ان يصير سببا لكفر والديه و عصيانهما الله لانهما كانا شديدي الحب له، و معنى «يُرْهِقُهُمَا» يغشيهما. و قال الزجاج يحملهما على الرهق و هو الجهل. «فَارَدْنَا أَنْ يُبَدِّلَهُمَا رَبَّهُمَا» قرأ نافع و ابو عمرو «يُبَدِّلُهُمَا» بالتشديد و كذلك فى التور: «وَ لَيُبَدِّلَنَّهُمْ» و فى التَّحْرِيمِ: «أَنْ يُبَدِّلَهُ» و فى القلم: «أَنْ يُبَدِّلَنَا» و قرأ الباقون «يُبَدِّلُهُمَا» بالتخفيف و كذلك فى الجميع الا ابن عامر و حمزة و الكسائى و حفص عن عاصم فاتهم قرءوا فى التور وحده بالتشديد و فى الباقي بالتخفيف، و الوجه ان بدل مثل ابدل و كلاهما قد جاء فى القرآن و التبدل فيه اكثر من الإبدال و المعنى اردنا ان يرزقهما الله ولدا يكون، «خَيْرًا مِنْهُ زَكَاةً» اي اتم صلاحا و اطهر دينا، «وَ أَقْرَبَ رُحْمًا» قرأ ابن عامر و يعقوب «رُحْمًا» بضم الحاء و قرأ الباقون «رُحْمًا» بسكون الحاء و الوجه ان رحما و رحما واحد و المضموم عينه اصل و المسكن مخفف منه و كالتشغل و التثغل اي رحمة و عطف الرحمة و الرحمة و المرحمة بمعنى واحد. و قيل هو من الرحمة و القرابة اي ابر بوالديه و اوصل للرحم.

كلى گفت الله تعالى بجای این پسر ایشان را دختری داد که پیغامبری او را بزنى کرد و هفتاد پیغامبر از فرزندان او پدید آمد، و گفته اند چهار صد پیغامبر از نسل وی بودند، و گفته اند این دختر یونس مئى را دریافت و بسبب وی امتی عظیم بهدایت حق رسیدند و آن پسر که خضر او را بکشت کافر بود و صلاح پدر و مادر در کشتن وی بود.

قال قتادة قد فرح به ابواه حين ولد و حزنا عليه حين قتل و لو بقى كان فيه هلاكهما فليرض امرؤ بقضاء

اللّٰهُ فَانْ قِضَاءَ اللّٰهِ لِلْمُؤْمِنِ فِيمَا يَكْرَهُ خَيْرٌ لِّهِ مِنْ قِضَائِهِ فِيمَا يَحِبُّ.

«وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ» خضر گفت اما آن دیوار که اصلاح آن کردم رایگان «۱» از آن دو یتیم بود در آن شهر نام ایشان اصرم و صریم، «وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا» و در زیر آن گنجی نهاده ایشان را.

روی انّ النّبی (ص) قال: كان ذهبا و فضة، قال ابن عباس و الحسن كان لوحا من ذهب مكتوب فيه عجا لمن يؤمن بالقدر كيف يحزن، و عجا لمن يوقن بالرّزق كيف يتعب، و عجا لمن يؤمن بالموت كيف يفرح، و عجا لمن يؤمن بالحساب كيف يغفل، و عجا لمن يعرف الدّنيا و تقلّبها باهلها كيف يطمئنّ اليها، لا اله الا الله محمد رسول الله، و في الشّق الآخر انا الله لا اله الا انا وحدي لا شريك لي خلقت الخير و الشرّ فطوبى لمن خلّفته للخير و اجرته على يديه و الويل لمن خلّفته للشرّ و اجرته على يديه.

و قال بعضهم الكنز المطلق عند العرب هو المال الا ان يقيد باضافة فيقال كنز علم و كنز حكمة و كنز جود، ثم قال: «وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا» قال ابن عباس ابوهما السّابع و اسمه كاشح و كان سيّاحا ميگويد پدر هفتمین ایشان نيك مرد بوده بصلاح، ربّ العزّه برکت صلاح آن پدر هفتمین باین دو یتیم در رسانید و آن گنج ایشان را نگاهداشت.

و في بعض الآثار انّ الله عزّ و جل ليحفظ بصلاح الرّجل الصّالح ولده و ولد ولده و مشربته التي هو فيها و الدّويرات حوله فيما يزلون في حفظ من الله عزّ و جل و ستر. و عن سعيد بن المسيّب انه كان اذا راى ابنه قال اي بنى لازيدن صلاحى من اجلك رجاء ان احفظ فيك و يتلوا هذه الآية. و يحكى انّ بعض العلوية دخل على هارون الرّشيد و قد همّ بقتله فلما دخل عليه اكرمه و خلى سبيله فقيل له بم دعوت حيث نجاك الله قال قلت يا من حفظ الكنز على الصبيبن بصلاح ابيهما احفظنى منه بصلاح آبائى، «فَأَرَادَ رَبُّكَ» يا موسى «أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا» اي الحلم و وفور العقل و تدبير المعاش، «وَ يَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا» اي و يخرجها مالهما، «رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ» قيل هو متّصل باستخراج الكنز، و قيل متّصل بفعله يعنى فعلت ما فعلت رحمة من ربك، «وَ مَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي» اي عن رأبى و تدبيرى، «ذَلِكَ» اي الاجوبة الثلاثة، «تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا» حذف التاء تخفيفا و لما اراد موسى ان يفارقه قال له اوصنى فقال كن نقاعا و لا تكن ضرّارا ارجع عن اللّجاجة و لا تمش في غير حاجة و لا تضحك من غير عجب و لا تعيرنّ احدا بخطيئة يا بن عمران. و روى انه لما فارق موسى الخضر رجع الى قومه و هم في النّيه.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: «وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَتَاهُ» الآية... موسى را (ع) چهار سفر بود: يكى سفر هرب چنان كه الله تعالى گفت حكایت از موسى: «فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ». دوم سفر طلب ليلة النار و ذلك قوله: «فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ». سوم سفر طرب: «وَ لَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا» چهارم سفر تعب. «لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا».

اما سفر هرب او را در بدو کار بود از دشمن بگریخته و روی به مدین نهاده و آن مرد قبلی کشته چنانکه ربّ العزّه گفت: «فَوَكَّرَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ» آنجا که عنایت بود فلاح و پیروزی را چه نهایت بود، چون الله تعالی را در کار موسی عنایت بود او را در آن قتل عذر بنهاد گفت موسی دست بوی زد قضاء من درو رسید، آن گه گفت موسی را در آن گناه نبود گناه دیو را بود و آن فعل از دیو بود: «قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ». همچنین بنده مؤمن را بفضل خود عذر بنهاد و عفو خود در وی رسانید گفت: «اسْتَرْكَبَهُمُ الشَّيْطَانُ بَبَعْضِ مَا كَسَبُوا وَ لَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ» الله تعالی گناه از ایشان در گذاشت آن وسوسه شیطان بود و عمل دیو. دیگر سفر طلب بود لیلۃ النار که موسی بطلب آتش می‌شد، آن چه آتش بود که همه عالم بر آتش نشانند؟ هر جا که حدیث آتش موسی رود از شور او همه عالم بوی عشق گیرد، موسی بطلب نار شد نور یافت، این جوانمرد بطلب نور شد نار یافت، اگر موسی را بی واسطه حلوت سماع کلام حق رسد، چه عجب اگر دوستان او را از آن بویی رسد، اگر آتش موسی آشکارا بود، آتش این جوانمردان نهانست، و آتش موسی در درخت بود، آتش این جوانمردان در جانست، او که دارد داند که چنانست، همه آتشنا تن سوزد و آتش دوستی جان، با آتش جانسوز شکیبایی نتوان.

و اما سفر الطرب فقد سبق ذکره فی قوله: «وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا» الآية...

سفر چهارم موسی، سفر تعب بود اشارتست بسفر مریدان در بدایت ارادت، سفر ریاضت و احتمال مشقت، تهذیب سه چیز را: نفس را، و خوی را، و دل را تهذیب نفس سه چیز است: از گله و آزادی آوردن، و از غفلت و بیداری، و از گزاف و هشیاری. و تهذیب خوی سه چیز است: از ضجر و صبرائی، و از بخل و بذل، و از مکافات با عفو. و تهذیب دل سه چیز است: از هلاک امن با ترس آبی، و از شومی نومیدی و امید آبی. و از محنت پراکندگی دل با آزادی دل آبی. و مادّت این تهذیب سه چیزست: اتباع علم، و غذاء حلال، و دوام ورد و ثمره آن سه چیزست: سرّی باطلاع مولی آراسته، و جانی بمهر سرمدت افرخته، و علم لدنی بی واسطه یافته.

اینست که ربّ العالمین با خضر کرامت کرد و در حقّ وی گفت: «وَ عَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا» هر که صفات خود قربان شرع مقدّس تواند کرد ما اسرار علوم حقیقت بر دل او نقش گردانیم که: «وَ عَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا» گوینده این علم محقق است که از یافت سخن گوید، نور بر سخن وی پیدا و آشنایی بر روی وی پیدا و عبودیت در سیرت وی پیدا، برقی از نور اعظم در دل وی تافته و چراغ معرفت وی افرخته و اسرار غیبی او را مکشوف شده چنانکه خضر را بود در کار کشتی و غلام و دیوار، نگر تا ظنّ نبوی که موسی کلیم با آنکه او را بدبیرستان خضر فرستادند خضر را بر وی مزید بود کلا و لما که بر درگاه عزّت بعد از مصطفی (ص) هیچ پیغامبر را آن مباسطت و قربت نبود که موسی را بود، اما خضر را کوره ریاضت موسی گردانید چنانکه کسی خواهد تا نقره با خلاص برد در کوره آتش نهد آن گه فضل نقره را بود بر کوره آتش نه کوره و آتش را بر نقره، و آنچ خضر گفت: «إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا» بر معنی فهم اشارت

میکند که یا موسی سرّ فطرت تو با شواهد الهیت چندان انبساط دارد که گویی: «أَرْنِي أَنْظُرُ إِلَيْكَ» و من که خضرم قدرت و قوت آن ندارم که این حدیث را بر دل خود گذر دهم یا اندیشه خود با آن پردازم، سلطنت تو با غصّه حرمان من در نسازد: «إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا».

اما شکستن کشتی در دریا و کشتن غلام و باز کردن دیوار، این هر یکی از روی فهم بر ذوق اهل مواجید اشارت باصلی عظیم دارد، گفته‌اند که دریا دریای معرفتست، که صد هزار و بیست و اند هزار نقطه عصمت هر یکی با امت خویش و قوم خویش در آن دریا غواصی کردند بامید آنک مگر جواهر توحید از آن دریا در دامن طلب گیرند که: «من عرف نفسه فقد عرف ربه»

و آن کشتی کشتی انسانیت است که خضر می‌خواست تا بدست شفقت آن را خراب کند و بشکند و خداوندان آن سفینه مساکین بودند، سکینه صفت ایشان، و از بارگاه قدم با ایشان این خطاب رفته که: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ» و مصطفی (ص) چون اقبال تجلی جلال حق دید بر دل‌های ایشان گفت: اللهم احیني مسکینا و امتنی مسکینا و احشرنی فی زمرة المساکین، خضر چون بدست شفقت کشتی انسانیت خراب کرد، موسی (ع) ظاهر آن پبیرایه شریعت و طریقت آراسته و آبادان دید گفت: «أُحَرِّقْتُهَا لِتُعْرِقَ أَهْلَهَا»؟ خضر جواب داد که: «وَكَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ» از پس این آبادانی ملکی است شیطانی که در جوار کشتی کمین قهر ساخته تا بقهر و مکر خود سفینه را بستاند و روز و شب در وی راه کند که: انّ الشیطان یجری من ابن آدم مجری الدّم، این آراستگی و آبادانی بدست شفقت برداریم تا چون شیطان بیاید ملک وار ظاهر خراب بیند پیرامن آن نگردهد.

و آن غلام که خضر او را کشت و موسی (ع) بر وی انکار کرد اشارتست به منی و پنداشت که در میدان ریاضت و کوره مجاهدت از نهاد مرد سر بر زند، گفت ما را فرموده‌اند تا هر چه نه نسبت ایمانست سرش به تیغ غیرت برداریم، نتیجه پنداشت چون در پنداشت خویش ببلوغ رسید کافر طریقت گردد، ما خود در عالم بدایت راه کفر بر وی زنییم تا بحدّ خویش باز رود.

و اما دیوار که آن را عمارت کرد اشارتست بنفس مطمئنّه، چون دید که در کوره مجاهدت پاک و پالوده گشته و نیست خواهد شد گفت یا موسی مگذار که نیست گردد که او را بر آن درگاه حقوق خدمت است، عمارت ظاهر او و مراعات باطن او فرض عین است که: «ان لنفسك عليك حقا» و در تحت وی خزائن اسرار قدم نهاده‌اند، اگر این دیوار نفسانی پست شود، خزینه اسرار ربّانی بر صحرا افتد و هر بی قدری و ناکسی در وی طمع کند، و سرّ این کلمات آنست که گنج حقیقت را در صفات بشریت نهاده‌اند، اطوار طینت درویشان پرده آن ساخته، همانست که آن جوانمرد گفته:

دین ز درویشان طلب زیرا که شاهان را مدام رسم باشد گنجها در جای ویران داشتن

و یقال لما كانت السفينة قال الخضر اردت ان عیبها اخبر عن نفسه الانفراد بالارادة فيه حيث قال فاردت

ان اعيبها مراعاة للادب حين اضاف الى نفسه ارادة العيب فلما انتهى الى حديث الغلام المقتول، قال فاردنا لَمَا كان فيه القتل و الخلق القتل منه كسبا و الخلق من الله فضلا و لَمَا انتهى الى حديث اليتيمين قال: «فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا» لانه لم يكن لتكسبه فيه شيء. و قال ابن عطاء لَمَا قال الخضر فاردت اوحى اليه فى السرّ من انت حتى تكون لك ارادة فقال فى الثانية فاردنا فوحى لها فى السرّ من انت و موسى حتى تكون لكما ارادة فرجع و قال: «فَأَرَادَ رَبُّكَ».

### ٧ النوبة الاولى

قوله تعالى: «وَ يَسْأَلُونَكَ عَنْ ذِي الْقُرْنَيْنِ» مى پرسند از ذو القرنين «قُلْ سَأَلْتُمُونِي مِنْهُ ذِكْرًا (٨٣)» بگوى آرى بر شما خوانم قصه وى «إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ» ما او را دست رس داديم در زمين، «وَ آتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا (٨٤)» و از هر چيز وى را چاره‌اى داديم و دانشى. «فَاتَّبَعَ سَبَبًا (٨٥)» تا بر آن چاره و دانش برفت راه جويان.

«حَتَّى إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ» تا آن گه كه رسيد بآنجا كه آفتاب فرو شود، «وَجَدَهَا تَعْرُبُ فِي عَيْنِ حَمِئَةٍ» آفتاب را يافت كه در چشمه گرم فرو شد، «وَ وَجَدَ عِنْدَهَا قَوْمًا» و بنزديك آن چشمه مردمانى يافت، «فَلَمَّا يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ» ما گفتيم اى ذو القرنين، «إِمَّا أَنْ تُعَذَّبَ وَإِمَّا أَنْ تَتَّخِذَ فِيهِمْ حُسْنًا (٨٦)» يا آنكه عذاب كنى يا آنكه در ايشان كارى بر دست گيرى آن يا آن.

«قَالَ أَمَّا مَنْ ظَلَمَ» ذو القرنين گفت اما آن كس كه كافرست، «فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ» آرى عذاب كنيم ما او را، «ثُمَّ يُرَدُّ إِلَىٰ رَبِّهِ» آن گه او را با خداوند وى برند، «فَيُعَذِّبُهُ عَذَابًا نُّكَرًا (٨٧)» تا عذاب كند وى را عذابى سختتر و منكرتر.

«وَ أَمَّا مَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا» و اما آن كس كه بگروود و خداى را جلّ جلاله كار نيك كند، «فَلَهُ جَزَاءٌ الْحُسْنَىٰ» او راست پاداش نيكويى، «وَ سَنَقُولُ لَهُ مِنْ أَمْرِنَا يُسْرًا (٨٨)» و از كار خویش نيكويى كنيم با او. «ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا (٨٩)» آن گه بر پى چاره ايستاد و توان جست.

«حَتَّى إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ» تا آن گه كه بآنجاى رسيد كه آفتاب مى برآمد، «وَجَدَهَا تَطَّلُعُ» آفتاب را چنان يافت كه بر مى آمد و بر مى تافت، «عَلَىٰ قَوْمٍ لَمْ نَجْعَلْ لَهُمْ مِنْ دُونِهَا سِتْرًا (٩٠)» بر گروهى كه ميان ايشان و ميان آفتاب هيچ پوشش نبود.

«كَذَلِكَ» چنان هن، «وَ قَدْ أَحْطْنَا بِمَا لَدَيْهِ خُبْرًا (٩١)» و ما دانا بهر چه با اوست و آن اوست و باوست باگاهى و دانش خویش.

«ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا (٩٢)» پس آن گه بر پى چاره جستن ايستاد.

«حَتَّى إِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ» تا آن گه كه رسيد ميان دو او راز آن دو كوه، «وَجَدَ مِنْ دُونِهِمَا قَوْمًا» جز از آن دو گروه گروهى يافت، «لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا (٩٣)» كه هيچ نكاستندى كه سخن هيچ دريافتندى.

«قَالُوا يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ» آن قوم گفتند اى ذو القرنين، «إِنَّ يَأْجُوجَ وَ مَاْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ» اين ياجوج

و ماجوج تباهی میکنند در زمین، «فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا» ترا ضریبه‌ای سازیم و خراجی نهیم، «عَلَىٰ أَنْ نَجْعَلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ سَدًّا (۹۴)» بر آن تا میان ما و میان ایشان دیواری سازی.

«قَالَ» جواب داد ذو القرنین و گفت، «مَا مَكَّنِّي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ» آن دسترس و توان که الله تعالی مرا داد این کار را آن بهتر از خراج شما، «فَأَعِيذُونِي بِقُوَّةٍ» شما مرا بنیروی تن یاری دهید، «أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا (۹۵)» تا میان شما و میان ایشان دیواری بر هم نهم.

«أَتُونِي زُبَرَ الْحَدِيدِ» مرا خایه‌ها آهن و پولاد دهید، «حَتَّىٰ إِذَا سَاوَىٰ بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ» تا آن گه که از زمین تا سر کوه هموار کرد راست بخایه آهن پولاد برهم، «قَالَ انْفُخُوا» گفت دموزنها سازید برین دیوار و آن را آتش کنید، «حَتَّىٰ إِذَا جَعَلَهُ نَارًا» تا آن را آتشی کرد آهن گداخته سرخ، «قَالَ أَتُونِي أَفْرَغَ عَلَيْهِ قِطْرًا (۹۶)» گفت مس گداخته دهید مرا تا برین ریزم.

«فَمَا اسْطَاعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ» نمی‌توانند که بر سر دیوار آیند، «وَمَا اسْطَاعُوا لَهُ نَقْبًا (۹۷)» و نمی‌توانند که آن را بسنبدند «قَالَ» گفت ذو القرنین، «هَذَا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّي» این دیوار بخشایشی است بر شما از خداوند من، «فَإِذَا جَاءَ وَعَدُ رَبِّي» چون آن هنگام آید که خداوند من خواسته است، «جَعَلَهُ دَكَّاءَ» این دیوار را پست کند و نیست و تباه و خرد، «وَمَا كَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا (۹۸)» و آن بودنی است در کار خداوند من برآستی که خواهد بود.

«وَتَرَكْنَا بَعْضَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِي بَعْضٍ» و چنان کنیم آن روز که بیرون آیند از آن سدّ بر یکدیگر می‌آویزند، «وَوُفِّخَ فِي الصُّورِ» و در صور آخر دردمند «فَجَمَعْنَاهُمْ جَمْعًا (۹۹)» و ایشان را با هم آریم بعرضه با هم آوردنی.

«وَوَعَرَضْنَا جَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ لِلْكَافِرِينَ عَرْضًا (۱۰۰)» و فرا دیدار دهیم دوزخ آن روز کافران را دیدار دادنی.

«الَّذِينَ كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ» آن کافران که چشمهای دلهای ایشان، «فِي غِطَاءٍ عَن ذِكْرِي» در پرده‌ای بود از شناخت ما و بدانستن حقّ ما، «وَمَا كَانُوا لَا يَسْتَنصِتُونَ سَمْعًا (۱۰۱)» و گوش دل نداشتند حقّ نمی‌توانستند شنید.

«أَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا» چنین پنداشتند ایشان که کافر شدند، «أَنْ يَتَّخِذُوا عِبَادِي مِنْ دُونِي أَوْلِيَاءَ» که بندگان من بخدایی گیرند فرود از من، «إِنَّا أَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ نُزُلًا (۱۰۲)» ما ساختیم دوزخ کافران را تا نزل ایشان بود.

«قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ» بگوی که شما را خبر دهم، «بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا (۱۰۳)» که زیانکارتر کارگران و بیهودمتر رنجوران و بی‌برتر کردار ورزان کیست.

«الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» ایشان که رنج می‌بردند درین جهان و رنج ایشان باطل گشت و نیست، «وَمَا هُمْ يُحْسِبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا (۱۰۴)» و می‌پندارند که بس نیکوکاری می‌کنند.

«أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ» ایشانند که آیات و سخنان الله تعالی کافر شدند، «وَوَلَقَائِهِ» و بیدار او، «فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ» تا کردارهای ایشان همه تباہ گشت و نیست، «فَلَا تُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزَنًا (۱۰۵)» فردا ایشان را در سخن هیچ سنگ ننهیم.

«ذَلِكَ جَزَاؤُهُمْ جَهَنَّمَ بِمَا كَفَرُوا» آنست سزای ایشان بآنچ کافر شدند، «وَوَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَرُسُلِي هُزُؤًا (۱۰۶)» و پیغام و سخنان من و فرستادگان من بافسوس فرا داشتند.

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» ایشان که بگرویدند و نیکیها کردند، «كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا (۱۰۷)» بهشتهای فردوس نزل ایشانست که آنجا فرود آیند.

«خَالِدِينَ فِيهَا» جاوید در آنند، «لَا يَبْغُونَ عَنْهَا حِوَلًا (۱۰۸)» از آن بگشتن نپسندند و بدل نجویند.

«قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا» بگوی که اگر دریا مداد بودی، «لِكَلِمَاتِ رَبِّي» نبستن سخنان خداوند مرا، «لَنفَذَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَذَ كَلِمَاتُ رَبِّي» مداد برسیدی و نیست گشتی پیش از آن که سخنان خداوند من، «وَلَوْ حِثْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا (۱۰۹)» و گر چند دریای دیگر مدد آریم

«قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ» بگوی من مردمی‌ام چون شما، «يُوحَى إِلَيَّ» بمن پیغام می‌رسانند، «أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ» که خداوند شما خدایی یکتاست، «فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ» هر که دیدن خداوند خویش امید میدارد، «فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا» تا کار کند کار نیک، «وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا (۱۱۰)» و در کردار که خدای را کند دیدار کس نجوید و پسند مردمان نخواهد.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: «وَوَسَّأَلُونَكَ عَنِ الْقُرْنَيْنِ» انما سأله اهل مكة من تلقين اليهود، مشركان مکه از تلقين جهودان پرسیدند از مصطفى (ص) که در گذشتگان و پیشینیان مردی طواف بود که بشرق و غرب رسید آن مرد کیست و قصه وی چیست؟ رب العالمین بجواب ایشان این آیت فرستاد: «قُلْ سَأَلْتُوا عَلَيَّ مِنْهُ ذِكْرًا»

سأخبركم من الله، و قيل من ذی القرنین ای محمد ایشان را جواب ده که آری بر شما خوانم قصه او و آگاهی دهم شما را از احوال و سر گذشت او این ذو القرنین نام وی بعربی عمرو بود و گفته‌اند عیاش بود و عبرانی اسکندر و اسکندریه بوی باز خوانند که وی بنا نهاد بر بحر روم و همچنین مدینه جی بزمین اصفهان و سمرقند و مرو و هرات بزمین خراسان وی بنا نهاده و نام پدر وی فیلقوس بود ملك یونانیان و از روم بود و رومیان همه از فرزندان عیص بن اسحاق بن ابرهیم‌اند. و هب منبه گفت: كان ذو القرنین رجلا من الروم ابن عجوز من عجائزها لیس لها ولد غیره. و در نبوت وی علما مختلف‌اند، قومی گفتند پیغامبر بود که الله تعالی گفت: «فَلْنَا يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ» و این خطاب جز با پیغامبران نبود، قومی گفتند پیغامبر نبود اما مردی بسامان بود نیک مرد، ناصح، ملکی عادل و فاضل. و خطاب «فَلْنَا يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ» بمعنی الهامست چنانکه گفت: «أَوْحَى رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ».

قومی گفتند پیغامبر بود اما نه مرسل بود و این قول بصحت و صواب نزدیک تر است. و در خبری آمده



كه رسول خدا (ص) گفت: لا ادرى اكان ذو القرنين نبيا ام لا، اگر اين خبر درستست پس خوض كردن در آن تكلف و تعسف است.

و گفته‌اند چهار كساند كه ملك ايشان بهمه جهان برسيد دو مؤمن: سليمان بن داود و ذو القرنين، و دو كافر: نمرود و بخت‌نصر. و سبب آن كه او را ذو القرنين گفتند علما را در آن اقوالست يك قول آنست كه: بلغ قرنى الارض المشرق و المغرب بدو گوشه زمين رسيد هم مشرق و هم مغرب چنان كه قرآن بيان کرده، و گفته‌اند او را دو گيسو بود سخت تمام و نيكو بمرواريد بافته، اى كانت له ذوابتان و الذّوابة تسمى قرنا. و قيل كان على رأسه شبه قرنين صغيرين تواريهما العمامة.

و هب منبه گفت دو گوشه پيشانى وى از مس بود و اين قولى بعيد است.

امير المؤمنين على (ع) گفت: عاش مائة سنة فقتل ثم احياه الله و عاش مائة اخرى فصحب فى الدنيا قرنين.

و قيل لانه ملك فارس و الروم، و قيل كان كريم الطرفين، و قيل لانه اعطى علم الظاهر و الباطن، و قيل لانه دخل الثور و الظلمة، و قيل رأى فى المنام كانه اخذ بقرنى الشمس فاخبر بروياه فسمى ذو القرنين. «إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ» اى مكناه من التصرف فيها على حسب ارادته، و قيل سهلنا عليه السير فيها و دللنا له طرقها، «وَ آتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا» اى آتيناها من كلّ شىء يحتاج اليه الخلق حيلة و علما يتسبب به اليه.

«فَأَتَّبَعَهُ» ثم اتبع، بوصل الف و تشديد تا قراءت ابن كثير و نافع و ابو عمرو و يعقوب است باقى «فَأَتَّبَعَهُ» ثم اتبع، بقطع خوانند بى تشديد و معنى قطع ادراك است و معنى وصل اتباع اثر اگر چه ادراك نبود، تقول العرب اتبعته حتى اتبعته اى اتبعته حتى اذا ادركته، و المعنى «فَأَتَّبَعَهُ سَبَبًا» اى طريقا بين المشرق و المغرب و مسلکا لفتح المدائن و قتل الاعداء، گفته‌اند معنى تمكين وى در زمين آنست كه آب در زير قدم وى بسته داشتند و زمين از بهر وى در نوشتند و ميغ در هوا او را مسخر كردند و او را عمر دراز دادند و در برّ و بحر راهها برو گشاده كردند و اقطار زمين در حقّ وى چنان بود كه باد در حقّ سليمان مسخر و نرم. و گفته‌اند كه چهار علم بچهار كس دادند: علم أسماء به آدم، لقوله: «وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ». و علم تعبیر به يوسف: «وَ يُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ». و علم غيب به خضر «وَ عَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا». و علم طلسم به ذو القرنين: «وَ آتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا».

... «فَأَتَّبَعَهُ سَبَبًا» سبب در قرآن بر وجوه است: يكى بمعنى باب چنان كه گفت: «لَعَلِّي أُلْبِغُ الْأَسْبَابَ، أَسْبَابَ السَّمَاوَاتِ» اى ابوابها. ديگر بمعنى دوستى: «وَ تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ» اى المودات. سوم بمعنى رسن: «فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ» اى بحبل. چهارم بمعنى طريق چنانك گفت: «فَأَتَّبَعَهُ سَبَبًا» اى طريقا الى البلدان.

روايت كنند از وهب منبه كه ربّ العالمين ذو القرنين را گفت: يا ذا القرنين اين زمين را چهار كرانه است: يكى مشرق آنجا امتى‌اند كه ايشان را ناسك گویند. ديگر كرانه مغرب است امتى دارند كه ايشان را

منسك گویند میان این دو امت طول زمین است. کرانه سوم جابلقا است قومی دارند که ایشان را هاویل گویند. کرانه چهارم جابرسا است در مقابل جابلقا قومی دارند که ایشان را تاویل گویند و میان این دو قوم عرض زمینست، و بیرون ازین چهار امت امتهای دیگرست در میان زمین که ایشان را جن و انس گویند و یاجوج و ماجوج، ترا باین زمین میفرستم تا پادشاه باشی و خلق را بر دین حق خوانی و بر سنن صواب رانی، ذو القرنین گفت: الهی ائک قد ندبتنی الی امر عظیم لا یقدر قدره احد و انت الرءوف الرحیم الذی لا تکلف نفسا الا وسعها و لا تحملها الا طاقتها بل انت ترحمها بائ قوة اکاثرهم و بائ حيلة اکابرهم و بائ لسان اناطقهم و بائ حجة اخاصمهم بار خدایا دانی که من ضعیفم و آنچه مرا می فرمایی کاریست عظیم بزرگ و تو خداوندی کریم مهربان که هر کسی را بار آن بر نهی که برتابد و آن فرمایی که تواند، خداوندا چون سخن گویم با ایشان؟ و ایشان را لغتها مختلف که من در نیابم، بچه حجت با ایشان خصومت گیرم؟ بکدام قوت و عدت با ایشان بکاوم؟ بچه حیلت کار از پیش ببرم و در راههای مختلف چون راه برم؟ الله تعالی گفت جلّ جلاله یا ذا القرنین تو اندوه مدار و مترس که من ترا قوت دل دهم و فصاحت زبان و کمال عقل و حجت روشن و برهان صادق و ساز و عدت تمام، و آن گه نور و ظلمت ترا مسخر گردانم تا نور از پیش همی رود و راه می برد و ظلمت از پی همی آید و حیاطت همی کند، آری ولایت عظیم بود و راه صعب و دشمن قوی و تن ضعیف، لکن چون مولی یار بود، همه کارها چون نگار بود. ذو القرنین بفرمان الله تعالی فرا راه بود نور در پیش و ظلمت در قفا و با وی هزار هزار و چهار صد هزار مرد بود جنگی، رفت سوی مغرب چنانکه ربّ العزّه گفت: «حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ» تا آن گه که رسید آنجا که آفتاب فرو می شود، چشمه ای دید عظیم، آبی تاریک و گلی سیاه که آفتاب در میان آن چشمه فرو می شد و آن چشمه همچون دیگ می جوشید اینست که ربّ العالمین گفت: «وَجَدَهَا تُعْرَبُ فِي عَيْنِ حَمِيَّةٍ» ابن کثیر و نافع و ابو عمرو و حفص و یعقوب حمئة خوانند بهمزه بی الف، ای ذات حمأة و هو الطّین الاسود، و فی ذلك يقول الشّاعر:

قد کان ذو القرنین عمی مسلما	ملکا تدین له الملوک و تحشد
بلغ المشارق و المغارب ینبغی	اسباب امر من حکیم مرشد
فرأی مغیب الشّمس عند مآبها	فی عین ذی خلب و ثأط حرمد

الخلب الطّین و الثأط الحمأة و الحرمد الاسود، و قرأ الباقون «فی عین حامية» بالالف من غیر همز ای حارة.

روی ابو ذر قال کنت ردف النّبی (ص) فقال یا با ذر این تغرب هذه؟

قلت الله و رسوله اعلم، قال فانها تغرب فی عین حامية.

و گفته اند معنی آیت آنست که ذو القرنین را چنان نمود که آفتاب بآن چشمه فرو می شود همچون کسی که در دریا بود چنان نماید که آفتاب از دریا بر می آید و هم بدریا فرو می شود، یا در بیابان بود چنان نماید که

آفتاب از بیابان بر می آید و هم بیابان فرو میشود، بچشم نگرند چنین نماید و حقیقت خلاف این باشد.

... «وَجَدَ عِنْدَهَا قَوْمًا» ذو القرنین که آنجا رسید بنزدیک آن چشمه قومی یافت یعنی شارستانی عظیم دید در آن خلقی عظیم فراوان بودند یعنی ناسک، ایشان را قوت و قامت تمام و سلاح و ساز جنگ ساخته، زبانهاشان مختلف و هواهاشان پراکنده، جامه‌هاشان پوست صیدی و طعامها صید دریایی، همه کافر که در میان ایشان يك مؤمن نه، ذو القرنین ایشان را بر توحید دعوت کرد و دین حق بر ایشان عرضه کرد، قومی بگرویدند و قومی نه، پس ربّ العالمین گفت: «يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ إِنَّمَا أَنْتَ تُعَذِّبُ»

آن کس که گوید ذو القرنین پیغامبر بود این قول بمعنی وحی باشد، یعنی اوحی الله الیه بهذا، و آن کس که گوید پیغامبر نبود، پس آن را دو قول گفته‌اند: یکی اوحی الله الی نبیّ فامرہ التّبیّ به، و الثانی کان الهاما و القاء فی القلب: «فَلَمَّا يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ إِنَّمَا أَنْتَ تُعَذِّبُ» ای امّا ان تعذبهم بالسّیف ان اصرّوا علی کفرهم و لم یدخلوا فی الاسلام، «وَمَا إِنَّمَا أَنْتَ تَتَّخِذُ فِيهِمْ حُسْنًا» باکرامهم و تعلیمهم شرایع الدّین ان آمنوا. و قيل العذاب القتل و اتّخاذ الحسن الاسر، یعنی تأسرهم فتعلمهم الهدی و تبصرهم الرّشاد.

«قَالَ» ذو القرنین، «أَمَّا مَنْ ظَلَمَ» ای کفر، «فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ» انا و من معی بالقتل، «ثُمَّ يُرَدُّ إِلَى رَبِّهِ فَيُعَذِّبُهُ عَذَابًا نُكْرًا» فی القيامة لم یعهد مثله.

«وَأَمَّا مَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَلَهُ جَزَاءُ الْحُسْنَى» عمل صالح اینجا شهادتست و قربان و ختان که اعلام دین‌اند، «فَلَهُ جَزَاءُ الْحُسْنَى» حمزه و کسایبی و حفص و یعقوب جزاء بنصب و تنوین خوانند یعنی فله الحسنی جزاء یكون مصدرا فی موضع الحال، ای فله الحسنی مجزیا بها و الحسنی صفة و موصوفها خلال او المكافاة و التقدير فله خلال او المكافاة الحسنی، و قرأ الباقون «جَزَاءُ الْحُسْنَى» برفع جزاء و اضافته و الوجه انّ جزاء مبتداء و له خبره و الحسنی مضاف الیها و هی صفة خلال ایضا و تقدیره فله جزاء خلال الحسنی و خلال ها هنا الاعمال الصّالحة، و فی القراءة الاولى انواع الثّواب. و قيل الحسنی فی القراءة الاولى الجنّة، و صحّ فی الخبر انّ الحسنی الجنّة، «وَسَنَقُولُ لَهُ مِنْ أَمْرِنَا يُسْرًا» ای تلین له القول و تهوّن علیه الامر، و قيل نستعمله ما یتیسّر له، و قيل تأمره بطاعة الله مع احساننا الیه.

«ثُمَّ أُتْبِعَ سَبِيًّا» قال ابن عباس ثمّ سلك طريقا آخر یوصله الی المشرق.

«حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ» سار من المغرب نحو المشرق حیث ظنّ الشّمس تطلع منه، و قيل حتّی لم

یبق بینه و بین مطلع الشّمس احد، «وَجَدَهَا تَطَّلُعُ عَلَىٰ قَوْمٍ لَمْ نَجْعَلْ لَهُمْ مِنْ دُونِهَا سَبِيلًا»

قال قتادة لم یکن بینهم و بین الشّمس ستر و ذلك انهم كانوا فی مکان لا یستقرّ علیهم بناء و انهم كانوا فی اسراب لهم حتّی اذا زالت الشّمس عنهم خرجوا الی معایشهم و حروثهم. قال الحسن كانت ارضهم ارضا لا یحتمل البناء و كانوا اذا طلعت علیهم الشّمس تهوّروا فی الماء فاذا ارتفعت عنهم خرجوا فتراعوا كما تراعی البهائم. و قيل یصطادون السمک فیطرحونه فی الشّمس فینضیح فذلك طعامهم.

میگویند این زمین که مطلع شمس است و راء چین است و در آن زمین کوه و درخت و نباتیست که آفتاب

ازیشان باز دارد، و حرارت آفتاب چنانست که بر هر کس که تابد در وقت بسوزد، ربّ العزّه آنجا خلقی آفریده که ایشان را منسك گویند، و گفته‌اند: تاريس عراة حفاة عتاة عن الحقّ، سیاهانند بر مثال زنج، برهنگانند میان پوست تن ایشان و شعاع آفتاب هیچ حجاب نیست از لباس و غیر آن مگر گوشهای ایشان که گوشهای بزرگ دارند و بالای ایشان کوتاه است، يك گوش خویش بر زمین فرش سازند و یکی بر زبر خویش لباس سازند، و گفته‌اند که از خلق خدا جامه پوشان در جنب ایشان کم از عشر ایشانند.

«كَذَلِكَ» ای كما بلغ مغرب الشمس فكذاك بلغ مطلعها، و قيل كما وجد القبيل عند مغرب الشمس في الكفر و حكم فيهم كذلك وجد عند مطلع الشمس فحكم فيهم بحكم اولئك، و قيل انّ الله عزّ و جلّ لما قصّ عليه خبرهم قال كذلك ای كذلك امرهم و الخبر عنهم كما قصصنا عليك، ثمّ استأنف فقال: «وَقَدْ أَحْطْنَا بِمَا لَدَيْهِ» ای بما عند ذی القرنين من الجنود و العدة، «خُبْرًا» ای علما لم يخف علينا شيء منها لأننا اعطيناه ذلك، و خبرا نصب على المصدر لأنّ في احطنا معنى خبرناه.

«ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا» ای سار عرضا.

«حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ» ای المكان الذي بنى فيه السدّ و هو بين جبلى ارمينية و آذربيجان، و قيل السدان جبلان منيفان من ورائهما ياجوج و ماجوج.

قرأ ابن كثير و ابو عمرو السدّين بفتح السين، و كذلك: «بَيْنَهُمْ سَدًّا» و قرأ في يس: «سَدًّا وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا» بفتح السين، و قرأ نافع و ابن عامر و ابو بكر و يعقوب بضمّ السين في الاحرف الاربعة، و قرأ حمزة و الكسائي «بَيْنَ السَّدَّيْنِ» بضمّ السين و فتح السين في الثلاثة الباقية، و قرأ حفص عن عاصم بفتح السين في الاحرف الاربعة و السدّ و السدّ لغتان بمعنى واحد كالضعف و الضعف و الفقر و الفقر. و قال ابو عبيد ما كان من الله كالجبال و الشعاب فهو سدّ بالضمّ و ما كان من الأدمى فهو سدّ بالفتح. و قال الاخفش السدّ بالفتح اكثر استعمالا من السدّ بالضمّ. و قال ابو على السدّ بالفتح مصدر سدّدته و السدّ بالضمّ المسدود كالاكل و الاكل، «وَجَدَ مِنْ دُونِهِمَا» ای من دون اهل الغرب و اهل الشرق، «قَوْمًا لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا» ای لا يعلمونه و لا يفهمون معناه، قرأ حمزة و الكسائي «يَفْقَهُونَ» بالضمّ الياء و كسر القاف ای لا يفهمون غيرهم.

«قَالُوا يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ» اگر کسی گوید چونست که ربّ العزّه ازیشان خبر داد که: لا يفقهون قولاً هیچ سخن نمی‌دانستند، آن گه گفت: «قَالُوا يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ» یعنی ایشان با ذو القرنين گفتند و ذو القرنين با ایشان گفت، جواب آنست که: «لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا» معنی آنست که لا يعلمون خيرا من شرّ و لا ضلالا من هدى. و قيل لا يفقهون غير لغتهم جز لغت خود ندانستند و در نیافتند و گوینده‌ای از ایشان مترجم ایشان بود چنانکه در مصحف ابن مسعود است: قال الذي من دونهم يا ذا القرنين، «إِنَّ يَأْجُوجَ وَ مَأْجُوجَ» قرأ هما عاصم مهموزين و كذلك في الانبياء: «فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَ مَأْجُوجُ» بالهمز و الوجه انهما على هذه القراءة عربيتان فيأجوج على هذا يفعول كيربوع و مأجوج مفعول و هما جميعا من اجّ الظليم اذا اسرع او من اجيح النار و هو توقدها فهما من اصل واحد و علة منع الصرف فيهما التعريف و التأنيث فانّ كلّ واحد منهما علم لقبيلة و انما شبّهوا باجيج

الظلم و اجیح النار لسرعتهم و كثرتهم و شدتہم و قرأ الباقون یاجوج و ماجوج بغير همز فی السورتین و الوجه انه يجوز ان يكون اصلهما الهمز و هما على ما سبق لكن الهمزة خفت بان قلبت الفا كراس و اصله رأس بالهمز و يجوز ان يكون یاجوج فاعولاً من ی ج ج و ماجوج فاعولاً من م ج ج فهما حينئذ من اصلین مختلفین و ترك صرفهما للتعريف و التانیث.

و قيل هما اسمان اعجمیان مثل طالوت و جالوت و هاروت و ماروت و علة منع الصرف فیهما العجمة و التّعريف و الاظهر ان يكونا اعجمیین فلا یشنقان و لا یوزنان.

قال ابن عمر انّ الله عزّ و جلّ جزأ الانس عشرة اجزاء فتسعة اجزاء یاجوج و ماجوج و سایر الناس جزء واحد.

و گفته‌اند یاجوج و ماجوج لقب دو پسر یافث بن نوح‌اند، نام یاجوج کمین است و نام ماجوج معمع. ضحاک گفت گروهی‌اند از ترکان قبیله‌ای از قبیله‌های ایشان از ولد یافث. کعب گفت ایشان فرزند آدم‌اند نه از حوا زاده که آدم را علیه السلام وقتی احتلام رسید و نطفه‌ای که از وی جدا شد با خاک آمیخته گشت، آدم چون از خواب بیدار گشت بر آن نطفه که از وی بیامد غمگین گشت، ربّ العزّه از آن نطفه یاجوج و ماجوج بیافرید، فهم بیصلون بنا من جهة الأب دون الامّ.

... «مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ» ای ارضنا و بلادنا و كانوا يأكلون لحوم الناس، و عن الاعمش عن شقيق عن عبد الله قال سألت النبي (ص) عن یاجوج و ماجوج فقال یاجوج امّة و ماجوج امّة كلّ امّة اربع مائة الف امّة لا يموت الرجل منهم حتّى ينظر الى الف ذكر من صلبه كلهم قد حمل السلاح، فقيل يا رسول الله صفهم لنا قال هم ثلاثة اصناف: صنف منهم امثال الارز، قيل يا رسول الله و ما الارز؟ قال شجرة بالشّام طول الشجرة مائة و عشرون ذراعاً فی السّماء، و صنف منهم عرضه و طوله سواء و مائة و عشرون ذراعاً و هؤلاء لا يقوم لهم جبل و لا حديد، و صنف منهم یفترش احدهم احدى اذنيه و يلتحف بالآخرى لا یمروّن بفیل و لا وحش و لا خنزیر الا اكلوه و من مات اكلوه، مقدّمتهم بالشّام و ساقتهم بخراسان یشربون انهار المشرق و بحيرة الطبریّة.

امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع) در وصف یاجوج و ماجوج گفته که از ایشان کس هست که بالای ایشان يك شبر است و هست که از حد در گذشته بدرازی و بافراط بالا کشیده، بر صورت آدمی‌اند لکن موی دارند، بجای جامه خویشتن را بآن موی بپوشند همچون بهائم و بجای ناخن چنگال دارند چون سباع، نیش دارند چون پلنگ و شیر، آواز دهند چون گرگ، بسر ایند چون کبوتر، و هر چه بینند از مردم و چهارپای و حشرات زمین همه جانور ناپخته بخورند، و با جفت خویش گشنی کنند چون بهائم هر جا که بر هم رسند، و گوشها دارند دراز یکی فرش کنند و یکی بر خود افکنند و هیچ کس از ایشان نمیرد تا هزار بچه نیارد، چون هزار بچه آورد داند که وی را مرگ نزدیک آمد.

«حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ» ذو القرنین چون در اطراف عالم بگشت و امم اطراف در تحت قهر و ملك

خود آورد از آنجا برگشت تا رسید میان دو او راز آن دو کوه، قومی را دید مسلمانان بسامان نیک مردان مؤمنان که از یاجوج و ماجوج بنالیدند و از رنج و اذی ایشان بزاریدند گفتند: «یا ذا الْقَرْنَيْنِ إِنَّ یَاجُوجَ وَ مَاجُوجَ مُفْسِدُونَ فِی الْأَرْضِ» بالتهب و البغی، «فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا» قرأ حمزة و الکسائی خراجا بالالف، و كذلك فی المؤمنین «ام تسئلهم خراجا» و قرأ الباقون خراجا بغير الف فی السورتین و کلهم قرأ فی المؤمنین «فَخَرَجَ رَبِّکَ» بالالف الا ابن عامر فانه قرأ «فخرج ربک خیر» بغير الف و هما فی المعنی واحد کالتبیت و النبات و هو ما یرخرج من فیء او جزیه او غلة او ضریبة. و قیل الخراج علی الارض و الذمة و الخرج المصدر. و قیل الخرج الجعل و الاجر و العطیة، و المعنی هل نجعل لك عطیة نخرجها الیک من اموالنا، «نَجْعَلْ بَیْنَنَا وَ بَیْنَهُمْ سَدًّا».

«قال ما مکنی» قرأ ابن کثیر وحده «مکنی» بنونین علی الاصل و ترک الادغام و لم یعتد باجتماع التونین لان الثانية غیر لازمة الا ترى انک تقول مکنه و مکنک فلا ینبث هذه التون الثانية، و قرأ الباقون «مکنی» بنون واحدة مشددة، و الوجه انه لما اجتمعت التونان و هما المثلان ادغمت احدهما فی الأخری و المعنی ما اعطانیه الله سبحانه من التمكن خیر من عطیتکم، و قیل تمکین الله و معونته لی خیر مما تعرضون علی من الاجر و الجعل و الضمیر فی فیء یعود الی السد المسئول، «فَاعِیْثُونِی بِقُوَّةٍ» ای بقوة ابدانکم. و قیل بما اتقوی به علی ما ارید من الآلة و العملة و الصناعات الذین یحسنون البناء، «أَجْعَلْ بَیْنَكُمْ وَ بَیْنَهُمْ رَدْمًا» ای سدا متراکبا بعضه علی بعض المردم الثوب الذی وقع فی رقعہ الرقاع علی الرقاع. چون ایشان مال بر ذو القرنین عرضه کردند سر و زد گفت مال گرفتن رشوت باشد و دست یاری خواست که در آن مثبت باشد، و گفته اند هفتاد هزار مرد در کار ایستادند و صد فرسنگ بود میان آن دو کوه، صد فرسنگ بطول و پنجاه فرسنگ بعرض همیکنند تا بآب رسیدند.

پس گفت: «آتونی زُبَرَ الْحَدِیدِ» ردما «انتونی» بکسر التونین موصولة الالف رواها ابو بکر عن عاصم و اختلف فیها و الوجه ان معنی انتونی جیئونی و الباء محذوف من المفعول به و هو زبر الحديد و التقدير انتونی بزبر الحديد كما تقول امرتک الخیر ای امرتک بالخیر، و قرأ الباقون و حفص عن عاصم «آتونی» بمد الالف علی القطع و الوجه ان المعنی اعطونی و زبر الحديد منصوب علی انه مفعول ثان، و زبر الحديد قطع الحديد میگوید مرا خایها پولاد و آهن دهید، اینجا اختصارست یعنی فأتوه فردم جدارا، پاره های آهن بر هم می نهاندند و رگی مس و رگی روی و میانه سنگ، و گویند خشتی ازین و خشتی از آن و در میان همه هیزم تعبیه کردند، «حَتَّى إِذَا سَاوَى بَیْنَ الصَّدْفَیْنِ» تا آن گه بر هم می نهاندند که آن زمین با کنارهای کوه راست کردند و با سر هر دو کوه برابر ساختند، نافع و حمزه و کسای و حفص «الصَّدْفَیْنِ» بفتحین خوانند باقی بضمین خوانند مگر ابو بکر که بضم صاد و سکون دال خواند و معنی همه یکسان است، الصدفان و الصدفان و الصدفان واحد و هما وجها الجبلین اللذان یتصادفان ای یتقابلان، «قَالَ انْفُخُوا» ای قال ذو القرنین للعملة انفخوا فی الحديد، «حَتَّى إِذَا جَعَلَهُ» ای المنفوخ فیء و هو الحديد، «ناراً» ای کالنار بالاحماء، قال: «آتونی»

قرأ حمزة «أثوني» موصولة الالف و الوجه انّ المعنى جيئوني بقطر افرغه عليه فهو على تقدير حذف الجار كما سبق و العمل انما هو للفعل الثاني و هو «أفرغ» و قوله: «قَطْرًا» منصوب به، و قرأ الباقون «أثوني» بقطع الالف انا أبا بكر عن عاصم فانه روى بقصر الالف موصولة كحمزة و قد اختلف عنه و الوجه في «أثوني» بالقطع و المدّ على ما قدّمناه من انه من الايتاء و هو منصرف الى معنى المناولة لا العطيّة اى ناولوني، «قطرا» افرغه عليه الى اصابه عليه كصبّ الماء و العمل ايضا للفعل الثاني و هو افرغ كما سبق و هو اختيار سيبويه، و القطر النحاس المذاب حتى اذا فرغ منه جدارا صلدا من حديد و نحاس ترصّص بعضه فى بعض فصار سدّا.

«فَمَا اسْتَطَاعُوا» بتشديد الطاء على الادغام قرأها حمزة وحده و الوجه انّ اصله استطاعوا فادغم التاء فى الطاء لاجتماعهما و هما متقاربان و لم ينقل حركة التاء الى السين بعد الادغام لئلا يحرك ما لا يتحرك فى موضع و هو سين استنقل بتشديد الطاء مع انّ الساكن الذى قبل المدغم ليس بحرف مدّ و قد جاء فى قوله تعالى: «فَنِعْمًا هِيَ» عند من قرأها بسكون العين و قرأ الباقون «فَمَا اسْتَطَاعُوا» بتخفيف الطاء و الوجه انّ اصله ايضا استطاعوا على وزن استنقلوا كما سبق انا انهم كرهوا اجتماع المتقاربين و هما التاء و الطاء فحذفوا التاء و لم يدغموه فى الطاء لانه كان يؤدى ادغامه الى تحريك السين الذى لم يتحرك فى موضع او الى تبقيته ساكنا و هو غير حرف مد و كلاهما مكروهان عندهم.

«فَمَا اسْتَطَاعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ» اى لم يقدروا ان يعلوا السدّ، «وَمَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْبًا» لم يقدروا ان ينقبوه من تحته. قال قتادة ذكر لنا ان رجلا قال يا نبيّ الله قد رأيت سدّ ياجوج و ماجوج، قال انعته لى كالبرد الحبر طريقة سوداء و طريقة حمراء، قال قد رأيت «قال هذا رحمة من ربّي» فلما فرغ من بناء السدّ و جاء كما احبّ ذوا القرنين قال هذا رحمة من ربّي اى هذا العمل نعمة من الله علىّ و على من خاف معرفة ياجوج و ماجوج، «فَإِذَا جَاءَ وَعَدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءً» هو قوله تعالى: «حَتَّىٰ إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ وَهُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ». قرأ عاصم و حمزة و الكسائي «دكاء» ممدودة مهموزة و الوجه انه على تقدير محذوف لانّ دكاء على و زن فعلاء، يقال ناقة دكاء لا سنام لها شبهوه بهذه الناقة و هو على حذف المضاف كانه قال مثل دكاء او على حذف الموصوف كانه قال جعله بقعة دكاء او ارضا دكاء و هى الملساء، و قرأ الباقون «دكا» منونا، و الوجه انّ المعنى جعله ذا دكّ اى مدكوكا يعنى مكسورا، من قوله تعالى: «وَحُمِلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً» و قوله: «كَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا» فهو على حذف المضاف او على تقدير دكة دكا فهو على صيغة المصدر لانّ جعلها هنا يتعدى الى مفعول واحد مثل خلق.

روى ابو هريرة عن النبي (ص) انّ ياجوج و ماجوج يحفرون الرّم كلّ يوم حتى يروا شعاع الشمس من الجانب الآخر فيقول الذى عليهم ارجعوا فستخرجون غدا فيعيده الله كاشد ما كان الى حين يريد الله خروجهم فلا يعيده فيخرجون على الناس فيشربون المياه كلها حتى لا يبقى منها بقية و يتحصنّ الناس منهم فى حصونهم و يقتلون من يدركون فاذا لم يروا احدا رموا بسهامهم نحو السماء فيعود عليهم كهبة الدّم فيقولون قهرنا اهل

الارض و علونا اهل السماء فبيعت الله نغفا عليهم فى اقفيتهم اى دودا فيقتلهم، فقال رسول الله (ص) و الذى نفسى بيده انّ دواب الارض لتسمن و تشكر شكرا من لحومهم.

و قال وهب انهم يأتون البحار فيشربون ماءها و يأكلون دوابها ثم يأكلون الخشب و الشجر و من ظفروا به من الناس و لا يقدرون ان يأتوا مكة و لا المدينة و لا بيت المقدس.

... «وَ كَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا» اى كاننا.

«وَ تَرَكْنَا بَعْضَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِي بَعْضٍ» فيه ثلاثة اقوال: احدها عن ابن عباس انه ترك ياجوج و ماجوج يموج بعضهم فى بعض و فى الآية تقديم و تأخير اى ساوى بين الصّدفين «وَ تَرَكْنَا بَعْضَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِي بَعْضٍ». قال الزجاج اى تركهم يموجون متعجبين من السّدّ فيجوز ان يكون لياجوج و ماجوج و يجوز ان يكون للذين اجتمعوا للسّدّ، و القول الثانى انه ترك يوم بنى ذو القرنين السّدّ بعض ياجوج و ماجوج خارج السّدّ لا حاجز بينهم و بين سائر بنى آدم يموجون ان يختلطون بسائر الناس، قال و هم الذين يعرفون بالترك و سموا تركا لترك ذى القرنين اياهم مع الناس لانه لم يخف منهم ما خيف من معظمهم، و القول الثالث ان هذا بعد خروج ياجوج و ماجوج لا يمنعهم الله عن الناس بل يتركهم يموجون فى الناس اى يختلطون بهم و يفسدون فيهم، يقال ماج الناس اذا دخل بعضهم فى بعض حيارى كموج الماء. قال ابن جريح ينسف الله الجبال فيزول السّدّ. و قيل يموج الانس فى الجنّ و الجنّ فى الانس. و قيل «وَ تَرَكْنَا بَعْضَهُمْ» متّصل بكلام ذى القرنين، «وَ نُفِخَ فِي الصُّورِ» لقيام الساعة، «فَجَمَعْنَاهُمْ جَمْعًا» فى صعيد واحد للثواب و العقاب.

«وَ عَرَضْنَا جَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ لِلْكَافِرِينَ عَرْضًا» اى اظهرناها لهم يوم القيامة قبل ان يدخلوها زجرا و تهويلا، ثم وصفهم فقال: «الَّذِينَ كَانَتْ اَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَن ذِكْرِي» اى فى غشاوة لا يعتبرون باياتى فيذكرونى بالتوحيد. و قيل يريد عيون القلوب كقوله: «وَ لَكِنْ نَعَمَى الْقُلُوبُ الْبَاطِنِ فِي الصُّدُورِ»، «وَ كَانُوا لَا يَسْتَنصِتُونَ سَمْعًا» اى لا يستطيعون استماع القرآن استتقالا للقرآن و مقنا للنبي. و قيل حجّبوا من السمع اذا ادّوا رسول الله (ص) من قوله: «وَ اِذَا قُرِئَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ» الآية...، و قيل لا يطيقون ان يسمعون كتاب الله و يتدبروه و يؤمنوا به لغلبة الشقاء عليهم.

«أ فَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا» استفهام بمعنى الانكار يقول أ يظن الكفار اتخاذهم، «عِبَادِي» يعنى الملائكة و عيسى و عزيرا اولياء نافعهم بنس ما ظنوا و المفعول الثانى محذوف و هو نافعهم مىگويد كافرين ظن بردند كه ايشان بندگان من فرشتگان و عيسى و عزيز بخدايى گیرند فرود از من، آن عبادت ايشان را سود خواهد داشت يا ايشان را بكار آيد به پنداشت كه ايشانراست و بد ظنى كه مى‌برند، و گفته‌اند تقدير چنین است: أ فظنوا ان يتخذوهم اولياء دونى ثم لا اعدبهم كلا مى‌پندارند كه ايشان را بخدايى گیرند فرود از من پس من ايشان را عذاب كنم كلا نه چنانست كه ايشان ظنّ مى‌برند بل كه من ايشان را عذاب ساختم، «إِنَّا اَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ نُزُلًا» و قيل معنى الآية: أ فظنوا انهم مع كفرهم يواليهم بالنصرة و المعونة احد من عبادى المخلصين كلا فانّ عبادى يعادون الكفار مى‌پندارند اين كافرين كه با كفر و شرك ايشان يكى از بندگان



مخلص من ایشان را دوست خواهد داشت یا نصرت خواهد داد کلاً نه چنانست که ظنّ ایشانست که مؤمنان کافران را دشمن اند و میان ایشان معادانتست نه موالاته، جای دیگر گفت: «لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ». و قوله: «نُزُلًا» ای منزلاً.

و قيل مأكولاً معدّلاً لهم للضعيف، و قيل جمع نازل و نصبه على الحال و يريد بجهنّم ما فيها من الزقوم و الغسلين و غير ذلك.

«قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا» الخسران ضدّ الرّبح و اعمالاً نصب على التّمييز و القياس ان يكون مفرداً لكّنه جمع لاختلاف اجناس الاعمال ای خسروا فيها كلّها و الاخسر من اتعب نفسه طلباً للنّجاة فيؤدّيه الى الثّار. اين آيت در شأن اصحاب صوامع است از زاهدان ترسايان، قسيسين و رهبان که خويشتن را در صومعه‌ها باز داشتند و رياضيات و مجاهدات عظيم بر خود نهادند و ایشان را از آن هيچ نفع نه و سرانجام ایشان جز هلاک و عذاب نه که به محمّد (ص) نگرويدند و قرآن نپذيرفتند، همانست که جای دیگر گفت: «عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ تَصَلِّي نَارًا حَامِيَةً» «الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيُهُمْ» حبط عملهم، «فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِبُونَ صُنْعًا» يحسبون أنّهم على الحقّ و أنّهم بفعلهم مطيعون می‌پندارند که بر حقّ اند و بآنچه میکنند فرمان بردارند، نه چنانست که ایشان می‌پندارند، پس زیان کار بحقیقت ایشانند. قومی گفتند اینان اهل اهو اند، و قومی گفتند خوارچاند و گفته‌اند: کلّ من دان بدین غیر الاسلام فهو من الاخسرین اعمالاً فی الآخرة، پس بیان کرد که ایشان که‌اند: «أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ» یعنی بدلائل توحیده من القرآن و غیره، «و لِقَائِهِ» ای بالبعث و النّشور. و قيل بجزاء اعمالهم و اللّقاء قرب الشّیء من غیر فضل، «فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ» ای بطلت اعمالهم الصّالحه لا یتابون علیها، «فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزَنًا» ای لا تتقل موازينهم باعمالهم. و قيل معناه لا يكون لهم منزلة و لا جاه من قولهم لا وزن لفلان عند النّاس.

قال ابو سعید یأتی ناس يوم القيامة باعمال هي عندهم في العظم كجبال تهامة فاذا وزنوها لم تزن شيئاً، فذلك قوله: «فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزَنًا». و فی الخبر انّ رسول الله (ص) قال یجاء يوم القيامة بالرجل السّمین العظیم فیوضع فی المیزان فلا یزن جناح بعوضة.

«ذَلِكَ جَزَاؤُهُمْ» ای ذلك الاستحقاق لهم و هو ان لا يجعل لهم وزن. و قيل ذلك بمعنى اولئك ای اولئك جزاؤهم، «جَهَنَّمَ بِمَا كَفَرُوا وَ اتَّخَذُوا آيَاتِي وَ رُسُلِي هُزُوًا» یعنی جزاؤهم العذاب بکفرهم و استهزائهم برسل الله و آیاته.

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا» کانت ها هنا بمعنى سبق لهم وعد الله بها و الفردوس البستان یجمع الکرّم و النّخل.

قال رسول الله (ص) الجنّة مائة درجة بين كلّ درجتين كما بين السّماء و الارض اعلاها الفردوس، و منها تفجّر انهار الجنّة و فوقها عرش الرّحمن فاذا سألتم الله فسئلوه الفردوس.

و عن عبد الله بن قيس عن النّبي (ص) قال: جنّات الفردوس اربع: جنّتان من فضّة أنيتهما و ما فيهما و

جنتان من ذهب أنيتهما و ما فيهما و ما بين القوم و بين ان ينظروا الى ربهم انا رداء الكبرياء على وجهه فى جنة عدن.

و قال شمر خلق الله جنة الفردوس بيده فهو يفتحها فى كل يوم خميس فيقول ازدادى طيبا و حسنا لاوليائى. و قال قتادة الفردوس ربوة الجنة و اوسطها و افضلها و ارفعها. و قال كعب ليس فى الجنان جنة اعلى من جنة الفردوس و فيها الامرون بالمعروف و الناهون عن المنكر. قال الضحاک الفردوس الجنة الملتقة الاشجار، و قيل هى الروضة المستحسنة.

«خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَبْغُونَ عَنْهَا حِوَلًا» اى لا يطلبون حيلة لينقلوا الى غيرها لان فيها ما تشتهى الانفس و تلذ الاعين و ما يخطر بقلب البشر، و الحول الحيلة. و قيل معناه لا يطلبون عنها تحولا الى غيرها، مصدر مثل الصخر و العوج.

«قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا» سبب نزول اين آيت آن بود كه جهودان گفتند يا محمد تو مى گويى و در كتاب خویش ميخوانى: «وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا» شما را از علم ندادند مگر اندكى و ما را تورات داده اند و هر كرا تورات دادند او را خير فراوان و علم تمام دادند، اين آيت بجواب ايشان آمد: «قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ» اى البحر المحيط الذى عليه الارض، «مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي» المداد ما يكتب به و الكلمات هى وعد الله اهل الجنة من الثواب و الكرامة و اهل النار من العقاب و العلامة. و قيل كلمات الله ذكر ما خلق و ما يخلق و الله تعالى جل جلاله متكلم بكلام متى شاء تكلم به، و تقدير الآية: لو كان البحر مدادا لكلمات ربى و كتبت به، «لَنفَذَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَذَ كَلِمَاتُ رَبِّي» و حكمه و عجائبه، قرأ حمزة و الكسائى «ان ينفذ» بالياء لتقدم الفعل و لان التانيث غير حقيقى، و قرأ الباقر «تَنفَذَ» بالتاء و الوجه ان الفاعل مؤنث لانه جمع كلمة فالاحسن تانيث الفعل، «وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ» اى بمثل البحر مدادا زيادة على البحر نظيره: «وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ» الآية... و هذا رد على اليهود حين ادعوا انهم اوتوا العلم الكثير فكأنه قيل لهم اى شىء الذى اوتيتم من علم الله و كلماته التى لو تنفذ لو كنت بماء البحر.

«قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ» ابن عباس گفت علم الله رسوله التواضع لنا يزهى على خلقه فامر به ان يقر على نفسه بانه آدمى كغيره انا اكرام بالوحى، و هو قوله: يُوحى إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ اين آيت در شأن جندب بن زهير فرو آمد كه گفت: يا رسول الله انى اعلم العمل لله فاذا اطلع عليه يسرتى دوست دارم كه از بهر خدای تعالى عمل كنم و خدای را طاعت دار باشم اما اگر كسى آن طاعت از من بداند و آن عمل از من ببند شاد شوم، رسول خدا جواب داد كه: ان الله عز و جل طيب لا يقبل الا الطيب و لا يقبل ما شورك فيه. و قال طاوس قال رجل يا نبي الله انى احب الجهاد فى سبيل الله و احب ان يرى مكانى فانزل الله تعالى: فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ

الآية...

و قال مجاهد جاء رجل الى النبي (ص) فقال: انى اتصدق و اصل الرحم و لا اصنع ذاك انا لله فيذكر ذلك

مَنى و احمد عليه فيسرني ذلك و اعجب به فسكت و لم يقل شيئاً فانزل عزّ و جلّ هذه الآية: قل يا محمد إنّما أنا بشرٌ مثلكم يوحى إليّ إنّما إلهكم إلهٌ واحدٌ اى المستحق للعبادة هو وحده لا يتّصف غيره بوصفه، فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ اى يطمع ثواب ربّه و صالح المنقلب عنده.

و قيل يخاف المصير اليه، رجا بمعنى طمع استعمال كنند و بمعنى بيم و ترس و درين يك بيت هر دو معنى موجود است:

فلا كلّ ما ترجو من الخير كائن و لا كلّ ما ترجو من الشرّ واقع

و گفته اند رجا بمعنى خوف الا در نفى نباشد، فليعمل عملاً صالحاً خالصاً اى فليكثر من العمل الصالح و هو الطاعة لله، و لا يُشرك بعبادة ربّه أحداً اى لا يراء: معنى آيت نهى است از ربا و ربا شرك خفى است، آن روز كه اين آيت فرو آمد مصطفى (ص) گفت: ان اخوف ما اخاف عليكم الشرك الخفى و اياكم و شرك السرائر فانّ الشرك اخفى فى امتى من دبيب النمل على الصفا فى الليلة الظلماء، و من صلى يراني فقد اشرك و من صام يراني فقد اشرك و من تصدق يراني فقد اشرك، قال فيشق ذلك على القوم، فقال رسول الله (ص): ا فلا ادلكم على ما يذهب عنكم صغير الشرك و كبيره قالوا بلى يا رسول الله قال قولوا اللهم انى اعوذ بك ان اشرك بك و انا اعلم و استغفرك لما لا اعلم.

و عن عمرو بن قيس الكندى قال: سمعت معوية بن ابى سفيان على المنبر تلا هذه الآية: فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فقال انها آخر آية نزلت من القرآن.

و قال رسول الله (ص) من قرأ سورة الكهف فهو معصوم ثمانية ايام من كلّ فتنه تكون فان خرج الدجال فى تلك الثمانية عصمة الله من فتنه الدجال، و من قرأ الآية التي فى آخرها: قل إنّما أنا بشرٌ مثلكم الى آخرها حين يأخذ مضجعه كانت له نورا يتلأأ من مضجعه الى مگة حشو ذلك النور ملائكة يصلون عليه حتى يقوم من مضجعه، فان كان مضجعه بمگة فتلاها كانت له نورا يتلأأ من مضجعه الى بيت المعمور حشو ذلك النور ملائكة يصلون عليه و يستغفرون له حتى يستيقظ.

و روى من قرأ اول سورة الكهف و آخرها كانا له نورا من قرنه الى قدمه و من قرأها كلها كانت له نورا من الارض الى السماء.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: وَ يَسْئَلُونَكَ عَن ذِي الْقُرْنَيْنِ قُلْ سَأَتْلُوا عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْرًا بيان قصه ذو القرنين دليلى است واضح و برهانى صادق بر صحّت نبوت و رسالت محمد عربى (ص). با آنك مردى بود امى، نادبير، هرگز بهيچ كتاب نرفته و معلمى را نديده و كتابى ناخوانده و از كس نشنيده، خبر مى داد از قصه پيشينيان و آئين رفتگان و سيرت و سرگذشت ايشان هم بر آن قاعده و بر آن نسق كه اهل كتاب در كتاب خوانده بودند و در صحف نبشته ديدند، بى هيچ زيادت و نقصان و بى تفاوت و اختلاف در آن، پس هر كه توفيق يافت حقيقت

صدق وی بتعریف حق بشناخت و بر مرکب سعادت ببساط قربت رسید، و هر که در وهده خذلان افتاد دیده وی را میل حرمان کشیدند تا بجمال نبوت مصطفی (ص) بینا نگشت و دل وی را قفل نومیدی بر زدند تا حق در نیافت، آری کاریست رفته و بوده و قسمتی نه فزوده و نه کاسته، مبادا که لباس عاریتی داری و نمی‌دانی، مبادا که عمر میگذاری زیر مکر نهانی، آه از پای بندی نهانی، فغان از حسرت جاودانی.

إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ ذُو الْقُرْنَيْنِ را تمکین دادیم در زمین تا مشارق و مغارب زیر قدم خود آورد و اطراف زمین بآسانی در نوشت در برّ و بحر روان چنانک خود خواست گرد عالم گردان، اشارتست که ما اهل معرفت را و جوانمردان حضرت را در اطراف مملکت ممکن گردانیم و در کرامت بر ایشان گشائیم و همه جهان ایشان را مسخر گردانیم تا بتیسیر الهی و تأیید ربّانی اگر خواهند بیک شب بادیه درنوردند و دریا باز بُرند و از بعضی کارهای غیبی نشان باز دهند.

چنانک حکایت کنند از عبد الله مبارك: گفتا روز ترویه شبانگاه بدلم در آمد که فردا روز بازار دوستان است و موسم حاجیان که بعرفات بایستند و با خداوند هفت آسمان و هفت زمین مناجات کنند، من که ازین حال محروم مانده‌ام باری در خانه چرا نشینم؟ خیزم بصحرا روم و از محرومی خویش بالله تعالی زارم، گفتا بصحرا بیرون رفتم و گوشه‌ای اختیار کردم و با خود می‌گفتم ای عاجز کی بود که چنان گردی که هر جا که مرادت بود قدم آنجا نهی؟ درین اندیشه بودم که زنی می‌آمد میان بسته، بسان سیاحان عصائی بدست گرفته، چون مرا دید گفت: یا عبد الله دوستان چون از خانه بیرون آیند هم بر در خانه منزل نکنند تو چرا منزل کرده‌ای؟

درین ره گرم رو می باش تا از روی نادانی مگر نندیشیا هرگز که این ره را کران بینی

گفتم ای زن تو از کجا می‌آیی و منزل‌گاهت کجا خواهد بود؟ گفتا از وطن خود می‌آیم و منزل‌گاهم خانه کعبه است، گفتم از خانه کی بیرون آمده‌ای؟ گفت امشب نماز خفتن به سپیجاب کرده‌ام و سنت بلب جیحون گزارده‌ام و وتر به مگه خواهم گزارد، گفتم ای خواهر چون بدان مقام معظم مقدس رسی مرا بدعا یاد دار، گفت یا عبد الله موافقت کن، گفتم همت من موافقت می‌کند لکن تن مرا این محل نیست، گفت یا عبد الله دوستان را همت بسنده بود، خیز تا رویم، برخاستند و روی براه نهادند، عبد الله گفت همی رفتم و چنان می‌پنداشتم که زمین در زیر قدم من می‌نوردند، گفتا در ساعت چشمه‌ای آب دیدم، گفت غسلی بر آر، غسلی بر آوردم، ساعتی دیگر بود صحرائی فراخ دیدم، گفت یا عبد الله صحراء قیامت یاد کن و حاجتی که داری از الله تعالی بخواه چنان کردم، ساعتی دیگر بود خانه کعبه دیدم و من چنان متحیر بودم که ندانستم که آن کعبه است، از آنجا بموضعی دیگر شدم، گفت اینجا بیاسای و لختی نماز کن که مقامی بزرگوارست، چند رکعت نماز کردم، از آنجا فراتر شدم، کوهی عظیم دیدم، بر سر آن کوه شدم خلقی عظیم دیدم، گفتم این چه جای است و این قوم چه قومند؟ گفت نمیدانی اینان حاجیانند که بر مروه ایستاده‌اند و دعا می‌گویند و تو بر

کوه صفایی، گفتم ما نیز آنجا رویم، گفت نه اینجا بنشین که ما آنچه بایست کرد کردیم، آن گه گفت ای عبد الله آن چشمه که بدان غسل آوردی سر بادیه بود و آن صحرا که آنجا بایستادی زمین عرفات بود و آن خانه که دست برو نهادی خانه کعبه بود، چون این سخن بشنیدم از هیبت بلرزیدم و بی‌هوش شدم، چون بهوش بازآمدم در خود تعجب همی‌کردم، گفت ای عبد الله چه تعجب میکنی بآنک بساعتی چند از مرو به مگه آمدی؟! آن کس که از مرو بمگه بساعتی بیاید او را بحقیقت باعرفات و خانه چه کار، چنان به که آن دوستان که بعرفات ایستند پیش عرش ایستند، و ایشان که گرد خانه طواف می‌کنند گرد عرش طواف کنند:

اری الحجّاج یزجون المطایا و ها انا ذا مطایا الشّوق ازجی  
اذا ما کعبه الرّحمن حجّت فوجهک قبلتی و الیک حجّی

آن گه مرا با خود بغاری درآورد، جوانی را دیدم خوب روی لکن ضعیف و نحیف گشته و آن پسر وی بود، برخاست و مادر را در کنار گرفت و مر او را بنواخت، پس روی بر روی مادر نهاد و چشم پر آب کرد، مادر گفت چرا می‌گریی؟ گفت شبی دلم تنگ شد گفتم الهی تا کی در بند واسطه باشم، مرا ازین واسطه‌ها برهان، هاتنی آواز داد که واسطه تو تویی، از خود بیرون آی اگر ما را می‌خواهی، اکنون ای مادر من کارک خویش ساخته‌ام و بر شرف رفتنم، نگر کار من بسازی و مرا بخاک تسلیم کنی و مرا دعا گویی مگر ببرکت دعای تو الله تعالی بر من رحمت کند، پس از آن جوان دیگر باره روی بر روی مادر نهاد و جان تسلیم کرد.

گفتا کار آن جوان بساختم و او را دفن کردم و آن پیر زن بر سر خاک وی مجاور نشست، گفت ای عبد الله اگر وقتی باز آیی ما را هم اینجا طلب کن، و مر مرا نه بینی خاک من همین جا بود، مرا زیارت کن. در بعضی آثار نقل کرده‌اند که ذو القرنین پس از آنک اهل مشارق و مغارب دیده بود و از آن پس که سدّ یاجوج و ماجوج ساخته بود، هم چنان روی نهاد در شهرها همی‌گشت و قوم قوم را دعوت همی‌کرد تا بقومی رسید که همه هم رنگ و هم سان بودند، در سیرت و طریقت پسندیده و در اخلاق و اعمال شایسته، بر یکدیگر مهربان و کلمه ایشان یکسان، نه قاضی شان بکار بود نه داور، همه بر یکدیگر مشفق چون پدر و برادر، نه یکی درویش و یکی توانگر یا یکی شریف و یکی وضعی، بلکه همه یکسان بودند و برابر، در طبعشان جنگ نه، در گفتشان فحش نه، در کردشان زشت نه و در میان ایشان بد خوی و جلف و جافی نه، عمر هاشان دراز اما املشان کوتاه بود که بر در خانه‌های خود گورها کنده بودند تا پیوسته در آن می‌نگرند و ساز مرگ می‌سازند، و سرای های ایشان را در نبود، ذو القرنین چون ایشان را بدید در کار ایشان خیره بماند!! گفت ای قوم شما چه قومید که در برّ و بحر و شرق و غرب بگشتم مثل شما قوم ندیدم و چنانک سیرت شما هیچ سیرت نه پسندیدم، مرا خبر کنید از کار و حال خویش و هر چه پرسم مرا جواب دهید ببیان خویش، چیست این که بر در سرایهای خویش گورها خود کنده‌اید؟! گفتند تا پیوسته مرگ بیاد داریم و چون

ما را بازگشت آنجا خواهد بود دل بر آن نهیم. بگفت چونست که بر در سرایهای شما در نیست و حجاب و بند و قفل نیست؟ گفتند زیرا که در میان ما جز امین و مؤمن نیست، و هیچکس را از کسی ترس و بیم نیست.

گفت چونست که در میان شما امیر و قاضی نیست؟ گفتند از بهر آنکه در طبع ما جنگ و ظلم نیست تا حاجت بشحنه و امیر و قاضی بود و کس را با کس خصومت نیست تا حاجت بقاضی و حاکم بود. گفت این موافقت شما بظاهر و نزدیکی دلهای شما بیاطن از کجا خاسته است؟ گفتند غلّ و حسد و بغض و عداوت از دل بیرون کردیم تا موافق یکدیگر گشتیم و دوست یکدیگر شدیم.

گفت چونست که شما را عمرها دادند دراز و دیگران را کوتاه؟ گفتند از آن که بحق کوشیم و حق گوئیم و از حق در نگذیریم و بعدل و راستی زندگانی کنیم. گفت چونست که شما را بروزگار آفات نرسد چنانکه بمردمان میرسد؟ گفتند از آن که در هر چه پیش آید جز خدای را بپشتی نگیریم و عمل که کنیم بانوا و نجوم نکنیم.

ذو القرنین گفت خبر کنید مرا از پدران و گذشتگان خویش که هم برین سیرت زندگانی کردند؟ یا خود شما چنین اید؟ گفتند آری پدران خود را چنین یافتیم و برین سیرت دیدیم، پیوسته درویشان را نواختندی و خستگان را تیمار داشتندی و عاجزان را دست گرفتندی و جانیان را عفو کردندی و پاداش بدی نیکی کردندی، امانت گزاردندی و رحم پیوستندی، نماز بوقت خویش گزاردندی و بوفاء عهدها باز آمدندی تا ربّ العزّه ایشان را بصلاح و سداد بداشت و بنام نیکو از دنیا بیرون برد و ما را بجای ایشان نشاند.

أَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا الْآيَةَ.. از اینجا تا آخر سوره وصف الحال و ذکر سرانجام دو گروه است: گروهی بیگانگان که آیات عجایب حکمت حق شنیدند و بدایع اسرار فطرت وی در کار موسی و خضر و در بیان قصّه ذو القرنین و آن را منکر شدند، نه سمع صواب شنو داشتند نه دیده عبرت بین نه دل روشن، تا حق تعالی را دریافتندی و پیغام را تصدیق کردندی، نه توفیق رفیق بود و نه هدایت را عنایت بود لا جرم حاصل کار ایشان و سرانجام روزگار ایشان این بود که ربّ العالمین گفت: **إِنَّا أَعْتَدْنَا لَهُمْ لِلْكَافِرِينَ نَزْلًا... ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ يُحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسَبُونَ صُنْعًا تَوَجَّهَ عَلَيْهِمُ التَّكْلِيفُ وَ لَكِنْ لَمْ يَسَاعِدْهُمُ التَّوْفِيقُ وَ التَّعْرِيفُ وَ كَانُوا كَمَا قِيلَ:**

احسنت ظنك بالآيām از حسنت و لم تخف سوء ما يأتي به القدر و سالمك اللّیالی فاعتبرت بها و عند صفو اللّیالی يحدث الكدر

گروهی دیگر مؤمنانند که عجائب آیات حکمت و رایات قدرت حق از روی عنایت و هدایت بر دلهای ایشان کشف کردند آن را بجان و دل پذیرفتند و گردن نهادند و حلقه بندگی در گوش فرمان کردند تا ربّ العزّه ایشان را تشریف داد و باین اکرام و اعزاز مخصوص گردانید که: **إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ**

كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا لَهُمْ جَنَانٌ مَعْجَلَةٌ سَرًّا بَسْرًا وَ جَنَانٌ مُؤَجَّلَةٌ جَهْرًا بِجَهْرٍ، الیوم جنان الوصل و غذا جنان الفضل، الیوم جنان العرفان و غذا جنان الرضوان میگوید مؤمنان و نیک مردان فردا که در بهشت آیند ایشان را بمنزل خاص فرود آرند و هم در وقت ایشان را نزل دهند، نبینی کسی که مهمان عزیز بوی فرو آید تا آن گه که با وی نشیند و خلوت سازد نخست او را نزلی فرماید، همچنین رب العالمین در ابتداء آیت حدیث نزل کرد و ذکر لقا و رؤیت بآخر آیات برد که: **فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ الْآيَةَ... جایی دیگر بیان کرد که آن نزل چیست: وَ لَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهُي أَنْفُسُكُمْ وَ لَكُمْ فِيهَا مَا تَدَّعُونَ** هر چه آرزو کنید در آن بهشت یابید و هر چه خواهید و جوید ببینید، آن گه گفت: **نُزُلًا مِنْ عَفْوَرٍ رَحِيمٍ** نزلی است این از خدایی آمرزنده بخشاینده، بمغفرت و رحمت خود داد نه بکردار بنده.

باش ای جوانمرد تا این بساط لعب و لهو در نوردد و صفت حدثان در گور از تو پاك كند، و هیکل ترا صُدره ابد پوشاند و در فضای ربوبیت بی زحمت فنا، حقایق یحیهم و یحبونهُ بر تو کشف کند و بی عناء تعبّد در جنّات فردوس توقیعات: **عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ** روان کند، و از بهر رعایت دل تو و ستر کار تو عتاب تو خود کند و شکایت تو با تو خود گوید: **ما منكم من احد الا و يكلمه ربه** لیس بینه و بین الله ترجمان، و **يقول الجليل جلّ جلاله** عبدی کیف كنت لك ربّا بنده من راه بندگی از خاشاک اغیار پاکست بی زحمت اغیار امروز با ما بگو که من ترا چگونه پروردگاری بودم، چگونه خداوندی بودم؟ این همه عنایت و کرامت نه حق بنده است بر خدای که بنده را بر خدای تعالی **جلّ جلاله** هیچ حق نیست، بلکه حق تعالی کرم خویش است که میگذارد و هرگز روا نبود که کرم او بنهایت رسد.

**فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا** قال سهل بن عبد الله: **العمل الصالح المقيد بالسنة**. و قيل **العمل الصالح** الذي ليس للنفس اليه التفات و لا به طلب ثواب و جزاء. و قيل **العمل الصالح** ها هنا اعتقاد جواز الرؤية و انتظار وقتند، هر که بیدار الله تعالی طمع دارد تا در دل اعتقاد کند که الله تعالی **جلّ جلاله** و عزّ کبریاؤه دیدنی است دیداری عیانی و رازی نهانی و مهری جاودانی، هر که دیدار الله تعالی طلبد او را میعاد است که روزی بدان رسد، من کان یرجو لقاء الله فانّ اجل الله لات، بزرگ چیزی بیوسید و عظیم امیدی داشت و همت وی بلند جایی رسید که دیدار خدای تعالی **جلّ جلاله** بیوسید، اگر این امید نبودی بهشت بدین خوشی چه ارزیدی، و اگر این وعده دیدار نبودی رهی را خدمت از دل کی خیزی، هر کس را مرادی پیش و وی بر پی، عارف منتظر است تا دیدار کی، همه خلق بر زندگانی عاشقند و مرگ بر ایشان دشوار، عارف بمرگ می‌شتابد باومید دیدار:

چه باشد گر خوری يك سال تیمار      چو بینی دوست را يك روز دیدار

## ۱۹ - سوره مریم - مکیه

## ۱ النوبه الاولى

قوله تعالى: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

«كهيعص» (۱) الله، خداوندی، بسنده کار راهنمای، زینهار دار دانای راست گوی، «ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ» این یادگار خداوند توست، بمهربانی خویش. «عَبْدَهُ زَكْرِيَّا.» (۲) بنده خویش را زکریا.

«إِذْ نَادَى رَبَّهُ» بر خواند خداوند خویش را، «نِدَاءً حَقِيًّا.» (۳) خواندنی نرم

«قَالَ رَبِّ» گفت ای خداوند من، «إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي» من آنم که استخوان من و اندام من سست گشت، «وَ اسْتَعْلَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا» و سر من در ایستید بسپیدی پیری، «وَ لَمْ أَكُنْ» و هرگز نبودم «بِدُعَائِكَ رَبِّ» بخواندن تو خداوند من، «شَقِيًّا.» (۴) بدبختی.

«وَ إِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ» و من میترسم از نیازادگان، «مِنْ وَرَائِي» از پس مرگ خویش، «وَ كَانَتْ امْرَأَتِي عَاقِرًا» و زن من نازاینده است. «فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا» (۵) پس ببخش مرا از نزدیک خویش فرزندی.

«بِإِثْنَيْ وَ يَرْثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ» فرزندی که میراث برد از من وز همه نژاد و فرزندان یعقوب، «وَ اجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا» (۶) و آن فرزند را ای خداوند من پسندیده کن.

«يَا زَكْرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ» ای زکریا ما ترا بشارت دهیم ببسری، «اسْمُهُ يَحْيَى» نام او یحیی، «لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا» (۷) که او را پیش ازین هیچ همنام نکردیم.

«قَالَ رَبِّ» زکریا گفت خداوند من، «أَتَى يَكُونُ لِي غُلَامٌ» چون بود مرا پسری؟ «وَ كَانَتْ امْرَأَتِي عَاقِرًا» و زن من نازاینده «وَ قَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْكِبَرِ عِتِيًّا.» (۸)

و من از پیری بتباهی رسیده.

«قَالَ» گفت. «كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ» چنین گفت خداوند تو. «هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ» که آن بر من آسان و خوار است، «وَ قَدْ خَلَقْتُكَ مِنْ قَبْلُ» و بیافریدیم ترا پیش «وَ لَمْ تَكُ شَيْئًا.» (۹) و خود هیچ نبودی.

«قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً» گفت خداوند مرا نشانی بنمای، «قَالَ آيَتُكَ» گفت نشان ترا آنست. «أَلَّا تَكَلَّمَ النَّاسُ ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيًّا» (۱۰) که سخن مگوی با مردمان سه شبانروز

«فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ» بیرون آمد بر قوم خویش، «مِنَ الْمِحْرَابِ» از گوشه خویش «فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ» و بایشان مینمود، «أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَ عَشِيًّا» (۱۱) که نماز کنید بامداد و شبانگاه.

«يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ» ای یحیی پیغام و دین گیر بنیروی «وَ آتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا» (۱۲) و را پیغام و حکم دادیم و نیز کودک.

«وَ حَنَانًا مِنْ لَدُنَّا وَ زَكَاةً» و از نزدیک خویش او را نیکی دادیم و پاکی «وَ كَانَ تَقِيًّا» (۱۳) و پرهیزکار بود.

«وَ بَرًّا بِوَالِدَيْهِ» و نوازنده بود و نیکوکار با پدر و مادر خویش، «وَ لَمْ يَكُنْ جَبَّارًا عَصِيًّا» (۱۴) و جباری نابخشاینده نبود و نه عاصی «وَ سَلَامٌ عَلَيْهِ» و سلام بر یحیی «بِیَوْمٍ وُلِدَ» آن روز که زانند «وَ بِیَوْمٍ يَمُوتُ» و آن روز که میرد. «وَ بِیَوْمٍ يُعْعَثُ حَيًّا» (۱۵) و آن روز که بر انگیزانند وی را زنده.

## النوبه الثانية



این سوره مریم نود و هشت آیتست و نهصد و هشتاد و دو کلمه و سه هزار و هشتصد و دو حرف، جمله بمکه فرو آمد مگر يك آیت و آن آیت سجده است بقول بعضی مفسران: و بقول بعضی: «فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفًا» تا آنجا که گفت «وَلَا يُظْلَمُونَ شَيْئًا». و گفته‌اند درین سوره دو آیت منسوخ است: یکی: «وَأَنْذَرُكُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ» معنی نذارت بآیت سیف منسوخ گشت، دیگر «فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ» این قدر از آیت منسوخست بآیت سیف. و در فضیلت سوره، ابی کعب روایت کرد از

«مصطفی (ص) قال: «من قرأ سورة مریم اعطی من الاجر بعدد من صدق بزکریا و کذب به و بیحیی و مریم و عیسی و موسی و هارون و ابراهیم و اسحاق و یعقوب و اسماعیل عشر حسنات و بعدد من دعا الله ولدا و بعدد من لم یدع له ولدا»

بسم الله، این باء بسم الله حرف الصاق است و الصاق را ملصق به در باید تا سخن تمام شود و محکم گردد، نبینی که اگر کسی گوید: «بالقلم، بالسکین» سخن ناقص بود اما اگر گوید: کتبت بالقلم، قطعت بالسکین آن گه سخن تمام شود، و ملصق به اینجا ضمیر است چنان که ابن عباس گفت: معناه ابدأ بسم الله می‌گوید بنام خدا آغاز کنم در همه کار و بوی تبرک گیرم بهمه حال، آن فراخ بخشایش بروزی دادن بر همه جانوران درین جهان، و مهربان بر مؤمنان در آن جهان. اگر کسی گوید، باء بسم الله چرا بلند کنند و بدیگر جایها بلند نکنند؟ جواب آنست که این در اصل چنان بوده که در «اقراً باسم ربك»، الف را از آن حذف کردند و طول آن بباء دادند تا دلیل بود بر حذف الف. مذکران گویند این باء بلند کردند، لائها صحبت اسم الله فطالت و ارتفعت، اشار الی ان من صحب اسم المولی طال و ارتفع فی الدارین. باء که با نام مولی صحبت کرد سر افراز باها گشت. مؤمن که همه عمر با نام مولی صحبت دارد چه عجب اگر سرافراز دو جهان گردد؟! و اسم در اصل سمو بوده است این و او از آخر وی طرح کردند و الف در اول وی افزودند تمامی کلمه را، تا بوی ابتدا کنند. و اشتقاق آن از سمت است و سمت نشان است یعنی که اسم نشانی بود مسمی را. و گفته‌اند اشتقاق اسم از سمو است، «و هو الارتفاع و العلو، یعنی ان الاسم یعلو. المسمی و الاسم ما علا و ظهر فصار علما للدلالة علی ما تحته من المعنی.

اما اشتقاق نام الله بر قول بیشترین مفسران از اله الالهة است ای . عبد عبادة. و يقال تأله الرجل اذا تنسك، و المعنی هو المستحق للعبادة، و ذو العبادة الذي الیه توجه العباد و بها یقصد. و قال ابو الهیثم الرازی: الله اصله اله و قال الله عز و جل: «وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ، إِذَا لَدَّهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ» و لا یكون لها حتی یكون لعباده خالقا و رازقا و مدبرا و علیه مقتدرا فمن لم یکن كذلك فلیس بآله. و ان عبد ظلما، بل هو مخلوق و متعبد. و یقال: اصل اله و لاه فقلبت الواو الهمزة كما قالوا للوشاح اشاح و معنی الولاه ان الخلق یولھون الیه بحوائجهم و یتضرعون الیه فی ما ینوبهم، و یفزعون الیه فی کل ما یصیبهم كما یوله کل طفل الی امه. و از خاصیت‌های نام الله یکی آنست که هر حرفی که از وی بیفکنی باقی که بماند تمام بود: الف بیفکنی لله بماند تمام باشد و فایده دهد: چنان که گفت «لله ما فی السموات و ما فی الارض». اگر لام اول بیفکنی له بماند تمام بود و معنی دهد کقوله تعالی: «لله ملک السموات و الارض». و اگر لام دوم بیفکنی هو بماند: «هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن».

اما رحمن و رحیم هر دو مشتقاند از رحمة. لکن رحمن رحمت و روزی و نعمت فایده دهد، و رحیم رحمت و عفو و مغفرت فایده دهد، و روزی و نعمت جداست و عفو و مغفرت جدا، پس این تکرار بی‌فایده نیست، و اشتقاق رحمت

از رحم است یعنی کما انّ الرحم تشتمل على الجنين بالوقاية و الحماية فكذلك الرّحمة تشتمل على العبد بالرعاية و الكفاية. و گفته‌اند میان رحمن و رحیم فرق نیست از روی معنی، چنان که گویند ندمان و ندیم، و جمع میان هر دو تأکید راست چنان که گویند فلان جاد مجدّ.

و در شأن نزول آیت تسمیت مفسران را دو قول است: گروهی گفتند: این آیت بسه نجم آمده و سبب آن بود که مصطفی (ص) پیش از وحی عادت داشت که «باسمک اللهم»

گفتی بر عادت عرب در جاهلیت، چون آیت آمد که «بِسْمِ اللّٰهِ مَجْرَاهَا وَ مُرْسَاهَا» رسول خدا بفرمود تا بسم الله می‌نوشتند، بعد از آن چون آیت آمد. «قُلْ اذْعُوا اللّٰهَ اَوْ اذْعُوا الرَّحْمٰنَ» بفرمود تا بسم الله الرحمن می‌نوشتند، پس از آن چون آیت آمد. «اِنَّهُ مِنْ سُلَيْمٰنَ وَ اِنَّهُ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ» بفرمود، تمام بنوشتند و گفتند «بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ»

قول دوم آنست که بیکبار از آسمان فرو آمد در بدو بعثت، ابن عباس گفت جبرئیل (ع) مصطفی (ص) را تلقین کرد بر کوه حرا و او را گفت: بگوی «بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ» و این قصه در سوره علق گفته آید انشاء الله. مذهب شافعی و اصحاب حدیث آنست که بسم الله الرحمن الرحیم در هر سر سورتی آیتی است از آن سوره، جبرئیل از آسمان فرو آورده و بر مصطفی (ص) خوانده و خبر درست است که ابن عباس گفت: کان رسول الله (ص) لا يعرف ختم سورة حتى ينزل عليه بسم الله الرحمن الرحيم. و در فضیلت آیت تسمیت آورده‌اند از مصطفی (ص) که گفت: اگر آدمی و پری همه بهم آیند چهار هزار سال تا تفسیر و فضیلت آن بدانند چهار هزار سال باخر برسد و از فضل آن و تفسیر آن عشری ندانسته باشند. و هر که يك بار بصدق دل بگوید «بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ» الله تعالی بهر حرفی چهار هزار نیکی در دیوان وی باز کند و بنویسد، و چهار هزار بدی از دیوان وی محو کند و چهار هزار درجه در بهشت بنام وی باز کند.

قوله عز و جل: «كهيعص» در بعضی تفسیرها آورده‌اند که رب العزة این حروف تهجی در اوایل سور بدان فرستاده است تا خلق را دلالت کند بر مدت بقاء اسلام، یعنی که این حروف بحساب جمل بر گیرند بی‌تکرار چندان که بر آید روزگار اسلام و بقاء این امت چندان باشد و این مدت ششصد و نود و سه سالست چون این مدت بسر آید قیامت برخیزد و رستاخیز پدید آید، و این قول بنزدیک اهل تحقیق ضعیف است از سه وجه: یکی آنکه این دعوی علم قیامتست و علم قیامت نزدیک خلق نیست، الله تعالی میگوید: «قُلْ اِنَّمَا عَلِمَهَا عِنْدَ اللّٰهِ». دیگر وجه آنست که عرب هرگز حساب جمل نشناخته‌اند و عادت ایشان نبوده، يقول الله تعالی: «اِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا».

جایی دیگر گفت: «بلسان عربي مبين». سه دیگر وجه آنست که رب العزة این حروف در اوایل سور مکرر باز گفته و ایشان این حساب نه مکرر بر گرفته و اگر مکرر کنند اضعاف آن باشد. و بدانکه این حروف مقطعه در قرآن بر پنج وجه است: وحدانی: چون ص، ق، ن، و ثنائی: چون طه، یس، حم، و ثلاثی: چون الم، الر، طسم، و رباعی: چون المص، المر و خماسی چون كهيعص و لحم عسق. قومی گفتند: نام سورتهاوند و گفته‌اند: نامهای قرآنند و گفته‌اند: نامهای الله تعالی‌اند و لهذا روی عن علی انه كان يقول: يا كهيعص، اغفر لی.

و کان يحلف بكهيعص، امیر المؤمنین علی (ع) باین حروف سوگند یاد کرد از آن که اعتقاد داشت که این حروفها نامهای خداوند یا صفات وی، و معلوم است که سوگند جز بنام و صفت الله بسته نشود. و درست است از ابن عباس

که گفت: الکاف من کاف، و الهاء من هاد و الیاء من حلیم، و العین من علیم، و الصاد من صادق. و بروایتی دیگر از ابن عباس: کبیر، هاد، امین، عزیز، صادق. معنی آنست که خلق را بسنده کارست و ایشان را راه نماست، بگفتار و کردار از ایشان دانا و در وعد و گفت خود راست گوی، در صفت بزرگوار و در وعد استوار، راست گوی و راست کار، کلبی گفت: کاف لخالقه، هاد لعباده، یده فوق ایدیهم، عالم بتربیته، صادق فی وعده. مهم‌ها را کافی است و وعده را وافی و راه نمای بندگان و دل گشای ایشان، بقدر از همه برتر، بذات و صفات زور، عالم باسرار بندگان و سازنده کار ایشان در دو جهان، راست گوی و راست کار و راست دان.

«کهیص». کسایی و ابو بکر هاء و یاء هر دو بامالت خوانند ابو عمرو هاء بامالت خواند و یاء نه، ابن عامر و حمزه یاء بامالت خوانند و هاء نه، نافع هر دو بین الفتح و الکسر خواند علی مذهبه فی الامالة، باقی همه به تفضیم خوانند بی امالت.

«ذِکْرُ رَحْمَتٍ» خبر مبتداء محذوفست و در آیت تقدیم و تأخیر است، ای هذا الذی نتلوه علیک ذکر ربک عبده زکریا برحمته. باین قول رب فاعل ذکر است و عبده مفعول است می‌گوید: این قصه که بر تو میخوانیم یاد کرد خداوند تو است بنده خود را زکریا برحمت خویش، یعنی که برحمت خویش ذکر وی کرد و قصه وی گفت. و روا باشد که تمامی سخن در «إِذْ نَادَى رَبَّهُ» بود، ای دعاء زکریا ربه کان من رحمة ربک و الهامه ایاه، می‌گوید: دعاء زکریا و اجابت که از حق یافت رحمتی بود که خداوند تو بر وی کرد، و الهام که وی را داد. انکه قصه در گرفت و گفت: «إِذْ نَادَى رَبَّهُ» ای دعا ربه فی محرابه. «نِدَاءً خَفِيًّا» ای دعا سرا بر خواند خداوند خود را در سر، باوازی نه بلند. بجای آورد که در دعا اخفاء سنت است: فرموده و پسندیده الله تعالی است که می‌گوید: «ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَ خُفْيَةً» و پیغامبر (ص) گفته: «خیر الدعا الخفی و خیر الرزق ما یکفی» و خبر درستست که قومی دعا کردند باواز بلند و پیغامبر (ص) گفت: «انکم لا تدعون اصمّ و لا غایبا، انکم تدعون سمیعا قریبا».

و گفته‌اند زکریا از بهر آن در سرّ دعا کرد از قوم خود پنهان داشته که از ایشان شرم داشت که گویند به پیرانه سر فرزند می‌خواهد از زنی نازاینده. و گفته‌اند: زکریا دانست که آواز بلند و آواز نرم بنزدیک حق سبحانه و تعالی یکسانست، اما آواز نرم بخصوع و خشوع نزدیکترست و از ریا دورتر، از آن نرم گفت، آن گاه تفسیر دعا کرد و باز نمود که دعاء چه کرد و چه خواست: «قَالَ رَبِّ» و این آن گاه بود که در محراب پیش مریم در زمستان میوه تابستانی دید نه بوقت خویش، گفت آن خداوند که قادرست که در زمستان میوه تابستانی دهد نه بوقت خویش، قادرست که پیرانه سر فرزند دهد، آن روز رغبت فرزند خواستن بوی پدید آمد، بمحراب باز شد و نماز کرد و در الله تعالی زارید، و در سرّ این دعا کرد: «رَبِّ اِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي» ای ضعف بدنی لکبر سنّی، بار خدایا، تن من از پیری ضعیف گشت و استخوان من سست شد! خص العظم بالذکر لانه اقوی ما فی الانسان و اذا وهن لا یرجى عود القوّة الیه. و گفته‌اند استخوان کنایتست از دندان. شکا ذهاب اضراسه. گفته‌اند: زکریا آن وقت هفتاد و پنج ساله بود. یقال وهن یهن و وهن یوهن وهنا و وهنا اذا ضعف. و قیل: وهن بمعنی وهی.

«وَ اَشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَبِيًّا» رأس اینجا کنایتست از موی سر و محاسن. چنان که در قصه موسی (ع) و برادر گفت: «أَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ» یعنی اخذ بشعر رأسه و لحيته، و الاشتعال انتشار شعاع النار، ای اشتعل فيه الشيب اشتعال شعاع

النار. این بر سبیل استعارت گفت. چنان که شعلهای آتش در وقت التهاب متفرق شود و پیدا گردد، هم چنان سپیدی پیری در موی سر و محاسن من پیدا گشت و منتشر شد «شیبا» نصب علی التمییز.

و قال عطاء: اول من شاب رأسه ابراهيم (ع) فقال: يا رب ما هذا؟ قال هذا الوقار، قال رب زدني وقارا.

«وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبًّا شَقِيًّا» ای کنت مستجاب الدعوة قبل اليوم سعيدا به غير شقى فيه. و السعادة ادراك الخير و الشقاوة حرمانه. و قيل معناه: انا ممن دعاك مخلصا موحدا و من دعاك مخلصا موحدا لم يكن بعبادتك شقيا. و قيل: الدعاء مصدر يضاف مرّة الى الداعي و مرّة الى المدعو، فاذا اضيف الى الداعي فالمعنى لم اكن بدعايى اياك خائبا، لانك وعدتني الاجابة، و اذا اضيف الى المدعو فالمعنى لم اكن بدعائك اياى و هدايتك لى و معونتك اياى شقيا.

«وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي.» موالى اینجا عصبه اند چنان که در سوره النساء گفت: «وَلِكُلِّ جَعَلْنَا مَوَالِيَ»

یعنی العصبه، و المولى الناصر و المولى الزوج و المولى كل من يليك نسبه و كل من يليك جانبه، و المولى ما لا يفارقك. قال الله تعالى: «مَأْوَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ» و «اللّٰه تعالی مولى الذين آمنوا» ای ربهم و سیدهم. «وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي» میگوید: من می ترسم از قرابات و عصبات خویش که بعد از وفات من شایستگی خلافت من ندارند و کار دین ضایع فرو گذارند، و بنا خلفی ایشان علم و نبوت از خاندان ما بریده شود. و زکریا این سخن از بهر آن می گفت که بنی اسرائیل را دیده بود که تبدیل دین می کردند. و انبیاء را می کشتند، و در زمین فساد و تباه کاری می کردند، ترسید که نیازادگان وی همان کنند و همان راه سپرند ازین جهت فرزندی خواست که شایسته نبوت و خلافت باشد، و در شواذ خوانده اند «و انى خفت الموالى من ورائى». و این قراءت ضد قراءت اول است میگوید: قلّ بنو عمى ای ماتوا و لم یبق لى ابن عم یرثنى النبوة من ورائى. و «كَانَتْ امْرَأَتِي عَاقِرًا» یعنی فیما مضى من الزمان كانت عاقرا لم تلد لى. میگوید: زن من همیشه عاقر بود که هیچ فرزند نیاورد. در ضمن این سخن سؤال است یعنی که آن علت از وی زایل گردان تا بفرزند بار گیرد. و گفته اند «وَكَانَتْ امْرَأَتِي» این کون حال است یعنی که اکنون عاقر گشت از پیری.

و العقر انقطاع الولادة.

«فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا» پس ببخش مرا از نزدیک خویش یاری یعنی فرزندی، «مِنْ لَدُنْكَ» یعنی من قدرتک و

فضلك. و این از بهر آن گفت که در معقول و عادت مستبعد بود فرزند از زکریا که او را هفتاد و پنج سال از عمر گذشته و زن وی عاقر بود، و در چنین حال اگر فرزند آید بقدرت و فضل الله تعالی آید. «وَلِيًّا» یعنی ابنا صالحا تقيا.

«يَرِثُنِي» این وراثت نبوت است نه وراثت مال. فان الانبياء لا يورثون.

قال النبى (ص): «نحن معشر الانبياء لا نورث ما تركنا صدقة»

و معنى وراثه النبوة ان تقوم مقامه فيها الا انها تنتقل اليه بالموت كما ينتقل المال، يقال ورث فلان شرف

ابيه اذا قام مقامه فيه، و ذلك معنى

قوله (ص): «العلماء ورثة الانبياء»

و معلوم: ان العلم لا يورث كما يورث المال و انه لا يوصل اليه الا بكسب و جهد و توفيق. و لكن معناه

انهم قاموا مقام الانبياء فى علمهم و حكمهم. ابو عمرو و كساى «يَرِثُنِي وَ يَرِثُ» بجزم خوانند، و باقى برفع

خوانند، جزم بر جواب دعا و رفع بر نعت. ولی بمعنی آنست که: مرا فرزندی بخش که از من و از همه نژاد اولاد یعقوب میراث علم و نبوت و حکمت برد. بیشترین مفسران گفتند: این یعقوب بن اسحاق است پدر یوسف، و زکریا از آل یعقوب بود از نژاد و فرزندان وی. کلبی گفت این نه یعقوب بن اسحاق است بلکه یعقوب بن ماثان است برادر زکریا. «وَ اجْعَلْهُ رَبًّا رَضِيًّا» ای مرضیا ترضاه انت. و قیل راضیا بحکمک، و قیل اجعله نبیا کما جعلت آباءه نبیا.

«یا زکریّا» ممدود و مقصور هر دو خوانده‌اند، مقصور قراءت حمزه و کسایی و حفص است، و ممدود قراءت باقی. و اینجا اضمارست یعنی فاجیب یا زکریا، دعاء وی اجابت کردند و گفتند: «یا زکریّا اِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيٰى لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا» رب العزة در این آیت یحیی را دو تشریف داد که او را بدان دو تشریف گرامی کرد و بر وی منت نهاد، یکی آنست که نام وی حق نهاد جل جلاله، و با پدر و مادر نگذاشت، دیگر آنست که او را نامی نهاد که پیش از وی در دنیا هیچکس را آن نام نهاد، و هو المعنی بقوله: «لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا». ای لم نسّم یحیی احدا قبله. و روی عن ابن عباس انه قال: «لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا» ای مثلا و شبها، لانه لم یعص ولم یهم بمعصیة قط. و به

قال النبی (ص): «ما اذنب یحیی بن زکریا ذنبا و لا هم بامرأة»

و قیل لم تلد العواقر مثله. و قیل: «لَمْ نَجْعَلْ لَهُ» ای لزکریا من قبل سمیا ای ولدا و العرب تسمى الولد سمیا.

ذکره النقاش فی تفسیره و قیل: معناه سمیناه قبل العلوق و قبل الولادة و لم تسم احدا قبله علی هذا الوجه. و روی عن وهب قال: نادى مناد من السماء ان یحیی بن زکریا سید من ولدت النساء، و ان جرجیس سید الشهداء! و سمی یحیی لانه یحیی به دین الله و قیل لان رحم امه حی به، و قیل لان الله احياء من بین مسنین فی حکم الولادة، و قیل لانه استشهد و الشهداء احياء. پس چون فرشتگان او را بشارت دادند بفرزند گفت: «رَبِّ اَنْیَ یَکُونُ لِي غُلَامٌ» و انا شیخ کبیر لم یولد لی و انا شاب قوی «وَ امْرَأَتِي عَاقِرٌ» لم تلد فی حال شبابها؟ خداوندا مرا فرزند چون بود؟ و من مردی پیر بزاد در آمده و زن من نازاینده؟ و در جوانی هرگز از ما هیچ فرزند نیامده؟ این سخن نه بر سبیل استنکار و استبعاد گفت که وی از قدرت الله تعالی بعید میداشت که به پیری فرزند تواند داد! لکن بر سبیل تعجب و تعظیم قدرت الله باز گفت. و از بس که شادی بدل وی رسیده بود تعجیل کرد بشناخت کیفیت آن فرزند دادن، و نشان و علامت آن در خواستن. و گفته‌اند نیز که سیاق این سخن بر وجه استفهام است نه بر وجه استنکار، میخواست تا بداند که این فرزند هم از این زن عاقر خواهد بود؟ بر هیأت پیری ایشان خواهد بود؟ یا ایشان را با حال جوانی بر دو فرزند دهد؟ و قیل: لما سمع نداء جبرئیل بالبشارة وسوس اليه الشيطان انه ليس من الله و انما هو من الشيطان. فذكر ذلك دفعا للوسوسة. «وَ قَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْكِبَرِ عِتِيًّا» ای بیسا و انتهاء فی السن. یقال عتا یعنو عتوا عتیا و عسی یعسو عسوا و عسیا اذا بیس شیبا. و قیل معناه «بَلَغْتُ مِنَ الْكِبَرِ» حالة جفّ الماء فی صلبی قرأ حمزه و الکسائی و

حفص عتیا بکسر العین و الباقون بالرفع و هما لغتان.

«قَالَ كَذَلِكَ» ای قال جبریل كذلك انت و امرأتک شیخان کبیر ان علی هذه الحالة ترزقان الولد و لا تردان الی حالة الشباب. جبریل (ع) گفت اکنون چنین است که شما را فرزند دهد در حال پیری و ضعیفی چنین که هستند «قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ» ای اعطاء الولد علی هذه الحالة منکما، علی هین سهل لا یلحقنی فیہ نصب و لا تعب و لا مشقة.

و قيل تقديره «كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ» یعنی كما قيل لك قال ربك «هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ». يقال هان يهون هونا فهو هانين و هين و هين.

و فی خبر: المؤمنون هينون لينون.

قرأ حمزه و الكسائي و قد خلقناك بالنون علی الجمع و الباقون بالتاء علی الوحده، و المعنى واحد لان الفعل فیهما الله عزّ و جلّ لانه خالق كل شيء. يقول تعالى: «وَ قَدْ خَلَقْنَاكَ مِنْ قَبْلُ» ای من قبل يحيى. «وَ لَمْ تَكُ» اصلا فاوجدتك من العدم، كذلك اقدر علی خلق الولد و انتما علی هذه الحالة، لان الایجاد من العدم ابلغ فی القدرة من ايجاد الولد من الشيخين الكبيرين.

«قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً» ای قال زكريا، رب اجعل لي علامة اعرف بها حدوث الولد قبل الولادة فافرح به. این باز سؤالی دیگر است که از شادی بشارت بیرون داد و گفت: خداوندا مرا علامتی نمای بر حدوث و علوق این فرزند تا مر شادی افزاید و یقین، که اجابت دعا کردی. «قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ» ای آیه ذلك ان لا تقدر علی مکالمه الناس «ثلاث لیل» مع ایامها «سویاً» صحیحا سلیمنا من غیر بکم و لا خرس، فتعلم بذلك ان الله وهب لك الولد. و «سویاً» نصب علی الحال و فیہ تقدیم و تأخیر، تقدیره الا تکلم الناس سویاً ثلاث لیل. و عن ابن عباس «ثلاث لیل سویاً» ای ثلاث لیل متتابعات، جعله وصفا لثلاث. در قرآن آیت برد و معنی آید: یکی بمعنی عبرت، چنان که در سوره المؤمنین گفت: «وَ جَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَ أُمَّهُ آيَةً» ای عبرة. و در سوره العنکبوت گفت: «وَ جَعَلْنَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ» ای عبرة للعالمین و در سوره القمر گفت: «وَ لَقَدْ تَرَكْنَاهَا آيَةً فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ» ای عبرة و در سوره النحل گفت: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ». ای عبرة. دیگر بمعنی علامتست. چنان که درین سوره گفت: «رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً، قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ» و در سوره یس گفت: «وَ آيَةً لَهُمْ أَنَّا حَمَلْنَا دُرِّيَّتَهُمْ» «وَ آيَةً لَهُمُ اللَّيْلُ نَسْلُخُ مِنْهُ النَّهَارَ». یعنی و علامه لهم، و در سوره الروم گفت: «وَ مِنْ آيَاتِهِ» ای و من علامات الرب انه واحد. «أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ» و امثال این در قرآن بسیارست.

«فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ» ای فخرج فی تلك الايام التي اراه الله تعالى فيها تلك الاية، من المحراب. ای من المصلی و قيل نزل من الغرفة، و المحراب اشرف موضع فی البيت. و قوله «عَلَى قَوْمِهِ» يدل علی انه اشرف عليهم. «فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ».

الوحي فی كلام العرب الاعلام كلاما كان او ايماء و كتابة، و هو فی قصة النحل الهام، يقال وحي و اوحى

اذا اشار بحاجب أو يد، «أَنْ سَبَّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا» في ذكر البكرة دليل على انّ الليالي كانت مع الايام، و السبحة الصلاة النافلة، و البكرة اول النهار، يقال بكر و بگر و ابتكر، و العشيّ ما بعد قائم الظهيرة. و في الاية تقديم و تأخير، تقديره «فخرج على قومه من المحراب بكرة و عشيّا» في الليالي الثلاث فاشار اليهم ان صلوا»، زكريا را عادت بود که هر روز بامداد و شبانگاه قوم خود را پند دادی و ایشان را بتسبیح و نماز و تهلیل فرمودی، تا در هر دو طرف روز ایشان را بر طاعت و عبادت و ذکر الله تعالی داشتی، پس در این سه روز که او را از سخن گفتن باز داشتند، با مردم هم چنان بر عادت بامداد و شبانگاه همی آمد و باشارت همی نمود که، بر سر ذکر و تسبیح و نماز خود باشید. و گفته‌اند که وحی اینجا بمعنی کتابت است، ای کتب لهم فی کتاب، و قیل علی الارض، مفسران را خلافت، که سخن ناگفتن زکریا با مردم بر چه وجه بود؟

قومی گفتند: بر سخن گفتن توانا بود، اما نمی‌گفت، از بهر آنکه او را نهی کرده بودند از آن، و می‌خواستند که آن سه روز بکلیت با عبادت الله تعالی پردازد، و دلیل بر این قول آنست، که زبور می‌خواند و تهلیل و تسبیح می‌کرد و بوی خطاب آمد: «وَ اذْکُرْ رَبَّكَ کَثِیراً وَ سَبِّحْ بِالْعَشِیِّ وَ الْبُکْرِ». و قومی گفتند، سخن با مردم نمی‌توانست گفت، که زبان وی در بسته بودند، بعقوبت آن که بعد از مشافهه فریشتگان، سؤال کرد و آیت خواست.

«يَا يَحْيَىٰ خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ» قال كعب الاحبار، كان يحيى بن زكريا نبيا حسن الصورة و الوجه، لين الجناح، قليل الشعر، قصير الاصابع، طويل الانف، مقرون الحاجبين، رقيق الصوت، كثير العبادة، قويا في طاعة الله عز و جلّ. و كان قد ساد الناس في عبادة ربه و طاعته.

روی ابو هريره قال: سمعت رسول الله (ص) يقول: كلّ ابن آدم يلقى الله عز و جلّ بذنب قد اذنبه، يعذبه عليه ان شاء او يرحمه الا يحيى بن زكريا.

فانه كان سيّدا و حصورا و نبيا من الصالحين.

«خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ». در قرآن قوّه بر پنج وجه آید: یکی بمعنی عدد. چنان که در سوره هود گفت: «وَ يَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَى قُوَّتِكُمْ» ای عدا الی عددکم، همانست که در سوره الکهف گفت، «فَأَعِیْنُونِي بِقُوَّةٍ» ای بعدد من الرّجال، و در سوره النمل گفت: «نَحْنُ أَوْلُوا قُوَّةً» ای عدد کثیر. وجه دوم قوّه بمعنی بطش است، چنان که در سوره المصابیح گفت: «مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً» یعنی بطشا، و در سوره هود گفت: «لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً» ای بطشا. وجه سوم قوّه بمعنی شدت است، چنان که در سوره هود گفت: «إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ» ای الشدید الذی لا یضعف، جای دیگر گفت: «بِرِزْقٍ مَنْ يَشَاءُ وَ هُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ»، و در سوره القصص گفت: «لَتَنْوَأَ بِالْعُصْبَةِ أُولِي الْقُوَّةِ» یعنی اولی الشدة، وجه چهارم قوّه بمعنی سلاح و رمی چنان که در سوره الانفال گفت: «وَ اَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ» یعنی السلاح و الرمی، وجه پنجم قوّه بمعنی جدّ و مواظبت است، چنان که در سوره البقرة و در سوره الاعراف گفت: «خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ» یعنی خذوا ما فی الثوراة بالجد و المواظبة علیه، همانست که درین سوره گفت: «يَا يَحْيَىٰ خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ» ای بالجد و المواظبة، علیه «خُذِ

الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ» هاهنا التورية. و قيل الوحي و الدين و الحكم.

قال رسول الله (ص) للذين تحاكما اليه في حدّ الزنا: «نعم اقضى بينكما بكتاب الله» ثم امر بالرجم، و ليس في القرآن ذكر الرجم و لكن في القرآن تولية الرسول و حكم رسول الله (ص) و منه قوله تعالى: «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ» يعنى الدين و الحكم و كذلك قوله: «وَرَثُوا الْكِتَابَ.»

يحيى زكريا بيغامبرى بود مرسل به بنى اسرائيل. هفت ساله بود كه او را نبوت دادند و بوى وحى آمد، بر انجمن بنى اسرائيل بييستاد و ايشان را بر پنج چيز دعوت كرد: بر توحيد و بر نماز و بر روزه و بر صدقه و بر ذكر خداى عزّ و جل. در خبرست كه كودكان با وى گفتند: اذهب بنا نلعب، فقال ما للعب خلقت. اينست كه رب العالمين گفت: «وَ أَتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا»، در كودكى او را دين و حكمت و نبوت داديم. الحكم و الحكمة واحد، كالقل و القلة و قيل الحكم الفهم بكتاب الله، و الحكمة الاصابة بالرأى و وضع الاشياء موضعها. و قال ابن عباس من قرأ القرآن قبل ان يحتلم فهو ممن اوتى الحكم صبيا.

و روى ان الله عزّ و جلّ اوحى الى يحيى بن زكريا. يا يحيى اذا واليت عبدى انبتت الحكمة فى صدره لم يسكن الى غيرى و كيف يسكن و انا جليسه، يا يحيى اذا واليت عبدى، انبتت الحكمة فى صدره، فنبت الاصل فى القلب و نطق الفرع باللسان.

«وَ حَنَانًا مِنْ لَدُنَّا» يعنى و اعطيناه مع الحكمة رحمة و عطا من عندنا. و قيل معناه جعلناه رحيمًا على الخلق، يدعوهم الى الهدى، و يعلمهم العلم. الحنان العطف و الشفقة مشتق من حنّ اليه حنينا، اذا مالت اليه نفسه حتى اظهر الجزع من انقطاع رؤيته عنه و اشتياقه اليه. و الحنان المترحم و المنان المعنق. قال الشاعر: حنانك ذا الحنان اى ارحم يا رحيم و قد يثنى فى الدعاء كقول طرفة:

ابا منذر افنيت فاستبق بعضنا حنانيك بعض الشراهن من بعض

كانه قال تحنن مرّة بعد اخرى، و مثله فى التثنية «لبيك و سعديك» اى اقامة بامرك بعد اقامة، و اسعادا لك بعد اسعاد.

«وَ زَكَاةً» اى اعطيناه طهارة و صلاحا، فلم يعمل بذنب. قال الكلبي: صدقة تصدق الله بها على ابويه، و قيل بركة و نماء. و نصب «حنانا و زكاة» عطا على الحكم، و قيل نصب على المفعول له و الواو زائدة. «وَ كَانَ تَقِيًّا». مسلما مخلصا مطيعا.

«وَ بَرًّا بِوَالِدَيْهِ» اى بارًا بهما يتعطف و لا يخالفهم. و در شواذ خواندهاند بكسر باء، معطوفا على قوله «وَ أَتَيْنَاهُ الْحُكْمَ... وَ حَنَانًا... وَ زَكَاةً... وَ بَرًّا بِوَالِدَيْهِ» و البرّ الحبّ و قيل الاسراع الى الطاعة و المبالغة فى الخدمة. «وَ لَمْ يَكُنْ جَبَّارًا عَصِيًّا» الجبار الذاهب فى نفسه، العاتى فى فعله، الغليظ على غيره. و قيل الجبار الذى يقتل و يصرب على الغضب و العاصى و العصى واحد، و العصى فى المعنى اكثر و ابلغ.

«وَ سَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ» اى سلام له منّا حين ولد اين ثنائست كه الله تعالى بر يحيى زكريا كرد، و



کرامتی که او را بدان مخصوص کرد، و او را در زینهار و پناه خود گرفت، در سه جایگاه بسه وقت: یکی بوقت زادن او را نگاه داشت از همز و طعن شیطان، دیگر بوقت وفات از هول مطلع و ضغطه قبر، سدیگر روز قیامت از فزع اکبر. قال سفیان بن عیینه: اوحش ما یكون المرء فی ثلاثة مواطن: یوم ولد، فیری نفسه خارجا مما كان فیه.

و یوم یموت، فیری قوما لم یکن عاینهم و احکاما لیس له عهد، و یوم بیعت، فیری نفسه فی هول عظیم. فخص الله یحیی بن زکریا بالکرامة و السلام و السلامة فی المواطن الثلاثة.

و گفته‌اند یحیی و عیسی بهم رسیدند، یحیی گفت: ای عیسی از بهر من آمرزش خواه از حق جلّ جلاله که تو از من بهی! عیسی گفت: لا، بل تو از من بهی، آمرزش خواه از حق جلّ جلاله تو از بهر من، نه بینی که رب العزّه بر تو ثنا کرد، و من بر خود ثنا کردم، من خود را گفتم: «و السلام علیّ یوم وُلِدْتُ و یومَ أُمُوتٍ و یومَ أُبْعِثُ حَیًّا» و رب العزّه از بهر تو گفت: «و سلامٌ علیه یومَ وُلِدَ و یومَ یَمُوتُ و یومَ یُبْعَثُ حَیًّا»

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ». بسم الله احسن الاسماء، رب الوری و الارض و السماء، مسخر الظلمة و الضیاء، مالک الاموات و الاحیاء، الواحد الفرد بلا اکفاء، الدائم الباقي بلا فناء. نام خداوندی که محدثات و مکونات نمودگار فطرت او، جهانیان و جهانداران پرورده نعمت او، گردنهای گردنکشان در کمند جلال و قهر او، دلهای دوستان و آشنایان در روضه جمال و لطف او، مسبحان عالم علوی بر درگاه عزت در حجب هیبت، کمر بسته و گوش بفرمان او، اگر جن است و اگر انس محکوم تکلیف و مقهور تصریف او، در آسمان سلطان او، در زمین برهان او، پاکست و بزرگوار و بی‌عیب، خداوندی که این همه صنع از او جمله قطره‌ایست از دریای کبریاء و عظمت او، فسبحانه من عزیز ضلّت العقول فی بحار عظمت، و حارت الالباب دون ادراک عزته و کلت الالسن عن استیفاء مدح جلاله، و وصف جماله. دیده‌های عقول در ادراک جلال او خیره، آبهای روی متعزّزان در آب جمال او تیره، فهمهای خداوندان فطنت در بحار عظمت او غریق، زبانهای اهل فصاحت از استیفاء مدح جلال و وصف جمال او کلیل، در هر گوشه هزاران جریح است و قتیل. ای عزّ تو همه عزیزان را نعت دل کشیده، ای جلال تو همه جلالها را داغ صغر بر نهاده، ای کمال تو همه کمالها را رقم نقصان برزده، ای الهیت تو همه عالم را طراز بندگی بر کشیده، ای ارادت و مشیت و قضای تو از آرایش افهام و اوهام خلق پاک، ای صفات و نعوت قدم تو از ادراک هواجس و خواطر و ضمائر آب و گل منزّه، ای همه عالم جانها بر من یزید عشق نهاده و جز حسرت و حیرت سود ناکرده، همه عالم را ببوی و گفت و گوی خشنود کرده، و جرعه‌ای از جام عزت به کس ناداده:

ای گشته اسیر در بلای تو      آن کس که زند دم ولای تو

عشاق جهان همه شده واله  
در عالم عزّ و کبریای تو  
بر قصه عاشقان خود بر زن  
توقیع نعم و گرنه لای تو

«بِسْمِ اللَّهِ» الباء بقاء الله رب العالمین. السین سلام الله على المؤمنین. المیم محبة الله بعباده التائبین و المتطهرین. باء اشارتست ببقاء الله تعالى، خداوند جهان و جهانیان، و دارنده همگان، يقول الله تعالى: «وَبَقِيَ وَجْهُ رَبِّكَ»، سین اشارتست بسلام الله بر دوستان و نواختن ایشان در دو جهان، يقول الله تعالى: «تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ». میم اشارتست بمحبت خداوند مهربان، که بلطف خود مهر و محبت خود داد ببندگان، يقول الله تعالى: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ». اینست شگرف کاری، و بزرگ حالی، که قاصد بمقصود رسد، و عابد بمعبود، و طالب بمطلوب، و محبّ بمحبوب، نسیم وصال از مهبّ اقبال دمیده، و دوست بدوست رسیده، طغرای عزّت بر منشور دولت کشیده، گوی انتظار پپای میدان ابد انداخته، علم قبول و وصول بر افراخته، رسول مقصود بدر آمده، روزگار فراق بسر آمده، سلام و کلام حق بی واسطه و ترجمان، ببنده ضعیف پیوسته: «سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ» قوله تعالى: «کهیعیص»، سماع هدی الحروف شراب یسقیه الحق قلوب اولیائه، فاذا شربوا طربوا، و اذا طربوا طلبوا، و اذا طلبوا طاروا، و اذا طاروا و صلوا، اذا و صلوا اتصلوا، فعقولهم مستغرقة فی لطفه، و قلوبهم مستهلكة فی کشفه، سماع حروف مقطعات در مفتوح سور و آیات، شرابی است در قدح فرح ریخته، در کاس استیناس کرده، جلال احدیّت بنعت صمدیّت دوستان خود را داده، چون دوستان حق در بوستان لطف این شراب انس از جام قدس بیاشامند در طرب آیند، چون در طرب آیند، در طلب آیند، قفس کون بشکنند، به پر عشق بر افق غیب پرواز کنند، تا بکعبه وصل رسند، چون رسیدند، در خود برسیدند، عقلهاشان مستغرق لطف گشته، دلهاشان مستهلك کشف شده، نسیم ازلیّت از جانب قربت دمیده خود را گم کرده و او را یافته.

پیر طریقت گفت روزگاری او را می‌جستم، خود را می‌یافتم، اکنون خود را میجویم او را می‌یابم، ای حجت را یاد، و انس را یادگار. چون حاضری این جستن بچه کار، الهی یافته میجویم، با دیده‌ور میگویم، که دارم چه جویم، که می‌بینم چه گویم، شیفته این جست و جویم، گرفتار این گفت و گویم، ای پیش از هر روز، و جدا از هر کس، مرا در این سور هزار مطرب نه بس.

«کهیعیص» ثنائی است که حق جلّ جلاله بر خود میکند، باین حروف اسماء و صفات خود با یاد خلق می‌دهد، و خود را می‌ستاید، میگوید که: انا الکبیر، انا الکریم.

منم خداوند بزرگوار، جبار کردگار، نامدار رهی دار. کبیر اشارتست بجلال و کبریاء احدیّت، کریم اشارتست بجمال و کرم صمدیّت. عارفان در مکاشفه جلال‌اند، محبان در مشاهده جمال‌اند، چون بجلالش نظر کنی جگرها در میان خونست، چون بجمالش نظر کنی راحت دل‌های محزونست. آن یکی آتش عالم سوزست، این یکی نور جهان افروز است، آن یکی غارت دلهاست، این یکی راحت جانهاست.

پیر طریقت گفت نامش زاد رهی، سخن آئین زبان، خبر غارت دل، عیان راحت جان. بناء محبت که نهادند برین قاعده نهادند، اول خطر جان و آخر سرور جاودان، اول خروش و ناله و زاری، آخر سلوت و خلوت و شادی. باش ای جوانمرد تا این سیل بدریا رسد، و این بضاعت بخریا رسد، ابر بر گریان شود و گل قبول خندان شود، و از حضرت عزت ذو الجلال نداء کرامت آید که: عبادی بندگان من، رهیگان من، دوستان من، «یعینی ما تحمّل المتحمّلون من اجلی» آن رنجها که بشما رسید من میدیدم، آن ناله‌های شما را می‌شنیدم، پیغامبر (ص) گفت: «تملاً الأبصار من النظر فی وجهه و یحدّثهم کما یحدّث الرجل جلیسه، ها انا الله الهادی منم

خدای راهنمای، دلگشای حق آرای، منم که در روضه دل تو درخت هدایت و معرفت رویانیدم، منم که در مرغزار سینه تو نسیم طهارت و صفا وزانیدم، منم که خورشید سعادت از فلك ارادت تو تابان کردم، منم که راه دراز بر تو سهل و آسان کردم، منم که ترا در ازل پیش از تک و پوی عمل بنواختم، منم که بی تو کار تو بساختم، منم که دل تو برای خود از کونین پرداختم، قوله تعالی: «وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ».

خرقانی گوید: او در تو آویخته است نه تو در وی آویخته. فسباط کرم زده، و بساط نعم گسترده، و ندا در داده که: «أجیبوا داعی الله». ای گدایان بمن آئید، نه بشما نیازی دارم، بلکه با شما رازی دارم. آن عزیزی گوید: در بادیه می‌شدم یکی دیدم بیک پا می‌جست در غلبات وجد خویش.

گفتم تا کجا؟ گفت: «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ». گفتم ترا چه جای حج است، تو معذوری. گفت: «وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ». گفتم همانا سوداش رنجه می‌دارد. چون بمکه رسیدم او را دیدم پیش از من رسیده. گفتم چگونه رسیدی پیش از من؟ گفت: ندانسته‌ای که تو آمدی بتکلف کسبی، و من آمدم بجزبات غیبی. کسبی بغیبی هرگز کی رسد. یا بقول ربیع انس معنی آنست که: «یا من یجیر و لا یجار علیه» ای خداوندی که بر همه زینهار داری و کس بر تو زینهار ندارد، از همه برهانی و کس از تو نرهاند، همه در امان تواند و تو در امان کس نه، همه مقهورند و تو قهار، همه مجبورند و تو جبار، همه کرده و تو کردگار عزّ جارك و جلّ ثناؤك و لا اله غیرك.

«عین» میگوید «انا العزیز و انا العلی» منم تاونده با هر کاونده، بهیچ هست نماننده، بصفات خود پاینده، بزرگواری برتر از هر چه خوردنشان داد، و پاک از هر چه پنداشت بآن افتاد. فرد فی وصفه تفضل الافکار، وتر عن ذاته تکلّ الأبصار، ما من شیء الا و فیه آثار، تشهد بانّه العزیز الجبار، پاینده‌ای بی زوال، فردی بی‌پار، داننده هر چه در ضمائر و اسرار، گرداننده چرخ دوار، خالق اللیل و النهار، قهار و قوی و عزیز و جبار.

«صاد» میگوید، «انا الصادق انا المصور» منم خدای راست گوی، راست حکم، راست کار، نگارنده رویها، آراینده نیکوئیها. يقول الله تعالی: «وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوْرَكُمْ» صد هزار بدایع و عجایب و صنایع

در کون و کاینات از کتم عدم در عالم وجود آورد و در حق هیچ موجود این خطاب نکرد و هیچ آفریده را این تشریف نداد که: «فَأَحْسَنَ صُورَكُمْ»

مگر این مثنی خاک را، تا بدانی که خاکیان نواختگان لطفند، بر کشیدگان عطفند، نرگس روضه جودند، سرو باغ وجودند، حقه در حکمتند، نور حذقه عالم قدرتند، نور حدیقه فطرتند، ایشان مخلوق بی نظیر، او خالق بی نظیر، خود را گفت: «أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ». ایشان را گفت: «فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ».

پیر طریقت گفت: الهی بعنایت ازلی تخم هدایت کاشتی، برسالت انبیا آب دادی، بمعونت و توفیق پروردی، بنظر خود ببر آوردی، خداوندا سزد که اکنون سموم قهر از آن باز داری، و کشته عنایت ازلی را بر عایت ابدی مدد کنی.

«ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكَّرِيًّا» اینت نثار رحمت خداوند بر بنده خویش، اینت غایت لطف و کمال و کرم که نمود بمهربانی خویش، رحمتی که گمان بوی راه نبرد، لطفی که اندیشه در وی نرسد، رحمتی عطائی بفضل الهی، بعنایت ربانی، نه بعبادت و کسب بندگی، هر چند بنده بمعصیت میکوشد، او جلّ جلاله بستر خود می پوشد و از فضیحت می کوشد، و نعمت خود بر وی میریزد. اینست که آن پیر طریقت گفته: اصبحت و فی من نعم الله ما لا احصيه من كثرة ما اعصيه، فلا ادري على ما ذا اشكره، على جميل ما يسرّ او على قبيح ما ستر.

در خبر است که پیش رسول (ص) این آیت بر خواندند: «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا». رسول (ص) گفت: «بلی و لا بیالی» ثم قال: «لعن الله المنقرین ثلاثا»

یعنی الذین یقنطون الناس من رحمة الله.

آورده اند که زاهدی در روزگار گذشته در صومعه ای صد سال عبادت کرد پس هوی بر وی غلبه کرد. معصیتی بر وی برفت و پس از آن پشیمان شد، خواست که بسرورد خود بمحراب عبادت باز شود، چون قدم در محراب نهاد، شیطان بیامد و او را گفت: ای مرد شرم نداری؟ که چنان کار کردی؟ و اکنون بحضرت جلال حق می آیی؟ خواست که او را از حق نومید گرداند تا نومیدی زیادت گناهان وی باشد، در آن حالت ندایی شنید که: «عبدی انت لی و انا لك قل للفضولی ما لك».

قوله: «إِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا». نشان اجابت دعا ثباتست بر دعا، چون بر دعا ثبات کردی اگر از اجابت که نصیب تست محروم مانی، بعبادت که حق الله تعالی است مشرف گردی، و این قدم و رای آن قدم است، و این مقام مه از آن مقام.

پیغامبر (ص) گفت: «الدعاء هو العبادة».

و بدان که در دعا اضطرار باید، که حق تعالی میگوید: «أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ». استغاثت باید که میگوید: «إِذْ تَسْتَعِينُونَ رَبَّكُمْ». تضرع باید که میگوید: «ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَ خُفْيَةً». رغبت و رهبت باید

که می‌گوید: «وَيَدْعُونَا رَغَبًا وَرَهَبًا». پیوسته باید نه گسسته که می‌گوید: «يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْعَدَاةِ وَالْعَشِيِّ». اخلاص باید که می‌گوید: «فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ». و در خبر است: «ان الله لا يستجيب دعاء من قلب لاه».

لقمه حلال باید که گفت: «و ملبسه حرام و مطعمه حرام فائی يستجاب له».

بنده چون شرایط دعا بجای آرد، مرغ قفصی است که رب العالمین آواز وی دوست دارد. عادت خلق چنانست که مرغی بگیرند و او را قفسی سازند و آب و علف معدّ دارند، تا آن مرغ بوقت سحر ببانگ آید، همچنین رب العزة عابدان و عارفان را در وجود آورد و دنیا قفص ایشان ساخت و منافع و مصالح ایشان در دنیا مهیا کرد و کارهاشان راست کرد، آن گه در محکم تنزیل گفت: «و بِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَعْفِرُونَ». بنده بعجز خود در وقت سحر می‌زارد، و می‌خروشد و حق بلطف خود می‌شنود و می‌نیوشد.

قوله: «قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا». از روی اشارت بر ذوق جوانمردان طریقت، این کلمات دعوی پختگی است که از نهاد زکریا بیامد، جلال عزت احدیت آن نقد دعوی وی بر محک بلازد، تا سرّ معنی در آن دعوی پدید آید، آن بلاها که از قوم خود دید سبب این بود. زکریا چون بلا روی بوی نهاد پناه و درخت داد، چنان که در قصه است، غیرت درگاه عزّت در رسید، ریشه طیلسان وی بیرون بماند، نشانی شد تا قوم وی بدانستند که درخت پناه‌گاه وی شد. بسرش ندا آمد یا زکریا اکنون که پشت و درخت دادی و پناه با وی بردی، نگر که چه بلا بر تو گماریم، اره بر نهادند و او را با درخت بدو نیم کردند. تا عالمیان بدانند که هر آن کس که پناه و غیر حق برد، ازدهای غیرت حق دمار از جان وی برآرد. ای مسلمانان در راه آئید تا حسرت آدم ببینید، نوحه نوح شنوید، بی کامی خلیل ببینید، مصیبت یعقوب ببینید، چاه و زندان یوسف ببینید، ارّه بر فرق زکریا و تیغ بر گردن یحیی ببینید، جگر سوخته و دل کباب گشته محمد عربی (ص) ببینید، زخمهای بدن سختی و عشقهای بدان تیزی.

گر زهر دهی بنوش بردارم      بی رای خودم من از برای تو  
جز جان و دل و جگر نمی‌بینم      در گردش چرخ آسیای تو

قوله: «إِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي» تا آخر ورد قصه زکریا است که از حق سبحانه و تعالی فرزند خواست، و حق تعالی دعاء وی اجابت کرد و او را فرزندی داد، شایسته، پسندیده، هنری، به روز، پیغامبر، نام او یحیی. پیغامبر (ص) در حق وی گفته: «لا ینبغی لاحد ان یکون خیرا من یحیی بن زکریا». قیل یا رسول الله و من این؟

قال: الم تسمعوا کیف وصفه الله فی القرآن: «یا یحیی خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا».

آن گه پیغامبر (ص) سیرت و زهد وی حکایت کرد، گفت: در مسجد بیت المقدس شد، احبار و رهبان را دید، پشمینها پوشیده و کلاههای صوف بر سر نهاده و خویشتن را بر ستونهای مسجد بسته، باین ریاضت و

مجاهدت خدای را عبادت می‌کردند، یحیی چون ایشان را دید، بخانه باز گشت مادر را گفت: برای من پشمینه‌ای ساز تا در پوشم و با احبار و رهبان در مسجد خدای را عبادت کنم. مادر گفت تا نخست از پیغامبر خدا زکریا بپرسم و از وی دستوری خواهم. آن گه چون حال و قصه یحیی با زکریا گفت، زکریا یحیی را خواند و گفت: یا بنی ما یدعوك الی هذا و انت صبی صغیر؟ این چه آرزو است که ترا خاسته است و تو کودکی نارسیده، روزگار ریاضت و مجاهدت در نیافته‌ای. یحیی گفت: ای پدر بکودکی من چه بسته است، مرگ چون آید بسن از من کمتر گیرد و سكرات و عقبات مرگ ببندد، زکریا چون این سخن از وی بشنید مادرش را گفت: کلاه پشمینه که میخواهد راست کن که رواست. یحیی بسان زاهدان پشمینه در پوشید و کلاه بر سر نهاد و بمسجد رفت و با احبار در عبادت شد. چندان ریاضت و مجاهدت بر خود نهاد که تن وی نحیف گشت و ضعیف و نزار، و از بس که بگریست پوست از روی وی برفت و بر رخسار وی مگاکها پدید آمد. زکریا چون او را بر آن صفت دید دلتنگ شد بگریست، گفت: ای پسر، من ترا از حق تعالی بدعا خواستم تا چشم بتو روشن باشد و دل شاد و خرم، اکنون این همه رنج چیست که بر خود نهاده و درد دل من گشته‌ای؟ یحیی گفت: ای پدر تو مرا بدین فرمودی. گفت کجا بدین فرمودم؟ یحیی گفت: الست القائل انّ بین الجنة و النار لعقبة لا یجوزها الا البغاءون من خيفة الله. نه تو می‌گویی عقبه‌ایست میان بهشت و دوزخ، که جز گریندگان و زارندگان از بیم خدای تعالی آن عقبه باز نگذارند.

آن گه زکریا برخاست و رفت و مادر وی بیامد، پنبه پاره‌ای بر روی وی نهاد و اشک وی با خون آمیخته، در آن پنبه می‌گرفت و می‌فشارد اشک و خون از آن پنبه می‌چکید.

زکریا در آن نگریست دلش بسوخت، روی سوی آسمان کرد و گفت: «اللهم انّ هذا ابنی و هذه دموع عینیة و انت ارحم الراحمین» بار خدایا بر این بیچاره ببخشای که آرام و قرارش نیست و بروز و شب آسایش را بوی راه نیست، تویی بخشاینده‌تر همه بخشاینندگان و مرهم نهنده بر درد و سوز خستگان. گفته‌اند که خطاب آمد: ای زکریا! تو شفقت خویش دور دار که بر درگاه ما چنین نازک و نازنین نتوان بود. ناز و لذت دوستان ما جایی دگر خواهد بود، فردا در «مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ». و همان ساعت یحیی را وحی آمد که: «یا یحیی اُتِیَکِی مِمَّا قَدْ نَحَلَ مِنْ جِسْمِکِ وَ عِزَّتِی وَ جَلَالِی لَوْ اطَّلَعْتَ عَلَی النَّارِ اطَّلَاعَةً لَتَدْرَعْتَ مَدْرَعَةً مِنَ الْحَدِیدِ فَضْلًا عَنِ الْمَنْسُوجِ». و گفته‌اند مادر وی وی بوی خواهش کرد تا او را یک شب بخانه برد، یحیی مدرعه‌ای از موی بافته پوشیده بود، آن از وی بر کشید و مدرعه‌ای از صوف در وی پوشید. گفت: آخر این یکی نرم‌تر باشد، چه بود که یک امشب در این صوف بیاسایی. و عدسی پخته بود بخورد و از بهر دل مادر آن شب قیام شب بگذاشت و جنب فرا داد، در خواب نداء هیبت آمد که: یا یحیی اردت دارا خیرا من داری و جوارا خیرا من جواری. یحیی از خواب در آمد، گفت: «یا رب اقلنی عثرتی فو عزتک لا استظل بظل سوی بیت المقدس». فلپس مدرعة الشعر و وضع البرنس علی رأسه و اتی بیت المقدس فجعل یعبد الله مع الاحبار حتی کان من امره ما کان.

و روى ان الله عز و جلّ اوحى الى يحيى بن زكريا: يا يحيى اتى قضيت على نفسى ان لا يحببنى عبد من عبادى اعلم ذلك من نيته الا كنت سمعه الذى يسمع به، و بصره الذى يبصر به، و لسانه الذى يتكلم به، و قلبه الذى يعى به، و اذا كنت كذلك بغضت اليه الاشتغال باحد غيرى و ادمت فكره و اسهرت ليله و اظمأت نهاره و اطّلع اليه فى كل يوم سبعين الف مرّة، يتقرب منى و اتقرب منه، اسمع كلامه و احبّ تضرعه، فو عزتى و جلالى لا بعثته يوم القيامة مبعثا يغبطه النبيون و المرسلون.

و روى انّ عيسى و يحيى عليهما السلام يمثمان، فصدّم يحيى امرأه، فقال عيسى: يا ابن خالتى لقد اصبت اليوم خطيئة ما ارى الله تعالى يغفرها لك ابدًا. قال: و ما هى يا ابن خالتى؟ قال: امرأه صدمتها، قال: و الله ما شعرت بها. قال: سبحانك الله! بدنك معى فاين روحك؟ قال: معلق بالعرش و لو ان قلبى اطمان الى جبرئيل لظننت انى ما عرفت الله تعالى طرفه عين قط.

## ۲ النوبة الاولى

قوله تعالى: «وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ» ياد كن در قرآن مریم را، «إِذِ انْتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا» آن گه كه بيكسو شد دور از كسان خویش، مكاناً شَرَفِيًّا. (۱۶) بجایگاهی از سوى برآمدن آفتاب.

فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا در پیش خویش از سوى مردمان خویش پرده گرفت. «فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا» بوى فرستادیم روح خویش، «فَتَمَثَّلَ لَهَا» تا بسان مردمی پیش وی بپای ایستاد، «بَشْرًا سَوِيًّا» (۱۷) جوانی تمام نیکو روى.

«قَالَتْ مَرْيَمُ» گفت مریم: «إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ» من در زینهار و پناه رحمن می شوم از تو، «إِنْ كُنْتُ تَقِيًّا» (۱۸) اگر پرهیزگاری تو «قال» گفت: «إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ» من فرستاده خداوند توام، «لِأَهَبَ لَكَ» تا ترا بخشم، «غُلَامًا زَكِيًّا» (۱۹) پسری هنری پاک.

«قَالَتْ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ» گفت مرا چون بود پسری؟ «وَلَمْ يَمَسَّ سِنِي بَشْرًا» و هیچ مردم مرا بنسوايد، «وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا» (۲۰) و من زانیه نبودم.

«قال» گفت: «كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكِ» چنین گفت خداوند تو. «هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ» كه آن بر من آسان و خوار است. «وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ» و تا او را نشانی كنم مردمان را. «وَرَحْمَةً مِّنَّا» و بخشایشی از ما بتو، «وَوَكَانَ أَمْرًا مَّقْضِيًّا» (۲۱) و آن كاری بود از ما خواسته و گزارده و كردنى.

«فَحَمَلَتْهُ» بار گرفت به عيسى، «فَاتَّيَبَّتْ بِهِ مَكَانًا قَصِيًّا» (۲۲) دور شد و آن بار خود در شكم، دور برد.

«فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ» درد زه خاستن او را باز آورد، «إِلَى جِدْعِ النَّخْلَةِ» كه با تنه خرما بن شد. «قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا» كاشك من بمردمی پیش ازین، «وَوَكَانَتْ نَسِيًّا مَّنْسِيًّا» (۲۳) و من چیزی بودم گذاشته و

فراموش شده.

«فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا» آواز داد او را که در زیر وی بود «أَلَا تَحْزَنِي» که اندوهگن مباش. «قَدْ جَعَلَ رَبُّكَ تَحْتَكِ سَرِيًّا» (۲۴) خداوند تو زیر تو جویی کرد.

«وَ هُزِّي إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ» بجنبان بسوی خویش خرما بن را «تُسَاقِطُ عَلَيْكِ» تا فرو افتد بر افتد بر تو بر او، «رُطْبًا جَنِيًّا» (۲۵) خرمای تر و تازه در هنگام رسیدن.

«فَكُلِي وَ اشْرَبِي» می‌خور و آب می‌آشام، «وَ قَرِّي عَيْنًا» و چشم روش میدار، «فَأَمَّا تَرَيْنَ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا» اگر از مردمان کسی بینی. «فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا» بگوی من پذیرفته‌ام و پیمان کرده‌ام خدای را تعالی خاموشی، «فَلَنْ أَكَلَمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا» (۲۶) امروز با هیچ مردم سخن نخواهم گفت.

«فَأَنْتَ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ» عیسی را بر گرفت و آورد او را بقوم خویش.

«قَالُوا يَا مَرْيَمُ» گفتند ای مریم! «لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا» (۲۷) چیزی آوردی سخت شگفت و منکر.

«يَا أُخْتَ هَارُونَ» ای خواهر هارون! «مَا كَانَ أَبُوكَ أَمْرًا سَوَاءً» پدر تو مردی بد نبود، «وَ مَا كَانَتْ أُمُّكَ بَغِيًّا» (۲۸) و مادر تو زانیه نبود و پلیدکار.

«فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ» اشارت بعیسی نمود. «قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ» گفتند چون سخن گوئیم؟ «مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا» (۲۹) با کسی که در گهواره است کودکی خرد.

«قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ» عیسی گفت من بنده الله تعالی‌ام، «آتَانِي الْكِتَابَ» مرا دین داد و کتاب، «وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا» (۳۰) و مرا پیغامبر کرد.

«وَ جَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ» و مرا با برکت کرد هر جا که باشم. «وَ أَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ» و مرا اندرز کرد بنماز و زکاة، «مَا دُمْتُ حَيًّا» (۳۱) تا زنده باشم.

«وَ بَرًّا بِوَالِدَتِي» و مهربان بمادر خویش، «وَ لَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا» (۳۲) و مرا نابخشاینده‌ای بدبخت نکرد.

«وَ السَّلَامُ عَلَيَّ» و درود بر من. «يَوْمَ وُلِدْتُ» بآن روز که زیم، «وَ يَوْمَ أُمُوتُ» و آن روز که میرم، «وَ يَوْمَ أُبْعِثُ حَيًّا» (۳۳) و آن روز که مرا انگیزانند زنده.

«ذَلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ» اینست عیسی مریم، «قَوْلَ الْحَقِّ» سخن خدای.

«الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ» (۳۴) آن عیسی که در و به پیکار سخن جدا جد میگویند.

«مَا كَانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَاكِدٍ» نیست خدای را که هیچ فرزند گیرد. «سُبْحَانَهُ» پاکی و بی عیبی او را «إِذَا قُضِيَ أَمْرًا» چون کاری خواهد که کند «فَأَيْنَمَا يَفُؤُ لَهُ» «كُنْ فَيَكُونُ» (۳۵) جز زان نبود که گوید باش تا می‌بود.

«وَ إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَ رَبُّكُمْ» الله تعالی خداوند منست و خداوند شما. «فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ» (۳۶) او را بپرستید که راه راست اینست.



«فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ» جوقهای ترسایان مختلف سخن شدند، «فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا» ویل ایشان را و نفرین و نفریغ ایشان را که کافر شدند، «مِنْ مَشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ» (۳۷) از حاضر شدن در روزی بزرگوار. «أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ» چون شنوا و بینا که ایشان باشند، «يَوْمَ يَأْتُونَنَا» آن روز که بما آیند، «لَكِنَّ الظَّالِمُونَ الْيَوْمَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ» (۳۸) لکن آن ستمکاران امروز باری در گمراهی آشکارند.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: «وَ أَدْكُرُ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ»

ای و اذکر فی کتاب یا محمد! المنزل عليك و هو القرآن، و قيل معناه من الكتاب. مریم اسم اعجمی، و قيل عربی و هی بنت عمران بن ماثان، و المعنى اتل یا محمد على امتك خبر مریم و قصتها و صلاحها و تعبدها ليقفدى الناس بها. و لم يذكر الله امرأة باسم العلم فى الكتاب دون مریم لانها لم ترد الرجال و كانت عذراء بتولا منقطعة، فصارت حرمتها كحرمة الرجال. «إِذِ انْتَبَدَّتْ مِنْ أَهْلِهَا»  
ای بعدت و اتت نبذة من الارض، بعيدة من قومها. و النبذة الناحية. و اصل النبذة الطرح، و منه يقال للقيط منبوذ، لانه طرح بمعزل من الناس، و انتبذ لازم نبذ.

«مَكَانًا شَرْقِيًّا»

ای فی مکان یقابل المشرق تستدفنى بالشمس و من ثم اتخذت النصارى المشرق قبلة لانه ميلاد عيسى (ع).

روى عن ابى الضحى قال: ذكر ابن عباس عيسى بن مریم و عنده شاب من النصارى فدمعت عيناه، فقال ابن عباس، لم اتخذت النصارى المشرق قبلة؟ فقال امروا بذلك، فقال ابن عباس: لا، و لكن لما امرت مریم ان تتخذ «مَكَانًا شَرْقِيًّا»

قلت لا جهة افضل منها فاستقبلتموها. و قيل مكانا شرقيا، ای شاسعا بعيدا. و قيل انما دخل الشرقى فى الكلام حفظا لباج الآيات، و ان لم تكن الى ذكر الشرق حاجة. و خلاف است میان علمای تفسیر، که سبب اعتزال مریم و از مردم گوشه گرفتن چه بود؟ قومى گفتند خلوت و عزلت اختیار کرد، یکبارگی روى بطاعت الله تعالى نهاد و از خلق بکلیت اعراض کرد و حلاوت فکرت و خدمت در خلوت دید، تا در آن گوشه مسجد زاویه‌ای ساخت و آنجا معتکف نشست، اینست که رب العزة گفت: «إِذِ انْتَبَدَّتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا»

و قيل لما لك بن دينار اما تستوحش فى الدار وحدك؟ قال: ما احسب ان احدا يستوحش مع الله و هو المشار اليه بقوله تعالى: «وَ تَبَيَّنْ لَهُ إِلَيْهِ تَبَيَّنًا» ای انقطع اليه بطاعتك و اقطع من يشغلك عن الله. قومى گفتند سبب اعتزال وى آن بود که از حیض پاک شده بود و طهر یافته، میخواست که غسل کند، بحکم دیانت و مروت بگوشه‌ای باز شد، در پس پرده‌ای، تا مردم او را نبینند و غسل کند.

فذلك قوله: «فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا»

این حجاب گفته‌اند دیوارست، یعنی که در پس دیواری شد تا از چشم مردم غایب شود، و گفته‌اند پرده‌ای بود فرو گذاشته و در پس آن پرده شد. عکر مه گفت مریم پیوسته در مسجد بودی، بعبادت الله تعالی مشغول، ما دام تا در طهر بودی، چون نشان حیض درو پدید آمدی از مسجد با خانه شدی، و آنجا همی بودی تا بوقت طهر، آن گه بعد از غسل بمسجد بازگشتی. گفتا در خانه خاله بود خواست که غسل کند از حیض، و روزگار زمستان بود فی اقصی یوم من السنة. با مشرقه‌ای شد تا غسل کند. جبرئیل آن ساعت برابر وی آمد. و ذلك قوله: «فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا». الروح هاهنا جبرئیل (ع) و سمیت الملائكة ارواحا اذ ليس لهم اجساد يشاهد و انما هم يتلطفون فيدخلون سموم الإبر يملئون الهواء، و قيل سمى جبرئیل روحا، لانه خلق من ریح. و اضافه الى نفسه، تعظيما لامره و تفخيما لشأنه. «فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا»

ای تصور لها بشرا تام الخلق حسن الصورة قائما بين يديها. قال ابى بن كعب: لما اخذ الله من آدم ذريته، كانت روح عيسى (ع) بين تلك الارواح التي اخذ ميثاقها. فارسلها الله الى مريم فى صورة بشر، فتمثل لها فحملت الذى خاطبها و هو روح عيسى.

«قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ». مریم که جبرئیل را دید در آن خلوتگاه جوانی زیبا نیکو روی، ظن برد که وی طالب فسادست. گفت: «أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ»

ای ألتجى الى الله و اسأله ان يعيننى ممّا اخاف من جهتك. آن گه گفت: «إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا»  
جزاء شرط اینجا محذوف است. یعنی ان كنت مسلما مطيعا لله فاخرج عني و لا تتعرض بي. و روا باشد که ان بمعنى ماء نفى بود ای «ما كنت تقيا» بدخولك على و نظرك اليّ، تو مردی پرهیزکار خدا ترس نبودی که در پیش من آمدی و بمن نظر کردی. و قيل «إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا»

فستعظ بتعوذى بالله منك. این همچنانست که کسی قصد تو کند خواهد که ترا بزند و برنجاند، تو گویی اگر مسلمانی مرا نرنجانی و از من باز گردی، همچنین مریم دانست که تقوی مرد را از بدی باز دارد، گفت اگر تقوی داری از کلمه استعاذت که من می‌گویم بترسی و پند پذیری و باز گردی. و هذا كقول موسى (ع) حين دخل على فرعون: «وَإِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُمُون»، «قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ»

جبرئیل او را جواب داد که من آن نیم که تو می‌پنداری و ازو می‌ترسی، من فرستاده خداوند توام. «ليهب لك» بباء قرأت بصری است و ورش و قالون یعنی ليهب لك ربك. من فرستاده خداوند توام ببشارت آمده‌ام تا الله تعالی ترا فرزندى بخشد پاك هنرى روز افزون، باقى بهمزه خوانند «لِأَهَبَ لَكَ»  
و آن را دو وجه است: یکی آنکه جبرئیل اضافه بخشیدن فرزند با خویشتن کرد لانه نفخ فیها روح عيسى. از بهر آنکه روح عيسى جبرئیل در وی دمید بفرمان حق، بخشنده فرزند الله بود و سبب جبرئیل.

وجه دوم قول در آن مضمّر است، یعنی «إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ»

قال ربك «لِأَهَبَ لَكَ غُلَامًا زَكِيًّا»

طاهرا من الذنوب، نامیا علی الخیر.

«قالت أئی یكون لی غلام» ای کیف و من این لی غلام؟ «و لم یمسنینی بشر» هذا المسیس کنایة عن الجماع، ای لم بیاشرنی زوج، بالنکاح، «و لم أك بغیا» ای فاجرة تتعاطی الزنا. و الولد یكون من احد هذین، و البغیا الزوانی و البغاء الزنا و فی الخبر، البغیا النساء اللاتی ینکحن بغير ولی. و فی حذف التاء من البغی قولان: احد هما ان وزنه فعول، و فعول یرتوی فیہ المذکر و المؤنث، و الثانی ان لفظ البغی خاص فی النساء، کالحائض و الطالق، و انما یقال للرجال باغ، و حذف النون من «أک» تخفیفاً. «قال كذلك» ای قال جبرئیل كذلك. ای الامر کما قلت لم یمسک رجل، لا بالنکاح و لا بالسفاح، و لکن «قال ربک هو علی هین»، ای خلق الولد من غیر أب علی سهل، کما خلقت آدم و حوا من غیر اب و ام و لیس هذا باعجب من ذلك. و قيل معناه قال جبرئیل كذلك قال ربک ای هكذا «قال ربک هو علی هین». «و لنجعلهُ» ای الولد من غیر مسیس «آیة للناس» ای دلالة و حجة لهم. و قد جعل الله معجزة عیسی (ع) فی نفسه و معجزة سائر الانبیاء فی غیر انفسهم. «و رحمة منّا» ای نعمة منا علی الخلق لیدعوهم الی الهدی، فیهدتوا به و ینفعهم. «و کان امرأ مقضیا» ای خلق عیسی علی هذه الصفة و جعله رحمة للناس کان امرا کائنا لا محالة محکوما به فی الازل، مقضیا فی اللوح المحفوظ. قوله: «و لنجعلهُ» عطف علی قوله: «لیهب»، و قيل انه للاستیناف، و اللام، لام القسم کسر لما لم یصحبه النون «فحملته» یعنی بعد ما نفخ جبرئیل فیها روح عیسی و در کیفیت نفخ جبرئیل علما مختلفند، قومی گفتند درع نهاده بود، جبرئیل برداشت و در جیب آن دمید و باز گشت پس مریم درع در پوشید و بعیسی بار گرفت. قومی گفتند مریم درع پوشیده بود جبرئیل فرا نزدیک وی شد و بدست خویش جیب وی بگرفت و نفخه در وی دمید، آن نفخه برحم وی رسید و بعیسی بار گرفت.

سدى گفت: درع دو شاخ بود از بر سینه، و جبرئیل دو آستین وی بگرفت و در سینه وی دمید، و باد آن نفخه جبرئیل بجوف وی رسید و بار گرفت. قال ابی بن کعب: دخل الروح فی فیها، فدخل بطنها فولدتها. و گفته‌اند که جبرئیل از دور بوی دمید، و باد آن نفخه بوی رسانید و از آن بار گرفت. قال ابن عباس: ما هو الا ان حملت فوضعت و لم یکن بین الحمل و الانتباز الا ساعة واحدة، لان الله تعالى لم یذکر بینهما فصلا، فقال تعالى: «فحملته فانتبذت». و گفته‌اند مریم آن وقت دهساله بود، و بقولی سیزده ساله و دو حیض بریده پیش از حمل. مقاتل گفت: مدت حمل و وضع سه ساعت بیش نبود، حملته فی ساعة و صور فی ساعة. و وضعته فی ساعة، حین زالت الشمس من یومها. و قيل مدة حملها ثمانية اشهر، و كان ذلك آية اخرى لانه لم یعش مولود وضع لثمانية اشهر غیر عیسی (ع)، و قيل سنة اشهر، و قيل تسعة اشهر کسائر النساء. و گفته‌اند عیسی (ع) پس از آنکه در وجود آمد سی و سه سال با مادر بود و بعد از آنکه او را باسماں بردند، مادرش شش سال دیگر بزیست، فماتت و لها اثنتان و خمسون سنة.

«فحملته فانتبذت به» یعنی لما تبین بها الحمل استحیت و خافت فبعدت بحملها و اتت. «مکاناً قصیا» ای

بعیدا و القصی و القاصی واحد. چون بر مریم حمل پیدا شد از شرم مردم و نیز از بیم طعن و تعییر ایشان، خویشتن را از میان مردم بیرون برد و روی بزمین مصر نهاد، تا آنجا رسید که مقطع زمین شام بود و اول زمین مصر. اینست تفسیر «مَكَانًا قُصِيًّا» بر قول مفسران. وهب گفت: «مَكَانًا قُصِيًّا» دهی بود که آن را بیت لحم گویند، شش میل از شهر ایلیا برفته. گفتا ابن عمی بود او را نام وی یوسف النجار صاحب و رفیق وی در خدمت مسجد بود و تیمار بردی در همه حال، او را بر خری نشانند و از میان قوم. بیرون برد تا بیت اللحم. و گفته‌اند که براه در، شیطان در دل یوسف افکند که این حمل مریم از زناست، قصد قتل وی کرد تا جبرئیل آمد و یوسف را گفت: اِنَّ مِنْ رُوحِ الْقُدُسِ فَلَ تَقْتُلُهَا. مکش او را که او عذراء بتول است و فرزند وی از روح القدس.

«فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ» يقال اجاءنى الى كذا اى جاء بى اليه و يقال ألجاني اليه.

و المخاص تحرك الجنين و اشتداد وجع الولادة. «إلى جذع النخلة» يعنى ساققتها لم يكن على راسه سعف و قيل كان جذعا يابسا قد جىء به ليبتنى به بيت فى بيت لحم. و قيل صارت الى النخلة ليتفيا به، و قيل التجأت الى النخلة لتستند اليه و تتقوى به على ما هو عادة المرأة الحامل اذا اخذها الطلق فتطلب موضعا تستند اليه، و قيل احتوشتها الملائكة محذقين بها صفوفًا. قرئ فى الشواذ «فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ» اى اصابها الطلق فجاءة. گفته‌اند که یوسف، مریم را بگذاشت و خود برفت، مریم تنها و متحیر بماند، همی گریست و درد می‌افزود، نگاه کرد خرما بنی دید خشک شده از قدیم الدهر باز، مریم نزدیک آن درخت شد و از بی‌طاقتی پشت بآن درخت باز نهاد و فریشتگان گرد وی درآمده صفها برکشیده و شراب از بهشت آورده، از سر دالتنگی و ضجر در آن حالت گفت: «يا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا» اى قبل هذا اليوم و هذا الامر اين ضجر نمودن، و آرزوی مرگ کردن نه از آن بود که بحکم الله تعالى راضی نبود، لکن از شرم مردم میگفت، که فرزند بی‌پدر آورده بود و دانست که مردم او را طعن کنند و بناشایست نسبت کنند. گفت کاشک من بدین روز نرسیدمی که قومی بسبب من در معصیت افتند. و گفت: «نسیا منسیا» قرأ حمزه و حفص نسیا بفتح النون و الباقون، نسیا بالكسر و هما لغتان: كالرطل و الرطل و الجسر و الجسر و نحوهما قيل النسيء بالكسر، اسم لما ينسى، مثل النقض، اسم لما ينقض، و السقى، اسم لما يسقى، و الفتح المصدر، يقال نسيت الشيء نسيانا نسيا. و قيل انه مشتق من الترك اى و كنت شيئا متروكا لا يعرف و لا يذكر لحقارته و عن مجاهد و الضحاك يعنى حيضة ملقاة و هى خرقة الحيض.

«فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا» قرأ نافع و حمزه و الكسائي و حفص عن عاصم و روح و ابن حسان عن يعقوب:

«مِنْ تَحْتِهَا» بكسر الميم و جر التاء بعد الحاء، و قرأ الباقون بفتح الميم و نصب التاء، فمن قرأ بالفتح و نصب كان ذلك صفة للمنادى، و من قرأ بالكسر و الجر. فمعناه من جهة تحتها، ثم اختلفوا فى المنادى، فقال بعضهم، ناداها جبرئيل من تحتها اى من تحت النخلة و قيل من دون موضعها. يعنى انّ موقفه كان تحت موقفها و اسفل منه. و قيل ناداه عيسى من تحتها، و قيل، من بطنها «أَلَا تَحْزَنِي» اى لا تتمنى الموت. جبرئيل او را ندا کرد

از آن گوشه وادی، یا از زیر آن درخت خرما، که اندوهگین مباش و آرزوی مرگ مکن.

«قَدْ جَعَلَ رَبُّكَ تَحْتَكِ سَرِيًّا» ای ولدا شریفا کریم صالحا رضیاً. اینک فرزندی شریف کریم پسندیده که الله تعالی ترا داد چرا اندوهگن باشی و آرزوی مرگ کنی، این قول حسن است و جماعتی از اهل تفسیر. اما بیشترین مفسران بر آنند که: السری النهر الصغیر. جویی خرد باشد آب در آن روان، و این آن بود که مریم بوقت ولادت تشنه گشت و در آن صحرا آب نبود. چون عیسی در وجود آمد پای بر زمین زد چشمه آب خوش در آن صحرا روان پدید آمد، ندا کرد بمادر «أَلَا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكَ تَحْتَكِ» ای بین یدیک و دونک «سَرِيًّا» و قیل «جَعَلَ رَبُّكَ تَحْتَكِ» ای تحت امرک ان امرته ان یجری جری، و ان امرته بالامساک امسک کقوله فیها اخبر عن فرعون: «وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِي» ای من تحت امری و قیل ساق الله اليها نهرا من اردن کان قد یبیس.

«وَهُزِّي إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ»، یقال هزّ كذا و هزّ بكذا، كما قال: «أَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ»، یقال اخذه و اخذ به. «تُسَاقِطُ عَلَيْكَ»، اینجا چهار قرأت است: تساقط بفتح تاء و تشدید سین قرائت ابن کثیر است و نافع و ابن عامر و ابو عمرو و کسائی و ابو بکر، تساقط بفتح تاء و تخفیف سین قرائت حمزه است تنها، تساقط بضم تاء و کسر قاف و تخفیف سین قرائت حفص، یساقط بياء و فتح و تشدید سین قرائت یعقوب و نصیر.

فمن قرأ تساقط بالتاء و فتحها و تخفیف سین فالفعل مسند الى النخلة و تفاعل بمعنى فعل ای تسقط النخلة «عَلَيْكَ رُطْبًا جَنِيًّا» یعنی تسقط النخلة عليك ثمر النخلة، فحذف المضاف و اقيم المضاف اليه مقامه. و انتصاب رطبا على التفسير او على الحال. و من قرأ بالتاء مفتوحة و تشدید السین فالاصل فيه تتساقط بتائين. الاولى تاء التانيث لتانيث النخلة. و الثانية تاء تفاعل، فالتشديد على الادغام و التخفيف على الحذف. و من قرأ تساقط بالتاء و ضمها و تخفیف السین و كسر القاف، فالمعنى تسقط النخلة عليك رطبا، على ان فاعل بمعنى افعال كقولهم: ناساتك البيع بمعنى انساتك و الفعل للنخلة، و رطبا نصب مفعول به، و من قرأ بالياء و فتحها و تشدید السین فكمعنى التاء فى الادغام، الا ان الفعل للجذع، و اسند الفعل الى الجذع، لانه معظمها. و معنى الاية تتناثر عليك رطبا جنيا ای مجنيا غضا طريا ساعة جنى، یعنی کانه جنى، ای لم یغیره السقوط. همان منادی آواز داد: «وَهُزِّي إِلَيْكِ» ای حرکی الى نفسك بجذع النخلة. روزگار زمستان بود نه وقت رطب، اما رب العزة معجزه عیسی را و کرامت مریم را رطب پدید آورد از آن درخت خشک بی سر بی شاخ. قال عمر بن میمون: ما ادری للمرأة اذا عسر ولدها خیرا من الرطب. یقول الله عزّ و جلّ: «وَهُزِّي إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ الْاِیة...»

و قالت عایشه: من السنة ان یمضغ التمر و یدلک به فم المولود و كذلك کان رسول الله (ص) یمضغ التمر و یحثک به اولاد الصحابة

و عن علی (ع) قال رسول الله (ص): «اکرموا عمّتکم النخلة فانها خلقت من الطین الذى خلق منه آدم. و لیس من الشجر یلقح غیرها، و اطعموا نساءکم الولد الرطب. و ان لم یکن رطب فالتمر، و لیس من الشجر

شجرة اكرم على الله من شجرة نزلت تحتها مريم بنت عمران «فكلي» يا مريم من الرطب، «و اشربي» من النهر، «و قرّي عينا» بعيسى، و فيه قولان: احدهما من القرّ و هو البرد، و القرور الماء البارد، و دمعة السرور باردة، و دمعة الحزن حارة، و لهذا قيل لضدها سخنة العين، و الفعل منه قررت بالكسر اقرّ بالفتح. و القول الثاني من لقرار اي صادفت العين ما ترضاه فقرت و سكنت من النظر الى غيره، و قيل صادفت سرورا فذهب سهره فنامت و قرّت، و الفعل منه بالكسر و الفتح، و عينا نصب على التمييز. «فإمّا ترين» اصل الكلام فانّ و ما للصلة، و هي التي جلبت النون المشددة كقوله: «و إمّا تخافن» و قوله: «مّن البشر أحداً فقولي» هاهنا ضمير اي اذا رأيت آدميا يسئلك عن ولدك و قصته، «فقولي إني نذرت للرحمن صوماً» اي صمتا و الصوم في اللغة هو الامساك، اي قولي اتي اوجبت على نفسي لله سبحانه و تعالى «فلن أكلّم اليوم إنسيّاً» آدميا فلن اكلّمه بعد ان اخبرت بنذري و صومي، بل اشتغل بالعبادة لله و الدعاء. و قيل انّ الله تعالى امرها ان تقول هذا اشارة لا نطقا، و قيل كانت تكلم الملائكة و لا تكلم الانس. ربّ العزة او را بسكوت فرمود تا سخن نگويد كه اگر وي ببراءت خویش سخن گفتی ایشان او را راستگوی نداشتندی كه وي به نزدیک ایشان متهم بود، و آن گه عیسی را در حال طفولیت بسخن آورد تا پاکی مادر و برانست ساحت وی ایشان را معلوم گردد از گفتار عیسی، كه آن بقبول نزدیكتر و از تهمت دورتر «فأنت به قومها تحمله» اي لما فرغت من الولادة، اقبلت نحوهم حاملة آياه.

و قيل بعد اربعين يوما حين طهرت من النفاس، و قيل لما ولدته ذهب الشيطان فاخبر بني اسرائيل ان مريم قد ولدت. فدعوها، «فأنت به قومها تحمله» بعد از چهل روز مريم از نفاس پاك شده بود، عیسی را بر گرفت و باز میان قوم خویش آورد، براه در غمگین و منفكر بود كه تا قوم وی چه گویند و ایشان را چه جواب دهد؟ در آن حال عیسی (ع) باواز آمد و گفت: يا امّاه ابشری فانی عبد الله و مسیحه. پس چون در میان قوم خویش شد و ایشان اهل بیت صلاح بودند، بگریستند و زاری کردند گفتند: «يا مريم لقد جئت شيئا فريا» اي فظيحا منكرا عظيما چیزی عظيم است منكر، اين فرزند كه آوردی بی پدر. الفری العظيم من الامر يستعمل في الخير و الشر.

قال النبي (ص) في عمر بن الخطاب: «فلم ار عبقریا يفري فريّة.

اي يعمل عمله العجيب.

«يا أخت هارون» مفسران اینجا قولها گفته اند: یکی آنست كه هارون برادر موسی (ع) است و سياق این سخن چنانست كه گویند یا أختا تمیم، اذا كان من نسلهم و صلّیهم. یعنی كه مريم از اولاد و نژاد هارون است برادر موسی، از این جهت او را بوی باز خواندند نه از این جهت كه خواهر او بود بحقیقت، و يدل عليه ما روى المغيرة بن شعبة قال: قال لي اهل نجران، قوله: «يا أخت هارون» و قد كان بين موسى (ع) و عيسى (ع) من السنين ما قد كان، یعنی الف سنة، و قيل ستمائة سنة، قال فذكرت ذلك لرسول الله (ص) فقال. «الا اخبرتهم انهم كانوا يسمون بالانبياء و الصالحين من قبلهم».

قول دوّم آنست که این هارون مردی بود از نیک مردان و زاهدان بنی اسرائیل، و میگویند آن روز که این هارون از دنیا رفته بود با جنازه وی چهل هزار مرد بیرون شده بودند که نام ایشان همه هارون بوده. باین قول اخت بمعنی شبیه است، کقوله: «وَمَا تُرِيهِمْ مِنْ آيَةٍ إِلَّا هِيَ أَكْبَرُ مِنْ أُخْتِهَا» ای شبیهها و معنی آنست که یا شبیه هارون فی العفاف، ای آنکه ما تو را در پارسایی و پرهیزگاری چون هارون میدانستیم! و قیل انّ هارون کان من افسق بنی اسرائیل و اظهر هم فسادا، فثتموها بانك مثله، و قیل کان هارون اخا مریم من ابیها لیس من امّها، و کان امثل رجل من بنی اسرائیل. «ما كان أبوك امرأ سوء» ای طالحا تقول رجل سوء ای طالح و ضدّه رجل صدق، ای صالح و هذه اضافة تخصیص «وَمَا كَانَتْ أُمَّكَ بَغِيًّا» فاجرة، البغی طالبة الشهوة من ایّ رجل كان. معنی آن است که ای خواهر هارون! پدر تو عمران بد مرد و بد فعل نبود. و مادر تو حنّه زانیه و پلید کار نبود، چون است که از تو این فرزند پدید آمد و او را پدر نه؟

«فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ» ای الی عیسی، بان تجعلوا الكلام معه. سخن نگفت از بهر آنکه نذر کرده بود که سخن بگوید، امّا اشاره فرا عیسی کرد که جواب شما عیسی دهد، و این از آن گفت که عیسی وی را گفته بود: لا تحزنی و اخیلی بالجواب علیّ، و قیل امرها جبرئیل بذلك. چون مریم حوالت جواب بر عیسی کرد، ایشان بتعجب گفتند: «كَيْفَ تُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا» رضیعا فی المهد، المهد سریر الصبّی و قیل المراد بالمهد هاهنا، حجر الامّ و انما سمّاه مهذا لانه مؤطاً للولد، و کان هاهنا صلة زائدة، یعنی من هو فی المهد. کقوله: «هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشْرًا رَسُولًا» ای هل انا الا بشر. و قیل من هاهنا فی معنی الشرط و کان بمعنی الاستقبال، ای من یکن فی المهد کیف نکلم. یعنی هر که در گهواره باشد و در حجر مادر شیر خوردن را، با وی سخن چون گوئیم؟ و هب گفت: آن گه زکریا حاضر شد، چون مناظره با جهودان رفت گفت: یا عیسی، انطق بحجتك ان كنت امرت بها. سخن گوی و حجت خویش آشکارا کن اگر ترا باین فرموده‌اند. عیسی (ع) بر چپ خویش تکیه زد و انگشت سبابه بیرون کرد و باواز بلند گفت چنان که حاضران همه بشنیدند: «إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ» گفته‌اند که عیسی این سخن همان روز گفت که از مادر در وجود آمد بیک قول، و بقولی دیگر چهل روزه بود که این سخن گفت و بعد از آن هیچ سخن نگفت تا بدان حد رسید که کودکان سخن گویند.

قال النبی (ص): «خمسة تكلموا قبل ابان الكلام، شاهد يوسف، و ولد ماشطة فرعون، و عیسی، و صاحب جریح، و ولد المرأة التي احرقت فی الاخدود».

و روی عن هلال بن یساف، قال: لم يتكلم فی المهد الا ثلاثة: عیسی بن مریم، و صاحب یوسف، و صاحب جریح.

ابن جریح مردی بود زاهد، در صومعه نشستی و خدای را جلّ جلاله عبادت کردی، مادر او بدر صومعه وی شد و او را بر خواند و وی در نماز بود، مادر را جواب نداد، مادر گفت: اللهم لا تمته حتّی ينظر الی وجوه المومسات. بار خدایا ممیران او را تا در روی مومسات نگرد یعنی زنان نابکار. پس روزی جماعتی از بنی اسرائیل بهم آمده بودند و تعجب همیکردند از زهد جریح و عبادت وی. زنی بود پلیدکار بغایت حسن

و جمال، گفت اگر شما خواهید من او را بفتنه افکنم، بنزدیک وی رفت و خویشتن را بر وی عرضه کرد، جریح بوی ننگریست و تن فرا وی نداد، آن زن از نزدیک وی بیرون آمد، شبانی بود که بصومعه او رفتی، خویشتن را بشبان داد تا از وی بار گرفت، چون از وی فرزند آمد گفت این فرزند از جریح است، بنو اسرائیل رفتند و آن صومعه وی خراب کردند و او را بخواری بزیر آوردند و می‌رنجانیدند، جریح گفت: ما شأنکم؟ چه رسید شما را؟ چه بود که مرا می‌رنجانید؟ گفتند: زینت بهذه البغی فولدت منك. این فاجره میگوید از تو فرزندی دارم! گفت بیارید آن فرزند را، بیاوردند. جریح دو رکعت نماز کرد آن گه دست بدان طفل زد، گفت: بالله یا غلام، من ابوك؟ بخدای که راست بگوی ای غلام که پدر تو کیست؟ گفت: پدر من فلان است، یعنی آن مرد شبان. فاقبلوا علی جریح یقبَلونه و يتمسحون به و قالوا: نبنی لك صومعتك من ذهب. قال لا، اعيدوها من طین كما كانت، ففعلوا.

«أَتَانِي الْكِتَابَ» ای علمنی الانجیل و انزله علی. «وَجَعَلَنِي نَبِيًّا» رسولاً.

قول حسن است که عیسی در طفولیت اللّٰه تعالی او را عقل داد و بلوغ داد و کتاب و نبوت داد و در شکم مادر کتاب انجیل بر خواند همچون آدم که اللّٰه تعالی او را بیافرید پیغامبر بود، مکلف و مبعوث بخلق. عیسی (ع) هم چنان بود. قال بعضهم انّ اللّٰه تعالی خلق عیسی علی صفة آدم، لا من جهة القامة و الصّورة و لكن من جهة العلم و الحکمة، خلقه عاقلاً، عالماً لم یحتج الی تلقین و تعلیم. و روی انّ مریم (ع) قالت: کنت اذا خلوت انا و عیسی. حدّثنی و حدّثته و اذا شغلنی عنه انسان، سبّح فی بطنی و انا اسمع.

و قول بیشترین مفسران آن است که عیسی آنچه گفت: «أَتَانِي الْكِتَابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا» از نبشته لوح محفوظ خبر داد، چنان که پیغامبر را گفتند: متى کنت نبیاً؟ قال: کنت نبیاً و آدم بین الرّوح و الجسد. یعنی که پیغامبر خواهم بود و اللّٰه تعالی مرا کتاب خواهد داد، چنان که در لوح محفوظ حکم کرد و نبشت. عکرمه در آیت همین گفت. ای قضی ذلك فیما قضی ان یؤتینی الکتاب.

«وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ» ای آمراً بالمعروف، ناهیا عن المنکر. معلماً للخیر و قیل ثابتاً علی دین اللّٰه. و اصل البرکة الثبات، و قیل برکته انه کان یحیی الموتی و یشفی المرضى حیث کان. و عن ابی هریره قال: قال رسول اللّٰه (ص): «وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ» قال: جعلنی نفاعاً این اتجهت».

«وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ» قیل، الزکاة صدقة الفطر و قیل، تطهیر البدن من دنس الدنوب، ای امرنی بالطاعة و اجتناب المعاصی مدّة عمری، و یحتمل، و اوصانی بان آمرکم بالصلاة و الزکاة، فائی نبی. «وَبَرًّا بِوَالِدَتِي» معنی برّ در این آیت طاعت است. ای جعلنی مطیعاً لامی.

همان است که یحیی را گفت: «بَرًّا بِوَالِدَتِي»

ای مطیعاً بوالدیه جای دیگر گفت: «وَتَعَاوَنُوا عَلَي الْبِرِّ وَ التَّقْوَى»، ای علی الطاعة و التقوی. «كِرَامٍ بَرَرَةٍ».



ای مطیعین. «إِنَّ كِتَابَ الْأَنْبَارِ»، ای کتاب المطیعین، «لَفِي عَلَيِّنَ، إِنَّ الْأَنْبَارَ لَفِي نَعِيمٍ» ای ان المطیعین لله لفي نعيم، اما آنجا که گفت: «وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ أَنْ تَبَرُّوا» صلت رحم خواهد، چنان که در سوره الامتحان گفت: «أَنْ تَبَرُّوهُمْ» ای تصلوهم و قوله تعالى: «وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا» جبار در قران بر چهار وجه آید: یکی بمعنی قهار. چنان که گفت: «الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ» ای القهار لخلقه لما اراد.

و قال تعالى: «وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ» یعنی بمسیطر فقهرهم علی الاسلام. وجه دوم جبار است بمعنی قتال، کشنده به بی حق چنان که گفت: «وَإِذَا بَطَشْتُمْ بَطْشَتُمْ جَبَّارِينَ» یعنی اذا اخذتم فقتلتم فی غیر حق، کفعل الجبارة. و قال تعالى: «إِنْ تُرِيدُوا إِلَّا أَنْ تَكُونَ جَبَّارًا فِي الْأَرْضِ، أَي قِتَالًا وَ كَذَلِكَ قَوْلُهُ: «يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُنْكَبِرٍ جَبَّارًا» ای قتال فی غیر حق. وجه سوم جبار است بمعنی متکبر، که سر بعبادت حق تعالی فرو نیارد، چنان که در این سوره گفت: «وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا أَي مُنْكَبِرًا عَنِ عِبَادَةِ اللَّهِ شَقِيًّا». وجه چهارم عبارت است از قامت و قوت، چنان که در سوره المائدة گفت: «إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ يَعْنِي فِي الطُّولِ وَ الْعِظْمِ وَ الْقُوَّةِ قَوْلُهُ: «وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَ يَوْمَ أُمُوتُ وَ يَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا» ای رزقنی الله السلامة و الكرامة منه فی هذه الاوقات. و قيل كانه دعا و سأل السلامة على احواله من يوم ولادته الى يوم موته ثم بعته، و قيل سلم على نفسه بامر الله، و قيل يريد سلام جبرئيل عليه يوم الولادة، و سلام عزرائيل عليه يوم الموت، و سلام الملائكة عليه يوم البعث.

«ذَلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ» ای الذي تقدم ذكره بالصفة المذكورة، هو عيسى بن مريم لا كما تصفه النصارى. این است عیسی مریم که گفت: من بنده خدایم و پیغامبر او و پرستنده او، نه چنان که ترسایان صفت او می کنند. «قَوْلَ الْحَقِّ» قول کلمه است و حق نام الله تعالی، عیسی را سخن خویش خواند هم چنان که گفت: «وَ كَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ» از بهر آنکه وی بسخن خدای تعالی و فرمان او زاده بود از مادر، بی پدر. قول الحق بنصب لام، شامی و عاصم و یعقوب خوانند، و نصب او بفعلی مضمربود.

ای ذلك عيسى بن مريم الذي قال: «قَوْلَ الْحَقِّ» یعنی قوله: «إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ»، و قيل معناه قال الله قول الحق بما اخبر عن قصة عيسى و امه. باقی قرأء «قَوْلَ الْحَقِّ» برفع لام خوانند بر نعت عیسی، ای ذلك عيسى بن مريم كلمة الله. این است عیسی مریم سخن خدا. و روا باشد که خبر مبتدا محذوف بود، ای هو یرد «قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ» ای یشگون فی امره و فی نبوته و هم اليهود يقولون: انه عن غير رشدة، من قولهم. مریت فی الشئیء و امتريت فيه، اذا شككت فيه، و المریة التثک و فیل: یمترون یختصمون. فصاروا فيه فرقا و احزابا. روایت کنند از ابن عباس که گفت: ترسایان در عیسی مختلف شدند، پس از آنکه او را باسماں بردند همه بهم آمدند و چهار کس را برگزیدند از علما و احبار خویش، و بر اتباع ایشان و بر قبول سخن ایشان و مذهب ایشان متفق شدند، و این چهار: یکی یعقوب است، دیگر نسطور، سوم اسرائیل، چهارم ملکا یعقوب را گفتند: تو چه گویی در عیسی؟ گفت: هو الله هبط الى الارض ثم صعد الى السماء. نسطور را گفتند: تو چه گویی؟ گفت: هو ابن الله اظهره ما شاء ثم رفعه الى عنده. اسرائیل را گفتند: تو چه گویی؟ گفت:

هو آله و امه آله و الله آله. ملکا را گفتند: تو چه گویی؟ گفت: کذبوا و ائما كان عبدا مخلوقا نبيا. پس آن قوم چهار گروه شدند. هر گروهی اتباع بیکی کردند، یعقوبیه، و سطوریه، و اسرائیلیه، و ملکانیه. رب العالمین گروه ملکانیه را گفت: «مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُّقْتَصِدَةٌ»، ایشانند که گفتند عیسی روح الله و کلمته و عبده و نبیه.

آن است که رب العالمین گفت: «فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ». پس رب العالمین پاکی و تقدس خویش از زن و فرزند و شریک یاد کرد و گفت: «مَا كَانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ» ای ما کان من صفته اتخاذ الولد. و قیل اللام منقولة و تقدیره ما کان الله لیثخذ ولدا فقدّم اللام سبحانه «إِذَا قُضِيَ أَمْرًا» کان فی علمه، «فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» كما قال لعیسی «كُنْ» فكان من غیر اب.

«وَإِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ» قراءت حجازی و ابو عمرو و رويس از یعقوب فتح الف است تمامی سخن عیسی، یعنی و وصانی بان الله ربی و ربکم. و قیل، «و لَانَ اللّٰه» و قیل، «و قضی و اِنَّ اللّٰهَ رَبِّي وَ رَبُّكُمْ». باقی قراء، ان الله بکسر الف خوانند معطوفا علی قوله: «إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ» یعنی قال انی عبد الله، و قال ان الله ربی و ربکم، و المعنی كما انا عبده فانتم عبیده و علیّ و علیکم ان نعبدہ، «هَذَا صِرَاطٌ مُّسْتَقِيمٌ».

«فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ» یعنی من بین الناس، و قیل من بین امم عیسی و قیل، من زیاده، و قیل، هو من البین الذی معناه البعد، ای اختلفوا فيه لبعدهم عن الحق. «فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا» فشدّة عذاب لهم. «مِنْ مَشْهَدٍ يَوْمٍ عَظِيمٍ» ای من حضور يوم القيامة. و المشهد مصدر مضاف الى ظرف، ای مشهدهم فی يوم عظیم، و هو اعظم يوم علی الخلق.

قوله: «أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ» ای ما ابصرهم بالهدی يوم القيامة و اطوعهم للهدی و اعلمهم بان عیسی لیس باین الله و لا ثالث ثلثه، و لكن لا ینفعهم ذلك مع ضلالتهم فی الدنیا. و هو قوله: «لَكِنَّ الظَّالِمُونَ الْيَوْمَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» تقدیره، هؤلاء الظالمون، و ان كانوا فی الدنیا صمّا و بکما و عمیا، فما اسمعهم و ابصرهم يوم القيامة اذا كشف الغطاء.

### النوبة الثالثة

قوله: «وَ اذْکُرْ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ»

الآیات الی آخر القصة... این قصه مریم و داستان ولادت عیسی، دل دادن شکستگانست و سبب آسایش غمگان، و اشارت بنواختن غریبان. و مرهم نهادن بر دل سوختگان، و امید دادن درماندگان. هر چند که اول همه بلا نمودند و محنت، بآخر همه و لا دیدند و آثار محبت، اول که بآن خلوتگاه باز رفته بود و پرده بروی خود فرو گذاشته تا کس او را نبیند، جبرئیل آمد بصورت جوانی ظریف زیبا برابر بایستاد، مریم بترسید که تنها بود، مرد اجنبی دید و جای خالی و راه گریز نه، تدبیر و حیلت همان دانست که به پناه الله تعالی باز شد و او را بحق ترسانید و گفت: «أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ نَفِيًّا»

ای مرد که قصد من ضعیفه داری، آن خداوند که رحمن نام اوست و رحمت او بهمه عالم و بهمه کس رسیده، دانم که مرا در زینهار خود بدارد و از قصد تو ایمن کند! جبرئیل گفت: مترس! من نه آنم که تو

پنداشتی! من رسول خدایم، بکاری آمده‌ام، مریم پنداشت که فریشته مرگ است و بقبض روح وی آمده، گفت: عمرم بسر آمده و اجل در رسیده که بقبض روح آمده‌ای؟ گفت: نه، که آمده‌ام تا ترا بشارت دهم بفرزندی نیکو، پاک، هنری، مریم را این سخن عجب آمد، گفت: «أَتَى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَ لَمْ يَمَسَّ سِنِي بَشَرٍ؟» از کجا مرا فرزندی بود!؟ و هرگز هیچ بشری بمن نرسیده و هیچ صحبت نرفته!؟ جبرئیل گفت: باری بدان که آفرینش فرزند نه بمدت و صحبت است، که بقدرت و مشیت است. مریم گفت: هرگز که دید که نباتی بی تخم از زمین برآمد!؟ جبرئیل گفت: اول نباتی که بر آمد بی تخم بقدرت الله تعالی آمد. پس جبرئیل روح عیسی در وی دمید، از آن بار گرفت. چون وقت زادن آمد، در آن بیابان تنها و غریب و بی‌کس و بی‌نوا و بی‌کام، گرسنه و هیچ طعام نه، تشنه و هیچ قطره آب نه، و یک رفیق سازگار نه، درد ره خاسته و زادن بعیسی نزدیک گشته، ربّ العزّة میگوید: «فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَى جِذْعِ النَّخْلَةِ» از بی طاقتی و رنجوری پشت بآن درخت خرما بن باز نهاد، بر غریبی و تنهایی و بی‌کامی خود می‌نالید و می‌گریید که: اکنون پیش مردم چه عذر آرم و چه گویم؟ که این کودک از کجا آوردم؟ و از کجا بار گرفتم؟ و کودک را بچه شویم؟ و او را چه پوشم؟

گردون نکشد آنچه دل ما کشدا

تنها خورد این دل غم و تنها کشدا

همی گریست و می‌گفت: «يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَ كُنْتُ نَسِيًّا مَنْسِيًّا». پس چون درد و اندوه بغایت رسید، سخن بریده گشت، و چشم پر آب شد و دل پر حسرت، و مرگ بآرزو خواست، فرمان آمد بجبرئیل که مریم را دریاب که در غرقا بست. جبرئیل (ع) آمد و از بالای سر وی ندا کرد، ای مریم! دلتنگی مکن و اندوه مدار، «قَدْ جَعَلَ رَبُّكَ تَحْتِكَ سَرِيًّا»: ای ولدا سید شریفا و بقولی دیگر عیسی که از مادر جدا شد در زیر آن درخت دانست که مادرش دلتنگ است و رنجور، آواز داد «أَلَا تَحْزَنِي» ای مادر دلتنگ و غمگین مباش و مرگ مخواه بآرزو، چه دانی که در این کار چه تعبیه است و چه دولت؟ آخر بگشاید این کار گشاینده کار! «تَبَارَكَ اللَّهُ وَ سُبْحَانَهُ مَا كُلُّ هَمٍّ هُوَ بِالسَّرْمَدِ» مریم گفت ای پسر چون دلتنگ نباشم، در این بیابان خشک شربتی آب نه که بیاشامم یا بدان طهارت کنم، عیسی (ع) پای بر زمین مالید چشمه آب پدید آمد گفت: گفت: یا امّاه «قَدْ جَعَلَ رَبُّكَ تَحْتِكَ سَرِيًّا»

ای مادر! اینک جوی روان و آب زلال. مریم از آن آب شربتی بیاشامید، و بآن طهارت کرد، سکونی در وی پدید آمد، آرزوی طعامش خاست، عیسی گفت: «هُزِّي إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ». گفته‌اند هفتصد سال بود که آن درخت خشک بی سروی شاخ در آن بیابان مانده بود، الله تعالی آن را نگاه میداشت تا روز ولادت عیسی معجزه وی گرداند، و فرا عالمیان نماید که آن خداوندی که قادر است از چوب خشک رطب آرد، قادر است که بی پدر عیسی را از مادر در وجود آرد. مریم با آن ضعیفی برخاست، و دست فرا آن درخت خشک برد، چون برد، دست وی بآن چوب خشک رسید، تر شد و تازه و سبز گشت و بار آورد، و هم در آن حالت رطب

شد و پیش وی ببارید بسر وی.

الهام آمد که ما قدرت آن داشتیم که بی آنکه تو دست فرا درخت بری و بجنبانی، رطب پیش تو بیاریم، لکن خواستیم که ترا در آن جنبانی دو کرامت پدید کنیم: یکی آنکه در زادن و ضعیفی و بیماری ترا آن قوت دادیم که درخت بجنبانی، آن ترا نشان کرامت و صدق بود. دیگر آنکه خواستیم که تا برکت دست تو بدرخت رسد، درخت بر آور گردد، تا عالمیان بدانند که هر که در غم و اندوه ما بود، دست وی شفاء دردها بود. مریم گفت: ای پسر، اکنون طعام و شراب راست شد، اما چون مرا گویند این فرزند از کجا آمد؟ چه جواب دهم؟ عیسی گفت: تو دل مشغول مدار که این جواب من خود دهم. جواب آن بود که گفت: «إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا» ربّ العالمین در ازل عالم بود و دانا، که ترسایان در کار عیسی غلو کنند و او را ابن الله و ثالث ثلاثه گویند، در حال طفولیت بر خرق عادت بر زبان وی براند که: «إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ» تا بر ایشان حجت باشد و بر فساد قول ایشان دلیل واضح، و از روی مجادلت با ترسایان گویند، عیسی بآنچه گفت «إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ» از دو بیرون نیست: یا راست گفت یا دروغ، اگر راست گفت قول ترسایان باطل است که هو «ابنُ اللَّهِ» و هو الله و اگر دروغ گفت، آن کس که دروغ گوید، خدایی را نشاید «آتَانِيَ الْكِتَابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا» بر قول ایشان که گفتند پیغامبر بود و در حال طفولیت مکلف و مبعوث. این آیت ردّ است بر ایشان که گویند. استحقاق نبوت بکثرت طاعت است.

از بهر آنکه از عیسی هیچ طاعت و عبادت نیامده بود و ربّ العزّة او را نبوت داد. تا بدانی که ربّ العزّة آن را که نواخت و کتاب و حکم و نبوت داد، بفضل خود داد نه بعلت طاعت، و آن را که رقم سعادت کشید و اهل محبت گردانید، بلطف و عنایت خود گردانید نه بوسیلت عبادت. آن را که قدم بر بساط تقدم ثابت کرد اگر جهانیان خواهند که خلاف آن بود جز خبیث نصیب ایشان نبود، و آن را که بسیاط سیاست از بساط دین بیفکند اگر عالمیان خواهند که بضدّ آن پیدا کنند نتوانند.

«وَ جَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ» کان من برکاته، اغاثة الملهوف و اعانة الضعیف و نصره المظلوم و مواساة الفقیر و ارشاد الضالّ و النصیحة للخلق و کفّ الاذی عنهم و تحمّل الاذی منهم.

قوله: «وَ السَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ» چند فرق است میان محمد مصطفی حبیب الله و میان عیسی روح الله. عیسی خود را گفت: «وَ السَّلَامُ عَلَيَّ» و مصطفی عربی (ص) شب قرب و کرامت، بر مقام قاب قوسین از حضرت ذی الجلال، بنعت اکرام و افضال این کرامت یافت که: «السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ». و گفته اند: «وَ السَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ» سلام اینجا بمعنی سلامتست ای سلامه لی یوم الولادة ممّا نسبته الیّ النصارى فی مجاوزة الحدّ فی المدح، و ممّا وصفتنی به الیهود من الدّم، فلست كما قالت الطائفان جميعا. تبرئه ساحت خویش میکند که از گفتار دو طایفه بیزارم و پاک، از گفتار ترسایان که در مدح من غلو کردند، و از گفتار جهودان که در نمّ من شروع کردند. «وَ يَوْمَ أُمُوتُ»، و روز مرگ امیدوارم که دین سلامت بپایان برم، و فضل و نعمت الله بر خود تمام بینم. «وَ يَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا» و روز رستاخیز بجای ملامت

سلامت بینم، و از احوال رستاخیز خلاص و نجات یابم.

روی ابو سعید الخدری، قال: قال رسول الله (ص): «إِنَّ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ أَرْسَلْتَهُ أَمَّهُ إِلَى الْكِتَابِ، فَقَالَ لَهُ الْمَعْلَمُ: قُلْ بِسْمِ اللَّهِ. فَقَالَ عِيسَى، الْبَاءُ بِهَاءِ اللَّهِ وَالسِّينُ سِنَاءِ اللَّهِ، وَالْمِيمُ مَلِكُ اللَّهِ». و عن محمد بن عليّ الباقر (ع) قال: لَمَّا وُلِدَ عِيسَى كَانَ ابْنُ يَوْمٍ كَأَنَّهُ ابْنُ شَهْرٍ، فَلَمَّا كَانَ ابْنُ تِسْعَةِ أَشْهُرٍ، أَخَذَتْ وَالِدَتُهُ بِيَدِهِ وَجَاءَتْ بِهِ إِلَى الْكِتَابِ وَاقْعَدَتْهُ بَيْنَ يَدَيِ الْمُؤَدِّبِ فَقَالَ لَهُ الْمُؤَدِّبُ: قُلْ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. فَقَالَ عِيسَى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، فَقَالَ لَهُ الْمُؤَدِّبُ: قُلْ ابْجَدْ. فَقَالَ عِيسَى: الْآلِفُ آلاءُ اللَّهِ، الْبَاءُ بِهَجَةِ اللَّهِ، وَالْجِيمُ جلالُ اللَّهِ، وَالدَّالُ دِينُ اللَّهِ. هُوَزُ الْهَاءِ هُوَةُ جَهَنَّمَ وَهُيُ الْهَائِيَةُ، وَالْوَاوُ وَيْلُ لَأَهْلِ النَّارِ وَالزَّاءُ.

زفير جهنم. حطی خطایا عن المستغفرین کلمن کلام الله لا مبدل لکلماته.

سعفص صاع بصاع. و الجزاء بالجزاء. فقال المؤدب لامه: خذی بيده فلا حاجة له الى المؤدب.

و عن يعلى بن شداد عن النبي (ص) قال: «ليُخرجنَّ الله تعالى من النار بشفاعه عيسى مثل اهل الجنة».

و عن سفيان قال: قال عيسى بن مريم: تقرّبوا الى الله، ببغض اهل المعاصي، و التمسوا رضوانه بالتباعد منهم، قالوا: فمن نجالس؟ قال: من يذكر كم الله رؤيته و يرغبكم في الآخرة عمله و يزيد في فهمكم منطقه.

روایت کرده‌اند که عیسی (ع) سیاحی کردی. وقتی در بیابانی میشد، باران در ایستاد، خود را جای پوشش طلب کرد نیافت، روباهی را دید که از زخم باران در سوراخ خویش میشد، عیسی بگریست گفت: یا رب جعلت لهذا الثعلب کنا و لم تجعل لی! بار خدایا این روباه را جای پوشش و آرامگاه دادی این ساعت و مرا ندادی! وحی آمد که یا عیسی میخواهی جایی که بدو باز شوی؟ گفت خواهم، گفت در این وادی شو که آنچه میخواهی یابی، عیسی در وادی شد، پیری را دید که در نماز بود، آن پیر چون عیسی را بدید، نماز خویش تمام کرد. آن گه بدست اشارت کرد که ما ذا تریدی؟ چه میخواهی؟ عیسی گفت مرا باران گرفت، جایی طلب کردم که بدو باز شوم. اینجایم نشان دادند، پیر خطی گرد خود در کشیده بود و در آن دایره نماز میکرد و هیچ قطره باران بوی نمیرسید. عیسی را گفت: قدم در این دایره نه تا باران بتو نرسد. هم چنان کرد، پیر بسر نماز باز شد. عیسی در کار آن پیر تأمل میکرد و باران که بوی نمی‌رسید از آن تعجب همی کرد. چون سلام باز داد گفت: یا شیخ ما قصتک؟ قصه خویش بگو و از حال خویش مرا خبر ده پیر گفت: من وقتی گناهی کردم، اکنون چهل سال است تا از آن گناه توبه میکنم و از حق تعالی عذر می‌خواهم. عیسی گفت: آن چه گناهست؟ پیر گفت: گناهی که الله تعالی بر من بپوشید و ستر کرد تو چه پرسی از آن؟ من آن گناه با کس نگویم مگر که پیغامبری را بینم از پیغامبران خدای و با وی بگویم. عیسی گفت: پس من پیغامبر خدایم عیسی مریم با من بگویی! گفت: ای عیسی وقتی بر درگاه ربّ العزّة فضولی کرده‌ام. کاری را که الله تعالی خواسته بود و رانده و کرده، گفتم لیته لم یکن، فانا استغفر الله منه منذ اربعین سنة. فارس عیسی عینیّه بالدموع فقال: انی اری اخي هذا يستغفر من ذنب لم یخطر لی ببال.

## ۳ النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ أَنْذَرُهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ بيم نماي ایشان را از روز نفریغ.

«إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ» آن گه که کار برگزارند. «وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ» و ایشان در غفلتند «وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ»

(۳۹) و ایشان نمیگردند.

«إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ» مائیم که زمین را میراث بریم «وَمَنْ عَلَيْهَا» و باز ماندگان را «وَالإِنَّا

يُرْجَعُونَ» (۴۰) و همه را با ما آرند.

«وَ اذْكَرْ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ» و یاد کن در این نامه ابراهیم را، «إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا» (۴۱) که او

راستی بود راست رو، راست کار، راستگوی پیغامبر.

«إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ» آن گه که پدر خویش را گفت: «يَا أَبَتِ» ای پدر «لَمْ تَعْبُدْ مَا لَا يَسْمَعُ وَ لَا يُبْصِرُ؟» چرا

میپرستی چیزی را که نشنود و نه ببیند؟ «وَ لَا يُعْنِي عَنْكَ شَيْئًا؟» (۴۲) و ترا سود ندارد و بکار نیاید هیچیز؟

«يَا أَبَتِ» ای پدر ای «إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ» بمن آمد از دانش آنچه بتو نیامد «فَاتَّبَعَنِي» بر پی

من رو «أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا». (۴۳) تا راه نمایم ترا براه راست درست.

«يَا أَبَتِ» ای پدر ای! «لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ» دیو را مپرست، «إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا». (۴۴) که

دیو در رحمن عاصی است.

«يَا أَبَتِ إِنِّي أَخَافُ» ای پدر میترسم من «أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمَنِ» که بتو رسد عذابی از رحمن

«فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا». (۴۵) تا بکام دیو شوی و از کسان وی.

«قَالَ» گفت پدر «أُ رَاغِبٌ أَنْتَ عَنِ الْهَيْتِي يَا إِبْرَاهِيمُ؟» باز می خواهی ایستاد از خدایان من ای ابراهیم؟

«لَئِنْ لَمْ تَنْتَهَ» اگر باز نایستی «لَأَرْجُمَنَّكَ» دشنام دهم ترا و سنگسار کنم «وَ أَهْجُرُنِي مَلِيًّا». (۴۶) فرا بر

از من يك چندی.

«قَالَ سَلَامٌ عَلَيْكَ» ابراهیم گفت بریدم، اینک رفتم «سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي» آری هنگامی آمرزش خواهم ترا

از خداوند خویش، «إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا». (۴۷) او بمن مهربانست و مرا نیکخواه.

«وَ اعْتَزَلْكُمْ» جدایی جویم از شما، «وَ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ» و از آنچه می خدای خوانید فرو از الله

تعالی «وَ ادْعُوا رَبِّي» و خداوند خویش را خوانم «عَسَىٰ أَلَّا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا». (۴۸) مگر که من با

پرستیدن خداوند خویش و خواندن وی بدبخت نمائم.

«فَلَمَّا اعْتَزَلَهُمْ» چون کران گرفت از ایشان، «وَ مَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ» و از آنچه می پرستیدند فرود

از الله تعالی، «وَ هَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ» بخشیدیم او را اسحاق و یعقوب، «وَ كَلَّا جَعَلْنَا نَبِيًّا». (۴۹) و همه

را پیغامبران کردیم

«وَ وَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا» و ایشان را از رحمت خویش بخشیدیم «وَ جَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا»

(۵۰) و ایشان را سخن نیکو و ستایش و آواء بلند دادیم.

«وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مُوسَى» و یاد کن در این نامه موسی را، «إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا» که او گزیده‌ای بود پاک کار، «وَ كَانَ رَسُولًا نَبِيًّا». (۵۱) و ما را فرستاده‌ای بود پیغامبر.

«وَ نَادَيْنَاهُ» خواندیم او را و آواز دادیم، «مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ» از سوی طور از سوی راست، «وَ قَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا» (۵۲) و نزدیک کردیم او را بهمرازی «وَ وَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا أَخَاهُ» و بخشیدیم او را از رحمت خویش برادر او، «هَارُونَ نَبِيًّا». (۵۳) هارون پیغامبر.

«وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ» و یاد کن در این نامه اسماعیل را، «إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ» که او مردی راست و عده بود، «وَ كَانَ رَسُولًا نَبِيًّا». (۵۴) و فرستاده‌ای بود پیغامبر.

«وَ كَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ» و کسان خویش را بنماز و زکاة همی فرمود، «وَ كَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا». (۵۵) و او نزدیک خداوند خویش پسندیده بود.

«وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ» و یاد کن در این نامه ادریس را، «إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا». (۵۶) که او راستی بود راست رو راست گوی، پیغامبر.

«وَ رَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا». (۵۷) برداشتیم او را جایگاهی بلند.

«أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ» ایشان آنند که الله تعالی با ایشان نیکویی کرد و بر ایشان نعمت نهاد، «مِنْ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَةِ آدَمَ» از پیغامبران از نژاد آدم، «وَ مِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ» و از ایشان که برداشتیم ایشان را با نوح، «وَ مِنْ ذُرِّيَةِ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْرَائِيلَ» و از نژاد ابراهیم و اسرائیل، «وَ مِمَّنْ هَدَيْنَا وَ اجْتَبَيْنَا» و از ایشان که ما راه نمودیم و برگزیدیم، «إِذَا تُلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ» چون بر ایشان خواندندید سخنان رحمن و پیغامهای او. «خَرُّوا سُجَّدًا وَ بُكْيًا». (۵۸) بسجود افتادندی سجود بر آن و گریان.

«فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ» و در رسید از پس ایشان پسینها.

«أَضَاعُوا الصَّلَاةَ» نماز بگذاشتند «وَ اتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ» و بر پی آرزوهای خویش ایستادند. «فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غِيًّا». (۵۹) آری بینند کار تباه.

«إِلَّا مَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا» مگر آن کس که با پس آید و بگردد و نیکی کند، «فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ» ایشان آنند که ایشان را در بهشت آرند، «وَ لَا يُظْلَمُونَ شَيْئًا» (۶۰) و از پاداش ایشان چیزی نکاهد.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: «وَ أَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ» الانذار اعلام مع التحويف، و الحسرة الندامة على الفانت. معنى حسرت غایت اندوه و کمال غم است، که دل را شکسته و کوفته کند، یعنی يدع القلب حسيरा. روز قیامت روز حسرت خواند لانه يتحسر فيه كل مفرط في الطاعة على تفریطه، و كل من كب المعصية على معصيته. معنى آنست که ای محمد! امت خود را بیم ده و بترسان از روز قیامت، که خلق در آن روز بغایت اندوه و شکستگی و درماندگی باشند، یکی بتقصیر در طاعت، یکی بارتکاب معصیت. قال ابن عباس: قوله «يَوْمَ الْحَسْرَةِ»، هذا من اسماء يوم القيامة عظمه الله و حذرته عباده. «إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ» فرغ من الحساب و ادخل

اهل الجنة الجنة و اهل النار النار، و ذبح الموت.

روى ابو سعيد الخدرى رضى الله عنه قال: قال رسول الله (ص): «اذا استقرّ اهل الجنة فى الجنة و اهل النار فى النار، جيء بالموت فى صورة كبش امح، فيوقف بين الجنة و النار، فينادى يا اهل الجنة، فيشربون و ينظرون، ثم ينادى يا اهل النار، فيشربون و ينظرون، فيقال أ تعرفون هذا؟ هذا الموت. و ليس فيهم الا من يعرفه، فيذبح بين الجنة و النار، ثم يقال يا اهل الجنة خلود لا موت فيه و يا اهل النار خلود لا موت فيه. ثم قرأ رسول الله (ص) «وَ أَنْذَرُهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ».

و فى رواية ابو هريره قال: قال رسول الله (ص). «يؤتى بالموت يوم القيامة فيوقف على الصراط فيقال يا اهل الجنة! فيطلعون خائفين و جليين ان يخرجوا من مكانهم الذى هم فيه، فيقال هل تعرفون هذا؟ فيقولون نعم يا ربنا هذا الموت، ثم يقال يا اهل النار! فيطلعون فرحين مستبشرين رجاء ان يخرجوا من مكانهم الذى هم فيه، فيقال هل تعرفون هذا؟ فيقولون نعم يا ربنا هذا الموت، فيذبح على الصراط، ثم يقال، خلود فلا موت.

فيزداد اهل الجنة فرحا الى فرحهم و يزداد اهل النار حزنا الى حزنهم».

و عن ابن مسعود قال: ليس من نفس الّا و هى تنظر الى بيت فى الجنة و بيت فى النار، و هو «يَوْمَ الْحَسْرَةِ» و يرى اهل النار البيت الذى فى الجنة، ثم يقال لو عملتم، فتأخذهم الحسرة. و يرى اهل الجنة البيت الذى فى النار، فيقولون لو لا ان منّ الله عليكم قوله: «وَ هُمْ فِي غَفْلَةٍ» اى هم اليوم فى غفلة. اين غفلت بمعنى تغافل است.

ميگويد امروز در دنيا خويشتن را غافل ميسازند از كار آخرت و بدان ايمان مى نيارند، فذلك قوله: «وَ هُمْ لَا يُؤْمِنُونَ» اى لا يصدقون به».

«إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ وَ مَنْ عَلَيْهَا» اى نميتهم فيبقى الرب سبحانه فيرثهم.

معنى وراثت در لغت آنست كه ملك مورث بوفات وى با وارث نشيند، و وراثت حق تعالى نه باين معنى است كه آسمان و زمين و هر چه در آن همه ملك و ملك الله تعالى است، همه آفريده و نو کرده و ساخته او، نه از كسى خريده و يافته يا از ديگرى بوى رسیده، پس معنى آيت آنست كه جهانيان و جهانداران را برداريم و خلق را جمله بميرانيم و ولايت داشت و امر و نهى ايشان بمرگ بريده گردانيم، تا دنيا از خلق خالى شود و جر مالك حقيقى و خدای باقى نماند، «وَ إِلَيْنَا يُرْجَعُونَ» يردون فنجازيهم جزاء وفاقا. و قرأ يعقوب «يرجعون» بفتح الياء و كسر الجيم.

«وَ أَنْذَرُ فِي الْكِتَابِ» اى انكر يا محمد لقومك و امتك فى القران الذى انزل عليك قصة ابراهيم مع ابيه ليكون دليلا على صحة نبوتك. «إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا» كثير الصدق. نبيًا رسولا ينبي عن الله بالوحي.

«إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ»

و هو يعبد الصنم: «يا أبتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ»

الدعا، «وَ لَا يُبْصِرُ»



العبادة و لا يدفع عنك مضرة و لا مكروها. رب العالمين ابراهيم (ع) را بپسندید و او را بستود بانکار که نمود بر بت پرستی پدر. معنی آنست که: ای محمد (ص) قوم خود را خبر ده از قصه ابراهیم، آن مرد پیغامبر راستگوی راست رو که پدر خود را گفت، آزر بت پرست: «لَمْ تَعْبُدْ مَا لَا يَسْمَعُ وَ لَا يُبْصِرُ» چرا پرستی بتی که سمع ندارد و بصر ندارد؟

نه سمع دارد که دعای تو شنود. نه بصر دارد که عبادت تو ببندد. این دلیلی ظاهر است که خداوند عالم معبود جهانیان و آفریدگار همگان، او را سمعست و بصر. سمیع بسمع، بصیر، ببصره. شنوایی است که همه آوازه‌ها شنود و بشنوایی خود بهمه رازها رسد.

بیناییست که بهیچ بیننده نماند، پوشیده و دور چون آشکار او نزدیک ببندد. «وَ لَا يُعْنِي عَنْكَ شَيْئًا»

قیل لا يدفع عنك عذاب الله. چرا بت پرستی که فردا عذاب الله تعالی از تو بار نتواند داشت؟

«يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ» یعنی من الوحي. «مَا لَمْ يَأْتِكَ» و قيل اتانى الله من علم التوحيد و

معرفة الله، و من علم ما يكون بعد الموت و من استحقاق الكافر عذاب الله.

«مَا لَمْ يَأْتِكَ» ای پدر از وحی خدای تعالی بمن آن آمد که بتو نیامد، و من آن دانم که تو ندانی از علم

توحید و معرفت خدا، و من دانم که فردا کافر را و بت پرست را عذاب کنند و تو می‌ندانی. باری بر پی من رو و اتباع من کن تا دلائل توحید بر تو روشن کنم، و راه دین پسندیده بتو نمایم. «أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا» یعنی دینا عدلا و هو الاسلام. معنی سوی در آیت عدلست هم چنان که در سورة الملك گفت: «أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَى وَجْهِهِ أَهْدَى أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا» ای عدلا مهتدیا علی صراط مستقیم.

اما آنچه در اول سورة گفت حکایت از جبرئیل «فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا»

آن تسویت خلق است بر صورت بشر، هم چنان که در صفت آدم گفت: «ثُمَّ سَوَّاهُ وَ نَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ».

ای سوئی خلقه.

«يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ» عبادة الشيطان طاعته فی تکفيره و اضلاله، يقول لا تطعه فيما يأمرک، «إِنَّ

الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا». العصى و العاصی واحد، العصى فی المعنی اکثر و کان اینجا زیادت است آن را معنی نیست، و گفته‌اند کان بمعنی صار است.

«يَا أَبَتِ» بفتح در هر چهار حرف، قراءت شامی است و شرح آن و وجه آن در سورة يوسف رفت.

«إِنِّي أَخَافُ» این خوف بمعنی علم است چنان که آنجا گفت: «فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ» و المعنی انک اعلم ان متّ علی ما أنت علیه، «أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمَنِ». و قيل معناه اخاف ان لا تقبل منی نصیحتی فיעذبک الله. «فَتَكُونُ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا» قرینا فی النار تلیه و یتلیک.

ای پدر می‌ترسم نصیحت من نپذیری وانگه لله تعالی ترا عذاب کند و در دوزخ قرین شیطان باشی. آن

گه پدر او را جواب داد: «أَرَاغِبُ أَنْتَ عَنْ آلِهَتِي يَا إِبْرَاهِيمُ؟» این استفهام بمعنی انکار است، یعنی اترغب عن عبادتها و تمیل عنها؟ ای ابراهیم از عبادت بتان می‌برگردی و می‌ننگ داری و طعن کنی و مرا امر و

نهی می‌کنی؟ «لَئِنْ لَمْ تَنْتَهَ» عن مقاتلتك و امری و نهی، «لَأَرْجُمَنَّكَ» و اگر ازین سخن برنگردی و این امر در باقی نکنی من ترا سنگسار کنم و هلاک و قیل «لَأَرْجُمَنَّكَ» ای لأشتمنك یقال فلان یرمی فلانا و یرجم اذا شتمه، و منه قوله سبحانه.

«وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ».

رجم در قرآن بر پنج وجه آید: یکی بمعنی قتل، چنان که در سوره یس گفت: «لَأَرْجُمَنَّكُمْ» یعنی لنقتلنکم، و در سوره الدخان گفت: «وَإِنِّي عُدْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُمُون» یعنی تقتلون، و در سوره هود گفت: «وَلَوْ لَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ» ای قتلناک. وجه دون رجم است بمعنی شتم، چنان که درین سوره گفت: «وَوَجَعْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ» لاشتمنك.

وجه سوم رجم است بمعنی رمی، چنان که گفت: «وَوَجَعْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ» یرمون بها.

وجه چهارم رجم است بمعنی ظن، چنان که در سوره الکهف گفت: «رَجَمًا بِالْغَيْبِ» یعنی رمیا بالظن و وجه پنجم رجم است بمعنی لعن در صفت شیطان «فَأَسْتَعِذُّ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» ای الملعون.

قوله: «وَ أَهْجُرْنِي مَلِيًّا» یعنی زمانا طویلا، یقال تملّ حبیبک ای عش معه دهرًا.

و منه قیل اللیل و النهار ملوان، و قیل «وَ أَهْجُرْنِي مَلِيًّا» ای سلیمًا صحیحًا قبل ان یلحقک مکروه.

«قَالَ سَلَامٌ عَلَيْكَ» این سلام تودیع است کنایت از بیزاری و جدایی و هجرت، چنان که تو از کسی فرا ببری و از وی برگردی گویی، سلمت علی فلان و کبرت علیه. و قیل سلام علیک ای سلمت منی لا لصیبک بمکروه، و هذا جواب الجاهل کقوله: «وَ إِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا».

«سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي» یعنی ان تبت و آمنت. معنی آنست که آمرزش خواهم ترا از خداوند خویش اگر شرایط استغفار بجای آوری، یعنی که از شرک توبه کنی و بوحدانیت الله تعالی ایمان آری، و گفته‌اند ابراهیم (ع) که این سخن میگفت نمی‌دانست که استغفار از بهر مشرک محذور است و هنوز آیت نهی نیامده بود پدر را و عده استغفار داد بر امید اجابت، پس تا پدر زنده بود امید داشت که الله تعالی وی را ایمان دهد، بدان امید از بهر او آمرزش میخواست، پس چون کافر مرد استغفار بگذاشت و نیز آمرزش نخواست.

«إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا» ای بارًا لطیفًا محسنًا. و قیل الحفی العالم، المستقصی عن الشیء استخبارًا. یقال تحفی به اذا کرمه. ای کان یجیبنی اذا دعوته.

«وَ اعْتَزَلْكُمْ» هذا تفسیر السلام. «وَ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ» الدعاء فی هذه الاية بمعنی العبادة. یقول افارقکم و افارق ما تعبدون من اصنامکم، «وَ ادْعُوا رَبِّي» ای انفرد بعبادة ربی. «عَسَىٰ اَلَا اَكُوْنَ بِدُعَاءِ رَبِّي» ای بعبادة ربی. «شَقِيًّا» كما شقیتم انتم بعبادة الاصنام و یرید انه یتقبل عبادتی و یتبینی علیها، و الشقاء بالدعاء ترك اجابة الداعي.

«فَلَمَّا اعْتَزَلَهُمْ وَ مَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ هَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ» چون ابراهیم از قوم خویش و از

بتان و بت پرستان هجرت کرد و روی بما نهاد او را فرزند بخشیدیم: اسحاق و از پس اسحاق یعقوب و همه را پیغامبر کردیم. ابراهیم و اسحاق و یعقوب.

تا عالمیان بدانند که بر الله تعالی هیچکس زیان نکند و مزد هیچ نیکوکار ضایع نکند.

ربّ العالمین در این آیت منّت نهاد بر ابراهیم (ع) که او را فرزند بخشیدیم، دلیلیست که فرزند صالح نعمتی باشد از الله تعالی بر بنده، و آنچه گفت: «أَنْتُمْ أَمْوَالُكُمْ وَ أَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ»

اگر چه مخرج آن عامّست معنی آن خاصّست، که فرزند طالح خواهد نه صالح محال باشد که الله بر ابراهیم منّت نهد به بخشیدن فرزند وانگه فرزند بر وی فتنه باشد، و از اینجا گفت پیغامبر (ص): «نعم الولد الصالح للرجل الصالح».

«فَلَمَّا اعْتَرَلَهُمْ» این عزلت ابراهیم هجرت وی است از زمین عراق از کوئی بسوی شام، و اول که بشام فرو آمد بشهر حرّان فرو آمد، و آنجا ساره را بزنی کرد، و ساره دختر ملك حران بود بقول سدّی، و بقول بعضی مفسران دختر هاران بود عمّ ابراهیم، و ابراهیم مدتی در حران بماند پس قصد مصر کرد و با وی لوط پیغامبر بود و ساره. و این هجرت آنست که الله تعالی گفت: «فَأَمَّنَ لَهُ لُوطٌ» و قال: «إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَى رَبِّي» پس از مصر بیرون آمد و لوط بمؤتفکات فرو آمد و ابراهیم بزمین فلسطین. «وَ كُنَّا جَعَلْنَا نَبِيًّا» ای جعلنا كلّ واحد منهم نبيا.

«وَ وَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا» المال و الولد و النبوة «وَ جَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا» ای بقینا لهم الثناء الحسن، و الذکر الرفیع فی کلّ الادیان. این آنست که هر گروهی بر هر دین که باشند ابراهیم (ع) را ثنا گویند، و او را دوست دارند، و بنبوت وی اقرار دهند، همانست که جایی دیگر گفت: «وَ اجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ» ای القول بالحكمة و الخیر، و سمی القول لسانا لانه باللسان يكون.

«وَ ادْكُرْ فِي الْكِتَابِ مُوسَى إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا» مسلما موحدًا مطيعا لله، خالصا غير مرآء. و قرأ الكوفيون، مخلصا بفتح اللام، ای نبيا مختارا اخلصه الله. «وَ كَانَ رَسُولًا نَبِيًّا» مرسلا بالوحى رفيع الشأن.

«وَ نَادَيْنَاهُ» ای دعونا و كلمناه ليلة الجمعة. «مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ» الطور جبل بين مصر و مدين. و الايمن اليمين. و هو يمين موسى و ذلك حين اقبل موسى من مدين يريد مصر، فنودى من الشجرة و كانت فى جانب الجبل على يمين موسى.

موسى از مدين برفته و روى بمصر نهاده که نداء حق شنيد از جانب درخت از کران کوه از سوى راست موسى. «وَ قَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا» قال ابن عباس: ادنى حتى سمع صوت القلم. و فى رواية، حتى سمع صريف القلم الذى كتب به التوراة.

و فى رواية، قرّبه الربّ اليه حتى سمع صرير القلم حين كتب التوراة فى الالواح.

و قال السدى: ادخل فى السماء فكلم. و قيل «وَ قَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا» ای رفعناه من سماء الى سماء و من حجاب الى حجاب حتى لم يكن بينه و بين العرش الا حجاب واحد. و عن مجاهد فى قوله: «وَ قَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا» قال بين

السَّمَاءِ السَّابِعَةِ و بين العرش سبعون الف حجاب: حجاب نور، و حجاب ظلمة، و حجاب نور، و حجاب ظلمة، فما زال موسى يقرب حتى كان بينه و بينه حجاب. فلما رأى مكانه و سمع صريف القلم قال: «رَبِّ أُنظِرْ إِلَيْكَ»، و عن الربيع بن انس قال: مكث على الطور اربعين ليلة و انزل عليه التوراة فى الالواح، و كانت الالواح من برد. فقرّبهُ الرَّبُّ نَجِيًّا و كلمه و سمع صريف القلم، و ذكر انه لم يحدث حدثًا فى الاربعين ليلة حتى هبط من الطور. و النَّجِيُّ هو الذى ينجيك و تناجيه، الواحد و الجماعة فيه سواء. قال الله تعالى: «خَلَّصُوا نَجِيًّا». يقال ناجيته و نجّيته و انتجّيته، قوم نجى و قوم نجوى. يقول الله تعالى: «وَ إِذْ هُمْ نَجْوَى». و قيل هو مشتق من النجوة و هى الارتفاع. و نجياً نصب على الحال.

«وَ وَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا» اين اجابت دعاء موسى است كه وزارت هارون بدعا خواسته بود و گفته: «وَ اجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِ هَارُونَ أَخِي» اى «جعلنا اخاه هارون نبياً نعمة منا على موسى.

«وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ» يعنى يصدق اذا وعد و يفى اذا ضمن، و قيل الصَّادِقُ بمعنى المصدق اى كان مصدوق الوعد، مفسران گفتند: پیغامبران همه راست وعده بودند، اما تخصیص وی بذکر از آن بود كه با كسى وعده نهاده و سه روز در آن مقام در انتظار بنشست و بقول كلبى يك سال. «وَ كَانَ رَسُولًا نَبِيًّا» بعثه الله الى جرهم.

اسماعيل بن ابراهيم پیغامبرى بود مرسل، فرستاده الله تعالى به جرهم، قبیله اى بود از قبائل عرب و قوم وی بودند، و از ایشان زن خواست و زبان ایشان داشت. قال عطاء بن ابى رباح: لم يتكلم بالعربية من الانبياء الا خمسة: هود و صالح و اسماعيل و شعيب و محمد صلى الله عليهم اجمعين. و عن ابى جعفر قال: ان الله عزّ و جلّ الهم اسماعيل العربية و ترك اسحاق على لسان ابيه.

«وَ كَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ» الاهل هاهنا هم القوم الذين آمنوا به من ذوى القربى و غيرهم، كقوله مخبرا عن لوط: «رَبِّ نَجِّنِي وَ أَهْلِي» يعنى و من آمن بى، و كذلك فى قوله: «فَلَمَّا أَحْمَلُ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَ أَهْلَكَ». و يقال لاهل مكة اهل الله لانهم سكان حرمة و بيته، و يقال لحفظة القران اهل الله. و اهل كلّ شيء هو الذى يستحقه، قال الله تعالى: «هُوَ أَهْلُ النَّقْوَى وَ أَهْلُ الْمَغْفِرَةِ».

«بِالصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ» اى بالصلاة و الزكاة المفروضة عليهم فى شريعته.

«وَ كَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا» لانه قام بطاعته.

«وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا». ادريس جدّ پدر نوح است، نوح بن ملك بن متوشلخ بن اخنوخ و میان ادريس و میان آدم پنج پدرست و هو: اخنوخ بن يارد بن مهلائيل بن قينان بن يانش بن شيث بن آدم. بقولى ديگر چهار پدر است میان ایشان: اخنوخ بن مهلائيل بن انوش بن شيث بن آدم.

و نام ادريس بيك قول الياس است بيك قول اخنوخ و هو الاصح. و سمى ادريس لكثرة درسه الصّحف المنزلة عليه. و قيل ادرايين. رب العزة سى صحيفه بوى فرو فرستاد و بروايتى پنجاه صحيفه، و از بس كه آن را درس كرد او را ادريس گفتند. اول كسى كه خياطت كرد و جامه دوخته پوشيد او بود. و كانوا يكتسون

قبل ذلك الجلود. و اول کسی که خط نبشت بقلم او بود. و اول کسی که در نجوم و علم حساب نظر کرد او بود. سدی گفت: اول پیغامبری که رب العزة بخلق فرستاد از زمین پس از آدم و شیث ادریس بود. و عمل وی در طاعت الله تعالی هر روز چندانی بود که اعمال همه خلق، و تحمید وی این بود: الحمد لله رب العالمین كما ینبغی لکرم وجهه، و عزّ جلاله.

و او را باآسمان برد زنده، چنان که عیسی را باآسمان بردند، بقول بعضی مفسران در آسمان چهارم است زنده، و بقول بعضی در بهشت است. مصطفی (ص) گفت: «لَمَّا عَرَجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ اتَيْتَ عَلِيَّ اَدْرِيسَ فِي السَّمَاءِ الرَّابِعَةِ».

و گفته‌اند چهار پیغامبر اکنون زنده‌اند، دو در زمین و دو در آسمان: الیاس و خضر در زمین، و عیسی و ادریس در آسمان. و علماء تفسیر را خلافت که: سبب رفع وی باآسمان چه بود؟ ابن عباس گفت و جماعتی مفسران که: ادریس وقتی بصحرا رفت بوقت هاجره، آفتاب بر وی تافت و از حرارت و تیزی گرما رنجور گشت گفت: من يك ساعت طاقت نمیدارم، آن فریشته که پیوسته آن را بر میدارد و با وی است چون طاقت می‌دارد، شفقت برد گفت: یا ربّ خفف عمّن یحملها من حرّها و ثقلها. رب العزة دعاء وی در حق فریشته اجابت کرد و آن بار گران بر وی سبک شد و تبش آن کم گشت، فریشته گفت: بار خدایا این حکم چیست و از کجا این قضا کردی؟ گفت: بدعاء بنده من ادریس. گفت بار خدایا مرا بنزدیک وی فرود آر و میان ما دوستی پدید کن. فریشته دستوری یافت و بر ادریس آمد، ادریس گفت من دانم که تو از مهبان فریشتگانی و ترا بنزدیک ملك الموت آبرویست، و سخن تو بر وی روان، از بهر من شفاعت کن تا قبض روح من در تأخیر نهد و روزگاری مرا فروگذارد تا در شکر و عبادت الله تعالی بیفزایم. فریشته او را بر پر خویش گرفت و بر آسمان برد و او را بنشانند آنجا که مطلع آفتابست، و خود پیش ملك الموت رفت و گفت مرا بتو حاجتی است، دوستی از فرزندان آدم نام وی ادریس مرا بتو شفیع آورده که اجل وی روزگاری در تأخیر نهی. ملك الموت گفت این حکم در من نیست و در اجل خلق تقدیم و تأخیر نیست، اما اگر خواهی او را از مرگ خویش خبر دهم تا باری بساز کار آن روز مشغول شود. پس ملك الموت در دیوان عمر وی نظر کرد و بآن فریشته گفت تو در حق کسی سخن می‌گویی که از عمر وی بس چیزی نمانده و وفات وی آنجا رسد که مطلع آفتابست. فریشته گفت او در مطلع آفتاب نشسته است و این ساعت من از نزدیک وی آمدم، ملك الموت گفت چون تو باز گردی او را زنده نیابی چون فریشته باز آمد، ادریس (ع) را دید رفته و روح وی بالله تعالی رسیده. و عن کعب: انّ ادریس کان له صدیق من الملائكة فقال له، کلم لی ملك الموت حتی یؤخّر قبض روحی، فحمله الملك تحت طرف جناحه فلما بلغ السماء الرابعة لقی ملك الموت فکلمه فقال: این هو؟ قال: ها هو ذا. فقال من العجب انی امرت ان اقبض روحه فی السماء الرابعة. فقبض هناك. وهب گفت: ادریس در روزگار خویش عابدترین فرد بود، بدنیا التفات نکردی و پیوسته در آرزوی بهشت بودی و يك ساعت از عبادت نیاسودی و هر روز عمل وی باآسمان بردند چندان که عمل هر که در زمین، فریشتگان از آن تعجب

میکردند، و ملك الموت مشتاق دیدار وی شد از الله تعالی دستوری خواست تا زیارت وی شود. دستوری یافت بیامد بصورت آدمی و او را زیارت کرد. ادریس صائم الدهر بود، نماز شام که افطار کرد، ملك الموت بر آن صورت آدمی حاضر بود او را بطعام خواند نخورد، ادریس گفت: ائی احبّ ان اعلم من انت؟ من میخوام بدانم که تو که ای؟ گفت: من ملك الموت، از الله تعالی دستوری خواستم تا زیارت و صحبت تو آیم. ادریس گفت: مرا بتو حاجتی است.

گفت: چه حاجت؟ گفت: آنکه قبض روح من کنی. ملك الموت گفت. این بفرمان الله تعالی توام کرد، از الله تعالی فرمان آمد که: اقبض روحه چون میخواهد روح او قبض کن، ملك الموت قبض روح او کرد، ربّ العالمین همان ساعت او را زنده کرد.

ملك الموت گفت: ای ادریس چون دیدی؟ گفت: صعب دیدم و هائل، کاری دشوار و عقبه ای سخت. گفت: چه فایده را این سؤال کردی؟ گفت: لا ذوق کرب الموت فاکون له اشدّ استعدادا، آن گه ادریس گفت. مرا بتو حاجتی دیگر است، خواهم که مرا باآسمان بری تا بهشت و دوزخ ببینم. ملك الموت بدستوری و فرمان الله تعالی او را باآسمان برد، آن گه گفت از مالک در خواه تا درهای دوزخ بگشاید و لختی از آن انکال و سلاسل و انواع عقوبات که ربّ العزّة بیگانگان را ساخته به بینم. هم چنان کرد.

ادریس (ع) چون آن دید از هول آن و شدت و صعوبت آن بیفتاد و بیهوش شد. چون بیهوش باز آمد گفت: چنان که دوزخ نمودی بهشت نیز بمن نمای. بهشت بوی نمود بفرمان الله تعالی. ادریس ساعتی در بهشت طواف میکرد و در آن ناز و نعیم و فوز مقیم نظاره میکرد. ملك الموت گفت: بیرون آی از بهشت تا بمقرّ خود باز گردیم.

ادریس در درخت بهشت آویخت و گفت: لا اخرج منها. فقال انطلق فلیس هذا باوانها. بیرون آی که هنوز وقت آن نیست که اینجا قرارگاه سازی. ربّ العزّة فریشته دیگر فرستاد تا میان ایشان حکم کند فریشته گفت: ما لك لا تخرج؟ چونست که بیرون نمی آیی؟ بچه حجت اینجا قرار گرفته ای؟ ادریس گفت. حکم الهی و قضای ربّانی چنانست که: «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ». هر تنی که آفرید ناچار مرگ بچشد و من چشیدم. و گفته است: «وَ اِنْ مِنْكُمْ اِلَّا وَاْرُدُّهَا» هیچکس نیست از شما که نه بدوزخ رسد و به ببند، و من رسیدم و دیدم. و گفته است جلّ جلاله: «وَ مَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ» کسی که در بهشت شد بیرون نیاید، پس باین حجت من بیرون نیایم. فاوحی الله تعالی الی ملك الموت: باذنی دخل الجنّة و بامری یخرج هو حیّ هناك، فذلك قوله تعالی: «وَ رَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا».

«أُولَئِكَ الَّذِينَ» ای الذین تقدّم ذکرهم. «أُنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ» این کنایت است از بعثت و تنبئت. میگوید ایشان آناند که ما ایشان را پیغامبران کردیم و بکرامت و رسالت مخصوص کردیم تا خلق بایشان اقتدا کنند و راه ایشان روند. آن گه گفت پیغامبران کیستند. «مَنْ ذُرِّيَّةَ آدَمَ» یعنی ادریس، که ازین پیغامبران نامبرده هیچکس بآدم نزدیکتر از ادریس نبود. «وَ مِمَّنْ حَمَلْنَا» یعنی و من ذرّیه من حملنا «مَعَ نُوحٍ» یعنی ابراهیم که از

فرزندان سام نوح است و سام با نوح در کشتی بود. «وَمِنْ ذُرِّيَّةِ إِبْرَاهِيمَ» یعنی اسماعیل و اسحاق و یعقوب. «وَأِسْرَائِيلَ» یعنی و من ذریة اسرائیل و از فرزندان یعقوب، موسی و هارون و زکریا و یحیی و عیسی.

«وَمِمَّنْ هَدَيْنَا» الی دیننا «وَأَجْتَبَيْنَا» من بین الناس یعنی المؤمنین. «إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ» اینجا ضمیری است یعنی کانوا «إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ» ای کتب الله المنزلة. «خَرُّوا سُجَّدًا» ای سقطوا لوجههم ساجدین، تعظیماً لله و کلامه. «وَبُكْيًا» ای باکین خوفاً منه و طمعاً، و «سُجَّدًا وَبُكْيًا» منصوبان علی الحال، و بکياً جمع باک، و اصله بکویا علی وزن فعول، کشاهد و شهود و حاضر و حضور.

«فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ» ای انقضت هؤلاء الانبياء و جاء بعدهم قوم لا خير فيهم، و الخلف اذا اصفته سكنت اللام، تقول خلف صدق و خلف سوء. و اذا لم تصفه، سکنته فی الشرّ و فتحته فی الخير. و الخلف ایضا اسم للقرن. يقال انقضت قرون و خلوف. «فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ» میگوید چون پیغامبران و دینداران و صالحان و مؤمنان بسر رسیدند، از پس ایشان در رسیدند، یعنی در روزگار فترت قومی بد نابکار یعنی جهودان و ترسایان و گبران. «أَضَاعُوا الصَّلَاةَ» یعنی ترکوا الصلاة المفروضة و لم يعتقدوا وجوبها لقوله تعالى: «إِنَّمَا مَنْ تَابَ وَآمَنَ» فدل علی کفرهم. مجاهد و قتاده و جماعتی گفتند این خلف قومی اند بدان و عاصیان از امت احمد: «أَضَاعُوا الصَّلَاةَ» یعنی اخروها عن مواقيتها و صلّوها لغير وقتها. «وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ» یعنی اللذات، شرب الخمر و الزنا و غیر ذلك. نماز باول وقت نگزارند و در آن تقصیر کنند و بر پی شهوتها روند. خمر خورند و زنا کنند، قال وهب: شرابون للشهوات، لعابون بالكعبات، ركبون للشهوات، متبعون للذات، تاركون للجمعات. خمر خوارانند، نرد بازانند، بحرام شهوت رانند و جمع و جماعت بگذارند. مجاهد گفت هذا عند قيام الساعة و ذهاب صالحی امّة محمد (ص) ينروا بعضهم على بعض في الأزفة.

روی ابن عمر قال: قال النبي (ص): «يكون في أمّتي من يقتل على الغضب في الأزفة».

روی ابن عمر قال: قال النبي (ص): «يكون في أمّتي من يقتل على الغضب و يرتشى في الحكم و يضيع الصلاة و يتبع الشهوات و لا تردّ له راية». قيل يا رسول الله: أ مؤمنون هم؟ قال: «بالإيمان يقرّون». و عن انس قال: قال النبي (ص): «إنها ستكون في بعدى أئمة فسقة يصلون الصلاة لغير وقتها فاذا كان ذلك فصلوا الصلاة لوقتها و اجعلوا الصلاة معهم نافلة».

«فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا» ای هلاکا و شرّاً و عذاباً طويلاً، و قيل «يَلْقَوْنَ غَيًّا» ای جزاء غيهم.

و قيل الغي واد في جهنم بعيد القعر منتن الریح، فيه بئر يقال لها الهيبه كلما خبت جهنم سعرت منها، فذلك. قوله: «كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا» و قيل هو نهر حميم في النار بعيد القعر، خبيث الطعم، يقذف فيه الذين اتبعوا الشهوات. و قال ابن عباس: الغي اسم و واد في جهنم، و انّ اودية جهنم لتستعيز من حرّه، عدّ ذلك الوادي للزاني المصر عليه، و لشارب الخمر المصر عليه، و لأكل الربوا الذي لا ينزع عنه، و لاهل العقوق،

و لشاهد الزور، و لامرأة ادخلت على زوجها ولدا.

«إِلَّا مَنْ تَابَ» من الشُّرْكِ و رجع عن ذنبه «وَأَمَّنَ» بلسانه و قلبه و صدَّق النبيين «وَعَمِلَ صَالِحًا» ادى الفرائض، «فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَ لَا يُظَلَّمُونَ شَيْئًا» اى لا ينقصون من ثواب اعمالهم شيئا. قرأ ابن كثير و ابو عمرو و ابو بكر و يعقوب، يدخلون بضم الياء و فتح الخاء، و الباقيون بفتح الياء و ضمَّ الخاء. و وجه القرائتين ظاهر لا خفاء به.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: «وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ» يوم الحسرة يوم القيامة سبق لقوم الشقاوة من غير ان يرتكبوا معصية، و لآخرين السعادة قبل ان يقترفوا حسنة. روز حسرت روز اول است در عهد ازل، که حکم کردند و قضا راندند و هر کس را آنچه سزای وی بود دادند، رانده بی جرم و جریمت، نواخته بی وسیلت طاعت. یکی را خلعت رفعت دوختند و میل نه.

یکی را باتش قطیعت سوختند و جور نه. آن یکی بر بساط لطف پر از ناز و خطاب: «فَاسْتَبْشِرُوا ببيِعْتُمْ» شنیده. این یکی در و هده خذلان بنعت حرمان زهر «قُلْ مُؤْتُوا بغيظكم»

چشانیده، آری سابقه‌ای رانده، چنان که خود دانسته. عاقبتی نهاده چنان که خود خواسته از بشریت تیری ضعیف ترکیب در وجود آورده، و آن تیر در کمان علم ازل نهاده و در هدف حکم انداخته. اگر راست رود، ثنا و احسنت اندازنده را، اگر کژ رود طعن و لعن تیر را. شعر:

حیرت اندر حیرتست و تشنگی در تشنگی      گه گمان گردد یقین و گه یقین گردد گمان.

حضرت عزّ و جلال و بی نیازی فرش او منقطع گشته درین ره صد هزاران کاروان.

قوله: «إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ وَ مَنْ عَلَيْهَا» میگوید مائیم میراث بر جهان از جهانیان، و باقی پس جهانیان و جهان، و باز گشت کار خلق با ماست جاودان. اشارتست ببقاء احدیت و فناء خلقت آن روز که اطلال و رسوم کون را آتش بی نیازی در زند و عالم را هباء منثور گرداند و تیغ قهر بر هیاکل افلاک بگذراند، و غبار اغیار از دامن قدرت بیفشاند، و زمام اعدام بر سر مرکب وجود کند. پس ندا در دهد که: «لِمَنْ الْمُلْكُ الْيَوْمَ» کرا زهره آن بود که این خطاب را بجواب پیش آید، تا هم جلال احدیت جمال صمدیت را پاسخ کند. و عزّ قدوسی کمال سبوحی را جواب دهد که: «اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ».

قوله: «وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا» الصِّدِّيقُ هو الواقف مع الله في عموم الاوقات على الصِّدِّيقِ کسی را صَدِّيقِ گویند که با الله تعالی بهممه حال و در همه وقت راست رود. بنفس در مجاهدت. بدل در مشاهدت. بروح در مکاشفت، بسرّ در ملاطفت، مراد خود فداء مراد حق کرده، ظاهر بخلق داده، باطن با حق آسوده، همه کس دست در دامن وی زده و دل وی بکس التفات ناکرده، خویشان را بالله تعالی سپرده و بهر چه پیش آید رضا داده، اینست حال خلیل (ع) بگاہ بلا و محنت. جبرئیل او را پیش آمد که: هل لك من



حاجة؟ روی از جبرئیل گردانید و گفت: اَمَا اليك فلا.

آن گه دست تسلیم از آستین رضا بیرون کرد و بر وی اسباب باز زد و بزبان تفرید گفت: «حسبی اللّٰه و نعم الوکیل».

عزیزی میگوید: در عیادت درویشی شدم او را در بلای عظیم دیدم، گفتم: لیس بصادق فی حبه من لم یصبر علی ضربه. در دوستی اللّٰه تعالی صادق نیست آن کس که در زخم بلاء او صابر نیست، درویش سر برآورد گفت: ای جوانمرد غلط کردی، لیس بصادق فی حبه من لم یتلذذ بضربه. در دوستی او صادق نیست کسی کش با زخم او خوش نیست.

معاذ در سكرات مرگ افتاده و آن شدت نزع و هول مطلع پدید آمده میگفت: اخنقنی خنقك فو عزتك انی لاحتك، و خنق آن باشد، که حلق کسی بگیری و می فشاری، معاذ گفت بیفشار چندان که خواهی بی آزرم که ترا دوست دارم. ای جوانمرد دلی که قدر حق در آن دل نزول کرد قدر همه عالم رخت از دل وی برگرفت، دیده‌ای که مشاهدت حق در آن دیده جای گرفت همه مشاهدتها در آن مشاهدت متلاشی گشت. یکی در کار خلیل ابراهیم (ع) اندیشه کن که بر بساط صدق، در مجامع جمعیت، در محراب فردانیت معتكف گشت، بقصور و تقصیر خود معترف شد، از طلب نصیب خود غایب گشت، در میدان قرب حق قدم زد، آفت زمان و مکان، و آثار و اعیان، و اطلال و اشکال، و موجودات و معلومات بکلی از پیش خویش برداشت، گهی از خلق تبرّا جست که: «فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِي إِيَّا رَبِّ الْعَالَمِينَ»، گهی بحق توّلّا کرد که: «أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ»، لا جرم از حضرت عزّت او را خلعت و نعمت دادند و رقم خلّت کشیدند که: «وَ اتَّخَذَ اللّٰهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا و ابراهیم الذی و فی انه كان صدیقاً نبیاً» قوله: «وَ اذْکُرْ فِي الْكِتَابِ مُوسَى إِنَّهُ كَانَ مُخْلِصًا» بفتح لام خوانده‌اند و بکسر لام، اگر بکسر خوانی بدایت کار موسی است آنکه که در روش خویش بود، و اگر بفتح خوانی اشارت بنهایت حال اوست آن گه که در کشش حق افتاد، یعنی کان موسی مخلصاً فی سلوکه منهج النبوة عند عفوان دولته، ثمّ خلصناه عن سلوکه فجذبناه و اخلصناه. «وَ قَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا» موسی را هم روش بود و هم کشش. «جاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا» اشارت است بتفرقت وی در حال روش و کلمه «رب» هم چنان است که: «وَ قَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا».

باین کلمه حق او را در نقطه جمع میکشد، و مرد تا در روش خویش است قدم وی بر زمین خطر باشد چنان که گفته‌اند: «و المخلصون علی خطر عظیم»

باز که بنقطه جمع رسد و کشش حق در رسد. ارض خطر را با قدم او کار نباشد، و قدم خود چندان بود که در روش باشد، چون کشش آمد قدم را پی کنند، نه قدم ماند نه قدمگاه، اینجا سرّ «وَ قَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا» آشکارا گردد و قوت دل وی همه ذکر حق بود، غذای جان وی سماع کلام حق بود، آرام وی همه با صفات و نام حق بود.

وحی آمد بموسی که ای موسی دانی که از بهر چه با تو سخن گفتم و بخلوتگاه مناجات بردم؟ ای موسی

اطلاع کردم بر دل‌های جهانیان، ندیدم دلی مشتاقتر و متواضع تر و در محبت صافی‌تر از دل تو، یا موسی اسمع کلامی و احفظ وصیّتی، و اراع عهدی، فائی قد وفتک الیوم منی موقفا لا ینبغی لبشر بعدک ان یقوم مقامک منی، یا موسی اسمع نعتی، و لا نعت لنعتی الا ما نعت لك من نعتی، انّ من نعتی انه لا ینبغی ان ینعت نعتی الا انا، فانا الذی اعرف نعتی، فلا اله الا انا، لیس لی شبیه و لا ندّ و لا نظیر و لا عدیل و لا وزیر یوازرنی. کنت قبل الاشیاء و اکون بعد الاشیاء، معروف بالدوام و البقاء و العز و السناء فلا اله غیری، و لا ینبغی ان یکون كذلك غیری.

قوله: «أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ»، لختی پیغامبران را نام برد درین سوره، و مؤمنان و صالحان امت در ایشان پیوست که: «وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا» گفت ایشان را بفضل خود نواختم، بلطف خود را هشام نمودم، بعنایت ازلی رقم دوستی کشیدم، بخواست خود نه بکردار ایشان برگزیدم، بکرم خود نه بجهد ایشان پسندیدم. آن گه در لطف و کرم بیفزود و ایشان را بستود که: «إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا». ظاهر عنوان باطن است، سجود ظاهرشان بر وجود سرائر دلیل واضح است. تن‌های ایشان بر خدمت داشته، دلها بحرمت آراسته، نور دل‌های ایشان باسماں پیوسته.

قوله: «فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ» الایه.. آن دور در گذشت و آن قرن بسر رسید باز قومی دیگر رسیدند بعکس ایشان و سیرتشان، بر پی شهوتها رفتند و دل در آشیانه شیطان بستند، حریص چون خوکان، متکبر چون پلنگان، محال چون روبهان شریر چون سگان، بظاهر آدمی و بیاطن شیطان.

ای جوانمرد خاصیت آدمی نه بتغذی و تناسل است که نبات را همین هست نه بحسّ و حرکت است که حیوانات دیگر را همین هست، بلکه خاصیت آدمی بعلم و معرفت است، اما خطر گاهی داده‌اند او را که بیک لحظه بدرجه جبرئیل و میکائیل رسد، بلکه از ایشان در گذرد، و بیک خطرت بهیمه‌ای سبعی گردد بلاقیمت، اگر نظر فضل الهی بدو رسد، «أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ» او را در پرده عصمت خویش گیرد، و اگر بعدل جباری بحکم سیاست بدو نگرند، «فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ» او را در وده غیّ افکند که: «فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غِيًّا». قوله: «إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا»، فاولئك الذين تداركهم الرحمة الازلیة و یسبقون فی النعم السرمدیة.

#### ٤ النوبة الاولى

قوله تعالى: «جَنَّتِ عَدْنُ» بهشتهای همیشی، «الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمَنُ» آن بهشتهای که رحمن وعده داد «عِبَادَهُ بِالْغَيْبِ» بندگان خویش را نادیده، «إِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيًّا (٦١)» وعده الله تعالی آمدنی است. «لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لُعْوًا» نشنوند در آن هیچ سخن نابکار بیهوده، «إِلَّا سَلَامًا» مگر سخنی بسلامت. «وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا» و روزی ایشان در آن میرسد، «بُكْرَةً وَعَشِيًّا» (٦٢) بامداد و شبانگاه. «تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا» آن بهشت که ما میراث رسانیدیم از بندگان خویش، «مَنْ كَانَ تَقِيًّا» (٦٣) او را که پرهیزگار است.

«وَمَا نَنْزِلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ» فرو نمی‌آئیم مگر بفرمان خداوند تو «لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا» او راست آنچه پیش ما، «وَمَا خَلْفَنَا» و آنچه پس ما، «وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ» و آنچه میان ماست «وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا» (۶۴) و خداوند تو هرگز فراموش کار نبود و نیست.

«رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» خداوند آسمانها و زمین، «وَمَا بَيْنَهُمَا» و هر چه میان آسمان و زمین است، «فَاعْبُدْهُ» او را پرست، «وَأَصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ» و بر پرستش وی شکبیا باش. «هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا» (۶۵) هیچ دانی او را همنامی و مانندی؟

«وَيَقُولُ الْإِنْسَانُ» و میگوید مردم، «أِذَا مَا مِثُّ» باشد که من بمیرم؟

«لَسَوْفَ أَخْرَجُ حَيًّا» (۶۶) آری براستی مرا از خاک زنده بیرون آرند؟

«أَوْ لَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ» نیندیشد مردم و در یاد ندارد، «أَنَا خَلْقَاهُ مِنْ قَبْلُ» که ما از نخست بیافریدیم او را «وَلَمْ يَكُ شَيْئًا» (۶۷) و خود هیچ چیز نبود؟

«فَوَرَّبُّكَ» بخداوند تو، «لَنُحْشِرَنَّهَمْ» که ایشان را فراهم آریم «وَالشَّيَاطِينِ» و دیوان، «ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهَمْ» آن گاه ایشان را حاضر آریم «حَوْلَ جَهَنَّمَ» گرد بر گرد دوزخ، «جَنَّتِيًّا» (۶۸) بزانونها در نشسته.

«ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ» آن گاه پس بیرون ستانیم و جدا کنیم از هر گروهی، «أَبْهَمَ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَنِ عِنِّيًّا» (۶۹) کیست از ایشان که بر رحمن شوخ‌تر است و دلیرتر و گردن‌کش‌تر.

«ثُمَّ لَنُحْنُ أَعْلَمُ» آن گاه ما دانائیم، «بِالَّذِينَ هُمْ أَوْلَىٰ بِهَا صِلِيًّا» (۷۰) بایشان که سزاترند بسوختن بآن.

«وَأِنْ مِنْكُمْ» و نیست از شما هیچکس «إِلَّا وَارِدُهَا» مگر بدوزخ رسیدنی، «كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا» (۷۱) بر خداوند تو بریدنی است و درواخ کرده «ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا» رهانیم ایشان را که از شرک پرهیزیدند. «وَوَدَّرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جَنَّتِيًّا» (۷۲) و فرو گذاریم کافران را در آن بر وی در افتاده.

«وَأِذَا نُنَلِّي عَلَيْهِمْ» و چون بر ایشان خوانند، «آيَاتِنَا بَيِّنَاتٍ» سخنان ما چنان روشن و پیدای، «قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا» جواب دهند کافران گرویدگان را «أَيُّ الْقَرِيقَيْنِ» که از ما دو گروه کدامست؟ «خَيْرٌ مَقَامًا» بجایگاه به؟ «وَأَحْسَنُ نَدِيًّا» (۷۳) و که را بنا و منزل نیکوتر؟

«وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ» و چند هلاک کردیم پیش از ایشان از گروه گروه، «هُمْ أَحْسَنُ أَثَانًا وَرَعِيًّا» (۷۴) که با رخت تر بودند و با سازتر از ایشان.

«قُلْ مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ» گوی هر که در بی راهی است، «فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمَنُ مَدًّا» رحمن وی را مدد می‌کند و می‌پیوندد پیوستنی. «حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ» تا آن گاه که ببینند آنچه ایشان را همی وعده دهد «إِمَّا الْعَذَابَ وَإِمَّا السَّاعَةَ» یا عذاب یا رستخیز بمرگ. «فَسَيَعْلَمُونَ» آری آگاه شوند و بدانند «مَنْ هُوَ شَرُّ مَكَانًا» که آن کیست که جایگاه او بتر، «وَأَضْعَفُ جُنْدًا» (۷۵) و سپاه او سست‌تر و فروتر.

«وَيَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى» و الله تعالی راست راهانرا راهنمایی می‌فزاید «وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ» و کارها و سخنان پاینده نیک، «خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا» بنزدیک خداوند تو در پاداش به است، «وَوَ خَيْرٌ مَرَدًّا»

(۷۶) و بازگشت را به است.

«أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا» دیدی آن مرد که کافر شد بآیات ما؟ «وَقَالَ لَأَوْتَيْنَ مَالًا وَوَلَدًا» (۷۷) و گفت مرا مال دهند و فرزند.

«أَطَّلَعَ الْغَيْبَ» او را بر نادیده دیدار افتاد که پوشیده بدانست؟ «أَمْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا» (۷۸) یا بنزدیک رحمن دست افکند که پیمان نهاد؟

«كَلَّا» نه چنانست. «سَنَكْتُبُ مَا يَقُولُ» آری بنویسیم بر وی آنچه میگوید، «وَوَعَدْنَا لَهُ مِنَ الْعَذَابِ مَذًّا» (۷۹) و او را عذاب پیوندیم فرا عذاب پیوستنی.

«وَوَعَدْنَا مَا يَقُولُ» آن مال و فرزند که امروز دادیم و آنچه بدو رسید فردا باز ستانیم، «وَوَيَأْتِينَا فُرْدًا» (۸۰) تا آید بی مال و بی فرزند تنها.

«وَوَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً» و فرود از الله تعالی خدایان گرفتند، «لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا» (۸۱) تا ایشان را انبوهی باشند و یار.

«كَلَّا» نه عز باشند ایشان را نه یار. «سَيَكْفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمْ» آری کافر شوند فردا به پرستگاری ایشان، «وَوَيَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِدًّا» (۸۲) و فردا بر ایشان جز زان باشد که بیوسند.

«أَلَمْ تَرَ» نمی بینی، «أَنَّا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ» که بر گماشتیم شیاطین را بر کافران، «تَوَزُّهُمْ أَزًّا» (۸۳) تا ایشان را میخیزانند ببدکاری خیزاینده.

«فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ» مشتاب بر ایشان، «إِنَّمَا نَعُدُّ لَهُمْ عَدًّا» (۸۴) که ما روزگار عمر ایشان می شماریم شمردنی.

«يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ» آن روز که فراهم آریم پرهیزگاران را، «إِلَى الرَّحْمَنِ وَفَدًّا» (۸۵) تا با رحمن برند ایشان را، سواران، ایمن و شاد.

«وَوَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ» و رانیم ناگرویدگان بدکار را «إِلَى جَهَنَّمَ وَرْدًا» (۸۶) بسوی دوزخ، پیادگان، تشنگان.

«لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ» نتوانند و ندارند و نیاوند شفاعت، «إِلَّا مَنْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا» (۸۷) مگر او که نزدیک رحمن پیمان گرفت.

«وَوَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا» (۸۸) گفتند که رحمن فرزند گرفت.

«لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِدًّا» (۸۹) چیزی آوردید سخت بیگانه و بزرگ.

«تَكَادُ السَّمَاوَاتُ» نزدیک باشید و کامید آسمانها «يَنْفَطِرْنَ مِنْهُ» که بشکافتد و پاره شود. «وَوَتَنْشَقُّ

الْأَرْضُ» و زمین بشکافید، «وَوَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا» (۹۰) و کوهها شکسته و پاره پاره در هم اوفتند.

«أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمَنِ وَلَدًا» (۹۱) که ایشان خدای تعالی را فرزند گفتند.

«وَمَا يَنْبَغِي لِلرَّحْمَنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا» (۹۲) و نسزد رحمن را که فرزند گیرد.

«إِنَّ كُلَّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ» نیست هر که در آسمان و زمین کسست، «إِنَّا آتِي الرَّحْمَنَ عَبْدًا» (۹۳) مگر آمدنی فردا بر حمن بر بندگی.

«لَقَدْ أَحْصَاهُمْ» همه را دانسته است و با همه تاوسته، «وَوَعَدَهُمْ عَذَابًا» (۹۴) و همه را شمرده است شمردنی.

«وَوَعَدَهُمْ آتِيَهُ» و همگان آمدنی اند باو، «يَوْمَ الْقِيَامَةِ قُرْدًا» (۹۵) روز رستخیز تنها.  
«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» ایشان که بگرویدند و کارهای نیک کردند «سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا» (۹۶) دوست دارد رحمن ایشان را بدلهای.

«فَإِنَّمَا يَسَّرْنَا بِلِسَانِكَ» این قرآن آسان کردیم خواندن آن بر زبان تو، «لِنُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ» تا بشارت دهی بآن پرهیزگاران را، و «وَوَعَدْنَا بِهِ قَوْمًا لُدًّا» (۹۷) و آگاه کنی و بیم نمایی باین قرآن گروهی پیچندگان و ستیزه گردن کشان را.

«وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ» و چند کندیدم و تباہ کردیم پیش از ایشان از گروه گروه. «هَلْ نُحِيسُ مِنْهُمْ مِنْ أَحَدٍ» هیچکس می بینی از ایشان «أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْزًا» (۹۸) یا هیچ آوازی و حسی و حرکتی از ایشان میشنوی.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: «جَنَّاتِ عَدْنٍ» نصب بدل من قوله الجنة، و قيل هو نصب على المدح، و عدن في معنى اقامة، يقال عدن بالمكان، اذا اقام به. جنات بجمع گفت از بهر آن که هر مؤمنی را جدا گانه بهشتی خواهد بود، و گفته اند هر مؤمنی را چهار بهشت است چنان که در سورة الرحمن آن را بیان کرد و گفت: «وَوَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ» پس از آن گفت: «وَمِنْ دُونِهِمَا جَنَّاتٍ»، و پیغامبر (ص) آن را بیان کرده و گفته: «جنتان من ذهب آنيتهما و ما فيها، و جنتان من فضة آنيتهما و ما فيها. و ما بين القوم و بين ان ينظروا الى ربهم الا رداء الكبرياء على وجهه في جنة عدن».

و قيل العدن بطنان الجنة و ذلك وسطها و سائر الجنان محدقة بها، و فيها عين التسنيم، ينزلها الصديقون و الشهداء و و الصالحون. مجاهد گفت: از ابن عباس پرسیدم که بهشت خداوند کجاست؟ گفت.

فوق سبع سماوات. بالای هفت آسمان. عبد الله مسعود گفت: امروز بالای هفت آسمان است اما فردا در قیامت آنجا بود که الله تعالی خواهد. «الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمَنُ عِبَادَهُ بِالْغَيْبِ» ای بالمغیب عنهم و لم يروها، ای هم فی الدنيا و الموعود فی حال غيبة عنهم، یعنی در دنیا در بهشت را نادیده و از الله تعالی وعده یافته که بآن رسند، «إِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيًّا» یوتی ما وعده لا محالة، بندگان بآنچه الله تعالی وعده داد رسیدنی اند، و روا باشد که مفعول بمعنی فاعل باشد ای وعده آت لا محالة. آنچه الله تعالی وعده داد آمدنی است لا محالة.

«لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لُعْوًا» ای قبیحا من القول. اللغو ما یلقى من الكلام و یؤثم فيه. لغو سخن نابکار است و سخن فحش که مردم بآن گناهکار شوند، و گفته اند که لغو آن است که آن را معنی نباشد و از شنیدن آن هیچ

فایده نبود، ربّ العالمین میگوید در بهشت این چنین سخنهای بیهوده بی فایده نگویند و نشنوند. «إِنَّا سَلَامًا». این استثنا منقطع است تقدیره لکن یسمعون قولاً حسناً یسلمون منه. هر چه گویند و شنوند در بهشت از عیب و طعن رسته، و شنونده از گناه و ملامت ایمن و گفته اند «إِنَّا سَلَامًا» سلام است که بهشتیان بر یکدیگر میکنند و نیز فریشتگان بر ایشان سلام میکنند چنان که گفت: «وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ» و گفته اند سلام ملك است جلّ جلاله بر بنده که میگوید: «سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ». «وَالَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا» ای فی الاوقات التي لو كانت ایاما و لیالی معتادة، لكان ذلك بكرة و عشیا، كقوله تعالى: «خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ» و لم يكن هناك أيام و لا زمان، لكن بمعنى انه خلقها فی مدة لو كانت مدة وقت و زمان لكان ذلك ستة أيام. و قيل ليس فی الجنة لیل، هم فی نور ابداء و انما يعرفون مقدار اللیل بارخاء الحجب و مقدار النهار برفع الحجب. و قيل تخدمهم باللیل الجوارى و بالنهار الغلمان، فذاك آية اللیل و النهار.

در بهشت شب نیست همه نورست و روشنایی. گهی پردهها فرو گذارند، بجای آرند که شبست، گهی پردهها بردارند، دانند که روزست. و گفته اند چون کنیزکان ایشان را خدمت کنند و بر سر ایشان پیرایهای شراب گردانند آن را شب شمرند، و چون غلمان و ولدان ایشان را خدمت کنند آن را روز شمرند. و چون معلوم گشت که در بهشت شب نیست پس بامداد و شبانگاه را معنی آنست که ایشان را طعام و شراب دهند بدو وقت، بر مقدار بامداد و شامگاه، چنان که عادت مردم متنعم است. و قيل معناه الدوام، و ذکر طرفی النهار و اراد به کله، كقوله: «رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ» و يريد به الدنيا كلها، يدلّ على هذا قوله: «أَكُلُهَا دَائِمًا وَظِلُّهَا» و بهذا المعنى قوله: «النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا» قوله: «تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا» ای تلك الجنة التي وصفت، هي التي نعطي المتقين الذين يتقون الشرك. قرأ رويس عن يعقوب نورث بالتشديد، و هما لغتان مثل وصی و اوصی و الاختيار التخفيف، كقوله: «اورثتموها و اورثنا الارض ننبؤاً من الجنة» و الوراثة اقوى لفظة تستعمل فی هذا الباب لا تعقب بفسخ و نقض و استرجاع. و قيل المؤمنون يرثونها من الكفار. فانّ الله تعالى خلق لكلّ مكلف قصراً فی الجنة فمن آمن سكن قصره و من كفر جعل قصره لمؤمن زيادة فی درجته و كرامته.

روی ابو هريره رضي الله عنه قال: «قال رسول الله (ص): «ما من غداة من غدوات الجنة و كل الجنة غدوات الا ترف الى ولى الله حوراء، و انّ من الحور العين ادنا هنّ التي خلقت من خالص المسك و الزعفران»

و قال صلى الله عليه و سلم: «من يدخل الجنة ينعم لا يبؤس يحيى لا يموت لا تبلى ثيابه و لا يفنى شبابه». و قالت عائشة: «الجنة سجسج ليس فيها برد و لا حرّ، ترابها الزعفران» و قال الحسن: نخل الجنة جذوعها ذهب و كربها زمررد و ياقوت و سعفها حلل، تخرج الرطب امثال القلال احلى من العسل و ابيض من اللبن. قوله: «وَمَا نَنْزِلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ» سبب نزول این آیت آن بود که مدتی بگذشت که جبرئیل (ع) برسول

خدای (ص) نیامد و وحی نیاورد، گفته‌اند چهل روز بود و بروایتی پانزده روز و بروایتی دوازده روز، و کافران ظنّ بد بردند و گفتند: «انّ محمّداً و دعه ربّه و قلاه» و رسول خدای (ص) از ناآمدن جبرئیل دل‌تنگ و رنجور گشت و بر وی دشخوار آمد. تارِبّ العزّة جبرئیل را فرستاد و آیت آورد: «وَ الضُّحَى وَ اللَّيْلُ إِذَا سَجَى مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَ مَا قَلَى» رسول (ص) گفت: «ابطأت علیّ حتی ساء ظنّی و اشتقت الیک» دیر آمدی ای جبرئیل و مشتاق بودم بآمدن تو. ربّ العالمین بجواب وی آیت فرستاد «وَ مَا نَنْزَلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ» ای قل یا جبرئیل لمحمد: «وَ مَا نَنْزَلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ» الله تعالی جبرئیل را گفت که محمّد را جواب ده که ما که فریشتگانیم فرو نمی‌آئیم. مگر بفرمان خدای تو، آن گه توانیم آمدن که فرماید و فرستد. و خلافت میان علما که بازماندن جبرئیل را سبب چه بود؟ مقاتل و کلبی و قتاده و ضحاک و عکرمه گفتند: قریش از رسول خدای پرسیدند قصّه اصحاب الکهف و ذو القرنین و از روح. و رسول گفت: «ارجعوا غدا اخبِرکم»

و لم یقل ان شاء الله، فابطأ جبرئیل و لم یُنزل علیه الی اربعین یوما.

و قال مجاهد: ابطأ الملك علی رسول (ص) ثم اتاه فقال لعلی ابطأت؟ قال قد فعلت قال و لم لا افعل و انتم لا تتسوکون و لا تقصّون اظفارکم و لا تتقون براجمکم و لا تأخذون براجمکم، و قال: «وَ مَا نَنْزَلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ».

و قيل هذا اخبار عن اهل الجنّة انهم یقولون عند دخولها: و ما ننزل هذه الجنان الا بامر الله، قوله: «لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا» من امر الآخرة، «وَ مَا خَلْفَنَا» ای ما مضی من امر الدنيا، «وَ مَا بَيْنَ ذَلِكَ» من وقتنا هذا الی یوم القيامة. و قيل «وَ مَا بَيْنَ ذَلِكَ» ای ما بین نفختین. و قيل «لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا» ما سیکون، «وَ مَا خَلْفَنَا» ما کان، «وَ مَا بَيْنَ ذَلِكَ» فی الحال. و قيل «لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا» ای ما تقدّمنا قبل ان نخلق، «وَ مَا خَلْفَنَا» ای ما یكون بعد فنائنا، «وَ مَا بَيْنَ ذَلِكَ» من وقت خلقنا الی ان نموت. «وَ مَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا» ای ما نسیتک ربّک یا محمد و ان تأخر عنک الوحی.

و عن ابی الدرداء قال: قال رسول (ص): «ما احلّ الله فی کتابه فهو حلال، و ما حرّم فهو حرام و ما سکت عنه فهو عافية، فاقبلوا من الله عافيته فانّ الله لم یکن لینسی شیئا، ثم تلا هذه الاية: «وَ مَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا».

قوله: «رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا» ای خالقها و مالکها «فَاعْبُدْهُ» ای وحده.

«وَ اصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ» حتی یأتیک الموت کقوله: «وَ اعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى یَأْتِيكَ الْيَقِينُ» و یقال، «وَ اصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ» دلیل علی انّ العبادة ثقيلة مملولة و المؤمن مأمور بالصبر علیها لانّ الصبر لا یكون الا مقرونا بالکراهة و الصعوبة.

قوله: «هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا» ای مثلا و قيل احدا یسمی الله، و قيل احد یسمی الرحمن فانّهما اسمان ممتنعان علی الخلیقة، و قيل معناه هل تعلم احدا یستحقّ ان یوصف بصفات الله عزّ و جل، فیقال له خالق و قادر و

عالم بما كان و ما يكون فذلك لا يكون الا من صفة الله عزّ و جل.

قوله: «وَيَقُولُ الْإِنْسَانُ أَ إِذَا مَا مِتُّ» قراءت عامّه ا اذا بهمزتين است بر استفهام، مگر قراءت ابن عامر كه وى اذا خواند بيك همزه بر لفظ خبر ما متّ، ما صلّه است و اصل سخن اذا متّ است. «لَسَوْفَ» اين لام، لام مجازاة است و معارضه نه لام تأكيد، و انسان درين آية ابى بن خلف الجمحى است كه بعث را منكر بود و اين سخن بر سبيل استهزاء و تكذيب گفت. استخوان ريزيده پاره‌اى بر دست نهاد و ريزه ريزه ميكرد و مى‌گفت: يزعم لكم محمدا انا نبعت بعد ما نموت. محمّد (ص) مى‌گويد كه پس از آنكه بميريم ما را زنده خواهند كرد، همانست كه جاى ديگر گفت: «مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ» ربّ العزّة او را جواب داد و بر وى حجّت آورد كه: «أ وَ لَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ» مخفف بر قراءت مدنى و شامى و عاصم. ميگويد ياد نمى‌دارد مردم «أَنَا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ». بر قراءت باقى «أ وَ لَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ» بتشديد، اصله يتذكر، فاندرج التاء فى الذال. ميگويد نينديشد و در ياد نياورد ابى خلف كه ما او را نخست بيافريديم و خود هيچيز نبود، آن كس كه بر نشأت اولى قادر بود بر نشأت اخري هم قادر باشد، همانست كه گفت: «وَ هُوَ الَّذِي يَبْدُو الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَ هُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ» جاى ديگر گفت: «قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ».

قوله: «وَ لَمْ يَكُ شَيْئًا» دليل على انّ المعدوم ليس بشيء فى حال عدمه. آن گه ربّ العزّة سوگند ياد كرد كه بر انگيزم اين كافران را روز قيامت ناچار با شياطين، كه همسر و همراه ايشانند، هر كافرى با شيطان خود در يك سلسله بسته و حاضر كرده، اينست كه الله تعالى گفت.

«فَو رَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ» اى لنجمعنهم فى المعاد و الشياطين. اين واو بمعنى مع است اى لنحشرنهم مع الشياطين، و هم قرناؤهم الذين اضلّوهم. «ثُمَّ لَنَحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًا» اى حبسوا حولها فأحدقوا بها جثيا على ركبهم حتى يدفعوا فيها الاول فالاول.

آن كافران را همه گردن بسته و بزانوها در نشسته گرد دوزخ در نشانند، همه بهم آرند، و آن گه الاول فالاول بدوزخ مى‌اندازند. «جِثِيًا» اى جاثية على ركبهم. و قيل جماعات جماعات جمع جثوة.

قوله. «ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ» اى جماعة متعاونة على الشرك و المعصية.

«أَيُّهُمْ أَشَدُّ» ابتداء و خبر على الرحمن «عِنِيًا» اى عتوا و تجبرا فى الكفر و غلوا، و المعنى نبدا فى التعذيب بالاعتى فالاعتى و الاكبر فالاكبر جرما برؤساء الضلالة اولاً، ثم باتباعهم و اشياعهم.

«ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ» ثم هاهنا ليست مما توجب تعقيبا، هذا كقولك فلان فاجر مارد ثم هو مع هذا من غير رشدة يقول تعالى: «ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ» انّ الذين هم اشدّ عتيا، «هُمُ أَوْلَىٰ بِهَا صِلِيًّا» اى دخولاً و لزوماً. يقال صلى صلى صلياً مثل لقي لقياً، و صلياً نصب على التمييز.

روى ابو سعيد الخدرى قال: قال رسول الله (ص): «يخرج من النار عنق اشدّ سوادا من القار فيقول انى وكلت بثلاثة نفر: بكلّ جبار عنيد. و من دعا مع الله الها آخر.

و من قتل نفسا بغير نفس. قال فتنطبق عليهم النار بمقدار خمس مائة سنة».



قوله تعالى: «وَإِنْ مِنْكُمْ إِيَّاهُ» ای ما منکم احد ایا وارد جهنم، «عَلَى رَبِّكَ» کان ورود کم النار، «عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا» حتم ذلك و قضی قضاء لا محیص عنه. در معنی ورود اهل علم مختلفند قومی گفتند دخولست، قومی گفتند اشرافست و مرور بی دخول یعنی که فرا سر آن رسند و بگذرند و در آنجا نشوند. و منشأ خلاف آنست که وعیدیه معتزله گویند: من دخل النار من الموحدين لا يخرج منها ابدا. گفتند موحّد که در آتش شود هرگز بیرون نیاید، و مرجیان گویند: لا يدخلها مؤمن. مؤمن خود در آتش نشود. و اهل سنت گویند جایز است که مؤمنان در آتش شوند و ایشان را بمعصیت که کرده اند عقوبت کنند، آن گه از آتش بیرون آرند، و بقول اهل سنت ورود، دخول است و حجت ایشان از قران قوله تعالى: «يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ وَبِئْسَ الْوَرْدُ الْمَوْرُودُ» و قال تعالى: «إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ لَوْ كَانَ هُوَ لِآلِهَةٍ مَا وَرَدُوهَا» خلاف نیست که فرعون و بتان و بت پرستان که اندر این آیات از ایشان خبر میدهد در دوزخ شوند نه آنجا بگذرند، که اگر بگذشتندی در بهشت شدند که بعد از دنیا جز دوزخ و بهشت سرای دیگر نیست، و شك نیست که ایشان هرگز به بهشت نشوند و جز دوزخ جای ایشان نیست و معنی ورود جز دخول نیست.

و دلیل برین قول سیاق آیتست که گفت: «ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا» و نجات بعد از دخول باشد، نخست در میان کار شوند آن گه بیرون آمدن را نجات گویند، چنان که گفت: «وَ نَجِّنَاهُ مِنَ الْعَمِّ وَ كَذَلِكَ نُنَجِّي الْمُؤْمِنِينَ» و خبر درست است از پیغمبر (ص) که گفت: «الورود الدخول لا يبقى برّ و لا فاجر الا دخلها فتكون على المؤمنين بردا و سلاما كما كانت على ابراهيم حتى انّ للنار او لجهنم ضجيجا من بردها».

«ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ نَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جَنًّا»

عن ابن مسعود قال: قال النبيّ (ص): «يرد الناس النار و يصدون عنها باعمالهم، فاولهم كلع البرق ثم كالريح ثم كخضر الغرس ثم كشدّ الرجل ثم كمشيه».

و عن انس قال: قال النبيّ (ص): «يخرج من النار من قال: «لا إله إلا الله» و كان في قلبه من الخير ما يزن شعيرة، ثم يخرج من النار من قال «لا إله إلا الله» و كان في قلبه من الخير ما يزن برّة، ثم يخرج من النار من قال: «لا إله إلا الله» و كان في قلبه من الخير ما يزن ذرة».

و عن ابي هريرة قال: قال رسول الله (ص): «ما من مسلم يموت له ثلاثة من الولد الا لم يلج النار الا تحلة القسم، ثم قرأ وَ إِنْ مِنْكُمْ إِيَّاهُ»

و روى عن عمرو بن دينار قال: «تمارى ابن عباس و نافع بن الازرق، فقال نافع ليس الورود الدخول، فقال ابن عباس: هو الدخول، أ رأيت قول الله تعالى؟

«إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ» ادخلوا ام لا؟ و قوله: «وَ بِئْسَ الْوَرْدُ الْمَوْرُودُ» ادخل هؤلاء ام لا؟ اما و الله انا و انت ستردها و انا ارجو ان يخرجني الله منها و لا يخرجك منها لتكذيبك».

و روى انّ النَّبِيَّ (ص) سئل عن معنى هذه الاية و عن كيفية الورود فقال: «انّ الله تعالى يجعل النار كالسّمّن الجامد و يجمع عليها خلق الاولين و الآخرين ثمّ ينادى المنادى ان خذى اصحابك و درى اصحابى فو الذى نفس محمّد بيده لهى اعرف باصحابها من الوالدة بولدها».

و حكى عن ابى جعفر النحاس قال: «ألمأ وارذها» يعود الى يوم القيامة. و قال مجاهد: هو الحمى و الامراض تأخذ المؤمن «ثُمَّ تُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا» الشّرك، «و نَذَرُ الظّالِمِينَ» اى المشركين، «فِيهَا جَنَّتِيا»، اى باركين على ركبهم صاغرين.

و قيل «نُجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا» فى مسيرهم على الصّراط من الوقوع فيها و التّأذى بحرّها، و من دخل الصّراط فقد دخل النّار قال ابن عباس: الورود على الصّراط و الصّراط على جهنم. و قال الحسين بن الفضل: تفكرت فى كون الصّراط على النّار و كيفيته سنين، فلم يتصوّر ذلك الى ان وقع لى ذات يوم انّ الصّراط فى النار شبه الارجوحة فى الدّار».

«و نَذَرُ الظّالِمِينَ فِيهَا» اى نترك الكفّار فى النار، «جَنَّتِيا» جميعا. و قال ابن زيد الجثى شرّ الجلوس.

قوله. «إِذَا تُنْثَلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا» اى اذا قرئت على هؤلاء الكفّار آيات القرآن بيّنات واضحات الدلائل و فيها ذكر المؤمنين و انّ الله وليهم و ناصرهم، «قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا» يعنى النضر بن الحارث و اصحابه، للذين آمنوا» اى لفقراء لصحابة «أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ» يعنى المؤمنين و الكافرين. «خَيْرٌ مَّقَامًا» منزلا و حالا «و أَحْسَنُ نَدِيًّا» ازين مجلسا و مكانا.

مشركان قريش اصحاب مال و زينت دنيا و عيش فراخ و جاى خوش تنعم و ناز بودند و درويشان صحابه اصحاب فقر و فاقت و خشونت بودند و بآن مال و زينت خود را بر درويشان صحابه فضل دیدند و افتخار آوردند. پس معنى آيت آنست كه چون ما آيات قرآن فرو فرستيم، كه در آن ذكر مؤمنان بود و نواختن ايشان و در آن دلايل و عبر بود ايشان در آن تدبّر و تفكّر نکنند بلکه از آن افتخار و مكاثرت بمال و ثروت کردند و گویند بنگريد، كه از ما و شما کدام گروهست كه جاى و منزل وى خوشتر و مال وى بيشتتر و نعمت و جاه وى تمامتر، يعنى كه ما به از شمايم و حال ما بنزدك الله تعالى از حال شما نيكوتر. الندى و النادى المجلس الذى يجمع القوم لحادثة او مشورة و منه دار الندوة، لانّ المشركين كانوا يجلسون فيها و يتشاورون فى امورهم. و قرأ مكى مقاما بضمّ الميم و هما لغتان فى المعنى واحد لانهما يرجعان الى اسم المكان.

پس ربّ العالمين ايشان را جواب داد: «وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هُمْ أَحْسَنُ أَثَانًا وَ رَعِيًّا» اى قد اهلکنا اسلافهم و كانوا فى الدّنيا اكثر نعمة و اوفر زينة فلم ينفعهم من الله و لم يقربهم من رحمته و و النّجاة من عذابه. قال اهل اللغة: الاثا مناع البيت ما يتمتع به الانسان من اداة لا غنى عنها، مشتقّ من اثيث و هو الكثير و ریا بتشديد قراءت شامى است، و قالون و اسماعيل از نافع. باقى قرآء رثيا خوانند بهمز و هو المنظر، مشتقّ من رأيت اى ما يرى فى صورة الانسان و لباسه. و قيل هو من قولك رویت اى منظره مرتو من النعمة اى انّ عليه نضارة. و انتصاب اثانا و رثيا على التفسير.

قوله: «قُلْ مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ فَلْيَمْدُدْ». الصيغة، صيغة الامر و المعنى الخبر، اى من كان فى الشرك و الجهالة مده الله فى كفره و متعه بطول عمره ليزداد طغيانا و ضلالا، يعنى جعل الله جزاء ضلالته ان يتركه و يمدّه فيها. كقوله: «مَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ وَ يَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ». و قيل معناه من كان فى الضلالة زاده الله ضلالا. و قيل معناه فليعش ما شاء فان مصيره الى النار.

قوله: «حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ» اى الى ان يأتيتهم ما يوعدون من الجزاء على كفرهم، ثم فصل فقال: «إِنَّمَا الْعَذَابُ وَ إِنَّمَا السَّاعَةُ» فهما منصوبان على البدل من «مَا يُوعَدُونَ» و المعنى حتى اذا رآوا العذاب او رآوا الساعة، فالعذاب ما وعدوا به من نصر المؤمنين عليهم بانهم يعذبونهم قتلا و اسرا. و الساعة يعنى القيامة و ما وعدوا فيها من الخلود فى النار. معنى آيت آنست كه هر كه در ضلالت و كفرست ربّ العزة بجزاء كفر وى او را روزگار دراز فرا گذارد تا طغيان و ضلالت وى مى افزايد، آن گه يا در دنيا عذاب قتل و سبى بوى رسد يا در قيامت بدوزخ شود جاويد. «فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَكَانًا» جواب آنست كه گفتند: «خَيْرٌ مَقَامًا». «وَ أضعفُ جُندًا» جواب آنست كه گفتند: «وَ أَحسنُ نَدِيًّا».

قوله تعالى: «وَ يَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا» بالمنسوخ، «هدى» بالناسخ، و قيل يجعل جزاهم ان يزيدهم فى يقينهم هدى كما أضلّ الفاسق بفسقه.

«وَ الْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ» قيل الصلوات الخمس، و قيل اداء الفرائض، و قيل «سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر» هى الباقيات الصالحات لان ثوابها يبقى ابدًا. «خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا» اى خير مما فيه الكفار من المال و حسن الحال. «وَ خَيْرٌ مَرَدًّا» عاقبة و مرجعا.

«أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا» اين كافر العاص بن وائل السهمى است. مردى بود زنديق منكر بعث از جمله مستهزاءن. خباب را برو دينى بود بتقاضا شد جواب وى داد باستهزا كه: نه شما مى گوئيد كه در بهشت زر و سيم و حريرست؟ خباب گفت: بلى ما مى گوئيم و در كتاب خداست. عاص گفت باستهزا اكنون صبر كن تا ببهشت رسيم كه الله تعالى مرا آنجا مال و فرزند دهد دين تو بگزارم، ربّ العالمين در شأن وى اين آيت فرستاد: «أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا وَ قَالَ لَأُوتِينَ بِعَنَىٰ فِي الْجَنَّةِ، «مَالًا وَ وُلَدًا» جاي ديگر گفت: «وَ لَئِنْ رُدِدْتُ إِلَىٰ رَبِّي لَأُجِدَنَّ خَيْرًا مِنْهَا مُنْقَلَبًا» «وَ لَئِنْ رُجِعْتُ إِلَىٰ رَبِّي إِنَّ لِي عِنْدَهُ لِلْحُسْنَىٰ» قرأ حمزه و الكسائى، و ولدا بالضمّ و الاسكان و قرأ الآخرون. و ولدا بفتح الواو و اللام و هما لغتان مثل العرب و العرب، و العجم و العجم، و منهم من يجعل الولد بالضمّ جمعا و الولد بالفتح واحدا، مثل اسد و اسد، و قيل الولد بالفتح الابن و الابنة و بالضمّ الاهل و الولد.

قوله: «أَطَّلَعَ الْغَيْبَ» يعنى انظر فى اللوح المحفوظ. و قيل اعلم علم الغيب حتى يعلم فى الجنة هو، ام لا، «أَمْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا» يعنى ام قال: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و قدّم عملا صالحا. و قيل اعهد الله اليه ان يدخله الجنة.

روى ابن عباس قال: «قال رسول الله (ص): «من ادخل على مؤمن سرورا فقد سرّنى، و من سرّنى فقد

اتَّخَذَ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَا تَمَسَّهُ النَّارُ، «إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ».

و عن الاسود بن يزيد قال: قال عبد الله: يقول الله عزّ و جلّ يوم القيامة من كان له عندى عهد فليقم، فقالوا يا ابا عبد الرحمن فعلمنا قال: قولوا: «اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، عَالِمَ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ، اِنِّى اَعهد اليك فى هذه الحياة الدّنيا بائى اشهد انك لا اله الا انت وحدك لا شريك لك و انّ محمدا عبدك و رسولك و انك ان تكلنى الى نفسى تقربنى من الشرّ و تباعدنى من الخير، و انى لا اثق الا برحمتك، فاجعل لى عندك عهدا تؤديه الىّ يوم القيامة انك لا تخلف الميعاد».

«كَلَّا» رد لقول العاص، اى ليس الامر كما يقول، «سَنَكْتُبُ مَا يَقُولُ» اى سنحفظ عليه «ما يَقُولُ» فنجازيه به فى الآخرة. «وَأَمَّا لَهُ مِنَ الْعَذَابِ مَدًّا» اى نزيد له من العذاب زيادة لا انقطاع لها، اى نزيده عذابا فوق العذاب، «وَأَنزَلْنَا مَا يَقُولُ» يعنى نسلبه ما يفتخر به من المال و النعمة، و نعطيه غيره من المؤمنين، «وَأَيُّنَا» اى فى الآخرة، «فَرْدًا» لا يصحبه شيء من امواله و لا ينفعه احد من اولاده، و قيل التقدير «نَزَلْنَا مَا يَقُولُ» انه فى الدنيا يملكه و يعطى فى الآخرة مثله و ذلك انه قال لخباب، لئن كان ما تقول حقا فائى فى الآخرة افضل نصيبا.

«وَأَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا» اى عبد الكفار الاصنام و الشياطين و الملائكة و عيسى، ليتعزّزوا فى الدنيا. و يصيروا الى العزّ الدائم فى العقبى، و قيل ليكونوا لهم عدة فى القيامة و شفعاء لهم كقوله: «هُؤُلَاءِ شَفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ»، و قوله: «مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى». كافرين پرستيدهها كه پرستيدند فرود از الله تعالى بآن پرستيدند تا ايشان را از آن عزّ باشد و جاه و انبوهى در دنيا و بقيامت يار ايشان باشند در دفع عذاب خدا از ايشان و شفيع ايشان. رب العالمين گفت: «كَلَّا» نه چنان است كه ايشان مى پندارند كه ايشان نه عزّت و نه يار و نه شفيع، نه در دنيا بكار آيند نه در عقبى.

«سَيَكْفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمْ» فردا در قيامت همه از يكديگر بيزار شوند و بيكديگر كافر، هم عابد از معبود و هم معبود از عابد، و در قرآن از اين نمط فراوانست «وَقَالَ شُرَكَاءُهُمْ مَا كُنْتُمْ إِلَّا نَانًا تَعْبُدُونَ» «قَالُوا سُبْحَانَكَ مَا كَانَ يَنْبَغِي لَنَا أَنْ نَتَّخِذَ مِنْ دُونِكَ مِنْ أَوْلِيَاءَ» «إِذْ تَبَرَأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا» «ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ» «وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بَشِرِكِكُمْ».

قوله: «وَأَيُّنَا عَلَيْهِمْ ضِدًّا» اى اعوانا عليهم و اعداء ارادوا ان يكونوا لهم شفعاء فيصيرون لهم خصماء. الضدّ يقع على الواحد و الجمع. فرداى قيامت رب العزّة بتان را با كافرين حشر كند و ايشان را عقل و نطق دهد تا در دوزخ عابدان خود را خصمى كنند و گویند: رَبَّنَا عَذَبَ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ عَبَدْنَا مِنْ دُونِكَ. و قيل «يَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِدًّا» اى قرناء فى النار على هيئة يعذبون بها، كما قال تعالى فى مانعى الزكاة: «يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارٍ جَهَنَّمَ فُتْكُوى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَ جُنُوبُهُمْ وَ ظُهُورُهُمْ».

قوله: «أَلَمْ تَرَ» يا محمد: «أَنَا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ»، اى سلطناهم عليهم بالاغواء و ذلك قوله: «وَأَسْتَفْزِرُّ مَنْ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ» الایه... و قيل قیضنا لهم الشياطين مجازاة على كفرهم كقوله: «وَأَقِیْضْنَا لَهُمْ»

فَرَنَاءَ نَقِيضٍ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ» و قيل «ارسلنا الشياطين عليهم» اي خلينا الشياطين و اياهم فلم نعصمهم. قوله: «تَوَزُّهُمْ أَزًّا» اي تزعجهم از عاجا حتى يركبوا المعاصى. و الازّ و الهزّ واحد و هو التحريك و الازيز الغليان، و منه الخبر

كان النبي (ص) يصلّى و لجوفه ازيز كازيز المرجل من البكاء.

و معنى الاية مكنا الشياطين من دعاء الكفار بالوساوس الى الكفر و الشرك و تزين المعاصى بالثمويهات. «فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ» اين درشان قومی است كه استهزای كردند بمؤمنان و بقرآن و رسول خداى از آن ضجر ميشد ميخواست كه ايشان را بزودى عذاب رسد و هلاك شوند.

ربّ العالمين گفت: «فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ» العقوبة لهم، «إِنَّمَا نَعُدُّ لَهُمْ» الايام و السنين حتى تنقضى آجالهم فينقلوا الى النار، و قيل نعد اعمالهم نحصى انفسهم و نمهلهم، ليزدادوا اثما، فنجازيهم على جميع ذلك.

حكى انّ المأمون كان يقرأ سورة مريم و عنده العلماء فلما انتهى الى هذه الاية التفت الى محمد بن السماك مشيرا اليه بان يعظه فقال: اذا كانت الانفاس بالعدد و لم يكن لها مدد فما اسرع ما ينفذ.

قوله: «يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفَدًا» راكبين على النوق، و قيل على نجايب. و الوفد مصدر، و فدا و وفودا و وفادة اذا زار الملوك و الاشراف. و قيل جمع و افد كصاحب و صاحب.

«وَأَسْوَاقُ الْمُجْرِمِينَ» كما تساق البهائم، «إِلَى جَهَنَّمَ» قال سبحانه فى مقابلة الحشر، السوق لما فى ذلك من الكرامة و فى هذا من الاهانة، اي يساقون بعنف الى ذلّ، كما تساق الإبل العطاش الى الماء. «وَرَدًا» اي مشاة افرادا عطاشا، لانّ الوارد يرد لازالة العطش. قال اهل اللغة وردا مصدر، و التقدير ذوى ورد، و قيل وردا بمعنى واردين.

و قيل الورد النصيب، اي يكونون وردا لها، اي نصيبا و حظا، اي هم نصيب جهنم، و المؤمنون نصيب الجنة. قال الربيع بن انس: اما المتقون فيفدون الى ربهم فيكرمون و يعطون و يحيون و يشفعون. و المجرمين يساقون رجالا عطاشا قد تقطعت اعناقهم من العطش.

روى انّ على بن ابى طالب (ع) قال: لما نزلت هذه الاية، قلت يا رسول الله انى رأيت الملوك و وفودهم، فلم ار وفدا الا ركبانا فما وفد الله؟ فقال رسول الله يا على اذا حان المنصرف من بين يدي الله تعالى تلقت الملائكة المؤمنين بنوق بيض، رحالها و ازمتها الذهب، على كلّ مركب حلة لا تساويها الدنيا، فيلبس كلّ مؤمن حلة، ثم يستنون على مراكبهم فتھوى بهم النوق حتى تنتهى بهم الى الجنة، فتتلقاهم الملائكة «سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ».

روى انّ النبي (ص) قال: «يا على و الذى نفسى بيده، انهم اذا خرجوا من قبورهم، استقبلوا بنوق عليها رحال الذهب، شراك نعالهم نور يتلأأ، فيسيرون عليها، فينطلقون حتى ينتهوا الى باب الجنة».

و عن ابى مرزوق فى قوله: «يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفَدًا» قال: يستقبل المؤمن عند خروجه من قبره احسن صورة وجهها و اطيبها ريحا، فيقول، من انت؟ فيقول، أما تعرفنى؟ فيقول، لا، الا انّ الله طيب

ريحك و حسن وجهك، فيقول انا عمك الصالح، هكذا كنت في الدنيا حسن العمل طيبه، طالما ركبتك في الدنيا فهلم فاركني، فيركبه، فذلك قوله: «يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفَدًا».

قوله تعالى: «لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ» اي لا يملك الشفاعة، «إِلَّا مَنْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا»، العهد هاهنا توحيد الله عزّ و جلّ و الايمان به معنى ان است كه شفاعت نتواند كرد در حق هيچكس الا مؤمن موحد. يعنى كه مؤمن موحد هم خود شفاعت كند از بهر ديگران و هم براى وى شفاعت كنند بالله تعالى، و روا باشد كه «لَا يَمْلِكُونَ» ضمير مجرمان نهند، اي لا يملك المجرمون الشفاعة، يعنى لا يشفعون لا حد و لا يشفع لهم احد، كما يشفع المؤمنون بعضهم لبعض، «إِلَّا مَنْ اتَّخَذَ» باين قول استثناء منقطع است، اي لكن مَنْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا، انه يملك الشفاعة.

سميت شفاعة شفاعة، لانّ الشفيع يأتى فردا و ينصرف شفعا. پارسی شفاعت جفت شدن است، و منه الشفاعة فى الرباع. قال ابن عباس: لا يشفع الا من شهد ان لا اله الا الله، و تبرا من الحول و القوة، لا يرجو الا الله عزّ و جلّ.

روى ابن مسعود قال: سمعت النبي (ص) يقول لاصحابه ذات يوم: أ يعجز احدكم ان يتخذ كل صباح و مساء عند الله عهدا؟ قالوا: و كيف ذلك يا رسول الله؟ قال: يقول كل صباح و مساء: «اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ انى اعهد اليك فى هذه الحياة الدنيا بانى اشهد انك لا اله الا انت، وحدك لا شريك لك و ان محمدا عبدك و رسولك و انك ان تكلنى الى نفسى تقربنى من الشر، و تباعدنى من الخير، و انى لا اثق الا برحمتك فاجعل لى عندك عهدا توفينه يوم القيامة انك لا تخلف الميعاد». فاذا قال ذلك طبع عليه طابع، و وضع تحت العرش، فاذا كان يوم القيامة نادى مناد: اين الذين لهم عند الله عهد؟ فيدخلون الجنة.

عن كعب بن عجرة عن النبي (ص) قال: قال الله تعالى: «من صلى صلاة لوقتها و لم يذرها استخفافا بها، لقينى يوم القيامة و له عندى عهد ان ادخله الجنة، و من لم يصلها لوقتها و تركها استخفافا بها، لقينى يوم القيامة و ليس له عندى عهد، ان شئت عذبتة و ان شئت غفرت له».

قوله: «وَ قَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَاَدًا» يعنى النصارى و قبائل من العرب كانوا يزعمون انّ الملائكة بنات الله لذلك سترهم عن العيون.

«لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا» اي قل لهم يا محمد لقد جئتم شيئا «إِدًا» آتيتم امرا منكرا و قلتم قولا عظيما، اي كفرا عظيما. و الاد الداهية، و هى الامر الشديد، يقال: ادّ الامر يند اذا عظم.

قوله تعالى: «تَكَادُ السَّمَاوَاتُ» قرأ نافع و الكسائى، يكاد بالياء لتقدم الفعل، و الباقون بالتاء لتأنيث السَّمَاوَاتِ «يَنْفَطِرْنَ» بالتاء، حجازى و الكسائى و حفص و هو من النفطر، يقال: فطرته فنفطر، مثل صدعته فتصدع. و قرأ الباقون ينفطرن بالنون، من الانفطار و معناهما واحد. «وَ تَنْشَقُّ الْأَرْضُ» يعنى تنصدع، «وَ تَخْرُ الْجِبَالُ هَدًّا» اي تسقط الجبال كسرا. و قيل انه داهما بشدة، و الهدّة صوت الصّاعقة.

«أَنْ دَعَوْا» اي لان دعوا، «لِلرَّحْمَنِ وَاَدًا». قال ابن عباس: فزعت السَّمَاوَاتِ و الارض و الجبال و جميع

الخالق انا الثقلين و كادت ان تزول، و غضبت الملائكة و استعرت جهنم حين قالوا الله سبحانه ولد. و عن عون بن عبد الله قال: انّ الجبل لينادى الجبل باسمه، يا فلان هل مرّ بك اليوم ذاكر لله؟ فيقول، نعم، فيستر به. ثم قال عون: هي للخير اسمع أ فسمع الزور و الباطل و لا يسمعن غيره؟ ثم قرأ هذه الآية.

و روى ابو موسى قال: قال رسول الله (ص): ما احد اصبر على اذى يسمعه من الله، انهم يدعون له ولدا و انه يعافهم و يرزقهم، ثم نزه نفسه عزّ و جلّ عن الولد، فقال: «وَمَا يَبْنِي لِلرَّحْمَنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا» اى لا يفعل ذلك و لا يحتاج اليه و لا يوصف به لانه لا يليق به الولد اذ لا مجانسة بينه و بين احد، لانه غني غير محتاج الى معونة الاولاد و الانس معهم و التزيين بهم.

قوله: «إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» اى ما كلّ من فى السماوات و الارض من الملائكة و الانس. ممّن اتخذه الها و ممّن سمّوه ولدا كعيسى و عزيز و غيرهما، «إِنَّا آتِي الرَّحْمَنُ عَبْدًا» اى انا و هو ياتى الله سبحانه يوم القيامة مقرّا له بالعبودية، و اتما ذكر ذلك لانه كان فى الدنيا من يدعى الربوبية لنفسه و يستكبر عن الاعتراف لله بالعبودية، فاذا كان يوم القيامة استوتوا كلهم فى الإقرار لله بالعبودية و تبرؤا اليه من كل كفر و شرك. قوله: «آتِي» اسم فاعل من اتى و هو للاستقبال، و التقدير ياتيه.

قوله: «لَقَدْ أَحْصَاهُمْ» اى احصى مبلغ جميعهم فى اللوح المحفوظ.

«وَعَدَّهُمْ عَدًّا» اى علم عددهم و انفاسهم و اقوالهم و افعالهم، حركاتهم و سكناتهم قوله: «كُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا» وحيدا بلا مال و لا ولد و لا ناصر و لا معين.

و قوله: «آتِيهِ» و حدّ لفظه جملا على لفظ الكلّ.

قوله: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا» اى يحبهم و يحبهم الى عباده المؤمنين من اهل السماء و الارض. قومی گفتند اين محبت فردا در قيامت خواهد بود كه ربّ العزة غلّ از دل مؤمنان بيرون كند، چنان كه گفت: «وَوَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ»، تباعض از ميان ايشان برخيزد و محبت محض و دوستى خالص بماند، و گفته اند كه منادى ندا كند در عرصات قيامت كه: انّ الله يحبّ فلانا فاحبوه، فيحبّه، هل القيامة.

اما بيشتري مفسران بر آنند كه اين محبت در دنياست. سلمان فارسى گفت: اذا اراد الله بعبد خيرا فقه فى الدين و حبه الى الناس.

و پيغامبر (ص) گفت: چون الله تعالى بندهاى را دوست دارد، بجزئيل خطاب كند كه من فلان را دوست ميدارم، شما كه اهل آسمانهايد او را دوست داريد، اهل آسمانها او را دوست دارند، آن گه در زمين محبت وى در دل خلق افكند تا زمينيان او را دوست دارند، و در بغض همچنين.

براء عازب گفت كه: پيغامبر (ص) على (ع) را گفت: «يا على قل اللهم اجعل لى عندك عهدا، و فى صدور المؤمنين ودا»، فانزل الله تعالى هذه الآية، فما من مؤمن انا و هو يحبّ عليا.

و كان هرم بن حيان يقول: ما اقبل عبد بقلبه الى الله انا اقبل الله بقلوب المؤمنين اليه حتى يرزقه مودتهم و

رحمتهم.

قوله: «فَإِنَّمَا يَسَّرْنَا بِهِ لِسَانِكَ» اى سهلنا القرآن على لسانك و انزلناه بلغتك، «لِنُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ» يعنى المؤمنين. «وَ نُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لُدًّا» شدادا فى الخصومة. رجل الدّ شديد الخصومة. و رجال لُدّ اذا كان من عادتهم مخاصمة الناس. و اللدد شدّة الخصومة و قيل الالذّ الذى لا يقبل الحقّ و يدعى الباطل. قال الله تعالى: «وَ هُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ».

و قال النبي (ص): «ابغض الرجال الى الله، الا لَدّ الخصم».

ثم خوف اهل مكة فقال: «وَ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ» اى قبل قريش من امة كافرة. «هَلْ تُحِسُّ مِنْهُمْ مِنْ أَحَدٍ» هل ترى منهم احدا؟ «أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْزًا» صوتا الاحساس الادراك بالحاسة الرکز الصوت الخفى، و الحركة التى لا تفهم.

اى لما اتاهم عذابنا لم يبق منهم شخص يرى، و لا صوت يسمع. و قيل ماتوا و نسى ذكرهم.

روى انّ ابا بكر الصديق، كان يقول فى خطبته: اين الوضاء الحسنة و جوههم المعجبون بشبابهم؟ اين الملوك الذين ساروا بالزخرف الى الزخرف و اعطوا الغلبة فى مواطن القتال؟ اين الملوك الذين ساروا بالزخرف الى الزخرف و اعطوا الغلبة فى مواطن القتال؟ اين الملوك الذين اتخذوا المدائن و حصنوها بالحوائط، و اتخذوا فيها العجائب؟ اين الشباب التاعمون اصبحوا فى بطون الارض؟ هل تحسّ منهم من احد؟ او تسمع لهم ركزا؟

### النوبة الثالثة

قوله: «جَنَاتٍ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمَنُ عِبَادَهُ بِالْغَيْبِ» خداوند زمين و آسمان، كردگار نيكوكار رهى دار مهربان، لطيف نشان و كريم پيمان و قديم احسان.

بندگان خود را تشريف مى دهد، بفضل و لطف خود ايشان را مى نوازد، بناء حجره دولت مينهد، وعده راز و ناز و نعمت ميدهد، وعده اى نيكو، تشريفى بكمال، خلعتى تمام، فضلى بى نهايت، همه قديسان آسمان خواستند كه تقديس خود بغارت بداندی از اين خلعت و كرامت و نواخت بى نهايت كه روى بخاك نهاد، يكى «جَنَاتٍ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمَنُ عِبَادَهُ بِالْغَيْبِ». ديگر «لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا إِلَّا سَلَامًا». سديگر «وَ لَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَ عُشْيًا». چهارم «تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا» نگر تا بچشم حقارت در نهاد خاكيان ننگرى، كه ايشان مقبول شواهد الهيئتند و منبع اسرار فطرت ازل، اول مشتى خاك بود آلوده، در ظلمت كثافت خود بمانده، در تاريخى نهاد خود متحير شده، همى از آسمان اسرار باران انوار باريدن گرفت خاك عنبر گشت و سنگ گوهر گشت، شب روز شد، و روز نوروز شد، و بخت فيروز شد. تقاضايى از پرده غيب بصحراى ظهور آمد، بر همه عالم بگذشت بكس النفات نكرد، چون بسر خاك آدم رسيد عنان باز كشيد، نقاب از جمال دلرباي برداشت و گفت اى خاك افتاده و خويشتن را بيفكنده، منت آمده ام، سرمدارى. شعر:



و کم باسطين الی وصلنا اکفهم لن ینالوا نصیباً.

که داند که درین خاک چه تعبیه‌ها است، حقّ میگوید جلّ جلاله: «خلقت قلوب عبادی من رضوانی». ما گل دل دوستان خود را بزلال رضای خود سرشتیم، آن گه کالبد را بر فتراک دل بستیم و بعالم صورت فرستادیم، آن گه برین کالبد پر فضول شحنه‌ای از تکلیف خطاب شرع گماشتیم، گفتیم ای چشم تو در تصرف شحنه تکلیف باش، ای دل تو ندیم سلطان غیب باش. انّ الله لا ینظر الی صورکم و لا الی اعمالکم و لکن ینظر الی قلوبکم.

قوله: «رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا» دارنده آسمان و زمین و عرش و فرش و بر و بحر اوست، غالب بر همه امر او، نافذ بر همه مشیت او، جهان و جهانیان همه رهی و چاکر او، هفت آسمان و هفت زمین و هر چه در آن همه ملک و ملک او، پادشاهی که ملکش را عزل نیست، عزّش را ذلّ نیست، جدّش را هزل نیست، حکمش را رد نیست، و از وی بدّ نیست.

بموسی (ع) وحی کرد: یا موسی. انا بَدَّكَ اللّٰزِمُ فَالْزِمُ بَدَّكَ. ای موسی من ناگزیر توام، از همه گریزست و از من گریز نیست، از همه چاره و از من چاره نیست، بندگی کن که بنده را حیلتی به از بندگی نیست، اینست که ربّ العالمین فرمود در این آیت: «فَاعْبُدْهُ وَ اصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ» بار بندگی باری گرانست و راه تکلیف راهی دشخوار، چون میدانی که نهاده این بار کیست، و تعبیه این بار در این راه چیست؟

شکیبایی کن و هیچ منال. هر که جلال حق بشناخت، و مقصد این راه بدانست، دست تصرف وی از کونین کوتاه بود، و پای عشق وی همیشه در راه بود، قعر چاه بنزدیک وی چون صدر و جاه بود.

پیر طریقت گفت: الهی گاه گویم که در قبضه دیوم از بس پوشش که بینم، باز ناگاه نوری تابد که جمله بشریت در جنب آن ناپدید بود، الهی چون عین هنوز منتظر عیانست، این بلای دل چیست؟ چون این طریق همه بلاست چندین لذت چیست؟

الهی گاه از تو می‌گفتم و گاه می‌نیوشیدم، میان جرم خود لطف تو می‌اندیشیدم، کشیدم آنچه کشیدم، همه نوش گشت چون آوای قبول شنیدم.

قوله: «وَ یَقُولُ الْإِنْسَانُ أِذَا مَا مِئْتُ» الآية... ربّ العزّة در این آیت شکایت از بیگانگان با دوستان میکند، که ایشان بعث خلق از جلال قدرت ما مستبعد می‌دارند، همانست که در خبر صحیح گفت: «کَدَّبْنِي ابْنَ آدَمَ وَ لَيْسَ لَهُ ذَلِكَ»

فرزند آدم مرا دروغ زن گرفت و نرسد او را و نه سزد که مرا دروغ زن گیرد، و همی گوید: «لنّ یعیّد نی کما بدانی» چنان که از نخست مرا بیافرید باز نیافریند مرا بعد از مرگ، و نه چنانست که میگوید، که من همان قادرم که در اوّل بودم، در اوّل نبود و بیافریدم، در آخر پس از آن که بود و نیست گشت، باز آفرینم، بجلال حکمت و کمال قدرت خویش، پس سوگند بر سر نهاد و گفت: «فَوَ رَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ» قسم در



قرآن بر سه قسم است: یکی بذات باری جلّ و جلاله، دیگر بصفات او، سوم بافعال او. اما قسم بذات آنست که گفت: «فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ» «فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ» «فَوَرَبِّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ» «قُلْ إِي وَ رَبِّي إِنَّهُ لَحَقٌّ». و قسم بصفات آنست که گفت: «ص وَ الْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ» «ق وَ الْقُرْآنِ الْمَجِيدِ» «فَبِعِزَّتِكَ» و قسم بافعال قسم بمخلوقاتست و آن چهار ضرب است: یکی تنبیه خلق بر معرفت قدرت چنان که گفت: (وَ الدَّارِيَاتِ ذُرُوءًا) «وَ الْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا» «وَ النَّازِعَاتِ غَرْقًا» و مانند آن، دیگر تعریف ایشانست بجلال هیبت، چنان که گفت: «لَا أَقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ» اقسام بالقیامة لیعلم هیبته فیها. سوم تذکیر نعمت چنان که گفت: «وَ النَّيْنِ وَ الزَّيْتُونِ». اقسام بهما لیعلم نعمته علی العباد. چهارم بیان تشریفست، چنان که ربّ العزّة گفت در حق مصطفی (س): «لعمرك». اقسام بذلك لیعلم شرفه و تخصیصه بالقربة و الزلفة. و فائده سوگند آنست که تا مؤمن را در دین یقین افزایش و در وی هیچ تهمت و شبهت نماند، و کافر در انکار بیفزاید، تا حجت بر وی قوی تر و بلیغ تر گردد و عقوبت وی صعبت تر بود. «فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَ الشَّيَاطِينَ» آدمیان دو گروهند: مؤمنان و کافران، مؤمنان بهمه حال قرین ایشان فریشتگانند هم در دنیا چنان که گفت جلّ جلاله: «لَهُ مُعَقَّبَاتٌ مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِّنْ خَلْفِهِ». هم بوقت مرگ چنان که گفت: «نَنْزَلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ أَلَّا تَخَافُوا وَ لَا تَحْزَنُوا» هم. در قیامت، چنان که گفت: «وَ تَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ». هم در بهشت، چنان که گفت: «وَ الْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ».

و کافران قرین ایشان شیاطین اند بهمه حال، در دنیا گفت: «أَلَمْ تَرَ أَنَا أُرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ». در قیامت گفت: «فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَ الشَّيَاطِينَ». در دوزخ گفت: «وَ تَرَى الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ مُّقْرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ» ای کلّ واحد من الکفار یكون مقرّنا مع شیطان بالسلاسل فی النار.

قوله: «وَ إِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا» ورود بر دو ضربست دو گروه را، یکی ورود ادب و تهذیب، دیگر ورود غضب و تعذیب، ادب و تهذیب مؤمنانرا است، غضب و تعذیب کافران را. مؤمن بگناه آلوده گشته از آن که دنیا سرای پر غبارست درن و وسخ معاصی برو نشسته، از دوزخ گرمابه‌ای ساختند او را، تا از اوساخ مطهر گردد و مهدّب شود، آن گه بمحلّ کرامت و منزل سعادت رسد، و نیز جوهر آب و گل تا خام بود بی‌قیمت بود، چون باتش بگذشت آن گه قیمت گیرد پیرایه شراب شود، حضرت ملوک را بشاید. و گفته‌اند حکمت ربّانی باوردن مؤمنان در آتش، آنست که تا جودت عنصر و قوت حال موحدان بمشركان نماید، که جوهر چون اصلی بود، آتش آن را تباه نکند، زر خالص چون که در آتش نهی آتش آن را تباه نکند، بلکه روشنتر و افروخته‌تر گردد، چنانستی که با ابلیس میگوید: تو بر طینت آدم تکبّر آوردی که: «أَسْجُدْ لِمَنْ خَلَقْتَ طِينًا»، اکنون در نگر تا شرف طینت بینی، آن طینت بنمکین و تربیت احدیت بانجا رسد که دوزخ از وی بفریاد آید، که: «جز یا مؤمن فقد اطفأ نورک لهبی».

و روی ان بعض المؤمنین اذا دخل الجنة قال أ لیس قد وعدنا ربنا ان نرد النار؟

فتقول له الملائكة انکم قد وردتموها و هی خامدة. و قيل یورد الله الخلق النار ثم یجعلهم فرقتین، فرقة یستغیثون من النار، و فرقة تستغیث النار منهم، لیبتین ان النار مأمورة لا تحرق الا بامر.

در بعضی اخبار آمده که روز قیامت قومی را از امت محمد سوی دوزخ رانند، چون بدر دوزخ رسند مالک ایشان را گوید شما چه قومید؟ چون افتادید باین راه که بر شما آثار شقاوت و داغ بیگانگی نمی بینم؟ نشان بیگانگان آنست که رویهای سیاه دارند و چشمهای ازرق، سلسله بر دست و پای و غل بر گردن شما را این حال نیست، ایشان گویند: نحن العصاة من امة محمد (ص).

مالک گوید اکنون خود در آتش شوید که مرا از محمد پیغامبر شرم آید که امت وی را بقهر و عاف بدوزخ اندازم، ایشان گویند: یا مالک دعنا نبك على انفسنا ساعة، بگذار يك ساعت که ما بر خود بگرنیم و ماتم خود بداریم، که ما هرگز ندانستیم و ظن نبردیم که ما را باین راه در آرند و بدین حال رسیم. پس ایشان چندان بگریند، که اگر کشتی بر اشک ایشان نهند روان گردد، پس ندا آید از بطنان عرش مجید

یا مالک الی متی تعاتب العصاة ادخلهم النار.

تا کی ایشان را عتاب کنی بآتش انداز ایشان را، مالک گوید: ادخلوا النار.

در دوزخ شوید ایشان قدم بر دارند گویند: بسم الله.

آتش از زیر قدم ایشان چهل ساله راه بگریزد مالک گوید.

یا نار خذیم.

ای آتش بگیر ایشان را، آتش روی باز کند تا ایشان را بیای فرو گیرد، ایشان دیگر بار گویند، بسم الله

آتش هم چنان می گریزد از گفتار ایشان، مالک یکباره خشمگین شود گوید: کیف لا تأخذین العصاة؟

چونست که عاصیان را نگیری؟ آتش گوید، کیف أخذ قوما يعرفون ربی و یذکرون ربی.

چون گیرم قومی را که بر زبان ایشان ذکر خداوند جلّ و جلاله و در دلشان مهر خداوند، بر زبانشان نام

و ذکر او، و در دلشان یاد و مهر او، ایشان در آن مناظره باشند که ندا آید از جبار کاینات: یا مالک، دع

هؤلاء القوم یرجعوا من طریق الجحیم الی طریق دار النعیم فانی اوردتهم للعقاب لا للعذاب.

قوله: «يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَقَدْ»، لم يقل الی الجنان وفدا، تطیبا لقلوب خواص المحبین. فانهم

لا یعدونه رجاء الجنة و لا خوف النار، بل یعدونه لاجله، فوعدهم انه یحشرهم الیه. بهشت جوین دیگرند، و

خدای تعالی جوین دیگر.

بهشت جوین را بهشت اضافت کرد، «إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغْلٍ فَاكُهُونَ» و خدا جوین را گفت:

«يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَقَدْ».

ممشاد دینوری در نزع بود درویشی پیش وی استاده، و دعا میکرد، بار خدایا بر وی رحمت کن و بهشت

او را کرامت کن، ممشاد در او نگرست بانگی بر وی زد ای غافل سی سال است تا بهشت را پرطرف

غرف و حور و قصور جلوه می کنند فما اعرتها طرفی. اکنون بسر مشرب حقیقت میرسم تو زحمت آورده و

مرا بهشت و رحمت می خواهی. ای جوانمرد این حدیث در حوصله هر کسی ننگد، این جوانمردانی را

رسد، که در سرادقات مطالعات و در مقامات کرامات عین طلبند، زمانی در حله مجاهدت زمانی، در قرطه

مشاهدت، گاهی در سکر شکر، گاهی در صحو محو، هم نیست و هم هست، هم هشیار و هم مست، دلهاشان حریق نار غیرت، جانهاشان غریق بحر حیرت، ساکنان پوینده. خاموشان گوینده، فردا که خلق را بحضرت ذی الجلال حشر کنند، هر کسی را مرکبی باشد، یکی را نجیب طاعت، یکی را براق همت و ایشان را قبضه عزت احدیت، در خبر آمده که ارواح الشهداء فی اجواف طیر خضر.

جانهای شهیدان چون از این عالم حکم رحیل کنند در حوصله مرغان سبز نهند و در قنادیل نور، نیز گفته‌اند در مرغزار بهشت. اما این جوانمردان حوصله محبت ایشان از آن فراخ‌تر است که بحوصله مرغی در فرو آید، ایشان را مقام چیست؟ ارواح الاحباب فی قبضة العزّة یکاشفهم بذاته و یلاطفهم بصفاته. سیرت ایشان چیست؟ آنکه خود را بکلّ بمحبوب مشغول دارند، جان و دل و تن در راه او بذل کنند، در سرّ و جهر و در علانیت و سریرت موافقت او طلب کنند، نصیب او بر نصیب خود مقدم کنند، و آن گه خود را افکنده عجز، و شکسته تقصیر شناسند. نواخت ایشان از حضرت ذی الجلال چیست؟

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا» «نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ

و يَحِبُّهُمْ وَ يَحِبُّونَهُ.»

پیر طریقت گفته که این محبت تعلق بخاک ندارد، و محبت وی تعلق بنظر ازلی دارد، اگر علت محبت خاک بودی در عالم خاک بسیارست و نه هر جای محبت است. لکن قرعه‌ای از قدرت خود بزد ما بر آمدیم، فالی از حکمت بیاورد آن ما بودیم، او جلّ جلاله که بتو نگرد بحکم ازل نگرد نه بحکم حال.

بو سلیمان دارانی ببویزید نوشت که: کسی که ازو غافل باشد و بشب بخسبد هیچ تواند بود که بمنزل رسد؟ بو یزید جواب نبشت: «اذا هبت رياح العناية بلغ المنزل من غير كلفة». اگر باد لطف ازلیت از هوای فردانیت بحکم عنایت بر دل او وزد، بمنزل رسد بی کلفت. او جلّ جلاله بندگان را در معصیت می‌بیند و میداند که توبه خواهند کرد. ایشان را حکم از آن توبه کند، نه از این معصیت، بنده را در حال می‌بیند که گناه می‌کند، اما می‌داند که نیک خواهد شد، او را از صالحان شمرد نه از مفسدان. موسی (ع) در غضب الواح تورا بر زمین زد، با وی عتاب نکرد، سلیمان اسبان بی‌جرم را پی کرد با وی خطاب نکرد، زیرا که بکرد ظاهر ننگرست بسابقه ازلی ننگرست، گاه بگاهی بگیرد، گاه بکوهی عفو کند، بگاهی بگیرد قدرت را، بکوهی عفو کند رحمت را، ما که در ازل ترا دوستی اثبات کردیم، خطی بگرد تو بر کشیدیم، اگر معصوم بایستی، معصوم آفریدمی، چنان که بایست آفریدیم، اعتماد کن بر دوستی کسی که ترا جز معصوم دوست ندارد، اگر ترا عصمت دادمی و از تو همه پاکی بودی جلال وحدانیت را شریک بودی، و من خداوند بی‌شریکم و بی‌انبار و بی‌نظیر و بی‌نیاز. هر که را رقم دوستی کشیدیم هر آینه کار وی بسازم، و خصمان او را کفایت کنم. و هر که بخصمی دوستی از دوستان ما بیرون آید، ما خصم اوئیم. من آذی لی ولیا فقد بارزنی بالمحاربة. ابلیس را دیدی که در حق تو يك سخن گفت ملعون ابد گشت، نمرود با آن همه طول و عرض بینم پشه او را هلاک کردیم مکافات درد دل خلیل را، در عصر نوح يك جهان خلق را در آب بکشتیم مجازات

درد دل نوح از آن جفاها که ازیشان بوی رسید. آری هر که مختار ما بود و محل اسرار ما بود، و منبع انوار ما بود، دل وی آراسته بیادگار ما بود، اصلاح کار او کار ما بود.



## ۲۰- سوره طه- مکیه

## ۱ النوبه الاولى

قوله تعالى: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ». بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

«طه» (۱) ای محمد ای مرد پاک راست راه.

«ما أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى» (۲) قرآن بر تو نه از برای آن فرو فرستادیم تا تو رنجور تن باشی

بی خواب

«إِنَّا تَذَكَّرَةٌ لِمَنْ يَخْشَى» (۳) مگر در یاد دادنی آن کس را که مرا داند و از من ترسد.

«تَنْزِيلًا مِمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ» فرو فرستاده از آن کس که بیافرید زمین را، «وَالسَّمَاوَاتِ الْعُلَى» (۴) و

آسمانهای زبرین را.

«الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» (۵) رحمن بر عرش مستوی شد.

«لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» او راست هر چه در آسمانهای و زمینها، «وَمَا بَيْنَهُمَا» و آنچه

میان هر دو، «وَمَا تَحْتِ الثُّرَى» (۶) و آنچه در زیر زمین.

«وَإِنْ تَجَهَّرَ بِالْقَوْلِ» و اگر بلند گویی سخن، «فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى» (۷) او می داند نهان و آنچه نهان

تر نهان.

«اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» اوست که نیست جز او خدا، «لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى» (۸) او راست نامهای نیکو.

«وَ هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى» (۹) آمد بنو سخن از موسی و قصه او.

«إِذْ رَأَى نَارًا» آنکه که آتش دید. «فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا» زن خویش را گفت درنگ کنید. «إِنِّي آنَسْتُ نَارًا»

که من از دور آتشی دیدم، «لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ» تا مگر من شما را پاره‌ای آتش آورم، «أَوْ أَجِدُ عَلَى النَّارِ

هُدًى» (۱۰) یا بر روشنایی آن آتش راه یابم.

«فَلَمَّا أَتَاهَا» چون آمد بآن آتش. «نُودِيَ يَا مُوسَى» (۱۱) آواز دادند او را که یا موسی.

«إِنِّي أَنَا رَبُّكَ» من خداوند توام، «فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ» نعلین از پای بیرون کن، «إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طَوًى»

(۱۲) تو بوادی مقدسی،.

«وَأَنَا اخْرَجْتُكَ» و من بگزیدم ترا، «فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى» (۱۳) گوش میدار سخنی که با تو گفته آید و

بگوش تو رسانیده آید.

«إِنِّي أَنَا اللَّهُ» من که منم اللهم، «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَأَعْبُدْنِي» نیست خدا مگر من مرا پرست، «وَأَقِمِ الصَّلَاةَ

لِذِكْرِي» (۱۴) و نماز بپای می‌دار یاد کرد مرا.

«إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ» رستاخیز آمدنی است، «أَكَادُ أَخْفِيهَا» کامید من که آن پنهان دارید «لِنُجْزِي كُلَّ نَفْسٍ

بِمَا تَسْعَى» (۱۵) تا پاداش دهند هر تنی را بآنچه میکرد.

«فَلَا يَصُدُّكَ عَنْهَا» باز مگرداند ترا از گرویدن رستاخیز، «مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهَا» آن کس که ناگرویده

است بآن، «وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ» و بر پی دل آورد خویشست «فَقَرَدَى» (۱۶) که تباه شوی

«وَ مَا تَلِكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَى» (۱۷) و آن چه چیز است بدست راست تو ای موسی؟

«قَالَ هِيَ عَصَايَ» گفت آن عصای منست، «أَتَوَكَّؤُا عَلَيْهَا» ایستاده بر آن خسبم «وَ أَهْشُ بِهَا عَلَى

غَمِّي» و باین عصا برگ درخت بر گله خویش ریزم، «وَ لِي فِيهَا مَارِبٌ أُخْرَى» (۱۸) و مرا درین عصا کارها است و بآن نیازها.

«قَالَ أَلْقِهَا يَا مُوسَى» (۱۹) الله تعالی فرمود او را بیفکن «فَأَلْقَاهَا» بیفکند آن را، «فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَى»

(۲۰) پس چون در نگرست آن را ماری دید نهیب می برد، «قَالَ خُذْهَا وَ لَا تَخَفْ» گفت بگیر عصای خویش و مترس، «سَتُعِيدُهَا سِيرَتَهَا الْأُولَى» (۲۱) باز بریم آن را بسان پیش.

«وَ اضْمُمْ يَدَكَ إِلَى جَنَاحِكَ» دست خویش را با بر خویش آر و بازوی خویش، «تَخْرُجُ بَيِّضَاءَ مِنْ غَيْرِ

سُوءٍ» تا بیرون آید سپید روشن بی پیسی، «آيَةٌ أُخْرَى» (۲۲) نشان دیگر.

«لِنُرِيكَ مِنْ آيَاتِنَا الْكُبْرَى» (۲۳) تا ترا نمائیم و دهیم از نشان های بزرگ خویش.

«ادْهَبْ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى» (۲۴) بفرعون شوکه او بس شوخ و بی راه و ناپاکست.

### النوبة الثانية

این سوره طه بعدد کوفیان صد و سی و دو آیتست، و بعدد بصریان صد و سی و پنج آیت است، و هزار و سیصد و چهل و یک کلمه و پنج هزار و دویست و چهل و دو حرف است. جمله بمگه فرو آمده مگر يك آیت «وَ لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ»، بقول بعضی مفسران این يك آیت در مدنیات شمردند که بدر مدینه فرو آمد و درین سوره سه آیت منسوخست: «وَ لَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ» نسخها قوله: «سَنُفَرِّقُكَ فَمَا تَنْسَى». دیگر «فَاصْبِرْ عَلَى مَا يَقُولُونَ». سوم «قُلْ كُلُّ مُتَرَبِّصٍ فَتَرَبَّصُوا». این هر دو آیت منسوخند بآیت سیف. و در فضیلت این سوره ابو هریره روایت کند از مصطفی (ص) که گفت: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَرَأَ طه و یس قبل ان خلق آدم بالف عام فلما سمعت الملائكة القرآن قالوا طوبى لامة ينزل هذا عليها و طوبى لاجواف تحمل هذا، و طوبى لالسن تكلم بهذا».

و عن الحسن ان النبي (ص) قال: «لا يقرأ اهل الجنة من القرآن الا طه و یس».

و روى كل القرآن موضوع عن اهل الجنة فلا يقرءون منه الا سورة یس و طه فانهم يقرءونهما فى الجنة»

و روى عن ابى امامة قال: «قال رسول الله (ص): «من قرأ سورة طه، اعطى يوم القيامة ثواب

المهاجرين و الانصار»

و عن معقل بن يسار قال: «قال رسول الله (ص): «اعطيت طه و الطواسين من الواح موسى»

«طه» بكسر طا و هاء، قراءت حمزه و كسايى و ابو بكر است، و بفتح طا و كسر هاء، قراءت ابو

عمرو و بضم تين قراءت باقى! و اقوال مفسران در تفسير این مختلف است. مجاهد گفت و حسن و عطا: طه

يعنى يا رجل. این لغت حبشه است و لغت سريانين بقول قتاده، و لغت نبطيه بقول سعيد بن جبیر، و مراد

باین رجل محمد مصطفی (ص) است. و این بجواب بو جهل و النضر بن الحارث فرو آمد که مصطفی را در کثرت عبادت و شدت مجاهدت می‌دیدند پیوسته در قیام شب و عبادت روز گفتند: «یا محمد انک لتشقی بترك ديننا»، دین ما بگذاشتی لا جرم بدبخت و رنجور تن گشتی، رب العالمین گفت: یا رجل یا محمد «ما أنزلنا عليك القرآن لتشقی». قومی گفتند طه نامیست از نامهای خداوند عزّ و جلّ. قومی گفتند نام قرآنست قومی گفتند نام سوره است بدلیل آن خبر که: «انّ الله عزّ و جلّ قرأ طه و یس».

عطا گفت نامی است از نامهای مصطفی (ص) در قرآن.

و روایت کنند که پیغامبر را در قرآن هفت نامست: محمد و احمد و طه و یس و المزمّل و المدثر و عبد الله.

و گفته‌اند طا در حساب جمل نه است و ها پنج، جمله چهارده باشد یعنی یا ایها البدر، و در شواذ خوانده‌اند طه بسکون هاء و هو امر من وطنی انا انّ الهمزة قلبت هاء نحو هیاک و ایاک، و المعنی طا الارض بقدیمیک. خبر درست است از مغیره بن شعبه که: رسول خدا (ص) چندان نماز کرد که بشب پایهای مبارکش آماس گرفت. و آورده‌اند که بر یک پای بایستادی و نماز کردی و این در ابتداء اسلام بود پیش از نزول فرائض و تعیین نماز پنج گانه، او را گفتند: لم تفعل ذلك و قد غفر الله لك ما تقدم من ذنبك و ما تأخره؟ چرا این میکنی و الله تعالی گناهان تو آمرزیده است گذشته و آینده؟ رسول (ص) جواب داد: ا فلا اکون عبدا شکورا؟

من وی را بنده سپاس دار نباشم؟ پس رب العالمین تخفیف وی را آیت فرستاد «طه» ای طئی الارض بقدیمیک. ای محمد هر دو پای بر زمین نه و این همه رنج بر خود منه که ما رنج بی‌طاقت از بنده نخواهیم، طاعت معروفه خواهیم، خدمتی بچم راهی میانه نه افراط و نه تفریط. همانست که گفت: «و ابّغ بین ذلك سبیلاً» «و علی الله فصد السبیل» راه میانه را روی بالله تعالی است و کردار میانه بیسند الله تعالی است.

«ما أنزلنا عليك القرآن لتشقی» ای لتتعب و لتتکلف ما لا طاقة لك به من العمل.

پس از آنکه این آیت فرو آمد رسول خدا نماز شب می‌کرد لختی بر پای ایستاده لختی نشسته لختی دراز لختی سبک.

«إلا تذکرة لمن یحشی» ای لکن انزلناه تذکرة و موعظة للمؤمنین. جایی دیگر گفت: «تَبْصِرَةً وَ ذِکْرًا لِّکُلِّ عَبْدٍ مُّنبِئٍ» تذکرة در یاد دادنست و تبصره فرا دیدار دادن. جایی دیگر گفت: «و إِنَّهُ لَتَذِکْرَةٌ لِّلْمُتَّقِینَ» یادگار را تذکرة گویند پیرا که بسبب آن غایب در یاد آید. و بسبب آن فراموش در یاد آید، الله تعالی جایها قرآن را یادگار خواند، یعنی تذکرة و این بر سه وجه است: یا از عقوبت چیزی یاد میکند، یا امید در یاد بنده دهد، یا از کرم و لطف و عطف خود چیزی یاد کند، تا مهر خود در یاد بنده دهد. «لَمَنْ یحشی» یعنی لمن یحشی الله فینتفع به و خص من یحشی بالذکر لانتفاعه به.

قوله: «تَنْزِیلًا» ای نزله الله تنزیلاً. و قیل بدل من التذکرة، و هو مصدر ارید به الاسم یعنی منزلاً. «مِمَّنْ



خَلَقَ الْأَرْضَ وَالسَّمَاوَاتِ الْعُلَى» قيل و هو جمع العليا كالكبرى و الكبر يقال و سماء عليا و سماوات على. و العليا تأنيث الاعلى قوله: «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» وقف بعضهم على العرش ثم استأنف، فقال استوى له ما فى السماوات و ما فى الارض، و الاستواء فى اللغة العلوّ و الاستقرار.

و قال ابو عبيده: استوى اى علا و لا يزداد فى تفسيره من فعل الله عزّ و جلّ على قول مالك بن انس حين سئل عنه فقال: الاستواء معلوم و الكيف مجهول و الايمان به واجب و السّؤال عنه بدعة. و عن محمد بن نعمان قال: دخل رجل على مالك بن انس فقال يا با عبد الله «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» كيف استوى؟ فاطرق مالك و جعل يعرق. ثمّ قال: الاستواء منه غير مجهول، و الكيف فيه غير معقول، و الايمان به واجب، و السّؤال عنه بدعة و لا احسبك انا ضالا، اخرجوه عني. و عن ابن عباس قال: العرش لا يقدر قدره احد. و عن ابن مسعود قال: ما بين الكرسي الى الماء مسيرة خمس مائة عام، و العرش فوق الماء، و الله فوق العرش، لا يخفى عليه من اعمالكم شيء.

و عن كعب الاحبار قال: قال الله عزّ و جلّ: «انا الله فوق عبادى و عرشى فوق جميع خلقى و انا على عرشى، ادبر امر عبادى لا يخفى على شيء من امر عبادى فى سمائى و ارضى، و ان حجبا عني فلا يغيب عنهم علمى.» و عن على بن حسن بن شقيق قال: قلت لعبد الله بن المبارك، كيف نعرف ربنا؟ قال: فوق سبع سماوات على العرش بائن من خلقه.

و فى الخبر الصحيح انّ اعرابيا قال يا رسول الله جهدت الانفس و جاعت العيال، و هلكت الانعام، فاستسق لنا ربك فانا نستشفع بك على الله و نستشفع بالله عليك.

فقال رسول الله (ص): «و يحك تدرى ما تقول؟ و سبح رسول الله فما زال يسبح حتى عرف ذلك فى وجوه اصحابه. ثمّ قال و يحك انه لا يستشفع بالله على احد من خلقه، شأن الله اعظم من ذلك. و يحك أ تدرى ما الله؟ انّ الله عزّ و جلّ على عرشه، و انّ عرشه على سماواته، و انّ سماواته على ارضيه هكذا، و قال باصبعه مثل القبه».

و عن ابى هريره انّ رسول الله (ص) قال: «لما قضى الله الخلق كتب فى كتاب فهو عنده فوق العرش، انّ رحمتى غلبت غضبى».

و عن انس قال: يلقي الناس يوم القيامة ما شاء الله ان يلقوا، ثم ينطلقون الى محمد (ص) فيقولون يا محمد: اشفع لنا الى ربنا، فيقول انا لها و صاحبها، قال فانطلق حتى استفتح باب الجنة فيفتح لى فادخل و ربى تبارك و تعالى على عرشه. و عن ابن عباس قال: ما بين السماء السابعة الى كرسيه سبعة آلاف نور و هو فوق ذلك. و عن عمران بن موسى الطرسوسى قال: قلت لسنيدي بن داود، هو على عرشه بائن من خلقه. قال: نعم الم تر الى قوله عزّ و جلّ: «وَ تَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ»، و عن الاوزاعى قال: قال موسى (ع): يا ربّ من معك فى السماء؟ قال ملائكتى. قال و كم هم يا ربّ؟ قال اثنا عشر سبطا. قال و كم عدد كل سبط؟ قال عدد التراب.

قوله: «لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ» من الملائكة و الشمس و القمر و النجوم و غيرها.  
 «وَمَا فِي الْأَرْضِ» من الجنّ و الانس و الجبال و البحار و غيرها. «وَمَا بَيْنَهُمَا» اى ما بين السماء و الارض، من الهواء و الرياح و السحاب و الامطار و غيرها. «وَمَا تَحْتَ الثَّرَى» و ما تحت سبع ارضين. و الثرى هو التراب الندى. و قيل الثرى اسم لاسفل الارض. قال ابن عباس: الارض على ظهر النون، و النون على بحر، و انّ طرفى النون رأسه و ذنبه يلتقيان تحت العرش، و البحر على صخرة خضراء، و خضرة السماء منها، و هى الصخرة التى ذكرها الله عزّ و جلّ فى القران فى قصة لقمان: «فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ» و الصخرة على قرن ثور، و الثور على الثرى. و ما تحت الثرى لا يعلمه الا الله عزّ و جلّ.  
 و ذلك الثور فاتح فاه فاذا جعل الله البحار بحرا واحدا سالت فى جوف ذلك الثور، فاذا وقعت فى جوفه يبست البحار. و روى انّ كعبا سئل، فقيل له و ما تحت هذه الارض؟

قال الماء، قيل و ما تحت الماء؟ قال صخرة، قيل ما تحت الصخرة؟ قال ملك، قيل و ما تحت الملك؟ قال حوت معلق طرفاه بالعرش، قيل و ما تحت الحوت؟ قال الهواء و الظلمة و انقطع العلم. و روى عن ابن عباس قال: الارضون على الثور، و الثور فى سلسلة، و السلسلة فى اذن الحوت، و الحوت بيد الرحمن عزّ و جلّ.  
 قوله تعالى: «وَإِنْ تَجَهَّرَ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى» تقديره و ان تجهر بالقول لم يكن عنده اظهر ممّا تسره. معنى آنست كه اگر تو سخن بلند گوئی يا نرم گوئی بلند گفتن بنزدك الله تعالى ظاهر تر نخواهد بود از آن نرم گفتن، او خداوندی است كه نهان داند و نهان تر از نهان داند فكيف آشكارا و قيل معناه «وَإِنْ تَجَهَّرَ بِالْقَوْلِ» فلحاجتك اليه، فاما الله فانه لا يحتاج الى الجهر ليعلم انّ جهر گوئی شاید كه ترا بدان حاجتست، اما ربّ العزه كه سرّ و اخفى داند چه حاجت دارد بجهر گفتن تو تا شنود.

گفته اند كه سرّ آنست كه امروز در خود پنهان داری و اخفى آن است كه فردا پنهان خواهی داشت از خلق. و گفته اند كه سرّ آنست كه بنده در نفس خود می داند و پنهان میدارد و اخفى آنست كه الله تعالى از بنده می داند و بنده از خود نمی داند.

ابن عباس گفت: السرّ ما اسررت فى نفسك و اخفى ما لم يكن و هو كائن. سرّ اسرار بندگان است كه الله میداند و از وی هیچیز از آن پوشیده نه، و اخفى آنست كه از عدم در وجود نیامده و الله می داند كه در وجود خواهد آمد، و داند كه كى آید، و چون آید، و روا باشد كه اخفى فعل ماضى بود، يعنى يعلم اسرار عباده. و اخفى سرّ نفسه عن خلقه. اسرار بندگان همه داند و سرّ خود خود داند با كس بنگوید و كس را بر آن اطلاع ندهد.

قوله تعالى: «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» اى الرحمن الذى فعل هذه الاشياء، هو الا له على الحقيقة لا يستحق الالهية غيره. رحمن كه اين همه فعل اوست و محدثات و مكونات نمودار قدرت اوست، خدای بندگان و معبود همگان بحقيقت اوست، و خدایى و خداكارى سرای اوست. قوله: «لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى» لانّ سماعها يدلّ على توحیده، وجوده، و كرمه، و كلّ اسمائه مدح و ثناء لايق بذاته و صفاته و لا يستحقّ انّ يسمّى بها غيره.

نامه‌های الله تعالی همه نیکواند، پاک و بزرگوار و درست. همه مدح و ثناء او، همه سزای ذات و صفات او، دلیل بر توحید وجود و کرم او، هر که آن را یاد کند و بدان توحید و تعظیم الله تعالی خواهد در بهشت شود اینست که مصطفی (ص) گفت: «انَّ لِلَّهِ تِسْعَةَ وَ تِسْعُونَ اسْمًا مِنْ احْصَاها دَخَلَ الْجَنَّةَ».

قوله: «وَ هَلْ اُتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى» سیاق این آیت تسلیت مصطفی است و تسکین دل وی بآن رنج و اذی که از قوم خود میدید، و طعن‌ها که از مشرکان می‌شنید، ربّ العزّة او را بدیدن و شنیدن آن مکاره صبر میفرماید و وعده درجات و کرامات میدهد، و از قصه و سرگذشت موسی او را خبر میکند که از دشمنان چه رنج بوی رسید و بعاقبت از حق چه کرامت دید، گفت جَلَّ جلاله: «وَ هَلْ اُتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى» ای قد اتیک حدیث موسی و قصته.

«إِذْ رَأَى نَارًا» و این آن گه بود که موسی (ع) روزگار مزدوری شعیب تمامی ده سال بسر برده بود و از شعیب دستوری خواسته بود تا بنزدیک مادر باز شود و عیال را با خود ببرد. و شعیب او را دستوری داد و از مدین بیرون آمد عیال و اسباب با وی و چند سر گوسپند که شعیب وی را داده بود. روی نهادند بمصر و موسی (ع) را کلاهی نم‌دین بر سر و ازار کی پشمین بر تن و نعلینی از پوست خر ناپیراسته در پای و عصا در دست، همی رفتند تا رسیدند بوادی طوی، آنجا که طورست. شب آدینه‌ای پیش آمد. شبی تاریک سهمگین، جهان همه تاریکی ظلمت فرو گرفته، ابر و باد و باران و رعد و برق و صاعقه همه در هم پیوسته و موسی (ع) از جاده راه بیفتاده و سرگشته شده، و گرگی در گله افتاده و گله پراکنده کرده. در آن حال اهل موسی در ناله آمد و وقت زادن نزدیک گشته موسی را طاقت بر رسید و آرام از دل وی برمید، از جان خویش بفریاد آمد مضطر ماند. آتش زنه برداشت سنگ بر آن زد هیچ شرر آتش بیرون نداد، درین میانه باز نگرست بسوی چپ از دور آتشی دید. اینست که ربّ العالمین گفت: «إِذْ رَأَى نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ» ای لامرأته و ولدیه. موسی (ع) با زن خویش و دو فرزند که با وی بودند، و می‌گویند آن شب او را پسری آمد. موسی (ع) چون آتش دید ایشان را گفت «امْكُنُوا» ای اقیموا مکانکم، «إِنِّي أَنَسْتُ نَارًا» یقال للذی ابصر الشیء من بعید ممّا یسکن الیه آنسه. «لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ» شعله من النار فی طرف عود، «أَوْ أُجِدُّ عَلَى النَّارِ هُدًى» ای هادیا یدلنی علی الطریق و الماء. موسی راه گم کرده بود و راه بسراب نمیبرد و سرمای سخت بود و آتش زنه آتش نمیداد، چون از دور آتش دید گفت روم و آتش بیارم یا کسی را بینم که راه داند و جای آب شناسد و ما را راهنمونی کند، و از آنجا که موسی بود تا بآتش می‌گویند سیصد فرسنگ بود، موسی بیک طرفه العین آنجا رسید. اینست که الله تعالی گفت: «فَلَمَّا أَتَاهَا» چون رسید آنجا درختی دید، می‌گویند درخت عناب بود، و گفته‌اند درخت سدره بود، درختی سبز و تازه سر تا پای آن بآتش افروخته و هیچ شاخ آن ناسوخته، آتشی بود برنگ سپید و بی‌دود، و هر شاخ که آتش در وی می‌افتاد سبز و تازه تر میشد. موسی (ع) در آن حال تسبیح فریشتگان شنید و نوری عظیم دید، موسی از شگفتی آن حال تنگ دل بیستاد پشت بدرخت باز نهاد و چشم پر آب کرد. و آن ساعت ندا آمد که: «یا مُوسَى إِنِّي أَنَا رَبُّكَ» کرر الکناية لتحقیق

المعرفة و توكيد الدلالة. و ازالة الشبهة، نظيره قوله للنبي (ص): «وَقُلْ إِنِّي أَنَا النَّذِيرُ الْمُبِينُ».

قراءت مگی و ابو عمرو، ائی بفتح الف است. یعنی نودی بائی انا ربك.

و موضع ائی نصب. باقی ائی بكسر الف خوانند بر اضمار قول نودی.

فقيل «يا موسى إِنِّي أَنَا رَبُّكَ» اين آيت حجتی قاطع و دليلی روشن است بر معتزله كه بخلق قرآن می‌گویند، و بر ایشان كه سخن گفتن بر خدای تعالی روا نمی‌دارند، ایشان را گویند، «نُودِي» اين ندا از کیست؟ اگر گویند از فریشته است گوئیم.

«إِنِّي أَنَا رَبُّكَ» كه می‌گوید، اگر گویند فریشته میگوید كفر صریح است كه فریشته خدای موسی نیست، و اگر گوید خدا میگوید و جز او كس را نرسد كه گوید: «إِنِّي أَنَا رَبُّكَ» اقرار دادند كه الله تعالی متكلم است و گویا، سخن وی صفت ویست نامخلوق. بموسی گفت منم كه خداوند توام «فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ» نعلین از پای بیرون كن. خلافت میان علما كه از بهر چه او را خلع نعلین فرمودند؟ روایت كنند از مصطفی (ص) كه گفت: «كانتا من جلد حمار ميّت غير مدبوغ».

روی عن ابن مسعود قال: قال النبي (ص): «و كلم الله موسى و كانت عليه جبة صوف و كساء صوف و سراويل صوف و عمامة صوف و نعلاه جلد حمار غير زكي».

او را فرمودند كه نعلین از پای بیرون كن كه از پوست خر بود ناپیراسته و ناپاك. چون اين فرمان بوی رسید نعلین از پای بیرون كرد واپس وادی افكند. حسن و عكرمه و مجاهد گفتند كه: نعلین از پوست گاو بود پاك اما او را بخلع آن فرمودند تشریف زمین مقدسه را، یعنی كه بركت زمین مقدسه بپای تو رسد. و گفته‌اند تهی كردن پای از نعلین نشان تواضع است و خشوع و تأدیب. موسی را فرمودند تا ادب گیرد و در تواضع و خشوع بیفزاید، و عادت سلف بوده در تعظیم خانه كعبه كه پای برهنه در خانه كعبه شدند. قال ابن الزبير: حج هذا البيت سبع مائة الف من بنی اسرائیل، يضعون نعالهم بالتنعيم يدخلون حفاة تعظيما للكعبة. و فقيل فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ. ای فرغ قلبك عن شغل الاهل و الولد. روی اشعث بن اسحاق عن جعفر قال: تركهم اربعين سنة في المكان الذي نودي فيه، و مضى لامر الله حتى قضى ما امر به.

قوله: «إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ» ای المطهر لكلام الله عزّ و جل. و قيل المقدس ای المبارك، طوى قرأ اهل الكوفة و ابن عامر بالتنوين. و قرأ الآخرون، طوى بغير تنوين، فوجه التنوين انه اسم منصرف على وزن فعل، مثل صرد و حطم. سمى به الوادى و هو مذكر، فيكون منصرفا لخلوه مما يمنع الصرف، و من لم يتونه ترك صرفه من جهتين. احديهما ان يكون معدولا عن طاو، فيصير مثل عمر المعدول عن عامر فلا ينصرف و الثانية انه اسم للبقعه او الارض، فهي مؤنثة في المعنى فمنع الصّرف لاجتماع التأنيث و التعريف فيه. و قيل طوى مصدر مثل هدى، و المعنى نودی طوى او قدس طوى، ای مرتين مشتق من الطى، ای طويت عليه البركة و التقديس و النداء طيًا بعد طى.

قوله: «وَأَنَا اخْتَرْتُكَ» ای اصطفيتك للنبوّة. و قرأ حمزة و انا بفتح الالف و تشديد النون. اخترناك، بالنون

و الالف على لفظ الجمع، دون معناه للعظمة، لانه من خطاب الملوك. و قوله: «أنا» عطف على قوله: «إني أنا ربك»، و الكل من صلة نودی، و المعنى نودی بائی انا ربك و بانا اخترناك.

قوله: «فاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى» ای استمع لما یوحى اليك مئی «إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي» ای وحدنی و اطعنی و لا تعبد غیرى، «وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي». اینجا سه قول گفته‌اند: یکی آنست که نماز بیای دار لتذکرنی فیها. تا مرا یاد کنی در آن که شریفتر ذکرى آنست که در نماز بود. قول دیگر اقم الصلاة طلبا لتذکرنی اذکرک. نماز بیای دار طلب ذکر مرا، که هر که مرا یاد کند من او را یاد کنم، هم چنان که گفت: «فَاذْكُرُونِي أَذْكَرُكُمْ». قول سوم اقم الصلاة متی ذکرت ان عليك صلاة، و المعنى لتذکیری ایاک بها. میگوید هر گه که فراموش شود بر تو نماز چون یاد آید نماز کن در هنگام، یا پس هنگام، که آن من بیاد تو دادم و منه قول النبى (ص): «من نسی صلاة او نام عنها فليصلها اذا ذكرها، ان الله عزّ و جلّ يقول «وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي».

و روى من نام عن صلاة او نسيها فليصلها اذا ذكرها فان ذلك وقتها، لا وقت لها الا ذلك و تلا قوله: «وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي».

و روى من نسی صلاة فليصلها اذا ذكرها لا كفارة لها الا ذلك.

و فى رواية ابى قتادة قال: «خطبنا رسول الله (ص): فذكر قصة نومهم عن الصلاة فقال رسول الله: ما الذى تهمسون دونى؟ قلنا نفرطنا عن الصلاة. قال اما لكم فى اسوة انه ليس فى النوم نفریط، و لكن نفریط على من لم يصل صلاة حتى يجيء وقت صلاة اخرى، فمن فعل ذلك فليصلها حين ينتبه فاذا كان الغد فليصلها عند وقتها».

گفته‌اند این خطاب با مصطفى (ص) است تا آنجا که گفت: «فَتَرَدَى»، آن گه بقصه موسى باز میشود.

قوله: «إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ» ای القيامة كائنة لا محالة، «أَكَاذُ أَخْفِيهَا» ارید ان استرها عن جميع الناس فلا اطع عليها احدا بل تأتيمهم على غرة منهم كقوله: «لَا تَأْتِيَكُمْ إِلَّا بَعْثَةٌ» بل تأتيمهم بغتة فيبتهتهم. میگوید رستخيزا مدنى است میخواهم که کی آن وقت از خلق بپوشم تهويل و تعظيم آن را، تا آید بایشان ناگاه، روایت کرده‌اند از ابن عباس که گفت در تفسیر این آیت: اکاد استرها عن نفسى فكيف يعلمها مخلوق. این سخن بر مخرج سخن عرب بیرون آمد و بر عادت ایشان و مبالغت در کتمان و جد نمودن در آن.

و قيل أخفيها ای اظهارها و هو من الاضداد، كما ان الاسرار يجيء بمعنى الاظهار فى قوله: «وَ أَسْرُوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوْا الْعَذَابَ» ای اظهارها، و يحتمل ان يكون اخفيها بمعنى ازلت الخفا عنها، كما يقال اشكيتته: ای ازلت شكواه، باین قول اکاد، زیادت است هم چنان که گفت: «قُلْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَرِيبًا» ای هو قريب و عسى زیادة.

«لِيُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ» تعلق باخفا دارد، هر که اخفاء بمعنى اظهار نهند. و معنى آنست که رستخيز آمدنى و بودنى است، آن را بوقت خویش اظهار کنم تا هر کس بجزاء کردار خویش رسد و سزای خویش ببندد، و روا

باشد که لتجزی تعلق باتیان دارد یعنی «إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ... لِتُجْزَى»، و محتملست که تعلق «بِأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي» دارد، ای اقم الصلاة لذكري لتجزی کلّ نفس علی ما عملت من خیر او شر.

«فَلَا يَصُدُّكَ عَنْهَا» الصّدّ يستعمل فی الصرف عن الخير، تقول صدّه عن الخير و لا تقول صدّه عن الشر، و المعنى لا يمنعك عن الايمان بالقيامة و التأهب لها و عن اقامة الصلاة، «مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهَا وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ» الهوى يستعمل فی المعاصی و حقیقته میل النفس الی الشئیء للشهوة. «فَتَرُدِي» ای فتهلك فی القيامة و تعذب بالنار. قيل الخطاب للنبي (ص) و المراد به امته.

قوله: «وَمَا تَلَكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَى» استفهام است بمعنى تنبيه و تقرير، ربّ العزّه خواست که بر وی مقرر کند باقرار وی که آنچه در دست دارد عصاست، تا چون مار گردد نترسد، و نیز خواست که او را باقرار خود فرا گیرد و بر وی حجّت آرد که آن عصاست تا چون مار گردد انکار نکند، که همیشه چوب بود و دعوی نتواند کرد که همیشه مار بود، و گفته‌اند مراد باین خطاب آنست که تا موسی را گستاخ گرداند و با کلام حق انس گیرد و از هیبت دیدن عجایب مدهوش نگردد و قوت دل دارد بهر چه او را فرماید، «وَمَا تَلَكَ» از بهر آن گفت که عصا مؤنث است و اشاره بآنست، و «بِيَمِينِكَ» از بهر آن گفت که عصا در دست راست داشت، و محتملست که در دست چپ چیزی دیگر داشت تا جواب بر وی ملتبس نشود.

«قَالَ هِيَ عَصَايَ» گفته‌اند که عصای موسی ببالا ده گز بود سر آن دو شاخ و زیر آن سنان، و نام آن علیق و قيل نبعه از چوب بادام، و گفته‌اند از مورد بهشت بود. و عن محمد بن قيس قال: اعطى آدم من الجنة ياقوتة و عصا موسى و شيئا من زرع: فاما الياقوتة فهي الركن كانت بيضا فاسودت من ایدی الخطائين، و اما العصا، فعصا موسى تناسخها القرون، و اما الزرع فما اعطى بنو آدم. قوله: «أَتَوَكَّؤُا عَلَيْهَا» ای اعتمد عليها اذا اعيتت، و ذلك انّ الرعاء يستريحون على عصيهم بالاتكاء، «وَأَهْشُ بِهَا» ای اضرب بها الاغصان الورق، «عَلَى غَنَمِي» الغنم عند العرب لعدد من الضان لا ينقص من مائة فصاعدا قوله. «وَلِي فِيهَا مَآرِبُ أُخْرَى» المآرب الحوائج واحدها ماربة و مأربة و الارب و الاربة ايضا الحاجة. و ارب الانسان عضوه، جمعه اراب و صحّ

في الحديث: «امرت ان اسجد على سبعة آراب».

و الا ريب لهو العاقل الذي يقوم لحوائجه، و انما قال اخرى لانّ المآرب جماعة و اصلها اخر، فاجراها على الوحدة كالحسنی لانّ آيات السورة على الیاء. گفته‌اند که موسی بقدر سؤال جواب داد، چون خطاب آمد که: «وَمَا تَلَكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَى» موسی جواب داد که عصا، دیگر بار خطاب آمد که: لمن هی، این عصا آن کیست؟ موسی گفت: «عَصَايَ» عصای من. خطاب آمد. و ما تصنع بها. چکنی باین عصا؟ موسی گفت: «أَتَوَكَّؤُا عَلَيْهَا» و آن منافع بر شمرد، و گفته‌اند خطاب هم آن بود که: «مَا تَلَكَ بِيَمِينِكَ» اما موسی در جواب بیفزود که میخواست تا منافع آن بر شمرد و شکر نعمت حق بگزارد. روی عن ابن عباس قال: كان موسى (ع) يحمل على عصاه زاده و سقاه و تماشیه و تحدّثه و كان يضرب بها الارض فيخرج ما يأكل يومه و

یرکزها فیخرج الماء، فاذا رفعها ذهب الماء و اذا ظهر له عدو حاربت و ناضلت عنه. و اذا اراد الاستقاء من البئر ادلاها فکانت على طول البئر، و صارت شعبتها كالدلو حتى یستقی، و كان یظهر على شعبتها كالشمع باللیل یضیء له و یهدی به، و اذا اشتهی ثمرة من الثمار، ركرها فتغصنت غصن تلك الشجرة و اورقت ورقها و اثمرت ثمرها، گفته‌اند این همه منافع که ابن عباس بر شمرده است پس از سؤال «وَمَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ» در عصا پیدا شد زیرا که آن همه معجزه است و موسی را پیش از آن شب معجزه نبود.

«قَالَ أَلْقِهَا» قال الربّ الق العصا «یا موسی» فألقاها من یدیه. «فإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَى» تمشی مسرعة على بطنها. چون موسی عصا از دست بیفکند ماری زرد گشت آن را عرف بود چون عرف اسب، از اول که پیدا گشت جان بود باریک و کوچک پس همی افزود تا ثعبان گشت، ماری بزرگ صعب، چنان که بدرختی رسید آن درخت بخورد، و خاییدن درخت و دندانها که بر هم میزد موسی پر خوان آن میشنید، و گفته‌اند پاره پاره کوه میکند و فرو میبرد. یقال الجانّ اولّ حالة الحیة، و هی الصغیرة منها، و الثعبان آخر حالها و هی اعظم ما تكون، و الحیة للجنس یعم الكلّ. و قیل كانت فی عظم الثعبان و سرعة الجان. موسی چون مار دید که نهیب می‌برد بترسید و برמיד، جایی دیگر گفت: «وَلَمَّ مُدْبِرًا وَ لَمْ یُعَقِّبْ» برگشت و پشت برگردانید گریزان، باز نیامد و باز پس ننگریست، تا خطاب آمد از حق جلّ جلاله که ای موسی بجای خود باز آی، باز آمد. وی را گفت: «خُذْهَا وَ لَا تَخَفْ سَعِيدُهَا سِیرَتُهَا الْأُولَى» تقدیره سنعیدها الی سیرتها، فحذف الجار أي سنعیدها الی خلقتها و هیئتها کما كانت عصا، فمدّ موسی یدیه الی قرنیها فعادا شعبتین و صارت عصا. و گفته‌اند که موسی پشمینه پوشیده بود چون خطاب آمد که: «خُذْهَا وَ لَا تَخَفْ». دست بآستین مدرعه فرا برد تا بر گیرد، خطاب آمد که موسی اگر از این مار گزندی بتو خواهد رسید، آستین بچه کار آید ترا و چه دفع کند؟ موسی گفت خداوندا مرا باین مگیر که مرا ضعیف آفریده‌ای و آنچه میکنم از ضعف و عجز می‌کنم، پس موسی دست برهنه در دهن وی فرو برد چون دست وی بر رسید عصا گشت و دست خود در میان دو شاخ عصا دید، پس خطاب آمد که یا موسی ادن، فلم یزل یدینه حتى شدّ ظهره بجذع الشجرة فاستقرّ و ذهب عنه الرعدة و جمع یدیه فی العصا و خضع برأسه و عنقه.

قوله: «وَ اضْمُمْ يَدَكَ إِلَى جَنَاحِكَ» جناح الانسان ما بین المرفق و الإبط.

«تَخْرُجُ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ» یعنی تخرج و لها نور و شعاع كشعاع الشمس من غير مرض و لا برص، «آیة أخرى» یعنی هذه آية اخرى لنبوّتك سوى آية العصا. و انتصابها على الحال.

قوله: «لِلرَّيْكَ مِنْ آيَاتِنَا الْكُبْرَى» من المعجزات العظام التي نعطيها.

و قيل تقدیره «لنراك الكبرى من آياتنا» و هی اليد البيضاء، و لهذا قال: ابن عباس كانت يد موسی اكبر آياته.

قوله: «ادْهَبْ إِلَى فِرْعَوْنَ» ای اذهب بهاتین الآيتين فی الحال اليه و ادعه الی عبادتی و وحدانيتی و الی اقامة الصلاة. لذكری، «إِنَّهُ طَغَى» ای عصی و علا و تكبر و جاوز الحد فی الشرك و المعصية. قال ابن

عباس: لم يرجع موسى الى اهله الا بعد حول، و القبط تسمى الطاغى فرعون و اسمه الوليد بن الريان القبطى. و قيل الوليد بن مصعب و قيل كان فرعون من اصطخر و عن علقمة بن مرثد قال: بعث الله موسى الى فرعون، فلما ولى موسى ناداه يا موسى اما ان فرعون لن يؤمن، قال موسى يا رب ففيم ترسلنى اليه، و قد علمت انه لن يؤمن، فبعث الله اليه بثمانية املاك، فقالوا يا موسى امض لما امرت به، فقد اعنى علم هذا القرون هن قبلكم.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ». ذكر الله حبذا ذكره جل الملك الحق تعالى الله ما اشرف ذكره و ما اعلاه و ما اطيب وصفه و ما احلاه، فهو العزيز الصمد الا له، الله است قديم و آفریدگار رحمن است عظيم و پروردگار، رحيم است و حلیم و آمرزگار، كريمست و لطيف، عيب پوش و عذر پوش و رهى دار، دستگیر و کارساز، عذر پذیر و سپاس دار، نغز کردار و خوش گفتار و لطيف دیدار، جمال نام امروز نصيب گفتار، جمال نام فردا نصيب دیدار، الهی در ازل تومان بر گرفتى و کس نگفت که بردار، اکنون که بر گرفتى بمگذار و در سایه لطف خود میدار، قوله: «طه» اینست خطاب خطیر و نظام بی نظیر، اینست سخن پر آفرین و بر دلها شیرین، دل را انس و جان را پیغام، از دوست یادگار و بر جان عاشقان سلام. «طه» هم نامست و هم تعریف، هم مدح، و هم پیغام، نام راست و تعریف درست، مدح بسزا پیغام تمام. قومی گفتند سوگندیست که رب العزة یاد می کند بصفات و افعال خویش، می گوید بطول خداوند بر بندگان، بپاکی حق از گفت ناسزایان، بطهارت دل محمد خاتم پیغمبران، بطهارت اهل بیت محمد شمعهای تابان، بطهارت دل عارفان و سوز سرّ والهان. بدرخت طوبی جای ناز بهشتیان، بطرب اهل بهشت و یافت روح و ریحان، باین جمله سوگند یاد میکند: «ما أنزلنا عليك القرآن لِتَشْقَى». سعید جبیر گفت. طا از طیب است و ها از هادی، طا اشارتست بپاکی، و پاکی الله را صفتست، و ها اشارتست بهدایت، و الله ولی هدایتست، طا آنست که مصطفی (ص) گفت: انّ الله تعالى طيب لا يقبل الا الطيب».

ها آنست که قرآن مجید از آن خبر داد: «وَإِنَّ اللَّهَ لَهَادِ الَّذِينَ آمَنُوا»

. الله بحقیقت راه نمای و دل گشای مؤمنانست، سرارای و مهر فزای رهیگانست، طیب از عیب پاک، صمد از دریافت پاک، برتر از دوری پاک، نزدیک از آمیغ پاک، قیوم از تغیر پاک، احد از انباز و جفت و فرزند و کفو و همتا پاک، یافته از دریافت پاک، صبور از عجز پاک، مانع از بخل پاک، منتقم از حقد پاک، جبار از جور پاک، متکبر از بغی پاک، غضبان از ضجر پاک، شناختنی از اوهام پاک، صانع از حاجت پاک».

قوله: «ما أنزلنا عليك القرآن لِتَشْقَى» تسکین روعه مصطفی (ص) است که او ترسندتر خلق بود چنان که گفت: انى ارجو ان اکون اخشاکم لله»

یاران گفتند، رسول خدا نماز کردی و در دل مبارک وی چندان ترس بودی که می جوشیدی چنان که آب



گرم جوشیدی بر آتش. عمر خطاب گفت: وی را دیدم در ملتزم ایستاده و زار زار می‌گریست، چون مرا دید گفت: هاهنا تسکب العبرات.

قوله: «إِلَّا تَذَكَّرَ لِمَنْ يَخْشَى»، قرآن یادگار ترسندگانست و خشیت ترس زنده دلان و عالمان است، يقول الله تعالى: «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» ترسی که خاطر را از حرمت مرکب کند، و اخلاق را مهذب کند، و اطراف را ادب کند.

هر دل که در آن از خدای عزّ و جلّ ترس نیست آن دل خرابست و معدن فتنه، و از نظر الله محروم و از تبصره شناخت حق محجوب، دلیری و بی‌حرمتی و ناپاکی را بالله چه رویست، و با وی چه سر و کار، این چنانست که مصطفی (ص) گفت در قنوت: «و الشرّ ليس اليك» شر را بتو چه راه و اهل آن را با تو چه روی.

قوله: «تَنْزِيلًا مِّمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ وَالسَّمَاوَاتِ الْعُلَى» این قرآن فرو فرستاده خالق زمین و آسمانست، انس دل دوستان و مرهم درد سوختگانست، شفای درد و طبیب بیمار دلانست، مصطفی (ص) گفت: «أَلَا مَنْ اشْتَقَ إِلَى اللَّهِ فَلْيَسْمَعْ كَلَامَ اللَّهِ فَانْ مَثَلُ الْقُرْآنِ كَمَثَلِ جِرَابِ مَسْكَ، أَيَّ وَقْتٍ فَتَحْتَهُ فَاحِ رِيحُهُ».

جایی دیگر گفت: «تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ» فرو فرستاده آن عزیز است که او را هم نور عزّت است و هم نار عزّت. بنور عزّت آشنا را بی‌فروخت و بنار عزّت بیگانه را بسوخت، جای دیگر گفت: «وَ إِنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ» فرو فرستاده خداوند جهانیان است، پروردگار و دارنده همگانست، یکی تن پرورد بنعمت و دل پرورد بمحبت، آن در ناز و نعمت، و این در راز ولی‌نعمت، آن بر درگاه شریعت است در خدمت و ریاضت، این در پیشگاه حقیقت سزای صحبت و قربت.

قوله: «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» هفت جای در قرآن یاد کرد که من بر عرش مستویم. شیخ الاسلام انصاری گفت قدس الله روحه، استواء خداوند بر عرش در قرآنست و مرا بدین ایمانست، تأویل نجویم که تأویل درین باب طغیانست، ظاهر قبول کنم و باطن تسلیم، این اعتقاد سنیانست، و نادر یافته بجان پذیرفته طریقت ایشانست، ایمان من سمعی است، شرع من خبری است، معرفت من یافتنی است، خبر را مصدقم یافت را محققم، سمع را متبعّم، بآلت عقل، بگواهی صنع، بدلالیت نور، باشارت تنزیل، به پیغام رسول، بشرط تسلیم، اما همیدانم که نه جایگیر است بحاجت، که جای نمایست بحجت، نه عرش بر دارنده الله تعالی است، که الله دارنده و نگهدارنده عرشست، عرش خداجویان را ساخته، نه خدانشناسان را، خداجوی دیگرست و خدا شناس دیگر، خداجوی را گفت: «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» خدانشناسان را گفت: «وَ هُوَ مَعَكُمْ» بر عرش بذات، بعلم هر جای، بصحبت در جان، بقرب در نفس. ای جوانمرد در خلوت «وَ هُوَ مَعَكُمْ» رخت فرو منه که «فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ» با وی روانست، بر بساط «وَ نَحْنُ أَقْرَبُ» آرام مگیر که «مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ» زبر آنست، با «وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاصِرَةٌ إِلَى رَبِّهَا نَاطِرَةٌ» گستاخ مباش که «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ» از بر آنست، هر چه «هُوَ الْأَوَّلُ» می‌دهد «هُوَ الْآخِرُ» می‌رباید، هر چه «هُوَ الظَّاهِرُ»

نشان میکند، «هو الباطن» محو می‌کند، این همه چیست، تا مؤمن میان خوف و رجا و عارف میان قبض و بسط طوف می‌کند، نمیتوان گفت که نمیتوان یافت، که شریعت خصمی میکند، و نمیتوان گفت که توان یافت، که عزت رضا نمیدهد، عزیز عظیم لا یعرف قدره و لا یدرک حقه، لطیف ودود یحبهم و یحبونه.

قوله: «وَإِنْ تَجَهَّرَ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَ أَخْفَى» النفسی لا تقف علی ما فی القلب، و القلب لا یقف علی اسرار الروح، و الروح لا سبیل له الی حقائق السر، و الذی هو اخفی فما لا یطلع علیه انا الحق. نفس چه داند که در کنج خانه دل چه تعبیه است، دل چه داند که در حرم روح چه لطائف است، روح چه داند که در سراپرده سرّ چه ودایع است، سرّ چه داند که در اخفی چه حقایقت، نفس محلّ امانتست، دل خانه معرفتست، روح نشانه مشاهدتست، سرّ محط رحل عشق است، اخفی حق داند که چیست، و داننده آن کیست، و هم و فهم خلق از دانش آن تهیست.

قوله: «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» هر منزل که سلطان آنجا فرو خواهد آمد فراش باید که از پیش برود و آن منزل برود، از خاشاک و خس پاك کند، چهار بالش سلطان بنهد، تا چون سلطان در رود، کارها ساخته بود و منزل پرداخته، چون سلطان عزت انا الله بسینه بنده نزول کند فراش لا اله از پیش بیاید، و ساحت سینه بجاروب تجرید و تفرید برود و خس و خاشاک بشریت و آدمیت و شیطنت نیست کند و بیرون او کند آب رضا بزند، فرش وفا بیفکند، عود صفا بر مجمره و لا بسوزد، چهار بالش سعادت و دست سیادت بنهد، تا چون سلطان الا الله در رسد، در مهد عهد بر سریر سر تکیه زند. شعر:

تکیه بر جان رهی کن که ترا باد فدا      چکنی تکیه بر آن گوشه دار افزنا

قوله: «وَ هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى إِذْ رَأَى نَارًا» آتش نشان جودست، و دلیل سخا، عرب آتش افروزد تا بدان مهمان گیرد، هیچکس بآتش مهمانی چون موسی (ع) نیافت و هیچکس از آتش میزبانی چون الله تعالی ندید، موسی آتشی میجست که خانه افروزد. آتشی یافت که جان و دل سوزد، همه آتشنا تن سوزد و آتش دوستی جان، بآتش جان سوز شکیبایی نتوان. آتشنا بر تفاوتست، آتش شرم و آتش شوق و آتش مهر، آتش شرم تفرق سوزد، آتش شوق صبر سوزد، آتش مهر دو گیتی سوزد، تا جز از حق نماند، دلیل یافت دوستی دو گیتی بسوختن است، نشان محقق با غیر حق نپرداختن است، علامت نیستی در خود برسیدن است، باران که بدریا رسید برسد، در خود برسید آن کس که بمولی رسید، موسی (ع) بسر مشرب توحید رسیده بود، که خطاب: «إِنِّي أَنَا رَبُّكَ» شنید، او را فرمودند که قدم در عالم تفرید نه، پای بر دو گیتی نهاد و مولی را همت یگانه کرد.

قوله: «فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ» ای فرغ قلبك عن حدیث الدارين، و تجرد للحق بنعت الانفراد، ای موسی یگانه را یگانه باش، اول در تجرید قصد، آن گاه در نسیم انس، از دو گیتی بیزار شو تا نسیم انس از صحراء لم یزل دمیدن گیرد، حجاب تقسیم از پیش بر خاسته و نداء لطف بجان رسیده «وَمَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَى» چون

خطاب «إِنِّي أَنَا رَبُّكَ» بسمع موسی رسید.

سلطان هیبت بر او تاختن آورد در حیرت و دهشت افتاد، از صولت آن هیبت آرام را جای نماند نه تن صبر بر تافت، نه دل با عقل پرداخت، تا ربّ العالمین بندها لطف تدارك دل وی کرد، حدیث عصا در میان آورد گفت: «وَمَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَى» چیست اینکه در دست داری ای موسی؟ گفت: «هِيَ عَصَايَ» عصای منست. فرمان آمد که: «أَلْقِهَا يَا مُوسَى» بیفکن این عصا که می‌گویی عصای منست. موسی بیفکند آن عصا مار گشت. موسی چون آهنگ مار دید که قصد وی کرد، بترسید و بهزیمت شد، ندا آمد که: «خُذْهَا وَلَا تَخَفْ» ای موسی بر گیر و مترس، این همان عصاست که تو گفتی و دعوی کردی که عصای منست، ای موسی ترا با دعوی چه کار بود، مردان راه دعوی نکنند و هیچ چیز بخود اضافه نکنند، آن صفت هستی و آثار دعوی موسی بود که در آن حضرت روی بوی آورد، که از دعوت بشریت با فطرت او شوبی مانده بود، آن شوب باین دعوی پدید آمد که «عَصَايَ». گفتند ای موسی هنوز ازین انیت چیزی با تو مانده است. رحمتی بود از حق جلّ جلاله بموسی عمران که گفت: «وَمَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ» تا آن همه دعوی از نهاد موسی سر بر زد و موسی (ع) را بر آن اطلاع دادند تا از آن دعوی برخاست و دامن عصمت خویش از آن گرد بیفشاند.

قوله: «وَأَضْمُ يَدَكَ إِلَى جَنَاحِكَ تَخْرُجُ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ» معجزه موسی یکی بیرون از نفس وی بود عصا، دیگر در نفس وی بودید بیضا. عصا نمود کاری است از آیات آفاق، و ید بیضا نمود کاری است از آیات انفس. و ربّ العالمین راه توحید خود بر شناخت این دو طرف نهاده میگوید جلّ جلاله. «سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ».

قوله: «لِنُرِيكَ مِنْ آيَاتِنَا الْكُبْرَى» ای الایة الکبری و هی ما کان یجده من الشهود و الوجود و ما لا یكون بتکلف العبد و تصرفه من فنون الاحوال التي یدرکها صاحبها ذوقاً. آیت کبری بحقیقت آنست که از دیده خلق پوشیده و از تکلف و تصرف بنده رسته، شرابی از غیب روی نهاده ناخواسته، بسرّ بنده رسیده و چاشنی آن آن بجان یافته، عیشی روحانی با صد هزار طبل نهانی، رستاخیز جاودانی، نفسی بصحبت آمیخته، جانی در آرزو آویخته، دلی بنور یافت غرق گشته، از غرق که هست طلب از یافت باز نمی‌داند. و از شعاع وجود عبارت نمی‌تواند، در آتش مهر می‌سوزد و از ناز باز نمی‌پردازد.

پیر طریقت گفت: الهی آنچه ناخواسته یافتی است، خواهنده بدان کیست؟ و آنچه از پاداش برتر است سؤال در جنب آن چیست؟ پس هر چه از باران منت است بهار آن دمی است، و هر چه از تعرض و سؤال است از رهی مستمدیست، الهی دانش و کوشش محنت آدمیست، و بهره هر یکی از تو بسزا کرد ازلیست.

## ۲ النوبة الاولى

قوله تعالى: «قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي» (۵) گفت خداوند من فراخ بگشای دل من.

«وَوَيْسَّرْ لِي أَمْرِي» (۲۶) و آسان کن مرا کار من.

«وَ اَحْلَلْ عُقْدَةَ مِنْ لِسَانِي» (۲۷) و بگشای گره از زبان من.  
«يَقْفَهُوا قَوْلِي» (۲۸) تا در بیابند سخن من.  
«وَ اجْعَلْ لِي وَ زِيْرًا مِنْ اَهْلِي» (۲۹) و مرا از کسان من مردی بار کش ده.  
«هَارُونَ اَخِي» (۳۰) و آن هارون است برادر من.  
«اشْتَدُّ بِهِ اَزْرِي» (۳۱) پشت من و نیروی من باو سخت کن.  
«وَ اشْرِكُهُ فِي اَمْرِي» (۳۲) و او را در کار انباز من کن.  
«كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيْرًا» (۳۳) تا بپاکی ترا یاد کنیم.  
«وَ نَذْكُرَكَ كَثِيْرًا» (۳۴) و ترا در یاد داریم بیاد فراوان.  
«اِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيْرًا» (۳۵) تو بما بینایی.  
«قَالَ قَدْ اَوْتَيْتَ سُوْلَكَ يَا مُوسَى» (۳۶) فرمود آنچه خواستی ترا دادیم ای موسی.  
«وَ لَقَدْ مَنَّا عَلَيْنِكَ مَرَّةً اٰخِرَى» (۳۷) و بر تو سپاس نهادیم باری دیگر.  
«اِذْ اَوْحَيْنَا اِلَى اُمَّكَ» آن گه که آگاهی افکندیم بما در تو. «مَا يُوْحَى» (۳۸) آن آگاهی که افکنده آمد باو.  
«اَنْ اَقْدِفِيْهِ فِي التَّابُوْتِ» که موسی را در تابوت کن، «فَاَقْدِفِيْهِ فِي الْيَمِّ» و آن تابوت در دریا افکن.  
«فَلْيَلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ» تا دریا او را با کران افکند.  
«يَاْخُذُهُ عَدُوُّ لِي وَ عَدُوُّ لَهٗ» تا بگیرد او را کسی دشمنست مرا و دشمنست او را.  
«وَ اَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِّنِّي» و بر تو افکندم دوستی از خویشتن.  
«وَ لِصَنَعِ عَلٰى عَيْنِي» (۳۹) و می‌پرورند ترا بر دیدار چشم من.  
«اِذْ تَمْشِيْ اٰخْتِكَ» میرفت خواهر تو. «فَتَقُوْلُ هَلْ اَدُلُّكُمْ» میگفت خواهید شما را نشانی دهم. «عَلٰى مَنْ يَّكْفُلُهٗ» بر کسی که او را بدایگی بدارد، «فَرَجَعْنَاكَ اِلَى اُمَّكَ» دادیم ترا با مادر تو، «كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا» تا روشن گردد چشم او. «وَ لَا تَحْزَنَ» و اندوهگن مبادا «وَ قَتَلْتَ نَفْسًا» و کسی را بکشتی، «فَنَجَّيْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ» برهاندیم ترا از اندوه، «وَ فَتَنَّاكَ فُتُوْنًا» و ترا بیازمودیم آزمودنی، «فَلَبِثْتَ سِنِيْنَ فِيْ اَهْلِ مَدْيَنَ» سالها درنگ کردی و بودی در مدین. «ثُمَّ جِئْتَ عَلٰى قَدَرٍ يَا مُوسَى» (۴۰) و آن گه آمدی ای موسی بر هنگامی و اندازه‌ای.  
«وَ اصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي» (۴۱) و ترا بگزیدم خویشتن را.  
«اِذْ هَبَّ اَنْتَ وَ اٰخُوْكَ بِآيَاتِي» شو تو و برادر تو بنشانهای من. «وَ لَا تَنِيَا فِيْ ذِكْرِي» (۴۲) و هیچ سست مشوید در یاد من.  
«اِذْ هَبَّا اِلَى فِرْعَوْنَ» بروید هر دو بفرعون «اِنَّهٗ طَغَى» (۴۳) که او بس شوخ شد.  
«فَقُوْلَا لَهُ قُوْلًا لَيِّنًا» گوئید او را سخنی نرم بمدارا.  
«لَعَلَّهٗ يَنْذَكُرُ اَوْ يَخْشَى» (۴۴). تا مگر او پند پذیرد و بترسد.

«قَالَ رَبَّنَا» گفتند خداوند ما، «إِنَّا نَخَافُ أَنْ يُفْرِطَ عَلَيْنَا» ما می ترسیم که فرعون بر ما بسر در افتد، «أَوْ أَنْ يَطْغَى» (۴۵) یا گزاف و شوخی در گیرد و بر حال بکشد.

«قَالَ لَا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمَا» گفت مترسید که من با شما ام. «أَسْمِعْ وَ أَرَى» (۴۶) می شنوم و می بینم. «فَأْتِيَاهُ فَقُولَا» باو روید و گوئید، «إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ» ما فرستادگان خدای توایم، «فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ لَا تُعَذِّبْهُمْ» و بنی اسرائیل را بمانده و عذاب مکن. «فَقَدْ جِئْنَاكَ بآيَةٍ مِنْ رَبِّكَ» نشانی آورده ایم بتو از خداوند تو، «وَ السَّلَامُ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى» (۴۷) درود و سلام بر آن کس که براه راست پی برد. «إِنَّا قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنَا» ما را گفته اند و بما رسانیده، «أَنَّ الْعَذَابَ عَلَى مَنْ كَذَّبَ وَ تَوَلَّى» (۴۸) که عذاب بر آن کس است که راستی را دروغ شمرد و از پذیرفتن آن بر گردد.

«قَالَ فَمَنْ رَبُّكُمَا يَا مُوسَى» (۴۹) گفت کیست خداوند شما ای موسی؟ «قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ» گفت خداوند ما اوست که هر چیزی را آفرینش او بداد. «ثُمَّ هَدَى» (۵۰) و آن چیز را در دل افکند که قوت از کجا جوید و از دشمن چون پرهیزد و بماند چون رسد. «قَالَ فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَى» (۵۱) گفت کار و بار گروهان پیش چیست؟ «قَالَ عَلِمَهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ» گفت دانش آن بنزدیک خداوند منست در نسخه، «لَا يَضِلُّ رَبِّي وَ لَا يَنسَى» (۵۲) خداوند من فرو نگذارد نه فراموش کند.

«الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ مَهْدًا» او که شما را از زمین آرامگاه و بنگاه کرد، «وَ سَلَكَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا» و شما را در آن راهها ساخت «وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً» و فرو فرستاده از آسمان آبی «فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجًا» تا بیرون آوریم بآن آب همتاها، «مِنْ نَبَاتٍ شَتَّى» (۵۳) از رستهها از زمین پراکنده «كُلُوا وَ ارْعَوْا أَنْعَامَكُمْ» می خورید و ستوران خویش را می خورانید، «إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ» درین کردها نشانه است «لِلْأُولَى النَّهَى» (۵۴) زیر کان و خداوندان خر را.

### النوبة الثانية

قوله: «قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي». چون فرمان آمد از جبار کائنات بموسی (ع) کلیم که: «اذْهَبْ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى» و موسی دل بر آن نهاد که پیش فرعون رود، از الله تعالی تمکین خواست و ساز و اهبت آن کار، گفت: «رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي» و این از بهر آن گفت که موسی را آن ساعت دل بتنگ آمده بود و باری بر دل وی نشسته که از چنان مقام مناجات می بایست شدن و با دشمن سخن می بایست گفت. پس از آن که با حق تعالی جلّ جلاله سخن گفته بود. گفت بار خدایا چون با دشمن سخن می باید گفت نخست این بار از دل من فرو نه و دلم بر گشای و فراخ گردان تا رسالت بتوانم گزارد و جواب بتوانم شنید. قال ابن جریح: اشْرَحْ لِي صَدْرِي، ای وسع و لاین قلبی بالایمان و النبوة لای عی عنک ما تودعه من وحیک و اجتری علی خطاب فرعون.

«وَ يَسِّرْ لِي أَمْرِي» سهل علی ما امرتنی من تبلیغ الرّسالة الی فرعون.

«وَ احْتَلَّ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي» العقدة لكل ما لم ينطق بحرف مثل التتمته و الفأفة.

يقول افتح لسانی و ازل ما به من الرتة يفهموا كلامی و ما اخاطبهم به، مجاهد گفت: عقده زبان وی از آن بود که رب العزة محبت وی در دل آسیه و فرعون افکنده بود چنان که يك ساعت ایشان را از دیدار وی شکیبایی نبود، فرعون روزی او را بر کنار خود نشانده بود و در روی وی می‌خندید و بازی میکرد، موسی دست فرا کرد و موی روی وی بگرفت و تایی چند از آن برکند، فرعون خشم گرفت، سیاف را بخواند تا او را هلاک کند. آسیه گفت کودکی چه داند که چه کند آتش و یاقوت از هم شناسد، پس آزمودن را یاقوت و آتش بهم جمع کردند. موسی خواست که دست بیاقوت برد، جبرئیل بیامد و دست وی فرا آتش برد، آتش بر گرفت و در دهن نهاد دستش نسوخت از آنکه موی روی فرعون بدست بر کنده بود، زبانش بسوخت که روزی فرعون را پدر خوانده بود، این عقده زبان وی از آن بود.

«وَ اجْعَلْ لِي وَزِيْرًا مِنْ اَهْلِي» الوزير مشتق من الوزر، و الوزر الحمل و سمی الوزير وزیرا لانه یزر اوزار الملك و یحمل أعباء ملكه. و قيل مشتق من الوزر و هو الملجأ، و منه قوله: «كَلَّا لَا وَزَرَ» ای لا ملجأ، فعليهذا سمی الوزير وزیر الان الامير یلجئ الیه فیما یعرض له من الامور.

قوله: «هَارُونَ اُخِي» ای اجعل اخي هارون وزیرا لی من بین اهل بیتی، و ائما قال من اهلی لتکامل شفقتة.

قوله: «اشدُّدْ بِهِ اُزْرِي» ای قو به ظهري. و قيل ازری قوتی، و قيل ضعفی ای اجعله معاوننا لی استعین برأیه و مشورتة. قرأ ابن عامر اخي اشدد به ازری و اشركه فی امری، بسكون الياء من اخي و قطع الالف من اشدد و قطع الالف من اشركه، و الوجه انّ قوله اشدد و اشركه علی الخبر لا علی الامر، و هما مجزومان لانهما علی جواب الدعاء الذی هو قوله: «وَ اجْعَلْ لِي وَزِيْرًا مِنْ اَهْلِي» و جواب الدعاء مجزوم لان الشرط فيه مقدر، و المعنی اجعل لی اخي وزیرا فانك ان تجعله وزیرا لی اشدد به ازری، فاشدد فی المعنی جواب الشرط المقدر فهو مجزوم و اشركه معطوف عليه فهو تابع له فی الجزم. و قرأ الباقر اشدد بوصل الالف و اشركه بفتح الالف، و الوجه انهما علی الدعاء الذی هو بلفظ الامر، فقوله اشدد بوصل الالف صيغة امر یراد به الدعاء فهو مبني علی السكون، و اشركه مثله و هو معطوف عليه و هذا وجه القرانین لانه اشد موافقة لما قبله و هو قوله: «رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَ يَسِّرْ لِي اَمْرِي»، و فتح ابن كثير و ابو عمرو، الياء من اخي، و اسكنتها الباقر.

قوله: «كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيْرًا» نزهك عما لا يليق بك و نقول سبحان الله و نصلی لك.

«وَ نَذْكُرْكَ كَثِيْرًا» بالدعاء و الثناء علی كلّ حال.

«اِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيْرًا» هذا كون الحال، یعنی لم تزل كنت بنا بصيرا. ای علیما باحوالنا و صفتنا.

موسی (ع) از حقّ جلّ جلاله بدعا و مسألت خواست مشارکت برادر خویش هارون در نبوت، تا او را یاری دهد بر تبلیغ رسالت و اداء امانت و آسان کردن کار بر خویشتن، تا او را فراغ تسبیح و تعظیم ذکر

حق بود و کثرت عبادت بقدر امکان، و ربّ العزّة دعاء وی مستجاب کرد و هارون را در نبوت شریک وی کرد و پشت وی باو قوی کرد.

آن گه منت بر وی نهاد گفت: «قَدْ أُوتِيَتْ سُوْلُكَ يَا مُوسَى» ای اعطیت سؤلك و مرادك یا موسی، من شرح الصدر و تیسیر الامر و ازاله العقده عن اللسان و تقوية الظهر بنبوة الاخ.

«وَلَقَدْ مَنَّا عَلَیْكَ مَرَّةً أُخْرَى» ای انعمنا علیك فی زمان آخر، قبل هذه المرّة.

«إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمَّكَ مَا يُوحَىٰ» وحی اینجا بمعنی الهامست. چنان که گفت: «وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ»

ای الهمنهاها ما یلهم من الصواب حتّی فعلت ما فعلت. و روا باشد که بمعنی رؤیا بود، ای اریناها فی المنام «أَنْ أَفْذِفِیهِ فِی الثَّابُوتِ»، جای دیگر گفت: «فَإِذَا خِفْتِ عَلَیْهِ فَأَلْقِیْهِ فِی الْيَمِّ». نام مادر موسی بو خاید است و

از فرزندان لاوی بن یعقوب بود ویم نامی است نیل را علی الخصوص. اما قصه ولادت موسی بر شرط اختصار آنست که فرعون خوابی دید هائل، معبران گفتند تعبیر این خواب آنست که در بنی اسرائیل کودکی

پدید آید که بدست وی قاعده ملك تو خراب شود و نظام کار تو گسسته گردد، فرعون گفت تدبیر چیست؟ گفتند تدبیر آن است که هر کودک نرینه که در وجود آید از بنی اسرائیل آن را هلاک کنی. روزگاری بگذشت

که اطفال ایشان را میکشند و پیران و جوانان که بودند از دنیا می‌رفتند، پس سروران آل فرعون همه بهم آمدند گفتند، مهینان بنی اسرائیل نماندند و کهنیان را میکشند، نه بس روزگار کسی از ایشان نماند و ما را

مزدور و کارگر نباشد، و برنج آنیم، تدبیر آنست که يك سال کشیم و يك سال نه. پس تقدیر الهی چنان بود که هارون برادر موسی آن سال که نمی‌کشند از مادر در وجود آمد و دیگر سال که می‌کشند بموسی بارور

گشت. چون زادن موسی نزدیک آمد زنی بود قابله و بر باروران زنان موکل بود از جهت فرعون تا هر کودکی را که زاندی بفرعون گفتی و او را هلاک کردی، این قابله دوست مادر موسی بود، در وقت زادن

او را بخواند و گفت: دوستی تو امروز بکار آید، ما را همی بینی که در چه حالیم، مرا یاری ده و ستر کن. چون موسی از مادر بوجود آمد قابله در وی نگریست نوری دید میان ذو چشم وی، شیفته آن نور و آن جمال

وی گشت گفت: ای فلانه تا این ساعت بر آن بودم که فرزندت در دست فرعون نهم تا او را بکشد، اکنون از آن نیت بگشتم، که این فرزند چشم و چراغ منست، میوه دل و جان منست.

پس قابله چون از آن کار فارغ گشت از خانه بیرون شد، یکی از آن ذباحان او را دید که از آن سرای بیرون می‌آمد بدانست که آنجا فرزندی آمده است، رفت و یاران خود را خبر کرد، چون بدر سرای آمدند

خواهر موسی ایشان را بدید، نام آن خواهر مریم بود گفت: یا امّاه هذا الحرس بالباب: اینك اعوان و کسان فرعون آمدند، مادر موسی بیخود گشت، از سر آشفتگی موسی را خرقه‌ای پیچید و از دست بیفکند، تنوری

تافته بود در آن تنور افتاد، اعوان فرعون چون در شدند مادر موسی را برنگ و حال خود دیدند هیچ نشان ولادت در وی پیدانه و گونه روی وی متغیر نگشته، گفتند قابله اینجا چه کار داشت اگر فرزندی نیامده

است؟! مادر موسی گفت او دوست منست، گاه گاه بپرسش من آید چنان که در دوستان شوند، ایشان باز

گشتند، و مادر میگوید یا مریم این الصَّبِي؟ كودك كجا است؟ مریم گفت. چه دانم من ازو بیخبر بودم، همی در سخن وی بودند که آواز گریستن آمد از آن تنور تافته، مادر فرا سر وی رفت و او را برداشت يك تاي موی وی ناسوخته، فجعل الله عليه النار بردا و سلاما. پس خلافت میان علما که او را هم در آن حال در تابوت کردند و بدریا افکندند یا نه، قومی گفتند که او را در بستانی پنهان کرد و چهار ماه او را شیر می داد بروز يك بار و شب يك بار، آن گه او را بدریا افکند. قومی گفتند. هم روز ولادت از وی بترسید از قهر فرعون، و ربّ العزّة در دل وی افکند که او را در تابوت کند و بدریا افکند، اینست که ربّ العالمین گفت: «أَنْ أَقْذِفِيهِ فِي التَّابُوتِ فَأَقْذِفِيهِ فِي الْيَمِّ» ای اَقْذِفِي التَّابُوتِ وَ هُوَ فِيهِ فِي الْيَمِّ ای فی البحر، و مادر موسی کس فرستاد بنجّار، مردی مصری بود از کسان فرعون و از وی تابوت خواست تا بخرد، نجّار گفت: تابوت را چه میکنی؟ کراهیت داشت که دروغ گوید، و نیز دانست که پسر وی را نزدیک خدای تعالی کرامت و منزلت است که او را در میان آتش دیده بود چنان، براستی بیرون آمد گفت پسری آورده ام و از بیم فرعون و کید وی او را در تابوت پنهان میکنم. نجّار برفت تا ذباحان را خبر دهد از آن قصه، چون خواست که سخن گوید زبانش بسته شد. بدست اشارت می کرد، ذباحان نمی دانستند که چه میگوید او را بدر کردند، نجّار بخانه باز شد زبان وی نيك گشت، دیگر بار بازگشت تا ایشان را خبر دهد. ربّ العالمین زبان وی لال کرد و چشم وی نابینا، ایشان او را بزدند و بیرون کردند، گنگ و نابینا بیرون آمد، براه در چاهی بود در آن چاه افتاد، نجّار بدانست که خدای را عزّ و جلّ را در آن سریست نیت کرد که اگر بحال صحّت و سلامت باز شود، آن حال بپوشد و مادر موسی را یاری دهد در حفظ موسی، ربّ العالمین صدق وی دانست در آن نیت که کرد، او را چشم روشن و زبان گویا باز داد، بیامد و ایمان آورد و از فرعون ایمان خویش پنهان کرد، اوست که ربّ العزّة در قرآن او را مؤمن آل فرعون خواند نام او حزبیل. پس تابوتی ساخت بقدّ موسی، خمسة اشبار فی خمسة، و مادر موسی را در آن تابوت کرد در میان پنبه زده، و سر آن و شقوق آن بقیر بیندود و استوار کرد.

و بفرمان الله تعالی بدریا افکند، و فرعون را دختری بود که علت برص داشت و اطباء مصر از معالجه وی درمانده بودند، ساحران و کاهنان گفتند که شفاء علت وی از روی دریا می نماید، شخصی پدید آید، خیوه آن شخص بر وی مالند شفا یابد، پس روز دوشنبه چاشتگاه فرعون بر شط نیل بر آن نزهتگاه و تماشاگاه نشسته بود، زن وی آسیه بنت مزاحم و آن دختر که علت برص داشت بر آن گوشه دیگر بر شط با کنیزکان نظاره میکرد، ناگاه آن تابوت از میان دریا پدید آمد، موج آب آن را بساحل افکند چنان که الله تعالی گفت: «فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ» ای فلیرده الماء الى الشط یعنی که دریا را فرمان آمد که تابوت را بساحل افکند، «يَأْخُذُهُ عَدُوٌّ لِي وَ عَدُوٌّ لَهُ» انما قال ذلك لانّ فرعون كان عدوّ الله و لانبیائه، و الفراعنة ثلاثة: فرعون ابراهیم و فرعون یوسف و هو جدّ فرعون موسی، و فرعون موسی و هو الولید بن مصعب.

پس غلامان و کنیزکان رفتند و تابوت بنزدیک فرعون و آسیه آوردند و هر چند کوشیدند در تابوت



برگیرند یا بشکنند، هیچکس طاقت آن نداشت و بدست هیچکس گشاده نشد، مگر بدست آسیه، چون سر تابوت بر گرفتند، کودکی را دیدند در آن تابوت، من اصبح الناس وجها. با روی چون ماه و دو چشم نرگسین و میان دو ابروی وی نوری تابان و انگشت ابهام خویش در دهن گرفته و از آن شیر میخورد. فرعون در وی نگریست محبت و مهر وی در دل او جای گرفت، اینست که ربّ العزة گفت: «وَ أَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِّنِّي» ای فعلت ذلك بك ليحبك فرعون فلا يقتلك. قال ابن عباس: احبه الله و حبه الى خلقه، و قال قتاده: ملاحظة كانت في عيني موسى لا يكاد يصبر عنه من رآه. و قيل «أَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِّنِّي» ای لتحبك امرأة فرعون و تحسن تربيتك. و هو معنى قوله. «وَ لِيُصْنَعَ عَلَيَّ عَيْنِي» ای و لتربى على ارادتي بمرئى منى. و قيل لتغذى على محبتى، يقال صنع الصبى اذا احسن غذائه. چون موسى را از آن تابوت بیرون آوردند فرعون پاره‌ای خيوة وى بگرفت و بر آن علت دختر خویش مالید، دختر از آن علت برص پاك گشت. دختر او را در بر گرفت و می‌بوسید، غاویان قوم فرعون گفتند: ايها الملك انا نظنّ انّ المولود الذى تحذر منه من بنى اسرائيل هو هذا، رمى به فرقا منك، فاقتله. ای ملك آن كودك اسرائيلى كه تو از وى می‌ترسى بر ملك خویش، مگر اوست نكش او را تا ایمن شوى، فرعون بقتل وى همت كرد، آسیه گفت. قرة عين لى و لك لا تقتله. ما را هیچ فرزند نیست و این كودك روشنايى چشم من و تست او را مكش تا او را فرزند گیریم و نفع او بما رسد.

قال النبي (ص): «انّ فرعون قال اما انا فلا حاجة لى فيه، و لو قال يومئذ هو قرة عين لى كما هو لك لهداه الله كما هداها»، رسول خدا گفت اگر فرعون آن روز گفتى قرة عين لى، راه يافتى چنان كه آسیه گفت و راه يافت، اما فرعون گفت مرا بدو حاجت نیست. لا جرم از هدايت و ايمان محروم ماند، و گفته‌اند چون فرعون قصد قتل وى كرد، آسیه گفت این كودك نه از بنى اسرائيل است بلکه از زمينى ديگر و قومى ديگر است از كشتن او چه آيد، بگذار تا او را فرزند خویش گیریم و فرعون را خود نيز دل نمى‌داد كه او را بكشد كه او را دوست مى‌داشت و مهر وى در دل داشت. پس آسیه او را موشا نام بر نهاد، بزبان عبرى، موسى موشا است. مو آب است و شا درخت يعنى كه او را در ميان آب و درخت يافتيم. آن گه دايه‌اى را طلب كردند كه او را شير دهد هر چند كه زنان آمدند و پستان بر وى عرض كردند شير نگرفت و مادر موسى آن ساعت با مريم خواهر موسى ميگويد قصيه بر خيز و بر پى برادر برو و دانشى بكن كه خود زنده است يا مرده، خواهر بيامد تا بداند.

اینست كه ربّ العالمين گفت: «إِذْ تَمْثِي أُمَّتُكَ قَوْلًا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ مَن يَكْفُلُهُ» ای على من يضمن القيام بارضاعه و تربيته. خواهر بيامد دید كه دايه طلب می‌کنند، گفت من شما را نشان دهم بكسى كه او را دايگى كند و شير دهد، زنى است كه او را فرزند كشته‌اند و اگر او را بدايگى خوانيد بيايد، آسیه گفت بيار او را تا دايكى این پسر من بكند، اگر شير وى بگيرد با وى نيكيها كنم، مريم رفت و و مادر را بياورد، موسى چون بوى مادر شنيد بجست و پستان وى در دهن گرفت و و بمزيد، اینست كه الله تعالى گفت: «فَرَجَعْنَاكَ إِلَىٰ أُمِّكَ» ای موسى ترا و مادر داديم چنان كه با وى وعده کرده بوديم انا رادوه اليك قوله: «كَيْ تَقْرَ عَيْنُهَا وَ لَا

تَحْزَنَ» این بآن کر دیم تا چشم وی روشن باشد ببقاء و لقاء تو و اندوهگن نباشد بفراق تو، «وَقَاتَلْتَ نَفْسًا» یعنی قبطیا کافرا. موسی چون آن قبطی را کشت دوازده ساله بود و این قصه در سوره القصص بشرح گوئیم. قوله: «فَنَجَّيْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ» ای من خوف القتل. یعنی سهلنا لك الخروج من مصر الى مدين سالما من فرعون، و قيل نجيناك من غم التابوت و البحر و كربته، قال وهب: اوحى الله الى موسى (ع) لو ان النفس التي قتلت اقرت ساعة من ليل او نهار بانى خالقها و رازقها لا ذقتك طعم العذاب و لكن عفوت عنك امرها لانها لم تفر لى ساعة. قوله: «وَفَتَّنَاكَ فُتُونًا» ای اختبرناك اختبارا و امتحناك محنة بعد محنة، و قيل خلصناك مرة بعد مرة. احديها ان امه حملت به فى السنة التي كان فرعون تذبج فيها الاطفال، القاؤه فى اليم، ثم منعه الرضاع الا من ثدى امه، ثم جرّه لحية فرعون حتى هم بقتله، ثم تناول الجمره بدل التمره، ثم و كزه القبطى حين استغاثه الاسرائيلى، ثم خروجه من البلده حين اخبره رجل يسعى من شيعته بما عزموا عليه من قتله. و قيل الفتون ما لحقه من الفرع، و الهرب و الاغتراب الى ارض مدين، و ما ادركه هناك من الكرامة و النبوة، «فَلَبِثْتَ سِنِينَ» یعنی عشر سنين فى اهل مدين و هو بلدة شعيب، على ثمانى مراحل من مصر و هب گفت موسی که از فرعون بگریخت دوازده ساله بود بمدين شد ده سال مزدور شعيب بود بر مهر دختر وی صغیرا، و پس از آن هژده سال دیگر بنزدیک شعيب شبانى می کرد تا او را فرزند زاده، چون سن وی بجهل رسید وحی آمد بوی، اینست که ربّ العزّة گفت: «ثُمَّ جِئْتَ عَلَى قَدَرٍ يَا مُوسَى» یعنی جئت للوقت الذى اردنا ارسالك فيه الى فرعون. على قدر اى على مقدار مقدور قدرناه لرسالتك.

مقاتل گفت: على قدر اى على موعد وعدناك. پس آن گه آمدی بر سر آن وعده که ترا نهاده بودیم. گفته اند بظاهر با وی بقول وعده ای نرفته بود، پس احتمال کند که این وعده بخواب بود که ربّ العزّة او را بخواب نمود که ترا برسالت بفرعون و قوم وی خواهم فرستاد، و قيل: معناه جئت على موعد و عدنا الرّسل. و ذلك انّ الله تعالى اخبر الرّسل الماضيه انه سيبعث موسى الى خلقه و سينزل عليه التوراة.

قوله: «وَأَصْطَفَيْنَاكَ لِنَفْسِي» الاصطناع افتعال من الصنعة. و هو اتخاذ الصنعة اى اتخذتك صنيعه، و المعنى اصطفتيك برسالتى و اختصاصتك بوحيى الذى هو خاص امرى. و يحتمل انّ النفس ها هنا تأكيد. اى و اصطفتيك لى نفسى. و قيل معناه اخترتك لإقامة حجتي و جعلتك بينى و بين خلقى، حتى صرت فى الخطاب و التبليغ عني بمنزلتى التى انا بها لو خاطبتهم و احتجبت عليهم.

قوله: «أَذْهَبَ أَنتَ وَ أَخُوكَ بِآيَاتِي» اى امضيا بالتورية. قيل بآياتى باليد و العصا، «وَأَلَّا تَنبِيَا فِي ذِكْرِي» اى لا تضعفانى ان تذكرانى فانّ ذكر كما آيى يقوى عزمكما. و قيل معناه لا تفترا و لا تقصرا فى تبليغ ذكرى الناس. يقال ونى و توانى فى الامر، اذا و هن فيه.

«أَذْهَبَا إِلَى فِرْعَوْنَ» اعاد لانّ الأوّل مطلق و الثانى مقيد. «إِنَّهُ طَغَى» كفر و جاوز الحد فى الكفر. مفسران گفتند موسی با اهل خویش از مدين برفت و روى بمصر نهاد و هارون آن وقت بمصر بود نزدیک مادر خویش، وحی آمد بهرون که موسی را استقبال کن، يك مرحله باستقبال موسی آمد و موسی را گفت مرا

چنین وحی آمد و بفرمان حق جل جلاله آمد، موسی گفت آری که رب العزّة مرا برسالت بر فرعون میفرستاد، درخواستم تا تو با من باشی و مرا یاری دهی تا رسالت حق بهم بگزاریم، پس رب العالمین با ایشان خطاب کرد «اذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ».

«فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا» ای تلطفاً له فی القول و لا تغلظا. چون بر فرعون شوید بتلطف شوید، سخن نرم گوئید، بمدارا و رفق گوئید، درشتی مکنید، و این از بهر آن گفت که مرد متمرّد طاغی چون او را دعوت کنند، اگر بعنف و خشونت با وی سخن کنند، خشم گیرد و در حجّت خصم تأمل نکند و پند نپذیرد، و نیز قصد قتل خصم کند، باز چون برفق و لطف با وی گویند سخن بسمع خود راه دهد و در حجّت خصم تأمل کند و منقاد گردد. ازینجا گفت مصطفی (ص): «ما دخل الرفق فی شیء الا زانه و ما دخل العنف فی شیء الا شانه».

و گفته‌اند او را برفق فرمود یعنی حق تربیت وی بجای آر که او ترا پرورده، حق تربیت دارد بر تو، و گفته‌اند معنی این تلطف آنست که او را بکنیت خوان و کنیت وی ابو العباس است، و گفته‌اند ابو الولید گفته‌اند ابو مرّة. با موسی چنین گفت و با مصطفی (ص) گفت: «وَ اغْلُظْ عَلَيْهِمْ» زیرا که طبع و خلقت موسی بر حدّت و صلابت بود و طبع و خلقت مصطفی بر رفق و رحمت. موسی را گفت از آن درشتی و تیزی لختی باز کم کن با دشمن، و مصطفی (ص) را گفت بر آن رفق و مدارا لختی درشتی و تیزی بیار با دشمن، روی آن عائشة قالت: یا رسول الله کیف اجترأ موسی علی الرویة و سؤاله ایّاه؟ قال علم الله حدّته فحلم عنه.

قوله: «لَعَلَّهُ يَنْدَكُرُ أَوْ يَخْشَى» فان قيل كان فی علم الله انه لا يندكر و لا يخشى فما معنى لعله يندكر؟ قيل هو مصروف الى غير فرعون و مجازه لعله يندكر او يخشى خاش اذا رأى برى و الطافی بمن خلقت و رزقته و انعمت عليه ثم ادعى الربوبية. و قال ابو بكر الوراق: لعلّ من الله واجب، و لقد تذکر فرعون و خشی حين لم ينفعه الذکری و الخشية، و ذلك حين أجمه الغرق فی البحر، فقال أمنتُ أَنَّهُ لا إله إلاّ الَّذي أمنتُ به بنوا إسرائيل. و قال اهل المعانی، لعلّ حرف ترج و طمع، و هو هاهنا يعود الى حال موسی و هارون. ای اذها انتما علی رجانكما و طمعكما، و قد علم الله سبحانه ما يكون منه. حقّ جلاله خود دانا بود که عاقبت کار فرعون چه خواهد بود اما موسی و هارون را گفت شما او را دعوت کنید بر امید و طمع آن که وی ایمان آرد و سرّی که خود دانست از کار فرعون با ایشان نگفت تا در ایشان فترت نیاید و در دعوت جدّ نمایند تا ثواب ایشان در آن جدّ نمودن تمامتر و عظیم تر بود، و معنی يندكر ينعظ و يعتبر، و يخشى ای یسلم.

«قَالا رَبَّنَا» گوینده موسی بود اما اضافت با هر دو کرد که هارون با او در کار بود قوله: «إِنَّا نَخَافُ أَنْ يُفْرِطَ عَلَيْنَا» یعنی ان يعجل بالعقوبة و يبادر الى قتلنا قبل ان يتأمل حجّتنا فرط اذا تقدم و سبق، و الفارط و الفرط الذی يتقدّم القوم فی طلب الماء. و منه قوله صلى الله عليه و سلم: «انا فرطكم على الحوض».

«أَوْ أَنْ يَطْغَى» ان يتكبر عن قبول الحقّ و يزداد كفرًا الى كفره بردنا.

فقال الله عزّ و جلّ: «لا تخافا إني معكما» بالعون و النصره و الدفع عنكما، اسمع قولكما و قوله، اری فعلكما و فعله «أسمع و أری»، دلیلیست که خدای را جلّ جلاله سمع است و بصر، سمیع است بسمع نامخلوق، بصیر است ببصر نامخلوق، و معنی سمع و بصرنه علم و احاطتست چنان که معتزله گویند، که اگر چنان بودی أسمع و اری بی فایده و بی معنی بودی، که معنی علم و احاطت در ائنی معكما موجود است و سخن تمام است، هم چنان که جایی دیگر گفت: «و لا أدنی من ذلك و لا أكثر إلیا هو معهم أين ما كانوا» چون بعد از کمال آن معنی، أسمع و اری گفت معلوم شد که أسمع و اری نه علم است و احاطت که سمع و بصر نامخلوقست.

روی عن عبد الله قال: اذا كان على احدكم امام يخاف بطشه او ظلمه فليقل: اللهم ربّ السّموات السّبع و ربّ العرش العظيم كن لي جارا من فلان بن فلان و اشياعه و احزابه من خليقتك ان يفرطوا علىّ او يطغوا، عزّ جارك و جلّ ثناؤك و لا اله غيرك و لا اله الا انت.

قوله: «فأتيها ففولا إنا رسولا ربك فأرسل معنا بني إسرائيل» ای اطلقهم.

«و لا تُعذبهم» ای لا تتعبهم في العمل. و كان بنو اسرائيل عند آل فرعون في تعب. و نصب و عذاب شديد من قتل الانبياء و استخدام النساء و كانوا يكلفونهم الاعمال الشاقة من ضرب اللبن و بناء المدائن و نقل الحجر من غير اجرة. و في بعض القصص قال الله عزّ و جلّ لموسى: «جاهده بنفسك و اخيك و انتما محتسبان بجهاده فأتى لو شئت ان آتیه بجنود لا قبل له بها لفعت، و لكن ليعلم هذا العبد الضعيف الذى قد اعجبتة قوته و جنوده انّ الفئة القليلة و لا قليل مئى تغلب الفئة الكثيرة باذنى» اگر من خواستى ای موسى بايشان سپاهى فرستادمى که با آن بر نيامندى و طاقت نداشتندى لكن خواستم که اين بنده بيچاره مغرور بقوت و سپاه خود غرّه شده بدانند که سپاه اندک با معونت من به آيد و غلبه کند بر سپاه فراوان. همانست که جایی دیگر گفت: «كم من فئة قليلة غلبت فئة كثيرة باذن الله».

موسى و هارون بفرمان الله تعالى رفتند تا بدرگاه قصر فرعون و آن قصر را دربندهاى عظيم ساخته و پاسبانان و نوبت داران فراوان نشسته. سدّی گفت شب بود که موسى بر فرعون شد و آن پاسبانان و دربانان همه در خواب بودند که ناگاه موسى بعضای خویش در بزد. بواب گفت کیست که اين ساعت بچنين درگاه آمده و در مى زند؟ موسى (ع) گفت: انا رسول ربّ العالمين. منم فرستاده خداوند جهانيان، بواب بترسيد رعبی در دل وى افتاد، بشتاب رفت تا پيش فرعون گفت انّ هاهنا انسانا مجنونا يزعم انه رسول ربّ العالمين. مردى ديوانه را مى بينم اين ساعت بدرگاه ملك آمده ميگويد من رسول خدای جهانيانم. فرعون نيز بترسيد، از اين سخن که شنيد، گفت تا در آيد و به بينم که کیست؟

چون در شد فرعون در وى تأمل ميکرد تا او را بشناخت، آن گه گفت: من انت؟

تو کیستی؟ گفت من موسى عمرانم. گفت: فما شأنك؟ چه کار داری و بچه آمدی؟

گفت: ارسلنی الیک ربّ العالمین. آفریدگار جهان و جهانیان مرا برسولی بتو فرستاد. گفت هیچ حجّت و نشان داری بر درستی آنچه می‌گویی؟ گفت: «قَدْ جِئْنَاكَ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكَ» آوردم بتو نشانی از خداوند تو. گفت آن چه نشانت؟

موسی دست در جیب خویش کرد بیرون آورد سپید روشن شعاع نور از وی اشراق می‌زد، چنان که همه خانه از آن روشن گشت. قومی گفتند از اهل تفسیر روز بود نه شب، که موسی بر فرعون رفت و این دعوت کرد و ید بیضاء که بیرون آورد چندان نور داشت که بر شعاع آفتاب غلبه کرد، و گفتند آن روز معجزه عصا بوی ننمود که معجزه عصا روز زینت نمود که سحره مجتمع بودند. آن گه موسی گفت: «وَالسَّلَامُ عَلٰی مَنْ اَتَّبَعَ الْهُدٰی» گفته‌اند که این تفسیر قول لَئِن است که الله تعالی ایشان را گفته بود: «فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا» و السلام جمع السلامة كالملام جمع الملامه، و المعنى السلامة من عذاب الله لمن اتبع الاسلام، و قيل معناه من اسلم و تبع الهدى فله التحية و السلام، و لم يكن موسى يحيى فرعون بالسلام ائما قرأ السلام على من اجابه و صدقه.

قوله: «إِنَّا قَدْ اُوْحِيَ اِلَيْنَا اَنَّ الْعَذَابَ» فى الدنيا و الآخرة، «عَلٰی مَنْ كَذَّبَ» الانبياء «وَوَتَوَلٰى» عن الايمان. قيل هذه ارجى آية للمؤمنين و الموحدين فى القرآن. آن گه فرعون با موسی مناظره در گرفت، گفت: «فَمَنْ رَبُّكُمَا يَا مُوسٰى» ای من ربکما الذى تدعونى اليه يا موسى؟ فوحد لانّ المتكلم كان موسى وحده. و قيل معناه يا موسى و هارون، فذكر موسى دون هارون لرؤس الآى.

قوله. «قَالَ رَبُّنَا الَّذِي اَعْطٰى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدٰى» ای تم لكل شيء خلقه ثم هداه لما يصلحه من مطعمه و ملبسه و مسكنه و منكحه و امور معاشه. فرعون گفت کیست خداوند شما که مرا بوی میخوانید؟ موسی (ع) گفت خداوند ماست که هر چیزی را آفرینش آن تمام بداد چنان که در بایست بود و سزا بود، دست را گیرایی و پای را روایی، و زبان را گوئی و چشم را بینایی و دل را دانایی، آنکه هر چیزی را جفت وی آفرید، هم نظیر وی، هم جنس وی، هم صوت وی، و هر چیزی را راه نمود و در دل افکند که بمادر چون رسد، و از دشمن چون پرهیزد و قوت از کجا جوید.

همانست که جایی دیگر گفت: «وَ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا» و قرأ نصير خلقه بفتح اللام ای كلّ ما خلقه. ما هو اصلح فى معاشه و الانتفاع به على انّ خلقه فعل ماض من صلة شيء و المفعول الثانى محذوف لعلم المخاطبين بموضعه. بعضی مفسران گفتند خلقه، اضافه این‌ها با خداست یعنی اعطى خلقه كلّ شيء من النعم. بندگان خود را همه چیز بداد از نعمت و آلات خدمت، و دنیا و نعمت که آفرید برای ایشان آفرید چنان که جایی دیگر گفت: «هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْاَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ اسْتَوٰى» یعنی دلّه الى معرفة توحیده. پس فرعون پرسید از موسی که کار و بار پیشینیان و احوال رفتگان چیست؟! «فَمَا بِالْاَقْرُونِ الْاُولٰى» ای ما حالهم و شأنهم فانهم لم يكونوا على ما تدعونى اليه و لم يقرؤا بما نقول، ثم لم ينلهم ما توعدنى به من العذاب. میگوید امت‌های گذشته برین نبودند که تو می‌گویی و آن گه ایشان را این عذاب نرسید که تو مرا بیم دهی

بدان.

معنی دیگر احتمال کند که فرعون گفت اگر شما پیغامبرید چنان که می‌گویید، احوال گذشتگان و رفتگان بگوئید که چون بوده است، و اسماء ایشان چه بوده است؟

یا معنی آنست که ما حال القرون متی بیعثون و کیف بیعثون و هم رمیم بالیه؟

موسی (ع) بحکم آنکه هنوز توریة نگرفته بود. که توره بعد از هلاک فرعون بوی دادند، قصه پیشینیان و اخبار گذشتگان نخوانده بود و ندانسته، لا جرم حوالت آن با علم حق کرد گفت: «عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ» یعنی اللوح المحفوظ. گفت علم ان بنزدیک خداوند منست و در لوح محفوظ نبشته و مثبت کرده، آن گه بی‌نیازی الله تعالی از کتاب و نسخت یاد کرد گفت: «لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنسِي» لفظان معنا هما واحد، ضلّ الرجل كذا اذا نسيه و اضله اذا انساه و خداوند من فرو نگذارد هیچیز و نه فراموش کند. ضلال و نسیان بر وی روا نبود و او را حاجت بکتاب و نسخت نه، اما اثبات کرد در لوح ترغیب و ترهیب بندگان را، و تا بنماید که مخبر بر وفق خبر آمد، و گفته‌اند فرعون اول حجت جست بر موسی (ع) بر پیکار و در الله تعالی حاجت در گرفت، پس از آن حاجت بگریخت و عدول کرد، با ذکر قرون و امم گذشته گفت: اعمال ایشان چیست و آن را چه کردند؟ موسی (ع) گفت اعمال ایشان بر ایشان شمرده‌اند و نگه داشته در صحیفه اعمال ایشان، تا فردای قیامت جزاء ایشان بتمامی بایشان رسانند، موحدان را مثبت، مشرکان را عقوبت. «لَا يَضِلُّ رَبِّي» ای لا یتربك من كفره حتى ینتقم منه و لا ینسی من وحده حتى یجازیه. باین قول کتاب صحیفه اعمال ایشانست نه لوح محفوظ.

قوله: «الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا» ای مهوردا موطأ، و هو مصدر اقيم مقام المفعول و هو قراءة الكوفيين و قرأ الباقون مهادا، و المهاد يصلح للواحد كالفراس للجمع، و هو جمع المهد الذي يهيا للصبى لينام فيه. معنی آنست که این زمین شما را آرامگاه و بنگاه کرد چنان که در آن مسکن و منزل توانید ساخت و حرث و حفر توانید کرد، نه شکسته و ناهموار که در آن استقرار و حرث و حفر ممکن نبود، «وَسَلَّكَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا» ای اوضح لكم فيها طرقا تسلكونها. و قيل معناه ادخل لأجلكم فيها طرقا تبلغون الى منافعها فانها متفرقة فيها فما فقد في مكان جلب من مكان. من قوله: «مَا سَلَّكُم فِي سَفَرٍ».

قوله: «وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ» ای من ناحية السماء «السَّمَاءِ» مطرا. اینجا جواب موسی تمام شد. پس خطاب بگشت، ربّ العزة. گفت جلّ جلاله: «فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجًا» ای اصنافا، «مِنْ نَبَاتٍ شَتَّى» مختلف الالوان و الطعوم و المنافع من بين ابيض و اخضر و اصفر و احمر، كل صنف زوج منها للناس و منها للدواب. «كُلُوا وَارْعَوْا أَنْعَامَكُمْ» ای كلوا من طبيبات ما اخرجنا من الارض، و ارعوا فيها انعامكم ای اسرحوها فيما هو ارزاق بهائمكم، «إِنَّ فِي ذَلِكَ» ای فيما وصفت «لآياتٍ لِّأُولِي النُّهَى» لعبرا لذوى العقول تدلّ على وحدانية الله. النهى جمع نهية يقال فلان ذو نهية. معناه ذو عقل، ينتهى الى رأيه و معرفته، و قيل سمى العقل نهية لأنها تنهى صاحبها ما لا يجوده و لا يحسن.

## النوبة الثالثة

قوله: «قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي» فرمان آمد از جِبَار کائنات بموسی کلیم (ع) که یا موسی: «أَذْهَبْ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى» برو بر آن مرد طاغی شوخ گردنکش که بر معاصی دلیر گشته. چگویم خداوندا فرمان چیست؟ «فَقُلْ هَلْ لَكَ إِلَى أَنْ تَزَكَّى» ای موسی هر چند که او کافروار بامامی زند تو او را که دعوت کنی، بلطف دعوت کن و برفق سخن گوی.

ای موسی تو رسول منی، فرستاده منی خلق من گیر، من رفیق و لطیفم، رفق و لطف دوست دارم، برفق با وی گو: «هَلْ لَكَ إِلَى أَنْ تَزَكَّى» افتدت که با ما صلح کنی، مسلمان شوی و از راه جنگ و مخالفت بر خیزی، ای موسی با وی بگوی چهار صد سال در کفر بسر آوردی، اگر مسلمان شوی و ما را به یگانگی یاد کنی چهار صد سال دیگر عمرت دهم درین جهان بجوی و تندرستی و شادی و پیروزی، و در آن جهان بهشت جاودانی و سعادت ابدی. با مصطفی (ص) همین گفت چون کفره قریش را دعوت می کرد او را برفق فرمود گفت: «وَجَادِلْهُمْ بآلْتِي هِيَ أَحْسَنُ» ای محمد با ایشان بلطف سخن گوی اگر با تو مجادلت کنند تو پاسخ ایشان بنیکویی کن بگو: «إِنَّمَا أُعْطِمْ بواحدة» من شما را پند می دهم بیک چیز «أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلِي وَ فُرَادِي» که خیزید خدای را یگانه و دو گانه، پس با خود ببندیشید و با یکدیگر باز گوئید من که رسول خدایم دیوانه و پوشیده خرد نیم، شما را بملك ابد و نعیم سرمد می خوانم. لطیفا سخنا که اینست ولی چه سود که بایسته نبودند در ازل، کار نه آن دارد که از کسی عمل آید و از کسی کسل، کار آن دارد که تا خود شایسته که آمد در ازل، تلخ را چه سود کش آب خوش در کنارست، و خار را چه حاصل از آن کش بوی گل در جوارست. یکی از بزرگان دین گفته اذا كان هذا رفقه مع الكفار فكيف رفقه بالابرار. فرعون که چندین سال میگفت «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى» با وی خطاب می کند بدین لطیفی، مؤمنی که هفتاد سال در سجود می گوید «سبحان ربی الاعلی» گویی که در گور با وی خود چه خطاب کند و بر وی چه نواخت نهد. موسی (ع) چون دل بر آن نهاد که بر فرعون شود از الله تعالی تمکین خواست و تهیه اسباب اداء رسالت، گفت: «رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي» از بهر موسی چنین گفت باز از بهر مصطفی (ص) گفت: «أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ» باز مؤمنان امت را گفت: «فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ» موسی بخواست، پس از آنکه بخواست او را بداد مصطفی (ص) را ناخواسته بداد، اما مَنّت بر وی نهاد، باز مؤمنان امت را بی خواست و بی مَنّت این نعمت در کنار نهاد، نه از آن که ایشان را بر پیغامبر فضلی و شرفی است لکن ضعیفانند و گناهکاران و مفلسان، و ضعیفان را بیشتر نوازند و عاصیان را بیشتر خوانند، نبینی پدری که فرزندان دارد و یکی از ایشان ناخلف بود، آن ناخلف را بیشتر خواند و به نگرده، پیوسته دلش با وی می گراید، و از حوادث روزگار بر وی می ترسد، خدای را عزّ و جلّ بر روی زمین چندین صدیقان و زاهدان و عارفانند و هر شب در سیک باز پسین که بخودی خود بندگان را تعهد کند همه عاصیان و مفلسان را خواند که: «هل من سائل هل من تائب هل من مستغفر؟» میگوید جلّ جلاله: نعم المولى انا، نيك خداوندی که منم، نيك یاری و مهربانی که

منم، «ان عصيتنى سترتك و ان سألتنى أعطيتك و ان استغفرتنى غفرت لك و ان دعوتنى لبيتك و ان اعرضت عنى ناديتك».

«رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي» نکته لطیف بشنو، گفت، اشْرَحْ لِي صَدْرِي، نگفت قلبی، از آنکه حرج و ضيق بصدر رسد بقلب نرسد، صدر دیگرست و قلب دیگر، صدر در خبرست و قلب در نظر، صدر در هیبت است و قلب در سرور مشاهدت، با دوام انس و لذت نظر و حصول مشاهدت حرج و ضيق کجا در گنجد، موسی در مقام مناجات مست شراب شوق گشته بود، دریای مهر در باطن وی بموج آمده، همی ترسید که مناجات بسر آید و سخن بریده گردد همی در سخن و سؤال آویخته بود از پس هر سؤالی سؤالی دیگر می کرد، از «رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي» تا آنجا که: گفت: «وَ اشْرِكْهُ فِي أَمْرِي»، تا ربّ العزّة درد عشق و سوز عشق و شوق وی را این مرهم بر نهاد که: «قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى» ای موسی هر چه خواستی دادم و هر چه خواهی می دهم. ربّ العزّة همین کرامت که با موسی کرد با امّت محمد کرد گفت: «وَ اتَّكُمُ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ» ای محمد امّت ترا گرامی کردم، که هر کرامت که با موسی کردم، و هر نواخت که بر وی نهادم، با امّت تو بقدر ایشان همان کردم، با موسی گفتم: «الْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِنِّي»، با امّت تو گفتم: «يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ» با موسی گفتم: «لَا تَخَفْ إِنَّكَ مِنَ الْأَمِينِينَ» با امّت تو گفتم: «أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ» با موسی گفتم: «وَ قَرَّبْنَا نَحْيًا»، با امّت تو گفتم: «وَ اسْجُدْ وَ اقْتَرِبْ وَ نحن اقرب»، با موسی گفتم: «أُحِبِّتَ دَعْوَتَنَا» با امّت تو گفتم: «فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ» با موسی گفتم: «لَا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمَا»، با امّت تو گفتم: «إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا»، موسی را گفتم: «وَ أَنْجَيْنَا مُوسَى وَ مَنْ مَعَهُ»، امّت ترا گفتم: «وَ كَذَلِكَ نُنَجِّي الْمُؤْمِنِينَ»، موسی با ما گفت: «وَ عَجَلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَى»، با امّت تو گفتم: «لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ».

قوله: «وَ قَتْنَاكَ فُتُونًا» ای طبخناک بالبلاء طبخا حتی صرت صافيا نقيًا فاستخلصناک لنا حتى لا تكون لغيرنا. ای موسی ترا در کوره بلا بردیم و باخلاص نهادیم، تا در دلت جز مهر ما و بر زبانت جز ذکر ما نماند، آن بلاها و فتنها که بر سر وی نشست چه بود، اول که وی را زادند متواری زادند در خانه تاريک بی چراغ، بی نوا، و بی کام، مادر را نمی پایست که پسر بود از بیم فرعون که پسران را می کشت، او را در تابوت کرد و بدریا افکند، منزل اولش دریا بود دشمن او را برگرفت چون چشم باز کرد شمشیر و نطع دید، منزل اول دریا، منزل دوم شمشیر و نطع و دیدار دشمن، منزل سوم بیم از قبطیان که از ایشان یکی را کشته بود، وانگه بگریخته ببس و ناگران، دل آشفته و جان حیران، پای برهنه و شکم گرسنه، هیچ ندانست که کجا می رود تا رسید بمدين، بمزدوری شعيب و شبانی، از سر سور و حسرت بر توالی محنت گفت:

بهر کویی مرا تا کی دوانی	زهر زهری مرا تا کی چشانی
برود اندازی اول تو رهی را	پس آن گه بربر دشمن نشانی
و زان پس افکنی او را بغربت	بمزدوری شعيب و بشبانی



شبانی را کجا آن قدر باشد      که تو بی واسطه وی را بخوانی  
پس او را اوری بر طور سینا      هزاران تو سخن با وی برانی  
و گر گوید ز تو دیدار خواهم      جواب آید که موسی لن ترانی

او را چنین در بلاء لطف آمیغ می‌داشت، و بزخم شفقت آمیز می‌پیراست، و بانواع بلیات می‌شست، آن همه از چه بود، از آن کش خود را می‌بایست، همانست که گفت: «وَ اصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي» ای موسی نه در می‌بایستی کم می‌بایستی ترا بگزیدم، نه ترا بلکه خویشتن را. از آن بود که سر برادر گرفت و او را بقهر بخود کشید و ازو نگفت چرا کردی، بیک مشت چشم عزرائیل بر افکند، نگفت چرا کردی، الواح توریة بر زمین زد نگفت چرا زدی، آری در پرده دوستی کارها رود که آن همه بیرون از پرده دوستی تاوان بود، و در پناه دوستی محتمل بود. شعر:

و اذا الحبيب اتى بذنب واحد      جاءت محاسنه بالف شفيع

قوله: «فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيْنًا» الآية... عن وهب بن منبه. قال: لما بعث الله موسى (ع) الى فرعون قال له و اسمع كلامي و احفظ وصيتي و اراع عهدي، فاني قد وقفك اليوم مئى موقفا لا ينبغي لبشر بعدك ان يقوم مقامك مئى ادنيتك و قربتك حتى سمعت كلامي و كنت باقرب الامكنة مئى فانطلق برسالتى فانك بعينى و سمعى و ان معك نصرى و ائى قد البستك جبة من سلطانى، تستكمل بها القوة فى امرى، فانت جند عظيم من جندى بعثتك الى خلق ضعيف من خلقى، بطر نعمتى و امن مكرى و انكر ربوبيتى و عبد دونى و زعم انه لا يعرفنى و ائى اقسام بعزتى لو لا الحجة و العذر الذى وضعته بينى و بين خلقى لبطشت به بطشة جبار يغضب لغضبه السماء و الارض و الجبال و البحار فان اذنت للسماء حصبته، و ان اذنت للارض ابتلغته و ان اذنت للجبال دمّرتة، و ان اذنت للبحار غرقتة، و لكّنه هان علىّ و سقط من عينى و وسعه حلمى و استغنيت بما عندى و حقّ لى انا الغنى لا غنى غيرى، فبلغه رسالتى و ادعه الى عبادتى و توحيدى، و حذره نعمتى و بأسى، و اخبره انه لا يقوم شيء لغضبى و ذگره اياي و قل له فيما بين ذلك «قَوْلًا لَّيْنًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى» و اخبر ائى الى العفو و المغفرة اسرع الى الغضب و العقوبة و لا يروعنك ما البسته من لباس الدنيا، فان ناصيته بيدي ليس يطرف و لا ينطق و لا يتنفس الا بعلمى و اذنى، و قال له اجب ربك فانه واسع المغفرة امهلك اربع مائة سنة و فى كلها كنت تبارزه بالمحاربة و هو يمطر عليك السماء و ينبت لك الارض و يلبسك العافية لا تسقم و لا تهرم و لم تفقر و لم تغلب و لو شاء ان يخلعك من ذلك او يسلبك فعل، و لكّنه ذو اناة و ذو حلم عظيم.

### ۳ النوبة الاولى

قوله تعالى: «مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ» از آن آفریدیم شما را «وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ» و باز شما را بریم، «وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ»

و باز از آن بیرون آریم شما را، «تارَةً أُخْرَى» (۵۵) باری دیگر.  
 «وَلَقَدْ أَرَيْنَاهُ آيَاتِنَا كُلَّهَا» نمودیم نشانه‌های خویش همه، «فَكَذَّبَ وَ أَبَى» (۵۶) دروغ زن گرفت او را و سر باز زد.

«قَالَ أَ جِئْتَنَا» گفت بما آمدی، «لِنُخْرِجَنَّا مِنْ أَرْضِنَا» تا این زمین ما بگیری و ما را از آن بیرون کنی.  
 «بِسِحْرِكَ يَا مُوسَى» (۵۷) بجادویی خویش ای موسی.  
 «فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِسِحْرٍ مِثْلِهِ» ما بتو جادویی آریم هم چنان که تو آوردی، «فَاجْعَلْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكَ مَوْعِدًا» میان ما و میان خویش هنگامی نامزد ساز، «لَا تُخْلِفُهُ نَحْنُ وَ لَا أَنْتَ» که ما آن را خلاف نکنیم و نه تو، «مَكَانًا سُوءًا» (۵۸) جایی میان ما و تو.

«قَالَ مَوْعِدُكُمْ يَوْمَ الزَّيْنَةِ» موسی گفت هنگام نامزد کرده مرا با شما روز آرایشست، «وَ أَنْ يُحْشَرَ النَّاسُ ضُحًى» (۵۹) آن گه که مردمان با هم آیند چاشتگاه.

«فَتَوَلَّى فِرْعَوْنُ» برگشت فرعون، «فَجَمَعَ كَيْدَهُ ثُمَّ أَتَى» (۶۰) و گرد کرد یار خویش و آن گه آمد.  
 «قَالَ لَهُمْ مُوسَى» ایشان را گفت موسی: «وَيَلَّكُمْ لَا تَقْتَرُوا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا» و یل بر شما بر خدای تعالی دروغ مسازید، «فَيُسْحِتْكُمْ بِعَذَابٍ» که بیخ شما کند بعذاب، «وَ قَدْ خَابَ مَنْ افْتَرَى» (۶۱) و هر که دروغ سازد نومید ماند.

«فَتَنَزَعُوا أَمْرَهُمُ بَيْنَهُمْ» جاودان در کار خویش با یکدیگر مشورت کردند، «وَ أَسْرُوا النَّجْوَى» (۶۲) و راز در گرفتند با یکدیگر.

«قَالُوا إِنَّ هَذَانِ لَسَاحِرَانِ» گفتند این دو مرد دو جادواند، «بُيرِدَانِ» میخوانند «أَنْ يُخْرِجَاكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِمَا» که بیرون آرند شما را از زمین شما بجادویی خویش، «وَ يَذْهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثَلَى» (۶۳) و پیران و مهتران شما ببرند

«فَأَجْمِعُوا كَيْدَكُمْ» هم سخن و همدل و هم آهنگ باشید در ساز خویش.  
 «ثُمَّ انْتُوا صَفًّا» آن گه همه با هم بهامون آئید، بر کنار، «وَ قَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنْ اسْتَعْلَى» (۶۴) و پیروز آمد امروز او که به آمد.

«قَالُوا يَا مُوسَى» گفتند ای موسی: «إِنَّمَا أَنْ تُلقِي» تو عصای خویش بیفکنی پیش، «وَ إِنَّمَا أَنْ نَكُونَ أَوْلَ مَنْ ألقى» (۶۵) یا ما آن خود بیفکنیم پیش.

«قَالَ بَلْ أَلْقُوا» گفت نه شما بیفکنید. «فَإِذَا حِبَالُهُمْ وَ عَصِيئُهُمْ» آن رسنها و چوبهای ایشان «يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ» می نمودند بموسی از جادویی ایشان «أَنَّهَا تَسْعَى» (۶۶) که آن همه زنده اند نهیب باو می آورند.  
 «فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةَ مُوسَى» (۶۷) موسی در دل خویش از جادویی ایشان بیم یافت و نمان داشت.  
 «فَلَمَّا لَا تَخَفُ» گفتیم، مترس، «إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى» (۶۸) که دست ترا و نصرت و غلبه ترا.

«وَ أَلْقَ مَا فِي يَمِينِكَ» بیفکن آنچه در دست راست داری، «تَلْقَفْ مَا صَنَعُوا» تا فروربرد آنچه ایشان

ساخته‌اند، «إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدًا سَاحِرًا» آنچه ایشان کردند ساز پر دیو است «وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى» (۶۹) و پر دیو کن به نماند هر جا که پدید آید.

«قَالَتِي السَّحْرَةُ سُجْدًا» جادوان را ساجد افکندند و بفرمان آوردند. «قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَ مُوسَى» (۷۰) گفتند بگرویدیم بخدای هارون و موسی.

«قَالَ آمَنْتُمْ لَهُ» گفت بگرویدید باو «قَبْلَ أَنْ آدَنَ لَكُمْ» پیش از آنکه شما را دستوری دادم، «إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمْ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ» او استاد شما است و مه شما که جادویی آموخت در شما، «فَلَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ» ببرم ناچاره دستهای شما و پایهای شما، «مِنْ خِلَافٍ» یکی از راست یکی از چپ، «وَلَأَصْلَبَنَّكُمْ فِي جُدُوعِ النَّخْلِ» و شما را بر ساق خرما بنان آویزم، «وَلَتَعْلَمُنَّ أَيُّنَا أَشَدُّ عَذَابًا وَأَبْقَى» (۷۱) و بدانید که آن کیست از ما که سخت عذاب تر است و پاینده عذاب تر.

«قَالُوا لَنْ نُؤْتِرَكَ» گفتند ترا بر نگزینیم «عَلَى مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ» بر این که بما آمد از نشانهای راست، «وَالَّذِي فَطَرَنَا» بآن آفریدگار که ما را آفرید. «فَأَقْضُ مَا أَنْتَ قَاضٍ» میکن هر چه توانی. «إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا» (۷۲) آنچه کنی و توانی درین جهان

«إِنَّا آمَنَّا بِرَبِّنَا» ما بگرویدیم بخداوند خویش، «لِيَعْفِرَ لَنَا خَطَايَانَا» تا بیامرزد کردارهای بد ما «وَمَا أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ السِّحْرِ» و آنچه بر آن میداشتی ما را از جادویی «وَاللَّهُ خَيْرٌ وَأَبْقَى» (۷۳) اللّٰه تعالیٰ خدایی را بهتر و پاینده‌تر.

### النوبة الثانية

قوله: «مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ» مردوده الی الارض المسمّاة فی الآیة قبل. میگوید شما را که آفریدم از زمین آفریدم یعنی آدم که اصل شما است و پدر شما او را از خاک و گل آفریدم.

عطاء خراسانی گفت: روا باشد که آیت بر عموم رانند و همه فرزندان آدم خواهد از بهر آنکه در آفرینش هر بشری فرمان آید بملك رحم تا لختی خاک از موضع دفن وی بردارد و بر آن نطفه ریزد که اصل وی خواهد بود و ربّ العزّة او را از آن خاک و آن نطفه می‌آفریند. قومی گفتند نطفه که در ترکیب اصلاّب است تکنون آن از انواع اغذیه است و انواع اغذیه از زمین و خاک بحاصل آمده، ازین جهت گفت: شما را از زمین آفریدم. «وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ» عند الموت و الدفن.

روی البراء بن عازب قال: خرجنا مع رسول الله (ص) في جنازة رجل من الانصار فانتهينا الى القبر و لما يلحد فذكر حديثا طويلا فقال فيه، اذا انتهى الى العرش كتب كتابه في عليين و يقول الربّ تبارك و تعالیٰ ردّوا عبدي الى مضجعه فإني وعدته اني منها خلقتهم و فيها اعيدهم و منها اخرجهم تارة اخرى، فيرد الى مضجعه.

و في رواية فيعرجان به فيقولان ربنا هذا عبدك المؤمن فيقول الربّ اروه مقعده من كرامتي، ثم اعيدوه في القبر فإني قضيت منها خلقناكم و فيها نعيدكم و منها نخرجكم تارة اخرى.

و عن علی (ع) قال: انّ المؤمن اذا قبض الملك روحه انتهى به الى السماء و قال يا ربّ عبدك فلان قبضنا نفسه، فيقول ارجعوه فانى قد وعدته «مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ» فانه ليسمع خفق نعالهم اذا ولّوا مدبرين. و كان عمر يقول فى خطبته اياكم و الفخور و ما فخور عبد خلق من التراب و فى التراب يعود. قوله: «وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى» اى نخلقكم عند البعث مرة اخرى، كقوله: «ثُمَّ اللَّهُ يُنشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ وَ أَنْ عَلَيْهِ النَّشْأَةُ الْآخِرَى».

قوله: «وَ لَقَدْ أَرَيْنَاهُ آيَاتِنَا كُلَّهَا» اى ارينا فرعون الآيات التسع التى اصحبناها موسى و هى اليد و العصا و الطوفان و الجراد و القمل و الضفادع و الدم و السنون و نقص الثمرات، و قيل هى الطوفان و الجراد و القمل و الضفادع و الدّم و اليد و العصا و البحر رهوا و التاسعة هى المحبة التى القيت على موسى حتى امسك فرعون عن قتله. «فَكَذَّبَ» فرعون موسى «وَ أَبَى» امتنع من طاعة الله و الايمان به.

«قَالَ أَ جِئْتَنَا لِتُخْرِجَنَا مِنْ أَرْضِنَا» يعنى ارض مصر، «بِسِحْرِكَ يَا مُوسَى» اى قد عرفنا خداعك، «فَلَنَأْتِيَنَّكَ سِحْرٌ مِثْلِهِ» اى نقابلك بمثل فعلك، «فَأَجْعَلْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكَ مَوْعِدًا لَا نُخْلِفُهُ نَحْنُ وَ لَا أَنْتَ» اى واعدنا مكانا يجتمع فيه للمغالبة فيتبين صدقك فى دعوى النبوة، ثم لا نخلف ذلك الموعد لا نحن و لا انت. قوله: «مَكَانًا سَوِيًّا» قرأ ابن عامر و عاصم و حمزة و يعقوب سوى بضم السين، و الباقر بكسرها، و هما لغتان مثل عدى و عدى و طوى طوى، و المعنى مكانا سواء، فاذا كسر او ضم قصر و اذا فتح مدّ، يعنى مكانا نصفًا و سطا تستوى مسافته على الفريقين، و قيل سوى اى سويًا لا ساتر فيه. «قَالَ مَوْعِدُكُمْ يَوْمَ الزَّيْنَةِ» يعنى يوم عيد لهم، يقال كان يوم النيروز وافق عاشوراء، و قيل يوم السبت.

«وَ أَنْ يُحْشِرَ النَّاسُ ضُحَىٰ» و ان يساق الناس وقت الضحوة نهارا جهارا ليكون ابلغ فى الحجة و ابعد من الريبه و ان يحشر موضعه خفض عطف على الزينة اى موعدهم يوم الزينة و حشر الناس. «فَنَوَلَّىٰ فِرْعَوْنَ» ادبر فرعون و اعرض، «فَجَمَعَ كَيْدَهُ» اى حيله و سحرته.

«ثُمَّ أَتَىٰ» جاء للميعاد. ابن عباس گفت: سحره فرعون هفتاد و دو مرد بودند و چهار صد نیز گفته اند و هفتاد هزار گفته اند، و هب گفت: سی و سه هزار بودند، ابن جریح گفت: نهصد بودند. سیصد از پارس و سیصد از روم و سیصد از اسکندریه. اما احتملت که هفتاد و که ابن عباس گفت مهتران و سروران ایشان بودند و دیگران اتباع و تلامذه بودند و با هر یکی عصائی و رسنی بود، و گفته اند سیصد اشتر و از عصا و رسن در هامون بیفکنند، و فرعون خیمه ای زد بران بالا بر که ارتفاع آن هفتاد گز بود، و بایشان فرو می نگرست با خاصگیان و مقربان خویش، سحره بگوشه ای فرو آمده باقی حشم و لشکر بگوشه دیگر، و موسی و هارون بجانبی دیگر.

موسی روی سوی سحره کرد و گفت: «وَيَلِكُمْ لَا تَقْتَرُوا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا» اى لا تشرکوا بالله احدا و لا تقولوا لما جنّت به سحر، و ای بر شما بر الله تعالى دروغ مسازید و آنچه من آورده ام دروغ و سحر مشمريد و با خدای تعالى انباز مگیرید. «فَيُسْحِتْكُمْ بِعَذَابٍ» که الله تعالى شما را بعذاب هلاک کند و بیخ شما نکند. قرأ

حمزه و الکسائی و حفص عن عاصم و رویس عن یعقوب، فیسحتکم بضم الیاء و کسر الحاء و الباقون بفتح الیاء و الحاء و هما لغتان، یقال: سحته و اسحته اذا اهلکه و استأصله. «وَقَدْ خَابَ مَنْ افْتَرَى» یعنی من کذب لینال رغیبه خاب اجرا، و قیل خاب من افتری. ای خسر من ادعی مع الله إليها آخر.

«فَتَنَازَعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ» سحره چون سخن موسی بشنیدند در تنازع افتادند در کار موسی، قومی گفتند ساحرست همچون ما، قومی گفتند این سخن که میگوید «لَا تَقْتَرُوا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا» بسخن ساحران نماند، قومی گفتند اگر آنچه موسی آورد سحرست ما به آئیم و بر وی غلبه کنیم که از ما ساحرتر کس نیست و اگر نه سحرست پس او را کاری عظیم در گیرد، آن گه با یکدیگر برآز گفتند: ان غلبنا موسی نتبعه، اگر موسی بر ما غلبه کند بوی ایمان آریم و او را پس رو باشیم، و قیل الضمیر فی تنازعوا لفرعون و قومه و السحرة جمیعا ای تشاوروا فی امر موسی و فیما یخافون من قبله.

«قَالُوا إِنَّ هَذَانَ لَسَاحِرَانِ» ابن کثیر و حفص، ان بتخفیف نون خوانند، هذان بالف یعنی ما هذان الّا ساحران کقوله: «إِنَّ نَظْنُكَ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ» ای ما نظنک الّا من الکاذبین.

ابو عمرو به تنها ان به تشدید نون خواند، هذین بیاء و اعراب درست و لغت عالیه این است اما خلاف مصحف است، ابو عمرو گفت اکتبه فی المصحف بالالف و اقرأه بالیاء.

و یروی انّ عثمان کان یقرأ من المصحف فلما انتهى الی هذا الموضع قال ائی لاری فیه لحننا و ستقومه العرب بالسنتها. فقرأ ابو عمرو هذین و قال انا من العرب و قد قومته.

باقی قراء انّ بتشدید خوانند هذان بالف و درین قولها است و یکی آنست که این لغت کنانه است و لغت بو الحرث بن کعب که تشبیه بهر سه حال بالف گویند، هذان اخواک، و رایت اخواک، و مررت باخواک. قال الشاعر:

فاطرق اطراق الشجاع و لو یری      مساغا لناباه الشجاع لصمما.

یرید لنابیه. و قال آخر:

کان صریف ناباه اذا ما      اصرهما ترنم اخطبان

اراد نابیه و اخطبین. و قال آخر:

تزوّد مّا بین اذناه ضربة      دعته الی هابی التراب عقیما

اراد اذنیه. و قال آخر:

انّ اباهما و اباهما      قد بلغا فی المجد غایتها

اراد غايتها. و اما اباهها فانه اجراه مجرى عصاها.

فقوله: «هذان» فى موضع النصب لانه اسم انّ و لساحران خبرها و حسن دخول اللام فيه لانه يدخل فى خبر انّ. قول ديگر آنست كه قومى نحويان گفتند كه كه اين بر اضمار امر و شأنست و التقدير انه هذان لساحران اى انّ الامر او الشأن هذان لساحران فاضمر الامر كما اضمر الشاعر فى قوله:  
انّ من لام فى بنى بنت حسّان      المّه و اعصه فى الخطوب.

اى انّ الامر فعليها يكون الامر اسم انّ و هذان لساحران مبتداء و خبرا و هما خبران و قد دخلت اللام هاهنا على خبر المتبداً و يضعف هذا الوجه من جهت دخول اللام فى خبر المتبداً و هو بعيد. قول سوم انّ بمعنى نعم باشد كما قيل شعر:

بكر العواذل فى الصباح يلمنى و الومهّه      يقن شيب قد علاك و قد كبرت فقلت انه.

اراد نعم، فيكون «هذان» على هذا مبتداء و «لساحران» خبره، و هذا الوجه ايضا ضعيف من جهة دخول اللام فى خبر المتبداً و هو انما جاء فى الشعر. قال الشاعر:

خالى لانت و من جرير خاله      ينل العلا و يكرم الاخوالا

اى خالى انت. فزاد اللام. و قول چهارم آنست كه زجاج گفته كه در آن اضمار امرست چنان كه گفته آمد انا آنكه در آن اضمارى ديگرست، و هو انّ التقدير انّ هذان لهما ساحران، فاضمر الشأن كانه قال: انه هذان فحذف المضمر ثم اضمر المتبداً و هو هما فقال لهما ساحران فيكون اسم انّ مضمر و هو الامر او الشأن، و هذان مبتداً و لهما مبتداء ثان، و ساحران خبر المتبداً الثانى، و الجملة اعنى لهما، و ساحران خبر المتبداً الأوّل و هو هذان و الكلّ خبر انّ و اللام فى هذا التقدير داخله على المتبداً لا على الخبر، لكّنه لما حذف المتبداً الذى هو هما انتقل اللام الى خبره و هو ساحران.

قوله: «وَ يَذْهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثَلَى» اى باشرافكم و افاضلكم، يقال للرجل الفاضل هذا طريقة قومه اى هذا الذى ينبغى ان يجعله قومه قدوة يسلكوا طريقته، نظيرة قومه اى هذا الذى ينبغى ان ينظر اليه قومه و يتبعوه، و المثلى تأنيث الامثل و هو الاحسن الافضل و قيل الطريقة المثلى هى السمت الاحسن و الهدى المستقيم و بهذا المعنى فى الاية اضمار، يعنى و يذهبها باهل طريقتم المثلى كقوله: «وَ سَأَلُ الْقَرْيَةَ» اى اهل القرية. و قيل معناه و يذهبها بدينكم الاجود و الا قوم. قال قتادة طريقتم المثلى يومئذ بنو اسرائيل كانوا اكثر القوم عدداً و اموالاً، فقال عدوّ الله يريدان ان يذهبها بهم لانفسهم. گفته اند اين آيت تفسير نجوى است، يعنى كه فرعون و قوم او همه با هم شدند و با يكديگر راز كردند گفتند اين موسى و هارون دو جادواند ميخواهند كه بسحر خویش

ابطال دین شما کنند، و عادت و سیرت پسندیده شما بردارند و بر اشراف و خیار شما مستولی گردند، شما نیز در کید و سحر خویش بکوشید و بجهد و طاقت خویش آنچه ایشان آورده‌اند باطل کنید. اینست که گفت: «فَأَجْمَعُوا كَيْدَكُمْ». قرأ ابو عمرو وحده فاجمعوا بوصل الالف و فتح الميم، امر من جمع بجمع، ای لا تدعوا شیئا من کیدکم الا جنتم به، بدلیل قوله: «فَجَمَعَ كَيْدَهُ».

و قرأ الباقون فاجمعوا بقطع الالف و كسر الميم، فقد قيل معناه الجمع ايضا، تقول العرب اجمعت الشيء و جمعته، و الصّحیح انّ معناه العزم، و الاحکام یقال اجمعت الامر و ازمعته، و اجمعت علی الامر ازمعت علیه اذا عزمت علیه. ای اعز مواکلکم علی کیدکم مجتمعین له و لا تختلفوا فیختل امرکم. «ثُمَّ انْتُوا صَفًّا» ای مجمعا. و قيل: مصطفین ای مجتمعین لیكون انظم لامورکم و اشدّ لهیبتکم. قال ابو عبیده: الصّف المجمع، مثل مصلی اهل البلد یجتمعون فیہ فی الاعیاد، و المعنی ثم انتوا المكان الموعود. «وَ قَدْ اَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنْ اسْتَعْلَى» ای نال البغیة و فاز من غلب.

«قَالُوا يَا مُوسَى إِمَّا أَنْ نُلْقِيَ» ای امّا ان تبدأ فتطرح ما معك من العصا و امّا ان نبدا فنطرح ما معنا، جادوان همه بهم آمدند در آن مجمع صفها برکشیدند و گفتند ای موسی تو پیشتر عصا بیفکنی یا ما پیشتر بیفکنیم آنچه داریم، موسی را مخیر کردند از بهر آنکه بخود مستطهر بودند که بر وی غلبه کنند و موسی ابتدا بایشان داد که واثق بود بالله که کید و سحر ایشان باطل کند. اگر کسی گوید که القاء ایشان کفر بود موسی چرا فرمود و چرا گفت القوا؟ جواب آن است که موسی بر سبیل تقریع و تهدید گفت، چنان که: «اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ». یا معنی آن است که: ان کنتم محقین كما تزعموا فالقوا ما انتم ملقون.

قوله: «فَإِذَا حِبَالُهُمْ» اینجا مضموری است یعنی فالقوا فاذا حبالهم، جای دیگر گفت: «الْقُوا فَإِذَا حِبَالُهُمْ وَ عَصِيَّتُهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ». التخائيل التصاویر من خال یخال اذا ظنّ، یقال خلت مخیلة، و المخیلة ما تخاله شیئا و لا تتبیئه و منه سمی الخیال، و خیال الشيء ما یتصور فی النفس علی مثاله و لیس به فی الحقیقة، و المعنی یری من سحرهم «أَنَّهَا تَسْعَى» ای تمشی سریعا آن چوبها و رسنها بزببق بیالوده در آن وادی بیفکندند و زببق چون حرارت آفتاب بآن رسید در جنبش آمد، بموسی چنان نمودند از جادویی ایشان که همه ماراند بسر یکدیگر در میشوند و بموسی نهیب میدارند.

قرأ ابن عامر و الروح عن يعقوب تخيل بالتاء. ردا الى الحبال و العصي، و قرأ الآخرون يخيل بالياء، ردا الى الكيد و السحر.

قوله: «فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةَ مُوسَى» ای اضمر فی نفسه مخافة موسى در دل خویش از سحر ایشان ترسی و بیمی یافت بطبع بشری امّا نهان داشت و آشکارا نکرد، و مردم که چیزی صعب سهمگین ببند و پیش از آن ندیده باشد ناچار بطبع بشری از آن بترسد. و گفته‌اند موسی دانست که فعل ایشان باطل است و آن را حقیقتی نیست و از آن ترسید، بلی ترس وی از آن بود که فعل ایشان مردم را بفتنه افکند و کار موسی بشك افتد و ائباع وی نکنند. و گفته‌اند سبب خوف وی تأخیر وحی بود بالقاء عصا، چون وحی دیرتر می‌آمد

موسی ترسید که اگر بر ایشان غلبه نکند.

تا ربّ العزّة او را گفت: «لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى» ای القاهر الغالب.

قوله: «وَأَلْقَ مَا فِي يَمِينِكَ» یعنی العصا. قیل هذا قول جبرئیل لموسی عن الله عزّ و جلّ و هی علی یمینه فی تلك الساعة. «تَلَقَّفُ» ای تبلع ما صنعوا من السحر. قرأ ابن عامر تَلَقَّفَ بفتح اللّام و تشدید القاف و رفع الفاء علی معنی الحال یعنی متلقّفة. «مَا صَنَعُوا» و ائما ائت ما فی یمینه حملا علی المعنی ائه كان عصا و العصا مؤنثة. و قرأ الباقون بجزم الفاء و كلهم شدّد القاف انا حفصا فائه روى عن عاصم تَلَقَّفَ بسكون اللّام و تخفیف القاف و وجه سكون اللّام انّ الفعل من لَقَفْت الشيء علی فعلت بكسر العین بمعنی تَلَقَّفْتَه، و شدّد التاء ابن كثير و خَفَّفَهَا الباقون و جزم الفاء من اجل ائه جواب الامر و هو قوله تعالى: «وَأَلْقَ» و ما كان جوابا للامر كان مجزوما، لانه علی تقدیر جواب الشرط كانه قال و الق ما فی یمینك فائك ان تلقه تلقف.

قوله: «إِنَّمَا صَنَعُوا» یکتب ائما موصولا ائباعا لخط المصحف، و الاصل فيه الفصل و ما فی موضع النصب، لانه اسم انّ و خبرها كید ساحر، ای حيلة السّاحر. قرأ حمزة و الكسائی، كید سحر بكسر السّین بلا الف، و قرأ الباقون كید ساحر، و هذا هو الظاهر لانّ اضافة الكید الى الفاعل اولی من اضافته الى الفعل و ان كان ذلك لا یمتنع فی العربیة. «وَلَا يُفْلِحُ السّاحِرُ حَيْثُ أَتَى» ای حیث كان، و این كان یقتل حیث یوجد.

قال النبی (ص): اذا رأیتم السّاحر فاقتلوه ثمّ قرأ: «وَلَا يُفْلِحُ السّاحِرُ حَيْثُ أَتَى»

و الى هذا ذهب عائشة و جماعة عظيمة من الأئمة انّ السّاحر یقتل حیث یوجد. و اما الشافعی فیقول: یقتل السّاحر اذا تبین منه القتل بسحره.

گفته اند سحر سه قسم است: يك قسم از آن سبكدستی است چنان كه مشعبدان كنند آن نه كفر است. دیگر قسم دانستن خاصیت چیزهاست تا كارهای عجب كند چنان كه سنگ مغناطیس بدست دارند تا آهن بخود كشد، و طلق در خویشتن مانند تا ایشان را زیان ندارد چون در آتش شوند، این نیز نه كفر است. سدیگر دیو پرستیدن است چنان كه ثنائی كه خدای را سزد دیو را كنند تا دیو بمراد ایشان كارها كند، این يك قسم كفر است. و قیل: «لَا يُفْلِحُ السّاحِرُ حَيْثُ أَتَى» ای لا ینال الظفر لانه باطل. چون وحی آمد كه عصا بیفكن موسی عصا بیفكند، اندك اندك بزرگ میشد تا همه وادی از آن پر شد و شكم وی چنان شد كه همه در آن گنجد، آن گه دهن باز كرد يك لب بر زمین نهاده و آن دیگر برداشته و آن چوبها و رسنها همه بیكبار فروبرد آن گه قصد قبه فرعون كرد، فرعون بفریاد آمد موسی دست فراز كرد و بر گرفت عصا شد چنان كه بود. سحره چون آن بدیدند، گفتند ای قوم این نه فعل بشری است، كه این صنع الهی است ساخته آسمانی است كه اگر سحر بودی با غلبه وی آلات سحر ما بماندی كه جادوان غلبه كنند بر یكدیگر و آلات سحر ایشان بر جای بماند، اینجا نماند از آنكه صنع الهی است و دلیل صدق نبوت موسی (ع) و هارون.

آن گه همه بسجود در افتادند و آواز بر آوردند: «أَمَّا رَبِّ هَارُونَ وَ مُوسَى» قدّم هارون لرؤس الآی و لأنّ الواو لا یوجب الترتیب و قیل قدّم هارون علی موسی کی لا بتوهم متوهم أنّهم آمنوا بفرعون فائه هو الذی



ربّی موسیٰ فی حال صغره. و عن ابن عباس اّنه قال: سبحان الله اصبح السحرة کفرة و امسوا شهداء بررة «قال آمنتم له» ای لموسیٰ یقال آمنت له و آمنت به. و قيل اللام يتضمّن معنى الاتباع و التصديق و الباء يتضمّن التصديق دون الاتباع. «قَبْلَ أَنْ أَدْنَى لَكُمْ» قبل ان امرکم به. «إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمْ» ای انّ موسیٰ امامکم و انتم اشیاعه و اتباعه ما عجزتم عن معارضته و لکنکم ترکتم معارضته احتشاما له و احتراماً و قيل توأطأتم علی ما فعلتم لتصرفوا وجوه الناس الیکم، و لتصیر الرّئاسة لکم «فَلَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَ أَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلافٍ» الید الیمنی و الرجل الیسری. و قيل من خلاف یعنی من اجل خلاف ظهر منکم. «وَ لَأَصْلَبَنَّكُمْ فِي جُدُوعِ النَّخْلِ» ای لاجعلنکم علی الخشب حتی تموتوا علیها جوعاً و عطشاً. و قيل التصليب ان هو یتربک المصلوب علی الخشب الی ان یسبل منه الصّليب و هو الودک. و فرعون اول من صلب. و فی هاهنا بمعنی علی، لانّ المصلوب اذا علی الخشب صار الخشب طرفاً له و مستقرّاً، و لانّ حروف الجر ینوب بعضها عن بعض. «وَ لَنَتَعْلَمَنَّ أَیْنَا أَشَدُّ عَذَابًا وَ أَبْقَى» انا؟ ام ربّ موسیٰ؟ الذی آمنتیم به خوفاً من عذابه. ابقی ای ادوم.

«قالوا» یعنی السحرة، «لَنْ نُؤْتِرَكَ» ای لن نختار دینک «علی ما جاءنا مِنَ الْبِیِّنَاتِ» الیقین و العلم. «وَ الَّذِي فَطَرَنَا» ای و لا نختارک علی الذی خلقنا، فیکون معطوفاً علی ما، و قيل هو قسم، ای اقساموا بالله انهم لا یؤثرونه.

گفته‌اند: بیّنات آنست که چون ایشان را بسجود افکندند حجابها از پیش دیده ایشان برداشتند تا بهشت و دوزخ بدیدند، و آنچه ربّ العزّة مؤمنانرا ساخته در بهشت بایشان نمودند، و منازل و درجات خویش بدیدند، آن گه گفتند: «لَنْ نُؤْتِرَكَ عَلٰی مَا جَاءَنَا مِنَ الْبِیِّنَاتِ» ترا و دین ترا بر نگزینیم برین منازل و درجات که بما نمودند، و سوگند برین یاد کردند، که بآن خدای که ما را آفرید که بر نگزینیم «فَأَقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ»، تو هر چه خواهی کن، فاصنع ما انت صانع. گفته‌اند که زن فرعون پرسید که دست کرا بود و غلبه که کرد؟ گفتند موسیٰ، وی گفت: «آمنت برب موسیٰ و هارون». فرعون بفرمود که او را بخوابانید و سنگی عظیم بسر وی فرو گذارید، اگر از دین موسیٰ باز نگردد، ربّ العزّة فرمود تا حجابها از پیش دیده وی برداشتند و جای خویش در بهشت بدید، و هم چنان بر ایمان خویش برفت و از دین حق باز نگشت. چون خواستند که سنگ بسر وی فرو گذارند، ربّ العزّة روح از کالبد وی بستند تا سنگ بر جسد بی‌روح آمد و در وی اثر نکرد، قوله: «إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا» ای امرک و سلطانتک فی الدّنیاء و سیزول عن قریب.

«إِنَّا آمَنَّا بِرَبِّنَا لِيَغْفِرَ لَنَا خَطَايَانَا» ای ذنوبنا و شرکنا، «مَا أَكْرَهْتْنَا عَلَيْهِ مِنَ السَّحْرِ» الاکراه تحمیل ما لا یطاق، و الاستکراه التحامل فی الامر، و تعسف التأویل یسمی استکراها. و یجوز ان یکونوا فیما مضی کارهین للسّحر لما ذخر لهم من الهدی. مقاتل گفت سحره هفتاد و دو مرد بودند دو از قبط، هفتاد از بنی اسرائیل، فرعون آن هفتاد مرد را باکراه بر تعلّم سحر داشته بود. و گفته‌اند، سحره فرعون را گفتند که موسیٰ را خفته بما نمای تا در کار وی تأمل کنیم، موسیٰ را خفته دیدند و عصای وی او را پاسبانی می‌کرد، ایشان گفتند این نه سحر است که ساحر چون بخسبد سحر وی باطل شود، و ما طاقت وی نداریم و معارضت

وی نکنیم، فرعون باکراه ایشان را بر عمل سحر داشت، اینست که گفت: «وَمَا أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ السِّحْرِ وَاللَّهُ خَيْرٌ وَأَبْقَى» ای خیرا لهیة و ابقی عذابا، جوابا لقوله: «أَيْنَا أَشَدُّ عَذَابًا وَأَبْقَى».

### النوبة الثالثة

قوله: «مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ»، بدان که آدمی دو چیزست: جانست و تن جان از نورست و نور علوی، تن از خاک و خاک سفلی، جان خواست که بر شود که علوی بود، تن خواست که فرورود که سفلی بود، ملک تعالی و تقدس بکمال قدرت خویش هر دو را بند یکدیگر ساخت، جان بند تن شد و تن بند جان، هر دو در بند.

جان و تن با یکدیگر قرار گرفتند تا روز مرگ که عمر بنده بسر آید و اجل در رسد این بند گشاده گردد، چنان که مرغ از قفس بیرون آید جان از تن بر آید، سوی هوا شود، باشیان خویش، تن راه زمین گیرد. تا شود با مرکز خویش، جان را در قنديل نور نهند و از درخت طوبی بیاویزند، تن را در کفن پیچند و بخاک سپارند، اینست که رب العالمین گفت: «مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ» روزی چند بر آید جان بنظاره تن آید. حال تن دیگرگون ببند بنالد، گوید ای چشم عبرت بین! ای دیده نرگسین! آن دیدن تو کو؟ ای زبان حکمت گوی! آن گفتار شیرین تو کو؟ ای روی پرنگار زیبا! آن زیب و جمالت کو؟ ای بیامده از خاک و داشته بر خاک و روزی یافته از خاک و باز گردانیده بخاک و نیست گشته بخاک! شعر:

أليس من التراب ابا تراب      خلقنا و المصير الى التراب  
فما معنى التأسف ان دفنا      ترابا فى التراب ابا تراب

چنانستی که ملک میگوید جلّ جلاله: يك بار خاک را سبب هستی کنم، يك بار سبب نیستی، تا عالمیان بدانند که قادر بر کمال منم، و هر بوده راهست کننده منم.

ای جوانمرد اگر زانکه ترا در گورستان گذری باشد، نگر تا بچشم عبرت نگری در آن لشکرگاه، که آن نه خاکست که تو می بینی، آن تن عزیزانست، گوشت و پوست جوانانست، قد و بالای بنار پروردگانست، موی و محاسن پیرانست، شعر:

بلىنا و ما تبلى النجوم الطوالع      و تبلى الجبال بعدنا و المصانع

ثابت بنانی گفت: که بگورستان بیرون آمدم بقصد زیارت، گوینده ای آواز داد که: یا ثابت! لا یغرتک صموت اهلها فکم من نفس مغمومة فیها.

مجاهد گفت: چون بنده را در خاک نهند، خاک با وی بسخن آید، گوید: انا بیت الدود و بیت الوحده و بیت الغربة و بیت الظلمة هذا ما اعددت لك فما ذا اعددت لی؟ اگر بنده در دنیا ذاکر بوده باشد رب العزة گوید: ملانکتی غریب قد نأى عنه الاهلون، وحید قد جفاه الاقربون، قد كان فى الدنيا لی ذاکرا. ای بنده بیچاره

درمانده! ای لشکر امیدت راه هزیمت گرفته! ای رخت عمرت تاراج شده! ای اسباب و کارت معطل مانده! ای در سكرات مرگ جانت بلب رسیده! ای زبان گویایت خاموش شده! ای دل دانایت از فزع ساعت خون گشته! همه رفتند و ما ماندیم، همه برگشتند و ما بر وفائیم، همه بگذاشتند و ما برداشتیم. عبدی تركوك و عزتی و جلالی لأنشرن عليك رحمتی.

«مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ» آدمی هم قوالب است، هم ودایع، اجساد قوالبست، و ارواح ودایع، فالقوالب نسبتها التربة، و الودایع صفتها القربة فالقوالب یرببها بافضاله، و الودایع یرببها بكشف جلاله و لطف جماله، فالقوالب الیوم اعتكاف علی بساط عبادته، و للودایع ائصاف بدوام معرفته. عمل قوالب روزه و نمازست، تحفه ودایع راز و نازست، قوالب را گفت: «فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ»، ودایع را گفت: «وَ إِلَى رَبِّكَ فَارْغَبْ» نواخت قوالب در نسیه نهاد که میگوید عز جلاله: «وَ أَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ»، ودایع جز به نقد وقت تن در نداد، تا گفت جل جلاله: «انا جلیس من ذکرنی، انا عند ظنّ عبدی بی و هو معکم اینما کنتم».

در عهد ازل با قوالب قادروار گفت: من خدایم، با ودایع دوستوار گفت: من دوستم آن اظهار ربوبیت و قدرت است، و این اظهار مهر و محبت، با قوالب گفت شما آن منید، با ودایع گفت من آن شمام.

قوله: «أریناه آیاتنا کُلها» فرعون را آیات قدرت و عجایب فطرت بظاهر وی نمودیم، اما دیده سرّ وی از دیدن حقایق آن بدوختیم تا بما راه نبرد، و گرد در ما نگردد، که او شایسته بارگاه ما و سزای حضرت ما نیست، ما آن کنیم که خود خواهیم، آنچه مراد مشیت ماست می دانیم، و برضا و سخط کس ننگریم، هر کرا خواهیم، بهر چه خواهیم قهر کنیم، و کس را باسرار الهیت خویش راه ندهیم. فرمان آمد که ای خلیل تو نمرود را دعوت کن! ای موسی تو فرعون را دعوت کن! ای محمد (ص) تو صناید قریش را دعوت کن! شما همی خوانید و آیات معجزات می نمائید، من آن را هدایت دهم که خود خواهم، ای نمرود لعین! ای مردود شقی که دعوی خدایی میکنی، اینک پشهای فرستادم تا سزای تو در کنار تو نهد. ای فرعون طاغی باغی خویشتن بین! که نعره «أنا ربُّکُمُ الأعلى» می زنی! اینک پاره ای چوب از حضرت خود بدست موسی فرستادیم، تا قدر تو پیش تو نهد، ای صناید قریش! و ای سروران کفر! که قصد حبیب ما کرده اید و او را از وطن خود بتاخته اید و باندیشه هلاک او از پی وی آمده اید، و دوست ما با صدیق در آن غار غیرت رفته، ما عنکبوت ضعیف را از غیب بشحنگی وی فرستادیم، تا دست دعاوی شما را فروبندد و سیاست قهر ربّانی بر سر شما براند، آری در راه ما گاه عنکبوتی مبارزی کند، گاه پشهای سپاه سالاری کند، گاه عصائی در صحرائی اژدهایی کند، گاه آبی فرمان برداری کند، گاه آتشی مونسی کند، گاه درختی سبز مشعله داری کند، موسی فرعون را دعوت کرد، عساوید بیضا در وی اثر نکرد، که ناخواسته و نابایسته بود، باز سحره فرعون مست جادویی گشته و بعزت فرعون سوگند یاد کرده بامداد همی گفتند: بعزت فرعون «إِنَّا لَنَحْنُ الْغَالِبُونَ» و نماز دیگر می گفتند: «إِنَّا أَمَّا بَرَبْنَا». و گفته اند سحره فرعون با آنکه در عین کفر بودند، با خبث

جنابت نیز بودند، زیرا که سحر جایگیر نیفتد تا ساحر جنب نبود، اما چون باد دولت از مهب لطف و کرامت بوزید نه سحر گذاشت نه ساحری، نه کفر ماند نه کافری، بامداد در جنابت کفر و انکار، شبانگاه بر جنیبت ایمان و استغفار.

قوله: «إِنَّا آمَنَّا بِرَبِّنَا لِيَغْفِرَ لَنَا خَطَايَانَا» اهمّ الاشياء على من عرفه مغفرتة له خطاياها، هذا آدم لما استكشف عن حاله و حلّ به ما حلّ قال: «رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ» و هذا نوح (ع) بعد مقاساته طول البلاء قال: «وَإِنَّا نَتُوبُ لِي وَتَرْحَمْنِي أَكُنْ مِنَ الْخَاسِرِينَ». و هذا موسى (ع) قال: «رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي» و قال لنبينا (ص): «وَاسْتَغْفِرْ لِدُنْيِكَ»، و قال صلى الله عليه و سلم: انه ليغان على قلبى و استغفر الله فى اليوم سبعين مرّة و منّ عليه بقوله: «لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ».

#### ٤ النوبة الاولى

قوله تعالى: «إِنَّهُ مَنْ يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِمًا» هر که بخداوند خویش آید و کافر آید، «فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ» او را دوزخست، «لَا يَمُوتُ فِيهَا» نمیرد در آن دوزخ «وَلَا يَحْيَى» (٧٤) و نه زندگانی خوش زید. «وَمَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِنًا» و هر که بالله تعالى آید و گرویده آید «فَقَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ» نیکيها کرده، «فَأُولَئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَى» (٧٥) ایشان راست او راز های بلند «جَنَّاتٍ عَدْنٍ» بهشتهای همیشی، «تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» می رود زیر آن جویها، «خَالِدِينَ فِيهَا» جاویدان در آن، «وَوَ ذَلِكَ جَزَاءُ مَنْ تَزَكَّى» (٧٦) و آنست پاداش آن کس که پاک آمد. «وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَىٰ مُوسَىٰ» پیغام دادیم بموسى، «أَنْ أَسْرُ بَعْبَادِي» که بشب بر، رهیگان مرا «فَاضْرِبْ لَهُمْ طَرِيقًا فِي الْبَحْرِ» ایشان را راهی زن در دریا «بِيبَسًا» خشک، «لَا تَخَافُ دَرَكًا». نترسی از در رسیدن «وَلَا تَخْشَى» (٧٧) و نه بیم داری. «فَأَتَّبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِ» فرعون ایشان را جست با سپاه خویش، «فَعَشِيَهُمْ مِنَ اللَّيْلِ مَا عَاشِيَهُمْ» (٧٨) در بر ایشان آمد از دریا آنچه آمد.

«وَأَضَلَّ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ» و فرعون قوم خود را در آب برد، «وَمَا هَدَىٰ» (٧٩) و بیرون نیاورد. «يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ» ای فرزندان یعقوب! «قَدْ أَنجَيْنَاكُمْ مِنْ عَدُوِّكُمْ»، رهانیدیم شما را از دشمن، «وَوَاعَدْنَاكُمْ» و شما را وعده دادیم، «جَانِبَ الطُّورِ الْأَيْمَنِ»، بآن سوی کوه طور. «وَوَنَزَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَ السَّلْوى» (٨٠) و فرو فرستادیم بر شما، ترنجبین و مرغ سلوى.

«كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ»، میخورید ازین پاکها که شما را روزی دادیم، «وَلَا تَطْغَوْا فِيهِ» در آنچه دادیم شما را از نعمت نآزرم و نافرمان و ناپاک مباشید، «فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي» که بر شما گشاده گردد خشم من «وَمَنْ يَحِلِّ عَلَيْهِ غَضَبِي» و هر که برو گشاده گردد خشم من، «فَقَدْ هَوَىٰ» (٨١) فرو شد او.

«وَأِنِّي لَعَفَّارٌ» من آمرزگارم، «لِمَنْ تَابَ»، آن کس را که باز گردد، «وَأَمَّنَّ»، و بگردد، «وَوَعَمِلَ

صالحاً». و کردار نیک کند، «ثُمَّ اهْتَدَى» (۸۲)، آن گه براه راست رود.

«وَمَا أَعْجَلَكَ عَنْ قَوْمِكَ يَا مُوسَى» (۸۳). چه شتابانید ترا از قوم تو ای موسی؟

«قَالَ هُمْ أَوْلَاءُ عَلَى أَثَرِي» گفت ایشان اینک اند در پی من، «وَوَعَجِلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ» و من بتو شتابیدم

خداوند من، «لِتَرْضَى» (۸۴) تا بیسندی و خشنود باشی.

«قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ» گفت بیازمودیم قوم ترا، «مِنْ بَعْدِكَ» از پس تو، «وَأَضَلَّهُمُ

السَّامِرِيُّ» (۸۵) و بی راه کرد سامری ایشان را.

«فَرَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ» بازگشت موسی بقوم خویش «غَضَبَانَ أَسِيفًا» خشمگین و غمگین. «قَالَ يَا

قَوْمُ» گفت ای قوم! «أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعَدًّا حَسَنًا» نه وعده داد شما را خداوند شما وعده نیکو؟ «أَفَطَالَ

عَلَيْكُمْ الْعَهْدُ» دراز گشت بر شما درنگ آن وعده «أَمْ أَرَدْتُمْ أَنْ يَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّكُمْ» یا خود خواستید

که بر شما فرود آید خشمی از خداوند شما؟ «فَأَخْلَفْتُمْ مَوْعِدِي» (۸۶)، که خلاف کردید وعده من؟

«قَالُوا مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ بِمَلَكِنَا» گفتند خلاف نکردیم وعده تو بتوان خویش، «وَوَلَكِنَّا حُمُلْنَا أَوْزَارًا» لکن

ما باری داشتیم «مِنْ زِينَةِ الْقَوْمِ» لختی بار از آرایش قوم، «فَقَدَفْنَاهَا» در آتش انداختیم آن را، «فَكَذَلِكَ أَلْفَى

السَّامِرِيُّ» (۸۷) همچنین سامری در افکند،

«فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلًا»، و ایشان را از آن گوساله‌ای بیرون آورد، «جَسَدًا لَهُ خُورٌ» کالبدی آن را بانگی

گاو، «فَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَى» گفتند این خدای شماست و خدای موسی، «فَنَسِيَّ» (۸۸) و ندانست.

«أَفَلَا يَرَوْنَ» نمی‌بینند؟ «أَلَا يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ قَوْلًا» که هیچ سخن ایشان پاسخ نکند، «وَلَا يَمْلِكُ لَهُمْ ضَرًّا وَ

لَا نَفْعًا» (۸۹) و ایشان را نه گزند تواند و نه سود رساند.

«وَلَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَارُونُ» و گفته بود ایشان را هارون «مِنْ قَبْلُ» پیش، «يَا قَوْمِ إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ» ای قوم این

آنست که شما را باین بیازمودند، «وَأِنْ رَبُّكُمْ الرَّحْمَنُ» و خداوند شما رحمن است «فَاتَّبِعُونِي وَأَطِيعُوا

أَمْرِي» (۹۰) بر پی من روید و فرمان من برید.

«قَالُوا لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْهِ عَاكِفِينَ» گفتند بنشویم و برین نشسته می‌باشیم. «حَتَّى يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَى» (۹۱) تا

آن گه که موسی بما باز آید.

«قَالَ يَا هَارُونُ» گفت ای هارون، «مَا مَنَعَكَ» چه بازداشت ترا؟ «إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا» (۹۲) چون دیدی

که ایشان بی‌راه می‌شوند.

«أَلَا تَتَّبِعُنَّ» که بر پی من رفتی و ایشان را باز نزدی؟ «أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي» (۹۳) سر کشیدی از فرمان

من؟ «لَا يَا بَنَ أُمَّ» گفت ای پسر مادر من، «تَأْخُذُ بِلِحْيَتِي وَ لَا بِرَأْسِي» مگیر ریش من و سر من، «يَا

حَسْبَيْتُ أَنْ تَقُولَ» من ترسیدم تو گویی، «قَتَّ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ» دو گروه کردی بنی اسرائیل را، «لَمْ تَرْقُبْ

قَوْلِي» (۹۴) و در سخن من نگه نکردی.

«قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ» (۹۵) آن گه «موسى (ع) گفت ای سامری این چیست که کردی؟ قال

بَصُرْتُ يَمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ»، گفت آن بدیدم و بدانستم که شما ندیدید «فَقَبَضْتُ قَبْضَةً» مشتی گرفتم از خاک، «مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ» از پی جبرئیل، «فَنَبَذْتُهَا»، آن را در افکندم، «وَ كَذَلِكَ سَوَّلْتُ لِي نَفْسِي» (۹۶) چنان بر آراست مرا تن من.

«قَالَ فَادْهَبْ»، گفت که برو «فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ» ترا تا زنده باشی ان است از مردم دور باشی «وَ إِنْ لَكَ مَوْعِدًا لَنْ نُخْلِفَهُ»، و ترا وعده گاهی که آن با تو خلاف نکنند «وَ انظُرْ إِلَى إِلْهِكَ الَّذِي ظَلَمْتَ عَلَيْهِ عَاقِبًا»، و درین خدای خود که باو باز نشستی می‌نگر، «لَنُحَرِّقَنَّهُ»، بسوزیم آن را، «ثُمَّ لَنُنسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا» (۹۷)، آن گه آن را در دریا پراکنیم پراکندنی.

«إِنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» خداوند شما الله تعالی است، آن خدا که نیست خدا جز او، «وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا» (۹۸) رسیده بهمه چیز دانش او.

«كَذَلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ» همچنین میخوانیم بر تو، «مِنْ أَنْبَاءِ مَا قَدْ سَبَقَ» از خبر های آنچه گذشته است، «وَ قَدْ آتَيْنَاكَ مِنْ لَدُنَّا ذِكْرًا» (۹۹) دادیم ترا از نزدیک خویش یادی.

«مَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ»، هر که روی گرداند از آن «فَإِنَّهُ يَحْمِلُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وِزْرًا» (۱۰۰) او بردارد روز رستاخیز باری بد.

«خَالِدِينَ فِيهِ» جاوید در آن بار بد باشد. «وَ سَاءَ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حِمْلًا» (۱۰۱) و آن روز رستاخیز ایشان را بد باری.

### النوبة الثانية

قوله: «إِنَّهُ مَنْ يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِمًا» یعنی کافرا. می‌گوید، روز رستاخیز که بندگان بر الله تعالی رسند هر که کافر بدو رسد و چون باو آید کافر آید. یعنی در دنیا بر کفر میرد، «فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ» جزاء وی دوزخست. این هاء کنایتست از مجرم و اگر با «رَبَّهُ» شود روا باشد کنایت از الله بود یعنی که خدای تعالی را دوزخست که مجرم را بدان عذاب کند. «لَا يَمُوتُ فِيهَا وَ لَا يَحْيَى» ای لا يموت المجرم فيها فيستريح و لا يحيى حياة يلدّها. جانهاشان بحنجره رسیده، نه بر آید تا برهد، نه بمقرّ خود بود تا خوش زید، این عذاب کافران و مشرکانست در دوزخ، که جاوید در دوزخ باشند. امّا عاصیان اهل توحید که بمعصیت در دوزخ شوند و جاوید در دوزخ نباشند، عذاب ایشان نه چون عذاب کافران باشد، بلکه الله تعالی ایشان را در آتش بمیراند، تا از عذاب بی‌خبر باشند، تا ربّ العزة شفیع انگیزد و ایشان را بنهر الحیوان زنده گرداند.

و باین معنی خبر مصطفی (ص) است، روی ابو سعید الخدری، انّ رسول الله (ص) خطب الناس فاتی علی هذه الآية «إِنَّهُ مَنْ يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِمًا فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَ لَا يَحْيَى» فقال صلى الله عليه و سلم: امّا اهلها، الذين هم اهلها، فانهم لا يموتون فيها و لا يحيون، و امّا الذين ليسوا باهلها فانّ النار تميتهم اماتة، ثم يقوم الشفعاء فيشفعون لهم فيجعلون ضبائر فيوتى بهم نهر، يقال له نهر الحياة او الحیوان فينبتون كما ينبت الغناء في جميل السيل». و فی روایة امّا ناس يريد الله بهم الرحمة و فی روایة و لكن اناس تصيبهم النار

بذنوبهم فیمیتهم الله اماته، حتى اذا صاروا فحما اذن، فى الشفاعة فجيء بهم ضبائر ضبائر فبثوا على انهار الجنة: فيقال لاهل الجنة افيضوا عليهم. قال: فينبتون كما تنبت الحبة البذر يسقط من الشجر فتصيبه السيول فينبت.

فان قيل كيف الجمع بين هذا الحديث و بين قوله عزّ و جلّ: «لا يدؤفون فيها الموت انا الموتة الاولى»؟

فيقال ذلك فى اهل الجنة ممن لم تمسه النار انا تحلة القسم، لا فيمن تمسه النار ببعض عذابها.

«وَمَنْ يَأْتِهِ» بكسر الهاء غير مشبعة قرأها ابو جعفر و قالون، و قرأ الباقرن يأتى مشبعة «مؤمنا» يعنى مات على الايمان، «قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ» قد أدى الفرائض «فَأَوْلِيكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَى» اى الرفيعة فى الجنة. و العلى جمع العليا، و العليا تأنيث الاعلى.

«جَنَّاتٌ عَدْنٌ» اى جنات اقامة «تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» اى من تحت اشجارها و قصورها الانهار، «خَالِدِينَ فِيهَا وَ ذَلِكَ جَزَاءُ مَنْ تَزَكَّى» اى تطهر من الكفر و المعاصى و قيل تزكى اى اعطى زكاة نفسه و قال لا اله الا الله.

روى ابو سعيد الخدرى قال: قال رسول الله (ص): «ان اهل الدرجات العلى ليربهم من تحتهم كما ترون الكوكب الدرّى فى افق من آفاق السماء، و ان ابا بكر و عمر منهم و انعم».

قال عطية انما اخصبا. و عن ابن محيريز يرفعه قال: ما بين الدرجة الى الدرجة جرى الفرس المضمّر ستين سنة. قال الضحاك: الجنة درجات، بعضها فوق بعض، هكذا فيرى الاعلى فضيلته على من اسفل منه، و لا يرى الاسفل احدا فضل عليه.

قوله: «وَ لَقَدْ أَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي» قرأ ابن كثير و نافع، ان اسر بوصل الالف من اسر و كسر النون من ان. و قرأ الباقرن ان اسر بقطع الالف و الوجه ان سرى و اسرى لغتان.

چون روزگار فرعون بسر آمد و طغيان وى بغايت رسيد، رب العزة خواست كه او را هلاك كند، بموسى وحى آمد، «أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي» اى سربهم ليلا من ارض مصر. بندگان مرا بشب بيرون بر از زمين مصر، ايشان در ايستادند و پيرايهها و جامهها و مركوبها از قبطيان بعاريت خواستند، گفتند ان لنا يوم عيد نريد الخروج اليه: ما را روز عيديست در مقامى معلوم، مى خواهيم كه آنجا رويم، آن پيرايهها بعاريت ستند چون شب در آمد راه گم كردند و تا تابوت يوسف (ع) با خود برنداشتند راه بر ايشان گشاده نگشت، بامداد فرعون را از رفتن بنى اسرائيل خبر كردند، تا با لشكر و قوم خویش بر نشست و از پى ايشان برفت. گفته اند بيرون از ميمنه و ميسره و قلب و مقدمه لشكر وى دو هزار هزار بود، و پنج هزار ديگر، فرعون با اين لشكر عظيم از پى ايشان برفتند چون نزديك رسيدند بنى اسرائيل آثار غبار ايشان ديدند، گفتند: يا موسى انا لمدركون، موسى (ع) گفت: «كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ» گفتند يا موسى اين نمضى؟ البحر امامنا و فرعون خلفنا دريا از پيش و دشمن از پس كجا رويم چكنيم؟ فرمان آمد از جبار كائنات بموسى كه: «فَأَضْرِبْ لَهُمْ طَرِيقاً فِي الْبَحْرِ يَبَساً» اى اجعل لهم طريقا فى البحر بالضرب بالعصا يابساً ليس فيه ماء و لا طين، «لا

تَخَافُ» دركا من فرعون خلفك، «وَلَا تَخْشَى» غرقا من البحر امامك. قرأ حمزة «لا تخف» بالجزم على جواب الامر و هو قوله: «فَأَضْرِبْ» و التقدير «فَأَضْرِبْ لَهُمْ طَرِيقًا» فانك ان تضرب لا تخف. قرأ الباقر لا تخاف بالالف مرفوعة على انه حال من الفاعل تقديره، اضرب لهم طريقا غير خائف و لا خاش، و يجوز ان يكون مقطوعا من الاول، بتقدير و انت لا تخاف و لا تخشى. و اختار ابو عبيده هذه القراءة لقوله: «وَلَا تَخْشَى» رفعا.

«فَأَنْبَعَهُمْ» يعنى نلحقهم «فِرْعَوْنُ يَجُنُودِهِ فَعَشِيَهُمْ» اى نالهم و اصابهم، «مِنَ الْيَمِّ» اى البحر، «مَا عَشِيَهُمْ». يعنى الماء، و قيل الغرق، و قيل «عَشِيَهُمْ» غرقهم، ذكره بلفظ «ما» تهويلا و تعظيما.  
«وَأَضَلَّ فِرْعَوْنُ» اى ادخل فرعون قومه البحر «وَمَا هَدَى» اى ما اخرجهم، يقال ضل اللبن فى الماء، يعنى خفى فيه و منه قوله: «وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى» يقال هديت العروس اذا جلوتها و اخرجتها من خدرها. و قيل «أَضَلَّ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ» عن الدين «وَمَا هَدَى» اى ما هداهم الى مرشدهم، و هو جواب لقول فرعون: «مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَى وَمَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ». فكذب الله تعالى و قال بل اضلهم و ما هداهم.  
و تمامى قصه غرق در سورة البقرة و سورة يونس مستوفى گفته ايم.

قوله: «يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ» قول اينجا مضمراست، ثم قلنا و اوحينا يا بنى اسرائيل و كانوا يومئذ الف الف ستمائة الف، مع كثرة ما كان يذبح فرعون من ذكور اولادهم دهر ا عظيما. قوله: «قَدْ أَنْجَيْنَاكُمْ مِنْ عَدُوِّكُمْ» قرأ حمزة و الكسائى، انجيتكم و واعدتكم ما رزقتكم بالتاء فيهن على التوحيد. و الوجه انه على اخبار الله تعالى عن نفسه بانه فعل بهم هذه الاشياء. و قرأ الآخرون انجيناكم و واعدناكم ما رزقناكم، بالنون و الالف فيهن على لفظ الجمع، و الوجه انه اخبار عن النفس ايضا على سبيل التعظيم و لم يختلفوا فى نزلنا لانه مكتوب بالالف و المعنى اذكر و انعمتى عليكم بائى قد انجيتكم من عدوكم و وعدت نبيكم ان يأتى الجانب الايمن من الطور لا كلمه و هذا شرف لكم، «وَوَزَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَ السَّلْوى» لطعامكم و ادامكم فى التيه «كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ» اى من حلال ما رزقناكم، «وَلَا تَطْعَمُوا فِيهِ» بتحريم الحلال و تحليل الحرام. و قيل معناه استعينوا به على طاعة الله لا نستعينوا به على معصيته، «فَيَحِلُّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي» قرأ الكسائى فيحل بضم الحاء و من يحلل بضم اللام الاولى، من قولهم حلّ بالمكان اذا نزل يحل بضم الحاء و يستعمل فى العذاب، فيقال حلّ به العذاب كما يستعمل فيه لفظ نزل، قال الله تعالى: «أَوْ تَحُلُّ قَرِيبًا مِنْ دَارِهِمْ» و اجرى الغضب مجرى العذاب ما كان يتبعه من العذاب فاستعمل فيه لفظ الحلول. و قرأ الآخرون فيحل: بكسر الحاء و من يحلل بكسر اللام الاولى، من قولهم حل الشيء اذا وجب يحل بالكسر قال ابو زيد: يقال حلّ عليه امر الله يحل بالكسر حلولا، و حل الدار يحلها بالضم حلولا، اذا نزلها و يقوى وجه الكسر اتفاقهم فى قوله: «أَنْ يَحِلَّ عَلَيْكُمْ» و فى قوله: «وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُقِيمٌ» على الكسر. «وَمَنْ يَحِلُّ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَى» اى هلك و صار الى الهاوية و هى قعر جهنم.

قوله: «وَإِنِّي لَعَقَّارٌ» هذه الاية بيان ابنية الايمان. «لِمَنْ تَابَ» اقر، «وَآمَنَ» صدق، «وَ عَمِلَ صَالِحًا» بنفسه و ماله، «ثُمَّ اهْتَدَى» اتبع السنة. قال سفيان الثورى: الايمان، اقرار و تصديق و عمل و اتباع السنة لا



يتم الايمان الا بها.

قوله: «وَمَا أَعْجَلَكَ» اى ما حملك على العجلة، «عَنْ قَوْمِكَ يَا مُوسَى»؟ قيل له هذا و هو على الطور فى الكرة الثانية حين اعطى التوراة، لا ليلة النار، فقد مضت قصة ليلة النار فى اول السورة. سياق اين ايت بر سبيل معاتبه و زجرست و استفهام بمعنى انكار است، و سبب آن بود كه رب العزة موسى را فرمود تا بطور آيد با هفتاد مرد از نيكمردان بنى اسرائيل، و ذلك قوله: «وَ احْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا» رب العزة او را گفته بود كه با ايشان بميعاد آيد تا ايشان كلام حق بى واسطه بشنوند و تورتة از حق قبول كنند، موسى (ع) چون بطور نزديك گشت ايشان را بگذاشت و خود بشتافت.

رب العالمين با وى گفت: لم سبقتهم و تقدمت و اخرتهم؟ اى موسى چه چيز ترا بشتابانيد و ايشان را بگذاشتى؟ موسى عذر آورد كه نه ترفع و تطاول مرا برين عجله داشت، بلكه شوق سماع كلام تو مرا برين داشت و طلب رضاء تو، و ايشان اينك بر پى من ميايند. و قيل امره الله ان يحضر الميقات فى وقت معلوم، فاتى قبل ذلك الوقت فعاتبه.

و قال الحسن فى قوله: «هُمُ أَوْلَاءِ عَلَى أَثْرِي» يعنى انهم ينتظرون ما آتاهم به من عندك «وَوَعَجِلْتُ إِلَيْكَ رَبًّا لِتَرْضَى» اى لتزداد عنى رضا.

و «قَالَ» الله، «فَإِنَّا قَدْ فِتْنًا قَوْمَكَ» اى ابتلينا قومك الذين خلفتهم مع هارون و كانوا ستمائة الف، فتنوا بالعجل غير اثنى عشر الفا و قوله: «مَنْ بَعْدَكَ» اى من بعد انطلقتك من الجبل. «وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ» بدعائه اياهم الى عبادة العجل و اجابتهم له. قيل اضاف الفتنة التي هى الامتحان الى نفسه قضاء و اضاف الاضلال الى السامرى رعاء، فاما فى الحقيقة فليس الى السامرى شيء من ذلك و السامرى كان من قوم يعبدون البقر و هو اول منافق يعرف من بنى آدم و كان من قرية باجروان. و قيل كان علجا من اهل كرمان، و الاكثر فى التفسير انه كان عظيما من عظماء بنى اسرائيل من قبيلة يقال لها سامرة. و قيل بينه و بين موسى نسب و قيل لم يكن اسمه سامريا لكنه كان من قرية يقال لها سامرة، اسمه موسى بن ظفر.

قوله: «فَرَجَعَ مُوسَى» يعنى من مناجاة ربه، «إِلَى قَوْمِهِ غَضَبَانَ» شديد الغضب.

«أَسِيفًا» حزينا متلهفا على ما فاته «قَالَ يَا قَوْمِ أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعَدًّا حَسَنًا؟» يعنى الجنة فى الآخرة ان تمسكتم بالدين فى الدنيا. و قيل يعنى النصر و الظفر، و قيل «وَعَدًّا حَسَنًا» اى صدقا انه يعطيكم التوربة. «أَفَطَالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ» اى فبعد عليكم العهد فنسيتم ما وعدكم الله على لسانى؟ «أَمْ أَرَدْتُمْ أَنْ يَحِلَّ عَلَيْكُمْ» اى ان يجب عليكم. «غَضَبٌ مِنْ رَبِّكُمْ» بعبادتكم العجل. «فَأَخْلَفْنَا مَوْعِدِي» خالفتمونى فيما تواعدنا عليه؟

«قَالُوا مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ بِمَلَكِنَا» قرأ نافع و ابو جعفر و عاصم «بِمَلَكِنَا» بفتح الميم و قرأ حمزة و الكسائى بضمها. و قرأ الآخرون بكسرهما، و الوجه فى القراءات الثلاث انها كلها لغات. يقال ملكت الشيء ملكا و ملكا و ملكا، بالحركات الثلاث فى الميم، و المعنى ما اخلفنا موعداك و نحن نملك امرنا، و قيل ما اخلفنا موعداك باختيارنا.

و من قرأ بالضمّ معناه بقدرتنا و سلطاننا، و ذلك انّ المرء اذا وقع فى البلية و الفتنة لم يملك نفسه. پارسی آنست که ما خلاف نکردیم و عده تو بدست رس خویش، و این چنانست که گویند فلان کس بر کار خویش نه پادشاهست، یعنی کار او نه بدست اوست.

«وَ لَكِنَّا حُمَلْنَا» قرأ ابو عمرو و حمزة و الكسائی و ابو بكر عن عاصم و روح و ابن حسان عن يعقوب، «حملنا» بفتح الحاء و تخفيف الميم، قرأ الآخرون «حملنا» بضمّ الحاء و تشديد الميم، اى جعلونا نحملها و كلفنا حملها «أوزاراً مِنْ زِينَةِ الْقَوْمِ» اى من حلى قوم فرعون، سماها اوزارا لآتهم اخذوها على وجه العارية فلم يردوها، و قيل انّ الله تعالى لما اغرق فرعون و قومه نبذ البحر حليهم فاخذوها و كانت غنيمه، و لم تكن الغنيمه لهم حلالا فى ذلك الزمان فسمّا اوزارا باين هر دو قول اوزار بمعنى اثم است و بعضى مفسران گفتند اين پيرايه خواستن بعاريت از قبطيان، موسى فرمود ايشان را بفرمان الله و آن حلال بود ايشان را، باين قول اوزار بمعنى اقبال است يعنى که پيرايه بسيار بود و برداشتن آن برايشان گران بود مفسران گفتند موسى که که بميعاد حقتعالى رفت با ايشان و عده کرده بود که بچهل روز باز گردد سامرى روز و شب هر دومى شمرد چون بيست روز گذشته بود گفت و عده بسر آمد و چهل گذشت بيست روز و بيست شب، اما موسى (ع) و عده خلاف کرد و نيامد از آنکه شما پيرايه حرام داريد از قبطان بعاريت سنده، ايشان گفتند اکنون چه تدبيرست و راى تو در آن چيست، گفت آتشی سازيم و همه در آتش افکنيم. سامرى حفره‌اى بکند و آتش بر افروخت و آنچه داشت از پيرايه در آتش افکند، و بنو اسرائيل آنچه داشتند همه در آتش افکندند، اينست که رب العالمين از ايشان حکايت کرد «فَقَدَفْنَاهَا فَكَذَلِكَ أَلْقَى السَّامِرِيُّ». پس چون ايشان برگشتند سامرى آن زر گداخته بيرون آورد و صنعت زرگرى دانست و از آن سببکه صورت گوساله‌اى بساخت، بجواهر مرصع کرد جسدی بی‌روح، ابن عباس گفت هارون بوى بر گذشت آن وقت که گوساله می‌ساخت، گفت چيست اين که ميکنی اى سامرى؟ گفت: اصنع ما ينفع و لا يضر. چیزی می‌کنم که درو نفعست و ضرر نه اى هارون! و خواهم که دعائى کنی در کار من، هارون گفت اللهم اعطه ما يسأل كما يحب. بار خدايا آنچه ميخواهد چنان که ميخواهد بدو ده، چون هارون از وی بر گذشت گفت: اللهم انى اسئلك ان يخور. خداوندا آن خواهم که از اين گوساله بانگى آيد، پس يك بانگ از وی بيامد بدعاء هارون، و نيز هيچ بانگ ديگر نکرد و بنو اسرائيل در وی بفته افتادند و آن را سجود بردند. حسن گفت سامرى قبضه‌اى خاك از پى اسب جبرئيل بر گرفته بود آن گه که در دريا می‌شد از پيش فرعون، سامرى آن قبضه خاك با خود می‌داشت، تا آن روز که گوساله ساخت آن قبضه خاك در آن فکند، جسدی گشت با گوشت و پوست حيوانى همی رفت با روح، و بانگ گاو همی کرد. نام وی بهيوث و ذلك قوله: «فَكَذَلِكَ أَلْقَى السَّامِرِيُّ».

«فَأُخْرِجَ لَهُمْ عَجَلًا جَسَدًا لَهُ خُورًا فَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَى» اى قال السامرى و من تبعه من السفلة و العوام، هذا العجل الهكم و اله موسى. «فَنَسِيَ» اى ترك موسى طريق الوصول الى ربّه و انا ما تركته. و قيل نسي موسى ان يذكر لكم انه الهه. تا اینجا سخن سامرى است. و روا باشد که فنسى استيناف كلام است از

حق تعالی جلّ جلاله. یعنی فنی السامری اللّٰه و الايمان و الاستدلال على ان العجل لا يجوز ان يكون الها. پس ربّ العالمين ایشان را توبيخ کرد گفت: «أَفَلَا يَرَوْنَ أَنَا يَرْجِعُ» ای انه لا يرجع «إِلَيْهِمْ قَوْلًا» یعنی الا يكلمهم العجل و لا يحيهم. كقوله: «أَلَمْ يَرَوْا أَنَّهُ لَا يُكَلِّمُهُمْ». و قيل «أَلَا يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ قَوْلًا» ای لا يرجع الى الخوار و الصوت، انما خار مرة واحدة. «وَلَا يَمْلِكُ لَهُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا» فكيف يكون إليها «وَلَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَارُونُ مِنْ قَبْلُ» ای من قبل رجوع موسى «يَا قَوْمِ إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ» ای اختبركم اللّٰه بهذا العجل ليعلم به الصحيح الايمان من الشاك منكم في دينه.

«وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ» لا العجل، «فَاتَّبِعُونِي» على ديني، «وَاطِيعُوا أَمْرِي».

«قَالُوا لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْهِ عَاكِفِينَ» لن بانزال مقيمين على العجل و عبادته، «حَتَّى يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَى».

فاعتزلهم هارون في اثني عشر الفاء و هم الذين لم يعبدوا العجل.

مفسران گفتند هفت روز عبادت گوساله کردند و سبب آن بود که موسی ایشان را وعده داده بود که از میقات حق تعالی بسی روز باز می‌گردم، ربّ العزّة گفت: «وَإِعْدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً» پس ربّ العزّة ده روز در افزود چنان که گفت: «وَإِثْمَانَهَا بَعَشْرٌ فَنَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً» پس چون سی روز گذشته بود و موسی نیامد ایشان بعبادت گوساله همت کردند. هارون سه روز زمان خواست، ایشان سه روز در انتظار موسی بودند، چون موسی نیامد سامری ایشان را بعبادت گوساله دعوت کرد. هفت روز او را عبادت میکردند، پس از چهل روز موسی باز آمد و آشوب و شغب و مشغله ایشان شنید که گرد گوساله بر آمده بودند و رقص می‌کردند. موسی (ع) با آن هفتاد مرد که با وی بودند گفت هذا صرت الفتنة، این آشوب و جلبه گوساله پرستانست که بفتنه افتاده‌اند.

آن گه هارون را دید فاخذ شعره بيمينه و لحيته بشماله غضبا و انكارا عليه.

«قَالَ يَا هَارُونُ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا» بعبادة العجل، «أَلَا تَتَّبِعُنَّ» لا زائدة، و التأويل ان تتبعني كقوله:

«مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ» یعنی ان تسجد. يقول ای شيء منعك من اللقوق بي و اخباري بضلالتهم فيكون مفارقتك ايّاهم تقریعا و زجرا لهم عما اتوه. و قيل معناه هلا اتبعت عادتى فى منعهم و الانكار عليهم و مقاتلتهم على كفرهم. «أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي» حيث اقامت فيما بينهم و هم يعبدون غير اللّٰه.

«قَالَ» هارون «بَنَ أُمَّ» و كان هارون اخاه لابيّه و امّه لكنّه اراد بقوله ان يرفقه و يستعطفه عليه فيتركه.

و قيل كان اخاه لامّه دون ابيه و قيل لانّ كون ولد من الامّ على التحقيق و للاب من جهة الحكم قرأ حجازى و بصرى و حفص «بَنَ أُمَّ» بفتح الميم و الباقون بكسرهما، فمن كسر اضافها الى نفسه فحذف الياء تخفيفا. و من فتح جعل ابن ام شيئا واحدا كخمسة عشر. «تَأْخُذُ بِلِحْيَتِي وَ لَا بِرَأْسِي» یعنی ذوائبى و شعر رأسى، اذ هما عضوان مصونان يقصدان بالاكرام و الاعظام من بين سائر الاعضاء يقال انّ موسى حدث فيه من الغضب فى ذات اللّٰه ما يوهم القصد الى اخذ الرأس و اللحية فظنّ هارون قصد اخذ رأسه و لحيته و الدليل عليه انه قال: «تَأْخُذُ بِلِحْيَتِي وَ لَا بِرَأْسِي»

و لو كان أخذ رأسه و لحيته لكان الاليق باللفظ ان يقول ارفع يدك عن لحيتي، و قيل اخذ برأسه على وجه التأديب و السياسة بحكم الاخوة و الرئاسة. ثم رفع يده على لحيته و هو الاظهر لقوله: «وَ أَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ» ثم ذكر هارون عذره فقال: «يَ حَشِيَّتُ أَنْ تُقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ»

اي خفت ان خرجت و فارقتهم، لحق بي فريق، و تبع السامري على عبادة العجل فريق، و توقف فريق، و لم آمن ان قاتلتهم، ان توبخني فتقول لي فرقنت بين بنى اسرائيل، اي اوقعت الفرقة فيما بينهم، «لَمْ تُرَقِّبْ قَوْلِي»

لم تحفظ وصيتي حين قلت لك اخلفني في قومي و اصلح.

ثم اقبل على السامري منكرا عليه، و «قَالَ فَمَا حَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ» اي ما شأنك، و ما الذي حملك على ما فعلت.

«قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ» قرأ حمزة و الكسائي بالتاء على الخطاب ادخالا للجمع في الخبر و قرأ الباقون «ببصره» بالياء على الغيبة و المعنى لم يبصر به بنو اسرائيل. يقال ابصرت الشيء و بصرت به تدخل الباء فيه، «فَبَصُرْتُ بِهِ عَنْ جُنُبٍ» و التأويل علمت بما لم يعلم به بنو اسرائيل يعني يوم دخول البحر. موسى گفت: سامري را كه چه چيز ترا برين داشت كه كردى؟ گفت: من آن بديدم و بدانستم كه شما نديديد و بدانستيد و نه بنو اسرائيل دانستند، آن روز كه در دريا ميشديم جبرئيل را بديدم بر اسب حيا، در دل من افتاد كه از خاك پي اسب جبرئيل قبضه اى خاك بردارم و بر هر چه افكنم حيوانى گردد با گوشت و پوست و روح، آن را در زر گداخته افكندم تا گوساله اى زنده گشت. اينست كه گفت: «فَنَبَذْتُهَا» يعنى طرحتها فيما ذاب من الحلى، و قيل طرحتها فى جوف العجل، و قيل فى فم العجل حتى خار، و قيل حتى صار لحما و دما. موسى گفت: چرا چنين كردى؟ گفت: «وَ كَذَلِكَ سَوَّلْتُ لِي نَفْسِي» حين رأيت قومك سألوك ان تجعل لهم الها. چون قوم ترا ديدم كى بت پرستان را ديدند گفتند: اجعل لنا الها كما لهم آلهة. نفس من مرا چنان بر آراست كه آن گوساله كردم و آن قبضه بر وى افكندم موسى گفته «فَادْهَبْ» اي اعزب عنى «فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ» فان قيل كيف عرف السامري جبرئيل من سائر الناس يوم دخول البحر؟ قيل لأنّ امه لما ولدته فى السنة التى يقتل فيها البنون وضعتة فى كهف حذرا من القتل، فبعث الله عزّ و جل جبرئيل ليربّيه لما قضى على بديه من الفتنة فكان فى صغره يمص من احدى ابهامى جبرئيل العسل و من الأخرى السمن، فلما رآه فى كبره عرفه. و قيل ناقض السامري فى جوابه لانه قال: «بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ» فادعى العلم، ثم قال: «سَوَّلْتُ لِي نَفْسِي» فنسبه الى حديث النفس. «قَالَ فَادْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ» اي انك لا تمس احدا و لا يمسك احد فى حياتك و لا يكون بينك و بين احد مماسة. فامر موسى بنى اسرائيل ان لا يؤكلوه و لا يجالسوه و لا يبايعوه. و قيل معنى «لا ميساس» انك تعيش فى البرية مع السباع و الوحوش، فلا تمس و لا مس. و قيل ما مس احدا و لا مسه احد الا حما جميعا.

و من اراد ان يمسه جهلا بحاله، قال له السامري لا ميساس خوفا من الحمى و تنبيها للغير. و يقال ذلك باق

فی عقبه الی الیوم، و قیل اراد موسی ان یقتله فمنعه الله من قبله و قال لا تقتله فانه سخی.

قوله: «وَإِنَّ لَكَ مَوْعِدًا» یعنی موعد العذاب یوم القيامة، «لَنْ نُخَلِّفَهُ» قرأ ابن کثیر و ابو عمرو و یعقوب «لَنْ تَخْلِفَهُ» بکسر اللام ای لن یغیب عنه و لا مذهب لك عنه بل توافیه یوم القيامة. و قرأ الباقون «نُخَلِّفَهُ» بفتح اللام ای لن تکذبه و لن یخلفک الله اياه، و المعنی ان الله تعالی یکافنک فعلک لا یفوته. «وَ أَنْظِرْ إِلَى الْهَلَكِ» بزعمک، ای الی معبودک، یعنی العجل «الَّذِي ظَلَّتْ عَلَيْهِ عَاكِفًا»، دمت علیه مقیما تعبده، ظلت اصله ظللت و لكن اللام الاولی حذف لثقل التضعیف و الکسر، و بقيت الظاء علی فتحها، و «عَاكِفًا» منصوب لانه خبر ظلت. «لَنْحَرِّقَنَّهُ» یعنی بالنار، «ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ» ای لننثرن رماده «فِي الْيَمِّ نَسْفًا». قال ابن عباس: احرقه بالنار ثم ذراه فی البحر. معنی آنست که بسوزیم آن را و بباد بردهیم و پراکنده کنیم بروی دریا، و این از آیات و عجایب دنیا یکیست که آتش هرگز زر را نسوخت و نسوزد مگر گوساله سامری، بر قول ایشان که گفتند گوساله باصل خویش زرین مانده بود و لحم و دم نگشته و ازو یک بانگ گاو بیامده، و در شواذ خوانده اند «لنحرقنه» بفتح نون و ضم راء ای لنبردنه بالمبرد، میگوید آن را بسوهان بسائیم، آن گه بدریا افکنیم. و علی قول الحسن یروی ان موسی اخذ العجل فذبحه فسال منه دم، لانه کان قد صار لحما و دما، ثم حرقه بالنار، ثم ذراه فی الیم. و عن عكرمة قال لما جاء موسى و حرق العجل و نسفه فی الیم استقبلوا الجريرة فجعلوا يشربون منه لحبهم العجل، قال الله عزّ و جل: «وَ أَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ».

قوله: «إِنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ» ای معبود کم المستحق للعبادة. «اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» لا العجل «وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا» لا یضیق علمه عن شيء و لم یعبدوا العجل الا بعلمه.

«كَذَلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ» ای کما قصصنا عليك قصة موسى، «نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ مَا قَدْ سَبَقَ» ای بعض اخبار من سبق زمانه زمانک. «وَ قَدْ آتَيْنَاكَ مِنْ لَدُنَّا ذِكْرًا» یعنی القرآن.

«مَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ» فلم یؤمن به و لم یعمل بما فيه «فَأِنَّهُ يَحْمِلُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وِزْرًا» حملا ثقیلا من الکفر.

«خَالِدِينَ فِيهِ» فی الوزر لا نغفر لهم ذلك و لا نکفر عنهم شیئا، «وَ سَاءَ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حِمْلًا» بنس ما حملوا علی انفسهم من المآثم کفرا بالقران، و حملا منصوب علی التمییز.

### النوبة الثالثة

قوله: «إِنَّهُ مَنْ يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِمًا فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَ لَا يَحْيَى وَ مَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِنًا قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ فَأُولَئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَى» بر ذوق ارباب معرفت و جوانمردان طریقت این دو آیت اشارت بدو گروه است: گروهی که صفت انتقام درگاه عزت ذی الجلال بایشان روی نماید تا بحکم قهر پرده تجمل از روی کار ایشان بردارند و نقاب حشمت از روی جاه ایشان فرو گشایند و رقم مهجوری بر حاشیه وقت ایشان کشند و قبله رد همه عالم گردانند، گهی در چنک قبض اسیر تحیر گشته، گهی از بیم قهر عین فزع شده، نه نواختی که دل را زندگی دهد، نه زهری که نفس باو کشته شود، «لَا يَمُوتُ فِيهَا وَ لَا يَحْيَى» نه روی آنکه باز گردد، نه زهره آن که فرا پیش شود، بزبان بیچارگی از سر درماندگی گوید:

از جام وجود خود نه مستم نه نیم      زیر لگد فلک نه پستم نه نیم  
 نه راحت جان نه درد دل و ای بمن      یا رب چه کسم من که نه هستم نه نیم

باز گروهند که تجلی نظر جمال لطف حق بدلهای ایشان پیوسته، نواخته‌های ایشان یکی امروز یکی فردا، امروز بر بساط انبساط، در روضه انس و ناز آرام گرفته و از شراب خانه محبت هر ساعتی و لحظه‌ای جامهای مالامال از بهر ایشان روان کرده، و فردا در جنات مأوی و درجات علی صدره بقای ابد و خله ملک سرمد پوشیده، بر متکای اقبال در مشاهده ملک ذو الجلال نشانده، کاسات وصال متواتر، و خلعت افضال متوالی هر دمی نواختی و قبولی، هر لحظه فتوحی و وصلی، اینست که رب العالمین جل جلاله گفت: «خَالِدِينَ فِيهَا وَ ذَلِكَ جَزَاءُ مَنْ تَزَكَّى» اما نشان استقبال این دولت و آثار یافت این رتبت و منزلت آنست که بنده حجاب غفلت از راه خود بردارد و دامن خویش از ساق جدّ کشف کند و نفس خود را بآداب شریعت ریاضت دهد و داد دین از روزگار خرد بستاند و جهد کند که اعمال و اقوال خود را بمعیار شریعت مقتضی حقیقت راست کند، و حکم این آیت بر خود لازم گرداند و بداند که ربّ العزة می‌گوید: «وَ إِنِّي لَعَفَّارٌ لِّمَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى» عَفَّار بِنَاءِ مَبَالِغَتِ، اِقْتِضَاءِ كَثْرَتِ كُنْدِ، يَعْنِي كِهَ اللّٰهُ فِرَاحِ بَخْشَائِشِ اسْتِ، وَ «لِّمَنْ تَابَ» فَعْلٌ بِنْدِهِ اسْتِ وَ فَعْلٌ اِقْتِضَاءِ كَثْرَتِ نَكْنَدِ، اِشَارَتِ آيَتِ اَنْسْتِ كِهَ اِگَرِ بِنْدِهِ اَز رُوي نَدَامَتِ. يَكُ بَارِ بِحَقِّ بَازِ گَرْدَدِ، رَبِّ الْعِزَّةِ اَز رُوي لُطْفِ وَ رَحْمَتِ بَارِهَا بُوي بَازِ گَرْدَدِ، اَز بِنْدِهِ يَكُ قَدَمِ دَر رَهِ مَجَاهِدَتِ، وَ اَز اللّٰهِ تَعَالَى هِزَارِ كَرَمِ بِحَكْمِ عِنَايَتِ، عِبْدِي مَنكَ قَلِيلِ طَاعَةِ وَ مَنِي جَلِيلِ رَحْمَةِ، مَنكَ يَسِيرِ خَدْمَتِهِ وَ مَنِي كَبِيرِ نِعْمَةِ هَمَانَسْتِ كِهَ مِصْطَفَى (ص) كُفْتِهَ اسْتِ حِكَايَتِ اَز كَرْدِگَارِ قَدِيمِ جَلِّ جَلَالِه: «مَنْ تَقَرَّبَ اِلَى شَيْرًا تَقَرَّبَتْ اِلَيْهِ ذِرَاعًا وَ مَنْ تَقَرَّبَ اِلَى ذِرَاعًا تَقَرَّبَتْ اِلَيْهِ بَاعًا».

«وَ إِنِّي لَعَفَّارٌ لِّمَنْ تَابَ وَ آمَنَ» معلومست که توبه بی‌ایمان درست نیست، پس «آمَنَ» اینجا چه فایده می‌دهد یعنی و آمن بانه لیس نجاته بتوبته و طاعته، ائما نجاته برحمته. داند که نجات وی نه بطاعت و جهد و بندگیست، بلکه بفضل و لطف الهی است، غفار از غفر است و معنی غفر پوشیدنست و ستر بر وی نگاه داشتن، و پرده عفو و رحمت بر اعمال و اقوال وی داشتن، هم طاعت و هم معصیت، که نه خود معاصی بنده را بستر حاجتست که طاعت وی را هم بستر حاجتست، اگر آفات طاعت بنده پیش وی آرند از طاعت خود بیش از آن ترسد که از معصیت. عائشة روایت کند که از: مصطفی (ص) پرسیدم معنی این آیت، «وَ الَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَ قُلُوبُهُمْ وَجَلَةٌ»

هو الرَّجُلُ يَزْنِي وَ يَسْرِقُ وَ يَشْرَبُ الْخَمْرَ؟ قَالَ لَا هُوَ الرَّجُلُ يَصِلِي وَ يَصُومُ وَ يَتَصَدَّقُ وَ يَخَافُ اِنْ لَا يَقْبَلُ مِنْهُ رَابِعُهُ عَدُوِيهِ بَسِيَارٌ كُفْتِي: اسْتَغْفَرَ اللّٰهُ مِنْ قَلْتَةِ صَدَقِي، فِي قَوْلِي اسْتَغْفَرَ اللّٰهُ، بَدَانِ اِي جَوَانِمَرْدِ كِهَ پَرْدِه دَوَاسْتِ يَكِي بَرْدَاشْتِه، وَ هَرَكِزِ مَبَادَا كِهَ فَرُو كُذَارَنْدِ. يَكِي فَرُو كُذَاشْتِه وَ هَرَكِزِ مَبَادَا كِهَ بَرِ گِيرَنْدِ. اَنْ پَرْدِه بَرْدَاشْتِه، حِجَابِ فِكْرَتِ اسْتِ اَز پِيشِ دِلِهَایِ مَوْحِدَانِ وَ سِينِهَهایِ مَوْمِنَانِ بَرْدَاشْتِه، وَ اَنْ پَرْدِه فَرُو كُذَاشْتِه،

ستر کرم است پیش اقوال و اعمال عاصیان و مطیعان و صدیقان و متقیان، پرده کرم بحکم قهر قدم از پیش طاعت ابلیس برداشتند همه معصیت آمده.

من لم یکن للوصال اهلا فکل احسانه ذنوب

پرده عفو بحکم لطف و کرم پیش زلت آدم فرو گذاشتند عنایت ازل زبان بر گشاد که: «فَنَسِيَّ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا».

من لم یکن للفرق اهلا فکل اعضائه قلوب

قوله: «وَمَا أَعْجَلَكَ عَنْ قَوْمِكَ يَا مُوسَى» عتاب موسی است که قوم را واپس گذاشت و از پیش ایشان برفت، بمیعاد حق تعالی شتافت، گفت: ای موسی! ندانستی که من ضعیفان را دوست دارم؟ شکستگان را بیش نوازم! پیوسته در دلهاشان می‌نگرم؟ هر کرا بینم در دل ایشان او را بدوست گیرم؟ تا موسی عذری داد که. «هُمُ أَوْلَاءٌ عَلٰی أَثْرِي» ما خلفتھم لتضییعی و لکنی «عَجِلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَى» خداوندا! تو خود دانایی و از سرّ این بنده آگاهی، که باین عجله نه تضییع ایشان خواستم و نه ترک رعایت حق صحبت ایشان قصد داشتیم. لکن رضای تو خواستم و زیادت خشنودی تو جستم، گفت ای موسی رضاء من در مراعات دل ایشانست، «انا عند المنكسرة قلوبهم من اجلی، انا جلیس من ذکرنی»

ای موسی! چون مرا جویی در دل ایشان جو، که من در خلوت «وَهُوَ مَعَكُمْ» با ذاکران نشینم، مونس دل درویشانم، یادگار جان عارفانم، حاضر راز محبانم، نور دیده آشنایانم، مایه رمیدگان و زاد مضطربان و پناه ضعیفانم، ای موسی، هر کجا درویشی بینی افکنده جور روزگار، خسته دهر او را غلامی کن، تا بتوانی مفارقت وی مجو، صحبت او را خریداری کن، که آن نهاد وی خزینه اسرار از لست و تعبیه بازار ابد، با مصطفی (ص) همین وصیت رفت «وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ» ای محمد! نگر تا دو چشم خویش از ایشان بنگردانی، و ایشان را بدیگران فروشی، که ایشان بر کشیدگان ذکر مانند، نام نهادگان فضل مانند، آراستگان لطف مانند، برداشتگان مشیت مانند، از علم آمده، بر تقدیر عرض کرده، از ارادت نشان یافته، از حکم توفیق بر کشیده، در ازل پدید آورده علم من، امروز موجود امر من، فردا نگاه داشته حکم من، علم ولایت ازل دارد. امر ولایت وقت دارد، حکم ولایت ابد دارد، سلطان که خاصگیان دارد هر یکی را ولایتی دهد، ولایت سه است: ولایت ازل، ولایت وقت، ولایت ابد. ای علم تو جانب ازل گیر، ای امر تو راه وقت گیر، ای حکم تو دامن ابد گیر، ای آدمی ترا سه صفت دادم و آخر بخودت رسانیدم: اول بسلطان علم سپردم، پس بیادشاه امر دادم، پس بشاهنشاه حکم تسلیم کردم، پس این ندا در عالم دادم که: «وَأَنَّ إِلَى رَبِّكَ الْمُنْتَهَى» ای علم تو بامر ده، ای امر تو بحکم ده، ای حکم تو بمن ده، علم همه صفاست، امر همه بلاست، حکم همه بقاست، که داند که درین اسرار چه تعبیه‌هاست.

## ه النوبة الاولى

قوله تعالى: «يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ» آن روز که در صور دمند، «وَوَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ» و با هم آريم آن روز بدکاران را، «زُرْقًا» (۱۰۲) سبز چشمان.

«يَتَخَفَتُونَ بَيْنَهُمْ» با يکديگر براز می‌گویند، «إِنْ لَيْتُمْ إِلَّا عَشْرًا» (۱۰۳) نبودید مگر ده روز.

«نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ» ما دانيم آنچه می‌گویند، «إِذْ يَقُولُ مُتْلَهُمْ طَرِيقَةً» انگه که می‌گویند ایشان که پاک سیرت و راست سخن‌تراند «إِنْ لَيْتُمْ إِلَّا يَوْمًا» (۱۰۴) نبودید مگر يك روز.

«وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ» می‌پرسند ترا از کوه‌ها «فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا» (۱۰۵) گو می‌برکند آن را خداوند من از زمین برکندي.

«فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا» (۱۰۶) آن را گذارد هامونی راغ «لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا» نه در آن کژی بینی «وَلَا أَمْتًا» (۱۰۷) و نه بالایی.

«يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ» آن روز که خلق بر نشان آن باز خواننده می‌آیند «لَا عِوَجَ لَهُ» در آن کژی و غلط نه، «وَوَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ» و آواها همه فرو شده تا رحمن سخن گوید: «فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا» (۱۰۸) نشنوی مگر آوازی نرم.

«يَوْمَئِذٍ لَا تَنفَعُ الشَّفَاعَةُ» آن روز سود ندارد پامردی و خواهش، «إِلَّا مَنْ أَمَّنَ لَهُ الرَّحْمَنُ» مگر آن کس را که دستوری دهد او را رحمن «وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا» (۱۰۹) و او را سخن گفتن بپسندند.

«يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ» او می‌داند آنچه پیش ایشانست «وَمَا خَلْفَهُمْ» و آنچه واپس ایشانست «وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا» (۱۱۰) و ایشان او را نيك نمی‌دانند.

«وَوَعَتِ الْوُجُوهُ» درماند و اسیر و بسته گشت همه رویها، «لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ» آن زنده پابنده را، «وَوَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا» (۱۱۱) و باز نومیدی کشید آن کس که بار کفر کشید.

«وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ» و هر که کار نيك کند، «وَهُوَ مُؤْمِنٌ» و او گرویده است، «فَلَا يَخَافُ ظُلْمًا» نترسد از خدای ستمی، «وَلَا هَضْمًا» (۱۱۲) و نه شکستی.

«وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ» هم چنان فرو فرستادیم این سخن را، «قُرْآنًا عَرَبِيًّا» قرآنی تازی، «وَوَصَّرَفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ» و بیم دادن در آن از گونه گونه گردانیدیم «لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ» تا مگر بترسند، «أَوْ يُحَدِّثْ لَهُمْ ذِكْرًا» (۱۱۳) یا قرآن ایشان را بیداری و یاد کردنی و پند پذیرفتنی نو پدید آرد.

«فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ» پاکست و بی عیب و برتر آن خدای پادشاه براستی «وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ» مشتاب بقرآن «مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ» پیش از آن که بتو گزارده آید پیغام بان، «وَوَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا» (۱۱۴) و بگوی خداوند من مرا حفظ افزای.

«وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلِ» پیمان کردیم بآدم از پیش، «فَنَسِيَ» پیمان بگذاشت «وَوَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا» (۱۱۵) وی را در دل کردن معصیت نیافتیم.



«وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ» گفتیم فریشتگان را «اسْجُدُوا لِآدَمَ» سجود کنید آدم را «فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ» سجود کردند مگر ابلیس «أَبَى» (۱۱۶) سر باز زد.

«فَقُلْنَا يَا آدَمُ» پس گفتیم ای آدم «إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَ لِرِزْوَجِكَ» این ابلیس دشمن است ترا و جفت ترا. «فَلَا يُخْرِجَنَّكَ مِنَ الْجَنَّةِ» بیرون نکند هان شما را هر دو از بهشت. «فَتَشَقَّى» (۱۱۷) برنج افتید.

«إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا» ترا درین بهشت آنست که گرسنه نباشی وَ لَا تَعْرَى (۱۱۸) و نه برهنه مانی «وَ أَتَّكَ لَا تَظْمَأُ فِيهَا» و تو تشنه نباشی در آن، «وَ لَا تَضْحَى» (۱۱۹) و نه در آفتاب باشی

«فَوَسَّوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ» فرادل وی داشت شیطان «قَالَ يَا آدَمُ» گفت ای آدم «هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ» ترا نشانی دهم بر درختی که بار آن خوری اینجا جاوید مانی؟ «وَ مَلِكٍ لَا يَبْلَى» (۱۲۰) و بر پادشاهی که تباہ نگردهد.

«فَأَكَلَا مِنْهَا» بخورند از آن، «فَبَدَّتْ لَهُمَا سَوَاتُهُمَا» پیدا شد.

ایشان را و پدید آمد عورت‌های ایشان «وَ طَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا» در ایستادند و بر هم می نهادند بر عورت خویش، «مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ» ازین برکهای درخت بهشت، «وَ عَصَى آدَمَ رَبَّهُ» عاصی شد آدم در خدای خویش، «فَعَوَى» (۱۲۱) و از راه بیفتاد.

«ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ» پس آن الله تعالی بگزید او را، «فَتَابَ عَلَيْهِ وَ هَدَى» (۱۲۲) توبه داد او را و راه نمود «قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعاً» گفت فروروید از آسمان همگان، «بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ» آدم و حوا ابلیس را دشمن، و ابلیس ایشان را دشمن، «فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى» اگر بشما آید از من پیغامی براهمنونی، «فَمَنْ اتَّبَعَ هُدَايَ» هر که پی برد براهمنونی من، «فَلَا يَضِلُّ وَ لَا يَشْقَى» (۱۲۳) نه گمراه گردد نه بدبخت.

### النوبة الثانية

قوله: «يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ» قرأ بو عمرو ينفخ بالنون و فتحها و ضمّ الفاء كقوله، و نحشر، و قرأ الآخرون ينفخ بالياء و ضمها و فتح الفاء على غير تسمية الفاعل. خلافت میان علماء تفسیر که صور چیست؟ قول حسن با جماعتی آنست که صور جمع صورتست و معنی نفخ صور آنست که فردا در قیامت ربّ العزّة صورتهای خلق باز آفریند چنان که در دنیا بود، آن گه روحها در وی دمند چنان که در دنیا در رحم مادر صورت بیافرید و روح در وی دمیدند. باز جمهور مفسران می‌گویند که صور شبیه قرنی است و اسرافیل در دهن گرفته و گوش بر فرمان حق نهاده تا کی فرماید او را که در آن دمد: اول نفخه فزع چنان که ربّ العزّة گفت: «وَ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَفَزَعَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ». پس نفخه صعق چنان که گفت: «فَصَعَقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ». سوم نفخه بعث چنان که گفت: «ثُمَّ نُفَخَ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ».

قومی گفتند اسرافیل صاحب صور نیست فریشته‌ای دیگر صاحب صور است که عائشة روایت میکند از مصطفی (ص) که گفت: انّ اسرافیل له جناح بالمشرق، و جناح بالمغرب، و جناح متسرول به، و القلم على

اذنه فاذا نزل الوحي جرى القلم، و صاحب الصّور اسفل منه قد حنا ظهره و الصّور على فمه و ينظر الى اسرافيل و قد امر صاحب الصّور اذا رأيت اسرافيل ضم جناحه فانفخ. « قالت عائشة: هكذا سمعت رسول الله يقول

و عن ابى سعيد قال: ذكر النّبي، صاحب الصور فقال عن يمينه جبرئيل و عن يساره ميكائيل.

و عن ابن مسعود قال يقوم ملك بين السّماء و الارض فينفخ فيه.

«و نَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ» اى المشركين. «يَوْمَئِذٍ زُرْقًا» الزرقة هى الخضرة فى سواد العين و هى اقبح نعوت العين و العرب يتشأم بها، و من علامة اهل النار زرقة العيون و سواد الوجوه و قيل تصير أعينهم من العطش زرقا، و كذلك تصير العين فى شدة العطش.

و قيل زرقا اى عميا يخرجون من قبورهم بصراء كما خلقوا اول مرة و يعمون فى المحشر. و انما قال «زُرْقًا» لانّ السواد يزرق اذا ذهب نواظرهم.

و عن ابن عمر قال: قال رسول الله: «ما من غادر الا له لواء يوم القيمة يعرف به و صائح يصيح معه هذا لواء غادر بنى فلان مسود وجهه و زرقة عيناه، مصفودة يداه، معقولة رجلاه على رقبته مثل الطود العظيم من ذنوبه».

قوله: «يَتَخَفَتُونَ بَيْنَهُمْ» اى يتناجون و يتكلمون خفية «إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا عَشْرًا» اى ما مكثتم فى الدّنيا الا عشر ليال. «و قيل فى القبور، و قيل ما بين النفختين و هو اربعون سنة، لانّ العذاب يرفع عنهم بين النفختين، استقصروا مدة لبثهم لهول ما عاينوا. معنى آنست كه مجرمان در قيامت از هول رستاخيز و صعوبت عذاب مدت درنگ خویش در دنيا اندك شمردند و نعيم دنيا در جنب آن عذاب ناچيز دانند و فراموش كنند، با يكديگر باوازی نرم در خفيه مذاكره همی كنند: قومی گویند در دنيا چند بودید دیگران جواب دهند كه ده روز، جایی دیگر گفت: «لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ» روزی یا پاره‌ای از روزی.

ربّ العزة گفت: «نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَفْعَلُونَ» ما دانیم آنچه می‌گویند: «إِذْ يَقُولُ مُتَّبِعُهُمْ طَرِيقَةً» اى اصوبهم جوابا و اعدلهم قولاً. «إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا يَوْمًا» و انما قال ذلك لانّ اليوم الواحد اقرب الى الصّدق من العشرة، لانّ العشرة و اليوم الواحد اذا قوبلا بمدة القيامة و بايامهم كان اليوم الواحد اقرب الى الصّدق من العشرة. و روا باشد كه اين مدت اندك بين النفختين خواهد كه عذاب گور از ایشان بردارند، و اين آنست كه كافران و بيگانگان را روزگاری در گور عذاب كنند پس ایشان را بين النفختين از عذاب فرو گذارند و بخسبند. باز بنفخه بعث ایشان را بر انگيزانند و گویند: «يَا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا». پس از هول و صعوبت رستاخيز، آن مدت كه عذاب گور از ایشان برداشته‌اند بدانند ایشان يك روز نمايد گویند: «إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا يَوْمًا».

قوله: «وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا» ان قيل ما العلة للفاء التي فى قوله: «فَقُلْ» خلافا لاختواتها فى القرآن؟ فالجواب انّ تلك اسؤلة تقدمت سألوها عنها رسول الله (ص)، فجاء الجواب عقيب السؤال، و هذا سؤال لم يسألوه بعد و قد علم الله سبحانه انهم سائلوه عنه فاجاب قبل السؤال، و مجازه و ان سألوك عن الجبال، فقل

ینسفها.

ابن عباس گفت: قومی بودند از قبیله ثقیف منکران بعث، تعجب همی کردند که حدیث فنادینا همی شنیدند، گفتند کیف تکون هذه الجبال الراسيات يومئذ؟ در آن روز رستاخیز که تو می‌گویی این کوه‌ها بدین عظیمی و بزرگی چون شود و حاصل آن بچه باز آید؟ رب العالمین گفت: «فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا». جای دیگر گفت: «تَسِيرُ الْجِبَالُ سَيْرًا» جای دیگر گفت: «وَ كَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيبًا مَّهِيًا» جای دیگر گفت: «وَ تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنُوشِ». جای دیگر گفت: «وَ بُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا فَكَانَتْ هَبَاءً مُنْبَثًّا». اول گفت: «يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا» ای یقلعها عن اماكنها قلعا و یسیرها خداوند آن را از بیخ بر کند و روان گرداند چنان که گفت: «وَ يَوْمَ تُسِيرُ الْجِبَالُ»، پس آن را ریگ گرداند، چنان که گفت: «كَثِيبًا مَّهِيًا». پس باد را فرماید تا آن را در هوا پراکنده کند همچون پشم زده، چنان که گفت: «كَالْعِهْنِ الْمَنُوشِ»، پس آن را در هوا هبا گرداند همچون آثار آفتاب در روزن، چنان که گفت: «وَ بُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا فَكَانَتْ هَبَاءً مُنْبَثًّا».

«فَيَذَرُهَا» ای یدع مكان الجبال من الارض، «قَاعًا صَفْصَفًا» ارضا ملساء مستوية لانبات فيها، و القاع ما انبسط من الارض، و الصّفصّف الا ملس. «لا تَرى فِيهَا عِوَجًا وَ لا اَمْتًا» ای انخفاضا و ارتفاعا. قال الحسن: العوج ما انخفض من الارض، و الامت ما نشز من الروابي، ای لا ترى فيها واديا و لا رابية. «يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدّاعِيَ» ای داعی اللّٰه الذی يدعوهم الى الموقف و هو اسرافيل فيسرع المؤمنون و يتنافل المجرمون. فيرسل اللّٰه نارا او دخانا عليهم فيسوقهم الى ارض المحشر.

روی حذيفة بن اسيد الغفاري قال: اطّلع النبي (ص) علينا و نحن نتذاكر، فقال ما تذكرون؟ قلنا نذكر الساعة، قال انها لن تقوم حتى تروا قبلها عشر آيات: فذكر، الدّخان، و الدجال، و الدابة، و طلوع الشمس من مغربها، و نزول عيسى بن مريم، و يأجوج و مأجوج، و ثلاثة خسوف: خسف بالمشرق، و خسف بالمغرب، و خسف بجزيرة العرب، و آخر ذلك نار تخرج من اليمن، تطرد الناس الى محشرهم، و يروى نار تخرج من قعر عدن، تسوق الناس الى المحشر، و قيل يدعوهم اسرافيل من صخرة بيت المقدس، و هو قوله: «وَ اسْتَمِعْ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادُ» يقول: ايتها العظام النخرة و الاوصال المتفرقة، و اللحوم المتمزقة، و الشعور الساقطة.

قومی الى ربك ليجزيك باعمالك. قوله: «لا عِوَجَ لَهُ» ای لا غلط فيه. می‌گوید آن نه آوازی است که کسی گوید که ازین سومی آید و کسی گوید از آن سو می‌آید، و قيل «لا عِوَجَ لَهُ» ای لا معدل عنه لا يقدر احد ان يعدل عنه. قوله: «وَ حَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ» ای سكنت اصوات الخلائق لمهابة اللّٰه. «فلا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا» یعنی صوت وطنی الاقدام الى المحشر. قال ابن عباس: الهمس تحريك الشفاه من غير منطوق.

«يَوْمَئِذٍ لا تَنْفَعُ الشّفاعةُ» احدا «إِلّا مَنْ أذنَ لَهُ الرَّحْمَنُ» فی آن یشفع له، و هم المسلمون الذین رضی اللّٰه سبحانه قولهم، لانهم قالوا لا آله الا اللّٰه و هو معنى قوله: «وَ رَضِيَ لَهُ قَوْلًا» و هذا يدلّ على انه لا یشفع لغير المؤمنین.

«يَعْلَمُ ما بَيْنَ أَيْدِيهِمْ» ای ما بين ایدی الخلق من امر الآخرة. «وَ ما خَلْفَهُمْ» من امر الدنيا، و قيل ما قدّموا

و ما خلفوا من خير و شرّ. «وَ لَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا» فيه قولان: احدهما انّ الكناية راجعة الى ما، اى هو يعلم ما بين ايديهم و ما خلفهم و هم لا يعلمونه.

و الثاني انها راجعة الى الله تعالى لانّ عباده «لَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا» اى لا يحيط علمهم بالله عزّ و جل. قوله: «وَ عَنَّتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ» اى ذلت و خضعت و استأسرت. و منه قيل للاسير عان، و فى الحديث: «انّما النساء عندكم عوان». و قال امية بن ابى الصلت:

مليك على عرش السّماء مهيمن لعزّته تعنو الوجوه و تسجد.

المراد بالوجوه، الانفس كقوله عز و جل: «وَ مَا آتَيْتُمْ مِنْ زَكَاةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ» اى تريدون الله و قال: «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» اى الّا هو. و قال: «وَ بَيِّقَى وَجْهَ رَبِّكَ» اى و يبقى ربك و انت تقسم و تقول بوجه الله تريد بالله، و من هذا الباب

قول رسول الله لقتلة كعب بن الاشرف: «افلحت الوجوه». و قوله للكفار يوم بدر: «شاهت الوجوه» و عن طلق بن حبيب فى قوله: «وَ عَنَّتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ» قال: هو وضعك جبهتك و كفيك و ركبتك و اطراف قدميك فى السّجود. «وَ قَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا» اى خسر من اشرك بالله، و الظلم الشّرك، و منه قول الشاعر.

الحمد لله لا شريك له من اباهما فنفسه ظلما.

«وَ مَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصّٰلِحٰتِ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا يَخَافُ ظُلْمًا»، قرأ ابن كثير وحده «فلا يخف» مجزوما على النهى جوابا للشرط: و هو قوله: «وَ مَنْ يَعْمَلْ» و المراد به الخبر كانه قال: «و من يعمل من الصالحات و هو مؤمن فلا خوف عليه» و قرأ الآخرون فلا يخاف بالالف و رفع الفاء على تقدير مبتداء محذوف يراد بعد الفاء، كانه قال فهو لا يخاف ظلما.

قال ابن عباس: «فلا يخاف» ان يزداد على سيئاته و لا ان ينقص من حسناته. و اصل الهضم الكسر، و المعنى لا يظلم بحرمان الثواب و لا يهضم بنقصان الجزاء.

«وَ كَذٰلِكَ اَنْزَلْنَاهُ» اى كما انزلنا التوراة على موسى بلغة قومه، انزلنا عليك هذا القران بلغة قومك ليفهموه، و قال النبى (ص): «احبّوا العرب لثلاث: لآتى عربى، و القران عربى، و كلام اهل الجنة عربى».

«صَرَّفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ» اى كررنا القول فيه من الوعيد، و هو ذكر الطوفان و الصيحة و الرّجفة و المسخ. «لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ» ان ينزل بهم مثل ما نزل بمن تقدّمهم، «أَوْ يُحَدِّثْ لَهُمْ ذِكْرًا» اى يحدث لهم القران عبرة و عظة، فيعتبروا و يتعظوا بذكر عقاب الله الامم.

قوله: «فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ» جل الله عن الحاد الملحدّين، و عمّا يقوله المشركون، و تعالى فوق كلّ

شيء و هو الملك حقا، لا يزول ملكه و هو المالك للاشياء على الحقيقة.

«وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ» قال الشافعي: هو القرآن بغير همز و هو اسم لكتابتنا كالتورية و الانجيل و الزبور، لكتب بنى اسرائيل، و لو كان من القراءة لكان يسمّى كلّ مقروء قرآنا و لا يسمّى باسم كتاب الله شيء غيره. «مَنْ قَبْلُ أَنْ يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ» كان رسول الله يتعجل بقراءة القرآن ساعة الوحي قبل ان يفرغ جبرئيل من إلقاء الوحي خشية النسيان، فامر بالانصات و حسن الاستماع الى ان يفرغ جبرئيل من البلاغ هر بار كه جبرئيل آمدی و وحی گزاردی مصطفی بشتاب خواندن گرفتی با جبرئیل و صبر نکردید تا جبرئیل از تلاوت و ابلاغ آن فارغ شدی از بیم آنکه بر وی فراموش شود، ربّ العزّة او را از آن نهی کرد و فرمود كه تا آن ساعت كه جبرئیل وحی پاك همی گزارد و قرآن همی خواند وی خاموش میباشد و می شنود. همانست كه جایی دیگر گفت: «لَا تُحْرِكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ». قوله: «مَنْ قَبْلُ أَنْ يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ» یعنی من قبل ان يفرغ جبرئیل من تلاوته عليك. قرأ يعقوب نقضی، بالنون و فتحها و كسر الضاد و نصب الياء و حيه منصوبا، و الوجه انّ الفعل لله تعالى ذكره بلفظ التعظيم و هذا موافق لما قبله الذي جاء بلفظ التعظيم و هو قوله: «أَنْزَلْنَاهُ... وَ صَرَفْنَا»، و لما بعده و هو قوله: «وَلَقَدْ عَهَدْنَا» في انّ كليهما على لفظ التعظيم. و قرأ الباقر نقضی بضم الياء و فتح الضاد، و حيه بالرفع، و الوجه انه على اسناد الفعل الى المفعول به و هو الوحي و معلوم انّ الله تعالى هو الموحى فلذلك وقع الاستغناء عن ذكر الفاعل. و قال مجاهد و قتادة لا تقرأه اصحابك و لا تمله عليهم حتى تبين لك معانيه و قال السدي لا تسأل انزاله قبل ان يأتيك و قيل معناه لا تلتمس انزال القرآن جملة فانا نزل عليك لوقت الحاجة.

«وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا» ای زدنی حفظا حتى لا انسى ما اوحى اليّ. و قيل معناه ربّ زدنی علما، بالقران و معانيه، قيل علما الى ما علمت. و كان ابن مسعود اذا قرأ هذه الآية قال: اللهم زدني ايمانا و يقينا. قوله: «وَلَقَدْ عَهَدْنَا إِلَى آدَمَ» ای امرناه و اوصينا اليه، «مَنْ قَبْلُ» ای من قبل هؤلاء الذين تركوا امری و نقضوا عهدي في تكذيبك. «فَنَسِيَ» ای ترك ما امر به، معنی آنست كه اگر كفره قريش نقض عهد کردند و فرمان ما بگذاشتند، بس عجب نیست كه پدر ایشان آدم ازین پیش همین کرد، با وی عهد بستیم و او را فرمودیم كه هر چه در بهشت ترا مباحست مگر درخت گندم، و گرد آن مگرد و از آن مخور، آن عهد و آن فرمان بگذاشت و از آن بخورد، «فَنَسِيَ» ای ترك امر ربّه كقوله: «نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ» ای تركوا امر الله فتركهم في النار. گفته اند نهی بر دو وجه است نهی تنزیه، و نهی تحریم، و فرق میان تحریم و تنزیه آنست كه با تحریم وعید باشد، و با تنزیه نه، و نهی آدم از خوردن آن درخت نهی تحریم بود كه وعید قرینه آن بود، آدم وعید بگذاشت و نهی تنزیه پنداشت ربّ العزّة گفت: «فَنَسِيَ» ای نسی الوعيد المقرون بالنهی لا العهد، فحمله على التنزیه لا على التحريم، و قيل نسی العهد و سهى و لم يكن النسيان في ذلك الوقت مرفوعا عن الانسان، بل كان مؤاخذا به و انما رفع عنا. «وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا» قيل لم نجد له عزمًا على الذنب لانه اخطأ و لم يتعمد العصيان، انما استزله الشيطان. و قيل لم نجد له قوة استقامة على العهد. قال الحسن: لم نجد

له صبرا عما نهى عنه. و قال عطية العوفى. لم نجد له حفظا لما امر به.

قال ابن كيسان: لم نجد له اصرارا على العود الى الذنب ثانيا. و اصل العزم فى اللغة توطين النفس على الفعل و اعتقاد القلب الشيء، و قيل محافظة على امر الله. و روى عن ابى امامة قال لو وزنت احلام بنى آدم بحلم آدم لرجح حلمه. و قد قال الله عز و جل: «وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا» قوله: «وَاذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ»، سبق شرحه. «أبى» ان يسجد، «فَقُلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَ لِرِزْقِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكَ مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى» اى تتعب و تنصب و يكون عيشك من كد يمينك بعرق جبينك. قال السدى يعنى الحرث و الزرع و الحصد و الطحن. و عن سعيد بن جبیر قال: اهبط الى آدم ثورا احمر فكان يحرث عليه و يمسح العرق عن جبينه، فذلك شقاؤه. و عن الحسن قال: عنى به شقاء الدنيا فلا تلقى ابن آدم الا شقيا ناصبا. و قيل لما اخرج الله آدم من الجنة اوحى اليه يا آدم اعمل و ازرع و كل من عمل يديك فعمل، فلما اكل الخبز احتاج الى قضاء الحاجة، فلما خرج منه الطعام و شم منه رائحة، حزن حزنا كان اشد من حزنه حين اخرج من الجنة، و كان فى الجنة لا يعرف هذا و ذلك قوله: «فَلَا يُخْرِجَنَّكَ مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى» و لم يقل فتشقى رجوعا به الى آدم لان تعبته اكثر، فان الرجل هو الساعى على زوجته و عليه نفقتها، فهو يحتاج الى الاكتساب دونها. و قيل اراد فتشقىا لكنه و حد لمشاكلة رؤس الاى.

در قصص آورده اند كه آدم (ع) چون از آسمان بزمین آمد برهنه آمد سرما و گرما در وی اثر كرد، بناييد تا رب العزة جبرئیل را بفرستاد و او را فرمود تا نر میشی را قربان كند. آدم نر میشی را قربان كرد و پشم آن بحوا داد تا برشت، و آدم پشمینه ای از آن ببافت، و آدم و حوا هر دو خویشان را بآن پشمینه پوشانیدند. جابر بن عبد الله روایت كرد كه مردى آمد بمصطفى (ص) و گفت: یا رسول الله چگویی در حرفت من یعنی جامه بافتن؟ رسول خدا گفت: «حرفتك حرفه ابينا آدم و كان اول من نسج آدم، و كان جبرئیل معلمه و آدم تلميذه ثلاثة أيام و انّ الله عز و جل يحب حرفتك و انّ حرفتك يحتاج اليها الاحياء و الاموات، فمن انف منكم فقد انف من آدم و من لعنكم فقد لعن آدم، و من آذاكم فقد اذى آدم، فانّ آدم خصمه يوم القيامة فلا تخافوا و ابشروا فانّ حرفتكم حرفة مباركة و يكون آدم قائدكم الى الجنة».

آدم پس از آن كه عورت پوشیده بود در باطن خویش اضطرابی و آشفتگی می دید كه عبارت وی بوصف آن راه نمی برد، كه هرگز مثل آن اضطراب در خود ندیده بود، تا جبرئیل بجای آورد گفت: اى آدم آن رنج گرسنگی است كه ترا مضطرب می دارد، آدم گفت اکنون تدبیر چیست؟ جبرئیل گفت آرى من كار تو را بسازم، رفت و فرمان حق دو گاو سرخ آورد و آلات حرثت و زراعت و دانه های گندم، و ارشاد كرد او را بتخم كشتن، گفت با آدم خذ فانها سبب سدّ جوعك و بها تحيى فى الدنيا و بها تلقى الفتنة انت و اولادك الى قيام الساعة. چون آدم تخم در زمین افكند همان ساعت برست و خوشه بیاورد. گفت اى جبرئیل بخورم؟ گفت نه صبر كن تا بدروى و پاك كنى؟ چون بدرود و پاك كرد، گفت اکنون خورم؟ گفت نه، تا آرد كنى، جبرئیل او را فرمود تا دو سنگ آورد و آن دانه ها همه آرد كرد، آدم گفت اکنون خورم؟ گفت نه تا خمیر كنى و بآتش او

را پخته گردانی، گفته‌اند آدم آن را بیخت و نخاله آن باز بر آن زمین افکند که گندم از آن دروده بود، جو بررست. پس چون آدم آن را بیخت بگریست گفت یا جبرئیل ما هذا التعب و النصب؟ فقال جبرئیل هذا وعد الله الذی وعدك و ذلك فی قوله: «فَلَا يُخْرِجَنَّكُمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى».

«إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَ لَا تَعْرَى» ای لا يلحقك فی الجنة جوع و لا عرى.

«وَ أَنْتَ لَا تَطْمَؤُنَا فِيهَا وَ لَا تَضْحَى» ای لا يلحقك فيها عطش و لا حرّ. و قيل لا يلحقك اذى الشمس اذ ليس فی الجنة شمس كما اخبر الله به فی قوله: «لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَ لَا زَمْهَرِيرًا» بل اهلها فی ظلّ ممدود و ماء مسكوب. قرأ نافع و ابو بكر و ائك بكسر الالف على الاستيناف، و قرأ الآخرون بالفتح نسفا على قوله: «أَلَّا تَجُوعَ» يقال ظمئ يظماً ظمأ فهو ظمان ای عطشان. و ضحى الرجل يضحى ضحى، و ضحا يضحو ضحوا و ضحوا و ضحى يضحى و ضحاء و ضحيا، اذا برز للشمس فاصابه حرّها.

قوله: «فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُكَ عَلَى شَجَرَةٍ الْخُلْدِ» يعنى على شجرة ان اكلت منها بقيت مخلداً. «وَ مَلِكٍ لَا يَبْلَى» لا يبيد و لا يفنى. «فَأَكَلَا مِنْهَا» ای من الشجرة. «فَبَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا» انكشفت لهما عوراتهما، و كانت مستورة عن اعينهما. و قيل عوقبا بازالة الستر عنهما و كشف ما كانا يستران به من اللباس فى الجنة. «وَ طَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا» ای اقبلا و جعلاً يلصقان عليهما من ورقة تين الجنة يستران به عوراتهما. «وَ عصى آدم ربه باكل الشجرة فغوى» ای فعل ما لم يكن فعله، و قيل اخطأ طريق الحق و ضلّ حيث طلب الخلد باكل ما نهى عن اكله، فخاب و لم ينل مراده، و قال ابن الاعرابى: فسّد عليه عيشه و صار من العزّ إلى الذلّ، و من الرّاحة الى التعب. قال ابن قتيبة: لم يكن ذنب آدم من اعتقاد متقدّم و نية صحيحة فنحن نقول و عصى و غوى، كما قال الله، و لا نقول آدم عاص و غاو كما تقول لرجل قطع ثوبه و خاطه قد قطعه و خاطه، و لا تقول هو خياط حتى يكون معاودا لذلك الفعل معروفاً به. و فى الخبر الصحيح عن ابى هريره قال: قال رسول الله (ص): «احتج آدم و موسى، فقال موسى يا آدم انت ابونا خيبتنا و اخرجتنا من الجنة فقال آدم انت موسى اصطفاك الله بكلامه و خط لك الثوراة بيده أ تلومنى على امر قدّره الله على قبل ان خلقنى باربعين سنة؟ فحجج آدم موسى، و فى رواية اخرى قال آدم بكم وجدت الله كتب التوراة قبل ان اخلق؟ قال موسى باربعين سنة. قال آدم، فهل وجدت فيها، فعصى آدم ربّه فغوى؟ قال نعم، قال ا فتلومنى على ان عملت عملاً كتبه الله علىّ ان اعمله قبل ان يخلقنى باربعين سنة؟ قال: رسول الله (ص) «فحجج آدم موسى».

قوله: «ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ» ای اختاره و اصطفاه، «فَتَابَ عَلَيْهِ» بالعفو «وَ هَدَى» ای يهديه الى التوبة حتى قال رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا.

«قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ» انتما عدوّ ابليس و هو عدو كما و عدو ذريتكما. «فَأَمَّا يَا أَيُّنَّكُمْ» يعنى: يأتكم، «مِنِّي هُدًى» ای كتاب و رسول.

«فَمَنْ اتَّبَعَ هُدَايَ» كتابى و رسولى، «فَلَا يَضِلُّ» لا يزول عن الحق، «وَ لَا يَشْقَى» فى الآخرة بالعذاب. روى سعيد بن جبیر عن ابن عباس قال: من قرأ القرآن و اتبع ما فيه، هداه الله من الضلالة و وقاه يوم القيامة

سوء الحساب و ذلك بانّ الله يقول: «فَمَنْ أَتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَ لَا يَشْقَى». و قال الشعبي عن ابن عباس: اجار الله تابع القرآن من ان يضلّ في الدنيا و يشقى في الآخرة، و قرأ هذه الآية.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: «يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ» الآية. نفخ اسرافيل در صور نشان قیامتست، و اظهار سیاست و هیبت الهیبت. يك بار بدمد همه زندگان مرده شوند، بار دیگر بدمد همه مردگان زنده شوند، صور یکی، و دمنده یکی، و آواز یکی، گاه زنده مرده شود، گاه مرده زنده شود، تا بدانی که احیا و افناء خلق بقدرت ملکست نه بنفخه ملک.

آن صیحه اسرافیل بمشرق هم چنان رسد که بمغرب، و بمغرب هم چنان رسد که بمشرق، شرقیان هم چنان شوند که غربیان، غربیان هم چنان شوند که مشرقیان، خلق را در سماع آن صیحه تفاوت نه، یکی را دورتر و دیگری را نزدیکتر نه، این چنانست که قدیسان ملاً اعلی حافین، و صافین کروبیان و روحانیان خدای را میخوانند و آن ذره که زیر اطباق زمینست در تحت الثری او را میخواند، نه خواندن آن ذره از سمع الله دورتر، نه خواندن عرشیان بسمع او نزدیکتر. از این عجبت مردی بود در صدر این امت نام او ساریه. بصحرای نهاوند جنگ میکرد عمر خطاب در مسجد مدینه بر منبر خطبه می‌کرد و این قصه معروفست، تا آنجا که گفت یا ساریه الجبل الجبل، رب العزة از مدینه تا نهاوند حجابها برداشت، تا ساریه آواز عمر بشنید دور چون نزدیک و نزدیک چون دور. همچنین اسرافیل و صور، از آدمیان دور لکن نفخه وی بایشان نزدیک تا بدانی که کار در رسانیدنست نه در دمیدن. و گفته‌اند که آواز صور نفخه هیبتست و اظهار سیاست، و بنفخه هیبت کسی را زنده کنند که ببعث و نشور ایمان ندارد و از قیامت و هول رستاخیز نترسد، اما بنده مسلمان که ببعث و نشور ایمان دارد و از احوال و احوال رستاخیز پیوسته ترسان و لرزان بود، او را که بیدار کنند با آواز فریشته رحمت، بنعت لطف و کرامت بیدار کنند. هر مؤمنی را فریشته‌ای آید بسر خاک وی با هزاران لطف و رحمت و انواع کرامت که یا ولی الله خیز، که الله تعالی ترا میخواند.

قوله: «وَ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا» الآية. از روی ظاهر هیبت و سطوت عزت خود بخلق مینماید، و از روی باطن بندگان و دوستان خود را تشریف میدهد که ما این زمین را فراش شما گردانیدیم، و بساط شما ساختیم. چون شما نباشید بساط بچه کار آید، آسمان سقف شما ساختم، ستاره دلیل شما، آفتاب طبخ شما، ماه شمع رخشان شما، چون شما رفتید شمع بچه کار آید، و دلیل چه کند، بساطی که برای دوست کردند چون برفت ناچار برچینند، چون شما رفتید ما این بساط بر گیریم که نه کسی دیگر را خواهیم آفرید. «هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا» آسمان و زمین و ماه و آفتاب و جبال راسیات و بحار زاخرات دلالة راه شما بودند هر یکی را مشعل‌ای در دست نهاده و فراراه شما داشته. فردا که وقت نظر بود همه را از پیش تو برگیریم، گوئیم خبر رفت و نظر آمد، برهان وقتی باید که عیان نبود، چون عیان آمد برهان چه کند، دلالة چندان بکار آید که دوست بدوست نرسیده است، اما چون دوست بدوست رسید دلالة



را چکند، چون روزگار روزگار خبر بود دهد در میان باید تا خبر دهد، اما چون عهد نظر آمد هدهد بکار نیاید. مصطفی (ص) تا بمگه بود جبرئیل آمد شدی می داشت چون بسدره منتهی رسید جبرئیل بایستاد، گفت ما اکنون حجاب گشتیم دوست بدوست رسید واسطه بکار نیست، و دلاله اکنون جز حجاب نیست. «يَوْمَئِذٍ لَا تَنفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ» الاية. مصطفی (ص) گفت: «إِنَّ الرَّجُلَ مِنْ أُمَّتِي لِيَشْفَعُ لِلْفَنَاءِ مِنَ النَّاسِ فَيَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِشَفَاعَتِهِ. وَإِنَّ الرَّجُلَ لِيَشْفَعُ لِلْقَبِيلَةِ وَإِنَّ الرَّجُلَ لِيَشْفَعُ لِلْعَصْبَةِ، وَإِنَّ الرَّجُلَ لِيَشْفَعُ لثَلَاثَةِ نَفَرٍ، وَ لِلرَّجُلَيْنِ وَ لِلرَّجُلِ»

و روى انّ من هذه الامّة لمن يشفع يوم القيامة لاكثر من ربيعة و مضر، فيشفع كل رجل على قدر عمله. و عن جابر قال: كنا حول رسول الله فقال: «الا انه مثلت لى امتى: فى الطين و علمت أسماءهم كما علم آدم الاسماء كلها، و عرضت على الرايات و انّ الفقير من الفقراء ليشفع لعدد مثل ربيعة و مضر، فلا تزهدوا فى فقراء المؤمنين».

می گوید در امت من کس باشد که فردای قیامت بعد در بیعة و مضر بشفاعت وی در بهشت روند، چون عظمت چاکران اینست و شرف ایشان بدرگاه عزت چنین است، حشمت و حرمت و شرف سید اولین و آخرین در مقام شفاعت خود چونست؟ گویی در آن می نگریم که فردا در آن عرصه عظمی و انجمن کبری سید صلوات الله علیه طیلسان شفاعت بر سفت شفقت افکنده و آن بیچارگان و عاصیان امت دست در دامن شفاعت وی زده: و سید (ص) همی گوید تا یکی مانده من نروم، شفاعتی لاهل الكبائر من امتی، و از حضرت عزت ذی الجلال این نداء لطف روان: «وَأَسْوَفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى» ای محمد چندان که می خواهی می بخشم و آنچه می گویی می پذیرم، ای محمد سوختگان درگاه ما را گوی تا دست تهی آرید بر ما، که ما دست تهی دوست داریم، فروشندگان دست پر خواهند، بخشندگان دست تهی، ای محمد در ازل همه احسان من، در حال همه انعام من، در ابد همه افضال من، اشارت بدرگاه بی نهایت بحکم رأفت و رحمت این است که اگر صد سال جفا کنی، چون عنرخواهی گویم کس را در میان شفیع مکن، تا نداند که تو چه کرده ای آن روز که مرا شفیع باید من خود شفیع انگیزم «مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ» آن روز که شفیع انگیزم، عدد جفاهای تو با وی بنگویم، و گرنه شفاعت نکند زان که حلم من کشد بار جفای تو شفیع نکشد، کرم من پوشد عیبهای تو شفیع نپوشد. در خبرست که روز قیامت بندهای را بدوزخ می برند، مصطفی (ص) او را ببیند گوید: یا رب امتی امتی.

خطاب آید که ای محمد ندانی که وی چه کرده است؟ عدد جفاهای بنده با وی بگوید، مصطفی (ص) گوید: سحقا سحقا، او که شفیع تو است چون بداند جفاهای تو، چنین گوید. پس بدان که آوده ملوث را نپذیرد کسی مگر من، معیوب را ننوازد کسی جز از من «فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ»، علوه کبریاؤه، و کبریاؤه سناؤه، و علاؤه مجده، و عزته عظمته، کسی که علو و کبریاؤه جلّ جلاله بدانست و اعتقاد کرد، نشانش آنست که همه قدرها در جنب قدر او غدر بیند، همه جلالها در عالم جلال او زوال بیند، همه کمالها نقصان، و همه

دعویها توان دادند، که با کمال او کس را کمال مسلم نیست و با جمال او کس را جمال مسلم نیست. الا کلّ شیء ما خلا الله باطل.

اگر عزت می‌طلبی ترا در آن نصیب نیست، که عزت صفت خاص ماست و ذبول و خمول و قلت سزای شما، ابلیس دعوی عزت کرد، دست در دامن تکبر زد، بنگر که با وی چه کردیم. فرعون خود را در صفت علو جلوه کرد، بنگر که او را بآب چون کشتیم، قارون بکنوز خود تفاخر کرد، بنگر که او را بزمین چون فرو بردیم، بو جهل دعوی عزت کرد، گفت در میان قوم خود مطاع و عزیزم فردا در دوزخ با وی گویند: «دُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ». آری من تواضع لله رفعه الله، و من تکبر وضعه الله.

«وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا» مصطفی عربی، رسول قرشی، که آسمان و زمین که آراستند باقبال و افضال و عصمت و حرمت وی آراستند، خطبه سلطنت در کونین بنام وی کردند، اسم او را شطر سطر توحید ساختند.

علم اولین و آخرین در وی آموختند و منت بر وی ننهادند که: «وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ»

با این همه منقبت و مرتبت او را گفتند: از طلب علم فرو منشین زیادتی طلب کن. «وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا» تا بدانی که لطایف و حقایق علوم را نهایی نیست، مصطفی (ص) گفت: «إِنَّ مِنَ الْعِلْمِ كَهَيْئَةِ الْمَكْنُونِ لَا يَعْرِفُهُ إِلَّا الْعُلَمَاءُ بِاللَّهِ فَإِذَا نَطَقُوا بِهِ لَمْ يَنْكُرْهُ إِلَّا أَهْلَ الْغُرَّةِ بِاللَّهِ. و قال (ص): لا يشبع عالم من علم حتى يكون منتهاه الجنة».

و گفته‌اند که بر زبان سید صلوات الله علیه این کلمه برفت که: «انا اعلمکم باللّٰه و اخشاکم»، و این کلمه اگر چه سید (ع) از روی تواضع گفت شکر نعمت معرفت رنگ دعوی داشت، ربّ العزّة آن نکته از وی در نگذاشت و بحکم غیرت او را از سر آن دعوی فرا داشت گفت: «قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا» ای محمد بر مقام افتقار بنعت انکسار دعا کن و از ما زیادتی علم خواه، چه جای دعوی است و دعوی کردن خویشتن دیدنست، و بنده باید که در همه احوال نظاره الطاف ربّانی کند نه نه نظاره خود، که هلاک در خویشتن دیدنست و نجات در الله تعالی دیدن. و فرست میان مصطفی (ص) و موسی کلیم، موسی چون دعوی علم کرد، ربّ العزّة حوالت او بر خضر کرد و بدبیرستان خضر فرستاد، تا میگفت: «هَلْ أَتَيْتَكَ عَلَى أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْدًا». و مصطفی (ص) را حوالت بر خود کرد گفت: «قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا».

قوله: «وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلُ» تا آخر ورد قصّه آدم است و عهد نامه خلافت وی، اول با وی خطاب هیبت رفت، تازیانه عتاب دید قدم در کوی خوف نهاد و زاری کرد، باز او را بزبر لطف نشانند عنایت ازلی در رسید، تاج اصطفی دید بر بساط رجا شادی کرد، آری کاریست رفته و حکمی در ازل پرداخته، هنوز آدم زلت نیاورده که خیاط لطف صدره توبه او دوخته، هنوز ابلیس قدم در معصیت نهاده بود که پیلور قهر معجون زهر لعنت وی آمیخته. ابتداء آثار عنایت ازلی در حق آدم صفی آن بود که جلال عزت احدیت بکمال صمدیت خویش قبضه‌ای خاک بخودی خود از روی زمین برگرفت، «ان الله تعالی خلق آدم من

قبضة قبضها من جميع اديم الارض».

آن گه آن را نخست در قالب تقویم نهاد چنان که گفت: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَن تَقْوِيمٍ»، پس آن را در تخمیر تکوین آورد که: «خَمَّرَ طِينَةَ آدَمَ بَيِّدَةً أَرْبَعِينَ صَبَاحًا»، پس شاه روح را در چهار بالش نهاد او بنشانند که: «وَوَفَّخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي». پس منشور خلافت و سلطنت او در دار الملك ازل برخواند که: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً». اسامی جمله موجودات بقلم لطف قدم بر لوح دل او ثبت کرد که: «وَوَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» مسبحان و مقدسان حظائر قدس و ریاض انس را در پیش تخت دولت او سجده فرمود که: «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ» این همه مرتبت و منقبت و منزلت می‌دان که نه در شأن گل را بود، که آن سلطان دل را بود، لطیفه‌ای از لطائف الهی، سرّی از اسرار پادشاهی، معنی از معنیهای غیبی، که در ستر سرّ «قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي» بود، در سویدای دل آدم ودیعت نهاد، و بر زبان مطهر مصطفی (ص) از آن سرّ سر بسته این نشان باز داد که: «خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ» ملاء اعلی چون آن بزرگی و علاء وی دیدند، ارواح خود را نثار آستانه مقدّس خاک کردند. ای جوانمرد آدم خاک بود، چندان که قالب قدرت ندیده بود، و در پرده صنع لطیف نیامده بود، و نور سرّ علم بر وی نتافته بود، و سر موصلت و حقیقت معیت محبت روی ننموده بود. اکنون که این معانی ظاهر گشت و این در حقایق در درج دل وی نهادند، او را خاک مگو، که او را پاک گو، او را حماء مسنون مگو، که او را لؤلؤ مکنون گو. اگر کیمیاء که مصنوع خلقت می‌شاید که مس را زر کند، محبتی که صفت حقست چرا نشاید که خاک را از کدورت پاک کند، و تاج تارک افلاک کند، اگر از گلی که سرشته تو است گل آید، چه عجب گر از گلی که سرشته اوست دل آید پیری را پرسیدند از پیران طریقت که آدم صفی (ع) با آن همه دولت و رتبت و منزلت و قربت که او را بود نزدیک حق جلّ جلاله، نداء «وَوَعَصَى آدَمُ» بر وی زدن چه حکمت داشت. پیر بزبان حکمت بر ذوق معرفت جواب داد که: تخم محبت در زمین دل آدم افکندند و از کاریز دیدگان آب حسرت برو گشادند، آفتاب «وَوَاشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا» بر آن تافت، طینتی خوش بود قابل تخم درد آمد، شجره محبت بر رست، هوای «فَنَسِيَ» آن را در صحرای بهشت بپرورد، آفتاب «وَوَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا» آن را خشک کرد، پس بداس «ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ» بدرود، آن گه بیاد «فَتَابَ عَلَيْهِ وَ هَدَى» پاک کرد، آن گه خواست که آن را باتش پخته گرداند، تنوری از سیاست «وَوَعَصَى آدَمُ» بتافت و آن قوت عشق در آن تنور پخته کرد هنوز طعم آن طعام بمذاق آدم نرسیده بود که زبان نیاز بر گشاد گفت: «رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا» و گفته‌اند که آدم را دو وجود بود: وجود اول دنیا را بود نه بهشت، وجود دوم بهشت را. فرمان آمد که ای آدم از بهشت بیرون شو بدنیا رو و تاج و کلاه و کمر در راه عشق در باز، و با درد و محنت بساز. آن گه ترا بدین وطن عزیز و مستقرّ بقا باز رسانیم با صد هزار خلعت لطف و انواع کرامت علی رؤس الاشهاد بمشهد صد هزار و بیست و اند هزار نقطه نبوت و ذات طهارت و منبع صفوت. فردا آدم را بینی با ذریت خود که در بهشت میرود و ملائکه ملکوت بتعجب می‌نگرند و می‌گویند: این مرد فردست، که بی‌نوا و بی‌برگ از فردوس رخت برداشت. ای آدم بیرون آوردن تو از

بهشت پرده کارها و سرّ رازها است، زیرا که صلب تو بحر صد هزار و بیست و اند هزار نقطه در نبوت است.

رنجی بر گیر، و تا روزی چند گنجی بر گیر، همچنین مصطفی عربی (ص) را گفتند ای محمد! ما مکیان را بر گماشتیم تا ترا از مکه بیرون کردند، و فرمودیم که بمدینه هجرت کن، لباس غربت در پوش و بزایه حسرت بو ایوب انصاری رو، این همه تعبیه آنست که روز فتح مکه ترا با ده هزار مرد مبارز تیغ زن بمکه باز آریم تا صناید قریش و رؤساء مگه تعجب همی کنند که این مرد است که تنها بگریخت اکنون بنگرید که کارش بکجا رسید. همچنین روح پاک مقدس را گفتیم: تو معدن لطافتی و منبع روح و راحتی ترا که بوطن غربت فرستادیم، و در صحبت نفس شور انگیز داشتیم، و درین خاکدان محبوس کردیم، مقصود آن بود که بآخر کار با صد هزار خلع الطاف و تحف مبار و هدایای اسرار بحضرت خود باز خوانیم، که: «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ». ای آدم اگر ترا از بهشت در صحبت مار و ابلیس بدنیا فرستادیم، در صحبت رحمت و مغفرت و بدرقه اقبال و دولت باز آوردیم. ای محمد اگر ترا از مکه بصفت ذل بیرون آوردیم، با فتح و ظفر و نصرت بصفت عزّ باز آوردیم. ای روح! عزیز اگر ترا درین خاکدان و منزل اندوهان و بیت الاحزان فراق روزی چند مبتلا کردیم، و مدتی در صحبت نفس اماره داشتیم، بآخر در صحبت رضا و بدرقه خطاب «ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ» بجوار کرامت باز آوردیم.

### ٦ النوبة الاولى

قوله تعالى: «وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي» هر که روی گرداند از باد و سخن من، «فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا» او راست زیستی بتنگی و سختی، «وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى» (١٢٤) و بینگیزیم فردا او را چنان که نه حجت بیند خود را نه عذر.

«قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى» گوید خداوند من چرا مرا چنین انگیختی؟

«وَأَقْبَلْتُ بِصِيرًا» (١٢٥) و من چاره خویش و حجت و دسترس خویش دیدم.

«قَالَ كَذَلِكَ أَنتُكَ» الله گوید او را هم چنان که بتو آمد، «أَيُّهَا فَتَسِيئَتِهَا» پیغامها و بگذاشتی آن را، «وَأَقْبَلْتُ بِصِيرًا» (١٢٦) امروز هم چنان ترا بگذاریم.

«وَأَقْبَلْتُ بِصِيرًا» و هم چنان پاداش دهیم آن کس را که بگزارف رود، «وَأَقْبَلْتُ بِصِيرًا»

رَبِّهِ» و بنگرود بسخنان خداوند خویش، «وَأَقْبَلْتُ بِصِيرًا» (١٢٧) و عذاب آن جهان سختتر پایندهتر از عذاب این جهان.

«أَقْبَلْتُ بِصِيرًا» باز ننمود بایشان، «كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ» که چند هلاک کردیم پیش از ایشان از

گروه گروه، «يَمُشُونَ فِي مَسَاكِينِهِمْ» میروند در جایگاه های گذاشته پس ایشان. «إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّأُولِي

النُّهَى» (١٢٨) درین که نمودیم نشانهاست زیرکان را و خردمندان را. «وَأَقْبَلْتُ بِصِيرًا» گرنه

سخنی بودی پیش رفته از خداوند تو «لَكَانَ لِيَأْمَأ» در پیچیدندی در ایشان و در رسیدندی و فرو گرفتندی،

عذاب خداوند تو، «وَأَجَلٌ مُّسَمًّى» (۱۲۹) و اگر نه روزهای پسین نام زد کرده بودی.

«فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ» شکیبایی کن بر آنچه ترا میگویند، «وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ» بپاکی بستای و بسزاواری یاد کن و پاک دان خداوند خویش را، «قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا» پیش از بر آمدن آفتاب و پیش از فرو شدن آن، «وَمِنْ أَنَاءِ اللَّيْلِ فَسَبِّحْ» و از ساعتهای شب هم بستای او را و نماز کن، «وَأَطْرَافَ النَّهَارِ» و بر گوشه‌های روز، «لَعَلَّكَ تَرْضَىٰ» (۱۳۰) تا مگر ترا خشنود کند تا خشنود شوی.

«وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ» و مکش نگرستن دو چشم خویش را، «إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ» آنچه بر خود دار کردیم و فرا داشتیم بآن، «أَزْوَاجًا مِنْهُمْ» مردی چند وزنی چند از ایشان، «زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» شکوفه این جهانی که بیفرورد و به نپاید، «لِنَقْتَنَّهُمْ فِيهِ» تا ایشان را بآن فتنه می‌کنیم و می‌آزمائیم، «وَرِزْقٌ رَّبِّكَ خَيْرٌ وَ أَبْقَىٰ» (۱۳۱) و روزی خداوند تو روز بروز به و برکت آن پاینده‌تر.

«وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ» و کسان خویش را بنماز فرمای، «وَأَصْطَبِرْ عَلَيْهَا» و خود بر نماز کردن شکیبایی کن، «لَا نَسْأَلُكَ رِزْقًا» از تو نمی‌خواهیم که داشت خودساز و خود را روزی ده، «نَحْنُ نَرْزُقُكَ» ما خود ترا داریم و روزی رسانیم، «وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَىٰ» (۱۳۲) و سرانجام پیروزی پرهیزگاری است.

«وَقَالُوا لَوْ لَا يَأْتِينَا بِآيَةٍ مِنْ رَبِّهِ» میگویند چرا بما نشانی و معجزه‌ای نیارد از خداوند خویش، «أَمْ لَمْ تَأْتِهِمْ» نرسید بایشان، «بَيِّنَةً مَا فِي الصُّحُفِ الْأُولَىٰ» (۱۳۳) خبر درست من از کتابهای پیشین،

«وَلَوْ أَنَا أَهْلُكُنَا لَهُمْ بِعَذَابٍ مِنْ قَبْلِهِ» و اگر ما ایشان را هلاک کردیمی بعدایی پیش از پیغام، «لَقَالُوا رَبَّنَا» ایشان گفتندی خداوند ما، «لَوْ لَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا» چرا رسولی نفرستادی بما؟ «فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ» تا ما پذیرفتیمی و متابعت کردیمی سخنان تو، «مِنْ قَبْلِ أَنْ نَنْزِلَ وَنَخْزِيَ» (۱۳۴) پیش از آنکه ما خوار گشتیمی و رسوا؟

«قُلْ كُلُّ مُتَرَبِّصٍ فَتَرَبَّصُوا» بگوی ما چشم داریم و شما می‌دارید «فَسَتَعْلَمُونَ» آری بدانید، «مَنْ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ» که خداوندان راه راست که‌اند، «وَمَنْ اهْتَدَىٰ» (۱۳۵) و بدانید که راهبران بصواب که‌اند.

### النوبة الثانية

قوله: «وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي» یعنی عن القران. اعراض الجحود و التكذيب. فيكون هذا وعيدا للكفار. «فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا» في نار جهنم الزقوم و الغسلين و الضريع. باین قول این آیت و عید کافرانست و اعراض جحود و تکذیب است. گاهی می‌گفتند: «هذا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ» و گاهی می‌گفتند: «إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ». گاهی می‌گفتند: «إِنْ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ». می‌گوید آنان که قرآن را دروغ شمردند و پیغام رسان را دروغ‌زن گیرند، فردا در دوزخ ایشان را عیشی است با تنگی و سختی میان زقوم و غسلین و ضریع، و هر چند که ایشان را در دنیا فراخی وسعت باشد اما از الله تعالی ایشان را خذلان باشد تا همه حرام گیرند و حرام خورند، و سرانجام کار ایشان فردا تنگ عیشی باشد و ناخوش عذاب و عقوبت و سخط الله تعالی.

این همچنانست که ربّ العزة خورندگان مال یتیم را گفت: «إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا». قومی آیت بر عموم برانند و گفتند اعراض هم از کفرانست هم از مؤمن، اعراض کافر ترك ایمانست، و اعراض مؤمن ترك عمل و عقوبت ایشان باین اعراض که کردند اینست که گفت: «فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا».

ابن مسعود و ابو هریره و ابو سعید خدری و جماعتی مفسران گفتند که عیش ضنک عذاب قبر است، کافر را بر اندازه کفر و مؤمن را بر اندازه معصیت.

و خبری درستست که عایشه گفت: یا رسول الله ائی منذ حدثتني بصوت منكر و نكير و ضغطة القبر ليس ينفعني شيء، فقال: «يا عائشة انّ صوت منكر و نكير في اسماع المؤمنين كالاثمد في العين، و انّ ضغطة القبر على المؤمن كالامّ الشقيقة يشكو اليها ابنها الصداق فنقوم اليه فتغمز رأسه غمزا رقيقا، و لكن يا عائشة ويل للشاكين في الله كيف يضغطون في قبورهم ضغطة البيض على الصخرة».

و قال ابن جرير: «مَعِيشَةٌ ضَنْكًا» ای یسلب القناعة حتى لا يشبع، و قيل كسبا خبيثا و عملا سيئا في الدنيا، و قيل اراد به عيش الدنيا، لانّ عيش الدنيا ضنك ضيق لانقضائه و قصر مدته و كثرة توابعه.

و انما العيش الواسع عيش الآخرة، قال الله تعالى: «وَأَنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ».

«وَوَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى» اختلفوا فيه، فقال بعضهم اعمى عن الحجّة و الاعتذار، لانه لا يكون حجّة يحتج بها، و لا عذر يعتذر به، و انما قال اعمى لانه لا يرى في القيمة ما يسره و ينتفع به، و لا عذر يعتذر به، و لذلك يسمّى الكفار عميا لانهم لا ينتفعون بابصارهم. و قيل يحشرهم الله القيامة اعمى البصر، فان قيل كيف يقرءون الكتب؟

قلنا انّ الله تعالى يزد عليهم البصر ليقرءوا الكتب فاذا فرغوا من القراءة يرد عليهم العمى، قال ابن عباس: يحشر بصيرا ثم اذا سيق الى المحشر عمى. و قيل اعمى عن كل شيء الا عن جهنم.

«قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَ قَدْ كُنْتُ فِي دَارِ الدُّنْيَا، بِبَصِيرًا».

«قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيَتْهَا» یعنی فتركتها و لم تؤمن بها، و قيل معناه فتركتها و لم تعمل بها، فيلحق الكافر الوعيد على ترك الايمان بها، و المؤمن على ترك العمل بها، و قيل على نسيان آيات الله. «وَوَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى» ای تترك في العمى و العذاب، و قيل نعاملك معامله المنسى. «وَوَكَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ» ای كما جازينا المعرض، نجزي المسرف و هو المشرك الذي «لَمْ يُؤْمِنْ بِآيَاتِ رَبِّهِ وَ لَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَدُّ» ممّا نعدّهم به في الدنيا و القبر، «وَ أَبْقَى» ای ادم.

«أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ» یعنی أ فلم يبين لهم القرآن، يريد كفار مكة، و قيل معناه أ فلم يبين لهم الامر اهلاک من قبلهم من القرون السالفة و الامم الماضية فلا يتعظون و لا يعتبرون. «يَمُشُونَ فِي مَسَاكِينِهِمْ» یعنی اهلکناهم و هم يمشون في مساكنهم، كقوله: «تَأْخُذُهُمْ وَ هُمْ يَخْصَمُونَ». باین قول معنى آنست که باز ننمود قرآن و پيدا نکرد كفار مکه را که چند هلاک کردیم ازین گروه گروه پیشینیان که در جایگاه و خانه خویش امن میرفتند و

غافل بودند که ناگاه گرفتیم ایشان را و هلاک کردیم؟ چون که اینان عبرت نمیگیرند و پند نمی‌پذیرند با هلاک ایشان؟ و قیل معناه اهلکناهم و ان قومک یمشون فی مساکنهم، و ذلك ان قريشا كانوا يسافرون الى الشام فيرون ديار المهلكين من اصحاب الحجر ثمود و قريات قوم لوط، و هو نظير قوله: «وَ سَكُنْتُمْ فِي مَسَاكِنِ الَّذِينَ ظَلَمُوا انْفُسَهُمْ». «إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّأُولِي النُّهَى» ای ان فی اهلکنا ایاهم مع کثرة عددهم و عدتہم و شدت قوتہم و شوکتہم لدلالات لذوی العقول.

«وَلَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَكَانَ لِزَامًا وَ أَجَلٌ مُّسَمًّى». فیها تقدیم و تأخیر، و تقدیره: «و لو لا کلمة سبقت من ربك و اجل مسمى لكان لزاما» یعنی للزمهم العذاب عاجلا، و الکلمة قوله ينالهم نصيبهم من الكتاب. و المعنى لو لا ما قضاه الله لكل احد من عمر و رزق لا يموت حتى يستوفيه، لكان العذاب و هو القتل بيدر لازما لهم، حتى لا يبقى منهم احد ای لو لا انه سبق لكل واحد منهم رزق لا بد ان يستوفيه، و عمر لا بد ان يعيشه و انه اجل لهم اجلا مسمى يعاقبهم فيه، و هو يوم القيامة، لكان العذاب لازمهم لزاما. و قيل المراد بالاجل المسمى الموت، و قيل المراد به عذاب القبر، و قيل الکلمة التي سبقت، هي انه لا يعذبهم و محمد (ص) بينهم، لانه قال: «وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فِيهِمْ». معنى آيت بدو قول باز می‌آید. خلاصه يك قول آنست كه اگر نه آن بودی كه الله تعالى حكم کرده و گفته هر کسی را عمر چند است و روزی چند و زمان عقوبت وی کی، مشركان را روز بدر همه هلاک کردمى و بیخ ایشان بر آوردمى تا از ایشان کس نماندى، لکن زمان عقوبت ایشان روز قیامتست چنان كه گفت: «بَلِ السَّاعَةِ مَوْعِدُهُمْ وَ السَّاعَةِ أَذَى وَ أَمْرٌ». خلاصه قول دیگر آنست كه ای محمد اگر نه حرمت و حشمت و شرف و جاه تو بودى و حکمى كه کرده‌ام و گفته كه: «وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فِيهِمْ» ما ایشان را هم در دنیا عذاب کردیمى و بیخ ایشان بر آوردمى.

قوله: «فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ» من الافتراء بانك مجنون و انك ساحر، و قيل هو منسوخ بآية السيف. «وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ» السبحة من أسماء الصلاة ای صل بامر ربك، و قيل صل بمنة ربك و منه يقال فى المثل. بحمد الله لا بحمدك. «قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَ قَبْلَ غُرُوبِهَا» یعنی صلاة الصبح و صلاة العصر. و فى الخبر: «من صلى البردين دخل الجنة».

«وَ مِنْ أَنَاءِ اللَّيْلِ فَسَبِّحْ» ای من ساعاته. و واحد الأناء انى و انى و هى صلاة المغرب و العشاء. «وَ أَطْرَافَ النَّهَارِ» یعنی صلاة الظهر، و سمى وقت الظهر اطراف النهار لان وقته عند الزوال و هو طرف النصف الاول انتهاء، و طرف النصف الآخر ابتداء.

و قيل المراد من آناء الليل صلاة العشاء و من اطراف النهار، صلاة الظهر و المغرب، لان الظهر فى آخر الطرف الاول من النهار و فى اول الطرف الآخر، فهو فى طرفين منه، و الطرف الثالث غروب الشمس و عند ذلك يصلى المغرب. «لَعَلَّكَ تَرْضَى» ثوابه فى الميعاد، و قيل مرضى بالشفاعة و مثله قوله: «وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى» و قرأ الكسائى و ابو بكر عن عاصم. ترضى بضم التاء ای يرضيك الله بكرامته. و فى الخبر الصحيح عن جرير بن عبد الله قال: كنا جلوسا عند رسول الله (ص) فرأى القمر ليلة البدر فقال: «انكم

ترون ربكم كما ترون هذا القمر لا تضامون في رؤيته، فان استطعتم ان لا تغلبوا على صلاة، قبل طلوع الشمس و قبل غروبها، فافعلوا، ثم قرأ «وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَ قَبْلَ غُرُوبِهَا».

و قال بعض اهل العلم من تهاون بالصلاة عاقبه الله بخمس عشرة عقوبة: ست في الدنيا و ثلاث عند الموت، و ثلاث في القبر، و ثلاث يوم القيامة. فاما اللواتي في الدنيا فاحديهن ان يرفع الله من حياته البركة، و الثاني يرفع الله من وجهه سيما الصالحين، و الثالثة لا يأجره الله على شيء من طاعته، و الرابعة لا يجعل الله له نصيبا في دعاء الصالحين، و الخامسة لا يسمع له دعاء. و السادسة لا تدفع عنه البلايا. و اما اللاتي عند الموت، فاحديهن ان تقع عليه شدة، و الثانية لو سقى ماء البحر مات و هو عطشان. و الثالثة لو اطعم ما في الارض مات جائعا. و اما اللاتي في القبر، فاحديهن ان يقع في غم طويل، و الثانية ان يخرج من قبره فيبقى في ظلمة لا يبصره، و الثالثة ان يضيق عليه لحده، و اما اللاتي في القيامة فاوليهن شدة الحساب، و الثانية غضب الجبار، و الثالثة عذاب النار.

قوله: «وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ» در سبب نزول اين آيت ابو رافع روايت كند مولى رسول الله (ص) گفت: مهماني برسول خدای فرود آمد و در خانه رسول هيچ طعام نبود مرا فرستاد بجهودي تا طعام خرم از وی بسلف تا ماه رجب، جهود گفتم لا ابيعه و لا اسلفه الا برهن. طعام بسلف نفروشم مگر برهن، بو رافع بازگشت و رسول را گفتم كه جهود گرو ميخواهد تا طعام بدهد. رسول گفتم و الله لئن باعني او اسلفني لقضيته و اني لامين في السماء، امين في الارض، اذهب بدرعي الحديد اليه، فنزلت هذه الاية: «وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ» اي لا تنظر، «إلى ما مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ» اي اصنافا و هم الرجال و النساء، و قيل ازواجا منهم اشكالا منهم لانهم اشكال في الذهاب عن الصواب.

«زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» اي زينتها و بهجتها، شبهها بزهره الشجرة لانه تروق و لا تبقى.

قرأ يعقوب زهرة بفتح الهاء، و الباقر بسكونها و هما لغتان. «لِنَقْتَنَّهُمْ فِيهِ» اي لنجعل ذلك فتنة لهم بان ازيد لهم النعمة و يزدوا كفرانا و طغيانا «وَرِزْقُ رَبِّكَ» في الجنة، «خَيْرٌ وَأَبْقَى» و ذلك بان الدنيا بما فيها قليل، لقوله تعالى: «قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ» و نصيب الواحد منها قليل عن قليل، ثم يؤخذ عنه كله و يسئل عن كل ذرة بعد ذرة، بخلاف نعيم الآخرة فانها مع كثرتها و تمامها و صفائها و خلوها عما ينغصها و يكدرها، لا يخاف نقصانها و لا فناؤها، و لا يخاف عليها حساب و لا عقاب.

«وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا» اي واطب عليها، حتى يأخذ عنك اهلك، بين الله انه لا ينبغي لاحد ان يأمر غيره بما لا يفعل. «لَا نَسْأَلُكَ رِزْقًا» لخلقنا و لا لنفسك «نَحْنُ نَرْزُقُكَ» فالتمس منا فان الله رازق الجميع. «وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَى» اي العاقبة الجميلة المحمودة لاهل التقوى. قال ابن عباس: يعنى الذين صدقوك و اتبعوك و اتقونى. و في بعض المسانيد ان النبي (ص) كان اذا اصاب اهله ضرر، امرهم بالصلاة و تلا هذه الآية.

و كان بكر بن عبد الله المزني اذا اصاب اهله خصاصة يقول قوموا فصلوا، ثم يقول بهذا امر الله و



رسوله، و يتلوا هذه الآية. و كان هشام بن عروة اذا رأى ما عند السلاطين، دخل داره فقرأ. «و لا تَمُدَّنْ عَيْنَيْكَ» الى قوله «و العاقبة لِلتَّقْوَى.»  
ثم ينادى الصلاة يرحمكم الله.

«و قالوا» يعنى المشركين، «لَوْ لا يَأْتِينَا بآيَةٍ مِنْ رَبِّهِ» يعنى آية تدلّ على صدق محمد (ص). قال الزجاج: قد اتتهم الآيات و البينات و لكنهم طلبوا ان يؤتوا ما كانوا يقترحون فى سورة بنى اسرائيل و هو قوله تعالى اخبارا عنهم: «و قالوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا» الآيات. فقال الله عز و جل: «أ و لَمْ تَأْتِيَهُمْ؟» قرأ اهل المدينة و البصرة و حفص عن عاصم: تأتهم بالناء لتأنيث البيئة و قرأ الآخرون بالياء لتقدم الفعل، و لانّ البيئة هى البيان، فردّ الى المعنى يقول الله تعالى: «أ و لَمْ تَأْتِيَهُمْ» يعنى فى القرآن «بَيِّنَةٌ ما فِي الصُّحُفِ الْأُولَى» اى بيان ما فى التوراة و الانجيل و الزبور من انباء الامم انهم اقترحوا الآيات فلما اتتهم و لم يؤمنوا بها كيف عجلنا لهم العذاب و الهلاك فما يؤمنهم ان اتتهم الآية، ان يكون حالهم كحال اولئك.

«و لَوْ اَنَا اَهْلَكْنَاهُمْ» اى اهلكننا المكذبين بهذا القرآن. «بِعَذَابٍ مِنْ قَبْلِهِ» اى من قبل نزول القران، «لَقَالُوا» يعنى يوم القيامة اذا عذبوا. «رَبَّنَا لَوْ لا ارسلت» اى هلا ارسلت، «إِلَيْنَا رَسُولًا» يدعوننا الى طاعتك، «فَتَنْبِغَ آيَاتِكَ» اى امرك و نهيك، «مِنْ قَبْلِ لَوْ اَنْ نَنْزِلَ» بالعذاب، «و نَحْزَى» فى جهنم.

«قُلْ كُلُّ مُتَرَبِّصٍ» اى قل يا محمد كل منتظر لمن يكون النصر و الغلبة، و قيل معناه كل منتظر دوائر الزمان، و ذلك انّ المشركين قالوا نتربص بمحمد حوادث الدهر، فاذا مات تخلصنا، قال الله: «فَتَرَبَّصُوا» اى فانظروا. «فَسَتَّعْلَمُونَ» اذا جاء امر الله و قامت القيامة. «مَنْ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ» المستقيم، «وَمَنْ اهْتَدَى» من الضلالة أ نحن ام انتم؟

### النوبة الثالثة

قوله: «وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا» الآية.

قال جعفر الصادق (ع) فى هذه الآية: لو عرفونى ما عرضوا عنيّ و من عرض عنيّ رددته الى الاقبال على ما يليق به من الاجناس و الالوان.

هر كه او را شناسد در همه حال او را ياد كند و ز همه يادها جز ياد او اعراض كند، هر كه او را داند بپوسته ذاكر او بود و بر اداء فرايض و نوافل مواظب بود، و قدم خود را بگذارى، حقوق او مطالب بود، و هر كه در همه عمر يك طرفه العين روى از ذكر حق بگرداند و بذكر خلق آرد مخدره معرفت روى از وى بپوشد كه هرگز از آن جمال بهره نيايد. هذا لمن اعرض عن ذكره فى جميع عمره طرفه عين فكيف حال من لم يقبل على ذكر الحق فى جميع عمره طرفه عين.

خطاب آمد از جبار كائنات با آن مهتر عالم نقطه دايره حادثات كه: اى سيّد من نپسندم كه در دو كون اعتماد تو جز بر ما بود يا بر زبان تو جز ذكر ما و در دل تو جز مهر ما بود، همه را بر تو بيرون آريم و همه را خصمان تو كنيم تا در دو كون جز از مات ياد نيايد، اول خويشان و تبار و نزديكان وى را بر وى

بیرون آورد تا چون از نزدیکان جفا بیند بر دوران خود دل نهد، میخواست جلّ جلاله تا روی دل وی از خلق بگرداند و سر وی از کل عالم باز بندد و بخود پیوندد، فانّ الاتصال بالحق علی قدر الانفصال عن الخلق. واسطی گوید: هر که بدو نگرود بخود ننگرد، هر که یاد او کند یاد خود فراموش کند، یاد خود و یاد خلق تخم غمانست، یاد یاد حقست دیگر همه تاوانست، اگر نه در ازل ترا یاد کردی ترا زهره یاد کرد او کی بودی، اگر نه این توفیق رفیع از حضرت عزّت روان گشتی که: «فَادْكُرُونِي أَذْكَرُكُمْ» که یارستی ذکر وی بخواب اندر بدیدن یا نام وی بخاطر بگذرانیدن، خلقی بودند در مهامه حیرت و در ظلمات فکرت، همی لطف ربّانی و مدد یزدانی سفری کرد بعالم خاک، یتیم بو طالب در یتیم هر طالب گردانید، آن سیّد کونین چون در آمد سفره بیفکند و صلا آواز در داد، خواجهگان قریش چون بو جهل و بو لهب و امثال ایشان اجابت نکردند، گفتند خواجهگان و مهتران ننگ دارند که بدعوت گدایان حاضر آیند، آن صلا گفتن مهتر کونین در اقطار عالم طوافی کرد هر کجا سوخته‌ای بود اجابت کرد، بلال حبشی صلا ی مهتر بشنید روی براه آورد، صهیب در روم بشنید، سرگردان در تک و پوی افتاد. سلمان از فارس عاشق وار روی بحضرت نهاد، چون در رسیدند بر سفره نشستند و آن دولت دست در هم زد و آفتاب سعادت در آسمان ارادت بکمال رسید، آن صناید و گردنکشان در نگرستند بی‌دولتی خود در جنب دولت ایشان بدیدند، حسد بردند خواستند که ایشان را از آن سفره بر انگیزانند گفتند ای محمّد ایشان را بر ان تا ما با تو همسایگی کنیم، ما را عار می‌آید که با گدایان نشینیم. مهتر از غایت حرص که بر اسلام داشت خواست که آن کار پیش گیرد، از حضرت عزّت خطاب آمد که: گرد آزار دل سوختگان مگرد که کریمان را عادت نبود که گدایان را از سفره بر انگیزانند. «وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ» ای محمد این درویشان را مر ان که زندگانی ایشان بذکر ماست. «وَلَا تُطْعَمَنْ أَعْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا. و آن خواجهگان را فرمان مبر که دل ایشان از ذکر ما خالیست.

درویشان را صفت اینست که: «يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَ قُعُودًا» عادتشان اینست که «يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْعَدَاةِ وَالْعَشِيِّ». سیرتشان اینست: «وَأَيُّوْثِرُونَ عَلَىٰ أُنْفُسِهِمْ». حاصلشان اینست که «يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ». باز خواجهگان قریش را صفت اینست. «يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَ رَسُوْلَهُ وَ يَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا» همتشان اینست که: «لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ» حاصلشان اینست، «وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي» اینست «وَوَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى».

قوله: «وَلَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ» الایة... هر کرا نواخت در ازل نواخت بفضل خود نه بطاعت او، هر کرا انداخت در ازل انداخت بعدل خود نه بمعصیت او، هر کرا قبول کرد از وی هیچ سرمایه نخواهد، و هر کرا رد کرد از وی هیچ سرمایه نپذیرد. باش تا فردا که فریشتگان سرمایه‌های خود بباد بر دهند که: ما عبدناك حقّ عبادتك. آدمیان خرمنهای طاعت خود آتش در زند که: ما عرفناك حقّ معرفتك انبیاء و رسل از علم و دانش خویش پاک بیرون آیند که: لا علم لنا. تا بدانی حق جلّ جلاله هر چه راست کند از آن خود راست کند، هیچیز از کرد تو پیوند کرد او نشاید اگر روا بودی که طاعت پیوند رحمت وی آمدی در خدایی

درست نبودی، و اگر روا بودی که معصیت تو پیوند عقوبت او آمدی ترازو برابر آمدی، اگر رحمت کرد بفضل خود کرد نه بطاعت تو، و عقوبت کرد بعدل خود کرد نه بمعصیت تو.

«فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ» جای دیگر گفت: «وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ» ای محمد ما می‌دانیم که دل تو بتنگ می‌آید از گفتار ناسزایان و جهل بی‌حرمتان، تو صبر کن و دل خود را بحمد و ثنا و تسبیح ما تسلی ده، هر گاه ایشان قدم در کوی بی‌حرمتی نهند، تو قدم در حضرت نماز نه، تا راز نماز بار اذی ایشان از دل تو فرو نهد.

بامداد و شبانگاه و در اطراف روز همه وقت، در همه حال خواهی که حلقه در ما کوبی و در ذکر و ثناء ما باشی ای محمد اگر مکیان ترا ناسزا گویند، باک مدار که ما لوح مدح و ثناء تو بقلم لطف قدم می‌نویسیم، چون ایشان تخته هجو تو خواندن گیرند، تو سوره مدح و ثناء ما آغاز کن. «فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ» ای محمد سینه‌ای که در وی سوز عشق ما بود، سری که در وی خمار شربت ذکر ما بود. دلی که حریق مهر و محبت ما بود، جانی که غریق نظر لطف ما بود، تنی که پیوسته در ناز و راز ما بود، از کجا به اسماع گفت و گوی بیگانگان پردازد، یا جهل و بیهوده ایشان در وی چه اثر کند.

«وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ» الایة... این باز مرهمی دیگر است که بر دل درویشان می‌نهد، حقارت و مهانت دنیا فرا خلق نماید، و عیب و عوار آن آشکارا می‌کند و دوستان خود را از دیدن و دوست داشتن آن منع می‌کند، می‌گوید: «زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْسِنَهُمْ فِيهِ» این دنیا شکوفه‌ایست، تری و تازگی و زیبایی وی روزی چند بود، آن گه پژمرده شود و نیست گردد و فتنه وی در دل بماند.

چه داری مهر بی مهری کز و بی‌جان شد اسکندر چه بازی عشق با یاری کزو بی‌ملک شد دارا.

رجوع الاغنیاء الی الدنيا و رجوع الفقراء الی المولی، شتان بین ذا و ذا. توانگران بهر چه شان پیش آید رجوع با دنیا کنند، درویشان بهمه حال دل با مولی دارند، ازینجا معلوم شود شرف درویشان بر توانگران. جنید رحمة الله علیه، درویشی را بر توانگری فضل نهادی، و ابن عطا بر خلاف وی توانگری را بر درویشی شرف نهادی، روزی میان ایشان مناظره رفت جنید حجّت آورد که رسول خدا می‌گوید: یدخل فقراء امتی الجنة قبل اغنیائها بنصف یوم و ذلك خمس مائة عام.

گفت کسی که در بهشت شود فاضلتر از آن که پانصد سال در شمار بماند. ابن عطا گفت لا بل این فاضلتر که در شمار بماند از بهر آنکه آن کس که در بهشت است در لذت نعمتست و آن کس که در شمارست در لذت عتاب حقست، و با دوست سخن گفتن اگر چه در مقام عتاب بود وراء آنست که بغیر دوست مشغول شدن و در چه در مقام نعمت بود، زیرا که در بلاء دوست بودن خوشتر از آن که در نعمت دوست بی دوست بودن. جنید جواب داد که اگر توانگر را لذت عتابست درویش را لذت اعتذار است. و ذلك فیما روی انس بن مالک عن النبی (ص) قال: «انّ الله لیؤتی بالعبد الفقیر یوم القیامة فیستره من الناس فی

کنف منه ثم يعتذر اليه كما كان الرجل يعتذر الى الرجل في الدنيا، فيقول عبدى و عزتى و جلالى ما زويت عنك الدنيا لهوانك على و لكن لما اعددت لك من الكرامة و الفضيلة، اخرج يا عبدى الى هذه الصفوف فانظر من اطعمك و سقاك او كساك لا يريد بذلك الا وجهى فخذ بيده فهو لك و الناس يومئذ قد أجمعهم العرق، فيخرج فينخل الصفوف و يتصفح وجوه الناس، فإزا رأى رجلا قد صنع به شيئا من ذلك اخذ بيده فيقال قد وهب له.»

جنید این خبر بدلیل آورد و گفت اگر با توانگر عتاب می‌کند از درویش عذر می‌خواهد، و لذت عذر وراء لذت عتابست، زیرا که عتاب با دوست و دشمن رود و عذر جز با دوستان نرود، این منع دنیا از درویشان نه از آنست که دنیا از ایشان دریغ است، لکن ایشان از دنیا دریغند، همت ایشان به از دنیا، مراد ایشان به از عقبی، مقصود ایشان دیدار مولی.

لقمان سرخسی را وقتی موی دراز گشته بود بر خاطر او بگذشت که کاشکی در می‌بودی که بگرما به شدی و موی باز کردی هنوز این در خاطر تمام در نیاورده بود که يك صحرا همه زر دید، لقمان دیده فراز کرد و با خود گفت:

گر من سخنی بگفتم اندر مستی      اشتر بقطار ما چرا دربستی.

«وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا» بنده را آموخت میفرماید و بر اظهار عبودیت و ملازمت طاعت می‌دارد، و تا بنده شایسته و پسندیده نباشد او را بر درگاه خود بخدمت بندارد، و بحضرت راز در نماز او را راه ندهد، چه دولتست وراء آن که در روزی پنج بار، بار گیر بارگاه وصل بحکم فضل در دست رکابی لطف بکلبه عجز بنده فرستد، و این طغرای عزت بر منشور دولت او ثبت کند که: قسمت الصلاة بینی و بین عبدی نصفین الحديث.

موسی کلیم را در وعده مناجات چهل روز در انتظار بداشت، چون نوبت باین امت رسید مانده انتظار برداشت، در شبانروزی پنج بار قدح مناجات بر دست ساقی لطف دمام کرد که: «وَأَسْجُدْ وَاقْتَرِبْ» و این نه تفضیل اعم است بر انبیاء لکن من کان اضعف فالرب به الطف. رب الارباب کار ضعیفان چنان سازد که جمله اقویا از آن در تعجب آیند، صد هزار ملك مقرب در بحر رکوع و سجود غوص کردند و کس حدیث ایشان نکند و این گدای بی‌نوا از خواب در آید و گوید آه که بیگانه شد، رب العالمین در مصحف مجد رقم اعزاز از بر کسوة راز وی کشد که: «تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ» الاية.

«لَا نَسْأَلُكَ رِزْقًا نَحْنُ نَرُزُقُكَ» هر که اعتقاد کرد که رازق بحقیقت خداوند است و رزق همه ازوست و اسباب بتقدیر اوست، نشان وی آن بود که بهمگی دل بر وی توکل کند و از اغیار تبتل کند، تا رب العزة کار وی میسازد و هر دمى بانواع کرامت او را می‌نوازد، مردی بنزدیک حاتم اصم آمد اصم آمد گفت بچه چیز روزگار می‌گذرانی که ضیاعی و عقاری نداری؟ حاتم گفت من خزانه از خزانه حق میخورم. مرد گفت نان از آسمان بتو فرو اندازد؟ حاتم گفت لو لم تكن له الارض لكان يلقي على الخبز من السماء. اگر زمین آن

او نبودی نان از آسمان فرو انداختی.

فقال الرَّجُل، انتم تقولون بالكلام، فقال حاتم لانه لم ينزل من السماء الا الكلام فقال الرَّجُل انا لا اقوى على مجادلتك. فقال لان الباطل لا يقوى مع الحق. ای مسکین هیچ بیماری صعبتتر از بیماری ضعف یقین نیست، یقین با حق درست کن و دست ترا. اسم یقین است، علم یقین است، و عین یقینست و حق یقینست و حقیقت حق یقینست، اسم یقین عوام راست، علم یقین خواص راست، عین یقین خاص الخاص راست، حق یقین انبیاء راست، حقیقت حق یقین مصطفی راست، مرد که مرد گردد بیقین گردد، یقین باید که بزبان رسد تا گوینده آید، بچشم رسد تا بیننده آید، بگوش رسد تا شنونده آید، بدست رسد تا گیرنده آید، بپای رسد تا رونده آید.

مصطفی (ص) گفت: عیسی (ع) بر روی آب برفت و گر یقینش زیادت بودی بر هوا برفت. استاد ابو علی دقاق گفت این اشارت بخود کرد یعنی شب معراج ما که بر هوا میرفتیم از کمال یقین بود.

«قُلْ كُلٌّ مُتَرَبِّصٌ فَتَرَبَّصُوا» الایة. ارباب التفرقة ينتظرون نوب الايام، كيف يقتضيه حكم الافلاك و ما الذى يوجبه الطباع و النجوم. و المسلمون ينتظرون ما يبدو من المقادير فهم فى روح التوحيد و الباؤون فى ظلمات الشرك.

## ۲۱- سورة الانبياء- مكية

## ۱ النوبة الاولى

قوله: «بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ» بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

«اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ» نزدیک آمد مردمان را حساب کردن با ایشان، «وَ هُمْ فِي عَقْلَةٍ مَّعْرُضُونَ» (۱) و ایشان در بی آگاهی روی گردانندگانند..

«مَا يَأْتِيهِمْ» ناید بایشان، «مِنْ ذِكْرِ مَنْ رَبَّهُمْ» هیچ سخن از خداوند ایشان، «مُحَدَّثِ» بنو فرستاده بایشان «إِلَّا اسْتَمَعُوهُ» مگر میشنوند آن را، «وَ هُمْ يَلْعَبُونَ» (۲) و ایشان بازی میکنند.

«لَا هِيَّةَ فُتُوبُهُمْ» دل‌های ایشان در کاری دیگر، «وَ أَسْرُوا النَّجْوَى» و با یکدیگر گفتند بر از، «الَّذِينَ ظَلَمُوا» ایشان که ستم کردند، «هَلْ هَذَا إِلَّا بَشْرٌ مِّثْلُكُمْ» نیست این مگر مردی همچون شما، «أَفَتَأْتُونَ السَّحْرَ» شما خواهید شد و شما جادویی او خواهید پذیرفت، «وَ أَنْتُمْ تُبْصِرُونَ» (۳) و شما چشم دارید که مینگرید.

«قَالَ رَبِّي يَعْلَمُ الْقَوْلَ فِي السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ» بگو خداوند من میداند هر گفت که در آسمان و زمین گویند، «وَ هُوَ السَّمِیْعُ الْعَلِیْمُ» (۴) و او شنواست و دانا.

«بَلْ قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ» گفتند جادویی نیست که از خاشاک خوابست که آدمی گوید، «بَلْ افْتِرَاءُ» که این سخن خود میسازد و خود مینهد، «بَلْ هُوَ شَاعِرٌ» فرا نهاده نیست که او شعر گوئی است. «فَلْيَأْتِنَا بآیَةٍ» تا نشانی آرد بما، «کَمَا أُرْسِلَ الْأَوْلُونَ» (۵) چنان که فرستادگان پیشینیان آوردند.

«مَا آمَنَتْ قَبْلَهُمْ» بنگرویدند پیش از ایشان، «مِنْ قَرْیَةٍ أَهْلَكْنَاهَا» هیچ اهل شهری که ایشان را هلاک کردیم، «أَفَهُمْ يُؤْمِنُونَ» (۶) بآن نشان که از او میخواهند بخواهند گروید؟

«وَ مَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ إِلَّا رِجَالًا نُّوحِي إِلَيْهِمْ» نفرستادیم پیش از تو پیغام را مگر مردانی که بایشان پیغام آمد. «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (۷) پرسید از اهل پیغام و سخن و دانش اگر نمیدانید.

«مَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَدًا لَا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ» و ما فرستادگان پیشینیان را کالبدی ناخورنده نکردیم، «وَ مَا كَانُوا خَالِدِينَ» (۸) و پیشینیان فرستادگان جاوید نماندند.

«ثُمَّ صَدَقْنَاهُمُ الْوَعْدَ» پس ایشان را وعده دادیم راست، «فَأَنْجَيْنَاهُمْ» و ایشان را برهانیدیم، «وَ مَنْ نَشَاءُ» و هر که را بخواهیم رهانیم، «وَ أَهْلَكْنَا الْمُسْرِفِينَ» (۹) و هلاک کردیم گزاف کاران را و گزاف گوینان را.

«لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا» فرو فرستادیم بشما نامه‌ای، «فِيهِ ذِكْرُكُمْ» که در آن آوای شما و شرف شماست، «أَفَلَا تَعْقِلُونَ» (۱۰) این منت از من در نیابید و بآن بننازید؟

«كَمْ قَصَمْنَا مِنْ قَرْیَةٍ» و چند که پشت بشکستیم از شهر شهر، «كَانَتْ ظَالِمَةً» از آن مردان که گناه ایشان را بود «وَ أَنْشَأْنَا بَعْدَهَا قَوْمًا آخَرِينَ» (۱۱) و گروهی ساختیم از پس ایشان دیگران.

«فَلَمَّا أَحْسَوْا بِأَسْنَا» چون بجا آوردند گرفتن ما و بدیدند عذاب ما، «إِذَا هُمْ مِنْهَا يَرْكُضُونَ» (۱۲) تك و گریز در گرفتند از آن و پای جنبانیدند.

«لَا تَرْكُضُوا» مدوید و پای جنبانید «وَأَرْجِعُوا إِلَى مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ» و باز گردید با ناز و تنعم خویش، «وَمَسَاكِنِكُمْ» و با نشستگاههای خویش، «لَعَلَّكُمْ تُسْئَلُونَ» (۱۳) تا مگر پرسند شما را.  
«قَالُوا يَا وَيْلَنَا» گفتند ای وای بر ما، «إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ» (۱۴) گناه ما را بود و ظالم ما بودیم.  
«فَمَا زِلْتَ تِلْكَ دَعْوَاهُمْ» همان ویل میخواندند بر خود، «حَتَّى جَعَلْنَاهُمْ حَصِيداً خَامِدِينَ» (۱۵) تا ایشان را ریزیده کردیم چون کاه دروده.

«وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ» (۱۶) و چون آسمان و زمین بیافریدیم و آنچه در میان آن است بازیگر نبودیم.

«لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ لَهُوًّا» اگر ما خواستیمی که باز گردیمی، و جفت و فرزند گیریمی، «لَأَتَّخِذْنَاهُ مِنْ لُدُنَّا» ما آن از نزدیک خود گرفتیمی، «إِنْ كُنَّا فَاعِلِينَ» (۱۷) اگر ما خواستیمی که کنیمی.  
«بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ» بل بازی کن نیستیم، راستی را بر کژی می افکنیم، «فَيَذْمُوهُ» تا آن را فرو شکند، «فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ» تا کژی از راستی می رمد، «وَلَكُمْ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ» (۱۸) ویل شما را و هلاک ازین صفت که خداوند خویش را می کنید.

### النوبة الثانية

سورة الانبياء مکیست چهار هزار و هشتصد و نود حرفست و هزار و صد و شصت و هشت کلمتست، و صد و دوازده آیتست و درین سورة سه آیت منسوخست متصل یکدیگر: «إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ» تا آنجا که گفت: «وَهُمْ فِيهَا لَا يَسْمَعُونَ» و ناسخ آن سه آیتست متصل یکدیگر: «إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَى» تا آنجا که گفت: «الَّذِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ»

و روی ابی بن کعب قال: قال رسول الله (ص): «من قرأ سورة اقتراب للناس حسابهم، حسابه الله حسابا يسيرا و صافحه و سلم عليه كل نبي ذكر اسمه في القرآن».

و قال ابن مسعود: سورة بنی اسرائیل و الکهف و مریم و طه و الانبياء من العتاق الاول و هن من تلادی.  
قوله: «اقتراب للناس حسابهم» ای يوم حسابهم و هو يوم القيامة. قفوله: «اقتراب الساعة و انشق القمر».  
مفسران گفتند ناس اینجا اهل مکه اند و منکران بعث، و روا باشد که بر عموم رانند و بدان جمله مردمان خواهند، یعنی قرب و دنا محاسبه الله اياهم و مجازاته لهم على اعمالهم و انما قال ذلك لان ما هو آت قريب.  
می گوید نزدیک آمد وقت محاسبت بندگان و مجازات ایشان بر اعمال نیک و بد ایشان، یعنی قیامت آمدنیست و آمدنی آمده گیر و نزدیک شده گیر، و گفته اند معنی اقتراب آنست که آنچه مانده است از دنیا باضافت آنچه بگذشت کمست و اندک. مصطفی (ص) گفته: «اقتراب الساعة و لا يزداد الناس على الدنيا الا حرصا و لا تزداد منهم الا بعدا».

همانست که رب العالمین گفت: «وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ» ای معرضون عن امر الآخرة و الاستعداد للحساب و الجزاء. این واو حالست، و معنی آنست که خلق از کار آخرت غافلند، همچون ناآگاهان روی از آن گردانیده و بساز و برگ آن نامشغول شده تا آن گه که ناگاه آید بایشان و ایشان را در غفلت گیرد، چنان که گفت: «بَلْ تَأْتِيهِمْ بَعَثَةٌ فَبَهْتُهُمْ». و اگر گوئیم آیت در شأن مشرکانست پس اعراض، اعراض از ایمانست، یعنی «وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ» عن الايمان و الهدى.

«ما يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرٍ مِنْ رَبِّهِمْ مُحَدَّثٍ» ذکر اینجا قرآنست چنان که آنجا گفت: «وَهَذَا ذِكْرٌ مُبَارَكٌ أَنْزَلْنَاهُ»، و در سوره الزخرف گفت: «أَفَنْضِرُبُ عَنْكُمْ الذِّكْرَ صَفْحًا» یعنی القرآن و لفظ محدث با تنزیل می شود نه با قرآن، که قرآن که فرو آمد نو بنو فرو آمد آیت پس از آیت و سوره پس از سوره بوقتهای مختلف، چنان که حاجت بود، و المعنی ما يحدث الله من تنزیل شيء من القرآن يذكرهم و يعظهم به، «إِلَّا اسْتَمَعُوهُ وَ هُمْ يَلْعَبُونَ» و مقاتل گفت يحدث الله تعالى الامر بعد الامر، همانست که الله گفت: «لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا»، حرب بن اسماعیل الحنظلی گفت امام اهل سنت: قدیم من رب العزة محدث الی الارض. «إِلَّا اسْتَمَعُوهُ وَ هُمْ يَلْعَبُونَ» یعنی لا يستمعون الیه، استماع تدبر و تفکر و قبول و انقیاد، و انما يستمعون الیه استماع لهو و استهزاء. و گفته اند ذکر اینجا محمد است صلی الله علیه و سلم. چنان که در سوره القلم گفت: «وَ يَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ وَ مَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ» یعنی محمد (ص). دلیل برین تأویل آنست که بر عقب گفت حکایت از کفار: «هَلْ هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ» و اگر مراد قرآن بودی کافران گفتندی: «هل هذا الا اساطير الاولين». و باین قول محدث به ما ارسال شود.

یعنی ما یأتیهم من ذکر ربهم محدث بالارسال الا استمعوه و هم یلعبون مستهزءون به.

«لَا هِيَ» نصب علی الحال، «فَلَوْبُهُمْ» رفع لانه فاعل، ای ساهیه غافله قلوبهم، و قيل مشتغلة بالباطل عن الحق، و باللهو عن الذكر، تقول هی عن الشيء یلهی، اذا اشتغل عنه بغيره. قوله: «أَسْرُوا النَّجْوَى» صفت آن مستمعانست که قرآن بلعب و استهزاء شنیدند، یعنی. و هم یلعبون و اسروا النجوی. آن گه بیان کرد که ایشان که اند گفت: «الَّذِينَ ظَلَمُوا» یعنی هم الذین ظلموا. و روا باشد که الذین در موضع نصب بود بر تقدیر، اعنی الذین ظلموا. کسای گفت، درین آیت تقدیم و تأخیر است یعنی و الذین ظلموا اسروا النجوی. و گفته اند، الذین در موضع خفض است، لانه نعت الناس فی اول السورة، تقدیره اقرب للناس الذین ظلموا حسابهم.

قومی نحویان گفتند این در لغت بعض عرب سائغ است که فعل پیش اسم بجمع گوید اکلونی البراغیث. و علی هذا قوله. «ثُمَّ عَمُوا وَ صَمُوا كَثِيرٌ مِنْهُمْ». قوله: «هَلْ هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ» این تفسیر نجوی است یعنی و اسروا النجوی، «هَلْ هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ» معنی آنست که کافران با یکدیگر براز میگفتند که این محمد بشری است همچون شما آدمی مانند گوشت و پوست، چه تخصیص است او را که دیگران را نیست که اتباع وی باید کرد و سخن وی باید پذیرفت؟ «أَفَتَأْتُونَ السَّحْرَ وَ أَنْتُمْ تُبْصِرُونَ» ای تقبلون سحره و انتم ترون انه رجل مثلكم. و قيل أ تقبلونه و انتم تعلمون انه سحر؟ یعنی القرآن، و قيل أ تقبلونه و انتم عقلاء؟ او را می پذیرید و



سحر وی می‌پسندید و شما عاقلان چشم دارید که می‌نگرید.

: «قَالَ رَبِّي يَعْلَمُ الْقَوْلَ فِي السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ» رب العزة مصطفی (ص) را خبر داد از آنچه ایشان با یکدیگر پنهان می‌گفتند، آن گه گفت: ای محمد ایشان را جواب ده و بگوی خداوند من می‌داند هر چه در هفت آسمان و هفت زمین گویند پنهان یا آشکارا بر وی هیچ گفت پوشیده نه، آنچه با یکدیگر بر از گفتید میدانند و آن گه صدق من و دروغ شما میدانند. قرأ اهل الكوفة غير ابي بكر: «قَالَ رَبِّي» بالالف علی انه اخبار عن الرسول صلى الله عليه و سلم بالقول، و القول مسند الى الرسول و هو بشر في قوله تعالى: «هَلْ هَذَا إِلَّا بَشْرٌ مِثْلُكُمْ»، و قرأ الباقون: «قل ربِّي» بغير الالف، و الوجه انه على الامر للرسول (ص) بان يقول لهم ان ربِّي يعلم القول، یعنی السر و النجوى.

قوله: «بَلْ قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ» مبرّد گفت: بل در کلام عرب برد و وجه استعمال کنند: یکی آنست که از سخنی با سخنی گردد که دومی غلطی آید یا بر وی نسیانی رود، و این بر الله تعالی روا نیست تعالی عن ذلك. دیگر وجه آنست که سخنی درست تمام بسر برد آن گاه ابتدا کند بسخنی دیگر، و این بر الله تعالی جائز است و باین معنی رب العالمین گفت: «بَلْ عَجِبْتَ وَ يَسْخَرُونَ بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ بَلْ قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ» حکایت از کافران می‌کند که در قرآن سخنهاى مختلف بباطل می‌گویند و از بهر آن که سخن ایشان همه دروغست تناقض در آنست و صورت دروغ همین باشد که بر يك حالت و بر يك صفت بنایستد، يك بار گفتند سحر است: «أَفَتَأْتُونَ السَّحَرَ»، پس گفتند سحر نیست. اضغاث احلامست، ای اباطیل پراها النائم فی نومه ليس لها حقيقة. پس گفتند اضغاث و احلام نیست: «بَلْ افْتَرَاهُ» این محمد مفتریست، از بر خویش می‌نهد و اضافت بالله تعالی می‌کند. پس این نیز نقض کردند گفتند: «بَلْ هُوَ شَاعِرٌ» فرا نهاده و فریت نیست، که محمد شعر گوئیست، و الشعر معناه العلم، و انما سمى شعرا لانه خاص برأسه لاهله، لا يستطيعه غيرهم، يقال شعر بمعنى علم، و شعر اذا قال الشعر. آن گه گفتند اگر محمد بآنچه می‌گوید راست گویست «فَلْيَأْتِنَا بآيَةٍ» معجزه‌ای ظاهر نماید چنان که پیغامبران پیشین نمودند، چون ناقه صالح و عصا و يد بيضاء موسى و ابراء اكمه و ابرص و مرده زنده گردانیدن عیسی.

رب العالمین بجواب ایشان گفت: «مَا آمَنَتْ قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْيَةٍ» ای اهل قریه اتهم الآيات اهلکناها، حکما باهلاکهم، «أَفَهُمْ يُؤْمِنُونَ» استفهام تبعید و انکار یعنی فلا تأتيهم اذ قضينا فی السابق ان لا نعذب امة محمد بالاستیصال، بل الساعة موعدهم، و الساعة ادهی و امر. معنی آیت آنست که ای محمد مشرکان قریش اقتراح آیات می‌کنند و اگر آنچه می‌خواهند از آیات بایشان نمایم ایمان نیارند و نگروند، چنان که جای دیگر گفت: «أَنَّهُ إِذَا جَاءَتْ لَا يُؤْمِنُونَ» و آن گه چون نگروند عذاب استیصال ایشان را واجب آید چنان که پیشینیان را واجب آمد، و ما عذاب این امت با قیامت افکنده‌ایم، و حکمی که در ازل کرده‌ایم نگردانیم. «مَا يُبَدِّلُ الْقَوْلُ لَدِيَّ».

و گفته‌اند وجه احتجاج بر ایشان بآنکه پیشینیان بعد از ظهور آیات ایمان نیاورند آنست که اگر ظهور آیات

سبب ايمان بندگان بودی، پیشینیان را بودی، چون پیشینیان را نبود پسینیان را هم نباشد، و اگر آیات سبب ايمان بودی قریش را آیات نمودیم، که ایشان را قرآن معجز فرستادیم فعجزوا ان یأتوا بسورة مثله، و انشقاق قمر نمودیم: «اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ انْشَقَّ الْقَمَرُ» الی غیر ذلك من الآيات و المعجزات. «وَمَا أَرْسَلْنَا إِلَّا رَجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ». قرأ حفص عن عاصم نوحی بالنون و كسر الحاء على لفظ التعظيم لموافقة ما تقدمه من قوله: «وَمَا أَرْسَلْنَا». و قرأ الباقر نوحی بالياء و فتح الحاء على بناء الفعل لما لم يسم فاعله، و معلوم ان الموحى هو الله تعالى على كل حال. اين آیت جواب ايشانست که گفتند: «هَلْ هَذَا إِلَّا بَشْرٌ مِثْلُكُمْ» علت ترك ايمان خویش بشریت مصطفی (ص) مينهادند که چرا بما بشری فرستادند همچون ما نه فرشته‌ای؟ رب العالمين بر ايشان حجت آورد که رسول پیشینیان هم بشر فرستادیم از بهر آنکه هر کسی با جنس خویش انس گیرد، و بطبع وی نزدیکتر بود، و از وی سخن بهتر فهم کند، و لانّ الانسان کنفس واحدة و لا یأنف الانسان من نفسه. آن گه گفت: «فَسئَلُوا أَهْلَ الدُّكْرِ» ای اسئلوا کل من یقر برسول من اهل التوریه و الانجیل. «إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» ان الرسل بشر.

این خطاب با قریش است، می‌گوید از اهل دانش پرسید ایشان که کتب خوانده‌اند و اخبار پیشینیان دانسته‌اند و برسل اقرار داده‌اند، اگر شما نمی‌دانید که پیغامبران بشر بوده‌اند. قال ابن زید: اراد بالذکر القرآن، یعنی فسئلوا المؤمنین العالمین من اهل القرآن، و هذا ما قال علی (ع) لَمَا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ نَحْنُ أَهْلُ الذِّكْرِ يَعْنِي الْمُؤْمِنِينَ.

و فی الخبر انما شفاء العیّ السؤال.

«وَمَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَدًا» اکثر ما یقال الجسد لما لیس فیہ روح، قال اللّٰه تعالی: «عَجَلًا جَسَدًا» و الجسد واحد ینبئ عن جماعة ای ما جعلناهم ذوی اجساد. «لَا یَأْكُلُونَ الطَّعَامَ» و هذه جواب قولهم، ما لهذا الرُّسُولُ یَأْكُلُ الطَّعَامَ، و قولهم یَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ، وَ یَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ. و قولهم: «إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ». فاعلموا ان الرسل اجمعین یأکلون الطعام و انهم یموتون و هو قوله: «وَمَا كَانُوا خَالِدِينَ» و هذا جواب قولهم: «نَتَرَبَّصُ بِهٖ رَيْبَ الْمُنُونِ»، و المعنی، هم من جمیع الوجوه کسائر بنی آدم الا فی رتبة النبوة و شرف المنزلة. «ثُمَّ صَدَقْنَاهُمُ الْوَعْدَ» ای صدقنا رسلنا الوعد الذی وعدناهم باهلاك من کذبهم، «فَأَنْجَيْنَاهُمْ وَمَنْ نَشَاءُ» من المؤمنین، «وَأَهْلَكْنَا الْمُسْرِفِينَ» ای المشرکین.

و النجاة علی وجهین: احدهما ان ینجی بعد الوقوع فی العذاب. و الثانی ان یمنع الوقوع فیہ، و نجاة الانبياء و المؤمنین من الوقوع فی العذاب.

«لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ» یا معشر قریش، «کِتَابًا» یعنی القرآن، «فِیهِ ذِکْرُكُمْ» ای شرفکم، فان القرآن نزل بلغتهم، و فی ارضهم و علی رجل منهم، کقوله: «وَإِنَّهُ لَذِکْرٌ لَّكَ وَ لِقَوْمِكَ» یعنی ان هذا القرآن شرف لك و لقومك، و قال تعالی: «بَلْ أَنْبَيْنَاهُمْ بِذِکْرِهِمْ» یعنی بشرفهم. و قيل معناه «فِیهِ ذِکْرُكُمْ» ای شرفکم، ان عملتم بما فیہ. «أَفَلَا تَعْقِلُونَ» انّ فیہ شرفکم ان تمسکتکم بما فیہ، و قيل أ فلا تعقلون ما فضلتمک به علی غیرکم.

«وَكَمْ قَصَمْنَا» کم فی موضع نصب بقصمنا، و معنی قصمنا اهلکنا و اذهبنا، یقال قصم الله عمر الکافر ای اذبه، و قیل القصم کسر الشيء الصلب حتی یلین. و یقال للذاهبة قاصمة الظهر، «مِنْ قَرْيَةٍ كَانَتْ ظَالِمَةً»، یعنی من اهل قریه كانوا ظالمین.

«وَ أَنْشَأْنَا بَعْدَهَا» ای و حدثنا بعد اهلکها، «قَوْمًا آخَرِينَ» یقال انشأه فنشأ، و هو ناشئ و الجمع نشأ کخدم و حرس. «فَلَمَّا أَحْسَبُوا بِأَسْنَا» ای ادركوا بحواسهم عذابنا. یعنی اهل القریه المهلكة. «إِذَا هُمْ مِنْهَا» ای من القریه، «بِرَّكُضُونَ» ای یسرعون هاریین.

و یقول لهم الملائكة: «لَا تَرْكُضُوا» ای لا تهربوا فان هربکم لا ینفعکم و سعیکم لا یغنیکم من القدر. «وَ ارْجِعُوا إِلَى مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ» ای الی تنعمکم الذی لاجله عصیتم الله فاحفظوه ان قدرتم علیه، هذا امر تکیت علی ما كانوا یکذبون به من العذاب، او تنبیه علی ان هربهم لا ینفعهم. «وَ مَسَاكِنُكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْئَلُونَ» یعنی تسئلون هل وجدتم ما وعد ربکم حقا. و قیل لعلکم تسئلون من دنیاکم شیئا. قالت الملائكة لهم هذا علی طریق الاستهزاء بهم کأنهم قیل لهم ارجعوا الی ما کنتم فیہ من المال و النعمة لعلکم تسئلون فانکم اغنیاء تملکون المال. قال الحسن: لعلکم تسئلون معناه لکی تعذبوا فیها و یحکی عن العرب انهم یقولون قدّم الی فلانا لا سألہ، یعنی لا عذبه. کلبی گفت: این در شأن قومی آمد از اهل حصورا دیهی از دیهای یمن، رب العزّة بایشان پیغامبری فرستاد و ایشان آن پیغامبر را دروغ زن داشتند و بکشتند تا رب العزّة بختنصر را بر انگیخت و قصد قتل و استیصال ایشان کرد، ایشان از بختنصر و قصد وی آگاهی یافتند، همه از دیه بیرون شدند گریزان و ترسان، الله تعالی فریشتگان را فرستاد تا ایشان را بقره باز گردانیدند با خانها و مسکنهای ایشان و فریشتگان می گفتند: «لَا تَرْكُضُوا وَ ارْجِعُوا إِلَى مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَ مَسَاكِنُكُمْ» و بختنصر در پی ایشان نشست تا همه را بکشت، مردان و زنان ایشان خرد و بزرگ، و چهار پای و مرغ ایشان تا در آن دیه از ایشان يك چشم نگرنده نماند و در آن حال منادی از هوا ندا میکرد: یا آل ثارات الانبیاء. يك قول آنست که ایشان خود گفتند با یکدیگر: لا تهربوا و ارجعوا الی منازلکم و اموالکم. «لَعَلَّكُمْ تُسْئَلُونَ» مالا و خراجا یرضی به بختنصر فلا یتعرض للقتل و القتال.

«قَالُوا يَا وَيْلَنَا» آن گه که اعتراف ایشان سود نداشت بگناه خویش معترف شدند و گفتند: «يَا وَيْلَنَا» ای هلکنا و وقعنا فی اشدّ البلاء. «إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ» اقرّوا علی انفسهم بظلمهم بالاشراک بالله و قتل نبیّه. چون بأس و بطش حق بدیدند گفتند ای ویل بر ما گناه ما را بود. «فَمَا زَالَتْ تِلْكَ دَعْوَاهُمْ» یعنی فما زالت دعویهم بالویل.

و الدعوی و الدعا واحد. همه آن ویل می خواندند بر خود که: «يَا وَيْلَنَا»، یعنی و قالوا للویل، تعال فهذا اوانک کقولهم یا عجا، فیدعون العجب معناه یا عجب.

یقال فهذا اوانک، و کقولهم یا اسفا معناه یا اسف تعال و ربّما قلبوا یاء النداء واوا فقالوا وا اسفا، وا عجا «حَتَّى جَعَلْنَاهُمْ حَصِيدًا» محصودا بالسيف، مستأصلا بالعذاب «خامدين» میتین حصدهم الموت حصدا قال

الشاعر:

و اضطربت من كبر اعضادها.      اذا الرجال ولدت اولادها  
فهى زروع قد دنا حصادها.      وجعلت اسقامها تعادها

«وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ» عبثا و باطلا. اللعب يدعو اليه الجهل يروق اوله و لا ثبات له. و انما خلقنا هما لتجازى المحسن و المسيء و يستدل بهما على وحدانية الله عز و جل و قدرته. و قيل ما خلقنا السماء و الارض و ما بينهما، ليأكل الناس و يشربوا و يتمتعوا و يفعلوا ما يريدون ثم، يموتوا و لا يحشروا. و قيل ما خلقنا هما لتتخذ الزوجة و الولد و الشركاء. ثم قال تعالى: «لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ لَهُمْ لَاتَّخَذْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا» بحيث لا يطلع عليه احد لانه نقص و ستره اولى، و قيل «لَاتَّخَذْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا» يعنى من السماء من الحور العين فانهن اطهر و اطيب، لا من الارض، و هذا رد على النصارى اذ جعلوا له مريم بزعمهم زوجة، و قيل اللهو الولد فى لغة حضرموت، فيكون ردا على من قال عيسى ابنه، «لَاتَّخَذْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا» كقوله: «لِاصْطَفَى مِمَّا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ» معنى آنتست كه ما آسمان و زمين كه آفريديم نه بدان آفريديم تا جفت و فرزند و انباز گيريم، آن گه گفت اگر ما خواستيمى كه جفت و فرزند گيريم از نزديك خود گرفتيمى چنان كه كس را بر ان اطلاع نبودى و از خلق خویش آن برگزيديم كه خود خواستيم «إِنْ كُنَّا فَاعِلِينَ» اگر ما خواستيمى چنين كرديمى لكن نخواستيم و نكرديم و از جفت و فرزند و انباز پاكيم و منزه و مقدس، «تعالى الله عن ذلك علوا كبيرا» و ان شئت. جعلت ان كلمة نفى، يعنى ما كنا فاعلين، و قيل «لَاتَّخَذْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا» اى عندنا بحيث لا يصل اليه علمكم. قال ابن بحر: ليس فى الاية ذكر الولد و الزوجة، انما هى عطف على الاية الاولى، اى لو كان اللعب يليق بنا لاتخذنا منه ما يكون فى علمنا و قدرنا.

«بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ» نفى اللهو و اللعب بقوله بل. نه نه بازى كن نيستيم و فرزند گير و جفت گير و انباز گير نه ايم. آن گه گفت نقذف بالحق على الباطل يعنى بالاسلام على الشرك و بالحجة على الشبهة و بالوعظ على المعاصى. و قيل الحق القرآن و و الباطل ابليس، و التقدير فى اللغة على ذى الباطل، «فَيَذَمُّهُ» فيكسره فيبلغ ام دماغه فلا يحيى و لا يبقى بعده، «فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ» اى هالك ذاهب و المعنى نرمى بالحق على الباطل بالانبياء و الكتب فيبطله حتى لا بقاله بعدها. «وَلَكُمْ الْوَيْلُ» اى شدة العذاب «مِمَّا تَصِفُونَ» الله به مما لا يليق به من صاحبة و الولد.

### النوبة الثالثة

قوله: «بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ» اسم من له الثبوت الاحدى و الكون الصمدى، اسم من له البقاء الازلى و البهاء الأبدى، اسم من له العلم و الحلم و الارادة و الطول و العز و السيادة، اسم من له القدرة و الحياة و الاسامى و الصفات، اسم من له الوجه ذو الجمال و القدر ذو الجلال، سبحانه هو الله الكبير المتعال. بنام خداوند ذو الجلال، قادر بر كمال، مفضل بانوال، صانع بى احتیال، قیوم بى گشتن حال، در ذات و صفات

متعال، موصوف بوصل جمال، منعوت بنعت جلال، کردگارست و بزرگوار، رسنده بهر چیز و دانا بهر کار، پاك از انباز است و بی‌نیاز از یار، خود بی‌یار و همه عالم را یار، آنجا که درست دیده یقین پر دودست، و آنجا که ناپیداست روی توحید گرد آلودست، پس آن را که بکرم نزدیکست روزگار او همه سور و سرور است، و آن را که بفضل پیداست کار او نور علی نور است.

یا حبیبی و مونسى و عمادى      و غیائی و معقلی و رجائی.  
یا ملادی و مأملى و مرادى      ارحم الیوم ذلتی و بکایى

ای خداوند اعلم! ای مهیمن اکرم، ای صمد ارحم، هر انس که نه با تو همه در دست و غم، صحبت که نه در جوار تو همه اندوهست و ماتم. جز یاد حدیث تو همه وزر است و ماتم، بادا روزی که باز رهم از لوح و قلم، بیابم صرف قدم بصدق قدم، آزاد شوم از بند وجود و عدم، از دل بیرون کرده حسرت و ندم، در مجلس انس قدح شادی بر دست نهاده دمامم. بداود وحی آمد که یا داود ذکری للذاکرین و جنتی للمطیعین و کفایتی للمتوکلین و زیادتى للشاکرین، و رحمتی للمحسنین و انسى للمشتاقین، و انا خاصة للمحبین. ای داود هم طالبان و قاصدان حضرت ما مختلفست و ما رنج کسی ضایع نکنیم هر کس را آنچه سزای اوست و همت او بدو دهیم، انا عند ظن عبدی فلیظن بی ما شاء، ذاکران را گفتیم سلام و تحیت شما را، مطیعان را گفتیم نعمت جنت شما را متوکلان را گفتیم کرامت کفایت شما را، شاکران را گفتیم زیادت نعمت شما را، محسنان را گفتیم فضل و رحمت شما را، مشتاقان را گفتیم انس و سلوت شما را، محبان را گفتیم شما مرا من شما را. من آن خداوند که ببنده خود بفضل خود نزدیکم، ناخوانده بوی نزدیکم، ناجسته و نادر یافته بوی نزدیکم، بعلم نزدیکم و از وهمها دور، بهره محبان خودم و بهره رسان من دور، یاد من عیشست و مهر من سور، شناخت من ملك است و یافت من سرور، صحبت من روح است و قرب من نور.

قوله: «اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ» قال یحیی بن معاذ: حان لك ان تحاسب نفسك فقد مضى اکثر عمرک و تنزجر عن الغفلة، فقد نودیت و دعیت الى الانتباه نداء لم یبق لاحد معه عذر. و هو قوله: «اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ» فرحم الله عبدا حاسب نفسه قبل ان يحاسب، و وزن اعماله قبل ان توزن و انتبه من غفلته قبل ان ینتبه.

اولئك هم الأبرار. نزدیک آمد وقت حساب بندگان، و بندگان در خواب غفلتند اینک رستاخیز با هیبت روی نهاد بآفریدگان و ایشان مست شهوت، نه دیده آن که صورت روزگار خویش به بینند، نه همت آن که روزی شمار خود برگیرند، نیکمردان و جوانمردان بحقیقت ایشانند که از عرض گاه و خطرگاه قیامت بترسند، و از بیم حساب فردا امروز حرکات و سکانات خود بشمارند، لباس مراقبت در پوشند و گوش باقوال و اعمال و احوال خود دارند و ساحت سینه خود را از لوث غفلت مطهر دارند، چون میدانند که الله تعالی محصی انفاست، و عالم بحواسست و آن را روز شمار باز خواستست، بی‌اجازت شریعت یک دم نزنند. و بی‌اذن

حقیقت يك قدم ننهند، و فقر و فاقت اختیار کردند، و این کلمات را مطالعه کردند، که طوبی للفقیر فی الدنيا و الآخرة، اما فی الدنيا فلا مؤنة علیه و لا خراج، و اما فی الآخرة فلا عتاب معه و لا حساب. می‌گوید خوشا عیاشا که عیش درویشانست هم در دنیا و هم در آخرت، در دنیا شغل طلب خراج و مؤنت نه، و در عقبی اندوه حساب و باز خواست نه، و ازین عجیبتتر و بزرگوارتر که ایشان را لذت اعتذار است از حضرت ذی الجلال، چنان که در خبر می‌آید: یؤتی بالرجل یوم القیامة فیقول اللّٰه عز و جل له عبدی لم ازو عنک الدنيا لهوانک زویتها عنک لصلاحک و صلاح دینک، «وَ هُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ» الغفلة علی قسمین: غافل عن حسابہ لاستغراقه فی دنیا و هواه. و غافل عن حسابہ لاستهلاكه فی مولاه فالغفلة الاولى سمة الهجر، و الغفلة الثانية صفة الوصل، فالاولون لا یستفیقون من غفلتهم الا فی عسکر الموتی و هؤلاء لا یرجعون من غیبتهم ابد الابد، لفنائهم فی وجود الحق جل و علا. غافلان دواند: یکی در کار دنیا و هوای نفس مستغرق، از شغل دنیا با کار دین نپرداخته و در غرقاب شهوت بمانده، یَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ. دیگر مردیست در مشاهدت جلال و جمال حق چنان مستهلك شده که از وجود خود بی‌خبر گشته حق او را از بود خود بیزار کرده نفایه حدث بینداخته و صفت قدم برداشته، یحول بین المرء و قلبه. این حالت مصطفی (ص) است شب قرب و کرامت که او را بر گلشن بلند خرام دادند چون بمنزل قاب قوسین رسید و کبریا و عظمت آلهیت دید گفت: لا احصى ثناء عليك.

این عجب نگر همه ثناء الله تعالی از وی می‌آموزند و او بعجز خود از ثناء وی مقرر آمد، این چگونه باشد چنانستی که سید گفتی ما چون با خلق باشیم علم ایشان در جنب علم ما جهل نماید، ایشان را شرط خاموشی باشد و مرا شرط گفتن، باز چون بحضرت عزت ذو الجلال رسیم، علم ما و علم عالمیان در جنب علم قدیم حق جهل نماید، آنجا مرا خاموشی سزد و اقرار بعجز دادن. فرمان آمد که ای محمد لا احصى اقرار بعجز است چنان که اعوذ بك منك: لا احصى ثناء عليك: هنوز در بند صفات خویش مانده‌ای و تا از نظر صفات خویش پاك برنخیزی ما را نیابی. آن گه سید گفت: انت كما اثنت علی نفسك. تو چنانی که خود خود را ستایی، مر ترا وصف کردن هم تو توانی، آنی که خود گفتی و چنان که خود گفتی. انی لا احصى تجریدست، انت كما اثنت علی نفسك، تفرید است. و تا بنده از غیر حق مجرد نگردد حق را فرد نگردد.

جوینده تو همچو تو فردی باید آزاد زهر علت و دردی باید.

«قَالَ رَبِّي يَعْلَمُ الْقَوْلَ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ»، در هفت آسمان و هفت زمین خداست خوانندگان را پاسخ کننده و آواها را نیوشنده و بشنوبی خود برازها رسنده، و خوانندگان را بخشنده یکی نعمت دنیا خواست یکی نعمت دین، دنیا چهار چیز است: صحت و عافیت، و امن و فراغت، نعمت دین هم چهار چیزست: در تن طاعت، بر زبان شهادت، در دل معرفت، در سر محبت، رب العزة بفضل و کرم خویش این نعمتها از تو

دریغ نداشت، تو نیز بطمع زیادت شکر از وی دریغ مدار، که میگوید جل جلاله «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ». «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» اشارتست بعلم شریعت که آدمیان بآن مکرمند و دانایان در دو گیتی عزیز، از حق شنیده در تنزیل، وز مصطفی شنیده در بلاغ. و زاستادان آموخته بتلقین، و گذشت از علم شریعت علم حقیقتست که: «وَ عَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا». علم شریعت آموختنی است. علم حقیقت یافتنی، علم شریعت بتلقینست، علم حقیقت از نور یقینست، این علم حقیقت آفتابی است که مرد بنور عزت از آفاق دل ببیند، و ذات نبوت و صفات رسالت بشناسد، چون این شناخت پدید آمد جلال نبوت دامن ذراع او در گوشه پرده خود بندد که «العلماء خلفاء الانبياء» و گفته‌اند اهل الذکر اهل قرآنند، ایشان که در معانی و مبانی قرآن نظر کردند، و بلطایف و حقایق آن راه بردند و باحکام و مواظب و زواجر آن کار کردند، تا رب العزة دل‌های ایشان بنور حکمت روشن گردانید و چراغ معرفت در باطن ایشان بیفروخت و مؤمنانرا بچراغ علم ایشان راه دین حق نمود، تا اعلام قدرت و شواهد عزت و دلایل حکمت بر ایشان کشف گشت، و باین تشریف و اعزاز حق رسیدند که رب العزة گفت: «لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ» این آیت اهل قرآن را تشریفی است بزرگوار و تهنیتی مهربار و بعزت عزیز که خاک جهان غلام اقدام اهل قرآنست، عرصه قیامت و صعید سیاست در آرزوی روی اهل قرآنست، اقداح شراب کوثر مشتاق لبان اهل قرآنست، درجات جنات مأوی و حور عین و اشجار و انهار سلسبیل و زنجبیل، در بند انتظار اهل قرآنست، و ازین همه عزیزتر و بزرگوارتر ذات صمدی و صفات سرمدی در اشتیاق دیدار اهل قرآنست، خود می‌گوید جل جلاله:

الا طال شوق الأبرار الی لقابی و انی الیهم لا شد شوقا.

«وَ كَمْ قَصَمْنَا مِنْ قَرْيَةٍ كَانَتْ ظَالِمَةً» نتیجه ظلم خرابی و وطنست، مصطفی (ص) گفت: «لو كان الظلم بيئا في الجنة لسلط الله عليه الخراب»

و ظلم صعب آنست که بنده بر خویشتن کند که بجای طاعت معصیت نهد تا رب العزة باطن وی خراب کند، بجای توفیق خذلان نشیند، شواهد معرفت رخت بردارد و سواس شیطان بجای وی رخت فرو نهد، اینست که رب العزة گفت: «وَ أَنْشَأْنَا بَعْدَهَا قَوْمًا آخَرِينَ» و گفته‌اند درین آیت محو و اثباتست، محو آنست که گفت: «وَ كَمْ قَصَمْنَا مِنْ قَرْيَةٍ كَانَتْ ظَالِمَةً» اثبات آنست که گفت: «وَ أَنْشَأْنَا بَعْدَهَا قَوْمًا آخَرِينَ» قومی جهان داران را زین جهان می‌برند آن محو است، دیگران را بجای ایشان می‌نشانند، آن اثباتست. و ذلك معنى قوله: «يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يَثْبُتُ» فی قول بعض المفسرين، و قيل يمحو ما يشاء من الباطل، و يثبت ما يشاء من الحق. كقوله: «بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ» ای ندخل نهار التحقيق على ليالي الاوهام، فيتقشع سحاب الغيبة و ينجلي صباب الإبهام و تبرز شمس اليقين عن خفاء الظنون.

پیر طریقت باین معنی اشارت کرده گفته بر خبر همی رفتم جویان یقین، ترس، مایه و امید قرین، مقصود از من نهان و من کوشنده دین، ناگاه برق تجلی تافت از کمین، از ظن چنان روز ببیند و از دوست چنین.

## ۲ النوبة الاولى

قوله تعالى: «وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» و او راست هر که در آسمان و زمین کس است، «وَمَنْ عِنْدَهُ» و ایشان که نزدیک وی اند، «لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ» خویشان را بزرگ نمی‌دارند و از بنده بودن او را ننگ نمی‌دارند و از پرستش او سر نمی‌کشند. «وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ» (۱۹) و از پرستش هیچ فرو نمی‌مانند. «يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ» می‌ستایند و می‌پرستند و نماز میکنند شب و روز، «لَا يَقْرُونَ» (۲۰) سست نمیشوند.

«أَمْ اتَّخَذُوا آلِهَةً» این خدایان که ایشان گرفتند آنند. «مِنَ الْأَرْضِ هُمْ يُشِيرُونَ» (۲۱) که مردگان را از گور. برانگیزانند.

«لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ» اگر در آسمان و زمین خدایان بودی جز از الله تعالی، «لَفَسَدَتَا» هم کار آسمان تباه گشتی هم کار زمین، «فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ» پاکی الله تعالی را خداوند عرش. «عَمَّا يَصِفُونَ» (۲۲) از آنکه مشرکان صفت می‌کنند.

«لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ» نپرسند الله تعالی را از آنچه می‌کند که چرا کردی، «وَهُمْ يُسْئَلُونَ» (۲۳) و ایشان را پرسند.

«أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً» جز از او خدایان گرفتند، «قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ» بگوی حجت و برهان خود بیارید در پرستش ایشان، «هَذَا ذِكْرٌ مَنْ مَعِيَ» درین نامه یاد کرد و قصه هر کس است که با منند و سخن الله تعالی با این مت، «وَذِكْرٌ مَنْ قَبْلِي» و یاد و قصه هر که پیش از من، «بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ» بلکه بیشتر ایشان آنند که کار راست و سخن راست نمی‌دانند، «فَهُمْ مُعْرِضُونَ» (۲۴) ایشان روی گردانیده می‌باشند.

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ» نفرستادیم پیش از تو هیچ فرستاده‌ای، «إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ» مگر پیغام دادیم باو. «أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ» (۲۵) که نیست خدای مگر من مرا پرستید.

«وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا» گفتند که رحمن فرزندی گرفت، «سُبْحَانَهُ» پاکی و بی عیبی او را، «بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ» (۲۶) بلکه بندگانش نواختگان.

«لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ» بی دستوری او سخن نگویند، «وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ» (۲۷) و بفرمان او کار کنند. «يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ» می‌داند الله تعالی کرده ایشان «وَمَا خَلْفَهُمْ» و کرده آن که خواهند کرد، «وَلَا يَشْفَعُونَ» و شفاعت نکنند و آمرزش نخواهند، «إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى» مگر آن کس را که الله تعالی پسندد، «وَهُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ» (۲۸) و ایشان از بیم او ترسندگانند.

«وَمَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ» و هر که از فریشتگان گوید، «إِنِّي إِلَهٌ مِنْ دُونِهِ» من خدایم فرود از الله. «فَذَلِكَ نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ» او آنست که او را پاداش کنیم دوزخ، «كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ» (۲۹) چنان کنیم پاداش ستمکاران.



«أَوْ لَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا» نمی بینند ناگرویدگان، «أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا» که آسمانها و زمین بسته بودند، «فَفَتَقْنَاهُمَا» بگشادیم آن را هر دو، «وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيًّا» و بیافریدیم از آب هر چیزی زنده، «أَفَلَا يُؤْمِنُونَ» (۳۰) بنگرند که ما تواناییم؟ «وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ» و در زمین کوهها بلند کردیم، «أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ» تا زمین ایشان را بنگرداند «جَعَلْنَا فِيهَا فِجَاجًا سُبُلًا» و در زمین راهها فراخ ساختیم، «لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ» (۳۱) تا ایشان راه دانند که روند.

«وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَفَقًا» و آسمان کازی کردیم «مَحْفُوظًا» بی ستون نگاه داشته «وَهُمْ عَنْ آيَاتِهَا مُعْرِضُونَ» (۳۲) و ایشان از چندان نشانه‌های توانایی روی گردانندگان.  
«وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ» او آنست که بیافرید شب و روز، «وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ» و خورشید و ماه را، «كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ» (۳۳) همه در چرخ آسمان شنا و می‌برند.

### النوبة الثانية

قوله: «وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» خلقا و ملکا فکیف یکون ولدا و بینهما تناف. ملک و ولادت هرگز بهم جمع نیاید و همچنین ملک و نکاح که میان ایشان منافاتست، کسی که فرزندی دارد نتواند بود که آن فرزند ملک وی باشد، و نه کسی که زنی دارد آن زن در آن حال که منکوحه و یست مملوکه وی تواند بود، پس میدان که هر که در آسمان و زمین همه رهی و بندهاند خدای را عزّ و جلّ، همه مملوک و مصنوع ویند، دعوی ولادت بر وی باطل و او جل جلاله از آن مقدس و منزّه.

«وَمَنْ عِنْدَهُ» یعنی الملائكة الذين عنده، الذين جعلتهم العرب بناته، كما قال عزّ و جلّ: «وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنَاءً». «وَمَنْ عِنْدَهُ». حجتست بر معتزله و جهمیه در اثبات جهت و مکان باری جلّ جلاله، اذ لو لم یکن بذاته فی موضع و علمه فی کل موضع، لما کان لقوله: «وَمَنْ عِنْدَهُ» معنی «لَا یَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ» ای لا یتعظمون و لا یستتکفون عن عبادته، و لا یخرجون عن طاعته. «وَلَا یَسْتَحْسِرُونَ» ای لا یعیون. یقال حسر الرجل و استحسر، اذا لغب و اعیى، و الملائكة لا یعیون فان تسبیحهم یجری مجری النفس.

«یُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ» ینزهون الله عن الولد و الزوجة و الشریک و عمّا لا یلیق به علی الدوام، «لَا یَقْتَرُونَ» ای لا یضعفون عنه، و قیل لا یفترون ای لا یشغلهم عن التسبیح رساله، و یجری التسبیح منهم مجری النفس ممّا لا یشغلنا عن النفس شیء فذلک تسبیحهم دائم.

«أَمْ اتَّخَذُوا آلِهَةً مِنَ الْأَرْضِ هُمْ يُنْشِرُونَ» یعنی اهم اتخذوا آلهة ینشرون الموتی من الارض؟ استفهام است بمعنی انکار، می‌گوید مشرکان قریش که، بتان را خدایان گرفتند این خدایان مردگان را از گور بر می‌انگیزانند و ایشان را زنده می‌گردانند تا ایشان را بان شبته افتد و ایشان را انبازان الله تعالی گویند، معنی آنست که آنکه قدرت آن ندارد که مرده زنده کند خدایی را نشاید.

«لَوْ كَانَ فِيهِمَا» ای فی السماء و الارض. «آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ» یعنی غیر الله. انا اینجا بمعنی غیرست و

همچنین در همه قرآن هر جا که گفت: «لا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» یعنی لا اله غیره.

قال الشاعر:

و كل اخ مفارقه اخوه      لعمر ابيك انا الفرقدان.

المعنى و كل اخ غير الفرقدين مفارقه اخوه و معنى الآية لو كان فى السماوات و الارض، ارباب غير الله لخربتا و هلك من فيهما بوقوع التنازع بين الالهة. «فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ» اى له السماوات و الارض و ما فوقها من الكرسى و العرش، و هو منزله عن الوصف بالشريك و صاحبة و الولد.

«لا يُسْتَلَّ عَمَّا يَفْعَلُ» اى ليس عليه اعتراض فى فعله و لا فى حكمه اذ لا احد مثله و فوقه فيسأله عن فعله و حكمه بعباده. «وَهُمْ يُسْئَلُونَ» اى العباد مسئولون عن افعالهم. او خداوندست آفریدگار و کردگار، گفت وى همه راست، حكم وى همه صواب، فعل وى همه پاك، امر و نهى وى محكم، كس را نرسد كه بر حكم وى اعتراض كند، يا بر فعل وى چون و چرا گوید بحجت خداوندى و آفریدگارى، فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ. و بندگان را پرسند از اقوال و اعمال ایشان چنان كه آنجا گفت: «وَقَفُّهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ» نه بدان پرسید تا بدانند كه ایشان چه کرده‌اند كه حق جلّ جلاله دانا بود در ازل كه از بندگان چه آید از اعمال و اقوال و حرکات و سكنات، دانست كه ایشان چه كنند و كى كنند و چون كنند، پس سؤال ایشان از طریق ايجاب حجت است بر ایشان، نه از طریق استعلام، يكى اهل توبيخ باشد از وى پرسد تا حجت بر وى درست شود و او را توبيخ كند، يكى اهل مغفرت باشد از وى پرسد تا جزاء كردار وى بتمامى بدو رساند، ضحاک گفت: سبب نزول اين آيت آن بود كه مشركان قريش گفتند: يا محمد ربنا يكتب علينا الذنب ثم يعذبنا عليه، و باين سخن تكذيب قدر خواستند، تا ربّ العزة اين آيت فرو فرستاد بجواب ایشان و اين آيت حجتى قاطع است بر قدريه و دليلى واضح بر بطلان دعوى ایشان. و مصطفى (ص) گفته: «القدرية مجوس هذه الامّة ان مرضوا فلا تعودهم و ان ماتوا فلا تشهدوهم».

و قال صلى الله عليه و سلم. «صنفان من امتى ليس لهما فى الاسلام نصيب، المرجئة و القدرية».

و قال صلى الله عليه و سلم: «يكون فى امتى خسف و مسخ و ذلك فى المكذبين بالقدر».

و عن على (ع) قال: قال رسول الله (ص): «لا يؤمن عبد حتى يؤمن بربيع، يشهد بان لا اله الا الله و انى

رسول الله بعثنى بالحق، و يؤمن بالموت و بالبعث، و يؤمن بالقدر».

و عن عائشة قال: قال رسول الله صلى الله عليه و سلم: «سته لعنتهم لعنهم الله و كل نبى، مجاب الزائد

فى كتاب الله و المكذب بقدر الله و المتسلط بالجبروت ليعز من اذل الله، و يذل من اعز الله، و المستحل لحرم

الله و المستحل من عترتى ما حرم الله و التارك لسنتى.

قوله: «أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً» امرهم الله بعبادتها فى كتاب من كتبه. «قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ» قربوا حجتكم

على ذلك. «هَذَا ذِكْرٌ مَنْ مَعِيَ» اى هذا القرآن فيه ذكر امتى و ذكر الامم المتقدمة و ليس فيه جواز ذلك و لا

الامر بعبادة الاوثان.

و قيل تقديره «هذا ذِكْرُ مَنْ مَعِيَ» يعنى القرآن، و هذا «ذِكْرُ مَنْ قَبْلِي» يعنى التوریه و الانجيل، و ليس فيها كلها اباحه ذلك. معنى آنست که ایشان جز از الله تعالى خدایان گرفتند و پرستیدند، ای محمد تو ایشان را گوی حجت خود بیارید بآن که الله تعالى شما را پرستش ایشان فرموده در کتابی از کتابهای خویش، اینک قرآن کتاب او که با من، و اینک توریة و انجیل که پیش از من فرو فرستاده‌اند، و درین کتابها ازین معنی هیچ چیز نیست تا بدانید که هرگز هیچ کس حجتی نداشت پرستش پرستیده‌ای جز الله تعالى. و گفته‌اند. «أَمْ اتَّخَذُوا آلِهَةً» در آیت پیش گفت و «أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً» درین آیت گفت، و این تکرار بی‌فایده نیست از بهر آنکه آنچه در آیت پیش گفت قیاسی است و این که درین آیت گفت تقلیدی. فقال فی الآیة الاولى: «أَمْ اتَّخَذُوا آلِهَةً مِنَ الْأَرْضِ هُمْ يُنشِرُونَ» يعنى اوجدوا آلهة ينشرون الموتى من الارض فاتخذوهم آلهة قیاسا؟ و قال فی هذه الآیة: «أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً». معناه اوجدوا فی کتاب الله الامر باتخاذ الالهة فاتخذوهم آلهة تقلیدا؟

و هذا معنى مفید حسن، و قيل معنى الآیة «أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ» على استحقاقها الالهية و قد تم الكلام. ثم استأنف فقال «هذا» ای القرآن، «ذِكْرُ مَنْ مَعِيَ» ای خبر من معی و ما احل الله لهم و ما حرم عليهم و ما لهم من الثواب و العقاب. «وَذِكْرُ مَنْ قَبْلِي» ای خبر من قبلی من الامم السالفة ما فعل الله بهم فی الدنيا و ما هو فاعل بهم فی الآخرة. «بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ» فلا يتأملون حجة التوحيد. «فَهُمْ مُعْرِضُونَ» بسبب جهلهم. قيل انما عدموا العلم لاعتراضهم عن النظر، و لو وضعوا النظر موضعه لعلموا لا محالة، و هذا دليل على وجوب النظر، و ان العلوم الدينية كلها كسبيّة.

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ». قرأ حمزة و الكسائي و حفص عن عاصم. نوحى بالنون و كسر الحاء اعتبارا بما تقدمه من قوله: «وَمَا أَرْسَلْنَا»، و قرأ الباقر يوحى بالياء و فتح الحاء على ما لم يسم فاعله. «أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ»

يريد لم يبعث رسولا الا بتوحيد الله و لم يأت رسول بان لهم الها غير الله.

«وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا» الاتخاذ و التبني واحد، لكنه اذا استحال ان يكون له ولد، فالتبني بولد الغير ابعد، لان ذلك انما يطلب به التعزز و الاعتضاد بمكانه، و الله «سُبْحَانَهُ» غنى عن ذلك. اين آیت رد است بر مشركان که گفتند الملائكة بنات الله، و هم خزاعة. و بر طایفه جهودان که گفتند عزیر بن الله، و بر ترسایان که گفتند المسيح بن الله سبحانه کلمة تنزيه‌ای هو منزه عن اتخاذ الولد لان ذلك يقتضى المجانسة و الله عز و جل منزه عن الوصف بالجنس و النوع. «بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ» ای بل هم عباد مکرمون، اکرمهم الله بطاعته و ليسوا بالاولاد، ثم اثنى عليهم فقال: «لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ» ای لا يتكلمون الا بما امرهم به، و لا يتعبدون الا ما امروا به. «وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ» ما يعملون بامرهم. نظيره قوله: «لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ» قال سهل بن عبد الله: لا يسبقونه ای لا اختيار لهم مع اختياره، و هم بامرهم يعملون اتباع السنة فی

الظاهر و مراقبة الله في الباطن.

«يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ» ای ما عملوا و ما هم عاملون. قال ابن عباس: و قيل ما كان قبل خلقهم و ما يكون بعد خلقهم. «وَ لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى» ای لمن رضيه الله. و قال لا اله الا الله محمد رسول الله. «وَ هُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ» ای خائفون و من مكره لا يأمنون، گفته اند خشیت اینجا بمعنی علم است ای من العلم به مشفقون. می گوید ایشان از آن که وی را می دانند ازو میترسند. قال الواسطی: الخوف للجهاال و الخشية للعلماء، و الرهبة للانبیاء، و قد ذكر الله الملائكة، فال «وَ هُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ» و فيه دليل على انه سبحانه لو عذبهم لكان ذلك جائزا اذ لو لم يجز ان يعذب البرئ لكانوا لا يخافونه لعلمهم الله انهم لم يرتكبوا اذلة. قوله: «وَ مَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ» ای من الملائكة و ممن عبدوا من دون الله. «إِنِّي إِلَهٌ مِنْ دُونِهِ فَذَلِكَ» ای ذلك القائل. «نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ» ای الكافرين. قال قتادة: اراد به ابليس حيث ادعى الشركة و دعا الى عبادة نفسه و امر بطاعته، قال لانه لم يقل اجد من الملائكة «إِنِّي إِلَهٌ مِنْ دُونِهِ».

«أَوْ لَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا» قرأ ابن كثير وحده الم ير بغير الواو، و قرأ الباقر ا و لم بالواو و هما في المعنى سواء، و الرؤية هاهنا بمعنى العلم. و قيل هي من رؤية البصر. «أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا» ای منسدتين و لم يقل رتقين لان الرتق مصدر، و المعنى كانتا ذواتی رتق فجعلنا هما ذواتی فتق، و الفتق هو الفصل بين شيين، كانتا ملئمتين.

و فيها اربعة اقوال: احدها ان السَّمَاوَاتِ كانت مئصلة بالارض، ففتقنا هما بان جعلنا بينهما الهواء. و الثاني ان السَّمَاوَاتِ كانت واحدة، ففتقناها بان جعلناها سبعة. و الثالث كانت السَّمَاوَاتِ رتقا ليس فيهما فتق و لا فروج ينزل منها المطر، و كانت الارض رتقا ليس فيها فتق يخرج منه النبات. ففتقنا السَّمَاوَاتِ لا بانزال الغيث، و فتقنا الارض لإخراج النبات، و على هذا القول المراد بالسَّمَاوَاتِ، السماء الدنيا فجمعت، و القول الرابع كانتا رتقا بالظلمة لا يرى ما فيهما، ففتقنا هما بخلق الاجرام النيرة. معنى آيت آنست كه نمى بينند ناگرويدگان و ننگرند كه آسمانها يك طبقه بود و ما بقدرت و حكمت خویش آن را هفت طبقه كرديم و زمين يك طبقه بود هفت كرديم، در میان آسمان و زمين هوا نبود كه هر دو درهم بسته بود ما از هم جدا كرديم، آسمان بر هوا بقدرت بداشتيم، و زمين بر آب نهاديم آسمان بسته بود از باران، و زمين از نبات، ما آن را بگشاديم و فرجها پديد كرديم تا از آسمان باران آمد و از زمين نبات مصالح و منافع آدميان را. همانست كه گفت: «وَ السَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ وَ الْأَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ» اين همه بآن كرديم تا در نگرید و بدانید كه اين كرده ها را كردگاری هست و اين آفریده ها را آفریدگاری، آن گه در دلائل توحيد بيفزود گفت: «وَ جَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيًّا» ای خلقنا كل شيء له حياة من الماء، و هو النطفة التي تخرج من بين الصلب و الترائب، نظيره قوله: «وَ اللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَاءٍ» ای كل حيوان يدب من عاقل و بهيمة، و قيل يريد به الماء المشروب، لان الله سبحانه خلق الماء اولاً ثم قلب الماء نارا و خلق منها الجنّ و قلبه ريحا و خلق منها الملائكة ثم احاله طينا و خلق منه آدم.

و سأل ابو هريره رسول الله (ص). ممّ خلق الله الخلق؟ فقال عليه السلم: «من الماء».  
 و قيل جعلنا، هاهنا يتعدى الى مفعولين و المعنى يعيش كل شيء بالماء، و فيه اضمار، تقديره و جعلنا الماء  
 حياة كل شيء، فحذف المضاف و اقيم المضاف اليه مقامه. ثم قال تعالى: «أَفَلَا يُؤْمِنُونَ» مع ظهور الآيات.  
 «وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيًا» اي جبالا ثوابت، من رسا اذا ثبتت، و سميت رواسي لان الارض رست  
 بها. «أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ» يعنى لأن لا تميد بهم، قال قتادة: كانت الارض تميد و لا يثبت عليها بناء فاصبحت و قد  
 خلق الله الجبال اوتادا لها حتى لا تميد.

و الميد فى اللغة التحرك و الدوران. «وَجَعَلْنَا فِيهَا» اي فى الارض. و قيل فى الجبال «فجاجاً» اي طرقا.  
 جمع فج و هو الطريق الواسع. و قيل هو الطريق بين الجبلين.

«لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ». الى ديارهم و اوطانهم، و قيل يهتدون بالاعتبار، يقال انّ ما بين المشرق و المغرب  
 مسيرة خمس مائة عام، اكثرها مفاوز و جبال و بحار، و القليل منها العمران ثم اكثر العمران اهل الكفر، و  
 القليل منه الاسلام، و حول الدنيا ظلمة و وراء الظلمة جبل قاف، و هو جبل محيط بالدنيا، و هو من زمرد  
 اخضر و اطراف السماء ملتصقة به، و يقال ما من جبل فى الدنيا الا و عرق من عروقه يتصل بقاف، و قد  
 سلط الله ملكا بالقاف فاذا اراد الله هلاك قوم، امر الملك فحرك عرقا من عروقه، فانخسف بهم.

قوله: «وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا» يعنى سقفا فى الارض. «مَحْفُوظًا» حفظه الله جل و عز من الوقوع على  
 الارض الا باذنه، كقوله: «وَيُمَسِّكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ». و قيل محفوظا من الشياطين  
 بالشهب كقوله: «وَحَفِظْنَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ» و قيل محفوظا بالهواء من غير علاقة و لا عماد. «وَهُمْ  
 عَنْ آيَاتِهَا» اي الكفار عن الادلة التي فيها كالشمس و القمر و النجوم، «مُعْرِضُونَ» غير متفكرين فيها.  
 و لا معتبرين بها.

«وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ» الليل و النهار خلفان لله عزّ و جل فما دامت الشمس تقطع من المشرق  
 الى المغرب فهو نهار، و ما دامت تقطع من المغرب الى المشرق فهو ليل، و لو لا تعاقبهما لما كان بشر و لا  
 نبات و لا للحيوان قرار كما كان فى الاماكن التي لا تزول عنها الشمس و الاماكن التي لا تطلع عليها، «وَالشَّمْسُ  
 وَالْقَمَرُ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ» انما قال هذا لان الفلك يدور فى بحر مسكوب، و قال يسبحون كنى عنهم  
 بكناية العقلاء لانه اضاف اليهم فعل العقلاء كقوله: «وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ رَأْيُهُمْ لِي سَاجِدِينَ» روى عن ابن  
 عباس انه قال: القمر اربعون فرسخا فى اربعين فرسخا فى ستين فرسخا، و كل نجم مثل جبل عظيم فى الدنيا،  
 و قال بعضهم الشمس مثل عرض الدنيا و لو لا ذلك لكانت لا ترى من جميع الدنيا، و كذلك القمر، و اختلفوا  
 فى الفلك فقال ابن عباس: الفلك السماء. و اكثر المفسرين على ان الفلك موج مكفوف تحت السماء تجرى فيه  
 الشمس و القمر و النجوم. و قال الحسن: الفلك شبه الطاحونة تجرى تحت السماء. و قال قتادة: الفلك له استدارة  
 بين السماء و الارض يدور بالنجوم مع ثبوت السماء، و قيل انه يدور دور الكرة، و قيل يدور دور الرحى، و  
 قيل الفلك القطب الذى تدور عليه النجوم، و قيل الفلك المواضع التي ركبت فيها النجوم، و قيل «فِي فَلَكٍ» يعنى

فی دوران، و قیل الفلک جرم مستدیر و الاستدراة سمی فلکا و لكل واحد من السّیارات فلک، و فلک الافلاک یحرکها کل یوم حركة واحدة من المشرق الى المغرب، و اللّٰه اعلم، و من المفسرین من قال ان اللّٰه عزّ و جل هو العالم بکیفیة جریها، یجریها کیف یشاء و کما یشاء.

### النوبة الثالثة

قوله: «وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» الآية... له الحادثات ملكا و الكائنات حکما و تعالی ان یتجمل بوفاق او ینتقص بخلاف، کائنات و محدثات موجودات و متلاشیات در زمین و در سماوات همه ملک و ملک اوست، رهی و بنده و چاکر اوست حقیقت ملک بنزدیک ارباب معانی قدرت است بر ابداع و اختراع، و این حقیقت صفت اوست و ملک بسزا ملک اوست، بی خیل و خدم و بی طبل و علم و بی سپاه و حشم، شاهان جهان چون لشکر عرض دهند خدم و حشم بر نشانند، خیل و خول آشکارا کنند پس بملک و ملک و نعمت و تنعم و سوار و پیاده و درگاه و بارگاه خود سر افتخار بر افرازند، و حق سبحانه و تعالی اطلال و رسوم کون را آتش بی نیازی در زند و عالم هبء منثور گرداند و غبار اغیار از دامن قدرت بیفشاند و زمام اعلام بر سر مرکب وجود کند، آن گه ندا در عالم دهد که: «لِمَنْ الْمُلْكُ الْيَوْمَ؟» پس هم خود بجلال عزت خویش خود را جواب دهد «لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ» مؤمن چون اعتقاد کند که همه حق و ملک اوست و عزت عزت اوست، سزای وی آنست که لوح دعوی بشکند و بساط هوس در پیچد و سودای انیت از سر بیرون کند و دامن از کونین و عالمین در کشد، ننگش آید که بمخلوق همچون خود سر فرود آرد، یا دل در کسی بندد: و من قصد البحر استقل السواقیا.

غواص بلند همت که با دریای مغرق بجان ستد و داد کند تا گوهر شب افروز بدست آورد کی بشبه سیاه رنگ تن در دهد، نیکو سخنی گفت آن عزیز عهد که: من عرف الحق لم یحتمل اذلال الخلق.

قوله: «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا» تا اگر در آسمان و زمین جز از اللّٰه تعالی خدایان بودی میان ایشان تنازع بودی و عالم همه خراب گشتی، این بر ذوق جوانمردان طریقت اشارتست بقطع علاقه و رفض اسباب و به قال السیاری: حتک فی هذه الایة علی الرجوع الیه و الاعتماد علیه و قطع العلائق و الاسباب عن قلبک. هر کرا دیده بر اسرار این آیت افتاد و توفیق رفیق خود یافت دیده از نظر اغیار بر دوزد و خرمن اطماع بخلق بسوزد و با دلی بی غبار و سینه‌ای بی بار منتظر الطاف و مبار الهی بنشیند تا حق جل جلاله بلطف خودکار او میسازد و دل او را در مهد عهد می‌دارد، اعرابی را دیدند دست در آستان کعبه زده و می‌گوید: من مثلی ولی اله ان اذنبت مثانی، و ان تبت رجائی و ان اقبلت ادنائی، و ان ادبرت نادائی، إِنَّ رَبَّنَا لَعَفُورٌ شَكُورٌ.

قوله: «لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْأَلُونَ» رد قدریانت و ارشاد سنیان، قدریان گفتند اگر کل حوادث باو حواله کنیم خدای تعالی معیوب گردد گفتند شر از ما است و خیر ازو، هم چنان که گبران گویند خیر از یزدان و شر از اهرمن، القدریة مجوس هذه الامة. قدری مر گیری را گفت مسلمان شو گفت تا او نخواهد

چون مسلمان شوم؟ قدری گفت او میخواید لکن ابلیس نمیخواهد، گبر گفت پس من با خصم قوی ترم ضعیف را چه خواهم کرد. اما ارشاد سنیان از آن رویت که حق جل جلاله مالک بر اطلاقست او را رسد که در ملک خود چنان که خواهد تصرف کند. مصطفی (ص) گفت: «لو عذبنی و ابن مریم لعذبنی غیر ظالم» بترس از خدای که هر چه خواهد کند و کس را زهره اعتراضی نه، و بر حکم وی چون و چرا نه. استحیی من الله لقربه منك و خف الله لقدرته عليك. از خدای شرم دار که بتو نزدیکست و ز خدای بترس که بر تو قادرست و بدان که این کاری است رفته و بوده هر کس را بمنزل خود رسانیده و موضع وی پدید کرده، آن گه بسر راه معاملات باز آورده. انبیاء که آمدند نه کاری نو درین عالم آوردند یا خبری نو در سینه تو نهادند، بلکه آنچه در سینه تو بود بجنابانیدند و آنچه در حق تو نهاده بود ترا سوی آن خواندند. «وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْ لَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ» امیر المؤمنین علی (ع) را پرسیدند از قدر گفت: سرّ الله فلا نکشفه. بحر عظیم فلا تلجه.

علم بشریت طاقت کشش وی ندارد، فهم و وهم آدمی هرگز بدان نرسد، و نداند هر چند پیش رود متحیرتر بود، هر چند بیش تصرف کند افتادهتر آید.  
با رخ تو کیست جان جز که یکی بلفضول  
با لب تو کیست عقل جز که یکی بلهوس.

قوله: «أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ» الاية. الاشارة فيه الى التوحيد الحق و افراد الرب بوصف التفرد و نعت الودحانية و اصل التوحيد الطيران في ميدان التجريد و الاقامة عند احكامه بالتفريد، و قطع الخوف و الرجاء عن القريب و البعيد، و تسليم الامر الى الله ليحكم كيف يريد. و قال الشبلي: الواحد يكفيك من الكل، و الكل لا يكفيك من الواحد. شبلي گفت حق جل جلاله واحدست اگر تو هزار خصم داری چون حق تعالی با تو باشد همه کفایت کند، و اگر تقدیرا هزار یار و معین داری چون حق تعالی با تو نباشد بدست تو باد بود، رسول خدای (ص) در غار با صدیق می گفت: «لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا»

اندوه مدار که الله تعالی با ماست و عنکبوتی را گفتند مهتر پیغامبران و سر صدیقان را در غار از دشمن پنهان کرده ایم رو زاویه عجز و فقر خود بر در آن غار بزن، تا بدرقه ایشان باشد، هیچ چیز در عالم از عنکبوت عاجزتر نیست و از خانه وی ضعیف تر نیست. «وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ» چون خواهد که هلاک کند دشمنی را چون نمرود پیشه هلاک کند، او خداوندی است که هر چه خواهد کن دو قدرت خود بهر چه خواهد نماید، یکی نظاره کن در کمال قدرت او در آفرینش آسمان و زمین که می گوید جل جلاله: «أَمْ لَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَ جَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيًّا» و جعلنا و جعلنا، تا آخر آیات همه اشارتست بکمال قدرت او بیان حکمت او، چون بقدرت نگری همه معدومات رنگ وجود گیرد. چون بعزت نگری همه موجودات رنگ عدم گیرد، و تا ظن نبوی که هر چه دانست بگفت، هر چه توانست بکرد، و هر چه داشت بداد، موجودات و مخلوقات نمود کاریست از قدرت او، و حیها

و الهامها ذره ایست از علم او، چنان که حکمی چند از علم خویش بخلق فرستاد، و علم بته نرسید همچنان کلوخی چند بهم باز نهاد و قدرت او بپایان نرسید، اگر هزاران عرش و کرسی و آسمان و زمین بیافریند هنوز ذره ای از قدرت خود پیدا نکرده باشد، آن قدرت تو است که متقاصر است و متناهی، اما قدرت او جل جلاله متعالی است و نامتناهی، هر چه در عقل محالست، الله عز و جل بر ان قادر بر کمالست، و در قدرت بی احتیال است و در قیومیت بی گشتن حالست، و در ذات و صفات جاوید متعال است.

قوله: «وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ» بر ذوق اهل معرفت این شب و روز نشان قبض و بسط عارفانست و این قبض و بسط حکم الهی و تقدیر پادشاهی است، گاه در قبضه قبضش نهد تا سلطان جمال او را بحکم نوال بنوازد، و آن گاه شرط مرد صاحب درد آنست که در قبضه قبض مذهب و بی اعتراض بود، و بر بساط بسط مؤدب بی اعراض باشد، که بزرگان دین چنین گفته اند: لا يجد العبد حلاوة الايمان حتى يأتیه البلاء من كل مكان «وَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ» شمس و قمر بیافرید در بروج آسمان و بر ذروه افلاک روان. آفتاب بر وجهی آفرید که بیفزاید و نگاهد، و قمر بر وجهی که افزایش و کاهش. گاه در محاق بود و گاه در اشراق. آفتاب نشان صاحب توحید است که بنعت تمکین در حضرت شهود می گوید: لو كشف الغطاء ما ازددت يقينا.

و قمر نشان صاحب علم است که در میدان اجتهاد قدم دارد از راه نظر و استدلال در آمده و دیده در طاعت و اعمال داشته لیزدادوا ایمانا مع ایمانهم صاحب توحید خداوند درد است و صاحب علم خداوند کرد است، صاحب کرد در نظاره سبب، و صاحب درد در نظاره مسبب از سبب فارغ است. و بزرگان دین گفته اند سبب ندیدن جهلست اما با سبب بماندن شرکست. عارفی را دیدند که بر لب دجله گفت: سیدی انا عطشان و مضی و لم یشرب. آن عزیز در نظاره مسبب چنان مستغرق بود که پروای سبب نداشت در مشاهده حق نه دجله دید و نه آب دجله. کسی که مشغول کاری بود اگر حوراء بهشت بر وی بگذرد خبر ندارد،

يعلم الله گر همی دانم نگارا شب ز روز      زانکه هستم روز و شب مدهوش و سرگردان عشق

### ۳ النوبة الاولى

قوله تعالى: «وَ مَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ» هیچ مردم را پیش از تو پایدگی و جاویدی ندادیم ایدر. «أ فَإِنْ مِتَّ فَهُمْ الْخَالِدُونَ» (۳۴) که تو بمیری ایشان جاوید مانند.

«كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» هر کسی چشنده مرگست و هر تنی، «وَ نَبْلُوكُمْ» می آزمائیم شما را، «بِالشَّرِّ وَ الْخَيْرِ فِتْنَةً» ببد این جهان و نیک این جهان برسیدن را از شما، «وَ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ» (۳۵) و پس شما را با ما آرند.

«وَ إِذَا رَأَى الَّذِينَ كَفَرُوا» آن گاه که کافران ترا ببینند، «إِنْ يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُؤًا» ترا جز بافسوس فرا



نمی‌دارند، «أ هَذَا الَّذِي يَذْكُرُ آلِهَتَكُمْ» می‌گویند اینست که خدایان شما را بزبان می‌آرد، «وَهُمْ يَذْكُرُ الرَّحْمَنَ هُمْ كَافِرُونَ» (۳۶) و ایشان بنام رحمن و سخن او کافرند.

«خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَجٍ» مردم را از شتاب آفریدند، «سَأْرِيكُمْ آيَاتِي» با شما نمائیم باز نمودنی نشانهای خویش، «فَلَا تَسْتَعْجِلُونَ» (۳۷) مشتابانید مرا.

«وَوَيْفُؤُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (۳۸) و می‌گویند که بودن این وعده کی، اگر راست گویند؟ «لَوْ يَعْلَمُ الَّذِينَ كَفَرُوا» اگر می‌دانستندی کافران حال خویش، «حِينَ لَا يَكْفُونَ عَنْ وُجُوهِمُ النَّارَ» در آن هنگام که باز نمی‌توانند برد از رویهای خویش آتش، «وَلَا عَنْ ظُهُورِهِمْ» و نه از پس پشتهای خویش. «وَلَا هُمْ يُنصِرُونَ» (۳۹) و نه ایشان را یاری دهند و فریاد رسند.

«بَلْ تَأْتِيهِمْ بَعَثَةٌ» بلکه آتش بایشان آید ناگاه، «فَتَنْبَهُهُمْ» تا در آن درمانند، «فَلَا يَسْتَطِيعُونَ رَدَّهَا» نه باز پس برد آن توانند، «وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ» (۴۰) و نه در ایشان و زاری ایشان نگرند.

«وَلَقَدْ اسْتَهْزَأَ بَرُّسُلِي مِنْ قَبْلِكَ» افسوس کردند برسولانی پیش از تو، «فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ» فرا سر نشست ایشان را که آن افسوس کردند از آن افسوس کنندگان، «مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤْنَ» (۴۱) سرانجام آن افسوس که می‌کردند و پاداش آن.

«قُلْ مَنْ يَكْفُرُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ» بگوی آن کیست که شما را نگاه می‌دارد بشب و روز، «مِنَ الرَّحْمَنِ» از رحمن و عذاب او، «بَلْ هُمْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِمْ مُعْرِضُونَ» (۴۲) بلکه ایشان روی گردانیده‌اند از سخن خداوند خویش.

«أَمْ لَهُمْ آلِهَةٌ تَمْنَعُهُمْ مِنْ دُونِنَا» یا ایشان را خدایانست که ایشان را نگاه دارد جز از ما؟ «لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَ أَنْفُسِهِمْ» آن خدایان خود خویش را بکار نیابند.

«وَلَا هُمْ مِمَّا يُصْحَبُونَ» (۴۳) و نه از ما بایشان صحبت و نگاه داشت و یاری.

«بَلْ مَتَّعْنَا هَؤُلَاءِ وَآبَاءَهُمْ» نه جز آنکه ما ایشان را درین جهان بر خوردار کردیم، و پدران ایشان را يك چند، «حَتَّى طَالَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ» تا بودن درین جهان و ایشان دراز گشت، «أَفَلَا يَرَوْنَ أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ» نمی‌بینید که فرمان ما بزمین می‌آید، «نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا» کم می‌کنیم و می‌کاهیم از کرانه‌های آن، «أَفَهُمْ الْغَالِبُونَ» (۴۴) کفره قریش ما را و خود کم توانند آورد.

«قُلْ إِنَّمَا أَنْزَرُكُمْ بِالْوَحْيِ» بگوی من به پیغام آسمان شما را آگاه می‌کنم و می‌ترسانم، «وَلَا يَسْمَعُ الصُّمُّ الدُّعَاءَ» و کران باز خواندن نشنوند، «إِذَا مَا يُنذَرُونَ» (۴۵) آن گاه که ایشان را ترسانند.

«وَلَئِنْ مَسَّتْهُمْ نَفْحَةٌ مِنْ عَذَابِ رَبِّكَ» و اگر بایشان رسد زخمی از عذاب خداوند تو، «لَيَقُولُنَّ يَا وَيْلَنَا» سخن این گویند که این هلاک بر ما، «إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ» (۴۶) گناهکار بودیم و ستمکار بر خویشتن.

«وَوَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ» و ترازوهای داد و راستی روز رستاخیر بنهیم، «فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا» از هیچ کس هیچ چیز نکاهد از کردار او، «وَوَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَنْتِنَا بِهَا» اگر همه همسنگ

یک دانه خردل بود از کردار آریم آن را بترازو، «وَاكْفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ» (۴۷) و بسنده شمارندگان که مائیم کردار خلق را ذره ذره.

«وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ وَ هَارُونَ الْفُرْقَانَ» و دادیم موسی و هارون را نامه که در آن جداست میان راستی و کثری. «وَوَصِيَاءَ وَ ذِكْرًا لِلْمُنْقِبِينَ» (۴۸) و روشنایی و یادگاری پرهیزکاران را، «الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَيْبِ» ایشان را که خداوند خویش را می‌دانند نادیده و از وی می‌ترسند، «وَهُمْ مِنَ السَّاعَةِ مُشْفِقُونَ» (۴۹) و از رستاخیز بر بیم می‌باشند، «وَ هَذَا ذِكْرٌ مُّبَارَكٌ» و این قرآن سخنی است برکت بر وی پیوسته، «أَنْزَلْنَاهُ» فرو فرستادیم آن را، «أَفَأَنْتُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ» (۵۰) شما بآن ناگرویده‌اید.

### النوبة الثانية

قوله: «وَ مَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ» ای دوام البقاء فی الدنيا، «أَفَإِنْ مِتَّ فَهُمْ الْخَالِدُونَ» ای فهم الخالدون ان مت، این جواب مشرکان قریش است که هلاک پیغمبر بآرزو میخواستند میگفتند: «تَتَرَبَّصُّ بِهِ رَيْبَ الْمُنُونِ» چشم نهاده‌ایم بآن که او بمیرد و باز رهیم ازو، رب العزة گفت تو بمیری نه ایشان خواهند بود که ایشان هم بمیرند. همانست که گفت: «إِنَّكَ مَيِّتٌ وَ إِنَّهُمْ مَيِّتُونَ». یعنی که در مرگ شماتت نیست که بهمه کس خواهد رسید و هر کسی خواهد چشید، اینست که گفت جل جلاله: «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» ای کل ذی جسد و روح سیدوق و یقاسی مرارة الموت، در آفرینش کسی نیست که شربت مرگ نچشد هم فریشته مقرب و هم پیغامبر مرسل.

قضیت تحببى فسر قوم      حمقى بهم غفلة و نوم  
كان يومى على حتما      و ليس للشامتين يوم

آن روز که «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ» از آسمان فرو آمد یعنی که هر چه در زمین خلقت مرگ بر ایشان روانست و فنا حاصل ایشان است، فریشتگان آسمان طمع داشتند که چون اهل زمین را مخصوص کرد بفنا، ایشان را بقا باشد بر دوام، تا آیت آمد که: «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» آن گه ایشان دل بر مرگ نهادند و دانستند که در آسمان و زمین هیچکس نیست از مخلوقان که بر عقبه مرگ گذر نکند، و آن شربت قهر نچشد اگر در کل عالم کسی را از قهر مرگ خلاص بودی مصطفی عربی بودی که سید و سرور کاینات و نقطه دایره حادثات بود، و بنزدیک الله تعالی عزیز و مکرم بود، و با وی میگوید انک میّت. عائشه روایت میکند از مصطفی که گفت: «من اصيب منكم بمصيبة بعدى فليتعض بمصيبته بى»

هر کرا بعد از من مصیبتی رسد بوفات عزیزى تا وفات من یاد کند و خود را بآن تعزیت و تسلیت دهد. از اینجا آغاز کنم قصه وفات مصطفی (ص) چنان که نقله اخبار و حمله آثار روایت کردند باسناد درست از جابر بن عبد الله و عبد الله بن عباس که گفتند: که آن روز که جبرئیل امین پیک حضرت، برید رحمت سوره النصر از آسمان عزت فرود آورد مصطفی گفت: یا جبرئیل نفسی قد نعیت ای جبرئیل ما را از قهر مرگ

خبر داده‌اند مانا که هنگام رفتن نزدیک گشت و آفتاب عمر بسر دیوار رسید، جبرئیل گفت: یا محمد «وَلَاخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَىٰ وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ» آن گه رسول خدا بلال را فرمود تا ندا کرد گفت الصلاة جامعة. مهاجر و انصار جمله حاضر شدند در مسجد، رسول خدا نماز بگزارد آن گه بر منبر شد و خطبه‌ای بلیغ خواندن گرفت چون کسی که وداع کند گفت: «یا ایها الناس ای نبی کنت لکم؟»

چگونه پیغامبری بودم شما را وحی حق چگونه گزاردم و پیغام و نامه ملک چون رسانیدم؟ یاران گفتند جزاک الله من نبی خیرا فلقد کنت لنا کالاب الرحیم و کالاح الناصح المشفق ادیت رسالات الله و بلغتنا وحیه و دعوت الی سبیل ربک بالحکمة و الموعظة الحسنة. ای سید چه گوئیم بکدام زبان تو را ستائیم و ثناء تو بسزای تو کی توانیم، تو ما را چون پدر مهربان بودی و چون برادر مشفق نصیحت کردی، مهجوران را شفیع بودی مریدان را دلیل بودی، درویشان را مونس بودی، وحی پاک و رسالت حق بشرط و رمت گزاردی، خلق را بدین اسلام و ملت درست خواندی. آن گه رسول خدا سوگند نهاد بر یاران که به یگانگی خدا و بحق من بر شما که هر کرا بر من قصاصی است برخیزد و همین ساعت از من قصاص خواهد پیش از قصاص قیامت، و این سخن سه بار گفت آخر پیری برخاست از میان قوم، نام وی عکاشه پای بسر مردم در می‌نهاد تا نزدیک مصطفی رسید گفت یا رسول الله اگر نه آن بودی که سه بار سوگند دادی و درخواستی من برنخاستمی، پدر و مادر من فداء تو باد این سخن که خواهم گفت نه گفتمی، وقتی من با تو در غزائی بودم و الله ما را نصرت داد و فتح بر آمد، چون باز گشتیم ناقه من پیش ناقه تو برآمد من از ناقه فرو آمدم تا پای مبارک ترا بوسه دهم قضیت خود را برآهیختی و بر پهلوی من زدی، ندانم مرا بقصد زدی یا بقصد ناقه زدی و بر من آمد. رسول خدا گفت: یا عکاشة اعیذک بجلال الله ان یتعمدک رسول الله بالضرب.

آن گه بلال را فرمود تا بسرای فاطمه رود و قضیب ممشوق بیارد، بلال از مسجد بیرون شد دست بر سر نهاده و ندا میزند که اینک رسول خدای از نفس خویش قصاص میدهد، آمد تا در حجره فاطمه و در بزد و گفت ای دختر رسول خدا قضیت ممشوق بمن ده، فاطمه گفت، ای بلال پدر من قضیب از بهر چه میخواهد؟ و امروز نه روز حج است و نه روز عزا. بلال گفت: یا فاطمة ما اغفلک عما فیہ ابوک ان رسول الله یودع الدین و یفارق الدنیا و یعطى القصاص من نفسه. ای فاطمه سخت غافل نشسته و از حال و کار پدر بی خبر مانده‌ای که دنیا را وداع میکند و ساز سفر آخرت میسازد، و از نفس خود قصاص میدهد، فاطمه گفت ای بلال کرا دل دهد که از رسول خدا قصاص خواهد؟

ای بلال اگر ناچارست باری حسن و حسین را گوی تا حوالت آن قصاص با خود گیرند، و آن حکم بر ایشان برانند نه بر رسول خدا. بلال قضیب آورد و بدست رسول داد، و رسول بدست عکاشه داد، ابو بکر و عمر چون آن حال دیدند برخاستند گریان و سوزان گفتند: یا عکاشة ها نحن بین یدیک فاقصص لنا و لا تقتصص من رسول الله. رسول خدا چون ایشان را بر آن صفت دید گفت امض یا با بکر و انت یا عمر فقد عرف الله مکانکما و مقامکما، علی بن ابی طالب (ع) برخاست گفت یا عکاشة انا فی الحیاة بین یدی رسول الله و لا

تطیب نفسی ان تضرب رسول الله فهذا ظهري و بطنی اقتص منى بيدك و اجلدنى مائة و لا تقتص من رسول الله.

رسول خدا او را گفت یا علی اقعده، فقد عرف الله مقامك و نيتك، حسن و حسين بزاري پیش آمدند و خويشتن را بر عكاشه عرض کردند و گفتند یا عكاشة أليس تعلم اننا سبطا رسول الله فالقصاص منا كالقصاص من رسول الله.

هم چنان رسول خدای ایشان را دلخوشی داد و ساکن کرد و گفت:  
اقعدا یا قرّتی عینی لانسی الله لكما هذا المقام.

پس گفت ای عكاشه بزن اگر میزنی، عكاشه گفت یا رسول الله آن روز که آن قضیب بر من آمد پهلوی من برهنه بود، رسول جامه از پهلو باز گرفت چنان که خورشید شعاع و نور خود بر زمین افکند تا تلالؤ نور از پهلوی رسول بر قوم افتاد یاران همه فریاد و غریو در گرفتند. عكاشه برجست و روی بر پهلوی رسول مالید و میگفت فداك ابي و امی، پدر و مادر من فدای تو باد چه جای آنست که من از تو قصاص خواهم و کرا خود دل دهد که از تو قصاص خواهد عكاشه را هزار جان بایستی که فدای این ساعت کردی، رسول خدا گفت: اما ان تضرب و اما ان تعفو؟ فقال قد عفوت عنك رجاء ان يعفو الله عنى فى القيامة. فقال النبى (ص): «من اراد ان ينظر الى رفيقى فى الجنة فلينظر الى هذا الشيخ»

فقام المسلمون يقبلون ما بين عيني عكاشه و يقولون طوباك ثم طوباك نلت الدرجات العلى و مرافقة رسول الله. پس رسول خدا همان روز بیماری بوی در آمد هژده روز بیمار بود. در بیماری بلال بانگ نماز گفت آن گه بدر حجره آمد گفت: السلام عليك يا رسول الله و رحمة الله الصلاة يرحمك الله رسول خدا آواز بلال شنید، فاطمه (ع) گفت یا بلال ان رسول الله اليوم مشغول بنفسه.

رسول خدای امروز بخود مشغول است، بلال در مسجد شد چون اسفار صبح بیود گفت و الله که من اقامت نگویم و نماز نکنم تا از سید خود رسول خدای دستوری نخواهم، باز گشت و بر در بایستاد و ندا کرد و گفت: السلام عليك يا رسول الله و رحمة الله الصلاة يرحمك الله. رسول آواز بلال بشنید گفت: ادخل يا بلال ان رسول الله اليوم مشغول بنفسه، مرّ أبا بكر يصلّ بالناس.

ای بلال بگو تا قوم نماز کنند و ابو بکر پیش رود بجای من، که من طاقت بیرون آمدن ندارم، بلال بیرون آمد دست بر سر نهاده و می گوید وا غوثاه بالله، وا انقطاع رجائي، وا انقصام ظهري، ليتنى لم تلدنى امی و اذ ولدتنى لم اشهد من رسول الله هذا اليوم.

پس گفت یا ابا بکر رسول خدای فرمود تا تو بجای وی نماز بجماعت بگزاری و ابو بکر مردی رقیق دل بود چون پیش شد و مقام رسول دید از رسول خالی، بیفتاد و بیهوش گشت، یاران همه گریستن در گرفتند خروش و زاری عظیم در مسجد افتاد، آواز ایشان بسمع رسول رسید گفت این چه آشوب و شور و چه خروش و زاری است؟ گفتند صيحة المسلمين لفقدك يا رسول الله.

پس رسول خدای علی را و ابن عباس را بخواند، و تکیه بر ایشان کرد تا بمسجد آمد و نماز جماعت بگزارد دو رکعت سبک، آن گه روی ملیح با یاران کرد و گفت: «معاشر المسلمین استودعکم اللّٰه انتم فی رجاء اللّٰه و امانه و اللّٰه خلیفتی علیکم، معاشر المسلمین علیکم بائقاء اللّٰه و حفظ طاعته من بعدی فائی مفارق الدنیا هذا اول بوم من الآخرة و آخر یوم من الدنیا».

پس رسول خدا بخانه باز شد و روز دوشنبه کار بر وی سخت شد و کان صلی اللّٰه علیه و سلّم ولد یوم الاثنین و بعث یوم الاثنین و قبض فی یوم الاثنین، و اوحی اللّٰه عز و جل الی ملک الموت ان اهبط الی حبیبی و صفیّی محمّد. فی احسن صورة و ارفق به فی قبض روحه.

ملک الموت از آسمان فرو آمد مانند اعرابی بر در حجره رسول بایستاد، پس گفت: السّلام علیکم یا اهل بیت النبوة و معدن الرّسالة و مختلف الملائكة أ ادخل؟ عایشه گفت یا فاطمة اجیبی الرّجل. مردی بر در است او را جواب ده و باز گردان، فاطمه گفت: أجرك اللّٰه فی ممشاك یا عبد اللّٰه انّ رسول اللّٰه مشغول بنفسه.

یک بار دیگر همان ندا کرد و همان جواب شنید، سوم بار ندا کرد و گفت: السّلام علیکم یا اهل بیت النبوة و معدن الرّسالة و مختلف الملائكة أ ادخل فلا بدّ من الدخول؟ در آیم که ناچارست در آمدن، رسول خدا آواز ملک الموت بشنید گفت ای فاطمه کیست که بر در است؟ گفت یا رسول اللّٰه مردی بر در است که دستوری در آمدن میخواهد و ما یک بار و دو بار او را جواب دادیم سوم بار آوازی داد که از آن موی بر اندام من برخاست و شانهام بلرزید، رسول خدا او را گفت ای فاطمه ای جان پدر دانی کیست که بر در است؟

هذا هادم اللذات و مفترق الجماعات، هذا مرملّ الأزواج و مؤتم الاولاد هذا مخرب الدور و عامر القبور، این شکننده کامهاست جدا کننده جمعها است، قطع کننده پیوندها است، زنان را بیوه کند طفلان را یتیم کند خانهها را خراب کند گورها را آباد کند، دوستان را از یکدیگر جدا کند این ملک الموت است. آن گه گفت: ادخل یرحمک اللّٰه یا ملک الموت.

ملک الموت در آمد رسول خدا چون او را دید گفت: جنتنی زائرا ام قابضا؟

بزیارت آمدی یا بقبض روح؟ گفت جنت زائرا و قابضا، هم بزیارت آمدهام و هم بقبض روح اگر دستوری دهی که اللّٰه تعالی مرا چنین فرمود که بحضرت تو آیم بدستوری تو آیم و قبض روح بدستوری تو کنم اگر دستوری دهی اگر نه باز گردم و بحضرت خداوند خویش باز شوم. رسول گفت: یا ملک الموت این خلفت حبیبی جبرئیل.

آن دوست من را جبرئیل کجا گذاشتی گفت در آسمان دنیا و فریشتگان او را تعزیت می دهند، تا درین سخن بودند جبرئیل در آمد و بر بالین مصطفی بنشست. رسول (ص) گفت: یا جبرئیل هذا الرّحیل من الدنیا فبشّرنی بمالی عند اللّٰه.

ای جبرئیل اینک طومار عمر ما در نوشتند و گوشوار مرگ در گوش بندگی ما کردند و سفر قیامت در پیش ما نهادند از لطف الهی و ذخایر غیبی ما را نشانی ده و در آن نشان ما را بشارتی ده تا بخوشدلی ما

ودیعت غیبی بسپاریم. قال ابشرك يا حبيب الله ائی ترکت ابواب السماء قد فتحت و الملائكة قد قاموا صفوفًا بالتحية و الريحان يحيون روحك يا محمد. گفت یا حبيب الله درهای آسمان جمله گشاده و مقرران صف صف ایستاده با نثار روح و ریحان و تحف رضوان و انتظار روح پاک تو می‌کشند، ای محمد فقال لوجه ربی الحمد فبشرنی یا جبرئیل.

گفت حمد خداوند مرا که با من این همه کرامت کرد و عطا داد نه ازین می‌پرسم، مرا بشارت ده. گفت بشارت می‌دهم ترا بآن که درهای دوزخ استوار بیستند و درهای بهشت گشادند و فرادیس اعلی و جنات مأوی را بیاراستند و آذین بستند و جویهای آن مطرد گشت و درختان آن متدلی شد و حوران خویشتن را بیاراستند قدوم روح ترا ای محمد.

قال لوجه ربی الحمد فبشرنی یا جبرئیل.

گفت ای جبرئیل خدای را ثنا می‌گویم و سپاس داری می‌کنم بر نعمتهای ریزان و نواخته‌های بی‌کران، اما نه ازین می‌پرسم، مرا بشارت ده. گفت اول کسی که از خاک بر آید تو باشی و اول کسی که در حضرت عزت بندگان را شفاعت کند تو باشی و اول کسی که شفاعت او قبول کنند و مرادش در کنار نهند تو باشی.

قال لوجه ربی الحمد فبشرنی یا جبرئیل.

گفت ای جبرئیل حمد خدای را بر نعمتهای وی نه ازین پرسم مرا بشارت ده. قال جبرئیل یا حبیبی عمّا تسئلنی؟ گفت ای دوست مرا از چه می‌پرسی؟

قال اسئلك عن غمّی و همّی فمن لقراء القرآن من بعدی، من لصوآم شهر رمضان من بعدی، من لحجاج بيت الله الحرام من بعدی، من لامتی المصطفاة من بعدی.

ای جبرئیل ترا از غم و اندوه خود می‌پرسم اندوه من همه برای امت است، مشتی درویشان و بیچارگان که در متابعت ما کمر وفاداری بر میان بستند حلقه بندگی شرع در گوش فرمان برداری کردند دین اسلام و ملت شریعت بپای داشتند و بجان و دل پذیرفتند و بدوستی ما و امید شفاعت ما روز بسر آوردند، گویی سرانجام کار ایشان بچه رسد و فردا با ایشان چه کنند؟ جبرئیل گفتا، ابشر یا حبيب الله فان الله عز و جل يقول قد حرّمت الجنة على جميع الانبياء و الامم حتى تدخلها انت و امتك يا محمد.

قال الآن طابت نفسی ادن یا ملك الموت فانتہ الی ما امرت علی (ع) حاضر بود گفت: یا رسول الله از ما که زهره آن دارد که ترا شوید و بر تو کفن کند و بر تو نماز کند و ترا در خاک نهد مگر که تو دستوری دهی و آنچه فرمودنی است فرمایی، ما را خبر کن که چون روح تو مقبوض شود که ترا شوید و در چه جامه ترا کفن کند و بر تو که نماز کند و که در قبر شود؟

گفت یا علی شستن تو و آب ریختن فضل بن عباس و جبرئیل سوم شما باشد، آن گه چون از غسل فارغ شوید مرا در سه جامه نو کفن کنید و حنوط بهشتی که جبرئیل از بهشت آورد بر آن پراکنید آن گه چون فارغ شوید مرا در مسجد بر سریر نهید و شما همه از مسجد بیرون روید، فان اول من یصلی علی الرّب من

فوق عرشه ثم جبرئيل ثم ميكائيل ثم اسرافيل ثم الملائكة زمرا زمرا ثم ادخلوا فقوموا صفوفًا لا يتقدم على احد.

فاطمه آن ساعت بر فراق پدر زار بگریست و گفت اليوم الفراق فمتى القاك؟

فقال لها يا بنية تلقيننى يوم القيامة عند الحوض و انا اسقى من يرد على الحوض من امتى، قالت فان لم القك يا رسول الله؟ قال تلقينى عند الميزان و انا اشفع لامتى، قالت فان لم القك يا رسول الله؟ قال تلقيننى عند الصراط و انا انادى رب سلم امتى من النار.

پس چون کار تمام شد و قبض روح پاک او کردند و وصیت او چنان که فرموده بود بجای آوردند سریر در میان مسجد بنهادند خالی و خود بیرون رفتند. علی (ع) گفت: لقد سمعنا فى المسجد هممة و لم نر لهم شخصا فسمعنا هاتفا يهتف و هو يقول، ادخلوا رحمكم الله فصلوا على نبيكم فدخلنا و قمنا صفوفًا كما امرنا رسول الله فكبرنا بتكبير جبرئيل و صلينا على رسول الله بصلاة جبرئيل، ما تقدم منا احد على رسول الله و دخل القبر ابو بكر الصديق و على بن ابى طالب و ابن عباس.

و دفن رسول الله فلما انصرف الناس قالت فاطمة لعلى: يا ابا الحسن دفنتم رسول الله؟

قال نعم، قالت فاطمة كيف طابت انفسكم ان تحثوا التراب على رسول الله اما كان فى صدوركم لرسول الله الرحمة اما كان معكم الخير؟ قال بلى يا فاطمة و لكن امر الله الذى لا مرد له، فجعلت تبكى و تندب و هى تقول يا ابتاه الآن انقطع عنا جبرئيل و كان يأتينا بالوحى من السماء.

روى ابو الاشعث الصنعانى عن اوس بن اوس قال: قال رسول الله (ص): «ان من افضل ايامكم يوم الجمعة فيه خلق آدم و فيه قبض و فيه النفخة و فيه الصعقة، فاكثروا من الصلاة على فيه فان صلوتكم معروضة على قالوا يا رسول الله و كيف تعرض صلاتنا عليك و قد ارمت؟ قال الله عز و جل حرم على الارض ان تأكل اجساد الانبياء.

قوله: «ارمت» اصله ارممت فادغمت احدى الميمين فى الثاء، يقال رم العظم اذا بلى، و ارم الرجل اذا صارت عظامه بالية، قوله: «وَ نَبَلُوكُمْ» اى نختبركم، «بِالشَّرِّ وَ الْخَيْرِ» اى بالشدة و الرخاء و الصحة و السقم و الغنى و الفقر و بما تحبون و ما تكرهون، «فِئْتَةٌ» ابتلاء و امتحانًا لننظر كيف شكركم فيما تحبون و صبركم فيما تكرهون، يعنى ما دمتم احياء. معنى أنست كه تا زنده ايد شما را مى آزمائيم گاه بيمارى و گاه تندرستى و گاه درویشى و گاه توانگرى، گاه بلا و شدت و گاه آسانى و راحت، گاهى با نشاط و شادى همه آن بينيد كه دل شما خواهد، گاهى با خروش و زارى همه آن بينيد كه شما را كراهت آيد، اين همه بآن كنيم تا بنگريم كه از شما صابر بر بلا و شاکر بر عطا كيست. و آن گاه از همه بپرسيم، شاکر را بر شكر جزا دهيم و صابر را بر صبر، اينست كه الله تعالى گفت: «وَ إِنَّا تُرْجَعُونَ» يعنى للحساب و الثواب و العقاب. قرأ يعقوب وحده ترجعون بفتح الثاء و كسر الجيم، و قرأ الباقر ترجعون بضم الثاء و كسر الجيم.

«وَ إِذَا رَأَى الَّذِينَ كَفَرُوا إِذْ يَخْذُونَكَ إِلَّا هُزُؤًا» سبب نزول اين آيت آن بود كه ابو جهل و ابو سفیان در

انجمن قریش نشستند و رسول خدا بایشان بر گذشت بو جهل باستهزاء گفت بابو سفیان: انظر الی نبی بنی عبد مناف. درنگر باین پیغامبر بنی عبد مناف، بو سفیان گفت چه بود اگر پیغامبری از بنی عبد مناف بود.

رسول خدای سخن هر دو بشنید، آن گه روی به ابو جهل کرد و گفت: ما اریک تنتهی حتی ینزل بک ما نزل بعمک الولید بن المغیره، و بابو سفیان نگریست و گفت: انما قلت الذی قلته حمیة.

فانزل الله عز و جل «وَ اِذَا رَاكَ الَّذِیْنَ كَفَرُوا اِنْ یَتَّخِذُوْنَكَ اِلٰهًا هُزُوًا» ای ما یتخذونك اِلا بالاستهزاء، و قیل تقدیره و اذا راوك داعیا الی رفض آلهتهم اتخذوك هزوا و قالوا: «أ هذا الَّذِی یَذْكُرُ آلِهَتَكُمْ ای یعیب آلهتكم. یقال فلان یذكر الناس، ای یغتابهم و یذكرهم بالعیوب. و یقال فلان یذكر الله ای یصفه بالعظمة و ینتی علیه و یوحده. «وَ هُمْ یَذْكُرُ الرَّحْمَنَ» ای باسم الرَّحْمَن، «هُمْ كَافِرُونَ» یعنی الَّذِیْنَ قَالُوا، و ما الرَّحْمَن، لا نعرف الرَّحْمَن اِلا رحمن الیمامة مسیلمة، و قیل ذكر الرحمن هاهنا القرآن و التوحید، یعنی هم بالتوحید و القرآن كافرون.

معنی آیت آنست که رب العزة گفت ای محمد چون تو ایشان را گویی که بتان را مپرستید که ایشان سزای پرستش نیستند و خدایی را نشایند، ایشان با یکدیگر گویند بر طریق استهزاء، اینست که عیب بتان ما میکند و ایشان را بزبان می آرد و می گوید ایشان را سزاواری الهیت نیست، تا ما را از پرستش ایشان باز دارد. آن گه رب العزة گفت: «وَ هُمْ یَذْكُرُ الرَّحْمَنَ هُمْ كَافِرُونَ» این بر سبیل تعجب گفت و تنبیه بر جهل ایشان، یعنی که بر رسول ما انکار کردند که عیب بتان گفت و ایشان را از آنان منع کرد، و آن گه خود بنام رحمن و سخن وی کافر میشوند، و رسول را بر عبادت الله تعالی عیب می کنند، این غایت جهل و حماقت است.

قوله: «خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ» هذا من الامثال، كما تقول خلق فلان من الغضب، و عجن فلان من الجود، و قطع فلان من القمر. و انما اراد بهذا استعجال الكفار بالعذاب، و هو قولهم: «اِئْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا» «عَجَلٌ لَنَا قِطْنَا» «فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ» و كذلك استعجل طائفة من المؤمنین بالعذاب للكفار، فقال للطائفتین: «خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ» یعنی خلق الانسان عجولا. كما قال فی سورة بنی اسرائیل: «وَ كَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا»، و قیل المراد به آدم، (ع) قال مجاهد: لَمَّا خَلَقَ اللهُ أَدَمَ فِي آخِرِ مَا خَلَقَ عِنْدَ آخِرِ النَّهَارِ فَصَارَ الرُّوحُ فِي لِسَانِهِ وَ عَيْنِيهِ، رَأَى الشَّمْسَ قَارِبَتِ الْغُرُوبِ، فَقَالَ: يَا رَبِّ عَجَلٌ تَمَامَ خَلْقِي قَبْلَ أَنْ تَغِيبَ الشَّمْسُ، فَقِيلَ لَهُ خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَجَلٍ. و قال سعید بن جبیر: لَمَّا دَخَلَ الرُّوحُ فِي رَأْسِ أَدَمَ وَ عَيْنِيهِ نَظَرَ إِلَى ثَمَارِ الْجَنَّةِ فَلَمَّا دَخَلَ فِي جَوْفِهِ أَشْتَهَى الطَّعَامَ فَوَثَبَ قَبْلَ أَنْ تَبْلُغَ الرُّوحَ إِلَى رِجْلِيهِ عَجَلَانَ إِلَى ثَمَارِ الْجَنَّةِ فَذَلِكَ قَوْلُهُ: «خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ» و قیل معناه خلق الانسان بسرعة، و تعجيل على غير ترتيب، خلق سائر الأدميين من النطفة و العلقة و المضغة و غيرها، و قیل العجل الطين بلغة الحمير، یعنی خلق الانسان من طين قوله: «سَأْرِيكُمْ آيَاتِي» یعنی ما توعدون به من العذاب، «فَلَا تَسْتَعْجِلُونَ» این در شأن النضر بن الحارث فرو آمد که عذاب بتعجيل میخواست استهزاء می گفت، اللهم ان كان هذا هو الحق من عندك فامطر علينا حجارة من السماء او ائتنا بعذاب الیم. و همچنين جماعتی مؤمنان که عذاب کافران بتعجيل میخواستند، ربّ العزة گفت



مرا مشتابانید بعذاب فرو گشادن بر ایشان که ما بوقت خویش مواعید خویش بشما نمائیم، پس آن بود که روز بدر ایشان را هلاک کرد، و گفته‌اند که استعجال قیامت میکردند می‌گفتند: «مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» رب العالمین گفت بجواب ایشان: «لَوْ يَعْلَمُ الَّذِينَ كَفَرُوا» جواب لو محذوفست یعنی لو علموا ما استعجلوا و لا قالوا متى هذا الوعد، و قيل لو علموا لما اقاموا على كفرهم و لسار عوا الى الايمان.

«حِينَ لَا يَكْفُونَ عَنْ وُجُوهِمُ النَّارَ» ای حین تلفح وجوههم النار فلا يدفعونها عن وجوههم، «وَلَا عَنْ ظُهُورِهِمْ» یعنی السیاط، «وَلَا هُمْ يُنصِرُونَ» ای و لا هم یمنعون من عذاب الله. و قيل معناه لیت الذین كفروا یعلمون حین لا یكفون. كاشك بدانند كافرين حال خویش در آن هنگام که باز نمی‌توانند برد از رویهای خویش آتش، و نه از پس پشتهای خویش چنان که جای دیگر گفت: «وَوَعُشَى وُجُوهُمُ النَّارُ. لَوَاحَةٌ لِلْبَشَرِ».

قوله: «بَلْ تَأْتِيهِمْ» ای السّاعة، «بَعَثَهُ» ای فجأة، و قيل تأتیهم العقوبة بغتة على غرة منهم. «فَنَبَّهْتُهُمْ» فتحيرهم، «فَلَا يَسْتَطِيعُونَ رَدَّهَا» ای لا یقدرون على دفعها، «وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ» یمهلون.

«وَلَقَدْ اسْتَهْزَأَ بِرُسُلِ مِنْ قَبْلِكَ» یعزى بهذا نبیّه، «فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ» ای فحل بهم جزاء استهزائهم، و عاد عليهم ما ارادوا بالرسل. باین آیت پیغامبر را تسلی میدهد میگوید، این کفره قریش با تو همان می‌کنند که کافران پیش با پیغامبران کردند، ای محمد تو دل بتنگ میار و ضجر مشو از ایذا و استهزاء ایشان که ما هم چنان که پیشینیان ترا جزاء استهزاء بدادیم ایشان را هم جزاء خود بدهیم، کافران پیش را آن بد که پیغامبران را خواستند خود فراسر ایشان نشست، اینان را هم آن بد که بتو میخوانند فراسر ایشان نشیند.

«قُلْ مَنْ يَكْفُرْكُمْ» قل لهم یا محمد من یحفظکم، «بِاللَّيْلِ» اذا نمت، «وَالنَّهَارِ» اذا تصرفت، «مِنَ الرَّحْمَنِ» ای من بأس الرحمن، و من عذابه، و قيل من امره هذا كقوله: «فَمَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ عَصَيْتُهُ»، و قيل هذا استفهام معناه النفي، ای لا كالى لكم من عذابه ان اتاكم ليلا او نهارا، نقول كلاه كلاه ای حفظه.

«بَلْ هُمْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِمْ» ای عن علم قدرته عليهم معرضين و قيل عن مواعظ ربهم «مُعْرَضُونَ» لا يلتفتون اليها، و قيل عن القرآن معرضون لا يتدبرونه.

«أَمْ لَهُمْ آلِهَةٌ تَمْنَعُهُمْ مِنْ دُونِنَا» معناه ام لهم آلهة تجعلهم في منعة و عز من ان ينالهم مكروه و عذاب من جهتنا، و قال ابن عباس: فيه تقديم و تأخير، و المعنى ام لهم آلهة من دوننا تمنعهم، ثم وصف الآلهة بالضعف، فقال: «لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَ أَنْفُسِهِمْ» ای لا يستطيعون دفع ذباب عنها فكيف يرجون نصرها، «وَلَا هُمْ مِمَّا يُصْحَبُونَ» قيل الكناية للآلهة ای و لا يصحبها الله معونة على النصر، و قيل الكناية للكفار، یعنی و لا الكفار ممّا یجارون ای یحفظون، من قولهم صحبتك الله ای حفظك و نصرك.

«بَلْ مَتَّعْنَا هَؤُلَاءِ وَآبَاءَهُمْ حَتَّى طَالَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ» ای ليس لهم آلهة يرجون نصرها بل وسّعنا عليهم ما يعيشون به و على آبائهم من قبلهم و طولنا اعمارهم فغمرهم ذلك و تركوا تدبر آياتنا فصاروا كفارا. معنی آیت

آنست که این کافران که بتان را می‌پرستند ایشان را از آن بتان عزى و نصرتیست و بازداشتی از عذاب، تا ایشان را بطمع آن نصرت و معونت پرستند، آن بتان از ضعیفی چنانند که يك مگس از خود دفع نتوانند کرد، و خود را بکار نیابند دیگران را چون بکار آیند و نصرت کنند. آن گه گفت نه که ایشان را امید نصرت و منعت بتان نیست لکن ما ایشان را و پدران ایشان را در دنیا برخوردارى و نعمت و عمر دراز دادیم، تا بدان غرّه شدند و دلهایشان در تنعم سخت گشت تا در آیات و سخنان ما تفکر نکردند و در دلایل وحدانیت و قدرت ما نظر نکردند و کافر شدند.

و فى الخبر الصحيح: «ما احد اصبر على اذى يسمعه من الله يدعون له الولد ثم يعافيه و يرزقهم».

«أَفَلَا يَرَوْنَ أَنَا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا» نفتحها لمحمد و يخرجها من ایدی المشركين. و یزیدها فی ارض المسلمین، و قيل «نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا» نमित الواحد بعد الواحد و القرن بعد القرن. قال ابن عباس: نقصانها موت العلماء و الفقهاء و خيار الناس لانّ عمارة الارض بحياة العلماء و الخيار، و المعنى اذا لم يبق الخيار و العلماء لم يبق، الاشرار و الكفار. و قيل نقصانها جور و لاتها، و قيل نقصانها ذهاب البركة عن ثمارها و نباتها. «أَفَهُمُ الْغَالِبُونَ» ام محمد و اصحابه، و المعنى ليس ذلك كما يظنه المشركون بل حزبا هم الغالبون.

«قُلْ إِنَّمَا أُنذِرُكُمْ بِالْوَحْيِ» ای أنذركم عذاب الله بامرہ و بما اوحى الی.

«وَلَا يَسْمَعُ الصَّمُّ الدُّعَاءَ» قرأ ابن عامر وحده و لا تسمع الصم بالثناء و ضمها و كسر الميم من تسمع و نصب الصم و الوجه انه على مخاطبة النبي حملا على ما قبله و هو خطاب له، و ذلك قوله. «قُلْ إِنَّمَا أُنذِرُكُمْ بِالْوَحْيِ» ای ائك لا تقدر على اسماع الصم، و المراد انهم معاندون فاذا اسمعتهم لم يعلموا بما سمعوا كانتهم صم لم يسمعوا، و قرأ الباقر يسمع بالثناء مفتوحة، الصم رفعا، و الوجه انه على الذم و التوبيخ بترك استماع ما يجب عليهم استماعه، فكانهم صم لا يسمعون. و ارتفاع الصم بانه فاعل و تذكير الفعل من اجل تقدمه، و يكون التانيث غير حقيقى. دعا اینجا نداست چنان که در سورة الملائكة گفت: «إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ» يعنى ان تنادوهم لا يسمعوا نداءكم. همانست که گفت: «يَوْمَ يَدْعُوكُمْ فَتَسْتَجِيبُونَ بِحَمْدِهِ» ای يناديكم جبرئيل.

جای دیگر گفت: «يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ» ای ينادى المنادى. «إِذَا مَا يُنذَرُونَ» ای يخوفون.

«وَلَيْنُ مَسَّئُهُمْ نَفْحَةٌ» ای ضربة «مِنْ عَذَابِ رَبِّكَ» من قولهم نفحت الدابة اذا رمحت، و قيل النفحة الدفعة اليسيرة من الشيء، من قولهم نفح فلان لفلان، اذا اعطاه قدرا يسيرا من المال، و قيل النفحة الزمهير، و معنى الآية لو عاينوا ادنى عذاب من الله دلوا و خضعوا و دعوا بالويل على انفسهم مقرين بانهم كانوا «ظالمين».

قوله: «وَوَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ» هذا الوضع يراد به النصب. يقال وضع صاحب الديوان الميزان، اذا اخذ فى اخذ الخراج و المراد بالموازين الميزان كقوله: «يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ» و المراد به النبي (ص) وحده، و العرب

تذكر الجمع و تريد به الواحد، كما قال الاعشى:

و وجه نقى اللون صاف يزينه مع الجيد لبات لها و معاصم

اراد بذلك لبة و معصما. قال الزجاج: القسط، العدل، و هو مصدر يوصف به الواحد و الجمع، يقال ميزان قسط، اى ذات قسط، و موازين قسط، اى ذوات قسط. «لَيَوْمِ الْقِيَامَةِ» اى لاهل يوم القيامة، و قيل فى يوم القيامة، و قيل لجزاء يوم القيامة، و فى الخبر الميزان له لسان و كفتان، توزن به صحايف الحسنات و السيئات فيثقل و يخيف على قدر الطاعات و المعاصى. و عن ابن عباس قال: ينصب الميزان فيكون العمود منه كما بين المشرق و المغرب. و گفته اند: كطباق الدنيا جميعا فى طولها و عرضها، فاحدى كفتيه من نور و هى الكفة التي توزن بها الحسنات و موضعها عن يمين العرش، و الكفة الأخرى من الظلمة و هى الكفة التي توزن بها السيئات و موضعها عن يسار العرش. «فَلَا تُظَلِّمُ نَفْسٌ شَيْئاً» اى لا ينقص من ثواب حسناته و لا يزداد على سيئاته.

«وَ إِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ» قراءت اهل مدينة ميثقال حبة برفع لام است و باين قراءت كان بمعنى وقع است، يعنى و ان وقع و حصل للعبد ميثقال حبة «مِنْ خَرْدَلٍ» مى گوید از كردار هيچكس هيچ چيز نكاهند و اگر آن چيز همسنگ يك دانه خردل بود، و اگر بنصب خوانى بر قراءت باقى، تقدير آنست كه، و ان كان العمل ميثقال حبة من خردل زيرا كه كان برين قراءت ناقص بود و محتاج اسم و خبر باشد ميثقال كه منصوب است خبر كان است و اسم در وى مضمر، و اگر اين سخن مستأنف نهى، رواست گويى: و ان كان ميثقال حبة من خردل. «أَتَيْنَا بِهَا» يعنى و اگر همسنگ يك دانه خردل بود از كردار او بترازو آريم آن را و وى را بدان پاداش دهيم، «وَ كَفَى بِنَا حَاسِبِينَ» اى محصلين و قيل عالمين حافظين لانّ من حسب شيئا علمه و حفظه، قيل دخلت الباء لان معناه معنى الامر، كانه قال اكتفوا بالله محاسباً، و انتصابه على التمييز.

روى ان رسول الله (ص) صلى صلاة الصبح يوماً فقرأ فيها هذه السورة فلما بلغ قوله «وَ كَفَى بِنَا حَاسِبِينَ» اخذته سعة فركع.

«وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى وَ هَارُونَ الْفُرْقَانَ» يعنى الكتاب المفروق بين الحق الباطل و هو التوروية، و قال ابن زيد الفرقان، النصر على الاعداء. كما قال: «وَ مَا أَنْزَلْنَا عَلَى عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ» يعنى يوم بدر. و لانه قال: «وَ ضِيَاءً» ادخل الواو فيه اى آتينا موسى و هارون النصر و الضياء، و هو التوروية، و من قال المراد بالفرقان التوروية، قال الواو فى قوله «وَ ضِيَاءً» زائدة معجمة، معناه آتينا هما التوروية ضياء، و قيل هو صفة اخرى للتوروية، مثل قوله فى سورة المائدة فى صفة الانجيل: «فِيهِ هُدًى وَ نُورٌ وَ ذِكْرًا لِلْمُتَّقِينَ» خصّ المؤمنين بالذكر لانهم هم المنتفعون به و المتبعون له، ثم فسّر فقال: «الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ» اى يخافونه و لم يروه بعد، و قيل يخشون ربهم اى يطيعونه فى خلواتهم مستترين عن اعين الخلق. «وَ هُمْ مِنَ السَّاعَةِ» اى من القيامة. «مُتَشَفِّعُونَ» خانفون. «وَ هَذَا» يعنى القرآن «ذِكْرٌ مُّبَارَكٌ» كثير الخير دائم النفع يتبرك به و يطلب منه

الخير، «أَنْزَلْنَاهُ» على محمد «أَفَأَنْتُمْ» يا اهل مكة، «لَهُ مُنْكَرُونَ» جاحدون؟ و هذا استفهام توبيخ و تعبير.

### النوبة الثالثة

قوله: «وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَفَإِنْ مِتَّ فَهُمُ الْخَالِدُونَ كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» آن را که در دل يك نقطه صدق پیدا گردد حقیقت عشق مرگ سر از جان وی بر زند زیرا که وعده لقا آنجاست، آن چه جانی بود که وعده لقا فراموش کند یا چه دلی بود که ارتیاحی که جز بمشاهده حق نتواند بود جایی دیگر طلب کند، لا راحة للمؤمن دون لقاء ربه. ای درویش هیچ دولت عزیزتر از مرگ نیست، دین داران را تاج کبریا و کرامت بدرواجه مرگ بر سر نهند بر خورداران شریعت توفیق دولت بدر مرگ خواهند یافت، مرگ حرم لا اله الا الله است، مرگ آستانه دار الملك قیامت است، و ممر زوار حق است، مرگ مرکز عزّ عارفانست، و مطنه ارواح مقربان، مرگ طلیعه عنایت از لست و مقدمه رعایت ابد، در دو عالم هیچکس را آن راحت نیست که مرد موحد در لحد با احد، علم اسلام و کوس ایمان بقیامت با خود بخاک برد، تا با علم اسلام و کوس ایمان بقیامت در آید، چنان که پادشاهان بشهر خویش در آیند.

داود طائی از کبار فقها بود در علم ظاهر، و در صدق چنان بود که آن شب که از دنیا بیرون شد از بطنان آسمان ندا آمد که یا اهل الارض انّ داود الطائی قدم علی ربّه، و هو عنه راض. مریدی از آن وی میگوید داود را دیدم در حال نزع در خانه خراب در شدت گرما بر خاک افتاده و نیم خستی در زیر سر نهاده و قرآن میخواند. گفتم یا داود لو خرجت الی الصحراء ما ذا کان. چه بود اگر این ساعت با خود رفقی کنی و بصحرا بیرون شوی تا این گرما در تو اثر کمتر کند گفت: یا فلان انی لأشتهیه و لکن استحبی من ربّی، ان انقل قدمی الی ما فيه راحة نفسی. هرگز این نفس مرا بر من دست نبوده است درین حال اولیتر که نباشد، و هم در آن حال بر آن خاک کالبد خالی کرد رحمه الله. قال الجنید کلّ من کانت حیاته برّبّه فانه ينقل من حیاة الطبع الی حیاة الاصل و هو الحیاة علی الحقیقة. قال الله تعالی: «فَلْأَحْبَبِيَّ حَيَاةً طَيِّبَةً».

قوله: «خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ» عجله دیگرست و مسارعه دیگر، عجله ناپسندیده است و نکوهیده و در آن نهی آمده که: «فَلَا تَسْتَعْجِلُونَ». و مسارعه پسندیده است و ستوده و بدان امر آمده که: «سَارِعُوا». عجله استقبال کاری است نه بوقت خویش و مسارعه شتافتن است بکاری فرموده باوّل وقت خویش، عجله نتیجه وسواس شیطان است و مسارعه قضیه توفیقست و تعظیم فرمان، از عجله ندامت آید و شور دل، و از مسارعه سکینه پیوندد بجان و دل. هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ. حق جلّ جلاله آرامی فرو فرستد بر دل مؤمنان تا او را بشناسند نادر یافته و دوست دارند نادیده، از کار خود با کار وی پرداخته و از یاد خود با یاد وی آمده و از مهر خود با مهر وی شده، همه یادها جز باد وی همه سهو است. همه مرادها جز مراد وی همه لهو است، همه مهرها جز مهر وی همه لغو است.

«قُلْ مَنْ يَكْلُوكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ» ارباب طریقت و اهل معرفت بر زبان اشارت در معنی این آیت گفته اند:

من يأخذكم عن تصارييف القدرة و من يحجبكم عن سوابق القضية و من يمنعكم من تنفيذ ما قدره و اجراء ما

قضاة فسائر یسیر بانوار رحمته و آخر یسیر بنیران سخطه، برداشتن تهمت از سوابق قسمت در دین رکنی غظیمست تکیه بر تقدیر حق و اعراض از تدبیر خود صراط مستقیمست، بگذاشتن اختیار بصدق افتقار نقطه پرگار طریقتست، خویشتن را باو سپردن و دست اعتماد بضمآن وی زدن مدار اسرار حقیقت است، دار و گیر و نواخت و سیاست و تاج و تاراج همه بدست اوست و بحکم اوست، یکی را در صدر عزت بنعت رفعت می‌نشانند، یکی را در صف نعال در عین مذلت می‌دارد، یکی را بر بساط لطف می‌نشانند، یکی را در زیر سیاط قهر می‌آورد، آدم خاکی را از خاک مذلت بر می‌کشد و بحکم افضال بر همامه همت می‌نهد، ابلیس مهجور را از عالم علوی در می‌کشد و بر سر چهار سوی ارادت بی‌علت از عقابین عقوبت می‌آویزد، قومی را می‌گوید: «فَأَسْتَبْشِرُوا بَبَيْعِكُمْ» قومی را می‌گوید: «قُلْ مُؤْتُوا بَعِيْطِكُمْ». موسی عمران چون بطلب آتش می‌شد شبانی بود با گلیم، چون باز آمد پیغامبری بود کلیم، بلعام باعور که با آن کوه برمی‌شد ولیی بود بحکم صورت، چون باز آمد سگی بود بحکم صفت، او جلّ جلاله اسرار ربوبیت خود جایی آشکار کند که عنقاء عقول آنجا پر و هم نزنند، ترازوی عدل درید اوست و حکم عدل اوست.

«وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ» حکم کرد بر آن که خواست بآنچه خواست، حکمی بی‌مثل و قضایی بی‌جور که همه اعزه طریقت را از خوف این مقام زهره‌ها آب گشت، و جگرها خون شد و دلها بسوخت از نهیب این حکم که: «إِنَّ الرَّجُلَ لِيَعْمَلْ بِعَمَلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ أَهْلِ النَّارِ، وَ إِنَّ الرَّجُلَ لِيَعْمَلْ بِعَمَلِ أَهْلِ النَّارِ وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ» سابقه‌ای رانده چنان که خود دانسته، عاقبتی نهاده چنان که خود خواسته: قوم طلبوه فخذلهم، و قوم هربوا منه فادركهم، قومی شب و روز در ریاضت و مجاهدت گذاشته: و الطلب ردّ و الطریق سدّ، در گوش ایشان فرو خوانده.

قومی در بنکده معتکف گشته لات و هبل را مسجود خود کرده و نداء عزت پیایی شده که انا لکم سنتم ام ابیتم و انتم لی سنتم ام ابیتم.

ای جوانمرد اگر مددی از غیب بنام تو فرستاده‌اند و نظری از نظرهای لطف بتو رسیده غازی آن رومی را چنان اسیر نبرد که آن نظر ترا برد، لکن می‌دان که بهیچ علت فرو نیاید و در هیچ سبب نیاویزد، نظر عزت چون در آمد بیک لحظه از گبری صاحب صدی کند، و از راهزنی راهروی سازد «وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ». بدان که آدمیان دو گروهند مؤمنانند و کافران، فردای قیامت که عالمیان را حشر کنند چنان که ربّ العزه گفت: «وَحَشَرْنَاَهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا»

کافران را یکسر بدوزخ برند و اعمال ایشان در ترازو نهند که اعمال ایشان هباء منثور بود، و هباء منثور در تحت وزن نیاید، فذلك قوله: «فَلَا نُفِيْمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَرَنَاءً» اما مؤمنان، هم مطیعان را و هم عاصیان را در مقام ترازو بدارند قومی را حسنات بر سیئات افزون آید ایشان را ببهشت فرستند و قومی را سیئات بر حسنات افزون آید ایشان را بدوزخ فرستند چنان که گفت: «وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ» الی قوله: «بِأَيَاتِنَا يَظْلِمُونَ»، و قومی را حسنات و سیئات در ترازو برابر آید از ایشان کس باشد که در دین برادری

دارد که در دنیا با یکدیگر صحبت و در دین موافقت داشتند ربّ العزّة آن برادر را بر گمارد تا از حسنات خویش چیزی بوی بخشد چندان که کفه حسنات وی بر سیئات راجح شود و باین سبب الله تعالی او را بهشت رساند و کس باشد که در دنیا در میانه شب وقتی بیدار بود و مصطفی را علیه الصلّاة و السلام درود داده چنان که الله تعالی از وی دانست و دیگر هیچکس از وی آن حال ندانست و از آن خلوت وی خبر نداشت، ربّ العزّة آن درود وی برداشت و در خزینه غیب بنهاد تا روز قیامت آن ساعت که او را حاجت بود از غیب آن صحیفه در آید و کفه حسنات بدان راجح آید، ربّ العزّة گوید عبدی این امانت تو بود بنزدیک من بوقت حاجت با تو رسانیدم، فادخل الجنة سالماً. و از ایشان کس باشد که نه آن برادر دارد که بوی طاعت بخشد، و نه او را ودیعت بنزدیک الله تعالی بود، او را در آن مقام سیاست و هیبت رستخیز بدانند تا بیم و ترس و اندوه وی بغایت رسد آن بیم و ترس و اندوه کفاره لختی گناهان وی شود، آن کفه سیئات وی بآن کفاره سبک گردد و کفه حسنات راجح شود فرمان آید که در بهشت شو که کفه حسنات راجح گشت و بحکم ازلی و عنایت سرمدی کار تو سره شد زبان حال وی این ساعت این گوید، من چه دانستم که آرزو برید وصالست و زیرا بر جود نومیدی محالست، من چه دانستم که آن مهربان چنان بردبارست که که لطف و مهربانی او بگناهکار بی شمارست.

#### ٤ النوبة الاولى

قوله تعالی: «وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ» و دادیم ابراهیم را راه شناسی او و بهی دانستن از پیش، «وَوَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ» (٥١) و دانستیم ما که کی باید داد او را آن.

«إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَ قَوْمِهِ» پدر خویش را گفت و قوم خویش را «مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ» این چه تندیسهاست، «الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ» (٥٢) که شما آن را پرستگار کنید؟

«قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ» (٥٣) گفتند پدران خویش را پرستگار آن یافتیم.

«قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ» گفت تا بودید شما و پدران شما همه، «فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ» (٥٤) در گمراهی آشکارا بودید.

«قَالُوا أ جِئْنَا بِالْحَقِّ أَمْ أَنْتَ مِنَ اللَّاعِبِينَ» (٥٥) گفتند این راستست که بما آوردی یا تو از بازیگرانی.

«قَالَ بَلْ رَبُّكُمْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» گفت که خداوند شما خداوند آسمان و زمینست، «الَّذِي فَطَرَهُنَّ» او که بتان شما را او آفرید، «وَ أَنَا عَلَىٰ ذَلِكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ» (٥٦) و من بر آن شما را از گواهی دهانم.

«وَ تَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ» و بخدای که من سازی سازم برین بتان شما، «بَعْدَ أَنْ تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ» (٥٧) پس هنگامی که شما شوید جایی پشت بر ایشان.

«فَجَعَلَهُمْ جُودًا» آن بتان ایشان را ریزه ریزه کرد، «إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ» مگر آن بزرگتر بتی که ایشان را بود، «لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ» (٥٨) مگر با ابراهیم گروند.

«قَالُوا مَنْ فَعَلَ هَذَا بِآلِهَتِنَا» گفتند این با خدایان ما که کرد، «إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ» (۵۹) که او از ستمکارانست.

«قَالُوا سَمِعْنَا فَتًى يَذُكُرُهُمْ» گفتند میشنیدیم از جوانی که ایشان را بد میگفت، «يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ (۶۰)» ابراهیم گویند او را.

«قَالُوا فَأْتُوا بِهِ عَلَى أَعْيُنِ النَّاسِ» گفتند او را بر دیدار چشمهای مردمان آرید و باز نمائید، «لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ» (۶۱) تا گواهی دهند.

«قَالُوا أَأَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِآلِهَتِنَا يَا إِبْرَاهِيمُ» (۶۲) گفتند انی تو کردی بخداوندان ما ای ابراهیم؟  
«قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا» گفت این بزرگ ایشان کرد آنک، «فَسئَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ» (۶۳) پرسید از ایشان اگر سخن گویند.

«فَرَجَعُوا إِلَى أَنفُسِهِمْ» با یکدیگر گشتند. «فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ» (۶۴) و یکدیگر را گفتند شمائید که ستمکارید.

«ثُمَّ نُكِسُوا عَلَى رُؤُسِهِمْ» پس برگرداند ایشان را و بر سر افکندند، «لَقَدْ عَلِمْتَ مَا هَؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ» (۶۵) ابراهیم را گفتند دانسته‌ای تو که بتان آن نیستند که سخن گویند.

«قَالَ أَفَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ» ابراهیم گفت می‌پرستید جز از الله تعالی، «مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ» (۶۶) چیزی که سود ندارد و بکار نیاید شما را هیچ و گزندى نکند شما را.

«أَفْ لَكُمْ وَ لِمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ» اف شما را و آن را که می‌پرستید جز از الله تعالی، «أَفَلَا تَعْقِلُونَ» (۶۷) که خواری و ناتوانی ایشان بدیدند ناسزایی ایشان در نمی‌یابند.

«قَالُوا حَرِّقُوهُ» گفتند باتش بسوزید ابراهیم را، «وَأَنْصُرُوا آلِهَتَكُمْ» و خدایان خویش را بکار آید و یاری دهید، «إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ» (۶۸) اگر هیچیز خواهید کرد.

«قُلْنَا يَا نَارُ» گفتیم ای آتش، «كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَى إِبْرَاهِيمَ» (۶۹) سرد گرد و سلامت بر ابراهیم.  
«وَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا» و سازی خواستند ابراهیم را، «فَجَعَلْنَاهُمُ الْآخْسَرِينَ» (۷۰) و ما ایشان را زیان کارتر و نومیدتر همه زیان کاران و نومیدان کردیم.

«وَوَجَّيْنَاهُ وَ لُوطًا» رهانیدیم ابراهیم و لوط را، «إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا لِلْعَالَمِينَ» (۷۱) و بردیم ایشان را بآن زمین که برکت کردیم در آن جهانیان را.

«وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ» و ابراهیم را اسحاق بخشیدیم، «وَوَعَقُوبَ نَافِلَةً» و یعقوب بافزونی، «وَوَكَّلْنَا جَعْلَنَا صَالِحِينَ» (۷۲) و همه را نیکان کردیم.

«وَوَجَّعْنَا لَهُمْ أُمَّةً» و ایشان را پیشوایان کردیم، «بِيَهُدُونَ بِأَمْرِنَا» تا راه می‌نمودند خلق را بفرمان و پیغام ما، «وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ» و فرمان دادیم و پیغام بایشان نیکبها کردن، «وَوَقَّامَ الصَّلَاةِ» و نماز بیای داشتن «وَوَيْتَاءَ الزَّكَاةِ» و زکاة دادن، «وَوَكَّلْنَا لَنَا عَابِدِينَ» (۷۳) و ما را پرستگاران بودند.

«وَلَوْطًا آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا» و دادیم لوط را راست دانی و باریک دانی و دانش، «وَوَجَّيْنَاهُ مِنَ الْقَرِيَّةِ» و برهانیدید او را از آن شهر، «الَّتِي كَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبَائِثَ» که مردمان آن بدها میکردند، «إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا سَوَاءً» که ایشان گروهی بد بودند، «فَاسْقِينَا» (۷۴) از فرمان برداری بیرون.

«وَوَدَّعْنَاهُ فِي رَحْمَتِنَا» و او را در آوردیم در بخشایش خویش، «إِنَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ» (۷۵) «وَوُحَا إِذْ نَادَى مِنْ قَبْلُ» و یاد کن نوح را که آواز داد پیش از ابراهیم، «فَأَسْتَجَبْنَا لَهُ» پاسخ کردیم او را، «فَوَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ» (۷۶) برهانیدید او را و کسان او را از آن اندوه بزرگ.

«وَوَصَّيْنَا مِنْ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا» و یاری دادیم او را بر آن قوم که دروغ می‌شمرند سخنان ما را، «إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا سَوَاءً» ایشان قومی بد بودند، «فَأَعْرَفْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ» (۷۷) بآب بکشتیم ایشان را همه.

### النوبة الثانية

قوله: «وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ» حسن گفت رشد اینجا نبوتست، و من قبل یعنی من قبل موسی و هارون. معنی آنست که ابراهیم را نبوت دادیم پیش از موسی و هارون، و گفته‌اند رشد توفیق خیرست و راست راهی بشناختن، و صلاح دین خود بدانستن، و من قبل یعنی فی صغره قبل البلوغ. می‌گوید او را توفیق دادیم تا راست راهی یافت و بهی کار خویش بدانست از کودکی پیش از بلوغ، آن گه که از سرب بیرون آمد و گفت: «إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ» الایه... هم چنان که یحیی زکریا را گفت: «وَوَجَّيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا» و قیل معناه کتبت له السعادة من قبل ان خلق.

«وَوَكَّنَّا بِهِ الْعَالَمِينَ» انه اهل للهداية و النبوة و هو نظیر قوله: «وَلَقَدْ اخْتَرْنَا لَهُمْ عَلَى عِلْمٍ عَلَى الْعَالَمِينَ» و قوله: «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ».

«إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ» معناه آتینا ابراهیم رنده از قال لابیه، «وَوَقَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ» یقال اسم ابیه آزر و قیل آزری، و ذکر النسابون ان له اسما آخر و هو التارخ بن ناخور بن ارغو بن فالغ بن ارفخشد بن سام بن نوح.

و التماثل جمع تمثال و هو شيء يعمل مشبهاً بغيره فی الشكل. و العكوف اطالة الإقامة، و یقال كانت تماثل علی صور السباع و الطيور و الانسان، و قیل علی صور هياكل الكواكب یعبدون الله بوساطة العبادة للكواكب، ثم اعتقدوا انها فی انفسها آلهة.

«قَالُوا وَجَدْنَا» اسلافنا، «عابدين». لها فاقتدينا بهم. این اشارتست بعجز ایشان از اقامت بیئت و اظهار حجت بر عبادت بنان، چون از حجت و بیئت درمانند دست در تقلید زدند، در ضمن آیت ذم تقلید و اهل تقلیدست.

«قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ» هذا كون الحال. ای انتم و اسلافكم فی خسار بین بعبادتكم ایها.

«قَالُوا أَجِئْنَا بِالْحَقِّ أَمْ أَنْتَ مِنَ اللَّاعِبِينَ» ای أ بجد منك هذا الكلام ام تلعب بهذا المقال.



«قَالَ بَلْ رَبُّكُمْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الَّذِي فَطَرَهُنَّ» ای لست بلاعب و ائما ربکم و خالقکم الذی يجب علیکم عبادته هو ربّ السّمّوات و الارض، و فاطرهما و یحتمل انّ الضمیر فی فطرهن یعود الی التّماتیل. «وَ اَنَا عَلَىٰ ذَلِكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ» بانه ربکم، تقدیره و انا شاهد علی ذلکم من الشّاهدین «وَ تَاللّٰهِ لَآكِيدَنَّ اَصْنَامَكُمْ» اصله و اللّٰه فقلبت الواو تاء، و لا تصلح التّاء فی القسم انا فی اسم اللّٰه، تقول تالله و لا تقول تا الرحمن، و تقول و حقّ اللّٰه لأفعلن کذا و لا يجوز تحقّ اللّٰه لأفعلن. «لَآكِيدَنَّ اَصْنَامَكُمْ بَعْدَ اَنْ تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ» ای لا کسرئها بعد ذهابکم عنها الی عید لکم، و سمّاه کیدا لانه مکر بذلک عابديها.

مفسران گفتند ایشان را عیدی بود که هر سال یک بار اهل شهر در مجمعی بیرون از شهر حاضر می‌شدند چون از آنجا باز گشتندی در بتخانه رفتندی و بتان را سجد کردند، آن گاه بخانه خویش باز گشتندی، آن روز که میرفتند آزر گفت ابراهیم را که اگر رغبت کنی درین عید ما مگر ترا دین ما و کار و بار ما خوش آید، ابراهیم با ایشان بیرون رفت در راه خویشتن را بیفکند و گفت من بیمارم و از درد پای می‌نالید، ایشان که سران و سروران بودند همه در گذشتند، بآخر که ضعیفان و کمینان بر گذشتند از پی ایشان برفت، و گفت: «تَاللّٰهِ لَآكِيدَنَّ اَصْنَامَكُمْ» بخدای که در بتخانه شما روم و بتان را بشکنم، ضعیفان و واپس ماندگان مردمان آن سخن از وی بشنیدند، و گفته‌اند که یک مرد بشنید و بر دیگران آشکار کرد پس چون ایشان بعید خویش رفتند، ابراهیم از آنجا باز گشت و در بتخانه رفت، بهویی عظیم بود، در آن بهو هفتاد و دو صنم بر افراشته بودند. بعضی زرین بعضی سیمین، بعضی از آهن، بعضی از شبه و ارزیز، و بعضی از چوب و سنگ، و برابر بهو صنمی عظیم افراشته بودند مهینه ایشان، صنمی زرین بجواهر مرصع کرده، و در دو چشم وی دو یاقوت روشن نشانده، و در پیش آن بتان طعامهای الوان نهاده، یعنی تا آن بتان در آن طعامها برکت افزایند و مشرکان چون از عید گاه باز آیند بخورند، ابراهیم چون آن دید بر طریق استهزاء بتان را گفت: «أ لَا تَأْكُلُونَ» نمی‌خورید از این طعامها که پیش شما نهاده‌اند؟ بتان جواب نمیدادند از آن که جماد بودند. ابراهیم گفت هم بر طریق استهزاء: «مَا لَكُمْ لَا تَنْطِقُونَ» چه بوده است شما را که سخن نمی‌گوئید و مرا جواب نمی‌دهید؟ آن گاه تبر در نهاد و همه را خرد کرد، چنان که ربّ العزّه گفت: «فَجَعَلَهُمْ جُذَازًا» ایشان را ریزه ریزه کرد، جذاذ بکسر جیم قراءت کسای است یعنی کسرا و قطعاً، جمع جذیز، و هو الهشیم مثل خفیف و خفاف، و ثقیل و ثقال و طویل و طوال. باقی قرآء جذاذا بضم جیم خوانند، مثل الحطام و الرقات و معناه المجذوذ، ای المقطوع. «إِنَّا كَبِيرًا لَهُمْ» ای للکفار، و قیل للاصنام، فانه لم یکسر. همه را بشکست و بر آن نکال کرد، مگر آن بت مهینه ایشان که در جثه و صورت مهینه بود، از روی تعظیم و عبادت ایشان که آن مهینه را نشکست و تبر بر دست وی بست، و بقول بعضی از گردن وی در آویخت، «لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ» یعنی لعلهم اذا راوا ما باصنامهم من العجز و الهو ان یرجعون الی ابراهیم بالاقرار له و بالتوبة. و قیل یرجعون الی اللّٰه بالايمان و الاقرار بوحدانیتة.

پس آن قوم چون از عید خویش باز گشتند و در بتخانه شدند و بتان را بدان صفت دیدند گفتند: «مَنْ فَعَلَ

هَذَا بِالْهَيْتَانِ إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ» ای لمن المجرمین. که کرد این نکال بر خدایان ما ظلم کرد بر ایشان که بجای عبادت ایشان مذلت نهاد، آن قوم که از ابراهیم شنیده بودند که گفت: «تَاللَّهِ لَأُكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ». گفتند: «سَمِعْنَا فَنَّى يَذْكُرُهُمْ» ای یعیبهم و یسبهم، «يُقَالُ لَهُ إِبرَاهِيمُ» آن جوانی هست که او را ابراهیم گویند، و ما می شنیدیم از وی که عیب خدایان ما میکرد و ایشان را ناسزا میگفت، ظن می بریم که این فعل اوست.

این خبر با نمرود جبار افتاد و اشراف قوم وی گفتند: «فَأْتُوا بِهِ عَلَى أَعْيُنِ النَّاسِ» ای جیئوا به ظاهرا بمرئی من الناس. «لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ» علیه بفعله و قوله، فیکون حجّة علیه، کرهوا ان یأخذوه بغير بیّنة، خواستند که او را چون گیرند عقوبت کنند بحجت و بیّنت کنند. این معنی را گفتند: «فَأْتُوا بِهِ عَلَى أَعْيُنِ النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ» و گفته اند معنی آنست که او را بر دیدار قوم عقوبت کنید، تا دیگران عبرت گیرند و چنین کار نکنند.

ابراهیم را حاضر کردند و او را گفتند: «أَأَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِالْهَيْتَانِ يَا إِبرَاهِيمُ» این تو کردی بخدایان ما ای ابراهیم؟ ابراهیم جواب داد و گفت: «بَلْ» یعنی نه من کردم، «فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا» غضب من ان تعبدوا معه هذه الصغار، و هو اکبر منها فکسرهما، آن بزرگ و مهینه ایشان کرد، که خشم آمد وی را بآن که این کهینان را با وی پرستیدند. «فَسئَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ» بپرسید اینان را اگر سخن گویند تا جواب دهند که این فعل بایشان که کرد، و مقصود ابراهیم آن بود تا عجز و خواری و ناتوانی بتان بایشان نماید، و حجّت بر ایشان درست شود که بتان سزای عبادت نیستند، از آن جهت که سخن نگویند و جواب ندهند. و این دلیلی روشن است که ربّ العالمین جلّ جلاله گویاست و نطق بر وی رواست سخن گوید و از وی سخن شنوند و او جلّ جلاله از دیگران سخن شنود و جواب دهد، و در قرآن عیب بتان کرد که نشنوند و جواب ندهند گفت: «إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ وَ لَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ» قال القتیبی: تقدیره بل فعله کبیرهم هذا ان کانوا ینتطقون فسنلوهم. جعل اضافة الفعل الیه مشروطا بنطقهم، و لم یقع الشرط فلم یقع الجزاء. و قال فی ضمنه انا فعلت ذلك. معنی سخن قتیبی آنست که ابراهیم اضافت فعل که با صنم کرد بشرط نطق کرد، یعنی که اگر صنم قدرت نطق را داشتی قدرت فعل نیز داشتی و این فعل وی کرده بودی، اکنون معلومست که وی قدرت نطق ندارد و چون قدرت نطق ندارد قدرت فعل هم ندارد، و مقصود ابراهیم آن بود تا عجز بتان بایشان نماید و در ضمن این سخن آنست که این فعل من کردم و این معنی را کسایبی وقف کند «بَلْ فَعَلَهُ». یعنی فعله، و این تأویل اگر چه نیکوست بعضی علماء دین نپسندیده اند و گفته اند این تأویل بر خلاف قول رسول (ع) است که رسول بر ابراهیم تقدیر کرد که سه جای سخن گفت بر خلاف راستی، و ذلك

ما روی ابو هریره ان رسول الله (ص) قال: «لم یکنب ابراهیم الا ثلاث کذبات فی ذات الله قوله: «إِنِّي سَقِيمٌ» و قوله: «بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ» و قوله. لسارة: «هذه اختی».

هر چند که اهل تأویل گفتند «إِنِّي سَقِيمٌ» ای ساسقم، یعنی عند الموت، و قیل انّی سقیم ای مغتم بضالاتکم و قوله لسارة «هذه، اختی» یعنی فی الدین، این تأویل گفته اند لکن آن نیکوتر که آن را کذب دانند چنان که

رسول تقدیر کرد بر وی، و بیش از آن نیست که این زلتی است از صغایر، و ربّ العالمین در قرآن جایها زلات صغایر با انبیاء اضافه کرده، و روا باشد که ربّ العزّه ابراهیم را در آن کذب رخصت داد قصد صلاح را و اقامت حجّت را بر مشرکان هم چنان که یوسف را رخصت داد در آنچه با برادران گفت: «إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ و لم یكونوا سرقوا».

قوله: «فَرَجَعُوا إِلَىٰ أَنفُسِهِمْ» ای ففکروا فی قلوبهم، و رجعوا الی عقولهم «فَقَالُوا» ما تراه انا کما قال. «إِنَّكُمْ أَنْتُمْ الظَّالِمُونَ» بعبادتکم من لا یتکلم، و قیل انتم الظالمون لابراهیم فی سؤالکم ایاه، و هذه آلهتکم الّتی فعل بها ما فعل حاضرة فسلوها.

«ثُمَّ نُكِسُوا عَلَىٰ رُؤُسِهِمْ» قال اهل التفسیر اجرى الله الحق على لسانهم فى القول الاول ثم ادركتهم الشقاوة فهو معنى قوله: «نُكِسُوا عَلَىٰ رُؤُسِهِمْ». ای ثم ردّوا الی الکفر بعد ان اقرّوا على انفسهم بالظلم. یقال نکس المريض اذا رجع الی حالته الاولى، ربّ العزّه بر زبان ایشان سخنی راست بر صواب راند، و گناه سوی خویش نهادند، اما شقاوت ازلی در رسید، و ایشان را با کفر خویش برد، اینست که الله تعالی گفت: «ثُمَّ نُكِسُوا عَلَىٰ رُؤُسِهِمْ» ای ردّوا الی غیثم و اركسوا فيه فركبوا رؤسهم، «لَقَدْ عَلِمْتُمْ» اینجا قول مضمّر است، یعنی فقالوا لقد علمت، «ما هؤُلاءِ يَنْطِقُونَ» فکیف تأمرنا بسؤالهم.

آن گه حجت بر ایشان متوجه گشت ابراهیم گفت: «أَفَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَ لَا يَضُرُّكُمْ أَفْ لَكُمْ» تبا لكم و نتنا «وَ لِمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ» احجار لا صنع لها، و لا نطق و لا بیان، «أَفَلَا تَعْقِلُونَ» ا فلا تستحيون من عبادة من كان بهذه الصفة؟

فلما لزمتهم الحجة و عجزوا عن الجواب. «قَالُوا حَرِّقُوهُ وَ انصُرُوا آلِهَتَكُمْ» باهلاک من يعيبيها. «إِنْ كُنْتُمْ فاعِلِينَ» امرا فی اهلاکه. روایت کردند از ابن عمر که گفت آن کس که ایشان را ارشاد کرد بتحریق ابراهیم مردی بود از اعراب فارس ازین کردان دشت نشین، نام وی هیزن، و قیل هیون. ربّ العزّه او را بزمین فرو برد، هنوز می‌رود تا قیامت، پس نمرود جبّار گفت تا حظیره‌ای ساختند گرد آن دیوار بر آوردند طول آن شصت گز، و ذلك قوله تعالی: «قَالُوا ابْنُوا لَهُ بُيُوتًا، فَأَلْفُوهُ فِي الْجَحِيمِ» و گفت تا هر کسی از هر جانب همیشه کشیدند هم شریف و هم ضعیف یک ماه، و گفته‌اند چهل روز، و گفته‌اند یک سال، و آن را بزرگ طاعتی می‌دانستند، تا آن حد که زن بیمار می‌گفت: لئن عوفیت لأجمعن الحطب لابراهیم. بعد از یک سال که همیشه جمع کردند آتش در آن زدند، آتشی عظیم بر افروختند و ابراهیم را دست و پای بستند و غل بر گردن نهاده در منجنیق نهادند تا بآتش افکنند، روایت کنند که آن ساعت فریشتگان آسمان آواز بر آوردند و هر چه در زمینست بیرون از ثقلین، و گفتند: رَبَّنَا لیس فی ارضک احد یعبدک غیر ابراهیم یحرّق فیک فاذن لنا فی نصرته، فقال الله تعالی ائه خلیلی لیس لی خلیل غیره و انا الهه، لیس له الهه غیری. فان استغاث بکم فاغیثوه و ان استصرکم فانصروه، و ان لم یدع غیری، و لم یستصر سوی و لم یستغث انا بی فخلوا بینه و بینی.

و روی ان خازن الماء اتاه فقال یا ابراهیم ان اردت اخمدت النار فان خزائن المیاه و الامطار بیدی، و اتاه

خازن الرياح فقال ان شئت طيرت النار في الهواء فان خزائن الرياح بيدى، فقال ابراهيم لا حاجة بي اليكم. ثم رفع رأسه الى السماء فقال: الهى انت الواحد فى السماء و انا الواحد فى الارض ليس فى الارض احد يعبدك غيرى، حسبى الله و نعم الوكيل. يا احد يا صمد بك استعين و بك استغيث و عليك اتوكل لا اله الا انت سبحانك رب العالمين لك الحمد و لك الملك، لا شريك لك.

پس چون او را بیفکندند جبرئیل او را پیش آمد و گفت یا ابراهیم! آیا تو را حاجتی است؟ فقال اما اليك فلا. قال جبرئيل فسنل ربك فقال، حسبى من سؤالى علمه بحالى، فقال الله عزّ و جل: «يا نارُ كوني برداً و سَلاماً» ای کونی ذات برد و سلامه، «علی ابراهیم» لا يكون فيها برد مضرّ و لا حرّ مود، قال ابن عباس: لو لم يقل سلاما لمات ابراهيم من بردها، و من المعروف فى الآثار انه لم تبق يومئذ نار فى الارض الا طفت فلم ينتفع فى ذلك اليوم بنار فى العالم ظنت انها تغنى و لو لم يقل على ابراهيم بقيت ذات برد ابدًا. و قال الحسن: قوله: «و سَلاماً» هو تسليم من الله عزّ و جل على ابراهيم. و المعنى سلم الله سلاما على ابراهيم كقوله تعالى: «قالوا سلاماً» ای سلموا سلاما، و مثله فى المعنى، فى سورة الصافات، «سَلامٌ على ابراهيم». قال كعب الاحبار: جعل كل شيء يطفى عنه النار الا الوزغ، فانه كان ينفخ فى النار، و لهذا امر النبى صلى الله عليه و سلم بقتل الوزغ، و قال كان ينفخ على ابراهيم. سدى گفت: چون ابراهيم را با آتش افکندند ربّ العزه فریشتگان را فرستاد تا هر دو بازوی ابراهيم را بگیرند و او را باهستگی بر زمین نشانند، آنجا چشمه آب خوش پدید آمد و گل سرخ و نرگس بویا، و ربّ العزه فریشته ظلّ را بفرستاد بصورت ابراهيم تا با وی بنشست و مونس وی بود، و جبرئیل آمد و طنفسه ای آورد از بهشت، و آنجا بگسترانید و پیراهنی از حریر بهشت در وی پوشانید و او را بر آن طنفسه نشانند و جبرئیل با وی حدیث می کند و میگوید: ان ربك يقول اما علمت ان النار لا تضر احبائى. ای ابراهيم ملك تعالى میگوید، ندانستی که آتش دوستان مرا نسوزد و ایشان را گزند نرساند. قال كعب: ما احرق النار من ابراهيم الا وثاقه. و قال المنهال بن عمرو: قال ابراهيم خليل الله ما كنت اياماً قط انعم منى من الايام التى كنت فيها فى النار، ابراهيم گفت: در همه عمر خویش مرا وقتی خوشتر از آن نبود و روزگاری خوب تر از آن چند روز که در آتش بودم، هفت روز گفته اند که در آتش بود بقول بیشترین مفسران. پس نمرود بر بام قصر خویش نظاره کرد تا خود کار ابراهيم بچه رسیده است او را دید در آن روضه میان گل و نرگس و چشمه آب نشسته و گرد بر گرد آن روضه آتش زبانه میزد. آواز داد که یا ابراهيم! كبير إلهك الذى بلغت قدرته ان حال بينك و بين ما ارى. ای ابراهيم بزرگ خدایى داری که قدرت وی اینست که می بینم و با تو این صنع نموده، ای ابراهيم هیچ توانی که ازین موضع بیرون آیی ناسوخته و رنج نارسیده؟ گفت تو انم، گفت هیچ می ترسی که همانجا بمانی ترا از آتش گزندى رسد؟ گفت نه، گفت پس بیرون آی تا با تو سخن گویم، و بروایتی دیگر نمرود گفت وزیران خویش را، بروید و ابراهيم را بنگرید تا حالش بچه رسید ایشان گفتند چه نگریم سوخته و نیست گشته بی هیچ گمان آتشی بدان عظیمی که کوه بدان بگدازد وی در آن نسوزد؟

نمرود گفت: من خوابی عجیب دیدم چنان دانم که وی نسوخته است. بخواب نمودند مرا که دیوارهای حظیره‌ای که ما بنا کردیم بیفتادی و ابراهیم بی‌رنج بیرون آمدی، و پس ما او را طلب کردیم و نیافتیم پس نمرود از بام قصر خویش بوی نظر کرد و او را چنان دید و بیرون خواند، و ابراهیم بیرون آمد نمرود گفت: من الرجل الذی رأیته معک فی مثل صورتک قاعدا الی جنبک؟ آن که بود که با تو نشسته بود مردی هم بصورت تو؟ ابراهیم گفت فریشته ظلّ بود خداوند من فرستاد او را بر من تا مرا مونس باشد، گفت ای ابراهیم مهربان خدایی داری و کریم، که با تو این همه نیکویی کرد بآن که تو وی را می‌پرستی. ای ابراهیم من میخواهم که چهار هزار گاو از بهر وی قربان کنم، ابراهیم گفت: اذا لا یقبل الله منك ما کنت علی دینک حتی تفارقه الی دینی. خدای من از تو قربان نپذیرد تا بر دین خویشی پس اگر با دین من آیی و او را توحید گویی بپذیرد، نمرود گفت: لا استطیع ترک ملکی، و لکن سوف اذ بحهاله، فذبحها، پس نمرود دست از ابراهیم برداشت و نیز تعرض وی نکرد، و وبال کید وی هم بوی بازگشت و ذلك قوله: «وَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَخْسَرِينَ» ای خسروا السعی و النفقة و لم یحصل لهم مرادهم. و قيل معناه انّ الله ارسل علی نمرود و قومه البعوض فاكلت لحومهم و شربت دماء هم و دخلت واحدة فی دماغه فاهلكته.

«وَوَجَّيْنَاهُ وَ لُوطًا» محمد بن اسحاق بن یسار گفت: پس از آن که الله تعالی با ابراهیم آن کرامت کرد و دشمن وی نومید و خاکسار گشت جماعتی بوی ایمان آوردند یکی از ایشان لوط بود و هو لوط بن هاران بن تارخ، و هاران هو اخو ابراهیم.

و قيل لهما كان اخ ثالث و هو ناخور بن تارخ و هو ابو توبیل و توبیل ابو لایان، و رتقا بنت توبیل امرأة اسحاق بن ابراهیم ام یعقوب، و لیان و راحیل زوجتا یعقوب ابنتا لایان، و همچنین ساره بوی ایمان آورد و ابراهیم او را بزنی کرد بوحی آسمان. و اول وحی که بابراهیم آمد این بود، و ساره دختر مهین هاران بود عمّ ابراهیم. و بعضی مفسران گفتند که ساره دختر ملک حرّان بود، مفسران گفتند ابراهیم برفت از زمین عراق بجایی که آن را کوئی گویند بزمین شام، و با وی لوط بود و ساره، اینست که ربّ العزّه گفت: «فَأَمَّنَ لَهُ لُوطٌ وَ قَالَ إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَى رَبِّي». و قال تعالی: «وَوَجَّيْنَاهُ وَ لُوطًا» یعنی نجیناه من نمرود و قومه. «إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا لِلْعَالَمِينَ» یعنی الشام.

بارك الله فيها بالخصب و كثرة الأشجار و الثمار و الانهار و منها بعث اكثر الانبياء. قال ابى بن كعب: سمّاها مباركة لانه ما من ماء عذب انا و ينبع اصله من تحت الصخرة التي هي ببيت المقدس.

و عن عبد الله بن عمرو بن العاص قال: سمعت رسول الله (ص) يقول: «انّها ستكون هجرة بعد هجرة فخير الناس الی مهاجر ابراهیم».

و عن معمر عن قتاده انّ عمر بن الخطاب قال لكعب: انا تتحول الی المدينة فيها مهاجر رسول الله و قبره؟ فقال له كعب يا امير المؤمنين ائی وجدت فی كتاب الله المنزل انّ الشام كنز الله فی ارضه و بها كنزه من عباده. و عن قتاده قال: الشام دار عقار الهجرة و ما نقص من الارض زيد فی الشام و ما نقص من الشام زيد

فى فلسطين و هى ارض المحشر و المنشر و بها يجمع الناس و بها ينزل عيسى بن مريم و بها يهلك الله الدجال.

و حدث ابو قلابه ان رسول الله (ص) قال: «رأيت فيما يرى النائم كان الملائكة حملت عمود الكتاب فوضعه بالشام فادلته ان الفتنة اذا وقعت كان الايمان بالشام.

و عن زيد بن ثابت قال: قال رسول الله (ص) «طوبى للشام، قلنا لاي ذلك يا رسول الله؟ قال لان ملائكة الرحمن باسطة اجنحتها عليها.

قوله: «و وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ نَافِلَةً» النافلة هاهنا ولد الولد يعنى به خاصة يعقوب، لان الله تعالى اعطاه اسحاق بدعائه حيث قال رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ، و زاده يعقوب ولد الولد، و النافلة الزيادة. و قال مجاهد و عطاء معنى النافلة، العطية و هما جميعا من عطاء الله عزّ و جلّ نافلة اى عطاء. فعلى هذا، لقول تعود النافلة اليهما جميعا و على القول الاول تعود الى يعقوب وحده. «و كُنَّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ» اى ابراهيم و لوطا و اسحاق و يعقوب جعلناهم انبياء، و قيل امرنا هم بالصلاح فصلحوا «و جَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً» يعنى انبياء يقتدى بهم فى الخير «يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا» اى يدعون الناس الى ديننا بوحينا و اذنا. «و أَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ» اى اوحينا اليهم ان افعلوا الخيرات، قيل ما فيه رضا الله فانه من الخيرات، «و إِقَامَ الصَّلَاةِ وَ إِيْتَاءَ الزَّكَاةِ» يعنى و ان اقيموا الصلاة و اتوا الزكاة، و حذف هاء الاقامة لما فى الاضافة من الدلالة عليها. «و كَانُوا لَنَا عَابِدِينَ» خاشعين غير مستكبرين.

«و لَوْطًا أَتَيْنَاهُ» يعنى و اتينا لوطا، «حُكْمًا وَ عِلْمًا». و قيل و اذكر لوطا اتيناه حكما. الحكم فى القرآن على وجهين: احديهما بمعنى القضية كقوله: «لَا مُعَقَّبَ لِحُكْمِهِ». و الثانى بمعنى الحكمة تجده فى مواضع من القرآن و هو هاهنا من هذه الوجه، تقول حكم و حكمة كما تقول نعم و نعمة. و علما بمعنى فقها بدين الله، و قيل حكما و علما، اى النبوة و الكتاب. «و نَجَّيْنَاهُ مِنَ الْقَرْيَةِ» اى من اهل القرية كقوله: «و كَأَيُّنْ مِنْ قَرْيَةٍ عَتَتْ» اى عتى اهلها، و القرية سدوم «الَّتِي كَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبَائِثَ» ما كره الله، من اللواط و قطع السبيل، و اتيان المنكر من التضارط فى الاندية، و حذف الناس بالبندق. «إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ» شرارا، «فَاسِقِينَ» خارجين عن طاعة الله، «و أَدْخَلْنَاهُ» يعنى لوطا، «فِي رَحْمَتِنَا» فنجيناه بها، و قيل ادخلناه فى النجاة و الخلاص من قومه. «إِنَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ» المطيعين لامر الله.

«و نُوحًا إِذْ نَادَى مِنْ قَبْلُ» اى من قبل ابراهيم و لوطا، «فَاسْتَجَبْنَا لَهُ» اى اجبناه الى ما سأل. يعنى قوله: «لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا». «فَنَجَّيْنَاهُ وَ أَهْلَهُ» اى اهل بيته. «مِنَ الْكُرْبِ الْعَظِيمِ». قال ابن عباس: من الغرق و تكذيب قومه و اذاهم، و قيل من شدة البلاء لانه كان اطول الانبياء عمرا و اشدّهم بلاء. و الكرب، اشدّ الغم.

«و نَصَرْنَاهُ مِنَ الْقَوْمِ» يعنى انجيناه من القوم، و قيل من هاهنا بمعنى على اى نصرناه على القوم. «الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فَأَغْرَقْنَاهُمْ» فاهلكتناهم بالماء. «أَجْمَعِينَ» صغيرهم و كبيرهم، ذكرهم و

انناهم.

## النوبة الثالثة

«وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِن قَبْلُ»، خداوند ان معرفت بزبان اشارت گفته‌اند، در معنی این آیت، رسیده

ما کاشف به روحه قبل ابداعها قابله، من تجلی الحقیقه.

ابراهیم خلیل هنوز در کتم عدم بود که خیاط لطف صدره توحید وی دوخته بود، هنوز قدم در دائره وجود نهاده بود که پیلور فضل شربت نوشاگین وی آمیخته بود، لا جرم چون در وجود آمد هم در بدایت نشو او آفتاب خلت تابیدن گرفت ینابیع علوم و حکم در صحن سینه او گشادند، نور هدایت در حال صبی تحفه نقطه وی گردانیدند، کمر کرامت بر میان او بستند او را بمحلی رسانیدند که مقدّسان ملاً اعلی انامل تعجب در دهن حیرت گرفتند گفتند: الهنا جانهای ما در غرقابست از آن الطاف کرم و انواع تخصیص که از جناب جبروت روی بخلیل نهاده، تا از درگاه عزّت ذی الجلال ندا آمد که: ای ملاً اعلی اگر ما آن آتش که در کانون جان خلیل نهان کرده‌ایم بصحرا آریم از شرر آن کونین و عالمین بسوزیم، آن مهجور درگاه عزّت نمرود خاکسار خواست که ملک خلت خلیل بر هم شکند و سپاه عصمت وی را منهزم کند، آتشی افروخت که تا خلیل را بسوزد و جز جان و دل خود را در آن آتش کباب نکرد، و جز قاعده دولت خویش خراب نکرد، آن ساعت که خلیل را بآتش انداختند و آتش برو بستان گشت او در میان آن ریاض و انوار و ازهار تکیه زده و نظاره صنع الهی میکرد که دختری از آن نمرود بر بام کوشک آمد اطلاع بگیرد خلیل را دید بر آن هیأت در آن تنعم آسوده نشسته، روی سوی آسمان کرده گفت یا اله الخیل ما الطفک بخلیک کن بی لطیفاً. ای خدای خلیل در خلیل خود نظر لطف کرده‌ای بلطف خود نواخت بر وی نهاده‌ای یک نظر لطف نیز در کار من بیچاره کن و نعمت خود بر من تمام کن، آن مخدّره را بر دیدار خلیل وقت خوش گشت درد عشق دین ناگاه سر از نقطه جان وی بر زد، در خاک حسرت می‌غلطید و با وقت خویش ترنمی می‌کرد، هرگز کسی از حواشی آن سرای آواز آن مخدّره نشنیده بود خدم و حواشی دویدند و نمرود را خبر کردند گفتند: ایها الملك جنّت الحرّة. ای ملک تعجیل کن که دخترت دیوانه گشته در خاک می‌غلند و فریاد می‌کند و جامه بر خود پاره میکند نمرود پای تهی از تخت خویش بیامد تا ببالین دختر، چون بر بالین او نشست دختر بگوشه مقنعه روی خویش از پدر بپوشید گفت: ای پدر سر و طلعت تو جنابت کفر دارد و این دیده من طهارت یافته از مشاهده خلیل الله، نباید که دیگر بآن ملوث شود. گفت ای ماهروی پدر خلیل الله کیست؟ گفت: ابراهیم. نمرود چون این سخن بشنید دو دست بر فرق خویش زد گفت ما آتشی برافروختیم که ابراهیم را در آن بسوزیم، ندانستیم که دل و جان خویش را در آن کباب میکنیم. گفت ای دختر اگر دیوانه گشته‌ای تا بغل و زنجیرت ببندند؟ گفت چون از اغلال و انکال دوزخ نجات یافتم بغل آهنین تو اندوه نخورم، گفت ای دختر اگر جز ز من خدایی دیگر گیری ترا هلاک کنم. گفت: الذی خلقنی فهو الهی. خدای من اوست که مرا آفرید، نسب تو و مثنی خاکست اگر خواهی بکش و اگر خواهی بگذار این جان پاک از این مشکاة آلوده بنسب نمرودی بل تا



بر آید، او مرغیست تا بر کدام درخت آشیانه می‌یابد. ای جوانمرد کسی که در حرم عنایت ازلی شد هرگز غوغای محنت ابدی گردد دولت سرمدی او نگردد. دختر همان نظاره میکرد که پدر کرد، دختر را سبب هدایت بود و پدر را شقاوت بیفزود. وَ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ.

«فَلَمَّا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا» اصحاب معارف و ارباب حقایق را درین آیت رمزی دیگر است، گفتند این ندا آتشی است که در کانون جان خلیل تعبیه بود چون نمرود او را در منجنیق نهاد خلیل نیز سرّ خویش در منجنیق مشاهدت نهاد، راست که بنزدیک آتش نمرود رسید از سوز شهود حق خواست که آه کند و آتش نمرود را تباه کند، ندا آمد که: «یا نار» ای آتش شهودی! «کُونِي بَرْدًا» بر آتش نمرودی سرد باش سلطنت خود بر وی مران که ما قضا کرده‌ایم که از میان آتش بستانی پر از هار و انوار بر آریم کرامت خلیل خود را و اظهار معجزه وی را و اگر تو آن را تباه کنی بستان نباشد و معجزه پیدا نگردد، سرد باش بر آتش نمرودی تا بستان پدید آید، سلامت باش بر ابراهیم تا معجزه پدید آید. لطیفه دیگر شنو ازین عجبتر، نفس تو بر مثال نمرود است و هواء نفس آتش است و آن دل سوخته تو خلیست.

نفس آتش هوی بر افروخته و دل را با سلاسل مکر و اغلال شهوت در منجنیق معاصی نهاده و بآتش هوی انداخته هنوز يك گام نرفته که عقل چون شیفتگان می‌آید بچاکری دل که: هل لك من حاجة؟ دل جواب میدهد: اما اليك فلا. ای عقل یاد داری که ترا گفتند بیا بیامدی گفتند برو برفتی گفتند تو کیستی فرو ماندی؟ آن روز راه بخود ندانستی امروز بمن چون دانی راست؟ چون دل بآتش هوی فرو آید فرمان در آید که: «یا نارُ كُونِي بَرْدًا» ای آتش هوی سرد باش بر دل که او خود سوخته محنت ماست، ففی فؤاد المحب نار هوی. سوخته را دیگر باره نسوزند. چون آتش هوی را این فرمان آید در ساعت فرو میرد و از میان جان عارف بوستانی عجب پدید آید با صد هزار بدایع و لطائف انواع از هار و اشجار پر ثمار، بر هوای بوستان سحاب افضال می‌ریزد باران اقبال، بر نفس باران کفایت تا ازو طاعت و وفا روید، بر دل باران هدایت تا ازو شوق و صفا روید، بر زبان باران لطافت تا ازو حمد و ثنا روید، بر چشم باران کرامت تا ازو رؤیت و لقا روید.

### ه النوبة الاولى

قوله تعالى: «وَ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ» و یاد کن داود و سلیمان را، «إِذْ يَحْكُمَانِ فِي الْحَرْثِ» که داوری می‌بریند در آن کشتزار، «إِذْ نَفَسَتْ فِيهِ» که چرا کرد در آن بشب. «عَنَّمُ الْقَوْمُ» گله گوسفند قومی دیگر، «وَ كُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ» (۷۸) و ما داوری بریدن ایشان را آنجا بودیم باگاهی و دانش.

«فَقَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ» دریافت داوری سلیمان را دادیم، «وَ كُنَّا آتَيْنَا حُكْمًا وَ عِلْمًا» و هر دو را حکمت و علم دادیم، «وَ سَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ» و نرم کردیم و فرمان بردار کوه‌ها را با داود، «يُسَبِّحُنَّ وَ الطَّيْرَ» تا کوه و مرغ می‌ستودند با داود که مرا میشود، «وَ كُنَّا فَاعِلِينَ» (۷۹) و کردیم از نیکوکاری آنچه کردیم و توانایان بودیم بر کرد آنچه کردیم.



«وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَكُمْ» و در آموختیم داود را زره کردن از بهر شما، «لِنُخَصِّنْكُمْ مِنْ بَأْسِكُمْ» تا نگه داریم شما را بآن از گزند سخت شما، «فَهَلْ أَنْتُمْ شَاكِرُونَ» (۸۰) مرا سپاس دار هستید؟

«وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً» و نرم کردیم و فرمانبردار سلیمان را باد عاصفه، «تَجْرِي بِأَمْرِهِ» می‌رفت و می‌برد بفرمان او، «إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا» بزمین مقدسه‌ای که ما برکت کردیم در آن، «وَوَكَّنَّا يَكُلُّ شَيْءٍ عَالِمِينَ» (۸۱) و ما بهمه چیز دانائیم همیشه.

«وَمِنَ الشَّيَاطِينِ مَنْ يَغُوصُونَ لَهُ» و از دیوان او را غواصان دادیم «وَيَعْمَلُونَ عَمَلًا دُونَ ذَلِكَ» و جز از آن هر کار که میخواست میکردند. «وَوَكَّنَّا لَهُمْ حَافِظِينَ» (۸۲) و می‌کوشیدیم ایشان را تا آنچه میکردند تباه نکردند.

«وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ» و یاد کن ایوب را که آواز داد خداوند خویش را، «أَنِّي مَسْنِي الضُّرُّ» که گزند رسید بمن. «وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ» (۸۳) و تو بخشاینده‌تر بخشایندگانی.

«فَأَسْتَجِبْنَا لَهُ» پاسخ کردیم او را، «فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ» باز بردیم آن گزند که بود باو. «وَوَاتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ» و باو دادیم. کسان او و هم چندان دیگر با ایشان، «رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا» بخشایشی از نزدیک ما، «وَوَذَكَّرَى لِلْعَابِدِينَ» (۸۴) و یادگاری امت محمد را.

«وَأِسْمَاعِيلَ وَإِدْرِيسَ وَذَا الْكِفْلِ» و یاد کن اسماعیل را و ادريس را و ذا الكفل را، «كُلٌّ مِنَ الصَّابِرِينَ» (۸۵) همه از شکیبایان بودند.

«وَأَدْخَلْنَاهُمْ فِي رَحْمَتِنَا» و در آوردیم ایشان را در نبوت خویش. «إِنَّهُمْ مِنَ الصَّالِحِينَ» (۸۶) که ایشان از نیکان بودند.

### النوبة الثانية

قوله: «وَوَدَّ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ» داود بن ایشا از فرزندان یهود ابن یعقوب بود، مردی کوتاه زرد روی باریک تن دلاور لشکر شکن، هرگز روی از دشمن بنگردانیده و در هیچ وقعه‌ای بی فتح و بی ظفر باز نگشته، و قوت وی چنان بود که در روزگار شبانی در ابتداء جوانی شیر را و پلنگ را بگرفتی و دهن وی از هم بر دریدی. عمر وی صد سال بود ملک وی چهل سال بود، و ابتداء ملک وی بعد از قتل جالوت بود هفت سال، و بنو اسرائیل بعد از یوشع بن نون هیچکس را چنان مجتمع نشدند که او را شدند.

روی ابو هریره قال قال رسول الله (ص): «الزرقة يمن و كان داود (ع) ازرق»، ربّ العزّه با وی کرامتها کرد او را ملک داد و علم و حکمت و نبوت، و او را کتاب زبور داد صد و پنجاه سوره بلغت عبرانی، در آن ذکر حلال و حرام نبود و حدود و احکام نبود، پنجاه سوره همه موعظت و حکمت بود، و صد سوره بیان وقایع و ذکر حوادث و سرگذشت بنی اسرائیل و غیر ایشان بود، و داود را صوتی خوش بود و نعمتی دلربای، هر گه که زبور خواندی بصحرا رفتی و علماء بنی اسرائیل با وی صف کشیده و دیگر مردمان از پس علماء صف کشیده و جن از پس مردمان و شیاطین از پس جن و از پس ایشان وحوش و ددان

بیابان گوشها فرا داشته و مرغ در هوا پروا پر زده، چون داود زبور خواندن گرفتگی ایشان همه سماع کردند و آب روان در جوی بایستادی و باد فرو گشاده ساکن گشتی از لذت نغمه داود. قال ابن مسعود: اعطاه الله علم الحكم و البصر فی القضاء و كان لا یتتبع فی القضاء بین الناس. او را در حکم کردن و داوری بریدن میان مردم بصیرت بر کمال بود و دانش تمام، و ربّ العزّه بر وی منت نهاده و گفته: «یا داودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ».

ابن عباس و قتاده و زهری گفتند: دو مرد آمدند و از داود حکم خواستند یکی برزگر بود صاحب کشتزار، و دیگر شبان بود صاحب گوسفندان. برزگر گفت این شبان گوسفندان خویش را فرا کشتزار من گذاشت تا همه تباہ کرد و از آن هیچیز بنماند، داود میان ایشان داوری بر برید گوسفند به برزگر داد بعوض آنکه زرع وی تباہ کرده بود، آن دو مرد از پیش داود بیرون آمدند و بر سلیمان بر گذشتند و سلیمان هنوز کودک بود یازده ساله، گفت داود شما را چون حکم کرد؟ ایشان سلیمان را خبر کردند از آن حکم که داود کرد، سلیمان گفت اگر این حکم من کردمی و ولایت قضا مرا بودی من جز زان حکم کردمی داود او را بخواند گفت تو حکم ایشان چون کنی؟ گفت گوسفندان یک چندی بصاحب زرع دهم تا بآن روز رسد که زرع وی تباہ کرده بودند تا بدرّ و نسل آن منتفع می‌شود و صاحب غم تخم کارد از بهر صاحب زرع تا بحال خود باز آید با صاحب خویش دهد و گوسفندان با خداوند خویش، داود گفت: اصبت. صواب اینست که تو گفتی، پس داود همان حکم کرد که وی گفت، آورده‌اند که بعاقبت چون گوسفندان با خداوند رسید منافع آنکه صاحب زرع برداشته بود و زرع متلف هر دو قیمت کردند برابر آمد، اینست که ربّ العالمین گفت: «و داود و سلیمان إذ یحکمان فی الحرث إذ نفثت فیہ غنم القوم» یعنی و اذکر داود و سلیمان حین حکما فی الحرث. قال اهل اللغة: الحرث القاء الحبّ فی الارض للزرع. و قال مسروق: الحرث هاهنا، الكرم. و قال ابن مسعود. فی جماعة کان کرما تدلت عنا قیده. «إذ نفثت فیہ غنم القوم» النفس. الرعی باللیل بلا راع، و الهمل بالنهار بلا راع، و المعنی اذ دخلت غنم القوم فی حرث قوم لیلًا فرعته و افسدته. «و کُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ»، الضمیر یعود الی داود و سلیمان و الخصمین، و قیل الی داود و سلیمان فجمع کما جمع فی قوله: «فإن کان له إخوة یرید اخوین»، اما حکم اهل اسلام درین مسأله امروز آنست که هر چه ماشیه فرا گذاشته بروز تباہ کند از مال غیری، بر خداوند ماشیه ضمان نبود و هر چه بشب تباہ کند بر وی ضمان بود از بهر آن که بعرف و عادت اصحاب زرع بروز زرع خویش نگه دارند، و اصحاب مواشی بشب ماشیه خویش بچرا نگذارند و با مراخ برند، و فی ذلك ما روی الزهری عن حزام بن بحیصه ان ناقة للبراء بن عازب دخلت حائطا لبعض الانصار فافسدته فرفع ذلك الی رسول الله (ص) فقرأ هذه الآية ثم قضی علی البراء بما افسدت الناقة.

و قال: «علی اصحاب الماشیه حفظ الماشیه باللیل، و علی اصحاب الحوائط حفظ حیطانهم و زروعهم بالنهار».

و اما اصحاب الرأی فأنهم ذهبوا الی ان المالك اذا لم یکن معها فلا ضمان علیه فیما اتلفت ماشیته لیلًا کان

او نهارا.

قوله: «فَقَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ» ای علمنا القضية و الهمناها سليمان دون داود.

«وَ كُنَّا» یعنی داود و سليمان، «أَتَيْنَا حُكْمًا وَ عِلْمًا». قال الحسن: لو لا هذه الآية لرأيت الحكام قد هلكوا و

لكن الله تعالى حمد هذا بصوابه و اثنى على هذا باجتهاده.

خلاف است میان علما که داود و سليمان حکم که کردند باجتهاد کردند یا بنص.

قومی گفتند باجتهاد کردند و پیغامبران را اجتهاد رواست همچون دیگران، و اجتهاد داود اگر چه خطا آمد خطا بر ایشان رود، اما انهم لا یقرّون علیه. قومی دیگر گفتند داود و سليمان حکم که کردند بنص کردند و بوحی نه باجتهاد، ایشان را حکم کردن باجتهاد روا نباشد که ایشان مستغنی‌اند از اجتهاد بوحی منزل، و به قال تعالى: «وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ»، اجتهاد کسی کند که نصّ نیابد و وحی بوی نیاید، و داود اگر چه حکم بنصّ کرد نصّی دیگر بسليمان فرو آمد که آن را منسوخ کرد و حکم سليمان ناسخ حکم داود گشت، اما علماء دین بیرون از پیغامبران روا باشد که اجتهاد کنند در حوادث، چون در حوادث نص کتاب و سنّت نیابند و اگر در اجتهاد ایشان خطا رود آن خطا از ایشان موضوع است و فی ذلك ما روی عمرو بن العاص انه سمع رسول الله (ص) يقول: «إذا حکم الحاكم فاجتهد فاصاب فله اجران، و اذا حکم فاجتهد فاخطأ فله اجر لم یرد به انه یؤجر علی الخطاء بل یؤجر علی اجتهاده فی طلب الحق لانّ اجتهاده عبادة و الاثم فی الخطاء عنه موضوع اذا لم یأل جهده».

روی عبد الرحمن الاعرج عن ابي هريره انه سمع رسول الله (ص) يقول: «كانت امرأتان معهما ابناهما، جاء الذئب فذهب بابن احديهما فقالت صاحبتهما انما ذهب بابنك و قالت الأخرى انما ذهب بابنك، فتحاكما الى داود ففضى به للكبرى فخرجتا علی سليمان و اخبرتاه فقال انتونى بالسكین اشقه بينهما فقالت الصغرى لا تفعل یرحمك الله هو ابناها، ففضى به للصغرى.

فذلك قوله: «فَقَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ وَ كُنَّا أَتَيْنَا حُكْمًا وَ عِلْمًا».

«وَ سَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ» فيه تقديم و تأخير، تقديره و سَخَّرَ الْجِبَالَ، «وَ الطَّيْرَ» يسبحن مع

داود كقوله: «يا جبال أوبي معه» معنی آنست که داود تسبیح کردی و ثناء الله گفتی، کوه با وی هم چنان تسبیح می‌کردی و ثنا می‌گفتی، تسبیحی که مردم می‌شنیدند و بسمع ایشان میرسید، ابن عباس گفت: کان يفهم تسبیح الحجر و الشجر. داود تسبیح کوه و درخت دانستی و گفته‌اند که داود را فترتی بود در تسبیح ربّ العزّة او را تسبیح کوه و مرغ بشنوانید تا او را نشاط تسبیح خاستی و بعشق پیش شدی، و قيل تسخیر الجبال له انّها كانت تسیر معه اذا سار و تقف اذا وقف، و قيل تسیر اذا شاء، و تقف اذا شاء، و قال الحسن: جميع ما خلق الله من الجبال و الطير كانت تسبح مع داود بالغداة و العشی. «وَ كُنَّا فَاعِلِينَ» انما قال ذلك لانه ممّا لا یدخل تحت قدرة البشر، قال محمد بن علی: جعل الله الجبال تسلیة للمحزونین و انسا للمکروبین الا تراه يقول: «وَ سَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ». قال و الانس الذی فی الجبال هو انّها خالية عن صنع الخلاق فیها باقیة علی

صنع الخالق لا اثر فيها المخلوق فيوحش، و الآثار التي فيها آثار الصنع الحقيقي من غير تبديل و لا تحويل. «وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَكُمْ» المراد باللبوس هاهنا الدرع، لأنها تلبس، و هو في اللغة اسم لكل ما يلبس و يستعمل في الاسلحة كلها درعا كان او سيفا او رمحا، و هو بمعنى الملبوس، كالحلوب بمعنى المحلوب و الركوب بمعنى المركوب. قال قتادة: اول من صنع الدرع داود و انها كانت من قبل صفائح فهو اول من سردها و حلقها فجمعت الخفة و التحصين.

سبب زرمگری داود آن بودی که داود پیغامبر بود و پادشاه، و او را عمال و متصرفان و گماشتگان بودند در اطراف و نواحی خویش، و پیوسته متفکروار بشب طواف کردی و تعرف احوال عمال و گماشتگان خویش کردی تا بر چه سیرت زندگانی میکنند و با رعیت عدل می‌کنند یا جور، و نیز هر کسی را پرسیدی، داود چه مردی است و بر خلق خدای پادشاهی چون میراند؟ شبی از شبها جبرئیل او را پیش آمد بصورت بشر، داود از وی پرسید که داود چه مردی است؟ و چون شناسی او را؟

جبرئیل گفت نیک مردی است و پسندیده سیرتی دارد لکن در وی خصلتی است که اگر آن خصلت در وی نبودی به بودی، گفت چیست آن خصلت؟ گفت: يأكل من بيت المال المسلمين. از بیت المال مسلمانان میخورد، داود از آنجا بازگشت و بمحراب خویش باز شد و دعا و تضرع کرد و از الله تعالی حرفت خواست و کسب کردن تا از کسب دست خویش خورد، ربّ العزّه دعاء وی اجابت کرد و او را زره گری در آموخت.

فذلك قوله: «وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَكُمْ»، جای دیگر گفت: «وَأَلَّنَا لَهُ الْحَدِيدَ» معنی آنست که آهن او را مسخر و نرم کردیم، تا چنان که خواست بی آلت و عدت آهنگران بدست خویش در آن تصرف میکرد، و از آن زره میساخت. روزی لقمان حکیم پیش وی نشسته بود و او زره میکرد لقمان نمی‌دانست که آن چیست که پیش از داود کس زره نکرده بود و کس ندیده، لقمان صبر همی کرد و نمی‌دانست و نمی‌پرسید تا داود از آن فارغ گشت، برخاست و در پوشید و گفت: نعم القميص هذا للرجل المحارب. فعلم لقمان ما يراد به، فقال الصمت حكم و قليل فاعله.

«لِيُحْصِنَكُمْ» بنون قراءت ابو بکر است از عاصم، اضافت فعل با حق است جلّ جلاله یعنی و علمناه لنحصنكم ای لنحرزكم و نحفظكم به عند ملاقات اعدائكم من القتل.

و گفته‌اند من اینجا بمعنی فی است، یعنی لندفع السلاح عنكم فی حالة الحرب. ابن عامر و حفص، «لتحصنكم» بناء خوانند و باین قراءت فعل لبوس راست و التأنيث لاجل المعنی لانّ اللبوس، الدرع، و الدرع مؤنثه. و روا باشد که فعل صنعة را بود، ای لتحصنكم الصنعة. باقی قرآء و روح از یعقوب، «ليحصنكم» بیاء خوانند و فعل باین قراءت خدا را بود، ای علمه الله ليحصنكم. و روا بود که فعل لبوس را بود، و اللبوس فعول بمعنی مفعول اراد الملبوس، ای ليحصنكم الملبوس، فذكر الفعل على اللفظ. و روا بود که فعل داود را بود لانّ الهاء فی قوله: «عَلَّمْنَاهُ» راجعة اليه. ای علمناه داود صنعة لبوس ليحصنكم بمصنوعه «مِنْ»

بَأْسِكُمْ». و روا بود که فعل تعلیم را بود. ای علمناه لیحصنکم التعلیم. «فَهَلْ أَنْتُمْ شَاكِرُونَ» نعمی بطاعة الرسول و هذا نوع من انواع الامر، معناه اشکروا، کقوله: «فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ» ای انتهوا. و کقوله: «فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ» ای اسلموا. و فی الحدیث. هل انتم تارکو لی اصحابی. ای اترکو لی اذاهم.

«وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ» یعنی و سخرنا لسليمان الرِّيحَ، الرِّيحَ هواء متحرك و هو جسم لطيف يمتنع بلطفه من القبض عليه و يظهر المحسّ بحركته، يذکر و يؤنث. «عاصفة» نصب على الحال و العصف شدّة حركة الريح يقال، عصفت الريح فهي عاصفة و عاصف اذا اشتدت، «تَجْرِي بِأَمْرِهِ» ای بامر سليمان. «إلى الأرض التي باركنا فيها» یعنی الشام، و ذلك انها قد كانت تجرى لسليمان و اصحابه حيث شاء سليمان ثم تعود الى منزله بالشام. و هب منبه گفت: سليمان بن داود پیغامبری غازی بود پیوسته در غزات بودی تا شهرها بگشاد و ملوک عالم را همه در تحت قهر خویش آورد و ملک وی بهمه جهان برسید. مقاتل گفت شیاطین از بهر وی بساطی ساخته بودند يك فرسنگ طول آن و يك فرسنگ عرض آن، زر و ابریشم در هم بافته و تختی زرین ساخته در میان بساط، و گرد بر گرد آن تخت سه هزار کرسی زرین و سیمین نهاده. سليمان بر آن تخت نشستی و انبیاء بر آن کرسیهای زرین و علما بر کرسیهای سیمین و از پس ایشان عامه مردم و از پس عامه مردم جن و شیاطین صفها بر کشیده و مرغان در هوا جمع آمده و پر در پر کشیده چنان که آفتاب بر سليمان و اصحاب وی نتافتی. ابن زید گفت: سليمان را مرکبی بود از چوب ساخته و آن مرکب را هزار رکن بود و در هر رکنی هزار خانه، جن و انس در آن خانهها نشسته و عدت و آلت حرب در آن نهاده وزیر هر رکنی هزار شیطان بداشته تا آن مرکب بر می‌داشتند، سليمان چون خواستی که بر نشیند با دعا صف را فرمودی تا آن مرکب و آن بساط و مملکت وی بر دارد و بر هوا برد، چون بر هوار است بیستادی باد رخا را فرمودی تا در روش آرد بامداد يك ماهه راه برفتی و شبانگاه يك ماهه، چنان که در قرآنست: «غُدُوْهَا شَهْرٌ وَ رَوَّاحُهَا شَهْرٌ».

و هب منبه گفت ما را خبر کردند که در نواحی دجله در منزلی از منزلها نبشته‌ای یافتند که کسی از اصحاب سليمان نبشته بود، اما من الجن و اما من الانس. یا جنی نوشته بود یا انسی: نحن نزلناه و ما بنیناه و مینیا وجدناه غدونا من اصطرخ فقلناه و نحن رائحون منه فباننون بالشام ان شاء الله. معنی آنست که ما درین منزل فرو آمدیم و بنا نکردیم و خود بنا ساخته دیدیم بامداد از اصطرخ برفته و درین منزل قیلوله کرده و بر عزم آنیم که شبانگاه از اینجا برویم و شب را بشام باشیم. و روی انّ سليمان سار من ارض العراق غادیا فقال بمدينة مرو و صلی العصر بمدينة بلخ، تحمله و جنوده الريح و تظلم الطیر، ثم سار من مدينة بلخ متخللا بلاد الترك ثم جازهم الى ارض الصين يغدو على مسيرة شهر و يروح على مثل ذلك، ثم عطف يمينا عن مطلع الشمس على ساحل البحر حتى اتى ارض القندهار و خرج منها الى مكران و کرمان ثم جاوزها حتى ارض فارس فنزلها ایاما و غدا منها بعسكر ثم راح الى الشام و كان مستقره بمدينة تدمر و كان امر الشیاطین قبل شخوصه من الشام الى العراق فبنوها له بالصفاح و العمدة و الرخام الأبيض و الاصفر.

وَ كُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ اى كنا فى الاول بكلّ شيء عالمين، فقدّرناها و دبرناها على ما توجبه الحكمة، و اعطينا كل نبى ما تقوم به الحجّة و تنقطع به المعذرة و ما هو داع الى الايمان و ابلغ فى الانقياد و الازعان. و قيل معناه، علمنا ان ما نعطى سليمان من تسخير الريح و غيره يدعوه الى الخضوع لربّه «وَ مِنَ الشَّيَاطِينِ» اى و سحرنا من الشياطين، «مَنْ يَغْوُصُونَ لَهُ» يقال من اللواحد و الجمع و الذكر و الانثى، يغوصون اى يدخلون تحت الماء فتخرجون له من قعر البحر الجواهر. وَ يَعْمَلُونَ عَمَلًا ذُوْنَ ذَلِكِ اى دون الغوص. و هو ما ذكر الله تعالى «يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِبَ وَ تَمَائِيلَ» الاية. «وَ كُنَّا لَهُمْ حَافِظِينَ» حتى لا يخرجوا من امره، و قيل حفظناهم من ان يفسدوا ما عملوا. و فى القصة انّ سليمان كان اذا بعث شيطانا مع الانسان ليعمل له عملا قال له اذا فرغ من عمله، اشغله بعمل آخر لئلا يفسد ما عمل و كان من عادة الشياطين انهم اذا فرغوا من عمل و لم يشغلوا بعمل آخر حربوا ما عملوا و افسدوه.

«وَ أَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ» ايوب بن اموص بن تارخ بن روم بن عيص بن اسحاق بن ابراهيم و كانت امّه من ولد لوط بن هاران و زوجته رحمة بنت افرائيم بن يوسف بن يعقوب. و هب بن منبه گفت: ايوب پادشاه بود و پيغامبر در نواحى شام، و او را ملك و مال فراوان بود از هر صنفى و از هر جنسى از اين ضياع و عقار نهمار و از اين چهارپايان چرندگان و باركيران و از اين غلامان و خدمتكاران، و فرزندانش از اين جوانان و نورسندگان و با اين همه مال و نعمت مردى بود پارسا و متورع و نيكو سيرت درويش نواز، مهمان دار. با درويشان نشستی و غريبان را نواختى نعمت الله تعالى را شكر كردى و بر درگاه حق جل جلاله بر طاعت و عبادت مواظبت نمودى. ابليس مهجور وى را در ميان كام و نعمت دنيا بر صفت و سيرت پاكان و پارسايان مىديد، بر وى حسد برد خواست كه او را در غرّت و غفلت كشد چنان كه دنيا داران و مترفان باشند بر وى دست نمىيافت و كار از پيش نميشد، و ابليس را آن گه بر آسمان راه بود و او را برف عيسى از چهارم آسمان باز داشتند و بيعت مصطفى (ص) از آن سه ديگر باز داشتند.

اکنون از همه آسمانها محبوبست هم او و هم لشكر و حشم او، اِلَّا مَنْ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ مُبِينٌ. اما بروزگار ايوب محبوب نبود و در آسمانها از فريشتگان تا و مدح ايوب مى شنيد، و فريشتگان از جبرئيل شنیده بودند و جبرئيل از حق جل جلاله شنیده بود. ابليس آن گه حسد برد بر ايوب گفت بار خدايا اگر مرا بر مال او مسلط کنى او را بغفلت و كفران در کشم، فرمان آمد از جبار كاینات: انطلق فقد سلطك على ماله.

رو كه ترا بر مال وى مسلط كردم، ابليس بيامد و آن مرده شياطين ديوان ستنبه را بر انگيخت تا آن مال وى را جمله نيست كردند و بتلف بردند و بعضى را بسوختند و بعضى را بصيحه بگشتند و بعضى را بباد بر دادند و نيست كردند چون خبر بايوب رسيد گفت هو الذى اعطى و هو الذى اخذ الحمد لله حين اعطانى و حين نزع مئى، عريانا خرجت من بطن امى و عريانا اعود فى التراب، و عريانا احشر الى الله عز و جل. ابليس نوميد و خاسر بازگشت و باسماں باز شد گفت: بار خدايا ايوب چنان داند كه او را بفرزندانش و بنفس خویش برخوردارى است و تو مال بوى باز دهى از آن بفتنه نيفتاد، اگر مرا بر فرزندانش وى مسلط کنى او

را بفتنه مضله افکنم، گفت: رو که ترا بر فرزندان وی مسلط کردم، هفت پسر داشت و هفت دختر جمع شده در قصر خویش، ابلیس و حشم وی آمدند و آن قصر بسر ایشان فرو آوردند و همه را هلاک کردند ایوب چون خبر هلاک فرزندان بوی رسید طاقتش برسد و صبر از وی برمید زار بگریست و قبضه‌ای خاک بر سر ریخت، پس همان ساعت پشیمانی بوی در آمد توبه کرد و عذر خواست و اللّٰه تعالیٰ او را عفو کرد، ابلیس نومید از وی بازگشت و گفت بار خدایا اگر مرا بر تن وی مسلط کنی او را از راه صواب بگردانم تا نعمت ترا جحود آرد، گفت: رو که ترا بر تن وی مسلط کردم مگر بر دل که محل معرفت و فکر است و بر زبان که محل تسبیح و ذکرست، ابلیس بیامد و او را در نماز یافت بادی در بینی وی دمید که بهمه تن او برسید و قرحه‌ها و بثرها در اندام وی پدید آمد حکه و خارش بر وی افتاد همی خارید و می خراشید تا همه تن وی مجروح گشت و خونابه و صدید از وی روان شد، پس خورنده در وی افتاد و بوی ناخوش از وی دمیدن گرفت مردم از وی نفرت گرفتند و او را از شهر بیرون بردند و در کناسه‌ای بیفکندند. سه کس بوی ایمان آورده بودند نام ایشان یفن و یلدد و صافر، این سه کس چون او را بر آن صفت دیدند در وی بتهمت افتادند بشخص از وی برگشتند، اما بردین وی می‌بودند و با وی هیچکس بنماند مگر رحمه عیال وی. و درین بلا هژده سال بماند، و گفته‌اند هفت سال و گفته‌اند سه سال و گفته‌اند هفت سال و هفت ماه و هفت روز. و گفته‌اند آن سه مرد از اصحاب وی که از وی برگشتند کهل بودند و ایوب را تعبیر کردند گفتند: تب الی اللّٰه سبحانه من الذنب الذی عوقبت به. یکی دیگر با ایشان بود جوانی حدیث السن، بایوب ایمان آورده و او را تصدیق کرده، آن کهول را ملامت کرد بان تعبیر که کردند، گفت: حرمت ایوب را نداشتید و راستی و صواب در سخن بگذاشتید، و رای صائب از دست بدادید بآن تغییر که کردید نه بوقت خویش و نه بجای خویش، نمیدانید که ایوب پیغامبر خدایست، گزیده و صفوت و پسندیده خدای تعالیٰ است، هرگز کاری بخلاف فرمان نکرده و از جاده دین قدم بیرون ننهاده بیش از آن نیست که بلائی عظیم روی بوی نهاده و این بلا عیب دین وی نیست، و نشان سخط اللّٰه نیست. پیغامبران و صدیقان و شهیدان که بودند و رفتند بی بلا نبوده‌اند، و آن از اللّٰه تعالیٰ کرامتی دانسته‌اند و خیرت در آن دیده‌اند چون انبیاء و اولیاء را دلیل سخط و هوان نبوده، ایوب را هم دلیل سخط اللّٰه تعالیٰ نباشد. سزای شما چنان بودی که اگر این صاحب بلانه ایوب پیغامبر صاحب منزلت بودی که برادری از برادران مسلمان بودی صحبت شما یافته، واجب کردی درین حال زبان ملامت و تعبیر فرو بستن و در بلاء وی حزین و اندوهگن بودن و بهمه حال موافقت وی نمودن و تسکین و تسلیت وی دادن. و این مجازات در حضرت ایوب میرفت، ایوب گفت کلمات حکمت که بر زبان بنده مؤمن رود نه از بسیاری تجربت رود یا از روی شباب و شبیت بلکه رب العزه اقبال کند بر دل وی بنعت رأفت و رحمت و در دل وی افکند نور هدایت و تخم حکمت، آن گه بر زبان افتد و از آن عبارت کند، ایوب آن جوان نورسیده را بستود و بپسندید آن گه روی بآن سه مرد کهل نهاد و ایشان را عتابی بلیغ کرد، آن گه روی از ایشان بگردانید و در اللّٰه زارید و از درد دل خویش بحق نالید همچون شیفته‌ای سرگشته

و والهي درمانده بزبان تضرع و حسرت گفت: ربّ لايّ شيء خلقتني ليتني اذ كرهتني لم تخلقني يا ليتني كنت حيضة الفتني امي يا ليتني عرفت الذنب الذي اذنبت و العمل الذي عملت فصرفت وجهك الكريم عني لو كنت امتني فالحقني بأبائي، فالموت كان اجمل بي الم اكن للغريب دارا و للمسلمين قرارا و لليتيم وليا و للارملة قيما. الهى انا عبد ذليل ان احسنت فالمنّ لك و ان اسأت فبيدك عقوبتي جعلتني للبلاء عرضا و للفتنة نصبا و قد وقع على بلاء لو سلّطت على جبل ضعف عن حملة فكيف يحمله ضعفي، الهى قضاؤك هو الذي اذلني و سلطانك هو الذي اسقمني و انحل جسمي و لو انّ ربي نزع الهيبة التي في صدرى و اطلق لساني حتى اتكلم بملى فمى ثم كان ينبغي للعبد أن يحاج عن نفسه لرجوت ان يعافيني عند ذلك و لكنّه القانى و تعالى عني فهو يرانى و لا اراه و يسمعني و لا اسمعه لا نظر اليّ فرحمني و لا رثى مني و لا ادناني، فادلى بعذرى و اتكلم ببرائي و اخاصم عن نفسي. فلما قال ذلك ايوب و اصحابه عنده، اظله غمام حتى ظن اصحابه انه عذاب، ثمّ نودى منه يا ايوب انّ الله تعالى يقول ها انا قد دنوت منك قريبا قم فادلّ بعذرك و تكلم ببرائك و خاصم عن نفسك و اشدد ازارك و قم مقام جبار يخاصم جبارا ان استطعت فانه لا ينبغي ان يخاصمني الا جبار مثلي و لا ينبغي ان يخاصمني الا من يجعل الزيار في فم الاسد و السحال في فم العنقاء و اللجام في فم التتئين و يكيل مكيالا من النور و يزن مثقالا من الريح و يصرّ صرّة من الشمس و يرد امس لقد منتك نفسك، يا ايوب امرا ما تبلغ بمثل قوتك و لو كنت اذ منتك ذلك، و دعتك اليه تذكرت اىّ مرام رامت لك اردت ان تخاصمني بغيك ام اردت ان تحاجني بخطابك ام اردت ان تكابرنى بضعفك، اين انت منى يوم خلقت الارض فوضعتها على اساسها، هل كنت معي تمدّ باطرفها؟ هل علمت باىّ مقدار قدرتها؟ ام على اىّ شيء وضعت اكنافها؟ ابطاعتك حمل الارض الماء؟ ام بحكمتك كانت الارض للماء غطاء؟ اين انت معي يوم رفعت السماء سقفا في الهواء لا تعلق بسبب من فوقها، و لا يقلها دعم من تحتها هل تبلغ من حكمتك ان تجرى نورها او تسير نجومها او يختلف بامرك ليلها و نهارها؟ اين انت منى يوم صببت الماء على التراب و نصبت شوامخ الجبال هل تدري على اىّ شيء ارسيتها؟ ام باىّ مثقال وزنتها؟ ام هل لك من ذراع تطيق حملها؟ ام هل تدري من اين الماء الذي انزلت؟ ام هل تدري من اىّ شيء أنشئ السحاب؟ ام هل تدري من اين خزانة الثلج؟ اين خزانة الريح؟ اين جبال البرد؟

اين خزانة الليل بالنهار و خزانة النهار بالليل؟ و باىّ لغة تنكلم الاشجار؟ من جعل العقول في اجواف الرجال و من شق الاسماع و الأبصار؟ و من ذلت الملائكة لملكه، و فهر الجبارين بجبروته، و قسم الارزاق بحكمته. فقال ايوب صغر شأنى و كلّ لساني و عقلى ورائى و ضعفت قوتى عن هذا الامر تعرض على يا الهى قد علمت ان كلّ الذي ذكرت صنع يديك و تدبير حكمتك و اعظم من هذا ما شئت، علمت لا يعجزك شيء و لا تخفى عليك خافية، اذ لقتني البلايا، الهى فتكلمت و لم املك فليت الارض انشقت لى فذهبت فيها و لم اتكلم بشيء يسخط ربي و ليتني متّ بغمي في اشد بلائى قبل ذلك انما تكلمت لتعذرني و سكت حين سكت لترحمني كلمة زلت منى فلن اعود و قد وضعت يدي على فمى و عضضت على لساني و الصقت بالتراب خدي، اعوذ



بک الیوم منک و استجیرک من جهد البلاء فاجرنی و استغیث بک من عقابک فاغثنی و استعین بک فاعثنی. و اتوکل علیک فاکفنی، و اعتصم بک فاعصمنی، و استغفرک فاغفر لی، فلن اعود لشیء تکرهه منی. فقال اللّٰه تعالیٰ و تقدس نفذ فیک علمی و سبقت رحمتی غضبی اذ خطئت فقد غفرت لک و رددت علیک اهلك و مالک و مثلهم معهم لتکون لمن خلفک آیه و تكون عبرة لاهل البلاء و عز الصابرين، فارکض برجلک هذا مغتسل باردا و شراب فیه شفاؤک و قرب عن اصحابک قربانا و استغفر لهم فانهم قد عصونی فیک فرکض برجله فانفجرت له عین فدخل فیها فاعتسل فاذهب اللّٰه کل ما کان به من البلاء.

قوله: «مَسَّنِيَ الضَّرُّ وَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ»، حسن گفت: ایوب هفت سال و اند ماه در آن کناسه گرفتار گشته و خورنده در وی افتاده و مردم از وی بگریخته مگر زن وی رحمه که با وی می‌بود و گاه گاه طعام بوی می‌آورد و ایوب در آن بلاء یک لحظه از ذکر اللّٰه تعالیٰ باز نماند پیوسته در ذکر و تسبیح بودی و در آن بلا صبر همی کرد و ابلیس از وی در ماند و حیلت وی برسید، بانگی و زعقه از وی رها شد که هر هر جا لشکر وی بود در اقطار عالم همه بشنیدند و بنزدیک وی آمدند او را غمگین و دلتنگ یافتند گفتند مهتر ما را چه رسید که چنین غمناک و دلتنگ است؟ ابلیس گفت در ماندم در کار ایوب و صبر کردن وی بر بلا و هر چه دانستم از تلبیس و تدلیس و فنون حیل و وساوس جمله بکار داشتم و پیش وی بردم و هیچ بر وی ظفر نیافتم. گفتند آن چه دام بود از دامهای مکر که بر راه آدم نهادی تا او را از بهشت بیرون کردی؟ گفت زن وی را حوا واسطه ساختم تا مکر خود در وی براندم، گفتند اینجا تدبیر همانست مگری بساز با زن وی که او زن خود را فرمان برد، و از راه بیفتد، ابلیس بصورت مردی پیر فرا پیش رحمه شد گفت: یا امة اللّٰه شوهرت کجاست؟ گفت آنکه در آن مزبله افکنده و خورندگان در وی افتاده، گفت آن ایوبست آن جوان زیبا تن نیکو روی و فرزندان داشت بدان جوانی و زیبایی و مال فراوان و نعمت تمام اکنون از آن هیچ نمانده است و همه نیست گشته نپندارم که هرگز بآن باز رسید مگر ایوب یک گوسفند بنام من قربان کند تا من او را بحال صحت باز آرم و آن جوانی و زیبایی وی باز بینی، رحمه بگریست و جزع کرد آن گه بیامد و بانک بر ایوب زد گفت یا ایوب حتی متی یعذبک ربک این المال؟ این الولد؟ این الصدیق؟ این لونک الحسن؟ این جسمک الحسن؟ ادبح هذه السخلة و استرح. ایوب که این سخن از وی بشنید دانست که ابلیس وی را فریفته است و باد در وی دمیده. گفت ای زن مال و فرزند که تو بآن می‌گویی و بنا یافت آن تحسر میخوری آن بما که داده بود؟ گفت: اللّٰه تعالیٰ، گفت چند سال ما را در آن برخورداری بود؟ گفت هشتاد سال، گفت اکنون چند است که ما در بلایم؟ گفت هفت سال، گفت ویک ما انصفت الا صبرت فی البلاء ثمانین سنة کما کنا فی الرّخاء ثمانین سنة و اللّٰه لئن شفانی اللّٰه لاجلدنک مائة جلدة امرتنی ان ادبح لغير اللّٰه. ایوب از سر دلتنگی و ضجر سوگند یاد کرد که اگر شفا یابم ترا صد تازیانه بزنم بآن که مرا می‌فرمایی تا قربان کنم بغیر نام اللّٰه. رو بیرون شو از نزدیک من که من ازین طعام و شراب که تو آری نخورم و ترا نه بینم. رحمه را از نزدیک خویش بیرون کرد و تنها بماند بی‌طعام و بی‌شراب و بی‌پار و بی‌مونس، طاقتش برسید روی بر خاک نهاد

گفت: «رَبِّهِ أَتَى مَسْنَى الضَّرِّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ»، فرمان آمد از جبار عالم آن ساعت که یا ایوب ارفع رأسك و اركض برجلك، سر بردار ای ایوب و پای بزمین زن. ایوب پای بر زمین زد چشمه‌ای آب پدید آمد غسلی بر آورد آن درد و اذی پاك از وی فرو ریخت بحال تندرستی و جوانی و زیبایی خویش باز شد، يك بار دیگر پای بر زمین زد چشمه‌ای دیگر پیدا شد شربتی خورد از آن و در باطن وی هیچ درد و رنج نماند، برخاست و بر آن بالایی نشست و حله‌ای زیبا پوشانیدند او را، آن ساعت رحمه آنجا که بود در دل وی افتاد که کار آن مسکین بیمار گویی بچه رسید، تنها و عاجز است در آن کناسه، و دانم که هیچکس وی را طعامی و شرابی نبرد بروم و او را باز بینم نباید که از گرسنگی بمیرد یا دد بیابانی او را هلاک کند، برخاست و بیامد و او را در آن موضع ندید ازین گوشه بدان گوشه طواف میکرد و او را میجست و میگریست، و ایوب او را میدید که جست و جوی میکرد، و رحمه او را جوانی زیبا دید حله‌ای نیکو پوشیده شرمش میآمد که فرا نزدیک وی شود، آخر ایوب او را بخود خواند گفت ما تریدین یا امة الله؟

ای زن چه میخواهی و چه میجویی؟ گفت آن بیمار مبتلی که اینجا افتاده بود نمی‌بینم او را و میترسم که هلاک گشت، ایوب گفت او ترا که باشد؟ گفت شوهر منست: گفت اگر او را ببینی باز شناسی؟ پس رحمه نيك در وی تأمل کرد گفت: اما انه اشبه خلق الله بك اذ كان صحيحا. گفت آن گه که تندرست بود بتو سخت ماننده بود، گفت پس اندوه مدار که من ایوبم. و گفته‌اند ایوب تبسمی کرد دندان ضواحك وی پیدا شد رحمه او را بآن شناخت برخاست و دست در گردن وی آورد. ابن عباس گفت: و الذی نفس عبد الله بیده ما فارقت من عناقه حتی مر بهما کل مال لهما و ولد. و پروی ان ابليس قال لها اسجدي لی سجدة حتی اردّ عليك المال و الاولاد و اعافی زوجك، فرجعت الی ایوب فاخبرته بما قال لها فقال قد اتاك عدوّ الله لیفتنک عن دینک ثم اقسام ان عافاه الله لیضربها مائة جلدة، و قال عند ذلك مسنی الضّر من طمع ابليس فی سجود حرمتی له و دعائه اياها و ایاى الی الکفر. و قال وهب: کانت امرأة ایوب تعمل للناس و تجیئه بقوته فلما طال علیها البلاء و سئماها الناس فلم تستعملها احد التمسست له یوما من الايام ما تطعمه فما وجدت شیئا فجزت قرنا من رأسها فباعته برغیف فاتته به، فقال لها این قرنک؟ فاخبرته فحینئذ قال مسنی الضّر. و قيل بلغت الاكلة لسانه و قلبه فخاف ان یضعف عن الذکر و الفکر، فقال مسنی الضّر. و قيل سقطت منه دودة فردّها الی موضعها فقال: کلی قد جعلنی الله طعامك فعضته عضه زاد المها علی جمیع ما قاسی من عضّ الدیدان فقال مسنی الضّر. فنودی من اختیارك مسك الضّر لا من اختیاری، و قيل نودی یا ایوب تظهر الرجولية من نفسك عند تزول بلاتنا عليك فقال مسنی الضّر، لا قرار معك و لا فرار منك، و قيل انقطع عنه الوحي ایاما فقال مسنی الضّر، و قيل اراد الصلاة فلم یقدر علیها فقال مسنی الضّر، و قيل الضّر هاهنا الشيطان، لقوله مسنی الشيطان بنصب و عذاب، فان قيل انّ الله سمّاه صابرا و قد اظهر الشکوی و الجزع بقوله مسنی الضّر و مسنی الشيطان بنصب؟ قيل ليس هذا شکایة، انما هو دعاء بدلیل قوله عزّ و جل: «فاسْتَجَبْنَا لَهُ» علی ان الجزع انما هو فی الشکوی الی الخلق فاما الشکوی الی الله عزّ و جل فلا یكون جزعا و لا ترك صبر، كما قال یعقوب: نَمَا اَشْكُوا بَنِي وَ

حُزْنِي إِلَى اللَّهِ

. قال سفيان بن عيينة: و كذلك من اظهر الشكوى الى الناس و هو راض بقضاء الله لا يكون ذلك جزءا،

كما

روى ان جبرئيل دخل على النبي (ص) فى مرضه فقال: كيف تجدك؟ قال اجدى مغموما، اجدى مكروبا.

و قال لعائشة حين قالت و ارساه بل انا و ارساه.

فَاسْتَجَبْنَا لَهُ اى استجبنا دعاه، «فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ»، ازلنا عنه البلاء الذى كان فيه، «أَتَيْنَاهُ أَهْلَهُ» اى اولاده و هم عشرة بنين، و قيل سبعة بنين و ثلاث بنات، و قيل سبعة و سبع. وَ مِثْلُهُمْ مَعَهُمْ، قال ابن عباس: احيى الله اولاده باعيانهم و امواله و مواشيه و مثلها و مثلهم معهم، و قيل ردّ اولاده و ابقاهم حتى جعل من نسلهم مثلهم. روى عن ابن عباس انّ الله تعالى ردّ الى المرأة شبابها فولدت له ستة و عشرين ذكرا.

رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا اى نعمة عليه من عندنا. وَ ذِكْرَى لِلْعَابِدِينَ يَقْتَدُونَ به فى الصبر على البلاء و الشكر على النعماء.

روى عقبه بن عامر عن النبي (ص) قال: اوحى الله تعالى الى ايوب، تدرى ما ذنبك عندى حتى ابتليتك؟

قال لا يا رب، قال دخلت على فرعون فادھنت له بكلمتين.

و قيل استعان رجل ايوب على ظلم يدرؤه عنه فلم يعنه فابتلى.

و روى انه مطر على ايوب جراد من ذهب فجعل يجمعه و يجعله فى ثوبه فقال يا ايوب اما تشبع؟ فقال و من يشبع من رحمتك.

«وَ إِسْمَاعِيلَ» يعنى و اذكر اسماعيل، هو ابن ابراهيم. «وَ إِدْرِيسَ» هو اخنوخ.

«وَ ذَا الْكِفْلِ» سمى ذا الكفل لانه تكفل بامر فوفى به، و ذلك ما روى ان نبيا من انبياء بنى اسرائيل اوحى

الله اليه انى اريد قبض روحك. فاعرض ملكك على بنى اسرائيل، فمن تكفل لك انه يصلى بالليل لا يفتر و يصوم بالنهار و لا يفطر و يقضى بين الناس و لا يغضب فادفع ملكك اليه، ففعل ذلك. فقام شاب فقال اتكفل لك بهذا فتكفل و وفى به، فشكر الله له و نبأه، فعلى هذا القول الكفل بمعنى الكفالة.

و قيل سمى ذا الكفل لعظم حظه من عبادة الله و من ثوابه، و الكفل الحظ العظيم. من قوله تعالى: «يُؤْتِكُمْ

كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ».

و قيل كان رجلا صالحا عبد الله فى غار جبل، و الكفل الجبل، و اختلفوا فى انه هل كان نبيا. و قيل هو

الياس و قيل هو زكريا، و قيل هو يوشع بن نون. و قال الحسن: هو نبي اسمه ذو الكفل. و قال ابو موسى الاشعري: لم يكن نبيا و لكن كان عبدا صالحا اسمه ذو الكفل. و فى ذلك ما روى ابن عمر قال: سمعت النبي

(ص) يحدث حديثا لو لم اسمعه الا مرة او مرتين لم احدث به، سمعته منه اكثر من سبع مرات قال: «كان فى

بنى اسرائيل رجل يقال له ذو الكفل لا ينزع عن ذنب عمله فاتبع امرأة فاعطاها ستين دينارا على ان تعطيه نفسها، فلما قعد منها مقعد الرجل من المرأة ارعدت و بكت فقال ما يبكيك؟ قالت من هذا العمل ما عملته قط،

قال اكرهتك؟ قالت لا و لكن حملتني عليه الحاجة، فقال اذهبي فهو لك. ثم قال: و الله لا اعصى الله ابدا فمات من ليلته فقيل مات ذو الكفل، فوجدوا على باب داره مكتوبا انّ الله غفر لذي الكفل».

«كُلُّ مِنَ الصَّابِرِينَ» اى كل هؤلاء المذكورين موصوفون بالصبر.

«وَ أَدْخَلْنَاهُمْ فِي رَحْمَتِنَا» اى غمرتهم الرحمة فيكون هذا ابلغ من رحمتناهم، و قيل الرحمة هاهنا النبوة. «إِنَّهُمْ مِنَ الصَّالِحِينَ» اى من الانبياء سموا صالحين لانّ صلاحهم لا يشوبه كدر الفساد، و قيل بين الحكم و المعنى الحكم صبرهم و صلاحهم، و المعنى ادخاله اياهم فى الرحمة و قد تضمنت الاية تسليّة النبى (ص) و المؤمنين و تقوية قلوبهم على البليّة و الحثّ على الصبر عليها لينالوا بذلك خير الدنيا و الآخرة.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: «وَ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ إِذْ يَحْكُمَانِ فِي الْحَرْثِ» الايه، داود و سليمان بحكم نبوت مشتركند لكن در درجه و فضيلت متفاوتند، نبينى كه سليمان را درين يك مسأله افزونى داد بعلم، فهم او را مخصوص كرد و گفت: «فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ»، ملكى بدان عظيمى بوى داد بر وى منت نهاد بلکه حقارت آن بوى نمود بآنچه گفت: «هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ» اى اعط من شئت لحقارته و خسته. چون بعلم و فهم رسيد تشريف داد و منت بر نهاد كه: «فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ»، علم فهم و راء علم تفسير و تأويلست، تفسير بواسطه تعليم و تلقين است، تأويل بارشاد و توفيقست، فهم بى واسطه بالهام ربّانيست، و تفسير بى استاد بكار نيست، تأويل بى اجتهاد راست نيست، و صاحب فهم را معلم جز حق نيست، تفسير و تأويل بدانست و كوشش، و فهم يافتست و كوشش. حسن بصرى گفت حذيفه يمان را پرسيدم از علم باطن يعنى علم فهم، حذيفه گفت: از رسول خدا پرسيدم و گفت: علم بين الله و بين اوليائه لم يطلع عليه ملك مقرب و لا احد من خلقه.

فهم اين مردان در اسرار كتاب و سنت بجايى رسيدست كه وهم ارباب ظواهر زهره ندارد كه گرد آن حرم محترم گردد، ايشان را در هر حرفى مقامى است.

و از هر كلمه اى پيغامى، از هر آيتى و لايتى، و از هر سورتى سوزى و سورى، و عيد در راه ايشان و عد است، و وعد در حق ايشان نقد است، بهشت و دوزخ بر راه ايشان منزل است، و هر چه دون حق بنزديك ايشان باطل است، دنيا و آخرت در باديه وقت ايشان دو ميل است، روز در منزل را زند و شب در محل نازند، روز در نظر صنايعند و شب در مشاهده جمال صانعند، روز با خلق در خلقند و شب با حق در قدم صدقند، روز در كارند و شب در خمارند، بروز راه جويند و بشب راز گويند.

ليلي من وجهك شمس الضحى و ائما الظلمة فى الجو  
و الناس فى الظلمة من ليلهم و نحن من وجهك بالضوء.

«وَ لِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ عاصِفَةً»، سليمان پيغامبر با آن همه مرتبت و منزلت او را گفتند اى سليمان بدست تو جز بادی نيست و آن باد نیز بدست سليمان نبود، بلکه بامر خداوند جهان بود، بامداد مسافت يك ماهه راه

می‌برید و شبانگاه هم چنان، و اگر سلیمان خواستی که بر آن مسافت بقدر يك گز بیفزاید نتوانستی و بدست وی نبودی، زیرا که آن تقدیر الهی بود نه تدبیر سلیمانی، مملکتی بدان عظیمی بر هوا می‌برد و بکشتزاری بر گذشتی يك پره کاه نجبانیدی. و گفته‌اند که سلیمان بر مرکب باد، روزی به پیری بر گذشت که در مزرعه خویش کشاورزی میکرد آن پیر چون مملکت سلیمان دید گفت: «لقد اوتی آل داود ملکا عظیما»، باد آن سخن بگوش سلیمان افکند سلیمان فرو آمد و پیر را گفت من سخن تو شنیدم و بدان آمدم تا با تو بگویم این ملك بدین عظیمی که تو می‌بینی بنزدیک الله تعالی آن را قدری و محلی نیست. لتسبیحة واحدة یقبلها الله تعالی خیر مما اوتی آل داود. يك تسبیح راست که از بنده مؤمن بیاید و الله تعالی آن را بپذیرد به است ازین ملك و مملکت که آل داود را دادند.

پیر گفت: اذهب الله همك كما اذهب همی.

«وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ»، عادت خلق چنانست که هر که را بدوستی اختیار کنند همه راحت آن دوست خود خواهند و روا ندارند که باد هوا بر وی گذر کند، لکن سنت الهی بخلاف اینست هر کرا بدوستی اختیار کرد شربت محنت با خلعت محبت بوی فرستد، هر کرا درجه وی در مقام محبت عالی‌تر، بالای او عظیم‌تر، اینست که مصطفی (ص) گفت: «انّ اشد الناس بلاء الانبياء ثم الاولياء ثم الامثل فالامثل».

و بر وفق این قاعده قضیه ایوب پیغامبر علیه السلام است، هرگز هیچکس بلا چنان بر نداشت که ایوب برداشت، گفتند کسی که پیش سلطانی سنگی نیکو بردارد چکنند خلعتی درو پوشانند ایوب چون سنگ بلا نیکو برداشت جلال احدیت این خلعت درو پوشانید که: نعم العبد. صد هزار هزاران جام زهر بلا بر دست ایوب نهادند گفتند: این جامهای زهر بلا نوش کن، گفت ما جام زهر بی تریاق صبر نوش نتوانیم کرد، تا هم از وجود او جام پا زهر ساختند که: «إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ» اینت عجب قصه‌ای که قصه ایوب است، در سرای عافیت آرام گرفته حله ناز پوشیده. سلسله نعمت وی منتظم، اسباب دنیا مهیا در راحت و انس بر وی گشاده، قبله اقبال قبول گشته. ناگاه متقاضی این حدیث بدر سینه وی آمد شوری و آشوبی در روزگار وی افتاد احوال همه منعکس. گشت نعمت از ساخت وی بار بر بست لشکر محنت خیمه بزد و نام و ننگ برفت، سلامت با ملامت گشت، عافیت هزیمت شد، بلا روی نهاد، مهجور قوم گشت تا او را از شهر بیرون کردند و در همه عالم يك تن با وی بگذاشتند عیال وی رحمه، و آن نیز هم سبب بلا گشت که در قصص منقول چنین است که آن سرپوشیده هر روز در آن دیه رفتی و مردمان آن دیه را کار کردی تا دو قرص بوی دادندی و بایوب بردی، ابلیس در آن میان تلیسی بر آورد اهل دیه را گفت شما او را بخود راه مدهید و در خانه‌ها مگذارید که وی تعهد بیماری میکند مشکل نباید که آن علت بشما تولد کند پس از آن چنان گشت که کس را بر وی رحمت نیامد و هیچکس او را کار نفرمود و هیچ چیز نداد، دلتنگ و تهی دست از دیه بیرون آمد، ابلیس را دید بر سر راه نشسته، گفت چرا دلتنگی؟ گفت از بهر آنکه امروز از بهر بیمار هیچ پدید نکردم و کس را بر ما رحمت نیامد ابلیس گفت اگر آن دو گیسوی خویش بمن فروشی ترا دو قرص دهم تا

بسر بیمار بری، رحمه گیسو بفروخت و دو قرص بستد ابلیس بتعجیل نزد ایوب رفت گفت خبر داری که رحمه را چه واقعه افتاد، او را بناسزایی گرفتند و هر دو گیسوی وی ببریدند، و ایوب را عادت چنان بود که هر گاه برخاستی دست بگیسوی وی زدی تا بر توانستی خاستن، آن روز گیسو ندید تلبیس ابلیس باور کرد و رحمه را مهجور کرد، آن ساعت رنج دلش بیفزود بیت المال صبرش تهی گشت فریاد برآورد که: «مَسْنِيَّ الضَّرِّ وَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ». ای جوانمرد ایوب آن همه بلا بقوت شربت می توانست کشد که از حضرت عزت ذو الجلال بامداد و شبانگاه پیاپی میرسید که: دوش شب بر بلاء ما چگونه گذاشتی؟ امروز در بلاء ما چون بسر آوردی.

خرسند شدم بدان که گویی يك بار ای خسته روزگار دوشت چون بود؟

### ٦ النوبة الاولى

قوله تعالى: «وَذَا النُّونِ» یاد کن آن مرد ماهی را، «إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا» که خشمگین برفت، «فَطَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ» پنداشت و ندانست که ما بر او چه چیز تقدیر کرده ایم. «فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ» تا بانگ در گرفت در تاریکی شب، «أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ» که نیست خدایی جز تو، «سُبْحَانَكَ» پاکی ترا، «إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» (٨٧) من از ستمکارانم.

«فَاسْتَجَبْنَا لَهُ» آواز دادن او را پاسخ کردیم، «وَوَجَّيْنَاهُ مِنَ العَمِّ» و برهاندیم او را از آن تنگی و دشواری. «وَكَذَلِكَ نُجِي الْمُؤْمِنِينَ» (٨٨) و هم چنان گرویدگان را رهانیم.

«وَ زَكَرِيَّا إِذْ نَادَى رَبَّهُ» یاد کن زکریا را که آواز داد خداوند خویش را، «رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا» گفت خداوند من مرا تنها و بی فرزند مگذار، «وَ أَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ» (٨٩) بهتر کسی که باز مانده دارد آن تویی. «فَاسْتَجَبْنَا لَهُ» پاسخ کردیم او را، «وَ وَهَبْنَا لَهُ يَحْيَى» و او را یحیی دادیم «وَ أَصْلَحْنَا لَهُ زَوْجَهُ» و جفت او را زاینده کردیم، «إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ» در نیکیها شتابندگان بودند، «وَ يَدْعُونَنا رَغَبًا وَ رَهَبًا» و ما را می خواندند به نیاز و بیم، «وَ كَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ» (٩٠) و ما را فرو تنان بودند و فرمان پذیر و حکم پسند، «وَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا» و یاد کن آن زن که پاک داشت فرج خویش، «فَنَفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُوحِنَا» تا درو دمیدیم جان خویش، «وَ جَعَلْنَاهَا وَ ابْنَهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ» (٩١) و او را و پسر او را شگفتی کردیم جهانیان را.

«إِنَّ هَذِهِ أُمَّةٌ مِنْكُمْ أُمَّةٌ وَاحِدَةٌ» این گروه شما تا بر يك دین باشند، اُمَّت اینست، «وَ أَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُون» (٩٢) و من خداوند شما را پرستید.

«وَ تَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ» کار دین خویش پاره پاره ببریدند، «كُلُّ إِلَيْنَا رَاجِعُونَ» (٩٣) و همه با ما آیند. «فَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ» پس هر کس که نیکیها کرد، «وَ هُوَ مُؤْمِنٌ» و بالله تعالی گرویده بود. «فَلَا كُفْرَانَ لِسَعْيِهِ» کردار او را ناسپاسی نیست، «وَ إِنَّا لَهُ كَاتِبُونَ» (٩٤) و ما کردار او را نویسنده گانیم.

«وَحَرَامٌ عَلَى قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا» و حرام است بر هر شهری که ما آن را هلاک خواهیم کرد، «أَتَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ» (۹۵) که هرگز ایشان با ایمان آیند و از کفر خویش توبه کنند.

«حَتَّىٰ إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ» تا آن گه که باز گشایند یأجوج و مأجوج. «وَهُمْ مِنْ كُلِّ حَذَبٍ يَسْتَلُونَ» (۹۶) و ایشان از هر تلی و بالایی می‌دوند.

«وَأَقْرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ» و بنزدیک آمد هنگام آن وعده راست، «فَإِذَا هِيَ شَاخِصَةٌ أَبْصَارُ الَّذِينَ كَفَرُوا» آن آن گه آنست که چشمهای کافران گشاده مانده، «يَا وَيْلَنَا» ای ویل هلاک بر ما، «قَدْ كُنَّا فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا» در ناآگاهی بودیم از این روزگار، «بَلْ كُنَّا ظَالِمِينَ» (۹۷) بل ناآگاه نبودیم که ستمکاران بودیم.

«إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ» شما و این بتان که می‌پرستید جز از الله تعالی، «حَصَبُ جَهَنَّمَ» همه در آتش انداختنی‌اند، «أَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ» (۹۸) که همه بآن خواهید رسید.

«لَوْ كَانَ هُوَ لِآلِهَةٍ مَا وَرَدُوهَا» اگر بتان خدایان بودند بآتش نشدندی «وَكُلٌّ فِيهَا خَالِدُونَ» (۹۹) و شما و ایشان همه در آتشید.

«لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ» ایشان را است در آن ناله‌ای زار، «وَهُمْ فِيهَا لَا يَسْمَعُونَ» (۱۰۰) و در آن هیچ سخن خویش نشنوند.

### النوبة الثانية

قوله تعالی: «وَاذِ النُّونَ»، النون الحوت الذي التقم يونس، قال هاهنا ذو النون و قال في موضع آخر: «كصاحب الحوت». ای اذکر صاحب الحوت و هو یونس بن متی، گفته‌اند که متی نام مادر وی بوده و هیچکس از پیغامبران نسبت با مادر نکنند مگر عیسی بن مریم را و یونس متی را و گفته‌اند که متی نام پدر وی بوده و مادرش تنخیس نام بوده و این یونس آنست که مصطفی «ص» در حق وی گفته: «لا ینبغی لاحد ان یقول انا خیر من یونس بن متی»، و بروایتی دیگر گفت: «لا تفضلونی علی یونس بن متی»

حکمت نبوت درین کلمه آن بود که رب العزه در حق یونس گفته که: «إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا» مصطفی (ص) گفت نباید که چون امت من این آیت بشنوند بوی ظن بد برند و بچشم حقارت درو نگرند و آن بد گمانی دین ایشان را زیان دارد، هر چند که مصطفی فاضلتر بود از وی و از همه پیغامبران گفت: «لا تفضلونی علی یونس بن متی»

مرا بر یونس فضل منهدید، نه مراد تحقیق این کلمه بود بلکه مراد تعظیم یونس بود تا همگان بوی بچشم تعظیم نگرند، و قصه وی بگوش تعظیم شنوند. اصحاب اخبار گفتند یونس مردی بود متعبد خوش آواز، چون کتاب خواندی وحوش بیابان بسماع آمدندی چنان که داود را بود در زمان خویش، اما قلیل الصبر بود و تنگ خوی با حدت و عجلت، ازینجا بود که خدای تعالی با مصطفی گفت: «فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَ لَا تُكِنُّ كَصَاحِبِ الْحُوتِ».

و قال تعالی: «فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُوا الْعِزْمِ مِنَ الرُّسُلِ»، ای محمد تو چون آن مرد ماهی بی صبر و

زود خشم و شتابنده در کار مباش، تو صبر کن در کارها و در بلاها چنان که اولو العزم من الرسل صبر کردند.

یونس پیغامبر خدا بوده باهل نینوا، دهی بود از دههای موصل، و خلافت میان علماء که ابتداء رسالت وی کی بود؟ ابن عباس گفت بعد از آنکه از شکم ماهی بیرون آمد رسالت و وحی بوی پیوست بدلیل آنکه رب العزه گفت، «فَنَبِّدْنَاهُ بِالْعَرَاءِ» ثم ذکر بعده، «وَ أَرْسَلْنَاهُ إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ». قومی گفتند: از اهل تفسیر که رسالت وی پیش از آن بود که در شکم ماهی شد بدلیل قوله تعالی: «وَ إِنَّ يُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ إِذْ أَبَقَ إِلَى الْفُلِّ الْمَشْحُونِ»

. و گفته‌اند سی ساله بود که الله تعالی او را بقوم فرستاد و سی و سه سال دعوت کرد و درین مدت جز از دو مرد بوی ایمان نیاورد. عبد الله مسعود گفت، پس از آن که نومید گشت از ایمان قوم خویش دعاء بد کرد و ایشان را عذاب خواست، فرمان آمد که ای یونس شتاب کردی که بر بندگان من دعاء بد کردی و ایشان را عذاب بس زود خواستی، باز گرد و چهل روز دیگر ایشان را دعوت کن پس اگر نگروند فرو گشایم بر ایشان عذاب. یونس بحکم فرمان دعوت میکرد تا سی و هفت روز بگذشت، و ایشان اجابت نکردند، پس ایشان را بیم داد و وعده نهاد که تا سه روز بشما عذاب رسد اگر نگروید، یونس چون آن کفر ایشان و تمرد و عصیان ایشان دید بخشم از میان ایشان بیرون رفت آن شب که دیگر روز وعده عذاب بود پیش از آنکه الله تعالی او را برفتن فرمود، اینست که رب العالمین گفت: «إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا» یعنی مغاضبا لقومه قبل امرنا له، قيل لما لم يقبلوا منه كفروا فوجب ان يغضبهم و على كل احد ان يغضب من عصي الله. ابن عباس گفت یونس و قوم وی از بنی اسرائیل بفرستادن مسکن داشتند، و پادشاه ایشان حزقیای بود، لشگری بیگانه بیامد و نه سبط و نصفی از اسباط بنی اسرائیل برده گرفت دو سبط و نصفی بماندند، و در آن روزگار شعیا پیغامبر بود و دیگر پیغامبران نیز بودند اما بشعیا وحی آمد از حق جلّ جلاله که حزقیای ملك را گو تا پیغامبری قوی امین بآن لشکر بیگانه فرستد تا من در دل ایشان افکنم که بنی اسرائیل که برده گرفته‌اند از اسر خویش رها کنند و باز فرستند. حزقیای گفت مر شعیا را که رای تو چیست؟

کرا نامزد کنیم و فرستیم؟ و در مملکت وی آن گاه پنج پیغامبر بودند. شعیا گفت یونس مردی قوی است و امین و سزای این کار، حزقیای او را بخواند تا فرستند، یونس گفت الله تعالی مرا نامزد کرده است باین کار؟ گفتند نه، گفت پس اینجا پیغامبران دیگر هستند اقویا و اماناء، دیگری را فرستید که نه کار من است. پس ایشان بوی الحاح کردند و کوشیدند تا آن گه که یونس بخشم برخاست و بیرون شد تا رسید بدریای روم و در کشتی نشست، فذلك قوله تعالی: «إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا»، یعنی مغاضبا للنبي و للملك و لقومه فاتی بحر الروم فرکبه. و قال عروة بن الزبير و سعيد بن جبیر و جماعة: مغاضبا لربه اذ كشف عن قومه العذاب بعد ما و عدهم و ان يكون بين قوم جرّبوا عليه الخلف فيما و عدهم و استحیی منهم و لم يعلم السبب الذي به رفع العذاب و كان غضبه انفة من ظهور خلف وعده، و ان یسمی کذابا لا کراهية لحکم الله عزّ و جلّ.



و المغاضبة هاهنا من المفاعلة التي تكون من واحد كالمسافرة و المعاقبة، فمعنى قوله: «مُغاضِباً» ای غضبان.

«فَطَنَ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ» ای ظن ان لن نقضى عليه ما قضينا من حبسه فى بطن الحوت، فعليهذا نقدر بمعنى نقدر، يقال قدر الله الشيء تقديراً، و قدره يقدره قدراً، و منه قوله تعالى: «فَقَدَرْنَا فَنِعْمَ الْقَادِرُونَ»، ای قدرنا فنعم المقدرين، و قيل معناه فطن ان لن نصيق عليه الامر من قوله: «يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَقْدِرُ» ای يضيق قرأ يعقوب ان لن يقدر بالياء و ضمها و فتح الدال على ما لم يسم فاعله تعظيماً و تفخيماً للشأن و فاعله حقيقة هو الله. و قرأ الباقر ان لن نقدر بالنون و فتحها و كسر الدال على الاخبار عن الجماعة على ما يكون من خطاب الملوك. معنى أنست که یونس ندانست که حبس او در شکم ماهی حکمی است کرده و تقدیر الهی بدان رفته، پنداشت که ما کار برو تنگ نخواهیم کرد که پیش از فرمان ما بیرون شد از میان قوم خویش، «فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ»، ذهب من قومه فسار حتى بلغ السفينة فركبها فساهم فسهم و القى نفسه فى البحر فالتقمه الحوت. «فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ»، ظلمة الليل و ظلمة البحر و ظلمة الحوت. خویشتن را از میان قوم بیرون برد روی بدریا نهاد در کشتی نشست. چون کشتی بمیان دریا رسید بایستاد نمیرفت ملاحان گفتند در میان ما بنده ایست از سید خود گریخته، رسم و آئین کشتی چنینست که چون بندهای گریخته در کشتی باشد کشتی نرود و بایستد. یونس گفت: انا الابق اطرحونى فيه فانا المجرم فيما بينكم.

منم بنده گریخته گنهکار، بیفکنید مرا بدریا، ایشان گفتند لا تسمح نفوسنا بالقائك فى البحر نرى فيك سيما الصلاح. ما را دل ندهد که ترا بدریا افکنیم که تو سیمای نیکان و نیک مردان داری. گفتند تا قرعه زنیم. قرعه زدند سه بار هر سه بار بر یونس افتاد، یونس خویشتن را بدریا افکند، ماهی وی را فرو برد. گفته‌اند ماهی دیگر از آن عظیم تر آمد و آن ماهی را فرو برد، در آن حال ماهی را وحی آمد از جبار کاینات که: «خذها و لا تخدش له لحما و لا تكسر له عظما انا لم نجعل يونس لك رزقا انما جعلناك له حرزا و مسجدا».

ماهی او را بقعر دریا برد و چهل شبانروز در شکم وی بماند، و گفته‌اند هفت روز و گفته‌اند سه روز، و در شکم ماهی يك موی وی آزرده نشد و از حال خود بنگشت هر چند که حبس وی بر سبیل تأدیب بود بقاء وی بر آن صفت اظهار معجزه وی بود. یونس در آن حال با خود افتاد از آن کرده پشیمان شد و توبه کرد و در الله تعالى زارید در آن تاریکیها آواز بر آورد که: «لا إلهَ إِلاَّ أَنْتَ سُبْحَانَكَ» ای تنزیها لك و تقدیسا. «إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» نفسی فی مغاضبتی لقومی و الخروج من بينهم قبل الاذن.

روی سعید بن المسیب یرفعه، ان رسول الله «ص» قال: «اسم الله الذى اذا دعى به اجاب و اذا سئل به اعطى دعوة يونس النبي، قال الراوى قلت يا رسول الله له خاصة؟ فقال له خاصة و لجميع المؤمنين عامة اذا دعوا بها، الم تسمع قول الله سبحانه: «وَ كَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ» و قال النبي (ص): «أنى لا علم كلمة لا يقولها مكروب الا فرج عنه كلمة اخى يونس، «فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلاَّ أَنْتَ» الايه، و روى ان النبي (ص) قال: ان يونس لما استقر به الحوت فى قرار البحر حرك رجليه فلما تحركنا سجد مكانه و قال: رب

اتخذت لك مسجدا في موضع ما اتخذه احد.

و گفته‌اند یونس اندر شکم ماهی در قعر دریا آوازی و حسی بسمع وی رسید با خود گفت ما هذا؟ این چیست گویی و چه تواند بود؟ ربّ العزه وحی فرستاد بوی در شکم ماهی که این آواز تسبیح اهل دریاست، یونس بموافقت ایشان آواز بتسبیح بر آورد، رب العزه فریشتگان آسمان را تسبیح وی شنواید تا گفتند: یا ربنا نسمع صوتا معروفا من مکان مجهول. خداوندا آوازی معروف میشنویم از جایی مجهول.

قال: ذاك عبدی یونس عسانی فحبسته فی بطن الحوت فی البحر.

آواز بنده من است یونس که او را در حبس کرده‌ام در شکم ماهی معصیتی را که از وی بیامده، فریشتگان گفتند بار خدایا آن بنده شایسته نیکمرد نیک عهد که پیوسته ازو عمل صالح بیالا آمدی؟ گفت آری آن بنده صالحست، فریشتگان زبان شفاعت بگشادند و از بهر وی آمرزش خواستند، و رب العالمین برحمت خود دعاء یونس اجابت کرد و شفاعت فریشتگان قبول کرد، و او را از آن غم برهانید چنان که گفت تعالی و تقدس.

«فَأَسْتَجِبْنَا لَهُ وَ نَجَّيْنَاهُ مِنَ الْعَمِّ» یقال انّ الحوت لما التقمه سار به الی بحر النيل ثم الی بحر فارس ثم الی

بحر دجلة ثم القاه بنصیبین، و قيل مرّ به علی الأبله، ثم مرّ به علی دجلة ثم انطلق حتی القاه فی نینوی.

«وَ نَجَّيْنَاهُ مِنَ الْعَمِّ وَ كَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ»، ای کما ننجی به من اقتدی به و دعا الله باخلاص. قرأ ابن

عامر و ابو بکر عن عاصم نجی المؤمنین بنون واحدة مشددة الجیم و الوجه انّ الاصل ننجی بنونین لكنّ النون الثانية اخفيت مع الجیم لانّ النون تخفی مع حروف الفم و تبیینها معها لحن فلما كانت هذه النون مخفاة فی الجیم ظنّها السامع جميعا مدغمة فی الجیم و جعل الكلمة فعلا ما ضیا علی فعل بتشدید العین مبني لما لم یسم فاعله و هذا خطأ لانه لو كان كذلك كان مفتوح الآخر و لكان المؤمنین رفعا، فسكون الياء و انتصاب المؤمنین يدلان علی انّ الكلمة فعل مستقبل و انّ المؤمنین نصب به و المعنی ننجی نحن المؤمنین و من النجاة من صوب هذا الوجه، و ذکر انه علی اضمار المصدر و التقدير نجی المنجا المؤمنین علی ان یكون نجی فعلا ماضیا مبني لما لم یسم فاعله و اسند الی مصدره و هو المنجا ثم نصب لفظ المؤمنین بعده كقولك ضرب الضرب زیدا ثم تقول ضرب زیدا بالنصب علی اضمار المصدر و سكن الياء فی ننجی کما سکنوها فی بقی فقالوا بقی علی اجرائها فی الوصل مجری الوقف و مصوب هذا الوجه مخطا لانّ ذلك انما یجوز فی ضرورة الشعر کما قال جریر:

فلو ولدت فقيرة جرو كلب لسبّ بذلك الجرو الكلابا.

ای لسبّ السبّ، فلما اسند الفعل الی المصدر فرفعه به نصب الكلاب. و قال القیتیبی من قرأ بنون واحدة و التشدید انما اراد ننجی من التنجیة الا انه ادغم و حذف نونا طلبا للخفة و لم یرضه النحویون لبعده مخرج النون من الجیم، و الادغام یكون عند قرب المخرج. و قرأ الباقون ننجی بنونین مخففة الجیم من الانجاء، و الوجه انه

هو الاصل لانّ الاولى من النونين حرف المضارعة و الثانية فاء الفعل لانّ وزنه نفعل مثل نكرم، و اما كتبه فى المصحف بنون واحدة فلانّ النون الثانية ساكنة غير ظاهرة على اللسان فحذفت كما فعلوا فى الاحذفوا النون من ان لخبائها اذ كانت مدغمة فى اللام، و قيل كتب بنون واحدة كراهة لاجتماع مثلين فى الخط و هذا الوجه احسن.

«وَزَكَرِيَّا إِذْ نَادَى رَبَّهُ» اى و اذكر لهم قصة زكريا اذ دعا ربه، «رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا» اى وحيدا بلا ولد يعينى على دينك و يكون لى خلفا صالحا. «وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ» اى خير من يرث لائك لا يزول ملكك و من سواك اذا ورثوا زالت املاكهم. و قيل معناه هب لى وارثا من صلبى يا خير الوارثين. و انما سمى الله و ارثا لقوله: «إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ وَ مَنْ عَلَيْهَا»، و قيل و كل الامر فى سؤال الولد من الله اليه، فقال ان لم تجعل وارثا سواك فائى اعلم انك خير الوارثين.

«فَأَسْتَجِبْنَا لَهُ» اى لدعائه، «وَوَهَبْنَا لَهُ يُحْيِي وَ أَصْلَحْنَا لَهُ زَوْجَهُ» اى جعلناها ولودا بعد ما كانت عقيما. و روى انها ولدت و هى ابنة سبع و تسعين، و هو ابن مائة سنة، و قيل كانت عجوزا فردت اليها ماء الشباب، و قيل كانت سيئة الخلق فاصلحها له بان رزقها حسن الخلق. «إِنَّهُمْ» يعنى الانبياء الذين سماهم فى هذه السورة، «كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ» يعنى خصصناهم بما خصصناهم من المناقب لاجل انهم كانوا يسارعون الى الطاعات مخافة ان يعرض لهم بما يمنعهم عن فعلها، «وَيَدْعُونَنَا» اى كانوا يدعوننا. «رَغَبًا وَ رَهَبًا» اى رغبة فى ثوابنا و رهبة من عذابنا. يقال رغب يرغب رغبة و رغب و رغب و رغب و رغب يرهب رهبة و رهبا و رهبا و انتصابهما على انهما فى موضع المفعول له، و قيل هما مصدران وقعا موقع الحال، اى يدعوننا راغبين راهبين كما قال تعالى: «ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِيَنَّكَ سَعْيًا» اى ساعيات. «وَ كَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ» متواضعين خائفين، قيل هو وضع اليمنى على اليسرى و النظر الى موضع السجود فى الصلوة.

«وَ التِّي أَحْصَيْنَتْ فَرْجَهَا» من الفاحشة و هى مريم عليها السلام. و قيل حفظت فرجها و منعته من الازواج و قيل منعته من جبرئيل لما قرب منها لينفخ فيه قبل ان تعلم انه رسول الله. و قيل فرجها اى جيب قميصها حفظته و ضيقته. «فَنَفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُوحِنَا» اى امرنا جبرئيل حتى نفخ فى جيب درعها و احدثنا بذلك النفخ المسيح فى بطنها.

قوله: «مِنْ رُوحِنَا» اى من امرنا يعنى نفخ جبرئيل فيها من امرنا، و هو نظير قوله: «وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا» اى امرنا من امرنا، و اضافه سبحانه الى ذاته تشريفا لعيسى، و قيل معناه اجرنا فيها روح عيسى المخلوقة لنا. «وَ جَعَلْنَاهَا وَ ابْنَهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ» اى دلالة على قدرتنا على خلق ولد من غير اب و لم يقل آيتين و هما اثنتان لانّ معنى الكلام و جعلنا شأنهما و امرهما آية و لانّ الاية كانت فيها واحدة و هى انها اتت به من غير اب.

«إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً». اين خطاب با جملة اهل اسلامت، و سخن بر معرض مدح است. ميگويد اين گروه شما كه مسلمانانيد تا بر يك دين باشيد يعنى بر دين اسلام مجتمع بى تفرق امت اينست يعنى امت

پسندیده اینست. و امت نصب علی الحال است، و قیل «إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ» ای ملتکم و دینکم، «أُمَّةً وَاحِدَةً» ای دینا واحدا و و هو الاسلام فابطل ما سوى الاسلام من الاديان و اصل الامّة الجماعة التي هي علی مقصد واحد، فجعلت الشريعة أمةً لاجتماع اهلها علی مقصد واحد و نصب أمةً علی القطع.

«وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُون» ای فاعبدونی دون غیری، و قیل معناه انّ دینکم و دین من قبلکم واحد. و ملتکم و ملتهم و ربکم و ربهم واحد، فاعبدوه كما عبدوه لتستحقوا من الثواب ما استحقوه.

«وَوَقَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ» ای اختلافوا فی الدین فصاروا فرقا و احزابا. قال الکلبی: فرقوا دینهم بینهم یلعن بعضهم بعضا و یتبرأ بعضهم من بعض و یقول کلّ فريق الحقّ معی، و التقطع هاهنا بمعنی التقطیع، و هذا ابتداء اخبار من الله عز و جل عن الامم، یعنی تفرّقوا فیما بینهم و قد امروا بالموافقة، و یحتمل ان يكون معناه سیفترقون فی مذاهبهم كما روى عن النبي (ص) «ستفترق امتی اثنتین و سبعین فرقة» ثم اوعد فقال: «كُلُّ إِيْنَا رَاجِعُونَ» ای کلّ هؤلاء مرجعهم الینا فنجازیهم علی اعمالهم.

«فَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ» من ها هنا زیادة، یعنی فمن یعمل الصّالحات، «وَهُوَ مُؤْمِنٌ» بمحمّد و القرآن، لَانّ البرّ من غیر ایمان باطل. «فَلَا كُفْرَانَ لِسَعِيهِ» کقولہ: «فَلَنْ يُكْفَرُوهُ» و الله عزّ و جل شاکر علیهم و هو شکور حلیم و شکره رضاه بالیسیر. و قیل معنی الشکر من الله المجازاة، و معنی الکفران ترک المجازاة. یقال کفر و کفران و شکر و شکران، و قیل «فَلَا كُفْرَانَ لِسَعِيهِ» ای لا نبطل عمله و لا نجحده بل نجازیه احسن الجزاء. «وَإِنَّا لَهُ كَاتِبُونَ» ای آمرون الکرام الکاتبین بکتابه اعماله، و قیل حافظون ما عمل الی یوم، الجزاء. نیکوکاران را نیکیشان مضاعف کنیم، یکی ده نویسیم و بد کردارانرا یکی، یکی نویسیم و در آن نینفزانیم، چنان که جای دیگر گفت: «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلُهَا.

«وَ حَرَامٌ عَلَى قَرْيَةٍ»، قرأ حمزة و الکسانی و ابو بکر، حرم بکسر الحاء بغير الف، و قرأ الباقون و حرام بالالف و هما لغتان، مثل حلّ و حلال. قال الله عزّ و جل: «وَأَنْتَ حَلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ»

و قال رسول الله (ص) فی زمزم: «لَا اَحْلُهَا لِمَغْتَسِلٍ وَ هِيَ لِشَارِبِ حَلٍّ وَ بَلٍّ»، قال ابن عباس: معنی الآية، و حرام علی اهل قرية اهلکنا هم بعذاب الاستیصال ان یرجعوا الی الدنیا ایدا فعلى هذا يكون لا، صلة، و فی ذلك ابطال قول اهل التراجع و التناسخ، و قیل الحرام هاهنا بمعنی الواجب، فعلى هذا يكون لا، ثابتا و المعنی واجب علی اهل قرية اهلکناهم «أَنْهُمْ لَا يَرْجِعُونَ» الی الدنیا. میگوید حرامست بر اهل شهری که ما ایشان را بعذاب استیصال هلاک کردیم که هرگز با دنیا آیند، ابطال قول تناسخیانست و رد اهل تراجع، و گفته اند این آیت بآیت اول متصلست و تقدیره، فمن یعمل من الصّالحات و هو مؤمن فلا کفران لسعیه و حرام ذلك علی الکفار لانهم لا یرجعون الی الایمان. میگوید اعمال مؤمنان پذیرفته است و سعی ایشان مشکور و این بر کافران حرامست، نه سعی ایشان مشکور و نه عمل ایشان مقبول که ایشان هرگز توبه نکنند و با ایمان نیایند ربّ العزّه از ایشان شناخت و دانست که ایمان نیارند و از کفر باز نگردند و ایشان را هلاک کرد. ابن عباس از اینجا گفت در معنی آیت: و جب علی اهل قرية حکمنا بهلاکهم انه لا یرجع منهم راجع، و لا یتوب

منهم تائب.

قوله: «حَتَّىٰ إِذَا فُتِحَتْ»، قرأ ابن عامر و ابو جعفر و يعقوب فُتِحَتْ بتشديد التاء على التكثر، و قرأ الآخرون فتحت بتخفيف التاء. «يَأْجُوجُ وَ مَأْجُوجُ» بالهمز فيهما، قرأها عاصم وحده و كذلك فى سورة الكهف. و قرأ الآخرون ياجوج و ماجوج بغير همز فى السورتين و قد مرّ شرحه فيما مضى، و هذا على حذف المضاف اى فتح ردمهم و و ذلك عنهم. «وَ هُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ» اى من كلّ نشر و تل. الحدب، المكان المرتفع. «يَسْأَلُونَ» اى يسرعون النزول من الآكام و التلاع كنسلان الذئب و هو سرعة مشيه.

روى عبد الله بن مسعود قال: لما اسرى بالنبي ليلة اسرى لقي ابراهيم و موسى و عيسى فتذاكروا الساعة، فبدوا بابراهيم فسألوه عنها فلم يكن عنده منها علم. ثم بموسى فلم يكن عنده منها علم، فرجعوا الى عيسى، فقال عيسى عهد الله اليّ فيما دون وجبتها فامّا وجبتها فلا يعلمها انا الله فذكر خروج الدجال فقال فاهبط فاقتله و يرجع الناس الى بلادهم فيستقبلهم يأجوج و مأجوج، «وَ هُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَسْأَلُونَ» فلا يمرّون بماء انا شربوه و لا يمرّون بشيء انا افسدوه فيجارون اليّ فادعوا الله فيميتهم فيجتون الارض من ريحهم و يجارون اليّ فادعوا الله فيرسل السماء بالماء فيحمل اجسادهم فيقذفها فى البحر ثم ينسف الجبال و يمدّ الارض مدّ الاديم، فعهد الله اليّ اذا كان ذلك انّ الساعة من الناس كالحامل المتم لا يدري اهلها متى تفجأهم بولادها ا ليلا ام نهارا. قال عبد الله: وجدت تصديق ذلك فى كتاب الله «حَتَّىٰ إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَ مَأْجُوجُ وَ هُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَسْأَلُونَ».

و عن حذيفة بن اسيد الغفارى قال: اطلع النبي (ص) علينا و نحن نتذاكر، فقال ما تذكرون؟ قلنا نذكر الساعة، قال انها لن تقوم حتى ترون قبلها عشر آيات: فذكر الدخان و الدجال و الدابة، و طلوع الشمس من مغربها، و نزول عيسى بن مريم، و يأجوج و مأجوج، و ثلاثة خسوف: خسف بالمشرق و خسف بالمغرب و خسف بجزيرة العرب و آخر ذلك نار تخرج من اليمن تطرد الناس الى محشرهم.

و عن ام سلمه انّ النبي (ص) كان نائما فى بيتى فاستيقظ محمرا عيناه فقال لا اله الا الله ثلاثا و يلى للعرب من امر قد اقترب، قد فتح اليوم من ردم يأجوج و مأجوج مثل هذا و اشار بيده الى عقد تسعين. و قيل انّ ملك الروم يبعث كل يوم خيلا يحرسون الردم، فاذا عادوا قالوا ما زلنا نسمع من وراء السدّ جلبه و امرا شديدا كانتهم يسمعون قرع فوسهم، و قيل «وَ هُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ» الضمير يعود الى جميع الخلق و ذلك حين يخرجون من قبورهم. يدلّ عليه قراءت مجاهد و هم من كل جدث بالجيم و التاء كما قال تعالى: «فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ».

قوله: «وَ اقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ» اى القيامة و الحقّ الذى لا خلف فيه، قال الفراء و جماعة، الواو فى قوله: «وَ اقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ» مقحمة زائدة و معناه حتى اذا فتحت يأجوج و مأجوج اقترب و عد الحقّ كما قال تعالى: «فَلَمَّا أَسْلَمَا وَ تَلَّهَ لِلْجِبِينِ وَ نَادَيْنَاهُ» يعنى و تله للجبين ناديناها. و الدليل عليه ما روى عن حذيفة قال: لو انّ رجلا اقتنى فلوا بعد خروج يأجوج و مأجوج لم يركبه حتى تقوم الساعة، و قال قوم لا يجوز طرح الواو و

جعلوا جواب حتى اذا فتحت فى قوله: «يا وَيَلْنَا» فيكون مجاز الآية حتى اذا فتحت ياجوج و مأجوج و اقترب الوعد الحق قالوا: «يا وَيَلْنَا قَدْ كُنَّا فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا».

و قوله: «فَإِذَا هِيَ شَاخِصَةٌ» فى هى ثلاثة اوجه: «احدها انها كناية عن الأبصار ثم اظهر الأبصار بياناً، معناه فاذا الأبصار شاخصة، ابصار الذين كفروا. و الثاني ان هى تكون عمادا كقوله: «فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ». و الثالث ان يكون تمام الكلام عند قوله: «هِيَ» و لهذا وقف بعض القراء على هى كانه جعلها كناية عن الساعة، يعنى: فاذا هى قائمة اى من قربها كاتها حاضرة ثم ابتداء فقال شاخصة ابصار الذين كفروا على تقدير خبر الابتداء، مجازها ابصار الذين كفروا شاخصة و شخوصها امتدادها فلا تطرف من شدة ذلك اليوم و هو قوله يقولون: «يا وَيَلْنَا قَدْ كُنَّا فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا» اى لم نعلم انه حق «بَلْ كُنَّا ظَالِمِينَ» لأنفسنا بترك الايمان به.

«إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ» اى قل لهم يا محمد انكم ايها المشركون و ما تعبدون من دون الله يعنى الاصنام، «حَصَبُ جَهَنَّمَ» اى وقودها، و قيل خطبها بلغة الحبشة و اصل الحصب الرمى، قال الله تعالى: «إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَاصِبًا» اى ريحا ترميهم بالحجارة. «أَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ» اى فيها داخلون. و قيل اللام هاهنا بمعنى الى، كقوله: «بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَى لَهَا» اى ووحى اليها.

«لَوْ كَانَ هَؤُلَاءِ الْإِلْهَامُ» الاصنام، «آلِهَةٌ» على الحقيقة، «مَا وَرَدُوهَا» اى ما دخل عابدها النار. «وَكُلٌّ فِيهَا خَالِدُونَ» يعنى العابدين و المعبودين. فان قيل و اى حكمة فى ادخال الاصنام النار و هى جماد لا تعقل ليس لها ثواب و لا عليها عقاب؟ قلنا انها تحمى بالنار فتلذق بهم فيعذبون بها ليكون ذلك اشد و اشق عليهم و ابلغ فى الحسرة اذ عذبوا بما كانوا يعبدون و يرجون النجاة و الشفاعة من قبله.

«لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ» انين و تنفس شديد و بكاء و عويل. «وَهُمْ فِيهَا لَا يَسْمَعُونَ» حين صاروا صمًا بكما. و قيل لا يسمعون لانهم فى توابيت من نار. قال ابن مسعود فى هذا الآية: اذا بقى فى النار من يخلد جعلوا توابيت من نار ثم جعلت تلك التوابيت فى توابيت اخرى، ثم تلك التوابيت فى توابيت اخرى عليها مسامير من نار فلا يسمعون شيئاً و لا يرى احد منهم ان فى النار احدا يعذب غيره.

### النوبة الثالثة

قوله: «وَاذِ الثُّونُ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا» الآية. خدای را جلّ جلاله دوستانى اند كه اگر يك طرفه العين مدد لشكر بلا از روزگار ايشان گسسته گردد چنان كه اهل عالم از بى نعمتى غريوناك گردند ايشان از بى بلائى بفریاد آیند، هر چند كه آسيب دهر و بلا بيش بينند بر بلاى خویش عاشق ترند، هر چند زبانه آتش عشق ايشان تيزتر، ايشان چون پروانه شمع بر فتنه خویش هر روز فتنه ترند.

پير طريقت گفته: الهى درديست مرا كه بهى مباد، اين درد مرا صوابست، با دردمندى بدرد خرسند كسى را چه حسابست، الهى قصه اينست كه برداشتم اين بيچاره درد زده را چه جوابست. آن عزيز راه و بر گزيده پادشاه يونس پيغامبر كه قصه وى مى رود روزگار و حال او همين صفت داشت، مردى بود در بوته بلا

پالوده زیر آسیای محنت فرسوده، تازیانه عتاب بی‌محابا بر سر وی فرو گذاشته، و هر چند که در مجمره بلا جگر او بیش کباب کردند او بر بلای خود عاشق تر بود که ماه روی عشق حقیقت را که نشان دادند در کوی بلا نشان دادند در حجره محنت. در آثار منقولست، اذا احبَّ الله عبدا صبَّت علیه البلاء صبا. رضوان با همه غلمان چاکر خاک قدم اهل بلاست، اقبال ازلی و تقاضای غیبی معدّ بنام اهل بلاست محبت الهی غذای اسرار اهل بلاست. لطف و رحمت ربّانی وکیل در خاص اهل بلاست. صفات قدیم زاد و توشه اهل بلاست، ذات پاک منزّه مشهود دل‌های اهل بلاست، «يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ» از سرا پرده غیب هدیه و تحف اهل بلاست. «وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ» سرانجام و عاقبت اهل بلاست.

«أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ» خبر می‌دهد از روی اشارت که هر آن بنده که دعا کند، دعائی که در وی سه چیز موجود است آن دعا باجابت مقرون بود، یکی توحید، دوم تنزیه، دیگر اعتراف بگناه خویش، همچنین یونس پیغامبر ابتدا بتوحید کرد گفت: «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ» پس تنزیه در آن پیوست گفت: «سُبْحَانَكَ» پس بگناه خویش معترف شد گفت: «إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ». چون این سه خصلت مجتمع گشت در دعای وی، از حضرت الهیت اجابت آمد که: «فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْعَمِّ». توحید آنست که خدای تعالی را بزبان یکتا گویی و بدل یکتا دانی، یکتا در ذات، یکتا در صفات، بری از علاقات، مقدّس از آفات، منزّه از مزاجات، نه کس را جز از وی شکر و منت، نه بکس جز بوی حول و قوت، نه دیگری را جز ز وی منح و محنت، و بدان که این توحید از کسی درست آید که دلی دارد صافی و همّتی عالی و سینه‌ای خالی، نه صید دنیا شده نه قید عقبی گشته، نه چیزی از او در آویخته، نه او با چیزی آمیخته، تا جمال توحید بر وی مکشوف گردد و بادراك سرّ آن موصوف شود.

ذو النون مصری را بخواب دیدند پسندیده حال و ستوده روزگار، گفتند: یا ذو النون حالت چون بود و روزگارت بچه رسید؟ جانت کجاست و دوست را با خود چگونه یافتی؟ جواب داد که از دوست سه آرزو خواسته بودم دو از آن بداد و امیدم در آن وفا کرد، سوم را منتظرم، یکی آنست که گفتم ملکا پیش از آنکه ملك الموت از کار من با خبر شود تو بلطف خود جان من بر گیر و مرا باو مگذار، امیدم وفا کرد و مرا با او نگذاشت، دیگر گفتم ملکا مرا بی‌منت رضوان در روضه رضا بنشان و مرا بکس حوالت نکن هم چنان کرد و بفضل خود آن نعمت بر من تمام کرد، و آرزوی سوم که آن را منتظرم، گفتم ملکا دستوری ده تا در میدان جلال تو در صف صدیقان و موحدان نام نو می‌گویم و در دار الجلال کلّ وصال تو می‌پویم و در مجمع عارفان تو نعره‌ای همی زنم و گرد کعبه وصل تو طوافی همی کنم امیدوارم که این نیز اجابت کند.

«وَزَكَرِيَّا إِذْ نَادَى رَبَّهُ رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا» بر مذاق عارفان و اشارت محققان معنی آنست که لا تذرني خاليا عن عصمتك معرضا عن ذكرك مشغلا بشيء سواك.

خداوندا پرده عصمت از من باز مگیر و بر یاد کرد و یاد داشت خود می‌دار و مرا از خود بدیگری مشغول مدار.

پیر طریقت گفت: الله تعالی را جلّ جلاله خزانه بکار نیست و بهیچ چیز حاجت نیست هر چه دارد برای بندگان دارد، فردا خزانه رحمت بعاصیان دهد و خزانه فضل بدرماندگان دهد، تا هم از خزانه وی حق وی بگزارند که بندگان از آن خود بگزاردن حق وی نرسند. سلطان که دختر بگدایی دهد گدا را کاوین بسزای دختر سلطان نبود هم از خزانه خود کاوین بگدا فرستد تا کاوین کریمه خود از خزینه وی بدهد، بنده که طاعت وی می‌کند بتوفیق و عصمت الله تعالی میکند، بتأیید و تقویت وی حقّ وی می‌گزارد، آن گه بنده را بفضل طاعت بفضل خود می‌ستاید، و بکرم خود می‌پسندد و بر جهانیان جلوه می‌کند که: «إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَ يَدْعُونَنا رَغَبًا وَ رَهَبًا وَ كَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ» بندگان من بطاعت می‌کوشند بر غبت و رهبت ما را میخوانند همه ما را می‌دانند و گرد در ما می‌گردند، سوختگان حضرت مانند، برداشتگان لطف مانند. هدام حئی عرفوه و وقفهم حتی عبوده و لقنهم حتی سألوه و نور قلوبهم حتی احبّوه. بنواخت تا بشناختند، توفیق داد تا برسیدند.

تلقین کرد تا بخواستند، دل معدن نور کرد تا دوست داشتند، یحبّ بغير رشوة، و يعطی بغير مئة و یكرم بغير وسیلة. بی رشوت دوست دارد، بی مئت عطا دهد، بی وسیلت گرامی گرداند، صد نعمت بر سر تو نثار کند و ذره‌ای شمرد، و گاهی از تو کوهی انگارد، نبینی که بهشتی بدان عظیمی و فراخی بتو داد و آن را بغرفه باز خواند گفت: «أَوْلَئِكَ يُجْزَوْنَ الْعُرْفَةَ». ابراهیم خلیل علیه السلام گوساله‌ای پیش مهمان نهاد ربّ العزّه آن از وی بیسندید و گرامی کرد و بر جهانیان جلوه کرد، که: «جَاءَ بِعَجَلٍ حَنِيزٍ»، او خداوندیست که هر که نیاز باو بر دارد توانگرش کند هر که ناز باو کند عزیزش گرداند، اگر تقدیرا صد سال بنده معصیت کند آن گه که گوید: تبت. گوید قبلت، و هو الذی یقبل التوبة عن عباده. اعرابی دعا می‌کرد و دعای ایشان بو العجب بود گفت: الهی تجد من تعدّبه غیری و لا اجد من یرحمنی غیرک. خداوندا تو.

دیگری را یابی که عذاب کنی جز از من، و من دیگری را نیابم که بر من رحمت کند جز از تو.

«إِنَّ هَذِهِ أُمَّةٌ وَاحِدَةٌ» معبود کم واحد، نبیکم واحد، و شرعکم واحد، فلا تسلكوا بنیات الطرق فتطبحوا فی اودية الضلالة و علیکم باتباع سلفکم و احذروا موافقة ابتداع خلفکم. «وَ أَنَا رَبُّكُمْ فَأَعْبُدُون» و اعرّفوا قدری و احفظوا فی جریان التقدير سرّی و استندیموا بقلوبکم ذکری، تجدوا فی مآلکم غفری و تحظّوا بجمیل برّی. مفهوم این آیت حتّ مؤمنانست بر راه سنت و جماعت رفتن و در دین اقتدا بسلف کردن و از تأویل و تصرف اهل بدعت پرهیز کردن.

پیر طریقت گفت: ایمان ما از راه سمعست نه بحیلت عقل، بقبول و تسلیمست نه بتأویل و تصرف، گر دل گوید چرا؟ گویی من امر را سر افکنده‌ام، اگر عقل گوید که چون؟ جواب ده که من بنده‌ام، ظاهر قبول کن و باطن بسپار، هر چه محدث است بگذار، و طریق سلف دست بمدار. «وَ أَنَا رَبُّكُمْ فَأَعْبُدُون» می‌گوید مرا پرستید که معبود منم، مرا خوانید که مجیب منم، من آن خداوند بی انباز بی‌نیازم که بهیچ چیز و بهیچ کس حاجت ندارم، هر چه آفریدم برای شما آفریدم آسمان و زمین عرش و کرسی لوح و قلم طفیل وجود شمایند،



آنچه مصطفی (ص) گفت: «ینزل الله کلّ لیلۃ الی السماء الدنيا بنی جنة عدن بیده غرس شجرة طوبی بیده یضع الجبار قدمه فی النار لا تسبوا الدهر فانّ الله هو الدهر.

«الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» مقصود ازین خلعتها نه اعیان آسمان و زمین عرش و کرسی و بهشت و دوزخ است و نه مقصود نواخت و تشریف آنست لیکن در حکم قدم رفته که شما را درین منازل گذری باشد و درین مواضع نظری، در هر منزلی ازین منازل ما از لطف خود نزلی بیفکنیم تا چون دوستان ما در رسند حظّ و نصیب خود از نواخت و تشریف ما بر گیرند.

### ۷ النوبة الاولى

قوله تعالى: «إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ» ایشان که پیشی کرد ایشان را از ما خواست نیکو، «أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ» (۱۰۱) ایشان از آن آتش دور داشتگانند.

«لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا» آواز آتش نشنوند فردا، «وَهُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنفُسُهُمْ خَالِدُونَ» (۱۰۲) و ایشان در آنچه دلهای ایشان آرزو خواهد جاویدانند.

«لَا يَحْزَنُهُمُ الْفَرَعُ الْأَكْبَرُ» بیم مهین ایشان را اندوهگن نکند، «وَتَتَلَفَأَهُ الْمَلَائِكَةُ» و در بر ایشان می آیند فریشتگان، «هَذَا يَوْمُكُمْ الَّذِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ» (۱۰۳) این آن روز نیکوی شما است که وعده می دادند شما را.

«يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ» آن روز که بر نوردیم آسمان را، «كَطَيِّ السَّجِلِّ لِلْكُتُبِ» چون بر نوشتن سجل نامه را، «كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ» چنان که مردم را بیافریدیم باز دیگر باره باز آفرینم، «وَعَدًّا عَلَيْنَا» کردن این که ما گفتیم بر ماست، «إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ» (۱۰۴) که ما آن را خواهیم کرد.

«وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ» نبشتیم در آن نبشته که نبشتیم، «مِنَ بَعْدِ الذِّكْرِ» پس آن یادها که در آن نوشتیم، «أَنَّ الْأَرْضَ يَرثُهَا» که این جهان از جهانیان میراث برند، «عِبَادِيَ الصَّالِحِينَ» (۱۰۵) بندگان من آن گروه نیکان.

«إِنَّ فِي هَذَا لَلْبَلَاغِ» درین سخن شرف وصیت و مدح بسنده است و آگاهی داد، «لِقَوْمٍ عَابِدِينَ» (۱۰۶) گروهی را که خدای پرستانند.

«وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» (۱۰۷) و نفرستادیم ترا مگر بخشایشی جهانیان را.

«قُلْ إِنَّمَا يُوحَىٰ إِلَيَّ» گوی بمن پیغام و فرمان میدهند و آگاهی می افکنند، «أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ» که خدای

شما خدای یکتاست، «فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ» (۱۰۸) گردن نهید و بگروید؟

«فَإِنْ تَوَلَّوْا» اگر بر گردند از اسلام، «فَقُلْ أَذُنُكُمْ عَلَىٰ سَوَاءٍ» بگو آگاه کردم شما را همسانی را، «وَأِنْ

أُذِرِي» و من نمیدانم، «أُ قَرِيبٌ أَمْ بَعِيدٌ» که سخت نزدیکست یا دورتر یا دیرتر، «مَا تُوعَدُونَ» (۱۰۹) آنچه

شما را وعده می دهند «إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ مِنَ الْقَوْلِ» خداوند می داند بلند گفتن از هر سخن، «وَيَعْلَمُ مَا تُكْتُمُونَ»

(۱۱۰) و می داند آنچه پنهان می دارید، «وَأِنْ أُذِرِي» و گوی که من ندانم «لَعَلَّه فِتْنَةٌ لَّكُمْ» مگر که این

آزمایشی است شما را، «وَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» (۱۱۱) و بر خورداری اندک تا یک چندی.

«قَالَ رَبِّ احْكُم بِالْحَقِّ» گوی خداوندا کار برگزار بسزا، «وَرَبَّنَا الرَّحْمَنُ الْمُسْتَعَانُ» و خداوند ما که رحمن است یاری خواستن ازوست، «عَلَى مَا تَصِفُونَ» (۱۱۲) بر کشیدن بار این ناسزاها و دروغها که می‌گویید.

### النوبة الثانية

قوله: «إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَى»، ابن عباس و جماعتی از مفسران گفتند که سبب نزول این آیت آن بود که صنایع قریش در حطیم حاضر بودند و گرد کعبه مقدسه سیصد و شصت بت نهاده و آن را میپرستیدند رسول خدا (ص) بر ایشان خواند: «إِنَّكُمْ وَ مَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ»، کافران را این سخن دشوار آمد بانگ بر آوردند گفتند: میبینید این محمد که خدایان ما را زشت گوید و دشنام دهد؟ رسول خدا برفت و ایشان هم چنان در گفت و گوی بودند و در تحیر، عبد الله بن الزبیری فراز آمد و گفت چه بودست شما را که چنین متحیر و متغیر گشته‌اید و در گفت و گوی رفته‌اید؟ گفتند: محمد خدایان ما را دشنام داد و ناسزا گفت که: «إِنَّكُمْ وَ مَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ» گفت او را باز خوانید تا من با وی سخن گویم، رسول خدا باز آمد، گفت: یا محمد هذا شيء لآلهتنا خاصة او لكل من عبد من دون الله؟ این خدایان ما راست علی الخصوص یا هر معبودی که فرود از الله تعالی است؟ گفت همه راست بر عموم، ابن الزبیری گفت: خصمت و رب هذه البنية یعنی الكعبة. دست بردم و خصم را شکستم، بخدای این کعبه جهودان عزیز را می‌پرستند، ترسایان مسیح را می‌پرستند، بنو ملیح فرشتگان را می‌پرستند، پس ایشان همه بدوزخند؟ رسول خدا گفت: «بل هم يعبدون الشياطين هي التي امرتهم بذلك»، فنزل الله عز و جل، «إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَى»، و هم عزیز و المسيح و الملائكة. «أُولَئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ» لآنهم عبدوا من دون الله و هم لذلك كار هون. و انزل في ابن الزبیری، «ما ضربوه لك إلا جدلاً بل هم قوم خصمون». گفته‌اند که: «إِنَّكُمْ وَ مَا تَعْبُدُونَ» دلیست که مراد اصنام است نه فریشتگان و نه مردم، که اگر ایشان مراد بودند من تعبدون گفتی. و قيل اراد بقوله: «سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَى» جميع المؤمنين، و الحسنی السعادة و العدة الجميلة بالجنة.

و عن النعمان بن بشير قال: تلا على (ع) ليلة هذه الآية: «إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَى أُولَئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ». قال: انا منهم و ابو بكر و عمر و عثمان و طلحة و الزبير و سعد و عبد الرحمن بن عوف منهم، ثم اقيمت الصلاة فقام على يجر رداه، و هو يقول: «لَا يَسْمَعُونَ حَسِيْسَهَا» یعنی صوتها اذا نزلوا منازلهم في الجنة.

«وَ هُمْ فِي مَا اسْتَنَّهُتْ أَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ»، كقوله: «وَ فِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَ تَلُدُّ الْأَعْيُنُ».

«لَا يَحْزَنُهُمُ الْفَرْعُ الْأَكْبَرُ» قال ابن عباس: يخرج اهل الايمان من النار حتى اذا لم يبق فيها واحد منهم اطبقت النار على اهلها اطباقا فيلحقهم عند ذلك فرع لم يلحقهم مثله قبله فذلك الفرع الاكبر، و قيل الفرع الاكبر النفخة الاخيرة التي يبعث عندها الخلق، و قيل حين يذبح الموت على صورة كبش املح على الاعراف، و

الفریقان ینظران و ینادی یا اهل الجنة خلود فلا موت، و با اهل النار خلود فلا موت.

و گفته‌اند فزع مهین آنست که بنده را بدوزخ برند زبانیه درو آویخته و خشم ملک بدو رسیده، و انواع عذاب گرد او در آمده. مصطفی (ص) گفت: روز قیامت سه کس را بر تل مشک اذفر بدارند از فزع اکبر ایمن گشته و بیم حساب بایشان نرسیده: مردی که قرآن خواند بی‌ریا برضاء خدا اما می‌کند در نماز قومی را که بوی راضی باشند. دیگر مردی که در مسجد مؤذنی کند بی مزد در طلب رضاء خدای. سدیگر مردی که در دنیا برق بندگی مبتلا بود و در گزارد حق سید از طلب آخرت باز نماند.

قوله: «وَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ هَذَا يَوْمُكُمْ الَّذِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ» فی الدنيا. آنان که فزع اکبر ایشان را اندوهگین نکند فریشتگان رحمت باستقبال ایشان آیند بر در بهشت، و ایشان را تهنیت کنند و گویند: بشارت باد شما را بنعیم جاویدان و عز بیکران، این آن روزست که شما را وعده داده بودند در دنیا که بکرامت رسید و ثواب طاعت ببینید.

«يَوْمَ تَطْوِي السَّمَاءَ» ای اذکر یوم تطوی السماء. و قیل تقدیره، و تتلقاهم الملائكة یوم تطوی السماء. یعنی تطویها بعد نشرها کتوله: «وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ»، و قیل طویها ابطالها و افناؤها، و قیل طویها تبدیلیها «كَطْيِ السَّجْلِ لِلْكَتِّبِ»، قرأ حمزة و الکسائی و حفص و عاصم. للكتب علی الجمع، و قرأ الآخرون للكتاب علی الواحد، علماء، تفسیر در معنی سجد مختلفند ابن عباس گفت و جماعتی مفسران که: سجد صحیفه است مشتق من المساجلة، و هی المکاتبة و لام بمعنی علی است. و کتاب بمعنی کتابتست. ای تطوی السماء علی ما فیها من النجوم كما تطوی الصحیفة علی ما فیها من الكتابة. و قیل اللام زائدة للتوکید، و الکتاب بدل من السجد و المعنی، تطوی السماء کطی الکتاب. و قیل اللام لام العلة ای کطی الصحیفة لاجل الکتاب الذی فیها کی لا یطلع علیه. سدی و جماعتی دیگر از مفسران گفتند: سجد نام کاتب است که نویسنده صحیفه است آن گه خلاف کردند که آن کاتب کیست؟ قومی گفتند نام کاتب رسول (ص) است، قومی گفتند نام فریشته‌ایست که استغفار بندگان نویسد بمداد نور، قومی گفتند نام آن فریشته‌ایست که صحایف اعمال بنده در دست وی است و پس از مرگ وی آن را در نوردد. رب العالمین طی آسمان بروز قیامت مانده کرد بطی کاتب مر صحیفه خویش را یعنی چنان که آسان بی‌رنج و دشواری کاتب صحیفه در نوردد، ما آسمان بدان عظیمی بقدرت در نوردیم بی‌تعدر و تکلف، اینجا سخن تمام شد آن گه بر استیناف گفت: «كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ» الکاف نصیب بنعیده، ای اذا افینا الخلق اعدناهم خلقا ای قدرتنا فی الاعادة کقدرتنا فی الابتداء. و قیل خلقناهم من الماء ثم نعیدهم من التراب. و قیل كما بدانا هم فی بطون امهاتهم حفاة عراة غرلا، كذلك نعیدهم یوم القيمة نظیره قوله: «وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَى كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ» و به قال النبی (ص): «انکم محشورون حفاة عراة غرلا كما بدانا اول خلق نعیده» و عن عائشة قالت: دخل علی رسول الله (ص) و عندی عجوز من بنی عامر فقال من هذه العجوز یا عائشة؟ فقلت احدی خالاتی، فقالت ادع الله ان یدخلنی الجنة، فقال ان الجنة لا تدخلها العجز، فاخذ العجوز ما اخذها فقال علیه السلام ان الله ینشئن خلقا غیر خلقهن قال الله تعالی: «إِنَّا

أُنشأناهُنَّ إِنْشَاءً» الآية. ثم قال: يحشرون يوم القيامة حفاة عراة غلفا، فاول من يكسى ابراهيم خليل الله، فقالت: عائشة واسواته و لا يحتشم الناس بعضهم بعضا، قال: «لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ» ثم قرأ رسول الله: «كما بدان اول خلق نعيده كيوم ولدته امه».

«وَعَدًّا عَلَيْنَا» نصب على المصدر يعنى وعدناه وعدا علينا انجازه، «إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ» لا خلف لوعدنا و قولنا، و قيل معناه انا كنا فاعلين لما يريد اولاً و آخراً لا فاعل للخلق سوانا.

«وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ» الزبور المزبور و هو المكتوب، يقال زبرت الشيء اى كتبتة. زبور نامى است هر كتابى را كه به پيغامبرى فرو آمد، و ذكر اينجا لوح محفوظ است. مى گويد ما نوشتيم و حكم كرديم در كتابهاى منزل به پيغامبران پس آن كه در لوح محفوظ مثبت کرده بوديم و نوشته، حمزه «فِي الزَّبُورِ» بضم الزاء خواند، جمع زبر، و هى الكتب المنزلة، و قيل معناه قضينا و بيئا فى الكتب المنزلة الى الارض من بعد ما ذكرنا فيها من الوحي. شعبى گفت زبور كتاب داودست و ذكر تورات موسى، و قيل الزبور كتاب داود، و الذكر القرآن، و بعد بمعنى قبل كقوله: «وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا» اى قبل ذلك و مثله فى الظروف وراء، فانه يكون بمعنى خلف و بمعنى امام و يستعمل لهما. معنى آنست كه ما در زبور داود نوشتيم پيش از قرآن محمد. «أَنَّ الْأَرْضَ» يعنى ارض الجنة. «بِرِثْهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ» المؤمنون، دليله قوله: «أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ» و قال تعالى: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَعَدَّهُ وَ أَوْثَقْنَا الْأَرْضَ» يعنى ارض الجنة. و گفته اند زمين اينجا زمين دنياست آن گه خلاف كردند كه کدام زمين است؟ قومی گفتند زمين مقدسه است و عبادى الصالحون بنى اسرائيل اند كه ميراث بردند از جباران. قومی گفتند زمين مصر است كه ميراث بردند از قبطيان. قومی گفتند همه زمين دنيا خواهد كه امت محمد ميراث بردند از جهانيان كه پيش از ايشان بودند، و هذا حكم من الله سبحانه باظهار الدين و اعزاز المسلمين و قهر الكافرين. قال الله تعالى: «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ»، و قال وهب قرأت فى عدة كتب من كتب الله سبحانه قال الله عز و جل: «اتى لاورث الارض عبادى الصالحين» من امة محمد.

«إِنَّ فِي هَذَا» اى فى هذا القرآن. «لِبَلَاغًا» اى وصولاً الى البغية، من اتبع القرآن و عمل به وصل الى ما يرجو من الثواب. و قيل بلاغا اى كفاية. يقال فى هذا الشيء بلاغ و بلغة، اى كفاية، و القرآن زاد الجنة كبلاغ المسافر، و قيل ان فى هذا اى فى توريتنا الجنة الصالحين لبلاغا و كفاية فى المجازاة. «لِقَوْمٍ عَابِدِينَ» مطيعين لله سبحانه، و قال ابن عباس: اى عالمين. و قال كعب هم امة محمد (ص) اهل الصلوات الخمس و شهر رمضان سماهم الله عابدين.

روى سعيد بن جبیر عن ابن عباس عن النبي صلى الله عليه و سلم انه قرأ «لِبَلَاغًا لِقَوْمٍ عَابِدِينَ»، قال: «هى الصلوات الخمس فى المسجد الحرام جماعة».

قوله: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ» يا محمد. «إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» نعمة تشملهم قيل هى للمؤمنين خاصة و اليه ذهب ابن عباس. و قيل عام فيهم امنو الخسف و المسخ و العذاب يعنى من آمن به كتبت له الرحمة فى الدنيا و

الآخرة و من لم يؤمن به عوفى مما اصاب الامم قبله من الخسف و الغرق و نحوهما.

و قد قال صلى الله عليه و سلم: «انما انا رحمة مهداة».

«قُلْ إِنَّمَا يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ» اى اخبر قومك يا محمد بانّ الله اوحى الىّ انّ معبودكم معبود واحد و هو الله. «فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ»، لفظه الاستفهام و معناه الامر، اى فاسلموا له و اعبدوه و لا تشركوا به شيئاً، و الاسلام الانقياد لامر الله و ترك مخالفته «فَإِنْ تَوَلَّوْا» اى اعرضوا عن الاسلام، «فَقُلْ أَذْنُكُمْ عَلَىٰ سَوَاءٍ»، هذا من فصيحات القرآن و احسنه اختصاراً، معناه اعلمتكم لنستوى نحن و انتم فى العلم، و قيل معناه اعلمتكم ما امرت به و سويت بينكم فى الاعلام لم اخف عن بعضكم شيئاً و اظهرته لغيركم، و قيل معناه اذنتكم على ائى حرب لكم و ان لا صلح بيننا لا كون انا و انتم فى العلم بالحرب على سواء لا يكون فيه خداع، و قيل على سواء صفة مصدر محذوف اى اذنتكم ايدانا على سواء و قيل هو حال من الفاعل او من المفعول او منهما جميعاً «وَإِنْ أَدْرِي أُقْرِبُ أَمْ بَعِيدٌ مَا تُوعَدُونَ» اى لا ادرى متى تكون يوم القيمة أ قريب ام بعيد، يقال هو منسوخ بقوله: «وَاقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ»، و قيل معنى الآية، لا ادرى متى يحلّ بكم العذاب ان لم تؤمنوا.

«إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ مِنَ الْقَوْلِ وَ يَعْلَمُ مَا تَكْتُمُونَ» اى يعلم ما تجهرون به من الكفر و ما تخفون، و قيل انّ الذى يعلم السرّ و العلانية هو الذى يعلم وقت قيام الساعة.

«وَإِنْ أَدْرِي لَعَلَّهٗ فِتْنَةٌ لَّكُمْ» اى ما ادرى لم اخر عقابه عنكم فى الدنيا فلعلّ تأخيرها ذلك اختبار لكم، لانهم كانوا يقولون لو كان حقاً لنزل بنا، و قيل معناه ما ادرى ما اذنتكم به اختبار لكم، و قيل ما ادرى لعلّ ابقاؤكم على ما انتم عليه فى الدنيا.

«فِتْنَةٌ لَّكُمْ» اى عذاب لكم و قد يطلق لفظ الفتنة بمعنى العذاب. كقوله: «دُوقُوا فِتْنَتَكُمْ» يعنى عذابكم. «وَ مَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ» لتتمتعوا بحيوتكم الى الاجل المعلوم و هو الموت، و قيل الى يوم بدر و قيل الى يوم القيامة، و قيل لتتمتعوا بحيوتكم الى اجل قد ضربه لكم لتزدادوا اثماً فتستوجبوا زيادة العذاب.

«قُلْ رَبِّ احْكُم بِالْحَقِّ» قرأ حفص عن عاصم، قَالَ رَبِّ احْكُم بِالْأَلْفِ عَلَى الْإِخْبَارِ عَنِ الرَّسُولِ (ص) بانه دعا الى الله تعالى ان يحكم بينه و بين قومه بالحقّ.

كما دعت الرّسل التى قبله حين قالوا رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ. و قرأ الآخرون قل ربّ احكم على الامر، اى قل يا محمد رب احكم بالحقّ. اى اقض بيننا و بين اهل مكة بالحقّ. فان قيل كيف قال احكم بالحقّ و الله لا يحكم الا بالحقّ؟

قيل الحقّ هاهنا بمعنى العذاب كانه استعجل العذاب لقومه، فقيل يا محمد اترك اختيارك فى امر الكفار و فوّض الامر فى ذلك الى حكم الله بالحقّ بينك و بينهم و لا تستعجل عليهم بذلك و سلى الحكم بالحقّ و لا تتعرض لما لا تعلم عاقبته، و قيل معناه ربّ احكم بحكمك الحقّ، فحذف الحكم و اقيم الحقّ مقامه، امر ان يقول كما قالت الرّسل قبله: رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ.

«وَ رَبَّنَا الرَّحْمَنُ» اى و قل ربنا الرحمن العاطف على خلقه بالرزق، «المُسْتَعَانُ» المطلوب منه المعونة

و النصر، «عَلَى مَا تَصِفُونَ» من الكذب و الباطل، و تقولون ما هذا الا بشر مثلكم و اضغاث احلام و اساطير الاولین و اشباه ذلك.

### النوبة الثالثة

قوله: «إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَى» الآية. سبقت لهم من الله العناية في البداية فظهرت الولاية في النهاية. در بدايت عنايت بايد تا در نهايت ولايت بود، يك ذره عنايت ازلى به از نعيم دو جهانى، او را كه نواختند در ازل نواختند، و او را كه خواندند در ازل خواندند، دوستان او در ازل كاس لطف نوشيدند و لباس فضل پوشيدند كارها در ازل کرده و امروز کرده می‌نماید. سخنها در ازل گفته و امروز گفته می‌شنواند، خلعتها بنام دوستان در ازل دوخته و پرداخته و امروز می‌رساند. «كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ» سوق المقادير الى المواقيت. دیرست تا با تو راز می‌گویند تو اکنون می‌شنوی، جلال عزت او قدیم است تو امروز می‌دانی، علم ازلی در ازل نیابت تو میداشت در دانست صفات ازلی، سمع قدیم در ازل نیابت تو می‌داشت در سماع کلام ازلی، قیّم که مال کودکی در دست دارد بنیابت او دارد، پس چون کودک بالغ شود بوی دهد. می‌گوید از روی اشارت که شما اطفال عدم بودید که لطف قدم کار شما می‌ساخت و نیابت شما می‌داشت، چه ماند از فضل و کرم که آن با تو نکرد، بلطف قدم تکلیف بسمع رسانید، حکم بدل فرستاد، راز با جان گفت، رقم طاعت بر اطراف کشید، ترا منتظر واردات غیب گردانید که ای منتظر وارد لطف ما! ای نظاره شاهد غیب ما! ولایت نراند در دل تو مگر سلطان سرما، حلقه در دل تو نکوبد مگر رسول برّما، اینست حقیقت حسن ازلی که دوستان را سابق شد، و ربّ العزّه بر ایشان منت نهاد که: «سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَى»، و ثمره آن حسنی ابدیست که ربّ العزّه وعده داده و گفته که: «لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَى وَ زِيَادَةٌ». آن گه عاقبت و سرانجام اهل سعادت بیان کرد و سابقه ازلی را لاحقّه ابدی در پیوست که: «لَا يَحْزَنُهُمُ الْفَرَعُ الْأَكْبَرُ» روز رستاخیز در انجمن کبری و عرصه عظمی از فریشتگان نداء «لَا بُشْرَى» شنوند نه خطاب «وَ اَمْتَاوُوا الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ» نه آواز سیاست «اَحْسُوا فِيهَا وَ لَا تُكْمُنُوا»، نه آواز درد فراق، نه نومیدی از رحمت، بلکه فریشتگان همی آیند جوق جوق و ایشان را بشارت می‌دهند که: «هَذَا يَوْمُكُمْ الَّذِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ» ای هذا يومكم الذی وعدتم بالثواب، فمنهم من يتلقاه الملك و منهم من یردّ علیه الخطاب و التعريف من الملك، فيقول جلّ جلاله: عبادی هل اشتقتم الیّ، قومی را بواسطه فریشته سلام کنند که: «سلام علیکم ادخلوا الجنة بما كنتم تعملون، قومی بیواسطه و ترجمان سلام ملك شنواند که: «تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ»، گوید جلّ جلاله: عبادی هل اشتقتم الیّ. بندگان من بمنان آرزو میبود، این کرامتی و نواختی است که فردا برستاخیز ببنده مؤمن رسد، اما امروز دل‌های ایشان چنانست که آن عزیز راه گفته: قلوب المشتاقین منورة بنور الله فاذا تحرك اشتياقهم اضاء النور ما بين السماء و الارض فيعرضهم الله على الملائكة و يقول هؤلاء المشتاقون الیّ اشهدكم انی اليهم اشوق. می‌گوید دل‌های مشتاقان منور است بنور الهی چون آتش شوق ایشان آسمان و زمین و عرش و کرسی را روشن کند، حق جلّ جلاله خطاب کند که ای مقربان حضرت، اینان مشتاقان جمال و



جلال منند گواه میکنم شما را که شوق من بایشان بیش از آنست که شوق ایشان بمن.

«يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ» الآية. ائما كانت السماء سقفا مرفوعا حين كان الاولياء تحتها، و الارض كانت فراشا اذ كانوا عليها فاذا ارتحل الاحباب عنها تخرب ديارهم على العادة فيما بين الخلق في تخريب الديار بعد مفارقة الاحباب، و قيل نطوى السماء التي فيها عرجت بدواوين العصاة من المسلمين لئلا تشهد عليهم بالاجرام و نبذل الارض التي عصوا عليها غير تلك الارض حتى لا تشهد عليهم. و قيل نطوى السماء ليقرب قطع المسافة على الاحباب.

«وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ» كتب اينجا بمعنی اخبار است، و ذكر تورات است، و صالحون امت محمدند. می گوید موسی را و داود را و امت ایشان را خبر دادیم که امت محمد شایستگان و بر گزیدگان مانند، خاصگیان حضرت مانند هر چند بصورت بیگانه خاستند اما بمعنی بگانه خاستند، نحن الآخرون السابقون. بیگانه خیزان بودند در عالم قدرت، اما بگانه خیزان بودند در عالم مشیت، صبح مشیت سر بر میزد که ایشان بر خاسته بودند، لکن آفتاب اظهار قدرت فرو می شد که پیراهن عدم را چاک کردند، در خلقت مؤخر بودند اما در خلعت مقدم بودند، همه را باول آوردیم و ایشان را باخر، تا ذلت همه با ایشان بگوئیم و رازهای ایشان با کس بگوئیم، «وَكُلًّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ» همه را اندک دادیم و ایشان را مالمال، نبینی در مجلس شراب چون قومی باخر رسند ساقی را گویند ایشان را قدح مالمال ده تا بمادر رسانی.

«مثل امتی مثل القطر لا یدری اوله خیر ام آخره، کیف تهلك امة انا فی اولها و عیسی فی آخرها».

«وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» در روزگار فترت پیش از مبعث مصطفی عربی جمال اسلام روی در نقاب عزت کشیده بود، قومی بودند که طبع را مؤثر و محدث نهادند راهی بر گرفتند که نهایت آن راه جز عمایت و ضلالت نبود، عقل را خدای نهاده، طبع را رسول ساخته، فلك را مقدر گفته، مستحسانات عقل را شریعت ساخته مستنكرات طبع را مناهی گفته، باشکال و هیأت مشغول شده، بتدویرات و تزویرات روزگار بباد برداده، همی ناگاه آفتاب دولت شرع محمدی (ص) از آفاق اقبال احدی پدید آمد که: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ». تبع ملك حمیر مر کاهن خود را گفت: هل تجد ملكا یزید علی ملكی؟ هیچ ملك دانی که افزونی دارد بر ملك من؟

کاهن گفت که آری پیغامبری در راه است که ملك او بر ملك عالمیان بیفزاید، سیدی و مهتری سروری که در پیشانی وی نور سجود بود در ابروی وی نور خضوع بود، در موی وی نور جمال بود. در چشم وی نور عبرت بود. در روی وی نور رحمت بود. در میان دو کتف وی نور نبوت بود، در دل وی نور معرفت بود، در سر وی نور محبت بود، در کلام وی نور حکمت بود، در حکمت وی نور غیرت بود، در غیرت وی نور حضرت بود، ائله لبارّ مبرور اید بالظهور، و وصف فی الزبور، و حصلت امتّه فی السفور. مفرّج الظلم بالنور. احمد النبى طوبى لامته حين یجئ و انشدوا.

انّ الرسول لسيف يستضاء به      مهتد من سيوف الله مسلول  
 نبئت ان رسول الله اوعدني      و العفو عند رسول الله مأمول

مردی بود از زیر دامن عبد الله بن عبد المطلب بیرون آمده و در اصلاّب بشری رفته لکن از غیب مددی در آمده و احوال و اقوالش مبدل کرد که: «وَ اِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ»، خلق بشریت برداشتند و خلق قرآن بنهادند، نطق بشریت بستند و نطق از وحی پاك بدادند که: «وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ اِنْ هُوَ اِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ». لا جرم گوینده بشرع آمد، رونده بحق آمد، متحرک بامر آمد، شب معراج بهشتها بر وی عرض کردند طرف و غرف بوی نمودند، ذره‌ای بآن التفات نکرد، این طراز وفا بر کسوه صفاء وی کشیدند که: «مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَ مَا طَغَىٰ». باز چون قدم بر بساط راز نماز نهاد گفت: «جَعَلْتَ قَرَّةَ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ»، روشنایی چشم ما در نمازست زیرا که مقام رازست المصلی یناجی ربّه. «وَ مَا اُرْسَلْنَاكَ اِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» از رحمت وی بود که ترا در هیچ مقام فراموش نکرد، اگر در مگه بود و اگر در مدینه، گر در مسجد بود و گر در حجره، همچنین بر ذروه عرش و قاب قوسین ترا فراموش نکرد، در مگه می‌گفت: «وَ اعْفُ عَنَّا». و در غار می‌گفت: «اِنَّ اللّٰهَ مَعَنَا»، در صدر قاب قوسین می‌گفت: «السَّلَامُ عَلَيْنَا وَ عَلَىٰ عِبَادِ اللّٰهِ الصّٰلِحِينَ»، در وقت وفات می‌گفت: «اللّٰهُ خَلِيفَتِي عَلَيْكُمْ».

فردا در مقام محمود بساط شفاعت گسترده می‌گوید: امتی، امتی.



## ۲۲ - سورة الحج - مدنیة

## ۱ النوبة الاولى

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» بنام خداوند بخشاینده مهربان.

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمْ» ای مردمان بپرهیزید از عذاب خداوند خویش، «إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ

عَظِيمٌ» (۱) بدرستی که جنبش رستاخیز چیزی بزرگست.

«يَوْمَ تَرَوْنَهَا» آن روز که زلزله بینید، «تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ» باز ماند هر شیر دهنده‌ای از

آن فرزند که شیر میداد، «وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا» و بنهد هر باروری آنچه دارد از بار خویش، «وَوَ تَرَى النَّاسَ سُكَارَى» و مردمان را در دیدار چشم مستان بینی، «وَمَا هُمْ بِسُكَارَى» و ایشان مستان نیستند،

«وَلَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ» (۲) لکن عذاب خدای که می‌بینند سختست.

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ» و از مردمان کس است که می‌پیکار کند در خدای تعالی

بی‌دانش، «وَيَبِّعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ» (۳) و بر پی می‌رود هر دیوی را شوخ‌پلید.

«كُتِبَ عَلَيْهِ» که بر آن دیو نوشته‌اند، «أَنَّهُ مَنْ تَوَلَّاهُ فَإِنَّهُ يُضِلُّهُ» که هر که باو گوید او آن کس را بی‌راه

کند، «وَيَهْدِيهِ إِلَى عَذَابِ السَّعِيرِ» (۴) و راه نماید او را بعذاب آتش.

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ» ای مردمان اگر در گمانید از انگیخت پس مرگ، «فَإِنَّا

خَلَقْنَاكُمْ مِنْ تُرَابٍ» پس ما بیافریدیم شما را از خاک، «ثُمَّ مِنْ نُّطْفَةٍ» پس از نطفه، «ثُمَّ مِنْ عَظْمَةٍ» پس از

خون بسته، «ثُمَّ مِنْ مَّضْجَةٍ» پس از پاره‌ای گوشت، «مُخَلَّقَةٍ وَ غَيْرِ مُخَلَّقَةٍ» تمام آفریده یا نه تمام آفریده،

«لِنُبَيِّنَ لَكُمْ» تا پیدا کنیم شما را، «وَوَقُرُّ فِي الْأَرْحَامِ» و می‌آرامانیم در رحمها «مَا نَشَاءُ» آنکه خواهیم، «إِلَى

أَجَلٍ مُّسَمًّى» تا هنگامی که نامزد کرده، «ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا» آن گه بیرون می‌آریم شما را خرد خرد،

«لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ» تا آن گه که بزورمندی خویش رسید، «وَمِنْكُمْ مَنْ يُتَوَقَّى» و از شما کس است که او را

می‌میرانند بجوانی، «وَمِنْكُمْ مَنْ يَرُدُّ إِلَى أَرْدَلِ الْعُمُرِ» و از شما کس است که او را پس باز می‌برند تا بتر

عمر، «لِكَيْلَا يَعْلَمَ» آن را تا مگر چیزی بنداند، «مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا» پس آن که دانسته است بجوانی، «وَوَتَرَى

الْأَرْضَ هَامِدَةً» و زمین را بینی مرده و فرو شده، «فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ» چون آب بران فرستادیم،

«اهْتَزَّتْ وَ رَبَّتْ» زنده گشت و بجنبید و بخندید، «وَأُنَبِّتُ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ» (۵) و بر رویانید از هر

صنفی نیکو.

«ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ» بودن آن و این بآنست که الله تعالی خدای بسزاست، «وَأَنََّّهُ يُحْيِي الْمَوْتَى» و

اوست که مردگان را زنده کند، «وَأَنََّّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (۶) و اوست که بر همه چیزها تواناست.

«وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا» و رستاخیز روز آمدنی است گمان نیست در آن، «وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ

فِي الْقُبُورِ» (۷) و الله تعالی بر خواهد انگیخت هر که در گورها.

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ» و از مردمان کس است که پیکار میکند در خدای تعالی، «بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ

لا هُدَىٰ» بی دانشی و بی بیانی، «وَلَا كِتَابٍ مُّبِينٍ» (۸) و بی نامه روشن.

«ثَانِي عَطْفِهِ» سر بگردن باز نهاده بیکسو بیرون شود خویشتن در میکشد، «لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» تا گم شود از راه خدای تعالی، «لَهُ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ» او راست در این جهان خواری، «وَأُذِيقُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَذَابَ الْحَرِيقِ» (۹) و بچشانیم او را رستاخیز عذاب آتش.

«ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتَ يَدَاكَ» و گویند او را این ترا بآنست که دستهای تو ترا پیش فرا فرستاد، «وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ» (۱۰) و الله تعالی ستمکار نیست رهبران را.

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْْبُدُ اللَّهَ عَلَىٰ حَرْفٍ» و از مردمان کس است که خدای تعالی را می پرستد بر گوشه ای، «فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ» اگر باو رسد نیکی، «اطْمَأَنَّ بِهِ» بآن نیکی در دین آرام گیرد، «وَأِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ» و اگر باو رسد آزمونی، «انْقَلَبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ» بر روی خویش باز گردد، «خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ» زیان کار دو جهان «ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ» (۱۱) آنست زیان کاری آشکارا.

«يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ» میخواند و می پرستد جز از خدای تعالی، «مَا لَا يَضُرُّهُ وَمَا لَا نَفْعَ لَهُ» چیزی که او را زیان نکند اگر نپرستد و اگر بپرستد سود نکند، «ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ» (۱۲) آنست گمراهی دور. «يَدْعُوا لِمَنْ ضَرُّهُ أَقْرَبُ مِنْ نَفْعِهِ» می پرستد چیزی که گزند او نزدیکتر از سود او، «لَيْبَسَ الْمَوْلَىٰ» بد خداوندی کاو بت است، «وَلَيْبَسَ الْعَشِيرُ» (۱۳) و بد همسازی.

«إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» الله تعالی در آرد ایشان را که بگرویدند و نیکیها کردند، «جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» در بهشتهایی که می رود زیر آن جویها، «إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ» (۱۴) الله تعالی آن کند که خود خواهد.

«مَنْ كَانَ يَظُنُّ» هر که چنان پندارد، «أَنْ لَنْ يَنْصُرَهُ اللَّهُ» که الله تعالی پیغامبر خویش را یاری نخواهد داد، «فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» درین جهان و در آن جهان، «فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبِ إِلَى السَّمَاءِ» تا فرو کشد رسنی از کاز «ثُمَّ لِيَقْطَعْ» پس تا بگسلد آن را «فَلْيَنْظُرْ هَلْ يُذْهِبَنَّ كَيْدَهُ مَا يَغِيظُ» (۱۵) پس تا بنگرد که آن ساز که او ساخت و کوشش که کوشید هیچ می ببرد غیظ او.

«وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ» و چنان فرو فرستادیم، «آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ» سخنهای درست پاک روشن، «وَأَنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يُرِيدُ» (۱۶) و الله تعالی راه مینماید او را که خواهد.

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا» ایشان که بگرویدند، «وَالَّذِينَ هَادُوا» و ایشان که جهود شدند، «وَالصَّابِئِينَ وَ النَّصَارَىٰ وَالْمَجُوسَ» و صابیان و ترسایان و گبران، «وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا» و ایشان که بت را انباز گرفتند، «إِنَّ اللَّهَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» الله برگزارد کار و حکم کند میان ایشان روز رستاخیز، «إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ» (۱۷) الله تعالی بر هر چیزی گواه است بآن دانا و از آن آگاه.

### النوبة الثانية

این سوره بعدد کوفیان هفتاد و هشت آیتست، و بعدد بصریان هفتاد و پنج آیت، و هزار و دویست و نود و

يك كلمت و پنج هزار و هفتاد حرف. جمله بمکه فرو آمد مگر سه آیت که در مدنیات شمردند، «هذان خصمان اختصموا في ربهم» الی قوله «الی صراط الحمید»، بعضی مفسران گفتند سوره همه مدنی است مگر چهار آیت: «و ما أرسلنا من قبلك من رسول ولا نبی» الی آخر اربع آیات. و قیل کلها مکیه الا اربع آیات: «و من الناس من یعبد الله علی حرف» الی آخر الآتین، و قوله تعالی: «أذن للذین یقاتلون بأنهم ظلموا» الی آخر الآتین. و در این سوره سه آیت منسوخ است بآیت سیف، اول: «قل یا ایها الناس إنما أنا لکم نذیر مبین»، دیگر «و إن جادلوك فقل الله أعلم بما تعملون» این هر دو آیت منسوخ است بآیت سیف، سوم «و جاهدوا فی الله حق جهاده» نسخها الله تعالی بقوله: «فأتقوا الله ما استطعتم». و عن ابی بن کعب قال قال رسول الله (ص): «من قرأ سورة الحج اعطی من الاجر كحجة حجها و عمرة اعتمرها بعدد من حج و اعتمر فیما مضی و فیما بقی».

قوله: «یا ایها الناس» خطاب لاهل مکه، «اتقوا ربکم» اطیعوه و احذروا عقابه «إن زلزلة الساعة شیء عظیم» الزلزلة و الزلزال شدة الحركة و شدة الاضطراب و لیس یزید به اضطراب الساعة و انما یزید به اضطراب الارض بما فیها من الجبال و اضیف الی الساعة لانها من اشراطها. مفسران اینجا دو قول گفته اند که: این زلزله کی خواهد بود، قومی گفتند این زلزله از اشراط ساعتست در دنیا خواهد بود در آخر الزمان بوقت قرب قیامت بنفخه اولی که آن را نفخه فزع گویند، گفتند فریشته ای از آسمان ندا کند که: یا ایها الناس اتی امر الله. آواز وی بجمله اهل زمین رسد همه در فزع افتند فزعی عظیم که از آن هیبت و فزع همه زنان حامله بار فرو نهند و ناخورده شراب بسان مستان افتان خیزان شوند، زمین را و کوهها را بشدت و عنف بجنبانند و از پس این زلزله و فزع آفتاب از مغرب بر آید، و بقول سدی و حسن: این زلزله روز قیامت خواهد بود وقت خاست رستاخیز. و قال ابن عباس: هی الزلزلة التی تكون معها الساعة و هی رجعة الارض لخروج من فیها.

«یوم ترونها» یعنی الزلزلة، و قیل الساعة، «تدهل» یعنی تغفل، و الدهول الغفلة، و قیل الدهول السلو، ذهلت عن کذا اذا سلوت عنه. «کل مرصعة» ای کل امرأة معها ولد ترضعه، یقال امرأة مرضع بلاهه اذا ارید به الصفة مثل حائض و حامل، فاذا ارادوا الفعل فی الحال ادخلوا الهاء. «و تضع کُل ذات حمل حملها» ای تسقط ولدها من هول ذلك اليوم. قال الحسن: تدهل المرضعة عن ولدها بغير فطام، و تضع الحامل ما فی بطنها لغير تمام. این دلیل قول ایشانست که گفتند این زلزله در دنیاست پیش از رستاخیز، زیرا که حمل و وضع حمل و رضاع بعد از بعث نباشد، و بقول ایشان که گفتند زلزله در قیامتست سیاق این سخن بر تعظیم کار رستاخیز است و شدت هول و سعوبت آن نه بر تحقیق حمل و رضاع، هذا کقول القائل: اصابنا امر یشیب فیهِ الولید، یرید شدته و صعوبته. «و تری الناس سکاری و ما هم بسکاری»

قرأ حمزة و الکسائی «سکری و ما هم بسکری» بفتح السین من غیر الف فیهما، و قرأ الباقون «سکاری و ما هم بسکاری» بضم السین و بالالف فیهما، و هما لغتان کلاهما جمع سکران، و المعنی اذا نظرت الیهم

تحسبهم سکاری من زوال عقلهم و ليسوا كذلك في الحقيقة و لكن هول القيامة صيرهم كذلك. عمران حصين و ابو سعيد خدری گفتند: اين دو آیت از اول سوره در غزات بنی المصطلق فرو آمد در میانه شب، جمع یاران در روش بودند که رسول خدای ندا کرد همه را باز خواند، یاران همه راحلها سوی وی راندند و گرد وی در آمدند رسول (ص) این هر دو آیت بر ایشان خواند یاران بسیار بگریستند و زاری کردند آن گه جایی که فرو آمدند از دلتنگی و رنجوری زینها از چهارپایان باز نگرفتند و خیمهها نزدند و دیگها نپختند هم چنان اندوهگین و متفکر نشسته گریان و سوزان، رسول خدا یاران را گفت: «أ تدرّون ای یوم ذلك؟» هیچ دانید که آن روز چه روزست؟ گفتند اللّٰه و رسوله اعلم، اللّٰه تعالی دانایتر دانایی است بآن روز و پس رسول وی، رسول گفت آن روز ربّ العزّه آدم را گوید برخیز و از فرزندان خود نصیب آتش بیرون کن، گوید بار خدایا چند بیرون کنم؟ گوید از هزار نهصد و نود و نه بیرون کن و یکی را بگذار که سزای بهشتست، آن سخن بر یاران صعب آمد و در زاریدن و گریستن بیفزودند و گفتند: فمن ینجو یا رسول اللّٰه؟ پس از ما خود که رهد و که امید دارد که نجات یابد؟ رسول خدا گفت: «ابشروا و سدّدوا و قاربوا».

بشارت پذیرید راست باشید و ساکن گردید و این اندوه و گریستن فراوان فراهم گیرید و بدانید که آن نهصد و نود و نه از یاجوج و ماجوج باشند و از شما یکی، شما که یاران منید و امّت من قیامت مسلمانان و مؤمنان در میان کفار، و یاجوج و ماجوج فردا در قیامت همچون یکتا موی سیاه باشند در گاو سپید یا همچون یکتا موی سپید در گاو سیاه. آن گه گفت من چنان امیدوارم که امّت من ثلاث اهل بهشت باشند، یاران همه از شادی تکبیر گفتند و خدای تعالی را سپاسداری کردند، رسول خدا بر آن بیفزود و گفت: چنان دانم که شما اعنی امّت من نیمه اهل بهشت باشید، یاران هم چنان ثناء خدای تعالی گفتند و شادی نمودند، رسول بر آن بیفزود گفت چنان دانم که دو سیک اهل بهشت شما باشید، آن گه گفت اهل بهشت صد و بیست صف باشند، هشتاد صف از ایشان امّت منند، ثم

قال صلی اللّٰه علیه و سلّم: «و یدخل من امّتی الجنّة سبعون الفا بغير حساب». فقال عمر سبعون الفا؟ قال نعم و مع کل واحد سبعون الفا، فقام عکاشة بن محصن فقال یا رسول اللّٰه ادع اللّٰه ان يجعلنی منهم، فقال رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و سلّم انت منهم، فقال رجل من الانصار فقال ادع اللّٰه ان يجعلنی منهم، فقال رسول اللّٰه سبقک بها عکاشة.

و عن عائشة قالت نام النبیّ (ص) فی حجرتی ففطرت دموعی علی خدّه، فاستیقظ فقال ما ینبیک؟ فقلت ذکرت القيامة و هو لها فهل تذکرون اهلکم یا رسول اللّٰه؟ فقال یا عائشة ثلاثة مواطن لا یذکر فیها احد الا نفسه: عند المیزان حتّی یعلم أ یخف میزانه ام ینقل، و عند الصحف حتّی یعلم ما فی صحیفته، و عند الصراط حتّی یجاوزه.

قوله: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ» این آیت در شأن النضر بن الحارث فرو آمد، مردی کافر دل بود سخت خصومت، ملائکه را بنات اللّٰه گفت، و قرآن را اساطیر الاولین گفت، و بعث و نشور را

منکر بود و مجادلت وی در الله تعالى آن بود که بجهل و کفر خویش میگفت، الله تعالى قادر نیست بر زنده گردانیدن مرده پس از آن که خاک گشت و ذلك في قوله تعالى: «مَنْ يُحْيِ الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ»، و با رسول خدای باین معنی خصومت میگرفت، ربّ العزّه گفت: «وَ يَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ».

ای يتبع في جداله ذلك كلّ شیطان مرید، متمرد عات خبیث. يقال في الغایة مرید و هو الذی لا یبقی من الشرّ شیئا الا اتاه لا یتحاشی عنه، و قيل للحدث امرد لانه لا شعر علیه و ارض مرداء لا نبات علیها. «كُتِبَ عَلَيْهِ» ای علی الشیطان. «أَنَّهُ مَنْ تَوَلَّاهُ فَآئُهُ يُضِلُّهُ» ای قضی علی الشیطان انه یضلّ اتباعه و یدعوهم الی النار. کرّر «انّ» و هذا ممّا یستحسن فی العربیّة ان نقول ان فلانا انه فصیح. قال الشاعر:

انّ الخلیفة انّ الله سر بله      سربال ملک به یزجی الخواتیم.

«وَ يَهْدِيهِ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ» ای یدعوه الی النار بما یزین له من الباطل. ثمّ الزم الحجّة منکرى البعث فقال: «يا أَيُّهَا النَّاسُ» یعنی ایها الشاکون فی البعث، «إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ» ای فی شكّ فی قدرة الله علی البعث، و فی شكّ من صدق محمّد، «فَأِنَّا خَلَقْنَاكُمْ» ای فانظروا فی ابتداء خلقناکم، «فَأِنَّا خَلَقْنَاكُمْ» یعنی آدم، «مِنْ تُرَابٍ» ثمّ ذریته، «مِنْ نُطْفَةٍ» النطف الصبّ، و النطفة المصبوب، و قيل هی الماء القلیل، قيل و هی الماء الصافی و جمعها نطف. «ثُمَّ مِنْ عَاقِقَةٍ» و هی الدّم العبیط الجامد و جمعها علق، «ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ» و هی لحمه قلیلة قدر ما یمضغ، و ذلك انّ النطفة تصیر دما غلیظا ثمّ تصیر لحما، «مُخْلَقَةٍ» یعنی مخلوقة و التّشدید لتکرار الفعل من السمع و البصر، و الاکف و الفم و غیر ذلك. قال ابن عباس و قتادة: مخلقة ای تامّة الخلق و الاعضاء، «وَ غَیْرَ مُخْلَقَةٍ» غیر تامّة یعنی ناقصة الخلق و الاعضاء، و قال مجاهد: مصوّرة و غیر مصوّرة، یعنی السقط و ذلك انّ الله اذا اراد ان یخلق الحیاة فی الولد اظهر فیہ خطوطا، ثمّ یصیر کلّ خط عضوا، و قيل المخلقة، الولد الذی تأتی به المرأة لوقت، و غیر المخلقة السقط یسقط قبل وقته روى عن علقمة عن عبد الله بن مسعود قال: انّ النطفة اذا استقرّت فی الرّحم اخذها ملک بکفه فقال ایّ ربّ مخلقة او غیر مخلقة، فان قال غیر مخلقه قذفها الرّحمین دما و لم یکن نسمة، و ان قال مخلقة قال الملك أ ذکر ام انثی؟ أ شقی ام سعید؟ ما الاجل و ما العمل؟ و ما الرّزق؟ و بائّ ارض یموت؟ فیقال له اذهب الی امّ الكتاب فأتک تجد فیها کلّ ذلك، فیذهب فیجد فی الكتاب فینسخها فلا یزال معه حتّی یأتی علی آخر صفته.

و قال رسول الله (ص): «انّ خلق احدکم یجمع فی بطن امّه اربعین یوما، ثمّ یکون علقه مثل ذلك، ثمّ یکون مضغة مثل ذلك، ثمّ یبعث الله الیه ملکا باربع کلمات، فیکتب عمله و اجله و رزقه و شقیّ او سعید، ثمّ ینفخ فیہ الرّوح.

و قوله: «لِنُبَيِّنَ لَكُمْ» اللام متعلقة بترتیب الخلق کانه قال: فقلناکم فی ابتداء الخلق من حال الی حال مع قدرتنا علی انشائکم دفعة واحدة، لنبیّن لکم قدرتنا علی ما نشاء. معنی آنست که شما را در بد و آفرینش بگردانیدم در اطوار خلقیت ازین حال بدان حال و ازین طور بدان طور، روزگاری نطفه و روزگاری علقه

و روزگاری مضغه و بر ما آسان بود و قدرت بود که ما شما را بیک دفعه آفریدیم لکن خواستیم که با شما نمائیم کمال قدرت خویش بر آنچه خواهیم چنان که خواهیم آفرینیم و قدرت آن داریم، و قیل «لِنُبَيِّنَ لَكُمْ» یعنی لنظهر لکم قدرتنا على اعادة الخلق، بیافریدیم شما را تا بآفرینش اول دلیل گیرید بر آفرینش ثانی، با شما می‌نماییم که هم چنان که بر آفرینش اول قادریم بر اعادت و بعث قادریم، و قیل معناه، لنبیّن لکم ما تأتون و ما تدرّون و ما تحتاجون الیه فی العبادة، شما را بیافریدیم تا نیک و بد خود بدانید و آنچه شما را در پرستش الله تعالی بکار آید بشناسید و در یابید. «و نُقِرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ» این ما، خواهی بمعنی من گویی خواهی بمعنی مدّت، اگر بمعنی من گویی، معنی آنست که ما آن کس که خواهیم از فرزندان در رحمها میداریم و آرام میدهیم چنان که رحم او را نیفکند و سقط نبود، «إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى» تا بوقت خویش تمام خلق و تمام مدت بیرون آید، و اگر گوئیم «ما»، اسم مدّت است معنی آنست که ما چندان که خواهیم فرزند را در رحم میداریم، خواهیم چهار سال که اکثر مدت الحمل است، خواهیم شش ماه که اقلّ المدّت است، خواهیم نه ماه که غالب عادت باروران است، «ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا» یعنی اطفالا، يدلّ علیه ذکر الجماعة، و الطفل يقع على الجمع كقوله: «أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَطْهَرُوا»، و قیل معناه نخرج كلّ واحد منكم من بطن امّه طفلا، و قیل انه مشبه بالمصدر مثل عدل و زور، و طفلا نصب على الحال، یعنی نخرجکم من بطون امهاتکم فی حال طفولیتکم. «ثُمَّ لِنَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ» هاهنا فعل مضمر تقدیره، ثمّ نربّیکم لتبلّغوا شدکم، الاشدّ جمع الشدّة مثل نعمة و انعم، و هو من البلوغ الى الاربعین سمی الاشدّ لانهما حالة اجتماع الشدّة و القوّة، و کمال العقل و التجارب. «وَ مِنْكُمْ مَنْ يُتَوَقَّى» عند بلوغ الاشدّ او قبله او بعده، «وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَى أَرْدَلِ الْعُمُرِ» ای الهرم و الخرف و هو اهونه و اخسّه عند اهله، لانه يصير كلا عليهم و افاد قوله: «يُرَدُّ» الرجوع الى حالة كان عليها قبل، و هی الضعف زمن الطفولية و قلة الفهم، «لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا» لا يستفيد علما و ينسى ما كان عالما به، و قیل لا یعقل بعد ما عقل شيئا، و قیل لا يعمل بعد عمله شيئا، و المعنى رددناه الى حالة الاولى فى حياته ليعلم قدرتنا على رده بعد موته، ثمّ بيّن دلالة اخرى للبعث و لنفى الريب، فقال: «وَ تَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً» ای يابسة ميتة لا نبات فيها، يقال همدت النار اذا صارت رمادا لم تبق فيها حرارة، و قیل هامة ای دارة. «فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ» ای المطر، «اهْتَزَّتْ» تحرّكت لاخراج النبات منها، «وَ رَبَّتْ» زادت و انتفخت و نمت، قال الحسن: فيه تقديم و تأخير، ای ربت و اهتزّت، «وَ أَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ» ای من كل صنف و لون حسن رائق يبهج به، و المعنى حياة الارض بنباتها بعد موتها بهموها دالة على قدرتنا على احياء الموتى منها.

«ذَلِكَ» ای ذلك الذى تقدّم ذكره من اختلاف احوال خلق الانسان و احياء الارض، «بِأَنَّ اللَّهَ» ای بسبب انّ الله، «هُوَ الْحَقُّ» الثابت الدائم الموجود، و قیل فعل الله ذلك لانه هو الحق المستحق لكامل الصفات، «وَ أَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَى» كما يحيى الارض، «وَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» ذو قدرة تامّة، «وَ أَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا» لفظه نفى و معناه نهى، ای لا ترتابوا فيها، «وَ أَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ» فقد قام الدليل على ذلك، و فى خبر لقيط بن عامر بن المنتفق فى امر البعث. قال: فقلت يا رسول الله كيف يجمعنا بعد ما تمزقنا الرياح و

البلى و السباع؟ قال انبئك بمثل ذلك فى الّ الله الارض اشرفت عليها مدرّة بالية، فقلت انى تحيى ابدأ ثم ارسل ربك عليها السماء فلن تلبث عليها الا اياما حتى اشرفت عليها فاذا هى شربة واحدة و لعمر إلهك لهو اقدر على ان يجمعكم من الماء على ان يجمع نبات الارض فتخرجون من الاصواء و من القبور و من مصارعكم، فتنتظرون اليه ساعة و تنتظر اليكم، قال قلت يا رسول الله و كيف و نحن ملء الارض و هو واحد ينظر الينا و تنتظر اليه؟ قال انبئك بمثل ذلك فى الّ الله الشمس و القمر آية منه صغيرة فترونهما ساعة واحدة و يريانكم لا تضامون فى رؤيتهما، قلت يا رسول الله فما يفعل بنا اذا لقيناه؟ قال تعرضون عليه بادية صفاحكم لا تخفى عليه منكم خافية فيأخذ ربك بيده غرفة من الماء فينضح به قبلكم فلعمر إلهك ما يخطئ به وجه احد منكم قطرة، فاما المسلم فيدع وجهه مثال الريطة البيضاء و اما الكافر فيخطمه بمثل المخطم الاسود.

قوله: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ» اى فى صفاته فيصفه بغير ما هو له، نزلت فى النضر بن الحارث، و قيل فى ابى جهل، و قيل فى المشركين. «بَغَيْرِ عِلْمٍ» اى حجة و برهان عقل، «وَلَا هُدًى» اى سنة متبعه، «وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ» واضح مبين انزل من عند الله، علمى كه حاصل آيد بنده را ازين سه وجه حاصل آيد: با از كتابى منزل يا از سنتى متبع يا از برهان عقل، چون اين سه هيچ نباشد جز جهل محض نبود، ربّ العالمين بو جهل را و نضر حارث را و مشتركان را مى گويد: كه بجهل محض در خداى تعالى سخن مى گويند و با رسول خصومت مى گيرند.

«ثَانِي عَطْفِهِ» متكبروار سر بيرون گردن و انهداده و پيچ در خود داده هم چنان كه جايى ديگر گفت: «وَاِذَا تُتْلَى عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَكُنِيَ مُسْتَكْبِرًا» و در حق منافقان گفت لووا رؤسهم. «ثَانِي عَطْفِهِ» النَّصْبُ فِي الْيَأْسِ لِلْحَالِ، يقال ثنى فلان عطفه، و ثنى خذّه و نأى بجانبه. اين همه بر يك نسق است و بر يك معنى و جمله كسى را گويند كه خويشتن را بزرگ دارد و بچشم استخفاف ب مردم نگرده و از راستى بر گردد و حق نپذيرد و عطف الرَّجُلِ نَاحِيَةَ مَنْ مَنَكَبَهُ إِلَى كَعْبِهِ وَ هُوَ الْجَانِبُ، فى قوله: «وَأَيُّ جَانِبِيهِ» و يقال للرداء، عطاف لان الرجل يلبسه فى جانبيه، و منه قوله صلى الله عليه و سلم: «سَبْحَانَ الَّذِي تَعَطَّفَ الْعِزَّ» اى ارتدى به كقوله لبس المجد و فى الحديث: الكبرياء رد آيى و العظمة ازارى فمن نازعنى فيهما القيتيه فى النار.

و فى الخبر: من نازع الله رداه قصمه، و قال يهودى لكعب و هو كعب بن مانع بن متيح يقال له الحبر و قد يعظم فيقال الاحبار يكتى ابا اسحاق. قال له يهودى يا باسحق ما كسوة ربّ العالمين؟ قال رداؤه العزّ و ازاره العظمة. فقال صدقت و اسلم و كسوة كل شيء صفته، و فى القرآن «هُنَّ لِيَاسٌ لَكُمْ» هذا زوج الرجل لانه يلبسها و تلبسه، قال الشاعر:

اذا ما الضجيع ثنى عطفها      ثنت عليه فكانت لباسا

«لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» بفتح الياء مكى و ابو عمرو و رويس عن يعقوب، و الوجه انه من الضلال و الفعل منه ضلّ يضلّ و هو لازم، و قرأ الباقرن، روح عن يعقوب ليضلّ بضم الياء و الوجه انه من اضلّ يضلّ

اضلالا و هو متعدی ضلّ و اللام متعلّقة بالجدال ای يجادل لیضلّ الناس من طاعة الله كما قال: «وَجَادَلُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ».

«لَهُ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ» یعنی القتل بیدر، قتل النبّی (ص) النضر بن الحارث صبرا امر به فضربت عنقه، و لم یقتل هذه القتلة سواه و سوى عقبه بن ابی معیط، و قيل له فی الدنیا خزی یعنی الجزیة و الهوان، فقد قال عزّ و جلّ و لله العزّة و لرسوله و للمؤمنین یعنی عزّ الاسلام. «و نُذِيقُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَذَابَ الْحَرِيقِ» ای عذاب النار.

«ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ» القول هاهنا مضمّر یعنی یقال له اذا عدّب فی النار، هذا العذاب بما كسبت «يَدَاكَ» العرب، تدخل اليد فی هذا الباب كثيرا و نزل بكثرتها القرآن «وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ» فيعدّبهم بغير ذنب و هو جلّ جلاله على اىّ وجه تصرف فی عبده فحكمه عدل و هو غير ظالم، و ذكر الظلام بلفظ المبالغة لما اقترن بالعبید و هو اسم الجمع.

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ»، ابن عباس گفت: این آیت در شأن قومی آمد از اعراب بنی اسد بن خزیمه. بیابان نشین بودند برخاستند با اهل و عیال و هجرت کردند بمدینه چون ایشان را نعمت و راحت و صحت تن و افزونی مال پیش آمد گفتند: هذا دین حسن و قد اصبنا فيه خيرا. نیکو دینی که دین اسلام است که ما بخیر و نعمت رسیدیم، باز چون ایشان را بیماری و رنج و درویشی رسید، شیطان ایشان را بر کفر و ردت داشت گفتند: بسّ الدین هذا. بد دینی که این دین است که ما درین دین ببدی افتادیم، و نزلت هذا الایة. ابو سعید خدری گفت: مردی جهود مسلمان شد و بعد از اسلام بینایی وی برفت و مال و فرزند وی هیچ نماند دین اسلام بشوم داشت گفت: اقلنی یا محمّد، مرا اقات کن. رسول خدای (ص) گفت این اقات که تو میخواهی در اسلام نیست، جهود گفت من درین دین خیر نمی بینم، بینایی و مال و فرزند همه برفت، رسول (ص) گفت: «یا یهودی انّ الاسلام لیسبک الرّجال كما تسبک النار خبث الحديد و الفضة و الذهب»، اسلام مردان را بگدازد و اخلاص برد چنان که آتش آهن و سیم و زر و اخلاص بر دو خبث از آن بیرون کند، ربّ العالمین در شأن وی این آیت فرستاد. «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ» ای علی شک، و اصله من حرف الشيء و هو طرفه، نحو حرف الجبل و الحائط الذی القائم علیه غیر مستقرّ، فقيل للشاکّ فی الدین انه یعبد الله على حرف لانه على طرف و جانب من الدین غیر متوغّل و لا متمکن کالقائم على حرف الجبل فانه مضطرب غیر مستقرّ. قال الحسن: هو المنافق یعبد الله على حرف، یعنی بلسانه دون قلبه، و المؤمن یعبد الله على حرفین، بلسانه و قلبه.

«فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ»، صحّة فی جسمه وسعة فی معیشته، «اطمأنّ به» رضی و سكن الیه، «وَأِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ» بلاء فی جسده و ضیق فی معیشته، «انقلب علی وجهه» ای ارتدّ و رجع علی عقبه الی الوجه الذی کان علیه من الکفر. «خَسِرَ الدُّنْيَا» حیث لم یعمل فیها خیرا وفاته ما کان یؤمل، «وَالْآخِرَةَ» حیث لا ینال نعیمًا و یخُد فی النار، و قيل «خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ»، ای قتل فی الدنیا و حرم الجنّة، و قرئ خاسر الدنیا منصوب



على الحال و الآخرة جرّ معطوف على الدنيا، «ذَلِكَ» ای خسران الدنيا و الآخرة، «هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ» الظاهر لا خسران اخسر منه.

«يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُ وَمَا لَا نَفْعَ لَهُ» ای يعبد الصنم الذي لا نفع فيه و لا ضرر، و قيل معناه يدعوا ما لا يضر ترك عبادته و لا ينفعه عبادته و طاعته. «ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ البَعِيدُ» ای ذلك الفعل هو العدول عن الصواب.

«يَدْعُوا لِمَنْ ضَرُّهُ» ای لمن ضرّ دعائه و عبادته اقرب من نفعه لانه يوجب القتل في الدنيا و النار في الآخرة. فان قيل لم قال: «لِمَنْ ضَرُّهُ أَقْرَبُ مِنْ نَفْعِهِ» و لا نفع في عبادة الصنم اصلا؟ قيل هذا على عادة العرب فانهم يقولون فما لا يكون اصلا بعيد.

كقوله: «ذَلِكَ رَجْعٌ بَعِيدٌ» ای لا رجوع اصلا. فلما كان نفع الصنم بعيدا على معنى انه لا نفع فيه اصلا، قيل ضره اقرب لانه كائن، و اما اللام فهي لام قسم و من في موضع النصب، تأويله. يدعوا بعزتي معبودا ضره اقرب من نفعه. «لَيْسَ الْمَوْلَى» ای لَيْسَ النَّاصِرَ الصَّنَمِ، «وَ لَيْسَ الْعَشِيرُ» الصَّاحِبُ وَ الْخَلِيطُ، وَ الْعَرَبُ تَسْمَى الزَّوْجَ عَشِيرًا لِأَجْلِ الْمَخَالِطَةِ.

«إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ». ای سيدخل يوم القيامة من آمن به و عمل في الدنيا بطاعته، «جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» ای بساتين تجري من تحت قصورها و اشجارها الانهار. «إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ». يدخل من شاء الجنة و يدخل من شاء النار. «مَنْ كَانَ يَظُنُّ أَنْ لَنْ يَنْصُرَهُ اللَّهُ»، الهاء راجعة الى الرسول، «فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ» ای بحبل، «إِلَى السَّمَاءِ» ای سقف البيت و السبب الحبل، و السماء هاهنا سقف البيت، و كلّ ما علاك من شيء فهو سماء، و قوله: «لَيَقَطَعُ» ای ليختنق، تقول العرب قطع فلان اذا ختنق، و قيل «ثُمَّ لَيَقَطَعُ» ای ليتعلق بعنقه بالحبل و ليقطعه بها حتى ينقطع، «فَلْيَنْظُرْ هَلْ يُدْهِبَنَّ كَيْدَهُ مَا يَغِيظُ»، ما، بمعنى المصدر ای هل يذهب كيده و حيلته غيظ، و المعنى من كان يظن ان لن ينصر الله نبيه في الدنيا بالغلبة و الحجة و الظفر و الغنيمة، و في الآخرة بالحجة و الشفاعة و الثواب فليشدد حبالا في سقف بيته و ليختنق به حتى يموت. اين آيت در شأن قومی از غطفان و بنی اسد فرو آمد، رسول خدای ایشان را بر اسلام دعوت کرد ایشان سروا زدند گفتند میان ما و جهودان عهد و پیمان و سوگند است و ما ترسیم که محمد را نصرت نباشد و دین وی قوت نگیرد و آن گه آن عهد و پیمان ما با جهودان منقطع گردد از آن باز مانیم و باین ترسیم، ربّ العالمین این آیت بجواب ایشان فرستاد گفت: هر که می پندارد که الله تعالی پیغامبر خویش را نصرت نخواهد داد و در دنیا و آخرت دین وی بالا نخواهد گرفت بگوی رسانی از بالا در آویز و خبه کن و پس بنگر تا آن کید و حيلت غيظ تو با رسول و با اسلام هیچ خواهد برد یا نه، این چنانست که بعبادت مردم گویند: من لم يحبّ هذا فليختنق، و من لم يرض هذا فرأسه و الجدار، هر که این نپسندد و نخواهد گو سر بر دیوار می زن یا خویشتن را میکش. خلاصه معنی آنست که هر که گوید و پندارد که الله تعالی رسول خود را نصرت نخواهد داد و این از آن گوید که او را خشم می آید از آن نصرت دادن، گوی بخشم خود

می‌میر که آن نصرت خواهد بود هم در دنیا و هم در آخرت. مجاهد گفت: نصر اینجا بمعنی رزق است، يقال ارض منصوره ای ممتوره، و تقول العرب من نصرنی نصره الله، ای من اعطانی اعطاه الله، و باین قول «أَنْ لَنْ يَنْصُرَهُ» این هاء با «من» شود و معنی آنست که هر که پندارد که الله تعالی او را روزی نخواهد داد بگویی خبه کن و خوشتن را بکش و پس بنگر تا این فعل ترس از تو بخواهد برد یا نه، و سبب هم آن بود که قوم غطفان می‌گفتند ما را از حلف یهود مال و نعمت و روزی فراوان میرسد و اگر آن عهد و پیمان بشکنیم از آن نعمت و روزی درمانیم، این آیت جواب ایشانست. قرأ ابو عمرو ورش عن نافع، و ابن عامر و رويس عن يعقوب «ثم ليقطع ثم ليقضوا»، بكسر اللام. و الباقرن باسكانها و زاد ابن عامر «و ليوافوا و ليطوفوا» بكسر اللام فيهما و ذلك لأنّ الاصل في لامات الامر الكسر بدلالة ائك اذا ابتدأتها كسرتها، كقوله: «ليستأذنكم لينفق ذو سعة»، و ائما كسرت للفرق بينها و بين لام التأكيد في نحو قوله: «وَإِنَّ رَبَّكَ لِيَحْكُمَ». و اما الاسكان في الجميع فلطلب الخفة استتقالا لتوالي الحركات.

قوله: «وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ» ای كما بيّننا ابتداء الخلق و المعاد انزلناه، «آياتٍ بيّناتٍ» واضحات، يريد جميع القرآن، و قيل كما بيّننا قدرتنا على الخلق عقلا انزلنا في القرآن آيات واضحات بصحة ذلك، «وَ أَنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يُرِيدُ» ای و لأنّ الله يهدي الى النبوة من يريد على ما يوجبه الحكمة لا من تريدون، نظيره قوله: «وَ لَقَدْ اخْتَرْنَا هُمْ عَلَى عِلْمٍ»، و قيل يهدي من يريد، ای يوفق للصواب من يريد هدايته.

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا»، هم المؤمنون من امة محمد (ص)، «وَ الَّذِينَ هَادُوا» هم اليهود، «وَ الصّٰبِئِينَ»، هم من اليهود، و قيل هم عبدة النجوم، و قرأ نافع الصابيين بلا همز و قرأ الباقرن الصابيين بالهمز، «وَ النَّصَارَى» هم الذين تنصروا، «وَ الْمَجُوسَ» هم عبدة النيران، و اما البها فريديّة الذين يعبدون الشمس و لا يعبدون النار فهم زنادقة. الحقوا بالمجوس قوم يدعون ابراهيم، «وَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا» هم عبدة الاصنام، قال قتادة: الاديان خمسة، اربعة للشيطان و واحد للرحمن. «إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ» ای بين الذين آمنوا و بين هؤلاء، «يَوْمَ الْقِيَامَةِ»، و الفصل ان يدخل المؤمنون الجنة و يدخل الآخريين النار، كقول اهل النار بعد ان يدخلوها، انّ الله قد حكم بين العباد. «إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ» عالم به حافظ له لا يخفى عليه شيء و خبر انّ الاول انّ الثاني كما تقول انّ زيدا انّ اباه قائم، و كقول الشاعر:

انّ الخليفة انّ الله سر بله      سر بال ملك به يزجى الخواتيم

### النوبة الثالثة

قوله: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»، استنارت الارواح بذكر الحبيب و انشقت الاكباد بشوق الحبيب، فلا راحة للحبيب بدون الحبيب، و لا سكون للحبيب الى غير الحبيب، حتى يصل الى الحبيب:  
ركبت بحار الحب جهلا بقدرها      و تلك بحار ليس يطفوا غريقها

فسرت علی ریح تدلّ علیکم  
و لاح قلیلا ثم غاب طریقها  
الیکم بکم ارجوا النجاة و لا اری  
لنفسی دلیلا غیرکم فیسوقها

نام خداوند کریم مهربان، پناه درویشان و ذخیره مفلسان، همراه باز پس ماندگان و قرّة العین محبان، سور دل دوستان، و سرور نزدیکان. خداوندی که آئین بهشت در آئین دوستی او کجا پدید آید، نعیم دو گیتی در تجلی لطف او چه نماید، کریمی که ناپاکی ناپاکان او را ضجر نکند، جوادی که الحاح سائلان او راه بستوه نیاورد، مهربانی که ببد کرد رهی بخشیده وانستاند، آمرزگاری که بجرم امروزینه از عفو دیگینه واپس نیاید نیک عهدی که ببد عهدی بنده از گفته پشیمان نشود، لطیفی که ناشایسته بفضل خود شایسته کند، کریمی که رهی را از جنایت می‌شوید و پاک بیرون آرد، قرینی که دوستان را پیش از خاطر ایشان ببر حاضر آید، عظیم پادشاهی، نیک خداوندی، مهر پیوندی، معیوب پسندی، راحت نمایی، دل‌گشایی، سرّ آرایبی، مهر افزایی. آن عزیزی در مناجات خویش گوید: الهی سمع العابدون عظمتک فخشعوا، و سمع الجبابرة سلطانتک فخضعوا، و سمع المذنبون رحمتک فطمعوا، خداوند ابدان وصف بزرگواری تو شنودند گردنها بسته کردند، سلطانان وصف علاء تو شنیدند از بیم قهر تو گردن نهادند، عاصیان صفت رحمت تو شنیدند امیدها دربستند.

دست مایه بندگانگت گنج خانه فضل تست  
کیسه امید از آن دوزد همی امیدوار

«یا أَيُّهَا النَّاسُ»، نداء علامتست، «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا»، نداء کرامت. نداء علامت عامه مردم راست، نداء کرامت اهل خصوص را. نداء علامت تخویف است و تحذیر، نداء کرامت تشریف است و تبشیر. آن‌گه گفت: «اتَّقُوا رَبَّكُمْ» دو کلمتست یکی قهر، و یکی لطف. «اتَّقُوا» قهر است که می‌راند بعدل خویش، «رَبَّكُمْ» لطفست که می‌نماید بفضل خویش. بنده را میان قهر و لطف می‌دارد تا در خوف و رجا زندگی میکند، چون در خوف باشد بفعل خود مینگرد و میزارد، چون در رجا بود بلطف الله تعالی مینگرد و مینازد، چون بخود نگرد همه سوز و نیاز شود، چون بحق نگرد همه راز و ناز شود.

پیر طریقت گفت: الهی گاهی بخود نگریم گویم از من زارتر کیست؟ گاهی بتو نگریم گویم از من بزرگوارتر کیست؟ بنده چون بفعل خود نگرد بزبان تحقیر از کوفتگی و شکستگی گوید:

پر آب دو دیده و پر آتش جگرم  
پر باد دو دستم و پر از خاک سرم.

چون بلطف الهی و فضل ربّانی نگرد بزبان شادی و نعمت آزادی گوید:

چه کند عرش که او غاشیه من نکشد  
چون بدل غاشیه حکم و قضاء تو کشم

بوی جان آیدم از لب چو حدیث تو کنم شاخ عزّ رویدم از دل چو بلاء تو کشم.

«إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ»، زلزله رستاخیز و سیاست قیامت آن را چه شرح و چه نشان توان داد که ربّ العزّه گفت. «شَيْءٌ عَظِيمٌ» چیزی عظیم است، روزی و چه روزی، کاری، و چه کاری، روز بازاری، و چه روز بازاری، سرا پرده عزت بصحراء قدرت زده، بساط عظمت گسترده، ترازوی عدل آویخته، صراط راستی باز کشیده، زبانهای فصیح همه گنگ و لال گشته، عذرها همه باطل کرده که: هَذَا يَوْمٌ لَا يَنْطِفُونَ وَلَا يُؤَدُّنَ لَهُمْ فِعْزُهُنَّ، بسا پرده‌ها که آن روز دریده گردد، بسا نسبه‌ها که بریده شود، بسا سپید رویان که سیاه روی شوند، بسا پارسایان که رسوا گردند، بسا کلاه دولت که در خاک مذلت افکنند، و منشور سلاطین که آن را توقیع عزل بر کشند، که: «وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ». بسا پدران که در قعر دوزخ فریاد میکشند و فرزندان در مرزار بهشت میخرامند، لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَلَا مَوْلُودٌ هُوَ جَازٍ عَنِ وَالِدِهِ شَيْئًا. از سیاست آن روز آدم در پیش آید که بار خدایا آدم را بگذار و با فرزندان تو دانی که چه کنی، نوح نوحه میکند که بار خدایا بر ضعف و درماندگی من رحمت کن، ابراهیم خلیل و موسی کلیم و عیسی روح الله هر یکی بخود درمانده و بزبان افتقار در حالت انکسار همی گویند: نفسی نفسی، باز سیّد اولین و آخرین چراغ آسمان و زمین گزیده و پسندیده ربّ العالمین محمّد (ص) در آن صحراء قیامت بر آید هم چنان که ماه دو هفته، عالم همه روشن شود و فکل گلشن گردد چون سیّد جمال و کمال خود بنماید و تلالؤ نور رخسار وی با عالم قیامت افتد، اهل ایمان را سعادت و امان پدید آید، چنان که ماه اندر فلك بستارگان گذر همی کند، آن مهتر عالم آن روز بمؤمنان گذر همی کند، و برخسار ایشان نظر همی کند، و اهل ایمان را بشفاعت همی دارد، «وَأَسْوَفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى».

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّنْ تُرَابٍ» الایه، ترکیب جسد آدمی در آفرینش اول حجتی روشن است بر منکران بعث، میگوید.. من آن خداوندم که جسدی و هیکی بدین زیبایی، قد و قامتی و صورتی بدین نیکویی بیافریدم از آن نطفه مهین در آن قرار مکین، جای دیگر گفت: «أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ مِنْ مَاءٍ مَّهِينٍ فَجَعَلْنَاهُ فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ؟» جسدی که هر چه مخلوقاتست و محدثات در عالم علوی و در عالم سفلی نمودگار آن درین جسد یابی اگر تأمل کنی چنان که در آسمان هفت فلك مرتب ساخته، درین جسد هفت عضو مرکب کرده از آب و خاک آن گه از گوشت و پوست و رگ و پی و استخوان، و چنان که فلك بخشیده بر دوازده برج، در این بنیت ساخته دوازده ثقبه بر مثال دوازده برج، دو چشم و دو گوش و دو بینی و دو پستان و دو راه معروف و دهن و ناف، و چنان که فریشتگان را روش است در اطباق سماوات، همچنین قوای نفس را روش است در این ترکیب آدمی، و چنان که برجه‌ها در آسمان لختی جنوبی‌اند و لختی شمالی، این ثقبه‌ها در جسد لختی سوی یمینند و لختی سوی شمال، و چنان که بر فلك آسمان هفت کوکبست که آن را سیارات گویند و بر زعم قومی نحوست و سعادت در نواصی ایشان بسته، همچنین در جسد تو هفت قوت

است که صلاح جسد در آن بسته، قوّت باصره و قوّت سامعه و قوّت ذائقه و شامّه و لامسه و ناطقه و عاقله، و اصل این شاخها در دل است و الیه الاشارة

يقوله صلى الله عليه وسلم: «انّ في جسد ابن آدم لمضغة اذا صلحت صلح لها سائر الجسد»

الحديث.. این خود اعتبار جسد است بعالم علوی، اما اعتبار جسد بعالم سفلی آنست که جسد همچون زمینست، عظام همچون جبال، مخ چون معادن، جوف چون دریا، امعاء و عروق چون جداول، گوشت چون خاک، موی چون نبات، روی چون عامر، پشت چون غامر، پیش روی چون مشرق، پس پشت چون مغرب، یمین چون جنوب، یسار چون شمال، نفس چون باد، سخن چون رعد، اصوات چون صواعق، خنده چون نور، غم و اندوه چون ظلمت، گریه چون باران، ایام صبی چون ایام ربیع، ایام شباب چون ایام صیف، ایام کهولت چون ایام خریف، ایام شیخوخت چون ایام شتاء، در جمله همیدان که هیچ حیوان و نبات و صامت و ناطق نیست که نه خاصیت او درین نقطه خاکی بازیابی ازینجا گفته‌اند بزرگان دین که: همه چیز در آدمی بازیابی و آدمی را در هیچ چیز باز نیابی، این جسد بدین صفت که شنیدی بر مثال تختی است شاهی برو نشسته که او را دل گویند، او را با این خاک کثیف قرابتی نه و همچون زندانی او را با وحشت زندان آرام و قرار نه، شب و روز در اندیشه آن که تا ازین زندان کی خلاص یابد، و بعالم لطف «ارجعی الی ربّک» کی بار شود، همچون مرغی در قفص پیوسته سر از دریچه نفس فراز می‌کند که:

کی باشد کاین قفص بپردازم در باغ الهی آشیان سازم.

«ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَى» الاية. این اختلاف احوال خلق که نمود. بآن نمود که وی براستی خداست و خدایی را سزاست، و بقدر خود بجاست موجودی که فنا را بدو راه نه، موصوفی که صفات او را بعقل دریافت نه، خلق را آفرید چنان که خواست، و برگزید آن را که خواست، در آفریدن از شرکت مقدس، درگزیدن از تهمت منزّه. در وجود آورد بتقاضاء قدرت، بداشت بتقاضاء رحمت، با عدم برد بتقاضاء غیرت، حشر کرد بتقاضاء حکمت، خلقکم لاطهار القدرة ثم رزقکم لاطهار الکرم ثم یمینکم لاطهار الجبروت، ثم یحییکم للثواب و العقاب. آدمی اوّل نطفه‌ای بود، بقدرت خود علقه گردانید، بمشیت خود مضغه ساخت، بارادت خود عظام پدید آورد، بجود خود کسوت لحم در عظام پوشانید، حکمت درین آن بود که تا آراسته و پرداخته در صدف رحم نگاه داشته، او را بر پدر و مادر جلوه کند، همچنین فردای قیامت آراسته و پیراسته در صدف خاک نگاه داشته لؤلؤ وار بیرون آرد و بر فریشتگان و پیغامبران جلوه کند، اینست که ربّ العالمین گفت. «وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ».

## ۲ النوبة الاولى

قوله تعالى: «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ» نمی‌دانی که خدای را سجود میکند و فرمان می‌برد. «مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ» هر که در آسمان و هر که در زمین، «وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ» و خورشید

و ماه و ستارگان، «وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالدَّوَابُّ» و کوهها و درختان و جنبندگان، «وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ» و فراوانی از مردمان، «وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ» و فراوانست باز از مردمان که برایشان حکم رفته که ایشان اهل عذابند: «وَمَنْ يُهِنِ اللَّهُ» و هر که الله تعالی او را خوار کرد، «فَمَا لَهُ مِنْ مُكْرِمٍ» او را نوازندهای نیست «إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ» (۱۸) که الله تعالی آن کند که خود خواهد.

«هَذَانِ خَصْمَانِ» این دو گروه جنگکنان، «اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ» که با هم بر آویختند در خدایی خداوند خویش، «فَالَّذِينَ كَفَرُوا» اما ایشان که کافر شدند، «قُطِعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِنْ نَارٍ» جامه‌ها بریده‌اند ایشان را از آتش. «يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُؤُسِهِمُ الْحَمِيمُ» (۱۹) می‌ریزند از زبر سرهای ایشان فرو آب گرم. «يُصْهَرُ بِهِ مَا فِي بُطُونِهِمْ» می‌گدازند بآن حمیم آنچه در شکمهای ایشان، «وَالْجُلُودُ» (۲۰) و می‌گدازند بآن پوستهای ایشان.

«لَهُمْ مَقَامِعٌ مِنْ حَدِيدٍ» (۲۱) و ایشانراست مقمعه از آهن.

«كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ» هر گه که خواهند که بیرون آیند از آن از غمی، «أَعِيدُوا فِيهَا» فرو گذارند ایشان را در آن، «وَوُفُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ» (۲۲) و ایشان را می‌گویند بچشید عذاب آتش. «إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» در آرد الله تعالی ایشان را که بگرویدند و نیکیها کردند، «جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» در بهشتهایی که میرود زیر درختان آن جویها، «يُحَلَّوْنَ فِيهَا» می‌آیند ایشان را در آن، «مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَ لُؤْلُؤًا» ازین دستینه‌هایی از زر و مروارید، «وَأَلْبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ» (۲۳) و پوشش ایشان در آن حریر.

«وَهُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ» راه نمودند ایشان را بآن سخن پاک، «وَهُدُوا إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ» (۲۴) و راه نمودند ایشان را براه خداوند ستوده ستودنی.

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا» ایشان که کافر شدند، «وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» و بر میگردانند از راه خدای، «وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ الَّذِي جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ» و از مسجد حرام آنکه مردمان را کردیم آن را و دادیم، «سِوَاءَ الْعَاكِفِ فِيهِ وَالْبَادِ» یکسانست در آن شهری و دشتی، مقیم و غریب، «وَمَنْ يُرِدْ فِيهِ بِالْحَادِ بِظُلْمٍ» و هر که در آن کژکاری خواهد و جوید ستمکاری، «نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ» (۲۵) بچشانیم او را عذاب سخت.

### النوبة الثانية

قوله: «أَلَمْ تَرَ» ای الم تعلم، و قيل الم تر بقلبك، «أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ» هو على العموم و سجودهم طاعة، «وَمَنْ فِي الْأَرْضِ» خصوص في المؤمنين، «وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالدَّوَابُّ»، مفسران گفتند وجه این سجود همان وجه تسبیحست که در آن آیت گفت: «وَأِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ» دانیم که سجودست بحقیقت لکن عقل را بدریافت آن راه نیست، همچنین ربّ العزّه آسمان و زمین را گفت: «أَتَتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا؟ قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ»، و سنگ را خشیت گفت: «وَأِنْ مِنْهَا لَمَّا يَهْبِطُ مِنْ حَشْنِيَةِ اللَّهِ»، و در آثار سلف است ما فی السّماء نجم و لا شمس و لا قمر الا يقع ساجدا حين يغيب ثم لا

ینصرف حتی یؤذن له فیأخذ ذات الیمین حتی یرجع الی مطلعہ. مجاہد گفت: سجود جمادات تحوّل ظلال است کقولہ: «يَنْقِيُوا ظِلَالَهُ عَنِ الِیْمِیْنِ وَ الشَّمَائِلِ سَجْدًا لِلَّهِ»، و شرح آن در موضع خویش رفت. «وَ کَثِیْرٌ مِّنَ النَّاسِ» این ناس مسلمانانند و معطوف است بر اوّل آیت، ای هذه الاشیاء کلّھا تسجد لله و کثیر من المسلمین، اینجا سخن تمام شد پس بر استیناف گفت: «وَ کَثِیْرٌ حَقَّ عَلَیْهِ الْعَذَابُ» یعنی و کثیر الناس حقّ علیه العذاب بکفره و ابائہ السّجود. این معنی بر قول ایشان است که گفتند: سجود طاعت و عبادت است.

اما بر قول ایشان که گفتند، سجود ظلال است، و او استیناف نیست بلکه و او عطف است و سخن پیوسته، و کثیر من الناس و کثیر حقّ علیه العذاب و ان سجد ظله لله. «وَ مَنْ يُهِنَ اللّٰهُ» ای من یهنه بالخذلان، «فَمَا لَهُ مِنْ مُّكْرَمٍ» بالتوفیق، «إِنَّ اللّٰهَ یَفْعَلُ مَا یَشَاءُ» یكرم من یشاء بالایمان، و یذلّ من یشاء بالکفر. فالسّعادة و الشّقاوة بمشیئته و ارادته.

«هذان خصمان»، قرأ ابن كثير «هذان» بتشدید النون، و قرأ الباقون بتخفيفها، «اِخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ» ای فی دینہ و فی امرہ، و ائما قال خصمان لائهما فريقان، و قال اختصموا لائها جمعان، جمع المؤمنین و جمع الکافرین، خلاف است میان علماء که این دو جمع که اند؟ بخاری آورده در صحیح که: ابو ذر غفاری سوگند یاد کرده که این آیت در شأن مبارزان روز بدر فرو آمد، شش کس بودند از قریش سه مسلمان: حمزة بن عبد المطلب و علی بن ابی طالب و عبیده بن الحارث بن المطلب و سه کافر: عتبه بن ربیعہ و شیبہ بن ربیعہ و الولید بن عتبه. محمد بن اسحاق گفت: روز بدر عتبه بن ربیعہ و پسر وی ولید بن عتبه و شیبہ بن ربیعہ از صف مشرکان بیرون آمدند و مبارزت خواستند، از صف مسلمانان سه جوان انصاری بیرون شدند عوذ و معوذ پسران حارث بن رفاعه بن سواد و عبد الله بن رواحه، ایشان گفتند: من انتم؟ شما که باشید؟ گفتند ما انصاریانیم فلان و فلان و فلان، ایشان گفتند: یا محمد اخرج الینا اکفانا من قومنا. ما کفو خویش خواهیم از قوم خویش یعنی از قریش، مصطفی (ص) گفت: قم یا عبیده بن الحارث و یا حمزة بن عبد المطلب و یا علی بن ابی طالب.

مشرکان چون ایشان را دیدند گفتند اکفاء کرام شمائید کریمان و بزرگان و همسران ما، آن گه عبیده با عتبه بر آویخت، و حمزه با شیبہ و علی با ولید کوشیدند تا آن گه که مشرکان هر سه کشته شدند، و در شأن ایشان آیت آمد، «هذان خصمان اختصموا في ربهم» ای اقتلوا فی الله عزّ و جلّ وحده هؤلاء، و اشرك به هؤلاء.

و یروی عن قیس بن عبّاد انه قال سمعت علی بن ابی طالب (ع) یقول: «انا اوّل من یجتوا للخصومة بین یدی الله عز و جل یوم القیامة و هذا الکلام یومی الی انّ اوّل قتیل یوم بدر کان عتبه الذی قتله علی بن ابی طالب لیس هذا من مجائاة علی معاویة بن ابی سفیان ائما هی مجائاة علی عتبه بن ربیعة. ابن عباس گفت: این دو خصم یکی گروه مؤمنانند و دیگر گروه اهل کتاب و خصومت ایشان آن بود که اهل کتاب می گفتند: نحن اولی بالله و اقدم منکم به کتابا و نبینا قبل نبیکم، و قال المؤمنون نحن احقّ بالله أمنا نبینا محمد و نبیکم و بما

انزل الله من كتاب و انكم تعرفون نبينا و كتابنا و كفرتم به حسدا. و قيل هم المؤمنون و الكافرون اختصموا في البعث، و قيل جعل الاديان سئة في قوله: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ الَّذِينَ هَادُوا» الآية... فجعل خمسة للنار، و واحدا للجنة، فقوله: «هَذَانِ حَصْمَانِ» ينصرف اليهم فالمؤمنون خصم، و سائر الخمسة خصم اختصموا في دين ربهم. و قال عكرمة. هما الجنة و النار اختصمتا كما روى ابو هريرة قال قال رسول (ص): «تَحَاجَّتِ الْجَنَّةُ وَ النَّارُ، فَقَالَتِ النَّارُ أُوثِرْتُ بِالْمُنْكَبِرِينَ وَ الْمُتَجَبِّرِينَ، وَ قَالَتِ الْجَنَّةُ فَمَا لِي لَا يَدْخُلْنِي إِلَّا ضَعْفَاءُ النَّاسِ وَ سَقَطَهُمْ وَ عَزَّتَهُمْ، قَالَ اللَّهُ لِلْجَنَّةِ أَمَّا أَنْتِ رَحِمْتِي أَرْحَمُ بِكَ مِنْ أَشْيَاءِ مَنْ عِبَادِي، وَ قَالَ لِلنَّارِ أَمَّا أَنْتِ عَذَابِي أَعَذِبُ بِكَ مِنْ أَشْيَاءِ مَنْ عِبَادِي وَ لِكُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْكُمْ مَلْؤُهُا، فَمَا النَّارُ فَلَا تَمْتَلِي حَتَّى يَضَعَ اللَّهُ فِيهَا رِجْلَهُ فَتَقُولُ قَطِّ قَطِّ فَهِنَا لَكَ تَمَلِي وَ تَزَوِي بَعْضُهَا إِلَى بَعْضٍ وَ لَا يَظْلِمُ اللَّهُ مِنْ خَلْقِهِ أَحَدًا وَ أَمَّا الْجَنَّةُ فَانَّ اللَّهَ يَنْشِئُ لَهَا خَلْقًا».

«فَالَّذِينَ كَفَرُوا قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِنْ نَارٍ» اين بيان سرانجام و مآل و مرجع كافرانست، كه احد الخصمين اند، و معنى «قُطِّعَتْ» قَدَّرْتُ وَ جَعَلْتُ وَ سَوَّيْتُ لَهُمْ ثِيَابَ مِنْ نَارٍ، اى النَّارِ احاطت بهم كاحاطة الثياب المقطوعة. ميگويد هم چنان كه جامه پوشيدنى گرد مردم در آيد و همه اندام وى فرو گيرد، آتش گرد ايشان در آيد در دوزخ و ايشان را فرو گيرد. قال سعيد بن جبیر: «ثِيَابٌ مِنْ نَارٍ» اى من نحاس مذاب، و ليس شيء اشدَّ حرًا منه اذا احمى و مثله قوله: «سَرَابِيلُهُمْ مِنْ قَطِرَانٍ» و هو النحاس، و قيل يلبسون سراويل من حديد قد احميت بالنار ليكون جمعا بين ثقل الحديد و حرارة النار. «يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُؤُسِهِمُ الْحَمِيمُ» الحميم ماء الحار الذى انتهت حرارته.

«يُصْنَرُ بِهِ» اى يذاب بالحميم الذى يصب من فوق رؤسهم، «مَا فِي بُطُونِهِمْ» من الشحوم و الاحشاء. «وَ الْجُلُودُ» يعنى يشوى حره جلودهم فيتساقط.

قال النبي (ص): «إِنَّ الْحَمِيمَ لِيَصَّبَ عَلَى رُؤُسِهِمْ فَيَنْفِذُ الْجَمِجِمَةَ حَتَّى يَخْلُصَ إِلَى جَوْفِهِ فَيَسْلُتُ مَا فِي جَوْفِهِ حَتَّى يَمْرُقَ مِنْ قَدَمَيْهِ وَ هُوَ الصَّهْرُ ثُمَّ يَعَادُ كَمَا كَانَ».

الحميم فى القرآن على وجهين: احدهما بمعنى القرابة كقوله: «وَ لَا يَسْئَلُ حَمِيمٌ حَمِيمًا»، و فى الشعراء «وَ لَا صَدِيقٌ حَمِيمٌ»، و فى المصابيح «كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ» اى قريب. و الوجه الثانى الحميم الماء الحار كقوله: «يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُؤُسِهِمُ الْحَمِيمُ»، و فى الصافات «لَشَوْبًا مِنْ حَمِيمٍ»، و فى الرحمن «يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَ بَيْنَ حَمِيمٍ آن» اى حار قد انتهى حره.

قوله: «وَ لَهُمْ مَقَامُعُ مِنْ حَدِيدٍ» اى سياط من حديد، و احدتها مقمعة، و قيل هى شبه الجرز من الحديد من قولهم: قمعت رأسه اذا ضربته ضربا عنيفا. و فى الخبر لو وضع مقمع من حديد فى الارض ثم اجتمع عليه الثقلان ما اقلوه من الارض، و قيل فى الآية تقديم، تقديره و لهم مقامع من حديد يثقب بها رؤسهم ثم يصب فيها من فوق رؤسهم الحميم.

«كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ» اى كلما حاولوا الخروج من النار لما يلحقهم من الغم و الكرب



الذی يأخذ بانفاسهم. «أَعِيدُوا فِيهَا» ای رتوا اليها بالمقامع. و روى انّ جهنم يجيش بمن فيها كما يجيش المرجل بما فيه، فاذا رفعتهم الى اعلى طبقة طلبوا الخروج فضرِبهم الزبانية بمقامع الحديد فيهبون فيها سبعين خريفا، «وَدُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ» ای تقول لهم الملائكة ذوقوا عذاب النار، ثم ذكر حسن حال الآخرين من الخصمين فقال: «إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» ای بساتين تجرى من تحت اشجارها و قصورها انهار العسل و الخمر و اللبن و الماء. «يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ» جمع اسورة، و اسورة جمع سوار و هو ما يلبس فى الذراع من ذهب او فضة. «وَلَوْلُؤَا» قرأ اهل المدينة و عاصم هاهنا و فى سورة الملائكة «وَلَوْلُوا» بالنصب وافقهما يعقوب هاهنا على معنى و يحلون لؤلؤا و لانها مكتوبة فى المصاحف بالالف و اختلف عن عاصم فى الهمز، فقرأ ابو بكر عنه بهمزة واحدة و هى الثانية، و قرأ حفص عنه بهمزتين، و قرأ الآخرون و لؤلؤ، بالخفض فى السورتين عطفاً على ذهب، ای من ذهب و من لؤلؤ. يعنى مرصعة. قوله: «مِنْ أَسَاوِرَ» «مِنْ» للتبويض «مِنْ ذَهَبٍ» للتبيين، و فى الخبر: لو انّ رجلاً من اهل الجنة اطلع فبذت اساوره لطمس ضوئه الشمس، كما تطمس الشمس ضوء النجوم.

و عن ابى هريره قال: دار المؤمن فى الجنة من لؤلؤ فيها شجر تثمر الحلل فيذهب المؤمن فيأخذ بين اصبعيه سبعين حلة كل حلة منظمة بالدرّ و المرجان. «وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ» ای انهم يلبسون فى الجنة ثياب الأبريسم و هو الذى حرم لبسه فى الدنيا على الرجال، و روى ابو سعيد الخدرى قال قال رسول الله: «من لبس الحرير فى الدنيا لم يلبسه الله فى الآخرة فان دخل الجنة لبسه اهل الجنة لم يلبسه هو».

«وَهُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ» ای ارشدوا فى الدنيا الى شهادة ان لا اله الا الله و انّ محمداً رسول الله. قال ابن زيد: الطيب من القول لا اله الا الله و الله اكبر، و سبحان الله و الحمد لله، نظيره «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ» و قيل طيب من القول القرآن، و قيل هو البشارة التى تأتيهم من الله فى الجنة و التحيّة و السلام من الله. كقوله: «نَحْبِيئُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ». «وَهُدُوا إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ» ای الى دين الله و هو الاسلام، و قيل هو كقوله: «صِرَاطُ اللَّهِ» سمى الله عزّ و جلّ نفسه فى القرآن حميدا سبعة عشر موضعاً، و الحميد فى اسماء تعالى من لا يتكلم فيه الا بالمدح، و لا يسمّى الا بالمدح، و لا ينسب اليه الا الشكر، و لا يوصف الا بالمجد.

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا»، نزلت فى كفار قريش حين صدّوا النبي (ص) عن المسجد الحرام يوم الحديبية، يصدون لفظ مستقبل عطف به على الماضى لانّ المراد من لفظ المستقبل الماضى كما قال فى موضع آخر، «الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ»، قيل معناه انّ الذين كفروا فيما تقدّم «وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» فى الحال، ای و هم يصدّون يعنى يمنعون و يمتنعون عن الدخول فى الاسلام، و يصدّون المؤمنین عن المسجد الحرام و الدخول فيه و الطواف بالبيت، «الَّذِي جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ» قبلة لصلواتهم و منسكا و متعبداً كما قال فى موضع آخر: «وُضِعَ لِلنَّاسِ». گفته اند اين مسجد حرام صحرا بود و فضا از بهر طوافان تا روزگار عمر چون مردم بسيار گشت آن را زيادت كرد و سرايى چند بخريد و اندر مسجد افزود و تنى چند نمى فروختند سرايهاى ايشان فرود آورد و بهاي آن بداد و مسجد را ديوارى ساخت كم از قامتى، و باز عثمان سرايى چند

در افزودن و مسجد را رواقها ساخت، و پس ابو جعفر المنصور زیادت کرد، و پس از آن مهدی زیادت کرد. «سواء» قرأ حفص عن عاصم، سواء بالنصب بايقاع الجعل عليه لانّ الجعل يتعدى الى مفعولين. و قيل معناه، مستويا فيه العاكف و البادى و قرأ الآخرون سواء بالرفع على انه خبر مبتداء تقدّم على المبتدا و التقدير، العاكف و البادى فيه سواء، فالعاكف هو المبتدا و البادى معطوف عليه، سواء هو خبر تقدّم على المبتداء، و بهذه القراءة تمّ الكلام عند قوله: «للناس» ثمّ بيتدى فتقول سواء العاكف فيه و البادى، العاكف المقيم و من كان من اهل مكة، و البادى كان من غير اهلها، البادى من البادية فلا يسلك الى مكة الا فى البوادي من الوجوه كلها، يقال بدأ الرجل اذا خرج الى الصحراء، و منه قوله: «وَ جَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ»، و اختلفوا فى معنى الاية فقال قوم: سواء العاكف فيه و البادى فى تعظيم حرمة و قضاء النسك فيه، و حق الله الواجب عليهما فيه فليس اهل مكة باحق به من النازع اليه، و اليه ذهب مجاهد و الحسن و جماعة، و قالوا المراد منه نفس المسجد الحرام لا الحرم كله، و معنى التسوية هو التسوية فى تعظيم الكعبة و فى فضل الصلاة فى المسجد الحرام و الطواف بالبيت، و قال آخرون: المراد منه جميع الحرم و معنى التسوية ان المقيم، و البادى سواء فى النزول به ليس احدهما احقّ بالمنزل يكون فيه من الآخر غير انه لا يزجج احد اذا كان فيه سبق الى منزل و هو قول ابن عباس و سعيد بن جبیر و قتادة و ابن زيد قالوا: ممّا سواء فى البيوت و المنازل، قال عبد الرحمن بن سابط: كان الحجاج اذا قدموا مكة لم يكن احد من اهل مكة باحقّ بمنزله. و كان عمر بن الخطاب ينهى الناس ان يغلقوا ابوابهم فى الموسم و على هذا القول لا يجوز بيع دور مكة و اجارتها على القول الاول و هو اقرب الى الصواب يجوز لانّ الله قال للفقراء المهاجرين الذين اخرجوا من ديارهم، و قال النبى يوم فتح مكة: من دخل دار ابى سفيان فهو آمن فنسب الديار اليهم نسبة ملك، و اشترى عمر دار السجن بمكة باربعة آلاف درهم فدلّ على جواز بيعها، و هذا قول طاوس و عمرو بن دينار، و به قال الشافعى. «وَ مَنْ يُرِدْ فِيهِ» اى فى المسجد الحرام، «بِإِلْحَادٍ بِظُلْمٍ» قيل هاهنا ضمير. يعنى و من يردّ فيه سواء بالحاد اى ميل عن الحق. ثمّ فسرّ الإلحاد بظلم اذ قد يكون الحاد و ميل بغير ظلم، و قيل الباء فيه زائدة كقوله: «تَنَبَّأْتُ بِالْذُّهْنِ» و المعنى من يردّ فيه إلحادا بظلم، و اختلفوا فى هذه الإلحاد، فقال مجاهد و قتادة: هو الشرك و عبادة غير الله، و قيل هو كلّ شيء كان منهيّا عنه من قول او فعل حتى شتم الخادم. و قال عطاء: هو دخول الحرم غير محرم او ارتكاب شيء من محظورات الحرم من قتل صيد او قطع شجرة، و قال ابن عباس: هو ان تقتل فيه من لا يقتلك او تظلم من لا يظلمك و قال حبيب بن ابى ثابت: هو احتكار الطعام بمكة. روى انّ ابن عمر جاء يطلب رجلا بمكة فى منزله، فقالوا ذهب الى السوق يشتري طعاما، قال ابن عمر لاهله يشتري او للبيع؟

قالوا لاهله و للبيع، قال ابن عمر فاذا جاء فاخبروه انّ رسول الله قال: احتكار الطعام بمكة الحاد.

و قال مجاهد: تضاعف السيئات بمكة كما تضاعف الحسنات.

قال عبد الله ابن مسعود: من همّ بسيئة فى غير مكة فلم يعملها لا يكتب عليه و لو انّ رجلا ببلد آخر بهمّ فى ان يقتل رجلا بمكة أو بهمّ فيها بسيئة و لم يعملها لا ذاقه الله العذاب الاليم. قال السدى: انا ان يتوب. و روى

انّ عبد الله بن عمر كان له فسطان احدهما في الحلّ و الآخر في الحرم فاذا اراد ان يصلى صلى في الفسطة الذي في الحرم، و اذا اراد ان يعاتب اهله عاتبهم في الفسطة الذي في الحلّ، فسئل عن ذلك فقال كُنّا نتحدّث انّ من الاحاد فيه ان يقول الرّجل لا و الله بلى و الله. و اختلف النحاة في جواب «انّ الذين كفّروا»، فقال بعضهم الواو في يصدّون زيادة و هو الخبر و الجواب، يعنى، انّ الذين كفروا يصدّون، و قيل جوابه مخدوف و تقديره، انّ الذين هذه صفتهم هلكوا.

### النوبة الثالثة

قوله: «ألم تر أنّ الله يسجدُ له مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ...» الآية... بدانکه هر چه در هفت آسمان و هفت زمین است حیوانات و جمادات همه آنند که خدای را جلّ جلاله میخوانند و او را سجود میکنند، و به بی عیبی گواهی می دهند، و بپاکی یاد می کنند، اما بعضی آنست که آدمی بعقل خود فرا دریافت آن می رسد و از ادراک آن عاجز نه و بر دانش وی پوشیده نه، سجود فریشتگان در آسمان و مؤمنان در زمین از آن نمط است، ذلك قوله: «يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ»، اما بعضی آنست که عقل آن را رد می کند و دل در آن می شورد و دین آن را می پذیرد و الله تعالی بدرستی آن گواهی می دهد، سجود آفتاب و ماه و ستارگان و درختان و جنبندگان از این بابست، رب العزه آن را در قرآن یاد کرد و مؤمنانرا باقرار و تسلیم فرمود که: «وَ أَمْرُنَا لِنُسَلِّمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ»، هر که الله تعالی بوی نیکیوی خواست و دل روشن داد و توفیق رفیق کرد که آنچه که در خرد محال است الله تعالی بر آن قادر بر کمال است معقول و نامعقول را مقدر است و مقتدر، فاطر و مدبّر، نه باوّل عاجز نه بآخر، از کیف باطن است و بقدرت ظاهر. ای جوانمرد حیلت در رزق محنت بار آورد و تکلف در دین حیرت بر دهد، نه رزق بدست ماست نه دین بخرد ما، هر دو را گردن باید نهادن و کار با خداوندگار سپردن، آنجا که گفت: «جِدَارًا يُرِيدُ أَنْ يَنْقُضَ» دیوار را ارادت در خود معلوم نگشت، و خالق بآنچه گفت راستگوی و استوار است و آنجا که گفت: «ثِيَابٌ مِنْ نَارٍ» از آتش پیراهن بریده در عقل معلوم نگشت و خالق استوار، «إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ». در آتش درخت آتشین رسته می بالد و بر میدهد، در عقل معلوم نگشت، و خالق استوار، «قَالْنَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ» از زمین و آسمان بی جان سخن گفتن در عقل معلوم نگشت و خالق استوار، «تَكَادُ تَمَيِّزُ مِنَ الْغَيْطِ» از آتش بی جان خشم راندن در عقل معلوم نگشت و خالق استوار، «وَ تَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ» سخن گفتن دوزخ فردا در عقل معلوم نگشت و خالق استوار، گویایی رعد و دانایی وی که: «وَ يُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ» در عقل معلوم نگشت و خالق استوار، ماه در منازل مقادیر روان بدو نیم گشته و رد و نیمه کوه که: «وَ انشَقَّ الْقَمَرُ» در عقل معلوم نگشت و عیان آن را گواه و خالق بآنچه گفت استوار. مسلمانان این جمله را بنور هدی پذیرفتند و بسکینه ایمان پسندیدند، و بقوت اخلاص بیارامیدند و بر مایه بصیرت و ایستادند و آن را دین دانستند، تهمت بر عقل خود نهاده و عیب از سوی خود دیده و الله تعالی را بهمه استوار گرفته.

«وَ مَنْ يُهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُكْرَمٍ»، مسکین آن بیچاره رانده که در ازل داغ خسار بر رخسار وی نهادند

و بتازیانه انتقام از مقام قربش برانندند که: «وَمَنْ يُهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُكْرِمٍ»، سابقه‌ای رانده چنان که خود دانسته، عاقبتی نهاده چنان که خود خواسته، و کس را بر آن اطلاع نداده، یکی را امروز لباس شَرک داد و طراز حرمان، و فردا لباس قطران با طراز هجران، «قُطِعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِنْ نَارٍ يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُؤُسِهِمُ الْحَمِيمُ». یکی را امروز لباس تقوی داد و فردا لباس حریر در آن باغ و بوستان و آب روان، و جفت جوان و تن درست و دل شاد و جان خرم.

«يُحَلَوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَ لَوْلُؤَا وَ لِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ»، چنان که امروز اهل معرفت در معرفت متفاوتند و مؤمنان در زیادت و نقصان ایمان، فردا در سرای بقا هر کسی بر حسب حال خویش و بر اندازه معرفت خویش نواخت و کرامت ببیند، عابدان را لباس حریر و دستینه‌های زر و مروارید با حور و قصور، و عارفان را لباس تفرید در بحر عیان غرقه نور، قومی را بزیور بهشت بیاریند باز قومیند که بهشت را بنور جمال ایشان بیاریند.

و اذا الدرّ زاد حسن وجوه      كان للدرّ حسن وجهك زينا.

«وَ هُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ»، قيل هو الاعتراف بالذنب و الاقرار بقوله:

«رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا»، سخن راست و کلمه پاک آنست که از دعوی پاک است و از عجب دور و به نیاز نزدیک، بعجز خویش اقرار دادن و بگناه خویش معترف بودن و بسوز و نیاز در گفت: «ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا» اقتداء بآدم کردن. سهل تستری گفت: نظرت فی هذا لامر فلم ار طريقا اقرب الى الله من الافتقار و لا حجابا اغلظ من الدعوى. گفت درین کار نظر کردم هیچ راه بحق نزدیکتر از نیاز ندیدم و هیچ حجاب صعب تر از دعوی نیافتم، براه ابلیس فرونگر تا همه دعوی بینی، براه آدم فرونگر تا همه نیاز بینی. ای ابلیس تو چه می‌گویی: «أَنَا خَيْرٌ»، ای آدم تو چه می‌گویی: «رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا»، همه موجودات از کتم عدم بفضاء قضا آوردند از هیچ چیز، نبات نیاز نرسد مگر از خاک آدم، مسجود فریشتگانش کردند و بر تخت پادشاهی و خلافت نشاندند، و مقربان را پیش تخت وی بیای کردند و از نیاز او نره‌ای کم نشد گفت: خداوند آن همه فضل تست و حق ما اینست که: «رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا»، مسند خلافت عطاء تست اما داد نهاد ما اینست که: «رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا». آن عزیز می‌گوید روزی گناهی کردم سیصد هزار بار توبت کردم از آن گناه هنوز خود را در قدم خطر می‌بینم، ای مسکین مردان این راه با نفس خود جنگی کردند، این جنگ را هرگز روی صلح نیست زیرا که نفس خود را ضدّ دین یافتند و مرد دین با ضدّ دین بصلح کی تواند بود، گاه نفس را بهیماه‌ای صفت کردند، گاه بسگی، گاه بخوکی، هر نقش که برو کردند راست آمد مگر نقش دین،

ای نفس خسیس همّت سودایی      بر هر سنگی که بر زخم قلب آبی

قوله: «سَوَاءٌ الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ»، قال محمد بن علی الترمذی: هذا إشارة الى الفتوة، فالفتوة ان يستوى

عندك الطارى و المقيم، و كذا يكون بيوت الفتیان من نزل فيها فقد تحرّم باعظم حرمة و اجل ذریعة الا ترى الله كيف و صف بيته فقال: «سواء العاكفُ فيه و الباد»، هر زینهارى و هر خواهندهای را بسرای جوانمردان و پناه کریمان جای بود، و آن گه که باز گردانند هر که شکسته تر او را بیشتر نوازند و هر که دورتر او را نزدیکتر دارند، و باین معنی حکایت کنند که در بغداد مردی بود خداوند کام و نعمت، روزگاری وفا تجمل از روی وی فرو کشید آن کام و نعمت همه از دست وی برفت و بد حال گشت، روزی از سر دلتنگی و بی کامی بر شط دجله نشست و در کار خویش اندیشه میکرد ملاحی فراز آمد و زورقی بیاورد، در آن زورق نشست چون بمیان دجله رسید ملاح پرسید از وی که کجا خواهی رفت؟ گفت ندانم، ملاح عاقل بود، گفت این مرد یا مفلس است یا بیدل یا گرفتار، آن گه گفت حال خود با من بگو، حال خود بگفت، ملاح گفت ترا بدان جانب برم باشد که فرجی پدید آید او را بدان جانب برد، مرد از کشتی بیرون آمد و بر شط دجله مسجدی بود در آن مسجد رفت، بعد از ساعتی قاضی شهر با جماعتی عدول در آمدند و نشستند خادمی در آمد از سرای خلیفه ایشان را گفت، امیر المؤمنین را اجابت کنید، قاضی و جماعت عدول رفتند و این مرد خود را در میان ایشان تعبیه کرد و رفت، چون در سرای خلیفه رفتند فرمان آمد که امیر المؤمنین فلان را بفلان می دهد عقد ببندید، عقد بستند، آن گه خادم آمد باده طبق پر از زر و بر سر هر يك ناهه مشک نهاده هر طبقی پیش یکی بنهاد این مرد را طبق نبود خادم امیر المؤمنین را گفت مردی مانده است که وی را طبق نبود، گفت نه نامها نبشته بودم؟ گفت بلی ما ده تن را خواندیم یازده آمدند، امیر المؤمنین گفت آن مرد را پیش من آرید چون پیش تخت رسید دعائی لطیف بگفت، امیر المؤمنین گفت ما ترا نخواندیم چونست که در حرم ما ناخوانده آمدی؟

گفت یا امیر المؤمنین ناخوانده نیامدم، گفت ترا که خواند؟ گفت ایشان را که خواند؟ گفت ایشان را خدم ما می خواند، گفت مرا کرم تو خواند.

چنان بدان که من اینجا گه خود آمده ام      مرا مکارم تو شهریار گفت تعال

امیر المؤمنین گفت: مرحبا بداعیک. آن گه امیر المؤمنین دوات و قلم بخواست و بخط خویش منشور ولایتی نبشت و بوی داد و خلعتی نیکو فرمود و مرکب خاص بوی داد آن گه گفت که: هر کرا خدم ما خواند خلعت چنان یافت و هر کرا کرم ما خواند خلعت چنین ببند.

### ۳ النوبة الاولى

قوله تعالى: «وَ إِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ» آن گه که ما جای ساختیم ابراهیم را جایگاه خانه، «أَنْ لَا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا» گفتیم با من انباز مگیر هیچ چیز، «وَ طَهَّرْ بَيْتِي» و خانه من پاک دار «لِلطَّائِفِينَ» حاجیان را که گرد آن طواف کنند، «وَ الْقَائِمِينَ» و ایشان را که آنجا مقیمند، «وَ الرَّكَّعَ السُّجُودَ» (۲۶) و نمازگزاران را.

«وَ أَدْنُ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ» و بانگ زن در مردمان و آگاه کن بآهنگ خانه کردن، «يَأْتُوكَ رَجَالًا» تا آیند بتو پیادگان، «وَ عَلَى كُلِّ ضَامِرٍ» و بر هر اشتری نزار باریک گشته‌ای در نشسته پهلوی، «يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ» (۲۷) می‌ایند از هر شاهراهی دور، «لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ» تا بمنفعتها می‌رسند که ایشان را روا داشتم آن، «وَ يَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ» و خدای را یاد کنند بتلبیه، «فِي أَيَّامٍ مَّعْلُومَاتٍ» در شبانروزهایی که دانسته جهانیانست «عَلَى مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ» بر آنچه ایشان را روزی داد الله تعالی از بسته زبانان، «فَكُلُوا مِنْهَا» می‌خورید از آن. «وَ أَطْعَمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ» (۲۸) و خورانید مستمند درویش را.

«ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ» پس تا بگزارند آنچه نشانهای بیرون آمدنست از احرام، «وَ لِيُوفُوا نُذُورَهُمْ» و بگزارند کارهای خویش در حج که آن شمردنی‌اند، «وَ لِيَطُوفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ» (۲۹) و تا طواف کنند گرد آن خانه که از دعوی جباران آزاد است.

«ذَلِكَ» آنچه گفتیم از اعمال و احکام حجّ دین خداست. «وَ مَنْ يُعْظَمْ حُرْمَاتِ اللَّهِ»

و هر که بزرگ دارد آزرهای خدای خود، «فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ» آن بهست او را بنزدیک خداوند او، «وَ أَجَلَتْ لَكُمْ الْأَنْعَامُ» و شما را گشاده و حلال کرده آمد خوردن چهار پایان، «إِلَّا مَا يُثَلَى عَلَيْكُمْ» مگر آنچه می‌خوانند بر شما «فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ» دور شوید و بپرهیزید ازین بتان پلید، «وَ اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ» (۳۰) و دور شوید و بپرهیزید از سخن دروغ ساخته و کژ نهاده.

«حُنْفَاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ» خدای را مخلصان نه با وی انباز گیرندگان، «وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ» و هر که انباز گیرد با الله تعالی، «فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ» همچنانست که در افتاد از آسمان، «فَتَخَطَّفَهُ الطَّيْرُ» تا مرغ رباید او را در هوا، «أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ» (۳۱) یا باد او را ببرد و جایی دور اندازد.

«ذَلِكَ» آن پرهیزیدن از رجس و سخن دروغ، «وَ مَنْ يُعْظَمْ شَعَائِرَ اللَّهِ» و هر که بزرگ دارد نشانهای خدای، «فَأَيُّهَا مِنْ تَفَوَى الْقُلُوبِ» (۳۲) آن همه آزر داری دلهاست.

«لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ» شما را در آن منفعتهاست، «إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى» تا زمانی نامزد کرده، «ثُمَّ مَحِلُّهَا إِلَى الْبَيْتِ الْعَتِيقِ» (۳۳) آن گه جای کشتن و خوردن آن آن گه بود که بآن خانه آزاد رسید.

«وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا» و هر گروهی را قربانی دادیم و جای قربان ساختیم، «لِيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ» تا یاد کنند نام خدای، «مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ» بر آنچه روزی داد الله تعالی ایشان را ازین چهار پایان بسته زبانان «فَالَهُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ» خداوند شما خدائیسست یکتا، «فَلَهُ اسْلِمُوا» مسلمان باشید و او را گردن نهید، «وَ بَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ» (۳۴) و شاد کن فروتنان را.

«الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ» ایشان که آن گه که یاد کنند الله تعالی را پیش ایشان، «وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ» بترسد دلهای ایشان، «وَ الصَّابِرِينَ عَلَى مَا أَصَابَهُمْ» و شکیبایانند بر آنچه بایشان رسد از ناخوشیها و دشواریها. «وَ الْمُفِيئَةِ الصَّلَاةِ» و بیای دارندگان نماز، «وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ» (۳۵) و از آنچه ایشان را روزی دادیم نفقه میکنند.

«وَ الْبُذْنِ» آن شتران کشتنی بمناء، «جَعَلْنَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ» آن شما را از نشانه‌های دین کردیم، «لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ» شما را در آن نیکنامی و پاداش است، «فَادْكُرُوا اللَّهَ عَلَيْهَا» نام برید الله تعالی را بر آن که میکشید، «صَوَافٍ» و آن شتر ایستاده بر پای، «فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا» آن گه که بزمین افتد پهلوهای آن، «فَقُلُوا مِنْهَا» میخورید از آن، «وَ أَطْعَمُوا الْقَانِعَ وَ الْمُعْتَرَّ» و خواهند را دهید هم آنکه بتصریح خواهد و هم آنکه بتعریض، «كَذَلِكَ سَخَّرْنَا لَكُمْ» چنان نرم کردیم شما را و بساختیم، «لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» (۳۶) تا مگر آزادی کنید، «لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومُهَا وَ لَا دِمَاؤُهَا» نرسد بالله گوشتهای آن و خونهای آن، وَ لَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَى مِنْكُمْ» لکن باو راستی و پاکی دل رسد از شما، «كَذَلِكَ سَخَّرَهَا لَكُمْ» چنان است شما را نرم کرده و ساخته وزیر دست «لِيُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَى مَا هَدَاكُمْ» تا الله تعالی را ببزرگی یاد کنید بر آنچه شما را راه نمود، «وَ بَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ» (۳۷) و شاد کن نیکوکاران را.

### النوبة الثانية

قوله: «وَ إِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ» ای و اذکر یا محمد کیف کان بدؤا بناء البيت، و قيل فيه مضمرة تقديره، و اوحينا اذ بؤأنا لإبراهيم مكان البيت. «أَنْ لَا تُشْرِكَ»، يقال تبوء الرجل منزلا اتخذه و بؤأه غيره منزلا اعطاه و اصله باء اذا رجع و بؤأته جعلت له منزلا يرجع اليه، و اللام فى الإبراهيم زيادة لقوله: «بَوَّأْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ بُيُوتَ الْمُؤْمِنِينَ»، و المبوأ و المبةأ، المنزل، «مَكَانَ الْبَيْتِ» اصل شرف البيت شرف مكانه الذى بنى فيه فائه حرم الى الارض السابعة، قيل انما ذكر مكان البيت لان الكعبة رفعت الى السماء زمن الطوفان، ثم لما امر الله تعالى ابراهيم ببناء البيت لم يدر اين بينى، فبعث الله تعالى ريحا يقال له الحجوج فى صورة حية لها رأس و جناحان فكنست لإبراهيم ما حول الكعبة عن اساس البيت الاول الذى بناه آدم (ع). و قال الكلبى: بعث الله سبحانه بقدر البيت فقامت بحيال البيت و فيها رأس يتكلم يا ابراهيم اين على قدرى فبنى عليه. «أَنْ لَا تُشْرِكَ بِي شَيْئًا» ای عهدنا اليه و امرناه ان لا تشرك بي شيئا، قيل تأويله انصب البيت قبلة للمصلين الذين لا يسجدون الا الله، «وَ طَهَّرْ بَيْتِي» عن الاصنام و عبادة الاوثان، و ذلك ان المشركين كانوا يضعون الاصنام و يعلقونها فى البيت، و قيل كانوا يذبحون باسم الاصنام و يلطخون البيت بدمائها كما تلطخ المساجد بالخلوق، و قيل طهر بيتى من الاقدار و ان يجرى فيه ما يجرى فى سائر البيوت، «لِلطَّائِفِينَ» الذين يطوفون بالبيت، «وَ الْقَائِمِينَ» ای المقيمين فيه، و قيل القائمين، «وَ الرُّكَّعِ السُّجُودِ» يعنى المصلين فان الصلاة قيام و ركوع و سجود، الركوع جمع راع و السجود جمع ساجد و لم يذكر الواو بين الركوع و السجود و ذكر بين القيام و بين الركوع لان الصلاة قاعدا جائزة و لا تجوز بغير الركوع و السجود. سخن در بناء كعبه مقدسه و اختلاف احوال آن از ابتداء آفرينش خلق تا بروزگار آخر در سورة البقرة مستوفى گفته‌ايم كسى كه خواهد تا بداند كيفيت و قصه آن آنجا مطالعه كند.

«وَ أَدْنُ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ» حسن گفت: اين سخن مستأنف است و خطاب با مصطفى است او را فرمودند تا در حجة الوداع اين ندا كند، و فى ذلك ما روى ابو هريره قال قال رسول الله ص: «أيها الناس قد فرض

عليكم الحجّ فحجّوا» اما جمهور مفسران بر آنند که این خطاب با ابراهیم (ع) است و سخن پیوسته است نه مستأنف، یعنی و قلنا له اذن فی الناس بالحجّ، ای ناد فیهم بالحجّ کقولہ: «فَأَذِّنْ مُؤَدِّنَ بَيْنَهُمْ» ای نادى منادى بینهم. ابراهیم چون از بناء خانه فارغ شد فرمان آمد از جبّار عالم بوی که عالمیان را بر حج خوان، قال ابن عباس: عنى بالنّاس فى هذه الاية اهل القبلة. ابراهیم گفت بار خدایا آواز من تا کجا رسد و که شنود؟ رب العزه گفت: عليك الاذان و علىّ الإبلاغ ابراهیم بر مقام ایستاد آن سنگ که آن را مقام ابراهیم گویند، چون ابراهیم علیه السلام بر آن مقام بایستاد بالا گرفت چندان که کوهی عظیم شد، و گفته‌اند که بر بو قبیس شد، و گفته‌اند که بر کوه صفا شد و انگشت در کوش نهاد و روی با شرق و غرب گردانید و با یمین و شمال، و گفت.

يا ايّها النّاس انّ اللّٰه بنى لكم هذا البيت و امر کم ان تحجّوه فاطيعوه و اعبدوه و لا تشركوا به شيئا، فاجابه كلّ من يحجّ من اصلاّب الآباء و الارحام الامّهات لبيك اللهم لبيك. و قال ابن عباس: فاول من اجابه اهل اليمن فهم اكثر الناس حجّا. قوله: «يَأْتُوكَ رَجَالًا» ای مشاة على ارجلهم جمع راجل مثل قائم و قيام و صاحب و صحاب، و راكب و ركاب، «وَ عَلَى كُلِّ ضَامِرٍ» ای ركبانا على كل بعير مهزول اتعبه السفر لبعده، «يَأْتِيَنَّ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ» ای يأتى تلك التوق الضوامر من كلّ طريق بعيد، يقال بئر عميقة ای بعيدة القعر.

«لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ» ای ليشهدوا مكة و مشاهدها للحجّ و العمرة، و قال سعيد بن المسيب و محمد بن على الباقر (ع): ليشهدوا العفو و المغفرة.

گفته‌اند منافع درین آیت همانست که آنجا گفت: «لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ»، هم تجارت دنیاست و طلب روزی حلال و هم ثواب آخرت. «وَ يَذْكُرُوا اسْمَ اللّٰهِ فِي أَيَّامٍ مَّعْلُومَاتٍ» ذکر اینجا تلبیه است و ایام معلومات دهه ذی الحجة و ائما قيل لها معلومات للحرص على علمها بحسابها من اجل وقت الحجّ فى آخرها روایت کردند از على (ع) که گفت: ایام معلومات روز نحر است و ایام تشریق و این اختیار زجاج است قال لانّ الذکر على بهيمة الانعام يدلّ على التسمية على نحرها و نحر الهدايا يكون فى هذه الايام. «فَكُلُوا مِنْهَا» امر اباحت است نه امر وجوب، میگوید بخورید ازین قربان خویش که شما را مباح است خوردن آن نه چون اهل جاهلیت که آن را نمی‌خوردند و بر خود حرام کرده بودند، علماء دین متفقند که هدایا و ضحایا چون بر سبیل تطوّع باشد نه واجب، روا باشد که خود از آن خورد، لما روى جابر بن عبد الله قال فى قصة حجة الوداع: و قدم علىّ ببدن من اليمن و ساق رسول الله مائة بدنة فنحر منها رسول الله ثلاثا و ستين بدنة بيده، ثم اعطى الشفرة عليّا فنحر ما غبر و اشركه فى هديه و امر من كلّ بدنة ببضعة فجعلها فى قدر فطبخت فاكل من لحمها و شرب من مرقها و فى رواية فاكل من لحمها و حسّوا من مرقها.

اما قربانی که بشرع واجب آید چون دم تمتع و قران و جزاء صید و آنچه با فساد حج واجب شود و آنچه بنذر بر خود واجب کند علما در آن مختلفند قومی گفتند نه روا باشد که خود از آن خورد، و این مذهب شافعی است و جماعتی فقها، این عمر گفت آنچه واجب شود بجزاء و صید و نذر از آن نخورد و باقی همه



خورد و این مذهب احمدست و اسحاق، اما مذهب اصحاب رأی آنست که دم تمتع و قران خورد و آنچه بیرون از آنست از واجبات نخورد. قوله: «وَأَطْعَمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ» یعنی الزمن الفقير الذى لا شيء له، البائس الذى فى بؤس و شدة من العيش، و الفقير الذى كانه اصيب فقاره.

«ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ»، التفت الوسخ و القذارة من طول الشعر و الاظفار و الشعث، يقول العرب لمن تستقدره ما اتفتك، اى ما اوسخك و الحاج اشعث اغبر لم يحلق شعره و لم يقلم ظفره فقضاء التفت از الة هذه الاشياء، «لِيَقْضُوا» اى ليزيلوا ادرانهم و المراد منه الخروج عن الاحرام بالحلق و قصّ الشارب و نتف الإبط و الاستحداد و تقليم الاظفار و لبس الثياب المخيطة و قال ابن عمر و ابن عباس: قضاء التفت مناسك الحج كلها، و قيل التفت هاهنا رمى الجمار، و قال الزجاج لا تعرف التفت و معناه الة من القرآن، «وَلْيُؤْفُوا نُذُورَهُمْ» قرأ ابو بكر عن عاصم و ليوقوا بفتح الواو و تشديد الفاء، و قرأ الآخرون و حفص عن عاصم «وَلْيُؤْفُوا» بسكون الواو و تخفيف الفاء و هما لغتان، و فى و اوفى مثل وصى، و اوصى قال مجاهد: اراد به نذر الحج و الهدى و ما ينذر الانسان من شيء يكون فى الحج اى لیتّموا بقضائها و قيل المراد منه الوفاء بما نذر على ظاهر، و قيل اراد به الخروج عما وجب عليه نذرا و لم ينذر، و العرب تقول لكلّ من خرج عن الواجب عليه و فى بنذره، و قال مالك بن انس: وفاء النذر فى هذه الآية قضاء كلّ نسك معدود كالطواف سبعا و السعى سبعا و الرمى سبعا، «وَلْيُطَوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ» اين طواف واجبت و فرض روز نحر بعد رمى و حلق آن را طواف افاضت گویند، و بر جمله بدان که طواف سهاند، طواف قدوم اول که حاج در مگه شود نخست طواف کند، عایشه گفت: حجّ النبى (ص) و ائه اول شيء بدأ به حين قدم ائه توضعاً، ثم طاف البيت، و اين طواف قدوم سنت است اگر بگذارد بر وی هيچ چیز نيست، و رمل خاصيت اين يك طوافست. طواف دوم طواف افاضت است روز نحر و اين طواف ركنى است از ارکان حجّ که حجّ و عمره بى طواف افاضت درست نيابد، و تا اين طواف نکند تحلل از احرام حاصل نشود روى عن عائشة قالت: حاضت حفصة ليلة النفر فقالت ما ارانى انا حابسکم فقال النبى (ص): عقرى حلقى اطافت يوم النحر، قيل نعم قال فانفرى، و هذا دليل انّ من لم يطف يوم النحر طواف الافاضة لا يجوز له ان ينفر. سوم طواف وداع کسی که خواهد از مکه بیرون شود تا بمسافت قصر او را رخصت نيست که بى طواف وداع بیرون شود و اگر بگذارد قربانى واجب شود بر وی. مگر زن حائض که او را رواست ترك وداع. قال ابن عباس: امر الناس ان يكون آخر عهدهم بالبيت انا ائه رخص للمرأة الحائض. «وَلْيُطَوَّفُوا» انما شدّد الطاء لانّ التاء مندرجة فيه بالبيت العتيق، سمى عتيقا لانّ الله تعالى اعتقه من ايدى الجبابرة ان يصلوا الى تخريبه فلم يظهر عليه جبار قطّ و هذا قول ابن عباس و مجاهد و قتادة، و قيل سمى به لانه قديم و هو اول بيت وضع للناس، بناه آدم و جدّه ابراهيم، يقال دينار عتيق اى قديم، و قيل سمى عتيقا لانّ الله تعالى اعتقه من الغرق فانه رفع ايام الطوفان فلم يهدمه، و قيل العتيق الكريم، يقال لكرام الخيل العتاق، و سمى ابو بكر الصديق العتيق، لأنه عتيق من النار، و يقال لعتاقة وجهه و هى حسنه.

«ذَلِكَ» هذه كلمة لها تزداد في القرآن يختم بها الكلام، و كذلك هذا يختم بها الكلام في مواضع من القرآن كقوله: «مَا لَهُ مِنْ نَفَادٍ هَذَا» «وَمَنْ يُعَظِّمْ حُرْمَاتِ اللَّهِ» قال ابن زيد: الحرمات ها هنا البيت الحرام و البلد الحرام و المسجد الحرام و المشعر الحرام و الشهر الحرام، و الاحرام، و قيل الحرمات الحجّ و العمرة و سائر المناسك، و معنى الحرمة ما وجب القيام به و حرّم التفريط فيه «فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ» اى التعظيم خير له، «عِنْدَ رَبِّهِ» ثواب له مدّخر. «وَ أَحَلَّتْ لَكُمْ الْأَنْعَامَ» ان تأكلوها اذا ذبحتموها و هى الإبل و البقر و الغنم، «إِلَّا مَا يُثَلَى عَلَيْكُمْ» تحريمه فى قوله: «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ الْمَيْتَةُ وَ الدَّمُ وَ لَحْمُ الْخِنْزِيرِ» الآية. و قيل «إِلَّا مَا يُثَلَى عَلَيْكُمْ» فى قوله: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْنَلُوا الصَّيْدَ وَ أَنْتُمْ حُرْمٌ». «فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ» اى كونوا من عبادة الاوثان على جانب. و «مَنْ» هاهنا لتلخيص جنس من الاجناس لا للتبعيض، و المعنى فاجتنبوا الرجس الذى هو وثن، و ائما سمّاها رجسا لانّها فى وجوب اجتنابها كالرجس و لانّهم كانوا يلطخون الاصنام بدم الاضاحى و هو نظير قوله: «إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ» و ائما اراد به خبث الاعتقاد، و قيل تقديره اجتنبوا الاوثان التى هى رجس، اى هى سبب رجس، و الرجس بمعنى الرجز و هو العذاب، «وَ اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ» يعنى الكذب و البهتان، و قيل شهادة الزور، روى انّ النبى (ص) قام خطيبا فقال: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ عدلت شهادة الزور بالشرك بالله»، ثمّ قرأ هذه الآية. و قيل الزور هاهنا الشرك بالله عزّ و جلّ. قال الزجاج: الآية تدلّ على أنّهم نهوا ان يحرّموا ما حرّم اصحاب الاوثان، نحو قولهم. ما فى بطون هذه الانعام خالصة لذكورنا و محرّم على ازواجنا، و نحو تحريمهم البحيرة و السائبة.

فاعلمهم الله عزّ و جلّ انّ الانعام محللة انا ما حرّم الله منها. و نهاهم الله عن قول الزور، ان يقولوا هذه حلال و هذا حرام ليفتروا على الله الكذب.

«حُنْفَاءَ لِلَّهِ» الحنفاء جمع حنيف، و الحنيف اسم لمثبّع هذه الملة، و المسلم اسم سمى به ابرهيم نفسه و اهل دينه، و المعنى حنفاء لله على ملة ابرهيم مخلصين بالتلبية، «غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ» لانّهم كانوا يقولون لبيك لا شريك لك الا شريك هو لك تملكه و ما ملك. قال قتادة: كانوا فى الشرك يحجّون و يحرّمون البنات و الامّهات و الاخوات و كانوا يسمّون حنفاء، فنزلت، «حُنْفَاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ» اى حجاجا لله مسلمين موحدّين، يعنى من اشرك لا يكون حنيفا، «وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ» اى سقط من السماء، «فَتَخَطَّفَهُ الطَّيْرُ»، قرأ اهل المدينة «فتخطفه الطير» بفتح الخاء و الطاء مشدّده الطاء، و الوجه انه تتخطفه بتائين، فحذف تاء الفعل لاجتماع التائين، فبقى تخطفه، و قرأ الباقر فْتَخَطَّفَهُ بِاسْكَانِ الخاء و فتح الطاء و تخفيفها، و الوجه انه مضارع خطف بكسر الطاء يخطف بفتحها و فيه لغتان: خطف يخطف. كعلم يعلم، و خطف يخطف كضرب يضرب، و الاول اعلى. و الخطف و الاختطاف و التخطف سلب الشيء بسرعة، «أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ»، الهوى السقوط، و السحيق البعيد. يقال سحق بالضّم بعد، و سحق بالفتح ابعده، و سحق بالكسر هلك، و هذا مثل ضربه الله سبحانه للكافر شبّه حاله حال من خرّ من السماء فكما لا يرجى لهذا الخارّ من السماء الحياة، لا يرجى للمشرك الخلاص، و قيل شبّه حاله حال من خرّ من السماء فانّ عاقبته الهلاك، اما ان يهلك

قبل ان يصل الى الارض يتخطف الطير اياه، و اما ان يصل الى الارض فيقطع، كذلك الكافر اما ان يعاجل بالعقوبة به قبل وصوله الى الآخرة، و اما ان يمهل حتى يهلك فى الآخرة قال الحسن: شبه اعمال الكفار بهذا الحال فى انها تذهب و تبطل فلا يقدرّون على شيء منها.

«ذَلِكَ» يعنى الذى ذكرت من اجتناب الرّجس و قول الزّور و تعظيم شعائر اللّٰه.

«مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ» اى من اخلاص القلوب. قال ابن عباس: شعائر اللّٰه، البدن و الهدى، و اصلها من الاشعار و هو اعلامها بوجاء المشقص فى سنامها حتى يسيل الدّم، فيكون الدّم شعارا لها او قلّدت بلحاء الشجر او النعل لتعرف انها هدى و تعظيمها استسمانها و استحسانها.

«لَكُمْ فِيهَا» اى فى البدن قبل تسميتها للهدى منافع فى درّها و نسلها و اصوافها و اوبارها و ركوب ظهرها، «إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى» يعنى الى ان يسمّيها و يشعرها و يوجبها هديا، فاذا فعل ذلك لم يكن له شيء من منافعها، «ثُمَّ مَحَلُّهَا» موضع نحرها «عند الْبَيْتِ الْعَتِيقِ» يريد ارض الحرم كلها كما قال فلا يقربوا المسجد الحرام، يعنى الحرم كله، و قيل معناه «لَكُمْ فِيهَا» اى فى الهدايا منافع بعد ايجابها و تسميتها هدايا بان تركبوها و تشرّبوا البانها عند الحاجة، «إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى» يعنى الى ان تنحروها.

روى ابو هريره انّ رسول اللّٰه (ص) رأى رجلا يسوق بدنة فقال له: اركبها فقال يا رسول اللّٰه انها بدنة، فقال اركبها ويلك فى الثانية و الثالثة.

و قال بعض المفسّرين اراد بالشعائر مناسك الحجّ و مشاهد مكة و مواضع النسك. «لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ» يعنى بالتجارات و المعاملات فى الاسواق، «إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى» يعنى الى وقت الخروج من مكة، و قيل «لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ» بالاجر و الثواب فى قضاء المناسك، «إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى» اى على انقضاء ايام الحجّ. «ثُمَّ مَحَلُّهَا إِلَى الْبَيْتِ الْعَتِيقِ» اى محلّ النّاس من احرامهم الى البيت العتيق ان يطوفوا طواف الزيارة يوم النحر.

«وَأَكْلُ أُمَّةٍ» اى جماعة مؤمنة سلفت قبلكم، «جَعَلْنَا مَنَسَكًا»، قرأ حمزة و الكسائى منسكا بكسر السين هاهنا و فى آخر السّورة، اى مذبحا و هو موضع قربان و قرأ الآخرون منسكا بفتح السين على المصدر مثل المدخل و المخرج، اى ارافة الدماء و ذبح القرابين، «لِيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ»، عند نحرها و ذبحها، سميت بهيمة الانعام لانها لا يتكلم يعنى لاستبهاهما عن الكلام، و قال بهيمة الانعام قيّد بالانعام لانّ من البهائم ما ليس من الانعام كالخيل و البغال و الحمير لا يجوز ذبحها فى القرابين. «فَالِهَكُمْ إِلَهًا وَاحِدًا» اى سمّوا على الذبائح اسم اللّٰه وحده فانّ الهكم واحد، «فَلَهُ اسْلُمُوا» انقادوا و اطيعوا و اسجدوا لوجهه و انبجوا على اسمه.

«بَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ» اى الخاشعين المتواضعين المطمئننين الى اللّٰه، و قيل هم المخلصون الرّقيقة قلوبهم، و قيل هم الذين لا يظلمون و اذا ظلموا لم ينتصروا. «الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَ الصَّابِرِينَ عَلَىٰ مَا أَصَابَهُمْ» من البلاء و المصائب، «وَ الْمُقِيمِي الصَّلَاةِ» اى المقيمين الصّلاة فى اوقاتها و المتممين لها بوضوئها و ركوعها و سجودها، «وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ» اى ممّا اعطينا هم من الاموال يخرجون الزكاة و يتصدّقون،

«وَ الْبُذْنُ» جمع بدنة كخشبة و خشب، و اصله الضمّ ثم خفف، و قيل بادن و بدن كفاره و فره و اصلها من الضخامة. يقال بدن بدانة، اذا ضخم ضخامة، و البدن، الإبل. و قيل الإبل و البقر و لا يسمّ الغنم بدنة، «جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ» جمع شعيرة و هي العلامة، اى هي علامة لطاعتكم، و قيل من شعائر الله. اى من معالم دين الله، «لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ» اى لكم فى نحرها و ذبحها ثواب، و قيل فيها خير من احتاج الى ظهرها ركب و ان احتاج الى لبنها شرب. «فَادْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا» اى على نحرها. قال ابن عباس: هو ان يقول بسم الله و الله اكبر لا اله الا الله و الله اكبر. «صَوَافٌ» اى قياما على ثلث قوائم جمع صافة و هي التى صفت رجليها واحدى يديها و يده اليسرى معقولة فينحرها كذلك، عن زياد بن جبير قال رأيت ابن عمر اتى على رجل قد اناخ بدنة ينحرها قال ابعتها قياما مقيدة سنة محمد (ص)، و قال مجاهد: الصواف اذا عقلت رجليها اليسرى و قامت على ثلث قوائم. و قرأ ابن مسعود صوافن و هي ان تعقل منها يد و تنحر على ثلث و هو مثل صواف، و قرأ ابى و الحسن و مجاهد صوافى بالياء اى. صافية خالصة لله عزّ و جل لا شريك له فيها، و قيل معنى صواف اى مصطفة واقعة بعضها الى جنب بعض فى صف واحد مدح الله عزّ و جل هذا الصف كما مدح صف القتال فى قوله. «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا» «فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا» اى سقطت بعد النحر ف وقعت جنوبها على الارض، «فَكُلُّوا مِنْهَا» هذا توسيع و اذن، «وَ أَطْعَمُوا الْقَانِعَ وَ الْمُعْتَرَّ» هذا ترغيب و امر، و القانع من القنوع و هو السؤال، ليس من القناعة و منه قول الشاعر:

لمال المرء يصلحه فيغنى مغافره اعف من القنوع

قال ابن عباس و سعيد بن جبير و الحسن و الكلبي: القانع الذى يسأل، و المعتزّ الذى يتعرض و لا يسأل، و قال المجاهد: القانع جارك و ان كان غنيا، و قيل القانع كالتابع و الخادم لاهل البيت، و قيل القانع الذى يأتيك سائلا و المعتزّ الذى ينتظر الهدية. «كَذَلِكَ» اى مثل ما وصفنا من نحرها قياما، «سَخَّرْنَاهَا لَكُمْ» نعمة مما لتتمكنوا من نحرها، «لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» لكى تشكروا نعمتى.

«لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومَهَا وَ لَا دِمَاؤُهَا» و قال ابن عباس: كانوا فى الجاهلية اذا ذبحوا القرابين لطحوا جدار الكعبة بدمائها قربة الى الله عزّ و جلّ فهم المسلمون بمثل ذلك فانزل الله: «لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومَهَا وَ لَا دِمَاؤُهَا». قرأ يعقوب وحده، لن تنال و لكن تناله بالتاء فيهما، و الوجه انه ائت الفعل فيهما لتأنيث الفاعل، اما الاول و هو قوله: «لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومَهَا» فانها ائت تنال لانّ فاعله جماعة و هي قوله: «لُحُومَهَا»، و اما الثانى.

هو قوله: «يَنَالُهُ النَّقْوَى» فانما ائته لانّ فاعله التقوى و هي مصدر مؤنث لكونه على فعلى، و قرأ الباقون بالياء فيهما و الوجه انّ تذكير الفعل انما هو للفصل بين الفعل و فاعله، اما الاول فقد فصل بين الفعل منه و هو ينال و بين فاعله و هو اللحوم بلفظ الله و اكد التذكير لانّ تأنيث اللحوم تأنيث جمع فيجوز تذكيره، و اما الثانى فقد فصل بين الفعل منه و بين فاعله بالهاء و هو ضمير المفعول فى قوله: «يَنَالُهُ النَّقْوَى»، و التأنيث فى الفاعلين غير حقيقى فالامر فيه اسهل، و المعنى لن ينال الله النفع فيما امركم به من ذبح البدن بل نفع ذلك

راجع الیکم، و ائما بصل الیه اخلاصکم و نیاتکم و مقاصدکم، و قال مقاتل: لن برفع الی اللہ لحومها و لا دماؤها و لكن یرفع اللہ منکم الاعمال الصالحة و التقوی و الاخلاص و ما ارید به وجه اللہ نظیره قوله: «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ».

«كَذَلِكَ سَخَّرَهَا لَكُمْ» اعاد قوله: «كَذَلِكَ سَخَّرْنَاهَا لَكُمْ» لَانَّ الْاَوَّلَ اِجَابَ الشُّكْرِ وَ الثَّانِي بَيَانُ اَنَّ التَّكْبِيرَ مِنَ الشُّكْرِ لِلَّهِ، يَعْنِي سَخَّرَهَا لَكُمْ «لِتُكَبَّرُوا بِاللَّهِ عَلَى مَا هَدَاكُمْ»، يَرِيدُ بِهِ التَّسْمِيَةَ عِنْدَ الذَّبْحِ، وَ قِيلَ يَرِيدُ بِهِ التَّكْبِيرَ اَيَّامَ التَّشْرِيقِ، «وَ بَشَّرَ الْمُحْسِنِينَ» اَيَّ الْمُطِيعِينَ لِلَّهِ بِالْجَنَّةِ.

### النوبة الثالثة

قوله: «وَ اِذْ بَوَّأْنَا لِاِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ» الْاَيَّةُ. قَالَ ابْنُ عَطَاءٍ: وَقَفْنَا لِبِنَاءِ الْبَيْتِ وَ مَكَّنَاهُ مِنْهُ وَ اعْتَاهُ عَلَيْهِ وَ قَلْنَا لَهُ: «لَا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا» اَيَّ لَا تَلْحَظْ الْبَيْتَ وَ لَا تَنْظُرْ اِلَى بِنَائِكَ. مَيَّگُويد اِبْرَاهِيمَ رَا تَمَكِينِ كَرْدِيمِ وَ سَازِ وَ اَلْتِ وَ قُوَّتِ وَ مَهَارَتِ وَ قَدْرَتِ وَ مَعُونَتِ دَادِيمِ تَا خَانَه كَعْبِه رَا بِنَا كَرْد چِنَان كِه خَوَاسْتِيمِ وَ فَرْمُوْدِيمِ، اَنَّ گِه اَو رَا گَفْتِيم كَرْدِه وَ سَاخْتِه خُوْد مَنگَر تَوْفِيْقِ وَ مَعُونَتِ مَا نَغْرَ، وَ جِهْدِ خُوْد مَبِيْنِ اِرَادَتِ وَ عَنَايَتِ مَا بِيْنِ. اَيَّ جَوَانْمَرْدِ بِنْدِه رَا دُو دِيْدِه دَادِه اَنْد تَا بِيكِ دِيْدِه صَفَاتِ اَفَاتِ نَفْسِ خُوْدِ بِيْنْدِ وَ بِيكِ دِيْدِه صَفَاتِ الطَّافِ كَرَمِ حَقِّ بِيْنْدِ، بِيكِ دِيْدِه فَضْلِ اَو بِيْنْدِ، بِيكِ دِيْدِه فَعْلِ خُوْدِ بِيْنْدِ، چُونِ فَضْلِ اَو بِيْنْدِ اِفْتِخَارِ كَنْدِ، چُونِ فَعْلِ خُوْدِ بِيْنْدِ اِفْتِقَارِ اَوْرَدِ، چُونِ كَرَمِ قَدَمِ بِيْنْدِ دَرِ نَازِ اَيْدِ، چُونِ قَدَمِ عَدَمِ خَاكِ بِيْنْدِ دَرِ نِيَازِ اَيْدِ، اَنَّ شُوْرِيْدِه عِرَاقِ سُوخْتِه اَتَشِّ فِرَاقِ شَبْلِي گَاهِي مَيَّگُويد: لِيْتِنِي كَنْتِ اِيْنِ نَبَاذِ لَمْ اَعْرِفْ هَذَا الْحَدِيثِ.

کاشکی مرا خراباتی بودی و مرا با این حدیث سر و کار نبودی، و گاه گفتمی کجايند ملائکه ملکوت و سگان حظاير قدس تا پیش تخت دولت و سریر عزت ما سماطين برکشد.

گه با کف پرسیم و گه درویشم      گه با دل پر نشاط و گه دل ریشم  
گه باز پس خلق و گهی در پیشم      من بوقلمون روزگار خویشم

«وَ طَهَّرْ بَيْتِي» يَعْنِي الْكَعْبَةَ عَلَى لِسَانِ الْعِلْمِ، وَ عَلَى بَيَانِ الْاِشَارَةِ مَعْنَاهُ فَرَعُ قَلْبِكَ عَنِ الْاَشْيَاءِ سِوَى ذِكْرِ اللّٰهِ. مَيَّگُويد دَلِ خُوَيْشِ رَا يَكْبَارگِي بَا ذِكْرِ مَنْ پَرْدَازِ هِيچِ بِيگَانِه وَ غِيْرِي رَا بَدُو رَاهِ مَدِه كِه دَلِ پِيْرَايِه شَرَابِ مَهْرِ وَ مَحَبْتِ مَاسْتِ. الْقُلُوْبِ اَوَانِي اللّٰهِ فِي الْاَرْضِ فَاحِبِّ الْاَوَانِي اِلَى اللّٰهِ اَصْفَاها وَ اِرْقَهَا وَ اَصْلِبَهَا. هَرِ دَلِي كِه اَزِ مَكُوْنَاتِ صَافِيْتَرِ وَ بَرِ مُؤْمِنَانِ رَحِيْمِ تَرِ اَنَّ دَلِ بَحْضَرْتِ عَزْتِ عَزِيْزْتَرِ وَ مَحْبُوْبْتَرِ، دَلِ سُلْطَانِ نِهَادِ تَسْتِ زِيْنِهَارِ تَا اَو رَا عَزِيْزِ دَارِي وَ رُوِي وَ يِ اَزِ كِدُوْرْتِ هُوِي وَ شِهُوْتِ نَگَاهِ دَارِي وَ بَظْلَمْتِ وَ شِهُوْتِ دُنْيَا اَلُوْدِه نَگَرْدَانِي. بَدَاوُدِ (ع) وَحِي اَمَدِ كِه: يَا دَاوُدَ طَهَّرْ لِي بَيْتَا اسْكَنِه.

ای داود خانه پاک گردان تا خداوند خانه بخانه فرو آید، گفت بار خدایا و ای بیت یسعک؟ آن کدام خانه است که عظمت و جلال ترا شاید؟ گفت آن دل بنده مؤمن است، گفت بار خدایا چگونه پاک گردانم؟ گفت آتش عشق درو زن تا هر چه نسب ما ندارد سوخته گردد، و آن گه بجاروب حسرت بروب تا اگر بقیتی مانده بود

پاك بروبد، ای داود از آن پس اگر سرگشته‌ای بینی در راه طلب ما آنجاش نشان ده که خرگاه قدس ما آنجاست، انا عند القلوب المحمومة.

قوله: «وَ أَدْنَىٰ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ» حج دو حرفست حاء و جیم، حاء اشارتست بحلم خداوند، جیم اشارتست بجرم بنده، فکائه قال جئت بجرمی الی حلمك فاغفر لی، خداوندا آدمم با جرم خویش بیامرز مرا بفضل خویش. اعرابی را دیدند دست در استار کعبه زده و می‌گویند: من مثلی ولی اله ان اذنبت مئانی و ان تبت رجائی و ان اقبلت ادنائی، و ان ادبرت نادائی. چو من کیست و مرا خداوندی است که اگر گناه کنم نراند و نعمت باز نگیرد و اگر باز آیم بپذیرد و بنوازد و اگر روی بدرگاه وی آرم نزدیک کند، و اگر بر گردم باز خواند و خشم نگیرد. در تورات موسی است یا بن آدم اكلت رزقی و لم تشکرنی و بارزتنی و لم تستحی مئی عبدی ان لم تستحی مئی فانما استحی منك. «يَأْتُوكَ رَجَالًا وَ عَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ» پیادگان را در راه حج بر سواران رتبت بیشی داد و باین کرامت ایشان را مخصوص کرد از بهر آن که رنج ایشان بیش از رنج سوارانست پایاهشان آبله کرده غبار راه بر روی و محاسن ایشان نشسته بر امید مشاهده کعبه مقدسه بار رنج بر خود نهاده و بتربك راحت و آسایش بگفته، و ازین عجیبتر که چون ذکر سواران کرد مرکوب بذکر مخصوص کرد نه راکب، گفت: «وَ عَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ»، از بهر آن که رنج رفتن و گرانی بار بر مرکوبست نه بر راکب. آری کسی که خواهد که تا آن حجر مبارک که بر وی رقم تخصیص کشیده و خلعت یمین الله فی الارض یافته آن را مصافحت کند و بنواز آن را در بر گیرد کم از آن نباشد که در راه طلب او باری بر خود نهد و رنجی بکشد، آن کعبه مشرفه مقدسه که تو می‌بینی هزاران سال بتخانه کافران کرده بودند تا از غیرت نظر اغیار بخداوند خود بنالید که پادشاهها مرا شریف‌ترین بقاع گردانیدی و رفیع‌ترین مواضع ساختی آن گه ببلاء وجود اصنام مرا مبتلا کردی، از بارگاه جبروت بدو خطاب رسید آری چون خواهی که معشوق صد و بیست و اند هزار نقطه طهارت باشی و خواهی که همه اولیاء و صدیقان و طالبان را در راه جست خود بینی و ایشان را بنواز در کنار گیری و هزاران ولی وصفی را جان و دل در عشق خود بسوزی و بگدازی، یا در آن بادیه مردم خوار بی‌جان کنی کم از آن نباشد که روزی چند این بلا و محنت بکشی و صفات صفا و مروه خود در بطش قهر غیرت فرو گذاری.

«لِيَسْتَهْدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ» روندگان در راه حق مختلفند و منافع هر یکی بر اندازه روش اوست و بقدر همت او، ارباب اموال را منافع مال و معاش است، ارباب اعمال را، منافع حلاوت طاعات است، ارباب احوال را منافع صفاء انفاس است، بو شعیب سقا بقصد حج از شهر نیشابور بیرون آمد احرام گرفته، چون قدم در بادیه نهاد بهر میل که رسید دو رکعت نماز کرد تا بمقصد رسید. آن گه گفت: رب العزه می‌گوید: «لِيَسْتَهْدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ» و هذا منافع فی حجی، گفت حاجیان و زائران که از اقطار عالم روی بدین کعبه شریف نهاده‌اند بدان می‌آیند تا بمنافع خویش رسند، چنان که الله تعالی می‌گوید، و منافع من درین حج آن رکعتهای نماز است که مقام رازست.

المصلی یناجی ربّه. و گفته‌اند منافع ایشان آنست که مصطفی (ص) گفت: «اذا كان يوم عرفة ينزل الله الى السماء الدنيا فيباهي بهم الملائكة فيقول انظروا الى عبادي اتونى شعنا غبرا من كل فج عميق، اشهدكم انى قد غفرت لهم، فتقول الملائكة يا ربّ فلان كان يرهق و فلان و فلانة، قال يقول الله عز و جل، قد غفرت لهم».

«ذَلِكَ وَ مَنْ يُعَظِّمُ حُرْمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ»، تعظیم حرّمات کار جوانمردانست و سیرت صدیقان، اصحاب خدمت دیگرند و ارباب حرمت دیگر، ترك خدمت عقوبت بار آورد، ترك حرمت داغ فرقت نهد، نتیجه خدمت ثوابست و درجه ثمره حرمت لذت صحبتست و انس خلوت، او که بر مقام شریعت خدمت کند ناظر بمقام است، و او که در عالم حقیقت حرمت شناسد ناظر بحق است، رسول خدا محمّد مصطفی (ص) که خورشید فلك سعادت بود و ماه آسمان سیادت در صدف شرف و طراز کسوت وجود، شب معراج اطّاب خیمه سرّ خود از همه مقامات روندگان بکند ناظر بحق گشت نه ناظر بمقام، عالمیان همه در مقامات مانده و سیّد از همه بر گذشته و نظر بحق داشته، لا جرم از بارگاه عزت جبروت این خلعت کرامت یافته که: «ما زاع البصر و ما طغى».

لطیفه‌ای دیگر ازین عجبتر شنو. اهل خدمت چون نالند از غیر دوست بدوست نالند، و از غیر دوست بدوست نالیدن در راه جوانمردان شرك است که تا غیرى می‌نبیند ازو بدوست می‌نالند، باز اهل حرمت چون نالند از دوست بدوست نالند و از دوست بدوست نالیدن عین توحیدست، از روی ظاهر شکوى می‌نماید اما از روی باطن شکرست. می‌باز نماید که جز تو کسی ندارم با که گویم، جز تو کسی را نبینم بکه نالم، خلق پندارند که وی گله میکند و او خود باین سخن اخلاص محبت عرضه می‌کند از اینجاست که حق جلّ جلاله از ناله ایوب خبر داد که: «مَسْنِي الضُّرُّ» و با این ناله او را صابر خواند که: «إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ»، اگر شکوى بودی او را صابر کی خواندی، باز نمود که شکوى آن گه بود که بغیر ما نالد، اما چون بما نالد آن شکوى نبود، ایوب نگفت: ای عالمیان: «مَسْنِي الضُّرُّ» بلکه گفت: «رَبِّهِ أَنِّي مَسْنِي الضُّرُّ» عجز و فقر خویش بحضرت مولی بنهاد نلّ خویش بر بی‌نیاز عرنه کرد و ادب حضرت بنعت حرمت بجای آورد، اینست بیان تعظیم حرمت و شرط آداب عبودیت.

#### ٤ النوبة الاولى

قوله تعالى: «إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا» الله باز دارد از گرویدگان، «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ» (٣٨) الله دوست ندارد هرکز کاری ناسپاس، «أَذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ» دستوری دادند ایشان را که جنگ کنند با دشمن، «بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا» از بهر آن بیداد که بر ایشان کردند، «وَ إِنْ اللَّهُ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ» (٣٩) و الله بر یاری دادن ایشان براستی که تواناست.

«الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ» ایشان که بیرون کردند ایشان را از خان و مان ایشان به نشایست بی هیچ چیز، «إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ» جز زان که میگفتند خداوند ما الله است، «وَ لَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ

بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ» و اگر نه باز داشت الله بودی که ایشان را از یکدیگر باز داشت، «لَهْدَمَتْ صَوَامِعُ» فروهشتندی صومعه‌های راهبان، «وَوَيْعٌ» و کلیسیاهای ترسایان، «وَوَصَلَاتٌ» و کنیسه‌های جهودان، «وَوَسَاجِدٌ يُذَكِّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا» و مسجدهای مسلمانان که الله را خوانند و یاد کنند در آن ببنانک نماز و نماز، «وَوَلْيُصْرِنَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ» و براستی که الله یاری دهد آن کسانی را که دین او را یاری دهند، «إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ» (۴۰) که الله براستی با نیرو است با هر کس تاونده.

«الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ» ایشان که اگر ایشان را در زمین دسترس دهیم و پایگاه، و سلطانان نشانیم، «أَقَامُوا الصَّلَاةَ» نماز بیای دارند، «وَوَاتُوا الزَّكَاةَ» و زکاة مال دهند، «وَوَامَرُوا بِالْمَعْرُوفِ» و نیکوکاری فرمایند، «وَوَنَّهُوا عَنِ الْمُنْكَرِ» و از ناپسند باز زنند، «وَوَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ» (۴۱) و الله راست سرانجام همه کارها، «وَوَإِنْ يُكْذِبُوكَ» و اگر دروغ زن گیرند ترا، «فَقَدْ كَذَّبْتَ قَبْلَهُمْ» دروغ زن گرفت پیش از ایشان «قَوْمٌ نُوحٍ وَ عَادٌ وَ ثَمُودٌ» (۴۲) قوم نوح و قوم هود و قوم صالح «وَوَقَوْمٌ إِبْرَاهِيمَ» نمرود و اصحاب او، «وَوَقَوْمٌ لُوطٍ» (۴۳) و قوم لوط «وَوَأَصْحَابُ مَدْيَنَ» و قوم شعیب، «وَوَكَذَّبَ مُوسَى» و دروغ زن گرفتند موسی را، «فَأَمَلَيْتُ لِلْكَافِرِينَ» فرو گذاشتم کافران را و درنگ دادم، «ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ» آن گه فرا گرفتم ایشان را، «فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرٌ» (۴۴) چون دیدی و چون بود ناپسندیدن من.

«فَكَأَيُّنَ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا» ای بسا شهرها که هلاک کردیم آن را، «وَوَهِيَ ظَالِمَةٌ» و ستمکار ایشان بودند، «فَوَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا» آنکه آن شهر از مردمان خالی، دیوارها افتاده بر کازها. «وَوَبْنُرٍ مُعْطَلَةٍ» و آنکه چاه باز مانده از، «وَوَقَصْرِ مَشِيدٍ» (۴۵) و کوشک استوار رفیع.

«أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ» به نروند در زمین، «فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا» و ایشان را دلهایی بودی هشیار که دریافتندی، «أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا» گوشهایی بودی شنوا تا صواب بشنیدند بآن، «فَأِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ» که آن جای چشمهای سر نابینا نیست، «وَوَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ» (۴۶) لکن چشمهای دل نابیناست که در برهاست.

«وَوَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ» می‌شتابند ترا بعذاب، «وَوَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ» و الله گفت خود مخالفت نکند و وعده بنگرداند، «وَوَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ» و روزی بنزدیک خداوند تو، «كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ» (۴۷) چون هزار سالست از آنچه شما می‌شمردید.

«وَوَكَأَيُّنَ مِنْ قَرْيَةٍ» و ای بسا شهرها، «أَمَلَيْتُ لَهَا» که درنگ دادم آن را، «وَوَهِيَ ظَالِمَةٌ» ایشان بر ستمکاری خویش، «ثُمَّ أَخَذْتُهَا وَإِلَى الْمَصِيرِ» (۴۸) آن گه فرا گرفتم آن را و باز گشت با من. «قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ» بگوی ای مردمان، «إِنَّمَا أَنَا لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ» (۴۹) من شما را بیم نمایی آگاه کننده‌ام آشکارا.

«فَالَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» ایشان که بگرویدند و کارهای نیک کردند، «لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ» (۵۰) ایشان را آمرزش است و روزی نیکو، «وَوَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ» و ایشان که بر سخنان و



پیغام ما خاستند که ما را عاجز آرند «أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ» (۵۱) ایشان فردا آتشیانند.

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ» نفرستادیم پیش از تو هرگز فرستاده‌ای و نه هیچ پیغامبری، «إِنَّمَا إِذَا تَمَّتْ» مگر آن گه که کتاب الله می‌خواند، «أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ» دیو چیزی در افکند در خواندن وی، «فَيَنْسُخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ» الله آنچه دیو در افکند بیفکند «ثُمَّ يُحْكُمُ اللَّهُ آيَاتِهِ» پس محکم گرداند و روشن آنچه خود فرستاده بود از سخنان خویش، «وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» (۵۲) و الله داناست و راست دان. «لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً» آن را کند تا آنچه دیو در افکند تباهی و آزمایشی کند، «لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ» ایشان را که در دلهای ایشان بیماری است و گمان، «وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ» و ایشان را که سخت دلانند، «وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ» (۵۳) و کافران در ستیز و خلافند دور. «وَالَّذِينَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ» تا بدانند ایشان که دانایانند، «أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ» که آن حکم حق است از خداوند تو، «فَيُؤْمِنُوا بِهِ» و بدان ایمان آرند.

«فَنُحِبُّ لَهُ قُلُوبُهُمْ»، و دلهای ایشان آن را نرم گردد، «وَإِنَّ اللَّهَ لَهَادٍ الَّذِينَ آمَنُوا إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (۵۴) و الله تعالی بر راستی که راه نمای مؤمنانست براه راست.

«وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ» همیشه ناگرویدگان در گمانند ازین نامه که بتو آمد، «حَتَّى تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً» تا آن گه که رستاخیز با ایشان آید ناگه، «أَوْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ يَوْمَ عَقِيمٍ» (۵۵) یا بایشان مرگ روز بدر.

«الْمَلِكُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ» پادشاهی آن روز الله تعالی راست «يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ» داورى بر دمیان ایشان، «فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» ایشان که بگرویدند و کارهای نیک کردند، «فِي جَنَّاتٍ النَّعِيمِ» (۵۶) در بهشتهای نازند.

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا» و ایشان که کافر شدند و بدروغ داشتند پیغامهای ما، «فَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ» (۵۷) ایشانند که ایشان راست عذابی خوار کننده.

### النوبة الثانية

قوله تعالی. «إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ» ابن کثیر و قرآء بصره یدفع خوانند بی‌الف، و باقی یدافع بالف، و معنی هر دو یکسانست یعنی یدفع عن المؤمنین کید عدوهم و و شرهم. این آیت بساط آیت ثانی است از بهر آن که اول آیت که بقتال فرو آمد این آیت بود که: «أَنْزِلْنَا لِلَّذِينَ يُفَاتِلُونَ»، رسول را و یاران را فرمودند تا با اهل زمین جنگ کنند قیاصره و اکاسره و اقیال و غیر ایشان، و در آن عصر اهل زمین همه کفار بودند و مؤمنان در جنب ایشان اندک، رب العزة ایشان را وعده نصرت داد و دفاع، و ایشان را درین آیت بر قتال داشت و دلیر گردانید گفت الله شر ایشان و کید ایشان گر چه بسیارند باز دارد از مؤمنان اگر چه اندکند، و گفته‌اند معنی آیت بر عموم است، ای یدفع عن المؤمنین بنور السنة ظلمة البدعة، و بنور الايمان ظلمة الكفر.

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ» هذان اسمان یشملان کل کافر بالله، ای کل خوان فی امانة الله، کفور

لنعمته، يقال الخوآن الذي عادته و سنته الخيانة، و الكفور الذي عادته الكفران، بين الله سبحانه انه اما يدفع عن ليس بخوآن و لا كفور.

«أذن» بضم الف قراءت نافع و ابو عمرو و عاصم و يعقوب است بر فعل مجهول، باقى اذن بفتح الف خوانند يعنى اذن الله «لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ»، و اذن گفت نه امر يعنى كه الله تعالى حرص ايشان ديد بر قتال دشمن و اعلاء كلمه حق آن از ايشان بپسنديد و ايشان را بقتال دستورى داد و تولى نصرت ايشان كرد و دفاع ايشان «يُقَاتِلُونَ» بفتح تاء قراءت نافع است و ابن عامر و حفص. يعنى اذن للمؤمنين الذين قاتلهم المشركون، باقى بكسر تاء خوانند، يعنى اذن للمؤمنين الذين يصلحون للقتال فى قتال الكفار، «بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا» يعنى بسبب ان ظلموا او لانهم ظلموا او من اجل انهم ظلموا او جزاء بان ظلموا فاخرجوا من ديارهم فاوذوا. «وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ» هذا تفسير الدفاع، و قيل «أَذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ» اى قضى للمجاهدين انهم ربما هزموا او قتلوا احيانا مع ان الله على نصرهم لقادر. باين قول معنى آنست كه الله تعالى حكم راند و قضا كرد و خواست ايشان را كه جنگ كنند با دشمن دين كه بر ايشان ستم آيد گاهگاه با آنكه الله تعالى بر يارى دادن ايشان براستى كه قادر است و توانا، و «اذن» در قرآن جايتها بيايد بمعنى قضاء، منها قوله: «فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ» الى قوله: «بِأَذْنِ اللَّهِ» و منها ما خاطب به عيسى: «وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِأَذْنِي». آن گه تغريبت كرد گفت: «الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ» اى اخرجوا من مكة ظلما «بِغَيْرِ حَقٍّ»، اى بغير جزم اوجب اخراجهم، و قيل «بِغَيْرِ حَقٍّ» اى من غير حق استحقوا ذلك، «إِلَّا أَنْ يُقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ»، هذا استثناء منقطع يعنى لكنهم يقولون ربنا الله، و قيل محله جرّ بدلا من قوله: «بِغَيْرِ حَقٍّ» اى اخرجوا بان يقولوا: «رَبُّنَا اللَّهُ» روى عن الحسن انه قال: اما و الله ما سفكوا دما و لا اخذوا مالا و لا قطعوا لهم رحما و انما فعلوا ما فعلوا لانهم قالوا: «رَبُّنَا اللَّهُ». و هو نظير قوله: «وَ مَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ»، سبب نزول اين آيت آن بود كه مشركان مکه پيوسته اصحاب رسول را مى رنجانيدند و ايشان را ناسزا ميگفتند و زخم ميكردند، ياران برسول خدا ناليدند و رنج خویش بدو برداشتند و دستورى قتال خواستند، رسول گفت، صبر كنيد كه جز صبر روى نيست. و مرا بقتال نفرموده اند، پس كار بدانجاى رسيد كه كافران و مشركان رسول را از مکه بيرون كردند ابو بكر صديق گفت. عرفت انه سيكون قتال، آن روز دانستم كه قتال و جهاد خواهد بود كه رسول خدای را بيرون كردند، پس چون بمدينه هجرت كرد اين آيت آمد و هي اول آية نزلت فى القتال نسخت بها كل آية امر فيها بالكف عن القتال. و قال مجاهد: نزلت هذه الآية فى قوم باعيانهم خرجوا مهاجرين من مكة الى المدينة فكانوا يمنعون فاذن الله لهم فى القتال الكفار الذين يمنعونهم من الهجرة.

«وَلَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ» بالجهاد و اقامة الحدود و كف الظلم، «لَهَدَمْتَ صَوَامِعُ»، قرأ ابن كثير و نافع لهدمت بتخفيف الدال، و قرأ الآخرون بتشديدها، فالتخفيف اصل الكلمة و يصلح للقليل و الكثير، و التشديد يختص بالكثير، لهدمت، يعنى لخربت و قيل لعطلت و تهديمها تعطيلها، صوامع، يعنى صوامع الرهبان، و قيل صوامع الصابئين و قيل صوامع المؤمنين.

لقوله عليه السلام. «نعم صومعة المؤمن بيته»

و اشتقاقها من الصمع و هو الصغر فى الاذن، يقال اذن صماء، قوله: «وَبَيْعٌ» يعنى بيع النصارى، واحدتها بيعة. «وَصَلَوَاتٌ» يعنى كنائس اليهود، و يسمونها بالعبرانية صلوتا.

«وَمَسَاجِدُ يُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا» يعنى مساجد المسلمين من امّة محمد (ص) معنى آيت آنست كه اگر نه واليان و سلطانان بودندى و گماشتگان الله كه بفرمان وى جهاد و قتال مى كنند و حدها مى رانند و شرّ بدان از نيكان باز مى دارند. لهدمّ معبد اهل كلّ زمان، فى زمن موسى الكنائس، و فى زمن عيسى البيع و الصوامع، و فى زمن محمد (ص) المساجد، فروهشتندى خراب و معطل، در عهد موسى صلوتاهاى جهودان و در عهد عيسى كليساهاى ترسايان و صومعههاى راهبان، و در عهد محمد مصطفى مسجدهاى مؤمنان. و قال ابن زيد: اراد بالصلوات، صلوات اهل الاسلام فانها تنقطع اذا دخل العدو عليهم، و قيل معنى الآية، لو لا ائى اذنت للمؤمنين فى قتال الكفار لغلب الكفار على البلاد و اظهروا فيها الفساد. «وَلْيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ» اى من اقام شريعة من شرايعه نصر على اقامة ذلك الا انه لا يقام فى شريعة نبى الا ما اتى به ذلك النبى و ينتهى عما نهى عنه. «إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ» على خلقه، «عَزِيزٌ» منيع فى سلطانه.

«الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ» الذين فى موضع نصب على تفسير «من» يعنى و لينصرنّ الله من ينصره. ثم بين صفة ناصر به فقال: «الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَآمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ»، تأويل الآية انّ الله عزّ و جل ينصر الذين يمكّنهم و يؤمرهم و يستخلفهم و يوليهم فينصرونه و ينصرون دينه و يجاهدون عدوّه و يقيمون صلوات الجمعة و الاعياد و الصلوات بعرفات و منى و ينصبون المؤذنين ثم لم يفرّق بين الصلاة و قربنتها و هى الزكاة و يأمرهم بالمعروف اقامة حقوق الدين و جهاد العدوّ و ينهون عن المنكر يكفون ايدى العتاة و البغاة. روى عن الحسن انه قال: اخذ الله الميثاق على الامراء اذ تمكّنوا فى الارض ان يقيموا الصلاة و يؤتوا الزكاة يأمرهم بالمعروف و ينهوا عن المنكر، كما اخذ على العلماء ان يتلوا كتابه و احكامه فلا يكتمونه، فى قوله: «الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ»، و فى قوله: «وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ» الآية.. و فى الآية دليل على صحّة خلافة الخلفاء الراشدين، لانهم كانوا من المهاجرين و تمكّنوا فى الارض و اقاموا الصلاة و آتوا الزكاة و امروا بالمعروف و نهوا عن المنكر، و قيل التمكّن فى هذه الآية هو التولى الذى قال فى قوله عزّ و جلّ: «فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُكَلِّمُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا» اى آخر امور الخلق و مصيرهم اليه، يعنى يبطل كلّ ملك سوى ملكه فتصير الامور لله بلا منازع و لا مدّع.

«وَإِنْ يُكْذِبُوكَ» فى هذه الآية تسلية محمد (ص) من تكذيب اهل مكة اياه، اى لست باول من نسب الى الكذب من الانبياء بل كذب كل قوم نبيهم قبل قومك.

«كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ» نوحا «وَ عَادٌ» هودا، «وَ ثَمُودٌ» صالحا، «وَ قَوْمُ إِبْرَاهِيمَ» ابراهيم، «وَ قَوْمُ لُوطٍ» لوطا، «وَ أَصْحَابُ مَدْيَنَ» شعيبا، «وَ كَذَّبَ مُوسَى» كذبه فرعون و قوم فرعون فلم يقل و قوم موسى لان قوم

موسی بنو اسرائیل و كانوا قد آمنوا به فی الآیة مضمّر تقدیره، و ان یکذبوک فلا تحزن. و قوله: «فَأْمَلَيْتُ لِلْكَافِرِينَ»، ای اَحْرَتِ اَجَالِهِمْ، «ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ»، ای عاقبتهم علی کفرهم، و اهلکتهم قوم نوح بالطوفان، و عادا بالريح، و ثمود بالصيحة، و نمرود ببعوضة، و قوم لوط بالخسف و امطار الحجارة عليهم، و اصحاب مدين بالظلة، و اعداء موسى بالغرق، «فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرًا» ای انكارى يعنى انكرت عليهم ما فعلوا من التكذيب بالعذاب و الهلاك يخوف به من يخالف النبى (ص) و يكذبه.

«فَكَايْنٌ مِنْ قَرْيَةٍ» ای کم من اهل قرية، «اهلکتها» بالتاء على الوحدة قرأها اهل البصرة و الوجه انه فعل الله تعالى فجاء على اصله من الافراد لانّ ما قبله كذلك و هو قوله: «فَأْمَلَيْتُ لِلْكَافِرِينَ ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ»، و قرأ الآخرون: «اهلکنا بالثون و الالف على التعظيم و الوجه انه قد جاء فى التنزيل كثير بهذا اللفظ نحو قوله: «وَأَمْ لَمْ يَكُنْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا»، «وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ مِنْ قَبْلِكُمْ»، «فَكَايْنٌ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا وَ هِيَ ظَالِمَةٌ» ای و اهلها ظالمون کافرون، «فَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا» ای ساقطة على سقوفها. يعنى سقطت السقوف ثم سقطت عليها الجدران. و قيل خاوية ای خالية عن اهلها باقية على حالها، يقال خوت الدار و الارض، تخوى خواء و خوى بطنه من الطعام، يخوى خوى و خوى النهر يخوى خوى و النهر خو. «وَأَمْ لَمْ يَكُنْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا» ای و کم من بئر متروكة مخلاة عن اهلها، و بئر غير مهموزة قرأها ورش عن نافع و ابو عمرو، و اذا ادرج و الوجه انه على تخفيف الهمزة و تخفيفها هاهنا يقلبها ياء لسكونها و انكسار ما قبلها كذيب و نحوه، و قرأ الباقون «وَأَمْ لَمْ يَكُنْ» بالهمز و الوجه انه هو الاصل لانّ الاصل فى الهمزة التحقيق. «وَأَمْ لَمْ يَكُنْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا» رافع طويل من قولهم: شاد بناه اذا رفعه، و قيل مشيد ای مجصص بالشيء و هو الجص و الكلس، تأويل الآیة، انّ کلهم فى الارض صنفان سكن و نزل فلا يزال النزل يموتون و يعطلون بئرهم، و السكن يموتون و يعطلون قصرهم. خلاف است میان علما که این بئر و قصر اینجا بر عموم رانند یا بر خصوص قومی گفتند این بر عموم است و مراد آنست که اهل زمین جمله دو گروهند: دشتیان و شهریان از دشتیان که بمیرند چاه باز ماند معطل و از شهریان کوشک و خانه باز ماند معطل باز قومی گفتند این بئر و قصر معلومند و مخصوص و موضوع آن پیدا، در دیار یمن کوهی است بر سر آن کوه این قصر ساخته بودند قومی ازین کردان و دشت نشینان در عصر عاد، آخر شیطان بر ایشان ظفر یافته و از راه ببرده و به پیغامبر آن عصر کافر گشته و بت پرست شده بتعلیم شیطان بر سر آن کوه قصری ساختند از سنگ و گچ دویست گز بالای آن، صد خانه در آن ساخته بر پنج طبقه، یک طبقه شتران را، یکی گاوان را، یکی گوسفندان را، یکی طعام و خوردنی خویش را، یکی نشستنگاه خویش را، و در دامن آن کوه چاهی فرو بردند و آن را آبشخور خویش و چهار پایان ساختند. روزگار بر آمد و کفر ایشان و طغیان ایشان بغایت رسید و از پذیرفتن حق سر باز زدند و پیغامبر خویش را خوار داشتند تا پیغامبر دعا کرد بر ایشان گفت: اللهم اهلكهم بما شئت، فغاز ماء بئرهم فبقیت معطلة و بقیت اغنامهم عطاشا ثلاثة ایام ثم ماتت فلما كان يوم الرابع بعث الله على ابلهم وجعا فماتت عن آخرها، و بعث الله عليهم يوم السابع جبرئیل فصاح فيهم فصاروا كلهم خامدين فبقیت البئر معطلة من الماء، و القصر معطلا عن السكان لم

یسکنه احد الی یومنا هذا. ضحاک گفت: این چاه بحضرموت است در شهری که آن را حاصور گویند و سبب آن بود که چون قوم صالح را عذاب رسید جماعتی بوی ایمان آوردند و با صالح بحضرموت شدند چون آنجا رسیدند صالح فرمان یافت از آن حضرموت خواندند، لَانَّ صالحا لما حضر مات. پس آن قوم که بصالح ایمان آورده بودند و عدد ایشان چهار هزار بود این شهر حاصور را بنا نهادند بر سر آن چاه و آنجا وطن گرفتند و از قوم خویش یکی را بر خود امیر کردند پس بروزگار فرزندان و نژاد ایشان بسیار شدند و در نعمت و کام ایشان را بطر گرفت کافر گشتند و بت پرست، تا ربّ العزّه بایشان پیغامبری فرستاد نام وی حنظله بن صفوان و قیل شریح بن صفوان و کان حمّالا فیهم، ایشان پیغامبر را بکشتند و در طغیان و کفر بیفزودند ربّ العزّه ایشان را جمله هلاک کرد و آن دیار و وطن ایشان خراب گشت و چاه معطل ماند، گفته‌اند که از آن چاه پیوسته دودی سیاه منتن می‌آید کسی که بنزدیک آن چاه و آن قصر شود ناله‌ای بگوش وی رسد. و روی عن ابن عباس ائه قال: اما البئر المعطلة فانها كانت لاهل عدن من الیمن و هی الرّس الذی قال اللّٰه عز و جل: «وَ أَصْحَابَ الرّسِّ». و قال کعب الاحبار: انّ القصر بناه عاد الثانی و هو عاد بن منذر بن ارم بن عاد.

قوله: «أ فَلَمْ یَسِیرُوا فِی الْأَرْضِ» یعنی کفار مگه فینظروا الی مصارع المکذبین فی الامم الخالیة و هو قوله: «فَنُکُونُ لَهُمْ قُلُوبٌ یَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ أذَانٌ یَسْمَعُونَ بِهَا»، فیتفکروا و یعتبروا، ثم ذکر انّ الأبصار لا تعمی عن رؤیة الآیات و لكن القلوب تعمی فلا تتفکر و لا تعتبر، قوله: «فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ» هذه الهاء تسمی عمادا و المعنی انّ العمی الضّار، هو عمی القلب، فاما عمی البصر فلیس بضارّ فی امر الدّین. قال قتادة: البصر الظاهر بلغة و متعة و بصر القلب هو البصر النافع، و ذکر القلوب الّتی فی صدور و القلب لا یكون الا فی الصدر، و لكن جرى هذا علی التوکید کقوله: «وَ لَا طَائِرٌ یَطِیرُ بِنَاحِیْهِ» و فی الآیة دلیل علی انّ القلب محلّ العقل و العلم لا الدّماغ، و قیل العقل علم غریزی یکتسب به العلم الاختیاری. آن روز که این آیت از آسمان فرو آمد که: «وَ مَنْ كَانَ فِی هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِی الْآخِرَةِ أَعْمَى»، عبد اللّٰه بن زائده که او را امّ ابن مکتوم گویند پیش مصطفی (ص) آمد گفت: یا رسول اللّٰه انا فی الدّنیة اعمی ا فاکون فی الآخرة اعمی؟ من که در دنیا نابینایم فردا در قیامت نابینا خواهم بود؟ ربّ العالمین بجواب وی این آیت فرو فرستاد: «فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَ لَکِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الّتی فِی الصُّدُورِ»، معنی آنست که نابینایی ظاهر در کار دین زیان ندارد و فردا در قیامت بینایی به نبرد، نابینایی دلست که در کار دین زیان دارد و فردا در قیامت بینایی ببرد.

«وَ یَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ» این در شأن مشرکان مگه فرو آمد النضر بن الحارث و غیر او که بر سبیل انکار باستهزاء میگفتند: «فَأَمْطِرُ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ عَجَلًا لَنَا قِطْنًا، ائْتِنَا بِمَا تَعُدُّنَا». ربّ العزّه بجواب ایشان این آیت فرو فرستاد: «وَ یَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَ لَنْ یُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ»، می‌شتابانند ترا بعذاب و آن عذاب بوقت خویش برسد چنان که اللّٰه تعالی خواسته و تقدیر کرده که اللّٰه تعالی وعده خلاف نکند و گفته خود بنگرداند، آن گه گفت: «وَ اِنَّ یَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ کَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ» یعنی این چه شتابست که می‌کنند و

روزی از روزگار عذاب آخرت هزار سالست ازین روزها که امروز می‌شمرند آن را که صفت این بود شتاب در آن چون کنند، و قیل معناه آنه لا یفوته شیء و انّ یوما عنده و الف سنة فی قدرته واحد، شتاب میکنند در چیزی که بر الله تعالی فوت نخواهد شد، و روزی و هزار سال در قدرت او یکسانست یعنی که در مهلت دادن ایشان چه روزی و چه هزار سال که نه برو فوت خواهد شد، نحاس گفت: معنی آیت آنست که ای محمد کافران استعجال عذاب می‌کنند و من که خداوندم و عده‌ای که با تو کرده‌ام که ترا نصرت دهم و ایشان را هلاک کنم این وعده خلاف نکنم، پس انجامز وعده آن بود که روز بدر مسلمانان را نصرت داد و کافران را هلاک کرد آن گه گفت: «وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ». ایشان را خبر کن که عذاب دنیا اینست که دیدند و عذاب آخرت چنانست که روزی از آن روزگار عذاب چون هزار سالست ازین روزگار که شما می‌شمرید ابن زید گفت این روزگار ایام آخرتست آن گه که مؤمن در نعیم بهشت باشد و کافر در عذاب دوزخ روزی از روزهای ایشان بر اندازه هزار سال دنیا باشد، و دلیل برین خبر مصطفی است

قال النبی (ص): «ابشروا یا معشر صعاليك المهاجرين بالفوز الثام يوم القيامة تدخلون الجنة قبل اغنياء الناس بنصف يوم و ذلك مقدار خمس مائة سنة»، اما آنچه ربّ العزه گفت: «فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ» صفت روز قیامتست علی الخصوص، و عن ابن عباس فی جماعة: انّ كل يوم من الايام الستة التي خلق الله فيها السماوات و الارض كالف سنة مما تعدون. قرأ حمزة و ابن كثير و الكسائي «يعدون» بالياء هاهنا لقوله: «يَسْتَعْجِلُونَكَ»، و قرأ الباقر بالتاء لانه اعم لانه خطاب للمستعجلين و للمؤمنين و اتفقوا فی سورة المضاجع انه بالتاء.

«وَ كَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ أُمْلِيَتْ لَهَا» امهلتها بتأخير عقوبتها، «وَ هِيَ ظَالِمَةٌ» كافرة، «ثُمَّ أَخَذْنَاهَا» بالعقوبة، «وَ إِلَى الْمَصِيرِ» مرجع الجميع فلا يفوتنى شيء.

«قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ» يا اهل مكة، «إِنَّمَا أَنَا لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ» ای بشیر و نذیر ثم بشر فقال: «فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ» الرزق الكريم الذي لا يكتسب بالدنويات من التذلل للخلق و الاخذ من المنان و ارتكاب الظلم، و قیل الرزق الكريم الذي لا ينقطع ابدًا و هو الجنة.

«وَ الَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا» ای يجتهدون فی ردّ القرآن و ابطاله، «مُعَاجِزِينَ» ای مقدّرين طائنين انهم يعجزوننا بزعمهم ان لا بعث و لا نشور و لا جنة و لا نار، یعنی يظنون انهم يسبقوننا و يفوتوننا فلا تقدر عليهم هذا، كقوله: «أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ أَنْ يَسْبِقُونَا»، و قیل معاجزين ای مشاقين معاندين، و قرأ ابن كثير و ابو عمرو معجزين بتشديد الجيم من غير الف هاهنا و فی سورة سبأ، ای متبطين الناس علی الايمان بمحمد و قیل ناسبين من اتبع النبي الى العجز. «أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ» ای اصحاب النار الموقدة، و قیل الجحيم احدي الطبقات.

«وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ»، «من» هاهنا لا ابتداء الغاية و قوله: «مِنْ رَسُولٍ» من زيادة لعموم النفي و

اختلفوا في الرسول و النبي فقال بعضهم كل رسول نبي و كل نبي رسول، و قال بعضهم الرسول اعلى شأننا لان كل رسول نبي و ليس كل نبي رسولا، و قال بعضهم الرسول هو الشارح و النبي الحافظ شريعة غيره، و قال بعضهم الرسول الذي يأتيه الملك بالوحى و النبي الذي يرى في المنام ما يوحى اليه، «إلّا إذا تمّنى»، فيها قولان: احدهما تمّنى اى حدّث نفسه، و الثانى تمّنى اى تلا، و منه قول الشاعر:

تمّنى كتاب الله آخر ليلة      تمّنى داود الزبور على رسل

و اصل الكلمة من منى الله كذا اذا قدره و تمّنى الانسان تقديره بلوغه، و التمّنى التلاوة لانّ التالى يقدر الحروف و يذكرها شيئا فشيئا. قوله: «ألقي الشيطان في أمّنيته» اى فى تلاوته، مفسران گفتند رسول خدا در انجمن قریش نشسته بود که جبرئیل از آسمان فرود آمد و سوره و النجم إذا هوى فرو آورد، رسول خدای بر خواند چون اینجا رسید: «أقرأئكم اللات و العزى و مائة الثالثة الأخرى» بر زبان وی برفت بالقاء شیطان بر سبیل سهو و نسیان: «تلك الغرائق العلى و ان شفاعتهن لترتجى».

قریش آن بشنیدند شاد شدند و رسول خدا هم چنان میخواند تا سوره بآخر برد و سجود کرد مؤمنان و یاران با وی سجود کردند و همچنین مشرکان که حاضر بودند بموافقت همه سجود کردند تا آن حد که ولید مغیره و سعید بن العاص هر دو سخت پیر بودند و طاقت نداشتند که سر بر زمین نهند هر یکی قبضه‌ای خاک برداشتند و بر پیشانی خویش نهادند و باشارت سجود کردند، پس قریش منفرق گشتند شادان و خرم با یکدیگر می‌گفتند که محمد امروز خدایان ما را سخن نیک گفت و ما نیک دانیم که خدای آسمان جلّ جلاله آفریدگار است و روزی گمار، مرده زنده کند و زنده میراند، لکن این خدایان ما بدان می‌پرستیم تا فردا از بهر ما بنزدیک وی شفاعت کنند اکنون که محمد ایشان را این سخن گفت ما با او بییم و ازو جدا نه ایم، شبانگاه جبرئیل فرو آمد گفت: یا محمد ما ذا صنعت؟ این چه بود که تو کردی؟ لقد تلوت على الناس ما لم أتك به عن الله، بر مردم چیزی خواندی که من نیاوردم و در پیغام و کلام حق نبود، رسول خدا از آن عظیم دلتنگ شد و رنجور گشت و از قهر حق بترسید، پس جبرئیل فرو آمد و تسکین روعت وی را و تسلی دل وی را این آیت فرو آورد: «و ما أرسلنا من قبلك من رسول و لا نبيّ إلّا إذا تمّنى ألقى الشيطان في أمّنيته».

قومی گفتند رسول خدا در مسجد حرام بود در نماز که سوره و النجم خواند و این قصه القاء شیطان برفت، اگر کسی گوید رسول خدا معصوم بود از غلط و سهو در اصل دین و تبلیغ رسالت پس این غلط در تلاوت بر وی چون روا باشد؟ و نیز رب العزه گفت قرآن را: «لا يأتيه الباطل من بين يديه و لا من خلفه»، یعنی ابلیس، و قال تعالى: «إنا نحن نزلنا الذكر و إنا له لحافظون» یعنی من التغيير و التبديل. علماء تفسیر در جواب این مختلفند، قتاده گفت: القى الشيطان فى تلاوته و هو ناعش يعنى اغفى النبى اغفاة فجرى ذلك على لسانه بالقاء الشيطان و لم يكن له خبر، و قيل القى الشيطان فى تلاوته بقراءة الشيطان رافعا صوته فظنّ السامعون أنه من قراءة النبى هذا كما انّ الشيطان نادى يوم احد: الا انّ محمدا قد قتل، حتى انكسرت قلوب

المؤمنين و قويت قلوب المشركين. و قال ابن عيسى: لما انتهى النبى الى هذه الآية تلاه منافق من شياطين الانس و القى فى صوته هذه الكلمة فخيّل الى الناس انه من تلاوة النبى و قال الحسن: ائما قال النبى ذلك على وجه الانكار دون الاخبار فكأنه حكى كلامهم ثم انكر عليهم. و تقديره تلك الغرائق العلى بزعمكم ايها المشركون امنها شفاعتهن ترتجى، و كم من ملك فى السماوات لا تغنى شفاعتهم شيئا، هذا ما ذكره المفسرون و الله اعلم بالصواب. «فَيَسْخُ اللَّهُ مَا يُفِي الشَّيْطَانُ» فيبين بطلان ذلك و يخبر انه من من الشيطان، «ثُمَّ يُحَكِّمُ اللَّهُ آيَاتِهِ» اى ينزلها محكمة مبيّنة لا يجد احد الى بطلانها سبيلا، «وَ اللَّهُ عَلِيمٌ» بوحيه، «حَكِيمٌ» بخلقه، «لِيَجْعَلَ» هذه اللام تسمى لام العاقبة، كقوله: «فَالنَّقْطَةُ أَلْ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا»، و قيل هى لام كى، اى كى يجعل. «مَا يُفِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً»، اى محنة و بليّة، «لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ»، شك و نفاق و هم المنافقون، «وَ الْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ» عن قبول الحق و هم المشركون و ذلك انهم افتتنوا لما سمعوا ذلك ثم نسخ و رفع فازداد و عتوا و ظنوا ان محمدا كان يقوله من عند نفسه ثم يندم فيبطل، «وَ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ» اى فى خلاف شديد، الشقاق غاية الخلاف، يقال شاقنى فلان، اى كنت فى شقّ و هو فى شقّ آخر.

«وَ لِيَعْلَمَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ» اى التوحيد و القرآن و التصديق بالنسخ، «أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ» تأويل الآية ليجعل ما يلقى الشيطان و ينسخه الله فتنة، و ليعلم الذين اوتوا العلم ان الذى احكم الله من آياته هو الحق من ربك، «فَيُؤْمِنُوا بِهِ» يعتقدوا انه من الله، «فَنُحِبَّتْ لَهُ قُلُوبُهُمْ» اى فتسكن اليه قلوبهم، «وَ إِنَّ اللَّهَ لَهَادِ الَّذِينَ آمَنُوا إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» اى دين قيم و هو الاسلام يثبتهم عليه.

«وَ لَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ» اى فى شك مما القى الشيطان على لسان رسول الله يقولون ما باله ذكرها بخير ثم ارتد عنها، و قال ابن جريح: «منه» اى من القرآن، و قيل من الدين و هو الصراط المستقيم. «حَتَّى تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَعْتَةً» يعنى القيامة، و قيل الموت، «أَوْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ يَوْمَ عَقِيمٍ» اى عذاب يوم لا ليلة له و هو يوم القيمة، و قيل عقيم على الكفار فلا يكون لهم فيه خير و لا راحة كما ان الريح العقيم هى التى لا سحاب معها و لا مطر، و العذاب العقيم هو الذى لا مخرج منه، اخذ ذلك من عقم المرأة التى لا تلد و عقم الرجل الذى لا يولد له، و قيل يوم عقيم يوم بدر و ائما سمى عقيما لان نسلهم انقطع فيه، و لم يكن للكفار فيه خير، و قيل لانه لا مثل له فى عظم امره لقتال الملائكة فيه و لم يقاتلوا بعد ذلك.

«الْمَلِكُ يَوْمَئِذٍ» يعنى يوم القيامة، «لِلَّهِ» وحده من غير منازع و لا مدّع، كقوله «لِمَنْ الْمُلْكُ الْيَوْمَ». «يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ» اى يقضى بين الفريقين، ثم بين الحكم، فقال عزّ من قائل: «فَالَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي حَيَاتِهِمْ» وَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ» اى عذاب معه ذلة و هوان، و قيل «يَوْمَئِذٍ» يعنى يوم بدر، فحكم لنبيه بالنصر، و للمؤمنين بالجنة و لاعدائه بالقتل و الهزيمة و النار.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: «إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا» يدفع عن صدورهم نزعات الشيطان و عن قلوبهم خطرات العصيان و عن ارواحهم طوارق النسيان، رب العزه جل جلاله و تقدست اسماؤه و تعالت صفاته دوستان خود



را و مؤمنانرا پیوسته در پرده عصمت و حمایت خویش دارد، سینه‌هاشان از نزعات شیطان، دلهاشان از خطرات عصیان، جانهاشان از طواریک نسیان پاک دارد و در امان و حفظ خویش دارد، چندان که که بر غیب خود غیرت دارد بر سرّ مؤمن غیر دارد، زیرا که این برای آن میدارد، و آن برای این می‌پرورد، وقتی بیاید که پرده از میان برخیزد این سرّ در آن غیب نظر کند و آن غیب درین سرّ نظر کند، ای جوانمرد آن ساعت نعیم بهشت کجا پدید آید و جمال حورا و عینا بکدام حساب بر آید.

پیر طریقت گفته: وقتی خواهد آمد که زبان در دل برسد و دل در جان برسد و جان در سرّ برسد و سرّ در حق برسد، دل با زبان گوید خاموش، سرّ با جان گوید خاموش، نور با سرّ گوید خاموش، الله تعالی گوید بنده من دیر بود تا تو می‌گفتی اکنون من می‌گویم، تو می‌شنوی، آری و از غیرت الهیت است بر سرّ فطرت بشریت که هر عضوی از اعضاء بنده بسرّی از اسرار خود مشغول کرده، سمع را گفت ای سمع تو در سماع ذکرش باش، «وَ إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ»، ای بصر تو با بصیرت و عبرت باش «فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ»، ای زبان تو در ذکر آلاء و نعماء من باش «فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ»، ای انف تو از شم نتن اغیار با انفه باش، ای دست تو گیرنده اقداح لطف باش، ای پای تو رونده در ریاض ریاضت باش، ای بنده همه مرا باش، قل الله ثم درهم. «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ» الله تعالی دوست ندارد هر خیانت کاری ناسپاس، خیانت هم در اموال رود هم در اعمال هم در احوال، در اموال باختزال رود، و در اعمال بریا و تصنّع و در احوال بملاحظت اغیار، ربّ العزه در این خیانتها فرو بندد بر مؤمن عارف، روی دل وی با خود گرداند و او را بهیچ گیری ندهد و همه فردوس برین باشد، هر که غارت سلطان غیرت حق گشت او را پروای هیچ غیر نماند، گفته‌اند الزاهد صید الحقّ من الدّنيا و العارف صید الحقّ من الجنة.

زاهد صید حق است از دنیا بجسته، عارف صید حق است از بهشت بر بوده، دلی بعشق سوخته بمرغ بریان نیاساید، جانی بحق زنده با غیر او نیارآمد.

«وَلَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ» يتجاوز عن الاصاغر لقدر الاكابر و يعفوا عن العوام لاحترام الكرام، و تلك سنة اجراها الله سبحانه لاستيفاء منازل العبادة و استصفاء مناهل العرفان و لا تحويل لسنّته و لا تبديل لكریم عادته، و في بعض الكتب انّ الله عزّ و جل يقول: ائی لا همّ باهل الارض عذابا فاذا نظرت الى عمّار ببيوتی و الى المتجهدين و الى المتحابين فيّ و الى المستغفرين بالاسحار صرفت ذلك عنهم.

«الَّذِينَ اِنْ مَكَانَهُمْ فِي الْأَرْضِ» الآية. اهل تمكين از زمین ایشانند که ربّ العزه نظام كار عالم در ناصیه ایشان بسته و ایشان هفت گروهند كما روی فی بعض الآثار، انّ قوام الدّنيا بسبعة: بالملوك و الوزراء و نوابهم و القضاة و الشهود و العلماء و الفقراء، اذا استقام رأيهم و لم يخالفوا اسقى الله بهم الغيث و انبت بدعائهم العشب و احى بهم الارض و كشف بهم البلاء با من الخلق.

معنی آنست که ربّ العالمین جلّ جلاله نظام كار عالم و آرایش جهان و صلاح كار خلق و معاش بندگان و استقامت ایشان در هفت گروه بسته. چون این هفت گروه بر سنن صواب و بر استقامت روند و در شرایع

دین و امر معروف و نهی منکر متفق باشند و دل با خدا و با خلق راست دارند و مخالفت بخود راه ندهند ربّ العالمین ببرکت همت راست و استقامت رای ایشان از آسمان باران رحمت فرستد و از زمین نبات و نعمت رویاند و درهای خیر و راحت بر خلق گشاید و بلاها و فتنها بگرداند، اول پادشاهانند که بندگان خدای را نگهبانند و خلق در امان و زینهار ایشانند، السلطان ظلّ الله فی الارض یاوی الیه کلّ مظلوم. دیگر وزیرانند که کار مملکت پادشاه راست می‌دارند و بر سنن صواب می‌رانند، ان نسی ذکرة و ان ذکر اعانه، لفظ خبرست. سوم نوّاب ایشانند در اطراف عالم تا از احوال خلق ایشان را خبر می‌دهند و ضعیفان و مظلومان را در گوشه‌ها باز می‌جویند و اگر در همه عالم گوسفندی گرگن در گوشه‌ای بماند که آن را روغن نمالند و شفقت نبرند نخست ان نوّاب بآن گرفتار شوند، پس وزراء پس ملوک چهارم قاضیانند که حقوق خلق بر خلق نگاه می‌دارند و دستهای متغلبان و متمرّدان بقوت و عدل پادشاه از ضعف کوتاه می‌دارند. پنجم گواهان عدولند که بگفتار و گواهی ایشان حق از باطل جدا می‌کنند و حق بمستحق می‌رسانند، و فی الخبر: اکرمو الشهود فانّ الله یستخرج بهم الحقوق و یدفع بهم الظلم.

و این خاصیت امتّ محمد است که اداء شهادت و تحمّل و قبول چنان که درین امتّ است در هیچ امتّ نبوده و الله تعالی عزّ و جلّ یقول: «وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا» ای عدلا. ششم عالمانند که پیغامبران را وارثانند و نایبان و دین اسلام را دلّالانند و بر جاده دین خلق را سوی حق می‌رانند هفتم درویشانند و صوفیان که در ازل گزیدگان بودند و در ابد رستگارانند امروز خاصگیان و نزدیکانند و فردا ملوک مقعد صدق ایشانند، و فی الخبر: انّ ملوک الجنّة کلّ اشعث اغبر لو قسم نور احدهم علی اهل الارض لوسعهم.

«وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَ لَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ» الآية. الشیاطین یترصّون للانبياء و لكن لا سلطان لهم و لا تأثیر فی احوالهم منهم و نبینا صلی الله علیه و سلم افضل الجماعة و انما یكون من لشیطان تخییل و لیس به شیء من التضلیل و کان لنبیننا سکتات فی خلال قراءته القرآن عند انقضاء الآیات فتلفظ بهمهمته الشیطان ببعض الالفاظ فمن لم یکن له تحصیل توهم اّنه کان من الفاظ الرّسول و صار فتنة لقوم و الذی اراد الله به خیرا امده بنور التحقیق و ایده بحسن العصمة فیتمیز بحسن البصیره و قوّة النحیزة بین الحقّ و الباطل فلا یظله غمام الرّیب و ینجلی عنه غطاء الغفلة و لا تأثیر لضباب الغداة فی شعاع الشّمس عند متوع النهار و هذا معنی قوله: «وَ لَیَعْلَمَ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فِیُؤْمِنُوا بِهِ فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ». انبیاء و رسل که علم سعادت و رایت اقبال بر درگاه سینه‌های ایشان نصب کرده و مفاتیح کنوز خیرات و خزائن طاعات در کف کفایت ایشان نهاده و این حایط عصمت بگرد روزگار ایشان در کشیده که: «إِنَّ عِبَادِي لَیْسَ لَكَ عَلَیْهِمْ سُلْطَانٌ» کی صورت بندد که صولت غوغای لشکر شیاطین راه بساحات اقبال ایشان برد، یا سطوت مکر ابلیس پیرامن دل ایشان گردد، بلی آن مهتر عالم و سیّد ولد آدم او را در قراءت قرآن سکتها بود که در آن سکتها در بحار عزّت معانی قرآن غوص کردی، شیطان در آن میان همی درجست و بلفظ خویش آن کلمات در افکند، آن کلمات لفظ شیطانی بود نه لفظ نبوی، ربّ العزه

خواست که قومی را در آن بفتنه افکند، و له جلّ جلاله ان یمتحن من شاء بما شاء و لا یسئل عما یفعل. منافقان و مشرکان در آن بفتنه افتادند و در نفاق و شقاق بیفزودند و مؤمنان بتوفیق الهی و عصمت ربّانی حق از باطل بشناختند و در صراط مستقیم راست رفتند، «وَإِنَّ اللَّهَ لَهَادِ الَّذِينَ آمَنُوا إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ».

### ۵ النوبة الاولى

قوله تعالى: «وَ الَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ» و ایشان که هجرت کردند از بهر خدای تعالی، «ثُمَّ قَاتَلُوا أَوْ مَاتُوا» و ایشان را بکشتند یا بمردند، «لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ رِزْقًا حَسَنًا» براستی که الله تعالی ایشان را روزی دهد روزی نیکو، «وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ» (۵۸) و الله تعالی است که بهتر روزی کنندگان و نزل سازندگانست، «لَيُدْخِلَنَّهُمْ» در آرد ایشان را، «مُدْخَلًا يَرْضَوْنَهُ» در آوردنی که ایشان را آن خوش آید و پسندیده هر کسی بود، «وَإِنَّ اللَّهَ لَعَلِيمٌ حَلِيمٌ» (۵۹) و الله تعالی داناست فرا گذار.

«ذَلِكَ» اینست، «وَ مَنْ عَاقَبَ بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِ» و هر کس که عقوبت کند بهمان که کرده بودند بآن، او را رسد آن، «ثُمَّ بُغِيَ عَلَيْهِ لِيَنْصُرْتَهُ اللَّهُ» پس افزونی جویند برو براستی که الله تعالی او را یاری دهد، «إِنَّ اللَّهَ لَعَفُوفٌ غَفُورٌ» (۶۰) که الله تعالی فرا گذارنده‌ایست آمرزگار، «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ يُوَلِّجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَ يُوَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ» شب در روز می‌آرد و روز در شب می‌آرد، «وَ أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ» (۶۱) و بآن که الله تعالی شنوایست و بینا.

«ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ» آن بآن است که الله تعالی اوست هست بسزا، «وَ أَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ» و آنچه خدای خوانند بجز الله تعالی «هُوَ الْبَاطِلُ» آن ناچیزست، «وَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ» (۶۲) و الله است که برتر و مهترست، «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً» نمی‌بینی که الله فرو فرستاد از آسمان آبی، «فَنُصِبَ عَلَى الْأَرْضِ مَخْضَرَةٌ» تا زمین سبز گشته بینی، «إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ» (۶۳) الله تعالی باریک دانی است دوربین از نهان آگاه.

«لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ» او راست هر چه در آسمان و زمین چیزست، «وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَمِيدُ» (۶۴) و الله تعالی اوست که بی‌نیازست و راد و ستوده «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ» نمی‌بینی که الله تعالی نرم کرد شما را هر چه در زمین چیزست، «وَ الْفُلْكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ» و نمی‌بینی کشتی می‌رود در دریا بفرمان او، «وَ يُمَسِّكُ السَّمَاءَ» و نگاه می‌دارد آسمان را ایستاده، «أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ» که می‌خواهد که بر زمین افتد مگر بدستوری او، «إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَوُّفٌ رَحِيمٌ» (۶۵) الله تعالی بمردمان مهربانی است سخت بخشاینده.

«وَ هُوَ الَّذِي أَحْيَاكُمْ» اوست آنکه شما را زنده کرد، «ثُمَّ يُمِيتُكُمْ» پس آن گاه بمیراند شما را، «ثُمَّ يُحْيِيكُمْ» پس زنده گرداند شما را، «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ» (۶۶) این مردم براستی که ناسپاس است.

«لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنَسَكًا هُمْ نَاسِكُوهُ» هر گروهی را دینی ساختیم تا بر آن دین باشند، «فَلَا يُنَازِعُكَ فِي الْأَمْرِ» مبدا که با ایشان پیکار کنی در دین ایشان، «وَ ادْعُ إِلَى رَبِّكَ» و با خداوند خویش خوان ایشان را،

«إِنَّكَ لَعَلَىٰ هُدًى مُّسْتَقِيمٍ» (۶۷) که تو بر راستی بر راه راستی.

«وَإِنْ جَادَلُوكَ» و اگر بیکار کنند با تو، «فَقُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ» (۶۸) پس بگو الله تعالی بکردار شما داناست.

«اللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» الله داورى برد میان شما روز رستاخیز، «فِيَمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ» (۶۹) در آنچه شما می‌باشید و می‌روید و می‌گویید از خلاف.

«أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ» نمی‌دانی که الله میداند هر چه در آسمان و زمین است، «إِنَّ ذَلِكَ فِي كِتَابٍ» آن در دانش خدای تعالی است و در نسخه او، «إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ» (۷۰) دانش آن و آگاهی از آن بر الله تعالی آسانست.

«وَ يَعْبُدُونَ، مِنْ دُونِ اللَّهِ» و می‌پرستند جز از خدای، «مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا» چیزی که الله تعالی نه پرستیده را سزاواری فرستاد نه پرستند را عذر، «وَ مَا لَيْسَ لَهُمْ بِهِ عِلْمٌ» چیزی که ایشان را بآن هیچ دانش نیست، «وَ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ» (۷۱) و کافران را هرگز هیچ یاری دهنده نیست، «وَ إِذَا تُثْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ» و چون بر ایشان خوانند سخنان ما پیغامهای راست پیدا، «تَعْرِفُ فِي وُجُوهِ الَّذِينَ كَفَرُوا الْمُنْكَرَ» آشکارا می‌شناسی در روی کافران ناپسند و ناشناختن و ناخواستن، «يَكَادُونَ يَسْطُونَ بِالَّذِينَ يَتَّبِعُونَ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا» خواستندی که فرا ایشان افتندی که سخنان ما بر ایشان میخوانند، «قُلْ أَ فَأَنْبِئُكُمْ بِشَرٍّ مِنْ ذَلِكَ» بگو شما را خبر کنم به بتر از آن که شما ما را می‌خواهید و در دل دارید، «النَّارُ وَ عَذَابُ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا» آتش است آن که وعده داد الله تعالی بآن کافران را، «وَ بئسَ الْمَصِيرُ» (۷۲) و بد جایی که آنست.

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاستَمِعُوا لَهُ» ای اهل مکه مثلی زده آمد گوش دارید، «إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ» این چیزها که می‌پرستید و بخدایی میخوانید فرود از الله، «لَنْ يَخْلُقُوا دُبَابًا وَ لَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ» مگسی نیافرینند و همه بهم آیند آفرینش مگس را، «وَ إِنْ يَسْأَلُهُمُ الدُّبَابُ شَيْئًا» و اگر مگس چیزی رباید از ایشان، «لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ» باز نستانند آن را ازو، «ضَعُفَ الطَّالِبُ وَ الْمَطْلُوبُ» (۷۳) سست پرستگار و سست پرستیده.

«مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ» سزای الله تعالی بدانستند چنان که بایست، «إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ» (۷۴) الله یاری قوی است تاونده هر چیز را کم آورنده.

«اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا» الله تعالی می‌گزیند از فریشتگان فرستادگان، «وَ مِنَ النَّاسِ» و از مردمان هم چنان، «إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ» (۷۵) الله شنوایست و بینا، «يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ» می‌داند آنچه پیش و پس خلق است از بوده و بودنی، «وَ إِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ» (۷۶) و همه کارها با خواست الله گردد.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» ای ایشان که بگرویدند، «ارْكَعُوا وَ اسْجُدُوا» رکوع کنید و سجود کنید خداوند خویش را، «وَ اعْبُدُوا رَبَّكُمْ» و خدای خویش را پرستید، «وَ افْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (۷۷) و نیکی کنید

تا بنیکی افتید.

«وَ جَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ» و باز کوشید بآن سزا که الله را باز کوشید بآن، «هُوَ اجْتَبَاكُمْ» او گزید شما را، «وَ مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ» شما را درین دین هیچ تنگی ننهاده، «مَلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ» نگاه دارید و محکم دارید کیش پدر خویش ابراهیم، «هُوَ سَمَّاكُمْ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَ فِي هَذَا» او شما را مسلمان نام نهاد از پیش و درین قرآن، «لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ» تا این رسول گواه بود بر شما فردا، «وَ تَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ» و شما گواهان باشید فردا بر دیگران، «فَأَقِمْوَا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ» پس شما نماز بپای دارید و زکاة مال بدهید، «وَ اعْتَصِمُوا بِاللَّهِ» و دست بالله تعالی زنید، «هُوَ مَوْلَاكُمْ» اوست آن خداوند شما، «فَنِعَمَ الْمَوْلَى وَ نِعَمَ النَّصِيرُ (۷۸) نیک خداوندست و نیک یار.

### النوبة الثانية

قوله: «وَ الَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ» ای فارقوا اوطانهم و عشائرهم فی طاعة الله و طلب رضاه مهاجرین الی المدينة، یعنی المهاجرة الاولى، رأسهم حمزة بن عبد المطلب و مصعب بن عمير و عبد الله بن جحش. «ثُمَّ قَاتَلُوا» بتشدید التاء قراءت ابن عامر ای اکثر فیهم القتل، و التفعیل لکثرة الفعل و کثر ایضا لکونهم جميعا، و قرأ الباقون قتلوا بتخفيف التاء، و التخفيف يصلح للقليل و الكثير، و هو هاهنا للكثرة اراد قتلی احد قتلوا ثم مثل بهم و بقر حمزة، «أَوْ مَاتُوا» حنف انهم، «لِيَرْزُقْنَهُمُ اللَّهُ رِزْقًا حَسَنًا» یعنی الجنة و نعیمها، و قيل الشهادة ثم الجنة، و قيل العلم و الحکمة فی الدنیا، و قيل الرزق الحسن الذی یأتی من غیر سؤال و من غیر شره النفس الیه، و فی ذلك ما روى عبد الله السعدی قال: قدّمت علی عمر بن الخطاب فارسل الیّ بالف دینار فرددتها فقال: رددتها؟ فقلت انا عنها غنیّ و ستجد من هو احوج الیها منی، فقال لی خذها فانّ رسول الله اعطانی عطاء فقلت یا رسول الله انا عنه غنیّ و ستجدنی من هو احوج الیه منی فقال لی خذ هذا رزق الله اذا ساق الیک رزقا لم تسئله و لم تشره الیه نفسک فهو رزق الله ساقه الیک فخذ، «وَ إِنَّ اللَّهَ لَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ» لَانّ کلّ معط یفنی عطاؤه انا الله و لانّ المخلوق اذا غضب حرّم رزقه و انّ الله تعالی لا یحرم.

«لِيُدْخِلَنَّهُمْ مُدْخَلًا» ای ادخالاً، «يَرْضَوْنَهُ» او مکانا یرضونه لانّ لهم فیها ما تشتهی الا نفس و تلذّ الاعین و هو الجنة، علی انّ المدخل مصدر ادخل او مفعول له، و قرأ نافع مدخلا بفتح المیم، ای دخولا او موضعا یدخل کما انّ المخرج كذلك فان حملته علی المصدر اضمرت له فعلا دلّ علیه و انتصابه یكون بذلك الفعل، و تقدیره لیدخلنهم فیدخلون دخولا، و ان حملته علی المكان لم تحتج الی الاضمار و تقدیره لیدخلنهم مکانا مرضیاً، و قيل معناه لینزلنهم منزلا یرضونه عوضا عن انفسهم التی بذلوا فی الله. «وَ إِنَّ اللَّهَ لَعَلِيمٌ» باحوالهم و نیاتهم، «حَلِيمٌ» لا یعاجلهم بالعقوبة، «ذَلِكَ» موصول بما قبله یعنی ذلك حکم الله و قيل الامر، ذلك الذی قصصنا علیکم، «وَ مَنْ عَاقَبَ بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِ» العقوبة الاولى مجاز و العقوبة الثانية حقیقة، خرجت الاولى علی لفظة ما قابلها لزدواج الکلام و هی فی الحقیقة جزاء کقوله عز و جل: «جَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا»، الاولى حقیقة و الثانية مجاز و من هذا الباب قوله: «وَ اِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا» و انما سمی عقوبة لانّ صاحبها

قاساها بعقب جنايته و قال الله عزّ و جلّ للجِنَّة: «تِلْكَ عُقْبَى الَّذِينَ أَتَقَوْا»، لانّ المؤمن ينالها بعقب طاعته. سبب نزول این آیت آن بود که قومی مشرکان در ماه محرم قصد قتال مسلمانان کردند و مسلمانان را کراهیت آمد آن قتال از بهر آنکه ماه محرّم بود گفتند که: ماه حرام است ما قتال نکنیم و روا نداریم، شما نیز قتال مکنید درین ماه و روا مدارید، کافران نشنیدند و جنگ کردند پس مسلمانان را رخصت آمد بقتال باین آیت: «وَمَنْ عَاقَبَ بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِ» ای قاتل المشرکین كما قاتلوه.

«ثُمَّ بُغِيَ عَلَيْهِ» ای ظلم با خراج من منزله، معنی آنست که هر که با مشرکان قتال کند چنان که مشرکان با وی کردند و چه ماه حرام بود و آنکه بر وی ظلم و بغی رفته که او را از خان و مان و اوطان خود بیرون کردند، «لِيُنْصِرَهُ اللَّهُ» براستی که الله تعالی او را نصرت کند، «إِنَّ اللَّهَ لَعَفُوءٌ» ای ذو صفح لمن انتصر من ظالمه، «عَفُورٌ» له، «ذَلِكَ بَأَنَّ اللَّهَ يُوَلِّجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ» گفته اند که این «ذَلِكَ» متصل است بآیت پیش «الْمَلِكُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ». و معنی آنست که پادشاهی فردا هم او راست که امروز شب می در روز آرد و روز در شب، و گفته اند «ذَلِكَ» کنایت است از نصرت مظلوم، ای ذلك النصر بانه القادر على ما يشاء فمن قدرته انه يولج الليل في النهار و يولج النهار في الليل.

یزید فی احدهما و ينقص من الآخر ای لا يخفى عليه شيء فيهما و لا يعجز عن شيء اراده، «وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ» لما يقال للمظلوم، «بَصِيرٌ» بما يعامل به قادر على نصره، و قيل سمیع یسمع ما یجرى بین الظالم و المنتصر، بصیر یبصر ما یجرى بین الباغی و المبغی علیه، فیجزیهم بما یستحقونه.

«ذَلِكَ بَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ» ای ذلك الفعل من الله من اجل انّ الله هو الحقّ، ای ذو الحقّ فی قوله و فعله يعدل بین خلقه، و قيل هو الحقّ ای هو المستحقّ للعبادة، و قيل هو الثابت الموجود لا اولّ لوجوده و لا آخر، «وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ» قرأ اهل البصرة و حمزة و الكسائي و حفص عن عاصم «يَدْعُونَ» بالياء، و قرأ الآخرون «تدعون» بالتاء، و الوجه للياء انّ المراد الاخبار عن المشركين و هم غيبت لانّ الخطاب مع النبيّ (ص): و الوجه للتاء انه على خطاب المشركين كانه قال: انّ ما تدعون ايها المشركون «هُوَ الْبَاطِلُ»، او على معنى القول كانه قال: قل لهم يا محمّد «أَنْ مَا يَدْعُونَ» و المعنى انّ القدرة على ذلك له لا لغيره بانه الا له الحقّ و ما سواه الباطل. «وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ» العالی على كلّ شيء، «الْكَبِيرُ» الذي كلّ شيء دونه يغلب لا يغلب و يقضى و لا يقضى عليه «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً» ای مطرا، «فَتُصْبِحُ الْأَرْضُ مُخْضَرَّةً» فتصبح رفع لانّ ظاهرا الآية استفهام و معناها الخبر، مجازها اعلم يا محمّد انّ الله ينزل من السماء ماء فتصبح الارض مخضرة بالنبات. «إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ» بارزاق عباده و استخراج النبات من الارض، «خَيْرٌ» بما فی قلوب العباد اذا تأخر المطر عنهم.

«لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ» عبیدا او ملكا، «وَأَنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْعَنِيُّ» عن عباده لا يحتاج الى شيء و كلّ الخلق محتاج اليه، «الْحَمِيدُ» فی افعاله، و قيل الحميد هاهنا فی موضع الجواد لان الجود محمود على كلّ لسان و فی كلّ ملة. و قال المفسرون الحميد المحمود عند خلقه كلّهم.

«أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ» ای الم تعلم انّ الله ذلك لكم، «ما في الأرض» یعنی الدّواب و المعادن و غیر ذلك، تركبون الدّواب و تستخرجون المنافع من المعادن، «وَ الْفُلْكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ» ای و سخر الفلك الجارية على ظهر الماء، «بِأَمْرِهِ» «وَ يُمَسِّكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ» یعنی يحفظها من ان تقع، و قيل لئلا تقع، «عَلَى الْأَرْضِ» و قيل كراهة ان تقع على الارض، «إِلَّا بِإِذْنِهِ» ای بامرہ، و اراد به يوم تنفطر و تنشق. معنی آنست كه آسمانی ثقیل، جسمی كثیف نگه می‌دارد بر هوای لطیف ایستاده بی علاقه و بی‌عمادی كه می‌خواهد كه بر زمین افتد و آن روز كه خواهد یعنی روز قیامت بشكافد و بیفتد، «إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَوْفٌ رَحِيمٌ» لرأفته بهم و رحمته امسكها عن الوقوع.

«وَ هُوَ الَّذِي أَحْيَاكُمْ» فی الارحام، «ثُمَّ يُمِيتُكُمْ» عند انقضاء آجالكم و فناء اعمالكم، «ثُمَّ يُحْيِيكُمْ» يوم البعث و النشور للثواب و العقاب، «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ» قيل هو عام و المراد به كفران النعمة، و قيل اراد به الكفار الذين يجحدون الآيات الذّالة على وحدانية الله عزّ و جلّ.

«لِكُلِّ أُمَّةٍ» ای لكل اهل الدّین، «جَعَلْنَا مَنَسَكًا» بكسر السين قراءت حمزة و الكسائی، و الباقر منسكا بفتح السين فبالفتح المصدر و بالكسر اسم المكان ای جعلنا لكلّ امة شريعة هم عاملون بها، قاله ابن عباس و روى عنه ايضا، منسكا ای عيدا يتعبّدون فيه، و المنسك فی كلام العرب الموضع المعتاد لعمل خير او شرّ و منه مناسك الحجّ لتزرد الناس الى اماكن اعمال الحجّ. «فَلَا يُنَازِعُكَ فِي الْأَمْرِ» ای فی امر الذبائح. این در شأن بدیل بن ورقا و بشر بن سفیان و یزید بن خنیس فرو آمد كه با صحابه رسول گفتند بر سبیل طعن ما لكم تأكلون ممّا تقتلون بأيديكم و لا تأكلون ممّا قتله الله. چونست كه كشته دست خود می‌خورید و كشته خدای نمی‌خورید؟ رب العزه گفت نرسد ایشان را كه با تو منازعت كنند در كار ذبائح، معنی آنست كه فلا تنازعهم ان نازعوك، اگر ایشان با تو پيكار كنند تو با ایشان پيكار مكن. منازعت بناء مفاعلتست میان دو كس رود چون گویند مبدا كه فلان با تو منازعت كند یعنی تو مكن با وى تا او نكند با تو، هذا لانّ المنازعة لا تتمّ الا باثنين فاذا ترك احد هما فلا منازعة هاهنا، و قيل «فَلَا يُنَازِعُكَ فِي الْأَمْرِ» ای فی امر الشريعة، و ذلك انّ اليهود كانوا ينكرون النسخ. «وَ ادْعُ إِلَى رَبِّكَ» ای الى دين ربك و الايمان، «إِنَّكَ لَعَلَىٰ هُدًى مُسْتَقِيمٍ» ای دين مستقيم. «وَ إِنْ جَادَلُوكَ» بباطلهم وراء و تعنتا فادفعهم بقولك: «اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ» من التكذيب و الكفر، فان قيل كيف وجه الجمع بين هذه الآية و بين قوله: «وَ جَادِلْهُمْ بَالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»؟

قلنا انهم كانوا يجادلون مجادلة شعب و تعنت، و كان ذلك يزرى بالنبي فيبين بهذه الآية انه لا يجوز مجادلة المتعنت المتعسف، و بين بتلك الآية جواز مجادلة المسترشد المستمع.

«اللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» یعنی بين الفريقين فيبين المحقّ من المبطل او عدهم بحكمه فيهم، و يجوز ان يكون ذلك استينافا ای يقضى الله بين الخلق يوم القيامة فيما هم فيه مختلفون و يتبين لهم الحقّ و الباطل حتى يعرفوهما اضطرارا كما عرفوهما في الدنيا استدلالا.

«أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ» يعلم اعمالكم فيجازيكم على ذلك، «إِنَّ ذَلِكَ فِي كِتَابٍ» ای

انّ ما فى السّماء و الارض مكتوب فى اللوح المحفوظ، «إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ» يكونه بقوله كن، باين قول معنى آنست كه هر چه در آسمان و زمين است الله تعالى ميداند و همه در لوح محفوظ نبشته و در علم الله تعالى حاصل، و آفریدن همه بر الله تعالى آسان كه گوید آن را كه خواهد تا بود، كن فيكون، و قيل انّ ذلك الاختلاف الذى فيه الخلق فى علم الله و فى لوحه. «إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ» اى انّ علمه بجمع ذلك على الله يسير. سهل ميگويد اين اختلاف كه در ميان خلق است در علم خداى تعالى حاصل است و در لوح مثبت، در ازل دانسته و علم وى بهمه رسیده و بر الله تعالى آسانست دانش آن و آگاه بودن از آن، و قيل «إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ» اى انّ الحكم بينكم يسير على الله. وجه اتصال اين آيت بايات پيش آنست كه رب العزه باز نمود و بيان كرد كه آن خداوند كه هر چه در آسمان و زمين چيزست همه مى‌داند و علم وى بهمه مى‌رسد صلاح و فساد بندگان هم داند، چون فرمايد بصلاح بندگان فرمايد، چون نهى كند از آن كند كه فساد بندگان در آن بود، پس روا نباشد و نسزد كه بندگان با رسول وى منازعت كنند در كار دين و شريعت و در كار امر و نهى.

«وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ» رب العزه جلّ جلاله دلائل قدرت خویش و نشانه‌هاى وحدانيت خویش در آفرينش آسمانها و زمين و برّ و بحر و احياء و افناء بندگان و رسيدن علم وى بهمگان و اظهار نعمت و رأفت و رحمت خود بر ايشان اين همه در اين آيات كه رفت ياد كرد، آن گه جهل مشركان بر عبادت اصنام در پى آن داشت گفت: «وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا» اى حجة و برهانا مى‌گويد اين مشركان و ناگرويدگان از پرستش آن خداوند كه اين همه حجتهاى روشن و دلائل قدرت و وحدانيت وى پيدااست بر مى‌گردند و چيزى مى‌پرستند كه ايشان را در پرستش آن هيچ حجت نيست، «مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا» اى حجة و برهانا على عبادته و انما سمى الحجة سلطانا لانها تتسلط على الباطل فتمحقه و ترهقه و هو نظير قوله: «بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ»، و سمى السلطان سلطانا لتسلطه على رعيته، و قيل ما لم ينصب عليه دلالة من جهة العقل و لا من جهة السمع، «وَمَا لَيْسَ لَهُمْ بِهِ عِلْمٌ» اى يعبدونه تقليدا و جهلا لا عن عقل و سمع، «وَمَا لِلظَّالِمِينَ» اى المشركين «مِنْ نَصِيرٍ» من ولى يلى امرهم و لا حافظ يحفظهم و لا مانع يمنعهم من عذاب الله.

«وَإِذَا ثُلِيَ عَلَيْهِمْ» اى على اهل مکه، «آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ» بالفرائض و الاحكام و الحلال و الحرام يعنى القرآن، «تَعْرِفُ فِي وُجُوهِ الَّذِينَ كَفَرُوا الْمُنْكَرَ» اى الكراهية و العبوس و الإنكار على تاليه، «يَكَادُونَ يَسْطُونَ بِالَّذِينَ يَتْلُونَ عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا» يقربون من الوثوب عليهم بالقتل و الضرب، يقال سطا به و عليه يسطو سطوا و سطوة اذا حمل عليه و بطش به، و قيل السطوة اظهار الحال الهائلة للاخافة، و منه يقال فى الدعاء، اللهم انى اعوذ بك من سطواتك يعنى من الاحوال الهائلة. «قُلْ أَفَأَنْبِتُكُمْ» «بِشْرٍ مِنْ ذَلِكَ» اى بشرّ عليكم و اكره اليكم من هذا القرآن الذى تسمعون. اى ان ساءكم سماع كلام الله و فيه ابطال دينكم و حسبتموه شرا لكم فانا آتيكم «بِشْرٍ مِنْ ذَلِكَ»، ثم فسّر فقال: «النَّارُ» اى هو النار، «وَعَدَهَا اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ بئسَ المصيرُ» النار.

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ» يا اهل مکه. «ضَرْبَ مَثَلٍ» معنى ضرب جعل، كقولهم ضرب السلطان البعث على الناس



و ضرب الجزية على اهل الذمة و منه قوله تعالى: «ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ وَ الْمَسْكَنَةُ» اى جعل ذلك عليهم، قال الاخفش: ليس هاهنا مثل و المعنى جعل لى مثل اى مثل و شبهه، اى جعل المشركون الاصنام شركاى فعبدوها. «فَاسْتَمِعُوا» حالها و صفتها، يقال استمعه و سمعه و سمع له و استمع له، ثم بين ذلك فقال: «إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ» يعنى الاصنام. قرأ يعقوب «يدعون» بالياءى، و الباقرن بالتاء. «لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا» واحدا فى صغره و قلته لآنها لا تقدر عليه، و قيل هو مثل من حيث المعنى لآنه ضرب مثل من يعبد الاصنام بمن يعبد مالا يخلق ذبابا، الذباب واحد و جمعه القليل اذبة و الكثير ذبان، مثل غراب و اغبرة و غربان، و سمى ذبابا لآنه يذب استقدارا و احتقارا، «وَ لَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ» يعنى اجتمع الاوثان، و قيل الشياطين و قيل الرؤسا لخلق الذباب، «وَ إِنْ يَسْلُبُهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ»، الاستنقاذ و الانقاذ واحد، قال ابن عباس: كانوا يطلون الاصنام بالزعفران فاذا جف جاء الذباب فاستلب منه، و قال السدى: كانوا يضعون الطعام بين يدى الاصنام فتقع الذبان عليه فتأكل منه، و قال ابن زيد: كانوا يحلون الاصنام باليواقيت و اللئالي و انواع الجواهر و يطيبونها بالوان الطيب فربما تسقط منها واحدة فيأخذها طائر او ذباب فلا يقدر الالهة على استردادها، فذلك قوله: «وَ إِنْ يَسْلُبُهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا»، و قيل ان يسلبهم الذباب شيئا مما جعلوه باسم الاصنام من الحرث و الانعام، «لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ» اى لا يستخلصوه، و قيل هو الالم الذى يمس الانسان فى عض الذباب او قرصه، لم يتهيا لهم تخليصه منه، و المعنى كيف يصلح للالهية ما لا يقدر على دفع اذية ذباب ضعيف عن نفسه «ضَعْفَ الطَّالِبِ وَ الْمَطْلُوبِ» الطالب عابد الصنم يطلب منه الشفاعة، و المطلوب الصنم العاجز عجز عن يخلق اضعف الخلق و هو الذباب، و قيل الطالب الصنم يطلب ما سلبه، و المطلوب الذباب يطلب منه ما سلب، و قيل على العكس الطالب الذباب يطلب ما يسلب من الطيب عن الصنم، و المطلوب الصنم يطلب منه الذباب السلب.

«مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ» اى ما عظموه حق عظمتهم لما جعلوا الصنم شريكا له، و قيل ما عرفوه حق معرفته و لو عرفوه لما سووا بينه و بين الصنم. «إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ» على خلق ما يريد، «عَزِيزٌ» لا يغلب. و الصنم لا يمتنع من ذباب و لا ينتصر منه.

«اللَّهُ يَصْطَفِي» اى يختار، «مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا» و هم جبرئيل و ميكائيل و اسرافيل و عزرائيل و غيرهم، «وَ مِنَ النَّاسِ» اى يختار من الناس رسلا مثل ابراهيم و موسى و عيسى و محمد و غيرهم من الانبياء صلوات الله عليهم. فالملائكة سفراء الله الى الانبياء، و الانبياء سفراؤه الى الخلق، نزلت هذه الآية حين قال المشركون ا أنزل عليه الذكر من بيننا؟ فاخبر الله ان الاختيار اليه يختار من يشاء من خلقه، «إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ» لقولهم، «بَصِيرٌ» بمن يختاره لرسالته.

«يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ» قال ابن عباس: يعنى ما قدموا و ما خلفوا، و قال الحسن: ما بين ايديهم ما عملوا و ما خلفهم ما هم عاملون من بعد، و قيل يعلم ما بين ايدي ملائكته و رسله قبل ان خلقهم. «وَ مَا خَلْفَهُمْ» يعلم ما هو كائن بعد فنائهم.

و قيل يعلم ما بين ايديهم من امر الدنيا و ما خلفهم من امر الآخرة، «وَ إِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ» اى مرجع

جميع الامور اليه. «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا» اي صلّوا، و خص الرّكوع و السّجود بالذكر لأنّهما معظم الصّلاة و لا تكون الصّلاة إلّا بالرّكوع و السجود، «وَ اعْبُدُوا رَبَّكُمْ» اي اخلصوا عبادتكم لله و حده، يعنى لا تقصدوا بركوعكم و سجودكم إلّا لله، «وَ افْعَلُوا الْخَيْرَ» يعنى لا تقتصروا على هذا القدر بل افعلوا الخير من صلة الرّحم و كف الظالم و اغاثة الملهوف و اعانة الضعيف، «لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» يعنى رجا ان تفلحوا، و قيل كى تفلحوا و تفوزوا و تبقوا فى الجنة.

قال على (ع): معناه اذا فعلتم ذلك ظفرتم بالمراد.

خلاف است میان علماء دين در سجود تلاوت باين آيت، مذهب شافعى و احمد و اسحاق و ابن المبارک آن است که اينجا سجود تلاوت کنند و هو قول عمر و على (ع) و ابن عمر و ابن مسعود و ابن عباس، و حجّت ايشان خبر مصطفى (ص) است روايت کنند از عقبه بن عامر که گفت: يا رسول الله سورة الحجّ فضيلتي دارد که در وى دو سجده است، رسول خداى گفت: نعم و. من لم يسجدهما فلا يقرأها.

و قال عمر بن الخطاب: فضلت سورة الحج بان فيها سجدتين، اما مذهب سفيان ثورى و اصحاب رأى أنست که در اين آيت سجود تلاوت نيست، و در جمله بدان که عدد سجود قرآن چهارده است بقول بيشتريين اهل علم، و ايشان که در سورة الحجّ يك سجده گویند سجده «ص» سجده تلاوت نهند تا همان چهارده باشد، و بمذهب شافعى «ص» سجده شکر است نه سجده تلاوت، و بمذهب احمد و اسحاق و ابن المبارک جمله سجدهات قرآن پانزدهاند که ايشان در سورة الحجّ دو شمرند، و در سورة «ص» يکى، و احتجوا بما روى عن عمرو بن العاص انّ النبىّ اقرأه خمس عشرة سجدة، فى القرآن، منها ثلاثا فى المفصلّ و فى سورة الحجّ سجدتين. و بدان که سجود تلاوت بمذهب سفيان و اسحاق و اصحاب رأى واجبست بر خواننده و شنونده تا آن حد که شنونده اگر بر وضوء نباشد چون وضو کند قضا باز آرد. اما بمذهب شافعى و احمد واجب نيست بلکه سنتى مؤکد است، و خبر درستست که زيد بن ثابت سورة و النجم بر مصطفى خواند و سجود نکرد. و رسول خدا او را نفرمود و اگر واجب بودى رسول او را فرمودى، و عمر گفت: انّ الله لم يكتبها علينا الا ان نشاء و كيفيت اين سجود آنست که چون آيت سجده بر خواند يا شنود هر دو دست بر دارد با نيّت و با تکبير پس ديگر باره تکبير کند و دست بر ندارد، و در سجود شود و يك سجود کند و در سجود گوید سجد وجهى للذى خلقه و شقّ سمعه و بصره و بحوله و قوته، و اگر خواهد گوید اللهم اكتب لى بها عندك اجرا وضع عنى بها وزرا و اجعلها لى عندك ذخرا و تقبها منى كما تقبها من عبدك داود، روايتست از ابن عباس که گفت: شنيدم از رسول خدا که اين دعا ميخواند در سجود تلاوت. و روايت عايشه آنست که: سجد وجهى للذى خلقه، خواندى. آن گه چون سر از سجود بردارد سلام باز دهد و اتلتها وضع الجبهة على الارض بلا شروع فى التّشهد و لا سلام.

«وَ جاهِدُوا فى الله» اي جاهدوا فى سبيل الله اعداء الله، «حقّ جهاده» هو استفراغ الطاقة فيه قاله ابن عباس: و عنه ايضا انه قال: لا تخافوا فى الله لومة لائم فهو حقّ الجهاد كما قال: «يُجاهِدُونَ فى سبيلِ الله و لا

يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ»، و قيل حقّ الجهاد ان يكون بنِيَّةٍ صادقة خالصة لله عز و جلّ، و قال ابن المبارك: هو مجاهدة النفس و الهوى و هو الجهاد الاكبر، و هو حقّ الجهاد، و قد روى ان رسول الله لما رجع من غزوة تبوك قال: «رجعنا من الجهاد الاصغر الى الجهاد الاكبر»، و قيل جاهدوا في الله حق جهاده اى جاهدوا في دين الله كما يجب ان يجاهد في دينه فتدخل فيه جميع الطاعات و هو نظير قوله: «اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ».

و قال مقاتل بن سليمان: نسخها قوله: «فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ». «هُوَ اجْتِنَابُكُمْ» اى اختاركم لدينه و لجهاد عدوه و نصره نبيّه و اختاركم من سائر الامم، «وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ» اى ضيق معناه ان المؤمن لا يبتلى بشيء من الذنوب الا جعل الله له منه مخرجا بعضها بالتوبة و بعضها برد المظالم و القصاص، و بعضها بانواع الكفارات، فليس في دين الاسلام ما لا يجد العبد سبيلا الى الخلاص من العقاب فيه، فلا عذر لاحد في ترك الاستعداد للقيامه، و قال مقاتل: يعنى بذلك الرخص عند الضرورات كقصر الصلاة في السفر و التيمم و اكل الميتة عند الضرورة، و الافطار في السفر و بالمرض، و الصلاة قاعدا عند العجز عن القيام. و قال ابن عباس: الحرج ما كان على بنى اسرائيل من الأصار التي كانت عليهم وضعها الله عن هذه الامّة. «مِئَةٌ أَبِيكُمْ» نصب بنزع حرف الصفة اى كملة ابيكم و المعنى وسّع عليكم كما وسّع عليه، و قيل نصب على الاغراء اى اتبعوا ملة ابيكم «إِبْرَاهِيمَ»، و انما امر باتباع ملة ابراهيم لانها داخله في ملة محمد.

اگر کسی گوید که چونست که گفت: مِئَةٌ أَبِيكُمْ و نه همه مسلمانان نسب با ابراهيم برند؟ جواب آنست که اين خطاب با عربست و ايشان از نسل اسماعيل بن ابراهيم اند و روا باشد که خطاب با عموم مسلمانان بود بر معنى وجوب احترام او يعنى که حرمت داشت و شناخت او بر همه مسلمانان چنانست که حرمت پدران، اين همچنانست که زنان رسول خداى را امهات المؤمنين گویند. قال الله تعالى: «وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ»، يعنى که حق و حرمت ايشان بنزدك شما واجبست چنان که حق و حرمت مادران شما و قال النبى، «انما انا لكم مثل الوالد لولده».

«هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ» اى الله سبحانه و تعالى سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ، «مِنْ قَبْلُ» يعنى يوم القسمة و القضاء، و قيل من قبل نزول القرآن فى المتقدمة. «وَفِي هَذَا» اى و فى هذا القرآن، و قيل فى هذا الزمان، و قال الحسن: هو سَمَّاكُمُ اى ابراهيم سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ، يعنى فى قوله: «وَمِنْ دُرِّيَّتِنَا أُمَّةٌ مُسْلِمَةٌ لَكَ» و على هذا التأويل يحتمل ان يكون تقدير قوله: «وَفِي هَذَا» اى و فى القرآن بيان تسمية اياكم مسلمين و هو قوله: «وَمِنْ دُرِّيَّتِنَا أُمَّةٌ مُسْلِمَةٌ لَكَ» «لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ»، و ذلك انه يشهد لمن صدقه و على من كذبه، و قيل شهيدا عليكم يزكيكم، «وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ» تشهدون عليهم انّ رسلهم قد بلغتهم، و هو نظير قوله: «جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِيَتَّكِنُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَ يَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيداً». «فَأَقِمْوا الصَّلَاةَ» بشرائطها، «وَآتُوا الزَّكَاةَ» بفرائضها، «وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ» تمسكوا بدينه و امتنعوا بطاعته عن معصيته و اجعلوه عصمة لكم مما تحذرون، و قيل تمسكوا بقول لا اله الا الله، و قيل الاعتصام بالله هو التمسك بالكتاب و السنة. «هُوَ مَوْلَاكُمْ» خالقكم و حافظكم و ناصركم و متولى اموركم، «فَنِعَمَ الْمَوْلَى» لعبده اذا تمسك بطاعته، «وَ نِعَمَ

النَّصِيرُ» الناصر له اذا استنصره بلزوم عبادته، يروى انَّ الله عز و جل اعطى هذه الامَّة ثلاثة اشياء لم يعطها الا الانبياء، جعلت شهيدة على سائر الامم و الشهادة لكل نبيّ على امّة و انه يقال للنبيّ اذهب فلا حرج عليك و قال لهذه الامّة ما جعل عليكم فى الدين من حرج و انه قال: لكل نبيّ سل تعط، و قال لهذه الامّة: وَ قَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي اَسْتَجِبْ لَكُمْ.

### النوبة الثالثة

قوله: «وَ الَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ» الآية. هجرت دو است هجرت ظاهر و هجرت باطن، هجرت ظاهر آنست كه خانه و شهر خویش را وداع كند، هجرت باطن آنست كه كونین و عالمین را وداع كند، هجرت ظاهر موقت است و هجرت باطن مستدام، در هجرت ظاهر زاد طعام و شراب است، در هجرت باطن زاد لطف رب الارباب است، در هجرت ظاهر منزل غارست، در هجرت باطن منزل ترك اختيارست، هجرت ظاهر از مكه تا مدینه، هجرت باطن از اضطراب نفس شور انگیز تا سكینه سینه.

قال النبيّ المهاجر من هجر ما نهى الله عنه.

صدر نبوت و رسالت در صدف شرف سيّد اولين و آخرين و رسول ربّ العالمين صلوات الله عليه ميگويد: مهاجر اوست كه از كوى جفا هجرت كند راه صفا و وفا پيش گيرد، از بدى و بدان ببرد بنيكى و نيكان پيوند، نهى شريعت بر كار گيرد و از مواضع تهمت بپرهيزد، در دل پيوسته حزن و ندامت دارد، از ديده اشك حسرت بارد، اين چنين كس را خلعت چه دهند نزل چه سازند. «لَيُرْزُقْنَهُمُ اللَّهُ رِزْقًا حَسَنًا» رزقى نيكو نزلى ساخته پرداخته يكي امروز يكي فردا، امروز حلاوت معرفت. فردا لذت مشاهدت، امروز در راه دوست خطوتى، فردا با دوست خلوتى، امروز مهر دل و ذكر زبان، فردا معاينه ميان جسم و جان، اينست كه گفت جل جلاله: «لَيُدْخِلَنَّهُمْ مُدْخَلًا يَرْضَوْنَهُ» اى ادخالا فوق ما يتمنونه و ابقاء على الوصف الذى يهونونه. ايشان را در درون پرده آورده و آرزوى ديرينه ايشان بر آورده و خلعت رضا پوشاننده و خطاب كرامت بنعت رأفت و رحمت شنواينده كه: يعينى ما تحمل المتحملون من اجلى. آن رنجاها كه از بهر من بتمامى رسيد من مى‌ديدم، گامها كه در راه من برداشتيد ميشمردم، قطره‌هاى اشك حسرت كه از ديده باران كرديد ميديدم آن گه داود را فرمان آيد كه: قم يا داود فمجدنى بذلك الصوت الرحيم، برخيز اى داود و دوستان ما را در بوستان لطف باواز خوش خویش ميزبانى كن، سبحان الله آن مانده چنان و آن دعوت چنان و ضيافت رحمن، مرید بمراد رسیده مرغ سوى آشیان شتافته، دوست ازلى پرده برگرفته، الربّ و العبد و العبد و الربّ. «ذَلِكَ وَ مَنْ عَاقَبَ بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِ» مفهوم آيت هم اظهار عدل است بنعت سياست در قهر اعداء، هم اظهار اظهار فضل بنعت رأفت در نصرت اولياء.

«ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ» الآية. بيان قدرت است بنعت عزت در آفرينش روز و شب و نور و ظلمت. «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ» اثبات وحدانيت است بصفات الهيّت و ابطال شركاء و شركت. «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً» مضمون اين آيت و آنچه بر عقب اين آيد از آيات تذكر نعمت است و اظهار

حکمت در آفرینش منافع خلقت، هر چه آفرید بسزای خود چنان که بایست آفرید، و هر چه نهاد بر جای خود نهاد و هر چه داد باهل خود داد، قادرست که هر چه خواهد کند، حکیم است نه هر چه تواند بکند، درین عالم پای موری و پر پشه‌ای نیافرید مگر بتقاضاء قدرت، بر قضیّت حکمت، بر وفق مشیّت، حکمت و قدرت دست در هم داده تا کار الهیّت بر نظام می‌رود، اگر حکمت با قدرت نبودی عالم زیر و زبر شدی، خدای را جلّ جلاله صفاتی است که آن صفات خصم وجود و افعال خلقت، آن صفت عزتست و عظمت و جبروت و کبریا و استغناء لم یزل، باز او را صفتی است که شفیع وجود و افعال خلقت چون حکمت و رحمت و لطف و رأفت وجود و کرم، و این صفات رحمت و حکمت عنان آن صفات عزّت و غنا فرو گرفته تا این مشتی بیچارگان در سایه لطف و رحمت بمقتضای حکمت عمر بسر آرند، و رنه این شفیعان بودندی از عرش و کرسی درگیر تا بیای موری و پریشه‌ای همه نیست گشتی و با عدم شدی، یک کلمه بود از غنا و استغناء لم یزل که روی داد باین عالم تا کافران و بیگانگان را روز هجران پیش آمد، بیگانه‌وار سر بفر خویشت در نهادند قدر الله نشناختند و بسزای وی راه نبردند، بتی عاجز جمادی بی‌صفات را با وی انباز کردند و آن را پرستیدند و بدوست گرفتند تا رب العزه از ایشان باز گفت که: «ضَعْفَ الطَّالِبِ وَ الْمَطْلُوبِ». ضعیفست و بیچاره هم پرستگار و هم پرستیده.

«ما قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ» قال الواسطی: لا يعرف حق قدره الخلق الا الحقّ.

قدر او کس نداند مگر او، بسزا معرفت او کس نداند مگر او، عقلها مدهوش گردد و فهما حیران در مبادی اشراق جلال او، انبیاء و رسل بقدم عجز باز گشتند از درگاه حقیقت معرفت او، ای جوانمرد فردا که بندگان بعزّ وصال او رسند و شواهد قرب بینند دیدار خود که عطا دهد بقدر طاقت تو دهد نه بقدر عظمت و جلال خود، از اینجا گفته‌اند: کلم موسی من حیث موسی، و لو کلم موسی بعظمته لذاب موسی.

«يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَ اسْجُدُوا» پیر طریقت از روی فهم بر زبان اشارت گفت: مؤمنانرا رکوع و سجود فرمود آن گه گفت: «وَ اعْبُدُوا رَبَّكُمْ» ای احتملوا البلیا بالذین و الذّنیاء بعد ان جعلکم الله من اهل خدمته، و رزقکم حلاوة مذاق صفوته، می‌گوید اگر بلاء روزگار و محنت دنیا شربتی سازند و بر دست عجز تو نهند تا روی ترش نکنی و آن بار بلا بجان و دل بکشی و شربت محنت بنوشی بشکر آن که ترا خدمت خود فرمود و بر حضرت نماز و مقام راز بداشت، و نگر تا باین طاعت و عبادت خود منتی بر ننهی و بحقیقت دانی که جمله طاعات و عبادات و اعمال و اقوال اولاد آدم از ابتداء وجود تا آخر عهد در مقابله کمال و جمال الهی جز جرست دوک پیر زنان نیست، و رنه آن بودی که او جل جلاله بکرم و فضل خویش این مشتی خاک را بدرگاه قدم خود دعوت کرد و بساط انبساط در سرای هدایت بلطف خود بسط کرد و الا این سیه گلیم وجود را و این ذره خاک ناپاک را کی زهره آن بودی که قدم بر حاشیه بساط ملوک نهادی، پس سزای خاک آنست که بنعت انکسار بزبان عجز و افتقار گوید:

مأخوذ زو جود خویش ننگ آمده‌ایم      وز روی قضا بر سر سنگ آمده‌ایم  
اندر کیلان گلیم بدبختی را      ما از سیاهی بجای رنگ آمده‌ایم

«وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ»، جهاد بر سه قسم است: یکی بنفس یکی بدل یکی بمال. جهاد بنفس آنست که از خدمت و ریاضت نیاسایی و گرد رخص و تأویلات نگریدی و امر و نهی را بتعظیم پیش روی، و جهاد بدل آنست که خواطر ردی را بخود راه ندهی و بر مخالفت عزم مصمم نداری و از تفکر در آلاء و نعماء نیاسایی.

و جهاد بمال ببذل است و سخا وجود و ایثار. سخا آنست که بعضی بذل کند و بعضی خود را بگذارد، جود آنست که بیشترین بذل کند و اندکی خود را بگذارد، ایثار آنست که همه بدهد و بر فقر و فاقت زندگانی کند، و این حال صدیق اکبر است که مصطفی وی را گفت: ما ذا ابقیت لا هلك.

قال الله و رسوله. و قيل حق الجهاد ان لا تفتقر عن مجاهدة النفس لحظة قال قائلهم:

يا رب ان جهادی غیر منقطع      فكل ارضك لی ثغر و طرسوس.

«هُوَ اجْتِنَابُكُمْ» هو سَمَّاکم مولیکم هو اجتنابکم، برگزید شما را و چون می‌گزید عیب می‌دید و با عیب می‌پسندید. «هُوَ سَمَّاکُمْ» نه آسمان بود و نه زمین نه عرش نه کرسی نه، آدم نه حوا که تو در علم او مسلمان بودی، و ترا مسلمان نام می‌نهاد و بر تو رقم خصوصیت می‌کشید، که: «سَبَقَتْ لَهُمْ مِثًا الْحُسْنَى» هو اجتنابکم بالهدایة، هو سَمَّاکم باسم الولاية، هو مولیکم باظهار العنایة، هو اجتنابکم لافضل الاعمال، هو سَمَّاکم باسم الإبدال، هو مولیکم فی جمیع الاحوال، هو اجتنابکم فمن یضلكم، هو سمیکم فمن یدلکم، هو مولیکم فمن یخذلکم. برگزید شما را بهدایت نام مسلمانی نهاد بعنایت، این بآن کرد که او مولای شماست بحقیقت، دلگشای شماست برحمت، سرّ ارای شما است بمحبت. «فَنِعْمَ الْمَوْلَى» یستر العیوب و یکشف الکروب و یغفر الذنوب، بوقت گناه ترا جاهل خواند گفت: «يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ» تا عذرت بپذیرد، بوقت شهادت ترا عالم خواند گفت: «إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ» تا گواهییت بپذیرد، بوقت تقصیر ترا ضعیف خواند گفت: «وَ خَلِقَ الْإِنْسَانَ ضَعِيفًا» تا تقصیرت محو کند. «فَنِعْمَ الْمَوْلَى» مولاك ان دعوته لَبَّاک و ان و لیت عنه ناداک، فنعم المولى بذاك بالمحبة قبل ان احببته، و ارادك قبل ان اردته، نيك خداوندی، مهر پیوندی معیوب پسندی، بردباری، فرا گذاری، فرا گذارد تا فرو گذارد، یا می‌گذارد تا در گذارد، اگر فرو گذارد بی‌نیازست، و در گذارد بنده نوازست، عظیم المنّ و قدیم الاحسان، و جهانیان را نوبت سازست، از نيك خداوندی اوست که عطاء خود بخطا بنده باز نگیرد و نعمت بجفوت قطع نکند. ذو النون مصری گفت: وقتی بر شط نیل جامه می‌شستم ناگاه عقبی دیدم عظیم که می‌آید فاستعدت بالله من شرّها فکفانی الله شرّها، گفت از پی وی می‌رفتم تا بکناره آب رسید ضفدعی از آب بر آمد و پشت خویش فرا داشت تا آن عقرب بر پشت وی نشست از نیل

بگذشت ذو النون بتعجب گفت: انّ لهذا شأنًا. ازاری بر میان بست و بآن جانب عبره کرد ضفدع را دید که عقرب بنهاد و بموضع خویش بازگشت، عقرب می‌رفت تا رسید بدرختی عظیم، ذو النون گفت نگاه کردم غلامی را دیدم تازه جوانی، مست و خراب افتاده و خوابش برده گفتیم انا لله، همین ساعت آن جوان را هلاک کند، درین اندیشه بودم که ماری عظیم از آن گوشه بر آمد بقصد آن غلام تا او را هلاک کند، آن عقرب را دیدم که بر پشت آن مار جست و دماغ او بزد و او را بگشت و از آنجا با کنار آب آمد تا ضفدع باز آمد و بر پشت وی عبره کرد. گفت من از آنجا بازگشتم و آن جوان هنوز در خواب غفلت بود آواز بر آوردم گفتیم:

یا راقدا و الجلیل یحفظه      من کلّ شیء یدبّ فی الظلم  
کیف تنام العیون عن ملک      یأتیک منه فوائد النعم

آن جوان بیدار گشت و آن حال دید، ذو النون گفت: انظر الی ما صرف الله عنک بماذا صرف الله عنک آن گه قصه با وی بگفت جوان چون آن سخن بشنید از درون دل وی دردی و اندوهی سر برزد و خوش بنالید روی سوی آسمان کرد و در الله تعالی زارید گفت: یا سیدی و مولایی هذا فعلک بمن عصاک البارحة فو عزتک لا اعصیک حتی القاک، فخلع ثیاب بطالته و لبس ثیاب الخیر و الرشید.

## ۲۳- سوره المؤمنون- مکیه

## ۱ النوبة الاولى

«بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ» بنام خداوند بزرگ بخشایش مهربان.

«قَدْ اَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ» (۱) جاوید پیروز آمد گرویدگان.

«الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خٰشِعُونَ» (۲) ایشان که در نماز خویش آرامیدگان و فرو شکستگانند.

«وَ الَّذِينَ هُمْ عَنِ اللّٰغُو مُعْرِضُونَ» (۳) و ایشان که از نابکار روی برگردانند، «وَ الَّذِينَ هُمْ لِلزَّكٰوةِ

فَاعِلُونَ» (۴) و ایشان که زکاة مال دهند.

«وَ الَّذِينَ هُمْ لِرُؤُوسِهِمْ حٰفِظُونَ» (۵) و ایشان که فرجهای خویش نگه دارند.

«اِلَّا عَلٰی اَزْوَاجِهِمْ» مگر بر جفتان خویش، «اَوْ مَا مَلَكَتْ اَیْمَانُهُمْ» یا بر بردگان خویش، «فَإِنَّهُمْ غَیْرُ

مَلُومِیْنَ» (۶) که ایشان که زنان دارند یا کنیزکان نکوهیده نیستند.

«فَمَنْ اَبْتَغٰی وَّرَآءَ ذٰلِكَ» هر که بیرون از آن چیزی جوید، «فَاُولٰٓئِكَ هُمُ الْعٰدُونَ» (۷) ایشان از اندازه

پسند در گذشتگانند.

«وَ الَّذِينَ هُمْ لِآمٰنٰتِهِمْ وَ عَهْدِهِمْ رٰعُونَ» (۸) و ایشان که امانتها و عهدهای خویش را گوشوانانند.

«وَ الَّذِينَ هُمْ عَلٰی صَلٰوةِهِمْ يُحٰفِظُونَ» (۹) و ایشان که بر هنگام نمازهای خویش بر ایستادگانند.

«اُولٰٓئِكَ هُمُ الْوٰرِثُونَ» (۱۰) ایشانند که بهشت را میراث برانند.

«الَّذِينَ یَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ» ایشان که بیافتند بهشت، «هُمُ فِیْهَا خٰلِدُونَ» (۱۱) ایشان در آن جاویدانند، «وَ

لَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ» بدرستی که بیافریدیم مردم را، «مِنْ سُلٰلَةٍ مِنْ طِیْنٍ» (۱۲) از گلی ساخته کشیده، «ثُمَّ

جَعَلْنَاهُ نَظْفَةً فِیْ قَرَارٍ مَّكِیْنٍ» (۱۳) آن گه او را نخست نطفه کردیم در آرامگاهی استوار.

«ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً» پس آن نطفه را خونی بسته کردیم، «فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً» آن گه آن خون را

پاره گوشت کردیم، «فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا» آن گه آن مضغه را استخوانها کردیم، «فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا»

آن گه آن استخوان و اندامها را گوشت پوشانیدیم، «ثُمَّ اَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا اٰخَرَ» پس او را آفریدیم آفریدنی دیگر،

«فَتَبٰرَكَ اللّٰهُ اَحْسَنُ الْخٰلِقِیْنَ» (۱۴) با آفرین خدای الله تعالی که نیکونگارتر همه نگارندگانست و نیکو

آفریدگارتر همه آفرینندگان است.

«ثُمَّ اِنۡكُمْ بَعَدَ ذٰلِكَ لَمِیۡتُونَ» (۱۵) پس آن گه شما پس آن مردگانید.

«ثُمَّ اِنۡكُمْ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ تُبْعَثُونَ» (۱۶) پس آن گه شما را روز رستاخیز از خاک بر انگیزانیم.

## النوبة الثانية

بدانکه این سوره چهار هزار و هشتصد و دو حرف است و هزار و هشتصد و چهل کلمه و صد و هژده

آیت بعدد کوفیان، جمله بمکه فرو آمد، و درین سوره دو آیت منسوخ است: یکی «قَدَرُ هُمْ فِیْ عَمْرَتِهِمْ حَتّٰی

حِیۡنٍ» بآیت سیف منسوخ است دیگر. «ادْفَعْ بِاَلْتِیْ هِیَ اَحْسَنُ السَّیِّئَةِ» این قدر از آیت منسوخ است بآیت سیف



و باقى آيت محكم، و در فضيلت سوره ابى بن كعب روايت كند

قال قال رسول الله (ص): «من قرأ سورة المؤمنون بشرته الملائكة بالروح و الریحان و ما تقرّ به عينه عند نزول ملك الموت.

و عن عروة بن الزبير عن عبد الرحمن بن عبد القارى قال سمعت عمر بن الخطاب يقول: كان اذا نزل على رسول الله (ص) الوحي يسمع عند وجهه كدوى النحل فمكثنا ساعة.

و فى رواية فنزل عليه يوما فمكثنا ساعة فاستقبل القبلة و رفع يديه و قال اللهم زدنا و لا تنقصنا و اكرمنا و لا تهنا و اعطنا و لا تحرمنا و آثرنا و لا تؤثر علينا و ارضنا و ارض عنا، ثم قال لقد انزلنا علينا عشر آيات من اقامهنّ دخل الجنة، ثم قرأ قد أفلح المؤمنون عشر آيات.

قوله: «قد أفلح المؤمنون» قد فى اللغة لتزيين الكلام و تحسينه، و قيل هو حرف تأكيد، و قال المحققون، معنى قد تقريب الماضى من الحال، يدلّ على أنّ الفلاح قد حصل لهم و هم عليه فى الحال، و هذا ابلغ فى الصفة من تجريد ذكر الفعل، و معنى الفلاح نيل المأمول و النجاة من المحذور. و قال ابن عباس: الفلاح البقاء و النجاح، و معنى الآية قد سعد المصدّقون بالتوحيد و نالوا دوام البقاء فى الجنة.

و عن ابن عباس قال قال رسول الله: «لما خلق الله جنّة عدن خلق فيها ما لا عين رأت و لا اذن سمعت و لا خطر على قلب بشر.

ثم قال لها تكلمى، قالت قد أفلح المؤمنون ثلاثا، ثم قالت انا حرام على كلّ بخيل و مراء.

«الذين همّ فى صلاتهم خاشعون» الخشوع فى الصلّاة غض الطرف و ضبط السرّ و تسكين الاطراف. معنى خشوع در نماز آنست كه سر در پيش افكند متواضع وار دست بر يكديگر نهاده زبر سينه و چشم فرا موضع سجود داشته، مصطفى پيش از نزول اين آيت براست و چپ نگاه كردى در نماز و باسماں نظر كردى، پس از آن كه اين آيت فرو آمد سر در پيش افكند و نيز التفات نكرد. ابو هريره گفت. ياران رسول هم چنان باسماں نظر داشتند در نماز و رسول (ص) ايشان را از آن باززد و نهى كرد.

قال النبى: «لا يزال الله عز و جل مقبلا على العبد ما كان فى صلّاته ما لم يلتفت فاذا التفت اعرض عنه.

و عن عائشة قالت: سألت رسول الله عن الالتفات فى الصلّاة فقال: هو اختلاس يختلسه الشيطان من صلّاة العبد.

و عن ابى هريره قال قال رسول الله: «انّ العبد اذا اقام الى الصلّاة فانه بين عينى الرحمن عزّ و جل فاذا التفت قال له الرّب الى من تلتفت الى من هو خير لك منى ابن آدم اقبل الى فانا خير ممّن تلتفت اليه.

علما گفتند اگر در مکه باشد مستحبّ است او را بخانه كعبه نگرستن اگر چه در نماز بود. و قال عطاء:

الخشوع فى الصلّاة ان لا تعبت بشيء من جسّدك فيها

فانّ النبى عليه السلام أبصر رجلا يعبت بلحيته فى الصلّاة فقال: لو خشع قلب هذا خشعت جوارحه.

و قال صلى الله عليه و سلم: «اذا قام احدكم الى الصلّاة فلا يمسح الحصى فإن الرّحمة يواجهه».

و قال بعضهم حقيقة الخشوع فى الصلّاة جمع الهمة لتدبّر افعال الصلّاة و اذكارها، و اصل الخشوع فى اللغة الخضوع و التواضع من قوله: «وَ خَشَعَتِ الْأُنْصُوتُ لِلرَّحْمَنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا».

«وَ الَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّعْوِ مُعْرِضُونَ» قال ابن عباس: عن الشّرك. و قال الحسن.

عن المعاصى. و قال الزجاج: كلّ باطل و لهو و ما لا يحمل من القول و الفعل، و قيل يعنى عن معارضة الكفار بالشتيم و السّبب معرضون. قال الله تعالى: «وَ إِذَا مَرُّوا بِاللَّعْوِ مَرَّوْا كِرَامًا» اى اذا سمعوا الكلام القبيح اكرموا انفسهم عن الدخول فيه، و قيل هو مجالس المبتدعين.

«وَ الَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ» اى للزكاة الواجبة مؤدّون فعبر عن التأدية بالفعل لانه فعل، و قيل الزكاة هاهنا هو العمل الصّالح، يعنى و الذين هم للعمل الصّالح فاعلون.

قال اميّة: المطعمون الطّعام فى السنة الازمة، و الفاعلون للزكوات، و يقال هذه اللام لام العلة و المعنى يفعلون ما يفعلون للزّكوة اى ليصيروا عند الله اذكياء.

«وَ الَّذِينَ هُمْ لِأَرْوَاهِهِمْ حَافِظُونَ» الفرج اسم يجمع سوأة الرّجل و المرأة.

و حفظ الفرج التعفف عن الحرام، «إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ» يعنى لا يطلقونها الا على ازواجهم و قيل «على» هاهنا بمعنى من، و «ما» بمعنى من اى يحفظونها الا من الازواج و الاماء. و دلّ الكتاب و السنّة و اجماع الفقهاء ان ملك اليمين هاهنا هم الاناث دون الذكور و الآية فى الرّجال خاصة بدليل قوله: «أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ» و المرأة لا يجوز لها استمتاع بفرج مملوكها. «فَأِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ» يعنى يحفظ فرجه الا من امرأته او امته فانه لا يلام على ذلك و انما لا يلام فيهما اذا كان على وجه اذن فيه الشرع دون الإتيان فى غير المأتى و فى حال الحيض و النفاس فانه محظور و هو على فعله ملوم. و العبد و الامة يسميان ملك اليمين دون العقار و الدار.

«فَمَنْ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ» اى من التمس و طلب سوى الازواج و الولائد المملوكة «فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ» الظالمون المتجاوزون من الحلال الى الحرام حرّمت هذه الآية كلّ ما أتى فى الدنيا الا ما كان من زوج او جارية، سئل مالك بن انس عن الاستمناء باليد فدلّ على تحريمه بهذه الآية. و قال ابن جريح: سألت عطاء عنه فقال: مكروه، سمعت انّ قوما يحشرون و ايديهم حبالى فاطن انهم هؤلاء. و عن سعيد بن جبير قال: عذب الله امّة كانوا يعبتون بمذاكيرهم.

«وَ الَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَتِهِمْ» قرأ ابن كثير لامانتهم على التوحيد هاهنا و فى المعارج لقوله: «وَ عَهْدِهِمْ»، و قرأ الباقون لِأَمَانَتِهِمْ بالجمع لقوله: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ». و اعلم انّ الامانة ثلاث: اوليها الطّاعة و الذين و هو قوله تعالى: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ»، و الامانة ما انتمنت عليه من مال او حديث.

و فى الحديث عن النّبي انه قال: اذا حدّثك الرّجل بحديث فالتفت فهو امانة، و النساء عند الرّجال امانة.

و فى الخبر: «اخذتموهنّ بامانة الله».

و اما العهود فكثيرة موثيق الله على عباده عهود و اوامره اياهم عهود، و النذور و المواعيد و الذمم عهود،

و العقود بين الناس عهود، و عهود الصّحبة عهود، و منه قول الشّاعر:  
لا كان هذا العهد آخر عهدنا      بكم و لا كان الزّبال زوالا

«وَعَهْدُهُمْ رَاعُونَ» اصل الرّعى فى اللغة القيام باصلاح ما يتولاه من الامور، و ذلك معنى قوله صلى الله عليه و سلّم: «كلّمك راع و كلّمك مسؤل عن رعيتّه».

«وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ» قرأ حمزة و الكسائى صلواتهم على التّوحيد، و قرأ الآخرون صَلَوَاتِهِمْ على الجمع لآنها خمس لا يجوز الاخلال بواحدة منها، و معنى المحافظة المداومة على حفظها و مراعاة اوقاتها و اتمام ركوعها و سجودها و اعادة ذكر الصّلاة و قد ذكرها فى أوّل السورة تاكيدا لحفظ الصّلاة، و قيل لأنّ الخشوع فيها غير المحافظة عليها فتبيّن بتلك الآية وجوب الخشوع و بهذه الآية وجوب المحافظة عليها، و قيل يريد هاهنا التطوع. «أُولَئِكَ» يعنى اهل هذه الصفة، «هُمُ الْوَارِثُونَ» يرثون منازل اهل النّار من الجنّة.

روى عن ابى هريرة قال رسول الله (ص): «ما منكم من احد الا و له منزلان، منزل فى الجنّة و منزل فى النّار فان مات و دخل النّار ورث اهل الجنّة منزله و ذلك قوله: «أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ» و قال مجاهد. لكلّ واحد منزلان منزل فى الجنّة و منزل فى النّار، فاما المؤمن فيبنى منزله الذى له فى الجنّة و يهدم منزله الذى فى النّار، و اما الكافر فيهدم منزله الذى فى الجنّة و يبنى منزله الذى فى النّار. و قيل معنى الوراثة انه يؤل امرهم الى الجنّة كما يؤل امر الميراث الى الوارث. و قيل لأنّ الوراثة اقوى سبب يقع فى ملك الشىء لا يتعقبه ردّ و لا فسخ و لا نقض و لا اقالة.

«الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» الفردوس البستان يجمع محاسن النبات و الاشجار، و العرب تسمّى البستان الذى فيه الكرم فردوسا، و قيل اصله روميّ عربّ و هو البستان الذى فيه الاعناب بالروميّة، و قال عكرمة: هو الجنّة بلسان الحبشة، و قال قتاده: الفردوس ربوة الجنّة و اوسطها و افضلها و ارفعها، قال النّبى (ص): «اذا سألتم الله فسألوه الفردوس فانه اوسط الجنّة و اعلى الجنّة و فوقه عرش الرّحمن و منه تفجر انهار الجنّة».

و قال كعب: ليس فى الجنان جنّة اعلى من جنّة الفردوس فيها الأمرون بالمعروف و النّاهون عن المنكر. و روى انّ الله تعالى لما خلق الفردوس قال لها تزينى فتزینت، ثم قال لها تكلمى، فقالت طوبى لمن رضيت عنه.

و روى انّ الله تعالى بنى جنّة الفردوس بيده ثم قال و عزّتى و جلالى لا يدخلها مدمن خمر و لا ديوث ، و روى انّ الله بنى الجنّة الفردوس لبنة من ذهب و لبنة من فضة، و جعل حبالها المسك الاذفر و فى رواية اخرى كنس جنّة الفردوس بيده و بناها لبنة من ذهب مصفى و لبنة من مسك مدراء، و غرس فيها من حيد الفاكهة و جيد الرّيحان.

«وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ» فى الانسان هاهنا قولان احدهما انه عام فى بنى آدم و هو اسم الجنس يقع على الواحد و الجمع. «مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ» قال ابن عباس: السلالة صفوة الماء، و قال مجاهد: منى ابن آدم، و قال عكرمة: هو الماء سل من الظهر، و العرب تسمّى النطفة سلالة و الولد سليلا و سلالة لانهما مسلولان منه. قوله: «مِنْ طِينٍ» يعنى من آدم لانه خلق منه، و تقديره خلقنا بنى آدم من نطفة آدم، و القول الثانى ان الانسان يريد به آدم، و السلالة كل لطيف استخراج من كثيف، و قيل السلالة ما يخرج بين الاصبعين من الشيء اذا عصر، و قيل السلالة صفوة الشيء التى تخرج منه كانه تسلى منه، و المعنى خلقنا آدم من تربة سلت و نزعت من طين، اى من هاهنا و هاهنا، و قيل اخذت قبضة من الارض و اجمعوا على ان الله عزّ و جل خلق آدم من تراب، و اختلفوا فى حواء، و الجمهور على انها خلقت من ضلع من اضلاعه، و قيل خلقت من بقية طين آدم.

«ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ» اى جعلنا نسله، فحذف المضاف و اقيم المضاف اليه مقامه لانّ آدم لم يصير نطفة، و المعنى خلقنا نسله من نطفة، و مثله قوله: «ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ». معنى قول اول آنست كه فرزند آدم را از آبى صافى آفريديم سلاله اى روشن كه از پشت آدم بيرون آمده، و معنى قول دوم آنست كه آدم را از قبضه اى خاك آفريديم از همه روى زمين بر گرفته سلاله اى لطيف از خاكى كثيف بدر آورده و با صفا برده پس از نسل او نطفه اى كرديم در آرامگاهى استوار بجايى يعنى رحم المرأة. و قيل «جَعَلْنَاهُ» اى جعلنا الانسان بعد كونه فى ظهر ابويه و لا يسمّى نطفة الا بعد ان يخرج من الرجل، و قيل معناه جعلنا السلالة.

«نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ» القرار مصدر قرّ يقر قرارا ثم يسمّى الموضع الذى يقر فيه قرارا، و قوله: «مَكِينٍ» اى حصين منيع اى مكن لاستقراره فيه الى التمام «ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً» اى صيرنا النطفة البيضاء علقه حمراء، و العلقه القطعة من الدم. «فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً» اى احلناها و صيرناها مضغة من اللحم مقدار ما يمضغ، «فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا» اى احلناها و صيرناها عظاما. «فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا» انبتنا عليها اللحم فصار لها كاللباس، قرأ ابن عامر و ابو بكر و عاصم عظما، فكسونا العظم على التوحيد فيهما، و الوجه انّ العظم اسم جنس يؤدى معنى الجمع، كما يقال اهلك الانسان الدينار و الدرهم، و قرأ الآخرون عظاما. فكسونا العظام بالالف فيهما على الجمع لانه اذا كان التوحيد فى هذا الموضع محمولا على الجمع فلفظ الجمع به اولى، و لانّ الانسان ذو عظام كثيرة، و قيل معناه فكسونا العظم لحما و عسبا و عروقا و قد تمّ الجسم و ليس حيوانا حتى يجعل الله فيه الروح و هو قوله: «ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ» يريد به نفخ الروح فيه، و قال الحسن: اى جعلناه ذكرا او انثى بعد ان لم يكن، و عن ابن عباس انه قال: «انّ ذلك تصريح احواله بعد الولاد من الاستهلال الى الارتضاع، الى القعود الى القيام، الى المشى الى الفطام، الى ان يأكل و يشرب الى ان يبلغ الحلم و يتقلب فى البلاد الى ما بعدها من احوال الاحياء فى الدنيا. «فَتَبَارَكَ اللَّهُ» اى استحق التعظيم و الثناء بانه لم يزل و لا يزال، و هو من البروك و هو الثبوت. «أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» اى المصورين و المقدرين، و الخلق فى اللغة التقدير، قال مجاهد: تصنعون و يصنع الله و الله خير الصّانعين و احسن الصّانعين، يقال رجل خالق اى

صانع، و قال ابن جریح: انما جمع الخالقین لانّ عیسی (ع) كان یخلق كما قال تعالی: «أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطَّيْنِ» فاخبر الله عن نفسه انه احسن الخالقین.

روی انّ عمر كان حاضرا فلما سمع الآية قال فَبَارَكَ اللهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ فوافق قراءته وحی جبرئیل، فقال النبی: هكذا انزل، و يقال كان قائل هذا الكلام معاذ بن جبل.

و روی عن ابن عباس قال: كان عبد الله بن ابي سرح يكتب هذه الآية لرسول الله (ص) فلما انتهى الى قوله: «خَلْقًا آخَرَ» عجب من تفصیل خلق الانسان فقال، فَبَارَكَ اللهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ، فقال النبی اكتب هكذا انزلت

، فشك عند ذلك و قال ان كان محمد صادقاً يقول انه يوحى اليه فقد اوحى الى كما يوحى اليه، و ان قال من ذات نفسه فقد قلت مثل ما قال فكفر بالله، و قيل هذه الآية غير صحيحة لانّ ارتداده كان بالمدينة و هذه السورة مكّية «ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ» اى بعد الخلق، و قيل بعد ما ذكرنا من امرنا، «لَمَيِّتُونَ» اى صائرون اليه فنزل منزلة الكائن اذ لا بدّ من كونه، و يقال الميّت بالتشديد و المائت الذى لم يمّت بعد و سيموت، و الميّت بالتخفيف من مات، و لذلك لم يجزّ التخفيف هاهنا كقوله: «إِنَّكَ مَيِّتٌ وَ إِنَّهُمْ مَيِّتُونَ».

«ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُبْعَثُونَ» تحيون بعد الممات للحساب و الجزاء.

كُلُّ الِى الْغَايَةِ مَحْثُوثٌ      و المرء موروث و مبعوث.  
فكن حديثاً حسناً سائراً      فأنما الناس احاديث.

### النوبة الثالثة

قوله: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» باسم من تفرّد بالقوّة و القدرة و الجلال، باسم من توحد بالرحمة و النصرة و الافضال، سبحانه سبحانه ذى المنّ و الاكرام و الاحسان، متقدس عن شركة الاوثان، متعطف بالعزّ فهو ازاره ثم ارتدى بالكبرياء و السلطان. نام خداوندی که در ذات یکتا و در صفات بی همتاست، کریم و مهربان لطیف و رحیم و نیک خداست، در آزمایش باعطا و در ضمانها با وفاست، داعی را پیش از دعا و راجی را پیش از رجاست، آن را که هست مهر نماى و مهر افزاست، کار آن دارد که تا خود کر است، یاد وى دلها را شمع تابانست، و مهر وى زندگانی دوستان است و نام وى عالم را روح و ريحانست، و عارف را غارت جانست. حسين منصور را پرسيدند که معنی نام الله تعالى چیست؟ گفت گدازنده تن، رباینده دل، غارت کننده جان، اما این معاملت نه با هر خسی و دون همتی رود که این جز با جوانمردان طریقت و راضیان حضرت نرود. و جز حال ایشان نبود که اندوه عشق دین بجان و دل خرنند هر چه دارند فدای درد و غم خویش کنند بزبان حال گویند:

اکنون باری بعشق دردی دارم      کان درد بصد هزار درمان ندهم

پیر طریقت گفت: من چه دانستم که بر کشته دوستی قصاص است. چون بنگرستم این معاملت ترا با خاص است.

قوله: «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ» المؤمن من یكون بضاعته مولاة و حبیته ذکراه و بغیضته دنیاہ و زاده تقواہ، مؤمن اوست که همتی دارد به از دنیا، مرادی به از عقبی، اشتیاقی بدیدار مولی. گهی در برّ برّ او سر گشته، گهی در بحر لطف او غرق شده، گهی بر وفق شریعت در حضرت نماز بر مقام راز ایستاده، گهی در میدان حقیقت بنعت خشوع تن در داده و دل برده و جان بسته، اینست که ربّ العالمین گفت: «الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ» خشوع در نماز گوهری است نفیس، کیمیایی است که هر چه فساد بود باصلاح آرد، تفرقه بجمع بدل کند از قبض باز رهند ببسط رسانند، سیآت محو کند، حسنات ثبت کند، حجابی است از خلق، حسابی است با حق، در معرکه مرگ مبشر است، در ظلمت گور مونس است، در وحشت لحد انیس است، در عرصه قیامت عدیل است، در وقت عرض شفیع است، از دوزخ ستر و ببهشت دلیست.

«وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ» ما یشغل عن اللّٰه فهو سهو، و ما لیس للّٰه فهو حشو، و ما لیس بمسموع او منقول فهو لغو، و ما هو غیر الحق سبحانه فهو لهو، هر چه ترا از اللّٰه تعالی باز دارد آن سهوست، هر چه نه اللّٰه تعالی را بود حشو است، هر چه نه کتاب مسموع و سنّت منقول بود لغو است، هر چه نه حق است جل جلاله باطل و لهوست.

الا کلّ شیء ما خلا اللّٰه باطل.

پیر طریقت گفت: طرح کلّ قرب دوست را نشانست، بود تو بر تو همه تاوانست، از بود خود در گذر آنت سعادت جاودانست. ای جوانمرد شغل طلب بند جانست، او که شغل او را کرانست کار او آسانست، کار او دشوارست که مطلوب او بی کرانست.

«وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ» تا آنجا که گفت: «أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ» صفت و سیرت آن مؤمنانست که رب العزه ایشان را گفت: «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ» شادکامند و نازنین و روز افزون در سرای پیروزی نزول کرده، بر بساط انبساط آرام گرفته، در حظیره قدس خلعت فضل پوشیده، در روضه انس شربت وصل نوشیده، اینست که اللّٰه تعالی گفت: «الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ» وانگه بلفظ وراثت گفت تا نسب درست کنی و انگه میراث برداری، و نسب دو چیزست ایمان در اصل، و طاعات در فضل، و چنان که در استحقاق ارث تفاوتست هم در فرض و هم در تعصیب، هم چنان مؤمنان امروز در طاعات متفاوتند، و فردا در درجات و منازل متفاوت، و مهینه ایشان اصحاب علیین اند درجات ایشان از همه برتر و بزرگوارتر و بحق نزدیکتر، قال النبی (ص): «انّ اهل الجنة یرون اهل علیین کما ترون الکوکب الدرّی فی افق السماء و ان ابا بکر و عمر منهم و انعماء».

اصحاب علیین مردانی اند که تخم ارادت بکشتند و بر دوستی بر گرفتند، دو گیتی بدریا انداختند و هرگز با

غیر حق نپرداختند نه هر چه بهشت را شاید مهر و صحبت را شاید، تنی بحلال پرورده بهشت را شاید، دلی در آرزوی دوست بسوخته مهر را شاید، جانی بآب قدس شسته صحبت دوست را شاید.

پیر طریقت گفت: در جستن بهشت جان کندن باید، در گریختن از دوزخ ریاضت کردن باید، در جستن دوست جان بذل کردن باید، عزیز من بجفاء دوست از دوست دور بودن جفاست، در شریعت دوستی جان از دوست بسر آوردن خطاست.

«وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ» الآية.. بدان که ربّ الارباب خداوند حکیم، کردگار عظیم جل جلاله بکمال قدرت خویش نهاد آدمی بحکم جود در وجود آورد، از آب و گل چندان جواهر مختلف شکل پیدا کرد، یکی عظام یکی اعصاب یکی عروق، دو چشم بینا دو گوش شنوا، دو دست گیرا، دو پای روا. دماغی که درو تخیل محسوساتست و تحفظ معلومات، دلی که در و علم است و ارادت و شجاعت و قدرت و حقد و خرد و فکر، وانگه این جواهر بحر قدرت را بکمال حکمت خویش در سلك ترکیب کشید تا چون سرای ساخت آراسته بدویست و چهل عمود راست بداشته این عمودها عظامند، و آن گه آن را به هفتصد و هشت بند مستمر کرد آن اعصابند، و انگه سیصد و شصت جدول بر مثال جویها و چشمه‌های روان در آن گشاد، آن عروقند، وانگه از آن نهاد روزنها بیرون گشاده چون چشم و گوش و بینی و دهن، و آن گه شش خادم بخدمت این سرای فراز کرده چون قوتّ جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه و نامیه و غاذیه، و آن گه پنج حارس بحفظ وی موکل کرده چون حواس پنجگانه، و آن گه دل بر مثال شاه درین سرای بر تخت نشانده و زمام تصرفات و ترتیب کدخدایی درین سرای بکلیت در دست دل نهاد، اینست که صاحب شرع صلوات اللّٰه علیه بوی اشارت کرده که: «انّ فی جسد ابن آدم لمضغة اذا صلحت صلح لها سائر الجسد و اذا فسدت فسدها سائر الجسد الا و هی القلب».

ای جوانمرد این بنیت انسان هر چند از آنجا که دیده تو است مختصر مینماید اما از روی معانی و معالی آن کنوز رموز که درو مودع است عالم اکبرست این کواکب و اختران که درین عالم بلند مواکب خود برآراسته‌اند، و این ماه و آفتاب که رایت نور نصب میکنند و بساط ظلمت می‌نورددند، همه نور که گیرند از دل مؤمن گیرند و دل مؤمن که نور گیرد از نظر حق گیرد که می‌گوید: فهو نور من ربّه.

قوله: «ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ» بزبان اشارت بر ذوق ارباب مواجید و معرفت این باز خاصیتی دیگرست و خلعتی دیگر که بنده مؤمن را داد پس از کمال عقل و تمییز، و آن آنست که چون نقطه خاك را قرطه وجود بر قضیت کرم در پوشید آن سرّ محبت که در ستر غیرت بود بر وی آشکارا کرد که: «يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ» بر لوح روح وی بمداد کرم بقلم لطف قدم عهدنامه ایمان نبشت که: «كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ»، و برین اقتضار نکرد که نداء کرم روان کرد که: انا الملك ادعوكم لتصيروا ملوكا، انا الحيّ ادعوكم لتكونوا احياء. ترا پادشاه کرد و پادشاهی داد، از روح تو عرشی ساخته و از دل تو کرسی نهاده و از دماغ تو لوح المحفوظی پیش تو نهاده، حواس خمس را ملائکه ملکوت نهاد تو گردانیده، از عقل تو ماهی و از علم تو آفتابی بر فکل پیکر تو



رخشان کرده، و ترا بر همه پادشاه کرده و عبارت از این حال بر لسان نبوت رفته که: «کلکم راع کلکم مسئول عن رعیتة».

اکنون که درین عجایب فطرت و بدایع خلقت نگرى بزبان شکر و ثنا بگو: «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ»، لما ذكر نعتك و تارات حالك فى ابتداء خلقك و لم يكن منك لسان شكر ينطق، و لا بيان مدح ينطلق، ناب عنك فى الثناء على نفسه، فقال: «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» «ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَمَيِّتُونَ» آخر الامر ما ترى القبر و اللحد و الثرى، و لقد انشدوا.

حياتنا عندنا قروض      و الموت من بعد فى التقاضى  
لا بد من ردّ ما اقترضنا      كلّ غريم بـذاك راض.

«ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُبْعَثُونَ» فعند ذلك يتصل الحساب و العقاب و الثواب و يتبين المقبول من المردود و الموصول من المهجور

## ۲ النوبة الاولى

قوله تعالى: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرَائِقَ» بيافريديم زير شما هفت طبق آسمان، «وَمَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غَافِلِينَ» (۱۷) و از آفریده خویش هرگز ناآگاه نبوده‌ايم.

«وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ» و فرو فرستاديم از آسمان آبی باندازه حاجت خلق بدو، «فَأَسْكَنَاهُ فِي الْأَرْضِ» آن را در زمين جاى داديم، «وَأَنَا عَلَىٰ ذَهَابٍ بِهِ لِقَادِرُونَ» (۱۸) و ما بر بردن آن آب توانايم، «فَأَنْشَأْنَا لَكُمْ بِهِ جَنَاتٍ» بيافريديم شما را بآن آب بهشتهايى، «مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ» از خرما بنان و انگورها، «لَكُمْ فِيهَا فَوَاكِهٌ كَثِيرَةٌ» شما را در آن ميوه‌هاى فراوان، «وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ» (۱۹) و از آن مى‌خوريد.

«وَشَجَرَةً تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سَيْنَاءَ» و بيافريديم درختى كه بيرون آيد از سنگ كوه، آن كوه نيكو، «تَنْبُتُ بِالذَّهْنِ» بيرون آيد و با خود روغن مى‌آرد، «وَصَيْنٌ لِلْأَكْلِينَ» (۲۰) و نان خواران را نان خورش مى‌آرد.

«وَأِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً» و شما را درين چهارپايان عبرتى است، «نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهَا» مياشامانيم شما را از آن شير كه در شكماى ايشانست، «وَلَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ كَثِيرَةٌ» و شما را در آن سودها و بكار آمدهاى فراوانست، «وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ» (۲۱) و از آن مى‌خوريد.

«عَلَيْهَا وَ عَلَى الْفُلْكِ نُحْمَلُونَ»

(۲۲) و شما را بر پشتهاى ايشان و بر كشتيها بردارند.

«وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ» به پيغام فرستاديم نوح را بقوم او، «فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ» تا گفت اى قوم الله را پرستيد، «مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ» نيست شما را خدايى جز ازو، «أَفَلَا تَتَّقُونَ» (۲۳) به نپرهييزيد از جز ازو «فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ» پيشوايان قوم او گفتند، «مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ» نيست اين مرد مگر مردمى چون شما، «يُرِيدُ أَنْ يَنْفَضَلَ عَلَيْكُمْ» ميخواهد كه افزونى يابد بر شما، «وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَنْزَلَ



مَلَائِكَةً» و اگر الله خواستی به پیغام از فرشتگان فرو فرستادی، «ما سَمِعْنَا بِهَذَا» هرگز نشنیدیم این، «فِي بَابِنَا الْأُولَى» (۲۴) در روزگار پدران پیشینیان ما.

«إِنَّ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ بِهِ حِجَّةٌ» نیست این مگر مردی که در او دیوانگیست، «فَتَرَبَّصُوا بِهِ حَتَّىٰ حِينٍ» (۲۵) درنگ می‌دارید او را يك چندی.

«قَالَ رَبِّ انصُرْنِي بِمَا كَذَّبُونَ» (۲۶) گفت خداوند من یاری ده مرا بآنچه ایشان مرا دروغزن گرفتند. «فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ» پیغام دادیم باو، «أَنْ اصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا» که کشتی کن بر دیدار چشمهای ما، «وَوَحَيْنَا» و پیغام و فرمان ما، «فَإِذَا جَاءَ أَمْرُنَا» چون فرمان ما آید، «وَوَفَّارَ النَّوْرِ» و از میان تنور تافته آب بر آید، «فَأَسْأَلُكَ فِيهَا» در آور در آن کشتی، «مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ» از هر جفتی و از هر جنسی، جفت جفت، «وَوَاهِلِكَ» و کسان خویش را در آر، «إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ مِنْهُمْ» مگر کسی که پیشی کرد برو سخن الله ببدبختی، «وَوَلَّا تُخَاطِبُنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا» و با من سخن مگو در آن ستمکاران، «إِنَّهُمْ مُعْرِفُونَ» (۲۷) که ایشان کشتنی‌اند بآب.

«فَإِذَا اسْتَوَيْتَ أَنْتَ وَمَنْ مَعَكَ عَلَى الْفُلْكَ» چون راست نشستی بر کشتی و آرام گرفتی تو و ایشان که با تواند، «فَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَجَّانَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» (۲۸) بگو ستایش نیکو آن خدای را که باز رهاوند ما را ازین قوم ستمکاران.

«وَقُلْ رَبِّ أُنزِلْنِي مُنْزِلًا مُّبَارَكًا» و بگوی خداوند من فرود آر مرا فرود آوردنی با برکت، «وَأَنْتَ خَيْرُ الْمُنزِلِينَ» (۲۹) و تو بهتر فرود آورندگانی.

«إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ» درین قصه نوح نشانها و پندهای نیکوست.

«وَإِنْ كُنَّا لَمُبْتَلِينَ» (۳۰) و نبودیم ما مگر آزمایندگان.

«ثُمَّ أَنشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ» (۳۱) آن گه بیافریدیم پس ایشان گروهی دیگر، «فَأَرْسَلْنَا فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ» به پیغام فرستادیم بایشان رسولی هم از ایشان، «أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ» ایشان را گفت الله را پرستید نیست شما را خدایی جز زو، «أَفَلَا تَتَّقُونَ» (۳۲) به نپر هیزید از جز او.

«وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ» روی شناسان قوم او گفتند، «الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِإِيقَاعِ الْآخِرَةِ» ایشان که کافر شدند و دیدار رستاخیز را دروغ شمردند، «وَوَافَّرْنَا هُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» و درین جهان ایشان را در فراخی و نعمت داشتیم، «مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ» نیست این مگر مردمی همچون شما، «يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ» میخورد از آنچه شما میخورید، «وَوَيَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ» (۳۳) و می‌آشامد از آنچه شما می‌آشامید.

«وَلَئِنْ أَطَعْتُمْ بَشَرًا مِثْلَكُمْ» و اگر فرمان برید شما مردمی را همچون خود، «إِنَّكُمْ إِذَا لَخَاسِرُونَ» (۳۴) شما آن گه برآستی که زیان کارانید.

«أَيُعَذِّبُكُمْ» این مرد شما را وعده دهد، «أَنْتُمْ إِذَا مِتُّمْ وَ كُنْتُمْ تُرَابًا وَ عِظَامًا» که شما آن گه که بمیرید و خاک گردید و استخوان، «أَنْتُمْ مُخْرَجُونَ» (۳۵) شما بیرون آوردنی آید از زمین.

«هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ» چون دور است و نابودنی چون دور است و نابودنی، «لِما تُوعَدُونَ» (۳۶) دوری این وعده راست که می‌دهد شما را.

«إِنَّ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا» نیست این مگر زندگانی ما این جهانی، «نَمُوتُ وَ نَحْيَا» هم ایدر میریم و هم ایدر می‌میزیم، «وَ ما نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ» (۳۷) و ما انگیختنی نیستیم.

«إِنَّ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا» نیست او مگر مردی که دروغ می‌سازد بر الله از خویشتن، «وَ ما نَحْنُ لَهُ بِمُؤْمِنِينَ» (۳۸) و ما او را استوار دارندگان نیستیم، «قالَ رَبِّ انصُرني بما كَذَّبُونَ» (۳۹) گفت خداوند من یاری ده مرا بآنچه مرا دروغزن گرفتند، «قالَ عَمَّا قَلِيلٍ لِيُصِبحنَّ نادمينَ» (۴۰) الله گفت چند بیشتر، بدرنگی اندک‌تر از گفت خویش پشیمان شوند.

«فَأَحَدْنَهُمُ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ» فرا گرفت ایشان را بانگ جبرئیل بداد، «فَجَعَلْنَاهُمْ غُثَاءً» ایشان را چون خاشاک سر سبک کردیم، «فَبَعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» (۴۱) دوری بادا گروه ستمکاران را و فرو تری.

«ثُمَّ أَنشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قُرُونًا آخَرِينَ» (۴۲) پس آن گه باز بیافریدیم پس ایشان قرنهای دیگران.  
«ما تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلُها وَ ما يَسْتَأْخِرُونَ» (۴۳) هیچ گروه از هنگام خویش پیش نشد و نه با پس ماندند، «ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرًا» پس رسولان خویش را فرستادیم دمام، «كُلَّ ما جاءَ أُمَّةً رَسولُها كَذَّبُوهُ» هر گه که بگروهی رسول ما آمد دروغزن گرفتند او را، «فَأَنْبَعْنَا بَعْضَهُمْ بَعْضًا» در پی یکدیگر پیوستیم پیغامبران خویش را، «وَ جَعَلْنَاهُمْ أَحاديثَ» و دشمنان را سمری کردیم، «فَبَعْدًا لِقَوْمٍ لا يُؤْمِنُونَ» (۴۴) دورتری بادا گروه ناگرویدگان را.

«ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسى وَ أَخاهُ هَارُونَ» پس ایشان فرستادیم موسی را و برادر وی هارون، «بِآياتِنَا وَ سُلْطانِ مُبِينٍ» (۴۵) به پیغامها و نشانهای ما و حجت آشکارا، «إلى فِرْعَوْنَ وَ مَلأئِهِ» بفرعون و کسان او، «فَاسْتَكْبَرُوا وَ كاثُوا قَوْمًا عالينَ» (۴۶) گردن کشیدند و قومی بودند در خویشتن بر افراشتگان.  
«فَقالُوا أ نؤمنُ ليشْرينَ مثِلنا» گفتند ما بگرویم دو مردم را همچون ما، «وَ قَوْمُهُما لانا عابِدُونَ» (۴۷) و قوم ایشان هر دو ما را پرستگاران.

«فَكَذَّبُوهُما فَكاثوا مِنَ المَهْلِكينَ» (۴۸) دروغزن گرفتند ایشان را هر دو، تا از هلاك كردگان گشتند.  
«وَ لَقَدْ آتينا موسى الكِتابَ» و موسی را نامه دادیم، «لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ» (۴۹) تا او و قوم او بآن راه برند، «وَ جَعَلنا ابنَ مريمَ وَ أُمَّةً آيةً» و پسر مریم را و مادر او را شگفت جهان کردیم، «وَ آويناَهُما» و باز آوردیم ایشان را «إلى رَبوَّةٍ» بر بالای «ذاتِ قِرارٍ وَ مَعينَ» (۵۰) آرامگاه و آب روان.

### النوبة الثانية

قوله: «وَ لَقَدْ خَلَقنا قَوْمَكُمُ سَبْعَ طرائقَ» ای سبع سماوات، سمیت طرائق لتطارقها و هو ان بعضها فوق بعض، يقال طارقت النعل اذ جعلت بعضها فوق بعض، و قيل سمیت طرائق لانها طرائق الملائكة يسرون فيها و يقفون عليها. «وَ ما كُنَّا عَنِ الخَلْقِ غافلينَ» ای كُنَّا لهم حافظين من ان تسقط السماء عليهم فهلهم كما



قال تعالى: «وَأَيُّكُمْ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ». وقيل و ما كنا عن خلق السماوات غافلين فيقع فيها النفات و الفطور كقوله: «ما ترى في خلق الرحمن من تفاوتٍ».

قال الزجاج: اى لم يكن لتعقل عن حفظهن كما قال. «وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَحْفُوظًا»، وقيل و ما كنا عن ارزاق الخلق غافلين و عن شكرهم و كفرهم، و قيل ما تركناهم سدى بغير امر و نهى.

«وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ» اى من جانب السماء، و قيل من السحاب، و قيل من عين السماء، «السَّمَاءِ» اى مطرا، «بِقَدَرٍ» اى قدر ما يكفيهم لشربهم و زرعهم، و قيل معناه بمقدار معلوم عند الله لا يزيد عليه و لا ينقص. قال ابن مسعود: ليست سنة با مطر من سنة و لكن الله يصرفه حيث يشاء. و قيل بقدر او بوزن يعلمه الله «فَأَسْكَنَاهُ فِي الْأَرْضِ» يعنى ما يبقى فى الغدران و المستنقعات ينتفع به الناس فى الصيف عند انقطاع المطر، و قيل فاسكناه فى الارض ثم اخرجنا منها ما نبع فماء الارض كله من السماء، «وَأَنَا عَلَى ذَهَابٍ بِهِ لِقَادِرُونَ» حتى تهلوكوا عطشا و تهلك مواشيكم و تخرب اراضيكم، و فى الخبر: انّ الله تعالى انزل اربعة انهار من الجنة سيحان و جيحان و دجلة و الفرات».

عن عكرمة عن ابن عباس عن النبي (ص): انّ الله تعالى انزل من الجنة خمسة انهار جيحون و سيحون و دجلة و الفرات و النيل انزلها، الله من عين واحدة من عيون الجنة من اسفل درجة من درجاتها على جناحى جبرئيل استودعها الجبال و اجراها فى الارض و جعل فيها منافع للناس فى اصناف معائشهم فذلك قوله عز و جل: «وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَاهُ فِي الْأَرْضِ»، فاذا كان عند خروج يأجوج و مأجوج ارسل الله جبرئيل فيرفع من الارض القرآن و العلم كله و الحجر الاسود من ركن البيت و مقام ابراهيم و تابوت موسى بما فيه و هذه الانهار الخمسة فيرفع كله ذلك الى السماء فذلك قوله «وَأَنَا عَلَى ذَهَابٍ بِهِ لِقَادِرُونَ»، فاذا رفعت هذه الاشياء فقد اهلها خير الدين و الدنيا.

«فَأَنْشَأْنَا لَكُمْ بِهِ» اى بالماء، «جَنَّاتٍ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ لَكُمْ فِيهَا» اى فى الجنات «فَوَاكِهَ كَثِيرَةً وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ» شتاء و صيفا، و خصّ النخيل و الاعناب بالذكر لانهما اكثر فواكه العرب، فالنخيل لاهل مكة و المدينة و الاعناب لاهل الطائف.

«وَأَشْجَرَ» اى و انشأنا لكم شجرة، «تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سَيْنَاءَ» و هى الزيتون، قرأ ابن كثير و نافع و ابو عمر و سيناء بكسر السين، و قرأ الآخرون بفتحها و اختلفوا فى معناه و فى سينين فى قوله: «وَأَطُورِ سَيْنِينَ» قال مجاهد: معناه البركة. اى تخرج من جبل مبارك، و قال قتادة معناه: الحسن اى من جبل حسن، و قال مقاتل: كلّ جبل فيه اشجار مثمرة فهو سيناء و سينين بلغة النبط. قال ابن زيد: هو الذى نودى منه موسى و هو ما بين مصر و ايلة، و قيل سيناء اسم حجارة بعينها اضيف الجبل اليها بوجودها عنده، و قال مقاتل: خصّ الطور بالزيتون لانّ اول الزيتون نبت فيه، و يقال انّ الزيتون اولّ شيء نبت فى الدنيا بعد الطوفان. «تَنْبُتُ بِالذَّهْنِ» قرأ ابن كثير و ابو عمرو و رويس و ابن حسان عن يعقوب، تنبت بضم التاء و كسر الباء، و قرأ الآخرون و و روح عن يعقوب، تنبت بفتح التاء و ضم الباء، فمن قرأ بفتح التاء معناه تنبت بثمر الدهن و هو

الزيتون، و قيل تنبت و معها الدهن، و من قرأ بضمّ التاء، اختلفوا فيه منهم، من قال الباء فيه زائدة و معناه تنبت الدهن كما يقال اخذت ثوبه و اخذت بثوبه، و منهم من قال نبت و انبت لغتان بمعنى واحد، قال زهير:

رأيت ذوى الحاجات حول بيوتهم      قطينا لهم حتى اذا انبت البقل

اي نبت. «وَ صَبِغَ لِلْأَكْلِينَ» الصبغ و الصبّاغ الادم الذي يلون الخبز اذا غمس فيه و ينصبغ به و الادم كل ما يؤكل مع الخبز سواء ينصبغ به الخبز اولا ينصبغ، قال مقاتل: جعل الله فى هذه الشجرة ادما و دهنا، فالادم الزيتون، و الدهن الزيت، و خصّ بالذكر لبركته و كثرة الانتفاع به من الاستصباح به و الاصطباغ.

قوله: «وَ إِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً» اي آية تعتبرون بها، و قيل العبرة الاتعاظ بالشيء «نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهَا» من اللبن، كقوله: «مِنْ بَيْنِ قَرْنٍ وَ دَمِ لَبَنَاءَ»، قرأ نافع و ابن عامر و ابو بكر عن عاصم و يعقوب، نسقيكم بفتح النون، و قرأ الباقر و حفص عن عاصم نُسْقِيكُمْ بضم النون، قرأ ابو جعفر تسقيكم بالتاء و فتحها، فيكون الفعل للانعام، و سقى و اسقى لغتان. «وَ لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ كَثِيرَةٌ» فى ظهورها و ركوبها و اوبارها و اصوافها و اشعارها، «وَ مِنْهَا تَأْكُلُونَ» يعنى لحومها.

«عَلَيْهَا» اي و على الانعام فى البرّ، «عَلَى الْفُلْكِ» فى البحر، «مَلُونٌ» يقال حملة حملانا اركبه، قيل و من العبرة بها تسخير الله اياها لنا مع قوتها لتتصرف فيها كيف نشاء.

«وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ حده، «مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ» معبود سواه، «أَفَلَا تَتَّقُونَ» أ فلا تخافون عقوبته اذ عبدتم غيره.

«فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ» اي اشرافهم لعوامهم، «مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُرِيدُ أَنْ يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ» اي يتشرف بان يكون له الفضل عليكم فيصير متبوعا و انتم له تبع، «وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ» ان لا تعبد سواه، «لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً» يعنى لا بلاغ الوحي، «مَا سَمِعْنَا بِهَذَا» الذى يدعوننا اليه نوح من التوحيد، و قيل ما سمعنا آدميا بعثه الله رسولا، «فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ» اي فى القرون الماضية، و قيل معناه ما ارسل بشر فى آبائنا الاولين.

«إِنَّ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ بِهِ جِنَّةٌ» اي ما هو الا رجل به جنون سوداء لغلب على دماغه فتنقص من عقله و رأيه و لجنونه يأتى بمثل هذا و طمع فيما طمع، «فَتَرَبَّصُوا بِهِ حَتَّىٰ حِينٍ» اي انتظروا حتى يموت فتنجوا منه و لا تقتلوه يفيق من جنونه فيدع هذا، او يستبين جنونه فيعذر، «قَالَ رَبِّ انصُرني بما كذبون» لما ايس نوح من ايمانهم قال رب انتقم لى و اهلكهم بسبب تكذيبهم اياى.

«فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ أَنْ اصْنَعْ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا» اي استجبنا دعاءه و امرناه ان يصنع سفينة بمرأى منا و منظر و تعليمنا اياه صنعتها و اتخاذها. «فَإِذَا جَاءَ أَمْرُنَا» اي قضاؤنا فى قومك بهلاكهم، «وَ فَارَ النَّوْرُ». يعنى التنور الذى كان فى دار نوح جعل الله خروج الماء منه علامة لهلاك القوم، و قال على بن ابى طالب (ع): فارَ النَّوْرُ اي طلع الصبح

، و قد سبق شرحه فى سورة هود. «فَأَسْأَلُكَ فِيهَا،» سلك متعدّد كقوله: «مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ» اى ادخل فى السفينة من كلّ نوع من الحيوان ذكرا و انثى «وَ أَهْلَكَ» اى نسلك و اولادك و من آمن معك، «إِنَّمَا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ» بانه هالك فلا تحمله معك و هو ابنه كنعان و احدى زوجتيه اسمها واغلة. «وَ لَا تُخَاطِبُنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُّعْرِضُونَ» اى لا تسألنى انجاهم فأتى اغرقهم.

«فَإِذَا اسْتَوَيْتَ أَنْتَ وَ مَنْ مَعَكَ عَلَى الْفُلِّ»، در قرآن لفظ استواء بر پنج معنى آيد: يكى بمعنى محاذات چنان كه گفت: «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ» «هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَ الْبَصِيرُ». وجه دوم بمعنى اعتدال چنان كه در وصف موسى گفت: «وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ اسْتَوَى» اى استوى قدّه و اعتدل بحيث لا يزيد عليه. وجه سوم بمعنى وقوف چنان كه كشتى نوح را گفت: «وَ اسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ» اى وقفت. چهارم بمعنى قصد كقوله: «ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ» اى قصد و عمد.

پنجم بمعنى استقرار كقوله. «ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ»، و كقوله: «فَإِذَا اسْتَوَيْتَ» اى استقررت. «أَنْتَ وَ مَنْ مَعَكَ عَلَى الْفُلِّ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَجَّانَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» اى الكافرين.

«وَ قُلِ رَبِّ أَنْزَلْنِي مُنْزَلًا مُّبَارَكًا» قرأ ابو بكر عن عاصم، منزلا بفتح الميم و كسر الزاى، يريد موضع النزول لانّ مفعلا قد يكون للمكان. و هو القياس فيه لانه من نزل ينزل بكسر الزاء، فيكون المنزل على هذا مفعولا به و هو السفينة بعد الركوب، و قيل هو الارض بعد النزول، و يجوز ان يكون مصدرا و يكون المفعول به محذوفا و يكون الفعل العامل فى المصدر مضمر ايدلّ عليه، انزلنى كانه قال: انزلنى مكانى لأنزله نزولا مباركا، فانّ النزول لا يكون مصدرا لا نزل بل يكون مصدرا لنزل و المنزل و النزول واحد، و الوجه الاول اظهر و هو انّ المنزل موضع النزول، و قرأ الباقر و حفص عن عاصم منزلا بضم الميم و فتح الزاى، و الوجه انه يجوز ان يكون موضع انزال و ان يكون مصدرا فان كان موضعا للانزال كان مفعولا، و المعنى انزلنى موضع انزال مباركا، فيكون المنزل على هذا اسما للمكان من انزل، و ان كان مصدرا فالمفعول به محذوف و التقدير، انزلنى مكانى انزالا مباركا، و الانزال يحتمل انه اراد فى السفينة، و يحتمل بعد الخروج. قوله: «مُبَارَكًا» بالبركة فى السفينة النجاة و فى النزول بعد الخروج كثرة النسل من اولاده الثلاثة. «وَ أَنْتَ خَيْرُ الْمُنْزَلِينَ» اى خير من انزل عباده المنازل، فاستجاب الله دعاءه حيث قال: اهبط بسلام منا و بركات عليك، و بارك فميم بعد انزالهم من السفينة حين كان جميع الخلق من نسل نوح، و قيل اراد بهذه الآية تعليم الخلق ان يقولوا هذا اذا ارادوا النزول بمكان ليبارك لهم فيه.

«إِنَّ فِي ذَلِكَ» الذى ذكرت من امر نوح و السفينة و اهلاك الاعداء، «لآياتٍ» اى لعبرا و دلالات على قدرتنا، «وَ إِنْ كُنَّا» يعنى و ما كنا، و قيل و قد كنا، «لَمُبْتَلِينَ» اى مختبرين طاعتهم بارسال نوح اليهم. «ثُمَّ أَنشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ» اى اهلكتناهم و احدتنا. «مِنْ بَعْدِهِمْ» اى من بعد قوم نوح، «فَرْنَا آخِرِينَ» اى عادا الاولى.

«فَأَرْسَلْنَا فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ» و هو هود، و قيل قرنا آخرين اى ثمود و هى عاد الآخرة، «فَأَرْسَلْنَا فِيهِمْ

رَسُولًا مِنْهُمْ» و هو صالح بن عابر، و كان صالح عربى اللسان و كان اشد زهدا من عيسى بن مريم. و كان يمشى عمره حافيا حاسرا، «فَأَرْسَلْنَا فِيهِمْ» اى اليهم و افاد فيهم انه لم يأتهم من مكان غير مكانهم، و انما اوحى اليهم و هو فيما بينهم، «رَسُولًا مِنْهُمْ» اى من قومه، «أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ» وحده، «مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ» اى معبود سواه، «أَفَلَا تَتَّقُونَ» أ فلا تخافون عقابه.

«وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا» اى الاشراف الذين جحدوا توحيد الله، «وَكَذَّبُوا بِلِقَاءِ الْآخِرَةِ» اى بالبعث و النشور، «وَأَثَرْنَاهُمْ» اى نعمناهم و وسعنا عليهم، «فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» حتى بطروا و عتوا، «مَا هَذَا» اى ما هذا النبى، «إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَيَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ» فمن اين يدعى رسالة الله من بينكم و ليس هو باولى بها من غيره.

«وَلَئِنْ أَطَعْتُمْ بَشْرًا مِثْلَكُمْ» فيما يأمركم به و ينهاكم عنه، «إِنَّكُمْ إِذَا لَخَّاسِرُونَ» عقولكم و مغبونون رأيكم. «أَيَعِدْكُمْ أَنْتُمْ إِذَا مِتُّمْ وَ كُنْتُمْ تُرَابًا وَ عِظَامًا أَنْتُمْ مُخْرَجُونَ» انّ الاولى فى موضع نصب مفعول يعدكم، و الثانية بدل منها، و المعنى أ يعدكم الخروج من من قبوركم احياء بعد كونكم ترابا و عظاما رميمة.

«هِيَئَاتَ هِيَئَاتٍ لِمَا تُوعَدُونَ» اى بعيد بعيد ما توعدون، اصل هذه الكلمة من المهااة، يقال هاهى يهاهى مهااة، و العرب تقولها فى الاستبعاد و الاستنكار و تستحسن فيها التكرار و تدخل فيها اللام و تحذفها تقول هيهات هذا الامر اى هو بعيد، و هيهات لهذا الامر اى بعدا، و قرأ ابو جعفر هيهات هيهات بكسر التاء. و قرئ بالضم ايضا و كلها لغات صحيحة، فمن فتحه جعله مثل اين و كيف، و من ضمّه جعله مثل منذ و قط و حيث، و من كسره جعله مثل امس و هؤلاء، و الوقف عليها اذا كسرتها بالتاء لا غير، و اذا فتحتها جاز ان يقف عليها بالهاء.

قوله: «إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا» قيل هى كناية عن الحياة اى ما الحياة انا حياتنا الدنيا التى نحن فيها و دنت منا، و الحياة التى تدعى بعد الموت باطلة، و قيل هى كناية عن النهاية اى ما نهايتنا و مدة بقائنا «إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا» و لا بعث بعدها و لا حياة. و قيل هى كناية عن الاحوال، اى ما احوالنا انا حياتنا التى نحن فيها ثم نموت و قد انقضى الامر و انقطع النظام. «نَمُوتُ وَ نَحْيَا» اى يموت الآباء و يحيى الاولاد ثم يموتون، و قيل فيه تقديم و تأخير، و تقديره، ان هى انا حياتنا الدنيا نحيا و نموت و ما نحن بمبعوثين بعد الموت.

«إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ» يعنون الرسول. «افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا» فى دعواه الرسالة و البعث بعد الموت، «وَمَا نَحْنُ لَهُ بِمُؤْمِنِينَ» بمصدقين فيما يدعيه و لا نؤمن به.

«قَالَ رَبِّ انصُرْنِي» اى قال الرسول و هو صالح، رب انصرنى و عجل هلاكهم بتكذيبهم اياى، دعا عليهم حين ايس من ايمانهم، فاستجاب الله دعاه، «قَالَ عَمَّا قَلِيلٍ» اى عن قريب، «لِيُصِخَّرَ نَادِمِينَ» يندمون اذا نزل بهم العذاب على التكذيب.

«فَأَخَذْتَهُمُ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ» اى بالامر الحق من الله، قيل صاح بهم جبرئيل صيحة هائلة تصدعت قلوبهم بها فماتوا، «فَجَعَلْنَاهُمْ غُثَاءً» و هو ما يحمله السيل من حشيش و عيدان شجر، معناه صيرناهم هلكى فيبسوا

يبس الغناء من نبات الارض، «فَبُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» هذا كلام من لا يغلط فى فعله و لا يندم على امره و تجده فى القرآن فى مواضع.

«ثُمَّ أَنشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قُرُونًا آخَرِينَ» فاورثناهم دورهم و اموالهم ففعلوا مثل افعالهم فعدبناهم كتعذيبهم، منهم العمالقة و سدوم و طسم و جدیس و وبار و صغار و غيرهم. «مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجْلَهَا وَ مَا يَسْتَأْخِرُونَ» قيل يعنى بذلك اجل الموت و قيل اجل العذاب.

«ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا نَتَرَاءُ» اى تواترت الرسل بعدهم الى زمن موسى (ع).

و فى تترى قولان: احدهما يتلوا بعضهم بعضا و بين كل اثنين فترة، و الثانى متتابعة لا فتور فيها، و اصله من الوتر الذى هو الفرد، اى واحدا بعد واحد، و هو اسم واحد وضع للجمع، مثل شئى، و التاء مبدلة من الواو، و الاصل و ترى، قلبت الواو تاء مثل التقوى و التراث، و التكلان، و الالف التى فى آخره قيل هى لللاحاق بمنزلة الالف فى ارطى و علقى و معرى و فعلى هذا يجوز ان تتونه و هو قراءة ابن كثير و ابى عمرو و ابى جعفر، و قيل الالف للتأنيث وزنه فعلى مثل سكرى فلا يدخله التثوين، و هو قراءة الباقيين. «كُلَّ مَا جَاءَ أُمَّةٌ رَسُولًا كَذَّبُوهُ» اى ما يأتيهم رسول الا كذبوه، «فَأَنبَغْنَا بَعْضَهُمْ بَعْضًا» بالاهلاك، «وَ جَعَلْنَاَهُمْ أَحَادِيثَ» اى سمرا و مثلا لمن بعدهم يتحدث بهم تعجبا، و هى جمع احدثه و يجوز ان يكون جمع حديث. قال الاخفش: انما يقال هذا فى الشر، و اما فى الخير فلا يقال جعلناهم احاديث و احدثه، و انما يقال صار فلان حديثا. «فَبُعْدًا لِلْقَوْمِ لَا يُؤْمِنُونَ» اى بعدا من رحمة الله لقوم لا يؤمنون فيكون بمعنى اللعنة، و قيل بعدا اى اهلاكا على معنى الدعاء عليهم.

«ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَى وَ أَخَاهُ هَارُونَ بِآيَاتِنَا» التسع، و قيل بالتورية، «وَ سُلْطَانَ مُبِينٍ» حجة ظاهرة.

«إِلَى فِرْعَوْنَ وَ مَلَأْنَاهُ فَاَسْتَكْبَرُوا» عن قبول الايمان تعظما و ترفعا، «وَ كَانُوا قَوْمًا عَالِينَ» متكبرين قاهرين غيرهم بالظلم، كقوله: «إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ» «فَقَالُوا» يعنى فرعون و قومه، «أَ نُؤْمِنُ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا» فتبعهما، «وَ قَوْمُهُمَا» يعنى بنى اسرائيل، «لَنَا عَابِدُونَ» اى هم لنا كالخول و العبيد يخدموننا طائعين خاضعين، و العرب تسمى كل من دان لملك عابدا له، قال الحسن: كانت بنو اسرائيل يعبدون فرعون و فرعون يعبد الصنم، و قيل يعبد العجل.

قوله: «فَكَذَّبُوهُمَا» اى اقاموا على تكذيبهما، «فَكَانُوا مِنَ الْمُهْلِكِينَ» بالغرق فى بحر قلزم.

«وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ» اى التورية بعد هلاك فرعون و قومه، «لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ» لكى يهتدى به قومه.

«وَ جَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَ أُمَّهُ آيَةً» اى دلالة على قدرتنا، و لم يقل آيتين لان المعنى و جعلنا كل واحد منهما آية، كما قال سبحانه و تعالى: «كَلَّمْنَا الْجِنِّيْنَ آتَتْ أَكْلَهَا» اى انت كل واحدة منهما اكلها، و قيل و جعلنا شأنهما آية لان عيسى ولد من غير اب و امه ولدت من غير مسيس ذكر فكانت الأعجوبة فيهما واحدة، «وَ آوَيْنَاهُمَا» اى جعلنا مأواهما «إِلَى رَبْوَةٍ» قرأ ابن عامر و عاصم ربوة بفتح الراء، و قرأ الباقر ربوة بضم الراء، و هى بيت المقدس، و سميت ربوة لانهما اقرب الارض من السماء بثمانية عشر ميلا، و قيل هى دمشق، و قيل هى

مصر، و لو لا ان قربها على ربي لغرقت تلك القرى، و الربوة النثر من الارض، و فيها خمس لغات، ربوة و ربوة و ربوة و و ربوة و هي البقاع من الارض، و يقال فلان في ربوة من قومه اي في نسب و نصاب شريف.

«ذاتِ قرار» اي مستوية بسيطة يمكن الاستقرار عليها، و قيل فيها منازل يستقرّون فيها، و قيل القرار مستقر الماء، و معين ماء ظاهر يرى بالعين، و هو مفعول من عانه يعينه اذا ادركه البصرور آه، و يجوز ان يكون فعلا من معن الماء يمعن اذا جرى و كثر فهو معين و كلاء و ممعون جرى فيه الماء، و الماعون من اسماء الماء. اهل تاريخ گفتند مولد عيسى (ع) بعد از ملك اشكانيين بود به پنجاه و يك سال و در آن روزگار مملکت زمين ملوك طوايف را بود و ملك شام قيصر روم را بود و هيردوس الملك بر بنى اسرائيل پادشاه بود از جهت قيصر، و هيردوس از قوم بنى اسرائيل كه كتاب دانيال را خوانده بودند شنیده بود كه ستاره‌ای برآيد و طلوع آن ستاره نشانست مر فرزندی را كه از مادر در وجود آيد و در عهد خویش سيّد جهانيان بود و دست وی بالای همگان بود، و بتقدير و اراده الله تعالى مرده زنده كند و بيمار را شفا دهد و از نهانيها خبر دهد، و بعاقبت باسماں شود. پس چون آن ستاره بر آمد و عيسى از مادر در وجود آمد و خبر بهيردوس رسيد هيردوس قصد قتل وی كرد رب العزه ملكى فرستاد بيوسف نجار كه هيردوس قصد قتل عيسى دارد او را و مادر او را از زمين شام بزمين مصر بر، يوسف مریم را و عيسى را بر خر نشانند و روى سوي مصر نهادند اينست كه ربّ العزه گفت: «وَ اَوَيْنَاهُمَا اِلَى رِبْوَةٍ ذَاتِ قَرَارٍ وَ مَعِينٍ». دوازده سال در مصر بماندند مادر در آن صحرا و كشت زار خوشه می‌چيد و فرزند می‌پرورد، آورده‌اند كه مریم گهواره عيسى با خود می‌برد هر جا كه ميرفت از يك دوش گهواره در آويخته و از ديگر دوش زنبيل كه در آن خوشه بود چنان زندگانی می‌کرد تا عيسى دوازده ساله گشت، و هب منبه گفت: اول اعجوبه‌ای كه در مصر بر وی پيدا گشت آن بود كه بخانه دهقانی فرو آمده بودند، شبی از شبها دزد در آن رفت و مال دهقان از خزينه وی ببرد دهقان دلتنگ شد و مریم نیز بسبب وی دلتنگ شد، عيسى مادر را گفت چيست كه ترا دلتنگ می‌بينم؟

گفت از آن كه شب دزد آمد و مال دهقان ببرد، عيسى گفت خواهی كه من آن دزد را پيدا كنم و مال با خداوند رسانم؟ گفت: نعم يا بنی، نيك می‌گویی ای پسر كه من چنين كن اگر توانی، گفت دهقان را بگوي تا فلان نابينا را و فلان مقعد را بنزديك من آرد چون آمدند مقعد را گفت تو بر گردن نابينا نشين چون بر نشست نابينا را گفت تو برخيز، گفت من ضعيف تر از آنم كه بر تو انم خاست. عيسى گفت چنان كه دوش برخاستی برخيز، آن قوت كه ترا دوش بود امروز هنوز هست برخيز، چون برخاست دست مقعد بر وزن خزينه رسيد كه در آن مال بود، عيسى گفت نابينا بقوت ياری داد و مقعد بچشم بديد و بر گرفت، ايشان هر دو اقرار دادند و او را بر است داشتند و مال با خداوند دادند، دهقان گفت مریم را كه اين مال يك نيمه بتو دادم، مریم گفت من نخواهم كه مرا نه برای اين آفريده‌اند، گفت بپسرت دادم گفت كار او از آن عظيم ترست و همت او از آن عالی‌تر كه بمال دنيا رغبت كند، و آن وقت عيسى دوازده ساله بود، و بعد از آن خبر هلاك





هیردوس بایشان رسید ایشان بفرمان و وحی الله تعالی از آنجا بشام بازگشتند مریم و عیسی و یوسف نجار بدهی فرو آمدند، نام آن ده ناصره، و بها سمیت النصارى و كان عيسى يتعلم فى الساعة علم يوم و فى اليوم علم شهر و فى الشهر علم سنة، فلما تمت له ثلاثون سنة اوحى الله عزّ و جل اليه و بعثه الى الناس، و تمام بيان هذه القصة ذكرناه فيما مضى و الله اعلم.

### النوبة الثالثة

قوله: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرَائِقَ» باشارات ارباب معارف و استنباط اهل فهم اين سبع طرائق اشارتست بهفت حجاب که ربّ العزّه در نهاد آدمی آفریده و او را بآن محبوب داشته از دیدن لطائف و یافت حقایق، یکی حجاب عقل دیگر حجاب علم، سدیگر قلب، چهارم نفس، پنجم حس، ششم ارادت، هفتم مشیت، عقل او را بر شغل دنیا و تدبیر معاش داشت تا از حق باز ماند، علم او را در میدان مباحات کشید با اقران خویش تا در وده تفاخر و تکاثر بماند، دل او را بر مقام دلیری و دلاوری بداشت تا در معارك ابطال بطمع صیت دنیوی چنان بفتنه افتاد که پروای دین و نصرت دینش نبود، نفس خود حجاب مهین است و دشمن دین، اعدی عدوک نفسك الّتی بین جنبيک، اگر بر وی دست یابی دست ببری و رنه افتادی که هرگز نخیزی اینجا حس شهوت، و ارادت معصیت، و مشیت فترت، شهوت و معصیت حجاب عامه خلق است، و فترت حجاب خواص حضرتست از راه حقیقت.

بهر چه از راه بازافتی چه کفر آن حرف و چه ایمان      بهر چه از دوست و امانی چه زشت آن نقش و چه زیبا

این حجابها یاد کرد و آن گه بر عقب گفت: «وَمَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غَافِلِينَ» با این همه حجاب، که در پیش بنده است او را فرو نگذاریم و ازو غافل نه‌ایم، بنده را باول آیت بیم داد از قهر و عدل خویش و بآخر آیت امیدوار کرد بفضل و کرم خویش، و روش سالکان برین قاعده بنا نهادند اول خوف و آخر رجا، خائف باش ای درویش تا روزی ترا گویند: لَا تَخَفْ وَ لَا تَحْزَنْ، و در میدان رجا بعفو او چشم دار تا هنگامی که گویند ابشر بالجنة. سهل عبد الله تستری گفت: الخوف ذکر و الرجا انثی و منها تتولد حقائق الايمان، خوف و رجا یکدیگر را جفتند چون بهم رسند از ایشان حقائق ایمان زاید، رجا را صفت انوثت داد و خوف را صفت ذکورت زیرا که غلبه رجا کاهلی و فترت بار آرد و آن صفت اناث است، و غلبه خوف تشمر و تجلد بار دهد و این صفت ذکورست، و کمال ایمان در بقاء این هر دو معنی نهاده‌اند چون این دو معنی از منش برخیزد یا امن حاصل آید یا قنوط، و این هر دو صفت کفارست زیرا که امن از عاجزانست و قنوط از لئیمان، و اعتقاد لوم و عجز در الله تعالی داشتن کفر محض است.

«وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ» الآية. ربّ العزّه جل جلاله و تقدست اسماؤه منت می‌نهد بر بندگان که ما بکمال قدرت از آسمان باران رحمت فرستادیم بوقت بهار و تلقیح اشجار تا زمین مرده بدان زنده گشت، صد هزاران بدایع و ودایع که درو تعبیه بود از انواع نبات و ثمار و ریاحین بیرون داد چنان که گفت تعالی و



تقدس: «فَأَنشَأْنَا لَكُمْ بِهِ جَنَاتٍ مِّنْ نَّخِيلٍ وَأَعْنَابٍ» الآية.. مستنبطان طریقت و سالکان راه حقیقت گفتند ظاهر آیت اشارتست ببهار عموم، و باطن آیت اشارتست ببهار خصوص، و لكل آية ظهر و بطن.

بهار عموم آیات آفاق است، و بهار خصوص آیات انفس، و الله تعالى عز و جلّ يقول: «سُرِّيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنفُسِهِمْ» اگر بهار عموم را ابر بارنده است بهار خصوص را چشم گرینده است، اگر بهار عموم را رعد با صولتست بهار خصوص را ناله و حسرتست، اگر بهار عموم را برق با حرقتست، بهار خصوص را نور فراستست، در بهار عموم چشم عبرت باز کن تا گل بینی، در بهار خصوص دیده فکرت بر گمار تا دل بینی، درویشی را دیدند سر فرو برده وقت بهار، گفتند ای درویش سر بردار تا گل بینی، درویش گفت ای جوانمرد سر فرو بر تا دل بینی.

«وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ»، نوح را نام یشکر بود لکن از بس که بگریست و در طلب رضاء حق نوحه کرد و زاری وحی آمد از حق جل جلاله که: یا نوح کم تنوح ای نوح تا کی نوحه کنی و چند گریی؟ نوح گفت خداوندا کریم لطیفا بآن میگیرم تا تو گویی چند گریی، و این خسته روانم را مرهم نهی، خداوندا اگر تا امروز از حسرت و نیاز گریستم اکنون تا جان دارم از شادی و ناز گریم.

پیر طریقت گفت: الهی در سرّ گریستنی دارم دراز، ندانم که از حسرت گریم یا از ناز، گریستن یتیم از حسرتست و گریستن شمع بهره ناز، از ناز گریستن چون بود این قصّه ایست دراز، ای جوانمرد این ناز در چنین حال کسی را رسد که ناز پدران و مادران ندیده باشد و نه در حجر شفقت دوستان آرام داشته بود، بلکه در بوته بلا تنش گداخته باشد وزیر آسیای محنت فرسوده، نبینی که با سیّد اولین و آخرین و خاتم النبیین اول چه کردند پدر و مادر را از پیش وی برداشتند تا ناز مادران نبیند و در حجر شفقت پدران ننشیند، چون بغار حرا آمد گفتند ای محمد خلوتگاهی نیکو ساختی لکن عقبه ای در پیش است، بدر خانه بو جهل میباید شد و در زیر شکنجه شتر میباید نازید، و دندان عزیز خویش فدای سنگ سنگدلان میباید کرد و رخساره را بخون دل خلق میباید زد که بر درگاه ما چنان نازک و نازنین نتوان بود.

خون صدیقان بپالودند و زان ره ساختند جز بجان رفتن درین ره يك قدم را بار نیست

ای محمد از ما میباید ستد و بخلق میباید رسانید و در میانه راست باشی، «فَاسْتَقِمَّ كَمَا أَمَرْتُ»، همه دست در دامن تو زده و تو بدل بکس التفات ناکرده، بظاهر با خلق آمیخته و بیاطن از خلق مجرد و آزاد گشته، و لسان الحال بنعت التمكن يقول:

بیان بیان الحق انت بیانہ و کلّ معانی الغیب انت لسانہ

«وَقُلْ رَبِّ أَنْزَلْنِي مُنْزَلًا مُّبَارَكًا» قال ابن عطا: اكبر المنازل بركة منزل تسلم فيه من هواجس النفس و وساوس الشيطان و موبقات الهوى و تصل فيه الى محل القربة و منزل القدس و سلامة القلب من الالهواء و

البدع و الضلالات و الفتن.

### ۳ النوبة الاولى

قوله تعالى: «يا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ» ای پیغامبران، پاك خورید و حلال خورید، «وَاَعْمَلُوا صَالِحًا» و كار نيكو كنید، «إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ» (۵۱) كه من بكاردار شما دانایم.

«وَإِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً» این دین شما است يك دین كه جز از آن دین نیست، «وَأَنَا رَبُّكُمْ» و منم خداوند شما «فَاتَّقُون» (۵۲) بپرهیزید،

«فَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ» گوناگون گروه گروه کردند خویشان را و پاره پاره دین خویش، «زُبُرًا» قصه قصه جوك جوك، «كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ» (۵۳) هر جوکی بآنچه در پیش ایشانست و بر دست دارند شادند و پسند می‌دارند.

«فَدَرَّهُمْ فِي عَمْرَتِهِمْ حَتَّى حِينٍ» (۵۴) گذار ایشان را تا در آن غرقاب كه هستند میباشند تا هنگامی، تا يك چندی.

«أَيَحْسَبُونَ» می‌پندارند ایشان، «أَنَّمَا نُمِدُّهُمْ بِهِ» كه آنچه فرا می‌فزایم ایشان را، «مِنْ مَالٍ وَ بَنِينَ» (۵۵) از مال و پسران.

«نُسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ» ایشان را بآن همی شتابیم، «بَلْ لَا يَشْعُرُونَ» (۵۶) نه كه ایشان نادانند.

«إِنَّ الَّذِينَ هُمْ مِنْ خَشْيَةِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ» (۵۷) ایشان كه از ترس خداوند خود ترسانند.

«وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ» (۵۸) و ایشان كه بسخنان خداوند خود می‌گروند.

«وَالَّذِينَ هُمْ بِرَبِّهِمْ لَا يُشْرِكُونَ» (۵۹) و ایشان كه با خداوند انباز نیارند.

«وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا» و ایشان كه میارند و مینمایند و میدهند، آنچه كه دادند مینمایند و میدهند در كوشش و پرستش «وَقَلُوبُهُمْ وَجَلَةٌ» و دل‌های ایشان ترسان «أَتَهُمْ إِلَى رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ» (۶۰) كه آخر با خداوند خویش شوند.

«أُولَئِكَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ» ایشانند كه به نیکیه‌ها می‌شتابند، «وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ» (۶۱). و آن را پیشوایانند.

«وَلَا تُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» و بر نهنیم بر هیچکس از بار مگر طاقت و توان او، «وَلَدَيْنَا كِتَابٌ يَنْطِقُ

بِالْحَقِّ» و بنزدك ما است نامه‌ای كه برآستی گواهی دهد، «وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ» (۶۲) و بر ایشان ستم نیاید.

«بَلْ قُلُوبُهُمْ فِي عَمْرَةٍ مِنْ هَذَا» دل‌های ایشان در غفلت است ازین سخن كه می‌گوئیم، «وَلَهُمْ أَعْمَالٌ مِنْ

ذُنُونِ ذَلِكَ» و ایشان را کرده‌هاست ناکرده آن نیز جز زان. «هُمُ لَهَا عَامِلُونَ» (۶۳) ایشان آن را کنندگانند ناچار.

«حَتَّى إِذَا أَحَدُنَا مُثْرَفِيهِمْ بِالْعَذَابِ» تا فرا گیریم نازنینان ایشان را بعذابها «إِذَا هُمْ يَجَارُونَ» (۶۴) ایشان

از آن بانك درگیرند، «لَا تَجَارُوا الْيَوْمَ» امروز بانك مکنید «إِنَّكُمْ مِنَّا لَا تُنصِرُونَ» (۶۵) شما را از ما كس



نر هاند.

«قَدْ كَانَتْ آيَاتِي تُثَلَّى عَلَيْكُمْ» سخنان ما بر شما می خواندند، «فَكُنْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ تُنكِرُونَ» (۶۶) و شما از پذیرفتن آن باز گشتید بیس.

«مُسْتَكْبِرِينَ بِهِ» سرها بگردن باز نهاده «سَامِرًا تَهْجُرُونَ» (۶۷) نابکار گفتن را بهم باز می نشینید و.  
 «أَفَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ» در سخن بهتر نیندیشند و بهتر در ننگرند و باندیشه پس آن فرا نشوند، «أَمْ جَاءَهُمْ مَا لَمْ يَأْتِ آبَاءَهُمُ الْأَوَّلِينَ» (۶۸) یا بایشان خبری آمد که بپدران پیشینیان ایشان نیامده بود.  
 «أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ» یا بایشان پیغمبری آمد که نشناختند او را، «فَهُمْ لَهُ مُكْرِمُونَ» (۶۹) ایشان او را بیگانه دیدند نشناخته.

«أَمْ يَقُولُونَ بِهِ حِجَّةٌ» یا میگویند که درو دیوانگی است، «بَلْ جَاءَهُمُ بِالْحَقِّ» نیست دیوانه‌ای که بایشان آمد و راستی آورد، «وَأَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ» (۷۰) و بیشتر ایشان آنند که راستی را دشوار میدارند.  
 «وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ» و اگر بر پی پسند ایشان ایستد «لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ» تباه گردد آسمان و زمین و هر چه در آن است، «بَلْ أَنْتِنَاهُمْ بِذِكْرِهِمْ» نیست که ما بایشان سخنی آوردیم و دین و نامه‌ای که در آن نامداری ایشانست و مهتری و بهتری، «فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ» (۷۱) و ایشان از آن روی میگردانند.

«أَمْ تَسْأَلُهُمْ خَرْجًا» یا پندارند که از ایشان جعلی خواهی خواست و مزدی، «فَخَرَجَ رَبُّكَ خَيْرٌ» روزی خداوند تو به از آن، «وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ» (۷۲) و او بهتر روزی رسانان است.  
 «وَأِنَّكَ لَتَدْعُوهُمْ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (۷۳) و تو ایشان را میخوانی با راهی راست.  
 «وَأِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ» و ایشان که ناگرویدگانند برستاخیز، «عَنِ الصِّرَاطِ لَنَّاكِبُونَ» (۷۴) از آن راه می‌بگردند.

«وَلَوْ رَحِمْنَاهُمْ وَكَشَفْنَا مَا بِهِمْ مِنْ ضُرٍّ» و اگر ما بر ایشان ببخشاییم و باز بریم گزندگی که رسید بایشان، «لَلْجُودِ فِي طُعْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ» (۷۵) بستینند در افسار گسستن خویش، بر ناپسند بی‌سامان می‌روند.  
 «وَلَقَدْ أَخَذْنَاهُم بِالْعَذَابِ» فرا گرفتیم ایشان را بعذاب، «فَمَا اسْتَكَاثُوا لِرَبِّهِمْ وَ مَا يَنْصُرُهُمْ» (۷۶) تن به ندادند و خویشتن را به نیوکندند خداوند خویش را و درو نزاریدند.

«حَتَّىٰ إِذَا فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَابًا ذَا عَذَابٍ ثَلِيذٍ» تا آن گه که بگشادیم بر ایشان دری از عذاب سخت، «إِذَا هُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ» (۷۷) تا ایشان در آن فرو ماندند نومید و اندوهگین و خاموش.  
 «وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ» اوست که شما را آفرید و ساخت شنوائیها و بینائیها و دلها. «فَلْيَلْمُوا تَنَكُرُونَ» (۷۸) چون اندک سپاسداری می‌کنید.

«وَهُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ» و او آنست که بیافرید شما را در زمین از زمین، «وَالِيهِ تُحْشَرُونَ» (۷۹) و آخر شما را بر خواهند انگیخت و با او خواهند برد.

«هُوَ الَّذِي يُحْيِي وَ يُمِيتُ» و او آنست که مرده زنده کند و زنده می میراند، «وَلَهُ اخْتِلَافُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ» و او راست شد آمد شب و روز، «أَفَلَا تَعْقِلُونَ» (۸۰) در نمی یابید.

«بَلْ قَالُوا مِثْلَ مَا قَالَ الْأَوَّلُونَ» (۸۱) بل که گفتند هم چنان که پدران پیشینیان ایشان گفتند.

«قَالُوا أَ إِذَا مِتْنَا وَ كُنَّا تُرَاباً وَ عِظَاماً» گفتند آن گه که ما بمیریم و خاک گردیم و و استخوانها بیوسد، «إِنَّا لَمَبْعُوثُونَ» (۸۲) ما از زمین انگیختنی ایم.

«لَقَدْ وَعَدْنَا نَحْنُ وَ آبَاؤُنَا هَذَا مِنْ قَبْلُ» وعده دادند ما را این، هم ما را و هم پدران ما را پیش، «إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ» (۸۳) نیست این مگر افسانه پیشینیان.

«قُلْ لِمَنِ الْأَرْضُ وَ مَنْ فِيهَا» بگو کراست زمین و هر که در آن، «إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ» (۸۴) اگر دانید.

«سَيَقُولُونَ لِلَّهِ» گویند الله تعالی را، «قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ» (۸۵) بگوی پس پند نپذیرید و در نیابید.

«قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ» بگوی کیست خداوند هفت آسمان، «وَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ» (۸۶) و خداوند عرش بزرگوار.

«سَيَقُولُونَ لِلَّهِ» گویند الله، «قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ» (۸۷) بگوی پس بنپر هیزید از دیگر گفتن با او.

«قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ» بگوی آن کیست که بدست اوست داشت و پادشاهی هر چیز، «وَ هُوَ

يُجِيرُ وَ لَا يُجَارُ عَلَيْهِ» و بر همه زینهار دارد و کس برو زینهار ندارد، «إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ» (۸۸) اگر میدانید،

«سَيَقُولُونَ لِلَّهِ» گویند ایشان که الله است آن، «قُلْ فَأَنَّى تُسْحَرُونَ» (۸۹) بگوی پس شما را چه پر دیو

می کنند و بچه فریبند و چه باطل بر شما روا میکنند.

«بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِالْحَقِّ» و پر دیو نیست و باطل که بایشان راستی آوردیم، «وَ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ» (۹۰) و ایشان

دروغزنانند.

«مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ» هرگز فرزند نگرفت الله تعالی، «وَ مَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ» و با او هرگز خدایی

دگر نبود، «إِذَا لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ» که اگر ازین هر دو چیزی بودی بر یکدیگر خاستندی و هر يك با

سپاه خود با يك سو جستید. «وَ أَعْلَىٰ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ» و بر یکدیگر برتری جستندی، «سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا

يَصِفُونَ» (۹۱) پاکی و بی عیبی الله را از آنچه ایشان او را بآن صفت میکنند.

«عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ» دانای نهان آشکار است، «فَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ» (۹۲) برتر از آنست و پاکتر

از آن که با او انباز بود،

«قُلْ رَبِّ» بگو خداوند من، «إِنَّمَا تُرِيدُ مَا يُوعَدُونَ» (۹۳) اگر با من نمایی چون نمایی هنگام آنچه

ایشان را بهم افکنی بآن. «رَبِّ فَلَا تَجْعَلْنِي فِي الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» (۹۴) خداوند من پس مرا آن روز در جمله

قوم ستمکاران مکن.

«وَ إِنَّا عَلَىٰ أَنْ نُرِيكَ مَا نَعِدُهُمْ لِقَادِرُونَ» (۹۵) و ما بر باز نمودن با تو که بایشان چه خواهد بود از

عذاب توانایم.

### النوبة الثانية

قوله: «يا أَيُّهَا الرُّسُلُ» مفسران در معنی این آیت سه قول گفته‌اند: یکی آنست که این خطاب با مصطفی است و تشریف و تعظیم وی را بلفظ جمع گفت و بر عادت عرب که یکی را گویند: أَيُّهَا الْقَوْمَ كَفُوا عَنَّا اذْكَم. و نظیر این در قرآن و در کلام عرب فراوانست و در ضمن این خطابست که پیغامبران را همه چنین فرمودیم که: «كُلُّوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَ اَعْمَلُوا صَالِحًا» پاك خورید و كار نيك كنید، ای محمد خطاب با تو همان است بایشان اقتدا كن و راه ایشان رو، و كان النبیّ یاكل من الغنائم.

قول دوم آنست که این خطاب با عیسی است که آیت بذكر وی متصل است و كان یاكل من غزل امه و هو اطیب الطَّيِّبَاتِ. قول سوم آنست که این خطاب با پیغامبران است که ذكر ایشان در مقدمه این آیت رفت، و معنی آنست که: ارسلنا الرُّسُلَ و قلنا لهم «يا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُّوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ» ای كلوا من الحلال، و كلّ مأكول حلال مستطاب فهو داخل فيه. «وَ اَعْمَلُوا صَالِحًا» ای اعملوا بطاعة الله و ما یوافق رضاه، و قيل الصَّلاح الاستقامة على ما توجبه الشريعة. «إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ» هذا ترغیب فی فعل الخیر و ترك الشرّ، ای اعلم الجميع فاجازى عليه.

«وَ اِنَّ هَذِهِ» بكسر الف و تشدید نون قراءت اهل كوفه است بر معنی استیناف.

ابن عامر، «و ان هذه» بفتح الف و تخفیف نون خواند، و الوجه انّ «ان» مخففة من الثقيلة و هی اذا خففت اقتضت ما يتعلّق بها كما تقتضى اذا لم تخفف، و قوله: «هذه» فی موضع نصب لانتها اسم انّ المخففة و ما بعدها جملة هی للخبر، و يجوز ان يكون موضع «هذه» رفعا على ان تكون مع ما بعدها جملة فی موضع الخبر و اسم انّ مضمر و هو ضمير الامر و الشأن، و التقدير ان الامر او الشأن «هذه أممكم» و تعلق انّ بما يتصل بها على ما قدّمناه من الوجهين، و يجوز ان تكون انّ صلة، و تقديره «و هذه اممكم»، باقی قراء «و ان» بفتح الف و تشدید نون خوانند، و باین قرائت اضمارست، یعنی: و اعملوا انّ هذه اممكم. و قيل معناه و لانّ هذه اممكم امّة واحدة. «وَ اَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُون» ای لاجل هذه النعمة فاتقون، كذا قال الخليل و سيبويه و مثل ذلك عندهما قوله تعالى: «وَ اَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا» ای لانّ المساجد لله فلا تدعوا مع الله احدا. و كذلك قوله: «لِإِيلَافِ قُرَيْشٍ» كانه قال: فليعبدوا رب هذا البيت لإيلاف قريش. ای ليقابلوا هذه النعمة بالشكر و العبادة للمنعم عليهم بها. امّت اينجا بمعنی دين است و ملّت، معنی آنست، که شما را همان فرمودم که پیغامبران گذشته را فرمودم، دين شما و ملّت شما یکی و خداوند شما یکی، دين دين اسلام است و جز از دين دين نيست، «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ»، و من خداوند شمايم جز از من خداوند نيست، «وَ اَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُون» بپرهيزيد از آن که با من ديگری پرستيد، کلمة يخرج بها عيسى من عزّ الربوبية. و روا باشد که امّت بمعنی جماعت بود، ای جماعتكم و جماعة من قبلكم کلهم عبادي و انا ربکم، و المعنى أنّها ما دامت متوحدة فهى مرضية، فاذا تفرقت فلا، «فَاتَّقُون» ای خافونى فى شقّ العصا و تفريق كلمتكم. آن گه خبر داد از قومی که

دین اسلام بگذاشتند و در دین خویش و در کلمت خویش تفرقت راه دادند «فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ» ای قطعوا امر دینهم و فرقوا ما امروا به ان یکون دینا واحدا، «زُبْرًا» ای فرقا مختلفة، واحدا زبر و هو الفرقة و الطائفة، و قرأ بعض اهل الشام زبرا بفتح الباء جمع زبرة، و منه زبر الحديد، ای صاروا فرقا کزبر الحديد، میگوید گروه گروه گشتند هر گروهی جز از دین اسلام دینی و مذهبی گرفتند، یعنی مشرکان و جهودان و ترسایان، و محتمل است که این گروههای مختلف احزاب ترسایانند که در کار عیسی مختلف شدند کقولیه: «فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ» تحزبوا علی عیسی علی ثلاثة اقاویل. و گفتهاند زبر جمع زبورست و مراد باین کتب است، یعنی دان کل فریق بکتاب غیر الكتاب الذی دان به الآخر، و ذلك ان اليهود اخذوا بالتوریه و ترکوا الانجیل و القرآن، و كذلك النصارى، و قيل معناه جعلوا کتبهم قطعاً مختلفة آمنوا بالبعض و کفروا بالبعض و حرقوا البعض، «كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ» ای بما عندهم من الدین و الكتاب، و قيل بالاموال و الاولاد «فَرَحُونَ» مسرورون معجبون و المحق واحد.

«فَدَرَّهُمْ فِي غَمْرَتِهِمْ» هذا کنایة عن الخذلان، یعنی دعهم یا محمد فی جهالتهم و ضلالتهم الساترة وجه الصواب، و اصله الستر، و قيل معناه دعهم فیما غمرهم من دنیا هم، «حَتَّى حِينٍ» حتی یجیء اجلهم، ای ان امهالنا ایاهم لا ینجیهم.

«أَ يَحْسِبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مَالٍ وَ بَنِينَ نُسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ»، جزاء علی حسن صنیعهم، بل لیس الامر علی ما توهموا، «لَا يَشْعُرُونَ» ان ذلك امتحان و استدراج، و تقدير الآية، أ یحسبون امدادنا ایاهم بالمال و البنین مسارعتنا لهم فی الخیرات، سارع و اسرع واحد، ثم ذکر المسارعین فی الخیرات فقال: «إِنَّ الَّذِينَ هُمْ مِنْ خَشْيَةِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ» الخشية الخوف مع التعظیم المخشى منه، و الاشفاق الخوف من المكروه، و المعنى ان المؤمنین بما هم علیه من خشية الله خائفون من عقابه. قال الحسن البصرى: المؤمن جمع احسانا و خشية، و المنافق جمع اساءة و امانا.

«وَ الَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِ رَبِّهِمْ» ای بکتاب الله، «يُؤْمِنُونَ» وَ الَّذِينَ هُمْ بِرَبِّهِمْ لَا يُشْرِكُونَ» ای لا يدعون معه الها.

«وَ الَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا» ای يؤدون ما اتوا، کقولیه: «ما آتاکم الرسول فخذوه»

ای ادیکم و کقولیه: «فَأَتَتْ أَكْلَهَا ضِعْفَيْنِ» ای ادت، و قيل يعطون ما اعطوا من الصدقات و الزکوات. «وَ قُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ» خانفة ان لا تقبل منهم لتقصيرهم.

میگوید صدقات و زکوات می دهند و اعمال بر می کنند و دلهای ایشان ترسان که نپذیرند از ایشان، از بهر آن که خود را در آن مقصر دانند و باین معنی خبر عایشه است

قالت: قلت یا رسول الله «وَ الَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَ قُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ» هو الذی یزنی و یشرب الخمر و یسرق؟ قال: لا یا بنت الصدیق و لكنه الرجل یصوم و یصلی و یتصدق و یخاف ان لا یقبل منه.

«أَنَّهُمْ إِلَى رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ» قيل هو مفعول الوجل، ای وجلة للرجوع الى الله، و قيل قلوبهم وجلة لانهم الى

رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ، فَيُرَدُّ عَمَلُهُمْ وَ لَا يَقْبَلُ مِنْهُمْ، قَالَ الْحَسَنُ: لَقَدْ اِدْرَكَتْ اِقْوَامًا كَانَ خَوْفُهُمْ عَلَى طَاعَاتِهِمْ اِنْ لَا تَقْبَلُ مِنْهُمْ اَكْثَرَ مِنْ خَوْفِكُمْ عَلَى مَعَاصِيكُمْ اِنْ تَعَدَّبُوا عَلَيْهَا.

«أُولَئِكَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ» اى الَّذِينَ هَذِهِ صِفَاتُهُمْ هُمُ الَّذِينَ يَبَادِرُونَ اِلَى الطَّاعَاتِ وَ يَسْتَكْثِرُونَ، وَ هَذَا خَبْرٌ اِنْ، «وَ هُمْ لَهَا سَابِقُونَ» اى لِاجْلِ الْخَيْرَاتِ سَابِقُونَ اِلَى الْجَنَّاتِ، وَ قِيلَ اللَّامُ بِمَعْنَى اِلَى اى اِلَى الْخَيْرَاتِ سَابِقُونَ، كَقَوْلِهِ: «بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَى لَهَا» اى اَوْحَى اِلَيْهَا. وَ كَقَوْلِهِ: «لَمَّا نُهُوا عَنْهُ» اى اِلَى مَا نَهَوْا عَنْهُ، قَالَ الْكَلْبِيُّ: سَبَقُوا اِلَى الْخَيْرَاتِ، وَ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَ اللّٰهِ السَّعَادَةُ فَلِذَلِكَ سَارِعُوا فِي الْخَيْرَاتِ. وَ قِيلَ وَ هُمْ لِلْسَّعَادَةِ سَابِقُونَ اِلَى الْجَنَّةِ ثُمَّ ذَكَرَ اَنَّهُ لَمْ يَكْلَفِ الْعَبْدُ اِلَّا مَا يَسَعُهُ فَقَالَ: «وَ لَا تُكَلِّفُ نَفْسًا اِلَّا وَ سَعَهَا» فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ اِنْ يَصَلِّى قَائِمًا فَلْيَصِلْ جَالِسًا، وَ مَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ الصَّوْمَ فَلْيَفِطْرْ، وَ الْوَسْعُ مَا فِي الْقُدْرَةِ وَ هُوَ مَصْدَرٌ وَسِعَ نَظِيرُهُ قَوْلُهُ: «لَا يُكَلِّفُ اللّٰهُ نَفْسًا اِلَّا وَ سَعَهَا». «وَ لَدَيْنَا كِتَابٌ» يَعْنِي اللُّوحَ الْمَحْفُوظَ، «يُنطِقُ بِالْحَقِّ» يَبَيِّنُ بِالصِّدْقِ، وَ الْمَعْنَى لَا نَكْلِفُ نَفْسًا اِلَّا مَا اطَّاقَتْ مِنَ الْعَمَلِ وَ قَدْ اثْبَتْنَا عَمَلَهُ فِي اللُّوحِ الْمَحْفُوظِ فَهُوَ يَنْطِقُ بِهِ وَ يَبَيِّنُهُ، وَ قِيلَ «وَ لَدَيْنَا كِتَابٌ» يَعْنِي كِتَابَ اَعْمَالِ الْخَلْقِ لَا يَشْهَدُ عَلَى اَحَدٍ اِلَّا بِمَا عَمِلَ. «وَ هُمْ لَا يُظَلْمُونَ» لَا يَنْقُصُ مِنْ حَسَنَاتِهِمْ وَ لَا يَزَادُ عَلَى سَيِّئَاتِهِمْ، ثُمَّ ذَكَرَ الْكِفَّارَ فَقَالَ: «بَلْ قُلُوبُهُمْ فِي غَمْرَةٍ» اى قُلُوبُ الْكِفَّارِ فِي غَطَاءٍ مِنْ هَذَا، اى مِنْ هَذَا الَّذِي وَصَفَ بِهِ الْمُؤْمِنُونَ، وَ قِيلَ مِنْ كِتَابِ الْحِفْظَةِ، وَ قِيلَ مِنَ الْقُرْآنِ، وَ قِيلَ مِنَ الْحَقِّ، مَفْسَرَانِ كَقَوْلِهِ اَيْنَ آيَةٍ مُتَّصِلَةٌ بِأَنَّهُ كَقَوْلِهِ: «أَيَحْسِبُونَ اَنَّمَا نُمِدُّهُمْ» اى لَيْسَ الْاَمْرُ كَمَا يَحْسِبُونَ، نَهْ چنانست كه مشركان و بيگانگان مى پندارند كه آن مال و پسران كه بايشان ميدهيم بايشان خير خواسته ايم، لكن دلهاى ايشان در غفلتست و در نادانى و در پوشش از اين طاعات و اعمال برّ كه اوصاف مؤمنانست، روشنايى قرآن در دل ايشان نتافته و از آنچه حفظه بر ايشان مى نويسند غافل مانده. آن گه گفت: «وَ لَهُمْ اَعْمَالٌ» اى لِلْكَفَّارِ اَعْمَالٌ خَبِيْثَةٌ مِنَ الْمَعَاصِي وَ الْخَطَايَا مُحْكَمَةٌ عَلَيْهِمْ. «مِنْ دُونَ ذَلِكَ» اى مِنْ دُونَ اَعْمَالِ الْمُؤْمِنِينَ الَّتِي ذَكَرَهَا اللّٰهُ فِي هَذِهِ الْآيَاتِ، «هُمْ لَهَا عَامِلُونَ» لَا بَدَّ لَهُمْ مِنْ اِنْ يَعْمَلُوهَا فَيَدْخُلُوْا بِهَا النَّارَ لَمَّا سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَ الشَّقْوَةِ.

مى گوید اين كافران را عملهاست كردنى جز از آن اعمال كه مؤمنانرا ياد كرديم از اين خبائثت و معاصى كه بر ايشان حكم كرده ايم و در ازل رانده كه ناچار آن كنند و بان مستوجب دوزخ شوند، و روا باشد كه «مِنْ دُونَ ذَلِكَ» كنايت نهند از اعمال كفار و بهذا قال الزجاج: اخبر اللّٰه عز و جل بما سيكون منهم و اعلم انهم سيعملون اعمالا تباعد من اللّٰه عز و جل غير الاعمال التي ذكروا بها. مفسران گفتند: «بَلْ قُلُوبُهُمْ» اين ضمير با مؤمنان شود، اى قلوبهم مغمورة بالاشفاق مع هذه الافعال الحسنة، «وَ لَهُمْ» اى وَ لِلْمُؤْمِنِينَ «اَعْمَالٌ مِنْ دُونَ ذَلِكَ» يَرِيدُ بِالْاَوَّلِ الْفَرَائِضَ وَ بِالثَّانِي النِّوَافِلَ، «هُمْ لَهَا عَامِلُونَ» وَ عَلَيْهَا مَقِيمُونَ.

«حَتَّىٰ إِذَا أَخَذْنَا مُتْرَفِيهِمْ» اى لَا تَنْقَطِعُ اَعْمَالُهُمْ السَّيِّئَةُ اِلَى اِنْ نَأْخُذُ مِنْتَعْمِيهِمْ بِالْعَذَابِ. قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: هُوَ السِّيفُ يَوْمَ بَدْرٍ، وَ قَالَ الضَّحَّاكُ: بِالْقَحْطِ وَ الْجُوعِ حِينَ دَعَا عَلَيْهِمْ رَسُوْلُ اللّٰهِ وَ قَالَ: اللّٰهُمَّ اشْدُدْ وَطْأَتَكَ عَلَىٰ مَضْرٍ وَ اجْعَلْهَا عَلَيْهِمْ سَنِينَ كَسَنَىٰ يُوْسُفَ.



فابتلاهم الله سبع سنين حتى اكلوا الجيف و الكلاب و العظام المحرقة و القدر. «إِذَا هُمْ يَجْرُونَ» يَضَجُّونَ و يَجْزَعُونَ و يَسْتَعِيثُونَ و اصل الجوار رفع الصوت بالتضرع.

«لَا تَجْرُوا» اى يقال لهم لا تجاروا، «الْيَوْمَ»، اى لا تتضرعوا و هذا يأس لهم من النجاة لا نهى، «إِنَّكُمْ مِمَّا لَا تُنصِرُونَ» اى انكم من عذاب الله لا تمنعون، و قيل «إِنَّكُمْ مِمَّا» اى من جهتنا. «لَا تُنصِرُونَ» بقبول التوبة.

«قَدْ كَانَتْ آيَاتِي تُثَلَّى عَلَيْكُمْ» يعنى القرآن، «فَكُنْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ تُنكصُونَ» ترجعون قهقري، تتأخرون عن الايمان.

«مُسْتَكْبِرِينَ بِهِ» و اختلفوا فى هذه الكناية فاطهر الاقويل انها تعود الى البيت الحرام كناية عن غير المذكور، «مُسْتَكْبِرِينَ» اى متعظمين بالبيت الحرام و تعظمهم به انهم كانوا يقولون نحن اهل حرم الله و جيران بيته فلا يظهر علينا احد و لا نخاف احدا فيأمنون فيه و سائر الناس فى الخوف، هذا قول ابن عباس و مجاهد و جماعة، و قيل «مُسْتَكْبِرِينَ بِهِ» اى بالقرآن فلم يؤمنوا به، يعنى بحضرم عند قراءته استكبار «سامراً» نصب على الحال يعنى يسمرون بالليل فى مجالسهم حول البيت، و حدّ سامرا و هو بمعنى السّمار لانه وضع موضع الوقت اراد «تَهْجُرُونَ» ليلا و قيل و حدّ سامرا كقوله: «يُخْرِجُكُمْ طِفْلاً» قرأ نافع «تهجرون» بضم التاء و كسر الجيم من الإهجار و هو الافحاش اى يفحشون القول، و ذكر انهم كانوا يسبون النبى و اصحابه، و قرأ الآخرون تَهْجُرُونَ بفتح التاء و ضم الجيم، اى تعرضون عن النبى و عن الايمان و عن القرآن و ترفضونها، و قيل من الهجر و هو القول القبيح يقال هجر يهجر هجرا اذا مال عن الحق، و قيل تهدون، و تقولون ما لا تعلمون من قولهم، هجر الرجل فى منامه، اى هذى.

«أَ فَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ» يعنى أ فلم يتفكروا فى القرآن فينظروا فى لفظه و نظمه و معانيه و كثرة فوائده و سلامته عن التناقض و الاختلاف فيستدلوا انه من عند الله.

«أَمْ جَاءَهُمْ» امر بديع عجيب، «لَمْ يَأْتِ آبَاءَهُمُ الْأُولِينَ» يعنى انزال الكتاب و ارسال الرسول.

«أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ» بالصدق و الامانة قبل اظهار الدعوة فيورث ذلك تهمة فى حاله و ريبه فى امره، «فَهُمْ لَهُ مُكْرُونَ» اى فلذلك انكروه فلم يؤمنوا به.

«أَمْ يَقُولُونَ بِهِ جِنَّةٌ» اى جنون. «بَلْ جَاءَهُمُ بِالْحَقِّ» اى ليس الامر كما يقولون، جاء هم الرسول بالحق من عند الله، «وَ أَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كَارهُونَ». معنى آنست كه اين كافران خود هيچ تفكر نكنند درين قرآن در اعجاز لفظ و حسن نظم و معانى فراوان و فوايد بيكران، از تناقض آزاد و از اختلاف پاك، تا بدانند كه كلام خداست و نامه او براستى و رسول آورده بدرستى، يا نه كه اين پيغامبر كه بايشان آمد چيزى بديع است و كارى غريب كه بر پيشينيان و گذشتگان ايشان نيامده و نبوده، و خود مى دانند و اقرار مى دهند كه پيشينيان ايشان را پيغامبر و كتاب فرستاديم، يا نه كه ايشان اين رسول را پيش از اظهار دعوت بصدق و امانت شناخته اند و در وقتى تهمنى يا ريبتى ديده اند تا آن خود را عذرى سازند بانكار و تكذيب وى كه ميكنند، يا نه

که می‌گویند این محمد دیوانه است که سخن دیوانگان می‌گوید سخنان بیهوده نامفهوم نه نه که این جمله هیچیز نیست و ایشان را هیچ عذر نیست و آنچه رسول آورد بایشان جز حق و صدق نیست، اما ایشان را حق دشوار آید و شنیدن حق نتوانند.

«وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ» قال مقاتل و السدی و جماعة: الحق هو الله عز و جل و المعنى لو عمل الرب تعالى و تقدس بهوى المشركين و اجرى على التدبير مشييتهم فترك الحق الذى هم له كارهون. «لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ» لا يثارهم الباطل على الحق فهلك الخلق اجمعون. و قيل المراد بالحق القرآن، يعنى لو نزل القرآن بما يحبون من جعل الشريك و الولد على ما يعتقدونه، «لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ»، و ذلك انها خلقت دالة على توحيد الله عز و جل و لو كان القرآن على مرادهم لكان يدعوا الى الشرك و ذلك يودى الى فساد ادلة التوحيد. «وَمَنْ فِيهِنَّ» لاتهم حينئذ يشركون بالله عز و جل. «بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِذِكْرِهِمْ» قال ابن عباس: بما فيه فخرهم و شرفهم، يعنى القرآن كقوله: «لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ» اى شرفكم، «وَ إِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَ لِقَوْمِكَ» اى شرف لك و لقومك. «فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ» اى عن شرفهم، «مُعْرَضُونَ»، و قيل معناه «بِذِكْرِهِمْ» اى بالذکر الذى فيه حظهم لو اتبعوه، فهم عن ذكرهم اى عن القرآن، «مُعْرَضُونَ».

«أَمْ تَسْأَلُهُمْ» يعنى ام يظنون انك يا محمد تسئلهم على ما جنتهم به، «خَرَجًا» جعلاً و اجرا فيعرضوا عنك كذلك. «فَخَرَجَ رَبُّكَ» اى فطاء ربك «خَيْرٌ» مما فى ايديهم، «وَ هُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ» اى ادمهم عطاء، قرأ حمزة و الكسائى خراجا فخراج ربك، كلاهما بالالف، و قرأ ابن عامر كلاهما بغير الف، و قرأ الباقر خراجا بغير الف فخراج بالالف و الخرج و الخراج ما يخرج من ريع ما يقاسيه، و قيل الخرج الجعل، و الخراج العطاء.

«وَ إِنَّكَ لَتَدْعُوهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» و هو الاسلام اى ان الذى تدعوا اليه صراط مستقيم. من سلكه اذاه الى مقصده.

«وَ إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ» اى لا يصدقون بالبعث و الحساب. «عَنِ الصِّرَاطِ» اى عن دين الحق، «لِنُكَيْبُونَ» عادلون مائلون، يقال نكب عن الشيء اذا عدل عنه، «وَ لَوْ رَحِمْنَاهُمْ وَ كَشَفْنَا مَا بِهِمْ مِنْ ضُرٍّ» اى قحط و جدوبة، «لَلْجُودِ» تبادوا، «فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ» و لم ينزعوا عنه، و قيل معناه لو رددناهم عن طريق النار الى الدنيا للجوا فى طغيانهم يعمهون. كقوله: «وَ لَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ».

«وَ لَقَدْ أَخَذْنَاهُمْ بِالْعَذَابِ» و ذلك

انّ النبى دعا على قريش ان يجعل عليهم سنين كسنى يوسف، فاصابهم القحط، فجاى ابو سفيان الى النبى فقال انشدك الله و الرحم الست تزعم انك بعثت رحمة للعالمين؟ فقال بلى، قال قد قتلت الأباء بالسيف و و الأبناء بالجوع فادع الله ان يكشف عنا هذا القحط، فدعا فكشف عنهم فانزل الله هذه الآية.

«فَمَا اسْتَكْبَرُوا لِرَبِّهِمْ وَ مَا يَتَضَرَّعُونَ» اى لم يتضرعوا الى ربهم بل مضوا على تمردهم.

«حَتَّى إِذَا فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَابًا ذَا عَذَابٍ شَدِيدٍ» قال ابن عباس: يعنى القتل يوم بدر، و قيل هو الموت، و قيل

هو العذاب فى القيامة، «إِذَا هُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ» آيسون من كلّ خير.

«وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَ لَكُمُ السَّمْعَ» اى الاسماع، «وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ» لتسمعوا و تبصروا و تعقلوا. «قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ» فتوحدونه فتستيقنون بانه واحد.

«وَهُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ» اى صير بعضكم ذرية بعض، «وَأِلَيْهِ تُحْشَرُونَ» اى تجمعون للحساب و الجزاء.

«وَهُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ» اى يحيى الموتى للبعث، و يميت الاحياء فى الدنيا، «وَلَهُ اخْتِلَافُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ» اى تدبير الليل و النهار فى الزيادة و النقصان. و قيل جعلهما مختلفين يتعاقبان و يختلفان فى السواد و البياض، «أَفَلَا تَعْقِلُونَ» ما ترون من صنعه فتعتبروا، أ فلا تعقلون انه لا يقدر على ذلك الا الله عز و جل.

«بَلْ قَالُوا» اى قالت قريش، «مِثْلَ مَا قَالَ الْأَوَّلُونَ» اى مثل من كان قبلهم من المكذبين بالبعث، قالوا يعنى على طريق الانكار و التعجب، «أِذَا مِثْنَا وَ كُنَّا تُرَابًا وَ عِظَامًا» خالية عن اللحوم و العروق و الاعصاب بالية، «أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ» مخرجون من قبورنا احياء، قرأ ابن كثير و ابو عمرو و عاصم و حمزة ء إذا انا بالاستفهام فيهما، و قرأ نافع و الكسائى و يعقوب ء اذا بالاستفهام انا بالخبر، و قرأ ابن عامر بضدهم «أِذَا كُنَّا تُرَابًا» بالخبر «أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ» بالاستفهام.

«لَقَدْ وَعَدْنَا نَحْنُ» هذا الوعد، و وعد «أَبَاؤُنَا» اى و عدهم قوم ذكروا ان لله رسلا اى قيل لنا و لأبائنا هذا الحديث من قبل مجيئك و لم يكن من ذلك شيء، «إِنَّ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ» اى ما هذا الذى تخوفنا به الا ما سطره الاولون فى كتبهم مما لا حقيقة له.

«قُلْ لِمَنِ الْأَرْضُ» اى قل يا محمد مجيبا لمنكرى البعث «لِمَنِ الْأَرْضُ وَ مَنْ فِيهَا»

من الخلق، «إِنَّ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ» خالقها و مالکها.

«سَيَقُولُونَ لِلَّهِ» و لا بد لهم من ذلك لانهم يقرّون انها مخلوقة. معنى آنست كه مشركان مکه چون بر طريق انكار و تعجب گفتند. «أِذَا مِثْنَا وَ كُنَّا تُرَابًا» بعث و نشور را منكر شدند فرمان آمد كه يا محمد ايشان را جواب ده كه اين زمين و هر كه در آن كراست و ملك و ملك كيست؟ مصرف و مدبر آن كيست؟ اگر مى دانيد كه مملوك كيست بگوئيد مالك آن كيست؟ چون مى دانيد كى مخلوق است بگوئيد خالق آن كيست؟ يا محمد و ناچار كه ايشان گويند خداي راست ملك و ملك زمين و هر چه در آنست كه ايشان بمخلوقى و مملوكى همه مقرند، چون ايشان چنين گويند و اقرار دهند تو بگو «أَفَلَا تَذَكَّرُونَ» فتعلموا ان من قدر على خلق الارض و من فيها ابتداء يقدر على احياءهم بعد الموت، چرا در نيابيد و پند نپذيريد و دليل نگرديد كه آن خداوند كه باول قادر بود بافرينش خلق باخر قادرست كه باز آفريند و بر انگيزد.

«قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ». در حرف اول خلاف نيست كه لله بى

الف است. اما در حرف دوم و سوم خلافت قراءت ابو عمرو و يعقوب سيقولون الله أ فلا تتقون، سيقولون الله قل فانى تسحرون»، هر دو حرف بالف خوانند جوابا على معنى و اللفظ و هو ظاهر، باقى لله خوانند

همچون حرف اول جوابا على المعنى دون اللفظ كقول القائل للرجل: من مولاك؟ فيقول لفلان. اى انا لفلان و هو مولاى. «قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ» يعنى أ فلا تتقون عقابه على انكار البعث و النشور، على اضافة الشريك و الولد اليه سبحانه.

«قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ» الملكوت الملك، و التاء للمبالغة كالرحموت من الرحمة، و الرهوت من الرهبة، «وَهُوَ يُجِيرُ وَ لَا يُجَارُ عَلَيْهِ» اى يعقد الايمان لمن شاء و لا ينقض امانه و لا يعقد عليه الامان، يعنى يؤمن من يشاء و لا يؤمن من اخافه الله و منه قوله عزّ و جل: «وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ» اى آمنه، و قيل يمتنع هو من السوء من يشاء و لا يمتنع منه من اراده بسوء. «إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ» اجيبوا ان كنتم تعلمون.

«سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ فَأَنَّى تُسْحَرُونَ» يعنى كيف تخدعون و تصرفون عن توحيده و طاعته، و قيل كيف يخيل اليكم ما ليس له اصل و لا حقيقة، و السحر تخييل ما ليس له اصل.

«بَلْ أُنْتِنَاهُمْ بِالْحَقِّ» اى جنناهم بالحق الصدق، «وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ» فيما يدعونه من الشريك و الولد.

«مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ» اى ما اتخذ الله ولدا، و من هاهنا زائدة، و انما قال ذلك لانّ بعض المشركين كانوا يقولون الملائكة بنات الله، و بعض اليهود قالوا عزيز بن الله، و بعض النصارى قالوا المسيح ابن الله، و بعضهم قالوا اتخذ المسيح ابنا فبين الله تعالى انه لم يتخذ ولدا لا من جهة الاستيلاء و لا من جهة الاضافة. «وَ مَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ» اى لم يشرك فى الهيته احدا، «إِذَا لَدَّهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ» قوله: «إِذَا» كناية عن ضمير طويل، يعنى و لو اتخذ ولدا و كان معه اله، «لَدَّهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ» اى لانفرد كل اله بخلقه و لم يرض ان يشاركه فيه غيره و لوقع التنازع و هو نظير قوله: «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا» اى لم ينتظم امرهما كما لم ينتظم امر ملك فيه ملكان قاهران. «وَ لَعَلَّا بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ» اى طلب بعضهم مغالبة بعض كفعل ملوك الدنيا فيما بينهم، و قيل لعلا القوى منهم على الضعيف بالقهر و الغلبة و لا ينبغى للمقهور ان يكون الها، ثم نزه نفسه فقال: «سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ» اى تقدس من ان يكون له شريك او ان يتخذ ولدا «عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ» اى يعلم ما سيكون و ما هو كائن حاضر، و هو معنى الشهادة يقال شهد اذا حضر، قرأ اهل مدينة و الكوفة غير حفص، عالم الغيب برفع الميم على الابتداء، و قرأ الآخرون بجرها على نعت الله فى سبحان الله «فَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ» اى تعظم عن ان يكون له شريك او نظير.

«قُلْ رَبِّ إِمَّا تُرِيْبِي مَا يُوعَدُونَ» هذا شرط و جوابه، «فَلَا تَجْعَلْنِي»، و قد اعترض النداء بين الشرط و الجواب، و المعنى قل يا محمد ان ترنى فى هؤلاء الكفار ما تعدهم من العذاب، فاجعلنى خارجا منه و نجنى من سخطك و عذابك، «وَ إِنَّا عَلَى أَنْ نُرِيْكَ» هذا اخبار من الله عزّ و جل عن انزال العذاب الذى اوعدهم به فى حياة نبيه و اخبار عن قدرته على ذلك، و قد حقق هذا الخبر يوم بدر، و ارى ذلك رسوله (ص)، و قيل المعنى «وَ إِنَّا عَلَى أَنْ نُرِيْكَ مَا نَعِدُهُمْ» فى حياتك او نعاقبهم بعد وفاتك، «لَقَادِرُونَ» فحذف.

النوبة الثالثة

قوله: «يا أَيُّهَا الرُّسُلُ» ابراهیم خلیل را علیه السلام دو فرزند بود که سلاله نبوت بودند یکی اسحاق پدر عبرانیان، دیگر اسماعیل پدر عرب، از اسحاق علیه السلام پیغامبران آمدند هزاران، و از اسماعیل علیه السلام يك پیغامبر آمد محمد عربی (ص) آن قوت نبوت که در نهاد اسحاق تعبیه بود بهزاران پیغامبر قسمت کردند هر یکی را از آن جزوی نصیب آمد، باز قوت نبوت و کمال رسالت که در نهاد اسماعیل تعبیه بود همه بمصطفی عربی دادند لا جرم بر همه افزون آمد و قوت جمله انبیاء در وی موجود آمد تا با وی گفتند: «يا أَيُّهَا الرُّسُلُ» ای همه اخلاق پیغامبران در تو جمع آمده و بهمه اوصاف حمیده ستوده، هر پیغامبری را بخصلتی نواختند و از حضرت ذو الجلال او را تحفه‌ای فرستادند که بدان مخصوص گشت، باز محمد عربی و مصطفی هاشمی که طراز کسوت وجود بود در صدف شرف بود او را بهمه بر گذاشتند، و بصفات همگان بنگاشتند، چنان که ابن عباس گفت: انّ الله تعالی اعطى محمد خلق آدم و معرفة شیث و شجاعة نوح و وفاء ابرهیم و رضاء اسحاق و قوة یعقوب و حسن یوسف و شدة موسی و وقار الیاس و صبر ایوب و طاعة یونس و صوت داود و فصاحت صالح و زهد یحیی و عصمة عیسی و حب دانیال و جهاد یوشع.

على القطع و التحقيق. میدان که از جمله موجودات که بحکم کن بصحراء فیکون آمدند هیچ ذات را آن کمال و هیچ صفات را آن جلال نیامد که ذات احمد و صفات محمد را آمد، آدم صفی هر چند عزیز و مکرم بود و بتخصیص قربت مخصوص و مقرب بود، لکن او را عتاب از پیش آمد و عقوبت از عقب نخست گفت «وَ عَصَى آدَمُ» پس گفت: «ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ» باز مصطفی را عفو از پیش آمد و عتاب از عقب: «عَفَا اللَّهُ عَنْكَ» پس گفت: «لَمْ أذْنَبْ لَهُمْ» میان این و آن دورست و آن کس که بدین بصر ندارد معذورست. اگر ابراهیم را قوت یقین بود تا جبرئیل را گفت: «أما اليك فلا» یقین مصطفی از یقین ابراهیم تمامتر بود که می‌گفت: «لی مع الله وقت لا یسعی فیہ ملک مقرب» یعنی جبرئیل «و لا نبی مرسل» یعنی ابراهیم. و سلیمان را ملک دنیا داد مصطفی را ملک قیامت داد، می‌گوید: «لواء الحمد بیدی و لا فخر»

و اگر با موسی کرامت کرد تا قوم او بدریا بگذشتند و دامن ایشان تر نگشت، با مصطفی کرامت کرد تا امت او بدوزخ بگذرند و دامن ایشان خشک نگردد. و اگر عیسی را باآسمان چهارم بردند مصطفی را «بقاب قوسین او ادنی» بردند، این همه معانی و معالی و فضائل و شمائل در ذات مطهر مصطفی جمع کرد آن گه با وی این خطاب کرد «يا أَيُّهَا الرُّسُلُ»، قوله: «إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ» از روی اشارت میگوید دین اسلام دینی یگانه و شما امتی یگانه و من خداوند شما خداوند یگانه، بپرهیزید از خشم من که دینی دیگر گزینید و خدایی دیگر گیرید، این اسلام که هست جبار صفت است جبار همتی باید تا جمال اسلام بر وی اقبال کند و جبار همت آنست که سر بدنیا و عقبی فرو نیارد، خلیل را گفتند: یا خلیل اسلم. اسلام را باش و با اسلام در ساز گفت: اسلام جبار صفت است متعلقان را بخود راه ندهد از بند علاقت بیرون آیم، مال بمهمان داد و فرزند بقربان، و نفس خود باتش سوزان، آن گه گفت: «أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ» اکنون که از همه برگشتم ترا گشتم تا از همه بازماندم و ترا ماندم، «أُيْحَسِبُونَ أَنَّمَا نُنَادُهُمْ بِهِ مِنْ مَّالٍ وَ بَيْنَ نَسَارِعٍ لَهُمْ



في الخيرات» این خواجهان دنیا دار نفس پرور خلق پرست رداء تکبر بر دوش نهاده و مست شهوت گشته چه پندارند که دنیا ایشان را کرامتی است یا کثرت مال و فرزند ایشان را سعادت است کلا و لماً، خبر ندارند که طلیعه لشکر نعمت که در رسد همه درگاه بیگانگان طلبد، علم شقاوت با خود میبرد و داغ بیگانگی می‌نهد. باز طلیعت لشکر محنت که در رسد همه زاویه عزیزان طلبد گرد سرای دوستان گردد، از بهر آنکه محنت و محبت بشکل هر دو چون همنده، همبر و همسر بنقطه سرّ زیر آن را تمییز کرده‌اند و نه بشکل و صورت از یکدیگر جدا نه اند، فرعون مدبر را چهار صد سال ملک و عافیت و نعمت دنیا داد و در آن با وی مضایقه‌ای نرفت، لکن اگر ساعتی درد و سوز موسی خواستی بوی ندادی که سزای جمال آن درد نبود، و اگر تقدیرا در آن ساعت که ارّه بر فرق زکریا بود کسی از وی پرسیدی که چه خواهی؟ از ذرات و اجزای وی نعره عشق روان گشتی و گفستی آن خواهم که تا ابد بر فرق ما همی‌رانند. در خبرست که من احبنا فلیلبس للبلای تجلفا فانّ البلاء اسرع الی محببنا من السیل الی قرار.

تازیم بندگی بند قباء تو کنم      وین سلامت همه در کار بلاء تو کنم

«إِنَّ الَّذِينَ هُمْ مِنْ خَشْيَةِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ» تا آنجا که گفت: «أُولَئِكَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ» عاقل که در معنی این آیات تأمل کند داند که مطیع بر طاعت خویش ترسان ترست از عاصی بر معصیت خویش. و چنان که عاصی را حاجتست بستر او. مطیع را هم حاجتست بستر او، و حق تعالی چنین می‌گوید: «وَأُتُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ» ای مؤمنان شما که مطیعانید و شما که عاصیانید همه بنعت تضرع بدرگاه ما باز آئید و بر حالت افتقار و انکسار از ما آمرزش خواهید تا شما را در پرده رحمت خود بپوشیم. عجب آید مرا از آن قراء تهی مغز که شبی دو رکعت نماز کند روز دیگر گره خویشتن بینی بر پیشانی افکنده و منت هستی خویش بر آسمان و زمین نهد و ذرات وجود با وی میگوید سلیم‌دلا که تویی اینجا از کعبه بت خانه میسازند و از عابد هفتصد هزار ساله لعین ابد می‌آورند و بلعم باعور را که اسم اعظم دانست و دعای مستجاب داشت بر طویله سگان می‌بندند، و تو يك شب دو رکعت نماز گزاردی روز دیگر خواهی که عالم از حدیث نماز تو پر شود، ای مسکین! مرد محقق شوق و غرب پر از سجده اخلاص کند آن گه همه بآب بی‌نیازی فرو گذارد و با دو دست تهی بسر کوی شفاعت محمد مصطفی باز گردد و گوید: يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلْنَا الضَّرُّ وَجِنَّا بِيضَاعَةَ مُرْجَاةٍ.

پیر طریقت گفت: الهی آدمم با دو دست تهی، بسوختم بر امید روز بهی، چه بود اگر از فضل خود بر این خسته دلم مرهم نهی.

«وَلَا تُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» شاهراه دین را بدایتی و نهایتی: بدایت اهل شریعت راست، و نهایت ارباب حقیقت را، عمل اهل شریعت خدمت است بر شریعت، صفت ارباب حقیقت غربتست بر مشاهدت، قاعده اعمال شریعت بر سهولت نهادند مصطفی گفت: بعثت بالحنيفية السهلة السمحة.

مستضعفانند و اهل رخص طاقنت بار گران ندارند. ربّ العزه در شرع رخصتها از بهر ایشان نهاد و بار گران از ایشان فرو نهاد گفت: «لَا تُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» همانست که گفت: «مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ، يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَ لَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ» اما روش ارباب حقیقت بر ریاضت و صعوبت نهاد و با ایشان خطاب رفت که: «جَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ، إِنْ تُبَدُّوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفَوُهُ يُحَاسِبِكُمْ بِهِ اللَّهُ».

پیر طریقت را از حقیقت تصوف پرسیدند، گفت: ما هو الّا بذل الروح فلا تشتغل بترهات المدّعين. و قال الجريري: لم يكلف الله العباد معرفته على قدره و انما كلفهم على مقدارهم. فقال «وَلَا تُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» و لو كلفهم على قدره لجهلوه و ما عرفوه لآته لا يعرف قدره سواه و لا يعرفه على الحقيقة غيره الله جلّ جلاله. خلق را بمعرفت خویش بر قدر طاعت و اندازه استطاعت ایشان تکلیف کرد نه بر قدر جلال و عزت خویش، هر کسی بر قدر خویش او را تواند شناخت، و چنان که اوست خود داند و خود را خود شناسد، قال الله تعالى: «وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا الرَّحْمَنُ فَسئَلُ بِهِ خَبِيرًا» و قال على (ع): يا من لا يعلم احد من خلقه كيف هو غيره.

اگر نره‌ای از آن معرفت حقیقت که او را بخود است بر خلق آشکارا کند همه متمرّدان جهان و شیاطین عالم موحد گردند همه زنارها کمر عشق دین گردد، همه خارهای عالم ریاحین شود. خاکها مشک و عبیر شود، اوصاف بشریت همه بشرات نسیم معرفت گردد.

گر يك نظرت چنان که هستی نگری      نه بت ماند نه بت پرست و نه پری

الهی وصف تو نه کار زبانست، عبارت از حقیقت یافت تو بهتانست، با صولت وصال دل و دیدار را چه توان است.

حسن تو فزونست زبینایی من      راز تو برونست ز دانایی من

#### ٤ النوبة الاولى

قوله تعالى: «ادفع بالتي هي أحسن السيئة» بدیشان پاسخ ده بهر چه آن نیکوتر، «نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَصِفُونَ» (٩٦) ما دانائیم بآنچه ایشان گویند.

«وَقُلْ رَبِّّ و بگوى خداوند من، «أَعُوذُ بِكَ» فریاد خواهم بتو.

«مَنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ» (٩٧) از بد در انداختن دیوان.

«وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّّ أَنْ يَحْضُرُونِ» (٩٨) و فریاد خواهم بتو خداوند من که هیچ با من باشند.

«حَتَّى إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ» تا آن گه که مرگ بیکی آید از ایشان، «قَالَ رَبِّّ ارْجِعُونِ» (٩٩) گوید

خداوند من مرا باز گذارید.

«لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا» تا مگر که من کردار نیک کنم، «فِي مَا تَرَكَتُ» از آن کردارهای نیک که نکرده‌ام و بگذاشته‌ام، «كَلَّا» بودن این را روی نیست، «إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا» برآستی که آن سخنی است که او می‌خواهد گفت.

«وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ» و پیش ایشان با گور است و درنک در آن، «إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ» (۱۰۰) تا آن روز که ایشان را بر انگیزانند.

«فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ» آن گه که در صور دمند، «فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ» میان خلق آن روز هیچ نژاد نه «وَلَا يَسْأَلُونَ» (۱۰۱) و نه یکدیگر را پرسند هیچ.

«فَمَنْ تَقَلَّتْ مَوَازِينُهُ» هر کرا گران آید ترازوی وی «فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (۱۰۲) ایشان آنند که جاوید پیروز آمدگانند.

«وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ» و هر کرا سبک آید ترازوی او «فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ» ایشان آنند که از خویشتن درماندند، «فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ» (۱۰۳) در دوزخند جاویدان.

«تَلْفَحُ وَجُوهُهُمْ النَّارُ» و افروزد آتش رویهای ایشان را، «وَهُمْ فِيهَا كَالِحُونَ» (۱۰۴) و ایشان در آن تباہ رویانند.

«أَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ» ایشان را گویند نه سخنان و پیغامهای من بر شما می‌خواندند؟ «فَكُنْتُمْ بِهَا تُكذِّبُونَ» (۱۰۵) و شما آن را بدروغ می‌داشتید.

«قَالُوا رَبَّنَا» گویند خداوند ما، «غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا» زور کرد بر ما بیش شد بدبخت بودن ما، «وَكُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ» (۱۰۶) و قومی بودیم گمراهان «رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا» خداوند ما بیرون آر ما را از ایدر «فَإِنْ عُدْنَا فَإِنَّا ظَالِمُونَ» (۱۰۷) اگر باز گردیم ستمکار مانیم، «قَالَ احْسَبُوا فِيهَا» گوید دور شوید و خاموش درین سرای، «وَلَا تُكَلِّمُون» (۱۰۸) هیچ سخن مگویید با من.

«إِنَّهُ كَانَ فَرِيقٌ مِّنْ عِبَادِي» که گروهی بودند از رهیگان من، «يَقُولُونَ رَبَّنَا» می‌گفتند خداوند ما، «أَمَّا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا» بگرویدیم بیامرز ما را و ببخشای ما را، «وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ» (۱۰۹) که تو بهتر بخشایندگانی.

«فَاتَّخَذْتُمُوهُمْ سِخْرِيًّا» پس شما ایشان را افسوس گرفتید، «حَتَّىٰ أَنْسَوَكُمُ ذِكْرِي» تا فراموش کردند بر شما یاد من، «وَكُنْتُمْ مِنْهُمْ تَضْحَكُونَ» (۱۱۰) و شما از ایشان می‌خندیدید «إِنِّي جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ بِمَا صَبَرُوا» امروز من ایشان را پاداش دادم پیداش آنکه صبر می‌کردند، «أَنَّهُمْ هُمُ الْفَائِزُونَ» (۱۱۱) ایشان امروز رستگار اند.

«قَالَ كَمْ لَبِئْتُمْ فِي الْأَرْضِ» گوید ایشان را این بودن شما در دنیا خود چند بود؟ «عَدَدَ سِنِينَ» (۱۱۲) بر شمار سالها؟

«قَالُوا لَبِئْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ» گویند روزی یا بعض روزی، «فَسُئِلَ الْعَادِينَ» (۱۱۳) از فریشتگان



پرس که شمار گیران تواند.

«قَالَ إِنَّ لِبَيْتِهِمْ إِلَهًا قَلِيلًا» گوید آنچه بودید جز اندکی نبودید، «لَوْ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ» (۱۱۴) چون نیک بودی

شما را اگر شمار دانستید.

«أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا» می‌پنداشتید که ما شما را ببازیگری آفریدیم، «وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ»

(۱۱۵) می‌پنداشتید که شما با ما نخواهید آمد.

«فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ» چون برترست الله آن خدای که پادشاه است براستی و سزا، «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ»

نیست خدایی جز زو، «رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ» (۱۱۶) خداوند عرش کریم بزرگوار نیکو.

«وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ» و هر که خدای دیگر خواند با الله، «لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ» که در آن او را نه

عذرست و نه حجت، «فَاتِمًا حِسَابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ» شمار او بنزدیک خداوند او، «إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ» (۱۱۷) که

ناگرویدگان هرگز نیک نیابند. «وَقُلْ رَبِّ اغْفِرْ» و بگوی خداوند من ببامرز، «وَأَرْحَمَ» و ببخشای، «وَأَنْتَ

خَيْرُ الرَّاحِمِينَ» (۱۱۸) و تو بهتر بخشایندگانی.

### النوبة الثانية

قوله: «ادْفَعْ بِأَيْتِي هِيَ أَحْسَنُ» ای ادفع بالخصلة التي هي احسن الخصال و هي الحلم و الصفح و الاغضاء

عن جهلهم، و الصبر على اذاهم، و قوله: «السيئة» یعنی اذا هم اياك و تكذيبهم لك. نزول این آیت پیش از آن

بود که فرمان آمد بقتال، رب العزه مصطفی را بعفو و صفح فرمود گفت آن سخن بدو کرد بد ایشان را بحلم

و صفح خویش دفع و بر اذی و تکذیب ایشان صبر کن، «وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا»، و بر وی نیکو از ایشان

فرا بر، پس این آیت منسوخ شد بآیت قتال. و گفته‌اند معنی آنست که عظم برفق و لین و لا تعظم بشدة و

عنف. ای محمد ایشان را که دعوت کنی و پند دهی برفق و لطف و آسانی دعوت کن و پند ده نه بسختی و

درشتی چنان که جایی دیگر گفت: «قُلْ إِنَّمَا أُعِظُكُمْ بِوَاحِدَةٍ» الآية. و موسی کلیم را در دعوت فرعون همین

فرمود: «فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَيِّنًا»، و قيل التي هي احسن، لا اله الا الله، و السيئة، الشرك. «نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَصِفُونَ»

ای يقولون من الشرك، فنجزیهم ما يستحقون.

«وَقُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ» ای استجیر بك و امتنع بعزتك، «مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ» قال ابن عباس: ای من

نزعاتهم، و نزع الشيطان وسوسته. حتی يشغل عن امر الله عز و جل. و قال مجاهد: همزات الشياطين نفخهم

و نفثهم، و اصل الهمز شدة الدفع، یعنی دفعهم بالاغواء الى المعاصي. همزات الشياطين آنست که بدها و

معصيتها در پیش بنده افکنند و او را با معاصی دهند و بآن مشغول دارند تا از کار خدا و طاعت داری وی

باز ماند، و قال الحسن: معناه اعوذ بك من الجنون.

روی عن رجل من اهل بيت رسول الله (ص) قال: قام رسول الله الى صلاة الليل فهلّل ثلاثا فكبر ثلاثا و

قال اعوذ بالله من الشيطان الرجيم من همزه و نفثه و نفخه، قال: فسألته من الغد عن همزه، فقال: هو الموتة،

قلت ما الموتة؟ قال الموتة اخذ الشيطان للانسان يشير به الى ان يفعل فعلا يحدث عنده الجنون، و سألته عن

نفته، فقال: انه الشعر، و عن نفخه، فقال انه الكبر.

«وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونُ» فى شيء من امورى و ائما ذكر الحضور لانّ الشيطان اذا حضر ابن آدم يوسوسه و يجلب اليه شرّاً فى دينه و دنياه.

«حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ» اى وقت الموت و انقضاء اجله. اين آيت متصلست بايت پيش، و التقدير: ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ، و قيل بل قلوبهم فى غمرة من هذا حتى اذا جاء احدهم الموت، و قيل التأويل لا نريك ما نعدهم بل نملهم حتى اذا جاء احدهم الموت. كقوله عز و جل: «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ»، معنى آنست كه يا محمّد ما توانايم كه با تو نمائيم كه بايشان چه خواهد بود از عذاب لكن مى‌نمائيم و حرمت ترا فرا مى‌گذاريم تا آن روز كه مرگى آيد بايشان. «قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ» اى اذا عاين احدهم الآخرة قبل ان يذوق الموت ادركته الندامة على التقصير، و قال تحسرا على ما فاتته، ربّ اردنى الى الدنيا. معنى آنست كه چون يكى از ايشان مخائل مرگ بر وى پيدا شود و آخرت او را عيان گردد، پشيمانى بوى اندر آيد و بر گذشته تحسر خورد و گويد.

خداوند من مرا با دنيا فرست تا كار نيك كنم. «ارْجِعُونِ» بلفظ جمع گفت بر عادت عرب كه با يكى خطاب جمع كنند بر وجه تعظيم، چنان كه ربّ العزه گفت: «إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ» «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ» و نظير اين در قرآن فراوانست و روا باشد كه «ارْجِعُونِ» خطاب با فريشتگان بود كه قبض روح وى مى‌كنند، يعنى كه اولّ خداى را خواند و بوى استعانت كند و گويد: «رَبِّ» اى خداوند من، آن گه خطاب با فريشتگان گرداند گويد: «ارجعون الى الدنيا».

روى اذا عاين المؤمن الملائكة قالوا له نرجعك الى الدنيا؟ فيقول الى دار الهموم و الأحزان لا بل قدما الى الله، و اما الكافر فيقول رَبِّ ارْجِعُونِ.

«لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا» اى اقول لا اله الا الله و اعمل بطاعة الله، «فِيمَا تَرَكْتُ» من طاعة الله حين كنت فى الدنيا، «كَلِمًا» كلمة ردع و زجر اى لا يرجع اليها و لا يكون ذلك، «إِنَّهَا» يعنى سؤاله الرجعة، «كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا» و لا ينالها، و قيل «إِنَّهَا كَلِمَةٌ» يعنى قوله: «لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا» اى هو شيء لا حقيقة له لو ردّ، كقوله: «وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ». «وَمِنْ وَرَائِهِمْ» يعنى امامهم، «بَرَزَخُ» البرزخ، الحاجز ما بين الدنيا و الآخرة، و هو المكث فى القبر، و البرزخ فى سورة الفرقان هو ما يحجز بين العذاب و الملح فى البحر، سمّاه فى موضع آخر حاجزا فى قوله: «وَجَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حَاجِزًا»، و فى الخبر. «انّ الوسوسة برازخ الايمان».

اى هو عارض بين الكفر و الايمان، و قيل «وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرَزَخُ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ» اى و من بعد موتهم حاجز بينهم و بين الرجوع الى الدنيا الى يوم البعث.

«فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ» اختلفوا فى هذه النفخة، فقال ابن عباس: هى النفخة الاولى، نفخ فى الصور فصعق من فى السماوات و من فى الارض. «فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَ لَا يَنْسَاءُونَ» ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَى

فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ وَ أَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ، و قال ابن مسعود: هي النفخة الثانية، قال يؤخذ بيد العبد او الامة يوم القيامة فينصب على رؤس الاولين و الآخرين ثم ينادى مناد هذا فلان بن فلان فمن كان له قبله حق فليات الى حقه فيفرح المرء ان يكون له الحق على والده او ولده او زوجته او اخيه فيأخذه منه، ثم قرأ ابن مسعود «فَلَا أُنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَ لَا يَتَسَاءَلُونَ». كفته اند اينجا اضمارست يعنى لا انساب بينهم تنفع. ميان ايشان هيچ نسب نماند كه بكار آيد ايشان را و سود دارد، و بر وفق اين معنى روايت كردند از حسن قال: اما و الله ان انسابهم لقائمة بينهم، بدليل قوله: «يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَ أُمَّهِ وَ أَبِيهِ» و لكن لا ينتفعون بها و لا يتعاطفون، و هو المقصود بالنسب فاذا ذهب ذلك صار كان الانساب قد ذهبت، و كذلك معنى قوله صلى الله عليه و سلم: «كل سبب و نسب ينقطع الا سببى و نسبى»

اى لا ينفع يوم القيمة سبب و لا نسب الا سببه و نسبه و هو الايمان و القرآن. و قيل يوم القيامة يوم طويل مختلف الاحايين لا يتساءلون فى حين الفزع و يتساءلون فى حين الامن، و معنى يومئذ اى فى ذلك الوقت. قال الزجاج: ان يوم القيامة مقداره خمسون الف سنة، و فيه ازمنة و احوال، و انما قيل يومئذ كما تقول نحن اليوم نفعل كذا و كذا، ليس تريد به يومك، انما تريد نحن فى هذا الزمان فيوم يقع للقطعة من الزمان، معنى آيت انست كه روز رستاخيز چون در صور دمند بوقت هيبت و سياست و هنگام فزع، ميان خلق هيچ نسب نماند كه ايشان را بكار آيد و هيچ با يكديگر تفاخر در نسب نکنند چنان كه در دنيا مى کردند و هيچ از احوال يكديگر نپرسند چنان كه در دنيا مى پرسيدند، هر كس بخود درمانده و بخود مشغول گشته.

«فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ» فى الكلام اختصار، يعنى موازين عمله الصالح، و انما خرج الموازين جمعا لان من اريد به الجماعة و لهذا قال تعالى: «فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ».

«وَ مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ» من العمل الصالح، «فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ».

غبنوا انفسهم باهلاكهم اياها، «فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ» دائمون باقون لا يموتون «تَلْفَحُ وَ جُوهَهُمُ النَّارُ» تلفح و تنفح فى معنى واحد الا ان التلفح اعظم تأثيرا، و المعنى يأخذ لهب النار و جوههم بشدة، و قيل تأكل و جوههم النار، «وَ هُمْ فِيهَا كَالْحُوتِ» اى عابسون كقوله: «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ بِاسِرَةٍ» اى عابسة، قال الزجاج الكالج الذى قد تشمرت شفته عن اسنانه فبرزت، و سئل ابن مسعود عن معنى الآية او ما رأيت الرأس المشوى كيف تقلص شفتاه و خرج انيابه روى ابو سعيد الخدرى عن النبى (ص) فى قوله: «وَ هُمْ فِيهَا كَالْحُوتِ» قال: «تشويه النار فتقلص شفته العليا حتى تبلغ وسط رأسه و تسترخى شفته السفلى حتى تبلغ سرتة»

و فى رواية اخرى قال (ص): «تلفحهم النار لفحة فتسيل لحومهم على اعقابهم».

«أَمْ لَمْ تَكُنْ آيَاتِي» القول فيه مضمرة اى يقال لهم الم تكن آياتى، يعنى القرآن، «تُثَلَّى عَلَيْكُمْ»، و قيل الم تكن رسلى يقرءون عليكم كتبى، و يسمعكم آياتى التى فيها و عدى و وعيدى. «فَكُنْتُمْ بِهَا تُكذِّبُونَ» اى بما اخبرتكم فيها، «قَالُوا رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا». اى سبقت علينا، «شِقْوَتُنَا» و فى الحديث، «ان رحمتى غلبت غضبى»

اى سبقت غضبى، قرأ حمزة و الكسائى، شقوتنا بالالف و فتح الشين، و قرأ الآخرون شقوتنا بكسر الشين

من غير الف، و هما لغتان، يقال شقى يشقى شقاوة على فعالة كالسعادة، و شقوة على فعلة كالردة و الفتنة. يقال الشقاوة المضرة اللاحقة في العاقبة، و السعادة المنفعة اللاحقة في العاقبة. «وَ كُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ» عن الحق في الدنيا لاجل ما كتب علينا من الشقاء، اقرّوا على انفسهم بالضلال.

«رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا» اي من النار بفضلك، «فَإِنْ عُدْنَا» الى شركنا و الى ما تكره، «فَإِنَّا ظَالِمُونَ».

«قَالَ أَحْسَوْا» اي ابعدوا، «فيها» كما يقال للكلب اذا طرد احسأ، و قيل معناه انطردوا فيها انطراد الكلاب، و ابعدوا فيها بعد الكلاب «وَ لَا تُكَلِّمُونَ» في رفع العذاب فانّي لا ارفعه عنكم و لا اخرجكم منها، فعند ذلك ايس الكفار من الفرج.

مفسران گفتند آخرتر سخنی که دوزخیان گویند اینست که: «رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنْ عُدْنَا فَإِنَّا ظَالِمُونَ» و پس از هزار سال ایشان را جواب دهند که: «أَحْسَوْا فِيهَا وَ لَا تُكَلِّمُونَ» پس از آن هیچ سخن نگویند که کسی فهم کند مگر شهیق و زفیر بانگی همی کنند چون بانگ خر، و عن ابی الدرداء قال قال رسول الله (ص): «يلقى على اهل النار الجوع فيعدل ما هم فيه من العذاب فيستغيثون بالطعام فيؤتون بطعام ذا غصة فيذكرون انهم كانوا يستغيثون في الدنيا بالشراب فيؤتون بالحميم في كلاب من نار فاذا ادنيت من وجوههم قشرت وجوههم فاذا دخلت بطونهم قطعت ما في بطونهم فيستغيثون عند ذلك، فيقال لهم او لم تك تأتكم رسلكم بالبينات؟ فيقولون بلى، فيقال لهم فادعوا و ما دعاء الكافرين الا في ضلال، فيقولون ادعوا لنا مالكا فيقولون يا مالكا ليقض علينا ربك، قال انكم ماكنون، فيقولون: «رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَ كُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنْ عُدْنَا فَإِنَّا ظَالِمُونَ» قَالَ أَحْسَوْا فِيهَا وَ لَا تُكَلِّمُونَ «إِنَّهُ كَانَ فَرِيقٌ مِنْ عِبَادِي»، هذا تعليل لاستحقاق العذاب يعنى طائفة من عبادى هذه صفتهم يريد به الانبياء و المرسلين، قال الربيع: هم اصحاب الصفة، و قيل هم اصحاب رسول الله (ص)، «يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا وَ ارْحَمْنَا وَ أَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ».

«فَاتَّخَذْتُمُوهُمْ سِخْرِيًّا». قرأ اهل المدينة و حمزة و الكسائي سخرىيا بضم السين هاهنا و فى سورة ص. و قرأ الباقر بكسرهما و اتفقوا على الضمّ فى سورة الزخرف، قال الخليل هما لغتان كقولهم بحر لحي و لحي، و كوكب درى و درى و قال الكسائي و الفراء: الكسر بمعنى الاستهزاء بالقول و الضمّ بمعنى التسخير و الاستبعاد بالفعل و اتفقوا فى سورة الزخرف على الضمّ لانه بمعنى التسخير، «حَتَّىٰ أَنسَوُكُمْ ذِكْرِي» تأويله انساكم شؤم اذا كم ايّاهم ذكرى، يعنى كانوا سبب النسيان و كنتم منهم تضحكون كقوله: «إِنَّ الَّذِينَ أُجْرِمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ». مقاتل گفت: اين در شأن كفار قريش فرو آمد كه بفقراء صحابه بر مى گذشتند بلال و عمار و خباب و صهيب و غير ایشان و بايشان استهزاء مى کردند و ناسزا مى گفتند ربّ العزه گفت: «إِنِّي جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ بِمَا صَبَرُوا» اي جازيتهم اليوم بما يستحقون من الثواب لصبرهم على اذا كم و قيامهم على طاعتى، «أَنَّهُمْ هُمُ الْفَائِزُونَ». قرأ حمزة و الكسائي انهم بكسر الالف على الاستيناف، و قرأ الآخرون بفتحها فتكون فى موضع المفعول الثانى، و المفعول الاول هم من جزيتهم لانّ جزى يتعدى الى مفعولين، و التقدير جزيتهم اليوم بصبرهم الفوز بالجنة كقوله: «وَ جَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَ حَرِيرًا» و يجوز

ان يكون على اضرار اللام و التقدير، جزيتهم لآتهم هم الفائزون.

«قَالَ كَمْ لَبِئْتُمْ» قرأ، حمزة و الكسائي، قل كم لبثتم على الامر، و كذلك قل ان لبثتم و المعنى، قولوا ايها الكافرون، فاخرج الكلام مخرج الواحد، و المراد منه الجماعة اذ كان معناه مفهوما، و يجوز ان يكون المعنى يا من يسأل عن بعثهم قل لهم كم لبثتم، و هو على خطاب من يأمره الله تعالى بسؤالهم و قرأ ابن كثير قل كم لبثتم بغير الالف على الامر، قال: ان لبثتم بالالف على الخبر لآته جواب، و قرأ الباقر، قال كم لبثتم، قال ان لبثتم على الخبر في الحرفين و الوجه انه على الاخبار عن السائل في الكلامين كليهما، اى قال الله عزّ و جل للكفار يوم البعث: «كَمْ لَبِئْتُمْ فِي الْأَرْضِ» اى في الدنيا و فى القبور، «عَدَدَ سِنِينَ، قَالُوا لَيْتُنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ» نسوا مدة لبثهم فى الدنيا لعظم ما هم بصدره من العذاب، «فَسئَلُ الْعَادِيْنَ» اى الملائكة الذين يحفظون اعمال بنى آدم و يحصونها عليهم. اين خطاب با منكران بعث فردا كه رب العزة جلّ جلاله ايشان را بر انگيزاند و قيامت را معاينه ببينند ايشان را سؤال توبيخ كنند بآنچه دنياى اندك فانى بر آخرت باقى اختيار كردند گويد: «كَمْ لَبِئْتُمْ فِي الْأَرْضِ»؟ قومی جواب دهند كه: «لَبِئْنَا يَوْمًا» قومی، ديگر جواب دهند كه: «أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ»، قومی ديگر گويند: «فَسئَلُ الْعَادِيْنَ» الله، تعالى گويد: «إِنْ لَبِئْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا» اى ما لبثتم فى الدنيا الا قليلا، سماه قليلا لانّ الواحد و ان طال مكته فى الدنيا فانه يكون قليلا فى جنب ما يلبث فى الآخرة، لانّ لبثه فى الدنيا و فى القبر متناه، «لَوْ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ» قصر اعماركم فى الدنيا و طول مكثكم فى العذاب لما اشتغلتم بالكفر و المعاصى.

«أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا» اى لعبا و باطلا لا لحكمة من ثواب المطيع و عقاب العاصى، و هو مصدر فى موضع الحال اى عابثين، و قيل نصب مفعول له اى للعبث، و المعنى، أ فحسبتم انما خلقناكم للعبث تلعبون و تأكلون و تشربون و تفعلون ما تريدون ثم لا تموتون للحساب و الجزاء، بين الله تعالى انه لو خلقهم لهذه الاشياء لكان ذلك عبثا.

«فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ» من ان يخلق الخلق للعبث و الباطل. نظيره قوله تعالى: «أَفَحَسِبُ الْإِنْسَانَ أَنْ يُثْرِكَ سُدًى» لم يخلقهم للعبث، و انما خلقهم للعبادة و اقامة او امر الله عزّ و جل، يقول الله تعالى: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ». و سئل بعض العلماء لم خلق الله الخلق؟ فقال: ليعبدوه فانه يحبّ عبادة العابدين و يثيبهم على قدر افضاله لا على قدر افعالهم، و ان كان غنيا عن عبادة خلقه و ليظهر احسانه لآته محسن فاوجدهم ليحسن اليهم و يفضّل عليهم فاعمل بعضا بالعدل و بعضا بالفضل و خلق المؤمنين خاصة للرحمة، قال الله تعالى: «وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا»، و قال تعالى: «إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ» و لذلك خلقهم، و قال امير المؤمنين على (ع) فى خطبته: أ فحسبتم انّ الموت لا يعمكم و القبر لا يضمكم و القيامة لا تجمعكم و الربّ لا يقضى بينكم، «أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَ أَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ»، و عن عبد الله بن مسعود انه مرّ بمصاب مبتلى فقرأ فى اذنه «أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا» حتى ختم السورة فبوا فقال له رسول الله (ص) ما ذا قرأت فى اذنه؟ فاخبره، فقال: و الذى نفسى بيده و لو انّ رجلا موقنا قرأها على جبل لزال.

و عن الاوزاعی قال: بلغنی انّ فی السماء الدنیا ملکا ینادی کلّ یوم: الا لیت الخلق لم یخلقوا و یا لیتهم اذ خلقوا عرفوا ما خلقوا له و جلسوا فذکروا ما عملوا. ثم نزه الله نفسه عما وصفه به المشرکون من اتخاذ الاولاد فقال جلّ ذکره: «فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ» الذی لا یزول ملکة و لا یفنی سلطانه الحقّ بنعوت جلاله متوحّد، فی عزّ آزاله و علوّ اوصافه متفرد، فذاته حقّ و صفاته حقّ و قوله صدق، و لا یتوجه لمخلوق علیه حق، «لا إله إلاّ هو رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ» یعنی السریر الحسن المرتفع، قیل کرمة عظمته و جلالته و ارتفاعه و امتناعه من ان یملکه غیره، و قیل کرمة رفع الله اياه علی اعناق الملائكة و کواهلهم و حفوف الملائكة به، و الکریم فی لغة الرعب الحسن السهل المنال.

«وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ» لا حجة و لا بینة له لانه لا حجة فی دعوی الشریک، «فَأَيُّ حِسَابِهِ» ای جزاؤه عند ربّه یجازیه بعمله كما قال: «إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ» ای جزاهم، و قال فی الشعراء: «إِنَّ حِسَابَهُمْ إِنَّا عَلَى رَبِّي» ای ما جزاؤهم انّا علی ربّی. «إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ» لا سعد الجاحدون المکذّبون. قال الحسین بن الفضل: اثبت الله الفلاح فی اول سورة للمؤمنین فقال تعالی. «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ» و نفاه فی آخرها عن الکافرین. فقال: «إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ» و «قل» یا محمد، «رَبِّ اغْفِرْ» ای ذنوبی، «وَأَرْحَمَ» ای تضرّعی، «وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ» لا یرحم احد رحمتک، قیل، اذا رحم عبدا لم یوبخه علی ذنبه، و هذا الدعاء معطوف علی ما علمه من الدعاء قبله فی قوله: «وَقُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ».

### النوبة الثالثة

قوله: «ادْفَعْ بِالنَّيِّ هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ» خداوند کریم کردگار نامدار حکیم جلّ جلاله و تقدست اسماءه درین آیت مصطفی را می فرماید بکارم اخلاق و محاسن عادات، روی تازہ و سخنی چرب و دلی نرم و خلقی خوش بدکاران را عفو کردن، و عیب معیوبان پوشیدن، و بجای بدی نیکی کردن. بزبان طریقت احسن درین موضع آنست که دلی فتوی دهد باملاء حق، و سینه آنست که نفس فرماید بهوای خود، گفتند ای سید فرموده نفس را بنموده حق دفع کن «ادْفَعْ بِالنَّيِّ هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ» سید صلوات الله علیه پیوسته گفتی: «ربنا لا تکلنا الی انفسنا طرفه عین و لا اقل من ذلك»، بار خدایا این پرده نفس ما از پیش دل ما بردار تا این مرغ دل یک ره ازین قفس نفس خلاص یابد. و بر هواء رضاء مولی پرواز کند، بار خدایا این بار نفس بار خودی است بار خودی از ما فرو نه تا از خود برهیم و با تو پردازیم. ای جوانمرد نگر تا نگویی که نفس مبارک او صلوات الله علیه همچون نفس دیگران بوده که اگر یک ذره از تابش نفس او بر جان و دل صدیقان عالم تافتی همه در عالم قدس و ریاض انس روان گشتندی و بمقعد صدق فرو آمدندی با این همه می گوید: خداوند این حجاب راه حقیقت ماست از راه ما بردار، فرمان آمد که ای محمد ناخواسته خود در کنار تو نهادیم: «أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ»، ای محمد آن بار تویی از تو فرو نهادیم، ارادت ما کار تو ساخت، عنایت ما چراغ تو بیفروخت، تو نه بخود آمدی و نه برای خود آمدی، نه بخود آمدی که ترا آوردیم «أَسْرَى بِعَبْدِهِ». نه برای خود آمدی که رحمت جهانیان را آمدی. «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ».



«وَقُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ»

قال النبی (ص): «من استعاذ بالله فقد اتكأ على متكأٍ «عظیم».

و قال (ص): «اغلقوا ابواب المعاصی بالاستعاذة و افتحوا ابواب الطاعات بالتسمية».

مفهوم خبر آنست که بنده معصیت که میکند بتهییج شیطان میکند و یاری دادن وی، چون کلمه استعاذت بگوید شیطان از وی رمیده گردد و در معاصی بر وی بسته شود، و بنده طاعت که می‌آرد بتوفیق و معونت الله تعالی می‌آرد چون نام الله گوید مدد عنایت در پیوندد و در طاعت بر وی گشاده گردد، پس می‌دان که اعوذ بالله گفتن سبب رستگاری بنده است از آتش سوزان، و بسم الله گفتن سبب رسیدن وی ببهشت جاویدان. روزی آن مطرود درگاه، ابلیس مهجور بر مصطفی آشکارا گشت، رسول گفت یا ابلیس کم اعداؤك من امتی؟

از امت من چند کس دشمن تواند؟ گفت یا رسول الله پانزده کس: امام عادل، توانگر متواضع، بازرگان راستگوی، عالم خاشع، مؤمن ناصح، نائب که بر توبه بایستد، مؤمن که رحیم دل بود، پارسا که از حرام پرهیزد، بنده‌ای که پیوسته بر طهارت بود، مالداری که زکاة از مال بیرون کند و بدهد، جوانمردی که دست سخاوت گشاده دارد، درویش نوازی که پیوسته صدقه دهد، متعبدی که قرآن داند و خواند، متهجدی که همه شب نماز کند و خدا را یاد کند. گفت یا ابلیس کم احباؤك من امتی؟

از امت من چند کس دوست تواند گفت ده کس، یا رسول الله اول سلطان جائر دوم بازرگان خائن، سوم توانگر متکبر، چهارم خمر خوار، پنجم زناکار، ششم ربا خوار، هفتم مرد قتال، هشتم هر که مال یتیم خورد و باک ندارد نهم او که دارد مال و زکاة بندهد، دهم آنکه امل دراز دارد و هیچ از مرگ یاد نکند.

«حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ» مرگ دواست مرگ کرامت و مرگ اهانت، مرگ کرامت مؤمنانراست و مرگ اهانت کافران را، مؤمنانرا بدر مرگ گوید: «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً». کافران را گویند: «أَخْرَجُوا أَنفُسَكُمْ الْيَوْمَ نُجْزُونَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَىٰ اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَ كُنْتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ». مؤمنانرا فریشته رحمت آید با صد هزار روح و راحت و بشری و کرامت که: «أَلَا تَخَافُوا وَ لَا تَحْزَنُوا وَ أَنْبِشُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ»، کافران را فریشته عذاب آید با سیاط سیاست و عمود آتش «يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَ أَنْبَارَهُمْ وَ تُوفُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ»، اگر کسی گوید مؤمن با آن همه کرامت و رفعت و اظهار منزلت بدر مرگ از چه کراهیت دارد مرگ را؟ جواب آنست که کراهیت وی نه از مرگ است که از فوت لذت خدمت حق است، و بر مؤمنان هیچ کرامت و نعمت چون خدمت و ذکر حق نیست، پیغامبری از پیغامبران خدای تعالی بوقت مرگ می‌گریست، وحی آمد بوی که از مرگ می‌نالی و مرگ می‌نخواهی؟ گفت لا یا رب، و لکن غیره علی من یذکرک بعدی و لست اقدر علی ذلك.

و گفته‌اند نفس مؤمن را روزگاری با روح مخالطت افتاده و بوی استیناس گرفته بوقت مرگ آن کراهیت نفس را بود بر فراق روح، نه روح را بود بر فراق نفس، ازین لطیف‌تر گفته‌اند نفس که می‌نالد نه از مرگ

می‌نالد بلکه وی را بر روح غیرت می‌آید که نقدی بسر مشرب وصل میشود، شب فراقش بآخر رسیده و صبح وصال دمیده، و سوز عشق را مرهم دیده، و نفس را وقتی با خاک می‌دهند که: «مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ».

قوله: «أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا»، ابو بکر واسطی این آیت بر خواند و گفت: اظهر الالوان و خلق الخلق ليظهر وجوده فلو لم يخلق لما عرف انه موجود و ليظهر كمال علمه و قدرته بظهور افعاله المتقنة المحكمة و ليظهر آيات الولاية على الاولياء و آيات الشقاوة على الاشقياء. گفت خداوند ذو الجلال قادر بر کمال بجلال و عزت خویش و کمال قدرت خویش کاینات و محدثات در وجود آورد تا هستی وی بدانند و خداوندی وی بشناسند، و از صنع وی بکمال علم و قدرت وی دلیل گیرند، و چنان که علم وی بایشان رفته نشان دوستی بر دوستان پیدا کرده و رقم دشمنی بر دشمنان کشیده ایشان را از کتم عدم در وجود آورد بر وفق علم خویش که وی در ازل دانست که خلق را آفریند خواست که خلق وی با وفق علم وی برابر آید. داود پیغامبر در مناجات خویش گفت: الهی جلال لم یزل منعت کمال موصوف بصفه استغناء از همه مستغنی و بنعت خود باقی، نه ترا بکس حاجت و نه ترا از کسی یاری و معونت، این خلق چرا آفریدی؟ و در وجود ایشان حکمت چیست؟ جواب آمد که یا داود «كنت کنزا مخفيا فاجبت ان اعرف».

گنجی بودم نهان، کس مرا ندانسته و نشناخته خواستم که مرا بدانند و دوست داشتم که مرا بشناسند احببت ان اعرف اشارتست که بناء معرفت بر محبت است هر جا که محبتست معرفتست، و هر جا که محبت نیست معرفت نیست، بزرگان دین و طریقت گفته‌اند: لا يعرفه الا من تعرف اليه و لا يوحد الا من توحد له، و لا يصفه الا من تجلى لسره. شناسد او را مگر کسی که حق جل جلاله خود را باو یکتا نماید، و او را صفت نکند مگر آن کس که حق جل جلاله خود را بر سر او پیدا کند، عبارت ترجمان سر است. و سرّ نظاره حق، نخست ببینند آن گه زبان از آنچه سرّ دید عبارت کند زبان نشان اهل معاملتست اما اهل حقیقت را عبارت و اشارت نیست، ایشان چنین گفته‌اند که: من عرفه لم يصفه و من وصفه لم يعرفه، هر کرا تجلی سرّ در حق حقیقت حاصلست سرّ او در عین مشاهدت و جان او در بحر معاینت غرقست چون دوست حاضر بودنشان دادن از دوست ترك حرمت بود.

پیر طریقت گفت: هر کرا مشاهدت باطن درست گشت خواهد که زبان از آن عبارت کند. یا ظاهر وی از آن با خبر شود، شبلی گفت: آن شب که حسین منصور را کشته بودند همه شب با حق مناجات داشتم تا سحرگاه، پس سر بر سجده نهادم گفتم خداوند بنده‌ای بود از آن تو مؤمن و موحد و معتقد در عداد اولیاء این چه بلا بود که بوی فرو آوردی و از کجا مستوجب این فتنه گشت؟ گفتا بخواب اندر شدم چنان نمودند مرا که نداء عزت بسمع من رسیدی که: هذا عبد من عبادنا اطلعناه على سرّ من اسرارنا فافشاه فانزلنا به ما ترى. آن تره فروش است که او را بر بقله خود ندا کردن مسلم است اما جوهری را بر جوهر شب افروزند کردن محال است.



## ۲۴ - سورة النور - مدنیة

## ۱ النوبة الاولى

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

«سُورَةٌ أَنْزَلْنَاهَا» سورتی است این که فرو فرستادیم آن را، «وَفَرَضْنَاهَا» و واجب کردیم آن را، «وَأَنْزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ» و فرو فرستادیم در آن سخنها و پیغامهای پیدای روشن، «لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» (۱) تا مگر شما پند پذیرید.

«الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي» زن زانیه شوی نداشته و مرد زانی زن نداشته، «فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ» چون زنید هر يك را ازیشان صد زخم زنید، «وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ» و شما را هیچ بخشایش و مهربانی مگیراد. «فِي دِينِ اللَّهِ» در فرمان برداری خدای را، «إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ» اگر بگرویده‌اید بخدای و روز رستاخیز، «وَلَيْسَ لَهُمَا عَذَابٌ» و ایدون بادا که حاضر باد آن گه که ایشان را میزنند، «طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» (۲) گروهی از مسلمانان.

«الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً» مرد پلید کار برنی نکند مگر زن پلیدکار را یا زن مشرکه را، «وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ» و زن پلیدکار را زناشویی نبندد مگر با مرد پلید کار و یا مرد مشرک، «وَحُرْمٌ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ» (۳) و حرام کرده آمد و بسته آن بر گرویدگان.

«وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ» و ایشان که دشنام دهند زنان پاک را، «ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ» و آن گه بر آنچه گفتند چهار گواه رسیده آزاد نیارند، «فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً» زنید ایشان را هشتاد زخم. «وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا» پس آن گواهی که دادند گواهی ایشان را پذیرید هرگز، «أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (۴) و ایشان از حال و نعت نیکان بیرونند.

«إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا» مگر ایشان که توبه کنند «مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ» پس از آن گواهی، «وَأَصْلَحُوا» و کار خویش را باصلاح آرند، «فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (۵) که الله آمرزگارست بخشاینده.

«وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَرْوَاحَهُمْ» و ایشان که گواهی دهند بر زنان خویش بزنا، «وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شَهَادَةٌ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ» و گواه ندارند مگر خویشان، فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ» آن گواهی که ایشان دادند آنست که گواهی دهند چهار بار و هم سوگند و هم گواهی، «إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ» (۶) که او در آنچه گفت از راستگویان است.

«وَالْخَامِسَةَ أَنَّ لَعْنَتَ اللَّهِ» و پنجم سخن این گوید که لعنت خدای برو، «إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ» (۷) اگر او را در آن سخن که گفت از دروغزنان است.

«وَيَذَرُوهَا عَنهَا الْعَذَابَ» و رجم از آن زن باز دارد، «أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ» که آن زن چهار سوگند خورد با گواهی گوید گواهی دهم بخدای، «إِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ» (۸) که آن مرد در آنچه گفت از دروغزنان است.

«وَ الْخَامِسَةَ أَنْ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهَا» و پنجم سخن این گوید که خشم خدای برو، «إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ» (۹) اگر آن مرد بر وی راست گوید، «وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ» و گر نه فضل خدای بودی و مهربانی او بر شما، «وَ أَنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ حَكِيمٌ» (۱۰) و آن که الله راست دانش است پاک داورى، بنده را باز پذیر و عذر نیوش.

### النوبة الثانية

این سوره التور در مدنیات شمزند، جمله بمدینه فرو آمد از آسمان بمصطفی علیه السلام، شصت و چهار آیت است و هزار و سیصد و شانزده کلمه و پنجهزار و ششصد و هشتاد حرف. عایشه روایت کند از مصطفی که (ص) گفت: «لا تنزلوا النساء الغرف و لا تعلموهن الكتابة و اغروهن يلزمن الحبال و علموهن المغزل و سورة النور».

و درین سوره شش آیت منسوخ است چنان که بآن رسیم شرح دهیم.

قوله: «سُورَةٌ أَنْزَلْنَاهَا» ای هذه السورة انزلناها و السورة المنزلة المتضمنة الآيات متصلة سميت بذلك تشبيها بسورة المدينة لا حاطتها بالفاظ و معان كاحاطة سور المدينة بها، ای انزلناها على لسان الملك الكريم اليك يا ايها الرسول من الذكر الحكيم. «وَ قَرَضْنَاهَا» قرأ ابن كثير و ابو عمرو فرضناها بتشديد الراء و قرأ الآخرون بالتخفيف، فمعنى التخفيف اوجبا ما فيها من الاحكام و الزمناكم العمل بما فرض فيها، و من قرأ بالتشديد فعلى وجهين: احدهما بمعنى الفرض الذى هو بمعنى الايجاب، و التشديد للتكثير، لكثرة ما فيها من الفرائض، ای اوجبناها عليكم و على من بعدكم الى قيام الساعة. و الثانى بمعنى التفصيل و التبيين، ای بيناها و فصلناها ما فيها من الحلال و الحرام. مفسران گفتند فرض در قرآن بر پنج معنى آيد: يكى بمعنى ايجاب چنان که در سورة البقره گفت: «فَمَنْ قَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ» ای اوجب فيهن الحج فاحرم به، همانست که گفت: «فَيَنْفُ مَا قَرَضْتُمْ» ای اوجبتم على انفسكم. و در سورة الاحزاب گفت: «قَدْ عَلِمْنَا مَا قَرَضْنَا عَلَيْهِمْ فِي أَزْوَاجِهِمْ» ای اوجبنا عليهم. و در سورة التور گفت بر قراءت تخفيف: «وَ قَرَضْنَاهَا» ای اوجبنا احكامها و العمل بما فيها. وجه دوم فرض بمعنى بين كقوله فى سورة التحريم: «قَدْ قَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحْلَةً أَيْمَانِكُمْ» يعنى بين الله لكم كفارة ايمانكم. و در سورة النور گفت: «قَرَضْنَاهَا» بر قراءت تشديد يعنى بيناها. وجه سوم فرض بمعنى احل كقوله فى سورة الاحزاب: «مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا قَرَضَ اللَّهُ» يعنى فيما احل الله له. وجه چهارم فرض بمعنى انزل كقوله فى سورة القصص: «إِنَّ الَّذِي قَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ» ای انزل. وجه پنجم هو الفريضة بعينها كقوله عز و جل فى سورة النساء: «فَرِيضَةٌ مِنَ اللَّهِ» يعنى قسمة المواريث لاهلها الذين ذكرهم الله فى هذه الآيات، و قال فى سورة التوبة فى امر الصدقات: «فَرِيضَةٌ مِنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» قوله: «وَ أَنْزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ» دلالات و اضحات على وحدانيتنا و حكمتنا و على ما بينا فيها من الاحكام. «لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» لكى تتعظوا فتعملوا بما فيها.

«الزَّانِيَةُ وَ الزَّانِي» ای و فيما فرض عليكم الزانية و الزانى، «فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ» ای مائة

ضربة، و ذكر بلفظ الجلد لئلا يبرح و لا يضرب بحيث يبلغ اللحم، يعنى فاضربوا جلدهما، تقول جلدت فلانا اذا ضربت جلده، و رأسه اذا ضربت رأسه، و جبهته اذا ضربت جبهته. معنى آيت أنست كه از آن حكمها كه ما بر شما واجب كرديم يكي أنست كه زن زانیه را و مرد زانى را صد زخم زنيد چون هر دو آزاد باشند و هر دو بالغ و هر دو عاقل و هر دو بكر زن شوى نادیده و مرد زن حلال ناداشته، پس اگر هر دو مملوك باشند حدّ ایشان نيمه حدّ آزاد مردان و آزاد زنان باشد پنجاه ضربه، كه رب العالمين جاي ديگر گفت: «فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ»، و اگر هر دو محصن باشند زن شوى حلال دیده و مرد زن حلال دیده حدّ ایشان رجم باشد كه مصطفى گفت: «خذوا عني خذوا عني قد جعل الله لهن سبيلا البكر بالبكر جلد مائة و تغريب عام، و الثيب بالثيب جلد مائة و الرجم»، و شرح اين مسئله در سورة النساء مستوفى رفت. «الزَّانِيَةُ وَ الزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ» الخطاب من الله عز و جل فى هذا الحكم جرى على باب الغالب من العادة فبدأ بالنساء قبل الرجال لأن الزنا فيهن اغلب و حيلتهم فيه اكثر، فقال «الزَّانِيَةُ وَ الزَّانِي» بخلاف السرقة فأنه بدأ فيها بالرجال، فقال: «وَ السَّارِقُ وَ السَّارِقَةُ» لأن السرقة فى الرجال اغلب و حيلتهم فيها اكثر. «وَ لَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ» اى رحمة رقة، قرأ ابن كثير رافة بفتح الهمزة مثل رعة، و قرأ الآخرون رافة بسكون الهمزة غير ابى عمرو فأنه لا يهزها اذا ادرج القراءة، و الوجه فى فتح الهمزة انه مصدر راف به و رعوف به يرأف و برعوف، رافة بتسكين الهمزة، و رافة بتخفيفها و رافة على وزن رعاة و رافة على وزن رعة و هذه هى قراءة ابن كثير، و الوجه فى الهمزة الساكنة ان الكلمة على وزن فعلة بسكون العين و الهمزة عين الفعل فاصلها ان تبقى همزه ساكنة و اما ترك ابى عمرو الهمز فيها فى حال الادراج فأنه خفف الهمزة و تخفيفها ان يقلبها الفاء، و اما تخصيصه ذلك بحال الادراج فلأنها حاله تجوز فيها، فكان يقرأ فيها ما يستجيزه و تخفيف الهمز جائز، و الرافة معنى فى القلب لا ينهى عنه لأنه لا يكون باختيار الانسان، و المعنى لا يمنعكم الشفقة و الرقة من اقامة حدود الله فتعطلوها و لا تقيموها. و قال الحسن و سعيد بن المسيب: معناه لا تأخذكم بهما رافة فتخففوا الضرب و لكن اوجعوهما ضربا. قال الزهرى: يجتهد فى حد الزنا و السرقة و يخفف فى حد الشرب، و قال قتاده: يخفف فى الشرب و الفرية و يجتهد فى الزنا، «فى دين الله» اى فى حكم الله الذى حكم على الزانى كقوله: «ما كان ليأخذ أخاه فى دين الملك» اى فى حكم الملك، «إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ» بين الله ليس من صفة المؤمن تضييع حدود الله و لا تأخذه الرافة اذا احيا امر الله، «وَ لَيْسَ لَهُ عَذَابُهُمَا» اى و ليحضر حدّهما طائفة من المؤمنين، قال النخعى و مجاهد: اقله رجل واحد، و قال عطاء و عكرمة: رجلان فصاعدا. و قال الزهرى و قتاده: ثلاثة فصاعدا. و قال مالك و ابن زيد: اربعة بعدد شهود الزنا، و قيل الطائفة هم الحمالون الذين يحملونها اذا جلد او لا يتركان تنكيلا بعد الجلد و فى قوله: «مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» دليل انه لا يقام حدّ على مسلم بازاء العدو. روى عن ابى هريرة قال: اقامة حدّ بارض خير لاهلها من مطر اربعين ليلة.

و قال النبى (ص): «من حالت شفاعته دون حدّ من حدود الله فقد ضاد الله، و من خاصم فى باطل هو

یعلمه لم یزل فی سخط الله حتی ینزع، و من قال فی مؤمن ما لیس فیہ اسکنه الله ردعة الخبال حتی یخرج مما قال».

«الزَّانِي لَا يَنْكِحُ اِثْمًا زَانِيَةً اَوْ مُشْرِكَةً». در معنی و نزول این آیت سه قول گفته‌اند: یکی آنست که در زنان بغایاء مشرکات فرو آمد. جماعتی زنان بودند بسفاح معروف و مشهور رایات بدر خانه خود نصب کرده تا هر کسی ایشان شناسد و بایشان راه برد، هم در مکه بودند و هم در مدینه از ایشان یکی امّ مهزول بود و یکی عناق، در مکه از ایشان بجمالتر هیچ زن نبود، در مدینه جماعتی بودند از ایشان از اهل کتاب و در جاهلیت مردمان ایشان را بزنی میکردند تا ایشان را ماکله و مکسبه خویش سازند، مال بسفاح بدست می‌آوردند و بر شوهر خویش هزینه میکردند و این بود عادت اهل جاهلیت، پس چون مهاجرین بمدینه آمدند قومی بودند از ایشان که نه مال داشتند که بر خود هزینه کنند و نه قبیله و عشیره که در معاش یاری دهند، از رسول خدا دستوری خواستند تا آن بغایا را بزنی کنند که اهل خصب و نعمت ایشان بودند، رب العالمین در شأن ایشان این آیت فرستاد و هذا قول مجاهد و عطاء و قتادة و الزهري و الشعبي و رواية العوفي عن ابن عباس. و گفته‌اند این آیت علی الخصوص در شأن مرثد بن ابی مرثد الغنوی فرو آمد و مردی.

بود از بدویان قوی دل دلاور، تنها بمگه رفتی و اسیران مسلمان را از مگه بمدینه بردی وقتی رفته بود بمگه بطلب اسیران، عناق فاجره را دید و این عناق دوست وی بوده در جاهلیت، آن ساعتی که وی را دید پنداشت که مرثد هم بر سر آنست که در جاهلیت بود گفت: یا مرثد الی البیت. تا بخانه رویم و بیاسای، مرثد گفت: حرم الله الزنا یا عناق. الله بر ما زنا حرام کرد، عناق گفت اکنون مرا بزنی کن، مرثد گفت تا از رسول خدا بپرسم، چون بمدینه باز آمد گفت یا رسول الله روا باشد که عناق را بزنی کنم؟ رسول خدا جواب نداد و خاموش همی بود تا جبرئیل آمد و این آیت آورد، و قيل استأذن رجل من المسلمين نبی الله فی نکاح ام مهزول و اشترطت له ان تنفق علیه فانزل الله هذه الآية فی نهی المؤمنین عن ذلك و حرمه علیهم. بر قول این مفسران که یاد کردیم این تحریم خاص بود بر ایشان که نکاح بغایا طلب میکردند و این خطاب با ایشان رفت نه با همه مردم. در جاهلیت زنا بعبادت کرده بودند و بر آن عظیم حریص و مولع شده و خویشتن فا آن داده، و رب العزه دانست که ایشان خویشتن را از آن صیانت نکند مگر بمبالغتی تمام در ردع و زجر هم چنان که در شرب خمر و اقتناء کلاب عظیم حریص بودند تا ایشان را به تهدید و تشدید از آن بار داشت، در کار سفاح و زنا هم بر سبیل زجر و تهدید گفت: مرد زانی بزنی نکند مگر زن زانیه و مشرکه را، و زن زانیه را زناشویی نبندد مگر با مرد زانی و مشرک، یعنی که مرد پلید سزای زن پلید است و زن پلید سزای مرد پلید، هم چنان که جای دیگر گفت: «الْحَبِيثَاتُ لِلْحَبِيثِينَ وَ الْحَبِيثُونَ لِلْحَبِيثَاتِ» و هر چند که صیغت صیغت خبر است اما مراد باین نهی است، یعنی که زانیات و مشرکات را بزنی مکنید، قول دوم آنست که حکم این آیت منسوخ است، در ابتداء اسلام نکاح زانیه حرام بود بحکم این آیت پس رب العزه آن را منسوخ کرد بقوله تعالی: «وَ اُنْكِحُوا الْاِيَامِي مِنْكُمْ» فدخلت الزانية فی ایامی المسلمین، و من زنی بامرأة فله ان

یتزوّجها و لغيره ان یتزوّجها و الدليل على جواز نکاح الزانية

ان رجلا اتى النبى فقال: يا رسول الله ان امرأتى لا تدفع يد لا مس، قال: طلقها، قال اتى احبها و هى جميلة، قال استمتع بها و فى رواية فامسكها اذا قول سوم آنست كه نکاح اينجا بمعنى جماع است: اى الزانى لا يبطأ الا زانية، و الزانية لا يبطأها الا زان، و انما اخرج الخطاب مخرج الاعم الاغلب، و ذلك ان الغالب ان الزانى لا يزنى الا بزانية، و الزانية لا يزنى بها الا زان و احتجوا بان الزانية من المسلمين لا يجوز لها ان يتزوج مشركا بحال و كذلك الزانى من المشركين لا يجوز له ان يتزوج بمسلمة. «وَ حُرِّمَ ذَلِكَ» اى الزنا، «عَلَى الْمُؤْمِنِينَ» روى ابو هريرة قال قال رسول الله (ص): «اذا زنى العبد خرج منه الايمان فكان فوق رأسه كالظلة فاذا خرج من ذلك العمل رجع اليه الايمان.»

«وَ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ» الرّمى القذف بالزنا، و المحصنات المسلمات الحرائر العفاف، و التقدير يرمون المحصنات بالزنا فحذف، لأن الآية الاولى تدلّ عليه، و الرجال داخلون فى حكم الآية بالاجماع. «ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ» اى لم يأتوا على تصديقهم الى الامام باربعة شهود رجال عدول يشهدون على زنا المقذوف، «فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً» يعنى الاحرار منهم، فان حدّ المملوك على النصف اربعون، و الخطاب للامام و الحكام، و جلدة نصب على التمييز. معنى رمى آنست كه كسى را نسبت با زنا كند نسبتى صريح چنان كه گوید: يا زانى، يا گوید تو زنا كردى، پس اگر مردى محصن را گوید يا زنى محصنه را كه تو زنا كردى و بر تصديق خویش چهار گواه بدان صفت كه ياد كرديم نيارد واجب است كه او را هشتماد زخم زنند اگر آزاد باشد آن قاذف، و اگر مملوك بود چهل زخم و اگر مقذوف كه نسبت زنا با وى كرده محصن نباشد جز تعزير واجب نياید، و شرائط احصان پنج است اسلام و عقل و بلوغ و حرّيت و عفت از زنا تا آن حد كه اگر مردى در ابتداء بلوغ و عنفوان شباب وقتى يك بار زنا كرده باشد و از آن توبه كرده و پاك گشته و بعد از آن روزگار بپارسايى و پرهيزگارى بسر آورده اگر درين حال كسى او را قذف كند براى قاذف حد واجب نياید از بهر آن كه عفت از زنا از اول بلوغ تا آخر عمر شرط احصان است، پس اگر مقذوف بزنا بر خود اقرار دهد يا چهار مرد گواه استوار رسیده آزاد بر زنا وى گواهى دهند هر چهار همسخن كه دیدند بچشم خویش از آن مرد و از آن زن آنچه فرزند آید از آن، آن گه حد از قاذف بيقتد زیرا كه اين حد فريه گویند يعنى كه بر پاكان دروغ بست و دروغ گفت و چون گواهان گواهى دادند صدق وى درست گشت و حد فريه واجب نياید. «وَ لَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا» يعنى ما ثبتوا على قذفهم و لم يكذبوا انفسهم، «وَ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ».

«إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَ أَصْلَحُوا» توبة القاذف تكذيبه نفسه، فحينئذ تقبل شهادته و يزول فسقه، و عرض عمر بن الخطاب التوبة على قذفة المغيرة بن شعبه فكذب خالد و شبل و صاحبهما انفسهم. و ثبت ابو بكر على قذفة المغيرة و لم يكذب نفسه فلم تقبل شهادته ما دام حيا على شىء و كان اذا اتاه انسان ليشهده على شىء قال له اطلب شاهدا غيرى فان المسلمين فسقونى، و جلد عمر بن الخطاب قذفة المغيرة حدا تاما. «إِلَّا

الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ». اختلف العلماء فى قبول شهادة القاذف و فى حكم هذا الاستثناء، فذهب قوم الى ان القاذف تردّ شهادته بنفس القذف، و اذا تاب و ندم على ما قال و حسنت حالته قبلت شهادته سواء تاب بعد اقامة الحدّ عليه او قبله لقوله: «إِنَّا الَّذِينَ تَابُوا»، قالوا و الاستثناء يرجع الى ردّ الشهادة و الى الفسق فبعد التوبة تقبل شهادته و يزول عنه اسم الفسق. يروى ذلك عن عمر و ابن عباس و به قال مالك و الشافعى، و ذهب قوم الى انّ شهادة المحدود فى القذف لا تقبل ابدا و ان تاب، قالوا و الاستثناء يرجع الى قوله: «أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» يعنى توبته تزيل عنه اسم الفسق فحسب و هو قول النخعى و شريح و اصحاب الرأى، و قالوا بنفس القذف لا تردّ شهادته ما لم يحد، قال الشافعى: و هو قبل ان يحد شر منه حين حد لانّ الحدود كفارات فكيف تردونها فى احسن حالته و تقبلونها فى شر حالته، و ذهب الشعبي الى انّ حد القذف يسقط بالتوبة، و قال الاستثناء يرجع الى الكلّ، و عامة العلماء على انه لا يسقط بالتوبة الا ان يعفو عنه المقذوف فيسقط كالفقاص يسقط بالعفو و لا يسقط بالتوبة، فان قيل اذا قبلتم شهادته بعد التوبة فما معنى قوله: «أَبَدًا»؟

قيل معناه لا تقبل ابدا ما دام هو مصرّ على قذفه، لانّ ابدا كل انسان مدته على ما يليق بحاله كما يقال لا تقبل شهادة الكافر ابدا يعنى ما دام كافرا.

«الَّذِينَ يَرْمُونَ زَوَاجَهُمْ» اى يقذفون نساء هم بالزنا، «وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ» يشهدون على صحّة ما قالوا، «إِنَّا أَنفُسُهُمْ» غير انفسهم، «فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ» قرأ حمزة و الكسائى و حفص اربع شهادات برفع العين على خبر الابتداء، اى فشهادة احدهم التى تدر الحد اربع شهادات بالله، و قرأ الآخرون اربع بالنصب اى فشهادة احدهم ان يشهد اربع شهادات بالله انه لمن الصادقين..

«الْخَامِسَةَ أَنْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَيْهِ» قرأ نافع و يعقوب ان كليهما بالتخفيف لعنة الله بالرفع، و قرأ رويس عن يعقوب «غضب الله» بفتح الضاد و رفع الباء و الجر فى اسم الله، و الوجه انّ «ان» مخففة من الثقيلة و الامر او الشأن مضمّر فيها لانّ اذا خففت اضمر بعدها الامر او الشأن فى الاغلب، فيكون الامر او الشأن اسمها و الجملة التى بعده خبرها، و رفع قوله: «لعنة الله و غضب الله» على انّ كل واحد منهما مبتداء و الجار مع المجرور الذى بعده خبره، و المبتدا مع الخبر جملة هى خبر انّ، و التقدير انه اى انّ الامر لعنة الله عليه، و ان الشأن غضب الله عليها كما قال الله تعالى: «وَأَخْرَجُوا عَنْهَا لَعْنَةً» عند من خفف، و التقدير انه الحمد لله على معنى ان الامر او الشأن الحمد لله. و قرأ نافع غضب الله بكسر الضاد و فتح الباء على الفعل الماضى و رفع اسم الله و الوجه انّ ان مخففة من الثقيلة كما ذكرنا و اسمها مضمّر و هو ضمير الامر او الشأن و التقدير انه غضب الله عليها. و روى ابن حسان عن يعقوب ان غضب الله بفتح الضاد و و نصب الباء و الجر فى اسم الله، و الوجه انه غضب اسما لا فعلا فنصبه بان المخففة و جعل عملها مخففة كعملها مشددة و هذا قليل، و جر اسم الله باضافة غضب اليه. و قرأ الباقر ان بالتشديد فى الحرفين و لعنة الله و غضب الله بالنصب فيهما و اضافتهما الى الله و الوجه انّ «ان» مشددة على اصلها، و هى تنصب الاسماء

و ترفع الاخبار و کلّ واحد من لعنة الله و غضب الله اسم انّ، و الجار و المجرور الذي بعده خبر انّ، و قرأ حفص عن عاصم «و الخامسة» بالنصب اعنى الثانية، و الوجه انه عطف على قوله: «أربع شهادات». من قوله: «و يدروا عنها العذاب أن تشهد أربع شهادات»، و تشهد الخامسة اى الشهادة الخامسة، و قرأ الباقر و ابو بكر عن عاصم، «و الخامسة» بالرفع و لم يختلفوا فى الخامسة الاولى ائها بالرفع و الوجه فى الثانية انها معطوفة على موضع «أن تشهد» لأن موضعه رفع بانه فاعل يدرعوا و التقدير، و يدرعوا عنها العذاب، شهادة اربع شهادات و الشهادة الخامسة، فهى عطف على موضع الفاعل و يجوز ان يكون رفعا بالابتداء و ان غضب الله فى موضع الخبر، و التقدير و الشهادة الخامسة حصول الغضب عليها، و اما الرفع المتفق عليه فى الخامسة الاولى فوجهه انه لا يخلو ما قبل الكلمة من قوله: «أربع شهادات» من ان يكون رفعا او نصبا على ما سبق، فان كان رفعا كانت الخامسة معطوفة عليه، و ان كان نصبا قطعها عنه و لم يجعلها محمولة عليه بل حملها على المعنى، لأن معنى قوله: «فشهداه احدى اربع شهادات» عليهم اربع شهادات، او حكمهم اربع شهادات فعطف الخامسة على هذا الموضع. اما سبب نزول اين آيت لعان، بقول ابن عباس و مقاتل أن بود که چون آيت «و الذين يرمون المحصنات ثم لم يأتوا بأربعة شهداء» بعد از آن فرو آمد رسول خدا روز آدينه بمنبر برخواند، عاصم بن عدى العجلانى الانصارى برخاست گفت يا رسول الله جعلنى الله فداك. اگر كسى با اهل خود اجنبى بيند بخلوت اگر باز گويد او را هشتاد ضربت زنند و فاسق نام كنند و گواهى وى هرگز نپذيرند و اگر خاموش نشيند بانده و غم بميرد و اگر بطلب گواهان شود چون باز آيد مرد رفته باشد و فارغ شده پس تدبير چيست؟ و رسول خدا اين چنين سؤال كراهيت داشتى و از آن نهى كردى عاصم بر روى رسول اثر كراهيت ديد و از سر آن فراز شد، بعد از آن به هفته اى قضاء الهى چنان بود که عويمر عجلانى که ابن عم عاصم بود او را اين واقعه بيفتاد در خانه شد شريك بن سخما را ديد، و قيل بشر بن سخما، با زن وى خوله بنت قيس بن محسن گرد آمده، اين قصه با عاصم بگفت عاصم دلتنگ شد استرجاع کرد گفت انا لله هنوز هفته اى گذشت که من آن سؤال کردم و خود بدان مبتلا گشتم که در اهل بيت خویش بدیدم و اين از آن گفت که عويمر و خوله و شريك همه خویش و پيوند وى بودند، عاصم با رسول خدا بگفت، رسول عويمر را بر خواند گفت: اتق الله فى زوجتك و ابنة عمك فلا تقذفها بالبهتان، عويمر سوگند ياد کرد گفت: و الله الذى لا اله الا هو ائى لصادق. و الله که من راست گويم شريك را با خوله بر ناسزا ديدم و من چهار ماه گذشت که بوى نرسيدم، و خوله فرزند دارد در اشکم نه از من، رسول خدا خوله را گفت: اتقى الله و لا تخبرينى الا بما صنعت.

خوله سوگند ياد کرد که عويمر دروغ ميگويد بيش از آن نيست که اين شريك روزگاريست تا در ما مى آيد و ميرود و شبها بنزدك ما باشد، و عويمر او را بر آن رخصت داده و فرا گذاشته تا چنين بستاخ گشت اکنون مرا ديد که با وى سخن ميگفتم غيرت او را بدان داشت که بهتان بر من نهاد، رسول خدا شريك را حاضر کرد و از وى پرسيد شريك سوگند ياد کرد و همان گفت، عويمر به کار خود درماند چون دانست

که او را حد فربه خواهند زد گفت: و الله انى لصادق و يجعل الله لى مخرجا، همان ساعت جبرئیل آمد از حضرت عزت و آیات لعان فرو آورد رسول گفت: يا عويمر قد نزلت فيك و فى زوجتك و فى صاحبك فقرا عليه الآيات.

پس رسول خدا بفرمود تا ندا زدند که الصلاة جامعة، ایشان را بمسجد حاضر کرد بعد از نماز دیگر، آن گه گفت برخیز يا عويمر بگو اشهد بالله انّ خولة لزانية و ائى لمن الصادقين، عويمر چنان بگفت، دوم بار رسول او را تلقین کرد که بگو اشهد بالله ائى رأيت شريكا على بطنها و ائى لمن الصادقين، عويمر چنان بگفت، سوم بار او را تلقین کرد که بگوی

اشهد بالله انها حبلى من غيرى و ائى لمن الصادقين، عويمر چنان بگفت، چهارم بار او را تلقین کرد که بگو، اشهد بالله ائى ما قربتها منذ اربعة اشهر و و ائى لمن الصادقين، عويمر چنان بگفت: پنجم بار او را تلقین کرد که بگو لعنة الله على عويمر ان كان من الكاذبين، عويمر چنان بگفت، پس رسول بفرمود تا عويمر بنشست و خوله را گفت تو می‌برخیز و بگو اشهد بالله ما انا بزانية و انّ عويمرا لمن الكاذبين، دوم بار

اشهد بالله انه ما رأى شريكا على بطنى و انه لمن الكاذبين، سوم بار  
اشهد بالله ائى حبلى منه و انه لمن الكاذبين، چهارم بار  
اشهد بالله انه ما رآنى قط على فاحشة و انه لمن الكاذبين، پنجم بار  
غضب الله على خولة ان كان من الصادقين.

پس رسول خدا میان ایشان فرقت افکند فرقتى مؤبد

ثم قال: انظروا فان جاءت بولد اسحم ادعج العينين عظيم الاليتين خداج الساقين فلا احسب عويمرا الا قد صدق عليها، و ان جاءت به احيمر كانه و حرة فلا احسب عويمرا الا قد كذب عليها، فجاءت به على النعت الذى نعت رسول الله من تصديق عويمر فقال (ص): «لو لا الايمان لكان لى و لها شأن» و لقد رأى ذلك الولد اميرا من امراء الامصار و ما يدرى احد من ابوه.

### فصل

بدانك در لعان حضور حاكم يا نايب حاكم شرطست و تلقين كلمات لعان هم چنان که رسول خدا عويمر و خوله را تلقین کرد شرطست، تا آن که اگر يك كلمه خود بگويد بی‌تلقین امام محسوب نباشد و تغليظ در لعان بمكان و زمان شرطست، اما المكان فبين الركن و المقام ان كان بمكة و عند المنبر ان كان بالمدينة و فى المسجد الجامع عند المنبر فى سائر البلاد، و اما الزمان ان يكون بعد صلوة العصر، چون مرد از لعان فارغ گشت فرقت افتاد میان مرد و زن و آن زن برو حرام گشت حرمتى مؤبد و نسب فرزند از وی بریده گشت و حد قذف از وی بیفتاد و بر زن حد زنا واجب گشت، اگر محصنه باشد رجم و اگر بنا شد جلد و تغریب، پس اگر زن خواهد که آن حد از خویشتن بیفکند او نیز لعان کند چنان که ربّ العزه گفت: «وَ يَذْرُؤُا عَنْهَا



العَدَابَ»، این عذاب بمذهب شافعی حدّ است و بمذهب بو حنیفه حبس، فعند ابی حنیفة لا حدّ علی من قذف زوجته بل موجبہ اللعان فان لم یلاعن یحبس حتی یلاعن، و عند الشافعی اللعان حجّة صدقه، و القاذف اذا قعد عن اقامة الحجّة علی صدقه لا یحبس بل یحدّ کقاذف الاجنبی اذا قعد عن اقامة البینة.

قوله: «وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَیْكُمْ وَرَحْمَتُهُ»، الجواب مضمّر لدلالة القصة علیه، تأویلہ و لو لا فضل الله علیکم و رحمته لقامت الفضيحة و النکال علی الکاذب منهما و لو لا انه تواب حکیم لم یجد الکاذب منهما سبیلا الی التوبة و لا نجاة من النار.

### النوبة الثالثة

اسم من لم یزل حامدا لنفسه محمودا، اسم من لم یزل واحدا فی عزّه موجودا، اسم من لم یزل احدا فردا معبودا، اسم من لم یزل صمدا بالطلبات مقصودا، نام خداوندی نکو نام در هر نام، و ستوده بهر هنگام، ستوده خود بی ستاینده، و بزرگ عز بی پرستش بنده. خداوندی حکیم راست دان، علیم پاک دان مهربان کاردان، بخشاینده روزی رسان. خداوندی که در آمد هر چیز از وی و باز گشت همه چیز با وی، نه کسی منازع با وی، نه دیگری غالب بر وی، قوام هفت آسمان و هفت زمین بداشت وی. کار آن بحکم وی تدبیر آن بعلم وی، غالب بر آن امر وی، نافذ در آن مشیت وی، داشت آن بحفظ وی، توان آن بعون وی، پادشاهی که از حال رهی آگاه است، و رهی را نیک پشت و پناه است، خود دارنده و خود سازنده که خود کردگار و خود پادشاه است، آفریننده و رواننده آفتاب و ماه است، روشن کننده دل‌های سیاهست، خداوندی که یاد وی راحت روح است و آسایش دل مجروح است، اسرار عارفان بیاد وصال وی مشروح است، ارواح عاشقان گوی وار در خم چوگان ذکر وی مطروح است. ای راد مرد چند که در خوابی بیدار شود که وقت صباح است، و گر در خمار شرابی هین که پرتو حق صبح است.

آفتاب بر آمد ای نگارین دیرست  
گر بر سر تو نتابد از ادبارست

دریغا که از همه جانب بساحت حق راه است و هیچ رونده نه، بستان عزت پر ثمار لطایف است و خورنده نه، همه عالم پر صدف دعوی است و یک جوهر معنی نه، همه عالم یوسف دلبرست و یعقوب دلشده نه:

مرد باید که بوی داند برد  
و رنه عالم پر از نسیم صباست

اینست که رب العالمین گفت: «سُورَةٌ أَنْزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا وَأَنْزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ»  
درویشی را پرسیدند چه دلیل است بر هستی خدای؟ گفت: لقد اغنى الصباح عن المصباح، آفتاب بر آمد بچراغ حاجت نیست، همه عالم دلیل است نگرنده میباید، همه عالم ریاحین است بوینده میباید، همه عالم تریاق است مار گزیده میباید، همه عالم آیات و رایات قدرت اوست، امارات و دلالات حکمت اوست، دلیل

وحدانیت و فردانیت اوست.

و فی کل شیء له آیه      تدلّ علی انه واحد

ای جوانمرد اگر ت روزی آفتاب معرفت از فلک کبریا بنا بدو دیده همتت آیات و رایات جلال عزت ببیند این دنیا که تو صید وی گشته‌ای نعلی کنند و برسم سمنند همتت زنند، و آن عقبی که قید تو شده حلقه‌ای سازند و در گوش چاکران حضرتت کنند، و آن گه ترا ملک وار ببارگاه خاص جلال در آرند «فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ».

قوله: «الزَّانِيَةُ وَ الزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ» عالمیان سه گروه‌اند: عامه خلقند و خواص حضرتند، و خاص الخواصند، عامه خلق اگر زنا کنند حدّ ایشان بزبان شریعت تازیانه است یا رجم، مصطفی علیه السلام گفت: «خذوا عني خذوا عني قد جعل الله لهن سبيلا البكر بالبكر جلد مائة و تغريب عام، و الثيب بالثيب جلد مائة و الرجم»، و قال صلى الله عليه و سلم: «أقيلوا ذوى الهيئات عثراتهم الا الحدود».

اما زنا خاصگیان منظر چشم است، مصطفی علیه السلام گفت: «زنا العيون النظر» و حد ایشان غضّ البصر است چشم فرو گرفتن از هر چه ملاذ و شهوات نفس است اگر چه مباح بود، قال النبی (ص) «غضّوا ابصاركم و احفظوا فروجكم و كفّوا ايديكم».

و خاص الخواص را زنا ایشان اندیشه دل باشد فیما دون الحق، اگر غیرى را بسرّ خود راه دهند در طریقت آن از ایشان زنا شمردند حد ایشان انقطاع است از علانق و اعتزال از خلائق، قال الله تعالى: «قُلِ اللَّهُ تَمَّ ذَرَهُمْ». قوله: «وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ»، قال بعضهم ان كنتم من اهل مودّتی و محبتی فخالفوا من يخالف امری و يرتكب نهیى فلا يكون محبّا من يصبر على مخالفة حبيبه قال. الجنيد: الشفقة على المخالفين كالاعراض عن الموافقين، جنید گفت در وقت مخالفت بر مخالفان شفقت بردن چنان است که در حال موافقت از موافقان اعراض کردن، رحمت کردن بر موجب شریعت نیکوست و پسندیده و الراحمون یرحمهم الرحمن. اما بر قضیت طبع و عادت بوقت مخالفت رحمت کردن شرط نیست و بر اقامت حدود تهاون روا نیست يقول الله تعالى: «وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ»، و اعجب آنست که میفرماید ما را که: رحمت مکنید و آن گه خود رحمت میکند که بر وی ایمان نگه میدارد و بجفا و معاصی از وی نمی‌برد و توبه و عفو بر وی عرض میکند و وعده مغفرت میدهد که: «يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ» چون با عاصی گنه‌کار چنین است چگویم که با مطیع فرمان بردار چون است.

پیر طریقت گفت: ای کارنده غم پشیمانی در دل‌های آشنایان، ای افکننده سوز در دل‌های تائبان، ای پذیرنده گناه کاران و معترفان، کس باز نیامد تا باز نیاوردی، و کس راه نیافت تا دست نگرفتی، دست گیر که جز ز تو دستگیر نیست، دریاب که جز ز تو پناه نیست و سؤال ما را جز ز تو جواب نیست، و درد ما را جز ز

تو دارو نیست، و از این غم ما را جز از تو راحت نیست. «وَلْيَشْهَدْ عَذَابَهُمَا طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ»، میگوید در آن مشهد که حدود شرع بفرمان الله رانند تا طایفه‌ای مؤمنان حاضر باشند که از دو بیرون نیست حال آن طائفه، یا مثل آن گناه هرگز برایشان نرفته و الله ایشان را از آن معصوم داشته، یا نه که وقتی بر ایشان رفته و الله ایشان را بستر خود نگاه داشته و علی رؤس الاشهاد فضیحت نگردانیده، در هر دو حال نعمتی عظیم از الله بر خود بدانند و در شکر و سپاسداری بیفزایند و بزبان تضرع گویند الهی هر چند ناپاکیم و نامعذور و درستتر حلم تو مغرور، خداوند ابدل عیب ما نگر و بعزّ بی‌عیبی خود بناتوانی ما نگر، و به بردباری خود بدرویشی ما نگر، و بمهربانی خود ببندگی و عجز ما نگر، و به نیک‌خدایی و فضل خود فرو گذار سزای ما در سزای خود، و جفاء ما در وفاء خود، و آن ما، در آن خود.

«الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً» الاية.. الناس اشكال فكلّ يطير مع شكله و كلّ يساكن مع مثله، و انشد.

عن المرء لا تسأل و ابصر قرينه فكلّ قرين بالمقارن يفتدى

اهل الفساد فالفساد يجمعهم و ان تنأت ديارهم، و اهل السداد فالسداد يجمعهم و ان تباعد مزارهم.

## ۲ النوبة الاولى

قوله تعالى: «إِنَّ الَّذِينَ جَاؤُا بِالْإِفْكِ» ایشان که این دروغ بزرگ آوردند «عُصْبَةٌ مِنْكُمْ» گروهی از شما، «لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَكُمْ» مپندارید که آن بتر بود شما را «بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ» که آن بهتر بود شما را، «وَلِكُلِّ أَمْرٍ مِنْهُمْ» هر مردی را از ایشان، «مَا اِكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ» پاداش آنچه کرد از بدو گفت از دروغ، «وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ» و آن مرد که بپذیرفت و بر دست گرفت مهینه آن کار و برزیدن آن قصه از ایشان، «لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ» (۱۱) او راست عذابی بزرگ.

لَوْ لَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ» چرا نه آن گاه که این سخن شنیدید، «ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ بِأَنْفُسِهِمْ خَيْرًا» مؤمنان و مؤمنات بخویشتن خویش و مادر خویش و همدینان خویش ظنّ نیک بردندی آن پنداشت و آن ظن که بمادر خویش برند و بهمدینان خویش، «وَقَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُّبِينٌ» (۱۲) و چرا نگفتند این دروغی است بزرگ و آشکارا.

«لَوْ لَا جَاؤُا عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ» چرا بر آنچه گفتند چهار گواه نیاوردند، «فَإِذَا لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ» اکنون که گواهان نیاوردند، «فَأُولَئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكَاذِبُونَ» (۱۳) ایشان نزدیک خدا دروغ‌زنانند.

«وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ» و اگر نه فضل خدا بودی بر شما و بخشایش او درین جهان و در آن جهان، «لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَفْضَنْتُمْ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ» (۱۴) بشما رسیدی در آنچه پیش می‌بردید و میرانید آن سخن عذابی بزرگ.

«إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِكُمْ» آن گاه که از دهن یکدیگر فرا می‌ستدید بر زبانهای خویش، «وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ» و می‌گفتید بدهنهای خویش چیزی که نمی‌دانستید که آن چیست، «وَتَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا» و

می‌پنداشتید که چیزی اندک است و کاری سهل سبک. «وَ هُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ» (۱۵) و آن بنزدیک خدای سخنی بود بزرگ.

«وَلَوْ لَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ» و چرا نه آن گاه که این سخن شنیدید، «فَلَنْتُمْ مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهَذَا» گفتید نرسد ما را نیاید و نه سزد ما را که در سخن آریم این دروغ را «سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ» (۱۶) پاکا خداوند، این دروغی بزرگ است ناتواند بود.

«يَعِظُكُمُ اللَّهُ» پند میدهد الله شما را، «أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَدًا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» (۱۷) که با چنین سخن گردید هرگز اگر گرویدگانید.

«وَ بَيَّنَّ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ» و پیدا میکند الله شما را بسخنان خویش نشانهای پسند خویش. «وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» (۱۸) و الله داناست پاک دانش راست دان.

«إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ» ایشان که می‌دوست دارند، «أَنْ تَشِيَعَ الْفَاحِشَةَ فِي الَّذِينَ آمَنُوا» که آشکار گردد و پدید آید در میان گرویدگان زشت نامی و زشت کاری، «لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ» ایشان راست عذابی دردناک درین جهان و در آن جهان، «وَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (۱۹) و الله داند و شما ندانید.

«وَ لَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ» و گر نه فضل خدای و رحمت او بودی، «وَ أَنْ اللَّهَ رَوْفٌ رَحِيمٌ» (۲۰) و آنچه الله سخت مهربانست و بخشانیده

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» ای ایشان که بگرویده‌اند، «لَا تَتَّبِعُوا خُطَوَاتِ الشَّيْطَانِ» بر پی دیو مایستید، «وَ مَنْ يَتَّبِعْ خُطَوَاتِ الشَّيْطَانِ» و هر که در پی دیو رود، «فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ» دیو او را بزشتکاری فرماید و ناپسند، «وَ لَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ» و گر نه فضل الله بودی بر شما و بخشایش او، «مَا زَكَى مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا» از شما هیچکس هنری نیامدی و پاک و خدای را یکتا شناس، «وَ لَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ» لکن الله پاک میکند او را که خواهد، «وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» (۲۱) و الله شنواست دانا.

«وَ لَا يَأْتَلُ أُولُوا الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَ السَّعَةِ» مبادا که سوگند خوراد یا سستی کناد خداوندان فضل از شما و خداوندان دستگاه و توان، «أَنْ يُؤْتُوا أَوْلِيَا الْقُرْبَى» که چیزی دهند خویشاوندان را، «وَ الْمَسَاكِينِ وَ الْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» و درویشان و هجرت کنندگان از بهر خدای، «وَ لِيَعْفُوا وَ لِيَصْفَحُوا» و ایدون باد که در گذارند و از پاداش رو گردانند، «أَوْ لَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ» دوست ندارید که ببامرزد خدای شما را، «وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (۲۲) و الله آمرزگارست و بخشانیده.

«إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ» ایشان که می‌دشنام دهند آزاد زنان پاکان را و از بدی و بدان ناآگاهان را، «لُعِنُوا فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ» لعنت بر ایشان درین جهان و در آن جهان، «وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» (۲۳) و ایشانراست عذابی بزرگ.

«يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ» آن روز که گواهی دهد بر ایشان زبانهای ایشان، «وَ أَيْدِيهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ» و دستها و پایهای ایشان، «بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (۲۴) بآنچه میکردند.

«يَوْمَئِذٍ يُوقِفُهُمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ» آن روز آنست که تمام بایشان گزارد آن خدای بسزا پاداش ایشان بسزا، «وَوَعَلْمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ» (۲۵) و فردا بدانند که الله است براستی خدای و بخدایی سزا و خدایی را آشکارا.

«الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ» سخنان پلید مردان پلید را سزاست، «وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ» و مردان پلید سخنان پلید را اندو ایشان سزاند که آن را گویند. «وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ» و سخنان پاک مردان پاک را سزاست، «وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ» و مردان پاک سخنان پاک را اندو آن ایشان را سزد. «أُولَئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَ» ایشان بی‌گناهند و پاک بگواهی الله از آنچه میگویند.

«لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ» (۲۶) ایشانراست آمرزش و روزی آزاده بی رنج نیکو «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» ای ایشان که بگرویدند، «لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ» در هیچ خانه مروید مگر در خانه‌های خویش، «حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا» تا آن گه که بر رسید که هیچ مردم هست، «وَأَسَلُّوا عَلَى أَهْلِهَا» و در هیچ خانه مروید تا پیش سلام نکنید بر اهل آن، «ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» (۲۷) آن به است شما را تا مگر پند پذیرید.

«فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فِيهَا أَحَدًا» اگر در آن خانه کسی نیابید. «فَلَا تَدْخُلُوهَا حَتَّى يُؤْذَنَ» در مروید در آن تا آن گه که شما را دستوری دهند، «وَإِنْ قِيلَ لَكُمْ ارْجِعُوا» و اگر شما را گویند باز گردید، «فَارْجِعُوا هُوَ أَزْكَى لَكُمْ» باز گردید این چه شما را گفتم شما را به و این پسندیده‌تر و پاک‌تر، «وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ» (۲۸) و خدای بآنچه می‌کنید دانا است.

«أَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ» بر شما ننگی نیست، «أَنْ تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ» که در خانه‌هایی روید و جایهایی بگذاشته بی‌نشیننده در آن، «فِيهَا مَتَاعٌ لَكُمْ» که شما را در آن حاجتی بود و نفعی، «وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَ مَا تَكْتُمُونَ» (۲۹) و الله میداند آشکاری کار شما که می‌کنید و نهان که در دل میدارید.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: «إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ» نقله اخبار و حمله آثار روایت کرده‌اند باسناد درست از مادر مؤمنان عائشة الصديقة بنت الصديق جيبة حبيب الله المبراة من فوق سبع سماوات، گفتا رسول خدا (ص) هر گه که بر جناح سفر بودی میان زنان خویش قرعه زدی آن یکی که قرعه وی بر آمدی با خود بسفر بردی. غزوی پیش آمد قرعه بزد قرعه من برآمد مرا با خود ببرد پس از آن که آیت حجاب آمده بود از آسمان و زنان آن گه در پرده بودند، مرا در هودجی نشانند و مسافروار بوقت نزول و وقت رحیل فرو می‌آوردند و برمیداشتند، تا رسول خدا از آن غزاة فارغ گشت فتح بر آمده و باز گشته و نزدیک مدینه رسیده، شبی از شبها بمنزل فرو آمده بودیم من از هودج بیرون آمدم و از قافله در گذشتم حاجتی را که در پیش داشتم، چون باز آمدم عقدی که در برداشتم از جزع ظفار گم کرده بودم هم در آن حال بطلب جزع بازگشتم و درنگ من در جست و جوی آن دراز گشت، چون باز آمدم لشکر رفته بود و از نزول من بی‌خبر بودند همی پنداشتند که من در هودج نشسته‌ام و در سبکی هودج اندیشه نکردند که زنان آن گه سبک تن بودند بی‌گوشت. انما يأكلن

العلاقة من الطعام و لم يغشهنّ اللحم. چون عقد خویش بازیافتم و باز گشتم قوم رفته بودند و منزل خالی گشته، لیس بها داع و لا مجیب. تنها و غمگین بنشستم و از دلتنگی و اندوه چشم در خواب شد، صفوان بن المعطل السلمی المرادی با پس مانده لشکر بود بامداد رسید بآن منزل، سواد شخصی دید آنجا تنها خفته چون فراز آمد مرا بشناخت که دیده بود پیش از نزول آیت حجاب، همی استرجاع کرد بتعجب که انا لله، این چه کارست و چه حال؟، من باسترجاع وی از خواب در آمدم و بآستین پیراهن روی خویش ببوشیدم، فو الله ما کلمنی بکلمة و لا سمعت منه کلمة غیر استرجاعه، و الله که با من يك سخن نگفت و نه از وی هیچ سخن شنیدم مگر آن کلمه استرجاع، آن گه راحله خویش بخوابانید و پای بر دست وی نهاد تا من برنشستم، صفوان مهار بدست گرفت و میراند تا بلشکر در رسیدیم بجمعی منافقان بر گذشتیم دور از لشکر فرو آمده، و عادت منافقان چنین بود که پیوسته گوشه‌ای گرفتندی و در میان مردم نیامدندی، عبد الله ابی رئیس منافقان که ایشان را دید گفت من هذه؟ کیست این زن؟ گفتند عایشه، همان ساعت باعتقاد خبیث خویش طعن زد و حدیث افک در میان افکند، قالت عائشة و هلك من هلك فیّ و كان الذی فولی کبره منهم عبد الله بن ابی بن سلول. عایشه گفت چون بمدینه آمدم بیمار شدم مدت يك ماه و اصحاب افک در گفت و گوی آمده و من از آن بی خبر و ناآگاه، و رنج من از آن بیشتر بود که از رسول خدا آن لطف که هر بار دیدمی به بیماری این بار نمیدیدم و سبب نمی‌دانستم که گمان بد نمی‌بردم، از رسول بیش از آن نمی‌دیدم که گاه در آمدی و سلام کردی و گفتی: کیف تیکم؟

آخر چون از آن بیماری به شدم و صحت یافتم شبی بیرون آمدم با ام مسطح بنت ابی رهم بن المطلب بن عبد مناف سوی صحرا می‌رفتم قضاء حاجت را و دست و روی شستن را که آن گه عادت عرب نبود در خانه‌ها طهارت جای ساختن، چون فارغ شدیم و روی بخانه نهادیم ام مسطح را پای در چادر افتاد بر وی در آمد نفرین کرد بر پسر خویش، گفت تعس مسطح، عایشه گفت بنس ما قلت أ تسببن رجلا قد شهد بدرا، بد گفتی و ناسزا می‌دشنام دهی کسی را که به بدر حاضر بود، ام مسطح گفت ای هنتاه خبر نداری و نشنیدی که وی چه گفت در حق تو و اصحاب افک چه می‌گویند، عایشه گفت چه می‌گویند مرا خبر کن و آگاهی ده، ام مسطح قصه در گرفت و سخن اصحاب افک با وی بگفت، عایشه گفت چون آن سخن شنیدم جهان بر من تاریک گشت و بیماری یکی ده شد، اندوهگین و متحیر بخانه باز آمدم با چشم گریان و دل بریان، رسول خدا در آمد و هم بر آن قاعده گفت: کیف تیکم؟

گفتم یا رسول الله تأذن لی ان آتی ابوی، مرا دستوری دهی تا در پیش پدر و مادر شوم، و مقصود من آن بود تا از ایشان خبر درست پرسم از احوال خویش و آنچه در حق من می‌گویند، رسول مرا دستوری داد و آمدم و مادر را گفتم یا امه ما يتحدث الناس؟ مردم چه می‌گویند و در کار من سخن چه میرانند؟ مادر گفت یا بنیة هونی عليك فو الله لقل ما کانت امرأة قط رضیة عند رجل لها ضرائر الا اکثرن علیها حسدا. سخن کوتاه کن ای دخترک و آسان فرا گیر و الله که کم افتد زنی پسندیده و دوست داشته شوهر خویش و او را ضرائر

بود که نه بر وی حسد برند و در کار وی گفت و گوی کنند، عایشه بتعجب گفت سبحان الله او قد يتحدث الناس بهذا؟ مردم درین سخن میگویند و تواند بود که گویند؟

گفتا پس از آن همه شب گریستم و خواب نکردم کار بجایی رسید که رسول خدا مشورت کرد با اسامة بن زید و علی بن ابی طالب (ع) در فراق اهل خویش ایشان آنچه دانستند از برائت و پاکی گفتند و علی بن ابی طالب گفت حال وی از کنیزك پرس بریره که وی با تو راست گوید، رسول از بریره پرسید بریره گفت: لا اعلم علیها الا ما يعلم الصّانغ فی تبر الذهب غیر انها جاریة حدیثة السنّ تنام عن عجبها فیأكله الدّاجن. عایشه گفت رسول خدا در آن روزها که این گفت و گوی میکردند يك بار پیش من ننشست و با من حدیث نکرد، و مرا نه در شب خواب بود و نه در روز آرام، پیوسته سوزان و گریان و حیران. يك ماه بدین صفت بگذشت آخر روزی رسول خدا در آمد و نزدیک من بنشست گفت: یا عائشة بلغنی عنك كذا و كذا فان كنت بریئة فسیبرنك الله و ان كنت الممت بذنب فاستغفری الله و توبی الیه فانّ العبد اذا اعترف بذنبه ثم تاب تاب الله علیه.

عایشه چون این سخن از رسول بشنید گفتا زار بگریستم و همچون دیگ بر سر آتش جوشیدم، روی با پدر کردم گفتم اجب عنی رسول الله فیما قال، رسول خدا را در آنچه میگوید جواب ده از بهر من و در کار من، پدر گفت و الله ما ادری ما اقول لرسول الله، روی با مادر کردم گفتم تو او را جواب ده، ما در همان گفت که پدر گفت، پس چون درماندم گفتم آری بدانستم و این حدیث چنان بسمع شما رسیده که در نفس شما مقرر گشته و اگر من سخن گویم ببراءت و پاکی خویش شما مرا راستگوی ندارید و اگر اعتراف آم بگناهی که نکردهام و الله خود میداند که از آن بریم و بیگناه، شما مرا راستگوی دارید، مثل من این ساعت مثل پدر یوسف است که گفت: فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَ اللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ، این سخن بگفتم و در جامه خواب شدم که خود بالله تفویض کرده و در دل یقین داشتم که الله مرا مبرا کند و رسول را از حال من خبر دهد، و الله که گمان نبردم که در شأن من آیات قرآن و وحی پاک فرستد که خود را از آن حقیرتر دانستم، بلی امید داشتیم که رسول را در خواب بنماید و پاکی من بر وی پیدا کند، گفتا و الله که رسول خدا هم در آن مجلس نشسته بود و هیچکس از اهل بیت برنخاسته بود که آثار نزول وحی بر رسول خدا پیدا گشت، بروز زمستانی عرق از وی روان گشت، از گران باری وحی منزل همچون عقد مروارید که بگسلد از پیشانی مبارك وی قطرات عرق می افتاد، چون فارغ گشت بمن نگریست خندان و شادان گفت: ابشری یا عائشة اما و الله فقد براك الله، و قرأ «إِنَّ الَّذِينَ جَاؤُ بِالْإِفْكِ»

ای بالكذب، و سمی افکا لكونه مصروفا عن الحق، يقال افك الشّيء اذا قلبه عن وجهه و ذلك ان عائشة كانت تستحق الثناء بما كانت عليه من الحصانة و الشرف فمن رماها بالسوء قلب الامر عن وجهه. «عُصْبَةٌ مِنْكُمْ» ای هم جماعة من المسلمين منهم عبد الله بن ابی بن سلول و مسطح بن اثاثة بن عباد بن المطلب و حسان بن ثابت الانصاری و حمنة بنت جحش زوجه طلحة بن عبید الله، از اصحاب افك این چهار را نام

برده‌اند و ایشان را شناسند و رسول خدا بعد از نزول آیات برائت عایشه ایشان را حدّ فریه زد هر یکی هشتاد ضربه. «لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَّكُم» ان خطاب با عایشه است و با صفوان که این نسبت دروغ با وی کردند، و گفته‌اند خطاب با عایشه است و با پدر و مادر وی و با رسول خدا و با صفوان، می‌گویند مپندارید شما که آن دروغ که بر ایشان بستند و این اندوه صعب که بشما همگان رسید شما را بتر بود بلکه آن شما را بهتر بود که رب العزه دروغ ایشان پیدا کرد و بآیات تنزیل و وحی حق عایشه را عزیز کرد و گرامی و همه را بپاکی وی شاد کرد و چشم روشن، امروز درین جهان و فردا بهشت جاودان و مزد بی کران، وانشد.

إذا اهل الكرامة اكرموني      فلا اخشى الهوان من اللئام  
فليس هو انهم عندي هوانا      ولكن الهوان من الكرام

«لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ» ای من العصبه الكاذبة. «مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ» ای جزاء ما اجترح من الذنب على قدر ما خاض فيه لانّ بعضهم ضحك و بعضهم سكت و بعضهم تكلم، «وَ الَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ» ای تحمّل معظمه فبدأ بالخوض فيه، «لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ» قرأ يعقوب كبره بضم الكاف، و قراءة العامة كبره بكسر الكاف، و هما لغتان، يقال كبر سياسة الناس في المال بالكسر و الضمّ جميعاً، و الكبر من التكبير بالكسر لا غير، و قيل معناه الذي قام باشاعة الحديث و بالغ فيه، و هو عبد الله بن ابي، «لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ» يعنى يوم القيامة و ائما سمّاه عظيماً لانه يخلد في النار، و قيل «وَ الَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ» هو حسان بن ثابت عذاب في الدنيا بان ذهب بصره و شلت يده، روى عن مسروق قال: كنت عند عائشة فدخل حسان بن ثابت فامرت فالقى له وسادة فلما خرج قلت لعائشة، تدعين هذا الرجل يدخل عليك و قد قال ما قال و انزل الله فيه، «وَ الَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ»، فقالت رأى عذاب اشدّ من العمى و لعلّ الله يجعل ذلك العذاب العظيم ذهاب بصره، و قالت انه كان يدفع عن النبى، و قيل هو مسطح بن اثاثه و العذاب العظيم ذهاب بصره في الدنيا.

«لَوْ لَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ» يعنى مسطحا و حسان، «وَ الْمُؤْمِنَاتُ» يعنى حمنة بنت جحش، «بأنفسهم خيراً» يعنى بامثالهم من المؤمنين و المؤمنون كلهم كنفس واحدة، و قيل معناه هلا ظنوا بهما ما يظنّ بالرجل لو خلا بامّه و بالمرأة لو خلت بابنها لانّ ازواج النبى امّهات المؤمنين، و قيل اراد بهذه الاية ابا ايوب الانصارى و امرأته ام ايوب، و ذلك فيما روى محمد بن اسحاق بن يسار عن رجاله انّ ابا ايوب خالد بن زيد قالت له امرأته ام ايوب يا ابا ايوب اما تسمع ما يقول الناس في عائشة؟

قال بلى و ذلك الكذب ا كنت فاعلة ذلك يا ام ايوب؟ قالت لا و الله ما كنت لا فعله، قال فعائشة و الله خير منك سبحان الله هذا بهتان عظيم، فانزل الله «لَوْ لَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ بِأَنْفُسِهِمْ خَيْرًا» كما فعل ابو ايوب و صاحبتة، «وَ قَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُّبِينٌ» ای كذب بين.

«لَوْ لَا جَاؤُ عَلَيْهِ» ای هلا جاءوا على ما زعموا، «بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ فَأُولَئِكَ عِنْدَ اللَّهِ» ای فى حكم الله، «هُمُ الْكَافِرُونَ» فيه دليل على ان من قذفها بعد نزول هذه الاية صار كافرا بالله عزّ و جل لما



فيه من رد شهادة الله لها بالبراءة «وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ لَمَسَّكُمْ فِي مَا أَفَضْتُمْ فِيهِ» اي خضتم فيه من حديث القذف، «عَذَابٌ عَظِيمٌ» قال ابن عباس: اي عذاب لا انقطاع له يعنى فى الآخرة لانه ذكر عذاب الدنيا من قبل، فقال: «وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ» فقد اصابه فانه جلد و حدّ. روت عمرة عن عائشة انّ النبي (ص) لما نزلت هذه الاية حدّ اربعة نفر: عبد الله بن ابى و حسان بن ثابت و مسطح بن اثاثة و حمنة بنت حنش.

«إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِأَسْبَتِكُمْ» التلقى و التلقف واحد و هو اخذ الكلام شفاها، و قال مجاهد و مقاتل: يرويه بعضكم عن بعض، و قال الكلبي: كان الرجل منهم يلقي الرجل فيقول بلغنى كذا و كذا يتلقونه تلقيا. ميگويد آن گه كه از دهن يكديگر اين سخن فرا مى ستديد بزبانهاى خويش و با يكديگر ميرانديد، و بر قراءت عايشه «تَلَقَّوْنَهُ» بكسر لام و تخفيف قاف من الولق و هو الاسراع الى الكذب آن گه كه چنان دروغ زود فرا آن مى شتابيد بزبانهاى خويش، «وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ» من الفرية اي تتجرون على النطق به فى اهل النبى، «تَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا» تظنون انه سهل لا اثم فيه، «وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ» فى الوزر، و قيل و تحسبون ذلك امرا خفيفا يسيرا و ذلك عند الله ذنب عظيم فيه اذى رسول الله و رمى البرئ.

«وَلَوْ لَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ» اي هلا اذ سمعتموه، «فَلْتُمْ مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهَذَا» اي لا يحل لنا ان نخوض فى هذا الحديث، «سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ» اي، هلا قلتم عند ذلك، سبحانك اي العجب ممّن يقول ذلك هذا كذب عظيم، يبهت من سمعه، و البهتان الكذب يواجه به المؤمن فتحير منه، و قيل معنى سبحانك هاهنا تعاليت عن ان يقال فى رسولك هذا البهتان العظيم.

روى عن النبي (ص) قال: «البهتان على البرئ اثقل من السماوات».

قيل معناه وزر الباهت اثقل من السماوات، و قال: «انّ الرجل ليقول لآخيه يا مرأى فيهدم عمله اربعين عاما فان لم يكن له عمل اربعين عاما أوقر وزر اربعين عاما، و ان الرجل ليقذف المرأة المحصنة البرينة فيهدم عمل سبعين عاما فان لم يكن له عمل سبعين عاما اوقر وزر سبعين عاما».

«يَعِظْكُمْ اللَّهُ أَنْ تَعُودُوا» يعنى كى لا تعودوا، و قيل كراهة ان تعودوا، «لِمِثْلِهِ» اي مثل هذا الحديث من القذف و الخوض فيه و الجلوس مع القاذف و استماع حديثه، «أَبَدًا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» جزاؤه مضمّر اي فأتعظوا و لا تعودوا.

«وَيُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ الدَّلَالَاتِ الْوَاضِحَاتِ، و قيل الفرائض و الاحكام، «وَاللَّهُ عَلِيمٌ» بمصالحكم، «حَكِيمٌ» بتدبيركم.

«إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا». اين آيت در قذف عايشه فرو آمد اما حكم آن عام است در زانى و قاذف و مظهر و هر كس كه عيب مؤمنان جويد و زشت نامى ايشان طلب كند، فاحشه فانام ايشان كند و در آن كوشد و سعى كند بفعل يا بقول يا بعزم الفاحشه ما قبح جدا، و المراد بها هاهنا الزنا كقوله فى الاعراف: «قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ» يعنى حرّم الزنا فى العلانية و السرّ، و

فى النساء «اللّٰتِي يَأْتِيْنَ الْفٰحِشَةَ» يعنى الزنا، و بالاحزاب «مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفٰحِشَةٍ» يعنى الزنا، «لَهُمْ عَذَابٌ اَلِيْمٌ فِى الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ» يعنى عبد الله بن ابى و اصحابه المنافقين و هم الذين بدعوا بالافك و اتوا به، و العذاب فى الدنيا الحدّ و فى الآخرة نار، «وَ اللّٰهُ يَعْلَمُ» اثم كاذبون، «وَ اَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» لانه غيب. «وَ لَوْ لَا فَضَّلَ اللّٰهُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ وَ اَنَّ اللّٰهَ رَوْفٌ رَّحِيْمٌ» جواب لو لا محذوف يعنى لعاجلكم بالعقوبة، قال ابن عباس: يريد مسطح و حسن و حمنة.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ» باشاعة الفاحشة فى الذين آمنوا، و قيل خطواته وساوسه، و قيل هى النذور بالمعاصى و سلوك سبيل الشيطان و اقتفاء آثاره، «وَ مَنْ يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ» اى بالقبائح من الاعمال، «وَ الْمُنْكَرُ»، قيل المنكر فكلّ ما يكره الله عز و جل، و قيل المنكر ما لا يعرفه الشرع و لا العقل، «وَ لَوْ لَا فَضَّلَ اللّٰهُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ مَا زَكٰى مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا» هذا الخطاب للذين خاضوا فى الافك. و المعنى ما طهر من هذا الذنب و لا صلح امره بعد الذى فعل، و قيل ما قبل توبة احد منكم ابدًا، و قيل ما اسلم احد منكم و ما اهتدى.

«وَ لَكِنَّ اللّٰهَ يُرَكِّبُ مَنْ يَشَاءُ» اى يحمله على ما يصير به زاكيا، و قيل يطهر ما يشاء من الذنب بالرحمة و المغفرة، «وَ اللّٰهُ سَمِيْعٌ» لمقاتلكم، «عَلِيْمٌ» بنياتكم و اعمالكم.

«وَ لَا يَأْتَلُ» اى لا يحلف و هو يفتعل من الالية و هى القسم، و قرأ ابو جعفر و لا يتأل بتقديم التاء و تأخير الهمزة، و التالى الحلف و التحكم، يقال آلى و تالى و اتلى اذا حلف، «أولوا الفضل منكم و السعة» الفضل فى الدين، و السعة فى المال، و هو ابو بكر الصديق، «أَنْ يُؤْتُوا» يعنى ان لا يؤتوا، «أولي القربى» يعنى مسطح و ابن اثاثه و كان ابن خالة ابى بكر، و قال من صعاليك المهاجرين. اين آيت در شأن ابو بكر صديق فرو آمد كه مسطح را هميشه نفقه دادى از بهر درویشى و خویشاوندى كه ابن خاله ابو بكر بود و از جمله مهاجرين بود و از اهل بدر بود، چون مسطح در افك عايشه سخن گفت ابو بكر خشم گرفت و سوگند ياد كرد كه بعد از آن او را هيچ چيز ندهد، و بر وى نفقه نكند، چون اين آيت فرو آمد ابو بكر كفارت سوگند كرد، و گفت و الله لا امنع النفقة عنه ابدًا. مصطفى عليه السلام اين آيت بر ابو بكر ميخواند چون اينجا رسيد كه: «أ لَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللّٰهُ لَكُمْ» ابو بكر گفت بلى انا احب ان يغفر الله لى، و قيل «وَ لَا يَأْتَلُ» اى لا يقصر من قولهم، لا يألوا فلان جهده و منه قوله تعالى: «لَا يَأْلُوَكُمْ خِبَالًا»، فعلى هذا قوله: «أَنْ يُؤْتُوا» لا يحتاج الى اضمار لا. «وَ لِيَعْفُوا وَ لِيَصْفَحُوا» العفو الستر و الصفح الاعراض، و قيل العفو عن الافعال و الصفح عن الاقوال، و قال ابن عباس و الضحاك: اقسام ناس من الصحابة منهم ابو بكر ان لا يتصدقوا على رجل تكلم بشيء من الافك و لا ينفقوهم، فانزل الله هذه الآية «أ لَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللّٰهُ لَكُمْ» معناه ان احببتم ان يغفر الله لكم ذنوبكم فاغفروا ذنوبكم فيما بينكم، «وَ اللّٰهُ غَفُورٌ رَّحِيْمٌ».

«إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ» الغافلة عن الفاحشة ان لا يقع فى قلبها، و كانت عائشة كذلك، «لُعِنُوا فِى الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيْمٌ» قال مقاتل هذا خاص فى عبد الله بن ابى و كان منافقا، و

روى عن خصيف قال: قلت لسعيد بن جبير من قذف مؤمنة لعنه الله في الدنيا والآخرة، فقال ذلك لعائشة خاصة، وقال قوم هي لعائشة وازواج النبي دون ساير المؤمنات، وروى عن ابن عباس قال: هذه في شأن عائشة وازواج النبي خاصة ليس فيها توبة، و من قذف امرأة مؤمنة فقد جعل الله له توبة ثم قرأ «وَ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ» الى قوله: «إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا»، فجعل لهؤلاء توبة و لم يجعل لاولئك توبة، و قال الآخرون نزلت هذه الاية في ازواج النبي (ص) و كان ذلك كذلك حتى نزلت الاية التي في اول السورة «وَ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ» الى قوله: «فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» فانزل الله الجلد و التوبة. «يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ» قرأ حمزة و الكسائي يشهد بالياء لتقدم الفعل، «أَلَسِنْتُهُمْ» يعنى بالقذف بالزنا، «وَ أَيْدِيهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» اى و سائر الاعضاء بسائر المعاصي التي اعملوا بها، و شهادة الاعضاء بان يصيرها الله كاللسان في امكان النطق. فان قيل كيف وجه الجمع بين هذه الاية و بين قوله: «الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ؟» قلنا اختلفوا فيه، فقال بعضهم انهم يجحدون في بعض الاوقات، و الله يختم على افواههم و ينطق ايديهم و ارجلهم فاذا علموا ان الجحود لا ينفعهم رفع الله الختم عن افواههم فيشهدون بجميع ما عملوا، و قيل ان الله يخرج السننهم عن افواههم ثم يطبق شفاههم فيشهدون بالسننهم و هي خارجة من الفم ليكون ابداع.

«يَوْمَئِذٍ يُوقِفُهُمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ» الدين هاهنا الجزاء و منه قولهم كما تدين تدان، يعنى كما تفعل تجازى، و في الخبر، يوم يدان الناس باعمالهم، و المعنى يوفيههم الله الجزاء الحق اى الجزاء الواجب، و قرئ في الشواذ الحق بالرفع فيكون صفة لله عز و جل، «يَوْمَئِذٍ يُوقِفُهُمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ وَ يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ» يقضى بحق و يأخذ بحق و يعطى بحق قال ابن عباس: «و ذلك ان عبد الله بن ابي كان يشك في الدين فيعلم يوم القيامة ان الله هو الحق المبين.

«الْخَبِيثَاتِ لِلْخَبِيثِينَ» اى الخبيثات من القول و الكلام للخبيثين من الناس، «وَ الْخَبِيثُونَ» من الناس، «لِلْخَبِيثَاتِ» من القول، «وَ الطَّيِّبَاتِ» من القول، «لِلطَّيِّبِينَ» من الناس، «وَ الطَّيِّبُونَ» من الناس، «لِلطَّيِّبَاتِ» من القول، و الطيب لا يليق الا بالطيب فعائشة لا يليق بها الخبيثات من القول، لانه طيبة فتضاف اليها الطيبات من الكلام من الثناء الحسن، و قال الزجاج معناه لا يتكلم بالخبيثات الا الخبيث من الرجال و النساء. و لا يتكلم بالطيبات الا الطيب من الرجال و النساء، و هذا ذم للذين قذفوا عائشة و مدح للذين برؤها بالطهارة. و قال ابن زيد: معناه الخبيثات من النساء للخبيثين من الرجال و الخبيثون من الرجال للخبيثات من النساء امثال عبد الله بن ابي و الشاكين في الدين، و الطيبات من النساء للطيبين من الرجال و الطيبون من الرجال للطيبات من النساء يريد عائشة طيبها الله لرسوله الطيب صلى الله عليه و سلم. «أُولَئِكَ مُبَرَّؤُونَ مِمَّا يَقُولُونَ» يعنى عائشة، و قيل عائشة، و صفوان بن المعطل المرادى الذي رميت به عائشة كان رجلا صالحا ذكره رسول الله (ص) بخير، شهيد بدرا و خرج من الدنيا شهيدا و لم يكشف عن انثى قط، يقال كان حصورا لا يأتى النساء، فوق اولئك موقع التثنية كقوله: «فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ» و المراد به اخوان، و قيل «أُولَئِكَ مُبَرَّؤُونَ» يعنى الطيبين

و الطيبات منزّهون مما يقولون، «لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ» هذا تأويل قوله، «بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ» و الرزق الكريم الجنة. لانّ رزقها بلا علاج و لا زرع و لا تلقيح و لا زوال و لا رنق، روى ان ابن عباس دخل على عائشة في مرضها الذي ماتت فيه، فبكت و قالت اخاف ما اقدم عليه، فقال ابن عباس: لا تخافى فو الذي انزل الكتاب على محمد لا تقدمين الا على مغفرة و رزق كريم، فقالت رحمك الله ا هذا شيء انباك به رسول الله؟ فقال بل هو شيء نبأنيه كتاب الله، قالت و اتل علىّ، فتلا «وَ الطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ أُولَئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يُقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ» فخرج من عندها، فصيح عليها، فقال ما بالها؟ قالوا غشى عليها مما تلوت. و روى ان عائشة كانت تفتخر باشياء اعطيتها لم تعطها امرأة غيرها، منها ان جبرئيل اتى بصورتها في سرقة من حرير و قال هذه زوجتك، و روى انه اتى بصورتها في راحته، و ان النبي لم يتزوج بكرا غيرها، و قبض رسول الله (ص) و رأسه في حجرها و دفن في بيتها و كان ينزل عليه الوحي و هو معها في لحافه. و نزلت براءتها من السماء، و انها ابنة خليفة رسول الله و صديقه، و انها حبيبة رسول الله و خلقت طيبة و وعدت مغفرة و رزقا كريما. و كان مسروق اذا روى عن عائشة قال: حدثتني الصديقة بنت الصديق حبيبة حبيب الله المبراة من فوق سبع سماوات. و اجمعوا ان من قذف عائشة ضربت عنقه لتبرئة الله عزّ و جلّ اياها كرم الله وجهها.

«يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ» اي بيوتنا لستم تملكونها و لا تسكنونها، «حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا». عدى بن ثابت گفت: زنى انصاريه آمد و گفت يا رسول الله من در خانه خویش گاه گاه بر حالى باشم كه نخواهم كه هيچكس مرا ببندد در آن حال نه پدر و نه فرزند اگر در آن حال مردى ازین كسان و خویشان من در آید من چكنم حال من چون بود؟ رب العالمين اين آيت بجواب وى فرو فرستاد، «تَسْتَأْذِنُوا» يعنى تستأذنوا، و قرأ غير واحد من الصحابة «حتى تستأذنوا»، و قيل الاستيناس طلب الانس و هو ان ينظر هل فى البيت انسان فيؤذنه انه داخل، معنى أنست كه در هيچ خانه مرويد كه سکنای شما در آن نبود و ملك شما نبود تا نخست بر رسيد كه هيچ مردم در آن خانه هست و دستورى بخواهيد، مجاهد گفت: آوازی دهيد تسبيح و تكبير يا تنحنى كنيد، تا اهل بيت را آگاهی دهيد، ابن عباس گفت: در آيت تقديم و تأخير است يعنى حتى تسلموا و تستأذنوا، اي حتى تقولوا السلام عليكم ادخل، سلام مستحب است و استيذان واجب.

روى عن كدة بن حنبل قال: دخلت على النبي (ص) و لم اسلم و لم استأذن، فقال النبي: ارجع فقل السلام عليكم ا ادخل؟

و فى حديث ابى موسى الأشعري عن النبي «ثلاثا فان اذن لك و الا فراجع»، قال الحسن: الاول اعلام، و الثانى مؤامرة و الثالث استيذان بالرجوع. و اگر در خانه خویش شود يا در نوات المحارم استيذان واجب نيست اما مستحب است كه تنحنح كند يا ادنى حركتى، ابراهيم نخعى گفت: استأذن على امك لعلها تكون عريانة.

و عن عطاء بن يسار، ان رجلا قال للنبي استأذن على امي؟ قال: نعم، قال انها ليس لها خادم غيرى ا

فاستأذن عليها كلما دخلت؟ قال: أ تحبّ ان تريها عريانة؟ قال الرجل لا، قال فاستأذن عليها. وقيل «غَيْرَ بُيُوتِكُمْ» هذا واقع على الاستيناس غير واقع على التسليم، التأويل لا تدخلوا بيوتا غير بيوتكم حتى تستأنسوا، و لا تدخلوا بيوتا حتى تسلموا على اهلها.

و فى وصيّة رسول الله انس بن مالك، و اذا دخلت على اهلك فسلم عليهم يكثر خير بيتك.

«فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فِيهَا» اى فى البيوت احدا يأذن لكم فى دخولها.

«فَلَا تَدْخُلُوهَا حَتَّى يُؤْذَنَ لَكُمْ وَ إِنْ قِيلَ لَكُمْ ارْجِعُوا فَارْجِعُوا» يعنى اذا كان فى البيت قوم فقالوا ارجع فليرجع، و لا يقعد على الباب ملازما، «هُوَ أَرْكَى لَكُمْ» اى الرجوع اطهر لكم و اصلح لكم، قال قتادة: اذا لم يؤذن له فلا يقعد على الباب فانّ للناس حاجات و اذا حضر فلم يستأذن و قعد على الباب منتظرا جاز، كان ابن عباس يأتى باب الانصار لطلب الحديث فيقعد على الباب حتى يخرج و لا يستأذن فيخرج الرجل فيقول يا بن عم رسول الله لو اخبرتنى، فيقول هكذا امرنا ان نطلب العلم، و اذا وقف فلا ينظر من شق الباب اذا كان مردودا. روى ابو هريرة قال: قال رسول الله (ص): «لو ان امرأ اطلع عليك بغير اذن فحذفته عصاة ففقت عينه ما كان عليك جناح»، و فى بعض الاخبار، و هل حصول الاستيذان الا من اجل البصر، «وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ» من الدخول بالاذن و غير الاذن، و لما نزلت آية الاستيذان، قالوا كيف بالبيوت التى بين مكة و المدينة و الشام على ظهر الطريق ليس فيها ساكن؟ فانزل الله عزّ و جل، «لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ» اى بغير استيذان، «فِيهَا مَتَاعٌ لَكُمْ» اى منفعة لكم، و اختلفوا فى هذه البيوت، قال قتادة: هى الخانات و البيوت و المنازل المبنية للسائلة، و المنفعة فيها بالنزول و ايواء المتاع و الاتقاء من الحرّ و البرد، و قيل «فِيهَا مَتَاعٌ لَكُمْ» اى فيها حاجة لكم كانوا يضعون فيها الاسلحة اذا ثقلت عليهم، و قال ابن زيد: هى بيوت التجار و حوانيتهم التى بالاسواق يدخلونها للبيع و الشرى و هو المنفعة، و قال النخعي: ليس على حوانيت السوق اذن، و كان ابن سيرين اذا جاء الى حانوت السوق يقول السلام عليكم ا ادخل؟ ثم يلج. و قال عطاء: هى البيوت الخربة و المتاع هى قضاء الحاجة فيها من البول و الغائط، و قيل هى جميع البيوت للتى لا ساكن لها، لانّ الاستيذان انما جاء لنا يطلع على عورة فان لم يخف ذلك فله الدخول بغير الاستيذان. «وَ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَ مَا تَكْتُمُونَ» اى اذا دخلتم بيوت غيركم فاتقوا الله فانه يعلم خائنة الاعين و ما تخفى الصدور.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: «إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ» الآية. اعلم ان الله سبحانه غيور على قلوب خواص عباده فاذا حصلت مساكنة لبعض الى بعض اجرى الله ما يرد كلّ واحد منهم عن صاحبه و يرده الى نفسه كذلك انشدوا  
اذا علقت روحى حبيبا  
تعلقت به غير الايام تستلبيته.

بدان اى جوانمرد كه دلهاى دوستان حق در پرده غيرت، است امروز در پرده غيرت شنیده و فردا در پرده غيرت دیده، آن كه حق جل جلاله دل تو بكس ننماید از آنست كه در پرده غيرت میدارد، در قبضه

صفت در بساط ناز اندر حضرت شهود و خلوت عیان حق را می‌بیند و حق با او مینگرد اگر بغیری باز نکرد در حال تازیانه ادب ببیند چنان که آن عزیز وقت را افتاد، جوانی بود در ارادتی عظیم وقتی خوش داشت و وجدی تمام و کاری بروفق، همی ناگاه آواز مرغی بگوش وی آمد با‌آواز آن مرغ باز نگریست زیر آن درخت آمد در انتظار آن که مرغ دیگر بار بانگ کند، هاتفی آواز داد که: فسخت عقد الله، کلید عهد ما باز دادی که ترا با غیر ما انس افتاد.

محمد بن حسان گوید: روزگاری بکوه لبنان می‌گشتم تا مگر دوستی از دوستان حق بینم از آن عزیزان که آنجا مسکن دارند، گفتا جوانی از آن گوشه‌ای بیرون آمد باد سموم او را زده و سوخته و ریخته گشته، چون دیده وی بر من افتاد روی بگردانید میان درختان بلوط در شد تا خویشتن را از من بپوشد، من هم چنان از پی وی می‌رفتم، گفتم ای جوانمرد مرا کلمتی فایده کن که بامیدی آمده‌ام، جواب داد که احذر فائده غیور لا یحب ان یری فی قلب عبده سواه، باز گرد و از قهر حق بترس و بدان که او غیورست در یک دلی دو دوستی نپسندد. آدم صفی که نقطه پرگار وجود بود و مایه خلقت بشر بود وصفی مملکت بود دل بر نعیم بهشت نهاد و خویشتن را وا آن داد تا از حضرت عزت پیک غیرت آمد که: یا آدم دریغت نیاید که سر همت خویش بدولتخانه رضوان فرود آری و بغیر ما بچیزی باز نگری، اکنون که بغیر ما باز نگرستی رخت بردار و بسرای حکم شو افکنده عجز و شکسته تقصیر در معدن بلا منتظر حکم ما. همچنین دیده خلیل صلوات الله علیه باسماعیل باز نگرست نجابت و رشد وی دید عزیز افتاده بود سلاسه خلّت بود صدف در محمد مختار بود، دلش بدو مشغول گشت، فرمان آمد که ای خلیل ما ترا از بتان آزری نگاه داشتیم تا نظاره جمال اسماعیل کنی؟! اکنون کارد و رسن بردار و هر چه دون ماست در راه ما قربان کن که در یک دل دو دوستی ننگند، همین حال افتاد مصطفی عربی را سیّد ولد آدم صدر انبیاء و رسل، گوشه دل خود چنان بعایشه مشغول کرد که از وی پرسیدند ای الناس احب الیک؟ فقال عائشة.

گفتند ای سیّد ازین مردمان کرا دوستر داری؟ گفت عایشه، و در بعضی اخبارست که عایشه گفت: یا رسول الله انی احبک و احبّ قربک، چون ایشان هر دو دل و دوستی یکدیگر پرداختند سلطان غیرت نقاب عزت بگشاد بنعت سیاست شطیه‌ای از سلطنت خویش فرا ایشان نمود، شیاطین الانس و الجن دست در هم دادند تا حدیث افک در میان افتاد و دروغ منافقان و بر ساخته ایشان بالا گرفت، و ازین عجبتر که مسالک فراست بر مصطفی (ص) بیستند آن روزگار تا برائت ساحت عایشه برو پیدا نگشت و حقیقت آن کار بندانست تا غیرت قهر خویش براند و نوبت بلا بسر رسید، و السبب فیه ان فی اوقات البلاء یسدّ الله علی اولیائه عیون الفراسة اکمالا للبلاء، لذلك ابراهیم لم یمیز و لم یعرف ملائکة حیث قدم الیهم العجل الحنیز و توهمهم اضیافا، و لوط لم یعرفهم ملائکة الی ان اخبروه انهم ملائکة. کار بجایی رسید که آن ناز و آن راز و آن لطف که مصطفی را با عایشه بودی همه در باقی شد و بجای آن که او را از طریق ناز حمیرا گفتی این همی گفت که کیف تیکم، و عایشه بیمار و نالان و سوزان و گریان از قرب مصطفی باز مانده بخانه پدر باز

شد با دلی پر درد و جانی پر حسرت بزاری و خواری خود می‌نگرد و میگوید که هرگز نپنداشتم که کسی بمن این گمان برد یا چنین گفت خود کسی بر زبان آرد.

الی سامع الاصوات مع بعد المسرى	شکوت الذی القاه من الم الذکری
فیالیت شعری و الامانی کثیرة	أیشعر بی من بت ارعی له الشعری
یار از غم من خبر ندارد گویی	یا خواب بمن گذر ندارد گویی
تاریک ترست هر زمانی شب من	یا رب شب من سحر ندارد گویی

پس چون آیات برائت فرو آمد و نوبت بلا بسر آمد رسول خدا عایشه را بشارت داد که: ابشری فقد انزل الله برائتك، مادر و پدر او را گفتند یا عائشة قومی الی رسول الله و احمدته، فقالت لا و الله لا اقوم الیه و لا احمده و لا احمد کما و لكن احمد الله الذی انزل برائتی، آن دل که همگی وی با قرب و محبت رسول داده بود تا میگفت: احبك و احبّ قربك. پس از آن که غوطه خورد جمله با مهر احدیت داد و با خدمت درگاه الهیت پرداخت تا همی گفت بحمد الله لا بحمدك. ای جوانمرد اگر قذفه عائشه صدیقه آن افك نگفتندی این چندین آیت بتشریف عایشه از آسمان نیامدی، و اگر ترسایان نگفتندی: «المسیح ابن الله»، عیسی این کرامت نیافتی که: «إني عبدُ اللهِ آتاني الكتابَ و جعلني نبياً»، و گر مؤمن گناه نکردی باین خطاب عزیز گرامی نگشتی که: «لا تقنطوا من رحمة الله»، اینست که در ابتداء قصه گفت: «لا تحسبوه شراً لكم بل هو خيرٌ لكم» ای عایشه مپندار که بآنچه گفتند ترا بد افتاد، اگر بد افتادی است ایشانراست که باین سبب مستوجب عذاب عظیم گشتند، ترا همه خیر است و کرامت، کمال مثبت و ارتفاع درجت.

در قصص آورده‌اند که بر در بهشت ربضی است فردا رب العزه مؤمنانرا در آن ربض جمع آورد و پیش از آنکه در بهشت شوند ایشان را میزبانی کند، دعوتی بر کمال و تشریفی بسزا و نواختی تمام، آن گه منت نهد بر مصطفی که یا محمد این دعوت ولیمه عقد نکاح تو است با مریم بنت عمران و آسیه بنت مزاحم، یا محمد من مریم را از صحبت مردان نگاه داشتم و از وی فرزند بی مرد آوردم حرمت و غیرت ترا، و آسیه را در کنار فرعون بداشتم لکن مردی از فرعون بستدم و هرگز فرعون را فرا وی نگذاشتم او را پاک و بی‌عیب دست کس بوی نرسیده بتو رسانیدم، اینجا لطیفه‌ای نیکو بشنو، مریم و آسیه که فردا در آخرت جفت مصطفی خواهند بود در دنیا ایشان را گرامی کرد و بپاکی بستود و از خلق نگاه داشت، عایشه صدیقه که در دنیا جفت وی بود پسندیده و صحبت وی یافته و مهر وی در دل داشته و فردا در بهشت نامزد وی شده، چه عجب اگر او را گرامی کند، آیات قرآن و وحی منزل در برائت وی فرستد و بپاکی خود جل جلاله گواهی دهد و بپسندد که: «الطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَ الطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ أُولَئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يُؤْمُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ»، رزق کریم بر ذوق ارباب معارف نه آن رزق نفس است که وقتی باشد و وقتی نه، آن رزق روح است و غذاء جان که هرگز بریده نگردد و پیوسته با دارار میرسد، لا مقطوعة و لا ممنوعة، پرورده نان و آب

دیگرست و پرورده نور ناب دیگر، آن که مصطفی علیه السلام گفت: «اِظْلُ عِنْدَ رَبِّي يَطْعَمَنِي وَ يَسْقِينِي» صفت روحانی را میگوید نه صفت جسمانی را، برف با آتش چنان ضد نیست که روحانی با جسمانی، دو خصم یکدیگر در يك خانه داشته بظاهر با هم ساخته و بیاطن دشمن یکدیگر شده. آن عزیزی را دیدند در آن وقت که حال بر وی تنگ شده بود طرب و شادی میکرد، گفتند این چه طرب است؟ گفت درین طرب چه عجب است، و قد قرب وصال الحبيب و فراق العدو، و کدام روز خواهد بود خوشتر از آن روز که علی الفتوح بصبوح شربتی در رسد و ضربتی در رسد، آن کدام شربت و ضربت بود، که این گبر را بردار کنند و این سلطان را از وثاق تاریک نجات دهند و بر براق اقبال بحضرت ذی الجلال برند، ارواح الاخیار فی قبضة العزة یکاشفهم بذاته و یلاطفهم بصفاته.

### ۳ النوبة الاولى

قوله تعالى: «قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ» مردان گرویدگان را گوی، «يَعْمَلُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ» تا چشمها فرو گیرند، «وَأَنْ يَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ» و فرجها نگه دارند، «ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ» ایشان را آن بهتر و پاکتر، «إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ» (۳۰) و الله آگاه است و دانا بآنچه میکنند.

«وَأَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ» و زنان گرویدگان را گوی، «يَعْمَلْنَ مِنْ أَمْوَالِهِنَّ» تا چشمها فرو گیرند، «وَأَنْ يَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ» و فرجها را گوشند از حرامها، «وَأَنْ لَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ» و فرمای تا پیدا نکنند آرایش خویش، «إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا» مگر آنچه از آن پیدا شود، «وَأَنْ لَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ عَلَى جُيُوبِهِنَّ» و گوی تا مقنعهها فرو گذارند بجیبها، «وَأَنْ لَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ» و فرمای تا پیدا نکنند آرایش خویش، «إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ» مگر شویان خویش را، «أَوْ أَبْنَائِهِنَّ» یا پدران خویش را، «أَوْ آبَاءَ بُعُولَتِهِنَّ» یا پدران شویان خویش را، «أَوْ أَبْنَائِهِنَّ» یا پسران خویش را، «أَوْ أَبْنَاءَ بُعُولَتِهِنَّ» یا پسران شویان خویش را، «أَوْ إِخْوَانِهِنَّ» یا برادران خویش را، «أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ» یا پسران برادران خویش را، «أَوْ بَنِي أَخْوَاتِهِنَّ» یا پسران خواهران خویش را، «أَوْ نِسَائِهِنَّ» یا زنان همدینان خویش را، «أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ» یا درم خریدان خویش را، «أَوْ التَّابِعِينَ غَيْرِ أَوْلِيِ الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ» یا این پسینان مردن که کاری ندارند با زنان، «أَوْ الطِّفْلَ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَى عَوْرَاتِ النِّسَاءِ» یا آن کودکان که هنوز چیره نگشتهاند بر زنان، «وَأَنْ لَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ» و فرمای تا پای بر زمین نزنند «لِيُعْلَمَ مَا يَخْفَيْنَ مِنْ زِينَتِهِنَّ» که تا بدانند که خلخال دارند، «وَأَنْ تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا» و باز گردید با خدای همگان «أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ» ای گرویدگان، «لَعَلَّكُمْ تَفْلِحُونَ» (۳۱) تا مگر پیروز آید جاوید.

«وَأَنْ كُفُوا الْأَيَّامَ مِنْكُمْ» نکاح کنید بیوگان خویش را، «وَأَنْ الصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ» و پارسایان بندگان و پرستاران خویش را، «إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ» اگر درویش باشند، «يُعْزِئُهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ» بی نیاز کند الله ایشان را از فضل خویش، «وَأَنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» (۳۲) و الله تواناست بی نیاز بحال خلق دانا.

«وَأَنْ لَا يَسْتَعْجِفَ» و ایدون بادا که از زنا باز ایستند و پاک زیند، «الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا» ایشان که زن نیاوند و بهای کنیزك ندارند، «حَتَّى يُعْزِئَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ» تا آن گه که الله ایشان را بی نیاز کند از فضل



خویش، «وَ الَّذِينَ يَبْتَغُونَ الْكِتَابَ» و ایشان که مکاتبت جویند و نبشته باز فروخت، «مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ» از بردگان شما، «فَكَاتِبُوهُمْ» ایشان را مکاتب کنید، «إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا» اگر دانید که داشت خود یابند و با کار خویش برآیند، «وَ أَوْهُمْ مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ» و ایشان را از آن مال که الله شما را داد چیزی دهید، «وَ لَا تُكْرَهُوا قَتِيلَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ» و پرستاران خویش را بر زنا مدارید، «إِنْ أَرَدَنْ تَحَصُّنًا» چون پاکی و پرهیزگاری میخواهند، «لِتَبْتَغُوا عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» تا چیزی بدست آرید از چیز این جهانی، «وَ مَنْ يُكْرَهُهُنَّ» و هر که ایشان را ناکام بر زنا دارد، «فَإِنَّ اللَّهَ مِنْ بَعْدِ إِكْرَاهِهِنَّ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (۳۳) الله آن پرستاران بناکام بریدی داشته را آمرزگارست و بخشاینده

«وَ لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ» و فرو فرستادیم بشما، «آيَاتٍ مُبَيِّنَاتٍ» پیغامها و سخنان پیدا کرده حق و صواب درو، «وَ مَثَلًا مِنَ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ» و عبرتی و تنبیهی از حال ایشان که پیش از شما بودند، «مَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ» (۳۴) و پندی پرهیزگاران و و آرم داران را.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: «قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ» ای یبقضوا من نظرهم الى ما حرّم الله عليهم، و الغض و الاغضاض ان يدانی بین جفنیه من غیر ملاقاته، و من هاهنا زائدة یعنی یغضّوا ابصارهم بدلیل قوله: «وَ يَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ»، و قيل من هاهنا للتبعيض و هو ترك النظر الى ما لا يحلّ، لانّ المؤمنین غیر مأمورین بغضّ البصر اصلا انما امروا بغضّ البصر عن الحرام، «وَ يَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ» من ان يراها احد و هي من العانة الى اعلى الركبة، قال ابو العالیة: كلّ موضع فی القرآن ذکر فيه الفرج فالمراد به الزنا الا فی هذا الموضع فانّ المراد به الستر، حتى لا يقع بصر الغير عليه، «ذَلِكَ» ای غضّ البصر و حفظ الفرج، «أَرْكَى لَهُمْ» اطهر لهم و انفع لدينهم و دنياهم، «إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ» لا يخفى عليه فعلهم، روى عن بريدة قال قال رسول الله (ص) لعلی: «يا علیّ لا تتبع النظرة فان لك الاولى و ليست لك الآخرة»

و عن عبد الرحمن بن ابی سعید الخدری عن ابیه انّ رسول الله (ص) قال: «لا ينظر الرجل الى عورة الرجل، و لا المرأة الى عورة المرأة و لا یغضی الرجل الى الرجل فی ثوب واحد. و لا تغضی المرأة الى المرأة فی الثوب الواحد، و قال صلی الله علیه و سلم: «اکفلوا لی بستّ اکفل لكم بالجنة، اذا حدّث احدکم فلا یكذب، و اذا وعد فلا یخلف، و اذا اتتمن فلا یخن غصوا ابصارکم و احفظوا فروجکم و کفوا ايديکم.»

«وَ قُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ» عمّا لا یحلّ، «وَ يَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ» ای یسترنها حتى لا يراها

احد.

روى عن ام سلمة انها كانت عند رسول الله (ص) و ميمونة اذا اقبل ابن ام مكتوم فدخل عليه و ذلك بعد ما امرنا بالحجاب، فقال رسول الله (ص): احتجبا عنه، فقلنا يا رسول الله أليس هو اعمى لا يبصرنا؟ فقال رسول الله أ فعمياوان انتما الستما تبصر انه.

«وَ لَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ» يريد بالزينة موضع الزينة، یعنی لا يظهرن موضع زينتهنّ لغیر محرم، معنى أنست

که یا محمد زنان را فرمای تا چشمها فرو گیرند از نامحرم و ناپسند، و فرجها نگه دارند از حرام، و عورت خویش پوشیده دارند چنان که دیده کس بر آن نیفتد، و آرایش خویش و آنچه بر آن زیور و زینت است بر نامحرم پیدا نکنند، و مراد باین زینت خفی است نه زینت ظاهر، قلاده است در گردن و گوشوار در گوش و دستینه در دست و خلخال و خضاب بر پای، این زینت و زیور خفی روا نیست ایشان را که پیدا کنند بر نامحرم و اجنبی، اما زینت ظاهر که رب العالمین مستثنی کرد و گفت: «إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا» اهل علم مختلفند در آن که چیست؟ ابن مسعود گفت: جامه است بر تن وی بدلیل قوله: «خُدُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ»، و اراد بها الثياب، ابن عباس گفت سرمه است در چشم، و انگشتری در انگشت و خضاب دست، سعید جبیر و ضحاک و اوزاعی گفتند: روی است و هر دو کف، رب العزه رخصت داد که زنان این قدر از تن خویش پیدا کنند از بهر آن که عورت نیست در حق آزاد زنان و کشف آن در نماز روا و مرد اجنبی را جایز است که در آن زینت ظاهر نگرد هر گه که از فتنه و شهوت نترسد، و اگر از فتنه ترسد پس جایز نیست او را که نگرد و غضب بصر باید چنان که الله گفت: «يَعُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ»، و قيل «لَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ» هی الطیب و الثياب المصبوغة الملونة و الخمر الرقاق التي تحكى طول الذوائب و قوله: «إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا» یعنی اصوات الخلاخيل. روی عن ابن سيرين قال: كانت النساء يخرجن متنقبات لا يبدين الا نصف عين واحدة فاذا انتهين الى الرجال وقفن.

«وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ» ای لیلیقین مقالهن علی جیوبهن و صدورهن لیسترن بذلك شعورهن و صدورهن و اعناقهن و قرطهن، قالت عائشة: رحم الله نساء المهاجرات لما انزل الله تعالى: «وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَى جُيُوبِهِنَّ» شققن مروطن فاختمرن به، و قيل كانت قمصهن مفروجة الجيب كالدراعة تبدو منها صدورهن فامرن بسترها، «وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ» یعنی الزينة الخفية التي امرن بتغطيتها و لم يبح لهن كشفها في الصلاة و لا للاجنيين، و هی ما عدا الوجه و الكفين، «إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ» جمع بعل و هو المقصود بالزينة، و لعن النبي السلتاء و هی التي لا تختضب، و المرهاء و هی التي لا تكتحل. قال ابن عباس و مقاتل: معناه لا يضعن الجلاب و الخمار الا لازواجهن، البعولة جمع البعل و هو الزوج، و منه قول سارة: «وَلَا يَعْطِي شَيْخًا»، و قيل البعولة الحالة و هی المصدر يقال فلان حسن البعولة ای بار بزوجه. اما بعل قوم الیاس فهو اسم صنم و به سمی بعلبك، و يقال اسم مطبخ سليمان و منزل الیاس، و المباعلة مباشرة الرجل المرأة، و فی الخبر: ایام منا ایام اكل و شرب و بعل.»

قال الشاعر:

و كم من حصان ذات بعل تركتها اذا الليل ادجى لم تجد من تباعله.

«أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ آبَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ أَبْنَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي أَخَوَاتِهِنَّ» فيجوز لهؤلاء ان ينظروا الى الزينة الباطنة و لا ينظرون الى ما بين السرّة و الركبة، و يجوز للزوج ان ينظر

الى جميعها غير انه يكره له النظر الى فرجها.

قوله: «أَوْ نِسَائِهِنَّ» اراد به يجوز للمرأة ان تنظر الى بدن المرأة الا ما بين السرّة و الركبة. كالرجل المحرم هذا اذا كانت المرأة مسلمة فان كانت كافرة فهل يجوز للمسلمة ان تنكشف لها، اختلف اهل العلم فيه فقال بعضهم يجوز كما يجوز ان تنكشف للمرأة المسلمة لائتها من جملة النساء، و قال بعضهم لا يجوز لانّ الله تعالى قال: «أَوْ نِسَائِهِنَّ» و الكافرة ليست من نساننا و لائتها اجنبية في الدين فكانت ابعد من الرجل الاجنبى، كتب عمر بن الخطاب الى ابى عبيدة بن الجراح، ان يمنع نساء اهل الكتاب ان يدخلن الحمام مع المسلمات، «أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ»، اختلفوا فيه فقال قوم عبد المرأة محرم لها فيجوز له الدخول عليها اذا كان عفيفا فيجوز ان ينظر الى بدن مولاته الا ما بين السرّة و الركبة كالمحارم و هو ظاهر القرآن، و فى بعض الاخبار انّ النبى (ص) دخل على فاطمة و معه غلام و هبه منها، و على فاطمة ثوب اذا قنعت به رأسها لم يبلغ رجليها و اذا غطت به رجليها لم يبلغ رأسها، فقال النبى لفاطمة: «ليس عليك بأس انما هو ابوك و غلامك».

و قال قوم هو كلاجنبى معها، و هو قول سعيد بن المسيب و قال: المراد من الاية الاماء دون العبيد، و عن ابن جريح انه قال: «أَوْ نِسَائِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ» انه لا يحل لامرأة مسلمة ان يتجرد بين يدي امرأة مشركة الا ان تكون تلك المشركة امة لها. «أَوْ التَّابِعِينَ غَيْرَ أُولِي الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ» قرأ ابو جعفر و ابن عامر و ابو بكر غير بالنصب على الاستثناء و المعنى بيدين زينتهن للتابعين الا ذوى الاربة منهم، فائهن لا يبيدين لهم الزينة و يجوز ان يكون حالا و ذو الحال ما فى التابعين من الذكر، و المعنى او التابعين لهن عاجزين عنهن، و قرأ الباقر غير بالجرّ و الوجه انه صفة للتابعين، فلذلك انجرّ و انما جاز وصف التابعين و فيه لام التعريف بغير و هو نكرة لانّ التابعين غير مقصودين باعيانهم فاجروا لذلك مجرى النكرات و نكر وصفهم يغير، و الاربة و الارب الحاجة و المراد بالتابعين غير اولى الاربة الذين يتبعون النساء يخدمونهن ليصيبن شيئا و لا حاجة لهم فيهن كالخصى و الخنثى و الشيخ الهرم و الاحمق العنين، و قيل هو المعتوه الذى لا يميز بين عورة الرجال و عورة النساء، و قيل هو الصغير الذى لا ارب له فى النساء لصغره، روى عن عروة عن عائشة قالت: كان رجل يدخل على ازواج النبى (ص) مخنث و كانوا يعدونه من غير اولى الاربة، فدخل النبى يوما و هو عند بعض نسائه و هو ينعت امرأة فقال انها اذا اقبلت اقبلت باربع و اذا ادبرت ادبرت بثمان، فقال النبى لا يدخلنّ عليكم هذا فحجبه.

«أَوْ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَى عَوْرَاتِ النِّسَاءِ» اراد بالطفل الاطفال يكون واحدا و جمعا، و هو اسم للمولود الى ان يراهق، و معنى لم يظهروا لم يقووا و لم يقدروا و لم يطيقوا النكاح و منه قوله: «فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ» اى غالبين، قال مجاهد: لم يعرفوا العورة من غيرها من الصغر، و قيل لم يبلغوا حد الشهوة و لا رغبة لهم فى النساء، فاما اذا كانت لهم رغبة فحكمهم حكم البالغين

لقوله صلى الله عليه و سلم: «مرّوهم بالصلاة اذا بلغوا سبعا و اضربوهم عليها اذا بلغوا عشرا و فرقوا

بينهم فى المضاجع»

«وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ»، قال الحسن: كانت المرأة تمرّ في السوق و عليها خلخال، فاذا مرّت على الرجال ضربت احدى الرجلين بالأخرى ليعلموا انها ذات خلخال و زينة و هذا يحرك الشهوة و يؤدى الى الفتنة فمنعت من ذلك، و قيل اسماع صوت الزينة كاظهارها، و منه سمى صوت الحلى وسواسا. «وَأَثَرُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً» من التقصير الواقع فى امره و نهيّه، و قيل راجعوا طاعة الله فيما امركم و نهاكم من الاداب المذكورة فى هذه السورة، «أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»، قرأ ابن عامر، «آيَةُ الْمُؤْمِنُونَ» بضم الهاء فى الوصل و كذلك فى الزخرف، «يَا أَيُّهُ السَّاحِرُ» و فى الرحمن، «آيَةُ الثَّقَلَانِ»، و يقف بلا الف، و قرأ الآخرون، بفتح الهاء فى الاحرف الثلاثة على الاصل فى الوصل، و ذكر جماعة انّ ابا عمرو و الكسائى و يعقوب كانوا يقفون عليها بالالف، و كان الباقيون يقفون بغير الف، و ليس فى المصاحف الالف، روى عن ابن عمر انه سمع رسول الله يقول: «يا ايها الناس توبوا الى ربكم فاني اتوب الى ربي كل يوم مائة مرة». و عن نافع عن ابن عمر قال: ان كنا لنعد لرسول الله (ص) فى المجلس يقول: «رب اغفر لى و تب على انك انت التواب الغفور» مائة مرة.

«وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَى مِنْكُمْ»، الايامى جمع الايم، يقال رجل ايم لا زوجة له و امرأة ايم و ايمة لا بعل لها، سواء كانت مطلقة او متوفى عنها الزوج، او بكرا لم تتزوج، و الفعل آمت تنيم ايما و ايمة و اياما و ايوما و ايومة و تأيمت تتأيم. و الايامى عند الكوفيين على وزن فعلى مثل ينامى جمع على المعنى لانّ الايم كاليتميم، و عند البصريين ايم فيعل جمع على فعلى تشبيها باسير و اسارى، و قيل جمع على ايائم ثم قدّم و احرّ فصار ايامى ثم قلبت فصارت ايامى، و معنى الآية زوجوا ايها المؤمنون من لا زوج له احرار رجالكم و نساءكم، «وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَ إِمَائِكُمْ» معنى أنست كه اى مؤمنان! آزاد مردان را زن دهيد و آزاد زنان را بشوى دهيد، و شما كه درم خريدان داريد بندگان را زن دهيد، و اين امر ندب و استحباب است نه امر حتم و اجاب، و مثل اين امر در قرآن فراوان است منه قوله تعالى: «وَدَرُوا الْبَيْعَ فَكَاتَبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْراً» شافعى گفت: كسى كه نفس وى آرزوى نكاح كند و استطاعت و اهبت نكاح دارد مستحب است او را كه زن خواهد و زن خواستن او را فاضلتر از اشتغال بنوافل عبادات، و يتأيد ذلك بقول النبي (ص): «تناكحوا تكثرُوا فاني اباهى بكم الامم حتى بالسقط»

و قال: «ثلاثة حق على الله عونهم: المكاتب الذى يريد الاداء، و الناكح الذى يريد العفاف، و المجاهد فى سبيل الله.»

و قال (ص): «اذا خطب اليكم من ترضون دينه و خلقه فزوجه الّا تفعلوه تكن فتنة فى الارض و فساد عريض.»

و قال لعلى: «ثلاث لا يؤخرها: الصلاة اذا آنت، و الجنابة اذا حضرت، و الايم اذا وجدت لها كفوا»، و قال عليه السلم: «م ادرك ولده و عنده ما يزوجه فاحدث فالاثم بينهما»، اما اگر توقان نفس و غلبه شهوت بود و اهبت نكاح و استطاعت نبود دفع توقان و كسر شهوت خویش بروزه كند كه مصطفى (ص) گفته: «يا

معشر الشباب من استطاع منكم الباه فيلتزوج فانه اغض للبصر و احصن للفرج، و من لم يستطع فليصم فان الصوم له و جاء».

اما کسی که او را غلتمت و شهوت نرنجانند و آرزوی نکاح نکند شافعی گفت نوافل عبادات او را فاضلتر، و بو حنیفه گفت نکاح او را فاضلتر، قال الشافعی: و قد ذکر الله عبدا اکرمه فقال: «و سَيِّدًا وَ حَصُورًا»، و الحصور الذي لا يأتي النساء و ذکر القواعد، من النساء و لم يندبهن الى النكاح فدل ان المنسوب الى النكاح من يحتاج اليه، و في الآية دليل ان تزويج النساء الايامى الى الاولياء لان الله تعالى خاطبهم به كما ان تزويج العبيد و الاماء الى السادات بقوله عز و جل: «وَ الصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَ اِمَائِكُمْ»، و هو قول اكثر اهل العلم من الصحابة و من بعدهم. روى عن ذلك عمر و علي و ابن مسعود و ابن عباس و ابى هريرة و عائشة و به قال سعيد بن المسيب و الحسن و شريح و النخعي و عمر بن عبد العزيز و اليه ذهب الثوري و الاوزاعي و عبد الله بن المبارك و الشافعی و احمد و اسحاق و جوز اصحاب الرأي للمرأة تزويج نفسها، و قال مالك: ان كانت المرأة دنيّة يجوز لها تزويج نفسها، و ان كانت شريفة فلا، و الدليل على ان الولي شرط من جهة الخبر ما روى ابو موسى قال قال النبي (ص): «لا نكاح الا بولي»، و عن عروة عن عائشة، ان النبي صلى الله عليه و سلم قال: «ايما امرأة نكحت بغير اذن وليها فنكاحها باطل باطل باطل، فان مسها فلها المهر بما استحل من فرجها، فان اشتجروا فالسلطان ولي من لا ولي له».

«إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ» اي لا تمتنعوا من تزويج هؤلاء لاجل الفقر فان الله يغنيهم الله من فضله، قيل يغنيهم الله بقناعة الصالحين، و قيل يغنيهم باجتماع الرزقين، رزق الزوج و رزق الزوجة و كان رسول الله (ص) يقول: «اطلبوا الغنى في هذه الآية»، و قال عمر: عجبت لمن يبتغي الغنى بغير النكاح، و الله عز و جل يقول: «إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ». و عن بعضهم ان الله عز و جل وعد الغنى بالنكاح و بالتفرق فقال: «إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ»، و قال و ان يتفرقا يغن الله كلا من سعته ثم قال: «وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»، يوسع على من يشاء، عليم بمن يستحقه.

«وَ لَيْسْتَغْفِبِ» العفة و الاستعفاف و الكف واحد و هو الامتناع، «الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا» اي اسباب النكاح من المهر و النفقة، فحذف المضاف و اقيم المضاف اليه مقامه، و المعنى فليعف و ليكف عن الحرام من لا يقدر على تزوج امرأة بان لا يملك المهر و النفقة، «حَتَّى يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ». اي يوسع عليهم و يعطيهم ما لا يتزوجون به، و قيل يغنيهم الله بقلة الرغبة. «وَ الَّذِينَ يَبْتَغُونَ الْكِتَابَ» اي يطلبون المكاتبه، «مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ فَكَاتِبُوهُمْ»، كتاب و مكاتب هر دو يكسانست چون قتال و مقاتلت، و مكاتبت آنست كه مملوك خود را گوید: كاتبتك على ان تعطيني كذا دينارا في نجمين او في نجوم معلومة على انك اذا اديتها فانت حر، گوید ترا مكاتبت كردم بصد دينار مثلا كه بمن گزارى بدو نجم يا بسه نجم يا چندان كه بود از نجوم، چون اين مال درين نجوم گزاردى بمن تو آزاد باشى، مملوك گوید من پذيرفتم پس چون آن مال بگزارد وى آزاد گردد و اولاد او كه در حال كتابت در وجود آمده باشند تبع وى باشند در آزادى، و كسى كه كند بعد از كتابت همه

آن وی باشد تا حق سید از آن بگزارد و اگر در میانه از اداء مال عاجز آید سید را رسد که کتابت وی فسخ کند و او را بارق خویش برد و آنچه در دست وی باشد از مال و کسب وی همه آن سید باشد، عبد الله عمر گفت: المكاتب عبد ما بقى عليه من مكاتبته درهم: و شرط است که مملوك بالغ باشد و عاقل اگر كودك بود یا دیوانه کتابت ایشان روا نباشد، که ابتغاء ایشان درست نیست در شرع، چون مملوك برین صفت باشد و از سید خویش کتابت خواهد مستحب است و مندوب که او را اجابت کند که رب العزّه میگوید: «فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عِلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا»، و این امر ندب و استحباب است نه امر حتم و ایجاب، و سبب نزول این آیت آن بود که حویطب بن عبد العزّی غلامی داشت نام وی صیح از سید خویش کتابت خواست سید سر وازد و او را بآنچه خواست اجابت نکرد تا رب العزّه آیت فرستاد، «فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عِلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا» اگر در ایشان خیری می بینید ایشان را مکاتب کنید، فکاتبه حویطب علی مائة دينار و وهب له منها عشرين ديناراً، فاداهما و قتل يوم حنين في الحرب.

روی ابو هريرة قال قال النبي صلى الله عليه وسلم: «ثلاثة على الله عونهم: المكاتب الذي يريد الاداء، و الناكح يريد العفاف، و المجاهد في سبيل الله»

، قوله: «إِنْ عِلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا» اختلفوا فيه، فقال الحسن: ان علمتم فيهم الصدق و الامانة و الوفاء، و قيل ان علمتم فيهم الرشد و الصلاح و اقامة الصلاة، و قيل هو ان يكون بالغاً عاقلاً، و قال ابن عباس: ان علمتم فيهم القدرة على الاحتراف و الاكتساب لاداء ما كوتبوا عليه و رغبة في الكتابة، و انما قال ذلك لانه اذا لم يقدر على الكسب او قدر عليه و لكنه لا يرغب فيه فکاتبه انقطع حق المولى عنه من غير نفع يرجع اليه فيتضرر به. «وَ اَتَوْهُمْ مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ»، قول عثمان و علی و زبير و جماعتی آنست که این خطاب با موالی است، ایشان که بندگان خویش را مکاتب کنند میگوید از آن مال کتابت که نام زد کردهاید چیزی فاکم کنید علی گفت ربعی فاکم کند، ابن عباس گفت ثلثی فاکم کند، شافعی گفت آنچه فاکم کند مقدور و معین نیست بلی برو واجب است و لازم که چیزی فاکم کند بمعروف چندان که لایق آن مال باشد. کاتب عبد الله بن عمر غلاماً له علی خمسة و ثلاثين الف درهم فوضع من آخر کتابته خمسة آلاف درهم، و قال سعيد بن جبیر: كان ابن عمر اذا كاتب مكاتبه لم يضع عنه شيئاً من اول نجومه مخافة ان يعجز فرجع اليه صدقته و وضع من آخر کتابته ما احب، و پروى ان عمر كاتب عبدا له يکنى ابا امية و هو اول عبد كوتب في الاسلام فاتاه باول نجم فدفعه اليه عمر و قال له استعن به علی مكاتبتك فقال لو اخرته الى آخر نجم، فقال اخاف ان لا ادرك ذلك، قال الحسن اراد بقوله: «وَ اَتَوْهُمْ مِنْ مَالِ اللَّهِ» سهمهم الذى جعل الله لهم من الصدقات المفروضات بقوله: «وَ فِي الرِّقَابِ»، و قال النخعی هو حث لجميع الناس على معونتهم، قال النبي (ص): «من اعان مكاتباً في رقبته او مجاهداً في سبيل الله اظله الله في ظل عرشه يوم لا ظل الاظله».

«وَ لَا تُكْرَهُوا قَتْلَائِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ» این در شأن عبد الله بن ابی سلول منافق فرو آمد که کنیزکان خویش را بناکام بر زنا میداشت بر عادت اهل جاهلیت، چیزی را که می بستند و بوی میدادند، شش کنیزك داشت

نام ایشان معاذه و مسیکه و عمره و اروی و امیمه و قتیله، و این کنیزکان عفايف بودند کراهیت میداشتند زنا کردن، گفتند و الله لا تفعل و قد جاءنا الله بالاسلام و حرم الزنا، و الله که این کار نکنیم پس از آن که الله ما را باسلام گرامی کرد و زنا حرام کرد، و حال خود با مصطفی علیه السلام بگفتند و از اکراه عبد الله بنالیدند، تا رب العزه از بهر ایشان این آیت فرستاد «وَلَا تُكْرَهُوا فَتِيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ»، البغاء الزناء النساء خاصة. «إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا» یعنی اذ اردن تحصنا، و ليس معناه الشرط لانه لا يجوز اكراههن على الزنا و ان لم يردن تحصنا هذا كقوله: «وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»، یعنی اذ كنتم مؤمنين، و قيل انما شرط ارادة التحصن لان الاكراه انما يكون عند ارادة التحصن فان لم ترد التحصن بغت طوعا، و التحصن التعفف. و قال الحسين بن الفضل: في الآية تقديم و تأخير، تقديرها و لا تكرهوا فتياتكم على البغاء، لتبتغوا عرض الحياة الدنيا اى لتطلبوا من اموال الدنيا، یعنی كسبهن و بيع اولادهن، «وَمَنْ يَكْرِهْهُنَّ فَإِنَّ اللَّهَ مِنْ بَعْدِ إِكْرَاهِهِنَّ غَوْرٌ رَحِيمٌ»، للمكرهات و الوزر على المكره، و كان الحسن اذا قرأ هذه الآية قال: لهن و الله لهن و الله.

«وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ» يا معشر المؤمنين، «آياتٍ من القرآن، مَبَيِّنَاتٍ»، بفتح الياء قرأها ابو عمرو و ابن كثير و نافع و يعقوب و ابو بكر یعنی مبینات بالدلائل و البرهان و الفرائض و الاحكام، و قرأ الآخرون بكسر الياء، و المعنى انها تبين الحلال من الحرام، «وَمَثَلًا مِنَ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ» اى و انزلنا بانزال القرآن قصص من تقدمكم و ذكر احوالهم لتجتنبوا ما سخطنا به عليهم. و تقبلوا على ما رضينا به عنهم، «وَمَوْعِظَةً» و زجرا عن المعاصي، «لِلْمُتَّقِينَ» فانهم ينتفعون بها.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: «قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَعْضُوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ»، ابصار الرؤس عن المحارم و ابصار القلوب عما سواه، مؤنانرا میفرماید تا دیده سر از محارم فرو گیرند و دیده سرّ از هر چه دون حق فرو گیرند، خاك نیستی در چشم هستی خود افکنده و از لوح وجود خود هجو نفس مکاره بر خواند. محمد عربی که در یتیم بحار رسالت بود و واسطه عقد دلالت از سر درد هستی خود این فریاد همی کند که: «لیت ربّ محمد لم یخلق محمّدا» و ایشان که سابقان و صادقان و سالکان راه بودند هرگز بخود نره‌ای التفات نکردند و از هستی خود شاد نبودند و بچشم پسند بخود ننگرستند، روزی جنید با رویم نشسته بود شبلی در آمد، و شبلی عظیم کریم بودست چون سخن جنید تمام شد رویم روی فرا جنید کرد گفت کریم مردی است این شبلی، جنید گفت حدیث کسی میکنی که او مطرودی است از مطرودان درگاه، شبلی چون این بشنید بشکست و خجلوار برخاست و از پیش ایشان بیرون شد، رویم گفت ای جنید این چه کلمه بود که در حق شبلی راندی و حال او ترا معلومست در پاکی و راستی؟ جنید گفت بلی شبلی عزیزى است از عزیزان درگاه، اذا کلمتم الشبلی فلا تکلموه من دون العرش و ان سیوفه تقطر دما، لکن ای رویم آن کلمت که بر زبان تو برفت در تزکیت او تیغی بود که قصد روزگار او کرد تا مرکب معاملات او را پی کند ما ازین کلمه سپری ساختیم تا آن تیغ را رد کرد. «قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَعْضُوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ»، قوم لا ينظرون الى الدنيا و هم الزّهاد، و قوم لا ينظرون الى الكون و هم

اهل العرفان، و قوم هم اصحاب الحفاظ و الهیبة كما لا ينظرون بقلوبهم الى الاغيار لا يرون نفوسهم اهلا للشهود، ثم الحق سبحانه يكاشفهم من غير اختيار منهم او تعرض او تكلف. جوانمردان طریقت ایشانند که بغیر می‌ننگرند، دیده همت بکس باز نکنند خویشان را در بیداء کبریاء احدیت گم کرده آتش حسرت در کلبه وجود خود زده در دریای هیبت بموج دهشت غرق گشته، خردها حیران دلها یوان، بی‌سر و بی‌سامان بی‌نام و بی‌نشان.

پویان و دوانند و غریوان بجهان در در صومعه کوهان در غار بیابان  
یکسر همه محوند بدریای تحیر بر خوانده بخود بر همه لاخان و لا مان

پیر طریقت گفت در مناجات خویش: الهی تو دوستان خود را بلطف پیدا گشتی تا قومی را بشراب انس مستان کردی قومی را بدریای دهشت غرق کردی، ندا از نزدیک شنوانیدی و نشان از دور دادی، رهی را باز خواندی و آن گه خود نهان گشتی، از وراء پرده خود را عرضه کردی و بنشان عظمت خود را جلوه کردی، تا آن جوانمردان را در وادی دهشت گم کردی؟ و ایشان را در بی‌طاقتی سرگردان کردی، این چیست که با آن بیچارگان کردی؟ داور آن نفیر خواهان تویی، و داد ده آن فریاد جویان تویی، و دیت آن کشتگان تویی، و دستگیر آن غرق شدگان تویی، و دلیل آن گم شدگان تویی، تا آن گم شده کجا با راه آید و آن غرق شده کجا با کران افتد، و آن جانهای خسته کی بیاساید و آن قصه نهانی را کی جواب آید، و آن شب انتظار ایشان را کی بامداد آید.

«وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا» اشارة الى انّ فيه زينة للعبد لا يجوز اظهاره فكما انّ النساء عورة و لا يجوز لهنّ ابداء زينتهنّ كذلك من اظهر للخلق ما هو زينة سرائره من صفاء احواله و زكاء اعماله انقلب زينه شيئا انا اذا ظهر على احد شيء لا يتعمّله و تكلفه فذلك مستثنى لانه غير مؤاخذ بما لم يكن بتصرفه و تكلفه. «وَأْتُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ» مؤمنانرا بر عموم توبه ميفرمايد، توبت عوام از زلت و توبت خواص از غفلت، و توبت خاص الخاص از ملاحظه اوصاف بشریت، توبه عوام آنست که از معصیت با طاعت گردند، و توبه خواص آنست که از رؤیت طاعت با رؤیت توفیق آیند طاعت خود نه بینند همه توفیق حق بینند، توبه خاص الخاص آنست که از مشاهده توفیق با مشاهدت موفق گردند، حد نظر عوام تا بافعال است، میدان نظر خواص صفات است، محل نظر خاص الخاص جلال ذات است، اعوذ بعفوك من عقابك. اشارت بنظر عوام است. اعوذ برضاك من سخطك، اشارت بنظر خواص است. اعوذ بك منك اشارت بنظر خاص الخاص است، و يقال امرا لكلّ بالتوبة لئلا يخجل العاصي في الرجوع بانفراده، كذلك في القيامة يدخل النار المطيعين و العاصين لقوله: «وَأَنَّ مِنْكُمْ أَلْبَا وَاَرْدُهَا»، ليست العاصين بالمطيعين و لا يصير عيبتهم مكشوفاً.

٤ النوبة الاولى



قوله تعالى: «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» الله است روشن دارنده آسمانها و زمین، «مَثَلُ نُورِهِ» صفت نور او «كَمِشْكَاةٍ» چون توله قندیل است، «فِيهَا مِصْبَاحٌ» در سر توله آن قندیل چراغی، «الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ» آن چراغ در آبگینه قندیل، «الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ» آن آبگینه راست گویی که ستاره‌ای است روشن، «يُوقَدُ» می‌فروزند، «مِنْ شَجَرَةٍ مَبْرُكَةٍ» از روغن درختی برکت کرده در آن، «زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ» درخت زیتون نه همه شرقی. «وَلَا غَرْبِيَّةٍ» و نه همه غربی «يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ» کامید و نزدیک بید که آن روغن خانه روشن دارید، «وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ» و هر چند آتش بآن روغن نرسید «نُورٌ عَلَى نُورٍ» روشنایی آتش بآن روشنایی روغن، «يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ» راه می‌نماید الله بروشنایی خویش او را که خواهد. «وَوَيْضُوبُ اللَّهِ الْأَمْثَالُ لِلنَّاسِ» و مثال میزند الله مردمان را، «وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (۳۵) و الله بهمه چیز داناست.

«فِي بُيُوتٍ» در خانه‌هایی، «أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ» که فرمود الله که آن را بزرگ دارند، و قدر آن بلند دارند، «وَأَيُّكُمْ فِيهَا اسْمُهُ» و او را در آن نام برند و یاد کنند، «يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا» نماز میکند او را و می‌ستاید او را در آن مسجدها، «بِالْعُدُوِّ وَالْأَصَالِ» (۳۶) بیامدادها و شبانگاه.

«رَجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ» مردانی که مشغول ندارد ایشان را بازرگانی، «وَلَا يَبِيعُ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ» و نه ستد و دادی از یاد خدا، «وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ» و از بیای داشتن نماز و دادن زکاة، «يَخَافُونَ يَوْمًا» می‌ترسند از روزی «تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ» (۳۷) که دلها و دیده‌ها در آن می‌گردد، «لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ» آن را تا پاداش دهد الله ایشان را. «أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا» به نیکوتر کردار که کردند، «وَوَيَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ» و بیفزاید ایشان را افزونی از فضل خویش، «وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ» (۳۸) و الله روزی دهد او را که خواهد بی‌اندازه.

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا» و ایشان که کافر شدند، «أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بَقِيَعَةٍ» کردارهای ایشان که میکنند راست چون گورابی است بهامون، «يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً» که تشنه آن را آب پندارد، «حَتَّى إِذَا جَاءَهُ» تا آن گه که آید بآن. «لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا» آن را هیچ چیز نیابد از آنچه می‌بیوسد، «وَوَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ» و الله را داور یافت نزدیک کردار خویش، «فَوْقَاهُ حِسَابَهُ» باو گزارد الله شمار او و پاداش او تمام، «وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ» (۳۹) و الله آسان کارست زود توان.

«أَوْ كَظُلُمَاتٍ» یا چون تاریکی‌هایی است، «فِي بَحْرِ لُجِّيٍّ» در دریایی ژرف دور قعر پر آب، «يَعْمَشُهُ مَوْجٌ» پیچیده در سر آن موجی، «مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ» بر زیر آن موج موجی دیگر، «مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ» از بر آن موج میغی، «ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ» تاریکی‌هایی بر زیر یکدیگر، «إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ» اگر دست خود از جامه خود بیرون آید «لَمْ يَكِدْ يَرَاهَا» نه کامید که فرا دست خویش ببند از تاریکی. «وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا» و هر که الله او را روشنایی نهد، «فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ» (۴۰) او را روشنایی نیست.

«أَلَمْ تَرَ» نمی‌بینی و نمیدانی، «أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» که الله را می‌ستاید هر چه

در آسمانها و زمینها کس است، «وَ الطَّيْرُ صَاقَاتٍ» و مرغ در پرواز خویش، «كُلُّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَ تَسْبِيحَهُ» نماز و سجود همه دانسته است و ستایش همه شنیده و دانسته، «وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ» (۴۱) و الله داناست بهر چه میکنند.

«وَ لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» الله راست پادشاهی آسمانها و زمین «وَ إِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ» (۴۲) و با الله است بازگشت همگان.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» ای ذو نور السَّمَاوَاتِ و الارض، فحذف المضاف كما يقال رجل عدل، ای ذو عدل. قال ابن عباس: معناه الله هادي السَّمَاوَاتِ و الارض، یعنی من فی السَّمَاوَاتِ و الارض فهم بنوره الی الحق یهتدون، و بهداه من حيرة الضلالة ینجون. میگوید راهنمای بندگان در زمین و در آسمان خداست، مؤمنان بنور او فرا راه صواب می بینند، و برانمونی او بر جاده سنت میروند و حق می پذیرند و از حیرت ضلالت باز میروند، و فی بعض کتب الله، نوری هدای و لا اله الا الله کلمتی و انا هو، حسن گفت: نور درین موضع مصدر است بجای فعل افتاده، ای نور السَّمَاوَاتِ و الارض، و همچنین در شواذ خوانده اند و معنی آنست که آسمان روشن کرد بآفتاب و ماه و ستارگان و زمین بعلماء و انبیاء و مؤمنان، مجاهد گفت: «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» ای مدبر امورها بحکمة بالغة و بحجة نيرة و قيل معناه الانوار كلها منه كما يقال فلان رحمة ای منه الرحمة، قال عبد الله بن مسعود: ان ربك ليس عنده نهار و لا لیل، نور السَّمَاوَاتِ و الارض من نور وجهه. و صح عن رسول الله (ص) فی رواية عبد الله بن مسعود انه كان یفتح صلوته باللیل فیقول اللهم لك الحمد انت نور السَّمَاوَاتِ و الارض و من فیهن، و لك الحمد انت ضیاء السَّمَاوَاتِ و الارض و من فیهن.

و عن ابی بن کعب فی قوله: «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» قال بدأ بنور نفسه، «مَثَلُ نُورِهِ»، قال ابی بن کعب: مثل نور الله فی قلب المؤمن و هو النور الذی یهدی به كما قال عز و جل: «فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ»، و كان ابن مسعود یقرأ مثل نوره فی قلب المؤمن. و قال سعید بن جبیر عن ابن عباس، «مَثَلُ نُورِهِ» الذی اعطى المؤمن، قال محمد بن ابراهیم البوسنجی: من قال ان الذی فی قلب المؤمن هو المخلوق فهو جهمی. و قال الحسن البصری: هو نور القرآن، قال الله تعالى: «و نور الذی انزلنا» میگوید مثل نور خدا در دل مؤمن، یعنی ایمان که در دل وی است و قرآن که در سینه وی، «گمشکاة» المشکاة عند العرب الكوة غیر النافذة و هو هاهنا قصبه القندیل، و قال مجاهد: هی حدائد القندیل، بعضی مفسران گفتند مشکاة روزن است، و مصباح قندیل، بعضی گفته اند مشکاة قصبه قندیل است و مصباح شعله چراغ بر سر قصبه، بعضی گفتند مشکاة زنجیر است که قندیل از آن بیاویخته. و مصباح قندیل، بعضی گفتند مشکاة قندیل است و مصباح روشنایی که میدهد از چراغ افروخته، «گمشکاة فیها مصباح» یعنی کمصباح فی مشکاة و هو قوله: «المصباح فی زجاجة» و خص الزجاجة بالذكر لان النور وضوء النار فیها ابین من كل شيء وضوءه یزید

فى زجاجة، ثم وصف الزجاجه فقال: «الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ» قرأ ابو عمرو و الكسائي، درى بكسر الدال و الهمز مع المدّ و هو فعيل من الدرّ و هو الدفع، لانّ الكوكب يدفع الشياطين من السّماء و شبّهها بحالة الدفع لانه يكون فى تلك الحالة اضاء و انور، و قيل درى اى طالع يقال درأ النجم اى طلع و ارتفع، و درأ علينا فلان اذا طلع و ظهر، و قرأ حمزة و ابو بكر درى بضم الدال و الهمز مع المدّ و الوجه انه فعيل بضمّ الفاء و تشديد العين من الدرّ ايضا و هو الدفع على ما قدّمناه من الاشتقاق، و فعيل فى الصفات على ما حكاه سيوييه عن ابى الخطاب قد جاء هذا و فى الاسماء المريق و هو العصفر، و قرأ الباقون درى بضم الدال و تشديد الياء بلا همز، اى شديد الانارة نسب الى الدرّ فى صفائه و حسنه و ان كان الكوكب اكثر ضوء من الدرّ لكنّه يفضل الكوكب بضيائه كما يفضل الدرّ سائر الحبوب بتألّوه و قيل الكوكب الدرّ واحد من الكوكب الخمسة العظام و هى زحل و المريخ و المشترى و الزهرة و عطارد، و قيل شبّهها بالكوكب و لم يشبّهها بالشمس و القمر لانّ الشمس و القمر يلحقهما الخسوف و الكواكب لا يحلقها الخسوف، «توقد» بفتح التاء و الواو و الدال و مشدّدة القاف على الماضى قرأها مكي و بصرى يعنون المصباح، و المصباح مذكر اى اتقد، يقال توقدت النار اى اتقدت و «توقد» مضمومة و ضم الدال و تخفيف القاف قرأها كوفى غير حفص، و الوجه انه فعل مضارع لما لم يسم فاعله و ماضيه أوقدت و انث الفعل على الاسناد الى الزجاجه، و المعنى مصباح الزجاجه فحذف المضاف، و «يوقد» بالياء مضمومة و تخفيف القاف و ضم الدال قرأها مدنى و شامى و حفص، على اسناد الفعل الى المصباح، و المعنى يوقد المصباح، «مِنْ شَجَرَةٍ» اى من دهن شجرة على حذف المضاف، «مُبَارَكَةٌ زَيْتُونَةٍ» فزيتونة بدل من شجرة و وصفها بالمباركة لكثرة ما فيها من المنافع هى ادام و فاكهة و دهنها اضاء و اصفى من الادهان و لا يحتاج فى استخراجها الى عصّار بل كلّ احد يستخرجه، و هى شجرة تورق من اعلاها الى اسفلها، و هى اول شجرة نبتت فى الدّنيا بعد الطوفان و منبتها الارض المقدّسة منازل الانبياء و الاولياء، و بارك فيها سبعون نبيا منهم ابراهيم و ليس فى الدّنيا شجرة اطول بقاء منها انها ترف بعد الف سنة، «و جاء فى الحديث انّ النبىّ (ص) قال: «اللهم بارك فى الزيت و الزيتون»، و قال صلى الله عليه و سلّم: «كلوا الزيت و ادنوا به فانه شجرة مباركة».

«لا شَرْقِيَّةٌ وَ لا غَرْبِيَّةٌ». قال ابن عباس: معناه انها ليست شرقية وحدها حتى لا تصيبها الشمس عند الغروب، و لا غربية وحدها حتى لا تصيبها الشمس بالغداة عند الطلوع، بل هى صاحبة للشمس طول النهار تصيبها الشمس عند طلوعها و غروبها ليس يسترها فى وقت من النهار شيء فهى شرقية و غربية تأخذ حظا من الامرين فيكون زيتها اضاء و زيتونها اجود، و هذا كما يقال هذا الرمان ليس بخلو و لا حامض، اى ليس بخلو خالص و لا بحامض خالص بل اجتمع فيه الحلاوة و الحموضة، و قيل معناه ليست من المشرق و لا من المغرب بل فى الوسط منهما و هو الشام، و قال، الحسن: تأويل لا شَرْقِيَّةٌ وَ لا غَرْبِيَّةٌ انها ليست من شجر الدّنيا اى هى من شجر الجنّة و لو كانت من الدّنيا لكانت شَرْقِيَّةٌ او غَرْبِيَّةٌ. قال و انما هو مثل ضربه الله لنوره، «يَكَادُ زَيْتُهَا» اى دهنها، «يُضِيءُ» من صفائه، «وَ لَوْ لَمْ تَمَسُّهُ نَارٌ» اى قبل ان تصيبه النار، يعنى ضوء

زیتها کضوء النّار و ان لم تمسسه نار، «نورٌ علی نور» نور النار علی نور الزّیت.

قومی مفسران گفتند این مثلی است که رب العالمین زد مصطفی را، مشکاة ابراهیم خلیل است زجاجة اسماعیل، مصباح محمد (ص)، او را مصباح خواند چنان که جای دیگر او را سراج منیر خواند، «یوقد من شجرة مبارکة» این شجره ابراهیم خلیل است، او را مبارک خواند که معظم انبیاء از صلب او بیند، «لا شرقیة و لا غربیة» ابراهیم نه شرقی بود نه غربی، یعنی نه ترسا بود که قبله ایشان جانب شرقی است، و نه جهود که قبله ایشان جانب غربی است، همانست که آنجا گفت: «ما کان ابراهیم یهودیاً و لا نصرانیاً و لکن کان حنیفاً مسلماً». «یکاد زیتها یضیء» یعنی یکاد محاسن محمد تطهر للناس قبل ان اوحی الیه، و قیل یکاد نور محمد و امره یتبین للناس و لو لم یتکلم انه نبی، «نورٌ علی نور» نبی من نسل نبی، نور محمد علی نور ابراهیم، و عن ابن عمر قال: «المشکوة». جوف محمد «و الزجاجة» قلبه، و «المصباح» النور الذی جعله الله فیهِ، «لا شرقیة و لا غربیة» لا یهودی و لا نصرانی، «یوقد من شجرة مبارکة» هو ابراهیم و نور قلب محمد. و عن الضحاک قال: شبه عبد المطلب بالمشکوة و عبد الله بالزجاجة و النبی بالمصباح، کان فی صلبهما فلما خرج من صلبهما بقی صلبهما مظلماً كما تبقى الکوة مظلمة حین تخرج منها القندیل، و ورث النبوّة من ابراهیم كما قال. «یوقد من شجرة مبارکة» ابی کعب گفت: مثلی است که رب العالمین زد بنده مومن را، مشکاة مثل نفس مومن است، زجاجة مثل دل بنده مومن است آن را تشبیه بزجاجة کرد از بهر آنکه زجاجة صافی و روشن بود عیبهای خویش پنهان نکند، همچنین دل بنده مومن عیبهای نفس پنهان نکند منافع و مضارّ خویش در آن بنماید.

قال النبی (ص): «انّ لله فی الارض اوانی و هی القلوب فاحب اوانیه الیه اصفاها و اصلبها و ارقها، فاصفاها من العیوب و اصلبها فی الدین و ارقها علی الاخوان».

بیمار که در طلب دارو بود راه وی آنست که دلیل خویش در قاروره بطیب بردارد تا طیب در آن نگرند و او را مداوا کند، رب العزه دل مومن را مثل بزجاجة زد از روی اشارت میگوید، بنده گنه کار را، بیمار معصیت را راه آنست که آب حسرت در قاروره دل بخداوند حکیم مهربان بردارد تا بفضل و کرم خویش در آن نگرند و او را برحمت و مغفرت خویش مداوا کند. «المصباح فی زجاجة» مصباح چراغ ایمان و نور معرفت است در سویداء دل مومن و آن را بچراغ تشبیه کرد که هر خانه در آن چراغ بود ظاهر و باطن آن روشن بود، و دزد شبرو گرد آن نگرند، از روی اشارت میگوید تا چراغ ایمان در دل مومن است باطن وی بمعرفت و ظاهر وی بخدمت آراسته و روشن است راه شیطان دزد بوی فرو بسته و از وساوس وی باز رسته، «یوقد من شجرة مبارکة» و هی اخلاص لله وحده فمتله مثل الشجرة التف بها الشجر فهی خضراء ناعمة لا تصیبها الشمس لا اذا طلعت و لا اذا غربت، فکذلك المؤمن قد اجیر من ان یصیبه شیء من الفتن فهو بین اربع خلال: ان اعطى شکر، و ان ابتلى صبر، و ان حکم عدل، و ان قال صدق.

«یکاد زیتها یضیء» ای یکاد قلب المؤمن یعرف الحق قبل ان یبین له لموافقته آیه، «نورٌ علی نور» قال

ابى: فهو يتقلب فى خمسة انوار: قوله نور، و عمله نور، و مدخله نور، و مخرجه نور، و مصيره الى النور يوم القيامة. و قال الحسن و ابن زيد هذا مثل للقرآن، «فالمصباح» هو القرآن فكما يستضاء بالمصباح، يهتدى بالقرآن، «و الزجاجة» قلب المؤمن، «و المشكوة» فمه و لسانه، «و الشجرة المباركة» شجرة الوحي، «يكاد زيتها» يعنى تكاد حجج القرآن تتضح فان لم يقرأ. «نور على نور» يعنى القرآن نور من الله عزّ و جل لخلقه مع ما اقام لهم من الدلائل و الاعلام قبل نزول القرآن، فازدادوا بذلك نورا، و قيل يكاد قلب المؤمن يعمل بالهدى قبل ان يأتية العلم، فاذا جاءه العلم ازداد هدى على هدى و نورا على نور. قوله: «يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ» قال ابن عباس: يعنى لدينه الاسلام و هو نور البصيرة، و قيل يهدى الى الايمان و الى محمد و القرآن من يشاء، يقال هداه الله لدينه و هداه الى دينه، قال الله عزّ و جل: «وَ هَدَاهُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»، انّ هداكم للايمان و يهديك صراطا مستقيما، «وَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ»، تقريبا الى الافهام و تسهيلا لسبيل الادراك. «وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ».

«في بيوت» اى ذلك المصباح فى بيوت، و قيل يوقد فى بيوت، و البيوت هى المساجد، قال ابن عباس: المساجد بيوت الله فى الارض و هى تضئ لاهل السماء كما تضئ النجوم لاهل الارض، و خصّ المصابيح للمساجد لانها اكرم ما تكون و احسن اذا كانت فيها. قال ابن بريدة: هى اربعة مساجد لم بينها الا الانبياء: الكعبة بناها ابراهيم و اسماعيل. فجعلها قبلة، و مسجد بيت المقدس بناه داود و سليمان، و مسجد المدينة بناه رسول الله (ص)، و مسجد قبا أسس على التقوى بناه رسول الله (ص)، «أذن الله» اذن اينجا بمعنى امر است يعنى امر الله و رضى چنان كه گفت: «لِنُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ» اى بامر ربهم. و در قرآن اذن است بمعنى ارادت كقوله: «وَ مَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» يعنى بارادته و مشيئته، و بمعنى قضا و قدر، كقوله: «وَ مَا أَصَابَكُمْ يَوْمَ التَّقْيِ الْجَمْعَانِ فَبِإِذْنِ اللَّهِ» اى بقبضائه و قدره، و بمعنى هدايت كقوله: «وَ مَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» اى بهدايته و بمعنى توفيق كقوله: «وَ مِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ»، اى بتوفيقه، و بمعنى اتمام اجل كقوله «ما كان لنفس أن تموت إلا بإذن الله»، و بمعنى تكوين كقوله: «كَمْ مِنْ فِتْنَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِتْنَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ»، و بمعنى اباحت كقوله: «فَأَنكحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ» قوله: «أذن الله أن تُرْفَعَ» اين رفع اقدارست نه رفع ابنيه از بهر آنكه در شرع ديوار مسجد بلند كردن و بالا دادن مكروه است، و فى الخبر امرنا ان نبني المساجد جمًا، و رفع اقدار آنست كه بزرگ دارند و سخن بيهوده در آن نگويند و جز از نام خدا در آن نبرند چنان كه گفت: «وَ يُذَكَّرَ فِيهَا اسْمُهُ»، قال ابن عباس: يتلى فيه كتابه و يسان عن غير ذكر الله، قال النبي صلى الله عليه و سلم: «من سمعتموه ينشد ضالة فى المسجد فقولوا لا رد الله عليك».

و فى رواية فقولوا لا وجدت، و طرح رجل نعليه فى المسجد ليلبسهما، فصاح به عمر بن الخطاب و قال: أ تدرى أين انت؟ و قيل ترفع فيها الحوائج الى الله سبحانه، و قيل ترفع فيها الاصوات بذكر الله و تلاوة القرآن، «يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا». قرأ ابن عامر و ابو بكر يسبح بفتح الياء على ما لم يسم فاعله و الوقف على هذه القراءة و

عند قوله: «وَ الْأَصَال» و قرأ الآخرون يَسْبِجُ بكسر الياء جعلوا لتسبيح فعلا للرجال، «يُسَبِّحُ» اى يصلى له، «بِالْعُدُوِّ وَ الْأَصَال» اى بالغداة و العشى. قال اهل التفسير اراد به الصلوات المفروضات فالتى تؤدى بالغداة صلاة الفجر، و التى تؤدى بالاصال صلاة الظهر و العشاءين، لان اسم الاصيل بجمعها، و قيل اراد به صلاة الصبح و العصر و اليه

اشار النبى (ص): «من صلى البردين دخل الجنة»، و عن ابن عباس قال: التسبيح بالغدو و صلاة الضحى، قال النبى (ص): «من مشى الى صلاة مكتوبة و هو متطهر فاجره كاجر الحاج المحرم، و من مشى الى تسبيح الضحى لا ينصبه الا هو فاجره كاجر المعتمر، و صلاة على اثر صلاة لا لغو بينهما كتاب فى عليين، و عن ابى هريرة قال قال رسول الله: «ما من احب يغدو و يروح الى المسجد و يؤثره على ما سواه الا و له عند الله عزّ و جلّ نزل يعدّ له فى الجنة كلما غدا و راح كما انّ احدكم لو زاره من يحب زيارته لاجتهد فى كرامته ثمّ قال: «رجال»

خص الرجال بالذكر فى هذه البيوت لانه ليس على النساء جمعة و لا جماعة فى المساجد، و خص التجارة بالذكر لانها اعظم ما يشتغل بها الانسان عن الصلوات و الطاعات، و اراد بالتجارة الشرى فيكون المعنى لا يشغلهم شرى. «وَ لَا يَبِيعُ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ» اى رفضوا الدنيا و اشتغلوا بذكر الله، و قيل يبيعون و يشترون و اذا حضرت الصلاة قاموا اليها متثاقلين، روى سالم عن ابن عمر انه كان فى السوق فاقامت الصلاة فقام الناس و اغلقوا حوانيتهم فدخلوا المسجد فقال ابن عمر: فيهم نزلت. «رجال لا تلهيهم تجارة و لا بيع عن ذكر الله».

«وَ اِقَامِ الصَّلَاةَ» اى و عن اقامة الصلاة فحذف الهاء الزائدة لان الاضافة تنوب عنه و اراد اداها فى وقتها لان من آخر الصلاة عن وقتها لا يكون من مقيمى الصلاة و اعاد ذكره اقامة الصلاة مع ان المراد من ذكر الله الصلاة الخمس لانه اراد باقام الصلاة حفظ المواقيت. «وَ ايتاء الزكاة» يعنى و عن ايتاء الزكاة المفروضة اذا حضر وقت ادائها لم يحبسوها، و قيل ايتاء الزكاة اخلاص الطاعة لله قال مقاتل بن حيان: هم اهل الصفة

روى ابو هريرة قال قال رسول الله: «انّ للمساجد اوتادا الملائكة جلساؤهم ينفقونهم و ان مرضوا عادوهم و ان كانوا فى حاجة اعانوهم»

و قال جليس المسجد على ثلاث خصال: اخ مستفاد. او كلمة محكمة، او رحمة منتظرة.

و فى بعض الاخبار ينادى مناد يوم القيامة: سيعلم اهل الجمع لمن الكرم، اليوم ثلاث مرات، ثم يقول اين الذين كانت «لا تلهيهم تجارة و لا بيع عن ذكر الله و اقام الصلاة» الى آخر الآية...

«يَخَافُونَ يَوْمًا» يعنى يفعلون ذلك من خوف يوم، «تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَ الْأَبْصَارُ» يعنى يتحيرون فيه و تضطرب فيه القلوب و الأبصار، گفته اند تغلب القلوب آنست كه از بيم رستاخير و هول قيامت دلها بچنبر گردن رسد نه بيرون آيد از تن نه در بر آرام گيرد، هم چنان كه گفت: «إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ»، و تغلب الأبصار آنست كه چشم از جاى بر آيد و خيره بماند چنان كه جايى ديگر گفت: «تَشَخَّصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ»، و

گفته‌اند تقلب الأبصار آنست که چشمها میگردانند تا خود کجا رانند ایشان را سوی بهشت یا سوی دوزخ، و نامه‌های کردار از کدام جهت ایشان را دهند از سوی راست یا از سوی چپ، و گفته‌اند تقلب آنست که ایشان را در دوزخ در عذاب از حال بحال می‌گردانند گهی «تَلْفَحُ وُجُوهُهُمْ النَّارُ»، گهی «يَشْوِي الْوُجُوهُ»، گهی «لَوْأَحَةَ لِلْبَشَرِ»، گهی «يُسْحَبُونَ فِي النَّارِ عَلَى وُجُوهِهِمْ»، قال الزجاج في معنى الآية: من كان قلبه موقنا بالبعث و القيامة ازداد بصيرة و رأى ما وعد به. و من كان قلبه على غير ذلك رأى ما يوقن معه بامر القيامة و البعث فعلم ذلك بقلبه و شاهد ببصره فذلك تقلب القلوب و الأبصار.

«لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ» یعنی يفعلون ذلك رجاء ان يجزيهم الله، «أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا» ای باحسن ما عملوا، يريد يجزيهم بحسنتهم، و ما كان من مساوی اعمالهم، لا يجزيهم بها، «وَ يَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ» ما لم يستحقوه باعمالهم، «وَ اللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ» معناه تفضلا، لانّ الجزاء يكون بالحساب و يكون التفضل بغير حساب. و قيل يعطيه ما لا يأتي عليه الحساب، و قيل من غير حساب ای من حيث لا يحتسب، ثم ضرب لاعمال الكفار مثلا فقال: «وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيَعَةٍ» السراب شعاع يتخيل كالماء على الارض نصف النهار حين يشتد الحرّ، و سمى سرايا لانه يسرب ای يجرى كالماء، و قيل السراب بخار يرتفع من قعر القيعان فيتكثف فاذا اتصل بها ضوء الشمس اشبه الماء من بعيد فاذا دنا منه الانسان لم يره كما كان يراه و هو منه بعيد، و القيعة جمع القاع كالجيرة جمع الجار، و هو ما انبسط من الارض و لم يكن فيه نبات.

«يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً» الظماء العطش و خص الظمان بالذكر لشدة حاجته الى الماء، و اذا انتهى الى ذلك المواضيع فلم يجد الماء كانت الدهشة و الحيرة اكثر، «حَتَّى إِذَا جَاءَهُ» ای جاء السراب، «لَمْ يَجِدْهُ كَمَا ظَنَّهُ، و قيل لَمْ يَجِدْهُ شَيْئاً يَنْفَعُهُ» «وَ وَجَدَ اللَّهُ عِنْدَهُ»، ای عند عمله و محاسبا آياه، «فَوَقَّاهُ حِسَابَهُ» ای حاسبه و اعطاه جزاء اعماله و افيا غير مبخوس و لا منقوص، و قيل وجد الله بالمرصاد، فوفاه حسابه الحساب هاهنا الجزاء، و هذا من قول الموبخ سافر عن الى محاسبتك، «وَ اللَّهُ سَرِيعٌ، الْحِسَابِ» اذا حاسب فحسابه سريع، روى ان عليا عنه سئل كيف يحاسبهم في حالة واحدة، فقال كما يرزقهم في حالة واحدة.

این آیت در شأن شبیه بن ربیعہ فرو آمد مردی بود که در جاهلیت بسان راهبان ترهب کردی در صومعه تنها نشست، و صوف پوشیدی در کفر راه دین طلب میکرد، پس چون اسلام به پیغامبر آمد وی کافر شد. رب العالمین او را مثل زد به تشنه‌ای که سراب بیند بگرمگاه بامید آب بشتابد بآن سراب چون آنجا رسد آب نیابد و از آن ظنّ که می‌برد و آنچه می‌بوسید هیچ چیز نه بیند نومید و پر حسرت باز گردد، اعمال کافر همچنین است می‌پندارد که از آن نفعی و فایده‌ای خواهد دید در قیامت، چون بآن رسد هباء منثورا بیند بی‌نفع و بی‌حاصل و آن ظنّ که می‌برد باطل و امید بی‌حاصل، قال اهل اللغة، الحساب على ثلاثة معان: احدها المجازة بمعنى ان يأخذ الرجل حقه و يعطى غيره حقه، و الثانى الكفاية من قولهم: حسبي ای كفاني و منه قوله: «عَطَاءٌ حِسَاباً» ای كافيا، و الثالث القليل كما يقال للبخيل هو يعطى بحساب.

«أَوْ كَظُلُمَاتٍ» هذا مثل آخر ضربه الله لاعمال الكفار، يقول تعالى مثل اعمالهم فى فسادها و جهالتهم

فيها، «كظلماتٍ في بحرٍ لَجِيٍّ» و هو العميق الكثير الماء و لجة البحر المكان الذي يكثر فيه ماؤه و يستدير، قال ابن عيسى: هو البحر الواسع الذي لا يرى ساحله، «يَعْشَاهُ مَوْجٌ» و هو ما ارتفع من الماء، «مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ» متراكم بعضه على بعض، من فوق الموج سحب، قيل الموج الثاني الرّيح، و قيل تقديره موج من بعده موج اى موج يتبع بعضه بعضا، «مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ» اى من فوق الموج الثانى سحب قد غطى النجوم التي يهتدى بها. قرأ ابن كثير برواية قنبل عنه سحب بالرفع و التنوين، «كظلماتٍ» بالجرّ على البدل من فوقه او كظلمات، و روى البزى عن ابن كثير، سحب ظلمات باضافة السحاب الى الظلمات كما تقول سحب رحمه، و سحب عذاب، و قرأ الآخرون سحب ظلمات كليهما بالرفع و التنوين فيكون تمام الكلام عند قوله: «سَحَابٌ» ثم ابتداء «ظلماتٍ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ» اى هذه ظلمات بعضها فوق بعض، ظلمة السحاب و ظلمة الموج و ظلمة البحر، ظلمات مثل اعمال كفار است، «بَحْرٌ لَجِيٍّ» دل كافر است، موج من فوقه موج شك است و حيرت كه فرا دل كافر نشسته و حق از وى بپوشيده، سحب مهرست بر دل وى نهاده. ابن عباس گفت: كه اين همانست كه رب العزه گفت در صفت كافر: «حَتَّمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ عَلَى سَمْعِهِمْ وَ عَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً»، فهذه الظلمات الثلاث كظلمات البحر، و قال ابى بن كعب فى هذه الآية: الكافر بتقلب فى خمس من الظلم. كلامه ظلمة، و عمله ظلمة و مدخله ظلمة، و مخرجه ظلمة، و مصيره الى ظلمات النار يوم القيامة. و قيل تقدير الآية او كصاحب ظلمات فى بحر لَجِيٍّ، دليله حتى «إِذَا أُخْرَجَ يَدُهُ» اى صاحب الظلمات اذا اخرج يده و هى اقرب الاشياء اليه، «لَمْ يَكْذُ بِرَأْسِهَا»، قال الفراء «يكذ» صلة اى لم يرها، و العرب تضع لم يكذ موضع الاياس انه لم يرها و تضعه موضع الخطر انه قارب ان لا يراها، «وَ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ». قال ابن عباس من لم يجعل الله له ديناً و ايماناً فلا دين له، و قيل من لم يهده الله فلا ايمان له و لا يهديه احد.

«أَمْ لَمْ تَرَ» اى الم تعلم، «أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ الطَّيْرُ صَاقَاتٍ» باسطات اجنحتهن فى الهواء، خص الطير بالذكر من جملة الحيوان لانها يكون بين السماء و الارض فتكون خارجة عن حكم من فى السماوات و الارض، «كُلُّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَ تَسْبِيحَهُ» قال مجاهد: الصلاة لبنى آدم و التسبيح لسائر الخلق للناس و لغير الناس، و قيل انّ ضرب الاجنحة صلاة الطير و صوته تسبيحه، و قيل صلوته على رسوله و تسبيحه لربه، و فى معنى الآية ثلاثة اوجه: احدها كلّ مسبح و مصلّ قد علم الله صلوته و تسبيحه، و الثانى كلّ مسبح و مصلّ منهم قد علم صلاة نفسه و تسبيحه الذى كلفه، و الثالث قد علم كل منهم صلاة الله و تسبيحه، و الاول اظهر لقوله: «وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ».

«وَ لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» اى خالقهما و مكوّنهما، و من ملك فى الدنيا امرا فتمليكه اياه، «وَ إِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ» مرجع كلّ مملك و مخلوق.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» الله نور، و النور فى الحقيقة ما ينور غيره، نور حقيقت أن



باشد که غیری را روشن کند، هر چه غیری را روشن نکند آن را نور نگویند، آفتاب نورست و ماه نورست و چراغ نورست. نه بآن معنی که بنفس خود روشنند لکن بآن معنی که منور غیرند، آئینه و آب و جوهر امثال آن را نور نگویند اگر چه بذات خود روشنند زیرا که منور غیر نه اند، چون حقیقت این معلوم گشت بدان که: «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» الله است روشن کننده آسمانها و زمینها بر مؤمنان و دوستان مصور اشباح است و منور ارواح، جمیع الانوار منه، و همه نورها ازوست، و قوام همه بدوست، بعضی ظاهر و بعضی باطن، ظاهر را گفت: «وَجَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَاجًا»، باطن را گفت: «أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ» نور ظاهر اگر چه روشن است و نیکو تبع و چاکر نور باطن است، نور ظاهر نور شمس و قمرست، و نور باطن نور توحید و معرفت، نور شمس و قمر اگر چه زیبا و روشن است آخر روزی آن را کسوف و خسوف بود و فردا در قیامت مکدر و مکور گردد، لقوله تعالی: «إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ»، اما آفتاب معرفت و نور توحید که از مطلع دل‌های مؤمنان سر بزند آن را هرگز کسوف و خسوف نبود و تکدیر گرد او نگردد، طلوعی است آن را بی‌غروب، کشفی بی‌کسوف، اشراقی از مقام اشتیاق. و انشد:

انّ شمس النهار تغرب باللیل و شمس القلوب لیست تغیب

و بدان که انوار باطن در مراتب خویش مختلف است، اول نور اسلام است و با اسلام نور اخلاص. دیگر نور ایمانست و با ایمان نور صدق، سدیگر نور احسانست و با احسان نور یقین. روشنایی اسلام در نور اخلاص است، و روشنایی ایمان در نور صدق، و روشنایی احسان در نور یقین، اینست منازل راه شریعت و مقامات عامه مؤمنان. باز اهل حقیقت را و جوانمردان طریقت را نور دیگرست و حال دیگر، نور فراست است و با فراست نور مکاشفت، باز نور استقامت و با استقامت نور مشاهدت، باز نور توحید و با توحید نور قربت در حضرت عندیّت، بنده تا درین مقامات بود بسته روش خویش باشد، از ایدر باز کشش حق آغاز کند جذبه الهی در پیوندد نورها دست در هم دهد، نور عظمت و جلال، نور لطف و جمال، نور هیبت، نور غیرت، نور قربت نور الوهیت، نور هویت، اینست که ربّ العالمین گفت: نُورٌ عَلَى نُورٍ کار بجایی رسد که عبودیت در نور ربوبیت ناپدید گردد، و این انوار بر کمال، و قربت ذی الجلال در کلّ عالم جز مصطفی عربی را نیست، هر کسی را ازین بعضی است و او را کلّ است زیرا که او کلّ کمالست، و جمله جمال و قبله افضل، روی ابو سعید الخدری قال: کنت فی عصابة فیها ضعفاء المهاجرین و انّ بعضهم یستر بعضا من العری و قارئ یقرأ علينا و نحن نستمع الی قراءته فجاء النبی صلی الله علیه و سلم حتی قام علينا فلما رآه القارئ سکت فسلم فقال: ما کنتم تصنعون؟ قلنا یا رسول الله قارئ یقرأ علينا و نحن نستمع الی قراءته، فقال رسول الله الحمد لله الذی جعل فی امتی من امرت ان اصبر نفسی معهم، ثم جلس وسطنا لیجعل نفسه فینا، ثم قال بیده هكذا فخلق القوم و نورت وجوههم فلم یعرف رسول الله احد، قال و كانوا ضعفاء المهاجرین، فقال:

النبيّ (ص) ابشروا صعالیک المهاجرین بالنور التام يوم القيامة تدخلون الجنة قبل اغنياء المؤمنين بنصف يوم مقدارہ خمس مائة عام».

مثل این نور همانست که مصطفی گفته خلق الله الخلق في ظلمة ثم رش عليهم من نوره».

عالمیان مشتی خاک بودند در ظلمت خود بمانده، در تاریکی نهاد متحیر شده، در غشاوه خلقیت ناآگاه مانده، همی از آسمان ازلیت باران انوار سرمدیت باریدن گرفت خاک عبهر گشت و سنگ گوهر گشت، رنگ آسمان و زمین بقدم قدم او دیگر گشت، گفتند خاکی است همه تاریکی و ظلمت، نهادی می باید همه صفا و صفوت، لطیفه ای پیوند آن نهاد گشت، عبارت از آن لطیفه این آمد که رش علیهم من نوره.

گفتند یا رسول الله این نور را چه نشانهاست؟ گفت: «اذا ادخل النور القلب انشرح الصدر»، چون رایت سلطان عادل بشهر در آید غوغا را جایی نماند، چون سینه گشاده شود بنور الهی همت عالی گردد، غمگین آسوده شود، دشمن دوست گردد، پراکندگی بجمع بدل شود، بساط بقا بگسترده فرس فنا درنوردد، زاویه اندوه را در ببندد باغ وصال را در بگشاید، بزبان فقر گوید: الهی کار تو در گرفتی بنیکویی، بی ما چراغ خود افروختی بمهربانی، بی ما خلعت نور از غیب تو فرستادی به بنده نوازی، بی ما چون رهی را بلطف خود باین روز آوردی، چه بود که بلطف خود بسر بری بی ما.

معروف است و منقول در آثار که یکی از علماء تابعین با لشکر اسلام بغزاة روم رفت و او را باسیری گرفتند مدتی در آنجا بماند، رومیان را دید روزی که در آن صحرای گرد آمده بودند، سبب آن پرسید، گفتند اینجا اسقفی است امام اساقفه که در چهار سال يك بار از صومعه بیرون آید و خلق را پند دهد، امروز میعاد بیرون آمدن اوست، آن مرد مسلمان بآن مجلس حاضر شد. و گویند که سی هزار کس از رومیان حاضر بودند اسقف بمنبر بر شد خاموش نشست و هیچ سخن نمی گفت و خلق تشنه سخن گفتن وی، آن گه گفت سخن گفتن من بسته شد بنگرید مگر غریبی از اهل اسلام در میان شماست، گفتند ما نمیدانیم و کس را نمی شناسیم، اسقف باواز بلند گفت هر که در میان این جمع است از اهل ملت و کیش محمد تا برخیزد، آن مسلمان گفت من ترسیدم که برخیزم تغافل کردم، اسقف گفت اگر شما او را نمی شناسید و او خود را نمی شناسد من او را شناسم ان شاء الله. پس تأمل میکرد و در رویهای مردم تیز می نگرست گفتا چشمش بر من افتاد و بتعجیل گفت: هذا هو ادن منی. اینست آن کس که من او را می جویم، برخیز ای جوانمرد و نزدیک من آی تا با تو سخن گویم، مرا گفت تو مسلمانی؟ گفتم آری مسلمانم، گفت از علماء ایشان یا از جهال، گفتم بآنچه دانم عالم و آن را که ندانم متعلم و در شمار جاهلان نهام، گفت من ترا سه مسأله خواهم پرسید مرا جواب ده، گفتم ترا جواب دهم بدو شرط یکی آنکه با من بگویی که مرا بچه شناختی، و شرط دیگر آنست که من نیز از تو سه مسأله پرسم، هر دو بدین عهد کردند و پیمان بستند، آن گه اسقف دهن بر گوش من نهاد و نرمک بگوش من فرو گفت پنهان از رومیان که: عرفتك بنور ایمانك، ترا بنور ایمان و توحید بشناختم که از روی تو اشراق میزد، آن گه باواز بلند از من سؤال کرد که رسول شما با شما گفته که در بهشت درختی است که

در هر قصری و غرفه‌ای از آن درخت شاخی است آن را در دنیا مثال چیست؟ گفتم مثال آن درخت در دنیا آفتاب است قرص او یکی و در هر سرایی و حجره‌ای از شعاع وی شاخی است، اسقف گفت صدقت، دوم مسأله پرسید که رسول شما خبر داد که اهل بهشت طعام و شراب خورند و ازیشان هیچ حدث نیاید آن را در دنیا مثال چیست؟ گفتم الجنین فی بطن امه یتعدی و لا یتغوط.

اسقف گفت صدقت، سوم مسأله پرسید که رسول خدا خبر داد که روز قیامت لقمه‌ای و ذره‌ای و حبه‌ای صدقات در میزان چون کوهی عظیم باشد آن را در دنیا مثال چیست؟

گفتم بامداد که آفتاب بر آید یا شبانگاه که فرو می‌شود طللی که بذات خویش کوتاه بود چون پیش آفتاب بداری دراز بود و بسیار نماید، اسقف گفت صدقت، پس مسلمان از وی پرسید ما عدد ابواب الجنان؟ فقال ثمانية، قال و ما عدد ابواب النيران فقال سبعة؟ قال ما الذی هو مکتوب علی ابواب الجنة؟ مسلمان گفت چون از وی این سؤال کردم که بر در بهشت چه نوشته است اسقف فرو ماند جواب نمیداد رومیان گفتند جواب ده تا این مرد غریب نگوید که اسقف نمیداند، اسقف گفت اگر این جواب ناچارست با زنار و صلیب راست نمی‌آید، زنار بگشاد و صلیب بیفکند و باواز بلند گفت: المکتوب علی باب الجنة لا اله الا الله محمد رسول الله. رومیان این سخن شنیدند سنگ انداختند و دشنام دادند، اسقف روی بآن غریب کرد گفت از قرآن هیچ چیز حفظ داری؟ گفت دارم و این آیت بر خواند «وَاللّٰهُ يَدْعُوْا اِلٰى دَارِ السَّلَامِ» اسقف بگریست آن گه باواز بلند گفت ای مردمان از دیده ما حجاب برداشتنند آنک از آسمان می‌آیند هفتصد ملک با هفتصد هودج آراسته که در آن هودجها ارواح شهداء باآسمان برند و من یقین میدانم که از شما هفتصد کس با من موافقت کنند اکنون درین کرامت نگرید تا از هیچ خصم نترسید و باک ندارید، آن گه جمعی بسیار ازیشان صلیب بشکستند و زنار بگسستند و مسلمان شدند، و آن منکران و ناگرویدگان ایشان را می‌کشتند و اسقف را نیز بکشتند، آن گه کشتگان را بشمردند هفتصد کس بودند یکی بیش نه و یکی کم نه. مقصود از این حکایت آنست که نور آن مؤمن موحد در میان مشتی جاحد و کافر میتافت تا اسقف بدید و آن کار برفت. ای جوانمرد اگر مددی از نور غیب بنام تو فرستد غازی از روم چنان اسیر نبرد که آن مدد نور ترا اسیر برد، لکن بهیچ علت فرو نیاید و بهیچ سبب سفر نکند، «مَثَلُ نُورِهِ» جماعتی مفسران گفتند این «ها» اشارت است بمصطفی صلوات الله علیه که خلقتش نور بود و خلعتش نور بود و نسبتش نور بود، ولادتش نور بود و مشاهدتتش نور بود و معاملتتش نور بود و معجزتتش نور بود، و او خود در ذات خود نور علی نور بود، مهتری که در روی او نور رحمت، در چشم او نور عبرت، در زبان او نور حکمت، در میان کتف وی نور نبوت، در کف او نور سخاوت، در قدم او نور خدمت، در موی او نور جمال، در خوی او نور تواضع، در صدر او نور رضا، در سر او نور صفا، در ذات او نور طاعت، در طاعت او نور توحید، در توحید او نور تحقیق، در تحقیق او نور توفیق در سکوت او نور تعظیم، در تعظیم او نور تسلیم. شعر:

## انّ الرسول لسيف يستضاء به مهتد من سيوف الله مسلول

قال الحسين بن منصور: في الرأس نور الوحي و بين العينين نور المناجاة، و في السمع نور اليقين، و في اللسان نور البيان، و في الصدر نور الايمان، و في الطبائع نور التسبيح، فاذا التهب شيء من هذه الانوار غلب على النور الآخر فادخله في سلطانه، فاذا سكن عاد سلطان ذلك النور اوفر و اتمّ مما كان، فاذا التهب جميعا صار نورا على نور. «يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ» يهدى من يشاء بنوره الى قدرته، و بقدرته الى غيبه، و بغيبه الى قدمه، و بقدمه الى ازله و ابده، و بازله و ابده الى وحدانيته.

«فِي بُيُوتِ الَّذِينَ أُذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ» يك قول آنست كه ترفع فيها الحوائج الى الله، اين بيوت مسجدهاست كه بندگان در آن دعا كنند قصه نياز خویش بالله بردارند و حاجتها عرضه كنند، نيكو نبود كه بنده خود را دستمال اطعام هر كس كند و حق جلّ جلاله بخودى خود آنچه بایست و دربايست اوست او را ضمان کرده بشر حافی گفت: امير المؤمنين على (ع) را بخواب دیدم گفتم مرا پندی ده گفت: ما احسن عطف الاغنياء على الفقراء طلبا لثواب الله، و احسن من ذلك تيه الفقراء على الاغنياء ثقة بالله چه نيكوست شفقت توانگران بر درويشان بر اميد ثواب و از آن نيكوتر تكبر درويشانست بر توانگران اعتماد بر كرم حق جلّ جلاله «يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا» يعنى فى المساجد، فان المساجد بيوت العبادة كما انّ القلوب بيوت الارادة، ثمّ العابد يصل بعبادته الى ثواب الله، القاصد يصل بارادته الى الله، و يقال القلوب بيوت المعرفة و الارواح مشاهد المحبة و الاسرار مجال التجلى.

«رَجَالٌ لَا تُلْهِيمُهُمْ تِجَارَةً وَ لَا بَيْعًا عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ» لم يقل لا يتجرون و لا يشترون و لا يبيعون بل قال: «لا تُلْهِيمُهُمْ تِجَارَةً وَ لَا بَيْعًا عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ» فانّ امكن الجمع بينهما فلا بأس و لكئه كالتعذر انا على الاكابر الذين تجرى عليهم الامور و هم عنها مأخوذون.

صفت آن مردانست كه كسب ظاهر ايشان را باز ندارد از ذكر الله، ظاهرشان با خلق باطنشان در شهود اسماء و صفات حق، مردانى كه طلب ايشان را عدل، و ذكر ايشان را دليل. و مهر ايشان را سبيل، دنيا در چشم ايشان قليل. مردانى كه ذكر الله ايشان را شعار، مهر الله ايشان را دثار، درگاه لطف الله ايشان را جاى و قرار، همتشان منزّه از اغيار، جمال فردوسند وزين دار القرار، مغبوط مهاجرانند و محسود انصار، بر زمين همى روند و همى كند بايشان افتخار. رجال مردانى كه بر سرشان تاج و كلاه نه در دلشان جز دوستى الله نه، در كوى دوست ايشان را رفيق و همراه نه، اذا عظم المطلوب قلّ المساعد، چه زيان دارد ايشان را چون در دنيا نفايه بازار هاند، قلب همه نقدهااند. عيب خواجگانند و ردّ همسايگان. لكن نامشان در جریده دوستان، بر داشتگان لطفند، و نواختگان رحمان، دلشان پیوسته بحق نگران، نشستشان بر خاك، خفتشان بر زمين، دستشان بالين، خانهشان مسجد، چه زيان دارد ايشان را اين فقر و فاقت چون بيك اشارت چشم ايشان جهانيان را باران دهند، و بيك نظر دل ايشان كافران را هزيمت كنند، و بيك اندوه دل ايشان جبرئيل را فرا

راه کنند که: «وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ» ذو النون مصری گفت: وقتی باران نیامد و مردم بغایت رنجور بودند و قحط رسیده، جماعتی باستسقا بیرون رفتند من نیز موافقت کردم سعدون مجنون را دیدم گفتم: خلقی بدین انبوهی که می‌بینی گرد آمده و دستهای نیاز سوی او برداشته چه بود که تو اشارتی کنی؟ گفتار وی بآسمان کرد همین کلمه گفت: بحق ما جرى البارحة. بحق آن رازی که شب دوشین رفت، هنوز کلمه تمام نگفته بود که باران باریدن گرفت تا بدانی که اشارت دوست بر دوست عزیز بود.

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ» الی قوله: «وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ» ضرب الله مثل المؤمن و الكافر فجعل اعتقاد المؤمن نورا و فعله نورا و مآله فی القيامة الی النور، كما قال تعالى: «نُورٌ عَلَى نُورٍ». و جعل اعتقاد الكافر ظلمة و فعله ظلمة و مآله فی القيامة الی الظلمة، كما قال تعالى: «ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ» ثم قال: «وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ» قال الواسطي: انّ الله لا يقرب فقيرا لاجل فقره و لا يبعد غنيا لا جل غناه، و ليس للاعراض عنده خطر حتى بها يصل و بها يقطع و لو بذلت له الدنيا و الآخرة ما وصلك به و لو اخذتها كلها ما قطعك به قرب من قرب من غير علة و بعد من بعد من غير علة كما قال عزّ و جل: «وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ».

#### ه النوبة الاولى

قوله تعالى: «أَلَمْ تَرَ» نمی‌بینی، «أَنَّ اللَّهَ يُزْجِي سَحَابًا» که الله چون آسان و خوش میراند میغ، «ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ» آن گه پس فراهم می‌پیوندد پاره‌های آن، «ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكَامًا» آن گه آن را توی بر توی می‌افکند، «فَقَتَرَى الْوَدْقَ» رگهای باران می‌بینی، «يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ» که می‌بیرون آید از رشحه‌های آن، «وَوَيْزُلٌ مِنَ السَّمَاءِ» و می‌فرو فرستد از آسمان، «مِنْ جِبَالٍ فِيهَا مِنْ بَرَدٍ» از آن کوه‌ها تگرگ که در آنست، «فَيُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ» میرساند آن را باو که خواهد، «وَوَيَصْرِفُهُ عَنِ مَنْ يَشَاءُ» و می‌گرداند آن را ازو که خواهد، «يَكَادُ سَنَا بَرْقِهِ» کامید و نزدیک بید که باریدن آن میغ، «يَذْهَبُ بِالْأَبْصَارِ» (۴۳) دیده‌ها از سرها رباید.

«يُقَلِّبُ اللَّهُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ» الله شبانروز میبرد و میارد «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لَأُولِي الْأَبْصَارِ» (۴۴) در آنچه می‌نماید و میکند دیدور کردنی است خردمندان را.

«وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَاءٍ» الله بیافرید هر جنبنده‌ای از آب، «فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ» هست از آن که بر شکم خویش میرود، «وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى رِجْلَيْنِ» و هست از آن که بر دو پای میرود، «وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى أَرْبَعٍ» و هست از آن که بر چهار پای میرود، «يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ» می‌آفریند الله هر چه خواهد چنان که خواهد، «إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (۴۵) که الله تواناست بر همه چیز.

«لَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ مُبَيِّنَاتٍ» فرو فرستادیم سخنان و پیغامهای روشن کرده و پیداء، «وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (۴۶) و الله راه می‌نماید او را که خواهد براه راست درست.

«وَوَيْفُؤُونَ» و میگویند «أَمَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ» ایمان آوردیم و گرویدیم بخدای و به پیغامبر، «وَأَطَعْنَا» و فرمان برداریم، «ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ» آن گه برگردد از فرمانبرداری گروهی از ایشان، «مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ» از

پس آن، «وَمَا أَوْلِيكَ بِالْمُؤْمِنِينَ» (۴۷) و هرگز ایشان گرونده نه‌اند.

«وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ» و هر گه که ایشان را باز خوانند با حکم خدای و حکم رسول او، «لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ» تا رسول خدای داوری برد میان ایشان، «إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ مُعْرَضُونَ» (۴۸) گروهی از ایشان روی میگردانند.

«وَإِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ» و اگر ایشان را چیزی ناحق یا دعوی می‌پیش شود و می‌وایب آید، «يَأْتُوا إِلَيْهِ مُدْعِينَ» (۴۹) بحکم رسول خدا آیند شتابان فرمانبردار بکام.

«أَفِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ» در دل‌های ایشان بیماری گمان است، «أَمْ ارْتَابُوا» یا در دستوری تو می‌شورند و دل‌های ایشان نمی‌آرمد، «أَمْ يَخَافُونَ أَنْ يَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولَهُ» یا می‌ترسند که ستم کند الله بر ایشان و رسول او و داوری گر، «بَلْ أَوْلِيكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» (۵۰) آن همه نه که ایشان ستمکارانند.

«إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ» اینست جز زین نه گفتار و پاسخ گرویدگان، «إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ» آن گه که ایشان را باز خوانند با خدای و رسول او، «لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ» تا داوری کند میان ایشان، «أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا» آنست که گویند شنیدیم و فرمانبرداریم، «وَ أَوْلِيكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (۵۱) و ایشانند پیروز آمدگان جاویدان.

«وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ» و هر که فرمان برد خدای را و رسول او را، «وَوَيْتَشَ اللَّهُ وَبِقَهِّهِ» و بترسد از خدای و بپرهیزد از خشم او، «فَأَوْلِيكَ هُمُ الْفَائِزُونَ» (۵۲) رستگاران ایشانند.

«وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ» سوگندان می‌خورند بخدا چندان که توانند، «لَنْ أَمْرَتَهُمْ» اگر ایشان را فرمایی «لِيُخْرِجَنَّ» لا بد بیرون آیند، «قُلْ لَا تُقْسِمُوا» گوی سوگند نخورید، «طَاعَةَ مَعْرُوفَةً» فرمانبرداری باید بچم، «إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ» (۵۳) الله آگاه و داناست بآنچه کنید.

«قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ» گوی فرمان برید الله را و فرستاده او را، «فَإِنْ تَوَلَّوْا» پس اگر برگردند، «فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ» برو آنست که برو نهادند از بار و واجب، «وَوَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ» و بر شما آنست که بر شما نهادند از بار و واجب، «وَإِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا» و اگر فرمان برید رسول را بر راه راست افتید، «وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ» (۵۴) و نیست بر رساننده مگر رسانیدن آشکارا.

«وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» وعده داد الله ایشان را که که بگرویدند از شما و نیکیها کردند، «لَيَسْتَخْلِفَهُمْ فِي الْأَرْضِ» که لا بد ایشان را خلیفت نشانند در زمین، «كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ» چنان که خلیفت نشانند ایشان را که پیش ازین بودند، «وَوَلِيْمَكَنَّ لَهُمْ دِينَهُمْ» و دین ایشان ایشان را باز گستراند و دست دهد و کار و بار سازد، «الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ» آن دین ایشان که ایشان را بپسندید، «وَوَلِيْمَكَنَّ لَهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً» و ایشان را بجای بیم ایشان از دشمن بی بیمی دهد و آمنی، «يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئاً» چنین بود تا آن گه که مرا می‌پرستند و انباز نگیرند با من هیچ چیز، «وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ» و هر که کافر شود پس از آن، «فَأَوْلِيكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (۵۵) ایشان آنند که از دین بیرونند.

«وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ» بیای دارید نماز و بدهید زکاة مال، «وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ» و فرمان برید رسول را، «لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» (۵۶) تا مگر ببخشایند بر شما.

«لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ» و نپندارید که ناگرویدگان که در زمینند، با من بر آیند یا توانند که با من کوند و مرا کم آرند یا در زمین توانند که از دست بشوند، «وَمَا لَهُمُ النَّارُ» و جایگاه ایشان آتش، «وَأَلْبِئْسَ الْمَصِيرُ» (۵۷) و براستی که بد جایگاه است.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» ای ایشان که بگرویدند، «لَيْسَتَّادُنْكُمْ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ» فرمود تا دستوری خواهند از شما بردگان شما، «وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْكُمْ» و ایشان که بجای مردی نرسیده‌اند از شما، «ثَلَاثَ مَرَّاتٍ» سه هنگام «مِنْ قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ» پیش از تمام بام، «وَحِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُمْ مِنَ الظَّهْرِ» و آن گه که جامه خویش از تن بیرون کنید نیم روز، «مِنْ بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ» و از پس نماز خفتن، «ثَلَاثَ عَوْرَاتٍ لَكُمْ» که آن سه هنگام عورتند شما را، «لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَ لَا عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ بَعْدَهُنَّ» نیست بر شما تنگی و نه بر ایشان پس آن سه ساعت، «طَوَّافُونَ عَلَيْكُمْ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ» بیرون از آن سه هنگام بستاخ با هم می‌زیبید و بی‌بار بر هم می‌گردید، «كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ» همچنین پیدا میکند الله شما را سخنان خویش، «وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» (۵۸) و الله دانائست راست دان راستکار.

«وَإِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ» و آن گه که کودکان شما بمردی رسند، «فَلْيَسْتَأْذِنُوا» فرمودم که دستوری خواهند در آمد را بر شما، «كََمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ» چنان که ایشان که کودک بودند پیش از این دستوری خواستند آن گه که مرد شدند، «كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» (۵۹)

«وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ» و بازماندگان و نشستگان از حیض و حبل، «الَّتَاتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا» ایشان که کدبانویی و شویداری نمی‌بوسند، «فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ» نیست بر ایشان تنگی، «أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ» که چادرها بنهند «غَيْرَ مُتَّبِرَّجَاتٍ بَزِيَّةٍ» آن گه که آرایش خود پیدا نکند، «وَأَنْ يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَهُنَّ» و اگر با چادر روند هم بهشت ایشان را، «وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» (۶۰) و الله شنوائست دانا.

«لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرَجٌ» نیست بر نابینا تنگی. «وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ» و نه بر لنگ و نه بر بیمار تنگی از همخورد بودن با مردمان، «وَلَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَنْ تَأْكُلُوا مِنْ بُيُوتِكُمْ» و نیست تنگی بر شما که چیزی خورید از خانه عیال و فرزندان خویش، «أَوْ بُيُوتِ آبَائِكُمْ» یا خانه‌های پدران خویش، «أَوْ بُيُوتِ أَعْمَامِكُمْ» یا خانه‌های مادران خویش، «أَوْ بُيُوتِ أَخَوَاتِكُمْ» یا خانه‌های برادران خویش، «أَوْ بُيُوتِ عَمَّاتِكُمْ» یا خانه‌های خواهران خویش، «أَوْ بُيُوتِ أَعْمَامِكُمْ» یا خانه‌های برادران پدران خویش، «أَوْ بُيُوتِ خَالَاتِكُمْ» یا خانه‌های خواهران مادران خویش، «أَوْ مَا مَلَكَتْهُنَّ مَفَاتِحَهُ» یا خانه‌های بردگان خویش، «أَوْ صَدِيقِكُمْ» با چیزی خورید از خانه دوست خویش، «لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ» نیست بر شما تنگی، «أَنْ تَأْكُلُوا جَمِيعًا أَوْ أَشْتَاتًا» که با هم نان خورید یا پراکنده، «فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا» زمانی که در خانه‌ها شوید

«فَسَلِّمُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ» سلام کنید بر کسان خویش، «تَحِيَّةٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» این سلام نواختی است از نزدیک خدای، «مُبَارَكَةٌ طَيِّبَةٌ» برکت کرده در آن سخن پاک نیکو خوش، «كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ» چنین پیدا میکند الله شما را سخنان خویش، «لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» (۶۱) تا مگر شما دریابید.

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ» گرویدگان ایشانند که بگرویدند بخدای و رسول او، «وَ إِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَى أَمْرٍ جَامِعٍ» و آن گه که با او باشند بر کاری که ایشان را بهم آورد، «لَمْ يَذْهَبُوا حَتَّى يَسْتَأْذِنُوهُ» نروند از نزدیک او تا دستوری خواهند از او، «إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ» ایشان که دستوری میخواهند از تو پس بروند، «أُولَئِكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ» ایشانند که گرویده‌اند بخدای و رسول او «فَإِذَا اسْتَأْذَنُوكَ» هر گه که دستوری خواهند از تو. «لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ» کاری را از کارهای خویش، «فَأَذِنَ لِمَنْ شِئْتَ مِنْهُمْ» دستوری ده آن کس را که خواهی از ایشان، «وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ اللَّهُ» و آمرزش خواه ایشان را از خدای، «إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (۶۲) که خدای آمرزگارست و مهربان.

«لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ» مکنید باز خواندن پیغامبر در میان خویش، «كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا» چون باز خواندن یکدیگر، «قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ يَسْتَلُّونَ مِنْكُمْ لِيُؤَاذِنُوا» میدانند الله ایشان را که در میان شما بیرون می‌فراز شوند و بیکدیگر باز می‌نشینند و پیش یکدیگر بر می‌ایستند، «فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ» فرمانست تا حذر کنند ایشان که می‌خلاف روند از رسول و جدا می‌کنند «أَنْ يُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ» که بایشان رسد فتنه‌ای، «أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (۶۳) یا بایشان رسد عذابی دردناکی.

«أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» و آگاه باشید و بدانید که الله راست هر چه در آسمانها و زمینها، «قَدْ يَعْلَمُ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ» میدانند که شما بر چه‌اید، «وَ يَوْمَ يُرْجَعُونَ إِلَيْهِ» و آن روز که ایشان را با او برند، «فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا» ایشان را خبر کند بآنچه میکردند، «وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (۶۴) و الله بهمه چیز داناست.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُرْجِي سَحَابًا» ای يسوق سحابا الى حيث يريد، «ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ» ای يجمع بين قطع السحاب المتفرقة بعضها الى بعض، «ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكَامًا» متراكما بعضه فوق بعض، يقال ركمت المتاع و غيره اذا وضعت بعضه فوق بعض، «فَتَرَى الْوَدْقَ» ای المطر، و قيل الودق البرق، و قيل هو المصدر، تقول و دق السحاب يدق و دقا، «يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ» ای وسطه، و هو جمع الخلل كالجبال جمع الجبل، معنى آنست که یا محمد نبینی الله را که میراند میغ آهسته و با درنگ آن گه پاره پاره با هم میسازد و طبق طبق درهم می‌بندد، آن گه تا بر تا می‌افکند، و توی بر توی برمینهد تا آب برتابد، و آن گه مجرا در مجرا راست میکند تا قطره راه یابد، و بر آن مجراها موکلان بر گمارد تا بی فرمان نیارد.

روی ان الله تعالى خلق السحاب على هيئة الغربال ثم يصب الماء عليه من السماء صبا ثم ينزل منه قطرة قطرة ليكون اقرب الى النفع و انفى للضرر



، قوله: «وَ يُنَزَّلُ مِنَ السَّمَاءِ» من هاهنا لابتداء الغاية لانّ ابتداء الانزال من السّماء، «مِنْ جِبَالٍ» الجبال بدل من السّماء، بدل البعض من الكلّ، و «من» هاهنا ايضا لابتداء الغاية و الضمير فى فيها يعود الى السّماء، «مِنْ بَرَدٍ» من هاهنا ليبين انّ الجبال من البرد، و المعنى فى السّماء جبال من برد ينحدر منها البرد على السحاب ثمّ على الارض، فيكون المفعول محذوفاً، اى ينزل من جبال السّماء برداً، حاصل اين قول آنست كه در آسمان كوهها است از برد و رب العزه از آن كوهها برد فرو مى فرستد بر ميغ و از ميغ بر زمين، قول ديگر آنست كه مراد از اين جبال تكثير و تعظيم است نه عين جبال، چنان كه كسى گويد عند فلان جبال مال، يريد مقدار جبال من كثرته، و باين قول «مِنْ جِبَالٍ» اين «من» صلت است يعنى ينزل من السماء جبالات من برد، و قيل البرد ماء جامد خلقه الله فى السّحاب ثمّ ينزل، و قيل يصير فى الهواء برداً، و قال ابن عباس: البرد الثلج، «فَيُصِيبُ بِهِ» اى بالبرد، «مَنْ يَشَاءُ» يعنى يصيب بنفعه من يشاء، و يصرف نفعه عن من يشاء، و قيل يصيب بضرره من يشاء فيهلك زرع و ماله، و يصرف ضرره عن من يشاء فلا يضره، «يَكَادُ سَنَا بَرَقِهِ» السنا عضو البرق و لمعانه، «يَذْهَبُ بِالْأَبْصَارِ» من شدّة ضوء و بريقه، ائما قال ذلك لانّ من نظر الى البرق خيف عليه ذهاب البصر، و قرأ ابو جعفر يذهب بضم الياء و كسر الهاء من اذهب على انّ الباء زائدة للتوكيد كما يقال مددت ثوبه و مددت بثوبه.

«يُقَلِّبُ اللَّهُ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ» يصرفهما فى اختلافهما و تعاقبهما يأتى بالليل و يذهب بالنهار و يأتى بالنهار و يذهب بالليل

روى ابو هريرة قال قال النّبى صلى الله عليه و سلم: «يوديني ابن آدم يسب الدّهر و انا الدّهر بيدي الامر اقلب الليل و النّهار»

قوله: «إِنَّ فِي ذَلِكَ» اى فى ذلك الذى ذكرت من هذه الاشياء، «لَعِبْرَةً لِأُولِي الْأَبْصَارِ» اى دلالة لاهل العقول و البصائر على قدرة الله و توحيده.

«وَ اللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ» قرأ حمزة و الكسائى خالق كل دابة بالاضافة، «مِنْ مَاءٍ» اى من نطفة و اراد به كلّ حيوان يشاهد فى الدّنيا و لا يدخل فيه الملائكة و الجن لانّ لا نشاهدهم، و قيل يريد به جميع المخلوقات، و اصل جميع الخلق من الماء، و ذلك انّ الله تعالى خلق ماء ثم جعل بعضه ريحاً فخلق منها الملائكة و بعضه ناراً فخلق منها الجن و بعضه طيناً فخلق منه آدم، و سأل ابو هريرة رسول الله (ص) مم خلق الله الخلق؟ فقال عليه السلام: «من الماء فمنهم من يمشى»

لما اجتمع العاقل مع غير العاقل جعل الغلبة للعاقل، فقال فمنهم بلفظ جمع العقلاء، «مَنْ يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ» كالحيات و الحيتان و الديدان، «وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى رِجْلَيْنِ» كالانسان و الطير، «وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى أَرْبَعٍ» كالبهائم و السباع، و لم يذكر من يمشى على اكثر من اربع، مثل حشرات الارض لانّها فى الصورة كالتى تمشى على الاربع، و قيل «يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ» يريد به ما يمشى على اكثر من اربع، و قيل ما زاد رجليه على الاربع فاعتماده فى مشيه على اربع فى الجهات الاربع، «إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ» ممّا ذكر و بين،

«قديراً» قادر على الكمال.

«لَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ مُبَيِّنَاتٍ» اى احكاما و فرائض، و قيل علامات و دلائل، «وَاللَّهُ يَهْدِي» يرشد، «مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» الى دين الاسلام، و قيل الى طريق الجنة.  
«وَيَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا» يعنى المنافقين يقولونه، «ثُمَّ يَتَوَلَّى» يعرض عن طاعة الله و رسوله، «فَرِيقٌ مِنْهُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ» اى من بعد قولهم، «آمَنَّا» و يدعوا الى غير حكم الله، قال الله عزّ و جل: «وَمَا أَوْلَيْنَاكَ بِالْمُؤْمِنِينَ» قيل نزلت هذه الآية فى بشر المنافق كان بينه و بين يهودى خصومة فى ارض فقال اليهودى نتحاكم الى محمّد و قال المنافق نتحاكم الى كعب الاشرف فان محمّداً يحيف علينا، فانزل الله هذه الآية و قال: «وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ» و الرسول بحكم الله، «إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ مُعْرِضُونَ» عن الحكم، و قيل عن الاجابة.

«وَإِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ» اى القضاء لهم لا عليهم، «يَأْتُوا إِلَيْهِ مُدْعِينَ» طائعين منقادين، الاذعان الاسراع الى الطاعة «أَفِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ» اى كفر و نفاق، «أَمْ ارْتَابُوا» شكوا بعد ان آمنوا، «أَمْ يَخَافُونَ أَنْ يَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولَهُ» وضعت كلمة «ام» فى هذين الموضعين بدل بل، و هذا يأتى فى القرآن فى غير موضع و معنى الآية، انهم كذلك. و جاء بلفظ الاستفهام لانه اشدّ فى الدّم و التوبيخ. «بَلْ أَوْلَيْنَاكَ» الضرب عن ان يكون رسول الله يحيف على احد فى حكمه، «أَوْلَيْنَاكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» المنافقون الكافرون، و قيل معناه ليس من جهة الرسول ما يرتاب به و لكنهم كافرون ظالمون لانفسهم حين امتنعوا من الاذعان لحكم الله و رسوله.

«إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ» اى الى كتاب الله و رسوله، «لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ» اى ليحكم النبى بينهم بحكم الله الذى امر به فى القرآن، «أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا» قول النبى، «وَ أَطَعْنَا» امره، هذا ليس على طريق الخبر لكنه تعليم اداب الشرع، و على معنى انّ المؤمنين كذا ينبغى ان يكونوا، و قول منصوب على انه خبر كان و اسمه فى قوله: «أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا». «وَ أَوْلَيْنَاكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» الفائزون الباقيون فى النعيم المقيم.  
«وَ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ» قال ابن عباس فيما ساءه و ستره، «وَ يَخْشَ اللَّهَ» على ما عمل من الذنوب، «وَ يَتَّقِهِ» فيما بعد، و قيل الخشية خوف مع اعتقاد عظم المخشى، و الاتقاء الاحتراز من العصيان و التقصير فى المأمور، «فَأَوْلَيْنَاكَ هُمُ الْفَائِزُونَ» بالثواب و الناجون من العقاب، قرأ ابو عمرو و ابو بكر «يتقّه» بكسر القاف و اسكان الهاء، و قرأ ابو جعفر و يعقوب و قالون عن نافع «و يتقّه» بكسر القاف و اختلاس الهاء، و قرأ حفص «و يتقّه» باسكان القاف و اختلاس الهاء، و قرأ الباقر «و يتقّه» بكسر القاف و اشباع الهاء، ثم رجع الى حديث المنافقين فقال: «وَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ»

جهد اليمين ان يحلف بالله و لا حلف فوق الحلف بالله يعنى بذلوا فيها مجهود هم لئن امرنا محمّد بالخروج الى الغزو لغزونا و ذلك انّ المنافقين كانوا يقولون لرسول الله اينما تكن نكن معك، لئن خرجت خرجنا و ان اقمنا اقمنا و ان امرتنا بالجهد جاهدنا، فقال الله تعالى: «قُلْ» لهم، «لَا تُفْسِمُوا»  
لا تحلفوا، ثم الكلام ثم قال: «طَاعَةَ مَعْرُوفَةٍ»

ای هذه طاعة معروفة بالقول دون الاعتقاد ای امر عرف منكم انكم تكذبون فيه و تقولون ما لا تفعلون، هذا معنى قول مجاهد، و قيل معناه طاعة بينة خالصة افضل و امثل من يمين باللسان لا يوافقها الفعل، و قال مقاتل بن سليمان: ليكن منكم طاعة معروفة، «إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ»

عالم بما تظهرون و ما تضمرون، لا يخفى عليه شيء من اعمالكم.

«قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا» تعرضوا عن طاعته، «فَأَيُّكُمْ» اي على الرسول، «ما حُمِّلَ» كلف و امر به من تبليغ الرسالة و قد بلغها، «وَ عَلَيْنَكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ» من الاجابة و الطاعة، و قيل انما عليه ما حَمَلَ و عليكم ما حملتم منسوخ بآية السيف، «وَ إِنْ تُطِيعُوهُ» فيما يأمركم و ينهاكم، «تَهْتَدُوا» الى الحق و الرشد و الجنة، «وَ مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ» اي التبليغ البين.

روى عن علقمة، بن وائل الحضرمي عن ابيه قال سأل سلمة بن يزيد الجعفي رسول الله صلى الله عليه و سلم فقال يا نبي الله ا رأيت ان اقام علينا امراء سألونا حقهم و منعونا حقنا فما تأمرنا، فاعرض عنه، ثم سأله فاعرض عنه، ثم قال في الثالثة او في الثانية فجدبه الاشعث بن قيس، فقال رسول الله (ص): «اسمعوا و اطيعوا فانما عليهم ما حملوا و عليكم ما حملتم»

، و قال ابو عثمان الحيري: من امر السنة على نفسه قولا و فعلا نطق بالحكمة، و من امر الهوى على نفسه قولا و فعلا نطق بالبدعة، لقول الله عز و جل: «وَ إِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا».

«وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ» ابو العالیه گفت سبب نزول این آیت آن بود که رسول خدا و یاران او پیش از هجرت روزگاری در مکه رنجور بودند و ناآمن از دشمن، رب العزه ایشان را بر اذی کفار صبر میفرمود و دستوری قتال نبود و رسول (ص) پنهان و آشکارا بر دین اسلام دعوت میکرد و بر اذی کافران صبر همی کرد تا او را بهجرت فرمودند، چون بمدینه هجرت کرد مهاجران و مسلمانان هم چنان ناآمن بودند از دشمنان و پیوسته سلاح داشتندی آخر یکی از مهاجران گفت: ما یأتی علينا يوم تأمن فيه و نضع السلاح. و خود روزی ما را نبود که ایمن رویم در زمین مگه و سلاحها از دست بنهاده، رب العزه در شأن ایشان این آیت فرستاد و ایشان را بنصرت و امن و تمکین وعده داد فقال تعالی: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ»، باین قول «مِنْكُمْ» اشارت بمهاجران است، «لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ» این ارض زمین مکه است، و روا باشد که آیت بر عموم رانند و مراد باین ارض همه زمین باشد در دیار اسلام که رب العزه بساط اسلام در آن بگستراند و دود شرک و کفر باطل ادبار خویش برد و مسلمانان را انبوهی دهد، چنان که گفت تعالی و تقدس: «لَيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ» و به قال النبی (ص): «لا يبقى على الارض بيت مدر و لا و بر الا ادخله الله كلمة الاسلام بعز عزيز او ذل ذلیل، اما ان يعزهم الله فيجعلهم من اهلها، و اما ان يذلهم فيدينوا لها.»

قوله: «لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ» ادخل اللام لجواب اليمين المضمرة و تقدير القول فيه يعنى وعد الله و قال و الله يستخلفنهم فى الارض، ای لیورثنهم ارض الكفار من العرب و العجم، فيجعلهم ملوكها و سكانها و خلفاء

هم فيها، «كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ» يعنى بنى اسرائيل حيث اهلك الجبابرة بمصر و الشام، و اورثهم ارضهم و ديارهم، قرأ ابو بكر عن عاصم «كما استخلف» بضم التاء و كسر اللام على ما لم يسم فاعله، و الباقر بفتح التاء و اللام لقوله: «وَعَدَ اللَّهُ» فقوله: «لَيْسَتْ خَلْفَهُمْ»، يعود اليه، فكذلك «كَمَا اسْتَخْلَفَ» و المعنى يستخلفنهم، استخلفا كاستخلافه الذين من قبلهم. «وَلِيْمَكُنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ» قال ابن عباس: يوسع لهم فى البلاد حتى يملكوها و يظهر دينهم الاسلام على سائر الاديان، «وَلِيْبَدَلْتَهُمْ» قرأ ابن كثير و ابو بكر و يعقوب «و ليبدلنهم» بالتخفيف من الإبدال، و قرأ الباقر «و ليبدلنهم» بالتشديد من التبديل، و هما لغتان، و قيل التبديل تغيير الحال مع بقاء الاصل، و الإبدال جعل الشيء مكان الشيء، «مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا» قومی گفتند اين خوف و امن هر دو در دنياست، و جماعتی گفته‌اند كه خوف در دنياست و امن در قيامت، و فى ذلك ما روى عن النبي صلى الله عليه و سلم قال: «يقول الله عزّ و جل ائى لا اجمع على عبدى خوفين و لا امنين ان خافنى فى الدنيا آمنته فى الآخرة و ان امننى فى الدنيا اخفته فى الآخرة».

«يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا» هذا نعت حال يراد به الشرط، سياق اين سخن بر سبيل شرط است ميگويد ايشان را پس از بيم امن دهيم تا آن گه كه مرا مى‌پرستند و انباز نگیرند اين همچنانست كه گفته: «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ» ثم شرط على ذكر نعت الحال فقال: «تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ» يعنى ما دتم تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنكر، رب العالمين جل جلاله اين وعده داد پس وعده وفا كرد و دين اسلام را بر همه دينها غلبه داد و مسلمانان را نصرت داد و مؤمنان و دوستان را از دشمنان آمن كرد، و فى ذلك ما روى عدى بن حاتم قال: بينا انا عند النبي (ص) إذ أتاه رجل فشكا اليه الفاقة ثم اتاه آخر فشكا اليه قطع السبيل، فقال: يا عدى هل رأيت الحيرة؟

قلت لم ارها، قال فان طالبت بك حياة فلترين الطعينة ترتحل من الحيرة حتى تطوف بالكعبة لا تخاف احدا الا لله، و لئن طالبت بك الحياة لتفتحن كنوز كسرى. قلت كسرى بن هرمز؟ قال: كسرى بن هرمز، و لئن طالبت بك الحياة لترين الرجل يخرج ملء كفه من ذهب او فضة يطلب من يقبله منه و لا يجد احدا يقبله منه و ليلقين الله احدكم يوم القيامة و ليس بينه و بينه ترجمان يترجم له فليقولن الم نبعث اليك رسولا فبلغك؟ فيقول بلى، فيقول ا لم اعطك مالا و افضل عليك؟ فيقول بلى، فينظر عن يمينه فلا يرى الا جهنم و ينظر عن يساره فلا يرى الا جهنم»، قال: عدى سمعت رسول الله يقول: «اتقوا النار و لو بشق تمره فمن لم يجد شق تمره فبكلمة طيبة»، قال: عدى فرأيت الطعينة ترتحل من الحيرة حتى تطوف بالكعبة لا تخاف الا الله، و كنت فيمن افتتح كنوز كسرى بن هرمز و لئن طالبت بكم حياة لترون ما قال النبي يخرج ملء كفه.

و گفته‌اند درين آيت دلالت روشن است بر خلافت صديق و امامت خلفاء راشدين، لانه بالاجماع لم يتقدمهم فى الفضيلة الى يومنا احد و من بعدهم، مختلف فيهم فاولئك مقطوع بامامتهم و صدق وعد الله فيهم و هم على الدين المرضى من قبل الله تعالى و لقد آمنوا بعد خوفهم و قاموا بسياسة المسلمين و الذبّ عن حوزة الاسلام احسن قيام. و فى ذلك ما روى سعيد بن جهمان عن سفينة قال سمعت النبي يقول: «الخلافة بعدى ثلاثون سنة

ثم يكون ملكا»

ثم قال سفينة لسعيد: امسك خلافة ابي بكر سنتين و خلافة عمر عشرا و خلافة عثمان اثنتى عشرة و خلافة عليا ستا.

و عن جابر بن عبد الله قال قال رسول الله (ص): «الخلافة بعدى فى امتى فى اربعة: ابي بكر و عمر و عثمان و على»

، و قال بعضهم خلفاء الله عز و جل فى الارض ثلاثة: آدم فى قوله: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً». و داود فى قوله: «يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ»، و ابو بكر فى قوله: «لَيْسَتْ خَلِيفَتُهُمْ فِي الْأَرْضِ». قوله: «وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ» اراد به كفران النعمة و لم يزد الكفر بالله عز و جل، «فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» العاصون لله، قال اهل التفسير اول من كفر بهذه النعمة و جحد حقها، الذين قتلوا عثمان فلما قتلوه غير الله ما بهم و ادخل عليهم الخوف حتى صاروا يقتتلون بعد ان كانوا اخوانا. روى حميد بن هلال قال قال عبد الله بن سلام فى عثمان: انّ الملائكة لم تزل محيطة بمدينتكم هذه منذ قدمها رسول الله (ص) حتى اليوم فو الله لئن قتلتموه ليذهبن ثم لا يعودن ابداء، فو الله لا يقتله رجل منهم الا لقي الله أجزم لا يد له ران سيفه لم يزل مغمودا عنكم، و الله لئن قتلتموه ليسلته الله عز و جل عليكم ثم لا يغمده عنكم، اما قال ابداء و اما قال الى يوم القيامة فما قتل نبي قط الا قتل به سبعون الفا، و لا خليفة الا قتل به خمسة و ثلاثون الفا، و قيل «مَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ» يريد به مسيلمة بن حبيب و اهل اليمامة و المرتدين من هذه الامّة، و عن ابي بن كعب عن رسول الله قال: «بشرت هذه الامة بالسنة و الرفعة و التمكين فى الدين، فمن طلب منهم الدنيا بعمل الآخرة لم يكن له فى الآخرة نصيب».

قوله: «وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ» يعنى المفروضة، «وَأَتُوا الزَّكَاةَ» الواجبة، «وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ» باجابته الى ما دعاكم اليه، «لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» فانها من موجبات الرحمة.

«لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا» قرأ ابن عامر و حمزة «لَا يَحْسَبَنَّ» بالياء اى لا يحسبن الذين كفروا انفسهم معجزين، فيكون المفعول الاول محذوفا و يكون قوله: «مُعْجِزِينَ» مفعولا ثانيا، و قرأ الآخرون «لَا تَحْسَبَنَّ» بالتاء، يعنى لا تحسبن يا محمد، الذين كفروا معجزين.

«الَّذِينَ كَفَرُوا» على هذه القراءة مفعول اول و «مُعْجِزِينَ» مفعول ثان، و ابن عامر و حمزة و عاصم يفتحون السين، و الباقرن يكسرونها و هما لغتان. قوله: «مُعْجِزِينَ» اى فانتين، و قيل سابقين، تقول اعجزه جعله عاجزا او وجده عاجزا و نسبه الى العجز. «وَمَا وَاهُمُ النَّارُ» اى مرجعهم و منقلبهم و هو استيناف كلام، «وَلَيْسَ الْمَصِيرُ» اى لئس المرجع النار.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَيْسَ أَذُنُكُمْ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ» قال ابن عباس: وجّه رسول الله (ص) غلاما من الانصار يقال له مدلج بن عمرو الى عمر بن الخطاب وقت الظهيرة ليدعوا، فرأى عمر بحالة كره عمر رؤيته ذلك فقال: يا رسول الله وددت لو انّ الله امرنا و نهانا فى حال الاستيذان، فانزل الله عز و جل هذه الآية، و

قال مقاتل نزلت في اسماء بنت مرشد كان لها غلام كبير فدخل عليها في وقت كرهته فاتت رسول الله فقالت: ان خدمنا و غلماننا يدخلون علينا في حال نكرها، فانزل الله تعالى «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيَسْتَأْذِنَكُمْ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ»، يعنى العبيد و الاماء و انما اضيف الملك الى اليد لان العرب الاولى يتبايعون بالايدي و انما خص باليمين تخبيرا للكلام و استدراكا لليمين. «وَ الَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْكُمْ» من الاحرار، ليس المراد منهم الاطفال الذين لم يظهروا على عورات النساء بل الذين عرفوا امر النساء و لكن لم يبلغوا، «ثَلَاثَ مَرَّاتٍ» اى يستأذنون في ثلاثة اوقات، «مِنْ قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ» وقت مفارقة الفراش و القيام من النوم، «وَ حِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُمْ مِنَ الظَّهْرِ» وقت القيلولة، «وَ مِنْ بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ» وقت النوم و الاوى الى الفراش و انما خص هذه الاوقات لانها ساعات الخلوة و وضع الثياب و التكشف، فامر العبيد و الصبيان بالاستيذان في هذه الاوقات فاما غيرهم فيستأذنون في جميع الاوقات، «ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ» قرأ حمزة و الكسائي و ابو بكر ثلاث بنصب الثاء بدلا من قوله: «ثَلَاثَ مَرَّاتٍ» و قرأ الآخرون ثلاث بالرفع على انه خبر مبتداء محذوف و تقديره هذه الاوقات المذكورة ثلاث عورات لكم، سميت هذه الاوقات عورات لان الانسان يضع فيها ثيابه فتبدوا عورته، و قيل هذه الاوقات اوقات التجرد و ظهور العورة، فصارت من عورات الزمان فجرى مجرى عورات الأبدان، و قيل هي على اضمار الوقت و تقديره ثلاثة اوقات عورات فحذف المضاف و اقام المضاف اليه مقامه، فلذلك انث الثلاث، «لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَ لَا عَلَيْهِمْ» يعنى العبيد و الخدم و الصبيان، «جُنَاحٌ» فى الدخول عليكم بغير استيذان، «بَعْدَهُنَّ» اى بعد هذه الاوقات الثلاثة، «طَوَّافُونَ عَلَيْكُمْ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ» تأويله فبعضكم بعد تلك الساعات طوافون على بعض تتباسطون و تتلاقون و تتعاشرون و لا تحتشمون، و هذه اشارة الى انه تكثر الحاجة اليهم فلو شرط الاستيذان فى كل مرة لشق ذلك عليهم، و صح فى الخبر: ان الهرة ليست بنجسة انما هي من الطوافين عليكم و الطوافات، يعنى انها تصحبك اذا خلوت و من صحبتك فى خلوتك و استخلى بك فهو طواف عليك شبهها بالممالك و خدم البيت، الذين يطوفون على اهلهم للخدمة، و منه قول ابراهيم انما الهرة كبعض اهل البيت، و قال ابن عباس: انما هي من متاع البيت، و قيل شبهها بمن يطوف للحاجة و المسألة يريد ان الاجر فى مواساتها كلاجر فى مواساة من يطوف للحاجة و المسألة، «كَذَلِكَ» اى كبيان الاحكام فى هذه الآية، «يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ» الامر و النهى، «وَ اللَّهُ عَلِيمٌ» فيما يأمر، «حَكِيمٌ» فيما يدبر. اختلف العلماء فى حكم هذه الآية، فقال قوم هو منسوخ لا يعمل به. اليوم قيل لابن عباس، كيف ترى فى هذه الآية امرنا فيها بما امرنا و لا يعمل بها احد؟ فقال ابن عباس: انه رفيق حلیم يحب الستر و لم يكن للقوم ستور و لا حجاب فكان الخدم و الولايذ يدخلون فرمما يرون منهم ما لا يحبون، فامروا بالاستيذان فى تلك العورات و قد بسط الله الرزق و اتخذ الناس الستور فرأى ان ذلك اغنى عن الاستيذان، و ذهب قوم الى انها غير منسوخة، روى عن موسى بن ابي عائشة قال سألت الشعبي عن هذه الآية «لِيَسْتَأْذِنَكُمْ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ» أ منسوخة هي؟ قال لا و الله ما نسخت، قلت ان الناس لا يعملون بها، قال الله المستعان، و عن سعيد بن جبير فى هذه الآية ان ناسا يقولون نسخت و الله ما نسخت و لكنها مما يتهاون به الناس.

قوله: «وَ إِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ» يريد الاحرار الذين بلغوا، و الحلم رؤيا البالغ و منه سمى البلوغ حلما و المحتلم و الحالم البالغ، و الحالم النَّائم و المتحلّم الذى يرى الرؤيا، و فى الخبر، من تحلّم فى منامه فلا يخبرنا بتلعب الشيطان به، و معنى الآية اذا بلغ الاطفال من احراركم و ارادوا الدخول عليكم فليستأذنوا فى جميع الاوقات، «كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ» اى كما استأذن الذين بلغوا و دخلوا من قبلهم، و قيل يعنى الذين كانوا مع ابراهيم و موسى و عيسى عليهم السّلام.

«كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ» دلالاته و احكامه، «وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» قال سعيد بن المسيب يستأذن الرجل على امه انما انزلت هذه الآية فى ذلك و سئل حذيفة أ يستأذن الرجل على والديه؟ قال نعم، ان لم تفعل رأيت منهما ما تكره قوله: «وَ الْفَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ» يعنى العجائز اللاتي قعدن على الولد و الحيض من الكبر فلا يلدن و لا يحضن، واحدتها قاعد بلاهء ليدل بحذف الهاء على انه قعود كبر، كما قالوا امرأة حامل ليدلّ بحذف الهاء على انه حمل حبل، و قالوا فى غير ذلك قاعده فى بيتها و حامله على ظهرها، قال ابن قتيبة: سميت المرأة قاعدا اذا كبرت لانها تكثر القعود، و قيل هنّ العجائز اللواتى اذا رآهن الرجال استقذروهنّ، فاما من كانت فيها بقية من جمال و هى محل الشهوة فلا تدخل فى هذه الآية، «اللّٰتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا» اى لا يطمعن فى ان تتزوجن لكبرهن، «فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ اَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ» عند الرجال و هى الجلباب و الرداء الذى فوق الثياب و القناع الذى فوق الخمار، «فاما الخمار لا يجوز وضعه، و قيل الثياب، و فى هذه الآية هى الملاحف و الاستعفاف هاهنا الاستتار بالملاحف، «غَيْرَ مُتَّبِرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ» اى غير مبديات بزينة و التبرج اظهار محاسنها التى ينبغى ان تسرها، كالشعر و الذراع و النحر و السّاق اى لا يقصدن بوضعها ان يظهرن زينتهن، و قيل التبرج هاهنا و فى قوله: «وَ لَا تَبْرَجْنَ تَبْرُجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْاُولٰى» الخروج من البيت ظاهرة الزينة. «وَ اَنْ يَسْتَعْظِفْنَ خَيْرٌ لَّهُنَّ» اى التلبس خير لها من التكشف، «وَ اللَّهُ سَمِيعٌ» لما يقال، «عَلِيمٌ» بما يقصد و ينوى «لَيْسَ عَلَى الْاَعْمٰى حَرَجٌ» علماء تفسير مختلفند در سبب نزول اين آيت، ابن عباس گفت: چون اين آيت فرو آمد كه: «وَ لَا تَأْكُلُوا اَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ» مسلمانان تحرج نمودند از مواكلت نابينا و لنگ و بيمار گفتند ما را نهى كردند از خوردن مال بباطل و بهينه اموال طعام است كه در پيش نهند و خورند و ايشان عاجزانند و ضعفانند و در خوردن مقاومت اصحا نتوانند و بر ايشان حيف رود و ضيق و آن گه خوردن مال بباطل باشد، از اين سبب تحرج كردند تا رب العزة اين آيت فرستاد و ايشان را رخصت داد در مواكلت ايشان، و باين تأويل «على» بمعنى «فى» است اى ليس عليكم فى مواكلة الاعمى و الاعرج و المريض حرج، سعيد بن جبیر گفت و ضحاك: ضعيفان تحرج مینمودند از مواكلت اصحا از بیم آن كه ايشان را كراهيت آيد خوردن با ما و ايشان را از آن رنج بود، و معنى آنست كه برين ضعيفان حرج نيست كه خورند از خانه‌هاى ايشان كه نام برده‌اند درين آيت. مجاهد گفت اصحاب رسول (ص) بر يكديگر مهربان و مشفق بودند، وقت بود كه از اين ضعيفان يكي در خانه ايشان شدى بطلب طعام و در خانه ايشان طعام نبودى و رد كردن ايشان بى طعام روى نبود همى برخاستند و بخانه‌هاى خویش و پیوند میرفتند و ايشان را با خود میبردند طعام

خوردن را، ضعیفان دست بآن طعام نمی بردند و تخرج می نمودند یعنی که نه مالک طعام ما را خواند و سر طعام آورد تا رب العزه ایشان را درین آیت رخصت داد.

سعید مسیب گفت. جماعتی صحابه با رسول خدا بغزا رفتند و کلید گنجینه‌ها باین ضعیفان و خویشان سپردند و خوردن طعام ایشان را مباح کردند ایشان خود تخرج نمودند و نخوردند یعنی که ایشان غایبند و در غیبت ایشان طعام ایشان نخوریم تا رب العزه ایشان را باین آیت رخصت داد. حسن گفت: معنی آیت آنست که بر نابینا و لنگ و بیمار حرج نیست چون تخلف کند از جهاد، ایشان را تخلف از جهاد این آیت رخصت است، و بقول حسن سخن اینجا تمام شد که: «وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ» پس بر استیناف گفت: «وَلَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ» ای حرج فی ان تأكلوا من بیوتکم الی آخر الآیة. قومی گفتند «وَلَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ» تا آخر آیه منسوخ است، در ابتدا در خانه‌های یکدیگر بی حجاب میرفتند و طعام که می یافتند می خوردند پس چون آیه آمد که: «لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا» و «لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ» این منسوخ گشت، و بیشترین علما بر آنند که اینجا نسخ نیست و معنی آن است که: و لَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ ان تأكلوا من بیوتکم، ای لا حرج علیکم ان تأكلوا من اموال عیالکم و ازواجکم، و بیت المرأة کبیت الزوج، و قیل «مِنْ بُيُوتِكُمْ» ای بیوت اولادکم، جعل بیوت اولادهم بیوتهم لان ولد الرجل من کسبه و ماله کماله، و فی الحدیث: «انت و مالک لا بیک» «أَوْ بُيُوتِ آبَائِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أُمَّهَاتِكُمْ» قرأ حمزة وحده أمهاتکم بکسر الالف و المیم جمیعاً. و قرأ الکسائی أمهاتکم بکسر الالف و فتح المیم، و قرأ الباقون بضم الالف و فتح المیم. «أَوْ بُيُوتِ إِخْوَانِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخَوَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَعْمَامِكُمْ أَوْ بُيُوتِ عَمَّاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخْوَالَكُم أَوْ بُيُوتِ خَالَاتِكُمْ أَوْ مَا مَلَکَتْكُمْ مَفَاتِحَهُ»

ای بیوت ما ملکتم مفاتحه. قال ابن عباس: عنی بذلك وکیل الرجل و قیمه فی ضیعتہ او ماشیتہ لا بأس علیہ ان یأکل من ثمر ضیعتہ و یشرب من لبن ماشیتہ و لا یحمل و لا یدخر. و قال الضحاک: یعنی من بیوت عبیدکم و ممالیککم و ذلك ان السید یملک منزل عبده، و المفاتح الخزائن لقوله: «وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ». قال عکرمة: اذا ملک الرجل المفتاح فهو خازن فلا بأس ان یطعم الشیء الیسیر. و قال السدی: الرجل یولی طعامه غیره یقوم علیہ فلا بأس ان یأکل منه. و قیل هو ولی الیتیم له ان یتناول من ماله ما قال اللہ: «وَمَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ و مفاتحه بیده». «أَوْ صَدِيقِكُمْ» الصدیق هو الذی صدقک فی موذته، و قیل هو الذی یوافقک فی ظاهره و باطنه. قال ابن عباس: الصدیق اکبر من الوالدین الا ترى ان اهل النار لم یستغیثوا بالآباء و الامهات بل قالوا فما لنا من شافعیین و لا صدیق حمیم. فرخص اللہ له ان یأکل من بیته بغير اذنه، و قیل هو اذا دعاک الی ولیمة فحسب.

و كان الحسن و قتادة بریان دخول الرجل بیت صدیقه و التحرم بطعامه من غیر استیذان منه فی الاکل بهذه الآیة، و دخل عبد الله بن ادريس على الاعمش منصرفاً من املاك و فی کمه سکر فادخل الاعمش یده فی کمه و اخذ من الشکر و قرأ «أَوْ صَدِيقِكُمْ» ابن عباس گفت این در شأن حارث بن عمرو فرو آمد که با رسول خدا (ص) بغزا شد و مالک بن زید را خلیفه کرد بر اهل خویش، چون باز آمد او را نزار و ضعیف دید، گفت چه



رسید ترا که چنین ضعیف گشته‌ای؟ گفت: لم یکن عندی شیء و تخرجت ان اکل من طعامک بغیر اذنک فانزل الله تعالی «أَوْ صَدِيقِكُمْ» معنی آنست که بر مسلمانان تنگی نیست و بزهی نیست که درین خانه‌ها روند که نام ایشان درین آیت بردند و از طعام ایشان خورند اگر چه ایشان حاضر نباشند بشرط آنکه از آن طعام چیزی بر نگیرند که با خود بیرون آرند و نه از آن زادی سازند، این رخصتی است که الله نهاد میان بندگان و لطفی که بفضل خود کرد با ایشان تا از دنائت اخلاق و تنگی نظر دور باشند و بخصال حمیده آراسته.

«لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَأْكُلُوا جَمِيعاً أَوْ أَشْتَاتاً»، قومی بودند از عرب بنو لیث بن بکر از بنی کنانه عادت داشتند که تنها نخوردند بی مهمان، کس بود از ایشان که بامداد تا شبانگاه منتظر مهمان نشستی یا کسی که با وی طعام خوردی پس اگر در شبانگاه هیچکس نیافتندی طعام خوردندی، این آیت ایشان را رخصت آمد که اگر خواهید با هم طعام خورید خواهید پراکنده. عکرمه گفت در شان قومی از انصار فرو آمد که چون بایشان مهمان رسیدی طعام نمیخورند مگر با مهمان، و قومی دیگر طعام با هم نمیخورند از بیم آنکه یکی بیشتر خورد و یکی کمتر و بر بعضی از ایشان اجحاف رود، رب العزه ایشان را باین آیت رخصت داد که هر دو حالت ایشان را مباح است و در آن حرج نه، اگر خواهند تنها خورند و اگر خواهند بجمع، اشتات جمع شت ای متفرقین، و شئی جمع شتیت، تقول شت الشيء شتا و شتاتاً، و شتان اسم الفعل بنی علی الفتح، و قيل نصب علی المصدر و حکى فيه الكسر ايضاً.

«فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ» یعنی علی اهلکم و اولادکم، میگوید چون در خانه‌های خویش روید بر کسان خویش و عیال و اولاد خویش سلام کنید، و فی ذلك ما روی انس قال اوصانی رسول الله (ص) فقال: «یا انس اسبغ الوضوء یزد فی عمرک، و سلم علی من لقیته من امتی تکثر حسناتک و اذا دخلت بیتک فسلم علی اهل بیتک یكثر خیر بیتک، و صلی الصلوة الضحی فانها صلاة الاوابین، و ارحم الصغیر و قر الکبیر تکن من رفقای یوم القیامة».

و قيل اذا دخلتم بیوتا خالیة لا احد فیہ فسلموا علی انفسکم ای قولوا السلام علینا و علی عباد الله الصالحین، ذکره قتادة و قال: حدثنا ان الملائكة ترد علیه، و قال ابن عباس: هو المسجد اذ دخلته فقل السلام علینا و علی عباد الله الصالحین. و فی روایة اخرى عن ابن عباس قال: ان لم یکن فی البیت احد فلیقل السلام علینا من ربنا و علی عباد الله الصالحین، السلام علی اهل البیت و رحمة الله.

روی جابر قال قال رسول الله (ص): «اذا دخلتم بیوتکم فسلموا علی اهلها و اذا طعم احدکم طعاماً فلیذكر اسم الله فان الشیطان اذا سلم احدکم لم یدخل بیته و اذا ذکر اسم الله علی طعامه فقال لا مبیته لکم و لا عشاء و ان لم یسلم حین یدخل بیته و لم یذكر اسم الله علی طعامه قال ادركتم العشاء و المبیته.

و قيل «فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ» یعنی علی من فیها من المؤمنین. «المؤمنون کلهم کنفس واحدة» هذا کقوله: «وَلَا تَقُولُوا أَنْفُسِكُمْ».

و عن ابن مسعود قال قال رسول الله (ص): «السلام اسم من أسماء الله تعالی فافشوه بینکم فان الرجل

المسلم اذا مرّ بالقوم فسلم عليهم فردّوا عليه كان له عليهم فضل و درجة بذكره اياهم بالسلام فان لم يردّوا عليه من هو خير منهم و اطيب».

و عن ابى هريرة قال قال رسول الله (ص): «اذا وقف احدكم على المجلس فليسلم فان بدا له ان يقعد فليقعد، و اذا قام فليسلم فان الاولى ليست باحق من الآخرة».

و قيل السلام و آمين فى الدعاء و الصف فى الصلّاة تکرمة هذه الامّة.

و معنى السلام اى لكم السلامة مئى، و قيل السلام اسم من اسماء الله عز و جل و المعنى الله حفيظ عليكم. «تَحِيَّةٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» نصب على المصدر اى تحيون انفسكم بما تحية، «مُبَارَكَةٌ طَيِّبَةٌ» مباركة بالاجر طيبة بالمغفرة. «كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ» يعنى اذا اراد الله فرض شيء عليكم بينة هذا البيان، «لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» لكى تعقلوا و تفهموا، و قيل لتكونوا عقلاء صالحين.

قوله: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ» اى المؤمن من آمن بالله و رسوله و اطاع رسوله فى جليل الامر و دقيقه، «وَ إِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَى أَمْرٍ جَامِعٍ» كالحجّة و العيدين و كلّ اجتماع فيه، و قيل هو الجهاد، و قيل مجلس تشاور و تدبير حرب، «لَمْ يَذْهَبُوا» يعنى لم تخرجوا عنه، «حَتَّى يَسْتَأْذِنُوا» اى يستأذنون رسول الله تعظيماً قال المفسرون كان رسول الله اذا صعد المنبر يوم الجمعة و اراد الرّجل ان يخرج من المسجد لحاجة او عذر لم يخرج حتى تقوم بحيال رسول الله بحيث يراه فيعرف انه انما قام يستأذن، فيأذن لمن شاء منهم، قال مجاهد: و اذن الامام يوم الجمعة ان يشير بيده، و قيل هذا اذا لم يكن سبب يمنعه من المقام فان حدث سبب يمنعه من المقام بان يكونوا فى المسجد، فتحيض منهم امرأة او يجنب رجل او عرض له مرض فلا يحتاج الى الاستيذان: مفسران گفتند سبب نزول اين آيت آن بود كه روز خندق رسول خدا و ياوران در حفر خندق مجتمع بودند و آن كارى جامع بود، بعضى منافقان بى فرمان رسول (ص) و بى اذن وى بيرون شدند رب العالمين اين آيت فرستاد گفت مؤمنان ايشانند كه مطيع خدا و رسولند بهمه كار و در همه حال و چون در كارى جامع باشند بى دستورى رسول (ص) از آن باز نگردند آن گه گفت: «إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ أُولَئِكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ» اصلى عظيم است در اصول تعظيم سنت و بزرگداشت آن و متابعت آن.

«فَإِذَا اسْتَأْذَنُوكَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأَذَنْ لِمَنْ شِئْتَ مِنْهُمْ» اى لمن علمت انّ له عذرا، اين عمر خطاب است كه با رسول خدا بود در غزاة تبوك دستورى خواست تا باز گردد با اهل خویش رسول خدا او را گفت: انطلق فوالله ما انت بمنافق و لا مر تاب.

«وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ اللَّهُ» اى لمن اذنت له ليزول عنهم بالاستغفار ملامة الانصراف، قال قتادة هذا ناسخة لقوله تعالى: «لَمْ أَذْنَبْ لَهُمْ».

«لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا» قال ابن عباس معناه احذروا دعاء الرسول عليكم اذا اسخطتموه فانّ دعاءه موجب ليس كدعاء غيره، ميگويد تعرض سخط رسول مكنيد و او را بخشم میآوريد و از دعاء وى بر خود بترسيد، اگر او را بخشم آريد دعاء وى چون دعاء ديگران مپنداريد، و حقيقت دانيد

که دعاء وی موجب است و در حال اجابت آید و چون تیری سوی نشانه شود. مجاهد گفت معنی آنست که: لا تدعوه باسمه كما يدعوا بعضكم بعضا، رسول را بنام خویش مخوانید که گوئید یا محمد یا ابا القاسم، لکن بنام تعظیم و تبجیل خوانید که یا نبی الله یا رسول الله، فاطمه زهرا او را میگفت یا رسول الله، ای پدر، دیگران فرزندان و زنان و خویشان همچنین میگفتند یا رسول الله، و قیل معناه اذا دعاکم لامر فعجلوا الاجابة و بادروا اليه كقوله: «اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ». ثم رجع الى حديث المنافقين فقال: «قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ يَسْأَلُونَ مِنْكُمْ لِيُؤَادُوا» التسلل خروج خفيا متلطفًا، و اللواذ، الاستتار بالشئ، يقال لاذ بالشئ يلوذ به لياذا و لاوذ يلاوذ ملاوذة و لوذا، قال الازهرى معنى اللواذ، الخلاف، اى يخالفون خلافا، كلبى گفت رسول خدا (ص) بروز آدینه خطبه کردی و در خطبه عیب منافقان گفتم، ایشان چون آن شنیدندى از راست و چپ نظر کردندى تا خود هیچکس از مؤمنان ایشان را می بیند یا نه، چون کسی ایشان را ندیدی پوشیده از مسجد بگوشه‌ای بیرون شدندى، رب العالمین از روی تهدید و وعید گفت: «قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ يَسْأَلُونَ مِنْكُمْ لِيُؤَادُوا» میدانند الله ایشان را که پنهان در پوشیدگی بیرون میشوند و فردا جزاء ایشان دهد.

«فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ» اى يخالفون امره «و عن» زیاده، و قیل معناه يعرضون عن امره، و قیل بعد امره، كقوله: «أَطَعْتَهُمْ مِنْ جُوعٍ» اى بعد جوع، و الهاء يعود الى الله و قیل الى النبى، و الامر هو من امر الدنيا، و قیل من امر الآخرة، «أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ» اى كفر بعد ايمان، و قیل بليّة تظهر ما فى قلوبهم من النفاق، و قیل سلطان جائر يسلط عليهم، و قیل الفتنة للعوام و البلاء للخوارج و قیل الفتنة مأخوذ بها و البلاء معفو عنه و مثاب عليه، «أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» عقوبة شديدة فى الآخرة.

ثم عظم نفسه فقال: «أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» ملكا و عبيدا، و قیل دلالة على وجوده و توحیده و كمال قدرته، «قَدْ يَعْلَمُ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ» من الخير و الشر و الايمان و النفاق فاحذروا مخالفته، «وَّ يَوْمَ يُرْجَعُونَ إِلَيْهِ» يعنى يوم البعث، قرأ يعقوب وحده يرجعون بفتح الياء و كسر الجيم، و قرأ الباقر يرجعون بضم الياء و فتح الجيم، «فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا» اى يجزيهم باعمالهم و يعاقبهم عليها، «وَ اللَّهُ يَكُلُّ شَيْءٍ عَالِمٌ» لا يخفى عليه خافية فيهما، روى الاعمش عن شقيق بن سلمة قال: شهدت ابن عباس فى الموسم فقرأ سورة النور على المنبر و فسرها فلو سمعت الروم لأسلمت.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُزْجِي سَحَابًا» الآية.. يزجى سحاب عطفه ثم يمطر غيث جوده على اوليائه بلطفه، و يطوى بساط الحشمة عن ساحات قربه و يضرب قباب الهيبة بمشاهد كشفه و ينشر عليهم ازهار انسه ثم يتجلى لهم بحقائق قدسه و يسقيهم بيده شراب حبه و بعد ما محاهم عن اوصافهم اصحاهم لا بهم و لكن بنفسه، فالعبارات عن ذلك خرس و الاشارات دونها طمس. بر ذوق جوانمردان طريقت سحاب سحاب عطف است و باران باران برّ كه بلطف خود بر اسرار دوستان می بارد، از تربت وفا ريحان صفا بر دمیده، آفتاب لطف ازلى بران تافته، در روضه قدس گل انس بشكفیده از افق تجلى باد شادى وزیده، رهی را از دست آب

و خاک بر بوده. تأخیر و درنگ از پای لطف برخاسته نسیم از لیت از جانب قربت دمیده.

پیر طریقت گفت: الهی تو آنی که نور تجلی بر دلهای دوستان تابان کردی چشمه‌های مهر در سرهای ایشان روان کردی، و آن دلها را آینه خود و محل صفا کردی، تو در آن پیدا و به پیدایی خود در آن دو گیتی ناپیدا کردی، ای نور دیده آشنایان و سور دل دوستان و سرور جان نزدیکان همه تو بودی و تویی، نه دوری تا جویند، نه غایتی تا پرسند، نه ترا جز بتو یابند، و الله لو لا الله ما اهتدینا، آبی و خاکی را چه زهره آن بود که حدیث قدم کند اگر نه عنایت و ارادت قدیم بود، اگر نه او بکرم و فضل خود این مثنی خاک را بدرگاه قدم خود دعوت کردی و بساط انبساط در سرای هدایت بسط کردی و آلا این سیه گلیم وجود را و این ذره خاک ناپاک را کی زهره آن بودی که قدم بر حاشیه بساط ملوک نهادی سزای خاک آنست که پیوسته منشور عجز خود می‌خواند و پرده بی‌نوایی خود میزند که:

ما خود ز وجود خویش تنگ آمده‌ایم      وز روی قضا بر سر سنگ آمده‌ایم  
اندر گیلان گلیم بدبختی را      ما از سیهی بجای رنگ آمده‌ایم

«يُقَلِّبُ اللَّهُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ» قال الواسطي: ما خالفه احد قط و لا وافقه و كلهم مستعملون بمشيتيه و قدرته ائى يكون الوفاق و الخلاف و هو يقلب الليل و النهار بما فيهما و هو قائم على الاشياء و بالاشياء فى بقائها و فنائها لا يؤنسه وجد و لا يوحشه فقد.

هر چه علماء گفتند خبری است و هر چه مشایخ گفتند اثری است و حقیقه الحق وراء الخبر و الاثر، میدانی در پیش خلق نهاده و ندا کرده که ای اهل عالم قدم در میدان نهید و در حجاب می‌روید هیچ بدانید که کجا می‌روید، و میدانید که از کجا می‌آیید، از درگاه علم ما برخیزید و ببارگاه حکم ما فرو آید، کمر بندید خدمت ما را، نظاره کنید مشیت ما را، ساخته باشید قدرت ما را، یا عفو و مغفرت ما را، یا قهر و عقوبت ما را، قدرة القدير تعطل كل تدبير، کسی که سر او معدن راز بود، و دل او در در قبضه ناز بود، و بر پیشانی او نشان اقبال بود، و در دیده یقینش نور اعتبار افعال ذی الجلال بود، از اسرار و رموز این کلمات درین آیات آگاهی دارد، و واقف بر این احوال بود، که ربّ العزّه میگوید: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ» جایی دیگر میگوید: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرَى لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ».

«وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ» فى الآية اشارة الى ائمة الذين هم اركان الملة و دعائم الاسلام و الناصحون لدين الله و هم اصناف ثلاثة: صنف هم العلماء و الفقهاء المرجوع اليهم فى علوم الشريعة من العبادات و المعاملات و غيرها قائمون بالحق فى توحيدهم بشواهد نفوسهم و حظوظهم يتصرفون فى الاسباب بالحق لكنهم بنفوسهم و حظوظهم و محبة دنياهم محجوبون عن حقائق التوحيد.

و صنف هم اهل المعرفة و اصحاب الحقائق و هم فى الدين كخواص الملوك موصوفون بخالص الارادة و

حسن القصد و صدق النیة، قائمون بالحقّ مع شاهد احوالهم و ارادتهم يتصرفون فی الاسباب کلها بالحقّ لکنهم برؤية احوالهم و ارادتهم و شواهد قصودهم محجوبون عن تجرید التوحید. و صنف هم المخصوصون من المخصوصین بالمعرفة قائمون بالحقّ یشاهد الحقّ علی نهج تجرید التوحید و تحقیق التفرید فالذین معمور بهؤلاء علی اختلافهم الی یوم القیامة. بدانکه خلفاء زمین که ربّ العزه درین آیت بایشان اشارت کرده سه گروهند هر گروهی را در توحید مقامی معلوم است و در اظهار بندگی حدی محدود، اول علماء دین اسلامند و فقهاء شریعت، حافظان ملت و ناصحان امت، حدّ ایشان در اظهار بندگی تا طمع معرفت و خوف عقوبت بیشتر نباشد و ثمره توحید ایشان مقصور است بر سلامت این جهان و عاقبت آن جهان، اسلام و ایمان ایشان از الطاف و امداد حق است لکن بشوائب اغراض و شواهد حظوظ نفس ممزوج است، فطرت ایشان مغلوب اوصاف بشریت حیات ایشان در معرض رسوم و عادت، و در عالم عبودیت ایشان را مترسمان اهل لا اله الا الله گویند، باوصاف بشریت از عالم حقایق محجوب باشند، بهشتیانند لکن حال ایشان چنان است که جنید گفت با نوری که هؤلاء حشو الجنة و لها اصحاب غیر هؤلاء، حشو الجنة اسراؤها و اصحاب الجنة امراؤها، اما گروه دیگر که ایشان را خاصگیان مملکت گویند قوام ایشان باخلاص طاعت است و صحت ارادت و صدق افتقار و نیت، از شوائب اغراض و حظوظ نفس دورند و از فتور و تراجع محروس، لکن دست بشریت آینه صفات ایشان بر دیده ایشان عرضه میکند تا قیام خویش بامداد حقّ بر بساط توحید می بینند آن دیدن ایشان در آئینه صفا اوقات خویش، ایشان را بر بساط هستی میدارد معذورند لکن از عالم نیستی دورند، رؤیت صدق و مطالعه شواهد اخلاص سدّی کشت میان ایشان و میان عالم نیستی، و مرد تا بعالم نیستی نرسد حقایق توحید روی بوی ننماید. گروه سوّم خاص الخاصند با قامت حق قائمند نه بقیام خویش، حیات ایشان بفتوح تجرید است نه بروح تجنید، از حول و قوت خویش محرّرنند و از ارادت و قصد خویش مجرد، در دایره اعمال و احوال ننمایند و در اسر تصرف و اختیار نه‌اند، و منشور سعادت و شقاوت نخوانند و از سرپرده غیبتشان بیرون نیارند و در جراید محو و اثباتشان ثبت نکنند. مثل ایشان با قهر ربوبیت مثل گوی است در خم چوگان سلطان، گویند آن باید که در خم چوگان سلطان باشیم، آن گه خواه گوی بر است اندازد و خواه بچپ، آن گروه اوّل مخلصانند همه از او بینند، گروه دوم عارفانند باو بینند، گروه سوّم موحدانند همه او را بینند، آن دو گروه در شواهد خدمتند از زحمت تفرقه باز نرسته، سومین گروه در عین صحبتند بنقطه جمع رسیده، و یک نفس در صحبت بودن به از هزار سال در خدمت زیستن. احمد خضرویه سجاده‌ای فرستاد بر بو یزید بسطامی و از او بنامه درخواست تا بران نماز کند بو یزید در جواب نامه نبشت که: جمعت عبادة الاولین و الآخرين و جعلتها فی مخدة و امرت بوضع الرأس علیها لیکون نومی جوازا لها. و هم از این باب است حکایت جنید و شبلی که برای میرفتند، جنید گفت را شبلی که یک ساعت با خدا باش تا من بتو باز آیم، جنید برفت و شبلی در قرآن خواندن ایستاد، جنید باز آمد بانگی بر وی زد که ترا گفتم بخدای مشغول باش؟ شبلی گفت من چنان دانسته بودم که چون قرآن خوانم باو مشغول باشم، جنید گفت ندانی که هر

که با خدا بود دم نتواند زد؟ شبلی آنچه گفت از تفرقت گفت، و جنید جواب از نقطه جمع داد، همچنین نامه احمد خسرویه که به بو یزید نبشت از تفرقت نبشت و بو یزید از نقطه جمع جواب کرد، در خبر است که موسی عمران چون خواست که بمناجات حق رود در محلهای بنی اسرائیل طواف میکرد قصّه‌ها استدعا میکرد تا در حضرت عزّت عرضه میکند و بآن بهانه با حق مناجات میکند و خطاب ازلی می‌شنود هر چند که غبار تفرقت موسی عزیزتر بود از نقطه جمع همه اولیاء و صدیقان، امّا در اضافت برسول ما صلوات الله علیه در عین تفرقت بود تا از محلهای قصّه‌ها دریوزه می‌بایست کرد تا بدان بهانه با حق سخن بسیار کند و رسول ما صلوات الله علیه که نقطه جمع مرید سده وی بود او را باستدعاء قصّه‌ها حاجت نبود بلکه عزت خود با عصمت او میگفت: «وَ كَلَّا نَقْصُ عَلَیْكَ مِنْ اَنْبَاءِ الرُّسُلِ» الآیة.

## ۲۵- سورة الفرقان- مکیه

## ۱ النوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

تَبَارَكَ بِاِیُّهَا الَّذِیْ نَزَلَ الْفُرْقَانَ اَنْ كِه فِرُو فِرِسْتَاد اِیْن نَامِه جِدَا كِنْدِه عَلٰی عِبْدِه بِر بِنْدِه خَوِیْش، لِيَكُوْنَ لِلْعَالَمِیْنَ نَذِیْرًا (۱) تَا جِهَانِیَان رَا اَگَاه كِنْدِه اِی بُوْد بِيْم نِمَای.

الَّذِیْ لَهٗ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْاَرْضِ اَنْ خِدَاوَنْدِی كِه اَوْ رَاسْت پَادشَاهِی اَسْمَان وَ زَمِیْن، وَ لَمْ يَتَّخِذْ وُلْدًا وَ هِیْج فِرَزَنْدِی نَكْرَفْت، وَ لَمْ يَكُنْ لَهٗ شَرِیْكٌ فِی الْمُلْكِ وَ اَوْ رَا هِرْگَز دَر پَادشَاهِی اِنْباز نِبُوْد، وَ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَ بِيَا فِرِیْد هِر چِیْز رَا، فَعَدْرَهٗ تَقْدِیْرًا (۲) اَنْ رَا اِنْدازِه اِی نِهَاد وَ هِنْگَام.

وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ اِلٰهَةً وَ خِدَايَانِ گِرَفْتَنْد فِرُوْد اَزُو، لَا يَخْلُقُوْنَ شَيْئًا وَ هُمْ يُخْلُقُوْنَ خِدَايَانِی كِه هِیْج چِیْز نِيَا فِرِیَنْد وَ اِیْشَان خُوْد اَفِرِیْدِه اَنْد، وَ لَا يَمْلِكُوْنَ لِاَنْفُسِهِمْ ضَرًّا وَ لَا نَفْعًا وَ بَدَسْت اِیْشَان نِیْسْت گِرَزَنْدِی وَ نِه سُوْدِی، وَ لَا يَمْلِكُوْنَ مَوْتًا وَ لَا حَيَاةً وَ بَدَسْت اِیْشَان نِیْسْت مِرْگِی وَ زَنْدِگَانِی وَ لَا تُشُوْرًا (۳) وَ نِه بَاَز اِنْگِیْخْتِن پَس اَز مِرْگِی.

وَ قَالَ الَّذِیْنَ كَفَرُوا نَاگِرُوْیْدِگَانِ گَفْتَنْد: اِنْ هَذَا اِلَّا اِفْكٌ اِفْتَرَاهُ اِیْن نِیْسْت مِگِرِ دِرُوْغِی كِه اَوْ نِهَادِه وَ اَعَانَهٗ عَلَیْهِ قَوْمٌ اَخْرُوْنَ وَ یَارِی دَادِه اَوْ رَا بِر اِن گِرُوْهِی دِیْگِرَان، فَقَدْ جَاؤْ ظُلْمًا وَ زُوْرًا (۴) نَاگَفْتَنْتِی وَ دِرُوْغِ اِسْت كِه اَوْرَدَنْد.

وَ قَالُوا اَسَاطِیْرُ الْاَوَّلِیْنَ وَ گَفْتَنْد اِیْن اِفْسَانِه اِی پِیْشِیْنِیَان اِسْت، اَكْتَنَبَهَا كِه نُوْشْتِن اَنْ خُوْاسْت، فَهِيَ تُمَلِّیْ عَلَیْهِ بُكْرَةً وَ اَصِیْلًا (۵) «تَا اَنْ رَا بِر وِی خُوَانَنْد بَا مَدَاد وَ شِبَانْگَاه.

قُلْ اَنْزَلَهٗ گُوْی فِرُو فِرِسْتَاد اِیْن نَامِه رَا، الَّذِیْ یَعْلَمُ السِّرَّ فِی السَّمَاوَاتِ وَ الْاَرْضِ اَنْ كِس كِه نِهَان دَانْد دَر اَسْمَانِهَا وَ زَمِیْنِهَا، اِنَّهٗ كَانَ غَفُوْرًا رَحِیْمًا (۶) وَ اَوْسْت كِه هِمِیْشِه اَمْرَزْگَار بُوْد وَ بَخْشَايَنْدِه.

وَ قَالُوا مَا لِهَذَا الرَّسُوْلِ وَ گَفْتَنْد چِیْسْت اِیْن فِرِسْتَادِه رَا، یَاكُلُ الطَّعَامَ كِه خُوْرَش مِیْخُوْرْد، وَ یَمْشِی فِی الْمَسَاوِقِ وَ دَر بَاَزَارِهَا مِیْرُوْد، لَوْ لَا اَنْزَلَ اِلَیْهِ مَلَكٌ چِرَا فِرِیْشْتِه بَا اَوْ فِرِسْتَادِه نِیْسْت، فِیَكُوْنَ مَعَهٗ نَذِیْرًا (۷) تَا بَا وِی هِم اَگَاه كِنْدِه بُوْد وَ تِرْسَانْدِه.

اَوْ یُلْقِیْ اِلَیْهِ كَنْزًا، یَا كَنْجِی بَاو اِفْكَنْدَنْدِی، اَوْ تَكُوْنَ لَهٗ جَنَّةٌ یَاكُلُ مِنْهَا یَا اَوْ رَا رِزِی بُوْدِی كِه اَز اَنْ مِیْخُوْرْدِیْد، وَ قَالَ الطَّالِمُوْنَ وَ گَفْتَنْد اَنْ سْتَمْكَارَان: اِنْ تَتَّبِعُوْنَ اِلَّا رَجُلًا مَسْحُوْرًا (۸) پِی نِمِیْ بَرِیْد بَمِرْدِی جَادُوْیِی كِرْدِه بَا وِی.

اَنْظُرْ كِیْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْاَمْثَالَ اِیْن شِگَفْتِ نَكْر كِه چُوْن تِرَا مِثْلِهَا زَنْد، فَضَلُّوا كِه دِرْمَانْدَنْد. فَلَا یَسْتَنْطِیْعُوْنَ سَبِیْلًا (۹) وَ رَا نِیَا فِتَنْد.

تَبَارَكَ الَّذِیْ اِنْ شَاءَ بَا بَرَكْتِ اَنْ خِدَای كِه اِگِر خُوَاهِد، جَعَلَ لَكَ خَیْرًا مِنْ ذٰلِكَ تِرَا بِه دِهْد وَ كِنْد جَنَاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ بَهْشْتِه اِی كِه مِیْرُوْد زَبِیْر اَنْ جُوْیِهَا وَ یَجْعَلُ لَكَ قُصُوْرًا (۱۰) وَ تِرَا كُوْشْكَهَا كِنْد.

بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ كِه اِیْشَان خَبِر رَسْتِخِیْز مِیْ دِرُوْغِ شَمِرَنْد، وَ اَعْتَدْنَا لِمَنْ كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ سَعِیْرًا (۱۱) وَ سَاخْتِیْم مَا اَنْ كِس رَا كِه دِرُوْغِ شَمِرْد خَبِر رَسْتِخِیْز اَتْشِی سُوْزَان.

اِذَا رَاْتُهُمْ مِنْ مَكَانٍ بَعِیْدٍ كِه اَنْ گِه كِه اِیْشَان رَا بِیْنْد اَز جَايِی دُوْر، سَمِعُوا لَهَا تَغِیْظًا وَ زَفِیْرًا (۱۲) اَوَاز اَنْ شَنُوْنْد وَ بَاَنْگِ وَ زَفِیْر.

وَ اِذَا اُلْفُوا مِنْهَا مَكَانًا ضِیْقًا وَ چُوْن اِیْشَان رَا دَر دُوْزَخِ اِفْكَنْد دَر اَنْ جَايِگَاه تَنْك، مُعْرِیْنِیْنِ گِرْدِن بَسْتِه، دَعَوْا هُنَالِكَ

تُبُوراً (۱۳)» بر خویشتن از آن جای بزارند.

لَا تَدْعُوا الْيَوْمَ تُبُوراً وَاحِداً امروز بر خویشتن هلاک نه يك بار خوانید، وَ ادْعُوا تُبُوراً كَثِيراً (۱۴) که هلاک فراوان خوانید.

قُلْ أ ذَلِكَ خَيْرٌ پیغامبر من گوی آن به، أَمْ جِنَّةُ الْخُلْدِ یا آن بهشت جاویدی، الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ آن که وعده دادند پرهیزگاران را؟.

كَانَتْ لَهُمْ جَزَاءً وَ مَصِيراً (۱۵) این ایشان را پاداش است و جایگاه.

لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاؤُنَ خَالِدِينَ، ایشانراست در آن هر چه میخوانند جاویدان، كَانِ عَلَى رَبِّكَ وَعَدَاً مَسْئُوماً (۱۶) این وعدهایست از الله درخواستی است و بازخواستی.

وَ يَوْمَ يَحْشُرُهُمْ وَ مَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ روز رستخیز بینگیزیم ایشان را و آنچه میپرستند فرود از الله از مردمان و فریشتگان، فَيَقُولُ أ أَنْتُمْ أَضَلَلْتُمْ عِبَادِي هُوَ لَاءِ گوید آن شما بودید که بی راه کردید بندگان من؟ أَمْ هُمْ ضَلُّوا السَّبِيلَ (۱۷) یا ایشان خود از راه بیفتادند؟ قَالُوا سُبْحَانَكَ گویند پاکی و بیعیبی ترا ما کانَ يَنْبَغِي لَنَا أَنْ نَتَّخِذَ مِنْ دُونِكَ مِنْ أَوْلِيَاءَ سزا نبود ما را که ما را بخدایی گرفتند فرود از تو وَ لَكِنْ مَتَّعْتَهُمْ وَ آبَاءَهُمْ لَكِنْ بَرَّخوردار کردی ایشان را و پدران ایشان را، حَتَّى نَسُوا الذِّكْرَ تا یاد فراموش کردند، وَ كَانُوا قَوْمًا بُوراً (۱۸) و قومی بودند نیست شده.

فَقَدْ كَذَّبْتُمْ بِمَا تَقُولُونَ پس دروغ زن کردند شما را در آنچه شما می‌گفتید، فَمَا تَسْتَطِيعُونَ صِرَافاً نتوانند که از خویشتن باز گردانند.

وَ لَا تَصْرَأُ وَ نتوانند که یکدیگر را به کار آیند وَ مَنْ يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَاءَ أَنْ يَرَهُ هر که کافر شود از شما، نُذِقُهُ عَذَاباً كَبِيراً (۱۹) بچشانیم او را عذابی بزرگ.

### النوبة الثانية

این سوره الفرقان مکی است مگر سه آیت که بمدینه فرو آمد بقول ابن عباس و قتاده: وَ الَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ تا آخر سه آیت. و این سوره سه هزار و هفتصد و سی و سه حرف است، و هشتصد و نود و دو کلمه و هفتاد و هفت آیت. و درین سوره دو آیت منسوخ است بآیت سیف بقول بعضی از مفسران یکی: وَ إِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَاماً. دیگر آنست: وَ إِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَاماً. و در فضیلت این سوره ابی کعب روایت کند از مصطفی (ص) قال: «من قرأ سورة الفرقان بعث يوم القيمة و هو مومن، ان الساعة آتية لا ريب فيها و ان الله يبعث من في القبور و دخل الجنة بغير حساب».

قوله: تَبَارَكَ اى تعالى و ارتفع و تكبر، قال الحسن: هو الذى تجىء البركة من قبله و البركة هى الكثرة فى كل خير. و قيل معناه دام و ثبت من لم يزل و لا يزال، و البروك الثبوت و منه البركة لدوام الماء فيها و بقاءه. معنى آنست که بزرگ است و بزرگوار، همیشه بود و هست و خواهد بود، لم يزل و لا يزال. تبارك لفظی است که جز الله را نگویند و جز بلفظ ماضی استعمال نکنند. اذ لم يرد التوقيف.

الَّذِي نَزَلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ الْفَرَقَانَ هَاهُنَا الْقُرْآنُ الْفَارِقُ بَيْنَ الْحَقِّ وَ الْبَاطِلِ وَ الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ وَ الْهُدَى وَ الضَّلَالِ وَ الْخَطَا وَ الثَّوَابِ، وَ هَذَا الْاسْمُ لَا يَخْتَصُّ بِالْقُرْآنِ فَيَجُوزُ إِطْلَاقُهُ عَلَى جَمِيعِ كُتُبِ اللَّهِ وَ قَدْ سَمِيَ اللَّهُ التَّوْرَةَ فَرَقَاناً فِي قَوْلِهِ: وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى وَ هَارُونََ الْفُرْقَانَ، وَ كُلُّ شَيْءٍ فَرَّقَ بَيْنَ شَيْئَيْنِ فَهُوَ فَرَقَانٌ. مصدر جعل اسماً، و يوم الفرقان هو





يوم بدر فرق السيف فيه بين الحق و الباطل. و قوله: يَجْعَلُ لَكُمْ فُرْقَانًا معناه يبين لكم سيلا و ينصرکم نصرا و يؤتکم فتحا يفرق بين الحق و الباطل.

مفسران گفتند عبد اينجا مصطفى (ص) است و فرقان قرآن و عالمين جن و انس که مصطفى (ص) بايشان مبعوث است. ليکون ضمير عبد است، ميگويد: بزرگوار است و با برکت و با عظمت آن خداوندى که قرآن فرو فرستاد بر بنده خویش محمد (ص)، جن و انس را آگاه کند از بعثت و نشور و عاقبت کار دنيا، و قيل: النذير و المنذر المخبر بوقوع مکروه. و گفته اند ليکون ضمير الله است ای ليکون الذى نزل الفرقان على عبده، و هو الله سبحانه للخلاق كلها منذرا. و در وصف الله منذر رواست که خود ميگويد جل جلاله: إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ. جای دیگر گفت: بِنَا أَنْذَرْنَاكُمْ عَذَابًا قَرِيبًا، و باين تأويل بلفظ عبد جنس بندگان خواهد يعنى جمله رسولهاى وى، و بفرقان جمله کتابهاى او خواهد.

الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ، لانه الذى اوجدهما و خلقهما و اخرج منافعهما، و لم يَخْذْ و لَدَا كما زعم النصارى، و لم يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ كما قال المشركون و الثنوية. و قيل معنى لم يَخْذْ و لَدَا لم ينزل احدا منزلة الولد، لان ما لا يجوز على الله على الحقيقة لا يجوز عليه على التشبيه. و خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ ای كل شيء يجوز وصفه بالخلق. و قيل اللفظ عام و المعنى ليس بعام، كقوله: وَ أُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ. فَفَدَّرَهُ تَقْدِيرًا على مقتضى الحكمة و تناسب بعضه الى بعض على اعتدال.

و قيل خلق ما خلق على مقدار يعرفه و لم يخلق شيئا على سبيل سهو و غفلة. و قيل بين مدة بقائه و منتهى اجله. و قيل كتبه فى اللوح المحفوظ لطفًا بالملائكة و ذلك انهم ينظرون فيه فيصرفون فيما و كلوا به على حسب ما يجدونه فيه. وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ الْوَاوِ ضَمِيرُ الْكُفَّارِ و هم مندرجون فى قوله للعالمين. آيَةً لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَ هُمْ يُخْلِقُونَ لَانْهَا مَوَاتٍ و جمادات منحوتة مصنوعة و لَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ ضَرًّا وَ لَا نَفْعًا ای دفع ضرر و لا جرر منفعة، و لَا يَمْلِكُونَ مَوْتًا اماتة و لَا حَيَاةً ای احياء و لَا تُشَوِّرُ أَحْيَاءٌ بَعْدَ الْمَوْتِ و المعنى كيف تركوا عبادة الله الذى يملك هذه الاشياء و اشتغلوا بعبادة من لا يملك شيئا منها.

وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا يعنى النضر بن الحارث: إِنَّ هَذَا إِلَّا إِفْكٌ افْتَرَاهُ، ای ما هذا القرآن الا كذب اختلقه محمد (ص)، وَ أَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ يعنى اليهود ای هم يلقون اخبار الامم اليه و هو يكسوها عبارته. و قيل هم جبر و يسار و عداس عبید كانوا بمكة من اهل الكتاب، فزعم المشركون ان محمدا (ص) ياخذ منهم. قال الله تعالى فَقَدْ جَاءُ يَعْنِي قَانُلِي هَذِهِ الْمَقَالَةَ ظُلْمًا وَ زُورًا ای بظلم و زور، فلما حذف الباء انتصب و قيل فقد جاءوا بهذا القول ظلما و زورا ای ظلموا فيما قالوا و زوروا، فالتزوير الكذب فى الشهادة و الحديث و قيل المزور من الكتاب ما زيد فيه و نقص.

وَ قَالُوا أساطير الأولين يعنى النضر بن الحارث كان يقول ان هذا القرآن ليس من الله و انما هو مما سطره الاولون مثل حديث رستم و اسفنديار، اکتبها يعنى انتسخها محمد (ص) من جبر و يسار و عداس، و معنى اکتب استکتب ای طلب ان يکتب له لانه كان (ص) لا يکتب. و روى عن الشعبى قال: «ما مات النبى (ص) حتى كتب و لا تخطه بيمينك اراد به قبل الوحي و الصحيح انه لم يكن يکتب قبل الوحي و لا بعد الوحي.

و قيل اکتبها يعنى جمعها من قولهم: كتبت الشيء ای جمعته، فَمَهِيَ تُمَلَى عَلَيْهِ ای تقرأ عليه بكرة و أصيبا يعنون انه يختلف الى من يعلمه بالعادة و العشى، قال الله عزّ و جل ردّا عليهم.

قُلْ أَنْزَلَهُ يعنى القرآن الَّذِي يَعْلَمُ السِّرَّ ای الغيب فى السماوات و الأرض، يعلم بواطن الامور. فقد انزله يعنى القرآن

على ما يقتضيه علمه بباطن الامور، إِنَّهُ كَانَ غُفُورًا لَمَنْ تَابَ رَحِيمًا بِمَنْ آمَنَ.

وَ قَالُوا مَا لِهَذَا الرَّسُولِ يَعْزِمُ عَلَيْنَا الْبُيُوتَ، وَ كَانُوا يَقُولُونَ لَهُ: لَسْتَ بِمَلِكٍ، وَ لَسْتَ بِمَلِكٍ لَأَنَّكَ تَأْكُلُ وَ الْمَلِكُ لَا يَأْكُلُ، وَ لَسْتَ بِمَلِكٍ لَأَنَّ الْمَلِكَ لَا يَتَسَوَّقُ وَ أَنْتَ تَتَسَوَّقُ وَ تَتَبَدَّلُ. وَ مَا قَالُوهُ فَاسِدٌ، لَأَنَّ أَكْلَهُ الطَّعَامِ لِكُونِهِ أَدْمِيًا وَ مَشِيهًا فِي الْأَسْوَاقِ لَتَوَاضَعِهِ وَ كَانَ ذَلِكَ صِفَةً لَهُ وَ شَيْءٌ مِنْ ذَلِكَ لَا يَنَافِي النَّبِيَّةَ.

لَوْ لَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ يَصَدِّقُهُ فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا دَاعِيًا.

أَوْ يُقَلِّبُ إِلَيْهِ كَنْزٌ مِنَ السَّمَاءِ يَنْفِقُهُ فَلَا يَحْتَاجُ إِلَى التَّصَرُّفِ فِي طَلْبِ الْمَعَاشِ.

قال الحسن: و الله ما زواها عن نبيّه الا اختيارا و لا بسطها لغيره الا اغترارا. أَوْ تَكُونُ لَهُ جَنَّةٌ أَيْ بَسْتَانٌ يَأْكُلُ مِنْهَا. قَرَأَ حَمْزُهُ وَ الْكَسَائِي نَاكِلٌ بِالنُّونِ أَيْ نَاكِلٌ نَحْنُ مِنْهَا لِتَكُونَ لَهُ عَلَيْنَا فَضِيلَةٌ بَانَ نَاكِلٌ مِنْ جَنَّةٍ.

وَ قِيلَ تَظْهَرُ لَهُ جَنَّةٌ فِي مَكَّةَ مَثْمَرَةٌ نَأْكُلُ مِنْ ثَمَرِهَا فَتَكُونُ يَأْكُلُنَا مِنْهَا أَبْعَدُ مِنَ الرَّيْبِ. وَ قَرَأَ الْبَاقُونَ يَأْكُلُ مِنْهَا بِالْيَاءِ. وَ الْوَجْهَ أَنَّ الضَّمِيرَ فِيهِ يَعُودُ إِلَى النَّبِيِّ (ص)، أَيْ يَأْكُلُ مِنْهَا، فَهُوَ يَخْتَصُّ بِأَكْلِهِ مِنْهَا، فَيَكُونُ لَهُ تَمِيْزٌ فِي الْمَأْكَلِ. وَ قَالَ الظَّالِمُونَ يَعْنِي كَفَارَ قَرِيْشٍ، وَ قِيلَ عَبْدُ اللَّهِ بْنِ زَبْعَرَى: إِنَّ تَتَّبِعُونَ أَيْ مَا تَطِيعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا سَحَرَ فَجَنّ، وَ قِيلَ مَسْحُورًا مَخْدُوعًا مَصْرُوفًا عَنِ الْحَقِّ. وَ قِيلَ الْمَسْحُورُ هَاهُنَا هُوَ الْمَسْحَرُ وَ الْمَسْحَرُ هُوَ الْمَعْلَلُ بِالطَّعَامِ وَ الشَّرَابِ. وَ قِيلَ مَسْحُورًا يَعْنِي بَشَرًا لَهُ سَحَرٌ أَيْ رِئَةٌ يَعْنِي بَشَرًا مِثْلَكُمْ.

قوله: انْظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ أَيْ وَصَفُوكَ بِغَيْرِ وَصْفِكَ، فَضَلُّوا الْهَدْيَ، فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا إِلَى الرَّشَادِ. وَ قِيلَ فَضَلُّوا أَيْ أَخْطَأُوا فِي التَّشْبِيهِ حَيْثُ نَاقَضُوا، فَمَرَّةٌ يَقُولُونَ هُوَ بَلِيغٌ فَصِيحٌ يَتَقَوْلُ الْقُرْآنَ مِنْ نَفْسِهِ وَ يَفْتَرِيهِ وَ مَرَّةٌ يَقُولُونَ مَجْنُونٌ، وَ مَرَّةٌ سَاحِرٌ، وَ مَرَّةٌ مَسْحُورٌ، فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا أَيْ لَا حِجَّةَ وَ بَرَهَانَ عَلَى مَا يَقُولُونَ.

فاخبر الله سبحانه أنهم متمسكون بالجهل و الضلال، عادلون عن الرشد و الصواب، و هم مع ذلك كانوا مكلفين بقبول الحق. فثبت ان الاستطاعة التي يحصل بها الضلال غير الاستطاعة التي يحصل بها الهدى و الايمان.

قوله تعالى تَبَارَكَ الَّذِي إِنْ شَاءَ جَعَلَ لَكَ خَيْرًا مِنْ ذَلِكَ الَّذِي قَالُوا وَ أَفْضَلَ مِنَ الْكَنْزِ وَ الْبَسْتَانِ الَّذِي ذَكَرُوا.

وَ قِيلَ خَيْرًا مِنَ الْمَشْيِ فِي الْأَسْوَاقِ وَ طَلْبِ الْمَعَاشِ. ثُمَّ بَيَّنَّ ذَلِكَ الْخَيْرَ فَقَالَ: جَنَاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَ يَجْعَلُ لَكَ قُصُورًا.

روى انها الف قصر من لؤلؤ على شط الكوثر و كل بناء مطول من الحجارة عند العرب قصر كائنا ما كان. قرأ ابن كثير و ابن عامر و ابو بكر و يجعل برفع اللام على الاستيناف و القطع عما قبله، و لا يمتنع ان يكون ما يعطف على جواب الشرط جملة مستأنفة، لانّ الجمل التي تكون من الابتداء و الخبر تقع في جواب الشرط نحو قوله تعالى: مَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ وَ قوله: وَ إِنْ تُخَفُّوْهَا وَ تُؤْتُوْهَا الْفُقَرَاءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ، وَ قرأ الْبَاقُونَ وَ يَجْعَلُ بِجَزْمِ اللَّامِ، وَ الْوَجْهَ أَنَّهُ عَطْفٌ عَلَى مَوْضِعِ جَعَلَ وَ هُوَ جَوَابُ قَوْلِهِ: إِنْ شَاءَ، وَ مَوْضِعُ جَوَابِ الشَّرْطِ جَزْمٌ، فَجَزْمُ الْمَعْطُوفِ عَلَيْهِ حَمَلًا عَلَى الْمَوْضِعِ، كَأَنَّهُ قَالَ إِنْ يَشَاءُ يَجْعَلُ لَكَ خَيْرًا مِنْ ذَلِكَ وَ يَجْعَلُ لَكَ قُصُورًا. وَ قِيلَ إِنْ شَاءَ هَاهُنَا وَاجِبٌ كَقَوْلِهِ فِي سُورَةِ الْفَتْحِ لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ وَ قِيلَ إِنْ شَاءَ

بمعنی قد شاء، و هو جل جلاله فاعله فتكون الجنات و القصور فی الجنة علی ما وصفناه.

ابن عباس گفت: چون کافران گفتند: ما لِهَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ الْاِيه، رضوان خازن بهشت از آسمان فرو آمد بفرمان الله و با وی سفتی بودی از نور، گفت: یا محمد (ص) الله میگوید اینک کلید خزائن دنیا بتو فرستادم با رضوان، اگر خواهی اختیار کن و آنچه تراست به نزدیک من و ترا ساختهام از نعیم بهشت بدان که در آن نقصان نیارم باندازه پر پشه‌ای. مصطفی (ص) گفت با رضوان: مرا بخزاین دنیا و زینت دنیا حاجت نیست، «الفقر احبّ الیّ و ان اکون عبدا شکورا صابرا».

فقال رضوان: «اصبت اصاب الله بك». خیثمة بن عبد الرحمن گفت: چون کافران از بهر وی کنز و قصر خواستند، مصطفی گفت: «اللهم اعطينها فی الآخرة»، بار خدایا این کنزها و قصرها در بهشت خواهم. پس این آیت بر وفق سؤال وی فرو آمد. و عن ابی امامة عن النبی قال: «عرض علیّ ربّی لیجعل لی بطحاء مكة ذهبا فقلت لا یا رب و لكن اشبع یوما و اجوع یوما، فاذا جعت تضرّعت الیک و ذکرک و اذا شبعت حمدتک و شکرک».

و عن عائشه قالت قال رسول الله (ص): «لو شئت لسارت معی جبال الذهب جائنی ملک فقال انّ ربک یقرنک السلام و یقول: ان شئت نبیا عبدا و ان نبیا ملکا فنظرت الی جبرئیل فاشار الیّ ان ضع نفسك. قلت نبیا عبدا». قالت فكان رسول الله (ص) بعد ذلك لا یأکل متکئا یقول: «أأکل كما یأکل العبد و اجلس كما یجلس العبد».

بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ اى ما یمنعهم من الايمان بك ما ذکره من فقرك و مشیک فی السوق، انما یمنعهم تکذیبهم بالقیامة و البعث و النشور. ثم اوعدهم فقال: وَ اَعْتَدْنَا اى هیأنا لمنْ كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ بالبعث و النشور و الثواب و العقاب سَعِيرًا نارا موقدة، فعیل بمعنی مفعول.

إذا رَأَتْهُمْ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ، قال الکلبی و السدیّ من مسیره عام. و قیل من مسیره مائة سنة.

روى عن رسول الله انه قال: «من كَذَّبَ عَلَيَّ متعمدا فليتبوء بين عيني جهنم مقعده. فشقّ ذلك على اصحابه فقالوا: «يا رسول الله نحدّث عنك الحديث نزيد و ننقص»: قال: «ليس ذا اعنى انما اعنى الذى يكذب علىّ متجرّتا يطلب به شين الاسلام».

قالوا: «يا رسول الله انك قلت بين عيني جهنم و هل لها من عين؟» قال: «نعم أ لم تسمعوا قال الله تعالى: إذا رَأَتْهُمْ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ».

و قیل اذا رأتهم زبانیتهما سمعوا لها تغيّظا غليانا، كالغضببان اذا غلى صدره من الغضب، و قیل معناه سمعوا لها زفيرا و رأوا لها تغيّظا كقول الشاعر:

و رأيت زوجك فى الوغى متقلدا سيفا و رحما

ای حاملا رحما. و قیل سمعوا صوت لهبها و اشتعالها. و فى الحديث: «انّ جهنم لتزقر زفرة لا ینفی ملک

و لا نبى آلا يخرّ ترعد فرائصه، حتى انّ ابراهيم (ع) ليجثو على ركبتيه، و يقول يا رب، لا اسألك اليوم آلا نفسى».

و الزفير حسيس النار و هو صوتها.

و قيل الزفير صوت يسمع من جوف المتغيّظ كصوت الحمار اذا همّ بالنهيق.

وَ إِذَا أُلْفُوا مِنْهَا. اى من النار مَكَانًا ضَيِّقًا يعنى من مكان ضيق. قال ابن عباس: يضيق عليهم كما يضيق الزجّ فى الرمح، و سئل رسول (ص) عن هذه الاية فقال: و الذى نفسى بيده انهم يستكروهون فى النار كما يستكروه الودد فى الحائط.

و عن ابن عباس اذا القوا فى باب من ابواب جهنم تضايق عليهم كتضايق الزجّ فى الرمح. فالاسفلون يرفعهم اللهب، و الاعلون يخفضهم اللهب. فيزدحمون فى تلك الأبواب الضيقة. قرأ ابن كثير ضيقا ساكنة الياء، و الوجه انه مخفف من ضيق بالنتقيل كهين و لين اذا خففا من هيّن و ليّن و لهما لغتان. و قرأ الباقر ضيقا مشددة الياء و هو فيعل من الضيق و هو وصف للمكان و هو الاصل الذى خفف منه ضيق. مُقَرَّنِينَ يعنى مصقدين، قد قرنت ايديهم الى اعناقهم فى الاغلال. و قيل مقرنين مع الشياطين الذين اضلّوهم ليكونوا قرناءهم فى العذاب كما كانوا قرناء هم فى الكفر. دَعَوْا هُنَالِكَ تَبُورًا الثبور المصدر اى يقولون ثبورنا ثبورا. و قيل هو دعاؤهم بالندم: يا ثبورا! يا ويلتاه! و الثبور الهلاك كائهم قالوا يا هلاكاه. و فى الحديث: «اول من يكسى من اهل النار ابليس ثوبا من نار يوضع على حاجبيه فيقدم حزبه و هو يقول و اثبورا و يجيبونه و اثبورهم فتقول لهم الملائكة: لا تَدْعُوا الْيَوْمَ تَبُورًا واحداً و ادْعُوا تَبُورًا كَثِيرًا، اى هلاككم اكثر من ان تدعوا مرة واحدة فادعوا ادعية كثيرة.

قُلْ أ ذَلِكَ خَيْرٌ اى الذى ذكرت من صفة النار و اهلها خير؟ أم جَنَّةُ الْخُلْدِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ كَانَتْ لَهُمْ جَزَاءً ثَوَابًا وَ مَصِيرًا مرجعا.

لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاؤُونَ من النعيم خالدين كان على ربك وَعَدًا مَسْئُولا. اى مسئولا انجازه و ذلك ان المؤمنين سألوا ربهم فى الدنيا حين قالوا: آتِنَا مَا وَعَدْتَنَا على رُسُلِكَ، كان اعطا الله المؤمنين جنة الخلد، وعدا و عدهم على طاعتهم آياه فى الدنيا و مسئلتهم آياه.

و قيل وعدا مسئولا اى تسئله الملائكة لهم، لانّ الملائكة قالوا: رَبَّنَا وَ ادْخُلْهُمْ جَنَّاتٍ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ. و قيل مسئولا واجبا لانّ الكريم اذا سئل يرى الاجابة واجبة. قال ابن عباس: وعدهم الجزاء فسألوه الوفاء و كل واجب مسئولا و ان لم يسئل.

وَ يَوْمَ يَحْشُرُهُمْ اى اذكر يوم نحشرهم. قرأ ابن كثير و ابو جعفر و يعقوب و حفص يحشرهم بالياء و الباقر بالنون. وَ مَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ. يعنى عزيرا و المسيح و الملائكة. و قيل يعنى الاصنام. «فيقول» قرأ ابن عامر فنقول بالنون، و الآخرون بالياء. أ أَنْتُمْ أَضَلَلْتُمْ عِبَادِي هَؤُلَاءِ أَمْ هُمْ ضَلُّوا السَّبِيلَ؟ اخطاؤا الطريق، و هذا الاستفهام توبيخ للعابدين كقوله لعيسى (ع) أ أنت قلت للناس؟.

قَالُوا سُبْحَانَكَ تَنْزِيهَا لَكَ عَنِ انْ يَعْبُدُ مَلِكٌ غَيْرِكَ، وَ فِيهِ قَوْلَانِ: اِحدهما انّ هذا كلام الاصنام، ينطقها الله كما ينطق الاعضاء فيقولون: ما كان يَنْبَغِي لَنَا اَنْ نَتَّخِذَ مِنْ دُونِكَ مِنْ اَوْلِيَاءٍ. مفسران را در معنى اين آيت دو قول است: يك قول آنست كه اين خطاب برستخيز با اصنام بود كه معبود مشركان اند. رب العزة ايشان را زنده گرداند و در ايشان نطق آفريند بقدرت خویش، تا بی‌آلت كلام سخن گویند، هم چنان كه در اعضاى آدمی نطق آفريند تا بی‌آلت كلام گویا شوند. با ايشان گوید: اَ اَنْتُمْ اَضَلُّلْتُمْ عِبَادِي هُوَلاءِ و معنى اين سؤال توبيخ عابدان است و مشركان، تا چون معبودان خویش را ببینند كه از ايشان بيزارى جویند، و تبرى نمايند و بر ايشان لعنت كنند، حسرت ايشان بيشتتر باشد و عذاب ايشان سخت تر. چون رب العزة با ايشان اين خطاب كند ايشان گویند: «سبحانك» پاکی و بی‌عیبی ترا. ما كان يَنْبَغِي لَنَا اَنْ نَتَّخِذَ مِنْ دُونِكَ مِنْ اَوْلِيَاءٍ اى ما كان لَنَا كَلَامٌ فَكَيْفَ امْرَانَهُمْ بِطَاعَتِنَا. و قيل ما كان ينبغى لنا ان نعبد غيرك لانا تحت قبضك، فكيف ندعوا غيرنا الى عبادتنا. سزا نبود ما را كه پرستگاران داشتيمى و ما معبود بوديمى فرود از تو. ما جماد بوديم. بی‌زبان و بی‌سخن بوديم، چون توانستيمى كسى را بر طاعت و عبادت خویش داشتن؟ قول ديگر آنست كه اين خطاب با عزيز و مسيح و فریشتگان رود: الله ميگويد ايشان را: اَ اَنْتُمْ اَضَلُّلْتُمْ عِبَادِي هُوَلاءِ اَمْ هُمْ ضَلُّوا السَّبِيلَ. ايشان گویند: سُبْحَانَكَ ما كان يَنْبَغِي لَنَا يعنى للملائكة و عبدة الملائكة و الانبياء و عبدة الانبياء، و لا لاحد من الخلق ان يتخذ من دون الله وليا. هذا كما يقول لك الرجل: شتمنى اخوك فتقول ليس لنا ان نشتمك، فيدخل البرى على الجانى. معنى آنست كه سزا نبود ما را و نه فریشتگان و نه عبده ايشان نه پیغامبران و نه عبده ايشان و نه هیچكس از عالمیان كه فرود از الله خداوندی و یاری گیرند. و روا باشد كه اولياء اينجا عبده باشند، يعنى ما كان يَنْبَغِي لَنَا اَنْ نَتَّخِذَ عِبَادًا يَعْبُدُونَنَا مِنْ دُونِكَ او نرضى هذا. سزا نبود ما را كه پرستگاران گیریم و داريم فرود از تو، يا خود را پسنديم كه معبود ايشان باشيم. و قرأ ابو جعفر ان نتخذ بضم النون و فتح الخاء على ما لم يسم فاعله، فيكون من الثانى صلة، يعنى ان نتخذ من دونك اولياء و العرب تدخل من على المفعول الاول و لا تدخل على المفعول الثانى، يقال ما اتخذت من احد وليا، و لا يقال ما اتخذت احدا من ولي. وَ لَكِنْ مَتَّعْنَهُمْ وَ اَبَاءَهُمْ فِى الدُّنْيَا بَطُولَ الْعُمُرِ وَ الصَّحَّةَ وَ النِّعْمَةَ، حَتَّى نَسُوا الدُّكْرَ اى تركوا الموعظة و الايمان و القرآن. و قيل ابطرتهم نعمتك فنسوا بها ذكرك. و التمتع دوام اللذة بالشئ و كانوا قوماً بُوراً هلكى، غلب عليهم، الشقاوة و الخذلان، يقال رجل بائر و قوم بور و اصله من البوار و هو الكساد و الفساد و منه بوار السلعة و هو كسادها، و منه قول النبي (ص) «نعوذ بالله من بوار الايم.

و قيل هو اسم مصدر كالزور يستوى فيه الواحد و الاثنان و الجمع و المذكر و المؤنث.

فَقَدْ كَذَّبُوكُمْ، هذا خطاب مع المشركين العابدين الاوثان، اى كذبكم المعبودون بما تقولون انهم آلهة. و قيل كذبوكم فيما تدعون من قولكم ربنا هؤلاء اضلونا. قرأ قنبل عن ابن كثير بما يقولون فما يستطيعون بالياء فيهما، و الوجه ان الفعل للشركاء، و المعنى كذبكم شركاؤكم الذين كنتم تعبدونهم بما يقولون، اى بقولهم، و ما مصدرية، و قولهم هو الذى اجابوا به الكفار و هو ما كنتم ايانا تعبدون. و قوله: فَمَا تَسْتَطِيعُونَ اى فما يستطيع

الشركاء المعبودون «صرفاً» لعذاب الله عنكم و لا نُصراً لكم، و قرأ الباقون و ابو بكر عن عاصم بما تقولون بالتاء فما يستطيعون بالياء، ای کذبوکم بقولکم ای فی قولکم انهم شركاء و انهم آلهة. و قيل فی قولکم ربنا هؤلاء اضلونا و قوله فما يستطيعون اخبار عن المعبودين على ما سبق. قول اينجا مضمست يعنى كه الله گوید مشركان را كه بت پرستيدند اكنون شما را دروغزن كردند بآنچه گفتيد كه اينان خدايان اند و ايشان ما را گم راه كردند، فما تَسْتَطِيعُونَ صَرَفًا و لا نُصراً اكنون آن معبودان نتوانند كه عذاب از شما بگردانند و نه شما را بكار آيند. و قرأ حفص عن عاصم: بما تقولون فما تستطيعون بالتاء فيهما يعنى فما تستطيعون ايها المشركون ان تصرفوا عن انفسكم ما يحلّ بكم من العذاب، و لا ان تنصروا انفسكم بمنعه عنها. و قال بعض المفسرين فى قوله: فَقَدْ كَذَّبُوكُمْ هَذَا خَطَابٌ لِلنَّبِيِّ و المؤمنين ای الكفار كَذَّبُوكُمْ بما تقولون من التوحيد و نبوة محمد و ساير الانبياء فما يستطيعون، ای هؤلاء الكفار يا محمد صَرَفًا لك عن الحق الذى انت عليه و لا نُصراً لانفسهم من البلاء الذى استوجبوه بتكذيبهم اياك. قوله: و مَنْ يَظْلِمْ» ای من يشرك مِنْكُمْ نُذِقْهُ عَذَابًا كَبِيرًا ای نعدّبه عذاباً شديداً.

### النوبة الثالثة

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بِسْمِ اللّٰهِ الْوَاحِدِ الْفَاعِلِ الْمَدْبَّرِ، بِسْمِ اللّٰهِ الْقَادِرِ الْقَاهِرِ الْمُقْتَدِرِ السَّلَامِ الْمُؤْمِنِ الْمَهِيْمِ الْعَزِيزِ الْجَبَّارِ الْمُتَكَبِّرِ.

فسبحان من ردّد العبد فى هذه الاية بين صحو و محو، كاشفه بنعت الالهية فاشهده جلاله، ثم كاشفه بنعت الرحمة فاشهده جماله. نام خداوندی مقدر و مقتدر، فاطر و مدبر، خالق و مصور، اولست و آخر، باطن است و ظاهر، نه باوّل عاجز و نه باخر، از كيف باطن است و بقدرت ظاهر. خداوندی كه دلها بياسود بسماع نام او، سرها بيفروخت بيافت نشان او، جانها آرام گرفت بشهود جلال او و جمال او. خداوندی كه هر كه با او پيوست از ديگران ببريد، هر كه قرب او طلبيد چه گويم كه از محنتها و بليتها چه ديد. شعر:

فوحشى الطبيعة مستهام  
نفور القلب تأباه الديار  
جبالى التالف ذو انفراد  
غريب الله مأواه القفار

ای جلالی، كه هر كه بحضرت تو روى نهاد عالميان خاك قدم او توتياى حقه حقيقت خود ساختند. ای عزيزی، كه هر كه بدرگاه عزت تو باز آمد همه آفريدگان خود را علاقه فتراك حضرت او گردانيدند. غلام آن مشتاقم كه بر سر كوى حقيقت آتشی بيفروزد! حبذا روزی كه خورشيد جلال تو بما نظر كند! عزيزا وقتى كه مشتاقى از مشاهده جمال تو خبرى دهد، جان طعمه سازم بازى را كه در فضاي طلب تو پروازى كند. دل نثار كنم محبّی را كه بر سر كوى تو آوازی دهد. غاليه گرديم مر عارضی را كه از شراب شوق تو رنگى گيرد! رشك بريم بر چشمی كه از درد نايافت تو اشكى ببارد. غلام آن لافيم كه هر وقتى مفلسان بى سرمايه زنند نه آن مفلسان ميگويم كه تو دانى. جوانمردانى را ميگويم كه ايشان را در بدو ارادت مجاهدت

عظیم بود، خواستی گرم و ریاضتی تمام، سری صافی و دلی بی‌خصومت و سینه‌ای بی‌معصیت، این سرمایه‌ها بدست آورده، آن گه همه بر کف صدق نهاده و بباد بی‌نیازی بر داده، و مفلس‌وار در پس زانوی حسرت نشسته و بزبان شکستگی می‌گوید:

پر آب دو دیده و پر آتش جگرم      پر باد دو دستم و پر از خاک سرم

«تبارک» مفسران تفسیر این کلمه بر سه وجه کرده‌اند چنان که در نوبت دوم شرح دادیم و وجوه ثنا بر حق جلّ جلاله بر آن سه وجه منحصرست: اگر گوئیم تبارک ای دام و ثبت من لم یزل و لا یزال، ثنایی است بذکر ذات او و حق او جلّ جلاله.

و اگر گوئیم تعالی و ارتفع و تکبر، ثنایی است بذکر وصف او و عزّ او. و اگر گوئیم هو الذی یجیء البرکة من قبله، ثنایی است بذکر احسان او و فضل او با بندگان او: اول اشارت است بوجود احدی و کون صمدی، دوم اشارت است بصفات سرمدی و عزت ازلی، سوم اشارت است بکارسازی و بنده‌نوازی و مهربانی. و شرط بنده آنست که چون ثناء حق جلّ جلاله آغاز کند و زبان خویش بستایش او بگشاید مجرد و منفرد گردد، نه بر دل غباری، نه بر پشت باری، نه در سینه آزاری، نه با کس شماری. تخته خود از غبار اغیار سترده، نهاد خود را زهر قهر چشانیده و همت خود از زروه عرش گذرانیده. گوی طرب در میدان طلب انداخته، تیغ قهر از نیام رجولیت آخته، خان و مان بشریت بجملگی واپرداخته، بر نطع عشق مهره دل‌باخته، جامه جفا چاک کرده، لباس وفا دوخته، از دو کون رمیده و با دوست آریده.

پیر طریقت گفت: دانی که دل کی خوش شود؟ که حق ناظر بود. دانی که کی خوش بود؟ که حق حاضر بود.

الدار خالیة، و الروح صافیة، و النفس صادیة، و الوصل مامول.

الذی نَزَلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ اِی عِبْدِهِ الْاِخْلَصُ وَ نَبِیِّهِ الْاِخْلَصُ وَ حَبِیْبِهِ الْاِدْنِی وَ صَفِیِّهِ الْاَوْلِی، لَیْکُوْنَ لِلْعَالَمِیْنَ نَذِیْرًا اِی لَیْکُوْنَ لِلْخَلْقِ سِرَاجًا وَ نُوْرًا یَهْتَدُوْنَ بِهٖ اِلَیْ احْکَامِ الْقُرْآنِ، وَ یَسْتَدْلُوْنَ بِهٖ عَلَی طَرِیْقِ الْحَقِّ وَ مِنْهَاجِ الصِّدْقِ. چه زیان دارد مصطفی عربی را بعد از آن که خورشید فلك سعادت بود و ماه آسمان سیادت، مشتری عالم علم، در صدف شرف، طراز کسوت وجود، مفتاح در رشاد، مصباح سرای سداد اگر آن مدبران صنایع قریش از سر سبکباری و سبکساری و طیش خود گویند: اِنْ هٰذَا اِلَّا اِفْکٌ اِفْتَرَاهُ وَ مَنَادِیْ عَزَّتْ اَیْنُکَ نَدَا می‌گوید که: نَزَلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لَیْکُوْنَ لِلْعَالَمِیْنَ نَذِیْرًا. سیدی که منشور تقدّم کونین در کمر کمال داشت، و خال اقبال برخسار جمال داشت، صد هزار و بیست و اند هزار نقطه نبوت در پیش براق عزّ او «طرقوا طرقوا» میزدند و خود از غایت تواضع در عالم بندگی بر خرکی مختصر نشستید، و غلامی سیاه او را بدعوت خواندید اجابت کردید. گهی مرکب وی براق انور، و گهی مرکب وی حماری مختصر، افسار

وی از لیف و پالان وی از لیف. آری مرکب مختلف بود اما در هر دو حالت راکب يك صفت و يك همت و يك ارادت بود، اگر بر براق بود در سرش نخوت نبود، و اگر بر حمار بود بر رخسار عزّ نبوتش عار و مذلت نبود، کسی که بر منشور سعادت وی این طغراء سیادت و عزّت کشیده باشند که: **وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ**، غبار مذلت بر اساریر جبین او کی نشیند؟ در صفات او صلوات الله علیه می آید که: «کان طلق الوجه بسّاما من غیر ضحك، محزونا من غیر عبوسه، متواضعا من غیر مذلة».. در بندگی افکندگی داشت و خلاق اولین و آخرین کیمیای کمال عزّت از آستانه مجد او فراز می رفتند.

دنوت تواضعا و علوت مجدا      فشاناک انحدار و ارتفاع  
کذاک الشمس تبعدان تسامی      و یدنو الضوء منها و الشعاع

آفتاب که خسرو سیارگان و شاه ستارگان است چون از برج شرف خویش سر برزند، اگر اهل عالم دامن هم در هم بندند. تا ذره‌ای از عین انوار او بدست آرند نتوانند، لکن او خود بحکم کرم و تواضع چنان که در کوشک سلطان و سرای خواجهگان بنابد، در کلبه ادبار گدایان و زاویه اندوه درویشان هم بتابد. و از کمال تواضع او بود صلوات الله علیه که مشرکان مکه بتعبیر گفتند: «ما لهذا الرسول يأكل الطعام و يمشي في الأسواق؟» چیست این پیغامبر را که طعام میخورد و در بازارها میرود و بدست خویش طعام با خانه می‌برد و با درویشان و گدایان می‌نشیند؟ و کذا کان السید صلوات الله علیه کان یعلف البعير و یقم البيت و یخفف النعل و یرفع الثوب و یحلب الشاة و يأكل مع الخادم و یطحن معه اذا اعیى، و کان لا یمنعه الحياء ان یحمل بضاعته من السوق الی اهله. و کان یصافح الغنی و الفقیر و یسلم مبتدء و لا یحقر ما دعی الیه و لو الی حشف الثمر، و کان یعود المریض و یشیع الجنازة و یركب الحمار و یجیب دعوة العبیّد، و کان یوم قریظة و النضیر علی حمار مخطوم بحبل من لیف علیه اکاف من لیف. مشرکان او را باین خصال پسندیده و اخلاق ستوده می‌عیب کردند و طعن زدند از آنکه دیده‌های ایشان خیره شده انکار بود، برمص کفر آلوده، هرگز توتیای صدق نیافته لا جرم جمال نبوت و عزّت رسالت از دیده‌های نامحرم ایشان در پرده غیرت شد، تا هرگز او را به ندیدند و چنان که سید بود صلوات الله علیه به نشناختند.

و تَرَاهُمْ یَنْظُرُونَ إِلَیْكَ وَ هُمْ لَا یُبْصِرُونَ. جمال نبوت را دیده‌ای باید چون دیده صدیق اکبر زدوده استغفار، دیده‌ای چون دیده عمر روشن کرده صبح قبول ازل، دیده‌ای چون دیده عثمان باز کرده اقبال غیب، دیده‌ای چون دیده علی سرمه کشیده حکم حق تا ایشان را بخود بار دهد و جلال عزّت نبوت بحکم لطف ازل بر ایشان مکشوف گردد، و سید (ص) ایشان را از روی تعطف و تطف گوید: «انما انا لکم مثل الوالد لولده».

## ۲ النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ ما أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ، و نه فرستادیم پیش از تو فرستادگان اِلاّ إِنَّهُمْ لَيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ



مگر ایشان خورش میخوردند، وَ يَمْشُونَ فِي الْأَسْوَاقِ وَ در بازارها می رفتند، وَ جَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً وَ شما را یکدیگر را فتنه و آزمایش کردیم، أَ تَصْبِرُونَ شکیبا باشید! وَ كَانَ رَبُّكَ بَصِيرًا. (۲۰) و خداوند تو بینا بود.

وَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَ گفتند ایشان که از دیدار ما نمی ترسیدند و آن را نمی بیوسیدند لَوْ لَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةَ چرا بر ما فریشتگان فرو نفرستیدند به پیغام، أَوْ نَرَى رَبَّنَا یا ما خدای خود چرا نه بینیم، لَقَدْ اسْتَكْبَرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ در خویشتن بزرگمنشی آوردند و گردن کشی، وَ عَتَوْا عُتْوًا كَبِيرًا. (۲۱) و از اندازه برگزشتند بشوخی بزرگ.

يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلَائِكَةَ آن روز که فریشتگان را ببینند، لَا بُشْرَى يَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِينَ هیچ بشارت نیست آن روز کافران را، وَ يَقُولُونَ وَ میگویند فریشتگان ایشان را: حَجْرًا مَحْجُورًا. (۲۲) بهشت بر شما بسته ای است از شما باز داشته.

وَ قَدِمْنَا إِلَى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ وَ بسر کردار ایشان آنیم از هر گونه که کردند، فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا (۲۳) و آن را گردی کنیم پراکنده.

أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ بَهْشْتِيَانِ آن روز، خَيْرٌ مُسْتَقَرًّا با به آرامگاهی اند وَ أَحْسَنُ مَقِيلًا. (۲۴) و با نیکوتر فرو آمدن گاهی.

وَ يَوْمَ تَشَقَّقُ السَّمَاءُ بِالْغَمَامِ وَ آن روز که باز شکافت آسمان از ابر وَ نُزِّلَ الْمَلَائِكَةُ تَنْزِيلًا. (۲۵) و فرو فرستند فریشتگان فرو فرستادنی.

الْمَلِكُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمَنِ پادشاهی بر راستی آن روز رحمن راست، وَ كَانَ يَوْمًا عَلَى الْكَافِرِينَ عَسِيرًا (۲۶) و آن روزی است بر کافران دشخوار.

وَ يَوْمَ يَعْصُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ وَ آن روز کافر دو دست خود می خاید، يَقُولُ يَا لَيْتَنِي مِثْلُ كَاشِكِ، اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا (۲۷) با رسول راهی برگرفتمی.

یا وایتنی نفرینا بر من، لَيْتَنِي لَمْ أَخَذْ فَلَانًا خَلِيلًا (۲۸) کاشک من بهمان کس بدوست نگرفتمی.

لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ که مرا از توحید بازگردانید و بگمراهی برد، بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي پس آنکه آمده بود بمن، وَ كَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا (۲۹) و دیو مردم را خوارکننده.

وَ قَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ رَسُولُكَ قَالَ: خَدُّوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا (۳۰) این قوم من این قرآن را فرو گذاشتند.

وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ هم چنان هر پیغامبری را دشمنی کردیم از بدان، وَ كَفَى بِرَبِّكَ هَادِيًا وَ نَصِيرًا. (۳۱) و بسنده است خداوند تو بر امنی و کارسازی و بیاری.

وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا نَاگرویدگان گفتند: لَوْ لَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً چرا قرآن نه بیکبار فرو فرستادند؟ كَذَلِكَ لِنُبَيِّنَ بِهِ فُؤَادَكَ آن را پراکنده فرستادیم تا دل ترا بآن نیرو میدهیم. وَ رَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلًا (۳۲)



و آن را گشاده بتو رسانیدیم و بر تو خواندیم.

و لَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ هِيَ مِثْلِي نِيَارِنْدِ بَتُو إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ مَكْرُ جَوَابِ آرِيمِ اَزْ اَنْ تَرَا بَرَا سْتِي، وَ اَحْسَنَ تَفْسِيرًا

(۳۳) و جواب آريم نيكو تفسير ترا

الَّذِينَ يُحْشِرُونَ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ إِلَىٰ جَهَنَّمَ اَيْشَانِ كِه مِي رَوَانْدِ و بَا هِم مِي آرِنْدِ رُو ز رَسْتَخِي ز رَوَانِ بَر رُو يِهَا

بدوزخ، اَوْلَانِكَ شَرُّ مَكَانًا وَ اَضَلُّ سَبِيلًا (۳۴) ايشان به بتر جاىگاهى اند و گمراهتر راهى.

وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَ دَادِيْمِ مَوْسَى رَا نَامِه، وَ جَعَلْنَا مَعَهُ اَخَاهُ هَارُونَ وَ زَيْرًا (۲۵) وَ هَارُونَ بَا اُو اُو

را دستور كرديم و كارساز و يار.

فَقُلْنَا اذْهَبَا كَفْتِيْمِ كِه هَر دُو رُو يْدِ! اِلَى الْقَوْمِ الَّذِيْنَ كَذَّبُوْا بِآيَاتِنَا بَا يَشَانِ كِه دَرُو غِ شَمَرْدَنْدِ سَخْنَانِ مَا، فَ دَمَرْنَا هُمْ

تَدْمِيرًا (۳۶) به نيست بداديم ايشان را به نيست دادنى.

وَ قَوْمٌ نُّوحٌ لَمَّا كَذَّبُوا الرُّسُلَ اَعْرَفْنَاهُمْ وَ قَوْمِ نُوْحِ رَا اَنْ كِه كِه رَسُوْلَانِ رَا دَرُو غِ زَنْ كَرَفْتَنْدِ بَابِ بَكَشْتِيْمِ

ايشان را، وَ جَعَلْنَاهُمْ لِلنَّاسِ آيَةً وَ اَيْشَانِ مَرْدَمَانِ رَا نَشَانِي تَا عِبْرَتِ كِيْرِنْدِ، وَ اَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِيْنَ عَذَابًا اَلِيْمًا (۳۷)

و نيز آن ستمكاران را عذابى ساختيم دردناى.

وَ عَادًا وَ ثَمُوْدَ وَ اصْحَابَ الرَّسِّ وَ عَادَ وَ ثَمُوْدَ رَا وَ اصْحَابِ رَسِ رَا هِم عِبْرَتِ كَرْدِيْمِ مَرْدَمَانِ رَا، وَ

فَرُوْنَا بَيْنَ ذَلِكْ كَثِيْرًا (۳۸) و گمراهان فراوان ميان

وَ كَلَّا ضَرَبْنَا لَهُ الْاَمْثَالَ وَ هَمِه رَا مِثْلَهَا زَدِيْمِ وَ بَدَا سْتَانِهَا، وَ كَلَّا تَبَرَّنَا تَثْبِيْرًا (۳۹) وَ هَمِه رَا تَبَاهِ كَرْدِيْمِ وَ

فرو برديم فرو بردنى.

وَ لَقَدْ اَنْتَوْا عَلَى الْقَرْيَةِ وَ بَر كَشْتَنْدِ بَرِ اَنْ شَهْرِ، الَّتِي اَمْطَرْتَ مَطَرَ السَّوْءِ كِه بَرِ اَنْ بَارَانِ بَدِ بَارِيْدَنْدِ، اَفَلَمْ

يَكُوْنُوْا يَرُوْنَهَا نَمِي دِيْدَنْدِ اَنْ رَا ؟

بَلْ كَانُوْا لَا يَرُجُوْنَ نَشُوْرًا (۴۰) بلكه نَمِي ترسند از برانگيخت.

وَ اِذَا رَاوْكَ وَ اَنْ كِه كِه تَرَا بِيْنَنْدِ اِنْ يَتَّخِذُوْنَكَ اِلَّا هُزُوًّا تَرَا جِزِ بَا فَسُوْسِ نَمِي كِيْرِنْدِ، اَفَلَمْ اَلَّذِي بَعَثَ اللّٰهُ

رَسُوْلًا؟ (۴۱) اينست آن كسى كه الله به پيغامبرى فرستاد؟

اِنْ كَاذَ لَيُضِلُّنَا عَنْ اِلَهِنَا نِه كَامَسْتِيْدِ مَكْرُ كِه مَا رَا بِي رَاهِ كَرْدِيْدِ وَ دُوْرِ اُو كَنْدِيْدِ مَا رَا اَزِ خُدَايَانِ مَا، لَوْ لَا

اَنْ صَبَرْنَا عَلَيَّهَا اَكْرُ نِه اَنْ بُوْدِي كِه مَا شَكِيْبَايِي كَرْدِيْمِ بَرِ اَنْ، وَ سَوْفَ يَعْلَمُوْنَ حِيْنَ يَرُوْنَ الْعَذَابَ اَرِي اَكْغَاهِ

شوند و بدانند آن گه كه عذاب بيبند، مَنْ اَضَلُّ سَبِيْلًا. (۴۲) آن كيست بى راهتر.

اَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ اِلَهَهُ هَوَاهُ؟ دِيْدِي اَنْ مَرْدِ كِه خُوِيْشْتَنْ رَا بَخْدَايِي كَرَفْتِ؟ اَفَأَنْتَ تَكُوْنُ عَلَيْهِ وَ كِيْلًا؟ (۴۳) تُو

بَرِ سَرِ اُو كُوْشَنْدِه نَكْغَاهِ دَارِي؟ اَمْ تَحْسَبُ اَنْ اَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُوْنَ؟ يَا مِي پِنْدَارِي كِه بِيْشْتَرِ اَيْشَانِ بَشْنُوْنْدِ؟ اَوْ يَعْقِلُوْنَ

يَا حَقَّ دَرِيَابَنْدِ؟ اِنْ هُمْ اِلَّا كَالْاَنْعَامِ نِيْسْتَنْدِ اَيْشَانِ مَكْرُ چُونِ سْتُوْرَانِ، بَلْ هُمْ اَضَلُّ سَبِيْلًا (۴۴) بلكه ايشان و

بى سامان تر.

النوبة الثانية

قوله تعالى: وَ مَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ يَا مُحَمَّدَ إِنَّا إِنهْمُ يَعْنِي الْا هَم يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَ اَنْ هَاهُنَا زِيَادَةٌ وَ يَمْتَشُونَ فِي الْأَسْوَاقِ اِي لَطَلَبِ الْمَعَاشِ.

ابن عباس گفت: مشركان قريش رسول خدا را تعبير كردند و گفتند: «ما لهذا الرسول يأكل الطعام و يمشي في الأسواق»، اين آيت بجواب ايشان آمد يعنى : ما انا انا رسول و ما كنت بدعا من الرسل و هم كانوا بشرا يأكلون الطعام و يمشون في الأسواق. اى كل من خلا من الرسل كان بهذه الصفة. معنى آنست كه يا محمد ايشان ترا عيب ميكنند بأن كه خورش خورى و بيازارها روى بطلب معاش خویش، و باين سبب بتو ايمان می نيارند، و ايشان نيك ميدانند كه پيغامبران گذشته همه برين صفت بودند، در نبوت ايشان اقرار ميدهند و هيچكس اين صفات منافی نبوت و رسالت نشمرد و نه عذري بترك ايمان آوردن بايشان، نيست اين سخن ايشان جز مكابره محض و عناد ظاهر، وَ جَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً وَ الْفِتْنَةُ الْبَلِيَّةُ، اى ابتلى الشريف بالوضع، يعنى اذا رأى الشريف الوضع قد اسلم قبله انف ان يسلم.

مقاتل گفت در شأن بو جهل فرو آمد. و العاص بن وائل و النضر بن الحارث و الوليد بن عتبة، كه درويشان صحابه راديدند چون: بو ذر و ابن مسعود و عمار و بلال و صهيب و عامر بن فهيره و مهجع و غير ايشان كه در اسلام آمدند، ايشان از اسلام ننگ داشتند، حميت و انفه جاهليت ايشان را بر آن داشت كه گفتند: ما مسلمان شويم! تا پس چون اين گدايان و درويشان باشيم؟ كه همه زيردستان و چاكران مانند؟ پس ربّ العزّه خطاب كرد با مؤمنان كه: اُ تَصْبِرُونَ استفهام است بمعنى امر يعنى اصبروا على هذه الحالة من الفقر و الشدة و الاذى. و قيل معناه ا تصبرون على هذا فتكون لكم الجنة. وَ كَانَ رَبُّكَ بَصِيرًا بمن صبر و بمن جزع. و قيل و جعلنا بعضكم لبعض فتنة، هو ان جعل الانبياء فقراء و صبّ عليهم البلاء و اعداءهم ينظرون اليهم من رأس السرف و الترف و النعماء. و قيل كان الفقير يقول لم لم اجعل بمنزلة الغنى؟ و يقول ذو البلاء نحو الاعمى و الزمّن لم لم اجعل بمنزلة المعافى و قيل جعلنا بعضكم لبعض فتنة، اى امتحانا و ابتلاء للفقراء و الفقراء ابتلاء للاغنياء، اُ تَصْبِرُونَ ايها الفقراء فلا تجعلون الفقر سببا لمعصيتنا. وَ كَانَ رَبُّكَ بَصِيرًا يعنى كان عليما بالاغنياء و الفقراء فاغنى من اوجب الحكمة اغناء و افقر من اوجب الحكمة افقاره.

روى انس بن مالك عن النبي (ص) عن جبرئيل عن ربه جل جلاله قال: اِنَّ مِنْ عِبَادِي الْمُؤْمِنِينَ مَنْ لَا يَصْلِحُ اِيْمَانُهُ اِلَّا الْغِنَى وَ لَوْ اِفْقَرْتَهُ لَافْسَدَ ذَلِكَ وَ اِنَّ مِنْ الْمُؤْمِنِينَ مَنْ لَا يَصْلِحُ اِيْمَانُهُ اِلَّا الْفَقْرُ وَ لَوْ اَغْنَيْتَهُ لَافْسَدَ ذَلِكَ وَ اِنَّ مِنْ عِبَادِي مَنْ لَا يَصْلِحُ اِيْمَانُهُ اِلَّا الصَّحَّةُ وَ لَوْ اَسْقَمْتَهُ لَافْسَدَ ذَلِكَ: وَ اِنَّ مِنْ عِبَادِي مَنْ لَا يَصْلِحُ اِيْمَانُهُ اِلَّا السَّقَمُ وَ لَوْ اَصْحَحْتَهُ لَافْسَدَ ذَلِكَ، اِنى ادبّر عبادى بعلمى بقلوبهم ائى بهم عليم خبير. و روى ابو هريرة قال: قال رسول الله (ص): اذا نظر احدكم الى من فضل عليه فى المال و الجسم فلينظر الى من دونه فى المال و الجسم.»

قوله: وَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا، اى لا يخافون البعث. رجاء، اينجا بمعنى خوف است، لغة اهل تهامه چنان كه جاى ديگر گفت: ما لكم لا تَرْجُونَ لِقَاءَهُ وَقَارًا، اى لا تخافون الله عظمة. لَوْ لَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةَ

فتخبرنا انّ محمداً صادقاً أو نرى ربنا فيخبرنا بذلك. هذا كقوله: أو تأتي بالله والملائكة قبيلاً. لقد استكبروا أي تعظموا في انفسهم بهذه المقالة. و عتوا عتواً كبيراً أي افرطوا في الفساد و العتو اشد الكفر و افحش الظلم. قال مقاتل: عتوا، أي غلوا في القول، حيث ارادوا لانفسهم الرسل من الملائكة رؤية الرب عز و جل.

يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلَائِكَةَ، أي اذكر يوم يرون الملائكة و هو يوم الموت و قيل يوم البعث. اين جواب ايشان است که دیدار فریشته خواستند، یعنی که ايشان فریشته روز مرگ بینند یا روز قیامت، با ندای لا بشری و عذاب سخت. لا بشری یومئذٍ للمجرمین یعنی للكافرين. آن روز فریشتگان مومنان را بشارت دهند به بهشت و کافران را بشارت ندهند و ايشان را گویند: حجراً محجوراً. فيه قولان: احدهما انّ الملائكة یقولون للكفار حجراً محجوراً ای الجنة حرام محرّم علیکم.

فریشتگان گویند فراكافران که بهشت بر شما حرام است، بسته از شما بازداشته قول دیگر آنست که این سخن کافران گویند فرا فریشتگان و از ايشان باین سخن زینهار خواهند، گویند: حجراً محجوراً، ما از شما زینهار میخواهیم کوشیده. و این بر عادت عرب است که چون از کسی ترسند گویند: حجراً محجوراً. ای عودا معاذاً. یعنی يستعیزون منه. قال الشاعر.

حتى دعونا بارحام لنا سلفت و قال قائلهم انی لحاجور.

الحاجور المنعة و الامان يقال: احتجر فلان اذا امتنع و منه سميت الحجرة.

و قدّمنا، یعنی قصدنا إلى ما عملوا من عملٍ مما كانوا يقصدون به التّقرّب الى الله تعالى و يعتقدونه طاعة فجعلناه هباءً منثوراً باطلا، لا ثواب له، لانهم عملوه للشيطان. و الهباء دقاق التراب ، و المنثور المنفرد. قال على بن ابی طالب (ع): «الهباء، ما تراه وسط شعاع الكوة كالغبار فلا يمسّ بالأيدي و لا يرى في الظل».

و قال مقاتل هو ما يسطح من حوافر الدّواب عند المسير. و يقال هبا التراب يهبوا و هييته اهباً.

أصحاب الجنة يومئذٍ خيرٌ مستقراً و أحسن مقيلاً. اين جواب كفره قریش است که گفتند: «أيّ الفريقين خيرٌ مقاماً و أحسن ندياً»، المستقرّ المصدر و المكان ايضاً، و المقيّل القيلولة و مكان القيلولة ايضاً، و المقيّل المنزل ايضاً. تقول العرب: قلنا بمكان كذا ای نزلنا. و المعنى انّ اهل الجنة لا يمرّ بهم يوم القيمة الا قدر النهار من اوله الى وقت القائله حتى يسكنوا مساكنهم في الجنة. قال ابن مسعود لا ينتصف النهار يوم القيمة حتى يقبل اهل الجنة في الجنة و اهل النار في النار. قال الازهري القيلولة و المقيّل الاستراحة نصف النهار، و ان لم يكن مع ذلك نوم، لانّ الله تعالى قال: و أحسن مقيلاً، و الجنة لا نوم فيها. و يروى انّ يوم القيمة يقصر على المؤمنين حتى يكون كما بين العصر الى غروب الشمس.

و عن انس عن النبيّ (ص) قال: «يخرج الله رجلاً من اهل النار و رجلاً من اهل الجنة، فيقول للرجل من الجنة كيف وجدت مقيلك؟ فيقول يا رب خير مقيل و خير مصير صار اليه العباد! فيقول الله ارجع إلى منزلك

فانّ لك عندى الزيادة من الكرامة.

و يسأل الله الذى اخرج من النار فيقول كيف وجدت مقيلك؟ فيقول يا رب شرّ مقيل و شرّ مصير صار اليه العباد! ثم يصيح هنالك يا رب لا ترجعنى اليها! فيقول له ربّه ما تجعل لى ان انا اخرجتك منها؟ قال يقول له اعطيك ما سألتنى، قال يقول له فأتى اسألك ملاً الارض ذهباً، فيقول له يا رب، نعم ان قدرت عليها. قال يقول له كذبت و عزّتى و عظمتى لقد سألتك ما هو اهون من هذا فلم تعطنى. سألتك ان تدعونى فاستجيب لك، و تسألنى فاعطيك، و تستغفرننى فاغفر لك، فلم تفعل، ارجع الى مقيلك فانّ لك عندى الزيادة من الهوان».

و قال بعض المفسرين: «خَيْرٌ مُسْتَقَرًّا وَ أَحْسَنُ مَقِيلًا» معناه خير من مستقرهم و مقيلهم فى الدنيا. و قيل خير من مستقر الكفار و منازلهم فى الدنيا. و قيل خير مستقرًا و احسن مقيلًا ممّن فى مستقره و مقيله خير. قوله... وَ يَوْمَ تَشَقُّقُ السَّمَاءِ بِالْغَمَامِ، اى عن الغمام، و الباء و عن يتعاقبان كما يقال رميت عن القوس و بالقوس. قرأ اهل الكوفة و ابو عمرو تشقق بتخفيف الشين هاهنا و فى سورة ق، و الأصل تتشقق فحذفت التاء الثانية. و قرأ الآخرون بتشديد الشين فى السورتين ادغموا هذه التاء اعنى التاء الثانية فى الشين و الصيغتان كلتاهما للخطّة، و الحذف اخف من الادغام، فلهذا كان الحذف فى مثل هذه الكلمة اكثر من الادغام.

«بالغمام» و هو غمام ابيض يأتى الله عزّ و جلّ فى ظلل منه.

قال ابن عباس: مع الكروبيين لهم قرون لها كعوب ككعوب القنا، ما بين اخمص احدهم و كعبه مسيرة خمس مائة عام. قال ابن عمر: يهبط الله سبحانه حين يهبط و بينه و بين خلقه سبعون الف حجاب منها النور و الظلمة و الماء، فيصوت الله فى تلك الظلمة صوتا قد خلع له القلوب. وَ نُزِّلَ الْمَلَائِكَةُ تَنْزِيلًا قرأ ابن كثير وحده و نزل بنونين و تخفيف الزاى و رفع اللام و نصب الملائكة، و الوجه انه مضارع انزلنا، و الملائكة مفعول. و المعنى نزل نحن الملائكة تنزيلاً. و التنزيل مصدر نزل بالتشديد و ليس بمصدر انزل بالالف، و لكن لما كان نزل و انزل بمعنى واحد وضع مصدر احدهما موضع مصدر الآخر. و قرأ الآخرون نزل الملائكة بنون واحد و تشديد الزاى و فتح اللام و رفع الملائكة. و الوجه ان نزل فعل ماض مبنى للمفعول مسند الى الملائكة و «تنزيلا» ينتصب به انتصاب المصادر، و فى المصحف يكتب بنون واحد و المعنى اذا انشقت السماء نزل منها الملائكة اكثر من الجنّ و الانس، و هو يوم التلاق يلتقى اهل السماء و اهل الارض و هو قوله تعالى: وَ جَاءَ رَبُّكَ وَ الْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا. قال ابن عباس: تنشق السماء و الدنيا فينزل اهلها و هم اكثر ممّن فى الارض من الجنّ و الانس ثم تنشق السماء الثانية فينزل اهلها و هم اكثر ممّن فى السماء الدنيا و من الجنّ و الانس، ثم كذلك، حتى تنشق السماء السابعة و اهل كلّ سماء يزيدون على اهل السماء التى قبلها. ثم ينزل الكروبيون ثم حملة العرش و فى الحديث طول ذكرناه فى سورة البقرة.

الْمَلِكُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمَنِ الْاِية... اى الملك الذى هو الملك حقا ملك الله جلّ و عزّ فى يوم القيمة كما قال تعالى: لِمَنْ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لَانّ الملك الزائل كانه ليس بملك. و قال ابن عباس: يريد أنّ يوم القيمة لا ملك يقضى غيره. وَ كَانَ يَوْمًا اى كان ذلك اليوم يوما، على الكافرين عسيراً. شديدا كقوله: فَذَلِكَ يَوْمَئِذٍ يَوْمٌ عَسِيرٌ عَلَى

الکافرینَ غَيْرُ یَسیرِ. فهذا الخطاب يدلّ علی انه لا یكون علی المؤمنین عسیرا. و فی هذا الحدیث. انه یهونَ یوم القيمة علی المؤمنین حتّی یكون اخفّ علیهِ من صلاة مكتوبة صلاها فی الدنیا.

قوله: وَ یَوْمَ یَعْصُ الظَّالِمُ عَلٰی یَدِیْهِ هذا كقوله: عَصُوا عَلَیْكُمْ الْأُنَامِلَ مِنَ الْعِیْظِ. این ظالم عقبه بن ابی معیط القرشی است مجالست رسول خدا و سماع کلام او دوست داشتی و با وی بسیار نشستی و رسول خدا (ص) اسلام وی امید میداشت.

این عقبه از سفری بیامده بود و دعوتی ساخته، اشراف قوم خویش را و رسول خدا را نیز در آن دعوت حاضر کرد. چون طعام بنهاندند رسول خدا طعام نخورد و گفت: «انا لا آكل من طعام المشركین الا ان تشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله». گفت من طعام مشرکان نخورم مگر که ایمان آری و کلمه شهادت بگویی. عقبه کلمه شهادت بگفت و رسول طعام وی بخورد. امیة بن خلف دوست عقبه بود، خبر بوی رسید که عقبه مسلمان شد، برخاست و پیش عقبه گفت: «صبوت» صابی شدی! و از دین خویشتن برگشتی! این چه بود که تو کردی؟ عقبه گفت: بس کاری نیفتاده است مردی بر طعام من نشست و نمی خورد کلمه ای بگفتم نه از دل و اعتقاد تا طعام بخورد، اکنون من هم بر آن دینم که بودم. امیه گفت: آن گه از تو راضی شوم که خیو بر روی محمد افکنی و او را دروغ زن داری. عقبه رفت و همان کرد که امیه فرمود.

صعب آمد و دشوار آن حال بر رسول خدا، تا جبرئیل آمد و در شأن ایشان این آیات فرو آورد. قال الضحاک: لما بزق عقبه فی النبّی (ص) عاد بزاقه فی وجهه و انشعب شعبتین فاحرق خدیّه و کان اثر ذلك فیهِ حتّی الموت. روز بدر عقبه با جمع کافران بود او را بگرفتند و پیش رسول خدا آوردند. رسول علی (ع) را فرمود تا او را هلاک کند. چون عقبه میدانست که کشتنی است گفت: منّ للصّیبة یا محمد!

قال: انت و الصّیبة الی النار!.

«یَوْمَ یَعْصُ الظَّالِمُ عَلٰی یَدِیْهِ»، قال عطاء: یأكل یدیه حتّی یرقیه ثمّ تنبتان، ثمّ یأكل هكذا کلما نبتت یداه أكلها تحسّرا علی ما فعل، و یقول: «یا لیتنی اتّخذت» فی الدنیا «مع الرّسول سبیلا»، لیتنی اتبع محمدًا و اتّخذت معه سبیلا الی الهدی. قرأ ابو عمرو یا لیتنی اتّخذت بفتح الیاء و الآخرین باسکانها.

«یا ویلتی!» یا حسرتی یا اسفی، لیتنی «لمّ اتّخذ فلانا خلیلا»، الفلان هاهنا امیه ابن خلف الجمحی اخو ابی بن خلف علیهما لعنة الله.

«لقد أضلّنی عن الدّکر» ای عن الایمان و القرآن «بعّد إذ جاءنی» یعنی: الدّکر مع الرّسول «و کان الشّیطان» و هو متمرّد عات من الانس و الجنّ و کلّ من صدّ عن سبیل الله فهو شیطان «للإنسان خذولا»، ای تارکا یترکه و یتبرأ منه عند نزول البلاء و العذاب. و حکم هذه الآیات عامّ فی کلّ متحابّین اجتمعوا علی معصیة الله. و منه قول النبّی (ص): «مثل جلیس الصّالح و السّوء کحامل المسک و نافخ الکیر فحامل المسک اما ان یحذیک و اما ان یتباع منه و اما ان تجد منه ریحا طیبة و نافخ الکیر اما ان یحرق ثیابک و اما ان تجد ریحا خبیثة».

و عن ابى سعيد قال: قال النَّبِيُّ (ص) «لا تصاحب الا مومنا و لا يأكل طعامك الا تقى».

و عن ابى هريرة: قال: قال النَّبِيُّ (ص). «المرء على دين خليله فلينظر احدكم من يخال».

و فى بعض التفاسير: انّ عقبة لما بزق فى وجه النَّبِيِّ (ص) قال النَّبِيُّ: «لئن وجدتك خارجا من جبال مكة لاضربنّ عنقك، صبرا».

فقال عقبة و الله لا اخرج من جبال مكة ابدا. فما كان يبرح و اذا خرج اصحابه أبى ان يخرج خوفا من رسول الله (ص). فقالوا لك جمل احمر يطير بك ان كانت هزيمة فخرج معهم فلما هزم المشركون زلّ به جملة فى اخدود من الارض فاخذه رسول الله (ص) اسيرا فقتله.

«وَقَالَ الرَّسُولُ» الآية... يعنى و يقول الرسول فى ذلك اليوم: «يا رَبِّ اِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا» اى متروكا، فاعرضوا عنه و هجروه و لم يؤمنوا به و لم يعملوا بما فيه. و ان شئت جعلته من الهجر اى هجروا فى القرآن فقالوا هو كذب و سحر و اساطير و مقترى.

روى ان النَّبِيَّ (ص) قال: «من تعلم القرآن و علق مصحفه لم يتعاهده و لم ينظر فيه جاء يوم القيمة متعلقا به يقول يا ربّ عبدك هذا اتخذنى مهجورا اقض بينى و بينه».

و قيل قال الرسول يعنى فى الدنيا شكى قومه الى الله فقال: يا ربّ انّ قومي اتخذوا هذا القرآن مهجورا فعزاه الله فقال: وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَا اى كما جعلنا لك اعداء من مشركى قومك كذلك جعلنا «لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِّنَ الْمُجْرِمِينَ». اى المشركين. قال مقاتل يقول لا يكبرنّ عليك فانّ الانبياء قبلك قد لقيت هذا من قومهم، فاصبر لامرى كما صبروا فائى ناصرك و هاديك، وَ كَفَى بِرَبِّكَ هَادِيًا وَ نَصِيرًا يكفيك معرفة من يعاديك و يهديك الى الرشاد و ينصرك على اعدائك نصرا عزيزا. «هاديا وَ نَصِيرًا» نصب على الحال و قيل على التمييز. و الآية، نزلت فى ابى جهل، و قيل فى بنى امية و بنى المغيرة و هم اعدى قريش لرسول الله (ص).

وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا و هم كفار قريش و قيل هم اليهود قالوا: لَوْ لَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاِحْدَةً» دفعة واحدة كالتوروية على موسى و الانجيل على عيسى و الزبور على داود فقال تعالى: كَذَلِكَ اى كذلك فعلت لِئُنَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ اى انزلناه مفرقا لنقوى به قلبك اى نشجع به قلبك فى اذى قومك بما نقص عليك من تحمل الانبياء و هم يكتبون و يقرءون. و انزل القرآن على محمد و هو نبىّ امى لا يكتب و لا يقرأ. و قيل فرق لانّ فى القرآن ناسخا و منسوخا، و ذلك لا يجتمعان لانّ احدهما يوجب العمل بشيء و الآخر يوجب ترك العمل به، و لانّ فى القرآن اجوبة للسائلين و الجواب لا يتقدم السؤال. قال بعض المفسرين كذلك متصل بما قبله من قول المشركين و هو الوقف على تقدير جملة واحدة. كذلك اى كساير كتب الله ثمّ تبندى «لِئُنَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ»، اى انزلناه متفرقا به فؤادك وَ رَتَّلْنَاهُ تَرْتِيْلًا. قال ابن عباس بيّنا بعضه فى اثر بعض. و الترتيل التبيين فى ترسل و تثبت، و قيل رتلناه ترتيلا، جعلنا بين انزاله فرجا شيئا بعد شيء زمانا ليس بالكثير، من قولهم، ثغر رتل، اذا كان بينها فرجة و رَتَّلَ الْقُرْآنَ تَرْتِيْلًا على هذا القول معناه لا تعجل فى قراءته بل تثبت فيها.

وَ لَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ... حسن گفت اين آيت متصل است بايت پيش، تقديره: رتلناه ترتيلا لكيلا يأتوك بمثل اى

شبهة فى ابطال امرک. «الّا» اجبنا عنک و «جیناکَ بالحقّ» الذى يدحض شبهة اهل الجهل و يبطل کلام اهل الزیغ «وَ أَحْسَنَ تَفْسِيرًا» من مثلهم. میگوید قرآن که بترتیل و ترسیل فرو فرستادیم بمدّت بیست سال پراکنده نه بیک دفعه، آن را بود تا ایشان هیچ شبهت در ابطال کار تو و جستن عیب تو نیارند، که نه ما آن را جوابی آریم براستی و بسزا جوابی که خصم را فروشکند و شبهت وی تباه کند و باطل وی پیدا کند. «وَ أَحْسَنَ تَفْسِيرًا» یعنی ممّا یلتمسه و یبغیه الخصم، فاختصر لدلالة الکلام علیه. جوابی نیکو تفسیرتر از آن که تو خود درخواهی، یا خصم می‌درخواهد. و اگر ما قرآن بیک دفعه فرو فرستادیم این معنی حاصل نیامدی. و شبهت ایشان آن بود که گفتند: لو کان القرآن حقاً لانزل علیه جملة واحدة کما انزلت التوریه علی موسى جملة واحدة. فبین الله تعالی انّ ذلك لیس بشبهة و لكن لِنُبَيِّنَ بِهِ فُؤَادَكَ وَ رَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلاً. وَ لَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ، هذا کقوله: انظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ، و ضرب الامثال هو طلب الاشباه لقصد نقض الشیء. و سمی الله تعالی ما یوردون من الشبهه مثلاً و سمی ما یدفع به الشبهة حقاً، و التفسیر هو تبیین التأویل، و الفسر فى اللغة الكشف، معنی تفسیر از طریق لغت ایضاح است و تبیین، یقال فسرت الحديث ای اوضحته و بینته. و اشتقاق آن از تفسره است، و هی نظر الطیب فی البول لاستخراج الذاء و العلة، فذلك المفسر ينظر فى الایة لاستخراج الحكم و المعانى و این قول ضعیف است از بهر آنکه تفسره لفظی رومی است و تفسیر لفظی عربی است، و لفظ عربی از لفظ رومی مشتق نباشد. و قول درست آنست که تفسیر در اصل تفسیر بوده و فا بر سین مقدم کردند، چنان که در لغت گویند جذب جذب، عمیق معیق، صاعقة صاعقه و آنچه بدین ماند.

الَّذِينَ يُحْشَرُونَ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ إِلَىٰ جَهَنَّمَ یحتمل ان یكون معناه یسحبون علی وجوههم کقوله: یَوْمَ یُسْحَبُونَ فِی النَّارِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ، و یحتمل ان یكون معناه یمشون علی وجوههم کما روى فی الحديث عن رسول الله (ص): انّ الناس یحشرون یوم القيمة ثلاثة اثلث: ركبانا، و مشاة و علی وجوههم.

قال انس: قيل یا رسول الله! كيف یحشرون علی وجوههم؟ قال: الذى امشاهم علی ارجلهم قادر علی ان یمشیهم علی وجوههم. اولئك شرّ مکانا، ای کلّ مکان شرّ فمکان اولئك شرّ منه و لیس معناه انّ مکانهم شرّ من مکان اهل الجنة، لانّ مکان اهل الجنة خیر کله.

و قيل شرّ مکانا، ای من المؤمنین فی الدنيا. قال الزجاج «الذین» رفع بالابتداء و «اولئك» رفع لانه ابتداء ثان، «و شرّ» خبر «اولئك»، و «اولئك» مع «شرّ» خبر «الذین»، و «المکان» و «السبیل» منصوبان علی التمییز، و هذا جواب عن قولهم: «أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَقَامًا وَ أَحْسَنُ نَدِيًّا».

وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَ جَعَلْنَا مَعَهُ أَخَاهُ هَارُونَ وَزِيْرًا. ای معینا ظهیرا. الوزير فى اللغة الذى یرجع الیه و یتحصّن برأیه، و الوزر ما یلتجأ الیه و یعتصم به، و منه قوله: کَلَّا لَا وَزَرَ ای لا ملجأ یوم القيمة و لا منجى الا من رحم الله.

فَقُلْنَا اذْهَبَا إِلَى الْفَوْمِ الَّذِینَ كَذَّبُوا بِآیَاتِنَا، یعنی القبط فدمرناهم هاهنا اضمار ای فکذبوهما فدمرناهم «تدمیراً»



اهلكناهم اشدّ الهلاك، و الدّمار استيصال بالهلاك و الدّمور الدّخول بالمكروه.  
 وَ قَوْمٌ نُوحٍ لَمَّا كَذَّبُوا الرُّسُلَ... يعنى القبط، «فدمرناهم» هاهنا اضمار اى فكذبوهما فدمرناهم «تدميرا»  
 اهلكناهم اشدّ الهلاك، و الدّمار استيصال بالهلاك و الدّمور الدّخول بالمكروه.  
 وَ قَوْمٌ نُوحٍ لَمَّا كَذَّبُوا الرُّسُلَ... يعنى كذبوا نوحا، و ائما ذكر بلفظ الجمع لانّ من كذب نبيا واحدا فقد كذب  
 جميع الرّسل. و يحتمل انهم كذبوا نوحا و من قبله من الرّسل، و قيل الرّسل نوح و الملائكة الّذين كانوا يأتونه  
 بالوحى. و قيل اخبرهم نوح بمجىء الرّسل و انكروا بعث الرّسل اصلا. «اغرقناهم» اى اهلكناهم بالماء وَ  
 جَعَلْنَاهُمْ لِلنَّاسِ آيَةً وَ عِبْرَةً يَتَعْظُونَ بِهَا وَ أَعَدْنَا لِلظَّالِمِينَ فِي الْآخِرَةِ عَذَابًا أَلِيمًا. سوى ما حلّ بهم من عاجل  
 العذاب.

وَ عَادًا وَ ثَمُودَ وَ اهلكناهم عادا و ثمود يعنى هود و قوم صالح وَ اصحاب الرّسّ. اختلفوا فيهم: قال وهب بن  
 منبه: كانوا اهل بئر قعودا عليها و اصحاب مواش، يعبدون الاصنام، فوجّه الله اليهم شعيبا يدعوهم الى  
 الاسلام. فتمادوا فى طغيانهم و فى اذى شعيب (ع)، فبيناهم حول البئر فى منازلهم انهارت البئر، فخسف بهم و  
 بديارهم و رباعهم، فهلكوا جميعا. و الرّسّ البئر، و كلّ ركيّة لم تطو بالحجارة و الأجر فهو رس. و قيل هم  
 اصحاب الاخدود. و الرس هو الاخدود الّذى حفره. و قال كعب و مقاتل و السدى: الرّسّ البئر بانطاكية، قتلوا  
 فيها حبيبا النجار و هم الّذين ذكرهم الله فى سورة يس. و قيل هم بقيّة ثمود قوم صالح و هم اصحاب البئر  
 الّذين ذكرهم الله تعالى فى قوله: «وَ بئرٌ مُعَطَّلَةٌ وَ قِصْرٌ مُّشِيدٌ». و قيل الرس قرية باليمامة يقال لها فلج. و  
 كانوا قوما اصحاب ابار قتلوا نبيا اُتاهم. و قيل كانوا قوما بين المدينة و وادى القرى رسوا نبيهم فى بئر اى  
 رسوه فيها. و الرّسّ مصدر فنسبوا الى فعلهم بنبيهم و نبيهم هو حنظلة بن صفوان، يقال: وجد حنظلة فى بئر  
 بعد دهر طويل يده على شجّته فرفعت يده فسالت دما فتركت يده فعادت على الشجرة. و قيل اصحاب الرّسّ قوم  
 نساؤهم ساحقات. ذكر انّ الدلهات ابنة ابليس اتتهنّ فشبهت الى النساء ذلك و علمتهنّ، فسلب الله عليهم صاعقة  
 من اوّل الليل و خسفا فى آخره و صيحة مع الشّمس فلم يبق منهم احد. و فى الخبر: «انّ من اشراط الساعة ان  
 يستكفى الرّجال بالرّجال و النّساء بالنّساء، و ذلك السّحق».

و قال سعيد بن جبير: كان بارضهم جبل عظيم يقال له دمخ و كان عليه من الطير ما شاء الله، ثمّ ظهرت  
 طير كأعظم ما يكون من الطير و فيها من كلّ لون و سمّوها عنقاء لطول عنقها و كانت تنقضّ على الطير  
 تأكلها، فجاعت يوما فاعوزته الطير فانقضّت على صبيّ فذهبت به، فسمّيت عنقاء مغرب لانهما اغربت بما  
 اخذته فطارت به فشكوا الى نبيهم، فقال: اللهمّ خذها و اقطع نسلها! فاصابتها صاعقة فاحرقتها و لم ير لها اثر،  
 فضربتها العرب مثلا فى اشعارهم. ثمّ انهم قتلوا نبيهم، فاهلكهم الله. و قيل هم قوم كذبوا نبيا اتاهم، فحبسوه فى  
 بئر ضيقة القعر، و وضعوا على رأس البئر صخرة عظيمة لا يقدر على حملها الا جماعة من النّاس و قد كان  
 آمن به من بين الجميع عبد اسود، و كان العبد يأتى الجبل فيحتطب على ظهره و يبيع الحزمة و يشتري بثمرها  
 طعاما ثمّ يأتى البئر فيلقى اليه الطعم من خروق الصّخرة فكان على ذلك سنين. ثمّ انّ الله تعالى اهلك القوم و

ارسل ملکا فرفع الحجر و اخرج النَّبِيَّ مِنَ الْبَيْتِ. و قيل بل الاسود عالج الصخرة فقواه الله برفعها فرفعها و القى حبلا اليه و استخرجه من البئر، فاوحى الله الى ذلك النَّبِيِّ انه يكون رفيقه في الجنة. و روى عن النَّبِيِّ (ص) انه قال: «انَّ اوَّلَ النَّاسِ دخولا الجنة لعبد اسود»، يريد هذا العبد.

علی بن الحسین بن علی، زین العابدین (ع) روایت کند از پدر خویش الحسین بن علی (ع) گفتا: «مردی آمد از بنی تمیم پیش امیر المؤمنین علی (ع) و گفت: یا امیر المؤمنین، خبر ده ما را از اصحاب رس در کدام عصر بودند و چه قوم بودند؟»

دیوار و مسکن ایشان کجا بود؟ پادشاه ایشان که بود؟ ربّ العزّه پیغامبر بایشان فرستاد یا نفرستاد؟ و ایشان را بچه هلاک کرد؟ ما در قرآن ذکر ایشان میخوانیم که: وَ أَصْحَابَ الرَّسِّ نَهْ قَصَّهٖ اِیْشَانِ بَیَانِ كَرْدَهٗ نَهْ اِحْوَالِ اِیْشَانِ كَفْتَهٗ. امیر المؤمنین (ع) گفت: یا ابا تمیم، سؤالی کردی که پیش از تو هیچکس از من این سؤال نکرده و بعد از من قصّه ایشان از هیچکس نشنوی: ایشان قومی بودند در عصر بنی اسرائیل پیش از سلیمان بن داود درخت صنوبر میپرستیدند، آن درخت که یافت بن نوح کشته بود بر شفیر چشمه‌ای معروف. و بیرون از آن چشمه نهری بود روان، و ایشان را دوازده باره شهر بود بر شطّ آن نهر، و نام آن نهر رسّ بود در بلاد مشرق. و در آن روزگار هیچ نهر عظیمتر و بزرگتر از آن نهر نبود و نه هیچ شهر آبادانتر از آن شهرهای ایشان. و مهینه آن شهرها مدینه‌ای بود نام آن اسفندآباد و پادشاه ایشان از نژاد نمرود بن کنعان بود، و در آن مدینه مسکن داشت، و آن درخت صنوبر در آن مدینه بود، و ایشان تخم آن درخت بردند بآن دوازده باره شهر تا در هر شهری درختی صنوبر برآمد و ببالید، و اهل آن شهر آن را معبود خود ساختند و آن چشمه که در زیر صنوبر اصل بود. هیچکس را دستوری نبود که از آن آب خوردی یا برگرفتی، که می‌گفتند: هی حیاة آلهتنا فلا ینبغی لاحد ان ینقص من حیاتها. پس مردمان و چهارپایان آب که میخوردند از آن نهر رس می‌خوردند و رسم و آئین ایشان بود در هر ماهی اهل هر شهری گرد آن درخت صنوبر خویش برآمدن، و آن را بزبور و جامه‌های الوان بیاراستن، و قربانها کردن، و آتشی عظیم افروختن، و آن قربانی بر آن آتش نهادن، تا دخان و قنار آن بالا گرفتگی چندان که در آن تاریکی دود دیده‌های ایشان از آسمان محبوب بگشتید. ایشان آن ساعت بسجود در افتادند، و تضرّع و زاری فرا درخت کردند تا از میان آن درخت شیطان آواز دادی که: ائی قد رضیت عنکم فطیبوا نفسا و قرّوا عینا. ایشان چون آواز شیطان بگوش ایشان رسیدی سر برداشتندی شادان و نازان، و یک شبانروز بطرب و نشاط و خمر خوردن بسر آوردند، یعنی که معبود ما از ما راضی است. برین صفت روزگار دراز بسر آوردند، تا کفر و شرک ایشان بغایت رسید و تمرّد و طغیان ایشان بالا گرفت.

ربّ العالمین با ایشان پیغامبری فرستاد از بنی اسرائیل از نژاد یهود ابن یعقوب، روزگار دراز ایشان را دعوت کرد و توحید بر ایشان عرضه کرد و از عذاب الله بیم داد، ایشان هیچ بنگرویدند و در شرک و کفر بیفزودند، تا پیغامبر در الله زارید و بر ایشان دعاء بد کرد، گفت: یا ربّ انّ عبادک ابوا الّا تکذیبی و الکفر

بِك، يعبدون شجرة لا تضرّ و لا تنفع، فأرهم قدرتك و سلطانك.

چون پیغامبر این دعا کرد، درختهای ایشان همه خشک گشت. ایشان گفتند این همه از شومی این مرد است که دعوی پیغامبری میکند و عیب خدایان ما می‌جوید او را بگرفتند و در چاهی عظیم کردند. آورده‌اند در قصه که انبوباتها بساختند فراخ و آن را بقعر آب فرو بردند، و آب از آن انبوباتها بر میکشیدند تا خشک رسید آن گه از آنجا در چاهی دور فرو بردند و او را در آن چاه کردند و سنگی عظیم بر سر آن چاه استوار نهادند، انبوباتها از قعر آب برداشتند گفتند اکنون دانیم خدایان ما از ما خشنود شوند که عیبجوی ایشان را هلاک کردیم. پیغامبر در آن وحشت چاه به الله نالید گفت: «سیدی و مولای، قدری ضیق مکانی و شدت کربی، فارحم ضعف رکنی و قلة حیلتی و عجل قبض روحی و لا تؤخر اجابة دعوتی حتی مات. فقال الله تعالی لجبرئیل: «انّ عبادی هؤلاء غرهم حلمی و امنوا مکرری و عبدوا غیرری و قتلوا رسولی فانا المنتقم ممّن عصانی و لم یخش عقابی و ائی حلفت لاجعلنهم عبرة و نکالا للعالمین».

پس ربّ العالمین باد عاصف گرم بایشان فرو گشاد تا همه بیکدیگر شدند و فراهم پیوستند. آن گه زمین در زیر ایشان همچون سنگ کبریت گشت، و از بالا ابری سیاه بر آمد و آتش فرو بارید و ایشان چنان که ارزیر در آتش فرو گدازد، فرو گداختند نعوذ بالله من غضبه و درک نقرته.

و قوله تعالی: وَ قُرُونًا بَیْنَ ذَلِكَ کَثِیرًا. هذا کقوله: لا یَعْلَمُهُمْ اِلاّ اللّهُ و لذلك قالوا «کذب النسابون». و القرن اربعون سنة، و یقال مائة و عشرون سنة فیکمل القرن الاول من هذه الامّة عند هلاک یزید بن معویة و المعنی و اهلکنا اما بین هذه الامم کثیرا لا یعلمها الا اللّهُ، ارسل الیهم الرّسل فکذبوهم فاهلکوا.

وَ کُلًّا ضَرَبْنَا لَهُ اَلْاُمْتَالَ، کُلّا منصوب بفعل مضمر، یعنی و انذرنا کُلّا. و قیل الهاء ضمیر النبیّ (ص) ای و کُلّا ضربنا امثالا للنبیّ لینذر بهم قومه. و قیل معناه: و کُلّا قد احذر اللّهُ تعالی الیهم و وعظهم بقصص من کان قبلهم لینزجروا و یتعظوا، فلما لم ینفعهم ذلك و لجّوا فی الاصرار انتقم منهم بان تبرهم تنبیرا. فذلك قوله: وَ کُلًّا نَبَرْنَا تَنْبِیرًا. و التنبیر التکسیر و التقطیع و لهذا قیل لمکسر الزجاج التبر و كذلك تبر الذهب.

وَ لَقَدْ اَنۡوَا یعنی مشرکی مکه علی القریة و هی قریّات قوم لوط، و کانت خمس قری، و اهلك الله اربعا منها و نجت واحدة. و هی صغیر کان اهلها لا یعملون العمل الخبیث، الّتی اُمطرت مطر السوء یعنی رمیهم بالسّجیل. و قیل امطرت کبریتا و نارا. و مطر السوء البلاء. و مطر یستعمل فی الخیر و امطر فی الشرّ. و قیل هما لغتان. ا فَلَمْ یَکُونُوا یَرَوْنَهَا اِذَا مَرَّوْا بِهَا فی اسفارهم فیعتبروا و یتذکروا لانّ مدائن قوم لوط علی طریقهم عند مرّهم الی الشام، هذا کقوله وَ اِنَّهَا لَیَسِیۡلُ مِیۡمِیۡمٍ وَ اِنَّهُمْ لَیۡاِمَامٍ مُّبِیۡنِیۡنٍ. بَلْ کَانُوا لَا یَرۡجُوۡنَ نَشۡوَرًا اِی حملهم علی الکفر و المعاصی، انکارهم البعث و النشور، یعنی انهم لم یتعظوا و لم ینزجروا لانهم لا یخافون عذاب الآخرة و لا یرجون ثوابها.

قوله: وَ اِذَا رَاوُکَ یعنی و اذا ابصروک یا محمد اِنْ یَتَّخِذُوۡنَکَ اِی ما یتخذونک، اِلّا هُزُوًا اِی هزأة، و هو الذی یهزؤ منه کالسخره لما یسخر منه، و الضحکة لما یضحک منه اَ هَذَا الَّذِیۡ بَعَثَ اللّهُ رَسُوۡلًا، این آیات در شأن بو

جهل فرو آمد که رسول را و یاران را دید و گفت بر طریق استهزاء از روی انکار و استحقار: أ هذا الذی یزعم أنه بعثه الله الینا رسولا.

إِنْ كَادَ لِيُضِلَّنَا إِي قَد قَارِبَ إِنْ يَصَدَّنَا عَنْ عِبَادَةِ آلِهَتِنَا لَوْ لَا أَنْ صَبَّرْنَا عَلَيْهَا، یعنی لو لم نصبر عليها لصرفنا عنها بسحره و طلاوة كلامه. فاجابهم الله و قال: وَ سَوْفَ يَعْلَمُونَ فِي الْقِيَمَةِ حِينَ يَرَوْنَ الْعَذَابَ إِي عِنْدَ رُؤْيَا الْعَذَابِ مَنْ أَضَلُّ سَبِيلًا، من اخطاء طريقا. و وصف السبيل بالضلال مجازا و المراد سالکوها.

أ رَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ، قومی بودند از عرب که سنگ می پرستیدند، هر گه که ایشان را سنگی نیکو بچشم آمدی و دل ایشان آن خواستی آن را سجود بردند و آنچه داشتندی بیفکندید. حارث بن قیس از ایشان بود، کاروانی میرفت و آن سنگ که داشتند از شتر بیفتاد، آواز در قافله افتاد که: سنگ معبود از شتر بیفتاد. توقف کنید، تا بجوییم، ساعتی جستند و نیافتند. گوینده ای از ایشان آواز داد که: وجدت حجرا احسن منه فسيروا. یکی سنگ از آن بهتر یافتم کاروان برانید و رفتن را باشید. و میگویند در روم قومی هستند که هر چه ایشان را نیکو بچشم آید آن را سجود برند. این آیت در شأن ایشان فرو آمد که بر پی دل خواست و هواء خویش رفتند، هر چه دل ایشان خواست آن را معبود ساختند. و لهذا قال الحسن فی تفسیر الایه: لا یهوی شیئا الا اتبعه. أ فأنت تَكُونُ عَلَيْهِ وَكَيْلًا إِي حَفِيظًا تَمْنَعُهُ مِنْ ذَلِكَ وَ تَرُدُّهُ إِلَى الْإِيْمَانِ. و قيل كَفِيْلًا يَهْدِيهِ مَعَ اتِّبَاعِهِ هَوَاهُ. و ليس هذا نهيا عن دعائه إياهم بل اعلام بأنه قد قضى ما عليه من الانذار و الاعذار. و قال بعض المفسرين: هذه منسوخة بأية السيف.

أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ؟ سَمَاعَ تَفْهَمَ، أَوْ يَعْقِلُونَ؟ بَقُلُوبِهِمْ مَا تَقُولُ لَهُمْ وَ إِنَّمَا قَالَ أَكْثَرَهُمْ لِأَنَّ فِيهِمْ مِنْ أَمْنٍ. إِنْ هُمْ يَعْنِي مَا هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ فِي جَهْلِ الْآيَاتِ وَ تَرِكَ الْإِنْتِفَاعِ بِمَا يَسْمَعُونَهُ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا. لِأَنَّ الْبِهَائِمَ إِنْ لَمْ تَعْتَقِدْ صَحَّةَ التَّوْحِيدِ لَمْ تَعْتَقِدْ بَطْلَانَهُ وَ هُمْ يَعْتَقِدُونَ بَطْلَانَهُ وَ لِأَنَّ الْبِهَائِمَ تَسْجُدُ وَ تَسْبُحُ وَ هُمْ يَجْحَدُونَ وَ يَشْرِكُونَ، وَ لِأَنَّ الْبِهَائِمَ تَهْتَدِي لِمُرَاعِيهَا وَ تَتَّقِدُ لِأَرْبَابِهَا وَ هُمْ لَا يَهْتَدُونَ لِمَنَافِعِهِمْ وَ لَا يَطِيعُونَ رَبَّهُمْ، وَ لِأَنَّ الْبِهَائِمَ لَا تَخَاطَبُ وَ هُمْ يَخَاطَبُونَ وَ لَا يَعْذِرُونَ وَ نَظِيرُ الْإِيَاةِ قَوْلُهُ: فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: وَ مَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ الْإِيَاةِ، قال جعفر بن محمد (ع) في هذه الآية: إِنْ اللَّهُ تَعَالَى وَ تَقَدَّسَ لَمْ يَبْعَثْ رَسُولًا إِلَّا إِبَاحَ ظَاهِرِهِ لِلخَلْقِ يَأْكُلُ مَعَهُمْ عَلَى شُرُوطِ الْبَشَرِيَّةِ وَ مَنَعَ سِرَّهُ عَنِ مَلاحِظَاتِهِمْ وَ الْإِسْتِغَالِ بِهِمْ، لِأَنَّ اسْرَارَ الْإِنْبِيَاءِ فِي رُوحِ الْمَشَاهِدَةِ لَا يَفَارِقُهَا بَحَالٌ.

آفتابی است، ای جوانمرد، که آن را آفتاب عنایت گویند از مشرق ازل برآید، بر هر سینه ای که تابد در سعادت و کرامت پرو گشاید.

سرّ او معدن راز پادشاه گردد، بهر حالی که بود و بهر کویی که رود مقصدش درگاه الله بود. دست تصرفش از کونین کوتاه بود، پای عشقش همیشه در راه بود، بر پیشانیش نشان اقبال بود، در دیده یقینش نور اعتبار افعال ذو الجلال بود، بر رخسارش گل نوال بود، در مشامش روایح نفحات روضه وصال بود. بر

سرش تاج وقار، در برش حله افتقار. بر ظاهرش کسوت عبودیت، در باطنش نظر ربوبیت. اینست صفت پیغامبران و رسولان که خیار خلقاند و صفوت بشراند، اعلام اسلاماند و امان جهاناند، بر سر کوی شریعت داعیاناند و بر لب چشمه حقیقت ساقیاناند.

از روی اشارت مفهوم آیه آنست که در ظاهر با خلقاند بحکم بشریت، در خورد و خواب و در باطن با حقّاند بنعت مشاهدت در انس وصال بی‌حجاب مصطفی (ص) چون فا بشریت خودنگرست خود را چون ایشان دید، گفت: *إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ*، چون فا خصوصیت نبوت و عزّ رسالت نگرست گفت: *لست كاحدكم* و چنان که بر عالمیان فضل داشت بر پیغامبران و رسولان هم فضل داشت، نه دیگر پیغامبران چون وی بودند نه برهان نبوت ایشان چون برهان نبوت وی بود. برهان نبوت انبیا از راه دیده‌ها درآمد و برهان نبوت محمد عربی از راه دلها درآمد. برهان نبوت ابراهیم و معجزه وی آتش اعدا بود، معجزه موسی ید بیضا بود، معجزه عیسی احیاء موتی بود. این همه ظاهر و آشکارا بود و محلّ اطلاع دیده‌ها بود. اما معجزه مصطفی بوستان دوستان بود، مستان شربت محبت را گلستان بود. *يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ*. بلی مصطفی را معجزات بسیار بود که محلّ اطلاع دیده‌ها بود، چون انشقاق قمر و تسبیح حجر و کلام ذنب و اسلام ضبّ و غیر آن، لکن مقصود آنست که موسی تحدی بعصا کرد و عیسی تحدی بدم خود کرد و مصطفی تحدی به کلام حقّ کرد که: *فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ*. ای محمد تو چون بامت روی دمی و عصایی با خود مبر که دم نصیب بیماران بود، عصا رانندن خران را شاید. تو صفت قدم ما بشحنگی با خود ببر تا معجزت تو صفت ما بود نه صفت تو، تا چنان که پیغامبران چون تو نه‌اند معجزت ایشان نیز چون معجزت تو نباشد.

*يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلَائِكَةَ لَا بُشْرَى يَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِينَ* آن مدبران و بدبختان بحکم آن که زخم خوردگان عدل ازل بودند، بر رسول خدا اقتراح آیات کردند، دو چیز خواستند: یکی رویت ملانکه، دیگر رویت حقّ جلّ جلاله. و ذلك فی قوله: *لَوْ لَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْمَلَائِكَةَ* أو نرى ربنا. ایشان را جواب دادند که یکی فریشتگان را ببینید روز مرگ و روز قیامت با عذاب و عقاب، و گفت: «لا بشری» یعنی نه فریشتگان رحمت، آن گه گفت: *وَيَقُولُونَ، حَجْرًا مَّحْجُورًا* ای حراما محرّما یعنی رؤیة الله تعالی علیکم. دیدار حقّ جلّ جلاله که خواستند، ایشان را جواب دهند که آن بر شما حرام است، که دیدار الله بصفه رضا نه سزای کافرانست، چه کافران را يك دیدار است بصفه غضب در عرصه قیامت در وقت تجلی عامّ پیش از آن که مؤمنان در بهشت شوند. همانست که جای دیگر گفت: *كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ*.

یعنی عن رؤیة الرضا، لانّ لهم رؤیة السخط و الغضب. این آیت دلیلی ظاهر است که مؤمنان را حجاب نیست و حساب با ایشان بجز عتاب نیست.

ای جوانمرد! هر که از دوست محبوب است در عین بلیت است و هر چه کلید خزاین ملك در آستین دارد، و هر که بلطف دوست مجذوب است در عین عطیت است و هر چه نان شبانگاه ندارد. سری سقطی گفت: اللهم

مهما عذبتني فلا تعذبني بذلّ الحجاب! بار خدایا بهر چه عذابم کنی فرمان تراست اما بحجاب عذابم مکن که طاقت حجاب تو ندارم.

وَ قَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلِ الْآيَةِ... یکی از پیران طریقت این آیت میخواند گفت: مرا در همه قرآن این آیت خوش آید که رَبِّ الْعِزَّةِ مِثْلُ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا. چون این اعمال آلوده ما بباد بی‌نیازی برده‌د معاملت با ما جز بمحض فضل خود نکند، و آنچه بفضل خود کند سزای کرم او بود و سزای کرم او ما را به از سزای اعمال ما آن گه گفت: او را جَلّ جلاله بر ما حقهاست از طاعت و عبادت، لکن ما خود در نهاد خود مفلسیم و او جَلّ جلاله بافلاس ما حکم کرده و حاکم چون بافلاس کسی حکم کند خصم را از وی چیزی نیاید، و اِنْ كَانَ دُوْ عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ، هر که مفلس است واجب است که وی را مهلت دهند تا آن گه که سرمایه بدست آرد، و ما سرمایه جز بآن جهان بدست نخواهیم آورد که گنج فضل او بر سر ما نثار کند. ما بهستی خویش توانگر نیستیم، بصفت وی توانگریم، از ما و عمل ما چیزی نیاید، کاری که گشاید از فضل وی گشاید و ما را که پذیرفت نه بصورت معاملت پذیرفت، بآن تعبیه گاهی پذیرفت که منظور نظر علم ازل است. هر چه در عالم چیز است تبع آن تعبیه است. باش تا فردا که آن تعبیه آشکارا کند و در خزانه‌ها باز نهد، خزانه رحمت بعاصیان دهد خزینه فضل بمفلسان دهد. تا هم از خزینه وی حقّ وی بگذارد، زیرا که بندگان از آن خود حقّ وی نتوانند گزارد.

پیر طریقت گفت: الهی هر چه می‌نشان شمردم پرده بود و هر چه می‌مایه دانستم بیهده بود. الهی يك بار این پرده من از من بردار و عیب هستی من از من وادار! و مرا در دست کوشش بمگذار! الهی کرد ما کرد ما در میار، و زیان ما از ما وادار! ای کردگار نیکوکار آنچه بی‌ما ساختی بی‌ما راست دار! و آنچه تو برتاوی بما مسپار!.

### ۳ النوبة الاولى

قوله تعالى: أَلَمْ تَرَ إِلَىٰ رَبِّكَ نَمِي بِنِي بَخَاوَنَد خَوِيش، كَيْفَ مَدَّ الظِّلُّ؟ که چون سایه کشید؟ وَ لَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا و اگر خواستی آن کردی ایستاده آریده ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا (۴۵) آن گه آفتاب را بر آن سایه نشان نمای کردیم و بر پی او رونده.

ثُمَّ قَبَضْنَاهُ إِلَيْنَا قَبْضًا يَسِيرًا (۴۶) آن گه ما خود می‌گیریم آن سایه را باز گرفتنی آسان.

وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِيَأْسَأَ و آن کس است که شب در شما پوشید و آن را پوشش شما کرد، وَ النَّوْمَ سُبَاتًا و خواب شما را آسایش کرد، وَ جَعَلَ النَّهَارَ نُشُورًا (۴۷) و بامداد روز مانده رستخیز کرد،

وَ هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ و آنست که باده‌ها گشاد در هوا پیش ببخشایش خویش، وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا (۴۸) و فرو فرستادیم از آسمان آبی پاک.

لِنُحْيِيَ بِهِ بَلَدَةً مَيِّتًا تا زنده کنیم بآن شهری مرده، وَ نُسْقِيَهُ بِيَأْسَاءَ مَاتِيمًا آن را، مِمَّا خَلَقْنَا أَنْعَامًا از آنچه آفریدیم چهارپایان را، وَ أَنَاسِيًّا كَثِيرًا (۴۹) و مردمان فراوان را.

وَ لَقَدْ صَرَّفْنَا هَ بَيْنَهُمْ مِ بَانِ اِيشَانِ لِيَدَّكَّرُوا تَا پِنْد مَا پَذِيرِنْد، فَاَبِي اَكْثَرُ النَّاسِ اِلَّا كُفُوْرًا (٥٠) پِس سر باز زد بيشتر مردمان كه نه مگر ناسپاسي.

وَ لَوْ شِئْنَا وَ اَكْر مَا خَوَاسْتِيْد، لَبَعَثْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ نَذِيْرًا (٥١) مَا فَرَسْتَايِد در هر شهري آگاه كننده.  
فَلَا تُطِيعُ الْكَافِرِيْنَ نَكْر تَا فَرْمَانِ كَاْفِرَانِ نَبْرِي، وَ جَاهِدُهُمْ بِه وَ بَاَز كُوشِ بَا اِيشَانِ جِهَادًا كَبِيْرًا (٥٢) بَاَز كُوشِيْدِنِي بَزْرِك.

وَ هُوَ الَّذِي مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ اَوْ اَنْسَتْ كِه فَرَاهِمِ كَذَاشْتِ دُو شَاخِ اَبِ دَرِ دَرِيَا: هَذَا عَدْبُ فُرَاتٍ اَيْنِ اَبِي سَخْتِ خُوشِ وَ هَذَا مِلْحٌ اُجَاچُ وَ اَيْنِ شُورَا بِي سَخْتِ تَلَخِ وَ جَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخًا وَ مِ بَانِ اَنْ دُو دَرِيَا جَدَا بِي سَاخْتِه، وَ حَجْرًا مَحْجُورًا (٥٣) بَسْتِه اِي بَاَز دَاشْتِه.

وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا اَوْ اَنْسَتْ كِه اَز اَبِ مَرْدَمِ اَفْرِيْد، فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَ صِهْرًا اَنْ رَا نَزَادِ كَرْدِ وَ خُويشِ وَ پِيُونْدِ وَ كَانِ رَبُّكَ قَدِيْرًا (٥٤) وَ خَدَاوَنْدِ تُو تُوَا نَا يِ اسْتِ هَمِيْشِي.

وَ يَعْْبُدُوْنَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ وَ مِي پَرَسْتَنْدِ فَرُودِ اَزِ اللّٰهِ مَا لَا يَنْفَعُهُمْ وَ لَا يَضُرُّهُمْ چِيْزِي كِه نِه سُوْدِ كَنْدِ اِيشَانِ رَا وَ نِه زِيَانِ، وَ كَانِ الْكَافِرُ عَلٰى رَبِّه ظَهِيْرًا (٥٥) كَاْفِرِ هَمِيْشِه دِيُو رَا هَمِ پِشْتِ اسْتِ وَ بَرِ اللّٰهِ يَاوَرِ وَ پِشْتِ بَرُو كَرْدَانِيْدِه.

وَ مَا اَرْسَلْنَاكَ اِلَّا مُبَشِّرًا وَ نَذِيْرًا (٥٦) وَ نَفَرَسْتَايِمِ تَرَا مَكْرَ بَشَارْتِ دِهِي بِيْمِ نَمَا يِي.

قُلْ مَا اَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ اَجْرٍ كُوي نَمِي خُوا هَمِ اَزِ شَمَا بَرِيْنِ پِيْغَامِ هِيْچِ مَزْدِي اِلَّا مَنْ شَاءَ اَنْ يَتَّخِذَ اِلٰى رَبِّه سَبِيْلًا (٥٧) مَكْرَ اَنْ رَا تَا هَرِ كِه خُوا هَدِ بَخْدَاوَنْدِ خُويشِ رَا هِ جُويْدِ.

وَ تَوَكَّلْ عَلٰى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ كَارِ بَسْپَارِ وَ پِشْتِ بَاَزِ كَنْ بَاَنْ زَنْدِه كِه هَر كَزِ نَمِيْرْدِ، وَ سَبَّحْ بِحَمْدِهِ وَ بَسْتَا يِ اَوْ رَا بِيَا كِي اَوْ وَ كَفِي بِه بِدُنُوْبِ عِبَادِهِ خَبِيْرًا (٥٨) وَ اَكَا هِ وَ بَسَنْدِه دَانِ اَوْ رَا وَ دَا نَا بَكْنَاهِ بَنْدَكَا نِ اَوْ.

الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْاَرْضَ اَوْ كِه بِيَا فَرِيْدِ اَسْمَانِهَا رَا وَ زَمِيْنِهَا رَا وَ مَا بَيْنَهُمَا وَ اَنْچِهِ دَرِ مِ بَانِ اَنْسَتْ فِي سِيْتَةِ اَيَّامِ دَرِ شَشِ رُوزِ، ثُمَّ اسْتَوٰى عَلٰى الْعَرْشِ الرَّحْمٰنُ اَنْ كِه مَسْتُو يِ شُدِ بَرِ عَرْشِ رَحْمَنْ، فَسُئِلَ بِه خَبِيْرًا (٥٩) خَبِرِ اَوْ اَزُو پَرَسِ كِه اَوْ اَكَا هِ اَزُو.

وَ اِذَا قِيْلَ لَهُمْ اسْجُدُوا لِلرَّحْمٰنِ وَ اَنْ كِه اِيشَانِ رَا كُويْنْدِ كِه سَجُودِ كَنْيِدِ رَحْمَنْ رَا، قَالُوا وَ مَا الرَّحْمٰنُ كُويْنْدِ چِه چِيْزِ اسْتِ رَحْمَنْ؟ اَمْ نَسْجُدُ لِمَا تَأْمُرُنَا بَاَشِ تَا سَجُودِ كَنْيِمِ مَا اَزِ بَهْرِ اَنْكِه مِي فَرْمَا يِي مَا رَا؟ وَ زَا دَهُمْ نُفُورًا (٦٠) اِيشَانِ رَا رَمِيْدِنِ مِي فَزَا يِدِ.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: اَلَمْ تَرَ اِلٰى رَبِّكَ؟.. الْاَيه هَذَا مِنْ رُؤْيَةِ الْقَلْبِ وَ هِيَ الْعِلْمُ، وَ الْمَعْنٰى الْم تَعْلَمُ اَنَّ اللّٰهَ هُوَ الَّذِي مَدَّ الظِّلَّ؟ وَ يَجُوزُ اَنْ يَكُوْنَ مِنْ رُؤْيَةِ الْعَيْنِ فَتَكُوْنَ الرَّؤْيَةُ بِمَعْنٰى النَّظْرِ وَ لِذٰلِكَ قَالَ: اِلٰى رَبِّكَ وَ الْمَعْنٰى الْم تَنْظُرُ اِلٰى صَنْعِ رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ؟ فِيْهِ قَوْلَانِ: اِحْدَهُمَا اَنَّ الظِّلَّ مَا بَيْنَ طُلُوعِ الْفَجْرِ وَ طُلُوعِ الشَّمْسِ مِثْلَ ظِلِّ الْجَبَّةِ ظِلٌّ مَمْدُودٌ لَا شَمْسَ فِيْهِ وَ لَا ظِلْمَةَ. وَ الْقَوْلُ الثَّانِي، هُوَ اللَّيْلُ لِاَنَّهُ ظِلُّ الْاَرْضِ، وَ يَعْمُ الدُّنْيَا كُلَّهَا، وَ لَوْ شَاءَ

لَجَعَلَهُ سَاكِنًا اى دائما ثابتا لا يزول كما فى الجنة. ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ اى على الظلّ دليلاً لانّ بالشّمس يعرف الظلّ، لو لا الشّمس ما عرف الظلّ. و قيل جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دليلاً اى تبعاً يتبعه فينسخه. قال ابو عبيدة: الظلّ ما نسخته الشّمس و هو بالغداة، و الفىء ما نسخ الشّمس و هو بعد الزّوال، سمى فينا لانه فاء من جانب المغرب الى جانب المشرق. و قيل معناه جعلنا الشّمس مع الظلّ دليلاً على وحدانيّة الله عزّ و جلّ و كمال قدرته. و قيل جعلناهما دليلاً على اوقات الصّلاة و ذلك انّ الله عزّ و جلّ علّق اوقات الصّلاة بالشّمس و الظلّ. ثُمَّ قَبَضْنَاهُ اِلَيْنَا قَبْضًا يَسِيرًا اى قبضنا الظلّ الى الموضع الذى حكمنا بكون الظلّ فيه بالشّمس التى تأتى عليه قَبْضًا يَسِيرًا يعنى غير عسير. و قيل قبضاً يسيراً خفياً لا يستدرك بالمشاهدة. و المعنى انّ الظلّ يعمّ جميع العرض قبل طلوع الشّمس. فاذا طلعت الشّمس قبض الله الظلّ جزء فجزء قَبْضًا يَسِيرًا خفياً. و قيل معنى الايه الم تر الى ربك كيف اتى بالليل ثمّ لم يجعله دائماً سرمداً ثمّ اتى بالشّمس و هو النّهار فجعله دليلاً على الليل اذ بضدها تتبيّن الاشياء و لم يجعل النّهار سرمداً بل قبضه و اتى بالليل ثانياً، و نظيره قوله تعالى: قُلْ اَرَأَيْتُمْ اِنْ جَعَلَ اللهُ عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ سَرْمَدًا؟ الى آخر الايتين.

وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِيَسَاً ائماً سمى الليل لباساً لانه يستتر جميع الاشياء بالظلام كما سمى اللباس لباساً لانه يعمّ البدن بالستر، وَ النَّوْمَ سُبَاتًا اى راحة لابدانكم، و السّبت الاستراحة، و منه يوم السّبت، لانّ اليهود كانوا يستريحون فيه. و قيل سباتاً اى قطعاً لاعمالكم و السّبت القطع، و منه يوم السّبت لانّ اليهود يقطعون فيه العمل و لانقطاع الايام عنده. و قيل سباتاً اى مسبوتاً فيه. يقال سبت المريض فهو مسبوت اذا غشى عليه، فكذلك النائم فى نومه كالمغشى عليه لزوال عقله و تمييزه.

وَ جَعَلَ النَّهَارَ نُشُورًا لَمَّا سَمِيَ النَّوْمَ وَاةً فى قوله: اللهُ يَنْوَقِي النَّفْسَ حِينَ مَوْتِهَا وَ التّي لم تَمُتْ فى مَنَامِهَا سمى اليقظة نشوراً مصدر، نشر الميت اذا عاد حياً، و قيل لانتشار النّاس للمعاش سمّاه نشوراً اى ذا نشور. وَ هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَّاحَ قَرَأَ ابْنُ كَثِيرٍ وَحْدَهُ ارسل الريح، على الوحده، و قرأ الباقر الرّياح على الجمع، من جمع فلانها اربع، و من وَّحْدَ فَلَانَ الالف و اللام فيها للجنس، بُشْرًا بالباء و ضمّها و سكون السين قرأها عاصم وحده من البشارة، كقوله: وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ يُرْسِلَ الرِّيَّاحَ مُبَشِّرَاتٍ، و قرأ حمزه و الكسائى بالنون و فتحها و سكون الشين، و قرأ ابن عامر بضم النون و سكون الشين، و قرأ الباقر بضم النون و الشين جميعاً، اى تهب من كل صوب، من قوله: وَ النَّائِرَاتِ نَشْرًا.

و قيل لها نشر اى رائحة طيبة. و قيل من النشر الذى هو ضدّ الطى اى تنشر السحاب بين يدي رحمة امام المطر و قدّامه، لانه ريح ثمّ سحاب ثمّ مطر. و قيل نشرا جمع نشور كرسول و رسل، و يخفف الشين فيقال: نشر، و النشور الذى يجمع السّحاب فيمطر.

وَ هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَّاحَ، ارسل اينجا بمعنى كغشادن است، چنان كه گويى: ارسلت الطائر، ارسلت الكلب المعلم، و فى القرآن: لِنُرْسِلَ عَلَيْهِمْ حِجَارَةً، يُرْسِلُ عَلَيْكُمْ شَوَاظٍ يُرْسِلُ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا. ميگويد: او آن خداوند است كه فرو گشايد بادهاى بشارت دهنده خلق را بباران فراهم آرنده ميغ. همانست كه جاى ديگر



گفت: وَ يُنْثِي السَّحَابَ النُّقَالَ فراهم آرد میغهای گران بار: یکی از آب، یکی از برف، یکی از تگرگ، میراند آنجا که خواهد تا می بارد بفرمان چنان که وی خواهد، و اگر نفرماید که بارد هم چنان بر هوا گران بارش میدارد.

و ذلك في قوله: فَالْحَامِلَاتِ وِقْرًا، آن همه آثار رحمت اوست و دلالات قدرت او، چنان که گفت: فَأَنْظِرُ إِلَى آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ بِنُكْرِ بِنَشَانِهَائِ رَحْمَتِ او و مهربانی او در جهان که چون کرد و آنچه کرد چون نیکو کرد. باران آسمان را رحمت نام کرد، از آنکه بر رحمت می فرستد. اینست که گفت جَلَّ جَلَالُهُ: بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ، ای امام المَطَرِ و قَدَامِهِ. وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا. طهور آن آبست که بنفس خود پاک است و غیر خود را پاک کننده، فهو اسم لما يَطْهَرُ به، كَالسَّحُورِ اسم لما يَتَسَحَّرُ به و الفطور اسم لما يَفْطُرُ به. و دلیل بر آن که طهور مطهر است خبر درست از مصطفی (ص) قال في البحر: «هو الطهور ماؤه الحل ميتته» و اراد به المطهر لانه قال ذلك في جواب السائل الذي سأله عن تطهير ماء البحر لا عن طهارته، و الماء مطهر لانه يطهر الانسان من الحدث و النجاسة، كما قال في آية اخرى: وَ يُنْزِلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِيُطَهِّرَكُمْ بِهِ. معلوم شد که تطهير خاصیت آب است و چیزی دیگر از مایعات باین معنی مشارک وی نیست، لانّ الله تعالى منّ علينا بانزال الماء للتطهير، فلو كان غيره يشاركه في التطهير لبطلت فائدة الامتنان. و مذهب اصحاب رای آنست که طهور طاهر است، فجوّزوا ازالة النجاسات بالمائعات الطاهرة، مثل الخل و ماء الورد و غیرهما، و نحن نقول لو جاز ازالة النجاسة بها لجاز ازالة الحدث بها. و مذهب مالک آنست که طهور آن بود که تطهير ازو متکرر بود، كَالصَّبُورِ اسم لمن يتكرّر منه الصبر، و الشكور، اسم لمن يتكرّر منه الشكر. فجوّز الوضوء بالماء المستعمل الذي توضع به مرّة.

لِنُحْيِي بِهِ اى بالمطر بَلَدَةً مَيِّتًا و لم يقل ميتة لانه اراد البلد، و المعنى انزلناه لننبت به ارضا لا نبات فيها فذاك حياتها و موتها. و قيل لما نبت فيها ما فيه حياة الحيوان جعل ذلك حياة لها، وَ نُسْقِيَهُ الْاِسْقَاءَ وَ السَّقَى واحد عند عامر بن صعصعة و قبائل من العرب مِمَّا خَلَقْنَا اَنْعَامًا وَ اَنْاسِيًّا كَثِيرًا، اى و نسقى الماء البهائم و الناس. و قيل مكّناهم من ان يشربوه و يسقوا منه انعامهم، و قال وَ اَنْاسِيًّا كَثِيرًا و لم يقل مطلقا لانه ليس كل الناس يعيش بماء المطر. و اناسى جمع انسى مثل: كرسى و كراسى. و يجوز ان يكون جمع انسان و اصله اناسين مثل: بستان و بساتين، فجعل الياء عوضا عن النون.

وَ لَقَدْ صَرَّفْنَا بَيْنَهُمُ الْهَاءَ رَاجِعَةً اِلَى الْمَطَرِ الْمَسْمُومِ رَحْمَةً فِي الْاِيَةِ الْمَتَقَدِّمَةِ.

و المعنى صرّفنا المطر بينهم مرّة ببلدة و مرّة ببلدة اخرى. قال ابن عباس: ما عام بامطر من عام و لكن الله يصرفه في الارض. و قرأ هذه الاية و هذا كما روى مرفوعا ما من ساعة من ليل و لا نهار الا السماء تمطر فيها يصرفه الله حيث يشاء.

و روى عن ابن مسعود يرفعه قال: ليس من سنة بامطر من اخرى و لكنّ الله قسم هذه الارزاق فجعلها في السماء الدنيا في هذه القطر، ينزل منه كل سنة بكيل معلوم و وزن معلوم، و اذا عمل قوم بالمعاصي حول الله

ذلك الى غيرهم، فاذا عصوا جميعا صرف ذلك الى الفيافي و البحار.

وقيل المراد من تصريف المطر تصريفه وابلا و طلا و رذاذا و نحوها. وقيل التصريف راجع الى الريح، وقيل الى القرآن. لِيَذْكُرُوا اى لينذكروا و يتفكروا فى قدرة الله تعالى. فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا جحودا، و كفرانهم هو انهم اذا مطروا قالوا مطرنا بنوء كذا اى لسقوط كوكب كذا، كما يقول المنجمون، فجعلهم الله بذلك كافرين. و عن زيد بن خالد الجهنى قال: صلى رسول الله (ص) صلاة الصبح بالحديبية فى اثر سماء كانت من الليل، فلما انصرف اقبل على الناس، فقال: هل تدرون ما ذا قال ربكم؟ قالوا: الله و رسوله اعلم. قال: اصبح من عبادى مؤمن بى و كافر، فاما من قال مطرنا بفضل الله و رحمته فذلك مؤمن بى كافر بالكوكب، و اما من قال مطرنا بنوء كذا و كذا فذلك كافر بى مؤمن بالكوكب».

وَلَوْ شِئْنَا لَبَعَثْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ اى فى كل مصر و مدينة نبيا ينذرهم فيخف عنك اعباء النبوة و لكن لم يفعل ذلك ليعظم شأنك و يكثر اجرک. و قيل معناه و لو شئنا لانزلنا الآيات المقترحة و لبعثنا فى كل قرية نذيراً زيادة على ما يقترحون و لكننا نعلم انهم يسألون عنادا و تعنتا و نعلم انهم لا يؤمنون و هو نظير قوله: أ و لَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُثَلِّى عَلَيْهِمْ.

فَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ فيما يسئلونك و جاهدهم به اى بالقرآن. و قيل بالاسلام و قيل بالسيف، جهاداً كبيراً لا يخالطه فتور. قال الحسن معناه اقتلهم او يسلموا.

وَهُوَ الَّذِي مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ معنى مرج البحرين خلى بينهما. يقال مرجت الدابة و امرجتها اذا خيلتها ترعى، و المرج من هذا سمى، و يقال مرجت عهدهم و اماناتهم اذا اختلطت، و منه قوله تعالى: فِي أَمْرِ مَرْيَمَ اى مختلط. و قال النبي (ص) لعبد الله بن عمر: «و كيف بك يا عبد الله اذا كنت فى حثالة من الناس قد مرجت عهدهم و اماناتهم و صاروا هكذا»، و شبك بين اصابعه.

«هذا عذب فرات» فرات صفة للعذب و الفرات اشد العذوبه يعنى هذا عذب اشد العذوبه، و هذا ملح اجاج»، الاجاج صفة للملح و هو اشد الملوحة، يعنى و هذا ملح اشد الملوحة، و جَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخًا اى حاجزا من قدرته يلتقيان لا يختطان. قيل الماء العذب و الماء الملح يجتمعان فى البحر فيكون العذب اسفل و الملح اعلى، لا يغلب احدهما على الآخر، و هو معنى قوله: وَ جُزْأً مَحْجُورًا قال الفراء اى حراما محرماً ان يغلب احدهما على صاحبه. و قيل العذب جيحان و سيحان و دجلة و الفرات و النيل، و الملح ساير البحار، و البرزخ بينهما البلاد و القفار فلا يختطان، فاذا كان يوم القيمة اختلطا بزوال الحاجز، كقوله: وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ. وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا، يعنى من النطفة بشرا، اى انسانا، فَجَعَلَهُ هَاءِ يَعود الى الماء. و قيل الى البشر، نَسَبًا وَ صِهْرًا يعنى جعله ذا نسب و ذا صهر.

قال على (ع): «النسب ما لا يحل نكاحه، و الصهر ما يحل نكاحه، فالنسب ما يوجب الحرمة و الصهر ما لا يوجبها»، و قيل النسب من القرابة و الصهر الخلطة التي تشبه القرابة و هو السبب المحرم للنكاح. قال ابن عباس: حرم الله تعالى سبعا نسبا و سبعا صهرا: اما النسب فقوله تعالى: حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ اى قوله: وَ

بَنَاتُ الْأَخْتِ، و اما الصَّهْرُ فقوله: وَ أُمَّهَاتُكُمُ اللَّائِي أَرْضَعْنَكُمْ الی قوله: وَ أَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ و تمام السَّبْعِ قوله و: لَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ، و قيل النسب البنون و الصهر البنات، لَانَّ مَنْ قَبْلَهُنَّ تَكُونُ الْأَصْهَارُ، و الصَّهْرُ الْمُتَزَوِّجُ بَابِنَةَ الرَّجُلِ. قال ابن سيرين: «نزلت هذه الآية في النَّبِيِّ (ص) و علی (ع)، زَوْجُ فَاطِمَةَ عَلِيَا و هو ابن عمّه و زَوْجُ ابنته فكان نسبا و صهرا» ابن سيرين گفت: این آیت در شأن مصطفی (ص) و علی (ع)، فرود آمد که مصطفی دختر خویش را فاطمه بزنی بعلی داد. علی پسر عمّ وی بود و شوهر دخترش، هم نسب بود و هم صهر. و قصّه تزویج فاطمه آنست که مصطفی علیه السلام روزی در مسجد آمد شاخی ریحان بدست گرفته سلمان را گفت: یا سلمان رو علی را بخوان. رفت و گفت: یا علی! اجب رسول الله. علی گفت: یا سلمان رسول خدا را این ساعت چون دیدی و چون او را گذاشتی؟ گفت: یا علی سخت شادمان و خندان چون ماه تابان و شمع رخشان. علی آمد بنزدیک مصطفی و مصطفی آن شاخ ریحان فرادست علی داد، عظیم خوش بوی بود. گفت: یا رسول الله این چه بویست بدین خوشی؟ گفت: یا علی از آن نثارها است که حوریان بهشت کرده‌اند بر تزویج دخترم فاطمه گفت: با که یا رسول الله؟ گفت: با تو یا علی، در مسجد نشسته بودم فریشته‌ای در آمد بر صفتی که هرگز چنان ندیده بودم، گفت نام من محمود است و مقام من در آسمان دنیا، در مقام معلوم خودم بودم ثلثی از شب گذشته که ندایی شنیدم از طبقات آسمان که: ای فریشتگان مقربان و روحانیان و کروبیان همه جمع شوید در آسمان چهارم. همه جمع شدند و همچنین سکان مقعد صدق و اهل فرادیس اعلی در جنات عدن حاضر گشتند. فرمان آمد که ای مقربان درگاه و ای خاصگیان پادشاه! سوره: هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ بِرُحْمَةٍ إِذْ يَأْتِيهِمْ آيَاتُ رَبِّهِمْ فَهُمْ كَافِرُونَ. ایشان همه باآواز دلربای و الحان طرب‌افزای سوره هل اتی خواندن گرفتند. آن گه درخت طوبی را فرمان آمد که تو نثار کن بر بهشتها بر تزویج فاطمه زهرا با علی مرتضی. و درخت طوبی در بهشت همچون آفتاب است در دنیا، چون آفتاب در دنیا بالا گرفت هیچ خانه نماند که از وی شعاع در آن نیفتد، همچنین در بهشت هیچ قصر و غرفه و درجه‌ای نیست که از درخت طوبی در آنجا شاخی نیست. پس طوبی بر خود بلرزید و در بهشت گوهر و مروارید و حله‌ها باریدن گرفت، پس فرمان آمد تا منبری از يك دانه مروارید سپید در زیر درخت طوبی بنهاندند، فرشته‌ای که نام وی راحیل است و در هفت طبقه آسمان فرشته ازو فصیح‌تر و گویاتر نیست بآن منبر برآمد و خدای را جل جلاله ثنا گفت و بر پیغامبران درود داده آن گه جبار کائنات خداوند ذو الجلال قادر بر کمال بی‌واسطه ندا کرد که: ای جبرئیل و ای میکائیل شماها دو گواه معرفت فاطمه باشید و من که خداوندم ولی فاطمه‌ام، و ای کروبیان و ای روحانیان آسمان شما همه گواه باشید که من فاطمه زهرا را بزنی بعلی مرتضی دادم. آن ساعت که رب العزة این ندا کرد ابری برآمد زیر جنات عدن، ابری روشن خوش که در آن تیرگی و گرفتگی نه و بوی خوش و جواهر نثار کرد و رضوان و ولدان و حوران بهشت برین نمط نثار کردند. پس رب العزة مرا بدین بشارت بتو فرستاد یا محمد و گفت: حبیب مرا بشارت ده و با وی بگو که ما این عقد در آسمان بستیم تو نیز در زمین ببند. پس مصطفی (ص) مهاجر و انصار را حاضر کرد، آن

گه روی فرا علی کرد گفت: یا علی چنین حکمی در آسمان رفت، اکنون من فاطمه دختر را بچهارصد درم کاوین بزنی بتو دادم پذیرفتی؟ علی گفت: یا رسول الله من پذیرفتم نکاح وی، رسول گفت: باریک الله فيكما. قوله: وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ يَعْزِبُونَ عَنِ اللَّهِ عَنِ الْمَشْرِكِينَ مَا لَا يَنْفَعُهُمْ أَنْ يَعْبُدُوهُ وَلَا يَضُرُّهُمْ أَنْ تَرْكُوهُ، وَكَانَ الْكَافِرُ عَلَى رَبِّهِ ظَهِيرًا، أَي مَعِينًا لِلشَّيْطَانِ عَلَى رَبِّهِ بِالْمَعَاصِي. قَالَ الزَّجَاجُ: أَي يَعْزِبُونَ الشَّيْطَانَ عَلَى مَعْصِيَةِ اللَّهِ لِأَنَّ عِبَادَتَهُمْ الْإِصْنَامِ مَعَاوَنَةُ الشَّيْطَانِ. وَقِيلَ مَعْنَاهُ وَكَانَ الْكَافِرُ عَلَى رَبِّهِ ظَهِيرًا أَي هَيِّنًا ذَلِيلًا. مِنْ قَوْلِ الْعَرَبِ جَعَلَنِي بِظَهْرِ أَي جَعَلَنِي هَيِّنًا. وَيُقَالُ ظَهَرَ بِهِ إِذَا جَعَلَهُ خَلْفَ ظَهْرِهِ فَلَمْ يَلْتَفِتْ إِلَيْهِ. قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: نَزَلَتْ الْآيَةُ فِي أَبِي جَهْلٍ فَصَارَ عَامًا فِي الْكُفَّارِ.

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ يَا مُحَمَّدُ (ص)، إِلَّا مُبَشِّرًا لِلْمُؤْمِنِينَ بِالثَّوَابِ وَنَذِيرًا لِلْكَافِرِينَ بِالْعِقَابِ. قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ، أَي عَلَى تَبْلِيغِ الرِّسَالَةِ مِنْ أَجْرٍ، أَي رِزْقٍ وَجَعَلَ فِيقُولُوا إِنَّمَا يَطْلُبُ مُحَمَّدٌ أَمْوَالَنَا بِمَا يَدْعُونَا إِلَيْهِ فَلَا نَتَّبِعُهُ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَيْنَا سَبِيلًا، هَذَا الْإِسْتِثْنَاءُ مُنْقَطِعٌ عِنْدَ الْجُمْهُورِ، أَي لَكِنْ مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَيْنَا سَبِيلًا بَانْفَاقِ مَالِهِ فِي سَبِيلِهِ، فَلْيَفْعَلْ. وَقِيلَ الْإِسْتِثْنَاءُ مُتَّصِلٌ وَتَقْدِيرُهُ: لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَى مَا أَدْعُوكُمْ إِلَيْهِ إِجْرًا إِلَّا اتِّخَاذَ الْمَدْعُورِ سَبِيلًا إِلَى رَبِّهِ بِطَاعَتِهِ، فَذَلِكَ إِجْرِي لِأَنَّ اللَّهَ يَأْجُرُنِي عَلَيْهِ.

وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ أَي: فَوَضَّ أَمْرَكَ إِلَيْهِ وَثِقْ بِهِ، فَانْهَ حَيًّا لَا يَمُوتُ وَسَيَنْتَقِمُ مِنْهُمْ وَ لَوْ بَعْدَ حِينٍ، وَ سَبَّحْ بِحَمْدِهِ، نَزَّهَهُ عَمَّا لَا يَلِيْقُ بِهِ وَ بَاوَصَافِهِ، وَقِيلَ صَلَّى لَهُ شُكْرًا عَلَى نِعْمِهِ. وَقِيلَ قُلْ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ كَفَى بِهِ أَي كَفَى بِاللَّهِ خَبِيرًا عَالِمًا بِذُنُوبِ عِبَادِهِ فَيَجَازِيهِمْ بِهَا.

الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ، أَي أَنَّهُ مَعَ قُدْرَتِهِ خَلَقَهَا فِي اسْرِعٍ مِنْ لَمْحَةٍ خَلَقَهَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ لَتَعْلَمُوا أَنَّ التَّائِيَّ مُسْتَحَبٌّ فِي الْأُمُورِ.

ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ مَضَى تَفْسِيرُهُ الرَّحْمَنُ أَي هُوَ الرَّحْمَنُ، وَ يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ الَّذِي مَبْتَدَأَ وَ الرَّحْمَنُ خَبْرُهُ. وَ يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ وَصْفًا لَهُ وَ قَوْلُهُ فَسُئِلَ بِهِ خَبْرُهُ وَ يَجُوزُ أَنْ يَقِفَ عَلَى أَيَّامٍ وَ يَرْتَفِعُ الرَّحْمَنُ بِقَوْلِهِ اسْتَوَى وَ قَوْلُهُ فَسُئِلَ بِهِ خَبِيرًا. وَقِيلَ: الْهَاءُ عَائِدَةٌ إِلَى الْخَلْقِ وَ ذَلِكَ أَنَّ الْيَهُودَ وَصَفُوا خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ عَلَى خِلَافِ مَا خَلَقَ اللَّهُ وَ التَّقْدِيرُ: فَسُئِلَ الرَّحْمَنُ خَبِيرًا بِهِ فَاتَّهَ خَالِقَهُ وَ مَكُونَهُ. وَقِيلَ فَسُئِلَ بِهِ يَعُودُ إِلَى اللَّهِ، وَقِيلَ إِلَى الْإِسْتِثْنَاءِ فَيَمُنُّ جَعَلَ الرَّحْمَنُ رَفَعًا بِهِ، وَقِيلَ الْبَاءُ بِمَعْنَى عَنِ، أَي فَسُئِلَ عَنْهُ خَبِيرًا وَ هُوَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ، وَقِيلَ جِبْرَائِيلُ (ع). وَقِيلَ الْخَطَابُ لِلرَّسُولِ وَ الْمُرَادُ مِنْهُ غَيْرُهُ لِأَنَّهُ كَانَ مُصَدِّقًا بِهِ وَ الْمَعْنَى: أَيُّهَا الْإِنْسَانُ لَا تَرْجِعْ فِي طَلَبِ الْعِلْمِ بِهَذَا إِلَى غَيْرِي.

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ لِكُفَّارِ مَكَّةَ اسْجُدُوا لِلرَّحْمَنِ قَالُوا مَا الرَّحْمَنُ مَا نَعْرِفُ الرَّحْمَنَ إِلَّا رَحْمَنَ الْيَمَامَةِ، يَعْنُونَ مَسِيلَةَ الْكُذَّابِ كَانُوا يَسْمُونَهُ رَحْمَنَ الْيَمَامَةِ، أَسْجُدُوا لِمَا تَأْمُرُنَا قَرَأَ حَمْزَةً وَ الْكِسَائِيَّ يَأْمُرُنَا بِالْيَأْيَاءِ، أَي لِمَا يَأْمُرُنَا مُحَمَّدٌ (ص) بِالسُّجُودِ لَهُ، وَ قَرَأَ الْآخَرُونَ بِالِتَّاءِ، أَي لِمَا تَأْمُرُنَا أَنْتَ يَا مُحَمَّدُ «وَ زَادَهُمْ» قَوْلُ الْقَائِلِ لَهُمْ: اسْجُدُوا لِلرَّحْمَنِ، نُفُورًا عَنِ الدِّينِ وَ الْإِيمَانِ، وَ هُوَ نَظِيرُ قَوْلِهِ: فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا، وَ لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا، وَ كَانَ سَفِيَانُ الثَّوْرِيُّ إِذَا قَرَأَ هَذِهِ الْآيَةَ، رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ وَقَالَ: الْهِيَ زَادَنِي خُضُوعًا مَا زَادَ

اعداك «نفورا».

## النوبة الثالثة

قوله: أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ، این آیت از روی ظاهر بیان معجزه مصطفی (ص) است و بر معنی فهم اهل حقایق، اشارت بتخصیص قربت و تضاعیف کرامت او. اما بیان معجزه آنست که رسول خدا علیه السلام در بعضی سفرها وقت قیلوله زیر درختی فرود آمد. یاران جمله با وی و سایه درخت اندک بود، ربّ العزّة جلّ جلاله بقدرت خویش اظهار معجزه مصطفی (ص) را سایه آن درخت بکشید چندان که همه لشکر اسلام را در سایه آن درخت جای بود. در آن حال ربّ العزّة این آیت فرو فرستاد و این معجزه ظاهر گشت. اما بیان تخصیص قربت و زلفت آنست که: أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ خطاب با حاضرانست و تشریف مقربانست. موسی (ع) بر مقام مناجات طمع در دیدار حق کرد گفت: أَرْنِي أَنْظُرُ إِلَيْكَ جلال عزّت احدیت میل قهر در دیده قدس او کشید که: لَنْ تَرَانِي و با مصطفی گفت: أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ؟ ای محمد نه مرا می بینی و در من نگری؟ دیگر چه خواهی؟

ای جوانمرد! گمان مبر که آن کس که بمشاهدت عزّت ذوالجلال رسد ذره‌ای از عشق و شوق او کم گردد. در جگر ماهی تپشی است که اگر همه بحار عالم را جمع کنی ذره‌ای از آن تپش بنشانند. دلی که آن دلست امروز در کار است و فردا هم در کار، امروز در عین شوق و فردا در عین ذوق، يك سرّ از اسرار أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ آنست که بشر اگر چه مخصوص بود بتخصیص قربت، او را هرگز نرسد که تقاضای دیدار عزّت ذی الجلال کند مگر که هم دیدار، خود بتقاضای جمال آید. بیان این رمز در آن خبر است که مصطفی گفت: «إذا دخل اهل الجنة الجنة نودوا يا اهل الجنة انّ لكم عند الله موعدا يريد ان ينجز وينجزكموه»

الحديث الى آخرة، این خود درجه عامّه مؤمنان است که بدرجات و منازل خویش آیند، و با اتباع و قهرمانان و خدم و اهل مملکت خویش الف گیرند، آن گه بتقاضای عزّت بمشاهده احدیت رسند. باز قومی که خداوندان عین‌اند از صفات خویش مجرد گشته و بعین فطرت خویش رسیده. پیش از آن که بمراقی دولت بهشت پیوندند، جمال ربوبیت راه ایشان بگیرد رداء کبریا را کشف کند، فیشهدهم بجماله و ینجلی لهم بجلاله قبل وصولهم الى المنازل و الدرجات، فذلك قوله عزّ و جل: إِنَّ رَبَّكَ بِالْمُرْصَادِ، و يقال: أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ ای مد ظل العصمه قبل ان ارسلك الى الخلق.

وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا ای جعلك مهملا و لم يفعل، بل جعل الشمس التي طلعت من صدرك عَلَيْهِ دَلِيلًا.

ثُمَّ قَبَضْنَاهُ إِلَيْنَا قَبْضًا يَسِيرًا هذا خطاب من اسقط عنه الرسوم و الوسائط.

قوله: وَ هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ اشارت است بباد رعایت که از مهبّ عنایت وزد بر دل‌های مؤمنان تا هر چه خاشاک مخالفت بود و انواع کدورت از آن دل‌ها پاک برود و شایسته قبول کرامات و ارادات حق گرداند. بنده چون نسیم روح آن ریاح بسینه وی رسد زوائد موارد طلبد و روائح آن سعادت و عنایت جوید، ربّ العزّة بمهربانی و لطف خویش چهار در بر وی گشاید: در احسان و در نعمت و در

طاعت و در محبت، بنده بحکم بشریت از راه کنودی خویش درآید که: إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ و آن در احسان بر خود به بندد، حق جل جلاله رسول کرامت فرستد با کلید تجاوز و عفو که: انا استر اسانتك برحمتی فانی سیّد لطیف و انت عبد ضعیف، فذلك قوله: وَ هُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ. همچنین رب العزة در نعمت بر بنده گشاید، بنده بکفران پیش آید که: إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ مُّبِينٌ، و آن در بر خود به بندد بتقصیر در شکر. حق جل جلاله رسول فضل فرستد با کلید منت و گوید: ان قصرت انت فی شکرى فلا اقصر انا فی برى، فذلك قوله: قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ، سوم در طاعت است که بر بنده گشاید الله و بنده بمعصیت آن در بر خود ببندد. حق تعالی رسول مغفرت فرستد با کلید توبت که: ان اذنبت ذنبا فانا اغفر لك و لا ابالی فذلك قوله: إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا، چهارم در محبت است که الله بلطف خود بر بنده گشاید بنده بجفا پیش آید، بدلیری و بد عهدی آن در بر خود به بندد، رب العزة رسول حلم فرستد با کلید ستر که: عبدی! ان اجترأت على سوء المعاملة تجاوز عنك لانى حبيبك و انا الذى قلت: يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ.

قوله: وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا قال النصرآبادي: هو الرّشّ الذى يرشّ من مياه المحبّة على قلوب العارفين فتحيا به نفوسهم باماتة الطبع فيها ثم يجعل قلبه اماما للخلق يفيض بركاته عليهم فتصيب بركات نور قلبه كل شيء من ذوات الارواح.

قال الله تعالى: وَ نُسَوِّئُهُ مِمَّا خَلَقْنَا أَنْعَامًا وَ أَنْاسِيًّا كَثِيرًا.

وَ لَوْ شِئْنَا لَبَعَثْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ نَذِيرًا. این همچنانست که جایی دیگر گفت: وَ لَئِنْ شِئْنَا لَنُدْهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ، و مقصود آنست که رب العزة می‌خواهد تا دوستان و خواص بندگان خود را پیوسته معصوم دارد از آنکه ایشان را با خود التفاتی بود یا با روش خویش نظری کنند. موسی کلیم (ع) وقتی ضجرتی نمود و متبرّم گشت از بنی اسرائیل از آنکه سؤال بسیار میکردند از وی. رب العزة تأدیب وی را آن شب بهزار نبی وحی فرستاد از انبیاء بنی اسرائیل. بامدادان همه رسولان بودند، وحی گزاران و پیغام رسانان، خلق همه روی بایشان نهادند و موسی را تنها بگذاشتند، موسی در خود افتاد تنگدل و غمگین، در الله زارید و تضرع کرد، گفت: بار خدایا! طاقتم نماند فریاد من رس و بر من ببخشای. رب العزة مراعات دل موسی را هم در آن روز قبض ارواح آن رسولان کرد و موسی بسر وقت خویش بازگشت.

وَ هُوَ الَّذِي مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ، هو يك حرف است فرد است اشارت فرا خداوند فرد. نه نام است و نه صفت اما اشارت است فرا خداوندی که او را نام است و صفت، و آن يك حرف، ها است، و واو قرارگاه نفس است. نهیبنی که چون تشبیه کنی هما گویی نه هو ما؟ تا بدانی که آن خود يك حرف است تنها دلیل بر خداوند یکتا، همه اسامی و صفات که گویی، از سر زبان گویی، مگر هو که از میان جان برآید از صمیم سینه و قعر دل رود. زبان و لب را با وی کاری نیست مردان راه دین و خداوندان عین الیقین که دلهای صافی دارند و همتهای عالی و سینه‌های خالی، چون از قعر سینه ایشان این کلمه سر برزند مقصود و مفهوم ایشان جز حق جل جلاله نبود، و تا چنین جوانمردی نبود خود حقیقت هویت بر وی مکشوف نگردد.

آن عزیزی در راهی میرفت درویشی پیش وی باز آمد، گفت: از کجا می‌آیی؟  
گفت: هو، گفت: کجا می‌روی؟ گفت: هو، گفت: مقصودت چیست؟ گفت: هو، از هر چه سؤال میکرد وی  
میگفت هو. این چنانست که گفته‌اند:

از بس که دو دیده در خیالت دارم در هر چه نگه کنم تویی پندارم

مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ وَ هَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ، البحر الملح لا عذوبة فيه و العذب لا ملوحة فيه و هما فی  
الجوهريّة واحد و لکنه سبحانه بقدرته غیر بینهما فی الصّفة، كذلك خلق القلوب بعضها معدن اليقين و العرفان  
و بعضها محل الشك و الكفران.

عَذْبٌ فُرَاتٌ اشارت است فرا دل دوستان که بنور هدی روشن است، بزیور ایمان آراسته و شعاع آفتاب  
توحید درو تافته، و مِلْحٌ أُجَاجٌ اشارت است فرا دل بیگانگان که بظلمات کفر و کدورات شک تاریک گشته و  
در حیرت جهل بمانده. آن یکی را خلعت رفعت پوشیده بلا میل و آن یکی را قید مذلت و اهانت بر پای نهاده  
بلا جور. آری چون رب العزة خواهد که بندهای را تاج اعزاز بر سر نهد بر بساط راز او را راه دهد و راه  
ایمان بر وی روشن دارد، و چون خواهد که داغ خسار بر رخسارش نهد، بسوط انتقام از مقام قربش براند.  
وَ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ وَ تَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ.

سأل رجل ابن سالم: أ نحن مستعبدون بالكسب او بالتوكل؟ فقال ابن سالم: التوكل حال رسول الله و الكسب  
سنة رسول الله (ص). و انما استنّ لهم الكسب لضعفهم حين اسقطوا عن درجة التوكل الذي هو حاله. فلما  
سقطوا عنه لم يسقطهم عن درجة طلب المعاش بالمكاسب الذي هو سنته و لو لا ذلك لهلكوا. و عن محمد بن  
عبد الله الفرغاني يقول: سمعت ابا جعفر الحداد يقول: مكثت تسع عشر سنة اعتقد التوكل و انا اعمل في  
السوق فأخذ كل يوم اجرتي و لا استريح منها الى شربة ماء و لا الى دخلة حمّام فانتظف بها، و كنت اجيء  
بأجرتي الى الفقراء فأواسيهم بها في الشونيزية و غيرها و اكون انا على حالي. و يقال عوام المتوكلين: اذا  
اعطوا شكروا و اذا منعوا صبروا، و خواصهم اذا اعطوا آثروا و اذا منعوا شكروا، و يقال: الحقّ وجود على  
الاولياء اذا توكلوا بتيسير السبب من حيث يحتسبون و لا يحتسبون، و وجود على الاصفياء بسقوط الادب و اذا  
لم يكن ادب، فمتى يكون طلب؟ و يقال التوكل ان يكون مثل الطفل لا يعرف شيئاً يأوى اليه الا ثدى امّه. كذلك  
المتوكلون يجب ان لا يرى لنفسه مأوى الا الله عز و جل.

#### ٤ النوبة الاولى

قوله تعالى: تَبَارَكَ الَّذِي جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا بِا بَرَكْتَ اَن خدای که در آسمان برجهها کرد وَ جَعَلَ فِيهَا  
سِرَاجًا و در آن چراغی نهاد، وَ قَمَرًا مُنِيرًا (٦١) و ماهی تابنده.

وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ خِلْفَةً او آنست که شب و روز را روان پیاپی کرد گذرنده پس یکدیگر، لِمَنْ  
أَرَادَ أَنْ يَدَّكَّرَ اَن رَا تَا هِر که خواهد، اَوْ أَرَادَ شُكُورًا (٦٢) یا سپاس خواهد داشت دارد.

وَ عِبَادُ الرَّحْمَنِ وَ بندگانِ رحمن، الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا آنند که میروند در زمین بکم آزاری، وَ إِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ وَ چون نادانان در روی ایشان نادانی گویند، قَالُوا سَلَامًا (۶۳) گویند ما از سخن نادانان بیزاریم.

وَ الَّذِينَ يَبِيئُونَ لِرَبِّهِمْ، وَ ایشان که در شبها خداوند خویش را سُجَّدًا وَ قِيَامًا (۶۴) بسجود باشند و بیای. وَ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا وَ ایشان که گویند خداوند ما اصْرَفْنَا عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ بگردان از ما عذاب دوزخ، إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا (۶۵) که عذاب آن کافر را ستوهی نمای است جاوید.

إِنَّهَا سَاعَتٌ مُّسْتَقَرَّةٌ وَ مُقَامًا (۶۶) و آن بد آرامگاهی است و بودنی جای. وَ الَّذِينَ إِذَا أَنْفَعُوا وَ ایشان که آن گه که نفقه می‌کنند، لَمْ يُسْرِفُوا وَ لَمْ يَقْتُرُوا نه گزاف کنند و نه به تنگی زیند، وَ كَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا (۶۷) و میان این و آن راست باز ایستند.

وَ الَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَ اینان که با الله خدایی دیگر نخوانند، وَ لَا يَقُولُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَ نکشند تنی که الله خون آن حرام کرد مگر بحق، وَ لَا يَزْنُونَ وَ زنا نکنند، وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ وَ هر که از این افعال چیزی کند، يَلْقَ أَثَامًا (۶۸) پاداش بزهکاری خویش ببند.

يُضَاعَفُ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَوَى بِر تَوَى کند او را عذاب روز رستخیز، وَ يَخْلُدُ فِيهِ مُهَانًا (۶۹)، و در آن عذاب جاوید ماند خوار کرده بنومیدی. إِلَّا مَنْ تَابَ وَ آمَنَ مگر او که باز گردد و بگردد، وَ عَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا وَ کردار نیک کند، فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ ایشان‌اند که الله تعالی ایشان را بجای بدیهای ایشان نیکیها دهد، وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (۷۰) و الله آمرزگار است مهربان همیشی.

وَ مَنْ تَابَ وَ عَمِلَ صَالِحًا وَ هر که باز گردد با خداوند خویش و کردار نیک کند، فَإِنَّهُ يُتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًا (۷۱) او را به نزدیک خداوند خویش بازگشتن‌گاه است هر گه بازگردد.

وَ الَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَ ایشان که گواهی دروغ ندهند، وَ إِذَا مَرُّوا بِاللَّعْوِ وَ هر گه که بناپسند و سخن بیهوده بگذرند، مَرُّوا كِرَامًا (۷۲) آزاد و نیکو بگذرند.

وَ الَّذِينَ إِذَا دُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَ ایشان که چون پند دهند ایشان را بسخنان خداوند ایشان، لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا صُمًّا وَ عُمِيَانًا (۷۳) بر وی نیفتد چون کر و نابینا.

وَ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا وَ ایشان که میگویند خداوند ما هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَ ذُرِّيَّتِنَا بَخْش ما را از جفتان ما و فرزندان ما فِرَّةً أَعْيُنَ رُشْنًا بِرُشْنًا وَ اجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا (۷۴) و ما را پیشوایان پرهیزگاران کن.

أُولَئِكَ يُجْزَوْنَ الْعُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا ایشانند که پاداش دهند ایشان را بهشت، بشکیبایی که میکردند. وَ يُلقُونَ فِيهَا حَبِيبَةً وَ سَلَامًا (۷۵) و ایشان را بروی می‌آرند و می‌نمایند، در بهشت نواخت و درود.

خَالِدِينَ فِيهَا جاوید ایشان در آن، حَسُنْتَ مُسْتَقَرًّا وَ مُقَامًا (۷۶) چون نیکوسرای آرامش را و بنگاه بودن را. قُلْ بگوی ای محمد (ص) مَا يَعْبُؤُا بِكُمْ رَبِّي چه سازد بشما خداوند من، لَوْ لَا دُعَاؤُكُمْ اگر نه از بهر آنید که شما گوئید فَقَدْ كَذَّبْتُمْ اکنون پس که پیغام بدروغ فرا داشتید، فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا (۷۷) با هم بر آویختنی



بود تا از آن چه بینید.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: تَبَارَكَ الَّذِي جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا قَالِ الْحَسَنُ وَ مَجَاهِدٌ وَ قَتَادَةُ: البروج هي النجوم الكبار مثل الزهرة و سهيل و المشتري و السماك و العيوق و اشباهها، سميت بروجاً لاستنارتها و حسنها وضوءها، و الأبرج الواسع ما بين الحاجبين، و قال عطية بن العوفى بروجاً اي قصوراً فى السماء فيها الحرس من الملائكة، دليله قوله: وَ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيَدَةٍ. و قيل المراد بها قصور الجنة و قال ابن عباس هي البروج المعروفة التي هي منازل الكواكب السبعة السيارة و هي اثنا عشر بروجاً: الحمل و الثور و الجوزاء و السرطان و الاسد و السنبله و الميزان و العقرب و القوس و الجدى و الدلو و الحوت. فالحمل و العقرب بيتا المريخ، و الثور و الميزان بيتا الزهرة، و الجوزاء و السنبله بيتا عطارد، و السرطان بيت القمر و الاسد بيت الشمس، و القوس و الحوت بيتا المشتري و الجدى و الدلو بيتا زحل، و هذه البروج مقسومة على الطبائع الاربع، فيكون نصيب كل واحد منها ثلاثة بروج تسمى المثالثات: فالحمل و الاسد و القوس مثلثة نارية، و الثور و السنبله و الجدى مثلثة ارضية، و الجوزاء و الميزان و الدلو مثلثة هوائية، و السرطان و العقرب و الحوت مثلثة مائية، و جعل فيها سراجاً، يعنى الشمس كما قال: وَ جَعَلَ الشَّمْسَ سِرَاجًا، و قرأ حمزة و الكسائي سرجاً بالجمع يعنى النجوم العظام و قمرأ مُنِيرًا، القمر قد دخل فى السرج على قراءة من قرأ بالجمع، غير انه خصه بالذكر لنوع فضيلة، كما قال: فِيهِمَا فَاكِهَةٌ وَ نَخْلٌ وَ رُمَانٌ، خص النخل و الرمان بالذكر مع دخولهما فى الفاكهة، و الهلال بعد ثلث قمر لابيضاض الارض به و لا قمر الأبيض.

وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ خِلْفَةً، الخلفة مصدر بمعنى الاختلاف، اي مختلفين الى الخلق، يجيء هذا حيناً و هذا حيناً، و قيل خلفة اي مختلفين فى اللون احدهما ابيض و الآخر اسود. و قال ابن عباس و الحسن و قتادة: يعنى خلفا و عوضا يقوم احدهما مقام صاحبه، فمن فاته عمله فى احدهما قضاه فى الآخر فيكون فيه توسعة على العباد فى نوافل العبادات و الطاعات.

قال شقيق بن سلمة: جاء رجل الى عمر بن الخطاب و قال: فاتتني الصلاة الليلة.

قال: ادرك ما فاتك من ليلتك فى نهارك، فان الله عز و جل جعل الليل و النهار خلفة لمن اراد ان يدرك. و قال ابن زيد: يعنى يخلف احدهما صاحبه، اذا ذهب احدهما جاء الآخر، فهما يتعاقبان فى الضياء و الظلام و الزيادة و النقصان، يدل عليه قول زهير:

بها العين و الأرام يمشين خلفه و اطلأوها ينهضن من كل مجثم.

لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يَدَّكَّرَ، قرأ حمزة يذكر باسكان الذال و تخفيف الكاف و ضمها من الذكر يعنى لمن اراد ان يذكر الله بصلاة و تسبيح و قراءة، و قرأ الآخرون يدكر بتشديد الذال و الكاف، اي يتذكر و يتعظ أو اراد شكوراً. يعنى يشكر الله عز و جل على تراخى المستدرك. و قيل يشكر نعم الله المذكورة فى الآية.

وَ عِبَادُ الرَّحْمَنِ نَسِبَهُمْ إِلَيْهِ لِلتَّخْصِيسِ وَ التَّفْضِيلِ وَ ان كَانَ الْخَلْقُ كُلُّهُمْ عِبَادَهُ كَقَوْلِ الْقَائِلِ: هَذَا الْبَارِ ابْنِي لَا هَذَا الْعَاقِ. وَ قِيلَ: أَضَافَهُمْ إِلَى اسْمِهِ الْخَاصِّ لِأَنَّهُمْ أَهْلُ الْخُصُوصِ، وَ الْمَعْنَى وَ خَوَاصُّ عِبَادِ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ، وَ قِيلَ: الْعِبَادُ هَاهُنَا جَمْعُ عَابِدٍ كَصَاحِبٍ وَ صَحَابٍ وَ تَاجِرٍ وَ تَجَارٍ وَ رَاجِلٍ وَ رِجَالٍ، أَي الَّذِينَ يَعْبُدُونَهُ حَقَّ عِبَادَتِهِ، هُمُ الَّذِينَ يَمْشُونَ، هَذَا عَلَى قَوْلِ مَنْ جَعَلَ خَيْرَ الْمَبْتَدَأِ: الَّذِينَ يَمْشُونَ، وَ مَنْ جَعَلَ خَيْرَ الْمَبْتَدَأِ: أَوْلَئِكَ يُجْزَوْنَ الْعُرْفَةَ، جَعَلَ الَّذِينَ يَمْشُونَ وَ مَا بَعْدَهُ وَصْفًا لِعِبَادِ الرَّحْمَنِ.

وَ قَوْلُهُ: يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا أَي بِالسَّكِينَةِ وَ الْوَقَارِ وَ التَّوَاضُعِ غَيْرِ أَشْرِينَ وَ لَا مَرْحِينَ، كَقَوْلِهِ: وَ لَا تَمْشُ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا. وَ الْهَوْنُ الرَّفَقُ وَ اللَّيْنُ وَ هُوَ مُصَدَّرٌ يَقُومُ مَقَامَ الْحَالِ، أَي هَيْنِينَ لَيْنِينَ، كَمَا وَصَفَ النَّبِيُّ (ص) الْمُؤْمِنِينَ، فَقَالَ: الْمُؤْمِنُونَ هَيْنُونَ لَيْنُونَ كَالْجَمَلِ الْإِنْفِ ان قِيدَ انْقَادًا وَ ان انيخَ عَلَى صَخْرَةٍ اسْتِنَاحًا. قَالَ بَعْضُهُمْ: هَيْنُونَ لَيْنُونَ بِالتَّخْفِيفِ يَسْتَعْمَلُ فِي الْمَدْحِ لَا غَيْرَ، وَ بِالتَّشْدِيدِ قَدْ يَسْتَعْمَلُ فِي غَيْرِ الْمَدْحِ.

وَ إِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ، أَي إِذَا كَلَّمَهُمُ السَّفَهَاءُ بِمَا يَكْرَهُونَ فِي الْقَوْلِ، قَالُوا سَلَامًا، أَي أَجَابُوهُمْ بِالْحَسَنِ وَ صَانُوا أَنْفُسَهُمْ عَنِ مَسَافَهَتِهِمْ وَ مَشَاتِمَتِهِمْ. وَ مَعْنَى سَلَامًا سَدَادًا، وَ تَقْدِيرُهُ: قَالُوا قَوْلًا سَلَامًا يَسْلَمُونَ مِنْ عَقْبَاهُ وَ يَسْلَمُونَ فِيهِ مِنَ الْإِثْمِ. وَ قَالَ بَعْضُهُمْ يَقُولُونَ لَوْ لَا نَدَعُوا إِلَى السَّلَامِ وَ هُوَ الصَّلَاحُ. وَ قِيلَ مَعْنَاهُ يَقُولُونَ سَلَامَ عَلَيْكُمْ، دَلِيلُهُ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ: وَ إِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَ قَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَ لَكُمْ أَعْمَالُكُمْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ، قَالَ الْكَلْبِيُّ وَ أَبُو الْعَالِيَةِ هَذَا قَبْلَ ان يُؤْمَرُ بِالْقِتَالِ، ثُمَّ نَسَخَتْهَا آيَةُ الْقِتَالِ وَ الَّذِينَ يَبْيِئُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَ قِيَامًا، كَانَ الْحَسَنُ الْبَصْرِيُّ إِذَا قَرَأَ الْآيَةَ الْأُولَى قَالَ: هَذَا وَصْفُ نَهَارِهِمْ، وَ إِذَا قَرَأَ هَذِهِ قَالَ: هَذَا وَصْفُ لَيْلِهِمْ. وَ رَوَى عَنِ الْحَسَنِ أَيْضًا أَنَّهُ قَالَ: نَهَارُهُمْ فِي خُشُوعٍ وَ لَيْلُهُمْ فِي خُضُوعٍ يُقَالُ لِمَنْ ادْرَكَ اللَّيْلَ بَاتَ، نَامَ أَوْ لَمْ يَنَمْ. يُقَالُ بَاتَ فُلَانٌ قَلْقَا، وَ الْمَعْنَى يَبْيِئُونَ لِرَبِّهِمْ بِاللَّيْلِ فِي الصَّلَاةِ سَجْدًا عَلَى وُجُوهِهِمْ وَ قِيَامًا عَلَى أَقْدَامِهِمْ. قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: مَنْ صَلَّى بَعْدَ الْعِشَاءِ الْآخِرَةَ رَكَعَتَيْنِ أَوْ أَكْثَرَ فَقَدْ بَاتَ لِلَّهِ سَاجِدًا وَ قَائِمًا. وَ عَثْمَانُ بْنُ عَفَانَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ: «مَنْ صَلَّى الْعِشَاءَ فِي جَمَاعَةٍ كَانَ كَقِيَامِ نِصْفِ لَيْلِهِ وَ مَنْ صَلَّى الْفَجْرَ فِي جَمَاعَةٍ كَانَ كَقِيَامِ لَيْلَةٍ».

وَ قَوْلُهُ: «قِيَامًا» يَجُوزُ ان يَكُونَ مُصَدَّرًا وَ يَجُوزُ ان يَكُونَ جَمْعَ قَائِمٍ كَصَاحِبٍ وَ صَحَابٍ، وَ قَوْلُهُ: سُجَّدًا، جَمْعُ سَاجِدٍ، وَ قَدَّمَ السُّجُودَ وَ آخَرَ الْقِيَامَ لِرُؤْيِ الْآيَةِ، وَ لِيَعْلَمَ انَّ الْقِيَامَ فِي الصَّلَاةِ. خَلَّافَتُ مِيَانَ عُلَمَاءَ كَه دَر نَمَاز طُولِ الْقِيَامِ فَاضِلٌ تَر يَا كَثُرَتْ رُكُوعٌ وَ سُجُودٌ، قَوْمِي كَفْتَنَدُ: كَثُرَتْ رُكُوعٌ وَ سُجُودٌ فَاضِلٌ تَر، كَه اللَّهُ تَعَالَى كَفْتُ: وَ اسْجُدْ وَ اقْتَرِبْ، بِنْدَهُ هَر بَار كَه سُجُودٌ كَنَدُ دَر نَمَاز بِحَقِّ نَزْدِيكَ كَرْدَدُ. مُصْطَفَى (ص) كَفْتُ: «اقْرَبْ مَا يَكُونُ الْعَبْدُ مِنْ رَبِّهِ وَ هُوَ سَاجِدٌ فَاقْتَرِبُوا الدَّعَا».

ابن عمر یکی را دید که در نماز قیام دراز داشت، گفت: اگر من او را شناختمی من او را بکثرت رکوع و سجود فرمودمی، که از رسول خدا شنیدم علیه السلام که گفت: «انَّ الْعَبْدَ إِذَا قَامَ يَصَلِّي، اتى بذنوبه فجعلت على رأسه و عاتقيه، فكأما ركع او سجد تساقطت عنه».

وَ قَالَ مَعْدَانُ بْنُ طَلْحَةَ: لَقِيتُ ثَوْبَانَ مَوْلَى رَسُولِ اللَّهِ (ص) فَقُلْتُ: أَخْبِرْنِي بِعَمَلٍ يَدْخُلُنِي اللَّهُ بِهِ الْجَنَّةَ. فَقَالَ:

سألت عن ذلك رسول الله فقال: «عليك بكثرة السجود لله فانك لا تسجد لله سجدة الا رفعك الله بها درجة و حط عنك بها خطيئة».

و قال ربيعة بن كعب الاسلمى: كنت ابيت مع رسول الله فأتيته بوضوءه و حاجته، فقال لي: «سل!» فقلت: اسألك مرافقتك فى الجنة. قال: «او غير ذلك». قلت: هي حاجتى يا رسول الله. قال: «فاعتنى على نفسك بكثرة السجود».

قوى كفتند طول القيام فاضلتر، كه، خبر درست است كه از رسول خدا پرسيدند: اى الصلاة افضل؟ قال: «طول القنوت».

و قال اسحاق: اما بالنهار فكثرة الركوع و السجود، و اما بالليل فطول القيام. قال ابو عيسى: و انما قال اسحاق هذا لانه وصف صلاة النبى بالليل و وصف طول القيام، و اما بالنهار فلم يوصف من طول القيام ما وصف بالليل.

و الَّذِينَ يَقُولُونَ بَعْدَ الْفَرَاغِ مِنَ الصَّلَاةِ: رَبَّنَا اصْرَفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا، اى ملحا دائما لازما غير مفارق من عذب به من الكفار، و منه سمى الغريم لطلبه حقه و الحاحه على صاحبه و ملازمته اياه، و فلان مغرم بفلان اذا كان مولعا به لا يصبر عنه و لا يفارقه. و قال الحسن: قد علموا ان كل غريم يفارق غريمه الا غريم جهنم. و قيل الغرام، اشد العذاب و هو مصدر غرم غرما و غراما.

قال محمد بن كعب: ان الله تعالى سأل الكفار ثمن نعمته فلم يؤدوه اليه فاغرمهم فادخلهم النار. إنها ساءت يعنى ان جهنم ساءت مستفرا و مقاما، اى بنست موضع قرار و اقامة، منصوبان على التمييز. و الَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَ لَمْ يَقْتُرُوا، قيل: الاسراف مجاوزة الحد الذى اباحه الله تعالى لعباده الى ما فوقه، و الاقتار القصور عما امر الله به، و القوام بين الامرين، و المسرف مذموم و كذلك المقتر.

روى عن معاذ انه قال: لما نزلت هذه الآية سألت رسول الله (ص) عن النفقة فى السرف و الاقتار ما هو؟ فقال: «من منع من حق فقد قتر، و من اعطى فى غير حق فقد اسرف».

و قيل: الاسراف الانفاق فى معصية الله، و الاقتار منع حق الله، و القوام الاقتصاد و هو مصدر و قيل: القوام العدل و هما واحد و الكسر فيه لغة و هو منصوب بخبر «كان»، اى و كان الانفاق قواما. و قال الزجاج: تفسير هذه الآية على الحقيقة ما ادب الله سبحانه به نبىه فقال: وَ لَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَ لَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا. قرأ ابن كثير و اهل البصرة يقتروا بفتح الياء و كسر التاء و قرأ نافع و ابن عامر يقتروا بضم الياء و كسر التاء من اقتر يقتروا، و قرأ الباقر يقتروا بفتح الياء و ضم التاء و كلها لغات صحيحة. يقال: اقتر و قتر بالتشديد و قتر يقتروا و يقتروا، قال يزيد بن حبيب فى هذه الآية: اولئك اصحاب محمد (ص) كانوا لا يأكلون طعاما للتنعيم و اللذة و لا يلبسون ثيابا للجمال و لكن كانوا يريدون من الطعام ما يسد عنهم الجوع و يقويهم على عبادة ربهم و من الثياب ما يستر عوراتهم و يكتهم من الحر و القرب.

قال النبى (ص): «ليس لابن آدم حق فيما سوى هذه الخصال: بيت يكتنه و ثوب يوارى عورته و جرف

الخبز و الماء.

يعنى كسر الخبز واحدها جرفة. و قال عمر: كفى سرفا ان لا يشتهى الرجل شيئا الا اشتراه فاكله.  
وَ الَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ: سَأَلْتُ رَسُولَ (ص): أَيُّ الذَّنْبِ اعْظَمُ؟ قَالَ: أَنْ تَجْعَلَ لِلَّهِ نَدًا وَ هُوَ خَلْقُكَ. قَالَ قُلْتُ: ثُمَّ أَيُّ؟ قَالَ: «أَنْ تَقْتُلَ وَلَدَكَ مَخَافَةَ أَنْ يَطْعَمَ مَعَكَ» قَالَ قُلْتُ: ثُمَّ أَيُّ؟ قَالَ: «أَنْ تَزْنِيَ بِحَلِيلَةِ جَارِكَ» فَانزَلَ اللَّهُ تَعَالَى تَصْدِيقَهَا: وَ الَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ، أَيُّ لَا يَعْبُدُونَ الصَّنَمَ وَ لَا يَجْعَلُونَ لِلَّهِ شَرِيكَاً وَ لَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ قَتْلَهَا وَ هِيَ نَفْسُ الْمُؤْمِنِ وَ الْمُتَعَاهِدِ إِلَّا بِالْحَقِّ، يَعْنِي بِحَقِّ يَبِيحُ قَتْلَهَا، وَ هُوَ الشَّرْكُ وَ الزَّانَا، وَ قَتْلُ النَّفْسِ بِغَيْرِ حَقٍّ، وَ السَّعْيُ فِي الْأَرْضِ بِالْفُسَادِ. وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ، أَيُّ شَيْئًا مِنْ هَذِهِ الْأَفْعَالِ يَلْقَ أَثَامًا. يَعْنِي عَقُوبَةً. تَقُولُ أَثَمَ الرَّجُلُ بِالْكَسْرِ أَذْنِبَ وَ أَثَمَهُ جَازَاهُ.  
قال الشاعر:

و هل يأتنى الله فى ان ذكرتها و عللت اصحابى بها ليلة النفر

و قيل اثما اثما و قال ابن عباس يريد جزاء الاثم و يروى فى الحديث: «ان الغى و الاثم بئران يسيل فيهما صديد اهل النار.»

و قيل الاثم واد فى جهنم فيه الزناة.

يُضَاعَفُ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَقَتًا بَعْدَ وَقْتٍ، يَعْذِبُ بِالْوَانِ الْعَذَابَ وَ يَخْلُدُ فِيهِ، أَيُّ فِي الْعَذَابِ «مَهَانًا» ذَلِيلًا صَاغِرًا مُسْتَخْفًا بِهِ لَا يَغَاثُ. قَرَأَ ابْنُ عَامِرٍ وَ أَبُو بَكْرٍ: «يُضَاعَفُ» وَ «يَخْلُدُ» بَرَفْعِ الْفَاءِ وَ الدَّالِ. عَلَى ابْتِدَاءٍ، وَ شَدَّدَ ابْنُ عَامِرٍ: يَضَعَفُ.

و قرأ الآخرون بجزم الفاء و الدال على جواب الشرط.

ثُمَّ قَالَ: إِلَّا مَنْ تَابَ مِنَ الشَّرْكِ وَ الذَّنْبِ وَ آمَنَ بِاللَّهِ وَ نَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ (ص) وَ عَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فِي إِيْمَانِهِ. قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: قَرَأْنَاهَا عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ (ص) سَنَتَيْنِ: وَ الَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ الْآيَةَ، ثُمَّ نَزَلَتْ: إِلَّا مَنْ تَابَ، فَمَا رَأَيْتَ النَّبِيَّ (ص) فَرِحَ بِشَيْءٍ قَطُّ، فَرِحَ بِهَا وَ فَرِحَ بِهِ: إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا الْآيَةَ. وَ قِيلَ نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ فِي الْوَحْشِيِّ قَاتِلِ حَمْزَةَ: رَوَى عَطَاءٌ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: أَتَى وَحْشَى النَّبِيِّ (ص) فَقَالَ: أَتَيْتَكَ مُسْتَجِيرًا، فَاجْرَنِي حَتَّى أَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ. فَقَالَ رَسُولُ (ص): «قَدْ كُنْتَ أَحَبَّ أَنْ أَرَاكَ عَلَى غَيْرِ جَوَارٍ فَمَا إِذَا أَتَيْتَنِي مُسْتَجِيرًا فَانْتَ فِي جَوَارِي.»

حتى تسمع كلام الله». قال: فانى اشركت و قتلت النفس التي حرم الله و زويت فهل يقبل الله منى توبة؟ فصمت رسول الله (ص) حتى انزلت: وَ الَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ الْآيَةَ، فَتَلَاهَا عَلَيْهِ، فَقَالَ: أَرَى شَرْطًا فَلَعَلِّي لَا أَعْمَلُ صَالِحًا، أَنَا فِي جَوَارِكَ حَتَّى أَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ. فَنَزَلَتْ: إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ، فَدَعَاهُ فَتَلَاهُ عَلَيْهِ. فَقَالَ: وَ لَعَلِّي مَمَّنْ لَا يَشَاءُ أَنَا فِي جَوَارِكَ حَتَّى أَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ.

فنزلت: يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا. فقال نعم

الآن لا ارى شرطا، فاسلم.

و هذه الآية نزلت بالمدينة و هي ناسخة لما فى النساء فى قوله: وَ مَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ. و قيل هذه منسوخة بها. و قيل هذه فى الشرك، و الصحيح انّ هذه هى الناسخة بدليل قوله: وَ إِنِّي لَعَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَ آمَنَ، و هذا محكم بالاجماع.

فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ ذَهَبَ جَمَاعَةٌ إِلَىٰ أَنْ هَذَا التَّبْدِيلُ فِي الدُّنْيَا.

قال ابن عباس و سعيد بن جبير و الحسن و مجاهد و السدىّ و الضحاك: يبدلهم الله بقبائح اعمالهم فى الشرك محاسن الاعمال فى الاسلام فيبدلهم بالشرك ايمانا، و يقتل المؤمنين قتل المشركين، و بالزنا عقة و احصانا. و قال قوم يبدل الله سيئاتهم التي عملوها فى الاسلام، حسنات يوم القيمة و هو قول سعيد بن المسيب و مكحول، يدل عليه ما روى ابو ذر قال: رسول الله (ص): «اتى لاعلم آخر رجل يخرج من النار يؤتى بالرجل يوم القيامة، فيقال: اعرضوا عليه صغار ذنوبه و يخبؤ عنه كبارها، فيقال له: عملت يوم كذا كذا و هو مقر لا ينكر و هو مشفق من كبارها، فيقال: اعطوه مكان كل سيئة حسنة فيقول: انّ لى ذنوبا ما اريها هاهنا»، قال ابو ذر: فلقد رأيت رسول الله (ص) ضحك حتى بدت نواجذه. و قال بعضهم: انّ الله يمحو بالندم جميع السيئات ثم يثبت مكان كل سيئة حسنة. قال الزجاج: ليس انّ السيئة بعينها تصير حسنة و لكنّ التأويل انّ السيئة تمحى بالتوبة و تكتب الحسنة مع التوبة و الكافر يحبط الله عمله و يثبت له السيئات. و قيل: إلامن تاب و آمن و عمّل صالحاً هذه الثلث بحداء تلك الثلاث: اما من دعى مع الله الها آخر، فآمن، و اما من زنى، فتاب، و اما من قتل، فعمل عملا صالحا. اجاب الى القصاص او الدية، فأولئك يبدل الله سيئاتهم حسنات و كان الله عفورا لما تقدم قبل التوبة رحيماً لما بعدها.

وَ مَنْ تَابَ وَ عمِلَ صالحاً قال بعض اهل العلم: هذا فى التوبة من غير ما سبق ذكره فى الآية الاولى من القتل و الزنا، يعنى من تاب من الشرك و عمل صالحا، يعنى ادى الفرائض ممن لم يقتل و لم يزن، فإنه يؤوب إلى الله متاباً، اى يعود اليه بعد الموت متابا حسنا، يفضل على غيره ممن قتل و زنى، فالتوبة الاولى و هى قوله: وَ مَنْ تَابَ، رجوع عن الشرك و الثانية رجوع الى الله للجزاء و المكافاة.

و المعنى من تاب و رجع من الشرك و عمل بطاعته، فانّ ذلك يرجع الى الله. و مثله قوله: وَ مَا تَفَعَّلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمُهُ اللَّهُ، اى يجازى عليه اذا علمه. و قال بعضهم: هذه الآية ايضا فى التوبة عن جميع السيئات و معناه من اراد التوبة و عزم عليها فليبادر اليها و يوجه بها الى الله. و قيل معناه من تاب فليتب لله لا لغيره. فقوله: «يتوب الى الله خبر بمعنى الامر، و قيل معناه فليعلم انّ توبته و مصيره الى الله، و قيل من تاب من ذنوبه فانه يتوب الى من يقبل التوبة عن عباده و يعفو عن السيئات، فلا تهتم لذنوبك اذا تبت عنها الى الله. ثم قيده بالمصدر فقال: متاباً تأكيدا، اى يتوب الى الله حقا.

وَ الَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ يعنى الشرك و تعظيم الانداد، قاله اكثر المفسرين. و قال على بن ابي طلحة، يعنى شهادة الزور، و كان عمر بن الخطاب يجلد شاهد الزور اربعين جلدة و يسحم وجهه و يطوف به فى السوق. و

قال مجاهد يعنى اعياد المشركين من المجوس و النصارى. و قال قتادة معناه لا يساعدون اهل الباطل على باطلهم.

و قيل معناه لا يشهدون مجلس الزور، فيدخل فيه اللّهُو و اللّعب و الكذب و النّوح و الغناء بالباطل. روى عن محمد بن المنكدر قال: بلغنى أنّ الله عز و جلّ يقوم يوم القيمة اين الذين كانوا ينزهون انفسهم و اسماعهم عن الله و من مزامير الشيطان ادخلوهم رياض المسك. ثمّ يقول للملائكة: اسمعوا عبادى تحميدى و ثنائى و تمجيدى و اخبروهم أنّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ. و اصل الزور تمويه الباطل بما يوهم أنّه حقّ و إذا مرّوا باللّعو، يعنى مرّوا بجميع ما ينبغى ان يلغى و يطرح، مرّوا كراماً. اى اعرضوا عنه مسرعين كقوله: و إذا سَمِعُوا اللّعُوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ.

و يقال تكرم فلان عما يشينه اذا تنزه و اكرم نفسه عنها. قال الحسن و الكلبي: اللغو المعاصى كلّها، يعنى اذا مروا بمجالس اللّهُو و الباطل مرّوا كراما و قال مقاتل: اذا سمعوا من الكفار الشتم و الاذى، اعرضوا و صفحوا. و قال السدي: هى منسوخة بأية القتال. و قيل اذا ارادوا ذكر النكاح و ذكر الفروج كنواعنه، فالكرم هاهنا هو الكناية و التعريض و قوله عز و جلّ: كانا يَأْكُلان الطّعامَ، كناية عن البول و الخلاء، و قد كنى الله عز و جلّ فى القران عن الجماع بلفظ الغشيان و التلبس و النكاح و السر و الإتيان و الافضاء و اللمس و المس و الدخول و المباشرة و المقاربة فى قوله: وَ لا تَقْرَبُوهُنَّ وَ الطمّث فى قوله: لَمْ يَطْمِئِنَّ وَ هذا باب واسع فى العربيّة.

و قيل نزلت هذه الآية فى قوم مرّوا لما دخلوا مكة بابواب بيوتهم التي عبدوا فيها الصنم، مرّوا متكرمين لم يلاحظوها و لم يلتفتوا اليها، فشكرهم الله ذلك.

وَ الَّذِينَ إِذَا دُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ، اى اذا قرى عليهم القرآن او وعظوا بالقرآن و خوفوا بما فيه لم يتعافلوا عنها كأنهم صمّ لم يسمعوها و عمى كأنهم لم يروها اى لم يكونوا على حالهم الاولى كان لم يسمعوا بل خروا سجدا و بكيا سامعين مبصرين لما امروا به و نهوا عنه، كقوله: إِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَ بُكِيًّا.

وَ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَ ذُرِّيَّتِنَا قُرْأَ ابو عمرو و حمزة و الكسائى و ابو بكر ذرّيتنا بغير الف، على الوحدة، و قرأ الباقون ذرّياتنا بالالف على الجمع، و الذرّية اسم للجمع كقوم و رهط، و من جمع فكائه يجمع القوم اقواما، و فى معناه قولان: احدهما اجعل لنا ازواج خير و اولاد خير، و الثانى هب لنا من الازواج اولادا، يعنى اولاد الصّلب، و من ذرّيتنا اولادا، يعنى اولاد الاولاد و الاعقاب، لتقرّ أعيننا برؤيتنا ايّاهم على طاعة الله و طاعة رسوله. سألو الله عز و جلّ ان يريهم ازواجهم و ذرّياتهم فى طاعته. و قال الزجاج: سألو ان يلحق الله عز و جلّ بهم ذرّيتهم فى الجنة، و قال القرظى ليس شيء اقرّ لعين المؤمن من ان يرى زوجته و اولاده مطيعين لله عز و جلّ، و قوله: قُرَّةٌ أَعْيُنٍ مصدر فلهاذا لم يجمع. و قرئ فى الشواذ قررات اعين و اشتقاقه من القرّ و هو البرد لانّ دمة السرور باردة، و ضده «سخنة العين».

و قيل من القرار اى يقر البصر به فلا ينظر الى غيره. وَ اجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا، اى ائمة يقتدون فى الخير

بنا. و وحّد اماما لانه مصدر، كالصيام و القيام، يقال: امّ اماما كما يقال صام صياما و قام قياما. و قيل هو جمع امّ كراع و رعاء و تاجر و تجار.

و قيل معناه اجعل كلّ واحد ممّا اماما. و قيل واحد اراد به الجمع، كقوله: ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلاً، اى اطفالاً، فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِي، اى اعداء. و يقال اميرنا هؤلاء، اى امرأونا. و قال الحسن اجعلنا نقتدى بالمتقين و يقتدى بنا المتقون و قال ابن عباس: اجعلنا ائمة هداية كما قال: وَ جَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا، و لا تجعلنا ائمة ضلالة، كما قال: وَ جَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ. قال القفال و جماعة من المفسرين: هذه الآية دليل على انّ طلب الرئاسة فى الدين واجب. جابر بن عبد الله گفت: پيش امير المؤمنين على (ع) حاضر بودم كه مردى آمد به نزديك وى و پرسيد كه يا امير المؤمنين: وَ عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْسُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا نَزُولَ آيَاتِ فِي شَأْنِ كَيْسٍ؟ و ايشان چه قومند كه رب العالمين ايشان را باخلاق پسنديده و خصال ستوده ياد كرد، و آن گه بخصائص قربت و لطايف كرامت مخصوص كرد و طرف و غرف در جنّات النعيم ايشان را نامزد كرد؟ جابر گفت آن ساعت على روى وامن كرد و گفت: «يا جابر! تدرى من هؤلاء؟ هيچ دانى كه ايشان كهاند و اين آيت كجا فرود آمد؟»

گفتم: يا امير المؤمنين: نزلت بالمدينة، بمدينة فرو آمد اين آيت گفت: «نه يا جابر كه اين آيت بمكه فرو آمد. يا جابر! الَّذِينَ يَمْسُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا بو بكر بو قحافه است او را حلیم قريش می گفتند در بدو كار كه رب العزه او را بعزّ اسلام گرامى كرد، او را ديدم در مسجد مكه از هوش برفته از بس كه كقار بنى مخزوم و بنى اميه او را زده بودند، و بنو تيم از بهر او خصومت كردند با بنى مخزوم، او را بخانه بردند هم چنان از هوش برفته. چون با هوش آمد مادر خود را ديد بر بالين وى نشسته، گفت: يا امّه اين محمد (ص)؟ اى مادر محمد كجاست و كار وى بچه رسيد؟ پدرش بو قحافه گفت: و ما سؤالك عنه و لقد اصابك من اجله ما لا يصيب احدا لاجل احد؟ اى پسر چه جاى آنست كه تو از حال محمد پرسى و دل بوى چنين مشغول دارى؟ نهبنى كه بر تو چه ميرود از بهر وى؟ اى پسر نمى بينى بنو تيم كه بتعصّب تو برخاسته و ميگويند اگر تو از دين محمد باز گردى و بدین پدران خویش باز آيى ما ثار تو از بنى مخزوم طلب كنيم و ايشان را به پيچانيم و كم آریم تا تشقى تو پديد كنيم. ابو بكر سخت حلیم بود و بردبار و متواضع سر برداشت و گفت: اللهم اهد بنى مخزوم لا يعلمون، يأمروننى بالرجوع من الحقّ الى الباطل. رب العزه او را بستود در آن حلم و وقار و سخنان آزادوار و در حقّ وى گفت: الَّذِينَ يَمْسُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا. يا جابر! وَالَّذِينَ يَبِيئُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا سالم است مولى بو حذيفه كه همه شب در قيام بودى متعبد و متهدج، وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ الْآيَةَ ابُو ذَر غفارى است كه پيوسته با بكا و حزن بودى از بيم دوزخ و از آتش قطيعت تا رسول خدا او را گفت: «يا با ذر! هذا جبرئيل يخبرنى انّ الله تعالى اجارك من النار»، وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا الْآيَةَ ابُو عبيده جراح است، انفق ماله على نفسه و على اقربائه، فرضى الله فعله، وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ الْآيَةَ على بن ابى طالب است كه هرگز بت

نپرستید و شرک نیاورد و هرگز زنا نکرد و قتل بناحق نکرد، وَ الَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ سعید بن زید بن عمرو بن نفیل است: خطاب بن نفیل درعی بفروخت پس پشیمان شد سعید را گفت: تو دعوی کن که آن درع جدّ مرا بود عمرو بن نفیل و خطاب را در آن حقی نه تا ترا رشوتی دهم سعید گفت: مرا برشوت تو حاجتی نیست و دروغ گفتن کار من نیست. فرضی الله فعله، وَ الَّذِينَ إِذَا دُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ الْآيَةِ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ است وَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا الْآيَةَ عمر خطاب است. ایشان را جمله باین صفات ستوده و اخلاق پسندیده که نتایج اخلاق مصطفی (ص) است، یاد کرد.

آن گه گفت: اولئك، یعنی اولئك الذين استجمعوا هذه الخصال، يُجْزَوْنَ الْعُرْقَةَ بِمَا صَبَرُوا، یعنی یتابون الدرجة الرفیعة فی الجنة. و الغرفة كلّ بناء مرتفع عال.

قال عطاء يريد غرف الدرّ و الزبرجد و الياقوت فی الجنة بما صَبَرُوا على امر الله و طاعته و على الفقر و الفاقة. و قيل بما صبروا على اذى المشركين. و قيل بصبرهم عن الشهوات. و عن الحسن قال: قال النبي (ص): انّ فی الجنة لغرفا مبنية فی الهواء لا علاقة من فوقها و لا عماد لها من تحتها لا یتأیها اهلها الا شبه الطیر لا ینالها الا اهل البلاء».

وَ يُلْقَوْنَ فِيهَا قُرْأَ حَمْزَةَ وَ الْكَسَائِي وَ ابُو بَكْرٍ يَلْقَوْنَ بَفَتْحِ الْيَاءِ وَ اسْكَانِ اللَّامِ وَ تَخْفِيفِ الْقَافِ كَمَا قَالَ: فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا، وَ قَرَأَ الْآخَرُونَ يَلْقَوْنَ بَضْمِ الْيَاءِ وَ فَتْحِ اللَّامِ وَ تَشْدِيدِ الْقَافِ، كَمَا قَالَ: وَ لَقَاهُمْ نَضْرَةً وَ سُرُورًا وَ قَوْلُهُ: «تَحِيَّةٌ»، اى ملكا. و قيل بقاء دائما. و قوله: سَلَامًا، قال الكلبي: يحيى بعضهم بعضا بالسلام يرسل الرب اليهم بالسلام، و قيل: التحية البشارة لهم بالخلود فى الجنان، و السلام السلامة فيها من الآفات. خالدين فيها، اى فى الجنة لا يموتون و لا يخرجون منها حَسَنَتٌ مُسْتَقَرًّا وَ مُقَامًا. هذه فى مقابلة قوله: سَاءَتِ مُسْتَقَرًّا وَ مُقَامًا.

قُلْ مَا يَعْبُونَ بِكُمْ رَبِّي، اى ما يبالي بكم و ما يكثرث و ما يصنع لو لا دُعَاؤُكُمْ لَهِ وَلِدَا وَ شَرِيكَا، يَدَّلِكَ عَلَى صِحَّةِ هَذَا التَّأْوِيلِ قَوْلُهُ: فَقَدْ كَذَّبْتُمْ، ميگوید چه کار دارد بشما و عذاب کردن شما خداوند من اگر نه آنید که شما خداوند خویش را می فرزند و انباز گوئید. هذا كقوله: مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَذَابِكُمْ إِنْ شَكَرْتُمْ وَ آمَنْتُمْ.

قال ابن عباس: معناه قل ما يعبوء بخلقكم ربي لو لا عبادتكم و طاعتكم اياه يعنى انه خلقكم لعبادته، چه کار داشت خداوند من بآفریدن شما اگر نه طاعت و عبادت وی را بودی؟ او جل جلاله خلق را که آفرید عبادت و معرفت خود را آفرید. همانست که گفت: وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ. و قيل معناه اى وزن يكون لكم عنده لو لا توحيدكم اياه: چه وزن بودی و چه قدر شما را بنزدیک او اگر نه عبادت شما و توحيد شما بودی؟ وزنی و قدری که هست توحيد راست و اهل توحيد را، آن گه خطاب با كقار مکه گردانید، گفت: فقد كذبتم ايها الكافرون، يعنى انّ الله دعاكم بالرسول الى توحيدته و عبادته، فَقَدْ كَذَّبْتُمْ الرَّسُولَ وَ لَمْ تَجِيبُوهُ. اى كافران مکه الله شما را به پيغام و رسول خویش با توحيد خواند، شما پيغامبر را دروغ زن گرفتيد و پيغام او دروغ شمرديد، فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا، اى عذابا دائما لازما و هلاكا مفنيا يلحق بعضكم ببعض. اکنون که تكذيب كرديد



گوش دارید عذابی دائم لازم که شما را نیست گرداند و بیخ برآرد. قال عبد الله بن مسعود: هو يوم بدر قتل منهم سبعون و اسر سبعون ثم اتصل به عذاب الآخرة لازماً لهم. قال ابن مسعود: خمس قد مضيق: الدخان و القمر و الروم و البطشة و اللزام، قال: و الدخان هو ان صبَّ على قریش جذب سبع کسبع يوسف حتى اكلوا القَدَّ و العظم و نبشوا عن الموتى و رأى الناس مثل الدخان فى الهواء من الجوع. قال الزجاج: معناه فسوف يكون تكذيبكم لزاماً يلزمكم فلا تعطون التوبة و تلزمكم فيه العقوبة فيدخل فى هذا يوم بدر و غيره مما يلزمهم من العذاب. و قيل هذا اللزام هو الاختصاص المذكور فى سورة الحج فى قوله: هذان خصمان اختصموا في ربهم. ذاك الاختصاص هو هذا الالتزام.

### النوبة الثالثة

قوله: تَبَارَكَ الَّذِي جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بُرُوجاً الْآيَةِ، پاكست و بزرگوار و با برکت خداوندی که آسمان بر بالای سر ما بقدرت معلق بداشت و مرانرا به بروج و ستارگان بپاداشت و بنگاشت. سمکی که در جرمش فطور نه و در دورش فتور نه و در گردش قصور نه، سمکی عظیم بآن کثیفی بداشته بر هوای باین لطیفی، سمکی محروس، سقفی محفوظ در قبه قدرت محبوس، يقول تعالى: وَ جَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَحْفُوظًا سمکی نهاده طبق بر طبق، آفریده و ساخته خداوند حق، برده از همه مقدران مهندسان سبق، يقول تعالى: خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا آفریده بر این سقف شمسی و قمری، بهر منزل ایشان را گزری، در هر خانه ایشان را اثری، بهر روزن ایشان را نظری، بر میان قمر از سیاهی شرری، نیست او را از آن سیاهی ضرری، راست بخالی ماند بر روی نیکو پسری، و ازو بگوی: یا قمر من دورك و من نورك؟ و صورك و على البروج كورك؟ ای ماه ترا که ماه کرد و این رنگ که داد و این خط که کشید؟ طرازت که بست؟ زلفت که گشاد؟ شب چارده نور که تمام کرد؟ باول که فزود؟ بآخر که کاست؟ این صنع که نمود و این قدرت که خواست؟ ای شمس در ذات بعیدی در نور قریبی، چون سر برآری عالم را چراغی، چون گرم گردی داغی، چون راست گردی میزانی، نه افزایی نه در نقصانی، چون فرو شوی مبشتر روزه دارانی، کرامت سلیمانی معجزه سید پیغامبرانی. ای زحل گران رو در فلك هفتمی هر روز نیم دقیقه روی، برجی بسی ماه گذاری، فلك بسی سال بری، و علامات و بالنجم هم يهتدون.

ای جوانمرد! نظاره کن اندر آن قبه‌ای که بالای وی بروشنایی اجرام آبگینه‌ها روشن کنند. روا ندارد عقل که از آن یکی بی‌صانعی اندر محل خویش آرام گیرد.

پس این مواكب كواكب و این اختران ثواقب اندر مراتب فلك کی روا بود بی‌صنع قادری و بی‌جبر قاهری؟

تَبَارَكَ الَّذِي جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بُرُوجاً. گفته‌اند مراد از این آسمان، آسمان قرآن است که جمله اهل ایمان در ظل بیان وی‌اند و اندر حمایت دولت وی. روزگار دین میگذرانند، هر سورتی چون برجی هر آیتی چون برجی، هر کلمه‌ای چون دقیقه‌ای، هر حرفی بر مثال ثوانی اندر آسمان مثنایی، آنجا در عالم صور سبع مبانی

است و اینجا در عالم سور سبع مثنوی. چنان که در شب هر که چشم بر ستاره دارد راه زمین وی گم نشود، هر که اندر شب فتنه از بیم شك و شبهت چشم دل بر ستاره آیت قرآن دارد، راه دینش گم نشود. آن آسمان صورت بچشم سر همین بین تا راه قدم بر خاک گم نشود و این آسمان سورت بچشم سر همی بین تا راه هم بحضرت پاك گم نشود.

و هُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً او آن خداوندست که فلك آفرید و مدت دور وی دو قسم گردانید: يك قسم از آن شب دیجور نهاد که اندر آن وقت، روی زمین بسان قیر شود، و قسم دیگر روز با نور نهاد که روی زمین بسان کافور شود، و هوای عالم مانند شعله‌های نور شود. آن شب تاريك را بماء منور کرد، و این روز روشن را بچراغ خورشید مطهر و معطر کرد. شب تاريك مثال روزگار محنت است و این روز روشن نشان عهد دولت است. از روی اشارت میگوید: «ای کسانی که اندر روشنایی روز دولت آرام دارید ایمن مباشید که تاریکی شب محنت بر اثر است، و ای کسانی که اندر تاریکی شب محنت بی‌آرام بوده‌اید نومید مباشید که روشنایی روز دولت بر اثر است.

و گفته‌اند که تاریکی شب نشان روز حشر و نشر است که احوال و احوال آن روز عالم قیامت سیاه کرده. شرق و غرب دود دوزخ گرفته. رخسار ستارگان مانده رویهای مؤمنان در آن ظلمت قیامت می‌تابد، مجره اندر هوا بر مثال نهر کوثر روان و شتابان. پس ظلمت شب نشان قیامت دان و ستارگان نشان رخسار مؤمنان و مجره نشان نهر کوثر و جمال ماه نشان رخسار محمد رسول الله، چنان که در شب تاريك چون ماه رخسار بنماید عالم روشن شود و فلك گلشن گردد. خلق قیامت در ظلمت و زحمت باشند چون جمال آن مهتر عالم (ص) پیدا گردد اهل ایمان را سعادت و امان پدید آید.

قوله تعالى: وَ عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا،

روی ابو برزة الاسلمی قال: قال رسول الله (ص): «رأيت قوما من امتي ما خلقوا بعد و سيكونون فيما بعد اليوم، أحبهم و يحبونني يتناصحون و يتبذلون و يمشون بنور الله في الناس رويدا في خفية و تقية، يسلمون من الناس و يسلم الناس منهم بصبرهم و حلمهم، قلوبهم بذكر الله مطمئن و مساجدهم بصلاتهم يعمرن، يرحمون صغيرهم و يجلون كبيرهم و يتواسون بينهم يعود غنيهم على فقيرهم و قويهم على ضعيفهم، يعودون مرضاهم و يتبعون جنائزهم»، فقال رجل من القوم في ذلك يرفقون برفيقهم. فالتفت اليه رسول الله (ص) فقال: «كلا انه لا رفيق لهم، هم خدام انفسهم، هم اكرم على الله من ان يوسع عليهم لهوان الدنيا عند ربهم، ثم تلى رسول الله (ص): وَ عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا.

پارسی خبر آنست که مصطفی علیه السلام گفت: قومی را دیدم از امت خویش، یعنی در مکاشفات و منازل خویش یا در خواب، قومی که اشخاص و اشباح ایشان هنوز در بند خلقت نیامده بود، پرگار قدرت در دائره وجود ایشان هنوز بنگریده، امروز وقت ظهور ایشان نیست تا روزگاری دیگر و زمانی دیگر که ارادت در رسد و مقادیر در موافقت پیوندد، قومی که من ایشان را دوست دارم و ایشان مرا دوست دارند یود

احدهم لو رآنی باهله و ماله، جوانمردانی‌اند که پیوسته یکدیگر را نیکی خواهند و آنچه دارند اگر مال بود و اگر جاه از یکدیگر دریغ ندارند و حق و حظ خود بگذارند و حقوق برادران فرا پیش دارند، راهبرانند بحق که بنور الله میروند، بچراغ هدی و شمع ایمان و نور یقین راه دین را گذاره میکنند، نرم نرم و آسان بی‌آزار میان خلق میروند، دلهاشان بذكر الله آرام گرفته مسجدهاشان بنماز و عبادت آبادان داشته با پیران بحرمت و اجلال زیند، با کودکان برحمت و رأفت با همگان بمواسات و مراعات، توانگرشان ننگ ندارد بعیادت درویش شود، ضعیفان را بازجویند و بیماران را واپرسند و بتشییع جنازه‌ها بیرون شوند. مردی گفت: یا رسول الله ایشان که برین صفت و سیرت باشند مگر که بر بردگان و درم خریدگان خویش رفیق کنند و آزرم دارند. رسول خدا گفت: کلا نه چنانست که تو گفتی، که ایشان خود بردگان و درم خریدگان ندارند، و جز خویشان کس را بر خدمت خویش ندارند، و نه‌پسندند، ایشان بر خدای عز و جل گرامی‌تر از آنند که ایشان را فرا دنیای دنی خسیس دهد. آن گه رسول (ص) این آیت برخواند: وَ عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا، خواص بندگان و رهبران رحمان ایشان‌اند که خار اختیار در مجاری اقدار از قدم‌گاه خویش برکنند و سر نفس نصیب طلب بضمصام تواضع بیفکنند. لا جرم بمقام عبودیت رسیدند. بندگان او بحقیقت ایشانند که پیوسته در گزارد فرمانند. از نصیب پاك و از اختیار دور و از خواست خود بیزار. در این عالم صد هزار عبد الرحمن و عبد الرزاق و عبد الوهاب بینی که یکی عبد الله را نبینی، بلی بنام بینی بمعنی کم بینی، بندگی ایشان بنصیب آمیخته و بحظ خود آوده، او که حق را جل جلاله بنصیب طلبد یا پرستد بنده نصیب است نه بنده او.

پیر بو علی سیاه قدس الله روحه گفت: اگر ترا گویند بهشت خواهی یا دو رکعت نماز، تو بهشت اختیار مکن نماز اختیار کن زیرا که بهشت نصیب تو است و نماز خدمت او.

موسی عمران (ع) که مکلم حق بود و مکرم حضرت عزت بود چون بنزدیک خضر آمد دو بار بر وی اعتراض کرد: یکی از بهر آن غلام کشتن، دیگر از بهر آن کشتی شکستن. چون نصیب در میان نبود خضر صبر همی کرد باز چون موسی بنصیب بجنید و گفت: «لَوْ شِئْتَ لَأَتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا» خضر گفت: «هذا فراقُ بَيْنِي وَ بَيْنِكَ»، اکنون که بنصیب خود بازدید آمدی ما را با تو روی صحبت نیست، زیرا که در صحبت مزد شرط نیست.

پیر طریقت گفت: خداوند صحبت نه مزدور است. و مزدور بحقیقت مغرور است. تا مرد مزدور است از صحبت دور است، و تا مدعی است ممکورست، و تا امر را معظم است و نهی را محترم غرقه نورست. وَ عِبَادُ الرَّحْمَنِ بندگان رحمن بحقیقت ایشانند که بر ظاهر ایشان بند فرمانست در باطن ایشان نثار لطف رحمن است. بند فرمان بر ظاهر نشان خانفان است و نثار لطف رحمن در باطن نشان مقربان است.

آورده‌اند که عیسی (ع) بسه کس برگذشت ایشان را دید ضعیف و نحیف گشته: ذبولی و نحولی بر ایشان ظاهر شده، ایشان را پرسید که سبب این نحول و نحافت شما چیست؟ گفتند: الخوف من النار. روح الله گفت:

حق علی الله ان یؤمن الخائف.

چون ازیشان درگذشت سه کس دیگر را دید ازیشان نحیفتر و ضعیفتر رویه‌ایشان چون آینه‌ها از نور. گفت: چه چیز شما را باین حال آورد و چنین ضعیف کرد؟

گفتند: حبّ الله عز و جل. روح الله گفت: انتم المقربون، حال شما دیگرست و عشق شما دیگر، شما مقربان و دوستانید، گزیدگان و نزدیکانید. در اخبار وارد است که: «یا داود ذکری للذاکرین و جنتی للمطیعین و زیارتی للشاکرین و انا خاصة للمحبین». در پرده دوستی کارها رود که آن همه بیرون از پرده دوستی تاوان بود، چنانستی که الله گفتی ما ایشان را چون در وجود آوردیم و دانستیم که از ایشان عثرات و زلات بود نخست بساط محبت بگسترانیدیم و این نداء کرامت دادیم که: «یحبه‌م و یحبونه» تا آنچه ایشان کنند بحکم محبت ازیشان مرفوع و مدفوع بود. آن روز که جمال صفوت آدم (ع) از عالم غیب سر برآورد قدی الفی، شکلی راست، نهادی مستقیم، ظاهر و باطن بهم پیوسته، اواصر عناصر او را بید قدرت بهم در بسته، دیده‌های فریشتگان از ظاهر جرم جسم وی اندر نگذشت و ندانستند که اندر قعر بحر سینه وی چه صدف است و در آن صدف چه درّ است. بحکم اختصار نظر در ظاهر وی کردند، گفتند: أ تَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا، تا نداء غیب درآمد که شما ظاهر و صورت ببینید و ما نهایت کار دانیم، شما را نظر بر ظاهر معصیت است و حکم ما بر موجب باطن معرفت است، اگر ظاهر این خلیفه بزلفتی گردی پذیرد یا فرزندان وی در دام کام گامی نهند، باطن آراسته ایشان و زبان پیراسته ایشان بحکم اعتذار و استغفار عذر آن جرم بخواهد و ما بشفاعت دلی مخلص بایمان، و زبانی مخلص بذکر رحمن، آن ظاهر ایشان از آن زلت فرو شویم.

و اذا الحبيب اتى بذنب واحد      جاءت محاسنه بالف شفيع

و قال بعضهم في صفة عباد الرحمن: العبادة حليتهم و الفقر كرامتهم و طاعة الله حلاوتهم و حبّ الله لذتهم و الى الله حاجتهم و التقوى زادهم و الهدى مركبهم و القرآن حديثهم و الذكر زينتهم و القناعة مالهم و العبادة كسبهم و الشيطان عدوهم و الحق حارسهم و النهار عبرتهم و الليل فكرتهم و الحياة مرحلتهم و الموت منزلتهم و القبر حصنهم و الفردوس مسكنهم و النظر الى رب العالمين منيتهم، هو خواص عباده الذين قال الله تعالى: وَ عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا. قوله: أَوْلَيْكَ يُجْزَوْنَ الْعُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا، يعطى الكثير من عطائه و يعده قليلا و يقبل اليسير من طاعة العبد فيعده كثيرا عظيما يعطيهم في الجنة القصور و ما فيها من الحور، ثم يقول: أَوْلَيْكَ يُجْزَوْنَ الْعُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا و يقبل اليسير من العبد فقال: فَجَاءَ بِعَجْلٍ سَمِينٍ. وَ يُلْقَوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَ سَلَامًا. و در آثار منقول است که مؤمنان چون حق را جل جلاله ببینند ابتدا حق بر ایشان سلام کند، دو دوست بعد از فرقت دراز چون بر هم رسند ابتدا آن یکی سلام کند که شوقش زیادت بود و الحق جل جلاله يقول: الا طال شوق الأبرار الى لقاءى و انا الى لقائهم لاشدّ شوقا.

الالف لا يصبر عن الفه  
وقد صبرنا عنكم مده  
اكثر من طريفة العين  
ما هكذا فعل محبين

## ۲۶- سورة الشعرا- مكية

## ۱ النوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ، بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

طسم (۱) تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ (۲)، این طسم آیتهای نامه روشن پیداست.

لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ تُو مَگر خویشتن تباه خواهی کرد و بخواهی کشت، اَلَا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ (۳) از آنکه به نمی‌گروند.

إِنْ نَشَأْ اَگر ما خواهیم، نُزِّلْ عَلَيْهِمْ فِرُو فرستیم بر ایشان، مِنْ السَّمَاءِ آيَةً از آسمان يك آیت، فَظَلَّتْ أَعْنَافُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ (۴)، تا همه ایشان آن را نرم شوند و گردن نهاده.

وَ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرٍ نِيَايد بایشان هیچ سخنی و یادی، مِنَ الرَّحْمٰنِ از خداوند رحمن نام، مُحَدَّثٍ بنو فرستاده بایشان، اَلَا كَانُوا عَنْهُ مُعْرِضِينَ (۵) مگر از آن روی گردانیده می‌باشند.

فَقَدْ كَذَّبُوا اَكنون که بدروغ فرا داشتند آن را فَسَيَاتِيهِمْ آری بایشان رسد و آید، اُنْبُؤًا مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ (۶) خبرهای آن افسوس که میکردند.

أَوْ لَمْ يَرَوْا اِلَى الْاَرْضِ نمی‌نگرند در زمین؟ كَمْ اُنْبِئْنَا فِيهَا که چند رویانیدیم در آن، مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ (۷)، از هر نوعی آزاده‌ای، نیکو از هر گونه‌ای.

إِنَّ فِي ذٰلِكَ در آن، لآيَةً نَشَانِي است، وَ مَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ (۸) و بیشتر ایشان ناگرویدگانند.

وَ إِنَّ رَبَّكَ لَهْوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ و خداوند تو برآستی که او تواناست و مهربان،.

وَ إِذْ نَادَى رَبُّكَ مُوسَى يَادِ كُنْ اَنَ گه که خواند خداوند تو موسی را، اَنْ اَنْتَ الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۱۰). که بآن گروه ستمکاران شود.

قَوْمَ فِرْعَوْنَ گروه فرعون. أَلَا يَنْفَعُونَ (۱۱)، بنترسند و بنپرهیزند؟

قَالَ: رَبِّ مُوسَى كَفت: خَاوند من، اِنِّي اَخَافُ اَنْ يَكْذِبُونَ (۱۲).

می‌ترسم که دروغ‌زن گیرند مرا.

وَ يَضِيقُ صَدْرِي، و آن گه دل من تنگ گردد، وَ لَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي و زبان من بنگشاید، فَأَرْسِلْ اِلَى هَارُونَ (۱۳). به هارون پیغام فرست تا با من بیاید.

وَ لَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ و ایشان را بمن دعوی است بگناهی، فَأَخَافُ اَنْ يَقْتُلُونِ (۱۴) می‌ترسم که بکشند مرا.

قَالَ كَلَّا خَاوند كَفت جای ترس نیست شما را، فَاذْهَبَا بِآيَاتِنَا رُوید به پیغامهای ما، اِنَّا مَعَكُمْ مُسْتَمْعِنُونَ (۱۵) ما با شماستیم شنوا.

فَاتِيَا فِرْعَوْنَ اَبِيد بر فرعون، قُولَا اِنَّا رَسُوْلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۶) گوئید ما فرستاده خداوند جهانیانیم.

اَنْ اَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ (۱۷) که بنی اسرائیل را بگشای و با ما گسیل کن.

قَالَ اَلَمْ تُرَبِّكْ فِينَا وَاَلَيْدَا فرعون كَفت نه ما ترا پروریدیم در میان خویش آن وقت که ترا زادند؟ وَ لَبِثْتَ فِينَا

و در میان ما می‌بودی؟ مِنْ عُمْرِكَ سِنِينَ (۱۸) از روزگار خویش سالها؟  
وَ فَعَلْتَ فَعَلْتَكِ الَّتِي فَعَلْتَ وَ كَرِدِي كَرِدِي خَوِيشَ كَرِدِي، وَ أَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ (۱۹) و اکنون تو بنعمت  
من و نیکو داشت من از نسیپاسانی.

قَالَ فَعَلْتُهَا إِذَا وَ أَنَا مِنَ الضَّالِّينَ (۲۰). گفت کردم من آنچه می‌گویی و بودم از ناآگاهان.  
فَقَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُمْ تَا كَرِيخْتُمْ از شما آن گه که ترسیدم از شما، فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا خَدَاوند من مرا  
دانش بخشید و پیغام، وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ (۲۱) و مرا از پیغامبران کرد.

### النوبة الثانية

این سوره الشعرا دویست و بیست و هفت آیت است و هزار و دویست و نود و هفت کلمه و پنج هزار و  
پانصد و بیست و دو حرف. جمله به مکه فرو آمد مگر سه آیت در آخر سوره که به مدینه فرو آمد، و ذلك  
قوله: وَ الشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ الی آخر السورة و در این سوره ناسخ و منسوخ نیست مگر يك آیت: وَ  
الشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ که سیاق آن بر عموم است، پس رب العالمین شعرای مؤمنان از آن مستثنی کرد:  
حسان بن ثابت و کعب بن مالک و عبد الله بن رواحه، گفت: إِنَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ ذَكَرُوا اللَّهَ  
كَثِيرًا، ذکر اینجا انشاد شعر است در طاعت حق، پس این استثنا ناسخ آن آیت گشت. و در بیان فضیلت جمله  
طواسین مصطفی گفت بروایت ابن عباس: قال (ص) «اعطيت السورة التي تذكر فيها البقرة من الذكر الاول،  
و اعطيت طه و الطواسين من الواح موسى (ع)، و اعطيت فواتح القرآن و خواتيم السورة التي تذكر فيها  
البقرة من تحت العرش، و اعطيت المفصل نافلة».

و بروایت انس مصطفی (ص) گفت: «إِنَّ اللَّهَ اعطاني السبع و اعطاني الطواسيم مكان الزبور و فصّلني  
بالحواميم و المفصل، ما قرأهنّ نبي قبلي».

و بروایت ابی بن کعب رسول گفت: «من قرأ سورة الشعراء كان له من الاجر عشر حسنات بعدد من  
صدّق بنوح و كذّب به و هود و شعيب و صالح و ابراهيم و بعدد من كذّب بعيسى و صدق بمحمد عليهم  
السلام».

«طسم» حمزه و کسای و عاصم ببعضی روایات طا بکسر خوانند بر اماله، و اهل مدینه میان کسر و  
فتح، و باقی قرآء بفتح خوانند بر تفخیم و گفته‌اند این هر سه حرف کنایتند از جمله حروف تهجی و معنی  
آنست که: هذه الحروف هي اصل آيات الكتاب المبين. این حروف بیست و نه اصل آیات کتاب خدا است، كما  
تقول للغلام فيم اخذت في الكتاب، فيقول: في الف با تا، و المراد الحروف كلها و قيل: معناه هذه تلك الآيات  
التي وعدنا انزالها عليك في الكتب على السنة الرسل.

ابن عباس گفت: طسم نامی است از نامهای حق جل جلاله و سوگند بدان یاد کرده».

ابو روق گفت: قسم یاد میکند بطول و سنا و ملك خویش جل جلاله و عظم شأنه.

قتاده گفت: نام قرآن است. مجاهد گفت: نام سوره است. روایت کنند از علی مرتضی (ع) که گفت آن گه

که طسم از آسمان فرو آمد رسول خدا گفت: طا طور سینا است، و سین اسکندریه، و میم مکه، معنی آنست که رب العزة سوگند یاد کرد باین بقاع شریف، چنان که: لا أقسمُ بهذا البلد. جعفر گفت: الطاء طوبی، و السین سدره المنتهی، و المیم محمد المصطفی (ص).

تلك آیات الكتاب المبين، ای هذه الآيات، آیات الكتاب المبين، ابان هم لازم است و هم متعدی: اگر لازم است معناه انه الكتاب الواضح الظاهر فی نفسه باعجازه انه كلام الله و وحیه، و اگر متعدی است یعنی بین ما فيه من امره و نهیه و حلاله و حرامه.

لعلك باخع نفسك، الباعع المهلك القاتل ای لعلك یا محمد قاتل نفسك حزنا، ألأ یكُونُوا مُؤْمِنِينَ، مصدقین بان القرآن من الله عز و جل، یا محمد خویشان را بخواهی کشت از اندوه که بر خود نهادهای بان که ولید و بو جهل و امیه بنمی‌گروند برسالت تو و قرآن که کلام ماست دروغ می‌شمرند، همانست که در سورة الكهف گفت: فَلَعلَّكَ باخِعٌ نَفْسَكَ عَلَىٰ آثَارِهِمُ الْآیة.

آن که گفت: إِنْ نَشَأْ نُنزِلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آیةً فَظَلَّتْ أَعْنَافُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ، ای لو شاء الله لانزل ملائكة یذلون لها فینقادوا للحق لا یلوی احد منهم عنقه الی معصية الله عز و جل. این تسلیت مصطفی (ص) است بان اندوه که میکشید و بخاطر وی میگذشت که: ترك ایمان ایشان مگر از قصوری است در بیان ما یا تقصیری در دعوت و تبلیغ رسالت ما تا رب العزه این اندیشه از خاطر وی برداشت، یعنی که این نه از تقصیر تو است در دعوت که از تو تقصیر نیست، این از ناخواست ماست که اگر ما خواستیمی ما بنمودیمی ایشان را آیتی که ایشان آن را گردن نهادندی و با معصیت الله نگشتندی. قال ابن جریج: لو شاء لا راهم امرا من امره لا یعمل احد منهم بعده معصية.

آوردهاند از ابن عباس که گفت: نزلت هذه الآية فینا و فی بنی امیه، قال: ستكون لنا علیهم الدولة فیذل لنا اعناقهم بعد صعوبة و هو ان بعد عزة.

قوله: خاضعین ذکره بجمع السلامة، لانّ الاصحاب فیها مضمّر، ای اصحاب الاعناق. و قیل: اعناقهم، ای رؤساؤهم و کبراؤهم. و قیل: فرقمهم، یقال: جاء القوم عنقا، ای طوائف و عسبا. و قیل: انما قال خاضعین لرؤس الای لیکون علی نسق واحد. ظلّ در قرآن بر دو معنی است: یکی بمعنی مال، چنان که درین موضع گفت: فَظَلَّتْ أَعْنَافُهُمْ، ای فمالت، و در سورة الحجر گفت: وَ لَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَاباً مِنَ السَّمَاءِ فَظَلُّوا فِيهِ يَعْرُجُونَ، ای فمالوا فيه يعرجون، وجه دیگر ظلّ بمعنی اقام چنان که در سورة طه گفت: وَ انظُرْ إِلَىٰ إِلْهِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ، ای اقامت علیه عاكفا. و در سورة الواقعة گفت: فَظَلُّنَّمْ نَفْكَهُونَ، ای اقمتم تعجبون و در سورة النحل گفت: ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا، ای اقام و در سورة الشعرا گفت: نَعْبُدُ أَصْنَامًا فَنَظِلُّ لَهَا عَاقِبِينَ، ای نقیم لها عابدين.

وَ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرِ مِنَ الرَّحْمَنِ مُحَدَّثٍ ذَكَرَ اَيْنَا قرآن است چنان که جای دیگر گفت: وَ هَذَا ذِكْرٌ مُبَارَكٌ أَنْزَلْنَاهُ، یعنی القرآن و قال تعالى: أَمْ نَضْرِبُ عَنْكُمْ الذِّكْرَ صَفْحًا یعنی القرآن و قال فی سورة الانبياء: مَا يَأْتِيهِمْ



مِنْ ذِكْرِ مَنْ رَبَّهُمْ مُحَدَّثٍ، اى هو قديم من رب العزة محدث تنزيله الى الارض اِلا كانوا عَنْهُ مُعْرِضِينَ، اى احدثوا اعراضا، لانهم كانوا فى علم الله معرضين.

فَقَدْ كَذَّبُوا. اينجا وقف است تمام، پس بر سبيل تهديد گفتم، و وعيد بر آن تكذيب: فَمَسِيئَاتِهِمْ أُنبُوا ما كانوا به يَسْتَهْزِؤْنَ. يعنى فسيائتيم خبر نتيجة فعالهم، و ذلك عند الموت، و قيل يوم بدر، اين چنان است كه گفته اند: يا بن آدم عند الموت يأتيك الخبر، بوقت مرگ بخر آيى و بدانى كه كار بر چه جملت است.

ثم وعظهم ليعتبروا فقال: أَوْ لَمْ يَرَوْا إِلَى الْأَرْضِ إِذَا كَانَتِ الرَّوْيَةُ لَا يَرَادُ بِهَا الْإِدْرَاكُ بِالْحَاسَةِ بِالْبَصْرِ فِي الْحَقِيقَةِ، بل يراد بها التعجب من شىء عديته بالى، و المعنى الا تتفكرون فى الاشياء الدالة على الله سبحانه و تعالى حتى انتهت بكم الروية الى الارض و انواع نباتها، فتعلموا فيها من العجائب! ثم بيّن النبات، فقال: مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ، اى نوع محمود و صنف حسن من النبات مما يأكل الناس و الانعام. و قيل نوع يكرم على اهله. قال الشعبى: الناس من نبات الارض فمن دخل الجنة فهو كريم و من دخل النار فهو لئيم. در همه قرآن لفظ كريم بر شش وجه آيد: اول نام خداوند است جل جلاله كقوله: مَا عَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ، و قال تعالى: فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ. اى يعفو و يصفح، دوم كريم است بمعنى متكرم، كقوله: دُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ، اى المتكرم، سوم كريم بمعنى آن كه منزلت وى گران و بزرگ بود به نزديك الله، چنان كه گفت در صفت جبرئيل: إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ و فى معناه إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاهُمْ، يعنى فى المنزلة، چهارم كريم است بمعنى مسلم، كقوله: وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لِحَافِظِينَ كِرَامًا كَاتِبِينَ. اى مسلمين، و كقوله: بِأَيْدِي سَفَرَةٍ، كِرَامٍ، اى مسلمين، پنجم بمعنى فضيلت كقوله: هَذَا الَّذِي كَرَّمْتَ عَلِيًّا، اى فضلت على كرمنا بني آدم، اى فضلنا فأكرمنا و نعمنا، اى فضله. ششم كريم است بمعنى حسن كقوله: مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ، اى حسن.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً، اى انّ فى انباته الأزواج الكريمة من الارض الميته لدلالة ظاهرة على ربوبيته و انه واحد لا شريك له و ما كان أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ اى و مع كثرة الآيات لم يؤمن اكثرهم لكن ربك عزيز لا يضره ترك ايمان الاكثر، و دخول كان على معنى: كان ذلك فى علم الله السابق.

وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ. اتصال الرحيم بالعزیز هاهنا ترحم بالمؤمنين الذين هم الاقل بعد الاكثر. و اذ نادى رَبُّكَ مُوسَى، اى و اذكر لقومك ايها الرسول قصة موسى اذ كلمه ربك، اى محمد (ص) قوم خود را خبر كن و ايشان را آگاهى ده از قصه موسى و سخن گفتن با وى ليلة النار آن شب كه آتشديد و درخت و خداوند تو با وى گفت: أَنْتِ الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ لانفسهم بالكفر و المعصية و لبنى اسرائيل باستعبادهم و سومهم سوء العذاب، قوم فرعون بدل من القوم الظالمين. أَوْ لَا يَتَّقُونَ الا تخصيص على الفعل، اى الا يخافون الله سبحانه فيؤمنوا به. و در شواذ خوانده اند: الا تتقون بالتاء، و المعنى قل لهم الا تتقون الا تعبدون الله و توحدونه.

فرمان آمد كه يا موسى! تو رسول منى بفرعون و قوم وى كه بر خود ستم كردند بكفر و معصيت و بر بنى اسرائيل ستم كردند باستعباد و انواع عذاب، پيغام ما برسان و ايشان را بر توحيد خوان و بگوى: أَوْ لَا

يَقْتُونَ بنپرهیزند از خشم و عذاب خدای؟

موسی گفت: رَبِّ اِنِّيْ اَخَافُ اَنْ يُكَذِّبُوْنَ وَيَضِيقُ صَدْرِيْ وَ لَا يَنْطَلِقُ لِسَانِيْ.

سخن تا اینجا پیوسته است. موسی گفت: خداوند من! می‌ترسم که مرا دروغ‌زن گیرند و دل من تنگ گردد، و زبان من بنگشاید، و روا باشد که در يُكَذِّبُوْنَ سخن بریده شود و يَضِيقُ صَدْرِيْ مستأنف بود. و قرأ يعقوب و يَضِيقُ صَدْرِيْ وَ لَا يَنْطَلِقُ بفتح القافین علی معنی: و ان يضيق و لا ينطلق، ای يضيق صدری فی تكذیبهم ایای وَ لَا يَنْطَلِقُ لِسَانِيْ للعقدة التي فيه. فَأَرْسِلْ إِلَى هَارُونَ، ای ارسلنی اليه لأمره منك بان يذهب معی الى فرعون و قيل ارسل جبرئيل اليه، ای أوحى اليه ان يكون معی عوناً لي. و قيل: الى بمعنى مع، ای ارسل معی هارون كقوله: مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ، ای مع الله. موسی گفت: خداوند من می‌ترسم که اداء رسالت و بیان حجت بشرط خویش نتوانم کرد ازین لثغه و عقده که بر زبان دارم و آن گه دشمن مرا دروغ‌زن گیرد. هارون از من گویاتر و فصیح‌تر است او را با من بفرست تا بفصاحت خویش مرا در اداء رسالت و ابانت حجت یاری دهد، همانست که جای دیگر گفت: فَأَرْسِلْهُ مَعِيَ رِدْءًا يُصَدِّقُنِيْ.

قوله: وَ لَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ ای عندی ذنب و قيل: لهم على دعوى ذنب، فَأَخَافُ اَنْ يَقْتُلُوْنَ هُوَ قَتْلُ الْقَبْطِيِّ الذِي وَ كَزِه وَ اسمه قایشون و كان خباز فرعون.

قالَ اللَّهُ سبحانه كَلَّا، ای لن يقتلوك، این سخن بر سبیل ردع و زجر گفت، ای ارتدع عن الإقامة على هذا الظن و توكل على الله فَادْهَبَا بِآيَاتِنَا وَ هِيَ الْعَلَامَاتُ الدَّالَّةُ عَلَى صِدْقِهِمَا وَ هِيَ: الْعَصَا وَ الْيَدُ الْبَيْضَاءُ. إِنَّا مَعَكُمْ مُسْتَمِعُونَ ما تقول لهم و يقال لك. و اتى به على لفظ الجمع لانهما كانا يسمعان و الله تعالى يسمع و قال انا معكم و هما اثنان لانّ الاثنین جمع كقوله: فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ. و يحتمل ان يكون موسى و هارون و من ارسل اليه.

فَاتِيَا فِرْعَوْنَ، قيل: ان اسم فرعون مغيث و كنيته ابو مرة، و قيل: اسمه الوليد بن مصعب و كنيته ابو العباس، و عاش اربعمائة و ستين سنة. فَوَلَّا إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ و لم يقل رسولا، لانّ الرسول هاهنا بمعنى الرسالة، ای انا ذو رسالة رب العالمين كقول كثير.

لقد كذب الواشون ما بحت عندهم بسرّ و لا ارسلتهم برسول

ای برسالته، و قيل الرسول يقع على الواحد و الجمع المذكر و المؤنث، كالصديق و العدو.

قال الله تعالى: فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِي. و قيل تقديره: انا كل واحد مَناسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

أَنْ أَرْسِلْ، یعنی بان ارسل معنا بنی اسرائیل الى فلسطين و لا تستعبدهم.

الارسال هاهنا التخليه و الاطلاق كما تقول ارسلت الكلاب للصيد، و المعنى خلّ بنی اسرائیل من انواع العذاب التي تعذبهم بها.

در آن وقت که این رسالت از حق جل جلاله بموسی (ع) پیوست، بنی اسرائیل ششصد و سی هزار کس

بودند در مصر، بدست فرعون گرفتار شده، چهار صد سال، و ایشان را ببردگی گرفته و انواع عذاب بایشان رسانیده. موسی بفرمان الله بمصر رفت و هارون را خبر کرد از پیغام الله، و هر دو بیکدیگر رفتند بدرگاه فرعون، يك سال تردد همی کردند و بار همی خواستند و فرعون بار می‌داد. تا آخر روزی دربان فرعون گفت: مردی را همی بینم که پیوسته بدرگاه می‌آید و میگوید: من پیغامبر خدای جهانیانم. فرعون گفت: در آر او را تا خود کیست و چه میگوید.

موسی و هارون هر دو در شدند و رسالت حق بگزاردند. فرعون بشناخت موسی را، که خود او را پرورده بود، و در خانه وی برآمده بود.

گفت: أَلَمْ تُرَبِّكَ فِينَا وَلِيدًا، اى صبيًا وَ لَبِثْتَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ، اى ثلاثين سنة، و العمر مصدر عمر اى عاش. و قيل: اقام فيهم ثلاثين سنة و اقام بمدین عشر سنين و بعثه الله و هو ابن اربعين سنة و دعا فرعون الى الله ثلاثين سنة، و عاش بعد غرق فرعون خمسين سنة، فقبض و هو ابن مائة و عشرين سنة.

وَ فَعَلْتَ فَعَلْتَكِ الَّتِي فَعَلْتَ، يعنى بالفعللة قتل القبطى وَ أَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ، اى كفرت نعمتى حين قتلته بغير اذنى نازلت حشمتى و قدحت فى سياستى. فرعون موسى را عتاب کرد که تو حق تربیت و احسان ما بجای نیاوردی و شکر نعمت ما نگزاردی و حرمت و حشمت ما برداشتی و قبطی را کشتی بی‌دستوری من، تا در سیاست و ملک من قدح آوردی و نیز امروز آمده‌ای و ربوبیت ما را می‌جحد آری.

موسی گفت: فَعَلْتَهَا إِذَا، يعنى قتل القبطى وَ أَنَا مِنَ الضَّالِّينَ، فيه تقديم و تأخير، اى فعلتها و انا اذا من الضَّالِّينَ اى الجاهلين، بانّ و كزى اياه يودى الى القتل. يقال ضلّ فلان الطريق اى اخطأه. فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُمْ اى مدین، فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا، اى فهما و علما بالتورية، كقوله: وَ آتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا، يعنى الفهم و العلم، و كقوله فى سورة الانعام: أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحُكْمَ، يعنى العلم و الفهم، و كقوله فى سورة لقمان: وَ لَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ، يعنى العلم و الفهم، فالحكم و الحكمة واحد و هو مقتضى العقل و الحلم و الرأى، و هو علم ما يدعو الى الحق. و قيل: الحكم هاهنا النبوة كقوله فى ص: وَ آتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَ فُصِّلَ الْخِطَابَ، يعنى النبوة مع الكتاب. و قال تعالى: وَ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَ الْحِكْمَةَ، يعنى النبوة، و فى سورة النساء: فَفَدَّ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ، يعنى النبوة، و معنى الآية اصطفانى ربي برسالته و كلامه، و وهب لى حكمة و جعلنى من المرسلين.

### النبوة الثالثة

قوله تعالى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، اسم من قرت به العيون، و تحققت به الظنون، له من العرش الى النون، و إذا أراد شيئاً أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ اسم لمن لم يزل و لا يزال، موصوفا بوصف الجلال و نعت الجمال، سبحانه هو الله الكبير المتعال. نام خداوند ذو الجلال، قادر بر کمال، مفضل بانوال، موصوف بوصف جلال، منعوت بنعت جمال. خداوندی که بی‌وجود او وجود نه، بی‌فضل او شهود نه، بی‌لطف او سجود نه، بی‌خدمت او تن را نظام نه، بی‌نعت او جان را قوام نه، بی‌نظر او دل را زندگی نه، بی‌توفیق او

تن را بندگی نه. خداوندی که تاریخ ازل و ابد کم از بدایت اقبال او، و نعمت هر دو سرای کم از يك ذره شعاع آفتاب افضال او. انوار سعادت در بوستان بهشت يك قطره از دریای نوال او و آثار شقاوت در زندان جحیم يك شرر از آتش جلال او. ای جوانمرد! اگر تو پنداری که هر کس را مسلم است که به بستاخى قدم در سراپرده عزت بسم الله نهد، پنداشت خطاست. بجلال قدر بار خدا که صدق همه صدیقان و اخلاص همه مخلصان و معرفت همه عارفان بر درگاه نقطه باء بسم الله بحیرت ایستاده و چون حلقه بر در بمانده، که تا مگر اشرف دهند ایشان را بر انوار اسرار این نام، و هرگز ندادند و دست رد بسینه ایشان باز نهند، که:

الذات و التّعت و الاسماء و الكلم  
جلّت عن الفهم و الادراك لو علموا

طسم، الطاء اشاره الى طهارة عزه و تقدس علوه، و السين دلالة على سناء جبروته، و الميم دلالة على مجد جلاله فى آزاله. طاء اشارت است بطهارت عز او، و سين اشارتست بسناء جبروت او، و ميم اشارت است بمجد جلال او، خداوندی که روح دلها مهر او، آیین زمانها ذکر او، سور گوشها گفتار او، عید چشمها دیدار او، میعاد نواختها ضمان او، آسایش جانها عیان او، منزل جوانمردان کوی او، مقصود عارفان گفت و گوی او، نسیم وصل دمان از سوی او، همه ازو و همه باو، و خود همه او. قُلْ اللَّهُ ثُمَّ دَرُّهُمْ.

قوله: لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ، ای سید! این مثنوی بیگانگان که مقهور سطوت و سیاست مانند و مطرود درگاه عزت مانند تو دل خویش چرا بایشان مشغول داری و از ناگرویدن ایشان بر خود چرا رنج نهی؟ ایشان را بحکم ما تسلیم کن و دل خویش و مهر و صحبت ما پرداز، هر آن دل که با مهر و صحبت ما آرام گرفت نیز غیری را در آن دل جای نبود. از سهل علی مروزی پرسیدند که از کرامات که الله با بنده کند کدام است، گفت: آن که دل او از غیر خود خالی دارد. جنید را پرسیدند که دل کی خوش بود؟ گفت: آن وقت که او در دل بود.

شیخ الاسلام گفت: او نه بذات در دل بود بلکه در دل یاد او بود و در سر مهر او بود و در جان نظاره او بود. اول مشاهده است دیدار دل، پس آن قرب دل، پس آن وجود دل، پس آن معاینه دل، پس آن استیلاء قرب بر دل، پس آن استهلاك دل در عیان و از وراء آن عبارت نتوان.

رکبت بحار الحبّ جهلا بقدرها و تلك بحار ليس يطفوا غريقها

ما يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرِ مِنَ الرَّحْمَنِ مُحَدَّثٍ، ما يجدد لهم شرعا و ما يرسل اليهم رسولا الا اعرضوا عن تأمل برهانه و قابله بالتكذيب و لو انهم امعنوا النظر فى آياتهم لاتضح لهم صدقهم، و لكن المقسوم لهم من الخذلان فى سابق الحكم، يمنعم من الايمان و التصديق. اگر کافران نظر کردند درین آیات، و در آیات قدرت و دلائل نبوت و لطائف حکمت که رب العزة در آسمان و زمین پیدا کرده و پیغامبران را بدان فرستاده، صدق انبیا بر ایشان ظاهر گشتی و از راه خلاف و گمان برخاستندی، لکن چه سود که حکم ازلی و نبایست الهی

راه نظر بایشان فروبست تا بیکبارگی اعراض کردند و پیغام رسانان را دروغزن گرفتند و پیغام بدروغ داشتند، از آن که سزای درگاه نبودند و شایستگی وصال نداشتند.

پیر طریقت گفت: در روی زمین نبایسته‌تر از او نیست که پندارد که بایسته است و ناپاک‌تر از او نیست که پندارد که شسته است. دو چیز می‌در باید: نیازی از تو و یاری از او. نیازمند را ردّ نیست و در پس دیوار نیاز مگر نیست. عزیز اوست که بداغ اوست، و بر راه اوست که با چراغ اوست.

أَوْ لَمْ يَرَوْا إِلَى الْأَرْضِ كَمَا أَنْبَأْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ چند که ما رویانیدیم درین زمین از انواع نبات و فنون ریاحین، گل نسرين و بنفشه و یاسمین، میوه‌های الوان با طعمهای مختلف شکوفه‌های رنگارنگ و بلگهای گوناگون آن همه نشان قدرت اوست و آثار رحمت او و بیان حکمت او. آن گه گفت: إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً، ای فی ذلك آیات لمن استبصر و نظر و فکر همانست که جای دیگر گفت: تَبْصِرَةً وَ ذِكْرًا لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ. وَإِذْ نَادَى رَبُّكَ مُوسَى (ع) تا آخر ورد قصه موسی است و فرستادن بفرعون.

موسی دانست که فرعون مردی است مغرور، ناپاک، سخت خصومت، و می‌ترسید که با وی کاری از پیش نشود، بهانه‌ای در پیش می‌آورد و در سخن می‌آویخت، مانند کسی که از کاری استعفا جوید و استعالت خواهد، همی گفت: رَبِّ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَدِّبُونَ وَيَضِيقُ صَدْرِي وَلَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي. خداوند من می‌ترسم که مرا دروغزن گیرند، آن گه دل من بتنگ آید و زبانه سخن نرود. آن گه گفت: بار خدایا اکنون که ناچارست رفتن و حکمی است محتوم برادرم هارون شریک من ساز درین رسالت تا اگر اندوهی باید کشید بیکدیگر می‌کشیم و اندوه و شادی خود با یکدیگر می‌گوییم. بار خدایا و در حکم فرعون او را بر من خونی است و ترسم که مرا بکشند، اینست که گفت: فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ. برین نسق بهانه‌ها می‌آورد و ترس و بیم خویش اظهار میکرد تا رب العزة او را ایمن کرد، و از معونت و نصرت خود او را خبر داد و دل وی را بتأیید و نصرت قوت داد. گفت: كَلَّا فَادْهَبَا بِآيَاتِنَا إِنَّا مَعَكُمْ مُسْتَمِعُونَ، ای انی معکما بالنصرة و القوة و الکفایة و الرحمة، و الید تکنون لکما و السلطان لکما دون غیرکما و انا اسمع ما تقولون و ما یقال لکم و ابصر ما بیصرون و ما تبصرون انتم.

## ۲ النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ تِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ و این انیز دستی است ترا بر من که سپاس نهی بآن بر من أَنْ عَبَّدتَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ (۲۲) که قوم مرا به بندگی گرفتی تا من در میان شما بالیدم و در دست تو برآمدم.

قال فرعونُ وَ مَا رَبُّ الْعَالَمِينَ (۲۳) فرعون گفت: خدای جهانیان خود چه چیزست؟

قال رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا (ع) گفت: خداوند آسمانها و زمینها و هر چه در میان آن، إِنَّ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ (۲۴). اگر این سخن را بی‌گمان خواهید بود.

قال لِمَنْ حَوْلَهُ أَلَا تَسْتَمِعُونَ (۲۵)، ایشان را گفت که گرد او بودند: نمی‌نیوشید؟

قال رَبُّكُمْ وَ رَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ (۲۶) گفت: خداوند شما و خداوند پدران پیشینیان شما.

قَالَ إِنَّ رَسُولَكُمْ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ (۲۷) گفت: این رسول شما که بشما فرستادند بر راستی که دیوانه است.

قَالَ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَمَا بَيْنَهُمَا كَفْتَ: خداوند دو نیمه جهان، جای برآمد روز و فروشدن آن و آنچه میان آن، إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۲۸) اگر می‌دریابید.

قَالَ لَئِنِ اتَّخَذْتَ إِلَهًا غَيْرِي كَفْتَ: اگر خدایی گیری جز من، لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ (۲۹) چنان کنم که از زندانیان باشی.

قَالَ أَوْ لَوْ جِئْتُكَ بِشَيْءٍ مُّبِينٍ (۳۰) گفت: و اگر چیزی آرم بتو چیزی پیدا آشکارا.

قَالَ فَأْتِ بِهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (۳۱) گفت: پس بیار آن را اگر از راست‌گویانی.

فَأَلْقَى عَصَاهُ عِصَاى خَوْشِى رَا بِيُوكِنْد فَاإِذَا هِيَ تُعْبَانُ مُبِينٌ (۳۲) چون بنگریست آن ماری بود بزرگ آشکارا.

وَنَزَعَ يَدَهُ وَدَسَتْ رَاسْتِ خَوْشِى بِيُورِن كَشِيد فَاإِذَا هِيَ بِيُضَاءُ لِلنَّاطِرِينَ (۳۳) آن دست او را دید سپید روشن تاونده نگرندگانرا.

قَالَ لِلْمَلِكِ حَوْلَهُ كَفْتَ: مهینان ایشان را که گرد بر گرد او بودند: إِنْ هَذَا لِسَاحِرٌ عَلِيمٌ (۳۴) آن مرد بر راستی جادویی است استاد دانا.

يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِ مِيخَوَاهِد كِه بِيُورِن كِنْد شَمَا رَا اَز زَمِين شَمَا بَجَادُويِ خَوْشِى فَمَا ذَا تَأْمُرُونَ (۳۵). چه فرمائید شما در کار او.

قَالُوا أَرْجِهْ وَأَخَاهُ كَفْتَنِد بَا پَس كِن اُو رَا و بَرَادِر اُو رَا. وَ اَبْعَثْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ (۳۶) و در شارسنان‌های خویشتن فراهم آورندگان فرست.

يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَحَابٍ عَلِيمٌ (۳۷) تا بتو آرند هر جادویی دانا که هست.

فَجَمَعَ السَّحَرَةَ فَرَاهِم اُورِنِد جَادُوان، لِمِيقاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ (۳۸) هنگام روزی را دانسته و نامزد کرده.

وَ قِيلَ لِلنَّاسِ وَ مَرْدَمَان رَا كَفْتَنِد هَلْ اُنْتُمْ مُجْتَمِعُونَ (۳۹) هستیید شما آن را که فراهم آئید؟

لَعَلْنَا نَتَّبِعَ السَّحَرَةَ تَا مَا اَز اَن سَويِ باشيم كِه جَادُوان اَز اَن سَويِنِد، اِنْ كَانُوا هُمُ الْغَالِبِينَ (۴۰) اگر ایشان به آیند.

فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةَ چُون جَادُوان اَمِنِد قَالُوا لِفِرْعَوْنَ فِرْعَوْنَ رَا كَفْتَنِد: اِنْ لَنَا لَأَجْرًا اِنْ كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ (۴۱) ما را مزدی هست اگر ما به آییم؟

قَالَ نَعَمْ وَ اِنْتُمْ اِذَا لَمِنَ الْمُقْرَبِينَ (۴۲) گفت: آری وانگه شما بر راستی که از نزدیک کردگان باشید.

قَالَ لَهُمْ مُوسَى اَلْفُوا مَا اُنْتُمْ مُلْفُونَ (۴۳) موسی گفت: ایشان را بیفکنید آنچه بخواهید افکند.

فَأَلْفُوا حِبَالَهُمْ وَ عَصِيْبَهُمْ بِيُفَكِنِدِن رَسْنَهَا وَ چُوبهای خویشتن، وَ قَالُوا بِعِزَّةٍ فِرْعَوْنَ اِنَّا لَنَحْنُ الْغَالِبُونَ (۴۴) و

كَفْتَنِد بَخْدایی فِرْعَوْنَ كِه مَا بَه اَييم.

فَأَلْقَى مُوسَى عَصَاهُ فَبُوكِنْدَ مُوسَى عَصَايَ خُوَيْش، فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ (٤٥) تا که می‌فرورد تیز آنچه ایشان ساختند.

فَأَلْقَى السَّحْرَةَ سَاجِدِينَ (٤٦) جادوان را بیفکندند بر روی سجده بران.  
قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ (٤٧).

رَبِّ مُوسَى وَ هَارُونَ (٤٨). گفتند بگرویدیم بخداوند جهانیان خداوند موسی و هارون.  
قَالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آدَنَ لَكُمْ كَفَتَ ائِمَانُ أوردید او را پیش از آن که دستوری دادم شما را؟، إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ جز زان نیست که مهتر و استادتر شما آمد و جادویی آموخت شما را، فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ.  
که زود باشد که بدانید. لَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافِ دَسْتِهَآ وَ پاهای شما را ببرم چپ و راست. وَ لَأَصْلَبَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ (٤٩) و شما را بیاویزم همگان.

قَالُوا لَا ضَيْرَ كَفْتُمْ. گزند نیست، باك نیست. إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ (٥٠) ما با خداوند خویش گشتیم.  
إِنَّا نَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لَنَا رَبُّنَا خَطِيئَاتِنَا ما امیدواریم که بیامرزد ما را خداوند ما گناهان ما. أَنْ كُنَّا أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ (٥١) آن گه که ما اول گرویدگان باشیم.

وَ أَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى وَ پيغام کردیم بموسی، أَنْ أَسْرَ بَعِبَادِي كَهَ بَشَبِ بَبِرِ بِنْدِكَا مَرَا إِنَّكُمْ مُتَّبِعُونَ (٥٢) تا ایشان از پس شما بیایند.

فَأَرْسَلَ فِرْعَوْنُ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ (٥٣) فرعون در شارستانها مردم انگیزندگان فرستاد.  
إِنَّ هَؤُلَاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ (٥٤) گفت: اینان تنی چندند سخت اندک، وَ إِنَّهُمْ لَنَا لِعَاظُونَ (٥٥) و ایشان ما را بدرد خشم آورده‌اند.

وَ إِنَّا لَجَمِيعٌ حَازِرُونَ (٥٦) و ما انبوهیم هام پشت بهم ساخته.  
فَأَخْرَجْنَاهُمْ مِنْ جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ، وَ كُنُوزٍ (٥٧) بیرون آوردیم ایشان را از بهشتها و چشمه‌های روان و گنجها و مقام گریم (٥٨)، كَذَلِكَ وَ جَايِغَاهَايَ بِنَازِ  
چنان و اورتنها بني إسرائيل (٥٩) و فرا بني اسرائيل دادیم از کشته بازمانده.  
فَأَتَّبَعُوهُمْ مُشْرِقِينَ (٦٠) در پی ایشان نشستند تا برآمد آفتاب.  
فَلَمَّا تَرَاءَ الْجَمْعَانِ چون هام دیدار شد هر دو گروه با یکدیگر، قَالَ أَصْحَابُ مُوسَى إِنَّا لَمُدْرِكُونَ (٦١) یاران موسی گفتند در ما رسیدند.

قَالَ كَلَّا كَفَتَ مُوسَى نَهَ نَهَ چنين نرسند، إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ (٦٢) خداوند من با من مرا راه می‌نماید.  
فَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ پيغام دادیم بموسی و فرمان که بعصای خویش دریا بزن!  
فَانفَلَقَ بَشَكَفَاتِ دَرِيَا، فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ (٦٣) تا هر پاره‌ای از او چون کوهی بگشت بزرگ.  
وَ أَرْزَلْنَا تَمَّ الْآخِرِينَ (٦٤) و تنگ در آوردیم آنجا دیگران را.  
وَ أَلْحَيْنَا مُوسَى وَ مَنْ مَعَهُ أَجْمَعِينَ (٦٥) و رهانیدیم موسی را و هر که با وی بود همگان.

ثُمَّ أَعْرَفْنَا الْآخَرِينَ (٦٦) پس بآب بکشتم دیگران را.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّأَنَّهُمْ مُّؤْمِنِينَ (٦٧) و بیشتر مردمان گرونده نیستند.

وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (٦٨) و خداوند تو توانای است مهربان.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: وَ تِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ أَنْ عَبَّدتَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ، این آیت را دو تأویل گفته‌اند: یکی آنست که در نوبت اول رفت که موسی (ع) بر وجه تهکم و انکار با فرعون گفت: و آية نعمة لك على في ان عبَدت بني اسرائيل و قتلت اولادهم ظلما و استعبدت ابوي حتى نشأت فيكم و لو لم تستعبدهم و لم تقتلهم كان لي من اهلي من يربيني و لم يلقوني في اليم، فاي نعمة لك على؟ باین قول وَ تِلْكَ نِعْمَةٌ بِر طَرِيقِ اسْتِفْهَامِ اسْت، یعنی او تلك نعمة، فحذف الف الاستفهام، كقوله: فَهُمُ الْخَالِدُونَ. یعنی أ فهم الخالدون.

و قال الشاعر:

لم انس يوم الرّحيل وقفنها      و طرفها في دموعها غرق  
و قولها و الرّكاب واقفة      تتركني هكذا و تنطلق

یعنی أ تتركني؟ و قيل معناه تمنّ على بالتربية، و قد استعبدت قومي و من اهين قومه ذل. فتعبيدك بنی اسرائيل قد احبط احسانك اليّ.

تأویل دیگر آنست که موسی نعمت شناخت از فرعون بر خود و منت پذیرفت و اقرار کرد، گفت: لعمری هی نعمة ان عبَدت بنی اسرائيل و رببتني و لم تستعبدني كاستعبادهم، لعمری که این نعمتی است و ترا بر من منت است که بنی اسرائيل را بردگان گرفتی و مرا برده نگرفتی. وجهی دیگر گفته‌اند که این نعمت است و ترا بر من منت است که بنی اسرائيل را بردگان گرفتی تا من گریختم و باین روز دولت و نبوت افتادم. فبهت فرعون و انقطع و اخذ في كلام آخر.

فقال: وَ ما رَبُّ الْعَالَمِينَ، ای ما صفته الرَّبِّ، هو المالك المدبر، و اذا اطلق يقتضى مالك الخلق اجمع، و العالمون اسم لما سوى الله، و قيل اسم يقع على ذوى العلم من المخلوقين دون الجمادات. فرعون گفت: این خدای جهانیان که تو می‌گویی من رسول اویم، صفت وی بگو تا خود چیست و از چه جنس است؟ موسی گفت: رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ ما بَيْنَهُمَا إِنَّ كُنْتُمْ مُّوقِنِينَ، بانّ السماوات و الارض اجسام مصنوعة لا بدّ لها من رب، و الذى ادعوكم اليه ذلك الرب.

موسی در بیان جنسیت نشد، دانست که الله تعالی نه جنسی است از اجناس، بلکه در بیان ربوبیت و صفات الاهیت شد، گفت: آن خداوند که من شما را بر توحید او می‌خوانم خداوند هفت آسمان و هفت زمین است، و هر چه در آن. اگر یقین میدانید که آن را ناچار کردگاری می‌باید آن کردگار اوست جل جلاله.

قال فرعون لمن حوله من اشراف قومه و هم خمس مائة رجل اصحاب الاسورة: أ لا تَسْمَعُونَ، فرعون با



اشراف قوم خود نگرست، گفت: نمی‌نیوشید؟

تعجب نمی‌کنید از این محال که موسی می‌گوید؟ و گفته‌اند که: وَ مَا رَبُّ الْعَالَمِينَ، این «ما» بمعنی «من» است، کقوله: وَ السَّمَاءِ وَ مَا بَنَاهَا، ای و من بناها، معنی همچنانست که جای دیگر گفت: فَمَنْ رَبُّكُمَا يَا مُوسَى فرعون بر طریق استخفاف گفت: این خدای شما خود کیست تا نام او برند. جواب وی در سوره الدخان آمد بر قرائت بو جعفر: مِنْ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ كَانَ عَلِيًّا مِنَ الْمُسْرِفِينَ فرعون خود کیست؟ ازین ناپاکی، گزاف‌گویی، گزاف‌کاری از جمله گزاف‌کاران.

پس موسی در بیان حجت بیفزود، گفت: رَبُّكُمْ وَ رَبُّ آبَائِكُمُ الْأُولِينَ فرعون را گفت: تو که دعوی ربوبیت میکنی و اینان که ترا می‌پرستند همه آنید که گرفتار بلیات و آفاتید، و بر شما سمات حدوث است، چنان که بر پدران شما بود، و آن گه ایشان دعوی ربوبیت نکردند، دانستند که آن کس که در معرض آفات و بلیات بود و بروی سمات حدوث بود، او خدایی را نشاید، تو از کجا دعوی ربوبیت میکنی و همچون ایشانی و ازیشانی؟ نه که خداوند شما و خداوندان پدران شما یکی است جل جلاله و عظم شأنه؟. و قیل انّ فرعون کان یدعی الربوبیة علی اهل عصره و زمانه فلم یدع ذلك علی من قبله، فبین بهذه الآية انّ المستحقّ للربوبیة من هو رب اهل کلّ عصر و زمان.

پس فرعون از جواب درماند، روی با قوم خود کرد، گفت: إِنَّ رَسُولَكُمُ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ این رسول که بشما فرستادند دیوانه است سخنی می‌گوید بی‌حاصل، از عقل دور.

موسی در بیان عظمت حق بیفزود، گفت: رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَ مَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ اگر شما عقل دارید و می‌دریابید بدانید که این آفتاب که از مشرق برمی‌آید و بمغرب فرو شود آن را صانعی باید و کردگاری، آن صانع رب العالمین است، که شما صفت وی از من می‌پرسید.

فرعون چون حجت بر خود لازم دید در آن مناظره از عجز خود بترسید، سخن با تهدید گردانید، گفت: لَئِنْ اتَّخَذَتِ الْهَاءَ غَيْرِي لِأَجْعَلَكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ، و کان سجنه اشد من قتله، لانه کان یعدّب المسجونین بانواع التعذیب.

موسی چون تهدد فرعون دید او را برفق با انصاف و بیان حجت خواند، گفت: أَوْ لَوْ جِئْتُكَ بِشَيْءٍ مُّبِينٍ، یعنی او تفعل ذلك، و ان اتيتك علی ما اقول بحجة بيّنة، و اگر من حجتی روشن آرم بر درستی قول خویش و معجزتی آشکارا نمایم که بر عقلا غلبه کند مرا هم محبوس کنی؟ فرعون گفت: فَأَتِ بِهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ بَأْتِكَ رسول رب العالمین الینا. و فی ید موسی عصا من شجر الآس من الجنة. قال ابن عباس: کان آدم جاء بالعصا من الجنة فلما مات آدم قبضها جبرئیل و دفعها الی موسی باللیل حین توجه الی مدین.

قال موسی لفرعون: ما هذه بیدی قال فرعون: هذه عصا، فألقاها موسی من یده فإذا هی تُعْبَانٌ مُبِينٌ، یعنی حیة ذکرا اصفرا شعر العنق عظیما، ملأ الدار، قائما علی ذنبه، یتلمظ علی فرعون و قومه یرعبهم. یقال الثعبان العظیم الطویل و هو اعظم الحیات. و قال فی موضع آخر: کأنها جَانٌّ، و الجان الصغیر من الحیات و

لا تناقض فيه، لأن خلق الثعبان العظيم و اهتزازها و حركتها و خفتها كاهتزاز الجان. و قوله مُبين، اى بين ظاهر انه ثعبان لا لبس فيه و يحتمل ان يكون مبيتا صحة دعواه.

فرعون چون دید که عصا مار گشت و قصد آن دارد که فرعون را فرو برد، موسی ذنب وی گرفت و در دست وی عصا گشت، هم چنان که بود. فرعون گفت: هل من آية غيرها بيرون ازین دیگر آیت داری؟ موسی دست راست خویش بیرون کرد و فرا فرعون نمود. گفت: این چیست؟ گفت: دست. آن گه زیر بازوی چپ خویش کرد و باز بیرون آورد روشن و سپید آن را شعاع بود همچون آفتاب رخشان و درفشان.

فرعون با اشراف قوم خود نگرست. گفت: إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ. اینست جادوی استاد دانا. الساحر المحتال بما يوهم الاعجاز اینجا گفت: قَالَ لِلْمَلِكِ حَوْلَهُ، یعنی فرعون با اشراف قوم گفت: إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ و در سورة الاعراف گفت: قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ، یعنی اشراف قوم فرعون گفتند: إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ وجه جمع آنست که نخست فرعون گفت: با ایشان که حاضر بودند در مجلس وی، و ایشان همان باز گفتند با قومی که غائب بودند.

يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِ، اى يريد ان يوقع العداوة و الفرقة بينكم حتى يحارب بعضكم بعضا، و حتى يخرجكم من دياركم و يتغلب عليكم.

و قيل لم يرد اخراج القبط انما اراد اخراج بنى اسرائيل، الا تراه يقول: أَنْ أُرْسِلَ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ و تقديره: يخرج خدمكم و مهانكم من بنى اسرائيل من ارض مصر الى ارض الشام، و اذا اخرجهم فكانما اخرجكم. فما ذا تأمرون، هذا من المؤامرة لا من الامر، اى ما ذا تشيرون به على. فرعون در کار موسی با مهینان قوم خویش مشاورت کرد و ندانست آن بدبخت که آن کس که دعوی ربوبیت کند از مشاورت دیگران مستغنی باید، که ربوبیت و مشاورت بهم راست نیایند.

ایشان جواب دادند که: أَرْجِهَ وَ أَخَاهُ، اى اخرهما و لا تقتلها حتى تنظر ما امرهما: وَ ابْعَثْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ، یعنی فرق الشرط فی الاعصار و البلدان و اقطار مملكتك، فيجمعوا لك السحرة و العلماء منهم، فيعارضوه بمثل سحره و يوضح للعامة كذبه. فرعون قصد آن داشت که موسی را بکشد، اشراف قوم وی گفتند: او را مکش تا آن گه که مردمان را معلوم گردد که او دروغزن است، جادوان را گرد کن تا همچون سحر وی سحر آرند و بر وی غلبه کنند و دروغ و سحر وی پیدا گردد و آن گه تو معذور باشی در قتل وی، در آن زمان جادوان سخت فراخ بود که فرعون در ممالک خویش در هر شهری جادوان داشت ایشان را ساخته از بهر کارهای معظم که در پیش آید.

فَجَمَعَ السَّحْرَةَ لِمِيقَاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ، و هو يوم الزينة. قال ابن عباس: وافق ذلك يوم السبت في اول يوم من السنة، و هذا يوم النيروز و قال ابن زيد: اجتماعهم للميقات بالاسكندرية و اختلاف الروايات في عدد السحرة و بيان هذه القصة سبق في سورة طه و الاعراف. و قيل للناس، یعنی للعامة والدهما و الرعاع من اهل مملكته.

هَلْ أَنْتُمْ مُجْتَمِعُونَ لِنَنْظُرُوا إِلَى مَا يَفْعَلُ الْفَرِيقَانِ وَ لِمَنْ يَكُونُ الْغَلْبَةُ لِمُوسَى أَوْ لِلْسَّحْرَةِ لَعَلَّنَا نَتَّبِعَ السَّحْرَةَ،

ای اذا غلبناه و اطلع الناس على سحره و ظهرت فضيحته حينئذ نثبغ السحرة، و نقتل موسى و فرعون و هكذا غالب ظننا. آن گه که سحره حاضر شدند و فریقتین بر هم رسیدند فرعون رعایای خود همه جمع کرد و ظن وی چنان بود که موسی مغلوب خواهد گشت، یعنی که تا مردم او را ببینند و سحر و دروغ وی معلوم گردد و آن گه بر دیدار مردم، موسی و برادر را بکشد، چنان که جادوان گفتند و حکم کردند.

فَلَمَّا جَاءَ السَّحْرَةُ فرعون للموعد قالوا له: أَيْنَ لَنَا العطاء عندك و الجزاء على اعمالنا بالخير ان كنا نحن الغالبين لموسى؟

قال: نَعَمْ، ان غلبتم اعطيناكم الاجر الذى سألتموه و نريدكم ما لم تسألوه ان تكونوا من المختصين الذين يقربون من مجالسنا، و كان ذلك عنده من اعظم المراتب.

قال لَهُمُ موسى أَلْقُوا ما أَنْتُمْ مُلقُونَ، تريدون ان تلقوا، ظاهر الكلام امر و معناه التهوان فى الامر و ترك المبالاة بهم و بافعالهم .

فَأَلْقُوا حِبَالَهُمْ وَ عَصِيَّهُمْ. قيل كان مع كل واحد منهم حبل و عصا ملطخة بالزبيق، فجعلت ترتعش و تتحرك حتى خيل الى موسى من سحرهم انها تسعى.

وَ قالوا مقسمين بَعْرَةَ فرعون، اى بعظمة فرعون. هذا كقوله تعالى: وَ ما أَنْتَ عَلَيْنَا بَعْرِيز، اى بعظيم. إِنَّا لَنَحْنُ الْغَالِبُونَ لموسى. ايشان عصاها و رسنها بر ان صفت بيوكندند، بچشم موسى و ديگران چنان مى نمود که آن همه مارانند و بموسى نهيب مى بردند. موسى در خويشتن بترسيد از آن سحر ايشان و انما خاف خوف طباع فنسى الوحي فذكره جبرئيل (ع)، و هو على يمينه تلك الساعة، جبرئيل او را گفت: يا موسى چه ترسى؟ الق ما فى يمينك تلقف ما صنعوا. عصای خویش بيفکن تا آن همه ساز و کيد ايشان که ساخته اند فرو برد.

فَأَلْقَى موسى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ ما يَأْفِكُونَ التلقف تناول الشيء بالفم بسرعة، ما يَأْفِكُونَ اى ما يوهمون به الانقلاب زورا و بطلانا.

فَأَلْقَى السَّحْرَةَ ساجدين، اى فالقى الذين كانوا سحرة قبل سجودهم ساجدين، و السجود الخضوع بالقاء الوجه على الارض القاهم عرفان الحق.

قالوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ، رَبِّ موسى وَ هَارُونَ، قال: آمَنْتُ لَهُ قَبْلَ أَنْ آدَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمْ الَّذِي عَلَّمَكُمْ السَّحْرَ فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ. مضى تفسيره قوله فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ، هذه اللام التي فى سوف لام التوكيد و القسم التي يدخل على الفعل، مثل قوله: إِنَّ رَبَّكَ لَيَحْكُمُ و يدل على قسم مضمرة، و انما دخلت على سوف لان سوف لما لزممت الفعل صار دخول اللام عليها كانه على الفعل، و يقال: ان اللام مع التوكيد تفيد الحال و سوف للاستقبال فكيف جمعت بينهما؟ فالجواب: لتقريب هذه المستقبل حتى كانه فى الحال، و انما قال: لَأَقْطَعَنَّ بلفظ التفعيل لكثرة الايدى و الارجل، كما تقول: فتحت الباب و فتحت الأبواب، و قطع الخلاف ان يقطع اليد اليمنى و الرجل اليسرى، و ذلك زمانة من جانبي البدن، وَ لأَصْلِبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ.

قال المفسرون: علقهم عن جذوع النخل حتى ماتوا. قال هاهنا و فى طه: وَ لأَصْلِبَنَّكُمْ على معنى اجمع عليكم

التقطيع و التصليب. و قال فى الاعراف: ثُمَّ لَأُصَلِّبَنَّكُمْ فَوْقَ و اوقع المهلة ليكون هذا التصليب لعذابهم اشد. قالوا لا ضَيْرَ إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ، لا ضير مصدر ضاره يضيره ضيرا. اذا ضره، اى لا يضرنا ما صنعت بنا إِنَّا إِلَى رَبِّنَا راجعون يجازينا بصبرنا على عقوبتك ايانا و ثابتنا على التوحيد. و فى الآية دلالة على ان الانسان ان يظهر الحق و ان خاف القتل.

إِنَّا نَطْمَعُ، اى نرجو أن يَعْفِرَ لَنَا رَبُّنَا خَطَايَانَا السالفة أن كُنَّا أَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ، اى لاجل ان كنا اول المؤمنين من القبط قومك. و قيل اول المؤمنين فى هذه الحالة عند ظهور الآية.

وَ أَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي، ابن جريح گفت حق تعالى جبرئيل را فرستاد بموسى كه بنى اسرائيل را جمع كن و ايشان را فرماى تا هر چهار خاندان با يك خانه شوند و آن گه بر در آن خانه نشانى كنند از خون جدا يا كه فريستگان از آسمان خواهند آمد باهل مصر تا ابكار ايشان را بکشند، و هر خانه‌اى كه بر در وى اين علامت خون باشد در آنجا نشوند، و حق جل جلاله اين قتل بآن فرمود تا ديگر روز قبطيان بدين ايشان مشغول شوند و بنى اسرائيل كه از مقام برخاسته‌اند در پيش افتند، و نيز فرمود: اخبزوا خبزاً فطيراً فانه اسرع لكم، نان كه پزید از بهر زاد راه فطير پزید تا زودتر بر آيد و واپس نمايند، بنى اسرائيل بفرمان الله آن شب برفتند سوى بحر، و عدد ايشان ششصد هزار و هفتاد هزار بود، هارون بر مقدمه لشكر و موسى بر ساقه ايشان، بامداد روز يكشنبه قبطيان بدين ابكار مشغول شدند، و فرعون آن روز فرمود تا خيل و حشم وى همه جمع آمدند و ديگر روز روز دوشنبه فرا پى بنى اسرائيل نشستند. هاما بر مقدمه لشكر با دو هزار بار هزار سوار و فرعون در كوكبه خويش با پنج هزار بار هزار سوار، اينست كه رب العالمين گفت: إِنَّكُمْ مُتَّبِعُونَ شَمَا أَنِيدَ كَه ايشان از پس شما خواهند آمد: فَأَرْسَلَ فِرْعَوْنُ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ، اى بعث فرعون فى بلاد مملكته نقباء يحشرون العساكر و يجمعون الجيوش لطلب موسى (ع) و من معه من بنى اسرائيل، فلما حضروا قال: إِنَّ هَؤُلَاءِ، يعنى بنى اسرائيل، لَشِرْذِمَةٌ، اى طائفة قليلون و هم ستمائة الف و سبعون الفا و جمع قليل كما يجمع الواحد فيقال هؤلاء الواحدون. وَ إِنَّهُمْ لَنَا لِعَائِطُونَ، اى مغضوبون بمخالفتهم ديننا و قتلهم ابكارنا و ذهابهم باموالنا التي استعاروها و خروجهم من ارضنا بغير اذن منا.

وَ إِنَّا لَجَمِيعٌ حَازِرُونَ، بالالف كوفى و شامى من بقى حذرون بغير الف، و هما لغتان، يقال رجل حاذر و حذر، و قيل الحذر المتيقظ المتحفظ الذى لا يترك الحزم، و الحاذر المستعد ذو أداة و قوة و سلاح، و المعنى نحن جميع اذا اتبعناهم و ثقنا بعلبتهم.

فَأَخْرَجْنَاهُمْ مِنْ مِصْرَ مِنْ جَنَاتٍ، اى ارض ذات بساتين و انها جارية. وَ كُنُوزٍ، يعنى الاموال الظاهرة من الذهب و الفضة، انما سمى كنزا لانه لم يعط حق الله منه و كل مال لا يعطى حق الله منه فهو كنز، و ان كان ظاهرا، وَ مَقَامٍ كَرِيمٍ، يعنى المساكن الحسان و المجالس الرفيعة من مجالس الملوك. كَذَلِكَ، يعنى كذلك حالهم، و اورثنا ارضهم و ديارهم بَنِي إِسْرَائِيلَ فانهم رجعوا بعد غرق العدو الى مصر و سكنوا ديارهم و اخذوا اموالهم.

قوله: فَأَتَّبَعُوهُمْ مُشْرِقِينَ، راجع الى قوله: إِنَّكُمْ مُتَّبَعُونَ، يعنى اتبعهم و لحقهم فرعون و قومه وقت شروق الشمس، يقال اتبعه و تبعه اذا خرج خلفه مقتصاً اثره و اتبعه اذا جعله قدوة مُشْرِقِينَ، اى داخلين فى وقت شروق الشمس و شروقها طلوعها، و اشراقها اضاءتها وقت الضحا ، يقال: اشرق و اصبح و امسى و اظهر اذا حصل فى الشروق و الصباح و المساء و الظهيرة.

قوله: فَلَمَّا تَرَاءَ الْجَمْعَانِ، اى اما صار احدهما مرأى من الآخر فوقعت الاعين على الاعين، يعنى بنى اسرائيل و القبط. قال بنو اسرائيل: إِنَّا لَمُذْرَكُونَ، هذا فرعون و جنوده قد لحقونا من ورائنا و هذا البحر امامنا لا منفذ لنا فيه.

قال موسى كلاً، يعنى ارتدعوا و انزجروا عن هذه المقالة فانهم لا يدركوننا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي ناصرى و حافظى و منجبنى من فرعون و قومه سيهدين الى طريق النجاة منهم. موسى اين سخن از بهر آن گفت كه از جبرئيل شنیده بود آن گه كه از مصر بيرون آمد، گفت: موعد ما بينى و بينك البحر، وعده‌گاه ما شط بحر نيل است. دانست كه رب العزه مخرج وى آنجا پديد كند. روى عن عبد الله بن سلام ان موسى لما انتهى الى البحر قال: «يا من كان قبل كل شىء و المكون لكل شىء و الكائن بعد كل شىء اجعل لنا مخرجاً.

فاوحى الله اليه: أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ. و عن عبد الله بن مسعود قال: قال رسول الله (ص): «الا اعلمك الكلمات التي قالهن موسى حين انفلق البحر»؟ قلت بلى قال: «قل اللهم لك الحمد و اليك المشتكى و بك المستغاث و انت المستعان و لا حول و لا قوة الا بالله».

قال ابن مسعود: فما تركتهن منذ سمعتهن من النبى (ص).

ابن جريح گفت: چون موسى بشط بحر رسيد بادی عظيم برخاست و موج در دريا افتاد چندان كه كوه كوه يوشع گفت: يا مكرم الله اين امرت؟ اى آن كس كه حق جل جلاله با تو سخن گفته تا كجا خواهى رفت و كجات فرموده‌اند كه باشى؟

گفت: تا اينجا. يوشع گفت: اينك دريا در پيش و دشمن از پس، كار ما چون خواهد بود؟ موسى گفت: آرى بگشايد كار ما گشاينده كار، و يوشع آن ساعت اسب خویش در آب راند و سنب اسب تر نشد اما ديگرى در آب راند و بآب فرو شد. موسى آن ساعت درماند، جبرئيل آمد و گفت: اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ دريا بزن بعصای خویش.

موسى عصا بزد و دريا شكافته شد. و دوازده راه در ميان دريا پيدا شد، هر راهى دو فرسنگ طول آن و دو فرسنگ عرض آن، اينست كه رب العالمين گفت: فَأَنْفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ، اى كل مفروق من الماء كالجبل العظيم. از راست و چپ آن راهها آب ايستاده بود همچون كوه‌هاى عظيم، و در ميان آن روزنها گشاده تا همه يكديگر را ميديدند. موسى ايشان را گفت: ادخلوا البحر فى هذه الطرق در رويد در دريا باين راهها ايشان گفتند راهها تر است ترسيم كه پايهاى ما بگل فرو شود، رب العالمين باد صبا فرو گشاد تا آن راهها خشك كردند، فذلك قوله: فَأَضْرِبْ لَهُمْ طَرِيقاً فِي الْبَحْرِ يَبَساً. پس چون موسى و بنى اسرائيل همه از دريا

بیرون آمدند موسی میخواست که دریا بحال خود باز شود از بیم آنکه فرعون و قبطیان بآن راهها درآیند و بایشان در رسند، فرمان آمد که: یا موسی اترك البحر رهوا صفوفا ساکنه فان فرعون و قومه جند مغرقون: گفته‌اند که فرعون چون آن راهها دید در میان دریا خواست که در شود دلیل وی گفت: مرو که این راه پرخطر است و ما هرگز در دریا این راه ندیده‌ایم اگر در خشک زمین برویم راه سه روزه است و هم بایشان رسیم.

فرعون گفت: الا ترون هذا الدلیل ما یقول؟ و انّ البحر انما بیس فرقا منی و انا ربکم الأعلى. نمی‌بینید که این دلیل چه میگوید مگر نمیدانید که این دریا خود از بیم من چنین شکافته شد و خشک گشت، و این کلمه آن روز میگفت که: انا ربکم الأعلى، دلیل همان سخن دیگر بار باز گفت و او را بترسانید. فرعون همت کرد که بازگردد. جبرئیل بر اسب مادیان در پیش ایستاد و در دریا راند و اسب فرعون سر بکشید و قبطیان هم چنان در شدند و میکائیل از پس ایشان همی‌راند ایشان را تا همه در دریا شدند و دریا بفرمان حق بهم باز افتاد. اینست که رب العالمین گفت: وَ ازلّفنا تمّ الآخرین، معنی ازلّفنا جمعنا و منه لیلة المزدلفة ای الجمع. و قیل ازلّفنا، ای قربناهم الی الهلاک و قدّمناهم الی البحر.

وَ اُنجینا موسی و من معه اجمعیّن تمّ اغرّفنا الآخرین. آورده‌اند که آن روز که موسی نجات یافت و دشمن وی غرق گشت روز دوشنبه بود دهم ماه محرّم و موسی آن روز روزه داشت شکران نعمت را.   
 إنّ فی ذلک لآیة، ای انّ فیما فعل اللّهُ بموسى و قومه و انجائه ایاهم من فرعون و قومه و فی انفراق البحر لهم و امساک اجزاء الماء فی الهواء و تغریق فرعون و قومه لآیة بینة علی توحید اللّهُ و قدرته علی ما یشاء.   
 و ما کان اکثرهم مؤمنین، ای الناس مع هذا البرهان الظاهر و السلطان القاهر و الامر المعجز ما آمن اکثرهم.   
 و قیل فی سابق علمی لم یکن اکثرهم مؤمنین. قال مقاتل: لم یؤمن من اهل مصر غیر آسیة امرأة فرعون و جزبیل المؤمن و مریم بنت ناموشا التي دلت علی عظام یوسف.

وَ اِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ لَا یمتنع علیه من اراد الانتقام منه، الرَّحِیمُ لمن تاب الیه ان یعاقبه علی ما سلف قبل توبته. روى عن مقاتل بن سلیمان قال کان موسی (ع) فی مصر ثلاثین سنة فلما قتل النفس خرج الی مدین هاربا علی رجليه فی الصیف بغیر زاد، فکان راعیا فی مدین عشر سنین، ثم بعثه اللّهُ رسولا و هو ابن اربعین سنة، ثم دعا قومه ثلاثین سنة، ثم قطع البحر فعاش خمسين سنة، فمات و هو ابن عشرين و مائة سنة.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: وَ تِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ الْاِیة...، موسی (ع) چون بفرعون رسید و او را بر توحید دعوت کرد و لختی آیات و معجزات برو ظاهر کرد فرعون سر وازد از توحید و آن گه بر موسی سپاس و منت نهاد که: ترا نه من پروردم و از کودکی بزرگی رسانیدم؟ موسی از روی انکار جواب داد که بر من سپاس چه نهی بآنکه بنی اسرائیل را بندگان گرفتی و خود کرا رسد که بنده گیرد و خداوندی کند مگر خدای عالمیان کردگار جهان و جهانیان. فرعون گفت: وَ ما رَبُّ الْعَالَمِینَ این خدای عالمیان چیست و کیست؟ فرعون این

سؤال بی ادبوار کرد و موسی در تعظیم شد، گفت: رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا أَيُّ فِرْعَوْنَ أَكْبَرُ تُو  
نمیدانی و بتوحید وی راه نمی‌بری هفت آسمان و هفت زمین، و هر چه در میان آن، نشانست و گواه بر  
خداوندی و یگانگی او، کائنات و محدثات همه آیات و رایات قدرت او.

و فِي كُلِّ شَيْءٍ لَّهُ آيَةٌ      تَدُلُّ عَلَىٰ أَنَّهُ وَاحِدٌ

تاریخ ازل و ابد کم از لحظتی در بدایت اقبال او، نعمت هر دو سرای کم از ذره‌ای در شعاع آفتاب  
افضال او، ساختگان خدمتند سوختگان محبت او، خستگان محنتند عزیزان حضرت او، خداوندی که همه  
ثناها را سزاوارست، در ذات بی‌نظیر و در صفات بی‌یارست، در کامرانی با اختیار و در کارسازی  
بی‌اختبارست، عاصیان را آمرزگار و با مفلسان نیکوکار است، آرنده ظلمات و برآرنده انوار است، بیننده  
احوال و داننده اسرار است.

با رنگ رخ تو لاله بی‌مقدارست      با بوی سر زلف تو عنبر خوارست

بدانکه حق جل جلاله و تقدست اسمانه در این آیات چهار جایگه خود را بخلق اضافه کرد، گفت: رَبُّ  
الْعَالَمِينَ، رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا، رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأُولِينَ، رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَمَا  
بَيْنَهُمَا: و این اضافه است، اعنی ذات الباری جل جلاله الی خلقه در قرآن بر دو وجه بود: یکی اضافه جزوی،  
دیگر اضافه کلی. اما اضافه جزوی تشریف مضاف الیه، چنان که مصطفی (ص) گفت: وَ اذْكُرْ رَبَّكَ، وَ  
اعْبُدْ رَبَّكَ، وَ اذْ قَالَ رَبُّكَ، وَ لِرَبِّكَ فَاصْبِرْ، وَ رَبُّكَ فَكَبِّرْ وَ رَبُّكَ يَخْلُقُ، ازین نمط در قرآن بسیارست و همه  
تشریف و تکریم مصطفی (ص) است و حق جل جلاله خداوند همه مخلوقات و محدثات است. اما مصطفی  
(ص) را بذکر مخصوص کرد بزرگ گردانیدن او را بر دل بندگان، هم چنان که همه بقعتها را پادشاهست و  
خداوند جل جلاله آن گه مکه و کعبه را بذکر مخصوص کرد، گفت: اِنَّمَا اُمِرْتُ اَنْ اَعْبُدَ رَبَّ هَذِهِ الْبَلَدَةِ، لِيَعْبُدُوْا  
رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ بزرگ گردانیدن آن را بر دل خلق. اما اضافه کلی آنست که درین آیات گفت، و امثال این در  
قرآن فراوانست، و مقصود بیان قدرتست و اظهار هیبت و عزت کریم است. و بزرگوار آن خداوند را که در  
هر جایی صنعی خبی دارد و در هر امری لطفی خفی مینماید.

بنگر که صنع خبی با فرعون دشمن چه کرد و لطف خفی موسی کلیم را چه ساخت.

موسی از دشمن بشب بگریخته و روی سوی دریا نهاده و فرعون با خیل و حشم بر پی وی ایستاده. بنی  
اسرائیل گفتند: یا موسی البحر امامنا و العدو خلفنا، فما الحيلة؟

یا موسی از پیش دریا و از پس دشمن حیلت چیست و راه گریز کجا؟ اِنَّا لَمُدْرِكُوْنَ مَا رَا دَرِیَافَتُنْدَ اَیْنِکَ بَمَا  
رَسِیْدُنْدَ. موسی گفت: کَلَّا، اِنَّ مَعِیَ رَبِّیْ سَیْهَدِیْنِ نُوْمِیْدُ مَبَاشِیْدُ کَہ لَطْفِ خَفِی مَا رَا رَهْبَرَسْتُ وَ صَنَعِ خَفِی  
فرعون را بر گذرست.

قوله: إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ موسى (ع) خود را درین حکم مفرد کرد، گفت: مَعِيَ رَبِّي و نگفت: معنا ربنا زیرا که در سابقه حکم رفته بود که قومی از بنی اسرائیل بعد از هلاک فرعون و قبطیان گوساله پرست خواهند شد، از این جهت خود را در این حکم مفرد کرد. باز مصطفی (ص) چون در غار بود، با صدیق اکبر از احوال صدیق، آن حقائق معانی شناخت که او را با نفس خود قرین کرد و در حکم معیت آورد، گفت: إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا لَطِيفَةٌ: موسى (ع) «معی» فرا پیش داشت که از خود بحق نگریست، باز مصطفی (ص) «اللَّهُ» فرابیش داشت گفت: «إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا»

که از حق بخود نگریست. هذا كقوله تعالى. أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ و لم يقل: إلى الظل كيف مه الرب.

آن حال مریدست و این حال مراد، آن راه روندگانست و این صفت ربودگان. گفته‌اند که فرعون چون بکنار دریا رسید، و دریا دید شکافته و راهها پیدا گشته، با قوم خویش گفت: «این دریا از بیم من شکافته گشت و أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى آن روز گفت: جبرئیل خواست که او را عذاب کند پر خویش بگسترانید تا او را بزمین فرو برد فرمان آمد از جبار عالم که: مه یا جبرئیل فانما يعجل بالعقوبة من يخاف الموت. و گفته‌اند موسی خود را گفت: إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ و رب العزة امت احمد را گفت: إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا. موسی آنچه خود را گفت الله برو رد نکرد، او را راه نجات نمود و کید دشمن از پیش برداشت. چه گویی آنچه حق جل جلاله بخودی خود امت احمد را گفت، و وعده که داد اولیتر که وفا کند، از غم گناه برهاند و برحمت و مغفرت خود رساند.

### ۳ النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ اٰتٰلُ عَلَيْهِمْ نَبَآ اِبْرٰهِيْمَ (٦٩). برخوان بر ایشان خبر ابراهیم.

إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَ قَوْمِهِ آن گاه که گفت پدر خویش را مَا تَعْبُدُونَ (٧٠) چیست که می‌پرستید؟

قَالُوا نَعْبُدُ أَصْنَامًا كَفَنَدْنَا بَنان می‌پرستیم فَنَظَلُّ لَهَا عَاكِفِينَ (٧١) همیشه بآن بازنشسته‌ایم.

قَالَ هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ إِذْ تَدْعُونَ (٧٢) گفت هیچ بشما نیوشند چون خوانید.

أَوْ يَنْفَعُونَكُمْ أَوْ يَضُرُّونَ (٧٣)، یا بکار آیند شما را یا گزایند.

قَالُوا بَلْ وَجَدْنَا آبَاءَنَا كَذٰلِكَ يَفْعَلُونَ (٧٤) گفتند نه آنست که ما پدران خویش را چنان یافتیم که می‌کردند

می‌تراشیدند و می‌پرستیدند.

قَالَ كَفْتُمْ أَمْ قَرَأْتُمْ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ (٧٥) ببینید آنچه می‌پرستید.

أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ الْأَقْدَمُونَ (٧٦) شما و پدران شما.

فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِّيَ إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ (٧٧) ایشان دشمن منند و هر پرستنده‌ای مگر خداوند جهانیان.

الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ (٧٨) آن خداوند که او آفرید مرا و راه مینماید.

وَ الَّذِي هُوَ يَطْعَمُنِي وَ يَسْقِينِي (٧٩) و او که می‌خوراند و می‌آشاماند مرا.



وَ إِذَا مَرَضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ (۸۰) و چون بیمار شوم آسان میرهاند مرا.  
 وَ الَّذِي يُمَيِّنِي ثُمَّ يُحْيِينِ (۸۱) و اوست که می میراند مرا و باز زنده کند مرا.  
 وَ الَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَعْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ (۸۲) و اوست که می بیوسم که بیمارزد مرا گناه من روز پاداش و شمار و داوری.  
 رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا خَدَّوْنِدْ مِنْ مَرَا دَانَشْ وَ نَامَهَايْ بَخَشْ وَ دِينِي كَهْ دَرَامُوزْمْ وَ بَانَ كَار رَانَمْ وَ الْحَقْنِي بِالصَّالِحِينَ (۸۳) و مرا بنیکان در رسان.  
 وَ اجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ (۸۴) و مرا نام نیکو و ستایش راست ده در پسینان.  
 وَ اجْعَلْنِي مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ (۸۵) و مرا از میراث بران بهشت با ناز کن.  
 وَ اغْفِرْ لِأَبِي وَ بِيَامِرْزِ پَدْر مَرَا اِنَّهُ كَانَ مِنَ الضَّالِّينَ (۸۶) که از گمشدگان و بی راهان بود.  
 وَ لَا تُخْزِنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ (۸۷) و مرا شرم زده مکن آن روز که برانگیزانند.  
 يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَ لَا بَنُونَ (۸۸) آن روز که کار نیاید نه مال و نه پسران.  
 اِلَّا مَنْ اَتَى اللّٰهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ (۸۹) مگر که او بالله آید یا دلی رسته از شرک.  
 وَ اَزْلَفْتِ الْجَنَّةَ لِلْمُتَّقِينَ (۹۰) آن روز که نزدیک آرند بهشت پرهیزکاران را.  
 وَ بَرَزَتِ الْجَحِيمِ لِلْغَاوِينَ (۹۱) و آن روز که بیرون آرند آشکارا آتش بی راهان را و نافرمان برداران را.  
 وَ قِيلَ لَهُمْ وَ اِيشَانْ رَا كُوبِنْدْ اَيْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ (۹۲) مِنْ دُونِ اللّٰهِ كَجَاانْدْ اَنْجَهْ مِي پَرَسْتِيدِيدْ  
 فَرُودْ اَز اللّٰهْ هَلْ يَنْصُرُوكُمْ شَمَا رَا اَمْرُوزْ بَكَارْ اَيْنْدْ، يَارِي دَهْنْدَهْ اَوْ يَنْتَصِرُونَ (۹۳) یا خود با ما تازید.  
 فَكُفِّبُوا فِيهَا نَكُونَسَارْ دَرْ اَفْكَانْدْ دَرْ اَتَشْ هُمْ وَ الْغَاوُونَ (۹۴) آن پرستیدگان را و آن بیراهان که ایشان را می پرستیدند.

وَ جُنُودُ اِبْلِيسَ اَجْمَعُونَ (۹۵) و سپاه ابلیس همگان.  
 قَالُوا وَ هُمْ فِيهَا يَخْتَصِمُونَ (۹۶) و گویند یکدیگر را در آتش بچنگو گری.  
 تَاللّٰهِ اِنْ كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (۹۷) بخدا که نبودیم ما مگر در گمراهی آشکارا.  
 اِذْ نُسَوِّيكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ (۹۸) که شما را که بتانید می همسان داشتیم با خداوند جهانیان.  
 وَ مَا اَضَلَّنَا اِلَّا الْمُجْرِمُونَ (۹۹) و بی راه نکرد ما را مگر بدان پدران و مهتران.  
 فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ (۱۰۰) نه ما را از شفیعان کسی.  
 وَ لَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ (۱۰۱) و نه دوستی با ما گرم.  
 قُلُوْا اَنْ لَنَا كَرَّةٌ چَهْ بُوْدِيْ مَرَا اِگَرْ مَرَا رَا بَا زَكُشْتْ بُوْدِيْ بَا دُنْيَا.  
 فَكُنُوْنَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۱۰۲) ما از گرویدگان بودیم.  
 اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ لَآيَةً دَرِيْنَ عِبْرَتِيْ پِيدَاَسْتْ وَ پِنْدِيْ اَشْكَارَا.  
 وَ مَا كَانَ اَكْثَرُهُمْ مُّؤْمِنِينَ (۱۰۳) و بیشتر ایشان گرویده نبودند.

وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (١٠٤) و خداوند تو تواناست مهربان.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: وَ ائْتِلْ عَلَيْهِمْ يَعْنِي اِتْلُ يَا مُحَمَّدُ عَلٰى اَهْلِ مَكَّةَ، خَبِرْ اِبْرَاهِيمَ اِذْ قَالَ لِاَبِيهِ وَ قَوْمِهِ مَا تَعْبُدُونَ وَ اَيَّ شَيْءٍ تَعْبُدُونَ؟

قَالُوا نَعْبُدُ هَذِهِ الْاَصْنَامَ الَّتِي تَرَانَا مُقِيمِينَ عَلٰى عِبَادَتِهَا وَ هِيَ اِثْنَانِ وَ سَبْعُونَ صِنْمًا مِنْ ذَهَبٍ وَ فِضَّةٍ وَ حَدِيدٍ وَ نَحَاسٍ وَ خَشَبٍ وَ اِنَّمَا قَالَ: فَتَنَظَّلُ لَانِهِمْ كَانُوا يَعْبُدُونَهَا بِالنَّهَارِ دُونَ اللَّيْلِ.

قَالَ لَهُمْ اِبْرَاهِيمُ: هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ اَيُّ هَلْ يَسْمَعُونَ دَعَائِكُمْ وَ هَلْ يَجِيبُكُمْ اِذْ تَدْعُونَهَا.

أَوْ هَلْ يَنْفَعُونَكُمْ فِي شَيْءٍ اِذْ عِبَدْتُمُوهَا اَوْ يَضُرُّوْنَكُمْ بِشَيْءٍ اِذْ لَمْ تَعْبُدُونَهَا.

قَالُوا بَلْ وَجَدْنَا اَبَاءَنَا كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ يَعْبُدُونَ الْاَصْنَامَ فَاتَّبَعْنَاهُمْ، اِنَّمَا كُنِيَ عَنْهُمْ بِكُنْيَاةِ الْعُقَلَاءِ لِاَنَّهُ كَانَ فِي جَمَلَةِ الْمَعْبُودِينَ مِنْ يَعْقَلُ كَالْمَلَائِكَةِ وَ شَيَاطِينِ الْاِنْسِ وَ الْجِنِّ.

قَالَ اِبْرَاهِيمُ مُنْكَرًا عَلٰى اَبَائِهِمْ فِي عِبَادَتِهَا اُ فَرَأَيْتُمْ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ.

اَنْتُمْ وَ اَبَاؤُكُمْ الْاَقْدَمُونَ فَاِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِي وَ اَنَا مِنْهُمْ بَرِيءٌ، يَرِيدُ بِالْعَدُوِّ الْاَصْنَامَ وَ عِبَادَهَا لِتَصِحَّ الْعِدَاوَةُ، فَانَّ الْعِدَاوَةَ لَا تَصِحُّ مِنَ الْجَمَادِ. وَ قِيلَ اِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِي. يَرِيدُ الْاَصْنَامَ، وَ الْمَعْنَى اِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِي لَوْ عِبَدْتُمْ فِي الْقِيَامَةِ كَمَا قَالَ تَعَالَى: كَلَّا سَيَكْفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمْ وَ يَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِدًّا. قَالَ الْفَرَّاءُ: هَذَا مِنَ الْمَقْلُوبِ وَ الْمَعْنَى اِنِّي عَدُوٌّ لَهُمْ اِعَادِيهِمْ وَ لَا اِعْبُدُهُمْ لِانَّ مِنْ عَادِيْنِهِ عَادَاكَ وَ وَحْدَ عَدُوًّا لِانَّ فِعْلًا صَنَعْتَ لِلْمَبَالِغَةِ وَ الْكَثْرَةِ فَقَامَ مَقَامَ الْجَمْعِ.

وَ قِيلَ مَعْنَاهُ كُلَّ مَعْبُودٍ لَكُمْ عَدُوٌّ لِي الْاَلَا رَبَّ الْعَالَمِينَ يَجُوزُ اِنْ يَكُونُ الْاِسْتِثْنَاءُ مُنْقَطِعًا بِمَعْنَى لَكِنْ، فَيَتِمُّ الْكَلَامُ عِنْدَ قَوْلِهِ فَاتَّهَمَ عَدُوٌّ لِي ثُمَّ قَالَ لَكِنْ رَبُّ الْعَالَمِينَ لَيْسَ بِعَدُوٍّ لِي كَقَوْلِهِ: اِلَّا اَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ فَكَلُوا. قَالَ الزَّجَّاجُ الْاِسْتِثْنَاءُ صَحِيحٌ مُتَّصِلٌ لِاِنَّهُمْ وَ اِنْ اِنْكَرُوا الْعِبَادَةَ الْمَعْرُوفَةَ لَمْ يَنْكُرُوا اَنَّهُ خَالِقُهُمْ وَ رَازِقُهُمْ وَ لِهَذَا قَالَ تَعَالَى: وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللّٰهُ فَكَانُوا بِهَذَا عَابِدِينَ فَصَحَّ الْاِسْتِثْنَاءُ.

وَ قِيلَ مِنْ كَانَ جَاحِدًا لِلّٰهِ عَابِدًا لَهُ مِنْ حَيْثُ اِنَّ اَثَرَ الْعِبُودِيَّةِ فِيهِ ظَاهِرٌ، فَالْاِسْتِثْنَاءُ صَحِيحٌ.

وَ قِيلَ الْاَلَا بِمَعْنَى دُونَ كَقَوْلِهِ: لَا يَدُوُّونَ فِيهَا الْمَوْتَ اِلَّا الْمَوْتَةَ الْاُولَى.

ثُمَّ ذَكَرَ اِبْرَاهِيمُ رَبَّ الْعَالَمِينَ فَقَالَ الَّذِي خَلَقَنِي فِي الدُّنْيَا عَلٰى فِطْرَتِهِ فَهُوَ يَهْدِينِ فِي الْاٰخِرَةِ اِلَى جَنَّتِهِ. وَ قِيلَ الَّذِي خَلَقَنِي وَ لَمْ اَكْ شَيْئًا فَهُوَ يَهْدِينِي اِلَى الرَّشَادِ اِذْ عِبَدْتَهُ وَ لَمْ اَشْرِكْ بِهِ شَيْئًا.

وَ الَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَ يَسْقِينِي يَرْزُقُنِي وَ يَرِيئُنِي، يَطْعَمُنِي اَيُّ طَعَامٍ شَاءَ وَ يَسْقِينِي اَيُّ شَرَابٍ شَاءَ. وَ دَخَلَ «هُوَ» فِي هَذِهِ الْكَلِمَاتِ لِلتَّخْصِيصِ كَمَا يَقُولُ: زَيْدٌ هُوَ الضَّارِبُ عَمَرًا اِذَا كَانَ هُنَاكَ مَنْ يَدْعَى اَنْ غَيْرَ زَيْدٍ ضَرِبَهُ.

وَ اِذَا مَرَضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِي بِرِوْنِي مِنَ الْمَرَضِ اِضَافًا اِبْرَاهِيمَ الْمَرَضُ اِلَى نَفْسِهِ وَ اِنْ كَانَ مِنَ اللّٰهِ سُبْحَانَهُ لِانَّ قَوْمَهُ كَانُوا يَعْبُدُونَهُ عِيْبًا، فَاسْتَعْمَلَ حَسَنَ الْاَدَبِ كَقَوْلِ الْخَضِرِ: فَارَدْتُ اَنْ اُعِيْبَهَا وَ قَالَ: فَارَادَ رَبُّكَ اَنْ يَبْلُغَا

أَشَدُّهُمَا. و قيل يشبه هذا ان يكون شاكيا لله عزّ و جلّ لو اضاف المرض اليه، فلذلك اضاف الى نفسه. و قال جعفر الصادق (ع) اذا مرضت بالذنوب شفاني بالتوبة.

وَ الَّذِي يُمَيِّنِي اِذَا شَاءَ ثُمَّ يُحْيِيَن اِذَا ارَادَ بَعْدَ الْمَمَاتِ. ادخل ثمّ لانّ بينهما تراخيا، و ائما اراد بذلك الاحتجاج عليهم لانّ الالهية لا تصلح الا لمن يقدر على هذه الاشياء.

وَ الَّذِي اطْمَعُ اَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ، اى الذى ارجو ان يستر لى خطيئتي يوم الحساب، و المجازاة. اين آيت دليليست كه بر انبيا صغائر زلات رود اگر چه از كبائر معصوم باشند. و زلت ابراهيم سه كلمه بود يكي آنست كه گفت: اِنِّي سَقِيمٌ دِيْكَرٌ: بَلْ فَعَلَهُ كَبِيْرُهُمْ سَوْمٌ: ساره را گفت: هذه اختى. قال مقاتل: ان ابراهيم كذب ثلاث كذبات و اخطأ ثلاث خطيات و ابتلى ثلاث و اسقط سقطه.

اَمَّا الكَذِبُ فحِينَ قَالَ: هَذِهِ اِخْتَى وَ حِينَ قَالَ: اِنِّي سَقِيمٌ وَ حِينَ قَالَ: بَلْ فَعَلَهُ كَبِيْرُهُمْ وَ اَمَّا الخَطِيئَاتُ الثَّلَاثُ قَوْلُهُ لِلزَّهْرَةِ: هَذَا رَبِّي وَ لِلْقَمَرِ: هَذَا رَبِّي وَ لِلشَّمْسِ: هَذَا رَبِّي، وَ اَمَّا البَلِيَّاتُ فَحِينَ قَذَفَ فِي النَّارِ وَ الْخَتَانِ وَ ذَبَحَ ابْنَهُ، وَ اسْقَطَ سَقَطَةً حِينَ قَالَ: اغْفِرْ لِابِي اِنَّهُ كَانَ مِنَ الضَّالِّينَ. وَ كَفْتَهُ اَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي كِنَاهَانَ اُمَّتٍ مِيخْوَاهُ كَقَوْلِهِ تَعَالَى: لِيَغْفِرَ لَكَ اللّٰهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ.

و قيل تعبد ابراهيم بان يدعو بهذا الدعاء كما تعبد بقوله: وَ لَا تُخْزِنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ.

و معلوم قطعاً انه لا يخزى لكنّه دعا الله بهذه الادعية اظهاراً للعبودية و ليقنتدى به غيره. قال اهل التوحيد ان ابراهيم حكم بهذه الاشياء حتى اذا انتهى الى المغفرة لم يحكم عليها فقال وَ الَّذِي اطْمَعُ لِيَعْلَمَ اَنْ الْعَبْدَ لَيْسَ لَهُ اَنْ يَحْكُمَ لِنَفْسِهِ بِالْاِمَانِ وَ يَكُوْنُ بَيْنَ الْخَوْفِ وَ الرَّجَاءِ.

روى عن عائشة انها قالت: يا رسول الله انّ عبد الله بن جدعان كان يقرى الضيف و يصل الرحم و يفكّ العانى، و هل ينفعه ذلك؟ قال لا، لانه لم يقل يوماً قط: اَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ.

رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا اِى نُبُوَّةً، وَ قِيلَ فَهَمَا وَ عِلْمًا وَ اِصَابَةً فِي الْقَوْلِ وَ الْحَقِيْقَةَ بِالصَّالِحِيْنَ اِى وَقَفْنِي لِلذِّى يُوْدِي اِلَى الْجَمَاعَةِ مَعَ الصَّالِحِيْنَ يَعْنِي النَّبِيِّيْنَ فِي الثَّوَابِ.

قال الحسن: لا مدح ابلغ من الصلاح و لا حالة اشرف عند الله من الصلاح. و قيل هَبْ لِي حُكْمًا فِي الدُّنْيَا وَ الْحَقِيْقَةَ بِالصَّالِحِيْنَ فِي الْعَقْبَى.

وَ اجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْاٰخِرِيْنَ اَكْثَرَ الْمَفْسُرِيْنَ عَلَى اَنَّهُ التَّنَاءُ الْحَسَنَ الْجَيِّدَ، وَ سَمَى لِسَانًا لِاَنَّهُ بِهِ يَكُوْنُ يَعْنِي اجعل لى ثناء جميلا و دعاء حسنا على لسان الخلق الى يوم القيامة، فاستجاب الله دعائه حتى يتولاه اهل الاديان كلها فيقرون برسالته و يؤمنون به.

و قيل اراد ان لا ينقطع النبوة من نسله. و قيل اراد ان يجعل من ولده من يقوم بالحق في آخر الزمان، فاستجاب الله دعائه و جعله شجرة الانبياء و بعث محمدا عليه السلام في آخر الزمان من ذريته. وَ اجْعَلْنِي مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيْمِ، اى امتنى على الحالة التى استوجب بها منك ان تدخلنى جنة النعيم. و جاء لفظ الوراثه فى القرآن فى غير موضع لانّ المؤمنين يرثون منازل الكفار. و قيل لانّ الوراثه اقوى سبب يقع به الملك. و قيل

لائها تقع من غير كسب.

قوله: وَ اغْفِرْ لِيْ اِنَّهُ كَانَ مِنَ الضَّالِّينَ. قال الحسين بن الفضل: يعنى على شريطة الاسلام، و كذلك قال فى قوم لوط: هُوَ لَاءِ بَنَاتِيْ هُنَّ اَطْهَرُ لَكُمْ، على شريطة الاسلام يؤيده قوله. و ما كان استغفار ابراهيم لاييه الا عن موعده و عدها اياه، و قيل ائما دعى له و فاء بعده و وعده الذى وعده اياه من قوله: سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّيْ. و جازى ان يدعو لاييه فى حال حياته و ان كان كافرا لانه لا يعلم انه يموت على كفره و لم يكن منهياً عنه، فلما تبين له انه عدو لله تبرأ منه.

روى سمرة بن جندب قال: قال رسول الله (ص): «من توضأ فاسبغ الوضوء ثم خرج من بيته يريد المسجد فقال حين يخرج: بسم الله الذي خلقني فهو يهدين الا هداه لصواب الاعمال، و الذي هو يطعمني و يسقني الا اطعمه الله من طعام الجنة و سقاه من شرابها و اذا مرضت فهو يشفين الا شفاه الله، و الذي يميئني ثم يحيين الا احياه الله حياة الشهداء و اماته ميتة الشهداء، و الذي اطعم ان يعفر لي خطيئتي يوم الدين الا غفر الله خطاياها و لو كانت اكثر من زبد البحر، رب هب لي حكماً و الحقني بالصالحين انا و هب الله له حكماً و الحقه بصالح من مضى و صالح من بقى و اجعل لي لسان صدق في الآخرين الا كتب عند الله صديقاً، و اجعلني من ورثة جنة النعيم الا جعل الله له القصور و المنازل فى الجنة قال سمرة و لقد سمعته من رسول الله (ص) غير مرة و لا مرتين و لا ثلاثاً حتى عدّ عشرة و كان الحسن يزيد فيه و اغفر لوالدى كما رباني صغيراً.

قوله تعالى: و لا تُخزني يوم يُبعثون اى لا تفضحنى و لا تهتك ستري يوم القيامة و ائما قال ذلك مع علمه بانه لا يخزيه حثاً لغيره على الاقتداء به و قيل لا تخزنى، اى لا تدخلنى النار يدلّ عليه قوله ربنا: رَبَّنَا اِنَّكَ مَنْ تُدْخِلُ النَّارَ فَقَدْ اُخْزَيْتَهُ، ثم فسّر يوم البعث و وصفه بانه يوم لا ينفع فيه مالٌ و لا بئون يعنى لا ينفع ذا مال ماله الذى كان له فى الدنيا و لا ينفعه بنوه بمواساة شىء من طاعتهم و لا بحمل شىء من معاصيه.

إلّا مَنْ أتى الله بقلب سليم اى الا امرء صار الى الله و له قلب سليم لا شرك فيه و لا كفر، و المعنى بنفس سليم عن الكفر و المعاصى و ائما اضافه الى القلب لانّ الجوارح تابعة للقلب فتسلم بسلامته و تفسد بفساده. و فى الخبر: «انّ فى جسد ابن آدم لمضغة اذا صلحت صلح لها ساير الجسد و اذا فسدت فسد لها ساير الجسد، الا و هى القلب».

قال المبرد: الاستثناء هاهنا منقطع لانّ القلوب السليمة ليست من المال و البنين، و قيل هو متصل، و المعنى الا من سلم قلبه فانه ينفعه ماله الذى انفق فى طاعة الله و ينفعه بنوه لانهم يشفعون فيه. و قيل ينفعونه بسروره بهم. قال ابن عباس: سلامة القلب شهادة ان لا اله الا الله. و قال ابن المسيب: القلب السليم هو الصحيح ضدّ المريض و هو قلب المؤمن لانّ قلب الكافر و المنافق مريض. قال الله سبحانه تعالى: فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ و قيل القلب السليم الخالى من البدعة و المظنون على السنّة. و قيل سليم من آفة المال و البنين. و قيل السليم فى اللغة اللديغ فمعناه اللديغ من خوف الله سبحانه.

وَ اَزْلَقْتَ الْجَنَّةَ لِلْمُتَّقِينَ اى ادنيت الجنة من الذين ينفون الشرك و يتقون عقاب الله بطاعتهم لينظروا اليها و

يدخلوا آمنين.

وَ بُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ، اى اظهرت جهنم للكفار الضالين عن الهدى لينظروا اليها و الى ما ما اعد الله لهم من العذاب فيها فيزدادوا بذلك حسرة الى حسرة.

وَ قِيلَ لَهُمْ يَعْنَى لِلْكَافِرِينَ فِى ذَلِكَ الْوَقْتِ تَقْرِيعًا وَ تَبْكِيئًا: أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنَ الْأَصْنَامِ وَ تَزْعُمُونَ أَنَّهَا تُشْفِقُ لَكُمْ وَ تَقْرَبُكُمْ إِلَى اللَّهِ زَلْفَى.

هَلْ يَنْصُرُونَكُمْ فَتُدْفَعُ عَنْكُمْ أَوْ يَنْتَصِرُونَ لِنَفْسِهِمْ فَهَى فِى النَّارِ مَعَكُمْ.

النَّصْرُ الْمَعُونَةُ عَلَى دَفْعِ الشَّرِّ وَ السَّوْءِ عَنْ غَيْرِهِ وَ الْإِنْتِصَارُ أَنْ يَدْفَعَ عَنْ نَفْسِهِ. وَ أَمَّا قَالَ: أَوْ يَنْتَصِرُونَ بَعْدَ قَوْلِهِ: هَلْ يَنْصُرُونَكُمْ. لِأَنَّ رَتْبَةَ النَّصْرِ بَعْدَ رَتْبَةِ الْإِنْتِصَارِ، لِأَنَّ مَنْ نَصَرَ غَيْرَهُ فَلَا شَكَّ فِى إِنْتِصَارِهِ وَ قَدْ يَنْتَصِرُ مَنْ لَا يَقْدِرُ عَلَى نَصْرِ غَيْرِهِ: فَكُنِبُوا فِيهَا هُمْ وَ الْغَاوُونَ، اى قذفوا فيها و طرح بعضهم على بعض منكوسين على رؤسهم و اصله كبوا ثم ضوعف كرر للمبالغة و مثله. قولهم كففت و كففت.

وَ قَوْلِهِ: هُمْ يَعْنَى الْأَصْنَامَ وَ ذَكَرُوا حَمَلًا عَلَى اللَّفْظِ وَ يَعْنَى بِالْغَاوِينَ الْكُفَّارَ.

وَ قِيلَ الشَّيَاطِينِ وَ الْغَاوَى الْعَامِلُ بِمَا يُوْجِبُ الْخِيْبَةَ مِنَ الْخَيْرِ.

وَ جُنُودُ إِبْلِيسَ أَجْمَعُونَ، اى متبعوه من ولده و ولد آدم.

قَالُوا اى الْعَابِدُونَ غَيْرَ اللَّهِ وَ الْإِتْبَاعُ وَ الْمَتَّبِعُونَ، مَفْعُولٌ قَالُوا تَاللَّهِ إِلَى آخِرِ الْقِصَّةِ وَ هُمْ فِيهَا يَخْتَصِمُونَ حَالِ عَرْضَتِ بَيْنِ الْفَاعِلِ وَ الْمَفْعُولِ وَ مَعْنَى يَخْتَصِمُونَ: أَنَّ الْإِتْبَاعَ يَقُولُونَ لِلْمَتَّبِعِينَ غَزَرْتُمُونَا وَ كَذَّبْتُمُونَا وَ أَهْلَكْتُمُونَا. وَ يَقُولُ الْمَتَّبِعُونَ: بَلْ ضَلَلْتُمْ بِاخْتِيَارِكُمْ وَ كُنْتُمْ عَاقِلِينَ فَهَلَا نَظَرْتُمْ لِنَفْسِكُمْ فَمَا أَرَيْنَا لِنَفْسِنَا، يُقَالُ اخْتَصَمَ الْقَوْمُ وَ تَخَاصَمُوا بِمَعْنَى وَاحِدٍ. وَ نَظِيرُ الْآيَةِ قَوْلُهُ: إِنَّ ذَلِكَ لَحَقٌّ تَخَاصُمُ أَهْلِ النَّارِ. وَ قَوْلُهُ: إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا.

وَ قَوْلُهُ: تَاللَّهِ إِنَّ كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ، هَذَا مِنْ كَلَامِ التَّابِعِينَ وَ أَكْدُوا قَوْلَهُمْ بِالْقَسَمِ، اى تَاللَّهِ مَا كُنَّا إِلَّا فِى ذَهَابٍ عَنِ الصَّوَابِ بَيِّنٍ إِذْ سَوَيْنَا بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ رَبِّ الْعَالَمِينَ فِى الْعِبَادَةِ وَ التَّسْمِيَةِ يُقَالُ سَوَّيْتُ الشَّيْءَ بِالشَّيْءِ اى جَعَلْتَهُ يَسَاوِيَهُ عَمَلًا وَ حِكْمًا وَ تَسْمِيَةً.

وَ مَا أَضَلَّنَا إِلَّا الْمُجْرِمُونَ. اى كبرأؤنا الذين دعونا الى الضلال و امرونا به.

وَ قِيلَ الْمَجْرَمُونَ إِبْلِيسُ وَ جُنْدُهُ وَ قِيلَ ابْنُ آدَمَ الْقَاتِلُ لِأَنَّهُ أَوَّلُ مَنْ سَنَّ الْقَتْلَ وَ أَنْوَاعَ الْمَعَاصِي.

فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ شَافِعٍ مِنَ الْأَبْعَادِ وَ لَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ مِنَ الْأَقْرَابِ، يَنْفَعُنَا وَ يَشْفَعُ لَنَا.

رَوَى فِى بَعْضِ الْأَخْبَارِ: أَنَّهُ يَجِيءُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَبْدٌ يَحَاسِبُ فَيَسْتَوِي حَسَنَاتِهِ وَ سَيِّئَاتِهِ وَ يَحْتَاجُ إِلَى حَسَنَةٍ وَاحِدَةٍ تَرْضَى عَنْهُ خُصُومَهُ. فَيَقُولُ اللَّهُ: عَبْدِي بَقِيَتْ لَكَ حَسَنَةٌ أَنْ كَانَتْ ادْخَلَتْكَ الْجَنَّةَ انْظُرُوا طَلَبَ مِنَ النَّاسِ لَعْلَ وَاحِدًا يَهَبُ مِنْكَ حَسَنَةً وَاحِدَةً، فَيَأْتِي وَ يَدْخُلُ فِى الصَّقِينِ مِنْ أَبِيهِ وَ أُمَّهُ ثُمَّ مِنْ أَصْحَابِهِ. فَيَقُولُ لِكُلِّ وَاحِدٍ فِى بَابِهِ فَلَا يَجِيبُهُ أَحَدٌ، وَ كُلٌّ يَقُولُ لَهُ: أَنَا الْيَوْمَ فَقِيرٌ إِلَى حَسَنَةٍ وَاحِدَةٍ فَيَرْجِعُ إِلَى مَكَانِهِ. فَيَسْأَلُهُ الْحَقُّ، سَبْحَانَهُ وَ يَقُولُ: مَاذَا جِئْتَ بِهِ؟ فَيَقُولُ، يَا رَبِّ لَمْ يَعْطِنِي أَحَدٌ حَسَنَةً مِنْ حَسَنَاتِهِ. فَيَقُولُ اللَّهُ: عَبْدِي لَمْ يَكُنْ لَكَ صَدِيقٌ فِى.

فیذکر العبد و یقول: فلان کان صديقاً لی. فیدلّه الحق علیه فیاتیہ فیکلمہ فی بابہ، فیقول: بلی، لی عبادات کثیرة قبلها الیوم عتی فقد وهبتها منک، فیسرّ هذا العبد و یجیء الی موضعه و یخبر بذلك ربّه فیقول اللّٰه. قد قبلتها منه و لم انقص من حقّه شیئاً و قد غفرت لک و له».

و هذا معنی قوله: فما لنا من شافعیین و لا صديق حَمِيمٍ. و الحمیم القریب من قولهم حمّ الشيء ای قرب. و قيل سمی الصديق حمیماً لانه یحمیه و یدفع عنه. کافران این سخن آن گه گویند که فریشتگان را و پیغامبران و مؤمنان را بینند که اهل توحید را شفاعت میکنند و ایشان خود را شفیعین بینند و نه هیچ فریادرس. و در خبرست که بهشتی گوید: ربّ ما فعل صديقی فلان و صديقہ فی الجحیم. بار خدایا کار آن دوست من بچه رسید چه حالست او را و چه کردند با وی؟ و آن دوست وی بدوزخ باشد ربّ العزّة اکرام آن بهشتی را گوید: اخرجوا له صديقہ الی الجنة آن دوست وی را از دوزخ بیرون آرید که او را بآن بهشتی بخشیدیم. کافران در دوزخ چون آن حال بینند و مؤمنان که شفاعت از بهر یکدیگر میکنند گویند: فما لنا من شافعیین و لا صديق حَمِيمٍ. و قال الحسن: ما اجتمع ملاء علی ذکر اللّٰه عزّ و جلّ فیهم عبد من اهل الجنة الا شقعه اللّٰه فیهم، و انّ اهل الايمان شفعاء بعضهم لبعض و هم عند اللّٰه شافعون مشفعون. و عن جابر بن عبد اللّٰه قال قال رسول اللّٰه (ص): «انّ الناس یمروّن یوم القيامة علی الصراط و الصراط دحض مزلة یتکفأ باهله و النار تاخذ منهم و انّ جهنّم لتنطف علیهم ای تمطر علیهم مثل الثلج اذا وقع لها زفير و شهيق فیبناهم كذلك اذا جاءهم نداء من الرّحمن: عبادی من کنتم تعبدون فی دار الدنيا؟ فیقولون ربّ انت تعلم انا ایاک کنا نعبد فیجیبهم بصوت لم یسمع الا لایق مثله قطّ: عبادی حقّ علیّ ان لا اکلکم الیوم الی احد غیری فقد غفرت لکم و رضیت عنکم، فتقوم الملائکة عند ذلك بالشفاعة فنحوا من ذلك المكان.

فیقول الذین تحتهم فی النار: فما لنا من شافعیین و لا صديق حَمِيمٍ.

قوله: فلو أنّ لنا کرّة ای رجعة و عودة الی الدنيا لأمنا باللّٰه و صدّقنا رسوله.

و قال اللّٰه سبحانه: و لو ردّوا لعدّوا لِمَا نُهوا عَنْهُ، و انتصاب فنکون لانه جواب التّمنی. اندر همه قرآن حمیم بر دو وجه است: یکی بمعنی قریب چنان که درین موضع گفت: و لا صديق حَمِيمٍ ای قریب، دیگر گفت: و لا یسئل حَمِيمٍ حَمِيماً ای قریب قریباً من الکفار، و قال تعالی کأنّه ولیّ حَمِيمٍ ای قریب. وجه دیگر حمیم آب گرم است کقوله تعالی: و سئوا ماء حَمِيماً، ای حارّاً یصبّ من فوق رؤسهم الحمیم. و قال تعالی: ثمّ إنّ لهم علیها لشوباً من حَمِيمٍ یطوفون بیئها و بین حَمِيمٍ آن ای ماء حارّ قوله: إنّ فی ذلك لآیة ای انّ فی اخبارنا باختصام اهل النار و تبرؤ بعضهم عن البعض لعظة و عبرة للعقلاء، و ما کان اکثرهم مؤمنین مع وضوح الحجّة و انتفاء الشبهة.

وَ انّ ربّک لهُوَ العزیزُ المقتدر علی اعدائه بالانتقام منهم، المنعم علی اولیائه بالاحسان الیهم.

### النوبة الثالثة

قوله تعالی: و ائله علیهم نبأ ابراهیم الایة، عاتب اباه و قومه و طالبهم بالحجّة علی ما عابهم به و قال: لم

تعبدون ما لا يسمع و لا يبصر و لا ينفع و لا يضرّ و لا يحسّ و لا يشعر. ابراهيم (ع) پدر خود را و قوم خود را دید که بت می‌پرستیدند، ایشان را به پرستش بتان عتاب کرد و عیب بتان بر ایشان پیدا کرد و انگه حجت و بیئت بر آن عبادت از ایشان درخواست کرد، گفت: باری بدانید که معبود شنوا و بینا و دانا باید تا عابد را نفع و ضرر بکار آید. بچه می‌پرستید شما این بتان را که نمی‌شنوند نمی‌بینند و نمی‌دانند و نه بهیچ وقت هیچکس را بکار آیند؟ سزای معبودی الله است که شنوا و بینا و دانا است و از همه کارها آگاه است. او را چه بانگ بلند چه سرّ دل، چه روز روشن چه شب سیاه است. بت‌پرستان چون از ابراهیم این سخن شنیدند از جواب درماندند دست در تقلید پدران زدند گفتند: ما میدانیم که درین بتان نفع و ضرر نیست اما پدران خود را و اسلاف خود را دیدیم که پرستیدند ما نیز پرستیدیم و بر پی ایشان رفتیم. ربّ العالمین بجواب ایشان گفت: قَالَ أَوْ لَوْ جِئْتُكُمْ بِأَهْدَىٰ مِمَّا وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ آبَاءَكُمْ يَا مُحَمَّدُ إِشَانِ رَا بَكُؤى بَاش، و اگر من بشما آوردم راست‌تر از آن چیز که پدران خویش بر آن یافتید شما هم بر پی پدران خواهید رفت و آورده من نخواهید پذیرفت؟ ابراهیم چون حجت خود بر ایشان ثابت دید و عجز ایشان در جواب ظاهر گشت از ذکر ایشان و معبود ایشان اعراض کرد و مدح مولی آغاز کرد و در وصف او جلّ جلاله اطناب کرد، گفت: فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِي إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ، الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِين. نشان محبت آنست که محبّ چون در وصف محبوب آید دل از دیگران واپردازد، همه ذکر محبوب کند، همه ثنای محبوب گوید، از ذکر و ثناء و شکر او سیر نشود و خاموشی نتواند، چنان که خلیل (ع) چون در ذکر و مدح الله آمد، بنگر که چون در ذکر و ثناء فراوان آویخت و دعا و خواهش بسیار کرد. بسا فرقا که میان دو قوم است یکی ارباب حوایج دیگر اصحاب حقایق ارباب حوایج جهد کنند و طاعت آرند و اوراد شمرند و انگه حاجتهای خود بر پی آن عرضه کند و دل در پاداش بسته و الحاح در دعا و حاجت خواست کرده. و فی الخبر: ان الله عز و جل يحب الملحين فی الدعاء.

این مقام ارباب شریعت است، و موسی (ع) برین مقام بود آن گه که میگفت رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَ يَسِّرْ لِي أَمْرِي الی آخر الایة. و برتر ازین مقام اصحاب حقایق است که از ذکر و ثناء محبوب و احاجت خواست نه پردازند. گهی زبان در ثناء آویخته گهی دل در مشاهده آمیخته و سرّ بمواصلت رسیده در خود فانی گشته و بحق باقی شده، اینست حال خلیل آن گه که میگفت: الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِين، ای بیهدینی منی الیه فانی محو فی وجودی لا اهتدی فی نفسی الی معبودی.

پیر طریقت ازینجا گفت: الهی راهم نمای بخود و باز رهان مرا از بند خود، ای رساننده! بخود برسانم که کس نرسید بخود، الهی یاد تو عیش است و مهر تو سور است، شناخت تو ملك است و یافت تو سرور، صحبت تو روح است و قرب تو نور، جوینده تو کشته با جانست و یافت تو رستخیز بی‌صور.

و الَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَ يَسْقِينِي. خلیل از طعامهای لذیذ با راحت و شرابه‌های روشن مروّق نفور گشت. گفتند چرا ازو نخواهی و نخوری جواب داد که: الا له الخلق و الامر. این صورت ما فرموده خلق اوست و این تن ما فرمان امر اوست. ما دامن بدامن ارادت از ان وابستیم و خود را در طویله تطول وی کشیدیم تا ما را بی

قوت نگذارد. هنوز پرکار قدرت در دایره وجود نگشته بود که هر کسی را آنچه سزای وی بود داده و از آن پرداخته. فرغ الله من الخلق و الخلق و الاجل و الرزق. یکی در بند قوت نفس است یکی در آرزوی قوت دل. قوت نفس طعام و شراب است و قوت دل معرفت و محبت. یکی زنده بنفس، زندگی وی بقوت است و بیاد، یکی زنده بحق، زندگی وی بمهر است و بیاد. ذو النون مصری هر گه که این آیت خواندی گفتی:

شراب المحبّة خير الشّراب و كلّ شراب سواه سراب.

قال ابو بكر الوراق: يُطعمني بلا طعام و يسقيني بلا شراب، مجازها يشبعني و يرويني من غير علاقة. يدل عليه حديث السّقا في عهد رسول الله (ص) حين تبع النبي عليه السلام ثلاثة ايام يقرأ: وَ ما مِنْ دَابَّةٍ فِي الارضِ اِلاّ على الله رزقها فرمى بقربته فاتاه آت في منامه بقدرح من شراب الجنّة فسقاه. قال انس فعاش بعد ذلك نيفاً و عشرين سنة لم يأكل و لم يشرب على شهوة.

وَ إذا مرضتُ فهوّ يشفين خليل گفت: اگر روزی بیمار شوم شفاء درد خود هم ازو جویم که درد داد. ما علاج از طبیبی خواهیم که در مغز افعی داروخانه زهر او ساخت. خليل (ع) اضافت مرض با خود کرد، گفت: مرضت و نگفت امرضی.

هر چند که همه ازوست لکن خواست که ادب خطاب در آن حضرت بجای آورد، و این نه مرضی معلوم بود در آن وقت بلکه نوعی بود از تمارض کما یتمارض الاحباب طمعا فی العیادة کما قال الشاعر شعرا:

یودّ بان یمسی سقیما لعلها اذا سمعت منه سلیمی یراسله

و قال بعضهم:

و ان كان یمنعك الوشاة زیارتی فادخل الیّ بعلّة العوادم

آن شفاء دل خليل که بوی اشارت میکند آنست که جبرئیل گاه گاه آمدی بفرمان حقّ جلّ و علی و گفتی: یقول مولاك كيف كنت البارحة؟ و زبان حال خليل بجواب میگوید:

خرسند شدم بدانکه گویی يك بار ای خسته روزگار دوشت چون بود

و الذي یمیتني ثمّ یحیین اضاف الموت الیه و هو فوق المرض لان الموت لهم غنیمة و نعمة لانهم یصلون الیه بارواحهم. و فی الخبر: تحفة المؤمن الموت.

و قيل معناه یمیتني باعراضه عني وقت تعزّزه و یحیینى باقباله علیّ حين تفضّله و قيل یمیتني عني و یحیینى به.



هر کونه باو باقی است بحقیقت فانی است هر که نه باو زنده او مرده جاودانی است

الهی نه جز از شناخت تو شادی است نه جز از یافت تو زندگانی، زندگانی بی تو مردگی است و زنده بتو هم زنده و هم زندگانی است.

پیر طریقت گفت: کسی که او زندگانی وی بود ازو لحظتی و حرکتی بسر نیاید مگر که همه درو مستغرق بود.

غم کی خورد آنکه شادمانیش تویی یا کی مرد او که زندگانش تویی  
در نسیه آن جهان کجا دل بندد آن کس که بنقد این جهانیش تویی

این حال کسی بود که او را دلی سلیم بود چنان که الله گفت: **إِنَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ سَلِمَ مِنَ الضَّلَالَةِ ثُمَّ مِنَ الْبِدْعَةِ ثُمَّ مِنَ الْغَيْبَةِ ثُمَّ مِنَ الْحِجْبَةِ ثُمَّ مِنَ الْمَسَاكِنَةِ ثُمَّ مِنَ الْمَلَاظِمَةِ**. هذه كلها آفات و الاكابر سلموا منها و الاصاغر امتحنوا بها. و يقال القلب السليم الذي سلم من ارادة سلامة نفسه.

پیری را گفتند که قلب سلیم کدام است؟ گفت: سلیم در لغت عرب لدیغ باشد، مار گزیده و در خود بی‌قرار گشته، و بی‌آرام بوده، چنانکه نو النون مصری کان یصیح لیلۃ الی الصبح فیقول: المستغاث ایها المسلمون المستغاث، فلما اصبح قال له جیرانه ما اصابك البارحة؟ قال کیف لا یستغیث من لا یجد القرار و لا الفرار؟ فریاد باو که نه ازو بسر می‌شود و نه با او کار فراسر شود. اگر بروم گویند این بیگانگی چیست و اگر بیایم گویند این دیوانه بما کیست؟ این درویش را میان آب و آتش میباید زیست، اگر مقام کند بسوزد و گر بگریزد غرق شود. بر زبر سرش ابر آتش بیز، زیر قدم دریا موج انگیز، پیش روی تیغ خون ریز، پس پشت تیر جان آویز، نه روی پرهیز نه توان گریز.

امامی سیوف و خلفی سهام و فوقی شرار و تحتی بحار  
فلا لی الیک بوجه قرار و لالی منک بحال فرار

جریر بغدادی گوید: دلها سه قسم است: قلب منیب قلب شهید و قلب سلیم.

قلب منیب آنست که گفت: **مَنْ حَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ وَ جَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ**، هر بنده‌ای که او ترسید و عیب خود دید و با مولای خود گردید دل وی منیب است، و قلب شهید آنست که گفت: **إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ**. میگوید این پیغام که دادم و این در که گشادم یادگار اوست که دلی دارد زنده و گوش‌گشاده و آن دل مرا حاضر گشته، و قلب سلیم آنست که گفت: **إِنَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ**. طوبی او را که دلی دارد سلیم از شك شسته و با مولی پیوسته و از دنیا و خلق آسوده و از غیر او رسته. و گفته‌اند: دل سلیم با سلامت بود هر چه بدو دهند قبول کند و بآن قانع شود، اما دل منیب معدن درد است، نه هیچ چیز

قبول کند و نه بهیچ خلعت قانع شود، دل سلیم در مقام لطف دارند ولی منیب در قید دل منیب در دزدگان ولایت طریقتند، ایشانند که بقعر بحر فقر رسیده‌اند، و هیچ خبر باز نداده‌اند. اگر بهر چه در کونین خلعت است این دل بیاریند هر لحظه که برآید برهنه‌تر بود، و اگر کلّ کونین مائده‌ای سازند و پیش دل منیب نهند او را از آن نزل چاشنی نیاید، در امتلاء آن لقمه طالب فقر و فاقت گردد که: «اجوع یوما و اشبع یوما» نوشش باد، بو یزید بسطامی که هر دو کون لقمه‌ای ساختند و بر حوصله دل پردرد وی نهادند هنوز روی سیری نمی‌دید فریاد میداشت که: هَلْ مِنْ مَزِيدٍ. قال ابو یزید: قطعت المفاوز حتی بلغت البوادی و قطعت البوادی حتی وصلت الی الملکوت و قطعت الملکوت حتی بلغت الی الملک فقلت: الجائزة. قال: قد وهبت لك جميع ما رأیت، قلت: انك تعلم انی لم ار شیئا من ذلك قال: فما ترید؟ قلت: ارید ان لا ارید. قال: قد اعطیناك.

#### ٤ النوبة الاولى

قوله تعالى: كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحِ الْمُرْسَلِينَ (١٠٥) دروغزن شمرد قوم نوح فرستادگان را. اِذْ قَالَ لَهُمْ اٰهُهُمْ نُوحٌ اَنْ كِهْ كِهْ فَرَا اِيشَانْ كَفَتْ مَرْدْ اِيشَانْ نُوْحٌ اَلَا تَنْقُوْنَ (١٠٦). بنپرهیزید؟ اِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ اٰمِيْنٌ (١٠٧) من شما را فرستاده‌ای استوارم. فَاتَّقُوا اللّٰهَ وَ اطِيعُوْنَ (١٠٨) بپرهیزید از عذاب خدای و مرا فرمان برید. وَ مَا اَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ اَجْرٍ نَمِيْخُوْاهُمْ اَزْ شَمَا هِيْچْ مَزْدِيْ اِنْ اَجْرِيْ اِلَّا عَلٰى رَبِّ الْعَالَمِيْنَ (١٠٩) نیست مزد من مگر بر خداوند جهانیان.

فَاتَّقُوا اللّٰهَ وَ اطِيعُوْنَ (١١٠) بپرهیزید از خدای و مرا فرمان برید. قَالُوا اَوْثَمِنْ لَكَ كَفْتَنْد: بگرویم بتو ایمان آریم ترا؟، وَ اَتَّبَعَكَ الْاَرْدَلُوْنَ (١١١) پس روان تو که نبوده‌تر از مردمانند.

قَالَ وَ مَا عَلِمِيْ بِمَا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ (١١٢) گفت: من چه دانم؟ بآنچه ایشان میکنند؟ اِنْ حِسَابُهُمْ نَيْسْتْ شَمَارْ اِيشَانْ، اِلَّا عَلٰى رَبِّيْ لَوْ تَشْعُرُوْنَ (١١٣) مگر بر خداوند من اگر میدانید. وَ مَا اَنَا بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِيْنَ (١١٤) و من راننده گرویدگان نیستم. اِنْ اَنَا اِلَّا نَذِيْرٌ مُّبِيْنٌ (١١٥) نیستم من مگر ترساننده‌ای آشکارا. قَالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهْ يَا نُوحُ كَفْتَنْدْ اِيْ نُوْحُ كَفْتَنْدْ اِيْ نُوْحُ اِگر باز نه‌ایستی ازین سخن، لَتَكُوْنَنَّ مِنَ الْمَرْجُوْمِيْنَ (١١٦) ناچار از رانندگان باشی و کشتگان بسنگ.

قَالَ رَبِّ كَفْتْ خَدَاوَنْدْ مَن، اِنَّ قَوْمِيْ كَذَّبُوْنَ (١١٧). این قوم مرا دروغزن گرفتند. فَافْتَحْ بَيْنِيْ وَ بَيْنَهُمْ فَتْحًا بَرَكْشَايْ مِيَانْ مَن وَ مِيَانْ اِيشَانْ بَرَكْشَادَنِيْ وَ نَجِّنِيْ وَ مَن مَعِيَ مِنَ الْمُؤْمِنِيْنَ (١١٨) و باز رهان مرا و ایشان که با منند از گرویدگان.

فَأُنجِبْنَاهُ وَ مَن مَعَهُ بَرَهَانِيْدِيْمْ اَوْ رَا وَ هَرْ كِهْ بَا اَوْ بُوْدْ، فِي الْفُلْكِ الْمَشْحُوْنِ (١١٩) در آن کشتی گران بار کرده پر.

ثُمَّ أَعْرَفْنَا بَعْدَ الْبَاقِينَ (۱۲۰) آن گه بآب بکشتیم پس همه بازماندگان را از کشتی.  
إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّرَبِّكَ إِنَّكَ تَرَىٰ ذَرْبًا مِّنَ الْمَاءِ جَارِيًّا فَاتَّبَعْتَهُ فَجَاءَ بِسُحَابٍ مِّمَّانٍ فَمَا كَانَ مَنعًا لِّمَن تَحْتَهُمْ مِنَ الْمَاءِ لَقَدْ كَانَ لَدُنَّا لِلْآيَةِ حَكِيمًا (۱۲۱) و بیشتر ایشان گرویده نبودند.

وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (۱۲۲) و خداوند تو است آن توانای مهربان.  
كَذَّبَتْ عَادُ الْمُرْسَلِينَ (۱۲۳) دروغزن گرفتند عاد فرستادگان ما را.

إِذْ قَالَ لَهُمُ أَحُوهُمْ هُوْدُ أَلَا تَتَّقُونَ (۱۲۴) بنترسید از خدای؟  
إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ (۱۲۵) من شما را رسولی استوارم.

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاطِيعُونَ (۱۲۶) بپرهیزید از خدای و مرا فرمان برید.

وَ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَ نَمِي خَوَاهِمَ مِنْ شَمَا بَرِيْنِ هِيْجَ مَزْدِي. إِنَّ أَجْرِي إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۲۷)  
نیست مزد من مگر بر خداوند جهانیان.

أَتَتَّبِعُونَ بَيْتًا مِّنْ أَيْمَانِنَا وَ تَعْبُوتُنَا؟ تَعْبُوتُونَ (۱۲۸): بازی میکنید و کبوترداری.

وَ تَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ وَ مِي كْنِيْد كَارْگَاهَا لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ (۱۲۹) تا مگر جاوید مانید.

وَ إِذَا بَطَشْتُمْ وَ چُون بَرْمِي كُوْبِيْد، بَطَشْتُمْ جَبَّارِيْنَ (۱۳۰) نابخشاینده بر میکوبید.

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاطِيعُونَ (۱۳۱) بپرهیزید از خدای و مرا فرمان برید.

وَ اتَّقُوا الَّذِي أَمَدَّكُمْ بِمَا تَعْلَمُونَ (۱۳۲). بنترسید از آن که شما را در هم پیوست، اینچه میدانید.

أَمَدَّكُمْ بِأَنْعَامٍ وَ بَنِيْنَ (۱۳۳) شما را پیوسته داد ستوران و پسران.

وَ جَنَاتٍ وَ عِيُونٍ (۱۳۴) و رزان و چشمه‌ها.

إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ (۱۳۵) که من می‌ترسم بر شما از عذاب روزی بزرگ.

قَالُوا سِوَاءَ عَلَيْنَا كَفْتُنْد يَكْسَانَسْت بَر مَا.

أَوْ عَظَّتْ أُمُّ لَمْ تَكُنْ مِنَ الْوَاعِظِيْنَ (۱۳۶) که پند دهی یا از پند دهندگان نباشی.

إِنَّ هَذَا إِلَّا خُلُقُ الْأَوَّلِيْنَ (۱۳۷) نیست این مگر دروغ ساختن پیشینان.

وَ مَا نَحْنُ بِمُعَدِّيْنَ (۱۳۸) و هرگز ما را عذاب نخواهند کرد.

فَكَذَّبُوهُ فَأَهْلَكْنَاهُمْ دَرُوْغَزْنَ كَرَفْتُنْد اُو رَا وَ هَلَاك كَرْدِيْم اِيْشَان رَا.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّرَبِّكَ إِنَّكَ تَرَىٰ ذَرْبًا مِّنَ الْمَاءِ جَارِيًّا فَاتَّبَعْتَهُ فَجَاءَ بِسُحَابٍ مِّمَّانٍ فَمَا كَانَ مَنعًا لِّمَن تَحْتَهُمْ مِنَ الْمَاءِ لَقَدْ كَانَ لَدُنَّا لِلْآيَةِ حَكِيمًا (۱۳۹) و بیشتر ایشان گرویده نبودند.

وَ إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (۱۴۰) و خداوند تو آن توانای مهربان.

كَذَّبَتْ ثَمُودُ الْمُرْسَلِينَ (۱۴۱) دروغزن گرفت ثمود پیغامبران را.

إِذْ قَالَ لَهُمُ أَحُوهُمْ صَالِحٌ أَنْ هَلَاك كَرْدِيْم اِيْشَان رَا كَرَفْتُنْد اُو رَا وَ هَلَاك كَرْدِيْم اِيْشَان رَا. أَلَا تَتَّقُونَ (۱۴۲) که از خدای

بنپر هیزید؟

إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ (۱۴۳) من شما را فرستاده استوارم.

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا اللَّهَ (۱۴۴) بپر هیزید از خدای و مرا فرمان برید.

وَ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَ نَمِيْ خَواهم از شما برین هیچ مزدی، إِنَّ أَجْرِيْ إِيَّاهُ عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۴۵)

نیست مزد من مگر بر خداوند جهانیان.

أَتُشْرِكُونَ شِمَا رَا مِيْخَواهند گذاشت فِيْ مَا هَاهُنَا در اینجا اندرست درین جهان، آمِنِينَ (۱۴۶) بی‌بیم.

فِيْ جَبَاتٍ وَ عِيُونَ (۱۴۷) وَ زُرُوعٍ در رزان و چشمه‌ها و کشتزارها، وَ نَخْلٍ طَلَعَهَا هَضِيمٌ (۱۴۸) و

خرما بنان خوشه آن نرم و پخته.

وَ تَنْحُنُونَ مِنَ الْجِبَالِ وَ مِيْ تَراشید از کوه‌ها و سنگ خاره بُيُوتاً فَارِهِينَ (۱۴۹) استادان و

تیزکاران.

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا اللَّهَ (۱۵۰) بپر هیزید از خدای و فرمان برید مرا وَ لَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ (۱۵۱) و

فرمان بردار مباشید گزافکاران رَا الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ ايشان که بزمین به تباهکاری می‌روند وَ لَا

يُصْلِحُونَ (۱۵۲) و کار و کرد خویش نیک نمی‌دارند.

قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ (۱۵۳) گفتند چه ای تو مگر یکی از خورندگان کرده و از آشامندگان.

مَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا نِستی مگر مردمی همچون مَا قَاتَ بآيَةٍ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (۱۵۴) بیار نشانی اگر

راست‌گویانی.

قَالَ هَذِهِ نَاقَةٌ كَفَتَ اِينِكَ آن ماده شتر. لَهَا شِرْبٌ او را آبشخور وَ لَكُمْ شِرْبٌ يَوْمَ مَعْلُومٍ (۱۵۵) و شما را

آبشخور روزی دانسته.

وَ لَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ وَ هِيْجَ بد مرسانید باو فَيَأْخُذْكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۱۵۶) که بگیرد شما را عذابی روزی

بزرگ.

فَعَرَّوْهَا پي‌زدند او را و بکشند فَأَصْبَحُوا نَادِمِينَ (۱۵۷) پس بامداد کردند پشیمانان.

فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ فَرَا كَرفت ايشان را عذاب، إِنَّ فِيْ ذَلِكَ لآيَةً لِّرَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۵۸) و بیشتر ايشان گرویده بودند.

(۱۵۸) و بیشتر ايشان گرویده بودند.

وَ إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (۱۵۹) و خداوند تو توانا است مهربان.

كَذَبَتْ قَوْمٌ لُوطِ الْمُرْسَلِينَ (۱۶۰) دروغزن گرفتند قوم لوط پیغمبران را.

إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ لُوطٌ أَلَا تَتَّقُونَ (۱۶۱) بنپر هیزید از خدای؟

إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ (۱۶۲) من شما را پیغمبری استوارم.

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا اللَّهَ (۱۶۳) بپر هیزید از خدای و مرا فرمان برید.

وَ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَ نَمِيْ خَواهم برین هیچ مزدی إِنَّ أَجْرِيْ إِيَّاهُ عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۶۴) نیست مزد

من مگر بر خداوند جهانیان.

أَتَأْتُونَ الذُّكْرَانَ مِنَ الْعَالَمِينَ (۱۶۵) گرد می آید با نران از مردمان  
و تَذَرُونَ و میگذارید ما خلق لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ أَرْوَاجِكُمْ آنچه آفرید خداوند شما از جفتان شما؟ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ  
عَادُونَ (۱۶۶) نیستید شما مگر قومی از اندازه در گذارندگان.  
قَالُوا لَنْ لَمْ تَنْتَهَ يَا لُوطُ كَفْتَنَدِ اِي لُوطُ اِگر باز نشوی و باز نه ایستی ازین سخن لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمُخْرَجِينَ  
(۱۶۷) ناچاره که از بیرون کردگان باشی، قَالَ اِنِّي لِعَمَلِكُمْ مِنَ الْقَالِينَ (۱۶۸) لوط گفت: من کرد شما را از  
زشت دارانم، رَبِّ نَجِّنِي وَ اَهْلِي مِمَّا يَعْمَلُونَ (۱۶۹) خداوند من باز رهان مرا و کسان مرا از آنچه ایشان  
میکنند.

فَنَجَّيْنَاهُ وَ اَهْلَهُ اَجْمَعِينَ (۱۷۰) باز رهانیدیم او را و کسان او را همگان.  
اِلَّا عَجُوزاً فِي الْغَابِرِينَ (۱۷۱) مگر پیر زنی از بازماندگان در شارستان.  
ثُمَّ دَمَرْنَا الْاٰخِرِينَ (۱۷۲) آن گه دمار برآوردیم و نیست کردیم دیگران را.  
وَ اَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا بِر ايشان ببارانیدیم بارانی، فَسَاءَ مَطَرُ الْمُتَدْرِينِ (۱۷۳) چون بد بارانی ترسانیدگان  
و تهدید نیوشندگان را.

اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ لَآيَةً وَ درین نشانی ست، وَ مَا كَانَ اَكْثَرُهُمْ مُّؤْمِنِينَ (۱۷۴) و بیشتر ایشان گرویده نبودند.  
وَ اِنَّ رَبَّكَ لَهٗوَ الْعَزِيْزُ الرَّحِيْمُ (۱۷۵) خداوند تو تواناست مهربان.

كَذَّبَ اَصْحَابُ الْاٰيِكَةِ الْمُرْسَلِينَ (۱۷۶) دروغزن گرفت مردمان ایکه پیغامبران را  
اِذْ قَالَ لَهُمْ شُعَيْبٌ اَنْ گه که شعیب گفت ایشان را اَلَا تَتَّقُونَ (۱۷۷) بنپرهیزید از عذاب خدای  
اِنِّي لَكُمْ رَسُوْلٌ اَمِيْنٌ (۱۷۸) من شما را رسولی استوارم  
فَاتَّقُوا اللّٰهَ وَ اطِيعُوْنَ (۱۷۹) بپرهیزید از عذاب خدای و فرمان برید مرا.  
وَ مَا اَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ اَجْرٍ وَ نَمِيْ خَواهم برین از شما هیچ مزدی، اِنْ اَجْرِيْ اِلَّا عَلٰی رَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۸۰)  
نیست مزد من مگر بر خداوند جهانیان.

اَوْفُوا الْكَيْلَ تَمَامَ پیمایید وَ لَا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ (۱۸۱) و از کاهندگان و زیان نمایندگان مباشید وَ زُؤُوا  
بِالْقِسْطِ الْمُسْتَقِيْمِ (۱۸۲) و بقیان راست سنجید.

وَ لَا تَبْخَسُوا النَّاسَ اَشْيَاءَهُمْ وَ چیزهای مردمان مکاهید، وَ لَا تَعْتُوا فِي الْاَرْضِ مُفْسِدِينَ (۱۸۳) و به  
تباهکاری در زمین مروید دلبروار.

وَ اتَّقُوا الَّذِي خَلَقَكُمْ وَ بپرهیزید از عذاب آن خدای که شما را بیافرید، وَ الْجِبَلَةَ الْاَوَّلِينَ (۱۸۴) و گروهان  
پیشینان.

قَالُوا اِنَّمَا اَنْتَ مِنَ الْمُسْحَرِينَ (۱۸۵) گفتند تو نیستی مگر آفریده ای خوردن و آشامیدن را  
مَا اَنْتَ اِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا وَ نیستی مگر مردمی همچون ما وَ اِنْ نَظُنُّكَ لَمِنَ الْكٰذِبِيْنَ (۱۸۶) و نمی پنداریم ترا



لك و من اُتبعك الارذلون، اى و هذه حالك كما تقول: لا نصحبك و اصحابك السفلة، اى و السفلة اصحابك، و قرأ الباقون و اُتبعك على الفعل الماضى، اى لا نؤمن لك و قد اُتبعك الارذلون، اى و هذه حالك كما تقول: لا نصحبك و صحبك السفلة. و الاتباع جمع تبع و التبع جمع تابع مثل طالب و طلب و حارس و حرس، و يجوز ان يكون جمع تابع كصاحب و اصحاب.

ارذلون بقول مفسران پیشه‌ورانند: کفشگر و جولاه و حجام و امثال ایشان، معنی آنست که بتو چون ایمان آریم و پسران تو اهل صنعت و پیشه‌ورانند نه خواجگان و محتشمان، و این سخن از روی جهل و حماقت گفتند از بهر آنکه صنعت و حرفت چون مباح باشد در باب دیانات پسندیده است و قدحی در مردم نیارد، و گفته‌اند ارذلون سفله‌اند اهل خساست و مکاسب دنی.

نوح گفت: وَ مَا عَلِمِي بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ائماً لى منهم ظاهر امرهم و على ان ادعوهم و ليس على من خساسة احوالهم و دنائة مكاسبهم شيء و لم اكلف ذلك ائماً كلفت ان ادعوهم. معنی آنست که از خساست احوال و دنائت مكاسب ایشان بمن چه باز می‌گردد و مرا چه می‌باید دانست که نه دانش آن مرا تکلیف کرده‌اند، مرا تکلیف آن کرده‌اند که ایشان را دعوت کنم بتوحید و مردم که بر یکدیگر تفاضل دارند بایمان و توحید و طاعت دارند نه بآنچه شما می‌گویید. پس خواستند که نوح را بر اتباع خود بیرون آرند و اغراء کنند، گفتند: ائهم يضمرون الكفر و يظهرون لك الايمان. ایشان منافقاند، در دل بیرون از آن دارند که بزبان می‌گویند، بزبان ایمان می‌آرند و بدل کافر می‌شوند.

نوح جواب داد که: اِنْ حَسَابُهُمْ اِلَّا عَلَى رَبِّي لَوْ تَشْعُرُونَ يعنى الى ظاهرهم و الله يحاسبهم على ما فى قلوبهم بر من نیست که دل ایشان بازجویم و بدانم بر من آنست که ظاهر ایشان قبول کنم و الله تعالى خود مطلع است بر دل‌های ایشان و خود حساب باطن و اسرار ایشان کند. همانست که مصطفی (ص) گفت در آن خبر معروف: فاذا شهدوا ان لا اله الا الله عصموا منى دماءهم و اموالهم الا بحقها و حسابهم على الله عز و جل.

و قال سفیان الثوری: لا نحاسب الاحياء و نحكم على الاموات.  
وَ مَا اَنَا بطاردِ الْمُؤْمِنِينَ يعنى لا اطردهم بقولكم انهم يضمرون الكفر اِن اَنَا اِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ اى ما انا الا معلم بمواضع المخافة لتحذروها و لم اكلف ما فى الضمائر.

قالوا لئن لم تنته يا نُوحُ عن هذه المقالة لتكونن من المرجومين. يعنى المشتومين و قيل من المقتولين بالحجارة.

قال رَبِّ اِنَّ قَوْمِي كَذَّبُون تكذبا لا يرجى معه ايمانهم و لا اجابتهم.  
فَأَفْتَحْ بَيْنِي وَ بَيْنَهُمْ فَتْحاً اى افض بينى و بينهم قضاء تنجيني به منهم و نجني و مَنْ مَعِيَ من العذاب الذى تهلكهم به.

فَأَنْجِنَاهُ وَ مَنْ مَعَهُ اى خلصناه مع المؤمنين فى الفلك المشحون المملو من الانس و الجنّ و السباع و

الطيور من كل صنف ذكر و انثى.

ثُمَّ أَعْرَفْنَا بَعْدَ انجَاء نوح و من معه الْبَاقِينَ من قومه. و فى الآية تنبيه على ان نوحا (ع) كان مبعوثا الى من على وجه الارض. الا ترى انه قال فى قصة موسى و فرعون: ثُمَّ أَعْرَفْنَا الْآخِرِينَ و قال هاهنا: ثُمَّ أَعْرَفْنَا بَعْدَ الْبَاقِينَ و كذلك تبين فى دعائه حيث قال: رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا و قال سبحانه: وَ جَعَلْنَا دُرِّيَّتَهُ هُمُ الْبَاقِينَ.

إِنَّ فِي ذَلِكَ آيَةً لِّمَن يَعْلَمُ. الذى فعل بقوم نوح لعبرة لمن بعدهم من هذه الامّة، فيحذرون مثل عقوبتهم و ما كان اكثر قومك مصدّقين.

وَ إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ فى انتقام من كفر به الرَّحِيمُ بعباده المؤمنين. و قيل و ما كان أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ يعنى قوم نوح يقول كان اكثرهم كافرين بالتوحيد و لو كان اكثرهم مؤمنين لم يعدبوا فى الدنيا.

قوله: كَذَّبَتْ عَادَ الْمُرْسَلِينَ عاد اسم قبيلة، و لهذا انث و هو فى الاصل اسم رجل هو ابو القبيلة.

إِذْ قَالَ لَهُمُ أَخُوهُمْ يُعْنَى فى النسب لا فى الدين أ لا تَتَّقُونَ عقاب الله على كذبكم به.

إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ على وحي الله و رسالاته.

فَاتَّقُوا اللَّهَ بطاعته و الانتهاء الى ما يأمركم به و ينهاكم عنه و أَطِيعُوا فيما أمركم به من تقوى الله و الحذر من سطوته.

وَ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ، اى اطلب منكم على امرى اياكم بتقوى الله جزاء و ثوابا. فان جزائى و ثوابى على رب العالمين. لانه هو الذى ارسلنى فكان اجرى عليه. و قيل انما قال ذلك لانّ المستحقّ على تبليغ الرسالة ثواب دائم و لم يكن ذلك اليهم.

أَتَّبَعُونَ بِكُلِّ رِيحٍ آيَةً تَعْبَثُونَ الرِّيحَ المرتفع من الارض و جمعه ارياع، و الرِّيح بالفتح فيه لغة و اصله فى اللغة الزيادة و قيل هو الطريق المرتفع عن الارض سلك ام لم يسلك. و قيل هو الطريق الذى يكون بين الجبلين، «آية» يعنى بناء متميزا عن ساير الأبنية و قيل آية اى علامة يجتمعون اليها للعبث بمن يمرّ فى الطريق و قيل هو برج الحمام، تَعْبَثُونَ يعنى عابثين و هذا كقول القائل: خرج فلان من البلد يقول كذا يعنى قانلا كذا. خلافت ميان علما كه از بهر چه ايشان را عابث خواند بدان بناها كه مى كردند؟ قومی گفتند اسراف ميکردند در آن فوق الحاجة قصرهای عظیم و منظرهای بلند، و هر چه اسراف باشد و فوق الحاجة همه عبث بود. قومی گفتند غرض ايشان در آن تفاخر و تكاثر بود و تفاخر در ابنیه عبث باشد كه آن را محصولی نبود. قومی گفتند كه قصد ايشان در آن بناها آن بود كه تا از مكاره زمان و نوائب روزگار ايمن باشند و اين عبث باشد، قومی گفتند كه كبوتر خانه بود كه مى كردند و كبوتردارى و اين خود بازى كودكان باشد، و قيل كانوا يبنون بناء من يطعم الخلود و ذلك عبث. مقاتل گفت ايشان سفر ميکردند و بستارگان راه مي بردند پس خواستند كه راه بردن بر خود آسان كنند و بر راهها قصرهای عظیم و بناهای بلند بساختند تا علمى باشد ايشان را و نشانى در راه بردن و آن گه بآن تفاخر ميکردند كه هذا منزل فلان و هذا منزل بنى



فلان، اینست که ربّ العالمین گفت: آیه تَعْبُثُونَ وَ تَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ اى حصونا و کلّ بناء مصنعة و قيل المصنعة البناء على الماء و لعلکم تخلدون اى کان هذه الأبنية تخلدکم فى الدنيا و انتصب آية على انه مفعول له، و مفعول «أ تَبُثُونَ» غير مذكور لدلالة الكلام عليه، فدلّ «تبنون» على البناء و دلّت «آية» على عظم البناء.

وَ إِذَا بَطَشْتُمْ بِطَشْتُمْ جَبَّارِينَ اى اذا انتقمتم انتقمتم الجبارين بلا رافة و لا ابقاء. و قيل معناه إذا بَطَشْتُمْ بمن دونکم بَطَشْتُمْ متکبرين قتلا بالسيف و ضربا بالسوط و الجبار الذى يقتل و يضرب على الغضب، و اصل الجبار ممتنع، مشتق من جبار النخل، هو الذى قد ارتفع عن ان تناله يد. و قيل الجبار هو الغالى بالقدرة و هو مدح لله عزّ و جل لانه حقيقة فيه و ذمّ لغيره لانه كذب.

فَاتَّقُوا اللَّهَ بترك هذه الاشياء وَ أَطِيعُوا فيما ادعوکم اليه.

وَ اتَّقُوا الَّذِي أَمَدَّكُمْ اى اعطاكم ما تعلمون. و الامداد اتباع الثانى بما قبله شيئا بعد شيء على انتظام. ثم فسّر فقال: أَمَدَّكُمْ بِأَنْعَامٍ وَ بَنِينَ وَ جَبَّاتٍ وَ عِيُونَ. إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ فى الدنيا و قيل فى الآخرة باصراركم على ما انتم عليه.

قَالُوا سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَوَعَظْتَ أَمْ لَمْ تَكُنْ مِنَ الْوَاعِظِينَ اى لا نقبل كلامك و دعوتك و عظمت ام سكت.

إِنْ هَذَا إِلَّا خُلُقُ الْأَوَّلِينَ بفتح خا و سکون لام قرانت ابن كثير و نافع و ابو عمرو و يعقوب و على، معنى أنست که ما هذا الذى جنتنا به الا كذب الاولين الذين ادّعوا النبوة و لم يكونوا انبياء، و باين قول خلق بمعنى اختلاق است و هو الكذب. همانست که جای دیگر گفت: اِنْ هَذَا إِلَّا اخْتِلاقٌ، اِنْ هَذَا إِلَّا أساطيرُ الْأَوَّلِينَ، و روا باشد که خلق بمعنى آفرینش بود و وجه اين قرانت آنست که خلقنا كما خلق من كان قبلنا نحى كما حيوا و نموت كما ماتوا و لا نبعث، كما قالوا: اِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَ نَحْيَا وَ مَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ، باقى قرأء: اِنْ هَذَا إِلَّا خُلُقُ الْأَوَّلِينَ بضمّتين خوانند: ضَمَّ خا و ضَمَّ لام و آن قراءة را دو وجه است: يکی آنست که نيست اين که تو آوردى مگر خوى و عادت پيشينان که ميگفتند که ما پيغمبرانيم و دروغ ميگفتند، و وجه دیگر آنست که ما هذا الذى نحن فيه الا عادة الاولين من تشييد البناء و البطش على وجه التکبر فلا نترك هذه العادة بقولك.

وَ مَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ على ما نحن عليه من الاقوال و الافعال فَكَذَّبُوهُ فَأَهْلَكْنَاهُمْ، بريح صرصر عاتية، انّ فى ذلك لآية اى فى اهلاکنا اياهم مع شدة قوتهم و شوکتهم باضعف الاشياء و هو الريح لدلالة على وحدانيتنا و صدق نبوتّه، و ما كان اكثرهم مؤمنين وَ اِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ. كَذَّبَتْ ثَمُودُ الْمُرْسَلِينَ مقاتل گفت: عاد و ثمود ابن عم يکديگر بودند، عاد قوم هود بودند و ثمود قوم صالح و ميان مهلك عاد و مهلك ثمود پانصد سال بود. قومی گفتند از اهل تاريخ که عاد و ثمود دو برادر بودند از فرزندان ارم بن سام بن نوح و سام بن نوح را پنج پسر بود ارم و ارفخشذ و عالم و اليفر و الاسود، و ارم مهينه فرزندان بود و او را هفت پسر بود: عاد و ثمود و صحار و طسم و جدیس و جاسم و باز. مسکن عاد و فرزندان وی یمن بود و مسکن ثمود و فرزندان وی حجاز و شام بود و مسکن طسم، عمان و بحرین و مسکن جدیس زمین یمامه و مسکن صحار ما

بین الطائف الی جبال طیی و مسکن جاسم ما بین الحرم الی سفوان و مسکن وبار زمینی است که آن را وبار گویند، بنام وی بازخوانند اینان همه زبان و لغت عربی داشتند، و قد انقضوا عن آخرهم فلم یبق لهم نسل.

إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ صَالِحٌ أَلَا تَتَّقُونَ الی قوله: إِيَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ.

أَتُشْرَكُونَ یعنی أ تظنون ان ربکم یترکم فی هذه الدنیا آمنین من الموت و الحدثنان؟ تأکلون و تشربون و تتمتعون لا تخافون شیئا ثم تموتون و لا تبعثون.

فِي جَنَاتٍ وَ عُيُونٍ. وَ زُرُوعٍ وَ تَخْلٍ کانوا یسکنون الحجر و هی ذات نخل و زرع و میاه طلعها هضیم اختلفوا فيه قال ابن عباس: هضیم ای لطیف فی جسمه ما دام فی کقره و منه هضیم الکشح و الحشا، ای ضامر لطیف و منه هضم الطعام اذا لطف و استحال الی مشاکلة البدن. قال المبرد: الطلع ما دام فی کقره هضیم، لانّ الهضیم اللاصق ببعضه ببعض. فاذا خرج منها فلیس بهضیم ای نضیج مدرك یانع. و قال مقاتل: هضیم، ای متراکم حتّی هضم ببعضه بعضا و اصله الکسر، و قیل هضیم رطب لین لیس فيه نواة.

وَ تَنْحُوتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَ می تراشید از کوههای سنگ خاره خانهها.

گفته اند که در وادی حجر دو هزار بار هزار سرای و هفتصد سرای تراشیدند از سنگ سخت در میان کوهها، ربّ العالمین ایشان را در آن کار باستانی و تیزکاری وصف کرد گفت فارهین تیزکارانند و استادان. فارهین، چستکاران و زیباکاران. فارهین، بالف قرائت کوفی است و شامی و فارهین بی الف قرائت باقی و هما لغتان، مثل حاذر و حذر. و قیل: الفاره الحاذق العالم، و الفره الاشر البطر. و قیل الفره القوی.

فَاتَّقُوا اللَّهَ ای احذروا عقابه، و اطیعون فی نصحی.

وَ لَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ علی انفسهم فی تمادیهم فی معصية الله و اجترائهم علی سخطه و هم الرّهط التسعة الذین یفسدون فی الأرض و لا یصلحون.

قالوا إنّما أنت من المسخرين ای انت من المعللین بالطعام و الشراب فلا تؤمن بك اخذ من السحر و هو الرّثة و المعنی انت بشر مثلنا و لست من الملائكة.

و قیل انت من المسخرين ای ممّن سحر مرّة بعد اخرى حتّی اختلّ عقله و اضطرب رأیه، و یقول العرب هو مسحور و مجنون و مطبوب. و قیل من المسخرين ای من المخدوعین یعنی تخدع من السحر.

ما أنت إلا بشرٌ مثلنا سوقة لا فضل لك علينا فأت بايّة إن كنت صادقاً فی قولك انّی مرسل، فأتنا بدلالة و حجة علی ذلك.

و در تفسیر آورده اند که ایشان از صالح درخواستند که هر پیغامبر که آمد بقوم خویش با وی معجزتی بود که دلالت کرد بر صدق وی و ما از تو می خواهیم که ازین سنگ معروف و اشارت بآن سنگ کردند بیرون آری ماده شتری آبستن. صالح ایشان را نزدیک آن سنگ جمع کرد و دعا کرد، و ربّ العزّة دعاء وی اجابت کرد. لیجعل تلك الناقة فتنة لهم. ایشان در آن سنگ نظر میکردند که همچون زن آبستن شکم باز کرد درد زه خاست و ناقة از آن بیرون آمد بر آن صفت که ایشان میخواستند، حمراء دعاء عشراء. از سه روی معجزه

بود: یکی آنکه ناقه از سنگ بیرون آمد و این معتاد نیست، دیگر آن که بی فحل آبستن گشت، سوم آنکه ناقه بر آن صفت که ایشان میخواستند بیرون آمد. يقال كان عاد الاوّل مرّاً بتلك الصخرة يوما راکبا فسمع من جوف الصخرة: جز بي فانّ فيّ هلاك خلق من ولدك.

پس آن ناقه را نیز درد زه خاست و بچه آورد.

صالح آن گه ایشان را گفت: هذه ناقة لكم آية بائی رسول الله لها شرب يوم و لكم شرب يوم ای ، نصیب يوم معلوم. فكان للناقة يوم و لهم يوم. فاذا كان يوم شرب الناقة من الماء كانوا في لبن ما شاءوا و ليس لهم ماء و اذا كان يومهم لم يكن للناقة ماء. قال ابن عباس: اذا كان يوم وردھا اعطتهم من اللبن ما شاءوا. و لا تَمَسُّوها بسوءٍ ای قال لهم صالح: لا تعقروها و لا تتعرضوا لها بمكروه و لا تمنعوها من الماء و الرعى فيحلّ بكم عذاب يومٍ عظيمٍ في الدنيا. «فَعَقَرُوهَا» يريد به المسرفين الذين سبق ذكرهم في قوله: و لا تُطِيعُوا أمرَ المُسرفين. و قيل العاقر قدار بن سالف و نسب الفعل الى جماعتهم لانهم رضوا بذلك، و كان قدار رجل ازرق اشقر الى القصر ما هو. ثمّ رجع اليها هو و صاحب له بالسيف فقتلها. و يقال عقروها يوم الاربعاء.

فماتت فأصْبَحُوا نادِمينَ على عقروهم ايها بعد ظهور العذاب لانهم لو ندموا قبل ذلك لنتفعم ذلك.

فأخذهم العذاب يوم السبت من صيحة جبرئيل. فماتوا اجمعين، و اصل العقر ضرب الساق بالسيف و ما يجرى مجراه. و قيل العقر الجرح.

إنّ في ذلك اي في اخراج الناقة من الصخرة على تلك الصفة و في اهلاكهم، لعبرة لمن بعدهم من هذه الامة. و ما كان أكثرهم مؤمّنين.

و إنّ ربك لهو العزيز الرحيم. و قيل اتاهم صالح بالمعجزات فأمنوا به فلما مات ارتدوا فبعثه ثانيا اليهم فكذبوه فاتاهم بالناقة.

كذبت قوم لوط المرسلين الى قوله إنا على رب العالمين. أتأثون الذکران من العالمين؟ يعنى أ تصيبون الذكور من الناس حراما و تذرّون ما خلق لكم ربكم من أزواجكم حلالا؟ بين الله انه لا عذر لهم فيه. بل أنتم قوم عاؤون متجاوزون عن الحدّ في الظلم باختيار الحرام على الحلال. و قيل من العالمين ای من الغرباء.

و تذرّون ما خلق لكم ربكم من أزواجكم يعنى و تذرّون فروج ازواجكم و كانوا يأتون ادبار النساء. ايضا و في الخبر: ان من اتى امرأة في دبرها فهو برىء مما انزل على محمد (ص) و لا ينظر الله اليه.

و قال بعض الصحابة: قد كفر، و قال بعضهم هل يفعله الا الكافر؟

قالوا لئن لم تنته يا لوط عن دعواك النبوة و الانكار علينا و عن تقبيح فعلنا لتكوتن من المخرجين من بلدنا.

قال إني لعمركم اللواط من القالين المبغضين، و القالى التارك للشيء بغضاً له. ربّ نجّني و أهلي ممّا يعملون ای من عذاب عملهم، و قيل اخرجنى من بينهم حتى لا اراهم و لا ارى عملهم و نجّنى من مقاساة مخالطتهم.

فَنَجِّينَاهُ وَ أَهْلَهُ يَعْنِي بَنَاتِهِ وَ مِنْ أَمْنٍ مَعَهُ.

إِلَّا عَجُوزًا فِي الْغَابِرِينَ هِيَ امْرَأَةٌ لُوطٍ غَبِرَتْ فَلَمْ تَخْرُجْ مَعَ لُوطٍ. وَ قِيلَ غَبِرَتْ فَلَمْ تَهْلِكْ مَعَ قَوْمِهَا ثُمَّ اصْحَابُهَا الْحَجْرَ بَعْدَ مَا خَرَجَتْ مِنَ الْقَرْيَةِ. وَ إِنَّمَا اهْلَكْتَ لِأَنَّهَا تَدُلُّ الْمُشْرِكِينَ عَلَى اضْيَافِهِ.

ثُمَّ دَمَرْنَا الْآخَرِينَ الدَّمَارَ الْهَلَاكَ عَلَى وَجْهِ هَائِلٍ عَجِيبٍ. وَ اخْتَلَفُوا فِي سَبَبِ اهْلَاكِهِمْ: فَقَالَ بَعْضُهُمْ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَسَفَ بِهِمُ الْأَرْضَ، وَ قَالَ بَعْضُهُمْ إِنَّ جِبْرَائِيلَ رَفَعَهُمْ بِبِلَادِهِمْ عَلَى قَوَادِمِهِ. وَ قِيلَ عَلَى رِيشَةٍ وَاحِدَةٍ حَمَلَهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ إِلَى السَّمَاءِ حَتَّى سَمِعَ أَهْلَ السَّمَاءِ صَوْتَ الطَّيْرِ وَ نَبَاحَ الْكِلَابِ. ثُمَّ نَكَسَهُمْ عَلَى رُؤْسِهِمْ كَمَا قَالَ: فَجَعَلْنَا عَلَيْهَا سَافِلَهَا.

وَ أَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا يَعْنِي عَلَى الْغَائِبِينَ مِنْهُمْ فِي الْبِلَادِ. مَطَرًا، يُرِيدُ بِهِ مَطَرُ الْحِجَارَةِ كَمَا بَيَّنَّ فِي قَوْلِهِ: وَ أَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ حِجَارَةً. قَالَ وَهَبٌ وَ أَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا أَيْ كَبْرِيَّتًا وَ نَارًا فَسَاءَ مَطَرُ الْمُتَدْرِبِينَ أَيْ بئسَ مَطَرُ الْكَافِرِينَ الَّذِينَ كَذَّبُوا نَبِيَّهُمْ.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً أَيْ فِي اهْلَاكِنَا آيَاهُمْ لِذِلَالَةِ لَمَنْ بَعْدَهُمْ مَزَجَرَهُمْ عَنْ قَبِيحِ فِعْلِهِمْ وَ مَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ وَ لَوْ كَانُوا مُؤْمِنِينَ لَمْ يَعْتَدُوا فِي الدُّنْيَا.

وَ إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ فِي نَقْمَتِهِ مِنْ أَعْدَائِهِ الرَّحِيمُ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ عِبَادِهِ.

كَذَّبَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ الْمُرْسَلِينَ الْأَيْكَةُ غَيْضَةٌ، تَنْبَتُ نَاعِمَ الشَّجَرِ كَالسَّدْرِ وَ الْأَرَاكِ. وَ قَالَ الزَّجَّاجُ: الْأَيْكَةُ الشَّجَرُ الْمَلْتَفَّ يُقَالُ أَيْكَةٌ وَ أَيْكٌ كَمَا يُقَالُ أَجْمَةٌ وَ أَجْمٌ. وَ كَانَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ أَصْحَابَ شَجَرٍ مَلْتَقَةً، وَ شَجَرُهُمُ الدُّومُ وَ هُوَ الْمَقْلُ، وَ قَرَأَ حَرَمِيُّ وَ شَامِيُّ «أَيْكَةً» بِفَتْحِ اللَّامِ وَ هُوَ اسْمٌ لَتِلْكَ الْمَدِينَةِ وَ الْبُقْعَةِ. إِذْ قَالَ لَهُمْ شُعَيْبٌ. أَيْنَمَا أَخُوهُمْ نَكَفْتُ أَيْ بَهْرَ أَنَّكَ شُعَيْبٌ نَهْ أَيْ نَسَبُ أَصْحَابِ أَيْكَةٍ يَبُودُ بَلْكَهْ أَيْ نَسَبُ مَدِينٍ يَبُودُ وَ لِهَذَا قَالَ تَعَالَى: وَ إِلَى مَدِينٍ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا. مَدِينٌ پَسْرُ اِبْرَاهِيمَ خَلِيلٍ يَبُودُ. اِبْرَاهِيمُ بَعْدَ اِزْ سَارِهِ زَنَى بِخَوَاسْتِ اِزْ كِنَعَانِيَانِ، وَ مَدِينٌ اِزْ وى يَبُودُ وَ مَدِينٌ جَدَّ شُعَيْبٍ يَبُودُ، هُوَ شُعَيْبُ بْنُ نُوَيْبِ بْنِ مَدِينِ بْنِ اِبْرَاهِيمَ (ع).

روایت کردند از ابن عباس که گفت: اصحاب ايكه و اصحاب مدين هر دو يکي اند، اما جمهور مفسران بر آنند که اصحاب ايكه ديگرند و اصحاب مدين ديگر و حقّ جلّ جلاله شعيب را بهر دو قوم فرستاد به بيغامبرى. قال ابن زيد: بعث الله عزّ و جل شعيبا الى قومه اهل مدين و الى البادية و هم اصحاب ايكه. إِذْ قَالَ لَهُمْ شُعَيْبٌ أَلَا تَتَّقُونَ إِلَى قَوْلِهِ: رَبِّ الْعَالَمِينَ إِنَّمَا كَانَتْ دَعْوَةٌ هَؤُلَاءِ وَ الْإِنْبِيَاءُ كُلُّهُمْ فِيمَا حَكَى اللَّهُ عَنْهُمْ عَنْ صَيْغَةٍ وَاحِدَةٍ لِلْأَخْبَارِ، بَانَ الْحَقُّ الَّذِى يَدْعُونَ إِلَيْهِ وَاحِدٌ وَ أَنَّهُمْ مُتَّفِقُونَ عَلَى الْأَمْرِ بِالتَّقْوَى وَ الطَّاعَةِ وَ الْإِخْلَاصِ فِي الْعِبَادَةِ وَ الْإِمْتِنَاعِ مِنْ اخْتِيارِ الْإِجْرِ عَلَى الدَّعْوَةِ وَ تَبْلِيغِ الرِّسَالَةِ.

قَوْلُهُ: أَوْفُوا الْكَيْلَ، أَيْ أْتَمُّوهُ وَ لَا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ حَقُوقَ النَّاسِ، تَقُولُ خَسِرَ حَقَّهُ وَ اخْسَرَهُ.

وَ زَنُوا بِالْقِسْطِ الْمُسْتَقِيمِ الْقِسْطُ اقْوَمُ الْمَوَازِينِ، وَ هُوَ الشَّاهِينِ، وَ قِيلَ الْقَبَانِ، وَ قِيلَ الْمَعْيَارِ، وَ قِيلَ الْمِيزَانِ. وَ قِيلَ هُوَ رُومِيٌّ، وَ قِيلَ هُوَ عَرَبِيٌّ وَ أَصْلُهُ مِنَ الْقِسْطِ. قَالَ الْمُبَرِّدُ: أَرَادَ بِالْقِسْطِ الْعَدْلَ وَ الْوَفَاءَ،

مکیلا کان او موزونا، صغیرا او کبیرا.

وَ لَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ حَقُّوهُمْ، وَ ذَكَرَ بَاعَ الْأَلْفَاظِ يَخَاطَبُ بِهِ الْقَافَةَ وَ الْوَزَانَ وَ النَّحَّاسَ وَ الْمُحْصَى وَ الصَّيْرَفِيَّ، وَ لَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ الْعَثَى اسْرَاعِ الْفَسَادِ، اِی لَا تَفْسُدُوا فِی مَعَامَلَتِكُمْ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ النَّاسِ فَتَكُونُوا فِی الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ بِذَلِكَ، وَ قِيلَ ارَادَ لَا تَغَيِّرُوا عَلٰی مَا حَوْلَكُمْ نَهَابًا وَ قِتْلًا.

وَ اتَّقُوا الَّذِي خَلَقَكُمْ وَ الْجِبِلَّةَ الْأَوَّلِينَ. اِی اتَّقُوا عِقَابَ رَبِّكُمْ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَ خَلَقَ الْجِبِلَّةَ الْأَوَّلِينَ، وَ فِی الْجِبِلَّةِ لِلْعَرَبِ لِعَتَانَ: كَسَرَ الْجِيمِ وَ الْبَاءَ وَ تَشْدِيدَ اللَّامِ، وَ كَذَلِكَ ضَمَّ الْجِيمِ وَ الْبَاءَ وَ تَشْدِيدَ اللَّامِ، فَإِذَا نَزَعْتَ الْهَاءَ مِنْ آخِرِهَا كَانَ الضَّمُّ فِي الْبَاءِ وَ الْجِيمِ كَمَا قَالَ تَعَالَى: وَ لَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا. وَ رَبَّمَا سَكَنُوا الْبَاءَ مِنَ الْجِبِلِّ، وَ قِيلَ الْجِبِلَّةُ الْخَلْقُ الْمُتَجَسِّدُ الْغَلِيظُ مَأْخُوذٌ مِنَ الْجِبِلِّ. وَ مَعْنَى ذِكْرِ الْجِبِلَّةِ إِذْأَرَهُمْ مَا أَوْقَعَ اللَّهُ بِهِمْ مِنَ الْعُقُوبَاتِ، اِی خَلَقَكُمْ وَ خَلَقَ الْأَوَّلِينَ وَ قَدْ رَأَيْتُمْ وَقَائِعَهُ بِهِمْ رَوَى عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّهُ قَالَ: الْجِبِلَّةُ عَشْرَةُ الْأَف.

قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسْحَرِينَ. وَ مَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَ إِنْ نَظُنُّكَ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ. اِی مَا نَظُنُّكَ إِلَّا كَاذِبًا.

فَأَسْقِطْ عَلَيْنَا كِسْفًا بَفَتْحِ سَيْنٍ قَرَأْتَ حَفْصَ اسْتِ، وَ الْكِسْفُ الْقَطْعُ. يُقَالُ كَسَفَ وَ كَسَفَ وَ كَسَفَ، نَظِيرُهُ قَوْلُهُ: أَوْ تُسْقِطُ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمْتَ عَلَيْنَا كِسْفًا. وَ يُقَالُ كَسَفْتَ لَهُ كَسْفَةً مِنَ الْمَالِ اِی قِطْعَةً. بَاقِي قِرَاءَةِ كَسَفًا بِسُكُونِ سَيْنٍ خَوَانِدٌ، وَ الْكِسْفُ الْجَانِبُ اِی اسْقِطْ عَلَيْنَا جَانِبًا مِنَ السَّمَاءِ. اِی سَخَنَ بَرَّ سَبِيلِ اسْتِهْزَاءً كَفْتَنَدُ وَ تَكْذِيبًا، هُمُ چنان که جای دیگر گفت: فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ انْتِنَا بِعَذَابِ أَلِيمٍ.

شعيب ايشان را جواب داد كه: رَبِّي أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ، اِی رَبِّي اعْلَمُ بِعَمَلِكُمْ وَ مَا تَسْتَحْقُونَ مِنَ الْعَذَابِ وَ بَوَقْتِ الاسْتِحْقَاقِ: فَيَنْزِلُ بِكُمْ الْعَذَابَ عَلٰی مَا يُوْجِبُهُ الْحِكْمَةُ.

فَكَذَّبُوهُ، اِی كَذَّبُوا شَعِيْبًا بَعْدَ وَضُوحِ الْحُجَّةِ وَ انْتِفَاءِ الشَّبْهَةِ، فَأَخَذَهُمْ عَذَابُ يَوْمِ الظُّلَّةِ اِصَابَهُمْ فِي بَيْوتِهِمْ غَمٌّ وَ حَرٌّ فَخَرَجُوا اِلَى الصَّحْرَاءِ يَتَنَقَّسُونَ فَلَجَاؤًا اِلَى حَضِيضِ جَبَلٍ يَسْتِظَلُّونَ بِسَحَابَةٍ عَرَضَتْ بِهِ. فَلَمَّا دَخَلُوا تَحْتَهَا انضَجْتَهُمْ، وَ قِيلَ سَلَّطَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْحَرَّ سَبْعَةَ أَيَّامٍ وَ لِيَالِيهَا حَتَّى غَلَّتْ اِنْهَارَهُمْ ثُمَّ رَفَعَ لَهُمْ جَبَلًا مِنْ بَعِيدٍ تَحْتَهُ مَاءٌ بَارِدٌ فَاسْتِظَلُّوا بِهِ فَسَقَطَ عَلَيْهِمْ. قَالَ قَتَادَةُ: بَعَثَ اللَّهُ شَعِيْبًا اِلَى امْتِنِينَ: اِصْحَابِ الْاِيكَةِ وَ اَهْلِ مَدْيَنَ، وَ اَمَّا اِصْحَابُ الْاِيكَةِ فَاهْلُوكُوا بِالظُّلَّةِ، وَ اَمَّا اَهْلُ مَدْيَنَ فَاخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ صَاحَ بِهِمْ جِبْرَائِيلُ فَاهْلُكُوا. وَ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: مِنْ حَدِيثِكَ مَا عَذَابُ يَوْمِ الضُّلَّةِ فَكَذَّبَهُ، لَعَلَّهُ ارَادَ لَمْ يَنْجُ مِنْهُمْ اِحَدٌ فَيُخْبِرُ بِهِ. إِنَّهُ كَانَ عَذَابُ يَوْمٍ عَظِيمٍ، اِنَّمَا عَظَّمَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ لِعَظَمِ الْعَذَابِ فِيهِ.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَ مَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ وَ إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ.

### النوبة الثالثة

قوله: كَذَّبَتْ قَوْمٌ نُوْحَ الْمُرْسَلِينَ، إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَلَا تَتَّقُونَ. مضمون این آیت بیان کیفیت دعوت است و بیان صفت داعی. هر آن کس که دعوت کند و دیگری را بر الله خواند راه وی آنست که نخست او را بتقوی فرماید چنان که ربّ العزة گفت حکایت از پیغامبران که گفتند که: أَلَا تَتَّقُونَ. آن گه سخن که گوید بغایت تلطف گوید تا سخن در ایشان گیرد و بقبول نزدیکتر بود. نهیبی که ربّ العزة موسی و هارون را که بر

فرعون فرستاد ایشان را بتلطف فرمود، گفت: فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى. و مصطفى (ص) هم چنین فرمود که: قُلْ إِنَّمَا أُعِظُكُمْ بِوَاحِدَةٍ... الآية، و پیغامبران درین قصه‌ها که با امت خویش بلطف گفتند که اَلَا تَتَّقُونَ نگفتند: اتقوا الله و اتقوا عقابه، که در آن نوعی خشونت است و دل‌های قومی از آن نفرت گیرد. این چنان است که گوید فرا دیگری که: افعل كذا! فرمانی است جزم از رفق و لطف خالی، چون گوید: الا تفعل كذا همان فرمانست اما بلطف و رفق آمیخته و در دل شنونده آویخته. اَلَا تَتَّقُونَ فرمانست بتقوی، و تقوی اصل همه هنرهاست و مایه همه طاعتها، خداوندان یقین را میعاد معاد را جز از تقوی زاد نیست، وَ تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى و عورت پوش قیامت را جز لباس تقوی لباسی نیست، وَ لِبَاسُ التَّقْوَى ذَلِكَ خَيْرٌ. لباسها انواع است، آن لباس که خود در توان پوشید و خود بیرون توان کرد سهل است، کار لباس تقوی دارد که حق تعالی در کسی پوشد: یکی را بلباس اسلام پوشند، گه افتان بود و گه خیزان، آخر بعاقبت رسته شود، یکی را لباس ایمان دهند هم افتد و هم خیزد، اما کم افتد و بیش خیزد و زود رسته شود، یکی را لباس تقوی پوشند شاد زید و شاد میرد و شاد خیزد، یکی را لباس مهر پوشند بی‌قرار زید مشتاق میرد و مست خیزد.

و بدان که وجوه تقوی در قرآن بسیار است و مرجع آن با پنج معنی است: اول تقوی است بتوحید از شرك، چنان که الله گفت با موسی کلیم: فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ فَسَأَوْحِيهَا يَعْنِي الرَّحْمَةَ فِي الْآخِرَةِ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ الشَّرْكَ، دیگری تقوی است باخلاص از نفاق چنان که گفت: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ أَيُّ شَمَا كَمَا إِيْمَانٍ أوردید بپرهیزید از آن که بر آزار من خیزید، یا اخلاص در کردار خویش بنفاق و شك بیامیزید، از آزار من گریزید، قدر خویش بدانید و از راه غرور برخیزید تا بآتش قطیعت بنسوزید وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ با راستان و راستگویان باشید، سدیگر تقوی است بصدق از ریا چنان که رب العزة گفت در قصه هابیل: إِنَّمَا يَنْقَبِلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ. آری کار از شایستگان شایسته است و از شستگان شسته. چه پسندیده آید از مجتهدی که او را نخواهند؟! کجا رسد او که پای او به بند نبایست ببندند؟! نه مشک بوی خریده و نه غسل حلاوت جسته. حنظل و خرما در يك تربت و بيك آب رسته، پس کار در عنایت بسته، نه در طاعت بسته، آن کند که خود خواهد و آنچه خواست نه فزاید و نه کاهش، ارادت ارادت اوست و مشیت مشیت او: يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ، چهارم تقوی است بسنت از بدعت، چنان که رب العزة گفت: امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى خَالصَ كَرْدٍ وَ پاكِ اللَّهِ دل‌های سنیان پرهیزگاری را، دل‌هایی از بدعت زوده و بسنت آراسته، بخشیت دباغت داده، بشرم زنده کرده، باخلاص روشن کرده از بهر صحبت خویش را، پنجم تقوی است باجتنباب از معاصی چنان که در قصه یوسف گفت: إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَ يَصْبِرْ. این تقوی اشارت است بروز خلوت راعیل و این صبر اشارت است بروز در چاه افکندن یوسف، هر که از معاصی پرهیزد و بر محنت صبر کند، فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ اللَّهُ ضایع نکند مزد نیکوکاران.

قوله: إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ در قصه پیغامبران گفت که ایشان صفت امانت و استواری خویش بر امت اظهار کردند هر یکی از ایشان گفت با قوم خویش: إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ، زیرا که شرط داعی آنست که در

میان قوم خویش بامانت و دیانت معروف باشد تا دلها بوی گراید و آن راستی و استواری وی ایشان را بر قبول پیغام دارد. نه‌بینی مصطفی (ص) پیش از مبعث وی او را محمد الامین میخواندند؟ از آن که او را بامانت و دیانت شناخته بودند و بر راستی و استواری معروف گشته امانتها بنزدیک وی می‌نهادند و در همه کارها اعتماد بر کرد و گفت وی داشتند. بلی بعد از مبعث قومی که زخم خورده عدل ازل بودند ازو برگشتند نه از آنکه در راستی و استواری وی بشک افتادند که ربّ العزة میگوید: يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ.

لكن من اسقطته السّوابق لم تنعشه اللّواحق. هر که در و هده «نبایست» افتاد طاعت او همه هبا بود و دل وی همه هوا بود. يقول الله تعالى: وَ أَفْنِدُّهُمْ هَوَاءً وَ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِي إِيَّايَ عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ، خبر عن كلّ واحد من الانبياء: انه قال: ما أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ لِيَعْلَمَ الْكَاكِفَةُ أَنَّ مِنْ عَمَلٍ لِلَّهِ فَلَا يَنْبَغِي أَنْ يَطْلُبَ الْإِجْرَ مِنْ غَيْرِ اللَّهِ، هر که در راه خدا روزی قدمی بردارد مبادا که اگر طمع ثواب دارد بغیر او دارد یا حاجت خود بغیر او بردارد. بموسی وحی آمد که: یا موسی حاجت خود بمن بردار و هر چه خواهی از من خواه حتی ملح عجینک و علف شاتک. این خود درجه مزدورانتست که عمل کنند و گوش پیدایش دارند، باز عارفان را حال دیگرست و کار دیگر. ایشان عمل که کنند نه از بهر پاداش کنند و پاداش بر روی عمل تاش دانند.

پیر طریقت گفت: شمار علیّ کَلّ حال با مزدوران است با عارف چه شمارست؟ عارف خود مهمان است. مزد مزدور و نزل مهمان در خور، میزوانست. مایه مزدور حیرت و مایه عارف عیانست. جان عارف در سر مهر او تاوانست جان او همه چشم و سرّ او همه زبان است، آن چشم و زبان در نور عیان ناتوانست، مزدور را نور امید در دل تاود و عارف را نور عیان در جان، مزدور در میان نعمت گردان و از عارف خود عبارت نتوان. نفس عارف را قیمت پیدا نیست، دانی چرا؟، که آن نفس از حضرت جدا نیست. قالب چون صدف است و نفس چون جوهر، مبدأ آن از حضرت است و مرجع آن با حضرت، گر آن نفس ازینجا بودی نفسانی بودی، و اگر نفسانی بودی حجاب تفرّق بسوختی. آنچه نفس عارف سوزد آتش دوزخ نسوزد از بهر آن که آن آتشی است که دوستی آن را می‌افروزد.

ففى فؤاد المحبّ نار هوى احمرّ نار الجحيم ابردها.

عارف کی بود؟ او، که از آواز صور آگاه شود یا هول رستخیز او را مشغول دارد، یا دود دوزخ بدو رسد یا نعیم بهشت برو آویزد امروز همه جهان در شغلند و ایشان با یکی، و فردا همه خلق در نعیم غرق و ایشان هم با آن یکی.

تسبیح رهی وصف جمال تو بسست      و ز هشت بهشتمان وصال تو بسست  
اندر دل هر کسی جدا مقصودیت      مقصود دل رهی خیال تو بسست

## ٥ النوبة الاولى

قوله: وَ إِنَّهُ لَنَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ (١٩٢) این نامه فرو فرستاده خداوند جهانیانست.

نَزَلَ بِهِ فِرْعَوْنَ وَ هَارُونَ وَ لُقْمَانَ وَ هُودَ وَ سُلَيْمَانَ وَ زَكَرِيَّا وَ يَحْيَى وَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ وَ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِنْ تَرَى مِنْ قَوْمِكَ مَن يُعَدِّبُكَ فَتَدَبَّرْهُ وَاغْلِبْهُ بَشْرًا حَافِيًا (١٩٣) آن روح استوار.

عَلَى قَلْبِكَ بِرِذْوَانِنَا وَ لِقَاءِ رَبِّكَ أَهْلًا وَ لَا تَجْعَلْ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ كَلِمَةً وَ لَا تَنْسَى فِي حَرْبٍ وَ سَلَامٍ مِمَّا نَزَّلْنَا مِنْ سَمَوَاتِنَا آيَةً لِقَوْمٍ يُحْسِنُونَ (١٩٤) آن را تا تو از آگاه کنندگان باشی و از ترسانندگان.

بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ (١٩٥) بزبان تازی پیدا.

وَ إِنَّهُ لَفِي زُبُرِ الْأَوَّلِينَ (١٩٦) و این در کتابهای پیشینیان است.

أَوْ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَةٌ أَنْ يَأْتِيَ الْمَوْتُ الْغَائِبَةَ فِي الْأَنْبِيَاءِ الَّذِينَ خَلَقْنَا مِنْ قَبْلُ أَلَمْ نَكُنْ بِشَيْءٍ مُخْتَلِفِينَ أَوْ يَشْكُرُوا لِقَوْلِ رَبِّهِمْ لَوْلَا كِتَابُ رَبِّنَا لَأَخَذْنَا مِنْهُمُ اثْمًا مِنْ عَمَلِهِمْ لَقَدْ جَعَلْنَا آيَاتِنَا لِلْقَوْمِ الْعَادِلِينَ (١٩٧) که دانایان بنی اسرائیل می شناسند.

وَ لَوْ نَزَّلْنَاهُ عَلَى بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ (١٩٨) و اگر ما این بر کسی فرستادیم نه تازی زبان، فَقَرَأَهُ عَلَيْهِمْ وَ أَنْ كَسَّ أَنْ رَأَى الْبُرْجَانَ وَ حَمَلَهُ الْوَهْمَانَ وَ كَانُوا بِرَبِّهِمْ كَافِرِينَ (١٩٩) بنگر ویدندی بآن، كَذَلِكَ سَلَكْنَاهُ جَنَانَ نَهْدِيمَ وَ كَرَّمْنَا فِي ذَلِكَ الْكَلِمَةَ الْكُرْآنَ وَ إِذْ يُنَادِيهِمْ لِيُخْبِرَهُمْ أَنَّ إِلَهُكُمْ إِلَهُ وَاحِدٌ لَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَ إِنْ تَرَى مِنْ قَوْمِكَ مَن يُعَدِّبُكَ فَتَدَبَّرْهُ وَاغْلِبْهُ بَشْرًا حَافِيًا (٢٠٠) در دلهای کافران.

لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ بِنِعْمَتِ رَبِّهِمْ وَ لَا يَذْكُرُونَ أَنَّ إِلَهُهُمْ إِلَهُ وَاحِدٌ لَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَ إِنْ تَرَى مِنْ قَوْمِكَ مَن يُعَدِّبُكَ فَتَدَبَّرْهُ وَاغْلِبْهُ بَشْرًا حَافِيًا (٢٠١) تا آن گه که بینند عذاب دردناکی.

فَيَأْتِيَهُمْ بَعْتَةٌ وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ (٢٠٢) که بایشان آید ناگه و ایشان نادان و ناگه.

فَيَقُولُوا هَلْ نَحْنُ مُنْظَرُونَ (٢٠٣) و گویند ما را هیچ درنگ دهند؟

أَفَبِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ (٢٠٤) بعذاب ما می شتابند؟

أَفَرَأَيْتَ إِنْ مَتَّعْنَاهُمْ سِنِينَ (٢٠٥) چه بینی اگر ما ایشان را بر خوردار کنیم سالها.

ثُمَّ جَاءَهُمْ مَا كَانُوا يُوعَدُونَ (٢٠٦) پس بایشان آید آنچه ایشان را وعده می دهند.

مَا أَغْنَى عَنْهُمْ جَهَنَّمُ وَ أَهْلِهَا إِذْ أُسْفِرُوا (٢٠٧) آن بر خوردار می که می دادند ایشان را.

وَ مَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ وَ هَلَكَ نَكْرَدِيمَ مَا هِيَ شَرْحِيحٌ لِقَوْلِهِمْ إِنَّا إِلَهُكُمْ فَأُتُوا بِآيَاتِنَا لِيُحْكِمُوا لِمَوَاعِدِهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ (٢٠٨) مگر آن را آگاه کنندگان و بیم نمایان بود.

ذِكْرَى لِمَن يُعَذِّبُكَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ (٢٠٩) و ما هرگز ستمکار نبودیم

وَ مَا نَنْزَلْنَا بِهِ الشَّيَاطِينَ (٢١٠) و هرگز دیوان این فرو نیاوردند.

وَ مَا يَنْبَغِي لَهُمْ وَ خُودُ نَسْرَدِ اِيشَانِ رَا وَ مَا يَسْتَطِيعُونَ (٢١١) و خود نتوانند.

إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمَعْزُولُونَ (٢١٢) که ایشان را از نیوشیدن و سخن شنیدن دور کرده اند.

فَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ بَا إِلَهَ خَدَائِي دِيْغَرِ مَخْوَانِ فَتَكُونُ مِنَ الْمُعَذِّبِينَ (٢١٣) که از عذاب کردگان باشی.

وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ (٢١٤) و بیم نمای و آگاه کن خاندان نزدیک تران خویش را.



وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ وَ پر خویش فرو دار لِمَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۲۱۵) ایشان را که بر پی تو روند از مؤمنان.

فَإِنْ عَصَوْكَ اِگر سرکشند از تو قُلْ اِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ (۲۱۶) گوی میبزارم از آن که شما میکنید. وَ تَوَكَّلْ عَلَى الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ (۲۱۷) و پشت باز کن و کار خود بسپار و پشتی دار بآن توانای مهربان. الَّذِي يَرَاكَ حِينَ تَقُومُ

(۲۱۸) او که میبیند ترا که بر نماز خیزی.

وَ تَقُوبَكَ فِي السَّاجِدِينَ (۲۱۹) و میبیند گشتن ترا در رکوع و سجود.

اِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۲۲۰) که الله شنواست دانا.

هَلْ اُنْبِئُكُمْ عَلَىٰ مَنْ نَزَّلَ الشَّيَاطِينُ (۲۲۱) شما را خبر کنم که دیوان بوحی خویش بر که فرود آیند؟

نَزَّلَ عَلَىٰ كُلِّ اَقَاكٍ اٰثِمٍ (۲۲۲) فرود آیند بر هر کز سخنی دروغزنی بزهمندی.

يُفَوِّنَ السَّمْعَ که گوش فرا دارند وَ اَكْثَرُهُمْ كَاذِبُونَ (۲۲۳) و بیشتر ایشان دروغزنانند.

وَ الشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ (۲۲۴) و شاعران آنانند که در پی ایشانست بی‌راهان و.

اَلَمْ تَرَ اَنَّهُمْ فِي كُلِّ وادٍ يَهيمُونَ (۲۲۵) نمی‌بینی که ایشان در هر رود کده‌ای و هامونی بگمراهی میروند.

وَ اَنَّهُمْ يَفُولُونَ ما لَا يَفْعَلُونَ (۲۲۶) و آنچه نکنند میگویند: اِلَّا الَّذِيْنَ اٰمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِگر ایشان که

بگرویدند و کارهای نیک کردند وَ ذَكَرُوا اللّٰهَ كَثِيْرًا وَ بر خداوند خویش ستایش فراوان کردند، وَ اِنْتَصَرُوا مِنْ

بَعْدِ ما ظَلَمُوا وَ بزبان کین کشیدند پس آنکه بر ایشان ستم کردند، وَ سَيَعْلَمُ الَّذِيْنَ ظَلَمُوا وَ آرى بدانند ایشان که

ستمها کردند اَيُّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ (۲۲۷) که با کدام گشتگان گردند.

### النوبة الثانية

قوله: وَ اِنَّهُ لَنَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ، الهاء راجعة الى الكتاب المذكور فى اوّل السّورة، و التّنزيل اسم للقرآن. و

قيل تنزيل مصدر اقيم مقام المفعول كما يقال! هذا الدينار ضرب الامير اى مضروبه. ثمّ بيّن كيف نزله، اى

انزله مرّة بعد اخرى شيئا فشيئا مع جبرئيل و هو الرّوح الامين على قلبك يا محمد. سمى جبرئيل روحا لانّ

جسمه روح لطيف روحانىّ و كذا الملائكة روحانيون خلقوا من الرّيح، و قيل خلقوا من الرّوح و هو الهواء. و

قيل سمى روحا لانّ حياة الاديان و بقاؤها به و بما ينزل به كما بالرّوح حياة الأبدان و بقاؤها، و قيل لانّ الحياة

اغلب عليه كانه روح كله. و قيل الرّوح اسم علم له لا صفة و سمّاه امينا لانّ الله تعالى ائتمنه على ما يؤدّيه

عنه الى عبادته و لم يخن قطّ فيما امر الله به، يدلّ عليه قوله: مُطَاعٌ تَمَّ اَمِين.

على قلبك يعنى عليك، و خصّ القلب بالذكر لانه محلّ الوعى و التثبيت.

قرائت حجازيان و ابو عمرو نَزَلَ بِهِ بتخفيف است و الرّوحُ الأَمِينُ برفع، و معنى آنست که: فرو آورد آن

را جبرئيل بر دل تو و نَزَلَ بِهِ بتشديد و الرّوح الامين بنصب قرائت باقى است، و معنى آنست که: فرو

فرستاد الله جبرئيل را بفرمان بر دل تو. همانست که جای دیگر گفت: اِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَ قُرْآنَهُ

یعنی لك علينا ان جمعه في قلبك، لِيَتَّكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ، ای لتكون رسولى به الى الخلق اجمعين. تخوفهم به عذاب النار ان لم يوحّدونى و هذا من الجنس الذى يذكر فيه احد طرفى الشئء و يحذف الطرف الآخر لدلالة المذكور على المحذوف و ذلك اّنه انزله ليكون من المبشّرين و المنذرين.

يلسان عَرَبِيٍّ مُّبِينٍ ای بلغة العرب و كلامهم البين، قيل يعنى لغة قريش و جرهم و فيه تشريف لغة العرب على غيرها لانه سبحانه سمّاه مبينا و لذلك اختار هذه اللغة لاهل الجنة و اختار لغة العجم لاهل النار.

وَ اِنَّهُ لَفِي زُبُرِ الْاُولَئِينَ ای ذکر انزال الله تعالى القران على محمد و ارساله الى كافة الخلق، لفي زُبُرِ الْاُولَئِينَ ای فى كتاب الله المنزلة على الاولين و صحائفهم كالتوربية و الانجيل و صحف ابراهيم و زبور داود. و قال الزجاج: ای ذکر محمد و نعتة كما يجدونه مكتوبا عندهم فى التوربية و الانجيل. نمى گوید عين قرآن در كتب پیشینیان است، که این خاصیت محمد مرسل است و معجزه وی، و اگر در كتب پیشینیان عين قرآن بودی این تخصیص باطل گشتی. پس معنی آنست که ربّ العزة در كتب پیشینیان خبر داد که: انه سيبعث فى آخر الزمان نبيا نعتة كذا و و صفته كذا، و سينزل عليه كتابا صفته كذا و هو القرآن. نظيره: إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْاُولَى، صُحُفِ اِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى يعنى مذکور فى الصّحف الاولى. انّ الناس فى الغالب يؤثرون الدنيا على الآخرة و وَ الْآخِرَةُ خَيْرٌ وَ اَبْقَى. أَوْ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَةٌ عَامَّةٌ قَرَاءَ بِيرون از ابن عامر يكن بيا خوانند آية منصوب، و المعنى او لم يكن علم علماء بنى اسرائيل بوجود نعت محمد، و ذكر القرآن فى التوربية علامة للعرب فى صدق محمد و نبوته. باين قرائت أن يَعْلَمَهُ در موضع رفع است لانه اسم يَكُنْ، و آية نصب لانه خبر يَكُنْ، و ابن عامر تنها تكن بناء تانيث خوانده و آية مرفوع، و باين قرائت آية اسم تكن است و أن يَعْلَمَهُ بجای خبر در موضع نصب، و التقدير او لم تكن لهم آية بان يعلم علماء بنى اسرائيل انّ النَّبِيَّ حَقَّ، و علما بنى اسرائيل، عبد الله بن سلام و اصحابه الذين آمنوا بمحمد (ص).

روى عن ابن عباس أنّه قال: بعث اهل مكة الى اليهود و هم بالمدينة و سألوهم عن محمد فقال: انّ هذا لزمانه و انا نجد فى التوربية نعتة و صفته، فكان ذلك آية لهم على صدقه.

وَ لَوْ نَزَّلْنَاهُ عَلَى بَعْضِ الْمُعْجَمِينَ الْاَعْمَجِ الَّذِى فى لسانه عجمة و ان كان عربيا، و الدواب كلها عجم لانها لا تتكلم، و صلاة النهار عجماء لانها لا يجهر فيها، تقول رجل اعجم و اعجمي كما يقال: فلان احمر و احمرى منسوب الى نفسه، يشدّد الاعجمى و يخفف فيقول رجل اعجم و اعجمي و قوله: وَ لَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا اَعْجَمِيًّا ای غير عربى، و اما العجمي فهو الذى ليس من العرب و ان كان فصيحاً بالعربية، فالعجمي منسوب الى جنسه و الاعجمي منسوب الى نفسه، و لَوْ نَزَّلْنَاهُ عَلَى بَعْضِ الْمُعْجَمِينَ، فَقَرَأَهُ عَلَيْهِمْ ما كانوا به مؤمنين اهل تفسير اين آيت را چهار معنى گفته اند: يکی آنست که لو نزلناه القران بلغة العجم على رجل اعجمي فقراه على العرب لم يؤمنوا به و اعتلوا بانهم لا يفهمون منه و لا يفقهون. ميگويد اگر ما اين قرآن فرو فرستاديمى بر مردى اعجمي بر لغت عجم تا بر عرب خواندى، ايشان بنگرويدندى و گفتندى ما لغت عجم از مرد اعجمي درنمى يابيم و نميدانيم، همانست که جای ديگر گفت: وَ لَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا اَعْجَمِيًّا لَقَالُوا لَوْ لَا فَصَّلْتُ

آیائهُ، وجه دوّم و لو نزلنا الكتاب كما هو الآن على رجل اعجميّ فقرأه على العرب لم يؤمنوا استنكافا من اّتباع من لم يكن منهم. اگر این قرآن بلغة عرب چنان که هست ما بر مردی اعجمی فرو فرستادیمی تا عرب خواندی هم بنگرویدندی و گفتندی ما را ننگ بود، که اّتباع کسی کنیم که نه عرب بود و نه از جنس ما، ازینجاست که ربّ العالمین منّت بر ایشان نهاد که رسول شما هم از نفس شما و جنس شما فرستادیم، و ذلك فی قوله: لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ، وجه سوّم آنست که لو نزلناه على بعض الاعجمین یعنی على البهائم و انطقناها، فقرأت علیهم ما آمنوا به، اگر ما این قرآن فرو فرستادیمی بر بهائم و ما آن را گویا کردیمی تا بزبان فصیح بریشان خواندی، و این خود اعجوبه دیگر بودی، ایشان هم بنگرویددی. همانست که ربّ العالمین گفت: وَ لَوْ أَنَّا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ الْآيَةَ. ابن مسعود بر ناقه‌ای بود که او را از تفسیر این آیت پرسیدند، اشارت بناقه کرد و گفت: هذه من الاعجمین، و باین قول اعجمین که بجمع سلامت گفت از بهر آن گفت که وصفه بالقراءة و هی فعل العقلاء، وجه چهارم آنست که: لو انزلنا القرآن على بعض الأَعْجَمِينَ من البهائم فقراه علیهم محمد (ص) لم يؤمن البهائم، كذلك هؤلاء لأنهم كالأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا.

كَذَلِكَ سَلَكْنَاهُ كَذَلِكَ اّشارتست بکفر و شرك، سَلَكْنَاهُ این ها ضمیر با تکذیب میشود و ترك ایمان، ای کما ادخلنا الکفر فی قلوبهم كذلك ادخلنا التکذیب فیها. این آیات از روی معنی متّصل است، میگوید: اگر این قرآن بعضی اعجمین بریشان خواندیمی ایشان ایمان نیاوردندی از بهر آنکه ما تکذیب و ترك ایمان در دل ایشان چنان نهادیم که کفر و شرك نهادیم.

آن گه بر استیناف گفت: لا يُؤْمِنُونَ بِهِ حَتَّى يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ فی الدّنيا كما رأت الامم المتقدّمة. و قيل فی القيامة و قيل معناه سلکنا الکفر فی قلوب المُجْرِمِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِهِ یعنی کی لا يؤمنوا به، و لنلا يؤمنوا به، و روا باشد که سَلَكْنَاهُ این ها با قرآن شود و معنی آنست که ادخلنا القران فی قلوب المجرمین فعرفوا معانيه و عرفوا عجزهم عن اتیان مثله فلم يؤمنوا به حَتَّى يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ.

فيلجئهم ذلك العذاب الى الايمان، اما وقت البأس او قبله.

فَيَأْتِيهِمْ بَعْثَةٌ اّی يأتیهم عذاب يوم القيامة فجأة و هم لا يعلمون بقيامها.

فَيَقُولُوا هَلْ نَحْنُ مُنْظَرُونَ. یعنی اذا رأوا العذاب يقولون: هل نحن مؤخّرون الى وقت آخر فنراجع عقولنا و نؤمن، ایشان چون عذاب بینند که ناگاه بایشان آید گویند هیچ روی آن هست که ما را درنگ دهند روزگاری دیگر تا ایمان آریم؟

ربّ العالمین گفت: أ فَبِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ یعنی كيف يستعجلون بعذاب لو أتاهم طلبوا الانظار و لم ينظروا. چرا استعجال میکنند بعدابی که چون آید بایشان آن عذاب درنگ خواهند، و ایشان را درنگ ندهد، و تهدید را بلفظ استفهام گفت.

مقاتل گفت چون این آیت فرود آمد: فَيَأْتِيهِمْ بَعْثَةٌ مشرکان قریش گفتند: الى متى توعدنا بالعذاب، تا کی ما را بعذاب ترسانی و تا کی ما را بقیامت بیم نمایی؟ آخر کی خواهد بود این عذاب و این قیامت؟ همانست که

جای دیگر گفت: ائْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا، ائْتِنَا بِعَذَابِ أَلِيمٍ، أَيَّانَ يَوْمُ الدِّينِ، مَتَى هَذَا الْوَعْدُ؟، رب العزه بجواب ایشان گفت: أَوْفَعْدَانَا يَسْتَعْجِلُونَ.

أَفَرَأَيْتَ إِنْ مَتَّعْنَاهُمْ سِنِينَ يَعْنِي سِنَى عَمْرِ الدُّنْيَا.

ثُمَّ جَاءَهُمْ مَا كَانُوا يُوعَدُونَ يَعْنِي الْعَذَابَ.

ما أَعْنَى عَنْهُمْ لَمْ يَدْفَعْ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يُمْتَعُونَ أَيْ تَمَتُّعَهُمْ. يَقُولُ لَا مَعْنَى لِاسْتِعْجَالِهِمُ الْعَذَابَ. فَإِنَّهُ إِذَا جَاءَهُمُ الْعَذَابُ وَ لَوْ بَعْدَ الْعَمْرِ الْكَثِيرِ لَمْ يَغْنِ عَنْهُمْ تَمَتُّعُهُمُ بِالْدُّنْيَا قَبْلَ ذَلِكَ، لِأَنَّ الْعَذَابَ يَأْتِيهِمْ وَ لَوْ بَعْدَ حِينٍ. وَ مَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا لَهَا مُنْذِرُونَ، ذِكْرِي مَعْنَى آيَةِ بَرِّ دُو وَجْهِ اسْت: يَكِي أَنْسَتْ كِه مَا هَلَكَ نَكَرْدِيمِ أَهْلِ هِيْجِ شَهْرِ اَزِينِ شَهْرَهَا كِه قِصَّةِ اَيْشَانِ دَرِينِ سُوْرَتِ بَا تُو كُفْتَمِ مَكْرُ كِه پِيْشِ اَزِ عَذَابِ بَايْشَانِ رَسُوْلَانِ فَرَسْتَادِيْمِ، بِيْمِنَمَايَانِ وَ تَرَسَانَنْدِگَانِ، بِيَادِ كَرْدَنْ بَرِيْشَانِ وَ دَرِ يَادِ دَاْدَنْ اَيْشَانِ، بَايْنِ مَعْنَى ذِكْرِي بِمَوْضِعِ نَصَبِ اسْتِ بَرِ مَصْدَرِ، يَعْنِي: اَلَا لَهَا مَذْكَرُونَ ذِكْرِي، لِأَنَّ الْاِنْذَارَ تَذْكَيرَ، كَاثَهْ قَال: يَذْكَرُونَ ذِكْرِي، اَيِ تَذْكَيرَا، مَعْنَى دِيْگَرِ هَلَكَ نَكَرْدِيمِ هِيْجِ أَهْلِ شَهْرِي رَا مَكْرُ كِه پِيْشْتَرِ بَايْشَانِ رَسُوْلِ فَرَسْتَادِيْمِ تَا اَيْشَانِ رَا آگَاهِ كَرْدَنْدِ وَ اَزِ عَذَابِ مَا بَتْرَسَانِيْدَنْدِ.

آن گه گفت: ذِكْرِي اَنْ كِه بَا اَيْشَانِ كَرْدِيْمِ پَنْدِي اسْتِ شَمَا رَا تَا يَادِ كْنِيْدِ وَ يَادِ دَارِيْدِ، وَ بَايْنِ مَعْنَى ذِكْرِي دَرِ مَوْضِعِ رَفْعِ اسْتِ خَبْرِ اِبْتِدَاءِ مَحْذُوْفِ، يَعْنِي اِنْذَارَنَا ذِكْرِي. وَ قِيْلَ مَا قِصْصَنَا ذِكْرِي، وَ جَمْعُ مَنْذَرِيْنَ لِأَنَّ الْمُرَادَ بِهِمُ النَّبِيَّ وَ اتِّبَاعَهُ الْمَظَاهِرُونَ لَهُ.

وَ مَا كُنَّا ظَالِمِيْنَ فَنَعْدِبُهُمْ مِنْ غَيْرِ اِعْلَامِ وَ لَا رَسُوْلٍ وَ لَا ذِكْرٍ، وَ نَظِيْرُ هَذِهِ الْاَيَّةِ قَوْلُهُ: وَ مَا كُنَّا مُعْذِبِيْنَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُوْلًا.

وَ مَا نَنْزَلْتُ بِهِ الشَّيَاطِيْنَ مُقَاتِلُ كُفْت: مُشْرِكَانِ قَرِيْشِ كُفْتَنْدِ مُحَمَّدِ كَاهِنِ اسْتِ وَ بَا وَ يِ رَنْتِي اسْتِ اَزِ جَنْ كِه اَيْنِ قُرْآنِ، كِه دَعْوِي مِيْكَنْدِ كِه كَلَامِ خِدَاَسْتِ، اَنْ رَنْتِي اسْتِ بَزْبَانِ وَ يِ مِيْ اَفْكَنْدِ، هَمِ چِنَانِ كِه بَرِ زَبَانِ كَاهِنِ اَفْكَنْدِ وَ اَيْنِ اَزِ اَنْجَا كُفْتَنْدِ كِه دَرِ جَاهِلِيَّتِ پِيْشِ اَزِ مَبْعَثِ رَسُوْلِ (ص) بَا هَرِ كَاهِنِي رَنْتِي بُوْدِ اَزِ جَنْ كِه اسْتِرَاقِ سَمْعِ كَرْدِي بَدْرِ اَسْمَانِ وَ خَبْرَهَايِ دَرُوْغِ وَ رَاَسْتِ بَزْبَانِ كَاهِنِ اَفْكَنْدِي، مُشْرِكَانِ پَنْدَاَسْتَنْدِ كِه وَحِي قُرْآنِ هَمِ اَزِ اَنْ جَنْسِ اسْتِ تَا رَبِّ الْعَالَمِيْنَ اَيْشَانِ رَا دَرُوْغَزَنْ كَرْدِ، كُفْت: مَا نَنْزَلْتُ بِهِ الشَّيَاطِيْنَ، بَلِ نَزَّلَ بِهِ الرُّوْحَ الْأَمِيْنَ هَرْكَزِ شَيَاطِيْنَ اَيْنِ قُرْآنِ فَرُو نِيَاوَرْدَنْدِ وَ نَسَزْدِ اَيْشَانِ رَا اَنْ وَ خُوْدِ نَتَوَانَنْدِ وَ طَلَبِ اَنْ نَكَنْدِ كِه اَيْشَانِ رَا مِيْسَرِ نَشُوْدِ وَ قَدْرَتِ وَ اسْتِطَاعَتِ نَبُوْدِ.

آن گه گفت: إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمَعْرُؤُونَ اَيِ اَنْهَمِ بَعْدِ مَبْعَثِ الرَّسُوْلِ (ص) عَنِ اسْتِرَاقِ السَّمْعِ وَ عَنِ الْاِسْتِمَاعِ اِلَى كَلَامِ الْمَلَانِكَةِ لَمَعْرُؤُونَ وَ بِالشَّهْبِ مَرْجُومُونَ.

وَ قِيْلَ: إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمَعْرُؤُونَ يَرِيْدُ بِهِ الْكِفَارَ، اَيِ لَا يَسْتَمْعُونَ الْقُرْآنَ سَمَاعًا مِنْ يَنْتَفِعُ بِهِ.

فَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَكُونَ مِنَ الْمُعْذَبِيْنَ. الْخَطَابُ لِلرَّسُوْلِ وَ الْمُرَادُ بِهِ غَيْرُهُ وَ هَكَذَا قَوْلُهُ: وَ لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَ قَوْلُهُ: لِيْنِ أَشْرَكْتَ لِيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ، وَ اِنَّمَا يَضْرِبُ الْمَثَلَ بِالْخِيَارِ. وَ هَكَذَا قَوْلُهُ: فَإِنْ كُنْتَ فِي

شَكَ مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ...

الآية.

قوله: «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ، أَنْ رُوزَ كِهْ اَيْنَ آيْتِ فِرُو آمِدَ رَسُوْلَ خِدَا بَرِ كُوهِ صِفَا بُوَدِ وَ بِأَوَازِ بَلْنِدِ كَقْتِ، «بِا صِبَا حَاهِ قَرِيْشِ چُونِ آوَا زِ رَسُوْلِ شَنِيدَنْدِ هَمِهْ جَمْعِ آمَدَنْدِ وَ اَن كَسِ كِهْ خُوْدِ نَتُوَانِسْتِ آمِدِ بِجَا يِ خُوْدِ دِيْگَرِي فِرِسْتَا دِ.

آن گه رسول خدا گفت بتعميم و هم بتخصيص : «يا بنى عبد المطلب يا بنى هاشم يا بنى عبد مناف يا بنى فهر يا معشر قريش يا عباس بن عبد المطلب يا فاطمة بنت محمد يا صفيّة عمّة رسول الله يا عائشة بنت ابي بكر يا حفصة بنت عمر يا امّ سلمة» همچنين يکان يکان را می خواند و میگفت: «اشتروا انفسكم من النار، اشتروا انفسكم من الله» خویشن را باز خرید از عذاب الله «و اسعوا في فكاك رقابكم فائي لا اغنى عنكم من الله شيئا، ان عصيتم لا اغنى عنكم يوم القيامة من الله مسيئا، لي عملي و لكم عملكم» اگر عصيان آرید و فرمان نبرید روز قیامت شما را بکار نیایم هیچ چیز، کرد من مراست و کرد شما شما را «الا لا يأتين الناس يوم القيامة تحملون الآخرة و انتم تحملون الدنيا» مبدا که روز قیامت مردمانی می آیند آخرت برداشته و کار دین راست کرده و شما می آئید دنیا برداشته و کار دنیا راست کرده. چون شب درآمد رسول خدا هم چنان ندا میکرد تا ندا بسمعها زودتر رسد. قريش بامداد چون برخواستند گفتند: لقد بات محمد يهوت الليل اى يهدى. و در خبر است که عایشه صدیقه بگریست، گفت: يا رسول الله و روز قیامت روزی است که تو ما را به کار نیایی؟ گفت بلى يا عائشة في ثلاثة مواطن، بسه جایگه شما را بکار نیایم: يقول الله تعالى: وَ نَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فعند ذلك لا اغنى عنكم من الله شيئا و لا املك من الله شيئا و عند النور من شاء الله اتم له نوره و من شاء اكبّه في الظلمات فلا املك لكم من الله شيئا و لا اغنى عنكم من الله شيئا و عند الصراط من شاء الله سلمه و من شاء اجازه و من شاء اكبّه في النار و ممّا صنع رسول الله (ص) حين نزلت الآية ان صنع طعاما و جمع عليه عشيرته خاصة و هم يومئذ اربعون رجلا.

چون این آیت فرود آمد رسول خدا طعامی بساخت و بنی عبد المطلب آن روز چهل مرد بودند هر یکی از ایشان چون طعام خوردندی يك گوسپند بخوردیدی و طعام رسول آن روز سخت اندک بود صحفهای دیدند در آن پاره ای گوشت و لختی مرقه.

رسول خدا گفت: «ادنوا بسم الله و كلوا»

بنام خدا فراز آئید و خورید، ایشان فراز آمدند ده ده کس، و می خوردند تا همه سیر گشتند، بعاقبت در صحفه نگرستند و اندکی از آن کاسته. ابو لهب در میان ایشان بود گفت: هذا ما سحرکم به الرجل و در بعضی اخبار است که رسول خدا گفت: لو اخبرتکم انّ خيلا يسفح هذا الجبل يريد ان يغير عليكم اكنتم مصدقي؟ قالوا نعم ما جربنا عليك كذبا، قال فائي نذير لكم بين يدي عذاب شديد فقال ابو لهب: تبّا لك سائر اليوم ما دعوتنا انا لهذا.



فانزل تعالى: تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ.

و روى انهم قالوا: ما لنا عندك ان نحن اتبعناك؟ فقال: لكم ما للمسلمين و عليكم ما على المسلمين و انما تتفاضلون بالدين و اتى قد جنتكم بخير الدنيا و الآخرة و لا اعلم شابا من العرب جاء قومه بافضل ما جنتكم به، ادعوكم الى شهادة ان لا اله الا الله و كتابه، فنفروا و تفرقوا، اكر كسى گويد مصطفى را (ص) كه فرستادند بعالميان فرستادند چنان كه الله گفت: وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا تَخْصِيصَ عَشِيرَتِ وَ خَاصَّةً خویش در اين آیت سبب چیست؟ جواب آنست انما خصهم بالذكر تنبيها على غيرهم و، ذلك انه اذا كان مأمورا بانذار الاقربين من عشيرته فلان يكون مأمورا بانذار غيرهم اولى.

و قيل لانهم اسرع اجتماعا. و قال بعضهم. انما قال ذلك كى لا يركنوا اليه و الى شفاعته فيتركوا الطاعة و يرتكبوا المعصية اتكالا على الشفاعة و قيل انما خصهم بالذكر لانهم اقرب اليه فالاولى فى الانذار البداية بهم، كما ان الاولى فى البرّ و الصلّة و غيرهما البداية بهم، و هو نظير قوله تعالى: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَ كَانُوا مَمُورِينَ بِقِتَالِ جَمِيعِ الْكُفَّارِ وَ لَكُنْهُمْ لَمَّا كَانُوا اقْرَبَ إِلَيْهِمْ امْرُؤًا بِالْبَدَايَةِ بِهِمْ فِي الْقِتَالِ كذلك هاهنا.

وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ هذا مفسر فى سورة بنى اسرائيل و مكرّر فى سورة الحجر، اى ان لهم جانبك و تواضع لهم و لا تتكبر عليهم، و هو نظير قوله: وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ وَ جناحا العسكر جانباه.

فَإِنْ عَصَوْكَ يَعْنِي ان عصاك الكفار و قيل ان عصاك الاقربون من عشيرتك فقل اتى برىء مما تعملون من عبادة الاصنام. و قيل برىء من اعمالكم لا اوخذ بها و لا احاسب عليها و قيل لا املك لكم فيها شفاععة عند الله و لا دفعا لعقوبة لو جازاكم بها.

و قيل هى منسوخة بآية السيف.

وَ تَوَكَّلْ عَلَى الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ قرأ مدنى و شامى: فتوكل بالفاء، و كذا هو فى مصاحفهم، اى فوض امرك الى العزيز فى الانتقام من الاعداء، الرحيم بالاولياء ليكفيك كيد اعدائك الذين عصوك فيما امرتهم به و قيل: فوض امرك الى الذى يمنع جاره و ينصر وليه.

الَّذِي يَرَاكَ حِينَ تَقُومُ

الى الصلّة مفردا.

وَ تَقَلَّبَكَ فِي السَّاجِدِينَ مع المصلين جماعة و قيل تقلب نظرك فى الساجدين.

كان رسول الله (ص) يرى من خلفه فى الصلّة مثل ما يرى امامه.

قال رسول الله (ص) اتموا الركوع و السجود فو الله اتى اراكم من بعد ظهرى اذا ركعتم و سجدتم.

و قيل وَ تَقَلَّبَكَ فِي السَّاجِدِينَ يعنى تقلبك نطفة فى اصلاب الساجدين نوح و ابرهيم و اسماعيل قال ابن

عباس ما زال رسول الله (ص) يتقلب فى اصلاب الانبياء حتى ولدته امّه و انشد بعضهم فى مدح النبي (ص).

من قبلها طبت في الظلال و في  
ثم هبطت البلاد لا بشر  
بل نطفة تركب السفين و قد  
تنقل من صاحب الى رحم  
حتى احتوى بيتك المهيمن من  
و انت لما ولدت اشرفت  
فنحن في ذلك الضياء و في  
مستودع حيث يخصف الورق  
انت و لا مضغة و لا علق  
الجم نسرا و اهله الغرق  
اذا مضى عالم بذا طبق  
خندق عيلاء تحتها التطق  
الارض و ضائت بنورك الافق  
النور و سبل الرشاد تحترق

و قال الحسن وَ تَقْبَلُكَ يَعْنِي ذَهَابِكَ وَ مَجِيئِكَ وَ تَرَدَّدَكَ فِي أَصْحَابِكَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمَعْنَى، فِي الْجُمْلَةِ إِنَّهُ تَعَالَى يَرَى دَقِيقَ أَعْمَالِكَ وَ جَلِيلَهَا.

إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ لِقِرَائَتِكَ، الْعَلِيمُ، بِعَمَلِكَ.

هَلْ أَنْبَأَكُمْ عَلَى مَنْ نَزَّلَ الشَّيَاطِينَ هَذَا مَعْطُوفٌ عَلَى قَوْلِهِ: وَ مَا نَزَّلَتْ بِهِ الشَّيَاطِينَ، مُشْرِكًا كَقَوْلِهِ أَنْجِبَهُ مُحَمَّدٌ مِثْلَ شَيْطَانٍ فَرُوهُمِ أَرْنَدُ مِنْ أَسْتِرَاقٍ سَمِعَ وَ فَرَا زَبَانَ وَى مِى أَفْكَنَدُ. رَبِّ الْعَالَمِينَ كَقَوْلِهِ يَا مُحَمَّدُ كَوَى: هَلْ أَنْبَأَكُمْ شَمَا رَا خَبِرَ دَهْمَ كَهْ شَيْطَانِينَ بَرَّ كَهْ تَوَانَدُ كَهْ فَرُودَ آيِنْدُ؟

نَزَّلَ عَلَى كُلِّ أَقَاكٍ أُنِيمٍ فَرُودَ آيِنْدُ بَرَّ هَرَّ كَاهَنِى أَخْتَرُ كَوَىى دَرُوعْزَنِى كَزَّ سَخْنَى چُونِ مَسِيلَمَهْ وَ طَلِيحَهْ. يُلْفُونَ السَّمْعَ يَعْنِي يَسْتَمْعُونَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسْتَرْقِينَ، فَيُلْقُونَ إِلَى الْكَهْنَةِ وَ أَكْثَرُهُمْ كَاذِبُونَ، لِأَنَّهُمْ يَخْلُطُونَ بِهِ كَذِبًا كَثِيرًا، وَ هَذَا كَانَ قَبْلَ أَنْ حَجَبُوا عَنِ السَّمَاءِ فَاتَّهَمُوا الْآنَ مُحْجُوبُونَ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ إِنَّمَا قَالَ أَكْثَرُ هَمْ أَسْتَنْتَنِي بِذِكْرِ الْكَثْرَةِ مِنْهُمْ سَطِيحًا وَ شَقَا وَ سَوَادُ بْنُ قَارِبِ الَّذِينَ كَانُوا يَلْهَجُونَ بِذِكْرِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَ تَصَدِيقَهُ وَ يَشْهَدُونَ لَهُ بِالنَّبُوءَةِ وَ يَدْعُونَ النَّاسَ إِلَيْهِ. وَ رَوَى مُحَمَّدُ بْنُ كَعْبِ الْقُرْظَى قَالَ: بَيْنَمَا عَمْرُ بْنُ الْخَطَّابِ جَالِسٌ فِي مَسْجِدِ الْمَدِينَةِ وَ مَعَهُ نَاسٌ إِذْ مَرَّ بِهِ رَجُلٌ فِي نَاحِيَةِ الْمَسْجِدِ، فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَتَعْرِفُ هَذَا الْمَارَّ؟

قال: لا فمن هو؟ قال: هذا رجل من اهل اليمن له فيهم شرف و موضع يقال له سواد بن قارب و هو الذى اتاه رثته بظهور رسول الله (ص) قال عمر على به. فدعى الرجل فقال له عمر: انت سواد بن قارب؟ قال: نعم يا امير المؤمنين. قال: انت الذى اتاك رثتك بظهور رسول الله (ص)؟ قال: نعم. قال: فانت على ما كنت عليه من كهانتك. قال: فغضب الرجل غضبا شديدا و قال: يا امير المؤمنين ما استقبلنى احد بهذا منذ اسلمت. فقال عمر يا سبحان الله ما كنا عليه من الشرك اعظم مما كنت عليه من كهانتك، اخبرنى بايتانك رثتك بظهور رسول الله (ص) قال: نعم يا امير المؤمنين، بينما انا ذات ليلة بين النائم و اليقظان اذ اتانى رثتى فضربنى برجله و قال: قم يا سواد بن قارب فافهم و اعقل ان كنت تعقل انه قد بعث رسول من لوى بن غالب يدعو الى الله و الى عبادته، ثم انشأ الجنى يقول:

عجبت للجنّ و تجسّاسها  
تهوى الى مكة تبغى الهدى  
و شدّها العيس باجلاسها  
ما خير و الجنّ كانجاسها  
و اسم بعينيك الى رأسها  
فارحل الى الصفوة من هاشم

قال: فلم ارفع بقوله راسا و قلت دعنى انم فائى امسيت ناعسا. فلما كان فى الليلة الثانية اتانى فضربنى برجله و قال: قم يا سواد بن قارب فافهم و اعقل ان كنت تعقل ائه قد بعث رسول من لوى بن غالب يدعو الى الله و الى عبادته ثم انشأ الجنى يقول:

عجبت للجنّ و اخبارها  
تهوى الى مكة تبغى الهدى  
و شدّها العيس باكوارها  
ما مؤمنوا الجنّ ككقارها  
بين رواسيها و احجارها  
فارحل الى الصفوة من هاشم

قال: فلم ارفع بقوله راسا فلما كانت الليلة الثالثة اتانى فضربنى برجله و قال: قم يا سواد بن قارب فافهم و اعقل ان كنت تعقل، ائه قد بعث رسول من لوى بن غالب يدعو الى الله و الى عبادته ثم انشأ الجنى يقول:

عجبت للجنّ و تطلابها  
تهوى الى مكة تبغى الهدى  
و شدّها العيس باقتابها  
ما صادقوا الجنّ ككذابها  
ليس قدامها كاذنابها  
فارحل الى الصفوة من هاشم

قال: فوقع فى نفسى حبّ الاسلام و رغبت فيه فلما اصبحت شددت على راحلتى رحلها و انطلقت موجّها الى مكة. فلما كنت ببعض الطريق اخبرت انّ النبىّ (ص) قد هاجر الى المدينة، فقدمت المدينة فسألت عن النبىّ (ص) فقيل هو فى المسجد، فانهيت الى المسجد فعقلت ناقتى و دخلت المسجد فاذا رسول الله (ص) و الناس حوله، فقلت، اسمع مقالتي يا رسول الله فقال: ادن فلم يزل يدنينى حتى صرت بين يديه فقال هات. فقلت:

اتانى بجنى بعد هدإ و رقدة  
ثلاث ليال قوله كل ليلة:  
و لم يك فيما قد بلوت بكاذب  
اتاك رسول من لوى بن غالب  
بى الدّعلب الوجناء بين السّباب  
و أنّك مامون على كلّ غائب  
الى الله يا بن الاكرمين الأطائب  
و ان كان فيما جاء شيب الدّوائب  
فمرنا بما يأتىك يا خير من مشى



و كن لى شفيعا يوم لا ذو شفاعة سواك بمغن عن سواد بن قارب

قال: ففرح رسول الله (ص) و اصحابه بمقالتي فرحا شديدا حتى روى الفرخ فى وجوههم. قال: فوثب اليه عمر فالزمه و قال: لقد كنت احب ان اسمع هذا الحديث منك فاخبرنى عن رنتك هل يأتيك اليوم، فقال: اما مذ قرأت كتاب الله فلا و نعم العوض كتاب الله من الجن. قوله: وَ الشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ، اى ليس القرآن بشعر و لا محمد (ص) بشاعر كما زعموا، لان الشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ، يعنى الشياطين و السفهاء و الذين اتبعوا محمدا راعون ساجدون رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ و اراد بالشُّعْرَاءُ الهجاة الذين يهجون رسول الله و اصحابه و يعيبون الاسلام من المشركين مثل عبد الله بن الزبعرى، ثم تاب و اسلم، و مثل عبد الله بن اخطل جاء يوم فتح مكة فتعلق باستار الكعبة يستأمن. فامر رسول الله (ص) فضرب عنقه، و مثل ابى مسافع الاشعري و امية ابن ابى الصلت و غيرهم كانوا يصنعون القصائد على الاسلام و المسلمين و يقومون بانشادها و يحتوشهم السفهاء يستمعونه و يضحكون و هم الغاؤون.

روى عن النبي (ص) انه قال: «من احدث هجاء فى الاسلام فاقطعوا لسانه»

و عن ابن عباس قال: لما فتح النبي (ص) مكة رنّ ابلّيس رنة فاجتمعت اليه ذريته، فقال ائيسوا ان يرتدّ محمد على الشرك بعد يومكم هذا و لكن افشوا فيها يعنى مكة الشعر و النوح.  
ألم تر أنّهم في كلّ وادٍ من اودية الكلام يهيمون و عن طريق الحق و الرشد جائرون. هذا كقول القائل: انا فى واد و انت فى واد.

وَ أَنَّهُمْ يَفُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ وصفهم بالكذب فى القول و الخلف فى الوعد، و الهائم الداهب على وجهه ، و قيل هو المخالف للقصدي. قال ابن عباس: «يهيمون» اى فى كلّ لغو يخوضون، يمدحون قوما بباطل، يشتمون قوما بباطل. و فى الخبر: «لان يمتلى جوف احدكم قيحا خير له من ان يمتلى شعرا».

ثم استثنى شعراء المؤمنين فقال: إِلا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يعنى مدحوا رسول الله (ص) كحسان بن ثابت و عبد الله بن رواحة و كعب بن زهير و كعب بن مالك، وَ ذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا فى شعرهم و كلامهم، وَ انْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا اى ردوا على المشركين ما كانوا يهجون به المؤمنين. قال الحسن: انتصروا من بعد ما ظلموا بما يجوز الانتصار به فى الشريعة و هو نظير قوله: لا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلا مَنْ ظَلِمَ.  
روى انّ كعب بن مالك اتى النبي (ص) فقال: يا رسول الله! ما ترى فى الشعر، فقد انزل الله فيه ما انزل. فقال: انّ المؤمن يجاهد بسيفه و لسانه، و الذى نفسى بيده لكانما ترمونهم به نضح النبل، و قال (ص) اهجوا قريشا فاته اشدّ عليها من رشق النبل، و روى ابو هريره انّ عمر بن الخطاب مرّ بحسان و هو ينشد الشعر فى المسجد فلحظ اليه فقال: قد كنت انشد فيه و فيه خير منك، ثم التفت الى ابى هريرة فقال: انشدك الله ا سمعت رسول الله يقول لى اجب عني اللهم ايده بروح القدس، قال اللهم نعم و عن البراء بن عازب قال: قال رسول الله (ص) لحسان: «اهج المشركين فانّ جبرئيل معك».

و قالت عائشة سمعت رسول الله (ص) يقول: لحسان انّ روح القدس لا يزال يؤيدك ما نافحت عن الله و رسوله.

و قالت عائشة: الشعر كلام فممنه حسن و منه قبيح فخذ الحسن و دع القبيح.

قوله: وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا يَعْنِي الَّذِينَ هَجَّوْا رَسُولَ اللَّهِ. و قيل هو عام و هو الاظهر، أَيّ مُقَلَّبٍ يَنْقَلِبُونَ اى الى اى ندامه يرجعون و الى اى عاقبة يصيرون، اى مصيرهم الى النار و هى شرّ مصير. و قوله، أَيّ مُقَلَّبٍ نَصَبَ عَلَى الْمَصْدَرِ، اى ينقلبون انقلابا اى انقلاب و لم يعمل فيه سَيَعْلَمُ، لَانَّ «ايا» لا يعمل فيه ما قبله.

### النوبة الثالثة

قوله: وَ إِنَّهُ لَنَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ، اين آيت هر چند بر عقب قصص انبيا است اما بقصص تعلق ندارد كه بمفتتح سورت تعلق دارد آنجا كه گفت: وَ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرٍ مِنَ الرَّحْمَنِ مُحَدَّثٍ إِلَّا كَانُوا عَنْهُ مُعْرِضِينَ، فذلك الذكر الذى اعرض الكافرون عنه تنزيل رب العالمين. يا محمد اين قرآن كه كافرين از پذيرفتن آن روى گردانيدند گفتند كه اساطير الاولين، نه چنانست كه ايشان گفتند، بجلال عزت ما و بعظمت و كبرياء ما كه اين قرآن كلام ما است، صفت و علم ما است فرستاده از نزديك ما.

مفسران گفتند در ضمن اين آيت قسم است، رب العالمين بعزت و جلال خود سوگند ياد مى كند كه اين قرآن از نزديك من است و كلام من است. يا محمد من دانم كه آن كافر ملحد مرا بسوگند باور ندارد و آن مؤمن موحد بسوگند باور دارد. سوگند مى ياد كنم تاكيد و تايبيد و تمهيد را و تعريف و تشريف را، تا دوست مى شنود و مى نازد، دشمن مى شنود و بدل مى گدازد. يا سيد غم مخور و خويشتن را مرنجان آن كه اين سادات عرب و قفار قريش از تو اعراض ميكنند و بكتاب ما ايمان مى نيارند كه ما هزاران هزار دوست داريم در پرده غيبت. جانهاى ايشان بعشق تو مى پروريم، كس باشد كه پس پانصد سال در وجود آيد. عشق تو راحت جان او بود دوستى تو اصل ايمان او بود.

وَ إِنَّهُ لَنَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ تنزيل بناء مبالغت است و تكثير: يعنى قرآن كه از آسمان فرود آمد نه بيك بار فرود آمد، بدفعات و كرات فرود آمد در مدت بيست و سه سال: نجم نجم، سورت سورت، آيت آيت. چنان كه لايق حال بود و بوى حاجت بود. يا محمد رحمتى بود از خداوند جلّ جلاله بر تو و امت تو كه اين قرآن نه چنان فرستاد كه توريه فرستاد ببني اسرائيل، كه بيك بار بيك دفعه فرو فرستاد، لا جرم حوصله بنى اسرائيل ضعيف بود بر نتافت و احتمال نكرد. حوصله ضعيف بار گران چون برتابد؟ طفل شيرخواره لقمه رسیده از كجا احتمال كند. چون حوصله ايشان بر نتافت قدر آن بدانستند و حقيقت آن بنشناختند و رايجان از دست دادند كه بيك من جو بفروختند. رب العالمين حكايت از ايشان باز كرد كه: يَأْخُذُونَ عَرَضَ هَذَا الدُّنْيَا لِيَشْتَرُوا بِهِ تَمَنًا قَلِيلًا: چون نوبت باين امت رسيد ايشان را كتابى داد حجم آن کوتاه فضل آن عظيم، شرف آن بزرگ، فرو فرستاد بمدتى و روزگارى دراز، سورت سورت آيت آيت، لِيَكُونَ اثْبَتَ فِي فُؤَادِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) و امته و اقرّ فى قلوبهم و احكم فى صدورهم. قال الله تعالى لِنُنَبِّئَكَ بِه فُؤَادِكَ و آن كه تعظيم قرآن و تشريف اين امت

را نه همه قرآن بیک نسق فرو فرستاد، بلکه احکام آن بعضی عام و بعضی خاص، بعضی بنظمی ظاهر فرستاد و بعضی بنصی قاطع، بعضی مجمل بعضی مفسر، بعضی مطلق بعضی مقید، بعضی محکم بعضی متشابه. اگر همه متشابه بودی کس را در عالم بر علم تنزیل و قوف، نبودی و همه ظاهر بودی کس را رتبت تعلیم نبودی اگر همه متشابه بودی خاص با عام در نادانی برابر شدی و همه ظاهر بودی عام و خاص در دانایی متساوی بودی و راه تقسیم تفضیل بر خلق بسته شدی، و خاص را با عام برابر کردن مقتضی رحمت نیست و عام را با خاص متساوی داشتن در حکمت روا نیست بلکه مقتضی رحمت و حکمت آنست که هر کسی را بر وفق مذاق وی شربتی دهند و بر وفق حسن سعی وی راه وی را بطلب میسر کنند.

نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ يَعْنِي جِبْرِئِيلَ عَلَى قَلْبِكَ يَعْنِي قَلْبَ الْمُصْطَفَى، لَآئِهَ كَانِ فِي الْمَشَاهِدَةِ وَالْوَحْيِ إِذَا نَزَلَ بِهِ نَزَلَ بِقَلْبِهِ أَوْلَا لِشِدَّةِ تَعَطُّشِهِ إِلَى الْوَحْيِ وَ لِاسْتِعْرَاقِهِ بِهِ، ثُمَّ انْصَرَفَ مِنْ قَلْبِهِ إِلَى فَهْمِهِ وَ سَمْعِهِ وَ هَذَا تَنْزِيلٌ مِنَ الْعُلُوِّ إِلَى السُّفُلِ وَ هُوَ رَتْبَةُ الْخَوَاصِّ، فَأَمَّا الْعَوَامُ فَاتَّهَمُوا بِسَمْعِهِمْ أَوْلَا فَيَنْزِلُ الْوَحْيُ عَلَى سَمْعِهِمْ أَوْلَا ثُمَّ عَلَى فَهْمِهِمْ ثُمَّ عَلَى قَلْبِهِمْ وَ هَذَا تَرَقُّقٌ مِنَ السُّفُلِ إِلَى الْعُلُوِّ، وَ هُوَ شَأْنُ الْمُرِيدِينَ وَ أَهْلِ السُّلُوكِ فَشَتَانِ مَا هُمَا؟ نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ، جِبْرِئِيلُ، بِبَيْتِ حَضْرَتِ، بِرِيدِ رَحْمَتِ بَيْغَامِ رِسَالِ حَقِّ جَلَالِهِ چُونِ بَيْغَامِ گَزَارْدِي گَه گَه بصورت ملك بودی، و گَه گَه بصورت بشر، اگر وحی و پیغام بیان احکام شرع بودی و ذکر حلال و حرام بصورت بشر آمدی، آیت آوردی که: هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ أَوْ لَمْ يُكَفِّهِمْ أَنَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ، وَ ذَكَرَ قَلْبَ فِي مِثْلِهَا، بَاز چُونِ وَحْيِ پَاكِ حَدِيثِ مَحَبَّتِ وَ عَشْقِ بُودِي، اسرار و رموز عارفان بودی، ذَكَرَ دَلَّ دِلَارَامِ بُودِي، جِبْرِئِيلُ بِبَصُورَتِ مَلِكِ آمَدِي رُوحَانِي وَ لَطِيفِ تَابِدْلِ رَسُولِ (ص) پِيُوسْتِي وَ اِطْلَاعِ اِغْيَارِ فِي اَنْ نَبُودِي. حَقِّ تَعَالَى چَنِينِ كَفْتِ: نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ ثُمَّ إِذَا انْقَطَعَ ذَاكَ كَانِ يَقُولُ فَيَنْفَصِمُ عَنِّي وَ قَدْ وَعَيْتَهُ. بَدَانَ كِه دَلَّ رَا حَالِهَاسْتِ وَ مَقَامِهَ: اَوَّلُ مَكَاشِفَهْ اَسْتِ، پَسْ اَنْ مَشَاهِدَتِ، پَسْ اَنْ مَعَايِنَتِ، پَسْ اَنْ اَسْتِيْلَايِ قُرْبِ بَرِ دَلَّ، پَسْ اَنْ اَسْتِهْلَاكِ دَرِ قُرْبِ.

تا در مکاشفه است و مشاهدت جبرئیل در میان گنجد، اما چون بمعاینت رسد و استیلاي قرب، جبرئیل و غیر او در ننگند. ازینجا گفت مصطفی (ص): «لی مع الله وقت لا یسعی فیہ ملک مقرب و لا نبی مرسل».

جبرئیل آنجا گرت زحمت کند خونس بریز خون بهای جبرئیل از گنج رحمت باز ده

وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ يَا مُحَمَّدُ چُونِ بَرِ سَرِ كُويِ وَعِيدِ وَ تَهْدِيدِ بَاشِي وَ خَلْقِ رَا اِنْذَارِ كِنِي نَخَسْتِ خُوِيْشَانَ وَ نَزْدِيكَانِ خُودِ رَا بِيْمِ نَمَايِ وَ اِيْشَانَ رَا كُويِ: اِگَرِ دَرِ دِيْنِ شَمَا رَا بَا مَا مُوَافَقَتِ نَبُودِ قُرَابَتِ وَ نَسَبِ مِنْ شَمَا رَا سُوْدِ نَدَارْدِ. كَارِ اِيْمَانِ وَ مَعْرِفَتِ دَارْدِ نِهْ قُرَابَتِ وَ لِحْمَتِ. پَسْرِ نُوْحِ چُونِ بَا پَدْرِ دَرِ دِيْنِ مُوَافَقِ نَبُودِ نَبُوْتِ وَيِ بَكَارِ نِيَامْدِ.

پدر ابراهیم چون با ابراهیم در دین موافق نبود ابوت وی بکار نیامد. خویشان و قرابت رسول (ص) چون بعداوت رسول میان در بستند و زبان طعن و از کردند آیت آمد که: فَإِنْ عَصَوْكَ فَقُلْ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ.

یا محمد! اگر ایشان بر تو عصیان آرند و از پذیرفتن حق سر میکشند تو نیز دل در ایشان مبنده و بگو: بیزارم از گفت و کرد شما. یا محمد نهاد ایشان نه از آن طینت است که نقش نگین تو پذیرد. آن پروانه کوتاه دیده‌ای که گرد آن شمع شب افروز خویشتن سوز می‌گردد؟ از وصال نور او غرور سرور در سر کرده، می‌پندارد که در کاری است، از خطر خویش آن گه آگاه شود که ذره‌ای از شرارات شعاع شمع بنهاد او راه یابد. آن بیگانگان و از حق بازماندگان آن گه در کار خویش بینند که این خبر بریشان عیان گردد که: **فَيَأْتِيَهُمْ بَعْتَةٌ وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ فَيَقُولُوا هَلْ نَحْنُ مُنْظَرُونَ**. این خطاب با مصطفی در حق اشقیاء و بیگانگان است، اما خطاب با وی در حق اولیا و دوستان اینست که: **وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ**، ای محمد پر رحمت و رأفت بگستران و این درویشان که بر پی تو راست رفتند و جان و دل خویش بمهر و دوستی تو به پروردند ایشان را واپناه خویش گیر. **وَ لَا تَعُدُّ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ** و چشم از ایشان بگردان، که من که خداوندم در دل ایشان می‌نگرم. **ان مرضت فعدهم و ان حرّموك فاعطهم و ان ظلموك فتجاوز عنهم و ان قصرّوا في حقّي فاعف عنهم و اشفع لهم و استغفر لهم**.

**وَ تَوَكَّلْ عَلَى الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ**. انقطع الینا و اعتصم بنا و توسّل بنا الینا، یا محمد! ای درّ یتیم! ما ترا از قعر بحر قدرت بیرون آوردیم و بر جهانیان جلوه کردیم تا همه عالم از جمال وجود تو رنگی گیرد، همه را از بهر تو آفریدیم و ترا از بهر خود آفریدیم، پشت بما بازکن و یکبارگی خویشتن را بما سپار! ای محمد آدم هنوز میان نواخت و سیاست بود که ما رقم لطف بر دل تو کشیدیم و ز دست کرم ترا شراب رضا چشانیدیم. میان خویش و میان تو پرده برداشتیم، و خویشتن را با جان تو نمودیم.

**الَّذِي يَرَاكَ حِينَ تَقُومُ** ما دیده‌ور دوستان خویشتیم بر دوام ایشان، يك طرف از ما محبوب نباشند و اگر هیچ محبوب شوند زنده نمانند.

ای جوان مردان چنین دانید که تن بخدمت او زنده دل بنظر او زنده و جان بمهر او زنده، تن که نه بخدمت او زنده بطل است، دل که نه بنظر او زنده مردار است، جان که نه بمهر او زنده بمرگ گرفتار است.

و دار سلامی مغناکم	سروری من الدهر لقیاکم
و ما طاب عیثی لولاکم	و انتم مدی املی ما اعیش
یا تن که بود که ملک راند بی‌تو؟	دل کیست که گوهری فشاند بی‌تو؟
جان زهره ندارد که بماند بی‌تو	و الله که خرد راه نداند بی‌تو

**الَّذِي يَرَاكَ حِينَ تَقُومُ وَ تَقَلُّبِكَ فِي السَّاجِدِينَ**

اقتطعه بهذه الآية عن شهود الخلق، فانّ من علم أنّه بمشهد من الحق داعی دقائق حالاته و خفایا احواله مع الحقّ و يهون عليه معانات ميثاق العبادات باخباره برؤيته فلا مشقة لمن علم أنّه بمرأى من مولاه. و في الخبر:

«اعبد الله كأنك تراه، فان لم تكن تراه فإنه يراك».



## ۲۷- سورة النمل- مکیه

## ۱ النوبه الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

طس تلك آيات القرآن و کتاب مبین (۱) این طس آیتهای قرآن است و آیتهای نامه روشن و هویدای آشکارا.

هدى و بشرى للمؤمنين (۲) راه نمونی و بشارت گرویدگان را.

الذین یقیمون الصلّاة ایشان که بیای میدارند نماز، و یؤتون الزکاة و میدهند زکاة، و هم بالآخرة هم یوقنون (۳) و ایشان برستخیز بی گمان میگردند.

إن الذین لا یؤمنون بالآخرة ایشان که بنخواهند گروید برستخیز، زیئا لهم أعمالهم بر آراستیم بر ایشان کردهای ایشان، فهم یعمهون (۴) تا بی سامان میزیند.

اولئک الذین لهم سوء العذاب ایشان آنانند که ایشانراست عذاب بد، و هم فی الآخرة هم الأخسرون (۵) و ایشان در آخرت زیانکارانند.

و إنک لتلقى القرآن و تو را قرآن در دل و در زبان میدهند من لدن حکیم علیم (۶) از نزدیک راست دانشی راست کار دانا.

إذ قال موسى لأهله موسى گفت زن خویش را: إني آست ناراً من از دور آتشی دیدم: سآتیکم منها یخبر شما را از نزدیک آن خبری آرم، أو آتیکم بشهاب قبس یا شما را آتشی افروخته آرم، لعآکم تصطلون (۷) تا مگر گرم شوید.

فلما جاءها چون آمد بان، ئودی آواز دادند او را أن بورك من فی النار و من حولها که برکت کسی که در آتش است و ایشان که گرد بر گرد آن، و سبحان الله رب العالمین (۸) و پاکی الله را خداوند جهانیان.

یا موسى إنه أنا الله العزيز الحكيم (۹) یا موسی آنچه هست آن منم توانای دانا.

و ألق عصاك عصای خویش بیفکن فلما رآها تهترت چون عصا را دید که می جنبید و می لرزید گآتها جان راست گویی که آن ماری است ولی مدبراً برگشت، پشت برگردانید و لم یعقب باز نیامد و باز پس ننگرست، یا موسى لا تخف یا موسی مترس! إني لا یخاف لدي المرسلون (۱۰) که من آنم که فرستادگان من بنزدیک من نباید ترسند.

إلا من ظلم مگر کسی گناهی کند، ثم بدل حسناً بعد سوء آن گه جزا کند کرد خویش بنیکویی پس زشتی فآنی عفور رحیم (۱۱) من آمرزگارم بخشاینده.

و أدخل يدك فی جیبك دست خویش در جیب خویش کن تخرج بیضاء من غیر سوء تا بیرون آید سپید بی پیسی فی تسع آیات با نه نشان، إلی فرعون و قومیه بفرعون و قوم او، إتهم کأثوا قوماً فاسقین (۱۲) که ایشان قومی اند از طاعت بیرون.

فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ جَادُوِيٌّ أَشْكَارًا .  
چون بایشان آمد آياتنا مُبْصِرَةً نشانها ما روشن پيدا، قالوا هذا سِحْرٌ مُّبِينٌ (۱۳) گفتند اينست جادویی آشکارا.

وَ جَحَدُوا بِهَا أَنْ رَا مُنْكَرَ شَدَنَدُوا: وَ اسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ وَ دَرَسَتْ مِي شَنَاخْتِ دَلَّاهِي ايشان آن را كه راست است  
ظُلْمًا وَ عَلَوْا بِسْتِمْكَارِي وَ بَبْرْتَرِي، فَاَنْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ (۱۴) درنگر سرانجام بدكاران چون بود.

### النوبة الثانية

اين سوره النمل جمله بمكه فرو آمد از آسمان و در آن ناسخ و منسوخ نه، مگر يك آيت: فَمَنْ اهْتَدَى فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَقُلْ إِنَّمَا أَنَا مِنَ الْمُنذِرِينَ منسوخ است بآيت سيف و اين سورت چهار هزار و هفتصد و نود و نه حرف است و هزار و صد و چهل و نه كلمت و نود و سه آيت. و در فضيلت سوره ابی كعب روايت كند از مصطفى (ص) قال: من قرأ طس سليمان كأن له من الاجر عشر حسنات بعدد من صدق بسليمان و كذب به و هود و شعيب و صالح و ابراهيم و يخرج من قبره و هو ينادى لا اله الا الله».

«طس» بقول ابن عباس نامی است از نامهای خداوند جلّ جلاله سوگند بنام خود یاد کرده كه این سورت آیات قرآن است، و بقول قتاده نامی است از نامهای قرآن، قومی گفتند ط اشارتست بنام لطيف، سين اشارتست بنام سمیع، و درین حروف اوائل سور سخن فراوان رفت از پیش. «تلك»، ای هذه الحروف آیات القرآن، و هی آیات كتاب مبين. قال فی هذه السورة: آیات القرآن وَ كِتَابٍ مُّبِينٍ، و قال فی سورة الحجر: آیات الكتاب وَ قرآن مُّبِينٍ لَانَّ القرآن وَ الكتاب اسمان علمان للمنزل علی محمد (ص) و وصفان له، لانه یقرأ و یكتب، فحيث جاء بلفظ التعريف فهو العلم، و حيث جاء بلفظ التكررة فهو الوصف، جمع الله سبحانه بين صفتي القرآن فبين انه يقرأ و يكتب، و فائدته انه سبحانه بين ان هذا القرآن مؤلف من هذه الحروف التي هي اصل كلامهم و اصل كتابهم، فلما عجزوا عن الإتيان بسورة مثله دلّ ذلك على انه معجز من عنده.

هُدًى وَ بُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ ای القرآن هدی من الضلالة و بشرى بالجنة، یعنی انها آیات هادیه و مبشّرة، و قيل هدی لجميع الخلق و بشرى للمؤمنين خاصة.

و قيل هدی للمذنبين و بشرى للمؤمنين و خصّهم بالذكر لانّ نفعهم به، و محل هدی وَ بُشْرَى رفع علی انه خبر لابتداء: ای هو هدی، و يجوز النصب علی الحال، كقوله: وَ هَذَا بَعْلِي شَيْخًا.

ثم وصف المؤمنين فقال: الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ ای الصلوات الخمس فی مواقيتها و شرائطها، يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ المفروضة من اموالهم. و قيل يريد به صدقة الفطر. و قيل يريد تطهير ابدانهم، وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ يعلمونها علما بالاستدلال.

و المعنى يعملون ما يعملون، عالمين بما لهم و عليهم. و قيل معناه و اذا علموا اجزاءهم كانوا انشط له و احرص عليه.

إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ، ای لا يصدقون بالبعث الذي فيه جزاء الاعمال، زَيْنًا لَهُمْ أَعْمَالُهُمْ، ای جعلنا جزاءهم علی كفرهم، انا زيننا لهم الاعمال القبيحة حتى رأوها حسنة و تزيينه لهم خذلانه ايّاهم، و انه تعالى

وكلهم الى انفسهم فهُمْ يَعْمَهُونَ اى يترددون فى ضلالتهم و شركهم بلا نور من الله و لا هدى كهدى المؤمنين، و هذه الآية حجة قاطعة على المعتزلة و القدرية اذ قد اخبر عن نفسه جلّ جلاله انه يزيّن اعمال الكفار نصًا بلا تاويل، ففيه دليل انّ ما اخبر من تزيين الشيطان فهو تبع لتزيينه كما انّ مشيئة عباده فى المعصية تابعة لمشيئته فيه، اذ محال ان يكون مشيئة الخالق تبعاً لمشيئة المخلوق، او تزيينه تبعاً لتزيين الشيطان، و لهذا اخبر جلّ جلاله انّ الشيطان مقيض كذلك غير سابق اليه بقوله: وَ قَيُّضْنَا لَهُمْ قُرَنَاءَ فَزَيَّنُوا لَهُمْ، فعلمنا انّ كلّ مشيئة منسوبة فى القرآن الى غيره او تزيين او اضلال فهو تبع له، اذ مستحيل ان يكون جلّ جلاله تبعاً لهم او مزينا او مضلاً او شائياً بقوتهم، و كيف يكون ذلك و هو يملكهم و لا يملكونه؟ خلقهم كيف اراد بجميع صفاتهم و الاتهم، و هو فى جميع صنعه فيهم و فى غيرهم، عدل عقل الخليقة عدله ام لم يعقلوه.

أُولَئِكَ الَّذِينَ لَهُمْ سُوءُ الْعَذَابِ اى لهم فى الدنيا سوء العذاب بقتلهم فى يوم بدر و غيره من المواضع بالسيف و هُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْأَخْسَرُونَ لاشترائهم الضلالة بالهدى فحسروا الجنة و نعيمها و حرموا النجاة من النار و ذلك خسران فى خسران و لذلك قال: الْأَخْسَرُونَ، و قيل هو بمعنى الخاسرين فيكون افضل هاهنا للمبالغة لا للشركة.

وَ إِنَّكَ لَلتَّقَى الْقُرْآنَ، اى تعطى القرآن كقوله: وَ لَا يُقَآهَا إِلَّا الصَّابِرُونَ. مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ، اى من عند ربّ العزة على لسان جبرئيل بامر حكيم حكم انّ القرآن من عنده نزل، عَلِيمٌ بخلقه الى ما ذا يصيرون. و قيل لَلتَّقَى اى لتلقن، يقال لقيته كذا فتلقاه، اى لقيته فتلقن.

إِذْ قَالَ مُوسَى لِأَهْلِهِ، يعنى اذكر اذ قال موسى لاهله، اهل الانسان من يختصّ به، و المراد بالاهل هاهنا امرأته ابنة شعيب، قال لها فى سفره اذ خرج من مدين يومّ الشام و قد ضلّ الطريق و أصلت زنده: إِنِّي أَنَسْتُ نَارًا اى ابصرتها من بعيد، فامكثوا مكانكم، و كان الوقت شتاء، و وجد اهله البرد، فطلب موسى لهم صلاء سَاتِيكُمْ مِنْهَا بَخْبَرٍ عن الطريق اين هو، أَوْ آتِيكُمْ بِشِهَابٍ قَبَسٍ نَوْنٍ كوفى و يعقوب و اضاف من بقى، فمن نون جعل القبس صفة لل «شهاب» او بدلا، و من اضاف جعل «الشهاب» الشعلة و «القبس» النار، اى بشعلة نار، القبس بالسكون المصدر، و بالفتح الاسم، و الشهاب نور كالعمود من النار و غيرها، و منه الكواكب تمتد فى السماء شهب، و المعنى او آتيكم بشعلة نار ساطع اقتبسها من معظم النار ان لم اجد عندها من يدلنى على الطريق لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ، الاصطلاء الاستدفاء بالصلاء و هى النار الموقده. و يقال فلان يصطلى بنار فلان اى يعيش فى ظله و يتغرّر به. قال مقاتل: النَّارُ وَ هُوَ النَّوْرُ وَ هُوَ نُوْرُ رَبِّ الْعِزَّةِ رآه ليلة الجمعة عن يمين الجبل بالارض المقدّسة.

فَلَمَّا جَاءَهَا اى جاء موسى النار التي ابصرها، تُودِي جَاءَهُ النَّدَاءُ، و هو الكلام المسموع، اى نودى موسى بان بورك اى قدس. قال ابن عباس و ابن جبير و الحسن: يعنى قدس من فى النار و هو الله سبحانه عنى به نفسه. و قيل بورك اى جعل فيه البركة و الخير، بمعنى تبارك، و هذا كلام يجرى مجرى الدعاء و حقيقته يرجع الى الخير، و فيه اربع لغات: باركك الله، و بارك فيك، و بارك عليك و بارك لك. و قيل: معناه بورك



من فى النَّارِ نوره. و قيل «من» صلة و التقدير: بوركت النَّارُ وَ مَنْ حَوْلَهَا و هو قراءة ابى بن كعب و المعنى بورك فى النار و فيمن حولها، فسَمَّى النَّارَ مباركة كما سَمَّى البقعة مباركة. و قيل: معنى من فى النَّارِ انه نادى موسى منها و اسمعه كلامه من جهتها. و فى النَّارِ قولان: احدهما، انها كانت ناراً مضيئة محرقة كسائر النَّيران. قال سعيد بن جبير: و هى احدى حجب الله سبحانه يدلّ عليه

قول النَّبِيِّ (ص): «حجابه النَّارُ لو كشفها لاحرقت سبحات وجهه كلّ شىء ادركه بصره».

ثم قرأ ابو عبيدة احد رواة: و هذا الخبر أن بُورِكَ مَنْ فى النَّارِ وَ مَنْ حَوْلَهَا، وَ سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ القول الثانى انها كانت نورا مضيئاً من غير احراق، لانها كانت متضمرّة فى شجرة خضراء. و جاء فى التفسير انها كلما ازدادت تضمرّاً ازدادت الشجرة خضرة، و كانت سمرة. قال المفسرون: كانت النَّارُ نوره عزّ و جلّ، و انما ذكر بلفظ النَّارِ لانّ موسى حسبه ناراً و العرب تضع احدهما موضع الآخر وَ مَنْ حَوْلَهَا يعنى الملائكة وَ سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ هذا ايضا من جملة ما نودى، و انه سبحانه نزّه نفسه عما لا يليق به. و قيل انه كلام موسى لما دهاه الامر العظيم.

يا موسى إِنَّهُ أَنَا اللَّهُ اى الذى ناداك أَنَا اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ.

وَ ألقِ عَصَاكَ، هذا من جملة النداء، فألقاها فلما رآها تَهْتَزُّ اى تتحرك باضطراب كأنها جَانٌّ. قيل شبّهها بالجنّ لختته، و قال فى موضع آخر: فإذا هِيَ تُعْبَانُ مُبِينٌ وَ هى الحيّة العظيمة، يعنى انها فى سرعة الجانّ و خفته، و فى صورة الثعبان و قوته. و قيل انها فى أوّل امرها جان على قدر العصا ثم لا يزال تنتفخ و تربوا حتى تصير كالثعبان العظيم ولى مُدْبِرًا، اى ولىّ موسى مدبراً، ادبر عنها، و جعلها تلى ظهره، وَ لَمْ يُعَقِّبْ لَمْ يَرَجِعْ وَ لَمْ يَلْتَفِتْ، تقول: عقب الرّجل إذا رجع يقابل بعد ان ولى. و قيل عقب رجع على عقبه، يا موسى لا تَخَفْ إِنِّي لا يَخَافُ لَدَيَّ الْمُرْسَلُونَ معناه لا يخاف المرسلون فى موضع الذى يوحى فيه اليهم و انا فالمرسلون اخوف من الله من غيرهم.

إِنَّا مَنْ ظَلَمَ فى هذا الاستثناء قولان: احدهما انه متّصل و ظلمهم ذنبهم قبل النبوة، و قيل هو الصغيرة سمّيت ظلماً، و التقدير: لا يخاف لدى المرسلون الا رسول ظلم بارتكاب صغيرة، فانه يخافنى انا ان يتوب بعد ذلك فاغفر له، قال: الحسن قال الله تعالى لموسى انما اخفك لقتلك القبطى، و القول الثانى انه استثناء منقطع و معناه لكن من ظلم فانه يخافنى انا ان يتوب و يعمل صالحاً فائى اغفر له و ارحمه.

وَ أَدْخُلْ يَدَكَ فى جَيْبِكَ انما امر بادخال اليد فى الجيب لانّ بردعته لم يكن لها كمّ، و قيل: فى جَيْبِكَ اى فى قميصك لانه يجاب، اى يقطع تَخْرُجُ بَيضاء لها شعاع كشعاع الشمس من غير سوءٍ اى برص و آفة، فى تسع آياتٍ كما يقال اعطانى عشرة من الإبل فيها فحلان، اى منها فحلان. قال الزجاج: تاويله اظهر هاتين الآيتين من تسع آيات و هنّ العصا و اليد البيضاء و الجذب و نقص الثمرات و الطوفان و الجراد و القملّ و الضفادع و الدّم. و قيل فيه اضمار، و المعنى اذهب الى فرعون فى تسع آيات، اى مع تسع آيات إنهم كانوا قوماً فاسقين. فلما جاءهم آياتنا اى جاءهم موسى باليد و العصا مُبْصِرَةً، اى مستنيرة مبصرة بها كما تقول ابصر النهار اى

ابصر فيه، و مثله قوله: وَ جَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً، اى نيرة يبصر فيها، نصب على الحال. و قيل: مبصرة تجعلهم بصراء و قيل: جاعلة لهم بصائر، قالوا هذا سِحْرٌ مُّبِينٌ.

وَ جَحَدُوا بِهَا لا يكون الجحود الا من علم من الجاحد. و قيل لا يكون الجحود الا بعد الاقرار بما عرف و اصل الجحد قلة الخير، و فى الباء قولان: احدهما، زيادة كقول الشاعر: نضرب بالسيف و نرجوا بالفرج.

و الثانى باء السبب، اى ازالوا الخير عنهم بسبب ردهم آيات الله و تكذيبهم حاملها.

وَ اسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ عَرَفْتَهَا وَ تَحَقَّقَتْ أَنهَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ، تيقنت و استيقنت بمعنى واحد ظلماً لأنفسهم وَ عُلُوًّا، اى ترقعا و تكبرا و انفة من اتباع موسى، و فى الآية تقديم و تاخير، تقديره: و جحدوا بها ظلما و علواً و استيقنتها انفسهم انها من عند الله، الواو فى قوله: وَ اسْتَيْقَنَتْهَا واو الحال و ظلماً وَ عُلُوًّا مفعول له و العامل فيها: جحدوا. فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ اى انظر كيف كان خاتمة امرهم الاغراق فى الدنيا و النار فى الأخرى، هذا تأويل قوله: تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَ لا فَسَاداً... الآية.

### النوبة الثالثة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اسم عزيز شهد بجلاله افعاله، نطق بجماله افضاله، دلّ على اثباته آياته، اخبر عن صفاته مفعولاته اسم جليل عرفه العقلاء بدلالة افعاله.

و عرفه الاصفياء باستحقاقه لجلاله و جماله، فبلطف جماله عرفوا جوده و بكشف جلاله عرفوا وجوده. نام خداوندی که دلایل توحید آیات او معالم تفرید ریایات او، شواهد شریعت اشارات او، معاهد حقیقت بشارات او، قدیم نامخلوق ذات و صفات او، خداوندی که مصنوعات از قدرت او نشان است، مخلوقات از حکمت او بیانست، موجودات بر وجود او برهانست نه متعاور زیادت نه متداول نقصانست، هر چه در فهم و وهم تو آید که وی آنست نه آنست، بل که خالق آنست.

جمالک لا یقاس الی جمال و قدرک جلّ عن درک المثال.

طس الطاء اشارة الى طهارة قدسه، و السین اشارة الى سناء عزّه، يقول تعالى: بطهارة قدسی و سناء عزّی لا اخیب امل من امل لطفی. جلال احدیت و جمال صمدیت سوگند یاد میکند بطهارت قدس خود و بسناء عزّ خود که هر که بمن امید رحمت دارد نومیدش نکنم، هر که بمن طمع مغفرت دارد ردش نکنم، هر چه بنده را امیدست فضل من برتر از آن است، هر چه از بنده تقصیر است بی نیازی من برابر آنست.

ای جوانمرد بدان که کار مولی را بنا بر بی نیازی است و تقصیر رهی بنا بر ضعف و بیچارگی است، و او جلّ جلاله ضعیفان و بیچارگان را دوست دارد. در خبرست که موسی (ع) گفت: «یا ربّ من احبّاءک من خلقک حتّی احبّهم لاجلک؟»

«خداوند ازین خلق که آفریده ای دوست تو کیست تا از بهر تو او را دوست دارم؟ جواب آمد که: «یا

موسی کلّ فقیر و قیر و کلّ ضعیف مسکین»

ازین هر درویشی شکسته ضعیفی کوفته زیر بار حکم ما فرسوده، معاشر المسلمین درویشان شکسته را عزیز دارند، که ایشان برداشتگان لطفند و برکشیدگان فضل، ربّ العالمین ایشان را بربطه: «يحبّهم و يحبّونه» بسته، بقید: وَ أَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى استوار کرده در وادی عنایت ایشان را شمع رعایت افروخته. در خبرست که روز قیامت که جنّ و انس را در آن صعید قیامت بهم آرند و خلق اولین و آخرین را بر بساط هیبت و سیاست بدارند منادیی از جانب عرش مجید آواز دهد: کجایند آن کسانی که درویشان را در دنیا بچشم شفقت نگرستند و بعین کرامت ملاحظه نمودند و بجای ایشان را احسان کردند؟ در روید در دار القرار و معدن الأبرار ایمن و شاد، از ترس و اندوه آزاد. يك بار دیگر همان منادی ندا کند: کجایند آن کسانی که بیماران درویشان را پرسیدند و ایشان را حرمت داشتند و بتعهد و تفقد احوال ایشان را مطالعت کردند؟ ایشان را آرید و بر منبرهای نور نشانید! تا با الله سخن میگویند و بمناجات و محادثت حضرت ربوبیت می‌نازند و باقی خلق در غمرات حساب و حسرات عتاب می‌باشند.

قال النبي (ص): «انّ لله عزّ و جلّ عبیدا استحبّهم لنفسه لقضاء حوائج الناس ثمّ آلی علی نفسه الا يعدّهم، فاذا كان يوم القيمة جلسوا علی منابر من نور يحدثون الله تعالی و الناس فی الحساب».

هُدًى وَ بُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ این کتاب قرآن، منشور نبوت، حجّت رسالت، معجز دعوت، نامه آسمانی، کلام ربّانی، راه نمونی مؤمنانست، و بشارت دوستان بنعیم جاودان است، دلیل و حجّت اهل ایمانست، امان اهل تقوی و مستند اهل فتوی است.

الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ... الآية، یدیمون المواصلات و یتقیمون فی آداب المناجاة و یؤدّون من اموالهم و احوالهم و سکناتهم و حرکاتهم الزکاة بما یقومون فی حقوق المسلمین احسن مقام، و یتوبون عن ضعفائهم احسن متاب.

إِذْ قَالَ مُوسَى لِأَهْلِهِ إِنِّي آنَسْتُ نَارًا... الآية، آن شب که موسی در آن بیابان در تحیر افتاد، از مدین برفته و روی بمصر نهاده و بقصد آن که تا مادر خویش و دو خواهر یکی زن قارون و دیگر زن یوشع نون از آنجا بیارد، و بیم فرعون در دل وی بود همی ناگاه در آن بیابان راه گم کرد، شبی بود تاریک و راهی باریک، شبی دیجور و موسی سخت رنجور، در آن بیابان متحیر مانده میان باد و باران و سرمای بی‌کران و برق درخشان و رعد غرّان و عیال وی از درد زه نالان، خواست تا آتشی افروزد، سنگ و آتش‌زنه برداشت بسیار بزد و آتش بیرون نداد، از سر تیزی و تندی سنگ و آتش‌زنه هر دو بزمین زد ربّ العالمین آن هر دو را با وی بسخن آورد.

گفتند: یا موسی! صفرا مکن و خشم مگیر که ما در امر پادشاهیم، باطن ما پر از آتش است اما فرمان نیست که يك ذره بیرون دهیم، آن شب فرمان رسید همه آتشیهای عالم را که: در معدن خود همی باشید هیچ بیرون می‌آید که امشب شبی است که ما دوستی را بآتش بخود راه خواهیم داد و نواختی بر وی خواهیم نهاد اینست که ربّ العزّة گفت آنس من جانب الطور ناراً. فیا عجباً آتشی که ربّ العزّة در صخره صمّا تعبیه کرد

موسی کلیم نتوانست که باحتیال آن را ظاهر کند، نوری که ربّ العزّة جلّ جلاله در سویداء دل عارف نهاد ابلیس لعین بوسوسه خویش آن را کی ظاهر تواند کرد.

قوله: إِنِّي أَنسْتُ نَارًا، ربّ العالمین در قرآن شش آتش یاد کرد: یکی آتش منفعت، قوله: أقرَأَيْتُمُ النَّارَ الَّتِي تُورُونَ؟، دگر آتش معونت، قوله: قَالَ انْفُخُوا حَتَّىٰ إِذَا جَعَلَهُ نَارًا، سدیگر آتش مذلت، قوله: خَلَقْتَنِي مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِينٍ، چهارم آتش عقوبت: النَّارُ وَعَدَهَا اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا، پنجم آتش کرامت: قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا، ششم آتش معرفت و هدایت، قوله: إِنِّي أَنسْتُ نَارًا، عامه خلق از آتش منفعت معیشت یافتند، کقوله تعالی: نَحْنُ جَعَلْنَاهَا تَذْكَرَةً وَنَمَاعًا لِلْمُقْوِينَ، ذو القرنین از آتش معونت نظام ولایت یافت: قَالَ هَذَا رَحْمَةٌ مِّن رَّبِّي، ابلیس از آتش مذلت لعنت یافت: وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي، کافر از آتش عقوبت مزید عذاب یافت: كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُم بِدَنَائِهِمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ، ابراهیم از آتش کرامت و سلامت یافت: قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ موسی از آتش معرفت و هدایت قربت یافت: وَ قَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا موسی را باوّل ندا بود نُودِي وَ بآخر نجوی بود وَ قَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا. باز مصطفی عربی (ص) باوّل چه بود؟: أُسْرِي بَعْدَهُ باوسط چه بود؟: عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى وَ بآخر چه بود؟: دَنَا فَتَدَلَّى، فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى.

## ۲ النوبة الاولى

قوله تعالی: وَ لَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ عِلْمًا دادیم داود و سلیمان را علم پیغامبری و دانش دین و قالا و میگفتند ایشان الحمد لله سزاوارای ستایش پاک نیکو خدای را الَّذِي فَضَّلْنَا آن خدای که فضل داد ما را و افزونی علی کثیر من عبادِهِ الْمُؤْمِنِينَ (۱۵) بر افزونی از بندگان گرویده خویش.

وَ وَرَثَ سُلَيْمَانَ دَاوُدَ میراث برد سلیمان از داود پیغامبری و پادشاهی «و قال» و گفت سلیمان یا أَيُّهَا النَّاسُ عَلَّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ ای مردمان ما را سخن مرغان در آموختند وَ أوتِينَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ و ما را هر چیز که در و اید بدادند إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ (۱۶) این افزونی نیکویی است از الله بر من آشکارا.

وَ حَشِيرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودَهُ بینگیختند و با هم آوردند سلیمان را سپاهها و لشکرهایی مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ وَ الطَّيْرِ از پریان و مردان و مرغان فَهُمْ يُوزَعُونَ (۱۷) و ایشان را همه از نافرمانبرداری می بازداشتند.

حَتَّىٰ إِذَا أَتَوْا عَلَىٰ وَادِ النَّمْلِ تَأْتِيهِمْ بِرُكُودٍ مورچه قالت نَمْلَةٌ كَفْت سَالارَ آن لشکر مورچه: يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ ای مورچگان در روید در جایگه‌های خویش لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَ جُنُودُهُ شما را فرو نشکنند سلیمان و سپاه او وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ (۱۸) و ایشان بی‌آگاه که ندانند.

فَتَبَسَّمَ ضَاحِكًا مِّن قَوْلِهَا بخندید سلیمان که سخن آن مورچه او را شگفت آمد و نیکو و قَالَ رَبِّ وَ كَفْت خداوند من أَوْزَعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ مَا رَأَيْتُ دَارًا مِنْ دَارٍ نَاسِئًا تا آزادی آن نیکوکاری تو کنم که با من کردی وَ عَلَىٰ وَالِدِيَّ وَ با پدر و مادر من وَ أَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ و تا کردار نیکو کنم که بیسندی آن را وَ أَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ وَ در آر مرا برحمت خویش فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ (۱۹) و در بندگان شایستگان خویش.

## النوبة الثانية

قوله: وَ لَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ عِلْمًا اِى اعطينا داود و سليمان علما بالدين و احكام الشريعة. و قيل فهما بالقضاء و بكلام الطير و الدواب، و قيل هو: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ، وَ قَالَا الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ فَضَّلَنَا فِیْ مَعْرِفَةِ الدِّیْنِ «على كثير من عباده المؤمنین»، اى مؤمنى زمانهم و من لم یؤت مثل ذلك من الانبياء. داود (ع) از بنی اسرائیل بود از فرزندان یهودا بن یعقوب، و روزگاری بعد از روزگار موسی بود بصد و هفتاد و نه سال، و ملك وى بعد از ملك طالوت بود، و بنی اسرائیل همه متبّع وى شدند و ملك بر وى مستقیم گشت، اینست که ربّ العالمین گفت: وَ شَدَدْنَا مُلْكُهُ، هر شب سى و سه هزار مرد از بزرگان بنی اسرائیل او را حارس بودند و با ملك وى علم بود و نبوت چنان که گفت جلّ جلاله: آتَيْنَا دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ عِلْمًا، و حکم که راندی و عمل که کردی از احكام توراۀ کردی که کتاب وى زبور همه موعظت بود، در آن احكام امر و نهی نبود. و او را نوزده پسر بود و از میان همه وراثت نبوت و ملك سليمان را بود، چنان که ربّ العالمین گفت: وَ وَّرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ. مقاتل گفت: تعبد داود بیشتر بود و ملك و حکم سليمان قوی تر بود. قومی گفتند این وراثت بر نبوت نیفتد که: النّبوة لا تورث، و بر مال نیفتد که مصطفى (ص) گفته: «انا معاشر الانبياء لا نورث، ما تركناه صدقة».

پس معنی این وراثت آنست که سليمان بجای داود نشست در ملك راندن و خلق را بر الله دعوت کردن. و قيل استخلفه فى حياته على بنی اسرائیل و كانت ولاية الوراثة.

وَ قَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلَّمْنَا مَنطِقَ الطَّيْرِ، اى فهمنا ما يقوله الطير. قومی گفتند: این حقیقت نطق نیست که نطق بی حروف نباشد و در آواز مرغ حروف نیست، قومی گفتند روا باشد که حق تعالی مرغ را حقیقت نطق دهد تا با سليمان سخن گوید و آن سليمان را معجزتی باشد هم چنان که در قصّه هدهد است و گفته اند حقیقت نطق از مرغ مستبعد نیست که بعضی را از مرغان این نطق هست و آن طوطی است و ببغا.

مقاتل گفت: سليمان (ع) در جمع بنی اسرائیل نشسته بود، مرغی بوی برگذشت و بانگ همی کرد چنان که مرغان بانگ کنند، سليمان گفت با همنشینان خویش: هیچ دانید که این مرغ چه میگوید؟ گفتند یا نبی الله تو به دانی، گفت این مرغ بمن برگذشت و گفت: السّلام عليك ايّها الملك المسلط على بنی اسرائیل، اعطاك الله سبحانه الكرامة و اظهرك على عدوك، ائی منطلق الی فراخی ثم امرّ بك الثانية، و انه سيرجع الينا الثانية، فانظروا الی رجوعه. قال: فنظر القوم طويلا اذ مرّ بهم، فقال: السّلام عليك ايّها الملك ان شئت ائذن لى كيما اکتسب على فراخى حتى اشبعها ثم آتيك ففعل بي ما شئت. سليمان با ندیمان و هامنشینان خویش گفت: شما هیچ دانستید و دریافتید سخن گفتن من با وى و دستوری دادن من او را بآنچه می درخواست؟ گفتند: یا نبی الله ما هیچ ندانستیم مگر اشارتی که بدست خویش با وى می کردی.

فذلك قوله عزّ و جلّ: عَلَّمْنَا مَنطِقَ الطَّيْرِ و قال فرقد السبخی: مرّ سليمان على بلبل فوق شجرة يحرك رأسه و يمیل ذنبه. فقال لاصحابه: أ تدرّون ما يقول هذا البلبل؟

قالوا: الله ورسوله اعلم. قال: يقول اكلت نصف تمره فعلى الدنيا العفاء. و صاح ورشان، فقال ا تدرون ما يقول؟ قالوا: لا، قال: فانه يقول: «لدوا للموت و ابنوا للخراب»، فصاحت فاخنة عند سليمان، فقال: ا تدرون ما يقول؟ قالوا: لا، قال: فانه يقول: ليت ذا الخلق لم يخلقوا. و صاح طاووس، فقال يقول: كما تدين تدان. و صاح هدهد فقال يقول: من لا يرحم لا يرحم. و صاح صرد، فقال يقول: استغفروا الله يا مذنبون، فمن ثم نهى رسول الله عن قتله. و صاح طوطى، فقال يقول: كلّ حىّ ميّت و كلّ جديد بال. و صاح خطاف فقال يقول: قدّموا خيرا تجدوه. و هدرت حمامة، فقال يقول: سبحان ربّى الاعلى ملء سمائه و ارضه. و صاح قمرى، فقال يقول: سبحان ربّى الاعلى. قال: سليمان و الغراب يدعوا على العشار، و الحدأة يقول: كلّ شىء هالك إلّا وجهه، و القطا يقول: من سكت سلم، و الضفدع يقول: سبحان ربّى القدوس المذكور بكلّ مكان، و الدراج يقول: الرّحمن على العرش استوى.

عن الحسن قال: قال رسول الله (ص) «الذّيك اذا صاح يقول اذكروا الله يا غافلون.

و عن الحسن بن علىّ (ع) قال: «اذا صاح النّسر قال ابن آدم عش ما شئت، آخره الموت»، و اذا صاح القنبر قال: الهى العن مبغضى آل محمد (ص)، و اذا صاح الخطاف قرأ الحمد لله ربّ العالمين و يمدّ «الضّالين» كما يمدّها القارى.

قوله: وَ أوتينا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ اى اعطينا من كلّ شىء الملك و النبوة و الكتاب و الرّياح و التسخير الجنّ و الشّياطين و منطق الطّير و الدّواب و محاريب و تماثيل و جفان كالجوابى و عين القطر و عين الصّفر و انواع الخير. و قيل معناه و اوتينا من كلّ شىء يحتاج اليه الملوك. و قيل: من كلّ شىء يؤتى الانبياء «انّ هذا». اى الذى اعطينا لهو الفضل المبيّن البيّن.

وَ حُشِرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودُهُ، اى جمع فى مسيره جنوده، الجند لا يجمع و انما قال جنوده لاختلاف اجناس عساكره، مِنَ الْجِنَّ وَ الْإِنْسِ وَ الطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ، الوزع الدّفع و الكفّ، و الوزع الذى يزع الناس و يكفهم و لما استنقى الحسن البصرى بالبصرة قال: لا بدّ للقاضى من وزعة. و يقال: للامراء وزعة. و فى الخبر «لا بدّ للناس من وزعة، و معنى يوزعون يكفون عن الخروج عن الطّاعة و يحبسون عليها

و هو قوله: وَ مَنْ يَزَعُ مِنْهُمْ عَنْ أَمْرِنَا نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ السّعير. قال مقاتل: كان سليمان استعمل على كلّ صنف منهم جنيا يردّ اولهم على آخرهم لئلا يتقدّموا فى المسير كما يصنع الملوك، و كان سليمان يسير فيهم ليكون اهيب له. روایت کنند از محمد بن كعب القرظىّ گفت: لشكرگاه سليمان صد فرسنگ بود: بيست و پنج فرسنگ آدميان داشتند، بيست و پنج فرسنگ جنيان، و بيست فرسنگ وحوش بيابان، و بيست و پنج فرسنگ مرغان، و او را هزار كوشك بود از آبگينه بر چوب ساخته و او را هزار زن بود در آن كوشكها نشانده: سيصد از آن آزاد زن بودند، و هفتصد كنيزكان سریت. و باد عاصف و باد رخا بفرمان وى بود چون خواستى كه بر خيزد باد عاصف را فرمودى تا آن لشكرگاه وى جمله برداشتى و بهوا بردى، آن گه باد رخا را فرمودى تا نرم نرم آن را ميراندی، گفتا مسير و میان آسمان و زمین بود، حق جلّ جلاله وحى فرستاد كه

اِئى قَد زَدت فى مَلِك ائِه لا يَتَكَلَم اَحَد من الخَلائِق بشىء اِلا جَاءت الرِّيح فاخبرتك به. تا اینجا روایت محمد کعب القرظی است.

مقاتل گفت: شیاطین از بهر سلیمان بساطی ساخته بودند از زر و ابریشم کرده، زر در ابریشم ساخته و ابریشم در زر بافته، طول آن بساط یک فرسنگ و عرض آن یک فرسنگ و در میان بساط منبری زرین نهاده، سلیمان بر آن منبر نشستی و گرد بر گرد وی سه هزار کرسی نهاده، زرین و سیمین: انبیا بر آن کرسیهای زرین نشستند، و علما بر کرسیهای سیمین، و گرد بر گرد ایشان عامه مردم، و از پس مردم جنّ و شیاطین، و بالای ایشان مرغان در هوا پر واپر داده تا آفتاب بر ایشان نتابد و حرارت آفتاب بایشان نرسد، و باد صبا مسخرّ وی کرده تا آن بساط و آن حشم برداشتید و از بامداد تا شبانگاه مسافت یک ماهه باز بریدید. تا اینجا روایت مقاتل است. وهب منبه روایت کند از کعب احبار که سلیمان (ع) چون بر نشستید با خیل و حشم، جنّ و انس و طیور و وحوش، بعضها فوق بعض علی قدر درجاتهم، زبر یکدیگر هر یکی بر قدر درجه خویش بودی، و او را مطبخها بود ساخته در آن تئورهای آهنین بود و دیگهای بزرگ، چنان که هر تایی دیگ ده تا شتر در آن می‌شد، و پیش لشکرگاه میدانهای فراخ بود از بهر چهارپایان و ستوران در آن حال زین کرده و استران آراسته، هم چنان در میان آسمان و زمین باد ایشان را همی بر دو سفر ایشان از اصطخر تا یمن و گفته‌اند بمدینه رسول (ص) برگذشت سلیمان گفت: هذه دار هجرة نبیّ فی آخر الزّمان طوبی لمن آمن به و طوبی لمن ائبعه و طوبی لمن اقتدی به و هم چنان بزمین مکه برگذشت، خانه کعبه در الله زارید، گفت: یا ربّ هذا نبیّ من انبیائک و قوم من اولیائک مرّوا علیّ فلم یهبطوا فیّ و لم یصلّوا عندی و لم یذکروک بحضرتی و الاصلنام تعبد حولی من دونک، فاوحی الله الیه ان لا تبک فانّی سوف املاک وجوها سجّدا و انزل فیک قرآنا جدیدا و ابعث منک نبیا فی آخر الزّمان احبّ انبیایی الیّ و اجعل فیک عمّارا من خلقی یعبدوننی و افرض علی عبادی فریضة یدقّون الیک دفیف النّسور الی اوکارها و یحثّون الیک حنین النّاقه الی ولدها و الحمامة الی بیضها و اطهرک من الاوثان و عبدة الشیاطین.

پس سلیمان (ع) از آنجا برفت تا بوادی نمل رسید سلیمان باد را فرمود تا او را بزمین آورد و بر ستوران نشستند و همی رفتند تا بوادی نمل رسیدند. اینست که ربّ العالمین گفت حتّیّ إذا أتوا علیّ واد النّمل جمهور مفسّران بر آنند که این وادی نمل اندر زمین شام است و گفته‌اند وادی سدیر است. وادی است از وادیهای طائف، و معنی وادی النمل ای یکنفر فی النمل کما یقال: بلاد النّملج، و قیل کان النّمل به امثال الدّئاب. قال الشعبي: کانت التي فهم سلیمان کلامها ذات جناحین، فکانت من الطّیر، فلذلك علم منطقها، و قال مقاتل: سمع کلامها من ثلاثة امیال حملت الرّیح الیه. و قال الضحاک اسم هذه النّملة طاخية، و قیل حزمی.

قالت نَمْلَةٌ و کانت رئیساً لها فقالت لاصحابها: یا ائیها النّمل اذخّلوا مساکنکم، ای منازلکم لا یحطّمکم سلیمان و جئودّه، فی الظّاهر نهی لسلیمان عن الحطم، و فی الحقیقة نهی لهنّ عن البروز و الوقوف، فصار کقول القائل: لا ارینک هاهنا، ای لا تحضر هذا الموضع. الحطم الکسر، و سمّی حجر الکعبة حطیما لانه کسر عنها،

و حطام الدنیا قطعه منها، و الحطم كسر البرذون الشعير، و الحطمة عند العرب الاكولة، و سمیت جهنم حطمة لما تلتهمه من الخلائق. قوله: وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ اَنَّهُمْ يَحْطُمُونَكُمْ، و فيه تبرية لسليمان و جنوده من الجور و ان يطئوا ذرة على الارض، و القول الثانى انه استيناف، اى فهم سليمان و القوم لا يشعرون.

فَتَبَسَّمَ ضَاحِكًا مِنْ قَوْلِهَا، اى متعجباً من حذرها و اهدائها الى مصالحها، و قيل ضحك فرحاً بظهور عدله فى الخلق حتى عرفته النملة فاخبرت انهم لا يطئونها عن علم. قال المازنى: ائماً قال ضاحكاً ليعلم انه تبسم ضحك لا تبسم غضب، و فى الخبر: ضحك الانبياء التبسم و هو الكسر.

فان قيل: بم عرفت النملة سليمان؟ قلنا كانت مأمورة بطاعته، فلا بد من ان تعرف من امرت بطاعته، و لها من الفهم فوق هذا، فانها تشق ما تجمع من الحبوب بنصفين و تكسر الجلجلان باربع قطع حتى لا تنبت.

گفته‌اند که در سخن مورچه با اصحاب خویش ده جنس کلام است: اول ندا، دیگر تنبیه، سوم تسمیه، چهارم امر، پنجم نص، ششم تحذیر، هفتم تخصیص، هشتم تعمیم، نهم اشارت، دهم عذر. اما ندا آنست که گفت: «یا»، تنبیه: «ایها»، تسمیت: «النمل»، امر: «ادخلوا»، نص: «مساکنکم» و تحذیر: «لا يحطمنکم»، تخصیص: «سليمان»، تعمیم: «و جنوده»، اشارت: «و هم»، عذر: «لا يشعرون».

و گفته‌اند سليمان اول که در مورچگان نگرست بچشم وی صعب آمد کثرت ایشان و بزرگی جنّت ایشان که همچون گاو میش بودند به بزرگی پس سليمان انگشتی خویش بآن مهتر ایشان نمود، بتواضع و خشوع پیش آمد و خویشان را بیفکند، آن گه سليمان او را گفت که: مورچگان بسیارند وى جواب داد که از کثرت ایشان تو خبر نداری ایشان سه صنفند: صنفی در کوه‌ها و وادیه‌ها مسکن دارند، و صنفی در دهها، و صنفی در شهرها. سليمان گفت لختی از ایشان بر من عرضه کن. گفت زمانى توقف کن درین موضع تا من ایشان را خبر دهم و بیرون خوانم. پس ندا کرد و ایشان را بیرون خواند جوق جوق کردوس کردوس بیرون می‌آمدند و می‌گذشتند، هفتاد روز بر آن صفت می‌گذشتند، سليمان گفت: هل انقطعت عساكرهم؟ فقال له ملك النمل: لو وقفت الى يوم القيامة ما انقطعت. ثم وقف سليمان بمن معه من الجنود ليدخل النمل مساكنهم، ثم حمد ربّه حين علمه منطق الطير و سمع كلام النملة.

«فقال ربّ اوزعنى»، اى الهمنى. و قيل اوزعنى، اى حرّصنى، و فلان موزع اى مولع، من الوزوع و هو الولوع. و قيل الايزاع من الوزوع و هو الكفّ اى اعزنى بشكرك و كفى عن كفرک، فان من كفك عن شىء فقد اعزك بالكفّ عنه، و النعمة التى استوجب سليمان شكرها هى نعمة العدل التى حمل النملة على الشهادة له بها فى قولها: وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ لَانَ فى قولها شهادة انه لا يطاء الدرّ مع بسطة ملكه، و قيل: النعمة النبوة و الملك الذى لا ينبغى لاحد من بعده «و على والدى» يعنى انعمت على والدى و هو داود بن ايشا بالنبوة و تسبيح الجبال و الطير معه و صنعة اللبوس و الانة الحديد و غيرها و على والدى و هى بتشايح بنت الياين كانت امرأة اوريان التى امتحن بها داود و هى امرأة سلمة زاكية طاهرة، و هى التى قالت له: يا بنى لا تكثرنّ النوم بالليل فانه يدع الرجل فقيرا يوم القيامة وَ أَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا اى و الهمنى ان اعمل صالحاً، «ترضيه» اى



تَبَنَّتِي عَلَى الشُّكْرِ «وَأَدْخَلَنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ» اى فى الجَنَّةِ مع الانبياء و لا يدخل الجَنَّةِ احد الا برحمتك. نهى رسول الله (ص) عن قتل اربعة من الدواب: الهدهد و الصرد و النحلة و النملة.

### النوبة الثالثة

قوله: وَ لَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ عِلْمًا الْاِیة... رَبِّ الْعَالَمِينَ جَلَّ جلاله و تقدست اسماءه و تعالت صفاته درین آیت منت نهاد بر داود و سلیمان که: ایشان را اعمال دین دادم، و دین اسمی است مجمل مشتمل بر اسلام و ایمان و سنت و جماعه و اداء طاعت و عبادت و ترک کفر و معصیت، اینست دین فریشتگان که خدای را جَلَّ جلاله بآن همی پرستند و طاعت همی آرند، و دین انبیا و رسل از آدم تا محمد صلوات الله علیهم اجمعین اینست. و پیغامبران و رسولان امت خود را باین دعوت کردند چنان که رب العالمین گفت: شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا الْاِیة. و این دین سخت ظاهر است و مکشوف بر اهل سعادت و سخت پوشیده بر اهل شقاوت، و حق جَلَّ جلاله بصر دین شناس جز باهل سعادت ندهد و جز اهل بصر دین شناسند، لقول النَّبِيِّ (ص) «كيف انتم اذا كنتم من دينكم فى مثل القمر ليلة البدر لا يبصره منكم الا البصير». و روى انه قال (ص): «جنتكم بها بيضاء نقية ليلها كنهارها و من يعش منكم فسيرى اختلافًا كثيرًا عليكم بسنتي و سنة الخلفاء الراشدين المهديين من بعدى عضوا عليها بالنواجذ»

و مجموع این دین بنا بر دو چیز است: بر استماع و بر اتباع، استماع آنست که وحی و تنزیل از مصطفی بجان و دل قبول کند و بر متابعت وی راست رود، و ذلك قوله تعالى: ما آتاكم الرسول فخذوه. وَ لَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ عِلْمًا، بر لسان اهل معرفت و ذوق ارباب مواجید این علم فهم است، و علم فهم علم حقیقت است. جنید را پرسیدند که علم حقیقت چیست؟ گفت: آن علمی است لدنی ربانی صفت بشده حقیقت بمانده. حال عارف همین است: صفت بشده و حقیقت بمانده. عامه خلق بر مقامیند که ایشان را صفت پیدا شده و حقیقت از ایشان روی پوشیده، باز اهل خصوص را صفات نیست گشته و حقیقت بمانده، نیکو سخنی که آن جوانمرد گفته در شعر

نیست عشق لا یزالی را در آن دل هیچ کار      کو هنوز اندر صفات خویش ماندست استوار

اول علم حقیقت است و برتر از آن عین حقیقت و وراء آن حق حقیقت: علم حقیقت معرفت است، عین حقیقت وجود است، حق حقیقت فناست. علم الحقیقة ما انت له عند الحق، عین الحقیقة ما انت به من الحق، حق الحقیقة اضمحلاك فى الحق.

معرفت شناخت است و وجود یافت است و از شناخت تا بیافت هزار وادی بیش است.

جنید گفت: این طایفه از مولی بشناخت فرو نمی آیند که یافت می جویند ای مسکین ترا یافت او چون بود که در شناخت عاجزی. و هم از جنید پرسیدند که یافت او چون بود؟ جواب نداد، و از مقام برخاست، یعنی که این جواب بدل دهند نه بزبان، او که دارد خود داند.

پیر طریقت گفت: از یافت الله نور ایمان آید نه بنور ایمان یافت الله آید.

حلاج گفت او که بنور ایمان الله را جوید همچنانست که بنور ستاره خورشید را جوید.

او جلّ جلاله بقدر خود قائم است و در عزّ خود قیوم، بعزّ خود بعید بلطف خود قریب، عزّ کبریاؤه و عظم شأنه و جلّت احدیّته و تقدّست صمدیّته.

وَ حُشِرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودُهُ الْآيَةَ... وَ هَبْ مِنْبَهَ كَفْتِ سَلِيمَانَ (ع) با مملکت خویش بر مرکب باد همی رفت، مردی حرّات بکشاورزی مشغول برنگرست و آن مملکت دید بدان عظیمی و بزرگواری تعجب همی کرد و میگفت: لقد اوتی آل داود ملکا عظیما. باد آن سخن بگوش سلیمان رسانید، سلیمان فرود آمد و با آن مرد گفت: من سخن تو شنیدم و بدان آمدم تا آن اندیشه از دل تو بیرون کنم، لتسبیحة واحدة یقبلها الله عزّ و جلّ خیر ممّا اوتی آل داود: یک تسبیح که الله تعالی بپذیرد از مرد مؤمن بهست از ملک و مملکت که آل داود را داده‌اند. آن مرد گفت: اذهب الله همک كما اذهبت همی. و بر عکس این حکایت کنند که: سلیمان صلوات الله علیه وقتی فرو نگرست مردی را دید به بیل کار میکرد و هیچ در مملکت سلیمان نگاه نمی کرد و دیدار چشم خود با نظاره ایشان نمی‌داد. سلیمان گفت اینت عجب هیچ کس نبود که ما بدو برگزشتیم که نه بنظاره ما مشغول گشت و در مملکت ما تعجب کرد مگر این مرد یا سخت زیرک است و دانا و عارف یا سخت نادان و جاهل. پس باد را فرمود تا مملکت بداشت و بیستاد، سلیمان فرو آمد و قصد آن مرد کرد، گفت: ای جوانمرد عالمیان را شکوه ما در دل است و از سیاست ما ترسند وانگه که مملکت ما ببینند تعجب کنند. تو هیچ بما ننگری و تعجب نمی‌کنی این مانند استخفافی است که تو همی کنی. آن مرد گفت: یا نبیّ الله حاشا و کنا که در کار مملکت تو در دل کسی استخفافی گذر کند، لکن ای سلیمان من در نظاره جلال حقّ و آثار قدرت او چنان مستغرق گشته‌ام که پروای نظاره دیگران ندارم. یا سلیمان عمر من این یک نفس است که می‌گذرد اگر بنظاره خلق ضایع کنم آن گه عمر من بر من توان بود. سلیمان گفت اکنون باری حاجتی از من بخواه اگر هیچ حاجت در دل داری. گفت بلی حاجت دارم و دیرست تا درین آرزویم، مرا از دوزخ آزاد کن و بر من رحمت کن و هول مرگ بر من آسان کن. سلیمان گفت این نه کار منست و نه کار آفریدگان. گفت پس تو همچون من عاجزی و از عاجز حاجت خواستن چه روی بود. سلیمان بدانست که مرد بیدار است و هشیار، گفت: اکنون مرا پندی ده گفت: یا سلیمان در ولایت وقتی منگر، در عاقبت نگر، چه راحت باشد در نعمتی که سطوت عزرائیل و هول مرگ سرانجام آن باشد. یا سلیمان چشم نگامدار تا نبینی، که هر چه چشم نه‌بیند دل نخواهد.

باطل مشنو که باطل نور دل ببرد.

حَتَّىٰ إِذَا أَتَوْا عَلَىٰ وَادِ النَّمْلِ سَلِيمَانَ (ع) چون بوادی نمل رسید و باد سخن مورچه از مسافت سه میل بگوش وی رسانید که: یا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ سَلِيمَانَ را خوش آمد سخن آن ملک موران و حسن سیاست وی بر رعیت خویش و شفقت بردن بر ایشان. آن گه گفت: بیارید این ملک موران را، بیاوردند.

او را دید بر لباس سیاه مانند زاهدان کمر بسته بسان چاکران. سلیمان گفت: آن سخن از کجا گفتی؟ که: لا يَحْطُمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَ جُنُودُهُ حَطْمَ مَا بَشَمَا كَجَا رَسِيدِي؟

شما در صحرا و ما در هوا و نیز دانسته‌ای که من پیغامبرم با عصمت نبوت عدل فرونگذارم و بر ضعفا و غیر ایشان ظلم نکنم و لشکریان را نگذارم که شما را بکوبند.

آن ملك موران جواب داد که: من خود عدل تو دانسته‌ام و شناخته و عذر تو انگیزته که گفتم: وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ. اما آنچه می‌گویی که حطم ما بشما چون رسد و شما در صحرا و ما در هوا بدانکه من بدان سخن حطم دل می‌خواستم. ترسیدم که ایشان نعمت و مملکت تو ببینند و آرزوی دنیا و نعمت دنیا خواهند و از سر وقت و زهد خویش بیفتند و درویش را آن نیکوتر بود که جاه و منزل اغنیا نبیند و یقرب من هذا قوله تعالی: وَ لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ، وَ كَذَلِكَ قَوْلُ النَّبِيِّ (ص): «إِيَّاكُمْ وَ الضَّيْعَةَ فترغبوا فى الدنيا».

آن که سلیمان گفت: ترا لشکر چندست؟ گفتا من ملك ایشانم و چهل هزار سرهنگ دارم و زیردست هر سرهنگی چهل هزار عریف هر عریفی را هزار مور. گفت: چرا بیرون نیاری ایشان را و بر روی زمین نروید؟ گفت یا سلیمان ما را مملکت روی زمین میدادند اما نخواستیم و زیر زمین اختیار کردیم تا بجز الله کسی حال ما نداند. آن که گفت: یا سلیمان از عطاها که الله ترا داده یکی بگوى. گفت باد مرکب ما ساخته، «عُدُوها شَهْرٌ وَ رَوَّاحُها شَهْرٌ». گفت یا سلیمان دانی که این چه معنی دارد یعنی که هر چه ترا دادم ازین مملکت دنیا همچون با دست: درآید و نپاید و برود. این آن مثل است که گفته‌اند: قد ینبئه الکبیر علی لسان الصغیر.

### ۳ النوبة الاولى

قوله تعالی: وَ تَفَقَّدَ الطَّيْرَ مَرْغَ رَا بَاز جَسْت و فَقَالَ مَا لِي لَا أَرَى الْهُدُودَ كَفْت چيست مرا که هدهد را نمی‌بینم أمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ (۲۰) یا از نادیدگان شد.

لَأَعَذِّبَنَّهُ عَذَابًا شَدِيدًا حَقًا که او را عذاب کنم عذابی سخت أو لَأَذْبَحَنَّهُ يَا كَلُوبِي او ببرم أو لِيَأْتِيَنِّي بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ (۲۱) یا عذری آرد بمن آشکارا و حجّتی روشن.

فَمَكَتْ غَيْرَ بَعِيدٍ غَايِبٍ مَانَد و درنگ کرد نه دیر فَقَالَ أَحَطْتُ بِمَا لَمْ نَحِطْ بِهِ كَفْت چیزی بدانستم و دیدم بآن رسیدم که تو بآن نرسیدی وَ جِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ و آوردم بتو از سبا بِنَبِيٍّ يَقِينٍ (۲۲) خبری بی‌گمان.

إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ مِنْ زَنِي يَافْتَمُ أَنجَا که ایشان را پادشاهی میکرد وَ أَوْتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ و او را هر چیزی که در پادشاهی در باید داده بودند وَ لَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ (۲۳) و او را تختی است بزرگوار.

وَ جَدُّهَا وَ قَوْمُهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ او را و قوم او را آفتاب پرستان یافتم که سجود میکردند آفتاب را فرود از الله وَ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالُهُمْ و برآراست شیطان بر ایشان کرده‌ای بد ایشان فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ تا برگردانید ایشان را از راه فَمَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ (۲۴) تا ایشان راه نمی‌برند فراراستی.



أَلَا يَسْجُدُوا لِلَّهِ جِرًا سَجُودَ نَهِ اللَّهِ رَا كُنُنْد: الَّذِي يُخْرِجُ الْخَبَاءَ آن خدایی كه نهان می‌بیرون آرد فی السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ در آسمانها و زمینها و یعلم ما یخفون و ما یعلنون (۲۵) و میدانند آنچه می‌پوشند و آشکارا می‌کنند.

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ اوست كه نیست خدا جز او رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ (۲۶) خداوند آن عرش بزرگوار.  
 قَالَ سَنَنْظُرُ سَلِيمَانَ كَفْتِ آری بنگریم اُ صَدَقْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْكَاذِبِينَ (۲۷) تا راست گفتی یا از دروغ‌زنانی.  
 اذْهَبْ بِكِتَابِي هَذَا بَبِرِ ااین نامه فآلقه إِلَيْهِمْ و با ایشان او كن ثُمَّ تَوَلَّ عَنْهُمْ و آن گه بازگرد از ایشان فَاَنْظُرْ ما ذا يَرْجِعُونَ (۲۸) و نگر تا بچه پاسخ دهند.

قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ كَفْتِ كه ای مهینان إِنِّي أَلْقِي إِلَيْ كِتَابٍ كَرِيمٍ (۲۹) بمن او كُنُنْدن نامه‌ای نیکو.  
 إِنَّهُ مِنْ سَلِيمَانَ آن از سلیمان است وَ إِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (۳۰) و نوشته اینست كه بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

أَلَا تَعْلَمُونَ عَلِيَّ بَرٍ مَن كَرْدن مكشید و از اندازه برمگذرید وَ اُنُونِي مُسْلِمِينَ (۳۱) و بمن آیبید كَرْدن نهادگان.  
 قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ بَلْقِسِ كَفْتِ ای مهینان قوم: اُنُونِي فِي أَمْرِي پاسخ دهید مرا درین كار من ما كُنْتُ قَاطِعَةً اَمْرًا مَن هرگز كاری را نینداختم و نبریدم و بسر نبردم حَتَّى تَشْهَدُونَ (۳۲) تا آن گه كه شما پیش من آنید.  
 قَالُوا نَحْنُ أَوْلُوا قُوَّةً كَفْتُنْد ما خداوندان قُوَّة و انبوهی‌ایم وَ اَوْلُوا بِأَسْ شَدِيدٍ و خداوندان زور سخت و سلاح وَ الْأَمْرُ إِلَيْكَ و كار و فرمان بتوست فَاَنْظُرِي ما ذا تَأْمُرِينَ (۳۳) بنگر تا چه فرمایی.  
 قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا كَفْتِ پادشاهان كه در شهری روند بگرفتن و بزور تباه كُنُنْدن آن را وَ جَعَلُوا أَعْرَءَ أَهْلِهَا أَذْلَةً و عزیزان آن را خوار كُنُنْدن وَ كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ (۳۴) و هم چنان كُنُنْدن  
 وَ إِنِّي مُرْسِلَةٌ إِلَيْهِمْ بِهَدِيَّةٍ و من بایشان هدیة‌ای فرستم فَاَنْظُرْهُ بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ (۳۵) نگرم تا فرستادگان چه پاسخ آرند.

فَلَمَّا جَاءَ سَلِيمَانَ چون رسول بسلیمان آمد قَالَ أُنْمِدُونَنِي بِمَالِ سَلِيمَانَ كَفْتِ مرا هدیة فرا سخن می‌پیونددید و مزد از دنیا می‌فرستید؟ فَمَا آتَانِي اللَّهُ خَيْرًا مِمَّا آتَاكُمْ آنچه الله مرا داد به از آن كه شما را داد بَلْ أَنْتُمْ بِهَدِيَّتِكُمْ تَفْرَحُونَ (۳۶) نه كه شما آنید كه به چنان كه مرا فرستادید شادی برید.

ارْجِعْ إِلَيْهِمْ بازگرد بایشان فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ بِجُنُودٍ حَقًّا و حَقًّا كه بایشان سپاهی آریم لا قِبَلَ لَهُمْ بِهَا كه بآن بر نیابند و طاقت آن ندارند وَ لَنُخْرِجَنَّهُمْ مِنْهَا أَذْلَةً و ایشان را بیرون آریم از آن زمین خوار وَ هُمْ صَاغِرُونَ (۳۷) و ایشان را كم آورده و بی‌آب.

### النوبة الثانية

قوله وَ تَفَقَّدَ الطَّيْرَ، التَّفَقُّدُ تَطْلُبُ المفقود، و اِنَّمَا قِيلَ لَهُ التَّفَقُّدُ لِأَنَّ طَالِبَ الشَّيْءِ يَدْرِكُ بَعْضَهُ و يَفْقَدُ بَعْضَهُ، لِذَلِكَ قَالَ أَبُو الدَّرْدَاءِ: مَن يَتَفَقَّدُ يَفْقَدُ و مَن لَمْ يَعْذِ الصَّبْرَ لِعِظَامِ الْأُمُورِ يَعْجُزُ. و اِنَّمَا تَفَقَّدَ سَلِيمَانَ الِهْدِيَّةَ لِأَنَّهُ مَهْنَدِسُ الْمَاءِ يَرَى الْمَاءَ مَن تَحْتَ الْأَرْضِ كَمَا تَرَى مَن وَرَاءَ الزَّجَاجِ، فَأَنَّهُ كَانَ يَضَعُ مَنْقَارَهُ فِي الْأَرْضِ

فیخبرهم بعد الماء و قربه، ثم یأمر الجنّ بحفر ذلك الموضع، فیظهر الماء فاحتاج فی ذلك اليوم الى الماء فتعرّف عن حاله و تفقده. و قيل سبب تفقده انه كان اذا سار بجنوده جاءت الطیر فتقف فی الهواء مصطقة موصولة الاجنحة او متقاربة، و سار ذلك اليوم بجنوده، فوقعت الشمس علیه، فنظر فوجد موضع الهدهد خاليا، فتعرّف من حاله و قال: ما لي لا أرى الهدهد؟

قرأ ابن كثير و الكسائي «ما لي» بفتح الياء لا أرى الهدهد، أحاضر أم كان من الغائبين؟

و قيل معناه: از اغ بصرى عنه ام كان من الغائبين؟ و قيل «أم» هاهنا بمعنى الالف و تقديره: أ كان من الغائبين. و قيل معناه بل كان من الغائبين. لأعدبته عذاباً شديداً و كان عذابه ان ينتف ريشه فيدعه ممعطا. ثم يلقيه فی بيت التمل فيلدغه. و قيل ينتف ريشه فيدعه فی الشمس. قال مقاتل بن حيان معناه لاطيئه بالقطران و لاشمسئه.

و قيل: لاودعته الققص، و قيل: لاجمعنّ بينه و بين ضدّه. و قيل: لامنعنه من خدمتي.

أو لأدبحته أو ليأتيني. قرأ ابن كثير بنونين الاولى مثقلة مفتوحة و الثانية مخففة مكسورة. فالنون الاولى دخلت بمعنى التوكيد كما دخلت في قوله: لا عذبه لاذبحنه، لانه معطوف عليها، و النون الثانية هي التي تلزم ياء الاضافة في الفعل.

و قرأ الباقر ليأتيني بنون واحدة، و اصله نونان كالاول فحذفت الثانية استتقالا لتوالي ثلاث نونات لفظا كما حذفت من اتي و الاصل ائني، بسطان مبین یعنی انا ان ياتيي بحجة واضحة يكون له فيها عذر، فان قيل ما معنى قوله: «لاعدبته» و المكلف هو الذي يستحق العذاب، فالجواب عنه من وجهين: احدهما انه كان مأمورا بطاعة سليمان فاستحق العذاب على غيبته دون اذنه، و الثاني ان معنى الاية لاودبته و غير المكلف يؤدب كالدوابّ و الصبيان.

«فمكث» بفتح الكاف قراءة عاصم و الباقر بضم الكاف و هما لغتان یعنی فمكث الهدهد بعد تفقد سليمان اياه غير بعيد اي زمانا غير طويل حتى رجع و قيل مكث سليمان بعد تفقد و توعدّه غير طويل حتى عاد الهدهد، و قيل عاد الهدهد فمكث، اي وقف مكانا «غير بعيد» من سليمان. فقال أحطت بما لم تحط به اصحاب تواريخ و ارباب قصص سخنهای مختلف گفته اند درین قصّه هدهد، و قول علماء تفسیر که سیر انبیا شناخته اند و دانسته است که سليمان (ع) چون از بنای «بیت المقدس» فارغ گشت از شام بیرون آمد بقصد مکه و زیارت کعبه، و با وی انس و جنّ و شیاطین و وحوش و طیور و بر مرکب باد، تا رسیدند بزمین حرم و مدتی آنجا مقام کردند چندان که الله خواسته بود، هر روز قربان کردی پنج هزار شتر و پنج هزار گاو و بیست هزار گوسپند، و آن گه اشراف قوم خود را گفت که ازین زمین پیغامبری عربی بیرون آید که بر خدای عزّ و جلّ هیچ پیغامبر گرامی تر از وی نیست سیّد انبیاء است و خاتم رسولان و نام وی در کتب پیشینان، هر که با وی وارد مخدول و مقهور گردد و هیبت و سیاست وی بر سر يك ماهه راه بدشمن رسد، و نشست وی در مدینه باشد و دین وی دین حنیفی باشد، طوبی او را که وی را دریابد و بوی ایمان آرد و

اتباع سیرت و سنت وی کند.

آن گه گفت از روزگار ما تا بروزگار وی قریب هزار سال بود. سلیمان (ع) بعد از آن مدتی انجا مقام کرد و مناسک بگزارد و از انجا قصد زمین یمن کرد، بامداد از مکه برفت وقت زوال بصنعاء یمن رسیده بود راه يك ماهه زمینی و هوایی خوش دید آنجا نزول کرد تا نماز کند و بیاساید و لشکریان نیز بیاسایند و تناول کنند. طلب آب کردند و آب نیافتند و مهندس وی و دلیل وی بر آب هدهد بود. منقار بر زمین نهادی و بدانستی که آب کجا نزدیکترست بر سر زمین و کجا دورتر. آن گه دیوان را فرمودی تا آنجا که هدهد نشان دهد چاه فرو برند و آب برآرند. سعید بن جبیر حکایت کند که ابن عباس این قصه میگفت و نافع ازرق قدری حاضر بود، گفت: یا ابن عباس هدهد که بمنقار آب در زیرزمین همی دید چونست که دام فرا کرده نمی بیند و نمی داند تا آن گه که دام گردن وی افتد؟ ابن عباس گفت: ويحك، انّ القدر اذا جاء حال دون البصر. و عن انس قال قال رسول الله (ص): «انهاكم عن قتل الهدهد فانه كان دليل سليمان على قرب الماء و بعده و احب ان يعبد الله في الارض حيث يقول: وَ جِنَّكَ مِنْ سَبِّ بَنِي يَاقِينَ.

اِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمُ الْاِيَةَ... آن ساعت که سلیمان در زمین صنعاء نزول کرد هدهد برپرید سوی هوا تا در عرصه دنیا نظاره کند چشمش بر ناحیه سبا افتاد در زمین یمن. مرغزار و درختان و سبزی فراوان دید. در آن نواحی پرید.

هدهدی را دید در آن زمین یمن نام وی عنفیر و هدهد سلیمان نام وی یعفور، آن عنفیر مرین یعفور را گفت از کجا میایی و چه میخواهی گفت من از شام می آیم و صاحب من سلیمان بن داود است، پادشاه جنّ و انس و شیاطین و طیور و وحوش. عنفیر گفت: ملك سليمان عظيم است لکن نه چون بلقیس که همه دیار و نواحی یمن بفرمان اوست. دوازده هزار سرهنگ دارد زیر دست هر سرهنگی صد هزار مقاتل. خواهی تا طرفی از ملك وی ببینی؟ یعفور گفت: ترسم که بازگشت من دیر شود و سلیمان بر من خشم گیرد. عنفیر گفت: اگر تو مملکت بلقیس را ببینی و احوال وی بدانی و آن گه چون بازگردی و سلیمان را از آن خبر کنی، او را خوش آید و بر تو حرج نکند. یعفور برپرید و بلقیس را و حشم وی را بدید و احوال وی را نیک بدانست، آن گه بازگشت و نماز دیگر با سلیمان رسید و سلیمان آن ساعت که نزول کرد وقت نماز پیشین درآمد، طلب آب کرد و هدهد را نیافت که بر آب دلالت میکرد و دیگران از جنّ و انس و شیاطین راه بآب نمی بردند.

سلیمان بر هدهد خشم گرفت گفت: لَأَعَذِّبَنَّهٗ عَذَابًا شَدِيدًا أَوْ لَأُدْبَحَنَّهٗ، عقاب برپرید تا هدهد را طلب کند، روی سوی یمن نهاد. هدهد را دید که می آمد. هدهد دانست که عقاب در خشم است از آنکه سلیمان را خشمگین دیده بتواضع فرا پیش آمد، گفت: بحقّ الله الذي قوأك و اقدرك علىّ الّا رحمتي، فولىّ عنه العقاب و قال: ويليک انّ نبیّ الله حلف ان يعذبك او يذبحك. عقاب گفت: ای ویل ترا، پیغامبر خدا. سلیمان سوگند یاد کرده که ترا عذاب کند. هدهد گفت سلیمان هیچ استثناء کرد در سخن؟

عقاب گفت: بلی استننا کرد، گفت: أو لِيَأْتِيَنِّي سُلْطَانٌ مُّبِينٌ. هدهد گفت: پس چون استننا کرد باکی نیست. آمدند تا بنزدیک سلیمان، و هدهد ترسان و لرزان.

سلیمان گفت: ما الذى بطأك عني؟

فقال الهدهد: أَحَطْتُ بما لم تُحِطْ بهِ هذا، و قول السامريّ: بصرت بما لم تبصروا به بمعنى واحد ای علمت من حال سبا ما لم تعلمه، و الاحاطة العلم بالشيء من جميع جهاته، وَ حِنَّكَ مِنْ سَبَاٍ بَنِيَّ يَقِينُ ای خبر محقق لا شكّ فيه، قال ذلك اعتذارا اليه ممّا احلّ بمكانه. قرائت ابن كثير و ابو عمرو سبأ مهموز است مفتوح و همچنين لقد كان لسبأ قبيل بسكون الف خوانده، باقى مِنْ سَبَاٍ بَجْرًا و تنوين خوانده، من نون فلائه اسم رجل و من لم ينون فلائه اسم قبيلة كقریش، زجاج گفت: سبا نام آن شارستان است که مآرب گویند در نواحی یمن و بلقیس آنجا مسکن داشت، و بينها و بین صنعاء مسیره ثلاثة ايام. و قيل ثلاثة فراسخ، و قال الخليل: سبا اسم يجمع عامة قبائل اليمن. و قيل اسم امهم، و قول درست آنست که از رسول خدا پرسیدند که سبا نام مرد است یا نام زمین؟ رسول جواب داد که نام مردی است که ده پسر داشت چهار از ایشان در شام مسکن داشتند: لحم و جذام و عاملة و غسان، و شش در یمن: کنده و اشعرون و ازد و مذحج و انمار.

قالوا يا رسول الله و ما الانمار؟ فقال والد خثعم و بجيلة، و قيل هو سبا بن يشجب بن يعرب بن قحطان، فوجه سبا بغير تنوين انه اسم غير منصرف لاجتماع التعريف و التانيث فيها، لانه اسم مدينة او ارض او قبيلة او امراة و وجه التنوين انه اسم منصرف لانه اسم رجل أو حيّ او بلد فهو مذکر، فلم يجتمع فيه سببان من اسباب منع الصرف، فصرف لذلك و اما وجه الهمز انه مأخوذ من سبأت الخمر، اذا اشتريتها، او من سبأته النار اذا احرقته. و من لم يهمز فلائه مأخوذ من سبى يسبى لانه اول من سبى السبى.

إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ يَعْنِي تَمْلِكُ الْوَالِيَةَ وَ التَّصَرَّفَ عَلَيْهِمْ وَ لم يرد به ملك الرقبة و هي بلقيس بنت شراحيل بن ظهمورث و قيل بنت ظهمورث و قيل بنت شرحيل بن مالك بن الريان و قيل بلقيس بنت الهدهاد و امها فارعة الجنيّة و قيل امها ريحانة بنت السكن و هي جنيّة، و قيل كان ابو بلقيس يلقب بالهدهاد و كان ملكا عظيم الشأن قد ولده اربعون ملكا. و كان يملك ارض اليمن كلها. و كان يقول لملوك الاطراف ليس احد منكم كفوا لى و ابى ان يتزوج فيهم فزوجوه امراة من الجن فولدت له بلقيس و لم يكن له ولد غيرها. و به قال النبى (ص): «كان احد ابوى بلقيس جنيا».

روى ان مروان الحمار امر بتخريب تدمر، فوجدوا فيها بيتا فيه امرأة قائمة ميّنة امسكوها بالصبر احسن من الشمس، قامتها سبعة اذرع و عنقها ذراع عندها لوح، فيه: انا بلقيس صاحبة سليمان بن داود، خرّب الله ملك من يخرّب بيتى.

وَ أُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ احتاجت اليه فى ملكها من الالة و العدة. و قيل: اعطيت من كلّ نعمة حظا وافرا كما اعطيت، و لها عرش عظيم سرير عظيم ثلاثون ذراعا فى ثمانين ذراعا، و طوله فى الهواء ثمانون ذراعا مقدّمه من ذهب مفصّص بالياقوت الاحمر و الزبرجد الاخضر و مؤخره من فضة مكلل بالوان الجواهر له

اربع قوائم: قائمة من ياقوت احمر، و قائمة من ياقوت اخضر، و قائمة من زمرد، و قائمة من درّ و صفائح السرير من ذهب و عليه سبعة ابيات على كلّ بيت باب مغلق، و كان عليه من الفرش ما يليق به.  
قوله: وَجَدْنَاهَا وَ قَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللّٰهِ قَالَ الحسَن كانوا مجوسا وَ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ اَعْمَالُهُمُ  
التي كانوا يعملونها «فصدّهم» الشيطان عن طريق الجنة، و قيل عن سبيل التوحيد و الحق الذي يجب ان يسلكوه، فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ اِلَى طَرِيقِ الحَقِّ.

أَلَا يَسْجُدُوا لِلّٰهِ، كسايى و رويس و ابو جعفر: أَلَا يَسْجُدُوا بتخفيف خوانند معنى بر الا يا هؤلاء اسجدوا، و باشد كه وقف كنند و گویند: الا يا، آن گه ابتدا كنند و گویند: اسْجُدُوا لِلّٰهِ و باين قرائت «الا» كلمه تنبيه است و «يا» حرف ندا است و منادى محذوف است و «اسجدوا» امرى مستأنف است از جهت حق سبحانه و تعالى، ميگويد: «الا» بشنويد و بدانيد و آگاه باشيد «يا» يعنى: اى قوم اسْجُدُوا لِلّٰهِ شما سجود اللّٰه را كنيد بر شكر نعمت او تا چون ايشان نباشيد كه آفتاب سجود ميكنند و شيطان كردار ايشان بريشان آراسته. و باقى قراء: أَلَا يَسْجُدُوا بتشديد خوانند و معنى آنست كه هَلَّا يسجدوا لِلّٰهِ، و روا باشد كه تعلق بايت پيش دارد يعنى فصدّهم عن السبيل لئلا يَسْجُدُوا لِلّٰهِ الَّذِي يُخْرِجُ الخَبَاءَ اى المخبوء في السَّمَاوَاتِ مِنَ الثلج و البرد و المطر وَ الأَرْضِ مِنَ الزَّرْوَعِ و الاشجار فيكون «فى» بمعنى من، و قيل يخرج الخبأ و الخبأ كل ما غاب اى يعلم غيب السماوات و الارض و يعلم ما يخفون و ما يعلنون بالسنتهم. و قرأ الكسائى و حفص ما تُخْفُونَ وَ مَا تُعْلِنُونَ بثناء المخاطبة.

اللّٰهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ العَرْشِ العَظِيمِ تَمَّ الكلام هاهنا و هو موضع سجود التلاوة و سمي العرش عظيما لانه اعظم شىء خلقه اللّٰه.

قال سَنَنْظُرُ اى قال سليمان سننعرّف أ صدَقْتَ فيما اخبرت فتكون معذورا فى غيبتك، أَمْ كُنْتَ مِنَ الكاذِبِينَ  
فيما اخبرت، فيحلّ بك ما توعدتك.

ثم ذكر ما يتعرّف به صدق الهدد، فقال: اذْهَبْ بكتابي هذا، فَأَلْقِهُ إِلَيْهِمْ قرأ ابو عمرو و عاصم و حمزة بجزم الهاء و الباقون باشباعها اى اطرحه اليهم لانه لا يتهيأ له ايصاله بيده «ثُمَّ تَوَلَّى عَنْهُمْ» تنحّ عن ذلك الموضوع فكن قريبا منهم بحيث تسمع ما يجيبون. و قيل معنى «فانظر» اى فانظر. ما ذا يَرْجِعُونَ اى ما ذا يردون و يجيبون. و قيل فيه تقديم و تاخير، اى فَأَلْقِهُ إِلَيْهِمْ فَانظُرْ ما ذا يَرْجِعُونَ ثُمَّ تَوَلَّى عَنْهُمْ، راجعا الىّ، فاخذ الكتاب بمنقاره، و قيل علقه بخيط و جعل الخيط فى عنقه فجاءها حتى وقف على راسها و حولها جنودها فرفرف ساعة و الناس ينظرون اليه حتى رفعت رأسها. فألقى الكتاب فى حجرها، و قيل: انّها نامت على سريرها و اغلقت الأبواب دونها و وضعت المفاتيح تحت و سادتها. فطار الهدد من الكوة و ألقى الكتاب على وجهها و نَبَّهها بمنقاره، و قيل طأطأ راسه حتى سقط الكتاب من عنقه و ألقاه على وجهها، و قيل كانت فى البيت كوة تقع الشمس فيها كل يوم، فاذا نظرت اليها سجدت فجاء الهدد فسدّ تلك الكوة و سترها بجناحه، فلما رأت ذلك قامت اليه فألقى الكتاب اليها. فاخذت الكتاب و كانت قارئة عربية من قوم تبع.



ف قالت يا أَيُّهَا الْمَلَأُ الْمَلَأُ عِظَاءُ الْقَوْمِ جَمَعَهُ أَمَلَاءٌ مِثْلُ نَبَأٍ وَ أَنْبَاءٍ، كَانُوا أَهْلَ مَشُورَتِهِ وَ هُمْ ثَلَاثُمِائَةَ رَجُلٍ وَ اثْنَى عَشَرَ رَجُلًا تَحْتَ كُلِّ رَجُلٍ مِنْهُمْ عَشْرَةُ آلَافٍ رَجُلٍ إِنِّي أَلْقِي إِلَيْكَ كِتَابًا كَرِيمًا أَي مَخْتوم لِقَوْلِهِ (ص): «كِرْمَ الْكِتَابِ خْتَمُهُ» وَ لَا يَخْتَمُ إِلَّا كَتَبَ الْمَلُوكُ، وَ قِيلَ كَرِيمٌ مَضْمُونُهُ، وَ قِيلَ شَرِيفٌ بِشَرَفِ صَاحِبِهِ، وَ قِيلَ كَرِيمٌ حَيْثُ أَتَى بِهِ طَيْرٌ، حَقِيقٌ بَانَ يُؤَمَّلُ مِنْ جِهَتِهِ خَيْرٌ.

إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَ إِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قَالَ ابْنُ جَرِيحٍ لَمْ يَزِدْ سُلَيْمَانَ عَلَى مَا قَصَّ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ أَنَّهُ وَ أَنَّهُ، وَ كَفْتَهُ أَنْد: إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ سَخَنَ بَلْقَيْسُ اسْتَبَّ بِأَمَلَاءِ خُوَيْشٍ وَ مَضْمُونٌ نَامَهُ سُلَيْمَانَ أَيْنَسْتُ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَلَّا تَعْلُوا عَلَيَّ وَ أَتُونِي مُسْلِمِينَ، وَ نَامَهُ هَايَ بِيغَامْبِرَانَ هَمَهُ چنين بودی: موجز و مختصر بی تطویل. سلیمان نامه بمهر کرد بخاتم خویش، و بهدهد داد. هدهد نامه به بلقیس رسانید بلقیس چون مهر سلیمان دید لرزه بر وی افتاد و بتواضع پیش آمد.

وَ كَانَ مَلِكُ سُلَيْمَانَ فِي خَاتَمِهِ. بَدَانَسْتُ بَلْقَيْسُ كَمَا مَلِكُ سُلَيْمَانَ عَظِيمٌ تَرَّازَ مَلِكٌ وَی اسْتَبَّ چُون رَسُولِ وَی مَرَّغٌ اسْتَبَّ. أَنْ كَمَا عِظَاءُ قَوْمِ خُوَيْشٍ كَمَا أَهْلُ مَشُورَتِ وَی بُوْدُنْدُ هَمَهُ رَا جَمَعُ كَرْدُ، وَ هُمْ ثَلَاثُمِائَةَ وَ اثْنَا عَشَرَ رَجُلًا، وَ بَا ائِشَانِ كَفْتُ: إِنِّي أَلْقِي إِلَيْكَ كِتَابًا كَرِيمًا. إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَ إِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَلَّا تَعْلُوا عَلَيَّ، اِنْ ائِنجَا حَكَايَتِ اسْتَبَّ وَ دَرِ نَامَهُ ائِن بُوْدُ كَمَا أَلَّا تَعْلُوا عَلَيَّ ائِ لَا تَنْتَرَفِعُوا عَلَيَّ وَ اِنْ كَنْتُمْ مَلُوكَا، ائِن عَلُوْ هَمَانَسْتُ كَمَا دَرِ قُرْآنِ جَايْهَا كَفْتَهُ: اِنْ فِرْعَوْنَ عَلا فِي الْأَرْضِ، إِنَّهُ كَانَ عَالِيًا مِنَ الْمُسْرِفِينَ، اَمْ كَنْتَ مِنَ الْعَالِينَ ظَلَمًا وَ عَلُوا، ائِن هَمَهُ بِيكَ مَعْنَى اسْتَبَّ. قَوْلُهُ: وَ أَتُونِي مُسْلِمِينَ ائِ مَوْمِنِينَ دَاخِلِينَ فِي الْاِسْلَامِ، وَ قِيلَ لَا تَعْلُوا عَلَيَّ ائِ: لَا تَتَكَبَّرُوا. مِيكَوَيْدُ كَبْرًا اَزْ كَرْدَنِ بِيْفِكْنِيْدُ وَ مَوْمِنٌ شُوَيْدُ، كَاْفِرٌ چُونِ كَفْرًا اَزْ كَرْدَنِ بِيْفِكْنَدُ اَنْ كَمَا اِسْلَامِ رَا شَايَسْتَهُ كَرْدَدُ، وَ هِيْجُ كَاْفِرٌ كَرْدَ نِيَارْدُ مَكْرًا بَكْبِرُ. وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى: ائِنَّهُمْ كَانُوا اِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ.

پس بلقیس مر ان سرهنگان خویش را گفت، يا أَيُّهَا الْمَلَأُ وَ هُمُ الَّذِينَ يَمْلَأُونَ الْعْيُونَ مَهَابَةً وَ الْقُلُوبَ جَلَالَةً، وَ قِيلَ هُمُ الْمَلِيئُونَ بِمَا يَرَادُ مِنْهُمْ أَفْئُونِي فِي أَمْرِي ائِ ائِشِيرُوا عَلَيَّ فِي الْأَمْرِ الَّذِي نَزَلَ بِهِ، وَ الْفَتْوَى الْحَكْمُ بِمَا هُوَ صَوَابٌ، كَفْتَهُ أَنْدُ بَلْقَيْسُ نَخَسْتُ ائِشَانِ رَا كَفْتُ چَه مَرْدِي اسْتَبَّ سُلَيْمَانَ؟ شَمَا شَنَاسِيْدُ اَوْ رَا؟ كَفْتَنْدُ: شَنَاسِيْمٌ، مَلِكِي بَزْرَكٌ اسْتَبَّ بِشَامِ اَنْدَرُ وَ دِينِ بَنِي اِسْرَائِيلَ دَارْدُ وَ تَوْرَاتِ خَوَانْدُ وَ دَعْوَى بِيغَامْبِرِي كَنْدُ وَ بَادُ وَ مَرْدَمُ وَ دِيُو وَ پَرِي وَ مَرَّغَانِ هَمَهُ اَوْ رَا فَرْمَانَ بَرْدَارَنْدُ.

بلقیس گفت: اکنون چه بینید اندر کار من مرا پاسخ دهید درین کار که افتاد که من هرگز بی شما کاری نگزارم و بسر نبرم.

ائِشَانِ كَفْتَنْدُ: نَحْنُ أَوْلُوا قُوَّةً ائِ نَحْنُ اَصْحَابُ الْحُرُوبِ وَ الْعِدَّةُ وَ أَوْلُوا بَأْسًا شَدِيدًا ائِ نَجْدَةٌ وَ شَجَاعَةٌ وَ الْأَمْرُ إِلَيْكَ وَ الرَّأْيُ رَأْيُكَ فَانْظُرِي مَا ذَا تَأْمُرِينَ اِنْ اَمَرْتَنَا بِالْحَرْبِ وَ الْقِتَالَ قَاتَلْنَا وَ اِنْ اَمَرْتَنَا بِالصَّلْحِ صَالَحْنَا.

چون ایشان چنین گفتند و خویشان را عرض دادند قتال و حرب را بلقیس گفت بدانایی و زیرکی خویش:

إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا خَرَبُوهَا وَ اسْتَوْلَوْا عَلَى سَاكِنِيهَا وَ اجلوا اهلها عنها وَ جَعَلُوا أَعْرََّةَ أَهْلِهَا أَذِلَّةً اهانوا اشرافها و اخذوا اموالهم و حطوا اقدارهم ليستقيم امرهم. پادشاهان چون بقصد ولایت ستن و بزور گرفتن در شهری روند تباهی کنند و عزیزان آنجا خوار کنند. رب العالمین تصدیق کرد گفت: وَ كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ ای كذلك یا محمد يفعلون، فیکون الضمیر للملوك.

اللّه گفت: یا محمد ملوک چون در شهری روند همچنین کنند که بلقیس گفت، و روا باشد که: كذلك يفعلون تمامی سخن بلقیس نهند و یَفْعَلُونَ ضمیر سلیمان و حشم وی باشد. معنی آنست که ملوک چون در شهری روند تباهی کنند، و عزیز آن را خوار کنند و سلیمان و لشکر وی چون در نواحی آیند چنین کنند. و قیل معناه و كذلك يفعل جندی ان قصدت.

سلیمان آن گه گفت: وَ إِنِّي مُرْسِلَةٌ إِلَيْهِمْ بِهَدِيَّةٍ فَنَظِرَةٌ بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ.

الناظر هاهنا المنتظر كقوله: انظرونا نقبیس من نوركم قال الشاعر:

و ان يك صدر هذا اليوم وليّ فان غدا لناظره قريب

بلقیس گفت من او را هدیه‌ای فرستم تا اگر بپذیرد دانم ملکی است که دنیا همی جوید، و اگر نپذیرد دانم که پیغامبر خدا است و حقست و از ما بهیچ چیز فرو نیاید و بهیچ چیز رضا ندهد مگر باتباع دین وی. اکنون خلافت میان علماء تفسیر که آن هدیه چه بود؟ قال الحسن: كان ذلك مالا و لا بصر لی به، و قال ابن عباس: كانت الهدية لبنة من ذهب. و هب منبه گفت و جماعتی که کتب پیشینیان خوانده‌اند: آن هدیه که بلقیس بسلیمان فرستاد پانصد خشت زرین بود و پانصد خشت سیمین و يك پاره تاج زرین مکل بدر و یاقوت و لختی فراوان مشك و عود و عنبر و پانصد غلام جامه کنیزکان پوشیده و دست اورنجن در دست و گوشوار در گوش و طوق زر در گردن و پانصد کنیزك جامه غلامان پوشیده قبا و کلاه و منطقه بر میان و حقه‌ای که در آن درّ یتیم بود ناسفته و جزعی سفته ثقبه آن معوج، انگه جماعتی را از اشراف قوم خویش نامزد کرد و یکی را بر ایشان امیر کرد نام وی منذر بن عمرو و او را وصیت کرد که چون در پیش سلیمان شوی می‌نگر اگر بنظر غضب بتو نگرد بدانکه او ملکست و اگر نه پیغامبر و نگر تا ازو در هیبت نباشی، که من ازو عزیزترم، و اگر بنظر لطف بتو نگرد، خوش خوی و خرّم روی. بدانکه پیغامبر است. سخن او نیک بشنو و جواب او چنان که لایق باشد می‌ده، و همچنین کنیزکان را وصیت کرد که شما با وی سخن مردانه گوئید و خویشتن را بدو مرد نمائید و غلامان را بر عکس این گفت، یعنی که شما سخن نرم گوئید و خویشتن را زن بدو نمائید و منذر را گفت: از سلیمان درخواه تا تمیز کند میان غلامان و کنیزکان: اگر پیغامبر است و پیش از آن که سر حقه بگشاید بگوید که در حقه چیست و آن در یتیم ناسفته سوراخ کند آن را و رشته در مهره جزع کشد در آن ثقبه معوج. این وصیت تمام کرد و رسول فرا راه کرد و هدهد بشتاب آمد پیش سلیمان و او را از این احوال خبر کرد، سلیمان شیاطین را فرمود تا خشتهای زرین و سیمین فراوان زدند

وز آنجا که سلیمان بود تا مسافت نه فرسنگ میدانی ساختند خشتهای زرین و سیمین در آنجا او کردند و گرد آن میدان دیوار برآورده و بر سر دیوار شرف زرین و سیمین بسته و چهار پایان بحری بنفش پلنگ نقطه نقطه رنگهای مختلف آورده و بر راست و چپ میدان بر سر آن خشتهای زرین و سیمین بسته و اولاد جن خلقی بیعدد بر راست و چپ میدان بخدمت ایستاده سلیمان در مجلس خویش بر سریر خویش نشسته و چهار هزار کرسی از راست وی و چهار هزار از چپ وی نهاده، آدمیان گرد بر گرد سریر وی صفها بر کشیده و از پس ایشان جن و از پس ایشان شیاطین و از پس ایشان سباع و وحوش و هوام و از پس ایشان مرغان. رسول بلقیس چون بآن میدان رسید و ملک و عظمت سلیمان دید چشم ایشان خیره بماند چون آن میدان دیدند و خشتهای زرین و سیمین آن و چهار پایان بحری که هرگز مانند آن ندیده بودند پس آنچه خود داشتند از هدایا بچشم ایشان خوار و مختصر آمد و بیفکندند، و چون شیاطین و اولاد جن فراوان دیدند بترسیدند شیاطین گفتند: جوزوا فلا باس علیکم، بگذرید و مترسید که شما را باک نیست و جای ترس نیست. پس ایشان میگذشتند بر کردوس کردوس جوك جوك از جن و انس و وحوش و طیور تا رسیدند بحضرت سلیمان (ع) سلیمان بنظر لطف بروی تازه گشاده خندان بایشان نگریست و گفت: ما ورائکم چه دارید و چه آوردید و بچه آمدید؟ منذر که رئیس قوم بود جواب داد که چه آوردیم و بچه آمدیم و نامه بلقیس که داشت بوی داد. سلیمان گفت: این الحقه؟ حقه بیاوردند و جبرئیل (ع) بفرمان حق جل جلاله آمد و سلیمان را گفت که در حقه چیست، گفت در این حقه دانه درّی یتیم است ناسفته و جزعی سفته ثقبه آن کژ و ناراست. رسول بلقیس گفت صدقت، راست گفتمی. اکنون این درّ یتیم را سوراخ کن و آن مهره جزع را رشته درکش.

سلیمان جن و انس را حاضر کرد و علم این بنزدیک ایشان نبود شیاطین را حاضر کرد و از ایشان پرسید. شیاطین گفتند: ترسل الی الارضة فجاءت الارضة و اخذت شعرة فی فیها فدخلت فیها حتی خرجت من الجانب الآخر. فقال سلیمان: ما حاجتک؟ فقالت تصیر رزقی فی الشجرة. قال: لك ذلك. ثم قال: من بهذه الخرزة يسلكها الخيط؟

فقالت دودة بيضاء: انا لها يا رسول الله: فاخذت الدودة الخيط فی فیها و دخلت الثقبه حتى خرجت من الجانب الآخر. فقال سلیمان: ما حاجتک؟ قالت: تجعل رزقی فی الفواكه. قال: لك ذلك. ثم میز بین الجواری و الغلمان بان امرهم ان يغسلوا وجوههم و ايديهم فكانت الجارية تاخذ الماء من الآنية باحدى يديها ثم تجعله على اليد الأخرى ثم تضرب به على الوجه، و الغلام كما يأخذه من الآنية يضرب به وجهه، و كانت الجارية تصب الماء صبًا، و كان الغلام يحدر الماء على يده حدرًا، فمیز بینهم بذلك.

ثم ردّ سلیمان الهدیة و قال: أئمدونن بمال، قرأ حمزة و يعقوب بنون واحدة مشددة مع الياء و قرأ الباقر بنونين مخففتين و حذف الياء قرء ابن عامر و عاصم و الكسائي و الباقر باثباته. فلما جاء الرسول سلیمان، فقيل معناه: جاء سلیمان ما عهدت اليه و ارسلت. و قيل كان الرسول امرأة. قال سلیمان أئمدونن بمال أ تزيدونني فی مال انكر عليهم ارسالهم بالمال اليه و هو يدعوهم الى الله و الى الاسلام، یعنی لست بمن یرغب

فی المال و لا مَن یغترّ به فما آتانی اللّٰه من الدین و النبوة و الحکمة خیر ممّا آتاکم من الدنیا، آتانی بفتح الیاء قراة نافع و ابو عمرو و حفص. بَلْ أَنْتُمْ بِهَدْيِكُمْ هَذِهِ تَفْرَحُونَ اعظاما منکم لها، فدلت الایة علی انه لا ینبغی لعالم و لا لعاقل ان یفرح بعرض الدنیا.

ثم قال للرسول: ارجع ایها الرسول إلیهم یعنی الی بلقیس و قومها بما صحبک من الهدیة: و قیل محتمل ان المخاطب هاهنا الهدد، ای ارجع إلیهم قائلًا لهم: فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ بِجُنُودٍ لَا قِبَلَ لَهُمْ بِهَا ای لا طاقة لهم و لا یمکنهم دفعا عنهم و عن قریبتهم و انما قال ذلك لکثرتهم و شدّة شوکتهم و کونهم جند اللّٰه عزّ و جلّ، و لَنُخْرِجَنَّهُمْ مِنْهَا ای من ارضها و ملکها أدلّة جمع ذلیل کالاجلة جمع الجلیل و هُم صاغِرُونَ مهانون ذلیلون، ان لم یاتونی مسلمین.

### النوبة الثالثة

قوله: وَ تَفَقَّدَ الطَّيْرَ فَقَالَ مَا لِيَ لَا أَرَى الْهُدْهُدَ دَلَّتْ هَذِهِ الْآيَةُ عَلَى تَيْقِظِ سُلَيْمَانَ فِي مَمْلَكَتِهِ وَ حَسَنَ قِيَامِهِ وَ تَكْفَلِهِ بِأُمُورِ أُمَّتِهِ وَ رِعْيَتِهِ حَيْثُ لَمْ يَخْفِ عَلَيْهِ غِيْبَةُ طَيْرٍ هُوَ أَصْغَرُ الطَّيْرِ مِنْ حُضُورِهِ سَاعَةً وَاحِدَةً. تنبیهی عظیم است این آیت مر ملوک جهان را بتیماز داشت رعیت و شفقت بردن بر ایشان و باز جستن ضعیفان و رعایت مصالح ایشان: عمر خطاب همه شبها بسان عسس طواف کردی در کویهای مدینه اگر خللی دیدی تدارک کردی و ضعیفان را نیک باز جستی و مراعات کردی. طلحة بن عبید اللّٰه گوید در شب تاریخ عمر را دیدم که از مدینه بیرون میشد دیگر روز برخاستم بآن جانب رفتم او را از شب دیده بودم و بآن خرابه ای که عمر را دیده بودم درشدم پیر زنی را دیدم ز من ناپینا، چون پاره ای گوشت افتاده. گفتم: یا عجوز امیر المؤمنین دوش بتعهّد تو می آمد یا جایی دیگر می شد؟ گفت کدام امیر المؤمنین؟ گفتم: عمر خطاب.

آن پیر زن بگریست و بانگ برآورد و گفت: من این خجالت کجا برم که دویست روز است تا هر شبی کسی آید و مرا طعام دهد و آب دهد و جامه من بشوید و تا روز اینجا بایستد و مرا حراست کند تا چیزی مرا تباه نکند، گاه قرآن خواند و گاه گرید من می پنداشتم که از خویشان من یا از همسایگان من کسی است، خود ندانستم که امیر المؤمنین است. طلحه چون این بشنید دست بر روی خود میزد و با خود میگفت یا طلحه تتبع کار عمر میکنی و گرد اسرار عمر میگردی. شرمت باد.

لَأَعَذِّبَنَّهُ عَذَابًا شَدِيدًا أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ فِيهِ دَلِيلٌ عَلَى أَنَّ الْعُقُوبَةَ عَلَى قَدْرِ الْجُرْمِ وَ لَا عِبْرَةَ بِصِغَرِ الْجَنَّةِ وَ عَظَمِهَا. آورده اند که چون هدهد باز آمد و عذر خویش بگفت که: أَحَطْتُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ، سلیمان گفت: سَنَنْظُرُ أَمْ صَدَقْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْكَاذِبِينَ. آری بنگریم تا این عذر که می آری راست است یا دروغ، اگر دروغ است ترا عذابی سخت کنم. جبرئیل امین آمد آن ساعت از درگاه عزّت که: یا سلیمان مران مرغک ضعیف را تهدید میکنی که باش تا در کار تو بنگرم که راست می گویی یا دروغ؟ یا سلیمان از مرغی ضعیف بعدری ضعیف چرا بسنده نکنی و بدرخواست صدق از وی چه تهدید کنی؟ چرا از ما نیاموزی معاملات با بندگان؟ آن کافر بینی که در دریا نشیند در کشتی و باد کژ برآید و آن کشتی در تلاطم امواج افتد؟ کافران از غرق بترسند بت

را ببندازند و بزبان عذر دروغ آرد، چون از دریا بیرون آید و از غرق خلاص یابد دیگر باره بت پرستد و بکفر خویش باز گردد. من بدروغ وی ننگرم و آن عذر دروغ وی بپذیرم و از غرق نجات دهم. یا عجب از کافر دروغ‌زن، عذر دروغ می‌پذیرم و بدروغ و خیانت او ننگرم، چگویی مرد مسلمان که عذر آرد بگناه خویش از سر صدق و ایمان خویش چون که عذرش نپذیرم. لَأَعْدَبَنَّكَ عَذَابًا شَدِيدًا گفته‌اند که هدهد چون باز آمد ترسان و لرزان فرا پیش سلیمان شد، پر و بال از هم باز کرده و در زمین همی کشید بتواضع سلیمان سر وی بخود کشید گفت: این کنت لَاعِدْبَنكَ عَذَابًا شَدِيدًا. هدهد گفت یا نبی اللّٰه اذکر و قوفک بین یدی اللّٰه عزّ و جل، یاد کن آن ساعت که در عرصات قیامت در آن انجمن کبری ترا بحضرت اللّٰه برند و از تو سؤال کنند. آن سخن بر سلیمان تأثیر کرد و سخن با لطف گردانید گفته‌اند که با هدهد گفت: چگویی که پر و بالت بکنم و ترا بافتاب گرم افکنم. هدهد گفت دانم که نکنی که این کار صیادانست نه پیغامبران. سلیمان گفت: گلوت ببرم. گفت دانم که نکنی، که این کار قصّابان است نه پیغامبران. گفت ترا با ناجنس در قفس کنم. گفت. این هم نکنی که این کار ناجوانمردانه است و پیغامبران ناجوانمرد نباشند. سلیمان گفت: اکنون تو بگوی که با تو چکنم؟ گفت: عفو کنی و در گذاری و دانم که کنی، که عفو کار پیغامبران و کریمان است و این موافق آن خبر است که: فردای قیامت ربّ العزّة با قومی عاصیان موحدان گوید: چه عذاب کنم شما را بآن جفاها و معصیتها که کردید در دنیا؟ ایشان گویند: بار خدایا عفو کنی و در گذاری که کرم تو سزای آن هست. اما در طریق جوانمردان و سالکان راه حقیقت عذاب شدید آنست که حلاوت خدمت از بنده باز گیرد تا در خدمت الم و مشقت بوی رسد. هر آن کس که بمعبود خود معرفت دارد خدمت و عبادت از میان جان کند و از حلاوت خدمت الم و مشقت نیابد.

آن عزیزی در پیش درویشی صادق شد و آن درویش بیمار بود خواست که او را در آن بیماری تنبیهی کند گفت: لیس بصادق فی حبه من لم یصبر علی بلائه. در محبت صادق نیست آن کس که در بلای وی صابر نیست. درویش صادق سر بر آورد و گفت: غلط کردی لیس بصادق فی حبه من لم یتلذذ ببلائه. در محبت صادق نیست آن کس کش با بلاء او خوش نیست قالوا و من العذاب الشدید ان یقطع عنه حسن التولی لشأنه فیوکل الی حوله و نفسه.

و من ذلك ان یمتن بالحرص فی الطلب ثم یحال بینه و بین مقصوده و مطلوبه. و من ذلك توهم الحدثان و حسابانه من الخلق. و من ذلك الحاجة الی الاخسّة من الناس. و من ذلك ذلّ السؤال مع الغفلة عن شهود التقدير. و من ذلك ضعف الیقین و قلة الصبر.

إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَ لَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ هدهد چون باز آمد و حدیث بلقیس با سلیمان گفت و آن مملکت آراسته و هر چه ملوک را در باید ساخته و پرداخته از خیل و حشم و عدت و عدد و سیاست و هیبت و حشمت و مال و نعیم و عرش عظیم، سلیمان ان همه بشنید و هیچ در وی اثر نکرد و طمع در آن نسبت باز چون حدیث دین کرد که: وَجَدْتُهَا وَ قَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللّٰهِ، سلیمان از جا



برخاست و متغیر گشت و از بهر دین اسلام و تعصّب ملت حنیفی در خشم شد، گفت کاغذ و دوات بیارید تا نامه نویسم و او را بدین اسلام دعوت کنم، نامه نوشت که: **إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**. بلقیس چون آن نامه بخواند گفت: کتاب کریم لاته مصدر بسم الله الرحمن الرحيم، بزرگوار نامه و کریم نامه‌ای که ابتداء آن بسم الله الرحمن الرحيم است، دل را انس و جان را پیغامست، از دوست یادگار و بر جان عاشقان سلام است دل را فتح و جان را فتوح است، اول شاهد بر مشاهده روح است، معرفت را راه و حقیقت را درگاه است، خائف را امان و راجی را ضمان است، طالب را شرف و عارف را خلف است.

نام تو شنید بنده دل داد بتو      چون دید رخ تو جان فرستاد بتو

اجماع است که این آیت تسمیت از قرآن است.

قال الله تعالى: **إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** این کلمات هم نظم آیتی است و هم بعضی از آیتی است و هم بعضی از او آیتی: اما بعضی از آیتی اینست که در قصه سلیمان گفت: **إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**، و كذلك قوله: **بِسْمِ اللَّهِ مَجْرَاهَا وَ مُرْسَاهَا** و بعضی از او آیتی است و ذلك قوله فی سورة الفاتحة: **الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** و بر سر سورتها نظم آیتی است: **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**. و این آیت بخلاف دیگر آیاتست از آنکه آیات قرآن هر آیتی يك بار وحی آمده است و این آیت صد و چهارده بار وحی آمده، هر حرفی از این آیت ظرفی است شراب رحیق را، و هر کلمه صدفی است در تحقیق را، هر نقطه‌ای از او کوکبست آسمان هدایت را و نجم رجمیست مر اصحاب غوایت را، **يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا** و **يَهْدِي بِهِ كَثِيرًا**.

#### ٤ النوبة الاولى

قوله تعالى: **قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُوا سُلَيْمَانَ** گفت: ای مهینان سپاه **أَيْكُمْ يَأْتِينِي بَعْرَشِهَا** کیست از شما که تخت آن زن بمن آرد؟ **قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ** (۳۸) پیش از آن که ایشان مسلمانی را بمن آیند.

**قَالَ عَفْرَيْتُ مِنَ الْجِنِّ** گفت ستنبه‌ای از پریان: **أَنَا آتِيكَ بِهِ** من آن تخت را بتو آرم، **قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ** پیش از آنکه ازین نشست برخیزی، **وَ إِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ** (۳۹) و من آورد را با نیرویم و سپردن را استوار.

**قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ** آن مرد گفت که بنزدیک او دانشی بود از کتاب: **أَنَا آتِيكَ بِهِ** من بتو آرم آن **قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ** پیش از آنکه نگرستن چشم تو از جای با تو آید و پردازد. **فَلَمَّا رَأَاهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ** چون آن را دید آرمیده نزدیک او **قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي** گفت: این از افزونی نعمت الله است بر من. **لِيَبْلُوَنِي** می‌پیازماید مرا **أَمْ أَشْكُرُ** ام **أَكْفُرُ** که آزادی کنم یا نسپاسی آرم **وَ مَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ** و هر که آزادی کند خود را کند **وَ مَنْ كَفَرَ** و هر که نسپاسی کند **فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ** (۴۰) خداوند من بی نیازست و نیکوکار.

**قَالَ نَكُرُوا لَهَا عَرَشِهَا** گفت: تخت را جد کنید **نَنْظُرُ** ا **تَهْتَدِي** تا نگریم که بجای آرد **أَمْ تَكُونُ مِنَ الَّذِينَ لَا يَهْتَدُونَ** (۴۱) یا از ایشان بود که بجای نیارند.

فَلَمَّا جَاءَتْ جُونِ أَمْدَ بَلْقَيْسَ، قَبِيلَ كَفْتَنْدِ أَوْ رَا: أَمْ هَكَذَا عَرَشُكَ جُنَيْنِ اسْتِ أَنْ تَخْتِ تَوْ؟ قَالَتْ كَفْتِ كَأَنَّهُ هُوَ جُنَانِسْتِ كُوبِي كِهْ أَنْسْتِ وَ أُوْتِينَا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهَا وَ مَا رَا دَانِشِ دَادَنْدِ پِيْشِ اَزْ أَنْ وَ كُنَّا مُسْلِمِينَ (٤٢) وَ مَا مُسْلِمَانِ بُوْدِيمِ.

وَ صَدَّهَا مَا كَانَتْ تَعْبُدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ أَقْتَابِ أَوْ رَا اَزْ مُسْلِمَانِي بَا زِدَا شْتِ اِنْهَا كَانَتْ مِنْ قَوْمِ كَافِرِينَ (٤٣) كِهْ أَوْ اَزْ قَوْمِ كَافِرَانِ بُوْدِ.

لِ لَهَا ادْخُلِي الصَّرْحَ كَفْتَنْدِ دَرِ طَارْمِ آيْ لَمَّا رَأَتْهُ چُونِ دِيدِ طَارْمِ رَا سَبَبْتُهُ لُجَّةً پِنْدَا شْتِ كِهْ آبِ ثَرْفِ اسْتِ، شَفَتْ عَنْ سَاقِيهَا دَامِنِ اَزْ سَاقِ بَرِ كَشِيدِ كِهْ پَایِ دَرِ آبِ نِهْدَالِ كَفْتِ: بِنَّةُ صَرْحِ مُمَرَّدٍ مِنْ قَوَارِيرِ أَنْ طَارْمِي اسْتِ اَزْ اَبْگِينِهْ پَاكِ سَاخْتِهْ وَ نَسُو دَا دِهْ اَلْتِ رَبِّ كَفْتِ خِدَا وَنْدِ مِنْ نَبِيِّ ظَلَمْتُ نَفْسِي مِنْ سَتَمِ كَرْدَمِ بَرِ خُوِيْشْتِنِ اَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ وَ كَرْدِنِ نِهَادَمِ وَ مُسْلِمَانِ شَدَمِ بَا سُلَيْمَانَ لِهْ رَبِّ الْعَالَمِينَ (٤٤) خِدَا وَنْدِ جِهَانِيَانِ رَا.

وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَى ثَمُودَ وَ فَرَسْتَادِيمِ بَثْمُودِ اَخَاهُمْ صَالِحًا مَرْدِ اَيْشَانِ رَا صَالِحًا أَنْ اَعْبُدُوا اللَّهَ كِهْ اللَّهَ رَا بَرِ سْتِيدِ يِگَانِهْ فَا اِذَا هُمْ فَرِيقَانِ دُوْ كَرُوهْ شَدَنْدِ، يَخْتَصِمُونَ (٤٥) بَا يَكْدِيگَرِ شُورِ وَ جَنْگِ دَرِگَرَفْتَنْدِ.

قَالَ يَا قَوْمِ كَفْتِ اِيْ قَوْمِ: لِمَ تَسْتَعْجِلُونَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ چِرَا بَعْدَابِ مِيْ شْتَابِيدِ پِيْشِ اَزْ نِيكِي، لَوْ لَا تَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ چِرَا اَمْرُشِ مِيْ نَخَوَا هِيدِ اَزْ اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (٤٦) تَا مِگَرِ بَرِ شَمَا بِيخْشَايِيدِ.

قَالُوا اطَّيَّرْنَا بِكَ وَ بَمَنْ مَعَكَ كَفْتَنْدِ: فَالِ بَدِ كَرَفْتِيمِ بَتُوْ وَ بَايِنَانِ كِهْ بَا تُوَانْدِ. قَالَ طَائِرُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ كَفْتِ اَنْچِهْ شَمَا اَرْزَانِي اَنْيِيدِ بَخْشِ اَنْ بِنَزْدِيكَ اللَّهَ اسْتِ بَلْ اَنْتُمْ قَوْمٌ تُفْتَنُونَ (٤٧) نِيْسْتِ مِگَرِ اَنْكِهْ شَمَا قَوْمِي اِيدِ كِهْ مِيْ بِيَا زِ مَايْنِدِ شَمَا رَا.

وَ كَانَ فِي الْمَدِينَةِ تِسْعَةُ رَهْطٍ وَ دَرِ شَارِسْتَانِ نِهْ تِنِ بُوْدَنْدِ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ كِهْ دَرِ زَمِينِ مِيْ تَبَاهِ كَارِي كَرْدَنْدِ وَ لَا يُصَلِّحُونَ (٤٨) وَ نِيكِ كَارِي نِمِيْ كَرْدَنْدِ.

قَالُوا تَقَاسَمُوا بِاللَّهِ كَفْتَنْدِ يَكْدِيگَرِ رَا سُوگَنْدِ خُوْرِيْدِ بَخْدَا لُنْبِيْنَتُهُ وَ اَهْلُهُ كِهْ نَاچَا رِهْ شَبِيخُونِ كَنِيْمِ بَرِ صَالِحِ وَ كَسَانِ وَيْ ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لِوَلِيِّهِ اَنْگِهْ چُونِ وَ دَاوَرِيْ دَارِيْ اَوْ رَا كُوْنِيْمِ: مَا شَهْدْنَا مَهْلِكِ اَهْلِهِ كَشْتِنِ وَ كَسَانِ اَوْ رَا مَا نَبُوْدِيْمِ وَ اِنَّا لَصَادِقُونَ (٤٩) وَ مَا مِيْ رَا سْتِ كُوْنِيْمِ.

وَ مَكْرُوا مَكْرًا اَيْشَانِ دِسْتَانِي سَاخْتَنْدِ نِهَانِ وَ مَكْرْنَا مَكْرًا وَ مَا دِسْتَانِي سَاخْتِيمِ نِهَانِ وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ (٥٠) وَ اَيْشَانِ اَكَا هِ نَبُوْدَنْدِ.

فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ مَكْرِهِمْ دَرِ نِگَرِ سِرَانْجَامِ دِسْتَانِ اَيْشَانِ چُونِ بُوْدِ.

اَنَا دَمَرْنَا هُمْ وَ مَا دِمَارِ اَزْ اَيْشَانِ بَرَاوَرْدِيْمِ وَ قَوْمُهُمْ اَجْمَعِينَ (٥١) وَ قَوْمِ اَيْشَانِ رَا هَمْگَانِ.

فَإِنَّكَ بَيُّوْنُهُمْ خَاوِيَةٌ اَنْ گِهْ خَانِ وَ مَانِ اَيْشَانِ تَهِيْ كَذَا شْتِهْ بَمَا ظَلَمُوا بَانَ سَتْمَكَارِيْ كِهْ كَرْدَنْدِ اِنَّ فِيْ ذَلِكِ لَآيَةً دَرِ اَنْ نِشَانِي اسْتِ وَ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (٥٢) اَيْشَانِ رَا كِهْ بَدَا نْدِ.

وَ اُنْجَيْنَا الَّذِيْنَ اَمَّنُوا رَهَانِيْدِيْمِ اَيْشَانِ رَا كِهْ بَگَرُوِيْدَنْدِ وَ كَانُوا يَنْقُونَ (٥٣) وَ اَزْ نَاپِسَنْدِ مِيْ پَرِهِيْزِيْدَنْدِ.

وَ لُوطًا اِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ وَ لُوطِ رَا اَنْ گِهْ كِهْ قَوْمِ خُوِيْشِ رَا كَفْتِ: اَنْ تَأْتُونَا الْفَاحِشَةَ مِيْ كَارِ زِشْتِ كَنِيْدِ وَ اَنْتُمْ

تُبْصِرُونَ (۵۴) و شما خردمندانید و میدانید

أَإِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ با مردان می‌گرائید بکامرانی فرود از زنان بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ (۵۵) نیست جز آن که قومی نادانید.

فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا نَبُودِ بِاسْمِ قَوْمِ أَوْ مَكَرٍ كَمَا كُنْتُمْ.

أَخْرَجُوا آلَ لُوطٍ مِنْ قَرْيَتِكُمْ بِيْرُونَ كُنَيْدِ قَوْمِ لُوطٍ رَا از شهر خویش إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَنْطَهَرُونَ (۵۶) ایشان مردمانی‌اند که می‌پاکیزگی برزند.

فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ وَ رَهَانِيدِيمِ أَوْ رَا وَ كَسَانِ أَوْ رَا إِلَّا امْرَأَتَهُ مَكَرَ زَنِ أَوْ رَا قَدَّرْنَا هَا كَمَا خَوَاسْتِيمِ، مِنْ الغَابِرِينَ (۵۷) که آن زن از بازماندگان بود.

وَ أَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا وَ بَرِيْشَانِ بَارَانِي بَارِيدِيمِ فَسَاءَ مَطَرُ الْمُتَذَرِّينَ (۵۸) چون بد بارانی بود آگاه کردگان و پند نپذیرندگان.

### النوبة الثانية

قوله: قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا؟ مقاتل گفت چون رسول بلقیس از نزدیک سلیمان بازگشت و آن عجایب و بدایع که در مملکت سلیمان دیده بود باز گفت و حکایت کرد، بلقیس گفت: هذا امر من السماء، این کاری آسمانی است، ساخته و خواسته ربّانی است و ما را کلویدن با وی روی نیست و در مخالفت و منابذت وی هیچ کس را طاقت نیست و آن ملک وی نه ملک سرسریست که آن جز نبوت و تأیید الهی نیست. کس فرستاد به سلیمان که: اینک من آدمم با سران و سروران قوم خویش تا در کار تو بنگرم و دین تو بدانم که چیست و مرا بچه می‌خوانی؟ آن گه عرش خویش را در آخر هفت اندرون استوار بنهاد و پاسبانان بر آن موکل کرد و در مملکت خویش نائبی بگماشت که کار ملک میراند و آن سریر ملک نگه میدارد تا کس در آن طمع نکند و آن گه عزم رحیل کرد با دوازده هزار سرهنگ از مهتران قوم خویش با هر سرهنگی عددی فراوان از خیل و حشم. و سلیمان که آنجا بود دانست که بلقیس می‌آید و بقصد اسلام و ایمان می‌آید که جبرئیل از پیش آمده بود و او را خبر داده و لهذا قال سلیمان: قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ، ای مؤمنین موحدین.

و گفته‌اند میان بلقیس و سلیمان ده روز راه بود، و گفته‌اند دو ماهه راه بود. روزی سلیمان بیرون رفته بود از آنجا که بود غباری عظیم دید بمسافت يك فرسنگ و سلیمان مردی مهیب بود، کس بابتداء سخن با وی نیارستی گفت تا نخست وی ابتدا کردی چون آن غبار دید از دور گفت: ما هذا؟ آن چه غبارست؟ گفتند، بلقیس است که می‌آید. گفت: و قد نزلت منّا بهذا المكان، و بلقیس چنین بما نزدیک رسید. آن گه سلیمان روی با لشکر خویش کرد گفت: يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا کیست از شما که عرش بلقیس آن ساعت بمن آرد، و این سخن دو معنی را گفت: یکی آن که کره سلیمان آن یستحلّ حریمها بعد اسلامها، روا نداشت که بعد از آمدن بلقیس و اسلام وی دست در حریم وی برد که بعد از اسلام آن وی را حلال نبود، دیگر معنی: احبّ ان یربها معجزة تدلّها بها علی صحة نبوة سلیمان، خواست که آن حال سلیمان را معجزتی بود و دلیلی بر



صدق نبوت وی تا بلقیس بداند که آوردن آن سریر از چنان جای استوار محکم بیک لحظه جز قدرت الهی و معجزت نبوی نیست.

قالَ عَفْرِيْتُ مِنَ الْجِنِّ تَقُولُ: عَفْرِيْتُ وَ عَفْرِيَّةٌ وَ عَفْرٌ وَ عَفَارِيَّةٌ، وَ الْعَرَبُ تَتَّبِعُ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِنْهَا بِتَابِعَةٍ تَقُولُ: عَفْرِيْتُ، نَفْرِيْتُ، عَفْرِيَّةٌ، وَ عَفْرٌ نَفْرِيَّةٌ، عَفْرٌ، عَفَارِيَّةٌ نَفَارِيَّةٌ.

و العفریت عند العرب المارد، الداهية، يقال: هو صخر سيّد الجنّ، و كان قبل ذلك متمردا على سليمان، و اصطرخ فارس تنسب اليه. آن عفریت گفت: سيد الجن که آن تخت بتو آرم پیش از آن که از مجلس حکم و قضا برخیزی و عادت سليمان چنان بود که تا به نیمه روز مجلس حکم و فصل قضا بنشستید، و گفته‌اند مقام وی آن بود که هر روز بمجلس و عظم و تذکیر بنشستید تا آفتاب بالا گرفت و اِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ اَمِينٌ اى قوی علی حمله امین علی جواهره، و قيل امین فیما اقول. سليمان گفت: زودتر از این خواهم.

قالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ، اقوال مفسران مختلف است که الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ که بود؟ قومی گفتند جبرئیل بود (ع)، قومی گفتند فریشته دیگر بود، ربّ العزّة او را قرین سليمان کرده بود پیوسته با وی بودی و او را قوّت دادی، قومی گفتند خضر بود (ع)، قومی گفتند مردی بود از حمیر نام او ضبّه و مستجاب الدعوة بود و قيل اسمه مليخا، و قيل اسمه اسطوس، و قيل هو سليمان (ع) و ذلك انّ رجلا عالما من بنى اسرائيل، آتاه الله علما و فقها، قال انا آتيك به قبل ان يرثد إليك طرفك، فقال سليمان: هات. فقال: انت النبي بن النبي و ليس احدكم اوجه عند الله منك و لا اقدر على حاجته فان دعوت الله و طلبت اليه كان عندك. قال صدقت، ففعل ذلك، فجيء بالعرش فى الوقت. و قول معتمد و بیشترين مفسران آنست که آصف بود وزیر سليمان و دبیر وی. و هو آصف بن برخيا بن شمعون رجل صالح مجاب الدعاء، قال ابن عباس انّ آصف قال لسليمان حين صلى و دعا الله عزّ و جلّ: مدّ عينيك حتى ينتهى طرفك. قال فمدّ سليمان عينيه فنظر نحو اليمن و دعا آصف، فبعث الله سبحانه الملائكة فحملوا السرير من تحت الارض يخدون الارض خذا حتى انخرقت الارض بالسّرير بين يدي سليمان (ع).

اما آنچه گفت: عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ اين علم كتاب اسم الله الاعظم است: يا حى يا قيوم يا ذا الجلال و الاكرام، و بقول بعضی: يا الهنا و اله الخلق اجمعين الها واحدا لا اله الا انت، ايتنى بعرشها. و قيل قال آصف بالعبرية: آهيا شراھيا، و هو الاسم الاعظم، و قال الحسن اسم الله الاعظم: يا الله يا رحمان.

قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ ارْتِدَادَ الطَّرْفِ ان يرجع الى الناظر من رؤية شىء كان ينظر اليه.

قَلَمًا رَأَهُ يَجُوزُ ان يكون هذا الرأى سليمان و يجوز ان يكون آصف قَلَمًا رَأَهُ مُسْتَقَرًّا عِنْدَهُ راسخا فى الارض ثابتا فيها كانه فيه بيت او بنى رتقا و هو محمول اليه من مآرب الى الشام فى مقدار ارتداد الطرف. قال هذا من فضل ربّي اعطانى بفضله و انما اعطانى ليمتحننى فيستخرج منى ما اودعه فى من معلومه أ اشكر نعمه على حين اعطانى ما اردت ام اكفر ذلك فلا اشكره عليه، و من شكر الله على نعمه، فانما يشكر لنفسه لانّ نفع ذلك يعود اليه حيث يستوجب المزيد و من كفر فان مضرّة كفره عليه لا على ربّه و الله سبحانه متعال على المضارّ

و المنافع غني عن عبادته و افعالهم.

و قيل معنى الاية: هذا من فضل ربّي علىّ اذ صيرّ في امتي من يجرى على يده مثل هذا الامر، ففضل ذلك لي و هو انعام علىّ. و قيل انّ سليمان تداخله شيء اذ صار غيره من امته اعلم منه و اقدر على بعض الامور فقال رياضة لنفسه: هذا من فضل ربّي اي ممّا يملكه يجعله لمن يشاء من عبادته فقد جعل هذا الفضل لهذا الذي اوتى علما من الكتاب ليبلوني اشكر أم اكفر.

قوله: قال نكروا لها عرشها، التنكير التغيير الى حال ينكرها صاحبها اذا رآها، و المعنى اظهروه لها لتتكر موضعه عندي فننظر أ تهتدي بان تعلم انّ هذا لا يقدر عليه الا الله فتؤمن ام لا تنتبه لذلك. و قال وهب و محمد بن كعب و غيرهما من اهل الكتاب: خافت الجنّ ان يتزوجها سليمان فتفشى اليه اسرار الجنّ فلا ينفكون من تسخير سليمان و ذريته من بعده فارادوا ان يزهدوه فيها فاساؤا الثناء عليها.

و قالوا انّ في عقلها خبلا و انّ رجلها كحافر الحمار فاراد سليمان ان يختبر عقلها فقال: نكروا لها عرشها اي غيروا لها عرشها بتغيير صورته فاجعلوا اعلاه اسفله و مقدّمه مؤخّره. و قيل نزع ما كان عليه من فصوصه و جواهره. و قيل زيد فيه و نقص ننظر أ تهتدي الى معرفة عرشها فنعرف بذلك عقلها أم تكون من الذين لا يهتدون اليه.

فلما جاءت بلقيس قيل لها أ هكذا عرشك قالت كأنه هو شبهته به فلم تقرّ بذلك و لم تنكر، فعلم سليمان كمال عقلها، قال الحسين بن فضل: شبهوا عليها بقولهم: أ هكذا عرشك فشبهت عليهم بقولها: كأنه هو، فاجابتهم على حسب سؤالهم، و لو قالوا لها هذا عرشك لقاتل نعم.

قوله: و اوتينا العلم من قبلها... قال المفسرون: هذا من قول سليمان يقول اعطينا علم التوحيد و النبوة من قبل توحيدها و كُنّا مسلمين، قبل اسلامها كأنه يباريها بقدم دينه و اسلامه اذ بارته بملكها، و قيل هذا من قول بلقيس لما رأت عرشها عنه سليمان قالت: عرفت هذه و اوتينا العلم بصحة نبوتك بالآيات المتقدمة من امر الهدد و الرسل من قبل هذه المعجزة التي رأيتها من احضار العرش و كُنّا مسلمين منقادين، مطيعين لامرك من قبل ان جنناك.

و صدّها ما كانت تعبّد من دون الله يجوز ان يكون ما في موضع الرفع فيكون فاعل و صدّها اي صدّها عبادة الشمس من عبادة الله، و فيه دلالة انّ اشتغال المرء بالشئ يصدّه عن فعل ضده. و كانت المرأة تعبّد الشمس فكانت عبادتها ايها تصدّ عن عبادة الله و يجوز ان يكون ما في موضع النصب، و المعنى صدّها سليمان عن عبادة الشمس فلما سقط الجار نصب.

ل لها ادخلي الصرح القصر و منه قوله: يا هامان ابن لي صرحاً اي قصرًا، و قيل الصرح عرصة الدار و كل بناء عال من صخر او زجاج فهو صرح، و «اللجة» الضحضاح من الماء، و «الممرد» المملّس و سمى الامرد لانه املس الخدين، و شجرة مرداء ليس عليها ورق، و ارض مرداء ليس فيها نبات. مفسران گفتند چون بلقيس عزم رفتن كرد به نزديك سليمان جن با يكديگر گفتند كه الله تعالى جن و انس و طيور و

وحوش و باد مسخر سلیمان کرده و این بلقیس ملکه سباست اگر سلیمان او را بزنی کند و از وی غلامی زاید ما هرگز از تسخیر و عبودیت نرهیم.

تدبیر آنست که بلقیس را بچشم سلیمان زشت کنیم تا او را بزنی نکند. آمدند و سلیمان را گفتند: رجلا رجل حمار و انھا شعراء الساقین لانّ امّھا كانت من الجن فلعلّها نزع الی امّھا. چون ایشان چنان گفتند سلیمان خواست که حقیقت آن بداند و قدم و ساق وی ببیند. شیاطین را فرمود تا کوشکی ساختند از آبگینه، گویی آن کوشک آب بود از روشنایی و سپیدی. و آن گه بفرمود تا آب زیر آن کوشک برانندند و ماهی و دواب بحری در آن آب کرد و سریر خود بالای آن بنهاد، چنان که رهگذر بلقیس بر سر آن آبگینه بود تا بنزدیک سلیمان شود. آن ساعت که بلقیس بر طرف آن قصر و آن عرصه رسید آفتاب وران تافته بود و آب صافی می نمود و ماهیان را می دید. او را گفتند: خَلِي الصَّرْحَ

در آی درین قصر. بلقیس پنداشت که آن همه آبست و او را در آن آب میخواند، با خود گفت: ما وجد ابن داود عذابا یقتلنی به الا الغرق پسر داود بجز غرق عذابی دیگر نمی دانست که مرا بکشد، دامن از ساق بر کشید تا پای در آب نهد. سلیمان قدم و ساق وی بدید، فاذا هما احسن ساق فی الدنيا و قدماها کقدم الانسان. سلیمان آن گه چشم از وی بگردانید و باواز بلند گفت: بَنَّهُ صَرْحٌ مُّمَرَّدٌ مِنْ قَوَارِيرٍ و لیس ببحر.

اهل تفسیر را درین قصّه سه قول است: قومی گفتند جن بر وی دروغ بستند از بیم آن که سلیمان او را بزنی کند و رنه قدم وی چون قدم آدمیان بود و ساق وی نیکوترین ساقها بود، قومی گفتند سخن همان بود که جن گفتند و بر ساق وی موی فراوان بود اما شیاطین تدبیر ازالت آن کردند بنوره، و از آن روز باز استعمال نوره در ستردن موی میان آدمیان پدید آمد، قول سوم آنست که: لم یکن لها حافر غیر انّ مؤخّرتی قدمیها کانتا کمؤخّر الحافر.

پس سلیمان او را بدین اسلام دعوت کرد و مسلمان شد و گفت: بَّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي بِالْكَفْرِ أُسَلِّمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. و انما قالت ع سُلَيْمَانَ لَانْهَا دَخَلَتْ فِي الْإِسْلَامِ و لم تعرف الشرائع بعد فقأته و قالت دینی دینه.

خلافت میان علما که سلیمان او را بزنی کرد یا بدیگری داد بزنی: قومی گفتند او را بزنی بملك همدان داد نام وی تبع و ایشان را بزمن یمن فرستاد و ملك یمن بایشان تسلیم کرد و زوبعه امیر جن با ایشان بفرستاد تا از بهر ایشان بناهای عظیم و قصرهای عالی ساخت صروح و مرواح و هنده و هنیده و فلتوم، این نام قلعه هاست در زمین یمن که شیاطین آن را بنا کرده اند از بهر تبع و امروز از آن هیچ بر پای نیست، همه خراب شده و نیست گشته قومی گفتند سلیمان بلقیس را بزنی کرد و او را دوست داشت عظیم، و او را پسری زاد نام وی داود و آن پسر در حیات پدر از دنیا برفت. و سلیمان بلقیس را با زمین یمن فرستاد و ملك یمن بر وی مقرر کرد، و هر ماهی بزیارت وی شدی و سه روز به نزدیک وی بودی.

و سلیمان جن را فرمود تا از بهر بلقیس در زمین یمن قصرهای عالی ساختند و استوار قلعه های سلحین

و مینون و غمدان، امروز آن بناها و قصرها همه خرابند جز رسم و ظلل آن بر جای نیست اینست که ربّ العالمین میگوید در سوره هود: وَ حَاصِدٌ.

و گفته‌اند ملک سلیمان چهل سال بود و عمر وی پنجاه و پنج سال و بلقیس بعد از سلیمان بیك ماه از دنیا برفت و لما كسروا جدار تذر و جدوها قائمة، علیها اثنتان و سبعون حلة قد امسكها الصبر و المصطكى ذكروا من جمالها شيئا عظيما اذا حرّكت تحرّكت، مکتوب عندها: انا بلقیس صاحبة سلیمان بن داود خرّب اللّٰه ملك من یخرّب بيتی. و كان ذلك فی ملك مروان الحمار. و اختلفوا فی اسمها فقيل بلقیس و قيل تذر بنت اذينة كما اختلفوا فی صاحبة يوسف فقيل راعيل و قيل زليخا.

وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ تَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا سَمَاءَ آخَاهُمْ لَكُونَهُ فِي النِّسْبِ مِنْهُمْ يَعْرِفُونَ منشأه و مولده أن اعبُدُوا اللّٰهَ اى بان اعبدوا اللّٰه وحده فإذا هُم فَرِيقَانِ اى لَمَّا أَتَاهُمْ وَجَدَهُمْ عَلَىٰ هَذِهِ الْحَالَةِ وَ هِيَ أَنَّهُمْ افْتَرَقُوا فَرِيقَيْنِ: كَافِرَةٌ وَ مُؤْمِنَةٌ، يَخْتَصِمُونَ اى يَتَقَاتِلُونَ گفته‌اند اختصام فريقيں آنست که ربّ العالمين گفت در سورة الاعراف که در میان مستکبران و مستضعفان رفت و ذلك قوله تعالى: قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا... الاية. و گفته‌اند خصومت ایشان درين بود: كافرين سخن مؤمنان مستبعد ميداشتند در اثبات نبوت و رسالت صالح، میگفتند: اللهم ان كان ما يقولونه حقا فانزل علينا العذاب، و ذلك فى قوله تعالى: ائْتِنَا بِمَا نَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ.

صالح جواب ایشان داد، گفت يا قوم: لِمَ تَسْتَعْجِلُونَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ؟ سيئة اينجا عقوبت است و حسنة توبت و معنى قَبْلَ اينجا نه تقدم زمان است بل که تقدم رتبت و اختيارست، همچنانست که کسی گوید: صحة البدن قبل كثرة المال. میگوید اى قوم چرا عقوبت و عذاب پيش از توبت باستعجال می‌خواهيد؟ آن عقوبت و عذاب که من شما را بآن می‌ترسانم و شما در عقل روا ميداريد که تواند بود. چرا بآن می‌شتابيد و بر سلامت عاجل و سعادت آجل اختيار ميکنيد چرا نه از اللّٰه آمرزش خواهيد و توبت و رحمت تا مگر بر شما ببخشاید.

قَالُوا اطَّيَّرْنَا بِكَ وَ بَمَنْ مَعَكَ يعنى تطيرنا بك، و المعنى تشأمانا بك و بقومك و بمجيبك، همانست که قوم موسى با موسى گفتند و اهل انطاقيه با رسولان خویش گفتند. و سبب آن بود که چون بر پيغامبر خویش عاصی شدند و پيغامبر را دروغزن گرفتند ربّ العالمين باران رحمت از ایشان باز گرفت و قحط و نیاز بریشان گماشت تا بسختی رسیدند، و كذا سنّته سبحانه فى اخذهم بالبأساء و الضراء لعلهم يرجعون. همچنين قوم صالح را قحط و نیاز و مجاعت رسید، گفتند: دعوتك مشئومة علينا، اين دعوت تو شوم آمد که باران و نعمت از ما و ايستاد، و هذا كان اعتقاد العرب فى بعض الوحوش و الطيور أنّها اذا صاحت من جانب دون جانب دلّت على حدوث آفات و بلايا، و نهى رسول اللّٰه (ص) عنها فقال اقرّوا الطير على مكناها لآنها اوهام لا حقيقة معها، و المكناات بيض الضبّ و احدتها مكنة و هى كلمة مستعارة، و لقد انشدوا:

الفال و الزجر و الرّؤيا تعاليل و للمنجّم احكام اباطيل

چون قوم صالح گفتند: اطَّيَّرْنَا بِكَ وَ يَمَنْ مَعَكَ صَالِحٌ جَوَابِ دَادِ، گفت: طَائِرُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تُفْتَنُونَ، آنچه شما می‌پندارید که از من است از نقصان زروع و ثمار آن نه از منست، که آن از تقدیر خداست و بامر خداست. شما را بآن آزمایش میکند که تا خود هیچ بیدار شوید و پند پذیرید و نمی‌پذیرید و نمی‌دانید. و قیل طَائِرُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ، ای جزاء تطییرکم عند الله محفوظ علیکم حتی یجازیکم به. و قیل معناه العذاب الموعود لکم عند الله اعظم و اشدّ ممّا لحقکم من نقصان الزروع و الثمار. بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تُفْتَنُونَ ای تصرفون عن الطریفة المستقیمة. و الفتنة صرف الشيء عن الشيء. و قیل تُفْتَنُونَ ای تصلّون فتجهلون انّ الخیر و الشر من عند الله. و كَانَ فِي الْمَدِينَةِ تِسْعَةٌ رَهْطٍ مِنْ ابْنَاءِ اِشْرَافِهِمْ فِي مَدِينَةِ ثَمُودَ وَ هِيَ: الحجر، يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَ لَا يُصْلِحُونَ ای لا یكون منهم انا الفساد فی جمیع امورهم، و اسماؤهم: قدار بن سالف و مصدع بن دهر و اسلم و رهمی و رهم و دعمی و دعی و قبال و صداف.

این جماعت با یکدیگر گفتند: تَقَاسَمُوا بِاللَّهِ، امر است ای اهلوا بالله.

لُنَّبِئْتَهُ بِالنَّاءِ وَ ضَمِّ النَّاءِ الثَّانِيَةَ. این قرانت حمزه و کسایی است. و همچنین لتقولن بقاء و ضمّ لام، معنی آنست که سوگند خورید با یکدیگر که شبیخون کنید بر صالح و کسان او را آن گه ولی دم او را گوئید: ما شَهِدْنَا مَهْلِكَ أَهْلِهِ بفتح ميم و لام قرانت عاصم است، و هو المصدر ای ما شهدنا هلاك اهله و لم يتعرض لاهله فكيف كنا نتعرض له. حفص «مهالك» بفتح ميم و كسر لام خواند. و هو موضع الهلاك، ای ما حضرنا موضع هلاكه فضلا عن ان توليناه، باقی بضمّ ميم و فتح لام خوانند و هو الموضع و المصدر جميعا، و إِنَّا لَصَادِقُونَ فِي قَوْلِنَا: ما شَهِدْنَا مَهْلِكَ أَهْلِهِ.

وَ مَكْرُوا مَكْرًا حِينَ قَصَدُوا تَبْيِيتَ صَالِحٍ وَ الْفَتَكَ بِهِ وَ مَكْرْنَا مَكْرًا حِينَ آدَيْنَا مَكْرَهُمْ إِلَى هَلَاكِهِمْ وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ بِرَجُوعِ وَ بِالْ مَكْرِهِمْ عَلَيْهِمْ.

فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ مَكْرِهِمْ ای فانظر يا محمد بعين قلبك و عقلك الى عاقبة مكر ثمود بنبيهم صالح كيف كانت و الى ما ذا صارت، و اعلم اني فاعل مثل ذلك بكقار قومك في الوقت الموقت لهم فليسوا خيرا منهم. ثم فسّر ذلك فقال: أَنَا دَمَرْنَا هُمْ، بفتح الف قرانت كوفي و يعقوب است و باقی بكسر الف خوانند، فمن فتح جعل الجملة خبر كان و من كسر وقف على عاقبة مكرهم، ثم استأنف و قال: أَنَا دَمَرْنَا هُمْ، ای انا اهلكنا الرهط و قَوْمَهُمْ أَجْمَعِينَ. الدمار و التدمير استیصال الشيء بالهلاك، قال ابن عباس: ارسل الله الملائكة ليلا فامتلات بهم دار صالح فاتى التسعة الدار شاهرين سيوفهم فرمتهم الملائكة بالحجارة من حيث يرون الحجارة و لا يرون الملائكة فقتلتهم. قال مقاتل: نزلوا في سفح جبل ينتظر بعضهم بعضا ليأتوا دار صالح، فانحطت عليهم صخرة فهشمتهم.

فَإِنَّكَ بَيُّوهُمْ إِشَارَةَ إِلَى الْحَجْرِ خَاوِيَةَ أَي خَرِبَةَ خَالِيَةَ عَنِ الْإِهْلِ وَ السَّكَّانِ. خاوية نصب على الحال بما ظلموا ای بظلمهم و شركهم. إِنَّ فِي ذَلِكَ أَي فِي إِهْلَاكِنَا أَيَاهُمْ لآيَةٍ أَي دَلَالَةٍ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ فَيَتَّعِظُونَ.

وَ أَنْجَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا بِصَالِحٍ وَ كَانُوا يَتْرَكُوهَا وَ كَانُوا أَرْبَعَةَ آلَافٍ خَرَجَ بِهِمْ صَالِحٌ إِلَىٰ حَضْرَمَوْتٍ، وَ سَمَّىٰ حَضْرَمَوْتٍ لِأَنَّ صَالِحًا لَمَّا دَخَلَهَا مَاتَ.

وَ لَوْطًا أَيِ اذْكَرٍ لَوْطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ عَلَىٰ وَجْهِ الْإِنكَارِ عَلَيْهِمْ أَ تَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ يَعْنِي اتِّيَانِ الذِّكْرَانِ وَ أَنْتُمْ تُبْصِرُونَ يَعْنِي وَ حَالِكُمْ أَنَّ لَكُمْ بَصْرًا وَ عِلْمًا بِقَبْحِ مَا تَفْعَلُونَ. وَ إِنَّمَا قَالَ ذَلِكَ لِأَنَّ فِعْلَ الْقَبِيحِ وَ إِنْ كَانَ قَبِيحًا مِنْ جَمِيعِ النَّاسِ فَهُوَ مِمَّنْ يَعْلَمُ قَبْحَهُ اقْبَحَ. وَ قِيلَ الْبَصْرُ هَاهُنَا الْعَقْلُ. وَ قِيلَ مَعْنَاهُ يَرَىٰ بَعْضُكُمْ بَعْضًا وَ كَانُوا لَا يَسْتَتِرُونَ عِتْوًا مِنْهُمْ وَ تَمَرَّدًا.

أَ إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ هَذَا تَفْسِيرٌ لِلْفَاحِشَةِ الَّتِي أَنْكَرَ عَلَيْهِمْ اتِّيَانَهَا مَبْصِرِينَ وَ أَعَادَ لَفْظَ الْإِسْتِفْهَامِ زِيَادَةً فِي الْإِنكَارِ. وَ قِيلَ هُوَ تَوْبِيخٌ بَعْدَ تَوْبِيخٍ كَقَوْلِ الْقَائِلِ: الْمِ انْهَكَ، الْمِ اعْطَاكَ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ أَيِ جَهْلَةً بَعْظِيمَ حَقِّ اللَّهِ عَلَيْكُمْ. إِنْ قِيلَ كَيْفَ وَصَفَهُمُ بِالْبَصِيرَةِ ثُمَّ قَالَ بِعَقْبِهِ: بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ، فَالْجَوَابُ أَنَّ بَلَّ نَفَى لِفَعْلٍ تَوَجُّبِهِ الْبَصِيرَةَ أَيِ لَكُمْ بَصِيرَةٌ وَ تَعْمَلُونَ عَمَلَ الْجَهَالِ. وَ قِيلَ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ الْعَذَابَ الْمَوْعُودَ عَلَىٰ هَذِهِ الْفَاحِشَةِ وَ تَجْهَلُونَ، عَاقِبَةُ امْرُكَمِ.

فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوا آلَ لُوطٍ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَنْطَهَرُونَ يَتَحَرَّجُونَ وَ يَنْتَزِعُونَ عَمَّا نَعْمَلُ. يَقُولُونَ ذَلِكَ عَلَىٰ سَبِيلِ الْإِسْتِهْزَاءِ.

فَأَنْجَيْنَاهُ وَ أَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ قَدَّرْنَاهَا مِنَ الْغَابِرِينَ، أَيِ لَمَّا تَعَاطَوْا مَا تَعَاطَوْهُ خَلَصْنَا لُوطًا وَ مِنْ أَمْنٍ مَعَهُ مِنْ قَوْمِهِ مِنْ تِلْكَ الْمَدِينِ بَانَ أَمْرُنَا هُمْ بِالْخُرُوجِ مِنْهَا، إِلَّا امْرَأَتَهُ الْكَافِرَةَ فَإِنَّمَا تَرَكَنَاهَا مَعَ الْمُقِيمِينَ. وَ الْغَابِرُ الْبَاقِي، يُقَالُ: غَبَرَ غَبُورًا إِذَا بَقِيَ. وَ قَرَأَ أَبُو بَكْرٍ قَدَّرْنَاهَا مَخْفَفَةً وَ التَّخْوِيفُ وَ التَّشْدِيدُ فِي الْمَعْنَى وَاحِدٌ، أَيِ بِتَقْدِيرِ مَنْ جَعَلْنَاهَا مِنَ الْبَاقِينَ.

وَ أَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا مِنْ سَجِيلٍ فَسَاءَ مَطَرُ الْمُنذَرِينَ أَيِ بَسُّ مَطَرٍ مِنْ أَنْذَرُوا فَلَمْ يَخَافُوا.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُوا أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بَعْرَشِيهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ بدانکه این آیات دلایل روشنند و برهان صادق بر اثبات کرامات اولیا، که اگر نه از روی کرامت بودی و از خصایص قدرت الله کجا بعقل صورت بندد یا در وسع بشر باشد. عرشى بدان عظیمی و مسافتی بدان دوری بیک طرفه العین حاضر کردن، مگر که ولی دعا کند و رب العالمین اجابت دعاء وی را بقدرت خویش آن را حاضر کند، بر آن وجد که میان عرش و منزل سلیمان زمین درنوردد و مسافت کوتاه کند، و این جز در قدرت الله نیست و جز دلیل کرامات اولیاء نیست.

در آثار بیارند که مصطفی (ص) از دنیا بیرون شد، زمین بالله نالید که: بقیت لا یمشی علی نبی الی یوم القیامة. بوفات مصطفای عربی زمین بالله نالید که نیز پیغامبری بر من نرود که خاتم پیغمبران آمد و درگذشت. الله گفت عزّ جلاله من ازین امت محمد مردانی پدید آرم که دلهای ایشان بر دلهای پیغامبران باشد. و ایشان نیستند مگر اصحاب کرامات، و بدان که این کرامات اولیا ملتحق است بمعجزات انبیاء، اذ لو

لم يكن النبي صادقاً في نبوته لم تكن الكرامة تظهر على من يصدقّه و يكون من جملة امته.

و فرق میان معجزت و کرامت آنست که بر پیغامبر واجب است که بقطع دعوی نبوت کند و خلق را دعوت کند و اظهار معجزت کند. و بر ولی واجب است که کرامات بپوشد و قطعی دعوی ولایت نکند و دعوت خلق نکند و جایز دارد که آنچه بر او می‌رود مکر است چنان که از سری سقطی حکایت کنند که گفت: لو انّ واحدا دخل بستانا فيه اشجار كثيرة و على كل شجرة طير يقول له بلسان فصيح: السلام عليك يا ولي الله فلو لم يخف انه مكر لكان ممكورا. اما اگر در احایین چیزی از آن کرامات بر اهل خویش اظهار کند روا باشد. لکن نه همه وقت این کرامت با اختیار ولی باشد. فقد يحصل باختیاره و دعائه و قد لا يحصل و قد يكون بغير اختیاره فی بعض الاوقات بخلاف معجزه که با اختیار نبی باشد و درخواست او. و روا نباشد که پیغامبر نداند که پیغامبرست، و روا باشد که ولی نداند که و لیست. و پیغامبر را معجزت ناچارست و واجب، که وی مبعوث است بخلق و خلق را حاجتست بمعرفت و صدق وی و راه صدق وی معجزتست بخلاف ولی که بر خلق واجب نیست که بدانند که او و لیست و نه نیز بر ولی واجبست که بدانند که و لیست.

اما شرط ولی آنست که بسته کرامت نشود، طالب استقامت باشد نه طالب کرامت. بو علی جوزجانی گفته: کن طالب الاستقامة لا طالب الكرامة فانّ نفسك متحركة في طلب الكرامة و ربك يطالبك بالاستقامة، و این استقامت که از کرامت مه آمد آنست که توفیق طاعت بر دوام رفیق وی باشد و بر اداء حقوق و لوازم بی‌کسل مواظب باشد و از معاصی بپرهیزد و مخالفت از هیچ روی بخود راه ندهد و بر عموم احوال و اوقات شفقت از خلق بازنگیرد و در دنیا و آخرت هیچکس را خصمی نکند و بار همه بکشد و بار خود بر هیچکس نهد. و مما روی من الاخبار فی اثبات کرامات الاولیاء ما روی ابو هریره عن النبی (ص) قال بینا رجل يسوق بقرة قد حمل عليها التفنت البقرة و قالت: انی لم اخلق لهذا انما خلقت للحرث، فقال الناس: سبحان الله فقال النبی (ص) آمنت بهذا و ابو بکر و عمر.

و من ذلك حديث عمر بن الخطاب حيث قال في حال خطبته: يا سارية! الجبل الجبل، و هو حديث معروف مشهور. و روی انّ رسول الله (ص) بعث العلاء الحضرمی فی غزاة فحال بينهم و بین الموضع قطعة من البحر فدعا الله باسمه الاعظم و مشوا على الماء.

و روی انّ عباد بن بشر و اسید بن حضیر خرّجا من عند رسول الله (ص) فاضاء لهما رأس عصا احدهما كالسراج. و روی انه كان بين سلمان و ابي الدرداء قصعة فسبّحت حتى سمعا التسبيح. و روی عن النبی (ص) انه قال: كم من اشعث اغبر ذی طمرین لا يؤوله لو اقسام على الله لابرّه و لم يفرق بين شيء و شيء فيما يقسم به على الله.

و قال سهل بن عبد الله: من زهد في الدنيا اربعين يوما صادقاً من قلبه مخلصاً في ذلك يظهر له من الكرامات و من لم يظهر له فلائه عدم الصدق في زهده، فقيل له كيف تظهر له الكرامة فقال يأخذ ما يشاء كما يشاء من حيث يشاء. و حكى عن ابي حاتم السجستاني يقول سمعت ابا نصر السراج يقول: دخلنا تستر فرأينا

فی قصر سهل بن عبد الله بیتا كان الناس یسمّونه: بیت السبع؟ فسألنا الناس عن ذلك فقالوا، كان السباع تجيء الى سهل فكان يدخلهم هذا البیت و یضيفهم و یطعمهم اللحم، ثم یخلیهم. قال ابو نصر و رأیت اهل تستر کلهم متفقین علی ذلك لا ینکرونه و هم الجمع الكثير.

و قیل كان سهل بن عبد الله اصابته زمانة فی آخر عمره، فكان اذا حضر وقت الصلاة انتشر یداه و رجلاه، فاذا فرغ من الفرض عاد الى حال الزمانه و كان لسهل بن عبد الله مرید، فقال له یوما: ربّما أتوضأ للصلوة فیسبل الماء بین یدئ کفضبان ذهب و فضة.

فقال سهل اما علمت انّ الصبیان اذا بكوا یعطون خشخاشة لیشتغلوا بها؟

پیری بود در طوس نام وی بو بکر بن عبد الله از طوس بیرون آمد تا غسلی کند، جامه ور کشید بر کنار سردابه نهاد و بآب فرو شد، بی ادبی بیامد و جامه شیخ ببرد. شیخ در میان آب بماند، گفت: بار خدایا اگر دانی که این غسل بر متابعت شریعت رسول میکنم دست ازو بستان تا جامه من باز آرد هم در ساعت آن مرد می آمد و جامه شیخ می آورد و دست او خشک گشته جامه بر کنار سردابه نهاده شیخ گفت بار خدایا اکنون که جامه باز رسانید دست او باز رسان. دست وی نیکو شد.

و بسیار افتد که کرامت پس از مرگ ظاهر شود چنان که چون جنازه جنید برگرفتند مرغی سپید بیامد، بر گوشه جنازه نشست. قومی از اهل او که نزدیک جنازه بودند آستین میفشاندند، تا مگر برخیزد. مرغ برنخاست. هم چنان می بود، و خلق در تعجب بمانده. فتح شخرف از قدیمان مشایخ خراسان بود. عبد الله بن احمد بن حنبل گفت: از خاک خراسان کس برنخاست چو فتح شخرف. سیزده سال در بغداد بود و از بغداد قوت نخورد از انطاکیه سویق می آوردند و آن می خورد بوقت نزع با خود ترثمی میکرد باو نیوشیدند می گفت: الهی اشدّ شوقی الیک فعجلّ قدومی علیک. چون او را می شستند بر ساق وی دیدند نوشته، چنانک از پوست بر خاسته: الفتح لله.

علی لوح قبری: کان هذا متیما

یمرّ علی قبر الغریب فسلما

هر آن گهی کت بینم هنوز باشد زود

ز شیر صورت او دیدم و ز آتش دود

من این زیان نفروشم بصد هزاران سود

سألنک بل اوصیک ان مت فاکتبی

لعلّ شجیا عارفا سنن الهوی

هزار سال بامید تو توانم بود

هنوز از تو چه دیدم از آنچه خواهم دید

اگر چه در غم تو جان و دل زیان کردم

اما جوانمردان طریقت و سالکان راه حقیقت در بند کرامات نشوند و آرزوی آن نکنند، زیرا که کرامت ظاهر از مکر ایمن نبود، و از غرور خالی نباشد.

درویشی در بادیه تشنه گشت از هوا قدحی زرین فرا دید آمد پر آب سرد.

درویش گفت: بعزت و جلال تو که نخورم اعرابی باید که مرا سیلی زند و شربتی آب دهد و رنه



بکرامات آب نباید. تو خود قادری که آب در جوف من پدید آری. درویش این سخن از بیم غرور میگفت دانست که کرامات از مکر و غرور خالی نباشد.

شیخ الاسلام انصاری گفت: حقیقت نه بکرامات می‌درست شود، که حقیقت خود کرامتست. از کرامات مکرم باید دید و از عطا معطی، هر که با کرامات بنگرد او را بآن بازگذارند، هر که با عطا گراید از معطی باز ماند. بو عمرو زجاجی گفت: اگر بشریت من ذره‌ای کم شود دوستر از آن دارم که بر آب بروم.

### ۵ النوبة الاولى

قوله تعالى: قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ گوی ستایش بسزا الله را وَ سَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَىٰ و درود او بر رهیگان او که بگزید ایشان را اللَّهُ خَيْرٌ أَمَّا يُشْرِكُونَ (۵۹) الله به است خدایی را یا آنچه شما می‌انبازان خوانید با او؟

أَمَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ این انبازان که می‌گویید به است یا او که آسمان و زمین آفرید، وَ أَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً و فرو فرستاد شما را از آسمان آبی فَأَنْبَتْنَا بِهِ تَابِر رُوْيَانِيْدِيْم بَانَ آب حَدَائِقَ ذَاتَ بَهْجَةِ بستانهای دیوار بست نیکو منظر ما كَانَ لَكُمْ أَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَهَا نبود شما را توان آن که درختان آن رُوْيَانِيْدِيْدِيْم، أ إِلَهَ مَعَ اللَّهِ با الله خدایی دیگر بود که در انبازی او را دیگرست، بَلْ هُمْ قَوْمٌ يَعْدِلُونَ (۶۰) نیست جز زان که ایشان قومی‌اند که او را بدروغ می‌عدیل و هامتا گویند.

أَمَّنْ جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَارًا انباز به یا آن کس که زمین را جای آرام جهانیان کرد وَ جَعَلَ خِلَالَهَا أَنْهَارًا و میان درختان آن جویها روان کرد وَ جَعَلَ لَهَا رَوَاسِيَّ و آن را لنگرها کرد از کوهها، وَ جَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حَاجِزًا و میان دو دریا از نگه‌داشت خویش حاجزی کرد بازدارنده از آمیختن أ إِلَهَ مَعَ اللَّهِ خدایی دیگرست با الله در کردگاری؟ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۶۱)، که بیشتر ایشان نمیدانند.

أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ انباز به یا آن کس که پاسخ میکند بیچاره مانده را، إِذَا دَعَاهُ أَنْ گه که خواند او را، وَ يَكْشِفُ السُّوءَ و بدو رنج و ناخوشی می‌باز برد، وَ يَجْعَلْكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ و شما را پس یکدیگر درین زمین می‌نشانند أ إِلَهَ مَعَ اللَّهِ خدایی دیگرست با الله؟ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ (۶۲) چون اندک دریابید.

أَمَّنْ يَهْدِيكُمْ انباز به یا آن کس که شما را می‌راه نماید، فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ در تاریکیهای دشت و دریا، وَ مَنْ يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ و آن کس که گشاید باها در هوای جنوب پیش باران، فَابْخَاشِيْشِ خَوْش، أ إِلَهَ مَعَ اللَّهِ خدایی دیگر است با الله؟ تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ (۶۳) چون برتر و پاکست الله از انباز که می‌گویند.

أَمَّنْ يَبْدُوا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ انباز به یا آن کس که این جهان می‌آفریند و باز آن جهان، وَ مَنْ يَرزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ و آن کس که شما را می‌روزی دهد از آب آسمان و خاک زمین. أ إِلَهَ مَعَ اللَّهِ خدایی دیگر است با الله در کردگاری؟

قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۶۴) گوی بیارید حجت خویش اگر می‌راست گوئید.

قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ كَوَىٰ نَدَانْد هِر كه در آسمان و زمین كس است نامده و پوشیده مگر الله.

وَ مَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ (٦٥) و ندانند كه کدام هنگام ایشان را بر انگیزانند.

بَلْ أَدَارِكْ عِلْمُهُمْ فِي الْآخِرَةِ يَا دَانَش ایشان در رستخیز رسید؟ بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْهَا بَلْ كه ایشان در گمانند از آن، بَلْ هُمْ مِنْهَا عَمُونَ (٦٦) بل كه ایشان نابینااند از آن.

وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا نَاكَرُویدگان گفتند: أ إِذَا كُنَّا تُرَابًا وَ آبَاؤُنَا بَاش كه ما خاك گردیم و پدران ما، أ إِنَّا لَمُخْرَجُونَ (٦٧) ما بیرون آوردنی ایم از زمین؟

لَقَدْ وَعَدْنَا هَذَا وَعده دادند ما را این، نَحْنُ وَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ هَم ما و پدران ما پیش فاء، إِنَّ هَذَا إِنَّا أُسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (٦٨) نیست این سخن مگر افسانه‌های پیشینیان.

قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ كَوَى بروید در زمین فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ (٦٩) و بنگرید كه چون بود سرانجام بدان.

وَ لَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ بَرِيشان اندوه مبر وَ لَا تَكُنْ فِي ضَيْقٍ مِمَّا يَمْكُرُونَ (٧٠) و تنگ مباش در دستان‌گری ایشان.

وَ يَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ (٧١) و میگویند كه هنگام این وعده كی است اگر می راست گویند.

قُلْ عَسَىٰ أَنْ يَكُونَ رَدِفَ لَكُمْ بَعْضُ الَّذِي تَسْتَعْجِلُونَ (٧٢) كَوَى مگر آنچه شما بآن می‌شتابید لختی در قفای شما رسید.

وَ إِنَّ رَبَّكَ لَدُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَ خَاوَنَد تو خداوندی با نیکوکاری و فضل است بر مردمان. وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ (٧٣) لکن بیشتر مردمان به آزادی نه‌اند.

وَ إِنَّ رَبَّكَ لَيَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَ خَاوَنَد تو میدانند هر چه در دل‌های ایشان نهفت میدارد وَ مَا يُعْلِنُونَ (٧٤) و هر چیز كه ایشان آشکارا میدارند.

وَ مَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَ نِيسَت هیچ پوشیده در آسمان و زمین، إِنَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ (٧٥) مگر آن در لوح نبشته پیدا و روشن.

إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَقْصُ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ این قرآن میخواند بر بنی اسرائیل أَكْثَرَ الَّذِي هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (٧٦) بیشتر آن كه ایشان در آن دو گروهند،

وَ إِنَّهُ لَهْدَىٰ وَ رَحْمَةً لِلْمُؤْمِنِينَ (٧٧) و این راه نمونی و بخشایشی است است گروندگان را.

إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ بِحُكْمِهِ خَاوَنَد تو داوری برد میان ایشان وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ (٧٨) و اوست آن توانای تاونده دانا.

فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ پشتمی‌دار و كار سپار بخداوند إِنَّكَ عَلَى الْحَقِّ الْمُبِينِ (٧٩) كه تو بر راستی روشنی.

## النوبة الثانية

قوله: قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ: اى قل يا ايها الرسول الْحَمْدُ لِلَّهِ اى الشكر و الثناء كله لله، لانه هو الذى يستحقه على الحقيقة على آلائه و نعمائه. و قيل قل يا محمد الحمد لله على هلاك كفار الامم الخالية. و قيل قل الحمد لله الذى علمك هذا الامر الذى ذكر، و سَلَامٌ عَلَى عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَى و هم الانبياء عليهم السلام، دليله قوله: وَ سَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ و قيل هم اصحاب محمد (ص) اصطفاهم الله لنبوته، و قيل هم امة محمد (ص)، و هى امة الاتباع الذين اصطفاهم الله لمعرفة و طاعته و هى الفرقة الناجية من الثلاث و السبعين، قال الله تعالى: وَ مِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُونَ. ثُمَّ قَالَ الزَّامَا لِلْحَجَّةِ: أَلَلَّهُ خَيْرٌ اى قل يا محمد لكفار قومك الزاما للحجة عليهم: أَلَلَّهُ خَيْرٌ أَمَا يُشْرِكُونَ، اى عبادة الله خير ام عبادتكم الاصنام. رسول خدا هر گه كه اين آيت خواندى گفتى: بل الله خير و ابقى و اجل و اكرم، قرائت اهل بصره و عاصم يشركون بياء است و باقى قراء بقاء مخاطبه خوانند، و استفهام بر طريق انكار و توبيخ است. فان قيل لفظ «الخير» يستعمل فى شيئين فيهما خير و لاحدهما مزية و لا خير فى الاصنام اصلا قلنا مطلق لفظ «الخير» لا يقتضى هذا، و الدليل عليه قوله: أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُسْتَقَرًّا وَ أَحْسَنُ مَقِيلًا و لم يقتض ذلك ان يكون لاهل النار مقيل حسن و لكن المراد به زيادة التشديد. و قيل انما ذكر ذلك لاعتقاد الجهلة و الكفار، ان فى الاصنام خيرا فكان ذلك على زعمهم.

اهل معنى را در لفظ «ام» كه مكرست درين آيات دو طريقست: يكى آنكه سخن در أَمَا يُشْرِكُونَ تمام شد، و منقطع گشت، آن گه بر استيناف گشت، بر معنى استفهام: أَمَّنْ خَلَقَ، أَمَّنْ جَعَلَ أَمَّنْ يُجِيبُ، من يَهْدِيكُمْ، مَنْ يُرْسِلُ تسنّفهم فيها كلها ديگر طريق آنست كه ام در همه آيات معطوف است بر أَمَا يُشْرِكُونَ بر تأويل آن كه: ما تشركون خير ام من خلق ما تشركون خير ام من جعل، ما تشركون خير ام من يجيب، الى آخره.

أَمَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ لمصالح عباده و معاشهم وَ أَنْزَلَ لَكُمْ اى لاجلكم مِنَ السَّمَاءِ مَاءً اى مطرا فَأَنْبَتْنَا بِهِ حَدَائِقَ بساتين محوطا عليها ذات بَهْجَةٍ اى ذات زينة و حسن. فكلّ موضع ذى اشجار مثمرة محاط عليه فهو حديقة.

و كلّ ما يسرّ منظره فهو بهجة ما كان لكم أَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَهَا اى ما كان لكم استطاعة الانبات أَلِلَّةَ مَعَ اللَّهِ يعنى أ مع الله اله يشاركه فى خلق هذه الاشياء فيشتركو بينه و بين الله فى العبادة بَلْ هُمْ قَوْمٌ يَعْدِلُونَ عن الطريق. و قيل يعدلون عن النظر فى الادلة المؤدية الى العلم بانّ الله هو الذى تفرّد بخلق هذه الاشياء. و هو الذى يستحق العبادة.

أَمَّنْ جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَاراً يعنى ألّهتكم خير ام من جعل الارض ذات مستقر و ثبات يستقرّ عليها الاجسام. و القرار مصدر قرّر اذا ثبت، اى مهد لكم الارض و مكنتكم من السكون اليها و التصرف على ظهرها و المشى فى اماكنها وَ جَعَلَ خِلَالَهَا أَنْهَاراً يعنى خلال اشجارها و نباتها، و خلال و الخلل منفرج ما بين الشيين و المعنى و فجر من نواحي الارض انها و اجرى فيها الماء الى مواضع حاجاتكم، وَ جَعَلَ لَهَا رَوَاسِيَّ اى جبالا تقالا، ثوابت الاصول، لننا تزول بمن عليها. و الرواسى جمع الجمع يقال جبل راس و جبال راسية ثم

تجمع الرّاسية على الرّواسى.

وَ جَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ الْعَذْبَ وَالْإِجَاجَ وَقِيلَ بَحْرُ فَارِسَ وَ بَحْرُ الرُّومِ. وَ قِيلَ الْعَذْبُ: جِيحَانُ وَ سَبْحَانُ وَ دَجَلَةُ وَ الْفَرَاتُ وَ النَّيْلُ وَ الْإِجَاجُ سَائِرُ الْبَحَارِ جَعَلَ اللَّهُ تَعَالَى بَيْنَهُمَا حَاجِزاً أَيْ مَانِعاً، بَلَطِيفُ قُدْرَتِهِ عَلَى وَجْهِ لَا يَشَاهِدُ وَ لَا يَعِينُ، يَمْنَعُ اخْتِلَاطَ أَحَدِهِمَا بِالْآخَرِ أَيْ إِلَهٌ مَعَ اللَّهِ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ مِنْ هَذِهِ الْإِفَاعِيلِ بَلَّ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ لِأَنَّهُمْ لَا يَسْتَدْلُونَ فَيَعْلَمُوا.

أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ أَيْ قَلَّ لَهُوَلَاءَ الْمُشْرِكِينَ: أَيْ هَذِهِ الْإِوْثَانُ الَّتِي تَعْبُدُونَهَا الَّذِينَ لَا يَسْمَعُونَ دَعَاءَكُمْ وَ لَا يَقْدِرُونَ عَلَى اجَابَتِكُمْ خَيْرَ لَكُمْ أَمْ اللَّهُ الَّذِي يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ الْمُضْطَرُّ الْمَفْتَعَلُ مِنَ الضَّرُورَةِ وَ هُوَ الْمَدْفُوعُ إِلَى ضَيْقٍ مِنَ الْأَمْرِ وَ قِيلَ أَصْلُهُ مِنَ الْإِضْرَارِ، وَ هُوَ الْقُرْبُ وَ التَّصَاقُ الشَّيْءِ بِالشَّيْءِ وَ مَعْنَى الْآيَةِ أَنَّ هَذَا الْمُضْطَرَّ إِنْ كَانَ غَرِيقاً فِي الْمَاءِ انْقَذَهُ، وَ إِنْ كَانَ غَرِيقاً فِي الذَّنُوبِ غَفَرَ لَهُ، وَ إِنْ كَانَ مَرِيضاً شَفَاهُ، وَ إِنْ كَانَ مَبْتَلَى عَافَاهُ، وَ إِنْ كَانَ مَحْبُوساً أَطْلَقَهُ، وَ إِنْ كَانَ مَدْيُوناً قَضَى دَيْنَهُ، وَ إِنْ كَانَ مَكْرُوباً فَرَّجَ كَرْبَهُ، وَ يَكْشِفُ السُّوءَ أَيْ الضَّرَّ وَ الشَّدَائِدَ وَ يَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ يَأْتِي بِقَوْمٍ بَعْدَ قَوْمٍ وَ قَرْنَ بَعْدَ قَرْنٍ، فَكَلَّ قَرْنَ خَلْفَ لِمَنْ قَبْلَهُمْ. أَيْ إِلَهٌ مَعَ اللَّهِ أَيْ هَلْ يَثْبُتُونَ لَهُ شَرِيكاً يَعِينُهُ قَلِيلاً مَا تَدَّكَّرُونَ بِالْيَأْيِ قَرَأْتِ ابْنَ عَمْرٍو أَيْ لَا يَتَذَكَّرُونَ إِلَّا تَذَكَّرَا قَلِيلاً، فَيَكُونُ قَلِيلاً مَنْصُوباً عَلَى أَنَّهُ صِفَةٌ مَصْدَرٌ مَحْذُوفٌ. وَ قَرَأَ الْبَاقُونَ بِالتَّاءِ عَلَى مَعْنَى: قَلَّ لَهُمْ يَا مُحَمَّدٌ قَلِيلاً مَا تَدَّكَّرُونَ، وَ الْكُوفِيُّونَ غَيْرُ ابْنِ بَكْرٍ يَخْفَقُونَ الدَّالَّ.

أَمَّنْ يَهْدِيكُمْ أَيْ قَلَّ لَهُمْ يَا مُحَمَّدُ أَيْ هَذِهِ الْإِوْثَانُ خَيْرَ لَكُمْ أَمْ اللَّهُ الَّذِي يَرشُدُكُمْ إِلَى طَرِيقِ الْبَحْرِ وَ الْبَرِّ فِي ظُلُمَاتِ اللَّيْلِ بِمَا خَلَقَ لَكُمْ مِنَ الْقَمَرِ وَ النُّجُومِ وَ الرِّيَّاحِ، وَ مَنْ يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ قَرَأَ ابْنُ كَثِيرٍ وَ حَمَزَةُ وَ الْكَسَائِي: يَرْسِلُ الرِّيْحَ. وَ قَوْلُهُ: بُشْرًا فِيهِ أَرْبَعُ قَرَأَاتٍ ذَكَرْنَاهَا فِي سُورَةِ الْأَعْرَافِ بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ الرَّحْمَةُ هَاهُنَا الْمَطَرُ أَيْ إِلَهٌ مَعَ اللَّهِ تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ جَلَّ وَ عَظَّمَ مَنْ إِنْ يَكُونُ لَهُ شَرِيكٌ أَوْ يَكُونُ مَعَهُ إِلَهٌ.

أَمَّنْ يَبْدُوا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ يَقَالُ بَدَأَ الْخَلْقَ وَ أَبْدَأَ هُمْ إِذَا وَجَدَهُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ، وَ أَعَادَهُمْ أَوْجَدَهُمْ بَعْدَ أَمَاتَتَهُمْ، وَ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ مِنَ السَّمَاءِ بِالْمَطَرِ وَ مِنَ الْأَرْضِ بِالنَّبَاتِ. قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ يَعْنِي قَلَّ لَهُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّ مَعَ اللَّهِ الْهِيَ الْهِيَ يَفْعَلُ شَيْئاً مِنْ ذَلِكَ أَوْ يَقْدِرُ عَلَيْهِ فَظَهَرُوا أَعْمَالَهُ وَ دَلُّوا عَلَى قُدْرَتِهِ إِنْ كُنْتُمْ تَصْدُقُونَ فِي مَقَالَتِكُمْ. بَلْ هُوَ صَنَعَ اللَّهُ الَّذِي اتَّقَنَ كُلَّ شَيْءٍ. ذَكَرَ فِي هَوْلَاءِ الْآيَاتِ الْخَمْسِ وَ قَالَ بَيِّدٌ وَ يَهْدِي بِلَفْظِ الْمَضَارِعِ بَعْدَ قَوْلِهِ: أَمَّنْ جَعَلَ الْأَرْضَ، لِأَنَّ بَعْضَ أَعْمَالِهِ تَقَدَّمَ وَ حَصَلَ مَفْرُوعاً مِنْهُ وَ بَعْضُهَا يَفْعَلُهُ حَالاً بَعْدَ حَالٍ كَالْمَتَّصِلِ الدَّائِمِ.

قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ الْغَيْبَ، غَيْبٌ أَيْ نَجَا عِلْمِ رَسْتَخِيزِ اسْتِ.

قَوْمِي أَمَدَنْدُ. وَ أَيْ رَسُولُ خُدا پَرَسِيدَنْدُ كِهْ أَيْنِ رَسْتَخِيزِ كِهْ تُو مَا رَا بَانَ مِي وَعَدَهْ دِهِي كِي خَوَاهِدْ بُوْد؟ جَوَابُ إِيشَانِ أَيْنِ آيَتِ أَمَدِ يَعْنِي كِهْ أَيْنِ غَيْبِ اسْتِ وَ لَا يَعْلَمُ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ. وَ قِيلَ الْغَيْبُ مَا يَحْدُثُ وَ يَكُونُ فِي غَدِّ قَالَتْ عَائِشَةُ: مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي غَدِّ فَقَدْ أَعْظَمَ عَلَى اللَّهِ الْفَرِيَةَ وَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ: قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ.

منجمی در پیش حجاج شد حجاج لختی سنگ ریزه در دست کرد و خود بر شمرد آن گه منجم را گفت بگوی تا در دست من سنگ ریزه چند است منجم حسابی که دانست بر گرفت و بگفت و صواب آمد حجاج آن بگذاشت و لختی دیگر سنگ ریزه ناشمرده در دست کرد گفت: این چندست منجم هر چند حساب میکرد جواب همه خطا می‌آمد. منجم گفت ایها الامیر اظنک لا تعرف عدد ما فی یدک. چنان ظن می‌برم که تو عدد آن نمیدانی حجاج گفت چنین است نمی‌دانم عدد آن، و چه فرق است میان این و آن. منجم گفت اول بار تو بر شمردی و از حد غیب بدر آمد و اکنون تو نمیدانی و غیب است و لا یعلم الغیب الا الله.

وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ اِی لَا یَعْلَمُونَ مَتَى یُنشَرُونَ، اِیَّانَ حَقِیْقَتَهَا: اِیَّ اِوَانِ فَاحْتَصِرْ ثُمَّ ادْعُهُمْ.

بَلْ اِدَّارَكَ عِلْمُهُمْ فِي الْاٰخِرَةِ، ادرك بر وزن افعال قرآنت مکی است و بصری و بَلْ هَاهُنَا فِي مَوْضِعِ اِمِّ، تاویلها ام ادرك علمهم فی الآخرة فيعلمون وقت قیامها.

معنی آنست که دانش ایشان در رستخیز رسید تا بدانند. که وقت آن کی خواهد بود؟

و این استفهام بمعنی نفی است یعنی که نرسید و ندانند وقت آن. باقی قرآء اِدَّارَكَ خوانند و ادراك و تدارك بمعنی یکسانست، و تاویلها ادرك علم المتقدمین بعلم المتأخرین و استوی علمهم فی قیام الساعة انه لا یعلم وقت قیامها الا الله، میگوید: دانشهای ایشان در کیی رستخیز همه در هم رسید بدانستند همه که نتوانند دانست بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْهَا فِي الدُّنْيَا، اِی لَمْ یَحْصِلُوا بِالْخَوْضِ اِلَّا عَلٰی الشَّكِّ فِيْهَا كَقَوْلِهِ: اِنْ نَّظُنُّ اِلَّا ظَنًّا وَ مَا نَحْنُ بِمُسْتَبِیْنِیْنَ، بَلْ هُمْ مِنْهَا عَمُونَ اِی مِنْ عِلْمِهَا جَاهِلُونَ، واحده عم، اخبر الله تعالى عن تردد هم فی امر الساعة و انّ قصاراهم و غایتهم العمی فی ذلك.

وَ قَالَ الَّذِیْنَ كَفَرُوا یَعْنٰی مَشْرُکِی مَكَّةَ: اِذَا كُنَّا تُرَابًا اَوْ نَبْعًا اِذَا كُنَّا تُرَابًا وَ اَبَاؤُنَا اِی وَ تَبِعْتَ اَبَاؤُنَا بَعْدَ كَوْنِهِمْ رِفَاتًا وَ رَمِيمًا اِیَّ اِنَّا لَمُخْرَجُونَ مِنْ قَبْرِنَا اَحْيَاءَ، هَذَا لَا یَكُونُ. قَرَأْ نَافِعٌ اِذَا كُنَّا مَكْسُورَةَ الْاَلْفِ، اِنَّا بِالْاِسْتِفْهَامِ، وَ قَرَأَ ابْنُ عَامِرٍ وَ الْكَسَائِیُّ اِذَا بَهْمَزْتِیْنَ، اِنَّا بَنُوْنِیْنَ، الْبَاقُونَ بِالْاِسْتِفْهَامِ فِیْهِمَا جَمِیْعًا.

لَقَدْ وُعِدْنَا هَذَا، اِی هَذَا الَّذِیْ یَقُوْلُهُ مُحَمَّدٌ مِنَ الْبَعْثِ وَ الْقِیَامَةِ وَ كَذَلِكَ وَعَدَّ اَبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُنَا فِي الْاِزْمَةِ الْمَتَقَدِّمَةِ ثُمَّ لَمْ یَبْعَثُوْا، اِنْ هَذَا اِلَّا اَسَاطِیْرُ الْاَوَّلِیْنَ، الْاِسَاطِیْرُ الْاِحَادِیْثِ الَّتِیْ لَیْسَتْ لَهَا حَقِیْقَةٌ.

قُلْ سَیْرُوا فِي الْاَرْضِ فَانظُرُوا كَیْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِیْنَ اِی عَاقِبَةُ اَمْرِ الْكَافِرِیْنَ الْمَكْدِبِیْنَ بِالرَّسْلِ الْمُنْكَرِیْنَ لِلْبَعْثِ. تَجَدُّوا دِیَارَهُمْ خَاوِیَةً وَ اِبْدَانَهُمْ بَائِدَةً فَاحْذَرُوا وَ لَا تَكْذِبُوا فِیْحَلَّ بِكُمْ مِثْلُ مَا حَلَّ بِهِمْ. وَ قِیْلَ مَعْنٰی الْاٰیَةِ اِقْرءُوا الْقُرْآنَ فَانَّ اَحْوَالَهُمْ مَذْكُورَةٌ فِیْهِ یَغْنَمُكَ عَنْ التَّطَوُّفِ فِي الْاَرْضِ وَ الْبِلَادِ.

وَ لَا تَحْزَنْ عَلَیْهِمْ اِی عَلٰی تَكْذِیْبِهِمْ فَلَسْتَ بِمُؤَاخِذٍ بِهِ وَ ذَلِكَ اِنَّ النَّبِیَّ (ص) كَانَ یَخَافُ اِنَّ اَصْرَارَهُمْ عَلٰی الْكُفْرِ لَتَفْرِیْطُ مِنْ جِهَتِهِ، فَامْنَهُ اللهُ مِنْهُ. وَ قِیْلَ مَعْنَاهُ لَا تَحْزَنْ عَلٰی اِیْذَانِهِمْ اِیَّاكَ، فَسَنَنْصُرُكَ عَلَیْهِمْ وَ لَا تَكُنْ فِي ضَیْقٍ مِمَّا یَمْكُرُونَ فَاتٰی اَكْفِیْكَهُمُ وَ اللهُ یَعْصَمُكَ مِنَ النَّاسِ. قَرَأَ ابْنُ كَثِیْرٍ فِي ضَیْقٍ بِكَسْرِ الضَّادِ نَزَلَتْ فِي الْمُسْتَهْزِئِیْنَ الَّذِیْنَ اِقْتَمَسُوا شَعَابَ مَكَّةَ وَ قَدْ مَضَتْ قَصَّتْهُمْ.

وَ یَقُوْلُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ اِی مَتَى یَكُونُ هَذَا الَّذِیْ تَعْدُنَا مِنَ الْعَذَابِ وَ الْبَعْثِ اِنْ كُنْتَ تَصْدُقُ فِیْمَا تَقُوْلُ.

قُلْ عَسَىٰ أَنْ يَكُونَ رَدْفَ لَكُمْ، ردف لكم و اردفكم و ردفكم بمعنى واحد، اى عسى ان يكون بعض العذاب قد دنا منكم و تبعكم و قرب منكم قرب الرديف من مردفه من القتل و الاسر و السبى و السنين و الجذب و البعض مدخر ليوم البعث و النشور. و قيل الموت بعض من القيامة و جزء منها. و فى الخبر: من مات فقد قامت قيامته.

و قيل فى قوله: رَدْفَ ضمير يعود الى الوعد و تقديره: ردفكم الوعد، فعلى هذا يحسن الوقف على رَدْفَ. ثم يقول: لَكُمْ بَعْضُ الَّذِي تَسْتَعْجِلُونَ.

وَ إِنَّ رَبَّكَ لَدُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ بترك المعالجة بالعذاب على المعاصى و لكن اكثر الناس لا يشكرون له فيستعجلون.

وَ إِنَّ رَبَّكَ لَيَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ، اى ما تضره و تستره و ما يُعْلِنُونَ، يظهر من القول فليس تأخير العذاب عنهم لخفاء حالهم و لكن له وقت مقدر.

وَ مَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ اى ما من غائبة مما اخفاه عن خلقه و غيبه عنهم من عذاب السماء و الارض و القيامة اِلاَّ فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ فى اللوح المحفوظ و فى القضاء المحتوم. و قيل ما من فعلة او لفظه خافية اخفاها اهل السماوات و الارض اِلاَّ و هو بَيِّنٌ فى اللوح المحفوظ. و قيل ما من فعلة او كلمة اِلاَّ هى عند الله معلومة ليجازى بها عاملها. و قيل ما من حبة خردل غائبة كقوله: إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ.

إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَقْصُ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ، اى يبين لاهل الكتابين ما يختلفون فيه فيما بينهم من سرائر علومهم و سراير انبيائهم و اخبار اوائلهم. و قيل المراد به ذكر عيسى و امه و عزيز و ذكر محمد عليهم السلام فانهم اختلفوا فيهم، و الله بين امرهم و دينهم فى القران بيانا شافيا. و قيل يقص عليهم لو قبلوا و اخذوا به.

وَ إِنَّهُ لَهْدَىٰ وَ رَحْمَةٌ اى و ان القران لهدى من الضلالة و رحمة من العذاب لمن آمن به و عمل بما امر فيه. و انما خصهم به لاختصاصهم بالاهتداء و الانتفاع به، و هو نظير قوله: وَ لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ اِلاَّ خَسَارًا.

إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ فى الدنيا بِحُكْمِهِ فيما حرّفوه من الكتاب و بدّلوه. و قيل يحكم القيامة فيجازى المحقّ بحقه و المبطل بباطله. و قيل يقضى بالقتال و قد امر به. وَ هُوَ الْعَزِيزُ فَلَا يُغَالِبُ، العليم بما امر و نهى.

فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّكَ عَلَى الْحَقِّ الْمُبِينِ هو متعلق بقوله: إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ بِحُكْمِهِ اى حكمه فى الكفار و هو امره اياك بقتالهم. و اذا قضى سبحانه بذلك و امرك به فتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فى محاربتهم و لا تحذر كثرتهم و شوكتهم ف إِنَّكَ عَلَى الْحَقِّ الْمُبِينِ اى فى رضى الله و اتباع امره فثق بالظفر من الله و الغلبة على الاعداء.

### النوبة الثالثة

قوله: قُلْ الْحَمْدُ لِلَّهِ بدان كه مقامات راه دين بر دو قسم است: قسمی از آن مقدمات گویند كه آن در نفس خویش مقصود نیست، چون توبه و صبر و خوف و زهد و فقر و محاسبه، این همه وسائلى بكارى ديگر كه

وراء آنست و قسم دیگر مقاصد و نهایت گویند که در نفس خویش مقصودند چون محبت و شوق و رضا و توحید و توکل این همه بنفس خویش مقصودند نه برای آن می‌باید تا وسیلت کاری دیگر باشد. و حمد خداوند جل جلاله و شکر و ثناء وی ازین قسم است که بنفس خویش مقصودند. و هر آنچه بنفس خویش مقصود بود در قیامت و در بهشت بماند و هرگز منقطع نگردد. و حمد ازین بابست که ربّ العزّة در صفت بهشتیان میگوید: وَ آخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ، الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَعَدَّهُ وَ كَشَرَ وَ أَفْرِينَ قَرِينَ ذَكَرَ خَوِيشَ كَرْدَه در قرآن مجید که میگوید جلّ جلاله: فَادْكُرُونِي أذكُرْكُمْ وَ اشْكُرُوا لِي وَ لَا تَكْفُرُونِ وَ فردا در آن عرصه عظمی و انجمن کبری که ایوان کبریا برکشند و بساط عظمت بگسترانند منادی ندا کند که: لِيَقْمِ الْحَمَادُونَ. هیچکس برنخیزد آن ساعت مگر کسی که پیوسته در همه احوال و اوقات حمد و ثناء الله گفته و سپاس داری وی کرده و حق نعمت وی بشکر گزارده و بنده در مقام شکر و حمد آن گه درست آید که در وی سه چیز موجود بود: یکی علم، دیگر حال، سوم عمل. اول علم است و از علم حال زاید و از حال عمل خیزد. علم شناخت نعمت است از خداوند جلّ جلاله. و حال شادی دلست بآن نعمت، و الیه الاشارة بقوله عزّ و جلّ: فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا، و عمل بکار داشتن نعمت است در آنچه مراد خداوند است و رضاء وی در آنست. و الیه الاشارة بقوله: اعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا.

قوله: وَ سَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَىٰ، يك قول آنست که این عباد صحابه رسولند (ص)، مهتران حضرت رسالت و اختران آسمان ملت. و آراستگان بصفت صفوت، مثل ایشان اندر آن حضرت رسالت مثل اختران آسمانست با خورشید رخشان، چنان که ستارگان مدد نور از خورشید ستانند و فر سعادت از وی گیرند همچنين آن مهتر عالم و سيّد ولد آدم در آسمان دولت دين بر مثال خورشيد بود آن عزيزان صحابه مانند اختران حضرت رسالت بایشان آراسته و رأفت و رحمت نبوتست ایشان را بتهدیب و تأديب پیراسته و زبان نبوت باین معنی اشارت کرده که: اصحابی کالنجوم بایهم اقتديتم اهتديتم.

آن مهتر عالم در صدر نشسته و یاران بر مراتب احوال خویش حاضر شده: یکی وزیر، یکی مشیر، یکی صاحب تدبیر، یکی ظهیر، یکی اصل صدق، یکی مایه عدل، یکی قرین حیا، یکی کان سخا، یکی سالار صدیقان، یکی امیر عادلان، یکی مهتر منفقان، یکی شاه جوانمردان، یکی چون شنوایی، یکی چون بینایی، یکی چون بویایی، یکی چون گویایی، چنان که جمال غالب بشر باین چهار صفت است. کمال حالت ایمان باین چهار صفت است: صدق و عدل و حیا و سخا و این صفت جوانمردان است که ربّ العالمین گفت: وَ سَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَىٰ وَ یقال اصطفاهم فی آزاله ثم هداهم فی آباده. گزیدگان بندگان ایشانند که در ازل اصطفايیت یافتند و در ابد بهدایت رسیدند از آن راه بردند که شان راه نمودند، از آن راست رفتند که شان برگزیدند، از آن طاعت آوردند که شان بیسندیدند. ایشان را از حق جلّ جلاله سه سلامست: روز میثاق سلام بجان شنیدند: وَ سَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَىٰ، امروز بر لسان سفیر بواسطه نبوت شنیدند: وَ إِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ، فردا که روز بازار بود و هنگام بار بی‌سفیر و بی‌واسطه بشنوند که:

سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ.

اَمَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ الْآيَةَ، از روی فهم بر لسان معرفت روندگان را در این آیات اشاراتست: گفتند زمین و تربت اشارتست بنفس آدمی که وی را از آن آفریدند، و آسمان برفعت اشارتست بعقل شریف رفیع که از آن رفیع‌تر و شریف‌تر هیچ خصلت نیست و آب که سبب حیاة است و بوی نشو حیوانات و نباتاتست مثل علم مکتسب است چنان که آب زندگی هر چیز و هر کس را مدد میدهد علم زندگی دل را مدد میدهد و حَدَائِقَ ذَاتَ بَهْجَةٍ اشارتست باعمال پسندیده و طاعات آراسته چنان که بواسطه آب باغ و بوستان و انواع درختان و ثمرات الوان از آب روان آراسته شود و زینت و بهجت از آن گیرد همچنین اعمال و طاعات بندگان بمقتضی علم و وساطت عقل حاصل می‌آید تا آراسته دین میشود و بسعدت ابد می‌رسد.

لطیفه دیگر شنو ازین عجب‌تر: زمین که بار خلق میکشد مثلی است بارگیر حضرت دین را. مصطفی (ص) گفت: اجعلوا الدنيا مطية تبلغكم الى الآخرة، و اجعلوا الآخرة دار مقرم و محط رحالكم، و آسمان اشارت به بهشت است. و از طریق مجاورت عبارت از آن است که مصطفی (ص) گفته: انّ الجنة في السماء.

و آب اشارتست بوحی و علم که بواسطه نبوت به بندگان میرسد. يدلّ عليه ما، قيل في قوله تعالى: وَ اللَّهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا، إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ اِنَّهُ عَنِ الْمَاءِ الْقُرْآنَ بِدَلَالَةِ اِنَّهُ عَلَقَهُ بِالسَّمَاءِ وَ لَيْسَ الْمَاءُ مِمَّا يَسْمَعُ وَ كَذَلِكَ قَوْلُهُ: أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا، عَنِ الْمَاءِ الْقُرْآنَ، كَذَلِكَ رَوَى عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ.

اَمَّنْ جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَاراً لِقُلُوبِ الْعَارِفِينَ قَرَارَ مَعْرِفَتِهِمْ، وَ قُلُوبِ الْعَارِفِينَ قَرَارَ مَعْرِفَتِهِمْ، وَ اَرْوَاحِ الْوَاجِدِينَ قَرَارَ مَحَبَّتِهِمْ، وَ اسْرَارِ الْمُوَحَّدِينَ قَرَارَ مَشَاهِدَتِهِمْ، وَ فِي اسْرَارِهِمْ اِنْهَارِ الْوَصْلَةِ وَ عِيُونَ الْقُرْبَةِ، بِهَا يَسْكُنُ ظَمًا اشْتِيَاقَهُمْ، وَ هِيْجَانِ احْتِرَاقَهُمْ.

وَ جَعَلَ لَهَا رَوَاسِيَّ مِنَ الْإِبْدَالِ وَ الْأَوْلِيَاءِ وَ الْأَوْتَادِ، بِهِمْ يَدِيمُ امْسَاكِ الْأَرْضِ وَ بَبْرِكَاتِهِمْ يَدْفَعُ الْبَلَاءَ، عَنِ الْخَلْقِ، وَ يَقَالُ الرُّوَاسِيَّ هُمُ الَّذِينَ يَهْدُونَ الْمُسْتَرْتَشِدِينَ إِلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ.

اَمَّنْ جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَاراً أَنْ كَيْسَتْ كِه زَمِينِ اسْلَامِ دَر زِيَرِ قَدَمِ تَوْحِيدِ مَوْحِدَانِ أَوْرَدَ؟ وَ جَعَلَ خِلَالَهَا أَنْهَاراً أَنْ كَيْسَتْ كِه چَشْمَه‌هَایِ حَكْمَتِ دَر دَلِ عَارِفَانِ پَدِيدِ أَوْرَدَ؟ وَ جَعَلَ لَهَا رَوَاسِيَّ أَنْ كَيْسَتْ كِه حَصَارِ هَایِ مَعْرِفَتِ دَر سَرِّ دَوْسْتَانِ بِنَا أَوْ كَنْدَ؟

وَ جَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حَاجِزاً أَنْ كَيْسَتْ كِه مِيَانِ دَرِيَايِ خَوْفِ وَ رَجَا سَحَابِ اسْتِقَامَتِ اِقَامَتِ كَرْدَ؟ أَلِإِلَهٍ مَعَ اللَّهِ هِيْجَ خَدَائِيَّ دَانِيدِ بَجْزِ مَنْ كِه اَيْنِ كَرْدَ؟ هِيْجَ مَعْبُودِ شِنَاسِيدِ بَجْزِ مَنْ كِه اَيْنِ سَاخْتِ؟ وَ قِيلَ وَ جَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حَاجِزاً، يَعْنِي بَيْنَ الْقَلْبِ وَ النَّفْسِ لِنَلَا يَغْلِبُ أَحَدُهُمَا صَاحِبَهُ، دَر نِهَادِ آدَمِيِّ هِمِ كَعْبِهِ دَلِ اسْتِ هِمِ مِصْطَبِهِ نَفْسِ، دُو جَوْهَرِ مِتْضَادَنْدِ دَر خَلْقَتِ بِهِمْ پِيُوسْتَه، وَ دَر طَرِيقَتِ اَز هِمِ گَسْتَه، هَر دُو دَر هِمِ گَشَادَه، وَ مِيَانِ هَر يَكِي اَز قَدْرَتِ حَاجِزِي نِهَادَه. هَر گَه كِه اَنْ نَفْسِ اَمَّارَه دَر سَرَا پَرْدَه دَلِ شَبِيخُونِ بَرْدِ اَنْ دَلِ مَحْنَتِ



زده بتظلم بدرگاه عزت می‌شود و از جنات قدم خلعت نظر بدو می‌آید. اینست سرّ آن خبر که: ان لله تعالی فی کل یوم و لیلۃ ثلاثمائة و ستین نظرة فی قلوب العباد.

نظیر این آیت در سوره الفرقان است: وَ هُوَ الَّذِي مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ وَ هَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ، بر لسان اهل معرفت این دو دریا صفت دل مؤمن است و آن دو آب صفت آنچه دروست، از دو معنی متضاد: خوف و رجاء، شك و یقین، ضلالت و هدایت، حرص و قناعت، و غفلت و یقظت. ربّ العزة میان هر دو ضد حاجزی و مانعی پیدا کرده: میان خوف و رجاء از حسن الظن حاجزی است تا تلخی ترس خوشی امید تباہ نکند. میان شك و یقین از معرفت حاجزی است تا ملوحت شك عذوبت یقین تباہ نکند. میان ضلالت و هدایت از عصمت حاجزی است تا مرارت ضلالت حلاوت هدایت تباہ نکند. میان حرص و قناعت از تقوی حاجزی است تا کدورت حرص صفاوت قناعت تباہ نکند. میان غفلت و یقظت از مطالعت نظر حاجزی است تا ظلمت غفلت نور یقظت تباہ نکند. أَلِلَّهِ مَعَ اللَّهِ بجز الله خدایی دیگر دانید که چنین صنع سازد و این قدرت دارد؟

أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ كَافَّةً: مضطّرّ آن کودک است که در شکم مادر بیمار است و مادر از بیماری وی بی‌خبر. آن کودک در آن ظلمت رحم از آن بیماری بنالد و جز از الله هیچ کس حال وی نداند. ربّ العزة آن نالیدن و زاریدن وی بنیوشد و برآفت و رحمت خود در دل مادر افکند تا آن طعام که شفاء کودک در آن بود بآرزوی بخواهد و بخورد. کودک از آن بیماری شفا یابد.

و قیل انّ داود الیمانی دخل علی مریض من اصحابه فقال له المریض: یا شیخ ادع الله لی. فقال الشیخ للمریض: ادع لنفسك فانك المضطرّ. و قد قال الله عزّ و جلّ: أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ دَسْتٌ گَیْرُ دَرْمَانْدِگَانِ اسْتِ وَ فَرِیَادِ رَسِ نَوْمِیْدَانِ وَ زَادِ مُضْطَرَّانِ وَ یَادِگَارِ بَیْدَلَانِ، پَاسِخِ کَنْدِ گُوشِهَی بَنْدِگَانِ رَا بْجَزَا، وَ اَمِیْدِهَی عَاجِزَانِ بُوْفَا، وَ دَعَاهَی ضَعِیْفَانِ بَعَطَا. دَرِ اَزَلِ هَمِّهِ اِحْسَانِ او، دَرِ حَالِ هَمِّهِ اِنْعَامِ او، وَ دَرِ اَبْدِ بَرِ هَمِّهِ اِفْضَالِ او.

خبر درست است که فردا چون مؤمنان در بهشت آرام گیرند بعضی زوایای بهشت خالی ماند تا ربّ العزة خلقی نو آفریند و آن منازل و درجات که از بهشتیان زیادت آید بایشان دهد چگویی از کرم وی سزد که خلقی نو آفریده عبادت ناکرده و رنج نابرده بناز و نعیم بهشت رساند و این بندگان دیرینه رنجها کشیده و در دین اسلام عمر بسر آورده و غمها خورده و دل در فضل و کرم او بسته، چه گویی ایشان را از فضل خود محروم کند؟ یا از درگاه خویش براند؟ حقا که نکند، و فضل و رحمت خود از ایشان دریغ ندارد.

یحیی معاذ عجب سخنی گفته در مناجات خویش، گفت: الهی مرا اعتماد بر گناه است نه بر طاعت، زیرا که در طاعت اخلاص می‌باید و آن مرا نیست و در معصیت فضل می‌باید و آن ترا هست.

بو بکر واسطی گفت: الهی کمال پاکی و عین قدس قدم بود که این فرزند آدم در چون تو پادشاهی عاصی شدند و آلا در هشتده هزار عالم کدام نقطه حدوث را یارای آن بودی که بخلاف فرمان يك نفس برکشیدی اگر

نه از بهر کمال فردانیت و ذات جلال بی نقصان تو بودی چرا بایستی که مقربان حضرت و مرسلان بارگاه عزت نیز در خجالت زلات صغایر آیند این بانست تا عالمیان بدانند که بکمال صفات جز ربوبیت او منوعت نیست و بیپاکی و بیعیبی جز جلال بر کمال او موصوف نیست.

### ٦ النوبة الاولى

قوله تعالى: إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَىٰ تُوْنَتَوَانِي كِه كِرَان رَا شِنَوَانِي وَ لَا تُسْمِعُ الصَّمَّ الدُّعَاءَ وَ كِرَان آوَاز خَوَانَدِن نَشِنُونَد إِذَا وَكُوَا مُدْبِرِينَ (٨٠) آن گه كه پشت برگردانند و برگردند.

وَ مَا أَنْتَ بِهَادِي الْعَمِي عَنْ ضَلَالَتِهِمْ وَ تُو آن نِيَسْتِي كِه بَا رَاه آري نَابِنِيَايَانِرَا از گمراهی ایشان اِنْ تُسْمِعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا نَشِنَوَانِي مِگر آن كس كه بگروَد بسخنان مَا فَهْمٌ مُسْلِمُونَ (٨١) و ایشانند كه مسلمانانند. وَ إِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ وَ چُون كَفْت خدای وَ سخن او واجب گشته بریشان افتد، أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ بِيرون آريم ایشان رَا جِنْبِنْدِهْآي از زمين تُكَلِّمُهُمْ فِرَا رُوِي مِرْدَم مِيگويد أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ (٨٢) كه مردمان بآيات و سخنان مَا وَ بوعد و وعيد مَا بِنَمِي گروند و بي گمان نَمِي باشند.

وَ يَوْمَ نَحْشُرُ وَ آن روز كه فِرَاهِم آريم مِّنْ كُلِّ أُمَّةٍ قَوْجًا از هر اَمْتِي جوكي مِمَّنْ يُكْذِبُ بِآيَاتِنَا از ایشان كه بَدْرُوغ مِيداشتند سخنان مَا فَهْمٌ يُوزَعُونَ (٨٣) ایشان رَا فِرَاهِم ميرانند و مي باز دارند.

حَتَّىٰ إِذَا جَاؤُا تَا آن گه كه آيند قَالَ أ كَذَّبْتُمْ بِآيَاتِي گويد سخنان مَن دَرُوغ شمرديد؟ وَ لَمْ تُحِيطُوا بِهَا عِلْمًا وَ آن رَا در نِيافتيد أَمَا ذَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (٨٤) تَا آن خُود چِه بوَد كه مِي كرديد.

وَ وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ ایشان رَا بيفتاد آن كَفْت كه وعيد گفته بوَد ایشان رَا وَ واجب گشته رسيدن عذاب بر ایشان بَمَا ظَلَمُوا بَانَ ستم كه كردند فَهْمٌ لَا يَطْفُونَ (٨٥) ایشان خاموش مانند هيچ سخن نگويند.

أَلَمْ يَرَوْا نَمِي ببينند أَنَا جَعَلْنَا اللَّيْلَ لَيْسَكُنُوا فِيهِ كه مَا شب تاريك كرديم تَا آرام گيرند در آن وَ النَّهَارَ مُبْصِرًا وَ روز روشن كرديم تَا ميبينند در آن اِنْ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ در آن نشانی سخت پيدااست لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (٨٦) گروهی رَا كه بگروند.

وَ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ آن روز كه در دمند در صور فَفَزَعَ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَن فِي الْأَرْضِ بترسد اهل آسمان وَ زمين إِلَّا مَن شَاءَ اللَّهُ مِگر آنكه خدا خواهد وَ كُلُّ أُنثُوهُ دَاخِرِينَ (٨٧) و همه آمدنيد باو ناچار و ناكام.

وَ تَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَ كُوِهَهَا بِنِي پنداری كه بر جای است وَ هِيَ تَمْرٌ مَرَّ السَّحَابِ وَ آن ميرود چنان كه ابر رود صُنْعَ اللَّهِ الَّذِي أَتَقَنَ كُلُّ شَيْءٍ اَيْن صنع خدای است آن كه هر چه كرد محكم كرد و استوار اِنَّهُ خَبِيرٌ بَمَا تَعْمَلُونَ (٨٨) او آگاه است و دانا بهر چه ميكنيد.

مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ هر كه نيكي آرد فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا او راست به از آن وَ هُمْ مِّنْ قَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ (٨٩) ایشان از بيم آن روز رستگارند و بي بيم.

وَ مَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ وَ هر كه بدی آرد فَكَبَّتْ وَ جُوهُهُمْ فِي النَّارِ نگون اندازند رويهای ایشان در آتش هَلْ

تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۹۰) و ایشان را گویند شما را پاداش خواهند داد مگر آنچه میکردید.

إِنَّمَا أَمِرتُ مَرَا فرمودند أَنْ أَعْبُدَ رَبَّ هَذِهِ الْبَلَدَةِ که خدای این شهر را پرستم الَّذِي حَرَّمَهَا أَنْ خدای که این را آزرم بزرگ نهاد وَ لَهُ كُلُّ شَيْءٍ و همه چیز او راست وَ أَمِرتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ (۹۱) و مرا فرمودند تا از گردن نهادگان باشم.

وَ أَنْ أَتْلُوَ الْقُرْآنَ وَ قرآن خوانم فَمَنْ اهْتَدَى فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ هر که با راه آید خویشتن را با راه آید وَ مَنْ ضَلَّ وَ هر که بگمراهی رود فَقُلْ إِنَّمَا أَنَا مِنَ الْمُنذِرِينَ (۹۲) گوی من از آگاه کنندگانم.

وَ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ گوی حمد و ثناء نیکو الله را سَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ که بشما می‌نماید نشانهای خویش فَتَعْرِفُونَهَا تا بشناسید آن را وَ مَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (۹۳) و خداوند تو ناآگاه نیست از آنچه میکنید.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَى وَ لَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ، این آیت در شأن کفار قریش فروآمد، قومی مخصوص که علم الله در حق ایشان سابق شده که هرگز ایمان نیارند و در کفر میرند. رب العالمین مصطفی را خبر داد که ایشان سخن تو نپذیرند و پند تو ایشان را سود ندارد که ما بر دلهای ایشان مهر نهاده‌ایم تا ایمان در آن نشود و کفر از آن بیرون نیاید. همانست که جای دیگر گفت: وَ نَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ و ایشان را مردگان نام کرد، که ایشان را نه در آنچه می‌شنوند نفعیست و نه بآن عمل میکنند، راست چون مردگانند که حس و عقل ندارند. میگوید یا محمد چنان که نتوانی تو که مردگان را شنوا کنی تا سخن بشنوند ایشان را هم نتوانی که شنوا کنی تا حق بشنوند. ابن کثیر وَ لَا تُسْمِعُ بَتَاءَ مَفْتُوْحَةَ خَوَانِدِ الصُّمِّ مرفوع میگوید کران آواز خواننده نشنوند إِذَا وَكَلُوا مُدْبِرِينَ خَاصَّةً آن گه که پشت برگردانند بر خواننده و میروند، نه بگوش شنوند و نه برمز و اشارت بدانند.

وَ مَا أَنْتَ بِهَادِي الْعُمِّيِّ عَن ضَلَالَتِهِمْ قَرَأَ حَمِزَةَ تَهْتَدِي الْعَمَى عَن ضَلَالَتِهِمْ، و المعنى هم كالعَمَى و ما فى وسعك ادخال الهدى فى قلب من عمى عن الحق فلم ينظر اليه بعين قلبه. إِنَّ تُسْمِعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ، اى ما تسمع الا من اتبع الحق طالبا له بالنظر فى آياتنا و يسلك طريق القبول و هو من سبق من الله العلم بآئه يوفقه و يؤمن. میگوید تو نتوانی که گمراهان را با راه آری و نتوانی که کران را بشنوانی مگر کسی طالب حق بود بنظر و استدلال، و توفیق یافته که دعوت قبول کند و پند بشنود، و این کسی تواند بود که عنایت ازلی درو رسیده و بعلم الله رفته که وی ایمان آرد و بسعدت ابد رسد.

روى انّ النبى (ص) قام على منبره فقبض كفه اليمنى فقال: «كتاب كتبه الله فيه اهل الجنة باسمائهم و انسابهم مجمل عليهم لا يزداد فيه و لا ينقص منه»، ثم قبض كفه اليسرى فقال: «كتاب كتبه الله فيه اهل النار باسمائهم و اسماء آبائهم مجمل عليهم لا يزداد فيه و لا ينقص منه فليعملن اهل السعادة بعمل اهل الشقاء حتى يقال كانتهم منهم بل هم هم، ثم يستنقذهم الله قبل الموت و لو بفواق ناقة، و ليعملن اهل الشقاء بعمل اهل السعادة حتى يقال كانتهم منهم بل هم هم، ثم ليخرجنهم الله قبل الموت و لو بفواق ناقة. السعيد من سعد بقضاء

اللّٰهُ وَ الشَّقَىٰ مِنْ شَقَىٰ بِقِضَاءِ اللّٰهِ وَ الْاَعْمَالِ بِالْخَوَاتِيمِ».

و قال (ص): «انّ العبد ليعمل عمل اهل النار و انه من اهل الجنة و يعمل عمل اهل الجنة و انه من اهل النار و انما الاعمال بالخواتيم».

و قالت عائشة دعی رسول اللّٰه (ص) الی جنازة صبیّ من الانصار فقلت طوبی لهذا عصفور من عصافیر الجنة لم يعمل سوا قال او غیر ذلك یا عائشة، انّ اللّٰه خلق الجنة و خلق النار فخلق لهذه اهلا و لهذه اهلا خلقهم لها و هم فی اصلاّب آبائهم.

بر وفق این اخبار آورده اند که رسول خدا حکایت کرد که در بنی اسرائیل زاهدی بود دویست سال عبادت کرده و در آرزوی آن بود که وقتی ابلیس را ببیند تا با وی گوید الحمد لله که درین دویست سال ترا بر من راه نبود و نتوانستی مرا از راه حق بگردانیدن آخر روزی ابلیس از محراب خویشتن را باو نمود، او را بشناخت، گفت: اکنون بچه آمدی یا ابلیس؟ گفت دویست سالست تا میکوشم که ترا از راه ببرم و بکام و مراد خویش درآرم و از دستم برنخاست و مراد من برنیامد، و اکنون تو درخواستی تا مرا بینی دیدار من ترا بچه کار آید؟ که از عمر تو دویست سال دیگر مانده است. این سخن بگفت و ناپدید گشت زاهد در وسوس افتاد گفت از عمر من دویست سال مانده و من خویشتن را چنین در زندان کرده ام؟ از لذات و شهوات باز مانده و دویست سال دیگر هم برین صفت دشخوار بوده تدبیر من آنست که صد سال در دنیا خوش زندگانی کنم لذات و شهوات آن بکار دارم آن گه توبت کنم و صد سال دیگر بعبادت بسر آرم که اللّٰه تعالی غفور و رحیم است. آن روز از صومعه بیرون آمد سوی خرابات شد و بشراب و لذات باطل مشغول گشت و بصحبت مؤمنات تن در داد، چون شب درآمد عمرش بآخر رسیده بود ملك الموت درآمد و بر سر آن فسق و فجور جان وی برداشت. آن طاعات و عبادات دویست ساله بباد بر داد حکم ازلی درو رسیده و شقاوت دامن او گرفته. نعوذ باللّٰه من درك الشقاء و سوء القضاء.

وَ اِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ هَذَا الْقَوْلُ هُوَ حُكْمُ الْعَذَابِ وَ وَقُوعُ السَّخَطِ وَ انْقِطَاعُ الْمَهَلَةِ، كَقَوْلِهِ: وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ بِمَا ظَلَمُوا، وَ ذَلِكَ حِينَ لَا يَقْبَلُ اللّٰهُ سُبْحَانَهُ مِنْ كَافِرٍ اِيْمَانَهُ وَ لَمْ يَبْقِ اِلَّا مِنْ يَمُوتُ كَافِرًا فِي عِلْمِ اللّٰهِ سُبْحَانَهُ وَ هَذَا عِنْدَ اقْتِرَابِ السَّاعَةِ وَ مَنْقُطِعِ الْاِمَالِ وَ هُوَ خُرُوجُ الدَّابَّةِ، فَاِذَا خَرَجَتْ الْحَفْظَةُ وَ رَفَعَتِ الْاِقْلَامُ وَ شَهِدَتِ الْاَجْسَادُ عَلَى الْاَعْمَالِ وَ تَبَيَّنَ الشَّقَىٰ مِنَ السَّعِيدِ وَ تَشَاهَدَتِ الْاَلْسُنُ بِالْكَفْرِ وَ الْاِيْمَانِ صِرَاحًا. قَالَ اَبُو سَعِيدٍ الْخَدْرِيُّ: اِذَا تَرَكَوا الْاَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَجِبَ الْغَضَبُ وَ وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ.

خلافت میان علماء تفسیر که شکل دابة چون است و از کجا بیرون آید.

حذیفه گفت از رسول خدا شنیدم که گفت طولها ستون ذراعا لا یدرکها طالب و لا یفوتها هارب، تسم المؤمن بین عینیّه، و یکتب بین عینیّه مؤمن، و تسم الکافر بین عینیّه و یکتب بین عینیّه کافر، و معها عصا موسی و خاتم سلیمان. و قال ابن عباس لها زغب و ریش و اربع قوائم. و قال ابن الزبیر رأسها رأس ثور و عینها عین خنزیر و اذنها اذن فیل و قرنها قرن ایل و عنقها عنق نعامة و صدرها صدر اسد و لونها لون نمر

و خاصرتها خاصرة هرّ و ذنبها ذنب كبش و قوائها قوائم بعير بين كل مفصلين اثنا عشر ذراعا، تخرج و معها عصا موسى و خاتم سليمان. فتنتكت في مسجد المؤمن بعصا موسى نكتة بيضا، فيبيض وجهه، و تنكت في وجه الكافر بخاتم سليمان نكتة سوداء فيسودّ وجهه، و ذلك قوله تعالى: يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَ تَسْوَدُّ وُجُوهٌ. و هذا حين يغلق باب التوبة لا ينفع نفسا ايمانها لم تكن آمنت من قبل. و قال وهب وجهها وجه رجل و ساير خلقها خلق الطير، و قيل هي على صورة فرس.

اما بيرون آمدن دابة الارض بدانکه علامتی است از علامتهای مهین قیامت و خاست رستخیز. و از رسول خدا (ص) پرسیدند که از کجا بیرون آید گفت من اعظم المساجد حرمة على الله یعنی المسجد الحرام. قال و عیسی یطوف بالبيت و معه المسلمون این خبر دلیل است که نخست عیسی بیرون آید انکه دابة الارض. ابن عباس گفت وادیست در زمین تهامة از آنجا بیرون آید. عبد الله بن عمر و در زمین طایف بود، آنجا پای بر زمین زد گفت ازینجا بیرون آید. و گفته اند از اجیاد مکه بیرون آید. ابن مسعود گفت از میان صفا و مروه. و قال ابن عمر تخرج الدابة من صدع في الصفا كجری الفرس ثلاثة ایام و ما خرج ثلثها. این خبر موافق آمد با قول حسن بصری که گفت موسی (ع) از حق درخواست تا دابة الارض بوی نماید. گفتا سه روز و سه شب بیرون می آمد از زمین و باسماں برمی شد. موسی چون آن منظر عظیم قطع دید طاقت نداشت، گفت: ربّ ردها فردها، خداوندا بجای خود باز بر او را و بجای خود باز شد. مقاتل گفت: لا یخرج منها غیر رأسها فیبلغ رأسها السحاب. و قول درست آنست که او را سه خرجه است یعنی که سه بار بیرون آید: اول از زمین یمن برآید چنان که اهل بادیه از وی خبر دارند و ذکر وی بایشان رسد اما بمکه و دیگر شهرها نرسد، و در آن خرجه اول صفت عظمت و طول و عرض وی در چشمها نیاید و پیدا نگردد پس ناپدید شود روزگاری دراز چندان که الله خواهد، پس دوم بار از زمین تهامة برآید و خبر وی به مکه رسد و بدیگر شهرها، باز پنهان شود روزگاری، آن گه سوم بار از میان مکه برآید. و گفته اند که میان رکن اسود و باب بنی مخزوم بیرون آید بر آن صفت و آن عظمت که گفتیم و بر روی زمین همی رود و هر کجا نفس وی رسد همه نبات و درختان خشک میشود تا در زمین هیچ نبات و درخت سبز نماند مگر درخت سپند که آن خشک نشود از بهر آن که برگه هفتاد پیغامبر با وی است و عصای موسی و خاتم سلیمان با وی بود، هر مسلمانی را که ببند سر عصا بر پیشانی او نهد يك نقطه نور پدید آید، آن گه سر تا پای وی همه نور شود و چون کافری ببند انگشتری سلیمان بر پیشانی او نهد، يك نقطه ظلمت بر پیشانی وی پدید آید. آن گه سر تا پای وی همه ظلمت و تاریکی گردد. و چون این دابه بیرون آید مسلمانان همه قصد مسجد کنند که وی البته تعرض مسجد نکند و با مردم بزبان ایشان سخن گوید بآن لغت که دریابند: با عربی بزبان عرب و با عجمی بزبان عجم، اینست که ربّ العالمین گفت: نُكَلِّمُهُمْ. سَدَى گفت: نُكَلِّمُهُمْ ببطلان الادیان سوی دین الاسلام و گفته اند سخن گفتن وی آنست که کافر و مسلمان از هم جدا کند، روی فرا قومی کند گوید: اَيُّهَا الْكَافِرُ مصيركم الى النار و روی فرا قومی دیگر کند، گوید: اَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ مصيركم الى الجنة. و قيل نُكَلِّمُهُمْ أَنْ

النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ فَرَا روى مردم ميگويد، كه اين مردمان يعنى اهل مكه به بيرون آمدن من گرویده نبودند و ذلك لانّ خروجها من آيات الله قال ابو الجوزاء: سألت ابن عباس نُكَلِّمُهُمْ أَوْ نُكَلِّمُهُمْ؟ فَقَالَ كُلّ ذلك يفعل تكلم المؤمن و تكلم الكافر اى تسمهم انّ الناس بفتح الف قرائت كوفى و يعقوب است يعنى تكلمهم بانّ الناس و بكسر الف قرائت باقى، و تقديره نُكَلِّمُهُمْ فتقول انّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ.

وَ يَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا، اى من كل اهل عصر جماعة كثيرة مِمَّنْ يُكْذِبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ اى يحبس اولهم على آخرهم ليجتمعوا ثم يساقون الى النار و من فى قوله مِمَّنْ يَكْذِبُ لِلتَّبِيينِ لا للتبعيض، اى الفوج من المكذبين لانه لا يحشر بعض المكذبين دون بعض، و اما خصّ المكذبين بالحشر دون المؤمنين لانه يريد وصف حالهم خاصّة دون المؤمنين. و قال المبرد: لا يقال للمؤمنين حشروا لانّ الحشر لا يستعمل الا فى الجمع على وجه الازلال.

حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوْا يُعْنَىٰ إِذَا حَضَرُوا الْمَحْشَرَ. قَالَ اللَّهُ تَعَالَىٰ لَهُمْ: أَمْ كُنْتُمْ بِلَايَاتِي وَمَنْ يُحِيطُوا بِهَا عِلْمًا. فَيُؤْتُونَ تَقْدِيمًا وَ تَأْخِيرًا: يعنى لم تحيطوا بآياتى علما فكذبتم بها. كقوله: بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ، وَإِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ فَيَقُولُونَ هَذَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ هَذَا تَوَهِينًا لِقَوْلِهِمْ وَ فَعَلَهُمْ، يُقَالُ ذَلِكَ عَلَىٰ ابْلِغَ إِذَا كَانَ. وَ قِيلَ هَذَا تَوْبِيخًا وَ تَبْكَيتًا اى ما ذا كنتم تعملون حين لم تبحثوا عنها و لم تفكروا فيها. وَ وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ اى وجب عليهم الوعيد، و حلّ بهم العذاب و السخط من الله يوم يحشرون بما ظلموا بسبب كفرهم و تكذيبهم بآيات الله فَهُمْ لَا يَنْطِقُونَ بحجج يدفعون بها عن انفسهم و قيل فهم لا ينطقون بعذر و لا شفاعة، كما قال: هَذَا يَوْمٌ لَا يَنْطِقُونَ. وَ قِيلَ وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ اى لزمته حجة الله فَهُمْ لَا يَنْطِقُونَ فلم يجدوا جوابا. و قيل لا يَنْطِقُونَ لانّ افواههم مختومة. و قيل وقوع القول عليهم وقوع السخط، و حكم العذاب عليهم فى الدنيا و ذلك ما روى عن عبد الله بن مسعود قال: اكثروا زيارة هذا البيت من قبل ان يرفع و ينسى الناس مكانه و اكثروا تلاوة القرآن من قبل ان يرفع قالوا يا با عبد الرحمن هذه المصاحف ترفع فكيف بما فى صدور الرجال قال يصبحون فيقولون قد كنا نتكلم بكلام. و نقول قولاً فيرجعون الى شعر الجاهلية و احاديث الجاهلية، و ذلك حين يقع القول عليهم.

ثم ذكر الدليل على قدرته و الاهيته سبحانه فقال: أَمْ يَرَوْنَ أَنَّا جَعَلْنَا اللَّيْلَ لَيْسَكُنُوا فِيهِ مِنْ حَرَكَاتِ النَّصَبِ فَيَسْتَرْجِحُ بِذَلِكَ اِبْدَانَهُمْ عَدَّةً لِلْغَدِ النَّهَارِ مَبْصُرًا لِيَنْتَشِرُوا فِيهِ فِي الْأَرْضِ وَ يَتَوَصَّلُوا بِذَلِكَ إِلَىٰ قَضَاءِ حَوَائِجِهِمْ وَ طَلَبِ مَعَاشِهِمْ. قوله: وَ النَّهَارَ مُبْصِرًا اى ذا ابصار، كقوله: عَيْشَةً رَاضِيَةً اى ذات رضى. و قيل مبصرا اى يبصر فيه كما يقال: ليل نائم اى ينام فيه. إِنَّ فِي ذَلِكَ اى فيما بيناه من الآيات فى الليل و النهار لدلالات صادقة تورث الايمان بالله و توجب الاعتراف بتوحيده على كل عاقل متدين وَ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ، اى اذكر يوم ينفخ اسرافيل فى الصور و هو شبه قرن. قال مجاهد: الصور كهيئة البوق، و قيل هو جمع صورة كصوفة و صوف يعنى تنفخ الارواح فى الاجساد و الاول اصوب و هو المعتقد، و الدليل عليه قول النبى (ص): كيف انعم و صاحب القرن قد التقمه و حتى جبهته ينظر متى يومر فينفخ.

ابو هريره روايت كند از مصطفى (ص)، گفت: ربّ العالمين آسمانها و زمين بيافريد آن گه بعد از آفريش آسمان و زمين صور بيافريد و به اسرافيل داد اسرافيل صور در دهن گرفته و چشم فرا عرش داشته منتظر آن تا كى فرمايند او را كه در دم. بو هريره گفت: يا رسول الله آن صور چيست گفت مانند سروى عظيم

و الذى بعثنى بالحق انّ عظم دارة فيه كعرض السماء و الارض فينفخ فيه ثلاث نفخات: الاولى نفخة الفرع، و الثانية نفخة الصعق، و الثالثة نفخة القيام لربّ العالمين.

يقال بين كلّ نفختين اربعون يوما من ايام الدنيا و قيل اربعون سنة فاذا تمتّ اربعون نفخ نفخة الصعق و هو الموت و در خبر است كه بو هريره گفت: يا رسول الله ففزع مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ اين استثنا مر كه راست؟

گفت: اولئك الشهداء و هم أحياءٌ عند ربهم يُرزقون وقاهم الله فزع ذلك اليوم و أمنهم و هو عذاب يبعثه الله على شرار خلقه و هو الذى يقول الله عزّ و جل: إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ الى قوله: وَ لَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ.

و قيل ففزع مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ يعنى اهل الجنة من الحور و الغلمان و الخدم بعد از نفخه فزع چهل سال گذشته فرمان آيد، اسرافيل كه انفخ نفخة الصعق فيصعق من فى السماوات و من فى الارض الا من شاء الله. و در خبر بو هريره است.

فاذا اجتمعوا جاء ملك الموت الى الجبار فيقول قد مات اهل السماء و الارض الا من شئت فيقول الله سبحانه و هو اعلم من بقى؟ فيقول اى ربّ بقيت انت الحى الذى لا تموت و بقيت حملة العرش و بقى جبرئيل و ميكائيل و اسرافيل و بقيت انا. فيقول جلّ و عزّ فيموت جبرئيل و ميكائيل فينطق الله العرش فيقول اى ربّ يموت جبرئيل و ميكائيل، فيقول: اسكت ائى كتبت الموت على كل من تحت عرشى، فيموتان. ثمّ يأتى ملك الموت الى الجبار فيقول اى ربّ قد مات جبرئيل و ميكائيل فيقول و هو اعلم: فمن بقى؟ فيقول: بقيت انت الحى الذى لا تموت، و بقيت حملة عرشك و بقيت فيقول ليمت حملة عرشى فيموتون فيامر الله العرش فيقبض الصور من اسرافيل ثمّ يقول ليمت اسرافيل فيموت ثمّ يأتى ملك الموت، فيقول يا ربّ قد مات حملة عرشك فيقول و هو اعلم فمن بقيها فيقول بقيت انت الحى الذى لا تموت، و بقيت انا. فيقول انت خلق من خلقى خلقتك لما رأيت، فمت، فيموت، فاذا لم يبق احد الا الله الواحد الاحد الصمد الذى لم يلدْ و لم يولدْ و لم يكنْ له كفواً أحدٌ و كان آخرا كما كان اولا طوى السماوات كطى السّجل للكتاب ثمّ قال انا الجبار لمن الملك اليوم؟ فلا يجيبه احد ثم يقول تبارك و تعالى جلّ ثناؤه و تقدّست اسماؤه: لله الواحد القهار يوم تبدّل الارض غير الارض و السماوات فيبسطها بسطا ثم يمدها مدّ الاديم العكاظى لا ترى فيها عوجا و لا امنا ثم يزجر الله الخلق زجرة واحدة فاذا هم فى هذه الارض المبدلة فى مثل ما كانوا فيها من الاول: من كان فى بطنها كان فى بطنها، و من كان على ظهرها كان على ظهرها. ثم ينزل الله عزّ و جلّ عليهم ما من تحت العرش كمنى الرجال ثم يامر

الله عزّ و جلّ السحاب ان يطرّ اربعين يوما حتى يكون فوقهم اثنا عشر ذراعا و يامر الله سبحانه الاجساد ان تنبت كنبات الطرائث او كنبات البقل حتى اذا تكاملت اجسادهم كما كانت، قال الله تعالى ليحيى حملة العرش فيحيون ثم يقول الله عزّ و جلّ ليحيى جبرئيل و ميكائيل و اسرافيل فيحيون الله اسرافيل فياخذ الصّور فيضعه على فيه ثم يدعوا الله الارواح فيعطى بها تتوهج ارواح المؤمنون نورا و الأخرى ظلمة فيقبضها جميعا ثم يلقونها فى الصور ثم يامر الله عزّ و جلّ اسرافيل ان ينفخ نفخة للبعث فتخرج الارواح كاتها النحل قد ملأت ما بين السماء و الارض فيقول الله عزّ و جلّ ليرجعن كل روح الى جسده، فتدخل الارواح الخياشيم ثم تمشى فى الاجساد او كما يمشى السمّ فى اللدغ.

ثم تنشق الارض عنهم سراعا فانا اولّ من تنشق عند الارض فتخرجون منها الى ربكم تنسلون عراة حفاة غرلا مهطعين الى الدّاع يقول الكافرون هذا يوم عسير.

قوله: وَ كُلُّ أُنْفُوسٍ قَرَأَ حِمْرَةَ وَ حَفْصَ أُنْفُوسٍ مَقْصُورًا عَلَى الْفِعْلِ، بمعنى جاءوه عطا على قوله: فَفَزَعَ وَ اتَوْه، و قرأ الباقرن: أُنْفُوسٍ بِالْمَدِّ وَ ضَمِّ التَّاءِ عَلَى مِثَالِ فَاعِلَوْه كَقَوْلِهِ: وَ كُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ قَرْدًا اى يأتون الله سبحانه داخرين صاغرين.

و ترى الجبال يا محمد تحسبها جامدة قائمة واقفة مستقرة مكانها، وَ هِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ حَتَّى تَقَعَ عَلَى الْاَرْضِ فَتَسْتَوِي بِهَا.

صُنِعَ اللهُ الَّذِي أَنْفَقَ كُلَّ شَيْءٍ، اى صنع الله ذلك صنعه فهو نصب على المصدر. و قيل معناه هذا من صنع الله الذى خلق الاشياء على وجه الاتقان و الاحكام انه خبير بما يفعلون عالم بافعال عباده قادر على مجازاتهم عليها بما يستحقون قرأ مكى و بصرى و حماد: بما يفعلون بالياء لقوله اتوه انما هو خير عنهم.

قوله: مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ يَعْنِي مَنْ جَاءَ بِالتَّوْحِيدِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ هُوَ شَهَادَةُ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ، فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا اى ثواب اجود منها. ان قيل فاذا كانت الحسنة: لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ وَ هِيَ التَّوْحِيدُ فَمَا مَعْنَى: فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَ هَلْ شَيْءٌ خَيْرٌ مِنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ فَالجواب عنه من وجهين: احدهما انه على التقديم و التأخير، و المعنى فله منها و من اجلها خير، و الجواب الثانى انّ قوله: خَيْرٌ مِنْهَا يَعْنِي بِهِ الثَّوَابُ لِانَّ الطَّاعَةَ فِعْلَ الْعَبْدِ وَ الثَّوَابُ فِعْلَ اللهِ وَ فِعْلَ اللهِ اشرف من فعل العبد و خير منه، و قيل مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ يَعْنِي بِاِخْلَاصٍ فِى التَّوْحِيدِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا اى خير له منها الجنة.

وَ مَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ يَعْنِي بِالشَّرِكِ فَكُتِبَتْ وَجُوهُهُمْ فِى النَّارِ وَ فِى ذَلِكَ مَا رَوَى اَنَسُ بْنُ مَالِكٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ (ص): يَجِيءُ الْاِخْلَاصُ وَ الشَّرِكُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيَجْتَوَانِ بَيْنَ يَدَى الرَّبِّ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فَيَقُولُ الرَّبُّ لِلْاِخْلَاصِ اَنْطَلِقِ اَنْتِ وَ اِهْلِكِ اِلَى الْجَنَّةِ وَ يَقُولُ لِلشَّرِكِ اَنْطَلِقِ اَنْتِ وَ اِهْلِكِ اِلَى النَّارِ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْاَيَةَ مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا اى قوله فَكُتِبَتْ وَجُوهُهُمْ فِى النَّارِ.

و عن ابى عبد الله الجدلى قال: دخلت على على بن ابى طالب (ع) فقال: «يا ابا عبد الله أ لا أنبتك بالحسنة التي من جاء بها ادخله الله الجنة و السيئة التي من جاء بها كبه الله فى النار و لم يقبل معها عملا؟ قلت بلى.



قال: الحسنه حَبْنَا و السَّيِّئَة بغضنا».

وقيل: قَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا يعنى رضوان الله كقوله تعالى: وَ رَضْوَانٌ مِّنَ اللّٰهِ اَكْبَرُ، و قيل قَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا يعنى الاضعاف، و هذا تاويل حسن لان للاضعاف خصائص منها ان العبد يسأل عن عمله و لا يسأل عن الاضعاف و منها ان للشيطان سبيلا الى عمله و ليس له سبيل الى الاضعاف و لانه لا مطمع للخصوم فى الاضعاف و لان دار الحسن فى الدنيا و دار الاضعاف الجنة و لان الحسنه على استحقاق العبد و التضعيف كما يليق بكرم الرب.

قوله: وَ هُمْ مِّنْ فَرْعٍ بِالتَّنْوِينِ، يَوْمَئِذٍ يَفْتَحُ الميم قراءة اهل الكوفة و قرأ سائر القراء مِّنْ فَرْعٍ يَوْمَئِذٍ بالاضافه و هذا اعم لانه آمن من جميع الفرع.

قال ابن عباس: اذا اطبقت النار على اهلها فزعوا فزعاً لم يفزعوا مثلها و هو فزع الاكبر و اهل الجنة آمنون من ذلك. وَ مَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكَبَّتْ وَ جُوهُهُمْ فِي النَّارِ، يعنى من جاء يوم القيامة مشركاً بالله فان الله سبحانه يأمر خزنة جهنم ان يطرحوه على وجهه فى النار و يقال لهم هل تجزون الا ما كنتم تعملون يقال كيبته على وجهه فأكب، نظيره: فشعت الريح السحاب فاقشع، و هذا من الفعل الغريب بعكس ساير الافعال، و منه قول النبي (ص): و هل يكب الناس على مناخرهم فى النار الا حصائد السنتهم، و مثله: قلعته فاقلع.

إنما أمرت، يعنى قل للعرب يا محمد انما امرنى الله ان اعبد رب هذه البلدة يعنى مكة التي تفتخر بها العرب و يسمون بسببها سكان حرم الله الَّذِي حَرَّمَهَا اى جعلها حرماً آمناً يأمن فيها السباع و الوحوش فلا يعدو الكلب فيها على الغزال و لا ينفر منها الغزال و يكف الناس عن اهلها و عن من لاذ بها. و قيل حَرَّمَهَا اى عظم حرمتها من ان يسفك بها دم او يظلم بها احد او يصطاد صيدها او يختلى خلاها فاعبدوه انتم ففيه عزكم و شرفكم، و قيل حَرَّمَهَا على الجبارة حتى لا يملكها جبار و يدعيها لنفسه. وَ لَهُ كُلُّ شَيْءٍ اى و لرب هذه البلدة كل شىء مع هذه البلدة فانه مالك الدنيا و الآخرة و رب العالمين كلهم و انما خص هذه البلدة باضافتها اليه تشريفاً لها كما قال: ناقةُ اللهِ و بيتُ اللهِ و رجب شهرُ اللهِ. وَ أَمْرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ اى و امرنى ربى بان اكون مسلماً على دين ابراهيم منقاداً لامره مستسلماً له متوكللاً عليه.

وَ أَنْ أَتْلُوا الْقُرْآنَ يعنى و امرنى ربى ان اقرأ عليكم القرآن و اعرفكم حاله و حرامه و ما لكم و عليكم فيه. فَمَنْ اهْتَدَى فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ، اى من سلك طريق الرشاد و آمن بالقرآن فلنفسه عمل لانه لا ينال نعيم الآخرة و لا يأمن العذاب فى الدارين من ترك قصد السبيل بتكذيبه اياى و كفره بالقرآن فانما انا منذر انذر سخط الله و عذابه و نعمته. و هذا كان قبل فرض القتال ثم نسخه الامر بالقتال و قُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ يعنى قل يا محمد للقائلين لك من مشركى قومك متى هذا الوعد الحمد لله «على توفيقه ايانا للحق الذى انتم عنه عمون سئيرىكم ربكم آيات عذابه و سخطه فتعرفون بها حقيقة نصحى لكم و صدق ما دعوتكم اليه و قيل سئيرىكم اشراط الساعة فتعرفون بها حقيقتها بوقوعها و قيامها و قيل سئيرىكم آياته الدالة على ربوبيته و وحدانيته فتعرفونها فى انفسكم و فى الافاق كقوله سئيرىهم آياتنا فى الافاق و فى انفسهم قوله: و ما...

تعملون و ما رَبُّكَ بغافلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ بالتاء مدنی و شامی و حفص و يعقوب و الوجه انه على اضمار القول و التقدير قل لهم و ما ربك بغافل عما تعملون امر عليه السلم بمخاطبة الكفار بذلك على سبيل التهديد و قرا الباكون يعملون بالياء و الوجه انه على و عید المشركين ای و ما رَبُّكَ بغافل عَمَّا يعمله الكفار و عما يستوجبونه عليها من العقاب و لكنّه جعل لهم اجلاهم بالغوه فاذا جاء ذلك الاجل لا يستأخرون عنه ساعة و لا يستقدمون و هذه تسلية للنبي (ص) فيقول لا يحزنك تكذيبهم اياك فاني من وراء اهلاكم فاهلكهم الله بدر و ضربت الملائكة وجوههم و ادبارهم و عجلهم الله الى النار.

### النوبة الثالثة

قوله: إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَى زندگانی بحقیقت سه چیز است و هر دل که از آن سه چیز خالی بود مردار است و در شمار موتی است: زندگانی بيم با علم، و زندگانی امید با علم، سوم زندگانی دوستی با علم. زندگانی بيم دامن مرد پاك دارد و چشم وی بیدار و راه وی راست، زندگانی امید مرکب مرد تیز دارد و زاد تمام و راه نزدیک، زندگانی دوستی قدر مرد بزرگ دارد و سرّ وی آزاد و دل شاد. بيم بی علم بيم خارجیان است، امید بی علم امید مرجیانست. دوستی بی علم دوستی اباحتیان است هر کرا این سه خصلت با علم درهم پیوست بزندگی پاك رسید و از مردگی باز رست.

ربّ العالمين میگوید: فَلْنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً زندهشان دارم بزندگانی پاك از خود بيزار و از همه عالم آزاد.

بيزار شو از هر چه بكون اندر تا باشی یار غار آن دلبر

این جوانمردان آنند که چون عیان بار داد ایشان ساخته بودند. چون حجاب برخاست از همه خلق پرداخته بودند. دامن حقایق از دست علایق با خود گرفته بودند

اتانی هواها قبل ان اعرف الهوی فصادف قلبی خالیا فتمكنا

وَ إِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ آن روز که آن دابه از زمین برآید دوست از دشمن پیدا شود و آشنا و بیگانه از هم جدا شود یکی را قهر جلال ازلی فرو گیرد و داغ نومیدی بر پیشانی وی نهند. أنت فضیحت و رسوایی و مصیبت جدایی که درخت نومیدی برآید و اشخاص بیزاری بدرآید از هدم عدل گرد نبایست برآید. از سر نومیدی و درد و اماندگی گوید:

من پندارم که هستم اندر کاری ای بر سر پنداشت چو من بسیاری

یکی را لطف جمال الهی در رسد بعنایت ازلی و فضل ربّانی نقطه نور بر پیشانی او پدید آید سر تا پای وی همه نور گردد. آن دل پاك وی را مرکب صفا گردانند، لگام تقوی بر سر وی کنند که: التقی ملجم، از عمل صالح زینی برنهند رکاب وفا در آویزند تنگ مجاهدت بر کشند او را بسطان شریعت سپارند و از

خزانه رسالت خلعتی او را پوشانند که: وَ لِبَاسِ النَّقْوَى ذَلِكَ خَيْرٌ، پس عمامه از استغناء ازل بر فرق همت او نهند، نعلین صبر در پایش کنند طلیسان محبت بر دوش افکنند، صفات او را به پیرایه علم بیاریند و در شاه راه شرع روان کنند و هر چه اقبال و افضال بود بحکم استقبال پیش وی فرستند که: مَنْ تَقَرَّبَ مِنِّي شَبْرًا تَقَرَّبْتُ مِنْهُ ذِرَاعًا الْحَدِيثَ.

وَ يَوْمَ يُفْفَخُ فِي الصُّورِ فَمَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ الْآيَةَ، فردا که صبح قیامت بدمد و سرا پرده عزت به صحراء قدرت بزنند و بساط عظمت بگسترانند و زندان عذاب از حجاب بیرون آرند و ترازوی عدل بیاویزند و از فزع آن روز صد هزار و بیست و اند هزار نقطه نبوت و عصمت و سیادت بزانو در آیند و زبان تذلل بگشایند که لا عِلْمَ لَنَا، سه فزع بود آن روز اول فزع از نفخه اسرافیلی که میگوید: فَمَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ، دیگر فزع از زلزله ساعت که میگوید: إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ، سدیگر فزع اکبر که میگوید: وَ لَوْ تَرَى إِذْ فَزَعُوا فَلَا قُوَّةَ، از فزع آن روز زبانهای فصیح گنگ گردد و عذرهای باطل و ان نداء سیاست در آن عرصه کبری دهند که: هَذَا يَوْمٌ لَا يَنْطِقُونَ وَ لَا يُؤَدُّنَ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ بسی پرده‌ها دریده گردد بسی نسبها بریده شود بسی سپیدرویان سیه‌روی شوند بسی کلاه دولت که در خاک مذلت افکنند بسی خلقان پاره که دولتخانه بهشت را آئین بندند از سیاست آن روز آدم پیش آید گوید: بار خدایا آدم را برهان و با فرزندان تو دانی که چکنی نوح نوحه میکند که بار خدایا فزع قیامت صعب است هیچ روی آن دارد که بر ضعیفی ما رحمت کنی؟ ابراهیم خلیل، موسی کلیم، عیسی روح الامین همه بخود درمانده و زبان عجز و بیچارگی بگشاده که: بار خدایا بر ما رحمت کن که ما را طاقت سیاست این فزع نیست. همی در آن میانه سالار و سید قیامت مایه فطرت و نقطه دولت مصطفای عربی هاشمی (ص) گوید بار خدایا مشتی ضعیفان و گنهکارانند اَمّت من، بریشان رحمت کن و با محمد هر چه خواهی میکن. از جناب جبروت و درگاه عزت ذو الجلال خطاب آید که یا محمد هر آن کس که بخدایی ما و رسالت تو اقرار داد حرمت شفاعت ترا بر فتراک دولت تو بستیم. یا سید با تو و با اَمّت تو بکرم خود کار می‌کنم نه بکردار ایشان. هر که بوجدانیت ما و نبوت تو اقرار داد و باخلاص و صدق کلمت شهادت گفته او را از فزع اکبر ایمن کردیم و گناهان وی بمغفرت خود ببوشیدیم و بفضل خود او را طوبی و زلفی و حسنی دادیم اینست که رَبِّ الْعَالَمِينَ گفت: فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَ هُمْ مِنْ فَرْعِ يَوْمَئِذٍ اٰمِنُونَ قوله: اِنَّمَا اَمِرْتُ اَنْ اَعْبُدَ رَبَّ هَذِهِ الْبَلَدَةِ الْآيَةَ، خنك آن بندگانی که دین حنیفی ایشان را در پذیرفت و در طاعت و عبادت دست در متابعت محمد مرسل زدند و حق را گردن نهادند بر مقتضی این فرمان که: وَ اَمِرْتُ اَنْ اَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ ایشانند که مقبول درگاه بی‌نیازی شدند و علم سعادت و رایب اقبال بر درگاه سینه‌های ایشان نصب کردند و مفاتیح کنوز خیرات و خزائن طاعات در کف کفایت ایشان نهادند و حائطی از عصمت بگرد روزگار ایشان در کشیدند تا صولت غوغای لشگر عاصیان بساحات ایشان راه نیافت و سطوات احداث پیرامن دل‌های ایشان نگشت و لواء عزّ ایشان تا ابد در عین ظهور می‌کشند، که: اِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطٰنٌ، آری از آن راه بردند کشان راه

نمودند، و این شمع عنایت و رعایت در راه ایشان برافروختند که: سَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ فَتَعْرِفُونَهَا و این راه بسه منزل توان برید: اوّل نمایش، پس روش، پس کشش. نمایش اینست که: سَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ فَتَعْرِفُونَهَا، روش آنست که گفت: وَ قَدْ خَلَقْتُمْ أَطْوَاراً، لَتُرْكَبْنَ طَبَقاً عَن طَبَقٍ، کشش آنست که گفت: دَنَا فَتَدَلَّى نمایش در حق خلیل گفت: تُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ رُش از موسی باز گفت: إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِين. کشش در حق مصطفای عربی (ص) گفت: أَسْرَى بَعْدِهِ. ای مسکین تو راه گم کرده در خود بمانده راه براه نمی‌بری عمرها در خود برفتی هنوز جایی نرسیدی. روش تو چنانست که آن پیر عزیز گفت:

برنا بودم که گفت خوش باد شبت      در عشق شدم پیر و شبم روز نشد

ای جوانمرد از خود قدمی بیرون نه تا راه بر تو روشن شود و هام راهت پدید آید. نشنیده آن کلمه پیر طریقت که گفت: ای رفته از خود نانرسیده بدوست دل تنگ مدار که در هر نفسی همراه تو او است عزیز اوست که بداغ اوست. بر، راه اوست که با چراغ اوست. اینست که ربّ العالمین گفت: فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِّن رَّبِّهِ.

## ۲۸- سورة القصص- مکیه

## ۱ النوبه الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

طسم (۱)

تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ (۲) این آیه‌های نامه روشن پیداست.

تَنَلُّوا عَلَیْكَ مِیْخَوَانِیْمَ بَر تُو مِّنْ نَّبِیِّ مُوسَى وَ فِرْعَوْنَ اَزْ خَبَر وَ كَارِ مُوسَى وَ فِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ بَرِاسْتِی لِقَوْمٍ یُّؤْمِنُونَ (۳) گروهی را که بگردند.

اِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِی الْاَرْضِ فِرْعَوْنَ اَزْ اَنْدازه خویشت بر شد در زمین وَ جَعَلَ اَهْلَهَا شِیْعًا وَ مَرْدَمَانَ رَا گروه گروه کرد یَسْتَضَعِفُ طَائِفَةً مِنْهُمْ زَبُونَ گرفت گروهی از ایشان یُدْبِحُ اَبْنَاءَهُمْ كَلْوَى پسران ایشان می‌برید. وَ یَسْتَحْبِی نِسَاءَهُمْ وَ دَخْتِرَانَ ایشان را زنده می‌گذاشت اِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِیْنَ (۴) که او از بدکاران و تباهکاران بود.

وَ تُرِیْدُ اَنْ نَمُنَّ وَ مِیْخَوَاسْتِیْمَ مَا كَه سِیَاسِ نَهِیْمَ عَلَی الْاَذِیْنَ اسْتَضَعَفُوا فِی الْاَرْضِ بَرِ ایشان که بیچاره گرفته بودند در زمین وَ نَجَعَلَهُمْ اَیْمَةً وَ ایشان را و پیشوایان کنیم وَ نَجَعَلَهُمُ الْوَارِثِیْنَ (۵) و کنیم ایشان را میراثبران.

وَ نَمَكَّنْ لَهُمْ فِی الْاَرْضِ وَ ایشان آرمیده و ایمن در آن زمین جای دهیم وَ تُرِی فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمَا وَ بِنَمَائِیْمَ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ سِیَاهِ ایشان را مِنْهُمْ اَزْ بَنِیْ اِسْرَائِیْلِ وَ مُؤْمِنَانَ مَا كَاثُوا یَحْذَرُونَ (۶) آنچه از آن می‌پرهیزند و می‌ترسند.

وَ اَوْحِیْنَا اِلَیْ اُمِّ مُوسَى وَ بَمَادِرِ مُوسَى رَسَانِیْدِیْمَ اَنْ اَرْضِیْعِیْهِ كَه شِیْرِ می‌ده موسی را فَاِذَا خَفَتْ عَلَیْهِ چُون بَرُو تَرَسِی قَالَتْ فِی الْیَمِّ اَوْ رَا دَرِ دَرِیَا اَفْكَنْ وَ لَا تَخَافِی وَ لَا تَحْزَنِی وَ مَتْرَسِ وَ اَنْدَوَه مَبِرِ اِنَّا رَاَدُوْهُ اِلَیْكَ كَه مَا بَا تُو دَهِیْمَ اَوْ رَا وَ جَاعِلُوْهُ مِنَ الْمُرْسَلِیْنَ (۷) و او را یکی کنیم از پیغامبران.

قَالَتْ قَطُّهُ اَلْ فِرْعَوْنَ اَزْ سَرِ اَبِ بَرِ گرفت کسان فرعون موسی را لَیْكُوْنَ لَهُمْ عَدُوًّا وَ حَزَنًا تَا مُوسَى ایشان را دَشْمَنِ بُوْدُ وَ اَنْدَوَهی بَزْرَگِ اِنَّ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمَا فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ سِیَاهِ ایشان كَاثُوا خَاطِیْبِیْنَ (۸) بی‌راهان بودند.

وَ قَالَتْ اَمْرًا فِرْعَوْنَ زَنِ فِرْعَوْنَ كَفَتْ فَرَّتْ عَیْنِ لَیْ وَ لَكَ رُوشَنَیْیِ چَشْمِ اسْتِ مَرَا وَ تَرَا لَا تَقْلُوْهُ مَكْشِیْدِ اَوْ رَا عَسَى اَنْ یَنْفَعَنَا تَا مَكْرَ بَكَارِ اَیْدِ مَا رَا اَوْ نَنَخِذُهُ وَ اَدَا یا بَفِرْزَنْدِیْ گِیْرِیْمِ اَوْ رَا وَ هُمْ لَا یَشْعُرُونَ (۹) و ایشان نمی‌دانستند.

وَ اَصْبَحَ فُوَادٌ اُمِّ مُوسَى فَاَرْغَا وَ دَلِ مَادِرِ مُوسَى بَهْمِئِیْ بَا اَنْدَوَه مُوسَى پَرِدَاخْتِ اِنَّ كَادَتْ لَتُبْدِیْ بِه تَا اَنْ كَه كَامَسْتِیْدِ كَه دَرِ گْرِیْسْتَنِ وَ زَارِیْدَنِ مُوسَى رَا نَامِ بَرِیْدِ وَ بَازِ خَوَانِیْدِ لَوْ لَا اَنْ رَبَطْنَا عَلَی قَلْبِهَا اَكْرَ نَهِ اَنْ بُوْدِیْ كَه مَا دَلِ اَوْ مَحْكَمَ كَرْدِیْمَ لَتَكُوْنَ مِنَ الْمُؤْمِنِیْنَ (۱۰) تا بگردد او.



و قَالَتْ لِأُخْتِهِ مَادِرَ مُوسَى كَفَتْ خَوَاهِرَ اَو رَا فُصِيهِ. بِرِ پِي مُوسَى اِيست فَبَصُرَتْ بِهٍ عَن جُنْبِ اِن خَوَاهِرِ مُوسَى رَا اَز دُورِ بَدِيدِ وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ (۱۱) وَ ايشان نَمِي دانستند.

وَ حَرَّمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ وَ مَا بِرِ مُوسَى حَرَامَ كَرْدِه بُوَدِيمِ دَايِگانِ رَا مِّنْ قَبْلُ پيشِ اَز اَن فَقَالَتْ هَلْ اَدُلُّكُمْ خَوَاهِرِ اَو كَفَتْ شَمَا رَا نَشَانِي دِهَمِ عَلَي اَهْلِ بَيْتِ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ بِرِ خَانَدَانِي كِه اَو رَا دَرِ پَذِيرِنْدِ وَ هُمْ لَه نَاصِحُونَ (۱۲) وَ ايشان اَو رَا نِيكَ خَوَاه.

فَرَدَدْنَاهُ اِلَى اُمِّهٍ پَسِ اَو رَا دَادِيمِ بَا مَادِرِ اَو كَيِّ تَقَرَّ عَيْنُهَا تَا چِشْمِ اَو رُوشِنِ شُودِ وَ لَا تَحْزَنَ وَ اِنْدُوهِگَنِ نَبُودِ وَ لِيَتَعَلَّمَ اَنَّ وَ عَدَّ اللّٰهَ حَقًّا وَ تَا بَدَانَدِ كِه وَعَدِه وَ كَفَتْ خُدَايِ رَاسْتِ اسْتِ وَ لَكِنَّ اَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۱۳) وَ لَكِنِ بِيَشْتَرِ ايشانِ اَنَنْدِ كِه نَمِي دَانَنْدِ.

وَ لَمَّا بَلَغَ اَشُدَّهُ چُونِ مُوسَى بِتَمَامِي جَوَانِي رَسِيدِ وَ اسْتَوَى وَ دَرِ بَرِنَايِي رَاسْتِ شَدِ اَتَيْنَاهُ حُكْمًا وَ عِلْمًا اَو رَا حَكْمَتِ دَادِيمِ وَ عِلْمِ وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (۱۴) وَ بَا چِنُو نِيكوكارِ چِنينِ كَنِيمِ وَ پاداشِ چِنينِ دِهِيمِ.

وَ دَخَلَ الْمَدِينَةَ دَرِ شَارِسْتَانِ شَدِ مُوسَى عَلَي حِينِ غَفْلَةٍ مِّنْ اَهْلِهَا هَنگَامِي كِه اَهْلِ اَنِ غَافِلِ بُوَدَنْدِ فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ دُو مَرْدِ يَافَتِ دَرِ شَارِسْتَانِ بَا هَمِ بَرَاوِيخْتِه هَذَا مِّنْ شَيْعَتِهِ اَيْنِ يَكِي اَزِ كَسَانِ مُوسَى وَ هَذَا مِّنْ عَدُوِّهِ وَ اَيْنِ دِيگَرِ اَزِ دَشْمَنانِ اَو فَاَسْتَنْعَاةُ فَرِيادِ خَواسْتِ بِمُوسَى الَّذِي مِّنْ شَيْعَتِهِ اَيْنِ اسْرَائِيلِي كِه اَزِ كَسَانِ مُوسَى بُوَدِ عَلَي الَّذِي مِّنْ عَدُوِّهِ اَزِ اَنِ كِه اَزِ دَشْمَنانِ اَو بُوَدِ فَوَكْرَهَ مُوسَى مَشْتِ زِدِ مُوسَى اَو رَا فَقَضَى عَلَيْهِ وَ بَكْشَتِ اَو رَا قَالِ هَذَا مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ كَفَتِ اَيْنِ اَزِ كَرْدِ دِيوِ بُوَدِ اِنَّهُ عَدُوٌّ مُّضِلٌّ مُّبِينٌ (۱۵) كِه اَو دَشْمَنِي اسْتِ اَزِ رَاهِ بَرِنْدِه اَيِ اَشْكارا.

قَالَ رَبِّ كَفَتْ خَدَاوَنْدِ مَنِ اِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي مَنِ سَتَمِ كَرْدَمِ بِرِ خُودِ فَاغْفِرْ لِي بِيامِرِ مَرَا فَعَفَّرَ لَه بِيامِرِ زِيدِ اللّٰهِ اَو رَا اِنَّهُ هُوَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ (۱۶) كِه اَو اَمْرزِگَارِسْتِ وَ بَخْشَاينْدِه.

قَالَ رَبِّ مُوسَى كَفَتْ خَدَاوَنْدِ مَنِ بَمَا اَنْعَمْتَ عَلَيَّ بَايِنِ نِيكُويِي كِه بَا مَنِ كَرْدِي وَ بَايِنِ نَعْمَتِ كِه بِرِ مَنِ نِهَادِي فَلَنْ اَكُونَ ظَهِيْرًا لِلْمُجْرِمِينَ (۱۷) مَنِ هَرگَزِ پَشْتِيوَانِ وَ يَارِ بَدَانِ نِه اَم.

فَأَصْبَحَ فِي الْمَدِينَةِ خَائِفًا يَتَرَقَّبُ مُوسَى دِيگَرِ رُوزِ بَامَادِ دَرِ شَارِسْتَانِ تَرَسَانِ مِيرِفَتِ نِيوشَانِ تَا چِه شَنُودِ اَزِ قِصَّه كَشْتِه وَ كَشْنْدِه اَو وَ قَايْذَا الَّذِي اسْتَنْصَرَهُ بِالْأَمْسِ اَنِ مَرْدِ رَا دِيدِ كِه يَارِي خَواسْتِه بُوَدِ دِي اَزِ اَو يَسْتَنْصِرْخُهُ كِه بَا زِ فَرِيادِ رَسِيدِنِ مِيخَواسْتِ اَزِ مُوسَى قَالِ لَه مُوسَى كَفَتِ مُوسَى اَنِ رَا اِنَّكَ لَعَوِيٌّ مُّبِينٌ (۱۸) تُو جَنگِيْنِ مَرْدِي اَيِ اَشْكارا.

فَلَمَّا اَنَّ اَرَادَ چُونِ اَهْنِگِ كَرْدِ وَ خَواسْتِ اَنَّ يَبْطِشَ بِالَّذِي هُوَ عَدُوٌّ لَّهُمَا كِه اَيْنِ دِيگَرِ رَا بَزَنْدِ كِه دَشْمَنِ مُوسَى وَ اسْرَائِيلِي بُوَدِ قَالِ يَا مُوسَى كَفَتِ: يَا مُوسَى اُ تُرِيدُ اَنَّ تَقْتُلَنِي مِيخَوَاهِي كِه مَرَا بَكْشِي كَمَا قَتَلْتَ نَفْسًا بِالْأَمْسِ چِنانِ كِه اَنِ مَرْدِ رَا بَكْشْتِي دِي اِنَّ تُرِيدُ اِلَّا اَنَّ تَكُونَ جَبَّارًا فِي الْاَرْضِ مِيخَوَاهِي مَگَرِ اَنَكِه جَبَّارِي بَاشِي دَرِ زَمِينِ وَ مَا تُرِيدُ اَنَّ تَكُونَ مِّنَ الْمُصْلِحِينَ (۱۹) وَ نَمِي خَوَاهِي كِه مَرْدِي نِيكَكارِ بَاشِي.

وَ جَاءَ رَجُلٌ مِّنْ اَقْصَى الْمَدِينَةِ مَرْدِي اَمَدِ اَزِ دُورْتَرِ جَايِي اَزِ شَارِسْتَانِ، يَسْعَى بَشْتَابِ مِي اَمَدِ قَالِ يَا مُوسَى

كَفَّتْ اى موسى إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ مَهْتَرَانِ شَهْرَ بَا هَمْ مِى سَازَنْد و مِى سِگَالَنْد كِه تَرَا بَكَشَنْد فَخْرُجْ  
إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ (٢٠) بيرون شو كه من ترا از نيك خواهانم.

فَخْرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ از شارستان بيرون آمد ترسان و نيوشان قَالَ رَبِّ كَفْتُ خَدَاوَنْد مَن نَجْنِي مِنَ الْقَوْمِ  
الظَّالِمِينَ (٢١) رهايى ده مرا از گروه ستمكاران.

### النوبة الثانية

ابن عباس گفت: سورة القصص مكي است مگر يك آيت كه بجحفه فرو آمد پيش از هجرت و هي قوله:  
إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَى مَعَادٍ مقاتل گفت مكي است مگر چهار آيت: الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِنْ  
قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ الى قوله: ... لَا نَبَغِي الْجَاهِلِينَ، اين چهار آيت بمدينه فرو آمد و درين سوره ناسخ و  
منسوخ نيست مگر بعضى از آيتى: لَنَا أَعْمَالُنَا وَ لَكُمْ أَعْمَالُكُمْ اين قدر از آيت منسوخ است بايت سيف، و اين  
سوره هشتاد و هشت آيت است و هزار و چهارصد و چهل و يك كلمت و پنجهزار و هشتصد حرف، و قيل  
هذه السورة من السور التي نزلت متواليه و هي ست سور، فى النصف الاول: يونس و هود و يوسف نزلت  
متواليه، و فى النصف الثانى الشعر او النمل و القصص نزلت متواليه. و ليس فى القران غير هذا الا الحواميم  
فانها ايضا نزلت متواليه. و عن ابى بن كعب قال: قال رسول الله (ص) «من قرأ طسم و القصص كان له من  
الاجر عشر حسنات بعدد من صدق موسى و كذب به و لم يبق ملك فى السموات و الارض الا يشهد له يوم  
القيامة انه كان صادقاً ان كل شيء هالك الا وجهه له الحكم و اليه ترجعون.

طسم تلك آيات الكتاب المبين مضى تفسيره نثلوا عليك من نبي موسى و فرعون بالحق التلاوة الإتيان بالثانى  
بعد الاول فى القراءة، و النبأ الخبر عما هو عظيم الشأن، و المراد بالحق قول الله عز و جل، لان قوله الحق.  
و المعنى نقرأ عليك اى يقرأ جبرئيل عليك بامرنا ما هو الحق لقوم يؤمنون يصدقون بهذا الكتاب فيقبلونه و  
يعتقدونه.

إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ تَجَبَّرَ وَ اسْتَكْبَرَ وَ طَغَى وَ بَغَى. و قيل عظم امره بكثرة من اطاعه و جعل أهلها  
شيعاء، صير اهل مصر فرقا يكرم طائفة و يذل اخرى «و يستحيى طائفة و يذبح اخرى و كان القبط احدى  
الشيعه، و هم شيعة الكرامة يستضعف طائفة منهم و هم بنو اسرائيل يذبح أبناءهم و يستحيى نساءهم اى  
يستبقى اناتهم للخدمة. و قيل يقتل سنة و يستحيى سنة فولد هارون فى سنة الاستحياء و موسى فى سنة الذبح  
إنه كان من المفسدين فى الارض بالكفر و القتل و استعباد الاحرار. و كان سبب الذبح ان خازن فرعون قال له  
يولد بارضك مولود ذكر يهلك ملكك. فما سمع فرعون بمولود ذكر الا ذبحه. و قيل ان فرعون رأى فى منامه  
ان نارا قبلت من بيت المقدس حتى اشتملت على بيوت مصر، فاحرقت القبط و تركت بنى اسرائيل فدعا  
السحرة و القافة فسألهم عن تعبير رؤياه. فقالوا له يخرج من البلد الذى جاء بنو اسرائيل منه يعنون بيت  
المقدس رجل يكون على يده ذهاب ملكك و و هلاك مصر. فامر بذبج اولاد بنى اسرائيل ذكر انهم و استحياء  
اناتهم حال الولادة.



وَ تُرِيدُ اى و كُنَّا نريد أن نَمُنَّ اى نتفضل على من استضعفهم فرعون و هم بنو اسرائيل وَ نَجْعَلُهُمْ ائِمَّةً اى انبياء، و كان بين موسى و عيسى الف نبى من بنى اسرائيل. و قيل قادة فى الخير يقتدى بهم و قيل نجعلهم ولاة و ملوكا وَ نَجْعَلُهُمُ الوارثين لفرعون و قومه فى ديارهم و اموالهم كقوله تعالى: كَذَلِكَ وَ اَوْرَثْنَاهَا قَوْمًا اٰخَرِينَ.

وَ تُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الارض التمكن تكميل ما يحتاج فى الفعل فيه، و المعنى نجعلهم مقتدرين فى مصر و الشام و ما ملكته بنو اسرائيل من البلاد وَ تُرِي فرعون وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمَا. قرأ حمزة و الكسائى و يرى بالياء المفتوحة، فرعون و هامان و جنودهما بالرفع اى و يعاين فرعون و حزبه مِنْهُمْ يعنى من بنى اسرائيل ما كانوا يَحْدُرُونَ، من زوال ملكهم و استيلاء بنى اسرائيل على بلادهم و لذلك ذبح فرعون ابناهم. قال الزجاج عجا من حمق فرعون فى قتله بنى اسرائيل، ان كان الكاهن صادقاً فما ينفعه القتل، و ان كان كاذباً فما معنى القتل. وَ اَوْحَيْنَا اِلى اُمِّ مُوسَى اسمها يوخاند من ولد لاوى بن يعقوب. و الوحي هاهنا وحى الهام لا وحى نبوة و رسالة، كقوله: وَ اَوْحَى رَبُّكَ اِلَى النَّحْلِ و المعنى قذفنا فى قلبها و اعلمناها. و قيل كان رؤيا فى المنام. و قيل اتاها ملك كما اتى مريم من غير وحى نبوة حيث قال: وَ اِذْ قَالَتِ الْمَلَايِكَةُ يَا مَرْيَمُ. قوله: اَنْ اَرْضِعِيه يعنى ارضعيه ما لم تخافى عليه الطلب، فاذا خفت عليه فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ اى فى البحر.

قيل لَمَّا وَلَدَتْه جعلته فى بستان كانت تأتية مرّة بالنهار و مرّة بالليل فترضعه فيكفيه ذلك. فارضعته ثمانية اشهر و قيل اربعة اشهر و قيل ثلاثة اشهر وَ لَا تُخَافِي يعنى لا تخافى عليه الضيعة و الهلاك و الغرق وَ لَا تُحْزَنِي لفرقه اِنَّا رَاَدُوهُ، اِنَّكَ بوجه لطيف وَ جَاعَلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ اى يبلغ مبلغ النبوة و يكون من المرسلين. تضمّنت هذه الاية امرين و نهيين و خبرين و بشارتين. ابن عباس كُفِت: بنى اسرائيل در مصر بسيار شدند و فراوان بهم آمدند و بروزگار دراز و تنعم بسيار سر بمعاصى و طغيان در نهادند و بر مردم افزونى جستند و امر معروف و نهى منكر بگذاشتند. اين چنان است كه ربّ العزة كُفِت جايى ديگر: مَتَّعْتَهُمْ وَ اَبَاءَهُمْ حَتَّى نَسُوا الذِّكْرَ چون ناهموارى و نابكارى ايشان بغايت رسيد ربّ العالمين قبطيان را بر ايشان مسلط كرد تا ايشان را مستضعف گرفتند و آزادان را به بندگى فرمودند تا آن گه كه ربّ العالمين موسى را فرستاد به پيغامبرى و ايشان بدست وى رهايى يافتند. و گفته‌اند از آن روز باز كه فرعون آن خواب ديد و منجمان و معبران تعبير كردند كه كودكى از بنى اسرائيل پديد آيد كه هلاك ملك تو بدست وى باشد و فرعون فرا كشتن اطفال و اولاد ايشان گرفت تا آن روز كه ربّ العالمين از اين بلاء عظيم ايشان را خلاص داد صد سال بگذشت. و گفته‌اند كه درين مدّت نود هزار طفل را بكشت. زجاج كُفِت عجب آيد مرا از نادانى و حمق فرعون كه اگر منجمان و كاهنان راست گفتند، قتل اطفال چه سود داشت و اگر دروغ گفتند قتل چه معنى داشت، و قصّه ولادت موسى بشرح و بسط در سوره طه از پيش رفت.

قوله فَالْتَقِطْهُ اَلْ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَ حَزَنًا هذه لام الصيرورة و ليست بلام الارادة كما تقول لم تصعد هذا السطح لتسقط، و كقول القائل: لدوا للموت و ابنوا للخراب. و الالتقاط اصابة الشئ من غير طلب و منه



اللَّقْطَةُ، و آل الرَّجْلِ شيعته و اصحابه. قرأ حمزة و الكسائي حزنا بضمّ الحاء. و هما لغتان كالبخل و البخل و السّقم و السّقم. و قيل بالضّم اسم و بالفتح مصدر. إِنَّ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمَا كَانُوا خَاطِئِينَ، الخاطي من يأتي بالخطاء، و هو يعلم انه خطأ. فاما اذا لم يعلم، فانه مخطى. يقال: اخطأ الرجل فى كلامه و امره اذا زلّ و هفا، و خطأ الرجل اذا ضلّ فى دينه و فعله و منه قوله: لا يَأْكُلُهُ إِلَّا الْخَاطِئُونَ.

وَ قَالَتْ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ لزوجها اذ حصل موسى فى ايديهم فَرَّتْ عَيْنِي لِي وَ لَكَ اى هو قرّة عين لى و لك، الوقف ها هنا صحيح. ثم نهته عن قتله فقالت: لا تقتلوه، خاطبته بلفظ الجمع خطاب الاكابر. و قيل تقديره قل للشرط، لا تقتلوه عسى أن ينفَعَنَا فى بعض امورنا و خدمتنا أو نَنَحِّذَهُ وَاداً نَتَّبِئَاهُ لانه ليس لنا ولد. و كانت امرأة فرعون مؤمنة فصار موسى لها قرّة عين و لفرعون عدواً و حزنا وَ هُمْ لا يَشْعُرُونَ انّ موسى هو الذى كانوا يحذرون. و قيل انّ فرعون همّ بقتله فقالت امرأته آسية بنت مزاحم انه ليس من اولاد بنى اسرائيل فقيل لها: و ما يدريك فقالت انّ نساء بنى اسرائيل يشفقن على اولادهنّ و يكتمنهم مخافة ان يقتلهم، فكيف يظنّ بالوالدة انها تلقى الولد بيدها فى البحر.

وَ أَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَى فَارِغاً اى صار و حصل قلب امّ موسى فارغا من كلّ شىء انا من ذكر موسى و التأسف على فراقه. و قال الاخفش فارغا لا حزن فيه ثقة بوعد الله انا رأوه إليك و قرئ فى الشواذ فرعا و هو اظهر. قال الحسن لما سمعت بانّ التابوت صار الى دار فرعون نالها من الفزع و الجزع ما انساها و حى الله و وعده ان يرده عليها و كادت تقول وا ابناه. و قيل لما حملت لارضاعه و حضانتها كادت تقول هو ابني من شدّة وجدها. و قيل لما سمعت انّ فرعون اتخذه ولدا و الناس يقولون ابن فرعون كرهت و كادت تقول هو ابني لتبدي به، فى الباء قولان احدهما زيادة و التقدير تبديه و الثانى انّ المفعول مقدر اى تبدى القول به بسبب موسى لو لا أن ربَطْنَا الرِّبْطَ عَلَى الْقَلْبِ هو الهام الصبر و تشديد القلب و تقويته ربَطْنَا عَلَى قَلْبِهَا يعنى شددنا على قلبها بالصبر بتذكير ما سبق من الوعد لتكون من المؤمنين يعنى المصدقين بما صدق من الوعد. و قيل لتكون من الصّابرين، و انما كنى بالايمان من الصبر لاختصاصه به. يدلّ عليه

قوله (ص): «الصبر من الايمان بمنزلة الرأس من الجسد».

وَ قَالَتْ امّه لِأُخْتَيْهِ و اسمها مريم فصيّه اى اتبعى اثره و منه القصص لانه اتباع اثر ما يقصّ، تقول قصّ اثره قصّا و قصصا و اقتصّه اقتصاصا. فَبَصَّرْتُ بِهِ عَنْ جُنْبٍ اى عن بعد تبصره و كانت تمشى على السّاحل محاذية للتابوت حتى رأت آل فرعون قد التقطوه تقول ابصرت كذا و بصرت به عن جنب، اى مكان جنب. صفة موصوف محذوف. و قيل عن جنب اى عن ناحية لانه كانت تمشى على الشّطّ وَ هُمْ لا يَشْعُرُونَ انها تقصّ اثره و انها اخته. فرجعت الاخت الى امها بخبر موسى.

وَ حَرَمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِنْ قَبْلُ، المراضع جمع المرضعة و المعنى منعناه من ارضاع المرضعات، و ذلك بان لا يقبل ارضاعهن. و يجوز ان يكون جمع مرضع اى موضع الرّضاع و هو الثدي، كانه قال حرّمنا عليه ثدي النساء اى احدثنا فيه كراهتها و النّفار عنها مِنْ قَبْلُ يعنى فى القضاء السّابق لانا اجرينا فى القضاء بان

نردّه الی امّه. و قیل مِنْ قَبْلُ یعنی من قبل مجیء امّه. خواهر موسی با زنان قوابل در خانه فرعون شد تا حال موسی باز داند و دید که زنان مرضعات را می‌آوردند و پستان خود بر موسی عرضه میکردند و موسی در گریستن می‌افزود و از همه روی میگردانید و نمی‌پذیرفت و همه از بهر وی اندوهگن و غمگین. خواهر موسی چون ایشان را چنان دید گفت: هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ أَي يَرْبُونَهُ و يقومون بارضاعه و سایر وجوه تربیته. أَدُلُّكُمْ أَي مِنْ أَجْلِكُمْ وَ سَبَبِكُمْ، یقال کفل به کفالة فهو کفیل اذا تقبّل به و ضمنه و کفله فهو کافل اذا عاله وَ هُمْ لَهُ ناصِحُونَ یبدلون النَّصیح فی امره، وَ النَّصیح ضَدُّ الغش: چون این سخن از خواهر او شنیدند او را در کار وی مَثْمُوم داشتند. هاماں گفت خذوها فانها تعرف امّه، گیرید او را که وی از قصّه این کودک خبر دارد و مادر وی را شناسد. بالهام ربّانی فرا زبان وی آمد که، انما ذکرنا النَّصیح لفرعون لا لغيره فترکوها، پس خواهر موسی بازگشت بفرمان فرعون تا دایه آرد و مادر موسی را از حال موسی خبر کرد و او را بخانه فرعون آورد. موسی چون بوی مادر بمشام وی رسید در او آویخت و شیر از پستان وی مزیدن گرفت و آرام و سکون در وی آمد اینست که رَبِّ الْعَالَمِينَ گفت: فَرَدَدْنَاهُ إِلَىٰ أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَ لَا تَحْزَنَ وَ لَتَعْلَمَنَّ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ الَّذِي وَعَدَهَا فِي قَوْلِهِ إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ حَقٌّ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ أَي أَكْثَرُ الكفّار لا يَعْلَمُونَ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ لَا يَقَعُ فِيهِ خَلْفٌ. و قیل لا يَعْلَمُونَ ما یراد بهم. در تفسیر آورده‌اند که فرعون مادر موسی را گفت چونست که این کودک ترا پذیرفت و شیر تو خورد و هیچ دایه دیگر را نپذیرفت گفت لاتی امرأة طيّبة الریح طيّبة اللبن لا اوتی بصبيّ الا ارتضع مئى. فسکت فرعون.

پس مادر موسی آسیه را گفت زن فرعون که اگر خواهی و پسندی من این کودک بخانه برم و او را تربیت نیکو کنم و شفقت درو بجای آرم، و رنه من خانه خود و فرزندان نتوانم فرو گذاشت بسبب این کودک، آسیه رضا بداد و موسی را بر گرفت و واخانه آمد. و لم یکن بین القائها ایاه فی البحر و بین ردّه الیها الا مقدار ما یصبر الولد فیهِ عن الوالدة پس موسی با مادر بود تا شیر میخورد و بعد از فطام او را با فرعون برد و در حجر فرعون و آسیه برآمد تا مترعرع شد و فرا رفتن آمد.

روزی پیش فرعون بازی میکرد و قضیبه در دست داشت. در میان بازی قضیب بر سر فرعون زد فرعون در خشم شد و همت قتل وی کرد. آسیه گفت: صبیّ صغیر لا یعقل شیئا. آن گه او را آزمون کردند بجوهر و آتش و تمامی قصّه در سورت طه گفته آمد.

وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ الْاَشَدُّ جمع شدّة کنعمة و انعم، و بلوغ الاشدّ حصول قوّة الثّباب و قوّة تمام العقل و التّمييز، و جاء فی التّفصیر انه ما بین الثّلاثین الی الاربعین، وَ اسْتَوَى یعنی بلغ الاربعین كما قال فی موضع آخر: بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ بَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قال الحسن: بلغ أشده أي بلغ مبلغا قامت علیه حجة الله و استوى علیه قیام الحجة آتیئناه حُكْمًا ای نبوة وَ عِلْمًا ای تفهّمًا و ذهنا قبل النبوة. و قیل الحکمة اجتماع العلم و العمل: و العالم، الحکیم من استعمل علمه. قال الله عزّ و جلّ لعلماء اليهود وَ لَيْسَ ما شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ فَعَدَّهُمْ فِي الْجَهالِ اذ لم يعملوا بعلمهم وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ای كما فعلنا بموسى و امّه نعمل بالمؤمنين.



وَ دَخَلَ الْمَدِينَةَ اى دخل موسى مصر و قيل قرية على فرسخين من مصر يقال لها جابين و قيل اسمها عين الشمس، و قيل خرج موسى من قصر فرعون و دخل مدينة مصر متنگرا راجلا لئلا يعرف و ما كان غرضه الا الاستخفاء و مخالفة فرعون لما كبر. ابن اسحاق گفت موسى چون بزرگ شد، چنان که حق از باطل بشناخت و بحد عقل و تمیز رسید، همواره از فرعون و قوم وی نفور بودی و جمعی بنی اسرائیل بوی گرد آمده که او را قوت میدادند و سخن وی می شنیدند در مخالفت دین فرعون، و موسى پیوسته اظهار معادات و انکار میکرد با فرعونیان، و ایشان موسى را بیم دادند از بطش فرعون. و موسى از ایشان بترسید و خویشتن را هر وقت از ایشان پنهان میداشت و بگوشه‌ای باز می شد تا روزی بوقت هاجره و قیلوله که اهل شهر غافل بودند از قصر فرعون بیرون آمد و در میان شهر شد و آن دو مرد را دید یکی اسرائیلی و یکی قبطی که بهم برآویخته بودند. ابن زید گفت موسى آن روز که بکودکی قضیب بر سر فرعون زد فرعون بفرمود تا او را از شارستان خویش بیرون کردند و بعد از آن فرعون را ندید تا بزرگ شد و بحدّ مردی رسید. پس بعد ما بلغ اشدّه دَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَى حِينِ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا عن موسى. مردم آن شارستان از کار و خبر موسى غافل بودند موسى بعید العهد بود بایشان، آن وقت در مدینه شد و آن دو مرد را دید که يَقْتَتِلَانِ احدهما اسرائیلی و هو الذی من شیعته و الآخر قبطی و هو الذی من عدوه، و قيل الذی من شیعته هو السّامری و الذی من عدوّه طَبّاح فرعون اسمه قانیون، فاراد ان يحمل الحطب على ظهر الاسرائیلیّ و قيل كانا یقتتلان فی الدین. ابن عباس گفت موسى چون بحدّ مردی رسید بنی اسرائیل در حمایت خود میداشت و هیچ کس را از آل فرعون و قبطیان نگذاشتی که بر ایشان ظلم کردی و زبون گرفتی تا آن روز که اسرائیلی و قبطی بهم برآویختند. موسى خشم گرفت و قبطی را گفت: خَلَّ سَبِيلَهُ، دست ازو بدار و مرنجان او را. قبطی گفت: می برم او را تا هیزم بمطبخ پدرت برد موسى را آن روز پسر فرعون می خواندند قبطی سخن موسى نشنید و هم چنان در وی آویخته. فَوَكَّرَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ موسى مردی قوی بود و بطش وی سخت بود قبطی را مثنی بزد و او را بکشت يقال وکرتة و لکرتة و نکرتة لغة، و هو ان يضربه بجمع كقه. و قال ابو عبید و الفراء: الوکر الذفع باطراف الاصابع و معنى فَقَضَى عَلَيْهِ قتله و فرغ من امره و كلّ شیء فرغت منه فقد قضیت علیه. و قال المبرد القاضية الموت، و قضی الرّجل مات، و قضی علیه صادف اجله. و قيل معناه قضی الله علیه الموت پس موسى پشیمان گشت که از حق تعالی دستوری قتل نیافته بود و هنوز وحی بوی نیامده بود. گفت هذا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ يعنى من اغوانه كانه اضايف هيجان غضبه الذى اذاه الى ذلك الى الشَّيْطَانِ و ان كان من فعل الله الذى يقدر على الاحياء و الاماتة إِنَّهُ عَدُوٌّ مُبِينٌ اى موسوس له بالضلالة مزین له اياها. ثم استغفر فقال: رَبِّ اِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي بقتله قبل ورود الاذن فيه فَاغْفِرْ لِي فَعَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ.

فان قيل كان ذلك منه كبيرة او صغيرة، قلنا لا بل كانت صغيرة لانه لم يقصد قتله و لم يعلم انّ تلك الوكرة تؤدى الى القتل فان قيل لم استغفر و قال: ظَلَمْتُ نَفْسِي قلنا لانه ارتكب صغيرة و يجب الاستغفار و التوبة عن الصّغيرة لانه اذا لم يتب صار مصرّا عليه و الاصرار عليه يصيرّه كبيرة لقوله: لا صغيرة مع الاصرار و لا



كبيرة مع الاستغفار.

قال رَبِّ بما أَنْعَمْتَ عَلَيَّ من اعطاء العلم و النبوة و قيل بما انعمت عليّ اى بسبب انعامك عليّ بمغفرة ذنبي فَلَئِنْ أَكُونَ ظَهِيرًا لِلْمُجْرِمِينَ اى لا اكون معيناً للكافرين يعنى لا اختلط بفرعون و آله كما كنت الى الآن. و الظهير المعين يقال ظاهرته اى قويت ظهره بكونى معه و المجرم الكافر و الجرم فعل يوجب قطيعة فاعله و اصله القطع و قيل هو خبر بمعنى الدعاء اى فلا تجعلنى ظهيراً للمجرمين. و فيها دلالة على ان احدا لا يتأخر عن المعصية الا بعون الله، و فيها دلالة على عظم الثواب على ترك معاونة العصاة، فان موسى جعله فى مقابلة ما اعطاه الله من العلم و النبوة و المغفرة. و قيل: قوله فَلَئِنْ أَكُونَ ظَهِيرًا لِلْمُجْرِمِينَ يدلّ على ان الذى من شيعته كان كافرا و قوله بالذى هو عدوّ لهما يدلّ على انه كان مسلماً و الله اعلم بذلك. و قيل معناه لا اكون بالمغفرة و الرحمة معيناً للمجرمين فاقول لهم رحمك الله او غفر الله لك و هذا قول غريب ذكره القفال. قال عطية العوفى: كان ابن عمر يدعو بها فى ركوعه و هذا الدعاء حسن اذا وقع بين الناس اختلاف و فرقة فى دين او ملك او غيرهما و انما قال موسى هذا عند اقتتال الرجلين. و دعا به ابن عمر عند اقتتال على عليه السلام و معاويه.

فَأَصْبَحَ فِي الْمَدِينَةِ خَائِفًا يعنى اصبح موسى من غد ذلك اليوم الذى قتل فيه القبطى فى مدينة مصر خائفاً من آل فرعون ان يأخذوه و يقتلوه يترقب اى ينتظر ما يبلغه فى امر القتل و هل عرف قاتله. و قيل خائفاً من الله يترقب المغفرة «فَإِذَا الَّذِي اسْتَنْصَرَهُ بِالْأَمْسِ يَسْتَصْرِحُهُ اذ المفاجأة اى فاجاء المستغيث الامس يسأله ان يصرخه، و الاستصراخ الاستغاثة مشتق من الصراخ، و المعنى يسأله النصرة على قبطى آخر يقاتله قال له موسى يعنى للاسرائيلى إِنَّكَ لَعَوِيٌّ مُّبِينٌ اى عوى فى تدبيرك غير رشيد فى امرك تقاتل مع عجزك و قلة انصارك.

فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ أَنْ يَبْطِشَ اى اراد موسى ان يأخذ القبطى بيده دفعا عن الاسرائيلى توهم الاسرائيلى ان موسى قصده و كان قد سبق منه اليه إِنَّكَ لَعَوِيٌّ مُّبِينٌ قال يا موسى أ تُرِيدُ أَنْ تَقْتُلَنِي كَمَا قَتَلْتَ نَفْسًا بِالْأَمْسِ يعنى القبطى المقتول ان تُرِيدُ اى ما تريد إلا ان تُكُونَ جَبَّارًا فى الأرض قتالا يقتل الناس على الغضب و ما تُرِيدُ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْمُصْلِحِينَ فى كظم الغيظ و ترك القتل و كان حديث القتل فشا فى المدينة و خفى القاتل، ففطن القبطى بذلك فذهب الى فرعون فاخبره ان قاتله موسى. و قال الحسن هو من قول القبطى لانه كان اشتهر ان اسرائيليا قتل قبطيا و الجمهور على القول الاول.

وَ جَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ اى من اعلى المدينة يسعى على رجليه سريعا و ذلك ان فرعون و اصحابه تو امروا فى امر موسى و قصدوا طلبه و كان الدباحون اخذوا الطرق من غير خوف منهم ان يفوتهم. و كان هذا الرجل و هو خزقيل مؤمن آل فرعون و هو النجار و قيل هو الحبيب النجار و قيل هو ابن عم فرعون، اسمه: شمعون يسعى اى يمشى مسرعا و يعدو فى طريق قريب حتى سبق الدباحين فجاى موسى و قال له انّ الملائكة ياتمرون بك ليقتلوك اى يهيمون بقتلك و يتشاورون فيك. قال الزجاج: اى يأمر بعضهم بعضا بقتلك،

نظيره: وَ أَتَمُّرُوا بَيْنَكُمْ بِمَعْرُوفٍ فَاخْرَجَ مِنَ الْمَدِينَةِ اِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ اى ناصح لك من النَّاصِحِينَ لانه لا يتقدّم الصلّة على الموصول.

فَخَرَجَ اى خرج موسى من المدينة خائفاً على نفسه من آل فرعون لا زاد معه يترقب هل يلحقه طلب فيؤخذ. و قيل يترقب اى ينتفت و كان يقول رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ فاجاب الله دعائه و نجاه.

### النوبة الثالثة

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام او كه نه در صنع او خلل نه در تقدير او حيل بنام او كه نه در فعل او زلل نه در وصف او مثل مقدری لم يزل، بنام او كه پادشاهست بی سپاه كامرانست بی اشتباه غافر جرم و ساتر گناه، حضرت او عاصیان را پناه، درگاه او مفلسان را پایگاه، قدره لا يدرك خاطر اقصی منتهاه حبه صیرنی مرآة من يهوى هواه، فرآه من يرانى و يرانى من يراه.

بشنو سرّی از اسرار بسم الله بسم در اصل باسم بوده، الف راست بود و شکل وی مستقیم و با در نهاد خود منحرف و منعطف، الف در لوح اول بود و با ثانی، چون در آیت تسمیت آمد. با اول گشت و الف ثانی فرا تو مینماید که کار الهی نه بر وفق مراد تو بود تو یکی را اول داری و من آخر گردانم. تو یکی را آخر داری و من اول گردانم. اشارتست که من یکی را بفضل بپذیرم یکی را بعدل ردّ کنم تا بدانی که کار بعدل و فضل ما است نه بهنجار عقل شما. الف که اول است ثانی گردانم و با که ثانی است فرا پیش دارم و صدر کتاب و خطاب خود بدو سپارم و کسوت و رفعت الفی درو پوشانم، تا جهانیان دانند که منم که یکی را برکشم و یکی را فرو کشم.

نُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَ نُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ.

نکته دیگر شنو ازین عجبتر: در شکل باء بسم الله اشارتتست و اندر آن اشارت بشارتتست. نقش با حقیر و صغیر بود چون با نام حق پیوسته شد علو گرفت و خلعت دنو یافت. از روی اشارت میگوید ای بنده مؤمن حرفی که بنام ما پیوسته شد قدر و جمال یافت و خطر و کمال گرفت تا بدانی که هر که بما پیوست از طبیعت مارست، و هر که دل در غیر ما بست در نهاد خود بشکست.

طسم طا اشارتست بطهارت دل عارفان از غیر او، سین اشارتست بسرّ او با دوستان در شهود جلال و جمال او، میم اشارتست بمنّت او بر مؤمنان در آلاء و نعماء او. مجلس معطر گردد، هر جا که رود گفت و گوی او. جانها منور شود در سماع نام و نشان او. در هژده هزار عالم کس نتواند که قدم بر بساط توفیق نهد مگر بمدد لطف او، در کونین و عالمین کس را زندگی مسلم نبود. مگر بحمايت و رعایت او.

بزرگان دین گفتند زندگی جوانمردان و دوستان حق بسه چیز است: زندگی بذکر و زندگی بمعرفت و زندگی بوجود. زندگی ذکر را ثمره انس است، زندگی معرفت را ثمره سکون است زندگی وجود را ثمره فناست و این فنا بحقیقت بقا است تا از خود فانی نگردی باو باقی نشوی بو سعید خراز گفت: در عرفات بودم روز عرفه و حاج را دیدم که که دعاها می کردند و نیکو همی زاریدند: بر هر زبانی زکری و در هر



دلی شوری و در هر جانی عشقی، در هر گوشه‌ای سوزی و نیازی، و با هر کسی دردی و گدازی.  
 مرا نیز آرزو خاست که دعائی کنم و چیزی خواهم، با خود گفتم چه دعا کنم و چه خواهم هر چه می‌باید  
 ناخواسته خود داده ناگفته خود ساخته و پرداخته. آخر قصد کردم تا از راه حقیقت بر او باز شوم و دعا کنم.  
 بسرّ من الهام داد که پس وجود ما از ما می چیزی خواهی.

از تعجب هر زمان گوید بنفشه کای عجب هر که زلف یار دارد چنک چون در ما زند؟

بو سعید از آن قدم برگشت و این بیت همی گفت:

و فإوك لازم مكنون قلبی و حبك غایتی و الشوق زادی

نَلُّوا عَلَيْكَ مِنْ نَبَا مُوسَى الْآيَةَ، موسی عاشقی تیز رو بود و رازداری مقرّب، يقول الله تعالى وَ قَرَّبْنَاهُ  
 نَجِيًّا رَقْمَ خُصُوصِيَّتِ بَرُو كَشِيْدِهِ وَ دَاغِ دُوسْتِي بَرُو نِهَادِهِ كِه: و القيت عليك محبة مئى، در عالم هر کجا  
 عاشقی سوخته بینی دوست دارد قصّه وی شنیدن و حدیث وی روح خود دانستن. از اینجاست که رب  
 العزّة در قرآن ذکر وی بسیار کرد و قصه وی جایها باز گفت تا عارفان سوخته را و دوستان دل شده را  
 سلوت و سکون افزاید و از دلها اندوه و غم زداید و لهذا قیل: سماع قصة الحبيب من الحبيب يوجب سلوة  
 القلب: و ذهاب الكرب و بهجة السرّ و تلج الفؤاد. این چنان است که گویند:

در شهر دلم بدان گراید صنما کو قصّه عشق تو سراید صنما

و گفته‌اند تکرار قصّه موسی و ذکر فراوان در قرآن دلیل است بر تفخیم و تعظیم کار او و بزرگ داشت  
 قدر او، اکنون بر شمر در قرآن ذکر و نواخت او تا بدانی منزلت و مرتبت او: میقات موسی: جاء موسى  
 لميقاتنا وعده موسى: وَ وَاَعَدْنَا مُوسَى طُورَ مُوسَى: أَنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ دَرِخْتِ مُوسَى: فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ  
 مِنَ الشَّجَرَةِ. آتش موسی: إِنِّي أَنَسْتُ نَاراً مَنَاجَاتِ مُوسَى: وَ قَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا شُوقِ مُوسَى: وَ عَجَلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ  
 لِتَرْضَى غربت موسی: وَ لَمَّا تَوَجَّهَ تَلْقَاءَ مَدْيَنَ: قَرِبَتْ مُوسَى: نَادَيْنَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ، مَحَبَّتِ مُوسَى وَ  
 أَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِّنِّي اصْطِنَاعِ مُوسَى: وَ اصْطَنَعْنَاكَ لِنَفْسِي مَادِرِ مُوسَى: وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَى خَوَاهِرِ  
 مُوسَى: قَالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّيهِ بَرَادِرِ مُوسَى: وَ أَخِي هَارُونَ دَايِهِ مُوسَى: هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ بَلَاءِ  
 مُوسَى فَإِذَا خِفتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ دَرِيَايِ مُوسَى: أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ عَصَايِ مُوسَى قَالَ هِيَ عَصَايِ  
 طُفُولِيَّتِ مُوسَى: فَرَدَدْنَاهُ إِلَىٰ أُمِّهِ بِرُورِشِ مُوسَى: أَلَمْ نُرَبِّكَ فِينَا وَلِيدًا: قُوتِ وَ مَرْدِي مُوسَى: بَلَّغْ أَشُدَّهُ وَ  
 اسْتَوَى، دَامَادِي مُوسَى: أَنْ أَنْكَحَكَ إِحْدَى ابْنَتِيَّ مَزْدُورِي مُوسَى: يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ نُبُوتِ وَ حَكْمَتِ مُوسَى: آتَيْنَاهُ  
 حُكْمًا وَ عِلْمًا. این همه یاد کرد تا عالمیان بدانند خصوصیت و زلفت و قربت موسی با این همه منقبت و  
 مرتبت در حضرت رسالت محمد عربی تا بقدّم تبعیت بیش نرسید. و ذلك

قوله (ص): لو كان موسى حيا لما وسعه الا اتباعي.

مصطفای عربی از صدر دولت و منزل کرامت آن کرامت که: کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین عبارت از آنست قصد صف النعال کرد تا میگفت: إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ و موسی کلیم از مقام خود تجاوز نمود و قصد صدر دولت کرد که میگفت: أُرْنِي أَنْظُرُ إِلَيْكَ، لا جرم موسی را جواب این آمد که: لَنْ تَرَانِي و مصطفای را (ص) این گفتند: أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ لَوْلَاكَ مَا خَلَقْتَ الْإِفْلَاقَ عَادَتِ مِثْلُكُمْ و چون بزرگی در جایی رود و متواضع وار در صف النعال بنشیند، او را گویند این نه جای تو است خیز ببالاتر نشین. چون سید خافقین قصد صف النعال کرد که: إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ او را گفتند یا سید این نه جای تو است، بساط بشریت نه بارگاه قدم چون تویی بود، و الیه الاشارة بقوله: مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّنْ رِّجَالِكُمْ سید گفت آری ما آمده‌ایم تا صف نعال را بصدر دولت رسانیم تا چنان که از روی شریعت خاك بآب در رسانیدیم از روی حقیقت سوختگان امت را واپس ماندگان آخر الزمان در موقف حشر و نشر ایشان را بصدر دولت رسانیم. و الیه الاشارة بقوله (ص) نحن الآخرون السابقون.

## ۲ النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ لَمَّا تَوَجَّهَ تَلْقَاءَ مَدْيَنَ چون روی داد موسی به سوی راه مدین قال گفت: عَسَى رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ (۲۳) مگر که خداوند من راه من باز نماید بمیان راه راست. وَ لَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ چون باب مدین رسید وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةٌ مِّنَ النَّاسِ گروهی مردمان یافت بر آن یسئفون که آب می‌دادند وَ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمْ امْرَأَتَيْنِ و جز زان مردان دو زن یافت تَدُودَانِ که از آب باز میراندند قَالَ مَا خَطْبُكُمَا گفت این چه کار است که شما در آنید؟ قَالَتَا لَا نَسْقِي كَفْتُنَا «ما گوسفندان را آب ندهیم حَتَّى يُصْدِرَ الرَّعَاءُ تا آن گه که شبانان برگردند، گله‌های خویش برگردانند وَ أَبُوْنَا شَيْخٌ كَبِيرٌ (۲۳) و پدر ما پیربست بزاد بزرگ.

فَسَقَى لَهُمَا ايشان را آب داد، ثُمَّ تَوَلَّى إِلَى الظَّلِّ آنکه بازگشت و با سایه شد فَقَالَ رَبِّ كَفْتُنَا گفت خداوند من: إِنِّي لَمَّا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ (۲۴) من خیری را که فرو فرستی بر من از خوردنی نیازمندم. فَجَاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا آمد بموسی یکی از آن دو خواهر تَمَشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ می‌رفت بشرم قَالَتْ إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ گفت پدر من میخواند ترا لِجِزْيِكَ أَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا تا پاداش دهد مزد این آب که ما را دادی فَلَمَّا جَاءَهُ چون موسی آمد باو وَ قَصَّ عَلَيْهِ الْقِصَصَ و قصه خود او را باز گفت: قَالَ لَا تَخَفْ گفت مترس نَجُوتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (۲۵) از آن گروه ستمکاران رستی.

قَالَتْ إِحْدَاهُمَا از آن دو دختر یکی گفت پدر را یا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ ای پدر من مزدور گیر او را إِنَّ خَيْرَ مَنْ اسْتَأْجَرْتَ که بهتر کسی که مزدور گیری اینست الْقَوِيُّ الْأَمِينُ (۲۶) مردی با نیروی و راست و استوار.

قَالَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَكْحَلَكَ گفت من می‌خواهم که بزنی بتو دهم إِحْدَى ابْنَتِي هَاتَيْنِ ازین دو دو دختر خویش یکی علی أَنْ تَأْجُرَنِي بر آنچه مزد مزدوری خویش بکاوین او مرا دهی ثَمَانِي حَجَجَ هَشْتِ سَالَسْتِ فَإِنْ أُنْمَمْتَ



عَشْرًا اِذَا رَجَعْتَ إِلَىٰ رَبِّكَ فَمِنْ عِنْدِكَ اَنْ تَزِدَّكَ نِعْمًا وَ مَا اُرِيدُ اَنْ اَشُقَّ عَلَيْكَ وَ نَحْوَاهُمْ كَه رنج آن بر تو نهم سَتَجِدُنِي اِنْ شَاءَ اللّٰهُ مِنَ الصّٰلِحِيْنَ (۲۷) آری اگر خدای خواهد مرا از خوسران نیک یابی.

قالَ ذٰلِكَ بَيْنِي وَ بَيْنَكَ مُوسَى كَافٍ اِنْ شَاءَ اللّٰهُ مِنَ الصّٰلِحِيْنَ (۲۷) آری اگر خدای خواهد مرا از خوسران نیک یابی. گفت این میان من و میان تو است اَيَّمَا الْاٰجِلِيْنَ قَضَيْتَ تا از دو کی کدام کی بگزارم فلا عُدْوَانَ عَلَيَّ افزونی جستن نیست بر من وَ اللّٰهُ عَلٰى مَا نَقُولُ وَكِيْلٌ (۲۸) و اللّٰهُ بر آنچه ما گفتیم کارساز.

فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَى الْاَجَلَ چون موسی مدت مزدوری خویش تمام کرد وَ سَارَ بِاَهْلِهِ وَ كَسَاهِي خُوَيْش بَرْد اَنْسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا از سوی طور آتشی دید قالَ لِاَهْلِهِ اهلِ خُوَيْش را گفت امْكُثُوا درنگ کنید اِنِّي اَنْتُمْ نَارًا مِنْ اَتْسِي ديدم. لَعَلِّي اَتِيكُمْ مِنْهَا بَخْبَرٍ تا مگر من شما را خبری آرم اَوْ جَدْوَةٌ مِنَ النَّارِ يا پاره آتش لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ (۲۹) تا مگر شما گرم شوید.

فَلَمَّا اَتَاهَا چون آمد موسی بآن آتش نُودِيَ اَوَّاز دادند او را مِنْ شاطِئِ الوادِ الْاَيْمَنِ از کران رودبار از سوی راست فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ در آن جایگاه با برکت مِنَ الشَّجَرَةِ از آن درخت اَنْ يا مُوسى که یا موسی اِنِّي اَنَا اللّٰهُ رَبُّ الْعَالَمِيْنَ (۳۰) من اللّٰهُم خداوند جهانیان.

وَ اَنْ اَلْقَ عَصَاكَ وَ كَه بِيُوَكِّنْ عَصَايْ خُوَيْش فَلَمَّا رَاها تَهْتَزُّ چون عصا را دید که می جنبید و می جست كَأَنها جَانٌّ راست گویی که آن ماریست وَ لِيْ مُدْبِرًا. برگشت پشت برگردانیده وَ لَمْ يُعَقَّبْ وَ هِيْج نپائید پس آن که دید یا موسی اَقْبِلْ وَ لَا تَخَفْ یا موسی پیش آی بیا و مترس اِنَّكَ مِنَ الْاٰمِنِيْنَ (۳۱) که تو از وی در امانی اسئَلُكَ يَدَكَ فِي جَنِيْبِكَ دست خویش در جیب خویش كُن تَخْرُجُ بِيَضَاءٍ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ تا بیرون آید سپید بی پیسی وَ اضْمُمْ اِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ وَ با خویشان آر بازوی خویشان از بیم قَدَانِكَ بُرْهَانَ مِنْ رَبِّكَ این هر دو دو برهاند از خداوند تو اِلَى فِرْعَوْنَ وَ مَلَايِهِ بفرعون و کسان او اِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِيْنَ (۳۲) که ایشان قومی بودند از فرمان برداری بیرون.

قالَ رَبِّ موسی گفت خداوند من اِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا من از ایشان کسی کشته ام فَأَخَافُ اَنْ يَقْتُلُونِ (۳۳) و می ترسم که مرا بازکشند.

وَ اَخِي هَارُونَ هُوَ اَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا و برادر من هارون او گشاده سخن تر است از من بَرِزبان فَأَرْسِلْهُ مَعِيَ بفرست او را با من رَدءًا يُصَدِّقُنِي تا یاری بود، که مرا گواهی میدهد اِنِّي اَخَافُ اَنْ يُكْدِبُونِ (۳۴) که من می ترسم که ایشان مرا دروغ زن گیرند.

قالَ سَنَنْتُكَ عَضُدَكَ بِاَخِيكَ گفت سخت کنیم بازوی تو برادر تو وَ نَجْعَلُ لَكُمْ سُلْطٰنًا وَ حَجَّتِي دهیم شما را و سلطانی، فلا يَصِلُونَ اِلَيْكُمْ تا هیچ بشما نرسد بِاَيَاتِنَا اَنْتُمْ وَ مَنْ اَتَّبَعَكُمْ الْغَالِبُونَ (۳۵) شما هر دو و هر که بر پی شما رود بنشانها و معجزتها هر جا که باشید غالب باشید، بیش ببرنده و کم آورنده و باز مالنده.

فَلَمَّا جَاءَهُمْ مُوسى بِاَيَاتِنَا بَيِّنَاتٍ چون بایشان آمد موسی بپیغامهای ما و نشانهای روشن پیدا قالُوا ما هذا اِلَّا سِحْرٌ مُّقْتَرَى گفتند نیست این مگر جادویی ساخته وَ ما سَمِعْنَا بِهٰذَا فِي اَبائِنَا الْاَوَّلِيْنَ (۳۶) و نشنیده ایم ما این



سخن در روزگار پدران پیشین ما.

وَ قَالَ مُوسَى رَبِّي أَعْلَمُ كَفْت خدایند من داناتر دانا است، بَمَنْ جَاءَ بِالْهُدَى مِنْ عِنْدِهِ بَأَن كَس كِه پیغام راست آرد از نزدیک او بر راه راست وَ مَنْ تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ وَ بَأَن كَس كِه سرانجام این سرای او راست، إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ (۳۷) ستمکاران هرگز پیروز نیایند و توان ایشان بنماند.

وَ قَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ فِرْعَوْن كَفْت ای بزرگان کسان من ما عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلِهِ غَيْرِي من شما را جز خویشتن هیچ خدایی ندانم. فَأَوْقِدْ لِي يَا هَامَانَ عَلَى الطِّينِ آتَش افروز مرا ای هامان بر گل فَأَجْعَلْ لِي صَرْحًا وَ مرا کوشکی ساز بنای آن عالی، طارمی بلند لَعَلِّي أُطْعَمُ إِلَى إِلِهِ مُوسَى تا بر روم مگر مرا دیدار افتد بخدای موسی وَ إِنِّي لَأَظُنُّهُ مِنَ الْكَاذِبِينَ (۳۸) و من این موسی را از دروغ‌زنان می‌پندارم.

وَ اسْتَكْبَرَ هُوَ وَ جُنُودُهُ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَ گردن کشید، او و سپاه او در زمین و نیامد او را آن وَ ظَنُّوا أَنَّهُمُ الْبَائِسُونَ لَا يُرْجَعُونَ (۳۹) و می‌پنداشتند که ایشان با ما نیایند و نیارند.

فَأَخَذْنَاهُ وَ جُنُودَهُ فَرَاكَرْتِيمُ او را و سپاه او را فَبَدَدْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ وَ كَشْتِيمُ ایشان را در دریا فَاَنْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ (۴۰) نگر که سرانجام آن ستمکاران چون بود.

وَ جَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً وَ ایشان را درین جهان پیشوایان کردیم يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ خَلْقَ را با آتش میخواندند، وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصَرُونَ (۴۱) و روز رستاخیز کس ایشان را یاری ندهد، و فریاد نرسد، وَ أَتْبَعْنَاهُمْ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَ بر پی ایشان پیوستیم در این جهان نفرین وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ هُمْ مِنَ الْمَقْبُوحِينَ (۴۲) و روز رستاخیز ایشان فرا هلاکت و تباهی دادگانند.

وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ موسی را نامه دادیم مِنْ بَعْدِ مَا أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ الْأُولَى پس آن که قرنهای پیشین هلاك کردیم بَصَائِرَ لِلنَّاسِ حَكْمَهَا وَ پیغامهای روشن مردمان را وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (۴۳) و راه نمونی و بخشایشی تا مگر پند پذیرند و وعدهای من در یاد دارند.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: وَ لَمَّا تَوَجَّهَ تَلْقَاءَ مَدْيَنَ ای قصد نحو مدین خارجا عن سلطان فرعون، و تلقاء تفاعل من لقيت و هو مصدر اتسع فيه، فاستعمل ظرفا و سَوَاءَ السَّبِيلِ قصد السَّبِيلِ المستوى الى مدین. مقاتل كَفْت موسی چون از مصر بیامد ترسان و حیران از بیم فرعون هیچ ندانست که کجا شود و راه نمی‌برد تا جبرئیل آمد و عصا بوی داد آن عصا که آدم از بهشت آورده بود و او را كَفْت که سوی مدین شو بنزدیک شعيب. موسی از آن که راه نمیدانست كَفْت: عَسَى رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ، کار خود تفویض با الله کرد و براه بردن توفیق ازو خواست تا رَبَّ الْعِزَّةِ فریشته فرستاد و راه بوی نمود. و گفته‌اند کسان فرعون در طلب او بر پی وی ایستادند و سه راه بود بمدین: دو در طرف و یکی در میان. ایشان گفتند با یکدیگر تا در راه طرف رویم که مرد ترسند و گریزنده در شاهراه میان نرود.

ایشان در طرف برفتند و نیافتند و موسی در شاهراه هشت شبانروز بماند بی‌زاد و بی‌طعام، پای برهنه و



شکم گرسنه، و در آن هشت روز نمی‌خورد مگر برگ درختان، تا رسید بمدین. و کان مدین ارضا یسکنها شعیب. کان اتّخذها مدیان بن آزر لنفسه مسکنا قبل ذلك، فنسبت الیه. و بین مدین و مصر مسیره ثمانیه ایام. و لَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدَّيْنِ الْوَرُودِ اتیان الماء، و ضده الصّدور و هو الرجوع عنه.

و ماء مدین آبار کان یشرّب منها اهلها و یسقون انعامهم و مواشیهم. وَجَدَ عَلَيْهِ اى على وجه الماء و حوله جماعة كثيرة من الناس یسقون مواشیهم. وَجَدَ مِنْ دُونِهِمْ امْرَأَتَيْنِ اى من ورائهم و من اسفلهم امرأتین تَدُودان اى تدفعان اغنامهما حتّی لا تختلط بغيرها، اشار الى تنحيهما عن الجماعة للورع و الصّیانة و كراهية الاختلاط بالرجال. و قيل لضعفهما.

موسی بفرست بدانست که ایشان از ضعف و عجز گوسفندان خود را آب نمی دهند. گفت: ما شأنکما و ما بالکما لا تسقیان مواشیکما مع القوم؟ قالتا لا نمکن من السقی حتّی یرجع الرّعا من الماء، یصدر بفتح یا و ضمّ دال قرانت ابن عامر و ابو عمرو است، جعلوا الفعل للرّعاء، یعنی حتّی ینصرف الرّعاء عن السقی. فیخلوا الموضع فنسقی من فضل مائهم. باقی یصدر بضمّ یا و کسر دال خوانند، اى حتّی یصرف الرّعاء مواشیهم عن الماء. و الرّعاء جمع الرّاعی كما تقول صاحب و صحاب و صائم و صیام و تاجر و تجار.

و گفته‌اند موسی چون ایشان را دید که بی‌محرم بیرون آمده بودند بچراگاه انکار کرد بر ایشان و گفت: ما حَطْبُکُما این چه کار شما است و چه حال شما ایشان عذر خود را و عذر پدر را گفتند: لا نَسْقِي حتّی یُصَدِّرَ الرّعاء وَ اَبُونَا شَيْخٌ کَبِيرٌ پدر ما مردی پیر ضعیف است، رعی مواشی نتواند و مالی نیست که مزدور گیرد، و ما بضرورت بیرون آمده‌ایم و گوشه‌ای گرفته‌ایم تا این شبانان بروند و جای خالی شود آن گه ما گوسفندان خود را آب دهیم. و ابوهم شعیب بن نوب بن مدین بن ابراهیم الخلیل. و قال وهب هو یثرون بن اخى شعیب، و کان شعیب قد مات قبل ذلك، بعد ما کفّ بصره. و قيل قبره بین المقام و الزمزم.

موسی چون ایشان را بر ان صفت دید بر ایشان ببخشود و شفقت کرد.

گوسفندان ایشان فرایش گرفت و بسر چاه برد و بر سر چاه سنگی عظیم بود که ده مرد با قوت آن سنگ نمی‌توانستند برداشت. موسی بتنها آن سنگ برداشت و بیفکند و دلو بخواست او را دلولی دادند که ده مرد و بروایتی چهل مرد آن دلو از چاه بر می‌کشیدند. موسی تنها آن دلو از چاه برکشید، و گوسفندان ایشان را آب داد.

روایت کرده‌اند از عمر که گفت: لم یستق الا ذنوبا واحدا حتّی رویت الغنم.

ازینجا گفته‌اند که هر پیغامبری را بچهل مرد نیروی بود. و پیغامبر ما را (ص) بچهل پیغامبر نیروی بود.

فَسَقَى لَهُمَا اى سقى موسى مواشيهما لاجلهما. ثُمَّ تَوَلَّى اى اعرض و جعل ظهره یلی ما کان یلیه وجهه. و الظل ما لم یقع علیه شعاع الشمس و قيل الى ظلّ شجرة و كانت هناك سمرة و قيل الى ظلّ جدار لا سقف له. فَقَالَ رَبِّ اِنِّي لَمَّا اُنزِلْتَ اِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَفَيْرٌ. قال ابن عباس ما سأله الا كسرة من خبز، و لم یکن مع

موسی شقّ تمرة انما قال ذلك و خضرة البقل تتراى فى بطنه من الهزال فجاءته إحداهما تمشي على استحياء. مفسران گفتند آن دختران زودتر بخانه بازگشتند آن روز. و پدر گفت چونست که امروز زودتر آمدید؟ گفتند وجدنا رجلا صالحا رحیما فسقى لنا اغنامنا، مردی پارسای مشفق مهربان بما رسید و گوسفندان ما را آب داد. پدر گفت چه سخن از وی شنیدید؟ گفتند از وی شنیدیم که می‌گفت: رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ شعيب گفت نیست او مگر مردی گرسنه محتاج طعام. آن گه دختر کهین را فرستاد تا او را بخواند نام وی صفورا هی الّتی تزوّجها موسی. اینست که ربّ العالمین گفت: فَجَاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ اى جاعته ماشية مستحيية مستتره بكم درعها. قال الحسن فو الله ما كانت ولاجة و لا خراجة و لكنّها كانت من الخفرات اللاتی لا يحسن المشی بین ایدی الرّجال، و الكلام معهم. و روى عن بعض الرّعاء الوقف على تَمْشِي ثُمَّ ابتداء، فقال: عَلَى اسْتِحْيَاءٍ قَالَتْ: إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ وَ ذَلِكَ لِأَنَّ الْحَيَاءَ فِي الْكَلَامِ أَكْثَرَ مِنْهُ فِي الْمَشْيِ وَ احسن.

قَالَتْ إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرًا مَا سَقَيْتَ لَنَا فَقَامَ مَعَهَا فَتَقَدَّمَتْهُ فَهَبَّتِ الرِّيحَ وَ الزَّقَاتِ ثَوْبَهَا بِجَسَدِهَا، فكره، موسی ان یرى ذلك منها، فقال لها امشى ورائی و دلینی على الطریق ان اخطأت، فانا بنی یعقوب لا ننظر الى اعجاز النّساء. موسی آمد بسرای شعيب و شعيب طعام در پیش نهاده، گفت اى جوان این طعام بکار بر که از بهر تو ساخته‌ام. موسی ظنّ برد که آن طعام عوض آب دادن گله است. گفت اعوذ بالله ما نه از آن خاندانیم که دین خود بدنیا بفروشیم. شعيب گفت نه آنست که تو پنداشتی و الله، لیکن عادت من و عادت پدران من اینست که مردمان را طعام دهیم و مهمان را گرامی کنیم. پس موسی آن طعام بخورد و قصّه خویش با شعيب بگفت که چه سبب را از زمین مصر بیرون آمد. شعيب گفت مترس که تو از فرعون و قوم وی رستی که فرعون را بر مدین دست نیست.

قَالَتْ إِحْدَاهُمَا وَ هِيَ الصَّغْرَى وَ اسْمُهَا صَفُورَا يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ لِرَعَى الْغَنَمِ إِنَّ خَيْرَ مَنْ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيَّ الْأَمِينُ وَ قَدْ جَرَبْنَا قُوَّتَهُ بِرَفْعِهِ الْحَجْرَ وَ نَزْحِهِ الدَّلْوَ وَ جَرَّبْتَ أَمَانَتَهُ حَيْثُ مَنَعَنِي مِنَ الْمَشْيِ قَدَامَهُ، وَ قِيلَ الْقَوِيُّ فِي بَدْنِهِ الْأَمِينُ فِي عَفَافِهِ.

قال شعيب لموسى إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَكْحِكَ إِحْدَى ابْنَتَيَّ هَاتَيْنِ عَلَى أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمَانِي حَجَجٍ اى تأجرنى نفسك مدة ثمانى حجج، و الاجر هاهنا هو الصّدق و قيل معناه تكون اجيرا لى، يقال اجرت الغلام فهو مأجور و أجرته فهو ماجر و أجرته فهو مؤاجر، على وزن فاعلته و كله بمعنى واحد. و قيل معناه ان تثيبنى من تزويجى اياك رعى ماشيتى ثمانى حجج من قولهم آجرك الله اى اثابك و الحجة السنّة و الحجج جمعها، فَإِنْ أْتَمَمْتَ عَشْرًا اى اتممت العقد عشرا فَمِنْ عِنْدِكَ تَفَضُّلاً مِنْكَ وَ مَا أُرِيدُ أَنْ أَشُقَّ عَلَيْكَ اى لا اكلفك ما يصعب عليك فى هذه المدة و قيل ما اريد ان اشقّ عليك بان آخذك باتمام عشر سنين و تجدنى ان شاء الله من اهل الصّلاح فى معاملتك و مخالطتك، و الوفاء بعهدك. و قيل هذا شرط للاب و ليس بصدّق. و قيل هو صدّق و الاوّل اظهر لقوله تأجرنى. و لم يقل تأجرها.

قال ذلك بيّنى و بيّنك اى قال موسى ذلك الشّروط بيّنى و بينك و علينا الوفاء به. ثمّ قال: أَيَّمَا الْأَجْلَيْنِ قَضَيْتَ

ما زائدة مؤكدة، و المعنى اىّ الاجلين و اى فى معنى الجزاء منصوبة بقضيت و جواب الجزاء. فلا عُذْوَانِ عَلَيَّ يعنى اىّ الاجلين قضيت فلا ظلم علىّ بل اكون منصفا فى ايّهما قضيت و الاجلان ثمانية و عشرة ثم قالوا كلاهما: و الله على ما نقول و كيل اى شاهد على عقد بعضنا لبعض.

روى عن ابن عباس عن النبي (ص): قال سألت جبرئيل (ع): اىّ الاجلين قضى موسى؟ قال اتمها و اكملها يعنى العشرة .

و عن ابى سعيد الخدرى ان رجلا سأله: اىّ الاجلين قضى موسى؟ قال لا ادرى حتى اسأل رسول الله (ص) فسأل الخدرى رسول الله (ص) فقال لا ادرى حتى اسأل جبرئيل فسأل النبي (ص) جبرئيل فقال لا ادرى حتى اسأل ميكائيل فسأل جبرئيل ميكائيل فقال لا ادرى حتى اسأل الرفيع فسأل الرفيع فقال لا ادرى حتى اسأل اسرافيل فسأل الرفيع اسرافيل فقال لا ادرى حتى اسأل ذا العزة. قال فنأدى اسرافيل بصوته الاشد يا ذا العزة اىّ الاجلين قضى موسى؟ فقال اتمّ الاجلين و اطبيهما عشر سنين.

و روى عنه (ص) قال تزوج صغراهما و قضى اوفاهما.

مفسران گفتند چون آن عقد میان ایشان برفت و دختر کهین که نام وی صفورا است بزنی بوی داد شعيب او را فرمود تا گوسفندان بچرا برد و آن عصا که آدم از بهشت آورده بود و پیغامبران گذشته از یکدیگر بمیراث می‌بردند تا بروزگار شعيب به شعيب رسید، آن عصا بموسى داد.

سدى گفت پیش از آن که موسى بشعيب رسید فریشته‌ای آمد، بصورت مردی و آن عصا بشعيب داد گفت این عصا بنزدیک تو ودیعت است تا خداوند این عصا بسر وی آید. شعيب آن عصا میان عصاهای دیگر در اندرونی نهاد. آن روز که موسى را بگله می‌فرستاد دختر خود را فرمود که رو عصائی بیرون آر و بموسى ده دختر رفت و آن عصا بیرون آورد شعيب چشم پوشیده بود آن عصا بدست می‌بایسد و گفت این ودیعت است بجای خویش باز بر و دیگری بیار دختر رفت دیگری آورد.

نگه کردند همان عصا بود دوم بار باز پس برد و سیوم بار همان بود. پس شعيب بموسى داد. موسى بیرون شد و شعيب پشیمان گشت گفت آن عصای ودیعت است نباید که خداوند آن فرا رسد و نیابد. موسى را باز خواند و عصا را باز خواست. موسى گفت این عصای منست. شعيب درو پیچید تا باز ستاند موسى بخصومت آورد آخر قرار دادند که اول کسی که ما را بیند این حکم بوی تفویض کنیم. ربّ العالمین فریشته‌ای فرستاد بصورت آدمی میان ایشان حکم کرد، گفت: عصا بر زمین نهید آن کس که بر تواند داشت آن اوست. شعيب خواست که بر دارد دستش بدان نرسید و نتوانست موسى دست فرا کرد و آسان آسان برداشت. شعيب بدانست که آنجا تعبیه ایست گفت مگر خداوند این عصا خود تویی. پس موسى گوسفندان بچرا برد. شعيب او را وصیّت کرد که دو راه پیش است: یکی سوی راست می‌شود و یکی سوی چپ چون آنجا رسی زینهار که سوی راست نروی و چه مرغزار آنجا نیکوترست و بهتر، زیرا که تئینی عظیم است، آنجا ازدهایی بزرگ نباید که ترا و گوسفندان را هلاک کند.



موسی گوسفندان را فرا پیش کرد چون بسر آن دو راه رسید گوسفندان سوی راست برگرفتند و موسی هر چند کوشید که باز گرداند نتوانست و طاقت نداشت.

گوسفندان در آن مرغزار شدند و نیکو چرا کردند که گیاه بسیار بود و علف نهمار.

و تنّین پیدانه. موسی رنجه شده بود خواب بر وی افتاد، گوسفندان بچرا بگذاشت و خود بخت. آن ساعت که موسی در خواب بود تنّین آهنگ ایشان کرد عصا از جای خود برخاست و با تنّین در حرب شد تنّین را همی زد تا او را بکشت و آمد با جنب موسی و بیفتاد خون آلود. موسی از خواب در آمد عصا را دید خون آلود و تنّین کشته شاد گشت و خدای را عزّ و جلّ سپاس داری کرد دانست که در آن عصا تعبیه‌هاست و قدرتها. پیش شعیب آمد و قصه تنّین با وی گفت. شعیب شاد گشت و گفت این موسی را ناچار دولتی در راه است و درین عصا تعبیه‌ای، و عن قریب پیدا شود. پس شعیب خواست که با موسی اکرام کند از بهر دامادی وی او را صلتی دهد گفت امسال گوسفندان هر چه زاینند، و بچه‌ها نه بر شبه مادران باشند که برنگی دیگر آیند، بتو دهم موسی را در خواب وحی نمودند که اضرب بعصاك الماء الّذی فی مستقی الاغنام. عصا بر آن آب زن که گوسفندان میخورند. موسی عصا بر آب زد گوسفندان همه بچه چنان آوردند که از موسی پذیرفته بود بر آن رنگ که گفته بود. فعلم شعیب انّ ذلك رزق ساقه الله الی موسی و امرأته فوفی له بشرطه و سلّم الیه الاغنام.

فَلَمَّا قَضَى مُوسَى الْأَجَلَ أَي اتمّه و فرغ منه، قضی اینجا بمعنی اتمّ است چنان که در سورة الانعام گفت: لِيُقْضَى أَجَلٌ مُّسَمًّى أَي لیتّمّ اجل مسمّی و در سوره طه: وَ لَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ أَي من قبل ان يتم اليك جبرئیل الوحي و در سورة الاحزاب فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ أَي اتمّ اجله.

مجاهد گفت: موسی مزدوری شعیب بر کاوین دختر ده سال تمام کرد. انگه دو سال دیگر بنزدیک وی مقام کرد و از دختر شعیب او را کودک آمد و بعد از بیست سال که بنزدیک وی مقام کرده بود از وی دستوری خواست تا با مصر شود، بزیارت مادر و برادر و خواهر. چون از شعیب دستوری یافت اهل و عیال و گوسفندان فرا پیش کرد و رفت. اینست که ربّ العالمین گفت: وَ سَارَ بِأَهْلِهِ وَ رُزْغَارَ زَمْسْتَانِ بُوْدَ مُوسَى بَا اهل و عیال بر راه ایستاد و اهل وی بار داشت و زادن نزدیک بود موسی راه نمیدانست همی سر در نهاد در بیابان تا بجانب طور سینا افتاد از راه مصر بگشته شب تاریک پیش آمد و باد و باران و صاعقه و سرمای سخت، گوسفندان در بیابان پراکنده شده و اهل وی را درد زه خاسته و موسی در میان متحیر مانده طلب آتش کرد و آتش‌زنه آتش نداد آخر بجانب طور نگه کرد و آتش دید اینست که ربّ العالمین گفت أَنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا از سوی کوه آتشی دید افروخته، چنان پنداشت که شبانی است یا کاروانی که آنجا آتش کرده. با اهل و قوم خویش گفت: اَمْكُتُوا اِنِّي اَنْسْتُ نَارًا لَعَلِّي اَتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ شَمَا سَاعَتِي دَرَنَگ كَنِيْد و آرام گیرید تا من بروم و اگر آنجا کسی را بینم خبر راه مصر ازو پرسم تا ما را بر راه مصر دارد أَوْ جَدْوَةَ مِنْ النَّارِ یا پاره‌ای آتش آرم تا شما گرم شوید أَوْ جَدْوَةَ عاصم بفتح جیم خواند و حمزه بضم جیم و باقی قراء

بكسر جيم و معنى همه يكسانست و نظيره الرَّبوة و الرَّبوة و الرَّبوة.

قال المبرد الجذوة القطعة العظيمة من الحطب المحترق و بعضه ما لم يشتعل فاذا اشتعل فهي شهاب و قبس و الاصطلاء التدفؤ بالصّلا و هو النَّار يكسر الصّاد و يفتح، فالفتح بالقصر و اذا كسرت مدّت و اصل الكلمة اللزوم.

فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ، الشَّاطِئِ الشُّطُّ و هو شفير الوادى، و الايمن اذا رددته الى الشاطى فهو من اليمين يعنى عن يمين موسى و اذا رددته الى الوادى فهو من اليمين في التَّبَعَةِ الْمُبَارَكَةِ الْبِقَعَةِ الْقِطْعَةِ من المكان و بركتها انّ الله عزّ و جلّ كلم فيها موسى و بعثه منها نبيا من الشجرة يعنى من تلقاء الشجرة من ناحيتها، و الشجرة الزيتون و قيل العوسج، و قيل السّدره، و قيل العنّاب، و كانت بقيت الى عهد هذه الامّة أنّ يا مُوسى يعنى نودى بان يا موسى إِنِّي أَنَا اللَّهُ الَّذِي نَادَيْتُكَ و دعوتك باسمك و انا ربّ الخلائق اجمعين. و هذا اوّل كلامه لموسى.

وَ أَنْ أَلْقَ عَصَاكَ يَعْنَى نُودَى بَانَ الْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَأَى الْعَصَا تَهْتَزُّ أَي تَتَحَرَّكُ حَرَكَةً شَدِيدَةً، و الجانّ صغار الحيات لكّنه اسرع حركة من الثعبان و اوحى اهتزازا.

و كان حيّة موسى ثعبانا عظيما فى حركة الجانّ فاقبلت نحو موسى فولّى موسى هاربا خوفا منها و لم يعقب اى لم يرجع و لم يلتفت. قال الخليل عقب اى رجع على عقبه و هو مؤخّر القدم فقال الله لموسى ارجع الى مكانك و اثبت إِنَّكَ مِنَ الْأَمِينِينَ. من ان ينالك ضرر او مكروه و قيل معناه انك من المرسلين لقوله: لَا يَخَافُ لَدَيْ الْمُرْسَلِينَ.

اسئلك يَدَاكَ فِي جَيْبِكَ أَي ادخل يدك فى جيبك من جانب الصّدر و منه قوله: مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ تَخْرُجُ بَيِّضَاءَ مشرقة مضيئة كالشيء الأبيض لها شعاع كشعاع الشمس. و قد جعل الله فى يده من النور مثل ما فى الشمس و القمر مِنْ غَيْرِ سُوءٍ أَي من غير عيب او برص. وَ اضْمُمْ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ بِفَتْحِ الرَّاءِ و الهاء حجازى و بصرى و وافقهم حفص على فتح الرَّاء وحدها الباقون بضمّ الرَّاء و اسكان الهاء و كلها لغات بمعنى الخوف و الفرق.

قال الزّجاج: الجناح هاهنا العضد و فى الكلام تقديم و تأخير تأويله: و اضمم اليك جناحك اى عضدك فادخل يدك فى جيبك كلّما رهبت جبارا فى عمرك، و قيل لَمَّا الْقَى عَصَاهُ خَافَ فَبَسَطَ جَنَاحَهُ يَعْنَى يَدَهُ كَالْمَتَّقَى بِهَا و هو موجود فى عادات النَّاسِ. فقيل له ضمّ ما بسطته من يدك خوفا على نفسك و اليد اذا بسطت صارت كالجناح المبسوطة، و يدا الانسان جناحاه، و جناحا الطير يداه. و قيل الرَّهْبُ الْكَمُّ بِلُغَةِ حَمِيرٍ، أَي اضمم اليك يدك و اخرجه من الكم، لانه تناول العصا و يده فى كمّه. و قيل معناه اذا هالك امر يدك و ما ترى من شعاعها فادخلها فى جيبك تعد الى حالتها الاولى.

قال ابن عباس ما من احد يدخله رعب بعد موسى ثمّ يدخل يده فيضعها على صدره انا ذهب عنه الرّعب، فذَانِكَ قَرَأَ ابْنُ كَثِيرٍ و ابو عمرو بتشديد النون و هو تثنية ذلك و قرأ الباقون بالتخفيف و هو تثنية ذاك، و النون

المشددة بدل اللام فى ذلك و معنى الاية: فذاتك اللذان اريتكهما من اليد و العصا حجتان من ربك تدلان الخلق على صحة نبوتك فامض بهما الى فرعون و الاشراف من جنوده و ادعهم الى توحيد الله و طاعته انهم كانوا قوماً فاسقين كافرين.

قال رَبِّ إِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا يعنى القبطى فأخافُ أن يَقْتُلُون به قودا، اراد ان يعرف مآل امره مع فرعون. و أخي هارونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا اى اطلق لسانا بالبيان و ذلك للحبسة التى كانت فى لسانه التى تمنعه عن اعطاء البيان حقه فأرسله معي رداءً قرأ نافع ردا ترك همزه طلبا للخفة، و الردء المعين يقال رداؤه على امر كذا اى اعنته يُصَدِّقُنِي قراءة العامة بالجزم على جواب الامر و رفعه عاصم و حمزة على ان يكون موضعه نصباً على الحال، اى ارسله معي رداء مصدقاً لى شاهدا لى على حقيقة امرى. إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكْذِبُونَ اى اخشى ان يردوا كلامى و لا يقبلوا منى دعوتى.

قال سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ هذا جواب قوله: اشُدُّدُ بِهِ أَرْزِي و العضد القوة، يقال: عضده و عاضده اذا اعانه و قواه و تقول فلان عضدى و يدى و منه قول رسول (ص) و هم يد على من سواهم، وَ نَجْعَلُ لَكُمْ سُلْطَانًا السُّلْطَانَ الحجة سميت به لانه يستتير به الحق من الباطل، و سمى الزيت سليطا لشدة ضوء سراجة. و قيل السُّلْطَانُ هاهنا رعب فى قلب فرعون يمنعه عن الهمة بقتلهما او اذاهما فلا يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا اين جواب آنست كه گفتند: إِنَّا نَخَافُ أَنْ يَفْرُطَ عَلَيْنَا أَوْ أَنْ يَطْغَى سخن اينجا تمام گشت آن گه ابتدا كند گويد: بآياتنا انثما و من اتبعكم الغالبون اينجا تقديم و تأخير است. يعنى انتم و من اتبعكم بآياتنا الغالبون و روا باشد كه بآياتنا متصل بود به نجعل على تقدير: و نجعل لكم بآياتنا سلطانا فلا يصلون اليكما. اى و نجعل لكم حجة دالة على النبوة بآياتنا اى بالعصا و اليد و سائر الآيات. ثم قال مبتدءاً انثما و من اتبعكم الغالبون. موسى آن شب كه از دور آتش ديد عيال را گفت: امكثوا إِنِّي آنستُ ناراً ايشان را بگذاشت و روى بر سوى آتش نهاد. وادى مقدس بود نام آن طوى و برابر آن كوه زبير بود آن كوه كه طور سينا گويند. و قومى گويند زبير ديگر بود و طور سينا ديگر، زبير آن كوه بود كه آن را تجلى افتاد و پاره پاره گشت و طور سينا آن كوه بود كه موسى بر آن با حق سبحانه و تعالى مناجات كرد موسى چون بنزدك آن درخت رسيد نور ديد بر درخت اما بچشم موسى آتش مينمود موسى بشكوهيد از آن درخت دل تنگ گشت و متحير ماند پشت بساق درخت باز نهاد، ندا شنيد كه يا موسى يا موسى. موسى گفت: من الذى يكلمنى؟ كيست كه با من سخن ميگويد و مرا ميخواند ندا آمد كه: إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ همانست كه آنجا گفت: إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَأَخْلَعُ نَعْلِيكَ گفته اند كه ربّ العزه او را از بهر ادب فرمود كه نعلين بيرون كن كه نه روا باشد پيش مهتران رفتن با نعلين ازينجاست كه پيش پادشاهان با نعلين نروند. همان شب بود كه ربّ العالمين گفت: وَ مَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَى اللَّهُ تعالى دانست كه موسى همى داند كه آن عصا است لكن از بهر آن پرسيد تا موسى بزبان خویش بگويد كه اين عصای منست و از آن چه چيز آيد تا اگر موسى از آن عصا چيزى ديگر بيند داند كه آن قدرت خداوند است جلّ جلاله. پس ديگر باره ندا آمد كه ألقِ عَصَاكَ عَصَا بيفكن، موسى عصا بيفكند. مار گشت موسى بترسيد و راه گريز

گرفت. ربّ العالمین گفت: یا موسی اَقْبِلْ وَ لَا تَخَفْ إِنَّكَ مِنَ الْآمِنِينَ همانست که آنجا گفت: خُذْهَا وَ لَا تَخَفْ سَتُعِيدُهَا سِيرَتَهَا الْأُولَى پس دیگر باره ندا آمد که اسَلِّكَ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجُ بَيْضَاءَ یا موسی دست بجیب پیراهن اندر کن و بر سینه خویش نه تا سپید و روشن بیرون آید. موسی دست بجیب پیراهن اندر کرد بیرون آورد هم چون آفتاب نور ازو همی تافت. موسی را یقین شد آن گه که آن نبوت است و پیغامبری که او را درست همی شود. پس ربّ العالمین او را پیغام داد گفت سوی فرعون شو و پیغام ما باو گزار چنان که گفت: اذْهَبْ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى وَ اِن عَصَا وَ يَد بِيضًا هَر دُو تَرَا حَجَّتْ اَسْت بَر دَرَسْتِي نَبُوْت وَ پِيْغَام رَسَانِيْدِن مَآ، اَيْنِسْت كِه رِبِّ الْعَالَمِيْنَ كَفْت: فَذَانِكَ بُرْهَانَانِ مِنْ رَبِّكَ إِلَى فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ. موسی چون بدانست که او پیغامبر است و بر فرعون می باید شد حاجت خواست، گفت: رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَ يَسِّرْ لِي اَمْرِي رَب الْعَالَمِيْنَ حَاجْت وِي چِنَان كِه خَوَاسْت تَا اَخْر اَيْت هَمِه رَوَا كَرْد وَ مَوْسَى پَارِه اِي تَنْد بُوْد وَ نِيْز اَنْ تَنْدِي وَ تِيْزِي اَز وِي بَر دَاشْت وَ اُو رَا كَرَامِي كَرْد وَ بَر سَالْت سَوِي فِرْعَوْنَ فَرَسْتَاْد. موسی حاجتی دیگر خواست گفت: رَبِّ اِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا فَاخَافُ اَنْ يَقْتُلُوْنَ وَ اَخِي هَارُونُ هُوَ اَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا فَاَرْسَلْهُ مَعِيَ رِدْءًا يُصَدِّقُنِي.

رب العالمین حاجت وی روا کرد و هارون را پیغامبری داد و با او یار کرد چنان که گفت: سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَ نَجْعَلُ لَكُمَا سُلْطَانًا فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا. چون این مناجات تمام شد ربّ العالمین او را بازگردانید. خلافت میان علما که موسی آن گه پیش عیال باز شد یا هم از آنجا بمصر رفت سوی فرعون؟ قومی گفتند هم از آنجا سوی مصر شد و اهل و عیال را در آن بیابان بگذاشت. سی روز در آن بیابان میان مدین و مصر بماندند، تنها دختر شعیب بود و دو فرزند موسی و آن گوسفندان. آخر بعد از سی روز شبانی بایشان بگذشت و دختر شعیب را دید و او را شناخت دلنتنگ و اندوهگن نشسته و میگرید. آن شبان ایشان را در پیش کرد و با مدین برد پیش شعیب. و قومی گفتند موسی چون از مناجات فارغ شد همان شب بنزدیک اهل و عیال باز رفت، عیال وی او را گفت آتش آوردی؟

موسی گفت من بطلب آتش شدم نور آوردم و پیغامبری و کرامت خداوند جلّ جلاله. آن گه برخاستند و روی بمصر نهادند چون بدر شهر مصر رسیدند وقت شبانگاه بود موسی فرزندان و عیال و گوسفندان بدر مصر جایی فرو آورد و خود تنها در مصر رفت بر مثال شبانی تا بخانه مادر. وانگه مادرش زنده بود و برادر و خواهر اما پدرش رفته بود از دنیا. موسی بدر سرای رسید نماز شام بود و ایشان طعام در پیش نهاده و می خوردند. موسی آواز داد که من یکی غریبم مرا امشب سپنج دهید بغربت اندر.

مادرش گفت مر هارون را که این غریب را سپنج باید داد تا مگر کسی بغربت اندر پسر ما را سپنج دهد. موسی را بخانه اندر آوردند و طعام پیش وی نهادند و او را می نشناختند. چون موسی فرا سخن آمد مادر او را بشناخت و او را در کنار گرفت و بسیار بگریست. پس موسی گفت مر هارون را که خدای عزّ و جلّ ما را پیغامبری داد و هر دو را فرموده که پیش فرعون رویم و او را بالله جلّ جلاله دعوت کنیم.



هارون گفت سمعا و طاعة لله عز و جل. مادر گفت می ترسم که او شما را هر دو بکشد که او جباری طاغی است. ایشان گفتند الله تعالی ما را فرموده و او خود ما را نگه دارد و ایمن گرداند. پس موسی و هارون دیگر روز برفتند بدر سرای فرعون. گروهی گویند که همان ساعت بار یافتند و پیغام گزارند و گروهی گفتند که تا يك سال بار نیافتند و تمامی این قصه جایها پراکنده گفته ایم و شرح آن داده و الله اعلم.

فَلَمَّا جَاءَهُمْ مُوسَى بِآيَاتِنَا يَعْزِي الْيَدِ وَالْعَصَا وَالْآيَاتِ التَّسْعِ بَيِّنَاتٍ أَيْ وَاضِحَاتٍ دَالَّةٍ عَلَى صِحَّةِ أَمْرِهِمَا بِتَوْحِيدِ اللَّهِ وَ خَلْعِ الْكُفْرِ وَ الدَّخُولِ فِي طَاعَتِهِ وَ كَانَ جَوَابَهُ وَ جَوَابَ قَوْمِهِ أَنْ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُفْتَرًى افْتَرِيْتَهُ مِنْ تَلْقَاءِ نَفْسِكَ وَ مَا سَمِعْنَا بِهَذَا أَيْ أَنَّا لَمْ نَسْمَعْ بِمِثْلِ مَا تَدْعُونَا إِلَيْهِ مِنَ التَّوْحِيدِ وَ الرِّسَالَةِ وَ النُّبُوَّةِ فِي مَذَاهِبِ آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ الَّذِينَ دَرَجُوا قَبْلَنَا. وَ قِيلَ مَعْنَاهُ مَا بَلَّغْنَا عَنْ أَحَدٍ مِنْ آبَائِنَا أَنَّهُمْ اجَابُوا الرَّسَلَ. وَ قِيلَ أَنَّمَا قَالُوا هَذَا الْقَوْلَ لَطُولِ الْفِتْرَةِ وَ نِسْيَانِ الْعَهْدِ. وَ قِيلَ أَنَّمَا قَالُوا ذَلِكَ جُودًا كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: وَ جَحَدُوا بِهَا وَ اسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَ عُلُوًّا.

وَ قَالَ مُوسَى قَرَأْ مَكِّي بغيرِ وَ او وَ كَذَلِكَ هُوَ فِي مَصَاحِفِهِمْ، أَيْ قَالَ مُوسَى جَوَابًا لَهُمْ عَنْ قَوْلِهِمْ: مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ، أَيْ رَبِّي أَعْلَمُ بِالْأَنْبِيَاءِ قَبْلَنَا. وَ قِيلَ مَعْنَاهُ رَبِّي أَعْلَمُ بِئِي أَنْ الَّذِي جِئْتُ بِهِ مِنْ عِنْدِهِ وَ بَامْرِهِ، أَيْ هُوَ أَعْلَمُ بِذَلِكَ مِنْكُمْ حَيْثُ نَسَبْتُمُونِي إِلَى الْكُذْبِ وَ السَّحْرِ، وَ مَنْ تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ.

قَرَأْ حَمْزَةً وَ الْكَسَائِي وَ مَنْ يَكُونُ بِالْيَأْي، أَيْ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ تَصِيرُ لَهُ الْجَنَّةُ دَارًا وَ مُسْتَقَرًّا فِي عَاقِبَةِ أَمْرِهِ، إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ أَيْ لَا يَنْجُو مِنْ عِقَابِهِ فِي الْآخِرَةِ وَ لَا يَفُوزُ بِثَوَابِهِ فِيهَا الْكَافِرُونَ، ظَالِمُونَ لِأَنفُسِهِمْ بِأَهْلَاكِهِمْ فِي الْكُفْرِ وَ التَّكْذِيبِ.

وَ قَالَ فِرْعَوْنُ عِنْدَ ذَلِكَ لِأَشْرَافِ جُنُودِهِ وَ قَوْمِهِ مِنَ الْقَبِطِ لَسْتُ أَعْلَمُ لَكُمْ رَبًّا سِوَايَ وَ لَا إِلَهًا غَيْرِي فَلَا تَغْتَرُوا بِمُوسَى وَ سِحْرِهِ وَ لَا تَقْبَلُوا دِينَهُ. وَ يَا هَامَانَ أَوْقِدْ لِي عَلَى الطِّينِ نَارًا تَجْعَلُهُ مَطْبُوحًا. قِيلَ أَنَّ فِرْعَوْنَ هُوَ الَّذِي أَمَرَ أَوَّلًا بِاتِّخَاذِ الْآجْرِ فَاجْعَلْ لِي صَرْحًا أَيْ قَصْرًا عَالِيًا فِي السَّمَاءِ لَعَلِّي أَطَّلِعُ إِلَى إِلَهِ مُوسَى وَ إِنِّي لِأَظُنُّهُ أَيْ لَا حَسَبَ مُوسَى مِنَ الْكَاذِبِينَ بِمَا يَقُولُ أَنَّ فِي السَّمَاءِ إِلَهًا. قِيلَ أَرَادَ بِذَلِكَ إِيْهَامَ ضَعْفَةِ قَوْمِهِ أَنَّ الَّذِي يَدْعُو إِلَيْهِ مُوسَى مُوصُولٌ إِلَيْهِ مَقْدُورٌ عَلَيْهِ قَالَ الْحَسَنُ كَذَبَ عَدُوِّ اللَّهِ فِي قَوْلِهِ فِي مُوسَى أَظُنُّهُ كَاذِبًا لِأَنَّهُ كَانَ يَعْلَمُ أَنَّهُ رَسُولُ اللَّهِ قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى: وَ جَحَدُوا بِهَا وَ اسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَ عُلُوًّا. وَ قِيلَ أَنَّ بَيْنَ قَوْلِهِ: أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى وَ بَيْنَ قَوْلِهِ: مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي أَرْبَعُونَ سَنَةً.

اصحاب سیر گفتند چون فرعون وزیر خود را فرمود هامان که از بهر من این قصر بساز هامان جمع کرد استادان و کارگران بسیار، گویند که پنجاه هزار استاد گلگیر بودند بیرون از کارگران و آجربران و آلات و ساز آن از چوب و آهن همه بساختند و بنائی عظیم برآوردند بآجر و گچ، و ارتفاع آن چندان بدادند که در همه دنیا مانند آن هرگز کس ندید و نشیند و مرد قوی طاقت نداشت که بر سر آن بایستادی از بیم آن که باد او را ببرد از درازی که بود بر هوا. رب العالمین ایشان را فرا آن گذاشت که میخواست که ایشان را در آن بفته افکند چون از آن فارغ گشتند فرعون بر سر آن شد و تیراندازی را فرمود. تا بر هوا تیر انداخت



آن تیر باز آمد خون آلود. فرعون گفت: قد قتلت اله موسى. پس رب العالمین جبرئیل را فرمود تا پری بزد بر آن قصر بسه پاره گشت پاره‌ای بلشکر فرعون افتاد هزار هزار مرد در زیر آن پست شد، و پاره‌ای بدریا افتاد و پاره‌ای سوی مغرب افتاد.

وَ اسْتَكْبَرَ هُوَ وَ جُنُودُهُ فِي الْأَرْضِ اى تعظم فى ارض مصر و ما يليها بدعوى الالهية و الامتناع من اتباع الرسل و الايمان بهم بغير الحق، يعنى بغير حقّ اوجب ذلك بالباطل. و قيل الباء للحال اى غير محقين، وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ إِنَّا لَا يُرْجَعُونَ لِلْبَعثِ وَ النَّشُورِ، قرأ نافع و حمزة و الكسائي و يعقوب لا يرجعون بفتح الياء. فَأَخَذْنَاهُ وَ جُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْبَحْرِ. قيل بحر قلزم، و قيل هو بحر من وراء مصر يقال له اساف و قيل النيل. فَأَنْظَرُوا يَا مُحَمَّدَ بَعِينِ قَلْبِكَ وَ تَدَبَّرْهُ بِعَفْلِكَ تَعْلَمُ أَنَّ مِنْ كَفَرٍ بِاللَّهِ وَ كَذَّبَ رَسُلَهُ فَمَصِيرُهُ إِلَى الْهَلَاكِ وَ النَّارِ، وَ حَذَّرَ قَوْمَكَ فَاتَّكَ مَنْصُورٌ عَلَيْهِمْ.

وَ جَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً اى جعلنا فرعون و قومه ائمة فى الشرّ و الضلال يقتدى بهم فيهما فيكون عليهم وزرهم و وزر من اتبعهم يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ اى يدعون من يجيبهم الى الكفر بالله فيوردونه النار كما قال يقدم قومه يوم القيامة فاوردهم النار. و معنى جَعَلْنَاهُمْ اى حكمنا بكفرهم كما يقال جعل القاضى فلانا مجروحا، اى حكم بجرحه.

و قيل معناه اعلمناكم انهم ائمة يدعون الى النار و يوم القيامة لا يُنصرونَ لا احد ينصرهم على الله فيردّ عذابه عنهم.

وَ اتَّبَعْنَاهُمْ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً اى لعناهم فى الدنيا بقوله: الا لعنه الله على الظالمين و بما امر المؤمنين بان يلعنوهم. قال الحسن يريد باللعنة العذاب الذى عدبوا به فى الدنيا و هو الغرق و ذلك انهم لما اهلكوا العنوا فهم يعرضون على النار غدواً و عشياً وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ هُمْ مِنَ الْمَقْبُوحِينَ. مع اللعنة اى ممن يقبح الله خلقته بسواد الوجوه و زرقة العيون كقوله: وَ هُمْ فِيهَا كَالْحُوتِ.

وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ اوتى موسى التوراة من بعد غرق فرعون حين تفرّغوا الى الوحي و الاتباع و الاستعمال من بعد ما اهلكنا القرون الاولى لان فرعون عمّر اربعة قرون و قيل من بعد ما اهلكنا فى الدنيا بالعذاب القرون الاولى قوم نوح و عاد و ثمود و قوم ابراهيم و قوم لوط و قوم شعيب و غيرهم كانوا قبل موسى. ثم قال بصائر للناس اى فى هلاك الامم الخالية بصيرة لبنى اسرائيل و غيرهم. و قيل جعلنا التوراة و ما فيها بصائر للناس يستبصرون بها امور دينهم.

و البصائر الدلائل وَ هُدًى يعنى التوراة هدى من الضلالة لمن عمل به وَ رَحْمَةً لِمَنْ آمَنَ بِهِ مِنَ الْعَذَابِ. و قيل رحمة اى نعمة منّا على من آمن بها و عمل بما فيها لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ لِكى يتعظوا و يعتبروا.

و عن ابى سعيد الخدرى عن النبى (ص) قال: ما اهلك الله عز و جل قوما و لا قرنا و لا امة و لا اهل قرية بعذاب من السماء منذ انزل الله عز و جل التوراة غير القرية التي مسخوا قردها لم تر ان الله عزّ و جلّ قال: وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِ مَا أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ الْأُولَى.

و قيل انّ التوریه اول کتاب نزلت فيه الفرائض و الاحکام.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى و تقدس: وَ لَمَّا تَوَجَّهَ تَلْقَاءَ مَدْيَنَ الْاِیة...، در سبق سبق که بوستان معرفت را باشجار محبت بیاراستند در پیش وی میدان حیرت و محبت نهادند و آن راه گذر وی ساختند، حقت الجنة بالماکاره. هر کرا خواستند که ببوستان معرفت برند نخستش در میدان حیرت آوردند و سر او گوی چوگان محنت ساختند تا طعم حیرت و محنت بچشید پس بیوی محبت رسید اینست حال موسی کلیم (ع): چون خواستند که او را لباس نبوت پوشند و بحضرت رسالت و مکالمت برند نخست او را در خم چوگان بلیت نهادند تا در آن بلاها و فتنه‌ها پخته گشت چنان که ربّ العزّة گفت: وَ فِتْنَاكَ فُتُونَا اِی طَبْخَانَا بِالْبَلَاءِ طَبْخَا حَتَّى صُرْتَ صَافِیَا نَقِیًّا اِز مِصر بَدْر اَمَد تَرَسَان و لِرِزَان و اِز بَیْم دِشْمَن حِیرَان بَرَاَسْت و چِپ مِی نَگَرَسْت چِنَان کِه تَرَسَنَدِه اِز بَیْم نَگَرَد، و ذَلِک قَوْلِه: فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا یَتَرَقَّبُ اَخر در اللّٰه زارید و از سوز جگر بنالید گفت: رَبِّ نَجِّنِی مِنْ اَلْقَوْمِ الظَّالِمِیْنَ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ دَعَاءِ وِی اِجَابَتِ کَرَد و او را از دشمن ایمن کرد سکینه بدل وی فرو آمد و ساکن گشت با سرّ وی گفتند مترس و اندوه مدار آن خداوند که ترا در طفولیت در حجر فرعون، که لطمه بر روی وی می‌زدی، در حفظ و حمایت خود بداشت و بدشمن نداد امروز هم چنان در حفظ خود بدارد و بدشمن ندهد. آن گه روی نهاد در بیابان بر فتوح نه بقصد مدین. امّا ربّ العزّة او را بمدین افکند. سرّی را که در آن تعبیه بود شعیب (ع) پیغامبر خدای بود و مسکن بمدین داشت مردی بود متعبد و خوف بر وی غالب، در اوقات خلوات خویش چندان بگریست که بینایی وی در سر گریستن شد. ربّ العزّة بمعجزه او را بینایی باز داد باز همی‌گریست تا دیگر باره نابینا شد و ربّ العزّة بینایی با وی داد. دوم بار، سیوم بار هم چنان می‌گریست تا بینایی بر رفت. وحی آمد بوی که: لم تبکی یا شعیب، این همه گریستن چیست؟ اگر از دوزخ همی‌ترسی ترا ایمن کردم و اگر ببهشت طمع داری ترا مباح کردم. شعیب گفت لا یا ربّ و لکن شوقا الیک، نه از بیم دوزخ می‌گیریم نه از بهر طمع بهشت، لکن در آرزوی ذو الجلال می‌سوزم. فاوحی اللّٰه تعالی الیه لاجل ذلک اخدمتک نبی و کلیمی عشر حجج. این معنی را پیغامبر و همراز خویش موسی فرا خدمت تو داشتیم و ده سال مزدور تو کردم.

وَ لَمَّا تَوَجَّهَ تَلْقَاءَ مَدْيَنَ، موسی بشخص سوی مدین رفت بخدمت شعیب افتاد و بدل سوی حق رفت بنبوت و رسالت افتاد. عسی ربّی ان یتهدینی سواء السبیل از روی اشارت بزبان کشف سواء السبیل مواظبت نفس است بر خدمت، و آرام دل بر استقامت.

و مرد راه رو تا منازل این راه باز نبرد بسر کوی توحید نرسد. خلیل (ع) در بدو کار که او را بدرگاه آوردند بکوی ستاره فرستادند تا می‌گفت: هذا ربّی پس از کوی ستاره برآمد بکوی ماه فرو شد، از کوی ماه برآمد بکوی آفتاب فرو شد، هر کوی را رخنه‌ای دید: در کوی ستاره آفت تحوّل، دید در کوی ماه عیب انتقال دید، در کوی آفتاب رخنه زوال دید. دانست که این نه شاهراه استقامت است و نه سر کوی توحید. همه



راهها بر وی بسته شد بقدم تفکر بر سر کوی تحیر بایستاد حیران و عطشان و دوستجویان، تا هر که او را می‌دید گفت این اسیر خاک سر کوی دوستی است.

خاک سر کوی دوست برگ سمن گشت هر که بر آن خاک برگذشت چو من گشت

خلیل چون همه راهها بسته دید دانست که حضرت یکی است آواز برآورد که: **إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ الْأَيْمَنَ**، مرد مردانه نه آنست که بر شاهراه سواری کند که راه گشاده بود مرد آنست که در شب تاریک بر راه باریک بی‌دلیلی بسر کوی دوست شود.

و لما ورد ماء مدين ورد بظاهرة ماء مدين و ورد بقلبه موارد الانس، و موارد الانس ساحات التوحيد، فاذا ورد العبد ساحات التوحيد كوشف بانوار المشاهدة فتغيب عن الاحساس بالنفس، فعند ذلك الولاية لله و لا نفس و لا حس و لا قلب و لا انس استهلاك في الصمدية و فناء بالكلية بنده چون بساحات توحيد رسید در نور مشاهدت غرق گردد از خود غائب شود بحق حاضر گردد، جستن دریافته نیست شود شناختن در شناخته و دیدن در دیده. علائق منقطع و اسباب مضمحل و رسوم باطل حدود متلاشی و اشارات و عبارات فانی. باران که بدریا رسید برسد و ستاره در روز ناپدید، در خود برسد آن گه بمولی رسید.

پیر طریقت گفت: ای یافته و یافتنی از مست چه نشان دهند جز بی‌خویشتنی، همه خلق را محنت از دوری است و این بیچاره را از نزدیکی، همه را تشنگی از نایافت آب است و ما را از سیرابی. الهی همه دوستی میان دو تن باشد سدیگر در ننگند. درین دوستی همه تویی من درنکنم گر این کار سر از منست مرا بدین کار نه کار، و سر از تو است همه تویی من فضولی را بدعوی چه کار؟

**فَلَمَّا قَضَى مُوسَى الْأَجَلَ** چون اجل موسی بسر آمد و از عنقا شوقش خبر آمد او را آرزوی وطن خاست و از شعیب دستوری رفتن خواست، اهل خویش را برداشت و چند سر گوسفند که شعیب او را داده بود و بجانب مصر روی نهاد، چنان که **رَبِّ الْعِزَّةِ** گفت: **وَ سَارَ بِأَهْلِهِ** نماز پیشین فرا راه بود همی رفت تا شب درآمد موسی را پیک اندهان بدر آمد در آن شب دیجور و موسی رنجور فرمان آمد که ای راه پنهان گرد، و ای ابر ریزان گرد و ای گرگ پاسبان گرد و ای اهل موسی نالان گرد موسی شبی دید قطران رنگ، ندید در آسمان شباهنگ. ابر می‌بارید رعد می‌نالید برق می‌درخشید. گوسفند از ترس می‌رمید آتش‌زنه برداشت و هر چند که کوشید آتش ندید، آخر سوی طور نگاه کرد و از دور آتش دید. اینست که **رَبِّ الْعَالَمِينَ** گفت: **أَنْسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ** ناراً موسی بر سر درخت آتش صورت دید و در سویداء دل خویش آتش عشق دید. آتشی بس تیز سلطانی بس قاهر، سوختنی بس بی‌محابا.

آتش بدل اندر زدی و نطف بجان آن گه گویی که راز ما دار نهران

موسی سوخته عشق غارتیده فقر ساعتی زیر آن درخت بایستاد. درختی که در باغ وصلت بود ببخش در

زمین محبت بود و شاخش بر آسمان صفوت بود برگش زلفت و قربت بود. شکوفه‌اش نسیم روح و بهجت بود میوه‌اش: اِنِّي اَنَا اللّٰهُ بود. موسی زیر آن درخت متلاشی صفات شده، فانی ذات گشته، همگی وی سمع شده تفرقت وی جمع گشته ناگاه ندا آمد از خداوند ذو الجلال که یا موسی اِنِّي اَنَا اللّٰهُ. آن ساعت شاخ عنایت بر هدایت داد. بحر ولایت در کفایت افکند.

سقيا لمعهدك الذی لو لم یکن ما كان قلبی للصبابة معهدا

موسی خلعت قربت پوشید شراب الفت نوشید صدر وصلت دید ریحان رحمت بوئید.

ای عاشق دل سوخته اندوه مدار روزی بمراد عاشقان گردد کار

آن گه ندا آمد که یا موسی در دست چه داری؟ گفت عصاء من. یا موسی چه کنی تو بدین عصا؟ گفت: اَتَوَكَّرُ عَلَیْهَا چون مانده شوم تکیه بر آن کنم. یا موسی الق عصاك از دست بیفکن تا چه بینی؟ موسی عصا بیفکند ثعبان گشت و بموسی نهیب برد موسی بترسید و برمید. فرمان آمد که یا موسی ندانستی که هر که تکیه بر غیر ما کند از و همه ترس و غم ببند.

تکیه بر جان رهی کن که ترا باد فدا چه کنی تکیه بر آن گوشه دار افزینا

پس ندا آمد که یا موسی اَقْبِلْ وَ لَا تَخَفْ جایی دیگر گفت: خُذْهَا وَ لَا تَخَفْ عصا برگیر و مترس و ایمن باش یا موسی عصا میدار و مهر عصا در دل مدار و آن را پناه خود مگیر از روی اشارت بدنیا دار میگوید. دنیا میدار و مهر دنیا در دل مدار و آن را پناه خود مساز.

حب الدنيا رأس كل خطیئة یا موسی تو عصا از بر شعیب با مردی برداشتی آن را به ثعبان یافتی. اکنون که بامر ما برداشتی نگر که ازو چه معجزها بینی. و یقال شئان بین نبینا (ص) و بین موسی (ع) موسی رجع من سماع الخطاب و اتی بئعبان سلطه علی عدوّه، و نبینا (ص) اسری به الی السماء فأوحی اللّٰه الیه ما اوحی و رجع و اتی لامته بالصلاة التي هی المناجاة، فقيل له: سلام عليك ايها النبي و رحمة اللّٰه و برکاته. فقال سلام علينا و علی عباد اللّٰه الصالحين.

و فی القصّة انّ موسی غشی علیه لیلۃ النار فارسل اللّٰه الیه الملائكة حتی رَوّحوه بمراوح الانس. و قالوا له یا موسی تعبت فاسترح یا موسی بعد ما جنّت فلا تبرح جنّت علی قدر یا موسی و كان هذا فی ابتداء الامر، و المبتدی مرفوق به، و فی المرّة الأخری حَرَّ مُوسَى صَعَقًا و كان یفیک و الملائكة تقول له یا بن النساء الحیض مثلك من یسأل الرویة كان فی الاوّل لطف و فی النّهایة عنف.

فلما دارت الصّهباء دعا بالتطع و السیف کذا من یشرب الرّاح مع التّنين بالصیّف.

## ۳ النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ مَا كُنْتَ بِجَانِبِ الْعَرَبِيِّ وَ تَوْنَبُودِي بطور سوى فرو شدن آفتاب إِذْ قَضَيْنَا إِلَى مُوسَى الْأَمْرَ  
 كه ما فرمان خویش بموسی میگزاردیم، وَ مَا كُنْتَ مِنَ الشَّاهِدِينَ (٤٤) تو نبودی از حاضران، وَ لَكِنَّا أَنْشَأْنَا  
 فِرْعَوْنَ لَكِن مَّا بَرَّ أَنْ بُوَدِيمَ كه گروهانی آفرینیم فَتَطَاوَلَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ دراز شد بر ایشان زندگانیها، وَ مَا كُنْتَ  
 ثَاوِيًّا فِي أَهْلِ مَدْيَنَ وَ نَبُودِي در میان مدین بنشست تَتَلَوْا عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا كه بر ایشان خواندی تو سخنان ما وَ لَكِنَّا  
 كُنَّا مُرْسِلِينَ (٤٥) لکن ما فرستادیم.

وَ مَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ وَ تَوْنَبُودِي بان يك سوى طور إِذْ نَادَيْنَا أَنْ گه كه آواز دادیم ما وَ لَكِن رَحْمَةً مِنْ  
 رَبِّكَ لَكِن از رحمت خداوند تو بود لِئُنْذِرَ قَوْمًا تَا آگاه کنی و بترسانی گروهی را مَّا أَنَا هُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ كه  
 بایشان پیش از تو هیچ آگاه کننده‌ای نیامد لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (٤٦) تا مگر پند پذیرند.

وَ لَوْ لَا أَنْ تُصِيبَهُمْ مُصِيبَةٌ وَ گرنه آن بودی كه اگر به ایشان رسیدی عذابی بما قَدَّمْتَ أَيُّدِيَهُمْ بآنچه پیش  
 خویش فرستاده بودند از كرد بد فَيَقُولُوا رَبَّنَا كَفْتَنَدِي خدایند ما لَوْ لَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا چرا نفرستادی بما  
 فرستاده‌ای فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ تا ما بر پی پیغامهای تو رفتیمی، وَ نَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (٤٧) و از گرویدگان بودیمی  
 فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا چون بایشان آمد فرستاده راست‌گوی با پیغام راست از نزدیک ما قَالُوا لَوْ لَا  
 أُوتِيَ مِثْلَ مَا أُوتِيَ مُوسَى كَفْتَنَدِي چرا نامه‌ای نه چنان دادند كه موسی را دادند أ وَ لَمْ يَكْفُرُوا بِمَا أُوتِيَ مُوسَى  
 مِنْ قَبْلُ آن قوم كه موسی تورات بیک بار بایشان آورد كافر شدند بآن؟ قَالُوا سِحْرَان تَطَاهَرَا كَفْتَنَدِي دو  
 جادوی‌اند همپشت شده وَ قَالُوا إِنَّا بِكُلِّ كَافِرُونَ (٤٨) كَفْتَنَدِي ما هم بتورات موسی كافریم هم بقرآن محمد (ص)  
 قُلْ كَوِي قَاتُوا بِكِتَابِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ شَمَا نامه‌ای بیارید از نزدیک الله هُوَ أَهْدِي مِنْهُمَا رَاسْتَر و راهنماینده‌تر از  
 قرآن وَ تورات أَتَبَعُهُ تا من بر پی آن ایستم إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (٤٩) اگر می‌راست گوئید.

فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ اگر ترا جوابی ندهند وَ نامه‌ای نیارند فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ بدانكه ایشان بر پی  
 خوش‌آمد خویش می‌روند وَ فِرَاز آمده خویش وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ اتَّبَعَ هَوَاهُ وَ آن کیست گمراه‌تر از آن كس كه  
 می‌پی برد ببايسته خویش بغير هُدًى مِنَ اللَّهِ بی‌نشانی و بی‌راه نمونی و پیغامی از خدای إِنْ اللَّهُ لَا يَهْدِي  
 الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (٥٠) الله راه نماینده قوم ستمکاران نیست.

وَ لَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ سَخْن در سخن پیوستیم ایشان را لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (٥١) تا مگر عبرت گیرند و پند  
 پذیرند.

الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِ ایشان كه ایشان را تورات دادیم پیش از قرآن هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ (٥٢) ایشان باین  
 قرآن می‌گروند.

وَ إِذَا يُتْلَى عَلَيْهِمْ أَنْ گه كه بر ایشان خوانند قرآن قَالُوا آمَنَّا بِهِ گویند ما بگرویدیم باین إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبَّنَا  
 این راست است از خداوند ما إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ (٥٣) كه ما پیش از قرآن مسلمانان بودیم.

أُولَئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ اِيشَان رَا مَزِد دَهْنْد فَرْدَا دُوبَارَه بِمَا صَبَرُوا بَانَ شَكِيْبِيِي كِه كَرْدَنْد وَ يَدْرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةِ وَ سَفَه سَفِيْهَان بِيْرْدُبَارِي اَز خُود بَاَز مِيْ بَرَنْد مِيْ بَاَز دَهْنْد وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ (٥٤) وَ اَز اَنْجِه اِيشَان رَا رُوزِي دَادِيْم نَفْقَه مِيْ كَنْد.

وَ اِذَا سَمِعُوا اللُّغُوَ اَعْرَضُوا عَنْهُ وَ چُون سَخْن نَابِكَا ر وَ نَاپِسَنْدِيْدَه شَنْوَنْد اَز اَن رُوزِي گِرْدَانَنْد وَ نَاشْنِيْدَه اَنْگَارَنْد وَ قَالُوا لَنَا اَعْمَالُنَا وَ لَكُمْ اَعْمَالُكُمْ وَ گُويَنْد كَرْد مَا مَا رَا وَ كَرْد شَمَا شَمَا رَا نِه شَمَا بَكْرْد مَا گِرْفَتَارِيْد نِه مَا بَكْرْد شَمَا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَا نَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ (٥٥) بِيْزَارِي اَز شَمَا نِه نَادَانَان رَا جُويَايِيْم نِه پَاْسَخ اِيشَان رَا. اِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ اَحْبَبْتَ تُو رَاه نَنْمَائِي اَن كَس رَا كِه دُوسْت دَارِي وَ لَكِنَّ اللّٰهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ لَكِن اللّٰهَ رَاه مِيْ نَمَائِد اَن رَا كِه مِيْ خُوَاهْد وَ هُوَ اَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ (٥٦) وَ اُو رَاْسْت تَر دَانَائِي اَسْت بَايْشَان كِه رَاْسْت رَاهَان اَنْد وَ رَاه رَاْسْت رَا كِه شَايَنْد.

وَ قَالُوا اِنْ تَتَّبِعِ الْهُدٰى مَعَكَ وَ گُفْتَنْد اَكْر مَا بَرِيْن رَاه نَمُونِي تُو پِي بَرِيْم وَ دَر دِيْن تُو اَنِيْم بَا تُو نَتَخَطَّفُ مِنْ اَرْضِنَا مَا رَا اَزِيْن زَمِيْن بَرَبَايَنْد اُ وَ لَمْ نُمْكِّنْ لَهُمْ نِه اِيشَان رَا جَاي سَاخْتِيْم حَرَمًا اَمِنًا حَرْمِي بَا اَزْرَم وَ بِيْ بِيْم يُجْبٰى اِلَيْهِ ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ بَا اَن مِيْ كَشَنْد بَرَهَا وَ مِيْوهَهَايِ هَر چِيْز رَزَقًا مِنْ لَدُنَّا رُوزِي اَز نَزْدِيْكَ مَا وَ لَكِنَّ اَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (٥٧) لَكِن بِيْشْتَر اِيشَان نَمِيْدَانَنْد.

وَ كَمْ اَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ وَ بَس كِه هَلَاك كَرْدِيْم وَ تَبَاه وَ نِيْسْت اَز مَرْدْمَان شَهْر بَطْرَت مَعِيْشَتَهَا كِه اِيشَان رَا بَطْر گِرْفْت دَر زَنْدگَانِي خُويْش فِتْلِكَ مَسَاكِيْنُهُمْ اَنْك نَشَسْت گَاهَهَايِ اِيشَان لَمْ تُسْكَنْ مِنْ بَعْدِهِمْ اِلَّا قَلِيْلًا نِه نَشَسْتَنْد دَر اَن پَس اِيشَان مَكْر اَنْدَكِي وَ كُنَّا نَحْنُ الْوَارِثِيْنَ (٥٨) اَز اِيشَان بَاَز مَانْد جِهَان وَ مِيْرَاث بَمَا شُد.

وَ مَا كَانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرٰى خُداوَنْد تُو هَلَاك كَنْدِه مَرْدْمَان شَهْرَهَا نِيْسْت حَتّٰى يَبْعَثَ فِيْ اُمَّهَّا رَسُوْلًا تَا اَن گِه كِه بَفْرَسْتَنْد دَر مَا دَر شَهْرَهَا بِيْغَامْبَرِي يَتْلُو اَعْلَيْهِمْ اَيَاتِنَا كِه بَر اِيشَان مِيْ خُوانْد سَخْنَان مَا وَ مَا كُنَّا مُهْلِكِي الْقُرٰى وَ مَا هَلَاك كَنْدِه مَرْدْمَان شَهْرَهَا نِيْسْتِيْم اِلَّا وَ اَهْلُهَا ظَالِمُونَ (٥٩) مَكْر كِه اَهْل اَن سْتَمَكَا رَان بَاَشَنْد.

وَ مَا اُوْتِيْنٰ مِنْ شَيْءٍ وَ هَر چِه شَمَا رَا دَادَنْد اَز چِيْز فَمْتَاغُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ زِيْنَتُهَا اَن چِيْزِيْسْت بَرَسِيْدِنِي دَر زَنْدگَانِي اِيْن جِهَان وَ اَرَايِش دَر اِيْن جِهَان وَ مَا عِنْدَ اللّٰهِ خَيْرٌ وَ اَبْقٰى وَ اَنْجِه نَزْدِيْكَ خُدايْسْت بَهْتَرَسْت وَ پَايَنْدِهْتَر اُ فَلَ تَعْقَلُونَ (٦٠) سَخْن دَر نَمِيْ بَايِيْد؟

اُ فَمَنْ وَعَدْنَاهُ وَعْدًا حَسَنًا كَسِي كِه اُو رَا مَا وَعْدَه نِيْكو دَادِيْم فَهُوَ لَاقِيْهِ وَ رُوزِي اَن وَعْدَه رَا خُوَاهْد دِيْد كَمَنْ مَتَّعْنَاهُ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا اُو چِنَان كَس اَسْت كِه وِي رَا چِيْزِي گُزْرَنْدِه وَ نَاپَايَنْدِه دَادِيْم اَزِيْن جِهَان؟ ثُمَّ هُوَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ الْمُحْضَرِيْنَ (٦١) پَس اَن گِه رُوز رَسْتَاخِيْز اُو اَز حَاضِر كَرْدگَان اَسْت دَر اَتَش.

وَ يَوْمَ يُنَادِيهِمْ وَ اَن رُوز كِه اللّٰهَ خُوانْد اِيشَان رَا فَيَقُولُ اَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِيْنَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ (٦٢) وَ گُويْد اِيْن اِنْبَاَزَان مَن كِه بَدْرُوْغ مِيْ گُفْتِيْد كَجَااَنْد؟

قَالَ الَّذِيْنَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ اِيشَان گُويَنْد كِه وَعِيْد اللّٰهَ بَر اِيشَان وَ اِحْبَب شُد رَبَّنَا خُداوَنْد مَا هُوَلَاءِ الَّذِيْنَ اَعْوَيْنَا اِيْن اَن مَرْدْمَان اَنْد كِه مَا اِيشَان رَا بِيْ رَاه كَرْدِيْم اَعْوَيْنَاهُمْ كَمَا عَوَيْنَا اِيشَان رَا بَانَ بِيْ رَاه كَرْدِيْم كِه خُود بِيْ رَاه

بودیم تَبَرَّأْنَا إِلَيْكَ از پرستگاری ایشان به بیزاری می با تو کردیم ما کائوا إِيَّانَا يَعْبُدُونَ (۶۳) ایشان ما را هرگز نپرستیدند.

وَقِيلَ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ و ایشان را گویند این انباز گرفتگان خویش خوانید فَدَعَوْهُمْ خوانند ایشان را فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ و پاسخ نکنند ایشان را وَ رَأُوا الْعَذَابَ لَوْ أَنَّهُمْ كَانُوا يَهْتَدُونَ (۶۴) و چون عذاب بینند دوست داشتندی که راه یافتگان بودند.

وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ و آن روز که الله خواند ایشان را فَيَقُولُ مَاذَا أَجَبْتُمُ الْمُرْسَلِينَ (۶۵) و گوید پاسخ چه کردید فرستادگان مرا.

فَعَمِيَتْ عَلَيْهِمُ الْأَنْبَاءُ يَوْمَئِذٍ پوشیده ماند و فراموش بر ایشان خبرهای آن روز فَهُمْ لَا يَتَسَاءَلُونَ (۶۶) و یکدیگر را نپرسند.

فَأَمَّا مَنْ تَابَ و آمَنَ آتَى كَسْبًا بِذُنُوبٍ قَدْ أَفْلَحَ لَمَّا إِذْ يَسْأَلُ و با پذیرفتگاری آمد و بگروید و عَمِلَ صَالِحًا و کردار نیک کرد فَعَسَىٰ أَنْ يَكُونَ مِنَ الْمُفْلِحِينَ (۶۷) واجب است و لا بد که از نیک آمدگان بود او.

وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ و خداوند تو می آفریند آنچه خواهد و يَخْتَارُ و می گزیند ما كَانَ لَهُمُ الْخَيْرَةُ ایشان را گزین نیست سُبْحَانَ اللَّهِ پاكی الله را وَ تَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ (۶۸) و چون برتر است از آن انبازی که با او میجویند.

وَرَبُّكَ يَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ و خداوند تو میداند آنچه دل‌های ایشان پوشیده میدارد و مَا يُعْلِنُونَ (۶۹) و آنچه آشکارا میکنند.

وَ هُوَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ و او خداوند است نیست خدایی جز زو هُوَ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَىٰ وَ الْآخِرَةِ او راست سزاواری و هو نامی بخدایی درین جهان و در آن جهان وَ لَهُ الْحُكْمُ و او راست کار برگزاردن و نهاد نهادن و کار راندن وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۷۰) و همه را می با او خواهند برد.

قُلْ گوی اَرَأَيْتُمْ چه بینید إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ سَرْمَدًا اگر الله شب تاریک بر شما پاینده کند همیشه إلی يَوْمَ الْقِيَامَةِ تا روز رستاخیز مَنْ إِلَهَ غَيْرُ اللَّهِ کیست آن خدای جز الله يَأْتِيكُمْ بضياء که در روشنایی روز آرد بشما أَفَلَا تَسْمَعُونَ (۷۱) بنه می شنوید؟

قُلْ اَرَأَيْتُمْ گوی چه بینید إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ النَّهَارَ سَرْمَدًا اگر الله روز بر شما پاینده کند همیشه إلی يَوْمَ الْقِيَامَةِ تا روز رستاخیز مَنْ إِلَهَ غَيْرُ اللَّهِ کیست خدایی جز الله يَأْتِيكُمْ بِلَيْلٍ که شب تاریک آرد بشما تَسْكُنُونَ فيه تا درو آرام گیرند أَفَلَا تُبْصِرُونَ (۷۲) بنه می بینند.

وَ مِنْ رَحْمَتِهِ جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ از مهربانی اوست که شما را شب تاریک آفرید و روز روشن لِنَسْكُنُوا فيه تا آرام گیرید در شب وَ لِنَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ و تا روزی و فضل او جویند بروز وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۷۳) تا مگر برین دو نعمت شکر کنید.

وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ و آن روز که خواند ایشان را و گوید أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ (۷۴) کجاست



این انبازان من که بدروغ می‌گفتید.

وَ نَزَعْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا وَ از هر امتی گواهی بیرون آورده‌ایم فَفَلْنَا هَانُوا بُرْهَانَكُمْ وَ گوئیم بیارید برهان و حجت خویش، بیارید حجت که دارید این انبازان را فَعَلِمُوا أَنَّ الْحَقَّ لِلَّهِ بدانند که حقّ خدایی خدایراست تنها یگانه وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ (۷۵) و گم گردد از ایشان آنچه بدروغ می انبازان خوانند.

### النوبة الثانية

قوله تعالى وَ مَا كُنْتَ بِجَانِبِ الْعَرَبِيِّ یعنی بجانب الوادی الغربی، و كان مقام موسى بالطور، اذ الله عزّ و جلّ یكلمه بجانب الغربی حيث تغرب الشمس و القمر و النجوم، موسى (ع) در وادی مقدس بر کوه بود که الله تعالی با وی سخن گفت بجانب غرب ایستاده یعنی که آن کوه از آن وادی بجانب مغرب بود. آنجا که فروشدن آفتاب و ماه و ستارگان بود و آن کوه را غربی الجبل می‌گفتند. و روا باشد که غربی صفت وادی باشد یعنی که آن وادی سوی مغرب بود. إِذْ قَضَيْنَا إِلَى مُوسَى الْأَمْرَ یعنی کلمنا موسی و فرغنا الیه ممّا اردنا تعریفه و ایصاه: مقاتل گفت: إِذْ قَضَيْنَا إِلَى مُوسَى الْأَمْرَ یعنی اذ عهدنا الی موسی الرّسالة لیلة الجمعة الی فرعون و قومه. باین قول جانب غربی قدمگاه موسی است لیلة النار، آن شب که آتش دید و رسالت و نبوت یافت. و قیل: إِذْ قَضَيْنَا إِلَى مُوسَى الْأَمْرَ یعنی قضینا هلاک فرعون فی الماء، باین قول جانب غربی دریا است یعنی ما کنت بجانب الغربی من البحر. و گفته‌اند قضا اینجا بمعنی وصایت است چنان که در سوره بنی اسرائیل گفت: وَ قَضَى رَبُّكَ أی وَصَى رَبُّكَ أی وَصَى رَبُّكَ أَلَا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ، وَ مَا كُنْتَ مِنَ الشَّاهِدِينَ أی من الحاضرين، فی ذلك المكان و من الشاهدين لتلك الحالة، فاخبرناک به لیكون ذلك معجزة لك.

وَ لَكِنَّا أَنْشَأْنَا قُرُونًا أی بعد موسی فَنَطَوَّلَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ و فترت النبوة و کاد یلحق تلك الاخبار وهن و لحق كثيرا منها التّحريف، و تمام الكلام مضمّر، تقدیره: فارسلناک مجددا لتلك الاخبار و ممیزا للحقّ ممّا اختلف فيه رحمة منّا لقومک.

و قیل معناه وَ مَا كُنْتَ مِنَ الشَّاهِدِينَ فی ذلك الزّمان و كان بینك و بین موسی قرون تطاولت اعمارهم و انت تخبر الآن عن تلك الاحوال اخبار مشاهدة و عیان باحائنا الیک معجزة لك. و قیل ما کنت هناك یا محمد حين ناظرنا موسی فی امرک و کلمناه فی معنایك حتّی قال اجعلنی من امته لثنانا علیک... وَ مَا كُنْتَ ثَابِتًا فِي أَهْلِ مَدْيَنَ أی مقیما فیهم تَثَلُّوا عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا وَ لَكِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ ارسلناک فی آخر الزّمان الی الخلق اجمعین. یا محمد تو در اهل مدین مقیم نبودی تا آیات ما بر ایشان خواندی لیکن ترا بآخر الزّمان بخلق فرستادیم تا عالمیان همه امتّ تو باشند. قال مقاتل معناه لم تشهد اهل مدین فتقرأه علی اهل مکه امرهم وَ لَكِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ أی ارسلناک الی اهل مکه لتخبرهم بأمر مدین فیكون ذلك معجزة لك. یا محمد تو اهل مدین را برأی العین ندیدی تا قصّه ایشان از عیان خبر دهی اهل مکه را، لکن ترا برسالت باهل مکه فرستادیم تا از وحی ما قصّه ایشان گوئی و ترا آن معجزه باشد.

وَ مَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ أی بناحیه من الجبل الذی کلمّ الله علیه موسی تَكْلِيمًا. إِذْ نَادَيْنَا مُوسَى خُذِ الْكِتَابَ

بِقُوَّةٍ و قيل اذ نادينا موسى ثانيا حين اختار قومه سبعين رجلا لميقاتنا. و قيل اذ نادينا موسى بقولنا رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ الى قوله: الْمُقْلِحُونَ. و قيل اذ ناديناه يعنى امة احمد و ذلك حين سأله موسى ان يسمعه اصواتهم اشتاق موسى اليهم و ودّ ان يقف على كثرتهم فاجابوه عزّ و جلّ ملّين. قال و هب قال موسى يا ربّ ارنى محمدا قال انك لن تصل الى ذلك و ان شئت ناديت اّمته فاسمعك اصواتهم. قال بلى يا ربّ. فقال الله تعالى: يا امة احمد قد اجبتكم من قبل ان تدعوني و اعطيتكم قبل ان تسألوني. و روى عن النبي (ص) فى قول الله عزّ و جلّ: و ما كُنْتُ بِجَانِبِ الطُّورِ اِذْ نَادَيْنَا قَالَ كَتَبَ اللَّهُ عَزَّ و جَلَّ كِتَابًا قَبْلَ ان يَخْلُقَ الْخَلْقَ بِالْفَى عَامَ فِى وَرَقَةٍ اَس. ثمّ وضعها على العرش ثمّ نادى يا امة محمد انّ رحمتى سبقت غضبى اعطيتكم قبل ان تسألوني و غفرت لكم قبل ان تستغفرونى من لقينى منكم يشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا عبدى و رسولى ادخلته الجنة و لكنّ رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ اى لكن ارسلنا اياك فى هذه الامّة كان رحمة من ربك لتتذر قوما لم يأتهم رسول من قبلك لكى يتذكروا فيهدتوا بهذا القران الى طريق رشدهم و لو لا ان تُصِيبَهُمْ مُصِيبَةٌ اَيْنَ كُنَيْتَ از كفره قریش است و مصيبت آنجا عذاب و نقت است و جواب اين سخن محذوف است چنان كه در نوبت اول گفتيم معناه و لو لا ان تُصِيبَهُمْ مُصِيبَةٌ بما قَدَمْتَ اَيْدِيَهُمْ فَيَقُولُوا رَبَّنَا لَوْ لَا اُرْسَلْتَ اِلَيْنَا رَسُوْلًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ وَ نَكُوْنَ مِنَ الْمُؤْمِنِيْنَ لارسلنا عليهم العذاب قبل ان تأتيهم. و قيل معناه لو لا انه اذا اصابهم مصيبة فى الآخرة فيقولون رَبَّنَا هَلْ اُرْسَلْتَ اِلَيْنَا رَسُوْلًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ وَ نَكُوْنَ مِنَ الْمُؤْمِنِيْنَ ما ارسلناك اليهم رسولا و لكننا بعثناك اليهم مبالغة فى الزام الحجّة و قطع المعذرة لِنَلَّا يَكُوْنَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرِّسَالِ.

فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا حَقَّ اَيْنِجَا قرآن است چنان كه در سورة الزخرف گفت: حَتَّى جَاءَهُمُ الْحَقُّ وَ رَسُوْلٌ مُبِيْنٌ، وَ لَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ وَ در سورة ق گفت: بَلْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ وَ در سورة الانعام گفت: فَقَدْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ اى بالقران لما جاءهم، و قيل الحق هاهنا محمد من عندنا اى بامرنا و حينما. قالوا لو لا اوتى مثل ما اوتى موسى چون شبهتى نمى دیدند در قرآن همين توانستند گفت كه هلا انزل عليه القران جملة كما انزلت التوراة على موسى جملة. و قيل لو لا اوتى مثل ما اوتى موسى اى هلا انزل عليه الآيات الظاهرة كاليد و العصا مثل ما اعطى موسى چرا آيات و معجزات ظاهر بمحمد ندادند چنان كه موسى را عصا و يد بيضا دادند. اين مقالت يهود است و روا باشد كه مقالت قریش بود بتعليم يهود رب العالمين گفت بجواب ايشان: قل يا محمد لقریش ا و لم يكفروا يعنى اليهود الذين علموكم هذه الحجّة بما اوتى موسى مِنْ قَبْلُ قَالُوا سِحْرَان تَظَاهَرَا يعنى موسى و هارون بر قرانت اهل كوفه قالوا سحران تظاهرا ارادوا التوراة و القران. و قيل سحر ان تظاهرا يعنى العصا و اليد البيضاء.

قوم موسى گفتند يا موسى كه دو جادويى است يكي جادويى تورات و ديگر جادويى قرآن با يكديگر راست شده و بقولى عصا و يد بيضا دو جادوى اند بهم راست شده. كلبى گفت: مشركان قریش جماعتى را فرستادند بمدينه و از علماء يهود خبر و نعت مصطفى (ص) پرسيدند. ايشان نعت و صفت وى چنان كه در تورات بود گفتند و بيان كردند. جماعت با مكه آمدند و آنچه از علماء يهود شنیده بودند با قریش گفتند. قریش

جواب دادند که محمد و موسی ساحران تظاهرا، ای تعاونا محمد و موسی دو جادواند هام پشت شدهاند سحران تظاهرا قرآن و تورات دو جادویی است با یکدیگر راست شده. و قالوا یعنی کفار قریش اِنَّا بِكُلِّ كَافِرُونَ ای بکل الانبیاء و بکتبهم کافرون.

قُلْ فَأْتُوا بِكِتَابٍ آی قل یا محمد لهؤلاء الکفار، الذین یقولون هذا القول فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَى مِنَ التَّورَةِ و القرآن لطریق الحق اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ فی زعمکم اِنَّ هذین الکتابین سحران.

فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ و لا یتجیبون هذا کفوله: فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا و لَنْ تَفْعَلُوا و العرب تضع هذا الکلام موضع الایاس اذ لیس فی هذا الکلام سبیل الی ائهم یتطیعون ان یتجیبوا بحال فاعلم اَنَّمَا یَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ و مَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ اتَّبَعَ هَوَاهُ بَعِیْرَ هُدًى مِنَ اللَّهِ ای بغير حجة و بینة و برهان اِنَّ اللَّهَ لَا یَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِیْنَ در قرآن بسیار بیاید مثل این که: اِنَّ اللَّهَ لَا یَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِیْنَ و همه مفسرانست آنجا که گفت: فَإِنَّ اللَّهَ لَا یَهْدِی مَنْ یُضِلُّ. الله راه ننماید کسی را که هم الله او را براه کند. و قيل معناه انّ الله لا یهدی الذین سبقت لهم من الله الشقوة فی علمه السابق.

و لَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ. قيل القول هاهنا هو القرآن، و المعنى انزلناه شیئا شیئا لیکونوا اوعی له، کفوله: و قرآناً فَرَقْنَاهُ الْآیَةِ و قيل القول تکرار الوعظ و متابعة الاحتجاج ای تابعنا لهم المواعظ و الزواجر و بینا لهم ما اهلکنا من القرون قرنا بعد قرن، فاخبرنا هم انا اهلکنا قوم نوح بكذا و قوم هود بكذا و قوم صالح بكذا لَعَلَّهُمْ یَتَذَكَّرُونَ فیخافوا ان ینزل بهم ما نزل بمن قبلهم. و قيل وصلنا لهم الحجة بالحجة و البشرى بالندارة و الترغیب بالترهیب لکی ینفکروها و یعتبروا.

و قيل وَصَّلْنَا لَهُمْ خَیْرَ الدُّنْیَا بَخْبَرِ الْآخِرَةِ حَتَّى کَانَهُمْ عَآیِنُوا الْآخِرَةَ فِی الدُّنْیَا، وَصَّلْنَا مَبَالِغَةَ الْوَصْلِ، و حقیقة الوصل رفع الحائل بین الشیین.

الَّذِیْنَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ هذه الآیات الاربع عوارض فی قصة قریش الی قوله لا نَبْتَغِی الْجَاهِلِیْنَ ثُمَّ یرجع الکلام الیه الذین آتیناهمُ الْكِتَابَ یعنی عبد الله بن سلام و اصحابه من مسلمة اهل الکتاب. و قيل هم اهل الانجیل قدموا علی رسول الله (ص) ثلاثة و ثلاثون من الحبشة و سبعة من الشام. مِنْ قَبْلِهِ ای من قبل القرآن لتقدم ذكره. و قيل من قبل محمد هُم بِهِ ای بمحمد و القرآن یؤمنون یصدقون.

وَ إِذَا یُثَلَّى عَلَيْهِمْ قَالُوا آمَنَّا بِهِ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّنَا ای نشهد انه الحق الذى اخبرنا به ربنا فی کتبه. اِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلِهِ ای من قبل مجيء محمد و نزول القرآن مُسْلِمِیْنَ داخلین فی دین الاسلام.

قومی اهل کتاب بودند که در دین اسلام آمدند و بو جهل ایشان را سرزنش کرد و ایشان بجواب بو جهل گفتند این قرآن حق است و راست از خداوند ما، و ما پیش از قرآن خود مسلمان بودیم که موسی را تصدیق کردیم و تورات بپذیرفتیم و صفت و نعت محمد که در تورات خوانده بودیم براست داشتیم و بوی ایمان آوردیم.

أُولَئِكَ یُؤْتُونَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَیْنِ یعنی هؤلاء القوم هم الذین یؤتیهم الله ثوابهم فی الآخرة مرتین: مرّة بایمانهم

بالكتاب الذى انزل قبل محمد (ص)، و مرة بالايمان بمحمد و القرآن و هذا فى حديث صحيح رواه ابو موسى عن رسول الله ثلاثة يؤتون اجرهم مرتين: رجل كانت له جارية فعلمها فاحسن تعليمها و ادبها فاحسن تأديبها ثم تزوجها فله اجره مرتين و عبد ادى حق الله و حق مواليه، و رجل آمن بالكتاب الاول ثم آمن بالقرآن فله اجره مرتين بما صبروا يعنى صبروا على تسفه اليهود عليهم حين اسلموا و يَدْرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ اى يدفعون ما يلحقهم من الاذية بالحلم و الاحتمال و عن انس قال قال النبي (ص) ثلاث من لم يكن فيه فلا يعتد بعمله: حلم يرد به جهل جاهل و ورع يحجزه عن معاصي الله و حسن خلق يعيش به فى الناس.

قوله وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ اى يتصدقون على الفقراء وَ اِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ هذا اللغو قول اليهود لعبد الله بن سلام حين اسلم هو شرنا و ابن شرنا بعد ما كانوا يقولون هو خيرنا و ابن خيرنا. لغو اينجا باطل است و سخن بيهوده چنان كه در سورة المؤمنين گفت: وَ الَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ اى عن الباطل معرضون و در حم السجده گفت حكاية عن قول الكفار لا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَ الْعَوَّا فِيهِ اى تكلموا فيه بالباطل و الاشعار. و در قرآن لغو است بمعنى سوگند بدروغ كه سوگند خواره پندارد كه در آن راستگوى است و او را در آن كفارت و اثم نه. و ذلك قوله: لا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ و آنجا كه در صفت اهل بهشت گفت: يَتَنَزَّعُونَ فِيهَا كَأْسًا لاَ لَعْوًا فِيهَا، لاَ يَسْمَعُونَ فِيهَا لَعْوًا وَ لاَ كِبًا لاَ يَسْمَعُونَ فِيهَا لَعْوًا وَ لاَ تَأْتِيهِمْ اى يسمعون فى الجنة لغوا اى الحلف عند شرب الخمر كفعل اهل الدنيا اذا شربوا الخمر. وَ قَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَ لَكُمْ أَعْمَالِكُمْ هذا كما قال لرسوله: قُلْ لِي عَمَلِي وَ لَكُمْ عَمَلِكُمْ لَكُمْ دِينِكُمْ وَ لِي دِينِي، سَلَامٌ عَلَيْكُمْ هذا السلام ها هنا ليس بتحية انما هو براءة و مفارقة كقوله عزّ و جلّ: وَ اِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا و كقوله: فَاصْفَحْ عَنْهُمْ وَ قُلْ سَلَامٌ، اين سلام انبازى باز كردن است نه ورود دادن. ازينجا است كه دبیر سخن تمام كند بنويسد: و السلام. قيل معناه بيننا و بينكم المتاركة و قوله لا نَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ يعنى لا نبتغى جواب الجاهلين و جهلهم.

إِنَّكَ لا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ اى ائلك لا تقدر على هداية من تحبّ هدايته لكنّ الله يقدر على هداية مَنْ يَشَاءُ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ اى بمن قضى له ان يهتدى.

اجمع المفسرون على انها نزلت فى ابى طالب و فى الصحيحين انّ سبب نزول الاية انّ ابا طالب لما حضرته الوفاة جاءه رسول الله (ص) فوجد عنده ابا جهل و عبد الله بن ابى امية، فقال رسول الله يا عمّ قل لا الا اله الا الله كلمة احاجّ لك بها عند الله. قال ابو جهل و عبد الله بن ابى امية: اترغب عن ملة بن عبد المطلب؟ فلم يزل رسول الله يعرضها و يعاودانه بتلك المقالة حتى قال ابو طالب آخر ما كلمهم به انا على ملة عبد المطلب و ابى ان يقول لا اله الا الله. فقال رسول الله (ص): لاستغفر لك ما لم انه عنك فانزل الله ما كان للنبيّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ الْاِية و انزل فى ابى طالب ائلك لا تهدي من احببت و روى ابو هريرة قال قال رسول الله (ص) لعمّ قل لا اله الا الله اشهد لك بها يوم القيامة قال: لو لا ان تعيرنى نساء قريش يقلن حمله على ذلك الجزع لاقررت بها عينك. فانزل الله: ائلك لا تهدي من احببت» يعنى ابا طالب وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ يعنى العباس.

و روى انّ ابا طالب قال لقريش صدّقوا ابن اخى و آمنوا به ترشدوا و تفلحوا فقال له النبى (ص) تامرهم بالصّيحة لانفسهم و تتركها لنفسك؟ و هذا لقوله: و هم ينهاون عنه و يباون عنه يعنى ابا طالب ينهى الناس عن اذاه و يتباعد عنه. فقال ابو طالب للنبى فما تريد؟ فقال: اريد ان تشهد شهادة الحق اشفع لك عند الله فقال: انى لاعلم انك صادق و لكنى اموت على ملّة اشياخى و عبد المطلب و هاشم و عبد مناف و قصى.

و عن الزهرى عن محمد بن جبير عن ابيه قال لم يسمع احد الوحى يلقى على رسول الله انا ابو بكر الصديق فانه اتى النبى فوجده يوحى اليه، فسمع: إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ وَ قَالُوا إِنْ نَتَّبِعِ الْهُدَى مَعَكَ الْهُدَى هَاهُنَا هُوَ التَّوْحِيدُ كَقَوْلِهِ: هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى يَعْنِي بالتوحيد. و قيل هو القرآن كقوله فى النجم: وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدَى اى القرآن و كقوله فى بنى اسرائيل: وَ مَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَى يَعْنِي القرآن فيه بيان كلّ شىء انا ان قالوا ابعث الله بشرا رسولا. وَ قَالُوا إِنْ نَتَّبِعِ الْهُدَى مَعَكَ نزلت فى الحارث بن عثمان بن نوفل بن عبد مناف. اين حارث پيش مصطفى آمد و گفت ما ميدانيم كه تو پيغامبر راست گويى و آنچه مي گويى و آورده راست است و درست و اگر ما اتباع تو كنيم و بر پى قرآن و توحيد رويم چنان كه تو رفتى عرب ما را از اين زمين مگه بربايند بقهر و قتل و غارت كه انگه ما مخالف ايشان باشيم در دين و با ما محابا نكنند و بر جاى بنگذارند، رب العالمين ان حجت ايشان بر ايشان شكست و بجواب ايشان گفت: ا و لم نمكن لهم حراما امنا نه ما ايشان را جايى ساختيم و ممكن كرديم در حرمى با آزرى بى بيم كه امن آن حرم در همه طباع سرشته مرغ با مردم آشنا و از ايشان ايمن و آهو از سلك ايمن و هر ترسنده كه در حرم شد ايمن گشت عرب چون اين ميدانند از كجا روا دارند قتل و قتال و غارت در حرم. و آن خداوند كه شما را در حال كفر و شرك ايمن نشانند درين بقعت در حال ايمان و توحيد اولى تر كه ايمن نشانند و دشمن از شما بازدارد. انگه صفت حرم كرد و كثرت نعمت در وى: يُجْبَى إِلَيْهِ قَرَأَ نَافِعٌ وَ يَعْقُوبُ تَحِيَّيَ إِلَيْهِ بِالنَّاءِ لِأَجْلِ الثَّمَرَاتِ، اى تجلب اليه من الاماكن ثمرات الارضين رزقا من لدنا لا ترى شرقى الفواكه و غربيتها مجتمعة انا بمكة لدعاء ابراهيم (ع) حيث قال: و ارزقهم من الثمرات لكن اكثرهم لا يعلمون لا يتدبرون انّ الذى فعل ذلك بهم و هم كافرون قادر على ان يفعل بهم و هم مؤمنون و قيل ان اكثرهم لا يعلمون ان ذلك من انعام الله عليهم فهم ياكلون رزقه و يعبدون غيره.

ثم خوفهم فقال: وَ كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ يَعْنِي مِنْ أَهْلِ قَرْيَةٍ بَطِرَتْ مَعِيشَتَهَا يَعْنِي بَطِرَ أَهْلُهَا فِي مَعِيشَتِهِمْ فَحَذَفَ فِي فَا نَتَّصِبَ عَلَى نَزْعِ الْخَافِضِ. و قيل هو نصب على التمييز و البطر و الاشر و احد و هو سوء احتمال النعمة و مقابلتها بضد ما يجب مقابلتها به. فَتِلْكَ مَسَاكِينُهُمْ خَرَابُ تَرُونِهَا فِي مَجِيئِكُمْ وَ ذَهَابِكُمْ لَمْ تُسْكَنْ مِنْ بَعْدِهِمْ اى من بعد هلاك اهلها انا قليلا لم تخرب و قيل انا قليلا منها سكنت و قيل سكنها الهام و اليوم، و قيل لم يسكنها انا المسافرون ينزلونها ساعة ثم يرتحلون وَ كُنَّا نَحْنُ الْوَارِثِينَ لَمْ يَبْقَ لَهَا مَالِكٌ انا الله و هذا وعيد للمخاطبين.

وَ مَا كَانَ رَبُّكَ يَا مُحَمَّدٌ مُهْلِكَ الْقُرَى اى البلدان التى حوالى مكة فى عصرى و زمانى حتى يبعث في أمها

یعنی مکه و هی ام القرى لان الارض دحيت من تحتها بیعت الرّسول ابلائنا للعدر و الزاما للحجة: یريد به محمدا (ص) یثّلوا علیهم آیات الله و یبین لهم دعوته و ما کُنّا مُهلِکي القرى ای و ما عدب الله اهل بلدة من البلاد انا و هم به کافرون، و لتوحیده جاحدون و لحجته معاندون و الظالمون هم الذين ظلموا انفسهم بالكفر و الشّرك و قيل هم الذين یظلم بعضهم بعضا.

و ما اوتیئتم من شیءٍ فمتاع الحیاة الدّنیة زائلة مضمحلة، سماها متاعا لانها تفتنى و لا تبقى کمتاع البيت. و ما عند الله من الثواب افضل و ادوم. ا فلا تَعْقِلُونَ ا فلا تفهمون فتمیزوا بین المضمحلّ الذاهب و بین الباقي الدائم. و قرأ ابو عمرو: ا فلا یعقلون بالياء، و وجهه ظاهر.

أ فَمَنْ وَعَدْنَاهُ وَعَدًّا حَسَنًا یعنی علیا و حمزة و الوعد الحسن الجنة و نعيمها فهو لاقیه ای: مدرکه و مصیبه لا محاله اذ لا خلف لوعدنا کمن متعناه متاع الحیاة الدنيا الذى هو مشوب بالتنغیص و التکدير زائل عن قریب و هو ابو جهل. و قيل فى النبىّ (ص) و ابى جهل، و قيل نزلت فى عمار و الولید بن المغيرة، ثمّ هو یَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ الْمُحْضَرِينَ فى النار نظیره: و لَوْ لَا نِعْمَةٌ رَبِّي لَكُنْتُ مِنَ الْمُحْضَرِينَ و یَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ یروی فى الحديث مطیة الكذب زعموا و هو قوله عزّ و جلّ بزعمهم ای بکذبهم و العامل فى یَوْمَ يُنَادِيهِمْ.

قال الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ، ای اذا احشروا و احضروا للعقاب یقال لهم: أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ و سؤلهم عن ذلك ضرب من ضروب العذاب لانه لا جواب لهم انا ما فيه فضيحتهم و اعترافهم بجهل انفسهم. قال الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ و هم كفرة الجنّ و الشياطين الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ الدّٰخِلِينَ تحت قوله تعالى لا بليس: لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ، ربنا هؤلاء کفار بنى آدم الذين اضللناهم باستدعائنا ايّاهم الى الكفر بوسوستنا لهم و تزيیننا لهم بالقول و الشبهه اغویناهم کما غوینا ای اضللناهم عن الطریق فضلوا باتّباعهم ایانا مقلدين بغير حجة کما ضللنا نحن باتّباعنا اسلافنا مقلدين بغير حجة تبرأنا إِلَيْكَ منهم ما كانوا إِيَّانَا يَعْبُدُونَ یطیعونى بامرنا و اکراه من جهتنا بل كانوا یبتعون اهواءهم و قيل ما كانوا ایانا یعبدون بسلطان و حجة من قوله تعالى. و ما كان لى عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لى و قيل الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ هم الدّعاة الى الشّرك و یكون الشّركاء غیرهم فیقولون خوفا على انفسهم و اشفاقا من ان یزاد فى عذابهم بسبب اغوائهم ایاهم ربنا انما اغویناهم لانا امرنا هم بعبادتنا.

حاصل معنى آنست که فردا چون ربّ العزة گوید با مشرکان بر سبیل تقریح و توبیح: أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ فى الدنيا انهم شركائى فى الالهية و كنتم تعبدونها و تدعون انها تنفعكم فاينهم؟ کجاندا آنان که شما دعوى کردید که انبازان من اند و شما را از ایشان نفع است؟ چون این خطاب با عابدان رود معبودان باطل که شياطين اند گویند، که خداوند اما وسوسه و شبهتی در دل ایشان افکنديم و بسبب آن که خود بی راه و کافر بودیم و کفر و شرک بر ایشان آراستیم بی حجتی و برهانی ایشان به هوای نفس خویش بر پی ما برفتند و گمراهی گزیدند بنقلید بی حجت. نه ما ایشان را بعبادت خود فرمودیم و نه باکراه بر آن داشتیم.

ببزاریم ما از پرستش ایشان و از آن که ما را به هوای نفس خود پرستیدند نه بامر ما. باین معنی «ما» مصدری است نه ماء نفی. یعنی تَبَرَّأْنَا إِلَيْكَ مَّا كَانُوا آيَانَا يَعْبُدُونَ فَحَذَفْنَا مِنْ، و اگر ماء نفی گوئیم تَبَرَّأْنَا إِلَيْكَ وقف تمام است، آن گه گوی ما کائوا آيَانَا يَعْبُدُونَ بِسُلْطَانِ مَنَا و بامرنا لکننا دعونا هم فاستجابوا لنا.

قول دیگر آنست که الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ دَاعِيَانِ ضَلَالَتَانِ نه معبودان، چون این خطاب آید که: أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ مِنْهُمْ أَنْ يَشْفَعُوا لَكُمْ فِي مَا كَانُوا يَعْبُدُونَ؟ باین معنی گویند: رَبَّنَا إِنَّمَا أَغْوَيْنَاهُمْ لَئِنَّا أَمْرَانَاهُمْ بِعِبَادَتِنَا.

آن گه کفار بنی آدم را گویند: ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ خَوَانِيدِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا فَخَلَصُوا مِنْكُمْ لِيُنْذَرُوا لَعْنَةُ اللَّهِ لِيَتَّبِعُوا مِثْلَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ. ای ادعوه لیکلصوکم. خوانید ایشان را تا شما را فریاد رسند و از عذاب برهانند، فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ. همانست که جایی دیگر گفت: وَ جَعَلْنَا بَيْنَهُمْ مَوْبِقًا وَقَالَ فِي مَوْضِعٍ آخَرَ: وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ... الآية. وَ رَأُوا الْعَذَابَ لَوْ أَنَّ هُمْ كَانُوا يَهْتَدُونَ. اینجا مضمربست: یعنی رَأُوا الْعَذَابَ فَوَدَّوْا لَوْ أَنَّ هُمْ كَانُوا يَهْتَدُونَ.

و قيل معناه لو أنهم مهتدون في الدنيا ما رأوا العذاب في الآخرة. وَ يَوْمَ يُنَادِيهِمْ إِي آذَكَرْ يَوْمَ ينادى الله الكفار نداء تفریع و توبيخ، فَيَقُولُ مَاذَا أَجَبْتُمُ الْمُرْسَلِينَ الَّذِينَ أَرْسَلْتُمْ إِلَيْكُمْ حِينَ دَعَوْكُمْ إِلَى تَوْحِيدِي وَ عِبَادَتِي.

فَعَمِيَتْ عَلَيْهِمُ الْأَنْبَاءُ إِي خفیت عليهم الاخبار و التبتت عليهم الحجج فهُمْ لَا يَتَسَاءَلُونَ لَا يَسْأَلُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا عَنِ الْعَذَابِ وَ الْحِجَّةِ رَجَاءً إِنْ يَكُونُ عِنْدَهُ عَذْرًا وَ حِجَّةً لِأَنَّ اللَّهَ آدَحَضَ حُجَّتَهُمْ. و قيل لا يسأل بعضهم بعضا ان يحمل عنه شيئا من ذنوبه.

و قيل لا يتساءلون بالانساب و القرابات لشغل كل واحد منهم بنفسه. فَأَمَّا مَنْ تَابَ إِي شهد و اقرّ و آمن، إِي قبل و صدق و عمل صالحا، یعنی عمل الدين كله، فَعَسَى أَنْ يَكُونَ مِنَ الْمُفْلِحِينَ، عسى من الله واجب، و إنما قال فَعَسَى یعنی ان دام على التوبة و العمل الصالح.

وَ رَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَ يَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخَيْرَةُ إِي له الامر و المشيئة فيخلق ما يشاء و يحكم ما يريد. این آیت را دو تأویل گفته اند: یکی آنست که وَ يَخْتَارُ وَ قَف كُنَى یعنی يخلق ما يشاء و يختار مما يخلق ما يشاء، خداوند تو می آفریند آنچه خواهد، و از آنچه آفریند آنچه خواهد گزیند. آن گه گفت: مَا كَانَ لَهُمُ الْخَيْرَةُ مَا نَفَى آست.

یعنی که ایشان را گزین نیست که چیزی گزینند یا چیزی پسندند، همانست که جایی دیگر گفت: وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخَيْرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ. و انشدوا فی معناه: العبد ذو ضجر و الرب ذو قدر و الدهر ذو دول و الرزق مقسوم

و الخیر اجمع فیما اختار خالقنا و فی اختیار سواه اللّٰم و الشوم

وجه دیگر ما بمعنی الذی است و لهم الخیرة وقف است ای یخلق ما یشاء و یختار الذی کان لهم فیہ الخیرة. یعنی یختار ما هو الاصلح لهم. این آیت جواب قول ولید مغیره است که گفت: لَوْ لَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلٰی رَجُلٍ مِّنَ الْقُرَیْنِیْنِ عَظِیْمٍ، یعنی نفسه و ابا مسعود الثقفی. چرا نه قرآن که می فرستادند و نبوت که می دادند بیکی ازین دو مرد دادندی که عظیم دو شهراند. ربّ العالمین گفت: یا محمد خداوند تو است که اختیار کند و او را رسد که گزیند نبوت را آن کس که خواهد نه ایشان را. همانست که گفت: اللّٰه اعلم حیث یجعل رسالاته اللّٰه یصْطَفِی مِنَ الْمَلَائِکَةِ رُسُلًا وَ مِنَ النَّاسِ وَ گفته اند جواب اشراف قریش است که میگفتند: انما یصحب محمدا الفقراء و اراذل الناس و لو لا ذلك لآمنا. قومی درویشان و گدایان و ناکسان مردم بصحبت محمد افتاده اند و اگر نه ایشان بودندی ما ایمان آوردیمی.

ربّ العالمین گفت: وَ رَبُّكَ یَخْلُقُ مَا یَشَاءُ وَ یَخْتَارُ لصحبة رسوله و نصره دینه من یشاء و هم الصّحابه رضوان اللّٰه علیهم اجمعین. و فی ذلك ما روى عن جابر بن عبد اللّٰه عن النبیّ (ص) قال: «انّ اللّٰه عزّ و جلّ اختار اصحابی علی جمع العالمین سوی النبیّین و المرسلین و اختار لی من اصحابی اربعة: ابا بکر و عمر و عثمان و علیا رضی اللّٰه عنهم.

فجعلهم خیر اصحابی و فی کلّ اصحابی خیر و اختار امّتی علی سائر الامم، و اختار لی من امّتی اربعة قرون بعد اصحابی: القرن الاول و الثانی و الثالث تتری و الرابع فردا.»

و عن عمرو بن دینار عن وهب عن اخیه فی قوله: وَ رَبُّكَ یَخْلُقُ مَا یَشَاءُ وَ یَخْتَارُ قال اختار من الغنم الضّان و من الطّیر الحمام.

الخیرة اسم بمعنی المختار، تقول محمد خیرة اللّٰه من خلقه و هو فی الاصل مصدر كالطیرة. و الخیرة المصدر من اختار كالرّیبة من ارتاب. سُبْحَانَ اللّٰهِ تزییها له عن ان یكون لاحد علیه اختیار، وَ تَعَالَى عَمَّا یُشْرِكُونَ ای تعظم عن ان یكون له شریک. و قيل معنی الایة یختار للشفاعة من یشاء فیأذن له فیها ما کان لهم الخیرة فیختاروا الاصنام لتكون لهم شفعاء.

وَ رَبُّكَ یَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَ مَا یُعْلِنُونَ یقال اكننت الشیء اذا اخفیته فی نفسك، فاذا صنته قلت كننته. و المعنی و ربّك یعلم ما تضرر صدورهم و یستتر و ما یُعْلِنُونَ ای یبدون بالسنتهم و جوارحهم. بیّن اللّٰه تعالی انّ اختیاره من یختار منهم للایمان علی علم منه بسرائر امورهم و بوادیها و انه تعالی یختار للخیر اهله فیوفقههم و یولی الشّرّ اهله و یخلیهم و آیاه.

وَ هُوَ اللّٰهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ یعنی و ربّك هو الاله علی التحقیق الذی یشتحقّ الالهیة لیس فی السماوات و الارض اله غیره، هو المحمود علی الحقیقة فی الدنیا و الآخرة: لانه هو المنعم فیهما فله الحمد فیهما. و قيل له الحمْدُ فی التّوّلّی وَ التّآخِرة یحمده الانبیاء و المرسلون، و المؤمنون فی الدنیا و الآخرة وَ لَهُ الْحُكْمُ النَّافِذُ فی الدنیا و



الآخرة لا معقب لحكمه و له الخلق و الامر، لا يسئل عما يفعل و مصير الخلق كلهم فى عواقب امورهم الى حكمه فى الآخرة. و قيل حكمه فى الدنيا انه لا يجوز لاحد ان يتجاوز حداً من حدوده و حكمه فى الآخرة ان احدا لا يملك فيها حكماً.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ يَا مَعْشَرَ الْكُفَّارِ إِن جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ سَرْمَدًا أَبَدًا دَائِمًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ هَل تَعْلَمُونَ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ أَحَدًا غَيْرَهُ يَقْدِرُ عَلَى كَشْفِ اللَّيْلِ عَنْكُمْ وَ اتِّبَانِكُمْ بِضِيَاءِ أَي نَهَارٍ مُضِيءٍ يَتَصَرَّفُونَ فِيهِ فِي مَعَاشِكُمْ وَ تَصَلُّونَ إِلَى مَنَافِعِكُمْ وَ كَسْبِكُمْ. أَمْ فَلَا تَسْمَعُونَ هَذِهِ الْحُجَّةَ. فَتَدَّبَّرُوا بِمُوجِبِهَا إِذْ كَانَتْ بِمَنْزِلَةِ النَّاطِقَةِ. وَ قِيلَ أَمْ فَلَا تَسْمَعُونَ أَي أَمْ فَلَا تَقْبَلُونَ، كَقَوْلِهِ: سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمَدَهُ أَي قَبِلَ اللَّهُ حَمْدَ مَنْ حَمَدَهُ.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِن جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ هَذَا النَّهَارَ الْمَضِيءَ بِضِيَاءِهِ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ هَل تَعْلَمُونَ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ أَحَدًا غَيْرَ اللَّهِ يَقْدِرُ عَلَى إِيرَادِ لَيْلٍ مُظْلِمٍ عَلَيْكُمْ لِكَيْ تَسْكُنُوا فِيهِ عَنْ حَرَكَاتِكُمْ وَ تَرِيحُوا فِيهِ أَنْفُسَكُمْ عَمَّا نَالَهَا مِنَ النَّصَبِ وَ التَّعَبِ أَمْ فَلَا تُبْصِرُونَ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ وَ مَا فِيهِمَا مِنْ أَسْبَابِ الْبَقَاءِ وَ الْمَعَاشِ. وَ قِيلَ أَمْ فَلَا تُبْصِرُونَ اخْتِلَافَ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ فَتَعْلَمُوا بِذَلِكَ أَنَّ الْعِبَادَةَ لَا تَصْلِحُ إِلَّا لِمَنْ أَنْعَمَ عَلَيْكُمْ بِذَلِكَ دُونَ غَيْرِهِ.

وَ مِنْ رَحْمَتِهِ جَعَلَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ تَقْدِيرَهُ جَعَلَ لَكُمْ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَ النَّهَارَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ لِكَيْ تَشْكُرُوا اللَّهَ عَلَى نِعَمِهِ.

وَ يَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ كَرَّرَ النَّدَاءَ أَيْنَ شُرَكَائِيَ لِأَنَّ النَّدَاءَ الْأَوَّلَ التَّقْرِيرَ بِالْإِقْرَارِ عَلَى النَّفْسِ بِالْغَى الَّذِي كَانُوا عَلَيْهِ وَ دَعَا إِلَيْهِ وَ الثَّانِي التَّعْجِيزَ عَنْ إِقَامَةِ الْبُرْهَانِ لَمَّا طَوَّلُوا بِهِ بِحُضْرَةِ الْأَشْهَادِ مَعَ أَنَّهُ تَقْرِيعٌ بِالْإِشْرَاقِ بَعْدَ تَقْرِيعِ.

وَ نَزَعْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا يَعْنِي أَخْرَجْنَا وَ أَحْضَرْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ يَعْنِي رَسُولَهُمُ الَّذِي أَرْسَلَ إِلَيْهِمْ. نَظِيرُهُ: فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ، وَ يَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا، يَشْهَدُ عَلَيْهَا بِمَا أَجَابَتْ بِهِ فِيمَا دُعِيَتْ إِلَيْهِ مِنَ التَّوْحِيدِ وَ أَنَّهُ قَدْ بَلَغَهُمْ رِسَالَةُ رَبِّهِ. وَ قِيلَ يَشْهَدُ عَلَيْهِمْ بِجَمِيعِ أَعْمَالِهِمْ. وَ قَالَ بَعْضُهُمْ عَنِ الشَّهِيدِ الْعَدُولِ مِنَ كُلِّ أُمَّةٍ وَ ذَلِكَ أَنَّهُ سَبَّحَانَهُ لَمْ يَخْلَعْ عَصْرًا مِنَ الْأَعْصَارِ عَنْ عَدُولِ يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ فِي أَمْرِ الدِّينِ وَ يَكُونُونَ حُجَّةَ اللَّهِ عَلَى النَّاسِ يَدْعُونَهُمْ إِلَى الدِّينِ فَيَشْهَدُونَ عَلَى النَّاسِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِمَا عَمَلُوا مِنَ الْعِصْيَانِ. وَ قَدْ رَوَى عَنِ النَّبِيِّ (ص) أَنَّهُ قَالَ: إِنْ اللَّهُ نَظَرَ إِلَى أَهْلِ الْأَرْضِ عَرَبِيًّا وَ عَجَمِيًّا بَرِّهًا وَ فَاجِرِيًّا، فَمَقْتَهُمْ جَمِيعًا غَيْرَ طَائِفَةٍ مِنَ أَهْلِ الْكِتَابِ: ثُمَّ اخْتَلَفُوا فِي كَيْفِيَّةِ الشَّهَادَةِ فَقَالَ بَعْضُهُمْ يَشْهَدُونَ عَلَى أَهْلِ عَصْرِهِمْ وَ زَمَانِهِمْ كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى مَخْبَرًا عَنْ عِيسَى (ع): وَ كُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ. وَ قِيلَ يَشْهَدُونَ عَلَيْهِمْ وَ عَلَى مَنْ بَعْدَهُمْ، كَمَا جَاءَ فِي الْحَدِيثِ: إِنْ أَعْمَالَ الْأُمَّةِ تَعَرَّضَ عَلَى النَّبِيِّ (ص) لَيْلَةَ الْاِثْنَيْنِ وَ الْخَمِيسِ.

فَقُلْنَا هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ أَي قُلْنَا لِلْمَشْهُودِ عَلَيْهِمْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ وَ حُجَّتَكُمْ عَلَى صِحَّةِ مَا كُنْتُمْ تَدِينُونَ بِهِ لِيَكُونَ لَكُمْ تَخْلُصٌ عَمَّا شَهِدُوا عَلَيْكُمْ، فَعَلِمُوا أَنَّ الْحَقَّ لِلَّهِ يَعْنِي فَهَتُوا وَ تَحَيَّرُوا وَ عَلِمُوا يَقِينًا أَنَّ الْحُجَّةَ الْبَالِغَةَ لِلَّهِ عَلَيْهِمْ وَ أَنَّهُ لَا حُجَّةَ لِأَحَدٍ مِنْهُمْ عَلَى اللَّهِ. وَ قِيلَ فَعَلِمُوا أَنَّ الْحَقَّ مَا آتَاهُ الرَّسُولُ بِهِ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ أَي ذَهَبَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَرْجُونَهُ مِنْ مَعْبُودِيهِمْ ذَهَابًا لَا يَظْهَرُ لَهُ أَثَرٌ.

## النوبة الثالثة

قوله تعالى: وَ مَا كُنْتَ بِجَانِبِ الْعَرَبِيِّ... الآية، ای سیّد عالم، ای مهتر ذریت آدم، ای در زمین مقدم و در آسمان محترم، ای ناظم قلاده نبوت ای ناشر اعلام رسالت، ای مؤید ارکان هدایت ای کاشف اسرار ولایت، ای واضع منهاج شریعت، تو نبودی در آن جانب غربی بر کوه طور سینا که ما با موسی سخن گفتیم و حدیث تو کردیم و کمال عزّ تو و جاه و شرف تو و امت تو و او نمودیم، گفتیم یا موسی اگر میخواهی که بنزدیک ما رفعت و قربت یابی پیغامبر آخر الزّمان را درود بسیار ده و نام و ذکر او بسیار گوی که وی برگزیده ماست نواخته لطف و برکشیده عطف ما است، عارف بتعریف ما و نازنده بوصال ما. نرگس روضه جود است و سرو باغ وجود. حقه درّ حکمت است و نور حدقه عالم قدرت، مایه حسن جهان و مقصود از آفرینش عالم و عالمیان.

یا موسی لولاه ما خلقت الافلاك.

اگر نه جمال و کمال وی را بودی نه عالم بودی نه آدم.

... ای درّ خوشاب آدم نزدی دمی درین کوی خراب

یا محمد چه زیان داشت ترا که در آن مشهد طور حاضر نبودی من حاضر بودم و ترا نیابت داشتم و حضور من ترا به از حضور تو خود را.

پیر طریقت اینجا سخنی نغز گفته: الهی از کجا باز یابم من آن روز که تو مرا بودی و من نبودم، تا باز بدان روز نرسم میان آتش و دودم، اگر بدو گیتی آن روز من یابم پرسودم، و بود خود را دریابم به نبود خود خشنودم.

قوله: وَ مَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا. یا محمد تو نبودی بر جانب طور که ما امت ترا برخواندیم از اصلاب پدران و سبب آن بود که موسی گفت بار خدایا من در تورات میخوانم صفت و سیرت امتی سخت آراسته و پیراسته و بخصال حمیده ستوده، ایشان امت کدام پیغامبرانند؟ یکی از علماء طریقت صفت و سیرت این امت گفته که در میان ایشان جوانمردانی اند که دنیا و آخرت در بادیه وقت ایشان دو میل است. بهشت و دوزخ بر راه درد ایشان دو منزل است و هر چه دون حقّ بنزدیک ایشان باطل است. بروز در منزل رازاند بشب در محل ناز، بروز در صنایع نظراند بشب در مشاهده صنع. بروز با خلق در خلق بشب با حق بر قدم صدق بروز راه جویند بشب راز گویند. مفلسان اند از روی نعمت، لکن توانگران اند از روی صحبت. دنیا که آفرید بآن آفرید تا ایشان او را دانند. عقبی که آفرید بآن آفرید تا ایشان او را بینند.

او جلّ جلاله بهشت که آراید بدوستان خود آراید و دوستان را بدل آراید و دل را بنور جلال خود آراید. آن ماه رویان فردوس از هزاران سال باز در آن بازار گرم در انتظاراند تا کی بود که رکاب دولت این جوانمردان با علی علین رسانند و ایشان بطفیل اینان قدم در آن موکب دولت نهند که: فَهَمْ فِي رَوْضَةٍ

يُخْبِرُونَ.

... رجعنا الى القصة. موسى (ع) صفت این امت در تورات بسیار می‌دید، گفت: بار خدایا اینان امت کدام پیغامبرانند؟ گفت امت احمد. موسی گفت: بار خدایا می‌خواهم که ایشان را ببینم. فرمان آمد که: یا موسی لیس الیوم وقت ظهورهم، امروز روز زمان ایشان نیست و خواهی آواز ایشان ترا بشنوانم. فنادی یا امّة احمد، ربّ العالمین بجلال عزّ خود و بکمال لطف خود امت احمد را برخواند و ایشان از اصلاّب پدران همه جواب دادند تا موسی سخن ایشان بشنید. آن گه روا داشت که ایشان را بی‌تحفه‌ای بازگرداند، گفت: اعطیتکم قبل ای تسألونی و غفرت لکم قبل ان تستغفرونی.

و بر وفق این قصّه و بیان این معنی خبر مصطفی است (ص): روی انس بن مالک قال قال رسول الله (ص): انّ موسى كان يمشى ذات يوم بالطريق فناده الجبار: يا موسى، فالتفت يمينا و شمالا و لم ير احدا. ثمّ نودى الثانية: يا موسى فالتفت يمينا و شمالا فلم ير احدا و ارتعدت فرائصه ثمّ نودى الثالثة: يا موسى بن عمران انى انا الله لا اله الا انا، فقال لبيك فخرّ لله ساجدا. فقال: ارفع رأسك يا موسى بن عمران. فرفع رأسه، فقال يا موسى ان احببت ان تسكن فى ظلّ عرشى يوم لا ظلّ الا ظلىّ يا موسى فكن لليتيم كالاب الرحيم و كن للارملة كالزوج العطوف، يا موسى ارحم ترحم، يا موسى كما تدين تدان، يا موسى انه من لقينى و هو جاحد بمحمد ادخلته النار و لو كان ابرهيم خليلى و موسى كليمى. فقال: الهى و من محمد؟

قال: يا موسى و عزّتى و جلالى ما خلقت خلقا اكرم علىّ منه، كتبت اسمه مع اسمى فى العرش، قبل ان اخلق السماوات و الارض و الشمس و القمر بالفى الف سنة. و عزّتى و جلالى انّ الجنة محرمة حتى يدخلها محمد و امّته. قال موسى و من امّة محمد؟ قال امّته الحمّادون يحمّدون صعودا و هبوطا و على كلّ حال يشدّون اوساطهم، و يطهّرون ابدانهم، صائمون بالنهار رهبان بالليل، اقبل منهم اليسير و ادخلهم الجنة بشهادة ان لا اله الا الله. قال: الهى اجعلنى نبىّ تلك الامّة. قال نبيّها منها. قال: اجعلنى من امّة ذلك النّبي قال استقدمت و استأخروا يا موسى، و لكن سأجمع بينك و بينه فى دار الجلال.

عن وهب بن منبه قال: لما قرّب الله موسى نجيا قال ربّ انى اجد فى التوراة امّة هى خير امّة تخرج للناس يأمرن بالمعروف و ينهون عن المنكر فاجعلهم من امتى. قال: يا موسى تلك امّة احمد قال يا ربّ انى اجد فى التوراة امّة اناجيلهم فى صدورهم يؤمنون بالكتاب الاوّل و الكتاب الآخر، فاجعلهم من امتى. قال: يا موسى تلك امّة احمد قال: يا ربّ انى اجد فى التوراة امّة يأكلون صدقاتهم و يقبل ذلك منهم و يستجاب دعاؤهم فاجعلهم من امتى. قال: تلك امّة احمد.

إنّك لا تهدي من أحببت يا محمد، الهداية من خصائص الربوبية فلا تصلح لمن وصفه البشرية. توفيق سعادت و تحقيق هدايت از خصائص ربوبيت است، بشریت را بدان راه نه و جز جلال احدیت بدین صفت سزا نه. یا محمد ترا شرف نبوت است و منزلت رسالت و جمال سفارت مقام محمود و حوض مورد، خاتم پیغامبران و سیّد مرسلانى و شفیع مذنبانى و شمع زمین و آسمانى. عنان مرکبت از آسمانها برگزشته و



ساحت عرش مجید جای اخص تو ساخته، اما هدایت بندگان و راه نمودن ایشان بایمان نه کار تو است و نه در دست تو. إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ مَا أَنْ رَا كِه خَوَاهِيمِ دَر مَفَازِه تَحْيِرِ هَمِي رَانِيمِ وَ أَنْ رَا كِه خَوَاهِيمِ بَسَلْسَلِه قَهَرِ هَمِي كَشِيمِ. مَا دَر اَزَلِ اَزَالِ وَ سَبِقِ سَبِقِ تَاجِ سَعَادَتِ بَرِ سِرِ اَهْلِ دَوْلَتِ نِهَادِيمِ وَ اَيْنِ مَوَكَبِ فَرُو كَوَفْتِيمِ كِه: هُوَلَاءِ فِي الْجَنَّةِ وَ لَا اِبَالِي وَ رَقْمِ شَقَاوَتِ بَرِ نَاصِيَهِ گِرُو هِي كَشِيدِيمِ وَ اَيْنِ مَقْرَعِهِ بَرِ زَدِيمِ كِه: هُوَلَاءِ فِي النَّارِ وَ لَا اِبَالِي.

ای جوانمرد هیچ صفت در صفات خدای از صفت لا ابالی در دناکتر نیست.

آنچه گفت (ص): لیت رب محمد لم یخلق محمدا ناله بیم این سخن بود و آنچه صدیق اکبر گفت: لیتنی کنت شجرة تعضد، آواز درد این حدیث بود.

نیکو سخنی که آن پیر طریقت گفت: کار نه آن دارد که از کسی کسل آید و از کسی عمل، کار آن دارد که ناشایسته آمد در ازل. آن مهتر مهجوران که او را ابلیس گویند چندین سال در کارگاه عمل بود. اهل ملکوت همه طبل دولت او میزدند و ندانستند که در کارگاه ازل او را جامه دیگر گون بافته‌اند ایشان در کارگاه عمل او مقراضی و دیبا همی دیدند و از کارگاه ازل او را خود گلیم سیاه آمد: وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ.

این قصه نه زان روی چو ماه آمده است کین رنگ گلیم ما سیاه آمده است

ای محمد اگر سعادت هدایت با اختیار تو بودی تا از ابو طالب بسر نیامدی ببلال و صهیب و سلمان نرسیدی، لکن ارادت ما است و اختیار اختیار ما: وَ رَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَ يَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ فَمَا لِلْمَخْتَارِ وَ الْاِخْتِيَارِ وَ مَا لِلْمَمْلُوكِ وَ الْمَلِكِ، وَ مَا لِلْعَبْدِ وَ التَّصَدْرِ فِي دَسْتِ الْمَلُوكِ. قَالَ اللَّهُ: مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ.

روی ابن عمر قال قال رسول الله (ص): «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ سَبْعًا فَاخْتَارَ الْعُلِيَا مِنْهَا فَسَكَنَهَا وَ اسْكَنَ سَائِرَ سَمَاوَاتِهِ مِنْ شَاءَ مِنْ خَلْقِهِ، ثُمَّ خَلَقَ الْخَلْقَ فَاخْتَارَ مِنَ الْخَلْقِ بَنِي آدَمَ، وَ اخْتَارَ مِنْ بَنِي آدَمَ الْعَرَبَ وَ اخْتَارَ مِنَ الْعَرَبِ مَضَرَ وَ اخْتَارَ مِنْ مَضَرَ قَرِيْشًا وَ اخْتَارَ مِنْ قَرِيْشِ بَنِي هَاشِمٍ وَ اخْتَارَ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ، فَاثَارَ مِنْ خِيَارِ اِلَى خِيَارِ فَمِنْ اِحْبَابِ الْعَرَبِ فَيَحِبُّنِي اِحْبَابَهُمْ، وَ مِنْ اِبْغَضِهِمْ فَيَبْغِضُنِي اِبْغَضَهُمْ.

بدان که آدمی را اختیار نیست کسی تواند که او را ملک بود و آدمی بنده است و بنده را ملک نیست، آن ملک که او را شرع اثبات کرد آن ملک مجازی است عاریتی، عن قریب ازو زائل گردد، و ملک حقیقی آنست که آن را زوال نیست و آن ملک الله است که مالک بر کمال است و در ملک ایمن از زوال است و در ذات و نعت متعال است. عالم بیافرید، و آنچه خواست از آن برگزید. فرشتگان را بیافرید از ایشان جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل برگزید، آدم و آدمیان را بیافرید از ایشان پیغامبران را برگزید. از پیغامبران خلیل و کلیم و عیسی و محمد را برگزید.

صحابه رسول را بیافرید، از ایشان بو بکر تیمی و عمر عدوی و عثمان اموی و علی هاشمی (علیه



السلام) برگزید. بسیط زمین بیافرید از آن مگه برگزید، موضع ولادت رسول (ص) مدینه برگزید، هجرت گاه رسول، بیت المقدس برگزید موضع مسرای رسول. روزها بیافرید و از آن روز آدینه برگزید، و هو یوم اجابة الدعوة. روز عرفه برگزید، و هو یوم المباهاة. روز عید برگزید، و هو یوم الجائزة. روز عاشورا برگزید، و هو یوم الخلة. شبها بیافرید و از آن شب برات برگزید که حقّ جلّ جلاله بخودی خود نزول کند و بندگان را همه شب بندها کرامت خواند و نوازد. شب قدر برگزید که فریشتگان آسمان بعدد سنگ ریز بزمین فرستد و نثار رحمت کند بر بندگان. شب عید برگزید که در رحمت و مغفرت گشاید و گناهکاران را آمرزد. کوهها بیافرید و از آن طور برگزید که موسی در آن بمناجات حقّ رسید. جودی برگزید که نوح در آن نجات یافت، حرّا برگزید که مصطفای عربی بر آن بعثت یافت. نفس آدمی بیافرید و از آن دل برگزید و زبان، دل محلّ نور معرفت و زبان موضع کلمه شهادت. کتابها از آسمان فرو فرستاد و از آن چهار برگزید: تورات و انجیل و زبور و قرآن. و از کلماتها چهار برگزید: سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر.

قال رسول الله (ص): «افضل الكلام اربع: سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر لا يضرک بايهن بدأت.

#### ٤ النوبة الاولى

قوله تعالى: إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى قَارُونَ از قوم موسی بود فَبَغَى عَلَيْهِمْ و در کیش افزونی جست بر ایشان وَ آتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ وَ دادیم او را از گنجها ما إِنَّ مَفَاتِحَهُ چندان که کلیدهای آن لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ اُولِي الْفُوَّةِ می بیكسوی بیرون برد از گران باری گروهی مردمان با نیروی را إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ او را گفت گرویدگان قوم او لا تَفْرَحْ شاد مباش، إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ (٧٦) که الله شادمانان باین جهان دوست ندارد.

وَ ابْتِغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ وَ بجوی درین که الله ترا داد الدَّارَ الْآخِرَةَ سرای آن جهانی وَ لا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا و بهره خود ازین جهان بمگذار وَ أَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ و نیکویی کن چنان که الله با تو نیکویی کرد، وَ لا تَبْغِ الْفَسَادَ فِي الْأَرْضِ و در زمین تباهکاری مجوی، إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ (٧٧) که الله مفسدان و تباهکاران دوست ندارد.

قالَ إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ كُفْتُ أَنچِه مرا ازین جهان دادند عَلَى عِلْمٍ عِنْدِي برخوردار دانش من دادند. أ وَ لَمْ يَعْلَمْ نَمِيدانند أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ كِه الله هلاك کرد پیش ازو مِنَ الْقُرُونِ از گروهان گذشته مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً ایشان که ازو سخت تر و بنیروتر بودند وَ أَكْثَرُ جَمْعاً و این جهان بیش فراهم آوردند وَ لا يُسْئَلُ عَنْ دُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ (٨٧) و نپرسند فردا از گناه ایشان هیچ کس از پدران.

فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ بیرون آمد بر قوم خویش بر آرایش خویش، قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ایشان گفتند، که این جهان را خواهان بودند، يا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ ما أُوتِيَ قَارُونَ كاشك ما را هم چنان بودی که قارون را دادند، إِنَّهُ لَدُو حَظٌّ عَظِيمٌ (٧٩) که او با بهره بزرگ است ازین جهان.



وَ قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَ اِيشَانِ كَفْتَنَد، كِه ايشان را در دين دانش داده بودند وَيَلْكُمْ اى ويل بر شما ثوابُ اللّٰهِ خَيْرٌ ثوابِ خداى به لمن اَمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا اَن رَا كِه بگرويد و كار نيك كرد وَ لَا يُقَاهَا اِلَّا الصّٰبِرُونَ (۸۰) و ندهند اين را مگر شكيبايان.

فَخَسَفْنَا بِهِ وَ بَدَارِهِ الْاَرْضَ بزمين فرو برديم او را و جهان او را با او، فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِتْنَةٍ نَّبُوْد او را گروهى، يَنْصُرُوْنَهُ مِنْ دُونِ اللّٰهِ تا او را يارى دادندى فرود از اللّٰه، وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُنتَصِرِينَ (۸۱) و او خود با ما برنيامد.

وَ اصْبَحَ الَّذِينَ تَمَنَوْا مَكَانَهُ بِالْاَمْسِ اَن گاه آن مردمان كه توان و كار و بار و حال او مى آرزو كردند خود را يَفْوَلُونَ كِه ميگفتند وَيَكْفُرُونَ اللّٰهَ اى ما بجاي بخشايش و رحمت بدانكه اللّٰه يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ روزى مى گستراند او را كه خود خواهد از رهيگان خويش، وَ يَقْدِرُ وَ براندازه مى فروگيرد برو كه خواهد، لَوْ لَا اَنْ مِنَ اللّٰهِ عَلَيْنَا اَكْرَهَ اَن بُوْدى كِه اللّٰه سپاس نهاد بر ما لَخَسَفَ بِنَا ما را بزمين فرو بردى وَيَكْفُرُونَ لَا يُفْلِحُ الْكٰفِرُونَ (۸۲) اى ما بجاي رحمت بدانكه سرانجام نيك نيابد ناگرويدگان.

تِلْكَ الدّٰرُ الْاٰخِرَةُ اَنك سَرَايِ پَسِيْن تَجْعَلُهَا لِلَّذِيْنَ لَا يُرِيْدُونَ عُلُوًّا فِي الْاَرْضِ كَنِيْمَ اَن رَا وَ دَهِيْمَ ايشان را كه در زمين برترى نجويند، وَ لَا فُسَادًا وَ نه تباهاكارى، وَ الْعٰقِبَةُ لِلْمُتَّقِيْنَ (۸۳) و سرانجام نيكو پرهيزگاران را. مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ هَر كِه خصلت نيكو آرد فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا او را است به از اَن وَ مَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ وَ هَر كِه خصلت بد آرد فَلَا يُجْزَى الَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ اِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۸۴) پاداش ندهند بدكاران را مگر آنچه ميكردند.

اِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ اَن كَسَ كِه قرآن فرستاد بر تو باز انداخته نجمهاى اَن بر هنگامها و سببها، لِرَاذِكَ اِلَى مَعَادٍ باز برنده تو است با مكه. قُلْ رَبِّيْ اَعْلَمُ كَوِي خدائند من داناتر داناي است، مَنْ جَاءَ بِالْهُدٰى بَانَكس كِه آيد و راست راهى آرد وَ مَنْ هُوَ فِي ضَلٰلٍ مُّبِيْنٍ (۸۵) و اَن كَسَ كِه در گمراهى آشكارا است. وَ مَا كُنْتَ تَرْجُوْا وَ تو نمى بيوسيدى هرگز اَن يُلْقَى اِلَيْكَ الْكِتٰبُ كِه نامه اندازند و فرستند بتو اِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ مگر مهربانى از خداوند تو فَلَا تَكُوْنَنَّ ظَهِيْرًا لِّلْكَٰفِرِيْنَ (۸۶) نگر هرگز هم پشتيوان و يار كافرين نباشى.

وَ لَا يَصُدُّكَ عَنْ آيَاتِ اللّٰهِ وَ برنگردانند ايشان ترا از پيغامهاى اللّٰه بَعْدَ اِذْ اُنزِلَتْ پَس اَن كِه فرو فرستاده آمد بتو وَ ادْعُ اِلَى رَبِّكَ وَ با خداى خويش خوان وَ لَا تَكُوْنَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِيْنَ (۸۷) و از انبازگيرندگان مباش. وَ لَا تَدْعُ مَعَ اللّٰهِ اِلٰهًا اٰخَرَ وَ خدايى ديگر مخوان با اللّٰه لا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ نِيْسَت هِيْجِ خدايى مگر او كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ اِلَّا وَجْهَهُ هَر چيز نِيْسَت شْدنى است مگر او كِه خداى است با اَن وَجْهَ باقى لهُ الْحُكْمُ او را است كار رانند وَ اِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۸۸) و شما را همه با او خواهند برد.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: اِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى خَلْفَ اسْتِ مِيَانِ عِلْمَا كِه قَارُونَ از مُوسَى چِه بُوْد بِنَسْبِ، قَوْمِي

گفتند عمّ موسی بود، قومی گفتند ابن اخت موسی بود، و قول درست آنست که ابن عمّ موسی بود، و بیشترین مفسران برین قول اند: قارون بن یصهر بن قاهث بن لاوی بن یعقوب، و موسی بن عمران بن قاهث.

و گفته اند داماد موسی بود بخواهر، و از مسلمانان بنی اسرائیل بود و او را منور میخواندند از آن که خوش آواز بود بخواندن تورات، لکن منافق گشت چنان که سامری منافق گشت، و در همه بنی اسرائیل هیچ کس چنو نبود در دانش تورات و خواندن تورات. و گفته اند از جمله هفتاد مرد بود که ربّ العزّة میگوید: وَ اخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا و از ایشان بود که دریا باز برید بوقت غرق فرعون فَبَغَى عَلَيْهِمُ الْبَغَى طَلَب الْعُلُوّ بغیر الحق، بر موسی و بنی اسرائیل افزونی و برتری جست و کبر آورد بر ایشان، بسبب خواسته فراوان که او را جمع شده بود. و گفته اند بغی وی آن بود که روزگاری عامل فرعون بود بر بنی اسرائیل در مصر، و بر ایشان در آن عمل ظلم میکرد و از دادنی افزونی میخواست. شهر بن حوشب گفت: بغی وی آن بود که از کبر و خیلا جامه تن دراز داشت چنان که يك شبر بیای میکشید، و فی ذلك ما روی عن رسول الله (ص) قال لا ينظر الله يوم القيامة الى من جرّ ثوبه خيلاء.

و قيل بغية استخفافه بالفقراء و از دراوه بسائرهم و منع حقوق فی ماله. و قيل بغية حسده علی موسی بالنبوة و علی هارون بالحبورة. و قال ل: موسی لك النبوة و ل: هارون الحبورة و لست فی شیء من ذلك، و قيل: بغية انّ ما آتاه الله من المال اضافه الى نفسه و علمه و حيلته لا الى فضل ربّه قال إنّما أوتيتُهُ علی علمٍ عندي.

محمّل است که این خصلتهاى بد همه در وی جمع بود که میان این قولها هیچ منافات نیست. و آتیناه من الكُنُوز الكنز جمع المال بعضه فوق بعض، ای اعطیناه من كنوز الاموال یعنی خبایا الاموال و دفاننها. ما إنّ مَفَاتِحَهُ، در مفاتح دو قول گفته اند: يك قول آنست که جمع مفتح است بکسر میم، و هو الذى يفتح به الباب، قول دیگر آنست که مفاتح جمع مفتح است بفتح میم و هو الخزانة. یعنی خزانته، لَنْتَوُا بِالْعَصْبَةِ كَقَوْلِهِ تَعَالَى: وَ عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ، ای خزانته. و پروى خزائن السّمَاء المطر، و خزائن الارض التّبات، و این قول ظاهرتر است. لَنْتَوُا بِالْعَصْبَةِ أُولِي الْقُوَّةِ ای تنقلهم و تمیل بهم اذا حملوها لتقلها، و الباء للتعدى، يقال نأ بحمله ينوء نوء اذا نهض به مع ثقله عليه حتى مال لاجله. و منه اخذت الانواء لانها تنهض من المشرق على ثقل نهوضها، و العصبة جماعة امرهم واحد يتعصّب بعضهم لبعض، و اختلفوا فى عدد العصبة: قال مجاهد ما بين العشرة الى خمسة عشر. و قال ابن عباس ما بين الثلاثة الى العشرة، و قال قتادة ما بين العشرة الى الاربعين. و روى عن ابن عباس ايضا قال كان يحمل مفاتيحه اربعون رجلا اقوى ما يكون من الرجال. و قال جرير عن منصور عن خيثمة قال: وجدت فى الانجيل انّ مفاتيح خزائن قارون وقر ستين بغلا ما يزيد منها، مفتاح على اصبع، لكل مفتاح كنز. و يقال كان قارون اينما ذهب يحمل معه مفاتيح كنوزه. و كانت من حديد فلما ثقلت عليه جعلها من خشب فتقلت فجعلها من جلود البقر على طول الاصابع. إذ قال له قَوْمُهُ يعنى مؤمنى بنى اسرائيل، و قيل قال له موسى وحده: لا تُفَرِّحْ اى لا تأثر و لا تفرح و لا تبطر، و قيل معناه لا تبخل و لا تبغ إنّ الله لا يُحِبُّ

الْفَرِحِينَ الْإِشْرِينَ الْبَطْرِينَ الَّذِينَ لَا يَشْكُرُونَ اللَّهَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ ۗ كَذٰلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنِ آتَاهُ الْغُرُورَ ۗ إِنَّهُ لَفَرِحٌ فَخُورٌ ۖ فَاِذَا قِيَدُ فَاِنَّهُ يَجْرِىٰ عَلَىٰ الْمَوْمِنِيْنَ وَ هُوَ مَحْمُودٌ كَقَوْلِهِ: فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ.

وَ ابْتِغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ لَمْ يَقُلْ بِمَا آتَاكَ لِأَنَّهُ لَمْ يَرِدْ بِمَا لَكَ وَ إِنَّمَا أَرَادَ وَ ابْتِغِ فِي كَمَالِ تَمَكُّنِكَ وَ فِي حَالِ قُدْرَتِكَ بِالْمَالِ وَ الْبَدَنِ، الدَّارِ الْآخِرَةِ يَعْنِي الْجَنَّةَ وَ نَعِيمَهَا بَانَ تَوَاسَىٰ بِهَا الْفُقَرَاءَ وَ تَصَلَّ بِهَا الرَّحْمَ وَ تَصَرَّفَهَا إِلَىٰ أَبْوَابِ الْخَيْرِ، وَ لَا تَنْسَ نَصِيْبَكَ مِنَ الدُّنْيَا أَيْ اطْلُبْ بِدُنْيَاكَ آخِرَتَكَ بِالصَّدَقَةِ وَ صَلَةِ الرَّحْمِ، فَإِنَّ ذَلِكَ حِطُّ الْمُؤْمِنِ مِنْهَا وَ يَنْجُو بِهَا مِنْ عَذَابِ الْآخِرَةِ، وَ قَالَ عَلِيٌّ (ع): مَعْنَاهُ لَا تَنْسَ صِحَّتَكَ وَ قُوَّتَكَ وَ شِبَابَكَ وَ غَنَاكَ إِنْ تَطَلَّبَ بِهَا الْآخِرَةَ.

وَ فِي ذَلِكَ مَا رَوَىٰ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص) قَالَ لِرَجُلٍ وَ هُوَ يَعِظُهُ: اِغْتَنِمْ خَمْسًا قَبْلَ خَمْسٍ: شِبَابَكَ قَبْلَ هَرَمِكَ، وَ صِحَّتَكَ قَبْلَ سَقَمِكَ، وَ غَنَاكَ قَبْلَ فَقْرِكَ، وَ فِرَاعَكَ قَبْلَ شِغْلِكَ، وَ حَيَاتَكَ قَبْلَ مَوْتِكَ.

وَ قِيلَ لَا تَتْرِكْ حِطُّكَ مِنْ لَذَاتِ الدُّنْيَا الْمُحَلَّلَةِ فَإِنَّ ذَلِكَ لَيْسَ بِمَحْظُورٍ عَلَيْكَ. وَ قِيلَ لَا تَنْسَ نَصِيْبَكَ مِنَ الدُّنْيَا يَرِيدُ بِهِ الْكِفْنَ وَ احْسِنَ بَطَاعَةَ اللَّهِ كَمَا احْسِنَ اللَّهُ إِلَيْكَ بِنِعْمَتِهِ، وَ قِيلَ احْسِنَ إِلَى النَّاسِ كَمَا احْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ، وَ لَا تَبْغِ أَيْ لَا تَطْلُبِ الْفَسَادَ فِي الْأَرْضِ، كُلٌّ مِنْ عَصَىٰ اللَّهَ فَقَدْ طَلَبَ الْفَسَادَ فِي الْأَرْضِ. إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ أَيْ أَعْمَالَ الْمُفْسِدِينَ فَلَا يَنْبِئُهُمْ عَلَيْهَا.

قَارُونَ چُونِ اَيْنِ نَصِيْحَتِ اَزِ مُؤْمِنَانِ بَنِي إِسْرَائِيْلِ شَنِيدِ بِجَوَابِ ايشَانِ كَفْتِ اِنَّمَا أُوتِيْتُهُ، اَيْ اِنَّمَا أُوتِيْتِ هَذَا الْمَالُ عَلَيَّ عِنْدِي، اَيْ عَلَيَّ فَضْلٌ وَ خَيْرٌ عِلْمُهُ اللَّهُ عِنْدِي: فَرَأَىٰ اِهْلًا لِذَلِكَ فَضَلَّنِي بِهَذَا الْمَالِ عَلَيْكُمْ كَمَا فَضَلَّنِي بغيره، كَفْتِ اَيْنِ مَالٌ كِهْ بَمِنْ دَادِ اللَّهِ اَزِ اَنْ دَادِ كِهْ دَانَسْتِ كِهْ مِنْ اِهْلِ اَنَمْ وَ سَزَايِ اَنَمْ وَ بِفَضْلِ وَ عِلْمِ وَ خَيْرِ بِيْشِي دَارْمِ بِنِ شَمَا. وَ اَفْزُونِي چِنَانِ فِرَانْمُودِ قَارُونَ كِهْ اَنْ نِهْ اَزِ فَضْلِ خُدا اَسْتِ كِهْ اَنْ اَزِ فَضْلِ وَ سَزَايِ مِنْ اَسْتِ. وَ كَفْتِهْ اَنْدَ عَلَيَّ عِلْمِ عِنْدِي يَعْنِي عِنْدِي عِلْمُ الْكِيْمِيَاءِ. سَعِيْدُ مَسِيْبُ كَفْتِ: مُوسَىٰ (ع) عِلْمُ كِيْمِيَاءِ دَانَسْتِ ثَلْثِي اَزِ اَنْ عِلْمُ بِهْ يُوْشَعِ بِنِ نُونِ اَمُوْحَتِ، وَ ثَلْثِي بِكَالِبِ بِنِ يُوْفِنَا وَ ثَلْثِي بِقَارُونَ وَ قَارُونَ بَرِ مَخَادَعَتِ، اَنْ دُوْ بَهْرِهِ اَزِ ايشَانِ بَدَزْدِي بِيَامُوْحَتِ تَا هَمِهْ حَاصِلِ كَرْدِ، وَ كَفْتِهْ اَنْدَ مُوسَىٰ عِلْمُ كِيْمِيَاءِ بِخَوَاهِرِ خُودِ اَمُوْحَتِ وَ اَنْ خَوَاهِرِ زَنِ قَارُونَ بُوْدِ وَ بِقَارُونَ اَمُوْحَتِ، سَبَبِ فِرَاوَانِي مَالِ وِي اَنْ بُوْدِ. وَ كَفْتِهْ اَنْدَ عَلَيَّ عِلْمِ عِنْدِي عِلْمُ مَتَصَرِّفَانِ اَسْتِ دَرِ تِجَارَاتِ وَ زِرَاعَاتِ وَ اَنْوَاعِ مَكَاسِبِ. رَبِّ الْعَالَمِيْنَ بِجَوَابِ وِي كَفْتِ: أَوْ لَمْ يَعْلَمْ قَارُونَ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْفُرُوعِ الْكَافِرَةِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَ أَكْثَرُ جَمْعًا لِلْمَالِ اَيْ كَثْرَةُ مَالِهِ وَ عِبِيْدِهِ لَا يَدْفَعُ عَنْهُ عَذَابَ اللَّهِ وَ اِهْلَاكِهِ كَمَا لَمْ يَدْفَعُ عَنْ تَقْدِمِهِ. مَالٌ وَ نِعْمَتٌ فِرَاوَانِ وَ رَهِيْغَانِ وَ چَاكِرَانِ كِهْ بَدَانِ مِيْ نَازِدِ اَوْ رَا بَكَارِ نِيَايِدِ وَقْتِ عَذَابِ وَ هَنْگَامِ هَلَاكِ، هَمْ چِنَانِ كِهْ پِيْشِيْنِيَانِ رَا بَكَارِ نِيَاْمَدِ كِهْ اَزُوْ بَقُوْتِ وَ بَطْشِ عَظِيْمِ تَرِ بُوْدِنْدِ وَ بِمَالِ وَ نِعْمَتِ بِيْشْتَرِ. وَ لَا يُسْئَلُ عَنْ ذُنُوْبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ هَذَا اِشَارَةٌ إِلَىٰ صِحَّةِ الْعَدْلِ يَقُولُ لَا يُسْئَلُ غَدَا مُجْرِمٌ، عَنْ جَرْمِ مُجْرِمٍ فَإِنَّ الْعَاقِلَ يَعْلَمُ بِهَذَا اِنَّهُ لَا يُسْئَلُ تَقَىٰ عَنْ ذَنْبِ مُجْرِمٍ. وَ قِيلَ مَعْنَاهُ يَدْخُلُونَ النَّارَ بِغَيْرِ حِسَابٍ فَيُعَذَّبُونَ وَ لَا يُسْئَلُ عَنْ ذُنُوْبِهِمْ، وَ قِيلَ الْمَلَائِكَةُ لَا تَسْئَلُ عَنْهُمْ لِأَنَّهُمْ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيْمَاهُمْ. قَالَ الْحَسَنُ: لَا



يَسْتَأْذِنُ سَوَّالٍ اسْتَعْلَامٍ وَ اِنَّمَا يَسْتَأْذِنُ سَوَّالٍ تَقْرِيعٍ وَ تَوْبِيْحٍ.

فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ يَقَالُ خَرَجَ مِنْ عَمْرِهِ هُوَ وَ قَوْمُهُ مَتَزَيِّنِينَ فِي ثِيَابٍ حَمْرٍ وَ صَفْرٍ. قِيلَ فِي سَبْعِينَ اَلْفًا عَلَيْهِمُ الْمَعْصِرَاتُ عَلَى خَيْلٍ حَمْرٍ، عَلَيْهِا سُرُوجٌ مِنْ ذَهَبٍ وَ قِيلَ ثَلَاثِمِائَةَ غَلَامٍ عَنْ يَمِينِهِ وَ ثَلَاثِمِائَةَ جَارِيَةٍ عَنْ يَسَارِهِ عَلَى بَغَالٍ بَيْضٍ بِسُرُوجٍ مِنْ ذَهَبٍ عَلَى قَطْفِ اِرْجَوَانَ. قَالِ الَّذِيْنَ يُرِيدُوْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا اَي الَّذِيْنَ هَمَّتْهُمُ الدُّنْيَا مِنْ بَنِي اِسْرَائِيْلَ وَ قِيلَ مِنْ قَوْمِ قَارُونَ لَمَّا نَظَرُوا اِلَيْهِ وَ اِلَى مَرَآكِبِهِ: يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا اَوْتِيَ قَارُونَ تَمَنَّا اِنَّ اللّٰهَ قَدْ اَعْطَاهُمْ مِثْلَ مَا اَعْطَاهُ مِنْ نَعِيْمِ الدُّنْيَا. وَ قِيلَ مَعْنَى يَا لَيْتَ يَا مَتَحْنَايَ تَعَالِ فَهَذَا اَوَانِكَ اِنَّهُ لَدُوٌّ حَظٌّ عَظِيْمٌ اَي ذُو جَدٍّ مِنَ الدُّنْيَا عَظِيْمٌ.

فائده اين آيت آنست كه ربّ العالمين خبر ميدهد ما را كه مؤمن نبايد كه تمنّی كند آنچه طغيان در ان است از كثرت مال، و ذلك في قوله: اِنَّ الْاِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكٰفِرٌ اِنَّ رَاَهُ اسْتَعْنَى بَلْ كِه از خدای عزّ و جلّ كفاف خواهد در دنيا و بلغة عيش چنان كه در خبر است: اللّٰهُمَّ اجْعَلْ رِزْقَ آلِ مُحَمَّدٍ كِفَافًا.

و قال (ص) اللّٰهُمَّ مِنْ اِحْتِبَانِي فَاِرْزُقْهُ الْعِفَافَ وَ الْكِفَافَ وَ مِنْ اِبْغَضْتَنِي فَاِرْزُقْهُ مَالًا وَ وِلْدَانًا.

و قال (ص): طُوبَى لِمَنْ هَدَى اِلَى الْاِسْلَامِ وَ كَانَ عَيْشُهُ كِفَافًا وَ قَنَعَ بِهِ.

وَ قَالَ الَّذِيْنَ اُوْتُوا الْعِلْمَ يَعْنِي: الْاِحْبَارُ مِنْ بَنِي اِسْرَائِيْلَ، اَوْتُوا الْعِلْمَ بِحَقَارَةِ الدُّنْيَا وَ سُرْعَةِ فَنَائِهَا وَ بِمَا وَعَدَ اللّٰهُ فِي الْاٰخِرَةِ، قَالَ الَّذِيْنَ تَمَنَّا مِثْلَ مَا اَوْتِيَ قَارُونَ وَيَلْكُمُ اَي هَلَكْتُمْ اِنْ اَثَرَ تَمَّ الدُّنْيَا عَلَى الْاٰخِرَةِ. فَ ثَوَابُ اللّٰهِ خَيْرٌ اَي مَا عِنْدَ اللّٰهِ مِنَ الثَّوَابِ وَ الْجَزَاءِ خَيْرٌ لِّلْمُؤْمِنِيْنَ. وَ لَا يُلْقَاهَا اِلَّا الصّٰبِرُوْنَ فِيهِ قَوْلَانِ: اِحْدَهُمَا لَا تَلْقَى هَذِهِ الْكَلِمَةَ وَ هِيَ قَوْلُهُ: وَيَلْكُمُ ثَوَابُ اللّٰهِ خَيْرٌ اَي لَا يُوْفِقُ لَهَا اِلَّا الصّٰبِرُوْنَ عَنْ نَعِيْمِ الدُّنْيَا، وَ الْقَوْلُ الثَّانِي لَا تَلْقَى الْمَثُوبَةَ اِلَّا الصّٰبِرُونَ، عَلَى اِدَاءِ الْفَرَائِضِ وَ اجْتِنَابِ الْمَحَارِمِ.

فَخَسَفْنَا بِهِ وَ بَدَارِهِ الْاَرْضَ اَمَّا قِصَّةُ قَارُونَ وَ بَغْيُ وَ تَمَرُّدُ وِي وَ بَعَاقِبَتُ خَسْفِ وِي چنان كه اصحاب سير و ارباب قصص گفتهاند: قارون مردی بود از علماء بنی اسرائیل، و بعد از موسی و هارون از وی فاضلتر و عالمتر هیچ كس نبود. بطلعت زیبا بود و بصوت خوش آواز بود. پیوسته تورات خواندی و خدای را جلّ جلاله بخلوت و عزلت عبادت کردی. گفتهاند كه چهل سال بر كوه متعبد و متورّع بسان و صفت زاهدان و در عبادت و زهد بر همه بنی اسرائیل غلبه كرد، و ابليس شياطين را می فرستاد تا او را وسوسه كنند و بدنیا در كشند و شياطين بر او دست نمی یافتند. ابليس خود برخاست و بصورت پیری زاهد متعبد برابر وی بنشست و خدای را عبادت همی كرد تا عبادت ابليس بر عبادت وی بیفزود، و قارون بتواضع و خدمت وی درآمد و با وی بستاخ گشت و هر چه میگفت باشارت وی میرفت و رضاء وی میجست. ابليس روزی گفت ما از جمع و جماعت و عیادت بیماران و زیارت نيك مردان و تشييع جنازه های مؤمنان بازمانده ایم اگر در میان مردم باشیم و این خصلت های نيكو بر دست گیریم مگر صوابتر باشد.

قارون را بدین سخن از كوه بزیر آورد و در بیعه شدند تعبّدگاه ایشان مردم چون از حال ایشان خبر داشتند رفقه ها از هر جانب روی بایشان نهاد و با ایشان نيكویی می كردند و طعامها می بردند تا روزی ابليس

گفت اگر ما به هفته‌ای يك روز بکسب مشغول باشیم و این بار و ثقل خود از مردم فرو نهیم مگر بهتر باشد. قارون همان صواب دید و روز آدینه بکسب، شدند و باقی هفته عبادت همی کردند. روزی چند برآمد، ابلیس گفت يك روز کسب کنیم و يك روز عبادت تا از معاش و بلغت خود چیزی بسر آید و بصدقه دهیم و مردم را از ما منفعت بود. همان کردند و بکسب مشغول شدند تا دوستی کسب و دوستی مال در سر قارون شد. ابلیس آن گه از وی جدایی گرفت، گفت: من کار خود کردم و او را در دام دنیا آوردم. و حبّ الدنیا راس کلّ خطیئة پس دنیا روی بوی نهاد و طغیان بالا گرفت چنان که ربّ العزّة گفت: إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ أَلْفُ مِائَةٍ أَسْفَىٰ نَسْفًا. و اوّل طغیان و عصیان وی آن بود که ربّ العزّة وحی فرستاد بموسی که بنی اسرائیل را گوی تا بهر گوشه‌ای از چهار گوشه رداء خود رشته‌ای سبز در آویزند هم رنگ آسمان. موسی گفت: بار خدایا در این چه حکمتست؟ گفت: یا موسی بنی اسرائیل از ما و ذکر ما غافل اند و در آن غفلت از ما بی‌خبر شده‌اند، میخواهم که این رشته‌ها ایشان را نشانی باشد که چون در آن نگرند ما را یاد کنند و بر آسمان نگرند و دانند که کلام ما از سوی آسمان بایشان می‌فرو آید. موسی گفت: بار خدایا و اگر بفرمایی تا خود رداها یکسر همه سبز کنند، که بنی اسرائیل این رشته‌ها محقر میدانند. ربّ العزّة گفت: یا موسی، فرمان، محقر و مصعّر نبود و مؤمنان و دوستان فرمان ما حقیر و صغیر ندارند. هر که در فرمان صغیر مطیع نباشد در فرمان کبیر هم مطیع نباشد. پس موسی بنی اسرائیل را فرمود که انّ الله عزّ و جلّ امرکم ان تعلقوا فی اردیتکم خیوطا خضرا کلون السماء لکی تذکروا ربکم اذا رایتموها. ففعلت بنو اسرائیل ما امرهم به موسی و استکبر قارون فلم یطعه. بنی اسرائیل همان کردند که موسی به فرمان الله ایشان را فرمود و قارون سر وازد و فرمان نبرد و گفت انما یفعل هذا الارباب بعبیدهم لکی یتمیّزوا من غیرهم. این بود بدایت عصیان و بغی وی. پس چون موسی دریا باز برید و فرعون و قبطیان غرق گشتند و بنی اسرائیل ایمن نشستند و با خواندن تورات و حکم تورات پرداختند موسی (ع) ریاست مذبح به هارون داد و ریاست مذبح آن بود که بنی اسرائیل قربان که میکردند بر طریق تعبد پیش هارون می‌بردند و هارون بر مذبح می‌نهاد تا آتش از آسمان فرو آمدی و برگرفتی. قارون حسد برد گفت یا موسی لك الرّسالة و لهارون الحبورة و لست فی شیء. ترا رسالت است و هارون را ریاست و مرا خود هیچ چیز نبود. موسی گفت حبورة که هارون را مسلم است الله وی را داد فضل خدا است. آن را دهد که خود خواهد. قارون گفت: و الله لا اصدقك فی ذلك حتّی ترینی بیانه. من ترا تصدیق نکم تا نشانی و بیانی بمن ننمایی. موسی بنی اسرائیل را جمع کرد و عصاهای ایشان همه بخواست و همه در يك حزمه بست و آنجا که عبادت میکرد بنهاد بامداد عصای هارون را دیدند در میان عصاها سبز گشته، و چنان که درخت برگ آرد برگ آورده. و کانت من شجر اللوزة موسی گفت مر قارون را که اکنون می‌بینی که از تشریف و تخصیص الله است مر هارون را.

قارون گفت و الله ما هذا با عجب مما تصنع من السحر. از آن سحرها که تو کنی این عجب نیست. قارون آن روز از موسی برگشت و یکبارگی اعراض کرد روز بروز در عصیان و تجبر و تمرّد می‌افزود



بزینت دنیا مشغول و مغرور گشته و از بهر خویش قصری عالی ساخته و درهای آن از زر کرد و دیوارهای آن از صفایح زروران بسته و جمعی از بنی اسرائیل با خود آموخته بامداد و شبانگاه بر او می‌رفتند و او را بهر چه میگفت صدق می‌زدند و یاری میدادند و او طعام بایشان میداد و بهر وقت ایشان را می‌نواخت. پس فرمان آمد از الله بموسی که از بنی اسرائیل زکاة مال طلب کن و زکاة بر ایشان چنان که درین امت است فرض گردانید قارون بیامد و گفت هر نوعی از انواع مال و هر جنسی از اجناس مال که مرا است از هزار یکی میدهم، از هزار دینار يك دینار، از هزار درم يك درم، از هزار گوسفند يك گوسفند، و علی هذا هر چه زکاة بر آن واجب است. موسی با وی در آن مصالحت کرد و تقریر داد. قارون چون وا خانه آمد و حساب برگرفت بسیار برمی‌آمد. دلش نداد که بدهد در تدبیر آن شد که بنی اسرائیل را بر موسی بیرون آرد و موسی را بچشم ایشان زشت کند تا ایشان نیز زکاة ندهند. با آن قوم خویش گفت، که با وی دست یکی داشتند، این موسی هر چه توانست از قهر و غلبه بر بنی اسرائیل همه کرد و اکنون میخواهد که مال از شما بستاند، و شما را درویش کند. ایشان گفتند: انت سیدنا و کبیرنا فمر بما شئت. مهتر ما و سرور ما تویی هر چه ترا رأی بود ما ترا بدان مطیع باشیم. گفت: فلان زن فاجره بیارید تا او را هدیه‌ای و جعلی پذیرم تا موسی را قذف کند و فجور با نام وی کند تا بنی اسرائیل از وی رمیده گردند و او را تنها بگذارند و بوی هیچیز ندهند. آن زن را بیاوردند و قارون هزار دینار بوی داد و زیادت ازین پذیرفتاری کرد و او را گفت فردا که موسی و بنی اسرائیل جمع شوند تو دست در موسی زن و در آن جمع بگویی که با من فجور کرد پس دیگر روز قارون بنی اسرائیل را جمع کرد و موسی را گفت قوم منتظر تواند تا تو ایشان را امر و نهی گویی، و شرایع دین را بیان کنی. موسی بیامد و گفت: من سرق قطعنا یده و من افتری جلدناه ثمانین و من زنی و لیست له امرأة جلدناه مائة و من زنی و له امرأة رجمناه، هر که دزدی کند دستش ببریم و هر که فریت بر وی درست شود او را هشتاد تازیانه زنیم و هر که زنا کند و نکاح حلال ندیده او را صد تازیانه زنیم، و هر که زنا کند و زن حلال دیده او را سنگسار کنیم. قارون گفت: یا موسی و اگر این زانی تو باشی حکم همین رجم است؟ موسی گفت: و اگر من باشم حکم همین است. قارون گفت بنی اسرائیل چنین میگویند که تو با فلان زن فجور کرده‌ای گفت: بخوانید آن زن را تا خود چه میگوید. آن زن بیامد موسی گفت: ای زن آنچه ایشان میگویند من با تو کردم؟ زن را این سخن صعب آمد در خود بشورید هیچ سخن نگفت. موسی گفت: بالذی فلق البحر لبنی اسرائیل و انزل التوریه علی موسی الا صدقت. بآن خدای که بنی اسرائیل را دریا شکافت و تورات بموسی فرو فرستاد که راست گویی. توفیق الله در آن زن رسید با خود گفت جز صدق و راستی اینجا چه روی است اگر هرگز نیکبخت خواهم گشت این ساعت خواهم گشت که پیغامبر خدای را نرنجانم و دروغ بر وی نبنم. گفت یا موسی قارون مرا هدیه‌ای و جعلی داد تا این دروغ بر تو بنم و صدق و راستی به از دروغ و ناراستی. موسی بسجود در افتاد بگریست و در الله زارید گفت: اللهم ان کنت رسولک فاغضب لی. بار خدایا اگر من رسول توام آخر از بهر من خشمی بگیر جوابی باز ده حکمی



برگزار. از الله جلّ جلاله وحی آمد که یا موسی مر الارض بما شئت، فائها مطيعه، زمین در فرمان تو کردم، آنچه خواهی مرو را فرمای. موسی روی با بنی اسرائیل کرد گفت بدانید که الله تعالی مرا بقارون فرستاد چنان که بفرعون فرستاد هر که با ما است و بر دین ما است تا از وی جدایی گیرد آن جمع که با وی بودند همه ازو برگشتند، مگر دو مرد که با وی بماندند. موسی گفت: یا ارض خذیهم، ای زمین ایشان را بگیر تا بزانو در زمین فرو شدند. دیگر بار گفت: یا ارض خذیهم، تا بکمرگاه بزمین فرو شدند. سوم بار گفت: یا ارض خذیهم تا بگردن فرو شدند قارون چون قهر حق بدید بفریاد آمد و در موسی می‌زارید و بحق قرابت و رحم سوگند بر وی می‌نهاد تا هفتاد بار فریاد بخواند و زاری کرد و موسی با وی التفات نکرد. و بعاقبت گفت یا ارض خذیهم، بزمین فرو شدند و ناپدید گشتند. اینست که ربّ العالمین گفت: فَخَسَفْنَا بِهِ وَ بَدَارَهُ الْأَرْضَ.

در آثار آورده‌اند که ربّ العزّة گفت: یا موسی ما افطك و اغلظ قلبك استغاث بك سبعین مرة فلم تغثه، اما و عزتی و جلالی لو استغاث بی مرّة لا غثه.

یا موسی درشت طبعی و سخت دلی که تو داری. هفتاد بار از تو فریاد خواست و فریادش نرسیدی، بعزت و جلال من که اگر يك بار از من فریاد خواستی من او را فریاد رسیدمی.

و فی بعض الآثار لا اجعل الارض بعدك طوعا لاحد. قال قتاده خسف به فهو يتخلخل فی الارض كل يوم قامة رجل لا يبلغ قعرها الی يوم القيمة. و قال بعضهم لما خسف به قال بنو اسرائیل اراد موسی ان يستخلص ما له لنفسه. فخسف الله بداره و امواله و كنوزه بعد ما خسف به بثلاثة ايام. اگر کسی گوید چون است که ربّ العزّة خواسته فرعون شایسته آن کرد که بمیراث به بنی اسرائیل داد تا از آن منفعت گرفتند و خواسته قارون شایسته آن نکرد که کسی از آن منفعت گرفت و آن را بزمین فرو برد، جواب آنست که قارون دعوی کرده بود که آن مال که جمع کرد از علم خویش و فضل خویش جمع کرد نه از فضل الله بدو رسید.

كما قال: إِنَّمَا أُوتِيَهُ عَلَى عِلْمٍ عِنْدِي اِزِينَ جِهتِ اَنْ رَا بزمین فرو برد و شایسته منافع ایشان نکرد.

فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِتْنَةٍ اِي جَمَاعَةٍ يَنْصُرُوْنَهُ مِنْ دُونِ اللّٰهِ يَمْنَعُوْنَهُ مِنَ اللّٰهِ وَ يَدْفَعُوْنَ عَنْهُ عَذَابَهُ. وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُنتَصِرِينَ الْمُتَمَتِّعِينَ مِمَّا نَزَّلَ بِهِ مِنَ الْخَسْفِ.

وَ أَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَنَّوْا مَكَانَهُ بِالْأَمْسِ الْعَرَبُ تَعْبُرُ عَنِ الصَّيْرُورَةِ بَاضِحِي وَ اَمْسِي وَ اَصْبِحْ، تقول اصبح فلان عالما ای صار عالما، و ليس هناك من الصبح شيء، و امسى فلان حزينا ای صار حزينا. و معنى الآية صار الذين تمنّوا منزلة قارون من المال و الزينة يتندّمون على ذلك التمنى و لم يرد بالامس يوما بعينه انما يراد به منذ زمان قريب، يؤولون وَيَكْأَنَّ اللّٰهَ در این کلمت خلاف بسیار است میان علما: قومی گفتند وی جدا است و وَيَكْأَنَّ جدا، وی کلمه ترحم است و وَيَكْأَنَّ کلمه تعجب. چنان است که کسی از روی ترحم و تعجب با دیگری گوید: وی لم فعلت ذلك وی این چیست که تو کردی. هم چنین ایشان که آن آرزوی کردند پشیمان شدند، با خود افتادند هم از روی ترحم هم از روی تعجب گفتند: وی آن چه آرزوی بود که ما کردیم قومی گفتند ويك

جدا است و ان الله جدا ویک بمعنی ویک است و ان الله منصوب است باضمار: اعلم، ای اعلم ویکان الله بیسٹ الرزق لمن یشاء، قومی گفتند: ویکان جمله یک کلمه است بمعنی الم تر، الم تعلم چنان که گویی: اما تری الی صنع الله و احسانه. همانست که پارسیان در اثناء سخن گویند، چون از الله بر خود نعمتی شناسند: نمی بینی که خدای با من چه کرد؟

و روی ان اعرابیه قالت لزوجها. این ابنک؟ فقال: ویکانه وراء البيت، یعنی اما ترینه وراء البيت قومی گفتند کلمه تنبیه است بمنزله الا چنانک بعضی شعرا گفته اند:

و یکان من یکن له نشب یحبب و من یفتقر یعیش ضرّ

و المعنی الا من یکن له نشب.

«ثم قال: بیسٹ الرزق لمن یشاء من عباده و یقدر علی ما یوجبه الحکمة.

و قيل كان الله بیسٹ الرزق لمن یشاء من عباده و یقدر تعجب. ای کانه بیسٹ الرزق لكرامته علیه، او یضیق لهوانه علیه. از روی تعجب میگوید: پنداری آن را که روزی میگستراند فراخ بروی از آنست که بنزدیک الله گرامی ترست از دیگران یا برو که می فرو گیرد خوارتر است از دیگران. یعنی که نیست. ای لا بیسٹ الرزق علی من بیسٹ لكرامته عنده و لا یقدر علی من یقدر لهوانه علیه. لو لا أن من الله علینا فلم یعطنا ما تمئیناه لحسف بنا كما خسف بقارون. قرأ حفص بفتح الخاء و السین و قرأ العامة بضم الخاء و كسر السین. ویکانه لا یفلح الکافرون لا ینجون من عذابه فی الآخرة.

تلك الدار الآخرة نجعلها للذین لا یریدون علواً فی الأرض و لا فساداً ای نجعل الدار الآخرة، للذین لا یریدون تجبراً و استطالة علی الناس و تهاونا بهم. و قال الحسن معناه الذین لم یطلبوا الشرف و العزّ عند ذی سلطانهم. و عن علی (ع) انها نزلت فی اهل التواضع من الولاة و اهل القدرة و لا فساداً. قال بعضهم الفساد هاهنا هو الدعاء الی عبادة غیر الله و قيل هو اخذ اموال الناس بغير حق و قيل هو العمل بالمعاصی.

و العاقبة للمؤمنین ای العاقبة المحمودة لمن اتقى عقاب الله بأداء اوامره و اجتناب معاصیه.

گفته اند رب العالمین در اول سوره گفت: ان فرعون علواً فی الأرض اضافت علو و برتری جستن بر مردم با فرعون کرد و اضافت فساد با قارون کرد آنجا که گفت: و لا تبغ الفساد فی الأرض انکه در آخر سوره گفت: تلك الدار الآخرة نجعلها للذین لا یریدون علواً فی الأرض و لا فساداً سراى آخرت و نعیم جنّت ایشان را است که علو فرعونى نجویند و نه فساد قارونى من جاء بالحسنة فله خیر منها یعنی من اتی الله يوم القيامة بالایمان و الاعمال الصالحة فانه یلقى من الله خیرا، ای ثوابا و جزاء علی ذلك و هو خیر كثير. و المراد بالحسنة: کلمة الاخلاص لا اله الا الله و السیئة الشرك و قيل من اتی الله يوم القيامة بالاعمال الصالحة فله خیر من المثوبة التي يستحقها علیها. و ذلك انه یجازیه بالواحدة عشرة فیکون الواحد ثوابا مستحقا و التسعة

تفضلاً وجوداً، و التسعة خير من الواحدة من ذلك الجنس و من اتى الله يوم القيامة بالكفر و الشرك فان الله لا يعاقبه على ذلك الا بقدر استحقاقه من العقاب، و يريد الله فى ثواب الاحسان و لا يزيد فى عقاب الاساءة، لانّ الزيادة فى الاحسان و الثواب كرم وجود و الزيادة فى الاساءة و العقاب ظلم و جور.

إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ يَعْزِمُ أَنْزَلَهُ عَلَيْكَ وَ أَوْجِبَ عَلَيْكَ الْعَمَلَ بِهِ. وَ قِيلَ مَعْنَاهُ بَيْنَهُ عَلَى لِسَانِكَ كَقَوْلِهِ تَعَالَى: آتَيْنَا مَا وَعَدْتُنَا عَلَى رُسُلِكَ أَيْ عَلَى السَّنَةِ رَسَلْنَاكَ. وَ قِيلَ الْفَرْضُ التَّقْدِيرُ وَ مَعْنَاهُ نَجْمُهُ عَلَيْكَ، أَيْ أَنْزَلَهُ نَجْمًا نَجْمًا وَ مِنْهُ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ: سُورَةٌ أَنْزَلْنَاهَا وَ فَرَضْنَاهَا لِأَنَّ عَزَّ وَ جَلَّ فَرَضَ فِيهَا، أَيْ قَدَرَ فِيهَا جُلْدَ الزَّانِي وَ الزَّانِيَةُ مِائَةٌ وَ حُدَّ الْقَافِذُ ثَمَانِينَ وَ بِهَذَا سُمِّيَ انْصِبَاءُ الْوَرِثَةِ فَرَائِضَ.

قوله: لَرَأَيْتُكَ إِلَى مَعَادٍ يَعْنِي إِلَى مَكَّةَ وَ هُوَ قَوْلُ ابْنِ عَبَّاسٍ وَ مُجَاهِدٍ. وَ مَعَادُ الرَّجُلِ بَلَدُهُ لِأَنَّه يَتَصَرَّفُ فِي الْبِلَادِ ثُمَّ يَعُودُ إِلَى بَلَدِهِ.

مقاتل گفت سبب نزول این آیه آن بود که رسول خدا (ص) چون از غار بیرون آمد بقصد هجرت مدینه از بیم دشمن بشاه راه نرفت بلکه از راه برگشت و همی رفت تا بجحفه رسید آنجا ایمن گشت و براه باز آمد. و جحفه میان مکه و مدینه است، رسول خدا (ص) چون آنجا رسید و شاه راه دید که سوی مکه می شد اشتیاق مکه برو تازه شد، جبرئیل آمد و گفت: یا رسول الله اُتشتاق الی بلدک و مولدک؟ قال نعم، قال فانّ الله عزّ و جلّ يقول: إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَأَيْتُكَ إِلَى مَعَادٍ. یعنی الی مکه، رسول دانست که وعده فتح مکه است که میدهد و این آیه بجحفه فرو آمد. نه مکی است نه مدنی. فانجز الله وعده و فتح له مکه و صار احدی معجزاته حيث خرج مخبره على وفق خبره، و قيل المعاد من العادة اى الى حيث اعتدته و ليس من العود. و قيل معاد اسم مکه، و قيل المعاد الجنة و كان فيها ليلة المعراج، و قيل كان فيها مع آدم فى صلبه، و قيل الى معاد یعنی الى القيامة و هى معاد كل خلق، و قيل الى الموت و هو ايضا معاد الخلق.

... قُلْ رَبِّيَ أَعْلَمُ مَنْ جَاءَ بِالْهُدَىٰ هَذَا جَوَابَ لِكُفَّارِ مَكَّةَ لَمَّا قَالُوا لِلنَّبِيِّ (ص) إِنَّكَ فِي ضَلَالٍ فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: قُلْ رَبِّيَ أَعْلَمُ مَنْ جَاءَ بِالْهُدَىٰ يَعْنِي نَفْسَهُ. وَ مَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ يَعْنِي الْمُشْرِكِينَ أَيْ هُوَ أَعْلَمُ بِالْفَرِيقِينَ. وَ مَا كُنْتُ تَرْجُوا أَنْ يُقْفَىٰ إِلَيْكَ الْكِتَابُ الْقَايِنَا أَرْسَالَ اسْتِجْنَانَ كَمَا بَلَقِيسَ كَقَوْلِهِ: إِنِّي أُلْقِي إِلَيْكَ كِتَابًا كَرِيمًا وَ عَجْمٌ كَوَيْبِنْدِ خَبَرَ بِنِمْفَكَ، وَ مَعْنَى الْآيَةِ: مَا كَانَ الْقَاوِنَا أَيَّاهُ إِلَيْكَ، إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ. قَالَ الْفَرَّاءُ: هَذَا مِنَ الْاسْتِنْتَاءِ الْمَنْقُوعِ، مَعْنَاهُ: لَكِنْ رَبُّكَ رَحِمَكَ فَاعْطَاكَ الْقُرْآنَ، فَلَا تُكُونَنَّ ظَهِيرًا لِلْكَافِرِينَ. قِيلَ هَذَا أَمْرًا بِالْهَجْرَةِ وَ الْمَعْنَى لَا تُكُنْ بَيْنَ ظَهْرَانِيهِمْ. قَالَ مُقَاتِلٌ: نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ حِينَ دَعَى إِلَى دِينِ آبَائِهِ فَذَكَرَهُ اللَّهُ نِعْمَةً وَ نَهَاها عَنْ مَظَاهِرَتِهِمْ عَلَى مَا هُمْ عَلَيْهِ. فَقَالَ فَلَا تُكُونَنَّ ظَهِيرًا لِلْكَافِرِينَ أَيْ مَعِينًا لَهُمْ عَلَى دِينِهِمْ.

گفته اند این آیت بآیت پیش متصل است یعنی إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ فَاَنْزَلَهُ عَلَيْكَ وَ لَمْ تُكُنْ تَرْجُو نَزُولَهُ، لَرَأَيْتُكَ إِلَى مَعَادٍ ظَاهِرًا قَاهِرًا فَلَا تُكُنْ لِلْكَفَّارِ لَمَّا تَرَى مِنْ تَغْلِبِهِمْ وَ ضَعْفِكَ عَنْهُمْ. وَ لَا يَصُدُّكَ عَنْ آيَاتِ اللَّهِ بَعْدَ إِذْ أَنْزَلْتُ إِلَيْكَ أَيْ لَا يَحْمِلُنكَ قَوْلُهُمْ لَوْ لَا أَوْتَى مِثْلَ مَا أَوْتَى مُوسَى عَلَى أَنْ تَتْرَكَ تَبْلِيغَ الرِّسَالَةِ وَ آيَاتِ اللَّهِ إِلَيْهِمْ. وَ قِيلَ وَ لَا يَصُدُّكَ عَنْ آيَاتِ اللَّهِ يَعْنِي عَنِ الْعَمَلِ بِآيَاتِ اللَّهِ بَعْدَ إِذْ أَنْزَلْتُ إِلَيْكَ وَ ادْعُ إِلَى رَبِّكَ إِلَى

معرفته و توحیده و لا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ. قال ابن عباس هذا الخطاب في الظاهر للنبي (ص) و المراد به اهل دينه. اي لا تظاهروا الكفار و لا توافقوهم. و كذلك قوله: وَ لَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ الْخَطَابِ لِلنَّبِيِّ وَ الْمُرَادُ بِهِ غَيْرُهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَا يَسْتَحِقُّ الْإِلَهِيَّةَ أَحَدٌ سِوَاهُ، كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ يَعْنِي كُلَّ شَيْءٍ فَإِنَّ الْإِلَهَ تَبَارَكَ وَ بُوَجَّهَهُ. وَ الْعَرَبُ تَقِيْمُ الصِّفَةِ مَقَامَ الذَّاتِ كَثِيرًا يَرِيدُونَ بِقَوْلِهِمْ فِي الْقِسْمِ بُوَجَّهَهُ اللَّهُ أَي بِاللَّهِ. وَ قَالَ امِيَّةٌ: تَبَارَكَ سَمِعَ رَبِّكُمْ فَصَلُّوا، أَي تَبَارَكَ رَبِّكُمْ، وَ فِي بَعْضِ الْأَشْعَارِ: وَ بَارَكْتَ يَدَ اللَّهِ فِي ذَلِكَ الْإِدِيمِ الْمَمْرُوقِ. أَي بَارَكَ اللَّهُ. وَ قَالَ أَبُو الْعَالِيَةِ: كُلُّ شَيْءٍ فَإِنَّ الْإِلَهَ مَا أَرِيدُ بِهِ وَجْهَهُ مِنَ الْأَعْمَالِ. وَ فِي الْإِثْرِ: يَجَاءُ بِالْدُنْيَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيُقَالُ مِيزُوا مَا كَانَ لِلَّهِ مِنْهَا قَالَ فَيَمَازُ مَا كَانَ لِلَّهِ مِنْهَا ثُمَّ يُؤَمَّرُ بِسَائِرِهَا، فَيُلْقَى فِي النَّارِ. وَ قَالَ الضَّحَّاكُ: كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا اللَّهَ وَ الْعَرْشَ وَ الْجَنَّةَ وَ النَّارَ، لَهُ الْحُكْمُ أَي الْقَضَاءُ النَّافِذُ وَ التَّدْبِيرُ الْمَاضِي فِي خَلْقِهِ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ. وَ قِيلَ لَهُ الْحُكْمُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يَحْكُمُ غَيْرُهُ فِيهِ، وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ تَرْتَدُّونَ فِي الْآخِرَةِ. وَ قِيلَ لَهُ الْحُكْمُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يَحْكُمُ غَيْرُهُ فِيهِ. وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ تَرْتَدُّونَ فِي الْآخِرَةِ فَيُجْزِيكُمْ بِأَعْمَالِكُمْ. وَ قِيلَ إِلَيْهِ مُصِيرُ الْخَلْقِ فِي عَوَاقِبِ أُمُورِهِمْ.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى فَبَغَى عَلَيْهِمْ حَبَّ الدُّنْيَا حَمَلُ قَارُونَ عَلَى جَمْعِهَا وَ جَمْعُهَا حَمَلُهُ عَلَى الْبَغْيِ عَلَيْهِمْ وَ صَارَ كَثْرَةُ مَالِهِ سَبَبَ هَلَاكِهِ. وَ فِي الْخَبَرِ، حَبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ. دوستی دنیا همه سر گناهانست و مایه هر فتنه، بیخ هر فساد، هر که از خدا باز ماند بمهر و دوستی دنیا بازماند.

دنیا پلی گذشتنی است و بساطی در نوشتنی، مرتع لاف گاه مدعیان و مجمع بارگاه بی خطران. سرمایه بی دولتان، و مصطبه بدبختان. معشوقه ناکسان و قبله خسیسان دوستی بی وفا و دایه ای بی مهر. جمالی با نقاب دارد، و رفتاری ناصواب دارد و چون تو دوست در زیر خاک صد هزاران دارد، بر طارم طواری نشسته و از شبکه شك می برون نگرد، با تو میگوید:

من چون تو هزار عاشق از غم کشتم نالود بخون هیچکس انگشتم

مصطفی (ص) گفت، «ما من احد یصبح فی الدنیا الا و هو فیها بمنزلة الضیف ماله فی یده عاریة و الضیف منطلق و العاریة مردودة.

و فی روایة اخری ان مثلکم فی الدنیا کمثل الضیف و ان ما فی ایدیکم عاریة میگوید مثل شما درین دنیای گذار مثل مهماننست که بمهمانخانه فرو آید هر آینه مهمان رفتنی بود نه بودنی همچون آن مرد کاروانی که بمنزل فرو آید لا بد از آنجا رخت بردارد، و تمنا کند که آنجا بایستد سخت نادان و بی سامان بود که آن گه نه بمقصود رسد و نه بخانه باز آید.

جهد آن کن ای جوانمرد که این پل بلوی بسلامت باز گذاری و آن را دار القرار خود نسازی و دل درو



نهبندی تا شیطان بر تو ظفر نیابد. صد شیر گرسنه در گله گوسفند چندان زیان نکند که شیطان با تو کند: إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدَاوَةً و صد شیطان آن نکند که نفس امّاره با تو کند: اعدى عدوك نفسك التي بين جنبيك. یکی تامل کن در کار قارون بدبخت نفس و شیطان هر دو دست در هم دادند تا او را از دین بر آوردند، از آن که آبش از سرچشمه خود تاریک بود يك چند او را با عمل عاریتی دادند لؤلؤ شاهوار همی نمود چون حکم ازلی و سابقه اصلی در رسید خود شبه قیر رنگ بود زبان حالش همی گوید:

من پندارم که هستم اندر کاری      ای بر سر پنداشت چو من بسیاری  
اکنون که نماند با توام بازاری      در دیده پنداشت زدم مسماری

فَخَسَفْنَا بِهِ وَ بَدَارِهِ الْأَرْضَ بَدْعَايَ مُوسَىٰ أَوْ رَا بَزْمِينَ فَرُو بَرْد و قارون سوگند بر موسی می نهاد بحق قرابت و موسی بوی التفات نکرد و میگفت: یا ارض خذیه، تا آن گه که عتاب آمد از حق جلّ جلاله که یا موسی ناداك بحق القرابة و انت تقول یا ارض خذیه، یا موسی اگر مرا خواندی من او را اجابت کردم. در قصه آورده اند که هر روز يك قامت خویش بزمین فرو می شد تا آن روز که یونس در شکم ماهی در قعر بحر برو رسید و قارون از حال موسی پرسید چنان که خویشان را پرسند، فإوحى الله تعالى: لا تزدد فی خسفه بحرمة الله سأل عن ابن عمه و وصل به رحمه.

تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَ لَا فُسَادًا فَرْدَا در سرای آخرت ساکنان مقعد صدق و مقربان حضرت جبروت قومی باشند که درین دنیا برتری و مهتری نجویند، خود را از همه کس کهتر و کمتر دانند و بچشم پسند هرگز در خود ننگردند، چنان که آن جوانمرد طریقت گفت که از موقف عرفات باز گشته بود او را گفتند کیف رأیت اهل الموقف؟ چون دیدی اهل موقف را؟ جواب داد که رأیت قوما لو لا ائی كنت فيهم لرجوت ان يغفر الله لهم قومی را دیدم که اگر نه من در میان ایشان بودم امید بودی که همه آمرزیده باز گردند.

ای جوانمرد بچشم پسند بخود منگر و در راه «من» مشو که هرگز کسی بر منی سود نکرد. آنچه بر ابلیس آمد از روی منی آمد که گفت: أَنَا خَيْرٌ يَكِي از بزرگان دین ابلیس را دید گفت مرا پندی ده، گفت: مگو که من تا نشوی چو من. این خود راه سالکان طریقت است و جوانمردان حقیقت. اما در راه شریعت منی بیوکندن روا نیست، زیرا که در شریعت حوالت با تو است و از آن بسر نشود.

شیخ بو عبد الله خفیف گفت منی بیوکندن در شریعت زندقه است، و منی اثبات کردن در حقیقت شرك است چون در مقام شریعت باشی همی گوی که من، چون در راه حقیقت باشی میگوی که: او، خود همه او شریعت افعال است و حقیقت احوال، قوام افعال بتو و نظام احوال با او.

إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَىٰ مَعَادٍ فِي الظاهر الی مكة و كان يقول كثيرا الوطن الوطن فحقق الله سؤله، و امّا فی السّر و الاشارة فالمعنى ان الذى ينصبك باوصاف التفرقة بالتبليغ و بسط الشريعة لرادك الی





الجمع بالتحقیق بالفناء عن الخلق.

مصطفی (ص) تا در تبلیغ رسالت و بسط شریعت و تمهید قواعد دین بود در مقام تفرقت بود از بهر نجات خلق و باین آیت او را از مضیق تفرقت با صحراء جمع بردند که مشرب خاص وی بود، تا میگفت: لا یسعی فی وقتی غیر ربی.

پیر طریقت گفت: آن کس که جمع وی درست باشد تفرقت او را زیان ندارد.

و آن را که نسب او درست باشد بعقوبت نسب بریده نگردد. در عین جمع سخن گفتن نه کار زبانت، عبارت از حقیقت جمع بهتان است، مستهلك را در بحر بلا چه بیانست، از مستغرق در عین فنا چه نشانست، این حدیث رستاخیز دل و غارت جانست، با صولت وصال دل و دیده را چه توانست، آن کس کو بر نسیم وصال خود حیرانست، دیرست تا جان او به مهر ازل گروگان است، بی دل باد که از پی دل بفرانست. بی جان باد که از رفتن بدوست پشیمانست.

كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ هر چه لم یکن ثم کان است در معرض زوالست و در صدمه فنا. نابوده دی و نیست فردا، و جلال احدیت بذات و صفات صمدیت باقی، پاینده، پیش از همه زندگان زنده و بر زندگانی و زندگان خداوند میراث بر جهان از جهانیان و باقی پس جهانیان و جهان و بازگشت همه کار و همه خلق با وی جاودان.

پیر طریقت گفت: الهی ای داننده هر چیز و سازنده هر کار و دارنده هر کس نه کس را با تو انبازی و نه کس را از تو بی نیازی: کار بحکمت می اندازی و بلطف می سازی، نه بیدادست و نه بازی، الهی نه بچرایی کار تو بنده را علم، و نه بر تو کس را حکم. سزاهای تو ساختی، و نواها تو خواستی. نه از کس بتو، نه از تو بکس، همه از تو بتو همه تویی بس، الاکل شیء ما خلا الله باطل. خدا و بس علایق منقطع، و اسباب مضمحل و رسوم باطل و حدود متلاشی و خلایق فانی و حق یکتا بحق خود باقی.

## ۲۹ - سورة العنكبوت - مکیه

## ۱ النوبه الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

الم (۱) منم خداوند الله نام داناتر دانا بهر کس و هر چیز و هر هنگام.

أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا. پنداشتند مردمان که ایشان را بگذارند، أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا تَا میگویند که بگرویدیم، وَ هُمْ لَا يُفْتَنُونَ (۲) و ایشان را بنه آزمایند.

وَ لَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ بِيَاز مودیم ایشان را که پیش ازینان بودند، فَلْيَعْلَمَنَّ اللّٰهُ الَّذِينَ صَدَقُوا ناچاره الله آزمايد تا ببیند ایشان که راست میگویند، وَ لِيَعْلَمَنَّ الْكَٰذِبِينَ (۳) و ببیند ایشان را که دروغ میگویند.

أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ میپندارند اینان که بدیها میکنند، أَنْ يَسْبِقُونَا که از ما پیشند و بر ما بگذرند، سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ (۴) بد حکمی که میکنند.

مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللّٰهِ هر که میترسد از رستاخیز و رسیدن او بر الله و پاداش دادن او، فَإِنَّ أَجَلَ اللّٰهِ لَآتٍ تا بداند که هنگام داوری داشتن و پاداش دادن او آمدنی است. وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۵) و اوست شنوا و دانا.

وَ مَنْ جَاهَدَ و هر که باز کوشد فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ خویشتن را با کوشد إِنَّ اللّٰهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ (۶) که الله بی نیازست از همه جهانیان.

وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّٰلِحَاتِ ایشان که بگرویدند و کارهای نیک کردند، لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ بستیریم از ایشان و ناپیدا کنیم بدیهای ایشان، وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ، و پاداش دهیم ایشان را، أَحْسَنَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ (۷) بر نیکوتر کاری که میکردند.

وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ اندرز کردیم مردم را، بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا به پدر و مادر که با ایشان نیکویی کن، وَ إِنْ جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي و اگر باز کوشند با تو بر آن که انباز گیرند با من، مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ چیزی که تو دانی که مرا نه انباز است، فَلَا تُطِعْهُمَا ایشان را فرمان مبر، إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ بازگشت شما با من است، فَأَنْبِئْكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۸) تا بخیبر کنم شما را به پاداش آنچه میکردید.

وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّٰلِحَاتِ و ایشان که بگرویدند و کارهای نیک کردند، لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِي الصَّٰلِحِينَ (۹) نامهای ایشان در نیکان کنیم و ایشان را در عداد شایستگان کنیم.

وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللّٰهِ و از مردمان کس است که میگوید بگرویدیم بخدای، فَإِذَا أُذِي فِي اللّٰهِ و هر گه که رنج نمایند او را از بهر خدای جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذَابِ اللّٰهِ أَنْ رنج نمودن و عذاب کردن مردمان چون عذاب الله داند وَ لَئِنْ جَاءَ نَصْرٌ مِنْ رَبِّكَ و اگر یاری رسد و نصرتی آید از خداوند تو که بسر ایشان رسی و بر ایشان قادر شوی لَيَقُولُنَّ إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ گویند ما با شما بودیم.

أَوْ لَيْسَ اللّٰهُ بِأَعْلَمَ بِمَا فِي صُدُورِ الْعَالَمِينَ (۱۰) الله داناتر دانایی است آنچه در دل جهانیانست.

وَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ نَاجِرَهُ بِرِ خَوَاهِدِ رَسِيدِ اللَّهِ وَ تَا بَبِيْنِدِ كِهَ اَن كِيَسْتِ كِهَ بَغْرُوِيْدِ وَ لِيَعْلَمَنَّ الْمُنَافِقِيْنَ (۱۱) وَ بَبِيْنِدِ كِهَ اَن كِهَ اَنْدِ كِهَ دُورُوِيَانِ اَنْدِ.

وَ قَالَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا لِلَّذِيْنَ اٰمَنُوْا كَافِرَانَ كَفْتَنَدِ فِرَا گِرُوِيْدِگَانَ، اَتَّبِعُوْا سَبِيْلِنَا بِرِ رَاهِ وَ بِرِ كِيْشِ مَا رُوِيْدِ وَ لِنَحْمِلْ خَطَايَاكُمْ وَ مَا گَنَاهَانَ شَمَا هَمِهَ بِرِدَارِيْمِ وَ مَا هُمْ بِحَامِلِيْنَ مِنْ خَطَايَاهُمْ مِنْ شَيْءٍ وَ اِيْشَانَ اَز گَنَاهَانَ اِيْشَانَ هِيْجِ چِيْزِ بِرِنْدَارِنْدِ، اِنَّهُمْ لِكَٰذِبُوْنَ (۱۲) اِيْشَانَ دِرُوْغِ مِيْگُوِيْنْدِ.

وَ لِيَحْمِلَنَّ اَثْقَالَهُمْ نَاجِرَهُ كِهَ بَارِهَائِ گَنَاهَانَ خُوِيْشِ بِرِمِيْدَارِنْدِ وَ اَثْقَالًا مَعَ اَثْقَالِهِمْ وَ بَارِهَائِ بِبِرَاهِ كِرْدِگَانَ خُوِيْشِ وَ لِيَسْتَلْنَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ اِيْشَانَ رَا بِپِرْسِنْدِ رُوْزِ رَسْتَاخِيْزِ عَمَّا كَاثُوْا يَفْتَرُوْنَ (۱۳) اَز دِرُوْغِهَا كِهَ مِيْگَفْتَنْدِ.

وَ لَقَدْ اَرْسَلْنَا نُوحًا اِلَى قَوْمِهِ فَرَسْتَادِيْمِ نُوْحِ رَا بِقَوْمِ اَوْ قَلِبْتَ فِيْهِمْ دِرِنْگِ كِرْدِ دِرِ مِيْاَنِ اِيْشَانَ، اَلْفَ سَنَةٍ اِلَّا حَمْسِيْنَ عَامًا هَزَارِ سَالِ كَمِ پَنجَاهِ سَالِ فَاَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ فِرَا گِرَفْتِ اِيْشَانَ رَا طُوْفَانَ وَ هُمْ ظَالِمُوْنَ (۱۴) وَ سَتْمَكَارَانَ اِيْشَانَ بُوْدِنْدِ.

فَاَنْجَيْنَاهُ وَ اَصْحَابَ السَّفِيْنَةِ بِرِهَانِيْدِيْمِ اَوْ رَا وَ اِيْشَانَ كِهَ دِرِ كَشْتِيْ بُوْدِنْدِ وَ جَعَلْنَاهَا اٰيَةً لِّلْعٰلَمِيْنَ (۱۵) وَ نِشَانَ گِذَاشْتِيْمِ اَن رَا تَا جِهَانَ بُوْدِ جِهَانِيَانَ رَا.

وَ اِبْرٰهِيْمَ اِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ وَ فَرَسْتَادِيْمِ اِبْرَاهِيْمِ رَا اَن گِهَ كِهَ گَفْتِ قَوْمِ خُوِيْشِ رَا اَعْبُدُوْا اللّٰهَ وَ اَتَّقُوْهُ اللّٰهَ رَا بِپِرْسْتِيْدِ وَ بِپِرِهِيْزِيْدِ اَز عَذَابِ اَوْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ اَن بِهَ شَمَا رَا اِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ (۱۶) اِگِرِ مِيْدَانِيْدِ.

اِنَّمَا تَعْبُدُوْنَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ اَوْثَانًا اِيْنِ چِهَ مِيْپِرْسْتِيْدِ فِرُوْدِ اَز اللّٰهِ بَتَانَ اَسْتِ، وَ تَخْلُقُوْنَ اِفْكَآ وَ كَارِيَسْتِ كِهَ شَمَا دِرِ مِيْگِيْرِيْدِ وَ شَمَا مِيْسَازِيْدِ وَ مِيْتِرَاشِيْدِ بِدِرُوْغِ، اِنَّ الَّذِيْنَ تَعْبُدُوْنَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ اِيْنَانَ كِهَ مِيْپِرْسْتِيْدِ فِرُوْدِ اَز اللّٰهِ، لَا يَمْلِكُوْنَ لَكُمْ رِزْقًا شَمَا رَا رُوْزِيْ نَدَاْدِنْدِ وَ بِرِ اَن تَوَانَا نِهَانْدِ، فَاَبْتَغُوا عِنْدَ اللّٰهِ الرِّزْقَ بِنَزِيْدِكِ اللّٰهِ رُوْزِيْ جُوِيْدِ وَ اَعْبُدُوْهُ وَ اَوْ رَا بِپِرْسْتِيْدِ وَ اَشْكُرُوْا لَهٗ وَ اَوْ رَا اَزَادِيْ كِنِيْدِ اِلَيْهِ تُرْجَعُوْنَ (۱۷) بَا اَوْ خَوَاهِنْدِ بِرِدِ شَمَا رَا.

وَ اِنْ تُكْفِبُوْا وَ اِگِرِ دِرُوْغِزْنَ گِيْرِيْدِ، فَقَدْ كَذَّبَ اُمَّمٌ مِنْ قَبْلِكُمْ دِرُوْغِزْنَ گِرِفْتِ گِرُوْهَائِيْ پِيْشِ اَز شَمَا، وَ مَا عَلٰى الرَّسُوْلِ اِلَّا الْبَلٰغُ الْمُبِيْنُ (۱۸) وَ نِيَسْتِ بِرِ فِرَسْتَاْدِهَ مِگِرِ پِيْغَامِ رَسَانِيْدِنِ اَشْكَارَا.

### النوبة الثانية

جمهور مفسران بر آنند که این سوره جمله مکی است و از علی (ع) روایت کرده‌اند که میان مکه و مدینه فرو آمد، و گفته‌اند همه مکی است مگر دو آیت: وَ وَصَّيْنَا الْاِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ وَ قَوْلِهِ: وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ اٰمَنًا بِاللّٰهِ. يَحْيٰى بِنِ سَلَامِ گَفْتِ هَمِهَ مِگِيْ اَسْتِ مِگِرِ دِهَ اَيْتِ اَز اَوَّلِ سُوْرِه. وَ دَرِيْنِ سُوْرِهِ دُوْ اَيْتِ مَنَسُوْخِ اَسْتِ: يَكِيْ وَ لَا تُجَادِلُوْا اَهْلَ الْكِتٰبِ اِلَّا بِالَّتِيْ هِيَ اَحْسَنُ اِيْنِ دِرِ شَأْنِ اَهْلِ كِتَابِ فِرُوْ اَمْدِ پَسِ مَنَسُوْخِ گِشْتِ بَايْنِ اَيْتِ كِهَ دِرِ سُوْرَةِ التَّوْبَةِ اَسْتِ: فَاتِلُوْا الَّذِيْنَ لَا يُؤْمِنُوْنَ بِاللّٰهِ وَ لَا بِالْيَوْمِ الْاٰخِرِ اِلَى قَوْلِهِ وَ هُمْ صَاغِرُوْنَ وَ اَيْتِ دِيْگِرِ: وَ قَالُوْا لَوْ لَا اَنْزَلَ عَلَيْهِ اٰيَاتٌ مِنْ رَّبِّهِ فُلٌ اِنَّمَا الْاٰيَاتُ عِنْدَ اللّٰهِ، تَا اِيْنَجَا مَحْكَمِ اَسْتِ، وَ مَنَسُوْخِ اِيْنِ قَدْرِ اَسْتِ كِهَ:



وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ بِآيَاتِ سَيْفٍ مَنْسُوخٍ كُشِتَ. أَمَّا عِدَدُ آيَاتٍ وَكَلِمَاتٍ وَحُرُوفِ آيَاتِ سُوْرِهِ كُفْتِهْ أَنْدِ هَفْتَادٍ وَ نِهْ آيَاتِ اسْتِ وَ هَزَارِ وَ نِهْصَدِ وَ هَشْتَادِ وَ يَكْ كَلِمَهْ، وَ چَهَارِ هَزَارِ وَ صَدِ وَ نُوْدِ وَ پِنْجِ حَرْفِ وَ دَرِ فُضِيْلَاتِ سُوْرِهِ اَبِيْ كَعْبِ كُوَيْدِ: قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ (ص): «مَنْ قَرَأَ سُوْرَةَ الْعَنْكَبُوْتِ كَانَتْ لَهُ مِنْ الْاَجْرِ عَشْرُ حَسَنَاتٍ بَعْدَ كُلِّ الْمُؤْمِنِيْنَ وَ الْمُنَافِقِيْنَ.

الم سبق الكلام فيه و وقوع الاستفهام بعده يدلّ على استقلالها و انقطاعها عما بعدها في هذه السورة و غيرها من السور.

أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا هَذَا الْكَلَامَ فِي صُوْرَةِ الْاِسْتِفْهَامِ لِكُنْهٖ تَفْرِيعٌ وَ تَوْبِيْحٌ، وَ النَّاسُ هَاهُنَا اَصْحَابِ رَسُوْلِ اللّٰهِ الَّذِيْنَ جَزَعُوا مِنْ اِذِي الْمَشْرِكِيْنَ، وَ الْمَعْنَى اِحْسَبُوا وَ ظَنُّوا اِنْ يَهْمَلُوا وَ يَقْتَصِرُ مِنْهُمْ عَلٰى اِنْ يَقُولُوا اَمَّا، اِيْ صَدَقْنَا بِمَا اَخْبَرْتَنَا وَ لَا يَمْتَحِنُوْنَ بِمَا يَظْهَرُ حَقِيْقَةُ اِيْمَانِهِمْ مِنْ اَنْوَاعِ الْاِخْتِبَارِ وَ الْاِبْتِلَاءِ، لَا يَصَابُوْنَ بِشَدَائِدِ الدُّنْيَا وَ اِذِي الْمَشْرِكِيْنَ، وَ اِنَّمَا فَتَنُوْا لِيُظْهَرَ الْمَخْلَصُ مِنَ الْمُنَافِقِ وَ الصَّادِقُ مِنَ الْكَاذِبِ.

و قيل معناه اظن المؤمنون ان يهملوا فلا يؤمروا و لا ينهوا و لا يختبروا بشدائد الشرائع كالصلاة و الصوم و الحج و الجهاد. و قيل لا يُفْتَنُوْنَ اِيْ لَا يِعْمَلُوْنَ مَعَامَلَةَ الْمُخْتَبَرِ وَ ذَلِكَ اِنَّ اللّٰهَ تَعَالٰى اِنَّمَا يَجَازِيْ عِبَادَهٗ عَلٰى مَا يَظْهَرُ مِنْهُمْ لَا عَلٰى مَا يَعْلَمُ مِنْهُمْ، فَانَّهُمْ اِنَّمَا يَسْتَحَقُّوْنَ الْجَزَاءَ عَلٰى كَسْبِهِمْ وَ عِلْمُ اللّٰهِ لَيْسَ مِنْ كَسْبِهِمْ. وَ فَائِدَةُ اِخْبَارِ اللّٰهِ تَعَالٰى بِهَذَا اِنْ يُوْطِنُ الْمَكْلَفُ نَفْسَهٗ عَلٰى ذَلِكَ الْمَحْنِ، فَاِذَا نَزَلَ بِهٖ الْاَمْرُ كَانَ ذَلِكَ اِيْسَرَ عَلَيْهِ.

در سبب نزول این هر دو آیت خلافت میان علماء تفسیر: شعبی گفت: قومی بودند در مکه بظاهر اقرار دادند باسلام و هجرت نکردند بمدینه تا اصحاب رسول با ایشان نوشتند که اقرار مجرد با سلام شما را بکار نیاید، و نپذیرند تا آن گه که هجرت کنید و برسول خدا پیوندد. ایشان برخاستند و قصد مدینه کردند. مشرکان مکه بر پی ایشان رفتند تا بر هم رسیدند و جنگ کردند. قومی از ایشان کشته شدند و قومی برستند. این دو آیت در شأن ایشان فرو آمد، و آن آیت که در سوره النحل است: ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا فُتِنُوا ثُمَّ جَاهَدُوا وَ صَبَرُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَعَفُورٌ رَحِيمٌ. مقاتل گفت در شأن مهجع بن عبد الله فرو آمد، مولى عمر خطاب اول قتیلی از مسلمانان روز بدر او بود، رماه عامر بن الحضرمی بسهم فقتله. رسول خدا گفت آن روز: «سید الشهداء مهجع و هو اول من یدعی الی باب الجنّة من هذه الامة»

مادر و پدر و عیال وی زاری کردند چون خبر بایشان رسید ربّ العالمین در شأن ایشان این آیت فرستاد و ایشان را خبر کرد که: ناچار بمؤمنان رسد در دنیا بلا و مشقت در ذات الله جلّ جلاله و در کار دین. مجاهد گفت در شأن عمّار یاسر فرو آمد که مشرکان او را تعذیب میکردند و میرنجانیدند. پس ربّ العالمین تعزیت و تسلیت ایشان را آیت فرستاد: وَ لَقَدْ فَتَنَّا الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ بَازِ نَمُوْدِ وَ بَيَانِ كَرْدِ كِهْ اَمْتِحَانِ اِيْشَانِ نِهْ چِيزِيْ بَدِيْعِ اسْتِ، كِهْ خُوْدِ بَا اِيْشَانِ مِيْرُوْدِ، بَلَكِهْ پِيْشِيْنِيَانِ رَا هَمِيْنِ بُوْدِ اَزْ اَنْبِيَا وَ مُؤْمِنَانِ، فَمِنْهُمْ مَنْ نَشَرَ بِالْمَنْشَارِ وَ مِنْهُمْ مَنْ قَتَلَ. وَ اِبْتَلَى بَنُوْ اِسْرَائِيْلَ بِفِرْعَوْنَ فَكَانَ يَسُوْمُهُمْ سُوءَ الْعَذَابِ. فَلْيَعْلَمَنَّ اللّٰهُ الَّذِيْنَ صَدَقُوا فِيْ اِيْمَانِهِمْ وَ لْيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِيْنَ وَ اللّٰهُ تَعَالٰى عَالِمٌ بِهَمْ قَبْلَ الْاِخْتِبَارِ. مقاتل گفت: علم اینجا بمعنی رؤیت است و

نظير اين در قرآن فراوانست و قال بعضهم معناه ليجازين الصادقين على صدقهم و الكاذبين على كذبهم و قيل ليميز الله الصادقين من الكاذبين كقوله: لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ. و قيل نزلت الآية فى جماعة من المؤمنين و عدوا ان يجاهدوا مع النبى (ص)، فمنهم من انجز وعده و منهم من اخلف.

أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ يَعْزُبُ عَنْهُمُ الشَّرُّ أَنْ يَسْبِقُونَا يَعْنِي يَعْزُونَ وَ يَفُوتُونَا فَلَا نَقْدِرُ عَلَى الْإِنْتِقَامِ مِنْهُمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ بِئْسَ مَا حَكَمُوا حِينَ ظَنُّوا ذَلِكَ، وَ مَوْضِعَ مَا نَصَبَ، أَيْ سَاءَ حَكْمًا حَكَمَهُمْ كَمَا تَقُولُ نَعَمْ رَجُلًا زَيْدًا.

و يجوز ان يكون رفعا على معنى ساء الحكم حكمهم.

مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ يَعْنِي مَنْ كَانَ يَرْجُو اللَّهَ فِي يَوْمِ لِقَائِهِ وَ يَطْمَعُ فِي ثَوَابِهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ الَّذِي أَجَلَهُ لَبِثَ خَلْقَهُ لِلْجَزَاءِ مِنَ الثَّوَابِ وَ الْعِقَابِ لَأْتٍ قَرِيبًا. وَ قِيلَ مَعْنَى يَرْجُوا يَخَافُ، أَيْ مَنْ كَانَ يَخَافُ الْمَوْتَ وَ الْمَصِيرَ إِلَى اللَّهِ وَ إِلَى مَوْضِعِ الْمَحَاسِبَةِ وَ الْمَجَازَاةِ فَلْيَتَقَدَّمْ فِي إِصْلَاحِ أَعْمَالِهِ بِالتَّوْبَةِ، فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ وَ هُوَ أَجَلَ الْمَوْتِ الَّذِي كَتَبَهُ عَلَى جَمِيعِ عِبَادِهِ سَيِّئَاتِهِ. وَ تَلْخِصُ الْكَلَامَ أَنَّ مَنْ يَخْشَى اللَّهَ أَوْ يَأْمَلُهُ فَلْيَسْتَعِدْ لَهُ وَ لِيَعْمَلْ لِذَلِكَ الْيَوْمِ كَمَا قَالَ تَعَالَى: فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا. وَ هُوَ السَّمِيعُ لِقَوْلِ مَنْ قَالَ أَمِنْتُ الْعَلِيمُ بِصَدَقِهِ فِيهِ وَ كَذِبِهِ. وَ أَكْثَرَ مَا تَرَى فِي الْقُرْآنِ مِنْ ذِكْرِ لِقَاءِ اللَّهِ وَ كَذَلِكَ فِي الْحَدِيثِ، يَرَادُ بِهِ السَّاعَةَ كَقَوْلِهِ (ص): لِقَاؤُكَ حَقٌّ

و كقوله: لقي الله و ما عليه خطيئة، و كقوله: ما منكم من احد الا و هو يلقي الله ليس بينه و بينه ترجمان هذا و امثاله.

وَ مَنْ جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ أَيْ مِنْ جَاهِدِ نَفْسَهُ بِالصَّبْرِ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ وَ جَاهِدِ الْكُفَّارَ بِالسِّيفِ وَ جَاهِدِ الشَّيْطَانَ بِدَفْعِ وَسْوَاسِهِ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ، لَهُ ثَوَابُهُ وَ مَنْفَعَتُهُ. إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ لَمْ يَأْمُرْهُمْ بِالطَّاعَةِ لِحَاجَةٍ مِنْهُ إِلَيْهَا، ثُمَّ بَيَّنَّ أَنَّ النِّفْعَ فِيهَا يَرْجِعُ إِلَى الْمَطْبُوعِ.

فَقَالَ تَعَالَى: وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ، يَعْنِي مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ رَسَلَهُ وَ اطَاعَ اللَّهَ فِيمَا أَمَرَهُ بِهِ فَإِنَّ اللَّهَ مَعَ غِنَاهُ عَنْهُ وَ عَنِ أَعْمَالِهِ يَكْفِيهِ عَلَى أَعْمَالِهِ بِتَكْفِيرِ السَّيِّئَاتِ. وَ التَّكْفِيرُ إِذْهَابُ السَّيِّئَةِ وَ إِبْطَالُهَا بِالْحَسَنَةِ ثُمَّ يَنْفَضُّ عَلَيْهِ بِالثَّوَابِ فَذَلِكَ قَوْلُهُ: وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ، يَعْنِي بِأَحْسَنِ أَعْمَالِهِمْ وَ هُوَ طَاعَةُ اللَّهِ وَ إِدَاءُ الْفَرَائِضِ. وَ قِيلَ مَعْنَاهُ: وَ لَنُعْطِيَنَّهُمْ أَكْثَرَ مَا عَمِلُوا وَ أَحْسَنَ، أَيْ بِالْوَاحِدِ عَشْرًا أَوْ بِالْوَاحِدِ سَبْعِينَ، كَمَا قَالَ تَعَالَى: مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَ إِنَّمَا قَالَ أَحْسَنَ لِأَنَّ الْمُبَاحَاتِ مِنَ الْحَسَنَاتِ وَ لَا يَثَابُ عَلَيْهَا.

وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا أَيْ بِرًا بِهِمَا وَ عَطْفًا عَلَيْهِمَا، وَ الْمَعْنَى أَوْصَيْنَاهُ فِيمَا أَنْزَلْنَاهُ مِنَ الْكُتُبِ عَلَى رُسُلِنَا أَنْ يَفْعَلَ بِوَالِدَيْهِ مَا يَحْسَنُ. وَ قِيلَ وَصَيْنَا الزَّمَانَ وَ نَصَبَ حُسْنًا عَلَى الْمَصْدَرِ، تَقْدِيرُهُ بَانَ يَحْسَنُ حَسَنًا.

وَ إِنَّ جَاهِدَكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ أَيْ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ حِجَّةٌ، لِأَنَّ الْحِجَّةَ طَرِيقَ الْعِلْمِ، فَلَا تُطْعِمُهُمَا. وَ جَاءَ فِي الْحَدِيثِ: لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ.

ثم اوعد بالمصير اليه فقال: إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأَنْبِتُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ اخبركم بصلاح اعمالكم و سيئها فاجازيكم عليها. اين آيت در شأن سعد بن ابى وقاص فرو آمد و مادر وى: حمنة بنت ابى سفيان بن امية بن عبد شمس بن عبد مناف، چون سعد مسلمان شد مادر وى سوگند ياد كرد كه طعام و شراب نخورد و از آفتاب با سايه نشود تا انگه كه سعد از دين محمد باز گردد. پس سه روز بافتاب نشست و طعام و شراب نخورد تا سعد گفت: يا امّاه اگر ترا هفتاد جانست، يكان يكان بينم كه بيرون همى آيد از گرسنگى و تشنگى، من از دين محمد باز نگردم. سعد اين قصه با رسول خدا بگفت. جبرئيل آمد و اين آيت آورد. رسول خدا گفت الله تعالى چنين ميفرمايد كه نفع دنيا از ايشان باز مگيريد امّا بشرك ايشان را فرمان مبريد.

اينست كه ربّ العالمين گفت: فَلَا تُطِعْهُمَا إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ، معنى آنست كه در شرك مادر و پدر را فرمان مبريد كه شما را با ايشان بنخواهند گذاشت، شما را باز من بايد گشت.

عن بهز بن حكيم عن ابيه عن جده، قال قلت: يا رسول الله من ابر؟ قال: امك قلت: ثم من؟ قال: ثم امك. قلت: ثم من؟ قال: ثم امك. قلت: ثم من؟ قال: ثم اباك ثم الاقرب فالاقرب.

و عن انس بن مالك قال: قال رسول الله (ص): «الجنة تحت اقدام الامهات».

وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لُدْخِلْنَهُمْ فِي الصَّالِحِينَ اى فى زميرتهم و جملتهم، و قيل فى مدخل الصالحين، و هو الجنة. و گفته اند فى اينجا بمعنى مع است و صالحين انبياء اند. و قد مدح الله عزّ و جلّ طائفة من الرسل فى القرآن بالصلاح، و هو من غاية ما يمدح به العباد. و نظير الآية قوله: وَ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ الْآيَةَ.

وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ اى اذا اصيب بمكروه فى سبب اظهار دين الله جَعَلَ فِتْنَةً لِلنَّاسِ كعذاب الله، اى ترك الايمان خوفا من عذاب الناس كما ينبغى ان يترك الكفر خوفا من عذاب الله، فعذب عذاب الدنيا، الذى هو ساعة، بعذاب الله الذى هو باق و لا ينقطع. قال الزجاج: جزع من عذاب الناس و لم يصبر عليه فاطاع الناس كما يطيع الله من يخاف عذابه. معنى آنست كه از مردمان قومى اند كه بزبان ميگويند: آمنا بالله، اظهار ايمان بزبان مى كنند امّا ايمان در دل ايشان راسخ نگشته و ثابت نشده و ايشان منافقان اند كه از عذاب مردم چنان ترسند كه از عذاب الله بايد ترسيد. چون بلاتى و رنجى از مردم بايشان رسد بسبب اظهار ايمان، ايشان از ايمان باز پس آيند و با كفر شوند و ندانند كه عذاب الله نه چون عذاب مردمان است: عذاب مردمان يك ساعت بود و آخر بسر آيد و عذاب الله جاويد بود كه بسر نيايد. و انگه اين منافقان چون وا مؤمنان رسند و مؤمنان را فتحى و دولتى و غنيمتى بود گويند: إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ عَلَىٰ عَدُوِّكُمْ وَ كُنَّا مُسْلِمِينَ وَ إِنَّمَا آكْرَهْنَا عَلَىٰ مَا قَلْنَا فاعطونا نصيبا من الغنيمة. گويند نصيب غنيمت بما دهيد كه ما هم چون شما گرويدگانيم و اگر بخلاف ايمان چيزى گفته ايم باكراه گفته ايم. ربّ العالمين ايشان را دروغ زن كرد، گفت: أَوْ لَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِمَا فِي صُدُورِ الْعَالَمِينَ مِنَ الْإِيمَانِ وَ النِّفَاقِ.

وَ لِيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ يَكْفُلَهُم مِّنْ عَذَابِ اللَّهِ الَّذِي هُوَ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَ لِيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ يَكْفُلَهُم مِّنْ عَذَابِ اللَّهِ الَّذِي هُوَ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَ لِيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ يَكْفُلَهُم مِّنْ عَذَابِ اللَّهِ الَّذِي هُوَ عَذَابٌ أَلِيمٌ

و قال ابن عباس نزلت في المؤمنين الذي اخرجهم المشركون معهم الى بدر فارتدوا و هم الذين نزلت فيهم: الَّذِينَ تَتَوَقَّأَهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ و قيل نزلت في عياش بن ابي ربيعة المخزومي حين اسلم فخاف على نفسه و خرج فرده اخواه لامه ابو جهل و الحارث ابنا هشام و لم يزالا يعدباناه حتى رجع الى الكفر فلما نزل قوله: جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ هَاجِرٌ مَعَ رَهْطٍ كَانُوا يَعْدِبُونَ فاسلم و حسن اسلامه و هم الذين كان رسول الله (ص) يدعو لهم اذا قنت و يقول: «الهم نجّ المستضعفين بمكة» فانجاهم الله. و قال بعض العلماء نسخت هذه الاية قوله عزّ و جلّ: مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيْمَانِهِ إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ الْآيَةَ.

وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قُرَيْشٍ لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْهُمْ اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا اى كونوا على مثل ما نحن عليه من التكذيب بالبعث بعد الممات و جحود الثواب و العقاب على الاعمال فانكم ان اتبعتم سبيلنا في ذلك فبعثتم و جوزيتم على الاعمال نتحمل اثم خطاياكم عنكم حينئذ قوله: وَ لَنَحْمِلَ خَطَايَاكُمْ لفظه امر و معناه جزاء، و المعنى ان اتبعتم سبيلنا حملنا خطاياكم. و قيل هو جزم بالامر كانهم امروا انفسهم بذلك فاكذبهم الله عزّ و جلّ، فقال و ما هم بحاملين من خطاياهم مِنْ شَيْءٍ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ فيما قالوا من حمل خطاياهم.

گفته اند اين سخن ابو سفيان گفتم و امية بن خلف با عمر بن الخطاب گفتند او را كه اگر در دين ابا و اجداد خود بودن و بر آن پائيدن تبعه اي خواهد بود ما آن تبعه از تو بر خود گيريم تا تو از ان برى شوى. رب العالمين ايشان را بر ان سخن دروغ زن كرد، گفت: ايشان دروغ ميگويند و از گناهان و تبعات هيچكس هيچ چيز بر ندارند.

آن گه گفت: وَ لِيَحْمِلَنَّ أَثْقَالَهُمْ وَ أَثْقَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ يعنى ليحملن اثقال انفسهم و اثقال من اضلوهم و لا ينفصون من اثقال المحمولين عنهم شيئا و ذلك انهم يعاقبون على كفرهم و يزدون عذابا لدعاء غيرهم الى الكفر لانّ الدعاء الى الكفر كفر، لانّ احدا لا يعدب لذنوب غيره. فتأويل الآيتين: انّ الكافر لا يحمل اثقال المرید حملا يخفف ظهورهم منها و يبرئ رقابهم و لكن يحمل الكافر مثل اثقال من اضله و لا ينقص من اثقاله و هو قوله عزّ و جلّ: لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ مِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يَضِلُّونَهُمْ بغير علم. و روى الحسن البصرى مرسلا عن رسول الله (ص) قال: اَيُّمَ دَاعٍ دَعَا إِلَى هُدًى فَاتَّبَعَ عَلَيْهِ وَ عَمِلَ بِهِ فَلَهُ أَجْرُ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ لَا يَنْقُصُ ذَلِكَ مِنْ أَجْرِهِمْ شَيْئًا وَ اَيُّمَ دَاعٍ دَعَا إِلَى ضَلَالَةٍ فَاتَّبَعَ عَلَيْهَا وَ عَمِلَ بِهَا فَعَلَيْهِ مِثْلُ أَجْرِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ لَا يَنْقُصُ ذَلِكَ مِنْ أَجْرِهِمْ شَيْئًا ثُمَّ قَرَأَ الْحَسَنُ: وَ لِيَحْمِلَنَّ أَثْقَالَهُمْ وَ أَثْقَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ. و قال (ص): «من سنّ سنة حسنة فله اجرها و اجر من عمل بها لا ينقص ذلك من اجرهم، و من سنّ سنة سيئة فعليه وزرها و وزر من عمل بها لا ينقص ذلك من اوزارهم شيئا».

وَ لِيُسْئَلَنَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَمَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ من دعائهم الى الكفر اى يسألون سؤال توبيخ و تقرير لم فعلوه و باى حجة ارتكبهوه، كما قال تعالى وَ فُؤُوهُمُ إِنَّهُمْ مَسْئُؤُونَ.

وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا از ابن عباس روايت کرده اند كه نوح (ع) چون نبوت و بعثت بوى پيوست چهل ساله بود و هزار سال كم پنجاه سال مدت بلاغ و دعوت بود و بعد از



طوفان شصت سال بزيست تا از نژاد وی مردم بسيار شدند جمله عمر وی هزار سال و پنجاه سال بود. و يروى عن ابن عباس ايضاً موقوفاً و مرفوعاً أنّ نوحاً أرسل الى قومه و هو ابن مائتين و خمسين سنة و عاش بعد الطوفان مائتين و خمسين سنة.

باين قول عمر وی هزار و چهارصد و پنجاه سال بود و بقول عكرمه هزار و هفتصد سال عمر وی بود، و اين آيت تحقيق آنست كه ربّ العزّة كُفّت و لقد فتنا الذين من قبلهم يعنى و لقد بعثنا نوحاً من قبل بعثنا اياك، فأقام فى قومه هذه المدة المديدة يدعوهم الى دين الله. فلم يقبل منه ذلك الا القليل الذين ذكرهم الله فى قوله: وَ ما آمنَ معهَ اِلاّ قَلِيلٌ. فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَ هُم ظالِمُونَ الطوفان كل شرّ عام يطيف بالناس من مطر دائم او موت جارف او طاعون او جدري او حصبة او مجاعة، و هو فى هذه الاية الغرق، و قيل سماه طوفانا لانّ الماء فى ذلك اليوم طاف فى جميع الارض.

فَأُنجِيْنَاهُ وَ أَصْحَابَ السَّفِينَةِ مِنَ الْغَرَقِ وَ جَعَلْنَاهَا يَعْنِي السَّفِينَةَ آيَةً لِلْعَالَمِينَ سفينة نوح كانت اول سفينة فى الدنيا فابقيت السفن آية و عبرة للخلق و علامة من سفينة نوح. و هو قوله عز و جل: وَ لَقَدْ تَرَكْنَاهَا آيَةً وَ قِيلَ معناه جعلنا نجاة من فى السفينة من الغرق دلالة يستدل بها على صدق نوح و قيل جعلنا العقوبة آية اى عظة للعالمين يعظون بها.

وَ اِبْرَاهِيمَ يَعْنِي وَ اذَكَر ابراهيم إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ، اعْبُدُوا اللَّهَ وَحْدَهُ، وَحْدَهُ وَ لَا تَعْبُدُوا غَيْرَهُ وَ اتَّقُوا اى اتقوا عذابه فى مخالفة امرى ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ اى ما امرتكم به خير لكم اِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ الخير و الشر.

إِنَّمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا إِنَّمَا فى قوله: إِنَّمَا كَافَةٌ، و ليست بمعنى الذى، و الوثن ما كان من الحجارة و ما لا صورة له، و الصنم ما كان له صورة وَ تَخْلُقُونَ إِفْكَاً اسوء الكذب، و الخلق يكون باللسان من قول الكذب او الصنعة باليد. يقال خلق و اختلق اى افترى. خلق هم بر دروغ زبان افتد هم بر فعل دست. وَ تَخْلُقُونَ إِفْكَاً هر دو معنى احتمال كند: بر دروغ زبان معنى انست كه شما بر الله دروغ مى گوئيد كه مى گوئيد او ثان شركاء خداوند، و بر معنى فعل دست قول مجاهد است كه: تصنعون اصناما بايدكم فتسمونها آلهة و ذلك افك.

و برين قول معنى آنست كه إِنَّمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا و انتم تصنعونها و تحتونها. خبر ميدهد ربّ العزّة از ابراهيم خليل كه قوم خود را كُفّت شما فرود از الله بتانى را مى پرستيد كه خود ساخته ايد و تراشیده ايد همان است كه جايى ديگر كُفّت: أ تَعْبُدُونَ مَا تَنْحِتُونَ.

ثم قال: إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقاً اى لا يقدرُونَ على ان يرزقوكم. يقال ملكت الشيء اذا قدرت عليه. و منه قول موسى: لا أملكُ اِلاّ نَفْسِي وَ أَخِي اى لا اقدر اِلاّ على نفسى و اخى و منه قول بنى اسرائيل: ما أخلقنا مَوْعِدَكَ بِمَلَكِنَا، اى بقدرتنا فابْتَعُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ اى سلوا الله حوائجكم وَ اعْبُدُوهُ وَ حِدْوَهُ وَ اشْكُرُوا لَهُ على ما انعم عليكم و هو المستحق للشكر و اعلموا انكم اليه و الى حكمه صائرون فى عواقب اموركم.





وَإِنْ تُكَذِّبُوا فَقَدْ كَذَّبَ أُمَمٌ مِنْ قَبْلِكُمْ هَذَا تَسْلِيَةٌ لِلرَّسُولِ (ص) و دعاء له الى الصبر و زجر لمخالفيه فيما فعلوه من التكذيب و الجحود. فقال، وَ إِنْ تُكَذِّبُوا يَا مَعْشَرَ الْمُشْرِكِينَ رَسُولَنَا مُحَمَّدًا فِيمَا دَعَاكُمْ إِلَيْهِ فَقَدْ كَذَّبَتْ جَمَاعَاتٌ مِنْ قَبْلِكُمْ رَسَلَهَا فِيمَا دَعْتَهُمْ إِلَيْهِ مِنَ الْحَقِّ فَسَبِيلِكُمْ فِي اسْتِحْقَاقِ الْعَذَابِ سَبِيلِهِمْ. وَ مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ، اى ان تركهم ايمانهم ليس بنقص لك و لا ذنب لانه ليس عليك الا تبليغ ما اوحى اليك بلاغا مفهوما بيّنا. ثم ان لم يؤمنوا فانّ غائلة كفرهم عائده اليهم، لا اليك. و الْبَلَاغُ الْمُبِينُ الَّذِي يَبَيِّنُ لِمَنْ سَمِعَهُ مَا يَرَادُ بِهِ.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، بِسْمِ اللَّهِ الْمَلِكِ الْمُتَعَالَى عَنِ الْحُدُودِ وَ الْغَايَاتِ الْمُقَدَّسِ عَنِ الدَّرَكِ وَ النِّهَايَاتِ، الْمُنزَّهَ عَنِ تَجَارِفِ الْعِبَارَاتِ، الْبَاطِنَ عَنِ حَصْرِ الْإِحْاطَاتِ، الظاهر فى البيّنات و الآيات. اول باران از ابر عنايات اين نام است اول نفس از صبح كرامت اين نامست، اول جوهر از صدف معرفت اين نامست، اول نشان از وجود حقيقت اين نامست. اول شاهد بر مشاهده روح اين نامست، دل را فتح و جان را فتوح اين نامست معرفت را راه است حقيقت را درگاهست. انبساط را در است، صحبت را سر است. فرا وصال اشارتست، از كمال حال عبارتست خائف را امان است، راجى را ضمان است. طالب را شرفست، عارف را صلف است، محب را تلف است.

نام تو شنيد بنده دل داد بتو      چون دید رخ تو جان فرستاد بتو

الم الالف من الله و اللام من جبرئيل (ع) و الميم من محمد (ص). الف اشارتست فرا الله، لام اشارتست فرا جبرئيل ميم اشارتست فرا محمد (ص). ربّ العزّة سوگند ياد ميكند بالهيت خویش و بامانت جبرئيل و بصدق نبوت محمد كه وحى كنده منم و آرنده جبرئيل و پذيرنده محمد از حق جل جلاله ميل روانه از جبرئيل خيانت روانه از مصطفى محمد تهمت روانه. ناگرويدن از كجا و از پذيرفتن حق روى گردانيدن چرا؟ و فايده قسم، بعد از آن كه مردم دو گروه اند: مومنان اند كه پي قسم استوار دارند، و كافرانند كه با قسم استوار ندارند. آنست كه قرآن بر لغت و عادت عرب فرو آمد، و عادت عرب آنست كه سوگند ياد كنند و تحقيق راستى آنچه از خود خبر دهند.

أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا بِمَجْرَدِ الدَّعْوَى فِي الْإِيمَانِ دُونَ الْمَطَالِبَةِ بِالْبَلْوَى هَذَا لَا يَكُونُ، وَ قِيَمَةُ كُلِّ أَمْرٍ بِلَوَاهِ، فَمَنْ زَادَ قَدْرَ مَعْنَاهُ زَادَ قَدْرَ بِلَوَاهِ.

قال النبي (ص)، «إِنَّ أَشَدَّ النَّاسِ بَلَاءً الْإِنْبِيَاءُ ثُمَّ الْإِمْتَلَاءُ. فَالْإِمْتَلَاءُ.

و قال (ص): «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ إِذَا أَرَادَ بِقَوْمٍ خَيْرًا ابْتَلَاهُمْ».

مثال ربّانى از حضرت ربوبيت آنست كه بلاء از درگه ما خلعت دوستانست، هر كه در مقام دوستى بر اغيار مرتبى جويد در بوستان نزهت دوستان گل بلا بيشتر بويد. خواهى كه بدانى درنگر بحال سيّد ولد آدم،

مقتدای اهل شریعت و مقدم و سالار اهل حقیقت. چون آن مهتر قدم درین کوی نهاد يك ساعت او را بی غم و بی اندوه نداشتند اگر يك ساعت مربع نشست خطاب آمد که بنده‌ای بنده‌وار نشین و اگر يك بار انگشتی در انگشت بگردانید تازیانه عتاب فرو گذاشت که: أ فَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا؟ و اگر يك بار قدم به بستای بر زمین نهاد فرمان آمد که: وَ لَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا و اگر روزی گفت عائشه را دوست دارم دید آنچه دید. از گفت منافقان چون بلاش بکمال رسید بباطن در حق نالید خطاب آمد که یا مهتر کسی که شاهد دل و جان وی ما باشیم از بلا بنالد؟ هر چه در خزائن غیب زهر بود در يك قدح کردند و بر دست وی نهادند و پرده از سرّ وی برداشتند. گفتند یا محمد این زهرها بر مشاهده جمال ما نوش کن: وَ اصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا.

و لو بيد الحبيب سقيت سمًا      لكان السم من يده يطيب  
دشنام تو ای دوست مرا مدح و ثناست      جور تو مرا عدل و جفای تو وفاست

وَ لَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ تَعَزَّيْتُ وَ تَسْلِيْتُ صحابه رسول است بآن رنجهای و بلیت‌ها که بایشان میرسید، در درویشی و بی‌کامی، و در غزاها و حربها. قومی که ضعیف ایمان بودند از آن بلاها می‌بنالیدند و گاه گاه شکوی نمودند ربّ العزّة گفت: یا محمد ایشان را خبر ده که پیغامبران گذشته و نیک مردان سلف چه بار بلا کشیدند و چون بر بلاها و محنتها صبر کردند. اندیشه کن در کار آدم صفی که او را از نعیم بهشت چون بیرون آوردند و برهنه در خاک حسرت درین میدان بلیت بنشانند. صد سال نوحه کرد بزاری و بنالید از خواری تا از آب چشم وی درخت عود و قرنفل از زمین بر آمد. مرغان هوا و وحوش صحرا در زاریدن و گریستن با وی موافقت کردند. از بس که بگریست بجای اشگ از چشم وی خون روان گشت و پوست روی وی بر روی وی خشک گشت. تا بجایی رسید تضرّع و زاری وی که نداء جبّاری بدو پیوست که: یا آدم ما هذه البلیة التي قد احاطت بك؟ ما هذا الکابة التي بوجهك وجها صنعته بیدی و صورته بنقش احدیتی و جعلته قدًا سویا اجریت فيه روحا کجری الماء فی العود. الطف و ارقّ من الهواء و اندی می الماء اروح من الروح و افیح من العطر. چنان دردی و اندوهی ببايد تا چنین نواختی و اکرامی پیش آید. چه باید نالیدن از دردی که درمانش اینست. بجان باید خریدن بلای که سرانجامش چنین است. فرمان آمد که: یا آدم این همه بار حسرت و تضرّع چرا بر خود نهاده‌ای؟

این چه بلیت است که گرد تو برآمده و در ان بمانده‌ای، این چه آب غم است که بر چهره خویش ریخته‌ای چهره‌ای که من در پرده عصمت خلق الله آدم علی صورته کشیده‌ام، شخصی که ناج: خَلَقْتُ بِيَدِيَّ بر سرش نهاده‌ام، طینتی که بتخصیص: خمر طينة آدم بیده مشرف گردانیده‌ام، قدی که حله و نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي در برش پوشانیده‌ام، چه پنداری که آن را بقهر خود از بر خویش برانم یا بآتش قطیعت بسوزانم؟ یا آدم! أ تتهمني و لست متهما. یا آدم در مهربانی منت تهمتی بود؟ یا در دوستی منت شبهتی بود؟ می‌ندانی که تو

بدیع قدرت منی، صنیع فطرت منی، نسیج ارادت منی، هیکل تدبیر منی، دوست برگزیده و برکشیده منی؟ لا تتهمني يا آدم فو عزتي لا اعتذرني اليك و لاجلسنك مجالس الملوك جلوسا لا يزول و لا يحول.

قوله: مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ مِنْ رَجَى الْعَمْرِ فِي رَجَاءٍ لِقَائِنَا فَسَوْفَ نَبِيحُ لَهُ النَّظَرَ الْيَنَاءَ وَ سَوْفَ يَتَخَلَّصُ مِنَ الْغَيْبَةِ وَ الْفَرَقَةِ وَ هُوَ السَّمِيعُ لِأَنِّينَ الْمُشْتَاقِينَ الْعَلِيمُ بِحَنِينِ الْمُحِبِّينَ الْوَالِهِينَ، دیده دوست بهاء جان است، گر بصد هزار جان یابی ارزانست، پیروز تر از آن بنده کیست که دوست او را عیانست، طمع دیدار دوست صفت مردان است.

عظمت همّة عين طمعت في ان تراكا او ما يكفي لعين ان ترى من قد رآكا باش تا فردا که بنده بر مائده خلد بنشیند شراب وصل نوش کند طوبی و زلفی و حسنی ببیند، بسماع و شراب و دیدار رسد. همانست که ربّ العزّة گفت: وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاصِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ رُوبِيهَا مُؤْمِنَانِ وَ مُخْلِصَانِ رُوبِيهَا صَدِيقَانِ وَ شَهِيدَانِ چُون ماه درفشان، چُون آفتاب رخشان، چُون بنفشه بوستانی چُون یاسمین ریحانی چُون شقایق نعمانی، چُون برق لامع، چُون خورشید طالع، چُون خلد جامع. این رویها بکه نگرند؟ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ بخداوند خویش، بافریدگار خویش پیروردگار خویش. صفت آن روز چیست؟ روز قرب و وصال، روز برّ و افضال، روز عطا و نوال روز نظر ذو الجلال. مشتاقان در آرزوی این مقام تن وقف کردند عاشقان از بهر این منزل حلقه در گوش کردند. عارفان را در دیدار سه دیده است: دیده سر ببیند و آن لذت را است، دیده دل ببیند و آن معرفت را است دیده جان ببیند و آن مشاهدت را است. دیده سر از نور فضل پر کند، دیده دل از نور قرب پر کند دیده جان از نور وجود پر کند بنده باین سه دیده در حق مینگرد. اینست که در خبر آید: تَمَلُّوا الْأَبْصَارَ مِنَ النَّظَرِ فِي وَجْهِهِ وَ يَحْدِثُهُمْ كَمَا يَحْدِثُ الرَّجُلَ جَلِيسَهُ فَرَدَا فِي دَيْدَارِهِ هَمَّ چنان تفاوت است که امروز در شناخت. هر کس او را بقدر شناخت خود ببیند و بر بهره خویش دیدار بود که ذهول آرد. و بود که شکوه آرد و بود که در دیده ور برسد.

پیر طریقت گفت: الهی ترا آن کس ببیند که ترا در ازل دید، و وی ترا دید که دو گیتی او را نابدید، و ترا او دید که نادیده پسندید.

عبد العزیز بن عمیر گفت بما چنان رسید که رب العزّه گفت: اقدرتکم علی رؤیتی و اسمعتکم کلامی و اشممتکم رائحتی. شما را توانا کردم تا دیدار من بر تاوستید و اشنوا کردم تا سخن من بر تاوستید و بوی خویش بشما دمانیدم تا از من آگاه شدید و با من بماندید.

## ۲ النوبة الاولى

قوله تعالى: أَوْ لَمْ يَرَوْا كَيْفَ يُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ نَمِي بَيْنُنَا كَمَا اللَّهُ چُون در می گیرد کار و چُون می آفریند آفریده و از نیست هست میکند ثُمَّ يُعِيدُهُ أَنْ كَمَا بَاز ایشان را از خاک بیرون آرد إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ (۱۹) و آن بر خدای آسانست.

قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ وَ بَنَگَرِيد كَمَا چُون آفرید جهان و

جهانیان را تَمَّ اللَّهُ يُنْشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ پس الله باز فردا بآفرینش پسین خلق را زنده کند إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۲۰) که الله بر همه چیز توانا است.

يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ عَذَابٍ كَدُّهُ وَ يَرْحَمُ مَنْ يَشَاءُ بَبخشايد او را که خواهد وَ إِلَيْهِ تُقْلَبُونَ (۲۱) و با او گرداند شما را.

وَ مَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَ لَا فِي السَّمَاءِ وَ شما پيش نشويد ازو، نه در زمين و نه در آسمان، وَ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ نيست شما را فرود از الله مِنْ وَلِيٍّ وَ لَا نَصِيرٍ (۲۲) نه خداوندی نه کار سازی نه یاری دهی.

وَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ ایشان که کافر شدند بسخنان خدای وَ لِقَائِهِ وَ نشانهای دیدن او و دیدن پاداش او أُولَئِكَ يَبْسُؤُا مِنْ رَحْمَتِي ایشان‌اند که نومید ماندند از بخشایش من وَ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۲۳) و ایشان‌اند که ایشان را است عذابی دردناکی.

فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ نَبُودَ پاسخ قوم وی او را إِلَّا أَنْ قَالُوا مگر آنچه گفتند: اَقْتُلُوهُ أَوْ حَرِّقُوهُ بکشید او را یا بآتش سوزید او را فَأَنْجَاهُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ تا برهانید الله او را از آتش ایشان إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۲۴) درین نشانهایی است آشکارا گروهی را که بگروند.

وَ قَالَ كَفْتُ: إِنَّمَا اتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ آنچه گرفتید از بتان فرود از الله بخدای مَوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مهریست میان شما درین جهان تَمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ پس آن گه روز رستاخیز شما بایشان کافر شوید و ایشان بشما وَ يَلْعَنُ بَعْضُكُمْ بَعْضًا و شما بر ایشان نفرینید و ایشان بر شما وَ مَا أَوَّكِمُ النَّارُ وَ پس آن گه جایگاه شما آتش است وَ مَا لَكُمْ مِنْ نَاصِرِينَ (۲۵) و شما را فریاد رسی نه و یاری دهی.

فَأَمَّنَ لَهُ لُوطٌ إِيمَانًا أورد باو لوط وَ قَالَ إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَى رَبِّي كَفْتُ مَنْ از هر معبودی فرود از الله با الله بریدم و از هر کیشی جز توحید با الله بریدم إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۲۶) که الله اوست که تواناست دانای فراخ توان راست دان.

وَ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ او را اسحاق بخشیدیم و یعقوب وَ جَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ وَ الْكِتَابَ وَ در نژاد او پیغامبری نهادیم و حکم و دین وَ آتَيْنَاهُ أَجْرَهُ فِي الدُّنْيَا و مزد او باو دادیم درین جهان وَ إِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ (۲۷) و در آن جهان از نیکان و شایستگان است.

وَ لُوطًا وَ فرستادیم لوط را إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَنْ كَفْتُ كَفْتُ قَوْمِ خُوَيْشِ را كَفْتُ: إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ شما آن کار زشت میکنید مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ (۲۸) هیچ کس بر شما پیشی نکرد با آن از جهانیان.

أَ إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَمًا با مردان میگرانید وَ تَقَطُّعُونَ السَّبِيلَ وَ راه نسل و فرزند می‌برید وَ تَأْتُونَ فِي نَادِيكُمُ الْمُنْكَرَ و در انجمن ناپسندها و ناشایست‌ها میکنید. فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ نَبُودَ پاسخ قوم او او را إِلَّا أَنْ قَالُوا مگر آنچه گفتند اَتَيْنَا بِعَذَابِ اللَّهِ عَذَابِ خدای بما آر إِنَّ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (۲۹) اگر می راست گویی که پیغامبری.

قَالَ رَبِّ انصُرْنِي كَفَتِ خَدَاوُنْدُ مِنْ يَارِي دِه مَرَا عَلَي الْقَوْمِ الْمُفْسِدِينَ (۳۰) برین قوم تباہکاران. وَ لَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ چُون در آمد فرستادگان ما بر ابراهیم بالبشتری بشارت دادن او را قَالُوا كَفْتُنْدُ إِنَّا مُهْلِكُوا أَهْلَ هَذِهِ الْقَرْيَةِ مَا هَلَكَ خَوَاهِيمُ كَرْدِ مَرْدَمَانَ اَيْنِ شَهْرٍ رَا إِنَّ أَهْلَهَا كَانُوا ظَالِمِينَ (۳۱) که مردمان آن بر خویشان ستمکاران اند و گناه ایشان را.

قَالَ إِنَّ فِيهَا لُوطًا كَفَتِ لُوطٌ دَرِ اَنِ اسْتِ قَالُوا كَفْتُنْدُ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَنْ فِيهَا مَا از توبه دانیم که در آن کیست لُنَجِيَّتُهُ وَ أَهْلُهُ بَرَهَانِيمِ اَوِ رَا وَ كَسَانَ اَوِ رَا اِلَّا امْرَأَتَهُ مَگر زن او را كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ (۳۲) آن زن از ایشان بود که می‌باز بایست ماند با هلاک شدگان.

وَ لَمَّا اُنْ جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا وَ چُون فرستادگان ما بلوط آمد سِيءَ بِهِمْ وَ ضَاقَ بِهِمْ دَرْعًا رَنجِه شد او و اندوهگین از قوم خویش و قَالُوا لَا تَخَفْ وَ لَا تَحْزَنْ كَفْتُنْدُ مَتْرَسِ وَ اِنْدُوهُگِينَ مَبَاشِ اِنَّا مُنْجُوكَ وَ أَهْلَكَ اِلَّا امْرَأَتَكَ مَا رَهَانْدِه تَوَايِمِ وَ كَسَانَ تُو مَگر زن تو كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ (۳۳) آن زن از ایشان بود که از نجات باز ماندند و در میان تباہ شدگان بماند.

اِنَّا مُنْزِلُونَ عَلَي اَهْلِ هَذِهِ الْقَرْيَةِ مَا فَرُو خَوَاهِيمِ اُورْدِ بَرِ مَرْدَمَانَ اَيْنِ شَهْرٍ رَجْزًا مِنَ السَّمَاءِ عَذَابِي از آسمان یما كَانُوا يَفْسُقُونَ (۳۴) بَانَ تباہکاری و بدی که میکردند.

وَ لَقَدْ تَرَكْنَا وَ اَنِ گِه باز گذاشتیم مِنْهَا از اَنِ آيَةٍ بَيِّنَةٍ نَشَانِي رُوشِنِ لِقَوْمٍ يَعْمَلُونَ (۳۵) گروهانی را که خرد دارند و عبرت دریابند.

وَ اِلَى مَدْيَنَ اُحَاهُمُ شُعَيْبًا وَ فَرَسْتَادِيمِ بَاهِلِ مَدْيَنِ مَرْدِ ايشان شَعِيبَ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّٰهَ كَفَتِ اِي قَوْمِ اللّٰهَ رَا پَرَسْتِيدِ وَ اَرْجُوا الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ از روز پسین بترسید وَ لَا تَعْتَوْا فِي الْاَرْضِ مُفْسِدِينَ (۳۶) و بگزاف و تباہی در زمین مروید بدکاران.

فَكَذَّبُوهُ دَرُوغْزَنِ كَرَفْتُنْدُ شَعِيبَ رَا فَاخَذَتْهُمْ الرَّجْفَةُ زَلْزَلِهْ ايشان رَا فَرَا كَرَفْتِ فَاَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ (۳۷) تا هم در خان و مان خویش فراهم افتادند مرده.

وَ عَادًا وَ تَمُودَ يَادِ كُنِ عَادَ وَ تَمُودَ رَا وَ قَدْ نَبَّيْنَا لَكُمْ مِنْ مَسَاكِينِهِمْ وَ شَمَا رَا پِيدَا مانده است از خان و مان و نشستنگاههای ایشان چیزی وَ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ اَعْمَالَهُمْ وَ دِيُو بَرِ اَرَاَسْتِ ايشان رَا كَارِهَائِ ايشان فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَ ايشان رَا بَرِگَرْدَانِيدِ از راه راست وَ كَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ (۳۸) گروهی بودند چستکار و باریكبين و زیرکدست.

وَ قَارُونَ وَ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ يَادِ كُنِ قَارُونَ رَا وَ فِرْعَوْنَ رَا وَ هَامَانَ رَا وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ مُوسَى بِالْبَيِّنَاتِ بَايشان آمد موسی بپیغامها و نشانههای روشن فَاَسْتَكْبَرُوا فِي الْاَرْضِ كَشِيدُنْدِ دَرِ زَمِينِ وَ مَا كَانُوا سَابِقِينَ (۳۹) پیش نشدند از ما و با ما برنیامدند و با ما نتاوستند.

فَكُلًّا اُخَذْنَا بِذُنُوبِهِ هَمِهْ رَا بَگَنَاهِ ايشان كَرَفْتِيمِ فَمِنْهُمْ مَنْ اُرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا از ایشان بود که بر ایشان باران سنگ فرو هشتیم وَ مِنْهُمْ مَنْ اُخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ وَ از ایشان بود که بانگ بگرفت ایشان رَا تَا زَهْرِهْ چکید وَ مِنْهُمْ

مَنْ خَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ وَ از ایشان بود که بزمین فرو بردیم وَ مِنْهُمْ مَنْ أَعْرَقْنَا وَ از ایشان بود که بآب بکشتیم، وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ وَ الله بیدادگر نبود تا بر ایشان بیداد کند وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (٤٠) لیکن ایشان بر خود بیداد کردند.

مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ مَثَلٌ وَ سان ایشان که فرود از الله خدایان گرفتند كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا مَثَلًا وَ سان عنكبوت است که خانه گرفت وَ إِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ وَ سست‌تر همه خانه‌ها خانه عنكبوت است که نه گرما باز دارد نه سرما لو كَانُوا يَعْلَمُونَ (٤١) اگر دانندی إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ اللَّهُ میداند ما يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ آنچه فرود ازو خدای میخوانند وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (٤٢) و او توانا است دانا است.

وَ تِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَ این مثل، و سانها می‌زنیم مردمان را وَ مَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ (٤٣) و در نیابد آن را مگر دانایان.

خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ بِالْحَقِّ اللَّهُ بیافرید آسمانها و زمینها را ب «کن» و سخن روان إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ (٤٤) در آفرینش آن نشانی روشن است گرویدگان را.

إِثْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ میخوان آنچه پیغام دادند بتو ازین نامه وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ وَ بیای‌دار نماز بهنگام إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ که نماز باز زند از زشتی و ناپسند وَ لَذِكْرِ اللَّهِ أَكْبَرُ وَ یاد الله بزرگست و مه است از یاد رهی او را وَ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ (٤٥) و الله میداند آنچه میکنند.

وَ لَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ وَ بیکار مکنید، با اهل کتاب گزیت پذیرفته‌اند إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ مگر بویفا کردن ایشان را إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ لَكِنَ بَا أَهْلَ شَرِكٍ می‌کاوید و جنگ می‌پیونددید وَ قُولُوا وَ گوئید آمَنَّا بِالَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْنَا وَ أَنْزَلَ إِلَيْكُمْ بگرویدیم بآنچه فرو فرستادند بر ما و آنچه فرو فرستادند بر شما وَ إِلَهُنَا وَ إِلَهُكُمْ وَاحِدٌ وَ خداوند ما و خداوند شما یکیست وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ (٤٦) و ما او را گردن نهادگانیم.

وَ كَذَلِكَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ وَ هم چنان بر تو قرآن فرو فرستادیم قَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يُؤْمِنُونَ بِهِ ایشان که ایشان را تورات دادیم باین قرآن گرویده‌اند وَ مِنْ هَؤُلَاءِ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ وَ از اینان هم کس است که گرویده است بآن وَ مَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الْكَافِرُونَ (٤٧) و باز ننشیند از پذیرفتن سخن ما مگر ناگرویدگان.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: أَوْ لَمْ يَرَوْا حَمْرَهُ وَ كَسَايِي ا وَ لم تروا بناء مخاطبه خوانند و معنى آنست كه: قل يا أيها الكفار او لم تروا كيف يبدي الله الخلق. يبدأ بفتح يا خوانده‌اند، و هما لغتان: يقال بدأ الله الخلق و ابداه.

این آیت را دو تأویل گفته‌اند یکی آنست که نمی‌بینند این کافران که بعثت را منکراند که الله تعالی چون کارها در می‌گیرد و می‌آفریند و آن گه همان باز می‌آرد، چون تابستان و زمستان و شب و روز فکما ان إعادة فصول السنة سایغ فی قدرته غیر مستتکر، فکذلك بعث الخلق معنى دیگر ا و لم يروا كيف خلقهم، ابتداء نطفة ثم علقه ثم مضغة ثم يعيده في الآخرة عند البعث. از نخست خلق نبود، بیافرید و از نیست پدید آورد، آن

گه بروز رستاخیز باز ایشان را از خاک بیرون آرد. آن خداوند که در اول خلق نبود و بیافرید و بر وی متعذر نبود قادر است که روز رستاخیز باز آفریند، و بر وی متعذر نباشد إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ اى انّ ذلك الاعادة على الله سهل هيّن لا نصب فيه.

قُلْ يَا مُحَمَّد سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ عَلَى كَثْرَتِهِمْ وَ اخْتِلَافِ أحوالهم لتعرفوا عجائب فطرة الله بالمشاهدة و لقاء من هو اعلم منكم امرهم بالسير في الارض ليلقوا من هو اعلم منهم و احد نظرا فيخبرهم بالدقائق من العجائب، و قيل امرهم بالسير في الارض لينظروا الى آثار من كان قبلهم و الى ما صار امرهم من الفناء فيعتبروا و يعلموا انّ الله خلق الاشياء كما خلقهم و هو يميتهم كما اماتهم ثم ينشئهم جميعا فى الآخرة، فذلك قوله: ثُمَّ اللَّهُ يُنشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ، قرأ ابن كثير و ابو عمرو النشأة بفتح الشين ممدودة حيث وقعت و قرأ الآخرون بسكون الشين مقصورة، نظيره الرأفة و الرأفة، إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مِنَ الْإِبْدَاءِ وَ الْإِعَادَةِ وَ النَّشْأَةِ قَدِيرٌ.

يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَ يَرْحَمُ مَنْ يَشَاءُ فيه تقديم و تأخير: يعنى اليه تفلبون فيعذب من يشاء و يرحم من يشاء، علق العذاب بالمشيئة دون الخطيئة ليعلم انه يعذب بحق ملكه و الخطيئة علامة لا لاجلها يعذب و لاهى عاتته. عذاب در مشيئت بست نه در خطيئة تا معلوم شود كه او جلّ جلاله عذاب كه ميكند بحق ملك ميكند و خطيئة علامت آنست نه علت آن.

وَ مَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَ لَا فِي السَّمَاءِ قَالَ، الفراء معناه و لا من فى السماء بمعجز. هذا كقول حسّان بن ثابت:

فمن يهجو رسول الله منكم و يمدحه و ينصره سواء.

يعنى و من يمدحه و ينصره فاضمر من. و الى هذا التأويل ذهب عبد الرحمن بن زيد، قال: معناه لا يعجزه اهل الارض فى الارض و لا اهل السماء فى السماء ان عصوه. و قيل معناه لا تعجزوننا بان تهربوا الى الارض ام الى السماء، وَ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لَا نَصِيرٍ الوليّ الذى يدفع المكروه عن الانسان، و النّصير الذى يأمر بدفعه عنه. يقول: وَ مَا لَكُمْ اِيهَا النَّاسُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ يَلِيَّ امركم وَ لَا نَصِيرٍ ينصركم، اى ينصركم من الله ان اراد بكم سوءا.

وَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ لِقَائِهِ الْآيَةِ، كلمات من كتاب الله، و الجمع آيات و الادلة على الله من خلقه آيات و اذا لم تضاف الى الكتاب تناولت الادلة دون آيات القرآن، و الكفر بآيات الله انا يستدل بها عليه و تنسب الى غير الله و يحدد موضع النعمة فيها، و الكفر بلقاء الله جحود الورود عليه، و قيام الساعة و انكار الحساب و الجنة و النار. أُولَئِكَ يَسْأَلُونَ مِنْ رَحْمَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ ذَكَرَ بِلَفْظِ الْمَاضِي لِأَنَّ أَكْثَرَ الْفِظَائِلِ الْقِيَامَةُ جَاءَتْ بِلَفْظِ الْمَاضِي لِأَنَّهُ بِمَنْزِلَةِ مَا وَقَعَ إِذْ لَا شَكَّ فِي وَقُوعِهِ. هذه الآيات من قوله وَ إِنَّ كُذِّبُوا فَقَدْ كَذَّبَ أُمَّمَّ مِنْ قَبْلِكُمْ الى قوله فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ مَعْتَرِضَةً فيما بين القصة تذكيرا و تحذيرا لاهل مكة ان يحل بهم ما حل بمن قبلهم.

ثم عاد الى قصة ابراهيم (ع) فقال فما كان جواب قومِه اِلَّا اَنْ قَالُوا اقْتُلُوهُ يَعْنِي فَمَا اجابوا عن قوله: اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ اِنَّا ان قال بعضهم لبعض اقْتُلُوهُ اَوْ حَرِّقُوهُ ففعلوا، فَأَنْجَاهُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ و لم يسَلطها عليه بل جعلها بردا و سلاما. قال كعب ما احرقتم منه اِلَّا وثاقه، اِنَّ فِي ذَلِكَ اى فيما فعلوا به و فعلنا لآياتِ علامات لهم على اِنَّ العاقبة للمؤمنين.

وَ قَالَ اِنَّمَا اتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ اَوْثَانًا مَوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا يَعْنِي انكم تعبدون هذه الاوثان لا لحجة قامت بذلك، بل لتتوادوا بها و تتحابوا على عبادتها و تتواصلوا كما يتحاب المؤمنون على عبادة الله. ابراهيم قوم خود را گفت كه بت پرستان بودند شما اين بتان را كه مى پرستيد نه از آن مى پرستيد كه شما را حجتى است و بيتتى بر پرستش آن لكن ميخواهد تا شما را در عبادت آن بتان اجتماعى باشد و دوستى با يكديگر، تا يكديگر را اتباع ميكنيد و بر ان اتباع دوست يكديگر ميشويد هم چنان كه مؤمنان در عبادت الله با يكديگر مهر دارند و دوستى آن كه گفت: فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ وَ يَلْعَنُ بَعْضُكُمْ بَعْضًا اَيْن مهر و اين دوستى شما در دنيا است و روز قيامت منقطع گردد و از آن دوستى هيچ نفع بشما باز نيايد بلکه با عداوت گردد، و نه چون دوستى مومنان بود كه در قيامت بماند و نفع آن پديد آيد. همانست كه جاى ديگر گفت: الْأَخِيَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ اِلَّا الْمُتَّقِينَ... مَوَدَّةَ بَيْنِكُمْ درين حروف سه قراءت است ابن كثير و كساى و يعقوب مودة برفع خوانند بى تنوين. بَيْنِكُمْ حفص بر معنى اضافت، يعنى هى مودة بينكم كقوله: لَمْ يَلْبَثُوا اِلَّا سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ بَلَاغٌ اى هذا بلاغ. حمزه و حفص مودة بنصب خوانند بى تنوين بَيْنِكُمْ بر اضافت، يعنى اتخذتم مودة بينكم. باقى مودة منصوب خوانند بتنوين بَيْنِكُمْ منصوب على الظرف.

ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ وَ يَلْعَنُ بَعْضُكُمْ بَعْضًا تَنْبِرًا الْاَوْثَانِ مِنَ عَابِدِيهَا وَ يَشْتَمُّ عَابِدُوا الْاَوْثَانِ الْاَوْثَانِ لكونها سببا لهم الى العذاب و قيل تَنْبِرًا الْقَادَةَ مِنَ الْاِتِّبَاعِ وَ يَلْعَنُ الْاِتِّبَاعِ الْقَادَةَ، وَ مَا وَاكُمُ النَّارُ وَ مَا لَكُمْ مِنْ ناصرين اى مصيركم جميعا الى النار، و لا يجد احد منكم ناصرا ينصره و لا مانعا يمنعه من عذاب الله. فَأَمَّنَ لَهُ لَوْطٌ أَمِنَ لَهُ وَ أَمِنَ بِهِ فِي الْمَعْنَى مُتَقَارِبًا. ابراهيم (ع) بعد از آن كه نجات يافت از آتش نمرود، لوط بوى ايمان آورد، از جمله قوم وى. و لوط گفت: اِنِّي مُهَاجِرٌ اِلَى رَبِّي اى مهاجر من خلفى من قومى مقربا الى ربى. و بیشتر مفسران بر آنند كه: اِنِّي مُهَاجِرٌ سَخَنَ اِبْرَاهِيمَ اسْت، هجرت كرد ابراهيم و با وى لوط بود و ساره زن وى. گفته اند لوط ابن عم وى بود، و قيل هو ابن اخيه و ساره دختر عم وى بود، و قيل هى ابنة ملك حرّان. هاجر ابراهيم من كوئى سواد الكوفة الى الشام. و قيل هاجر من حرّان الى فلسطين. قال مقاتل هاجر ابراهيم و هو ابن خمس و سبعين سنة، و هو اول من هاجر فى الله، اِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ لَا يَغْلِبُ مِنْ هاجر اليه، الْحَكِيمُ فيما امر به من الهجرة.

وَ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ لَدَاءَ، وَ يَعْقُوبَ وَ لَدَ وَ لَمْ يَذَكَرْ اِسْمَاعِيلَ هَاهُنَا لِشَهْرَتِهِ وَ عَظَمَ شَأْنَهُ، وَ جَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ النَّبُوَّةَ اى فى ذرية ابراهيم فانه شجرة الانبياء.

و قيل ان الله لم يبعث نبيا بعد ابراهيم الا من نسله، وَ الْكِتَابَ لَمْ يَرِدْ بِالْكِتَابِ كِتَابًا وَاحِدًا اِنَّمَا هُوَ لِلْجِنْسِ لِانّه



مصدر و المراد به التوریه و الانجیل و الزبور و الفرقان وَ آتَيْنَاهُ أَجْرَهُ فِي الدُّنْيَا یعنی الثناء الحسن و لسان الصدق و التولی من اهل الملك على اختلافهم. و قيل الولد الصالح، و قيل بقا ضیافته عند قبره و ليس ذلك لغيره من الانبياء، و قيل هو الله ارى مكانه في الجنة، وَ إِنَّهُ فِي الآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ اى فى زمرة الصالحين، مثل آدم و نوح قاله ابن عباس.

وَ لُوْطًا مَنْصُوبًا بِالرِّسَالِ، اى و ارسلنا لوطا. و قيل و اذكر لوطا، إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ إِنَّكُمْ لَأَنْتَؤُنَّ الْفَاحِشَةَ قَرَأَ أَبُو عَمْرٍو وَ حَمْزَةٌ وَ الْكَسَائِيُّ وَ أَبُو بَكْرٍ أَنْتُمْ بِالِاسْتِفْهَامِ، وَ قَرَأَ الْبَاقُونَ بِلَا اسْتِفْهَامٍ وَ اتَّفَقُوا عَلَى اسْتِفْهَامِ الثَّانِيَةِ لَأَنْتَؤُنَّ الْفَاحِشَةَ وَ هِيَ ائْتِيَانِ الرَّجَالِ، مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ.

أَنَّكُمْ لَأَنْتَؤُنَّ الرَّجَالَ وَ تَقَطُّعُونَ السَّبِيلَ يَعْنِي تَقَطُّعُونَ سَبِيلَ النَّسْلِ بِاِثَارِ الرَّجَالِ عَلَى النِّسَاءِ وَ قِيلَ تَقَطُّعُونَ السَّبِيلَ بِالْقَتْلِ وَ اخْذِ الْأَمْوَالِ. وَ قِيلَ تَقَطُّعُونَ.

السَّبِيلَ بِاللُّوْطِ بِالْغُرَبَاءِ حَتَّى انْقَطَعَ النَّاسُ عَنْ طَرِيقِهِمْ وَ تَأْتُونَ فِي نَادِيكُمْ الْمُنْكَرَ النَّادِي مَجْمَعُ الْقَوْمِ لِلْسَمْرِ وَ الْإِنْسِ، وَ جَمْعُهُ اِنْدِيَّةٌ وَ النَّدَى اِيضًا وَ جَمْعُهُ نَدَى وَ نَدَى.

ام هانى بنت ابى طالب گفت از رسول خدا پرسيدم كه اين منكر چه بود كه الله تعالى ميگويد وَ تَأْتُونَ فِي نَادِيكُمْ الْمُنْكَرَ گفت افسوس ميکردند بر مردمان و بسر انگشت سبابه و ناخن انگشت سبتر سنگ ب مردم می انداختند. و فى الحديث عن النبى (ص) قال اياكم و الخذف فاته لا يبلى عدوا و لا يقتل صيدا و لكن يفتأ العين و يكسر السن.

و قيل كانوا يتضارطون فى مجالسهم، در انجمن مردم باد رها ميکردند. عبد الله سلام گفت: كان يبيزق بعضهم بعضا خيو بر يكديگر ميانداختند و قيل كانوا يجامعون فى المحافل فعل الحمير. و عن مكحول قال: من اخلاق قوم لوط لعب الحمام و الصفير و الجلاهق و الخذف و مضغ العلك و تطريف الاصابع بالحناء.

... فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا ائْتِنَا بِعَذَابِ اللَّهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ إِنَّ الْعَذَابَ نازل بنا.

فَعِنْدَ ذَلِكَ قَالَ لُوْطٌ رَبِّ ائْصُرْنِي عَلَى الْقَوْمِ الْمُفْسِدِينَ بِتَحْقِيقِ قَوْلِي فِي الْعَذَابِ.

وَ لَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبَشْرَى اى جاءوه ببشارة اسحاق و من وراء اسحاق، يعقوب. گفته اند معنى اين آيت آنست كه رب العالمين دعاء لوط اجابت كرد كه گفته بود: رَبِّ ائْصُرْنِي عَلَى الْقَوْمِ الْمُفْسِدِينَ وَ فریشتگان فرستاد تا قوم او را عذاب كنند، و ایشان را فرمود كه نخست بابراهيم برگزید و او را بشارت دهد كه الله تعالى دعاء لوط اجابت كرد و ما را فرستاد تا عذاب فرو گشائيم بر ایشان و لوط را و هر كه بوى ايمان آورد برهائيم. اينست كه رب العالمين گفت: إِنَّا مُهْلِكُوا أَهْلَ هَذِهِ الْقَرْيَةِ إِنَّ أَهْلَهَا كَانُوا ظَالِمِينَ مصرين على كفرهم.

ابراهيم گفت إِنَّ فِيهَا لُوْطًا از آن كه در كار لوط اندوهگين بود با ایشان جدال در گرفت، گفت: أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانَ فِيهَا عَشْرَةٌ آيَاتٍ مِنَ الْمَسْلُومِينَ تَهْلِكُونَهُمْ، فَقَالَتِ الْمَلَائِكَةُ: لَيْسَ فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمَسْلُومِينَ، فَذَلِكَ قَوْلُهُ: نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَنْ فِيهَا اى نحن نعلم من فيها من المؤمنين و الكافرين. قال عبد الرحمن بن سمره: إِنَّ قَوْمَ لُوْطِ

كانوا اربع مائة الف لُنَجِيَّةً، قرأ حمزة و الكسائي و يعقوب لننجيَّته بالتخفيف و قرأ الباقر بالتشديد وَ أَهْلُهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ اى الباقرين فى العذاب.

وَ لَمَّا أَنْ جَاءَتْ رُسُلُنَا مِنَ الْمَلَائِكَةِ لُوطًا وَ حَسَبَ انْهَمَ مِنَ الْاِنْسِ سِيءَ بِهِمْ اى بالقوم وَ ضَاقَ بِهِمْ اى بالملائكة. يقال سىء فلان بكذا اذا رأى برويته ما يسوءه و يقال ضقت بهذا الامر ذرعاً و عجز عنه ذرعى و ذراعى اذا اشتد عليك و عجزت عنه.

و قيل سِيءَ بِهِمْ اى ساءه مجيء الرسل لَمَّا طلبوا منه الضيافة لما يعلم من خبث قومه، و ذلك انه لم يعرف الملائكة انما رأى شبانا، مردا حسانا بثياب حسان و ريح طيبة وَ ضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا اى ضاق عليه الامر بسببهم وَ قَالُوا اى قالت الرسل للوط لا تَحْفَ عَلَيْنَا مِنْ قَوْمِكَ وَ لَا تَحْزَنْ بِسَبَبِنَا إِنَّا مُنْجُوكَ وَ أَهْلَكَ إِلَّا امْرَأَتَكَ قرأ ابن كثير و حمزة و الكسائي و ابو بكر و يعقوب منجوك بالتخفيف و قرأ الآخرون بالتشديد.

إِنَّا مُنْزَلُونَ قرأ ابن عامر بالتشديد و الآخرون بالتخفيف على أهل هذه القرية يعنى سدوم و كانت مشتملة على سبع مائة الف رجل رجلاً مِنْ السَّمَاءِ اى عذابا من السماء بما كانوا يَفْسُقُونَ يعنى بسبب فسقهم و خروجهم عن طاعة الله و رسوله. فانكشف جبرئيل المدينة و ما فيها باحد جناحيه فجعل عاليها سافلها و تبعت الحجارة من كان غائباً.

وَ لَقَدْ تَرَكْنَا مِنْهَا آيَةً بَيِّنَةً، من هاهنا للتبيين لا للتبعيض، فليس يعنى انه بقى بعضهم آية، و انما المعنى تركنا القرية بما فعلنا بها آية و عظة لمن تفكر و عقل. ثم اختلفوا فى الاية البينة المتروكة، فقال بعضهم ترك الله بعض الاحجار التى امطرت عليهم على كل حجر اسم من اهلك به. فمن ذهب الى الشام و اتى على قرية لوط رأى من تلك الحجارة. و قيل انها بقية الانهار التى كانت بارضهم و صار ماؤها اسود منتنا يناذى الناس برائحتهم من مسافة بعيدة. و قيل ترك بعض ديارهم منكوسة عبرة و عظة للناس.

وَ إِلَى مَدْيَنَ اى و ارسلنا الى مدين اُخَاهُمْ شُعَيْبًا وَ كَانَ مَرْسَلًا اى بنى مدين بن ابراهيم. قال قتادة ارسل شعيب الى امتين: الى اهل مدين و الى اصحاب الايكة فقال يا قوم اَعْبُدُوا اللَّهَ وَ ارْجُوا الْيَوْمَ الْآخِرَ، اى خافوا اليوم الآخر و احذروه. و قيل هو من الرجاء اى اقرؤا به و صدقوه و تيقنوه، لان الرجى للشىء عالم به غير منكر و لانه لم يوجد الرجاء فى كلامهم بمعنى الخوف الا اذا قارنه الجحد وَ لَا تَعْتَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ يعنى لا تسعوا فى الارض بالفساد.

فَكَذَّبُوهُ اى كذبوا شعيباً فَأَخَذَهُمُ الرَّجْفَةُ، اى الزلزلة الشديدة حتى تهدمت عليهم دورهم و ماتوا بذلك، فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ مَيِّتِينَ، باركين على ركبهم، مستقبلين بوجوههم الارض. و قيل الرجفة زعزعة الارض تحت القدم و منه الارجاجف و هو من الاخبار ما يضطرب الناس لاجله من غير تحقق به.

وَ عَادًا وَ ثَمُودَ اى و اهلكنا عادا و ثمود وَ قَدْ تَبَيَّنَ لَكُمْ يَا اهل مكة مِنْ مَسَاكِنِهِمْ منازلهم بالحجر و اليمن، من هاهنا للتبعيض و الضمير راجع الى ثمود بها بقية دورهم و بساتينهم و نخيلهم، وَ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ من الكفر و المعاصى فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ الذى وجب عليهم سلوكه و هو الايمان بالله و رسله وَ كَانُوا

مُسْتَبْصِرِينَ ذَوِي بَصَائِرٍ يُمْكِنُهُمْ تَمْيِيزُ الْحَقِّ مِنَ الْبَاطِلِ. وَ قِيلَ وَ كَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ يَعْنِي ثَمُودَ وَ اسْتَبْصَارَهُمْ حَذَقَهُمْ فِي جُوبِ الصَّخْرِ بِالْوَادِي بِيوتَا، وَ قَالَ فِي مَوْضِعٍ آخَرَ: فَارْهَيْنَ.

وَ قَارُونَ وَ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ مُوسَى بِالْبَيِّنَاتِ اى بِالْوَاضِحَاتِ مِنَ الْآيَاتِ فَاسْتَكْبَرُوا فَتَكَبَّرُوا وَ تَعَظَّمُوا عَلَيْهَا بِتَرْكِ الْاِيْمَانِ وَ التَّصَدِيقِ وَ مَا كَانُوا سَابِقِينَ فَائِتِينَ. بَلْ ادْرَكَهُمُ الْعَذَابُ. يَقَالُ لِمَنْ فَاتَ طَالِبُهُ سَبِقَ وَ اللّٰهُ تَعَالَى طَالِبُ كُلِّ مَكْتَفٍ بِجَزَاءِ عَمَلِهِ اِنْ خَيْرًا فَخَيْرًا وَ اِنْ شَرًّا فَشَرًّا.

فَكُلًّا اَخَذْنَا بِذُنُوبِهِ فَمِنْهُمْ مَنْ اَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا وَ هُمْ قَوْمٌ لُوطٌ. وَ الْحَاصِبُ الْحَجَرُ: اى اَرْسَلْنَا عَلَى قَوْمِ لُوطٍ حِجَارَةً مِنْ سَجِيلٍ مَنْضُودٍ. وَ قِيلَ الْحَاصِبُ الرِّيحُ الْعَاصِفَةُ الَّتِي فِيهَا الْحَصْبَاءُ وَ هِيَ حَصَى صِغَارِ سَلْطِهَا اللّٰهُ عَلَى عَادٍ فَاهْلَكَهُمْ وَ مِنْهُمْ مَنْ اَخَذْتُهُ الصَّيْحَةَ وَ هُمْ ثَمُودُ صَاحِبِ جِبْرِئِيلِ (ع) بِهِمْ صِيْحَةٌ فَزَهَقَتْ اَرْوَاحَهُمْ وَ كَذَلِكَ قَوْمُ شَعِيبَ، وَ مِنْهُمْ مَنْ حَسَفْنَا بِهِ الْاَرْضَ يَعْنِي قَارُونَ وَ قَوْمَهُ، وَ مِنْهُمْ مَنْ اَعْرَقْنَا يَعْنِي فِرْعَوْنَ وَ اصْحَابَهُ وَ قَوْمَ نُوحٍ، وَ مَا كَانَ اللّٰهُ لِيُظْلِمَهُمْ اى لِيُضِعَّ عَقُوبَتَهُ فِي غَيْرِ مَوْضِعِهَا، وَ لَكِنْ كَانُوا اَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ بِالْكَفْرِ وَ التَّكْذِيبِ.

مَثَلُ الَّذِيْنَ اتَّخَذُوا اى صِفَةُ الَّذِيْنَ اتَّخَذُوا، وَ الْمَثَلُ وَ النَّظِيرُ وَاحِدٌ، وَ الْمَثَلُ قَوْلٌ سَائِرٌ وَ يَشْبَهُ فِيهِ حَالُ الثَّانِي بِالْاَوَّلِ يَقُولُ تَعَالَى. مَثَلُ الَّذِيْنَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللّٰهِ اَوْلِيَاءَ يَعْنِي الْاَصْنَامَ يَرْجُونَ نَصْرَهَا وَ نَفْعَهَا عِنْدَ حَاجَتِهِمْ لِيَهِيَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا لِنَفْسِهَا فِيمَا يَكْتُمُهَا فَلَمْ يَغْنِ عَنْهَا بِنَاوِهَا شَيْئًا عِنْدَ حَاجَتِهَا اِلَيْهِ فَكَمَا اَنَّ بَيْتَ الْعَنْكَبُوتِ لَا يَدْفَعُ عَنْهَا بَرْدًا وَ لَا حَرًّا، كَذَلِكَ هَذِهِ الْاَوْثَانُ لَا تَمْلِكُ لِعَابِدِيْهَا نَفْعًا وَ لَا ضَرًّا وَ لَا خَيْرًا وَ لَا شَرًّا، وَ اِنَّ اَوْهَنَ الْبُيُوتِ اى اَضْعَفَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ اى لَوْ كَانُوا يَرْجِعُونَ اِلَى عِلْمٍ لَعَلِمُوا اَنَّ وَثْنَا مِنْ حِجَارَةٍ لَا يَغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللّٰهِ شَيْئًا وَ لَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللّٰهِ وَلِيًّا. قَالَ يَزِيدُ بْنُ مَيْسَرَةَ الْعَنْكَبُوتُ شَيْطَانٌ مَسَخَهُ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ قَالَ عَلِيُّ بْنُ اَبِي طَالِبٍ (ع) طَهَّرُوا بِيُوتَكُمْ مِنْ نَسِجِ الْعَنْكَبُوتِ فَانْ تَرَكَهَ فِي الْبُيُوتِ يُوْرَثُ الْفَقْرَ.

اِنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ قَرَأَ اَهْلُ الْبَصْرَةِ وَ عَاصِمٌ يَدْعُونَ بِالْيَاءِ اى يَعْلَمُ مَا يَدْعُوا هُوْلَاءِ الْكُفَّارِ الَّذِيْنَ اَهْلَكْنَاهُمْ مِنَ الْاُمَمِ مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ وَثْنٌ اَوْ صَنْمٌ اَوْ مَلِكٌ اَوْ جِنٌّ، وَ قَرَأَ الْاٰخَرُونَ بِالِثَاءِ خُطَابًا بِالْمَشْرُكِيِّ قَرِيْشٍ، اى يَعْلَمُ مَا تَدْعُونَ اَنْتُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ، وَ الْمَعْنَى اَنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُ اِيْهَا الْقَوْمَ حَالُ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ اِنَّهُ لَا يَنْفَعُكُمْ وَ لَا يَنْصُرُكُمْ اِنْ ارَادَ اللّٰهُ بِكُمْ سُوءًا. وَ فِي هَذَا الْكَلَامِ ضَرْبٌ مِنَ الْوَعِيدِ كَقَوْلِ الْقَائِلِ لِمَنْ يَتَهَدَّدُهُ اِنِّيْ عَالِمٌ بِمَا تَصْنَعُ وَ اِنَّهُ غَيْرُ خَافٍ عَلَيَّ وَ هُوَ الْعَزِيْزُ فِي اَنْتِقَامِهِ مِنْ اَعْدَائِهِ الْحَكِيْمُ فِي تَدْبِيْرِ خَلْقِهِ.

وَ تِلْكَ الْمَثَلُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ الْمَثَلُ كَلَامٌ يَتَضَمَّنُ تَشْبِيْهَ الْاٰخِرِ بِالْاَوَّلِ، يَرِيْدُ امْتِثَالَ الْقُرْآنِ الَّتِي شَبَّهَ بِهَا اِحْوَالَ كُفَّارِ هَذِهِ الْاُمَّةِ بِاحْوَالَ كُفَّارِ الْاُمَمِ الْمَتَقَدِّمَةِ نَضْرِبُهَا اى نَبِيْنَهَا لِلنَّاسِ يَسْتَبْدِلُوْنَ بِهَا وَ لِيَتَفَكَّرُوا فِي مَعَانِيْهَا وَ مَا يَعْقِلُهَا اى مَا يَعْقِلُ الْاِمْتِثَالَ اِلَّا الْعُلَمَاءُ الَّذِيْنَ يَعْقِلُونَ عَنِ اللّٰهِ.

عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ اَنَّ النَّبِيَّ (ص) تَلَا هَذِهِ الْاٰيَةَ ثُمَّ قَالَ: الْعَالَمُ مِنْ عَقْلِ عَنِ اللّٰهِ فَعَمَلُ بَطَاعَتِهِ وَ اجْتِنَابِ

سخطه.

خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ بِقَوْلِهِ الْحَقِّ، وَقِيلَ لِلْحَقِّ الَّذِي أَرَادَ إِقَامَتَهُ فِي خَلْقِهِ. وَقِيلَ لَمْ يَخْلُقْهَا بِاطِّلا لغير شيء بل لامر ما إِنَّ فِي ذَلِكَ آيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ عَلَى قُدْرَتِهِ وَتَوْحِيدِهِ وَخَصَّ الْمُؤْمِنِينَ بِالذِّكْرِ لِانْتِفَاعِهِمْ بِهَا.

أَثَلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ أَيْ أَقْرَأَ الْقُرْآنَ وَاتَّبَعَهُ. وَقِيلَ أَقْرَأَ عَلَى أَهْلِ مَكَّةَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْقُرْآنِ وَعَظَّمَهُ بِمَا فِيهِ مِنَ الْمَوَاعِظِ وَكَلَّفَهُمْ مَا فِيهِ مِنَ الْفَرَائِضِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ الْفَحْشَاءُ مَا قَبِحَ مِنَ الْأَعْمَالِ، وَ الْمُنْكَرُ مَا لَا يَعْرِفُ فِي الشَّرْعِ قَالَ ابْنُ مَسْعُودٍ وَابْنُ عَبَّاسٍ: فِي الصَّلَاةِ مُنْتَهَرٌ مُزْدَجَرٌ عَنِ مَعَاصِي اللَّهِ فَمَنْ لَمْ تَأْمُرْهُ صَلَوَتُهُ بِالْمَعْرُوفِ وَ لَمْ تَنْهَ عَنْ الْمُنْكَرِ لَمْ يَزِدْ بِصَلَوَتِهِ مِنَ اللَّهِ إِلَّا بَعْدًا. وَقَالَ الْحَسَنُ وَ قَتَادَةُ مَنْ لَمْ تَنْهَهُ صَلَوَتُهُ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ فَصَلَاتُهُ وَبَالَ عَلَيْهِ. وَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ: كَانَ فَتَى مِنَ الْأَنْصَارِ يَصَلِّي الصَّلَاةَ الْخَمْسَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ (ص) ثُمَّ لَا يَدْعُ شَيْئًا مِنَ الْفَوَاحِشِ إِلَّا رَكْبَهُ. فَوَصَفَ لِرَسُولِ اللَّهِ (ص) حَالَهُ فَقَالَ إِنَّ صَلَاتَهُ تَنْهَاهُ يَوْمًا فَلَمْ يَلْبَثْ أَنْ تَابَ وَحَسَنَ حَالَهُ. وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: الْمَعْنَى الْآيَةُ: أَنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى صَاحِبَهَا عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ مَا دَامَ فِيهَا.

وَقِيلَ أَرَادَ أَنَّهُ يَقْرَأُ الْقُرْآنَ فِي الصَّلَاةِ فَالْقُرْآنُ يَنْهَاهُ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ. وَ فِي الْخَبَرِ فِي بَعْضِ الرِّوَايَاتِ قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ فَلَانًا يَصَلِّي بِالنَّهَارِ وَيَسْرِقُ بِاللَّيْلِ. فَقَالَ إِنَّ صَلَاتَهُ لَتُرَدِّعُهُ.

وَقَالَ النَّبِيُّ (ص): لَا صَلَاةَ لِمَنْ لَمْ يَطْعِ الصَّلَاةَ، وَ اطَّاعَةَ الصَّلَاةَ أَنْ يَنْتَهِيَ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ. وَ لَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ لَهُ مَعْنِيَانِ، أَحَدُهُمَا، أَنَّ ذِكْرَ اللَّهِ كَبِيرٌ، كَقَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: وَ هُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ أَيْ هُوَ هَيِّنٌ عَلَيْهِ: وَ نَظَائِرُهُ فِي الْقُرْآنِ كَثِيرَةٌ، وَ الْمَعْنَى الثَّانِي أَنَّ ذِكْرَ اللَّهِ لِلْعَبْدِ أَكْبَرُ مِنْ ذِكْرِ الْعَبْدِ آيَاهُ. وَ يَرُودُ هَذَا الْكَلَامُ عَنِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) قَالَ: ذِكْرُ اللَّهِ أَيْكُمُ أَكْبَرُ مِنْ ذِكْرِكُمْ آيَاهُ.

قَالَتِ الْحِكْمَاءُ لِأَنَّ ذِكْرَ اللَّهِ لِلْعَبْدِ عَلَى الْإِسْتِغْنَاءِ وَ ذِكْرَ الْعَبْدِ آيَاهُ عَلَى حَدِّ الْإِفْتِقَارِ وَ لِأَنَّ ذِكْرَ الْعَبْدِ لَجَرٍّ مُنْفَعَةٌ أَوْ لِدَفْعِ مُضِرَّةٍ، وَ ذِكْرُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ آيَاهُ لِلْفَضْلِ وَ الْكَرَمِ.

وَقِيلَ لِأَنَّ ذِكْرَهُ لَكَ بَلَاءٌ عَالِيَةٌ وَ ذِكْرُكَ مَشُوبٌ بِالْعُلَلِ، وَ قِيلَ لِأَنَّ ذِكْرَ الْعَبْدِ مَخْلُوقٍ وَ ذِكْرَهُ جَلَّ جَلَالُهُ غَيْرُ مَخْلُوقٍ. وَ قَالَ الْحَسَنُ: مَعْنَاهُ، وَ لَذِكْرُ اللَّهِ نَفْسَهُ أَكْبَرُ مِنْ ذِكْرِ الْعَبْدِ لَهُ فَيَكُونُ هَذَا تَنْبِيْهُهَا عَلَى أَنَّ ذِكْرَهُ بِمَا اخْتَارَهُ لِنَفْسِهِ أَوْلَى. وَ قِيلَ وَ لَذِكْرُ اللَّهِ فِي الصَّلَاةِ أَكْبَرُ مِنْ خَارِجِ الصَّلَاةِ. وَ قِيلَ وَ لَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ مِنْ سَائِرِ أَرْكَانِ الصَّلَاةِ. وَ يَحْتَمَلُ أَنْ تَأْوِيلُ ذِكْرِ اللَّهِ الصَّلَاةَ كَأَنَّهُ قَالَ: وَ الصَّلَاةُ أَكْبَرُ مِنْ سَائِرِ الْعِبَادَاتِ. وَ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: وَ لَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ مِنْ أَنْ تَبْقَى مَعَهُ الْمَعْصِيَةُ. وَ فِي بَعْضِ الْأَخْبَارِ: الدُّنْيَا مَلْعُونَةٌ مَلْعُونٌ مَا فِيهَا إِلَّا ذِكْرُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَوْ عَالِمًا أَوْ مُتَعَلِّمًا.

قَالَتِ الْحِكْمَاءُ: وَ إِنَّمَا كَانَ الذِّكْرُ أَفْضَلَ الْأَشْيَاءِ لِأَنَّ ثَوَابَ الذِّكْرِ الذِّكْرُ. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: فَادْكُرُونِي أَذْكَرُكُمْ وَ يَشْهَدُ لِذَلِكَ قَوْلُ النَّبِيِّ (ص) يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: أَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِي وَأَنَا مَعَهُ حِينَ يَذْكُرُنِي، فَإِنْ ذَكَرْتَنِي فِي نَفْسِهِ ذَكَرْتَهُ فِي نَفْسِي، وَ إِنْ ذَكَرْتَنِي فِي مَلَأْ ذَكَرْتَهُ فِي مَلَأْ خَيْرٌ مِنْهُمْ.

و قيل وَ لَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ اى ذكر الله افضل الطاعات بدليل ما روى ابو الدرداء، قال: قال رسول الله (ص) الا انبئكم بخير اعمالكم و ازكاها عند مليكمم و ارفعها فى درجاتكم و خير من اعطاء الذهب و الورق و ان تلقوا عدوكم فتضربوا اعناقهم و يضربوا اعناقكم قالوا: ما ذاك يا رسول الله؟ قال: ذكر الله عز و جل و عن ابى سعيد الخدرى عن رسول الله (ص) انه سئل اى العباد افضل درجة عند الله عز و جل يوم القيامة؟ فقال: الذاكرون الله كثيرا. قالوا: يا رسول الله و من الغزى فى سبيل الله؟ فقال: لو ضرب بسيفه الكفار و المشركين حتى يكسر او يختضب دما لكان الذاكرون الله كثيرا افضل منه درجة و روى ان اعرابيا قال يا رسول الله اى الاعمال افضل؟ قال: ان تفارق الدنيا و لسانك رطب من ذكر الله.

و روى انه قال (ص) سيروا سبق المفردون. قالوا و ما المفردون يا رسول الله؟ قال: الذاكرون الله كثيرا و الذاكرات قوله: وَ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ لا يخفى عليه شىء.

وَ لَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ مَفْسَرِينَ دَرِينَ آيَتِ سَهٍ قَوْلِ كَفْتَهُ اَنْد: قْتَادَهُ كَفْتِ اَيْنِ آيَتِ مَنْسُوخِ اسْتِ وَ نَاسَخِهَا قَوْلِهِ قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ لَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ الْآيَةِ، قَوْلِ دَوْمِ قَوْلِ ابْنِ زَيْدِ اسْتِ كَفْتِ: آيَتِ مُحْكَمِ اسْتِ مَنْسُوخِ نَيْسْتِ وَ مَرَادِ مُؤْمِنَانَ اَهْلِ كِتَابِ اَنْد: عَبْدُ اللَّهِ سَلَامِ وَ اصْحَابِ وى. رَبِّ الْعَالَمِينَ رَسُولِ رَا مِى فَرْمَايِدِ كِهْ بَا اَيْشَانَ بَرِ وَفَقِ وَ لَطْفِ سَخْنِ كَوَى نِهْ بَجْدَالِ تَا اسْلَامِ بَدَلِ اَيْشَانَ شِيرِينَ شُودِ وَ قَرَّانِ كِهْ نَيْكُوتَرِينَ سَخْنَانَ اسْتِ بَرِ اَيْشَانَ خَوَانَ اَنْ كِهْ كِفَارِ يَهُودِ كِهْ هَمِ اَهْلِ كِتَابِ اَنْدِ مَسْتَنْثَى كَرْدِ، كَفْتِ: اِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ بِالْاِقَامَةِ عَلَى الْكُفْرِ فَانْهَمْ يَجَادِلُونَ مَكْرَ اَيْشَانَ كِهْ بَرِ كَفْرِ بَايَسْتَنْدِ وَ مُسْلِمَانَ نَشُودِ كِهْ بَا اَيْشَانَ بَجْدَالِ وَ خُصُومَتِ وَ خُشُونَتِ سَخْنِ بَايِدِ كَفْتِ چنان كِهْ رَبِّ الْعَزَّةِ كَفْتِ: جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَ الْمُنافِقِينَ وَ اغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَ قَالَ فِى مَوْضِعِ آخِرِ: وَ لِيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً. قَوْلِ سَوْمِ مَجَاهِدِ كَفْتِ: آيَتِ مُحْكَمِ اسْتِ وَ مَرَادِ اَهْلِ ذِمَّتِ اَنْدِ، وَ الْمَجَادِلَةُ هِىَ الْمَجَادِلَةُ بِالسَّيْفِ بِالتِّي هِىَ اَحْسَنُ هِىَ الْوَفَاءُ بِالذِّمَّةِ. مِيكَوَيِدِ بَا اَهْلِ ذِمَّتِ كِهْ جَزِيَتِ پَذِيرَفْتَهُ اَنْدِ مُحَارِبَتِ مَكْنِيِدِ وَ بَا اَيْشَانَ بَوْفَاءِ ذِمَّتِ بَازِ اَنْيِدِ. اِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ مَكْرَ كَسَى كِهْ اَزِ جَزِيَتِ دَادَنِ بَازِ اَيْشَانَ. وَ قِيلِ مَجَازِ الْآيَةِ اِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا لَانِ جَمِيْعِهِمْ ظَالِمٌ بِالْكَفْرِ. قَالَ بَعْضُهُمْ نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ فِى وَفْدِ نَجْرَانَ وَ قَوْلُوا اَمَّا بِالَّذِي اُنزِلَ اِلَيْنَا وَ اُنزِلَ اِلَيْكُمْ يَعْنَى اِذَا اَخْبَرَكُمْ وَاَحَدٌ مِنْهُمْ مِنْ قَبْلِ الْجَزِيَةِ بِشَيْءٍ مِمَّا فِى كِتَابِهِمْ فَلَا تُجَادِلُوهُمْ عَلَيْهِ وَ لَا تَصَدَّقُوهُمْ وَ لَا تَكْذِبُوهُمْ وَ قَوْلُوا اَمَّا بِالَّذِي اُنزِلَ اِلَيْنَا وَ اُنزِلَ اِلَيْكُمْ. وَ اِلَيْنَا وَ اِلَيْكُمْ وَاَحَدٌ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ.

قال رسول الله (ص) ما حدثكم اهل الكتاب عن شىء فلا تصدقوهم و لا تكذبوهم و قولوا آما بالذى انزل الينا و انزل اليكم و قال (ص) لا تسألوا اهل الكتاب عن شىء فانهم ان يهدوكم و قد ضلوا. و قال عبد الله بن عباس تسألون اهل الكتاب عن كتبهم و عندكم القرآن احدث الكتب عهدا بالرحمن محضا لم يشب.

و عن ابى هريرة قال: اهل الكتاب يقرءون التوراة بالعبرانية و يفسرونها بالعربية لاهل الاسلام، فقال رسول الله (ص): لا تصدقوا اهل الكتاب و لا تكذبوهم و قولوا آما بالذى انزل الينا و اُنزِلَ اِلَيْكُمْ وَ اِلَيْنَا وَ اِلَيْكُمْ وَاَحَدٌ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ.

وَ كَذَلِكَ أَنْزَلْنَا إِي كَمَا أَنْزَلْنَا إِلَيْهِمُ الْكِتَابَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ يَعْنِي الْقُرْآنَ فَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يُؤْمِنُونَ بِهِ  
يعنى عبد الله بن سلام و اصحابه يؤمنون بمحمد و بالقرآن و مِنْ هَؤُلَاءِ يَعْنِي اهل مكة مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ و هم  
مؤمنوا اهل مكة من العرب، و مَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الْكَافِرُونَ و ذلك ان اليهود عرفوا ان محمدا نبى و القرآن  
حق، فجدوا: و الجحود اكثر ما يقال فى انكار اللسان و القلب عارف.

### النوبة الثالثة

قوله: أ و لَمْ يَرَوْا كَيْفَ يُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ابداء و اعادت خلق از روى ظاهر نشأة اولى و نشأة  
اخرى است و از روى باطن اشارت است فرا تغيير اوقات و تكرر احوال ارباب القلوب، گهى در قبض باشند  
و گهى در بسط، گهى در هيبت گهى در انس، ساعتى غيبت بر ايشان غالب، ساعتى حضور، ساعتى سكر،  
ساعتى صحو، ساعتى بقاء، ساعتى فنا، بنده آن ساعت كه در قبض باشد و در هيبت حدّ وى در اظهار بندگى  
تا طمع مغفرت بود و خوف عقوبت، چنانك رب العزة گفت: يَدْعُونَنَا رَعَبًا وَ رَهَبًا.

باز چون قدم در عالم بسط نهد و شواهد انس بيند از حول و قوت خویش محرر شود، از ارادت و قصد  
خویش مجرد گردد بفتوح تجريد زندگانی کند، يُرِيدُونَ وَجْهَهُ مقصد و قبله همت وى گردد.

نفس وى درين حال چنان باشد كه شبلى گفت از سرمستی و بيخودى كه: در قيامت هر كسى را خصمى  
خواهد بود و خصم آدم منم تا چرا بر راه من عقبه كرد تا در گلزار او بماندم. گاهى كه در بسط بود چنين  
ميگفت و گاهى كه در قبض بود ميگفت: ذلّى عطلّ ذلّ اليهود. باز ديگر باره او را بابسط و انس دادند تا  
ميگفت: «اين السماوات و الارضون حتى احملها على شعرة جفن عيني». اينست معنى «تكرار احوال» كه  
ابداء و اعادت بوى اشارت است و مصداق اين از عزت قرآن است كه گفت جلّ جلاله لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَنْ  
طَبَقٍ، اى حالا بعد حال و از سيرت و روش مصطفى (ص) آنست كه روزى ميگفت: «انا سيّد ولد آدم»

باز در حال قبض ميگفت: «ما ادرى ما يفعل بى و لا بكم ليت ربّ محمد لم يخلق محمدا»

باز در حالت انس ميگفت: «لست كاحدكم اظلّ عند ربى يطعمنى و يسقيني».

پير طريقت اين معنى بر رمزى عجيب بيرون داده و گفته: «الهى بر هزاران عقبه بگذرانيدى و يكى ماند،  
دل من خجل ماند از بس كه ترا خواند، الهى بهزاران آب بشستى تا آشنا كردى با دوستى و يك شستنى ماند،  
آن كه مرا از من بشوى تا از پس خود برخيزم و تو مانى، الهى هرگز بينما روزى بى محنت خویش؟ تا چشم  
بازكنم و خود را نبينم در پيش».

يُعَدُّبُ مَنْ يَشَاءُ وَ يَرْحَمُ مَنْ يَشَاءُ آن را كه خواهد با وى عدل كند و از بر خویش براند و آن را كه خواهد  
با وى فضل كند و بلطف خویش بخواند. همه در مشييت ازلى بسته و بى علت آن حكم بر وى رانده، نه آن  
كس كه با وى فضل كرد بعلت طاعت كرد و نه او كه با وى عدل كرد از بهر معصيت كرد، كارى است در  
ازل ساخته و حكى رفته چنان كه الله خواسته.

پير طريقت گفت: آه از قسمتى پيش از من رفته، فغان از گفتارى كه خود رائى گفته، چه سود اگر شاد



زیم یا آشفته، ترسان از آنم که آن قادر در ازل چه گفته: يُعَدِّبُ مَنْ يَشَاءُ بِالْخِذْلَانِ وَيَرْحَمُ مَنْ يَشَاءُ بِتَوْفِيقِ الْإِحْسَانِ. يُعَدِّبُ مَنْ يَشَاءُ بِالْكَفْرَانِ وَيَرْحَمُ مَنْ يَشَاءُ بِالْإِيمَانِ. يُعَدِّبُ مَنْ يَشَاءُ بِتَفْرِيقَةِ الْقَلْبِ وَيَرْحَمُ مَنْ يَشَاءُ بِجَمْعِ الْهَمَمِ، يُعَدِّبُ مَنْ يَشَاءُ بِالْقَائِهِ فِي ظِلْمَةِ التَّدْبِيرِ وَيَرْحَمُ مَنْ يَشَاءُ بِإِسْهَادِ جَرِيَانِ التَّقْدِيرِ، يُعَدِّبُ مَنْ يَشَاءُ بِحُبِّ الدُّنْيَا وَبِمَنْعِهَا عَنْهُ وَيَرْحَمُ مَنْ يَشَاءُ بِزُهْدِهَا فِيهَا وَبَسْطِهَا عَلَيْهِ يُعَدِّبُ مَنْ يَشَاءُ بِاعْرَاضِهَا عَنْهُ وَيَرْحَمُ مَنْ يَشَاءُ بِإِقْبَالِهَا عَلَيْهِ.

وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ بَلْ تَقَلِّبُ الْجُمْلَةَ فِي الْقَبْضَةِ وَيَجْرِي عَلَيْهِمْ أَحْكَامُ التَّقْدِيرِ، جَدُّوا أَمْ وَحَدُّوا، أَقْبَلُوا أَمْ أَعْرَضُوا.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَآيَاتِهِ أُولَئِكَ يَبْسُتُوا مِنْ رَحْمَتِي كَافِرَانِ رَا فِي دُنْيَا أَيْنَ عَقُوبَتِ تَمَامِ اسْتِ كِهَ از رَحْمَتِ اللَّهِ نُو مِيدَانِدِ وَ مُؤْمِنَانِ رَا مِيگويد هر چند گزاف كاران بوديد و گناه كرديد از رَحْمَتِ اللَّهِ نوميدي مَبَاشِيد: لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ بَدَانِ كِهَ تَأْتِيرِ رَحْمَتِ اللَّهِ فِي حَقِّ بِنْدِگَانِ بِيَشِ از تَأْتِيرِ غَضَبِ اسْتِ وَ فِي قُرْآنِ ذِكْرِ صِفَاتِ رَحْمَتِ بِيَشِ از ذِكْرِ صِفَاتِ غَضَبِ اسْتِ. وَ فِي خَبَرِ اسْتِ كِهَ: سَبَقَتِ رَحْمَتِي غَضَبِي أَيْنِ رَحْمَتِ وَ غَضَبِ هَرِ دُو صِفَتِ حَقِّ اسْتِ جَلِّ جَلَالِهِ وَ رَوَا نَبَاشَدِ كِهَ گُويِي يَكِي پِيَشِ اسْتِ وَ يَكِي پَسِ يَا يَكِي بِيَشِ اسْتِ وَ يَكِي كَمِ زِيْرَا كِهَ اگَرِ يَكِي بِيَشِ گُويِي دِيگَرِ رَا نَقْصَانِ لَازِمِ آيِدِ وَ اگَرِ يَكِي پِيَشِ گُويِي دِيگَرِ رَا حُدُوثِ لَازِمِ آيِدِ. پَسِ مَرَادِ از اَيْنِ تَأْتِيرِ رَحْمَتِ اسْتِ يَعْنِي پِيَشِ كَرْدِ تَأْتِيرِ رَحْمَتِ مِنْ بَرِ تَأْتِيرِ غَضَبِ مِنْ، تَأْتِيرِ غَضَبِ اوسْتِ نوميدي كَافِرَانِ از رَحْمَتِ او تَا مِيگويد جَلِّ جَلَالِهِ: أُولَئِكَ يَبْسُتُوا مِنْ رَحْمَتِي وَ تَأْتِيرِ رَحْمَتِ اوسْتِ اُمِيدِ مُؤْمِنَانِ بِمَغْفِرَتِ او، وَ دَلِّ نِهَادِنِ بَرِ رَحْمَتِ او تَا مِيگويد: أُولَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ.

آن كَافِرِ كِهَ از رَحْمَتِ اللَّهِ نوميدي اسْتِ وَ بَتِ او رَا فِي پِيَشِ اسْتِ مَثَلِ وِي رَاسْتِ مَثَلِ عَنكَبُوتِ اسْتِ كِهَ خَانِهَ مِيسَازَدِ خَانِهَ اِي سَسْتِ بِي حَاصِلِ، نِهَ آن رَا بِنِيَادِي كِهَ بَرِ جَايِ بَدَارِدِ، نِهَ دِيوَارِي كِهَ بُوِي پَنَاهِ گِيرِدِ، نِهَ سَفَقِي كِهَ بِيُوشَدِ، نِهَ فِي سَرْمَا بَكَارِ آيِدِ نِهَ فِي گَرْمَا، وَانگِهَ چنان سَسْتِ وَ ضَعِيفِ بُوَدِ كِهَ بَانْدِكِ بَادِي زِيْرِ وَ زِيْرِ گَرْدَدِ وَ خَرَابِ شُوَدِ. اَيْنِسْتِ مَثَلِ بَتِ پَرِسْتِ، مِي پِنْدَارِدِ كِهَ فِي كَارِيَسْتِ يَا فِي پَنَاهِي وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِبُونَ صُنْعًا وَ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلَى شَيْءٍ وَ مِنْ أَمَلِ السَّرَابِ شَرَابًا لَمْ يَلْبَثْ إِلَّا قَلِيلًا حَتَّى يَعْلَمَ أَنَّهُ كَانَ تَخْيِيلًا.

قوله إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ يَعْنِي مِنْ شَأْنِ الْمُؤْمِنِ أَنْ يَنْتَهِيَ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ، كَمَا قَالَ: وَ عَلَى اللَّهِ فِتْوَاكُمُوهَا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ يَعْنِي يَنْبَغِي لِلْمُؤْمِنِ أَنْ يَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ، ثُمَّ لَوْ رَأَيْتَ وَاحِدًا مِنْهُمْ لَا يَتَوَكَّلُ لَا يَخْرُجُ بِهِ عَنِ الْإِيمَانِ، كَذَلِكَ مَنْ لَمْ يَنْتَهَ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ لَيْسَ يَخْرُجُ صَلَوَتُهُ عَنِ كَوْنِهَا صَلَاةً. وَ قِيلَ مَعْنَاهُ الصَّلَاةُ الْحَقِيقَةُ مَا تَنْهَى صَاحِبَهَا عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ. فَانْ كَانَتْ وَ الْآ فِصُولَةُ الصَّلَاةُ لَا حَقِيقَتَهَا. وَ قِيلَ الْفَحْشَاءُ الدُّنْيَا وَ الْمُنْكَرُ النَّفْسُ وَ قِيلَ الْفَحْشَاءُ الْمَعَاصِي وَ الْمُنْكَرُ الْحُظُوظُ. وَ قِيلَ الْفَحْشَاءُ رُؤْيَا الْأَعْمَالِ، وَ الْمُنْكَرُ طَلَبُ الْعَوْضِ عَلَيْهَا ثُمَّ قَالَ: وَ لِذِكْرِ اللَّهِ أَكْبَرُ يَعْنِي أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يَبْقَى مَعَهُ لِلْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ سُلْطَانٌ، بَلْ لِحَرَمَةِ ذِكْرِهِ زَلَّاتِ الذَّاكِرِ مَغْفُورَةٌ وَ عِيُوبُهُ مَسْتُورَةٌ.

نظيره قوله تعالى وَ الَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ يَغْفِرِ الذُّنُوبَ

إِنَّا اللَّهُ.

## ۳ النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ مَا كُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ تُوْ بِشِزْ اِزْ اِيْنِ هِيْچْ نَامِهْ اِيْ نَخْوَانْدِيْ وَ لَا تَحْطُّهُ بِيْمِيْنِيْكَ وَ بَدَسْتْ خُوِيْشْ هَرْگِزْ نَنُوْشْتِيْ اِذَا لَارْتَابَ الْمُبْطِلُوْنَ (٤٨) اِگَرِ چِنَانْ بُوْدِيْ كِهْ تُوْ نُوِيْسِنْدِهْ بُوْدِيْ اَنْ گِهْ دَرِ گِمَانْ اِفْتَادَنْدِيْ كَزْرَاهَانْ وَ كَزْرُوَانْ.

بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ بَلْ كِهْ اِيْنِ نَامِهْ سَخْنَانِيْ اَسْتْ رُوْشْنْ پِيْدَا بِيْ گِمَانْ، فِيْ صُدُوْرِ الَّذِيْنَ اُوْتُوْا الْعِلْمَ دَرِ دِلْهَيْ اِيْشَانْ كِهْ اِيْشَانْ رَا دَانَشْ دَاْدِهَانْدِ، وَ مَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا اِلَّا الظَّالِمُوْنَ (٤٩) وَ بَازْ نِهْ نَشِيْنْدِ اِزْ پَذِيْرْفْتَنْ سَخْنَانْ مَا مِگَرِ سَتْمَكَارَانْ.

وَ قَالُوا لَوْ لَا اَنْزَلَ عَلَيْهِ آيَاتٌ مِنْ رَبِّهِ كَفْتَنْدِ چَرَا بَرُوْ اِزْ خِدَاوَنْدِ اَوْ نَشَانْهَيْبِيْ فَرُوْ نِيَايْدِ قُلْ اِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللّٰهِ كُوِيْ نَشَانْهَا بِنَزِيْكَ اللّٰهُ اَسْتْ، وَ اِنَّمَا اَنَا نَذِيْرٌ مُّبِيْنٌ (٥٠) وَ مِنْ رَسَانْدِهْ بِيْمِ نَمَايْمِ اَشْكَارَا. اَوْ لَمْ يَكْفِهِمْ بَسْنَدِهْ نِيْسْتْ اِيْشَانْ رَا، اَنَا اَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ كِهْ مَا فَرُوْ فَرَسْتَاْدِيْمِ بَرِ تُوْ اِيْنِ نَامِهْ، يُثْلِيْ عَلَيْهِمْ تَا مِيْخْوَانْدِ بَرِ اِيْشَانْ، اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ لَرَحْمَةً دَرِيْنِ نَامِهْ بَرَاْسْتِيْ كِهْ بَخْشَايِشِيْ اَسْتْ وَ ذِكْرِيْ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُوْنَ (٥١) وَ يَادِگَارِيْ گَرُوِيْدِگَانْ رَا.

قُلْ كَفَى بِاللّٰهِ بَگُو اللّٰهُ بَسْنَدِهْ اَسْتْ، بِيْنِيْ وَ بِيْنَكُمْ شَهِيْدًا مِيَانْ مَنْ وَ مِيَانْ شَمَا گُوَاهْ رَاْسْتْ، يَعْْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْاَرْضِ مِيْدَانْدِ اَوْ كِهْ دَرِ اَسْمَانْ وَ زَمِيْنِ، وَ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا بِالْبَاطِلِ اِيْنِ مَشْرِكَاْنِ اَنْدِ كِهْ بَگَرُوِيْدَنْدِ بَچِيْزْ نَاچِيْزِ، وَ كَفَرُوْا بِاللّٰهِ وَ بَخْدَايْ كَاْفِرْ شَدَنْدِ اَوْلِيْكَ هُمْ الْخَاسِرُوْنَ (٥٢) اِيْشَانْ اَنْدِ كِهْ زِيَانْ كَارَاْنِ اَنْدِ. وَ يَسْتَعْجِلُوْنَكَ بِالْعَذَابِ مِيْ شَتَاْبَانْدِ تَرَا بَعْدَابْ اُوْرْدَنْ، وَ لَوْ لَا اَجَلٌ مُّسَمًّى وَ اِگَرِ نِهْ هَنْگَامِيْ نَامْ زَدْ كَرْدِهْ اِيْدِ لَجَاءَهُمُ الْعَذَابُ اَمْدِيْ بَايْشَانْ، وَ لِيَاْتِيَنَّهُمْ بَغْتَةً وَ حَقَا كِهْ اَخْرَ بَايْشَانْ اِيْدِ نَاگَاَهْ، وَ هُمْ لَا يَشْعُرُوْنَ (٥٣) وَ اِيْشَانْ نَمِيْدَانْدِ.

يَسْتَعْجِلُوْنَكَ بِالْعَذَابِ مِيْ شَتَاْبَانْدِ تَرَا بَعْدَابْ اُوْرْدَنْ وَ اِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيْطَةٌ بِالْكَافِرِيْنَ (٥٤) وَ دُوْزَخْ بَكَاْفِرَاْنِ فَرُوْ گِيْرْدْ گَرْدِ اِيْشَانْ.

يَوْمَ يَعْشَاهُمْ الْعَذَابُ اَنْ رُوْزْ كِهْ دَرِ اِيْدِ عَذَابْ بَرِ اِيْشَانْ، مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ اَرْجُلِهِمْ وَ فَرُوْ گِيْرْدِ اِيْشَانْ رَا اِزْ زَبْرِ اِيْشَانْ وَ اِزْ زَبْرِ پَايْهَيْ اِيْشَانْ، وَ يَقُوْلُ دُوْفُوْا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ (٥٥) وَ گُوِيْنْدِ چَشِيْدِ اَنْچِهْ مِيْكَرْدِيْدِ. يَا عِبَادِي الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا اِيْ رِهِيْگَاْنِ مَنْ كِهْ گَرُوِيْدِگَانِيْدِ، اِنَّ اَرْضِيْ وَاسِعَةٌ فَاِيْبَايْ فَاَعْبُدُوْنَ (٥٦) زَمِيْنِ مَنْ فَرَاخْ اَسْتْ مَرَا پَرَسْتِيْدِ.

كُلُّ نَفْسٍ ذٰنِقَةٌ الْمَوْتِ هَرِ تَنِيْ چَشَنْدِهْ مَرِگْ اَسْتْ، ثُمَّ اِلَيْنَا تُرْجَعُوْنَ (٥٧) اَنْ گِهْ بَا مَا خُوَاهَنْدِ اُوْرْدِ شَمَا رَا هَمِگَاْنِ.

وَ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَ عَمِلُوْا الصّٰلِحَاتِ وَ اِيْشَانْ كِهْ بَگَرُوِيْدَنْدِ وَ كَرْدَاْرَهَيْ نِيْكَ كَرْدَنْدِ، لِنُبَوِّئَنَّهُمْ مِنَ الْجَنَّةِ بَرَاْسْتِيْ كِهْ اِيْشَانْ رَا جَايْگَاَهْ وَ دَرْنَكْ گَاَهْ سَازِيْمِ اِزْ بَهْسْتْ، عُرْفًا تَجْرِيْ مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ غَرْفَهَيْ زَبْرِ دَرِخْتَاْنِ اَنْ





جویها روان، خالِدِينَ فِيهَا و ایشان جاویدان در آن، نِعَمَ أُجِرُ الْعَامِلِينَ (۵۸) نیکِ مزدی کارگران را. الَّذِينَ صَبَرُوا آن کارگران که شکیبایی می‌کنند، وَ عَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ (۵۹) و بر خداوند خود توکل میکنند و کار باو می‌سپارند.

وَ كَأَيِّنَ مِنْ دَابَّةٍ لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا إِي سَا جانورا که روزی خود برنمیدارد اللّهُ يَرْزُقُهَا وَ إِيَّاكُمْ اللّهُ روزی دهد ایشان را و شما را، وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۶۰) و اوست آن شنوای دانا.

وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ وَ اِگر پرسى مشركان را، مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ كَمَا أَنَّ كَمَا أَفْرِيدَ آسْمَانَهَا وَ زَمِينَهَا رَا وَ سَحَرَ الشَّمْسِ وَ الْقَمَرِ وَ كَمَا نَرَمَ كَرْدَ آفْتَابِ وَ مَاہِ رَا، لَيَقُولُنَّ اللّهُ هَمَّه كَوِينَد كَمَا اللّهُ فَأَنَّى يُؤْفِكُونَ (۶۱) پس ایشان را از راه راست چون می‌برگردانند.

اللّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ اللّهُ مِي كَسْتَرَانَد فَرَاخَ رُوزِي اُو رَا كَمَا خَوَاهَد اَز بَنَدگان خُوِيش وَ يَقْدِرُ لَهُ وَ تَنگ مِيدَارَد بَر اِيشان اُو رَا كَمَا خَوَاهَد اِنَّ اللّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۶۲) اللّهُ بَه هَمَّه چيز دانا اِسْت.

وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ وَ اِگر پرسى از ایشان، مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً كَيْسَتْ كَمَا فَرُو فَرَسْتَاد اَز آسْمَانِ اَبِي، فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا تَا زَنَدَه كَرْدَ بَأَن زَمِينِ رَا پَس مَرگِ اَن، لَيَقُولُنَّ اللّهُ بَرَاَسْتِي كَمَا كَوِينَد كَمَا اللّهُ، قُلِ الْحَمْدُ لِلّهِ كَوِي سَتَايِش بَسْرَا اللّهُ رَا بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ (۶۳) بَلَكَه بِيَشْتَرِ اِيشان دَر نَمِي يَابَنَد.

وَ مَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا نَيْسَتْ زَنَدگانِي اَيْنِ جَهَانِي، اِلَّا لَهْوٌ وَ لَعِبٌ مَكْرَ نَاكارِي وَ بَازِي، وَ اِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَاةُ وَ سَرَايِ پَسِينِ اَن جَهَانِي بَرَاَسْتِي كَمَا اَن پَاينَدَه اِسْت وَ بَا زَنَدگانِي، لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (۶۴) اِگر اِيشان دَانَنَدِي اِيشان رَا بَه بُوَدِيد.

فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ چُون دَر كَشْتِي نَشِينَد، دَعَوْا اللّهُ هَمَّه اللّهُ رَا خَوَانَنَد، مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ خَوَانَدِنِي اَز دَل بَرَاَسْتِي وَ كَسِي دِيگَر رَا نَخَوَانَنَد فَلَمَّا نَجَّاهُمْ اِلَى الْبَرِّ چُون اِيشان رَا رَهَانِيد بَا خَشَكِ وَ دَشْتِ، اِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ (۴۷) اِيشان بَا اللّهُ اِنباز خَوَانَدِنِ دَرگِيرِنَد.

لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ تَا كَفَرُ فَزَاينَد بَأَنچَه اِيشان رَا دَادِيمِ وَ لَيَمْتَنَعُوا وَ تَا رُوزگاري كُذَارَنَد دَرِينِ جَهَانَ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ (۶۶) آري اگاه شوند.

أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا حَرَمًا آمِنًا نَمِي بِينَد كَمَا اِيشان رَا شَهْرِي رَا دَادِيمِ بَا آزَرَمِ بِي بِيَمِ وَ يَتَخَطَّفُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ وَ مَرْدَمَانَ مِيرَبَاينَد كَرْدَ بَر كَرْدِ اِيشان اُ قِيَالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ بِنَارِ اِسْتِ وَ نَاجِيْزِ مِي كَرُونَد؟ وَ بِنِعْمَةِ اللّهِ يَكْفُرُونَ (۶۷) وَ بِنِعْمَتِ خُدَايِ كَاْفَرِ مِي شُونَد؟

وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللّهِ كَذِبًا اَن كَيْسَتْ سَتَمَكَارَتَرِ اَز اَن كَسَ كَمَا بَرِ خُدَايِ اِنباز سَازَد بَدْرُوع؟، أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُ يَا دَرُوعِزْنَ كِيرِدَ چيزِي رَاَسْتِ كَمَا آمَدَ باو، أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ (۶۸) دَر دُوزخِ جَايگَاهِي بَسَنَدَه نَيْسَتْ كَاْفَرَانَ رَا؟

وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا وَ اِيشان كَمَا مِيكُوشَنَد اَز بَهْرِ مَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا بَرَاَسْتِي كَمَا اِيشان رَا رَاهِ نَمَانِيمِ رَاهِي اِيشان وَ اِنَّ اللّهُ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ (۶۹) وَ بَرَاَسْتِي كَمَا اللّهُ بَا نِيكُوكَارَانَ اِسْت.

## النوبة الثانية

قوله تعالى: وَ مَا كُنْتُمْ تَتْلُوا يَا مُحَمَّدٌ مِنْ قَبْلِهِ، اى من قبل القرآن مِنْ كِتَابٍ كِتَابًا، من الكتب وَ لَا تَخْطُهُ بِيَمِينِكَ، اى وَ لَا تَخْطُ كِتَابًا بِيَدِكَ، لانك اُمّى لا تكتب وَ لا تقرأ، وَ كذا صفة النبى (ص) فى التوریه وَ ذلك فضله.

وَ ذكر اليمين فى الاية تحبير للكلام، فان الخط بالشمال من ابعد النواذر. هذا من زيادات الكلام كقوله عز وَ جل: ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ إِذْ لَارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ يعنى لو كنت تقرأ الكتب او تكتب قبل الوحى لشك المبطلون المشركون من اهل مكة وَ قالوا انه يقرأه من كتب الاولين وَ ينسخه منها. وَ قال مقاتل المبطلون هم اليهود وَ المعنى: اذا شك اليهود فيك وَ اتهموك وَ قالوا: ان الذى نجد نعته فى التوریه اُمّى لا يقرأ وَ لا يكتب، وَ ليس هذا على ذلك النعت. روى عن الشعبى قال: ما مات النبى (ص) حتى كتب وَ قرى. وَ لَا تَخْطُهُ بِالْفَتْحِ عَلَى النَّهْيِ وَ هُوَ شَاذٌ وَ الصَّحِيحُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ يَكْتُبُ: بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مَفْسِرَانِ رَا دَرِيْنَ آيَتِ سِهْ قَوْلِ اسْتِ: حَسَنٌ كَقَوْلِكَ: بَلِ الْقُرْآنُ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الْمُؤْمِنِينَ جَوَابِ إِشْرَافِ اسْتِ كَهْ كَقَوْلِكَ، إِنَّ هَذَا إِذَا إِفْكَ إِفْتَرَاهُ اَيْنَ قُرْآنِ دَرُوغِي اسْتِ كَهْ مُحَمَّدٌ بَرَسَاخْتِهِ. رَبِّ الْعَالَمِينَ كَقَوْلِكَ سَاخْتَهُ مُحَمَّدٌ نَيْسْتِ كَهْ سَخْنَانَ خَدَايِ اسْتِ رُوشَنِ وَ پيدا بى گمان ياد گرفته وَ ياد داشته در دلهاى مؤمنان، وَ اَيْنَ تَخْصِيصِ اَيْنِ امْتِ اسْتِ كَهْ اِمْتِهَائِ پيشينه را نبوده پيشينيان كتابهاى خدا نظرا ميخواندند وَ طاقت يادگرفتن وَ حفظ آن نداشتند مگر پيغامبران، وَ از اينجا اسْتِ كَهْ موسى (ع) در حضرت مناجات كَقَوْلِكَ: يَا رَبِّ اِنِّي اَجِدُ فِي التَّوْرَةِ اِمَّةً اِنَا جِيْلِهِمْ فِي صُدُورِهِمْ يَقْرَعُونَهُ ظَاهِرًا. وَ فِي بَعْضِ الْاَثَارِ. «مَا حَسَدْتُمْ يَهُودَ وَ النَّصَارَى عَلَى شَيْءٍ كَحَفْظِ الْقُرْآنِ». قَالَ أَبُو اِمَامَةٍ: اِنَّ اللّٰهَ لَا يَعْذِبُ بِالنَّارِ قَلْبًا وَعَى الْقُرْآنِ. وَ قَالَ النَّبِيُّ (ص). «الْقَلْبُ الَّذِي لَيْسَ فِيهِ شَيْءٌ مِنَ الْقُرْآنِ كَالْبَيْتِ الْخَرْبِ»

وَ قَالَ (ص): «تَعَاهَدُوا هَذَا الْقُرْآنَ فَانَّهُ اَشَدُّ تَفْصِيًّا مِنْ صُدُورِ الرِّجَالِ مِنَ النِّعَمِ مِنْ عَقْلِهَا».

قال بعض اهل السنّة: القرآن فى الصّدْرِ غير ممزوج به فمن زعم انه فى الصّدْرِ ممزوج به فقد اخطأ وَ ذلك لانه باين عن الصّدْرِ غير ممزوج به بل هو منسوب اليه لقوله تعالى: بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ.

قول دوم آنست كه اين نامه ياد گرفته تو يا محمد از شگفتهاى آشكارا اسْتِ كَهْ تو نويسنده وَ خواننده نهاى وَ صفت تو اُمّى اسْتِ وَ آنكه خبر ميدهى از قصههاى پيشينيان وَ ائين رفتگان وَ نيكِ وَ بد جهانِ وَ جهانيانِ اين دليلهاى اسْتِ رُوشَنِ بَرِ صَحْتِ نبوتِ تو وَ نشانههاى آشكارا كه اللّٰه در دلهاى اهل علم نهاده از امْتِ تو. گفته اند كه اين اهل علم صحابه رسول اند كه قرآن حفظ داشتند وَ احكام آن را معتقد بودند وَ بجانِ وَ دل پذيرفتند وَ آن را بى هيچ گمان كلامِ وَ سخنِ اللّٰه دانستند.

قول سوم آنست كه بل هو يعنى محمد (ص) ذو آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ اَهْلِ الْكِتَابِ لانهم يجدونه بنعته وَ صفته فى كتبهم يعنى نعته (ص) مذكور فى الكتب الماضيه يعرفها اهل الكتاب. روى ان

المسيح عيسى بن مريم (ع) قال للحواريين انا اذهب و سيأتيكم الفار قليط يعنى محمدا (ص) روح الحق الذى لا يتكلم من قبل نفسه و لا يقول من تلقاء نفسه شيئا و لكنّه ما يسمع به يكلمكم و يسوسكم بالحق و يخبركم بالحوادث و الغيوب و هو يشهد لى كما شهدت له، فائى جنتكم بالامثال و هو يأتىكم بالتأويل و يفسر لكم كل شىء. قوله يخبركم بالحوادث يعنى ما يحدث فى الازمنة، مثل خروج الدجال و ظهور الذابة و طلوع الشمس من مغربها و اشباه هذا، و يعنى بالغيوب امر القيامة من الحساب و الجنة و النار ممّا لم يذكر فى التورينة و الانجيل و الزبور، و ذكره نبينا (ص).

وَ مَا يَجِدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ، اى ما ينكر هذا الكتاب و لا هذه الحجج انا الظالمون انفسهم. تقول جده و جدد به و كفره و كفر به، و الجحود فى الاية الاولى متعلق بالوحدانية و فى الاية الثانية متعلق بالنبوة. و قالوا لو لا أنزلَ عَلَيْهِ آياتٌ مِنْ رَبِّهِ قرأ ابن كثير و حمزة و الكسائى و ابو بكر آية من ربّه على التوحيد و قرأ الآخرون آيات من ربّه لقوله عزّ و جلّ: قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ، و المعنى قال كفار مكة هلا انزل عليه آية من ربّه كما انزل على الانبياء من قبل كنانة صالح و مائدة عيسى و العصا و اليد البيضاء و فلق البحر لموسى. و قال بعضهم اراد به الآيات المذكور فى قوله عز و جل: لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا إِلَى آخِرِ الْآيَاتِ. «قل» يا محمد «إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ»، اى فى حكم الله و هو القادر على ارسالها اذا شاء ارسالها و لست املك منها شيئا و كان فى حكمته ان الكتاب الذى انزله كاف لكم إنما أنا نذيرٌ مبينٌ، اى إنما انا رسول ارسلنى اليه اليكم لا خوفكم على كفركم و ابين لكم ما ارسلنى من امر دينه و الحكمة فى ترك اجابة الانبياء (ع) الى الآيات المقترحة انه يودى الى ما لا يتناهى، و ذلك ائه سبحانه لو اجاب قوما الى آية مقترحة طلب منه قوم آخرون آية اخرى، و اذا اجابهم الى ذلك طلب كل واحد منهم آية مقترحة ثم آية بعد آية فيؤدى الى ما لا يتناهى، و لانّ هؤلاء طلبوا آيات تضطروهم الى الايمان فلو اجابهم اليها لما استحقوا الثواب على ذلك. أ و لَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُثَلِّى عَلَيْهِمْ اى آيات قرآن ايشان را دليل نه؟ پس بر صحت نبوت تو كتابى بر لغت ايشان نظم آن معجزه، لفظ آن فصيح، عبارات آن بليغ، حجّت آن روشن، حكم آن پيدا نظم آن زيبا تو بزبان ايشان بر ايشان ميخوانى و ايشان را بآن پند ميدهى و ايشان با فصاحت و بلاغت ايشان در ماندند از قبيل آن گفتن و يك سورت چنان آوردن، و اين از همه معجزات بليغتر است و از اسباب شك دورتر. نه بس ايشان را اين چنين كتاب بدین صفت كه ديگرى ميخواهند؟ آن گه گفت: إِنَّ فِي ذَلِكَ اى فى القرآن لِرَحْمَةٍ وَ ذِكْرٍ لِمَنْ هَمَّ بِالْإِيمَانِ دُونَ التَّعْتَتِ.

گفته اند سبب نزول اين آيت آن بود كه رسول خدا در مدينه شد. قومی مسلمانان سخنها و مسألتهها كه از جهودان شنیده بودند و نبشته بودند آن نبشتهها آوردند پيش مصطفى (ص). رسول در آن نگرست و بر ايشان خشم گرفت و آن نبشتهها بيفكند و گفت: «كفى بقوم حمقا او ضلالا ان يرغبوا عما جاءهم به نبيهم الى ما جاء به غير نبيهم الى قوم غيرهم و الذى نفس محمد بيده لو ادركنى موسى و عيسى لاتبعانى و ما اتبعهما. فانزل

اللّٰه هذه الاية».

و گفته‌اند در شان عمر بن الخطاب فرو آمد که بحضرت رسول خدا آمد و نبشته‌ای در دست وی. گفت یا رسول اللّٰه این نبشته جهودی داد بمن برخوانم، رسول گفت اگر از آن تورات است که حق تعالی بموسی فرستاد، برخوان. عمر میخواند و رسول خدا متغیر و متلونّ همی گشت و عمر نمیدانست تا عبد اللّٰه بن ثابت جوانی انصاری خادم رسول که پیوسته با رسول بودی دست بر پهلوی عمر زد گفت: ثکلتک امّک یا عمر اما تری وجه رسول اللّٰه (ص) ینلونّ؟ فرمی عمر بالرّق، و نزلت: أ و لَمْ یَکْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَیْكَ الْکِتَابَ الْآیةَ. قوله قُلْ کَفَى بِاللّٰهِ بَیِّنًا وَ بَیِّنًا شَهِیدًا یشهد لی بالصدق بانّی رسوله و ذلك فی قوله: وَ کَفَى بِاللّٰهِ شَهِیدًا محمد رسول اللّٰه، و قيل معناه فی القرآن الذی بیّن اللّٰه باعجازه صدقی کفایة و شهادة صدق بیّنی و بینکم لمن طلب الدلیل یَعْلَمُ ما فی السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ، ای اّنه یعلم ان الاصلح لکم ان لا توتوا ما تقترحونه من الآیات و انّ لکم فی القرآن کفایة لانّ من یعلم ما فی السماوات و الارض لا یخفی علیه ما فیهِ مصلحتکم من مفسدتکم. وَ الَّذِینَ آمَنُوا بِالْبَاطِلِ الذی لا یجوز به الایمان و هو ابلیس و الصنم، وَ کَفَرُوا بِاللّٰهِ الذی یجب الایمان به و الشکر علی نعمه أُولَئِکَ هُمُ الْخَاسِرُونَ الْهَالِکُونَ.

وَ یَسْتَعْجِلُونَکَ بِالْعَذَابِ این آیت در شان النضر بن الحارث فرو آمد که گفت: یا محمد انّ کان هذا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِکَ فَأَمْطِرْ عَلَیْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ.

رب العالمین گفت جل جلاله: وَ لَوْ لَا أَجَلَ مُسَمًّی، ای لو لا ما وعدتک انی لا اعدب قومک و لا استأصلهم و أُوخِر عذابهم الی یوم القیمة كما قال: بَلِ السَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ لَجَاءَهُمُ الْعَذَابُ. و قال بعضهم معناه لو لا الموت الذی یوصلهم الی العذاب لعجل لهم العذاب فی الحال وَ لَیَأْتِیَنَّهُمْ بَغْتَةً ای لیأتینهم الموت بغتة و اذا اتاهم الموت بغتة کان ذلك اشق علیهم، وَ هُمْ لَا یَشْعُرُونَ باتیانہ بغتة. و فی بعض الآثار: «من مات مصححا لامره مستعدا لموته ما کان موته فجأة بغتة، و ان قبض قائما، و من لم یکن مصححا لامره و لا مستعدا لموته فموته موت فجأة و ان کان صاحب الفراش سنة.

قوله: یَسْتَعْجِلُونَکَ بِالْعَذَابِ اعاده تاکیدا وَ انّ جَهَنَّمَ لَمُحِیْطَةٌ بِالْکَافِرِیْنَ جامعة لهم لا یبقی منهم احدا لادخلها. و قيل معناه عجب من جهلهم فی استعجال العذاب و قد اعدّ اللّٰه لهم جهنّم و انّها قد احاطت بهم و هم علی شفیر جهنّم لم یبق الا ان یدخلوها.

و قيل لَمُحِیْطَةٌ بهم فی الآخرة ای سیحیط بهم هو عن قریب، لانّ ما هو آت قریب.

یَوْمَ یَعْشَاهُمْ الْعَذَابُ مِنْ قَوْعِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ، ای من کلّ الجهات لانه محیط بهم، وَ یَقُولُ تُوفُّوا و بال ما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ فی الدنيا من معاصی اللّٰه و ذلك زیادة فی العقوبة و الایجاج. و قرأ نافع و اهل الکوفة وَ یَقُولُ بالیاء یعنی یقول لهم الموکل بعدابهم تُوفُّوا. و قرأ الباقون بالتون لانه لما کان بامرہ نسب الیه.

یا عِبَادِی الَّذِینَ آمَنُوا بی و برسلی و لا یمکنکم اظهار دینکم و توحیدکم بمکانکم یعنی بمکه و کانوا یعدّون علی الدّین انّ اَرْضِی و اِسْعَة فانتقلوا منها الی حیث یمکنکم ان تعبدونی فیها. نزلت هذه الاية فی قوم من



المؤمنين دعوا الى الهجرة فشقّ عليهم ذلك من جهة الطبع، فقالوا: كيف يكون حالنا اذا انتقلنا الى دار العزبة و ليس بها احد يعرفنا فيواسينا و لا نعرف وجوه الاكتساب بها فانزل الله هذه الآية قطعاً لعذرهم في ترك الهجرة بهذه العلة، و قال مقاتل و الكلبى نزلت في المستضعفين من المؤمنين يحثهم على الهجرة يقول ان كنتم في ضيق بمكة من اظهار الايمان فاخرجوا منها ان ارضى المدينة واسعة آمنة. و قال عطاء اذا امرتم بالمعاصى فاهربوا فان ارضى واسعة، و كذلك يجب على كل من كان في بلد يعمل فيها بالمعاصى، و لا يمكنه تغيير ذلك، ان يهاجر الى حيث يتهيأ له العبادة.

روى عن النبي (ص) قال: «من فرّ بدينه من ارض الى ارض و ان كان شبرا من الارض استوجب الجنة و كان رفيق ابراهيم و محمد صلى الله عليهما».

و قال مطرف بن عبد الله: ارضى واسعة، معناه رزقى لكم واسع فاخرجوا. و قيل معناه ارض الجنة واسعة فاعبدوني اعطكم.

كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ، خوْفهم بالموت ليهوّن عليهم الهجرة، اى كلّ احد ميّت اينما كان فلا تقيموا بدار الشرك خوفا من الموت ثمّ اَلَيْسَ لَنَا نُرْجِعُونَ فنجزيكم باعمالكم. و قرأ ابو بكر يرجعون بالياء.

وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُبَوِّئَنَّهُمْ، قرأ حمزة و الكسائي: لنثويئهم بالثاء ساكنة من غير همز، اى نجعلهم ثاوين فيها، مقيمين، يقال: ثوى الرجل اذا اقام، و اثويته اذا انزلته منزلا يقيم فيه. و قرأ الآخرون بالباء و فتحها و تشديد الواو و همز بعدها، اى لننزلنهم من الجنة عُرفاً قصورا علالي. و انما قال ذلك لانّ الجنة فى عالية و النار فى سافلة و لانّ النظر من الغرف الى المياه و الخضر اشهى و الدّ تجرى من تحتها الأنهار، اى من تحت الغرف. و قيل من تحت اشجار الجنة الانهار من الماء و الخمر و اللبن و العسل و التسنيم خالدين فيها الى غير غاية. نَعَمْ أَجْرُ الْعَامِلِينَ.

الَّذِينَ صَبَرُوا عَلَى الشَّدَائِدِ وَ الْآذَى فِي ذَاتِ اللَّهِ وَ صَبَرُوا عَلَى فِرَاطِ اللَّهِ وَ جِهَادِ اَعْدَائِهِ وَ عَلَى رَبِّهِمْ يُتَوَكَّلُونَ اى على كفاية ربهم يعتمدون و بفضلهم يتقون و انما وصفهم بهذه الصفة لانّ الشيطان كان يوسوس لهم انكم ان تركتم ارضكم و اموالكم و صرتم الى دار لعزبة افتقرتم و هلكتم فوصفهم الله بالطاعة على مخالفة الشيطان و الثقة بكفاية الرحمن، لانّ ذلك من قوة الايمان.

وَ كَأَيِّنْ مِنْ دَابَّةٍ لَّا تَحْمِلُ رِزْقَهَا الدَّابَّةُ كُلُّ حَيْوَانٍ عَلَى الْاَرْضِ مِمَّا يَعْقِلُ وَ مِمَّا لَا يَعْقِلُ، لانها تدبّ على الارض. اين آيت هم در شأن ايشان آمد كه هجرت بر ايشان سخت بود و دشخوار از بيم درويشى و مى گفتند: ما لنا بالمدينة مال، فاين المعاش لنا هناك؟ رب العالمين گفت: كم من دابة ذات حاجة الى غذاء «لا تحمّل رزقها» اى ترفع رزقها معها و لا تدخر شيئا لغد مثل البهائم و الطير، اى بسا جانورا كه او را حاجت است بغذا چنان كه شما را حاجت است، و هرگز رزق خویش با خود بر ندارد، و فردا را تخار نكند. و رب العزة او را و شما را بادار روزى ميدهد.

قال سفيان: لا يدخر من الدواب غير الأدمى و النملة و الفارة.

ابن عمر گفت: با رسول خدا بودم در نخلستان مدینه و رسول صلوات الله علیه رطب بدست مبارک خویش از زمین برمی گرفت و میخورد و مرا گفت: کل یا بن عمر تو نیز بخور ای پسر عمر. گفتیم: یا رسول الله این ساعت مرا آرزوی خوردن نیست و طبع نمیخواهد. رسول خدا گفت: مرا آرزو هست و طبع می‌خواهد و امروز چهارم روز است که طعامی نخوردم و نیافتم. ابن عمر گفت: انا لله الله المستعان. رسول گفت: یا بن عمر من اگر خواستمی از خدا مرا بدادی آنچه خواستمی و بر ملک کسری و قیصر افزون دادی، لکن اجوع یوما و اشبع یوما انکه گفت فکیف بک یا بن عمر اذا عمّرت و بقیت فی حثالة من الناس یخبئون رزق سنة و یضعف الیقین.

قال فو الله ما برحنا حتى نزلت: وَ كَأَيِّنْ مِنْ دَابَّةٍ لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا، اللَّهُ يَرِزُّهَا وَإِيَّاكُمْ يَوْمًا فَيُؤَمِّرُكُمْ عَلَى الْكُفْرِ ثُمَّ يَقْتُلْكُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ بحاجتكم الى الرزق، فلا تهتمّوا لاجل الرزق و لا تتركوا عبادة الله بسبب الرزق. عن ابن عباس رضی الله عنه، قال: قال رسول الله (ص): «ایها الناس انّ الرزق مقسوم لن یعدو امرء ما کتب له، فاجملوا فی الطلب، ایها الناس انّ فی القنوع لسعة و انّ فی الاقتصاد، لبلغة، و انّ فی الزهد لراحة، و لكل عمل جزاء، و کل ما هو آت قریب».

و عن ابن مسعود قال: قال رسول الله (ص): «یقول الله تعالی: یا بن آدم تؤتی کل یوم برزقک و انت تحزن و تنقص کل یوم من عمرک و انت تفرح انت فیما یکفیک و انت تطلب ما یطغیک، لا بقلیل تقنع و لا من کثیر تشبع».

و عن نافع عن ابن عمر قال: قال رسول الله (ص) لیس شیء یباعدکم من النار الا و قد ذکرته لکم و لا شیء یقرّبکم من الجنة الا و قد دللتکم علیه. انّ روح القدس نفت فی روعی انه لن یموت عبد حتی یستکمل رزقه فاجملوا فی الطلب، ای اختصروا فی الطلب و لا یحملتکم استبطاء الرزق علی ان تطلبوا شیئا من فضل الله بمعصيته، فانه لا ینال ما عند الله الا بطاعته، الا و انّ لكل امرئ رزقا هو یأتی به لا محالة فمن رضی به بورك له فی فوسعه، و من لم یرض به لم تبارک له فی به و لم یسعه، ان الرزق لیطلب الرجل کما یطلبه اجله و روى انّ النبی قال: «لو انکم یتوکلون علی الله حق توکله لرزقتم کما یرزق الطیر تغدوا خماسا و تروح بطانا».

وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ، یعنی کفار مگه من خلق السماواتِ وَ الارضِ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ لمصالح العباد حتی یجریا دائبین، لَیْقُولَنَّ اللَّهُ، فَأَنَّى یُؤْفَکُونَ، یعنی من این یصرفون عن عبادة صانعها و خالقها الى عبادة جمادات لا تضر و لا تنفع، کانه قال مع علمهم بجلانل صنع الله و شدة عجز الاوثان ما الذی یحملهم علی ان ینصرفوا عن توحیده الى الاشرک به.

اللَّهُ یَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ یَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ یَقْدِرُ لَهُ یعنی یوسع الرزق علی من یشاء من عباده و یضیق علی من یشاء علی ما یوجبه الحکمة. قال الحسن بیطاً الرزق لعدوه مکرا به و یقدر علی ولیه نظرا له فطوبی لمن نظر الله له انّ الله بکلّ شیءٍ عَلِيمٌ یعلم من یصلحه القبض و من یصلحه البسط. و فی حدیث ابی ذر عن

رسول الله (ص)، فيما يروى عن ربه عزّ وجلّ: ان من عبادى من لا يصلح ايمانه الا الغنى و لو افقرته لافسده ذلك، و ان من عبادى من لا يصلح ايمانه الا الفقر و لو اغنيته لافسده ذلك ادبر عبادى بعلمى انى بعبادى خبير بصير.

وَ لئن سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا بِأَخْرَاجِ الزَّرْعِ وَ الْأَشْجَارِ عَنْهَا وَ الْأَرْضِ الْمَيْتَةَ الَّتِي لَيْسَتْ بِمَنْبُتَةٍ سَمَّيْتَ مَيْتَةً لِأَنَّهُ لَا يَنْتَفِعُ بِهَا كَمَا لَا يَنْتَفِعُ بِالْمَيْتَةِ، لَيَقُولَنَّ اللَّهُ، اى هم مقرون بذلك، قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ، عَلَى قِيَامِ حَجَّتِي وَ صَدَقَ لَهْجَتِي، قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى إِقْرَارِهِمْ وَ لَزُومِ الْحُجَّةِ عَلَيْهِمْ، قَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَ أَعَاذَنَا مِنَ الْجَهْلِ الَّذِي اضل به هؤلاء الكفار بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ مَا يُلْزِمُهُمْ فِي إِقْرَارِهِمْ هَذَا مِنَ الْحُجَّةِ عَلَى أَنْ يَعْبُدُوا اللَّهَ وَحْدَهُ دُونَ غَيْرِهِ.

وَ مَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَ لَعِبٌ، اللّهُ هُوَ الْاسْتِمَاعُ بِلَدَاتِ الدُّنْيَا، وَ اللَّعْبُ الْعِبَثُ، سَمَّيْتَ بِهَا لِأَنَّهَا فَانِيَةٌ لَا تَدُومُ كَمَا لَا يَدُومُ اللَّهْوُ وَ اللَّعِبُ. فَان قِيلَ لِمَ سَمَّاهَا لَهْوًا وَ لَعِبًا وَ قَدْ خَلَقَهَا حِكْمَةً وَ مَصْلَحَةً؟ قُلْنَا: إِنَّهُ سَبَّحَانَهُ بَنَى الْخُطَابَ عَلَى الْأَعْمِ الْإِغْلَبِ، وَ ذَلِكَ أَنَّ غَرَضَ أَكْثَرِ النَّاسِ مِنَ الدُّنْيَا اللَّهْوُ وَ اللَّعِبُ. وَ إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَاةُ، الْحَيَاةُ وَ الْحَيَاةُ وَاحِدَةٌ، يُقَالُ حَيٌّ حَيٌّ حَيٌّ حَيٌّ وَ حَيَوَانًا فَهُوَ حَيٌّ. وَ قِيلَ: الْحَيَوَانُ الْحَيَاةُ الدَّائِمَةُ الَّتِي لَا زَوَالَ لَهَا. وَ لَا انْقِطَاعَ وَ لَا مَوْتَ.

وَ قِيلَ مَعْنَاهُ أَنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ فِيهَا الْحَيَاةُ الدَّائِمَةُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ لَكَانَ خَيْرًا.

وَ قِيلَ مَعْنَاهُ لَوْ عَلِمُوا طَيْبَ حَيَاةِ الدَّارِ الْآخِرَةِ لَرَغِبُوا فِيهَا.

فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ، يَعْنِي الْكُفَّارَ لِتِجَارَاتِهِمْ وَ تَصْرِفَاتِهِمْ وَ هَاجَتِ الرِّيَّاحُ وَ اضْطَرَبَتِ الْأَمْوَاجُ وَ خَافُوا الْغُرُقَ، دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ يَعْنِي يَدْعُونَ اللَّهَ وَحْدَهُ وَ يَخْلُصُونَ لَهُ الدَّعْوَةَ لِلنَّجَاةِ مِنْ دُونَ الْأَصْنَامِ لَعَلَّهُمْ بَانَهَا لَا تَقْدِرُ عَلَى النِّفْعِ وَ الضَّرِّ عَلَى أَنْجَائِهِمْ مِنْهَا. فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ عَادُوا إِلَى شُرَكَائِهِمْ جَهْلًا وَ عِنَادًا. قَالَ عِكْرِمَةُ: كَانَ أَهْلُ الْجَاهِلِيَّةِ إِذَا رَكَبُوا الْبَحْرَ حَمَلُوا مَعَهُمُ الْأَصْنَامَ، فَإِذَا اشْتَدَّتْ بِهِمُ الرِّيْحُ الْقَوَاهُ فِي الْبَحْرِ وَ قَالُوا: يَا رَبَّ يَا رَبَّ.

لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ هَذَا لِأَمْرِ الْأَمْرِ وَ مَعْنَاهُ التَّهْدِيدُ وَ الْوَعْدُ كَقَوْلِهِ: اَعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ اى لِيَجِدُوا نِعْمَةَ اللَّهِ فِي أَنْجَائِهِمْ اِيَّاهُمْ وَ لِيَتَمَنَّعُوا قَرَأَ حَمْزَةً وَ الْكَسَائِي سَاكِنَةً اللَّامِ وَ قَرَأَ الْبَاقُونَ بِكَسْرِهَا نَسَقًا عَلَى قَوْلِهِ: لِيَكْفُرُوا، وَ قِيلَ: مَنْ كَسَرَ اللَّامَ جَعَلَهَا لَامَ كَيْ، وَ كَذَلِكَ فِي لِيَكْفُرُوا وَ الْمَعْنَى ائِمَّا خَلَصَهُمُ اللَّهُ مِنْ تِلْكَ الْأَهْوَالِ وَ رَدَّهُمْ إِلَى سَلَامَةِ الْبَرِّ لِيَكْفُرُوا نَعْمَ اللَّهُ الَّتِي أَنْعَمَ بِهَا عَلَيْهِمْ فِي النَّجَاةِ وَ الْخِلَاصِ. وَ لَكِي يَزِدَادُ وَ كَفَرَا بِاللَّهِ وَ تَمَرَّدَا عَلَيْهِ وَ لَكِي يَتَمَتَّعُوا بِهَا خَوْلُوا فِي دُنْيَاهُمْ إِلَى مَنْتَهَى أَجَالِهِمْ مِنْ غَيْرِ نَصِيبٍ فِي الْآخِرَةِ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ إِذَا وَرَدُوا الْآخِرَةَ وَ عَابَنُوهَا حِينَ يَحِلُّ بِهِمُ الْعَذَابُ اِنَّهُمْ كَانُوا مُسْتَدْرَجِينَ فِي الدُّنْيَا زِيَادَةً فِي تَعْذِيبِهِمْ: ائِمَّا نَمَلَى لَهُمْ لِيَزِدَادُوا ائِمَّا.

أَوْ لَمْ يَرَوْا يَعْنِي أَهْلَ مَكَّةَ أَنَّا جَعَلْنَا حَرَمًا آمِنًا وَ يَتَخَطَّفُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ يَعْنِي الْعَرَبُ يَسْبِي بَعْضُهُمْ بَعْضًا وَ أَهْلَ مَكَّةَ آمِنُونَ. وَ قِيلَ إِنَّ أَهْلَ مَكَّةَ كَانُوا غَيْرَ آمِنِينَ قَبْلَ خُرُوجِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) فَلَمَّا خَرَجَ آمَنَهُمُ اللَّهُ مِنْ

الخوف و اطعمهم من الجوع و ذلك قوله أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَ أَمَنَّهُمْ مِنْ خَوْفٍ اى لا احد فعل ذلك غير الله، فكيف يكفرون نعمتى التي هي حق و يصدقون الباطل فيجعلون الاوثان آلهة. و قيل أقباط، يعنى بالاصنام يُؤْمِنُونَ وَ بِنِعْمَةِ اللَّهِ بِمُحَمَّدٍ وَ الْإِسْلَامِ يَكْفُرُونَ. و قيل كانت قريش استكتبت من فارس قصص ملوكهم و كانت تقرأها و تكفر بالرسول و القرآن وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا اى لا احد اظلم من الكاذب على الله و هو الواصف له بما ليس من صفته أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُ عَلَى لِسَانِ الرَّسُولِ وَ هُوَ الْقُرْآنُ اى كذب بما ورد من اوصافه فى كتابه كعلمه و قدرته، أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ استفهام بمعنى التقرير، معناه اما لهذا الكافر المكذب مأوى فى جهنم؟

وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا، اى فى طاعتنا و عبادتنا، لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا، اى لنعرفنهم سبيل ديننا و سبيل المعرفة بنا و سبيل الله دينه و سبيل الله الطريق المؤدى الى عبادته و المعرفة به. و قيل وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا الْمُشْرِكِينَ لِنُصْرَةٍ دِينِنَا لِنُثَبِّتَهُمْ عَلَى مَا قَاتَلُوا عَلَيْهِ. و قيل لنزيدنهم هدى كما قال تعالى: وَ يَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا اى فى طلب العلم لَنَهْدِيَنَّهُمْ سَبِيلَ الْعَمَلِ بِهِ. و قال سهل بن عبد الله: وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِى اِقَامَةِ السُّنَّةِ لَنَهْدِيَنَّهُمْ سَبِيلَ الْجَنَّةِ. ثم قال: مثل السنة فى الدنيا كمثل الجنة فى العقبى، من دخل الجنة فى العقبى سلم، كذلك من لزم السنة فى الدنيا سلم. و قال سفيان بن عيينة: اذا اختلف الناس فانظروا ما عليه اهل الثغور، فان الله عز و جل يقول: وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا. و قال الحسين بن الفضل: فيه تقديم و تأخير مجازه: و الذين هديناهم سبلنا جاهدوا فينا وَ إِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ بالنصرة و المعونة فى دنياهم و بالثواب و المغفرة فى عقباهم.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى وَ مَا كُنْتُمْ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابِ الْآيَةِ، از روى ظاهر بر لسان تفسير معنى آيت آنست كه ما ترا پيغامبر امي كرديم، نه خواننده نه نويسنده، نه هرگز بهيچ كتاب رفته و نه هيچ معلم ديده، تا عالميان بدانند كه آنچه ميگويى از احكام شريعت و اعلام حقيقت و خبر ميدهى از قصه پيشينان و آئين گذشتگان و نيك و بد جهان و جهانيان، همه از وحى پاك ميگويى و از كتاب منزل و پيغام راست و كلام حق دلالت بر صحت نبوت و تحقيق رسالت و انتفاء شبهت. اما اهل معرفت و جوانمردان طريقت رمزى ديگر ديدهاند درين آيت، و سرى ديگر شناختهاند، گفتند رب العالمين چون خواست كه آن سيد را بتخصيص قربت و تحقيق رسالت مخصوص گرداند و سینه پاك وى شايسته مكاشفات و ملاطفات خود كند از نخست شواهد الهيئت لختى برو كشف كرد تا غوغاء طبيعت و آلايش بشریت از نهاد وى رخت برداشت و سینه وى از اغيار پاك گشت و از معلومات و مرسومات آزاد، فلما خلا قلبه و سره عن كل معلوم و مرسوم ورد عليه خطاب الحق و شاهد الصدق غير مقرون بممازجة طبع و مشاركة كسب و تكلف بشرية و صار كما قيل:

اتانى هواها قبل ان اعرف الهوى فصادف قلبا فارغا فتمكنا



همه پیغامبران را اول قاعده دولت و رتبت و لایت که نهادند از روش ایشان نهادند، آن گه از روش خویش بکشش حق رسیدند، باز مصطفای عربی پیغامبر هاشمی، نخست قاعده دولت وی از جذبه حق ساختند پیش از دور گل آدم بکمند کشش معتصم گشته بود تا همی گفت: «كنت نبیا و آدم بین الماء و الطین» انبیاء هر یکی علی الانفراد بحری بودند، چون علم نصرت این مهتر عالم پدید آمد همه در جنب بحر او بقطره‌ای باز آمدند، برای آنکه همگان از بشریت به نبوت آمدند و آن مهتر از نبوت به بشریت خرامید کما قال: «كنت نبیا و آدم بین الماء و الطین» و قال (ص) «آدم و من دونه تحت لوائی» و همگان از دنیا بعقبی شوند و آن مهتر از عقبی بدنیا آمد کما قال: «بعثت انا و الساعة کهاتین» و اشار باصبعیه «فسبقتها کما سبقت هذه هذه» یعنی کما سبقت الوسطی المسبحة فی الطول، و هر یکی را يك امت بیش نبود، و هر چه لم یکن ثم کان اند، همه امت او اند اما بحکم قهر و اما بحکم نواخت، کما قال: «بعثت الی الاحمر و الاسود و الی الخلق كافة» و همگان از تفرقت قدم در دائره جمع نهادند و این مهتر از دایره جمع برای نجات خلق بتفرقت آمد و این را نه تراجع گویند بلکه تنزل گویند، تراجع از فترت افتد و تنزل از مکارم الاخلاق رود، کما قال: «بعثت لاتمم مکارم الاخلاق».

و روی: «نزلت لاتمم مکارم الاخلاق».

بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ قُلُوبُ الْخَوَاصِ مِنَ الْعُلَمَاءِ بِاللَّهِ خَزَائِنُ الْغَيْبِ، فِيهَا بَرَاهِينُ حَقِّهِ وَ بَيِّنَاتُ سِرِّهِ وَ دَلَائِلُ تَوْحِيدِهِ وَ شَوَاهِدُ رُبُوبِيَّتِهِ فَقَانُونَ الْحَقَائِقَ قُلُوبَهُمْ، وَ كُلُّ شَيْءٍ يَطْلُبُ مِنْ مَوْطِنِهِ. هر چیزی را که جویند از معدن و موطن خود جویند، در شب‌افروز از صدف جویند که مسکن اوست، آفتاب رخشان از برج فلک جویند که مطلع اوست، عسل مصفی از نحل جویند که معدن اوست، نور معرفت و وصف ذات احدیت از دل‌های عارفان جویند که دل‌های ایشان قانون معرفت است، و سر‌های ایشان کان محبت.

ای جوانمرد! دل عارف بر هیئت پیرایه است که گل در آن کند، هر چند که گل در پیرایه میکنند تا آتش در زیر آن نکنند گلاب بیرون ناید و بوی ندهد، همچنین تا آتش محبت در دل نزند آب از دیده باران نشود و گل معرفت بوی ندهد.

پیر طریقت گفت: آتشی که در دل زند بی‌دود باشد نه زندگانی این جوانمرد را آخر است و نه آتش وی را دود. زندگانی بمیخ بقا دوخته و جان بوايست دوست مأخوذ.

بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرِينِ آيَاتِ بَشَارَتِي. است و در آن اشارت بشارتی. میگوید جَلَّ جَلَالُهُ که قرآن در دل‌های دانایان و مؤمنان است.

و مصطفی (ص) گفت: «لو كان القرآن في اهاب ما مسته النار»

اگر این قرآن در پوست گاو نهاده بودی فردا آن پوست بآتش نه بسوختندی، پس چه گویی مسلمانی را که

این قرآن در دل وی نهاده‌اند با ایمان و معرفت بهم اولیتر که فردا بآتش بنسوزند.

يا عِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِيَّ وَاسِعَةً

بزبان اهل تفسیر کسی را که در دین بعداب دارند و رنجانند یا در ضیق معیشت باشد، بحکم این آیت هجرت کند بجایی که از عذاب و رنج ایمن بود و فراخی معاش ببندد. و بزبان اشارت بر ذوق اهل معرفت هجرت که از عذاب و رنج ایمن بود و فراخی معاش ببندد و بر زبان اشارت بر ذوق اهل معرفت هجرت میفرماید، قومی را که بر جاه و قبول خلق آرام دارند و بر معلوم تکیه کنند، چنان که حکایت کنند از بو سعید خراز که در شهری شدم و نام من پی من آنجا معروف و مشهور شده و در کار ما عظیم برفتند چنان که پوست خربزه کز دست ما بیفتاد برداشتند و از یکدیگر بصد دینار همی خریدند و بر آن همی افزودند. با خود گفتم این نه جای منست و نه بابت روزگار من. از آنجا هجرت کردم: بجایی افتادم که مرا زندیق همی گفتند و هر روز دو بار بر من سنگباران همی کردند که شومی خویش ازین شهر و ولایت ما فرا پیش‌تر بر. من همان جای مقام ساختم و آن رنج و بلا همی کشیدم و خوش همی بودم.

و از ابراهیم ادهم حکایت کنند که: در همه عمر خویش در دنیا سه شادی بدلم رسید و بآن سه شادی نفس خویش را قهر کردم: در شهر انطاکیه شدم برهنه پای و برهنه سر میرفتم و هر کس طعنه‌ای بر من همی زد، یکی گفت: هذا عبد أبق من مولاة این بنده‌ایست از خداوند خود گریخته، مرا این سخن خوش آمد گفتم با نفس خویش ای گریخته و رمیده‌گاه آن نیامد بطریق صلح درآیی؟! دوم شادی آن بود که در کشتی نشسته بودم مسخره‌ای در میان آن جماعت بود و هیچکس را از من حقیرتر و خوارتر نمی‌دید. هر ساعتی بیامدی و دست بر قفای من داشتی. سوم آن بود که در شهر مطیه در مسجدی سر بر زانوی حسرت نهاده بودم در وادی کم و کاست خود افتاده، بی‌حرمتی بیامد و بند میزر بگشاد و آب بر من ریخت گفت یا شیخ خذ ماء الورد نفس من آن ساعت از آن حقارت خویش نیست گشت و دلم بدان شاد شد و آن شادی از بارگاه عزت در حق خود تحفه سعادت یافتم.

پیر طریقت گفت: بسا مغرور در ستر الله و مستدرج در نعمت الله و مفتون بثنای خلق، جایی که ترا فرا پوشد نگر مغرور نباشی و چون خلق ترا بستایند نگر مفتون نباشی و چون نعمت بر تو گشایند نگر مستدرج نباشی.

كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ هر نفسی چشنده مرگ است و هر کسی را رهگذر بر مرگ است. راهی رفتنی و پلی گذشتنی و شرابی آشامیدنی. سید (ص) پیوسته مر امّت را این وصیت کردی که: اکثر و اذکر هادم اللذات زنهار مرگ را فراموش نکنید و از آمدن او غافل مباشید.

از ابراهیم ادهم سؤال کردند که ای قدوه اهل طریقت و ای مقدم زمره حقیقت آن چه معنی بود که در سویدای سینه تو پدید آمد تا تاج شاهی از سر بنهادی و لباس سلطانی از تن بر کشیدی و مرقع درویشی در پوشیدی و محنت و بینوایی اختیار کردی؟ گفت آری روزی بر تخت مملکت نشسته بودم و بر چهار بالش

حشمت تکیه زده که ناگاه آئینه‌ای در پیش روی من داشتند. در آن آئینه نگه کردم منزل خود در خاک دیدم و مرا مونس نه. سفری دراز در پیش و مرا زاد نه، زندانی تافته دیدم و مرا طاقت نه، قاضی عدل دیدم و مرا حجت نه: ای مردی که اگر بساط امل تو گوشه‌ای باز کشند از قاف تا قاف بگیرد، باری بنگر که صاحب قاب قوسین چه میگوید: و اللّٰه ما رفعت قدما و ظننت انی وضعتها و ما اكلت لقمة و ظننت انی ابتلعتها، گفت بدان خدایی که مرا بخلق فرستاد که هیچ قدمی از زمین برنداشتم که گمان بردم که پیش از مرگ من آن را بزمین باز توانم نهاد، و هیچ لقمه‌ای در دهان ننهادم که چنان پنداشتم که من آن لقمه را پیش از مرگ فرو توانم برد. او که سید اولین و آخرین است و مقتدای اهل آسمان و زمین است چنین میگوید و تو مغرور غافل امل دراز در پیش نهاده‌ای و صد ساله کار و بار ساخته و دل بر آن نهاده‌ای خبر نداری که این دنیای غدار سرای غرور است نه سرای سرور، سرای فرار است نه سرای قرار.

تا کی از دار الغروری سوختن دار السرور	تا کی از دار الفراری ساختن دار القرار
ای خداوندان مال الاعتبار الاعتبار	وی خداوندان قال الاعتذار الاعتذار
پیش از آن کین جان عذراور فروماند ز نطق	پیش از آن کین چشم عبرت‌بین فروماند ز کار

ای غافل بیحاصل، تا چند شربت مراد آمیزی و تا کی دیک آرزو پزی. گاه چون شیر هر چت پیش آید همی‌شکنی، گاه چون گرگ هر چه بینی همی دری، گاه چون کبک بر کوهسار مراد می‌پری، گاه چون آهو در مرغزار آرزو می‌چری، خبر نداری که این دنیا که تو بدان همی نازی و ترا می‌فریبد و در دام غرور میکشد لعبی و لهوی است. سرای بی‌سرمایگان و سرمایه بی‌دولتان و بازیچه بیکاران.

و ما هذه الحیاة الدُّنیا اِلَّا لَهْوٌ وَّ لَعِبٌ وَّ اِنَّ الدَّارَ الْاٰخِرَةَ لَهِيَ الْحَيٰوَانُ لَوْ كَانُوْا يَعْلَمُوْنَ دنیا معشوقه‌ای فنان است و رعناپی بی‌سر و سامان، دوستی بی‌وفا دایه‌ای بی‌مهر، دشمنی پرگزند بلعجبی پربند، هر کرا بامداد بنوازد شبانگاهش بگذارد، هر کرا یک روز دل بشادی بی‌فروزد دیگر روزش بآتش هلاک بسوزد.

احلام نوم او کظّل زائل انّ اللیب بمثلها لا یخدع

و فی بعض الآثار: انّ الدنیا دار من لا دار له و مال من لا مال له، یجمع من لا عقل له و بها یفرح من لا فهم له. همومها دائم و سرورها مائل، و نعیمها زائل:

اگر در قصر مشتاقان ترا یک روز بارسستی	ترا با اندهان عشق این جادو چه کارستی
و گر رنگی ز گلزار حدیث او ببینی تو	بچشم تو همه گلها که در باغست خارستی

... و اِنَّ الدَّارَ الْاٰخِرَةَ لَهِيَ الْحَيٰوَانُ لَوْ كَانُوْا يَعْلَمُوْنَ، این حیات لعب و لهو در چشم کسی آید که از حیات طیبه و زندگانی مهر خیر ندارد، خدای را دوستانی‌اند که زندگانی ایشان امروز بذکر است و بمهر، و فردا

زندگانی ایشان بمشاهدت بود و معاینت. زندگانی ذکر را ثمره انس است و زندگانی مهر را ثمره فنا. ایشان اند که يك طرف ازو محبوب نه‌اند، و هر هیچ محبوب مانند زنده نمانند.

غم کی خورد او که شادمانیش تویی یا کی مرد او که زندگانش تویی

سیرت و صفت این جوانمردان چیست؟ وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا اى الذين زينوا ظواهرهم بالمجاهدات زيناً سرائرهم بالمشاهدات. شغلوا ظواهرهم بالوظائف لائنا اوصلنا الى سرائرهم جاهدوا درين موضع بيان سه منزلت: يکى جهد اندر باطن با هوى و با نفس، ديگر جهد بظاهر با اعداء دين و کفار زمين، سديگر اجتهاد با قامت حجت در بيان حق و حقيقت. هر چه بر تن ظاهر شود در دفع کفار آن را جهد گویند، و هر چه در اقامت حجت و طلب حق و کشف شبهت باشد مر آن را اجتهاد گویند، و هر چه اندر باطن بود اندر رعایت عهد الهی مر آن را جهد گویند. اين جاهدوا فينا بيان هر سه حال است، او که بظاهر جهد کند رحمت نصيب وى، او که با اجتهاد بود عصمت بهره وى، او که اندر نعت جهد بود کرامت وصل نصيب وى، و شرط هر سه کس آنست که آن جهد فى الله بود تا هدايت خلعت وى بود، آن گه گفت وَ اِنَّ اللّٰهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ.

چون هدايت دادم من با وى باشم و وى با من بود. زبان حال بنده ميگويد: الهى بعنايت هدايت دادى بمعونت زرع خدمت رويانيدى، به پيغام آب قبول دادى، بنظر خویش میوه محبت وارسانيدى. اکنون سزد که سموم مکر از آن بازدارى و بنائى که خود افراشته‌ای بجرم ما خراب نکنى. الهى تو ضعيفان را پناهى، قاصدان را بر سر راهى واجدان را گواهى، چبود که افزايى و نگاهى:

روضة روح من رضای تو باد	قبله‌گاهم در سرای تو باد
سرمه دیده جهان بینم	تا بود گرد خاک پای تو باد
گر همه رای تو فناء منست	کار من بر مراد رای تو باد
شد دلم ذره وار در هوست	دائم این ذره در هوای تو باد

## ۳۰- سورة الروم مکیة

## ۱ النوبة الاولى

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

الم (۱) منم خدای دانا.

غَلِبَتِ الرُّومُ (۲)، فِي اَذْنٰی الْاَرْضِ باز شکستند

در نزدیکیترین زمین و هُم مِنْ بَعْدِ غَلِبِهِمْ و رومیان پس غلبه گیران سَيَعْلَبُونَ (۳) غلبه خواهند یافت.

فِي بَضْعِ سِنِينَ در اند سال، لِلهِ الْاَمْرُ کار خدای دارد، مِنْ قَبْلُ از پیش و مِنْ بَعْدُ و از پس و يَوْمَئِذٍ يَقْرَحُ

المُؤْمِنُونَ (۴) و آن روز شاد شوند مؤمنان.

يَنْصُرُ اللّٰهُ بِيَارِي دادن الله يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ یاری میدهد الله او را که خواهد و هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (۵) و

اوست آن توانای مهربان.

وَعَدَ اللّٰهُ لَا يَخْلِفُ اللّٰهُ وَعَدَّهُ وَعَدَ اللّٰهُ است و الله وعده خویش کز نکند، وَ لَكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۶)

لیکن بیشتر مردمان نمیدانند.

يَعْلَمُونَ ظاهراً میدانند آنچه فرا دست است و بر چشم است مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا از کارهای این جهانی، وَ هُمْ

عَنِ الْاٰخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ (۷) و ایشان از آن جهان بیخبرانند.

أَوْ لَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي اَنْفُسِهِمْ نه باندیشند در دلهای خویش؟ مَا خَلَقَ اللّٰهُ السَّمَاوَاتِ وَالْاَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا که

نیافرید الله آسمانها و زمینها و آنچه میان آنست إِلَّا بِالْحَقِّ مگر بتنهایی و فرمان روان، وَ اَجَلٍ مُّسَمًّى و

نیافرید آن را تا مگر هر چیز تا آن گه بود که او خواهد و اِنْ كَثِيراً مِنَ النَّاسِ و فراوانی از مردمان یلقاء

رَبِّهِمْ لِكَافِرُونَ (۸) برستاخیز و دیدار خداوند خویش کافرانند.

أَوْ لَمْ يَسِيرُوا فِي الْاَرْضِ بَنَگَرَدند در زمین، فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ تا در نگرند که چون

بود سرانجام ایشان که پیش از ایشان بودند کائوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً با نیرویتر از اینان بودند و اَنَارُوا الْاَرْضَ و

زمین شورانیدند و عَمَرُوهَا أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا و عمارت کردند ایشان پیش از اینان و جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ

و بایشان آمد فرستادگان الله بسخنان روشن و نشانهای راست فَمَا كَانَ اللّٰهُ لِيُظْلِمَهُمْ و الله بیداد کردن را بر

ایشان نبود وَ لَكِنَّ كَانُوا اَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (۹) لیکن ایشان بر خویشتن ستم کردند.

ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ اَسَاؤُا السُّوَاىِ پس آن گه سرانجام ایشان که بدی کردند بد بود. اَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللّٰهِ از

بهر آن که دروغزن گرفتند سخنان الله وَ كَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِؤْنَ (۱۰) و بر آن افسوس می کردند.

اللّٰهُ يَبْدِئُ الْخَلْقَ الله آفریده آغاز میکند ثُمَّ يُعِيدُهُ و فردا بیرون می آرد در آن جهان ثُمَّ اِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۱۱) و

آن گه باز او برند شما را.

و يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ و آن روز که رستاخیز بپای شود، يُبْلِسُ الْمُجْرِمُونَ (۱۲) کافران که خداوندان جرم اند

فرومانند.

وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ مِنْ شُرَكَائِهِمْ شُفَعَاءُ وَايْشَانِ رَا اَز اَنچِه اِنباز ميخواندند شفيع نبود كه ايشان را از من بخواهد  
وَكَانُوا بِشُرَكَائِهِمْ كَافِرِينَ (۱۳) و بانبازان خویش آن روز كافر باشند.

وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ وَاَنْ رُوز كه رستاخيز پيای شود يَوْمَئِذٍ يَتَفَرَّقُونَ (۱۴) آن روز جدا ميشوند از هم.  
فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ إِنَّمَا ايشان كه بگرويدند و كارهای نيك كردند فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ يُحْبَرُونَ  
(۱۵) ايشان را در مرغزاری شاد ميدارند.

وَ أَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا وَاَمَّا ايشان كه كافر شدند، وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا و دروغزن گرفتند سخنان ما را، وَ لِقَاءِ  
الْآخِرَةِ و كافر شدند بديدار رستاخيز فَأُولَئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ (۱۶) ايشان در عذاب حاضر كردگانند.  
فَسُبْحَانَ اللَّهِ پاكی و بي عيبی خدای را و حق پرستش حِينَ تُمْسُونَ در آن هنگام كه در شبانگاه شويد وَ  
حِينَ تُصْبِحُونَ (۱۷) و آن گاه كه در بام شويد.

وَ لَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ و ستايش بسزا او را در آسمانها و زمينها، وَ عَشِيًّا و شبانگاه وَ حِينَ  
تُظْهِرُونَ (۱۸) و هنگام نماز پيشين.

يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ بيرون مي آرد زنده از مرده وَ يُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ و بيرون مي آرد مرده از زنده  
وَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا و زنده ميكند زمين را پس مرگی آن، وَ كَذَلِكَ نُخْرِجُكُمْ (۱۹) و فردا شما را هم  
چنان بيرون آرند.

### النوبة الثانية

اين سورة الروم مكي است سه هزار و پانصد و سي و چهار حرف. و هشتصد و نوزده كلمت، و شصت  
آيت. جمله بمكه فرو آمده، مگر يك آيت: فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ اِلَى آخِرِ الْآيَةِ. و درين سورت منسوخ  
نيست مگر يك آيت در آخر سورت: فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ نَسَخْتَهَا آيَةَ السَّيْفِ. و گفته اند: فَاصْبِرْ اين كلمه  
منسوخ است، و إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ محكم است، باقى آيت: وَ لَا يَسْتَخْفِكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ منسوخ است. و در  
فضيلت سورت ابى كعب گفت: قال رسول الله (ص) من قرأ سورة الروم كان له من الاجر عشر حسنات  
بعده كل ملك سبّح لله بين السماء و الارض و ادرك ما ضيّع في يومه و ليلته.

الم قسم و قد ذكرنا فيما سبق شرحه، و جواب القسم لقد مضمر فيه، تقديره: لقد غلبت الروم و قد مما  
يضمّر كما قال او جاءوكم حصرت صدورهم، و الغلبة الاستعلاء على القرن بما يبطل مقاومته فى الحرب، و  
الغلب مصدر تقول: غلبت غلبا، و طلبت طلبا. و الغلب و الغلبة واحد، كقولك: جلبا و جلبة و قيل هو الغلبة  
فحذفت التاء منه كما حذفت من قوله: وَ أَقَامَ الصَّلَاةَ و انما هو اقامة و الروم جمع رومى كفارسى و فرس. في  
أدنى الأرض يعنى فى اقرب ارض الحجاز منهم و هى اذرعان و بصرى فهى ادنى الشام الى ارض العرب.  
و البضع اسم للثلاث و الخمس و السبع و التسع. و معنى الاية غلبت فارس الروم فى اقرب ارض من ارض  
الشام الى ارض العرب. و قيل الى ارض فارس و هى ارض الجزيرة و قيل هى ارض الاردن و فلسطين، وَ  
هُم مِنْ بَعْدِ عَلَيْهِمْ اى الروم من بعد غلبة فارس اياهم، سَيَعْلَبُونَ فارس فيما دون عشر سنين.

سبب نزول این آیت بر قول جمهور مفسران آنست که میان اهل فارس و اهل روم قتالی رفت و مشرکان مکه میل داشتند بعجم که اهل پارس بودند و میخواستند همیشه که ایشان را بر روم غلبه باشد و نصرت، از بهر آن که ایشان را کتاب نبود و اوئان پرست بودند، هم چون ایشان اصنامپرست، و مسلمانان غلبه و نصرت روم میخواستند بر پارس، از بهر آن که اهل روم اهل کتاب بودند.

و قصه آن قتال که میان روم و پارس رفت آن بود که کسرای پارس لشکری انبوه فرستاد بروم و مردی را بر ایشان سالار و مهتر کرد نام وی شهربراز، و قیل شیر براز، و قیصر روم لشکری نام زد کرد بقتال ایشان و مردی را بر ایشان امیر کرد، نام وی بخس، هر دو لشکر به اذرعات بهم رسیدند یا بزمین جزیره یا بطرف شام، بر اختلاف اقوال علما و پارسیان بر رومیان در آن قتال غلبه کردند. آن خبر بمکه رسید مسلمانان را ناخوش آمد و دل تنگ گشتند و کافران شاد شدند و شماتت کردند و با مسلمانان گفتند به شماتت که اهل کتاب شمااید و ایمن نشستگان در خانمان مالیم، بنگرید که برادران ما از عجم با رومیان چه کردند؟ اگر شما با ما قتال کنید ما همان کنیم و بر شما غلبه کنیم، رب العالمین این آیت فرستاد: *غَلَبَتِ الرُّومُ فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَ هُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ، فِي بَضْعِ سِنِينَ* میگوید: پارسیان بر رومیان غلبه کردند و تا نه پس روزگار رومیان بر پارسیان غلبه کنند. ابو بکر صدیق برخاست و در انجمن کفار گفت: شادی چه کنید و شماتت چه نمائید عن قریب ببینید که رومیان بر پارسیان غلبه کنند و بر ایشان نصرت یابند پیغامبر ما چنین گفت از وحی پاک و پیام راست. *ابی بن خلف الجمحی* گفت: کذبت دروغ می‌گویی، و این نتواند بود. بو بکر گفت: انت اکذب یا عدو الله، ای دشمن خدای دروغ تو گویی و از هر کس دروغ‌زن‌تر تویی. آن گه گفتند تا گرو بندیم بده شتر، عقد مراهنت ببستند تا مدت سه سال. و در آن وقت عقد مراهنت بستن و قمار باختن حلال بود، و آیت تحریم قمار از آسمان نیامده بود، پس ابو بکر صدیق آن قصه با رسول خدا بگفت. رسول (ص) گفت مرا چنین گفتند که تا بضع سنین و بضع از سه باشد تا بنه رو در مدت بیفزای و در مال بیفزای. بو بکر رفت و شتران بصد کرد تا بنه سال، و این عقد ببستند و هر یکی را کفیلی فرا داشتند و در ضمان یکدیگر شدند. پس غزاء احد پیش آمد و ابی خلف بدست رسول خدا کشته شد و بعد از آن روز حدیبیه سال هفتم، از وقت مراهنت خبر رسید بمکه که اهل روم غلبه کردند بر اهل پارس و دیار و اوطان ایشان بدست فرو گرفتند، و شهرستان رومیه آن گه بنا کردند و بو بکر صدیق آن صد شتر از ورثه ابی بستد و پیش مصطفی آورد رسول خدا گفت تصدق به. ابو بکر آن همه بصدقه داد بفرمان رسول صلوات الله علیه بو سعید خدری گفت: روز بدر بود که روم بر پارس ظفر یافتند و ما که مسلمان بودیم بر مشرکان ظفر یافتیم. رب العزة آن روز اهل کتاب را بر مجوس نصرت داد و اهل اسلام را بر مشرکان نصرت داد و بو بکر صدیق در آن يك روز هم مال غنیمت برداشت از مشرکان و هم مال مراهنت از ورثه ابی خلف.

اما سبب غلبه رومیان بر پارسیان بر قول عکرمه و جماعتی مفسران آن بود که: شهربراز بعد از آن که بر روم غلبه کرد پیوسته در دیار و بلاد روم خرابی میکرد و ایشان را مقهور میداشت. فرخان برادر

شهربراز روزی نشسته بود در مجلس شراب و با حریفان خویش گفت: لقد رأيت كائى جالس على سرير كسرى من بخواب چنان دیدم که بر سریر کسری نشسته بودم این سخن به کسری رسید، در خشم شد و نامه نبشت به شهربراز که: چون نامه من بتو رسد فرخان را سیاست کن و سر وی بمن فرست. شهربراز جواب کسری نبشت که فرخان مردی است مبارز، لشکر شکن و ترا هر وقت بکار آید، خاصه در جنگ دشمن، اگر دل با وی خوش کنی و قتل وی نپسندی مگر صواب باشد. کسری جواب وی نبشت که در لشکر من امثال وی بسیار است تو فرمان بردار باش و بتعجیل سر وی بمن فرست. شهربراز بعبارتی دیگر همان جواب نبشت و فرمان وی بقتل فرخان بکار نداشت. کسری را خشم بر خشم زیادت شد و بریدی فرستاد بر اهل پارس که شهربراز را معزول کردم و فرخان را بجای وی نشاندم، او را والی خود دانید و طاعت دار باشید. و ملطفه‌ای داد به آن برید و گفته بود که چون فرخان بر تخت ملك نشیند و برادر او را منقاد شود، این ملطفه بدوده. فرخان بر تخت ملك نشیند و برادر او را منقاد شود، این ملطفه بدوده. فرخان ملطفه برخواند، نبشته بود که: شهربراز را وقتی هلاك كن كه ملطفه بر خوانی. فرخان، شهربراز را حاضر کرد تا او را سیاست کند بفرمان کسری شهربراز گفت يك ساعت مرا زمان ده تا وصیت نامه‌ای بنویسم. سفت بخواست و سه صحیفه بیرون آورد، در معنی مراجعت وی با کسری بسبب قتل فرخان، گفت: سه نوبت بقتل فرخان مرا فرمان آمد و هر بار مراجعت وی میکردم و تو بيك ملطفه مرا هلاك خواهی کرد؟ فرخان آن ساعت از تخت ملك برخاست و ملك با شهربراز تسلیم کرد، و آن حال و قصه بپوشیدند.

و شهربراز نامه نبشت بقیصر روم که مرا بتو حاجتی است که به پیغام و نامه راست نمی‌آید و میخواهم که بنفس خود ترا بینم، فلان روز فلان جایگاه حاضر شو، تو با پنجاه مرد رومی و من با پنجاه مرد پارسی هم چنان کردند، و بر هم رسیدند و دو ترجمان در میان داشتند که سخن ایشان بر یکدیگر بیان میکردند. شهربراز گفت: هر چه از ما بشما رسید از غلبه و نصرت و تخریب دیار و بلاد همه سبب من بودم و برادرم فرخان و آن همه از کید و حیلت ما و از شجاعت و قوت ما بشما رفت و کسری بما حسد برد و خواست که ما را بدست یکدیگر هلاك کند. اکنون ما از وی برگشتیم و او را خلع کردیم. و با تو دست یکی خواهیم داشت تا جنگ او رویم و او را مقهور و مخذول کنیم. قیصر آن حال به پسندید، و با وی عهد بست آن گه با یکدیگر گفتند که رازی که میان دو تن رود تا آن گه سرّ باشد که از دو شخص در نگذرد، چون از دو شخص درگذشت ناچاره آشکارا شود، یعنی که این دو ترجمان را هلاك باید کرد، و ایشان را هلاك کردند. و از آنجا بازگشتند و بقتال اهل پارس شدند. و رب العالمین ایشان را بر پارس نصرت داد و بر ایشان غلبه کردند. اینست که رب العزة گفت: وَ هُمْ مِنْ بَعْدِ غَلِبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ، فِي بَضْعِ سِنِينَ.

و فی هذه الآية دلالة على صحة نبوة النبي (ص) و انّ القرآن من عند الله عز و جل لانه اخبر عمّا سيكون، ثم وجد المخبر على ما اخبر به. لِّلّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ بَعْدُ هُمَا مَرْفُوعَانِ عَلَى الْغَايَةِ، وَ الْمَعْنَى مِنْ قَبْلِ دَوْلَةِ الرُّومِ عَلَى فَارِسٍ وَ مِنْ بَعْدِهَا فَائِ الْفَرِيقَيْنِ كَانِ لَهُمُ الْغَلْبَةُ فَهُوَ بِأَمْرِ اللَّهِ وَ قَضَائِهِ وَ قَدْرِهِ. وَ قِيلَ لِلَّهِ



المشيّة الثّامة و الارادة النافذة من قبل هذه الوقائع و من بعدها، فيرزق الظفر من شاء و يجعل الدّبرة على من شاء. و قيل لله الامر من قبل كل شيء و من بعد كل شيء و يَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ يعني يوم يغلب الروم فارس يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ، بِنَصْرِ اللَّهِ لَآنَ ذَلِكَ وَقَع يَوْمِ بَدْرٍ وَ كَانَ الْمُؤْمِنُونَ فِي الْغَنِيمَةِ وَ الظفر بالاعداء و الاسر و الفداء. يعني آن روز كه روم بر پارس غلبه كردند روز بدر بود كه مؤمنان و مسلمانان بنصرت الله شاد بودند كه هم غنيمت بود و هم ظفر بر دشمن، و هم فداء اسيران و قيل فرح المؤمنون انما كان بتحقيق الله ما وعدهم و تصديق رسوله (ص) لانه اخبرهم بما سيكون فكان كما اخبر و كان ذلك معجزة للنبي (ص). و قيل. يفرح المؤمنون بنصر الله تعالى النبي بقتل الكفار و بعضهم بعضا فيكون فرحهم واقعا بهلاك بعض الكفار لا بظهور الكفار كما يفرح بقتل الظالمين بعضهم بعضا. و قيل يفرح المؤمنون بغلبة اهل الكتاب المشركين و خروجهم من بيت المقدس و كان احدي آيات نبوته. و قيل تم الكلام على قوله يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ ثم استأنف فقال: بنصر الله ينصر من يشاء يعني اولياؤه، فيكون الباء متصلا بينصر، وَ هُوَ الْعَزِيزُ فِي الْاِنْتِقَامِ مِنَ الْكُفَّارِ الرَّحِيمِ فِي التَّمْكِينِ وَ النِّصْرِ لِلْمُؤْمِنِينَ.

قال رسول الله (ص): «فارس نطحة او نطحتان ثم لا فارس بعدها ابدأ و الروم ذات قرون كلما ذهب قرن خلف قرن هيهات الى آخر الابد».

وَ عَدَّ اللَّهُ نَصَبَ عَلَى الْمَصْدَرِ اى وعد وعده، فلا يخلفه، و هو راجع الى قوله: سَيَعْلَمُونَ، يعني هذا الذى اخبرتك به ايها النبي من نصرة الروم على اهل فارس، هو وعد وعد الله ذلك حقا، و هو ينجزه لهم. و يجوز ان يكون راجعا الى قوله يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ بِنَصْرِ اللَّهِ لانه وعد المؤمنين النصر على الكافرين و لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ صحة وعده و هم الكفار الذين لا يصدقون بانّ هذا الخبر من عند الله.

يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا اى يعلمون ما يشاهدونه فعل الحيوانات، وَ هُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ، لا يستدلون بما يشاهدونه على ما غاب عنهم فعل العاقل المميّز، و قيل يَعْلَمُونَ امر معاشهم و زراعاتهم و تجاراتهم و وجوه اكتسابهم وَ هُمْ عَنِ امْرِ آخِرَتِهِمْ وَ مَا لَهُمْ فِيهَا مِنَ النِّجَاةِ مِنَ عِقَابِ اللَّهِ غَافِلُونَ لا يتفكرون فيها. فغفلة المؤمنين بترك الاستعداد لها و غفلة الكافرين بالجحود بها. قال الحسن: بلغ و الله من علم احدهم انه ينقر الدرهم بيده فيخبرك بوزنه و لا يحسن يصلى.

أ وَ لَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ هَذَا مِنْ بَسْطِ الْقُرْآنِ فَإِنَّ التَّفَكُّرَ لَا يَكُونُ إِلَّا فِي النَّفْسِ. و قيل معناه أ وَ لَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي خَلْقِ أَنفُسِهِمْ لِيُخْرِجُوا عَنِ الْغَفْلَةِ.

و قيل أ وَ لَمْ يَتَفَكَّرُوا لِيَعْلَمُوا أَنَّهُمْ يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ. و قيل أ وَ لَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ فَيَعْرِفُوا بِدَايِعِ صَنْعِ اللَّهِ فِيهَا فَيَعْلَمُوا مِنْ ذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَمْ يَخْلُقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا فِيهِمَا مِنَ الْعَجَائِبِ عِبْنًا، وَ إِنَّمَا خَلَقَهَا بِقَوْلِهِ الْحَقِّ وَ لِقَامَةِ الْحَقِّ يَعْنِي لِقَامَةَ الثَّوَابِ وَ الْعِقَابِ عَلَى الْعَمَلِ. و قيل بالحق يعني بالحكمة ليعتبر بها عباده و يستدلوا على وحدانيته و قدرته وَ أَجَلٍ مُّسَمًّى يَعْنِي إِلَى أَجَلٍ مَّسْمًى إِذَا بَلَغَ ذَلِكَ الْأَجَلَ إِفْنَاهُمَا لِلْجَزَاءِ فَاعْلَمْ اللَّهُ تَعَالَى أَنَّ الَّذِي خَلَقَهُمْ وَ لَمْ يَكُونُوا شَيْئًا

ثم صرفهم احوالا و ثارات حتى صاروا رجالا، قادر ان يعيدهم بعد فنائهم خلقا جديدا، ثم يجازى المحسن منهم باحسانه و المسىء باساءته، لانه العدل لا حيف فى حكمه و لا جور، و إِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ يَعْنَى الْكُفَّارِ، يَلْقَاءُ رَبَّهُمْ لِكَافِرُونَ، اى بالبعث بعد الموت لجاحدون.

أَوْ لَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ أَوْ لَمْ يَسَافِرُوا هُوَ لَاءَ الْكُفَّارِ فِي أَرْضِ اللَّهِ فَيَنْظُرُوا إِلَى آثَارِ مَنْ قَبْلَهُمْ مِنَ الْأُمَمِ، فَيَعْتَبِرُوا. و قيل معنى ينظروا يتعرفوا، كقوله: فَلْيَنْظُرْ أَيُّهَا أَزْكَى طَعَامًا. و قيل معناه فيعلموا كقوله: وَمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاؤُهُ وَ إِنَّمَا أَمْرُهُمْ بِالْمَسِيرِ فِي الْأَرْضِ لِمَشَاهِدَةِ آثَارِ الْمُهْلِكِينَ قَبْلَهُمْ لَمَّا عَصَوْا لِيَزُولَ عَنْهُمْ الشُّكُّ، عَنْ صَدَقَ مَا يَخْبِرُ عَنْهُمْ، وَ الْكَلَامُ عِنْدَ قَوْلِهِ مِنْ قَبْلِهِمْ تَامَ ثُمَّ اسْتَأْنَفَ الْخَبْرَ عَنْ صِفَاتِهِمْ فَقَالَ: كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً أَيْ الْأُمَمِ الْمَاضِيَةِ كَانُوا أَشَدَّ قُوَّةً مِنْ قَرِيشٍ وَ أَثَارُوا الْأَرْضَ، أَيْ قَلَبُوا وَجْهَ الْأَرْضِ لِاسْتِنْبَاطِ الْمِيَاهِ وَ اسْتِخْرَاجِ الْمَعَادِنِ وَ الْقَاءِ الْبُذُورِ فِيهَا لِلزَّرْعَةِ، وَ الْإِثَارَةُ تَحْرِيكُ الشَّيْءِ حَتَّى يَرْتَفِعَ تَرَاهُ بِهِ وَ عَمَرُوهَا أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا فِيهِ ثَلَاثَةٌ أَوْجِهَ: أَحَدُهَا مِنَ الْعَمْرِ، أَيْ يَقْوَاهُمْ فِيهَا أَكْثَرَ مِنْ بَقَاءِ هَؤُلَاءِ، وَ التَّقْدِيرُ: عَمَرُوا فِيهَا وَ الثَّانِي مِنَ الْعَمْرِ، أَيْ سَكَنُوا فِيهَا، كَقَوْلِهِ: وَ اسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا، أَيْ اسْتَسْكَنْكُمْ وَ الثَّلَاثُ مِنَ الْعِمَارَةِ، أَيْ عَمَرُوا الْأَرْضَ بِالْغُرَاسِ وَ الزَّرْعَةِ. وَ إِنَّمَا قَالَ ذَلِكَ لِأَنَّهُ لَمْ يَكُنْ لِأَهْلِ مَكَّةَ حَرْثٌ وَ زَرْعٌ. وَ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَلَمْ يُؤْمِنُوا فَاهْلَكَهُمُ اللَّهُ، فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ، لِلظُّلْمِ ثَلَاثَةٌ أَوْجِهَ: وَضَعُ الشَّيْءِ فِي غَيْرِ مَوْضِعِهِ، وَ اخْذُ الشَّيْءِ قَبْلَ وَقْتِهِ، وَ النِّقْصَانُ. وَ قَوْلُهُ: فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ اجْتَمَعَ فِيهِ الْمَعَانِي الثَّلَاثَةُ، أَيْ لَمْ يَأْخُذْهُمْ قَبْلَ وَقْتِ اخْذِهِمْ وَ لَا يَنْقُصْ عَنْهُمْ شَيْئًا مِمَّا قَدَّرَ مِنْ رِزْقِهِمْ وَ لَا وَضَعَ الْعَذَابَ فِي غَيْرِ مَوْضِعِهِ، وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ بِأَيْرَادِهَا مَوَارِدَ الْهَلَاكِ. ثُمَّ كَانَ مَعْطُوفٌ عَلَى خَبَرٍ مَتْرُوكٍ، أَيْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ فَكَذَّبُوهُمْ وَ امْهَلُوا.

ثُمَّ كَانَ عَاقِبَتُهُمُ الْهَلَاكِ. وَ السُّوَاى. مَصْدَرٌ، كَالرَّجْعَى وَ الْبَشْرَى. وَ هِيَ تَأْنِيثُ الْإِسْوَاءِ كَالْأَكْبَرِ وَ الْكُبْرَى. وَ هِيَ الْخَلَّةُ الَّتِي تَسُوءُ صَاحِبَهَا عِنْدَ ادْرَاكِهَ أَيَّاهَا وَ هِيَ النَّارُ. وَ قِيلَ السُّوَاى اسْمٌ لِهَيْبَتِهِمْ، كَمَا أَنَّ الْحَسَنَى اسْمٌ لِلجَنَّةِ. قَرَأَ أَهْلَ الْحِجَازِ وَ الْبَصْرَةَ «عَاقِبَةُ» بِالرَّفْعِ، أَيْ ثُمَّ كَانَ آخِرُ أَمْرِ هُمُ السُّوَاى، وَ قَرَأَ الْآخَرُونَ بِالنَّصْبِ، عَلَى خَبَرٍ كَانَ وَ تَقْدِيرُهُ: ثُمَّ كَانَ السُّوَاى عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاؤُوا. وَ مَعْنَى اسَاؤَا أَيْ اشْرَكُوا، وَ مَعْنَى أَنْ كَذَّبُوا، لِأَنَّ كَذَّبُوا أَوْ بَانَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ. وَ قِيلَ تَفْسِيرُ السُّوَاى بَعْدَهُ، وَ هُوَ قَوْلُهُ، أَنْ كَذَّبُوا يَعْنَى ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الْمَسِيئِينَ. التَّكْذِيبُ حَمَلُهُمْ تِلْكَ السِّيَّاتِ عَلَى أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ كَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِؤْنَ.

اللَّهُ يَبْدُوا الْخَلْقَ فِي الدُّنْيَا ثُمَّ يُعِيدُهُ فِي الْآخِرَةِ. تَقُولُ بَدَأَ بِيَدًا بَدَأَ وَ ابْتَدَأَ بِيَتَدَى ابْتَدَأَ وَ الْإِبْتِدَاءُ نَقِيضُ الْإِنْتِهَاءِ وَ الْبَدْءُ نَقِيضُ الْعُودِ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ لِفَصْلِ الْقَضَاءِ بَيْنَهُمْ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاؤُوا بِمَا عَمِلُوا وَ يَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى قَرَأَ أَبُو بَكْرٍ وَ أَبُو عَمْرٍو يَرْجِعُونَ بِالْيَاءِ وَ آخَرُونَ بِالثَّاءِ.

وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُبْلِسُ الْمُجْرِمُونَ يَبْأَسُ الْمُشْرِكُونَ، مِنْ جَمِيعِ الْخَيْرَاتِ وَ مِنْ شَفَاعَةِ الشَّافِعِينَ: وَ قِيلَ يَنْقَطِعُ كَلَامُهُمْ وَ حُجَّتُهُمْ وَ يَفْتَضِحُونَ.

وَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ مِنْ شُرَكَائِهِمْ إِضَافُ الشَّرْكَاءِ إِلَيْهِمْ عَلَى مَعْنَى أَنَّهُمْ كَانُوا يَجْعَلُونَ لَهَا قِسْطًا مِنْ أَمْوَالِهِمْ، وَ يَرُونَ بِذَلِكَ لَهَا حَقًّا فِيمَا يَمْلِكُونَ، فَنَسَبَهَا إِلَى أَنَّهُمْ شُرَكَاءُهُمْ فِي أَمْوَالِهِمْ وَ الْمَعْنَى لَمْ يَكُنْ لَهُمْ مِنْ أَصْنَامِهِمُ الَّتِي

عبدوها ليشفعا، وَ كَانُوا يَعْنَى يَكُونُونَ. وَ جَاءَ بِلَفْظِ الْمَاضِي كَأَكْثَرِ الْفَاعِلِ الْقِيَامَةِ، بِشُرْكَائِهِمْ كَافِرِينَ أَيْ جَاحِدِينَ مُتَبَرِّينَ يَتَبَرَّءُونَ مِنْهَا مُتَبَرِّاً مِنْهُمْ كَقَوْلِهِ: إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ أَتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ أَتَّبَعُوا. وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يَوْمَئِذٍ يَتَفَرَّقُونَ، هَذَا التَّفَرُّقُ مَفْسَّرٌ فِي قَوْلِهِ، فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ وَ هُوَ تَفْسِيرُ قَوْلِهِ: يَصَدَّعُونَ وَ جَعَلْنَا بَيْنَهُمْ مَوْبِقاً وَ أَمْتَارُوا الْيَوْمَ. قَالَ مَقَاتِلٌ: يَتَفَرَّقُونَ بَعْدَ الْحِسَابِ إِلَى الْجَنَّةِ وَ النَّارِ، فَلَا يَجْتَمِعُونَ أَبَدًا، ثُمَّ بَيَّنَّ عَلَى أَيْ وَجْهِ يَتَفَرَّقُونَ.

فَقَالَ تَعَالَى: فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ وَ هِيَ الْبُسْتَانُ الَّذِي فِي غَايَةِ النَّضَارَةِ، وَ الْخَضِرَةِ. يُحْبَرُونَ يَسْرُونَ، وَ الْحَبْرَةُ السَّرُورُ وَ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: يَكْرَمُونَ، تَقُولُ حَبْرُهُ أَيْ أَكْرَمُهُ. وَ قِيلَ يَنْعَمُونَ. وَ الْحَبْرَةُ فِي اللُّغَةِ كُلُّ نِعْمَةٍ حَسَنَةٍ وَ التَّحْبِيرُ التَّحْسِينُ الَّذِي يَسَّرَ بِهِ، وَ مِنْهُ قِيلَ لِلْمَدَادِ حَبْرٌ لِأَنَّهُ يَحْسَنُ بِهِ الْأَوْرَاقَ، وَ لِلْعَالَمِ حَبْرٌ لِأَنَّهُ يَتَخَلَّقُ بِالْأَخْلَاقِ الْحَسَنَةِ. وَ قِيلَ هُوَ السَّمَاعُ فِي الْجَنَّةِ يَعْنَى يَنْتَعِمُونَ وَ يَتَلَذَّذُونَ بِسَمَاعِ الْغَنَاءِ. قَالَ الْأَوْزَاعِيُّ: إِذَا أَخَذَ فِي السَّمَاعِ لَمْ تَبْقَ فِي الْجَنَّةِ شَجَرَةٌ إِلَّا وَرَدَتْ. وَ قَالَ لَيْسَ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ أَحْسَنَ صَوْتًا مِنْ إِسْرَافِيلَ فَإِذَا أَخَذَ فِي السَّمَاعِ قَطَعَ عَلَى أَهْلِ سَبْعِ سَمَاوَاتٍ صَلَوَاتَهُمْ وَ تَسْبِيحَهُمْ. وَ إِذَا قَالَ فِي رَوْضَةٍ بِالتَّنْكِيرِ لِأَنَّ الْمُرَادَ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ بِمَنْزِلَةِ رَجُلٍ فِي رَوْضَةٍ مَوْثِقَةٍ لَطِيبٍ مَا فِيهِ، وَ حَسَنَةٍ وَ خَصَّ الرَّوْضَةَ بِالذِّكْرِ لِأَنَّهُ لَيْسَ عِنْدَ الْعَرَبِ شَيْءٌ أَحْسَنَ مَنَظَرًا وَ لَا أَطْيَبَ نَشْرًا مِنَ الرِّيَاضِ.

رَوَى أَبُو هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): «الْجَنَّةُ مِائَةٌ دَرَجَةٍ، مَا بَيْنَ كُلِّ دَرَجَتَيْنِ مِنْهَا كَمَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ، وَ الْفَرْدُوسُ أَعْلَاهَا سَمَوًا، وَ أَوْسَطُهَا مَحَلًا وَ مِنْهَا يَتَفَجَّرُ أَنْهَارُ الْجَنَّةِ، وَ عَلَيْهَا يُوَضَعُ الْعَرْشُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فَجَاءَ إِلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنَّى رَجُلٌ حَبَّبَ إِلَيَّ الصَّوْتِ فَهَلْ فِي الْجَنَّةِ صَوْتٌ حَسَنٌ؟ قَالَ: «أَيْ وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّ اللَّهَ سَبَّحَانَهُ لِيُوحِيَ إِلَى شَجَرَةٍ فِي الْجَنَّةِ أَنْ أَسْمَعِيَ عِبَادِي الَّذِينَ اشْتَغَلُوا بِعِبَادَتِي وَ ذَكَرُوا عَنِ الْبِرَابِطِ وَ الْمَزَامِيرِ، فَتَرَفَعَ صَوْتًا لَمْ تَسْمَعْ الْخَلَائِقَ مِثْلَهُ قَطُّ مِنْ تَسْبِيحِ الرَّبِّ وَ تَقْدِيسِهِ».

وَ رَوَى أَنَّ أَعْرَابِيًّا قَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ هَلْ فِي الْجَنَّةِ مِنْ سَمَاعٍ؟ قَالَ: نَعَمْ يَا أَعْرَابِيَّ إِنَّ فِي الْجَنَّةِ لَنْهَارًا حَافِتَاهُ الْأَبْكَارُ مِنْ كُلِّ بَيْضَاءٍ خَوْصَانِيَّةٍ يَتَغَنَّيْنَ بِأَصْوَاتٍ لَمْ تَسْمَعْ الْخَلَائِقَ بِمِثْلِهَا قَطُّ، فَذَلِكَ أَفْضَلُ نَعِيمِ أَهْلِ الْجَنَّةِ. وَ سَأَلَ أَبُو هُرَيْرَةَ هَلْ لِأَهْلِ الْجَنَّةِ مِنْ سَمَاعٍ؟ قَالَ نَعَمْ شَجَرَةٌ أَصْلُهَا مِنْ ذَهَبٍ وَ أَغْصَانُهَا فِضَّةٌ وَ ثَمَرُهَا اللَّوْلُؤُ وَ الزَّبْرُجْدُ وَ الْيَاقُوتُ، يَبْعَثُ اللَّهُ سَبَّحَانَهُ وَ تَعَالَى رِيحًا فَتَحُكُّ بَعْضُهَا بَعْضًا فَمَا سَمِعَ أَحَدٌ شَيْئًا أَحْسَنَ مِنْهُ.

قَوْلُهُ تَعَالَى: وَ أَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ لِقَاءِ الْآخِرَةِ يَعْنَى بِآيَاتِ الْقُرْآنِ وَ الْبَعْثِ بَعْدَ الْمَوْتِ، فَأُولَئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ الْأَحْضَارُ أَيْ كَرَاهٍ فَيُجَابَهُ عَلَى كَرَاهِهِ. أَيْ يَحْضُرُونَ الْعَذَابَ فِي الْوَقْتِ الَّذِي يَحْبُرُ فِيهِ الْمُؤْمِنُونَ فِي الرَّوْضَاتِ مِنَ الْجَنَّةِ.

فَسُبْحَانَ اللَّهِ أَيْ سَبَّحُوا اللَّهَ، وَ مَعْنَاهُ صَلُّوا اللَّهَ فَهُوَ مَصْدَرٌ مَوْضُوعٌ مَوْضِعَ الْأَمْرِ كَقَوْلِهِ: فَضْرَبَ الرَّقَابِ وَ السَّبْحَةُ الصَّلَاةُ وَ مِنْهُ سَبْحَةُ الضُّحَى، فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمَسُّونَ، أَيْ صَلُّوا اللَّهَ حِينَ تَدْخُلُونَ فِي الْمَسَاءِ، وَ هُوَ صَلَاةُ الْمَغْرَبِ وَ الْعِشَاءِ وَ حِينَ تُصْبِحُونَ أَيْ حِينَ تَدْخُلُونَ فِي الصَّبَاحِ وَ هُوَ صَلَاةُ الصَّبْحِ.

وَ لَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ قَالَ ابْنِ عَبَّاسٍ: يَحْمَدُهُ أَهْلُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ يَصَلُّونَ، وَ عَشِيًّا أَي صَلُّوا اللَّهَ عَشِيًّا، يَعْنِي صَلَاةَ الْعَصْرِ وَ حِينَ تُظْهِرُونَ تَدْخُلُونَ فِي الظَّهِيرَةِ، وَ هُوَ صَلَاةُ الظُّهْرِ. قَالَ نَافِعُ بْنُ الْأَزْرَقِ لِابْنِ عَبَّاسٍ: هَلْ تَجِدُ الصَّلَاةَ الْخَمْسَةَ فِي الْقُرْآنِ قَالَ نَعَمْ، وَ قَرَأَ هَاتَيْنِ الْآيَتَيْنِ وَ قَالَ جَمَعْتَ الْآيَةَ الصَّلَاةَ الْخَمْسَةَ وَ مَوَاقِيتَهَا، وَ حَمَلَ بَعْضُ الْمَفْسِرِينَ عَلَى التَّسْبِيحِ الْقَوْلِي، فَقَالُوا تَفْسِيرُ الْآيَةِ: قَوْلُوا سُبْحَانَ اللَّهِ فِي صَلَّاتِكُمُ الْمَفْرُوضَةِ فِي هَذِهِ الْأَوْقَاتِ.

رَوَى أَبُو هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): مَنْ قَالَ حِينَ يَصْبِحُ وَ حِينَ يَمَسِي: سُبْحَانَ اللَّهِ وَ بِحَمْدِهِ مِائَةَ مَرَّةً، لَمْ يَأْتِ أَحَدٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِأَفْضَلِ مِمَّا جَاءَ بِهِ إِلَّا أَحَدٌ قَالَ أَوْ زَادَ عَلَيْهِ

وَ قَالَ (ص): مَنْ قَالَ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ بِحَمْدِهِ فِي يَوْمٍ مِائَةَ مَرَّةً حَطَّتْ خَطَايَاهُ وَ إِنْ كَانَتْ مِثْلَ زَبَدِ الْبَحْرِ.

وَ قَالَ (ص): «كَلِمَتَانِ خَفِيفَتَانِ عَلَى اللِّسَانِ ثَقِيلَتَانِ فِي الْمِيزَانِ حَبِيبَتَانِ إِلَى الرَّحْمَنِ: سُبْحَانَ اللَّهِ وَ بِحَمْدِهِ، سُبْحَانَ اللَّهِ الْعَظِيمِ وَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ عَنِ النَّبِيِّ (ص) قَالَ: مَنْ قَالَ حِينَ يَصْبِحُ: فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمَسُّونَ وَ حِينَ تُصْبِحُونَ إِلَى قَوْلِهِ وَ كَذَلِكَ تُخْرَجُونَ أَدْرَكَ مَا فَاتَهُ فِي يَوْمِهِ وَ مَنْ قَالَهَا حِينَ يَمَسِي أَدْرَكَ مَا فَاتَهُ فِي لَيْلَتِهِ.

وَ عَنِ ابْنِ مَالِكٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: «مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَكَالَ لَهُ بِالْقَفِيزِ الْإِوْفِي فَلْيَقُلْ: فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمَسُّونَ وَ حِينَ تُصْبِحُونَ إِلَى قَوْلِهِ: وَ كَذَلِكَ تُخْرَجُونَ، سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ وَ سَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ، وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): مَنْ قَالَ: فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمَسُّونَ وَ حِينَ تُصْبِحُونَ هَذِهِ الْآيَاتِ الثَّلَاثِ مِنْ سُورَةِ الرَّومِ وَ آخِرِ سُورَةِ الصَّافَاتِ دَبَّرَ كُلَّ صَلَاةٍ يَصَلِّيُهَا كَتَبَ لَهُ مِنَ الْحَسَنَاتِ عِدَّةَ نَجْمِ السَّمَاءِ وَ قَطْرِ الْمَطَرِ وَ عِدَّةَ وَرَقِ الشَّجَرِ وَ عِدَّةَ تَرَابِ الْأَرْضِ، فَإِذَا مَاتَ أُجْرِيَ لَهُ بِكُلِّ حَسَنَةٍ عَشْرَ حَسَنَاتٍ فِي قَبْرِهِ وَ كَانَ إِبْرَاهِيمُ خَلِيلُ اللَّهِ يَقُولُهَا فِي كُلِّ يَوْمٍ وَ لَيْلَةٍ سِتِّ مَرَّاتٍ.

يُخْرَجُ الْحَيُّ مِنَ الْمَيِّتِ أَي يُخْرَجُ الْبَشَرُ الْحَيُّ مِنَ النُّطْفَةِ الْمَيِّتَةِ وَ يُخْرَجُ النُّطْفَةُ الْمَيِّتَةُ مِنَ الْبَشَرِ الْحَيِّ. وَ قِيلَ يُخْرَجُ الْكَافِرُ مِنَ الْمُؤْمِنِ وَ الْمُؤْمِنُ مِنَ الْكَافِرِ.

وَ فِي بَعْضِ الْأَخْبَارِ يُخْرَجُ النَّخْلَةُ مِنَ النَّوَاةِ وَ النَّوَاةُ مِنَ النَّخْلَةِ وَ الْحَبَّةُ مِنَ السَّنْبَلَةِ وَ السَّنْبَلَةُ مِنَ الْحَبَّةِ، وَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا فَيُخْرَجُ نَبَاتُهَا وَ زُرُوعُهَا وَ ثَمَارُهَا وَ أَشْجَارُهَا بَعْدَ خَرَابِهَا وَ جَدُوبُهَا كَذَلِكَ يُحْيِيكُمْ بَعْدَ مَمَاتِكُمْ فَيُخْرِجُكُمْ أَحْيَاءً مِنْ قُبُورِكُمْ إِلَى مَوْقِفِ الْحِسَابِ، وَ كَذَلِكَ تُخْرَجُونَ قَرَأَ حَمْزَةً وَ الْكَسَائِي تُخْرَجُونَ بَفَتْحِ التَّاءِ وَ ضَمِّ الرَّاءِ وَ قَرَأَ الْبَاقُونَ بِضَمِّ التَّاءِ وَ فَتْحِ الرَّاءِ.

### النوبة الثالثة

قَوْلُهُ تَعَالَى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بِنَامٍ أَوْ كَهْ جَانِ رَا جَانِ اسْتِ وَ دَلِ رَا عِيَانِ اسْتِ، بِنَامٍ أَوْ كَهْ يَادِ أَوْ زَيْنَتِ زِبَانِهَاسْتِ وَ مَهْرٍ أَوْ رَاحَتِ رَوَانَسْتِ، بِنَامٍ أَوْ كَهْ وَصَالٍ أَوْ بَدُو عَالَمِ ارْزَانَسْتِ، وَ هَرِ چِهْ نَهْ أَوْسْتِ هَمِهْ عَيْنِ تَاوَانَسْتِ، وَ هَرِ چِهْ نَهْ يَادِ أَوْ تَخْمِ غَمَانَسْتِ بِنَامٍ أَوْ كَهْ وَجُودِ أَوْ رَا عَلْتِ نَهْ، صَنَعِ أَوْ رَا حِيلَتِ نَهْ، أَوْلِيَتِ أَوْ رَا بَدَايَتِ نَهْ، آخِرِيَتِ أَوْ رَا نَهَايَتِ نَهْ. دَرِ حَكْمِ أَوْ رِيْبِيَتِ نَهْ دَرِ امْرِ أَوْ شَبِيَهْتِ نَهْ. دَرِ قَدْرِ أَوْ ذَلْتِ نَهْ دَرِ وَجُودِ أَوْ قَلْتِ نَهْ. هَرِ چِهْ كَنْدِ كَسِ رَا بَرُو حَجَّتِ نَهْ، وَ أَوْ رَا بَهِيچِ چِيَزِ وَ هِيچِ كَسِ حَاجَتِ نَهْ.

بنام او که هر چه خواهد تواند و هر چه تواند داند. یکی را بخواند یکی را براند، بهیچ حکم درنماند. نه کس باو ماند. نه او بکس ماند، این معنی یقین داند او که: لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ برخواند. پیر طریقت گفت: الهی تو آنی که از احاطت او هام بیرونی، و از ادراک عقول مصنوعی. نه محاط ظنونی نه مدرك عیونی. کارساز هر مفتون و فرح‌رسان هر محزونی. در حکم بی‌چرا و در ذات بی‌چند و در صفات بی‌چونی.

جمالک جلّ عن درک العیون	و قدرک فات تصویر الظنون
و خامرنی لخمّر هواک سکر	فلا اصحو الی یوم المنون
تو لاله سرخ و لؤلؤ مکنونی	من مجنونم تو لیلی مجنونی
تو مشتریان با بضاعت داری	با مشتریان بی‌بضاعت چونی

الم الف بلاءنا من عرف کبریائنا و لزم بابنا، من شهد جمالنا و مکن من قربتنا، من اقام علی خدمتنا، هر که جلال و عظمت ما و کبریاء عزت ما بشناخت او از بلاء ما روی نگرداند، هر که جمال و لطف ما بر نقطه دل او تجلی کرد از درگاه ما روی نتابد و یک لحظه از صحبت ما نشکبید. هر که امروز در خدمت ما خو کرد فردا او را از قربت و وصلت خود بی‌بهره نگردانیم. ای جوانمرد دل با توحید او سپار و جان با عشق و محبت او پرداز و بغیر او التفات مکن، که هر که بغیر او باز نگرد تیغ غیرت دمار از جان او برآرد، و هر که از بلاء او بنالد در دعوی دوستی درست نیاید.

مردی بود در عهد پیشین مهتری از سلاطین دین. او را عامر بن عبد القیس میگفتند چنین می‌آید که در نماز نافله پایهای او خون سیاه بگرفت، گفتند پایها ببر تا این فساد زیادت نشود. گفت پسر عبد القیس که باشد که او را با اختیار حق اختیاری بود. پس چون در فرائض و نوافل وی خلل آمد روی سوی آسمان کرد، گفت: پادشاهها گرچه طاقت بلا دارم طاقت بازماندن از خدمت نمیدارم. پای می‌ببرم تا از خدمت باز نمانم. آن گه گفت کسی را بخوانید تا آیتی از قرآن بخواند، چون بینید که در وجد و سماع حال بر ما بگردد شما بکار خود مشغول باشید، پایها از وی جدا کردند و داغ نهادند و آن مهتر در وجد و سماع قرآن چنان برفته بود که از آن الم خبر نداشت، پس چون مقری خاموش شد و شیخ بحال خود باز آمد گفت: این پای بریده بگلاب بشوئید و بمشک و کافور معطر کنید که بر درگاه خدمت هرگز بر بیوفایی گامی ننهاده است.

لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ بَعْدُ قَبْلِ اَيْنَا اِزْلَسْت وَ بَعْدُ اَبَدِ اسْت، وَ مَعْنَى اَنْسَتْ كَمَا الْاَمْرُ الْاِزْلَى لِلَّهِ وَ الْاَمْرُ الْاَبْدَى لِلَّهِ لِانَّ الرَّبَّ الْاِزْلَى وَ السَّيِّدَ الْاَبْدَى لِلَّهِ. در ازل و ابد خدا است که یگانه و یکتا است. در امر بی‌نهایت و در علم بی‌غایت و در حکم بی‌چراست، از کی پیش و پیش از جا بجاست. پیش از ما در ازل ما را بود و بی ما در ابد بهره ماست. این آن رمز است که شب معراج با مهتر عالم (ص) گفت: «یا محمد کن لی کما لم تکن فاکون لك کما لم ازل».

پیر طریقت گفت: بقرب می‌نگر تا انس زاید. بعظمت می‌نگر تا حرمت فزاید، میان این و آن منتظر می‌باش تا سبق عنایت خود چه نماید، لِلهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ بَعْدُ جَای دیگر گفت: أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ عَالَمِ خَلْقِ رَا نَهَایت پیداست و عالم امر را نهایت نیست. عالم خلق جائز الزوال آمد و عالم امر واجب الدوام است و تا مرد از عالم خلق درنگزد روا نبود که بعالم امر رسد از نهاد خود متعری باید شد و نسبت خلقیت از فطرت معرفت باز باید برید. اگر می‌خواهی که ترا بعالم امر گذری بود و از نهاد کنودی برخاستن و از نسبت ظلومی و جهولی باز بریدن نتوان انا بدرنگی و روزگاری، هم چنان که بوقت درآمدن درنگی بکار باید بیرون شدن هم بدرنگ باشد. چنان که نطفه مدتی باز دارند تا علقه گردد. و آن گه آن علقه روزگاری موقوف گردانند تا مضغه شود، همچنین از مضغه تا بعظام و از عظام تا به لحم، آن گه مدتی دیگرش بدارند تا در روش آید. هم چنین مرد بدان قدر که از دست خود برمیخیزد بامر حق آشنا میشود چون از صفات خود بتمامی درگذشت شایسته امر شد و بحد بلوغ رجولیت رسید. آن گه این رقم بر وی زنند که: من المؤمنین رجال، وَ یَوْمَئِذٍ یَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ، یَنْصُرُ اللَّهُ الیومِ تَرَحُّ وَ غَدَا فَرِحَ، الیومِ حیرة، الیومِ اسف و غدا لطف، الیومِ بکاء و غدا لقاء. هر چند که دوستان را امروز درین سرای بلا و عناهمه درد است و اندوه، همه حسرت و سوز، اما آن اندوه و سوز را بجان و دل خریدارند و هر چه معلوم ایشانست فداء آن درد میکنند چنان که آن جوانمرد گفته:

اکنون باری بنقد در دی دارم      کان درد بصد هزار درمان ندهم

داود پیغامبر چون آن زلت صغیره از وی برفت و از حق بدو عتاب آمد تا زنده بود سر بر آسمان نداشت و یک ساعت از تضرع نیاسود، با این همه خوش میگفت الهی خوش معجونی که اینست و خوش دردی که اینست. الهی تخمی از این گریه و اندوه در سینه من بنه تا هرگز ازین درد خالی نباشم. ای مسکین تو همیشه بی‌درد بوده‌ای، از سوز دردزدگان خبر نداری، از آن گریه بر شادی و از آن خنده بر اندوه نشان ندیده‌ای:

من گریه بخنده در همی‌پیوندم      پنهان گریم باشکارا خندم  
ای دوست گمان مبر که من خرسندم      آگاه نه‌ای که چون نیازومندم

پیر طریقت گفت: الهی نصیب این بیچاره از این کار همه درد است، مبارک باد که مرا این درد سخت در خورد است، بیچاره آن کس که ازین درد فرد است، حقا که هر که بدین درد ننازد ناجوانمرد است.  
یَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ، در خبر است که فردا در انجمن رستاخیز و عرصه عظمی دنیا را بیارند بصورت پیر زنی آراسته گوید: بار خدایا امروز مرا جزای کمتر بنده‌ای کن از بندگان خود. از درگاه عزت و جناب جبروت فرمان آید که ای ناچیز خسیس من راضی نباشم که کمترین

بنده خود را چون تویی جزاء وی دهم. آن گه گوید: کونی ترابا خاك گرد و نیست شو.  
چنان نیست شود که هیچ جای پدید نیاید.

و گفته‌اند طالبان دنیا سه گروه‌اند: گروهی دنیا از وجه حرام جمع کنند هر چون که دست رسد بغصب و قهر بخود میکشند و از سرانجام و عاقبت آن نیندیشند ایشان اهل عقاب‌اند و سزای عذاب. مصطفی (ص) گفت: کسی که دنیای حلال جمع کند از بهر تفاخر و تکاثر تا گردن کشد و بر مردم تطاول جوید ربّ العزه از وی اعراض کند و در قیامت با وی بخشم بود او که دنیای حلال طلب کرد، بر نیت تفاخر، حالش اینست پس او که حرام طلب کند و حرام گیرد و خورد حالش خود چون بود؟

گروه دوم دنیا بدست آرند از وجه مباح چون کسب و تجارات و وجوه معاملات ایشان اهل حساب‌اند در مشیت حق، و در خبر است که: من نوقش فی الحساب عذب.

گروه سوم از دنیا بسدّ جوعت و ستر عورت قناعت کنند مصطفی (ص) گفت: «لیس لابن آدم حق فیما سوی هذه الخصال بیت یسکنه و ثوب یواری عورته و جرف الخبز و الماء» یعنی کسر الخبز ایشان را نه حساب است و نه عتاب، اگر عورت نپوشند و طعام نخورند از خدمت حق باز مانند پس نه بر نصیب خود میکوشند و نه بر مراد خود میروند که از بهر حق میکوشند و بر مراد حق میروند. مصطفی (ص) گفت: ایشانند که چون سر از خاک برکنند رویهای ایشان چون ماه شب چهارده بود روز رستاخیز که خلق دو گروه شوند ایشان در گروه اهل وصلت باشند، و ذلك فی قوله تعالی وَ یَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ یَوْمَئِذٍ یَفْرَقُونَ، فریق منهم اهل الوصلة و فریق منهم اهل الفرقة، فریق للجنة و المنة و فریق للعذاب و المحنة، فریق للفرق و فریق للتلاق.

فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ يُحْبَرُونَ، میگوید دوستان خدا فردا در روضات بهشت در حظیره قدس میان ریاحین و یاسمین بشادی و طرب سماع کنند مزامیر انس فی مقاصیر قدس بالحن تحمید فی ریاض تحمید فی مَعَدِّ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِیْکٍ مُّقْتَدِرٍ. فرمان آید بداد پیغامبر که: یا داود بآن نغمت داودی و صوت شورانگیز و آواز دلربای که ترا داده‌ام زبور برخوان، یا اسرافیل تو قرآن برخوان یا موسی تو تورات برخوان یا عیسی تو انجیل برخوان، ای درخت طوبی بتسبیح و تقدیس ما آواز خود بگشای، ای ماهرویان فردوس چه نشینید خیزید و دوستان را استقبال کنید. ای تلهای مشک اذفر و کافور معنبر بر سر مشتاقان ما نثار شوید، ای درویشان که در دنیا غم خوردید و اندوه کشیدید، اندوه بسر آمد و درخت شادی ببر آمد، خیزید و طرب کنید در حظیره قدس و خلوتگاه انس بنازید و سر ببالین انس باز نهید، ای مستان مجلس مشاهدت، ای مخموران خمر عشق، ای عاشقان سوخته سحرگهان در رکوع و سجود جوی خون از دیده‌ها روان کرده، و دلها بامید وصال ما تسکین داده، گاه آمد که در مشاهده ما بیاسائید، بار غم از خود فرو نهید و بشادی دم زنید، ای طالبان بنازید که نقد نزدیک است. ای شب روان آرام گیرید که صبح نزدیک است. ای تشنگان صبر کنید که چشمه نزدیک است. ای غریبان شاد زبید که میزبان نزدیک است. ای دوست‌جویان





همه او را بفرمان است.

وَ هُوَ الَّذِي يَبْدُوُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ اوست که آفریده می‌آرد از آغاز و آن را زنده کند باز، وَ هُوَ اَهُونٌ عَلَيْهِ و آن بر وی آسانست وَ لَهُ الْمَثَلُ الْاَعْلَى و او راست آن صفت برتری و یگانگی فی السَّمَاوَاتِ وَ الْاَرْضِ در آسمانها و زمین وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۲۷) و اوست آن توانای دانا.

ضَرَبَ لَكُمْ مَثَلًا مِثْلَى زِدِ شَمَا رَا مِنْ اَنْفُسِكُمْ هم از شما هل لَكُمْ مِنْ مَا مَلَكَتْ اَيْمَانُكُمْ مِنْ شُرَكَاءَ شَمَا رَا از بردگان شما هیچ انباز هست فی ما رَزَقْنَاكُمْ در آن که من شما را دادم از مال دنیا، فَأَنْتُمْ فِيهِ سَوَاءٌ که شما با بردگان شما در آن مال و نعمت انبازان باشید یکسان تَخَافُوهُمْ تَخَافُوهُمْ تا بترسید از بندگان خویش كَخِيفَتِكُمْ اَنْفُسَكُمْ چنان که آزاد ترسد از انباز آزاد كَذَلِكَ نَفَصَلُ الْاَيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْمَلُونَ (۲۸) چنین گشاده و روشن سخنان خویش میفرستیم ایشان را که دریابند.

بَلْ اَتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا اَهْوَاءَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ، و ستمکاران بر پی دل آورد و خرد پرستیدن خود می‌روند بنادانی فَمَنْ يَهْدِي مَنْ اَضَلَّ اللّٰهُ پس کیست که راه نماید گم کرده اللّٰه را وَ مَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ (۲۹) و ایشان را فریادرسی و راه‌نمایی نیست.

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ اَهْنَكْ خَوِش و روی خویش راست دار دین را حَنِيفًا پاك و یکتاگوی فِطْرَتَ اللّٰهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا نهاد خدای که مردمان را بر ان نهاد و آن آفرینش که ایشان را بآن آفرید، لا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللّٰهِ جدا کردن و بگردانیدن نیست دین خدای را ذَلِكَ الدِّينُ الْقِيَمُ دین اسلام است دین پاك و کیش راست و بپای وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۳۰) لکن بیشتر مردمان نمیدانند.

مُنْبِيينَ اِلَيْهِ رُوی و آهنگ خویش این دین را راست دارید با گردیدگان بدل با اللّٰه وَ اتَّقُوهُ و بترسید از خشم او وَ اَقِيْمُوا الصَّلَاةَ و نماز بپای دارید، وَ لَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۳۱) و از انباز جویندگان میباشید اللّٰه را.

مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِيْنَهُمْ مَبَاشَ از ایشان که از دین خود جدا شدند وَ كَانُوا شَيْعًا و جوك جوك گشتند پراکنده در دین، كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ (۳۲) هر جوکی بآنچه در دست ایشان است و پیش ایشانست از پسندیده خود شاداند و خرم.

وَ اِذَا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ و هر گاه که بمردمان رسد گزندی و رنجی دَعَوْا رَبَّهُمْ خدایانند خدایانند خویش را مُنْبِيينَ اِلَيْهِ بازو گشته بدل ثُمَّ اِذَا اَذَاقَهُمْ مِنْهُ رَحْمَةً پس، آن گه که بچشاند ایشان را بخشایشی از خویشتن اِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ (۳۳) آن گه گروهی از ایشان با خدایان خود انباز می‌آورند و آزادی بر اسباب میسازند.

لِيَكْفُرُوا بِمَا اٰتَيْنَاهُمْ تا بآن نعمت که ایشان را دادیم و فرج که نمودیم کافر می‌شوند فَنَمَتُّعُوا كُوی بر خورید و روزگار فرا سر برید، فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ (۳۴) آری آگاه شوید.

أَمْ اَنْزَلْنَا عَلَيْهِمْ سُلْطٰنًا یا بر ایشان نامه فرستادیم که آن را بَحَجَّتْ گیرند فَهُوَ يَنْكَلُمُ که آن نامه می سخن

گوید و می‌گواهی دهد، بما کائوا به يُشْرِكُونَ (۳۵) که آن انبازی که ایشان می‌گویند خدای را راست است یا چنان است.

وَ إِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً وَ هَرَّگه که بچشانیم مردمان را بخشایشی فَرَحُوا بها شاد شوند بآن وَ إِن تُصِيبُهُمْ سَيِّئَةٌ وَ اَگر بایشان رسد بدی بما قَدَمَتْ أَيْدِيَهُمْ بآنچه دستهای ایشان پیش فرا فرستاد إِذَا هُمْ يَقْنَطُونَ (۳۶) ایشان نومید می‌باشند.

أَوْ لَمْ يَرَوْا نمی‌بینند أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ که الله فراخ می‌گستراند روزی او را که خواهد وَ يَقْدِرُ وَ باندازه فرو می‌گیرد إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۳۷) در آن نشانه‌هایی است ایشان را که بگردند.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ اى خلقكم فى اصل الانشاء من تراب، لا تكم بنو آدم و آدم خلق من تراب، و اذا كان الاصل ترابا فالفرع كذلك. و قيل تقديره خلق اياكم من تراب فحذف المضاف ثم اذا انتم بشر آدميون عقلاء، ناطقون ننتشرون، تتصرفون فيما فيه قوام معاشكم، و فيه تقريب ما بين كونه ترابا و بين كونه بشرا على وجه التعجب و ليس ثم لتراخي الزمان انما هو متعلق بالاخبار و فى بعض الآثار: ان الله سبحانه لما اراد ان يخلق آدم بعث جبرئيل لياخذ من الارض قبضة، فلما نزل الى الارض قالت له الارض: اسئلك بالذى ارسلك الى ان لا تاخذ منى اليوم شيئا يكون فيه غدا للنار نصيب، فتركها و رجع. فارسل الله سبحانه ميكائيل. فقالت له الارض مثل قولها لجبرئيل فرجع و لم ياخذ منها. و كذلك بعث اسرافيل فقالت له مثل ذلك، فرجع و لم ياخذ منها.

فبعث الله سبحانه عزرائيل و هو ملك الموت فقالت له الارض مثل ذلك، فقال الذى ارسلنى احق ان اطيعه منك، فاخذ من وجه الارض من طيبها و خبيثها، و سهلها و وعرها، قبضة. فعجت الارض الى الله سبحانه، فوعدها بان يعيد اليها ما اخذ منها اطيب مما كان. فمن هاهنا امر بالدفن، مع الطيب و الحنوط. فامر الله سبحانه حتى صب عليه من ماء بحر تحت العرش يقال له بحر الاحزان، فلذلك لا يتم لابن آدم سرور يوم و لا يخلو من وحشة. و انشد بعضهم لابي القاسم المغربي:

خلفت من التراب فصرت شخصا      بصيرا بالسؤال و بالجواب  
وعدت الى التراب فصرت فيهي      كانك ما برحت من التراب

وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا، قيل المراد به آدم و حوا لانها خلقت من ضلعه، و قيل المراد به النساء، خلقن من نطف الرجال. و قيل معناه خلق لكم من جنسكم و من مثل خلقتكم ازواجاً، و لم يجعلهن من الجن لئسكنوا إليها. و انما قال ذلك لان استيناس الجنس بالجنس اكثر من استيناسه بغير جنسه.

نظيره قوله: وَ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا، و قوله وَ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا.

... وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً يُوَدِّ الرجل زوجته و المرأة زوجها وَ رَحْمَةً يعطف كل واحد منهما على

صاحبه.

روى ان رجلا اتى النبى (ص) فقال: يا نبى الله لقد عجبت من امر وائه لعجب ان الرجل ليتزوج المرأة و ما رآها و ما رآته قط حتى اذا ابنتى بها اصبحا و ما شىء احبب الى احدهما من الآخر فقال رسول الله (ص): وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً.

و قيل مودة ايام الشباب و رحمة ايام المشيب، و فى الخبر المقنت من الله و الفك من الشيطان. قال ابن عباس: المودة للكبير و الرحمة للصغير. و قال مجاهد المودة الجماع و الرحمة الولد. ان فى ذلك لآيات اى ان فيما فعل الله من ذلك لدلائل و شواهد على وحدانية الله و قدرته على ما يشاء، لِقَوْمٍ يَنْفَكُرُونَ، فيعلمون ان قوام الدنيا بوقوع التناسل فيها.

وَ مِنْ آيَاتِهِ، الدالة على وحدانيته و ربوبيته خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ عَلَى الْهَيْئَةِ الَّتِي خَلَقَهَا عَلَيْهَا رَفَعَ السَّمَاءَ فِي الْهَوَاءِ مِنْ غَيْرِ عَمَدٍ وَ بَسَطَ الْأَرْضَ عَلَى وَجْهِ الْمَاءِ وَ اثْقَالَهَا بِأَيَّاهَا بِالرُّوَاسِي مِنَ الْجِبَالِ وَ كَذَلِكَ خَلَقَهُ اللُّغَاتِ الْمُخْتَلِفَةَ وَ الْأَصْوَاتِ الْمُتَغَايِرَةَ وَ قَسَمَتَهُ ذَلِكَ بَيْنَ الْأُمَمِ فِي الْأَقْطَارِ الْمُتَبَاعِدَةِ.

روى عن وهب قال: جميع الالسنه اثنان و سبعون لسانا منها فى ولد سام تسعة عشر لسانا و فى ولد حام سبعة عشر لسانا و فى ولد يافث ستة و ثلاثون لسانا و كذلك من دلائل وحدانيته و شواهد قدرته خلقه الالوان المختلفة ليقع التعارف و التفاهم و ليمتيز الاشخاص بعضها من بعض. و قيل فى الالوان المختلفة قولان: احدهما يريد به البياض و السواد و الادمه و الشقرة و غيرها، و الثانى انه خلقهم جميعا على صورة واحدة، و فرق بينهم بامور لطيفة من صنعه حتى لا يلتبس احد على الناس من غيره، مع كثرتهم، بل يعرف كل واحد بما خصه الله به. و لو جهد الناس ان يقفوا على ما بان به كل واحد من الآخر لم يقفوا على كنه ذلك و هم كلهم بنو اب واحد و ام واحدة.

... ان فى ذلك اى فى جميع ما خلقه الله و فصله من ذلك، لآياتٍ للعالمين من الانس و الجن، و قرأ حفص للعالمين بكسر اللام، و انما خص اهل العلم لانهم مخصوصون بمعرفة الدقائق.

وَ مِنْ آيَاتِهِ مَنْامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ وَ ابْتِغَاؤُكُمْ مِنْ فَضْلِهِ، المنام مفعلة من النوم كالمسغبة و المرحمة على وزن المقام، و تأويل الآية: منامكم بالليل و ابتغواكم من فضله بالنهار، و قد يقع النوم بالنهار و ابتغاء الرزق بالليل لكنه نادر و الحكم للاغلب الاكثر. ان فى ذلك لآياتٍ لقومٍ يسمعون اى ينتفعون بسمعه.

وَ مِنْ آيَاتِهِ يُرِيكُمْ الْبَرْقَ، يعنى ان يريكم البرق، فحذف ان لدلالة الكلام عليه، خوفاً للمسافر من الصواعق و طمعاً للمقيم فى المطر. و قيل خوفاً من السيل و الطوفان و الغرق، و طمعاً فى المطر النافع، و هما منصوبان لنزع اللام عنهما، تقديره للخوف و للطمع، و يُنَزَّلُ مِنَ السَّمَاءِ، اى من السحاب مطرا فيحيى به الارض الميتة فيخرج زروعها بعد جدوبها و دروسها ان فى ذلك لآياتٍ لقومٍ يعقلون عن الله حججه و ادلته.

وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ وَ الْأَرْضُ بِأَمْرِهِ، يعنى ثباتهما قائمتين بلا عمد بامرهما بالقيام، و قيل بفعله. قال ابن مسعود قامتا على غير عمد بامرهم، ثم إذا دعاكم دعوةً قيل هذا وقف تام. ثم ابتداءً فقال: مِنَ الْأَرْضِ إِذَا

أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ فِيهِ تَقْدِيمَ وَ تَأْخِيرَ: یعنی اذا انتم تخرجون من الارض. قال ابن عباس تخرجون من القبور. و قيل الوقف عند قوله من الارض یعنی دعاكم و انتم فی الارض، ای فی القبور و الدّعوة فی الآیة هی النفخ فی الصور، كذلك قوله: يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعُ إِلَى شَيْءٍ نُّكْرٍ.

وَ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ مِنَ الْإِنْسِ وَ الْجِنِّ كُلٌّ لَهُ قَانِثُونَ، ای مطيعون. و هذه الطاعة ليست بطاعة العبادة، انما هي طاعة الظهور من العدم اذ قال المكوّن عزّ جلاله كونوا فكانوا. و قيل هي طاعة ارادة لا طاعة عبادة، ای خلقهم على ما ارادهم منقادون لما يريد بهم من حياة و موت و بعث و صحّة و سقم و عزّ و ذلّ. و قيل كُلٌّ لَهُ قَانِثُونَ ای قائمون فی القيامة و قيل قَانِثُونَ، ای مصلّون فيكون المراد به المؤمنین.

وَ هُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ فِي الدُّنْيَا ثُمَّ يُعِيدُهُ هُمْ فِي الْآخِرَةِ وَ هُوَ أَهْوَنُ.

فيه قولان: احدهما، و هو هَيِّنٌ عَلَيْهِ فيكون افعال بمعنى: فعيل، كقوله: اللَّهُ أَكْبَرُ بمعنى الكبير. و الثاني ان الاعادة اهون عليه في تقديركم و زعمكم. و قيل وَ هُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ، ای على الخلق يقولون بصيحة واحدة، فيكون اهون عليهم من ان يكونوا نطفًا ثم علقًا ثم مضغًا الى ان يصيروا رجالًا و نساءً.

... قوله: وَ لَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَى، مفسران اين سخن را دو معنى گفته اند يکى آنست که له الصفة الاعلى، مثل بمعنى صفت است، چنان که: مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعِدَ الْمُتَّقُونَ. و قال تعالى: مَثَلُهُمْ فِي النَّوْرَةِ، ای صفتهم، و پارسی مثل سان است. میگوید: او را است صفت وحدانیت و فردانیت یکتایی و یگانگی و بی همتایی او را صفات ذات است، و برترین همه صفات است. کس را با وی در آن انبازی نه و چنو هیچکس و هیچ چیز نه. ابن عباس از اینجا گفت در تفسیر این کلمات: هی انه لیسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ. و قيل هی انه: لا إلهَ إِلَّا هُوَ. و قيل هی الاحياء و الاماتة لا یشارکه فيها احد. معنى دیگر آنست که این سخن بساط آیت است که بر عقب می آید و بساط آن مثل که زد.

تأويل آنست که: لَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَى اذ ضَرَبَ لَكُمْ مَثَلًا مِنْ أَنْفُسِكُمْ او راست مثل برترین و سان بلندترین در آن مثل که زد شما را هم از شما، هَلْ لَكُمْ يَا مَعْشَرَ مَنْ اِشْرَكَ بِاللَّهِ مِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ عبيد و اماء مِنْ شُرَكَاءَ فِي مَا اعطيناكموه حتى تستوا فيه فلا تجعلوا بعض خلقى شريكاً لي في الالهة فائى اعلى مثلاً و اجلّ قدراً تعالى عما يقول الظالمون علواً كبيراً. و معنى. تَخَافُونَهُمْ كَخِيفَتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ ای تخافون ان يقاسمكم عبيدكم المال كما تخافون نظراءكم و امثالكم من الاحرار. حاصل این مثل آنست که چون در میان شما این نیست که بنده را با خداوند خویش در مال و ملك انبازی بود. وَ لِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَى و هو بالتقديس اولی. پس الله تعالى که در قدر و پاکی خویش از شما برتر است اولی تر که از انبازی بندگان خویش پاك بود و منزّه كذلك نُفَصِّلُ الْآيَاتِ نَبِيّنَ كَمَا بَيَّنْتَ هَذَا الْمَثَلُ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ يَتَدَبَّرُونَ فِي ضَرْبِ الْأَمْثَالِ.

بَلْ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَهْوَاءَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ يَعْنِي لَيْسَ لَهُمْ فِي الْاِشْرَاكِ بِاللَّهِ شَبَهَةٌ لَكُنْهُمْ بَنُوا الْاِمْرَ فِيهِ عَلَى الْجَهْلِ وَ هَوَى النَّفْسِ، فَمَنْ يَهْدِي مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ، ای اضله الله وَ مَا لَهُمْ مِنْ ناصِرِينَ ما نعين يمنعونهم من

عذاب الله الذى ينزله بهم لكفرهم و شركهم درين آيت اثبات اضلال از خداوند است جلّ جلاله و ببعضى آيات اثبات ضلال از بنده است، و ذلك فى قوله تعالى قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ قَدْرِيَانِ مُنْكَرَانِدِ مَرِ اضلال را از خداوند عزّ و جلّ و گویند همه از بنده است، و جبريان منكراند مر ضلال را از بنده كه ایشان بنده را اختيار نگویند و گویند همه از الله است جلّ جلاله و اهل سنّت هر دو اثبات كنند اضلال از خداوند عزّ و جلّ و اختيار ضلال از بنده. و هر چه در قرآن ذكر اضلال و ضلالست همه برين قاعده است كه ياد كرديم.

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا، يعنى اقم قصدك، كقول ابرهيم (ع): اِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ وَ كَقَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ: وَ أَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَ كَقَوْلِهِ: لِكُلِّ وَجْهَةٍ. وَ الحنيف اسم للمسلم الموحد، و الحنفاء المسلمون الموحدون و الحنيفية ملة الاسلام و قيل الحنيف المستقيم يقال رجل حنيف و دين حنيف اى مستقيم و انتصب حنيفا على الحال. و معنى الآية: اقم على الدين المستقيم، فطرة الله، نصب على الاغراء اى الزم فطرت الله اَلَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا فَطَرْتِ رَا دُو معنى است يكي خلقت، كقوله: فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ، اى خلق السماوات و الارض، الذى فطرنى. اى خلقتى، فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ اى خلقكم، فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ خَالِقَهَا وَ مبدءها. و منه سمى الفطير من الخمير، ديگر معنى فطرت ملت است: كيش و منه

قول رسول الله (ص) للبراء بن عازب فى الحديث الصحيح حين علمه الدعاء عند النوم ان مت مت على الفطرة اى على دين الاسلام و الملة الحنيفية.

اگر گوئيم فطرت اينجا بمعنى دين اسلام است پس ناس اينجا مسلمانان اند بر خصوص، لقوله عزّ و جلّ وَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ الَّذِي جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ يَعْنِي لِلْمُسْلِمِينَ، و معنى آنست كه دين اسلام را ملازم باش و بر پي آن رو، آن دين كه مسلمانان را در ازل بر آن آفريد و بفضل خود ایشان را بآن دين گرامى كرد. آن گه گفت: لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ، اى لا تبديل لدين الله، بلفظ خبر است و بمعنى نهى، اى الزموا دين الله و اتبعوا و لا تبدلوا التوحيد بالشرك ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ الْمُسْتَقِيمُ، و محتمل است كه هم برين قول ناس بر عموم مردم نهند، و معنى آنست كه الزموا دين الله و ملته التي خلق الخلق على ان يدعوهم اليها، كقوله: وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ يعنى انا لأمرهم ان يعبدون ثم حقق ذلك بقوله: وَ مَا أَمُرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَ اَگر گوئيم، فطرت بمعنى خلقت است فطرت الله منصوب است بر مصدر، اى فطر فطرة الله، اى خلقه الله التي خلق الناس عليها، و اين فطرت آن عهد است كه روز ميثاق بر فرزند آدم گرفت و گفت: أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى. اكنون هر فرزند كه درين عالم بوجود آيد بر حكم آن اقرار اول آيد و مقرّ باشد كه او را صانعى و مدبرى است و اكر چه او را بنامى ديگر ميخواند يا غير او را مى پرستد در اصل صانع خلاف نيست. و لهذا قال تعالى: وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ، وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ، وَ قَالُوا مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى.

و فى الخبر ما روى ابو هريرة قال قال رسول الله (ص): من يولد يولد على الفطرة فابواه يهودانه او ينصرّانه كما تنتجون البهيمة هل تجدون فيها من جدعاء حتى تكونوا انتم تجدونها قالوا يا رسول الله أ فرأيت

من يموت و هو صغير؟ قال: الله اعلم بما كانوا عاملين، ثم قرأ ابو هريرة اقرؤا ان شئتم: فَطَرَتَ اللَّهُ التِّي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا قَالَ الْمُحَقِّقُونَ مِنْ أَهْلِ الْعِلْمِ وَالسُّنَّةِ قَوْلَهُ: مَنْ يُولَدُ يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ يَعْنِي عَلَى الْعَهْدِ الَّذِي أَخَذَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ بِقَوْلِهِ: أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ وَكُلُّ مَوْلُودٍ فِي الْعَالَمِ عَلَىٰ ذَلِكَ الْإِقْرَارِ. وَهُوَ الْحَنِيفِيَّةُ الَّتِي وَقَعَتِ الْخَلْقَةَ عَلَيْهَا وَانْ عَبْدُ غَيْرِهِ وَ لَكِنْ لَا عِبْرَةَ بِالْإِيمَانِ الْفِطْرِيِّ فِي أَحْكَامِ الدُّنْيَا وَ إِنَّمَا يُعْتَبَرُ الْإِيمَانُ الشَّرْعِيُّ الْمَأْمُورُ بِهِ الْمَكْتَسَبُ بِالْإِرَادَةِ وَ الْفِعْلِ. الْإِلا تَرَىٰ أَنَّهُ يَقُولُ: فَابْوَاهُ يَهُودَانَهُ فَهُوَ مَعَ وُجُودِ الْإِيمَانِ الْفِطْرِيِّ فِيهِ مُحْكَمٌ لَهُ بِحُكْمِ أَبُوِيهِ الْكَافِرِينَ. وَ هَذَا مَعْنَى قَوْلِهِ (ص): يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَىٰ إِنِّي خَلَقْتُ عِبَادِي حَنِفَاءَ فَاحْتَالَتَهُمُ الشَّيَاطِينُ عَنْ دِينِهِمْ.

و قال عبد الله بن المبارك: في قوله (ص) كل مولود يولد على الفطرة قال على الخلقة التي جبل عليها في علم الله تعالى من سعادة او شقاوة، فكل منهم صائر في العاقبة الى ما فطر عليها و عامل في الدنيا بالعمل المشاكل لها. فمن علم انه يكون سعيدا اراد سعادته و اخبر عن سعادته و خلقه في حكمه سعيدا، و من علم شقاوته اراد ان يكون شقيًا و اخبر عن شقاوته و خلقه في حكمه شقيًا. ثم قال: لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ أَي مَا جَبَلَ عَلَيْهِ الْإِنْسَانُ مِنَ السَّعَادَةِ وَ الشَّقَاوَةِ لَا يَتَبَدَّلُ فَلَا يَصِيرُ السَّعِيدُ شَقِيًّا وَ لَا الشَّقِيُّ سَعِيدًا. وَ قِيلَ لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ، أَي لَا يَقْدِرُ أَحَدٌ أَنْ يَغْيِرَ هَذِهِ الْخَلْقَةَ. وَ قِيلَ هُوَ نَهَىٰ عَنِ الْخِصَاءِ وَ غَيْرِهِ، أَي لَا تَغْيِيرَ لِخَلْقِ اللَّهِ مِنَ الْبِهَائِمِ، بِالْخِصَاءِ وَ بَنَاتِ الْأَذَانِ وَ نَحْوِهِ. ذَلِكَ الدِّينُ الْقِيَمُ الْمُسْتَقِيمُ الَّذِي لَا عَوْجَ فِيهِ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ وَ هُمُ الْكَافِرُونَ لِأَعْرَاضِهِمْ عَنِ الدَّلَائِلِ الدَّالَّةِ عَلَيْهِ وَ الشَّوَاهِدِ الشَّاهِدَةِ لَهُ.

مُنْبِيئِينَ إِلَيْهِ مَنْصُوبٌ عَلَى الْحَالِ، أَي أَقِمْ وَجْهَكَ أَنْتَ وَ أَمَّاكَ مُنْبِيئِينَ إِلَيْهِ لِأَنَّ مَخَاطَبَةَ النَّبِيِّ (ص) يَدْخُلُ مَعَهُ فِيهَا الْإِمَّةُ كَمَا قَالَ: يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ مُنْبِيئِينَ إِلَيْهِ، أَي رَاجِعِينَ إِلَيْهِ بِالتَّوْبَةِ مُقْبِلِينَ إِلَيْهِ بِالطَّاعَةِ، وَ أَنْقُوهُ أَي اتَّقُوا مَخَالَفَتَهُ وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ آدُوهُا فِي أَوْقَاتِهَا عَلَى شَرَائِطِهَا وَ حَقُوقِهَا وَ لَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ. مِنَ الَّذِينَ بَدَلُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ حَمَزَةً وَ كَسَابَى فَرَّقُوا خَوَانِدًا بِالْف، أَي فَارَقُوا دِينَهُمْ، وَ هُمُ الْيَهُودُ وَ النَّصَارَى وَ طَوَائِفُ أَهْلِ الشَّرِكِ.

معنى آنست که از مشرکان مباشید ایشان که از دین خویش جدا شدند و با دین بنمانند و اگر: فَرَّقُوا دِينَهُمْ خَوَانِي، بر قراءت باقى، مراد باين اصحاب اهواء اند و اهل بدعت. ميگويد از ایشان مباشيد که دین خویش پاره پاره کردند بپاره‌ای بگرویدند و بپاره‌ای نگرودیدند، پاره‌ای بپذیرفتند و پاره‌ای نپذیرفتند. همانست که جای دیگر گفت: أَمْ قَوْمٌ مُمِنُونَ بَبَعْضِ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ وَ كَانُوا شِيعَةً، أَي صَارُوا فِرْقًا. وَ أَصْلُ الشَّيْعَةِ الْمَعَاوَنَةُ، يُقَالُ شِيعَ نَارِكُ: أَي ، ضَعَّ عَلَيْهَا حَطْبًا دَقَاقًا تَحْتَ الْحَطْبِ الْغَلَاظِ، كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ رَاضُونَ بِمَا عِنْدَهُمْ. وَ قِيلَ كَمَا أَنَّ الْمُؤْمِنِينَ فَرِحُونَ بِتَوْحِيدِ اللَّهِ فَهَوْلَاءَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ فَرِحُونَ بِالدُّنْيَا.

عن عمر بن الخطاب قال: قال رسول الله (ص) لعائشة: «يا عائشة انّ الذين فارقوا دينهم و كانوا شيعة هم اهل البدع و الضلالة من هذه الامّة، يا عائشة انّ لكلّ صاحب ذنب توبة الا صاحب البدع و الاهواء ليست لهم توبة، انا منهم برى و هم منى براء.»

و عن انس بن مالك قال قال رسول الله (ص): ان الله حجز التوبة عن كل صاحب بدعة. قال الاوزاعي: الذنوب اربعة: فذنب يأتيه صاحبه بجهالة، و ذنب يأتيه و هو يعرفه فليستغفر، و ذنب يصير عليه، و ذنب يدين الله به، فهذا اعظمها ثم الذي يصير عليه قال ابو حاتم يعنى بالذنب الذى يدين الله به البدعة. و عن ايوب السخثياني قال ما ازداد صاحب بدعة اجتهادا الا ازداد من الله بعدا. و عن ابى هريرة قال: قال رسول الله (ص): يجيء قوم يميئون السنة و يدغلون فى الدين، فعلى اولئك لعنة الله و لعنة اللاعنين، و الملائكة و الناس اجمعين.

وَ إِذَا مَسَّ النَّاسَ يَعْنَى اهل مكة ضُرُّ سوء من الجوع و القحط و احتباس المطر و غير ذلك من انواع البلاء دَعَوْا رَبَّهُمْ مُنِيْبِيْنَ اِلَيْهِ تَائِبِيْنَ مَقْبَلِيْنَ بالدعاء اليه و تركوا الاصنام لعلمهم انه لا فرج عندها و لا يقدر على كشف ذلك عنهم غير الله ثم إِذَا أَذَاقَهُمْ مِنْهُ اى من عنده، رحمة عافية من الضّر النازل بهم إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُوْنَ يعودون الى الشرك. و قيل الناس عام فى المؤمنين و المشركين و اذا فريق هم المشركون.

لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ هذه اللام تسمى لام العاقبة، و قيل لام الامر، و المراد به التقرير و التهديد. كقوله: اَعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ، و كذلك فَتَمَتَّعُوا امر تهديد و وعيد فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ عاقبة امركم، أم أنزلنا عليهم سُلْطَانًا السلطان هاهنا الكتاب قوله يَتَكَلَّمُ اى يتكلم به، كقول القائل هذا الكتاب يشهد على فضل مصنفه، و يتكلم بفضله. و منه قوله تعالى: سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ يعنى القرآن. و قيل التكلم هاهنا مجاز و المراد به البيان كقوله: هذا كتابنا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ اى يبين لكم ما عملتموه على الحقيقة، و منه قول الشاعر:

وعظتك اجداث صمت و نعتك ازمنة خفت  
وارتك قبرك فى القبور و انت حى لا تمت

وَ إِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً، غنى و صحة و غيثا و خصبا، فَرَحُوا بِهَا فرح البطر وَ إِن تُصِيبَهُمْ سَيِّئَةٌ جَدِبَ و قحط إِذَا هُمْ يَقْنَطُونَ، ييأسون من رحمة الله و هذا خلاف وصف المؤمن، فان المؤمن يشكر الله عند النعمة و يرجو ربه عند الشدة قرأ بصرى و الكسائى يَقْنَطُونَ بكسر النون و الباقون بفتحها من قنط. أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَقْدِرُ يعنى ا و لم يعلموا ان الله قسم المعيشة بين الخلائق و هو الفعّال لما يريد يوسع الرزق لمن يشاء من عباده امتحانا لهم بالسراء و الشكر عليها و يضيقه لمن يشاء من خلقه امتحانا لهم بالضراء و الصبر عليها ليستخرج منهم بذلك معلومة من الشكر و الكفران و الصبر و الجزع، إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ، اى ان فيما فعل الله من ذلك لدلالات صادقة و شواهد واضحة لمن صدق بحجج الله و اقرّ بها اذا عاينها و رءاها.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ الآية، اى فرزند آدم اگر ميخواهى كه آيات و رايات وحدانيت الله بدانى و علامات فردانيت وى بشناسى، چشم عبرت باز كن، ديده عقل بگشاي، در عالم نفس خویش

جولانی کن، باصل خلقت خویش نظری کن مشتی خاک بودی نهادی تاریک در ظلمت نکرت خود بمانده، در تاریکی صفات متحیر شده، همی از آسمان اسرار باران انوار باریدن گرفت که: ثم رش علیهم من نوره آن خاک عبرت گشت و آن سنگ گوهر شد، آن نهاد کثیف باین پیوند لطیف عزیز شد، خاک پاک شد، ظلمت نور شد، آری آراینده و نگارنده مائیم آن را که خواهیم بنور خود بیارائیم، بهشت بدوستان آرائیم و دوستان را بدل آرائیم و دل را بنور خود آرائیم، این بآن کنیم تا اگر بلاشه ادبار خود بسراذقات عزت ما نرسید بپرتو اقبال نور جلال ما برسید.

پیری را پرسیدند که آن نور را چه نشان است؟ گفت نشان آنست که بنده بآن نور حق را جلّ جلاله نادر یافته بشناسد، نادیده دوست دارد، از کار و یاد خود با کار و یاد او پردازد، آرام و قرارش در کوی او بود، راز و نازش همه با دوستان او بود، بروز در کار دین. شش در خمار بشریت یقین بود، بروز با خلق بخلق، شش با حق بر قدم صدق بود.

وَ مِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ دَلَالٌ قَدْرٌ وَ شَوَاهِدُ فَطْرَتِ أَوْ جَلِّ جَلَالِهِ يَكِيَّ آسْمَانِسْتِ كِهْ دَرِ هَوَا بِقَدْرَتِ مَعْلُقِ بَدَاشْتِ وَ مَرَّ أَنْ رَا بِيْرُوْجِ وَ سَتَارِگَانِ بِيَارِاسْتِ وَ بِنِگَاشْتِ، دِيْگَرِ زَمِيْنِ اسْتِ كِهْ بَرِ سَرِ اَبِ بِيْحَابِيْ بَدَاشْتِ وَ زِ اَبِ نِنِگِهْ دَاشْتِ. آسْمَانِ بَا مَرِّ خُودِ گَرْدَانِ كَرْدِ زَمِيْنِ بَجْبَرِ وَ قَهْرِ خُودِ بَسَاطِ وَ مِيْدَانِ كَرْدِ، گَرْدِشِ اَنْدَرِ آسْمَانِ بَا مَرِّ وَ جَبْرِ اَوْ، اَرَامِ اَنْدَرِ زَمِيْنِ بِهْ اَسْرِ وَ قَهْرِ اَوْ، آسْمَانِ مَحْدَثِ اَنْدَرِ وِيْ عَرْضِ گَرْدِشِ زَمِيْنِ مَحْدَثِ، اَنْدَرِ وِيْ صِفْتِ اَرَامِشِ. اِيْنِ جَمْلِهْ بِنَقْدِيْرِ خُودِ قَدِيْرِ پَاكِ دَانِشِ. رُوْزِيْ بِيَايِدِ كِهْ آسْمَانِ دَرِنُورْدَنْدِ، بَرُوْجِ فَلَكَ فَرُوْ گِشَايِنْدِ خُورْشِيْدِ اَزِ مَرَكْزِ خُودِ دَرَاْفْتَنْدِ، مَاهِ اَزِ جَاهِ خُودِ مَعْزُولِ شُودِ، جَرْمِ مَنُورِ مَكُورِ گَرْدِدِ حَمَلِ رَا عَمَلِ نَمَانْدِ، ثُورِ رَا دُورِ نَبُوْدِ، اِجْزَاءِ جُوْزَا اَزِ هَمِ جَدَا شُودِ، سَرَطَانِ اَزِ اَوْطَانِ خُودِ جَدَا گَرْدِدِ، اَسْدِ رَا دَرِ رُوشِ سَدِ قَهْرِ پِيْدا آيِدِ، سَنْبَلِهْ اَزِ سَلْسَلِهْ بَرُوْنِ آيِدِ، خَزَانِ مِيْزَانِ دَسْتِ اَزِ نِنِگِهْ دَاشْتِ وِيْ بَكِشَنْدِ، عَقْرَبِ اَزِ سِيْرَا بَعْدِ وَ اَقْرَبِ بَا زِ رَهْدِ، قُوسِ رَا حَرَكْتِ وَ قُوسِ نَمَانْدِ، جَدِيْ رَا جَرِيْ قَاصِرِ شُودِ، دَلُوْ اَزِ عُلُوْ بَسْفَلِ اَفْتَنْدِ، حُوْتِ رَا قُوْتِ بَقَا نَمَانْدِ. چُوْنِ اِيْنِ جَمْلِهْ رَا بَعْدِ اَزِ نَشْرِ اَنْ طِيْ كَنْنَدِ عَزْتِ اَهْلِ اِيْمَانِ اَشْكَارَا شُودِ، عَالَمِ بَنُورِ اَلْهِيْ مَنُورِ گَرْدِدِ، فَرْدُوسِ اَزِ نَقَابِ بِيْرُوْنِ آيِدِ، بَجَايِ سَتَارِگَانِ رُوِيْهَائِ مَؤْمِنَانِ بُوْدِ، بَجَايِ مَاهِ چِهْرِهْ اَنْبِيَاءِ وَ رَسَلِ بُوْدِ، بَجَايِ خُورْشِيْدِ جِهَانِ اَفْرُوزِ جَمَالِ وَ كَمَالِ اَنْ مَهْتَرِ عَالَمِ وَ سَيِّدِ وِلْدِ اَدَمِ بُوْدِ، اَنْ رُوْزِ خِيْرِهَا عِيَانِ گَرْدِدِ، وَ عَدَهَا نَقْدِ شُودِ، اَبْرِ لَطْفِ بَارَانِ كَرَمِ رِيْزْدِ.

پير طريقت گفت: بس نمائد که آنچه خبرست عيان شود، همه آرزوها نقد شود، و زيادت بي‌کران شود، خورشيد وصال از مشرق يافت تابان شود، آب مشاهدت در جوی ملاطفت روان شود، قصه آب و گل نهان شود، و دوست ازلی عيان شود، کارها همه چنان که دوست خواهد چنان شود، دیده و دل و جان هر سه بدوست نگران شود.

... وَ لَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَى إِيْ لِهْ الصِّفَةِ الْعَلِيَا فِي الْوُجُوْدِ بِحَقِّ الْقَدَمِ وَ نَعْتِ الْكَرَمِ وَ فِي الْجَبْرُوتِ بِنَعْتِ الْعَزِّ وَ

الجلال و المجد و الجمال.





که خود روی نبوی، و الیه الاشارة بقوله: لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ. چون خود روی هر قدمی که برگیری ماندتر شوی، چون ما بریم هر قدمی که برگیری عاشقتر شوی، چون خود روی عیاران راحت بزنند، چون ما بریم راهزنان غاشیه تو کشند:

چه کند عرش که او غاشیه من نکشد      چون بدل غاشیه حکم و رضای تو کشم

### ۳ النوبة الاولى

قوله تعالى: قَاتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ حق خویشاوند او را ده و الْمَسْكِينِ وَ ابْنَ السَّبِيلِ و درویش را و راهگذری را ذَلِكَ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ أَنْ يَكُونَ لَهُمْ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُسْرًا و ايشان را که خداى را میخواهند و پاداش او میجویند و أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۳۸) و ايشانند که پیروز آمدگان جاویداند.

و مَا آتَيْتُمْ مِنْ رِبَاٍ چیزی که دهید از ربا لیربواً في أموال الناس تا بیفزاید در مال مردمان فلا يربوا عند الله آن بنزدیک خداى بنفزايد و مَا آتَيْتُمْ مِنْ زَكَاةٍ و آنچه بخشید و دهید از زکاة تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ که بآن خداى را خواهید و پاداش او قَاوَلِكُمْ هُمُ الْمُضْعِفُونَ (۳۹) ايشان اند که بیکی اند باو نایند.

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ اللَّهُ اوست که بیافرید شما را ثُمَّ رَزَقَكُمْ و پس روزی داد شما را ثُمَّ يُمِيتُكُمْ و پس میراند شما را ثُمَّ يُحْيِيكُمْ و پس زنده کند شما را هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ کس هست از این که انبازان خوانید شما؟ مَنْ يَفْعَلُ مِنْ دَلِيقٍ مِنْ شَيْءٍ که ازین هیچ چیز کند سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ (۴۰) پاکی و بی عیبی او را و برتری از آن انبازی که وی را میگویند.

ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ آشکارا گشت و فراوان تباهی در دشتها و شهرها بما كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ ببد کرد دستهای مردمان لِيَذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا تا بچشاند ايشان را پاداش لختی از آنچه کردند لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (۴۱) تا مگر بازگردند.

قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ گوی بروید در زمین فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلُ درنگرید چون بود سرانجام ايشان که ازین پیش بودند كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُشْرِكِينَ (۴۲) که بالله می انبازان گرفتند.

فَأَقِمْ وَجْهَكَ پس آهنگ و روی خود راست دار لِلَّذِينَ الْقِيَمِ این دین درست راست پاینده را مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمَ پيش از آن که روزی آید، لَا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ روزی که چون الله آن را آورده بود با پس نبرد يَوْمَئِذٍ يَصْدَعُونَ (۴۳) آن روز می باز پراکنند در دو راه.

مَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ هر که کافر شود گزند کفر او برو و مَنْ عَمِلَ صَالِحًا و هر که نیکی کند فَلِأَنْفُسِهِمْ يَمْهَدُونَ (۴۴) خویشان را می نشستگاه سازد و می بساط گستراند.

لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ تا پاداش دهد ايشان را که بگرویدند و نیکی کردند مِنْ فَضْلِهِ از بخشیده خویش إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ (۴۵) که او دوست ندارد ناگرویدگان را.

وَ مِنْ آيَاتِهِ و از نشانههای اوست أَنْ يُرْسِلَ الرِّيَّاحَ مُبَشِّرَاتٍ که میفرودگشاید از هوا بادهایی بشارت ده و

لِيَذِيقَكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَتَا بَعْشَانَد شَمَا رَا از بَخشايش خويش وَ لِيَتَجْرِيَ الْفُلُكُ بِأَمْرِهِ وَ تَا بَانَ باد كشتى رود بفرمان او وَ لِيَتَّبِعُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ بَانَ بجويد روزى او وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (٤٦) تا مگر شكر كنيد.

لَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ وَ فرستاديم پيش از توسلًا اِلَى قومهم فرستادگانى بقوم ايشان جاؤهُم بِالْبَيِّنَاتِ بايشان آوردند پيغامهاى روشن اِنْتَقَمْنَا مِنَ الَّذِينَ أَجْرَمُوا ما كين ستديم از ايشان كه كافر شدند كَان حَقًّا عَلَيْنَا وَ بر ما حق بود صرُّ الْمُؤْمِنِينَ (٤٧) يارى دادن گرويدگان.

اللَّهُ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ اللَّهُ اوست كه فرو مى گشايد بادها فَنُثِيرُ سَحَابًا تا مى انگيزاند و فراهم ميآرد ميغ فَيَبْسُطُهُ فِي السَّمَاءِ كَيْفَ يَشَاءُ وَ مى گستراند آن را در هوا چنان كه ميخواهد وَ وَيَجْعَلُهُ كِسْفًا وَ آن را پاره پاره طبق طبق ميكند، فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ تا باران بينى رگها كه مى بيرون آيد از رشحه هاى آن فَاِذَا أَصَابَ بِهِ چون رساند آن را، مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ بَانَ كه خواهد از بندگان خويش، إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ (٤٨) ايشان بَانَ رامش مى برند و شاد مى باشند.

وَ إِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ يُنْزَلَ عَلَيْهِمْ وَ هر چند كه پيش از آنكه بر ايشان فرو فرستادند باران مِنْ قَبْلِهِ لَمُبْلِسِينَ (٤٩) از پيش هنگام باران فرو مانده بودند نوميد.

فَانظُرْ إِلَى آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ در نگر درين نشانه هاى مهربانى الله. كَيْفَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا كه چون زنده ميكند زمين را پس مرگ آن إِنَّ ذَلِكَ لَمُحْيِي الْمَوْتَى او كه آن ميفرستد زنده كننده مردگان است وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (٥٠) و او بر همه چيز تواناست.

وَ لَئِنْ أَرْسَلْنَا رِيحًا وَ اگر بادی گشائيم فَرَأَوْهُ مُصْفَرًّا تا آن را زرد گشته بينند لَطَّلُوا مِنْ بَعْدِهِ يَكْفُرُونَ (٥١) پس آن كه آن چنانديدند به نسايسى و بد انديشى كافر ميشوند.

فَأِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى پس ميدان كه تو نتوانى مردگان را شنوايى، وَ لَا تَسْمَعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ وَ نتوانى كه كران را شنوانى إِذَا وَاوُوا مُدْبِرِينَ (٥٢) آن گه كه برگردند از خواننده و پشت كنند بر پيغام.

وَ مَا أَنْتَ بِهَادٍ الْعُمِّيِّ وَ تو نابينايان را راه نماينده نيستى عَنْ ضَلَالَتِهِمْ تا ايشان را از گمراهى بازدارى إِنَّ تَسْمَعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا نشنوانى تو مگر آن كس كه بگردد به پيغام و سخنان ما فَهُمْ مُسْلِمُونَ (٥٣) ايشان اند كه گردن نهادگان اند ما را.

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ اللَّهُ اوست كه بيافريد شما را از چيزى سست ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً پس بعد آن جوانى داد و نيروى آفريد و كرد ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفًا وَ شَيْبَةً پس بعد آن جوانى و نيروى سستى و پيرى آفريد و كرد يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ مى آفريند چنان كه خواهد وَ هُوَ الْعَلِيمُ الْقَدِيرُ (٥٤) اوست آن تواناى دانا. وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ وَ آن روز كه رستاخيز بپاى شود يُقَسِّمُ الْمُجْرِمُونَ سوگند خورند ناگرويدگان ما لَبِئُوا غَيْرَ سَاعَةٍ جز از ساعتى نبودند كَذَلِكَ هم چنان كَانُوا يُؤْفَكُونَ (٥٥) در دروغ مى افكندند.

وَ قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَ الْإِيمَانَ وَ ايشان گويند، كه اللَّهُ ايشان را دانش داد و ايمان، لَقَدْ لَبِئْتُمْ بُوَدِيدٍ در درنگ خويش فِي كِتَابِ اللَّهِ در حكم و دانش و خواست خداى اِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ تا روز انگيخت فَيَوْمَ الْبَعْثِ

اینک امروز روز انگیخت و لکنتکم کنتم لا تعلمون (۵۶) لکن شما قومی بودید که ندانستید. فَيَوْمَئِذٍ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنْ رَوْزَى اسٲ است سود ندارد ایشان را که کافر شدند مَعذِرَتُهُمْ عذر گفتن ایشان و لَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ (۵۷) و از ایشان خشنود نشوند و عذر نپذیرند. و لَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ و زدیم مردمان را درین قرآن از هر سانى و لَئِنْ جِئْتَهُمْ بِآيَةٍ و اگر آرى بایشان پیغامى و نشانى، لَيَقُولُنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا نَاجِرَةٌ كَافِرَانِ كَوَيْنَدِ إِنَّ أَنْتُمْ إِلَّا مُبْطِلُونَ (۵۸) نیستید شما مگر کز سخنان و دروغسازان.

كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ هَمَّ چنين مهر بر نهد الله على قلوب الذين لا يعلمون (۵۹) بر دلهاى ایشان که نمیدانند. فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ پس شكيبايى كن كه وعده الله راست است و لَا يَسْتَخْفِكَ و تراست خرد و نادان نيابند الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ (۶۰) ایشان که ناگرویدگان اند و بر پى گمانى نمى افتند.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: فَأَتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ، القربى القرابة، و ابن السبيل الضيف، يقال حق الاقرباء منسوخ بآيات المواريث و البر الى المسكين و ابن السبيل محكم.

عن ابى شريح الكعبى ان رسول الله (ص) قال: من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر فليكرم ضيفه جائزنا يوم و ليلة و الضيافة ثلاثة ايام فما بعد ذلك فهو صدقة. و لا يحل له ان يثوى عنده حتى يخرج، و قال: «ان نزلتم بقوم فامروا لكم بما ينبغى للضيف فاقبلوا، فان لم يفعلوا فخذوا منهم حق الضيف الذى ينبغى له»، و قيل الخطاب للنبي (ص): و ذا القربى بنو هاشم و بنو المطلب يعطون حقوقهم من الغنيمة و الفىء و قيل: فَأَتِ ذَا الْقُرْبَى جواب و جزاء لما قبله، اى سعة الرزق و ضيقه من الله، فاعط من مالك ان آمنت بذلك لان من علم ان غناه و فقره من الله لم يخف باداء الحقوق الفقير. و دخول الفاء لهذا المعنى. ثم قال: ذاك اى اخراج الحقوق من الاموال «خير» لمن اخرجها مخلصا لله غير قاصد به الرياء و السمعة، و أولئك هم المفلحون فى الآخرة. و المعنى له فى الدنيا خير و هو البركة فى ماله لان اخراج الزكاة يزيد فى المال و فى الآخرة يصير بطاعة ربه فى اخراج ماله الى زكاته و غير ذلك من المفلحين الفائزين بالجنة.

و ما آتيتم من ربا معنى الربا الزيادة و منه يقال للتل و البقاع رابية.

و الربوا قسمان: احدهما ما يزداد فى البيع و هو حرام محرّم نطق بتغليظ تحريمه القرآن و السنة و سبق شرحه فى سورة البقرة. و على قول السدى نزلت هذه الاية فى تقيف لانهم كانوا يعطون الربوا اعنى هذا القسم المحرّم، فذلك فلا يربوا عند الله اى فى حكمه بل يحقه و يذهب بركته كقوله: يَمَحَقُ اللَّهُ الرَّبَا و الثانى ان يعطى الرجل العطيّة و يهدى الهدية ليثاب اكثر منها، فهذا ربوا حلال جائز و لكن لا يثاب عليه فى القيامة و هو معنى قوله: فلا يربوا عند الله لانه لم يرد به وجه الله و هذا كان حراما على النبي (ص) لقوله تعالى: و لا تَمُنُّنَّ تَسْتَكْتِرُ اى لا تعط و تطلب اكثر ممّا اعطيت و هو المراد بالاية على قول اكثر المفسرين مثل سعيد بن جبير و مجاهد و قتاده و طاوس و الضحاك. قرأ ابن كثير و ما آتيتم من ربا مقصورا، اى فعلتم. و قرأ

الآخرون أَنْتَيْمُ ممدودا اى اعطيتم لتربوا. قرأ نافع و يعقوب بضمّ التاء و سكون الواو على الخطاب، اى لتربوا انتم و تصيروا ذوى زيادة من اموال الناس و قرأ الآخرون لِيَرْبُوا بالياء و فتحها و نصب الواو و جعلوا الفعل للربوا لقوله: فَلَا يَرْبُوا عِنْدَ اللَّهِ وَ مَا أَنْتَيْمُ مِنْ زَكَاةٍ. قيل هى الزكاة المفروضة، و قال ابن عباس هى الصدقة سميت زكاة لانها تزكو و تنمو تُرِيدُونَ وَجَهَ اللَّهُ ثوابه و رضاه فَأَوْلَيْكَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ يضاعف لهم الثواب فيعطون بالحسنة عشرةا مثالها و يضاعف الله لمن يشاء فالمضعف ذو الاضعاف من الحسنات كما يقال رجل مقو، اى صاحب قوّة و موسر، اى صاحب يسار. و اّما قال: فَأَوْلَيْكَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ فعدل على الخطاب الى الاخبار ايماء الى انه لم يخصّ به المخاطبون بل هو عامّ فى جميع المكلفين.

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ اوجدكم من العدم و لم تكونوا شيئا ثُمَّ رَزَقَكُمْ فى حياتكم الاموال و النعم ثُمَّ يُمَيِّنُكُمْ عند انقضاء آجالكم ثُمَّ يُحْيِيكُمْ للثواب و العقاب هلْ مِنْ شُرَكَائِكُمُ اللّاتى زعمتم أنّها شركاء الله مَنْ يَفْعَلْ مِنْ ذَلِكَ الخلق و الرزق و الاماتة و الاحياء مِنْ شَيْءٍ يعنى شيئا و من صلة سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يَفْتَرِى المفترون و يشرك به هؤلاء المشركون.

ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ الظهور على اربعة اوجه: وجود من عدم، و خروج من وعاء، و ظهور بالدليل، و ظهور بالغلبة و الاستيلاء. و معنى الاية: وجود هذا البلاء و الجذب و القحط الذى يعده الناس فسادا فى البرّ و البحر اّما هو بذنوب هذا الخلق و بما جنوا على انفسهم من عظام الذنوب و اراد بالبرّ البوادى و المفاوز و بالبحر المدائن و القرى التى على المياه الجارية. قال الزجاج: كل بلد ذى ماء جار فهو بحر و العرب تسمّى القرية و المدينة بحرة. و فساد البرّ الجذب و فساد المدينة القحط. و قيل المراد بالبرّ و البحر جميع الارض كقول القائل: هو معروف فى البرّ و البحر، يعنى هو معروف فى الدنيا. و قيل فساد البرّ قطع الطريق و فساد البحر غرق السفن. و قال عكرمة: البرّ ظهر الارض، الامصار و غيرها. و البحر هو البحر المعروف. و قلة المطر كما يؤثر فى البرّ يؤثر فى البحر فتخلو أجواف الاصداف لانّ الصدف اذا جاء المطر يرتفع الى وجه البحر و يفتح فاه فما يقع فى فيه من المطر صار لؤلؤا. و قال ابن عباس و مجاهد: «الفساد فى البرّ» قتل احدا بنى آدم اخاه و فى البحر غصب الملك الجائر السفينة. قال الضحاك: كانت الارض خضرة مونقة لا يأتى ابن آدم شجرة الا وجد عليها ثمرة و كان ماء البحر عذبا و كان لا يقصد الاسد البقر و الغنم، فلما قتل قابيل هابيل اقشعرت الارض و شاكت الاشجار و صار ماء البحر ملحا زعاقا و قصد الحيوان بعضها بعضا بما كَسَبَتْ أَيَدِي النَّاسِ ذكر الايدى هاهنا و فى قوله بما قدّمت يداك كلام عربى يراد به اكتساب الذنب و ان لم يكن لليد فيه سعى و لا اثر. و فى الخبر: هذه يداى و ما جنيت بهما على نفسى، لِيُذَيِّقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا اى ليذيقهم بهذه المحن جزاء بعض ما عملوا من الذنوب و اّما قال بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لانه لو جزاهم بكلّ ما عملوا لاهلكهم جميعا و استأصلهم لكنّه يعفو عن كثير تفضّلا و يجازى بالبعض محنة و تنبّها كما قال: وَ لَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ مَا تَرَكَ عَلَيْهَا مِنْ ذَابَّةٍ، لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ لكى يرجعوا عن كفرهم الى الايمان و عن المعصية الى الطاعة.

«قُلْ» يا محمد لمشركى قريش سيرُوا في الأَرْضِ فَانظُرُوا في ديار المهلكين من الامم المنذرين و فيما صارت اليه عواقب امورهم لاجل انهم كانوا يشركون بالله، فاعتبروا بها و علموا ان عواقب اموركم صائرة الى مثل ذلك ان اقمتم على كفركم و شرككم.

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ الْقَيِّمِ اى اقم قصدك و اجعله جهتك و استقم عليه و اعمل به. و الدين القيم المستقيم و هو دين الاسلام مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ يَعْنَى يوم الموت. و قيل يوم القيامة لا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ، اى اذا جاء الله به لم يردّه و قيل فيه تقديم و تأخير، تقديره يوم من الله، اى يوم من ايام الله، لا مَرَدَّ لِمَجِيئِهِ. يَوْمَئِذٍ يَصَّدَّعُونَ، اى يتفرقون فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ اصله يتصدعون، و الصّدع الشقّ و الصديق الصبح لانه ينشق من الليل يقال صدعت غمى صدعتين و كل فرقة صدعة.

مَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ. اى و بال كفره و مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِأَنْفُسِهِمْ يَمْهَدُونَ، اى يوطنون لانفسهم منازلهم فى الآخرة ليسلموا من عقاب ربهم. و قيل يسوون المضاجع فى القبور على ما يؤمنون به من عذاب الله فيها. و اصل المهد اصلاح المضجع للصبيّ ثم استعير لغيره.

لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْ فَضْلِهِ هذه الاية منتظمة بقوله: يَوْمَئِذٍ يَصَّدَّعُونَ و المعنى ان اهل الموقف يوم القيامة بعد محاسبة الله اياهم يفرقهم فرقتين لكى يجزى الذين آمنوا به فى الدنيا و عملوا بطاعته ما يجزيهم بفضلهم و هذا دليل على ان جزاء الاعمال الصالحة فضل من الله تعالى و هذا من الضرب الذى يذكر فيه احد طرفى الشئ و يحذف الطرف الآخر اكتفاء بدلالة المذكور على المحذوف. و ذلك انه ذكر انه يجزى المؤمنين و اراد و يعاقب الكافرين فحذف ذكرهم لدلالة جزاء المؤمنين على عقاب الكافرين انه لا يُجْزَى الكَافِرِينَ فيشوبهم بالمؤمنين بل يفرق بينهم، و مِنْ آيَاتِهِ، اى و من آيات قدرته أَنْ يُرْسِلَ الرِّيحَ يَعْنَى الجنائب مُبَشِّرَاتٍ، بالمطر. و قيل تبشّر بصحة الأبدان و خصب الزمان و كلّ ما فى القرآن من الرِّيح بلفظ الجمع فهو الرحمة. و قيل الرِّيح جسم رقيق يجرى فى الجوّ. و قيل هواء متحرك، و قيل تموج الهواء بتأثير الكواكب، و هذا من كلام الاوائل و الصحيح ما ورد به الخبر عن النبىّ (ص): الرِّيح من روح الله عز و جل تأتي بالرحمة و تأتي بالعذاب فلا تسبوها و سلوا الله عز و جل خيرها و استعينوا بالله من شرها.

و قيل مُبَشِّرَاتٍ يستبشر بها الخلق لانهم يرجون معها مجىء المطر. و قيل مهيجات للسحاب ملقحات للاشجار مسيرات للسفن. وَ لِيُذِيقَكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ عَطْفَ عَلَى مُبَشِّرَاتٍ يعنى ليشركم و ليذيقكم من رحمته الرحمة، هاهنا المطر. وَ لِيَجْزِيَ الْفُلْكَ بِأَمْرِهِ مَنْسُوقٌ عَلَى قَوْلِهِ: يُرْسِلُ الرِّيحَ فَالسفن تجرى بالرياح بامر الله فهى جارية بامرهم و لتبتغوا من فضله مَنْسُوقٌ عَلَى قَوْلِهِ: وَ لِيُذِيقَكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ. و قيل: لِنَبْتَعُوا مِنْ فَضْلِهِ. اى لتطلبوا الرِّيح من التجارة فى البحر. و قيل فى الذهاب فى البحر الى الجهاد وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ هذا النعم.

لَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ رُسُلًا إِلَى قَوْمِهِمْ فَجَاؤُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ، الدلالات الواضحات على صدقهم، فكذبوهم كما كذبوك، انقمنا من الذين أجرموا اى انتصرنا من الذين آتوا بالجرم بتكذيب الانبياء كان حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ، هذا كما يقال على فصل هذا الامر، اى انا افعله. و نظيره: إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَ قُرْآنَهُ ثُمَّ

إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ فِي هَذَا تَبَشِيرِ النَّبِيِّ (ص) بِالظَّفَرِ فِي الْعَاقِبَةِ وَ النَّصْرَ عَلَى الْإِعْدَاءِ عَنْ أَبِي الدَّرْدَاءِ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (ص) يَقُولُ: «مَا مِنْ مُسْلِمٍ يَرِدُ عَنْ عَرْضِ إِخِيهِ إِلَّا كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يَرِدَّ عَنْهُ نَارُ جَهَنَّمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»، ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ: كَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ.

اللَّهُ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ قَرَأَ ابْنُ كَثِيرٍ وَ حَمْزَةُ وَ الْكَسَائِي: الرِّيحُ فَتَثِيرُ وَ قَرَأَ الْآخَرُونَ الرِّيَّاحَ بِالْجَمْعِ فَتَثِيرُ أَي تَهَيِّجُ سَحَابًا جَمَعَ سَحَابَةً، يَعْنِي فَتَهَيِّجُ الرِّيحَ السَّحَابَ مِنْ حَيْثُ أَرَادَ اللَّهُ «فَيَبْسُطُهُ»، أَي يَبْسُطُ اللَّهُ السَّحَابَ فِي الْهَوَاءِ «كَيْفَ يَشَاءُ» مَسِيرَةَ يَوْمٍ أَوْ يَوْمَيْنِ أَوْ أَكْثَرَ عَلَى مَا يَشَاءُ مِنْ نَاحِيَةِ الْجَنُوبِ أَوْ نَاحِيَةِ الشَّمَالِ أَوْ الدَّبُورِ أَوْ الصَّبَاءِ، وَ يَجْعَلُهُ كِسْفًا قَطْعًا يَرْكَبُ بَعْضُهُ بَعْضًا قَرَأَ ابْنُ عَامِرٍ كِسْفًا سَاكِنَةَ السَّيْنِ فَتَرَى الْوَدْقَ أَي الْمَطَرَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ وَسَطِهِ. وَ قِيلَ خِلَالِ الشَّيْءِ مَفَاتِحُهُ الْمُؤَدِّيَةُ إِلَى دَاخِلِهِ، يَعْنِي فَتَرَى قَطْرَ الْأَمْطَارِ تَخْرُجُ مِنْ فَرْجِ ذَلِكَ السَّحَابِ. وَ قِيلَ السَّحَابُ كَالْغُرْبَالِ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَأَفْسَدَ الْمَطَرُ الْأَرْضَ.

رَوَى عَنْ وَهْبِ بْنِ مَنْبَهٍ قَالَ: إِنَّ الْأَرْضَ شَكَتْ إِلَى اللَّهِ عِزًّا وَ جَلًّا أَيَّامَ الطُّوفَانِ لِأَنَّ اللَّهَ عِزٌّ وَ جَلٌّ أَرْسَلَ الْمَاءَ بِغَيْرِ وَزْنٍ وَ لَا كَيْلٍ فَخَرَجَ الْمَاءُ غَضْبًا لِلَّهِ عِزًّا وَ جَلًّا فَخَدَّشَ الْأَرْضَ وَ خَدَّدَهَا، فَقَالَتْ يَا رَبَّ إِنَّ الْمَاءَ خَدَّدَنِي وَ خَدَّشَنِي، فَقَالَ اللَّهُ عِزٌّ وَ جَلٌّ فِيمَا بَلَّغَنِي وَ اللَّهُ أَعْلَمُ أَنِّي سَاجِدٌ لِلْمَاءِ غَرِبَالًا لَا يَخَدِّدُكَ وَ لَا يَخَدِّشُكَ. فَجَعَلَ السَّحَابَ غُرْبَالًا الْمَطَرُ فَإِذَا أَصَابَ بِهِ، أَي بِالْمَطَرِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ بِمَجِيءِ الْخَصْبِ وَ زَوَالِ الْقَحْطِ. وَ إِنَّ كَانُوا مِنْ قَبْلِ يَعْنِي وَ قَدْ كَانُوا مِنْ قَبْلِ نَزُولِ الْمَطَرِ عَلَيْهِمْ مِنْ قَبْلِهِ لِمُبْلِسِينَ يَأْسِينُ قَانِطِينَ مِنْ نَزُولِ الْقَطْرِ، فَلَمَّا أَنْعَمْنَا عَلَيْهِمْ بِذَلِكَ أَقْتَصَرُوا عَلَى الْفَرْحِ وَ لَمْ يَشْكُرُوا. وَ قِيلَ وَ إِنَّ كَانُوا مِنْ قَبْلِ يَعْنِي وَ مَا كَانُوا مِنْ قَبْلِهِ إِلَّا مَبْلِسِينَ. وَ أَعَادَ قَوْلَهُ مِنْ قَبْلِهِ تَأْكِيدًا، وَ قِيلَ الْأَوَّلُ يَرْجِعُ إِلَى أَنْزَالِ الْمَطَرِ، وَ الثَّانِي إِلَى أَنْشَاءِ السَّحَابِ. وَ قِيلَ الثَّانِي يَرْجِعُ إِلَى الْإِسْتِبْشَارِ، وَ تَقْدِيرُهُ مِنْ قَبْلِ الْأَنْزَالِ مِنْ قَبْلِ الْإِسْتِبْشَارِ، لِأَنَّهُ قَرَنَهُ بِالْإِبْلَاسِ وَ لِأَنَّ مَنْ عَلَيْهِمُ بِالْمَطَرِ وَ بِالْإِسْتِبْشَارِ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ.

فَانظُرْ إِلَى آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ هَكَذَا قَرَأَ أَهْلَ الْحِجَازِ وَ الْبَصْرَةَ وَ أَبُو بَكْرٍ، وَ قَرَأَ الْآخَرُونَ إِلَى آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ عَلَى الْجَمْعِ وَ أَرَادَ بِرَحْمَةِ اللَّهِ الْمَطَرَ لِأَنَّهُ أَنْزَلَهُ بِرَحْمَتِهِ عَلَى خَلْقِهِ، وَ الْخَطَابُ وَ أَنْ تَوَجَّهَ نَحْوَ النَّبِيِّ فَالْمُرَادُ بِهِ جَمِيعُ الْمَكْلُفِينَ وَ الْمَعْنَى فَانظُرْ إِلَى حَسَنِ تَأْتِيرِهِ فِي الْأَرْضِ كَيْفَ يَخْصِبُ الْأَرْضَ بَعْدَ جَدْبِهَا وَ قَحْطِهَا، أَي مِنْ فِعْلِ هَذَا هُوَ الَّذِي يَحْيِي الْمَوْتَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

وَ لَئِنْ أَرْسَلْنَا رِيحًا بَارِدَةً مُضِرَّةً فَافْسَدَتِ الزَّرْعَ قَرَأُوهُ مُصَفَّرًا أَي رَأَوْا الزَّرْعَ مُصَفَّرًا بَعْدَ الْخَضْرَاءِ لَظَلُّوا صَارُوا مِنْ بَعْدِهِ أَي مِنْ بَعْدِ أَصْفَارِ الزَّرْعِ يَكْفُرُونَ يَجِدُونَ مَا سَلَفَ مِنَ النِّعْمَةِ. وَ الْمَعْنَى أَنَّهُمْ لَا تَقَةَ لَهُمْ بِرَبِّهِمْ فَإِنْ أَصَابَهُمْ خَيْرٌ لَمْ يَشْكُرُوا وَ أَنْ نَالَهُمْ أَوْ رَأَى شَيْءًا يَكْرَهُونَهُ، جَزَعُوا وَ كَفَرُوا.

فَإِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَى، أَي مَنْ كَانَ كَمَا وَصَفْنَا فَلَا تَطْمَعُ فِي قَبُولِهِ مِنْكَ لِأَنَّهُ فِي التَّشْبِيهِ كَالْمَيِّتِ وَ الْأَصْمِ الَّذِي لَا سَبِيلَ لَهُ إِلَى السَّمْعِ. وَ هُمُ الَّذِينَ عَلِمَ اللَّهُ قَبْلَ خَلْقِهِمْ أَنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ وَ لَا يَرْسَلُهُ وَ لَا تُسْمِعُ الصَّمَّمَ الدُّعَاءَ قَرَأَ ابْنُ كَثِيرٍ لَا يَسْمَعُ بِالْيَأْسِ وَ فَتَحَهَا، الصَّمَّمَ رَفَعًا، وَ أَيْمًا قَالَ: إِذَا وَلَّوْا مُذْبِرِينَ وَ الْأَصْمَ لَا يَسْمَعُ مَقْبَلًا وَ لَا مَدْبِرًا لِأَنَّهُ حَالَةُ الْإِقْبَالِ رَبَّمَا يَفْهَمُ بِالرَّمْزِ وَ الْإِشَارَةِ بِتَحْرِيكِ الشَّفَاهِ وَ أَنْ لَمْ يَسْمَعْ بِأَذْنِهِ، وَ إِذَا وَلَّى فَلَا يَسْمَعُ

و لا يفهم الاشارة و لا سبيل الى افهامه. و فى الآية دليل ان الاحياء قد تسمى امواتا اذا لم يكن لهم منفعة الحياة فانّ الله عزّ و جل سمّاهم موتى و كانوا احياء على الحقيقة لكنهم لما لم يكن لهم منفعة الحياة سمّاهم موتى، و قال امير المؤمنين على (ع): مات خزّان الاموال و هم احياء و العلماء باقون ما بقى الدهر، اجسادهم مفقودة و آثارهم بين الورى موجودة».

و ما أنت بهادي العمي عن ضلالتهم قرأ حمزة تهدي العمى عن ضلالتهم يعنى و لست بهادى الكفار الذين قد عمى قلوبهم عن الحق و لا تقدر على اسماع الايمان و الهدى احدا الا من قضى الله فى سابق علمه و نافذ حكمه، انه يؤمن بالله و آياته اذا تليت عليه و يهتدى بهداه اذا هدى اليه. نظيره قوله: فَنَوَّلَ عَنْهُمْ فَمَا أَنْتَ بِمَلُومٍ و ذَكَرَ فَإِنَّ الذِّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ، فَهُمْ مُسْلِمُونَ خاضعون لله بالطاعة.

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ بفتح الضاد ثلثين قرأ حمزة و ابو بكر «من ضعف» يعنى من نطفة، يريد من ذى ضعف، اى من ماء ذى ضعف، كما قال: أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ. ثُمَّ جَعَلْنَا مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً اى من بعد ضعف الطفولية شبابا، و هو وقت القوة ثُمَّ جَعَلْنَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفًا هَرَمًا وَ شَيْبَةً يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ مِنَ الضَّعْفِ وَ الْقُوَّةِ وَ الشَّبَابِ وَ الشَّيْبَةِ وَ هُوَ الْعَلِيمُ بتدبير خلقه القدير على ما يشاء.

روى ان ابراهيم (ع) لما بدأ الشيب فى رأسه و عارضيه قال: يا رب ما هذا؟

فقال: وقار الشيب، فقال: اللهم زدنى وقارا. و فى الخبر عن النبى (ص): من اجل الله اكرام ذى الشيبه المسلم و حامل القرآن و قال (ص) ثلاثة لا يستخف بهم الا منافق: امام مقسط و ذو شيب فى الاسلام و ذو علم. و قال (ص): من شاب شيبه فى الاسلام كانت له نورا يوم القيامة ما لم يخضبها او يتنفها.

و عن بعضهم قال: رأيت يحيى بن اكرم القاضى فى المنام فقلت له ما فعل الله بك؟ فقال غفر لى، الا انه وبخني، ثم قال: يا يحيى خلطت على فى دار الدنيا، فقلت اى رب، انكلت على

حديث حدثنى ابو معاوية الضرير عن الاعمش عن ابى صالح عن ابى هريرة قال: قال رسول الله (ص): انك قلت ائى لاستحيى ان اعدب ذا شيبه بالنار، فقال قد عفوت عنك يا يحيى و صدق نبى الا انك خلطت على فى دار الدنيا.

و عن واثله بن الاسقع قال قال رسول الله (ص): «خير شبابكم من تشبه بهولكم و خير كهولكم من تشبه بشبابكم».

و قال (ص): «اوصيكم بالشباب خيرا ثلاثا، فانهم: ارق افئدة الا و ان الله ارسلنى شاهدا و مبشرا و نذيرا، فخالصنى الشبان و خالفنى الشيوخ».

وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ يَحْلِفُونَ مَا لَبِثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ فِي قُبُورِهِمْ. و قيل ما لبثوا فى الدنيا الا ساعة واحدة، و ذلك لاستقلالهم مدة الدنيا و مدة البرزخ فى جنب ما استقبلهم من الابد الذى لا انقطاع له، نظيره قوله تعالى: كَانَتْهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ مَا يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ. كَذَلِكَ كَانُوا يُؤْفَكُونَ اى يصرفون عن الصدق فيأخذون فى الافك. و ذلك انهم كانوا ينكرون البعث و النشور و يحلفون على بطلان ذلك كما اخبر



سبحانه فى قوله: وَ أَقْسَمُوا بِاللّٰهِ جَهْدَ اَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللّٰهُ مَنْ يَمُوتُ، المعنى اَنَّهُم يذهبون عن الحق فى ذلك اليوم كما كانوا يذهبون عن الحق فى ذلك اليوم كما كانوا يذهبون عنه فى الدنّيا. و قيل اراد اللّٰه ان يفضحهم فحلفوا على شىء يتبين لاهل الجمع اَنَّهُم كاذبون فيه و كان ذلك بقضاء اللّٰه و قدره، بدليل قوله: يُؤْفَكُونَ اى يصرفون عن الحق ثم ذكر انكار المؤمنین عليهم كذبهم، فقال: وَقَالَ الَّذِيْنَ اُوْتُوا الْعِلْمَ وَالْاِيْمَانَ و هم الانبياء و علماء المؤمنین و قيل الملائكة مجيبين لهم توبيخا، لَقَدْ لَبِئْتُمْ فِيْ كِتَابِ اللّٰهِ اى فى حكم اللّٰه و علمه المثبت فى اللوح المحفوظ. و قيل فيما كتب اللّٰه لكم فى سابق علمه، و قيل فيه تقديم و تأخير، تقديره: و قال الذين اوتوا العلم فى كتاب اللّٰه و الايمان لقد لبئتم، اى يَوْمَ الْبَعْثِ فِهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ الَّذِى كُنْتُمْ تَنْكُرُوْنَهٗ فى الدنيا، وَ لَكُنْكُمْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُوْنَ ذلك فى الدنّيا فحلفتهم على جهل و لا ينفعم العلم به الآن بدليل قوله: فَيَوْمَئِذٍ لَا يَنْفَعُ الَّذِيْنَ ظَلَمُوا مَعْذِرَتُهُمْ اى عذرهم، اخذ من المعداد، و هو الستر و قولهم من عذرى معناه من الذى يقوم تبين عذرى و لا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ، اى لا يطلب منهم الاعتاب. و الاعتاب الخروج مما يوجب العتب يريد الله لا يقبل منهم توبة و يسألون الرجعة الى الدنّيا لاستدراك الفائت فلا يجابون. قرأ اهل الكوفة: لَا يَنْفَعُ بِالْبِئْسَةِ هَاهُنَا، و فى حم المؤمن و تابعهم نافع فى حم المؤمن و قرأ الباقر بالتاء فيهما.

وَ لَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنّٰسِ فِيْ هٰذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ، يعنى بيّنّا لهم فيه من كل شبهة و من كل نوع مما يحتاجون اليه من امر الدين و الدنّيا يهتدى به المتفكر و يعتبر به الناظر المتدبر، وَ لَنْ جِئْتَهُمْ بِآيَةٍ اُخْرٰى، مع هذا القرآن على وضوحه و اصابة امثاله و بيان حججه، لَيَقُولُنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوا اِنْ اَنْتُمْ اِلَّا مُبْطِلُونَ ما انتم الا على باطل، يعنى: اَنَّهُمْ لَا يَهْتَدُونَ بتلك الآية ايضا و لم يعرفوا بها صحة دينك و حقيقة امرك كما لم يهتدوا بهذا القرآن و لم يعلموا به شيئا من ذلك.

كَذٰلِكَ يَطْبَعُ اللّٰهُ عَلَى قُلُوْبِ الَّذِيْنَ لَا يَعْلَمُوْنَ اى كما اخبرناك عن هؤلاء الكفار كذلك سبيل من يطبع اللّٰه على قلوبهم، اى يختم عليها بكفرهم فلا يعلمون حقيقة الدين كما لم يعلم هؤلاء فاصبرْ اِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ حَقٌّ اى اصبر على اذى المشركين اياك و اثبت على دينك و دم على تبليغ رسالات ربك اِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ حَقٌّ من النصر على اعدائك و اظهار دينك على سائر الاديان. وَ لَا يَسْتَحْفِقُّكَ، اى لا يستحملك، معناه لا يحملتك، الَّذِيْنَ لَا يُؤْفِكُوْنَ عَلَى الْجَهْلِ و اتباعهم فى الغى. و قيل لا يستخفن رأيك و حلمك الذين لا يؤمنون بالبعث و الحساب. و قيل لا يتداخلك خفة و عجلة لشدة غضبك على الكفار فتفعل بخلاف ما امرك اللّٰه به من الصبر فليس لوعده خلف و لا تبديل.

روى عن على بن ربيعة قال: نادى رجل من الخوارج عليّا (ع) و هو فى صلاة الفجر فقال: و لقد اوحى اليك و الى الذين من قبلك: لَنْ اَشْرَكَتَ لِيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَ لَتَكُوْنَنَّ مِنَ الْخٰسِرِيْنَ فاجابه علىّ و هو فى الصلاة: فاصبرْ اِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ حَقٌّ وَ لَا يَسْتَحْفِقُّكَ الَّذِيْنَ لَا يُؤْفِكُوْنَ اليقين اخذ من اليقين و هو الماء الصّافى.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: فَاتِ ذَا الْقُرْبٰى حَقَّهُ قرابت دو قسم است: قرابت نسب و قرابت دين و قرابة الدين امسّ و

بالمواساة احق، قرابت دین سزاتر است بمراعات و مواسات از قرابت نسب مجرد، زیرا که قرابت نسب بریده گردد، و قرابت دین روا نیست که هرگز بریده گردد. اینست که مصطفی (ص) گفت: «کلّ نسب و سبب ینقطع الّا نسبی و سببی»، قرابت دین است که سیّد (ص) اضافت با خود کرد، و دین‌داران را از نزدیکان و خویشان خود شمرد، بحکم این آیت ورد هر که روی بعبادت اللّٰه آرد و بر وظائف طاعات مواظبت نماید و بنعت مراقبت بر سرورد و وقت نشنید چنان که با کسب و تجارت نپردازد و طلب معیشت نکند، كما قال تعالی: لا تُلهیهم تجارةٌ و لا بیعٌ عن ذکر اللّٰه او را بر مسلمانان حق مواساة واجب شود تا او را مراعات کنند و دل وی از ضرورت قوت فارغ دارند. چنان که رسول خدا کرد با اصحاب صقه: قومی درویشان بودند که در صقه پیغامبر وطن داشتند و صقه پیغامبر جایی است به مدینه که آن را قبا خوانند از مدینه تا آنجا دو فرسنگ است. رسول خدا روزی ما حضری در پیش داشت و بعضی اهل بیت خویش را گفت لا اعطیکم و ادع اصحاب الصقة تطوی بطونهم من الجوع، این اصحاب صقه چهل تن بودند، از دنیا یکبارگی اعراض کرده و از طلب معیشت برخاسته، و عبادت و ذکر اللّٰه پرداخته، و بر فتوح تجرید روز بسر آورده و بیشترین ایشان برهنه بودند خویشان را در میان ریگ پنهان کرده.

چون وقت نماز بودی آن گروه که جامه داشتند نماز کردند، آن گاه جامه بدیگران دادندی و اهل مذهب تصوّف از طریقت ایشان گرفته‌اند، از دنیا اعراض کردن و از راه خصومت برخاستن و بر توکل زیستن و بیافته قناعت کردن و آز و حرص و شره بگذاشتن.

آدم صفی با تمکن او در بهشت بیکبار که متابعت آز و شره خویش کرد مهجور بهشت گشت، تو ای مرد غافل شبانروزی در متابعت حرص و شره خویش هزار بار خاک جفا در روی دین خویش پاشی و آن گاه گمان بری که فردا وا اهل قناعت در بهشت همزانو بنشینی این آن گاه نبود و این آن گاه نباشد، امروز درین پندار روزی فرا شب می‌آر، اما فردا که ارباب قناعت را بر تخت عزّ نشانند، اگر خواهی که قائمه تخت ایشان ببوسی راهت ندهند.

در خبر است که: انّ الجنّة لیرون اهل علیین كما ترون الكوكب الدرّی فی افق السماء و انّ ابا بکر و عمر منهم و انما اهل بهشت اهل علیین را چنان بینند که شما ستاره را در افق آسمان، و اهل علیین بحقیقت اهل قناعت‌اند و ابو بکر و عمر از اهل علیین‌اند و فراتر زیرا که ایشان را وراء قناعت کارها بود، که چندان که از قناعت فراتر شدند از علیین برتر شدند، ذلك خیرٌ للذین یریدون و جة اللّٰه المرید هو الذی یؤثر حق اللّٰه علی حظّ نفسه. میگوید سالکان راه طریقت را و مریدان حق و حقیقت را آن به که حق قرابت دین بگزارند و حق ایشان فرا پیش حظّ خویش دارند.

شاه طریقت جنید قدّس سرّه مریدی را وصیت میکرد گفت: چنان کن که خلق را رحمت باشی و خود را بلا که مؤمنان و دوستان اللّٰه از اللّٰه بر خلق رحمت‌اند و چنان کن که در سایه صفات خود ننشینی تا دیگران در سایه تو بیاسایند.

ذو النون مصری را پرسیدند که مرید کیست و مراد کیست؟ گفت: المرید یطلب و المراد یهرب مرید میطلبد باز و صد هزار نیاز، و مراد می‌گریزد و او را صد هزار ناز. مرید با دلی سوزان، مراد با مقصود بر بساط خندان، مرید را شب و روز گوش بر آوازی، مراد بستاخوار با مقصود در رازی، مرید در خبر آویخته، مراد در عیان آمیخته.

پیر طریقت گفت: بخبر کفایت چون کند او که گرفتار عیان است. بامید قناعت چون کند او که نقد را جویان است.

پیری را پرسیدند که مرید مه یا مراد؟ از حقیقت تفرید جواب داد که: لا مرید و لا مراد و لا خبر و لا استخبار و لا حدّ و لا رسم و هو الكلّ بالکلّ. این چنانست که گویند:

این جای نه عشق است و نه معشوق و نه یار خود جمله تویی خصومت از ره بردار

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ اللَّهُ أَنْ خَدَّوْنَ أَنْ خَلَقْتَ تُو تَمَامَ كَرْد و روزی تو مقدر کرد، چنان که تغیر خلقت در مکنّت تو نیست، تغیر روزی بکم و بیش در دست تو نیست. آن گه یکی را روزی وجود ارفاق است، یکی را روزی شهود رزاق است. عامه خلق همه در بند روزی معده‌اند، طعام و شراب می‌خواهند، و اهل خصوص روزی دل خواهند. توفیق طاعات و اخلاص عبادات، دون همت کسی باشد که همت وی همه تایی نان بود و شربتی آب. من کانت همته ما یأکل فقیمته ما یخرج منه. نیکو سخنی که آن جوانمرد گفته:

ای توانگر بگنج خرسندی زین بخیلان کناره‌گیر کنار  
کین نجیبان عهد ما همه باز راح خوارند و مستراح انبار

ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ، الاشارة من البرّ الى النفس و من البحر الى القلب. و فساد البرّ باكل الحرام و ارتكاب المحظورات، و فساد البحر من الغفلة و الاصرار على المخالفات. تباهی نفس در حرام خوردن است و بحرام رفتن و تباهی دل در اندیشه معصیت و دوام غفلت.

مصطفی (ص) گفت: خبر دهم شما را که درد شما چیست و داروی شما چیست؟ گفتند بلی یا رسول الله: گفت: ان داءکم الذنوب و دواءکم الاستغفار درد شما گناه است و دارو استغفار. هر بیمار که امید بشفا دارد قول طبیب بشنود. آن خورد که طبیب فرماید. و آن کند که طبیب گوید. و آن کس که او را امید شفا نبود قول طبیب نشنود تا بآن درد فرو شود. گفته‌اند عجب نه آنست که کسی از طعام حلال پرهیز کند از بیم درد و بیماری، عجب آنست که از حرام و شبهت پرهیز نکند از بیم قتیعت و بیزاری.

مردی بود در طبقات جوانمردان نام او ابو الخیر اقطع بیست سال نفس وی در آرزوی ماهی تازه بریانی همی‌بود و از بیم شبهت آن مراد نفس نمیداد. تا روزی که بزیارت دوستی رفت از دوستان الله، آن عزیز از

راه فراست بدانست که شیخ را چه آرزوی است رفت و ماهی تازه بریانی آورد و قرصی چند پیش وی بنهاد، گفت: یا شیخ دست فراز کن و این طعام بکار بر که حلال است و در آن شبهتی نه. شیخ دست فراز کرد خاری از آن ماهی در دست وی نشست دست با خود گرفت و برخاست، گفت: ناچار که درین سرّی است و تأدیبی از حق جلّ جلاله. آن گه برفت و طهارت کرد و آن دست وی از آن خار مجروح گشته و آماس کرده تا بدان غایت که طبیب گفت اگر نبری همه تن سرایت کند و هلاک شوی. شیخ گفت اگر چنین است مجمعی سازید و خلق را جمع کنید تا آنچه گفتنی است بگویم. مردمان جمع آمدند و حجام را فرمود تا دست از وی جدا کرد. آن گه ندا کرد که: معاشر المسلمین هذا جزاء من اكل لقمة من الحلال بشهوة فكيف جزاء من اكل الحرام بمعصية.

فَانظُرْ إِلَىٰ آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ حَقَّ جَلِّ جَلَالِهِ مِی‌گوید بنده من در وقت بهار دیده عقل بگشای چشم عبرت باز کن، در صنع ما نظر کن تا اهتزاز زمین بینی و گریه آسمان، خیز درختان، خریر میاه و شوق عاشقان، مرغان چون خطیبان، آهوان چون عطاران، هزار دستان بسان مستان در بوستان:

تأمّل فی نبات الارض و انظر	الی آثار ما صنع الملیک
عیون من لجین فآترات	کان حادقها ذهب سببک
علی قضب الزمرد شاهدات	بانّ الله لیس له شریک

فَانظُرْ در نگر در زمین که حله می‌پوشد، درخت عطر می‌فروشد، بلبل بر درخت می‌خروشد، هر مرغی در طلب یار میکوشد، آن خداوند که چنین صنع کند سزد که دعای بنده بنیوشد و جرم عاصی ببوشد. فَانظُرْ إِلَىٰ آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ درنگر در آثار رحمت او، در امارات صنع او، در دلالات وحدانیت او. خداوندی که در وقت بهار اشجار پرثمر کند آبها در انهار کند، دریاها گهربار کند، خاکها عنبر بار کند، آن خداوند که این صنع نماید سزاست که طاعت خود بندگان را شعار و دثار کند.

فَانظُرْ إِلَىٰ آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ گفته‌اند بهار سه است: بهاریست این جهانی، آن در وقت شادکامی است و جوانی. دیگر بهاریست آن جهانی، نعیم باقی است و ملک جاودانی. سدیگر بهاریست نهانی اگر داری خود دانی و اگر نداری و پنداری که داری دراز حسرتی که در آنی. بهار زمین از سال تا سال يك ما هست، سبب باران آسمان و باد شمال است، زود فرقت و دیر وصالست، پس دل برو نهادن محالست. در سال يك بار بهار آید، از خاک گل روید، و از سنگ آب رود، و از بوی بهار جان ممتحنان بیاساید و هر بیدلی را دل رمیده باز آید. گل زرد گویی طبیبی است بیمار، شفای عالم و او خود بتیمار. گل سرخ گویی مست است از دیدار، همه هشیار گشته و او در خمار. گل سفید گویی ستم رسیده‌ایست از دست روزگار، جوانی بباد کرده و عمر رسیده بکنار.

فَانظُرْ إِلَىٰ آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا یحیی النفوس بعد فترتها بصدق الارادت، و یحیی

القلوب بعد غفلتها بانوار المحاضرات، و يحيى الارواح بعد حجبها بدوام المشاهدات:  
اموات اذا ذكرتك ثم احيا فكم احيا عليك و كم اموت

در وقت اعتدال سال دو آفتاب برآید از مطلع غیب: یکی خورشید جمال فلکی یکی خورشید جلال ملکی آن یکی بر اجزاء زمین تابد، این یکی بر اسرار عاشقان. آن یکی بر گل تابد گل شکفته گردد، این یکی بر دل تابد دل افروخته گردد گل چون شکفته شد بلبل برو عاشق شود. دل که افروخته شد نظر خالق درو حاضر بود. گل به آخر بریزد، بلبل در هجر او ماتم گیرد، دل گر بماند حق او را در کنف الطاف و کرم گیرد. قلب المؤمن لا يموت ابدا:

چشمی که ترا دید شد از درد معافا جانی که ترا یافت شد از مرگ مسلم

## ۳۱- سورة لقمان - مَكِّيَّة

## ۱ النوبة الاولى

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

الم (۱) سرّ خداوند است در قرآن.

تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ (۲) این آیت‌های این نامه راست و درست است.

هُدًى وَ رَحْمَةً لِّلْمُحْسِنِينَ (۳) حکمت راست حکم راه نمونی است و بخشایشی نیکوکاران را.

الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ اِيشَانِ كِه نِمَازِ بِيَايِ مِيدَارِنْدِ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ زَكَاةً مِيدَهِنْدِ وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ

(۴) و ايشان بروز رستاخيز بي‌گمان‌اند.

أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ اِيشَانِ آنَنْدِ كِه بَرِ رَاسْتِ رَاهِي‌اِنْدِ اَز رَاهِ نِمُونِي خِداوند خويش و أُولَئِكَ هُمُ

الْمُفْلِحُونَ (۵) و ايشانند كِه بَرِ پيروزي جاويدى بمانند.

وَ مِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي وَ اَز مَرْدَمَانِ كَسِ اسْتِ كِه مِيخَرْدِ لَهُوَ الْحَدِيثِ نَابَكَارِ وَ بَازِيِ سَخْنِ وَ سَخْنِ سَسْتِ

تَهِي لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللّٰهِ بَعِيْرِ عِلْمٍ تَا كَمَرَاهِ مِيگَرَدَدِ وَ مِيگَرَدَانْدِ اَز رَاهِ خِدايِ بِنَادَانِي وَ يَتَّخِذُهَا هُزُوًّا وَ رَاهِ

خِدايِ رَا بَافَسُوسِ مِي‌فَرَاگِيرْدِ وَ مِي‌فَرَادَارْدِ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ (۶) اِيشَانِ آنَنْدِ كِه اِيشَانِ رَا اسْتِ عِذَابِي

خوارکننده.

وَ اِذَا تُثْلِي عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَ اَن‌ كِه كِه مِي‌بَرُوخِواَنْدِ سَخْنَانِ مَاءِ، وَ لِيِ مُسْتَكْبِرًا بَرِگَرَدَدِ گَرْدِن‌كَشِ كَأَنَّ لَمْ يَسْمَعْهَا

هَمْ چِنَانِ كِه نَشْنِيدِ اَن‌ رَا كَأَنَّ فِي اُدُنِّيهِ وَ قَرَأَ چِنَانِ كِه دَرِ دُو كُوشِ وَيِ كُوبِي كِه گَرَانِي اسْتِ، فَبَشَّرَهُ بِعَذَابِ

الْاِيْمِ (۷) بَشَارَتِ دِهِ اَوْ رَا بَعِذَابِي دَرْدِنَمَايِ.

اِنَّ الَّذِيْنَ اٰمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ اِيشَانِ كِه بَگَرُوِيَدِنْدِ وَ كَارِهَايِ نِيكَ كَرْدِنْدِ لَهُمْ جَنّٰتُ النَّعِيمِ (۸)

اِيشَانِ رَاسْتِ بَهَشْتِهَايِ بَا نَازِ.

خَالِدِينَ فِيهَا وَ اِيشَانِ جَاوِيْدَانِ دَرِ اَن‌ وَ عَدَّ اللّٰهُ حَقًّا اِيشَانِ وَ عِدِه خِداسْتِ بَرِاسْتِي وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۹) وَ

اوست توانای دانا.

خَلَقَ السَّمٰوٰتِ بَعِيْرِ عَمَدٍ بِيَا فَرِيْدِ اَسْمَانِهَايِ بِي‌سْتُونِ ثَرَوْنِهَايِ اَن‌كِه مِي‌بِيْنِيْدِ وَ اَلْقَى فِي الْاَرْضِ رَواَسِيَّ وَ

دَرَا فَنَكُنْدِ دَرِ زَمِيْنِ كُوهِهَايِ بَلَنْدِ اَنْ تَمِيْدَ بِكُمْ تَا بِنَجْنَبَانْدِ شَمَا رَا وَ بَثَّ فِيْهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَ دَرِ زَمِيْنِ بَازِ پَرَا كُنْدِ اَز

هَرِ جَانُورِي وَ اَنْزَلْنَا مِنَ السَّمٰءِ مَآءً وَ فَرُو فَرَسْتَا دِيْمِ اَز اَسْمَانِ اَبِي فَاُنْبِثْنَا فِيْهَا تَا بَرُوِيَا نِيْدِيْمِ دَرِ زَمِيْنِ مِنْ كُلِّ

زَوْجِ اَز هَرِ جَفْتِي كَرِيْمِ نِيكَو اَزَادِه اَسَانِ يَافَتِ.

هَذَا خَلَقَ اللّٰهُ اِيشَانِ مِي‌بِيْنِيْدِ اَفَرِيْدِه اللّٰهُ اسْتِ فَاَرْوِنِي پَسِ بَا مَن نَمَانِيْدِ مَآ اِذَا خَلَقَ الَّذِيْنَ مِنْ دُونِهِ كِه اَن‌ چِه

چِيْزَا نْدِ كِه اِيشَانِ اَفَرِيْدِنْدِ كِه فَرُوْدِ اَز اِواِنْدِ بَلِ الظّٰلِمُوْنَ فِي ضَلٰلٍ مُّبِيْنٍ (۱۱) كِه كَافِرَانِ دَرِ كَمَرَاهِي

اَشْكَارِ اِنْدِ.

وَ لَقَدْ اَتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ لِقْمَانَ رَا حَكْمَتِ دَا دِيْمِ اَنْ اَشْكُرْ لِلّٰهِ اَزَادِي كُنِ اللّٰهُ رَا وَ مَنْ يَشْكُرْ وَ هَرِ كِه اَزَادِي

کند خدای را و نیکویی ازو ببندد فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ آن خود را کند و تن خود را سود می‌کند، وَ مَنْ كَفَرَ وَ هَر که ناسپاسی کند نیکویی نه ازو ببندد فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ (۱۲) الله از همه بی‌نیاز است ستوده.

وَ إِذْ قَالَ لِقْمَانُ لِابْنِهِ لِقْمَانُ گفتم پسر خویش را، وَ هُوَ يَعِظُهُ وَ او پند میداد او را يَا بُنَيَّ ای پسرک من لا تُشْرِكْ بِاللَّهِ انباز مگیر با الله إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ (۱۳) که انباز گرفتن با او بیدادی است بزرگ.

وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ وَصِيَّتْ کردیم مردم را بنیکویی کردن با پدر و مادر حَمَلْتُهُ أُمُّهُ برداشت مادر او را در شکم وَ هُنَّ عَلَى وَهْنٍ سستی بر سستی وَ فِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ وَ شیردادن او با بازکردن از شیر در دو سال أَنْ اشْكَرْ لِي که آزادی کن مرا، وَ لِوَالِدَيْكَ وَ دو زاینده خود را إِلَيَّ الْمَصِيرُ (۱۴) باز آمد با منست.

وَ إِنْ جَاهَدَاكَ وَ اگر باکوشد با تو پدر و مادر تو عَلَى أَنْ تُشْرِكَ بِي بر آن که انباز گیر با من مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ چیزی که تو آن را می‌دانی فَلَا تُطِعْهُمَا نگر فرمان ایشان نبری وَ صَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا وَ با ایشان می‌زی و جهان میدار درین جهان باندام و بچم در کارهای این جهانی. وَ اتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ وَ بر پی راه آن مرد رو که او را روی با من است ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ آن گه بازگشت شما با من است فَأَنْبِئْكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۱۵) آگاه کنم شما را به پاداش از آن چیز که میکردید.

يَا بُنَيَّ ای پسرک من إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ اگر نیکبها همسنگ يك دانه خردل بود فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ وَ آن خردل دانه در سنگ خاره بود أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ یا در آسمانها یا در زمین يَأْتِ بِهَا اللَّهُ اللَّهُ آن را آرَد إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ (۱۶) که الله باریک‌دان است دوربین از نهان آگاه.

يَا بُنَيَّ ای پسرک من أَقِمِ الصَّلَاةَ نماز بپای دار وَ أْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَ بنیکوکاری فرمای وَ اِنَّهُ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ از ناپسند باز زن و از کار زشت داشته وَ اصْبِرْ عَلَى مَا أَصَابَكَ وَ شکیبایی کن بر آن رنج که بتو رسد إِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ (۱۷) که آن از استواری کارها است و درستی نشانهای آن.

وَ لَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ يَكُ سو روی بی‌کسو مبر از مردمان بگردن کشی وَ لَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرْحًا وَ در زمین بخود کامه‌ای مرو إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ که الله دوست ندارد كُلَّ مُخْتَالٍ ازین هر خرامنده‌ای خرامان، فَخُورٌ (۱۸) لافزنی خویشتن‌سنایی.

وَ اقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَ در رفتن خویش بچم باش وَ اغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ وَ آواز خود فرود آر إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ (۱۹) که زشت‌تر آوازه‌ها آواز خران است.

### النوبة الثانية

این سوره لقمان سی و چهار آیت است و پانصد و چهل و دو کلمت و دو هزار و صد و ده حرف. جمله بمکه فرو آمد مگر سه آیت که بمدینه فرو آمد: وَ لَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ تا آخر سه آیت. حسن گفت: جمله سوره مکی است مگر يك آیت: الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ از بهر آنکه فرض نماز و فرض زکاة بمدینه فرو آمد، و درین سوره منسوخ نیست مگر این کلمات: وَ مَنْ كَفَرَ فَلَا يَحْزَنُكَ كُفْرُهُ این قدر از آیت منسوخ است بآیت سیف و باقی آیت محکم.



روی ابی بن کعب قال: قال رسول الله (ص): «من قرأ سورة لقمان كان له لقمان رفيقا يوم القيامة و اعطى من الحسنات عشرا بعدد من عمل بالمعروف و عمل بالمنكر».

قوله الم، تلك آيات الكتاب يعنى تلك الحروف الثمانية و العشرون آيات الكتاب الحكيم. و قيل معناه هذه الآيات تلك الآيات التي وعدتم في التورية و يجوز ان يكون تلك اشارة الى الآيات في هذه السورة، اي هذه آيات الكتاب الحكيم، اي المحكم و هو الممنوع من الفساد و البطلان، و قيل الحكيم هاهنا هو المتضمن للحكمة. هدى و رحمة قراءة العامة بالنصب على الحال و القطع و قرأ حمزة و رحمة بالرفع، يعنى هذا الكتاب هدى و رحمة للمحسنين سماه هدى لما فيه من الدواعى الى الفلاح و اللطاف المؤدية الى الخيرات و المحسن لا يقع مطلقا انا مدحا صفة للمؤمنين و فى تخصيص كتابه بالهدى و الرحمة للمحسنين دليل على انه ليس بهدى لغيرهم و قد قال تعالى: وَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ وَ هُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى، و قال تعالى: وَ إِنَّهُ لَحَسْرَةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ هدى در قرآن برهشده وجه است و جمله اين وجوه بدو معنى باز میگردد: يكى دعوت، و ديگر شرح و توفيق.

اما آنچه بمعنى دعوت است بانبياء و ائمة و شياطين اضافت كرد، انبياء را گفت: وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ اى داع، و ائمه را گفت: وَ جَعَلْنَاهُمْ اُيْمَةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا اى يدعون بامرنا، و شيطان را گفت: كُتِبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَنْ تَوَلَّاهُ فَأَنَّهُ يُضِلُّهُ وَ يَهْدِيهِ إِلَى عَذَابِ السَّعِيرِ اى يدعوه.

و آنچه به معنى شرح و توفيق است حق تعالى بخود اضافت كرد كه جز وى جلّ جلاله كس را روا نيست و مخلوق را سزا نيست، بندگان را خود توفيق ايمان دهد و دلها بمعرفت خود روشن گرداند، و مر بنده را توحيد خود كرامت كند و راه بخود خود نمايد: وَ إِنَّ اللَّهَ لَهَادِ الَّذِينَ آمَنُوا وَ مَا أَنْتَ بِهَادِي الْعُمِّيِّ عَنْ ضَلَالَتِهِمْ إِنَّكَ لَا تُهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ و از روى لغت معنى هدى امالت است، يقال: فلان يتهدى فى مشيته اى يتمايل، فعلى هذا التأويل هدى الله يعنى امالة قلب الانسان من الكفر الى الايمان و من الضلالة الى السنة.

آن گه محسنان را تفسير كرد گفت: الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ يَدِيمُونَهَا بِحَقِّهَا و حدودها و شرائطها. شرائط نماز دو قسم است: قسمى شرائط جواز گویند يعنى فرائض و حدود و اوقات آن، و قسمى شرائط قبول گویند يعنى تقوى و خشوع و اخلاص و تعظيم و حرمت آن. قال الله تعالى: إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ و تا اين هر دو قسم بجای نيارد معنى اقامت درست نشود. ازینجا است كه ربّ العزة در قرآن هر جای كه بنده را نماز فرمايد اَقِيمُوا الصَّلَاةَ گوید و صَلُّوا نگويد و يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ اى يعطونها بشروطها الى مستحقّیها وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ اى بالدار الآخرة و الجزاء على الاعمال هُمْ يُؤْتُونَ فَلَا يَشْكُونَ فى البعث و الحساب. و انما اعاد لفظه «هم» للتوكيد فى اليقين بالبعث و الحساب.

أَوْلَيْكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ، على هدى بيان عبوديت است، من ربهم بيان ربوبيت است، بعد از گزارد معاملت و تحصيل عبادت ايشان را بستود، هم باعتقاد سنت هم بگزارد عبوديت، هم باقرار ربوبيت. و فى الاية دليل انّ العبد لا يهتدى بنفسه انا بهداية الله تعالى. الا ترى انه قال عزّ و جلّ: عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ رَدّ



على المعتزلة فانهم يقولون: العبد يهتدى بنفسه.

وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ يَعْنِي يَخْتَارُ لَهْوَ الْحَدِيثِ. و قيل يشتري بماله كتبها فيها لهو الحديث. مقاتل گفت: در شأن النضر بن الحارث فرو آمد، مردی کافر دل کافر کیش بود، سخت خصومت با رسول خدا، قتله رسول الله صبرا حين فرغ من وقعة بدر. مردی بازرگان بود سفر کردی بدیاری عجم و در زمین عجم اخبار پیشینیان: قصه رستم و اسفندیار و امثال ایشان بخريد و قریش را گفت محمد آنچه میگوید از قصه پیشینیان چون عاد و ثمود هم چنان است که من بشما آوردم از اخبار رستم و اسفندیار و اکاسره. قریش استماع قرآن در باقی کردند و همه روی بوی آوردند و آن قصه‌های عجم می‌شنیدند اینست که رب العالمین گفت: لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ يَعْنِي يَضِلُّ بِتَلْكَ الْكُتُبِ عَنْ تَدَبُّرِ آيَاتِ اللَّهِ. و قيل: ان قراءة كتب العجم يشككهم فيما جعله للنبي حجة من ذكر اخبار الامم الماضية.

ثم قال بغير علم اي لا يستحق ان يسمى عالما من فعل هذا الفعل من اضلال نفسه و اضلال غيره. و قيل لم يعلم ما في عاقبة ذلك من الوزر. ابن عباس و مجاهد گفتند: لَهْوَ الْحَدِيثِ غنا و سرود فاسقان است در مجلس فسق. و آیت در ذم کسی فرو آمد که کنیزکان مغنیات خرد تا فاسقان را مطربی کنند، فیکون المعنى يشتري ذات لهو الحديث.

روى ابو امامة قال: قال رسول الله (ص): «لا يحلّ تعليم المغنّيات و لا بيعهن و اثمانهن حرام».

و فى مثل هذا نزلت الاية وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ. و ما من رجل يرفع صوته بالغنا الا بعث الله عليه شيطانين احدهما على هذا المنكب و الآخر على هذا المنكب فلا يزالان يضربانه بارجلهما حتى يكون هو الذى يسكت. و عن ابى هريرة انّ النبى (ص) نهى عن ثمن الكلب و كسب الزمارة. و قال مكحول: من اشترى جارية ضرباً ليمسكها لغنائها و ضربها مقيماً عليه حتى يموت لم اصل عليه، ان الله يقول: وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ الْاِية...

قال سعيد بن جبیر: لَهْوَ الْحَدِيثِ معناه يستبدل و يختار الغناء و المزامير و المعازف على القرآن. و قال سبيل الله القرآن. لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ يَعْنِي لِيُضِلَّ غَيْرَهُ بِذَلِكَ عَنْ اسْتِمَاعِ الْقُرْآنِ. و قرأ ابن كثير و ابو عمرو لِيُضِلَّ بفتح الياء، اي ليضلّ هو بهذا الفعل عن سبيل الله. و عن ابى امامة قال: قال رسول الله (ص): انّ الله بعثنى هدى و رحمة للعالمين و امرنى بمحو المعازف و المزامير و الاوثان و الصلب و امر الجاهلية و حلف ربى بعزته لا يشرب عبد من عبیدی جرعة من خمر متعمدا الا سقيته من الصديد مثلها يوم القيامة مغفورا له او معذبا و لا يسقيها صبياً صغيراً ضعيفاً مسلماً الا سقيته مثلها من الصديد يوم القيامة مغفورا له او معذبا و لا يتركها من مخالفتى الا سقيته مثلها من حياض القدس يوم القيامة، لا يحلّ بيعهنّ و لا شراهنّ و لا تعليمهنّ و لا التجارة بهنّ، و ثمنهن حرام يعنى الضّوارب.

و عن محمد بن المنكدر قال: بلغنى انّ الله عزّ و جلّ يقول يوم القيامة اين الذين كانوا ينزهون انفسهم و اسماعهم عن اللهو و مزامير الشيطان ادخلوهم رياض المسك، ثم يقول للملائكة اسمعوا عبادى حمدى و ثنائى

و تمجيدى. و اخبروهم ان: فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ. وَ يَتَّخِذَهَا هُزُوًا قَرَأَ حَمْزَةً وَ الْكَسَائِي وَ يَعْقُوبَ  
بنصب الذال عطفاً على قوله ليضلّ و قرأ الآخرون بضم الذال عطفاً على قوله يشتري، و المعنى و هو يتخذها  
هزواى يتخذ آيات الله هزواى، يعنى يعيبها و يحقرها و يتسقه على من يقرأها أولئك لهم عذاب مهين مخز  
مذلّ.

وَ إِذَا تُثْلَى عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَ لَى مُسْتَكْبِرًا هَذَا دَلِيلٌ عَلَى أَنَّ الْآيَةَ السَّابِقَةَ نَزَلَتْ فِي النَّضْرِ بْنِ الْحَارِثِ، يَعْنَى وَ إِذَا  
قرى عليه آيات كتابنا اعرض عن تدبرها متكبيرا رافعا نفسه عن طاعة رسولنا و الاصغاء الى ما يتلوه عليه  
من آياتنا كأن لم يسمعها يعنى لم يتدبرها و لم يفكر حتى هو بمنزلة من لا يسمع لوقر و صمم في أدنيّه يقال  
وقرت اذنه و قرها الله اللهم قرّ اذنه فبشره بعذاب أليم.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ الْإِيمَانَ التَّصَدِيقَ بِالْقَلْبِ وَ تَحْقِيقَهُ بِالْأَعْمَالِ الصَّالِحَةِ وَ لِذَلِكَ قَرَنَ اللَّهُ  
بينهما و جعل الجنة مستحقة بهما. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ. وَ قِيلَ  
استحقاق الجنة بالايمن و استحقاق الدرجات بالاعمال لهم جنات النعيم اضافة الجنات الى النعيم لتحقيق النعيم  
بتلك الجنات. وَ قِيلَ جَنَّاتِ النَّعِيمِ أَحَدَى الْجَنَانِ السَّبْعِ عَلَى مَا رَوَى وَ هَبَّ بَنُ مِنْبِهِ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ: قَالَ: خَلَقَ اللَّهُ  
الجنان يوم خلقها فصلّى بعضها على بعض فهى سبع جنان: دار الجلال، و دار السلام، و جنة عدن و هى  
قصة الجنة مشرفة على الجنان كلها، و جنة المأوى، و جنة الخلد، و جنة الفردوس، و جنات النعيم. قَالَ: وَ  
الجنان كلها مائة درجة ما بين الدرجتين مسيرة خمس مائة عام، حيطانها لبنة من ذهب و لبنة من ياقوت و لبنة  
من زبرجد، ملاطها المسك و قصورها الياقوت و غرفها اللؤلؤ و مصاريعها الذهب و ارضها الفضة و  
حسبائها المرجان و ترابها المسك، اعدّ الله لأوليائه يقول تعالى: اولياى جوزوا الصراط بعفوى و ادخلوا  
الجنة برحمتى.

خَالِدِينَ فِيهَا وَ عَدَّ اللَّهُ نَصَبَ عَلَى الْمَصْدَرِ وَ حَقًّا حَالًا لِلْوَعْدِ، اى وَعَدَ اللَّهُ وَعَدَا حَقًّا اى مِنْ صِفَةِ وَعَدَ اللَّهُ  
انه حق و حاله انه ينجز لا محالة وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْمُنِيعُ لَا يَغْلِبُ وَ لَا يَقْهَرُ الْحَكِيمُ لَا يَسْهَوُ فِي فِعْلِهِ وَ لَا يَغْلُطُ.  
خَلَقَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا هَاءُ رَاجِعَةٌ إِلَى السَّمَاوَاتِ لَا غَيْرَ يَعْنَى خَلَقَ السَّمَاوَاتِ السَّبْعَ وَ اَمْسَكَهَا  
بقدرته على غير عمد و انتم ترونها كذلك و العمد جمع عمود وَ أَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيًا أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ يَعْنَى لِأَنَّ  
تميد بكم لقوله: يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ أَنْ تَضِلُّوا يَعْنَى لئلا تضلوا، وَ بَتَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ مَعْ كَثْرَتِهَا وَ اخْتِلَافِ اجْنَاسِهَا.  
وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ اى مِنَ السَّحَابِ مَطْرًا فِي أَوْقَاتِ الْحَاجَاتِ إِلَيْهَا فَأَنْبَتْنَا فِيهَا اى فِي الْأَرْضِ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ  
كَرِيمٍ اى مِنْ كُلِّ صِنْفٍ جِنْسٍ مِنَ النَّبَاتِ حَسَنَ الْمَنْظَرِ كَثِيرَ الْمَنَافِعِ، وَ قِيلَ: سَمَّاهُ كَرِيمًا لِأَنَّهُ يَكْرَمُ عَلَى الْعِبَادِ  
مَا يَنْتَفِعُونَ بِهِ.

هَذَا خَلَقَ اللَّهُ اى هَذَا الَّذِى عَدَّدْتَهُ عَلَيْكُمْ، خَلَقَ اللَّهُ اى مَخْلُوقَهُ فَاقَامَ الْخَلْقَ مَقَامَ الْمَخْلُوقِ تَوْسَعًا كَقَوْلِكَ: هَذَا  
درهم ضرب الامير اى مضروبه، فَأَرُونِي مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ عَنْ الْهَيْكَلِ الَّتِى تَعْبُدُونَهَا، يَعْنَى اِرُونِي مَا  
ذَا خَلَقَهُ الْإِصْنَامُ اى لَيْسَ يَقْدِرُونَ عَلَى ذَلِكَ لِأَنَّهَا عَاجِزَةٌ عَنِ الْخَلْقِ وَ هِىَ فِي ذَوَاتِهَا مَخْلُوقَةٌ، بَلِ الظَّالِمُونَ اى

الكافرون، فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ فِي ذَهَابٍ عَنِ الْخَلْقِ بَيِّنٍ وَاضِحٍ بَانَ وَ ابَانَ بِمَعْنَى وَاحِدٍ.

وَ لَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ لِقْمَانَ مَرْدِي حَكِيمٍ بُوَدَ اَز نِيكَمَرْدَانِ بَنِي اِسْرَائِيلِ خَلْقِ رَا پِنْدِ دَادِي وَ سَخْنِ حَكْمَتِ كَفْتِي وَ دَرِ عَهْدِ وَي هِيچِ بَشَرِ رَا اَن سَخْنِ حَكْمَتِ نَبُوَدِ كِه اُو رَا بُوَدِ. وَ عِلْمَاءِ تَفْسِيرِ مُتَّفَقَانِدِ كِه اَز اَوْلِيَاءِ بُوَدِ نِه اَز انبِيَاءِ مَكْرَ عَكْرَمَةِ كِه وَي تَنهَا مِيگوِيَدِ پِيغَامْبِرِ بُوَدِ وَ اَيْنِ خِلَافِ قَوْلِ مَفْسِّرَانِ اسْتِ. وَ كَفْتِهَانِدِ پِيغَامْبِرِ نَبُوَدِ اَمَّا هَزَارِ پِيغَامْبِرِ رَا شَاكْرَدِي كَرْدِه بُوَدِ وَ هَزَارِ پِيغَامْبِرِ اُو رَا شَاكْرَدِ بُوَدِنْدِ دَرِ سَخْنِ حَكْمَتِ. وَ خِلَافِ اسْتِ كِه حَرْفَتِ وَي چِه بُوَدِه، قَوْمِي كَفْتِنْدِ نَجَارِ بُوَدِ، قَوْمِي كَفْتِنْدِ خِيَّاطِ بُوَدِ، قَوْمِي كَفْتِنْدِ شَبَانَ بُوَدِ. رُوْزِي مَرْدِي بُوِي بَكْذَشْتِ وَ بَنِي اِسْرَائِيلِ اُو رَا جَمْعِ شُدِه بُوَدِنْدِ وَ ايشانِ رَا پِنْدِ مِيَدَادِ اَن مَرْدِ كَفْتِ: تُو نِه اَن شَبَانِي كِه بَا مَن بَفَلَانِ جَايَكِه گُوَسپِنْدِ بَجْرَا دَاشْتِي؟ لِقْمَانَ كَفْتِ: اَرِي مَن اَن شَبَانِمِ كِه تُو دِيْدِي.

اَن مَرْدِ كَفْتِ: بَجِهِ خِصْلَتِ بَايِنِ پَايَكِه رَسِيْدِي؟ كَفْتِ: بِصَدَقِ الْحَدِيثِ وَ اِدَاءِ الْاِمَانَةِ وَ تَرْكِ مَا لَا يَعْنيْنِي بِسَخْنِ رَاسْتِ كَفْتِنِ وَ اِمَانَتِ بَرْمَتِ كَزَارْدِنِ وَ اَنچِه دَرِ دِيْنِ بَكَارِ نِيَايِدِ وَ اَز اَن بَسَرِ شُوْدِ بَكْذَاشْتِنِ. وَ نَسَبِ وَي بِقَوْلِ مُحَمَّدِ بِنِ اسْحَاقِ هُو لِقْمَانَ بِنِ نَاعُوْرِ بِنِ نَاخُوْرِ بِنِ تَارِخِ وَ هُو اَزْر. وَ هَبِ كَفْتِ: اِبْنِ اَخْتِ اَيُوْبِ بُوَدِ. مَقَاتِلِ كَفْتِ: اِبْنِ خَالِهِ اَيُوْبِ بُوَدِ وَ بِيَشْتَرِيْنِ مَفْسِّرَانِ مِيگوِيَنْدِ غَلَامِي سِيَاهِ بُوَدِ نُوْبِي سَتْبِرِ لَبِ، بَزَرْگِ بِيْنِي، زَفْتِ سَاقِ، سَتْبِرِ كَرْدِنِ، بَلَنْدِ بَا لَا، اِدْبِي تَمَامِ دَاشْتِ وَ عِبَادَتِ فَرَاوَانِ، وَ سِيْنِه اَبَادَانِ، وَ دَلِي بَنُوْرِ حَكْمَتِ رُوْشِنِ. بَرِ مَرْدَمَانَ مَشْفَقِ وَ دَرِ مِيَاْنِ خَلْقِ مِصْلِحِ وَ هَمُوَارِهِ نَاصِحِ. خُوْدِ رَا پُوْشِيْدِه دَاشْتِي، وَ بَرِ مَرْگِ فَرَزَنْدَانِ وَ هَلَاكِ مَالِ غَمِ نَخُوْرْدِي وَ اَز تَعْلَمِ هِيچِ نِيَاسُوْدِي. حَكِيمِ بُوَدِ حَلِيْمِ وَ رَحِيْمِ وَ كَرِيْمِ. وَ دَرِ عَصْرِ دَاوُدِ بُوَدِ، سِي سَالِ بَا دَاوُدِ هَمِي بُوَدِ بِيَكْجَايِ. وَ اَز پَسِ دَاوُدِ زَنْدِه بُوَدِ تَا بَعْهَدِ يُوْنِسِ بِنِ مَتِي وَ سَبَبِ عَتَقِ وَي اَن بُوَدِ كِه مَوْلِي نَعْمَتِ وَي اُو رَا اَزْمُوْنِي كَرْدِ تَا بَدَانْدِ كِه عَقْلِ وَي چِنْدِ اسْتِ وَ حَكْمَتِ وَ دَانَشِ وَي كَجَا رَسِيْدِه. گُوَسپِنْدِي بُوِي دَادِ كَفْتِ اَيْنِ رَا قَرْبَانِي كُنِ وَ اَنچِه اَز جَانُوْرِ خُوْشْتَرِ وَ نِيكوْتَرِ اسْتِ بَمَنِ اَرِ لِقْمَانَ اَز اَن گُوَسپِنْدِ دَلِ وَ زَبَانَ بِيَاوَرْدِ. گُوَسپِنْدِي دِيكْرِ بُوِي دَادِ كِه اَيْنِ رَا قَرْبَانَ كُنِ وَ اَنچِه اَز جَانُوْرِ بْتَرِ اسْتِ وَ خِيْبِيْتَرِ بَمَنِ اَرِ. لِقْمَانَ هَمَانَ دَلِ وَ زَبَانَ بُوِي اَوْرْدِ، خُوَاجِه كَفْتِ اَيْنِ چِه حَكْمَتِ اسْتِ كِه اَز هَرِ دُوِ يَكِي اَوْرْدِي كَفْتِ: اَنَّهُمَا اطِيْبِ شَيْءٍ اِذَا طَابَا وَ اخْبَثِ شَيْءٍ اِذَا خَبَثَا. خُوَاجِه اَن حَكْمَتِ اَز وَي بِيَسْنَدِيْدِ وَ اُو رَا اَزَادِ كَرْدِ.

وَ عَنِ نَافِعِ عَنِ ابْنِ عَمْرِو قَالَ: سَمِعْتُ رَسُوْلَ اللّٰهِ (ص) يَقُوْلُ حَقًّا اَقُوْلُ لَمْ يَكُنْ لِقْمَانَ نَبِيًّا وَ لَكِنْ كَانَ عِبْدًا كَثِيْرَ التَّفَكُّرِ حَسَنَ الْيَقِيْنِ اَحْبَبَ اللّٰهُ فَاَحْبَبَهُ فَمَنَّ عَلَيْهِ بِالْحِكْمَةِ.

وَ رُوِي اَنَّهُ كَانَ نَائِمًا نِصْفَ النَّهَارِ فَنُوْدِي يَا لِقْمَانَ هَلْ لَكَ اَنْ يَجْعَلَكَ اللّٰهُ خَلِيْفَةً فِي الْاَرْضِ فَتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ؟ فَاجَابَ الصَّوْتُ فَقَالَ: اَنْ خَيْرِنِي رَبِّي قَبْلَتِ الْعَافِيَةِ وَ لَمْ اَقْبَلِ الْبَلَاءِ وَ اَنْ عَزَمَ عَلَيَّ فَمَسَعَا وَ طَاعَةَ فَاَتَانِي اَعْلَمُ اَنْ فَعَلَ بِي ذَلِكَ اِعَانِي وَ عَصَمَنِي. فَقَالَتِ الْمَلَائِكَةُ بِصَوْتِ لَا يِرَاهُم: لَمْ يَا لِقْمَانَ؟ قَالَ لِاَنَّ الْحَاكِمَ يَاشُدُّ الْمَنَازِلَ وَ اَكْدَرُهَا يَغْشَاهُ الظُّلْمُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ اَنْ يَعْزَمَ فَبِالْحَرِيِّ اَنْ يَنْجُوَ وَ اَنْ اَخْطَا اَخْطَا طَرِيْقَ الْجَنَّةِ وَ مَنْ يَكُنْ فِي الدُّنْيَا ذَلِيْلًا خَيْرٌ مِنْ اَنْ يَكُوْنَ شَرِيْفًا وَ مَنْ يَخْتَرِ الدُّنْيَا عَلَيَّ الْاٰخِرَةَ نَفْتَهُ الدُّنْيَا وَ لَا يَصِيْبُ الْاٰخِرَةَ فَعَجِبْتَ

الملائكة من حسن منطقه فنام نومة فاعطى الحكمة فانتبه و هو يتكلم بها. ثم نودى داود بعده فقبلها فلم يشترط ما اشترط لقمان فهوى فى الخطيئة غير مرّة كل ذلك يعفو الله عنه و كان لقمان يوازره بحكمته فقال له داود طوبى لك يا لقمان اعطيت الحكمة و صرفت عنك البلوى و اعطى داود الخلافة و ابتلى بالبليّة و الفتنة.

وَ لَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ رَأْسَ الْحِكْمَةِ الشُّكْرَ لِلَّهِ ثُمَّ الْمَخَافَةَ مِنْهُ ثُمَّ الْقِيَامَ بِطَاعَتِهِ. و قيل الحكمة هى الاصابة فى القول و العمل و الفقه فى الدين. أن اشكركُ لله قال الزّجاج معناه آتينا لقمن الحكمة لان يشكر لله. و قيل هو بدل من الحكمة. و قيل: هو تفسير للحكمة، وَ مَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرْ لِنَفْسِهِ لَأنَّ الشَّاكِرَ يَسْتَحِقُّ الْمَزِيدَ، من قوله: لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ اى يعود منفعة شكره اليه. وَ مَنْ كَفَرَ لَنْ يَضُرَّ اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعِبَادِ وَ شَكَرَهُمْ. حَمِيدٌ مَحْمُودٌ فِي صَنْعِهِ.

وَ إِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ اى اذكر اذ قال لقمن لابنه و اسم ابنه ثاران، و قيل مشكم، و قيل انعم، وَ هُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ، يا بنى انّها ان تك، يا بنى اقم. قرأ حفص بفتح الياء فى ثلاثهنّ و قرأ ابن كثير باسكان الياء فى الاولى و الثالثة و كسر الياء فى الثانية، و قرأ الباقر بكسر الياء فى ثلاثهنّ يا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشُّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ هذا هو الظلم الذى حذر منه ابراهيم فى سورة الانعام: الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ وَ قَالَ الشَّاعِرُ:

الحمد لله لا شريك له من اباهما فنفسه ظلما

و وقف بعض المفسرين على قوله: لا تُشْرِكْ ثم ابتداء بالقسم فقال: بِاللَّهِ إِنَّ الشُّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ اظلم الظلم. وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ اى وصّيناه بالاحسان الى والديه ثم رجح الامّ و بيّن عظم حق الوالدة فقال: حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَى وَهْنٍ اى ضعفا على ضعف و شدة بعد شدة. فالوهن الاول ما ينؤها من ثقل الحمل و الوهن الثانى ما يعتريها من الطلق، و عبوء التربية و الرضاع. وَ فَصَالُهُ فِي عَامَيْنِ الْمُرَادُ بِهَذَا الْفَصَالِ الرِّضَاعُ لِأَنَّ عَاقِبَةَ الرِّضَاعِ الْفَصَالُ كَقَوْلِهِ: أَعْصِرْ حَمْرًا وَ الْمَعْنَى أَنَّهَا بَعْدَ الْوَضْعِ تَرْضَعُهُ عَامَيْنِ. وَ ذَلِكَ مِمَّا يَزِيدُهَا ضَعْفًا. فلهذا و جب على الولد مراعاتها و القيام بشكرها. و فى الحديث سئل رسول الله (ص): من احق الناس بحسن الصحبة؟ فقال امك. فقال: ثم من؟ قال: امك. قال: ثم من؟ قال ابوك.

قال: ثم من؟ قال: الاقرب فالاقرب. و قيل: رعاية حق الوالد من حيث الاحترام و رعاية حق الامّ من حيث الشفقة و الاكرام.

و قرى فى الشواذ و فصله فى عامين اى حد منتهى رضاعه فى انقضاء عامين، قال هاهنا فى عامين. و قال فى سورة البقرة: حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِأَنَّ لَا يَزَادُ عَلَيْهِمَا. أن اشكركُ لي يعنى و وصّيناه ان اشكر لى و لوالديك اى المصير اى مصيرك الىّ و حسابك علىّ فلا تخالف طاعتي. و فى كلام لقمان لابنه انّ الله رضينى لك فلم يوصنى بك و لم يرضك لى فوصاك بى. و قال سفيان بن عيينة فى قوله تعالى: أن اشكركُ لي و لوالديك قال من صلى الصلوات الخمس فقد شكر الله و من دعا للوالدين فى ادبار الصلوات الخمس فقد شكر الوالدين.

وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِيٰ يَعْنِي وَمَعَ مَا أَوْصِيكَ بِهِ مِنْ بَرِّ الْوَالِدَيْنِ أَنْ حَمَلَكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي فَلَا تُطِعْهُمَا فَإِنَّ حَقَّهُمَا وَ أَنْ عَظُمَ فَلَيْسَ بِأَعْظَمَ مِنْ حَقِّي. وَ صَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا يَعْنِي بِالْإِنْفَاقِ عَلَيْهِمَا وَ اتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ يَعْنِي اتَّبِعْ سَبِيلَ مُحَمَّدٍ (ص) فِيمَا يَدْعُوكَ إِلَيْهِ مِنْ طَاعَتِي، ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ هَذِهِ الْآيَةُ وَ نَظِيرُهَا فِي سُورَةِ الْعَنْكَبُوتِ نَزَلَتْ فِي قَوْمِ اسْلَمُوا وَ لَهُمْ آبَاءٌ وَ امّهَاتٌ مُشْرِكُونَ يَبْطِئُونَهُمْ عَنِ الْإِسْلَامِ وَ يَرْغَبُونَهُمْ عَنْهُ. وَ قِيلَ نَزَلَتْ فِي أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ وَ ذَلِكَ أَنَّهُ حِينَ اسْلَمَ اتَاهُ عِثْمَانُ وَ طَلْحَةُ وَ الزُّبَيْرُ وَ سَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ وَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ قَالُوا لَهُ قَدْ صَدَّقْتَ هَذَا الرَّجُلَ وَ آمَنْتَ بِهِ؟ قَالَ نَعَمْ هُوَ صَادِقٌ فَأَمَّنُوا بِهِ ثُمَّ حَمَلَهُمُ إِلَى النَّبِيِّ (ص) حَتَّى اسْلَمُوا فَهَؤُلَاءِ لَهُمْ سَابِقَةُ الْإِسْلَامِ اسْلَمُوا بِإِرْشَادِ أَبِي بَكْرٍ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: وَ اتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ يَعْنِي أَبَا بَكْرٍ وَ قَدْ تَضَمَّنَتِ الْآيَةُ النَّهْيَ عَنِ صَحْبَةِ الْكُفَّارِ وَ الْفَسَاقِ وَ التَّرْغِيبَ فِي صَحْبَةِ الصَّالِحِينَ. ثُمَّ عَادَ إِلَى عِظَةِ لِقْمَانَ ابْنِهِ. فَقَالَ: يَا بُنَيَّ إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ، إِنَّهَا آتَتْ لِمَكَانِ الْحَبَّةِ كَقَوْلِهِ: فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ فَآتَتْ لِمَكَانِ الْأَبْصَارِ وَ يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ الْمُرَادُ بِالتَّأْنِيثِ الْحَسَنَةَ يَعْنِي أَنَّ الْحَسَنَةَ إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ. قَالَ مِقَاتِلُ: أَنَّ ابْنَ لِقْمَانَ قَالَ لِأَبِيهِ يَا ابْتِ: أَنْ عَمِلْتَ بِالْخَطِيئَةِ لَا يَرَانِي أَحَدٌ كَيْفَ يَعْلَمُهَا اللَّهُ فَقَالَ يَا بُنَيَّ إِنْ الْخَطِيئَةُ إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ. يَقَالُ مِثْقَالَ الشَّيْءِ مَا يَسَاوِيهِ فِي الْوِزْنِ وَ كَثُرَ فِي الْكَلَامِ فَصَارَ عِبَارَةً عَنِ مِقْدَارِ الدِّينَارِ. قَرَأَ نَافِعٌ مِثْقَالَ حَبَّةٍ بِالرَّفْعِ عَلَى اسْمِ كَانٍ وَ مَجَازُهُ أَنْ يَقَعُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ وَ حِينَئِذٍ لَا خَبَرَ لَهُ فَتَكُنُ فِي صَخْرَةٍ قَالَ أَكْثَرُ الْمُفَسِّرِينَ هِيَ الصَّخْرَةُ الَّتِي عَلَيْهَا الْأَرْضُ وَ هِيَ الَّتِي تَسْمَى السَّجِّينَ وَ لَيْسَتْ مِنَ الْأَرْضِ وَ هِيَ الَّتِي يَكْتَبُ فِيهَا أَعْمَالُ الْفَجَّارِ وَ خُضْرَةُ السَّمَاءِ مِنْهَا وَ هِيَ عَلَى الرِّيحِ لَيْسَتْ فِي السَّمَاءِ وَ لَا فِي الْأَرْضِ، ثُمَّ قَالَ: أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَعْنِي فِي أَيِّ مَوْضِعٍ حَصَلَ مِنَ الْإِمْكَانَةِ الَّتِي هِيَ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ لَمْ يَخْفَ عَلَيْهِ مَكَانُهَا فَيَأْتِي اللَّهُ بِهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ يَجَازِي عَلَيْهَا، إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ بِاسْتِخْرَاجِهَا خَبِيرٌ بِمَكَانِهَا. وَ فِي بَعْضِ الْكُتُبِ أَنَّ هَذِهِ الْكَلِمَةَ آخِرُ كَلِمَةٍ تَكَلَّمَ بِهَا لِقْمَانٌ. فَانْشَقَّتْ مَرَارَتُهُ مِنْ هَيْبَتِهَا فَمَاتَ. وَ قَالَ الْحَسَنُ مَعْنَى الْآيَةِ هُوَ الْإِحَاطَةُ بِالْأَشْيَاءِ صَغِيرِهَا وَ كَبِيرِهَا. وَ قِيلَ الْمُرَادُ بِهَا الرِّزْقُ، يَعْنِي أَنْ كَانَ لِلْإِنْسَانِ رِزْقٌ مِثْقَالَ حَبَّةٍ خَرْدَلٍ فِي هَذِهِ الْمَوَاضِعِ جَاءَ بِهَا اللَّهُ حَتَّى يَخْرِجَهَا وَ يَسُوقَهَا إِلَى مَنْ هِيَ رِزْقُهُ. وَ فِي الْخَبَرِ: أَنَّ الرِّزْقَ مَقْسُومٌ لَنْ يَعدَّ وَ أَمْرًا مَا كَتَبَ لَهُ، أَنَّ الرِّزْقَ لِيَطْلُبَ الرَّجُلُ كَمَا يَطْلُبُهُ أَجَلُهُ.

يَا بُنَيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ وَ أَمْرٌ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنَّهُ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ اصْبِرْ عَلَىٰ مَا أَصَابَكَ فِي ذَاتِ اللَّهِ مِنَ الْمَضْرَةِ فِي الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ. وَ قِيلَ: وَ اصْبِرْ عَلَىٰ مَا أَصَابَكَ مِنْ شِدَائِدِ الدُّنْيَا مِنَ الْأَمْرَاضِ وَ الْفَقْرِ وَ الْهَمِّ وَ الْغَمِّ. إِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ أَيِ أَنْ الَّذِي أَوْصَيْتَكَ بِهِ مِمَّا عَزَمَ اللَّهُ عَلَىٰ عِبَادِهِ، أَيِ أَمْرِهِمْ بِهِ أَمْرًا حَتْمًا عَزَمَ الْأُمُورَ مَا لَا يَشُوبُهُ شَبْهَةٌ وَ لَا يَدَافِعُهُ رِيْبَةٌ. وَ فِي الْخَبَرِ مَنْ صَلَّى قَبْلَ الْعَصْرِ أَرْبَعًا غَفَرَ اللَّهُ لَهُ مَغْفِرَةً عَزَمَ أَيِ هَذَا الْوَعْدِ صَادِقٍ عَزِيمٍ وَثِيقٍ. وَ فِي دَعَائِهِ (ص) «اسئلك عِزَائِمَ مَغْفِرَتِكَ» أَيِ اسئلك أَنْ تُوفِّقَنِي لِلْأَعْمَالِ الَّتِي تَغْفِرُ لِصَاحِبِهَا لَا مُحَالَةً.

وَ لَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ قَرَأَ ابْنُ كَثِيرٍ وَ ابْنُ عَامِرٍ وَ عَاصِمٌ وَ يَعْقُوبُ لَا تُصَعِّرْ بِتَشْدِيدِ الْعَيْنِ وَ قَرَأَ الْآخَرُونَ لَا تُصَاعِرُ وَ مَعْنَاهُمَا وَاحِدٌ، يَقَالُ صَعَّرَ وَجْهَهُ وَ صَاعَرَ إِذَا مَالَ وَ أَعْرَضَ تَكْبِيرًا مِثْلَ ضَعْفٍ وَ ضَاعَفٍ. قَالَ

عكرمة: هو الذى اذا سلم عليه لوى عنقه تكبرا و الصعر التواء و ميل فى العنق من خلقة او داء او كبر فى الانسان و فى الإبل. تقول: رجل اصعر و اصيد و الصيد كالصعر، و لا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا اى لا تمش بالخلاء و الكبر. مرحا مصدر وقع موقع الحال. و المرح اشدّ الفرح.

إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ فى مشيته، فَخُورِ الْفَخُورِ الذى يعدّد مناقبه تطاولا بها و احتقارا لمن عدم مثلها. و قيل الفخور كثير الفخر، عن ابن عمر قال: قال رسول الله (ص): خرج رجل يتبختر فى الجاهلية عليه حلة فامر الله عزّ و جلّ الارض فاخذته فهو يتجلجل فيها الى يوم القيامة.

وَ اقْصِدْ فِي مَشْيِكَ الْقصد و الاقتصاد التوسط فى الامر، قال بعضهم: انّ للشيطان من ابن آدم نزعتان بايتهما ظفر قنع: الافراط و التفريط. و قيل كلا طرفى القصد مذموم. و منه قوله عزّ و جلّ: وَ عَلَى اللَّهِ قِصْدُ السَّبِيلِ وَ مِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ و تأويل الاية اقْصِدْ فِي مَشْيِكَ لا مرحا و اختيالا و لا خرقا و استعجالا. و قال ابن مسعود كانوا يnehون عن خيب اليهود و دبيب النصارى و لكن مشيا بين ذلك. و عن النبى (ص): سرعة المشى يذهب بهاء المؤمن.

وَ اغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ يقال: غَضَّ صوته و غَضَّ بصره اذا خفض صوته و غمض بصره. و فى الحكمة حسبك من صوتك ما اسمعت اهل مجلسك، إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ اى اقبح الاصوات لَصَوْتُ الْحَمِيرِ اوله زفير و آخره شهيق و هما صوت اهل النار. و قال سفیان الثورى: صياح كل شىء تسبيحه انا الحمار فانه يصيح لرؤية الشيطان. و روى عن النبى (ص) قال: «انّ الله يبغض ثلث اصوات: نهقة الحمير و نباح الكلب و الداعية بالحرب» يعنى النائحة، و قيل لَصَوْتُ الْحَمِيرِ العطسة المنكرة حكاه اقضى القضاة الماوردى و وجه هذا القول انه جعل الحمير فعلا من قولهم طعنة حمراء اى شديدة و من قولهم حمارة الفيط شدته و الحمار سمى حمارا لشدته، ثم لا تخصيص له بالعطسة دون غيرها من الاصوات.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى و تقدس: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بسم الله نور الاسرار و سرور الأبرار، بسم الله قهر الشيطان الغدار، و سبب لمرضاة الملك الجبار. الله است أفريدگار جهان و جهانيان، من قوله: اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ. الله است روزى دهنده أفريدگان، من قوله: وَ مَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا. الله است نگه دارنده زمين و آسمان، من قوله: إِنَّ اللَّهَ يُمَسِّكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ. الله است كفايت كنده شغل بندگان، من قوله: أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ. الله است راه نماينده مؤمنان، من قوله: وَ إِنَّ اللَّهَ لَهَادِ الَّذِينَ آمَنُوا. الله است غيبدان و نهان دان، من قوله يَعْلَمُ السِّرَّ وَ أَخْفَى. الله است آمرزنده گناهان، من قوله: إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا.

الله است بخشاينده و مهربان بر مؤمنان، من قوله: وَ كَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا.

بسم الله در تحت هر حرفى اشارتى است و در آن اشارت بشارتى، با اشارت است كه بصيرم مى بينم كردار تو. سين اشارت است كه سميعام مى شنوم گفتار تو، ميم اشارتست كه مجيبم مى نيوشم دعاء تو. با اشارت است ببرّ او، سين اشارت است بسرّ او. ميم اشارت است بمنت او گويى قسم ياد ميكند ميگويد جلّ

جلاله: بپرّ من با بندگان من، بسرّ من با دوستان من، بمئّت من بر مشتاقان من که عذاب نکنم بندهای را که باخلاص گوید نام من و در هر کار ابتدا کند بنام من با بقاء او، سین سناء او، میم مجد او، بابقاء بنده، سین سرور بنده، میم مقام بنده. میگوید عزّ جلاله: عبدی بقاء من بمن، بقاء تو زمن، سناء من صفت من، سرور تو صحبت من، مجد من جلال من، مقام تو بر درگاه من. اللهام که کافران را عذاب کنم اظهار حجّت را، رحمانم با مؤمنان فضل کنم اظهار مئّت را. رحیمام عاصیان را عفو کنم اظهار رحمت را.

الم الالف یشیر الی الایة و اللام یشیر الی لطفه و عطائه و المیم یشیر الی مجده و سنائه فبالآئه رفع الجحد عن قلوب اولیائه و بلطف عطائه اثبت المحبّة فی اسرار اصفیائه و بمجده و سنائه مستغن عن جمیع خلقه بوصف کبریائه. الف اشارتست بآلاء و نعماء و لام اشارتست بلطف و عطاء او، میم اشارتست بمجد و سناء او.

میگوید بآلاء و نعماء من، بلطف و عطاء من، بمجد و سناء من که این حروف قرآن کلام من.

تلك آیات الكتاب الحکیم ای هذه آیات الكتاب المحکم المحروس عن التّغییر و التّبدیل. کتاب ربّانی، کلام یزدانی، نامه آسمانی، حبل الله المتین و نور المبین، حجّت رسالت و منشور نبوت و معجز دعوت. نامه‌ای که تغیییر و تبدیل را درو راهی نه، حکم و امثال او را کوتاهی نه، معانی و احکام او را تناهی نه، رسم و نظم او را تباهی نه، مئّبع او را گمراهی نه.

هُدًى وَ رَحْمَةً لِّلْمُحْسِنِينَ عابدان را هدی و رحمت است، عارفان را دلیل و حجّت است. هر که را قرآن طیب بود الله او را حبیب بود، هر کرا قرآن انیس بود الله او را جلیس بود، هر کرا قرآن رفیق بود قرینش توفیق بود، هر کرا قرآن امام بود مقرّش دار السلام بود. آدمیان دو گروه‌اند: آشنایان‌اند و بیگانگان.

آشنایان را قرآن سبب هدایت است، بیگانگان را سبب ضلالت است، كما قال تعالی: يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَ يَهْدِي بِهِ كَثِيرًا بِيگانگان چو قرآن شنوند پشت بر آن کنند و گردن کشند کافروار چنان که ربّ العزّة گفت: وَ إِذَا تُثَلِّى عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَ لَى مُسْتَكْبِرًا الْآیة. آشنایان چون قرآن شنوند بندموار بسجود درافتند و با دلی تازه زنده در الله زارند چنان که الله گفت: إِذَا يُثَلِّى عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ سُجَّدًا آن گه سرانجام هر دو گروه پیدا کرد، دشمن را عقوبت که: فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ و دوست را ثبوت که: لَهُمْ جَنّاتُ النَّعِيمِ خَالِدِينَ فِيهَا وَ عَدَّ اللَّهُ حَقًّا الْآیة.

وَ لَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ. بدان که حکمت فعلی است بر صواب یا نطقی بر صواب: فعل بر صواب و زن معاملت نگهداشتن است با خود میان بیم و امید و با خلق میان شفقت و مدهانت و با حق میان هیبت و انس، و نطق بر صواب آنست که هزل در ذکر حق نیامیزی و تعظیم در آن نگهداری و آخر هر سخن باوّل آن پیوندی.

حکیم اوست که هر چیز بر جای خود نهد و هر کار که کند بسزای آن کار کند و هر چیزی در همتای آن چیز بندد. و این حکمت از کسی بیاید که در دنیا زاهد شود و بر عبادت مواظبت نماید. مصطفی (ص) گفت:

«من زهد فی الدنیا اسکن الله الحکمة قلبه و انطق بها لسانه» و قال علی بن ابی طالب (ع): روحووا هذه القلوب و اطلبوا لها ظرایف الحکمة فانها تملّ كما تملّ الأبدان.

و قال الحسین بن منصور: الحکمة سهام و قلوب المؤمنین اهدافها و الرّامی الله و الخطاء معدوم. و قیل: الحکمة العلم اللدنی. و قیل هو النور المفرّق بین الالهام و الوسواس. و قیل لبعضهم من این يتولد هذا النور فی القلب؟ فقال: من الفكرة و العبرة و هما من میراث الحزن و الجوع.

وَ إِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَ هُوَ يَعِظُهُ الْآیة... لقمان پسر خویش را پند داد و وصیّت کرد که ای پسر بسورها مرو که ترا رغبت در دنیا پدید آید و آخرت بر دل تو فراموش گردد. ای پسر اگر سعادت آخرت میخواهی و زهد در دنیا بتشییع جنازهها بیرون شو و مرگ پیش چشم خویش دار و در دنیا چنان مباش که عیال و وبال مردم شوی از دنیا قوت ضرورتی بردار و فضول بگذار. ای پسر روزه که داری چنان دار که شهوت ببرد نه قوت ببرد و ضعیف کند تا از نماز با زمانی که بنزدیک الله نماز دوستتر از روزه. ای پسر از نیک زنان تا توانی بر حذر باش و از زنان بد فریاد خواه با الله که ایشان دام شیطاناند و سبب فتنه. ای پسر چون قدرت یابی بر ظلم بندگان، قدرت خدای بر عقوبت خود یاد کن و از انتقام وی بیندیش که او جلّ جلاله منتقم است، دادستان از گردنکشان و کینخواه از ستمکاران و بحقیقت دان که ظلم تو از آن مظلوم فرا گذارد و عقوبت الله اندر ان ظلم بر تو بماند و پاینده بود. ای پسر و مبادا که ترا کاری پیش آید از محبوب و مکروه که نه در ضمیر خود چنان دانی که خیر و صلاح تو در آنست. پسر گفت: ای پدر من این عهد نتوانم داد تا آن گه که بدانم که آنچه تو گفتی چنانست که تو گفتی. پدر گفت: الله تعالی پیغامبری فرستادست و علم و بیان آنچه من گفتم با وی است تا هر دو بنزدیک وی شویم و از وی پرسیم هر دو بیرون آمدند و بر مرکوب نشستند و آنچه در بایست بود از توشه و زاد سفر برداشتند، بیابانی در پیش بود مرکوب همی راندند تا روز بنماز پیشین رسید و گرما عظیم بود، آب و توشه سپری گشت و هیچ نماند. هر دو از مرکوب فرو آمدند و پیاده بشتاب همی رفتند. ناگاه لقمان در پیش نگرست سیاهی دید و دود، با دل خود گفت آن سیاهی درخت است و آن دود نشان آبادانی و مردمان که آنجا وطن گرفته‌اند، هم چنان همی رفتند بشتاب، ناگاه پسر لقمان پای بر استخوانی نهاد.

آن استخوان بزیر قدم وی برآمد و به پشت پای بیرون آمد، پسر بیهوش گشت و بر جای بیفتاد. لقمان در وی آویخت و آن استخوان بدنجان از پای وی بیرون کرد و عمامه وی پاره کرد و بر پای وی بست. لقمان آن ساعت بگریست و یک قطره آب چشم وی بر روی پسر افتاد، پسر روی فرا پدر کرد گفت: ای بابای من می بگریی بچیزی که می گویی بهی من و صلاح من در آنست. ای پدر چه بهتری است ما را اندرین حال، آب و توشه سپری شد و ما هر دو درین بیابان متحیر بماندیم، اگر تو بروی و مرا برین حال بجای مانی با غم و اندیشه روی و اگر با من اینجا مقام کنی برین حال هر دو بمیریم، درین چه بهتری است و چه خیرت. پدر گفت: اما گریستن من از آنست که من دوست داشتمی که بهر حظی که مرا از دنیاست من فدای تو





کردمی که من پدرم و مهربانی پدران بر فرزندان معلوم است و اما آنچه می‌گویی که درین چه خیرت است تو چه دانی مگر آن بلا که از تو صرف کرده‌اند خود بزرگتر از این بلاست که بتو رسانیده‌اند، و باشد که این بلا که بتو رسانیده‌اند آسانتر از آنست که از تو صرف کرده‌اند، ایشان درین سخن بودند که لقمان فرا پیش نگرست و هیچ چیز ندید از آن سواد و دخان.

با دل خویش گفت من آنجا چیزی میدیدم و اکنون نمی‌بینم ندانم تا آن چه بود.

ناگاه شخصی دید که همی‌آمد بر اسبی نشسته و جامه‌ای سپید پوشیده، آواز داد که لقمان تویی؟ گفت آری، گفت: حکیم تویی؟ گفت چنین می‌گویند، گفت: آن پسر بی‌خرد چه گفت؟ اگر نه آن بودی که این بلا بوی رسید هر دو را بزمین فرو بردندی چنان که آن دیگران را فرو بردند. لقمان روی و پسر کرد گفت: دریافتی و بدانستی که هر چه بر بنده رسد از محبوب و مکروه خیرت و صلاح وی در آن است؟

پس هر دو برخاستند و برفتند. عمر خطاب از اینجا گفت: من باک ندارم که بامداد برخیزم بر هر حال که باشم بر محبوب یا بر مکروه، زیرا که من ندانم که خیرت من اندر چیست؟ موسی (ع) گفت: بار خدایا از بندگان تو کیست بزرگ‌گناهرتر؟ گفت: آن کس که مرا متهم دارد. موسی گفت: بار خدایا آن کیست که ترا متهم دارد؟

گفت: آن کس که استخارت کند و از من بهتری خویش خواهد، آن گه بحکم من رضا ندهد، آن گه در آخر وصیت گفت: وَ أَقْصِدْ فِي مَشِيكَ وَ اغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ أَي كُنْ فَانِيَا عَنِ شَوَاهِدِكَ مَأْخُودًا عَنِ حَوْلِكَ وَ قَوْتِكَ مَنْتَسِفًا بَمَا اسْتَوْلَى عَلَيْكَ مِنْ كَشُوفَاتِ سِرِّكَ وَ انْظُرْ مِنَ الذِّى يَسْمَعُ صَوْتِكَ حَتَّى تَسْتَفِيقَ مِنْ خَمَارِ غَفْلَتِكَ. إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ فِي الْإِشَارَةِ إِنَّهُ الذِّى يَتَكَلَّمُ فِي لِسَانِ الْمَعْرِفَةِ بِغَيْرِ إِذْنٍ مِنَ الْحَقِّ وَ قَالُوا هُوَ الصَّوْفَى يَتَكَلَّمُ قَبْلَ أَوَانِهِ. وَ قِيلَ: مَنْ تَصَدَّرَ قَبْلَ أَوَانِهِ تَصَدَّى لِهَوَانِهِ.

## ۲ النوبة الاولى

قوله تعالى: أَلَمْ تَرَوْا نَمِي بَيْنِيذ؟ أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ كَهَ اللَّهُ شَمَا رَا نَرَم كَرْد وَ بفرمان، مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ هَر چَه در آسمانها و زمينها چيز است وَ أَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نَعْمَةً وَ تَمَام كَرْد وَ فَرَاخ بَر شَمَا نَعْمَتَهَاي خويش ظاهره آشكارا وَ بَاطِنَةً وَ نَهَان، وَ مِنَ النَّاسِ وَ از مردمان كس است مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ كَه بِيكَار مِي كَنْد در خدای و باو مِي بِيچد بغير علم بِي هِيچ دانشي وَ لَا هُدَى وَ لَا كِتَابٍ مُنِيرٍ (۲۰) وَ بِي هِيچ نشان و بِي هِيچ نامه روشن.

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ وَ چُون ايشان را گويند اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بَر پِي آن رويد كَه اللَّهُ فَرُو فَرَسْتَاد قَالُوا ايشان گويند بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا نَه كَه بَر پِي آن رويم كَه پدران خويش را بَر آن يافتيم أ وَ لَوْ كَانَ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَى عَذَابِ السَّعِيرِ (۲۱) باش و اگر ديوانه ايشان را با عذاب آتش ميخواند بران بايد رفت.

وَ مَنْ يُسَلِّمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ هَر كَه روي خويش و سوي خويش و آهنگ خويش با الله سپارد وَ هُوَ مُحْسِنٌ وَ او نيكوكار بود و بِي گمان فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى او دست در زد در استوارتر گوشه‌ای وَ إِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ

الْأُمُورِ (۲۲) و بالله گردد سرانجام همه کار.

وَ مَنْ كَفَرَ وَ هُرَّ كَافِرٌ شَوْد وَ بَسِیَاسِ نِنْدِیْشِدْ فَلَا یَحْزُنُكَ كُفْرُهُ اِنْدُوهُگَن مِدَارِ تَرَا نَسِیَاسِی وَ نَاگَرْوِیْدِن  
اَوْ اِلَیْنَا مَرْجِعُهُمْ بَا مَاسْتِ بَا زِگَشْتِ اِیْشَانِ فَنَنْبِئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا تَا آگَاہِ کَنِیْمِ اِیْشَانِ رَا بِیَادَاشِ دَا دِنِ اَزِ اَنچِه مِیْکَرْدِنْد  
إِنَّ اللّٰهَ عَلِیْمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۲۳) کِه اللّٰه دَانَا سْتِ بَهْرِ چِه دِر دِلْهَاسْتِ.

نَمُتُّعُهُمْ قَلِیْلًا فَرَا مِیْدَارِیْمِ اِیْشَانِ رَا بَبِرْخُورْدَارِیِ اِیْنِ جِهَانِیِ اِنْدُکِی تَمَّ نَضَطْرُّهُمْ اِلَی عَذَابٍ غَلِیْظٍ (۲۴) پَسِ  
اِیْشَانِ رَا فَرَا نِیَارِیْمِ نَاچَا رَه فَرَا عَذَابِیِ بَزَرْگِ.

وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ وَ اگَرْ پَرَسِیِ اِیْشَانِ رَا مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ کِه کِه اَفْرِیْدِ اَسْمَانِهَا وَ زَمِیْنِهَا؟ لَیْقُولُنَّ  
اللّٰهَ گَوِیْنْدِ کِه اللّٰه قُلُّ الْحَمْدُ لِلّٰهِ بَگُو حَمْدِ وَ سَتَایِشِ بَسْزَا اَن خُدَایِ رَا بَلَّ اَکْثَرُهُمْ لَا یَعْلَمُونَ (۲۵) کِه بَیْشْتَرِ  
اِیْشَانِ نَا دَا نَا نْدِ.

لِلّٰهِ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ خُدَا یْرَاسْتِ هُرَّ چِه دِر اَسْمَانِ وَ زَمِیْنِ چِیْزِ اسْتِ اِنَّ اللّٰهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ  
(۲۶) کِه اللّٰه اَنَسْتِ کِه اَوْ بَیْ نِیَازِ اسْتِ نَکُو نَامِ سْتُوْدَه.

وَ لَوْ اَنَّ مَا فِی الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ اگَرْ چِنَانِ بُوْدِیِ کِه هُرَّ چِه دِر زَمِیْنِ دِرْخْتِ اسْتِ اَقْلَامٌ هَمِه قَلَمِ بُوْدِیِ وَ  
الْبَحْرِ یَمْدُهُ وَ دِرِیَا مَدَا دِ بُوْدِیِ مِنْ بَعْدِهِ پَسِ تَهیِ شَدِنِ اَن سَبْعَةَ اَبْحُرٍ هَفْتِ دِرِیَا یِ دِیْگَرْ مَا نَفِدَتْ کَلِمَاتُ اللّٰهِ بَسِرِ  
نِیَا یِدِ سَخْنَانِ اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ عَزِیْزٌ حَکِیْمٌ (۲۷) کِه اللّٰه تُوَا نَا یِیِ اسْتِ دَا نَا.

مَا خَلَقْتُمْ نِیْسْتِ اَفْرِیْنِشِ شَمَا وَ لَا بَعْتُمْ وَ نِه بَرَا نَگِیْخْتِنِ شَمَا اِلَّا كَنَفْسٍ وَاَحَدَةٍ مَگَرْ چُونِ یَكِ تِنِ اِنَّ اللّٰهَ  
سَمِیْعٌ بَصِیْرٌ (۲۸) اللّٰه شَنُوَا سْتِ بَیْنَا.

أَمْ تَرَ نَمِیْ بَیْنِیْ؟ اَنَّ اللّٰهَ یُوْلِجُ اللَّیْلَ فِی النَّهَارِ کِه اللّٰه دِرْمِیْ اَرْدِ شَبِ دِر رُوزِ وَ یُوْلِجُ النَّهَارَ فِی اللَّیْلِ وَ  
دِرْمِیْ اَرْدِ رُوزِ دِر شَبِ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ وَ رُوَا نِ کَرْدِ وَ بَفَرْمَانِ خُورْشِیْدِ وَ مَاهِ کُلُّ یَجْرِیِ اِلَیْ اَجَلٍ  
مُسَمًّیِ هُرِ یِکِی مِیْرُودِ تَا اَن زَمَانِ کِه نَامِ زِدِ کَرْدِه اللّٰه اسْتِ کِه هُرِ دُو تَبَا هِ وَ نِیْسْتِ شُوندِ وَ اَنَّ اللّٰهَ بَمَا تَعْمَلُونَ  
خَبِیْرٌ (۲۹) وَ نَمِیْ دَانِیِ کِه اللّٰه دَانَا سْتِ بَهْرِ چِه مِیْ کَنِیْدِ وَ اَزِ اَن آگَا هِ.

ذَلِكْ بِاَنَّ اللّٰهَ هُوَ الْحَقُّ اَن اَزِ بَهْرِ اَنَسْتِ تَا بَدَا نْدِنْدِ کِه اللّٰه هَسْتِ بَسْزَا وَ اَنَّ مَا یَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الْبَاطِلُ وَ هُرِ  
چِه مِیْ خُدَا یِ خُوَا نِیْدِ فَرُودِ اَزِ و کُزْ اسْتِ وَ نِیْسْتِ وَ اَنَّ اللّٰهَ هُوَ الْعَلِیُّ الْکَبِیْرُ (۳۰) وَ اللّٰه اُوسْتِ کِه زَبِرِ خَلْقِ  
اسْتِ وَ مِه اَزِ اِیْشَانِ.

أَمْ تَرَ اَنَّ الْفُلْكَ تَجْرِیِ فِی الْبَحْرِ نَمِیْ بَیْنِیِ کِه مِیْ رُودِ کَشْتِیْهَا دِرِ دِرِیَا بِنِعْمَتِ اللّٰهِ بِنِعْمَتِهَا یِ خُدَا یِ لَیْرِیْکُمْ  
مِنْ اَیَاتِهِ اَن رَا تَا بَا شَمَا نَمَا یِدِ اَزِ نَشَا نِهَا یِ خُوِیْشِ اِنَّ فِیْ ذَلِكْ لَآیَاتٍ دِرِ اَن نَشَا نِهَا یِ بَیْدَا سْتِ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَکُورٍ  
(۳۱) هُرِ شَکِیْبَا یِیِ رَا سِیَاسِ شَنَاسِ نِیْکُو شَکِیْبِ سِیَاسِ دَا رِ.

وَ اِذَا غَشِیَهُمْ مَوْجٌ وَ اَن گِه کِه بَزِیْرِ اِیْشَانِ دِرْ اَیْدِ مَوْجِ دِرِیَا کَا لَطَّلُ هَمِ چُونِ مِیْغِ بَزَرْگِ گِرَانِ دَعَا اللّٰهَ  
خُوَا نْدِنْدِ خُدَا یِ رَا مُخْلِصِیْنَ لَه الدِّیْنِ پَاکِ دَا رَنْدِه اَوْ رَا دَعَا خُوَا نْدِنْدِ خُوِیْشِ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ اِلَی الْبَرِّ وَ اَن گِه کِه اِیْشَانِ  
رَا رَهَا نْدِ وَ بَا دَشْتِ وَ صَحْرَا اَرْدِ فَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ اَزِ اِیْشَانِ کَسِ کَسِ بُوْدِ کِه مِیَا نِه بُوْدِ وَ بَچْمِ، نِه دَلْ اَسَا وَ مَا

يَجْعَدُ بآيَاتِنَا وَ مَنكَرَ نِيَايِدِ نَشَانَهَايِ مَا رَا اِلَّا كَلُّ خَنَارٍ كُفُورٍ (۳۲) مگر ازین هر ناراستی کژکاری پلید، آهنگی ناسپاس.

يا أَيُّهَا النَّاسُ اى مردمان اَنفُوا رَبَّكُمْ بپرهیزید از خداوند خویش و اَخْشَوْا يَوْمًا و بترسید از روزی لا يَجْزِي وَالِدٌ عَن وَلَدِهِ كه هیچ سود ندارد و بكار نیاید پدر پسر خویش را و لا مَوْلُودٌ هُوَ جازر عَن وَالِدِهِ شَيْئًا و نه هیچ فرزند بكار آید پدر خویش را هیچ اِنَّ وَعَدَ اللّٰهُ حَقًّا كه و عده الله راست است فَلَآ تُعْرَثُكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا هان كه زندگانی این جهانی شما را مفریباد و لا يُعْرَثُكُمُ بِاللّٰهِ الْعُرُورُ (۳۳) و مفریباد شما را بخدای آن شیطان فریبنده.

اِنَّ اللّٰهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ بنزدیک الله است دانش کی رستاخیز و يُنَزِّلُ الْغَيْثَ و او فرستد باران و يَعْلَمُ مَا فِي الْاَرْحَامِ و او داند كه در رحم آبستنان چیست و مَا تَدْرِي نَفْسٌ مَا ذَا تَكْسِبُ غَدًا و نداند هیچكس كه چه خواهد كرد فردا و مَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ اَرْضٍ تَمُوتُ و نداند هیچ كس كه بكدام زمین خواهد مرد اِنَّ اللّٰهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ (۳۴) الله دانایی است آگاه.

### النوبة الثانية

قوله تعالى و تقدس: أَلَمْ تَرَوْا معناه ا لم تعلموا يا بنى آدم أَنَّ اللّٰهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ و مَا فِي الْأَرْضِ اى مكنكم من الانتفاع بما فى السماء من الشمس و القمر و النجوم و ما فى الارض من الجبال و البحار و النبات و الاشجار و الدواب و الريح و السحاب و غير ذلك مما تنتفعون به فى اوقاتكم و مصالحكم. وَ اَسْبَغَ عَلَيْكُمْ اى اتمّ و وسع حتى فضل و السابغات فى قصة داود هى الدروع الطويلة نِعْمَةً قَرَأَ نَافِعٌ و ابو عمرو و حفص بفتح العين على الجمع و قرأ الآخرون منوثة على الواحد و معناها الجمع ايضا كقوله: و اِنَّ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللّٰهِ لَا تُحْصُوها. ظاهراً و باطناً قال عكرمة عن ابن عباس: النعمة الظاهرة الاسلام و القرآن، و الباطنة ما ستر عليك من الذنوب و لم يجعل عليك بالنعمة. و قيل: الظاهرة ما يراها الناس من الجاه و المال و الخدم و الاولاد. و الباطنة الخلق و العلم و القوة و سائر ما يعلمه العبد من نفسه. و قيل الظاهرة ما يعلمه العبد من نفسه و الباطنة ما يعلمه الله و لا يعلم العبد. و قيل لرسول الله (ص): عرفنا النعم الظاهرة فما الباطنة؟

فقال (ص) «هو ما لو رآك الناس عليه لمقتوك» و عن جويبر عن الضحاك قال سألت ابن عباس عن قول الله عزّ و جل: وَ اَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَةَ ظَاهِرَةً و باطنَةً فقال سألت رسول الله (ص) قلت يا رسول الله ما هذه النعمة الظاهرة و الباطنة؟ قال: «أما الظاهرة فالاسلام و ما حسن من خلقك و ما افضل عليك من الرزق. و اما الباطنة فما ستر من سوء عملك يا بن عباس». يقول الله عزّ و جلّ «أنى جعلت للمؤمن ثلاثا صلاة المؤمنين عليه بعد انقطاع عمله اكفر به عنه خطاياهم. و جعلت له ثلث ماله ليكفر به عنه خطاياهم و سترت عليه سوء عمله الذى لو قد ابديته للناس لنبذهم اهله و ما سواهم» و قال الحارث بن اسد المحاسبى: الظاهرة نعيم الدنيا و الباطنة نعيم العقبى.

و قال سهل بن عبد الله: الظاهرة ائباع الرسول و الباطنة محبته. و قيل: الظاهرة قوله وَ يَبَيِّنُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ و

الباطنة قوله: وَ زَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ.

وقيل: الظاهرة الشهادة الناطقة و الباطنة السعادة السابقة. و قيل الظاهرة وضع الوزر و رفع الذكر و الباطنة شرح الصدر. و قيل: الظاهرة قوله وَ أَنْتُمْ الْأَعْلُونَ و الباطنة قوله أَوْلِيكَ الْمُؤَرَّبُونَ وَ مِنْ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ يَعْنِي و مع هذه النعم الظاهرة و الباطنة منهم من يخاصم في دين الله و يجادل في توحيد الله و يميل الى الشرك و هو النضر بن الحارث حين زعم ان الملائكة بنات الله. و قيل نزلت في يهودى خاصم النبي (ص) فاخذته صاعقة فاهلكته، بغير علم اي جهلا منه لا علم له بما يدعيه، و لا هدى و لا كتاب مغير اي لا برهان له من سنة سنّها نبيّ او كتاب مبين انزل على نبيّ يعنى انما يتبع هواه و وسوسة الشيطان.

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ يُعْنَى و متى قال لهم الرسول و المؤمنون اتبعوا ما أنزل الله من الكتاب الواضح و النور البين اجابوا بان لا نتبع انا الذى وجدنا عليه آباءنا الماضين رضى منهم بتقليد الاسلاف و اتباع الرؤساء بغير حجة و برهان. و الالف فى أ و لو الالف الاستفهام دخلت على و او العطف على معنى الانكار و التعجب من التعلق بشبهة هي فى غاية البعد من مقتضى العقل اي ان هذا الذى خيل اليكم من وجوب اتباع الآباء انما هو وسوسة الشيطان يدعوكم الى ما يؤدّيكم الى عذاب النار.

وَ مَنْ يُسَلِّمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ النَّوِيلِ و من يسلم اخلاصه و قصده و طواعيته الى الله، و هو مُحْسِنٌ اي مخلص موقن غير مرائي و لا منافق، و قيل من يخلص دينه لله و يفوض امره اليه و هو محسن فى عمله، فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى اسْتَمْسَكَ و امسك و تمسك بمعنى واحد، اي تعلق بالعروة الوثقى و هي كلمة التوحيد: لا اله الا الله. و قيل: القرآن و الاسلام قال الزجاج: من اسلم فقد استمسك و اعتصم بقول لا اله الا الله و هي العروة الوثقى. و وجه كل شيء جهته و نحوه و الوثقى تأنيث الاوثق كالصغرى تأنيث الاصغر، و الشيء الوثيق ما يأمن صاحبه من السقوط، و الى الله عاقبة الأمور يعنى مصير الامور فى اواخرها الى الله و هو المجازى عليه.

وَ مَنْ كَفَرَ و لم يسلم وجهه، فَلَا يَحْزُنُكَ كُفْرُهُ فليس عليك منه تبعه، إِنَّا مَرْجِعُهُمْ يَوْمَ الْحِسَابِ، فَنُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا نجازيهم على اعمالهم، إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ بضمائر القلوب. و قيل عليم بما فى ضميرك من الحزن على كذبهم.

نُمَتِّعُهُمْ قَلِيلًا انما وصف التمتع بالقلّة لانه فى الدنيا التي لبثتم فيها قليل كما قال: قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ اي زمانه يسير و ان كان كثيرا و المعنى نمتّعهم بمنافع هذه الدنيا يسيرا من الزمان، ثُمَّ نَلْجئُهُمْ بِعَذَابٍ غَلِيظٍ شَدِيدٍ دائم.

وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ اي مع كفرهم مقرّون بان خالق السماوات و الارض هو الله. قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى انْقِطَاعِ حَجَّتِهِمْ، و قيل: قُلِ الْحَمْدُ لِمَنْ خَلَقَ هَذِهِ الْأَشْيَاءَ لَا لِمَنْ لَا يَخْلُقُ وَ هُمْ يَخْلُقُونَ. و قيل: قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى الْعِلْمِ وَ الْهَدْيَةِ، بَلْ أَكْثَرُهُمْ بَل رَدّ على قولهم نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا، أَكْثَرُهُمْ اي كلهم، لَا يَعْلَمُونَ مَا فِي تَرْكِ عِبَادَةِ اللَّهِ مِنَ الْعِقَابِ وَ الْعَذَابِ الْإِلِيمِ. و قيل: هو متّصل بما بعده اي لا

يعلمون.

لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَا مَنْصُوبَةٌ بِمَعْلُومٍ، ثُمَّ ابْتَدَأَ فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَنِيُّ الْحَمِيدُ الْغَنِيُّ عَنِ إِيْمَانِهِمْ وَطَاعَتِهِمْ، الْحَمِيدُ الْمَحْمُودُ لَا يَنْقُطُ حَمْدُهُ بِكُفْرِهِمْ.

وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ قَالَ قِتَادَةٌ أَنَّ الْمُشْرِكِينَ قَالُوا إِنَّ الْقُرْآنَ وَمَا يَأْتِي بِهِ مُحَمَّدٌ يَوْشِكُ أَنْ يَنْفَدَ فَيَنْقُطُ فَنَزَلَتْ: وَ لَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ أَوْ بَرْنَتٌ أَقْلَامًا سَمِيَ قَلَمًا لِأَنَّهُ قَطْرُ رَأْسِهِ وَالْأَقْلِيمُ الْقِطْعَةُ مِنَ الْأَرْضِ وَتَقْلِيمُ الْأظْفَارِ قِطْعُهَا، وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ قَرَأَ أَبُو عَمْرٍو وَيَعْقُوبُ وَالْبَحْرُ بِالنَّصْبِ عَطْفًا عَلَى مَا، وَالْبَاقُونَ بِالرَّفْعِ عَلَى الْاسْتِيفَاءِ، يَمُدُّهُ أَوْ يَزِيدُهُ وَيَنْصِبُ مِنْهُ، مِنْ بَعْدِهِ مَنْ خَلْفَهُ، سَبْعَةٌ أَبْحُرُ مَا نَفَدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ مَعْنَى الْآيَةِ لَوْ بَرْنَتٌ أَشْجَارُ الْأَرْضِ أَقْلَامًا وَجَعَلَ مَاءَ الْبَحْرِ مَدَادًا وَزَادَتْ فِيهِ سَبْعَةٌ أَبْحُرُ مِثْلَهُ وَكُتِبَتْ بِتِلْكَ الْأَقْلَامِ وَالْمَدَادِ كَلِمَاتُ اللَّهِ أَنْكَسَرَتِ الْأَقْلَامُ وَفَنِيَ الْمَدَادُ وَ لَمْ يَنْفَدِ كَلِمَاتُ اللَّهِ. وَقِيلَ: الْمُرَادُ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ عِلْمَ اللَّهِ وَسَمِيَ كَلِمَاتٍ لِأَنَّهُ لَا يُمْكِنُ كِتَابَتُهُ إِلَّا إِذَا كَانَتْ كَلِمَاتٍ. وَقِيلَ مَعْنَى الْكَلِمَاتِ أَسْمَاءَ مَا خَلَقَهُ وَمَا يَخْلُقُهُ فِي الْآخِرَةِ لِأَنَّهَا غَيْرُ مَتْنَاهِيَّةٍ. وَقِيلَ: مَا قَضَاهُ اللَّهُ فِي اللَّوْحِ الْمَحْفُوظِ، إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ أَوْ مُنِيعٌ لَا يَعْجِزُهُ شَيْءٌ يَرِيدُهُ، حَكِيمٌ لَا يَلْحَقُهُ سَهْوٌ وَلَا عَيْبٌ فِي جَمِيعِ مَا يَقُولُهُ وَيَفْعَلُهُ وَقِيلَ إِنَّ حَى بْنَ أَخْطَبٍ قَالَ: يَا مُحَمَّدُ إِنَّكَ أَوْتَيْتَ الْحِكْمَةَ وَمَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا تَزَعَمُ أَنَا لَمْ نَوْتِ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا فَكَيْفَ يَجْتَمِعُ هَذَانِ وَهُمَا ضِدَانٌ فَنَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ أَوْ مَا أَعْطَاكَ اللَّهُ مِنَ الْعِلْمِ بِالْإِضَافَةِ إِلَى مَا يَعْلَمُهُ قَلِيلٌ.

قَوْلُهُ: مَا خَلَقْتُمْ وَلَا بَعَثْتُمْ إِلَّا كَنَفْسٍ وَاحِدَةً أَوْ قُدْرَةَ اللَّهِ عَلَى خَلْقِ الْجَمِيعِ وَبَعْثِهِمْ لِقُدْرَتِهِ عَلَى خَلْقِ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَبَعْثُهَا لَا يَلْحَقُهُ نَصْبٌ قُلُوبًا أَمْ كَثُرُوا يَقُولُ لَهَا كُنْ فَيَكُونُ لَا حَاجَةَ إِلَى آلَةٍ وَلَا إِلَى اسْتِعَانَةٍ، إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ لِكَلَامٍ مَنْ أَنْكَرَ بِالْبَعْثِ، بَصِيرٌ بِأَحْوَالِ الْإِحْيَاءِ وَالْأَمْوَاتِ.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُوَلِّجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ أَوْ يَزِيدُ مِنْ سَاعَاتِ اللَّيْلِ فِي سَاعَاتِ النَّهَارِ صَيْفًا وَيَزِيدُ مِنْ سَاعَاتِ النَّهَارِ فِي سَاعَاتِ اللَّيْلِ شِتَاءً، وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلًّا يَجْرِي إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى يَعْنِي إِلَى أَنْ يَأْتِيَ يَوْمَ تَكْوِينِهَا وَتَسْوِيدِهَا، وَأَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ هَذَا تَهَدَّدُ وَعِيدٌ، أَوْ إِذَا جَاءَ ذَلِكَ الْأَجَلُ الَّذِي يَنْقُطُ فِيهِ جَرِيَانُ الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ جَازَاكَمُ اللَّهُ عَلَى أَعْمَالِكُمْ كُلِّهَا.

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ أَوْ ذَلِكَ الَّذِي خَلَقَ وَصَنَعَ بِسَبَبِ أَنَّهُ هُوَ اللَّهُ حَقًّا وَتَعَلَّمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ يَدْعُوا إِلَى الْحَقِّ وَيَأْمُرُ بِالْحَقِّ، وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الْبَاطِلُ أَوْ مَا تَدْعُونَ مِنَ الْأَصْنَامِ وَتَسْمُونَهُمْ آلِهَةً هُوَ الْبَاطِلُ، وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ، الْكَبِيرُ عَنْ أَنْ يَكُونَ لَهُ نَظِيرٌ أَوْ شَبِيهٌ مُشْتَقٌّ مِنَ الْكِبَرِيَاءِ.

أَلَمْ تَرَ أَوْ لَمْ تَعْلَمْ يَا مُحَمَّدُ، أَنَّ الْفُلْكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِنِعْمَتِ اللَّهِ أَوْ بِرَحْمَتِهِ عَلَى خَلْقِهِ. وَقِيلَ إِنَّ ذَلِكَ مِنْ نِعْمَةِ اللَّهِ عَلَيْكُمْ، لِيُرِيَكُمْ مِنْ آيَاتِهِ أَوْ مِنْ عِلْمَاتِ صَنْعِهِ وَعَجَائِبِ قُدْرَتِهِ فِي الْبَحْرِ إِذَا رَكِبْتُمُوهَا، إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ عَلَى أَمْرِ اللَّهِ، شُكُورٍ لِنِعْمِهِ. وَقِيلَ مَعْنَاهُ لآيَاتٍ لِلْمُؤْمِنِينَ فَإِنَّ الْإِيْمَانَ نِصْفَانِ نِصْفٌ صَبْرٌ وَنِصْفٌ شُكْرٌ.

وَ إِذَا غَشِيَهُمْ مَوْجٌ كَالظُّلْمِ كُلِّ مَا أَظْلَمَ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ الظُّلْمَةُ وَالْجَمْعُ ظَلَّلَ شَبَّهَ بِهَا الْمَوْجَ فِي كَثْرَتِهَا وَ

ارتفاعها و جعل الموج و هو واحد كالظلل و هي جمع لانّ الموج يأتي منه شيء بعد شيء. يقول تعالى: و اذا علا راكب البحر موج كالظل.

قال مقاتل اى كالجبال، و قال الكلبي: كالسحاب، دَعَوْا اللّٰهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ الدّين هاهنا الدّعاء اى يخلصون له الدعاء و لا يدعون معه احدا سواء و لا يستعتبون بغيره.

و الاخلاص افراد الشيء من الشوائب. فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ فَمِنْهُمْ مُّقْتَصِدٌ قال ابن عباس اى عدل موف بما عاهد الله عليه فى البحر من التوحيد له، يعنى ثبت على ايمانه و المراد به عكرمة بن ابى جهل هرب عام الفتح الى البحر فجاءهم ريح عاصف فقال عكرمة: لئن أنجانا الله من هذه لارجعنّ الى محمد و لاضعنّ يدي فى يده، فسكنت الرياح فرجع عكرمة الى مكة فاسلم و حسن اسلامه. و قال مجاهد فَمِنْهُمْ مُّقْتَصِدٌ فى القول مضمر للكفر فعاد بعد النجاة الى كفره، و ما يَجِدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا كُلَّ خَتَّارٍ بَدِينِهِ، كَفُورٍ لِرَبِّهِ و الختر أسوأ الغدر و افحشه.

يا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمْ وَ اخْشَوْا يَوْمًا لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ اى لا يغنى عنه شيئا و لا يدفع عنه مضرة و معنى يجزى يقضى يقال: جزاه دينه اذا قضاه و التقدير لا يجزى فيه الا انه حذف لانّ اليوم يدلّ عليه، و لا مَوْلُودٌ هُوَ جاز مغن و لا قاض، عَنْ وَالِدِهِ شَيْئًا و المعنى لا يحمل شيئا من سيئاته و لا يعطيه شيئا من طاعته، و خصّ الوالد و الولد بالذكر تنبيها على غيرهما. إِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ حَقٌّ اى الساعة آتية لا ريب فيها و ما وعد من الثواب و العقاب كائن لا محالة، فَلَا تُعْرَتُّكُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا زِينَتِهَا و غضارتها و آمالها. و قيل لا تشغلنكم الدنيا عن طاعة الله، و لا يُعْرَتُّكُمْ بِاللّٰهِ الْعُرُورُ يعنى الشيطان و الغرة بالله حسن الظنّ مع سوء العمل. قال سعيد بن جبير: هو ان يعمل المعصية و يتمنى المغفرة. و فى الخبر: الكيس من دان نفسه و عمل لما بعد الموت و العاجز من اتبع نفسه هواها و تمنى على الله المغفرة.

إِنَّ اللّٰهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ هذه الآية نزلت فى عبد الوارث بن عمرو بن حارثة رجل من اهل البادية، انى النبى (ص) فسأله عن الساعة و وقتها، و قال: انّ ارضا اجديت فمتى ينزل الغيث و تركت امرأتى حبلى فما تلد و اتى اعلم ما عملت امس فما عمل غدا، و قد علمت اين ولدت فباى ارض اموت، فانزل الله هذه الآية. و عن ابن عمر قال: قال رسول الله (ص): «مفاتيح الغيب خمس لا يعلمهنّ الا الله، لا يعلم متى تقوم الساعة الا الله، و لا يعلم ما تغيض الارحام الا الله، و لا يعلم ما فى غد الا الله، و لا تعلم نفس باى ارض تموت الا الله، و لا يعلم متى ينزل الغيث الا الله».

قوله تعالى و تقدّس: عِلْمُ السَّاعَةِ اى علم قيام الساعة، وَ يُنَزَّلُ الْغَيْثَ اى و يعلم متى ينزل الغيث.

سمّى المطر غيثا لانه غياث الخلق به رزقهم و عليه بقاؤهم، و ما تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ فى حضر او سفر، برّ او بحر. و قيل: بأى ارض تموت من قدم لانّ كلّ قدم يقع على ارض غير الاولى فى المشى. و قيل معناه باى قدم من الشقاوة و السعادة حكاة النقاش. إِنَّ اللّٰهَ عَلِيمٌ بِهذه الاشياء، خَبِيرٌ بها فمن ادعى علم شيء من هذه الخمسة فهو كافر بالله سبحانه و تعالى.

## النوبة الثالثة

قوله تعالى و تقدّس: أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً بدان که عالمیان سه گروه‌اند: گروهی ابناء دنیانند به نعمت ظاهر مشغول شده، گروهی ابناء آخرت‌اند در نعمت باطن آویخته.

سیومین ابناء ازل‌اند که در شهود منعم و راز ولی نعمت با نعمت نپرداختند. نه صید دنیا شدند، نه قید عقبی گشتند، صورت ایشان نقاب صفت ایشان، و هر موی که بر اندام ایشان صدفی از صدفهای اسرار و گنجی از خزائن انوار نه از گزاف.

بو یزید بسطامی رحمه الله گفت: لو قلعت شعرة من جسدی لزلت الدنيا بما فيها و لو قسمت انوار شعرة من جسدی علی جمیع کفار الدنيا لوسعتهم و لأمنا بالله و رسله و ملائکته و کتبه.

سعید قطان از کبار مشایخ بوده حق را جلّ جلاله و عمّ نواله و عظم شأنه بخواب دید که گفت: یا سعید کلّ الناس یطلبون منی الا ابا یزید فانه یطلبنی همه مردمان از ما چیزی خواهند مگر بو یزید که او از ما ما را میخواهد. بو بکر شبلی گفت: مدخل راه حسین منصور از حسین پرسیدم گفتم: کیف الطريق الیک؟ فقال خطوتین، و قد وصلت یا حسین این راه که تو در آن و می‌روی چه باید کرد تا بتو رسم؟ حسین گفت دو قدم است آن دو قدم برگیر و بما رسیدی، دنیا بر روی عاشقان دنیا زن و در معشوقه ایشان با ایشان منازعت مکن و آخرت بطلبان آن تسلیم کن و مناقشت خود از ایشان دور دار و بنده درگاه عزت باش بی‌تصرف در دنیا و آخرت، یعنی که اگر همراه مایی از عالم جعلیت بیرون آی و قدم صدق در فضاء مشاهدت نه که در آن فضا نه وحشت دنیا بود نه زینت آخرت.

در خبر است که عیسی (ع) به قومی از مجتهدان عباد برگذشت گفت: این مجاهدت و عبادت شما از چیست و برای چیست؟ گفتند: خشية من النار، فقال مخلوقا خشیتم، و به قومی دیگر برگذشت از ایشان بی‌قرارتر و مجاهدتر گفت: این عبادت و مجاهدت به چه امید می‌کنید و چه امید دارید؟ گفتند: نرجوا من الله الجنة، عیسی (ع) گفت: هلا رجوتم الله فحسب، وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً سرّ این آیت آنست که عالمیان جمله در حق دعوی کردند هیچ کس نبود که نخواست که بر درگاه او کسی باشد، حقّ جلّ جلاله و عمّ نواله و عظم شأنه ایشان را بر محک ابتلا زد تا ایشان را با ایشان نماید بدون خود. در هر یکی چیزی انداخت: در یکی دنیا انداخت، در یکی عقبی، در یکی نعمت ظاهر، در یکی نعمت باطن. خلق همه به نعمت مشغول شدند، نیز کسی حدیث او نکرد و از نعمت با منعم نگشت تا راه طلب او از خلق خالی گشت، و الیه الاشارة بقوله: وَ لَلْبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يُلْبَسُونَ.

پیر طریقت گفت: هر دیده که از دنیا پر شد صفت عقبی در وی ننگد، و هر دیده که صفات عقبی در وی قرار گرفت آن دیده از جمال احدیت بی‌نصیب ماند.

يا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمْ وَ احْشَوْا يَوْمَ الْآيَةِ... يك بار ایشان را بافعال خود ترساند که: احْشَوْا يَوْمًا لَا

يَجْزِي وَالِدًا عَنْ وَلَدِهِ جَاءَ دِيكْرًا كَقَوْلِهِ: وَ اتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ. يَكُ بَارِئًا مِنْ رِجَالِهِمْ يَسْتَخْلِفُ فِيهِمْ مَنَاصِبَهُمْ. كَقَوْلِهِ: أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَبْصُرُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ. كَقَوْلِهِ: وَ يَحْذَرُكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ.

گفته‌اند خوف سه باب است: یکی بیم فعل. دیگر بیم زیان وقت. سه دیگر بنام خوف است. اما حقیقت آن اجلال است چنان که آن شاعر گفت:

اهابك اجلالا و ما بك قدرة  
على و لكن ملئ عيني حبيبها

قومی در بیم فعل بد خویش‌اند این ترسی است که ایمان آبادان دارد، يقول الله تعالى: وَ أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَنًا دِيكْرًا بِيَمِينِ حَكِيمَانَ اسْتِ، يقول الله تعالى وَ تَقَدَّسَ: لَا مَعْصِيَةَ لَهُمْ. سه دیگر هیبت اجلال است خاصگیان را که در هر وقت که بود با ملوک دلیری کردن خطر است. يقول الله تعالى وَ تَقَدَّسَ: فَلَمَّا حَضَرُوهُ قَالُوا أَنْصِبُوا. بیم اول بدر مرگ بریده شود. بیم دیگر روز حشر بسر آید. بیم سه دیگر جاوید بنه برد و هرگز بسر نیاید. باران انس می‌بارد و آن بیم بر جای، آفتاب لطف می‌تابد و آن هیبت بر جای، آن عزت اوست و این مسکنت تو، فاقت یا عزت چه پای دارد، آب و خاک در جنب عظمت او کی وادید آید.

إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ خَيْرٌ دَرَسْتَ اسْتِ كَقَوْلِهِ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَتَى السَّاعَةُ؟ اعرابی آن ساعت از محبت حق جلّ جلاله می‌سوخت و دریای عشق در باطن وی بموج آمده می‌دانست که علم هنگام رستاخیز به نزدیک مصطفی (ص) نیست که این آیت آمده بود که: إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ أَمَّا مِيخَواسْتِ كَقَوْلِهِ: سوز عشق خویش در آرزوی دیدار حق نفسی برآرد، گفت یا رسول الله شربتی که چندین سال است تا بر دست نیاز خویش نهاده‌ایم و وعده نوشیدن آن به قیامت می‌دهند، کی باشد آن هنگام که ما این شربت را نوش کنیم و در مشاهده جمال با کمال بی‌نهایت بی‌بیدایت بی‌بیدایتیم؟ مصطفی (ص) دانست که درد وی از کجاست و شفای وی چیست گفت: چه ساخته‌ای آن منزل را که می‌پرسی و به چه طمع میداری؟

اعرابی گفت: نماز و روزه بسیار نساختم، لکن خدا و رسول را دوست دارم، حضرت مصطفی (ص) فرمود که: المرء مع من احب فردا هر کسی با او آن بود که امروز او را دوست می‌دارد.

پیر طریقت گفت: دلیل یافت دوستی، دو گیتی بدریا انداختن است، نشان تحقیق دوستی با غیر حق نپرداختن است، اول دوستی داغ است و آخر چراغ، اول دوستی اضطراب است و میانه انتظار و آخر دیدار:

چه باشد گر خوری صد سال تیمار  
چو بینی دوست را يك روز دیدار

قال الشاعر:

عسى الكرب الذى امسيت فيه  
يكون وراء فرج قريب



با دل گفتم که هیچ اندیشه مدار      بگشاید کار ما گشاینده کار



## ۳۲- سورة المضاجع و يقال سورة السجدة- مكية

## ۱ النوبة الاولى

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

الم (۱) تَنْزِیْلُ الْكِتَابِ

این حروف تهجی فرو فرستادن این نامه.

لَا رِیْبَ فِیْهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ (۲) شك نیست در آن که از خداوند جهانیانست.

أَمْ یَقُولُونَ افْتَرَاهُ میگویند از خویشان فرا نهاد، بَلْ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ که سخن درست است و نامه راست از خداوند تو، لِنُنذِرَ قَوْمًا تا آگاه کنی و بترسانی گروهی را، ما آتاهم من نذیر من قبلك که نیامد بایشان هیچ آگاه کننده پیش از تو، لَعَلَّهُمْ یَهْتَدُونَ (۳) تا مگر راه راست یابند.

اللّٰهُ الَّذِیْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَیْنَهُمَا اللّٰهُ أَنْ كَسَ است که آفرید هفت آسمان و زمین و آنچه میان آن، فِی سِتَّةِ أَیَّامٍ در شش روز، ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ پس مستوی شد بر عرش، مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ نیست شما را جز او، مِنْ وَلِیٍّ وَ لَا شَفِیْعٍ نه یاری و نه شفیع، أَ فَلَ تَتَذَكَّرُونَ (۴) هیچ در نیابید و پند نپذیرید.

یُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ کار میراند و میسازد پس یکدیگر فرا می‌دارد از آسمان بزمین، ثُمَّ یَعْرُجُ إِلَیْهِ وَ أَنْ گه پس بسوی او بر میشود فِی یَوْمٍ در روزی، كَانَتْ مِقْدَارُهُ که اندازه آن در شمار، أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ (۵) هزار سال است از آنچه شما می‌شمارید.

ذَلِكَ عَالِمُ الْغَیْبِ وَ الشَّهَادَةِ أَنْ كَسَ که آن میکند و میسازد دانای نهان و آشکارا است، الْعَزِیزُ الرَّحِیْمُ (۶) آن توانای مهربان.

الَّذِیْ أَحْسَنَ كُلَّ شَیْءٍ خَلْقَهُ أَنْ كَسَ که نیکو کرد آفرینش هر چیز و نیکو کرد هر چیز که آفرید آن را، وَ بَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِیْنٍ (۷) و نخست مردم که آفرید از گل آفرید.  
ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ پس کرد و آفرید فرزندان او را، مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِیْنٍ (۸) از بیرون آورده‌ای از آب سست خوار.

ثُمَّ سَوَّاهُ أَنْ گه بالای او راست کرد وَ نَفَخَ فِیْهِ مِنْ رُوحِهِ و درو دمید از روح خویش، وَ جَعَلَ لَكُمْ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ الْأَفْئِدَةَ و شما را گوشها کرد و چشمها و دلها، قَلِیْلًا مَا تَشْكُرُونَ (۹) چون اندک سپاس میدارید.

وَ قَالُوا وَ كَفْتُنْدِ، أِذَا ضَلَلْنَا فِی الْأَرْضِ ما که بریزیم و گم شویم در زمین أِنَّا لَفِی خَلْقٍ جَدِیدٍ باش ما را آفرینش نو خواهند گرفت، بَلْ نَه چنان است که میگویند و جای انکار نیست، هُمْ یَلْقَآءُ رَبَّهُمْ كَافِرُونَ (۱۰) ایشان بخداوند خویش و انگیختن برستاخیز کافران‌اند.

قُلْ یَتُوبَآئِكُمْ مَلِكُ الْمَوْتِ گوی بمیراند شما را و سپری کند شما را فریشته مرگ، الَّذِیْ وَكَّلَ بِكُمْ أَنْكَهَ برگماشته‌اند بر شما، ثُمَّ إِلَى رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ (۱۱) و آن گه شما را با خداوند شما برند.

وَ لَوْ تَرَى إِذِ الْمُجْرِمُونَ وَ اِکْرَ تُو بِنِیْ أَنْ گه که کافران، نَاکِسُوا رُؤُسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ سرها فرو شکسته بود

نزدیک خداوند خویش، رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَ سَمِعْنَا مِیْگویند خداوند ما بدیدیم بشنیدیم، فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا بَارِئًا مِمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۲) ما امروز بی‌گمانانیم.

وَلَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدًى وَ اِگر خواستیم ما هر تنی را راست راهی آن بدادیم، وَ لَكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَکِنْ اَزْ مَنْ بَیْشْ شَدَّ سَخْنٌ بَرِّ رَاسْتِی وَ دَاد، لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ كَمَا مَلَأْتُ مِنْ دُوزْخِ، مِّنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ (۱۳) از پری و آدمی از دوزخیان ایشان همه.

فَدُوفُوا بِمَا نَسِيتُمْ بِأَجْزَائِهِ فَوَرَّادًا كَذَلِكِ، لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا دِيدَارِ اِیْنِ رُوزِ رَا، اِنَّا نَسِينَاكُمْ كَمَا نَسِيتُمْ مَا كَانْتُمْ تَعْمَلُونَ (۱۴) چشید عذاب جاویدی آنچه میکردید.

اِنَّمَا يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا الَّذِينَ إِذَا دُكِّرُوا بِهَا بَسَخْنَانِ مَّا اِیْشَانِ بَکْرُونَد كِه چُون پَنَد دَهْنَد اِیْشَانِ رَا بَانَ، خَرُّوا سُجَّدًا بِسُجُودِ افْتِنَد، وَ سَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ بَیْاکی بَسْتَايْنَد خَدَاوَنْد خَوِیْشِ رَا، وَ هُمْ لَا یَسْتَكْبِرُونَ (۱۵) و ایشان گردن نکشند از پذیرفتن حق.

### النوبة الثانية

این سوره تنزیل السجده گویند و سوره المضاجع گویند. سی آیت است و سیصد و هشتاد کلمه و هزار و پانصد و هزده حرف. جمله بمکه فرو آمد مگر سه آیت که بمدینه فرو آمد در شأن علی بن ابی طالب (ع) و در شأن ولید بن عقبه بن ابی معیط، بعضی مفسران گفتند: تَنَجَّافِ جُنُوبُهُمْ تا آخر پنج آیت مدنی است و باقی مکی و درین سوره منسوخ يك آیت است در آخر سوره فَأَعْرَضَ عَنْهُمْ وَ اِنْتَظِرُوا إِنَّهُمْ مُنْتَظِرُونَ بِآیْتِ سِیْفِ مَنَسُوخِ گشت. و در بیان فضیلت سوره ابی بن کعب روایت کرد از رسول خدا (ص) قَالَ: مَنْ قَرَأَ اَلْم تَنْزِيلِ اَعْطَى مِنَ الْاَجْرِ كَانَمَا اَحْيَا لَيْلَةَ الْقَدْرِ وَ رُوی جَابِرُ اَنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ (ص) كَان لَا یَنَام حَتَّى یَقْرَأَ اَلْم تَنْزِيلِ السَّجْدَةِ وَ تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَ یَقُوْلُ هُمَا تَفْضُلَانِ كَلَّ سُوْرَةَ فِی الْقُرْآنِ سَبْعِیْنَ حَسَنَةً فَمَنْ قَرَأَهُمَا كَتَبَتْ لَهُ سَبْعُونَ حَسَنَةً وَ مَحَى عَنْهُ سَبْعُونَ سَيِّئَةً وَ رَفَعَ لَهُ سَبْعُونَ دَرَجَةً.

اَلْم تَنْزِيلُ الْكِتَابِ اِیْ هَذِهِ الْحُرُوفُ تَنْزِيلُ الْكِتَابِ، یَعْنِیْ مَنْزَلُ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ لَا شَكَّ فِیْهِ. قَوْمِی كَفَتُنْدُ اَلْم سَخْنِیْ اِسْتِ بِنَفْسِ خَوِیْشِ مَسْتَقْلٍ اَزْ مَا بَعْدَ مَنَفْصَلٍ، مَدْحُ اِسْتِ وَ ثَنَا اَزْ خَدَاوَنْدِ عَزَّ وَ جَلَّ مَرَّ خُودِ رَا دَرِ اِبْتِدَاءِ سُوْرَةِ: اَلْفِ اِشَارَتِیْسْتِ بِهْ اَنَا وَ اَلَامِ اِشَارَتِیْسْتِ بِاللّٰهِ وَ مِیْمِ اِشَارَتِیْسْتِ بَا عِلْمِ اِیْ اَنَا اللّٰهُ اَعْلَمُ. وَ اِبْنِ عَبَّاسٍ تَفْسِیْرِی كَرْدِهْ وَ بَرِیْنِ نِیْفَزُوْدِهْ. قَوْمِی كَفَتُنْدُ اَلْم قَسْمِ اِسْتِ اَزْ خَدَاوَنْدِ جَلَّ جَلَالِهْ بِجَمْلِهْ حُرُوفِ تَهْجِیْ وَ اِخْتِصَارِ رَا اِیْنِ سَهْ حَرْفِ كَفْتِ وَ مَرَادِ هَمِهْ حُرُوفِ اِسْتِ چَنَانَكِ كُودَكِ رَا كُویْنَدِ اَلْفِ بَا تَا نُوْشْتِ وَ مَرَادِ هَمِهْ حُرُوفِ اِسْتِ نِهْ اِیْنِ سَهْ حَرْفِ تَنَهَا. قَسْمِ اِسْتِ اَزْ خَدَاوَنْدِ جَلَّ جَلَالِهْ، بِجَوَابِ كَافِرَانِ وَ رَدِّ طَعْنِ اِیْشَانِ كِه كَفَتُنْدُ اِیْنِ قُرْآنِ فَرَا نِهَادِهْ وَ سَاخْتِهْ مَحْمَدِ اِسْتِ. اللّٰهُ سُوْگَنْدِ یَاَدِ فَرْمُودِ بَحُرُوفِ كِه كَلَامِ اَوْسْتِ وَ نَامِهَائِیْ اَوْ كِه: الَّذِي یَتْلُوْا مَحْمَدَ تَنْزِيلِ الْكِتَابِ لَا شَكَّ فِیْهِ عِنْدَ اَهْلِ الْاِعْتِبَارِ اِنَّهُ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ.

وَ رُوی بَاشَد كِه نَفِیْ بِمَعْنِیْ نَهْیِ بَاشَد اِیْ لَا تَرْتَابُوا فِیْهِ كَقَوْلِهِ: فَلَا رَفْثَ وَ لَا فُسُوْقَ وَ قِیْلَ مَعْنِیْ لَا رِیْبَ فِیْهِ اِیْ لَا كِهَانَةَ وَ لَا سَحْرَ وَ لَا شَعْرَ فِیْهِ.

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ أم ابتداء کلام تجد تکراره فی مواضع من القرآن. و قيل هو متصل و تقدیره ا یصدّقون انه تنزیل من ربّ العالمین أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ ای اختلقه محمد من تلقاء نفسه. کافران میگویند این قرآن ساخته و فرا نهاده محمد است از خویشان، ربّ العالمین فرمود: بَلْ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ ای لیس کما زعموا نه چنان است که ایشان گفتند بلکه این سخن خداوند است، سخنی راست درست بآن فرستاد بتو ای محمد تا تو قریش را بآن آگاه کنی که پیش از تو هیچ آگاه کننده بایشان نیامد، یعنی بعد رفع عیسی و پیش از بعثت محمد و الناس کانوا محجوبین بعیسی لزمتهم حجة الله حتی بعث محمد (ص)، نظیره قوله: وَ مَا أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ قَبْلَكَ مِنْ نَذِيرٍ، لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ الی الرشاد بانذارك و یرتدعون عن کفرهم.

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ ای الله الذي انزل عليك هذا الكتاب هو الذي خلق السموات السبع و الارضين السبع، وَ مَا بَيَّنَّهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ كُلِّ يَوْمٍ الف سنة، و قيل: فی ستة ايام هي الايام المعتادة، ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ یعنی فی اليوم السابع و الاستواء فی اللغة العلوّ و الاستقرار و قد ذكرنا وجوهه فیما سبق، ما لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لَا شَفِيعٍ ای لا احد يتولى تدبيركم فی الدنيا سواء و لا احد يدفع عذابه عن العصاة فی الآخرة لا قوی بقوته و لا شفيع بمسألته، أَ فَلَا تَتَذَكَّرُونَ أَ فَلَ تَتَعَطَّوْنَ و تعتبرون.

و قيل ا فلا تعرفونه بعقولكم.

يُذَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ای يقضى الله ما يريد ان يقضيه فی السماء فينزل الملائكة به الی الارض. و قيل ينزل الوحي مع جبرئيل من السماء الی الارض، ثُمَّ يَعْرُجُ ای يصعد، إِلَيْهِ جِبْرَائِيلُ، فِي يَوْمٍ یعنی فی مسافة يوم، مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ نَازِلًا و صاعدا مما يعد الناس من ايام الدنيا میان آسمان و زمین پانصد سال راهست بسال این جهانی، فریشته چون فرو آید و بر شود در نزول و در صعود هزار ساله راه باز باید برید. معنی آیت آنست که ربّ العزه وحی پاک و فرمان روان از آسمان بزمین میفرستد بزبان جبرئیل و جبرئیل بعد از گزارد وحی و رسانیدن پیغام باز بر آسمان میشود، آن نزول و این صعود و بریدن این مسافت هزار ساله در روزی است از روزهای این جهانی، اگر یکی از بنی آدم خواهد که این مسافت باز برد بهزار سال باز تواند برید و فریشته بیک روز باز میبرد و این مقدار از زمین است تا با آسمان. اَمَا آنچه گفت در سورة المعارج: نَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَ الرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ آن مقدار مسافت است از زمین تا بسدره منتهی که مقام جبرئیل است یعنی که جبرئیل و فریشتگان که مقام معلوم ایشان سدره منتهی است مسافت پنجاه هزار ساله از زمین تا بسدره منتهی بیک روز از روزهای این جهانی باز میبرند و برین تأویل إِلَيْهِ بامکان ملك شود یعنی الی المكان الذي امره الله عزّ و جلّ ان يعرج اليه. و قيل فِي يَوْمٍ هُوَ ظَرْفٌ لِقَوْلِهِ يُذَبِّرُ لَا لِقَوْلِهِ يَعْرُجُ وَ المعنى يدبّر امر السماء و الارض فی يوم كالف سنة من ايامكم الله كار آسمان و زمین میسازد و حکم میکند در روزی که اندازه آن در شمار هزار سال است، یعنی يقضى امر كلّ شىء الف سنة الی الملائكة ثم كذلك ابدا فسمی ما يقضى الی الملائكة الف سنة يوما كما شاء. خلاصه این قول آنست که مجاهد گفت: يقضى قضاء الف سنة فينزل به الملك ثم يعرج لالف آخر اذا مضى الالف. و قال

بعضهم: الف سنة فى هذه الآية و خمسون الف سنة فى سورة المعارج كلها فى القيامة و المراد باليوم الوقت و اوقات القيامة مختلفة تكون على بعضهم اطول و على بعضهم اقصر. و معنى الآية يُدَبَّرُ الأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الأَرْضِ مَدَّةَ أَيَّامِ الدُّنْيَا إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ و يبعث الناس للحساب، ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ أَيْ يَرْجِعُ الأَمْرَ وَ التَّدْبِيرَ إِلَيْهِ بَعْدَ فَنَاءِ الدُّنْيَا وَ انْقِطَاعِ أَمْرِ الأَمْرَاءِ وَ حُكْمِ الحُكَّامِ، فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ وَ هُوَ يَوْمُ القِيَامَةِ. وَ أَمَّا قَوْلُهُ حَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ فَإِنَّهُ ارَادَ عَلَى الكَافِرِ يَجْعَلُ اللهُ ذَلِكَ اليَوْمَ عَلَيْهِ مِقْدَارَ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ وَ عَلَى المُؤْمِنِ كَقَدْرِ صَلَاةٍ مَكْتُوبَةٍ صَلَاهَا فِي الدُّنْيَا. هَكَذَا وَرَدَ بِهِ الخَبْرُ، وَ قَالَ اِبْرَاهِيمُ التَّيْمِيُّ لَا يَكُونُ عَلَى المُؤْمِنِ أَلَّا كَمَا بَيْنَ الظُّهْرِ وَ العَصْرِ. وَ قَالَ بَعْضُهُمْ لَيْسَ لِيَوْمِ القِيَامَةِ آخِرٌ وَ فِيهِ أَوْقَاتٌ شَتَّى بَعْضُهَا أَلْفَ سَنَةٍ وَ بَعْضُهَا خَمْسُونَ أَلْفَ سَنَةٍ عَلَى قَدْرِ مَنَازِلِ النَّاسِ فِي الكُفْرِ وَ الأِيْمَانِ وَ الصَّلَاحِ وَ الفَسَادِ ثُمَّ لَا يَنْتَهِي اليَوْمُ إِلَى لَيْلٍ بَلْ يَرُدُّ النَّهَارَ إِلَى أَهْلِ الجَنَّةِ مَخْلُودًا وَ اللَّيْلَ إِلَى أَهْلِ النَّارِ مَخْلُودًا. وَ قَالَ بَعْضُهُمْ. فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مُتَّصِلٌ بِقَوْلِهِ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى العَرْشِ أَيْ اسْتَوَى عَلَى العَرْشِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ وَ هُوَ اليَوْمُ السَّابِعُ وَ دَلِيلُ هَذَا الوَجْهَ قَوْلُهُ فِي صَدْرِ سُورَةِ يُونُسَ: ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى العَرْشِ يُدَبَّرُ الأَمْرَ. وَ سَأَلَ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ وَ سَعِيدِ بْنِ المُسَيَّبِ عَنْ هَذِهِ الأَيَّةِ وَ عَنْ قَوْلِهِ: حَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ فَقَالَا لَا نَرَى مَا هِيَ وَ نَكَرَهُ أَنْ نَقُولَ فِي كِتَابِ اللهِ مَا لَا نَعْلَمُ.

ذَلِكَ عَالِمُ الغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ أَيْ ذَلِكَ الَّذِي صَنَعَ مَا ذَكَرَ مِنْ خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ الأَرْضِ، عَالِمُ الغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ الغَيْبِ الآخِرَةِ، وَ الشَّهَادَةِ الدُّنْيَا. وَ قِيلَ الغَيْبُ مَا غَابَ عَنِ الخَلْقِ وَ الشَّهَادَةُ مَا ظَهَرَ لَكُمْ. وَ قِيلَ الغَيْبُ مَا سَيُوجَدُ وَ الشَّهَادَةُ المَوْجُودُ.

وَ قِيلَ الغَيْبُ خَفَاءُ الشَّيْءِ عَنِ الإِدْرَاكِ وَ الشَّهَادَةُ ظُهُورُهُ لِلإِدْرَاكِ، العَزِيزُ عَلَى اِعْدَائِهِ، الرَّحِيمُ بِأَوْلِيَائِهِ. الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ بِفَتْحِ لَامِ قِرَاءَتِ نَافِعِ اسْتِ وَ عَاصِمٍ وَ حَمَزِهِ وَ كَسَايِهِ وَ مَعْنَى أَنْسَتَ كَهَ نِيكُو أَفْرِيدَ هَرَّ جِهَ أَفْرِيدَ، بَاقِي بِسُكُونِ لَامِ خَوَانَدِ، يَعْنِي كَهَ نِيكُو كَرْدِ أَفْرِينِشَ هَرَّ جِيَزِ. وَ قِيلَ مَعْنَاهُ عِلْمُ كُلِّ شَيْءٍ قَبْلَ خَلْقِهِ فَخَلَقَهُ بَعْدَ عِلْمِهِ بِهِ وَ مِنْهُ

قَوْلُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (ع): قِيَمَةُ كُلِّ أَمْرٍ مَا يَحْسِنُهُ أَيْ يَعْلَمُهُ.

وَ قَالَ مَقَاتِلُ: عِلْمُ كَيْفٍ يَخْلُقُ كُلَّ شَيْءٍ وَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ خَالِقُ الحَسَنِ وَ القَبِيحِ لَكِنِ القَبِيحُ كَانَ فِي عِلْمِهِ أَنْ تَكُونَ قَبِيحًا فَلَمَّا كَانَ يَنْبَغِي تَقْبِيحُهُ كَانَ الإِحْسَنُ وَ الإِصْوَْبُ فِي خَلْقِهِ تَقْبِيحُهُ عَلَى مَا يَنْبَغِي فِي عِلْمِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِيهِ لِأَنَّ المُسْتَحْسِنَاتِ أَمَّا حَسَنَاتُ فِي مُقَابَلَةِ المُسْتَقْبِحَاتِ، فَلَمَّا اِحْتِاجَ الحَسَنُ إِلَى قَبِيحٍ يُقَابِلُهُ لِيُظْهِرَ حَسَنَهُ كَانَ تَقْبِيحُهُ حَسَنًا، وَ بَدَأَ خَلْقَ البَإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ يَعْنِي آدَمَ وَ هُوَ أَوَّلُ حَيٍّ خَلَقَ مِنْ طِينٍ. ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ ذَرِيَّتَهُ، مِنْ سُلَالَةٍ أَيْ قِطْعَةٍ، سَمِيَتْ سُلَالَةً لِأَنَّهَا تَسَلُّ مِنَ البَإِنْسَانِ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ أَيْ ضَعِيفٍ وَ هُوَ نَطْفَةُ الرَّجُلِ.

ثُمَّ سَوَّاهُ أَيْ سَوَّى خَلْقَهُ. وَ نَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ ثُمَّ عَادَ إِلَى ذَرِيَّتِهِ فَقَالَ: وَ جَعَلَ لَكُمْ بَعْدَ أَنْ كُنْتُمْ نَطْفَاءَ السَّمْعِ وَ الأَبْصَارِ وَ الأُفُنْدَةِ لِتَسْمَعُوا وَ تَبْصُرُوا وَ تَعْقِلُوا، قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ أَيْ لَا تَشْكُرُونَ رَبَّ هَذِهِ النِّعَمِ فَتُوحَّدُونَهُ. وَ قَالُوا يَعْنِي مُنْكَرِي البَعْثِ، إِذَا ضَلَّلْنَا عَلَى الخَبْرِ أَيْنَا بِالإِسْتِفْهَامِ شَامِي وَ ضَدَّهُ نَافِعٌ وَ الكَسَائِي وَ يَعْقُوبُ.

الباقون بالاستفهام فيهما جميعا و المعنى أ إذا ضَلَلْنَا اى بلينا و هلكت اجسادنا، في الأَرْض و صرنا ترابا و ذهبنا عن اعين الناس كما يضلّ الماء في اللبن، أ إِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ نحيا كما كنا قبل موتنا يعنى هذا عجب منكر، فقال تعالى: بَلْ هُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ اى بالبعث و النشور جاحدون، و قرئ في الشواذ: اذا صلنا بالصَاد المهمله معناه انتنا من قولهم صل اللحم اذا انتن.

قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ التَّوَقَّى استيفاء العدد، يقال مائة وافية و الف واف. قال الله تعالى: فَوَقَّاهُ حِسَابَهُ اى اعطاه جزاؤه و افياء، و منه قوله عز و جلّ عن قول عيسى (ع): فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي يعنى سلّمت الى رزقى فى الدنيا و افياء، فقوله يَتَوَفَّاكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ اى يتم ارزاقكم بقبض ارواحكم. و قيل معناه: يقبض ارواحكم حتى لا يبقى احدا من العدد الذى كتب عليهم الموت. و روى انّ ملك الموت جعلت له الدنيا مثل راحة اليد يأخذ منها صاحبها ما احبّ من غير مشقة فهو يقبض انفس الخلق فى مشارق الارض و مغاربها و له اعوان من ملائكة الرحمة و ملائكة العذاب. و قال ابن عباس: انّ خطوة ملك الموت ما بين المشرق و المغرب. و قال مجاهد: جعلت له الارض مثل طست يتناول منها حيث يشاء. و فى بعض الاخبار انّ ملك الموت على معراج بين السماء و الارض فينزح اعوانه روح الانسان فاذا بلغ ثغرة نحره قبضه ملك الموت.

و عن معاذ بن جبل قال: انّ لملك الموت حربة تبلغ ما بين المشرق و المغرب و هو يتصقح وجوه الناس، فما من اهل بيت انا و ملك الموت يتصقحهم فى كلّ يوم مرتين، فاذا راي انسانا قد انقضى اجله ضرب رأسه بتلك الحربة. و قال الآن يزار بك عسكر الاموات و قد اضاف الله تعالى توقى الانفس تارة الى ملك الموت فقال يَتَوَفَّاكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ و الى الملائكة مرّة، فقال الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ و الى نفسه جلّ جلاله مرّة فقال: اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا و معنى الآيات كلها انّ القادر على الاماتة هو الله وحده لا شريك له و لا معين.

ثمّ جعل قبض الارواح الى ملك الموت عند القضاء الآجال التي اجلها الله لا يقدر ملك الموت على تقديم ذلك و لا تأخيرها بل يقبض الارواح على ما اطلقه الله عليه من غير تفريط و لا افراط. ثمّ جعل الملائكة اعوانا لملك الموت ينزعون الارواح من الاجساد و يقبضها ملك الموت و كلهم متعبدون بذلك، ثمّ الى ربّكم تُرْجَعُونَ عند البعث للثواب و العقاب.

وَلَوْ تَرَى إِذِ الْمُجْرِمُونَ نَاكِسُوا رُءُوسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ. لو هاهنا للتعظيم لا للشرط و المعنى و لو ترى يا محمّد هؤلاء الكافرين بالبعث و هم وقوف بين يدي الله يوم القيامة، ناكسوا رؤسهم اى مطرقون خاضعون لا يرفعون طرفا من شدة ما هم فيه من الغم و الحزن و الندم و الخزي، رَبَّنَا أَبْصَرْنَا الْقَوْلَ فِيهِ مَضْمَرٌ يعنى يقولون رَبَّنَا أَبْصَرْنَا ما كنا نكذب به من عقابك، وَ سَمِعْنَا مِنْكَ تَصْدِيقَ مَا كَانَتْ رَسَلُكَ تَامِرْنَا بِهِ فِي الدُّنْيَا، فَارْجِعْنَا رُجْعًا اى فارردنا الى الدنيا، نَعْمَلْ بِطَاعَتِكَ إِنَّا مُوقِنُونَ الْآنَ.

وَلَوْ تَرَى شَيْئًا لَأْتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ فِي الدُّنْيَا هُدَاهَا اى رشدتها و توفيقها للايمان و ما يهتدون به الى النجاة. و قيل: لارشدنا كل نفس الى طريق الجنة، وَ لَكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي اى سبق و عدى و وجب القول منى، لَأْمْلَأَنَّ

جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ ای من کفرة الجن و الانس و ذلك قوله لابليس: لَأْمَلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَ مِمَّنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ. و قيل سبق الحكم منى بادخال اهل الجنة الجنة و اهل النار النار. ثم يقال لاهل النار: فذوقوا بما نسيتم قال مقاتل اذا دخلوا النار قال لهم الخزنة: فذوقوا بما نسيتم يعنى فذوقوا العذاب بما تركتم، لقاء يومكم هذا فلم تعملوا له. و قيل: تركتم الايمان به فى الدنيا، اِنَّا نَسِينَاكُمْ تَرَكَنَاكُمْ فِى النَّارِ، و قوله عز و جل: فَنَسِيَ اِی تَرَكَ الطَّاعَةَ، و قوله: نَسُوا اللّٰهَ فَنَسِيَهُمْ اِی تَرَكَوْهُم فَتَرَكَهُمْ و النسي المنسى، الشىء الملقى المتروك، وَ ذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ مِنَ الْكُفْرِ وَ تَكْذِيبِ الرِّسْلِ. و عن كعب الحبر قال: اذا كان يوم القيامة تقوم الملائكة فيشفعون ثم يقوم الانبياء فيشفعون، ثم يقوم الشهداء فيشفعون ثم يقوم المؤمنون فيشفعون، حتى اذا انصرمت الشفاعة كلها خرجت الرحمة فتشفع حتى لا يبقى فى النار احد يعبأ الله به شيئاً ثم يعظم اهلها ثم يؤمر بالباب فيقبض عليهم فلا يدخل فيها روح و لا يخرج منها غم ابداً.

اِنَّمَا يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا الَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِهَا اِی وَعظوا بها، خَرُّوا سُجَّدًا سَقَطُوا عَلَى و جوههم ساجدين خوفاً من عذاب الله و لقاءه. و قيل: إِذَا ذُكِّرُوا بِهَا خَرُّوا سُجَّدًا اِی اذا دعوا الى الصلوات الخمس بالاذان اجابوا، وَ سَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ اِی صَلُّوا بِأَمْرِ رَبِّهِمْ.

و قيل: سَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ اِی قالوا سبحان الله و بحمده.

روى عن ابى هريرة رضى الله عنه قال قال رسول الله (ص): «كلمتان خفيفتان على اللسان ثقيلتان فى الميزان حبيبتان الى الرحمن: سبحان الله و بحمده، سبحان الله العظيم».

وَ هُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ اِی لَا يَسْتَكْفُونَ عن اتباع اوامره بل يتقربون اليه بالايمان به و السجود له و قيل فى الآية تقديم و تأخير و المعنى انما يخر ساجداً مسبحاً اذا ذكر آياتنا من يؤمن بها و لا يستكبر. روى ان بعض المنافقين كانوا اذا نودوا بالصلاة و خفوا عن اعين المسلمين تركوها فقال الله تعالى: المؤمن اذا دعى الى الصلاة اتى و ركع و سجد و لم يستكبر.

### النوبة الثالثة

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ نام خداوندی که دانای هر ضمیر و سرمایه هر فقیر است، دلگشای هر غمگین و بندگشای هر اسیر است، عاصیان را عذرنپذیر، و افتادگان را دستگیر است، در صنع بی نظیر، و در حکم بی مشیر است، در خداوندی بی شبیه، و در پادشاهی بی وزیر است، علیم و خبیر، سمیع و بصیر، قادر و مقتدر و قدیر است:

جمالک فالق البدر المنیر  
و ریحک دونه نشر العبیر  
و حبک خامر الاحشاء حتى  
جرى مجرى السرائر فى الضمیر

ای خداوندی که فلک و ملک را نگارنده تویی، ای عظیمی که از ماه تا ماهی دارنده تویی، ای کریمی که دعا را نیوشنده و جفا را پوشنده تویی، ای لطیفی که عطا را دهنده و خطا را بر دارنده تویی، ای یکتایی که

در صفت جلال و جمال پاینده تویی، عاصیان را شوینده و طالبان را جوینده تویی:

بنمای رهی که ره نماینده تویی      بگشای دری که در گشاینده تویی  
زنگار غمان گرفت دل در بر من      بزدای دلم که دل زداینده تویی

الم، تَنْزِيلُ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ گفته‌اند که ربّ العزّه جلّ جلاله چون نور فطرت مصطفی بیافرید آن را بحضرت عزّت خود بداشت چنانکه خود خواست. فبقی بین یدی اللّهُ مائة الف عام، و قیل: الفی عام ینظر الیه فی کلّ یوم سبعین الف نظرة یکسوه فی کل نظرة نورا جدیدا و کرامة جدیدة هزاران سال آن نور فطرت در حضرت خود بداشت و هر روزی هفتاد هزار نظر بنعت منّت بوی میگرد هر نظری را سرّی دیگر و رازی دیگر، نواختی و لطفی دیگر، علمی و فهمی دیگر او را حاصل می‌آمد، و در آن نظرها با سرّ فطرت او گفته بودند که عزت قرآن مرتبت دار عصمت تو خواهد بود. آن خبر در فطرت او راسخ گشته بود چون عین طینت او با سرّ فطرت او باین عالم آوردند، و از درگاه عزت وحی منزل روی بوی آورد، او میگفت ارجو که این تحقیق آن وعد است که مرا آن وقت دادند، ربّ العالمین تسکین دل وی را و تصدیق اندیشه وی را آیت فرستاد که: الم الف اشارتست باللّهُ، لام اشارت است به جبرئیل، میم اشارت است به محمد میگوید بالهیت من و بقدر جبرئیل و بمجد تو یا محمد که این وحی آن قرآن است که ترا وعده داده بودیم که مرتبت دار نبوت و معجز دولت تو خواهد بود، لا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ شکی نیست در آن که نامه ماست ببندگان ما، خطاب ماست با دوستان ما، ما را در هر گوشه‌ای سوخته‌ای که میسوزد در آرزوی دیدار ما، در هر زاویه‌ای شوریده‌ای که دارد دل در بند مهر ما و زبان در یاد و ذکر ما، نیاز درویشان بر درگاه ما، نهیب مشتاقان بیدار ما.

شهری همه بنده و رهیکان داری      عالم همه پر ز آشنایان داری  
من خود چه کسم چه آید از خدمت من      تو سوخته در جهان فراوان داری

اللّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا اللّهُ است که آسمان و زمین آفرید و آنچه میان آسمان و زمین است تا لطف خود فرا خلق نماید، و نعمت خود بر بندگان تمام کند. او جلّ جلاله هر چه آفرید برای خلق آفرید که خود بی‌نیاز است، و با بی‌نیازی کارساز است. جای دیگر فرمود: خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا نَعِيمًا دُنْيَا وَ طَيِّبَاتٍ رِزْقٍ كَمَا أَفْرِيدُ از بهر مؤمنان آفرید چنانکه فرمود: قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَافِرٍ كَمَا فِي دُنْيَا رِزْقٍ مِخْوَرًا، بطفیل مؤمن میخورد. آن گه فرمود: خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ رِزْقٍ خَالِصٍ مَرُّؤْمِنٍ رَا بُوْدُ وَ كَافِرٍ رَا يَكُ شَرِبْتُ آبَ نَبُوْدُ، کَمَا قَالَ اللّهُ تَعَالَى: وَ نَادَى أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللّهُ قَالُوا إِنَّ اللّهُ حَرَمَهُمَا عَلَى الْكَافِرِينَ.

نظیری دیگر خوان: وَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِنْهُ اللّهُ تَعَالَى مَسخّر گردانید شما



را آنچه در آسمان و زمین است. گر آسمان است سقف تو، و آفتاب است چراغ تو، و ماه است روشنایی تو، و ستاره است راه بر تو، و زمین است قرارگاه و بساط تو، و حبوب و ثمارست رزق تو، و الأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ طَعْمَهُ تُو، وَ الْخَيْلَ وَ الْبِغَالَ وَ الْحَمِيرَ مَرْكَبَ تُو، لِیَاسَأَ یُواری سَوَاتِكُمْ عورت‌پوش تو، این همه آفرید از بهر شما تا بدان منفعت گیرید، و خدای را شکر کنید، و شما را آفرید تا او را پرستید و بندگی کنید، كما قال الله تعالی: وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لَیَعْبُدُون.

الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَ بَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ. پیری را می‌آید از عزیزان طریقت که این آیت خواندی و گفتی: خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ طِينٍ وَ لَكِنْ يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ. خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ طِينٍ وَ لَكِنْ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ.

خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ طِينٍ وَ لَكِنْ فَادْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ. چه زیان دارد این جوهر حرمت را که نهاد وی از گل بوده چون کمال وی در دل نهاده، قیمت او که هست از روی تربیت است نه از روی تربت، شرف او که هست از لطف قدم الهی است نه از رفت قدم بندگی. حق جلّ جلاله همه عالم بیافرید فلک و ملک، عرش و کرسی، لوح و قلم، بهشت و دوزخ، آسمان و زمین، و باین آفریده‌ها هیچ نظر مهر و محبت نکرد، رسول بایشان نفرستاد و پیغام بایشان نداد، و چون نوبت بخاکیان رسید که برکشیدگان لطف بودند و نواختگان فضل و معادن انوار اسرار، بلطف و کرم خویش ایشان را محل نظر خود کرد، پیغامبران بایشان فرستاد، فرشتگان را رقیبان ایشان کرد، سوز مهر در سینه‌ها نهاد، آتش عشق در دلها افکند، خطوط ایمان بر صفحه‌های دلهاشان نبشت که: كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ. رقم محبت بر ضمیرهاشان کشید که یحبّهم و یحبّونه آن سرّ که او را جلّ جلاله با آدمیان بود نه با عرش بود نه با کرسی، نه با فلک نه با ملک، زیرا که همه بندگان مجرد بودند و آدمیان هم بندگان بودند و هم دوستان. نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ.

قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ لَوْ لَا غَفْلَةُ قُلُوبِهِمْ مَا أَحَالَ قَبْضَ أَرْوَاحِهِمْ عَلَى مَلِكِ الْمَوْتِ فَلَمَّا غَفَلُوا عَنْ شُهُودِ الْحَقَائِقِ خَاطَبَهُمْ عَلَى مَقْدَارِ فَهْمِهِمْ وَ عَلِقَ بِالْأَغْيَارِ قُلُوبَهُمْ، وَكُلَّ يَخَاطَبُهُ بِمَا أَحْتَمَلُ عَلَى قَدْرِ قُوَّتِهِ وَ ضَعْفِهِ. این خطاب بر قدر فهم ارباب رسوم و عادات است که از غفلت راه بحقائق حق نمی‌برند و لطائف اسرار ازل می‌درنیابند، لا جرم شربت ایشان بر قدر حوصله ایشان آمد و گرنه از آنجا که حقیقت است و خطاب با جوانمردان طریقت است، ملك الموت خاك بيز مملکت است. در خاك معدن میجوید و در معدن گوهر میجوید. الناس معادن كمعادن الذهب و الفضة. خاك می‌بیزد تا تو در خاك چه پرورده‌ای: یاقوتی، لعلی، پیروزه‌ای، یا نه که نطفی، قیری، سنگ ریزه‌ای، کلمه خبیثه‌ای یا کلمه طیبه‌ای، خاکی ببیزد، رگی ببیچد، استخوانی بشکند، او را بر آن ودیعت پاك چه دست بود، و با وی چه کار دارد، که نه او نهاد تا او برگیرد. اللَّهُ يَتَوَقَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا.

خیر نساج بیمار بود ملك الموت خواست که جان او بردارد مؤذن گفت وقت نماز شام که الله اكبر الله اكبر، خیر گفت: یا ملك الموت باش تا فریضه نماز شام بگزارم که این فرمان بر من فوت می‌شود و فرمان

تو فوت نمی‌شود، چون نماز بگزارد سر بر سجود نهاد گفت: الهی آن روز که این ودیعت می‌نهادی زحمت ملك الموت در میان نبود چه باشد که امروز بی‌زحمت او برداری؟:

یا رب ار فانی کنی ما را بتیغ دوستی      مر فرشته مرگ را با ما نباشد هیچ کار  
هر که از جام تو روزی شربت شوق تو خورد      چون نماند آن شراب او داند آن رنج خمار

خبر درست است که آدم (ع) روز میثاق در عهد بلی که ذره‌های انبیاء از صلب وی بیرون کردند و بر دیده اشرف وی عرضه کردند عمر داود (ع) اندک دید، گفت بار خدایا از عمر خود چهل سال بوی دادم، ربّ العزه قبول کرد. پس بآخر عمر چون ملك الموت آمد گفت ای آدم جان تسلیم کن، گفت عمر روش راه است اگر جان تسلیم کنم راه نارفته چون بود. ملك الموت گفت: عمر بدادی لا جرم راه تمام نارفته ماند. آدم گفت رجوع کنم که پدرم و مرا بعمر حاجت است و بی‌عمر راه نتوان کرد. در خبرست که: «جحد آدم فجحت ذرّيته» چون مدت بسر آمد گفت: یا آدم جان تسلیم کن گفت بتو تسلیم نکنم که نه تو نهاده‌ای تا تو برداری، آن روز که جلال عزّت و نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي در قالب ما آمد تو کجا بودی؟ امروز اگر باز می‌خواهند تو در میانه چه کنی؟ ربّ العالمین فرمود یا آدم خصومت در باقی کن. یا عزرائیل تو دور شو و زحمت خویش دور دار، ای جان پاك بلطف من آرمیده و بمهر من آسوده. یا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً

## ۲ النوبة الاولى

قوله تعالى و تقدّس: تَنَجَّافِي جُئُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ باز می‌خیزد پهلوهای ایشان از خوابگاههای ایشان، يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَدَاوَنَد خويش را میخوانند، خَوْفًا وَ طَمَعًا بيم و امید، وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ (۱۶) و از آنچه ایشان را روزی دادیم نفقه میکنند.

فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ نَدَانَد هیچ کس، ما أَخْفِيَ لَهُمْ که آن چه چیزست که پنهان کردند و پوشیده ایشان را. مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ از روشنایی چشم، جَزَاءً بما كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۷) پاداش آنچه میکردند.

أَمْ مَنْ كَانَ مُؤْمِنًا آن کس که گرویده بود، كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا چون آن کس است که از فرمان برداری بیرون بود؟ لَا يَسْتَوُونَ (۱۸) هرگز یکسان نباشند.

أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ اما ایشان که بگرویدند و نیکیها کردند، فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوَى ایشانراست بهشتها نُزُلًا بما كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۹) آن پاداش ایشان است آنچه میکردند.

وَ أَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا و اما ایشان که بیرون شدند از فرمان، فَمَا وَاهُمْ النَّارُ بازگشتن‌گاه ایشان آتش است، كَلِّمُوا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا هر گه که خواهند از آن بیرون آیند، أُعِيدُوا فِيهَا ایشان را بآن می‌برند وَ قِيلَ لَهُمْ و ایشان را گویند، دُوقُوا عَذَابَ النَّارِ چشید عذاب از آتش، الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكذَّبُونَ (۲۰) که آن را بدروغ می‌داشتید و می‌گفتید که دروغ است.



وَ لَنذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَذْنَىٰ وَ مِجْشَانِيمِ ايشان را از عذاب اين جهانی دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ فرود از عذاب مهين، لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (۲۱) تا مگر باز گردند.

وَ مَن أظْلَمُ مِمَّنْ دُكِّرَ آيَاتِ رَبِّهِ وَ كَيْسَتْ ستمكارتر از او كه پند دهند او را بسخنان خداوند او؟ ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَا آن گه پس روی گرداند از آن، إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنْتَقِمُونَ (۲۲) ما از ناگرویدگان كين كشانيم.

وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ مُوسَى را نامه داديم، فَلَا تَكُنْ فِي مِرْيَةٍ مِّنْ لِّقَائِهِ نَگَرِ كه در گمان نباشی از دیدار او، وَ جَعَلْنَاهُ هُدًى لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ (۲۳) و او را نشانی كرديم راه شناختن را از بهر بنی اسراييل.

وَ جَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً وَ ازيشان پيشوايان كرديم، يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا كه راه می نمودند بفرمان ما، لَمَّا صَبَرُوا آن گه كه شكيبايی كردند وَ كَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ (۲۴) و بسخنان ما بی گمانان بودند.

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ خداوند تو اوست كه كار برگزارد ميان ايشان روز رستاخيز، فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (۲۵) در آنچه ايشان جدا جدا ميگويند و جدا جدا می روند.

أَوْ لَمْ يَهْدِ لَهُمْ باز ننمود با ايشان، كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ كه چند هلاك كرديم و كشتيم پيش از ايشان، مِّنَ الْقُرُونِ از گروه گروه، يَمْشُونَ فِي مَسَاكِينِهِمْ آنك می روند در نشستنگاههای ايشان، إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ در آن نشانههای روشن است، أَفَلَا يَسْمَعُونَ (۲۶) بنمی شنوند.

أَوْ لَمْ يَرَوْا نمی بينند، أَنَا نَسُوقُ الْمَاءَ كه ما آب ميرانيم، إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ در زمين تهی از نبات، فَخَرَجُ بِهِ زَرْعًا بيرون می آريم بآن آب كشت را، تَأْكُلُ مِنْهُ تا ميخورد از آن، أَنُعَامُهُمْ وَ أَنفُسُهُمْ ستوران ايشان و ايشان خويشتن، أَفَلَا يُبْصِرُونَ (۲۷) نمی بينند؟

وَ يَقُولُونَ متى هَذَا الْفَتْحِ وَ ميگويند كی است اين روز داوری، إِنَّ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۲۸) باز نمائيد اگر راست می گويد.

قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ بگو در روز داوری، لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيمَانُهُمْ سُود ندارد ناگرویدگان را گرويدن ايشان، وَ لَا هُمْ يُنظَرُونَ (۲۹) و نه بر ايشان مهلت دهند.

فَأَعْرَضَ عَنْهُمْ روی گردان از ايشان، وَ انْتَظِرْ إِنَّهُمْ مُنْتَظَرُونَ (۳۰) و چشم ميدار كه ايشان چشم می دارند.

### النوبة الثانية

قوله: تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَعْنِي يجافون جنوبهم عن مضاجعهم للتهجد و التجافى التجنب عن الشيء اخذ من الجفاء من لم يوافقك فقد جافاك. قال عبد الله بن رواحه:

و فينا رسول الله يتلوا كتابه	اذا انشق معروف من الصبح ساطع
اتى بالهدى بعد العمى فقلوبنا	به موقنات ان ما قال واقع
بييت يجافى جنبه عن فراشه	اذا استقلت بالمشركين مضاجع

در سبب نزول اين آيت سه قول گفته اند: قول حسن و مجاهد آنست كه در شأن متهجدان فرو آمد، ايشان

که در میانه شب از خوابگاه برخیزند و نماز شب کنند، و دلیل برین قول خبر مصطفی است (ص) روی معاذ بن جبل قال: كنت مع رسول الله (ص) في سفر فاصبحت يوما قريبا منه و هو يسير، فقلت يا رسول الله اخبرني بعمل يدخلني الجنة و يباعدني من النار قال: قد سألت عن عظيم و انه ليسير على من يسره الله عليه، تعبد الله و لا تشرك به شيئا و تقيم الصلاة و تؤتي الزكاة و تصوم رمضان و تحج البيت، ثم قال الا ادلك على ابواب الخير: الصوم جنة و الصدقة تطفي الخطيئة كما يطفى الماء النار، و صلاة الرجل في جوف الليل. ثم قرأ تَنَجَّافِي جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ حَتَّى بَلَغَ جَزَاءً يَمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ، ثم قال: الا اخبرك برأس الامر و عموده و ذروة سنامه، قلت بلى يا رسول الله قال: رأس الامر الاسلام و عموده الصلاة و ذروة سنامه الجهاد، ثم قال: الا اخبرك بملاك ذلك كله، قلت بلى يا نبي الله قال فاخذ بلسانه و قال: اكف عليك هذا. فقلت يا رسول الله و انا لمؤاخذون بما نتكلم به؟ فقال: ثكلتك امك يا معاذ و هل يكب الناس في النار على وجوههم او قال على مناخرهم الا حصائد السنتهم؟

و عن ابى امامة الباهلى عن رسول الله (ص) قال: عليكم بقيام الليل فانه دأب الصالحين قبلكم و قربة لكم الى ربكم و مكفرة للسيئات و منهاة عن الاثم.

و عن ابن مسعود قال قال رسول الله (ص): «عجب ربنا من رجلين: رجل ثار عن وطائه و لحافه من بين حبه و اهله الى صلته فيقول الله تعالى لملائكته انظروا الى عبدى ثار عن فراشه و وطائه من بين حبه و اهله الى صلته رغبة فيما عندى و شفاقا مما عندى، و رجل غزا في سبيل الله فانهزم مع اصحابه فعلم ما عليه من الانهزام و ما له في الرجوع فرجع حتى هريق دمه فيقول الله لملائكته انظروا الى عبدى رجع رغبة فيما عندى و شفاقا مما عندى حتى هريق دمه».

و عن ابى هريرة قال قال رسول الله (ص): «افضل الصيام بعد شهر رمضان، المحرم و افضل الصلاة بعد الفريضة صلاة الليل».

و عن ابى مالك الاشعري قال قال رسول الله (ص): «ان في الجنة غرفا يرى ظاهرها من باطنها و باطنها من ظاهرها اعدّها الله لمن الين الكلام و اطعم الطعام و تابع الصيام و صلى بالليل و الناس نيام».

و عن اسماء بنت يزيد قالت سمعت رسول الله (ص) يقول: اذا جمع الله الاولين و الآخرين يوم القيامة جاء مناد ينادى بصوت يسمع الخلائق كلهم سيعلم اهل الجمع اليوم من اولى بالكرم: ثم يرجع فينادى ليقم الذين كانت.

تَنَجَّافِي جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ فَيَقُومُونَ و هم قليل ثم يرجع فينادى ليقم الذين كانوا يحمدون الله في البأساء و الضراء فيقومون و هم قليل فيسرحون جميعا الى الجنة ثم يحاسب سائر الناس.

قول ديگر آنست که آیت در شأن جماعتی از انصار آمد که میان شام و خفتن بنماز پیوسته داشتند و آن صلاة الاوابين گویند. مالك دينار گفت: از انس مالك پرسیدم که این آیت در شأن که فرو آمد؟ گفت در شأن ما فرو آمد معاشر الانصار که بعد از نماز شام بخانهها باز نرفتیم و هم چنان نماز میکرديم تا بوقت خفتیدن

که نماز خفتیدن با رسول خدا بگزاردیم. و عن ابن عمر قال قال رسول الله (ص): «من عقب ما بين المغرب والعشاء بنى له في الجنة قصران من مسيرة عام و هي صلاة الاوابين و ان من الدعاء المستجاب الذي لا يرد الدعاء ما بين المغرب و العشاء».

و عن عائشة عن النبي (ص): «من صلى بعد المغرب عشرين ركعة بنى الله بيتا في الجنة»  
و قال (ص): من صلى بعد المغرب ست ركعات لم يتكلم فيما بينهما بسوء عدلن له بعبادة اثنتي عشرة سنة.  
و قال ابن عباس: ان الملائكة لتحف بالذين يصلون بين المغرب و العشاء.  
قول سوم آنست که این آیت در مدح ایشان آمد که نماز خفتن و نماز بامداد بجماعت بگزارند. و فی الخبر انّ النبي (ص) قال: «من صلى العشاء في جماعة كان كقيام نصف ليلة و من صلى الفجر في جماعة كان كقيام ليلة».

و عن ابی هريرة ان رسول الله (ص): «قال لو يعلم الناس ما في النداء و الصف الاول ثم لم يجدوا الا ان يستهموا عليه لاستهموا عليه و لو يعلمون ما في التهجير لاستبقوا اليه و لو يعلمون ما في العتمة و الصبح لا توهموا و لو حبوا».

يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَ طَمَعًا قَالَ ابن عباس خوفا من النار و طمعا في الجنة، وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ قيل اراد به الزكاة المفروضة، و قيل عام من الواجب و التطوع و ذلك على ثلاثة اضرب: زكاة من نصاب و مواساة من فضل و ايثار من قوت، قوله: وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ مذهب اهل سنت و جماعت آن است که روزی داشت است از خداوند جلّ جلاله خواهد بغذا دارد و خواهد بلطف خود سير دارد. و مذهب معتزله آنست که روزی ملك است لا غير و گویند که خداوند تعالی بندگان را روزی حرام ندهد. و بدان که حقیقت حرامی بر فعل بنده افتد نه بر آن عین و آن عین را که حرام گویند بر سبیل مجاز گویند، بغصب ملك غاصب نگشت لكن چون خورد غذا و قوت در آن حرامی بوی رساند روزی وی گردد، و بمذهب ایشان حرام و شبهت ملك حلال نگردد، لا جرم بنزد ایشان روزی نبرد، و چون خداوند تعالی رازق وی نگردد، حرام را رازقی دیگر لازم آید و این کفر بود از ایشان، و حجت ما بر ایشان آن است که حق جلّ جلاله رازق همه خلائق است و بسیار خلق است که روزی میخورند و ایشان را ملك نیست و از اهل ملك نهاند و هم الدواب و الطيور و العبيد و نحوها. اگر سؤال کنند که ربّ العزة فرمود: وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ اگر رزق غذا و داشت نفقه کردن چون صورت بندد؟ جواب آنست که اسم رزق در قرآن بر وجوه است: یجیء بمعنی الاعطاء كقوله: وَ إِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينُ فَارْزُقُوهُمْ اى اعطوهم. و یجیء بمعنی المأكول و الغذاء كقوله: كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَ جَدَّ عِنْدَهَا رِزْقًا، و قال تعالى: كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا. و یجیء بمعنی المطر كقوله: وَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ رِزْقٍ اى ماء، فقوله وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ. و یجیء بمعنی معناه و مما اعطيناهم يتصدقون.

فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ دَرِينِ كَلِمَةٍ سَه قراءت است: مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ بفتح يا قراءت عامّه قراءت است مگر

حمزه و یعقوب بر فعل ماضی مجهول و معنی آنست که هیچ کس نداند که آن چه چیز است که پنهان کردند ایشان را از ثواب. ما أَخْفِيَ بسکون یا بر فعل مستقبل قراءت حمزه و یعقوب است و معنی آنست که نداند هیچ کس که چه چیز پنهان دارم ایشان را از پاداش. ما أَخْفِيَ لَهُمْ بر فعل ماضی معروف قراءت شاذ است یعنی هیچ کس نداند که الله ایشان را چه چیز پنهان کرد، مِنْ قُرَّةٍ أَعْيُنِ ای مما تقرّ به اعینهم، جَزَاءً بما کائوا يَعْمَلُونَ قال الحسن نزلت فی قوم أخفوا لله اعمالا فآخفی لهم ثوابا.

عن ابی هريرة عن النبی (ص) يقول الله تبارك و تعالی اعددت لعبادی الصالحین ما لا عین رأت و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر ذخرا بله ما اطلعتم علیه ثم قرأ: فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ ما أَخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةٍ أَعْيُنِ جَزَاءً بما کائوا يَعْمَلُونَ، قال ابن عباس: هذا ما لا تفسیر له لانّ الله تعالی يقول: فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ قوله: أَمْ مَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا نزلت فی علی بن ابی طالب (ع) و عقبه بن ابی معیط، و قیل الولید بن عقبه بن ابی معیط فقال الولید لعلی اسکت یا صبیّ فو الله لانا احد منك سنانا و ابسط منك لسانا و اشجع منك جنانا و أملاً منك حشوا فی الكتیبة، فقال له علی اسکت فأتك فاسق فانزل الله تعالی: أَمْ مَنْ كَانَ مُؤْمِنًا یعنی علیا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا یعنی الولید بن عقبه لا یستوون و لم یقل لا یستویان لانه لم یرد قوما واحدا و فاسقا واحدا بل المراد جمیع المؤمنین و جمیع الفاسقین، و الفاسق ها هنا الكافر لانّ الله سبحانه و تعالی اخبر انه یخلده فی النار و لا یتحق التخلید فی النار الا الكافر و لانه قابل به المؤمن و دخل كان فی اللفظ لانه نفی استواهما فی الآخرة فكائه قال: أ یستوی حال من كان مؤمنا فی الدنیا و حال من كان كافرا فیها؟ و هذا الاستفهام بمعنی التقرير ای لیس هذا كذاك فی الجزاء و المحل ثم ذكر مالّ الفریقین فقال: أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوَى یأوون الیها فی الآخرة و لا ینتقلون عنها. فهی موضع سکون و قرار كقوله: جَنَّاتٍ عدن نزلنا ای منزلا، و قیل: هو ما یعد للنازل، و قیل هو اسم لاوّل ما ینزل علیه النازل، و قیل: نزلنا بما کائوا یعملون ای عطاء لهم علی اعمالهم.

وَ أَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا ای كفروا، فَمَأْوَاهُمْ النَّارُ كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا المراد بهذا الكلام انهم لا یرجون منها كقوله: كُلَّمَا خَبَتْ زُنَاهُمْ سَعِيرًا نار جهنم لا تخبو یعنی كلما قال قائلهم قد خبت زید فیها، و قیل: انّ الخزنة تطعمهم فی الخروج منها فاذا هموا بذلك ردهم الخزنة الی قعرها و یكون ذلك نوعا ممّا یعدّبون به فیها، وَ قِيلَ لَهُمْ دُوفُوا عَذَابَ النَّارِ الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكذِّبُونَ و تقولون لا جنّة و لا نار.

وَ لَنُذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَى یعنی مصائب الدنیا و استقامها و بلاءها ممّا ینتلی الله به العباد حتی یتوبوا. و قال ابن مسعود: هو القتل بالسيف يوم بدر دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ یعنی عذاب الآخرة، لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ الی الايمان یعنی من بقى منهم بعد بدر و بعد القحط، و قیل: العذاب الادنى عذاب القبر و هو افسد الاقاول، لقوله يَرْجِعُونَ و الرجوع بعد الموت الی الايمان غیر مقبول.

وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ دُكِّرَ آيَاتِ رَبِّهِ ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَا فلم یقبلها و لم یتدبّرھا و لم یعمل بموجبها. و قیل: ذكر

ابتداء خلقه الى انتهائه و تقلب الاحوال به من جهة ربّه فلم يحمله ذلك على الايمان به، إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنْتَقِمُونَ اى من الذين اجترحوا السيئات و هم الكفار، كقوله: اِنْتَقَمْنَا مِنَ الَّذِينَ أَجْرَمُوا. و قال زيد بن ربيع: عنى بالمجرمين هاهنا اصحاب القدر، ثم قرأ انّ المجرمين فى ضلال و سعر الى قوله: إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ و قال النبى (ص): «ثلاث من فعلهن فقد اجرم: من اعتقد لواء فى غير حق، او عقّ والديه، او مشى مع ظالم لينصره.

يقول الله عز و جل: إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنْتَقِمُونَ.

وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ يَعْنَى التَّوْرِيَةَ، فَلَا تَكُنْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقَائِهِ اى لا تكن فى شك انه هو موسى الذى رأيت فى السماء الليلة التى اسرى بك، عن ابن عباس قال قال رسول الله (ص): رأيت ليلة اسرى بى موسى رجلا آدم طوالا جعدا كانه من رجال شنوءة و رأيت عيسى رجلا مربع الخلق الى الحمرة و البياض سبط الرأس.

و عن انس قال قال رسول الله (ص): «لما اسرى بى الى السماء رأيت موسى يصلى فى قبره».

و روى فى المعراج انه رآه فى السماء السادسة و راجعه فى امر الصلوات.

و قال السدى فَلَا تَكُنْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقَائِهِ اى من تلقى موسى كتاب الله بالرضاء و القبول اى لا شك فى انه اعطى الكتاب كما اعطيته و قيل فَلَا تَكُنْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقَائِهِ موسى ربّه فى الآخرة بعد ما قيل له لَنْ تُرَانِي فِي الدُّنْيَا، وَ جَعَلْنَاهُ هُدًى لِبَنِي إِسْرَائِيلَ يَعْنَى الكتاب و هو التوراة و قيل جعلنا موسى هدى لبني اسرائيل.

وَ جَعَلْنَا مِنْهُمْ اى من بنى اسرائيل أئمة قادة فى الخير يقتدى بهم يعنى الانبياء الذين كانوا فيهم، و قيل هم العلماء و اتباع الانبياء يَهْدُونَ اى يدعون، بأمرنا و يدلونهم على الطريق المستقيم. و قيل يدعون بامرنا ايّاهم بذلك لَمَّا صَبَرُوا قرأ حمزة و الكسائى لما بكسر اللام و تخفيف الميم و قرأ الباقون لما بفتح اللام و تشديد الميم اى حين صبروا على دينهم و على البلاء من عدوّهم ب: مصر، وَ كَانُوا بِآيَاتِنَا التى اتيناها موسى، يُوقِنُونَ لا يشكّون انها من عندنا.

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ اى يحكم بين الانبياء و امهم فيما اختلفوا. و قيل: يقضى بين المؤمنين و المشركين فيظهر المحق من المبطل، و قيل يَفْصِلُ اى يفرق بين المؤمنين و الكافرين بالمنازل فالمؤمنون فى الجنة و الكافرين فى النار.

أَ و لَمْ يَهْدِ لَهُمْ يعنى او لم يتبين لهم، كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْقُرُونِ القرن اسم لسكان الارض عصرا و القرون سكانها على الاعاصير، يَمْشُونَ فى مساكنهم فى اسفارهم فلا يخفى عليهم ما حلّ بهم، أ فَلَا يَسْمَعُونَ ما يوعظون به يعنى قريشا.

أَ و لَمْ يَرَوْا أَنَّا نَسُوقُ الْمَاءَ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ فَنُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا يعنى او لم ينظروا الى سوقنا السحاب ذات المطر الى الارض الملساء التى لا نبات فيها، و فى بعض التفاسير انها ارض باليمن بعينها لانقطاع الامطار عنها و هى فى اللغة الارض التى لا تنبت شيئا و كان اصلها انها تأكل نباتها، يقال: امرأة جروز اذا كانت

اکولا، تَأْكُلُ مِنْهُ أَنْعَامُهُمْ وَ أَنْفُسُهُمْ يَعْنِي فَيَأْكُلُونَ مِنْ حُبُوبِهَا وَ يَعْلَفُونَ أَنْعَامَهُمْ مِنْ أَوْرَاقِهَا وَ تَبْنِهَا، أَ فَلَا يُبْصِرُونَ ذَلِكَ بِأَعْيُنِهِمْ فَيَعْلَمُوا أَنَّ مِنْ قَدَرٍ عَلَى هَذَا لَا يَتَعَدَّرُ عَلَيْهِ أَحْيَاءَ الْمَوْتَى.

وَ يَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْفَتْحُ آيَتُوا بِهِ، إِنَّ كُنْتُمْ صَادِقِينَ قِيلَ: الْفَتْحُ الْقَضَاءُ وَ الْمُرَادُ بِيَوْمِ الْفَتْحِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ الَّذِي فِيهِ الْحُكْمُ بَيْنَ الْعِبَادِ، قَالَ قَتَادَةَ: قَالَ أَصْحَابُ النَّبِيِّ (ص) إِنَّ لَنَا يَوْمًا نَنْعَمُ فِيهِ وَ نَسْتَرِيحُ وَ يَحْكُمُ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ فَقَالُوا اسْتَهْزَأَ مَتَى هَذَا الْفَتْحُ أَي مَتَى هَذَا الْقَضَاءُ وَ الْحُكْمُ، وَ قَالَ الْكَلْبِيُّ يَعْنِي فَتْحَ مَكَّةَ وَ قَالَ السُّدِّيُّ يَوْمَ بَدْرٍ لِأَنَّ أَصْحَابَ النَّبِيِّ (ص) كَانُوا يَقُولُونَ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ نَاصِرُنَا وَ مَظْهَرُنَا عَلَيْكُمْ فَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْفَتْحُ؟

قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيْمَانُهُمْ وَ لَا هُمْ يُنْظَرُونَ هَذَا غَايَةُ الْوَعِيدِ لَا يَأْتِي فِي الْقُرْآنِ إِلَّا لِلْكَافِرِ لِأَنَّ الْكَافِرَ هُوَ الَّذِي لَا يَنْظُرُ اللَّهَ إِلَيْهِ وَ مَعْنَى لَا هُمْ يُنْظَرُونَ لَا يَرْحَمُونَ وَ لَا يَبْرَأُ بِهِمْ. وَ مِنْ حَمَلِ الْفَتْحِ عَلَى فَتْحِ مَكَّةَ وَ الْقَتْلِ يَوْمَ بَدْرٍ قَالَ مَعْنَاهُ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيْمَانُهُمْ إِذَا جَاءَ هُمُ الْعَذَابُ وَ قَتَلُوا، وَ لَا هُمْ يُنْظَرُونَ لَا يَمْهَلُونَ لِيَتُوبُوا أَوْ يَعْتَذِرُوا.

فَأَعْرَضَ عَنْهُمْ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: نَسَخْتَهَا آيَةَ السِّيفِ وَ انْتَهَرَ إِنَّهُمْ مُنْتَظَرُونَ قِيلَ: انْتَظِرْ مَوْعِدِي لَكَ بِالْغَنَمِ، إِنَّهُمْ مُنْتَظَرُونَ بِكَ حَوَادِثَ الزَّمَانِ. وَ قِيلَ انْتَظِرْ أذنَ اللَّهِ لَكَ فِي قِتَالِهِمْ، إِنَّهُمْ مُنْتَظَرُونَ مَا يَظُنُّونَهُ مِنْ بَطْلَانِ أَمْرِكَ وَ يُحِقُّ اللَّهُ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ.

عن ابی هريرة قال: كان النبي (ص) يقرأ في الفجر يوم الجمعة الم تنزيل و هل اتي على الانسان.

و عن جابر قال كان النبي (ص) لا ينام حتى يقرأ تبارك و الم تنزيل.

### النوبة الثالثة

قوله: تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ الْآيَةَ... رَبِّ الْعَالَمِينَ جَلَّ جَلَالُهُ وَ تَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُهُ وَ تَعَالَتْ صِفَاتُهُ أَنْدَرِينَ آيَتِ دُوسْتَانِ خُودِ رَا جَلُوه ميکند و ايشان را بر فريشتگان عرضه ميکند، که همه روز آفتاب را مينگرند تا کی فرو شود، و پرده شب فرو گذارند، و جهانيان در خواب غفلت شوند، ايشان بستر نرم و گرم بجای مانند، و قدم بقدم باز نهند. تا با ما راز گویند. فمن بين صارخ و باک و متأوه چشمهانشان چون ابر بهاران، دلهاشان چون خورشيد تابان، رويهاشان از بی خوابی برنگ زعفران.

اویس قرنی قدس سره چون شب درآمدی گفתי: هذه ليلة الركوع، هذه ليلة السجود، يا برکوعی يا بسجودی شب بآخر اوردی، گفتند ای اویس چون طاقت میداری شبی بدین درازی بر یک حال؟ گفت کجاست شب دراز؟ کاشکی ازل و ابد یک شب بودی، تا ما سجودی بآخر اوردیمی نه سه بار در سجودی سبحان ربی الاعلی سنت است، ما هنوز یک بار نگفته باشیم که روز آید.

شبهای فراق تو کمانکش باشد      صبح از بر او چو تیر ارش باشد  
و ان شب که مرا با تو بتا خوش باشد      گویی شب را قدم در آتش باشد

ای جوانمرد در میانه شب سحرگاهی باز نشین وضویی برآر، روی فرا قبله کن و دو رکعت برآز و نیاز



بگزار، تا هر چه او پس قرنی را در حوصله نوش امد زلهای از ان بجان تو فرستند. و جهد ان کن که در خواب نروی مگر که خوابت بیوکند در میان ذکر. در خبر است که هر که در خواب رود در میان عبادت ربّ العزّة بمکان او وا فریشتگان مباحات کند، که این گدا را می بینید بتن در خدمت و بدل در حضرت؟

چه وقت خفتن است ای دوست برخیز      ترا زین پس که خواهد داشت معذور  
بوقت صبح خوش خفتن نه شرط است      مرا بگذاشتن سرمست و مخمور

... يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَ طَمَعًا خَوْفًا مِنَ الْفِرَاقِ وَ الْقَطِيعَةِ، وَ طَمَعًا فِي الْلِقَاءِ وَ الْوَصْلَةِ. همه ما را خوانند،

همه ما را دانند، گهی از بیم فراق بسوزند، گهی بامید وصال بیروزند.

پیر طریقت گفت: خواب بر دوستان حرام در دو جهان، در عقبی از شادی وصال، و در دنیا از غم فراق، در بهشت با شادی مشاهدت خواب نه، و در دنیا با غم حجاب خواب نه. به داود (ع) وحی امد که یا داود کذب من ادعی محبتی فاذا جنّه اللیل نام عنی أ لیس کل حبيب یحبّ خلوة حبیبه؟ بی خوابی و بیداری در شب نشان قرب حق است، و دلیل کمال محبت، زیرا که اولّ درجه در محبت طلب موافقت است. و صفت حقّ جلّ جلاله انست که لا تأخذُهُ سِنَّةٌ وَ لا نَوْمٌ ادمی را از خواب و مرگ چاره نیست لکن بان مقدار که بتکلف خواب از خود دفع کند و صفت بیخوابی خود را کسب کند طلب موافقت کرده باشد بقدر امکان و این از وی جهد المقل باشد. و کریمان از عاجزان اندک به بسیار بردارند و تکلف بحقیقت بینگارند، و مصطفی (ص) چون بمحل قرب رسید صفت نوم از خویشان اندر محل قرب نفی کرد گفت: تمام عینای و لا ینام قلبی چشم که با خلق است می بخسبد اما دلم با حق است و نخسبد. و در خبرست که بهشتیان را خواب روا نیست زیرا که در محل قرباند، و در جوار حضرت عزّت. و نیز گفته اند که خواب استراحت است از تعب و نصب، در بهشت تعب و نصب نیست. قال الله تعالی: لا یمسّنا فیها نصبٌ وَ لا یمسّنا فیها لغوبٌ. در خبرست که روز رستاخیز چون خلق اولین و آخرین جمع شوند در ان انجمن کبری و عرصه عظمی منادی ندا کند: سیعلم اهل الجمع من اولی بالکرم؟ اری بدانند اهل جمع امروز که به نیکوکاری و بزرگواری که سزاوارتر؟ انکه ندا اید که: لیقم الذین کانت تتجافی جُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَ طَمَعًا شب خیزان باین ندا از خلق جدا شوند، و هم قلیل و اندکی باشند. باز ندا اید که این الذین کانوا لا تُلهیهم تجارةٌ وَ لا بیعٌ عَن ذِکْرِ اللّهِ فِی قَوْمٍ وَ هُم قَلِيلٌ. سه دیگر بار ندا اید که این الذین کانوا یحمدون اللّهُ فی السراء وَ الضراء فِی قَوْمٍ وَ هُم قَلِيلٌ. ثم یحاسب الناس. و قال النبی (ص): «اشراف امتی حملة القران و اصحاب اللیل»

ای مسکین بوقت سحر غافل مباش که ان ساعت وقت نیاز دوستان بود، ساعت راز مشتاقان بود، هنگام ناز عاشقان بود، بر بساط وَ نَحْنُ أَقْرَبُ در خلوت وَ هُوَ مَعَكُمْ سَرًّا بسر شراب انا جلیس من ذکرنی، بی زحمت اغیار بدوستان خود می رساند، ان ساعت نسیم سحری از بطنان عرش مجید می اید، و بر دل

عیائیتان حضرت میگذرد، و بر مزی باریک و برازی عجیب میگوید: ای درویش برخیز و تضرعی بیار و نیاز خود عرضه کن که دست کرم فروگشاده، و ندا در داده از بهر درویشان، که من یقرض غیر عدم و لا ظلوم، چه عجب اگر ان ساعت بگوش دل بنده فرو گوید که عبدی لا تخف ائک من الامنین. داود (ع) از جبرئیل سؤال کرد که در روز و شب کدام ساعت فاضلتر؟

گفت در هفته روز ادینه ان ساعت که خطیب بر منبر شود تا نماز را سلام دهند.

و در شب بوقت سحرگاه ان ساعت که دوستان و مشتاقان در مناجات شوند و سرا بسر شراب وصل انا جلیس من ذکرنی می‌نوشند، و ذرائر اطباق کونین زبانهای تعطش از عین شوق گشاده، که: و للارض من کأس الکرام نصیب. اگر سحرگاه نه عزیزترین ساعات بودی کلام مجید در حق ان عزیزان این بشارت کجا فرستادی که: قالوا یا اباانا استغفر لنا دُوبنا فرزندان یعقوب (ع) پیش پدر شدند گفتند ای پدر ما را از خداوند خویش بخواه بجرمی که کرده‌ایم یعقوب (ع) بوقت سحرگاه قصد بارگاه اعظم کرد و روی بکعبه دعا آورد و بعذر فرزندان مشغول شد. از حضرت جلال ندا رسید که ای یعقوب حرمت این وقت را و شرف این ساعت را از فرزندان تو راضی شدیم. ان خداوند مقنعه را می‌اید رابعة العدویه چون نماز خفتن بگزاردی پاس دل داشتی تا وقت صبح صادق با خود میگفتی:

یا نفس قومی فلقد نام الوری  
ان تفعلی خیرا فذو العرش یری  
و انت یا عین اهجری طیب الوری  
عند الصباح یحمد القوم السری

فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَلِيلٍ صَفْتِي است، و عزیز حالی، و بزرگوار کرامتی، که الله میفرماید: فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ كَسْ نَدَانْد و هیچ وهم و فهم بدریافت ان نرسد که من ساختم و پرداخته از بهر دوستان خود، اگر ایشان خدمتهای نهانی فرا پیش داشتند، من نیز خلعتهای نهانی فرا دست نهادم، اینت روشنایی چشم که ایشان را خواهد بود چون خلعتهای نهانی ببیند و کرامتهای ربّانی ان عیش روحانی با صد هزار طبل نهانی و ان سور و سرور جاودانی، خورشید شهود از افق عیان برآمده، نسیم صحبت از جانب قربت دمیده، گل کرامت از شاخ وصلت شکفته.

پیر طریقت گفت ای درویش دل ریش، ای سوخته مهر ازل، ای غارتیده عشق دل خوش‌دار و اندوه مدار، که وقتی خواهد بود که پرده عتاب از روی فضل برخیزد و ابر لطف باران کرم ریزد، و جوی برّ در جوی قرب امیزد، و حد حساب از شأن جود بگریزد، منتظر دست در دامن وعده اویزد، و تأخیر و درنگ از پای عطف برخیزد، و از افق تجلی باد شادی وزد و از اکرم الاکرمین ان بینی که ازو سزد، مولی میگوید و رهی می‌نوشد که ای درویش سزای تو ببری و سزای من امد.

و فی الخبر الصحیح عن ابن مسعود انّ النبی (ص) قال: اخر من یدخل الجنة رجل یمشی مرّة و یکبو مرّة و تسفحه النار مرّة، فاذا جاوزها التفت اليها فقال تبارک الذی نجانی منك لقد اعطانی الله شینا ما اعطاه احدا

من الاولين و الآخرين فترفع له شجرة فيقول اى رب ادنى من هذه الشجرة فلا ستظل بظلمها و اشرب من مائها فيقول الله يا بن ادم لعلى ان اعطيتكما سألتنى غيرها فيقول لا يا رب و يعاهده ان لا يسأله غيرها فيدنيه منها فيستظل بظلمها و يشرب من مائها ثم ترفع له شجرة هي احسن من الاولى فيقول اى رب ادنى من هذه الشجرة لأشرب من مائها و أستظل بظلمها فيقول يا بن ادم الم تعاهدنى ان لا تسألنى غيرها؟ لعلى ان ادنيتك منها سألتنى غيرها فيعاهده ان لا يسأله غيرها فيدنيه منها فيستظل بظلمها و يشرب من مائها ثم ترفع له شجرة عند باب الجنة هي احسن من الاولين، فيقول اى رب ادنى من هذه فلا ستظل بظلمها و اشرب من مائها فيقول يا بن ادم الم تعاهدنى لا تسألنى غيرها؟ قال بلى يا رب هذه لا اسئلك غيرها و ربّه يعذره لانه يرى ما لا صبر له عليه فيدنيه منها فاذا ادناه منها سمع اصوات اهل الجنة فيقول اى رب ادخلينها فيقول يا بن ادم أ يرضيك ان اعطيك الدنيا و مثلها معها؟ قال اى رب أ تستهزئ منى و انت رب العالمين؟ فضحك ابن مسعود، فقالوا ممّ تضحك؟

قال هكذا ضحك رسول الله (ص) فقالوا ممّ تضحك يا رسول الله؟ قال من ضحك رب العالمين حين قال أ تستهزئ منى انت رب العالمين؟ فيقول ائى لا استهزئ منك و لكئى على ما اشاء قدير.

و فى رواية اخرى فاذا بلغ العبد باب الجنة رأى زهرتها و ما فيها من النضرة و السرور فسكت ما شاء الله ان يسكت، فيقول يا رب ادخلنى الجنة، فيقول الله تبارك و تعالى: ويلك يا بن ادم ما اغدرك أ ليس قد اعطيت العهود و المواثيق ان لا تسأل غير الذى اعطيت؟

فيقول يا رب لا تجعلنى اشقى خلقك، فلا يزال يدعو حتى يضحك الله منه، فاذا ضحك اذن له فى دخول الجنة، فيقول: تمنّ فيتمنى حتى اذا انقطع امنيته. قال الله تعالى: تمنّ كذا و كذا قبل يذكره ربّه حتى اذا انتهت به الامانى، قال الله لك ذلك و مثله معه. و فى رواية: قال الله لك ذلك و عشرة امثاله.

أ فَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ أ فمن كان فى حلة الوصال تجرّ اذياله كمن هو فى مذلة الفراق يقاسى و باله؟ أ فمن كان فى روح القربة و نسيم الزلفة كمن هو فى هول العقوبة يعانى مشقة الكلفة؟ أ فمن ايد بنور البرهان و طلعت عليه شمس العرفان كمن ربط بالخذلان و وسم بالحرمان؟ لا يستويان و لا يلتقيان.

ايتها المنكح الثريا سهيلا      عمرك الله كيف يلتقيان  
هى شامية اذا ما استقلت      و سهيل اذا استقلّ يمان

## ۳۳- سورة الاحزاب- مدنيه

## ۱ النوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

یا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغامبر، اتَّقِ اللّٰهَ بر پرهیز باش از ناخشنودی خداوند خویش، وَ لَا تُطِيعِ الْكٰفِرِیْنَ وَ الْمُنٰفِقِیْنَ وَ نَكَرَ فرمان نبری ناگرویدگان و دو رویان را، إِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَلِیْمًا حَكِیْمًا (۱) اللّٰه دانای است، راست دانش از همیشه وَ اتَّبِعْ مَا یُوحِیْ اِلَیْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ بر پی آن می‌رو که پیغام میکنند بتو از خداوند تو، إِنَّ اللّٰهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِیْرًا (۲) اللّٰه تعالی بآنچه می‌کنید داناست

وَ تَوَكَّلْ عَلَی اللّٰهِ وَ پشت بخدا باز کن، وَ كَفَى بِاللّٰهِ وَكِیْلًا (۳) و چون بسنده است اللّٰه کارسازی را.

مَا جَعَلَ اللّٰهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَیْنِ فِیْ جَوْفِهِ اللّٰه هیچ مرد را دو دل نیافرید در اندرون وی، وَ مَا جَعَلَ اَزْوَاجَكُمْ لِلنِّسَابِ تُظَاهِرُونَ مِنْهُنَّ اُمَّهَاتِكُمْ وَ اللّٰه زنان شما را که از ایشانظهار میکند مادران شما نکرد، وَ مَا جَعَلَ اَدْعِیَاءَكُمْ اَبْنَاءَكُمْ وَ اللّٰه پسر خواندگان شما را پسر شما نکرد، ذَلِكُمْ قَوْلُكُمْ بِاَفْوَاهِكُمْ اِیْنَ پسر خواندن سخن شما است که بزبان خویش می‌گویید، وَ اللّٰهُ یَقُولُ الْحَقَّ وَ اللّٰه گفتنی گوید و سخن راست و بسزا، وَ هُوَ یَهْدِی السَّبِیْلَ (۴) و اوست که راه مینماید و پسندیده پیدا میکند.

ادْعُوهُمْ لِاَبَائِهِمْ مردان را بپدران باز خوانید، هُوَ اَقْسَطُ عِنْدَ اللّٰهِ اَنْ رَاسِتَر است و دادتر است نزدك اللّٰه، فَاِنْ لَمْ تَعْلَمُوْا اَبَاءَهُمْ اِگر پدران ایشان شناسید، فَاِخْوَانُكُمْ فِی الدِّیْنِ برادران شما در دین و مَوَالِیْكُمْ و اگر شما را مولاست مولا میخوانید آزاد کرده و لَیْسَ عَلَیْكُمْ جُنَاحٌ فِیْمَا اَخْطَاْتُمْ بِهِ و بر شما تنگی نیست در خطا که پیش رفت از شما، وَ لَكِنْ مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ لَكِنْ تَنگی در آن است که اکنون بقصد دل کنید و گوئید، وَ كَانَ اللّٰهُ غَفُورًا رَحِیْمًا (۵) و اللّٰه آمرزگاری بخشاینده است از همیشه.

النَّبِیُّ اَوْلٰی بِالْمُؤْمِنِیْنَ مِنْ اَنْفُسِهِمْ پیغامبر سزاتر است بگروندگان از ایشان بخوشتن، وَ اَزْوَاجُهُ اُمَّهَاتُهُمْ وَ زنان او مادران ایشانند وَ اَوْلُوا الْاَرْحَامَ بَعْضُهُمْ اَوْلٰی بَبَعْضٍ وَ خویشاوندان سزاوارتراند بیکدیگر فِیْ كِتَابِ اللّٰهِ در دین خدای، مِنْ الْمُؤْمِنِیْنَ وَ الْمُهَاجِرِیْنَ از همه گرویدگان هجرت کرده و هجرت ناکرده، اِلَّا اَنْ تَقْعَلُوا اِلٰی اَوْلِیَائِكُمْ مَعْرُوفًا مگر که با کسان خویش از ناگرویدگان نیکویی کنید در وصیت خویش که کنید كَانَ ذَلِكَ فِی الْكِتَابِ مَسْطُورًا (۶) این حکم در دین خدای نبشته است بر خلق.

وَ اِذْ اَخَذْنَا مِنَ النَّبِیِّیْنَ مِیثَاقَهُمْ كَرَفْتِمْ اَز پیغامبران پیمان ایشان وَ مِنْ نُوحٍ وَ اَز تو ای محمّد و از نوح وَ اِبْرٰهیمَ وَ مُوسٰی وَ عِیْسٰی اِبْنِ مَرْیَمَ، وَ اَخَذْنَا مِنْهُمْ مِیثَاقًا غَلِیْظًا (۷) و پیمان ستدیم از ایشان پیمانی بزرگ استوار.

لِیَسْئَلَ الصّٰدِقِیْنَ عَنْ صِدْقِهِمْ پیمان از بهر آن ستد تا فردا راست‌گویان را از راستی بپرسند، وَ اَعَدَّ لِلْكَافِرِیْنَ عَذَابًا اَلِیْمًا (۸) و ناگرویدگان را عذابی ساخت درد نمای سخت.

## النوبة الثانية

سورة الاحزاب هفتاد و سه آیت است، و هزار و دویست و هشتاد کلمه و پنج هزار و هفتصد و نود و شش حرف. جمله بمدینه فرود آمد، مگر دو آیت بقول بعضی از مفسران و ذلك قوله یا أَيُّهَا النَّبِيُّ اِنَّا اَرْسَلْنَاكَ شَهِدًا وَ مُبَشِّرًا وَ نَذِیْرًا اِلٰی اٰخِرِ الْاٰیَتِیْنَ.

و درین سوره دو آیت منسوخ است یکی وَ لَا تُطِيعُ الْكَافِرِينَ وَ الْمُنافِقِينَ وَ دَعُ أَدَاهُمْ نَسَخَ مِنْهَا وَ دَعُ أَدَاهُمْ بِآيَةِ السِّيفِ. دیگر آیت لَا يَجِلُّ لَكَ النِّسَاءُ مِنْ بَعْدُ نَسَخَتْ بِقَوْلِهِ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ. و عن ابی بن کعب قال: قال رسول الله (ص): «من قرأ سورة الاحزاب و علمها اهله و ما ملکت یمنه اعطى الامان من عذاب القبر».

قوله يا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ يَأْتِي فِي الْقُرْآنِ الْأَمْرَ بِالتَّقْوَى كَثِيرًا لِتَعْظِيمِ مَا بَعْدَهُ مِنْ أَمْرٍ أَوْ نَهْيٍ، كَقَوْلِهِ اتَّقُوا اللَّهَ وَ ذَرُّوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا، اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا، اتَّقُوا اللَّهَ وَ آمِنُوا بِرَسُولِهِ، وَ قَوْلِ لُوطٍ: فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ لَا تُخْزَوْنَ فِي ضَيْفِي. سبب نزول این آیت آن بود که ابو سفیان بن حرب و عکرمة بن ابی جهل و ابو الاعور السلمی از مکه برخاستند و بمدینه رفتند بعد از واقعه اخود. در مدینه بسر ای عبد الله ابی منافق فروآمدند، و از رسول خدا درخواستند تا ایشان را امان دهد و با وی سخن گویند. رسول ایشان را امان داد ایشان برخاستند و بحضرت مصطفی (ص) آمدند و با ایشان عبد الله بن سعد بن ابی سرح بود و طعمه ابن ابیرق و عمر خطاب در آن مجلس حاضر بود. ایشان گفتند: یا محمد! ارفض ذکر آلهتنا اللات و العزى و المناة و قل ان لها شفاعة لمن عبدها و ندعك و ربك. این سخن بر رسول خدا صعب آمد و دشخوار، عمر گفت: یا رسول الله دستوری ده تا ایشان را هلاک کنم و پشت زمین از ایشان پاک کنم. رسول الله فرمود یا عمر آهسته باش که من ایشان را امان داده‌ام.

پس عمر گفت برخیز از حضرت نبوت که شما را در لعنت خدا آید و غضب او. پس رسول عمر را فرمود تا ایشان را از مدینه بیرون کند. آن ساعت جبرئیل فرو آمد و آیت آورد: يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَ لَا تُقَضِ الْعَهْدَ الَّذِي بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُمْ وَ لَا تُطِيعُ الْكَافِرِينَ مِنْ أَهْلِ مَكَّةَ يَعْنِي أبا سَفِيَانَ وَ عَكْرَمَةَ وَ أبا الْأَعْوَرَ وَ الْمُنافِقِينَ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ يَعْنِي عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَعْدِ بْنِ أَبِي سَرْحٍ وَ طَعْمَةَ ابْنَ أَبِي رِيقٍ. و معنی اتَّقِ اللَّهَ ای اثبت على التقوى و دم عليها، كَقَوْلِهِ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا وَ كَالرَّجُلِ يَقُولُ لغيره و هو قائم: قم هاهنا. ای اثبت قائما، و قيل الخطاب مع النَّبِيِّ (ص) و المراد به هو و أمته، بدليل قوله: إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ذَكَرَهُ بِالْجَمْعِ. و قيل وَ لَا تُطِيعُ الْكَافِرِينَ وَ الْمُنافِقِينَ فِيمَا يَسْتَلُونَكَ مِنَ الرِّفْقِ بِهِمْ وَ لَا فِي غَيْرِهِ. و قيل وَ لَا تُطِيعُهُمْ فِيمَا يَسْتَلُونَكَ مِنَ ابْعَادِ الْفُقَرَاءِ عَنْكَ لِيَجَالِسُوكَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا بِمَا يَكُونُ قَبْلَ كَوْنِهِ حَكِيمًا بَخْلَقَهُ قَبْلَ خَلْقِهِ. و قيل: عليم بما يضمرونه من الخلف و الغدر و بما يضمروه الفقراء من الايمان و الحق.

حکیم فی نهیه ایاکم عن طاعتهم و مذاهبهم.

وَ اتَّبِعْ مَا يُوحَى إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا قَرَأَ أَبُو عَمْرٍو يَعْمَلُونَ بِصِيْرًا بِالْبَاءِ فِيهِمَا وَ الْباقُونَ بِالْتَاءِ. وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ ثِقَ بِهِ فِي جَمِيعِ أُمُورِكَ وَ لَا تَتَّكِلْ عَلَى غَيْرِهِ فِي جَمِيعِ أَسْبَابِكَ وَ لَا تَخَفِ الْكُفْرَ. وَ كَفَى بِاللَّهِ وَكَيْلًا أَي اکتف به وکیلا، ای حافظا لك، كَفَيْلًا بَرَزَقَكَ، وَ دَخَلْتَ الْبَاءَ لِأَنَّهُ بِمَعْنَى الْأَمْرِ وَ أَنْ كَانَ فِي لَفْظِ الْخَبَرِ.

ما جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ أَيْنَ آيَتِ فِي شَأْنِ مَرْدِي فَرُو أَمَدَ نَامِ وَي أَبُو مَعْمَرِ الْفَهْرِيُّ، أَوْ رَا ذُو الْقَلْبَيْنِ مَيَكْفَتَنَدُ مِنْ بَهْرِ أَنْ كَه دَعْوَى مَيَكْرَدُ كَه: فِي صَدْرِي قَلْبَانِ، اَعْقَلُ بَهْمَا أَفْضَلُ مِمَّا يَعْقَلُ مُحَمَّدٌ بِقَلْبِهِ. كَفَتَ فِي بَرِّ وَ سِينِهِ مِنْ دُو دَلِ نَهَادَهْ أَنْدَ تَا دَانَشْ وَ دَرِيَاْفَتِ مِنْ بِيْشِ اَزِ دَرِيَاْفَتِ مُحَمَّدٌ بَاشِدُ. رُوْزِ بَدْرِ چُونِ هَزِيْمَتِ بَرِ مَشْرَكَانِ اَفْتَادِ، بُو سَفِيَانَ أَوْ رَا دِيْدِ يَكِ تَا نَعْلِيْنَ فِي دَرِيسْتِ وَ يَكِ تَا فِي پايِ بَهْزِيْمَتِ مِيْشِدُ، بُو سَفِيَانَ كَفَتَ: يَا اَبَا مَعْمَرِ اَيْنَ چَهْ حَالِسْتِ كَه نَعْلِيْنَ تَابِيِ فِي دَرِيسْتِ دَارِيِ وَ تَابِيِ فِي پايِ؟ كَفَتَ: مِنْ خُودِ نَدَانَسْتَهْ اَمِ كَه چَهْ مَيَكْنِمِ پِنْدَاشْتَمِ نَعْلِيْنَ فِي پايِ دَارَمِ. بُو سَفِيَانَ

گفت: اگر ترا بدو دل دریافت بودی این حال بر تو پوشیده نگشتی. زهری گفت و مقاتل، که این مثلی است که ربّ العالمین زد در حقّ کسی که زن خویش را ظهار کند گوید. «انت علیّ کظهر امی» و پسر خوانده که نسبت و اغیر پدر کند. میگوید چنانکه مردی را دو دل نتواند بود زن مظاهر مادر وی نتواند بود، تا او را دو مادر بود، و نه یک فرزند را بدو پدر نسبت کنند تا او را دو پدر بود، اینست که ربّ العالمین فرمود: «وَمَا جَعَلَ أَزْوَاجَكُمْ اللَّائِي تَظَاهَرُونَ مِنْهُنَّ أُمَّهَاتِكُمْ طَلَقَ أَهْلَ جَاهِلِيَّةٍ إِنَّهُنَّ بَنَاتُكُمْ وَأَنْتُمْ عَلَيْهِنَّ كَمَا أَنْتُمْ عَلَىٰ آبَائِكُمْ» چون اسلام آمد و شریعت راست، رب العالمین، آن را کفارت و تحله پدید کرد و شرع آن را ظهار نام نهاد. و معنی آنست که ما جعل نسائکم اللائى تظاهرون منهنّ فى التّحریم کامهاتکم و لکنه منکر و زور، و فيه كفارة نذکرها فى سورة المجادلة ان شاء الله. قرأ ابو عمرو و ابو جعفر و ورش عن نافع «اللائى» هاهنا و فى سورة المجادلة باشمام الياء غير مهموز. و قرأ ابن كثير و يعقوب عن نافع بهمزة مختلصة بغير ياء و قرأ الباقر، و هم اهل الكوفة و الشام، بالمدّ و الهمز و اثبات الياء و كلها لغات معروفة. «تظاهرون» بفتح التاء و الهاء و تشديد الطاء قراءة ابن عامر و بفتح التاء و الهاء و تخفيف الطاء قراءة حمزة و الكسائى و بضم التاء و تخفيف الطاء و كسر الهاء قراءة عاصم، و قرأ اهل الحجاز و البصرة تظهرون بفتح التاء و تشديد الطاء و الهاء بغير الف، و الكلّ بمعنى واحد يقال ظاهر من امرأته و تظاهر و اظاهر و اظهر، اذا قال لها انت علىّ كظهر امى.

وَمَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ الدّعى من تبنيته و ادعيته ابنا. و ذلك انّ الرّجل فى الجاهليّة كان يتبني الرّجل فيجعله كالابن المولود، و كانوا يورثون الادعياء ميراث الأبناء.

فابطل الله تعالى ذلك. قال مجاهد: نزلت الآية فى زيد بن حارثة و كان زيد من بطن من كنانة سبى فى صغره، فصار عبدا للخديجة، فوهبته لرسول الله (ص) فاعتقه و تنبأه قبل الوحي و كان يقال له زيد النّبىّ و آخى بينه و بين حمزة بن عبد المطلب. فلما تزوّج النّبى (ص) زينب بنت جحش و كان تحت زيد بن حارثة، قال المنافقون تزوّج محمّد امرأة ابنه و هو ينهى الناس عن ذلك فانزل الله تعالى هذه الاية و نسخ التّبني.

ذَلِكَ قَوْلِكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ، لا حقيقة له. يعنى قولهم زيد بن محمد و ادعاء نسب لا حقيقة له.

وَ اللَّهُ يُقُولُ الْحَقَّ اى يقول ما يجب ان يقال و قيل: معناه ما يقوله الله هو الحقّ، الواجب الذى من عدل عنه خالف الحقّ.

وَ هُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ اى و هو يرشد الصحاب للصواب.

ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ، تقول العرب فلان يدعى لفلان يعنى ينسب اليه، و وقوع اللام هاهنا للاستحقاق، و كان ابن عمر يقول: ما كنا ندعوا زيد بن حارثة الا زيد بن محمد حتى نزل القرآن ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ.

هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ اى اعدل و اصدق من دعائكم اياهم لغير آبائهم.

فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ فَاِخْوَانُكُمْ فِى الدِّينِ معناه: اذا لم تعرفوا ابا حراّ فقولوا هو اخونا فى الدين و مواليتكم اذا كانوا معتقين و ليسوا بنيتكم، و قيل مواليتكم اى بنو اعمامكم فان للدين لحمة كلحمه النسب، و قيل: انه من الموالاته و المحبة، اى فقولوا انه ولينا و من اولياننا.

وَ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ اى سهوتم فمسيتم الى غير ابيه.

وَ لَكِنْ مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ، و لكنّ الجناح فيما تعمّدت قلوبكم الخطاء ما كان قبل النهى فاما ما كان بعد النهى و البيان فهو

عمد. قال الزجاج: معناه: لا جناح عليكم فيما اخطأتم به من بادرة كلام تخرج من الفم، فتقول يا بنى، و لكنّ الجناح عليكم فيما تعمّدت قلوبكم فقصدم النسبة الى غير ابيه و هو يعلم، فالجنة عليه حرام.

وَ كَانَ اللَّهُ غَفُوراً لِّلْمُخْطِئِ رَحِيماً فِي رِخْصَتِهِ. و سمع عمر بن الخطاب رجلاً يقول: اللهم اغفر خطاياي. فقال: ابن آدم استغفر للعمد، فاما الخطاء فقد تجاوز لك عنه النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ معنى اولى اقرب و احقّ للصواب، و قيل معناه: حكمه انفذ عليكم من حكمهم على انفسهم. و قيل: هو اولى و احقّ بتدبير المؤمنين فى امور دينهم و دنياهم منهم بتدبير انفسهم فاذا رأى احدهم لنفسه رأياً و رأى النَّبِيُّ (ص) له خلاف ذلك، فالاولى ان يترك رأى نفسه و يتبع ما رآه النَّبِيُّ (ص) له، لان ذلك املج للعامة و ابعد من الفساد و قيل لانّ انفسهم تدعوهم الى ما فيه هلاكهم و النَّبِيُّ يدعوهم الى ما فيه نجاتهم.

و قيل سبب نزول هذه الآية انّ رسول الله (ص) لما اراد غزوة تبوك و امر الناس بالخروج، قال قوم: نستأذن آباءنا و امهاتنا فانزل الله سبحانه النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ يعنى من آباءهم و امهاتهم و قيل: النَّبِيُّ اولى بالمؤمنين من انفسهم اى من بعضهم ببعض فى نفوذ حكمه عليهم و وجوب طاعته عليهم. و عن ابى هريره: انّ النَّبِيُّ (ص) قال ما من مؤمن الا و انا اولى به فى الدنيا و الآخرة اقرؤا ان شئتم النَّبِيُّ اولى بالمؤمنين من انفسهم فايما مؤمن مات و ترك مالا فليرثه عصبته من كانوا و من ترك ديناً او ضياعاً فليأتنى فانا مولاه.

وَ أَزْوَاجُ أُمَّهَاتِهِمْ يعنى هنّ امهات المؤمنين فى تعظيم حقهن و تحريم نكاحهن، على التأييد، لا فى النظر اليهنّ و الخلوة بهنّ، فانه حرام فى حقهن كما فى حق الاجانب. قال الله تعالى: وَ إِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعاً فَسَأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ، و لا يقال لبناتهنّ اخوات المؤمنين و لا اخوانهنّ و اخواتهنّ اخوال المؤمنين و خالاتهم.

قال الشافعى تزوج الزبير أسماء بنت ابى بكر و هى اخت ام المؤمنين و لم يقل هى خالة المؤمنين. و اختلفوا فى انهنّ هل كنّ امهات النساء المؤمنات؟ قيل كنّ امهات المؤمنين و المؤمنات جميعاً و قيل: كنّ امهات المؤمنين دون المؤمنات. روى الشعبى عن مسروق: ان امرأة قالت لعائشة: «يا امة، فقالت: لست لك بام، انما انا ام رجالكنّ. فبان بهذا ان معنى الآية تحريم نكاحهنّ.

وَ أَوْلُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ يعنى فى الميراث. قال قتادة: كان المسلمون يتوارثون بالهجرة و قال الكلبي: آخى رسول الله (ص) بين الناس، فكان يواخى بين رجلين فاذا مات احدهما ورثه الآخر دون عصبته، حتى نزلت هذه الآية وَ أَوْلُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ اى فى حكم الله من المؤمنين الذين آخى رسول الله (ص) بينهم وَ الْمُهَاجِرِينَ يعنى ذوو القربان بعضهم اولى بميراث بعض من ان يرثوا بالايمان و الهجرة، فنسخت هذه الآية الموارثة بالمؤاخاة و الهجرة و صارت بالقرابة.

إِنَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ أَوْلِيَانِكُمْ مَعْرُوفاً اراد بالمعروف الوصية و المعنى انما ان توصوا لمن ليس لكم بوارث من المؤمنين، بما يجوز لكم الوصية به من اموالكم فيكون ذلك معروفاً من الامر جائزاً فى الدين، و قوله: إِنَّا أَنْ تَفْعَلُوا لَيْسَ هَذَا اسْتِثْنَاءٌ مِنَ الْكَلَامِ الْأَوَّلِ انما معناه لكن اى لكن فعلكم الى اوليائكم معروفاً جائزاً فى الشرع «كان ذلك» اى كان الذى ذكرت من ان اولى الارحام بعضهم اولى ببعض فى الكتاب فى اللوح المحفوظ مسطوراً مكتوباً و قيل اراد بالآية اثبات الميراث بالايمان و الهجرة يعنى اولوا الارحام من المؤمنين و المهاجرين بعضهم اولى ببعض اى لا توارث بين المسلم و الكافر و لا بين المهاجر و غير المهاجر، إِنَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ أَوْلِيَانِكُمْ مَعْرُوفاً فالمراد بالأولياء هم الاقارب من غير

المسلمين. اى النا ان توصوا لذوى قرابتكم بشىء و ان كانوا من غير اهل الايمان و الهجرة. قال محمد بن الحنفية: هذه الآية اجازة للوصية للذمى. كان ذلك في الكتاب مسطوراً، يعنى فى التوراة مسطوراً، اذا نزل رجل بقوم من اهل دينه فعليهم ان يكرموه و يواسوه و ميراثه لذوى قرابته، و قيل كان ذلك في الكتاب مسطوراً يعنى فى دين الله موجبا. و فى بعض القراءة كان ذلك عند الله مكتوباً.

وَ إِذْ أَخَذْنَا يَعْنَى و اذكر اذا اخذنا. مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ يعنى اخذ الله عهد الانبياء عليهم السلام عند تحميلهم الرسالة على الوفاء بما حملوا من تبليغ الرسالات و أداء الامانات و تصديق بعضهم بعضاً و ايمانهم بسائرهم و تبشير بعضهم ببعض. اخذ على نوح ان يبشّر بابراهيم و على ابراهيم ان يبشّر بموسى و من موسى بعيسى و من عيسى بمحمد عليه الصلاة و السلام و ذلك على لسان جبرئيل (ع). و استخلص موسى باسماعه كلامه بلا واسطة و اخذ الميثاق من محمد (ص) ليلة المعراج بلا واسطة، و كان له زيادة حال بان كان مع سماع الخطاب كشف الرؤية. قال مقاتل: اخذ ميثاقهم على ان يعبدوا الله و يدعوا الى عبادة الله و يصدق بعضهم بعضاً و ينصحوا لقومهم، و خص هؤلاء الخمسة بالذكر من بين النبيين لانهم اصحاب الكتب و الشرائع و اولوا العزم من الرسل و قدم نبينا (ص) فى الذكر لقوله (ص): كنت اول النبيين فى الخلق و آخرهم فى البعث.

وَ أَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقاً غَلِيظاً اى عهداً شديداً على الوفاء بما حملوا و ذلك حين اخرجهم من ظهر آدم كالذرّ و انطقهم.

لَيْسَتِ الصَّادِقِينَ يَقُولُ اخذ ميثاقهم لَيْسَتِ الصَّادِقِينَ عَنْ صِدْقِهِمْ يعنى عن مبلغين عن بلاغهم مثل قوله عز و جل يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ و كقوله لعيسى أ أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ، و الحكمة فى سؤالهم مع علمه انهم، صادقون تكبىت الكفار الذين ارسلوا اليهم، و قيل لَيْسَتِ الصَّادِقِينَ عن عملهم لله عز و جل، و قيل ليسئل القائلين لا إله إلا الله عن صدق قولهم، اى يطالبهم بصدق هذه الكلمة هل قالوها عن علم منهم او قالوها على وجه الغفلة و السهو و الجهل؟ و هل اتوا بها خالصاً لله ام لغير الله.

وَ أَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَاباً أَلِيماً اى مولماً و هو عذاب النار.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اسم عزيز، شفيق المذنبين، جوده بلاء المهيمين، مقصوده، ضياء الموحدين، عهوده، سلوة المحزونين، ذكره، حرفة المستمحين شكره، رداؤه، كبرياؤه سناؤه، سناؤه بهاؤه و بهاؤه علاؤه.

نام خداوندی كه صنايع شيرين و بدايع زيبا كرد، سرائر عدم در صحراى وجود آشكارا كرد، طبایع متضاد بسته آب و آتش و خاك و هوا كرد. از قطره باران لؤلؤ لالا كرد، از آب دهن غسل مصقى كرد، از فضلات طبيعت گاو، عنبر سارا كرد، آب زلال نتيجه سنگ خارا كرد، ياقوت احمر تعبيه صخره صمّا كرد، عيش خلائق مهتّا و اسباب بندگى مهتّا كرد، هر چه بايست عطا كرد، و هر چه شايست پيدا كرد و آنچه كرد بسزای خویش نه بسزای ما كرد. الهی در ذات بی نظیر و در صفات بی یاری، عاصیان را آمرزگاری و مفلسان را راز داری، زيبا صنع و شیرين گفتاری، عالم الاسرار و معيوبان را خریداری، درمانده را





دستگیر و بیچاره را دستیاری.

و ذكرك في مجارى السرّ جار	هواك سمير قلبى المستطار
فحكّمك فى الهوى سلب اختيارى	و كنت ملكت فى امرى اختيارا
اندر دل من نشسته بيدارى	ای مونس دیده با ضمیرم یاری
از جان خودش مباد برخوردارى	گر باد گری قرار گیرد دل من

یا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغامبر مطهر، ای مقتداء بشر، ای برج دلالت را ماه انور، ای درج رسالت را درّ ازهر، ای بر سر سیادت افسر، ای بر افسر سعادت گوهر، ای عنوان نامه جلالت نام تو، ای طراز جامه رسالت احکام تو، ای سرمایه دین کلام تو، ای پیرایه شریعت اوهام تو، ای فلک چاکر و ملک غلام تو، ای حاملان عرش و ساکنان فرش خدام تو.

دل دلبران دفتر نام تو	سر سروران بسته دام تو
کند بنده يك دانه از دام تو	بيك دم دو صد جان آزاد را
سراسیمه يك قطره از جام تو	بسا عقل آسوده دل را که کرد

فرمان چیست از درگاه عزت بعالم نبوت؟ اتق الله بپناه تقوی شو که همه نیکوئیها در تقوی است، همه شایستگیها در تقوی است، عالم تقوی را بدایت نیست، هر که قدم در راه دین نهاد در هر مقامی که رسد او را از تقوی گزیر نیست، از ابتداء انسانیت در گیر که ادنی الدرجات است تا انتهاء نبوت که اعلى الدرجات است، همه را بنقوی فرمودند: قرآن مجید فرمود یا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ ای نقطه انسانیت با تقوی باش که ازوت گزیر نیست. یا ایّها النّبی اتق الله ای نقطه نبوت بپناه تقوی شو که بی تقوی هیچ کار روان نیست. ای سید! درجات تقوی را نهایت نیست. آنچه در اول قدم پناهگاه تو آمد در تقوی، در قدم ثانی گریزگاه تو آید که حسنات المریدین سیآت المقربین چون از آن قدم در گذری استغفاری میکن و الیه الاشارة

بقوله (ص): انه لیغان على قلبی فاستغفر الله فی الیوم سبعین مرة معاشر المسلمین! تقوی سلطانی قاهر است هم درین سرای و هم در آن سرای، جهد آن کنید بحمايت او شوید تا از رنج هر دو سرای رستگاری یابید، فردا که خلق سر از خاک بر آرند دوزخ را فرمان دهند تا سیاست خویش آشکارا کند، هیچ کس از مکلفان ازو نجهد، انبیا و اولیا و اصفیا همه را ثعبانوار بخویشتن کشد. قرآن عظیم از عموم این حال خبر داد که وَ اِنْ مِنْكُمْ اِلَّا وَاْرُدُّهَا كَانَ عَلٰی رَبِّكَ حَتْمًا مَّقْضِيًّا هیچ کس از شما نیست که نه در دوزخ شود و آنجا که قضاء ربوبیت است، شدن شما در دوزخ حتم است و چون در شدید هیچ چیز ازو نجات دهد مگر تقوی، فتوی قرآن چنین است ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِيْنَ اتَّقَوْا مَتَّقِيْنَ ازو رستگاری یابند و آن دیگران که بر خود ظلم کرده‌اند که بی سرمایه تقوی از دنیا بیرون شده‌اند در چنگ قهر او بمانند، نوحه و زاری در گیرند که «یا حسرتی

عَلَى مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ» ای جوانمرد! هر چه تو امروز بپناه او شوی همه با تو تالاب گورست، چون ترا در لحد نهند باز گردد، جز تقوی که درین سرای و در آن سرای مصطفی (ص) گفت: «كَلَّ حَسْبُ وَ نَسْبُ مَنْقَطِعُ يَوْمِ الْقِيَمَةِ الْإِحْسَابِي وَ نَسْبِي فَايِنِ الْمُتَّقُونَ هَمَّهُ حَسْبُهَا رَا دَاغَ كُنْتُمْ وَ هَمَّهُ نَسْبُهَا رَا پِي كُنْتُمْ وَ تَقْوَى رَا كُوَيْنْتُمْ بِيَا كِهْ اَمْرُوزِ رُوزِ بَا زَارِ تُو اَسْتِ هَرِ كِرَا اَزِ تُو نَصِيْبِي بُوْدِ دَرِ دُنْيَا بَرِ قَدْرِ نَصِيْبِ اُو اُو رَا بَمَنْزَلِي فَرُو اَر، اَشْنَايَانِ خُوَيْشِ رَا فِي جَنَاتٍ وَ نَهْرٍ فَرُو اَر، خَادِمَانِ خُوَيْشِ فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ فَرُو اَر، عَاشِقَانِ خُوَيْشِ رَا دَرِ حَضْرَتِ عِنْدِيْتِ عِنْدَ مَلِيْكَ مُقْتَدِرٍ فَرُو اَر، مَا دَرِ اَزَلِ حَكْمِ چِنَانِ كَرْدِيْمِ كِهْ اِنَّ الْمُتَّقِيْنَ فِي جَنَاتٍ وَ نَهْرٍ، فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيْكَ مُقْتَدِرٍ. اَشْنَايَانِ تَقْوَى كَسَانِيْ اَنْدِ كِهْ بِيْنَاهِ طَاعَتِ شُوْنْدِ، اَزِ هَرِ چِهْ مَعْصِيَتِ اَسْتِ وَ حَرَامِ بِيْرَهِيْزَنْدِ، خَادِمَانِ تَقْوَى اَيْشَانَنْدِ كِهْ بِيْنَاهِ اَحْتِيَاظِ شُوْنْدِ، اَزِ هَرِ چِهْ شَبِيْهَتِ اَسْتِ بِيْرَهِيْزَنْدِ، عَاشِقَانِ تَقْوَى اَيْشَانَنْدِ كِهْ اَزِ حَسَنَاتِ وَ طَاعَاتِ خُوَيْشِ اَزِ رُوِيْ نَادِيْدِنِ چِنَانِ پَرَهِيْزِ كُنْتُمْ كِهْ دِيْگَرَانِ اَزِ مَعْاصِيِ پَرَهِيْزِ كُنْتُمْ. بُو الْقِسْمِ نَصْرِ اَبَادِيْ اَزِ خَوَاصِ مُتَّقِيَانِ بُوْدِ، اُو رَا كَفْتَنْدِ تَقْوَى چِيْسْتِ؟ اَزِ حَالِ خُوَيْشِ دَرِ تَقْوَى خَبْرِ دَادِ كَفْتِ: اَنْ يَتَّقِيَ الْعَبْدُ مَا سُوِيَّ اللّٰهِ قَوْلُهُ: وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ وَ كَفَى بِاللّٰهِ وَكَيْلًا التَّوَكَّلُ سَكُونُ الْقَلْبِ بُوْعْدِ الْحَقِّ. وَ قِيْلَ التَّوَكَّلُ تَحَقُّقٌ ثُمَّ تَخَلُّقٌ ثُمَّ تَوَثُّقٌ ثُمَّ تَمَلُّقٌ، تَحَقُّقٌ فِي الْعَقِيْدَةِ وَ تَخَلُّقٌ بِاِقَامَةِ الشَّرِيْعَةِ، وَ تَوَثُّقٌ بِالْمَقْسُومِ، وَ تَمَلُّقٌ بِيْنِ يَدِيْهِ بِحَسَنِ الْعِبُوْدِيَّةِ. تَوَكَّلْ شَرْطُ اِيْمَانِ اَسْتِ وَ عِمَادُ تَوْحِيْدِ وَ مَحَلُّ اِخْلَاصِ وَ دَخِيْلُ مَحَبَّتِ. قَالَ اللّٰهُ تَعَالَى: وَ عَلَى اللّٰهِ فَتَوَكَّلُوا اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِيْنَ، اِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِيْنَ، وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ فَهُوَ حَسْبُهُ تَوَكَّلْ اَزِ بَنْدِهْ اَنْ كِهْ دَرَسْتِ بُوْدِ كِهْ يَقِيْنِ دَانْدِ كِهْ بَدَسْتِ كَسِ چِيْزِ نِيْسْتِ، وَ زِ حِيْلَتِ سُوْدِ نِيْسْتِ وَ عَطَا وَ مَنَعِ جِزِ بِحَكْمَتِ نِيْسْتِ وَ، قِسَامِ مَهْرَبَانِ اَسْتِ وَ غَافِلِ نِيْسْتِ. بُو يَزِيْدِ بَسْطَامِيْ بَا گَرْوَهِيْ اَزِ مَرِيْدَانِ بَرِ تَوَكَّلِ نَشِسْتِهْ بُوْدَنْدِ مَدْتِيْ بَغْدَشْتِ كِهْ اَيْشَانِ رَا فَتُوْحِيْ بَرِ نِيَاْمِ وَ اَزِ هِيْچِ كَسِ رَفَقِيْ نِيَاْفْتَنْدِ.

بی‌طاقت شدند، گفتند: ای شیخ اگر دستوری باشد بطلب رزقی رویم؟ شیخ گفت اگر دانید که روزی کجاست روید و طلب کنید. گفتند پس تا الله را خوانیم و دعا کنیم تا این فاقت از ما بردارد؟ گفتا اگر دانید که شما را فراموش کرده برخوانید و دعا کنید، گفتند: ای شیخ بر توکل می‌نشینیم و خاموش می‌باشیم، گفتا: خدای را آزمایش میکنید تا هیچ می‌گویند؟ گفتند ای شیخ پس حیلت چیست؟ شیخ گفت: «الحيلة ترك الحيلة» حیلت آنست که اختیار و مراد خود در باقی کنید تا آنچه قضاست خود میرود.

ای جوانمرد! حقیقت توکل آنست که مرد از راه اختیار برخیزد دیده تصرف را میل در کشد، خیمه رضا و تسلیم بر سر کوی قضا و قدر زند، دیده مطالعت بر مطالع مجاری احکام گذارد تا از پرده عزت چه آشکارا شود و بهر چه پیش آید در نظاره حال چون مرد بدین مقام رسد کلید گنج مملکت در کنار وی نهد، توانگر دل گردد و فردا که روز بازار و هنگام بار بود و خلق را بر عموم سؤال کنند که میفرماید: فَو رَبِّكَ لِنَسْئَلَنَّ لَهُمْ أَجْمَعِينَ، این جوانمردان که بر مقام توکل بر استقامت بودند و در منازل عبودیت صدق بجای آوردند، ایشان را سؤال کنند، و لکن سؤال تشریف نه سؤال تعنیف و سؤال عتاب.

و ذلك قوله: لِيَسْئَلَ الصَّادِقِينَ عَنْ صِدْقِهِمْ، مصطفی را (ص) پرسیدند که کمال در چیست؟ جواب داد که:

گفتار بحق و کردار بصدق. و گفته‌اند صدق را دو درجه است یکی ظاهر یکی باطن، اما ظاهر سه چیز است: در دین صلابت و در خدمت سنت و در معاملات حسبت و آنچه باطن است سه چیز است آنچه گویی کنی و آنچه نمایی داری و آنجا که آواز دهی باشی و بدان که هر رونده که منازل راه دین برد و مقامات اعمال و احوال گذاره کند، بهر منزل که رسد فرض عین وی آنست که صدق از خود طلب کند و حقیقت ان از خویشتن باز جوید، و بطواهر آن قناعت نکند، تا آن مقام او را درست شود، زاهد در زهد و محبّ در محبّت و مشتاق در شوق و متوکل در توکل و خائف در خوف و راجی در رجا و راضی در رضا، و هیچ مؤمن ازین احوال خالی نباشد، و چه اندکی بود لکن ضعیف بود و چون قوتی در وی آید بتأیید الهی و مددی در پیوند از توفیق ربّانی او را در آن مقام صادق، و هو المشار الیه بقوله: إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ.

## ۲ النوبة الاولى

قوله تعالى: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِيَّاكُمْ يَدْعُونَ بِيَدِكُمْ يَدْعُونَ يَدْعُونَ نيكوکاری خداوند خویش بر خویشتن، إِذْ جَاءَكُمْ جُنُودٌ أَنْ گه که بشما آمد سپاهها، فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا فَرَوُا كَشَادِيمَ بَرِّ إِيشان بادی، وَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَ سپاهی که شما ایشان را نمی‌دیدید وَ كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا (۹) و الله بانچه و میگردید بینا بود.

إِذْ جَاؤُكُمْ أَنْ گه که بشما آمدند، مِنْ فَوْقِكُمْ وَ مِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ از زبر شما و از زیر شما، وَ إِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَ أَنْ گه که چشمها در چشم خانها از بیم بگشت و کژ گشت، وَ بَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَ خواستید دلها که بگلو رسید، وَ تَطَّوَّنَ بِاللَّهِ الطُّنُونَا (۱۰) و بخدای ظن می‌بردید آنچه میبردید هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ أَنْجَا وَ أَنْ گه که مؤمنان می‌آمودند، وَ زُلْزِلُوا زَلْزَالًا شَدِيدًا (۱۱) و جنبانیدند ایشان را جنبانیدنی سخت.

وَ إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَ أَنْ گه که دورویان گفتند، وَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَ ایشان که در دلهاى ایشان بیماری بود، مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَعْدَةً نَدَادَ مَا رَا خدَا وَ رَسُولَ، إِلَّا غُرُورًا (۱۲) مگر مکر و فریب. وَ إِذْ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ وَ أَنْ گه که گروهی از ایشان گفت، يَا أَهْلَ يَثْرِبَ يَا مَرْدَمَانَ مَدِينَةَ، لَا مَقَامَ لَكُمْ هَاهُنَا جَاى شماسست ايدر، فَارْجِعُوا باز گردید، وَ يَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِنْهُمْ النَّبِيَّ وَ دستوری میخواهد جوقی از ایشان از بیغامبر، يَوْمَئِذٍ إِنَّ بَيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَ ميگویند خانهای ما خالی است، وَ مَا هِيَ بِعَوْرَةٍ وَ آن خانها خالی نیست و ناستوار، إِنَّ يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارًا (۱۳) ایشان نمی‌خواهند مگر گریختن، وَ لَوْ دَخَلَتْ عَلَيْهِمْ مِنْ أَقْطَارِهَا وَ اگر گرد بر گرد خانهای ایشان فرو گیرند و بر ایشان در آیند، ثُمَّ سُئِلُوا الْفِتْنَةَ أَنْ گه از ایشان خواهند که از اسلام با پس آیند، لَأَتَوْهَا بَأَنٍ آيِدٍ وَ مَا تَلَبَّتُوا بِهَا إِلَّا يَسِيرًا (۱۴) و ایشان آنجا هیچ درنگ نکنند مگر اندکی، وَ لَقَدْ كَانُوا عَاهَدُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ وَ نيز ایشان پيمان کرده بودند با خدای، پيش، لَا يُؤْتُونَ الْأُدْبَارَ که پشتها برنگردانند، وَ كَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْئُولًا (۱۵) و پيمان خدای کوشیدنی است، قُلْ لَنْ يَنْفَعَكُمْ الْفِرَارُ كَوَى سَوَدَ نَدَارَدَ گريختن، إِنَّ

فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوْ الْقَتْلِ أَكْرَ غَرِيزِيدٍ مِنْ مَرَكٍ يَأْزِ كِشْتَنَ، وَ إِذَا لَا تُمَنِّعُونَ إِلَّا قَلِيلًا (١٦) وَ آن گه که گریزید زنده نگذارند شما را مگر اندکی.

قُلْ مَنْ ذَا الَّذِي يَعْصِمُكُمْ مِنَ اللَّهِ كَيْسَتْ كِهْ بَجَايِ دَارِدِ شَمَا رَا وَ بَكُوشِدِ اَزِ خِدَايِ، إِنْ أَرَادَ بِكُمْ سُوءًا أَكْرَ خِدَايِ بَشَمَا بَدِي خَوَاهِدِ، أَوْ أَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً يَأْ أَكْرَ اللَّهُ بَشَمَا بَخْشَايِشِي خَوَاهِدِ، وَ لَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ ايشان خويشتن را نيابند فرود از الله، وَلَيًّا وَ لَا نَصِيرًا (١٧) نه کارسازي و نه ياري.

قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الْمُعَوِّقِينَ مِنْكُمْ مِيدَانِدِ اللَّهُ كَارِ دَرِ بِنْدَانِ اَزِ شَمَا، وَ الْقَائِلِينَ لِإِخْوَانِهِمْ وَ ايشان که فرايران خويش ميگويند، هَلُمَّ إِلَيْنَا كِهْ مُحَمَّدٌ كَذَارِ وَ بَمَا آيِ، وَ لَا يَأْتُونَ النَّبَأَ إِلَّا قَلِيلًا (١٨) وَ بَجَنَگِ نِيَايِنْدِ مَگَرِ اِنْدَكِي.

أَشِحَّةٌ عَلَيْكُمْ خويشتن و توان خويشتن دريغ ميدارند از شما، فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ چُونِ جَنَگِ آيِدِ، رَأَيْتَهُمْ ايشان را ببيني، يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ مِينْگَرِنْدِ بَتُو، تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ چِشْمَايِ ايشان دَرِ چِشْمِ خَانَهَا مِينْگَرِدِدِ، كَالَّذِي يُعْشَى عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ چُونِ كِسي دَرِ بيهوشي جان کند، فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ چُونِ جَنَگِ بَشُودِ، سَلَفُوكُمْ بِأَلْسِنَةٍ حِدَادٍ دَرِ شَمَا كَزَارِنْدِ زَبَانَهَايِ تِيْزِ أَشِحَّةٌ عَلَى الْخَيْرِ سَخْتِ خَشْكَ وَ حَرِيصِ وَ بَخِيْلِ بَرِ مَالِ اَيْنِ جِهَانِي، أَوْلَيْكَ لَمْ يُؤْمِنُوا ايشان آنند که دلهاي ايشان بنگرويد، فَأَحْبَبَ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ اللَّهُ كَرْدَارِهَايِ ايشان تَبَاهِ كَرْدِ، وَ كَانِ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا (١٩) وَ آن بر خدای آسان بود

يَحْسَبُونَ الْأَحْزَابَ لَمْ يَذْهَبُوا مَنَافِقَانِ مِيْبِنْدَارِنْدِ كِهْ سِپَاهِ دِشْمَنَانِ بِنَهْ رِفْتِهْ اِنْدِ بَهْزِيْمَتِ، وَ إِنْ يَأْتِ الْأَحْزَابُ وَ اگَرِ سِپَاهِهَايِ دِشْمَنَانِ بَازِ آيِنْدِ، يَوَدُّوْا لَوْ أَنَّهُمْ بَادُونَ فِي الْأَعْرَابِ مَنَافِقَانِ چِنَانِ دُوسْتِ دَارِنْدِ وَ خَوَاهِنْدِ كِهْ بِيَاْبَانِيَانِ بُودِنْدِي اَزِ ايشان دُورِ، يَسْتَلُونَ عَنْ أُنْبَاءِكُمْ خَبْرِهَايِ شَمَا مِيْ پَرَسِيْدِنْدِي، وَ لَوْ كَانُوا فِيكُمْ وَ اگَرِ دَرِ مِيَانِ شَمَايِنْدِي مَا قَاتَلُوا إِلَّا قَلِيلًا (٢٠) بَازِ جَنَگِ نَكْنِنْدِي مَگَرِ اِنْدَكِي.

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ دَرِ رَسُولِ خِدَايِ بَرْدِنِ پِيِ اِسْتِ وَ آسَاجِسْتِنِ نِيْكَوِ، لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ أَنْ كَسَ رَا كِهْ مِيْ تَرَسِدِ اَزِ خِدَايِ وَ رُوزِ رَسْتَاخِيْزِ، وَ ذَكَرَ اللَّهُ كَثِيرًا (٢١) وَ خِدَايِ رَا يَادِ مِيْ كِنْدِ فِرَاوَانِ، وَ لَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ وَ چُونِ گَرُويْدِگَانِ، رَاسْتِ سِپَاهِهَايِ دِشْمَنِ دِيْدِنْدِ، قَالُوا كَفْتِنْدِ، هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ اَيْنِ اِنْسْتِ كِهْ خِدَايِ مَا رَا وَعْدِهْ دَادِهْ بُودِ وَ رَسُولِ اوِ، وَ صَدَقَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ رَاسْتِ كَفْتِ خِدَايِ وَ رَسُولِ اوِ وَ مَا زَادَهُمْ وَ نِيْفِزُودِ اَنْ بَلَا ايشان رَا، إِلَّا اِيْمَانًا وَ تَسْلِيمًا (٢٢) مَگَرِ گَرُويْدِنِ وَ گَرْدِنِ نِهَادِنِ وَ خويشتن بسپردن.

### النوبة الثانية

قوله: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ فِي كَفَايْتِهْ اِيَاكُمِ، اَمْرِ الْاِحْزَابِ وَ الْاِحْزَابِ هُمِ الْاِقْوَامِ الَّذِينَ اجْتَمَعُوا عَلَى مَحَارِبَةِ الرَّسُولِ (ص) وَ الْمُؤْمِنِينَ فِجَاءُوا وَ حَاصَرُوا رَسُولَ اللَّهِ بَضْعَةَ وَ عَشْرِينَ يَوْمًا، وَ هُمِ قَرِيْشُ وَ عَطْفَانُ وَ يَهُودُ بَنِي النَّضِيرِ وَ قَرِيْظَةُ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيْحًا وَ هِيَ الصَّبَا. قَالَ عَكْرِمَةُ: اِنَّ رِيْحَ الْجَنُوبِ قَالَتْ لَيْلَةَ الْاِحْزَابِ لِلشَّمَالِ: اِنطَلَقِي بِنَصْرِ النَّبِيِّ (ص). فَقَالَتْ الشَّمَالُ: اِنَّ الْحَرَّةَ لَا تَسْرِي بِاللَّيْلِ، وَ كَانَتْ الرِّيْحُ الَّتِي اَرْسَلْتَ اليَهُمِ الصَّبَا.

قال النبي (ص) نصرت بالصبا و اهلكت عاد بالدبور.

وَ جُنُوداً لَمْ تَرَوْهَا هُم الملائكة، و لم تقاتل الملائكة يومئذ فبعث الله عز و جل عليهم تلك الليلة ريحا باردة فقلعت الأبواب و قطعت اطناب الفساطيط و اطفأت النيران و اكفأت القدور و اجالت الخيل بعضها في بعض و ارسل الله عليهم الرعب و كثر تكبير الملائكة في جوانب عسكرهم حتى كان سيّد كلّ حيّ يقول «يا بني فلان هلمّ اليّ»، فاذا اجتمعوا عنده قال: «النجاء النجاء اتيتم لما بعث عليهم من الرعب»، فانهزموا من غير قتال. وَ كَانَ اللهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا، نزول اين آيت در بيان قصه احزاب است و وقعه خندق، و شرح اين قصه بر سبيل اختصار و شرط ايجاز آنست كه: چون رسول خدا عليه الصلاة و السلام و مؤمنان، كعب اشرف را بكشتند، و يهود بنی النضير را از مدينه بيرون كردند حيي اخطب و كنانة ابن الربيع با گروهی جهودان برخاستند و رفتند سوی مكه و نفير بر آوردند و از قریش ياری خواستند بر حرب محمد. قریش ايشان را اجابت كردند و در قبایل عرب آواز دادند تا جمعی عظيم فراهم آمدند، قريب پانزده هزار از بنی غطفان و بنی فزاره و بنی كنانة و اهل تهامة و غير آن. قریش بيرون آمدند و قائد ايشان ابو سفیان بن حرب، اسمه صخر ثمّ اسلم يوم فتح مكة و حسن اسلامه. فزاره و غطفان بيرون آمدند و مهتر ايشان عيينة بن حصن، و هو من المؤلفة قلوبهم. خبر رسيد بمدينه كه قبایل عرب مجتمع شدند و با جهودان قريظه و نضير عهد كردند كه دست يکی گیرند و بر حرب محمد و اصحاب و، هم پشت باشند. رسول خدا با ياران گفت: اکنون تدبير چيست؟ سلمان گفت: من در ديار و نواحی پارس دیده‌ام كه چون از دشمن بر بیم باشند، گرد بر گرد شهر خویش خندقی سازند دفع دشمن را. رسول عليه الصلاة و السلام آن موافق داشت و فرمود تا خندقی گرد بر گرد مدينه فرو بردند چهل گز عرض آن و ده گز قعر آن، و باز برید هر ده مرد را از ياران چهل گز. و مهاجر و انصار در سلمان خلاف كردند كه سلمان مردی با قوت بود. مهاجران گفتند: سلمان مئا و انصار گفتند: سلمان مئا رسول خدا گفت: نه آن و نه اين «سلمان مئا اهل البيت».

عمرو بن عوف گفت: من بودم و سلمان و نعمان بن مقرن المزني و شش مرد انصاری، و چهل گز ما را نامزد کرده و خط کشیده.

لختی فرو بردیم، سنگی سخت پيش آمد كه تیرها از آن شكسته گشت. سلمان رفت و رسول خدا را از آن سنگ خبر داد. رسول بيامد و تیر از دست سلمان بستد و ضربتی زد بر آن سنگ و لختی از آن بشكافت و نوری عظيم از آن ضربت بتافت، چنان كه همه نواحی مدينه روشن گشت، گویی چراغی روشن بيفروختند در شبی تاریك. رسول خدا تكبیری كرد و ياران هم چنان تكبير كردند. يك ضربت ديگر زد و نوری ديگر هم چنان بتافت و رسول و ياران تكبير كردند، و سوم ضربت زد و نور بتافت و تكبير كردند.

رسول خدا گفت: در آن نور كه اول بتافت قصرهای حيره و مدائن كسری بر دیده قدس ما عرضه كردند، آن را دیدم كانياب الكلاب، همچون دندان سگان. و در نور دوم قصرهای زمين روم دیدم و در سوم قصرهای صنعا كانه انياب، و جبرئيل آمد و مرا خبر داد كه آنچه بتو نمودند در تحت قهر امت تو آرند و

ملك امّت تو آنجا برسد مسلمانان شادی کردند و گفتند: حمد آن خداوند را که ما را بر دشمن وعده نصرت و ظفر داد. و منافقان گفتند معتب بن قشیر و عبد الله ابی و اصحاب وی: این عجب نگر که محمد ما را چه وعده میدهد! فتح شام و فارس ما را وعده میدهد! و وقت را زهره نداریم که از رحل خویش فراتر شویم! این غرور است که ما را میدهد و میفریبد ما وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا. انس مالك گفت رضی الله عنه: روز خندق، یاران را دیدم مهاجر و انصار که بدست خویش تبر میزدند و کار میکردند که مزدوران و کارگران نداشتند و سرمای سخت بود آن روز، و بخوشدلی آن رنج و دشواری همی کشیدند. رسول خدا علیه الصلاة و السلام که ایشان را چنان دید، گفت: «اللهم انّ العیش عیش الآخرة فاغفر للانصار و المهاجرین».

ایشان جواب دادند که:

نحن الذین بايعوا محمدا      علی الجهاد ما بقینا ابدا

و عن البراء بن عازب قال: كان النبی (ص) ينقل التراب يوم الخندق حتى اغبرّ بطنه يقول:

و الله لولا الله ما اهتدينا      و لا تصدقنا و لا صلينا  
فانزلن سكينه علينا      و ثبت الاقدام ان لاقينا  
ان الاولى قد بغوا علينا      اذا ارادوا فتنه ابينا

چون خندق تمام شد، لشکر کفار بمدینه رسیدند، خندق دیدند گفتند: این عرب را نبودست. لشکرگاه بزدند و خندق در میان هر دو فریق بود، و در آن وقت یهود قریظه و نصیر با رسول خدا عهد داشتند. بو سفیان، حیّی اخطب را فرستاد بمردمان قریظه، تا آن عهد که با محمد کرده‌اند نقض کنند، و مهتر قریظه آن وقت کعب بن اسد بود. کعب چون شنید که حیّی آمد، در حصار بیست استوار و او را بخود راه نداد. حیّی گفت: در باز کن تا با تو سخنی بگویم. کعب گفت: باز گرد که من سخن تو نشنوم و عهدی که با محمد کرده‌ام نشکنم. حیّی با وی همی پیچید و همی افزود تا او را بفریفت و نقض عهد کرد. خبر برسول خدا آمد، رسول سعد معاذ که مهتر اوس بود و سعد عباده که مهتر خزرج بود بفرستاد تا حال باز دانند. ایشان رفتند و کعب اسد را و قوم وی را دیدند حرب را ساخته، بازگشتند و رسول را خبر کردند. رسول غمگین شد، و کار بر مسلمانان صعب شد. سرما سخت بود و بیم دشمن و گرسنگی بغایت و منافقان متمرّد شدند و بعضی از ایشان همی گریختند و بهانه همی آوردند که إِنَّ بِيُونَنَا عَوْرَةً، و قومی طنهای بد همی بردند چنان که الله فرمود: وَ تَطُّونَ بِاللَّهِ الطُّنُونَا. يك ماه آنجا بماندند و میان ایشان حرب نرفت، پس رسول کس فرستاد به بنی غطفان برنیس ایشان عیینة بن حصن و حارث بن عوف، و گفت: ثلثی از خرماى مدینه بشما دهم، باز گردید و قوم خود را ببرید. ایشان بدان رضا دادند و عهد کردند، لکن هنوز عهدنامه ننوشته بودند، رسول سعد معاذ

را و سعد عباده را خواند و با ایشان مشورت کرد. سعد معاذ گفت: اگر باین وحی آمده سمعا و طاعة، و اگر وحی نیامده، آن وقت که ما مشرك بودیم يك خرما برشوت بایشان ندادیم اکنون که ربّ العالمین ما را باسلام گرامی کرد و بصحبت تو عزیز کرد و از عذاب دوزخ نجات داد، ایشان را رشوت کی دهیم؟! بعزّت آن خدای که ترا براستی بخلق فرستاد که يك خرما بایشان ندهیم مگر شمشیر، و بقضای حق رضا دادیم. رسول خدا از آن سخن شاد شد، فرمود: من بدان میگفتم که عرب روی بایشان نهاده بودند، خواستم تا لختی از ایشان کم شوند. و در آن يك ماه که حصار مدینه بود، هیچ قتال نرفت مگر آنکه: روزی جوقی سواران قریش نام ایشان عمرو بن عبد ود و عکرمه بن ابی جهل و وهیب بن ابی وهب و نوفل بن عبد الله سلاح در پوشیدند و اسب در تاختند در خندق و عمرو بن عبد ود مبارز قریش بود، با بطشی و قوتی و ترکیبی تمام مبارزت خواست و شعر گفت. علی بن ابی طالب (ع) پیش وی رفت. عمرو گفت: یا علی من نخواهم که تو بدست من کشته شوی. علی گفت: من خواهم که تو بدست من کشته شوی. عمرو خشم گرفت و از اسب فرو آمد و با علی بهم برآویختند، گردی از میان ایشان برآمد از بامداد تا نماز پیشین. چون گرد باز نشست، علی وی را کشته بود. رسول خدا فرمود: «لا فتی الا علی و لا سیف الا ذو الفقار».

وهیب زره بیفکند و بگریخت. علی شمشیری زد بر زین و اسب وی، زین و اسب بدو نیم کرد. پس دیگری از ایشان پیش آمد و کشته شد و نوفل را بسنگ هلاک کردند و سه تن از کافران کشته شدند، و از صحابه رسول هیچکس کشته نشد. عبد الرحمن بن ابی بکر هنوز در اسلام نیامده بود، بیرون آمد و مبارزت خواست.

ابو بکر صدیق رضی الله عنه فرا پیش آمد عبد الرحمن چون روی پدر دید، برگشت.

پس با ابو بکر گفتند: اگر تپس حرب کردی با تو، چه خواستی کرد تو با وی؟

ابو بکر گفت: بآن خدایی که یگانه و یکتاست که باز نگشتمی تا وی را کشتمی یا او مرا کشتی. سعد معاذ را تیری بزرگ اکحل آمد، گفت: الهی این خون را درین رگ نگه دار تا نخست قریظه را بمراد خود به بینم، آن گه اگر گشاده شود شاید.

خیمه‌ای بود که کودکان و زنان مسلمانان در آن خیمه بودند، جهودی گرد آن خیمه میگشت با سلاح و قصد ایشان میکرد، صفیه عمه رسول از خیمه بیرون آمد عمامه بر بسته و عمودی بدست گرفته و بیک زخم آن جهود را بکشت، پس از آن راهها بسته شد و طعام عزیز شد و زنان و کودکان گریستن در گرفتند، مؤمنان ضعیف شده و منافقان از شادی گردن بیفراخته و رسول خدا علیه الصلاة و السلام این دعا همی کرد: «اللهم منزل الكتاب، سریع الحساب، اهزم الاحزاب».

پس نعیم بن مسعود بن عامر از بنی غطفان آمد بنزدیک رسول خدا و گفت: من مسلمانم و مسلمانی پنهان دارم، مرا چه فرمایی؟ رسول گفت: تو يك تن چه توانی کرد؟ مگر خدای که «الحرب خدعة».

پس این نعیم بنزدیک قریظه شد و میان وی و میان ایشان در روزگار گذشته دوستی بود، گفت: مرا چه



دانید و چون شناسید؟ گفتند: دوستی ناصح! گفت اکنون نصیحت من بشنوید! قریش و غطفان اینجا بیگانه‌اند، خانه و سرای ایشان از شما دور است، آمده‌اند تا اگر غنیمتی یابند در ربایند و اگر نه بگریزند و اندوه شما نخورند، پس شما تنها بمانید و با محمد طاقت ندارید. گفتند: راست همی گویی نصیحت همی کنی، اکنون ما را چه باید کرد؟ گفت: چون ایشان شما را بحرب خوانند، گوئید ماده تن خواهیم که برهن نزدیک ما فرستید تا شما پشت بر ما نکنید، تا آن گه که از محمد ایمن شویم. گفتند این صواب است و نیکو، ما همین کنیم. پس نعیم بنزدیک قریش شد و گفت شما دانید دوست داری من شما را و دشمنی من محمد را، و من شما را نصیحتی کنم اگر پذیرید. گفتند پذیریم و نصیحت تو شنویم.

نعیم گفت پس بدانید که یهود پشیمان شده‌اند از نقض عهد که با محمد کردند و اکنون کس فرستاد که تا محمد با ایشان صلح کند و محمد اجابت نکرد. ایشان گفتند ما ده تن را از بزرگان قریش بخوایم و بنزدیک تو فرستیم تا ایشان را بکشی و با ما صلح کنی، محمد گفت این صواب است، اکنون ایشان از شما ده تن خواهند خواست، نگر که هشیار باشید و دانید که چه می‌باید کرد. از آنجا برخاست نعیم و بنزدیک غطفان شد و همین قصه با ایشان بگفت، شب شنبه پیش آمد. قریش و غطفان، عکرمه را فرستادند با گروهی مردمان و بنی قریظه را گفتند که مقام ما اینجا دراز شد و از طعام مردمان و علف ستوران درماندیم، فردا روز شنبه می‌باید که حرب را ساخته باشید تا از دو یکی ظاهر شود و مردمان ازین تنگی و دشخواری برهند. ایشان جواب دادند که فردا روز شنبه است و ما را روز شنبه روز طاعت است و حرب نکنیم و تا ده تن از معتبران بما نفرستید، ما جنگ نکنیم و از نقض عهد شما ایمن نباشیم. ایشان گفتند: صدق نعیم و نصح راست گفت نعیم و نصیحت نیکو کرد. هیچ کس بایشان نفرستادند و همه پراکنده دل شدند و تفرق در میان ایشان افتاد. پس رسول خدا حذیفه را گفت: رو بمیان ایشان و باز دان که حال چیست و چه می‌سگالند. حذیفه گفت: چون بمیان ایشان رسیدم، باد عاصف دیدم بر ایشان مسلط شده و سپاه حق در ایشان افتاده، باد خیمها برمی‌کند و بر سر یکدیگر همی افکند و ستوران همی رمیدند و بو سفیان در میان لشکر آواز همی داد که ای مردمان، لشکر از گرسنگی و سرما و سختی بیچاره شدند و ستوران ضعیف شدند از بی‌علفی، و قریظه عهدی که با ما داشتند از بیم محمد آن عهد بشکستند و این باد عاصف چنین بر ما چیره شده که با وی طاقت نماند، شما همه باز گردید که من بازگشتم. این بگفت و بر شتر نشست و شتر را زانو بسته بود، از رعب که در دل وی بود چندان هوش نداشت که زانوی اشتر بگشادی پس از اشتر فرو آمد و زانوی وی بگشاد. حذیفه گفت اگر نه آن بودی که رسول خدا مرا گفته بود، نگر که ایشان را نیازاری، و رنه من او را آن ساعت بکشتمی. لشکر هم چنان در تاختن افتاده و جامه‌های اشتران و زین اسبان و خیمه و کالا همی انداختند و باد ایشان را از پشت ستور همی ربود و می‌افکند و فریشتگان تکبیر همی گفتند و ایشان را همی راندند.

اینست که رب العالمین فرمود: فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا.

إِذْ جَاؤُكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ أَيْ مِنْ فَوْقِ الْوَادِي مِنْ قَبْلِ الْمَشْرِقِ وَ هُمَ اسْدُ وَ غُطْفَانُ وَ مَعَهُمْ طَلِيحَةُ بِنِ خُوَيْلِدِ





الاسدى فى بنى اسد و حى بن اخطب فى يهود قريظه.

وَ مِنْ أَسْفَلَ مِثْكُمْ يَعْنَى مِنْ بَطْنِ الْوَادِىِّ مِنْ قَبْلِ الْمَغْرِبِ وَ هُمْ قَرِيشٌ وَ كُنَانَهُ عَلَيْهِمْ أَبُو سَفِيَانَ بْنِ حَرْبٍ فِى قَرِيشٍ وَ مَنْ تَبِعَهُ وَ أَبُو الْأَعْوَرِ عَمْرُو بْنُ سَفِيَانَ السُّلَمَى مِنْ قَبْلِ الْخَنْدَقِ.

وَ إِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ أَى مَالَتْ وَ شَخِصَتْ مِنَ الرَّعْبِ، وَ قِيلَ زَاغَتْ عَنْ كُلِّ شَيْءٍ فَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَّا إِلَى عَدُوِّهَا. وَ قِيلَ زَاغَتْ أَبْصَارَ الْمُنَافِقِينَ وَ رَجَالَ ضَعِيفَةَ قُلُوبِهِمْ.

وَ بَلَغَتْ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ أَى كَادَتْ تَبْلُغُ فَإِنَّ الْقَلْبَ إِذَا بَلَغَ الْحَنَجْرَ مَاتَ الْإِنْسَانُ. الْحَنَجْرُ جَوْفُ الْحَلْقُومِ، وَ هَذَا عَلَى التَّمْثِيلِ عَبَّرَ بِهِ عَنْ شِدَّةِ الْخَوْفِ.

تَنْظُنُونَ بِاللَّهِ الظُّنُونًا الْآلِفُ زَائِدَةٌ الْمُرَادُ بِهَا التَّصَبُّ، لِذَلِكَ حَذَفَهَا مِنْ حَذْفِهَا مِنَ الْقُرَاءِ وَ حَذَفَ الْآلِفُ قِرَاءَةَ أَهْلِ الْبَصْرَةِ وَ حَمْزَةَ وَ الْبَاقُونَ عَلَى اثْبَاتِ الْآلِفِ فِى الظُّنُونِ وَ الرَّسُولِ وَ السَّبِيلِ، وَ الْقُرْآنِ عَرَبِيٌّ وَ الْعَرَبُ تَحِبُّ زِدْوَجَ الْكَلَامِ وَ تَسَاوَى الْقَوَافِي وَ آيَاتِ السُّورَةِ وَ آخِرُهَا عَلَى الْآلِفِ. وَ تَنْظُنُونَ بِاللَّهِ الظُّنُونًا أَى ظَنُونًا مُخْتَلَفَةً فَالْمَخْلَصُ يَظُنُّ أَنَّ اللَّهَ يَنْجِزُ وَعْدَهُ فِى إِعْلَاءِ رَسُولِهِ عَلَى عَدُوِّهِ وَ الضَّعِيفُ يَظُنُّ غَيْرَ ذَلِكَ لَمَّا يَرَى مِنْ كَثْرَةِ الْعَدُوِّ وَ الْمُنَافِقِ يَقُولُ: مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا.

هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ الْعَرَبُ تَكْنَى بِالْمَكَانِ عَنِ الزَّمَانِ وَ بِالزَّمَانِ عَنِ الْمَكَانِ، وَ التَّأْوِيلُ ذَلِكَ حِينَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ بِالْحَصْرِ وَ الْقِتَالِ لِيَتَبَيَّنَ الْمَخْلَصُ مِنَ الْمُنَافِقِ.

وَ زَلُّوا زُلْفًا شَدِيدًا أَى حَرَكُوا تَحْرِيكًا شَدِيدًا بَلِيغًا بِالْفِتْنَةِ وَ التَّمْحِصِ فَثَبَّتُوا عَلَى إِيْمَانِهِمْ، وَ الزَّلْزَلَةُ شِدَّةُ الْحَرَكَةِ. إِيْنِ چنانست كه عجم گویند: فلان كس را از جای ببرند از خشم یا از بیم یا از خجل.

رَوَى أَبُو سَعِيدٍ الْخَدْرَى قَالَ: قَلْنَا يَوْمَ الْخَنْدَقِ يَا رَسُولَ اللَّهِ هَلْ مِنْ شَيْءٍ تَقُولُهُ فَقَدْ بَلَغَتْ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ؟ قَالَ: «نَعَمْ، قُولُوا اللَّهُمَّ اسْتِرْ عَوْرَاتِنَا وَ آمِنْ رُوعَاتِنَا» قَالَ فَقَلْنَاهَا فَضْرَبَ وَجْهَهُ أَعْدَاءُ اللَّهِ بِالرَّيْحِ فَانْهَزَمُوا. وَ إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ شُكٌّ وَ نِفَاقٌ وَ هُمْ مَعْتَبُ بْنُ قَشِيرٍ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ أَبِي وَ أَصْحَابِهِ: مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا أَى يَعِدُنَا مُحَمَّدٌ فَتُفْتَحُ قُصُورُ الشَّامِ وَ فَارِسُ وَ أَحَدُنَا لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَجَاوِزَ رَحْلَهُ هَذَا وَ اللَّهُ الْغُرُورُ أَى الْبَاطِلُ، وَ قِيلَ: قَالَ رَجُلٌ مِنَ الْمُنَافِقِينَ لِرَجُلٍ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ: مَا مَعَ مُحَمَّدٍ إِلَّا أَكْلَةُ رَأْسٍ وَ لَوْ كَانُوا لَحْمًا لَأَلْتَهُمْ أَبُو سَفِيَانَ.

وَ إِذْ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ أَى مِنَ الْمُنَافِقِينَ وَ هُمْ أَوْسُ قِبْطَى وَ أَصْحَابِهِ: يَا أَهْلَ يَثْرِبَ يَثْرِبَ يَثْرِبَ، اسْمُ أَرْضِ الْمَدِينَةِ فِى جَانِبِ مِنْهَا. وَ فِى بَعْضِ الْأَخْبَارِ أَنَّ النَّبِيَّ (ص) نَهَى أَنْ تَسْمَى الْمَدِينَةُ يَثْرِبَ وَ قَالَ هِيَ طَابَةٌ كَأَنَّهُ كَرِهَ هَذِهِ اللَّفْظَ.

لَا مَقَامَ لَكُمْ قِرَاءَةَ الْعَامَّةِ بَفَتْحِ الْمِيمِ، أَى لَا مَكَانَ لَكُمْ تَنْزِلُونَ وَ تَقِيمُونَ فِيهِ وَ قَرَأَ حَفْصُ بَضْمِ الْمِيمِ وَ هُوَ الْمَصْدَرُ، أَى لَا إِقَامَةَ لَكُمْ.

فَارْجِعُوا إِلَى مَنَازِلِكُمْ عَنِ اتِّبَاعِ مُحَمَّدٍ (ص) وَ قِيلَ: فَارْجِعُوا عَنِ الْقِتَالِ إِلَى مَسَاكِنِكُمْ.

وَ يَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِنْهُمْ النَّبِيَّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ أَى خَالِيَةٌ ضَائِعَةٌ وَ هِيَ مِمَّا يَلِى الْعَدُوَّ وَ تَخْشَى عَلَيْهَا

السراق، و قيل: إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ اى معورة للسراق غير حصينة. يقال: اعورت بيوت القوم اذ ذهبوا عنه و اعور الفارس اذا بدا منه موضع خلل للضرب و الطعن و تقول عور المكان يعور عورا و بيت عور و بيوت عورة و عورة اى ذات عورة و العورة كل ما خيف عليه او كره انكشافه. و قرئ فى الشواذ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ بكسر الواو اى قصيرة الجدران يسهل دخول السراق عليها فكذبهم الله عزّ و جلّ فقال: وَ مَا هِيَ بِعَوْرَةٍ، اى هى حصينة و ما هى بعورة، و قيل: زعموا انّ بها عدواً من جملة العسكر فبعث رسول الله (ص) فلم يجد بها عدواً.

إِنَّ يُرِيدُونَ إِيَّاهُ فِرَاراً اى ما يريدون بهذا القول الا فرارا من القتال ثم اخبر الله سبحانه عن الغيب الذى هو سوء نيات الذين قالوا إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ فقال و لو دخل العدو عليهم بيوتهم من جوانب المدينة يعنى من اى جانب دخلت ثم سئلوا الفئنة اى الارتداد و الكفر و الكون مع المشركين على المؤمنين فى الحرب لآتواها يعنى لاعطوها و اجابوهم الى ذلك.

وَ مَا تَلَبَّثُوا فِيهَا إِلَّا بَسِيرًا اى ما تلبثوا بالاجابه الا قليلا اى اسرعوا الاجابة الى الشرك طيبة به انفسهم، و قرأ اهل الحجاز لآتواها مقصورة يعنى لجاؤها و فعلوها و رجعوا عن الاسلام و قيل ما تلبثوا بها اى بالمدينة بعد ذلك إلا يسيراً حتى ياتيهم الله بالعذاب.

وَ لَقَدْ كَانُوا عَاهَدُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ لَا يُؤَلُّونَ الْأَدْبَارَ يعنى بنى حارثه هموا يوم احد ان يفشلوا مع بنى سلمة فلما نزل فيهم ما نزل، عاهدوا الله عزّ و جلّ ان لا يعودوا لمثلها ابدا فذكرهم الله ذلك العهد، و قيل مِنْ قَبْلُ يعنى من قبل مجيء الاحزاب عاهدوا رسول الله (ص) و حلفوا الا ينهزمون، فيؤلون اعداءهم ادبارهم يقال لكل منهزم ولى دبره.

وَ كَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْئُلاً اى مطالبا به كما تقول سألت فلانا حقى اى طالبته به.

و منه قوله: وَ إِذَا الْمَوْؤُودَةُ سُئِلَتْ اى طولبت بها، و قيل انّ العهد المسؤل ان يحاسب و يجازى عليه.

قل لن ينفعكم الفرار ان فررتم من الموت او القتل، الذى كتب عليكم لانّ من حضر اجله مات او قتل. و إذا لا تُمَتَّعُونَ إِلَّا قَلِيلًا اى لا تمتعون بعد الفرار الا مدة آجالكم و هى قليل.

قُلْ مَنْ ذَا الَّذِي يَعْصِمُكُمْ مِنَ اللَّهِ يَمْنَعُكُمْ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ إِنْ أَرَادَ بِكُمْ سُوءًا فى الدنيا او من عذاب الله فى الآخرة، و قيل معناه: من يقدر على دفع قضاء الله فيكم إِنْ أَرَادَ بِكُمْ سُوءًا قتلا او هزيمة او جراحة أو أراد بِكُمْ رَحْمَةً هاهنا اضرار يعنى و من ذا الذى يخذلكم او يحرّمكم ان اراد بكم رحمة و ظفرا و نصرا و غنيمة يعنى فاذا علمتم انه لا دافع و لا راد لقضاء الله و لا مردّ لامره فاعلموا انه لا يضرّكم الثبات و لا ينفعكم الفرار.

وَ لَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا اى قريبا ينفعهم و لا نصيراً اى ناصرا يمنعهم.

فَذُ يَعْلَمُ اللَّهُ الْمُعَوِّقِينَ مِنْكُمْ اى المثبطين الناس عن رسول الله (ص).

وَ الْقَائِلِينَ لِإِخْوَانِهِمْ هَلُمَّ إِلَيْنَا ارجعوا الينا و دعوا محمدا و اصحابه فلا تشهدوا معه الحرب فانا نخاف عليكم الهلاك. جاء فى انّ المعوقين كانوا رؤساء المنافقين قالوا لاتباعهم يوم الاحزاب: دعوا هذا الرجل فانه هالك و

اقبلوا نحونا.

وَ لَا يَأْتُونَ الْبَأْسَ اى الحرب، اِلَّا قَلِيلًا رِيَاءً وَ سَمْعَةً مِنْ غَيْرِ احْتِسَابٍ وَ لَوْ كَانَ ذَلِكَ الْقَلِيلَ لِلَّهِ لَكَانَ كَثِيرًا. اَشْحَةً عَلَيْكُمْ جَمْعٌ شَحِيحٌ وَ هُوَ الْبَخِيلُ، اى بخلاء عليكم بكلّ خير لا يحبون ان ينالكم يا معشر المؤمنين من الله خير و لا نصر و قيل بخلاء بالنفقة فى سبيل الله و النصره، و قيل بخلاء عند الغنيمه وصفهم الله تعالى بالبخل و الجبن اى هم جبناء عند اللقاء أشحاء عند العطاء و انتصب الشحه على الحال من قوله: وَ لَا يَأْتُونَ الْبَأْسَ اِلَّا قَلِيلًا اى جبناء عند البأس اشحة عند الانفاق على فقراء المسلمين و قيل نصب على الدم.

فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ اى خوف القتال رَأَيْتَهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ فِى اِحْدَاقِهِمْ يَمِينًا وَ شِمَالًا مِنْ الْخَوْفِ وَ الْجَبْنِ كَأَنَّهُ يَعْشَى عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ اى كدوران عين الذى يغشى عليه من الموت، و ذلك ان المغشى عليه من الموت يذهب عقله فيشخص بصره، اى يرمق ببصره مكانا واحدا فلا يطرف.

فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ اى انكشف الحرب و امنوا، سَلَفُوكُمْ بِالسِّنَةِ حِدَادٍ جَمْعٌ حَدِيدٌ، اى جادلوكم و خاطبوكم مخاطبة يرفعون بها اصواتهم فى طلب الغنيمه يقولون: اعطونا! اعطونا! الحاحا منهم، و فى الحديث ليس منا من سلق اى صاح فى المصيبة، و تقول العرب: خطيب مسلاق و سلاق اى بليغ مصقع، و قيل: سلقوكم اى يطعنون فيكم بالمعائب كذبا و زورا، من قول العرب: سلقى المرأة اى صخب.

اَشْحَةً عَلَى الْخَيْرِ اى عند الغنيمه يتشاحون المؤمنين، و كرر اشحة لان الشح الاول يريد به البخل بالمعونة فى الحرب و لهذا قال وَ لَا يَأْتُونَ الْبَأْسَ اِلَّا قَلِيلًا وَ بِالثَّانِي يَرِيدُ بِهِ الْبَخْلَ بِالْمَالِ وَ الْغَنِيمَةَ. اَوْلَيْكَ لَمْ يُؤْمِنُوا اى من كان هذا صفته فليس بمؤمن.

فَأَحْبَبَ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ قَالَ مَقَاتِلْ: ابطل الله جهادهم و قتالهم مع النبي (ص) وَ كَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا اى كان احباط اعمالهم على الله هينا لانه الفعّال لما يريد.

يَحْسَبُونَ الْأَحْزَابَ لَمْ يَذْهَبُوا اى يظنّ المنافقون انّ الاحزاب الذين تحزبوا على رسول الله (ص) من قريش و غطفان و قريظة لم ينهزموا و لم ينصرفوا عن قتالهم جبناء و فرقا و قد انصرفوا، و قيل: يظنّ المنافقون انّ الاحزاب لم يذهبوا لاعتقادهم انّ النبي (ص) لم يصدقهم فيما اخبرهم به من نصره المؤمنين، و انّ الاحزاب لم يذهبوا عنهم الى مواضعهم و انما تأخروا عنهم لضرب من المكيدة.

ثُمَّ قَالَ: وَ اِنْ يَأْتِ الْأَحْزَابُ اى ان يعودوا، يَوَدُّوا هَوْلًا الْمَنَافِقُونَ مِنْ شِدَّةِ خَوْفِهِمْ وَ جَبْنِهِمْ أَنَّهُمْ يَتْرَكُونَ الْمَنَازِلَ وَ يَنْجُونَ بِنَفْسِهِمْ فَيَكُونُونَ بَادِينَ اى فى البادية مع الاعراب، يقال: بدأ، يبدوا، فهو باد اذا خرج الى البادية و لم يختاروا البادية لا منها و لكن ليوسع لهم مسالك الفرار، و قيل: هم فى بعد النية عن نصرتك بحيث لو عاودكم الكفار لكانت منيتهم ان يكونوا عنكم بعيدا فى بعض البوادي.

يَسْتَلُونَ عَنْ أَنْبَائِكُمْ اى اخباركم، و قرأ يعقوب يساءلون مشددة ممدودة اى يتساءلون.

وَ لَوْ كَانُوا فِيكُمْ يَعْنَى لَوْ كَانَ هَوْلًا الْمَنَافِقُونَ فِيكُمْ.

مَا قَاتَلُوا اِلَّا قَلِيلًا يَقِيمُونَ بِهِ عَذْرَهُمْ فَيَقُولُونَ قَدْ قَاتَلْنَا، و قال مقاتل: ما قاتلوا الا قليلا يعنى الا رياء و سمعة

من غير حسبة و ما لم يكن لله فهو قليل.

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ، قرأ عاصم: اسوة حيث كان بضم الهمزة و الباقون بكسرها، و هما لغتان، اى قدوة سالحة. يقال: لنا بكم اسوة و انتم لنا قدوة، و و قيل: الاسوة المشاركة فى الامر، و معنى الاية: من يتوقع الخير من الله و يرى ما يصيبه من الشدائد من جهته فمن حكمه ان يتعزى بالنبي (ص) و يرضى به اسوة و لا يكره ان يصيبه مثل ما اصابه فيثبت معه حيث ثبت و لا يولى عنه و لا يطلب العلل كما فعله المنافقون.

قوله: لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: يَرْجُوا ثَوَابَ اللَّهِ، و قال مقاتل: يخشى الله و اليوم الآخر، يعنى يخشى يوم البعث ان رأى فيه جزاء الاعمال.

وَ ذَكَرَ اللَّهُ كَثِيرًا لَانَ الْمُنَافِقِينَ لَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا. قال ابن جرير: هذا عتاب من الله للذين تخلفوا عن النبي (ص) بالمدينة يقول: كان الواجب ان يتأسوا و يكونوا معه حيث كان فان من يرجوا ثواب الله و رحمته فى الآخرة لا يرغب بنفسه عن رسول الله (ص) و لكن يكون له به اسوة فيكون حيث كان. ثم وصف حال المؤمنين عند لقاء الاحزاب فقال: «وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ يَعْنَى اجْتِمَاعَ الْأَحْزَابِ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ (ص)». قالوا تسليماً لامر الله و تصديقا لوعده: هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ لَهُمْ وَعْدُهُمْ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ ان يصيبهم البلوى فى اموالهم و انفسهم فى قوله: لِنُبَلِّغَنَّ فِي أَمْوَالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ وَ فى قوله: أْحَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَ هُمْ لَا يُفْتَنُونَ وَ فى قوله: وَ لِنُبَلِّغَنَّكُمْ بَشِيرًا مِنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ... الاية، و فى قوله: أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ اَلَى قَوْلِهِ: أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ فَلَمَّا اشْتَدَّتْ بِهِمُ الْأَمْرُ يَوْمَ الْأَحْزَابِ لَمْ يَشْكُوا فِي الدِّينِ، بل قالوا هذا ما وَعَدَنَا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ صَدَقَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ، وَ مَا زَادَهُمْ مَا نَزَلَ بِهِمُ مِنَ الشَّدَائِدِ إِلَّا إِيْمَانًا تَصَدِيقًا لِلَّهِ وَ تَسْلِيمًا لِأَمْرِ اللَّهِ. و التسليم و الاسلام معناهما واحد، و هو تسليم الامر الى الله و اسلامهم و انقيادهم لما يأمرهم به و رضى منه بقضائه فيهم.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ، ميفرمايد: اى شما كه ايمان آورديد و رسالت بيغامبر قبول كرديد و سر بر خط فرمان نهاديد و بوفاي عهد روز ميثاق باز آمديد، نعمتى كه بر شما ريختم هم از روى ظاهر و هم از روى باطن حق آن بشناسيد و شكر آن بگزاريد هم بزبان هم بتن و هم بدل. شكر زبان آنست كه پيوسته خداى را ياد ميكند و زبان خود بذكر وى تر ميدارد و چون نعمتى بر وى تازه ميگردد الحمد لله ميگويد. رسول (ص) يكى را گفت: چگونه اى؟ جواب داد كه بخير.

رسول ديگر باره پرسيد گفت: چگونه اى؟ گفت بخير. سوم بار گفت: چگونه اى؟ گفت بخير و الحمد لله. رسول فرمود كه اين مى جستم كه بگوئى الحمد لله. بزرگان دين و سلف صالحين يكديگر را پرسيدند تا جواب، حمد و شكر باشد و گوينده و پرسنده در ثواب شريك باشند.

شبلى را پرسيدند، شكر چيست؟ گفت: شكر آنست كه در نعمت منعم را بينى نه نعمت و شادى و فرح كه



نمایی بر دیدار منعم نمایی نه بر دیدار نعمت، آن گه این بیت بر گفت:

و ما الفقر من ارض العشيرة ساقيا و لكننا جننا باقياك نسعد

بنده باید که از نعمت دنیا بقدر کفایت قناعت کند و آن قدر سبب فراغت دین داند تا بعبادت و علم پردازد و طلب قرب حضرت الهیّت کند، این کمال شکر بود، و نشان درستی این حال آنست که اگر نعمتی بدو رسد که او را از حقّ مشغول خواهد داشت، بدان اندهگن شود، چنان که آن درویش صحابه، سعید بن زید. عمر خطاب در روزگار خلافت از مال غنیمت هزار درم بوی فرستاد، سعید چون بدید دلتنگ و اندهگن نشست، عیال وی را گفت چرا اندهگن نشسته‌ای؟ گفت از رسول شنیدم که: درویشان بیانصد سال پیش از توانگران ببهشت روند، عمر خطاب مگر می‌خواهد که مرا از زمره ایشان بیرون کند. کهنه‌ای داشت. آن را پاره کرد و صرّها در بست و بدرویشان داد و شکر دل آنست که همه خلق را خیر خواهد و بر هیچکس حسد نبرد. و شکر تن آنست که اعضای خود همه نعمت داند و بکار آخرت مشغول دارد.

درویشی از روزگار نامساعد پیش پیر طریقت بنالید، پیر گفت: ای ظریف درویش! دوست داری ترا چشم نبود و ده هزار درم در دستت بود؟ درویش گفت نه! پیر گفت: خواهی.

که عقلت نبود و همان ده هزار درم بود؟ گفت نه، پیر گفت: ای مسکین بدو حرف ترا بیست هزار درم حاصلست، ترا چه جای شکایت است؟! وقتی مصطفی (ص) با یکی از یاران بر در خانه منافقی بگذشت، آواز نشاط و الحان شعر و طرب شنیدند و نیز خوانی دیدند آراسته و از چند گونه طعامهای لذیذ بر آنجا نهاد. این مرد رسول را گوید: ای مهتر عالم حکمت درین چیست که یاران موافق تو و دوستان مخلصان حضرت تو در آتش گرسنگی میسوزند و این منافقان بدین طرب و ناز چنین زندگی میکنند؟! گفت: ای مرد! هنوز این ذوق دنیا در سینه تو قبولی دارد، یا زینت او در دیده تو غروری می‌نماید! حکمت درین آنست که تا از نعیم بهشت بی‌نصیب شوند یُریدُ اللهُ أَلَّا يَجْعَلَ لَهُمْ حَظًّا فِي الْآخِرَةِ.

هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَ زُلْزِلُوا زُلْزَالًا شَدِيدًا، در خبر مصطفی است صلوات الله علیه که: حَقَّ جَلَّ جَلَالُهُ دوستان خود را ببلا تعهد کند، چنانکه شما بیمار را بطعام و شراب تعهد کنید، و گفت: در فرادیس اعلی بسی درجات و منازل هست که بنده هرگز بجهت خود بدان نتواند رسید، رب العزّة بنده را بآن بلاها که در دنیا بر سر وی گمارد بدان رساند. و در خبر است که روزی رسول خدا بآسمان می‌نگریست و می‌خندید و گفت عجب میدارم حکم ربانی و قضای الهی در حق بنده مؤمن، که اگر بنعمت حکم کند، رضا دهد و خیرت وی در آن باشد، و اگر ببلا حکم کند، رضا دهد و خیرت وی در آن باشد، یعنی که برین بلا صبر کند و در آن نعمت شکر کند و در هر دو خیرت باشد. و گفته‌اند که حَقَّ جَلَّ جَلَالُهُ ذریت آدم را هزار قسم گردانید و ایشان را بر بساط محبت اشراف داد، همه را آرزوی محبت خاست. آن گه دنیا را بیاراست و بریشان عرضه کرد. ایشان چون زخارف و زهرات دیدند مست و شیفته دنیا گشتند و با دنیا بماندند، مگر يك طایفه

که هم چنان بر بساط محبت ایستاده بودند و سر بگریبان دعوی بر آورده. پس این طایفه را هزار قسم گردانید و عقبی بر ایشان عرضه کرد، ایشان چون آن ناز و نعیم ابدی دیدند ظلّ ممدود و ماء مسکوب و حور و قصور، شیفته آن شدند و با وی بماندند مگر يك طایفه که هم چنان ایستاده بودند بر بساط محبت، طالب کنوز معرفت. خطاب آمد از جناب جبروت و درگاه عزّت که شما چه میجوئید و در چه مانده‌اید؟ ایشان گفتند: وَ إِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا نُرِيدُ خداوندا! زبان بی‌زبانان تویی، عالم الاسرار و الخفیات تویی، خود دانی که مقصود ما چیست.

ما را ز جهانیان شماری دگر است در سر بجز از باده خماری دگر است

رب العالمین ایشان را بسر کوی بلا آورد و مفاوز و مهالك بلا بایشان نمود، آن يك قسم هزار قسم گشتند، همه روی از قبله بلا بگردانیدند که این نه کار ما است و ما را طاقت کشیدن این بار بلا نیست، مگر يك طایفه که روی نگردانیدند و عاشقوار سر بکوی بلا در نهادند، نه از بلا اندیشیدند نه از عنا، گفتند ما را خود آن دولت بس که محمل اندوه تو گشتیم و غم بلای تو خوردیم

من که باشم که بتن رخت وفای تو کشم  
دیده حمال کنم بار جفای تو کشم  
گر تو بر من بتن و جان و دلی حکم کنی  
هر سه را رقص‌کنان پیش هوای تو کشم

قدر درد او کسی داند که او را شناسد، او که وی را نشناسد، قدر درد او چه داند؟ پیر طریقت گفت: الهی! نالیدن من در درد از بیم زوال درد است، او که از زخم دوست بنالد، در مهر دوست نامرد است. ای جوانمرد! اگر طاقت و زهره این کار داری، قصد راه کن، شربت بلا نوش کن و دوست را بر آن گواه کن، یا نه عافیت بنام دار و سخن کوتاه کن. هیچکس به بد دلی جانبازی نکرد و بیشتری آب و گل سرافرازی نکرد. با بیم جان غواصی نتوان و بیشتری آب و گل سرافرازی نتوان، یا جان کم گیر یا خویشتن متوان.

### ۳ النوبة الاولى

قوله تعالى: مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ از گرویدگان مردانی‌اند، صدّقوا ما عاهدوا الله عليه که راست آمدند در آنچه پیمان کردند با خدای بر آن، فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ از ایشان هست که بر وفای خود برفت از دنیا، وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ و از ایشان هست که چشم میدارد، وَ مَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا (۲۳) و پیمان به بیوفایی بدل نکردند. لِيَجْزِيَ اللَّهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ آن همه آن راست تا پاداش دهد الله راستان را براستی ایشان، وَ يُعَذِّبَ الْمُنافِقِينَ إِنْ شَاءَ و عذاب کند دورویان را اگر خواهد، أَوْ يُتُوبَ عَلَيْهِمْ یا توبت دهد ایشان را، إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُوراً رَحِيماً (۲۴) که الله تعالی آمرزگار است و بخشاینده.

وَ رَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا و باز برد الله کافران را با پس، بَعِظُهُمْ با درد دل ایشان، لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا دست بهیچ

کام نرسیده، وَ كَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ وَ بسر برد الله مؤمنانرا جنگ، وَ كَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيزاً (٢٥) وَ اللَّهُ تاونده است بی همتا از همیشه.

وَ أَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ أَوْرِدَ إِيشَانِ رَا كِه هَم پِشْت گِشْتَنْد، مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ اِز تَوْرِيَّةِ خَوَانَان، مِّنْ صَيَاصِيهِمْ اِز حِصَارِ هَاي اِيشَان، وَ قَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ وَ دَر دِلْهَای اِيشَان اِفْكَند بِيْم، فَرِيْقًا تَقْتُلُوْنَ گِرُوْهِي رَا مِيكشيد، وَ تَأْسِرُوْنَ فَرِيْقًا (٢٦) وَ گِرُوْهِي رَا مِيگيريد

وَ أَوْرَثَكُمْ وَ شَمَا رَا مِيرَاث دَاد اِزِيشَان، أَرْضَهُمْ وَ دِيَارَهُمْ وَ أَمْوَالَهُمْ زَمِين اِيشَان وَ خَان وَ مَان اِيشَان وَ مَالِ هَاي اِيشَان، وَ أَرْضًا لَمْ تَطُؤْهَا وَ زَمِينِي كِه هَر گَز دَرُو نَرَفْتيد، وَ كَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا (٢٧). وَ اللَّهُ بَر هَمِه چيز تَوَانَسْت هَمِيْشِه.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ بِيْغَامِبِر مَن گُوِي زَنَان خُوِيْش رَا، إِنْ كُنْتُمْ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَ زِينَتَهَا اِگَر چِنَانَسْت كِه شَمَا رَا اِين جِهَان مِي بَايد وَ آرَايش اَن، فَتَعَالَيْنَ پَس بِيَاييد، أَمْتَعَنَّ تَا شَمَا رَا چيزِي دِهَم، وَ أَسْرَحَنَّ وَ شَمَا رَا گَسِيل كَنَم وَ رَهَا كَنَم، سَرَاحًا جَمِيْلًا (٢٨) رَهَا كَرْدَنِي نِيكُو.

وَ إِنْ كُنْتُمْ تُرِدْنَ اللَّهَ وَ رَسُوْلَهُ اِگَر چِنَانَسْت كِه شَمَا خُدَاي رَا مِيخُوَاهيد وَ رَسُوْل اُو، وَ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَ سَرَاي اَن جِهَانِي، فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا (٢٩) اللَّهُ بَسَاخْت نِيكُو كَارَان رَا اِز شَمَا مَزْدِي بَزْرگُوَار.

يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ اِي زَنَان بِيْغَامِبِر، مَن يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ هَر كِه اِز شَمَا كَارِي زِشْت كَنْد وَ نَاپَسَنْدِي، بِيْدَا كَنْدِه عَقُوْبْت، يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ دُوْبَارِه اُو رَا عَذَاب كَنْد دَر اِن جِهَان، وَ كَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا (٣٠) وَ اَن بَر خُدَاي اَسَانَسْت.

وَ مَن يَفْعَلْ مِنْكُنَّ لِلَّهِ وَ رَسُوْلِهِ وَ هَر كِه بَر اِيسْتَاد كَنْد اِز شَمَا بَفْرَمَان بَرْدَارِي خُدَاي رَا وَ رَسُوْل اُو رَا، وَ تَعْمَلْ صَالِحًا وَ كَرْدَار نِيك كَنْد، نُؤْتِهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ اُو رَا دِهِيْم مَزْد اُو دُوْبَارِه، وَ أَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيْمًا (٣١) وَ سَاخْتِيْم اُو رَا دَر بَهْشْت مَزْدِي نِيكُو كَرِيْم اَزَادِه اَسَان.

يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ اِي زَنَان بِيْغَامِبِر، لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِّنَ النِّسَاءِ شَمَا چُون هِيچْكَس اِز زَنَان دِيگَر نِيْسْتيد، إِنْ اتَّقَيْتُنَّ اِگَر چِنَان اَسْت كِه اِز خُدَاي مِي تَرَسيد، فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ پَس سَخْن بِنَاز مِگُوِيْد فَيَطْمَعُ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ كِه اَن گِه طَمَع كَنْد دَر شَمَا مَرْدِي كِه دَر دِل اُو بِيْمَارِي اَسْت، وَ قُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا (٣٢) وَ سَخْن بَاَزْرَم گُوْنيد وَ بَسَنْديدِه.

وَ قَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَ دَر خَانِ هَاي خُوِيْش آرَام گيريد، وَ لَا تَبَرَّجْنَ وَ نِيْز اِظْهَارِ زِينَتِ وَ مَحَاسِنِ خُوِيْش مَكْنيد، تَبَرُّجُ الْجَاهِلِيَّةِ الْاُولَى چِنَانْك اِهْل جَاهَلِيْت پِيْشِيْن كَرْدَنْد دَر رُوْزگَار نَادَانَان نَخَسْتِيْن، وَ أَقْمِنَ الصَّلَاةَ وَ نَمَاز بِيْپَاي دَاريد، وَ آتَيْنَ الزَّكَاةَ وَ اِز مَال بَدِهيد، وَ أَطْعَنَ اللَّهُ وَ رَسُوْلَهُ وَ فَرْمَان بَرِيد خُدَاي رَا وَ رَسُوْل اُو رَا، إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ مِيخُوَاهِد اللَّهُ، لِيُذْهَبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ كِه اِز شَمَا بَبْرَد هَمِه تَاشْهَا وَ نَاخُوْشْهَا، أَهْلَ النَّبِيَّتِ اِي خَانْدَانِ رَسُوْل، وَ يُطَهِّرْكُمْ تَطْهِيْرًا (٣٣) وَ پَاك كَنْد شَمَا رَا پَاك كَرْدَنِي.

وَ اذْكُرْنَ مَا يُتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ وَ يَادُ كُنِيْدَ اَنْجِه مِيْخَوَانِدُ دَر خَانِهَائِ شَمَا، مِّنْ آيَاتِ اللّٰهِ اَز سَخْنَانِ خُدَائِ، وَ الْحِكْمَةِ وَ اَز سَنَتِ رَسُوْلِ اَوْ، اِنَّ اللّٰهَ كَانَ لَطِيْفًا خَبِيْرًا (٣٤) كِه اللّٰه بَارِيْكَدَانِ اسْتِ دُوْر بِيْنِ دَر مَغْزِ، كَارِ اَگَاهِ، اَز هَمِه چِيْزِ، اِنَّ الْمُسْلِمِيْنَ وَ الْمُسْلِمَاتِ كَرْدِنِ نِهَادْگَانِ مَرْدَانِ وَ زَنَانِ، وَ الصّٰدِقِيْنَ وَ الصّٰدِقَاتِ وَ رَاسْتْگُوِيَانِ مَرْدَانِ وَ زَنَانِ، وَ الصّٰبِرِيْنَ وَ الصّٰبِرَاتِ وَ شَكِيْبِيَانِ مَرْدَانِ وَ زَنَانِ، وَ الْخَاشِعِيْنَ وَ الْخَاشِعَاتِ وَ فَرُوْتَنَانِ، مَرْدَانِ وَ زَنَانِ، وَ الْمُتَصَدِّقِيْنَ وَ الْمُتَصَدِّقَاتِ وَ صَدَقَه دِهَانِ مَرْدَانِ وَ زَنَانِ، وَ الصّٰئِمِيْنَ وَ الصّٰئِمَاتِ وَ رُوْزَهْدَارَانِ مَرْدَانِ وَ زَنَانِ، وَ الْحَافِظِيْنَ فُرُوْجَهُمْ وَ الْحَافِظَاتِ وَ فَرَجِهَا رَا كُوْشُوَانَانِ مَرْدَانِ وَ زَنَانِ، وَ الذّٰكِرِيْنَ اللّٰهَ كَثِيْرًا وَ الذّٰكِرَاتِ وَ يَادِ كَنْدِگَانِ اللّٰه مَرْدَانِ وَ زَنَانِ، اَعَدَّ اللّٰهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَ اَجْرًا عَظِيْمًا (٣٥) بَسَاخْتِ اللّٰه اِيْشَانِ رَا اَمْرَزَشِ وَ مَزْدِ بَزْرْگُوَارِ.

وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لَا مُؤْمِنَةٍ نَيْسْتِ وَ نَبُوْدِ وَ نِيَايِدِ هِيْجِ كَرُوِيْدِه رَا نِه مَرْدِ وَ نِه زَنْ، اِذَا قُضِيَ اللّٰهُ وَ رَسُوْلُهُ اَمْرًا كِه اللّٰه فَرْمَانِيْ دِهْدِ وَ رَسُوْلِ اَوْ كَارِيْ كَزَارْدِ اِيْشَانِ رَا، اَنْ يَكُوْنَ لَهُمُ الْخَيْرَةُ مِنْ اَمْرِهِمْ كِه اِيْشَانِ رَا كَزِيْنِ بُوْدِ خُوْدِ رَا وَ اَخْتِيَارِ اَز كَارِ وَ بَارِ اِيْشَانِ، وَ مَنْ يَعْصِ اللّٰهَ وَ رَسُوْلَهُ وَ هَرِ كِه سِرِ كَشْدِ اَز فَرْمَانِ خُدَائِ وَ رَسُوْلِ اَوْ، فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِيْنًا (٣٦) اَوْ كَمَرَاهِ كَشْتِ كَمِ كَشْتِنِيْ اَشْكَارَا.

وَ اِذْ تَقُوْلُ لِلَّذِيْ اَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَيْهِ يَادُ كَنْ اَنَكِه مِيْگَفْتِيْ اَنْ مَرْدِ رَا كِه نِيْكُوِيِي كَرْدِ اللّٰه بَا اَوْ، وَ اَنْعَمْتَ عَلَيْهِ وَ نِيْكُوِيِي كَرْدِيْ تُو بَا اَوْ، اَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ كِه اَهْلِ خُوِيْشِ نَگَاهِ دَارِ وَ اَتَّقِ اللّٰهَ وَ اَزِ خُدَائِ بَتْرَسِ، وَ تُخْفِيْ فِيْ نَفْسِكَ مَا اللّٰهُ مُبْدِيْهِ وَ نِهَانِ مِيْدَاسْتِيْ چِيْزِيْ دَرِ دَلِ كِه اللّٰه اَنْ رَا بِيْدا خُوَاسْتِ كَرْدِ، وَ تَخْشَى النَّاسَ وَ اَزِ مَرْدْمَانِ مِيْتْرَسِيْدِيْ، وَ اللّٰهُ اَحَقُّ اَنْ تَخْشَاهُ وَ اللّٰهُ سَزَاتْرِ بُوْدِ كِه اَزُو تْرَسِيْ، فَلَمَّا قُضِيَ زَيْدٌ مِنْهَا وَ طَرَأَ اَكْنُوْنِ كِه زِيْدِ كَامِ خُوِيْشِ اَزِ اَنْ زَنْ بَرِاُوْرْدِ، زَوْجِنَاگَا اَوْ رَا بَزْنِيْ بَتُو دَايِمِ، لِكَيْ لَا يَكُوْنَ عَلٰى الْمُؤْمِنِيْنَ حَرَجٌ اَزِ بَهْرِ اَنْ تَا بَرِ مُؤْمِنَانِ هِيْجِ تَنْگِيْ نَبُوْدِ، فِيْ اَزْوَاجِ اَدْعِيَائِهِمْ دَرِ بَزْنِيْ كَرْدِنِ زَنَانِ پَسْرْخُوَانْدِگَانِ اِيْشَانِ، اِذَا قُضُوْا مِنْهُنَّ وَ طَرَأَ كِه بَزْنِيْ كَنْدِنِ اِيْشَانِ رَا وَ كَامِ حَلَالِ خُوِيْشِ اَزِ اِيْشَانِ بَرِاَرِنْدِ، وَ كَانَ اَمْرُ اللّٰهِ مَفْعُوْلًا (٣٧) وَ كَارِ خُدَائِ كَرْدِنِيْ اسْتِ وَ بَفْرْمَانِ اَوْ كَارِ كَرْدِنِيْ.

مَا كَانَ عَلٰى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ نَيْسْتِ بَرِ پِيْغَامْبَرِ هِيْجِ تَنْگِيْ، فِيمَا فَرَضَ اللّٰهُ لَهْ دَرِ اَنْ كِه اللّٰه بَرِيْدِ اَوْ رَا وَ كَرْدِ وَ شَرِيْعَتِ سَاخْتِ، سُنَّةَ اللّٰهِ فِيْ الَّذِيْنَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ سَنَتِ اللّٰه اسْتِ دَرِ پِيْغَامْبَرَانِ كِه كَنْدَشْتِنْدِ اَزِ پِيْشِ، وَ كَانَ اَمْرُ اللّٰهِ قَدْرًا مَقْدُوْرًا (٣٨) وَ هَمِه كَارِهَائِ اللّٰه بَانْدَازِه اسْتِ وَ بَتَقْدِيْرِ بَاْزِ اِنْدَاخْتِه چِنَانَكِ بَايِدِ.

الَّذِيْنَ يُبَلِّغُوْنَ رَسَالَاتِ اللّٰهِ اِيْشَانِ كِه مِيْرَسَانْدِنْدِ پِيْغَامِهَائِ اللّٰه، وَ يَخْشَوْنَهُ وَ اَزُو مِيْتْرَسِنْدِ، وَ لَا يَخْشَوْنَ اَحَدًا اِلَّا اللّٰهَ وَ بَنِه تْرَسِنْدِ اَزِ هِيْجِ كَسِ جِزِ اَزِ اللّٰه، وَ كَفَى بِاللّٰهِ حَسِيْبًا (٣٩)، وَ بَسْنَدِه اسْتِ اللّٰه بَكَارِ سَاْزِيْ وَ نَگُهْبَانِيْ هَمِه.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللّٰهَ عَلَيْهِ مَوْضِعِ مَا نَصَبِ اسْتِ بَصَدَقُوْا، كَمَا يَقَالُ: صَدَقْتِكَ الْحَدِيثَ وَ مَعَاهِدَةَ اللّٰه مَعَاقِدَةَ رَسُوْلِه عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ.





و المعنى من المؤمنين رجال وفوا بما عاهدوا الله عليه، و هذا العهد ما بايعوا الرسول عليه من الجهاد معه، «صدقوا» اى ثبتوا و صبروا على ما بايعوا عليه من الثبات فى الحرب.

در خبر صحيح است از انس مالك رضى الله عنه، گفت: اين آيت در شأن عم من فرو آمد، انس بن النضر که در غزاة بدر حاضر نبود و تحسر همى خورد، که اول مشهدى از مشاهد رسول (ص) وقعه بدر بود و رسول در آن حاضر بود و من نبودم، اگر قتالى ديگر پيش آيد و الله مرا در آن حاضر کند، الله داند و بيند که من چکنم ديگر سال غزاة احد پيش آمد، سلاح در پوشيد و در معركة حاضر شد، سعد معاذ را ديد، گفت: يا سعد و الذى نفسى بيده ائى لاجد ریح الجنة دون احد بآن خدایى که جان من بيد اوست که بوى بهشت از جانب احد بمشام من ميرسد. سعد گفت: فما استطعت لرسول الله ما صنع آنچه وی کرد از بهر رسول من نکردم و طاقت نداشتم، در جنگ پیوست و همی کوشيد تا آن گه که کشته شد، بعد از آن او را در میان کشتگان يافتند و هشتاد و اند جراحت در وی بود از ضربت شمشير و زخم نیزه و جرح تير، و در شأن وی اين آمد که: صدقوا ما عاهدوا الله عليه.

فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ جابر بن عبد الله گفت: رسول خدا (ص) طلحه عبيد الله را ديد که بوى برگذشت، گفت: من احب ان ينظر الى رجل يمشى على وجه الارض و قد قضى نحبه فلينظر الى هذا». فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ اى و فى بعهد و قضاه بتمامه كحمزة و انس بن النضر و مصعب بن عمير و غيرهم.

و مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ قِضَاهُ و الفراغ منه كما قضى من مضى على الوفاء بعهد كطلحة بن عبيد الله ثبت مع رسول الله (ص) حتى اصيبت يده، فقال رسول الله (ص): «اوجب طلحة الجنة». قال بعض الصحابة: رأيت يد طلحة شلاء وقى بها النبى (ص) يوم احد تقول العرب: قضى نحبه، اى مات، و قضاء النَّحْبِ الموت. و اصل النَّحْبِ النَّذْر، كان الموت نذر على كل انسان. و قيل: النَّحْبُ الخِطَر يعنى فرغ من خطر الحياة لان الحى على خطر ما عاش، و النَّحْبُ السير السريع، يقال: نحب فى سيره يومه اجمع، اذا لم ينزل يومه و ليلته. و النَّحْبُ النَّفْس، اى فرغ من انفاسه، و النَّحْبُ الجهد و النصب، اى فرغ من نصب العيش و جهده. و هذا كله يعود الى معنى الموت و انقضاء الحياة. قال الشاعر:

قضيت نحبى فسر قوم  
حمقى بهم غفلة و نوم  
كان يومى على ختم  
و ليس للشامتين يوم

و ما بدلوا تبديلا اى ما بدلوا ما عاهدوا الله عليه شيئا من التبديل لا قليلا منه و لا كثيرا.

لِيَجْزِيََ اللَّهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ و صدقهم هو الوفاء بالعهد.

و يُعَذَّبُ الْمُنَافِقِينَ اِنْ شَاءَ هَذَا الاستثناء فيه قولان: احدهما، ان من تاب من نفاقه فاستحق ان يتوب عليه. و الثانى، يعذب المنافقين بان لا يوفقهم للتوبة من نفاقهم ان شاء فالاستثناء من التوفيق لا من العذاب.

أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنْ تَابُوا، إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُوراً لِمَنْ تَابَ، رَحِيماً بعباده.

رَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا إِيَّاهُ صَرَفَ اللَّهُ وَجْهَ الْكَافِرِينَ مِنَ الْأَحْزَابِ بِغَيْظِهِمْ وَحَسْرَتِهِمْ مِنْ غَيْرِ إِنْ نَالُوا سُرُورًا وَ لَا نَصْرًا مِمَّا كَانُوا يَأْمَلُونَهُ وَ يَرْجُونَهُ وَ سَمَّاهُ خَيْرًا لِأَنَّ ذَلِكَ كَانَ عِنْدَهُمْ خَيْرًا فَخَوَّطُوا عَلَى اسْتِعْمَالِهِمْ وَ زَعَمَهُمْ، وَ قِيلَ: لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا، إِيَّاهُ وَ غَنِيمَةً مِنْ جِهَةِ الْمُسْلِمِينَ.

وَ كَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ بِالرَّيْحِ الَّتِي زَلَزَلَتْهُمْ وَ بِالْجُنُودِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ فَكَبَّرَتْ الْمَلَائِكَةُ فِي عَسْكَرِهِمْ، فَلَمَّا سَمِعُوا التَّكْبِيرَ قَالُوا: قَدْ بَدَأَ مُحَمَّدٌ بِالسِّحْرِ فَانصَرَفُوا لَا يَلُونُ عَلَى شَيْءٍ. وَ رَوَى عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: خَرَجْتُ يَوْمَ الْأَحْزَابِ اسْتَرْوَحَ الْأَخْبَارَ فَإِذَا أَنَا بِرَجُلٍ يَقُولُ: لَبَّثَ رُوَيْدًا يَلْحَقُ الْهَيْجَا جَمَلًا، فَإِذَا اسِيدُ بْنُ خُضَيْرٍ وَ إِذَا امْرَأَةٌ تَسُوقُ بَعِيرًا فَقُلْتُ: مَا الْخَبْرُ؟ فَقَالَتْ: رَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا، وَ رَسُولَ اللَّهِ لَمْ يَمِتْ فَانزَلَ اللَّهُ تَعَالَى عَلَى لِسَانِهَا الْآيَةَ.

وَ كَانَ اللَّهُ قُوًى عَزِيزًا لَا يَعْجِزُهُ مَا يَرِيدُ، فَعَالَ لَمَّا يَشَاءُ، غَالِبٌ لِكُلِّ شَيْءٍ وَ أَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُواهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ ثُمَّ أَخْبَرَ اللَّهُ عِزًّا وَ جَلًّا بِالْكَفَايَةِ الْأُخْرَى وَ هِيَ كَفَايَتُهُ رَسُولُهُ أَمْرَ الْيَهُودِ مِنْ بَنِي قَرِيطَةَ الَّذِينَ نَقَضُوا عَهْدَ رَسُولِ اللَّهِ وَ عَاوَنُوا عَلَيْهِ الْأَحْزَابَ فَحَاصَرَهُمْ أَيَّامًا.

وَ قَدَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ حَتَّى نَزَلُوا مِنْ غَيْرِ قِتَالٍ عَلَى حُكْمِ سَعْدٍ فَقَتَلُوا عَنْ آخِرِهِمْ سِتْمَائَةَ وَ قِيلَ سَبْعِمَائَةَ. چُونِ رَسُولِ خُذَا (ص) اَزِ حَرْبِ احْزَابِ فَارَغَ شَدِّ دَشْمَنَانِ خُذَا وَ رَسُولِ، قَرِيشِ وَ غُظْفَانِ رَوَى بِهَزِيمَتِ نَهَادَنْدِ، رَسُولِ اَزِ مَعْسَكِرِ بَازْگِشْتِ غَنِيمَتِ يَافْتَه، وَ دَشْمَنِ مَقْهُورِ شُدِه، وَ صَحَابِهِ مَنْصُورِ شُدِه، رَسُولِ بَخَانِهِ زَيْنَبِ بِنْتِ جَحْشِ أَمَدِ تَا اَزِ غَبَارِ وَ گَرْدِ سِرِ بَشُويدِ، زَيْنَبِ رَا گَفْت: نَگَرِ تَا دَرِ مَسْجِدِ هَيْچِ كَسِ هَسْت؟ وَ وَقْتِ نَمَازِ پِيشِيْنِ بُوَد.

زَيْنَبُ گَفْت: دَحِيَّةُ الْكَلْبِيِّ. رَسُولُ دَانَسْتِ كِهْ جَبْرئِيلُ اسْت. هَنُوزِ يَكِ نِيْمِهْ سِرِ شَسْتِهْ بُوَدِ كِهْ بَرِخَاسْتِ وَ بِيروُنِ أَمَدِ، جَبْرئِيلُ رَا دِيدِ بَرِ صُورَتِ دَحِيَّةِ دَسْتَارِي اَزِ اسْتَبْرَقِ بَرِ سِرِ بَسْتِهْ بَرِ شَتْرِي سَبِيدِ نَشَسْتِهْ بَرِ پَالَانِي اَزِ عُوْدِ وَ جَامِهْ پَالَانِ اَزِ دِيْبَا. گَفْت: يَا رَسُولَ اللَّهِ سَلِّحْ بِنَهَادِي؟ گَفْت: أَرَى بِنَهَادِم. گَفْت: عَفَا اللَّهُ عَنْكَ مَا وَضَعْتَ الْمَلَائِكَةَ السَّلَاحَ مِنْذِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً فَرِيْشْتِگَانِ چَهْلِ شَبَانِ رُوْزِ اسْتِ تَا اَزِ بَهْرِ نَصْرَتِ تُو سَلَّاحِ پُوْشِيْدَنْدِ وَ هَنُوزِ بِهْ نَهَادَنْدِ وَ اَكْتُونِ دَرِ قَفَايِ دَشْمَنَانِدِ، زَلْزَلِهْ دَرِ دِلِ اَيْشَانِ اَفْكَنْدِهْ وَ اَيْشَانِ رَا هَمِي رَانْدِ وَ مِنْ اَزِيْشَانِ بَازْگِشْتِهَامِ، وَ بَرِ رُوِي جَبْرئِيلِ وَ بَرِ رَا حَلِهْ وَ يِ گَرْدِ رَا نَشَسْتِهْ بُوَد. رَسُولِ (ص) بَدَسْتِ مَبَارَكِ خُوِيْشِ اَنْ گَرْدِ هَمِي سَتَرْدِ. اَنْ گِهْ جَبْرئِيلُ گَفْت: يَا مُحَمَّدُ! حَضْرَتِ مَلِكِ جَلَّ جَلَالِهْ مِيْفَرْمَايدِ كِه: بِحَرْبِ بَنِي قَرِيطَهْ شُو.

رَسُولِ مَنَادِي رَا فَرْمُوْدِ تَا نَدَا كَرْد: اِلَا مِنْ كَانِ سَامِعَا مَطِيْعَا فَلَا يَصْلِيْنَ الْعَصْرَ اِلَّا فِي بَنِي قَرِيطَهْ

هَرِ كِهْ خُذَايِ رَا وَ رَسُولِ رَا فَرْمَانِ بَرْدَارِ اسْتِ تَا نَمَازِ دِيْگَرِ نَگَرَاْرْدِ مَگَرِ بَنِي قَرِيطَهْ، وَ جَبْرئِيلُ گَفْت: مِنْ بَفَرْمَانِ اللَّهِ اَزِ پِيشِ مِي رُوْمِ بِهْ بَنِي قَرِيطَهْ تَا زَلْزَلِهْ وَ رَعْبِ دَرِ دِلِ اَيْشَانِ اَفْكَنْم. رَسُولِ خُذَا (ص) عِلْمِ اِسْلَامِ بِهْ عِلْمِ دَادِ وَ اُو رَا اَزِ پِيشِ فَرَسْتَادِ، عِلْمِ چُونِ بَدْرِ حِصَارِ اَيْشَانِ رَسِيْدِ، اَزِيْشَانِ سَخْنَهَايِ نَاسَرَا شَنِيدِ دَرِ حَقِّ رَسُولِ، بَازْگِشْتِ وَ مَصْطَفِي رَا بَرَاهِ دِيدِ، عِلْمِ گَفْتِ يَا رَسُولَ اللَّهِ چِهْ بَاشْدِ اَگَرِ بِنَفْسِ خُوِيْشِ فَرَا

نزدیک آن پلیدان نشوی، گفت یا علی! مگر سخن ناسزا شنیدی از ایشان در حق من؟ گفت: نعم یا رسول الله. فرمود یا علی! اگر مرا بدیدندی مگر نگفتندی. پس چون رسول خدا بریشان رسید، گفت: یا اخوان القردة و الخنازیر هل اخزاکم الله و انزل بکم نعمته؟

ایشان گفتند: یا ابا القاسم تو فحاش نبودی و هرگز ناسزا نگفتی، چون است که امروز ما را می‌گویی؟! یاران رسول و مؤمنان نماز خفتن آنجا رسیدند، نماز دیگر ناگزارده، که رسول گفته بود مبادا که هیچ کس نماز دیگر کند مگر به بنی قریظه، آنجا نماز دیگر بگزاردند و یهود را حصار میدادند بیست و پنج روز، گفته‌اند پانزده روز تا کار بر ایشان سخت شد و رعب در دل ایشان افتاد و بدل پراکنده شدند، پس بحکم رسول فرو آمدند.

رسول فرمود: چگوئید اگر یکی هم از شما حکم کند و ما جمله بر حکم وی برویم؟ گفتند آن کیست؟ گفت: سعد معاذ پس ایشان بنزدیک سعد شدند و گفتند با ما فضل کن تا همه آزاد کرد تو باشیم. سعد گفت من رضای الله جویم و از ملامت خلق باک ندارم. پس رسول فرمود یا سعد! میان ما و میان ایشان حکم کن، و با وی عهد بستند که حکم وی را راضی باشند، سعد گفت حکم من کشتن مردان است، و اسیر گرفتن کودکان و زنان، و قسمت کردن مال ایشان. رسول فرمود: لقد حکمت بحکم الله من فوق سبعة اربعة.

پس ایشان را يك يك همی آوردند و گردن همی زدند، تا ششصد مرد بالغ را گردن زدند و بروایتی دیگر هفتصد، یکی از ایشان کعب اسید را گفت با ما چه خواهند کرد؟ کعب گفت مگر همه را بخواهند کشت که یکان یکان همی برند و هیچ باز نمی‌آیند. حیی اخطب را بیاوردند حله دیبا پوشیده و بر خود پاره پاره کرده و دستش واگردن بر بسته، رسول را گفت در عداوت تو خود را ملامت نمیکنم و بتو هیچ زاری نمیکنم و باکی نیست از کشتن، که کشتن بنی اسرائیل بیش ازین بود. پس او را فرا پیش آوردند و گردن زدند. پیری دیگر بیاوردند تا او را بکشند یکی از یاران رسول او را بخواست، رسول آن مرد بوی بخشید، آن مرد گفت یارانم کجااند؟ مهتر ما کعب اسید کجاست؟ گفتند او را بکشند، گفت حیی اخطب بآن روی چون ماه کجاست؟ گفتند او را بکشند، پیر گفت بعد از ایشان مرا چه عیش باشد و چون خوش بود! او را نیز گردن زدند، و نزل جبرئیل علیه السلام بقوله تعالی: وَ أَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صَيَاصِيهِمْ أَي حِصُونِهِمْ وَ مَعَاقِلِهِمْ، وَ أَحَدَهَا صَيصِيَّةٌ وَ قَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ قَرِيقًا تَقْتُلُونَ يَعْنِي الرَّجَالَ وَ تَأْسِرُونَ قَرِيقًا يَعْنِي النِّسَاءَ وَ الدَّرَارِيَّ.

وَ أَوْرَثَكُمْ أَرْضَهُمْ مزارعهم وَ دِيَارَهُمْ ای بلادهم وَ حِصُونَهُمْ وَ أَمْوَالَهُمْ يَعْنِي الْمَوَاشِي وَ الدَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ وَ الْإِثَابَ، وَ أَرْضًا لَمْ تَطُؤْهَا ای لم تقاتلوا عليها، قیل هی خیبر و قیل مکه و قیل فارس و الروم و قیل جمیع ما یظهر علیه المسلمون الی یوم القیمة.

وَ كَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا ای الذی انعم علیکم هذه النعمة و کفاکم هذه الحادثة بقدرته فهو علی کلّ شیء قدير.

يا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأَزْوَاجِكَ إِن كُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزَيَّنَّتْهَا سَبَب نَزُولِ آيَةِ أَنْ بُوَدَ كَه: بعضی زنان رسول از وی چیزی خواستند از زینت دنیا بیرون از نفقه لا بد، و زیادتیر از بلغه عیش، و بعضی رسول را رنجه داشتند بسبب غیرت چنان که عادت زنان ضرائر بود، رسول علیه السلام ازیشان در خشم شد و سوگند یاد کرد که يك ماه ایشان را مهجور کند و گرد ایشان نگردهد. یاران پنداشتند که رسول ایشان را طلاق داد و سخن در آن همی گفتند، عمر خطاب گفت حقیقت این کار من باز دانم، گفتا در پیش مصطفی شدم، گفتم: یا رسول الله زنان را طلاق دادی؟ گفت نه، گفتم، مردمان در مسجد چنین میگویند، دستوری هست که ایشان را خبر کنم که تو زنان طلاق ندادی؟ گفت خبر کن ایشان را که میخواهی. عمر گفت. بیرون آمدم بدر مسجد باواز بلند گفتم: لم يطلق رسول الله (ص) نساءه آن گه جبرئیل آمد و آیت تخییر آورد، و در آن وقت نه زن در نکاح رسول بودند، پنج از قریش: عائشة بنت ابو بکر و حفصة بنت عمر و امّ حبيبة بنت ابی سفیان و امّ سلمة بنت ابی امیه و سودة بنت زمعة، و بیرون از ایشان چهار زن بودند: زینب بنت جحش الاسديه و میمونه بنت الحارث الهالیه و صفیه بنت حی بن اخطب الخبیریه و جویریة بنت الحارث المصطلقیه. چون آیت تخییر فرو آمد، رسول خدا علیه السلام ابتدا به عایشه کرد گفت یا عایشه! با تو سخنی خواهم گفت و حکمی بر تو عرض خواهم کرد، نگر تا بتعجیل جواب ندهی پیش از آن که با پدر و مادر مشورت کنی. عایشه گفت چیست آن حکم و آن فرمان؟ رسول آیت تخییر بر وی خواند. عایشه گفت: یا رسول الله و مرا درین معنی با پدر و مادر مشورت باید کرد؟ حاجت بمشورت ایشان نیست، اخترت الله و رسوله و الدار الآخرة. رسول را آن سخن از وی عجب آمد و بدان شاد شد و اثر شادی بر بشره مبارک وی پیدا آمد، آن گه گفت یا رسول الله زنان دیگر را مگوی که من چه اختیار کردم. رسول خدا با هر زن که آیت تخییر بر وی میخواند میگفت عایشه چنین اختیار کرد شما چه اختیار میکنید؟ آن زنان همه اقتدا به عایشه کردند و همان گفتند که وی گفت. قال قتاده: فلما أثرته عليه الصلاة والسلام والدار الآخرة شكرهن الله على ذلك و حرم على النبي التزوج بغيرهن، فقال تعالى: لا يحل لك النساء من بعد.

قوله تعالى: فَتَعَالَيْنَ أُمْتَعَنَّ فِيهِ قَوْلَان: قال بعضهم: انما قال امتعكن لانهن لو قلن نريد الحياة الدنيا وزينتها كان طلاقا فيكون بعده المتعة ثم التسريح لان هذا منه عليه السلام، كقول الرجل لامرأته: اختارى، فقالت: اخترت لنفسى، وقع الطلاق، و قال بعضهم هذا تخییر بین الدنيا وزينتها، و بین الآخرة و نعيمها، فان اخترن الدنيا طلقهن حينئذ، فعلى هذا تقدير الآية: فتعالين اطلقكن و امتعكن و اسرحكن سراحا جميلا لا ضرار فيه و لا مشاجرة.

إِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالدَّارَ الْآخِرَةَ كُنْتُنَّ مُحْسِنَاتٍ، فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ الْمُخْتَارَاتِ الْآخِرَةَ أَجْرًا عَظِيمًا يَعْنِي الْجَنَّةَ.

يا نساء النبي من يأت منكن بفاحشة مبينة اي بمعصية ظاهرة، قيل هذا كقوله عز وجل: لئن أشركت ليحبطن عملك لا ان منهن من اتت بفاحشة. و قال ابن عباس: المراد بالفاحشة النشوز و سوء الخلق.



يُضَاعَفُ لَهَا الْعَذَابُ قَرَأَ ابْنُ كَثِيرٍ وَ ابْنُ عَامِرٍ «تَضَعْفُ» بِالْوَوْنِ وَ كَسَرَ الْعَيْنَ مُشَدِّدًا، الْعَذَابُ نَصَبٌ، وَ قَرَأَ الْآخَرُونَ «يُضَاعَفُ» بِالْأَلْفِ وَ فَتَحَ الْعَيْنَ وَ رَفَعَ الْعَذَابَ، وَ شَدَّدَ الْعَيْنَ أَهْلَ الْبَصْرَةِ، قَالَ أَبُو عَمْرٍو: التَّضْعِيفُ أَكْثَرُ مِنَ الْمُضَاعَفَةِ وَ تَضْعِيفُ عَقُوبَتِهِنَّ عَلَى الْمَعْصِيَةِ لِشَرَفِهِنَّ كَتَضْعِيفِ عَقُوبَةِ الْحَرَّةِ عَلَى الْأُمَّةِ وَ تَضْعِيفُ ثَوَابِهِنَّ لِرَفْعِ مَنْزِلَتِهِنَّ وَ فِيهِ إِشَارَةٌ إِلَى أَنْهِنَّ أَشْرَفَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ.

وَ مَنْ يَقْنُتْ مِنْكُنَّ أَيُّ مَنْ يَطْعُ مِنْكُنَّ لِلَّهِ وَ رَسُولِهِ قَرَأَ يَعْقُوبُ: مَنْ تَأْتَتْ مِنْكُنَّ وَ مَنْ تَقْنَتِ بِالتَّاءِ فِيهِمَا، وَ قِرَاءَةُ الْعَامَّةِ بِالْيَايِ، لِأَنَّ «مَنْ» أَدَاةٌ يَقُومُ مَقَامَ الْأِسْمِ يَعْبُرُ بِهِ عَنِ الْوَاحِدِ وَ الْجَمْعِ وَ الْمَذْكَرِ وَ الْمُؤنَّثِ. وَ تَعْمَلُ صَالِحًا نُؤْتِيهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ أَيُّ مِثْلِي أَجْرَ غَيْرِهَا. قَالَ مِقَاتِلٌ: كَانَ كُلُّ حَسَنَةٍ عَشْرِينَ حَسَنَةً. قَرَأَ حِمَزَةٌ وَ الْكِسَائِيُّ: يَعْمَلُ، يُوْتِيهَا، بِالْيَايِ فِيهِمَا، نَسَقًا عَلَى قَوْلِهِ: مَنْ يَأْتِ، وَ مَنْ يَقْنُتِ. وَ قَرَأَ الْآخَرُونَ بِالتَّاءِ. وَ أَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا حَسَنًا يَعْنِي الْجَنَّةَ.

يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: أَيُّ قَدْرٍ كُنَّ عِنْدِي لَيْسَ مِثْلَ قَدْرِ غَيْرِ كُنَّ مِنَ النِّسَاءِ الصَّالِحَاتِ. أَنْتُنَّ أَكْرَمُ عَلَىَّ وَ ثَوَابِكُنَّ أَكْظَمُ وَ ذَلِكَ لِلتَّقْوَى فَالزَّمْنُهَا، فَجَعَلَ التَّقْوَى شَرْطًا لِخَيْرِيَّتِهِنَّ كَمَا جَعَلَ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ شَرْطًا لِخَيْرِيَّةِ هَذِهِ الْأُمَّةِ فِي قَوْلِهِ: كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ لَمْ يَقُلْ كَوَاحِدَةٍ مِنَ النِّسَاءِ لِأَنَّ الْوَاحِدَ عَامٌّ يَصْلُحُ لِلوَاحِدِ وَ الْإِثْنَيْنِ وَ الْجَمْعِ وَ الْمَذْكَرِ وَ الْمُؤنَّثِ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِيهِ وَ قَالَ تَعَالَى: فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عِنْدَهُ حَاجِزِينَ، وَ يَحْتَمِلُ أَنْ يَكُونَ الْكَلَامُ تَامًّا عَلَى أَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ ثُمَّ اسْتَأْنَفَ.

فَقَالَ: إِنْ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ يَعْنِي فِي مَخَاطَبَةِ الْإِحَادِيثِ.

فِيَطْمَعُ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ أَيُّ فَجُورٌ وَ شَهْوَةٌ النِّسَاءِ، وَ قِيلَ شَكٌّ وَ نِفَاقٌ. وَ قُلْنَا مَعْرُوفًا يُوْجِبُهُ الدِّينَ وَ الْإِسْلَامَ بِتَصْرِيحٍ وَ بَيَانٍ مِنْ غَيْرِ خُضُوعٍ وَ لِينٍ، أَيُّ مَعَ الْإِجَانِبِ، فَالْمَرْأَةُ مَدْنُوبَةٌ إِلَى الْعِلْطَةِ فِي الْمَقَالَةِ إِذَا خَاطَبَتْ الْإِجَانِبَ لِقَطْعِ الْإِطْمَاعِ.

وَ قُرْنٌ فِي بَيُوتِكُنَّ قَرَأَ نَافِعٌ وَ عَاصِمٌ بِفَتْحِ الْقَافِ وَ هُوَ مِنَ الْقَرَارِ، يُقَالُ: قَرَرْتُ بِالْمَكَانِ، أَقْرَرْتُ قَرَارًا، أَيُّ أَقْرَرْتُ يَعْنِي الزَّمَنَ بِبَيُوتِكُنَّ، فَنَقَلْتُ حَرَكَةَ الْعَيْنِ إِلَى الْقَافِ فَانْتَحَتِ وَ سَقَطَ الرَّاءُ الْأَوَّلِيُّ لِالْتِقَاءِ السَّاكِنِينَ، كَقَوْلِهِ: فَظَلْتُمْ تَفْكُهُونَ يَعْنِي ظَلَلْتُمْ، وَ قَرَأَ الْبَاقُونَ بِكَسْرِ الْقَافِ مِنَ الْوَقَارِ، أَيُّ كُنَّ أَهْلُ وَقَارٍ وَ سَكُونٍ، تَقُولُ: وَقَرَّ فُلَانٌ فِي مَنْزِلِهِ، يَقَرُّ، وَ قُورَاءٌ، إِذَا سَكَنَ وَ اطْمَأَنَّ فِيهِ، وَ لَمْ يَفِ بِهَذَا إِلَّا سَوْدَةُ بِنْتُ زَمْعَةَ مَا خَطَّتْ بَابَ حَجْرَتِهَا لِصَلَاةٍ وَ لَا لِحَاجَةٍ لِاعْمُرَةِ حَتَّى أَخْرَجَتْ جَنَازَتَهَا مِنْ بَيْتِهَا فِي زَمَنِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ، وَ قِيلَ لَهَا: لِمَ لَا تَحْجِينَ وَ لَا تَعْتَمِرِينَ؟ فَقَالَتْ: قِيلَ لَنَا: وَ قُرْنٌ فِي بَيُوتِكُنَّ. وَ فِي الْخَبَرِ: خَيْرُ مَسَاجِدِ النِّسَاءِ قَعْرُ بَيُوتِهِنَّ، وَ هِيَ أَوَّلُ مَنْ حَمَلَ عَلَى النَّعْشِ مِنَ النِّسَاءِ وَ الثَّابُوتُ بَدْعَةٌ وَ كَانَتْ أَمْرًا جَسِيمَةً فَلَمَّا رَأَى عُمَرَ النَّعْشَ قَالَ: نَعْمَ خِبَاءُ الطَّعِينَةِ.

وَ لَا تَبْرَجْنَ تَبْرُجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى التَّبْرَجُ، أَظْهَرَ الزَّيْنَةَ وَ مَا يَسْتَدْعَى بِهِ شَهْوَةُ الرَّجُلِ، يُقَالُ: تَبْرَجَتِ الْمَرْأَةُ وَ بَرَجَهَا غَيْرُهَا، وَ الْبَرَجُ الْحَسَنُ يُقَالُ: بَرَجَ بَرُوجًا أَيُّ حَسَنًا، وَ يُقَالُ: فِي عَيْنِهِ بَرَجٌ أَيُّ سَعَةٌ، وَ قِيلَ: التَّبْرَجُ التَّبَخُّرُ فِي الْمَشْيِ. وَ اخْتَلَفُوا فِي الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى، فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: هِيَ مَا بَيْنَ إِدْرِيسَ وَ نُوحٍ وَ كَانَ الْفِ سَنَةً وَ

كان النَّاسُ زمانئذَ فرقين: فرق يسكنون الجبل في رجالهم صباحة، و في نسائهم دمامة، و فرق يسكنون السهل في نسائهم صباحة، و في رجالهم دمامة، فاحتال ابليس لاهل الجبل فانزلهم الى السهل فاختلطوا فظهر فيهم الزنا بعد ادريس، يقال: مثت امرأة منهم على نادى قوم ليس عليها الا قميص من لؤلؤها جمال عظيم فهي اول من هاج الرجال على الزنا. و يقال: الجاهلية الاولى، ما بين نوح و مولد ابراهيم و هي سبع مائة سنة، و قال الشعبي: هي ما بين عيسى و محمد عليهما السلام. و قال ابو العالية: هي زمن داود عليه السلام كانت المرأة تلبس درعا من اللؤلؤ مفرج الجانبين، لا ثوب عليها غيرها و تعرض نفسها على الرجال. و قيل: الجاهلية الاولى، ما ذكرنا، و الجاهلية الاخرى قوم يفعلون مثل فعلهم في آخر الزمان. و قيل: الجاهلية الاولى بمعنى القديمة و ليس لها اخرى كقوله تعالى: وَ أَنَّهُ أَهْلَكَ عَادًا الْأُولَى.

وَ أَقِمْنَ الصَّلَاةَ الْمَفْرُوضَةَ وَ آتِينَ الزَّكَاةَ الْوَاجِبَةَ وَ أَطِعْنَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فِيمَا يَأْمُرُ وَ يَنْهَى.

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ يَعْنِي الْإِثْمَ الَّذِي نَهَى اللَّهُ النَّسَاءَ عَنْهُ، و قيل: الرجس اسم لكلِّ مكروه مستقذر، قال الله تعالى في صفة المنافقين: إِنَّهُمْ رَجِسٌ وَ الرِّجْسُ نَعْتٌ لِلوَاحِدِ وَ الْجَمْعِ وَ الْمَذْكَرِ وَ الْمُؤنَّثِ. و في الخبر: اعوذ بك من الرجس النجس الخبيث المخبث، الشيطان الرجيم، يقال ذلك عند دخول الخلاء.

قوله: «أَهْلَ النَّبِيِّ» نصب على المدح، و قيل نصب على النداء و اراد باهل البيت نساء النبي (ص) لانهن في بيته و هو رواية سعيد بن جبیر عن ابن عباس، و سماهن: اهل البيت في قصة ابراهيم (ع) و ذلك في قوله عز و جل: رَحِمْتُ اللَّهَ وَ بَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ ذهب ابو سعيد الخدری و جماعة من التابعين منهم مجاهد و قتاده الى ان اهل البيت على و فاطمة و الحسن و الحسين عليهم السلام، و الدليل عليه ما روت عائشة رضی الله عنها، قالت: خرج رسول الله (ص) ذات غداة و عليه مرط مرجل من شعر اسود فجلس فأنت فاطمة فادخلها فيه ثم جاء على فادخله فيه ثم جاء حسن فادخله فيه ثم جاء حسين فادخله فيه ثم قال: إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ النَّبِيِّ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا.

و عن ام سلمة قالت: في بيتي انزلت إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ النَّبِيِّ، قالت فارسل رسول الله (ص) الى فاطمة و على و الحسن و الحسين فقال: «هؤلاء اهل بيتي»، قالت فقلت: يا رسول الله ما انا من اهل البيت؟ قال بلى ان شاء الله.

و روى انها قالت: و انا معكم يا رسول الله، قال: «انك على خير انك على خير».

و قال زيد بن ارقم: اهل بيته من حرم عليهم الصدقة: آل على و آل عقيل و آل جعفر و آل عباس و الصحيح ان المراد باهل البيت ازواج النبي (ص) و عترته الذين هم آله من بنى هاشم.

وَ اذْكُرْنَ مَا يُتْلَى فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَ الْحِكْمَةِ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى عَلَيْهِنَّ بَانَ جَعَلَهُنَّ أَهْلَ بَيْتِ النَّبُوَّةِ وَ معدن نزول الوحي و ازواج رسوله عليه السلام، فقال: اذكرن نعمتي في ذلك عليكن و اشكرن لي ذلك فاطعني رسولي، و المراد بالحكمة ما اوحى الله الى رسوله من احكام دينه في كتابه، و قيل: عنى بها سنن الرسول عليه الصلاة و السلام و التلاوة لا تستعمل الا في قراءة كتاب الله، فعلى هذا هو من باب قوله: متقلدا

سيفا و رمحا.

إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا بَأُولِيئِهِ خَبِيرًا بِجَمِيعِ خَلْقِهِ.

إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ قَالَ قَتَادَةَ: لَمَّا ذَكَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَزْوَاجَ النَّبِيِّ دَخَلَتْ نِسَاءُ مِنَ الْمُسْلِمَاتِ عَلَيْهِنَّ وَ قُلْنَ ذَكَرْتَنَّ وَ لَمْ نَذْكَرْ وَ لَوْ كَانَ فِينَا خَيْرٌ ذَكَرْنَا، فَانزَلَ اللَّهُ تَعَالَى هَذِهِ الْآيَةَ. وَ قَالَ مِقَاتِلُ بْنُ حَيَّانٍ: بَلَّغْنِي أَنْ أَسْمَاءُ بِنْتُ عَمِيْسٍ لَمَّا رَجَعْتَ مِنَ الْحَبْشَةِ مَعَ زَوْجِهَا جَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ دَخَلْتَ عَلَى نِسَاءِ النَّبِيِّ فَقَالَتْ: هَلْ نَزَلَ فِينَا شَيْءٌ مِنَ الْقُرْآنِ؟ قُلْنَ: لَا، فَاتَتْ رَسُولَ اللَّهِ (ص): فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ النِّسَاءَ لَفِي خَيْبَةٍ وَ خَسَارٍ، قَالَ وَ مِمَّ ذَاكَ؟ قَالَتْ لِأَنَّهُنَّ لَا يَذْكُرْنَ بِخَيْرٍ كَمَا يَذْكُرُ الرَّجَالُ، فَانزَلَ اللَّهُ تَعَالَى هَذِهِ الْآيَةَ.

قال عطاء بن ابي رباح: من فوض امره الى الله فهو داخل في قوله إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ، وَ مَنْ أَقْرَبَ بَانَ اللَّهُ رَبَّهُ وَ مُحَمَّدًا رَسُولَهُ وَ لَمْ يَخَالَفْ قَلْبُهُ لِسَانَهُ فَهُوَ دَاخِلٌ فِي قَوْلِهِ: وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ، وَ مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ فِي الْفِرْضِ وَ الرَّسُولِ فِي السُّنَّةِ فَهُوَ دَاخِلٌ فِي قَوْلِهِ: وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ، وَ مَنْ صَانَ قَوْلَهُ عَنِ الْكُذْبِ فَهُوَ دَاخِلٌ فِي قَوْلِهِ: وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ، وَ مَنْ صَبَرَ عَلَى الطَّاعَةِ وَ عَنِ الْمَعْصِيَةِ وَ عَلَى الرَّزِيَّةِ فَهُوَ دَاخِلٌ فِي قَوْلِهِ: وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ، وَ مَنْ صَلَّى فَلَمْ يَعْرِفْ مَنْ عَنِ يَمِينِهِ وَ عَنِ يَسَارِهِ فَهُوَ دَاخِلٌ فِي قَوْلِهِ: وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ، وَ مَنْ تَصَدَّقَ فِي كُلِّ اسْبُوعٍ بِدِرْهَمٍ فَهُوَ دَاخِلٌ فِي قَوْلِهِ: وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ، وَ مَنْ صَامَ مِنْ كُلِّ شَهْرٍ أَيَّامَ الْبَيْضِ الثَّلَاثِ عَشَرَ وَ الرَّابِعَ عَشَرَ وَ الْخَامِسَ عَشَرَ فَهُوَ دَاخِلٌ فِي قَوْلِهِ: وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ، وَ مَنْ حَفِظَ فَرْجَهُ عَمَّا لَا يَحِلُّ فَهُوَ دَاخِلٌ فِي قَوْلِهِ: وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ، وَ مَنْ صَلَّى الصَّلَوَاتِ الْخَمْسَ بِحَقِّهَا فَهُوَ دَاخِلٌ فِي قَوْلِهِ: وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَ الذَّاكِرَاتِ. وَ قِيلَ: الذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَ الذَّاكِرَاتِ بِالتَّسْبِيحِ وَ التَّحْمِيدِ وَ التَّهْلِيلِ، وَ قِيلَ: التَّالِينَ الْقُرْآنَ.

أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَ أَجْرًا عَظِيمًا وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لَا لِمُؤْمِنَةٍ أَنْ تَزُولَ فِي زَيْنَبِ بِنْتِ جَحْشِ بْنِ رِبَابِ الْأَسَدِيَّةِ وَ أَخِيهَا عَبِيدِ اللَّهِ بْنِ جَحْشٍ وَ أُمَّهَا أَمِيمَةُ بِنْتُ عَبْدِ الْمَطْلَبِ عَمَّةُ رَسُولِ اللَّهِ (ص).

خطب رسول الله (ص) زينب على مولاه زيد بن حارثة و كان زيد مولى رسول الله اشتراه من سوق عكاظ بمال خديجه، فاعتقه و تبناه و كان شديد الحب له و لابنه اسامة حتى انه اخر الاضاضة عن عرفات لاجله و كان ذهب يقضى الحاجة و كان زيد اسود، افطس، فلما رجع قال رجل من اهل اليمن لرسول الله (ص) احتبسنا لاجل هذا! فدعا رسول الله عليهم.

قال الزهري: و كانت ردة اهل اليمن بعد رسول الله من اجل تلك القصة يعنى عبد الله الاسود العبسي المتنبى الذى قتله فيروز الرجل الصالح صاحب رسول الله (ص) دخل عليه فاخذ برأسه فكسر عنقه، فلما خطبها رسول الله على زيد قالت يا رسول الله أخطبني على مولى و انا ايم قريش و بنت عمك؟ فقال رسول الله: «انا ارضاه لك»

، قالت لكنى لا ارضاه لنفسى و كانت زينب بيضاء جميلة فيها حدة و كذلك كره اخوها عبيد الله ذلك فنزلت هذه الآية، فلما سمعت اطاعت و رضيت و كذلك رضى اخوها، و جعلت امرها بيد رسول الله، و كذلك اخوها

فزوجها رسول الله (ص) منه فدخل بها و ساق رسول الله (ص) اليها عشرة دنانير و ستين درهما و خمارا و درعا و ازارا و ملحفة و خمسين مدا من طعام و ثلثين صاعا من تمر.

وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ يَعْنِي عَبْدَ اللَّهِ بِنِجَابِ اللَّهِ بِنْتِ جَحْشٍ.

إِذَا قَضَى اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَمْرًا أَوْ ارَادَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَمْرًا وَ هُوَ نِكَاحُ زَيْدٍ لَزَيْنِبٍ.

ان يكون لهم الخيرة من امرهم يعنى ان يختار و يريد غير ما اراد الله او يمتنع مما امر الله و رسوله به.

وَ مَنْ يَعْصِ اللَّهَ فَخَالَفَ الْكِتَابَ وَ رَسُولَهُ فَخَالَفَ السُّنَّةَ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا قَرَأَ عَاصِمٌ وَ حَمْزَةٌ وَ الْكِسَائِيُّ

أَنْ يَكُونَ بِالْيَايِ لِلْحَائِلِ بَيْنَ التَّائِيثِ وَ الْفَعْلِ، وَ قَرَأَ الْآخَرُونَ بِالتَّاءِ التَّائِيثِ الْخَيْرَةَ وَ الْخَيْرَةَ الْاِخْتِيَارِ.

وَ إِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ سَبَبَ نَزُولِ آيَةِ أَنْ بُوِدَ كَمَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ خَدَا رُوزِي دَرِ خَانِهَ زَيْدٍ شَدِّ حَاجَتِي رَا،

زينب را ديد ايستاده و زينب زنى بود با جمال تمام قد نيكو خلقت سپيد رنگ، جامه نيكو چنان كه زنان دارند

پوشيده، بچشم رسول نيكو آمد، گفت: «سبحان الله مقلب القلوب»، اين بگفت و بازگشت و زيد آن ساعت

بخانه نبود، چون باز آمد زينب او را خبر داد از آنچه رسول گفت، زيد بدانست كه چيزى در دل رسول افتاد

و بآن كه در حكم و قضيت الله بود كه زينب زن رسول باشد، الله تعالى محبت زينب در دل رسول افكند و

نفرت و كراهت در دل زيد افكند، زيد برخاست در آن حال و پيش مصطفى شد، گفت يا رسول الله زينب

زنى متكبر است و بر من تطاول مى جويد و سر بمن فرو نمى آرد و مرا بسخن درشت مى برنجاند و مى خواهم

كه او را طلاق دهم، رسول خدا گفت: «أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَ اتَّقِ اللَّهَ» فى امرها زن خویش را نگه دار و

از خدا بترس و او را طلاق مده.

وَ تُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ أَوْ تُخْفِي فِي نَفْسِكَ نِكَاحَهَا أَنْ طَلَّقَهَا زَيْدٌ وَ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: وَ تُخْفِي فِي

نفسك حباها. و قال قتاده: وَ دَأَّتَهُ طَلَّقَهَا.

وَ تَخَشَى النَّاسَ فِي ذَلِكَ «أَوْ تَسْتَحْيِي مِنْهُمْ: وَ قِيلَ: تَخَافُ لِأَنَّهُمُ النَّاسُ أَنْ تَقُولُوا أَمْرَ رَجُلٍ بِطُلُقِ امْرَأَتِهِ ثُمَّ

نكحها.

وَ اللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ قَالَ عَمْرُو بْنُ مَسْعُودٍ وَ عَائِشَةُ: مَا نَزَلَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ آيَةَ أَشَدَّ

عليه من هذه الآية. و قالت عائشة: لو كتم النبي (ص) شيئا مما أوحى اليه لكتم هذه الآية.

حاصل اين قول آنست كه رسول خدا آن ساعت كه زينب را ديد يك نظره مفاجاة بى تكرار و آن نظر مباح

است، در دل وى محبت زينب افتاد بى اختيار، و ذلك لا يقدر فى حاله (ص) لان العبد غير ملوم على ما يقع

فى قلبه من الود ما لم يقصد فيه المآثم لان الود و ميل النفس من طبع البشر. و رسول خدا در دل كرد كه اگر

زيد او را طلاق دهد من او را بزنى كنم از آنكه وحى آمده بود از پيش كه: «ان زينب من نساك» و اين

معنى رسول در دل پنهان ميداشت و از مردم شرم ميداشت كه اظهار كند و ميترسيد كه عيب كنند و گويند

مردى را طلاق زن فرمود و خود او را بزنى كرد، يا گويند زن پسر خوانده خود را بزنى كرد، و قول

درست و تاويل پسنديده آنست كه زين العابدين گفت امام على بن الحسين بن على عليهم السلام، و كذلك روى



عن الحسين بن ابى الحسن البصرى قال: كان الله عز و جل قد اعلم نبيّه (ص) انّ زينب ستكون من ازواجه و انّ زيدا سيطلقها، فلما جاء زيد و قال: ائى اريد ان اطلقها، قال له: «امسك عليك زوجك»، فعاتبه الله و قال: «لم قلت امسك عليك زوجك و اخفيت؟ ائى اعلمت انّها ستكون من ازواجك»، و هذا هو الاولى و الالىق بحال الانبياء و هو مطابق للتلاوة، لانّ الله تعالى اعلم انه يبدئ و يظهر ما اخفاه و لم يظهر غير تزويجها منه فقال: زوّجناكها فلو كان الذى اضمرة رسول الله محبّتها او ارادة طلاقها لكان يظهر ذلك لانه لا يجوز ان يخبر انه يظهره ثم يكتمه فلا يظهره فدلّ انه ائما عوتب على اخفاء ما اعلمه الله انها ستكون زوجة له و ائما اخفاه استحياء ان يقول لزيد: انّ ائى تحتك ستكون امرأتى، و هذا قول حسن مرضىّ و الله اعلم. و قوله: و الله اُحَقُّ اَنْ تُخْشَأَ لم يرد انه لم يكن يخشى الله فيما سبق فانه عليه السلام قد قال: انى اخساكم لله و اتفاكم له و لكنّه لما ذكر الخشية من الناس ذكر انّ الله تعالى احقّ بالخشية فى عموم الاحوال و فى جميع الاشياء.

قوله: فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا اى حاجته من نكاحها زوّجناكها و ذكر قضاء الوطر ليعلم انّ زوجة المتنبى تحلّ للمتنبى بعد الدخول بها. قال انس: كانت زينب تفخر على ازواج النبي (ص) و تقول: زوّجكنّ اهاليكنّ و زوّجنى الله من فوق سبع سماوات و انّ السفير لجبرئيل عليه السلام. و عن انس رضى الله عنه قال: أولم رسول الله (ص) حين ابنتى بزینب بنت جحش فاشبع المسلمين خبزا و لحما.

روایت کنند از انس، گفت: چون عده زینب بسر آمد، رسول خدا بخطبة زینب، زید فرستاد، چون آمد بدر سرای وی و در شدن را دستوری خواست، زینب گفت: فى ائى شىء انا من زید؟ او را دستوری نداد، گفت من از زید چه باشم؟ زید گفت: من فرستاده رسول خدا ام، زینب گفت: مرحبا برسول الله و او را دستوری داد، زید چون او را دید ثنای وی در گرفت و او را بخصلتهاى نیکو بستود، آن گه گفت: ابشرى انّ رسول الله یخطبک بشارتت باد اى زینب که رسول خدا ترا بزنى میخواهد و مرا بخطبت تو فرستاد زینب بسجود در افتاد و خدای را عز و جل شکر کرد و ثنا گفت. پس چون رسول علیه الصلاة و السلام بوی رسید، وی فخر آوردی بر زنان دیگر و گفتی: نکاحهاى شما پدران شما بست با رسول و نکاح من ربّ العرش العظيم بست از وراء هفت آسمان. و اول زنى که بعد از رسول خدا از دنیا بیرون شد زینب بود، و از بس که درویش نواز و مهمان دار و بخشنده بود او را ام المساکین میگفتند.

فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا الوطر، كل حاجة لك فيها نهمة و كذلك الارب، و قيل: قضاء الوطر ها هنا الطلاق، سمى الطلاق وطرا لانه استيفاء الوطر منها هذا كقوله عزّ و جل: وَ حَمْلُهُ وَ فِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا فَسَمَى الرَّضَاعَ فَطَامًا لانه استيفاء الرضاع.

زوّجناكها لكي لا يكون على المؤمنين حرج اى اثم، فى ازواج ادعيائهم جمع الدعى و هو اسم لمن يدعى لغير ابيه فيدعى لمن يدعيه، يقول تعالى: زوّجناكها زینب و هى امرأة زید الذى تبنيته ليعلم انّ زوجة المتنبى حلال للمتنبى و ان كان قد دخل بها المتنبى بخلاف امرأة ابن الصلب لا تحلّ للاب.

وَ كَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا له معنيان، اى و كان شأن الله و مراده فى قصة رسول الله (ص) و زيد و زینب

مقضيًا كان الله قضاها ففعلها، و المعنى الثاني ان امر الله عز و جل باستحلال التزوج بازواج الادعياء مما وثق به و يفعل.

ما كان على النبي من حرج فيما فرض الله له اى قدر له و شرع و اباح خاصة.

سنة الله اى كسنة الله، نصب بنزع الخافض، و قيل نصب على الاغراء، اى الزموا سنة الله.

في الذين خلوا من قبل اى فى الانبياء الماضين ان لا يؤاخذهم بما اباح لهم.

میگوید بر پیغامبر تنگی نیست در آن که الله او را مباح کرده و حلال از زن خواستن بیش از چهار زن و این خاصیت رسول است و سنت پیغمبران گذشته، داود صلوات الله علیه صد زن داشت و سلیمان هفتصد زن و سیصد سریه، و در خبر است که رسول ما را صلوات الله و سلامه علیه قوت سی مرد بود در نکاح، و کان طاف ليلة على احدى عشرة امرأة بغسل واحد. و او را صلوات الله و سلامه علیه چند خاصیت بود: در نکاح بیش از چهار زن او را مباح بود و لو كان الى الف، و زن خواستن بی‌ولی و بی‌شهود و بی‌مهر، و زن خواستن بلفظ هبة، و اذا وقع بصره على امرأة و رغب فيها و جب على الزوج طلاقها ثم كان له ان ينكحها من غير قضاء العدة. اینست خاصیت رسول و کس را با وی در آن مشارکت نیست.

وَ كَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدْرًا مَقْدُورًا اى قدر لكل انسان من امره ما يصلحه و يليق به و ينبغى له حدًا محدودًا.

الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَ يَخْشَوْنَهُ وَ لَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ گفته‌اند این آیت از روى معنى معطوف است و منسوق بر آنچه گفت: وَ تَخْشَى النَّاسَ، معنى آنست که تو از مردم میترسى در هوای زینب و در نکاح وی، چرا اقتدا نکنی به پیغامبران گذشته که يَخْشَوْنَهُ وَ لَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا غيره، از هیچ کس از مردمان ایشان را ترس نبود که ترس ایشان همه از الله بود. جایی دیگر صفت منافقان کرد که يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشْيَةِ اللَّهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً منافقانند که از مردم ترسند. چنان که از الله باید ترسید، بلکه منافقان از گفت مردمان بیش از آن ترسند که از الله ترسند، گفته‌اند که خشیت از الله خشیت عزم است فهو له محدود، و خشیت از مخلوق خشیت ظن است و هو فيه معذور، زیرا که الله قادر است که بر آن گزند رساند، پس بحقیقت ازو باید ترسید و بر خشیت باید زیست، و مخلوق بر هیچ گزند قادر نیست و در دست وی چیز نیست، او که از مخلوق می‌ترسد ظنی میبرد و اندیشه‌ای می‌بود که در آن اندیشه وی معذور است، و لهذا حکى عن بعض الانبياء خوفهم من المخلوقين حکى عن ابرهيم فقال تعالى: أَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ، و حکى عن موسى: فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى، و حکى عن داود: فَفَزِعَ مِنْهُمْ وَ قَالَ لِنَبِيِّنَا (ص): وَ إِمَّا تَخَافَنَّ، فعذرهم فى الخوف لان ذلك خوف ظن معذور قوله: وَ لَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ اى لا يخشون قالة الناس و لانتمهم فيما احل الله لهم و فرض عليهم.

وَ كَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا حافظا لاعمال خلقه و محاسبهم.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ سَبَاقُ وَ سِيَاقُ اى آیت، مدح صحابه رسول است و ذکر سیر و بیان شرف



ایشان که اعلام اسلام‌اند و امان ایمان، ارکان دولت و آثار ملت و اختران سپهر دعوت، بر بساط توحید صف پیشین ایشانند، در دفتر تفرید سطر نخستین ایشانند، ناقلان شرع و ناقدان دین ایشانند، مشاهدان وحی و تنزیل ایشانند، خواب و آرام بر خود حرام کردند تا در میدان دین حرام کردند، روز و شب همی تاختند تا سراپرده کفر بر انداختند، تخم عبادت کاشتند تا بر سعادت برداشتند، علم شعار ایشان و زهد دثار ایشان و رحمت نثار ایشان، نصرت رایت ایشان و السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ آیت ایشان، سَبَقَتْ لَهُمْ مِمَّا الْحُسْنَى بدایت ایشان و سقا هم ربهم غایت ایشان. مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ در شأن ایشان. حَقَّ جَلَّ جلاله در قرآن بسه جایگه ایشان را رجال خواند: رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَّطَهَّرُوا پاکی دوست دارند و بپاکی کوشند از آنکه دین اسلام را بنا بر پاکی است.

قال النَّبِيُّ (ص): «بَنِي الدِّينِ عَلَى التَّطَافَةِ».

و قال (ص): «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى طَيِّبٌ لَا يَقْبَلُ إِلَّا الطَّيِّبَ» اللَّهُ پاك است، هر چه صفت پاکی دارد از اقوال و افعال و حرکات و سکونات تو آن را بپذیرد و در جریده سعادت بنویسد و هر چه بتو آلوده بود از جمیع سعادت ننویسد و نپذیرد، بهشت جوهری پاك است، قرآن مجید ازو خبر چنین داد که: وَ مَسَاكِينَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ، اگر آلايشی داری راهت ندهند و اگر بصفی پاکی روی ترا گویند: سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طَيِّبٌ فَأَدْخُلُوهَا خَالِدِينَ.

و آنجا که فرمود: رِجَالٌ لَا تُلْهِمُهُمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ ایشان را بصفی ذکر بستود یعنی که دنیا و مشغله دنیا ایشان را از ذکر الله باز ندارد، پیوسته زبان ایشان در ذکر باشد و دل در مهر، هر که قدم در کوی توحید نهاد و قلم بر لوح در سعادت وی برفت، بر منشور دولت او این طغرا کشیدند که: وَ اذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا فَأَذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ يَكُ سَاعَتِ اَوْ رَا از ذکر خویش غافل نگذارند، مهجور آن مهجور که از ذکر او غافل باشد و از جمال نام او محروم، اگر همه انبیا خواهند که مهجوری را بجمال يك کلمت از کلمات ذکر بینا گردانند نتوانند، زیرا که کلید گنج ذکر بدست توفیق است و هر آن ذکری که از سر غفلت رود و دل از آن بی‌خبر بود هم چنان است که آن حارس که بر بام قلعه بانك بر میدارد و دزد نقب میبرد، حارس میگوید: من می‌بینم های ای دزد! و لکن دزد کالا می‌برد و بگفت او مبالات نکند داند که او می‌نبیند و بعبادت و غفلت چنان می‌گوید. باز در خانه‌ای که صلوکی باشد، زهره ندارد دزد که گرد آن خانه گردد «إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ».

ای جوانمرد! نکته‌ای بشنو که هزار جان ارزد: آدم و حوا در بهشت بودند فرمان آمد که ای آدم و ای حوا! از من مشغول مگردید و از ذکر من غافل مباشید که شیطان دزد است مترصد بنشسته تا چون راه زند بر شما، يك طرفه العين قوت ذکر از ایشان وا ایستاد، دزد درآمد و بر ایشان راه بزد. از جناب جبروت عتاب آمد که ای آدم چرا عهد ما فراموش کردی؟ آدم گفت: بار خدایا امانم ده، زینهارم ده تا جوابی بدهم، خطاب آمد که ای آدم ترا امان دادم چه خواهی گفت؟ آدم گفت: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ»، یادگار در دل

توان داشت، تو دل ببردی، ذکر و دل بشد خانه خالی ماند، دزد درآمد دستش گشاده شد فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا. خداوندا! اکنون که کار افتاد، کریم تویی! بکرم خود این بیچاره را میزبانی کن.

سدیگر جای که در قرآن صفت مردان گفت، این آیت ورد است: رَجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ مردانی که وفای عهد صفت ایشان، صدق در قول و عمل سیرت ایشان، در راه خدا از بهر اعزاز دین و اعلاء کلمه حق تن سبیل کردن و جان در خطر نهادن پیشه ایشان. اینست که رَبِّ الْعَالَمِينَ فرمود: فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْظُرُ صد هزار جان مقدس فدای آن ضربت قهر باد که در میدان وفا بر صفات آن مردان کار زاری روز احد فرو آمد. رسول خدا ایشان را گفت: «زَمَلُوهُمْ وَ دَمَائِهِمْ فَاتَّهَمُ بِيَعْتُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ اوداجهم تشخب دما، اللون لون الدّم و الرّيح ریح المسك» فردا که ایشان را حشر کنند، آن قطره‌های خون از صفات ایشان در عرصات قیامت بر بساط عزّت همی چکد، و غرض از آن جلومگری آن بود تا خلق بدانند که کشتگان راه خدا کدام‌اند.

در خبر صحیح است که از رفتگان هیچ کس را بدین عالم فانی رغبتی نباشد مگر شهیدان راه حق را که خواهند که ایشان را بدین عالم سفلی باز فرستند تا در وفا و رضای او دیگر باره جان را فدا کنند. عجب نیست گر آن جوانمردان در راه خدا تن سبیل میکردند و جان همی باختند که هر جا که نقطه صدق پیدا گردد، حقیقت عشق مرگ از جانش برخیزد، زیرا که وعده لقا بدر مرگ است انکم لن تروا ربکم حتی تموتوا و عزّت قرآن درخواست این میکند که فَمَتَّمُوا الْمَوْتَ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ. اگر در صدق محبت قدمی داری، یا در تمّی وصال او بیقرار گشته‌ای، روز مرگ را بجان و دل استقبال کن که روز بار و هنگام وصال آن روز است و وعده لقا آنجا. و در خبر است که «لا راحة للمؤمن من دون لقاء ربه».

آورده‌اند که موسی کلیم صلوات الله علیه عزرائیل پیش وی آمد تا قبض روح وی کند، موسی گفت نخست این پیغام من بحضرت عزّت برسان که هیچ دوست دیدی که از دوست خود جان بستاند؟ عزرائیل آن پیغام بگزارد، جوابش دادند که وا او بگو که هیچ دوست دیدی که دیدار دوست خود نخواهد؟ «من احب لقاء الله احب لقاء الله لقاها و من كره لقاء الله كره لقاءها».

لِيَجْزِيَ اللَّهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ فِي الدُّنْيَا بِالتَّمَكِينِ وَ النَّصْرَةِ عَلَى الْعَدُوِّ وَ اعْلَاءِ الرَّايَةِ وَ فِي الْآخِرَةِ بِجَمِيلِ الثَّوَابِ وَ جَزِيلِ الْمَأْتَبِ وَ الْخُلُودِ فِي النَّعِيمِ الْمَقِيمِ وَ التَّقْدِيمِ عَلَى الْاِمْتَالِ بِالتَّكْرِيمِ وَ التَّعْظِيمِ مِثْلَ صَادِقَانَ را پاداش کردار دهد هم در دنیا و هم در عقبی، در دنیا ایشان را وقت خوش دهد بر استعمال علم و تعظیم امر و اتباع سنت، و در عقبی ایشان را زندگانی خوش دهد میان سماع و شراب و دیدار، عیشی بی‌عتاب و نعمتی بی‌حساب و دیداری بی‌حجاب. و گفته‌اند جزاء صدق ایشان در دنیا آنست که کید شیطان و مکر دشمن از ایشان دفع کند. بو یزید بسطامی را گفتند: کار تو با ابلیس چو نیست؟ گفت: جیراننا فی امن منه همسایگان ما بحشمت ما از وساوس او بر آسوده‌اند، سی سال گذشت تا ابلیس را یارای آن نبودست که قدم در کوی ما نهد، قال الله تعالى: اِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ.

ابراهیم خواصّ گوید: وقتی در بادیه ره گم کردم، شخصی را دیدم که آمد و مرا بس راه آورد، گفتم تو کیستی؟ گفت مرا نمی‌دانی؟! منم آن سر بی‌دولتان که مرا ابلیس گویند. گفتم چونست که کار تو آنست که مردم را از راه بری نه براه باز آری؟ گفت من بیراهان را از راه برم، اما آنان که بر سر راه حق باشند بایشان تقرّب کنم و بخاک قدم ایشان تبرکّ نمایم.

ای جوانمرد! عنایت ازلی گوهر صادقان را رنگی دهد که هر که در ایشان نگرَد اگر بیگانه بود آشنا گردد، و عاصی بود عارف گردد، و درویش بود توانگر گردد.

ابراهیم ادهم گفت: وقتی کشش روم در باطن من سر برزد، گفتم آیا چه حال است این و از کجا افتاد این کشش در باطن من؟! همی سر بزدم و رفتم تا بدار الملك روم در سرایی شدم، جمعی انبوه آنجا گرد آمده، آن زناهای ایشان بدیدم، غیرت دین در من کار کرد، پیراهن از سر تا پای فرو دریدم و نعره‌ای چند کشیدم، آن رومیان فراز آمدند و همی پرسیدند که ترا چه بود و در تو چه صفرا افتاد؟ گفتم من این زناهای شما نمی‌توانم دید. گفتند همانا تو از محمدیانی؟ گفتم آری من از محمدیانم. گفتند کاری سهل است بما چنین رسید که سنگ و خاک بنبوت محمد گواهی میداد و از جمادیت این زناهای ما حالت آن سنگ و خاک دارد، اگر با تو صدقی هست از خدا بخواه تا این زناهای ما بنبوت محمد گواهی بدهد تا ما در دائره اسلام آئیم. ابراهیم سر بر سجده نهاد و در الله زارید، گفت: خداوندا! بر من ببخشای و حبیب خویش را نصرت ده و دین اسلام را قوی کن. هنوز آن مناجات تمام ناکرده که هر زناری بزبانی فصیح میگفت: «لا اله الا الله محمد رسول الله». ایشان چون آن حال دیدند زناها بگسلانیدند و نعره‌های شوق زدند و گفتند: لا اله الا الله محمد رسول الله.

ای جوانمرد! آثار نظر صادقان بهر خارستان خذلان که رسد عبهر دین بر آید، برکات انفاس ایشان بهر شورستان ادبار که تابد عنبر عشق بوی دهد، اگر بمفلس نگرند توانگر شود، اگر بزنا دار نگرند مقبول درگاه عزّت شود.

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ... رَبِّ الْعَالَمِينَ مَنَّتْ مِي نَهْدُ بَرِ مِصْطَفَى عَرَبِي كَهْ خَوَاسْتِ مَآ وَ حَكْمَ مَا أَنَسْتِ كَهْ أَهْلِ بَيْتِ تَوِ پَاكِ بَاشَنْدِ اَزْ هَرِ چَهْ آلايْشِ خَلْقِيَّتِ اسْتِ وَ اَوْسَاخِ بَشْرِيَّتِ، تَا اَزْ خَاَنَهْ بَكْدَخَايْ مَانْدِ هَمِهْ چِيْزِ الطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِيْنَ وَ الطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ كَفْتَهْاَنْدِ كَهْ «رَجْس» اِيْدِرْ اَفْعَالِ خَبِيْثَهْ اسْتِ وَ اَخْلَاقِ دَنِيَّهْ، اَفْعَالِ خَبِيْثَهْ فَوَاحِشِ اسْتِ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ، وَ اَخْلَاقِ دَنِيَّهْ هُوِيْ وَ بَدْعَتِ وَ بَخْلِ وَ حَرَصِ وَ قَطْعِ رَحْمِ وَ امْثَالِ اَنْ، رَبِّ الْعَالَمِيْنَ اِيْشَانِ رَا بَجَايِ بَدْعَتِ سَنَّتِ نَهَادِ، وَ بَجَايِ بَخْلِ سَخَاوَتِ، وَ بَجَايِ حَرَصِ قَنَاَعَتِ، وَ بَجَايِ قَطْعِ رَحْمِ وَصَلَتِ وَ شَفَقَتِ. اَنْ كِهْ فَرْمُوْد: وَ يُطَهِّرْكُمْ تَطْهِيْرًا وَ شَمَا رَا پَاكِ مِيْ دَارْدِ اَزْ اَنَكِهْ بَخُوْدِ مَعْجَبِ بَاشِيْدِ يَاْ خُوْدِ رَاْ بَرِ دَرِ اللّٰهِ دَالْتِيْ دَانِيْدِ يَاْ بَطَاعَتِ وَ اَعْمَالِ خُوْدِ نَظْرِيْ كَنِيْدِ.

پیر طریقت گفت: نظر دو است: نظر انسانی و نظر رحمانی. نظر انسانی آنست که تو بخود نگری، و نظر رحمانی آنست که حق بتو نگرَد، و تا نظر انسانی از نهاد تو رخت بر ندارد نظر رحمانی بدلت نزول



نکند. ای مسکین! چه نگری تو باین طاعت آلوده خویش و آن را بدرگاه بی‌نیازی او چه وزن نهی، خبر نداری که اعمال همه صدیقان زمین و طاعات همه قدسیان آسمان اگر جمع کنی در میزان جلال ذی الجلال پر پشه‌ای نسجد. لکن او جلّ جلاله با بی‌نیازی خود بنده را به بندگی می‌پسندد و راه بوی می‌نماید، اللّهُ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ لَطِيفٌ است به بندگان خویش. می‌گوید لطف ما بین و رحمت از ما دان و نعمت از ما خواه و سئَلُوا اللّٰهَ مِنْ فَضْلِهِ.

إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ... رَبِّ الْعَالَمِينَ درین آیت بندگان خود را در رفتن راه دین منازل روشن می‌نماید و آن گه ایشان را بلطف خود در آن روش می‌ستاید و برحمت خود مزد عظیم و ثواب کریم می‌دهد، خود راه می‌نماید و خود بر روش میدارد و آن گه بنده را در آن می‌ستاید. اینت کرم و لطافت! اینت رحمت و رأفت! «إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ» مسلمانان اند احکام شریعت را گردن نهاده و در راه حقیقت خویشتن را بیفکنده، الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ مؤمنان اند با قرار زبان و تصدیق از میان جان و عمل بارکان، وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ طاعت گزاران اند و فرمان برداران بروز در کار دین و بشب در خمار شربت یقین، وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ راستان اند هم در گفتار هم در کردار هم در عقد و هم در عهد، وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ شکیبایان اند در نزول بلیات و مفاجات قضیات، وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ شکستگان اند در نزول بلیات و مفاجات قضیات، وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ شکستگان اند و فروتنان بحکم رضا داده و بقدم عجز پیش سلطان حقیقت ایستاده، وَالْمُتَّصِدِّقِينَ وَالْمُتَّصِدِّقَاتِ بخشندگان اند هم بمال و هم بنفس، حقّ هیچ کس بر خود بنگذاشته و از راه خصومت با خلق برخاسته، وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ ممسکان اند از ناشایست، خاموشان اند از ناپسند بحکم طریقت، روزمداران بر وفق شریعت، وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ پاس‌داران اند ظاهر خود را تا در حرام نیوفتند، گوشوانان اند باطن خود را تا خلق نبینند، وَالذَّاكِرِينَ اللّٰهَ كَثِيراً وَالذَّاكِرَاتِ خدای را یاد کنندگان اند بزبان و یادداشتگان اند بدل.

پیر طریقت گفت: ای یادگار جانها و یاد داشته دلها و یاد کرده زبانها! بفضل خود ما را یاد کن و بیاد لطفی ما را شاد کن. ای قائم بیاد خویش و زهر یاد کننده بیاد خود پیش! یاد تو است که ترا به سزا رسد و رنه از رهی چه آید که ترا سزد.

الهی! تو بیاد خودی و من بیاد تو، تو برخواست خودی و من بر نهاد تو.

أَعَدَّ اللّٰهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيماً اليوم سهولة العبادة و دوام المعرفة و غدا تحقيق السؤل و نیل ما فوق المأمول.

#### ٤ النوبة الاولى

قوله تعالى: ما كان مُحَمَّدٌ اَبَا اَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ محمد پدر هیچ کس نیست از مردان شما، وَ لَكِنْ رَسُوْلَ اللّٰهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ لَكِنْ رَسُوْلَ خداست و مهر پیغامبران، وَ كَانَ اللّٰهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيْمًا (٤٠) و اللّٰهُ بهمه چیز داناست و از همه آگاه.

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ائِشَانِ كَه بگرویدید، اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا (٤١) یاد کنید الله را یاد کردنی فراوان. وَ سَبَّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلاً (٤٢) و بپاکی بستائید او را بامداد و شبانگاه. هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ اوست که می‌درود دهد بر شما، وَ مَلَائِكُهُ وَ فَرِيشَتگان او، لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ تا شما را بیرون می‌آرد از تاریکیها بروشنایی، وَ كَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا (٤٣) و الله بر مؤمنان مهربان است، همیشه.

تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ نواخت ایشان آن روز که ملك الموت را بینند درودست و سلام کردن ملك الموت بر ایشان، وَ أَعَدَّ لَهُمْ أَجْرًا كَرِيمًا (٤٤) و ساخت الله ایشان را مزدی نیکو، بیرنج. يا أَيُّهَا النَّبِيُّ ائِی پیغامبر، إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ مَا فَرَسْتَادِيم تَرَا، شَاهِدًا گواهی، وَ مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا (٤٥) و بشارت دهی و بیم نمایی.

وَ دَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ بآز خواننده‌ای با الله بفرمان او، وَ سِرَاجًا مُنِيرًا (٤٦) و چراغی درویشان. وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ بشارت ده گرویدگان را، يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ائِی ایشانراست از خدای، فَضْلًا كَبِيرًا (٤٧) نیکویی بزرگ.

وَ لَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَ الْمُنافِقِينَ وَ كَافِران را و دورویان را فرمان مبر وَ دَعِ أَذَاهُمْ وَ رنجانیدن کافران بگذار، وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَ پشت بخدا باز کن، وَ كَفَى بِاللَّهِ وَكَيْلًا (٤٨) و الله کارسازی بسنده است. يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ائِی ایشان که بگرویدند، إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ هَر گَه که زنی گرویده بزنی کنید، ثُمَّ طَلَقْتُمُوهُنَّ وَ آن گَه وی را پای گشاده کنید، مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ پِيش از آنکه بایشان رسید جماع، فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُونَهَا شَمَا را بر آن زنان عدت نیست که شمارید، فَمَتَّعُوهُنَّ چِیزی دهید ایشان را، وَ سَرَّحُوهُنَّ سَرَّاحًا جَمِيلًا (٤٩) و بگذارید ایشان را بگذاشتنی نیکو.

يا أَيُّهَا النَّبِيُّ ائِی پیغامبر، إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ مَا تَرَا حَلال کردیم و گشاده، أَزْوَاجَكَ اللَّاتِي آتَيْتِ أَجُورَهُنَّ زَنان که بزنی میکنی و کاوین ایشان میدهی، وَ مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ وَ برده که میگیری، مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْكَ از برده‌ای که الله با تو گرداند و در دست تو دهد، وَ بَنَاتِ عَمَّكَ وَ زَنان قَرِيش که نیاز ادا نواند، وَ بَنَاتِ خَالِكَ وَ بَنَاتِ خَالَاتِكَ وَ زَنان بنی زهره که ایشان را باخوال تو می‌باز خوانند، اللَّاتِي هَاجَرْنَ مَعَكَ آن زَنان که با تو هجرت کردند بمدینه، وَ امْرَأَةً مُؤْمِنَةً وَ زنی گرویده، إِنْ وَهَبْتَ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا اِگر پیغامبر دهد، إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا اِگر پیغامبر خواهد که آن را بزنی گیرد و بزناشویی پذیرد، خَالِصَةً لَكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ ما حلال داشتیم آن ترا جدا از همه گرویدگان، قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَيْهِمْ دانسته‌ایم آنچه فریضه کردیم و باز بریدیم و تقدیر کردیم بر مؤمنان، فِي أَزْوَاجِهِمْ وَ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ در کار زَنان و کنیزکان ایشان، لِكَيْلًا يَكُونُ عَلَيْكَ حَرَجٌ تا بر تو تنگی نبود، وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (٥٠) و الله آمرزگارست مهربان.

تُرْجِي مَنْ تَشَاءُ مِنْهُنَّ از زَنان خویش هر که خواهی از خود دور می‌داری، وَ تُؤْوِي إِلَيْكَ مَنْ تَشَاءُ وَ هر

که خواهی با خود میداری، وَ مَنْ ابْتَغَيْتَ وَ هَر كِه خِوَاهِي مِي بَاز طَلَب وَ مِي بَاز جَوِي، مِمَّنْ عَزَلْتَ از آن كه ارجا كرده‌اي و دور داشته، فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ بِر تُو تَنگِي نِيست، ذَلِكَ اَدْنَىٰ اَنْ تَقْرَأَ اَعْيُنُهُنَّ اَيْنِ نَزْدِيكَ تَر است بآنكه روشن بود چشم ايشان، وَ لَا يَحْزَنَنَّ وَ اَنْدوَهگن نباشند ايشان، وَ يَرْضَيْنَ بِمَا آتَيْتَهُنَّ كُلَّهُنَّ وَ خَشَنُوْد باشند بآنچه هر دو گروه را ميدهي از نفس خويش، وَ اللّٰهُ يَعْلَمُ مَا فِي قُلُوبِكُمْ اللّٰهُ ميداند آنچه در دلهاي شماست، وَ كَانِ اللّٰهُ عَلِيْمًا حَلِيْمًا (۵۱) وَ اللّٰهُ داناي بردبارست هميشه.

لَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ مِنْ بَعْدُ حَلَالٍ وَ گشاده نيست ترا زنان از پس، وَ لَا اَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ اَزْوَاجٍ وَ حَلَالٍ نِيست و گشاده ترا كه هيچ زن از ايشان بديگر بدل كني، وَ لَوْ اَعْجَبَكَ حُسْنُهُنَّ وَ هر چند كه زنان يابي كه خوش آيد ترا نيكويي ايشان، اِلَّا مَا مَلَكَتْ يَمِيْنُكَ مگر برده‌اي كه آن را خداوند باشي كه زيردست تو شود، وَ كَانِ اللّٰهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ رَقِيْبًا (۵۲) وَ اللّٰهُ بر همه چيز گوشوان است.

### النوبة الثانية

قوله: مَا كَانَ مُحَمَّدٌ اَبَا اَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ سبب نزول آيت آن بود كه زيد بن حارثه كه پسر خوانده رسول بود مردم او را زيد بن محمد ميخواندند، پس چون زينب را بزني كرد قومي گفتند: تزوج بامراه ابنة زن پسر خوانده خود را بزني كرد، و در شرع وي نيست زن پسر را بزني كردن. رب العالمين اين آيت بجواب ايشان فرستاد يعنى كه محمد پدر زيد حارثه نيست، اي ليس محمد ابا احد من رجالكم الذي لم يلده فيحرم عليه نكاح زوجته بعد فراقه اياها. زن پسر آن گه بر پدر حرام گشت كه آن پسر از صلب وي باشد و از وي زاده و زيد بن حارثه نه از صلب محمد است و نه از وي زاده و محمد خود پدر هيچ مرد بالغ رسیده بمردي نيست.

ابن عباس گفت: انّ الله تعالى لما حكم ان لا نبى بعده لم يعطه ولدا ذكرا يصير رجلا. چون حكم الله اين بود كه بعد از محمد هيچ پيغامبر نباشد، او را فرزند نرينه بالغ نداد، كه اگر دادى پيغامبر بودى و آن گه معنى خاتم النبیین درست نبودى.

رسول خدا را پسران بودند: ابراهيم از ماريه و قاسم و طيب و مطهر از خديجه اما در كودكى از دنيا برفتند و ببلوغ نرسيدند. رب العالمين ميفرمايد: مِنْ رِجَالِكُمْ وَ لَفْظُ رِجَالٍ بِرِ مَرْدَانٍ بَالِغٍ اَفْتَد، وَ رِوَا بَاشَدِ كِه معنى آيت آن بود كه ابا اَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمُ الَّذِي لَمْ يَلِدْهُ وَ اَنْ گِه بزييد حارثه مخصوص بود، وَ لَكِنْ رَسُوْلَ اللّٰهِ نَصَبَ اللّٰمَ لِمَكَانٍ كَان.

وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ عاصم بفتح تا خواند بر اسم، يعنى كه مهر پيغامبرانست، اي هو آخرهم. باقى بكسر تا خوانند بر فعل، اي ختم النبیین فهو خاتمهم، مهر كننده پيغامبرانست، يعنى كه محمد ختم كرد پيغامبرى را بآن ختم كه رب العزة بوى داد.

روى ابو هريرة قال: قال رسول الله (ص): «مثلئى و مثل الانبياء قبلى كمثل قصر احسن بنيانه فترك منه موضع لبنة فطاف به النظر يتعجبون من حسن بنائه الا موضع تلك اللبنة لا يعيرون سواها فكنت انا سدوت



موضع تلك اللبنة ختم بي النبيان و ختم بي الرّسل».

و عن جبیر بن معطم قال: سمعت النبی يقول: «لی أسماء، انا محمد و انا احمد و انا الماحی الذی یمحوا الله بی الکفر و انا الحاشر الذی یحشر الناس علی قدمی و انا العاقب الذی لیس بعده نبی».

و فی صفاته: بین کتفیه خاتم النبوة و هو خاتم النبیین اجود الناس صدرا و اصدق الناس لهجة و الینهم عریكة و اکرهم عشرة.

و قال (ص): «انی عند الله مكتوب، خاتم النبیین و انّ آدم لمنجدل فی طینته، و ساخبرکم باول امری دعوة ابرهیم و بشارة عیسی و رؤیا امّی الّتی رأت حین وضعتنی و قد خرج لها نور أضاءت لها منه قصور الشام».

و گفته اند معنی خاتم النبیین آنست که رب العالمین نبوت همه انبیا جمع کرد و دل مصطفی و عاء معدن آن کرد و مهر نبوت بر آن نهاد تا هیچ دشمن بموضع نبوت راه نیافت، نه هوای نفس، نه وسوسه شیطان، نه خطرات مذمومه، و دیگر پیغامبران را این مهر نبود، لا جرم از خطرات و هواجس امن نبود، پس رب العالمین کمال شرف مصطفی را آن مهر در دل وی نهان نگذاشت، تا میان دو کتف وی آشکارا کرد تا هر کس که نگرستی آن را دیدی همچون خایه کبوتری. و قال التائب بن یزید: نظرت الی خاتم النبوة بین کتفیه مثل زرّ الحجلة.

و قال جابر بن سمره: رأیت الخاتم عند کتفه مثل بیضة الحمامة. و قال عبد الله بن سرجس: رأیت النبی (ص) و اكلت معه خبزا و لحما ثمّ درت خلفه فنظرت الی خاتم النبوة بین کتفیه عند ناغض کتفه الیسری جمعا علیه خیلان کامثال الثالیل. و روی: كانت علامة النبوة علی نغض کتف رسول الله (ص) یعنی غضروفه.

یا أيّها الذین آمنوا اذکروا الله ذکراً کثیراً قال ابن عباس: لم یفرض الله عزّ و جلّ علی عباده فریضة الا جعل لها حدا معلوما ثمّ عذر اهلها فی حال العذر غیر الذکر فانه لم یجعل له حدا ینتهی الیه و لم یعذر احدا فی ترکه الا مغلوبا علی عقله و امرهم به فی الاحوال کلها، قال تعالی: فَادْکُرُوا اللهَ قِیاماً وَ عُوداً وَ عَلَی جُنُوبِکُمْ و قال: اذْکُرُوا اللهَ ذِکْراً کَثِیراً باللیل و النهار فی البرّ و البحر و الصّحة و السقم فی السرّ و العلانية. قال مجاهد: الذکر الكثير ان لا ینسأه ابدًا.

وَ سَبّحُوهُ اى صلّوا له بُکرَةً یعنی صلاة الصّبح وَ اُصِیلاً یعنی صلاة العصر. این تفسیر موافق آن خبر است که مصطفی علیه الصلّاة و السلام فرمود: «من استطاع منکم ان لا یغلب علی صلاة قبل طلوع الشمس و لا غروبها فلیفعل»

میگوید: هر که تواند از شما که مغلوب کارها و شغل دنیوی نگردد بر نماز بامداد پیش از برآمدن آفتاب و نماز دیگر پیش از فرو شدن آفتاب، تا چنین کند. این هر دو نماز بذکر مخصوص کرد از بهر آنکه بسیار افتد مردم را باین دو وقت تقصیر کردن در نماز و غافل بودن از آن، اما نماز بامداد بسبب خواب و نماز دیگر بسبب امور دنیا، و نیز شرف این دو نماز در میان نمازها پیدا است: نماز بامداد وقت شهود فریشتگان



است لقوله تعالى: إِنَّ فَرَانَ الْفَجْرَ كَانَ مَشْهُوداً يَعْنِي تَشْهَدُهُ مَلَائِكَةُ اللَّيْلِ وَ مَلَائِكَةُ النَّهَارِ، وَ نَمَازٌ دِيْغَرِ نَمَازِ وَسْطَى اسْتِ كِه رِبِ الْعِزَّةِ كَفْت: «وَ الصَّلَاةِ الْوَسْطَى». وَ قَالَ مَجَاهِدٌ: وَ سَبَّحُوهُ بُكْرَةً وَ أَصِيْبًا يَعْنِي قَوْلُوا سُبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ، فَعَبَّرَ بِالتَّسْبِيحِ عَنِ اخْوَاتِهِ. وَ قِيلَ: الْمَرَادُ مِنْ قَوْلِهِ: ذِكْرًا كَثِيرًا هَذِهِ الْكَلِمَاتُ يَقُولُهَا الطَّاهِرُ وَ الْجَنِبُ وَ الْمُحَدَّثُ. وَ الْبُكْرَةُ أَوَّلُ النَّهَارِ، يَقَالُ: بُكِرْتُ وَ بُكِرْتُ وَ ابْتَكِرْتُ وَ بُكِرَ الرَّجُلُ أَوَّلَ وَلَدِهِ وَ بُكِرَ كُلُّ شَيْءٍ أَوَّلَهُ وَ الْبَاكُورَةُ أَوَّلُ الْفَاكِهِةِ وَ هَذَا بُكْرَ طَيِّبِ الْبُكَارَةِ، وَ الْبُكَارُ هُوَ الَّذِي لَا يَغْفَلُ عَنِ حَوَائِجِهِ فِي الْبُكْرِ. وَ الْأَصِيلُ آخِرُ النَّهَارِ وَ جَمَعَهُ أَصْلٌ، وَ الْأَصَالُ جَمْعُ الْجَمْعِ.

هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَ مَلَائِكَةُ فَالصَّلَاةِ مِنَ اللَّهِ الرَّحْمَةِ وَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ الْاسْتِغْفَارَ لِلْمُؤْمِنِينَ. قَالَ السُّدِّيُّ: قَالَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ لِمُوسَى: أَيْصَلِّي رَبَّنَا؟ فَكَبَّرَ هَذَا الْكَلَامَ عَلَى مُوسَى، فَوَحَى اللَّهُ إِلَيْهِ أَنْ قُلْ لَهُمْ أَنِّي أَصَلِّي وَ أَنَّ صَلَوَتِي رَحْمَتِي وَ قَدْ وَسَّعْتُ كُلَّ شَيْءٍ. وَ قِيلَ: مِنْ صَلَاةِ اللَّهِ عِزٌّ وَ جَلٌّ عَلَى عَبْدِهِ حَسَنٌ ثَنَائِهِ عَلَيْهِ، قَالَ اللَّهُ عِزٌّ وَ جَلٌّ: فَادْكُرُونِي أَدْكُرْكُمْ. قَالَ أَنَسٌ: لَمَّا نَزَلَتْ إِنَّ اللَّهَ وَ مَلَائِكَتُهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ، قَالَ أَبُو بَكْرٍ: مَا خَصَّكَ اللَّهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ بِشَرَفٍ إِلَّا وَ قَدْ اشْرَكْنَا فِيهِ، فَانزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَ مَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ أَيْ مِنْ ظُلْمَةِ الْكُفْرِ إِلَى نُورِ الْإِيمَانِ، يَعْنِي أَنَّهُ بِرَحْمَتِهِ وَ هِدَايَتِهِ وَ دَعَاءِ الْمَلَائِكَةِ لَكُمْ أَخْرَجَكُمْ مِنْ ظُلْمَةِ الْكُفْرِ إِلَى النُّورِ وَ كَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا.

تَحْيِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ مَفْسَرَانِ أَيْنِجَا دُو قَوْلِ كَفْتِهَ أَنْد: يَكِي أَنْسْتِ كِه «يَلْقَوْنَهُ» أَيْنِهَا بَا اللَّهُ شُود، يَعْنِي تَحْيَاةَ الْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَرُونَ اللَّهَ «سَلَامٌ» أَيْ يَسْلَمُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ. مِيْغُود: نَوَاخْتِ مُؤْمِنَانِ أَنْ رُوزِ كِه اللَّهُ رَا بِيْنِنْدِ يَعْنِي رُوزِ قِيَامَتِ سَلَامِ اسْتِ وَ وَرْدِ قَالِ النَّبِيِّ (ص): «يَتَجَلَّى اللَّهُ عِزٌّ وَ جَلٌّ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فَيَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ: سَلَامٌ عَلَيْكُمْ».

قَوْلِ دِيْغَرِ أَنْسْتِ كِه: أَضَافَتْهَا بَا مَلِكِ الْمَوْتِ اسْتِ، يَعْنِي بَوَقْتِ قَبْضِ رُوحِ مُؤْمِنٍ، مَلِكِ الْمَوْتِ بَرِ وِي سَلَامِ كَنْدِ. قَالَ ابْنُ مَسْعُودٍ: إِذَا جَاءَ مَلِكُ الْمَوْتِ لِيَقْبِضَ رُوحَ الْمُؤْمِنِ قَالَ: رَبُّكَ يَقْرَأُ السَّلَامَ. وَ قِيلَ: يَسْلَمُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ وَ يَبَشِّرُونَهُمْ حِينَ يَخْرُجُونَ مِنْ قُبُورِهِمْ.

وَ أَعَدَّ لَهُمْ أَجْرًا كَرِيمًا يَعْنِي الْجَنَّةَ.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا يَعْنِي شَاهِدًا لِلرَّسْلِ بِالتَّبْلِيغِ، أَيْ مُحَمَّدٌ مَا تَرَا بِيْغَامْبِرِ كَرْدِيمِ وَ بِرَسَالَتِ خُودِ كَرَامِي كَرْدِيمِ وَ أَزْ مِيَانِ خَلْقِ بَرَكْزِيْدِيمِ تَا فَرْدَا بِرَسْتَاخِيْزِ كُوَاهِي بَاشِي مُؤْمِنَانِرَا بِنَزْدِيْكَ مَا وَ بِيْغَامْبِرَانِ رَا بِتَّبْلِيغِ رَسَالَتِ، وَ بَرِ وَفَقِ أَيْنِ مَعْنَى خَبَرِ مُصْطَفَى اسْتِ: قَالَ النَّبِيُّ (ص): «يَجَاءُ بَنُوْحُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فَيَقُولُ اللَّهُ لَهُ: هَلْ بَلَّغْتَ؟ فَيَقُولُ: نَعَمْ، فَيَسْئَلُ أُمَّتَهُ: هَلْ بَلَّغْتُمْ؟ فَيَقُولُونَ: مَا جَاءَنَا مِنْ نَذِيرٍ، فَيَقَالُ: مَنْ شَهِدْتُكَ؟ فَيَقُولُ: مُحَمَّدٌ أُمَّتُهُ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): فَيَجَاءُ بِكُمْ فَتَشْهَدُونَ أَنَّهُ قَدْ بَلَّغَ، ثُمَّ قَرَأَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَ يَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا.

وَ مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا يَعْنِي مُبَشِّرًا لِمَنْ آمَنَ بِالْجَنَّةِ وَ نَذِيرًا لِمَنْ كَذَّبَ بِالنَّارِ.

«وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ» ای الی توحیده و طاعته، «بِإِذْنِهِ» ای بامرہ. همانست که جای دیگر گفت: يَا أَيُّهَا الْمُدْتَرُّ فَمُفَانِذِرُ أَي جَامِهٍ دَرِ خُودِ بِيچِيدِه، و ردا در سر کشیده! خیز مردمان را از ما آگاه کن و بر توحید و طاعت ما خوان، جایی دیگر گفت: قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي.

وَسِرَاجًا مُنِيرًا سَمَّاهُ «سِرَاجًا» لِأَنَّهُ يَهْتَدِي بِهِ كَالسِّرَاجِ يَسْتَضَاءُ بِهِ فِي الظُّلْمَةِ.

عن عطاء بن يسار قال: لقيت عبد الله بن عمرو بن العاص قلت: اخبرني عن صفة رسول الله في التوراة، قال: اجل والله انه لموصوف في التوراة ببعض صفته في القرآن. يا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أُرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا وَحُرْزًا لِلْمُؤْمِنِينَ، انت عبدی و رسولی سمیتک المتوکل لیس بفظ و لا غلیظ و لا صخاب فی الاسواق و لا یدفع بالسینة و لكن یعفو و یغفر و لن نقبضه حتی نقیم به الملة العوجاء بان یقولوا: لا اله الا الله. وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ فَضْلًا كَبِيرًا حَيْثُ جَعَلَهُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِيَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ، وَ جَعَلَهُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ.

وَ لَا تُطِيعِ الْكَافِرِينَ هَذَا جَوَابُ أَبِي جَهْلٍ كَانَ يَنْهَى عِبْدًا إِذَا صَلَّى وَ يُوَدِّعُ أَنْ تَدَهْنَ. میگوید: بو جهل کافر را فرمان مبر که او می باز زند رهی را که نماز میکند و دوست میدارد که تو فرا وی گرایی و بوی سازی، همانست که فرمود: فَلَا تُطِيعِ الْمُكذِّبِينَ، وَدُّوْا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ. و گفته اند: معنی آنست که کافران را فرمان مبر که ترا میگویند درویشان را از بر خویش بران تا ما با تو نشینیم، همانست که فرمود: وَ لَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ.

قوله: وَ الْمُنَافِقِينَ ای محمد! و منافقان را فرمان مبر، عذر دروغ ایشان مپذیر و سخن ایشان مشنو، ایشان دو رویانند و سخن چینان.

وَ دَعَّ أَذَاهُمْ أَي اصْبِرْ عَلَى أَذَاهُمْ وَ لَا تَجَاوِزْهُمْ عَلَيْهِ، وَ هَذَا مَنْسُوخٌ بِآيَاتِ الْقِتَالِ.

وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ بِدَوَامِ الْانْقِطَاعِ إِلَيْهِ.

وَ كَفَى بِاللَّهِ وَكَيْلًا حَافِظًا.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ طَلَقْتُمُوهُنَّ فِيهِ دَلِيلٌ عَلَى أَنَّ الطَّلَاقَ قَبْلَ النِّكَاحِ غَيْرٌ وَاقِعٌ، لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى اثْبَتَ الطَّلَاقَ بَعْدَ النِّكَاحِ، فَلَوْ قَالَ لَامْرَأَةٍ اجْنَبِيَّةٍ: إِذَا نَكَحْتَكِ فَانْتِ طَالِقٌ. او قال: كُلُّ امْرَأَةٍ انكحها فهى طالق، فنكح لا يقع الطلاق و هو قول على و ابن عباس و اكثر اهل العلم و به قال الشافعى و روى عن ابن مسعود انه يقع الطلاق و هو قول اصحاب الرأى « ١ »، فقال ابن عباس: لو كان كما قال ابن مسعود لقال الله عزَّ و جلَّ إِذَا طَلَقْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ نَكَحْتُمُوهُنَّ فَحَيْثُ قَالَ: نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ طَلَقْتُمُوهُنَّ عَلِمْنَا أَنَّ الطَّلَاقَ إِذَا وَقَعَ بَعْدَ النِّكَاحِ. و عن جابر قال: قال رسول الله (ص): لا طلاق قبل النكاح.

و قال مالك و الازاعى: إِذَا عَيَّنَّ امْرَأَةً أَوْ وَقْتُ وَقَعِ وَ هُوَ أَنْ يَقُولَ: إِذَا نَكَحْتَ فُلَانَةَ فَهِيَ طَالِقٌ، أَوْ يَقُولَ: كُلُّ امْرَأَةٍ انكحها الى سنة او مدة يسميها وقع.

ثُمَّ طَلَقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ أَي تَجَامَعُوهُنَّ.

فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُونَهَا تَحْصُونَهَا بِالْأَقْرَاءِ وَالْأَشْهَرِ لِأَنَّ الْعِدَّةَ لِاسْتِبْرَاءِ رَحْمَتِهَا مِنَ الْوَالِدِ. فَمَتَّعُوهُنَّ أَيِ اعْطَوْهُنَّ مَا يَسْتَمْتَعْنَ بِهِ. قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: هَذَا إِذَا لَمْ يَكُنْ سَمَى لَهَا صِدَاقًا فَلَهَا الْمَتْعَةُ، فَإِنْ كَانَ قَدْ فَرَضَ لَهَا صِدَاقًا فَلَهَا نِصْفَ الصِّدَاقِ وَ لَا مَتْعَةَ لَهَا. وَقَالَ قَتَادَةُ: هَذِهِ الْآيَةُ مَنْسُوخَةٌ بِقَوْلِهِ: فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ. وَقِيلَ: هَذَا أَمْرٌ نَدَبَ فَالْمَتْعَةُ مُسْتَحَقَّةٌ لَهَا مَعَ نِصْفِ الْمَهْرِ، وَ ذَهَبَ بَعْضُهُمْ إِلَى أَنَّهَا تَسْتَحِقُّ الْمَتْعَةَ بِكُلِّ حَالٍ لظَاهِرِ الْآيَةِ.

وَ سَرَّحُوهُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا سَرَاحٌ وَ فِرَاقٌ وَ طَلَاقٌ هُرَّ سَهٌ لَفْظٌ صَرِيحٌ أَنْدَ، دَسْتُ بَازٍ دَاسْتُمْ، بَغْدَاشْتُمْ، بَهَشْتُمْ وَ الْمَعْنَى خَلُّوا سَبِيلَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ مِنْ غَيْرِ ضَرَارٍ، وَ مَعْنَى الْجَمِيلِ، أَنْ لَا يَكُونَ الطَّلَاقُ جُورًا لِعُضْبٍ أَوْ طَاعَةٍ لَضَرَّةٍ، أَوْ يَكُونَ ثَلَاثًا بِنَاءً أَوْ يَمْنَعُ الصِّدَاقَ.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ... الْآيَةُ، فِي تَحْلِيلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ النِّسَاءِ لِرَسُولِهِ (ص) بَعْدَ قَوْلِهِ: لَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ مِنْ بَعْدِ، لِلْعُلَمَاءِ مَذْهَبَانِ: قَالَ بَعْضُهُمْ: آيَةُ التَّحْرِيمِ مُتَأَخِّرَةٌ لَمْ يَنْكَحْ بَعْدَهَا امْرَأَةً، وَ قَالَ بَعْضُهُمْ: هِيَ مَنْسُوخَةٌ بِهَذِهِ الْآيَةِ، وَ قَدْ نَكَحَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) بَعْدَهَا مَيْمُونَةَ بِنْتَ الْحَارِثِ الْهَلَالِيَّةِ خَالَةَ ابْنِ عَبَّاسٍ، وَ هَذَا اثْبَتَ قَوْلَهُ: إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ اللَّاتِي أَتَيْتَ أَجُورَهُنَّ أَيِ مَهُورَهُنَّ.

وَ مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْكَ أَيِ رَدَّ عَلَيْكَ مِنَ الْكُفَّارِ بَانَ تَسْبِي فِتْمَلِكُ مِثْلُ صَفِيَّةِ بِنْتِ حَيِّ بْنِ أَخْطَبٍ وَ جُوَيْرِيَةَ بِنْتَ الْحَارِثِ الْمِصْطَلِقِيَّةِ وَ قَدْ كَانَتْ مَارِيَةَ مِمَّا مَلَكَتْ يَمِينَهُ فَوُلِدَتْ لَهُ إِبْرَاهِيمُ. وَ الْفَاءُ، اسْمٌ لِكُلِّ فَائِدَةٍ تَفِيءُ إِلَى الْإِمِيرِ مِنْ أَهْلِ الْحَرْبِ.

وَ بَنَاتِ عَمِّكَ وَ بَنَاتِ عَمَّاتِكَ يَعْنِي نِسَاءَ قَرِيشٍ، وَ بَنَاتِ خَالِكَ وَ بَنَاتِ خَالَاتِكَ يَعْنِي نِسَاءَ بَنِي زَهْرَةَ، قَالَتْ أُمُّ هَانِي، وَ اسْمُهَا فَاخْتَةَ بِنْتُ أَبِي طَالِبٍ: خَطْبَنِي رَسُولُ اللَّهِ (ص) وَ اعْتَدَرْتُ إِلَيْهِ فَعَذَرَنِي وَ بَنَاتِ عَمَّاتِكَ يَعْنِي زَيْنَبُ بِنْتُ جَحْشِ أُمِّهَا أَمِيمةُ بِنْتُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، وَ بَنَاتِ خَالِكَ وَ بَنَاتِ خَالَاتِكَ لَمْ يَكُنْ لِرَسُولِ اللَّهِ (ص) خَالَ وَ لَا خَالَةَ غَيْرَ أَنْ أُمَّ رَسُولِ اللَّهِ (ص) هِيَ بِنْتُ وَ هَبُ بْنُ عَبْدِ مَنَافٍ بِنْتُ زَهْرَةَ وَ كَانَ بَنُو زَهْرَةَ يُسَمُّونَ إِخْوَالَ رَسُولِ اللَّهِ، وَ لِهَذَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) لِسَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَاصٍ هَذَا خَالِي.

اللَّاتِي هَاجَرْنَ مَعَكَ إِلَى الْمَدِينَةِ، شَرَطَ الْهَجْرَةَ لِأَنَّ هَذَا نَزَلَ قَبْلَ فَتْحِ مَكَّةَ. قَالَتْ أُمُّ هَانِي: لَمْ يَهَاجِرْ إِلَيْهِ فَلَمْ يَحِلَّ لَهُ وَ كُنْتُ مِنَ الطَّلَاقِ.

وَ امْرَأَةٌ مُؤْمِنَةٌ... أَيِ أَحْلَلْنَا لَكَ امْرَأَةً وَ هَبْتَ نَفْسَهَا لَكَ بِغَيْرِ صِدَاقٍ، فَامَّا غَيْرُ الْمُؤْمِنَةِ لَا تَحِلُّ لَهُ إِذَا وَ هَبْتَ نَفْسَهَا مِنْهُ، وَ اخْتَلَفُوا فِي أَنَّهُ هَلْ كَانَ يَحِلُّ لِلنَّبِيِّ (ص) نِكَاحُ الْيَهُودِيَّةِ وَ النَّصْرَانِيَّةِ بِالْمَهْرِ، فَذَهَبَ جَمَاعَةٌ إِلَى أَنَّهُ كَانَ لَا يَحِلُّ لَهُ ذَلِكَ لِقَوْلِهِ: «وَ امْرَأَةٌ مُؤْمِنَةٌ»، وَ أَوَّلُ بَعْضِهِمُ الْهَجْرَةَ فِي قَوْلِهِ: اللَّاتِي هَاجَرْنَ مَعَكَ عَلَى الْإِسْلَامِ أَيِ اسْلَمْنَ مَعَكَ، فَذَلِكَ عَلَى أَنَّهُ لَا يَحِلُّ لَهُ نِكَاحُ غَيْرِ الْمُسْلِمَةِ وَ كَانَ النِّكَاحُ يَنْعَقِدُ فِي حَقِّهِ بِمَعْنَى الْهَبَةِ مِنْ غَيْرِ وِلْيٍّ وَ لَا شَهُودٍ وَ لَا مَهْرٍ وَ كَانَ ذَلِكَ مِنْ خِصَائِصِهِ (ص) فِي النِّكَاحِ لِقَوْلِهِ تَعَالَى: خَالِصَةٌ لَكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ كَالزِّيَادَةِ عَلَى الْإِرْبَعِ، وَ وَجُوبُ تَخْيِيرِ النِّسَاءِ كَانَ مِنْ خِصَائِصِهِ لَا مِشَارَكَةَ لِأَحَدٍ مَعَهُ، وَ اخْتَلَفَ أَهْلُ الْعِلْمِ فِي انْعِقَادِ النِّكَاحِ بِلَفْظِ الْهَبَةِ فِي حَقِّ الْإِمَامَةِ، فَذَهَبَ أَكْثَرُهُمْ إِلَى أَنَّهُ لَا يَنْعَقِدُ إِلَّا بِلَفْظِ الْإِنْتِكَاحِ أَوْ التَّزْوِيجِ، وَ

هو قول سعيد بن المسيب و الزهرى و مجاهد، و به قال مالك و الشافعى. و ذهب قوم الى انه ينعقد بلفظ الانكاح او التزويج اختلفوا فى نكاح النبى (ص). فذهب قوم الى انه كان ينعقد فى حقه بلفظ الهبة لقوله تعالى: خَالِصَةً لِّكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ، و ذهب آخرون الى انه لا ينعقد الا بلفظ الانكاح او التزويج كما فى حق الامة لقوله تعالى: اِنْ ارَادَ النَّبِيُّ اَنْ يَسْتَنْكِحَهَا، و كان اختصاصه فى ترك المهر لا فى لفظ النكاح، و اختلفوا فى التي وهبت نفسها لرسول الله (ص) و هل كانت عنده امرأة منهن؟ فقال عبد الله بن عباس و مجاهد: لم تكن عند النبي (ص) امرأة وهبت نفسها منه و لم تكن عنده امرأة الا بعقد نكاح او ملك يمين. و فسر مجاهد «اِنْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا»: ما وهبت نفسها، يقول: «ان» كلمة نفي. و قال آخرون: بل كانت عنده موهوبة، و اختلفوا فيها، فقال الشعبي: هى زينب بنت حزيمة الانصارية، يقال لها: ام المساكين. و قال قتاده: هى ميمونة بنت الحارث. و قال على بن الحسين (ع) و الضحاك و مقاتل: هى ام شريك بنت جابر من بنى اسد.

و قال عروة بن الزبير: هى خولة بنت حكيم من بنى سليم. و روى ان امرأة اتته، فقالت له: وهبت لك نفسى، فلم يردّها، فقال: لا حاجة لى اليوم بالنساء، فزوجها من رجل من الانصار. قوله: قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَيْهِمْ فِيْ اَزْوَاجِهِمْ، فرض الله على المؤمنين ان لا نكاح الا بولى و صداق و شاهدى عدل و لا يحلّ فوق اربع من الحرائر.

وَ مَا مَلَكَتْ اَيْمَانُهُمْ فَرَضَ عَلَيْهِمْ فِيْ مَلِكِ الْيَمِينِ اَنْ لَا يَكُونَ مَلِكٌ خَبْثَةً اِنَّمَا يَكُونَ مَلِكٌ طَيِّبَةً فَتَكُونَ مِنْ اَهْلِ الْحَرْبِ لَا مِنْ اَهْلِ الْعَقْدِ وَ فِي الْقِسْمِ السَّوِيّ تَمَّ الْكَلَامُ فِيْ قَوْلِهِ: وَ مَا مَلَكَتْ اَيْمَانُهُمْ. و قوله: اِكْتِيْلًا يَكُوْنُ عَلَيْكَ حَرْجٌ مَنْسُوقٌ عَلَى قَوْلِهِ: «خَالِصَةً لِّكَ» و المعنى احلنا لك استنكاح الواهبة نفسها و نكاح ما شئت من عدد النساء لا اتى نسيت ما فرضت على غيرك من المؤمنين ان لا ينكحوا الا بولى و شاهدين و صداق و ان يقتصروا على الاربع، لكنى اردت ان لا يكون عليك حرج فى نكاح من اردت من النساء غير هذه التوسعة لا بين بينك و بين غيرك و ارفع من شرفك. وَ كَانَ اللّٰهُ غَفُوْرًا رَّحِيْمًا. «ثُرَجِي» اى توخر، مَنْ تَشَاءُ مِنْهُنَّ وَ تُؤْوِيْ اِلَيْكَ اى تضم اليك من تشاء الارجاء تأخير المرأة من غير طلاق. و الايواء امساك المرأة على القسم السوى من غير ارجاء.

قال اهل التفسير: كان التسوية بينهنّ فى القسم واجبا عليه، فلما نزلت هذه الاية سقط عنه و صار الاختيار اليه فيهنّ. و قال ابو رزين و ابن زيد: نزلت هذه الاية حين غار بعض امهات المؤمنين على النبي (ص) و طلب بعضهنّ زيادة النفقة، فهجرهنّ النبي (ص) شهرا حتى نزلت آية التخيير، فامر الله عزّ و جلّ ان يخيّرهنّ بين الدنيا و الآخرة و ان يخلّى سبيل من اختارت الدنيا و يمسك من اختارت الله و رسوله و على انه يؤوى اليه من يشاء منهنّ و يرجئ فيرضين به قسم لهنّ او لم يقسم او قسم لبعضهنّ دون بعض او فضل بعضهنّ فى النفقة و القسمة فيكون الامر فى ذلك اليه يفعل كيف يشاء، و كان ذلك من خصائصه، فرضين بذلك و اخترنه على هذا الشرط. و اختلفوا فى انه هل اخرج احدا منهنّ عن القسم؟ فقال بعضهم: لم يخرج احدا بل كان رسول الله (ص) مع ما جعل الله له من ذلك يسوى بينهنّ فى القسم الا سودة فانها رضيت بترك حقه من

القسم و جعلت يومها لعائشة. و قيل: اخرج بعضهنّ، قال ابو رزين: لما نزل التّخيير اشفقن ان يطلقهنّ فقلن: يا نبى الله اجعل لنا من مالك و نفسك ما شئت و دعنا على حالنا، فنزلت هذه الاية فارجا رسول الله (ص) بعضهنّ و آوى اليه بعضهنّ، فكان ممّن آوى اليه: عائشة و حفصة و زينب بنت جحش و ام حبيبة بنت ابى سفيان فكان يقسم بينهنّ سواء، و ارجأ منهنّ خمسا: ام سلمة و ميمونة و سودة و صفية و جويرية فكان يقسم لهنّ ما شاء. و قال ابن عباس: «تُرْجِي مَنْ تَشَاءُ مِنْهُنَّ وَ تُؤْوِي إِلَيْكَ مَنْ تَشَاءُ» اى تطلق من تشاء منهنّ و تمسك من تشاء. و قال الحسن: تترك نكاح من شئت و تنكح من شئت من نساء امّتك، و قال: كان النّبى (ص). اذا خطب امرأة، لم يكن لغيره خطبتها، حتّى يتركها رسول الله (ص).

و قيل: معناه تقبل من تشاء من المؤمنات اللاتى تهين انفسهنّ لك فتؤويها اليك و تترك من تشاء فلا تقبلها. روى انّ عائشة لما نزلت: وَ امْرَأَةٌ مُؤْمِنَةٌ اِنْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ قَالَتْ: اما تستحيى المرأة تأتى الرّجل فتقول له: قد وهبت لك نفسى! فنزلت هذه الاية: تُرْجِي مَنْ تَشَاءُ، فقالت عائشة: يا رسول الله ارى الله عزّ و جلّ يسارع فى رضاك. يقال: تزوّج رسول الله (ص) ثلث عشرة امرأة و لا خلاف انه مات عن تسع فيهنّ قرشيات و من سائر العرب. و قيل: لم يتزوّج على خديجة حتّى ماتت. و قيل: طلق امرأتين احديهما الممتنعة و الأخرى المستعيذة، اما الممتنعة فامرأة لما افضى اليها رسول الله بيده امتنعت عليه فطلقها، و اما العائذة فامرأة تميمية قال لها ازواج رسول الله (ص): اذ ارادك رسول الله فقولى له: اعوذ بالله منك» فظنّته من الادب فاستعادت منه، فقال لها: عدت بمعاذ الحقى باهلك. و قيل: تزوّج امرأة من غفار فلما نزلت ثيابها رأى بها بياضا فقال: الحقى باهلك.

قوله: وَ مَنْ ابْتَغَيْتَ اى طلبت و اردت، اى تؤوى اليك امرأة «ممّن» عزلتتهنّ عن القسمة.

فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ لَ اِثْمَ عَلَيْكَ، هذا بيان انّ الارجاع ليس بطلاق و اباح الله عزّ و جلّ له ترك القسم لهنّ حتّى ليؤخر من يشاء منهنّ فى نوبتها و يطاء من يشاء منهنّ فى غير نوبتها و يرد الى فراشه من عزلها، تفضيلا له على سائر الرّجال.

ذَلِكَ اَدْنَى اَنْ تَقَرَّ اَعْيُنُهُنَّ وَ لَا يَحْزَنَنَّ اى ذلك التّخيير الذى خيرتك فى صحبتتهنّ اقرب الى رضاهنّ و اطيب لانفسهنّ و اقلّ لحزنهنّ اذا علمن انّ ذلك من الله عزّ و جلّ.

وَ يَرْضَيْنَ بما آتيتهنّ اعطيتهنّ «كلهنّ» من تقريب و ارجاء و عزل و ابواء.

وَ اللهُ يَعْلَمُ ما فى قلوبكم من امر النساء و الميل الى بعضهنّ. و قيل: هذا اشارة الى ما يخطر بقلب من ارجا من الكراهة و بقلب من آوى من الشّماتة احيانا و ان لم يثبت عليها قلوبهنّ. وَ كَانَ اللهُ عَلِيماً حَلِيماً.

لَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ قَرَأَ ابو عمرو و يعقوب: فَلَا تَحِلُّ بالنّساء، و قرأ الآخرون بالياء.

«مَنْ بَعْدُ» يعنى من بعد هؤلاء التسع اللاتى خيرتهنّ فاخترن الله و رسوله شكر الله لهنّ و حرّم عليه النّساء سواهنّ و نهاه عن تطلقهنّ و عن الاستبدال بهنّ، هذا قول ابن عباس و قتادة و اختلفوا فى انه هل ابيح

له النساء من بعد، قالت عائشة: ما مات رسول الله (ص) حتى احلّ النساء. و قال انس: مات على التحريم. و قيل لابي بن كعب: لو مات نساء النبي (ص) أ كان يحلّ له ان يتزوج؟ قال: و ما يمنعه من ذلك؟ قيل: قوله: لا يحلّ لك النساء من بعد قال: انما احلّ الله له ضربا من النساء فقال: يا أيها النبي إنا أحلنا لك أزواجك...

الاية، ثم قال: لا يحلّ لك النساء من بعد. قال ابو صالح: أمر أن لا يتزوج اعرابية و لا عربية و يتزوج من نساء قومه من بنات العمّ و العمّة و الخال و الخالة ان شاء ثلث مائة و قال مجاهد: معناه لا تحلّ لك اليهوديات و لا النصرانيات بعد المسلمات.

و لا أن تبدل بهنّ يعنى و لا ان تبدل بالمسلمات غيرهنّ من اليهود و النصارى يقول: لا تكون ام المؤمنين يهودية و لا نصرانية.

إلّا ما ملكت يمينك احلّ له ما ملكت يمينه من الكتابيات ان يتسرّى بهنّ قال الضحاك: معناه و لا ان تبدل بازواجك اللاتي هنّ فى حبالتك ازواجا غيرهنّ بان تطلقهنّ فتنكح غيرهنّ فحرّم عليه طلاق النساء اللاتي كنّ عنده اذ جعلهنّ امهات المؤمنين و حرّمهن على غيره حين اخترنه، و امّا نكاح غيرهنّ فلم يمنع منه. قال ابن زيد: كانت العرب فى الجاهلية يتبادلون بازواجهم، يقول الرجل للرجل: بادلنى بامرأتك و ابادلك بامرأتى تنزل لى عن امرأتك و انزل لك عن امرأتى، فانزل الله تعالى: و لا أن تبدل بهنّ من أزواج يعنى تبادل بازواجك غيرك بان تعطيه زوجته و تأخذ زوجته إلّا ما ملكت يمينك لا بأس ان تبدل بجاريته ما شئت، فامّا الحرائر فلا.

روى ابو هريرة قال: دخل عيينة بن حصن على النبي (ص) بغير اذن و عنده عائشة، فقال له النبي (ص): يا عيينة فاين الاستيدان؟ قال يا رسول الله: و ما استاذنت على رجل من مضر منذ ادركت، ثم قال: من هذه الحميراء الى جنبك؟ فقال: هذه عائشة ام المؤمنين، فقال عيينة: أ فلا اترك لك عن احسن الخلق؟ فقال رسول الله (ص): انّ الله قد حرّم ذلك. فلما خرج قالت عائشة: من هذا يا رسول الله؟ قال: هذا احمق مطاع و انه على ما ترين لسيد قومه.

قوله: و لو أعجبك حسنهنّ يعنى ليس لك ان تطلق احدا من نسائك و تنكح بدلها اخرى و لو اعجبك جمالها. قال ابن عباس: يعنى أسماء بنت عميس الخثعمية امرأة جعفر بن ابي طالب، فلما استشهد جعفر اراد رسول الله (ص) ان يخطبها فنهى عن ذلك إلّا ما ملكت يمينك. قال ابن عباس. ملك بعد هؤلاء مارية.

و كان الله على كلّ شيء رقيباً هذا تعظيم للنهى و تشديد فى التحريم، و فى الاية دليل على جواز النظر الى من يريد نكاحها من النساء

روى عن جابر قال: قال رسول الله (ص): اذا خطب احدكم المرأة فان استطاع ان ينظر الى ما يدعوه الى نكاحها فليفعل.

و عن المغيرة بن شعبة قال: خطبت امرأة فقال لى النبي (ص): هل نظرت اليها؟ قلت: لا قال: فانظر اليها فانه اخرى ان يؤدم بينكما.

و عن ابی هریره ان رجلا اراد ان يتزوج امرأة من الانصار، فقال له النبي (ص): انظر اليها فان في اعين الانصار شيئا.

قال الحمیدی: یعنی الصّعر، النوبة الثالثة

قوله: ما كان مُحَمَّداً أباً أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَ لَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ ذكر تعريف و بیان تشریف آن مهتر عالم است و سیّد ولد آدم، جوهر سعادت و عنصر سیادت، قبله اقبال و کعبه آمال، محمد مصطفی (ص) که شرف رسالت او بازل بسته و عزّ دولت او باید پیوسته، منبر و محراب بنام او آراسته، ارکان دین و قواعد عقاید ببیان و تبیان او ممهّد شده. مهتری که ظاهر او همه راحت بود، باطن او ملاحظت بود، عبارت او فصاحت بود، سرّ او از محبت بود، جان او از نور عزّت بود، پرده او غیرت بود، آئین او شریعت بود، خلعت او شفاعت بود هر چند اسم پدری از وی بیفکند اما از همه پدران مشفقتر و مهربانتر بود.

قال (ص): «انما انا لکم مثل الوالد لولده».

گفته‌اند شفقت او بر امّت از شفقت پدران افزون بود، اما پدر امّت نخواند او را از بهر آنکه در حکم ازلی رفته و قضاء ربانی و تقدیر الهی سابق شده که روز رستاخیز در آن انجمن کبری و عرصه عظمی که سرا پرده قهاری بززند و بساط عظمت بگسترانند و ترازوی عدل بیاویزند و زندان عذاب از حجاب بیرون آرند، جانها بچنبر گردن رسد، زبانهای فصیح گنگ گردد، عذرها همه باطل شود، نسبها بریده گردد، پدران همه از فرزندان بگریزند، چنانکه ربّ العزّة فرمود: يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَ أُمِّهِ وَ أَبِيهِ. آدم که پدر همگانست فرا پیش آید که بار خدایا! آدم را بگذار، و با فرزندان تو دانی که چکنی. نوح همان گوید، ابراهیم همان، موسی و عیسی و دیگر پیغامبران همان گویند، از سیاست رستاخیز و فزع قیامت همه بلرزند و بخود درمانند و با فرزندان نپردازند و گویند: «نفسی نفسی»، خداوندا! ما را برهان و با فرزندان هر چه خواهی میکن، و مصطفی عربی (ص) در آن انجمن رستاخیز روی بر خاک نهاده و گیسوی مشکین بر دست نهاده و زبان رحمت و شفقت بگشاده که: بار خدایا! امّت من مشتی ضعیفان و بیچارگان‌اند، طاقت عذاب و عقاب تو ندارند، بر ایشان بیخشای و رحمت کن و با محمد هر چه خواهی کن، بحکم آنکه در ازل رفته که پدران از فرزندان بگریزند آن روز او را پدر نخواند تا از ایشان نگریزند و از بهر ایشان شفاعت کند.

لطیفه‌ای دیگر شنو: او را پدر نخواند که اگر پدر بودی، گواهی پدر مر پسر را قبول نکنند در شرع، و او صلوات الله و سلامه علیه فردای قیامت بعدالت امّت گواهی خواهد داد و ذلك قوله عزّ و جلّ: لَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَ يَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيداً.

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْراً كَثِيراً مفهوم این آیت از روی اشارت دعوت خلق است بر محبت حق، زیرا که مصطفی علیه الصلاة و السلام فرموده: «من احبّ شیئا اکثر ذکرها»، نشان دوستی ذکر فراوان است، دوستی نگذارد که زبان از ذکر بیاساید یا دل از ذکر خالی ماند.

پیر طریقت گفت: ذکر دوست بهره مشتاقانست، روشنایی دیده و دولت جان و آئین جهانست، يك ذرّه



فزودن بدوستی بهتر از دو جهانست، يك طرفة العين انس با دوست خوشتر از جانست، يك نفس در صحبت دوست ملك جاودانست، عزيز آن رهی که سزای آنست، این چه کارست که بی‌نام و بی‌نشانست، شغل رهی است و از رهی نهانست، رهی از آن بی‌طاقت و بآن یازانست، او که طالب آنست، بالله که در میان آتش نازاست.

ار دستت از آتش بود      ما را ز گل مفرش بود  
هر چه از تو آید خوش بود      خواهی شفا خواهی الم

تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ باش تا این درویش بدولت خانه ابد رسد، تأخیر و درنگ از پای عطف برخیزد، ابر لطف باران کرم ریزد، خورشید وصال از مشرق یافت تابان شود، دیده و دل و جان هر سه بدوست نگران شود.

در خبر است که: «تملاً الأبصار من النظر في وجهه و يحدثهم كما يحدث الرجل جليسه».

آن دیده که او را دید، بملاحظه غیر او کی پردازد، و آن جان که با او صحبت یافت، با آب و خاک چند سازد. خو کرده در حضرت عزت، مذلت حجاب چند برتابد، والی بر شهر خویش، در غربت عمر چون بسر آرد.

اندین عالم غریبی زان همی گردی ملول      تا ارحنا یا بلالت گفت باید بر ملا

تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ این نواخت و منزلت و این دولت بی‌نهایت، فردا کسی را سزاست که امروز از صفات هستی خود جداست، هر چه آن صفات خودی است همه بند است و هر چه بند است همه رنگ است و هر چه رنگ است در راه جوانمردان ننگ است.

آن کس که هزار عالم از رنگ نگاشت      رنگ من و تو کجا خرد ای ناداشت

خود را چه نگاری ای مسکین؟! خود نگاری را قدری نیست، خود را چه آرایی؟ خود آرایی را نوایی نیست: بگذار تا «و زینه فی قلوبکم» بی‌تو ترا آرید، بگذار تا يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ بی‌تو ترا پسندد.

پیر طریقت گفت: ازو باو نگر نه از خود باو، که دیده با دیده‌ور پیشین است و دل با دوست نخستین است، هر که درین کوی حجره‌ای دارد داند که چنین است، دیدار دوست جان را آئین است، بذل جان بر امید دیدار، در شریعت دوستی دین است.

يا أَيُّهَا النَّبِيُّ ائِ مَهْتَرِ عَالِمِ! ائِ سَيِّدِ وِلْدِ آدَمِ! فَخْرِ عَرَبِ وَ عَجْمِ! ائِ نَوَاحْتِهِ لَطْفِ قَدَمِ! ائِ دَرِ زَمِينِ مَقْدَمِ وَ دَرِ آسْمَانِ مَحْتَرَمِ، مهتری که بیان او نظم عقد نجات، برهان او حلّ عقد مشکلات، گفتار او منشور سعادات، کردار او دستور کرامات، لفظ او سرمایه مکرّمات، لحظ او پیرایه حسنات، علیه افضل الصلوات و اوفر



چون پاک بسوخت عشق تو جان رهی صد جان دگر بحیله موجود کنم

### ۵ النوبة الاولى

قوله تعالى: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِي شَمَا كَهْ كَرُويدگان ايد، لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ فِي خَانَهَاي پيغامبر مشويد، إِلَّا أَنْ يُؤَدِّنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ مَكْرٍ كَهْ شَمَا رَا بَا خورَدني خوانند، غَيْرَ نَاطِرِينَ إِنَاهُ نَه چنان كه شويد و نشينيد تا طعام فرا رسد، وَ لَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا لَكِنْ چُون شَمَا رَا بَا خورَدني خوانند در شويد، فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَ چُون طعام بخوريد بپراكنيد وَ لَا مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ وَ نَه چنان كه از سخنان مي برسيد، إِنَّ ذَلِكَ كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ كَهْ آن پيغامبر رَا مي برنجاند، فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ وَ او رَا شرم مي بود از شما، وَ اللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ وَ اللَّهُ از گفتني گفتن شرم ندارد، وَ إِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا وَ هر گه كه از ايشان چيزي خواهيد، فَسَأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ از پس پرده خواهيد، ذَلِكَ أَطْهَرُ اَيْن شَمَا رَا پاك دارنده تر است، لِقُلُوبِكُمْ وَ قُلُوبِهِنَّ دَلَهَاي شَمَا رَا وَ دَلَهَاي ايشان رَا، وَ مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَ روا نيست شما رَا كه رسول خدای رَا رنج دل نماييد، وَ لَا أَنْ تُنْكِحُوا أَرْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا وَ نَه زنان او رَا بزني خواهيد بعد از وي هرگز، إِنَّ ذَلِكَ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا (۵۳) آن بنزدك خدای كاری بزرگ است.

إِنْ تُبْدُوا شَيْئًا أَوْ تُخْفُوهُ أَكْرَ پيدا كنيد چيزي يا در دل داريد، فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا (۵۴) الله بهمه چيز داناست هميشه.

لَا جُنَاحَ عَلَيْهِنَّ تَنَكِّي نِيست بر زنان، فِي آبَائِهِنَّ پدران خويش رَا، وَ لَا أَبْنَائِهِنَّ وَ لَا إِخْوَانِهِنَّ وَ پسران خويش يا برادران خويش رَا، وَ لَا أَبْنَاءَ إِخْوَانِهِنَّ وَ لَا أَبْنَاءَ أَخَوَاتِهِنَّ وَ نَه برادرزادگان خويش يا خواهرزادگان خويش رَا، وَ لَا نِسَائِهِنَّ وَ نَه زنان هم دين «۳» خويش رَا، وَ لَا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ وَ نَه بردگان خويش رَا، وَ اتَّقِينَ اللَّهَ وَ از خشم و عذاب خدای بپرهيزيد، إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا (۵۵) كه الله بر همه چيز گواهدست و بان دانا.

إِنَّ اللَّهَ وَ مَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ خدای و فرشتگان او درود مي دهند بر پيغامبر، يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اِي شما كه مؤمنان ايد، صَلُّوا عَلَيْهِ درود دهيد بر او، وَ سَلِّمُوا تَسْلِيمًا (۵۶) و سلام كنيد سلام كردني.

إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ ايشان كه مي رنجانند خدای رَا و رسول او رَا، لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ لعنت كرد الله بر ايشان درين جهان و در آن جهان، وَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا (۵۷) و ايشان رَا ساخت عذابي خواركننده.

وَ الَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ ايشان كه مي رنجانند مردان مؤمنان و زنان ايشان رَا بغير ما اكْتَسَبُوا بي گناهي كه كردند، فَقَدْ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَ إِثْمًا مُبِينًا (۵۸) در گردن خويش كردند دروغی بزرگ و بزه ای آشكارا.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اِي پيغامبر، قُلْ لِأَرْوَاجِكْ بگو فرازان خويش، وَ بَنَاتِكَ وَ دختران خويش، وَ نِسَاءَ الْمُؤْمِنِينَ وَ



زنان مؤمنان، يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيهِنَّ تا تنگ فراز آرند و نزدیک برویهای خویش چادرهای خویش، ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ يُعْرَفْنَ أَنْ زَدِيكَ تَر است بآن که ایشان را بشناسند، فَلَا يُؤَدِّينَ و ایشان را نرنجانند، وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (۵۹) و الله آمرزگار است همیشه.

لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ أَكْرَبَ نَشُودِ دُورِيَانِ، وَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ و ایشان که در دلهای ایشان بیماری است، وَ الْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ و دروغ زنان در مدینه، لِنُعْرِبَنَّكَ بِهِمْ تَرَا بَرِ ایشان آغالیم و بر ایشان انگیزانیم، ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا وَ أَنْ كِه تَرَا هَمَشَهْرِي نَبَاشَنَدِ دَر مَدِينَه، إِلَّا قَلِيلًا (۶۰) مَلْعُونِينَ مَكْرَ اِنْدَكِي نَكُوهِدِه وَ نَفْرِيَدِه.

أَيُّمَا تُقَفُّوا هَر جَا كِه يَابَنَدِ ايشان رَا، أُخِدُوا بَكِيرِنْدَشَانِ، وَ قَتَلُوا تَقْتِيلًا (۶۱) وَ بَكَشَنَدِ كَشْتَنِي نَهْمَارِ.  
سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ نَهَادَ اللَّهُ اِسْتِ دَر ايشان كِه اَزِين پيش بوندند، وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا (۶۲) وَ نَهَادَ اللَّهُ رَا تَبْدِيلَ كَرْدَنِ نِيَابِي.

يَسْأَلُكَ النَّاسُ مَرْدَمَانِ تَرَا مِي پَرَسَنَدِ، عَنِ السَّاعَةِ اَز رَسْتَاخِيْزِ، قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ كُوِي دَانَسْتَنِ هَنَكَمِ  
أَنْ بِنَزْدِيكَ اللَّهُ اِسْتِ وَ مَا يُدْرِيكَ وَ چِه چيز تَرَا دَانَا كَرْدِ، لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيْبًا (۶۳) مَكْرَ كِه رَسْتَاخِيْزِ نَزْدِيكَ اِسْتِ.

إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكَافِرِينَ اللَّهَ بِنَفْرِيْدِ وَ دُور كَرْدِ كَاْفِرَانِ رَا، وَ أَعَدَّ لَهُمْ سَعِيرًا (۶۴) وَ سَاخَتِ ايشان رَا آتَشِ جَاوِيْدِي.

خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ايشان دَر اِن جَاوِيْدِ بَاشَنَدِ، لَا يَجِدُونَ وَّلِيًّا وَ لَا نَصِيْرًا (۶۵) كِه نِه هِيْجِ كَسِ يَاوَنَدِ مَهْرَبَانِ وَ نِه يَارِي دَهَنَدِه اِي.

يَوْمَ نُفَلِّبُ وَ جُوهَهُمْ فِي النَّارِ اِن رُوز كِه رُويَهَايِ ايشان مِي كَرْدَانَنَدِ دَر آتَشِ، يَقُولُونَ مِي كُوِيْنَدِ: يَا لَيْتَنَا أَطَعْنَا اللَّهَ كَاثَكِ مَا فَرْمَانِ بَرْدِيْمِي اللَّهَ رَا، وَ أَطَعْنَا الرَّسُولَ (۶۶) وَ فَرْمَانِ بَرْدِيْمِي فَرَسْتَادِه اُو رَا.

وَ قَالُوا رَبَّنَا وَ مِي كُوِيْنَدِ: خَدَاوَنَدِ مَا، إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَ كَبْرَاءَنَا مَا فَرْمَانِ بَرْدِيْمِ مَهْتَرَانِ وَ بَزْرِكَاْنِ خُوِيْشِ رَا، فَأَضَلُّونَا السَّبِيلَا (۶۷) وَ مَا رَا اَز رَاهِ بَبَرْدَنَدِ وَ اَز رَاهِ كَمِ كَرْدَنَدِ.

رَبَّنَا آتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ خَدَاوَنَدِ مَا ايشان رَا عَذَابِ دُو تُوِي دِه، وَ الْعَنْهُمْ لَعْنًا كَبِيْرًا (۶۸) وَ بَرِيْشَانِ لَعْنَتِ كَنْ لَعْنَتِي بَزْرِكِ.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اايشان كِه بَكْرُوِيْدَنَدِ، لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ آدُوا مُوسَى مَبَاشِيْدِ چُونِ ايشان كِه مُوسَى رَا رَنجَانِيْدَنَدِ، فَبَرَأَهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا تَا اللَّهَ اُو رَا پَاكِ كَرْدِ اَز اِنچِه كَفْتَنَدِ، وَ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجِيْهًا (۶۹) وَ بِنَزْدِيكَ اللَّهَ مُوسَى رُوِي شَنَاسِ بُوْدِ بَشَكُوِه.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اايشان كِه بَكْرُوِيْدَنَدِ، اتَّقُوا اللَّهَ بِرَهِيْزِيْدِ اَز خَشْمِ وَ عَذَابِ خَدَايِ، وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيْدًا (۷۰) وَ مِي كُوِيْدِ اِن سَخْنِ رَا سْتِ پَاكِ دَرَسْتِ.

يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ تَا كَارَهَايِ شَمَا بَاَزِ سَاَزَدِ وَ بَاَصْلَاحِ آرَدِ، وَ يَعْفِرْ لَكُمْ دُنُوبَكُمْ وَ كَنَاهَانِ شَمَا رَا بِيَاْمَرَزَدِ،

وَ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ هُرَّكَ فَرْمَانِ بَرْدِ خَدَائِی رَا وَ رَسُولِ اَوْ رَا، فَقَدْ فَازَ فَوْزاً عَظِیماً (۷۱) وی رست رستنی بزرگ و پیروز آمد پیروزی بزرگوار.

إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ مَا عَرَضَهُ كَرْدِیْمِ اَمَانَتِ دِیْنِ، عَلَی السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبَالِ بَرِ اَسْمَانِهَا وَ زَمِیْنِهَا وَ كَوْهَهَا، فَأَبَیْنَ أَنْ یَحْمِلْنَهَا بَازِ نَشَسْتَنْدِ اَزِ بَرْدَاشْتِ اَنْ، وَ اَشْفَقْنَ مِنْهَا وَ تَرَسِیْدَنْدِ اَزِ اَنْ، وَ حَمَلَهَا الْاِنْسَانُ وَ اَدَمُ فَرَا اِیْسْتَادِ وَ دَرِ گَرْدَنْ خَوِیْشِ كَرْدِ، اِنَّهُ كَانَ ظَلُوماً جَهُولاً (۷۲) كه این آدمی ستمكار و نادان است تا بود.

لِیُعَذِّبَ اللَّهَ الْمُنافِقِیْنَ وَ الْمُنافِقَاتِ تا عذاب كند الله منافقان را مردان و زنان، وَ الْمُشْرِكِیْنَ وَ الْمُشْرِكَاتِ وَ اَنْبَازِ گِیْرانِ را مردان و زنان، وَ یُتُوبَ اللَّهُ عَلَی الْمُؤْمِنِیْنَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ با خود آرد و بپذیرد مؤمنان مردان و زنان، وَ كَانَ اللَّهُ غُفُوراً رَحِیماً (۷۳) و الله آمرزگار است بخشاینده همیشه.

### النوبة الثانية

قوله: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ... الآية سبب نزول این نهی و نزول این آیه آن بود كه: رسول خدا (ص) ولیمه‌ای ساخت از بهر زینب كه تحویل كرده بود و جمعی بسیار از یاران بر ان ولیمه خوانده، انس مالك گفت: رسول خدا مرا فرمود كه رو هر كه را بینی از یاران برخوان. گفتا رفتم و خواندم، و یاران جوق جوق می‌آمدند و طعام می‌خوردند و باز میگشتند. بعاقبت گفتم: یا رسول الله ما اجد احدا ادعوه كس نماند كه او را نخواندم. آن گه طعام برداشتند و قوم متفرق شدند، سه كس در خانه رسول (ص) بماندند و دراز نشستند و از سخنها می‌پرسیدند و سرگذشتها باز میگفتند، رسول (ص) خدا میخواست كه ایشان برخیزند و شرم میداشت كه بگفتی، يك بار و دو بار از خانه بیرون شد بخانه عایشه و غیر آن و باز می‌آمد و انتظار برخاستن ایشان میکرد، در آن حال جبرئیل آمد و این آیه آورد، آنجا كه گفت: وَ اللَّهُ لَا یَسْتَحِیْی مِنْ الْحَقِّ، رسول خدا بر ایشان خواند و ایشان برخاستند و بیرون شدند.

ابن عباس گفت: قومی مسلمانان گاه گاه بخانه رسول (ص) می‌شدند و طعام می‌خوردند، و پیش از رسیدن آن طعام می‌رفتند و دراز می‌نشستند تا طعام فرا رسد، رسول خدا باین سبب رنجور دل می‌شد و شرم میداشت كه ایشان را از آن منع كند تا آیت فرو آمد كه: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامِ إِي اِلا ان تدعوا الى طعام فيؤذن لكم فتأكلوه.

غَيْرَ نَاطِرِينَ اِنَاهُ يَعْنِي غَيْرَ مَنْتَظَرِينَ حِينَ نَضَجَهُ وَ ادْرَاكَهُ «انِي» وَ «انِي» لَغْتانِ مَثَلِ: اِلى وَ اِلى، وَ مَعَا وَ اِنَاءِ جَمْعُهُ مَثَلِ: الْاِلاءِ وَ الْاِمْعَاءِ، يَقَالُ: اِنِي الْحَمِيمِ اِذَا اَنْتَهَى حَرَّهُ، وَ اِنِي اِنْ يَفْعَلُ كَذَا، اِى حَانَ. وَ فِيهِ لَغْتانِ: اِنِي، يَأْنِي وَ اَنْ، يَبِينُ، مَثَلِ: حَانَ يَحِينُ.

وَ لَكِنْ اِذَا دُعِیْتُمْ فَادْخُلُوا فَاِذَا طَعِمْتُمْ اِى اَكَلْتُمْ الطَّعَامَ فَانْتَشِرُوا وَ تَفَرَّقُوا وَ اَخْرَجُوا مِنْ مَنْزِلِهِ.

وَ لَا مُسْتَأْسِیْنَ اِى وَ لَا طَالِبِیْنَ الْاِنْسِ لِحَدِيثِ. وَ مَحَلُّهُ خَفْضُ مَرْدُودِ عَلَی قَوْلِهِ: غَيْرَ نَاطِرِينَ اِنَاهُ.

وَ لَا مُسْتَأْسِیْنَ لِحَدِيثِ اِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ يُؤْذِی النَّبِیَّ فَيَسْتَحِیْی مِنْكُمْ وَ اللَّهُ لَا یَسْتَحِیْی مِنْ الْحَقِّ اِى لَا یَتْرِكُ تادیبكم و بیان الحق حياء. روى ان اسماعيل بن ابى حكيم قرئت بين يديه هذه الآية، فقال: هذا ادب ادب الله به



التقلاء. و قال ابن عائشة: حسبك في التقلاء ان الله تعالى لم يحتلمهم.

وَ إِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَسَأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ عَمْرٍ خُطَابٍ بِمَسْجِدِ رَسُولٍ بَرَّكَذِشْتِ وَ رَسُولٍ (ص) رَا  
دید با زنان خویش در مسجد، عمر گفت با زنان رسول: احتجبین فان لکن علی النساء فضلا کما ان لزوجکن  
علی الرجال الفضل از مردان در حجاب باشید که شما را بر زنان امت فضل است و افزونی هم چنان که  
شوهر شما را رسول خدا صلوات الله علیه فضل است بر عالمیان. بروایتی دیگر زینب گفت: یا بن الخطاب  
انک لتغار علينا و الوحی ینزل فی بیوتنا تو بر ما غیرت میبری باینچ میفرمایی، و وحی الله در خانه ما  
فرود می آید، یعنی که اگر مراد الله بود خود فرماید و حاجت بغیرت تو نباشد، تا درین حدیث بودند بر وفق  
قول عمر آیت حجاب آمد: وَ إِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَسَأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَ قُلُوبِهِنَّ بَعْدَ  
از آیت حجاب هیچ کس را روا نبود که در زنی از زنان رسول نگرستید اگر در نقاب بودی یا بی نقاب. عمر  
خطاب بعد از آن میگفت: وافقنی ربی فی ثلاثة، قلت: یا رسول الله لو اتخذوا من مقام ابراهیم مصلی، فانزل  
الله تعالی: وَ اتَّخَذُوا مِنْ مَقَامِ اِبْرَاهِيمَ مُصَلًّی، و قلت: یا رسول الله انه یدخل علیک البرّ و الفاجر فلو امرت  
امهات المؤمنین بالحجاب، فانزل الله آیه الحجاب، قال: و بلغنی بعض ما عاتب رسول الله نساءه، قال: فدخلت  
علیهن فجعلت استقرّ بهنّ واحدة واحدة، قلت: و الله لتنتهنّ او لیبدلنه الله ازواجاً خیراً منکنّ حتی اتیت علی  
زینب، فقالت: یا عمر اما کان فی رسول الله ما یعظ نساءه حتی تعظهنّ انت؟ فخرجت فانزل الله تعالی: یا  
عمر اما کان فی رسول الله، ما یعظ نساءه حتی تعظهنّ انت؟ فخرجت فانزل الله تعالی: عَسَى رَبُّهُ اِنْ طَلَّقَنَّ  
اَنْ یُبَدِّلَهُ اَزْوَاجًا خَیْرًا مِنْکُمْ... الایه. و عن مجاهد ان رسول الله (ص) کان یطعم و معه اصحابه فاصابت ید  
رجل منهم ید عایشه و کانت معهم، فکره النبی (ص) ذلك فنزلت آیه الحجاب.

قال انس: کنت ادخل علی رسول الله (ص) بغیر اذن فجئت یوما لادخل، فقال: مکانک یا بنی قد حدث بعدک  
ان لا تدخل علینا الا باذن ذلکم اطهر لقلوبکم و قلوبهنّ من الریب.

وَ مَا کَانَ لَکُمْ اَنْ تُؤَدُّوا رَسُوْلَ اللّٰهِ لَیْسَ لَکُمْ اِذَا هُوَ فِی شَیْءٍ مِنَ الْاَشْیَاءِ.

وَ لَا اَنْ تَنْکِحُوا اَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ اَبْدًا هَذَا اِذَا دَخَلَ بَهْنَ. و تزوّج رجل من المؤمنین امرأة کان تزوّج بها  
رسول الله و طلقها و لم یکن دخل بها، فاراد عمر ان یقتله فاقام الرجل البینه علی ان رسول الله لم یکن دخل  
بها فذکر ان عمر حلق رأسه و لحيته.

و روى معمر عن الزهرى ان العالیة بنت ظبیان التی طلق النبی (ص) تزوّجت رجلاً و ولدت له، و ذلك  
قبل تحریم ازواج النبی (ص) علی الناس. و اما حفصة بنت عمر فان رسول الله طلقها ثم راجعها، جاءه  
جبرئیل فقال له: ان ربك یقرئك السلام و یقول: ان حفصة صوامة قوامة و انها زوجتك فی الجنة، فراجعها.

اِنَّ ذَلِكُمْ کَانَ عِنْدَ اللّٰهِ عَظِیْمًا هَذَا الْوَعِیدُ رَاجِعٌ عَلٰی مَنْ یُؤَدِّی رَسُوْلَ اللّٰهِ وَ عَلٰی مَنْ یرید ان ینکح احدا من  
ازواجه من بعده، و کان رجل قال: ان مات رسول الله نکحت عائشة، قال مقاتل بن سلیمان هو طلحة بن عبید  
الله.

إِنْ تُبْدُوا شَيْئًا أَوْ تُخْفُوهُ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا كَانَ هَذَا وَعِيدٌ لِلرَّجُلِ الَّذِي تَمَنَّى نِكَاحَ عَائِشَةَ وَ لَمَّا نَزَلَتْ آيَةُ الْحِجَابِ قَالَ: الْأَبَاءُ وَالْأَبْنَاؤُ وَالْأَقْرَابُ وَ نَحْنُ أَيْضًا نَكْتُمُهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ، فَانزَلَ اللَّهُ عِزًّا وَ جَلًّا: لَا جُنَاحَ عَلَيْهِنَّ فِي آبَائِهِنَّ يَعْنِي لَا إِثْمَ عَلَيْهِنَّ فِي تَرْكِ الْإِحْتِجَابِ مِنْ هَؤُلَاءِ. وَ قَالَ مُجَاهِدٌ فِي وَضْعِ جَلَابِيْبِهِنَّ عِنْدَهُمْ.

وَ قَوْلُهُ: وَ لَا نِسَائِهِنَّ أَرَادَ بِهِ النِّسَاءَ الْمُسْلِمَاتِ حَتَّى لَا يَجُوزَ لِلْكِتَابِيَّاتِ الدَّخُولَ عَلَيْهِنَّ وَ التَّكْشِيفَ عِنْدَهُنَّ وَ قِيلَ: هُوَ عَامٌ فِي الْمُسْلِمَاتِ وَ الْكِتَابِيَّاتِ، وَ إِنَّمَا قَالَ: وَ لَا نِسَائِهِنَّ لِأَنَّهِنَّ مِنْ أَجْنَاسِهِنَّ وَ لَمْ يَذْكَرِ الْعَمَّ وَ الْخَالَ لِأَنَّهُمَا دَاخِلَانِ فِي الْأَبَاءِ قَدْ عَدَّ اللَّهُ عِزًّا وَ جَلًّا الْعَمَّ أَبَا وَ الْخَالَهَ أُمَّا فِي الْقُرْآنِ. وَ لَا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ اخْتَلَفُوا فِي أَنْ عَبْدَ الْمَرْأَةِ هَلْ يَكُونُ مُحْرَمًا لَهَا أَمْ لَا؟ فَقَالَ قَوْمٌ: يَكُونُ مُحْرَمًا لَهَا لِقَوْلِهِ عِزًّا وَ جَلًّا: أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ. وَ قَالَ قَوْمٌ: هُوَ كَالْأَجَانِبِ، وَ الْمُرَادُ مِنَ الْآيَةِ: الْإِمَاءُ دُونَ الْعَبِيدِ.

وَ اتَّقِينَ اللَّهَ أَنْ يَرَاكَ غَيْرَ هَؤُلَاءِ.

إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مِنْ أَعْمَالِ الْعِبَادِ شَهِيدًا.

إِنَّ اللَّهَ وَ مَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: يَعْنِي أَنَّ اللَّهَ يَرْحَمُ وَ يَبْنِي عَلَيْهِ وَ الْمَلَائِكَةُ يَدْعُونَ لَهُ وَ يَسْتَغْفِرُونَ لَهُ. قَالَ أَبُو الْعَالِيَةِ: صَلَاةُ اللَّهِ تَنَاوَاهُ عَلَيْهِ عِنْدَ الْمَلَائِكَةِ وَ صَلَاةُ الْمَلَائِكَةِ الدَّعَاءُ لَهُ.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِيمًا إِنْ أَمْرِي اسْتَمْتِ مَطْلُقٌ كَمَا مَاتَ رَا فَرْمُودَنْدُ: بَدْرُودِ دَادَنْ بَرِ وَى وَ سَلَامِ كَرْدَنْ بَرِ وَى. سَلَامِ أَنْسَتْ كَمَا مَوْمَنَانِ دَرِ تَشَهَّدِ نَمَازِ مِيْغُوَيْنِدِ: السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ. وَ دَرُودِ أَنْسَتْ كَمَا مِيْغُوَيْنِدِ دَرِ آخِرِ نَمَازِ كَمَا: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَ آلِ إِبْرَاهِيمَ وَ بَارَكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَ آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مُجِيدٌ».

قَالَ كَعْبُ بْنُ عَجْرَةَ: سَأَلْنَا رَسُولَ اللَّهِ (ص)، فَقُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ كَيْفَ الصَّلَاةُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ؟

فَأَنَّ اللَّهَ قَدْ عَلَّمَنَا كَيْفَ نَسَلِمُ. قَالَ: «قُولُوا: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مُجِيدٌ، اللَّهُمَّ بَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَ آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مُجِيدٌ».

وَ عَنْ أَبِي حَمِيدِ السَّاعِدِيِّ أَنَّهُمْ قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ كَيْفَ نَصَلِّيْكَ عَلَيْكَ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ: قُولُوا اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ أَزْوَاجِهِ وَ ذُرِّيَّتِهِ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ، وَ بَارَكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ أَزْوَاجِهِ وَ ذُرِّيَّتِهِ كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مُجِيدٌ».

وَ عَنْ أَبِي سَعِيدِ الْخَدْرِيِّ قَالَ: قُلْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ هَذَا السَّلَامُ عَلَيْكَ قَدْ عَلَّمْنَا، فَكَيْفَ الصَّلَاةُ؟

قَالَ: «قُولُوا: قُلْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ هَذَا السَّلَامُ عَلَيْكَ قَدْ عَلَّمْنَا، فَكَيْفَ الصَّلَاةُ؟

قَالَ: قُولُوا: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى عَبْدِكَ وَ رَسُولِكَ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ، وَ بَارَكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ

كما باركت على ابراهيم».

و عن عبد الله بن مسعود قال: اذا صلّيتم على النبي (ص) فاحسنوا الصلاة عليه فائكم لا تدرون لعل ذلك يعرض عليه، قالوا: فعلمنا قال: قولوا اللهم اجعل صلواتك و رحمتك و بركاتك على سيّد المرسلين و امام المتقين و خاتم النبيين محمد عبدك و رسولك امام الخير و قائد الخير و رسول الرحمة، اللهم ابعته مقاما محمودا يغبطه به الاولون و الآخرون، اللهم صلّ على محمد و على آل محمد كما صلّيت على ابراهيم و آل ابراهيم انك حميد مجيد. و قال (ص): «حياتي خير لكم تحدثون و نحدث لكم و وفاتي خير لكم تعرض على اعمالكم فما كانت من حسنة حمدت الله عليها و ما كان من سيئة استغفرت الله لكم فاذا صلّيتم على فاحسنوا الصلاة فائكم تعرضون على بأسمائكم و أسماء آبائكم و عشائركم و اعمالكم».

و قال (ص): «صلّوا على اينما كنتم من الارض فانّ صلواتكم تبلغني».

و عن ابن عباس قال: ليس احد من امّة محمد (ص) يسلم عليه و يصلّي عليه الا بلغه فلان يسلم عليك و يصلّي عليك.

قال يزيد الرقاشي: ملك موكل برسول الله (ص) اذا صلّي عليه احد قال صلّي عليك من امّتك فلان بن فلان. و عن اوس بن اوس الثقفي قال: قال رسول الله (ص): «اكثرُوا على الصلاة في يوم الجمعة فانّ صلواتكم معروضة على»، قالوا: يا رسول الله كيف تعرض عليك و قد ارمت؟ يعني بليت، قال: «انّ الله حرم على الارض ان تاكل اجساد الانبياء».

و عن ابي هريرة عن النبي (ص) قال: «ما من احد يسلم على الا ردّ الله الىّ روحى حتى اردّ عليه السلام»

قال: «و الذى نفسى بيده ما منكم احد يسلم علىّ اذا متّ الا جاءني جبرئيل فقال يا محمد هذا فلان بن فلان بن فلان فيرفع لى فى النسب حتى اعرفه فاقول: نعم، فيقول: هو يقرأ عليك السلام و رحمة الله، فاقول: و عليه السلام و رحمة الله و بركاته»، و فى رواية اخرى قال: يا محمد صلّي عليك فلان كذا و كذا، قال: فيصلّي الربّ على ذلك الرّجل بكلّ واحد عشرا.

و عن عبد الرحمن بن عوف قال: قال رسول الله (ص): «لقيت جبرئيل عليه السلام فيبشّرني انّ الله تبارك و تعالى يقول: من صلّي عليك صلّيت عليه و من سلم عليك سلمت عليه، فسجدت لله شكرا». و عن سعيد بن عمر الانصارى عن ابيه و كان بدرّيا عن النبي (ص) قال: «ما صلّي علىّ عبد من امّتى صلاة صادقا بها من قبل نفسه الا صلّي الله عليه و سلم بها عشر صلوات و كتب له بها عشر حسنات و رفعه بها عشر درجات و محاه عنه بها عشر خطيئات».

قوله: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ اى ادعوا له بالرحمة، و سلّموا تسليما» اى حيّوه بتحية الاسلام.

إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَاباً مُّهِيناً، معنى آيت آنست كه ايشان كه مى‌رنجانند خداى را جلّ جلاله و رسول او را عليه السلام، الله ور ايشان لعنت كرد در دو جهان.



ابن عباس گفت: ایشان سه قوم اند که ایذاء الله خواستند، جهودان و ترسایان و مشرکان. جهودان گفتند: «عزیر ابن الله، ید الله مغلوله، ان الله فقیر و نحن اغنیاء». ترسایان گفتند: «المسیح ابن الله، ثالث ثلاثة». مشرکان گفتند: الملائكة بنات الله و الاصلنام شركاؤه همانست که مصطفی (ص) گفت حکایت از کردگار جل جلاله: «شتمنی ابن آدم یقول اتخذ الله ولدا و انا الاحد الصمد الذی لم الد و لم اولد و لم یکن لی کفوا احد».

و قال تعالی: یوذینی ابن آدم یسبّ الدهر و انا الدهر بیدی الامر اقلب اللیل و النهار»  
عکرمه گفت: اصحاب تصاویر اند خلقتی و صورتی که رب العالمین بآفرینش آن متفرد است و جز بقدرت الهیت وجود آن ممکن نیست، ایشان میخواهند که مثل آن در وجود آرند، و مصطفی (ص) فرموده: «لعن الله المصورین».

و قال (ص): «یقول الله تعالی: و من اظلم ممّن ذهب یخلق کخلقی فلیخلقوا ذرّة و لیخلقوا حبة او شعيرة».  
و گفته اند: محتمل است که ایذاء الله بمعنی الحاد بود در اسما و صفات الله کقوله تعالی: وَ ذَرُّوا الَّذِینَ یُحِیدُونَ فِی اَسْمَائِهِ: و گفته اند: درین آیت اضمار است یعنی یوذون اولیاء الله، فحذف المضاف و اقیم المضاف الیه مقامه کقوله: «وَ سَأَلِ الْقَرْیَةَ» ای اهل القرية.

سیاق این سخن بر عادت خلق و تعارف مردم است، و رنه جناب جبروت احدیت و درگاه عزت الهیت مقدس است و منزّه از آن که خلق بوی اذی رسانند، یا خود کسی را رسد که اندیشه کند یا تواند. اما اذی رسول از جهت کفار آنست که در بدایت اسلام دندانهای می شکستند و او را می زدند و خاک بروی می ریختند و پلیدی بر مهر نبوت می انداختند و او را ساحر و کاهن و مجنون می گفتند. عبد الله مسعود گفت: دیدم رسول خدا (ص) را که در مسجد حرام در نماز بود سر بر سجود نهاده که آن کافری بیامد و شکنجه شتر میان دو کتف وی فرو گذاشت، رسول هم چنان در سجود بخدمت الله ایستاده و سر از زمین برنداشت تا آن گه که فاطمه زهرا بیامد و آن از کتف وی بینداخت و روی نهاد در جمع قریش و آنچه سزای ایشان بود گفت، و رسول خدا چون نماز بگزارد، روی سوی آسمان کرد و گفت: اللهم عليك بقریش، اللهم عليك بعمر و بن هشام و عتبة بن ربیعة و شیبة بن ربیعة و الولید بن عتبة و امیة بن خلف و عتبة بن ابی معیط.

عبد الله مسعود گفت: بآن خدایی که وحدانیت و فردانیت صفت اوست که این جماعت را دیدم روز بدر کشته و در چاه بدر انداخته و رسول خدا گفت: اتبع اصحاب القلب لعنة.

و عن عائشة قالت: یا رسول الله هل اتی عليك یوم کان اشدّ من یوم احد؟ فقال: لقد لقيت من قومك و کان اشدّ ما لقيت منهم یوم العقبة اذ عرضت نفسی علی ابن عبد یا لیل ابن عبد کلال فلم یجبنی الی ما اردت فانطلقت و انا مهموم علی وجهی فلم استفق الا بقرن الثعالب فرفعت رأسی فاذا انا بسحابة قد اظلتنی فنظرت فاذا فیها جبرئیل فنادانی فقال انّ الله سمع قول قومك و ما ردّوا عليك و قد بعث الیک ملك الجبال فتأمره بما شئت فیهم، قال فنا دانی ملك الجبال و سلم علیّ ثمّ قال: یا محمد انّ الله قد سمع قول قومك و انا ملك الجبال و

قد بعثنى ربك اليك لتأمرنى بامرک ان شئت ان اطبق عليهم الاخشيين، فقال رسول الله (ص): ارجوا ان يخرج الله من اصلاهم من يعبد الله وحده لا يشرك به شيئاً.

وَ الَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ يَقْعُونَ فِيهِمْ وَ يَرْمُونَهُمْ بِغَيْرِ جَرْمٍ.

بَعِيرٌ مَا اِكْتَسَبُوا يَعْنِي مِنْ غَيْرِ اَنْ عَمَلُوا مَا اَوْجَبَ اِذَاهُمْ.

فَقَدْ اِحْتَمَلُوا بُهْتَاناً وَ اِثْماً مُبِيناً قَالَ مِقَاتِل: نزلت فى على بن ابى طالب (ع) و ذلك ان ناساً من المنافقين كانوا يؤذونه. و قيل: نزلت فى شأن عائشة و فى بعض الآثار: اياكم و اذى المؤمن فانه حبيب ربه احب الله فاحبه و غضب لربه فغضب الله له و ان الله يحوطه و يؤذى من يؤذيه».

ضحاک و کلبی گفتند: این آیت در شأن قومی منافقان فرو آمد ازین زانیان و فاجران که هر شب بیرون می‌آمدند و در کویهای مدینه براه کنیزکان که بطلب آب بیرون آمده بودند یا بقضاء حاجت و تعرض آن کنیزکان می‌کردند و در میان ایشان آزاد زنان می‌بودند که از تعرض آن منافقان رنجور میگشتند و هر چند که آن منافقان در طلب آن کنیزکان بر می‌خواستند اما آزاد زن و کنیزک از هم باز نمی‌شناختند که زنی ایشان و کسوت ایشان هر دو یکسان بود، آن آزاد زنان این قصه با شوهران خویش باز گفتند و کراهیت نمودند و شوهران با رسول خدا باز گفتند و رب العزة در شأن ایشان این آیت فرستاد، پس آزاد زنان را نهی کردند که بشبه کنیزکان روی گشاده از خانه بیرون آیند ایشان را فرمودند تا گلیمهای سیاه در سر کشیدند و بچادرها رویهای خود بپوشیدند و در شأن ایشان این آیت فرستادند که: يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّأَزْوَاجِكَ وَ بَنَاتِكَ وَ نِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ جَمْعُ الْجَلَابِيبِ وَ هُوَ الْمَلَاءَةُ الَّتِي تَشْتَمَلُ بِهَا الْمَرْأَةُ فَوْقَ الدَّرْعِ وَ الْخِمَارِ. یعنی یرخین اردیتھن و ملاحفھن فیتقنن بها و یغطین رؤسھن و وجوھن الا عینا واحده.

«ذَلِكَ اَدْنَى اَنْ يُعْرِفَنَّ» انھن حرائر.

«فَلَا يُؤْذِينَ» و لا یتعرض لھن.

وَ كَانَ اللهُ غَفُوراً لِّمَا سَلَفَ مِنْ تَرْكِ التَّسْتُرِ.

رَحِيماً بھن اذا سترھن و صانھن. قال انس: مرّت جارية بعمر بن الخطاب متفّعة فعلاھا بالدرّة و قال: يا لكاع ا تتشبهين بالحرائر؟ القى القناع.

لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنافِقُونَ عَنْ نفاقهم.

وَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ اى فجور و هم الزناة.

وَ الْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ بِالْكَذِبِ وَ الْبَاطِلِ، المرجف الكذاب. قومی منافقان پیوسته در مدینه ارجافهای باطل میکردند و دروغها میگفتند در حقّ غازیان و لشکر اسلام که ایشان را بکشتند و از دشمن بهزیمت شدند، ایشان را بشکستند و دشمن زور گرفتند، ازین جنس ارجافها می‌افکندند تا در حقّ ایشان این آیت آمد. و قال الكلبی: كانوا يحبون ان تشيع الفاحشة في الذين آمنوا و يفشوا الاخبار.

لنُعْرِيَنَّكَ بهم اى لنحرسنك بهم و لنسلطنك عليهم حتى تقتلهم و تخلى عنهم المدينة. قال محمد بن سيرين: فلم

بينتوها و لم يغر الله بهم. العفو عن الوعيد جائز لا يدخل في الخلف.  
 ثم لا يجاورونك فيها، اي لا يساكنونك في المدينة انا قليلا حتى يخرجوا منها.  
 ملعونين اي مطرودين، اينما تقفوا وجدوا و ادركوا اُخذوا و قتلوا تقتيلا اي الحكم فيهم هذا على جهة الامر به.

سنة الله اي كسنة الله، في الذين خلوا من قبل من المنافقين و الذين فعلوا مثل فعل هؤلاء.  
 و لن تجد لسنة الله تبديلا يقال: هاتان الآيتان في الزنادقة يقتلهم اهل كل ملة في الدنيا.  
 يسئلك الناس عن الساعة قل إنما علمها عند الله و ما يُدريك اي اي شيء يعلمك امر الساعة و متى يكون قيامها؟ اي انت لا تعرفه.

لعل الساعة تكون قريبا.  
 إن الله لعن الكافرين و أعد لهم سعيرا، خالدين فيها أبدا لا يجدون وليا و لا نصيرا.  
 يوم نُقلبُ و جوههم في النار ظهرا لبطن حين يسبحون عليها.  
 يقولون يا ليتنا أطعنا الله و أطعنا الرسولا في الدنيا. الالف الزائدة في «الرسول» و بعدها في «السبيل»  
 لان اواخر آيات السورة الف، و العرب تحفظ هذا في خطبها و اشعارها.

و قالوا ربنا اننا اطعنا سادتنا قرا ابن عامر و يعقوب: ساداتنا بكسر التاء و لف قبلها على جمع الجمع، و  
 كبراءنا فاضلونا السبيلا.

ربنا آتهم ضعفين من العذاب اي ضعفى عذاب غيرهم و العنهم لعنا كبيرا قرا عاصم بالباء و الباقر بالتاء  
 لقوله: أولئك عليهم لعنة الله و الملائكة و الناس أجمعين و هذا يشهد لكثرة، اي مرة بعد مرة.

محمد بن ابى السرى مردى بود از جمله نيكمردان روزگار، گفتا بخواب نمودند مرا كه: در مسجد  
 عسقلان كسى قرآن ميخواند به اينجا رسيد كه و العنهم لعنا كبيرا، من گفتم: «كثيرا، وى گفت: «كثيرا»، باز  
 نگرستم رسول خدا را ديدم در ميان مسجد كه قصد مناره داشت فرا پيش وى رفتم گفتم: السلام عليكم يا  
 رسول الله استغفر لي، رسول از من برگشت، ديگر باره از سوى راست وى در آمدم گفتم: يا رسول الله  
 استغفر لي از بهر من آمرزش خواه، رسول اعراض كرد، برابر وى بايستادم گفتم: يا رسول الله سفيان بن  
 عيينة مرا خبر كرد از محمد بن المنكدر از جابر بن عبد الله كه هرگز از تو چيزى نخواستند كه گفتم: «لا»،  
 چونست كه سؤال من رد ميكنى و مرادم نمى دهى؟ رسول خدا تبسمى كرد، آن كه گفت: «اللهم اغفر له»،  
 پس گفتم: يا رسول الله ميان من و اين مرد خلاف است، او ميگويد «و العنهم لعنا كبيرا» و من ميگويم  
 «كثيرا»، گفتا رسول هم چنان بر مناره مى شد و ميگفت: «كثيرا كثيرا كثيرا».

يا ايها الذين آمنوا لا تكونوا كالذين آتوا موسى فبرأه الله مما قالوا اي طهره الله مما قالوا.  
 و كان عند الله وحيها اي كريما ذا جاه و قدر كما قال ابن عباس: كان حظيا عند الله لا يسئل شيئا الا  
 اعطاه. و قال الحسن: كان مستجاب الدعوة محببا مقبولا.

خلافست میان علمای تفسیر که آنچه رب العزّة فرمود: آدُوا مُوسَى موسى را رنجانیدند، او را بچه رنجانیدند؟ و باین معنی خبر مصطفی است (ص) بروایت بو هریره گفت: بنوا اسرائیل چون غسل میکردند یکدیگر را برهنه میدیدند و خویشتن را از چشم نگرنده نمی پوشیدند، و موسی مردی کریم بود شرمگن، نخواستی که کسی او را برهنه ببیند، بخلوت غسل کردید و خویشتن را از نظر مردم پوشیده و کشیده داشتید، بنو اسرائیل او را طعن کردند گفتند: ما تستر هذا التستر الا من عیب بجلده امّا برص و امّا ادره و امّا آفة. رب العالمین خواست که او را از آن عیب که بر وی بستند پاک گرداند، روزی تنها غسل میکرد در آن خلوت گاه جامه از تن بر کشید و بر سر سنگ نهاد و در آب شد، چون از غسل فارغ گشت و قصد جامه پوشیدن کرد، آن سنگ بقدرت الله برفت و جامه وی ببرد و موسی برهنه از قفای سنگ میدوید و میگفت: ثیابی یا حجر! ثیابی یا حجر! تا ببرد و موسی برهنه در انجمن بنی اسرائیل شد و ایشان موسی را برهنه دیدند که در وی هیچ عیب نبود از آنچه میگفتند، پس آن سنگ بایستاد و موسی جامه در پوشید و آن سنگ را بعضای خود میزد، بو هریره گفت فو الله انّ بالحجر لندبا من اثر ضربه ثلثا او اربعا او خمسا اینست که رب العالمین فرمود: «فَبَرَأَهُ اللهُ مِمَّا قَالُوا».

ابو العالیة گفت: ایداء موسی آن بود که قارون آن مومسه را بمزد گرفت تا بر موسی فجور و ناسزا بدهد، و رب العالمین او را از آن معصوم داشت، و این قصه در سوره القصص رفت، و قیل: ایذاؤهم ایاه الله لَمَّا مات هارون فی الثیة ادعوا علی موسی انه قتله، و ذلك فیما روی عن علی بن ابی طالب (ع) فی قول الله عز و جل: لا تَكُونُوا كَالَّذِينَ آدُوا مُوسَى، قال: سعد موسی و هارون علیهما السلام الجبل فمات هارون، فقالت بنو اسرائیل: انت قتلته و كان اشدّ حبا لنا منك و الین لنا منك، فأذوه بذلك فامر الله عز و جل الملائكة فحملته حتى مرّوا به علی بنی اسرائیل و تكلمت الملائكة بموته حتى عرف بنو اسرائیل انه قد مات، فبرأه الله من ذلك فانطلقوا به فدفنوه فلم يطلع علی قبره احد من خلق الله الا الرّخم فجعله الله اصمّ ابکم.

روی عن عبد الله بن مسعود قال: قسم النبی (ص) قسما فقال رجل: انّ هذه القسمة ما ارید بها وجه الله، فاتیت النبی (ص) فاخبرته فغضب حتى رأیت الغضب فی وجهه ثم قال: «یرحم الله موسی قد اوذی باکثر من هذا فصبر».

یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيداً صوابا حقا مستقیما.

قال عكرمة: هو شهادة ان لا اله الا الله سدت بين الكفر و الاسلام و بين الجنة و النار.

يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ قال ابن عباس: ای يتقبل حسناتكم و قال مقاتل: يزكّ اعمالكم.

وَ يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ، و قالوا فی تفسیر قوله فی سورة محمد: وَ أَصْلِحْ بِالْهَمِّ سَيِّدِيهِمْ وَ يُصْلِحْ بِالْهَمِّ يضمن

عنهم التبعات و یرضی عنهم الخصوم.

وَ مَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزاً عَظِيماً ای ظفر بالخیر كله.

إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبَالِ ابن عباس گفت: امانت ایدر حدود دین است و

فرايض شرع و طاعت الله. ابن مسعود گفت: پنج نماز است بوقت خویش گزاردن و زکاة مال دادن و روزه ماه رمضان داشتن و حج کردن و سخن راست گفتن و اوام گزاردن و در پیمانها و تراز و راستی و عدل بجای آوردن و ودیعتها بر امت نگه داشتن. زید بن اسلم گفت: امانت اینجا سرائر طاعات است و خفیات شرع که خلق را بر آن اطلاع نبود کالنیات فی الاعمال و الطهارة فی الصلاة و تحسین الصلاة فی الخلوۃ و کالصیام و الغسل من الجنابة.

روی عن ابی الدرداء قال: قال رسول الله (ص): «خمس من جاء بهنّ يوم القيمة مع ایمان دخل الجنة: من حافظ علی الصلوات الخمس وضوئهنّ و رکوعهنّ و سجودهنّ و مواقیتهنّ، و اعطى الزکاة من ماله طیب النفس بها، و كان یقول: و ایم الله لا یفعل ذلك الا مومن، و صام رمضان و حج البيت ان استطاع الی ذلك سبیلا و ادی الامانة.

قالوا: یا ابا الدرداء و ما أداء الامانة؟

قال: الغسل من الجنابة فانّ الله عز و جل لم یأمن ابن آدم علی شیء من دینه غیره. و قال عبد الله بن عمرو بن العاص: اول ما خلق الله من الانسان فرجه ثمّ اتمّ خلقته، و قال له: هذه امانة استودعتکها، فالفرج امانة و الاذن امانة و العین امانة و الید امانة و الرجل امانة، لا ایمان لمن لا امانة له.

این امانتها بر اختلاف علما که گفتیم، رب العالمین عرضه کرد بر اعیان آسمانها و زمین و کوهها و فرا پیش ایشان نهاد گفت: توانید که این امانت بردارید و در آن راست روید و بوفای آن باز آئید؟ ایشان گفتند و ما را از برداشت آن و نگه داشت آن چه آید و چه بود؟ گفت: اگر نیک آئید و راست روید ثواب و عطا یابید، و اگر بد آئید و کژ روید بعذاب و عقوبت رسید. ایشان گفتند: لا، یا رب نحن مسخرات لامرک لا نرید ثوابا و لا عقابا. این سخن نه از معصیت و مخالفت گفتند بلکه از خوف و خشیت گفتند و تعظیم دین الله ترسیدند از تاوان و از راست باز نیامدن در آن، و رب العزة این عرض که کرد از روی تخییر کرد نه از روی الزام که اگر الزام بودی از ایشان امتناع نبودی و هر چند جمادات بودند رب العزة در قرآن ایشان را خضوع و سجود و خشیت و طاعت اثبات کرد قال الله تعالی: أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ، وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ... الاية، و قال تعالی للسموات و الارض: ائْتِيا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا، قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ. و قال للحجارة: وَإِنَّ مِنْهَا لَمَنْ يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ.

قومی علما گفتند: رب العزة عقل و فهم در آن جمادات مرگب کرد، آن گه که امانت بر ایشان عرضه کرد تا ایشان بعقل و فهم خطاب شنیدند و جواب دادند. قومی گفتند: عرض امانت بر اهل آسمان و زمین بود نه اعیان آسمان و زمین هذا کفوله: وَ سَأَلِ الْقَرْيَةَ يَعْنِي اهل القرية. و قول صحیح آنست که اول گفتیم و علماء سلف و تابعین بر آن اند.

قوله: فَأَبِينَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَ أَشْفَقْنَ مِنْهَا اى خفن من الامانة ان لا يؤدّينها فيلحقن العقاب.

وَ حَمَلَهَا الْإِنْسَانُ يَعْنِي آدم عليه السلام. چون آسمان و زمین بترسیدند از پذیرفتن امانت و باز نشستند از

برداشت آن، رب العزة آدم را گفت: انی عرضت الامانة على السماوات و الارض و الجبال فلم تطعها فهل انت آخذها بما فيها ای آدم امانت دین و طاعت بر آسمان و زمین و کوه عرضه کردم و طاقت پذیرفتن آن نداشتند، تو آن را برداری و بپذیری؟ آدم گفت: یا رب و ما فيها؟ بار خدایا در آن پذیرفتن و برداشتن مرا چه بود؟ گفت: «ان احسنت جوزیت و ان أسأت عوقبت» اگر نیکو کردار باشی ثواب یابی و اگر بد کردار باشی عقوبت بینی. آدم بخدمت و طاعت بندهوار درآمد گفت: بین اذنی و عاتقی برداشتم میان گوش و دوش خویش.

رب العالمین فرمود: اکنون که برداشتی ترا در آن معونت و قوت دهم، اجعل لبصرک حجابا فاذا خشیت ان ينظر الی ما لا یحلّ لك فارخ حجابہ و اجعل للسانک لحیین و غلقا فاذا خشیت ان یتکلم بما لا یحلّ فاغلق و اجعل لفرجک لباسا فلا تكتشفه علی ما حرمت علیک. قال مجاهد: فما كان بين ان یحملنها و بین ان خرج من الجبّة الا مقدار ما بین الظهر و العصر. زجاج گفت و جماعتی اهل معانی که: حمل امانت خیانت است در امانت یقال: فلان حمل الامانة، ای اثم فيها بالخيانة، و منه قوله تعالى: وَ لَنَحْمِلَ خَطَايَاكُمْ وَ مَا هُمْ بِحَامِلِينَ مِنْ خَطَايَاهُمْ مِنْ شَيْءٍ، و حملك السيئة ان تتقلدها و تبوء باثمها.

گفتند: امانت در حقّ بنی آدم ادای فرایض است و امتثال امر و نهی چنان که گفتیم و امانت در حق آسمان و زمین و کوهها خضوع است و طاعت، پس گفت: فَأَبَيَّنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا آسْمَان و زمین و کوه سروا زدند و باز نشستند از آن که در آن خیانت کنند، یعنی که امانت خویش بگزارند و خضوع و طاعت که بر ایشان نهادند بجای آوردند قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ، و بنی آدم در امانت خویش خیانت کردند و بوفای عهد باز نیامدند.

حسن گفت: برین تأویل انسان درین موضع کافر است و منافق فانهما حملا الامانة ای خاناینها. و روی عن ابن مسعود قال: مثلت الامانة لصخرة ملقاة و دعيت السماوات و الارض و الجبال اليها فلم يقربوا منها و قالوا لا نطيق حملها و جاء آدم من غير ان دعى و حرّك الصخرة و قال لو امرت بحملها لحملتها فقلن له احمل فحملها الی ركبتيه ثم وضعها و قال لو اردت ان ازداد لزدت فقلن له احمل فحملها الی حقوه ثم وضعها و قال و اللّٰه لو اردت ان ازداد لزدت فقلن له احمل فحملها حتى وضعها على عاتقه فاذا اراد ان يضعها قال اللّٰه تعالى: مكانك فانها في عنقك و عنق ذريتك الی يوم القيمة.

إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا قال ابن عباس: ظلوما لنفسه جهولا بامر اللّٰه و ما احتمل من الامانة. و قال الكلبي: ظلوما حين عصى ربه جهولا لا يدري ما العقاب في ترك الامانة. و قال مقاتل: ظلوما لنفسه جهولا بعاقبة ما حمل.

سدی گفت: قصه عرض امانت آنست که آدم صفی صلوات اللّٰه علیه چون بزمین آمد، رب العزة فرمود: ای آدم مرا در زمین خانه‌ایست در مکه و آن کعبه است مشرف معظم مقدّس، رو آنجا طواف کن، چون خواست که بزمین مکه رود آسمان را گفت: احفظی اهلی و ولدی بالامانة، اهل و عیال و فرزند مرا گوش دار و امانت در آن بجای آر، آسمان سر وازد و نپذیرفت زمین را گفت، همچون سر وازد و نپذیرفت، کوهها

را گفت، هم چنان سر وازد و نپذیرفت، آن گه قابیل را گفت که تو ایشان را گوش داری و امانت در آن بجای آری، قابیل در پذیرفت و گفت: تذهب و ترجع فتجد اهلك كما يترك. پس آدم برفت چون باز آمد قابیل هابیل را کشته بود، اینست که رب العالمین فرمود: إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا یعنی قابیل حین حمل امانت آدم تمّ لم یحفظ له اهله.

لِيُعَذِّبَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ وَيَتُوبَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ فَوَسَّلَ اللَّهُ عز و جل اقسام العبيد تفصيلاً بالغاً حسناً تاماً. مشرك اوست که امانت نپذیرفت، منافق اوست که پذیرفت و نگزارد، مؤمن اوست که امانت پذیرفت و بگزارد. قال مقاتل: ليعذبهم بما خانوا الامانة و نقضوا الميثاق. وَ يَتُوبَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَهْدِيهِمْ وَ يَرْحَمُهُمْ بِمَا آتَوْا مِنَ الْاِمَانَةِ. و قال ابن قتیبة: عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ لِيُظْهِرَ نَفَاقَ الْمُنَافِقِ وَ شَرِكَ الْمَشْرِكِ فَيُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ وَ يَظْهِرُ اِيْمَانَ الْمُؤْمِنِ فَيَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِ، اى يعود عليه بالرحمة و المغفرة ان حصل منه تقصير فى بعض الطاعات. وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ...

الاية امرهم بحفظ الادب فى الاستيذان و مراعات الوقت و ايجاب الاحترام. اين خطاب باصحابه رسول است، مى گوید: اى شما که مؤمنان اید، انصار نبوت و رسالت و ائمه اهل سعادت شما اید، ارکان خلاق و برهان حقایق شما اید، عنوان رضای حق و ملوک مقعد صدق شما اید، اشراف دولت اسلام و اخيار حضرت مصطفى شما اید، چون بقصد زیارت آن مهتر عالم بیرون آئید و آرزوی مشاهدت در دل دارید، نگر که بی دستوری قدم در حرم عزّ وى ننهید و چون در روید ادب حضرتش بجای آرید، نمی دانید که ادب نهایت قال است و بدایت حال، ادب انتباه مریدانست و عکازه طالبان، درخت ایمان آب که خورد و قواعد اسلام که بنا نهادند، بر نور ادب نهادند، و هر که پرورده آداب نباشد او را راه راست نیست و در عالم لا اله الا الله او را قدر و مقدار نیست. حق جل جلاله مصطفى را اول باداب بیاراست، پس بخلق فرستاد، چنان که مصطفى (ص) گفت: «ادبى ربى فاحسن تأديبى».

و بدان که ادب را سه درجه است. درجه عام و درجه خاص و درجه خاص الخاص. درجه عام اشتهاست: درجه خاص استتار است، درجه خاص الخاص انكسار است.

اول پيدا، ميانه ناپيدا، آخر استهلاك. عام را هر عضوی از اعضای ظاهر ادبی باید، و الا هالکان اند، خاص را هر عضوی از اعضای باطن ادبی باید، گر از سالکان اند، خاص الخاص را ذره های اوقات ادب باید. گر نه متهوران اند.

وَ إِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَسَأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَ قُلُوبِهِنَّ نَقَلَهُمْ عَنْ مَأْلُوفِ الْعَادَةِ إِلَى معروف الشريعة و مفروض العبادة و بین ان البشر بشر و ان كان من الصحابة و لا ينبغي لاحد ان يأمن



نفسه فلهذا اشتد الامر في الشريعة بان لا يخلو رجل بامرأة ليس بينهما محرمة.

قال النبي (ص): «لا يخلون رجل بامرأة فان ثالثهما الشيطان».

إن يُبَدُوا شَيْئاً أَوْ تُخْفَوْهُ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيماً چون میدانی که حق تعالی بر اعمال و احوال تو مطلع است و نهان و آشکارای تو میداند و می بیند، باری پیوسته بر درگاه او باش، افعال خود را مهذب داشته باش، بائباع علم و غذای حلال و دوام ورد، و اقوال خود را ریاضت داده بقراءة قرآن و مداومت عذر و نصیحت خلق، و اخلاق خود پاک داشتن از هر چه غبار راه دین است و سدّ منهج طریقت چون بخل و ریا و حقد و شره و حرص و طمع. بزرگی را پرسیدند که شرط بندگی چیست؟ گفت: پاکی و راستی، پاکی از هر چه آرایش، و راستی در هر چه آرایش، آرایش بخل و ریا و طمع است و آرایش سخا و توکل و قناعت، و کلمه لا اله الا الله بر هر دو مقالت مشتمل است، لا اله نفي آرایش است و الا الله اثبات آرایش، چون بنده گوید لا اله الا الله هر چه آرایش است و حجاب راه از بیخ بکند، آن گه جمال کلمه الا الله روی نماید و بنده را بصفات آرایش بیاراید و او را آراسته و پیراسته فرا مصطفی برند تا وی را بامتی قبول کند، و اگر اثر لا اله بر وی ظاهر نبود و جمال خلعت الا الله بروی نبیند او را بامتی فرا نپذیرد و گوید: سحقا سحقا.

إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ... الاية زهی کرامت و منزلت، زهی منقبت و مرتبت که مصطفی یافت از درگاه احدیت، بدایت درود و ثناء بر وی بخلق باز نگذاشت تا نخست خود گفت و خود مبدء کرد. درود بر وی برابر شهادت توحید بنهاد چنانکه در توحید نخست خود مبدء کرد گفت: «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ»، آن گه شهادت فریشتگان و مقربان حضرت جبروت در شهادت خود پیوست که: «وَالْمَلَائِكَةُ» پس بدرجه سیوم شهادت مؤمنان و اهل دانش یاد کرد که. «وَأُولُوا الْعِلْمِ». همچنین در ثنا و درود مصطفی (ص) نخست خود ابتدا کرد آن گه خبر داد از درود فریشتگان آنکه بسومین رتبت مؤمنان را گفت: «صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِيمًا»، تا بدانید و در یابید قدر و جاه مصطفی بنزدیک خداوند اعلی، و ازین عجبتر که حق جلّ جلاله خطاب با بندگان در ذکر خود این کرد که: فَأَذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم، نگفت تا شما را ده بار یاد کنم، چون نوبت بذکر و درود مصطفی رسید خطاب این بود که: «لَا يَصَلِّي عَلَيْكَ أَحَدٌ مِنْ أُمَّتِكَ إِلَّا صَلَّى عَلَيْكَ عَشْرًا».

در خبر است که: «ما جلس قوم مجلسا ففرّقوا عن غير الصلاة على الا تفرّقوا انتن من الجيفة» معنی آنست که هیچ قوم نباشند در هیچ مجلس که آن مجلس از درود ما خالی که نه ازیشان گندی بر آید ناخوشتتر از گند مردار. مفهوم خطاب این خبر آنست که اگر در آن مجلس ذکر و درود مصطفی رود آن مجلس معطر و معنبر گردد و خوش بوی شود، مجلسی که در آن ذکر وی میرود معطر و خوش بوی می شود، پس چگویی دلی که درو مهر و محبت وی بود، سری که در وی خمار شراب عشق او بود، جانی که درو آرزوی دیدار جمال و کمال او بود، زبانی که درو ذکر و ثناء او بود، دولت و کرامت وی را چه پایان بود و نواخت و عطای او خود چند بود! إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ... معنی آیت بقول بعضی مفسران آنست



که: یؤذون اولیاء الله، چنانکه جای دیگر فرمود: فَلَمَّا آسَفُونَا انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ یعنی آسفوا اولیاءنا. و فی الخبر: «مرضت فلم یعدنی عبدی»، بر این تأویل معنی آنست که ایشان که دوستان خدای را رنجاندند و رسول او را رنج نمایند، الله بر ایشان لعنت کرد هم درین جهان و هم در آن جهان، و بر وفق این خبر مصطفی است حکایت از کردگار قدیم جل جلاله که فرمود: «من آذی لی ولیا فقد بارزنی بالمحاربة» هر که دوستی را از دوستان من بیازارد، آن آزارنده جنگ مرا ساخته و از آزار آن دوست جفای من خواسته و از بهر عناد دین من برخاسته، و هر که جنگ مرا سازد و پرده حیا از پیش دیده براندازد، من وی را بلشکر انتقام مقهور کنم و او را بخواری اندر جهان مشهور کنم، هر که در رنج مؤمنی گامی نهد یا دوستی را از دوستان من ببیهوده بیازارد، من در دو جهان خصم وی باشم، در دنیا پوست وی را زندان وی کنم، زبانیه آفات بر وی گمارم، موگل شهوت و نهمت با وی قرین کنم تا ثعبان حرص در سینه وی سر بر آرد، شادکامی عمر وی را فرو برد تا در دست غارت وسواس ذلیل و حقیر گردد و روی وی بمذمت و و ملامت خلق سیاه شود، باز بعاقبت علی اذل الوجوه از سرای دنیا بزندان لحد برم و از زندان لحد بدرکات جهنم فرستم، اینست که رب العالمین فرمود: لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ چون معلوم شد که آن کس که دوست وی را رنجاند عقوبت وی چنین است: اندرین لفظ که: و بَضَدَهَا تَتَّبِعِينَ الْاَشْيَاءَ، بدان که هر که دوست وی را نوازد و عزیز دارد ثواب وی چون بود، چنانکه از جهت دوستان مر دشمنان ایشان را خصم است، مر دوستان ایشان را نوازنده است، هر که زخمی زد دوستی از دوستان وی از انتقام وی بلائی و عذابی ببیند، هر که دوستی را از دوستان وی بنوازد و عزیز دارد ناچار که از اکرام و انعام وی خلعتی یابد.

روی ان ابن عمر نظر یوما الی الکعبة فقال: ما اعظمک و اعظم حرمتک و المؤمن اعظم حرمة عند الله منك! و اوحی الله الی موسی علیه السلام: یا موسی لو یعلم الخلق اکرامی الفقراء فی محل قدسی و دار کرامتی للحسوا اقدامهم و صاروا ترابا یمشون علیهم فو عزتی و مجدی و علوی فی ارتفاع مکانی لاسفرن لهم عن وجهی الکریم و اعتذر الیهم بنفسی و اجعل فی شفاعتهم من برهم فی او آواهم فی و لو کان عشارا، و عزتی و لا اعز منی و جلالی و لا اجل منی انی لا طلب ثارهم ممن ناواهم او عاداهم حتی اهلکه فی الهالکین یا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا قَوْل سدید کلمه توحید است و توحید مایه دین است و اسلام را رکن مهین است، سر همه علوم توحید است، مایه همه معارف توحید است، حاجز میان دشمن و دوست توحید است، ثبات هفت آسمان و هفت زمین بتوحید است، نور کونین و عالمین از نور توحید است، اوّل باران از ابر عنایت توحید است، اوّل نفس از صبح کرامت توحید است، اوّل جوهر از صدف معرفت توحید است، اوّل نشان از وجود حقیقت توحید است. چون توحید درست کردی نظرت همه صورت عبرت گردد، زبان خزینه حکمت شود، سمع صدف در امانت گردد، دل نقطه‌گاه مشاهدت شود، سر محط رحل عشق گردد. مصطفی (ص) فرمود: «التوحید ثمن الجنة و کفی بالتوحید عبادة» توحید بهای جنت است و از همه عبادتها توحید کفایت است. توحید نه آنست که او را یکتا گویی، توحید حقیقی آنست که او را یکتا شوی، او

جل جلاله فرد است و یگانه، بنده را فرد خواهد و یگانه،

مرد یگانه را سر عشق میانه نیست  
عشق میانه در خور مرد یگانه نیست  
یا عشق یا ملامت یا راه عافیت  
جز جان مرد تیر بلا را نشانه نیست  
گر عاشقی سپر را بر روی آب دار  
و رنه کرانه کن که غمت را کرانه نیست

إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ... الآية آدم صفی آن سالک اول، آن چشمه لطف ازل، آن صندوق اعجوبه‌های قدرت، آن حقه لطف حقیقت آن نهال بوستان کرامت، روزگاری او را در میان مکه و طائف در مهد عهد معارف بداشتند. آن شور بخت شور چشم ابلیس بوی بر گذشت، بدست حسد نهاد او را بجنابانید، اجوف یافت گفت: هذا خلق لا يتمالك، میان تهی است و از میان تهی چیزی نیاید. اقبال ازلی در حق آدم او را جواب داد که باش تا روزی چند که باز راز او در پریدن آید، اول صیدی که کند تو باشی. آن مهجور لعین ابلیس از آدم گل دید دل ندید، صورت دید صفت ندید، ظاهر دید باطن ندید، هرگز بر آتش مهر نتوان نهاد، مهر بر خاک توان نهاد که خاک مهر گیر است نه آتش، ما آدم را که از خاک و گل در وجود آوردیم حکمت در آن بود که تا مهر امانت بر گل دل او نهیم که إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ... الآية مشتی خاک و گل در وجود آورد و بآتش محبت بسوخت، پس او را بر بساط انبساط جای داد، آن گه امانت بر عالم صورت عرض داد آسمانها و زمینها و کوهها سر وازدند، آدم مردانه درآمد و دست پیش کرد، گفتند: ای آدم بر تو عرضه نمی‌کنند تو چرا در میگیری؟ گفت: زیرا که سوخته منم و سوخته را جز در گرفتن روی نیست، آن روز که آتش در سنگ ودیعت می‌نهادند عهد و رو گرفتند که تا سوخته‌ای نه‌بند سر فرو نیارد تو پنداری که آن آتش بقوت بازوی تو بصرها می‌آید؟ نی نی، این گمان مبر که آن بشفاعت سوخته‌ای بدر آید.

إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ... ای جوانمرد! جهد آن کن که عهد اول هم بر مهر اول نگاه داری تا فرشتگان بر تو ثنا کنند که تَنْزَلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَ لَا تَحْزَنُوا عَادَتِ خَلْقِ أَنْسَتِ که چون امانتی عزیز بنزدیک کسی نهند مهری برو نهند و آن روز که باز خواهند مهر را مطالعت کنند اگر مهر بر جای بود او را ثناها گویند. امانتی بنزدیک تو نهادند از عهد ربوبیت أَسْتُ بِرَبِّكُمْ و مهر بلی برو نهادند، چون عمر بآخر رسد و ترا بمنزل خاک برند آن فرشته درآید و گوید: من ربك؟

آن مطالعت است که میکند که تا مهر روز اول بر جای هست یا نه. ای مسکین! از فرق تا قدم تو مهر بر نهاده‌اند و مهر از مهر بود، مهر بر آنجا نهند که مهر در آنجا دارند ای رضوان بهشت ترا، ای مالک دوزخ ترا، ای کزوبیان عرش شما را، ای دل سوخته که بر تو مهر مهر است، تو مرا و من ترا.

إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ... این بار امانت نه کوه طاقت آن داشت نه زمین نه عرش نه کرسی، نبینی که رب العالمین از بی‌طاقتی کوه خبر داد که: لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْنَاهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ ملكی را بینی که اگر جناحی را بسط کند خافقین را در زیر جناح خود آرد، اما طاقت حمل این معنی ندارد،

و آن بیچاره آدمی زادی را بینی پوستی در استخوانی کشیده بی‌بالکوار شربت بلا در قدح و لا کشیده و در وی هیچ تغیر ناآمده، آن چراست؟ زیرا که صاحب دل است، و القلب يحمل مالا يحمل البدن.

آدم صفی که بدیع فطرت بود و نسیج ارادت، چون دید که آسمان و زمین بار امانت برنداشتند مردانه در آمد و بار امانت برداشت، گفت: ایشان بعظیمی بار نگریستند از آن سر و ا زدند، و ما بکریمی نهاده امانت نگریستیم و بار امانت کریمان بهمت کشند نه بقوت، لا جرم چون آدم بار برداشت خطاب آمد که: وَ حَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ؟، و این را در ظاهر مثالی هست: درختانی که اصل ایشان محکمتر است و شاخ ایشان بیشتر بار ایشان خردتر و سبکتر.

باز درختانی که ضعیفتراند و سستتر، بار ایشان شگرفتار است و بزرگتر چون خربزه و کدو و مانند آن. لکن اینجا لطیف‌ایست: آن درختی که بار او شگرفتار و بزرگتر است و طاقت کشیدن آن ندارد، او را گفتند: بار گران از گردن خویش بر فرق زمین نه تا عالمیان بدانند که هر کجا ضعیفی است مرّبی او لطف حضرت عزّت است، اینست سرّ وَ حَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ.



## ۳۴- سوره سبا- مکیه

## ۱ النوبة الاولى

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بنام خداوند فراح بخشایش مهربان، الْحَمْدُ لِلَّهِ ثنا بسزا الله راست، الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ آن خدای که او راست هر چه در آسمانها و زمینهاست، وَ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْآخِرَةِ وَ او راست ستایش بخدای در آن جهان، وَ هُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ (۱) و اوست راستدان راست کار در کار خویش آگاه.

يَعْلَمُ مَا يَلْجُ فِي الْأَرْضِ ميداند هر چه در زمین فرو شود، وَ مَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَ آنچه از زمین بیرون آید، وَ مَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَ هر چه از آسمان فرو آید، وَ مَا يَعْرُجُ فِيهَا وَ آنچه در آسمان بر شود، وَ هُوَ الرَّحِيمُ الْغَفُورُ (۲) و اوست آن بخشاینده پوشنده.

وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا ناگرویدگان گفتند: لَا تَأْتِينَا السَّاعَةُ رستاخیز بما نیاید، قُلْ گوی، بَلَى وَ رَبِّي لَأَتِيَنَّكُمْ آری بخداوند من که ناچار بشما آید، عَالِمِ الْغَيْبِ اللَّهُ دانای نهانست، لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ دور نبود ازو همسنگ ذره‌ای، فِي السَّمَاوَاتِ وَ لَا فِي الْأَرْضِ نه در آسمانها و نه در زمین، وَ لَا أَصْغَرُ مِنْ ذَلِكَ وَ نه خردتر از ذره، وَ لَا أَكْبَرُ وَ نه مهتر از ان، إِنْ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ (۳) مگر در نامه نوشته پیدای درست.

لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ تا پاداش دهد ایشان را که بگرویدند و کارهای نیک کردند، أُولَئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ (۴) ایشانند که ایشان را آمرزش است و روزی بزرگوار نیکوی بی‌رنج.

وَ الَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا و ایشان که بر سخنان ما خاستند، مُعَاجِزِينَ وَ میکوشند در ان که ما را عاجز آرند و پیش شوند، أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ اِشْتَرَسَتْ عَذَابِي مِنْ رَجْزِ أَلِيمٍ (۵) از سخت‌تر عذابی درد نمای.

وَ يَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ و ببند ایشان که دانش دادند ایشان را، الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ که این که فروفرستاده آمد بتو از خداوند تو راست است و درست، وَ يَهْدِي إِلَى صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ (۶) و راه می‌نماید براه خداوند توانای بی‌همتای ستوده.

وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا ایشان گفتند که بنگرویدند، یکدیگر را: هَلْ نَدُلُّكُمْ نَشَانِي دِهيم شما را؟ عَلَى رَجُلٍ يُنَبِّئُكُمْ بر مردی که می‌خبر کند شما را، إِذَا مَرَقْتُمْ كُلَّ مَرْجَلٍ آن گه که شما را پاره پاره کنند ریز ریز در خاک، إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ (۷) شما را در آفرینش نو خواهند گرفت.

أَفَتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا از خویشتن بر خدای دروغ می‌سازد؟ أَمْ بِهِ حِنَّةٌ یا دیوانگی رسید باو؟ بَلِ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ بلکه ایشان که بنمی‌گروند بآن جهان، فِي الْعَذَابِ وَ الضَّلَالِ الْبَعِيدِ (۸) در گمراهی دورند و در عذاب.

أَفَلَمْ يَرَوْا نمی‌بینند و نمی‌نگرند؟ إِلَى مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ که در پیش ایشان چیست و از پس پشت ایشان از آسمان و زمین؟

إِنْ نَشَأْ نُخَسِفْ بِهِمُ الْأَرْضَ اگر خواهیم ما در زمین فرو بریم ایشان را، أَوْ نُسْقِطُ عَلَيْهِمْ یا فرو افکنیم بر

ایشان، كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ پاره‌ای از آسمان، إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً در آنچه می‌بینند از آفریده ما نشان توانایی ماست، لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ (۹) هر بنده‌ای را که با ما گرائیده بود.

وَ لَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ مِنَّا فَضْلًا داود را دادیم از نزدیک ما نیکویی افزون از آنکه دیگران را دادیم، یا جبال ای کوه‌ها: أُوْبِي مَعَهُ آواز خویش بتسبیح با داود میگردانید، وَ الطَّيْرَ وَ مرغان را، وَ أَلْنَا لَهُ الْحَدِيدَ (۱۰) و نرم کردیم او را آهن.

أَنْ اَعْمَلْ سَابِغَاتٍ او را گفتیم زرها کن، وَ قَدَّرْ فِي السَّرْدِ و اندازه میخ بر حلقه زدن نگاه دار، وَ اَعْمَلُوا صَالِحًا و کردار نیک کنید، إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۱۱) که من آنچه می‌کنید بینام.

### النوبة الثانية

این سوره سبا مکی است. نزول آن جمله به مکه بوده، مقاتل و کلبی گفتند مگر يك آیت که به مدینه فرو آمد: وَ يَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ، و جمله سوره هزار و پانصد و دوازده حرف است و هشتصد و هشتاد و سه کلمه و پنجاه و چهار آیت و جمله محکم است مگر يك آیت: قُلْ لَا تُسْئَلُونَ عَمَّا أُجْرَمْنَا این يك آیت منسوخ است بآیت سیف. در فضیلت سوره ابی کعب گفت: قال رسول الله (ص): من قرأ سورة سبا لم يبق نبی و لا رسول الا كان له يوم القيمة رفیقا و مصافحا.

الْحَمْدُ لِلَّهِ اى الشكر لله على نعمه السوابغ علينا فهو اهل الحمد و ولي الحمد و مستحق الحمد من جميع خلقه على نعمه التي لا تحصى و مننه التي لا تنسى. معنى أنست که: ستایش نیکو و ثنای بسزا خداست و شکر مرورا برین نعمتهای بیشمار که بر خلق ریخته و نواخته‌ای تمام که بر ایشان نهاده. و روا باشد که حمد وى مطلق گویی بی‌صفت فتقول: الْحَمْدُ لِلَّهِ اى الحمد كله لله لا لغيره لانه جل جلاله يستحق الحمد على الاطلاق من كل الجهات فى كل الجهات، فجاز قطع صلته بخلاف الحمد لغيره فان الحمد لغير الله لا يكون الا موصولا بشيء حمد عليه كقولك: الحمد لفلان على كذا و كذا. و گفته‌اند: حمد چون بر عقب نعمت گویی شکر محض بود، چنان که بر خود نعمتی تازه بینی گویی: الحمد لله، این شکر محض گویند، و چون بر عقب مصیبت و محنت گویی حمد بمعنی رضا بود، چنان که سفیان عیینه گفت: الحمد الرضا، قال: لان الحمد من العبد عند المحنة الرضا عن الله فيما حكم به. و منه قول العرب: احمدت الرجل؟ اذا رضيت فعله و هديه و مذهبه. و چون بر عقب بشارت گویی که بسمع تو رسد: الحمد لله این ثنا و ذکر محض بود نه شکر. قال ابن الاعرابی: اذا قيل لك: ان فلانا قد استغنى بعد فقر، فقلت: الحمد لله، فهذا ثناء و ذكر الله ليس فيه شيء من الشكر. قال ابو بكر النقاش صاحب شفاء الصدور: الحمد و الشكر منا لله عز و جل على مننه كالحياة و الروح للجسد فاذا خلا لجسد من الروح و الحياة تعطل و تلاشى و صار ميتة كذلك المنن اذا خلت من الحمد و الشكر صارت حسرة و وبالا لان فى اظهار الحمد و الشكر تعظيما لصنع العظيم و فى تركه تغطية و تركا للتعظيم، الا ترى ان آدم عليه السلام حين خلقه الله عز و جل و اجرى فيه الروح عطس فالفهمه الله عز و جل الحمد، فاول ما نطق بالحمد فقال له ربه عز و جل رحمك ربك يا آدم فاستوجب الرحمة لما اعظم من صنعه تبارك و

تعالی. گفته‌اند: بلیغ‌تر کلمتی در تعظیم صنع الله و در قضاء شکر نعمت او جلّ جلاله کلمه حمد است، ازین جهت رب العالمین زینت هر خطبه‌ای ساخت و ابتداء هر مدحتی و فاتحه هر ثنائی، و در قرآن هر سوره که افتتاح آن بالحمد لله است نشان تعظیم شأن آن سوره است و دلیل شرف و فضل وی بر دیگر سورتها. و فی الخبر الصحيح عن النبی (ص) قال: «کلّ کلام لا یبدأ فیه بالحمد لله فهو اجزم».

قوله تعالی: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ كُلُّهُمْ عِبِيدُهُ وَ فِي مَلَكْتِهِ يَقْضَى فِيهِمْ بِمَا ارَاد. وَ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْآخِرَةِ كَمَا هُوَ لَهُ فِي الدُّنْيَا لِأَنَّ النِّعَمَ فِي الدَّارَيْنِ كُلِّهَا مِنْهُ وَ قِيلَ: معناه حمد اهل الجنة از يقولون: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا كَقَوْلِهِ: لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَى وَ الْآخِرَةِ وَ هُوَ الْحَكِيمُ فِي أَمْرِهِ الْخَبِيرُ بِخَلْقِهِ. وَ قِيلَ: هو الحكيم بتخليد قوم في الجنة و تأبيد قوم في النار يَعْلَمُ مَا يَلْجُ فِي الْأَرْضِ ميداند هر چه در زمین فرو شود از آب روان و قطره باران و مردگان که در خاک دفن کنند و تخم که در زمین افکنند و حشرات و هوام که در زیرزمین پنهان شوند و مسکن سازند. وَ مَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَ ميداند هر چه از زمین بیرون آید، یعنی آب که از چشمه زاید و نبات و درختان که از زمین بر آید و جنبندگان که از سوراخ بیرون آیند و مردگان که روز بعثت از زمین حشر کنند.

وَ مَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَ ميداند آنچه از آسمان فرو آید، برف و باران و رزق بندگان و حکم خداوند جهان و فریشتگان بامر رحمان.

وَ مَا يَخْرُجُ فِيهَا وَ ميداند آنچه بر شود بر آسمان یعنی فریشتگان که می‌برند صحایف اعمال بندگان و ارواح ایشان بحکم فرمان، و همچنین بر میشود سوی الله ذکر ذاکران و دعای مؤمنان و تسبیح و تهلیل دوستان، قال الله تعالی: إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ. وَ فِي الْخَبْرِ عَنْ «أَبِي أَيُّوبَ الْأَنْصَارِيِّ» قَالَ: سمع النبی (ص) رجلاً يقول: الحمد لله حمدا كثيرا طيبا مباركا فيه. فقال رسول الله (ص): من صاحب الكلمات؟ فسكت الرجل، فقال: من صاحب الكلمة لم يقل الا صوابا، قال: انا يا رسول الله قلتها ارجو بها الخير. فقال: و الذي نفسى بيده لقد رأيت ثلاثة عشر ملكا يبتدرونها ايهم يرفعها الى الله تبارك و تعالی.

وَ قَالَ (ص): «التسبيح نصف الميزان و الحمد يملأه، و لا اله الا الله ليس له حجاب دون الله حتى تخلص اليه، و روى حتى تفضى الى العرش ما اجنب الكبائر».

وَ روى ان رجلا دخل المسجد و رسول الله (ص) في الصلاة فحين دخل قال: الحمد لله حمدا كثيرا طيبا مباركا فيه، فسمعها رسول الله (ص) فلما فرغ من صلاته قال: من قائل ما سمعت؟ فقال الرجل: انا يا رسول الله قال: لقد تلقى كلامك ثلاثة عشر ملكا فحسدك الشيطان فذهب ليقبض على كلامك فخرجت من خلال اصابعه فجاءت بها الملائكة الى الرب فقالوا: كيف نكتبها؟ فقال الرب: اكتبوها لعبدى كما قالها، فكتبت لك في رقّ ابيض و ختم عليها و رفعت لك تحت العرش حتى تدفع اليك يوم القيامة.

وَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي نَجِيحٍ قَالَ: انّ العبد ليتكلم بالكلمة الطيبة فما تكون لها ناهية حتى تقف قدّام الربّ فتقول: السلام عليك يا رب، فيقول الرب تبارك و تعالی: و عليك و على من قالك.

وَ هُوَ الرَّحِيمُ بِعِبَادِهِ الْعُفُورُ لَجَمِيعِ الْمَذْنِبِينَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ.

وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَأْتِينَا السَّاعَةُ مَنكَرَانَ بَعَثَ دُوْا كَرُوهُنَا: كَرُوهُنَا كَفْتَنَد: اِنْ نَطْنُ اِلَّا ظَنًّا وَ مَا نَحْنُ بِمُسْتَيْقِنِينَ مَا دَرِ كَمَانِيْم بَرَسْتَاخِيْز يَعْنِي يَقِيْن نَمِيْدَانِيْم كِه خَوَاهِد بُوْد، وَ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ مِيْ كُوِيْد: اِيْمَان بِنْدِه اَن كِه دَرَسْت بُوْد كِه بَرَسْتَاخِيْز وَ اَخْرَت بِيْ كَمَان بَاشَد وَ ذَلِك قَوْلِه: وَ بِالْاٰخِرَةِ هُمْ يُوقِنُوْنَ، كَرُوِه دِيْكَر كَفْتَنَد: لَا تَأْتِيْنَا السَّاعَةُ رَسْتَاخِيْز بِمَا نِيَايِد وَ نَخَوَاهِد بُوْد: جَاي دِيْكَر فَرْمُوْد. زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا اَنْ لَنْ يُبْعَثُوْا، رَبِّ الْعَالَمِيْنَ بِجَوَاب اِيْشَان فَرْمُوْد: قُلْ بَلٰى وَ رَبِّيْ لَيُبْعَثُنَّ.

قُلْ بَلٰى وَ رَبِّيْ لَتَأْتِيَنَّكُمْ عَالِمِ الْغَيْبِ بَرًّا مِيْم بَرِ وَزْنَ فَاعِلِ قِرَاةَتِ ابْنِ كَثِيْر وَ ابُوْ عَمْرُوْ وَ عَاصِمُ وَ رُوْحِ اَز يَعْقُوْب، وَ وَجْهَش اَنْسَت كِه صِفَتِ رَبِّ اسْت وَ دَرِ كَلَامِ تَقْدِيْمِ وَ تَاْخِيْرِ اسْت وَ الْمَعْنٰى قُلْ بَلٰى وَ رَبِّيْ عَالِمِ الْغَيْبِ لَتَأْتِيَنَّكُمْ كُوِيْ اِيْ مُحَمَّد: اَرِيْ بِخَدَاوَنَدِ مَنْ اَن دَانَايِ نِهَانِ كِه نَاچَارِه بِشَمَا اِيْدِ رَسْتَاخِيْز. وَ اَكْرَ عَالِمِ الْغَيْبِ بِرَفْعِ مِيْمِ خَوَانِيْ بِرِ قِرَاةَتِ نَافِعِ وَ ابْنِ عَامِرِ وَ رُوِيْسِ اَز يَعْقُوْبِ سَخْنِ مَسْتَأْنَفِ بُوْد، وَ الْمَعْنٰى عَالِمِ الْغَيْبِ لَا يَعْزَبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ، اَللّٰهُ دَانَايِ نِهَانَسْتِ كِه دُوْرِ نَبُوْدِ اَزُوْ هَمْسَنَگِ ذَرَّهَ اِيْ دَرِ اَسْمَانِ وَ زَمِيْنِ. وَ بِرِ قِرَاةَتِ حَمْزِهِ وَ كَسَايِيْ عِلْمِ الْغَيْبِ عَلٰى وَزْنَ فَعَالٍ وَ جَرِّ الْمِيْمِ، اَمَّا عَلَامُ فَعَلِي الْمَبَالِغَةِ وَ التَّكْثِيْرِ وَ اَمَّا جَرُّ الْمِيْمِ فَعَلِيْ مَا ذَكَرْنَا.

لَا يَعْزَبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَ لَا فِي الْاَرْضِ تَمَّ الْكَلَامُ هَاهُنَا، اِيْنَجَا سَخْنِ تَمَامِ شَدِ اَن كِه كَفْت: وَ لَا اَصْغَرُ مِنْ ذَلِكَ اِيْ مِنْ ذَلِكَ الْمِثْقَالِ.

وَ لَا اَكْبَرُ اِلَّا فِي كِتَابِ مُبِيْنِ خَرْدَتَرِ اَزِ ذَرَّةٍ چِيْزِ نَبُوْدِ وَ نِيْسَتِ وَ نَبَاشَدِ وَ نِه مِهْتَرِ اَزِ اَن مَكْرَ دَرِ لُوْحِ مَحْفُوْظِ نَبِشْتِه، اَن نَامِه پِيْدَايِ دَرَسْتِ وَ اِنَّمَا كَتَبَ جَرِيَا عَلٰى عَادَةِ الْمُخَاطَبِيْنَ لَا مَخَافَةَ نَسِيَانِ وَ لِيَعْلَمَ اَنَّهُ لَمْ يَقَعْ خَلْلٌ وَ اِنْ اَتَى عَلَيْهِ الدَّهْرُ. الذَّرَّةُ وَاحِدٌ مِنْ حَشْوِ الْجَوْ تَرَاهُ فِي الشَّمْسِ اِذَا طَلَعَتْ مِنَ الْكُوَةِ. وَ الْكِتَابُ الْمُبِيْنُ هُوَ اللُّوْحُ الْمَحْفُوْظُ.

لَا يَعْزَبُ بَكْسَرُ زَا اِيْنَجَا وَ دَرِ سُوْرَةِ يُوْنُسِ قِرَاةَتِ كَسَايِيْ اسْتِ وَ سَمِيْتِ الْعَزُوْبَةِ وَ الْعَزْبَةِ لِلْبَعْدِ عَنْ اَهْلِ.

لِيَجْزِيَ الَّذِينَ اٰمَنُوا التَّوَابِلَ لَتَأْتِيَنَّكُمْ: لِيَجْزِيَ الَّذِينَ اٰمَنُوا بِمُحَمَّدِ.

وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِيمَا بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ رَبِّهِمْ. اُولٰٓئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ لِّذُنُوْبِهِمْ فِي الدُّنْيَا.

وَ رِزْقٌ كَرِيْمٌ ثَوَابِ حَسَنِ فِي الْجَنَّةِ.

وَ الَّذِينَ سَعَوْا فِيْ اٰيٰتِنَا اِيْ عَمِلُوْا فِيْ اِبْطَالِ ادْلَتِنَا وَ التَّكْذِيْبِ بِكِتَابِنَا.

مُعَاجِزِيْنَ مَسَابِقِيْنَ، يَحْسِبُوْنَ اَنَّهُمْ يَفُوْتُوْنَنَا. وَ قَرَأَ ابْنُ كَثِيْرِ وَ ابُوْ عَمْرُوْ: مَعْجِزِيْنَ اِيْ مَثْبُطِيْنَ. بَايِنِ قِرَاةَتِ

مَعْنٰى اَنْسَتِ كِه: مَرْدَمَانِ فَرُوْ مِيْدَارِنْدِ اَزِ پَنِيْرِفْتَنِ سَخْنَانِ مَا.

اُولٰٓئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مِنْ رَجْزِ اَلِيْمٍ اَلِيْمٍ بِرَفْعِ قِرَاةَتِ حَفْصِ اسْتِ وَ ابْنِ كَثِيْرِ وَ يَعْقُوْبِ وَ هُوَ نَعْتٌ لِلْعَذَابِ. بَاقِي

خَفْضِ خَوَانَدِ بِرِ نَعْتِ رَجْزِ كَلِّ شَدِيْدِ مِنْ مَكْرُوِهِ اَوْ مَسْتَقْدَرِ: وَ الرَّجْزُ الْعَذَابُ فِيْ قَوْلِهِ تَعَالٰى: لِيُنْ كَشَفْتِ عَنَّا

الرَّجْزَ اِيْ الْعَذَابِ. وَ يَسْمٰى كِيْدَ الشَّيْطَانِ رَجْزًا لِاَنَّهُ سَبَبُ الْعَذَابِ، قَالَ تَعَالٰى: وَ يُذْهِبْ عَنْكُمْ رَجْزَ الشَّيْطَانِ. وَ

الرجز الاوثان فى قوله: وَ الرَّجْزَ فَاهْجُرْ سَمَّاهَا رَجْزًا لِأَنَّهَا تُوَدَّى إِلَى الْعَذَابِ.

وَ يَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ هَذَا مَنْسُوقٌ عَلَى قَوْلِهِ: لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا، التَّأْوِيلُ: لِتَأْتِيَنَّكُمْ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ لِيَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ يَعْنِي مُؤْمِنِي أَهْلِ الْكِتَابِ مِثْلَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَلَامٍ وَ أَصْحَابِهِ، وَ الْعِلْمُ هُوَ التَّوْرِيَّةُ فِي قَوْلِ مَنْ قَالَ: الْآيَةُ مَدْنِيَّةٌ. وَ قَالَ قَتَادَةُ: هُمْ أَصْحَابُ مُحَمَّدٍ قَالَ وَ الْآيَةُ مَكِّيَّةٌ.

الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ يَعْنِي الْقُرْآنَ هُوَ الْحَقُّ وَ يَهْدِي يَعْنِي الْقُرْآنَ إِلَى صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ وَ هُوَ الْإِسْلَامُ.

وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا يَعْنِي مُنْكَرِينَ لِلْبَعْثِ مُتَعَجِّبِينَ مِنْهُ: هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَى رَجُلٍ يُنَبِّئُكُمْ يَعْنُونَ مُحَمَّدًا (ص) إِذَا مُرِّقْتُمْ قَطْعْتُمْ وَ فَرَّقْتُمْ كُلَّ مُمَرِّقٍ أَيْ كُلَّ تَمْزِيقٍ وَ صَرَّيْتُمْ رِفَاتًا وَ تَرَابًا إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ بَعْدَ الْمَوْتِ.

أَفْتَرَى الْفَ الْإِسْتِفْهَامَ دَخَلَتْ عَلَى الْفِ الْوَصْلَ، لِذَلِكَ فَتَحَ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَمْ بِهِ حِنَّةٌ أَيْ جُنُونٌ؟

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: بَلِ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ فِي الْعَذَابِ يَعْنِي فِي الْآخِرَةِ وَ الضَّلَالِ الْبَعِيدِ عَنِ الْهُدَى فِي الدُّنْيَا.

أَفَلَمْ يَرَوْا إِلَى مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ؟ فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُمْ حَيْثُ كَانُوا فَانَّ أَرْضِي وَ سَمَائِي مُحِيطٌ بِهِمْ لَا يَخْرُجُونَ مِنْ أَقْطَارِهَا وَ أَنَا الْقَادِرُ عَلَيْهِمْ، وَ إِنَّمَا قَالَ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ لِأَنَّكَ إِذَا قَمْتَ فِي الْفُضَاءِ لَمْ تَرِ بَيْنَ يَدَيْكَ وَ مِنْ خَلْفِكَ إِلَّا السَّمَاءَ وَ الْأَرْضَ إِنَّ نَشَأَ نَخَسِفَ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ نُسْقِطُ عَلَيْهِمْ كِسْفًا قِطْعًا مِنَ السَّمَاءِ فَتَهْلِكُهُمْ.

قَرَأَ حَمْزَةً وَ الْكَسَائِي: يَشَأُ، يَخْسِفُ، يَسْقِطُ بِالْيَا فِيهِنَّ لِذِكْرِ اللَّهِ عِزِّهِ وَ جَلِّ قَبْلِهِ.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ تَأْتِي مَقْبَلٌ عَلَى رَبِّهِ رَاجِعٌ إِلَيْهِ بِقَلْبِهِ.

وَ لَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ مِنَّا فَضْلًا أَيْ مَلَكًا وَ نَبُوَّةً يَا جِبَالُ الْقَوْلِ هَاهُنَا مَضْمُرٌ، تَأْوِيلُهُ: وَ قَلْنَا يَا جِبَالُ أُوبَى مَعَهُ فِيهِ ثَلَاثَةُ أَقْوَالٍ: أَحَدُهَا: سِيرِي مَعَهُ، وَ كَانَتْ الْجِبَالُ تَسِيرُ مَعَهُ حَيْثُ شَاءَ إِذَا أَرَادَ مَعْجِزَةً لَهُ، وَ التَّأْوِيلُ سِيرِ النَّهَارِ. وَ الْقَوْلُ الثَّانِي: سَبَّحِي مَعَهُ إِذَا سَبَّحَ، وَ هُوَ بِلِسَانِ الْحَبَشَةِ وَ كَانَ إِذَا قَرَأَ الزُّبُورَ صَوَّتَتْ الْجِبَالُ وَ أَصْغَتْ لَهُ الطَّيْرَ. وَ الْقَوْلُ الثَّلَاثُ: أُوبَى، أَيْ نُوحِي مَعَهُ وَ الطَّيْرُ تَسَاعِدُكَ عَلَى ذَلِكَ.

وَ الطَّيْرُ مَنْصُوبٌ عَلَى النَّدَاءِ، تَأْوِيلُهُ: وَ نَادَيْنَا الطَّيْرَ. وَ يُقَالُ: الْوَاوِي وَ الطَّيْرُ بِمَعْنَى مَعٍ، عَلَى تَأْوِيلِ: يَا جِبَالُ أُوبَى مَعِ الطَّيْرَ مَعَهُ. وَ قِيلَ: هُوَ مَنْصُوبٌ بِالتَّسْخِيرِ، أَيْ وَ سَخَّرْنَا لَهُ الطَّيْرَ.

گفته‌اند: داود (ع) پیش از آن که در فتنه افتاد هر گه که آواز بتسیح بگشادی یا زبور خواندی هر کس که آواز وی شنیدی از لذت آن نعمت بی‌خود گشتی، و از آن سماع و آن وجد بودی که در یک مجلس وی چهارصد جنازه برگرفتندی، پس از آن که در فتنه افتاد با کوه شد و نوحه کرد، رب العالمین کوه‌ها را فرمود و مرغان را که: با وی در نهایت مساعدت کنید. و هب بن منبه گفت: این صدای کوه که امروز مردم می‌شنوند از آن است و گفته‌اند: داود (ع) شبی از شبها با خود گفت: لا عبدن الله عبادة لم يعبد احد بمثلها امشب خدای را جل جلاله عبادتی کنم و خدمتی آرم که مثل آن در زمین هیچ کس نکرده و چنان عبادت و



خدمت نیاورده. این بگفت و بر کوه شد تا عبادت کند و تسبیح گوید، در میانه شب وحشتی بوی در آمد، اندوهی و تنگی بدل وی پیوست، رب العالمین آن ساعت کوه را فرمود تا انس دل داود را با وی بتسبیح و تهلیل مساعدت کند، چندان آواز تهلیل و نغمات تسبیح از کوه پدید آمد که آواز داود در جنب آن ناچیز گشت، داود آن ساعت با خود میگوید: کیف یسمع صوتی مع هذه الاصوات از کجا شنوند و چون شنوند آواز و تسبیح داود در میان این آوازهای عظیم که از کوه روان گشته و بقدرت الله سنگ بیجان بی زبان فرا سخن آمده! تا درین سخن بود و اندیشه، فریشته‌ای آمد از آسمان و بازوی داود بگرفت و او را برد بدریا، فریشته پای بر دریا زد و دریا از هم شکافته شد تا بزمین رسید که در زیر دریاست، فریشته پای بر آن زمین زد تا شکافته گشت و بحوت رسید که زیر زمین است، و فریشته پای بر وی زد تا صخره پیدا گشت که زیر حوت است، فریشته پای بر آن صخره زد شکافته شد، کرمکی خرد از میان صخره بیرون آمد و کانت تنشر، فقال له الملك: یا داود ان ربك یسمع نشیز هذه الدودة فی هذا الموضع ای داود خداوند شنو ای دانا از وراء هفت طبقه آسمان نشیز این کرم که درین موضع است می شنود، آواز تو در میان آواز سنگ و کوه چون نشنود تا ترا می باید گفت: کیف یسمع صوتی مع هذه الاصوات! قوله: وَ أَلْنَا لَهُ الْحَدِيدَ یقال: کان الحديد فی یده كالطین المبلول و كالعجین و الشمع و کان یسرد الدروع بیده من غیر نار و لا ضرب بحدید. مفسران گفتند.

داود (ص) چون بر بنی اسرائیل ولایت و ملک یافت عادت وی چنان بود که هر شب منتگروار بیرون آمدی و هر کس را دیدی گفتی: این والی شما داود چه مردی است و او را چون شناسید؟ در عدل و انصاف و شفقت بر رعیت ازو عدل می بینید یا جور انصاف میدهد یا ظلم میکند؟ و ایشان او را بخیر جواب میدادند و بر وی ثنا میکردند، تا شبی که رب العالمین ملکی فرستاد بصورت آدمیان در راه وی، داود بر عادت خویش همان سؤال کرد، فریشته جواب داد که: نعم الرجل هو لولا خصلة فیه نیکو مردی است لکن در وی خصلتی است که اگر نبودی آن خصلت او را به بودی، داود گفت: آن چه خصلت است یا عبد الله؟ گفت: انه يأكل و یطعم عیاله من بیت المال از بیت المال می خورد و اگر او را کسبی بودی که از آن خوردی او را به بودی، داود از آنجا بازگشت بمحراب عبادت باز شد و دعا کرد تا حق جل جلاله او را زره گری در آموخت و آهن بدست وی نرم کرد همچون شمع یا چون خمیر، و اول کسی که زره کرد او بود و کان یببع کلّ درع باربعة آلاف درهم فیأكل و یطعم عیاله منها و یتصدقّ منها علی الفقراء و المساکین. و قیل: انه کان یعمل کلّ یوم درعا یببعها بسنة آلاف درهم فینفق الفین منها علی نفسه و عیاله و یتصدقّ باربعة آلاف علی فقراء بنی اسرائیل.

قال رسول الله (ص): «کان داود لا یأكل الا من عمل یده».

أن اعملّ سابعات السابغات الدروع الواسعة التامة، و السرد صنعة الدروع، و منه قیل لصانعتها: السرد و الزرد، و السرد و المسرودة الدرع. قال ابو ذویب الشاعر:

و علیهما مسرودتان قضاهما داود او صنع السوابع تبّع

و اصل السرد متابعة الحلق ثم سمرها بالمسمار. و فی الخبر: من كان عليه من رمضان فليسرده ای يتابع به رمضان. و فی خبر آخر نهی رسول الله (ص) عن سرد الصيام یعنی وصاله باللیل. و قالت عائشة: ما كان رسول الله (ص) يسرد الحديث سرد کم هذا و لكنه كان يتكلم بكلام يفهمه كل من يسمعه. فسرد كل شيء تباعه.

وَ قَدَّرَ فِي السَّرْدِ التَّقْدِيرَ: فِي سَرْدِ الْحَلْقَةِ أَنْ لَا يُوسِعَ الثَّقَبَ لِلْمَسْمَارِ فَيَفْلُقُ وَ لَا يُضَيِّقُ فَيُخْرِقُ. وَ أَعْمَلُوا صَالِحًا يَعْنِي دَاوُدَ وَ آلَهُ. إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ.

### النوبة الثالثة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ امير المؤمنين علی (ع) گفت: «بسم الله فاتقة للرتوق، مسهلة للوعور، مجنة للشور، شفاء لما في الصدور» بسم الله گشاینده بستگیهاست، آسان کننده دشواریهاست، دور کننده بدیهاست، آرام دلها و شفای دردها و شستن غمهاست. از خزائن غیب تحفه‌ای در صحرای وجود نیاید مگر بیدرقه عزت بسم الله، هیچ دعا در معرض حاجت بقبله اجابت نرسد مگر بمدد حشمت بسم الله، هیچ کس قدم از منزل مجاهدت در مقام مشاهدت ننهد مگر باثار انوار «بسم الله»، در فرادیس اعلی و جنات مأوی شراب ظهور از ملک غیور نتوان یافت مگر بوسیلت و ذریعت بسم الله.

عظیم ماجد فرد التعالی	ملیک مالک مولی الموالی
بعید عن مطار الوهم عال	قریب من جنان العبد دان
عزیز عزّ عن عمّ و خال	جلیل جلّ عن مثل و شبه

ای جوانمرد! امروز که از قطیعت ترسانی و از نهیب قیامت لرزانی و در غم و احزانی پیدا بود که سماع نام و نشان او چند توانی، باش تا فردا که از قطیعت ایمن شوی و عقبه صراط باز گذاری از بلای دنیا جسته و از هوای نفس و شیطان باز رسته در روضه رضوان بر تخت بخت نشسته فریشته بخدمت ایستاده و از کفّ جلال ذو الجلال شراب ظهور یافته، بنده را روز شادی آن روز است، روز طوبی و زلفی و حسنی آن روز است.

عظمت همّة عین، طمعت فی ان تراکا او ما یکفی لعین، ان تری من قد راکا

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ ستایش نیکو و ثنای بسزا مر خدای را که هفت آسمان و هفت زمین آیات و رایات قدرت اوست، شواهد شریعت اشارات اوست، معاهد حقیقت بشارات اوست، قدیم نامخلوق ذات و صفات اوست، خداوندی که مصنوعات در زمین و سماوات از قدرت او نشانست، مخلوقات

و محدثات از حکمت او بیانست. موجودات و معلومات بر وجود او برهانست، نه متعاور زیادت نه متداول نقصانست.

وَ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْآخِرَةِ وَ هُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ، جایی دیگر فرمود: لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَى وَ الْآخِرَةِ وَ لَهُ الْحُكْمُ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ حمد و شکر مرورا در دو جهان که نعمتها همه ازوست در دو جهان، مدح و ثنا بسزا مرورا در دو جهان، که یکتایی و بی‌همتایی خود او راست در دو جهان. الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ بدانکه رب العزة جل جلاله خلق را در وجود آورد بفضل خویش و ایشان را کسوه فطرت پوشانید و روزی داد بلطف خویش و از بلاها نگه داشت و طاعات با تقصیر قبول کرد و بیک عذر از ایشان بسیاری زلات و جرائم عفو کرد و توفیق طاعت ارزانی داشت و از معصیت عصمت کرامت کرد و راه بایمان نمود و دل را بمعرفت بیاراست و از کفر نگه داشت و قرآن مجید منشور داد و سید المرسلین و خاتم النبیین را پیغامبر و قدوه کرد، چون بندگان از گزارد شکر این نعمتها عاجز آمدند، فضل و کرم خود پیدا کرد و لسان لطف را نیابت این عاجزان و مفلسان داد و خود را حمد گفت بچند جایگه: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى عَبْدِهِ الْكِتَابَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ، این همه نیابت داشتن بندگان است در شکر آلا و نعمای خویش و نشان دوستی است، زیرا که در راه محبت از دوست نیابت داشتن شرط دوستی است، چنانستی که رب العزة گفتی: بنده من این نعمتها که دادم بی‌تو دادم و این قسمت که کردم بی‌تو کردم و چنان که بی‌تو قسمت کردم بی‌تو حمد آوردم و بحکم دوستی ترا نیابت داشتم تا بدانی که دوست مهربانت منم لطیف و کریم و رحیم ببندگان منم.

يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَ مَا يَخْرُجُ مِنْهَا ادا دفن العبد، يعلم ما الذي كان في قلبه من اخلاصه و توحیده و وجده و حزنه و حسراته. وَ مَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ عَلَى قُلُوبِ أَوْلِيَائِهِ مِنَ الْإِلْطَافِ وَ الْكَشُوفِ وَ مَا يَعْرِجُ فِيهَا مِنْ أَنْفَاسِ الْأَوْلِيَاءِ وَ هُمُ الْأَصْفِيَاءُ. اخلاص مخلصان و توحید موحدان و معرفت عارفان بر وی جلّ جلاله هیچ پوشیده نه و علم قدیم وی بهمه رسیده، لا جرم چون بنده در خاک شود از وی اخلاص و توحید و معرفت دیده و دانسته، همان ساعت نواخت خود بر وی نهد و ثواب آن بوی رساند و آثار آن بخلق نماید چنان که در حق ذو النون مصری فرا نمود آن ساعت که جنازه وی برگرفتند جوقی مرغان بر سر جنازه وی آمدند و پروا پر زدند چنانکه آن همه خلق و زمین بسایه خود بپوشیدند و هرگز هیچ کس از آن مرغان یکی ندیده بود و نه پس از آن دیدند مگر بر سر جنازه مزنی شاگرد شافعی رحمهما الله، و دیگر روز بر سر خاک ذو النون نبشته یافتند خطی که نه مانند خط آدمیان بود که: ذو النون حبيب الله من الشوق قتيل الله، هر گه که آن نبشته محو میکردند باز آن را هم چنان نبشته می‌یافتند.

منصور عمار رحمه الله گفت: وقتی در خرابه‌ای شدم جوانی را دیدم در نماز عین خوف و خشية گشته گویی دوزخ در پیش او بود و قیامت بر قفای او، صبر کردم تا از نماز فارغ گشت، آن گه بر وی سلام

کردم و گفتم: ای جوان دوزخ صخره‌یی‌ای و زیر آن صخره وادیی است که آن را لظی گویند، زندان عاصیان و مجرمان است، جوان چون این سخن بشنید آوازی از وی بیامد بیفتاد و بیهوش گشت چون با هوش آمد گفت: ای جوانمرد هیچ تواند بود که شربتی دیگر دهی این خسته کوفته را؟ این آیت بر خواندم که: وَقُوذُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ، جوان نعره بزد و کالبد خالی کرد، چون او را بر مغتسل نهادند. بر سینه وی خطی دیدم نبشته: فِي عَيْشَةٍ رَاضِيَةٍ، خواستم که میان دو ابروی وی دهانی نهم، خطی دیگر دیدم نبشته که: فَرَوْحٌ وَ رِيحَانٌ وَ جَنَّةٌ نَعِيمٌ، پس چون او را دفن کردند همان شب او را بخواب دیدم در فردوس جامه‌ای سبز پوشیده بر مرکب نور نشسته تاج عزّ بر سر نهاده گفتم: ای جوان حق جل جلاله با تو چه کرد؟

گفت: فعل بی ما فعل بشهداء بدر و زادنی با من همان کرد از نواخت و کرامت که با شهیدان بدر کرد و زیادت از آن، گفتم: سبب چه بود که نواخت تو بر نواخت ایشان زیادت کرد؟ گفت: لَاتَهُم قَتْلُوا بِسِيفِ الْكُفَّارِ وَ قَتَلْتُ بِسِيفِ الْجَبَّارِ، یعنی الخوف و الخشية.

وَ مَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ الطَّافِ كَرَمِ اسْتِ كِه از درگاه قدم در بعضی اوقات روی بخلق نهد گرد سینه‌ها می‌گردد هر سینه‌ای که از آن بوی آشنایی آید و در آن خوف و خشية بود آنجا منزل کند، و فی الخبر: ان لربکم فی ایام دهرکم نفحات الا فتعرضوا لها عسی ان تدرککم فلا تشقوا بعدها ابدًا.

وَ مَا يَعْرُجُ فِيهَا اِنْفَاسُ وَ اَجْدَانُ اسْتِ وَ نَالِه تَائِبَانِ وَ آه مَفْلَسَانِ كِه بوقت سحرگاه از دلی پر درد و جانی پر حسرت بر آید و باد صبحی آن را بر باید و بحضرت اعلی برد، انّ لله تعالی ریحاً تسمی الصبحية تهبّ عند الاسحار تحمل الانين و الاستغفار الى عند الملوك الجبار.

ای جوانمرد! بغنیمت دار آن نفس دردناک که از سر نیاز و گداز و سوز دل برآید که تا بحضرت اعلی رسد آن را حجابی پیش نیاید، عجب دانی چیست هفتصد هزار ساله تسبیح ابلیس در صحرای لابالی بیاد بی‌نیازی بر داد و آن يك نفس درویش سوخته و آه آن مفلس بیچاره بحضرت خود برد و این ندا در داد که: «انین المذنبین احبّ الیّ من زجل المسبّحین».

و میندار که چون آن نفس درویش مفلس بردارد او را با بار معصیت بگذارد که آن بار معصیت او همه بردارد. بو بکر واسطی گفت: مطیعان حمّالان‌اند و حمّالان جز باری ندارند و این درگاه بی‌نیازان است، و عاصیان مفلسان‌اند و این بساط مفلسان است، ای خداوندان طاعت! طاعتها که کرده‌اید بکوی افلاس فرو گذارید و مفلس‌وار با دو دست تهی از در رحمت او باز شوید، بزبان انکسار بنعت افتقار گوئید: پادشاه! ما نه توانگرانیم که بستد و داد آمدیم، ما مفلسانیم که بتقاضا آمده‌ایم، ما نه توانگرانیم که بار ثواب می‌جوئیم، ما مفلسانیم که نثار رحمت می‌جوئیم. به داود (ع) وحی آمد که: ای داود آن زلت که از تو بیامد بس مبارک بود بر تو، داود گفت: بار خدایا زلت چون مبارک باشد؟ گفت: ای داود پیش از آن زلت هر بار که بدرگاه ما آمدی ملک‌وار می‌آمدی با کرشمه و ناز طاعت و اکنون که می‌آیی بنده‌وار می‌آیی با سوز و نیاز مفلسی «یا داود انین المذنبین احبّ الیّ من صراخ العابدین»، این آن فضل است که رب العالمین داود را داد و بر وی

منت نهاد که: **وَ لَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ مِنَّا فَضْلًا،** و در اخبار داود است که زبور می‌خواند و نام گناهکاران بسیار برمی‌آمد از روی غیرت و صلابت در دین گفت: **اللهم لا تغفر للخطائين** بار خدایا! گناهکاران را میامرز. گفتند: ای داود نهمار بی‌شفقتی بر گناهکاران! باش تا محمد عربی قدم در دایره وجود نهد و بر گناه ناکرده امت استغفار کند که: **«اغفر لی ما قدّمت و ما اخرت»**، و لسان قدر میگوید که: ای داود تو در بند پاک‌ی خود مانده‌ای باش تا از دست قضا و قدر قفا خوری آن گه بدانی که چه گفتی و کجا ایستاده‌ای، و جبرئیل در راه آمده که ای داود تیر قضا از کمان قدر جدا شد هان خود را نگهدار! اگر توانی، داود از سر تحیر و پشیمانی در محراب نشسته دیده بر زبور داشته و با ذکر و عبادت پرداخته تا حدیث مرغ در پیش آمد و نظر وی بزن اوریا افتاد، و این قصه در سوره ص بشرح گفته آید ان شاء الله، پس بعاقبت داود میگفت: **اللهم اغفر للمذنبین فعسی ان تغفر لداود فیما بینهم.**

## ۲ النوبة الاولى

قوله تعالى: **وَ لِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ وَ سَلِيمَانَ رَا بَاد،** غُدُوها شَهْرُ بامداد بردن باد او را بیک ماهه راه، **وَ رَوَّاحُها** شَهْرُ و شبانگاه بردن او را بیک ماهه راه، **وَ أَسَلْنَا لَهُ عَيْنَ الْقِطْرِ** و او را چشمه مس روانیم؟، **وَ مِنَ الْجِنَّ مَنْ يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ** و از پریان کسانی پیش او ایستاده، **بِإِذْنِ رَبِّهِ** بفرمان خداوند او، **وَ مَنْ يَزْعُ مِنْهُمْ** و هر که بگشتید ازیشان، **عَنْ أَمْرِنَا** از فرمان ما، **نُذِقُهُ مِنْ عَذَابِ السَّعِيرِ (۱۲)** چشانیم او را از عذاب آتش. **يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ** میکردند او را هر چه او میخواست، **مِنْ مَحَارِبَ وَ تَمَائِيلَ** از محرابها و دیسها، **وَ جِفَانَ كَالْجَوَابِ** و کاس‌ها چون حوضها **وَ قُدُورَ رَاسِيَاتٍ** و دیگها بر جای نه جنبانیدنی از جای، **اعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا** کار کنید ای کسان داود بازادی، **وَ قَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ (۱۳)** و اندکی از رهیگان ما که سپاس دارست.

**فَلَمَّا قَضَيْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ** چون برو قضا کردیم و براندم برو مرگ، **مَا دَلَّهُمْ عَلَى مَوْتِهِ** آگاه نکرد ایشان را و نشان ننمود بر مرگ او، **إِلَّا دَابَّةَ الْأَرْضِ** مگر ترده، **تَأْكُلُ مِنْسَأَتَهُ** که بخورد عصای او، **فَلَمَّا خَرَّ** چون بیفتاد، **تَبَيَّنَتِ الْجِنَّ** بجای آوردند پریان و فرادید آمد ایشان را، **أَنْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ** الغیب که اگر ایشان غیب دانستندی، **مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ (۱۴)** درنگ نکردندی در عذاب خوارکننده.

**لَقَدْ كَانَ لِسَبَإٍ قَبِيلَةَ سَبَا** را بود، **فِي مَسْكِنِهِمْ** در زمین ایشان و در نشستگاههای ایشان، **آيَةٌ** شگفتی بس نیکو، **جَنَّتَانِ** دو بهشت، **عَنْ يَمِينٍ وَ شِمَالٍ** از راست رود و از چپ آن، **كُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ** میخورید از روزی خداوند خویش، **وَ اشْكُرُوا لَهُ** و او را پرستید آزادی او را کنید، **بَلَدَةٌ طَيِّبَةٌ** وَ رَبُّ غَفُورٌ (۱۵) شهری و زمینی خوش خداوندی آمرزگار.

**فَاعْرَضُوا رُوحَهُمْ** گردانیدند از فرمان برداری، **فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرَمِ** فرو گشادیم بر ایشان سیل عرم، **وَ بَدَّلْنَا هُمْ بَجَنَّتَيْهِمْ** و بدل دادیم ایشان را از ان بوستانهای ایشان، **جَنَّتَيْنِ** دَوَاتِي أَكْلٍ حَمَطٍ دو بوستان با میوه کوهی پر خار، **وَ أَثْلٍ وَ كَزٍّ، وَ شَيْءٍ مِنْ سِدْرٍ قَلِيلٍ (۱۶)** و چیزی از کنار اندک.

ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِمَا كَفَرُوا أَنْ يَدَّشُوا آبِدَانِمْ كَرْدِيمِ بَانَ نَسِپَاسِى كِه كَرْدَنَد و بَمَا كَافِر شَدَنَد، وَ هَلْ تُجَازِي إِلَّا الْكُفُورَ (١٧) و ما پاداش در خور كنيم مگر ناگرویده ناسپاس را؟

وَ جَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَ كَرْدِيمِ مِیَان اِیْشَان، وَ بَيْنَ الْفَرَى الَّتِي بَارَكْنَا و مِیَان شَهْرَهَی مَبَارَكِ بَرَكْت كَرْدَه در ان، فَرَى ظَاهِرَةً دَهْهَی اَبَادَانِ بِيَاى، وَ قَدَرْنَا فِيهَا السَّيْرَ وَ تَقْدِيرِ كَرْدِيمِ در آن دَهْهَی رَوْنَدَه رَا سِيرُوا فِيهَا لِیَالِي وَ اَيَّامًا مِی رَوید در آن شَبْهَا و رَوْزَهَا: اَمِنِينَ (١٨) اِیْمَن.

فَقَالُوا رَبَّنَا كَفْتَنَد: خَدَاوَنَد مَا، بَاعِدْ بَيْنَ اَسْفَارِنَا دُورَادُورْتَر دُورْتَر كَن سَفْرَهَی مَا، وَ ظَلَمُوا اَنْفُسَهُمْ وَ بَر خُويشْتَن سَتَم كَرْدَنَد، فَجَعَلْنَاهُمْ اَحَادِيثَ اِیْشَان رَا سَمْرَى كَرْدِيمِ، وَ مَرَقْنَاَهُمْ كُلَّ مُمَرَّقٍ و اِیْشَان رَا پَارَه پَارَه بَاز گَسَسْتِيم از آن هَر كُونَه گَسَسْتِنِى، اِنَّ فِي ذَلِكْ لآيَاتٍ در ان نَشَانَهَی اَسْت، لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ (١٩) هَر شَكِيبَايِى رَا سِپَاس دَار.

وَ لَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ اِبْلِيسُ ظَنَّهُ رَاسْت كَرْد اِبْلِيسُ بَر اِیْشَان ظَنَّ خُويش، فَاتَّبَعُوهُ بَر پِى وى بَر فَتَنَد خَلْق، اِلَّا فَرِيقًا مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ (٢٠) مگر گروهی از گرویدگان.

وَ مَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِنْ سُلْطَانٍ وَ نَبُود اِبْلِيسُ رَا بَر اِیْشَان دَسْت رَسِى، اِلَّا لِنَعْلَمَ مگر تا به بِنِیْمِ، مَنْ يُؤْمِنُ بِالْآخِرَةِ كِه آن كِيسْت كِه بَر سَتَاخِيز بَگَرُود، مِمَّنْ هُوَ مِنْهَا فِي شَكٍّ از اَنكس كِه از كَار رَسَتَاخِيز در گَمَانَسْت، وَ رَبُّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَفِیْظٌ (٢١) و خَدَاوَنَد تُو بَر هَمَه چِيز نَگَهَبَانَسْت و گَواه.

قُلْ اَدْعُوا الَّذِيْنَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللّٰهِ كُوى خَوانید اِیْشَان رَا كِه بَدْرُوع مِی گُويید كِه خَدَايَانَد فَرُود از اللّٰه، لَّا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَ لَّا فِي الْاَرْضِ نَه پادشاهانَد نَه خَدَاوَنَد بَر هَمَسَنگ ذَرّه در هَفْت آسَمَان و در هَفْت زَمِين، وَ مَا لَهُمْ فِيهِمَا مِنْ شِرْكٍَ و اِیْشَان رَا بَا خَدَاى در آسَمَان و زَمِين هِیچ اِنبَازِى نِيسْت، وَ مَا لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهيرِ (٢٢) و اللّٰه رَا در اَفْرِينش آسَمَان و زَمِين و كَار آن هِیچ از اِیْشَان يار نِيسْت و يار بَكَار نِيسْت.

وَ لَّا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ وَ سُود نَدَارَد شَفَاعَت كَرْدَن بِنَزْدِيكَ اللّٰه، اِلَّا لِمَنْ اُذِنَ لَهُ مگر كَسِى رَا كِه اللّٰه دَسْتُورِى دَهْد او رَا، حَتَّى اِذَا فُرَّعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ تا آن گَه كِه بِيم از دَلْهَی اِیْشَان بَاز بَرَنَد، قَالُوا مَا ذَا قَالَ رَبُّكُمْ يَكْدِيْگَر رَا مِی گُويِنَد: چَه كَفْت خَدَاوَنَد شَمَا؟ قَالُوا الْحَقَّ كُويِنَد: فَرْمَان رِوان دَاد و سَخْن رَاسْت كَفْت، وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ (٢٣) و اوست آن خَدَاوَنَد بَرْتَر بَزْرگُوار.

### النوبة الثانية

قوله: وَ لِسُلَيْمَانَ الرِّيحِ اى و سَخَرْنَا لِسُلَيْمَانَ الرِّيحِ، و بَقْرَاءَتِ اَبُو بَكَرِ از عاصم «الرِّيح» بَرَفَع خَواند و الوَجْه اِنَّ «الرِّيح» مَبْتَدَاً و «لِسُلَيْمَانَ» خَبْرَه و قَدْ حَذَفَ الْمُضَافُ مِنَ الْمَبْتَدَاِ وَ التَّقْدِيرُ: و لِسُلَيْمَانَ تَسْخِيرِ الرِّيحِ، فَلَمَّا حَذَفَ «التسخير» الَّذِى هُوَ الْمُضَافُ اَقِيْمَتِ «الرِّيح» الَّتِى هِى الْمُضَافُ اِلَيْهَا مَقَامَه فَصَارَتْ مَرْفُوعَةً بِالْاِبْتِدَاءِ وَ الْمَعْنَى: و تَسْخِيرِ الرِّيحِ لِسُلَيْمَانَ. باقى قَرَاءِ و حَفْصِ از عاصم «الرِّيح» خَوانند بَنَصْبِ عَلَى تَقْدِيرِ فَعْلٍ مَحْذُوفٍ، وَ الْمَعْنَى: و سَخَرْنَا لِسُلَيْمَانَ الرِّيحِ.

عُدُّوْهَا شَهْرٌ عُدُّوْهَا اِلَى اِنْتِصَافِ النَّهَارِ مَسِيْرَةَ شَهْرِ اى سِيرْهَا مِنْ لَدُنْ طُلُوعِ الشَّمْسِ اِلَى زِوَالِهَا مَسِيْرِ

دوابّ الناس فى شهر وَ رَوَّأُهَا مِنْ اِنْتِصَافِ النَّهَارِ اِلَى اللَّيْلِ مَسِيرَةَ شَهْرٍ فِى يَوْمٍ وَّاحِدٍ، مَسِيرَةَ شَهْرَيْنِ. قَالَ وَهَبٌ: ذَكَرَ لِي اَنَّ مَنْزِلًا بِنَاحِيَةِ دَجْلَةَ مَكْتُوبٌ فِيهِ كَتَبَهُ بَعْضُ اَصْحَابِ سُلَيْمَانَ: نَحْنُ نَزَلْنَاهُ وَ مَا بَنَيْنَاهُ وَ مَبْنِيًّا وَجَدْنَاهُ غَدُونًا مِنْ اِصْطَخَرِ فَقَلْنَاهُ وَ نَحْنُ رَائِحُونَ مِنْهُ اِنْ شَاءَ اللّٰهُ فَبَائِتُونَ بِالشَّامِ. وَ قَالَ الْحَسَنُ: كَانَ يَغْدُوا مِنْ دِمَشْقٍ فَيَقِيلُ بِاِصْطَخَرِ وَ بَيْنَهُمَا مَسِيرَةَ شَهْرٍ ثُمَّ يَرُوحُ مِنْ اِصْطَخَرِ فَيَبِيْتُ بِكَابِلِ وَ بَيْنَهُمَا مَسِيرَةَ شَهْرٍ لِلرَّاكِبِ الْمَسْرَعِ.

گفته‌اند: سیر سلیمان بر مرکب باد اندر بسیط زمین چنان بود که هر روز بامداد تا بنماز پیشین وقت قیلوله مسافت یک ماهه راه بریده بود، و گفته‌اند: سفر وی از زمین عراق بود تا به مرو و از انجا تا به بلخ و از انجا در بلاد ترک شدى و بلاد ترك باز بریدی تا بزمین صین، آن گه سوى راست از جانب مطلع آفتاب برگشتی بر ساحل دریا تا بزمین قندهار و ز انجا تا به مکران و کرمان و زانجا تا به اصطخر پارس و اصطخر پارس نزول گاه وی بود، یک چند آنجا مقام کردی و زانجا بامداد برفتی و شبانگاه به شام بودی بمدینه تدمر و مستقرّ و مسکن وی تدمر بود، کان سلیمان امر الشیاطین قبل شخوصه من الشام الی العراق فبنوها له بالصفاح و العمد و الرخام الأبيض و الاصر و قد وجد هذه الأبیات منقورة فی صخرة بارض الشام انشأها بعض اصحاب سلیمان علیه السلام:

و نحن و لا حول سوى حول ربنا	نروح الی الاوطان من ارض تدمر
اذا نحن رحنا کان ریث رواحنا	مسیرة شهر و الغدوّ لآخر
اناس شروا لله طوعا نفوسهم	بنصر ابن داود النبى المطهر
متی یركب الريح المطیعة ارسلت	مبادرة عن شهرها لم تقصر
تظلمهم طیر صفوف علیهم	متی رفرقت من فوقهم لم تبتتر

وَ اَسَلْنَا لَهُ عَيْنَ الْقِطْرِ وَ هُوَ النِّحَاسُ، وَ قِيلَ: الصَّفْرُ اَسِيلَةٌ لَهُ ثَلَاثَةَ اَيَّامٍ بِالْيَمَنِ كَمَا يَسِيلُ الْمَاءُ يَعْمَلُ بِهِ مَا يَشَاءُ كَالْعَمَلِ بِالطِّينِ وَ لَمْ يَعْمَلْ بِالنِّحَاسِ قَبْلَ ذَلِكَ فَكَلَّ مَا فِى الدُّنْيَا مِنَ النِّحَاسِ مِنْ تِلْكَ الْعَيْنِ. وَ قِيلَ: كَانَ يَنْبَعُ مِنْ مَعْدِنِهِ فَيَسِيلُ كَالْمَاءِ مِنْ غَيْرِ مَعَالِجَةٍ كَمَا الْبِنُّ لِابْنِ الْحَدِيدِ. وَ مِنَ الْجِنِّ يَعْنَى وَ سَخَّرَ نَالَهُ الْجِنَّ، مَنْ يَعْمَلُ بِالسَّخْرَةِ بَيِّنَ يَدَيْهِ مِنَ الْبَنِيَانِ بِاِذْنِ رَبِّهِ، وَ مَنْ يَزْعُ اِى يَمَلُ وَ يَعْدِلُ مِنْهُمْ عَنْ اَمْرِنَا الَّذِى اَمْرُنَا بِهِ مِنْ طَاعَةِ سُلَيْمَانَ، نُذِقُهُ مِنْ عَذَابِ السَّعِيرِ فِى الْاٰخِرَةِ، وَ قِيلَ: فِى الدُّنْيَا، وَ ذَلِكَ اِنَّ اللّٰهَ تَعَالَى وَ كَلَّ بِهِمْ مَلَكًا بِيَدِهِ سَوْطٌ مِنْ نَارٍ، فَمَنْ زَاغَ عَنْ اَمْرِ سُلَيْمَانَ ضَرَبَهُ ضَرْبَةً اَحْرَقَتْهُ.

قال شهر بن حوشب: اشعرت انّ سلیمان لم یکن یحسن منطق الطیر و ابوه حیّ، کان لداود ثلاثة من النعميم و لسليمان ثلاثة، لداود: يا جبال اوبي معه و الطير و لنا له الحديد، و لسليمان: الشياطين و الريح و عين القطر و هو النحاس المذاب او الصفر المذاب جرت من صنعاء اليمن، فلما مات داود ورث سليمان ملكه و نعيمه، قال الله تعالى: وَ وَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ، وَ قَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلَّمْنَا مَطْطِقَ الطَّيْرِ.

قوله: يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِبٍ اى مساجد و مساكن، و قيل: «المحارِب» ابنيّة دون القصور. وَ تَمَائِيلَ هى صور الانبياء و الملائكة كانت الجنّ تعملها فى مساجدهم تنشطهم على الرغبة فى العبادة. و قيل: كانوا يعملون تماثيل الملائكة و النّبیین و الصالحين على صورة القائمين و الراكعين و الساجدين من نحاس و صفر و شبه و زجاج و رخام فى المساجد لكى اذا رآهم الناس مصوّرين عبدوا عبادتهم و لم يكن يومئذ محرّمًا محظورًا، كان اتّخاذ الصور مباحًا فى شريعتهم كما انّ عيسى كان يتخذ صورًا من الطين فينفخ فيها فتكون طيرًا.

پريان از بهر سليمان مسجدها ميکردند و بناهاى عالى ميساختند چنان كه سليمان مى فرمود، و از آن يكي شارستان بيت المقدس است و مسجد اقصى. و قصه بنا نهادن آن بر قول اصحاب سير آنست كه: رب العالمين در نژاد ابراهيم عليه السلام برکت کرد تا از نسل وى چندان بهم آمدند كه كس طاقت شمردن ايشان نداشت خصوصًا در روزگار داود عليه السلام، داود خواست كه عدد بنى اسرائيل بداند ايشان كه در زمين فلسطين مسكن داشتند روزگارى دراز مى شمردند و بسر نرسيدند و از دريافت و دانست عدد ايشان نوميد گشتند، پس وحى آمد به داود از درگاه عزت جل جلاله كه اين كثرت ايشان از آنست كه ابراهيم (ع) چون بوفاي عهد ما باز آمد و آن خواب كه او را نموديم بذبح فرزند تصديق كرد، و ذلك قوله. قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا من او را وعده دادم كه در نسل و نژاد وى برکت كنم، اکنون كه ترا كثرت ايشان عجب آمد و ايشان فراوانى از خويشتنديدند و خود بين گشتند، من كه خداوندم بجلال و عزت خود سوگند ياد كردم كه عدد ايشان با كم كنم در بلائى و نكبتى كه بر ايشان گمارم، اکنون ايشان مخيرند اى داود ميان سه بليت، از اين سه آن يكي كه اختيار كنند بر ايشان گمارم: يا قحط و نياز و گرسنگى بر ايشان گمارم سه سال، يا دشمن بر ايشان مسلط كنم سه ماه، يا طاعون و وبا بر ايشان فروگشايم سه روز داود بنى اسرائيل را جمع كرد و ايشان را درين سه خصلت مخير كرد، از هر سه بليت طاعون اختيار كردند گفتند اين يكي آسان تر است و از فضيحت دورتر، پس همه جهاز مرگ بساختند، غسل كردند و حنوط بر خود ريختند و كفن در پوشيدند و بصحرا بيرون شدند با اهل و عيال خرد و بزرگ در آن صعيد بيت المقدس پيش از بنا نهادن آن و داود بر صخره بسجود در افتاده و دعا و تضرع ميكند رب العالمين طاعون بر ايشان فرو گشاد يك شبانروز چندان هلاك شدند كه بعد از آن بدو ماه ايشان را دفن نتوانستند كرد، چون يك شبانروز از طاعون بگذشت رب العالمين تضرع ايشان بپسنديد و دعای داود اجابت كرد و آن طاعون از ايشان برداشت، پس بشكر آن رب العزة در آن مقام بر ايشان رحمت كرد، داود بفرمود تا آنجا مسجدى سازند كه پيوسته آنجا ذكر الله رود و دعا و تضرع، پس ايشان در كار ايستادند و نخست مدینه بيت المقدس بنا نهادند، داود بر دوش خود سنگ مى كشيد و خيار بنى اسرائيل هم چنان سنگ مى كشيدند، تا يك قامت بنا بر آوردند، پس وحى آمد به داود كه اين شارستان را بيت المقدس نام نهاديم جايى پاك است و خانه اى پاك قدمگاه پيغمبران و هجرت گاه و نزول گاه پاكان و نيكان و تو مردى خونريز بدست تو اين بنا تمام برنبايد لکن ترا پسرى آيد نام او سليمان املكه بعدك و اسلمه



من سفك الدماء و اقصى اتمامه، على يده يكون صيته و ذكره لك باقيا فصلوا فيه زمانا. گفته‌اند داود را آن روز صد سال و بیست و هفت سال بود چون سال وی بصد و چهل رسید از دنیا بیرون شد و سلیمان بجای وی بنشست و جن و شیاطین را فرمود تا آن بنای شارستان تمام کردند و آن را دوازده ربض ساختند هر ربضی سبطی را از اسباط بنی اسرائیل و كانوا اثنی عشر سبطا. چون از نهاد شارستان فارغ گشتند آن گه مسجد اقصی را بنا نهادند و بالواح زر و سیم و جواهر پرداختند و شرح این قصه بتامی در سوره بنی اسرائیل یاد کردیم.

قال سعيد بن المسيب: لما فرغ سليمان من بناء بيت المقدس تعلقت ابوابه فعالجها سليمان فلم تفتح حتى قال في دعائهم بصلوات اى داود الا فتحت الأبواب فتفتحت ففرغ له سليمان عليه السلام عشرة آلاف من قرآء بنی اسرائیل خمسة آلاف بالليل و خمسة آلاف بالنهار فلا تأتي ساعة من ليل و لا نهار الا و الله يعبد فيها. و يقال: من التماثيل التي عملوها انهم عملوا لسليمان اسدين اسفل كرسیه و نسرین فوق كرسیه و كان كرسیه عظيما فاذا اراد ان يصعد الكرسی بسط الاسد ذراعه و كان يصعد عليه، و اذا قعد عليه اظله النسران باجنحتها فلما مات سليمان جاء افریدون، و قيل بخت نصر ليصعد الكرسی و لم يدر كيف يصعد فلما دنا منه ضرب الاسد على ساقه فكسر ساقه فلم يجسر احد بعده ان يدنوا من ذلك الكرسی.

و قوله: وَ جِفَانٍ كَالْجَوَابِ الْجِفَانِ الْقِصَاعِ، واحدها جفنه، و الجوابى جمع الجابية و هى الحوض يجبى فيه الماء اى يجمع. و يقال: كان فى الجفنة الواحدة يأكل الف رجل منها و كان لمطبخه كل يوم اثنا عشر الف شاة و الف بقرة و كان له اثنا عشر الف خباز و اثنا عشر الف طبّاخ كانوا يصلحون الطعام فى تلك الجفان لكثرة القوم.

وَ قُدُورٍ رَاسِيَاتٍ يعنى ثابتات لا تنقل و لا تحرك من اماكنهن لعظمتن و كانت باليمن، و قيل: هى باقية هناك. رسی الشیء، یرسو، رسوا، اذا ثبت، لذلك سميت الجبال الرواسی.

اعملوا آل داود شكراً مجازه: اعملوا بطاعة الله يا آل داود شكرا له على نعمه يقال: كان داود (ع) قد جزأ ساعات الليل و النهار على اهله فلم تكن تأتي ساعة من ساعات الليل و النهار الا و انسان من آل داود قائم يصلى فعمهم الله فى هذه الاية فقال: اعملوا آل داود شكراً. قال القرطبي: الشكر تقوى الله و العمل بطاعته. و قوله شكراً نصب لأنه مفعول له، و قيل: اعملوا شكرا نصب لأنه مفعول كقوله: وَ الَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ.

وَ قَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ الاصل فى الشكر الزيادة و الشكور كثير الشكر، و دابة شكور اذا اظهرت من السمن فوق ما تعطى من العلف، و الشكير اسم للنبات و الشعر و الریش. و قيل: الشاكر الذى يشكر على الرخاء و الشكور الذى يشكر على البلاء، و الشاكر يشكر على البذل و الشكور يشكر على المنع فكيف بالبذل. و قيل: الشكور الذى يشكر بقلبه و لسانه و جوارحه و ماله، و الشاكر الذى يشكر ببعض هذه.

قوله: فَلَمَّا قَضَيْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ، ذكر وفاة سليمان (ع): چون روزگار عمر وی باخر رسید اول نشانی که بروی پیدا شد آن بود که در مسجد بیت المقدس آنجا عبادت گاه وی بود، هر روز بر عادت درختی سبز از

زمین بر آمدی و هیچ حیوان از آن نخوردی نه از جن و انس نه از مرغان و هوام، سلیمان آن درخت را گفتی: ترا چه خوانند و بچه کار آیی و چونست که ترا هیچ حیوان نخورد؟ آن درخت گفتی: لم اخلق لشیء من الدواب مرا نه از بهر آن آفریدند تا چرندگان از من خورند و لکن خلقت دواء لکذا و کذا و اسمی کذا مرا که آفریدند دارو را آفریدند فلان درد را بکار آیم و نام من فلان چیز است. سلیمان بفرمودی تا آن را ببرند و بداروخانه برند و نام آن در کتب طب بنویسند. روزی درخت سبز بر آمد همی بالید و می افزود سلیمان در نماز بود چون از نماز فارغ گشت گفت: یا شجرة ما اسمک ای درخت نام تو چیست؟

گفت: خروبه، سلیمان گفت: لای شیء نبنت از برای چه رستی و از زمین بر آمدی؟

گفت: لخراب هذا المسجد سلیمان گفت: ما کان الله لیخربه و انا حی و ما خرابه الا موتی مرا بالله عهدی است که تا من زنده باشم این مسجد خراب نگردد اکنون خرابی وی نشان مرگ منست. آن گه ساز مرگ بساخت و گفت. اللهم عمّ علی الجنّ موتی حتی یعلم الانس انّ الجنّ لا یعلمون الغیب، و کانت الجنّ تخبر الانس انّهم یعلمون اشیاء من الغیب. ابن زید گفت: پس از آن سلیمان بر ملک الموت رسید گفت: اذا امرت بی فاعلمنی چون ترا بقبض روح من فرمایند مرا خبر ده. ملک الموت بوقتی که او را فرمودند آمد و او را خبر داد گفت: نماند از عمر تو مگر یک ساعت اگر وصیتی میکنی یا کاری از بهر مرگ میسازی بساز. سلیمان آن ساعت شیاطین را حاضر کرد تا از بهر وی طارمی بسازند از آبگینه و آن طارم را هیچ در نبود که در آن توانستی شد و سلیمان اندران طارم در نماز شده و ساز مرگ ساخته از غسل و کفن و حنوط و غیر آن، پس بآخر کار عصای خود پیش گرفت و تکیه بران کرد و هر دو کف خویش زیر سر بر نهاد و آن عصا او را همچون پناهی گشت و ملک الموت در آن حال قبض روح وی کرد و یک سال برین صفت بران عصا تکیه زده بماند و شیاطین و جنّ هم چنان در کار و رنج عمل خویش می بودند و نمی دانستند که سلیمان را وفات رسید و لا ینکرون احتباسه عن الخروج الی الناس لطول صلاته قبل ذلك. بعد از یک سال چون ترده عصای وی بخورد و سلیمان بیفتاد شیاطین بدانستند که سلیمان را وفات رسید و ایشان از رنج و عذاب وی باز رستند، و عذاب ایشان از جهت سلیمان آن بود که چون بر یکی از ایشان خشم گرفتی کان قد حبسه فی دنّ و شدّ رأسه بالرصاص او جعله بین طبیقین من الصخر فالقاه فی البحر او شدّ رجلیه بشعره الی عنقه فالقاه فی الحبس ثمّ ان الشیاطین قالوا للارضة: لو کنت تأکلین الطعام اتیناک باطیب الطعام و لو کنت تشربین الشراب سقیناک اطیب الشراب و لکننا سننقل الیک الماء و الطین، قال: فهم ینقلون الیها ذلك حیث کانت، الم تر الی الطین الذی یکون فی جوف الخشب فهو ما یأتیها بها الشیاطین تشکرا لها فذلك قوله عز و جل: فَلَمَّا قُضِیْنَا عَلَیْهِ الْمَوْتُ مَا دَلَّهُمْ عَلَی مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ یعنی الارضة. تَأْكُلُ مِنْسَأَتَهُ ای عصاه، و اصلها من نسات الغنم ای زجرتها و سقتها قرأ ابو عمرو و نافع: منسأته بغير همز و هما لغتان.

فَلَمَّا خَرَّ ای سقط علی الارض. تَبَيَّنَتْ الْجِنُّ أَنْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْعَيْبَ ان فی موضع نصب ای علمت و

ایقنت أَنْ لَوْ كَانُوا و قيل: معناه تَبَيَّنَتْ لِلانْس انّ الجنّ لا یعلمون الغیب.

و فی قراءت ابن مسعود و ابن عباس: تبینت الانس ان لو كان الجنّ يعلمون الغیب. و قرئ: تبینت الجنّ، باین قراءت معنی آنست که فرا دیدند مردمان فراجنیان که اگر ایشان غیب دانستندی ما لَبِئُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ، قال القفال: قد دلت هذه الآية على انّ الجنّ لم يسخرُوا الا لسليمان و انهم تخلّصوا بعد موته من تلك الاعمال الشاقّة، و انما تهيات لهم ذلك لانّ الله تعالى زاد في اجسامهم و قواهم و غير خلقهم عن خلق الجنّ الذين لا يرون و كانوا بمنزلة الاسرى في يديه ثم مات هؤلاء بعد سليمان فجعل الله خلق الجنّ على ما كانوا عليه قبل ذلك من الرقة و الضعف و الخفاء فصاروا لا يرون و لا يقدرّون على شيء من هذه الاعمال و لا على نقل الاجسام الثقيل لانّ ذلك كان معجزة لسليمان عليه السلام. قال اهل التاريخ: كان عمر سليمان ثلاثا و خمسين سنة و مدّة ملكه منها اربعون سنة و ملك يوم ملك و هو ابن ثلاث عشرة سنة و ابتداء في بناء بيت المقدس لا ربع سنين ماضين من ملكه و الله اعلم.

لَقَدْ كَانَ لِسَبَاٍ تَفْسِيرِ سَبَا و اختلاف قراءت و وجوه آن در سورة النمل از پيش رفت في مَسْكِنِهِمْ بفتح كاف و بر لفظ واحد قراءت حمزه است و حفص، و مَسْكِنِهِمْ بكسر كاف هم بر لفظ واحد قراءت كسايي، باقى مساكنهم خوانند بجمع.

آيَة اى دلالة على وحدانيتنا و قدرتنا، و قيل: في مساكنهم آية اى اعجوبة و احدثه ثم فسرها فقال: جَنَّتَانِ اى هي جنتان بستانان. عَنْ يَمِينٍ مِنْ اَئْتِيَهُمَا و شماله، و قيل: عن يمين بلدهم و شماله. و ثنى الجنتين لتثنية اليمين و الشمال و المعنى الاشجار و المياه و البساتين محيطة بها عن ايمانهم و عن شمالهم. و قيل: كان لكل واحد منهم في منزله جنتان عن يمين و شمال.

كُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ اى قيل لهم: كلوا من رزق ربكم. وَ اشْكُرُوا لَهُ على ما انعم عليكم، و قد تمّ الكلام ثم ابتداء فقال: بَلَدَةٌ طَيِّبَةٌ اى بلدتهم طيبة ليست بسبخة. قال ابن زيد: لم يكن يرى في بلدتهم بعوضة قطّ و لا ذباب و لا برغوث و لا عقرب و لا حية و ان كان الركب ليأتون و في ثيابهم القمل و الدواب فما هو الا ان ينظروا الى بيوتهم فيموت الدواب. و قيل: كانت العجوز تخرج من منزلها الى منزل جاريتها و على رأسها مكنل و يداها في درعها فاذا بمكنتها قد امتلا تمرا مما يسقط من جناها يانعا فذلك قوله: بَلَدَةٌ طَيِّبَةٌ اى بلدة طيبة الهواء. وَ رَبُّ عَفُورٌ الخطاء كثر العطاء.

فَأَعْرَضُوا و هب منبه گفت: رب العالمين سيزده پيغامبر بقبيله سبا فرستاد تا ایشان را بر طاعت الله و دين حق دعوت كردند و نعمتهای الله در ياد ایشان دادند و از عذاب و عقوبت الله بترسانيدند و بهم دادند و ایشان بر طغيان و كفر و تمرّد خویش مصرّ بايستادند و گفتند: ما خود هيچ نعمت بر خود نميدانيم از جهة اين خدای که شما دعوى ميکنيد و ما را بر طاعت وى ميخوانيد او را بگوئيد تا اين نعمت از ما باز برد اگر تواند، اينست که رب العالمين فرمود: فَأَعْرَضُوا روى گردانيدند از ايمان و توحّد و شکر نعمت الله فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرْمِ فرو گشاديم بر ایشان سيل نهمار بزور، سيلی که کس طاقت بستن آن نداشت، و اصلها من العرامة و هي الشدة و القوة و هو المنهمر الذي لا يستطيع رده يقال: عرم الانسان، يعرم، عرامة و عراما،

فهو عارم خبيث شرير. و قيل: العَرَم هو اسم الوادي. و قيل. هو المسناة واحدته عرمة، اى سكر يحبس الماء ليعلو الى ارض مرتفعة. ابن عباس گفت و جماعتى مفسران كه: اين مسناة سدى بود در ان رودبار ميان دو كوه بسنگ و قير بر آورده بلقيس فرمود آن را بروزگار ملك خویش از بهر قوم خویش آب در ان رودبار جمع كرد و از ان جويها برید تا هر كسى بر قدر حاجت آب بكشت زار و درختان خویش می برد، فلما طغوا و كثروا و تمرّدوا سلط الله عليهم الخلد فقطعت المسناة و ثقبتها من اسفلها ففرّق الماء جنانهم و خرب ارضهم و الخلد فار عمى طرش واحدتها خلدة و كان لها انياب من حديد و لا تقرب منها هرّة الا قتلتها و قيل العَرَم اسم تلك الخلد و قيل: العَرَم المطر الشديد.

وَ بَدَلْنَاهُمْ بِجَنَّتَيْهِمْ جَنَّتَيْنِ ذَوَاتِي أُكُلٍ خَمْطٍ قرأ ابو عمرو و يعقوب: اكل خمط بالاضافة، و الباقون بالتثوين و هما متقاربان كقول العرب: فى بستان فلان اعناب كرم و اعناب كرم فتضاف الاعناب الى الكرم لانتها منه و قد تنوّن الاعناب ثم يترجم عنها اذا كانت الاعناب ثمر الكرم. و الاكل الثمر، و الخمط كل شجر ذى شوك. و قيل: هو الاراك و الاثل الطرفاء، و السدر النبق. قال قتاده: بينهما شجر القوم من خير الشجر اذ صيره الله من شرّ الشجر باعمالهم.

ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ محل ذلك نصب بوقوع المجازاة عليه، تقديره: جزيناهم ذلك. بما كفروا وَ هَلْ نُجَازِي قرأ حمزة و الكسائى: نُجَازِي بالنون و كسر الزاء الكُفُورَ بنصب الرّاء، و اختاراه لقوله: جَزَيْنَاهُمْ. و قرأ الآخرون: يجازى بالياء و فتح الزاء و رفع الرّاء من الكُفُورَ و المعنى هل يجازى مثل هذا الجزاء إنا الكُفُورَ. قال مجاهد: يجازى اى يعاقب.

وَ جَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا يعنى ارض المقدس من الشام. قرى ظاهرة يعنى قائمة عامرة. و قيل: ظاهرة اى متواصلة تظهر الثانية من الاولى لقربها منها. قال الحسن: كان احدهم يغدو فيقبل فى قرية و يروح فيأوى الى قرية اخرى. قال مجاهد: هى السروات. و قال وهب: قرى صنعاء. و قيل: كانت قراهم اربعة آلاف و سبع مائة قرية متصلة من سبا الى الشام.

وَ قَدَرْنَا فِيهَا السَّيْرَ اى جعلنا السير بين قراهم و القرى التي باركنا فيها سيرا مقدرا من منزل الى منزل و قرية الى قرية لا ينزلون الا فى قرية و ماء و شجر و لا يغدون الا من قرية و ماء و شجر و قلنا لهم: سيروا فيها ليالي و أياما اى وقت شنتم آمنين لا تخافون عدوا و لا جوعا لا عطشا. فبطروا و طغوا و لم يصبروا على العافية.

فَقَالُوا رَبَّنَا بَاعِدْ بَيْنَ أَسْفَارِنَا قرأ ابن كثير و ابو عمرو: بعد بين اسفارنا اى اجعل بيننا و بين الشام فلوات و مفاوز لنركب فيها الرواحل و نتزوّد الازواد فعجل الله لهم الاجابة. روایت هشام از قرء شام و يعقوب ربنا برفع خوانند و باعد بر خبر، و معنى آنست كه: راهى چنان آبادان داشتند و منزلها چنان نزديك و نيكو بطر گرفت ايشان را در ان نعمت و ناسپاسى كردند و آن راه چنان نزديك و آبادان بدور داشتند گفتند: خداوند ما دورادور دور كرد سفرهاى ما. وَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ بالكفر و الطغيان و العصيان. فَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ عظة و عبرة

يتمثل بهم. وَ مَزَقْنَاهُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ كَانُوا قِبَائِلَ وَلَدِهِمْ سَبَا فَتَفَرَّقُوا فِي الْبِلَادِ وَقَعَ بَارِضُ الْيَمَنِ مِنْهُمْ أَشْعَرُ وَ كَنْدَه وَ انْمَار وَ هَمَّ بِجِيلَةٍ وَ مَذْحَجٌ وَ حَمِيرٌ وَ وَقَعَ اَزْدٌ بِعَمَانَ وَ وَقَعَ خَزَاعَةُ بِمَكَّةَ وَ اَوْسٌ وَ خَزْرَجٌ بِبَيْثْرَبٍ وَ وَقَعَ لَحْمٌ وَ جَذَامٌ وَ غَسَانٌ وَ كَلْبٌ بِالشَّامِ وَ كَذَلِكَ عَامِلَةٌ وَقَعْتَ بِالشَّامِ.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ قَالَ الْمَطْرَفُ: هُوَ الْمُؤْمِنُ الَّذِي إِذَا أُعْطِيَ شَكَرَ وَ إِذَا ابْتُلِيَ صَبَرَ. وَ لَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ حَمْزُهُ وَ كَسَايِي وَ عَاصِمٌ صَدَّقَ بِتَشْدِيدِ خَوَانِدٍ وَ مَعْنَى آنَسْتَ كَهَ اِبْلِيسَ رَاسْتُ كَرَدَ بَرِ اَيْشَانِ ظَنَّ خَوَيْشِ، بَاقِي بِتَخْفِيفِ خَوَانِدٍ اِي صَدَقَ عَلَيْهِمْ اِبْلِيسُ فِي ظَنِّهِ رَاسْتُ كَوِي اَمْدُ بَرِ اَيْشَانِ اِبْلِيسُ دَرِ پِنْدَارِهِ خَوَيْشِ وَ دَرِ اِنِ ظَنِّ كِهَ بَايْشَانِ مِي بَرْدِ، وَ ظَنُّهُ قَوْلُهُ: لَأُحْتَنِكَنَّ دُرِّيَّتَهُ اِلَّا قَلِيلًا، وَ قَوْلُهُ: وَ لَا تَجِدُ اَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ، وَ قَوْلُهُ: فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ، وَ قَوْلُهُ: عَلَيْهِمْ اِي عَلَيَّ اَهْلُ سَبَا، وَ قِيلَ: عَلَيَّ النَّاسُ كُلَّهُمْ اِلَّا مَنْ اطَاعَ اللّٰهَ سَبْحَانَهُ.

فَاتَّبَعُوهُ فِي الْكُفْرِ وَ الْمَعْصِيَةِ اِلَّا فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ هُوَ كَقَوْلِهِ: اِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ. وَ مَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِنْ سُلْطَانٍ اِي مِنْ حِجَّةٍ وَ مَلَكَةٍ هَذَا كَقَوْلِهِ: اِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَيَّ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا، وَ كَالْحِكَايَةِ عَنْ اِبْلِيسَ: وَ مَا كَانَ لِيْ عَلَيْنَكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ وَ قِيلَ: مَعْنَاهُ مَا كَانَ تَسْلِيْطُنَا اِيَّاهُ عَلَيْهِمْ اِلَّا لِتَعْلَمَ هَذَا عِلْمٌ وَ وَقُوعٌ مَعْنَاهُ الرَّوْيَةُ وَ قَدْ عِلْمَ اللّٰهِ مِنَ الْخَلْقِ الْاِيْمَانَ وَ الْكُفْرَ قَبْلَ خَلْقِهِمْ، اِلَّا لِتَعْلَمَ اِي لِنَرِي وَ نَمِيْزُ وَ نَعْلَمُهُ مَوْجُودًا ظَاهِرًا كَاِنَّمَا مَوْجِبًا لِلثَّوَابِ وَ الْعِقَابِ كَمَا عَلِمْنَاهُ مَفْقُودًا مَعْدُومًا بَعْدَ اِبْتِلَانِنَا لَخَلْقِنَا مَنْ يُؤْمِنُ بِالْاٰخِرَةِ اِي بِالْبَعْثِ بَعْدَ الْمَوْتِ؟ مِمَّنْ هُوَ مِنْهَا فِي شَكٍّ وَ رَبُّكَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ حَفِيْظٌ.

قُلْ يَا مُحَمَّدُ لِهَوْلَاءِ الْمُشْرِكِينَ الَّذِينَ اَنْتَ بَيْنَ ظَهْرَانِهِمْ اذْعُوا الَّذِيْنَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللّٰهِ اِي زَعَمْتُمْ اَنْهُمْ اِلٰهَةٌ مِنْ دُونِ اللّٰهِ، نَزَلَتْ فِي كُفْرِ بَنِي مَلِيْخٍ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ وَ يَظُنُّونَ اَنْهُمْ الْمَلَائِكَةُ ثُمَّ وَصَفَهُمْ فَقَالَ: لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَ لَا فِي الْاَرْضِ اِي لَا يَقْدِرُونَ اَنْ يَنْفَعُوْكُمْ ذَرَّةً مِمَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْاَرْضِ وَ مَا لَهُمْ اِي لِلْمَلَائِكَةِ فِيهِمَا اِي فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْاَرْضِ مِنْ شِرْكٍ اِي مِنْ شُرَكَاهِ. وَ مَا لَهُ اِي مَا لِلّٰهِ مِنْهُمْ اِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ مِنْ ظَهْيِرِ عَوْنِ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْاَرْضِ. جَمَاعَتِيْ اَزْ قِبَائِلِ عَرَبِ فَرَشْتِكَا نِ رَا مِي پَرَسْتِيْدِنْدُ وَ مِي كَفْتِنْدُ: هَوْلَاءِ شَفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللّٰهِ، رَبِّ الْعَالَمِينَ بِجَوَابِ اَيْشَانِ كَفْتِ: وَ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ اِي عِنْدَ اللّٰهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ اِلَّا لِمَنْ اٰذَنَ لَهُ وَ بَرِ قِرَاءَتِ اَبُو عَمْرٍو وَ حَمْزُهُ وَ كَسَايِي. اَذِنَ بَضْمَ الْفِ كِهَ اَيْنِ هَا هُمُ بَا شَاْفَعِ شُوْدُ وَ هُمُ بَا مَشْفُوعِ، مِي كُوِيْدُ: شَفَاعَتِ هِيْجِ شَاْفَعِ سُوْدِ نَدَارْدُ رُوْزِ قِيَامَتِ مَكْرُ كَسِي كِهَ اللّٰهُ دَسْتُوْرِي دِهْدُ اَوْ رَا تَا شَفَاعَتِ كَنْدُ يَا كَسِي رَا كِهَ اَزْ بَهْرِ وِي شَفَاعَتِ كَنْدُ، ثُمَّ ذَكَرَ ضَعْفَ الْمَلَائِكَةِ حِيْنَ سَمِعُوْا كَلَامَ اللّٰهِ فَقَالَ: حَتَّىٰ اِذَا فُزِّعَ عَنْ قُلُوْبِهِمْ يَعْنِيْ عَنْ قُلُوْبِ الْمَلَائِكَةِ.

فُزِّعَ اِي كَشْفُ، وَ التَّفْزِيْعُ مِنَ الْاَضْدَادِ تَقُولُ: فَزَعْتَهُ اِذَا خَوَّفْتَهُ وَ فَزَعْتَهُ اِذَا اَذْهَبْتَ فِزَعَهُ، وَ كَذَلِكَ الْفِزَعُ لَهُ وَجْهَانُ يُقَالُ: فِزَعٌ، اِذَا خَافَ، وَ فِزَعٌ، اِذَا اِغَاثَ مِنَ الْفِزَعِ. وَ قَرَأَ اِبْنُ عَامِرٍ وَ يَعْقُوبُ: فِزَعٌ بِفَتْحِ الزَّاءِ وَ الْمَعْنَى كَشْفُ اللّٰهِ عَنْ قُلُوْبِهِمْ الْفِزَعُ وَ جَلَا عَنْهُمْ الْخَوْفُ حِيْنَ اِنْحَدَرَ عَلَيْهِمْ جِبْرِيْلُ.

رَوَى عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ مَسْعُودٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): اِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَ جَلَّ اِذَا تَكَلَّمَ بِالْوَحْيِ سَمِعَ اَهْلُ السَّمَاءِ

صلصلة كجرّ السلسلة على الصّفا فيصعقون فلا يزالون كذلك حتى يأتيهم جبرئيل عليه السلام فاذا جاءهم جبرئيل فزَعَّ عَنْ قُلُوبِهِمْ، فيقولون يا جبرئيل: ما ذا قال ربّك؟ قال: يقول الحق فينادون الحق الحق. و عن ابى هريرة عن النبي (ص): قال: اذا قضى الله عز و جل الامر فى السماء ضربت الملائكة باجنحتها خضعانا لقوله كانه سلسله على صفوان فاذا فزَعَّ عن قلوبهم، قالوا ما ذا قال ربُّكم قالوا الذى قال: الْحَقَّ وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ.

و عن عائشة: انّ الحارث بن هشام سأل رسول الله عليه سلام الله: كيف يأتيك الوحي؟ فقال رسول الله (ص): احيانا يأتيني مثل صلصلة الجرس و هو اشدّه علىّ فيفصم عنيّ و قد وعيته و احيانا يتمثل لى الملك رجلا فيكلمنى فاعى ما يقول و هو اهون علىّ قالت عائشة و لقد رأيتّه ينزل عليه الوحي فى اليوم الشديد البرد فيفصم عنه و انّ جبينه ليتفصدّ عرقا.

در روزگار فترت میان رفع عیسی و بعثت محمد علیهما الصلاة و السلام ششصد سال و حی از آسمان بیامد پس بوقت بعثت مصطفی علیه افضل الصلوات فریشتگان صوت و حی شنیدند و صلصله آن همچون صلصله زنجیر که بر کوه زنند، پنداشتند که رستاخیز برخاست همه از بیم و فزع بیفتادند و بیهوش شدند تا رب العزة آن بیم و فزع از دل ایشان باز برد، آن گه یکدیگر را می پرسیدند که: ما ذا قال ربُّكم؟ گفته اند که اهل آسمان دنیا گویند اهل آسمان دوم را: ما ذا قال ربُّكم؟ و اهل آسمان دوم گویند اهل آسمان سوم را: ما ذا قال ربُّكم؟ همچنین تا به هفتم آسمان یکدیگر را می پرسند و اهل آسمان هفتم از جبرئیل پرسند که ما ذا قال ربُّكم؟ جبرئیل گوید: الحقّ، یعنی که الله فرمان روان داد و سخن راست فرمود، آن گه فریشتگان آسمانها با یکدیگر می گویند: الحقّ وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ. قال الضحاک: انّ الملائكة المعقبات الذين يختلفون الى اهل الارض يكتبون اعمالهم اذا ارسلهم الربّ عزّ و جلّ فانحدروا سمع لهم صوت شديد فيحسب الذين هم اسفل منهم من الملائكة انه من امر الساعة فيخرون سجدا و يصعقون حتى يعلموا انه ليس من امر الساعة. و قال الحسن و ابن زيد: اذا كشف الفزع عن قلوب المشركين عند نزول الموت بهم اقامة للحجة عليهم قالت لهم الملائكة: ما ذا قال ربُّكم فى الدنيا؟ قالوا الحقّ فاقروا به حين لم ينفعهم الاقرار، و دليل هذا التأويل آخر السورة: وَ لَوْ تَرَى إِذْ فَزَعُوا فَلَافُوتٌ....

### النوبة الثالثة

قوله: وَ لِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ غُدُوها شَهْرٌ... الاية سليمان (ع) اسبان نیکوی بی عیب داشت مرغان بی پر، چون آن قصّه فوت نماز بیفتاد تیغ برکشید و گردن اسبان می برید، گفتند: اکنون که بترك اسبان بگفتی ما باد مرکب تو کردیم من كان لله كان الله له، هر که بترك نظر خود بگوید نظر الله بدش پیوندد، هیچ کس نبود که بترك چیزی بگفت از بهر خدا که نه عوضی به از انش بدادند. مصطفی (ص) جعفر را بغزو فرستاد و امارت جیش بوی داد لوای اسلام در دست وی بود کفار حمله آوردند و يك دستش بینداختند، لوا بدیگر دست گرفت، يك زخم دیگر برو آوردند و دیگر دستش بینداختند و بعد از آن هفتاد و اند زخم داشت شهید از دنیا

بیرون شد، او را بخواب دیدند که: ما فعل الله بك؟ گفت: عوّضنی الله من الیدین جناحین اطیر بهما فی الجنة حیث أشاء مع جبرئیل و میکائیل.

أسماء بنت عمیس گفت: رسول خدا ایستاده بود ناگاه گفت: و علیکم السلام، گفتم: علی من ترد السلام یا رسول الله جواب سلام که میدهی؟ و کس را بر تو نمی بینم که سلام میکند. گفت: آنک جعفر بن ابی طالب مرّ مع جبرئیل و میکائیل.

ای جعفر دست بدادی اینک پر جزای تو، ای سلیمان اسبان بدادی اینک باد در برّ و بحر حمّال تو. ای محبّ صادق اگر بحکم ریاضت دیده فدا کردی و جسم نثار اینک لطف ما دیده تو و فضل ما سمع تو و کرم ما چراغ و شمع تو فاذا احببته کنت له سمعا یسمع بی و بصرا یبصر بی و یدا تبطش بی.

اول مرد گوینده شود پس داننده شود پس رونده شود پس پرنده شود. ای مسکین هرگز ترا آرزوی آن نبود که روزی مرغ دلت از قفس ادبار نفس خلاص یابد و بر هوای رضای حق پرواز کند، بجلال قدر بار خدا که جز نواخت اتیته هرولة استقبال تو نکند.

چه مانی بهر مرداری چو زاغان اندرین پستی قفس بشکن چو طاووسان یکی بر پر برین بالا

قفس قالب است و امانت جان مرغ پر او عشق، پرواز او ارادت افق او غیب منزل او درد، هر گه که مرغ امانت ازین قفس بشریت بر افق غیب پرواز کند کرّوبیان عالم قدس دستها بدیده خویش باز نهند تا از برق این جمال دیده های ایشان نسوزد.

فَلَمَّا قُضِيَنا عَلَيْهِ المَوْتِ مرگ دو قسم است: مرگ ظاهر و مرگ باطن، مرگ ظاهر هر کسی را معلوم است و دوست و دشمن را راه بدانست و خاص و عام درو یکسانست کُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ المَوْتِ عبارت از آنست. اما مرگ باطن آنست که مرد در خود از خود بی خود مرده گردد تا از حق در حق با حق زنده شود، همانست که آن جوانمرد گفت:

بمیر ای دوست پیش از مرگ اگر می زندگی خواهی که ادریس از چنین مردن بهشتی گشت پیش از ما

زندگی بحقیقت آن زندگیست که فتوح ایمانی دهد نه آن که روح حیوانی نهد، ابو الحسن خرقانی گفت: بیست سال است تا کفن ما از آسمان بیاورده اند و عجب آنست که با خلقم بصورت زندگان میدارد و در حضرت خود کفن در ما پوشیده.

مندیش از ان حدیث و در پوش کفن مردانه دو دست خویش آن گاه بزن در سهر بگو که یا تو باشی یا من شوریده بود کار ولایت بدو تن

ای جوانمرد! يك قطره منی که از باطن مرد بظاهر آید جنابت ظاهر ثابت میکند لکن بآب طهور آن

جنابت ظاهر برخیزد، صعب آنست که اگر يك ذره منی خود بینی در باطن تو ساکن شود جنابتیت رسد که بهمه دریاهای عالم زائل نگردد.

دور باش از صحبت خود پرور عادت پرست بوسه بر خاک کف پای ز خود بیزار زن

برین درگاه خود بینی را روی نیست و خود نگاری را قدر نیست جز عجز و نیاز و فقر و فاقت بردن هیچ روی نیست، فرزندان یعقوب (ع) بنزدیک یوسف (ع) فقر و فاقت بردند و گفتند: وَ جِئْنَا بِيضَاعَةً مُرْجَاةٍ لَا جرم یوسف نقاب از جمال برداشت و بزبان کرم پیش آمد که: لَا تَثْرِيْبَ عَلَیْكُمْ الْیَوْمَ. تو همین کن ای خراب عمر مفلس روزگار سحرگاهی که بساط نزول بیفکند و دست کرم فرو گشاید مفلس وار و عاجزوار از در وی باز شو با دلی پردرد و جانی پر حسرت چشمی پر آب و جگری پر آتش بگو:

پر آب دو دیده و پر آتش جگرم پر باد دو دستم و پر از خاک سرم

پیر طریقت گفت: الهی! بقدر تو نادانم و سزا ترا ناتوانم در بیچارگی خود سرگردانم و روز بروز بر زیانم چون منی چون بود چنانم و از نگرستن در تاریکی بغانم که بر هیچ چیز هست ما ندانند ندانم چشم بروزی دارم که تومانی و من نمانم، چون من کیست گر آن روز به بینم و به بینم بجان فدای آنم. اگر یوسف را آن کرم هست که چون برادران بعجز و فقر پیش وی باز شدند ایشان را گفت: لَا تَثْرِيْبَ عَلَیْكُمْ الْیَوْمَ، اکرم الاکرمین و ارحم الراحمین سزاوارتر که چون بندگان بعجز و نیاز در و زارند گوید: لَا خَوْفٌ عَلَیْكُمْ الْیَوْمَ وَ لَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ.

لَقَدْ كَانَ لِسَبَا فِي مَسْكَنِهِمْ آيَةً جَنَّتَانِ عَنْ يَمِينٍ وَ شِمَالٍ... الاية كانوا في رغد من العيش و سلامة من الحال فامروا بالصبر على العافية و الشكر على النعمة فاعرضوا عن الوفاق فضيَعوا الشكر و كفروا النعمة فبدلوا و بدل لهم الحال و غيروا فتغيرت عليهم الايام، و انشدوا في معناه:

ما زلت اختال في وصال حتى امنت الزمان مكره  
صال على الصدود حتى لم يبق مما شهدت ذره

آسان کاریست بر بلا و شدت صبر کردن مرد مردانه آنست که بر نعمت و عافیت صبر کند حق آن بشناسد شکر آن بگزارد، از تنعم و هوای باطل بپرهیزد و توان و داشت آن از حق ببند نه از خود و روزگار عافیت و نعمت در طاعت الله بسر برد و از طاغیان و باغیان و بطر گرفتگان در نعمت حذر کند که رب العزة در حق ایشان میفرماید: فَأَمَّا مَنْ طَغَى، وَ أَثَرَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا، فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى.

روی عن بعض الصحابة انه قال: بلينا بفتنته الضراء فصبرنا و بلينا بفتنته السراء فلم نصبر. و قال بعضهم: يصبر على البلاء كل مؤمن و لا يصبر على العافية الا الصديق.



## ۳ النوبة الاولى

قوله تعالى: قُلْ بِيغَامِبِرٍ مِّنْ بَغْوَى، مَنْ يَرِزُفُكُمُ أَنْ كَيْسَتْ كِه رُوزَى مِيدهد شما را؟ مِنْ السَّمَاوَاتِ وَ التَّأْرُضِ  
از آسمان و زمين، قُلْ اللّهُ هَم تو گوی که خدای، وَ إِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ مَا يَأْشَمَا، لَعَلَى هُدَى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (۲۴)  
بر راه راستیم یا در گمراهی آشکارا.

قُلْ بِيغَامِبِرٍ مِّنْ بَغْوَى، لَا تُسْئَلُونَ عَمَّا أُجْرَمْنَا وَ شَمَا رَا نخواستند پرسید از آنچه ما کنیم از بدی، وَ لَا تُسْئَلُونَ  
عَمَّا تَعْمَلُونَ (۲۵) و ما را نخواهند پرسید از آنچه شما میکنید.

قُلْ يَجْمَعُ بَيْنَنَا رَبُّنَا بَغْوَى بَا هَم آرد میان ما خداوند ما روز رستاخیز، ثُمَّ يَفْتَحُ بَيْنَنَا پَس کار گشاید میان ما،  
بِالْحَقِّ بَدَاوَرَى رَاسْت، وَ هُوَ الْفَتْحُ الْعَلِيمُ (۲۶) و او حاکم است کاربر گشای دانا.

قُلْ أَرُونِي بَغْوَى: بَا مَن نَمَائِد، الَّذِينَ أَحَقُّنَّ بِه شُرَكَاءَ اَيْن انبازان که درو می‌بندید بانبازی کَلَّا انبازی  
نیست و این دعوی راست نیست، بَلْ هُوَ اللّهُ آری اوست اللّهُ، الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۲۷) آن توانای دانا.

وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ نَفَرَسْتَادِيم تَرَا، إِنَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ مَكْرَ هَمواره همه مردمان را، بَشِيرًا وَ نَذِيرًا بَشَارَت دهی و  
بیم نمایی، وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۲۸) لکن بیشتر مردمان نمی‌دانند.

وَ يَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ وَ مِيگویند: اَيْن وعده که میدهی کی است و چه هنگام است؟ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ  
(۲۹) اگر راست می‌گوی.

قُلْ لَكُمْ مِيعَادُ يَوْمٍ بَغْوَى شَمَا رَا هنگام وعده روزیست، لَا تَسْتَأْخِرُونَ عَنْهُ سَاعَةً وَ لَا تَسْتَقْدِمُونَ (۳۰) که از  
آن يك ساعت با پس نشوید و فرا پیش نشوید.

وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا نَاگرویدگان گفتمند: لَنْ نُؤْمِنَ بِهَذَا الْقُرْآنِ بِنَاگرویم باین قرآن، وَ لَا بِالَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَ نَه  
بآن که پیش از ان بود از هیچ رسول و کتاب، و لو تری و اگر تو ببینید، اِذِ الظَّالِمُونَ مَوْفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ اَنْ  
گه که کافران باز داشته باشند نزدیک خداوند ایشان، يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ اِلَى بَعْضِ الْقَوْلِ بَا يکدیگر باز میگویند  
سخن، يَقُولُ الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا بِيچاره گرفتگان میگویند گردن کشان را: لَوْ لَا اَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ  
(۳۱) اگر نه شما بودید ما بگرویدیمی.

قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لِلَّذِينَ اسْتَضَعُّوا گردن کشان گویند بچاره گرفتگان را: اَنْحُنْ صَدَدْنَاكُمْ عَنِ الْهُدَى  
باش ما باز گردانیدیم شما را از راست رفتن و باز داشتیم شما را از پیغام پذیرفتن؟ بَعْدَ اِذْ جَاءَكُمْ پَس آنکه  
بشما آمد، بَلْ كُنْتُمْ مُجْرِمِينَ (۳۲) نه که شما گناهکاران بودید جرم شما را بود.

وَ قَالَ الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا بِيچاره گرفتگان گویند گردن کشان را: بَلْ مَكْرُ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ بَلْ كِه  
ساز بد شما بود و کوشش کز شما در شبانروز، اِذْ تَأْمُرُونَا اَنْ نَكْفُرَ بِاللّهِ که ما را میفرمودید تا بخدای کافر  
شویم، وَ نَجْعَلْ لَهُ اَنْدَادًا و او را همتایان گوئیم، وَ اَسْرُوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأُوا الْعَذَابَ و با یکدیگر در نهان پشیمانی  
می‌نمایند آن گه که عذاب بینند، وَ جَعَلْنَا الْاَغْلَالَ فِي اَعْنَاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا و غلها در گردن ناگرویدگان کنیم، هَلْ  
يُجْرُونَ اِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۳۳) پاداش ندهند ایشان را مگر آنچه میکردند.

وَ مَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّذِيرٍ وَ نَفَرَسْتَادِيمُ فِي هَيْجِ شَهْرٍ هَرَكَزِ هَيْجِ آگَاهِ كَنَنْدَه‌ای، اِنَّا قَالَ مُثْرَفُوها مَگر گفتمند فراخ جهانیان و بی نیازان ایشان، اِنَّا بِمَا أَرْسَلْنَاهُمْ بِهِ كَافِرُونَ (۳۴) ما بآنچه شما را فرستادند بآن ناگرویدگانیم.

وَ قَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَ أَوْلَادًا وَ گفتمند ما با مال تریم و فرزندان‌تر، وَ مَا نَحْنُ بِمُعَذِّبِينَ (۳۵) و ما را عذاب نکنند.

قُلْ إِنَّ رَبِّي بَگَوی خدایند من، يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ می‌گستراند روزی فراخ او را که خواهد، وَ يَقْدِرُ وَ باندازه می‌بخشد او را که می‌خواهد وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۳۶) لکن بیشتر مردمان نمیدانند.

وَ مَا أَمْوَالِكُمْ وَ لَا أَوْلَادُكُمْ نَهَ مال شما و نه فرزندان شما، بِالَّتِي تُفَرِّبُكُمْ عِندَنَا، آنست که شما را نزدیکی افزاید بنزدیک ما، زُنْفَى فِرَاتِرَى و نزدیکی، اِنَّا مَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا مَگر کسی که بگردد و کار نیک کند، فَأُولَئِكَ لَهُمْ جَزَاءُ الضَّعْفِ ایشانند که ایشانراست پاداش توی بر توی، بِمَا عَمِلُوا بآنچه کردند از نیکیها، وَ هُمْ فِي العُرْفَاتِ آمِنُونَ (۳۷) و ایشان در آن غرفه و طارمها ناترسان و بی‌بیمان.

وَ الَّذِينَ يَسْعَوْنَ فِي آيَاتِنَا وَ ایشان که بر سخنان ما خاسته‌اند، مُعَاجِزِينَ وَ میکوشند در آن که ما را عاجز آرند و خلق را از پذیرفتن آن فرو دارند، أُولَئِكَ فِي العَذَابِ مُحْضَرُونَ (۳۸) ایشان فردا در عذاب آوردگان‌اند.

قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ يَقْدِرُ لَهُ بَگَوی خدایند من میگستراند روزی آن را که خواهد از بندگان خود و فرو میگیرد باندازه برو که خواهد، وَ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ وَ هَر چه نفقه کنید و بکار برید بر درویشان، فَهُوَ يُخْلِفُهُ اللَّهُ آن را خلف باز دهد و بدل، وَ هُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ (۳۹) و او بهتر روزی دهندگان است.

وَ يَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا وَ آن روز که بر انگیزانیم ایشان را همه، ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلَائِكَةِ آن گاه فریشتگان را گوئیم: أ هُوَ لَاءِ إِيَّاكُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ (۴۰) ایشان شما را می‌پرستیدند بخدایی؟

قَالُوا سُبْحَانَكَ گویند پاکی و بی عیبی ترا، أَنْتَ وَلِيْنَا مِنْ دُونِهِمْ تُو خدایند مایی بی ایشان، بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الجِنَّ بلکه ایشان دیو می‌پرستیدند، أَكْثَرُهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ (۴۱) بیشتر ایشان بایشان گرویدگان بودند.

قَالِيَوْمَ لَا يَمْلِكُ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ نَفْعًا وَ لَا ضَرًّا امروز بدست کسی از شما کس را نه سودست و نه زیان، وَ نَقُولُ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا وَ آن گاه گوئیم ایشان را که ستم کردند بر خود و کافر شدند، دُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكذَّبُونَ (۴۲) چشید عذاب آن آتش که آن را بدروغ میداشتید.

وَ إِذَا نُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا وَ آن گاه که بر ایشان خوانند سخنان ما، بَيِّنَاتٍ سَخْنَانَ روشن پیدا، قَالُوا مَا هَذَا اِنَّا رَجُلٌ گویند نیست این مگر مردی، يُرِيدُ أَنْ يَصُدَّكُمْ که می‌خواهد که بر گرداند شما را، عَمَّا كَانُوا يَعْبُدُ آبَاؤَكُمْ از آنچه می‌پرستیدند پدران شما، وَ قَالُوا مَا هَذَا اِنَّا اِفْكَ مُفْتَرَى وَ گفتمند: نیست این مگر سخنی کژ دروغی نهاده و ساخته، وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا ناگرویدگان گفتمند: لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ پیغام راست را که بایشان آمد، اِنْ هَذَا اِنَّا سِحْرٌ

مُبِينٌ (٤٣) نیست این مگر جادویی آشکارا.

وَ مَا آتَيْنَاهُمْ مِنْ كُتُبٍ يَدْرُسُونَهَا وَ نَدَادِيمِ هَيْجِ اَيْشَانِ رَا نَامَهَايِ كِه خَوَانَدَنَدِي اَن رَا پيش از قرآن، وَ مَا اَرْسَلْنَا اِلَيْهِمْ قَبْلَكَ مِنْ نَذِيرٍ (٤٤) وَ نَفَرَسْتَادِيمِ بَايشَانِ پيش از تو هيج پيغام رسانی و بيم نمايي.  
وَ كَذَّبَ الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ اَيْشَانِ كِه پيش از قریش بودند دروغ زن گرفتند پيغامبران خویش را، وَ مَا بَلَّغُوا مِعْشَارًا مَا آتَيْنَاهُمْ وَ قَرِيشَ بَدَه يَكِ از توان ايشان نرسیده‌اند، فَكَذَّبُوا رُسُلِي ايشان پيغامبران مرا دروغ زن گرفتند، فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرٍ (٤٥) تا چون بود نشان ناپسند من.

### النوبة الثانية

قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ كَفارِ قَرِيشَ هَر چَند كِه شَرِكِ اُورَدَنَدِ حَوَالَتِ اَفْرِيدِنِ وَ رُوْزِي دَادِنِ بَا هَيْجِ كَسِ نَكْرَدَنَدِ جَزِ اللَّهُ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ. اِي مُحَمَّدِ اَيْشَانِ رَا بَغُوِي: رُوْزِي گَمَارِ بَنَدِگَانِ وَ رُوْزِي رَسَانِ از آسمان بباران و از زمین به نبات کیست؟ نَاجِرِ كِه گُویند اللَّهُ؟ اَمَّا تُو بَغُوِي كِه اللَّهُ كِه از تو دوستر دارم که شنوم. اَكْنُونِ اَيْشَانِ رَا گُوِي: چُون مِيْدَانِيْدِ كِه اُو رَا دَر خَلْقِ وَ دَر رَزْقِ شَرِيكِ نِيست، بَدَانِيْدِ كِه دَر اسْتَحْقَاقِ عِبَادَتِ وَ تَعْظِيْمِ اُو رَا هَم شَرِيكِ نِيست.  
وَ اِنَّا اَوْ اِيَّاكُمْ لَعَلَى هُدًى اَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ اَيْنِ سَخْنِ چِنَانِست كِه دُو كَسِ دَر خِصُوْمَتِ بَاشَنَدِ يَكِي مَحَقٌّ وَ يَكِي مَبْطَلٌ، مَحَقٌّ گُوِيْد: اَحْدُنَا كَاذِبٌ از ما يَكِي دَرُوغِ زَنِ اسْتِ نَاجِرِ، وَ مَقْصُوْدِ وِي از اَيْنِ سَخْنِ تَكْذِيْبِ مَبْطَلِ بَاشَدِ وَ تَصْدِيْقِ خُوَيْشِ، هَمَانِست كِه رَسُوْلُ اللَّهِ (ص) گَفْتِ مَتَلَاعِنِيْنَ كِه: اللَّهُ يَعْلمُ اِنَّ اَحَدًا كَمَا كَاذِبٌ فَهَلْ مَنَكُمَا تَانِبٌ؟

معنی آیت آنست که از ما دو گروه یکی راست راهست و یکی گمراه، و شك نیست که پیغامبر و پس روان او بر راست راهی‌اند و مخالف وی در گمراهی و قیل: هذا على جهة الاستهزاء بهم و هو غير شاك في دينه و هداه كقول ابى الاسود:

بنو عم الرسول و اقربوه      احب الناس كلهم اليّا  
فان يك حبيهم رشدا اصبه      و لست بمخطي ان كان غيّا

و روا باشد که او بمعنی و او نهند یعنی: انا و اياكم لعلی هدی و فی ضلال مبين ای انا لعلی هدی و ائکم فی ضلال مبين.

قُلْ لَا تُسْئَلُونَ عَمَّا أُجْرَمْنَا وَ لَا تُسْئَلُونَ عَمَّا تَعْمَلُونَ هَذَا جَوَابِ نَسْبَتِهِمْ رَسُوْلُ اللَّهِ وَ الْمُسْلِمِيْنَ اِلَى الْكُذْبِ وَ الْفَرِيَةِ وَ قَطِيْعَةِ الرَّحْمِ. وَ قِيلَ: هُوَ مَنْسُوخٌ بِآيَةِ السِّيْفِ.

قُلْ يَجْمَعُ بَيْنَنَا رَبُّنَا يَعْنِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَقَوْلِهِ: وَ حَسْرَتَانَهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا. وَ فِي الْخَبَرِ: يَحْشُرُ النَّاسَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَفَاةَ عَرَاةٍ غَرَلَا، قَالَتْ عَائِشَةُ: يَا رَسُوْلُ اللَّهِ النَّسَاءُ وَ الرَّجَالُ يَنْظُرُ بَعْضُهُمْ اِلَى بَعْضٍ، فَقَالَ: يَا عَائِشَةُ الْاَمْرُ اشَدُّ مِنْ اَنْ يَنْظُرَ بَعْضُهُمْ اِلَى بَعْضٍ.

و روى ان رجلا قال: يا نبى الله يحشر الكافر على وجهه يوم القيامة؟ قال: أليس الذى امشاه على الرجلين فى الدنيا قادر على ان يمشيه على وجهه يوم القيامة؟!

ثُمَّ يَفْتَحُ بَيْنَنَا اى يقضى و يحكم بيننا، وَ هُوَ الْفَتَّاحُ الْعَلِيمُ الْفَتَّاحُ عند العرب هو القاضى و منه قوله: رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ فَاَفْتَحْ بَيْنِي وَ بَيْنَهُمْ فَتَحًا، و قال اهل المعانى: الفتح الذى بعنايته يفتح كل منغلق و بهدايته ينكشف كل مشكل فتارة يفتح الممالك لأنبيائه و يخرجها من ايدى اعدائه و بقول: اِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا، و تارة يرفع الحجاب عن قلوب اوليائه و يفتح لهم الأبواب الى ملكوت سمائه و جمال كبريائه و يقول: مَا يَفْتَحُ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا. و قيل: الفتح الذى بيده مفاتيح الغيب و بيده مفاتيح الرزق كقوله تعالى: وَ عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ.

قُلْ اُرُونِي الَّذِينَ اَلْحَقْتُمْ بِهِ شُرَكَاءَ يعنى الملائكة، و قيل: يعنى الاصنام. معنى آنتست كه اى محمد اين انباز گيران را گوى كه بتان را بانبازى در ما بسته‌اند بمن نمائيد كه اين بتان هيچيز آفريندند در زمين يا در آسمان، همانست كه جاى ديگر فرمود: مَا ذَا خَلَقُوا مِنَ الْاَرْضِ اَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ؟ اَنْ گه گفت: كَلَّا نيست انبازى و دعوى كه ميكنند باطل است و دروغ، بَلْ هُوَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْمُنْتَقِمُ مَمَّنْ كَفَرَ بِهِ وَ خَالَفَهُ الْحَكِيمُ فى تدبيره لخلقه فائى يكون له شريك فى ملكه؟

وَ مَا اُرْسَلْنَاكَ اِلَّا كَافَّةً هى الجامعة للشىء المانعة عن التفرق له و منه الكفاف من العيش و قولك: كف يدك، اى اجمعها اليك، و المعنى: و ما ارسلناك الا عامة للناس كلهم العرب و العجم و الاحمر و الاسود و الجنّ و الانس و تقديره: و ما ارسلناك الا للناس كافة، كقول النبى (ص): ختم بى النبيون و ارسلت الى الناس كافة عن ابن عباس عن النبى (ص) قال: «اعطيت خمسا و لا اقول فخرا: بعثت الى الاحمر و الاسود و جعلت لى الارض طهورا و مسجدا و احلّ لى المغنم و لم يحلّ لاحد كان قبلى و نصرت بالرعب فهو يسير من امامى مسيرة شهر و اعطيت الشفاعة فادخرتها لامتى يوم القيامة و هى ان شاء الله نائلة من لا يشرك بالله شيئا».

و قيل: معناه كاقا للناس تكفهم عما عليه من الكفر و تدعوهم الى الاسلام و الهاء فيه للمبالغة، بشيرا بالجنة لمن آمن، «و نذيرا من النار لمن كفر، و لكنّ أَكْثَرَ النَّاسِ يعنى اهل مكة لا يَعْلَمُونَ لا يصدّقون. وَ يَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ هذا حكاية عن منكرى البعث و معنى الْوَعْدُ الْقِيَامَةُ، قُلْ لَكُمْ مِيعَادُ يَوْمٍ لا تَسْتَأْخِرُونَ عَنْهُ سَاعَةً وَ لا تَسْتَقْدِمُونَ الْوَعْدَ وَ الْمِيعَادَ وَ الْمَوْعِدَةَ واحد.

قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا يعنى كفار مكة: لَنْ نُؤْمِنَ بِهَذَا الْقُرْآنِ وَ لا بِالَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكُتُبِ ثُمَّ اخبر عن حالهم فى مآلهم فقال تعالى: وَ لَوْ تَرَى اى الكافرون مَوْفُوفُونَ مَحْبُوسُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ جِوَابَ «لو» محذوف، التأويل.

لَوْ تَرَى لَتَرَى امرا فظيحا هائلا، «يرجع بعضهم الى بعض القول» اى يجيب بعضهم بعضا و يردّ بعضهم بعضا يَقُولُ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا اى قهروا و هم السفلة، لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا يعنى تعظّموا عن الايمان و هم القادة: لَوْ لا اَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ بِمُحَمَّدٍ وَ الْقُرْآنِ.

قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لِلَّذِينَ اسْتَضَعِفُوا أَ تَحْنُ صَدَدْنَاكُمْ عَنِ الْهُدَىٰ إِي عَنِ الْإِيمَانِ، بَعْدَ إِذْ جَاءَكُمْ مُحَمَّدٌ بَلِّ كُنْتُمْ مُجْرِمِينَ مشرکین قبل مجیء محمد.

وَ قَالَ الَّذِينَ اسْتَضَعِفُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا بَلِّ مَكْرُ اللَّيْلِ مَعْنَاهُ: بَلِّ مَكْرَمٌ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ إِذْ تَأْمُرُونَنَا إِنْ نَكْفُرُ بِاللَّهِ وَ نَجْعَلُ لَهُ عِدَدًا « مفسران گفتند: معنی آیت آنست که سفله و پس روان گفتند: مهتران خویش را و سروران کفر را که: ساز بد شما بود و کوشش کثرت شما که ما را بکفر و شرک میفرمودید. قومی گفتند که: این سخنی است که ایشان بر عادت دنیا گویند چنانکه مردم از روزگار بد شکایت کند و ذم دهر گوید و برین قول معنی آنست که: بد سازی جهان بود با ما و بدنهادی شبانروز ما را و در شواذ خوانده‌اند: بَلِّ مَكْرُ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ مِنَ الْكُرُورِ بَلْكَه رُزْكَارٌ مِیْگَزْدَشْتٌ وَ شَبَانرُوزٌ مِیْپِیُوسْتٌ بَرِ فَرْمُودَن شَمَا مَا رَا كَه تَا بِاللَّهِ كَافِرٌ شُویْمٌ وَ اُو رَا هَمْتَايَانِ كُویْمِ.

النَّدُّ وَ التَّدِيدُ الْمَثَلُ. وَ أَسْرُوا النَّدَامَةَ الْإِسْرَارُ مِنَ الْإِضْدَادِ يَكُونُ بِمَعْنَى الْإِخْفَاءِ وَ يَكُونُ بِمَعْنَى الْإِظْهَارِ، يَعْنِي: وَ أَظْهَرُوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوْا الْعَذَابَ كَافِرَانِ أَنْ رُوزَ كَه عَذَابٍ بَيْنِنْدُ هَم تَابِعٌ وَ هَم مَتَبُوعٌ هَم سَفْلَةٌ وَ هَم قَادَةُ پَشِيمَانِي نَمَايِنْدُ چَه آشكارا و چَه نِهَان بَأَنچَه كَرْدِنْدُ وَ كَفْتِنْدُ، لَكِن سُوْد نَدَارْدُ پَشِيمَانِي أَنْ رُوزَ، اَيْن هَم چِنَان اسْتِ كَه بَگَنَاهِ خُویش مَعْتَرَفِ اَيْنْدُ كَقَوْلِهِ: فَاعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ لَكِن اعْتَرَفَ أَنْ رُوزَ سُوْد نَدَارْدُ وَ ايشان رَا جَوَاب دَهْنْدُ كَه: فَسُحْقًا لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ، وَ جَعَلْنَا الْأَغْلَالَ فِي أَعْنَاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا جَائِي دِيگَر كَفْتِ: إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالَ إِي جَعَلْنَا فِي اَيْدِيهِمْ اِغْلَالَ اِلَى اِعْنَاقِهِمْ لِأَن لَّا يَكُونُ فِي الْعُنُقِ دُونَ الْيَدِ، هَلْ يُجْزَوْنَ إِيَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ؟

وَ مَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّذِيرٍ الْقَرْيَةَ الْمَصْرَ تَقْرَى اَهْلَهَا وَ تَجْمَعُهُمْ إِيَّا قَالَ مُثَرَّفُوها رُوسَاؤُها وَ اِغْنِيَاؤُها، التَّرْفُ الثَّرَاءُ وَ النِّعْمَةُ وَ فُلَانٌ لَّا يَزَالُ فِي تَرْفِهِ مِنَ الْعَيْشِ إِي فِي رَعْدٍ وَ ثَرْوَةٍ. وَ قِيلَ: الْمَتْرَفُ الْمَوْسِعُ عَلَيْهِ عَيْشُهُ الْقَلِيلُ فِيهِ هَمَّةٌ وَ هُوَ فِي ذَلِكَ بَطْرٌ، إِنَّا بِمَا أَرْسَلْنَا بِهِ كَافِرُونَ جَاهِدُونَ.

وَ قَالُوا لِرَسُلِهِمْ: نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَ أَوْلَادًا مِنْكُمْ وَ لَوْ لَمْ يَكُنْ رَاضِيًا بِمَا نَحْنُ عَلَيْهِ مِنَ الدِّينِ وَ الْعَمَلِ لَمْ يَخَوْلُنَا الْإِمْوَالُ وَ الْاَوْلَادُ كَافِرَانِ پِنْدَاشْتِنْدُ وَ بَبَاطِلِ گَمَانِ بَرْدِنْدُ كَه مَالِ وَ نَعْمَتِ فَرَاوانِ كَه ايشان رَا دَادِنْدُ وَ فَرَزَنْدَانِ بَسِيَارِ دَلِيلِ رِضَايِ خِدَاسْتِ وَ نِشَانِ پَسِنْدِ وِي، مِیْگَفْتِنْدُ اگَر اَز مَا خَشْنُودِ نَبُودِي وَ دِينِ وَ عَمَلِ مَا نِپَسِنْدِيدِي مَا رَا دَر دُنْيَا مَالِ وَ فَرَزَنْدِ نَدَادِي وَ اَن گَه قِيَاسِ كَرْدِنْدُ كَه فَرْدَايِ مَا دَر عَقْبِي هَمچُونِ اَمْرُوزِ بُوْدِ نَه مَا رَا عَذَابِ كَنَنْدِ نَه نَعْمَتِ اَز مَا بَازِ گِيرِنْدِ وَ مَا نَحْنُ بِمُعَدِّيْنَ فِي الْآخِرَةِ بَذَنْبِنَا، هَمَانَسْتِ كَه جَايِ دِيگَرِ فَرْمُودِ: وَ لَئِنْ رُدِدْتُ إِلَى رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيْرًا مِنْهَا مُنْقَلَبًا « وَ لَئِنْ رُجِعْتُ إِلَى رَبِّي إِنْ لِي عِنْدَهُ الْحُسْنَى ».

رَبِّ الْعَالَمِينَ بجواب ایشان فرمود: قُلْ إِنْ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَقْدِرُ وَ لَيْسَ يَدُلُّ ذَلِكَ عَلَى الْعَوَاقِبِ وَ الْمُنْقَلَبِ إِي مُحَمَّدِ بَگُويِ خِدَاوندِ مَن دَر دُنْيَا رُوزِي مِیْگَسْتِرَآنْدُ فَرَاخِ بَرُو كَه خَوَاهدِ وَ بَانْدَازه مِیْبَخْشَدِ اُو رَا كَه خَوَاهدِ وَ اَيْن دَلِيلِ نِیْسْتِ كَه فَرْدَا هَمچِنِینِ خَوَاهدِ بُوْدِ، دُنْيَا خَوَاسته اِیْسْتِ كَه اَز دُوسْتِ وَ دَشْمَنِ دَرِیغِ نِیْسْتِ بَرِخُورْدَارِيِ اِنْدَكِ اسْتِ أَشْنَا وَ بِيگَآنه اَز اَن مِیْخُورْدِ، مِصْطَفِي (ص) فَرْمُودِ: «الدُّنْيَا عَرَضٌ حَاضِرٌ يَأْكُلُ

منها البرّ و الفاجر و الآخرة و عد صادق يحكم فيها ملك قاهر».

و قال (ص): «لو كانت الدنيا تعدل عند الله جناح بعوضة ما سقى كافرا منها شربة».

آن گه گفتم هم بجواب ایشان: و ما أموالكم و لا أولادكم يأتني تُقربكم عندنا زلفى دىگر فرمود يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَ لَا بَنُونَ لَنْ نَنْفَعَكُمْ أَرْحَامَكُمْ وَ لَا أَوْلَادَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَفْصِلُ بَيْنَكُمْ رُوزِ قِيَامَتِ نَه مَالِ بَكَارِ آيِدِ نَه فِرْزَنْدِ نَه خُوَيْشِ وَ نَه بِيُونَد، إِلَّا مَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا. تاويله: الا ايمان من آمن و عمل من عمل صالحا»، هذا كقوله: وَ لَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللّٰهِ يَعْنِي: وَ لَكِنَّ الْبِرَّ بَرٌّ مِنْ آمَنَ بِاللّٰهِ وَ كَقَوْلِهِ: أَعْجَلْتُمْ سِفَايَةَ الْحَاجِّ وَ عِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللّٰهِ اى كَفَعَلَ مِنْ آمَنَ بِاللّٰهِ مِيْكَوَيْدِ: نَه مَالِ شَمَا رَا بَمَا نَزْدِيْكَ كَنْدِ وَ نَه فِرْزَنْدِ مِگَرِ كَسِيْ كِه اِيْمَانِ آرَدِ وَ كَارِ نِيْكَ كَنْدِ تَا اِيْمَانِ اَوْ وَ كَرْدَارِ نِيْكَ وى اَوْ رَا بَمَا نَزْدِيْكَ كَنْدِ، «فَأَوْلِيْكَ لَهُمْ جَزَاءُ الضَّعْفِ» مِنْ الثَّوَابِ بِالْوَاحِدِ عَشْرَةَ، قَرَأَ يَعْقُوبُ جَزَاءَ مَنْصُوبًا مَنُوتًا الضَّعْفِ رَفَعَ مَجَازَهُ فَأَوْلِيْكَ لَهُمُ الضَّعْفُ جَزَاءً عَلَى التَّقْدِيمِ وَ التَّأخِيرِ، وَ هُمْ فِي الْعُرْفَاتِ اى فِي الدَّرَجَاتِ آمِنُونَ مِنَ الْمَوْتِ. قَرَأَ حَمْزَةً: «فِي الْغُرْفَةِ» عَلَى الْوَحْدَةِ.

«وَ الَّذِينَ يَسْعَوْنَ فِي آيَاتِنَا» اى يَعْمَلُونَ فِي اِبْطَالِ حُجَّتِنَا وَ كِتَابِنَا، مُعَاجِزِينَ مُعَاوَنِينَ مُعَانِدِينَ يَحْسِبُونَ أَنَّهُمْ يَفْتُونَنَا بِنَفْسِهِمْ وَ يَعْجِزُونَنَا، أَوْلِيْكَ فِي الْعَذَابِ مُخَضَّرُونَ.

قُلْ إِنْ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ يَقْدِرُ لَهُ يَبْسُطُهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَ هُوَ مُكْرِمٌ مِنْهُ وَ يَقْدِرُهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَ هُوَ نَظَرٌ مِنْهُ. وَ فِي الْخَبَرِ يَقُولُ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ: اِيْفِرْحِ عَبْدِيْ اِذَا بَسَطْتَ لَهُ رِزْقِيْ وَ صَبَبْتَ عَلَيْهِ الدُّنْيَا صَبًّا اَوْ مَا يَعْلَمُ عَبْدِيْ اِنَّ ذَلِكَ مَنِيّ قَطَعَ وَ بَعْدَ اِيْحْزَنِ عَبْدِيْ اِذَا مَنَعْتَ عَنْهُ الدُّنْيَا وَ رِزْقَتَهُ قُوْتِ الْوَقْتِ اَوْ مَا يَعْلَمُ عَبْدِيْ اِنَّ ذَلِكَ مَنِيّ قَرَبِ وَ وَصَلَ وَ ذَلِكَ مِنْ غَيْرَتِيْ عَلَى عَبْدِيْ».

«وَ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ» قَالَ سَعِيدٌ: مَا كَانَ فِي غَيْرِ اسْرَافٍ وَ لَا تَقْتِيرٍ فَهُوَ يَخْلِفُهُ. وَ قَالَ الْكَلْبِيُّ: مَا تَصَدَّقْتُمْ مِنْ صَدَقَةٍ وَ انْفَقْتُمْ فِي الْخَيْرِ وَ الْبِرِّ مِنْ نَفَقَةٍ فَهُوَ يَخْلِفُهُ اَمَّا اِنْ يَعَجَّلَهُ فِي الدُّنْيَا وَ اَمَّا اِنْ يُؤَخَّرَ لَهُ فِي الْآخِرَةِ.

قال رسول الله (ص): «انّ الله عزّ و جلّ قال لي انفق عليك».

و عن انس عن النبي (ص) قال: «ينادى مناد كلّ ليلة: لدوا للموت و ينادى آخر: ابنوا للحزاب، و ينادى مناد: اللهم هب للمنفق خلفا و ينادى مناد: اللهم هب للممسك تلفا و ينادى مناد: ليت الناس لم يخلقوا و ينادى مناد: ليتهم اذ خلقوا فگروا فيما له خلقوا».

و قال عمر لصهيب: انك رجل لا تمسك شيئا، قال ائى سمعت الله عزّ و جلّ يقول: وَ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَ هُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ. وَ عَنْ جَابِرٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): «كُلَّ مَعْرُوفٍ صَدَقَةٍ وَ كُلَّ مَا انْفَقَ الرَّجُلُ عَلَى نَفْسِهِ وَ اَهْلِهِ كَتَبَ لَهُ صَدَقَةٌ وَ مَا وَقَى الرَّجُلُ بِهِ عَرْضَهُ فَهُوَ صَدَقَةٌ وَ مَا انْفَقَ الْمُؤْمِنُ مِنْ نَفَقَةٍ فَعَلَى اللّٰهِ خَلْفُهَا ضَامِنًا اَلَا مَا كَانَ مِنْ نَفَقَةٍ فِي بَنِيَانِ اَوْ مَعْصِيَةٍ»

، قال بعض رواة هذا الحديث: ما وقى به عرضه يعنى: ما اعطى الشاعر و ذا اللسان المتقى. قال مجاهد

اذا كان فى يد احدكم شىء فليقتصد و لا تحملنه هذه الاية على ترك الاقتصاد فى النفقة فان الرزق مقسوم فلعل رزقه قليل و هو ينفق نفقة الموسع عليه، و معنى الاية: ما كان من خلف فهو منه و دليل هذا التأويل قول النبى (ص): «اياكم و السرف فى المال و النفقة و عليكم بالاقتصاد فما افتقر قوم قط اقتصدوا». و قال (ص): «ما عال من اقتصد و قال من فقه المرء رفقته فى معيشته»، و هو خير الرازقين انما جاز الجمع لانه يقال رزق السلطان الجند و فلان يرزق عياله كانه قال و هو خير المعطين.

و يوم نحشرهم جميعا قرأ حفص: يَحْشُرُهُمْ بِالْيَاءِ ثُمَّ يَقُولُ بِالْيَاءِ كَذَلِكَ يَعْنِي يَحْشُرُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا وَ هُوَ لَاحِظٌ الْمَحْشُورِينَ هُمُ قَبَائِلُ مِنَ الْعَرَبِ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْمَلَائِكَةَ وَ هُمْ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ بَنَاتُ اللَّهِ لِذَلِكَ سَتَرَهُمْ وَ هُوَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ: وَ جَعَلُوا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ الْجِنَّةِ نَسَبًا ثُمَّ يَقُولُ اللَّهُ لِلْمَلَائِكَةِ: أ هُوَ لَاءِ إِيَّاكُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ فِي الدُّنْيَا، هَذَا اسْتِفْهَامٌ تَقْرِيرٌ كَقَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ لِعِيسَى: أ أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ فَتَتَّبِعُوا مِنْهُمْ الْمَلَائِكَةَ وَ يَقُولُونَ: سُبْحَانَكَ تَنْزِيهًا لَكَ أَنْتَ وَ لِيُنَّا رَبَّنَا مِنْ دُونِهِمْ بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَيْ يَطِيعُونَ ابْلِيسَ وَ ذُرِّيَّتَهُ وَ اعْوَانَهُ فِي مَعْصِيَتِكَ أَكْثَرُهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ مُصَدِّقُونَ.

فَالْيَوْمَ لَا يَمْلِكُ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ نَفْعًا أَيْ شِفَاعَةً وَ لَا ضَرًّا أَيْ عَذَابًا، وَ نَقُولُ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا اشْرِكُوا: دُفُّوا عَذَابَ النَّارِ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكذِّبُونَ فِي الدُّنْيَا فَقَدْ وَرَدْتُمُوهَا.

وَ إِذَا ثَلَّثَى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ بِالْأَمْرِ وَ النَّهْيِ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا رَجُلٌ يُعْنُونَ مُحَمَّدًا (ص) يُرِيدُ أَنْ يَصُدِّقَكُمْ أَيْ يَصْرِفَكُمْ، عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤَكُمْ مِنَ الْأَلْهَةِ، وَ قَالُوا مَا هَذَا الَّذِي يَقُولُ إِلَّا إِفْكٌ مُفْتَرَى أَيْ كَذَبٌ مُخْتَلَقٌ يَعْنُونَ الْقُرْآنَ وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا يَعْنِي كَفَارَ مَكَّةَ لِلْحَقِّ أَيْ لِلْقُرْآنِ لَمَّا جَاءَهُمْ أَيْ حِينَ جَاءَهُمْ مُحَمَّدٌ: إِنَّ هَذَا أَيْ مَا هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ.

وَ مَا آتَيْنَاهُمْ مِنْ كُتُبٍ يَعْنِي بِهِ الْعَرَبُ كُلُّهَا يَدْرُسُونَهَا أَيْ يَقْرءونها فيما يقولون وَ مَا أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ قَبْلَكَ يَا مُحَمَّدٌ مِنْ نَذِيرٍ رَسُولٍ مَخُوفٍ.

وَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ أَيْ مِنْ قَبْلِ قَرِيشٍ كَذَبَتْ الْأُمَمُ رَسَلَنَا وَ تَنْزِيلَنَا وَ مَا بَلَّغُوا مَعْشَرَ مَا آتَيْنَاهُمْ أَيْ مَا بَلَّغَتْ قَرِيشٌ عَشْرَ مَا بَلَّغَتْ الْأُمَمُ الْخَالِيَةَ مِنَ الْقُوَّةِ وَ النِّعْمَةِ وَ طُولِ الْعُمُرِ وَ كَثْرَةِ الْأَمْوَالِ وَ الْوَالِدِ فَكَذَّبُوا رُسُلِي فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ أَيْ كَيْفَ كَانَ انْكَارِي وَ تَغْيِيرِي عَلَيْهِمُ بِالْعَذَابِ فَحَذَرَ كَفَّارِ هَذِهِ الْأُمَّةِ عَذَابَ الْأُمَمِ الْمَاضِيَةِ.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ اعْلَمُ أَنَّ الرزق قسمان: قسم ظاهر و قسم باطن فالظاهر هو الاقوات و الاطعمة و ذلك للظواهر و هى الأبدان و الباطن هى المعارف و المكاشفات و ذلك للقلوب و الاسرار و هذا اشرف القسمين فان ثمرته حياة الابد و ثمرة الرزق الظاهر قوة الى مدة قريبة الابد و الله تعالى هو المتولى لخلق الرزقين و المتفضل بالايصال الى كلا الفريقين و لكنه يبسط الرزق لمن يشاء و يقدر رزق ظاهر ديكر است و رزق باطن ديكر، رزق ظاهر مطعومات است حياة فاني را و رزق باطن مكاشفات است

حیاء باقی را، مطعومات را شرط آنست که حلال بدست آری و حلال خوری، رب العالمین میفرماید: کُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَ اَعْمَلُوا صَالِحاً حلال خورید و پاک خورید و کار نیکو کنید. و قال النبي (ص): طلب الحلال فريضة بعد الفريضة اي بعد فريضة الايمان و الصلاة و قال (ص): من اكل الحلال اربعين يوماً نور الله قلبه و اجرى ينابيع الحكمة من قلبه و في رواية: زهده الله في الدنيا، و قال: ان لله ملكا على بيت المقدس ينادى كل ليلة: من اكل حراماً لم يقبل منه صرف و لا عدل، الصرف النافلة و العدل الفريضة.

و گفته‌اند: از پاکی مطعم و حلالی قوت صفای دل خیزد و از صفای دل نور معرفت افزاید و با نور معرفت مکاشفات و منازل در پیوندد و هو الرزق الباطن المشار اليه في قوله.

لَيُرْزُقْنَهُمُ اللَّهُ رِزْقًا حَسَنًا، مکاشفت دیدار دل است با حق، دل در ذکر مستهلك، سرّ در نظر مستغرق جان در حق فانی، اینجا صبح یگانگی دمد از افق تجلی آفتاب عیان تابد از خورشید و جود وجد در واجد فانی شود و واجد در موجود تا از دل نماند جز نشانی و از سرّ نماند جز بیانی و از جان نماند جز عیانی.

کسی کو راعیان باید خبر پیشش و بال آید      چو سازد با عیان خلوت کجا دل در خبر بندد

وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا ای محمد ترا که فرستادیم بکافه خلق فرستادیم جنّ و انس را متابعت تو فرمودیم، عقدها بعقد تو فسخ کردیم، شرعها بشرع تو نسخ کردیم، فرمان آمد که ای جبرئیل از عالم علوی بعالم سفلی شو بانک بر اهل شرق و غرب زن که ای شما که خلیق‌اید همه روی بطاعت محمد مرسل آید و سر بر خط شرع وی نهید که طاعت او طاعت ماست مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ، و اتباع او دوستی ماست فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ، و بود او رحمت شماست وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ، شرف و منزلت این سید آنجا رسید که رب العالمین با موسی کلیم در مقامات مناجات این خطاب کرد که: یا موسی ان اردت ان اکون اقرب اليك الى لسانك و من روحك الى نفسك فاكثر الصلاة على محمد النبي.

صدق صدیقان عالم گرد شرک نعلین چاکران وی بود و منکران او را کاذب می‌گفتند، صدای وحی غیب عاشق سمع عزیز وی بود و بیگانگان او را کاهن میخواندند، عقول همه عقلای عالم از ادراک نور شرک عزّ او عاجز بود و کافران نام او دیوانه می‌نهادند، آری دیده‌های ایشان بحکم لطف ازل توتیای صدق نیافته و بچشمهای ایشان کحل اقبال حق نرسیده از آنست که ما را نشناختند و گفتند: ما هذا إِلَّا رَجُلٌ يُرِيدُ أَنْ يَصَدِّقَكُمْ عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤَكُمْ و بعزت قرآن راه نبردند تا می‌گفتند: ما هذا إِلَّا إِفْكٌ مُّفْتَرٍ، لَنْ نُؤْمِنَ بِهَذَا الْقُرْآنِ وَ لَا بِالَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ. چشمی که مستعمل شده مملکت شیطان باشد ما را چون شناسد؟! دلی که ملوّث تصرف دیو بود از کجا جلال عزّت قرآن بداند؟! دلی باید بضمان امان و حرم کرم حق پناه یافته تا راه برسالت و نبوت ما برد، سمعی باید بزلال اقبال ازل شسته تا جلال عزت قرآن او را بخود راه دهد، دیده‌ای باید از رمص کفر خلاص یافته و از خواب شهوات بیدار گشته تا معجزات و آیات ما ببیند و دریابد، ای جوانمرد! هر که



جمالی ندارد که با سلطانان ندیمی کند چه که با کلخنیان حریفی نکند؟

در مصطبه‌ها همیشه فرّاشم من      شایسته صومعه کجا باشم من  
هر چند قلندری و قلّاشم من      تخمی بامید درد می‌پاشم من

وَ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ مِنَ الْخَلْفِ فِي الدُّنْيَا الرِّضَا بِالْعَدَمِ وَالْفَقْرُ وَ هُوَ آمَنَ مِنَ السَّرُورِ بِالْوَجُودِ. بر نوق جوانمردان طریقت خلف آنست که جمال گوهر فقر بروی آشکارا کنند تا عزت و شرف فقر بدانند و آن را بناز در بر گیرد و با او بسازد، چنانکه فضیل عیاض گفت: اِنَّ اصلح ما اکون افقر ما اکون هر کجا زاویه فقر بود آنجا حرمی از کرم حق بود، ملانکه ملکوت بدان زاویه چنان آیند که حاجیان بحجّ و عمره آیند، نه از گزاف مصطفی (ص) درویشی بدعا از حق خواست که: اللهم احیننی مسکینا و امتنی مسکینا و احشرنی فی زمرة المساکین، فقالت عائشة: لم یا رسول الله؟ قال: انهم یدخلون الجنة قبل اغنیائهم باربعین خریفا.

#### ٤ النوبة الاولى

قوله تعالى: قُلْ إِنَّمَا أُعْطِمْ بِوَاحِدَةٍ بَغْوِي شَمَا رَا پند میدهم بیک چیز اَنْ تَقُومُوا لِلّٰهِ که خیزید خدای را، مَنّی و فرادی دوگانه و یگانه، ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا اَنْ گه با خود بیندیشید و با یکدیگر باز گوئید: ما بصاحبکم مِنْ حِنَّةٍ برین مرد شما هیچ دیوانگی نیست و پوشیده خرد نیست، اِنْ هُوَ اِلَّا نَذِيرٌ لَّكُمْ نیست او مگر بیم نمایی شما را، بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ (٤٦) پیش عذابی سخت.

قُلْ مَا سَأَلْتُمْ مِنْ اَجْرٍ بَغْوِي هر چه از شما خواهم از مزد، فَهُوَ لَكُمْ اَنْ شَمَا رَا باد، اِنْ اُجْرِي اِلَّا عَلٰی اللّٰهِ نیست مزد من مگر بر الله، وَ هُوَ عَلٰی كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (٤٧) و او بر همه چیز گواه است.  
قُلْ اِنَّ رَبِّيْ بَغْوِي خداوند من، يَفْزِفُ بِالْحَقِّ سَخَنَ رَاسَتٍ و پیغام پاک می‌افکند، عَلَّامُ الْغُيُوبِ (٤٨) آن دانای نهانها.

قُلْ جَاءَ الْحَقُّ بَغْوِي پیغام راست آمد از خدای، وَ مَا يُبْدِيُّ الْبَاطِلُ وَ مَا يُعْبِدُ (٤٩) و باطل نه باغاز چیز تواند و نه بسر انجام.

قُلْ اِنْ ضَلَلْتُ بَغْوِي اگر من گم شوم از راه، فَاِنَّمَا اَضِلُّ عَلٰی نَفْسِيْ گمراهی من بر من، وَ اِنْ اهْتَدَيْتُ وَ اِگر بر راه راست روم، فَمَا يُوحِي اِلَيَّ رَبِّيْ اَنْ بَانَ پیغام است که خداوند من می‌فرستد بمن اِنَّهُ سَمِيعٌ قَرِيبٌ (٥٠) که او شنوای است پاسخ از خواننده نزدیک.

وَ لَوْ تَرَى اِذْ فَرَعُوْا اِگر تو بینی آن گه که بیم زنند ایشان را، فَلَا قُوَّةَ اِز دَسْتِ بَشَرٍ را توان نیست، وَ اِخْذُوا مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ (٥١) و فرا گیرند ایشان را از جایگاهی نزدیک.

وَ قَالُوا اَمَّا بِهٖ گویند بگرویدیم بالله، وَ اَنَّى لَهُمُ التَّنَاطُشُ وَ چُون تواند بود ایشان را فرا چیزی یازیدن، مِنْ مَّكَانٍ بَعِيْدٍ (٥٢) از جایی دور.

وَ قَدْ كَفَرُوا بِهٖ مِنْ قَبْلُ وَ كَافِرٌ شَدَّهٖ بُوْدُنْدِ بَايْمَانِ پيش از روز مرگ، وَ يَفْزِفُونَ بِالْغَيْبِ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيْدٍ (٥٣)

و پنداره خویش در آنچه فرا ایشان میگفتند دور می انداختند.

وَ حِيلَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ جَدَا كَرَدَدٌ مِيَانِ اَيْشَانِ وَ مِيَانِ اَنْجِه اَرْزُو مِيكَرَدَنَد، كَمَا فَعَلَ بِاَشْيَاعِهِمْ مِنْ قَبْلُ هَمْ چِنَان كِه بَا هَمْ دِيْنَانِ اَيْشَانِ كَرَدَدَنَد اَز پِيَش، اِنَّهُمْ كَانُوْا فِيْ شَكِّ مُرِيْبٍ (٥٤) كِه اَيْشَانِ دَر گَمَانِي بُوَدَنَد دَل رَا شُوْرَنَدَه.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: قُلْ إِنَّمَا أَعْظَمُ بِوَاحِدَةٍ يَعْنِي أَمْرِكُمْ وَ اَوْصِيكُمْ بِكَلِمَةٍ وَاحِدَةٍ وَ هِيَ قَوْلُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، قَالَ: وَ هَلْ جَزَاءُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ إِلَّا الْجَنَّةُ؟ فَذَلِكَ قَوْلُهُ: هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ

وَ عَنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْقُرَشِيِّ عَنِ عِيَاضِ الْأَنْصَارِيِّ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) قَالَ: إِنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ كَلِمَةٌ عِنْدَ اللَّهِ كَرِيْمَةٌ وَ لَهَا عِنْدَ اللَّهِ مَكَانٌ مِنْ قَالِهَا صَادِقًا بِهَا ادْخَلَهُ اللَّهُ بِهَا الْجَنَّةَ وَ مَنْ قَالِهَا كَاذِبًا حَقَنْتَ دَمَهُ وَ اَحْرَزْتَ مَالَهُ وَ لَقِيَ اللَّهَ غَدَا فَحَاسِبِهِ.

وَ قِيلَ مَعْنَاهُ: اعْظَمُ بِوَاحِدَةٍ وَ هِيَ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ أَيْ لَا جِلَّ لِلَّهِ، لَيْسَ الْمُرَادُ مِنَ الْقِيَامِ الَّذِي هُوَ ضَدُّ الْجُلُوسِ وَ اِنَّمَا هُوَ الْقِيَامُ بِالْأَمْرِ الَّذِي هُوَ طَلَبُ الْحَقِّ، كَقَوْلِهِ: وَ أَنْ تَقُومُوا لِلْيَتَامَى بِالْقِسْطِ مَثْنَى يَعْنِي اِثْنَيْنِ اِثْنَيْنِ مُتَنَظِّرَيْنِ، وَ فُرَادَى يَعْنِي وَاحِدًا وَاحِدًا مُتَفَكِّرَيْنِ.

التفكر طلب المعنى بالقلب تفكر جست و جوی دل است در طلب معنی، و آن سه قسم است: یکی حرام یکی مستحب یکی واجب، تفكر در صفات حق جلّ جلاله و در چرای کار وی حرام است که از آن تخم حیرت و نقت زاید و همچنین تفكر در اسرار خلق حرام است که از آن تخم خصومت زاید، و آن تفكر که مستحب است تفكر در صنع صانع است و در آلا و نعماء او. عبد الله عباس گفت: تفكروا فی آلاء الله و لا تفكروا فی ذات الله. و تفكر که واجب است تفكر در کردار خویش است و در جستن عیب خویش و عرض نامه جرم خویش. و فرق میان تفكر و تذکر آنست که تفكر جستن است و تذکر یافتن.

ثُمَّ تَنَفَّكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّةٍ الْصَاحِبِ هَا هُنَا هُوَ الرَّسُولُ وَ الْجِنَّةُ الْجَنُونَ وَ مَا، نَفَى وَ جَدَدٌ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ أَيْ مَا هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ الْعَذَابُ هَاهُنَا هُوَ السَّاعَةُ.

قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ كَانَ رَسُولَ اللَّهِ (ص) قَالَ لِمَشْرِكِي مَكَّةَ: لَا تُؤْذُونِي فِي قِرَابَتِي، فَقَالُوا لَقَدْ سَأَلْنَا غَيْرَ شَطَطٍ فَلَا تُؤْذُوهُ فِي قِرَابَتِهِ، فَلَمَّا سَبَّ آلَهُمْ قَالُوا لَا يَنْصِفُنَا يَسْأَلُنَا إِنْ لَا نُؤْذِيهِ فِي قِرَابَتِهِ وَ هُوَ يُؤْذِينَا فِي آلِهِنَا، فَنَزَلَتْ: قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ.

وَ قِيلَ: مَا سَأَلْتُكُمْ فِي تَبْلِيغِ الرَّسَالَةِ وَ النَّصِيحَةِ مِنْ جَعَلٍ فَهُوَ لَكُمْ، إِنْ أُجْرِيَ أَيْ مَا ثَوَابِي إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَهِيدٌ عَلِيمٌ الشَّهِيدُ وَ الْخَبِيرُ وَ الْعَلِيمُ مُتَقَابِرَةٌ الْمَعْنَى غَيْرُ أَنْ الْعِلْمَ إِذَا أُضِيفَ إِلَى الْخَفَايَا الْبَاطِنَةَ يَسْمَى صَاحِبَهُ خَبِيرًا وَ إِذَا أُضِيفَ إِلَى الْأُمُورِ الظَّاهِرَةِ يَسْمَى صَاحِبَهُ شَهِيدًا وَ إِذَا أُضِيفَ إِلَى الْكُلِّ يَسْمَى صَاحِبَهُ عَلِيمًا. وَ قِيلَ: الشَّهِيدُ هُوَ الَّذِي يَشْهَدُ عَلَى الْخَلْقِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. بِمَا عِلْمٌ وَ شَاهِدٌ مِنْهُمْ.

قُلْ إِنْ رَبِّي يَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَامُ الْغُيُوبِ، فِيهِ تَقْدِيمٌ وَ تَأْخِيرٌ، تَقْدِيرُهُ: قُلْ إِنْ رَبِّي عَلَامُ الْغُيُوبِ يَقْذِفُ بِالْحَقِّ، أَيْ

ينزل الوحى من السماء فيقذفه الى خير الانبياء، هذا كقوله: وَ مَا كُنْتَ تَرْجُوا أَنْ يُلْقَى إِلَيْكَ الْكِتَابُ.

قُلْ جَاءَ الْحَقُّ اى القرآن و الاسلام. و قال الباقر: يعنى السيف، وَ مَا يُبْدِئُ الْبَاطِلُ وَ مَا يُعِيدُ اى ذهب الباطل و زهق فلم يبق له بقيّة بيدى بها و لا يعيد، هذا كقوله: بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ. قال قتادة: الباطل هاهنا ابليس، اى ما يخلق ابليس و ما يبعث و عن ابن مسعود قال: دخل رسول الله (ص) مكة و حول الكعبة ثلاثمائة و ستون صنما فجعل يطعنهما بعود معه و يقول: جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا، جَاءَ الْحَقُّ وَ مَا يُبْدِئُ الْبَاطِلُ وَ مَا يُعِيدُ.

قُلْ إِنْ ضَلَلْتُ عَنْ الْحَقِّ وَ الْهُدَى، فَإِنَّمَا أَضِلُّ عَلَى نَفْسِي اى عقوبة ذلك على نفسى و اوخذ بجنايتى، وَ إِنْ اهْتَدَيْتُ إِلَى الْحَقِّ وَ الْهُدَى، فَبِمَا يُوحِي إِلَيَّ رَبِّي اهتديت، إِنَّهُ سَمِيعٌ لِمَنْ دَعَاهُ قَرِيبٌ بِالْإِجَابَةِ لِمَنْ وَحَّدَهُ يَسْمَعُ حَمْدَ الْحَامِدِينَ فَيَجَازِيهِمْ وَ دَعَاءَ الدَّاعِينَ فَيَسْتَجِيبُ لَهُمْ. وَ لَوْ تَرَى جَوَابَ لَوْ مُحذوف، إِذْ فَرَعُوا هَذَا الْفَرْعَ عِنْدَ الْمَوْتِ حِينَ يَرُونَ الْمَلَائِكَةَ، فَلَا قُوَّةَ هَذَا كقوله: وَ لَاتَ حِينَ مَنَاصٍ. وَ أَخَذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ يَعْنِي مَنْ تَحْتَ أَقْدَامِهِمْ. وَ قِيلَ: هُوَ يَوْمَ بَدْرٍ يَرَوِي أَنْ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ مَسْخًا وَ خَسْفًا وَ قَذْفًا. وَ رَوَى أَنَّ رَجُلًا مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ يَمْسُخُ فَيَحْدِقُ بِهِ النَّاسَ فَيُرْجِمُونَهُ بِالْحِجَارَةِ حَتَّى يَقْتُلُوهُ.

و قيل: هم خسف بالبيداء، و ذلك فى الخبر أنّ جيشا يغزون الكعبة ليخربوها ثمانون الفا فبينما هم ببيداء من الارض اذ خسف بهم فلا ينجوا منهم الا الشريد الذى يخبر عنهم و هو من جهينة فلذلك قيل: و عند جهينة الخبر اليقين. و قال قتادة ذلك حين يخرجون من قبورهم و انما قال أخذوا من مكان قريب لانهم حيث كانوا فهم من الله قريب لا يبعدون عنه و لا يفوتونه.

وَ قَالُوا آمَنَّا بِهِ يَعْنِي حِينَ عَايَنُوا الْعَذَابَ فِي الدُّنْيَا أَوْ فِي الْآخِرَةِ وَ قَتَّ الْبَأْسَ كقوله: حَتَّى إِذَا أَدْرَكَهُ الْعَرَقُ قَالَ آمَنْتُ وَ كقوله: فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحَدَّهُ. وَ أَنَّى لَهُمُ التَّنَاطُشُ يَعْنِي مَنْ آيَنَ لَهُمُ التَّنَاطُشُ وَ نِيلَ مَا يَتَمَنُّونَ؟

قال ابن عباس: يسئلون الردّ و ليس بحين الردّ. التناوش التناول من النّوش، تقول: ناش، ينوش، نوشا اذا تناول ميگويد: چون تواند بود ايشان را دسترس بچيزى دور؟ و اگر بمدّ و همز خوانى بر قراءت ابو عمرو و حمزه و كسايبى معنى آنست كه: چون تواند بود ايشان را فرا چيزى يازيدن از جاى دور، من النّيش و هو الحركة البطيئة، يقال: تناش اذا تحرك لطلب شىء بعد فوته، و المعنى: انى لهم منال التوبة و الايمان بعد ما عاينوا الآخرة.

وَ قَدْ كَفَرُوا بِهِ اى بمحمد و القرآن مِنْ قَبْلُ نَزُولِ الْعَذَابِ، وَ يَقْدِفُونَ بِالْغَيْبِ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ الْغَيْبُ هَاهُنَا الظَّنّ، يعنى يرمون محمدا (ص) بالظنّ لا باليقين و هو قولهم له: ساحر بل كاهن بل شاعر. و قال قتاده: يقولون بالظنّ ان لا بعث و لا جنة و لا نار.

وَ حِيلَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ، قال الحسن البصرى: حيل بينهم و بين الايمان و التوبة و الرجوع الى الدنيا، كما فعل بأشياءهم اى اهل دينهم و موافقيهم من الامم الماضية حين لم يقبل منهم الايمان و التوبة. فى

وقت البأس، إِنَّهُمْ كَانُوا فِي شَكٍّ مُرِيبٍ ظَاهِرِ الشَّرِكِ.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: قُلْ إِنَّمَا أَعْظَمُ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ... گفته‌اند که: القيام لله نقطه پرگار طریقت است و مدار اسرار حقیقت، هر که از تدبیر خود برخاست و کار خود با حق جل جلاله گذاشت ثمره حیاة طیبه برداشت، نبینی جوانمردان اصحاب الکهف را که از خود برخاستند و تدبیر خود بگذاشتند و روی بدرگاه ربوبیت نهادند چنانکه رب العزة فرمود: وَ رَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا، نگر که ایشان را در غار غیرت در ظلّ رعایت و کنف ولایت چگونه جای داد، آفتاب صورت را و خورشید تابنده را زهره نبود که کرد غار غیرت ایشان گردد و نور آفتاب متقاصر آید بحکم اضافت بانوار اسرار ایشان، زیرا که نور آفتاب برای استضاءت خلق است و انوار اسرار ایشان برای معرفت حق.

دع الاقمار تخبوا ام تنیر لنا بدر تذلل له البدور

نور آفتاب نور صورت است و نور دل ایشان نور سریرت، لا جرم شعاع آفتاب صورت چون بایشان رسیدی از بریق شعاع نور سرّ ایشان دامن در چیدی، رب العالمین فرمود. وَ تَحَسَّبُهُمْ أَيَقَاطًا وَ هُمْ رُقُودٌ پنداری که ایشان بیدارند و خود خفته بودند، اینست صفت اهل طریقت، بظاهرشان نگری ایشان را بینی مشغول در میادین اعمال، بسر اثرشان نگری ایشان را بینی فارغ در بساتین لطف ذو الجلال، بظاهر در عمل در باطن نظاره لطف ازل، از إِيَّاكَ نَعْبُدُ کمر مجاهدت بر میان بسته، از إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ تاج مشاهدت بسر نهاده، در زیر قرطه تسلیم پوشیده، بر زبر درّاعه عمل فرو کشیده، و فی اختیار اصحاب الکهف ابین دلیل و اوضح سبیل علی انّ الاصطفاء لیس بعلة و الاختیار لیس بحيلة. سگی که چند گام برداشت از پی دوستان حقّ تا بقیامت میخوانند که: وَ كَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعِيهِ بِالْوَصِيدِ. پس مسلمانی که از سوزی و ایمانی هفتاد سال با اولیاء حق صحبت دارد و سواد شباب به بیاض شیب رساند چه ظنّ بری که حق جل جلاله روز قیامت او را نومید گرداند؟ کلا و لما انه لا يفعل ذلك.

قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَ مَا يُبْدِيُ الْبَاطِلُ وَ مَا يُعِيدُ أَنْ رُزَّوْهُمُ اللَّهُ فَسَجَدُوا أَنْ رُزُّوا عَلَيْهِمْ خُضُّوا وَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ لِحَافٌ يَلْبَسُونَ. (ص) در دست قضیبی داشت بر سینه بتان میزد و میگفت: جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ، جَاءَ الْحَقُّ وَ مَا يُبْدِيُ الْبَاطِلُ وَ مَا يُعِيدُ، و عمر میگفت: یا ایّها الاصلنام هذا احمد هذا رسول الله حقا فاشهدوا ان كان حقا فاشهدوا ان كان حقا ما يقول فاسجدوا، آن بتان بیکبار همه در سجود افتادند. ای جوانمرد! کدام روز خواهد بود که رسول تحقیق با عمر تصدیق بر موجب اشارت توفیق باین کعبه سینه تو در آیند و آن بتان هوا و حرص را بر هم زنند و این ندا در دهند که جَاءَ الْحَقُّ وَ مَا يُبْدِيُ الْبَاطِلُ وَ مَا يُعِيدُ فَالْقِيَامَةِ السَّحَرَةُ ساجدین چگویی؟ ایشان بسجده آمدند یا ما ایشان را بسجده آوردیم؟ غلامی با خواجه میرفت، غلام در مسجد شد نماز کرد و در لَدَّتْ مناجات دراز



بماند، خواجه گفت: بیرون آی ای غلام، گفت: نمی‌گذارند، گفت: که ترا بیرون نمی‌گذارد؟ گفت: آنکه ترا در نمی‌گذارد. عجب نباشد که آدمی شنوای گویای دانا سجده کند عجب آنست که عمر گوید: ای بتان ناشنوای ناگویا اگر دین محمد حق است سجده کنید، همه بیکبار سجده کردند. پاکا خداوندا! دو کار منکر قبیح پیش عمر نهادند: عداوت رسول و طمع دنیا، آن گه از میان هر دو حالی بدان نیکویی پدید آوردند که عمر را بزینت اسلام بیاراستند، همچنین دو کار منکر پیش سحره فرعون نهادند: یکی عداوت موسی دیگر ولایت فرعون، آن گه سرّی بدان عزیزی از میانه پدید آوردند که: فَأَلْقَى السَّحْرَةَ سَاجِدِينَ. دو محنت صعب پیش یوسف نهادند: یکی چاه دیگر زندان، آن گه از میان هر دو ولایت و سلطنت یوسف پدید آوردند که: مَكَّنَا لِيُوسِفَ فِي الْأَرْضِ. دو نطفه مهین در رحم فراهم آوردند و از میان هر دو صورتی بدین زیبایی پدید آوردند که: وَ صَوَّرَكُمُ فَأَحْسَنَ صُورَكُمْ وَ نَجَّاسَتَ فِرَاهِمَ وَأوردند در نهاد حیوان: یکی فرث دیگر دم، از میان هر دو شیر صافی پدید آوردند مِنْ بَيْنِ قَرْتٍ وَ دَمٍ لَبْنًا خَالِصًا. دو کار صعب بر بنده جمع آمد: یکی معصیت دیگر تقصیر در طاعت از میان هر دو رحمت و مغفرت پدید آوردند که: يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ.

وَ حِيلَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ خبر میدهد از آن بیچاره که در سكرات مرگ افتد و جانش بچنبر گردن رسد، رخساره رنگینش از هیبت مرگ بیرنگ گردد، قطرات عرق حسرت از پیشانی وی روان گردد، فرزندان بنام پرورده بر بالین وی نشسته و روی بر روی وی می‌مالند و دوستان و برادران بناکام او را وداع میکنند و بزبان حیرت می‌گویند:

یا جامع الشمل و الاحشاء و الكبد      یا لیت امك لم تحبل و لم تلد  
تهدی الی عرصة الموتی علی عجل      مودع الاهل و الاحباب و الولد

کرام الکاتبین طومار کردار در میبچند خازنان روزی جریده رزق در می‌نوردند، متقاضیان حضرت قصد جان میکنند و آن بیچاره فرومانده در آرزوی يك روز مهلت بود و مهلتش ندهند، خواهد که سخن گوید و قوتش ندهند، اینست که رب العالمین فرمود: وَ حِيلَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ. روزی مردی صاحب واقعه بنزدیک رسول خدا آمد و از پراکندگی دل و معصیت خود بنالید، آب حسرت از دیده همی بارید و نفس سرد همی کشید و میگفت: یا رسول الله طبیب دلها بیماران تویی، دردها را درمان ساز تویی، این درد مرا درمانی بساز و این خستگی مرا مرهمی پدید کن که سخت بیمارم بگناه خویش، غرقه‌ام بجرم خویش، آلوده‌ام بکردار خویش، مغرورم ببندار خویش. رسول خدا گفت: روزی و شبی را که در پیش داری باری کار خود بساز، آن روز که رب العزة میفرماید: وَ حِيلَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ، و آن شب نخستین که ازو خبر میدهد: وَ مِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ، رو خلوتی بساز و ساعتی با درد و اندوه خود پرداز، اشکی گرم از دیده فرو بار و آهی سرد از دل بر آر و بزبان تضرع بگوی: خداوندا! بهر صفت که هستم برخواست تو موقوفم، بهر نام که خوانندم ببندگی تو معروفم.

عاشق ار دانا و گر نادان تراست

بنده گر خوبست و گر زشت آن تست

خداوندا! همچون یتیم بی پدر گریانم، درمانده در دست خصمانم، خسته جرمم و از خویشتن بر تاوانم، خراب عمر و مفلس روزگار دیدی من آنم. خداوندا! فریاد رس که از ناکسی خود بفرغانم. آن بیچاره برگشت با دلی پر درد و جانی پر حسرت، دو دست بر سر نهاده و چون زارندگان نوحه تلّهف و تأسف در گرفته که: آه! من شدّة الموت و سكراته و من حسرت الفوت و غمراته، وحشة الاغتراب و فرقة الاحباب و النوم على التراب، آه! من الايام التي مضت في البطالة و الاوقات التي فنيت في الجهالة.

دریغا که روزگار بباد بر دادیم و شکر نعمت مولی نگزاردیم! دریغا که قدر عمر خود نشناختیم و از کار دنیا با طاعت مولی نه پرداختیم! دریغا که عمر عزیز بسر آمد و نوبت رفتن در آمد، روزگار بگذشت و تبعات روزگار بماند.

وای خداوندان قال الاعتذار الاعتذار

ای خداوندان مال الاعتبار الاعتبار

پیش از ان کین چشم عبرت بین فروماند ز کار

پیش از ان کین جان عذر آور فروماند ز نطق

## ۳۵- سوره الملائکه- مکیه

## ۱ النوبه الاولى

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان، الْحَمْدُ لِلَّهِ ستایش نیکو الله را، فاطر السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ کردگار هفت آسمان و هفت زمین و نو سازنده آن، جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أفریدگار که فریشتگان را رسولان کرد، اُولِي أجنحةِ خداوندان پرها مثنی و ثلاث و رباع پرهای دوان و سوان و چهاران بَرِيدٌ فِي الْخَلْقِ ما یَشاءُ می‌فزاید در آفرینش آفریده خویش آنچه خواهد، إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱) الله بر همه چیز تواناست.

ما يَفْتَحُ اللَّهُ لِلنَّاسِ آنچه الله بگشاید مردمان را، مِنْ رَحْمَةٍ از بخشایش، فلا مُمَسِّكَ لها باز گیرنده‌ای نیست آن را، و ما يُمْسِكُ و هر چه باز گیرد، فلا مُرْسِلَ لَهُ گشاینده‌ای نیست آن را، مِنْ بَعْدِهِ از پس گشادن و بستن الله، وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۲) و اوست آن توانای دانا.

يا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان، اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ یاد کنید نیکوکاری الله بر خویشان، هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرُ اللَّهِ هست آفریدگاری جز الله يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ که روزی دهد شما را از آسمان و زمین، لا إِلَهَ إِلَّا هُوَ نیست خدایی جز او، فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ (۳) چون می‌برگردانند شما را از راستی.

وَ إِن يَكْذِبُوا و اگر دروغ زن گیرند ترا فَقَدْ كَذَّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ دروغ زن گرفتند فرستادگان را پیش از تو، وَ إِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ و با مراد الله گردد همه کار.

يا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان، إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ و عده داده الله راست است و بودنی فلا تُعْرَتُّمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا مبادا که زندگانی این جهانی شما را فریفته کند، وَ لَا يَعْزَتُّكُمْ بِاللَّهِ الْعُرُورُ (۵) و مبادا که شما را فریفته کند آن فریبنده إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ دیو شما را دشمن است، فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا او را دشمن گیرید، إِنَّمَا يَدْعُوا حِزْبَهُ او می‌خواند پس روان و فرمان برداران خویش را، لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ (۶) تا از دوزخیان باشند.

الَّذِينَ كَفَرُوا ایشان که کافر شدند لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ ایشانراست عذابی سخت، وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و ایشان که بگرویدند و کردارهای نیک کردند، لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ أَجْرٌ كَبِيرٌ (۷) ایشانراست آمرزش و مزدی بزرگ.

أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ باس کسی که برآستند او را، سُوءُ عَمَلِهِ بد کردار او، قَرَأَهُ حَسَنًا تا آن را نیکو دید، فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ الله گم راه کند او را که خواهد، وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ و با راه می‌آرد او را که خواهد، فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَاتٍ جان تو در سر زحیر خوردن بر ایشان مشا، إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بما يَصْنَعُونَ (۸) الله داناست آنچه ایشان میکنند.

وَ اللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَّاحَ الله اوست که میگشاید بادهای، فَنُفِثَ سَحَابًا تا می‌انگیزاند بآن میغها، فَسُقْنَاهُ إِلَى بَلَدٍ مَيِّتٍ می‌رانیم آن را بشهری و زمینی مرده فَأُحْيَيْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا تا زنده کنیم بآب آن میغ زمین را پس مرگ آن، كَذَلِكَ النُّشُورُ (۹) انگیختن پس مرگ هم چنان است.

مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ هَر كِه عَزَّ مِيخواهد اين جهانى و آن جهانى بهم، فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعاً عَزَّ اَيْن جهانى و آن جهانى هَر دُو اللّهُ رَاسِت، إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ بَسُوى او بَر مِيشود سخنان پاك خويش، وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ وَ كَردار نيكو مِي بَربرد آن سخنان رَا، وَ الَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ وَ ايشان كِه بدى ميكنند با ساز و مكر، لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ ايشان رَا است عذابى سخت، وَ مَكْرٌ أُولَئِكَ هُوَ يَبُورُ (۱۰) و ساز و دستان ايشان آنست كِه فرو خواهد ماند و تباه خواهد شد.

وَ اللّهُ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ اللّهُ بيافريد شما رَا از خاك، ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ پَس از آب پشت، ثُمَّ جَعَلَكُمْ أَزْوَاجاً پَس شما رَا جفت كرد مرد و زن وَ مَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَى وَ هِيْج بار بَر نگیرد مادينه اى، وَ لَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِ وَ بار نهد مگر بدانش او وَ مَا يُعْمَرُ مِنْ مُعَمَّرٍ وَ هِيْج در از زندگانى، نكنند دراز زندگانى و لَا يُنْقَصُ مِنْ عُمُرِهِ وَ هِيْج بنگاهند از عمر ديگرى و كم نكنند زندگانى او از زندگانى كسى ديگر، إِلَّا فِي كِتَابٍ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللّهِ يَسِيرٌ (۱۱) مگر در نوشته ايست كِه كردن آن و نگه داشتن آن بَر اللّهُ آسانست.

### النوبة الثانية

اين سوره سورة الملائكة خوانند از بهر آن كِه صفت خلقت فريشتگان جز درين سوره نيست در همه قرآن و در مكيات شمردند كِه نزول همه بمكه بوده سه هزار و صد و سى حرف است و صد و نود و هفت كلمه و چهل و پنج آيت و درين سوره ناسخ و منسوخ نيست مگر يك آيت بقول بعضى مفسران معنى آن منسوخ است نه لفظ إنا أرسلناك بالحق بشيراً وَ نذيراً و در فضيلت سوره ابى كعب روايت كند از مصطفى عليه الصلاة و السلام قال: من قرأ سورة الملائكة دعته يوم القيمة ثمانية ابواب من الجنة ان ادخل من اى ابواب شئت.

الْحَمْدُ لِلّهِ اى الشكر لله و المنة لله.

قال النبي (ص): ليس شيء احب الى الله من الحمد و لذلك حمد نفسه ليقنتى به فى حمده و قال (ص): الحمد رأس الشكر ما شكر الله عبد لا يحمده.

قال بعض اهل العلم: الحمد نوع و الشكر جنس فكل حمد شكر و ليس كل شكر حمدا و هو على ثلاث منازل: شكر القلب و هو الاعتقاد بان الله تعالى ولى النعم فذلك قوله: وَ مَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللّهِ وَ شكر اللسان و هو اظهار النعمة بالذكر لها و الثناء على مسديها فذلك قوله: وَ أَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ وَ هو رأس الشكر المذكور فى الحديث و شكر العمل و هو آداب النفس بالطاعة فذلك قوله: اعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا.

قوله: فاطر السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولِي أَجْنِحَةٍ يَعْنِي جِبْرَائِيلَ وَ مِيكَائِيلَ وَ اسْرَافِيلَ وَ مَلِكِ الْمَوْتِ وَ الْحَفْظَةِ وَ يَقَالُ لَمْ يَنْزِلْ اسْرَافِيلُ عَلَى نَبِيِّ آلَا عَلَى مُحَمَّدٍ نَزَلَ فَاخْبَرَهُ بِمَا هُوَ كَائِنٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ ثُمَّ عَرَجَ وَ رَوَى أَنَّ رَسُولَ اللّهِ (ص) سَأَلَ جِبْرَائِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اِنْ يَتْرَأَى لَهُ؟ فِى صَوْرَتِهِ فَقَالَ لَهُ جِبْرَائِيلُ: إِنَّكَ لَنْ تَطْبِقَ ذَلِكَ، قَالَ اِنِّى اِحْبَبْتُ اِنْ تَفْعَلَ فَخَرَجَ رَسُولُ اللّهِ (ص) إِلَى الْمَصَلَّى فِى لَيْلَةِ مَقْمَرَةِ فَاتَاهُ جِبْرَائِيلُ فِى صَوْرَتِهِ فَغَشَى عَلَى رَسُولِ اللّهِ (ص) حِينَ رَأَاهُ ثُمَّ افَاقَ وَ جِبْرَائِيلُ مَسْنَدُهُ وَاضِعًا اِحْدَى يَدَيْهِ عَلَى صَدْرِهِ وَ



الأخرى بين كتفيه فقال رسول الله (ص): سبحان الله ما كنت ارى شيئاً من الخلق هكذا فقال جبرئيل فكيف لو رايت اسرافيل ان له لاثني عشر جناحاً منها بالمشرق و جناحاً بالمغرب و انّ العرش لعلی كاهله و انه ليتضاک الاحياء لعظمة الله عز و جل حتى يعود مثل الوضع.

قوله: مَثْنَى وَ ثَلَاثٌ وَ رُبَاعٌ كقوله عز و جل. فَأَنْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَى وَ ثَلَاثٌ وَ رُبَاعٌ يعنى اثنين اثنين و ثلاثة ثلاثة و اربعة و الفتح فى ثلاث و رباع لانهما معدولتان عن ثلاثة ثلاثة و اربعة اربعة و هما و مثنى فى موضع خفض لأتھما نعوت اجنحة و قوله: مَثْنَى وَ فُرَادَى فى سورة سبا فى موضع النصب على الحال تقول: دخلوا احاد احاد و ثناء و ثلاث و رباع كذلك الى العشرة. أولي أجنحة اولوا جمع ذوا و لات جمع ذات يقال رجل ذو قوّة و رجال اولو قوّة و امرأة ذات حمل و نساء اولات حمل و يقال ايضاً رجل ذو قوّة و رجال ذوو قوى و امرأة ذات حمل و نساء ذوات احمال، يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ اى فى خلق الملائكة ما يشاء وردت فى عجائب صور الملائكة اخبار يقال انّ حملة العرش لهم قرون و هم فى صورة الاوعال و فى الخبر انّ فى السماء ملائكة نصفهم ثلج و نصفهم نور و ملائكة نصفهم ثلج و نصفهم نار تسبيحهم: يا من يؤلف بين الثلج و النار الف بين قلوب المؤمنين و قيل: لم يجمع الله عز و جل فى الارض لشيء من خلقه بين الاجنحة و القرون و الخراطيم و القوائم الا لا ضعف خلقه و هو البعوض و قال الزهرى فى قوله: يزيد فى الخلق ما يشاء و هو الصوت الحسن و روى فى بعض الاخبار انّ النبى (ص) قال: زينوا القرآن باصواتكم و هذه الرواية ان صحّت فمعناه: زينوا اصواتكم بالقرآن فقدم الاصوات على مذهبهم فى قلب الكلام كقول العرب: عرضت الناقة على الحوض، اى عرضت الحوض على الناقة و قال الشاعر:

كانت عقوبة ما فعلت كما      كان الزنء عقوبة الرّجم

و المعنى: كان الرّجم عقوبة الزنا و روى عن شعبة قال: نهانى ايوب ان احدث «زينوا القرآن باصواتكم» قال لان فيه اثبات مذهب من يقول باللفظ و جلّ كلام الخالق ان يزيّنه صوت مخلوق بل هو بالثريين لغيره و التحسين له اولى قال و الصّحيح ما روى عبد الرزاق عن معمر عن منصور عن طلحة عن عبد الرحمن بن عوسجة عن البراء بن عازب انّ رسول الله (ص) قال: «زينوا اصواتكم بالقرآن» و هكذا رواه سهيل بن ابى صالح عن ابيه عن ابى هريرة بتقديم الاصوات على القرآن

و المعنى اشغلوا اصواتكم بالقرآن و الهجوا بقراءته و اتخذوه زينة و شعاراً و لم يرد تطريب الصوت به اذ ليس هذا فى وسع كل احد و عن عبد الله بن كعب عن ابيه انّ اسيد بن خضير كان رجلاً حسن الصوت بالقرآن و انه اتى النبى (ص) فقال: بينا انا اقراء على ظهر بيتى و المرأة فى الحجرة و الفرس مربوط اذ غشيتنى مثل السحابة فخشيت ان ينفّر الفرس فتفرّع المرأة فتسقط فانصرفت فقال النبى (ص): اقرأ اسيد فانّ ذاك ملك استمع القرآن.

و عن عبد الرحمن بن السائب قال: قدم علينا سعد بن مالك بعد ما كف بصره و اتيته مسلماً عليه فقال

مرحبا بابن اخي بلغنى انك حسن الصوت بالقرآن سمعت رسول الله (ص) يقول انّ هذا القرآن نزل بحزن و كآبة فاذا قرأتموه فابكوا فان لم تبكوا فتباكوا و تغنّوا به فمن لم يتغنّ به فليس منا»

قال الشافعي (رض): معنى التغنى تحسين الصوت كيف ما قدر حذرا و تحزينا لم يكن فيه زيادة في هجاء الحروف حتى يحول بذلك معنى الحروف و قيل «يزيد في الخلق ما يشاء» يعنى الخط الحسن و فى الخبر عن رسول الله (ص) قال: «الخط الحسن يزيد الحق وضحا» و قال قتادة هو الملاحه فى العينين و الفصاحة فى المنطق و و قيل: جمال الصوره و كمال السيره و هو الخلق الحسن. «إنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» من الزيادة و التقصان.

«ما يَفْتَحُ اللَّهُ» جزم الحاء للشرط و كذلك قوله «وَمَا يُمَسِّكُ» اسكان الكاف للشرط و معنى الفتح ها هنا الارسال يعنى: ما يرسل الله للناس من رحمة مطر و رزق و عافيه «فَلَا مُمَسِّكَ لَهَا» اى لا يستطيع احد حبسها و منعها، «وَمَا يُمَسِّكُ فَلَا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ» اى من بعد امساكه «وَهُوَ الْعَزِيزُ» فيما امسك «الْحَكِيمُ» فيما ارسل. و قيل: الفتح ضربان: فتح الهى و هو النصرة بالوصول الى العلوم و الهدايات التى هى ذريعة الى الثواب و المقامات المحموده فذلك قوله: «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا» و قوله: «فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَّ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ» و الثانى فتح دنيوى و هو النصرة فى الوصول الى اللذات البدنيّة و ذلك قوله ما يَفْتَحُ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ و قوله: «لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ».

قوله: يا أَيُّهَا النَّاسُ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ و هى ثلاثة اضرب: نعمة خارجه كالمال و الجاه، و نعمة بدنيّة كالصحة و القوة، و نعمة نفسيّة كالعقل و الفطنة، فاذكروها بالشكر لها و الثناء على معطيها. هل من خالق غيرُ الله قرأ حمزة و الكسائى «غير» بالخفض الباقون بالرفع «بِرَزْقِكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ» يعنى المطر و النباتات، تاويل الآية: انّ من لا يقدر على الخلق لا يقدر على الرزق. لا إله إلا هو فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ؟ تصرفون عن الحق.

وَ إِنْ يُكْذِبُوكَ فَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ يَعزى الله عزّ و جل نبيّه عليه السلام و إلى الله تُرْجَعُ الْأُمُورُ يعنى الى مراده.

يا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ اى كائن لا شك فيه و هى الساعة آتية لا ريب فيها، فَلَا تُعْرَتِكُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَ لَا يُعْرَتِكُمْ بِاللَّهِ الْعُرُورُ يعنى الشيطان و الدنيا، و فى بعض الآثار: يا بن آدم لا يغرنك طول المهلة فانما يعجل بالآخذ من يخاف الفوت، و قرئ فى الشواذ: «الغرور» بضمّ الغين و له معنيان: احدهما المصدر و الثانى الجمع تقول غارّ و غرور مثل قاعد و قعود و جالس و جلوس و راقد و رقود و هى الشيطان و الدنيا و القرين السوء، قال امير المؤمنين على (ع): «الدنيا تضرّ و تغرّ و تمرّ».

«إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ» يعنى فى الدين «فاتخذوه عدوا» اى عادوه و حاربوه و لا تطيعوه، «إِنَّمَا يَدْعُوا حِزْبَهُ» اشياعه و اولياءه، «لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ» اى ليسوقهم الى النار فهذه عادوته، ثم بين حال موافقيه و مخالفه فقال: «الَّذِينَ كَفَرُوا» يعنى بمحمد و القرآن، «لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ» غليظ، «وَ الَّذِينَ آمَنُوا»



لله و لرسوله و للمؤمنين و قال هاهنا: فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعاً وجه الجمع بينهما انّ عزّ الربوبيّه و الالهية لله و صفا و عزّ الرسول و عزّ المؤمنين له فعلا و منّة و فضلا فاذا لله العزّة جميعا.

إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ يعنى لا اله الا الله و كلّ ذكر مرضى لله سبحانه و تعالى.

روى ابو هريرة عن النبي (ص) فى قوله عز و جل: إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ، قال: هو قول الرّجل سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر اذا قالها العبد عرج بها ملك الى السماء فحيّا بها وجه الرّحمن عز و جل، فاذا لم يكن عمل صالح لم تقبل منه.

قال الحسن و قتادة: الكلم الطيب ذكر الله و العمل الصالح اداء فرائضه فمن ذكر الله و لم يود فرائضه ردّ قوله على عمله. و فى الخبر: ليس الايمان بالتمنى و لا بالتحلى و لكن ما وقر فى القلب و صدقه العمل فمن قال حسنا و عمل غير صالح ردّ الله عليه قوله و من قال حسنا و عمل صالحا رفعه العمل ذلك بانّ الله يقول إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ و دليل هذا التأويل قوله (ص): «لا يقبل الله قولا انا بعمل و لا يقبل قولا و عملا انا بنية» و جاء فى الخبر: «طلب الجنة بلا عمل ذنب من الذنوب» و قيل: «يرفعه» اى يجعله رفيعا ذا قدر و قيمة مثل ثوب رفيع و مرتفع و قيل: الهاء كناية عن العمل و الرّفّع من صفة الله عز و جل، اى يرفعه الله و الَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ، قال ابو العالية: يعنى الذين مكروا برسول الله فى دار الندوة و قال الكلبى: يعملون السيئات فى الدنيا و هم اهل الرياء و قال ابن عباس و مجاهد: هم اصحاب الزنا. و قيل: نزلت فى المشركين ابي جهل و ذويه «وَ مَكْرُ أَوْلَئِكَ هُوَ يَبُورُ» اى يكسد و يفسد و يضمحل «كُلُّ يَعْْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ» فللمكر النّية قوم أشقياء و للكلم الطيب و العمل الصالح قوم سعداء، يقال: رجل بور و قوم بور اى هلكى و البوار و الكساد، و فى الحديث: «نعوذ بالله من بوار الايم».

وَ اللَّهُ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ يعنى آدم «ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ» يعنى ذريته، ثُمَّ جَعَلَكُمْ أَزْوَاجًا اى اصنافا، «وَ مَا تَحْمِلُ مِنْ أَنْثَى» دخلت «من» للتأكيد، و «لا تَضَعُ» حملها لتام و غير تمام، «إِلَّا بِعِلْمِهِ وَ مَا يُعَمَّرُ مِنْ مُعَمَّرٍ» اى من طويل عمر، «وَ لَا يُنْقِصُ مِنْ عُمُرِهِ» يعنى و لا ينقص عمر هذا فيجعل اقلّ من عمر الآخر، «إِلَّا فِي كِتَابٍ» اى مكتوب «مبين» فى لوح محفوظ. قيل هو مكتوب فى اول الكتاب عمره كذا و كذا سنة ثم يكتب اسفل من ذلك ذهب يوم ذهب يومان ذهب ثلاثة ايام حتى ينقطع عمره «إِنَّ ذَلِكَ» اى حفظ ذلك «عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ».

### النوبة الثالثة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ «بسم الله» كلمة من آمن بها امن زوال النعمى و حظى بنعيم الدنيا و العقبى من آمن بها سعد سعادة لا يشقى و وجد ملكا لا يبلى و بقى فى العزّ و العلى

قال النبي (ص): «من رفع قرطاسا من الارض مكتوب فيه بسم الله الرحمن الرحيم غفر الله له ما تقدم من ذنبه» هر كه پاره‌ای كاغذ كه برو بسم الله نوشته باشد از زمين بردارد تعظيم و احترام نام و صفت الله را در ان حال از حضرت عزت امر آيد بفرشته دست چپ وى كه قلم عفو گرد جرائد جرائم وى دركش كه ما گناهان وى هر چه تا امروز كرد از صغائر و كبائر همه آمرزيديم. در ضمن اين حديث اشارتى است و در

معنی وی بشارتی: کسی که نام خداوند از روی تعظیم بدست برگیرد چنین خلعت رفعت می‌یابد، پس چگویی؟ کسی که این نام بدل برگیرد و بجان بپذیرد از روی مهر و محبت اگر فردا خلعت رحمت یابد و بعزّت وصلت رسد چه عجب باشد؟ نام خداوندی است که حکم او بی‌زلل فعل او بی‌حیل صنع او بی‌خلل خواست او بی‌علل وصف او بی‌مثل مقدری لم یزل، نام خداوندی که عطای او از خطای تو بیش، وفای او از جفای تو بیش، غفران او از عصیان تو پیش، احسان او از کفران تو بیش، نعمت او از حاجت تو بیش، رحمت او از معصیت تو بیش. ای خداوندی که در ذات بی‌مثالی و در صفات بی‌همانی در حکم بی‌احتیالی و در صنع بی‌اختلالی صانع باجلالی و قادر بر کمالی خالق لم یزل و لا یزالی.

جمالك لا يقاس الی جمال و قدرك جلّ عن درك المثال  
و حبّك سار فی كبدی و قلبی مسير الشمس فی كبد الهلال

«الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» الحمد لله الذي هو الحمد الذي حمدت به نفسي لاحمدكم.  
حمدی که مرا شاید آن حمد است که از ما آید نه آن که از تو آید.

از آب و خاک چه آید که جلال عزّت و جمال صمدیت مرا شاید؟ نعت حدثان را بقدم چه راهست رسم فانی بحق باقی کی رسد؟ لم یکن ثم کان، حمد لم یزل و لا یزال چون تواند؟ ای آدمی حمد تو معلول است بتقاضای عفو و مغفرت، معلول کی بود شایسته حضرت جلال عزّت، جلالی را که منزّه است از علل و مقدس از خلل حمدی باید حقیقت و آن جز حمد من که خداوند نیست که من حقام و صفات من حقیقت، عبدی اکنون من بسزای خود حمد آوردم تو نیز بسزای خود بر حدّ امکان خود حمد من بیار تا آن مجاز تو بکرم خود تبع حقیقت گردانم و حکمش حکم حقیقت نهم، ای دوست من اگر تو آمین گویی و آن گفت تو با آمین گفتن موافق افتد گناهانت می‌بیامرزم، پس چون حمد من گویی و حمد تو با حمد من موافق آید کدام و هم احتمال کند و در کدام خاطر گنجد آن نواخت و خلعت که ترا ارزانی دارم، بشنو تا این سخن را بنظیری مؤید گردانم: رب العزة فرمود: شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ پيش از آن که ترا شهادت فرمود خود شهادت آورد از بهر آن که شهادت تو معلول است بتقاضای انجاز و عد بهشت و احتراز از وعید دوزخ و نیز شهادت تو وقتی است و صفات او جل جلاله ازلی و سرمدی و وقتی هرگز سزای ازلی نباشد، پس خود شهادت آورد و شهادت وی ازلی تا چون بیاری وقتی تبع ازلی گردد و حکمش حکم ازلی شود و ترا بحکم تبعیت ثواب ابدی دهد.

«جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولِي أَجْنَحَةٍ مِّنْهُنَّ وَثَلَاثَ وَرُبَاعَ» تعرّف الی العباد بافعاله و ندبهم الی الاعتبار بها فمنها ما يعلمون ذلك معاينة كالسّمَاء و الارض و غيرهما و منها ما سبيل اثباته الخبر و النّقل لا نعلمه بالضرورة و لا بدليل العقل فالملائكة منه و لا تتحقّق كقيّة صورتهم و اجنحتهم و أنّهم كيف يطيرون باجنحتهم الثلاث و الاربع لكن على الجملة لعلم كمال قدرته و صدق كلمته، هر چند که فرشتگان مقرران درگاه عزّت‌اند

و طاووسان حضرت الهیّت در حجب هیبت بداشته و کمر انقیاد بر میان بسته و سر بر خط فرمان نهاده که «لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ» جایی دیگر فرمود: «بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ» با این منزلت و مرتبت خاکیان مؤمنان و صالحان فرزند آدم بر ایشان شرف دارند و افزونی، نبینی که مصطفی علیه الصلاة والسلام فرمود: «المؤمن اكرم على الله من الملائكة الذين عنده» و قالت عائشة: قلت يا رسول الله من اكرم الخلق على الله؟ قال: يا عائشة اما تفرئين «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ». و روى ان الملائكة قالت: يا ربنا انك اعطيت بنى آدم الدنيا يأكلون منها و يتمتعون و لم تعطنا فاعطنا الآخرة فقال: و عزتى لا اجعل صالح ذرية من خلقت بيدي كمن قلت له كن فكان و قال (ص): «ان المؤمن يعرف فى السماء كما يعرف الرجل اهله و ولده و انه اكرم على الله من ملك مقرب».

در آثار بیارند که در بدو آفرینش، آدم که ربّ العزة نشر بساط تو قیر آدم را و تمهید قاعده عصمت او را با فریشتگان این خطاب کرد که «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً إِيَّانَ بِطَرِيقِ اسْتِخْبَارٍ كَفْتَنَدُ: «أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُقْسِدُ فِيهَا» و رب العزة ایشان را جواب داد که «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» ایشان از آن گفت پشیمان شدند و بتضرع در آمدند و در طلب رضای حق کوشیدند گفتند: الهنا نسمع خطابك و نخاف عقابك و نطيع من اطاعك فارض عنا خداوندا سمع ما فداى خطاب قديم تو و نهاد ما فداى قهر و عتاب تو عبادت و تقدیس ما نثار اقدام وفاداران درگاه تو مراد ما آنست که حضرت رضای تو بمنّت ازلی ما را قبول کند. خطاب آمد: که رضای مادران است که شما که کرام مقربان اید گرد عرش ما طواف میکنید و جنایت ناکرده ذریت آدم را که هنوز در کتم عدم اند استغفار میکنید، اینست که ربّ العالمین فرمود: «وَالْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ وَ شَمَا كَه نَقْبَاى حَجْبَاىد بَرَاى عَصِيَاىن اَهْل غَفْلَت رَا از ذریت آدم می‌گریید تا بسبب گریستن شما معاصی ایشان بمغفرت بپوشیم، و فى ذلك ما روى ان النبى (ص): قال: «لَمَّا اسرى بى الى السماء سمعت دويًا فقلت ما هذا يا جبرئيل؟ قال هذا بكاء الكربّيين على اهل الذنوب من امتك»

«يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ» قول اهل تحقيق آنست که مراد باین علوّ همت است همت عالی کسی را دهد که خود خواهد، اصحاب همت سه‌اند: یکی را همت دنیاست غایت امید وی آن و قطب آسیای سعی وی آن و فى الخبر: «من اصبح و الدنيا اكبر همّه فليس من الله و الزم قلبه اربع خصال همّا لا ينقطع عنه ابدًا و شغلا لا يتفرّج منه ابدًا و فقرا لا يبلغ غناه ابدًا و املا لا يبلغ منتهاه ابدًا».

شب معراج مصطفی علیه الصلاة والسلام شخصی را دید بر صورت عروسی آراسته گفت ای جبرئیل این شخص کیست؟ گفت دنیاست که خود را در دیده دون همتان می‌آراید و امت تو از هفتاد هزار یکی بود که جان خود را از عشق جمال او در طلب خدا باز خرید. و کسی را که همت او همه دنیا بود از بوی قطیعت آید و نعوذ بالله منه، دیگری را همت وی تا بعقبی رسد باغ و بوستان و نعیم الوان حور و قصور و ولدان و خیرات حسان بر دل وی همه آن گذرد و روزگار وی نشان آن دارد این حال مزدورست در بند

پاداش مانده از حقایق مکاشفات و خلوت مناجات بازمانده.

سدیگر مرد آنست که همتی عالی دارد در دل رازی نهانی دارد دل او اسیر مهر و جان او غرقه عیان نه از دنیا خبر دارد نه از عقبی نشان بزبان حیرت همی گوید: ای یگانه یکتا از ازل تا جاودان ای واحد و وحید در نام و در نشان زندهمان کن بزندگانی دوستان بعین جمعمان زندهدار بنور قرب آبادان دوگانگی برگیر از میان و بر مقام توحیدمان فرود آر با مقربان.

«ما يَفْتَحُ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ» از روی فهم بزبان طریقت این آیت اشارت است بفتوح اهل ایمان و معرفت، فتوح نامی است آن را که از غیب ناجسته و ناخواسته آید و آن دو قسم است یکی از آن واردات رزق و عیش است نامطلوب و نامکتسب دیگر قسم علم لدنی است ناآموخته با شریعت موافق ناشنیده و با دل آشنا.

پیر طریقت گفت: آه! ازین علم ناآموخته گاه در آن غرقم و گاه سوخته گوینده ازین باب دریاست گاه در مدّ و گاه در جزر چون در مقام انبساط بود عالم از صفوت پر کند چون در مقام هیبت بود عالم از بشریت پر کند. و هم از ابواب فتوح است خواب نیکو و دعای نیکان و قبول دلها، و فی الخبر: «انّ الله اذا احبّ عبدا احبه اهل السماوات و الارض و يوضع له القبول فی الارض»

## ۲ النوبة الاولى

قوله تعالى: و ما يَسْتَوِي الْبَحْرانِ دو دریا بهم نه یکسان، هذا عَدْبٌ فُرَاتٌ این یکی خوش سخت خوش، سائِعٌ شَرَابُهُ گوارنده آب او، وَ هذا مِلْحٌ أَجَاچٌ و این دیگر شور تلخ زبان گز، وَ مِنْ كُلِّ تَأْكُلُونَ و از هر یکی میخورید، لَحْمًا طَرِبًا گوشتی تازه، وَ تَسْتَخْرِجُونَ حَلِيَّةً و بیرون می‌آرید از هر شوری مروارید، تَلْبَسُونَهَا تا می‌پوشید آن را، وَ تَرَى الْفَلَکَ فِيهِ و می‌بینید کشتیها در آن، مَوَآخِرَ رَوانٍ و آب بران، لِنَبْتَعُوا مِنْ فَضْلِهِ تا میجوئید از فضل و نیکوکاری او، وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۱۲) و تا مگر آزادی کنید.

يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ در می‌آرد شب تاریک در روز روشن، وَ يُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ و در می‌آرد روز روشن در شب تاریک، وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ و نرم کرد و روان و بفرمان خورشید و ماه را، كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى شب و روز خورشید و ماه میرود سرانجامی نام برده را، ذَلِكَمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ آن خداوند شماسست، لَهُ الْمُلْكُ و پادشاهی او راست، وَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ و ایشان را که می‌پرستید بخدایی فرود از الله، ما يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ (۱۳) بدست ایشان پوست خست خرما نیست.

إِنْ تَدْعُوهُمْ اِگر خوانید ایشان را، لا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ خواندن شما نشنوند، وَ لَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ و اِگر شنودندی پاسخ نتوانندی و بکار نیابندی شما را، وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ و روز رستاخیز بانباز گرفتن شما کافر شوند و از شما بیزار، وَ لا يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ (۱۴) و خبر نکند ترا هیچ کس چنان خبردار، و آگاه نکند ترا هیچ کس چنان آگاه کن.

يا أَيُّهَا النَّاسُ اِی مردمان اَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ اِلی الله شما درویشان‌اید و با نیاز فرا الله، وَ الله هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ

(۱۵) و الله اوست آن بی‌نیاز نکو نام ستوده.

إِنْ يَشَاءُ يُدْهِبْكُمْ أَكْرَ خَوَاهِد ببرد شما را با نیست، وَ يَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ (۱۶) و آفریده‌ای آرد نو.

وَ مَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ (۱۷) و آن بر الله دشخوار و سخت نیست.

وَ لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى وَ هِيَ بَارَكُش بَار بَد كَس نكشد، وَ إِنْ تَدْعُ مُثْقَلَةٌ وَ اِگر تنی گران بار کرده خود را بگناهان کسی را خواند، إلی حَمْلِهَا بَا آن بار خود تا از وی برگیرد، لَا يُحْمَلُ مِنْهُ شَيْءٌ از آن بار او هیچیز بر نگیرند، وَ لَوْ كَانَ ذَا قُرْبَى وَ از چند سخت نزدیک خویشاوند خواند، إِنْما تُنذِرُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَيْبِ تو که آگاه کنی آگاه کردن که سود دارد ایشانراست که می‌ترسند از خداوند خویش نادیده، وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ نماز بیای دارند، بَهَنگامَ وَ مَنْ تَزَكَّى فَإِنَّمَا يَتَزَكَّى لِنَفْسِهِ وَ هر که هنری با دید آید خویشان را با دید آید، وَ إلی اللَّهِ الْمَصِيرُ وَ بازگشت خلق همه با خدای است.

وَ مَا يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَ الْبَصِيرُ هَام سَان نیست نابینا و بینا، وَ لَا الظُّلُمَاتُ وَ لَا النُّورُ (۲۰) و نه تاریکیها و روشناییها.

وَ لَا الظُّلُّ وَ لَا الْحَرُورُ (۲۱) و نه سایه خنک و تیزی گرما.

وَ مَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَ لَا الْأَمْواتُ وَ یکسان نبود زندگان و مردگان، إِنْ اللَّهَ يُسْمِعُ مَنْ يَشَاءُ اللَّهَ می‌شنواند او را که خواهد، وَ مَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ (۲۲) و تو شنواننده نیستی مردگان را در گورها.

إِنْ أَنْتَ إِلَّا نَذِيرٌ (۲۳) نیستی تو مگر آگاهی نمای، إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا ما فرستادیم ترا بشارت رسانی بیم نمایی، وَ إِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ (۲۴) مگر بایشان آگاه کننده‌ای آمد و گذشت.

وَ إِنْ يُكذِّبُوكَ وَ اِگر دروغ زن دارند ترا، فَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ دروغ زن داشتند پیشینیان ایشان که پیش از دشمنان تو بودند، جَاءَهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ رسولان آمدند بایشان پیغامهای روشن، وَ بِالزُّبُرِ وَ بِالْكِتَابِ الْمُنِيرِ (۲۵) و بنامها و بنبشته روشن.

ثُمَّ أَخَذْتُ الَّذِينَ كَفَرُوا آن گه فرا گرفتم ایشان را که بنگرویدند، فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ (۲۶) پیدا کردن نشان ناخشنودی چون بود، حال گردانیدن من چون دیدی؟

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً نَمِي بِنِي كِه اللَّهَ فَرُو فَرَسْتاد از آسمان آبی، فَأَخْرَجْنَا بِهِ ثَمَرَاتٍ تا بیرون آوردیم بآن آب میوه‌ها، مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهَا گوناگون رنگهای آن وَ مِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ وَ از کوه‌ها راههای پیدا شده از روندگان، بِيضٌ وَ حُمْرٌ خَطَّاهِ سَبِيدِ وَ خَطَّاهِ سِرْخ، مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهَا گوناگون رنگهای آن، وَ غَرَابِيبُ سُودٌ (۲۷) و کوه‌ها و سنگهای سخت سیاه.

وَ مِنَ النَّاسِ وَ الدَّوَابِّ وَ الْأَنْعَامِ وَ از مردمان و جنبندگان و چهارپایان و شتران مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ كَذَلِكَ گوناگون رنگهای ایشان هم چنان که میوه‌ها و کوه‌ها رنگها و نیم رنگها، إِنْما يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ از خدای دانایان ترسند، إِنْ اللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ (۲۸) الله توانای است آمرزگار.

إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ ایشان که می‌خوانند نامه خدای، وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ نماز هنگام بیای می‌دارند، وَ



أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ و از دست می‌بیرون کنند درویشان را از آنچه ما ایشان را روزی دادیم، سراً و علانیة نهان و آشکارا، يَرْجُونَ تِجَارَةً مِی‌بیوسند سود بازرگانی، لَنْ تَبُورَ (۲۹) که آن بازرگانی هرگز زیان زد نیاید

لِيُؤْفِقَهُمْ أَجُورَهُمْ أَنْ رَا تَابِشَان كَزَارِد اللّٰه مَزْدَهَائِ ایشَان تَمَام، وَ يَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ و بیفزاید ایشان را از فضل و نیکوکاری خویش، إِنَّهُ عَفُورٌ شَكُورٌ (۳۰) که او بزرگ آمرز است خرد پذیر.

وَ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ و آنچه ما بتو پیغام دادیم از این نامه هُوَ الْحَقُّ آن نامه راست است، مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ گواه و استوار گیر آن نامه‌ها که پیش باز آمد از اللّٰه، إِنَّ اللّٰهَ بَعِبَادِهِ لَخَبِيرٌ بَصِيرٌ (۳۱) اللّٰه برهیکان خویش داناست و ازیشان آگاه.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: وَ مَا يَسْتَوِي الْبَحْرَانِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ اشدّ الماء عذوبة، «سائغ» ای هنیء شهی سهل المرور فی الحلق، «شرابه» ای ماؤه، «وَ هَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ، الاجاج اشدّ الماء ملوحة، و من كلّ تأكلون» ای من كلّ بحر من العذب و الملح «تَأْكُلُونَ لَحْمًا طَرِيًّا» طعاما شهيا یعنی السمك، وَ تَسْتَخْرِجُونَ یعنی من الملح دون العذب، «حلية» یعنی زينة اللؤلؤ و الجواهر، و قيل: فی الملح عيون عذبة و ممّا بينهما يخرج اللؤلؤ، و قيل: ينعقد اللؤلؤ من ماء السماء، تَلْبَسُونَهَا ای تتخذ نساءكم منها ملابس، وَ تَرَى الْفُلْكَ الْفُلْكَ واحد و جمع، «فيه» ای فی الكلّ «مواخر» ای جوارى، و المخر قطع السفينة الماء بالجرى. قال مقاتل: هو ان ترى سفینتین احديهما مقبلة و الأخرى مدبرة هذه تستقبل تلك و تلك تستدبر هذه تجريان بريح واحدة. و فی الخبر: استمخروا الرّيح و اعدوا النبل، یعنی عند الاستنجاى ای اجعلوا ظهوركم ممّا یلى الرّيح و كذلك حالة السفن.

«لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ» ای من رزقه بما تستخرجون من اللؤلؤ و المرجان و تصيدون من الحوت و تربحون بالتجارة و تغنمون بالجهاد، «وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» لکی تشکروا نعمته.

روى عن سهيل بن ابى صالح عن ابيه عن ابى هريرة انّ النبى (ص) قال: «كلم اللّٰه البحرین فقال للبحر الذى بالشام: يا بحر ائني قد خلقتك و اكثرت فيك من الماء و ائني حامل فيك عبادا لى يسبّحوننى و يحمدوننى و يهللوننى و يكبروننى فما انت صانع بهم؟ قال: اغرقهم، قال اللّٰه عزّ و جلّ: فائى احملهم على ظهرك و اجعل بأسك فى نواحيك، و قال للبحر الذى باليمن: ائني قد خلقتك و اكثرت فيك الماء و ائني حامل فيك عبادا لى يسبّحوننى و يهللوننى و يكبروننى فما انت صانع بهم؟ قال: اسبّحك و احمذك و اهلكك و أكبرك معهم و احملهم على بطنى، قال اللّٰه عزّ و جلّ: فانى افضلك على البحر الآخر بالحلية و الطرى.

يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَ يُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ ينقص من الليل فيزيده فى النهار و ينقص من النهار فيزيده فى الليل، «وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ كُلُّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى» یعنی يوم القيمة ثمّ ينقطع جريهما. و قيل: يجريان الى اقصى منازلهما لا يجاوزان ذلك ثمّ يرجعان الى ادنى منازلهما.

ذَلِكُمْ اللّٰهُ رَبُّكُمْ اى الذى فعل هذه الاشياء هو خالقكم، لَهُ الْمُلْكُ و هو المستحقّ للعبادة، وَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ

دُونِهِ اى الاصنام، و قيل: الملائكة، ما يَمَلِكُونَ مِنْ قَطْمِيرِ اى من خلق قَطْمِيرِ و هو القشرة البيضاء بين الثمر و التواة.

اِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ اى الاصنام، و لَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ فانه لا لسان لها، و قيل: معناه: ما اجابوكم الى ملتسمكم، و يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ حين يجعل الله لها بيانا و لسانا، و قيل: يعنى الملائكة يتبرءون منكم، و يقولون: بل كانوا يعبدون الجن ما كنتم ايانا تعبدون، قوله: و لَا يُبْنِيَنَّكَ مِثْلُ خَبِيرٍ يعنى نفسه، اى لا يبنيتك احد مثلى خبير عالم بالأشياء.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ فِي الدُّنْيَا إِلَى رِزْقِهِ وَ فِي الْآخِرَةِ إِلَى مَغْفِرَتِهِ، وَ الْفَقِيرُ الْمَحْتَاجُ، وَ اللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ عَنِ خَلْفِهِ الْحَمِيدُ فِي مَلِكِهِ.

اِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَ يَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ فِيهِ قولان: احدهما ان يشأ يفتنكم و يأت بقوم آخرين اطوع لله منكم، و الثانى يفتن عالمكم و انواعكم و يأت بعالم آخر سوى ما يعرفون، و ما ذَلِكَ الْاِذْهَابُ وَ الْاِتْيَانُ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ اى منيع صعب.

وَ لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى اى لا تحمل نفس آثمة اثم نفس اخرى، و اِنْ تَدْعُ مُثْقَلَةٌ اى نفس مثقلة بالذنوب احدا، «إلى حَمْلِهَا» ثقلها ليتحمل عنها بعض ذلك «لَا يُحْمَلُ مِنْهُ شَيْءٌ» اى لا يحمل المدعو شيئا من الثقل، و لَوْ كَانَ الْمَدْعُوُّ ذَا قُرْبَى ذَا قَرَابَةٍ قَرِيبَةٍ كَالْأَبِ وَ الْاُمِّ وَ الْاَخِ.

روى ان الام تقول يوم القيمة لولدها: الم يكن لك بطنى وعاء؟ فيقول: بلى، فتقول: الم يكن ثديى لك سقاء؟ فيقول: بلى، فتقول: يا بنى قد أثقلتني ذنوبى فاحمل عني ذنبا واحدا، فيقول: يا امه اليك عني فاني اليوم عنك مشغول.

سئل الحسين بن الفضل عن الجمع بين قوله: وَ لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى و بين قوله: وَ لِيَحْمِلَنَّ أَثْقَالَهُمْ وَ أَثْقَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ، فقال: «وَ لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى» طوعا و لِيَحْمِلَنَّ أَثْقَالَهُمْ وَ أَثْقَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ كرها.

اِنَّمَا تُنذِرُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمُ الرَّسُولَ نذير الخلق كلهم و لكن تأويل الاية: انما ينتفع بالانذار. الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمُ بِالْغَيْبِ اى يخافون ربهم فيؤمنون بالغيب و هو ما غاب عنهم من الجنة و النار. و قيل: معنى يَخْشَوْنَ رَبَّهُمُ بِالْغَيْبِ اى يخافون الله سرا فلا يأتون المعاصى التى لا يطلع عليها غير الله. و قيل: يَخْشَوْنَ رَبَّهُمُ اى عذاب ربهم بالغيب لم يروه و أقاموا الصلوة اداموها فى مواقيتها الخمسة، و غاير بين اللفظين لان اوقات الخشية دائمة و اوقات الصلاة معينة منقضية، و يحتمل ان المعنى يَخْشَوْنَ رَبَّهُمُ مع توفرهم على الطاعات. «وَ مَنْ تَزَكَّى» اى تطهر عن دنس المعاصى بالاعمال الصالحة، فإِنَّمَا يَنْزَكِّي لِنَفْسِهِ اى فلنفسه ثواب ذلك، و إِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ المرجع.

وَ مَا يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَ الْبَصِيرُ اى الجاهل و العالم، و قيل: الكافر و المؤمن، و لَا الظلمات و لَا النور اى الكفر و الايمان و قيل: الجهل و العلم، و قيل: المعصية و الطاعة.

وَ لَا الظلُّ وَ لَا الْحَرُّورُ يعنى الجنة و النار، و قيل: الحرور الريح الحارة تأتي بالليل و السموم بالنهار، و

الحرور فعول من الحرارة و هو اشتداد الحرّ و نفعه، و قيل: الظلّ الحق، و الحرور الباطل: و ما يَسْتَوِي الأحياءَ و لا الأمواتُ المؤمنون و الكافرون، و قيل: العلماء و الجهّال و «لا» فى قوله: و لا الثورُ و لا الحرورُ و لا الأمواتُ زوائد افادت نفي المساواة من الجانبين، انّ الله يسمع من يشاء حتى يتعظ و يجيب، و ما أنت بمُسمعٍ من في القبور يعنى الكفار، شبّههم بالاموات فى القبور حيث لا ينتفعون بمسموعهم، و قيل: ما أنت بمُسمعٍ تحملهم على القبول من قولهم سمع الله لمن حمده اى قبل. انّ أنتَ اِلا نذيرٌ اى ما انت الا منذر و ليس اليك غيره.

اِنَّا ارسلناك بالحقّ اى بالدين الحق، و قيل: بالقرآن، بشيراً لاهل الطاعة نذيراً لاهل المعصيه، و انّ من أمةٍ اِلا خلا فيها نذيرٌ فيه قولان: احدهما نذير منهم اى اتاهم رسول هو من جملتهم و قبيلتهم، و الثانى بلغتها نذارة نذير و دعاء داع قامت به حجّة الله عليها و ان لم يكن منهم كما بلغت نذارة محمد (ص) جميع اجناس بنى آدم و هو من العرب، و المراد بالامة هاهنا جماعة متففة على مقصد من غير وقوف على مبلغ و حدّ فكانه قال ما اتفق قوم على دين من الاديان الا و قد اقام الله الحجّة عليهم بارسال رسول اليهم منذرا عاقبة ما هم عليه من الخطاء و الاية تدل على ان كلّ وقت لا يخلوا من حجّة حبريّة و انّ اولّ الناس آدم و كان مبعوثا الى اولاده ثم لم يخل بعده زمان من صادق مبلغ عن الله او امر يقوم مقامه فى البلاغ و الاداء حين الفترة و قد قال الله تعالى: أَيْحَسِبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى لَا يَوْمَ لَآ يَنْذِرُ قَوْمًا مَا أُنذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ؟ الجواب انّ مع الاية انّ من أمةٍ من الامم الماضية الا و قد ارسلت اليهم رسولا ينذرهم على كفرهم و يبشرهم على ايمانهم اى سوى امتك التي بعثناك اليهم يدلّ على ذلك قوله: و ما ارسلنا اِليهم قبلك من نذيرٍ و قوله: لِنُنذِرَ قَوْمًا مَا أُنذِرَ آبَاؤُهُمْ، و قيل: المراد ما من امة هلكوا بعذاب الاستيصال الا بعد ان اقيم عليهم الحجّة بارسال الرّسول بالاغذار و الانذار.

وَ اِنْ يُكذِّبُوكَ هَذَا تَعْزِيَةٌ لِلرَّسُولِ (ص)، فَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ اى بالمعجزات و بالزُّبُرِ يعنى بالكتب و بالكتب المنير الواضح كرّر ذكر الكتاب بعد ذكر الزُّبُرِ على طريق التأكيد.

ثُمَّ أَخَذْتُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِانواع العذاب، فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ اى كيف كان عقابى و تغييرى حالهم، و قيل: انكارى عليهم، و قيل: جزاء المنكر من الفعل.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ اى بالماء ثمراتٍ مُخْتَلِفًا ألوانها يجوز ان يكون المراد به اللون حقيقة حمرا و صفرا و بيضا و سودا و يجوز ان يكون المراد به الصنف، و من الجبالِ جُدَدًا بَيْضًا وَ حُمْرًا مُخْتَلِفًا ألوانها جدد جمع جدّة كجدّة و غدد، اى طرائق جدّة بيضاء و جدّة حمراء و الهاء فى الوانها تعود الى الجبال، و قيل: الى حمر اى بعضها اشدّ حمرة و بعضها اخفّ و بعضها وسط فى الحمرة، «وَ غَرَابِيبُ سُودٍ» اى سود غرابيب على التقديم و التأخير يقال: اسود غرابيب، اى شديد السواد تشبيها بلون الغراب اى طرائق سود.

وَ مِنَ النَّاسِ وَ الدَّوَابِّ وَ الْأَنْعَامِ مُخْتَلِفًا ألوانه فيه اضمار و تقديره: ما هو مختلف الوانه، كذلك يعنى و من

هذه الاشياء جنس مختلف الوانه كاختلاف الثمرات و تمّ الكلام عند قوله: «كذلك» ثمّ ابتدأ فقال: إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ قال ابن عباس: معناه انما يخافني من خلقى من علم جبروتى و عزتى و سلطانى قالت عائشة: صنع رسول الله شيئاً فرخص فيه فتنزّه عنه قوم فبلغ ذلك النبى (ص) فخطب فحمد الله ثمّ قال: ما بال اقوام ينتزّهون عن الشيء اصنعه فو الله انى لاعلمهم بالله و اشدّهم له خشية.

و قال (ص): لو تعلمون ما اعلم لضحكتم قليلا و لبكيتم كثيرا.

و قال ابن مسعود: كفى بخشية الله علما و بالاغترار به جهلا. و قال رجل للشعبى: اقتنى ايها العالم، فقال الشعبى: انما العالم من خشى الله عز و جلّ. و عن عطاء قال: نزلت هذه الاية فى ابى بكر الصديق و ذلك انه ظهر من ابى بكر خوف حتى عرف فيه فكلّمه النبى (ص) فى ذلك فنزل فيه: إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ. قومى كفتند: خشية درين موضع بمعنى علم نيكوست كقوله تعالى: فَخَشِينَا أَنْ يُرْهَقَهُمَا اى علمنا، و كقوله: أَنْ يَخَافَا أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ اى علماه. اگر تفسير خشيت خوف كنى معنى آنست كه از خدای عز و جل دانايان ترسند و اگر علم گویى معنى آنست كه دانايان دانند كه الله كيست. و در شواذ خوانده اند: انما يخشى الله برفع العلماء بنصب و له مخرج صحيح و هو كما يقول الناس: لا اعلم قومك و قبيلتك انما اعلم قومى و قبيلتى، برين قراءت معنى آنست كه الله دانايان را دانا داند و ايشان را دانا شمرد، اين چنانست كه كسى گوید كسى را: ترا بدانا دارم من ايشان را بدانا ندارم.

إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ فِي مَلِكِهِ غَفُورٌ لذنوب عباده.

إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ يُعْنَى الْقُرَّاءَ يَقْرءون القرآن، وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ الْمَفْرُوضَةَ، وَ أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا يَعْنَى الصَّدَقَةَ، وَ عَلَانِيَةً يَعْنَى الزَّكَاةَ، وَ غَايِرَ بَيْنِ الْمَسْتَقْبَلِ وَ الْمَاضِي لِأَنَّ أَوْقَاتَ التَّلَاوَةِ أَعَمَّ مِنْ أَوْقَاتِ الصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ وَ يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ التَّلَاوَةُ فِي الصَّلَاةِ، وَ فِي الْخَبْرِ: «قِرَاءَةُ الْقُرْآنِ فِي الصَّلَاةِ أَفْضَلُ مِنْ قِرَاءَةِ الْقُرْآنِ فِي غَيْرِ الصَّلَاةِ وَ قِرَاءَةُ الْقُرْآنِ فِي غَيْرِ الصَّلَاةِ أَفْضَلُ مِنَ الذِّكْرِ وَ الذِّكْرُ أَفْضَلُ مِنَ الصَّدَقَةِ وَ الصَّدَقَةُ أَفْضَلُ مِنَ الصَّوْمِ وَ الصَّوْمُ جَنَّةٌ مِنَ النَّارِ».

قوله: يَرْجُونَ تِجَارَةً لَنْ تَبُورَ يَعْنَى رِبْحَ تِجَارَةٍ لَنْ تَكْسُرَ وَ لَنْ تَخْسَرَ وَ ذَلِكَ مَا وَعَدَ اللَّهُ مِنَ الثَّوَابِ.

قال النبى (ص): «اذا كان يوم القيمة وضعت منابر من نور مطوّقة بنور عند كلّ منبر ناقة من نوق الجنة ينادى مناد: اين من حمل كتاب الله اجلسوا على هذه المنابر فلا روع عليكم و لا حزن حتى يفرغ الله ممّا بينه و بين العباد، فاذا فرغ الله من حساب الخلق حملوا على تلك النوق الى الجنة»

و قال: «ان اردتم عيش السعداء و موت الشهداء و النجاة يوم الحشر و الظلّ يوم الحرور و الهدى يوم الضلالة، فادرسوا القرآن فاتّه كلام الرحمن و حرز من الشيطان و رجحان فى الميزان».

لِيُؤْفِقَهُمْ أَجُورَهُمْ اى ثواب اعمالهم، وَ يَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ يَضَاعَفُ لَهُمُ الْحَسَنَاتِ وَ يَشْفَعُونَ فِيهِمْ وَ جِبُّ لَهُ النَّارِ. و قيل: يفسح لهم فى قبورهم. و قيل: يزيدهم من فضله ممّا لم ترعين و لم تسمع اذن، إِنَّهُ غَفُورٌ يَغْفِرُ الْعَظِيمَ مِنْ ذُنُوبِهِمْ، شُكُورٌ يَشْكُرُ الْيَسِيرَ مِنْ أَعْمَالِهِمْ.

قوله: وَ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ يُعْنَى الْقُرْآنَ هُوَ الْحَقُّ الصِّدْقُ لَا يَشُوبُهُ كَذِبٌ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لَا مِنْ خَلْفِهِ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مُوَافِقًا لِمَا فِي الْكُتُبِ الْمُنْقَدَّمَةِ. و قيل: يجعل ما تقدّمه من الكتب صادقة لأنّ فيها الوعد به و قيل: مصدّقًا باعجازه دعوى النبی (ص) إِنَّ اللَّهَ بِعِبَادِهِ لَخَبِيرٌ بَصِيرٌ عالم بهم.

### النوبة الثالثة

قوله: وَ مَا يَسْتَوِي الْبَحْرَانِ هَذَا عَدَبٌ فُرَاتٌ سَائِغٌ شَرَابُهُ وَ هَذَا مِلْحٌ أَجَاجٌ...

الاية فيه اشارة الى حالتى الاقبال على الله و الاعراض عن الله فالمقبل على الله مشتغل بطاعته مشتعل فى معرفته و المعرض عن الله منقبض عن عبادته معترض عليه فى قسمته و قضيته فهذا سبب وصاله و ذاك سبب هجره و انفصاله. اين دو دريای مختلف يکى فرات و يکى اجاج، مثال دو درياست که میان بنده و خداست يکى دريای هلاک ديگر دريای نجات، در دريای هلاک پنج کشتی روانست: يکى حرص ديگر ریا سديگر اصرار بر معاصى چهارم غفلت پنجم قنوط، هر که در کشتی حرص نشيند بساحل حبّ دنيا رسد هر که در کشتی ریا نشيند بساحل نفاق رسد، هر که در کشتی اصرار بر معاصى نشيند بساحل شقاوت رسد، هر که در کشتی غفلت نشيند بساحل حسرت رسد، هر که در کشتی قنوط نشيند بساحل کفر رسد. اما دريای نجات در وی پنج کشتی روانست. يکى خوف ديگر رجا سديگر زهد ديگر معرفت پنجم توحيد، هر که در کشتی خوف نشيند بساحل امن رسد هر که در کشتی رجا نشيند بساحل عطا رسد، هر که در کشتی زهد نشيند بساحل قربت رسد، هر که در کشتی معرفت نشيند بساحل انس رسد، هر که در کشتی توحيد نشيند بساحل مشاهدت رسد.

پير طريقت موعظتى بليغ گفته ياران و دوستان خود را، گفت: اى عزيزان و برادران! هنگام آن بود که از اين دريای هلاک نجات جوئيد و از ورطه فترت برخيزيد، نعيم باقى باين سراى فانى بنفروشيد، نفس بيخدمت بيگانه است بيگانه مپروريد، دل بييقظت غول است با غول صحبت مداريد، نفس بيآگاهی با دست با باد عمر مگذاريد، باسمى و رسمى از حقيقت و معنى قانع مباشيد، از مکر نهانى ايمن منشينيد، از کار خاتمه و نفس باز پسین همواره بر حذر باشيد. شيرين سخنى و نيك نظمى که آن شاعر گفته:

ای دل ار عقبيت بايد چنگ ازین دنيا بدار	پاک بازی پيشه گیر و راه دين کن اختيار
پای بر دنيا نه و بر دوز چشم نام و ننگ	دست در عقبى زن و بر بند راه فخر و عار
چون زنان تا کی نشینی بر امید رنگ و بوی	همت اندر راه بند و گام زن مردانه وار
چشم آن نادان که عشق آورد بر رنگ صدف	و الله ار دیدش رسد هرگز بدر شاهوار

قال بعض اهل المعرفة فى قوله: «وَ مَا يَسْتَوِي الْبَحْرَانِ» يعنى: ما يستوى الوقتان هذا بسط و صاحبه فى روح و هذا قبض و صاحبه فى نوح هذا فرق و صاحبه بوصف العبودية و هذا جمع و صاحبه فى شهود الربوبية. مر ذوق عارفان اين دو بحر اشارت است بقبض و بسط سالکان، و قبض و بسط منتهيان را

چنانست که خوف و رجا مبتدیان را، مرید را در بدو ارادت بوقت خدمت از خوف و رجا چاره نیست چنانکه در نهایت حالت با کمال معرفت از قبض و بسط خالی نیست، او که در خوف و رجاست نظر وی همه سوی ابد شود که آیا با من چه کنند فردا، و او که در قبض و بسط است نظر وی همه سوی ازل شود که آیا با من چه کرده‌اند و چه حکم رانده‌اند در ازل.

پیر طریقت ازینجا گفت: آه! از قسمتی پیش از من رفته، فغان از گفتاری که خود رای گفته، ندانم که شاد زیم یا آشفته، بیم همه از آنست که آن قادر در ازل چه گفته. بنده تا در قبض است خوابش چون خواب غرق شدگان خوردش چون خورد بیماران و عیش چون عیش زندانیان بسزای نیاز خویش می‌زید و بخواری و زاری راه می‌برد و بزبان تذلل می‌گوید:

پر آب دو دیده و پر آتش جگرم      پر باد دو دستم و پر از خاک سرم

چون زاری و خواری وی بغایت رسد و تذلل و عجز وی ظاهر گردد. رب العزة تدارك دل وی کند در بسط و انبساط بر دل وی گشاید وقت وی خوش گردد، دلش با مولی پیوسته و سر باطلاع حق آراسته و بزبان شکر می‌گوید: الهی! محنت من بودی دولت من شدی، اندوه من بودی راحت من شدی، داغ من بودی چراغ من شدی، جراح من بودی مرهم من شدی.

یا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ... بدان که فقر بر دو ضرب است: فقر خلقتی و فقر صفتی، فقر خلقت عام است هر حادثی را که از عدم در وجود آید، و معنی فقر حاجت است، هر مخلوقی را بخالق حاجت است در اول حال بآفرینش و در ثانی الحال بپرورش، پس میدان که الله بی‌نیاز است و بی حاجت دیگران همه با نیازند و با حاجت، اینست که رب العزة فرمود: وَاللَّهُ الْعَنِيُّ وَأَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ. اما فقر صفت آنست که رب العالمین فرمود: لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ، صحابه رسول را باین فقر مخصوص کرد و ایشان را درین فقر بستود، همانست که فرمود: لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أَحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ إِيَّاهُمْ إِنْ تَابُوا فَسَيَكُونُوا فَسِحْرًا مِمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ. است تا کس توانگری ایشان بنده، این چنانست که گفته‌اند: ارسلانم خوان تا کس بنده که که‌ام.

پیران طریقت گفتند: بنای دوستی بر تلبیس نهادند، سلیمان را نام ملکی تلبیس فقر بود، آدم را عصیان تلبیس صفوت بود، ابراهیم را لباس نعمت تلبیس خلقت بود.

زیرا که شرط محبت غیر تست و دوستان حال خود بهر کس ننمایند کسی که از کون ذره‌ای ندارد و بکونین نظری ندارد و همواره نظر الله پیش چشم خویش دارد او را فقیر گویند که از همه درویش است و بحق توانگر، انما الغنی غنی القلب توانگری در سینه می‌باید نه در خزینه، فقیر اوست که خود را در دو جهان جز حق دست آویز نه بیند و نظر با خود ندارد چهار تکبیر بر ذات و صفات خود کند چنانکه آن جوانمرد گفت:

نیست عشق لا یزالی را در ان دل هیچ کار  
کو هنوز اندر صفات خویش ماندست استوار  
هر که در میدان عشق نیکوان گامی نهاد  
چار تکبیری کند بر ذات او لیل و نهار

إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا أَي مَا جَعَلْنَا إِلَيْكَ إِلَّا هَذِينَ الْأَمْرِينَ فَحَسَبْ فَمَا تَوْفِيقَ الْقَبُولِ وَ خَذْلَانَ  
الردّ فليس لك اليهما سبيل اي محمد ما که ترا فرستادیم بخلق بشارت و نذارت را فرستادیم و بس. اما توفيق  
قبول و خذلان ردّ کار الهیت ماست و خصایص ربوبیت ما، ای محمد تو بو جهل را میخوان، ای ابراهیم تو  
نمرود را میخوان، ای موسی تو فرعون را میخوان، شما میخوانید و ما آن را راه نمائیم که خود خواهیم، ای  
محمد تو نتوانی که زخم خوردگان عدل ازل را و راندگان حضرت عزت را حق شنوانی و بر قبول داری وَ  
مَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ إِنْ أَنْتَ إِلَّا نَذِيرٌ أَي محمد دل در بو جهل چه بندی، او نه از ان اصل است که  
طینت وی نقش نگین تو پذیرد، دل در سلمان بند که پیش از آن که تو قدم در میدان بعثت نهادی چندین سال  
گرد عالم سرگردان در طلب تو میگشت و نشان تو میجست و لسان الحال یقول:

گرفت خواهم زلفین عنبرینت را  
ز مشک نقش کنم برك یا سمینت را  
بتیغ هندی دست مرا جدا نکنند  
اگر بگیرم يك ره سر آستینت را

### ۳ النوبة الاولى

قوله تعالى: ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ پس میراث دادیم نامه، الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا اینان که برگزیدیم از  
رهیکان خویش فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ ازیشان هست که ستمکار نفس خویش است، وَ مِنْهُمْ مُّقْتَصِدٌ و هست ازیشان  
که راه میانه رفت، وَ مِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ و هست ازیشان پیشوا و پیشی جوی بنیکیها، بِإِذْنِ اللَّهِ بخواست و  
دانش خدا، ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ (۳۲) اینست این فضل بزرگوار از خداوند بزرگوار.

جَنَاتٍ عَدْنٍ سَرَايَاهُ همیشه، يَدْخُلُونَهَا می در روند در ان، يُحَلِّوْنَ فِيهَا مِآرِينًا ایشان را در ان بهشتهها، مِنْ  
أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَ لَوْلُؤًا از دستینهها از زر و مروارید، وَ لِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ (۳۳) و جامه ایشان در ان  
حریر.

وَ قَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ گویند حمد الله را، الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ آن خداوند که ببرد از ما اندوه، إِنْ رَبَّنَا  
لَعَفُورٌ شَكُورٌ (۲۴) خداوند ما بزرگ آمرز است و خرد پذیر.

الَّذِي أَحَلَّنَا او که فرو آورد ما را، دَارَ الْمُقَامَةِ سرای همیشه، مِنْ فَضْلِهِ از نیکوکاری خویش، لَا يَمَسُّنَا فِيهَا  
نَصَبٌ نرسد بما در ان هیچ رنجوری، وَ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ (۳۵) و نرسد بما در ان هیچ ماندگی.

وَ الَّذِينَ كَفَرُوا و ایشان که کافر شدند، لَهُمْ نَارٌ جَهَنَّمَ ایشانراست آتش دوزخ، لَا يُقْضَى عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا بر  
ایشان مرگ نراندند که بمیرند، وَ لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ مِنْ عَذَابِهَا و هیچ عذاب ازیشان سست نکنند، كَذَلِكَ يَجْزَى كُلُّ  
كُفُورٍ (۳۶) همچنین پاداش دهند هر ناگرویده‌ای را.

وَ هُمْ يَصْطَرِحُونَ فِيهَا وَ ايشان فریادرس می‌خواهند در آن، رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِی‌گویند خداوند ما بیرون آر ما را، نَعْمَلْ صَالِحًا تا کردار نیک کنیم، غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ جز آن که می‌کردیم، أَوْ لَمْ نُعْمَرْكُمْ نه زندگانی دادیم شما را؟ ما یَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ چندان که پند توانستید پذیرفت در آن آن کس که پذیرفتند، وَ جَاءَكُمْ النَّذِيرُ وَ نه آگاه کننده بشما آمد؟ فَذُوقُوا فَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ (۳۷) می‌چشید عذاب که ناگرویدگان را یاری ده نیست هیچ.

إِنَّ اللَّهَ عَالِمُ غَيْبِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ اللَّهُ دَانَاست بهر نهان که در آسمانها و زمینهاست، إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۳۸) که او داناست بهر چه در دلهاست.

هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ وَ آنست که شما را پسینان کرد پس پیشینان در زمین فَمَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ هر که ناگرویده شد ناگرویدن او برو، وَ لَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرَهُمْ وَ نَفَزَ اید ناگرویدگان را ناگرویدن ایشان، عِنْدَ رَبِّهِمْ نَزْدِيكَ خدای ایشان، إِلَّا مَقْتًا مگر زشتی، وَ لَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرَهُمْ إِلَّا خَسَارًا (۳۹) وَ نَفَزَ اید ناگرویدگان را ناگرویدن ایشان مگر زیانکاری.

قُلْ بِيغَامِبِرٍ مِنْ بَغْوِي: أَرَأَيْتُمْ شُرَكَاءَكُمْ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ چه بینید این انباز گرفتگان شما که خدای می‌خوانید فرود از الله؟ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ با من نمائید تا چه چیز آفریدند در زمین، أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ یا ایشان را انبازی هست با الله در آفرینش آسمانها، أَمْ آتَيْنَاهُمْ كِتَابًا یا ایشان را نامه‌ای دادیم، فَهُمْ عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْهُ که ایشان بریشان درست‌اند از آن، بَلْ إِنْ يَعِدُ الظَّالِمُونَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا إِلَّا غُرُورًا (۴۰) بلکه وعده نمی‌دهد ناگرویدگان یکدیگر را مگر بفریب.

إِنَّ اللَّهَ يُمَسِّكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ اللَّهُ می‌دارد بر جای آسمانها و زمینها را، أَنْ تَزُولَا تا از جای بنجینند، وَ لَئِنْ زَالَتَا وَ اگر بنجینند، إِنْ أَمْسَكْتَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ بجای ندارد آن را هیچ کس پس او، إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا (۴۱) او خداوند بردبارست از دشمنان آمرزگار دوستان همیشه.

وَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ سَوْگندان می‌خورند بخدای، جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ هر چند که توانستند از سوگندان خویش، لَئِنْ جَاءَهُمْ نَذِيرٌ که اگر بایشان آید آگاه کننده‌ای، لِيَكُونَنَّ أَهْدَى مِنْ إِحْدَى الْأُمَمِ ایشان راست راه‌تر باشند از هر یکی ازین نامه داران مردمان، فَلَمَّا جَاءَهُمْ نَذِيرٌ چون بایشان آمد آگاه کننده‌ای، مَا زَادَهُمْ إِلَّا نُفُورًا (۴۲) نیفزود ایشان را مگر رمیدن.

اسْتِكْبَارًا فِي الْأَرْضِ بگردنکشی در زمین، وَ مَكْرَ السَّيِّئِ وَ بدسازی و دستان گری، وَ لَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ وَ فرا سر نه نشیند ساز بد مگر سازنده را، فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا سُنَّتَ الْأَوَّلِينَ چشم نمیدارند مگر در خور آنچه پیشینان دیدند از سرانجام بد، فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا نیایی هرگز نهاد الله را جز کردن، وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا (۴۳) و نیایی هرگز نهاد الله را بگردانیدن.

أَوْ لَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ نروند در زمین؟ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ تا بینند که چون بود سرانجام ایشان که پیش از ایشان بودند، وَ كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ ازیشان سخت نیروتر بودند، وَ مَا كَانَ اللَّهُ



لِيُعْجِزَهُ مِنْ شَيْءٍ وَاللَّهُ أَنْ كَسْ نِيَسْتِ كِه چيزي او را عاجز كند يا كسي ازو پيش شود، في السَّمَاوَاتِ وَ لَا فِي الْأَرْضِ نِه در آسمانها و نِه در زمينها، إِنَّهُ كَانَ عَلِيمًا قَدِيرًا (٤٤) كه او خداوندي است دانا توانا.  
وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ وَ اِگر الله مردمان را مي بگرفتي، بما كَسَبُوا بآنچه ايشان مي كنند، ما تَرَكَ عَلَى ظَهْرهَا مِنْ دَابَّةٍ بِنِكَازَشْتِي بر پشت زمين هيچ جنبنده، وَ لَكِنْ يُؤَخَّرُهُمْ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى لَكِنْ ايشان را باز پس ميدارد تا بهنگامي نامزد كرده، فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ أَنْ كِه كه هنگام ايشان آيد، فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ يَعْبَادِهِ بَصِيرًا (٤٥)  
الله برهيكان خويش و بكَردار ايشان داناست و بينا و آگاه.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ ثُمَّ تَعْقِيبَ عَلَى قَوْلِهِ: لِمَا بَيَّنَّ يَدَيْهِ أَنْسَتْ كِه پس وفات پيغامبران و پس امتان گذشته ما ميراث داديم امت احمد را علم فقه دين و احكام كتاب باز مانده از اخبار و فقهای پيشينان. كتاب درين آيت هم قرآن است و هم دين، و في الخبر الصحيح انّ رجلين اختصما الى رسول الله (ص) فقال احدهما: اقض بيننا بكتاب الله و قال الآخر: اجل يا رسول الله فاقض بيننا بكتاب و اذن لي ان اتكلم فقال: تكلم قال: ان ابني كان عسيفا على هذا فزنا بامرأته؟ فأخبروني انّ على ابني الرّجم فافتديت منه بمائة شاة و بجارية لي ثمّ إني سألت أهل العلم فأخبروني انّ على ابني جلد مائة و تغريب عام و انما الرّجم على امرأته، فقال رسول الله (ص): اما و الذي نفسي بيده لأقضينّ بينكما بكتاب الله اما غنمك و جاريتك فردّ عليك و اما ابنك فعليه جلد مائة و تغريب عام و اما انت يا انيس فاغد على امرأة هذا فان اعترفت فارجمها، فاعترفت فرجمها.  
مقصود از اين خبر آنست كه رسول خدا فرمود: «لأقضينّ بينكما بكتاب الله»، و در ظاهر قرآن رجم محض نيست و كتاب درين خبر بمعني دين است، درين آيت هم چنان است زيرا كه اين امت از ربانيان گذشته و دانشمندان رفته علم دين ميراث بردند و نور حكمت و بركت سنّت و شرف حق و حقيقت. و گفته اند: اين امت را وارثان خواند از بهر آنكه جهان از جهانيان ميراث بردند و بهشت از بدبختان ميراث بردند و كتاب و دين از كتاب خوانان پيشين ميراث بردند، اما ميراث بردن جهان از جهانيان آنست كه گفت: «أ و لَمْ يَهْدِ لِلَّذِينَ يَرِثُونَ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ أَهْلِهَا»، و ميراث بردن بهشت از بدبختان آنست كه فرمود: «أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ»، و ميراث بردن كتاب و دين از كتاب خوانان پيشين آنست كه فرمود: «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ»، و بلفظ ميراث فرمود از بهر آنكه رب العزة اين كرامت و نعمت ايشان را عطا داد بي كسب ايشان و بي مسألت ايشان فصار لهم كما يصير الميراث للورثة، آن روز كه اين آيت آمد مصطفى (ص) سخت شاد شد و از شادي كه بوي رسيد سه بار فرمود: امتي و رب الكعبة. آن كِه صفت اين امت كرد فرمود: «الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا» ايشان را كه برگزيديم از بندگان خويش پسنيان اين گيتي و پيشينان آن گيتي ميراث بران حق گواهان انبيا شفيعان جهانيان پيشوايان بهشتيان. «عباد» اينجا در موضع كرامت است اگر چه نسبت عبوديت آدمي را حقيقت است در قرآن چند جايگه عبد بيايد بمعني پذيرفته و پسنديده كه نه هر كس كه نسبت عبوديت دارد او پذيرفته حق جلاله باشد لكن چون بنده را بپذيرد و به پسندد گويد: عبدي، عبادي اما نسبت عبوديت

بی‌کرامت اصطفائیت آنست که فرمود: **إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتِي الرَّحْمَنِ عَبْدًا**. و آنچه با کرامت قبول است در قرآن فراوان است: **أَسْرَى بِعَبْدِهِ، نَزَلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ، وَ اذْكَرُ عَبْدَنَا أَيُّوبَ، وَ اذْكَرُ عِبَادَنَا إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ، يَا عِبَادِ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ وَ لَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ** هذا و امثاله.

آن گه ایشان را بسه قسم بیرون داد: **فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَ مِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَ مِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ** بِإِذْنِ اللَّهِ این تقسیم بر وفق درجات ایمان ایشانست و تفاوت و تباین در اعمال و اخلاق ایشان قسمی مه قسمی میانه قسمی کم، و همه را وعده داد به بهشت.

مصطفی علیه الصلاة و السلام این آیت بر خواند آن گه فرمود: **«كُلُّهُمْ فِي الْجَنَّةِ»**.

و عن عبد الله بن عمر قال قال النبي: **«ما من أمة أآ و بعضها في الجنة و بعضها في النار إلا امتى فانها كلها في الجنة»**

روایت کنند از ابو عثمان نه‌دی گفتا شنیدم از عمر خطاب که بر منبر این آیت بر خواند آن گه گفت قال رسول الله (ص): **«سابقنا سابق و مقتصدنا ناج و ظالمنا مغفور له»** فرمود: سابق پیشواست و مقتصد رسته و ظالم آمرزیده.

ابو الدرداء گفت: شنیدم از مصطفی علیه الصلاة و السلام که این آیت بر خواند آن گه فرمود: **«أما السابق بالخيرات فيدخل الجنة بغير حساب و أما المقتصد فيحاسب حسابا يسيرا و أما الظالم لنفسه فيحبس في المقام حتى يدخله الله ثم يدخله الجنة فيقول: الحمد لله الذي أذهب عنا الحزن»**

میگوید: سابق را بی‌شمار بار دهند مقتصد را شمار آسان کنند ظالم را بر مقام بدارند تا اندهگن شود آن گه او را ببهشت فرستند و گوید: **الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَدَّبَنَا عَنَّا الْحَزْنَ**. عثمان عفان گفت: سابقا اهل جهادنا و مقتصدنا اهل حضرنا و ظالمنا اهل بدونا گفت سابقان غازیان‌اند، مقتصدان شهریان‌اند، ظالمان بدویان‌اند یعنی روستائیان و کوهیان. عقبه بن صهبا گفت: تفسیر این آیت از عایشه صدیقه پرسیدم گفت: **يا بنی کلهم فی الجنة** أما السابق بالخيرات فمن مضى على عهد رسول الله (ص) و شهد له رسول الله بالجنة و أما المقتصد فمن أتبع اثره من اصحابه حتى لحق به و أما الظالم فمثلى و مثلك يا عقبه و عن الحسن قال: السابق من رجحت حسناته على سيئاته و المقتصد من استوت حسناته و الظالم الذى ترجحت سيئاته على حسناته. و عن جعفر بن محمد قال: السابق مقرّب ناج و المقتصد معاتب ناج و الظالم معذب ناج و عن ابى يزيد قال: الظالم الذى يعبد على العادة و المقتصد الذى يعبد على الرّغبة و الرّهبه و السابق الذى يعبد على المحبّة. و عن سهل بن عبد الله قال: السابق العالم و المقتصد المتعلم و الظالم الجاهل. و قيل: الظالم تالى للقرآن و المقتصد القارى له العالم به و السابق القارى له العالم به و العامل بما فيه. و قيل: الظالم صاحب الكبائر و المقتصد صاحب الصغائر و السابق الذى لم يرتكب كبيرة و لا صغيرة. و قال جعفر بن محمد: بدا بالظالمين اخبارا انه لا يتقرّب اليه الا بكرمه و انّ الظلم لا يؤثر فى الاصطفاء ثمّ تثنى بالمقتصدین لانهم بين الخوف و الرجاء ثمّ ختم بالسابقين لئلا يأمن احد مكره و كلهم فى الجنة.

و قال ابو بكر الوراق: رتبهم هذا الترتيب على مقامات الناس لأن احوال العبد ثلاثة معصية و غفلة ثم توبة ثم قربة فاذا عصى دخل فى حيز الظالمين فاذا تاب دخل فى جملة المقتصدين فاذا صحت التوبة و كثرت العبادة و المجاهدة دخل فى عداد السابقين باين قولها كه گفتيم ظالم درين آيت مسلمانست گنهكار يحبس فى الموقف ثم يدخل الجنة بعد المقتصد و السابق، و بر قول ابن عباس و كلبى ظالم كافرست و منافق و ترتيب ايشان در آخر سورة الواقعة گفت: فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقْرَبِينَ... الى قوله: وَ تَصْلِيَةٌ جَـحِيمٍ، و على هذا القول لا يدخل الظالم فى قوله: جَنَاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا، و حمل هذا القائل الاصطفاء على الاصطفاء فى الخلقة و ارسال الرسول اليهم و انزال الكتاب، و الاول هو الاصح و عليه عامة اهل العلم.

و قوله: «بِإِذْنِ اللَّهِ» معناه: ظلم الظالم و قصد المقتصد و سبق السابق بعلم الله و ارادته. ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ اى ذلك الاصطفاء و الايراث هو الفضل الكبير.

ثم جمعهم الله سبحانه و تعالى فى دخول الجنة فقال: جَنَاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا يعنى الاصناف الثلاثة. قرأ ابو عمرو: «يدخلونها» بضم الياء و فتح الخاء و قرأ الآخرون: «يدخلونها» بفتح الياء و ضم الخاء.

يُحْلَوْنَ فِيهَا مِنْ أَسْوَرَ جمع اسورة، و اسورة جمع سوار من ذهب و لؤلؤا يعنى من ذهب مرصع باللؤلؤ: قال الزجاج: من ذهب فى صفاء اللؤلؤ كما قيل من فضة فى صفاء قوارير. و قيل: الحلى فيها للنساء دون الرجال. و الصحيح انه للرجال و النساء جميعا لقوله: وَ لِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ.

«وَ قَالُوا» اى يقولون اذا دخلوا الجنة: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ».

قال ابن عباس يعنى: حزن النار، و قال قتادة: حزن الموت. و قال عكرمة: حزن الذنوب و السيئات و خوف رد الطاعات. و قال سعيد بن جبير: يعنى هم الخبز فى الدنيا و هم المعيشة، و قال الزجاج: اذهب الله عن اهل الجنة كل الاحزان ما كان منها لمعاش او لمعاد، قال مقاتل: لأتهم كانوا لا يدرون ما يصنع الله بهم، و عن ابن عمر قال قال رسول الله (ص): «ليس على اهل لا اله الا الله وحشة فى قبورهم و لا فى محشرهم و لا فى منشرهم و كائى باهل لا اله الا الله ينفضون الثراب عن رؤسهم و يقولون: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ...» الاية.

قوله: «الَّذِي أَحَلَّنَا دَارَ الْمُقَامَةِ» اى دار الاقامة لا نبرح منها و لا نفارقها. المقامة المصدر، تقول: اقام، يقيم، اقامة، و مقامة، «مِنْ فَضْلِهِ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٌ» لا يصيبنا فيها عناء و مشقة، «وَ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ» اى اعياء من التعب يقال: نصب على القلب و اللغوب على البدن. روى عن الضحاك قال: اذا دخل اهل الجنة الجنة استقبلهم الولدان و الخدم كأنهم اللؤلؤ المكنون، قال: فيبعث الله من الملائكة معه هدية من رب العالمين و كسوة من كسوة الجنة فيلبسه قال فيريدان يدخل الجنة فيقول الملك كما انت فيقف و معه عشرة خواتيم من خواتيم الجنة هدية من رب العالمين فيضعها فى اصابعه مكتوب فى اول خاتم منها «سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ»، و فى الثانى مكتوب «ادخلوها بسلام ذلك يوم الخلود»، و فى الثالث مكتوب «رفعت عنكم الاحزان و الهموم»، و فى الرابع مكتوب «زوجناكم الحور العين»، و فى الخامس مكتوب «ادخلوها بسلام آمين»، و

فى السادس مكتوب «إِنِّي جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ بِمَا صَبَرُوا»، و فى السابع مكتوب «أَتَتْهُمْ هُمُ الْفَائِزُونَ»، و فى الثامن مكتوب «صرتم أمينين لا تخافون ابدًا» و فى التاسع مكتوب «رافقتم النبيين و الصديقين و الشهداء»، و فى العاشر مكتوب «فى جوار من لا يؤذى الجيران»، ثم يقول الملك: «ادخلوها بسلام آمنين»، فلما دخلوا «قالوا الحمد لله الذي أذهب عنا الحزن إن ربنا لغفور شكور»، الذي أحلنا دار المقامة من فضله»، الآية.

قوله: وَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ لَا يُقْضَىٰ عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا أَوْ لَا يَهْلِكُونَ فَيَسْتَرْحِقُوا، كقوله: فَوَكَرَهُ مُوسَىٰ فَقَضَىٰ عَلَيْهِ أَوْ قَتَلَهُ. و قيل: لا يقضى عليهم الموت فيموتوا، كقوله: وَ نَادَوْا يَا مَالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ أَوْ لِيَقْضِ عَلَيْنَا الْمَوْتَ فَنَسْتَرْحِقَ، وَ لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ مِنْ عَذَابِهَا أَوْ مِنْ عَذَابِ النَّارِ، و قوله كَلَّمَا خَبَتْ زُنَاهُمْ لَا يَدُلُّ عَلَى تَخْفِيفِ عَنْهُمْ بَلْ عَلَى نَقْصَانِ فِي النَّارِ ثُمَّ تَزْدَادُ. كَذَلِكَ نَجْزِي كُلَّ كَافِرٍ قَرَأَ أَبُو عَمْرٍو: «يجزى» بضم الياء و فتح الزاء، «كل كفور» بالرفع على غير تسمية الفاعل. و قرأ الآخرون: «نجزى» بفتح التون و كسر الزاء، «كل كفور» بالنصب.

«وَ هُمْ يَصْطَرِحُونَ» أَوْ يَسْتَعْثِنُونَ وَ يَصِيحُونَ فِيهَا. اصطرخ افتعل من الصراخ و هو الصياح دخلت الطاء فيه للمبالغة كدخلها فى الاصطبار و الاصطفاء و الاصطباج و الاصطياد، و الصرّيح الغياث و المغيث ايضا، «رَبَّنَا أَخْرِجْنَا» الْقَوْلُ هَاهُنَا مَضْمَرٌ، تَأْوِيلُهُ: يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنَ النَّارِ وَ رَدَّنَا إِلَى الدُّنْيَا «نَعْمَلْ صَالِحًا غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ» مِنَ الشَّرِكِ وَ السَّيِّئَاتِ، فَيَقُولُ اللَّهُ لَهُمْ تَوْبِيخًا: «أَوْ لَمْ نَعْمَرْكُمْ مَا يَنْدَكُرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ» قَالَ الْحَسَنُ: أَرْبَعُونَ سَنَةً. وَ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: سِتُّونَ سَنَةً وَ هُوَ الْعَمْرُ الَّذِي اعْذَرَ اللَّهُ إِلَى ابْنِ آدَمَ.

روى ابو هريرة قال قال رسول الله (ص): «من عمّره الله ستين سنة فقد اعذر اليه فى العمر».

و عن ابى هريرة قال قال رسول الله (ص): «اعمار امتى ما بين الستين الى السبعين و اقلهم من يجوز ذلك».

و عن ابن عباس قال قال رسول الله (ص): «اذا كان يوم القيمة نودى ابن ابناء الستين و هو الذى قال الله عزّ و جلّ: أَوْ لَمْ نَعْمَرْكُمْ مَا يَنْدَكُرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ».

و قال قتادة: العمر حجة عليك يا ابن آدم.

وَ جَاءَكُمْ النَّذِيرُ مُحَمَّدٌ (ص). هذا قول اكثر المفسرين. و قيل: النذير القرآن. و قيل: هو الشيب، معناه: أَوْ لَمْ نَعْمَرْكُمْ حَتَّى شَبْتُمْ وَ يُقَالُ: الشَّيْبُ بَرِيدُ الْمَوْتِ وَ فِي الْآثَرِ: مَا مِنْ شَعْرَةٍ تَبْيَضُّ أَلَّا قَالَتْ لِأَخْتِهَا اسْتَعْدِي فَقَدْ قَرِبَ الْمَوْتُ. وَ نَظَرَ فَضِيلٌ إِلَى رَجُلٍ وَ خَطَّهُ الشَّيْبُ فَقَالَ: اتَّقِ اللَّهَ فَإِنَّ الْمَوْتَ قَدْ غَرَزَ أَعْلَامَهُ فِي لَحْيَتِكَ. وَ قِيلَ: النَّذِيرُ مَوْتُ الْإِهْلِ وَ الْإِقَارِبِ. «فَدُوقُوا» أَيْ الْعَذَابِ، «فَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ» نَاصِرٌ يَعِينُهُمْ.

«إِنَّ اللَّهَ عَالِمُ غَيْبِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» يَعْنِي مَا غَابَ فِيهِمَا عَنْكُمْ وَ أَنْ شَاهَدَهُ غَيْرَكُمْ، «إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» الَّتِي يَشَاهِدُهَا أَحَدٌ. وَ قِيلَ: عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ فَلَا تَضْمُرُوا فِيهَا مَا يَكْرَهُهُ سَبْحَانَهُ. وَ قِيلَ: إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ فَلَوْ أَخْرَجَكُمْ لَعَدْتُمْ إِلَى مَا كُنْتُمْ عَلَيْهِ لِقَوْلِهِ: وَ لَوْ رَدُّوا لَعَادُوا لَمَا نَهَوْا عَنْهُ.

هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ بَعْدَ الْأَمَمِ الْخَالِيَةِ كُلِّ قَائِمٍ بَعْدَ ذَاهِبِ خَلِيفَتِهِ. وَ قِيلَ: مَعْنَاهُ جَعَلَكُمْ أُمَّةً

خلفت من قبلها و رأت فيمن قبلها ما ينبغي ان يعتبر به.

و قيل: اورثكم الكتاب و جعلكم خلائف في الارض لتشكروه و لا تكفروه ثم اوعد الكفار.

فقال: «فَمَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ» اي جزاء كفره و لا يزيد الكافرين كُفْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِلَّا مَقْتًا، بغضا و غضبا،

و لا يزيد الكافرين كُفْرُهُمْ إِلَّا خَسَارًا تبارا و هلاكا و خسرانا بالجنة.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ شُرَكَاءَكُمُ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ يَعْزِمُونَ عَلَى الْإِنْسَانِ أَنْ يَخْلُقَهُمْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ يَخْتَارُ. شركائى فاضاف اليهم لانهم زعموا

ذلك. اي جعلتموهم شركائى بزعمكم. أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ يَعْنِي قُلْ لَهُمْ:

ان خلقوا شيئا من الارض او من السماء فارونيه، أَمْ آتَيْنَاهُمْ كِتَابًا فَهُمْ عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْهُ قَرَأَ ابْنُ كَثِيرٍ وَ أَبُو عَمْرٍو وَ

حمزة و حفص: بينة على التوحيد، و الباقون: بينات بالجمع، تأويله: ام انزلنا كتابا فيه ان الله شركاء فهم على

بينة واضحة مما في ذلك الكتاب او آتيناهم كتابا بان الله لا يعذبهم فهم واثقون به بل ان يعد الظالمون اي ما

يعد الظالمون بعضهم بعضا إنا غروراً اي كفرهم عن تقليد محض و وعد كاذب. قال مقاتل: يعنى ما يعد

الشیطان كقار بنى آدم من شفاعة الالهة لهم فى الآخرة غرور باطل.

إِنَّ اللَّهَ يُمَسِّكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا يَعْنِي ان لا تزولا كقوله: يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ أَنْ تَضِلُّوا، يعنى ان لا

تضلوا و كقوله: أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ يَعْنِي: ان لا تميد بكم، وَ لَئِنْ زَلْتَا لَنَلْتَا وَ لَوْ زَلْتَا، إِنْ أَمْسَكْتُمَا

مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ الزوال.

و قيل: من بعد الله، اي من غيره و سواه، اي ما قدر احد على اعادتهما الى مكانهما انا الله، إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا

غُورًا. فان قيل فما معنى ذكر الحلم هاهنا؟ قيل: لان السماوات و الارض كادتا تنفطران و تنشقان و تزولان

عند قولهم: اتَّخَذَ اللَّهُ وُلْدًا وَ هَمَّتَا بِمَا هَمَّتَا مِنْ عَقُوبَةِ الْكُفَّارِ فامسكهما الله عزّ و جلّ عن الزوال بحلمه و غفر

انه ان يعاجلهم بالعقوبة، و بهذا المعنى دخل الرؤف الرحيم فى قوله: وَ يُمَسِّكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا

بِإِذْنِهِ.

وَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ سَبَبَ نَزُولِ ابْنِ آيَةَ أَنْ بُوِدَ كَهَ كَقَارِ قَرِيشٍ بِيَشٍ اَزْ مَبْعَثِ رَسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ

وَ سَلَّمَ بَايْشَانِ رَسِيدِ كَهَ اَهْلِ كِتَابِ بِيْغَامْبِرَانَ خُودِ رَا دِرُوعِ زَنِ دَاشْتَنْدِ، ايشان گفتند: لعن الله اليهود و

النصارى اتهم الرسل فكذبوهم لعنت باد بر جهودان و ترسايان كه بيغامبران خود را دروغ زن داشتند، آن

گه سوگند ياد كردند بايمان مغلظه كه اگر بما رسولى آيد و كتابى آرد او را بپذيريم و راستگوى داريم تا

ازيشان راست را امر باثيم، و قريش اين سخن را از حسد ميگفتند كه اهل كتاب را عزّ كتاب و شريعت بود

و قريش را نبود، از حق جلّ جلاله كتاب و رسول ميخواستند، پس چون رسول آمد بايشان و قرآن نپذيرفتند

و هم بران كفر و شرك مىبودند اينست كه رب العالمين فرمود: فَلَمَّا جَاءَهُمْ نَذِيرٌ مَّا زَادَهُمْ إِلَّا نُفُورًا اي ما

زادهم مجيئه انا تباعدا عن الهدى.

اسْتِكْبَارًا فِي الْأَرْضِ وَ مَكْرَ السَّيِّئِ اي تكبروا عن الايمان و مكروا السيئى فى دفع امره، استكبارا منصوب

على البدل من النفور، و مَكْرَ السَّيِّئِ يعنى العمل القبيح، اضيف المكر الى صفته كمسجد الجامع. قال الكلبي: و

هو اجماعهم على الشرك و قتل النبي (ص). و قرأ حمزة: مكر السيئ ساكنة الهمز في الوصل تخفيفاً، فان وقف فبالياء. و لا يحيق اى لا يحلّ و لا يحيط المكر السيئ إلّا بأهله فقتلوا يوم بدر و قال ابن عباس: عاقبة الشرك لا تحلّ الا بمن اشرك، و المعنى انّ و بال مكرهم راجع اليهم، و فى المثل: من حفر لآخيه وقع فيه. فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا سُنَّتَ الْأَوَّلِينَ السُّنَّةَ الصَّوْرَةَ و الطريفة، تأويله: ما ينتظرون الا ان ينزل بهم العذاب كما نزل بمن مضى من الكفار و المكذبين، فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا و لَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا.

أ و لم يسيروا في الأرض فينظروا كيف كان عاقبة الذين من قبلهم فان من سافر فيها رأى آثار نزول العذاب بمن مكر السيئات. و قيل: معناه: اقرؤا القرآن فتعرفوا ما حلّ بمن قبلكم، و كانوا أشدّ منهم من اهل مكة فوّة و ما كان الله ليُعجزه من شيء اى من احد. في السماوات و لا في الأرض إنّه كان عليماً بهم قديراً عليهم. و قيل: عليماً بالمعصية قديراً على العقوبة.

و لو يؤاخذ الله الناس بما كسبوا من المعاصي، ما ترك على ظهرها اى على ظهر الارض، من دابة الدابة فى هذه الاية عند بعضهم الانس و الجن. و قيل: الانس وحدهم. و قيل: عام فيما دبّ و درج، فان ابن مسعود قال: ان الجعل يهلك بخطيئة ابن آدم. و قال انس: ان الضبّ ليموت هز الا فى حجره بذنوب ابن آدم.

قال بعض الأئمة: ليس انّ البهيمة تؤخذ بذنوب ابن آدم و لكنها خلقت لابن آدم فلا معنى لا بقائها بعد افناء من خلقت له. و قيل: معنى ذلك لو أخذ الجانى فى الوقت الثانى من معصيته لكان قد فنى الخلق و انقطع النسل لانه لا احد الا و قد عصى هو و ابوه او جدّه و لو اهلك اول عاص لانقطع النسل لانه قديما و قيل يحبس عنهم المطر فيهلك كل شيء. و قيل قد فعل بهم مرّة فى زمان نوح فلم يبق منهم سوى ما كان فى السفينة.

و لكن يؤخّرهم الى أجلٍ مسمى معين، فإذا جاء أجلهم اى ذلك المعين، فإنّ الله كان بعباده بصيراً بمكانهم فيؤاخذهم و باعمالهم فيجازيهم.

عن عبد الله بن عمر قال قال النبي (ص): «إذا اصاب الله عزّ و جلّ قوما بعذاب اصاب به من بين ظهرانيهم ثمّ يبعثون يوم القيمة على اعمالهم و الله اعلم.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: ثمّ أورثنا الكتاب... خداوند عالم كردگار مهربان نوازنده بندگان جلّ جلاله و تقدست أسماؤه و تعالت صفاته، امّت احمد را اندرين آيت تشریف داد بهفت كرامت تشریفى تمام و تكريمى بزرگ و نواختى بى نهايت، و از فرزندان آدم هيچكس اين هفت كرامت بهم نيافت مگر اين امّت. از ان هفت سه چیز در صدر آيت است: اول اورثنا، ديگر اصطفينا، سديگر عبادنا. اورثنا وارثان خواند، اصطفينا برگزیدگان خواند، عبادنا بندگان خواند ميراث بران ما، برگزیدگان ما، بندگان پذيرفتگان ما. چون وارثان خواند، بحقيقت ميراث وانستند، چون برگزیدگان خواند در علم وى غلط نيست ردّ نكند، چون پذيرفتگان خواند با عيب بنيفكند. اورثنا ميراث داديم، نور هدى دولت دين عزّ علم آئين معرفت بهای ايمان برکت سنّت ميوه حكمت اين همه كرا داديم، الذين اصطفينا ايشان را كه برگزیديم چون ميگزیديم عيب مى دیديم، رهى را به بى نيازى خود

چنانکه بود برگزیدیم ای محمد! آن روز که ما امت ترا گزیدیم فریشتگان دراز عمر پر طاعت میدیدیم، آن روز که در نحل ضعیف عسل نهادیم بازان با قوت میدیدیم آن روز که آن کرّمك ضعیف را ابریشم دادیم ماران با هیبت میدیدیم، آن روز که آهوی دشتی را مشک دادیم شیران با صولت میدیدیم، آن روز که گاو بحری را عنبر دادیم پیلان با عظمت میدیدیم، آن روز که در صدف مروارید نهادیم نهنگان با سطوت میدیدیم، آن روز که آواز خوش بعندلیب دادیم طووسان با زینت میدیدیم، آن روز که امت محمد را مدح و ثنا گفتیم و رقم اصطفانیت کشیدیم فرشتگان دراز عمر و مقربان پر طاعت را بر درگه خدمت میدیدیم.

زان پیش که خواستی منت خواستهام      عالم ز برای تو بیاراستهام  
در شهر مرا هزار عاشق بیش است      تو شاد بزی که من ترا خواستهام

از آن هفت سه رفت سه قسم دیگر آنست که فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَ مِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَ مِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ تقسیمی لطیف و کرامتی عظیم، هرگز از جهانیان هیچ کس از مولی این شرف و کرامت نیافت که این امت یافت، رقم اصطفانیت بر همه کشید، آن گه بکرم خود ابتدا بظالم کرد تا آن ظالم خجل نگرده، دل گیرد و امید تازه دارد. همانست که جای دیگر فرمود: التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ... طبقات گزیدگان یاد کرد و نظام نیکان این امت پیوسته عرضه کرد و ابتدا بکمینه ایشان کرد: التائبون هر چند گنهکارانند از کرده خود پشیمان‌اند و بتن فروشکسته و بدل اندهگنان‌اند، عذر خواهان و عفو جویانند، مصطفی علیه الصلاة و السلام فرمود: عرضت علیّ ذنوب امتی و ما یلقى بعضهم من ظلم بعض فسألّت اللّٰه الشفاعة فاعطانیها

، فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ طفیلیان‌اند، وَ مِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ خواندگان‌اند، وَ مِنْهُمْ سَابِقٌ بارادگان‌اند، ظالم ستمکار است عفو من وی را، مقتصد جوینده است عون من وی را، سابق بار داده است فضل من وی را، ظالم بتازیانه غفلت زده، بتیغ ناپاکی کشته، بر درگاه مشیت افکنده، امید بر رحمت نهاده. مقتصد بتازیانه‌ای نیاز زده، بتیغ خجل کشته، بر درگاه طلب افکنده، بر امید نزدیکی نشسته، سابق بتازیانه آشنایی زده، بتیغ دوستی کشته، بر درگاه آرزومندی سوخته، امید بر دیدار نهاده. ای ظالم عفو ترا تا لطف پیدا شود، ای مقتصد عون ترا تا فضل پیدا شود، ای سابق قربت ترا تا برّ و احسان پیدا شود. ای ظالم ستر ترا و ننگ نیست، ای مقتصد قبول ترا و باک نیست، ای سابق قربت ترا و بخل نیست. اگر ظالمی من راحم‌ام، و مقتصدی من عالم‌ام، و سابقی من ناظرم. اگر ظالمی عذری بس، و مقتصدی سعی بس، و سابقی قصدی بس. ظلم ظالم زیر ستر من، جهد مقتصد زیر عون من، سبق سابق زیر لطف من، این همه بفضل بزرگوار من. سه فرقت بر سه مرتبت یاد کرد، باعمال از هم جدا کرد و بفضل در هم رسانید.

ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ این فضل کبیر هفت کرامت است که با این امت کرد. ای دوست هر چه فضل برگیرد عیب بنیفکند، عدل با فضل هرگز برنیاید.

ابن الاعرابی گوید: هر کجا در قرآن ذکر عذاب و ذکر رحمت آید تو مینگر اگر پیشتر رحمت یاد کرده

پس عذاب، وعید است، و اگر پیشتر عذاب یاد کرده پس رحمت، عذاب منسوخ است، و اگر هر دو بهم یاد کرده حکم رحمت راست، از بهر آنکه حکیم بر حق خویش بنا کند اما حق کس فرو نگذارد، و رب العالمین در خدایی خود از خلق و خدمت خلق بی‌نیاز است و از معاصی خلق بی‌گزند بردبار و فراخ فضل و بر خلق مهربان.

اهل معرفت گفته‌اند: این هر سه فرقت که یاد کردیم هر یکی را از مشرب توحید آبشخوری است بر اندازه روش خویش یکی شاربۀ یکی ساقیۀ یکی سائمه، شاربۀ سابقان‌اند، ساقیۀ مقتصدان‌اند، سائمه ظالمان‌اند. شاربۀ محققان‌اند، ساقیۀ خاکیان‌اند، سائمه متعزّزان‌اند و الیه الاشارة بقوله: لَكُمْ مِنْهُ شَرَابٌ وَمِنْهُ شَجَرٌ فِيهِ تُسِيمُونَ، شاربۀ از جام عیان آشامیدند در ساقی مینگرستند چون شراب میچشیدند، ساقیۀ هر چند که نیافتند آنچه شنیدند اما در شنیده بهره رسیدند، سائمه نه شنیدند و نه دیدند اما هم بی‌بهره نباشند چون انکار نگزیدند. شاربۀ در پیشگاه‌اند، ساقیۀ در طلب همراه‌اند، سائمه موقوف مانده بر درگاه‌اند، هر یکی را بآنچه سزا است میدارد نه نامستحق را زیادت کند نه از سزای سزاواران بکاهد، ذلك هو الفضل الكبير الذي ذكر الظالم مع السابق.

و قيل: الظالم مع السابق. و قيل: الظالم هو الافضل لانه اراد به من ظلم نفسه لكثرة ما حملها من الطاعة. و قيل: لما ذكر بلفظ الايراث في الميراث يبدأ بذوى الفرض ثم ما يبقى فللعصبة و ان كان صاحب الفرض اضعف استحقاقا كذلك قال الله عز و جل: فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ فَقَدِمَهُ عَلَى السَّابِقِ. و قيل: الظالم الذي ترك الحرام و المقتصد الذي ترك الشبهة و السابق الذي ترك الفضل في الجملة. و قيل: الظالم من له علم اليقين و المقتصد من له عين اليقين و السابق من له حق اليقين. و قيل: الظالم صاحب المودة و المقتصد صاحب الخلة و السابق صاحب المحبة. و قيل: الظالم صاحب سخاء و المقتصد صاحب جود و السابق صاحب ايثار. و قيل: الظالم صاحب خوف و المقتصد صاحب خشية و السابق صاحب هيبه و قيل: الظالم طالب الدنيا و المقتصد طالب العقبى و السابق طالب المولى و قيل: الظالم صاحب تواجد و المقتصد صاحب وجد و السابق صاحب وجود.

و قيل: الظالم صاحب المحاضرة و المقتصد صاحب المكاشفة و السابق صاحب المشاهدة. و قيل: الظالم يراه في الآخرة بمقدار ايام الدنيا في كل جمعة مرة و المقتصد يراه في كل يوم مرة و السابق غير محجوب عنه البتة ذلك هو الفضل الكبير.

جَنَاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا لَمَّا ذَكَرَ اصْنَافَهُمْ رَبُّهَا و لَمَّا ذَكَرَ الْجَنَّةَ ذَكَرَهُمْ عَلَى الْجَمْعِ فَقَالَ: جَنَاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا نَبَّهَ عَلَى اَنَّ دَخُولَهُمُ الْجَنَّةَ لَا لِاسْتِحْقَاقِ بَلْ بِفَضْلِهِ و لَيْسَ فِي الْفَضْلِ تَمْيِيزُ.

و قالوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ اى جوانمرد! قدر تریاق مار گزیده داند، قدر آتش سوزان پروانه داند، قدر پیراهن یوسف، یعقوب غمگین داند، او که مغرور سلامت خویش است اگر او را تریاق دهی قدر آن چه داند؟ جان بلب رسیده‌ای باید تا قدر و خطر تریاق بداند، درویشی دل شکسته‌ای غم خورده‌ای اندوه کشیده‌ای باید تا قدر این نواخت و عزّ این خطاب بداند که الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ.



باش تا فردا که آن درویش دل ریش را در حظیره قدس بر سریر سرور نشانند و آن غلمان و ولدان چاکروار پیش تخت دولت او سماطین برکشند، شب محنت پایان رسیده خورشید سعادت از افق کرامت برآمده و از حضرت عزت الطاف کرم روی بدرویش نهاده بزبان ناز و دلال همیگوید بنعت شکر: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ. ای مسکین! این دنیا عالم مجاز است، در عالم مجاز پدید بود که از حقایق چه کشف توان کرد، بر پر پشه‌ای پیدا بود که چه نقش توان کرد، دنیا زندانست بر زندانیان جز حزن و اندوه و حسرت چه نشان توان کرد، روز بازار و هنگام بار این اندهگنان فردا بود که مکنونات لطف و مخزونات غیب از ستر غیرت بیرون آرند نابسوده دستها و نابرماسیده خاطرها و درویش را حوصله‌ای دهند فراخ تا قدح قدح بلکه بحر شراب رؤیت می‌کشد و نعره هل من مزید میزند. الحمد لله وحده.

## ۳۶- سوره یس - مکیه

## ۱ النوبه الاولى

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بِنَامِ خَدَاوَنْدِ فَرَاخِ بَخْشَايِشِ مَهْرِبَانَ

یس (۱) ای سید.

وَ الْقُرْآنِ الْحَکِیْمِ (۲) باین قرآن راست درست.

إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِیْنَ (۳) که تو از فرستادگانی.

عَلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِیْمٍ (۴) بر راه راست.

تَنْزِیْلَ الْعَزِیْزِ الرَّحِیْمِ (۵) فرو فرستاده خداوند توانای مهربان.

لِنُنذِرَ تَا آگَاهِ كَنِی، قَوْمًا مَا أَنْذَرَ آبَاؤُهُمْ غَرُوهِی كِه آگَاهِ نَكْرَدَه‌اَنْدِ پَدْرَانَ اِیْشَانَ رَا، فَهُمْ غَافِلُونَ (۶) اِیْشَانَ

نَاآگَاه‌اَنْدِ.

لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ دَرَسْتِ شَدِ سَخْنِ خَدَای، عَلَی أَكْثَرِهِمْ بَرِ بَیْشْتَرِیْنَ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۷) تَا اِیْشَانَ بَه نَكْرَوِیْدَنْدِ.

إِنَّا جَعَلْنَا فِيْ أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا مَا دَرِ گَرْدَنْهَایِ اِیْشَانَ زَنْجِیْرَهَا كَرْدِیْمِ فَهَیْ اِلَی الْأَذْقَانِ تَا دَسْتَهَایِ اِیْشَانَ

بِرَنْجِیْرَهَا بَرِ گَرْدَنْ بَسْتِیْمِ، فَهُمْ مُّقْمَحُونَ (۸) تَا سَرَهَایِ اِیْشَانَ بَرِ دَاشْتَهْ اَمَدِ بَسْرِبَازِ زَدَنْ وَا اَبَا كَرْدَنْ.

وَ جَعَلْنَا مِنْ بَیْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَ كَرْدِیْمِ پِیْشِ اِیْشَانَ دِیْوَارِی وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا وَ اَزِ پَسِ اِیْشَانَ دِیْوَارِی،

فَأَعْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ (۹) پَرْدَه‌ایِ بَرِ چَشْمِ وَا دَلِ اِیْشَانَ اَفْكَدِیْمِ تَا بَنْدِیْدَنْدِ.

وَ سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ وَ یَكْسَانِ اِسْتِ بَرِ اِیْشَانَ، أَمْ أَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ كِه اِیْشَانَ رَا آگَاهِ كَنِی یَا نَكَنِی، لَا يُؤْمِنُونَ

(۱۰) بَه نَخَوَاَهَنْدِ گَرَوِیْدِ.

إِنَّمَا تُنذِرُ مَنْ اتَّبَعَ الذِّكْرَ تُو كَسِی رَا آگَاهِ تَوَانِی كَرْدِ كِه پِی مِیْبَرْدِ بَسَخْنِ مَنْ، وَ خَشِيَ الرَّحْمٰنَ بِالْغَیْبِ وَ اَزِ

رَحْمَنْ مِیْتَرَسْدِ نَادِیْدَه، فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَ أَجْرٍ كَرِیْمِ (۱۱) وَ شَادِ كَنْ اُو رَا وَ بَشَارَتِ دَه بَاْمَرْزَشِ وَ مَزْدِ نِیْكَوِ.

## النوبه الثانية

این سوره یس سه هزار حرف است و هفتصد و بیست و نه کلمت و هشتاد و سه آیت، جمله به مکه فرو

آمد و در مکیات شمرند، و درین سوره نه ناسخ است نه منسوخ.

روی عن ابی بکر الصدیق (رض) قال قال رسول الله (ص): یس تدعی المعمة قیل: یا رسول الله و ما

المعمة؟ قال: یعم صاحبها خیر دنیا و خیر الآخرة و تدعی الدافعة و القاضية تدفع عنه كل سوء و تقضى له

كل حاجة.

و عن عائشة قالت قال رسول الله (ص): ان فی القرآن سورة یشفع قارئها و یغفر لمستمعها الا و هی

سورة یس.

و روی عنه صلی الله علیه و سلم قال: من قرأها عدلت له عشرين حجة و من سمعها كانت له الف دينار

فی سبیل الله و من كتبها ثم شربها ادخلت جوفه الف دواء و الف نور و الف بركة و الف رحمة و نزع منه

کل داء.

و عن ابی هريرة قال قال رسول الله (ص): من قرأ سورة یس فی لیلۃ اصبح مغفورا له.

و قال صلی الله علیه و سلم: من دخل المقابر و قرأ سورة یس خفف عنهم یومئذ و كان له بعدد من فیها حسنات.

و عن یحیی بن ابی کثیر قال: بلغنا ان من قرأ یس حین یصبح لم یزل فی فرح حتی یمسی و من قرأها حین یمسی لم یزل فی فرح حتی یصبح.

یس باخفاء نون قراءت ابن عامر و کسای و ابو بکر و نافع است و باماله یاء قراءت حمزه و کسای و ابو بکر. مفسران گفتند: یس معنی آنست که: یا انسان، یعنی محمدا صلی الله علیه و سلم. ابو العالیة گفت: معناه یا رجل. بو بکر و راق گفت: یا سیّد البشر. ابن عباس گفت: تأویل این تأویل حروف مقطعه است در اوائل سور و شرح آن هر جای در موضع خویش رفت.

وَ الْقُرْآنَ الْحَكِيمِ قسم است که رب العزّة یاد میفرماید به قرآن. میگوید: باین قرآن راست درست بی غلط که تو ای محمد از فرستادگانی، یعنی تو یکی از پیغامبران مرسل، جواب بو جهل است و ولید مغیره که میگفتند: لست مرسل. و حکیم اینجا صفت قرآن است بمعنی محکم، ای احکمه الله، کالسعید اسعده الله همانست که جای دیگر فرمود: كِتَابٌ اُحْكِمَتْ آيَاتُهُ. و قیل: الحکیم الحاکم.

عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ در موضع حال است و صفت مصطفی است، یعنی که تو از مرسلانی بر طریق راست بر دینی درست و شریعتی پاک و سیرتی پسندیده، همانست که جایی دیگر فرمود: إِنَّكَ لَعَلَى هُدًى مُسْتَقِيمٍ. و روا باشد که صراط مستقیم صله مرسلین بود و المعنی: اِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ الذی ارسلوا علی صراط مستقیم و هو الاسلام تو از ان فرستادگانی که ایشان را بر راه راست و دین اسلام فرستادند.

تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ حمزه و کسای و ابن عامر و حفص تنزیل بنصب خوانند بر مصدر یعنی نزل تنزیلا. باقی برفع خوانند بر خبر مبتدای محذوف کانه قال: هو تنزیل العزیز الرحیم. و قیل: المراد به المنزل و لهذا نظائر فی القرآن و تقول العرب: هذا الدرهم ضرب الامیر، ای مضروبه. و تنزیل بناء کثرت و مبالغت است، اشارت است که این قرآن نه بیکبار از آسمان فرو آمد بلکه بکرات و مرات فرو آمد بمدت بیست و سه سال سیزده سال به مکه و ده سال به مدینه نجم آیت آیت سوره سوره چنانک حاجت بود و لایق وقت بود. تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ ای عزیز بالأعداء، رحیم بالمؤمنین. عزیزم تا دشمن در دنیا مرا نداند، رحیمم تا مؤمن در عقبی مرا به بیند.

لِنُنذِرَ قَوْمًا این سخن متصل است بارسال، ای ارسلت لتنذر قوما. ما أَنْذِرَ آبَاؤَهُمْ قَوْمًا درین موضع دو وجه دارد یکی آنکه صلت است و معنی آنست که ترا فرستادیم تا آگاه کنی قومی را که پدران ایشان را آگاه کرده‌اند، چنان که انبیا پدران ایشان را آگاه کردند تو ایشان را آگاه کن. و قیل: معناه لتنذر قوما العذاب الذی انذر آبَاؤَهُمْ، ذلك كقوله: بئنا أنذرتناكم عذاباً قريباً. وجه دیگر آنست که: این مای نفی است یعنی: لم ينذر آبَاؤَهُمْ،

کقوله: وَ مَا أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ قَبْلَكَ مِنْ نَذِيرٍ يَعْنِي الْعَرَبَ وَ الْمَرَادُ: آبَاؤُهُمُ الْإِدْنُونَ وَ هُمْ قَرِيشٌ فَإِنَّ أَبَاءَهُمُ الْإِقْدَمِينَ اتَاهُمُ الْمُنْذِرِينَ لَا مُحَالَةً.

گفته‌اند: این در روزگار فترت بود میان رفیع عیسی و بعثت محمد مصطفی علیهما السلام که در مکه مشرکان عرب بودند که نه کتاب داشتند و نه بایشان پیغامبری آمد و هو المشار الیه بقوله عزّ و جلّ: هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا إِلَى قَوْلِهِ: وَ إِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ.

فَهُمْ غَافِلُونَ عَنِ الْإِيمَانِ وَ الرَّشْدِ كِنَايَةٌ عَنِ الْقَوْمِ. وَ مَنْ جَعَلَهُ نَفِيًا جَازَ أَنْ يَعُودَ إِلَى الْأَبَاءِ وَ الْغَفْلَةُ ذَهَابُ الْمَعْنَى عَنِ النَّفْسِ وَ التَّسْيَانُ ذَهَابُ الْمَعْنَى عَنِ النَّفْسِ بَعْدَ حُضُورِهِ.

لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَى أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ أَي وَجِبَ الْعَذَابُ وَ السَّخَطُ لِأَنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ، وَ الْقَوْلُ حُكْمُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَنَّهُمْ أَهْلُ النَّارِ. وَ قِيلَ: قَوْلُهُ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ نَظِيرُهُ قَوْلُهُ: وَ لَكِنْ حَفَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَى الْكَافِرِينَ.

قول درین آیت قضیت از لیست، میگوید: واجب شد و درست گشت سخن خدای در ازل که بیشترین کافران و بیگانگان ایمان نیارند، ای محمد تو ایشان را میخوان لکن پیش از خواندن تو هر کس که خشم من در وی رسید هرگز ایمان نیارد، و هم ازین باب است آنچه گفت: غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا، جای دیگر فرمود: إِنَّ اللَّهَ قَدْ حَكَمَ بَيْنَ الْعِبَادِ.

و فِي الْخَبَرِ الصَّحِيحِ رَوَى عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَمْرٍو بْنِ عَاصٍ قَالَ: خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) وَ فِي يَدِهِ كِتَابَانِ فَقَالَ لِلَّذِي فِي يَدِهِ الْيَمْنَى: هَذَا كِتَابُ مَنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ فِيهِ أَسْمَاءُ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ أَسْمَاءُ آبَائِهِمْ وَ قِبَائِلُهُمْ ثُمَّ اجْمَلَ عَلَى آخِرِهِمْ فَلَا يَزَادُ فِيهِمْ وَ لَا يَنْقُصُ مِنْهُمْ أَبَدًا ثُمَّ قَالَ لِلَّذِي فِي شِمَالِهِ: هَذَا كِتَابُ مَنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ فِيهِ أَسْمَاءُ أَهْلِ النَّارِ وَ أَسْمَاءُ آبَائِهِمْ وَ قِبَائِلُهُمْ ثُمَّ اجْمَلَ عَلَى آخِرِهِمْ فَلَا يَزَادُ فِيهِمْ وَ لَا يَنْقُصُ مِنْهُمْ أَبَدًا، ثُمَّ قَالَ بِيَدِهِ فَنَبَذَهُمَا ثُمَّ قَالَ: فَرَّغَ رَبِّكُمْ مِنَ الْعِبَادِ فَرِيقَ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقَ فِي السَّعِيرِ.

قَوْلُهُ: إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا، التَّأْوِيلُ: جَعَلْنَا فِي أَيْدِيهِمْ أَغْلَالًا إِلَى أَعْنَاقِهِمْ لِأَنَّ الْغَلَّ لَا يَكُونُ فِي الْعُنُقِ دُونَ الْيَدِ. وَ فِي قِرَاءَةِ ابْنِ عَبَّاسٍ وَ ابْنِ مَسْعُودٍ: جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهِيَ رَاجِعَةٌ إِلَى الْإِيمَانِ الْمَحْذُوفَةِ فِي الْآيَةِ، يَعْنِي فَتَلِكِ الْإِيمَانَ مَجْمُوعَةً إِلَى أَذْقَانِهِمْ فَهُمْ مُفْمَحُونَ غَاضُوا الْأَبْصَارَ رَافِعُوا الرُّؤُسَ لِأَنَّ الْمَغُولَ إِذَا رَدَّ يَدَهُ إِلَى ذِقْنِهِ رَفَعَ رَأْسَهُ، وَ أَصْلُ الْإِقْمَاحِ غَضَّ الْبَصَرَ وَ رَفَعَ الرَّأْسَ يَقَالُ: بَعِيرٌ مَقْمَحٌ وَ مَقْمَاحٌ إِذَا رَوَى مِنَ الْمَاءِ فَاقْمَحَ، مَعْنَى أَنْسَتَ كَمَا مَادَرُ غَرْدِنَهَائِهِمْ زَنْجِيرَهَا كَرَدِيمٍ تَأْسْتَهَائِهِمْ إِيشَانِ بَزْنَحِهَا وَ أَبْرَ كَرْدَنِ بَسْتِيمٍ، فَهُمْ مُفْمَحُونَ تَأْسْرَهَائِهِمْ بِرَدَاسْتَهْ أَمَدٍ يَعْنِي كَمَا نَتَوَانَدُ كَمَا سَرَّ دَرِ بِيَشِ افْكَنَدُ يَأْ دَرِ بِيَشِ نَكْرَنَدُ كَمَا هَرَّ أَنْ كَسَّ كَمَا دَسْتُ أَوْ بَغْلًا بِأَكْرَدَنِ وَ زَنْخَ بَسْتَهْ شُودُ سَرَشِ بَرَدَاسْتَهْ بَمَانَدُ وَ أَزْ مَتَحِيرِي چَشْمَشِ دَرِ آسْمَانِ خَيْرَهْ بَمَانَدُ. أَبُو عُبَيْدٍ كَقَوْلِهِ: ابْنِ مِثْلِي اسْتِ كَمَا رَبِّ الْعَالَمِينَ زَدَ أَزْ بَهْرَ أَنْ بِيگانگانِ نَاكَرُوبِدَهْ، وَ مَعْنَى أَنْسَتَ كَمَا مَا دَسْتَهَائِهِمْ إِيشَانِ أَزْ نَفَقَهْ كَرْدَنِ دَرِ رَاهِ خَدَائِ وَ سَعَى كَرْدَنِ دَرِ تَقَرُّبِ بَخْدَائِ فَرُوبِ بَسْتِيمِ اسْتِوَارِ تَأْ هِيچِ نَتَوَانَدُ كَمَا دَسْتِي بَخِيرِ فَرَا كَنَنَدُ يَأْ تَقَرُّبِي بِاللَّهِ كَنَنَدُ. مَفْسِرَانِ كَقَوْلِهِ: ابْنِ آيَتِ عَلَى

الخصوص در شأن بو جهل فرو آمد و آن یا روی از قبيلة مخزوم، و سبب آن بود که بو جهل سوگند یاد کرد به لات و عزی که بروم و چون محمد نماز کند سنگی بسر وی فروگذارم و عرب را ازو باز رهانم، رفت و سنگ برداشت و رسول خدا در نماز بود، بو جهل دست برداشت تا سنگ ببندازد بتقدیر الهی آن دست وی با سنگ در بر گردن وی بسته شد، بو جهل نومید بازگشت و با یاران خود بگفت آنچه دید و آن سنگ از دست وی بیفتاد، آن مخزومی گفت: انا اقتله بهذا الحجر. سنگ برداشت و رفت، چون نزدیک مصطفی (ص) رسید الله چشم وی نابینا کرد تا حس و آواز می شنید و کس را می ندید، پس رب العالمین در شأن ایشان این آیت فرستاد.

ابن عباس گفت: رسول خدا در نماز قراءت بلند میخواند و مشرکان قریش را خوش نمی آمد همه فراهم آمدند تا بیکبار بسر وی زخم برند و او را هلاک کنند، در آن حال که قصد کردند دستهایشان و ابر گردن بسته شد و نابینا گشتند، پس همه از روی عجز پیش مصطفی (ص) آمدند، گفتند: ای محمد خدا ترا بر تو سوگند می نهمیم و حرمت قرابت و حق رحم شفیع می آریم دعا کن تا ما بحال خود باز شویم و نیز قصد تو نکنیم.

آن گه رب العالمین در بیان این قصه آیت فرستاد و باز نمود که ایشان از ان ایمان می نیارند که ما ایشان را از راه هدی باز داشته ایم و چشم دل ایشان از دیدن حق نابینا کرده ایم و دست همت ایشان از عروه اسلام دور داشته ایم و مَنْ يُرِدِ اللّٰهَ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنَ اللّٰهِ شَيْئًا.

قوله: وَ جَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا قرا حمزة و الكسائي و حفص سدا بفتح السين، و الباقون بضمها، و هما لغتان، و قيل: السد بالفتح ما كان معمولا من فعل بنى آدم، و بالضم ما كان خلقه من فعل الله. و قيل: بالفتح المصدر و بالضم الاسم و هو معنى قوله عز و جل: جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَسْئُورًا.

فَأَعْتَيْنَاهُمْ أَيْ اِعْمِينَاهُمْ، مِنَ التَّعْشِيَةِ وَ هِيَ التَّغْطِيَةُ، فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ سَبِيلَ الْهُدَى أَيْ هَمَّ فِي شَأْنِ إِشَانَسْتِ كَمَا قَصَدَ رَسُولُ اللَّهِ خَدَا كَرَدَدٌ يَعْنِي كَمَا إِشَانُ رَا بِمَنْزَلَتِ كَسِي كَرَدَ كَمَا پَس وَ پِش وَی دِوَارِي بَرَّارَنَد وَ دُو دَسْت وَی بَعْلَ بَا كَرَدَن بَنَدَد وَ نَابِينَا كَرَدَانَد تَا چنانك این كس به هیچ چیز و هیچكس راه نبرد و درماند ایشان نیز درماندند و برسول خدا دست نیافتند. و گفته اند: این آیت حرزی نیکوست، کسی که از دشمن ترسد این آیت بر روی دشمن خواند، الله تعالی شر ان دشمن از وی باز دارد و دشمن را از وی در حجاب کند چنانك با رسول خدا کرد آن شب که کافران قصد وی کردند بدر سرای وی آمدند تا بسر وی هجوم برند و رسول خدای علی (ع) را بجای خود خوابانید و بیرون آمد بایشان بر گذشت و این آیت میخواند: وَ جَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا... اَلِ آخِرَهَا، وَ دَشْمَنَانِ اُو رَا نَدِيدَنَد وَ دَر حِجَابِ بَمَانَدَنَد رَسُولِ بَر كَزَشْتِ بَه إِشَانِ وَ قَصْدِ مَدِينَه كَرَد وَ اَن اِبْتَدَايِ هِجْرَتِ وَی بُوَد صَلَوَاتِ اللّٰهِ وَ سَلَامَه عَلِيَه.

وَ سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ اِي مِنْ اَضَلَّهَ اللّٰهُ هَذَا الضَّلَالُ لَمْ يَنْفَعَهُ الْاِنْذَارُ رُوِي اَنْ عَمْرُ بِنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ دَعَا غِيْلَانَ الْقَدْرِي فَقَالَ: يَا غِيْلَانُ بَلِّغْنِي اِنَّكَ تَكَلِّمُ فِي الْقَدْرِ فَقَالَ: يَا امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ اِنَّهُمْ

يَكْذِبُونَ عَلَىٰ. قال: يا غيلان اقرأ أول سورة يس فقرأ: يس و القرآن الحكيم... الى قوله: وَ سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ، فقال غيلان: يا امير المؤمنين و الله لكأنتى لم اقرأها قط قبل اليوم اشهدك يا امير المؤمنين انى تائب مما كنت اقول فى القدر، فقال عمر بن عبد العزيز: اللهم ان كان صادقا فتب عليه و تثبته و ان كان كاذبا فسلط عليه من لا يرحمه و اجعله آية للمؤمنين، قال فاخذه هشام فقطع يديه و رجليه، قال ابن عون: انا رأيتاه مصلوبا على باب دمشق.

إِنَّمَا تُنذِرُ مَنْ اتَّبَعَ الذِّكْرَ اى انما ينفع انذارك من اتبع الذكر يعنى القرآن فعمل بما فيه، وَ خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ اى و خاف عقاب الله و لم يره.

و قيل: بالغيب فى سريره، فَبَشَّرَهُ بِمَغْفِرَةٍ وَ أَجْرٍ كَرِيمٍ حسن و هو الجنة، نظيره قوله: إِنَّ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ أَجْرٌ كَبِيرٌ.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اسم عزيز من اشتاق الى لقيه استعذب فيه ما يلقاه من بلواه فان طلب مونساً فى دنياه او عقباه ضلّ من يدعو انا اياه بنام او كه خرد را باو راه نيست و هيچكس از حقيقت جلال او آگاه نيست، بنام او كه مفلسان را جز حضرت او پناه نيست و عاصيان را جز درگاه او درگاه نيست، بنام او كه جهانيان را چو او پادشاه نيست و در آسمان و زمين جز او الله نيست. اى خداوندى كه دستگير در ماندگان جز توقيع جلال تو نيست: اى مهربانى كه رهنماى متحيرين جز منشور رحمت تو نيست، اى كريمى كه آرام سوختگان جز از حضرت جمال و لطف تو نيست، اى عزيزى كه عربده مستان عشق جز از جام شراب و شربت نوشاگين تو نيست، اى لطيفى كه انس جان مشتاقان جز در انتظار دیدار و رضای تو نيست، و الله الموفق و المعين

گر پای من از عجز طلبکار تو نيست  
تا ظنّ نبرى كه دل گرفتار تو نيست  
نه زان نايم كه جان خريدار تو نيست  
خود دیده ما محرم دیدار تو نيست

قوله تعالى: يس گفته اند كه يس نام سوره است بدليل آن خبر كه مصطفى عليه الصلاة و السلام فرمود: «انّ الله تعالى قرأ يس و طه قبل ان خلق آدم بالفى عام فلما سمعت الملائكة قالوا طوبى لامة ينزل عليهم هذا و طوبى لالسن تكلم بهذا و طوبى لأجواف تحمل هذا»

حقّ جل جلاله و تقدّست أسماؤه پيش از آفرينش آدم بدو هزار سال طه و يس برخواند، ملائكة ملكوت چون آن بشنيدند گفتند: خنك مران امتى را كه اين كلام پاك بايشان فروآيد، خنك مران زبانها را كه اين خواند، خنك مران سينه ها را كه صدف اين جوهر مكنون بود. و در خبر است كه چون دوستان و مؤمنان در ان بوستان سعادت روند و بآن ناز و نعيم بهشت رسند از جناب جبروت ندا آيد كه از ديگران بسيار شنيديد وقت آن آمد كه از ما شنويد فيسمعهم سورة الفاتحه و طه و يس. مصطفى عليه الصلاة و السلام فرمود: «كان»

الناس لم يسمعوا القرآن حين سمعوه من في الرحمن يتلوه عليهم»، گل باید که از درخت خود بازکنی تا بوی آن بشرط یابی.

اسمعه ممن قاله تزدد به شعفا فطيب الورد من اغصانه

پس يك قول آنست که «یا انسان»، و این خطاب با صورت و بشریت مصطفی است چنانکه جای دیگر فرمود: قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ. از آنجا که انسانیت و جنسیت او مشاكل خلق است، و این خطاب با انسان بر وفق آنست و از آنجا که شرف نبوت است و تخصیص رسالت خطاب با وی اینست که یا أَيُّهَا النَّبِيُّ، یا أَيُّهَا الرَّسُولُ، و این خطاب که با صورت و بشریت است از بهر آن رفت تا نقاب غیرت سازند و هر نامحرمی را بر جمال و کمال وی اطلاع ندهند، این چنانست که گویند: ارسلانم خوان تا کس به نداند که کهام. دریغ بود آن چنان جمالی و کمالی که پر ماس دیده بو جهل و عتبه و شبیه گردد و تَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَ هُمْ لَا يُبْصِرُونَ دیده بو جهل که خیره شده انکارست از وی جز انسانیت و بشریت نبیند، دیده صدیق اکبر باید ز دوده استغفار تا جمال نبوت و کمال رسالت وی ببیند، دیده عتبه و شبیه که حجاب افکنده شب ردّ از لست جز نسبت عبد المطلب نبیند، دیده صدیق و فاروق باید روشن کرده صبح قبول ازل تا شرف و نواخت محمد رسول الله ببیند. آری حرم را بنا محرم نمودن شرط نیست کسی باید محرم شریعت و طریقت شده و گرد متابعت سید صلوات الله و سلامه علیه در دیده طلب وی توتیای حرمت گشته تا اهلیت آن دارد که آن جمال ببیند.

و قيل: يس، الياء اشارة الى يوم الميثاق و السين اشارة الى سرّه مع الاحباب فكأنه قال بحق يوم الميثاق و بسرّي مع الاحباب و بالقرآن الحكيم إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ، عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ.

قوله: تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ این قرآن فرو فرستاده خداوندیست که نام وی عزیزست و رحیم، عزیز اوست که دشخوارست دریافتن او، الله تعالی عزیز است بآن معنی که دریافت وی نیست و افهام و اوهام را رسیدن بکنه جلال وی نیست.

پیر طریقت گفت: ای نادر یافته یافته و نادیده عیان، ای در نهانی پیدا و در پیدایی نهان، یافت تو روز است که خود برآید ناگهان، یاونده تو نه بشادی پردازد نه باندوهان، بسر بر ما را کاری که از آن عبارت نتوان. تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ هم عزیز است هم رحیم، عزیز به بیگانگان رحیم بمؤمنان، اگر عزیز بود بی رحیم هرگز کس او را نیابد و اگر رحیم بود بی عزیز همه کس او را یابد، عزیزست تا کافران در دنیا او را ندانند، رحیم است در عقبی تا مؤمنان او را به بینند.

لِيُنذِرَ قَوْمًا مَّا أُنذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ غافلان دواند یکی از کار دین غافل و از طلب صلاح خود بیخبر، سر بدنیا در نهاده و مست شهوت گشته و دیده فکرت و عبرت بر هم نهاده حاصل وی آنست که رب العزّة فرمود: وَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ، أُولَئِكَ مَاوَاهُمُ النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ و فی الخبر: عجب لغافل و لیس

بمغفول عنه دیگر غافلی است پسندیده از کار دنیا و ترتیب معاش غافل، سلطان حقیقت بر باطن وی استیلا نموده، در مکاشفه جلال احدیت چنان مستهلك شده که از خود غائب گشته، نه از دنیا خبر دارد نه از عقبی، بزبان حال میگوید:

این جهان در دست عقلست آن جهان در دست روح پای همت بر قفای هر دو دیه سالار زن

## ۲ النوبة الاولى

قوله تعالى: **إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ مَا لَكُمْ مِنْهَا مِنْ حَيٍّ وَلَا مُمِيتٍ**، وَ نَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَ مِينُوسِيمِمْ هِر چِه پيش ميفرستند، وَ آتَارَهُمْ وَ نَشَانَهَا وَ رَسْمَهَا وَ نِهَادَهَا كِه مِي نِهَادند، وَ كَلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ وَ هَمِه چيز را دانسته ايم و شمرده، فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ (۱۲) در لوح محفوظ آن پيشواي روشن پيدا.

وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا اَيْشَان رَا مَثَل زَن وَ هَمْسَان سَاز، أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ مَرْدَمَان آن شهر را، إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ (۱۳) آن گه که بايشان آمد فرستادگان.

إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَسْتَدِيمَا بَايشَان دُو تَن، فَكَذَّبُوهُمَا دَرُوعَ زَن كَرَفْتَنَد ايشان رَا هِر دُو، فَعَزَّزْنَا بِنَالِثِ قَوِي كَرَدِيم آن دُو رَسول بَان سه ديگر، فَقَالُوا إِنَّا إِلَيْكُمْ مُرْسَلُونَ (۱۴) ايشان رَا كَفْتَنَد مَا بَشَمَا فَرَسْتادگانيم.

قَالُوا مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا كَفْتَنَد نِيستيد شما مگر مردمي همچون ما، وَ مَا أَنْزَلَ الرَّحْمَنُ مِنْ شَيْءٍ وَ فَرُو نَفَرَسْتاد خدای هيچيز، إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَكْذِبُونَ (۱۵) نِيستيد شما مگر دروغ مي گوييد.

قَالُوا رَبَّنَا يَعْلمُ كَفْتَنَد خدَاوند ما ميداند، إِنَّا إِلَيْكُمْ مُرْسَلُونَ (۱۶) که ما بَشَمَا فَرَسْتادگانيم.

وَ مَا عَلَيْنَا إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ (۱۷) وَ نِيست بر ما مگر پيغام رسانيدن آشکارا.

قَالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ كَفْتَنَد ما بَشَمَا فال بد گرفتيم، لَئِنْ لَمْ تَنْتَهُوا اِگر باز نشويد از اين سخن، لَنَرْجَمَنَّكُمْ شما رَا بَسَنگ بَكشيم، وَ لَيَمَسَنَّكُمْ مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۸) وَ بَشَمَا رَسد از ما عذابي دردناي.

قَالُوا طَائِرُكُمْ مَعَكُمْ كَفْتَنَد آنچه شما از ان ميترسيد آن با شماست، أِنْ دُكْرْتُمْ باش از بهر آنکه شما رَا پند دادند دروغ زن ميگيريد؟ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ (۱۹) بلکه شما گروهی گزاف کاران ايد.

وَ جَاءَ مِنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ وَ آمد از دورتر جای ازان شهر، رَجُلٌ يَسْعَى مَرْدِي شَتَابان، قَالَ يَا قَوْمِ ائْبِعُوا الْمُرْسَلِينَ (۲۰) كَفْت اِي قوم بر پي ايين فرستادگان ايستيد.

ائْبِعُوا مَنْ لَا يَسْئَلُكُمْ أَجْرًا بر پي ايشان ايستيد که از شما مزي نميخواهند وَ هُمْ مُهْتَدُونَ (۲۱) وَ ايشان بر راه راستاند وَ بنشان راست.

وَ مَا لِي لَا اَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَ چِه رسيد مرا که نپرستم آن خداوند که مرا آفريد؟ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۲۲) وَ شما رَا همه با او خواهند برد.

أَأَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً مِنْ فَرُودِ اِز اللّهِ خدَايان گيرم؟ إِنْ يُرْدُنَ الرَّحْمَنُ بَضْرًا كِه اِگر رحمن بمن گزندي خواهد، لَا تُعْنِ عَنِّي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا بَكَار نِيايد مرا با من بودن ايشان هيچ، وَ لَا يُنْفِدُونَ (۲۳) وَ مرا ازان گزند



نر هانند.

إِنِّي إِذَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (۲۴) آن گه که من چنین کنم پس من در گمراهی آشکارا باشم.

إِنِّي آمَنْتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمَعُونَ (۲۵) من بگرویدم بخداوند شما که یکتاست همه بمن نیوشید.

قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ اُو را گفتند در رو در بهشت، قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ (۲۶) گفت: کاشکی قوم من

دانندی.

بما عَفَرَ لِي رَبِّي بَأَنچِه بیا مرزید مرا خداوند من، وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ (۲۷) و مرا از نواختگان کرد.

وَ مَا أَنْزَلْنَا عَلَى قَوْمِهِ مِنْ بَعْدِهِ وَ فرو نفرستادیم بر قوم او پس او، مِنْ جُنْدٍ مِنَ السَّمَاءِ هِیچ سپاهی از

آسمان، وَ مَا كُنَّا مُنْزِلِينَ (۲۸) فرو نفرستادیم بر ایشان هِیچ عذابی.

إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً نَبُود مگر يك بانك جبرئیل فَاذَا هُمْ خَامِدُونَ (۲۹) که همه بیکبار مرده شدند.

يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ ای دریغا بر رهیکان، مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ نِيَامد بایشان هِیچ فرستاده‌ای، إِلَّا كَانُوا بِهِ

يَسْتَهْزِؤُنَ (۳۰) مگر برو افسوس میکردند.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَى مِیگوید جل جلاله: ما ایم که مرده زنده گردانیم. و مرده زنده گردانیدن در

وصف باری جل جلاله آنست که در بنده و در حیوان حیاة آفریند و آفریننده حیاة جز آن قادر بر کمال نیست،

يقول الله تعالى: الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ وَ این در سه طور است، در طور اول حیاة در نطفه آفریند اندر

رحم مادر، در طور دیگر حیاة در مرده آفریند اندر زاویه لحد تا با وی رود سؤال چنانک در خبر صحیح

است، در طور سوم روز قیامت خلق را زنده گرداند فصل و قضا را و ثواب و عقاب را و از ان پس جاوید

همه زندگی بود هِیچ مردگی نه، اَمَّا خُلُودٌ فِي الْجَنَّةِ وَ اَمَّا خُلُودٌ فِي النَّارِ.

وَ تَكْتَبُ مَا قَدَّمُوا ای نحفظ علیهم ما اسلفوا من خیر و شر. همانست که جای دیگر فرمود: يُنَبِّؤُا الْإِنْسَانَ

يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَ أَحْرَ.

وَ قَالَ تَعَالَى: عَلِمْتَ نَفْسٌ مَا قَدَّمْتَ وَ أَحْرَتِ. وَ آثَارُهُمْ لِآثَارِ وَ جِهَان: اِحْدَهُمَا الْخَطِيءُ الَّتِي كَانُوا يَمْشُونَهَا

فِي الْخَيْرِ وَ الشَّرِّ.

وَ فِي الْخَبَرِ أَنَّ بَنِي سَلْمَةَ مِنَ الْإِنصَارِ ارادوا ان يَنْتَقِلُوا اِلَى قَرْبِ مَسْجِدِ رَسُوْلِ اللّٰهِ (ص) لِشَهُوْدِ الْجَمَاعَةِ

فَنَهَاهُمْ رَسُوْلُ اللّٰهِ (ص) وَ قَالَ: «يَا بَنِي سَلْمَةَ اَثَارِكُمْ اَثَارِكُمْ يَعْنِي اَلزَّمُوا بِيُوْتِكُمْ وَ اغْتَنَمُوا كَثْرَةَ خَطَاكُم فَاتَّهَأ

تَكْتَبُ حَسَنَاتٍ وَ فِيهِمْ نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ.

وَ عَنِ ابْنِ مَوْسَى قَالَ قَالَ النَّبِيُّ (ص): اعْظُمِ النَّاسَ اجْرًا فِي الصَّلَاةِ اِبْعَدُهُمْ فَاِبْعَدُهُمْ مَمْشَى وَ الَّذِي يَنْتَظِرُ

الصَّلَاةَ حَتَّى يَصِلِيَهَا مَعَ الْاِمَامِ اعْظُمَ اجْرًا مِنَ الَّذِي يَصِلِي تَمَّ يِنَام.

الوجه الثاني: آثَارُهُمْ مَا سَنُّوا مِنْ سَنَّةٍ حَسَنَةٍ اَوْ سَيِّئَةٍ، وَ فِي ذَلِكَ مَا رَوَى عَنِ النَّبِيِّ (ص) قَالَ: «مَنْ سَنَّ

سَنَّةً حَسَنَةً فَلَهُ اجْرُهَا وَ اجْرٌ مِنْ عَمَلِ بِهَا اِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ مَنْ سَنَّ سَنَّةً سَيِّئَةً فَعَلِيهِ وَ زَرْهَا وَ زَرٌّ مِنْ عَمَلِ بِهَا

الی یوم القيمة».

روایت کنند از انس رضی الله عنه.

که گفت: «و آثارهم» گامهاست که روز آدینه بردارند علی الخصوص بقصد نماز آدینه ازینجاست که آهسته رفتن و گامها خرد بر گرفتن در جمعه و جماعت اندر شریعت اولی تر است و پسندیده تر از شتاب کردن، و فی معناه ما روی ابو هریره قال قال النبی (ص): «اذا اقيمت الصلاة فلا تبثوها و انتم تسعون و لكن ائتوها و انتم تمشون و عليكم السكينة فما ادرکتهم فصلوا و ما فاتکم فاتموا».

وَ كُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ حِفْظًا وَ عَدَدْنَاهُ وَ بَيَّنَّاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ هُوَ اللُّوحُ الْمَحْفُوظُ سَمَّى أَمَامًا لِأَنَّهُ أَصْلُ النُّسْخِ وَ الْإِلَواحِ وَ الْكُتُبِ كُلِّهَا. این لوح محفوظ همان ذکر است که در خبر صحیح است که هر شب حق جل جلاله بجلال عزّ خود برگشاید و در آن نگرَد و کس را بعد از او نیست و نرسد که در آن نگرَد، و ذلك

فی خبر ابی الدرداء قال قال رسول الله (ص): «ينزل الله تعالى في آخر ثلاث ساعات يبقين من الليل فيفتح الذكر في الساعة الاولى الذي لا يراه احد فيمحو ما يشاء»، و ذکر الحديث.

قوله: «وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا» ای اذکر لاهل مکه شبها مثل حالهم من قصّة «أَصْحَابِ الْقَرْيَةِ» و هی انطاکیه من قرى الروم، إذ جاءها المرسلون یعنی رسل عیسی علیه السلام. قال الزجاج معناه: مثل لهم مثلا من قولهم هذه الاشياء علی ضرب واحد، ای علی مثال واحد و عندی من هذا الضرب کثیر، ای من هذا المثال، و ضرب المثل هاهنا تعدی الی مفعولين احدهما: «مثلا»، و الآخر: «اصحاب القرية».

و قيل: «اصحاب القرية» بدل من مثل كانه قال: اذکر لهم اصحاب القرية، ای خبر القرية: میگوید: ای محمد ایشان را بگوی خبر اصحاب شهر انطاکیه آن گه که رسولان عیسی بایشان آمدند و ذلك قوله: إذ أرسلنا إليهم اثنتین اسناد الارسال الی نفسه سبحانه لأنّ عیسی ارسلهم بامر عَزَّ وَ جَلَّ. و قصه آنست که: ربّ العالمین وحی فرستاد به عیسی علیه السلام که من ترا بآسمان خواهم برد، حواریان را یکان یکان و دوان دوان بشهرها فرست تا خلق را بر دین حقّ دعوت کنند عیسی ایشان را حاضر کرد و رئیس و مهتر ایشان شمعون و ایشان را یکان یکان و دوان دوان بقوم قوم میفرستاد و شهر ایشان را نامزد میکرد و ایشان را گفت: چون من بآسمان رفتم شما هر کجا که من معین کرده ام میروید و دعوت میکنید و اگر زبان آن قوم ندانید در آن راه که میروید شما را فریشته ای پیش آید جامی شراب بر دست نهاده از آن شراب نورانی باز خرید تا زبان آن قوم بدانید، و دو کس را بشهر انطاکیه فرستاد نام ایشان تاروص و ماروص، و قيل: یحیی و یونس، و قيل صادق و صدوق، صادق کهل بود و صدوق جوان، و این جوان خدمت آن کهل میکرد، چون بدر شهر انطاکیه رسیدند پیری را دیدند که گوسپندان بچرا داشت، بروی سلام کردند، پیر گفت: شما که باشید؟ گفتند ما رسولان عیسی علیه السلام آمده ایم تا شما را بر دین حق دعوت کنیم و راه راست و ملت پاک بشما نمائیم که دین حق توحید است و عبادت یک خدای، آن خدای که یگانه و یکتاست و معبود بسزاست، پیر گفت: شما را بر راستی این سخن هیچ آیتی و حجتی هست؟ گفتند آری هست که بیماران را در وقت شفا پدید

کنیم و نابینای مادرزاد را بینا کنیم و ابرص را از علت برص پاک کنیم، این همه بتوفیق و فرمان الله کنیم، پیر گفت: مرا پسر پست دیرگاه است تا وی بیمارست و درد وی علاج اطبا می‌نپذیرد خواهم که او را به بینید، ایشان را بخانه برد نزد آن بیمار، دعا کردند و دست بوی فرو آوردند، آن بیمار هم در آن ساعت تندرست برخاست، این خبر در شهر آشکارا گشت و بیماران بسیار بودند همه را دعا میکردند و بدست می‌پاسیدند و رب العزة بر دست ایشان شفا پدید میکرد، تا آن خبر با ملك ایشان افتاد و آن ملك بت‌پرست بود نام وی انطیخس و قیل: سلاحن و كان من ملوك الروم، این ملك ایشان را حاضر کرد و احوال پرسید، ایشان گفتند ما رسولان عیسی‌ایم آمده‌ایم تا شما را از بت‌پرستی با خداپرستی خوانیم و از دین باطل با دین حق بریم، ملك گفت: بجز این خدایان ما خدایی هست؟ گفتند آری خدایی هست که ترا آفریننده است و دارنده. ملك چون این سخن بشنید گفت: اکنون روید تا من در کار شما نظر کنم، ایشان رفتند و جمعی در ایشان افتادند و ایشان را زدند و در حبس و بند کردند، این خبر به شمعون رسید و شمعون این «ثالث» است که رب العزة فرمود: فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ، او را شمعون الصفا گویند و شمعون الصخره گویند. قراءت بو بکر از عاصم فَعَزَّزْنَا مخفف است بمعنی غلبه من قولهم: من عزَّ بزَّ، ای من غلب سلب. و معنی آنست که: ما باز شکستیم آن مردمان را بآن سدیگر. باقی قراء «فَعَزَّزْنَا» مشدد خوانند یعنی فقوینا بثالث، ای برسول ثالث پس شمعون از راه تلطّف و مدارا با ایشان درآمد و ایشان را باسلام در آورد و یاران خود را برهانید، و بیان این قصّه آنست که: شمعون چون به انطاکیه رسید بدانست که آن دو رسول بزندان محبوس‌اند، رفت و گرد سرای ملك متنگروار میگشت تا جماعتی را از خاصگیان ملك با دست آورد و با ایشان بعشرت خوش درآمد تا با وی انس گرفتند و ملك را از وی خبر کردند، ملك او را بخواند و صحبت و عشرت وی بپسندید و از جمله مقربان و نزدیکان خویش کرد، بر آن صفت همی بود تا روزی که حدیث یاران خود در افکند گفت: ایها الملك بمن رسید که تو دو مرد را بخواری و مذلت باز داشته‌ای و ایشان را رنجها رسانیده‌ای از آن که ترا بر دینی دیگر دعوت همی کردند چرا نه با ایشان سخن گفتی و سخن بشنیدی تا حاصل آن بر تو روشن گشتی و پیدا شدی؟ ملك گفت: حال الغضب بینی و بین ذلك من بر ایشان خشم گرفتم و از خشم با مناظره نپرداختم، شمعون گفت: اگر رای ملك باشد اکنون بفرماید تا بیایند و آنچه دانند بگویند، ملك ایشان را حاضر کرد، شمعون گفت: من ارسلکما الی هاهنا؟ قالوا: الله الذی خلق کلّ شیء و لیس له شریک. شمعون گفت: آن خدای را که شما را فرستاده است صفت چیست؟ گفتند: انه یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید. شمعون گفت: چه نشان دارید و چه آیت بر درستی این دعوت؟ گفتند: هر چه شما خواهید، ملك بفرمود تا غلامی را حاضر کردند مطموس العینین چشم خانه وی با پیشانی راست بود چنانکه نه روشنایی بود نه چشم خانه ایشان باشکارا، دعا کردند و شمعون بسرّ دعا کرد تا بفرمان و قدرت الله موضع چشم و حلقه شکافته شد، ایشان دو بندقه از گل بساختند و در هر دو حلقه وی نهادند دو دیده روشن گشت بفرمان الله، ملك در عجب ماند و در خود مضطرب گشت، شمعون گفت: ایها الملك اگر تو نیز از خدایان خود بخواهی تا مثل این صنعی

بنمایند هم ترا و هم خدایان را شرفی عظیم باشد و نیز جواب ایشان داده باشی، ملك گفت: من راز خود از تو پنهان ندارم خدایان ما این صنع نتوانند و از ان عاجزتراند که چنین کار توانند که ایشان نه شنوند نه بینند نه سود کنند نه گزند نمایند، ملك چون آن حال دید گفت: اینجا مرده ایست پسر دهقانی که هفت شبانروزست تا بمرد و من او را دفن نکردم که پدرش غائب بود تا باز آید، اگر او را زنده کنید نشان درستی دعوی شما بود و ما قبول کنیم و بخدای شما ایمان آریم، آن مرده را بیاوردند و ایشان بأشکارا و شمعون بسرّ دعا کردند تا مرده زنده گشت و بدست خویش کفن از خویشتن باز کرد و بر پای بیستاد، ملك گفت: چند روز است تا مرده ای؟ گفت: هفت روز. گفت: چه دیدی درین هفت روز؟ گفت چون جانم از کالبد جدا گشت مرا بهفت وادی آتش بگذرانیدند از آنک بکفر مرده بودم، اکنون شما را می ترسانم و بیم می نمایم، زینهار کفر بگذارید و بخدای آسمان ایمان آرید تا برهید، آنک درهای آسمان می بینم گشاده و عیسی پیغامبر ایستاده زیر عرش و از بهر این شفاعت میکند و میگوید خداوندا ایشان را نصرت ده که ایشان رسولان من اند. ملك گفت: و این سه کس کدامند؟ گفت: یکی شمعون و آن دو رسول دیگر شمعون بدانست که آن قصّه و آن حال در دل ملك اثر کرد و زبان نصیحت و دعوت بگشاد و آشکارا بیرون آمد و کلمه حق بگفت. آن ملك با جماعتی ایمان آوردند و قومی بر کفر بماندند و هلاک شدند. وهب منبه گفت و کعب احبار که آن ملك و جماعت وی همه بر کفر بماندند و ایمان نیاوردند و آن رسولان را هر سه بگرفتند و ایشان را تعذیب همی کردند، و این در روزگار ملوک طوایف بود.

پس آن رسولان گفتند: «إِنَّا إِلَيْكُمْ مُرْسَلُونَ»، ایشان جواب دادند که «مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا»، همانست که جای دیگر فرمود: «مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُرِيدُ أَنْ يَنْفَضَلَ عَلَيْكُمْ».

آن کافران و بیگانگان گفتند: ما أَنْزَلَ الرَّحْمَنُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَكْذِبُونَ.

رسولان گفتند: بُنَا يَعْلَمُ إِنَّا إِلَيْكُمْ لَمُرْسَلُونَ، وَ مَا عَلَيْنَا إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ.

قالوا إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ يَعْنِي تَشَاءُ مِنَّا بِكُمْ حَيْثُ خَالَفْتُمْ آبَاؤَكُمْ فَتَرَكْتُمْ مَعْبُودَكُمْ فَلَا نَأْمَنُ سِوَهُ عَاقِبَةُ ذَلِكَ. و قِيلَ: حَبَسَ عَنْهُمْ الْمَطَرُ عَامَ اتَاهُمُ الرَّسُلُ فَنَسَبُوا ذَلِكَ إِلَيْهِمْ.

و فی الخبر انّ رسول الله (ص) كان يحبّ الفأل و يكره التّطير، و الفرق بينهما انّ الفأل انّما هو من طريق حسن الظنّ بالله عز و جل و التّطير انّما هو من طريق الاتكال على شيء سواه و هو التشاؤم بطير الشؤم و سنل ابن عون عن الفأل فقال هو ان يكون مريضاً فيسمع يا سالم. و فی الخبر انّ النبی (ص) لما توجه نحو المدينة خرج بريدة الاسلمی فی سبعین راكباً فتلقى نبیّ الله ليلاً فقال له: من انت؟ فقال: بريدة. قال: فالتفت الى ابي بكر فقال: برد امرنا و صلح ثم قال (ص) ممن؟ قال: بريدة من اسلم، فقال (ص) لابي بكر: سلماً.

قال اهل اللغة: قوله «برد امرنا»، اي سهل امرنا، و منه قوله: «الصّوم في الشتاء الغنيمه الباردة».

قوله: «لئن لم تنتهوا» يعنى عن مقاتلكم هذه «لنرجمنكم» اي لنقتلنكم بالحجارة «و ليمسنكم منّا عذاب أليم».

«قَالُوا طَائِرُكُمْ مَعَكُمْ» ای شومکم معکم بکفرکم و تکذیبکم یعنی اصابتکم الشوم من قبلکم لانّ الشوم کله فی عبادة الصنم و هو معکم، «أَإِنْ دُكِّرْتُمْ» هذا استفهام محذوف الجواب مجازه: ائن وعظمت بالله تطيرتم بنا و کذبتم و تواعدتم بالرجم و العذاب، «بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ» مشرکون مجاوزون الحدّ. گفته‌اند: کافران و بیگانگان دارها بزدند و آن رسولان را با چهل تن که ایمان آورده بودند گلوهاشان سوراخ کردند و رسنها بگلو در کشیدند و از دار بیاویختند، خبر به حبیب نجار رسید مؤمن آل یس که خدای را عز و جل می‌پرسید در آن غاری اندر میان کوه‌ها چنانکه ابدال در کوه نشینند و از خلق عزلت گیرند و اندر سرّ با خدا خلوت دارند، این حبیب با خدا خلوت داشت، و این عزلت و خلوت سنّت مصطفی است صلوات الله و سلامه علیه که که روزگاری با کوه حرا نشسته بود و میگفت: «انّ حراء جبل یحبّنا و نحبه».

اگر کسی گوید معنی عزلت فرقت است و شریعت از فرقت نهی کرده قال الله تعالی: وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا، و قال تعالی: وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا

و قال النبی (ص): «من فارق الجماعة فمات فمیتته جاهلیّة و من شقّ عصا المسلمین و المسلمون فی اسلام فقد خلع ربقة الاسلام»، جواب آنست که فرقت دو قسم است یکی فرقة الآراء و الادیان، دیگر فرقة الاشخاص و الأبدان، اما آن فرقت که محظور و محرم است و اشارت این آیت و خبر بوی است، فرقة الآراء و الادیان است از قضایای شریعت و اصول دین برگشتن و جاده سنّت و جماعت بگذاشتن و مخالف ائمّه هدی و اهل اجماع بودن، این چنین فرقت داعیه ضلالت است و سبب تعطیل و ابطال فوائد بعثت انبیا و رسل لا جرم در شرع محظور آمد و در عقل منکر. اما آن فرقت و عزلت که در شریعت و حقیقت مستحبّ است و مندوب الیه آنست که ربّ العالمین در شأن و قصّه اصحاب الکهف فرمود: وَإِذْ اعْتَزَلْتُمُوهُمْ وَ مَا یَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ فَأَوْوُوا إِلَى الْكَهْفِ یَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ، و مصطفی علیه الصلاة و السلام فرمود: «لیاتینّ علی الناس زمان لا یسلم لذی دین دینه الا من فرّ بدینه من قریة الی قریة و من شاهق الی شاهق و من حجر الی حجر کالتعلب الذی یروغ»، قالوا: و متى ذاک یا رسول الله؟ قال: «اذا لم تنل المعیشة الا بمعاصی الله عزّ و جلّ فاذا کان ذلك الزمان حلّت العزوبة»، قالوا: و کیف ذاک یا رسول الله و قد امرتنا بالتزویج؟ قال: «انه اذا کان ذلك الزمان کان هلاک الرجل علی یدی ابویه فان لم یکن له ابوان فعلى یدی زوجته و ولده فان لم یکن له زوجة و لا ولد فعلى یدی قرابته»، قالوا: و کیف ذاک یا رسول الله؟ فقال (ص): «یعیرونه بضیق المعیشة فیکلف ما لا یطیق حتّی یورده موارد الهلکة».

و قال عبد الله بن عمرو بن العاص بینما نحن حول رسول الله (ص) اذ ذکر الفتنة او ذکرته عنده فقال (ص): «اذا رأیت الناس مرجت عهودهم و خفت اماناتهم و كانوا هكذا» و شبک بین اصابعه، قال فقمت الیه فقلت: کیف افعل عند ذلك جعلنی الله فداک؟ فقال علیه السلام: «الزم بیتک و املك علیک لسانک و خذ ما تعرف و دع ما تنکر و علیک بامر الخاصة و دع عنک امر العامة».

بزرگان دین و علمای شریعت و طریقت متفق‌اند که در روزگار فتنه و استیلاء اهل بدعت و ظهور ظلم و

خیانت عزلت اولی‌تر از صحبت که عزلت در چنین وقت سنت انبیاست و عصمت اولیا و سیرت حکما. عمر خطاب رضی الله عنه گفت: خذوا حظکم من العزلة ففی العزلة راحة من خلیط السوء. و قال ابن سیرین: العزلة عبادة. و قيل لعبد الله بن زبیر: الا تأتي المدينة؟ فقال: ما بقی بالمدينة الا حاسد نعمة او فرح بنقمة. و قال داود الطائی فرّ من الناس فرارک من الاسد. و قال الفضیل: کفی بالله محبّا و بالقرآن مونساً و بالموت واعظاً اتخذ الله صاحباً و دع الناس جانباً. و قيل لمالك بن مغول و هو فی داره بالكوفة جالسا وحده: اما تستوحش فی هذه الدار؟ فقال: ما كنت اظنّ احدا يستوحش مع الله.

قوله تعالى: وَ جَاءَ مِنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى چون خبر به حبیب نجار رسید که رسولان عیسی را گرفتند و بخواهند کشت، از ان منزل خویش بیامد بشتاب، قومی گفتند: خانه داشت در ان گوشه شهر بدورتر جای از مردمان و کسب کردی، هر روز آنچه کسب وی بود یک نیمه بصدقه دادی و یک نیمه بخرج عیال کردی. و گفته‌اند: مردی بود شکسته تن بیمار چهر خدای را عز و جل پنهان عبادت کردی و کس از حال وی خبر نداشتی تا آن روز که رسولان عیسی را برنجانیدند و جفا کردند از ان منزل خویش بشتاب بیامد و ایمان خویش آشکارا کرد و گفت: یا قوم اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ قتاده گفت: چون بیامد نخست رسولان را بدید گفت شما باین دعوت که میکنید و باین پیغام که می‌گزارید هیچ مزد میخواهید؟ ایشان گفتند: ما هیچ مزد نمی‌خواهیم و جز اعلاء کلمه حق و اظهار دین الله مقصود نیست. حبیب بیامد آن گه و قوم را گفت: اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْتَلْكُمْ أَجْرًا وَ هُمْ مُهْتَدُونَ مصطفی علیه الصلاة و السلام فرمود: «سباق الامم ثلاثة لم يكفروا بالله طرفة عين: علی بن ابی طالب (ع) و صاحب یس یعنی حبیب النجار و مؤمن آل فرعون یعنی حزیبیل فهم الصدیقون».

چون حبیب رسولان را نصرت داد و آن قوم را نصیحت کرد ایشان گفتند: و انت مخالف لدیننا و متابع لهؤلاء الرسل؟ حبیب جواب داد: وَ مَا لِي لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي اى خلقنى وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ اى و مصیر الكل الیه.

أَأْتِخُذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً يَعْنِي الاصنام، اِنْ يُرِدُنَ الرَّحْمَنُ بِضُرٍّ اى بسوء و مكروه، لَا تُعْنِ عَنِّي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا اى لا شفاعة لها فتغنى، وَ لَا يُنْقِذُونَ مِنْ ذَلِكَ الْمَكْرَهُ. و قيل: لَا يُنْقِذُونَ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ لو عذبني الله ان فعلت ذلك إني إذا لفي ضلالٍ مُبين.

ثم اقبل على الرسل و قال: إِنِّي آمَنْتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمَعُونَ اى اشهدوا علىّ و قيل: خاطب به القوم فلما سمعوا منه هذا الكلام وثبوا عليه فقتلوه و قيل: علقوه من سور المدينة و قبره فى سوق انطاكية. سدى گفت: دست بسنگ بوی فرا داشتند و او را بسنگ بکشتند و وی در ان حال میگفت: اللهم اهد قومی اللهم اهد قومی. این دلیل است بر کمال حلم و فرط شفقت وی بر خلق. این همچنانست که ابو بکر صدیق بنی تیم را گفت آن گه که او را می‌رنجانیدند و از دین حق با دین باطل می‌خواندند گفت: اللهم اهد بنی تیم فانهم لا يعلمون یا مرونی بالرجوع من الحق الى الباطل. کمال شفقت و مهربانی بو بکر بر خلق خدا غرفه‌ای بود از بحر نبوت محمد

عربی صلوات الله و سلامه عليه بآن خبر که گفت: «ما صبَّ الله تعالى شيئاً في صدري الا و صببته في صدر ابي بكر».

و خلق مصطفى صلوات الله عليه با خلق چنان بود که کافران بقصد وی برخاسته بودند و دندان عزیز وی می شکستند و نجاست بر مهر نبوت می انداختند و آن مهتر عالم دست شفقت بر سر ایشان نهاده که اللهم اهد قومی فانهم لا يعلمون.

قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ چون حبیب را بکشتند، رب العالمین او را زنده کرد و گفت با وی: ادْخُلِ الْجَنَّةَ حبیب چون در بهشت شد و نواخت و کرامت حق دید آرزو کرد گفت: کاشک قوم من بدانستندی که ما کجا رسیدیم و چه دیدیم! قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ بما غَفَرَ لِي رَبِّي وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ حسن بصری گفت: رحمت خدا بر حبیب نجار باد که بعد از مرگ نصیحت هم فرو نگذاشت گفت: يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ. آن پادشاه و آن قوم اگر این کرامت دیدندی ایشان نیز ایمان آوردی.

قوله: بما غَفَرَ لِي رَبِّي «ما» هاهنا للمصدر، ای بمغفرة ربِّي. و قيل: «ما» بمعنى الذي، ای بالذي غفر لي ربِّي بسببه. و قيل: لما اراد القوم ان يقتلوه رفعه الله اليه فهو في الجنة و لا يموت الا بفناء السماوات. پس چون رسولان عیسی را هلاک کردند و حبیب را بران صفت بکشتند، رب العالمین اثر خشم خود بایشان نمود و عذاب و نعمت فرو گشاد، جبرئیل را فرمود تا يك صيحة بر ایشان زد همه بیکبار فرو مردند و چون خاکستر گشتند.

اینست که رب العالمین فرمود: وَ ما أنزلنا على قَوْمِهِ مِنْ بَعْدِهِ یعنی قوم حبیب من بعد قتله مِنْ جُنْدٍ مِنَ السَّمَاءِ لِنَصْرَةِ الرِّسْلِ، ای لم نحتج في اهلاكهم الى ارسال جند وَ ما كُنَّا مُنْزِلِينَ كَرَّرَهُ تأكيدا. و قيل: «ما» بمعنى الذي: تقديره: من جند من السماء و ممَّا كُنَّا مُنْزِلِينَ على من قبلهم من حجارة و ریح و امطار شديدة. ثم بيّن عقوبتهم فقال: إِنَّ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً ای ما كانت عقوبتهم الا صيحة واحدة: قال المفسرون: اخذ جبرئيل بعضادتي باب المدينة ثم صاح بهم صيحة واحدة فإذا هُم خَامِدُونَ مَيِّتُونَ.

يا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ معنى حسرت غایت اندوه است و کمال غم که دل را شکسته کند و کوفته، یعنی يدع القلب حسيرا. و تأويل كلمه آنست که: يا حسرة ان كنت آتية فهذا اوانك، و این ندای درد زدگانست بر خویشتن همچنانک يعقوب پيغامبر عليه السلام گفت: «يا اسفى على يوسف» ای اندها که آمد بر فراق يوسف. و هم ازین باب است که آنچه فردا در قیامت گناهکاران گویند از تحیر و حیرت: يا وَيْلَتْنَا ما لِهَذَا الْكِتَابِ... عكرمه گفت: «يا حسرة» درین موضع بر دو وجه است: یکی آنکه از گفت الله است یعنی يا حسرة و كآبة عليهم حين لم يؤمنوا ای حسرتا و اندوها که بر ایشانست که ایمان نیاوردند و نه گرویدند. وجه دیگر: این کلمه از گفتار هالکان است آن گه که معاینه عذاب دیدند یعنی که آرزوی ایمان کردند آن ساعت لکن سود نداشت که در وقت معاینه ایمان سود ندارد.

ما يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ خلاصه سخن آنست که: ای دریغا بر بندگان! هیچ فرستاده نیامد

بایشان مگر که برو افسوس میکردند تا آن افسوس کردن ایشان حسرت گشت بر ایشان. و معنی این حسرت آنست که مصطفی صلوات الله و سلامه علیه فرمود: «ان المستهزئين بالناس فى الدنيا يفتح لهم يوم القيمة باب من ابواب الجنة فيقال لهم: هلم هلم، فيأتيه بكربه و غمه فاذا اتاه اغلق دونه فلا يزال يفعل به ذلك حتى يفتح له الباب فيدعى اليه فلا يجيب من الاياس».

و قال مالك بن دينار قرأت فى زبور داود: طوبى لمن لم يسلك سبيل الأئمة و لم يجالس الخطائين و لم يدخل فى هزوء المستهزئين، و فى انجيل عيسى: طوبى للرّحماء اولئك يكون عليهم الرحمة ويل للمستهزئين كيف يحرقون بالنار!

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ أَرْبَابَ مَا يَعْبُدُونَ وَإِنَّا لَكَنَّا مُرْسِلُونَ. معنی دیگر دیده‌اند و فهمی دیگر کرده‌اند گفتند: اشارت است بزنده گردانیدن دلهای اهل غفلت بنور قربت و زنده کردن جانهای اهل هوا و شهوت بنسیم مشاهدت و روح مواصلت، اگر همه جانهای عالمیان ترا بود و نور قربت ترا حیاة طیبیه ندهد مرده زندانی تویی، و اگر هزار سال در خاک بوده‌ای چون ریحان توحید رحمن در روضه روح تو بود مایه همه زندگانی تویی، عزیز باشد کسی که ناگاه بسر چشمه حیاة رسد. و خضروار درو غسلی بیارد تا حیّ ابد گردد.

پیر طریقت گفت: الهی! زندگانی همه با یاد تو و شادی همه با یافت تو، و جان آنست که در و شناخت تو، الهی! موجود نفسهای جوانمردانی، حاضر دلهای ذاکرانی، از نزدیکت نشان میدهند و برتر ازانی، و از دورت می‌پندارند و نزدیکتر از جانی، ندانم که در جانی یا خود جانی نه اینی نه آنی، جان را زندگی می‌باید تو آنی.

وَ تَكْتَبُ مَا قَدَّمُوا وَ آثَارَهُمْ يَعْنِي خَطَاهُمْ إِلَى الْمَسْجِدِ فِي ظِلِّ اللَّيْلِ وَ وَقُفْهِمْ عَلَى بَسَاطِ الْمَنَاجَاةِ مَعْنًا. وَ فِي الْخَبَرِ بَشَرِ الْمَشَائِينِ فِي اللَّيْلِ إِلَى الْمَسَاجِدِ بِالنُّورِ التَّامِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.

در وقت سحرگاه که بنده از حجره اندوه خود بیرون آید بقصد مسجد و محراب، و قدم بر بساط مناجات نهد، هر چه در اطراف و اکناف سماوات مقرب بود زبانه‌ها بحمد و ثنا بگشایند و از جناب جبروت سرا بسر کأس شراب وصل انا جلیس من ذکرنی روان گردد، آن ساعت آسمان و زمین از غیرت فرو گدازند و در این اطباق کونین زبانه‌های تعطش از عین شوق بگشایند که و للارض من کأس الکرام نصیب، عزیز کسی که آن ساعت بستر و بالین وداع کند و روی بمحراب عبادت نهد و درد خود را مرهم جوید، شریف وقتی که آنست، عزیز ساعتی آن ساعت که جلال احدیت بنعت صمدیت بساط نزول بیفکند و با تو این خطاب کند که هل من سائل؟ هل من تائب؟ هیچ درد زده‌ای را سؤالی هست تا جام اجابت در کام او ریزیم؟ هیچ تائبی هست تا مرکب قبول باستقبال او فرستیم؟ هیچ عاصی هست تا جریده جریمه او را توفیق غفران کشیم.



خلیلی هل ابصرتما او سمعتما با کرم من مولی تمشی الی عبد؟

وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ خَبِرَ مِيْدهد از بازداشتگان عدل ازل، وَ جَاءَ مِنْ أَقْصَا الْمَدِيْنَةِ رَجُلٌ يَسْعَى نِشان مِيْدهد از برداشتگان لطف قدم، آن بازداشتگان عدل را داغ قطيعت بر نهاد که لم يردِ اللهُ أَنْ يُطَهِّرَ قُلُوبَهُمْ، اين برداشتگان لطف ازل را بالزام از راه تقوی در کشيد که وَ أَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى، آن رانده اخسُوا فِيْهَا وَ لَا تُكَلِّمُونِ وَ اَيْنِ خوانده وَ اللهُ يَدْعُوا إِلَى دَارِ السَّلَامِ مقبولان حضرت ديگراند و مطرودان قطيعت ديگر، مقبولان حضرت را ميگويد: أَوْلَيْكَ حِزْبُ اللهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ، مطرودان قطيعت را ميگويد: أَوْلَيْكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ كَرَمِ وَ رَحْمَتِ او مقرر عه عزت پيش مركب دولت حزب الله ميزند و چون و چرا نه، جبروت و كبريای او كوس قهر و سياست در دماغ حزب الشيطان ميكويد و روي سؤال نه، و كس را بر اسرار جلال ذو الجلال اطلاع نه امير المؤمنين علي كرم الله وجهه گويد: يکی را در خاك مي نهادم سه بار روي او بجانب قبله كردم هر بار روي از قبله بگردانيد، پس ندایی شنيدم که ای علی دست بدار آن را که ما ذليل کردیم تو او را عزيز نتوانی کرد. كرامت خوانندگان و اهانت رانندگان همه از درگاه جلال اوست و بارادت و مشييت اوست نُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَ نُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ نِشان كرامت بنده آنست که مردوار در آيد و جان و دل و روزگار فدای دين اسلام کند چنانك آن جوانمرد كرد حبيب نجار مؤمن آل يس، تا از حضرت عزت اين خلعت كرامت بدو رسيد كه: ادْخُلِ الْجَنَّةَ دُوستان او چون بآن عقبه خطرناك رسند بايشان خطاب آيد كه أَلَا تَخَافُوا وَ لَا تَحْزَنُوا، باز ايشان را بشارت دهند كه وَ أَنْبِشِرُوا بِالْجَنَّةِ. احمد حنبل قدس الله روحه در نزع بود بدست اشارت ميکرد و بزبان دندنه ای ميگفت عبد الله پسرش گوش بر دهان او نهاد تا چه شنود، او در خويشتن ميگفت: لا بعد لا بعد نه هنوز نه هنوز، پسر گفت ای پدر اين چه حالت است؟ گفت ای عبد الله وقتی با خطرست بدعا مددی ده اينك ابليس برابر ايستاده و خاك ادبار بر سر ميريزد و ميگويد: ای احمد جان ببردی از زخم ما، و من ميگويم: لا بعد هنوز نه، تا يك نفس مانده جای خطر است نه جای امن. در خبر مي آيد كه بنده مؤمن چون از اين سراي فانی روي بدان منزل بقا نهاد، غسل او را بران تخته چوبين خواباند تا بشويد، از جناب قدم بنعت كرم خطاب آيد كه ای مقربان درگاه در نگرید چنانك آن غسل ظاهر او بآب ميشويد ما باطن او بآب رحمت ميشوئيم، ساكنان حضرت جبروت گویند: پادشاهها ما را خبر كن تا آن چه نور است كه از دهان وی شعله ميزند؟

گويد كه آن نور جلال ماست كه از باطن وی بر ظاهر تجلی ميکند. حبيب نجار چون بآن مقام دولت رسيد او را گفتند: ادْخُلِ الْجَنَّةَ، ای حبيب در رو درين جای ناز دُستان و ميعاد راز محبان و منزل آسائش مشتاقان تا هم طوبی بينی هم زلفی هم حسنی، طوبی عيش بی عتاب است، زلفی ثواب بی حساب است، حسنی دیدار بی حجاب است.

حبيب چون آن نواخت و كرامت دید گفت: يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي...

آرزو کرد که کاشک قوم من دانندی که ما کجا رسیدیم و چه دیدیم! نواخت حق دیدیم و بمغفرت الله رسیدیم.

انجای که ابرار نشینند نشستیم صد گونه شراب از کف اقبال چشیدیم  
ما را همه مقصودی بخشایش حق بود المنة لله که بمقصود رسیدیم

الحمد لولیه.

### ۳ النوبة الاولى

قوله تعالى: أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ مِنِّي بَلِّغُوا لَنَا نَبَأَ كَيْفَ كَانَتْ تَأْتِي الْكَافِرِينَ (۳۱) که کسی از ایشان باز نمی آید؟

وَإِنْ كُلُّ نَفْسٍ لَّعِنَةٌ وَمَنْ يَحْمِلْ عَلَيْهِ ثِقَلًا مِّنْ ذُنُوبِهِمْ لَنَجِّنَهُ اللَّهُ بِمَا عَمِلَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ (۳۲) نزدیک ما حاضر کردگان. و آیه لهم و يك نشان الارض الميته احييناها زمین مرده است که بباران زنده گردانیم، و اخرجنا منها حبا و بیرون آریم ازین زمین دانه درودنی، فمئة يأكلون (۳۳) تا از ان میخورند.

وَ جَعَلْنَا فِيهَا جَنَّاتٍ وَ فِيهَا نَازِحَاتٌ وَ فِيهَا نَخِيلٌ وَ أَغْنَابٌ لِّمَنْ شَاءَ اللَّهُ وَ فِيهَا زُرَّاقٌ وَ فِيهَا مِنْ ثَمَرٍ ذُو عُنُقٍ وَ فِيهَا فَاكِهَةٌ وَ فِيهَا زَاوَاتٌ (۳۴) و برگشادیم در ان زمین چشمه های روان.

لِيَأْكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَ لِيَسْبَحُوا فِي ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَ لِيُحْمَلُوا فِيهَا كِهَاتٌ لِّمَنْ شَاءَ اللَّهُ وَ فِيهَا مِنْ ثَمَرٍ ذُو عُنُقٍ وَ فِيهَا فَاكِهَةٌ وَ فِيهَا زَاوَاتٌ (۳۵) بازادی نباشند و کردگار را نپرستند؟

سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا پاكی و بی عیبی آن خدای را که بیافرید همه گونها را از آفریدگان جفت جفت، مما تُنبت الأرض از آنچه زمین میرویانند، و من أنفسهم و از تنهای مردمان و دیگر همه جانوران و مما لا يعلمون (۳۶) و از آنچه آفریدگان ندانند.

وَ آيَةٌ لَهُمْ وَ نَشَانِي اسْتِ ايشان را، اللَّيْلُ نَسْلُخُ مِنْهُ النَّهَارَ اين شب که می درکشیم ازو روز، فَاذَا هُمْ مُظْلِمُونَ (۳۷) تا ایشان در تاریکی میشوند.

وَ الشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا وَ خورشید می رود آرامگاه خود را، ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ (۳۸) آن راست داشته و باز انداخته خدای توانای داناست.

وَ الْقَمَرَ قَدْرَ نَاهِ مَنَازِلَ وَ ماه اندازه کردیم آن را در رفتن منزلها در شبانروز، حَتَّىٰ عَادَ تَا آن گه که باز گردد، كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ (۳۹) چون شاخ خرما بن يك ساله خشك.

لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا نَهْ أَقْتَابَ رَا سزد، أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ که ماه را دریابد، وَ لَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَ نَهْ شَبِ رُوز رَا كَمَ آرَد وَ عاجز، وَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ (۴۰) و هر دو در فلك فراخ میروند.

وَ آيَةٌ لَهُمْ وَ نَشَانِي اسْتِ ايشان را، أَنَا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ که ما برداشتیم پدران ایشان را که فرزندان را زانند، فِي الْفَلَكَ الْمَشْحُونِ (۴۱) در آن کشتی گران بار پر کرده.

وَ خَلَقْنَا لَهُمْ و بیافریدیم ایشان را، مِنْ مِثْلِهِ از هم مانند کشتی نوح، مَا يَرْكَبُونَ (۴۲) آنچه می‌برنشینند بران.

وَ اِنْ نَشَأْ نُعْرِفُهُمْ و اگر خواهیم ایشان را در آب کنیم، فَلَا صَرِيخَ لَهُمْ فریادرس نبود ایشان را، وَ لَا هُمْ يُنْقَدُونَ (۴۳) و ایشان را نرهانند.

اِلَّا رَحْمَةً مِنَّا مگر بخشایشی از ما، وَ مَتَاعًا اِلَى حِينٍ (۴۴) و برخوردارایی تا فراسر انجام.  
وَ اِذَا قِيلَ لَهُمْ چون ایشان را گویند: اتَّقُوا مَا بَيْنَ اَيْدِيكُمْ بپرهیزید از پاداش گناهان که کردید از پیش، وَ مَا خَلَقْتُمْ و گناهان که خواهید کرد ازین پس لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (۴۵) مگر ببخشایند بر شما.  
وَ مَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ نِيَايِد بایشان هیچ نشانی از نشانه‌های خداوند ایشان، اِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ (۴۶) مگر از ان روی گردانیده میباشند.

وَ اِذَا قِيلَ لَهُمْ اَنْفِقُوا و چون ایشان را گویند نفقه کنید بر درویشان، مِمَّا رَزَقَكُمُ اللّٰهُ از آنچه اللّٰه شما را روزی داد، قَالَ الَّذِيْنَ كَفَرُوا لِلَّذِيْنَ اٰمَنُوا ناگرویدگان ایشان گویند گرویدگان را: اَطْعِمُ مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللّٰهُ اَطْعَمَهُ ما طعام دهیم کسی را که اگر اللّٰه خواهد او را خود طعام دهد؟ اِنْ اَنْتُمْ اِلَّا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (۴۷) نیستید شما مگر در گمراهی آشکارا.

وَ يَفُولُونَ مَتٰى هٰذَا الْوَعْدُ و میگویند این هنگام رستاخیز کی خواهد بود؟ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۴۸) اگر راست می‌گویید.

مَا يَنْظُرُونَ اِلَّا صَيْحَةً وَاٰحِدَةً چشم نمیدارند مگر يٰك بآنك، تَأْخُذُهُمْ وَ هُمْ يَخِصِّمُونَ (۴۹) که فرا گیرد ایشان را و ایشان با هم بر آویخته.

فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً نه اندرزی توانند که کنند، وَ لَا اِلٰى اٰهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ (۵۰) و نه توانند که با خاندان خویش آیند.

وَ نَفِخَ فِي الصُّورِ و دردمند در صور، فَاِذَا هُمْ مِنَ الْاٰجِدَاتِ اِلٰى رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ (۵۱) ایشان از گورها بسوی خداوند خویش می‌پویند شتابان.

قَالُوا يَا وَيْلَنَا گویند ای ویل و نفریغ و هلاک بر ما، مَنْ بَعَثْنَا مِنْ مَّرْقَدِنَا که بیدار کرد و بینگیخت ما را از این خوابگاه ما؟! هٰذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمٰنُ این آنست که رحمن وعده داده بود ما را، وَ صَدَقَ الْمُرْسَلُونَ (۵۲) و فرستادگان او راست گفتند.

اِنْ كَانَتْ اِلَّا صَيْحَةً وَاٰحِدَةً نبود مگر يٰك بآنك، فَاِذَا هُمْ جَمِيْعٌ که ایشان را همه بهم، لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ (۵۳) نزدیک ما حاضر کردگان باشند.

قَالِيَوْمَ لَا تُظَلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا امروز بیداد نکنند بر هیچکس، وَ لَا تُجْزَوْنَ اِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۵۴) و پاداش ندهند شما را مگر آنچه میکردید.

النوبة الثانية

قوله: أَلَمْ يَرَوْا يَعْنَى اهل مکه کم اهلکنا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ الم يعتبروا بمن هلك قبلهم فيؤمنوا مخافة ان ينزل بهم مثل ما نزل بمن قبلهم. مشرکان مکه را میگوید: نه نگرند و عبرت نگیرند بآن گذشتگان و رفتگان ازین جهان و جهانیان داران و ستمکاران که ما چون ایشان را هلاک کردیم و از خانه و وطن برانداختیم و نام و نشان ایشان از زمین برگرفتیم، نترسند اینان که با ایشان همان کنیم که با آنان کردیم. اهل کلّ عصر قرن سمّوا بذلك لاقترانهم فی الوجود، و «کم» موضعه نصب باهلکنا، و الجملة فی تقدیر النصب بیروا.

و أَنَّهُمْ إِلَيْهِمْ لَا يَرْجِعُونَ بدل من الجملة، و المعنى: ائهم لا يعودون الى الدنيا و لا يرجعون اليهم يوم القيمة نمیدانند و نمی بینند که ما چند هلاک کردیم پیش از ایشان از گروه گروه و آنکه از ان هلاک کردگان و گذشتگان هیچکس باز نمی آید، همه میروند و کس را بازگشت نه، همه میروند و دیده عبرت نه.

فی الذاهبين الاولی	ن من القرون لنا بصائر
لما رأیت مواردا	للموت لیس لها مصادر
و رأیت قومی نحوها	تمضی الاکابر و الاصاغر
لا يرجع الماضی الیّ	و لا من الباقین عابر
ایقنت ائی لا محاصرا	لّة حیث صار القوم صائر

وَ اِنْ كُلٌّ لَمَّا جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ ای جمعهم يوم القيمة للحساب و الجزاء علی الاعمال. ابن عامر و حمزه و عاصم «لَمَّا» بتشدید خوانند و باین قراءت «ان» بمعنی جحد است و «لَمَّا» بمعنی الا، ای و ما کلّ الا جمیع لدینا محضرون. باقی قرآ «لَمَّا» بتخفیف خوانند. و باین قراءت «ان» تحقیق سخن راست و «ما» صلت و زیادت توکید یعنی: و ان کلّ لجمیع لدینا محضرون.

«و آية» رفع بالابتداء «لهم» خبره، «الارض الميتة» ای الیابسة. «احییناها» بالمطر، و أَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا من الحنطة و الشعیر و ما اشبههما الحبّ الذی یطحن و البذر الذی یعصر منه الدّهن و الحبة عجم العنب، «فمنه» ای من الحبّ «یأکلون».

«وَ جَعَلْنَا فِيهَا» ای فی الارض، «جَنّاتٍ» بساتین، مِنْ نَخِيلٍ وَ اَعْنَابٍ وَ فَجَّرْنَا فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ. «لِيَأْكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ» ای ثمر الماء، لَانّ الماء اصل الجمیع. و قيل: من ثمر ذلك.

قرأ حمزة و الكسائی: «من ثمره» بضمّتين، و الباقون «ثمره» بفتحّتين. «وَ مَا عَمِلْتُمْ» بغير الهاء قراءة اهل الكوفة، و بالهاء قراءة الباقين. «ما» درین موضع بر دو وجه است: یکی بمعنی «الذی» یعنی: و الذی عملت ایدیهم، ای غرست و زرعت و حفرت میگوید: بستانها کردیم از آنچه ایشان کشتند و نشانند و چشمهها گشادیم از آنچه ایشان کدند و کاویدند. وجه دوم ماء نفی است یعنی: لیاکلوا من ثمره و لم تعمله ایدیهم تا از ان میوهها خورند که نه از صنع ایشانست رویانیدن آن و نه کار ایشانست بیرون آوردن آن، ایشان کشتند اما ببر نیاوردند ایشان نشانند اما ببار نیاوردند ایشان کدند اما از سنگ آب نیاوردند، همانست

كه جاى ديگر فرمود ميوه را: «ما كان لكم ان تُنبئوا شجرها» و آب را گفتم: «و ما أنتم له بخازنين» جاى ديگر فرمود: «أ أنتم تزرعون أم نحن الزارعون»، «أ أنتم أنزلتموه من المزن أم نحن المنزلون» و قيل: اراد العيون و الانهار التي لم تعملها يد خلق مثل دجلة و الفرات و النيل و نحوها. و قوله «ايديهم» هذا كناية عن القوة لان اقوى جوارح الانسان فى العمل يده فصار ذكر اليد غالبا فى الكناية، و مثله قوله: ذلك بما قدّمت ايديكم. و فى كلام العجم: بدست خویش كردم بخويشتن: و انت لا تنوى اليد بعينها. أ فلا يشكرون استفهام بمعنى الامر، اى ليشكروا نعمى.

ثم نزه نفسه عزّ و جلّ فقال: سبحان الذي خلق الأزواج كلها اى الاجناس و الاعمال و الانواع، ممّا تُنبئ الأرض من الحبوب و الثمار و الحشيش و الاشجار، و من أنفسهم يعنى الذكور و الاناث و ممّا خلق من الاشياء من دواب البرّ و البحر يقال خلق الله دابة ملأت ثلثى الارض و دواب البرّ و البحر الف صنف لا يعلم الناس اكثرها، يقول الله تعالى: وَ نُشِئَكُمْ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ وَ يَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ.

وَ آية لهم اى لاهل مكة تدلّ على قدرتنا: «اللّيل نسلخ» اى ننزع و نكشط منه النهار فاذا هم مظلمون داخلون فى الظلمة، و المعنى: نذهب بالنهار و نجى بالليل و ذلك ان الاصل هى الظلمة و النهار داخل عليها اذا غربت الشمس سلخ النهار من الليل فتظهر الظلمة، اى سلخنا الضوء الذى هو شعاع الشمس من الهواء كان كاللباس للهواء فصار ليلا كما ينزع اللباس من الشيء، و منه قولهم: سلخت المرأة جلبابها اى نزعته.

وَ الشَّمْسُ تُجْرِي يعنى: و آية لهم الشمس تجرى، «لمستقرّ لها»، اى الى مستقر لها. معنى آنست كه: خورشيد ميرود تا آرامگاه خویش و آرامگاه وى زير عرش عظيم است. خبر درست است از مصطفى صلوات الله و سلامه عليه كه فرمود فرا بو ذر غفارى: يا با ذر هيچ دانى كه اين آفتاب كه فرو ميشود كجا ميرود؟ بو ذر گفت: الله و رسوله اعلم، رسول فرمود: همى رود تا بزير عرش او را قرار گاهى است، چون آنجا رسد سجود كند، پس دستورى خواهد تا از مشرق برآيد بر عادت خویش، هر روز دستورى مى يابد و از مطلع خویش بر مى آيد تا روزى كه او را دستورى ندهند، شفيع طلب كند و شفيع نيابد، دير بماند و وقت در گذرد بداند كه اگر نيز دستورى يابد بمشرق نرسد بنالد گويد: خداوندا مشرق دور است چه فرمايى؟ فرمان آيد كه از جاى خویش برآى آن گه از مغرب برآيد و آن نشان مهين است از نشانهائى قيامت، آن گه مصطفى فرمود عليه السلام: «أ تدرون متى ذاكم؟ حين لا ينفع نفسا ايمانها لم تكن آمنت من قبل».

و گفته اند: مستقرّ وى آنست كه در غروب و طلوع هر روز او را مشرقى و مغربى است، آن روز كه باقى المشارق و آخر المغارب رسد بمستقرّ خویش رسد، لانها لا تجاوزه. و قيل: «مستقرّها» نهاية ارتفاعها فى السماء فى الصّيف و نهاية هبوطها فى الشتاء. و در شواذ خوانده اند: «و الشمس تجرى لا مستقر لها» و هو قراءه ابن مسعود يعنى انها جارية ابدًا لا تثبت فى مكان، همانست كه جاى ديگر فرمود: «وَ سَخَّرَ لَكُمْ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ دَائِبِينَ» اين خورشيد بر دوام همى رود او را آرام نه و باز ايستاد نه تا آن گه كه دنيا بسر آيد و بنهايت روش خویش رسد.

«وَ الْقَمَرَ قَدَرْنَا مَنَازِلَ» نافع و ابن کثیر و ابو عمرو و یعقوب «و القمر» برفع خوانند بر معنی ابتدایا بر تقدیر: و آیه لهم القمر. باقی بنصب خوانند یعنی: و قَدَرْنَا الْقَمَرَ. «قَدَرْنَا» اختیار بو حاتم رفع است و اختیار ابو عبید نصب، نظیره قوله تعالی: وَ قَدَرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِّينَ وَ الْحِسَابَ میگوید: ماه را در رفتن اندازه کردیم منزلهایی که اول آن شرطین است و آخر آن بطن الحوت تا درین منزلهایا میرود هر شب بمنزلی فروآید بیست و هشت منزل اندر دوازده برج فلک در هر برجی دو روز و سه یکی بماند تا در یک ماه فلک بتمامی باز برد و آن روز که بمنزل آخر رسد «عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ» آن شاخ خرما بن که بر سر خوشه دارد چون یک سال برآید کهن گردد و خشک شود باریک و ضعیف و زرد شود و از خشکی متفوس گردد، رب العالمین میفرماید: ماه نو در آخر ماه هم چنان گردد، و در آن آیت دیگر فرمود: لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِّينَ وَ الْحِسَابَ این زیادت و نقصان ماه از آنست تا بر دیدار ماه و شمار رفتن او سال و ماه و روزگار میدانید.

«لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا» ای یسهل لها، بغیت الشيء فانبعی لی، ای استسهلته فتسهل لی و طلبته فتیسر لی، یقول عز و جل: لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ لِاخْتِلَافِ مَكَانَيْهِمَا فَإِنَّ الْقَمَرَ فِي السَّمَاءِ الدُّنْيَا وَ الشَّمْسُ فِي السَّمَاءِ الرَّابِعَةِ. «وَ لَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ» لِاخْتِلَافِ زَمَانَيْهِمَا فَإِنَّ زَمَانَ النَّهَارِ وَ قَتَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَ زَمَانَ اللَّيْلِ زَمَانُ غَيْبَتِهَا، سلطان قمر شب و سلطان آفتاب روز، میگوید: نیست ایشان را که امروز بر هم رسند یا بر سلطان یکدیگر زور کنند و پیشی گیرند تا بروز قیامت، پس چون قیامت پدید آید هر دو بر یکدیگر رسند چنانکه رب العزة فرمود: وَ جُمِعَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ أَمَّا امْرُوزُ يَكِي فِي فَلَكَ خُوشِ مِيرُودِ وَ بَسُلْطَانِ خُوشِ مِينَارِدِ. فَذَلِكَ قَوْلُهُ: وَ كُلُّ فِي فَلَكَ يَسْبَحُونَ السَّبْحَ الْاِنْبِسَاطِ فِي السَّيْرِ كَالسَّبَاحَةِ فِي الْمَاءِ.

وَ آيَةٌ لَهُمْ أَنَّا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ قَرَأَ نَافِعُ وَ ابْنُ عَامِرٍ وَ يَعْقُوبُ: ذُرِّيَّتَهُمْ «عَلَى الْجَمْعِ، وَ قَرَأَ الْآخَرُونَ: «ذُرِّيَّتَهُمْ» عَلَى التَّوْحِيدِ، وَ الْمُرَادُ بِالذَّرِيَّةِ هَا هُنَا الْآبَاءُ وَ الْاِجْدَادُ. وَ اسْمُ الذَّرِيَّةِ يَقَعُ عَلَى الْآبَاءِ الَّذِينَ ذَرَى مِنْهُمْ الْاَوْلَادُ وَ الذَّرِيَّةُ فِي قَوْلِهِ مَنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ هُمُ الْاَوْلَادُ الَّذِينَ ذَرَوْا مِنَ الْاِمَاءِ، وَ الذَّرْءُ الْخَلْقُ، وَ «الْفَلَكَ الْمَشْحُونُ» هُوَ سَفِينَةُ نُوحٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْآبَاءُ فِي سَفِينَةِ وَ الْاَبْنَاءُ فِي اَصْلَابِهِمْ.

وَ خَلَقْنَا لَهُمْ مِنْ مِثْلِهِ مَا يَرْكَبُونَ يعى الزوارق و صغار السفن. و قال ابن عباس: هو الإبل تحمل في البر كما تحمل السفن في البحر. میگوید: در بر آفریدیم مانند کشتی در بحر تا خلق بر ان می‌نشینند و از آن منفعت همی گیرند. جای دیگر فرمود: وَ حَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ مَا فَرَزْنَا أَدَمَ رَا بَرْدَا شَتِيمَ دَرِ دَشْتِ وَ دَرِ دَرِيَا، دَرِ دَشْتِ وَ صَحْرَا بَاشْتِرَانِ وَ دَرِ دَرِيَا بَكَشْتِي. وَ كَفْتَهْ اَنْدِ: سَهْ چيز اَنْسْتِ كِه اَللّٰهُ رَا نَدِ بَكْمَالِ قَدْرَتِ خُوشِ: شْتِرَانِ دَرِ صَحْرَا وَ مِيغِ دَرِ هَوَا وَ كَشْتِي دَرِ دَرِيَا.

قوله: وَ اِنْ نَشَأْ نُعْرِفُهُمْ نِعْمَتَهَايِ خُوشِ بَرِ شَمْرِدِ وَ عَطَاها بَرِ دَادِ اَنْ كِه اَيْتِ قَهْرِ وَ هَيْبَتِ بَرِ پِي اَنْ دَاشْتِ تا ایشان را تنبيه کند و خبر دهد که نعمت بشکر مقابل کنید و عطا بطاعت او بکار دارید، اگر نکنید نعمت بر شما و بال کنم و آن کشتی و آن دریا سبب هلاك كنم فذلك قوله: وَ اِنْ نَشَأْ نُعْرِفُهُمْ فَلَا صَرِيحَ لَهُمْ اِي لَا مَغِيثِ

لهم، وَ لَا هُمْ يُنْقَدُونَ ينجون من الغرق.

إِلَّا رَحْمَةً مِنَّا وَ مَتَاعاً إِلَى حِينٍ اى الا ان نرحمهم و نمتعمهم الى انقضاء آجالهم فهما منصوبان على المفعول له، و الرحمة هاهنا المهلة.

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّقُوا مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَ مَا خَلْفَكُمْ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: «مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ» يَعْنِي الْآخِرَةَ فَاعْمَلُوا لَهَا، «وَ مَا خَلْفَكُمْ» يَعْنِي الدُّنْيَا فَاحْذَرُواهَا وَ لَا تَغْتَرُّوا بِهَا. وَ قِيلَ: مَعْنَاهُ اتَّقُوا الَّذِي قَدِمْتُمْ بَيْنَ أَيْدِيكُمْ مِنَ الذُّنُوبِ وَ الَّذِي خَلْفَكُمْ مِنْهَا لَمْ تَعْمَلُوا بَعْدَ وَ أَنْتُمْ عَامِلُوهَا.

قال شقيق البلخي: لانا ممّا لم اعمل من الذنوب اشدّ خوفا مما عملت. و قال قتادة: «اتَّقُوا مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ» اى اتَّقُوا نِكَالًا كَنِكَالِ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ مِنَ الْأُمَمِ «وَ مَا خَلْفَكُمْ» اى اتَّقُوا قِيَامَ السَّاعَةِ مِيفِرْمَايِد: بِيَرِهِيْزِيْد اِز چِنَان فُضِيْحَت وَ چِنَان عَقُوْبَت كِه پيشينان را بود، آن مكنيد كه ايشان كردند كه بشما رسد آن عقوبت كه بايشان رسيد، همانست كه فرمود: «فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَ ثَمُودَ». «وَ مَا خَلْفَكُمْ» اى اتَّقُوا قِيَامَ السَّاعَةِ الَّتِي خَلْفَكُمْ بَتَرَسِيْد اِز قِيَامَت كِه مِيَايِد دَر قَفَايِ شَمَا، يَعْنِي أَنْ مَكْنِيْد كِه دَر قِيَامَتِ شَمَا رَا بَأَنْ عَذَابِ كَنْد وَ جَوَابِ اَيْنِ سَخْنِ مَحْذُوفِ اسْت، اى اِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّقُوا لَمْ يَتَّقُوا وَ لَمْ يَرْتَدَّعُوا.

وَ مَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ اى دَلَالَةٌ عَلَى صِدْقِ مُحَمَّدٍ (ص)، «إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ». قَوْلُهُ: «مِنْ آيَةٍ» اَيْنِ «مِنْ» تَحْقِيقُ نَفْيِ اسْتِ «مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ» «مِنْ» تَبْعِيضُ اسْتِ.

«وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ، يَعْنِي لِمَشْرِكِي قَرِيْشٍ: «أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ» تَصَدَّقُوا عَلَى الْفُقَرَاءِ وَ انْفِقُوا عَلَى الْمَسَاكِينِ مِمَّا زَعَمْتُمْ مِنْ أَمْوَالِكُمْ أَنَّهُ لِلَّهِ وَ هُوَ مِمَّا جَعَلُوهُ لِلَّهِ مِنَ الْحَرْثِ وَ الْإِنْعَامِ، قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَلْطُعْمُ مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَطْعَمَهُ قَالُواهَا اسْتَهْزَاءً، لَا نَطْعَمُهُمْ وَ لَا نَعْطِيهِمْ وَ لَمْ يَعْرِفُوا أَنَّ اللَّهَ أَمْرُهُمْ بِذَلِكَ تَعَبُّدًا وَ امْتِحَانًا لِلْعِبَادِ لِيَبْلُغُوا الْغِنَى بِالْفَقِيرِ فِيمَا فَرَضَ لَهُ فِي مَالِ الْغِنَى، إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ فِيهِ ثَلَاثَةُ اقْوَالٍ: أَحَدُهُمَا أَنَّهُ مِنْ تَمَامِ كَلَامِ الْكُفَّارِ قَالُوا لِلْمُؤْمِنِينَ: أَنْتُمْ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ حَيْثُ تَرَكْتُمْ دِينَ آبَائِكُمْ وَ اتَّبَعْتُمْ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ. وَ قِيلَ: هُوَ جَوَابُ مَنْ اللَّهُ لَهُمْ. وَ قِيلَ أَمْرُ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنْ يَقُولُوا لَهُمْ «إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ».

وَ يَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ يَعْنُونَ وَعْدَ الْبَعْثِ وَ فِيهِ اضْمَارٌ، التَّأْوِيلُ: اِرُونَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ وَ اِنَّمَا ذَكَرَ بِلَفْظِ الْوَعْدِ دُونَ الْوَعِيدِ لِأَنَّهُمْ زَعَمُوا أَنَّ لَهُمُ الْحَسَنَى عِنْدَ اللَّهِ إِنْ كَانَ الْوَعْدُ حَقًّا.

«مَا يَنْظُرُونَ» اى مَا يَنْتَظِرُونَ، «إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً» هَذِهِ الصَّيْحَةُ صَعْقَةُ الْقِيَامَةِ يَنْفِخُ فِي الصُّورِ ثَلَاثَ نَفَخَاتٍ: الْأُولَى نَفْخَةُ الْفَرْعِ وَ الثَّانِيَةُ نَفْخَةُ الصَّعْقَةِ وَ الثَّلَاثَةُ نَفْخَةُ الْقِيَامِ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ بَيْنَ كُلِّ نَفْخَتَيْنِ أَرْبَعُونَ سَنَةً، وَ هَذِهِ الْآيَةُ فِي النَفْخَةِ الثَّانِيَةِ، «تَأْخُذُهُمْ» اى تَلْحَقُهُمْ «وَ هُمْ يَخْصَمُونَ» قَرَأَ حَمْزَةً «يَخْصَمُونَ» بِسُكُونِ الْخَاءِ وَ تَخْفِيفِ الصَّادِ، اى يَغْلِبُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا بِالْخِصَامِ، وَ قَرَأَ الْآخَرُونَ بِتَشْدِيدِ الصَّادِ، اى يَخْتَصِمُونَ، فَادْغَمَتِ النَّاءُ فِي الصَّادِ، ثُمَّ ابْنُ كَثِيرٍ وَ يَعْقُوبُ وَ وَرَشٌ يَفْتَحُونَ الْخَاءَ، وَ أَبُو عَمْرٍو يَخْتَلِسُ فَتْحَةَ الْخَاءِ، وَ قَرَأَ الْبَاقُونَ بِكَسْرِ الْخَاءِ.

روی انّ النبی (ص) قال: «اتقوا من السّاعة و قد نشر الرجلان ثوبهما فلا يتبایعانه و لا يطویانه و اتقوا من السّاعة و قد رفع الرجل اكلته فلا یطعمها».

«فَلَا یَسْتَطِیْعُونَ تَوْصِیَةَ» ای لا یقدرون علی ان یوصی بعضهم بعضا، «و لا ِلی أَهْلِهِمْ یَرْجِعُونَ» یعنی انّ السّاعة لا تمهلهم لشیء بل یموتون حیث یسمعون الصّیحة. معنی آیت آنست که: اسرافیل در صور دمد یعنی نفخه صعق و مردم غافل باشند از قیامت و با یکدیگر در آویخته در معاملات و متاجرت، چنان که جامه‌ای در دست دو کس باشد بایع و مشتری و می‌پیمایند در ان حال آواز صور برآید و هر دو در مقام خویش بمیرند یکی ترازو در دست دارد و بار می‌سجد ناگاه مرده بیفتد و ترازو هم چنان در دست وی، یکی گاو میدوشد یکی آب میکشد هر کس بر سر شغل خویش و از قیامت و رستاخیز بیخبر که ناگاه ایشان را صعقه افتد، اینست که رب العالمین فرمود: «فَلَا یَسْتَطِیْعُونَ تَوْصِیَةَ وَ لَا ِلی أَهْلِهِمْ یَرْجِعُونَ».

«و نَفِخَ فِی الصُّورِ» این نفخه سوم است نفخه بعث که خلق از گورها برآیند، و ذلك قوله: فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ ِلی رَبِّهِمْ یَسْأَلُونَ الْأَجْدَاثِ الْقُبُورِ، واحدها جدث «یَسْأَلُونَ» ای یخرجون من القبور احياء، نسل، ای خرج من مضیق، و منه قيل للولد: نسل لخروجه من بطن امّ، و الصور قرن فیه ارواح الموتی ینفخ فیه. و ذهب ابو عبید الی انه جمع صورة کصوفة و صوف، ای تنفخ فی الاجسام فیحیون «فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ ِلی رَبِّهِمْ یَسْأَلُونَ» یسرعون.

قالوا یا ویلنا منّ بَعَثْنَا مِنْ مَرَقْدِنَا قال ابن عباس و قتادة: انما یقولون هذا لانّ اللّٰه تعالی یرفع العذاب عنهم بین النفختین فیرقدون فاذا بعثوا بعد النفخة الآخرة و عاینوا القیمة دعوا بالویل. و قال اهل المعانی: انّ الکفار إذا عاینوا جهنّم و انواع عذابها صار عذاب القبر فی جنبها کالنوم فقالوا: «مَنْ بَعَثْنَا مِنْ مَرَقْدِنَا»، ثم قالوا: «هذا ما وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَ صَدَقَ الْمُرْسَلُونَ»، اقرّوا حیث لم ینفعمهم الاقرار. و قيل: قالت الملائكة لهم: «هذا ما وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَ صَدَقَ الْمُرْسَلُونَ».

«إِنْ كَانَتْ» یعنی ما كانت «إِلَّا صِیْحَةً وَاحِدَةً» یعنی النفخة الآخرة، «فَإِذَا هُمْ جَمِیعٌ لَدَیْنَا مُحَضَّرُونَ» للحساب و الخصومات. هلاك ایشان بصیحه‌ای و بعث و احياء ایشان بصیحه‌ای، میگوید: نباشد مگر يك بانگ چون بنگری همه بهم نزدیک ما حاضر کردگان باشند، همانست که گفت: «وَ حَشَرْنَا هُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا». و گفته‌اند: صیحه بعث آنست که اسرافیل گوید بر صخره بیت المقدس: ایتها العظام البالية هلموا الی العرض علی جبار الجبارة.

قَالِیَوْمَ لَا تُظَلَمُ نَفْسٌ شَیْنًا وَ لَا تُجْزَوْنَ إِلَّا ما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ یجوز ان یتكون «ما» مفعولا، و یجوز ان یتكون تقدیره: بما كنتم تعملون، فحذف الجار، و نظیر هذه الآیة قوله: الْیَوْمَ نُجْزِی كُلُّ نَفْسٍ بما كَسَبَتْ، لا ظلم الیَوْمَ و قوله: وَ وُفِّیَتْ كُلُّ نَفْسٍ ما عَمِلَتْ و قوله: وَ إِنَّمَا تُؤَقِّونَ أَجُورَكُمْ یَوْمَ الْقِیَامَةِ و قوله: وَ یَوْمَ یَرْجِعُونَ ِلیهِ فِیَنْبِئُهُمْ بما عَمِلُوا.

النوبة الثالثة



قوله تعالى: أَلَمْ يَرَوْا... نه نگرند بدیده سر تا بدایع صنایع بینند؟ نه نگرند بدیده سر تا لطایف و ظایف بینند؟ نگرند بدیده سر تا آیات آفاق بینند؟

نگرند بدیده سر تا آیات انفس بینند؟ نگرند بدیده دل تا انوار هدایت بینند؟ نگرند بدیده جان تا اسرار عنایت بینند؟ نگرند بدیده شهود تا حضرت مشهود بینند؟ نگرند بدیده وجد تا رایات وجود بینند؟ نگرند بدیده بیخودی تا دوست عیان بینند؟ نگرند بدیده فنا تا جهانی بیکران بینند؟!

الا تا کی درین زندان فریب این و آن بینی      یکی زین چاه ظلمانی برون شو تا جهان بینی  
جهانی کاندرو هر دل که یابی پادشا یابی      جهانی کاندرو هر جان که بینی شادمان بینی

ای مسکین تا کی در صنایع نگری؟ یک بار در صانع نگر! تا کی ببدایع مشغول باشی؟ یک بار بمبدع مشغول شو! تا کی مرد هر دری باشی؟ مرد هر دری را هرگز صلاح و فلاح نبود، لا تکن امعة فتهلك. هزار حصن روئین از جای برکندن آسانتر از آن بود که مرد هر دری را بیک در باز آوردن. بو یزید بسطامی را حدیث دل پرسیدند، گفتا: دل آن بود که بمقدار یک ذره آرزوی خلق درو نباشد.

أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ أَنَّهُمْ إِلَيْهِمْ لَا يَرْجِعُونَ سلمان فارسی رضی الله عنه هر گه که بخرابه‌ای بر گذشته‌ی توقف کردی بزاری بنالیدی و رفتگان آن منزل یاد کردی گفتی: کجا اندایشان که این بنا نهادند و از آن مسکن ساختند دل بدادند و مال و جان درباختند تا آن غرفه‌ها بیاراستند، چون دل بران نهادند و چون گل بر بار بشکفتند از بار بریختند و در گل خفتند.

سل الطَّارِمِ الْعَالِي الذَّرِي عَنْ قَطِينِهِ      نجا ما نجا من بوس عیش و لینه  
فَلَمَّا اسْتَوَى فِي الْمَلِكِ وَ اسْتَعْبَدَ الْوَرِي      رسول المنايا تله لجبینه

وَ إِنَّ كُلَّ لَمَّا جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ صفت روز رستاخیز است که در آن روز رزمه‌های نفاق برگشایند و سرپوشهای زرقی از سر آن بر گیرند و گویند: «فَكشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ». مدعیان بی‌معنی را بینی که زبانه‌هایشان از راه قفا بدر میکشند و لوح معاملات هر کس در رویه‌هایشان میدانند که «اقرأ کتابک»، و هر ذره‌ای که بظلم سنده باشند یا از زکاة باز گرفته داغ قهر میگردانند و بر پیشانی‌های عوانان خویشان پرست می‌نهند. ای مسکین! آخر نگویی که تا چند از این مکابره بر دوام و تا کی ازین شوخی و دلیری فراوان، از حال طفولیت تا جوانی و برنایی و از جوانی و برنایی تا بکلهی و از کلهی تا پیری و از پیری تا بکی؟! سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا... الآية پاکي و بی‌عیبی آن خدای را که در زمین از يك آب و يك خاک و يك هوا این همه عجائب صنع نماید و آیات و رایات قدرت پدید کند، بینا کردن بندگان را و باز نمودن‌شان را که آن کس که ندیده بود ببیند و آن کس که در نیافته بود دریابد که این کرده را کردگاری است و این ساخته را سازنده ایست و این آراسته را آراينده‌ایست و رسته را رویاننده‌ای، هر یکی بر هستی الله

گواه و بر یگانگی وی نشان، نه گواهی دهنده را خرد نه نشان دهنده را زبان،  
و فی کلّ شیء له آیه      تدلّ علیّ ائّه واحد

وَ آیه لَهُمُ اللَّیْلُ نَسْلُخُ مِنْهُ النَّهَارَ بزرگی را پرسیدند که شب فاضل‌تر یا روز؟

جواب داد که شب فاضل‌تر که در شب همه آسایش و راحت بود و راحت از بهشت است و در روز همه رنج و دشواری بود اندر طلب معاش و رنج و دشواری از دوزخ است. و نیز گفت: شب حظّ مخلصان است که عبادت باخلاص کنند ریاداران نه، روز حظّ مرانیان است.

که عبادت بریا کنند اخلاص در آن نه، شب وقت خلوت دوستانست و میعاد آشتی جویان و سلوت مشتاقان و هنگام راز محبان. وحی آمد ببعضی انبیا: کذب من ادّعی محبتی اذا جنّه اللیل نام عنی ا لیس کلّ محبّ یحبّ خلوة حبیبها انا مطلع علیکم اسمع و اری».

و گفته‌اند: شب و روز نشان قبض و بسط عارفان است، گهی شب قبض بود ایشان را و گهی روز بسط، در شب قبض همه فترت و هیبت بینند، در روز بسط همه لطف و رحمت یابند، در شب قبض صرصر قهر آید شواهد جلال نماید بنده بزارد در خواهش آید، در روز بسط همه نسیم لطف دمد بوی وصال آرد شواهد جمال نماید بنده بنازد در رامش آید.

پیر طریقت گفت: گاه گویم که در قبضه دیوم از بس پوشش که می‌بود، گاه نوری تابد که بشریت در جنب آن ناپدید شود، نوری و چه نوری که از مهر ازل نشانست و بر سجد زنگانی عنوانست، هم راحت جان و هم عیش جان و هم درد جانست.

هم درد دل منی و هم راحت جان      هم فتنه برانگیزی و هم فتنه نشان

وَ الْقَمَرَ قَدَرْنَا مَنَازِلَ... از روی حکمت گفته‌اند که زیادت و نقصان ماه از آنست که ماه در ابتدای آفرینش نور او بر کمال بود بخود نظری کرد، عجبی در وی پیدا شد، رب العزة جبرئیل را فرمود تا پر خویش بر روی ماه زد و آن نور از وی بستد ابن عباس گفت: آن خطها که بر روی ماه می‌بینید، نشان پرّ جبرئیل است نور از وی بستد اما نقش بر جای بماند و نقش کلمه توحید است بر پیشانی ماه نبشته «لا اله الا الله محمد رسول الله»، چون نور از ماه بستند او را خدمت درگاه منع کردند، ماه از فرشتگان مدد خواست تا از بهر وی شفاعت کردند گفتند: بار خدایا ماه در خدمت درگاه عزّت خوی کرده هیچ روی آن دارد که یکبارگی او را مهجور نکنی؟ رب العزة شفاعت ایشان قبول کرد و او را دستوری داد تا هر ماهی يك بار سجود کند در شب چهارده، اکنون هر شب که بر آید و بوقت خدمت نزدیکتر می‌گردد نور وی می‌افزاید تا شب چهارده که وقت سجود بود نورش بکمال رسد، باز از چهارده چون در گذرد هر شب در نور وی نقصان می‌آید که از بساط خدمت دورتر می‌گردد. و قیل: شبیه الشمس عبد یكون ابدا فی ضیاء معرفته و هو

صاحب تمکین غیر متلون اشرف شمس معرفته من بروج سعادتہ دائماً لا يأخذہ کسوف و لا یسترہ سحب و شبیه القمر عبد یكون احواله فی التنقل و هو صاحب تلویں له من البسط ما یرقیه الی حد الوصال ثم یرد الی الفتره و یقع فی القبض مما کان به من صفاء الحال فیتناقص و یرجع الی نقصان امره الی ان یرفع قلبه عن وقته ثم یجود علیه الحق سبحانه فیوقه لرجوعه عن فطرته و افاقته عن سکرته فلا یزال تصفو حاله الی ان یقرب من الوصال و یرتقی الی ذرۃ الکمال فعند ذلك یقول بلسان الحال:

ما زلت انزل من وداک منزلاً  
تتحیر الالباب عند نزوله

#### ٤ النوبة الاولى

قوله تعالى: إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغْلٍ بَهْشِيَانٍ آن روز در ناپرداختند، فَاكْهُونَ (٥٥) شادان و نازان میوه خواران.

هُمْ وَأَزْوَاجُهُمْ فِي ظِلَالٍ ايشان و جفتان ايشان در زیر سایه هاند، عَلَى الْأُرَائِكِ مُكْوَنَ (٥٦) بر تختهای آراسته و بر حجله های تکیه زده.

لَهُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ ايشانراست در ان هر میوه، وَ لَهُمْ مَا يَدْعُونَ (٥٧) و ايشانراست هر چه آرزو کنند و خواهند.

سَلَامٌ قَوْلًا سلامی بگفتار، مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ (٥٨) از خداوند مهربان که خود گوید.

وَ امْتَارُوا الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ (٥٩) و گویند فرا کافران که از هم جدا شوید امروز ای ناگرویدگان.

أَلَمْ أَعْهَدْ لَكُمْ يَا بَنِي آدَمَ نَهَ پیمان بستم با شما ای فرزندان آدم، أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ که دیو میپرستید، إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ (٦٠) که او شما را دشمنی آشکار است؟

وَ أَنْ اعْبُدُونِي و مرا پرستید، هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ (٦١) که راه راست اینست؟

وَ لَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ بَدْرَسْتِي که بیراه کرد از شما، جِبَالًا كَثِيرًا گروهای انبوه، أَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ (٦٢) خرد نداشتید؟

هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ (٦٣) این آن دوزخ است که شما را میگفتند و وعده میدادند.

اصْلَوْهَا الْيَوْمَ بِآتَشِ آن در شوید امروز، بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ (٦٤) بآن که کافر شدید و ناسپاس.

الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ آن روز مهر نهیم بر دهانهای ايشان، وَ نُكَلِّمُنَا أَيْدِيَهُمْ وَ دَسْتَهُمْ ايشان با ما بسخن

آید، وَ تَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ وَ پایهای ايشان بر ايشان گواهی دهد، بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (٦٥) آنچه میکردند

وَ لَوْ نَشَاءُ لَطَمَسْنَا عَلَى أَعْيُنِهِمْ ما اگر خواهیم چشمهای ايشان ناپیدا کنیم فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ تا آهنگ راه

کنند، فَأَنَّى يُبْصِرُونَ (٦٦) هرگز چون فرا راه ببینند؟

وَ لَوْ نَشَاءُ لَمَسَخْنَاهُمْ عَلَى مَكَانَتِهِمْ وَ اگر ما خواهیم ايشان را صورت بگردانیم بر جای خویش، فَمَا

اسْتَطَاعُوا مُضِيًّا وَ لَا يَرْجِعُونَ (٦٧) تا نه از پیش توانند که روند و نه از بس.

وَ مَنْ نَعْمَرُهُ وَ هَر كِرَا عَمْر دَرَا ز دِهِيْم، نُنَكْسُهُ فِي الْخَلْقِ خَلْقِ وِي بَرِگَرْدَانِيْم بِيَس، أَ قَلَا يَعْقِلُوْنَ (٦٨) دَر نَمِي يَابِنْد؟

وَ مَا عَلَمْنَاهُ الشَّعْرَ مَا وِي رَا شَعْر نِيَامُوخْتِيْم، وَ مَا يَبْغِي لَهُ وَ او رَا خُوْد نَسَزْد شَعْر كَفْتَن، اِنْ هُوَ اِلَّا ذِكْرٌ نِيَسْت اَنْ مَكْر يَادِي، وَ قُرْآنٌ مُبِيْنٌ (٦٩) وَ قُرْآني اَشْكَارَا بِيَدَا كَنْنَدِه.

لِيُنْذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا تَا بِيْم نَمَايِد وَ آگَا كَنْد هَر كِه زَنْدِه دَل بُوْد، وَ يَحَقُّ الْقَوْلُ عَلَي الْكَافِرِيْنَ (٧٠) وَ عَذَابِ وَ اَجِب شُوْد بَر نَاگَرُوِيْدگان.

أ وَ لَمْ يَرَوْا اَنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ نَمِي بِيِنِنْد كِه بِيَا فَرِيْدِيْم مَا اِيْشَان رَا، مِمَّا عَمِلْتْ اَيْدِيْنَا اَز اَنْجِه مَا كَرِيْم وَ اَفَرِيْدِيْم، اَنْعَامًا چَهَار پَايَان شَتْرَان وَ گَاوَان وَ گُوَسْپِنْدَان فَهْمُ لَهَا مَالِكُوْنَ (٧١) تَا اِيْشَان رَا زِيْر دَسْت مِيْدَارِنْد وَ بَا اِيْشَان مِي تَاوِنْد.

وَ ذَلَّلْنَاهَا لَهُمْ وَ اَنْ چَهَار پَايَان نَرْم كَرِيْم اِيْشَان رَا، فَمِنْهَا رَكُوْبُهُمْ اَز اَنْ لَعْنِي بَر نَشَسْتِي اِنْد بَر اَنْ مِي نَشِيِنِنْد، وَ مِنْهَا يَأْكُلُوْنَ (٧٢) وَ اَز اَنْ لَخْتِي خُوْرْدَنِي اِنْد اَز اَنْ مِي خُوْرِنْد.

وَ لَهُمْ فِيْهَا مَنَافِعٌ وَ مَشَارِبٌ وَ اِيْشَان رَا دَر اَنْ سُوْدِهَاسْت وَ بَكَار اَمْدَهَا، أَ قَلَا يَشْكُرُوْنَ (٧٣) بَا زَادِي نِيِنْد وَ سِيَاَس دَارِي نَكْنِنْد؟

وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللّٰهِ اِلَهَةً كَافِرَان فَرُوْد اَز اللّٰهِ خَدَايَان گَرَفْتِنْد، لَعَلَّهُمْ يُنْصَرُوْنَ (٧٤) تَا اِيْشَان رَا بَكَار اِيْنْد وَ يَارِي دَهِنْد.

لَا يَسْتَطِيعُوْنَ نَصْرَهُمْ يَارِي دَاْدِن اِيْشَان نَتَاوِنِنْد، وَ هُمْ لَهُمْ جُنْدٌ مُّحْضَرُوْنَ (٧٥) اِيْن كَافِرَان فَرْدَا بَتَان رَا سِيَاِهِي اِنْد حَاضِر كَرْدِه

فَلَا يَحْزَنُكَ قَوْلُهُمْ سَخْن اِيْشَان اِنْد هَكْن مَدَارْد تَرَا، اِنَّا نَعْلَمُ مَا يُسِرُّوْنَ وَ مَا يُعْلِنُوْنَ (٧٦) كِه اَنْجِه مِي گُوِيْنْد بَر مَا پُوْشِيْدِه نِيَسْت، مِي دَاْنِيْم اَنْجِه نِهَان مِي دَارِنْد وَ اَنْجِه اَشْكَارَا مِي دَارِنْد.

أ وَ لَمْ يَرَ الْاِنْسَانُ نَمِي بِيِنِنْد اِيْن مَرْدَم، اَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ كِه مَا بِيَا فَرِيْدِيْم او رَا اَز نَطْفَهَاي، فَاِذَا هُوَ خَصِيْمٌ مُبِيْنٌ (٧٧) اَنْ گِه بَا مَا خَصْمِي كَنْد خَصْمِي اَشْكَارَا.

وَ ضَرَبْنَا لَنَا مَثَلًا مَا رَا مَثَل زِد، وَ نَسِي خَلْقُهُ وَ اَفْرِيْنَش او فَرَا مُوْش كَرْد، قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ كَفْت اَنْ كِيَسْت كِه اسْتَخْوَان رَا زَنْدِه خُوَا هَد كَرْد؟ وَ هِيَ رَمِيْمٌ (٧٨) وَ اَنْ رِيْزِيْدِه وَ تَبَاه گَشْتِه.

فَلْ يُحْيِيْهَا كُوِي زَنْدِه كَنْد اَنْ اسْتَخْوَانِهَاي پُوْسِيْدِه تَبَاه گَشْتِه، الَّذِي اَنْشَأَهَا اَوَّلَ مَرَّةٍ او كِه بِيَا فَرِيْد نَخَسْت بَار اَنْ رَا، وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيْمٌ (٧٩) وَ او بَهْمِه اَفْرِيْدِهَاي وَ هَمِه اَفْرِيْنَش دَا نَاسْت

الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ اَنْ خَدَايِي كِه شَمَا رَا كَرْد وَ اَفْرِيْد، مِنْ الشَّجَرِ الْاُخْضَرِ نَارًا اَز دَرِخْت سَبِز اَتَشِي، فَاِذَا اَنْتُمْ مِنْهُ تُوقَدُوْنَ (٨٠) كِه تَا شَمَا اَز اَنْ اَتَش مِي فَرُوْزِيْد.

أ وَ لَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْاَرْضَ بِقَادِرٍ نِيَسْت اَنْ كَس كِه اَسْمَان.

وَ زَمِيْن اَفْرِيْد تَاوَانَا، عَلَي اَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَرَان كِه چُوْن اِيْشَان رَا اَفْرِيْنْد؟ بَلِي وَ هُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيْمُ (٨١) آري

اوست آن آفریدگار آسان آفرین دانا، إِنَّمَا أَمْرُهُ فَرْمَانٌ او آنست، إِذَا أَرَادَ شَيْئًا كه چیزی خواهد که بود، أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (۸۲) آن را گوید که باش و می‌بود

فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ پاكی و بی‌عیبی او را که بدست اوست پادشاهی همه چیز، وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۸۳) و بازگشت همگان با اوست.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغْلٍ فَاكِهِونَ ابن كثير و نافع و ابو عمرو «فی شغل» مخفف خوانند و باقی قرآء مثقل خوانند، و هما لغتان مثل السَّحْتِ و السَّحْتِ، و تفسیر «شغل» بقول ابن عباس افتضاض ابكار است. مصطفى عليه الصلاة و السلام در تفسیر این آیه گفته: «انّ احدهم ليفتضض في الغداة الواحدة مائة عذراء» قال: «ففي هذا شغلهم».

و قال عكرمة: فتكون الشهوة في اخريهن كالشهوة في اوليهن و كلما افتضضها رجعت على حالها عذراء. و قال: جاء رجل الى النبي (ص) فقال: يا رسول الله انفضى الى نساننا في الجنة كما نفضى اليهن في الدنيا؟ قال: «و الذي نفسى بيده انّ المؤمن ليفضى في اليوم الواحد الى الف عذراء».

گفته‌اند که در صحبت بهشتیان منی و مذی و فضولات نباشد چنانکه در دنیا، بلی لذت صحبت آن باشد که زیر هر تار مویی يك قطره عرق بیاید که رنگ رنگ عرق بود و بوی بوی مشک. و عن عبد الله و هب قال: انّ في الجنة غرفة يقال لها العالية فيها حوراء يقال لها الغنجة اذا اراد وليّ الله ان يأتيها اتياها جبرئيل فأذنها فقامت على اطرافها معها اربعة آلاف وصيفة يجمعن اذياها و ذوانبها يبخرنها بمجامر بلانار.

كلمتي گفتم: «فی شغل» یعنی عمّا فيه اهل النار، ای لا يهتمهم امرهم فلا يذكرهم، معنی آنست که: بهشتیان را چندان ناز و نعیم بود که ایشان را پروای اهل دوزخ نبود نه خبر ایشان پرسند نه پرداخت آن دارند که نام ایشان برند. و گفته‌اند: قومی عاصیان امّت احمد در عرصات قیامت بمانند از دوزخ رسته و ببهشت نارسیده، ربّ العزة با ایشان خطاب کند که اهل دوزخ در عذاب و سخط ما گرفتاراند و از محنت خویش با کس نپردازند و اهل بهشت در ناز و نعیم غرق‌اند و بانعام و افضال ما مشغول، ایشان را چندان شغل است در ان ناز و نعیم خویش که با دیگری نمی‌پردازند، فذلك قوله: «في شغلٍ فاكِهِونَ»، آن گه گوید: عبادی چون از هر دو فریق باز ماندید، اینک من با شما رحمت کردم و شما را آمرزیدم. ابن کیسان گفت: شغل ایشان در بهشت زیارت یکدیگر است این زیارت آن میرود و آن زیارت این می‌آید، وقتی پیغامبران زیارت صدیقان و اولیا و علما روند، وقتی صدیقان و اولیا و علما زیارت پیغامبران روند، وقتی همه بهم جمع شوند زیارت درگاه عزت و حضرت الهیت روند. و فی الخبر عن ابن عباس رضی الله عنه عن النبي (ص) قال: «انّ اهل الجنة يزورون ربهم عز و جل في كل يوم جمعة في رمال الكافور و اقربهم منه مجلسا اسرعهم اليه يوم الجمعة و ابكرهم غدواً».

و عن انس بن مالك رضی الله عنه قال قال رسول الله (ص): «بينما اهل الجنة على خيول من ياقوت

سروجها من ذهب و لجامها من ذهب يتحدّثون تحت ظلّ الشجرة عن الدنيا اذا اتاهم آت عن ربّهم عز و جل ان اجيبوا ربّكم فينزلون عن خيولهم الى كئيب من مسك ابيض اتيح منابر من ذهب و منار من نور و منابر من لؤلؤ و منابر من ياقوت و منابر من فضة فيجلسون عليها فيقول الجبار جلّ جلاله: مرحبا بخلقى و زوارى و اهل طاعتى اطعموهم فيطعمونهم طعاما ما طعموا قبله مثله فى الجنة ثم يقول جلّ جلاله: مرحبا بخلقى و زوارى و اهل طاعتى اسقوهم فيسقونهم شرابا ما شربوا مثله فى الجنة قط، ثم يقول جلّ جلاله: مرحبا بخلقى و زوارى و اهل طاعتى البسوهم فيلبسونهم ثيابا ما لبسوا مثلها قط فى الجنة ثم يقول تبارك و تعالى: مرحبا بخلقى و زوارى و اهل طاعتى عطروهم فيعطرونهم بعطر ما عطروا بمثله فى الجنة قط، ثم يقول: مرحبا بخلقى و زوارى و اهل طاعتى اكلوا و شربوا و كسوا و عطروا و احق لى ان اتجلى لهم فيتجلى لهم تبارك و تعالى فينظرون الى وجهه عز و جل فيغشاهم من نوره ما لولا انّ الله عز و جل قضى ان لا يموتوا لاحترقوا ثم يقال لهم ارجعوا الى منازلكم فيرجعون الى منازلهم و قد خفوا على ازواجهم بما غشاهم من نوره تبارك و تعالى فيقول لهم ازواجهم لقد خرجتم من عندنا بصورة و رجعتم الينا بغيرها فيقولون تجلى لنا ربنا عز و جل فنظرنا اليه».

و قال بعض المفسرين: قوله «فِي شُعْلِ فَاكِهُون» يعنى فى ضيافة الله عز و جل و سياق الحديث الذى اوردناه يدل عليه. خدای را عز و جل دو ضیافت است مر بندگان را یکی اندر ربض بهشت بیرون بهشت و یکی اندر بهشت و شرح این دو ضیافت از پیش رفت.

قوله: «فاكهون» و «فكهون» لغتان مثل الحاذر و الحذر و المعنى ناعمون فرحون. و قيل: الفاكه كثير الفاكهة كالتابن و التامر، قال الشاعر: و دعوتى و زعمت انك لابن فى الضيف تامر و الفكه الذى يتناول الفاكهة او الطعام، قوله: «هُمَ وَ اَزْوَاجُهُمْ فِي ظِلَالٍ» قرأ حمزة و الكسائى: «فى ظلل» بضمّ الظاء من غير الف جمع ظلّة. و قراءة العامّة «فى ظلال» بالالف و كسر الظاء على جمع ظل نظيره قوله: «وَ نُذْخِلُهُمْ ظِلًّا ظَلِيلًا» «وَ دَانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلَالُهَا». معنى آنست كه: ایشان و جفتان ایشان در زیر سایه هانند، همانست كه فرمود: «وَ ظِلٌّ مَمْدُودٍ». و اگر «ظلل» خوانی معنى آنست كه: ایشان و جفتان ایشان در سایه وانها اند بناها و خیمه ها كه از بهر ایشان ساخته اند، در بهشت خیمه هاست از مروارید سپید چهار فرسنگ در چهار فرسنگ آن خیمه زده شصت میل ارتفاع آن و در آن خیمه سریرها و تختها نهاده هر تختی سیصد گز ارتفاع آن، بهشتی چون خواهد كه بر آن تخت شود تخت بزمین پهن باز شود تا بهشتی آسان بیرنج بر آن تخت شود، اینست كه رب العالمین فرمود: عَلَى الْأَرَائِكِ مُتَكُونٌ يعنى على السرر فى الحجال.

واحدتها اریکه، قال ثعلب: لا تكون اریکه حتى تكون علیها حجال. و قيل: هی الوسائد و الفرش، «متکون» ای جالسون. و قيل: «متکون» ذوا تکاة.

«لَهُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ وَ لَهُمْ مَا يَدْعُونَ» يعنى ما يتمنون، تقول: ادع على، ای تمنّ و قيل: «يدعون» يفتعلون من الدعاء، ای لهم فيها ما يدعون الله به. و قيل: للمؤمنين فى الجنة ما يدعون فى الدنيا من الثواب و الدرجات

فیهما و ینکره الکافرون.

«سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ» گفته‌اند: آرزوی بهشتیان سلام خداوند رحیم است، معنی هر دو آیت در هم بسته و «سلام» بدل «ما یَدْعُونَ» است، می‌گوید: ایشانراست هر چه آرزو کنند و آرزوی ایشان سلام است، یعنی لهم سلام یقول الله قولاً ایشان را آرزوی سلام است و ایشانراست آن سلام که آرزوی ایشانست، سلامی که از گفتار خداوند مهربان است نه واسطه در میان و نه آنجا سفیر و ترجمانست، گفته‌اند: معنی سلام آنست که سلمتم عبادی من الحرقة و الفرقة، و آنچه گفت: «مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ» اشارت رحمت درین موضع آنست که ایشان را برحمت خویش قوت و طاقت دهد تا بیواسطه کلام حق بشنوند و دیدار وی به بینند و ایشان را دهشت و حیرت نبود.

روی جابر بن عبد الله قال قال رسول الله (ص): «بینا اهل الجنة فی نعیمهم اذ سَطِعَ لهم نور فرفعوا رؤسهم فاذا الرب عز و جل قد اشرف علیهم من فوقهم فقال: السلام علیکم یا اهل الجنة فذلك قوله: «سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ» فینظر الیهم و ینظرون الیه فلا یلتفتون الی شیء من النعیم ما داموا ینظرون الیه حتی یحتجب فیبقی نوره و برکته علیهم فی دیارهم.

«و امتازوا الیومَ ایها المجرمون» القول ها هنا مضمر، التأویل: و یقال للکفار: «امتازوا الیوم» یعنی تمیزوا من المؤمنین. و فی معناه قوله تعالی: یَصَدَّعُونَ یَفْرَقُونَ فَرِیقٌ فِی الْجَنَّةِ وَ فَرِیقٌ فِی السَّعِیرِ وَ جَعَلْنَا بَیْنَهُمْ مَوْبِقًا قَالَ قَتَادَةَ: معناه اعتزلوا عن کلّ خیر. و قال السدی: ای کونوا علی حدة. و قال الضحاک: ان لكل کافر فی النار بیتا یدخل فیهِ و یردم بابه بالنار فیکون فیهِ ابد الابدین لا یری و لا یری، و کان النبی (ص) کثیرا یقول: «اللهم انی اعوذ بک من النار و یل لاهل النار».

قوله: «ألم أعهدَ لَیْکُمْ» ای الم آمرکم، الم اوصیکم یا بنی آدم أن لا تَعْبُدُوا الشَّیْطَانَ عِبَادَةَ الشَّیْطَانِ طاعته، و كذلك تأویل قوله تعالی: اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَ رُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا یعنی اطاعوهم فی الباطل. و قیل: معناه ان لا تعبدوا الاصنام، فاضاف الی الشیطان لانهم عبدوها بامرهم فکانتهم عبوده، و المراد بالعهد ما عهد الیهم فی قوله: وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ.. الآية. و قیل: ألم أعهدَ لَیْکُمْ بارسال الرسل و انزال الکتب؟ یقول الله لهم هذا یوم القيمة، و یحتمل ان یرجع الی هذا من خطاب الله تعالی عباده فی الدنیا، إِنَّهُ لَکُمْ عَدُوٌّ مُبِینٌ ظَاهِرَ الْعِدَاوَةِ. وَ أَنْ اعْبُدُونِی اطیعونی و وحدونی، هذا صِرَاطٌ مُسْتَقِیمٌ دِینَ قِیَمٍ.

وَ لَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا کَثِیرًا نافع و عاصم جِبِلًّا بکسر جیم و باو تشدید لام خوانند، یعقوب بضم جیم و باو تشدید لام. ابن عامر و ابو عمرو بضم جیم و سکون با. باقی قرأ بضم جیم و باو تخفیف لام. و الجبل جمع الجبله، و الجبل جمع الجمع و الجبل بالتخفیف جمع جبیل، و کلها لغات معناه الخلق و الجماعة، ای خلقا کثیرا جبله ای خلقه. معنی آنست که شیطان از شما گروهانی انبوه بیراه کرد، و این بر طریق تسبب است، یعنی سار الشیطان سببا لضلالتهم، کقوله تعالی للاصنام رَبِّ إِنَّهُمْ أَضَلُّنَ کَثِیرًا مِنَ النَّاسِ، و بحقیقت هدایت و ضلالت و رشد و غوایت از خداست تعالی و تقدس.

أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ استفهام تقریح علی ترکهم الانتفاع بالعقل. و قيل: أَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ ما اتاكم من هلاك الامم الخالية بطاعة ابليس.

و يقال لهم لَمَّا دنوا من النار: هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ بها فی الدنيا.

اصْلَوْهَا الْيَوْمَ ادخلوها و الزموها و ذوقوا حرَّها بما كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ قال ابو هريرة: اوقدت النار الف عام فابيضت ثم اوقدت الف عام فاحمرت ثم اوقدت الف عام فاسودت فهي سوداء كالليل المظلم.

الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ روز قیامت عمل کافران بر کافران عرضه کنند و صحیفه های کردگار ایشان بایشان نمایند آن رسواییها بینند و کردهها بر مثال کوههای عظیم، انکار کنند و خصومت در گیرند و بر فریشتگان دعوی دروغ کنند گویند: ما این که در صحیفه هاست نه کرده ایم و عمل ما نیست و الله ربنا ما كنا مشركين، همسایگان بر ایشان گواهی دهند، همسایگانرا دروغ زن گیرند، اهل و عشیرت گواهی دهند و ایشان را نیز دروغ زن گیرند، پس رب العالمین مهر بر دهنهای ایشان نهد و جوارح ایشان بسخن آرد تا بر کردههای ایشان گواهی دهند، اینست که رب العزة فرمود: الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ وَ تَكَلَّمْنَا أُبْدِيهِمْ. و اول چیزی از اعضای ایشان که گواهی دهد استخوان ران چپ بود

لقول النبي (ص): ان اول عظم من الانسان ينطق يوم يختم على الافواه فخذ من رجله الشمال.

و قال (ص): انكم تدعون يوم القيمة مقدمة افواهكم بالقدم ای مشددة فاول ما يسئل عن احدكم فخذ و كفه.

و روى انهم يقولون لجوارحهم: ما شهدتكّن هذه و عنكّن كنا نناضل، ای نجادل.

و فی کیفیة هذا الكلام قولان: احدهما ان الله يمكنها من الكلام و يجعل لها خلقة تصلح للنطق، و الثاني ان المتكلم هو الله سبحانه الا انه يسمع من جهتها فنسب اليها.

و فی الخبر عن جابر بن عبد الله قال: لَمَّا رجعت مهاجرة البحر قال رسول الله (ص): الا تحدثوني باعجب ما رأيتم بارض الحبشة قالوا بينما نحن جلوس اذ مرت علينا عجوز من رها بنتهم تحمل على رأسها قلة من ماء فمرت بفتى منهم فجعل احدى يديه بين كتفها ثم دفعها فخرت على ركبتيها فانكسرت قلتها فلما ارتفعت التفتت اليه فقالت سوف تعلم يا غدر اذا وضع الله الكرسي و جمع الاولين و الآخرين و تكلمت الايدي و الارجل بما كانوا يكسبون سوف تعلم كيف امرى و امرك فقال رسول الله (ص): صدقت ثم صدقت كيف يقّس الله قوما لا يؤخذ من شديدهم لضعيفهم.

و لَوْ نَشَاءُ لَطَمَسْنَا عَلَى أَعْيُنِهِمْ فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ فَأَنَّى يُبْصِرُونَ قال ابن عباس معناه: لو نشاء لفقنا اعين ضلالتهم فاعمينا هم عن غيهم و حولنا ابصارهم من الضلالة الى الهدى فابصروا رشدهم فَأَنَّى يُبْصِرُونَ؟ و لم نفعل ذلك بهم. معنى أنست که: اگر ما خواهیم دیده ضلالت ایشان بر کنیم و هدایت دهیم تا راه بینند و براه راست روند، آن گه فرمود: فَأَنَّى يُبْصِرُونَ و لم افعل ذلك بهم. چون فرا راه بینند و این نکردم با ایشان. زجاج گفت: معنى أنست که: ما اگر خواهیم ایشان را نابینا کنیم تا از راه برگردند، و اگر این کنیم از کجا بینایی یابند و چون فرا راه بینند؟



وَ لَوْ نَشَاءُ لَمَسَخْنَاهُمْ عَلَىٰ مَكَانَتِهِمْ قَرَأَ أَبُو بَكْرٍ: عَلَىٰ مَكَانَاتِهِمْ يَعْنِي: لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُمْ قَرْدَةً وَ خَنَازِيرَ فِي مَنَازِلِهِمْ أَكْرَ خَوَاهِيمِ إِيشَانِ رَا صُورَتِ كَرْدَانِيمِ بَا كَيِيَانِ وَ خُوكَانِ تَا بَرِ جَايِ خُوِيْشِ بَرِ مَنَزَلِ خُوِيْشِ مِي بَاشَنَد. وَ قِيلَ لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُمْ حَجَارَةً عَلَىٰ الْمَكَانِ، اِي سَاعَتُنْذَ لَا يَسْتَطِيعُونَ الذَّهَابَ وَ لَا الرَّجُوعَ، وَ الْمَكَانَ وَ الْمَكَانَةَ وَاحِدًا.

وَ قِيلَ: لَوْ نَشَاءُ لَأَقْعَدْنَاهُمْ عَن أَرْجُلِهِمْ فَلَا يُقْدِرُونَ عَلَىٰ ذَهَابٍ وَ لَا رَجُوعٍ. وَ قِيلَ: فَمَا اسْتَطَاعُوا مُضِيًّا أَوْ مَا قَدَرُوا أَن يَجَاوِزُوا تَكْذِيبِهِمْ، وَ لَا يَرْجِعُونَ أَوْ لَا يَتُوبُونَ.

وَ مَنْ نُعَمِّرُهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ أَوْ مَنْ أَطْلَنَّا عَمْرَهُ رَدَدْنَاهُ إِلَىٰ أَرْضِ الْعَمْرِ شَبَّهَ الصَّبِيَّ فِي أَوَّلِ الْخَلْقِ وَ قِيلَ: نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ أَوْ نَصِيْرَهُ إِلَى الضَّعْفِ بَعْدَ الْقُوَّةِ وَ إِلَى النِّقْصَانِ بَعْدَ الزِّيَادَةِ. نُنَكِّسْهُ بَضْمَ نُونِ أَوَّلِ وَ فَتْحَ دُومِ وَ تَشْدِيدَ كَافِ قِرَاءَتِ عَاصِمٍ وَ حَمَزِهِ اسْتِ، بَاقِي بَفَتْحِ نُونِ أَوَّلِ وَ اسْكَانِ نُونِ دُومِ وَ ضَمِّ كَافِ وَ تَخْفِيفِ خَوَانَد.

أَفَلَا يَعْقِلُونَ بِنَاءِ مَخَاطَبِهِ قِرَاءَتِ نَافِعِ وَ ابْنِ عَامِرٍ وَ يَعْقُوبِ اسْتِ، بَاقِي بِيَا خَوَانَد. مِي كُوِيْد: هَر كَرَا عَمْرٍ دَرَا زِ دِهِيْمِ خَلْقِ وَيِ بَر كَرْدَانِيمِ بَه پَسِ وَ اُو رَا بَشْبَه كُودَكَانِ بَا زِ دَارِيْمِ، يَعْنِي كِه پَسِ اَز زِيَادَتِ اُو رَا نَقْصَانِ دِهِيْمِ وَ پَسِ اَز قُوْتِ اُو رَا ضَعْفِ دِهِيْمِ، هَمَانَسْتِ كِه دَرِ اِن آيْتِ فَرْمُود: اللّٰهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفًا وَ شَيْبَةً... وَ قَالَ سَفِيَانُ: اِذَا بَلَغَ الرَّجُلُ ثَمَانِينَ سَنَةً تَغْيِيرُ جِسْمِهِ. أَفَلَا يَعْقِلُونَ فَيَعْتَبِرُوا وَ يَعْلَمُوا أَنَّ الَّذِي قَدَرَ عَلَىٰ تَصْرِيفِ أَحْوَالِ الْإِنْسَانِ يَقْدِرُ عَلَىٰ الْبَعْثِ بَعْدَ الْمَوْتِ.

وَ مَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ وَ مَا يَنْبَغِي لَهُ اَيْنِ جَوَابِ مُشْرَكَانِ قَرِيْشِ اسْتِ كِه مِي كَفْتَنَد: رَسُوْلُ خُدَا شَاعِرِ اسْتِ وَ اَنْجِه مِي كُوِيْدِ وَ مِي خَوَانَدِ شَعْرِ اسْتِ، وَ ذَلِكِ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ نَّتَرَبَّصُ بِهِ رَيْبَ الْمُنُونِ أَمْ إِنَّا لَتَارْكُوا آلِهَتِنَا لِشَاعِرٍ مَّجْنُونٍ.

رَبِّ الْعَالَمِينَ فَرْمُود: مَا اُو رَا شَعْرِ نِيَامُوخْتِيْمِ وَ اُو شَاعِرِ نِيَسْتِ، شَعْرِ كَفْتَنِ شَبْهَتِ آرِ وَ دَرِ وَيِ شَبْهَتِ نِيَسْتِ وَ دَرِ كَفْتَارِ وَيِ تَهْمَتِ نِيَسْتِ وَ مَا هُوَ عَلَى الْعَيْبِ بَضِيْنِ اِي بَمْتِهْمِ.

اُو دَرِ هَر چِه خَبَرِ دَادِ اَز غِيْبِ مْتِهْمِ نِيَسْتِ وَ پِيْغَامِ كِه اُوْرَدِهِ جَزِ وَحِي پَاكِ نِيَسْتِ اِنْ هُوَ اِلَّا وَحِي يُوْحِي. وَ مَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ وَ مَا يَنْبَغِي لَهُ.

رَوِي عَنِ الْحَسَنِ أَنَّ النَّبِيَّ (ص) كَانَ يَتَمَثَّلُ بِهَذَا الْبَيْتِ: كَفَى الشَّيْبُ وَالْإِسْلَامُ لِلْمَرْءِ نَاهِيًا. فَقَالَ: كَفَى بِالْإِسْلَامِ وَالشَّيْبِ لِلْمَرْءِ نَاهِيًا.

فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ إِنَّمَا قَالَ الشَّاعِرُ: كَفَى الشَّيْبُ وَالْإِسْلَامُ لِلْمَرْءِ نَاهِيًا. ثُمَّ قَالَ أَبُو بَكْرٍ أَوْ عَمْرٍ اشْهَدُ أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: وَ مَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ وَ مَا يَنْبَغِي لَهُ. وَ عَنِ قَتَادَةَ قَالَ: بَلَّغْنِي أَنَّ عَائِشَةَ سَأَلَتْ: هَلْ كَانَ النَّبِيُّ (ص) يَتَمَثَّلُ بِشَيْءٍ مِنَ الشُّعْرِ؟ قَالَتْ: كَانَ الشُّعْرُ ابْغَضَ الْحَدِيثِ إِلَيْهِ، قَالَتْ: وَ لَمْ يَتَمَثَّلْ بِشَيْءٍ مِنَ الشُّعْرِ اِلَّا بِبَيْتِ أَخِي بَنِي قَيْسِ طَرْفَةَ:

سبتدی لك الايام ما كنت جاهلا و یأتیک بالاخبار من لم تزود

فجعل يقول (ص): و یأتیک من لم تزود بالاخبار. فقال ابو بكر: ليس هكذا الشعر ائما هو: و یأتیک بالاخبار من لم تزود، فقال (ص): ما علمت الشعر و ما ينبغي لی.

إِنْ هُوَ يَعْنِي الْقُرْآنَ إِلَّا ذِكْرًا أَوْ مَوْعِظَةً وَ قُرْآنٌ مُبِينٌ فِيهِ الْفَرَائِضُ وَ الْحُدُودُ وَ الْإِحْكَامُ.

لِيُنْذِرَ قَرَأَ أَهْلَ الْمَدِينَةِ وَ الشَّامِ وَ يَعْقُوبَ: لَتُنذِرَ بِنَاءِ الْمَخَاطَبَةِ وَ كَذَلِكَ فِي الْإِحْقَافِ وَ أَفْقَهْمِ ابْنِ كَثِيرٍ فِي الْإِحْقَافِ، أَوْ لَتُنذِرَ يَا مُحَمَّدُ. وَ قَرَأَ الْآخَرُونَ بِالْيَاءِ، أَوْ لِيُنذِرَ الْقُرْآنَ مَنْ كَانَ حَيًّا يَعْنِي مُؤْمِنًا حَيًّا الْقَلْبَ لِأَنَّ الْكَافِرَ كَالْمَيِّتِ فِي أَنَّهُ لَا يَتَدَبَّرُ وَ لَا يَتَفَكَّرُ. وَ يَحَقُّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ أَوْ تَجِبُ حُجَّةُ الْعَذَابِ عَلَى الْكَافِرِينَ. حَىٰ أَيْنَمَا بِمَعْنَى عَاقِلٌ وَ مُؤْمِنٌ اسْتِ وَ خَصَّهُ بِالذِّكْرِ لِانْتِفَاعِهِ بِهِ كَقَوْلِهِ: إِنَّمَا تُنذِرُ مَنْ اتَّبَعَ الذِّكْرَ. وَ مَعْنَى أَنَسْتِ كَه: تَوْ كَسَىٰ رَأَىٰ تَوَانِي كَه آغَاهُ كَنَىٰ كَه عَاقِلٌ بُوَدُ وَ مُؤْمِنٌ تَأَسَخَنَ دَرِيَابِدُ وَ أَنْذَارٌ تَوُ دَرِ دَلٌ وَى أَثَرَ كَنَدُ وَ پَنَدُ تَوُ وَى رَأَىٰ سَوَدُ دَهْدُ، أَمَّا كَافِرٌ وَ جَاهِلٌ دَلْهَىٰ مُرَدَةٌ دَارِنْدُ وَ دَرِ شَمَارٌ مُرَدِّگَانِ أَنْدُ نَه پَنَدُ تَوُ أَيشَانِ رَأَىٰ سَوَدُ دَارِدُ نَه أَنْذَارٌ تَوُ دَرِ دَلْ أَيشَانِ أَثَرَ كَنَدُ، أَيْنَ حَكْمٌ مَا دَرِ أَزَلُ كَرَدِيمٌ وَ دَرِ لَوْحٌ چِنَانِ نَبَشْتِيمٌ كَه زَنْدَه دَلَانِ رَأَىٰ پَنَدُ تَوُ سَوَدُ دَارِدُ وَ بَرِ مُرَدَةٌ دَلَانِ عَذَابٌ مَا وَاجِبٌ آيِدُ، أَيْنَسْتِ كَه رَبِّ الْعِزَّةِ فَرَمُودُ: وَ يَحَقُّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ أَوْ يَجِبُ الْعَذَابُ عَلَى الْكَافِرِينَ وَاجِبٌ شَدُ وَ دَرَسْتِ كَشْتِ بَرِ كَافِرَانِ سَخْنِ اللَّهِ دَرِ أَزَلُ كَه أَهْلُ عَذَابِ أَنْدُ.

أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَا أَوْ تَوَلَّيْنَا خَلْقَهَا بِإِذْنِنَا مِنْ غَيْرِ إِعَانَةٍ أَحَدٌ، وَ ذَكَرَ الْإِيْدِي هَا هُنَا يَفِيدُ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَىٰ خَلَقَهَا بِذَاتِهِ سَبْحَانَهُ مِنْ غَيْرِ وَاسِطَةٍ.

مَعْنَى خَلْقٍ بِحَقِيقَتِ أَفْرِيدِنِ اسْتِ مِنْ نَيْسْتِ هَسْتِ كَرْدِنِ وَ مِنْ نَبُوْدُ بُوَدُ آوَرْدِنِ وَ مِنْ آعَازِ نُو سَاخْتِنِ، وَ حَقِيقَتِ أَيْنِ فَعْلٍ جَزِ كَرْدِگَارِ قَدِيمِ وَ خَدَاوَنَدِ حَكِيمِ رَأَىٰ نَيْسْتِ كَه كَمَالِ قَدْرَتِ وَ حَكْمَتِ وَ جَلَالِ عِزَّتِ جِزِ وَى رَأَىٰ نَيْسْتِ. وَ دَرِ قُرْآنِ خَلْقِ بَچِنْدِ مَعْنَى بِيَايِدُ: خَلْقٌ اسْتِ بِمَعْنَى تَصْوِيرِ كَقَوْلِهِ: وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ أَوْ تَصْوِيرِ، وَ خَلْقٌ اسْتِ بِمَعْنَى دَرُوعِ كَقَوْلِهِ: وَ تَخْلُقُونَ إِفْكَأً وَ خَلْقٌ اسْتِ بِمَعْنَى دِينِ كَقَوْلِهِ: لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ أَوْ لِدِينِهِ، وَ خَلْقٌ اسْتِ بِمَعْنَى إِبْدَاعِ وَ إِخْتِرَاعِ كَقَوْلِهِ: خَلَقْتُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَ كَقَوْلِهِ: أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَا قَالَ الْقَتَيْبِيُّ: الْإِيْدِي هَا هُنَا الْقُدْرَةُ وَ الْقُوَّةُ وَ قَوْلُهُ: عَمِلَتْ أَيْدِينَا حِكَايَتِ عَنِ الْفَعْلِ وَ أَنْ لَمْ يَبَاشِرِ الْفَعْلُ بِالْيَدِ، هَذَا كَقَوْلِهِ: جَرَىٰ بِنَاءِ هَذِهِ الْقَنْطَرَةِ وَ هَذَا الْقَصْرِ عَلَى يَدِي فَلَانِ.

وَ فِي الْخَبْرِ: عَلَى الْيَدِ مَا أَخَذْتَ حَتَّى تُوْدِيَهُ فَالْأَمَانَةُ مُوْدَاةٌ وَ أَنْ لَمْ تَبَاشِرِ بِالْيَدِ.

وَ تَقُولُ: مَا لِي فِي يَدِ فَلَانِ، وَ الْيَتِيمُ حَتَّى يَدِ الْقَيْمِ فَالْيَدِ يَكْنَىٰ بِهَا عَنِ الْمَلِكَةِ وَ الضَّبْطِ.

أَنْعَامًا فَهُمْ لَهَا مَالِكُونَ ضَابِطُونَ قَاهِرُونَ، أَوْ لَمْ نَخْلُقِ الْإِنْعَامَ وَ حَشِيَّةَ نَافِرَةَ مِنْ بَنِي آدَمَ لَا يَقْدِرُونَ عَلَى ضَبْطِهَا بَلْ هِيَ مَسْحُورَةٌ لَهُمْ، وَ هِيَ قَوْلُهُ: وَ نَلَّغْنَاهَا لَهُمْ سَخْرَانَاهَا لَهُمْ، فَمِنْهَا رَكُوبُهُمْ الرُّكُوبُ وَ الرُّكُوبَةُ مَا يَرْكَبُ مِنَ الْإِبْلِ، وَ كَذَلِكَ الْحُلُوبُ وَ الْحُلُوبَةُ مَا يَحْلُبُ مِنْهَا بِالْهَاءِ وَ بِحَذْفِ الْهَاءِ قِيلَ: الرُّكُوبُ جَمْعُ وَ الرُّكُوبَةُ وَاحِدٌ. وَ مِنْهَا يَأْكُلُونَ أَوْ سَخْرَانَاهَا لَهُمْ لِيَرْكَبُوا ظَهْرَهَا وَ يَأْكُلُوا لَحْمَهَا.

وَ لَهُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَ مَشَارِبُ الْمَنَافِعِ الْاَصْوَافِ وَ الْاَوْبَارِ وَ الْاَشْعَارِ وَ الْاَوْلَادِ، وَ الْمَشَارِبِ اللَّيْنِ، أَ قَلَا  
يَشْكُرُونَ اسْتِفْهَامَ بِمَعْنَى الْاَمْرِ.

وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لَعَلَّهُمْ يُبْصِرُونَ يَعْنِي لَعَلَّ اَصْنَامَهُمْ تَنْصِرُهُمْ اِذَا حَزَنَهُمْ اَمْرٌ وَ تَمْنَعُهُمْ مِنْ ذَلِكَ وَ  
لَا يَكُونُ ذَلِكَ قَطًّا.

لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَهُمْ وَ مَنَعَهُمْ مِنَ الْعَذَابِ، وَ هُمْ لَهُمْ جُنْدٌ مُحْضَرُونَ اِى الْكِفَارِ جُنْدٌ لِلْاَصْنَامِ يَغْضَبُونَ لَهَا وَ  
يَحْضُرُونَهَا فِي الدُّنْيَا هِيَ لَا تَسُوقُ الْيَهُمَ خَيْرًا وَ لَا تَسْتَطِيعُ لَهُمْ نَصْرًا. وَ قِيلَ: هَذَا فِي الْاٰخِرَةِ يُوْتَى بِكُلِّ مَعْبُودٍ  
مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ مَعَهُ اِتِّبَاعَةُ الَّذِينَ عَبْدُوهُ كَأَنَّهُمْ جُنْدٌ مُحْضَرُونَ فِي النَّارِ.

فَلَا يَحْزُنُكَ قَوْلُهُمْ فِيهِ قَوْلَانٌ: اِحْدَهُمَا قَوْلُهُمْ فِي اللَّهِ اَنَّ لَهُ شَرِيكًَا وَ وِلْدَانًا، اِنَّا نَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَ مَا يُعْلِنُونَ  
فَنَجَازِيهِمْ عَلَى اَقْوَالِهِمْ وَ اَفْعَالِهِمْ، وَ الثَّانِي قَوْلُهُمْ فِيكَ يَا مُحَمَّدُ اَنَّكَ شَاعِرٌ وَ مَجْنُونٌ وَ سَاحِرٌ. وَ قِيلَ: قَوْلُهُمْ اِى  
تَهْدِيدِهِمْ اِيَّاكَ بِالْقَتْلِ وَ وَعِيدِهِمْ، اِنَّا نَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَ مَا يُعْلِنُونَ فَنَحُولُ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُمْ.

أَوْ لَمْ يَرَ الْاِنْسَانُ اَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَاِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ جَدَلٌ بِالْبَاطِلِ مَبِينٌ بَيْنَ الْخُصُومَةِ، يَعْنِي اَنَّهُ  
مَخْلُوقٌ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ يَخَاصِمُ فَكَيْفَ لَا يَتَفَكَّرُ فِي بَدْوِ خَلْقِهِ حَتَّى يَدْعِيَ الْخُصُومَةَ نَمِي بَيْنَهُمْ مَرْدَمٌ كَمَا بِيَا فَرِيدِيْمٍ اَوْ  
رَا اَزْ اَبِي مَهِيْنٍ دَرِ قَرَارِي مَكِيْنٍ، چَهْلِ رُوْزِ اَوْ رَا دَرِ طُوْرِ نَطْفَةِ نَگِهٖ دَاشْتِيْمِ تَا عَلْقَهٗ گِشْتِ وَ اَنْ گِهٖ دَرِ طُوْرِ  
عَلْقَهٗ چَهْلِ رُوْزِ بَدَاشْتِيْمِ تَا مَضْغَهٗ گِشْتِ. مُصْطَفَى عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ فَرَمُوْدُ: اِنْ خَلَقَ اِحْدَكُمُ يَجْمَعُ فِي بَطْنِ  
اِمِهٖ اَرْبَعِيْنَ لَيْلَةً ثُمَّ يَكُوْنُ عَلْقَةً مِثْلَ ذَلِكَ ثُمَّ يَكُوْنُ مَضْغَةً مِثْلَ ذَلِكَ ثُمَّ يَبْعَثُ اللَّهُ عِزَّ وَ جَلَّ اِلَيْهِ مَلَكًا بِاَرْبَعِ كَلِمَاتٍ  
فَيَقُوْلُ: اَكْتُبْ اَجَلَهُ وَ رِزْقَهُ وَ شَقِيَّ اَوْ سَعِيْدَهُ.

اَنْ گِهٖ تَقْطِيعِ هَيْكَلِ اَوْ وَ صُوْرَتِ شَخْصِ اَوْ دَرِ ظُهُوْرِ اَوْرَدِيْمِ وَ اَوْ رَا كَسُوْتِ بَشْرِيْتِ پُوْشَانِيْدِيْمِ وَ اَزْ اَنْ  
قَرَارِ مَكِيْنِ بَايْنِ فِضَايِ رَحِيْبِ اَوْرَدِيْمِ وَ اَزْ پَسْتَانِ پَرِ اَزْ خُوْنِ اَوْ رَا شِيْرِ صَافِيْ دَايِيْمِ وَ بَعْقَلِ وَ فُهْمِ وَ سَمْعِ وَ  
بَصْرِ وَ دَلِّ وَ جَانِ اَوْ رَا بِيَا رَا سْتِيْمِ وَ بَقْبُضِ وَ بَطْشِ وَ مَشِيْ وَ حَرَكَاتِ اَوْ رَا قُوْتِ دَايِيْمِ، بَا اِيْنِ هَمِهٖ نَعْمَتِ وَ  
كَرَامَتِ كِهٖ بَا وِي كَرِيْمِ وَ اَزْ اِنْ نَطْفَهٗ بَايْنِ رَتْبِهٖ رَسَانِيْدِيْمِ هَمِيْ بَا مَا خُصْمِي كَنْدِ، اِيْنَسْتِ كِهٖ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ  
فَرَمُوْدُ: فَاِذَا هُوَ خَصِيْمٌ مُبِيْنٌ خُصِيْمِ دَرِيْنِ مَوْضِعِ اَبِيْ بِنِ خَلْفِ الْجَمْحِيْ اَسْتِ وَ اِيْنِ اٰيْتِ دَرِ شَأْنِ وِي اَمْدَهٗ،  
اَسْتِخْوَانِيْ رِيْزِيْدَهٗ كِهْنِ گِشْتَهٗ بَرَدَاشْتِ، گِفت: يَا مُحَمَّدُ اُ تَرِيْ يَحْيٰى اللّٰهَ هَذَا بَعْدَ مَا رَمَّ؟  
فَقَالَ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ: نَعَمْ وَ يَبْعَثُكَ وَ يَدْخُلُكَ النَّارَ، فَاَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالٰى هَذِهِ الْاٰيَاتِ.

وَ ضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَ نَسِيَ خَلْقَهُ اِى خَلْقَنَا اِيَّاهُ، مَصْدَرٌ مُضَافٌ اِلَى الْمَفْعُوْلِ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيْمٌ  
يَقَالُ: رَمَّ الشَّيْءُ وَ رَمَّمْتَهُ فَهِيَ رَمِيْمٌ، كَكَفَّ خُضِيْبًا وَ عَيْنٌ كَحَيْلٍ.

قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي اَنْشَأَهَا خَلْقَهَا اَوَّلَ مَرَّةٍ اِبْتِدَاءً حِيْنَ وَجَدَ، وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيْمٌ لَا يَخْفٰى عَلَيْهِ اَجْزَاؤُهُ وَ اِنْ  
تَفَرَّقَتْ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ فَيَجْمَعُهُ وَ يَعِيْدُهُ خَلْقًا كَمَا كَانَ يَقَالُ الْعِلْمُ هَاهُنَا مُشْتَمَلٌ عَلَى سَعَةِ الْاِقْتِدَارِ عَلَى الْاَمْرِ فَاِنْ  
الْعِلْمُ بِالْخَلْقِ اَعْجَبَ مِنْ الْقُدْرَةِ عَلَى الْخَلْقِ.

الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْاَخْضَرِ نَارًا قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: هُمَا شَجَرَتَانِ يَقَالُ لِاحِدِهِمَا الْمَرْخُ وَ لِالْاُخْرٰى الْعَفَارُ



قوله تعالى: إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغْلٍ فَاكِهُونَ وَكَيْعَ بْنِ الْجِرَّاحِ كَفَتْ: شغل ایشان در بهشت سماع است، همانست که جای دیگر فرمود: فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ يُحْبَرُونَ أَنْتُمْ وَأَرْوَاجُكُمْ تُحْبَرُونَ فهذا الخبر هو السَّماع في الجنة، بنده مؤمن در بهشت آرزوی سماع کند، ربّ العزة اسرافیل را فرستد تا بر جانب راست وی بیستد و قرآن خواندن گیرد، داود بر چپ وی بایستد زبور خواندن گیرد، بنده سماع همی کند تا وقت وی خوش گردد، جان وی فرا سماع آید، دل وی فرا نشاط آید، سرّ وی فرا کار آید، از تن زبان ماند و بس، از دل نشان ماند و بس، از جان عیان ماند و بس، تن در وجد واله شود، دل در شهود مستهلك شود، جان در وجود مستغرق گردد، دیده آرزوی دیدار ذو الجلال کند، دل آرزوی شراب طهور کند، جان آرزوی سماع حق کند، ربّ العزة پرده جلال بردارد، دیدار بنماید، بنده را بجام شراب بنوازد، طه و یس خواندن گیرد جان بنده آن گه بحقیقت در سماع آید. ای جوانمرد! از تن سماع نیاید که در بند برتری است، از دل سماع نیاید که رهگذری است، سماع سماع جانست که نه ایدری است.

تن سماع نکند که از خود بدرد است، دل سماع نکند که روز گرد است، جان سماع کند که فرد را فرد است.

جوینده تو همچو تو فردی باید آزاد زهر علت و دردی باید

و گفته‌اند: شغل بهشتیان ده چیز است: ملکی که در و عزل نه، جوانی که با او پیری نه، صحتی بر دوام که با او بیماری نه، عزّی پیوسته که با او ذلّ نه، راحتی که با او شدّت نه، نعمتی که با او محنت نه، بقایی که با او فنا نه، حیاتی که با او مرگ نه، رضایی که با او سخط نه، انسی که با او وحشت نه. پیر طریقت گفت: این شغل عامّه مؤمنان است که مصطفی (ص) در حق ایشان گفته: اکثر اهل الجنة البله.

اما مقرّبان مملکت و خواصّ حضرت مشاهدت از مطالعه شهود و استغراق وجود يك لحظه با نعیم بهشت نپردازند، بزبان حال همی گویند:

روزی که مرا وصل تو در چنگ آید از حال بهشتیان مرا ننگ آید

چون خلاق از عرصات قیامت بروند، ایشان بر جای بمانند و نروند، فرمان آید که شما نیز ببهشت روید و ناز و نعیم بهشت بینید، گویند کجا رویم که آنچه مقصود است ما را خود اینجا حاضر است پیر بو علی سیاه گفت: او را کسانی‌اند که اگر يك لحظه‌شان بی او میباید بود زهره هاشان آب گردد، اوصالشان بند بند از هم جدا شود.

امیر المؤمنین علی (ع) فرمود: لو حجت عنه ساعة لمت.

لَهُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ وَاللَّهُمَّ مَا يَدْعُونَ، سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ سَلَامٌ خَدَاوَنَد كَرِيمٍ بِنَدَه ضَعِيفٌ دُو ضَرْبٍ اسْت:

یکی بسفیر و واسطه، یکی بی سفیر و بیواسطه. اما آنچه بواسطه است اول سلام مصطفی است، و ذلك فی قوله: وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ أَي محمد چون مؤمنان بر تو آیند و نواخت ما طلبند، تو بنیابت ما بر ایشان سلام کن و بگوی: كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ، باز چون روزگار حیاة بنده برسد و برید مرگ در رسد در ان دم زدن باز پسین ملك الموت را فرمان آید که تو برید حضرت مایی و درگاه مایی بفرمان ما قبض روح بنده همی کنی، نخست او را شربت شادی ده و مرهمی بر دل خسته وی نه بروی سلام کن و نعمت بر وی تمام کن.

اینست که رب العزة فرمود: تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ وَ أَعَدَّ لَهُمْ أَجْرًا كَرِيمًا. آن فرشتگان دیگر که اعوان ملك الموت اند چون آن نواخت و کرامت ببینند، همه گویند: «سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ». ای بنده مؤمن بخوش دلی و دیعت جان تسلیم کردی نوشت باد و سلام و درود مر ترا باد از سرای حکم قدم در ساحت بهشت نه که کار کار تست و دولت دولت تو. و از ان پس چون از حساب و کتاب و دیوان قیامت فارغ شود بدر بهشت رسد، رضوان او را استقبال کند گوید: «سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوا خَالِدِينَ» سلام و درود بر شما خوش گشتید و خوش آمدید و پاک زندگی کردید، اکنون در روید درین سرای جاودان و ناز و نعیم بیکران و از ان پس که در بهشت اندر غرفه خویش آرام گیرد، فرستادگان ملك آیند و او را مزده دهند و سلام رسانند گویند: «سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ». چون گوش بنده از شنیدن سلام واسطه پر شود و از درود فرشتگان سیر گردد، آرزوی دیدار و کلام و سلام حق کند گوید بزبان افتقار در حالت انکسار بر بساط انبساط که: ای معدن ناز من نیاز من تا کی؟ ای شغل جان من این شغل جان من تا کی؟ ای هم راز دل من این انتظار دل من تا کی؟ ای ساقی سر من این تشنگی من تا کی؟ ای مشهود جان من این خبر پرسیدن من تا کی؟ خداوندا! موجود دل عارفانی، در ذکر یگانه، آرزوی جان مشتاقانی، در وجود یگانه، هیچ روی آن دارد خداوندا که دیدار بنمایی و خود سلام کنی برین بنده. فَيَتَجَلَّى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ و يقول. سلام عليكم يا اهل الجنة فذلك قوله: سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ.

قوله تعالى: الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ... الآية گفته اند: هم چنان که اندام دشمن گواهی دهد بر دشمن بر کرده های بد اندام دوست هم گواهی دهد دوست را بر کرده های نیک در آثار آورده اند که بنده مؤمن را خطاب آید که چه آوردی؟ بنده شرم دارد که گوید چندین نماز و چندین صدقات و خیرات. رب العزة دست وی بسخن آرد تا گوید: چندین صدقه داد، پای وی گوید: چندین نماز کرد، انگشتان وی گواهی دهند بر تسیحات و تهلیلات.

قال النبي (ص) لبعض النساء: «عليكن بالتسبيح و التهليل و اعقدن بالانافل فانهنّ مسئولات مستنطقات». آن یکتا موی مژگان چشم بنده را گواهی دهد، يقول الله تعالى: تكلمی یا شعرة جفن عین عبدی فاحتجی عن عبدی ای موی مژگان چشم بنده مؤمن من بیار حجت از بهر بنده من، گوید: بار خدایا گواهی دهم که از بیم عقوبت تو و در آرزوی دیدار تو بسیار گریست، الله گوید: راست می گویی و من می دیدم، آن گه گوید:

این بنده را بگواهی يك تا موی آمرزیدم و منادی ندا کند هذا عتیق اللّٰه بشعرة، این سخن گفتن اندامهای بنده از آن غیبهاست که بر خرد آدمی پوشیده است و بر خواست اللّٰه حوالت است و در توان وی آن را جای است، نادر یافته پذیرفته و آن را گردن نهاده، و هم ازین باب است که فردا زمین بر بنده گواهی بر کردار وی دهد، و ذلك فی قوله: «يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا» ای تشهد علی کلّ عبد و امة بما عمل علی ظهرها و هم ازین باب است که اللّٰه در قرآن دوزخ را خشم گفت «تَكَادُ تَمَيِّزُ مِنَ الْعَيْظِ»، و آسمان و زمین که اللّٰه را پاسخ داد: «قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ»، همچنین تسبیح جمادات و چیزها که جان ندارد چون صحرا و کوه و دریا و درختان و باد و باران و امثال آن این همه آنست که عقل می‌پذیرد و دل از آن می‌شورد و دین آن را می‌پذیرد و اللّٰه آن را گواهی میدهد مؤمنان بجان و دل قبول میکنند و نادر یافته می‌پذیرند کما قال تعالی: امرنا لنسلم لرب العالمین.

قوله: وَ مَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ این آیت بندگان را تنبیهی است عظیم و بیدار کردن ایشان از خواب غفلت، یعنی که خود را دریا بید و روزگار جوانی و قوت بغنیمت دارید و عمل کنید پیش از آن که نتوانید. قال النبی (ص): «اغتنم خمسا قبل خمس: شبابك قبل هرمك و صحتك قبل سقمك و غناك قبل فقرك و حياتك قبل موتك و فراغك قبل شغلك».

پس اگر روزگار جوانی ضایع کند و در عمل تقصیر کند بر سر پیری و عجز عذری باز خواهد هم نیکو بود.

قال النبی (ص): «إذا بلغ الرجل تسعين سنة غفر الله له ما تقدم من ذنبه و ما تأخر و كتب اسير الله فی الارض و شفع فی اهل بيته، و اذا بلغ مائة سنة استحيى الله عزّ و جلّ منه ان يحاسبه».

و ما علمناه الشّعراً و ما ينبغي له ان هو إلا ذكر و قرآن مبين اشارت آیت آنست که این قرآن نه بر اوزان اشعار عرب است نه مشابه سخن آفریدگان، معجزه مصطفی است و برهان نبوت و رسالت وی، هر پیغامبری که آمد برهان نبوت وی از راه دیده‌ها درآمد و برهان نبوت محمد عربی از راه دلها درآمد، هر پیغامبری را معجزه‌ای ظاهر دادند: معجزه ابراهیم آتش بود که وی را نسوخت و همچون بستان گشت، معجزه موسی عصا و ید بیضا بود، معجزه عیسی احیاء موتی بود، اینهمه ظاهر بود محل اطلاع دیده‌ها، معجزه مصطفی عربی بوستان دوستان با صفوت بود، گلستان مستان شربت محبت بود «بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ»، بلی مصطفی را معجزات بسیار بود که محلّ اطلاع دیده‌ها بود چون انشقاق قمر و تسبیح حجر و کلام ذنب و اسلام ضبّ و غیر آن. اما مقصود آنست که موسی تحدی بعصا کرد، عیسی تحدی باحیاء موتی کرد، مصطفی صلوات اللّٰه و سلامه علیه تحدی بکلام اللّٰه کرد: «فَأَنثُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ»، عصای موسی هر چند که در و صنعت ربّانی تعبیه بود از درخت عوسج بود، و دم عیسی هر چند که در و لطف الهی تعبیه بود اما ودیعت سینه بشر بود، ای محمد تو که می‌روی دمی و چوبی با خود مبر، چوب بابت خران باشد و دم نصیب بیماران، تو صفت قدیم ما قرآن مجید ما با خود ببر تا معجزه تو صفت

ما بود نه صفت بشر. کافران چون عاجز ماندند از مثل این قرآن آوردن، زبان طعن درو کشیدند یکی میگفت: «سحر مستمر» دیگری میگفت: «اساطیر الاولین، ان هذا انا افك افتراه» و مصطفی را شاعر خواندند و ساحر و کاذب تا رب العزة تسکین دل وی آیت فرستاد که: **فَلَا يَحْزُنُكَ قَوْلُهُمْ اِی تَكْذِیْبِهِمْ وَ اِذَا هُمْ اِی مُحَمَّدٍ نَبِیْدُ كِه سَخْن بِیْگَانْگَان وَ دَشْمَان تَرَا اَنْدِهْگَنْ دَارْد، اْگَر اِیْشَان تَرَا دَرْوْغ زَنْ مِیْدَارَنْد وَ بَنْبُوْت تُو گَوَاهِی مِیَنْدِهَنْد تَرَا چِه زِیَان وَ چِه بَاك؟ مَن كِه خَدَاوَنْدَم تَرَا گَوَاهِی مِیْدِهْم كِه مُحَمَّد رَسُوْل اَللّٰه اْگَر اِیْشَان تَرَا بَطْعَنْ مِیْگَوِیْنْد اَجِیْر وَ فَقِیْر اَسْت، مَن مِیْگَوِیْم بَشِیْر وَ نَذِیْر اَسْت، اْگَر اِیْشَان مِیْگَوِیْنْد یْتِیْم وَ صَنْبُوْر اَسْت، مَن مِیْگَوِیْم شَفَا وَ رَحْمْت وَ نُوْر اَسْت. اِی مُحَمَّد اَز گَفْتَار دَشْمَان چِرَا اَنْدِهْگَنْ شُوِی؟ تَرَا اِیْن شَادِی نِه بَس كِه هَمِه عَالْم مَرَا مِیْسْتَانِیْد وَ مَن تَرَا مِیْسْتَايْم یَا اُیْهَا النَّبِیُّ اِنَّا اَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَ مُبَشِّرًا وَ نَذِیْرًا اَلْاِیَّة هَمِه عَالْم ثَنَای مَن مِیْگَوِیْنْد وَ مَن ثَنَای تُو مِیْگَوِیْم كِه اِنَّ اَللّٰهَ وَ مَلَائِكَتَهُ یُصَلُّوْنَ عَلَی النَّبِیِّ هَمِه رِضَای مَن مِیْجَوِیْنْد وَ مَن رِضَای تُو مِیْجَوِیْم كِه وَ اَسْوَفَ یُعْطِیْكَ رَبُّكَ فَتَرْضَی هَمِه عَالْم قَسْم بَمَنْ یَاد مِیْكَنْد وَ مَن قَسْم بَتُو یَاد مِیْكَنْم كِه «لَعْمَرَك»، بَر پِیْشَانِی عَرْش نَبِشْتِه: «مُحَمَّد رَسُوْل اَللّٰه»، بَر كَرْسِی نَبِشْتِه: «مُحَمَّد حَبِیْب اَللّٰه»، بَر لُوْح نَبِشْتِه: «مُحَمَّد صَفِیّ اَللّٰه»، بَر لُوَای حَمْد نَبِشْتِه: «مُحَمَّد خِیْرَة اَللّٰه».**

ای محمد اینجهانی و ان جهانی نیستی	لا جرم اینجا نداری صدر و آنجا متکا
هر کجا گام تو آمد افتخار آرد زمین	هر کجا گام تو آمد انقیاد آرد سما
و الضحی میخوان و میدان قصد آن چندان حسود	و الضحی میخوان و میبین شکر آن چندان عطا



## ۳۷- سورة الصافات - مكية

## ۱ النوبة الاولى

«بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ» بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان

وَ الصّٰفّٰتِ صَفًّا (۱) بفرشتگان پرستندگان او قطار قطار.

قَالَزّٰجِرٰتِ زَجْرًا (۲) بآیتهای قرآن که باززندست از بدیها.

قَالَتَالِیٰتِ ذِكْرًا (۳) بخوانندگان سخن خداوند عزّ و جلّ.

إِنَّ إِلَهَكُمْ لَوَاحِدٌ (۴) که خداوند شما یکی است.

رَبُّ السَّمٰوٰتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَیْنَهُمَا خَدٰوٰنِدِ اَسْمَانِهَا وَ زَمِیْنِهَا وَ هِرْ چِه مِیٰنِ اَن، وَ رَبُّ الْمَشٰرِقِ (۵) و

خداوند مشرق و مغرب آفتاب.

إِنَّا زَیْنًا السَّمٰءِ الدُّنْیَا مَا بَیْرٰسْتِیْمِ اَسْمٰنِ دُنْیَا رَا، بِزَیْنَةِ الْكَوٰكِبِ (۶) بآرایش ستارگان.

وَ حِفْظًا مِنْ كُلِّ شَیْطٰنٍ مٰرِدٍ (۷) آن ستارگان نگاه داشت کردیم و کوشیدن از هر دیوی ستنبه شوخ.

لَا یَسْمَعُوْنَ اِلٰی الْمَلٰٓئِکَةِ الْعٰلِیٰی نَمِیْنِیْوَشْنِدِ بَآنِ گِرُوْهَانَ زَبْرِیْنِ، وَ یُقَدِّفُوْنَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ (۸) و می اندازند

ایشان را از هر سوی.

دُحُوْرًا بَرٰنْدِنِ اِیْشَانِ، وَ لَهُمْ عَذٰبٌ وَّاصِیْبٌ (۹) و ایشانراست عذابی پیوسته همیشه.

إِنَّا مِنْ خَطِیْفِ الْخَطِیْفَةِ مَکْرٌ کِه دِیْوِی سَخْنِ دَزْدِ سَخْنِی رِبٰیْدِ، فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثٰقِیْبٌ (۱۰) در پی او نشیند

شاخی آتش درفشان سوزان.

فَاسْتَفْتٰهُمْ پَرِسْ اَزِ اِیْشَانِ، اَهُمْ اَشَدُّ خَلْقًا کِه اِیْشَانِ سَخْتِ تَرٰنْدِ بَرِ اَفْرِیْدِگَارِ دَرِ اَفْرِیْنِشِ اَمْ مِنْ خَلْقِنَا یَا اَوْ کِه

بیافریدیم، إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِنْ طِیْنٍ لَّازِبٍ (۱۱) ما بیافریدیم ایشان را از گلی دوسنده.

بَلْ عَجِبْتَ شَکَفْتِ مِیْ اَیْدِ تَرٰ، وَ یَسْخَرُوْنَ (۱۲) و افسوس میدارند بر تو و سست می فرادارند ترا.

وَ اِذَا دُکِّرُوْا وَ چَوْنِ اِیْشَانِ رَا پَنْدِ دِهَنْدِ وَ دَرِ یَادِ اِیْشَانِ دِهَنْدِ، لَا یَذْکُرُوْنَ (۱۳) یاد نکنند و پند نپذیرند.

وَ اِذَا رَاوْا آیَةً وَ اَنَ گِه کِه نَشَانِی بَیْنْدِ اَزِ نَشَانِهایِ، یَسْتَسْخَرُوْنَ (۱۴) یکدیگر را بر سخریت می خوانند.

وَ قَالُوْا اِنَّ هٰذَا اِلَّا سِحْرٌ مُّبِیْنٌ (۱۵) و آن نشان را میگویند نیست این مگر جادویی آشکارا.

اِذَا مِثْنًا وَ کُنَّا تُرٰبًا وَ عِظْمًا بَاشِ مَا اَنَ گِه کِه خَاکِ گَرْدِیْمِ وَ اَسْتِخْوَانَ، اِِنَّا لَمَبْعُوْثُوْنَ (۱۶) اَوْ اَبَاوْنَا

الْاَوَّلُوْنَ (۱۷) ما با پدران پیشینان ما برانگیختنی ایم؟

قُلْ نَعَمْ وَ اَنْتُمْ دَاخِرُوْنَ (۱۸) گوی «نعم» آری برانگیختنی اید و شما درمانده و کم آمده.

فَاِیْمًا هِیْ زَجْرَةٌ وَّاحِدَةٌ فَاِذَا هُمْ یَنْطَرُوْنَ (۱۹) چنین بود جز ازین نه یک راندن بود که ایشان زنده می شوند

می نگرند.

وَ قَالُوْا یَا وِیْلَنَا وَ مِیْگُوْیْنْدِ اِیْ هَلَاکَا بَرِ مَا وَ نَفْرِیْغِ، هٰذَا یَوْمُ الدِّیْنِ (۲۰) آنک این روز شمار و پاداش.

هٰذَا یَوْمُ الْفَصْلِ اِیْنِ اَنَ رُوْزِگَارِ بَرِ گِزَارْدِنِ اَسْتِ، الَّذِیْ کُنْتُمْ بِهٖ تُکْذِبُوْنَ (۲۱) آن روز که شما بدروغ

می‌داشتید و می‌گفتید که دروغ است.

احْشُرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَأَزْوَاجَهُمْ فَرَاهِمَ أَرِيدَ ائِشَانِ رَا كِه بَرِ خُودِ سَتَمِ كَرْدَنَدِ وَ هَمْسِرَانِ ائِشَانِ رَا، وَ مَا كَانُوا يَعْبُدُونَ (۲۲) مِنْ دُونِ اللّٰهِ وَ هَرِ چِه مِی‌پَرَسْتِیْدَنَدِ فِرُودِ اَزِ اللّٰهِ، فَاهْدُوهُمْ إِلَى صِرَاطِ الْجَحِيمِ (۲۳) وَ ائِشَانِ رَا فِرَا سِرِ رَاهِ دُوزَخِ دَهیدِ.

### النوبة الثانية

این سوره و الصافات صد و هشتاد و دو آیت است و هشتصد کلمه و سه هزار و هشتصد و بیست و شش حرف جمله به مکه فرو آمد باتفاق مفسران آن را مگی شمردند و در این سوره ناسخ و منسوخ نیست مگر چهار آیت، از آن چهار هر دو آیت متلاصق یکدیگر، یکی: «وَتَوَلَّ عَنْهُمْ حَتَّىٰ حِينٍ وَ أَبْصِرْ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ» دیگر: «وَتَوَلَّ عَنْهُمْ حَتَّىٰ حِينٍ وَ أَبْصِرْ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ» این چهار آیت بآیت سیف منسوخ‌اند. و در بیان فضیلت این سوره ابی‌کعب روایت کند از مصطفیٰ علیه الصلاة والسلام

قال: «من قرأ و الصافات اعطى من الاجر عشر حسنات بعدد كل جئى و شیطان و تباعدت منه مرده الشیاطین و برىء من الشرك و شهد له حافظه يوم القيمة انه كان مؤمنا بالمرسلین».

قوله: وَ الصافاتِ صفاً ابن عباس گفت: فرشتگان‌اند که در آسمان خدای را می‌پرستند صفها برکشیده هم چنان که در دنیا نمازگران صفها برکشند.

همانست که در آخر سوره فرمود: وَإِنَّا لَنَحْنُ الصّٰفُّونَ، جایی دیگر فرمود: يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَ الملائكة صفاً وَ جاء رَبُّكَ وَ المَلِكُ صفاً صفاً روى جابر بن سمرة قال قال رسول الله (ص): «الا تصفون الملائكة عند ربهم؟ قلنا و كيف تصف الملائكة عند ربهم؟ قال: «يتمون الصّوف المقدمه و يتراصون فى الصّف»

و كان عمر بن الخطاب اذا اراد ان يفتتح بالناس الصلاة قال: استوتوا تقدّم يا فلان تاخر يا فلان انّ الله عزّ و جلّ يرى لكم بالملائكة اسوة يقول: «وَ الصافاتِ صفاً». و قيل: هم الملائكة تصف اجنتها فى الهواء واقفة حتى يأمرها الله بما يريد. و قيل: هي الطير دليله قوله تعالى: وَ الطيرُ صافاتٍ، و الصّف ترتيب الجمع على خط كالصّف فى الصلاة.

قوله: فالزّاجراتِ زجراً» يعنى الملائكة تزجر السحاب و تسوقه الى حيث امر الله.

بفرشتگان که می‌رانند و باران را فراهم می‌آرند تا آنجا که فرمان الله بود. و قيل: هي زواجر القرآن يعنى آيات النّواهى تنهى عن المحظورات و تزجر عن القبيح.

«فالتّالياتِ ذكراً» هم الملائكة يتلون كتاب الله على الانبياء. و قيل: هم جماعة قرّاء القرآن. و قيل: المراد بالتّالاة الغزاة كقوله: وَ العادياتِ ضبّحاً و هم الصافات فى الحرب الزاجرات للكفار التّاليات لذكر الله بالتسبيح و التّكبير و التّهليل. الصّف واحد، و الصافات جمع و الصافة جمع الصافة و الزجر الصّرف عن الشيء بخوف و تخويف. و التّلاوة القراءة و التلو الاتباع. و قيل: فيه اضممار، يعنى و ربّ الصافات و الزاجرات و التّاليات. قرأ ابو عمرو و حمزة كلهن بالادغام، و قرأ الباقون بالاظهار.

جواب مشركان قريش است كه گفتند: «اجعل الآلهة الها واحدا» اين مرد خدايان را همه با يكي آورد، ربّ العالمين قسم ياد كرد باين سه چيز تعظيم و تشریف آن سه چيز كه خداوند شما يكي است إِنَّ إِلَهَكُمْ لَوَاحِدٌ. آن گه فرمود: رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَرَبُّ الْمَشَارِقِ يَعْنِي مَشَارِقَ الشَّمْسِ وَ مَغَارِبَهَا فِي الصَّيْفِ وَ الشِّتَاءِ، مائة و ثمانون مشرقا و مائة و ثمانون مغربا فنزلت الشمس منها كلّ منزل في السنّة مرتين مرة في الصَّيْفِ صاعدة و مرة في الشِّتَاءِ منحدرة، كلّ يوم لها مشرق و مغرب لا تنزلها في السنّة الا مرتين و امّا قوله: رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَ رَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ فالمشرقان مشرق الشمس اطول يوم من السنّة و مشرقها اقصر يوم منها و المغربان مغرب الشمس اطول يوم من السنّة و مغربها اقصر يوم منها. و امّا قوله: رَبُّ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ» فهو افق شروق الشمس و افق غروبها.

«إِنَّا زَيْنًا السَّمَاءِ الدُّنْيَا» تأنيث الادنى و هي التي تدنوا من الارض، «بزينة الكواكب» قرأ عاصم برواية ابى بكر: «بزينة» منونة «الكواكب» نصبا، اى بتزييننا الكواكب. و قرأ حمزة و حفص «بزينة» منونة «الكواكب» خفصا على البدل، اى بزينة بالكواكب، يعنى زيناها بالكواكب. و قرأ الآخرون: «بزينة الكواكب» بلا تنوين على الاضافة. قال ابن عباس: معناه بضوء الكواكب. «و حفظا» اى و حفظناها حفظا. و قيل: جعلنا الكواكب حفظا، «مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَّارِدٍ» اى متمرد خال عن الخير خبيث.

«لَا يَسْمَعُونَ إِلَى الْمَلَأِ الْأَعْلَى» اى الى كلام الملائكة و هم الملائكة، و تقديره: ان لا يسمعون اى لئلا يسمعوا، فلما حذف ان رفع الفعل و عداه بالى لانه فى معنى الاصغاء. و قيل: سمعت اليه بمعنى صرفت الى جهته سمعى. قرأ حمزة و الكسائى و حفص: «يسمعون» بتشديد السين و الميم، اى يتسمعون فادغمت التاء فى السين. و قرأ الآخرون: «يسمعون» باسكان السين و تخفيف الميم من سمع يسمع و المعنى لا يستطيعون الاستماع الى الملائكة الاعلى. وَ يَقْدِفُونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ دُحُورًا اى سخن را دو وجه است يكي آنست كه مى اندازند ايشان را از هر سوى. ديگر وجه: آتش بايشان مى اندازند از هر سوى، تقول: قذفت الشيء اى طرحته، و قذفته بحجر رميت اليه حجرا و منه قذفه بالفجور.

«دحورا» مصدر من غير لفظ الفعل الاول اى يقذفون قذفا. و قيل: فعله مضمّر تقديره: و يدحرون دحورا، اى يبعدون عن مجالس الملائكة. و قيل «دحورا» جمع دحر و هو ما يرمى به فيكون تقديره بدحور فخذف لجارّ و نصب. و قرأ بعضهم: «يقذفون» بفتح الياء و كسر الدال يعنى الملائكة يقذفون الشياطين بالشهب فيكون تفسيره «للزاجرات زجرا».

«وَلَهُمْ عَذَابٌ وَاصِبٌ» اى الشياطين عذاب دائم و المواصلة و المواظبة سواء و تاويله: ان كلّ شيطان ادركه الشهب لم تفارقه ناره ابدًا. و قيل: «عَذَابٌ وَاصِبٌ» اى موجه من الوصب. «إِنَّمَا مَنْ خَطَفَ الْخَطْفَةَ» اى الا مسترق يختطف كلمة من لسان ملك مسارقة فيزيد فيها اكاذيب «فَأُتْبِعَهُ»

ای لحقه «شهابٌ ثاقبٌ» کوکب مضيء قوی لا یخطئه فاذا قذفوا احترقوا. و قيل: تصيبهم آفة فلا یعودون. و قيل: لا یقتلون بالشَّهب بل یحسّ بذلك فلا یرجع و لهذا لا یمتنع غیره عن ذلك. و قيل: تصيبهم مرّة و یسلسون مرّة فصاروا فی ذلك کراکب السفینة فی البحر للتجارة قال عطاء: سمی النجم الذی یرمی به الشیاطین ثاقبا لانه ینقبهم.

«فاستفتهم یعنی قریشا «أ هم أشدُّ خَلْقًا» استفهام بمعنی التّقریر ای اهم اشدّ علی الخالق فی الاعداء ام آدم فی الانشاء و الابتداء «إنا خلقناهم من طین» یعنی خلقناهم من آدم و خلقنا آدم من طین. و قيل: «أم من خَلقنا» یعنی ام الخالية و التقدير: ام خلقنا قبلهم و سواهم، ای هؤلاء لیسوا باحکم خلقا من غیرهم من الامم و قد اهلکناهم بذنوبهم فما الذی یؤمن هؤلاء من العذاب. قال الحسن فی جماعة «أم من خَلقنا» یرید السموات و الارض و الجبال کقولہ: «لَخَلقُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلقِ النَّاسِ» فیکون «من» حینئذ لازدواج الکلام.

ثم ذکر خلق الانسان فقال: «إنا خلقناهم من طین لازب» ای جید حرّ لاصق یعلق بالید لا رمل فیہ و اللازب اللازم و الباء بدل من المیم مثل بکة و مکة و قال الشاعر:

فما ورق الدنیا بباق لاهلها و لا شدة البلوی بضربة لازب

و قال مجاهد و الضحاک: «من طین لازب» ای منتن.

بَلْ عَجِبْتَ وَ یَسْخَرُونَ ای عجبت من تکذیبهم و هم یسخرون من تعجّبک و قيل: عجبت من انکارهم شأنک مع معاینتهم انشقاق القمر و آیات النبوة و اعجاز القرآن و هو قوله عزّ و جلّ: وَ إِنْ كَانَ کَبْرَ عَلَیْكَ إِعْرَاضُهُمْ. قرأ حمزة و الکسائی: «بل عجبت» بضمّ التاء و هی قراءة ابن عباس و ابن مسعود: قال الحسین بن الفضل: العجب من الله اركان الشيء و تعظیمه و قيل: العجب من الله استعظامه ادعاهم علیه الشركاء فقد یكون بمعنی الانکار و الذم و قد یكون بمعنی الاستحسان و الرضا كما جاء فی الحدیث: «عجب ربکم من شاب لیست له صبوة» و جاء فی الحدیث: «عجب ربکم من الکم و قنوطکم و سرعة اجابته ایاکم».

و قال (ص): «عجب ربنا من اقوام یقادون الی الجنة بالسلاسل».

و سئل جنید عن هذه الآية فقال: انّ الله تعالى لا یعجب من شیء و لكن الله وافق رسوله لما عجب رسوله. فقال «وَ إِنْ تَعْجَبَ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ» ای هو كما یقولہ، و الجملة انّ العجب صفة من صفات الله عزّ و جلّ جاءت فی الكتاب و السنة، قال الله عزّ و جلّ فی مواضع فی القرآن: کَیْفَ وَ هو تعجّب کقولہ: إني و هو تعجّب کقولہ: فَأَنی يُؤْفَكُونَ، أَنی يُصْرَفُونَ و سبیله سبیل سائر الصفات الّتی وردت فی الكتاب و السنة لا تزال عن وجهها و اسمها و لا تضرب لها الامثال و لا یقال فیها بالتوهم و الرأی و لا تحمل علی المعانی الوحشية الشاذة و المستحسن من العقول و لا یقال فیها لم و لا کیف، معانیها اسماءها و تفسیرها ظواهرها و لیس علینا فی ذلك الا الاقرار و التسليم و الازعان و التصديق و الله اعلم.

قوله: وَإِذَا دُكِّرُوا لَا يَذْكُرُونَ أَي إِذَا وَعُظُوا بِالْقُرْآنِ لَا يَتَّعِظُونَ.

وَ إِذَا رَأَوْا آيَةً يَسْتَسْخِرُونَ أَي يَسْخَرُونَ وَ هَذِهِ السِّينُ زَائِدَةٌ دَخَلَتْ لِلْمَبَالِغَةِ كَمَا دَخَلَتْ فِي الْاِسْتِضْحَاكِ. وَ قِيلَ: يَسْتَدْعَى بَعْضُهُمْ بَعْضًا إِلَى أَنْ يَسْخَرُوا. الْآيَةُ، هَاهُنَا اِنْتِشَاقُ الْقَمَرِ.

وَ قَالُوا إِنَّ هَذَا أَي مَا هَذَا الَّذِي نَرَاهُ إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ أَي ظَاهِرٌ.

أ إِذَا مِثْنَا وَ كُنَّا تُرَابًا وَ عِظْمًا أ إِنَّا لَمَبْعُوثُونَ. أ وَ أَبَاؤُنَا قِرَاءَةٌ نَافِعٌ وَ ابْنُ عَامِرٍ أَوْ أَبَاؤُنَا بِسُكُونٍ وَ أَوْسَتْ اَيْنِجَا وَ دَرُ سُوْرَةِ الْوَاقِعَةِ، وَ دَرُ كَلَامٌ تَقْدِيمٌ وَ تَأْخِيرٌ اسْتَعْنَى: اِنْنَا أَوْ أَبَاؤُنَا الْأَوْلَادُ لِمَبْعُوثُونَ بِأَنَّ كَهْ كَهْ مَا خَاكٌ وَ اسْتِخْوَانٌ كَرَدِيمٌ مَا يَأْ بِدِرَانٍ بِبِشِيْنَانٍ مَا بَرَانِكِيخْتَنِيْ اِيْم؟ بَاقِي بَفَتْحٍ وَ اَوَّ خَوَانِدٌ وَ مَعْنَى اَنْسَتْ كَهْ: بِأَنَّ وَ بِدِرَانٍ وَ بِبِشِيْنَانٍ مَا بَرَانِكِيخْتَنِيْ اِنْد؟ قُلْ نَعَمْ تَبْعَثُونَ وَ أَبَاؤُكُمْ وَ اَنْتُمْ دَاخِرُونَ صَاغِرُونَ اذْلَاءً عَلَى زَعْمِ مِنْكُمْ. فَاِيْمًا هِيَ أَي الْقِيَامَةُ أَوْ نَفْخَةُ الْقِيَامَةِ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ صِيحَةٌ وَاحِدَةٌ فَاِيْمًا هُمْ يَنْظُرُونَ أَي اِحْيَاءٌ يَنْظُرُونَ: وَ قِيلَ: يَنْظُرُونَ اَمْرَ اللّٰهِ فِيْهِمُ الزَّجْرُ السُّوقُ عَلَى الْغَضَبِ.

وَ يَرَوِي اَنْ اِغْضِبَ مَا يَكُوْنُ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ حِيْنَ يَنْفِخُ فِيْ نَفْخَةِ الْبَعْثِ.

وَ قَالُوا يَا وَيْلَنَا مَعْنَاهُ وَجِبَ لَنَا الْوَيْلُ وَ الْحَزَنُ، وَ قِيلَ: حَلَّ بِنَا اَشْدَّ شَيْءٍ نَكَرَهُ، هَذَا يَوْمُ الدِّينِ. قِيلَ: هُوَ مِنْ تَمَامِ كَلَامِهِمْ، أَي هَذَا يَوْمُ الْجَزَاءِ الَّذِي كُنَّا نَنْكُرُهُ. وَ قِيلَ: تَمَّ الْكَلَامُ عَلَى قَوْلِهِ: يَا وَيْلَنَا ثُمَّ قَالَ اللّٰهُ: هَذَا يَوْمُ الدِّينِ. هَذَا يَوْمُ الْفَصْلِ بَيْنَ الْمُحْسِنِ وَ الْمُسِيءِ الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكْذِبُونَ.

اِحْتَشَرُوا الَّذِيْنَ ظَلَمُوا أَي كَفَرُوا وَ اَزْوَاجَهُمْ أَي نِسَاءَهُمْ اللَّاتِيْ عَلَى دِيْنِهِمْ وَ قِيلَ: اِتَّبَاعَهُمْ. وَ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: اِمْتَالَهُمْ وَ اِضْرَابَهُمْ وَ نَظَرَاءَهُمُ الزَّانِيْ مَعَ الزَّانِيْ وَ صَاحِبُ الْخَمْرِ مَعَ صَاحِبِ الْخَمْرِ. وَ قَالَ مَقَاتِلٌ: قَرْنَاؤُهُمْ مِنْ الشَّيَاطِيْنِ كُلِّ كَافِرٍ مَعَ شَيْطَانِهِ فِي سُلْسَلَةٍ. وَ مَا كَانُوا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ فِي الدُّنْيَا يَعْنِي الْاِصْنَامَ لِيَعْدَبَ بِهَا الْكُفَّارُ، فَاهْدُوهُمْ أَي اِدْعُوهُمْ وَ قِيلَ دَلُّوهُمْ. وَ قِيلَ: قَدِّمُوهُمْ، وَ السَّابِقُ يَسْمَى الْهَادِيْ وَ مِنْهُ هَادِيَةُ الشَّاةِ لِرَقِيْبَتِهَا. إِلَى صِرَاطِ الْحَجِيْمِ أَي وَسَطِهَا. وَ قِيلَ: طَرِيْقَهَا.

### النوبة الثالثة

قوله: بِسْمِ اللّٰهِ اسْمٌ عَزِيْزٌ شَفِيْعٌ الْمَذْنِبِيْنَ جَوْدُهُ، بِلَاءٌ الْمُهِيْمِيْنَ مَقْصُوْدُهُ، ضِيَاءٌ الْمُوْحِدِيْنَ عَهُوْدُهُ، سَلُوَةٌ الْمَحْزُوْنِيْنَ ذِكْرُهُ، حَرْفَةٌ الْمُسْتَمِيْحِيْنَ شُكْرُهُ، كَلِمَةٌ عَزِيْزَةٌ عَزَّ لِسَانُ ذِكْرُهَا، وَ اِعْزَّ مِنْهُ رُوْحٌ اِحْبَابُهَا، وَ اِعْزَّ مِنْهُ سِرٌّ شَهَدُهَا، لَيْسَ كُلُّ مَنْ قَصَدَهَا وَجَدَهَا، وَ لَا كُلُّ مَنْ وَجَدَهَا بَقِيَ مَعَهَا.

بِنَامٌ أَوْ كَهْ رُوْحٌ دَلَّهَا مَهْرٌ أَوْ، اَيِّيْنُ زَبَانُهَا ذِكْرٌ أَوْ، بِنَامٌ أَوْ كَهْ سُوْرٌ كُوْشَهَا كَفْتَارٌ أَوْ، نُورٌ چَشْمُهَا دِيْدَارٌ أَوْ بِنَامٌ أَوْ كَهْ مِيْعَادُ نُوَاخْتِهَا ضَمَانٌ أَوْ، اَسَايشُ جَانُهَا عِيَانٌ أَوْ. بِنَامٌ أَوْ كَهْ مَنْزَلُ جَوَانِمِرْدَانِ كُوِيٍّ أَوْ، مَقْصُوْدٌ عَارِفَانِ كَفْتٌ وَ كُوِيٍّ أَوْ، نَسِيْمٌ وَصَلُ دِمَانِ اَزْ بُوِيٍّ أَوْ.

بوی تو باد سحرگه بمن آرد صنما      بنده باد سحرگه ز پی بوی توام.

خداوندا! عظیم شأنی و همیشه مهربانی، قدیم احسان و روشن برهانی، هم نهانی هم عیانی، از دیدها

نهانی و جانها را عیانی، نه بجیزی مانی تا گویم که چنانی، آنی که خود گفتی و چنانک خود گفتی آنی.

رفیع القدر فی عزّ المکان      کریم القول فی لطف البیان

قوله: وَ الصَّافَّاتِ صَفًّا خداوندان تحقیق سخن گفته‌اند تا این صفهای فریشتگان کدام است، قومی گفتند: مراد باین جمله صفهای فریشتگان است که عالم علوی بایشان آراسته و هفت آسمان بایشان منور گشته، در هر آسمان از ایشان صیفی و در هر زمره از ایشان وصفی: بعضی در مقام خدمت در شعار حرمت، بعضی در مقام هیبت در دثار مراقبت، بعضی در حالت مجاهدت در تنسم ارواح مشاهدت. بعضی در جذب عشقی با دوست در ناز، بعضی در سوق شوقی با حق در راز، بعضی در مهره مهری از فراق در گداز.

زجل تسبیح ایشان گوش فلک را کر گردانیده، تسبیح و تقدیس ایشان عالم قدس را معبر کرده، شعله انفاس ایشان ساحت عرش را منور کرده، همه در فضاء علی در ریاض رضا نشسته، همه بر درگاه عزت در حجب هیبت کمر بسته. در عبادت ایشان قصور نه، در طاعت ایشان حسور نه، در خدمت ایشان فتور نه، لا یَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَ یَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ. قومی گفتند: مراد باین صفهای فریشتگان بیت المعمور است علی الخصوص که در آسمان چهارم‌اند چنانک آدمیان اندرین مرکز غیرا هر سال روزی خانه کعبه را زیارت کنند. سید مملکت کد خدای شریعت صدر انبیا و رسل صلوات الله و سلامه علیه گفت: شب قرب و کرامت شب زلفت و الفت شب معراج که مادرین گلشن بلند خرام کردیم، چون با آسمان چهارم رسیدیم بزیرت بیت المعمور رفتیم، اند هزار مقرّب دیدیم در جانب بیت المعمور همه از شربت وصل مست و مخمور از راست همی آمدند و طواف همی کردند و لبیک میگفتند و بجانب چپ همی گذشتند گفتی عدد ایشان از عدد اختران فزونست و از شمار برگ درختان زیادت، نه و هم ما شمار ایشان دانست، نه فهم ما عدد ایشان دریافت، گفتیم: ای جبرئیل ایشان که‌اند و از کجا می‌آیند؟ جبرئیل گفت: ای سید و ما یَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ پنجاه هزار سالست تا همچنین می‌بینم یک ساعت ایشان را آرام نه، هزاران از این جانب می‌آیند و می‌گذرند، نه آنها که می‌آیند پیش ازین دیده‌ام، و نه آنان که گذشته‌اند هرگز دیگرشان باز بینم، ندانم که از کجا آیند ندانم تا از کجا شوند، نه بدایت حال ایشان دانم نه نهایت کار ایشان شناسم.

آری دوست! عجب کاری و طرفه حالی که اینست. آسمانیان را روی فراسنگی و زمینیان را روی فراسنگی، بدست عاشقان بیچاره چیست جز تک و پوی، هزار شادی ببقای آن جوانمردان باد که جز از روی معشوق نسازند و جز با دوست مهره مهر نبازند.

یا من الی وجهه حجّی و معتمری	ان حجّ قوم الی تریب و احجار
لئیک لئیک عن قرب و عن بعد	سراً بسرّ و اضمارا باضمار
این جهان با آن جهان و هر چه هست	عاشقان را روی معشوق است و بس
گر نباشد قبله عالم مرا	قبله من کوی معشوق است و بس

إِنَّ إِلَهُكُمْ لَوَاحِدٌ قَسَمَ بَدِينِ صَفْهَا يَادُ كَرَدَ كَهْ خَدَاوَنَدُ شَمَا يَكِي اسْتِ، دَرِ ذَاتِ يَكْتَا، وَ دَرِ قَدْرِ بِي نَظِيرِ، وَ دَرِ صِفَاتِ بِي هَمْتَا، نَهْ أَوْ رَا بَكْسِ حَاجَتِ، نَهْ كَسَ رَا بَرُو حَجْتِ. اِي سِيدِ! مَن دَانَمَ كَهْ أَن كَافِرٌ مَلْحَدٌ مَرَا بَسُوگَنَدُ بَاوَرِ نَدَارَدُ وَ أَن مُؤْمَنٌ مَوْحَدٌ بِي سُوگَنَدُ بَاوَرِ دَارَدُ، سُوگَنَدُ يَادُ كَنَمَ تَأَكِيدُ وَ تَأَيِيدُ وَ تَمَهِيدُ رَا، تَعْرِيفُ وَ تَشْرِيفُ رَا، تَا دَوْسْتِ مِي شَنُودُ بَجَانِ مِي نَازَدُ، دَشْمَنِ مِي شَنُودُ بَدَلِ مِي گَدَازَدُ.

رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا وَ رَبُّ الْمَشَارِقِ خَدَاسْتِ كَهْ هَفْتِ آسْمَانِ وَ هَفْتِ زَمِينِ رَا أَفْرِيدْگَارِ وَ نَگَهْدَارِ اسْتِ، مَصُورٌ هَرِ صُورَتِ وَ مَزِينٌ هَرِ نَگَارَسْتِ، بِي شَرِيكٍ وَ بِي شَبِيهٍ وَ بِي نَظِيرِ وَ بِي يَارَسْتِ، بَا دَوْسْتَانِ وَ فَادَارِ وَ مُؤْمِنَانِ رَا دَوْسْتِ دَارَسْتِ، اللَّهُ وَ لِي الْأَذِينِ آمَنُوا بَا عَارْفَانِ كَرِيمِ وَ بَا بَنَدِگَانِ لَطِيفِ وَ نِيكُوكَارَسْتِ.

اللَّهُ لَطِيفٌ بَعْبَادِهِ از رُوي اِشَارَتِ مِي گُويَدُ أَفْرِيدْگَارِ بِي عَلْتِ مَنَمِ، كَرْدِگَارِ بِي آلتِ مَنَمِ، قَهَّارِ بِي حَيْلَتِ مَنَمِ، غَقَارِ بِي مَهْلَتِ مَنَمِ، سَنَّارِ هَرِ زَلْتِ مَنَمِ، بِيَا فَرِينَمِ تَا قَدْرَتِ بِيْنِي، دُوزَخِ بِنَمَايَمِ تَا عَقُوبَتِ بِيْنِي، بَرِ صِرَاطِ نَگَهْ دَارَمِ تَا عِنَايَتِ بِيْنِي، گَنَاهَتِ بِيَا مَرَزَمِ تَا فَضْلِ وَ رَحْمَتِ بِيْنِي، بَجَنَّتِ رَسَانَمِ تَا كَرَامَتِ بِيْنِي، بَرِ تَخْتِ نَشَانَمِ تَا عَزَّتِ بِيْنِي، شَرَابِ دَهْمِ تَا لَذَّتِ بِيْنِي، سَلَامِ كَنَمِ تَا تَحِيَّتِ بِيْنِي، جَلَالِ جَلَالِ بَرْدَارَمِ تَا لَقَا وَ رُويَتِ بِيْنِي.

## ٢ النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ قَفَّوهُمُ بَازِ دَارِيْدِ اِيْشَانِ رَا بَرِ پَلِ صِرَاطِ، اِيْهُمُ مَسْؤُلُوْنَ (٢٤) كَهْ اِيْشَانِ پَرِ سِيْدِنِي اَنْدِ.

مَا لَكُمْ لَا تَنَاصِرُونَ (٢٥) «چِيَسْتِ شَمَا رَا كَهْ يَكْدِيْگَرِ رَا بَكَارِ نَمِي آئِيْدِ اَمْرُوزِ،

بَلْ هُمْ الْيَوْمَ مُسْتَسْلِمُونَ (٢٦) بَلَكَهْ اِيْشَانِ اَن رُوزِ خُوِيْشْتَنِ رَا اَفْكَنْدَه اَنْدِ وَ اَقْبَلْ بَعْضُهُمْ عَلٰى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ

(٢٧) رُويِ فَرَا رُويِ يَكْدِيْگَرِ كَنْنَدِ وَ يَكْدِيْگَرِ رَا مِي گُويَنْدِ اِيْنِ چِيَسْتِ كَهْ بَا مَن كَرْدِيْ؟

قَالُوا گُويَنْدِ اِيْكُمْ اِيْكُمْ كُنْتُمْ تَأْتُونَنَا عَنِ الْيَمِينِ (٢٨) شَمَا رَاسْتِ از بَزْرَگْتَرِ سُوِيِ بَرِ مَا دَرِ اَمْدِيْدِ بَرِ گَرَامِي تَرِ

سُوِيِ قَالُوا گُويَنْدِ: بَلْ لَمْ تَكُونُوا مُؤْمِنِينَ (٢٩) بَلَكَهْ شَمَا خُودِ بَنَهْ گَرُويْدِيْدِ.

وَ مَا كَانَ لَنَا عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ وَ مَا رَا بَرِ شَمَا دَسْتِ رَسِيِ نَبُوْدِ، بَلْ كُنْتُمْ قَوْمًا طَاغِيْنَ (٣٠) شَمَا خُودِ قُومِيِ

بُويْدِ از اَنْدَازَهْ دَرِ گَدَاْرَنْدَه.

فَحَقَّ عَلَيْنَا قَوْلُ رَبِّنَا دَرَسْتِ شَدِ سَخْنِ خَدَاوَنَدِ مَا بَرِ مَا اِنَّا لَذَائِقُونَ (٣١) كَهْ مَا هَرِ دُو گُرُوَهْ رَا چَشْنْدَه

عَذَابِ مِي بَايْدِ بُوْدِ.

فَاعْوَيْنَاكُمْ اِنَّا كُنَّا غَاوِيْنَ (٣٢) شَمَا رَا كَثْرَ رَاهِ كَرْدِيْمِ كَهْ خُودِ كَثْرَ رَاهِ بُوْدِيْمِ. فَايْهُمُ يَوْمَئِذٍ فِي الْعَذَابِ

مُسْتَرْكُونَ (٣٣) اَن رُوزِ هَمَهْ بَدَكَارَانِ دَرِ عَذَابِ اَنْبَازَاَنْدِ.

اِنَّا كَذَلِكِ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِيْنَ (٣٤) چِنِيْنِ كَنِيْمِ مَا بَا بَدَكَارَانِ.

اِيْهُمُ كَانُوا اِذَا قِيْلَ لَهُمْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللَّهُ كَهْ اِيْشَانِ اَن بُوْدَنْدِ كَهْ چُونِ اِيْشَانِ رَا گُفْتَنْدِ خَدَايِيِ نِيَسْتِ مَگَرِ اللَّهُ،

يَسْتَكْبِرُونَ (٣٥) از پَذِيْرَفْتَنِ اَن گَرْدَنِ مِي كَشِيْدَنْدِ.

و يَقُولُونَ وَ مِیْگفتند: اِنَّا لَتَارْكُوا آلِهَتِنَا بَاش مَا پِرسش خدایان خویش بخواهیم گذاشت؟ لِشَاعِرٍ مَجْنُونٍ (۳۶) از بهر سخن سخن سازی دیوانه‌ای!

بَلْ جَاءَ بِالْحَقِّ بَلْکَه سخن راست آورد، وَ صَدَّقَ الْمُرْسَلِينَ (۳۷) و پیغامبران پیشین را گواهی داد و استوار گرفت.

اِنَّكُمْ لَذَائِقُوا الْعَذَابِ الْاَلِيمِ (۳۸) ایشان را گویند شما را عذابی درد نمای می‌باید چشید.  
وَ مَا تُجْزَوْنَ اِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۳۹) و پاداش نخواهند داد شما را مگر آنچه میکردید.  
اِلَّا عِبَادَ اللّٰهِ الْمُخْلِصِينَ (۴۰) اَوْلٰئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَّعْلُومٌ (۴۱) لکن بندگان خدای که ایشان را پاک کرده‌اند از بیگانگی ایشانند

که ایشانراست رزقی معلوم نه پوشیده بغیب.  
فَوَاكِهُ اَن رِزْقِ مِیوه‌هاست، وَ هُمْ مُكْرَمُونَ (۴۲) فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ (۴۳) و ایشان نواختگان‌اند در بهشت‌های ناز.

عَلٰی سُرُرٍ مُّتَقَابِلِينَ (۴۴) بر تختهای روی در روی.  
يُطَافُ عَلَيْهِمْ مِیگردانند بر سرهای ایشان، بكَاسٍ مِنْ مَّعِينٍ (۴۵) جامهای روان در جوی.  
بِیضَاءٍ لَّدَّةٍ لِلشَّارِبِينَ (۴۶) سپید رنگ خوش خوار آشنندگان را.  
لَا فِيهَا عَوَلٌ در آن می و در آن مجلس شراب نه درد سرست نه درد شکم نه نابکار.  
وَ لَا هُمْ عَنْهَا يُنْزَفُونَ (۴۷) و نه هیچ از آن شراب در مانند.  
وَ عِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ وَ بَنَدِيكٌ ايشان کنیزکانی فرو داشته چشمان و فروشکننده چشمان، عَيْنٌ (۴۸) فراخ چشمان‌اند.

كَأَنَّهُنَّ بَيْضٌ چنانک گویی ایشان در رنگ خویش خایه اشتر مرغ‌اند، مَكْنُونٌ (۴۹) نگه داشته و گوشیده نه دست بایشان رسیده نه گرد.

فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلٰی بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ (۵۰) روی فرا روی کنند و از یکدیگر می‌پرسند.  
قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ گوینده‌ای گوید از ایشان: اِنِّي كَانَ لِي قَرِينٌ (۵۱) مرا یاری بود.  
يَقُولُ اِنَّكَ لَمِنَ الْمُصَدِّقِينَ (۵۲) که میگفت مرا: باش تو از استوار گیرندگان و از گرویدگانی؟  
اِذَا مِتْنَا وَ كُنَّا تُرَابًا وَ عِظَامًا که آن گه که ما بمردیم و خاک گردیم و استخوان، اِنَّا لَمَدِينُونَ (۵۳) ما پاداش دادنی‌ایم و با ما شمار کردنی؟! قَالَ هَلْ اَنْتُمْ مُطَّلِعُونَ (۵۴) اللّٰه فرماید شما بران قرین فرو نگرید.  
فَاطَّلَعَ فَرُو نگرده فرآه فِي سَوَاءِ الْجَحِيمِ (۵۵) او را ببند در میان آتش دوزخ.  
قَالَ تَاللّٰهِ اِنْ كِدْتَ لَتُرْدِينَ (۵۶) آن بهشتی گوید بخدای که نزدیک بودی.  
تو که مرا هلاک کردی و تباه.

وَ لَوْ لَا نِعْمَةٌ رَبِّي وَ اِگر نه نیکوکاری خداوند من بودی، لَكُنْتُ مِنَ الْمُحْضَرِينَ (۵۷) من از حاضر



کردگان بودمی.

أَفَمَا نَحْنُ بِمَيِّتِينَ (۵۸) باش ما بنخواهیم مرد پس زنده کردن؟

إِنَّا مَوْتَنَا الْأُولَىٰ جَزَازٍ مَرْدَنَ پِيشِينِ دُنْيَا. وَمَا نَحْنُ بِمُعَدِّينَ (۵۹) و ما عذاب کردنی نیستیم.

إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۶۰) اینست پیروزی بزرگوار!

لِمِثْلِ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ (۶۱) این چنین را باد که کارگران کار کنند.

أَذَلِكَ خَيْرٌ نُزُلًا آن حال به و جای و خورش؟ أَمْ شَجَرَةُ الزَّقُّومِ (۶۲) یا درخت زقوم؟

إِنَّا جَعَلْنَاهَا فِتْنَةً لِلظَّالِمِينَ (۶۳) ما درخت زقوم را آزمونی و دل شوری ناگرویدگان کردیم.

إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ (۶۴) درختی است که آن بیرون می‌آید از میان آتش.

طَلَعَهَا كَأَنَّهَا رُؤْسُ الشَّيَاطِينِ (۶۵) خوشه‌های آن درخت در غلافها گویی سرهای دیوان است.

فَأَنَّهُمْ لَأَكَلُونَ مِنْهَا اِيشَانِ مِیخوردند از آن، فَمَا لَوْ أَنَّ مِنْهَا الْبُطُونَ (۶۶) شکمها پر میکنند از آن.

ثُمَّ إِنَّ لَهُمْ عَلَيْهَا لَشَوْبًا و پس آن گه ایشانراست بر زبر آن زقوم که خوردند آمیغی، مِنْ حَمِيمٍ (۶۷) از آب گرم که بر آن می‌آمیزند در شکمها.

ثُمَّ إِنَّ مَرَجِعَهُمْ إِلَى الْجَحِيمِ (۶۸) و آن گه بازگشت ایشان از خوردن زقوم و حمیم با آتش سوزنده است.

إِنَّهُمْ أَلْفَوْا آبَاءَهُمْ ضَالِّينَ (۶۹) ایشان پدران خویش را بیراهان یافتند.

فَهُمْ عَلَىٰ آثَارِهِمْ يُهْرَعُونَ (۷۰) ایشان بر پیه‌های پدران هم بگمراهی می‌شناهند.

وَلَقَدْ ضَلَّ قَبْلَهُمْ بَدْرَسْتِي که بیراه بودند پیش از قریش، أَكْثَرُ الْأُولِينَ (۷۱) بیشتر پیشینان.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا فِيهِمْ مُنذِرِينَ (۷۲) و فرستادیم ما بر ایشان آگاه کنندگان.

فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُنذَرِينَ (۷۳) در نگر که چون بود سرانجام آگاهی دادگان.

إِنَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ (۷۴) مگر بندگان خدای پاک دلان.

وَلَقَدْ نَادَانَا نُوحٌ خَوَانِدًا مَا رَا نُوْحَ، فَلَنِعْمَ الْمُجِيبُونَ (۷۵) ای نیک پاسخ کنندگان که ما بودیم او را!

وَنَجَّيْنَاهُ وَآهْلَهُ رَهَانِيدِيمًا او را و کسان او را مِنَ الْكُرْبِ الْعَظِيمِ (۷۶) از آن اندوه بزرگ.

وَجَعَلْنَا دُرِّيَّتَهُ هُمُ الْبَاقِينَ (۷۷) و نژاد او را از جهانیان و جهانداران کردیم.

وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ (۷۸) سَلَامٌ عَلَىٰ نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ (۷۹) گذاشتیم برو درود پسینان بر زبان

جهانیان تا جهان بود میگویند: نوح علیه السلام

إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (۸۰) ما چنان پاداش دهیم چنو نکوکاران را.

إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ (۸۱) که او از بندگان گرویدگان ما بود.

ثُمَّ أَعْرَفْنَا الْآخِرِينَ (۸۲) آن گه دیگران را بآب بکشتیم.

النوبة الثانية

قوله تعالى: وَ قَفْوَهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ تَقُولُ: وَقَفْتَهُ وَقَفَا فَوْقَ وَقُوفًا، قَالَ الْمَفْسَّرُونَ: لَمَّا سَيَقُوا

الى النار حبسوا عند الصراط لان السؤال عند الصراط.

مفسران گفتند: روز رستاخیز چون کافران را سوی دوزخ رانند ندا آید از جبار عالم بفرشتگان که احبسوهم باز دارید این کافران را بر پل صراط. بعضی مفسران گفتند که همه خلق را بر پل صراط باز دارند و از همه سؤال کنند چنانکه رب العزّة فرمود: **فَوَرَّبَّكَ لَنَسْئَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ**. صراط هفت قنطره است ثلاثة صعود و ثلاثة هبوط و السابعة وسطها في اعلى الصراط و الله عزّ و جلّ على القنطرة العليا ثانی رجليه يقول: و عزّتی لا یمرّ بی اليوم ظلم ظالم، فذلك قوله تعالى: **إِنَّ رَبَّكَ لَيَالْمِرْصَادِ**. قال ابن عباس: یسئلون عن جميع اقوالهم و افعالهم. و روى عنه ايضا: **إِنَّهُمْ یَسْئَلُونَ عَنِ لَوْلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** ايشان را پرسند از کلمه لا اله الا الله که حدّ آن چون شناختید و حقّ آن چون گزاردید، و گزاردن حقّ وی آنست که امر و نهی در آن بجای آرند و از محرّمات شرع بپرهیزند. عمر خطاب گفت: **مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَلْيَعْرِفْ حَقَّهَا**. حسن بصری را پرسیدند: چه گویی درین خبر که **«مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ دَخَلَ الْجَنَّةَ؟»** قال: **لَمَنْ عَرَفَ حَدَّهَا وَ آدَى حَقَّهَا**.

و عن جابر بن عبد الله قال: خطبنا رسول الله (ص) فقال في خطبته **«مَنْ جَاءَ بِالْإِلَهِ إِلَّا اللَّهُ لَمْ يَخْلُطْ مَعَهَا غَيْرَهَا وَ جَبَّتْ لَهُ الْجَنَّةُ»**، فقام اليه على بن ابي طالب عليه السلام و كان احبّ من قام اليه ذلك اليوم في مسألة فقال: يا رسول الله بابي انت و امّی ما لم يخلط معها غيرها فسرّه لنا، قال: **«حَبًّا لِلدُّنْيَا وَ رِضًا بِهَا وَ طَلْبًا لَهَا** يقولون اقاول الانبياء و و يفعلون افعال الجبابرة فمن جاء بلا اله الا الله ليس فيها شيء من هذا وجبت له الجنة

و عن ابن مسعود قال قال النبي (ص): **«لَا يَزُولُ قَدَمًا ابْنُ آدَمَ حَتَّى يَسْأَلَ عَنِ أَرْبَعِ خِصَالٍ عَنِ شَبَابِهِ فِيمَا أَبْلَاهُ وَ عَنِ عَمْرِهِ فِيمَا أَفْنَاهُ وَ عَنِ مَالِهِ مِنْ أَيْنَ اكْتَسَبَهُ وَ فِيمَا أَنْفَقَهُ وَ مَاذَا عَمِلَ فِيمَا عَلَّمَ»**.  
و عن ابن عمر قال قال رسول الله (ص): **«إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ دَعَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بَعْدَ مَنْ عَبَدَهُ مِنْ عِبِيدِهِ فَيُوقِفُهُ بَيْنَ يَدَيْهِ فَيَسْأَلُهُ عَنِ جَاهِهِ كَمَا يَسْأَلُهُ عَنِ مَالِهِ»**.

گفته‌اند: سؤال از کافران آنست که خازنان آتش ايشان را گویند بر سبیل توبیخ و تقریع: **«مَا لَكُمْ لَا تَنَاصِرُونَ»** چیست شما را امروز که معبودان خود را نصرت نمی‌دهید چنانکه ايشان را در دنیا نصرت می‌دادید؟ و ها هی تحشر الى النار أنك ايشان را بدوزخ می‌برند.

و ايشان را بکار نمی‌آئید و از دوزخ نمی‌رهانید. و گفته‌اند: این جواب بو جهل است که روز بدر گفت: نحن جميع منتصر ما همه هم پشت‌ایم یکدیگر را تا کین کشیم از محمد. روز رستاخیز او را گویند خزانه جهنم: **«مَا لَكُمْ لَا تَنَاصِرُونَ»** چون است که امروز هم پشت نه‌اید و نه کین کش؟ رب العالمین فرمود: **بَلْ هُمْ الْيَوْمَ مُسْتَسْلِمُونَ** ای خاضعون اذلاء منقادون لا حيلة لهم.

**«وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَظُنُّونَ»** یعنی الرؤساء و الاتباع، **«يَتَسَاءَلُونَ»** يتخاصمون قال الاتباع للرؤساء: **إِنَّكُمْ كُنْتُمْ تَأْتُونَنَا عَنِ الْيَمِينِ** ای من قبل الدين فتصلوننا عنه، ای تأتوننا عن اقوى الوجوه و ايمنها كاتكم تنفعوننا نفع السانح فجنحنا اليكم فهلكننا. و قيل: **«عَنِ الْيَمِينِ»** عن الخير، ای تروننا انكم تريدون بنا الخير و قال بعضهم:

كان الرؤساء يحلفون لهم ان ما يدعونهم اليه هو الحق. فمعنى قوله: «تَأْتُونَنَا عَنِ الْيَمِينِ» اى من ناحية الايمان التى كنتم تحلفونها فوثقنا بها: و قيل. عن اليمين، اى عن القوّة و القدرة فتكرهوننا عليه، كقوله: «لَأُخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ». قال الشماخ:

إذا ما راية رفعت لمجد      تلقاها عرابية باليمين

اى بالقوّة، و عرابية اسم ملك اليمين.

«قَالُوا» يعنى الرؤساء «بَلْ لَمْ تَكُونُوا مُؤْمِنِينَ» اى ما كنتم مؤمنين فرددناكم عن الايمان.

وَ مَا كَانَ لَنَا عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ اى من حجة و برهان. و قيل: من قوّة و قدرة فنقهركم على متابعتنا، «بَلْ كُنْتُمْ قَوْمًا طَاغِينَ» كفرتم بطغيانكم.

«فَحَقَّقَ عَلَيْنَا» اى وجب علينا جميعا «قَوْلُ رَبَّنَا» كلمة العذاب و هى قوله: لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ.

إِنَّا لَذَانِقُونَ الْعَذَابِ، اى ان الضالّ و المضلّ جميعا فى النار. و قيل: «حقّ علينا قول» اللّهُ و اخباره انا جميعا نكفره و نصير الى النار و نذوق العذاب.

فَأَعْوَيْنَاكُمْ اى دعوناكم الى الغيّ إِنَّا كُنَّا غَاوِينَ و قيل: خيبتناكم كما خبنا و الغواية الغيبة.

قال اللّهُ عزّ و جلّ: فَإِنَّهُمْ يَوْمَئِذٍ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ الرّؤساء و الاتباع جميعا، إِنَّا كَذَلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ اى بالمشركين.

إِنَّهُمْ كَانُوا إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ يتكبرون عن كلمة التوحيد و يتكبرون على من يدعوهم الى قول لا اله الا الله و يقولون أ إِنَّا لَتَارِكُوا آلِهَتِنَا لِشَاعِرٍ مَجْنُونٍ يعنون محمد (ص) فردّ اللّهُ عليهم فقال: «بَلْ جَاءَ بِالْحَقِّ» اى بالقرآن و التوحيد «وَ صَدَّقَ الْمُرْسَلِينَ» وافق ما كان معهم اى انه اتى بما اتى به المرسلون.

إِنَّكُمْ لَذَانِقُوا الْعَذَابِ الْأَلِيمِ القول هاهنا مضمر، اى يقال للكفار: إِنَّكُمْ لَذَانِقُوا الْعَذَابِ الْأَلِيمِ.

وَ مَا نُجْزُونَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ فى الدنّيا من الشّرك. تمّ الكلام ها هنا، ثمّ قال إِبْرَاهِيمَ الْمَخْلُصِينَ هذا الاستثناء منقطع يعنى: لكن عباد اللّهُ المخلصين.

أُولَئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَعْلُومٌ اى معلوم دوامه، و قيل: معلوم وقته بكرة و عشيا، كما قال: وَ لَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَ عَشِيًّا.

«فَوَاكِهَ» جمع فاكهة و هى الثمار كلّها رطبها و يابسها و هى كلّ طعام يوكل للتلدّد لا لحفظ الصّحة و

القوّة «وَ هُمْ مُكْرَمُونَ» بثواب اللّهُ فى جنّات النّعيم لا شىء فيها الا النّعيم.

«عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ» يقابل بعضهم بعضا لا يرى بعضهم قفا بعض و قيل لا عداوة بينهم.

«يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِكَأْسٍ» إناء فيه شراب و لا يكون كاسا حتّى يكون فيه شراب و الا فهو إناء و قوله «مِنْ

مَعِينٍ» اى من خمر جارية فى الانهار ظاهرة تراها العيون. تقول: معن الماء اذا جرى على وجه الارض. و

قيل: «معين» فعيل من المعن و هو المنفعة.

«بيضاء» من صفة الكأس. و قيل: من صفة الخمر. قال الحسن: خمر الجنة اشدّ بياضا من اللبن و البياض احسن الالوان، و قيل: «بيضاء»، اى صافية فى نهاية اللطافة.

قال الاخفش: كلّ كأس فى القرآن و هو خمر. قوله «لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ».

«لا فيها عَوَلٌ» العول داء فى البطن، و اصل العول الهلاك و الفساد و الغائلة كلّ ما يحملك على الكراهة و يدعوك اليها، و المراد بالعول هاهنا السّكر و هلاك العقل و فساده، و ذلك لان خمر الدنيا يحصل منها انواع من الفساد منها السّكر و ذهاب العقل و وجع البطن و الصّداع و القيء و البول و لا يوجد شىء من ذلك فى خمر الجنة. «و لا هُمْ عَنْهَا يُنْزَفُونَ» قرأ حمزة و الكسائى: «ينزفون» بكسر الزّاء و اتصال افهما عاصم فى الواقعة، و قرأ الآخرون بفتح الزّاء فيها. من قرأ بفتح الزّاء فالمعنى لا تغلبهم على عقولهم و لا يسكرون، و من قرأ بكسر الزّاء فله معنيان: احدهما لا يسكرون، من قولهم: انزف الرجل اذا سكر، و الثّانى: لا ينفذ شرابهم، من قولهم: انزف الرجل فهو منزف اذا نفذ شرابه. و قيل: المنزف الذى اتى على شرابه كله.

قال الشاعر:

لعمري لئن انزفتم او صحتم لبئس الندامى انتم آل ابجرا

«و عِنْدَهُمْ قاصِرَاتُ الطُّرْفِ عِينٌ» يقال: فلانة كانت عند فلان اذا كانت تحته و زوجته. و قاصرة الطّرف هى التى قصرت طرفها على زوجها عن غيره، و قصر الطّرف جنس من التّغنج. و «عين» جمع عينا، اى نجلاء، و واسعة العين، يقال: رجل اعين و امراة عينا و رجال و نساء عين.

«كَانَّهُنَّ بَيضٌ» جميع البيضة و هى بيض النعام يشوب بياضا صفرة و هو احسن الالوان عند العرب و «المكنون» المصور يقال كنت الشّىء اذا صنته، و اكننت الشّىء اذا اخفيتّه فى كنان. و انما ذكر المكنون و البيض جمع لانه ردة الى اللفظ شبهن ببيض النعام لانها تكنها عن الرّيح و الشمس و الغبار بريشها.

«فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ» يعنى اهل الجنة يتذاكرون احوال الدنيا و احوال اصدقائهم.

«قالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ» بهشتيان در بهشت احوال دنيا از يكديگر پرسند، و احوال دوستان ايشان و دشمنان ايشان در دنيا، گوینده‌ای گوید از بهشتیان که مرا قرینی بود در دنيا، يعنى شريکى يا برادرى که بعث و نشور را منکر بود. مقاتل گفت: آن دو برادرند که قصه ايشان در سورة الكهف است: «وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا رَجُلَيْنِ» يکى مسلمان و يکى کافر. برادر کافر ميگفت مران مسلمان را که: «أ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُصَدِّقِينَ» بالبعث تو از يثانى که ببعث و نشور ميگروند و آن را استوار ميگيرند؟

«أ إِذَا مِتْنَا وَ كُنَّا تُرَابًا وَ عِظَامًا أ إِنَّا لَمَدِينُونَ» مجزيون و محاسبون. استفهام انكارست، ميگويد: ما چون

بمرديم و خاك گرديم و استخوان، باز انگيختنيم، و با ما شمار كردنى و پاداش دادنى؟

آن گه ربّ العالمين فرمايد با آن بهشتيان: هَلْ أَنْتُمْ مُطَّلِعُونَ خواهيد که فرو نگرید بدوزخ تا جای ايشان

ببینید و قدر و منزلت خویش بدانید: و گفته‌اند آن برادر بهشتی گوید فرا بهشتیان: «هَلْ أَنْتُمْ مُطَّلِعُونَ» الی النار لَنَنْظُرَ كَيْفَ مَنْزِلَةَ أَخِي، نیائید تا فرو نگریم بآتش و منزلت آن برادر و آن قرین به بینیم که چون است؟ بهشتیان گویند: انت اعرف به منا فاطلع انت تو فرو نگر که تو او را از ما به شناسی و دانی.

قال ابن عباس: انّ فی الجنّة کوی ينظر اهلها منها الی النار و اهلها و يناظرون اهلها لانّ لهم فی توبيخ اهل النار لذة و سرورا، پس آن برادر فرو نگرد، و آن قرین و برادر خویش را در میان دوزخ ببیند، اینست که ربّ العالمین فرمود: فَاطَّلَعَ قَرَأَهُ فِي سَوَاءِ الْجَحِيمِ اى فى وسطه. بهشتی گوید با وی: «تَاللّٰهِ اِنْ كِدْتَ لَتُرْدِيْنَ» اى كدت ان تهلكنى، «وَلَوْ لَا نِعْمَةٌ رَبِّيْ» اى عصمته و رحمته، «لَكُنْتُ مِنَ الْمُحْضَرِيْنَ» معك فى النار. الاحضار لا يستعمل الا فى الشرّ.

«أ فَمَا نَحْنُ بِمَيِّتِيْنَ، اِلَّا مَوْتَنَا الْاُولٰى» هذا استفهام تعجّب، يقول اهل الجنّة للملائكة حين يذبح الموت: «أ فَمَا نَحْنُ بِمَيِّتِيْنَ» فتقول لهم الملائكة: «لا»، فيقولون: «اِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيْمُ» بهشتیان گویند: پس ازین ما نخواهیم مرد، جز از آن مردن پیشین در دنیا و ما را عذاب نخواهند کرد، فریشتگان گویند: «بلى» چنین است، نه مرگ است اینجا و نه عذاب. آن گه بهشتیان گویند: اینت پیروزی بزرگوار و کرامت بی‌نهایت! و محتمل است که این سخن بهشتیان فرا یکدیگر گویند از شادی و خرّمی، یعنی أ فَمَا نَحْنُ بِمَيِّتِيْنَ ان يموت كقوله: «اِنَّكَ مَيِّتٌ وَ اِنَّهُمْ مَيِّتُونَ» يعنى انك من شأنه ان يموت، و قيل: هذا من تمام كلام المؤمن لقربنه يقوله على جهة التوبيخ بما كان ينكره من امر البعث، ثم قال اللّٰه عزّ و جلّ: لِمِثْلِ هَذَا اى لمثل هذا المنزل و لمثل هذا النّعيم الذى ذكرناه فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ.

«أ ذَلِكَ خَيْرٌ نُّزُلًا» يعنى اذلك الذى ذكرت من نعيم اهل الجنّة خير نزلا «أَمْ شَجَرَةُ الزَّقُّومِ» التى هى نزل اهل النار. الزَّقُّوم ثمره شجرة خبيثة مرّة منتنة كريهة الطعم يكره اهل النار على تناوله فهم يتزقّمونه على اشدّ كراهية و منه قولهم: تزقّم الطعام، اذا تناوله على كره و مشقة. روى انّ ابن الزبعرى قال لصناديد قریش: انّ محمّدا يخوفنا بالزَّقُّوم و انّ الزَّقُّوم بلسان بربرة و افريقيّة الزيد و التمر. و روى انّ ابا جهل لما سمع ذكر الزَّقُّوم الذى نزل به القرآن جمع زبدا و عسلا و جعل يقول للجارية: زقمينا فان محمّدا يتهدّدنا بالزَّقُّوم حتّى نترقّم يستهزئ فانزل اللّٰه صفة الزَّقُّوم.

فقال: «اِنَّا جَعَلْنَاهَا فِتْنَةً لِلظّٰلِمِيْنَ» اى الكافرين. ففنتها قول الكفار: كيف ينبت الشجر فى النار و النار تأكل الشجر «اِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِيْ اَصْلِ الْجَحِيْمِ» اى منبتها فيها. قال الحسن: اصلها فى قعر جهنّم و اغصانها ترفع الی دركاتها.

«طلّعها» اى ثمرها. سمى طلعا لطلوعه «كأَنَّهُ رُؤْسُ الشَّيْطَانِيْنَ» فيه ثلاثة اقوال قال ابن عباس: هم الشّياطين باعيانهم شبّه بها لقبحه لانّ الناس اذا وصفوا شيئا بغاية القبح قالوا كانه شيطان و ان كانت الشياطين لا ترى لانّ قبح صورتها متصورّ فى النّفس و العقول تتشاهد بقبحها الی غير غاية. الثاني انّ المراد بالشياطين الحيات و العرب تسمى الحية القبيحة شيطانا. و قيل هى نوع من الحيات تعرفها العرب و تسميها الشيطان لها

اعراف و رؤس قباج. و القول الثالث: انها شجرة قبيحة منتنة تكون فى البادية تسميها العرب رؤس الشياطين شبه طلع الزقوم بها فى قبح المنظر.

«فَإِنَّهُمْ لَأَكْلُونَ مِنْهَا فَمَالِؤُنْ مِنْهَا الْبُطُونُ» الملاء حشو الوعاء بما لا يحتمل الزيادة عليه.

«ثُمَّ إِنَّ لَهُمْ عَلَيْهَا» اى على اكل الشجرة «لَشَوْبًا مِنْ حَمِيمٍ» اى خلطا من ماء حار شديد الحرارة و من

الصديد و الغساق، يقال: انهم اذا اكلوا الزقوم شربوا عليه الحميم فيخلطونه به.

«ثُمَّ إِنَّ مَرْجِعَهُمْ لِلِى الْجَحِيمِ» الالف فى «الى» فى نسخة المصاحف و هى زائدة، و المعنى: انهم فى

وقت اكلهم و شربهم لا يعدّون بالنار ثم يردّون الى الجحيم. و قيل: هذا كقولهم: فلان يرجع الى مال و نعمة،

اى هو فيها يريد لا مخلص لهم و لا مرجع الامن نوع من العذاب الى نوع من العذاب.

«إِنَّهُمْ أَلْفُوا آبَاءَهُمْ» اى وجدوا آباءهم «ضالين»، «فَهُمْ عَلَى آثَارِهِمْ يُهْرَعُونَ» يزجون و يستحثون. و

الاهراع الاسراع فى الشئ و قال الكلبي: يعملون مثل عملهم.

«وَلَقَدْ ضَلَّ قَبْلَهُمْ» قبل اهل مكة «أَكْثَرُ الْأَوَّلِينَ» من الامم الخالية.

«وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا فِيهِمْ مُنْذِرِينَ» رسلا و انبياء، «فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُنْذِرِينَ» الكافرين، اى كان عاقبتهم

العذاب، «إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ» الموحدين نجوا من العذاب.

«وَلَقَدْ نَادَانَا نُوحٌ» اى دعا ربه على قومه فقال: «أُنِّي مَعْلُوبٌ فَأَنْتَصِرْ»، «فَلَنِعْمَ الْمُجِيبُونَ» نحن اجبنا

دعاه و اهلكنا قومه.

«وَوَجَّيْنَا وَ أَهْلَهُ مِنَ الْكُرْبِ الْعَظِيمِ» اى من كرب الغرق و الطوفان و احوال السفينة. و قيل: من تكذيب

قومه آياه و استدلاله.

«وَوَجَّعْنَا دُرِّيَّتَهُ هُمُ الْبَاقِينَ»، فالخلق كلهم من نسل نوح. قال ابن عباس لما خرج نوح من السفينة مات من

كان معه من الرجال و النساء الا بنيه الثلاثة سام و حام و يافث و نساءهم. اصحاب تواريخ گفتند: فرزندان

يافث هفت بودند. نامهای ایشان: ترك و خزر و صقلاب و تاريس و منسك و كمارى و صين، و مسكن ایشان

میان مشرق و مهبّ شمال بود. هر چه ازین جنس مردم اند از فرزندان این هفت برادران اند، و همچنين

فرزندان حام بن نوح هفت بودند، نامهای ایشان، سند و هند و زنج و قبطه و حبش و نوبه و كنعان، و مسكن

ایشان میان جنوب و دبور و صبا بود، و جنس سیاهان همه از فرزندان این هفت برادران اند. اما فرزندان

سام میگویند پنج بودند، و قومی میگویند که هفت بودند: ارم و ارفخشث و عالم و یفر و اسود و تارخ و تورخ

ارم پدر عاد و ثمود بود، ارفخشث پدر عرب بود و از ایشان فالغ و قحطان بود، ففالغ جدّ ابرهیم علیه السلام

و قحطان، ابو الیمن و عالم پدر خراسان بود، و اسود پدر فارس بود، و یفر پدر روم بود، و تورخ پدر

ارمین بود صاحب ارمینیه، و تارخ پدر کرمان بود، و این دیار و اقطار همه بنام ایشان باز میخوانند. و بعد

از نوح خلیفه وی سام بود و بر سر فرزندان نوح فرمانده بود، و کار ساز و مسکن وی زمین عراق بود و

ایران شهر. و قيل: كان يثتو بارض جوخى و يصيف بالموصل. و نوح را پسری چهارمین بود، نام او یام و

هو الغريق و لم يكن له عقب.

«وَوَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ» ای ابقینا له ثناء حسنا و ذکرا جمیلا فیمن بعده من الانبیاء و الامم الی یوم القيمة. تمّ الکلام.

ثمّ قال الله سبحانه و تعالی: سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ اى سلام علیه منّا فی العالمین و قیل: تاویلہ: وَ تَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ فِي الْعَالَمِينَ سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ و لم ينتصب السلام لانّ الحکایة لا تزال عن وجهها و کرّر فی الآخرین فی العالمین «سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ» للکلام الذی عرض بینهما. و قیل: معناه و ترکنا علیه ان یقول الآخرون: «سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ».

«إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ» ای سائر المحسنین ننجیهم و ننثی علیهم کما انجینا نوحا و اثینا علیه. «إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ» خصّ الايمان بالذکر و النبوة، اشرف منه بیانا لشرف المؤمنین لا لشرف نوح کما تقول: انّ محمدا علیه السلام من بنی هاشم. و قیل: فیہ بیان انه انما استحقّ ذلك بايمانه فضيلة للايمان و ترغيبا فیہ.

«ثُمَّ أَعْرَفْنَا الْآخِرِينَ» یعنی قومه الکافرين.

### النوبة الثالثة

قوله تعالی: وَ قَفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُؤُونَ قومی را سؤال از روی عتاب بود، قومی را سؤال سبب عذاب بود، ایشان را که اهل عذاباند بر پل صراط بدارند علی رؤس الاشهاد، از ایشان سؤال کنند و الله جلّ جلاله با ایشان بخشم، ایشان را گویند: امروز حکم شما با شما افکنديم کفی بنفسيك اليوم عليك حسيبا، جريده سياه و کردار بد ایشان بر روی ایشان دارند، گویند کسی را که عمل وی این بود، جزای او چه بود؟ بناکام گویند: جزاؤه النار، پس ندا آید که ادخلوها بحکمکم.

آوردهاند که فرعون چون دعوی خدایی کرد و گفت: «أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى» جبرئیل آمد براه وی بصورت بشر و از وی پرسید که: چگویی خواجهای را که غلام خود بر کشد و او را مال و جاه و نعمت دهد و بر دیگران سرور و مهتر گرداند، آن گه غلام خواهد که بر خواجه خویش نیز مهتر باشد، جزای وی چه بود؟ فرعون گفت: جزای وی آنست که او را بآب غرق کنند تا دیگران بوی عبرت گیرند. از حضرت عزّت فرمان آمد که ای جبرئیل این فتوی یاد دار تا آن روز که او را بدریا در کشیم و بحکم فتوی وی او را غرق کنیم.

اما قومی که سؤال ایشان از روی عتاب رود و نه سبب عذاب بود مؤمناناند باعتقاد، موحداناند بمهر دل و صدق محبت، اما گنهکاراناند و مقصران در عمل. از ایشان سؤال کند حقّ جلّ جلاله، لکن از خلق ببوشد عیب ایشان، گناه با یاد ایشان دهد، لکن عفو و مغفرت از ایشان باز نگیرد و سؤال ایشان در خلوت کند و فی الخبر الصحيح «انّ الله عزّ و جلّ یدنی المؤمن فیضع علیه کفنه و یستره فیقول: أتعرف ذنب کذا؟ أتعرف ذنب کذا؟ فیقول: نعم ای ربّ حتی قرره بذنوبه و رأى فی نفسه انه هلك، قال: سترتها عليك فی الدنيا و انا



اغفرها لك اليوم.

بو عثمان حیری قدس الله روحه وقتی در محبت سخن میگفت، جوانی برخاست گفت: كيف السبيل الى محبته چکنم تا بدوستی او رسم؟ بو عثمان گفت: تترك مخالفته، بترك مخالفت او بگویی تا بدوستی او رسی. جوان گفت: كيف ادعی محبته و لم اترك مخالفته؟ از من کی دعوی دوستی درست آید و قدم از راه مخالفت باز نکشیده‌ام: آن گه برخاست نعره‌ای همی کشید و همی گریست. بو عثمان گفت: صادق فی حبه مقصر فی حقه بظاهر از جمله مقصران است، بیاطن در زمره دوستان است.

ای جوانمرد! اگر چنان است که در جهد و در عمل تقصیر داری، در آن کوش که در صدق محبت و درد شوق تقصیر نباشد که صدق محبت تقصیر عمل را جبر کند، اما توفیر عمل تقصیر محبت را جبران کند. آن فرشتگان که معایب آدمیان برشمردند، ایشان را گفت: «إني أعلم ما لا تعلمون» ای فریشتگان بجفای عمل ایشان چه نگرید، بصفای علم ما نگرید ای ابلیس، بحما مسنون چه نگری، بخلعت صفت ما نگر، اگر بر دوستان ما زلتی رود و نقد معاملات ایشان بمعصیت مغشوش گردد، بته توبه با ایشان برابر میداریم که «الأتائبون العابدون» حکمت زلت آنست که تا بنده از زلت بخود می‌نگرد، افتقار می‌آرد و از طاعت بما مینگرد، افتخار می‌آرد، و بنده باید که پیوسته میان افتقار و افتخار روان بود، میان خوف و رجا گردان بود، در خوف می‌زارد کفارت گناهان را، در رجا می‌نازد یافت نعیم جاودان را.

پیر طریقت از اینجا گفت: بر خبر همی رفته جویان یقین، خوف مایه و رجا قرین، مقصود از من نهان و من کوشنده دین، ناگاه برق تجلی تافت از کمین، از ظن چنان روز بینند و از دوست چنین.

کسی را که این حال بود و روش وی برین صفت بود، سرانجام کار و ثمره روزگار وی آن بود که ربّ العزّة فرمود: أولئك لهم رزق معلوم فواكه، لهم في الجنة رزق معلوم لابشارهم في اوقات معينة بكرة و عشيا، و لهم رزق معلوم لاسرارهم في كل وقت.

یحیی معاذ را پرسیدند که: هل يقبل الحبيب بوجهه على الحبيب؟ فقال: و هل يصرف الحبيب وجهه عن الحبيب؟ گفتند هرگز بود که دوست روی بدوست آرد؟ گفت و خود کی بود که دوست روی از دوست بگرداند؟! هزار جان فدای آن جوانمرد باد که رمز عشق بدانند. او جلّ جلاله کسانی را که طوق محبت در گردن دارند در حجر فضل و مهد عهد و قبه قربت تربیت میدهد، فیکاشفهم بذاته؟؟ و یخاطبهم بصفاته. عرش در صفت رفعت است، او را رفعت بس. کرسی در نعت عظمت است، او را عظمت بس.

آسمان را آرایش و زینت است، او را آرایش و زینت بس. نفس را دعوی انیت است، او را دعوی انیت بس. اما دلی که رفعت عرش ندارد، عظمت کرسی ندارد، زینت آسمان و بسطت زمین ندارد، دعوی هستی و انیت ندارد، همه انکسار و افتقار دارد. فضل و رحمت ما او را بس «قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ قَبْدَلِكْ قُلَيْفِرْحُوا».

قوله: «لمثل هذا قلیعمل العالمون» اگر مؤمنانرا سزاست که بر امید ناز و نعیم بهشت و دیدار غلمان و



ولدان گویند: «لِمِثْلِ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ» پس عارفان سزاتراند که بر امید دیدار جلال احدیت و یافت حقایق قربت و تباشیر وصلت، دیده و دل فدا کنند و جان و روان در این بشارت نثار کنند.  
 علی مثل سلمی یقتل المرء نفسه و ان بات من سلمی علی الیاس طویا

### ۳ النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ إِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ (۸۳) و از هم دینان نوح، ابراهیم است.  
 إِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِهَدًى فَخَرَّ سَاجِدًا فَسَأَلَ لِقَاءَ رَبِّهِ إِنَّهُ وَكَلَمٌ وَ نَبَأٌ كَرِيمٌ (۸۴) بدلی رسته از گمان و انبازن.  
 إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ إِنَّ هَذَا مَثَلٌ حَسْبُكُمْ وَ لَئِن لَّمْ يَظُنُّوا أَنَّ هَذَا لَهُمْ آيَةٌ يُجَاهِلُونَ فَالَّذِينَ يَرِثُونَ أَصْحَابَ السُّورَةِ يَكْفُرُونَ (۸۵) این چه چیز است که می‌پرستید؟  
 أَفَكَاكًا أَلِهَةً دُونَ اللَّهِ تُرِيدُونَ (۸۶) بدروغ خدایان فرود از الله میخواهید.  
 فَمَا ظَنُّكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ (۸۷) چه پندارید و ظن چه برید بخداوند جهانیان؟  
 فَظَنَرَ نَظْرَةً فِي النُّجُومِ (۸۸) نگرستنی در نگرست در شمار نجوم بفریب و داستان.  
 فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ (۸۹) گفت من بیمار می‌خواهم شد.  
 فَتَوَلَّوْا عَنْهُ مُدْبِرِينَ (۹۰) برگشتند از او و برو پشت کردند.  
 فَرَاغَ إِلَى آلِهِمْ بِأَمْرٍ مِنْ رَبِّهِمْ وَ كَذَلِكَ نَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَ كَذَلِكَ نَجِّنَا الْمُؤْمِنِينَ (۹۱) گفت چیزی نخورید؟  
 مَا لَكُمْ لَا تَنْطَفُونَ (۹۲) چرا سخن نگوئید؟  
 فَرَاغَ عَلَيْهِمْ ضَرْبًا مِنَ الْمَقْتَلِ وَ كَذَلِكَ نَجِّنَا الْمُؤْمِنِينَ (۹۳) بآن سوگند که داشت راست کردن آن را.

فَأَقْبَلُوا إِلَيْهِ رَوِّى دَادُوا، يَزْفُونَ (۹۴) و دوستند درو.  
 قَالَ أ تَعْبُدُونَ مَا تَنْحِتُونَ (۹۵) ابراهیم گفت می‌پرستید آنچه می‌تراشید؟  
 وَ اللَّهُ خَلَقَكُمْ وَ مَا تَعْمَلُونَ (۹۶) و الله هم شما را آفریده و هم آنچه شما می‌کنید.  
 قَالُوا ابْنُوا لَهُ بُيُوتًا لِنَحْوِ اللَّهِ فَنُحِشُّهُ بِمَا يَكْفُرُ (۹۷) و در آتش او کنید او را.  
 فَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَسْفَلِينَ (۹۸) و ما ایشان را زیر آوردیم و کم.

وَ قَالَ إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَى رَبِّي ابراهیم گفت بخداوند خویش می‌روم، سَيَهْدِينِ (۹۹) او خود راه نجات و کفایت مرا نماید.

رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ (۱۰۰) خداوند من! مرا پسری ده از نیکان.  
 فَبَشِّرْنَاهُ بِغُلَامٍ حَلِيمٍ (۱۰۱) بشارت دادیم او را پسری زیرک.  
 فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ جَاءَهُ مِنَ الْمُنَاكِفِ وَ كَذَلِكَ نَجِّنَا الْمُؤْمِنِينَ (۱۰۲) ای پسر من، ای آری فی المنام من می‌بینم

در خواب، أَنِّي أَدْبَحُكَ که میفرمایند مرا که ترا گلو باز برم، فَأَنْظُرْ ما ذا تری در نگر که در دل خویش چه بینی؟

قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ گفت ای پدر بکن آنچه میفرمایند ترا، سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ (۱۰۲) آری مرا اگر خدای خواهد از شکیبایان یابی، فَلَمَّا أَسْلَمَا چون هر دو تن بدادند و خویشان را بفرمان سپردند، وَ تَلَّهُ لِلجَبِينِ (۱۰۳) و پدر پیشانی او را بر زمین زد.

وَ نَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ (۱۰۴) خواندیم او را که یا ابراهیم: قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا راست کردی خواب را که دیده بودی، إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (۱۰۵) ما چنین پاداش دهیم چنو نکوکاران را. إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ (۱۰۶) اینست آن آزمایش آشکارا. وَ فَدَيْنَاهُ بِذَنْجٍ عَظِيمٍ (۱۰۷) باو فروختیم او را بکشتنی بزرگوار پذیرفته شایسته. وَ تَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ (۱۰۸) سَلَامٌ عَلَى إِبْرَاهِيمَ (۱۰۹) گذاشتیم برو درود در میان پسینان که میگویند: ابراهیم علیه السلام.

كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (۱۱۰) پاداش چنین کنیم چنو نکوکاران را. إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ (۱۱۱) که او از بندگان گرویدگان ما بود. وَ بَشَّرْنَاهُ بِإِسْحَاقَ بَشَارَتٍ دَادِيمٍ او را به اسحاق، نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ (۱۱۲) پیغامبری از نیکان. وَ بَارَكْنَا عَلَيْهِ وَ عَلَى إِسْحَاقَ وَ بَرَكْتَ كَرِيمٌ برو و بر اسحاق، وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِمَا وَ از فرزندان ایشان، مُحْسِنٌ وَ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ مُبِينٌ (۱۱۳) هم گرویده نیکوکارست و هم ناگرویده ستمکار بر خویشان آشکارا. وَ لَقَدْ مَنَّآ عَلَى مُوسَى وَ هَارُونََ (۱۱۴) سپاس نهادیم بر موسی و هارون. وَ نَجَّيْنَاهُمَا وَ قَوْمَهُمَا مِنَ الْكُرْبِ الْعَظِيمِ (۱۱۵) و رهانیدیم ایشان را هر دو و کسان ایشان را از ان اندوه بزرگ.

وَ نَصَرْنَاهُمْ وَ دَسْتٍ گرفتیم ایشان را، فَكَانُوا هُمُ الْغَالِبِينَ (۱۱۶) تا ایشان بیامدند و دشمن شکستند. وَ آتَيْنَاهُمَا الْكِتَابَ الْمُسْتَبِينَ (۱۱۷) و دادیم ایشان را نامه راستی و درستی را سخت پیدا. وَ هَدَيْنَاهُمَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ (۱۱۸) و راه نمودیم ایشان را هر دو بر راه راست. وَ تَرَكْنَا عَلَيْهِمَا فِي الْآخِرِينَ (۱۱۹) سَلَامٌ عَلَى مُوسَى وَ هَارُونََ (۱۲۰) و گذاشتیم بر ایشان هر دو در پسینان جهانیان

درود بر موسی و هارون.

إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (۱۲۱) ما پاداش چنین کنیم چنان نکوکاران را. إِنَّهُمَا مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ (۱۲۲) که ایشان هر دو از بندگان گرویدگان ما بودند. وَ إِنَّ إِيَّاسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ (۱۲۳) ایاس از فرستادگان ما بود.

إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَلَا تَتَّقُونَ (۱۲۴) قوم خویش را گفت از دروغ به نپرهیزید؟

أَتَدْعُونَ بَعْلًا بَعْلَ رَا خدای میخوانید، وَ تَدْرُونَ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ (۱۲۵) و نیکو آفرین تر آفریدگان می بگذارید؟!

اللَّهُ رَبُّكُمْ وَ رَبَّ آبَائِكُمُ الْأُولِينَ (۱۲۶) اللّٰه خداوند شماست و خداوند پدران پیشینان شما. فَكذبوه دروغ زن گرفتند او را، فَإِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ (۱۲۷) اکنون حاضر کردگان اند در آتش. إِيَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ (۱۲۸) مگر بندگان خدای که بدل او را راست بودند از قوم او وَ تَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ (۱۲۹) سَلَامٌ عَلَىٰ إِيَّاسِينَ (۱۳۰) گذاشتیم برو در پسینان درود بر ایاس تا جهان بود میگویند: ایاس علیه السلام.

إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (۱۳۱) ما پاداش چنین کنیم چنو نکوکاران را. إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ (۱۳۲) که او از بندگان گرویدگان ما بود. وَ إِنَّ لَوْطًا لَّمِنَ الْمُرْسَلِينَ (۱۳۳) لوط از فرستادگان ما بود. إِذْ نَجَّيْنَاهُ وَ أَهْلَهُ أَجْمَعِينَ (۱۳۴) رهانیدیم او را و کسان او را همگان. إِيَّا عَجُوزًا فِي الْغَابِرِينَ (۱۳۵) مگر پیر زنی در بازماندگان. ثُمَّ دَمَرْنَا الْآخِرِينَ (۱۳۶) پس دمار بر آوردیم از دیگران. وَ أَنْتُمْ لَتَمُرُونَ عَلَيْهِمْ مُصْبِحِينَ (۱۳۷) وَ بِاللَّيْلِ وَ شَمَا مَيُرُونَ بر ایشان بروز و شب. أَ فَلَا تَعْقِلُونَ (۱۳۸) در نمی یابید؟

### النوبة الثانية

قوله تعالى: وَ إِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِبِأْرَاهِيمَ إِي مِنْ اهل دینه و نسبه، و الشيعة الجماعة تتبع سيدهم، مشتق من: شاعه، بشيعه، شيعا، اذ اتبعه. و قيل: الشيعة الاعوان و اصله من الشيع و هو الحطب الصغار توضع مع الكبار على النار.

«إِذْ جَاءَ رَبَّهُ» ای قصد و اقبل الی طاعة ربه، «بِقَلْبِ سَلِيمٍ» من الشرك و الشكّ خال من كلّ دنس و قيل: سليم من كل علاقة دون الله و قيل: ای حزين من قولهم: فلان سليم ای لديغ. و قيل: معنى سليم لا يكون لعانا. «إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ» و هو أزر بن با عز بن تاخور بن ارغو بن فالغ بن شالخ بن ارفخشذ بن سام بن نوح «وَ قَوْمِهِ» عبدة الاوثان: «ما ذا تَعْبُدُونَ» یعنی لایّ شیء تعبدون؟

فانّ السؤال وقع عن العرض لا عن الجنس و «ما ذا» ان جعلته كلمة واحدة نصب و ان جعلته كلمتين مبتدا و خبر و هو استفهام توبيخ و تقریح.

«أَفْكَآ آلِهَةً» یعنی أ تأفكون افكا و تعبدون آلهة سوى الله؟ و الافك أسوء الكذب.

و قيل: «افكا نصب على الحال، ای كاذبين و «آلهة» منصوب «تریدون».

«فَمَا ظَنُّكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ» انه من ای جنس من اجناس الاشياء حتى شبّهتم به هذه الاصنام، ای لا يشبهه

شیء.

«فَنظَرَ نَظْرَةً فِي النُّجُومِ» ابن عباس گفت: قومی بودند که علم نجوم بکار داشتند و بهرکار که پیش گرفتند در آن نظر میگردند ابراهیم خواست که معاملت با ایشان هم از آن طریق کند که ایشان بدست دارند تا بروی منکر نشوند و در دل ابراهیم بود که بتان ایشان را کیدی سازد تا حجت بر ایشان الزام کند و آشکارا بنماید که ایشان معبودی را نشایند و ایشان را عیدی بود در روزی معین چون خواستند که عید را بیرون شوند نخست پیش بتان شدند و جامه‌ها بپفکندند و طعام بنهادند و مقصود ایشان آن بود که بتان برکت در آن طعام کنند و چون از عید باز گردند آن طعام بکار برند ابراهیم را گفتند: در عید ما با ما مساعدت کن. ابراهیم از روی فریب بر عادت ایشان در مقیاس نگرست و در شمار نجوم گفت: «إِنِّي سَقِيمٌ» ای مطعون کنوا یفرون من الطاعون فرارا عظیما فخرجوا و خلفوه تطیراً، ابراهیم گفت: در مقیاس نجوم نگرستم و مرا طاعون خواهد رسید. ایشان چون نام طاعون شنیدند از وی بر میدند و بوی فال بد گرفتند و بجای بگذاشتند. اینست که رب العالمین فرمود: فَنَوَّلُوا عَنْهُ مُدْبِرِينَ وَ فِي الْخَبَرِ عَنِ النَّبِيِّ (ص) قَالَ: «لَقَدْ كَذَبَ اِبْرَاهِيمُ ثَلَاثَ كَذَبَاتٍ مَا مِنْهَا وَاحِدَةٌ اِلَّا وَ هُوَ يَمَاحِلُ وَ يِنَاضِلُ بِهَا عَنِ دِينِهِ وَ هِيَ قَوْلُهُ: اِنِّي سَقِيمٌ وَ قَوْلُهُ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ وَ قَوْلُهُ لَسَارَةٌ: هَذِهِ اِخْتَى.

و قيل: «فَنظَرَ نَظْرَةً فِي النُّجُومِ» ای فکر فی الحیل «فَقَالَ اِنِّي سَقِيمٌ» فاقنعهم «فَنَوَّلُوا عَنْهُ مُدْبِرِينَ».

«فَرَاغَ إِلَى آلِهِتِهِمْ» الرّوغان الميل خفيا، ای مال اليها فی خفيا. «فَقَالَ» استهزاء بها: «أ لَا تَأْكُلُونَ» یعنی الطعام الذی بین یدیکم «مَا لَكُمْ لَا تَنْطِفُونَ» «فَرَاغَ عَلَيْهِمْ ضَرْبًا» عذاه بعلی لَانّ رَاغَ بِمَنْزِلَةِ مَالٍ فَكَمَا تَقُولُ فِي الْمَحْبُوبِ: مَالِ يَه، وَ فِي الْمَكْرُوهِ: مَالِ عَلَيْهِ، كَذَلِكَ رَاغَ إِلَيْهِ وَ رَاغَ عَلَيْهِ «ضَرْبًا» ای یضرب ضربا فيكون مصدر الفعل المحذوف «بِالْيَمِينِ» ای باليد اليمين لانها اقوى على العمل من الشمال و قيل «بِالْيَمِينِ» ای بالقوة و قيل: «بِالْيَمِينِ» ای بالقسم الذی سبق منه و هو قوله: تَاللّٰهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ.

«فَأَقْبَلُوا إِلَيْهِ» ای ابرهیم بآلهتهم فاسرعوا اليه ليأخذوه. قرأ حمزة «يَزْفُونَ» بضم الياء و قرأ الآخرون بفتحها، و هما لغتان. و قيل: بضم الياء، ای يحملون دوابهم على الجدّ و الاسراع.

«قَالَ» لهم ابرهیم على وجه الحجاج: «أ تَعْبُدُونَ مَا تَنْحُتُونَ» بايدیکم.

«وَ اللّٰهُ خَلَقَكُمْ وَ مَا تَعْمَلُونَ» بايدیکم من الاصنام و فيه دليل على انّ افعال العباد مخلوقة الله تعالى.

«قَالُوا ابْنُوا لَهُ بُيُوتًا» قال مقاتل: بنوا له حائطًا من الحجر طوله ثلاثون ذراعًا في السماء و عرضه عشرون ذراعًا و ملئوه من الحطب و اوقدوا فيه النار و طرحوه فيها بالمنجنيق و كان ذلك ببابل.

و عن عائشة عن رسول الله (ص) قال: «انّ ابرهیم لما القى في النار كانت الدوابّ كلها تطفئ عنه النار الا الوزغة فانها كانت تنفخ عليه فامر عليه السلام بقتلها».

«فَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا» شرًا و مكرا و هو ان يحرقوه «فَجَعَلْنَاهُمْ الْأَسْفَلِينَ» یعنی المقهورين حيث سلم الله

ابرهیم و ردّ كيدهم.

«وَ قَالَ اِنِّي ذَاهِبٌ إِلَى رَبِّي» گفته‌اند: ابرهیم این سخن آن گه گفت که او را باتش می‌افکندند گفت: من

بر خداوند خویش میروم او خود راه نجات و کفایت بمن نماید.

و قیل: انی ذاهب الی ما قضی به علیّ ربی من فراسر قضا و حکم اللّٰه مبروم؟ چنان که قضا کرده و حکم رانده بر من رود و گفته‌اند این سخن آن گه گفت که از آتش خلاص یافت همانست که آنجا فرمود: «إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَى رَبِّي» معنی آنست که از دار الکفر هجرت میکنم و بفرمان و رضای اللّٰه سوی شام میروم سیهدینی الی مقصدی. و قیل معناه: انی مهاجر بعملی و نیتی متجرّد لعبادة ربی «سَيِّهْدِينِ» سیثبتنی علی الهدی. ابراهیم چون از دشمن خلاص یافت و از دار الکفر هجرت کرد و بزمین مقدّسه رسید او را گفتند حاجت خواه، گفت: «رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ» ای هب لی ولدا صالحا من الصالحین.

«فَبَشِّرْنَاهُ بِغُلَامٍ حَلِيمٍ» و قال فی موضع آخر: «وَوَبَشِّرُوهُ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ» قیل: بغلام حلیم فی صغره علیم فی کبره ففیه بشارة انه ابن و انه یعیش و ینتهی فی السنّ حتّی یوصف بالعلم. و قیل: ما اثنی اللّٰه عز و جل فی القرآن علی بشر بالحلم الا علی ابرهیم و ابنه و خصّت هذه السورة بحلیم لانه علیه السلام حلم و انقاد و اطاع و «قالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ» الآية.

قوله: فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ ابتدای قصّه ذبیح است قصّه‌ای عظیم و اختلاف علما در ان عظیم، هم در اصل ذبیح خلاف است که از دو پسر ابراهیم کدام یکی بود اسحاق یا اسماعیل، و هم در موضع ذبح خلاف است که بیت المقدس بود یا منحر مکه؟ طایفه‌ای عظیم از علمای دین و صدر اول از صحابه و تابعین چون ابو بکر صدیق و ابن عباس بیک روایت و ابن عمرو ابن عبد اللّٰه بن عمرو و محمد بن کعب القرظی و سعید مسیب و شعبی و حسن بصری و مجاهد و ضحاک و کلبی و غیر ایشان میگویند: ذبیح اسماعیل بود و علیه اکثر العرب و در خبر است که: «انا ابن الذبیحین» مصطفی (ص) فرمود: من پسر دو ذبیح‌ام یکی جد پیشین اسماعیل و یکی پدر خویش عبد اللّٰه.

و سبب آن بود که عبد المطلب نذر کرد که اگر مرا ده فرزند آید یکی را قربان کنم چون او را ده فرزند تمام شد همه را در خانه کعبه جمع کرد و میان ایشان قرعه زد و قرعه بر عبد اللّٰه آمد که پدر مصطفی (ص) بود و عبد المطلب او را از همه فرزندان دوستر داشتی که نور فطرت مصطفی با وی بود عبد المطلب ده شتر را فدا کرده بود قرعه بر عبد اللّٰه آمد، ده شتر دیگر فدا کرد سوم بار قرعه زد میان وی و میان آن بیست شتر، قرعه هم بر عبد اللّٰه آمد، ده دیگر فدا کرد همچنین قرعه میزد و هر بار بر عبد اللّٰه میآمد و او ده شتر می‌افزود تا آن گه که صد شتر تمام گشت آن گه قرعه بر آن صد شتر آمد که فدا کرده بود، عبد المطلب آن صد شتر قربان کرد و در شریعت دیت مرد مسلمان صد شتر گشت. و دلیل بر آن که ذبیح اسماعیل بود قول رب العزة بعد الفراغ من قصة المذبوح: «وَوَبَشِّرْنَاهُ بِإِسْحَاقَ نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ» فدلّ انّ المذبوح غیره و همچنین در سوره هود فرمود: «فَبَشِّرْنَا بِإِسْحَاقَ وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ» فلما بشر بإسحاق بشر بابنه یعقوب فکیف یأمره بذبح اسحاق و قد وعد له بناقله منه. اما عمر بن الخطاب و علی بن ابی طالب و ابن مسعود و کعب الاحبار و سعید بن جبیر و قتاده و مسروق و عطا و مقاتل و جماعتی علمای



تابعین و تبع تابعین میگویند ذبیح اسحاق بود و دلیل ایشان خبر مصطفی است (ص) که پرسیدند: یا رسول الله من اکرم الناس و اشرفهم نسبا گرامی‌ترین مردمان و شریف‌ترین ایشان بنسب کیست؟ گفت: یوسف صفی الله بن یعقوب اسرائیل الله بن اسحاق ذبیح الله بن ابرهیم خلیل الله

و علیه عامّة اهل کتاب مثل عبد الله بن سلام و کعب الاحبار و غیرهما، و من قال بهذا القول فسّر البشارتین فقال: اما قوله فَبَشِّرْناهُ بِعُلامٍ حَلِيمٍ انه بشر بمولد اسحاق و اما قوله فَبَشِّرْناها بِبَشْرٍ نبیوة اسحاق. ایشان که گفتند ذبیح اسحاق بود موضع ذبح بیت المقدس گفتند و ایشان که گفتند اسماعیل بود موضع ذبح منحر منی گفتند در در مکه، و قول درست اینست زیرا که اسماعیل در مکه مقام داشت و اسحاق در شام.

اصمعی پرسید از ابو عمرو علا که ذبیح اسماعیل بود یا اسحاق؟ گفت: یا اصمیع این ذهب عقلک متی کان اسحاق بمکه انما کان اسماعیل بمکه و هو الذی بنی البیت مع ابيه و من الدلیل علیه ان قرنی الکبش کان میراثا لولد اسماعیل عن ابيه و کانا منوطین بالکعبة الی ان احترق البیت و احترق القرن فی ایام ابن الزبیر و الحجاج.

اما قصه ذبح بر قول سدی آنست که ابراهیم بر سر پیری از حق تعالی فرزند خواست چون او را بشارت دادند بفرزند گفت: هو اذا لله ذبیح، نذر کرد که الله را قربان کند، پس بروزگار آن نذر فراموش کرد و هر وقت از شام زیارت اسماعیل شدی به مکه، وقتی ابراهیم از راه درآمده بود مانده و رنجور تن شده، شب ترویه پیش آمد بخفت، بخواب نمودند او را که: یا ابراهیم اوف بنذرك آن نذر که کرده‌ای وفا کن. ابراهیم از خواب درآمد با خود می‌اندیشید که این خواب گویی نموده شیطان است یا فرموده حق. آن روز همه در آن اندیشه و فکرت بود، فسمی ذلك اليوم يوم التروية ای کان یروى مع نفسه ان ما رأیت کان من الله او من الشیطان. دیگر شب بخفت، او را همین خواب نمودند، بدانست که فرموده الله است و بجای آورد که خواب پیغامبران وحی باشد از حقّ جلّ جلاله، فسمی ذلك اليوم يوم عرفة اذ عرف انه من الله عزّ و جلّ. و اسماعیل آن روز هفت ساله بود و بقولی سیزده ساله. اما قول محمد بن اسحاق آنست که ابراهیم هر بار که قصد زیارت اسماعیل کرد او را بر براق نشانده‌ی بامداد از شام برفتی نماز پیشین به مکه بودی زیارت کردی و بازگشتی شبانگاه به شام بودی. چون اسماعیل بزرگ شد او را هنری و روز افزون دید، همگی دل وی بگرفت و دل در حیاة او بست، لما کان یأمل فیه من عبادة ربه و تعظیم حرّماته. تا شبی که نمودند او را بخواب که گوینده‌ای گوید: انّ الله یأمرك بذبح ابنک هذا. ابراهیم چون این خواب دید دانست که وحی خداوندست و فرمان وی، هاجر را گفت: میخوام که خدای را عزّ و جلّ قربانی کنم اندران وادی که گوسپندان ایستاده‌اند و میخوام که اسماعیل را با خود ببرم، سرش بشوی و موی را شانه کن و گیسوانش بباف و او را نیکو بیارای تا خرم شود و با خود ببرم، آن گه گفت: جان پدر کارد و رسن بردار تا در آن شعب رویم و گوسپند را قربان کنیم. چون آنجا رسیدند ابراهیم گفت: «یا بُنّی اِنّی اری فی المنام أنّی اذبحک» ای بسر بسی محنتها و بلاها که بما رسید و همه بسر آمد و اکنون فرمانی رسیده از همه صعبت‌تر می‌فرمایند



مرا که ترا قربان کنم، «فَأَنْظِرْ مَاذَا تَرَى» درنگر تا در دل خویش چه بینی و ترا درین فرمان چه رای است؟ حمزه و کسای «ماذا تری» بضمّ تا و کسر را خوانند، یعنی در نگر که درین فرمان از خویشان چه نمایی؟ میخواست که بداند از وی که صبر خواهد کرد یا جزع خواهد نمود. اسماعیل گفت: «يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ». ابو هريره روایت کند از کعب الاحبار که شیطان آن روز گفت: لئن لم افتن عند هذا آل ابراهيم لا افتن منهم احدا ابدا اگر امروز درین حال آل ابراهيم را بفته نیفکنم و بر ایشان مرا دستی نبود پس هرگز نتوانم و نه مرا بر ایشان دسترس بود، در ان حال شیطان بر صورت مردی ناصح آمد پیش هاجر مادر اسماعیل گفت: هیچ دانی که ابراهيم پسر خود را اسماعیل کجا میبرد؟ هاجر گفت او را میبرد که گوسپند قربان کند. گفت: نه که خود پسر را قربان میکند.

هاجر گفت: کلا هو ارحم به و اشدّ حبا له من ذلك این چه سخن است که تو می‌گویی او بروی از ان مهربان‌تر است و دوستر که این کند. شیطان گفت: خدای میفرماید که چنین کند. هاجر گفت: اگر خدای میفرماید خدای را فرمان است و طاعت داشت وی واجب از وی نومید گشت براه ایشان آمد، پسر را دید که بر اثر پدر میرفت گفت: ای پسر دانی که پدرت کجا میبرد؟ گفت: میرویم تا گوسفند را قربان کنیم، گفت: نه که ترا قربان خواهد کرد. گفت از بهر چه فرزند را قربان کند؟ گفت: الله او را چنین میفرماید. گفت: اگر الله میفرماید فسمعا و طاعة. از وی نومید بازگشت فرا پیش ابراهيم شد گفت: ایها الشیخ کجا میروی؟ گفت مرا حاجتی است درین شعب حاجت خویش را میروم گفت: و الله که شیطان در خواب بتو نموده که این فرزند را قربان کن ابراهيم بدانست که او خود شیطان است گفت: اليك عنى يا عدو الله فوالله لامضين لامر ربي. ابن عباس گفت: ابراهيم آن ساعت از پیش شیطان تیز برفت و گرم تا برو سابق شد، چون به جمره العقبه رسید شیطان دیگر باره فرا پیش وی آمد، ابراهيم هفت سنگ بوی انداخت و همچنین در جمره الوسطی و جمره الكبرى شیطان فرا پیش می‌آمد و ابراهيم بروی سنگها می‌انداخت. رب العالمین آن تیز رفتن ابراهيم در ان موضع و آن سنگ انداختن سنتی گردانید بر امت احمد تا در مناسك حج بجای می‌آرند و ابراهيم را ثنا می‌گویند.

«فَلَمَّا أَسْلَمَا» ای انقادا و خضعا لامر الله. و قيل: سلم الذبيح نفسه و سلم ابراهيم ابنه، «وَتَلَّهُ لِلجَبِينِ» ای صرعه علی جبینه، و الجبین احد جانبی الجبهة اسماعیل گفت: ای پدر مرا بتو سه حاجت است: یکی آنکه دست و پای من سخت ببندی زیرا که چون نیش کارد بخلق من رسد خرد از من زایل گردد و در اضطراب آیم آن گه قطرات خون بر جامه تو افتد و مرا بدین بی‌حرمتی گرفتاری بود و ثواب من ضایع شود. دیگر حاجت آنست که بوقت ذبح مرا بر وی افکنی تا در سجود باشم آن ساعت که جان تسلیم کنم، و نیز نباید که تو در روی من نگری رحمت آید ترا بر من و در فرمان الله سست شوی، و من در روی تو نگرم بر فراق تو جزع؟ آرم و بخدای عاصی کردم. سوم حاجت آنست که چون بنزدیک مادرم شوی و من با تو نباشم او سوخته گردد که درد فراق فرزند سخت بود با وی مدارا کن و او را پند ده و سلام من بدو رسان و پیراهن

من بدو ده تا ببوی من می‌دارد، ای پدر و کارد تیز کن و زود بخلق فرود آر تا مرگ بر من آسان شود که مرگ دردی صعب است و کاری سخت! ابراهیم چون این سخن از وی بشنید بگریست و روی سوی آسمان کرد گفت: الهی انا ابراهیم الذی عبدتك و لم اعبد غيرك و قومی كانوا يعبدون الاصنام، الهی انا الذی قذفت فی النار فنجیتنی منها، الهی ابتلیتنی بهذا البلاء الذی اهتز منه عرشك العظیم و لا تطیق حمله السموات و الارضون، الهی ان تجرب عبدك فانتم تعلم ما فی نفسی و لا اعلم ما فی نفسك و انت علام الغیوب خداوندا من آن ابراهیم‌ام که قوم من بت پرستیدند و من ترا یگانه پرستیدم دشمن مرا بآتش افکند و تو بفضل خود مرا رهایدی و از کید دشمن خلاص دادی، اکنون بلای بدین عظیمی بر من نهادی، بلای که عرش عظیم از آن بلرزد و آسمان و زمین طاقت کشیدن آن ندارد، الهی اگر بنده را می‌آزمایی ترا رسد که خداوندی و من بنده تو دانی که در نفس من چیست و من ندانم که در نفس تو چیست، دانای نهان و خدای همگان تویی. پس ابراهیم کارد بر حلق نهاد تا فرمان بجای آرد، کارد همی‌کشید و حلق نمی‌برید، تا بدانی که کارد که میبرد نه بطبع میبرد که بفرمان میبرد، همچنین آتش که میسوزد نه بطبع میسوزد که بفرمان میسوزد، ابراهیم را بآتش انداختند فرمان آمد که مسوز نسوخت، اینجا نیز کارد را فرمود که مبر نبرید لکن در آتش فرمان آشکارا کرد قهر اعدارا و اینجا که دشمن نبود امر آشکارا نکرد. جبرئیل از سدره منتهی در پرید و کارد برگردانید. جبرئیل را پرسیدند هیچ تعب و ماندگی هرگز بتو رسید؟ گفت: در سه وقت رسید: یکی آن وقت که ابراهیم را بآتش انداختند، دیگر آن وقت که یوسف را بجاه انداختند، سدیگر آن وقت که کارد بر حلق اسماعیل نهادند من به سدره منتهی بودم ندا آمد که: ادرك عبدی «و نادیناه» این واو درین موضع زیادت است، تقدیره: فلما اسلما و تله للجبین، «نادیناه أن یا ابراهیم قد صدقت الرؤیا» ندا آمد که یا ابراهیم خواب که دیده‌ای راست کردی. اینجا سخن تمام شد.

آن گه گفت: «إنا كذلك نجزي المحسنين» یعنی: کما عفونا عن ذبح ولده نجزي من احسن فی طاعتنا. قال مقاتل: جزاه الله باحسانه فی طاعته العفو عن ذبح ابنه.

اگر کسی گوید او را بخواب ذبح نمودند و ذبح نکرد «صدقت الرؤیا» چه معنی دارد؟

جواب آنست که: او را در خواب چندان نمودند که کرد و در امکان و قدرت وی همان بود که کرد، تن در فرمان دادن و تسلیم کردن و کارد بر حلق راندن، چون این بجای آورد تصدیق وی درست آمد. گفتند: ای ابراهیم مقصود آن بود که تو سر خود از وی ببری اکنون که سر ببری ما سر در کار تو کردیم.

«إن هذا لهو البلاء المبین» ای الاختبار و الامتحان الظاهر حیث امتحن بذبح ابنه. و قال مقاتل: «البلاء» هاهنا هو النعمة و هی ان فدی ابنه بالكبش.

«و قدیناه بذبح عظیم» الذبح اسم لما یذبح كالطحن اسم لما یطحن. نظر ابراهیم فاذا هو بجبرئیل معه كبش ابيض اعین اقرن كبير الشخص فقال: هذا فداء لابنك فاذبحه دونه، فکبر جبرئیل و کبر ابراهیم و کبر اسماعیل ابراهیم برنگرست جبرئیل را دید بر هوا که می‌آمد و آن نرمیش عظیم فدای اسماعیل با وی و جبرئیل





میگفت: الله اكبر الله اكبر الله اكبر، ابراهيم بموافقته وى گفت: لا اله الا الله و الله اكبر، اسماعيل گفت: الله اكبر و لله الحمد. اين تكبير سنتى گشت در روزگار عيد و در مناسك حجّ. و گفته‌اند آن كبش عظيم خواند از بهر آنکه قربان هابيل بود از نخست و پذيرفته حق بود و روزگار دراز در بهشت چرا کرده بود. قيل: رعى فى الجنة اربعين خريفا سعيد جبير گفت: حقّ له ان يكون عظيما سزاست كه آن را عظيم گویند فرستنده آن ربّ العالمين، آورده آن جبرئيل امين، فدای اسماعيل جدّ سيّد المرسلين.

و قال الحسن: ما فدى اسماعيل الا بتيس من الاروى اهبط عليه من ثبير و كان يملأ الهواء يعارا.

«وَوَتَرَكْنَا عَلَيْهِ» اى على ابراهيم «فِي الْآخِرِينَ» ثناء حسنا.

«سَلَامٌ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ، كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ، إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ».

«وَوَبَشَّرْنَاهُ بِإِسْحَاقَ نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ» قيل: اسحاق بالعربية الضحاك و اول من شاب ابراهيم و سمّ

بالشيب لانّ الناس كانوا لا يعرفونه من اسحاق و لا اسحاق منه لعظم الشبه بينهما فوسم بالشيب ليفرق بينهما ثمّ شاب الناس بعده.

«وَوَبَارَكْنَا عَلَيْهِ» اى على ابراهيم فى اولاده «وَوَعَلَىٰ إِسْحَاقَ» بكون اكثر الانبياء من نسله. يقال: خرج

من يعقوب بن اسحاق اربعة آلاف نبى. و صحّ

فى الحديث: «بعثت على اثر ثمانية آلاف نبى».

«وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِمَا مُحْسِنٌ وَ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ» اى مؤمن و كافر «مُؤْمِنٌ» ظاهر. هذا كقوله فى سورة البقرة: مَنْ

أَمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ قَالَ «وَمِنْ كَفَرٍ». للعلماء فى الذبح ثلاثة اقوال: احدها انه امر بالذبح ثمّ نسخ، الثانى انه امر غير ممتدّ فلا يحتمل النسخ، و الثالث انه اتى بما امر به على ما سبق بيانه.

«وَوَلَقَدْ مَنَّآ عَلَىٰ مُوسَىٰ وَ هَارُونَ» اى انعمنا عليهما بالنبوة.

«وَوَجَّيْنَاهُمَا وَ قَوْمَهُمَا» يعنى بنى اسرائيل «مِنَ الْكُرْبِ الْعَظِيمِ» يعنى من استعباد فرعون ايّاهم و من

كرب الغرق.

«وَوَصَّرْنَاهُمْ» يعنى موسى و هارون و قومهما «فَكَانُوا هُمُ الْغَالِبِينَ» على القبط.

«وَوَاتَيْنَاهُمَا الْكِتَابَ الْمُسْتَقِيمَ» اى المستنير و هو التورية. قيل: هذه السين كه فى قوله: «يستسخرون...»

بان و ابان و استبان واحد.

«وَوَهَدَيْنَاهُمَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» دين الله الاسلام، اى اثبتناهما عليه.

«وَوَتَرَكْنَا عَلَيْهِمَا فِي الْآخِرِينَ، سَلَامٌ عَلَىٰ مُوسَىٰ وَ هَارُونَ، إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ، إِنَّهُمَا مِنْ عِبَادِنَا

الْمُؤْمِنِينَ، وَ إِنَّ إِيَّاسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ» عبد الله مسعود گفت: الياس، ادريس است او را دو نام است همچون

يعقوب كه او را دو نام است: اسرائيل و يعقوب. و در مصحف ابن مسعود چنين است: «و انّ ادريس لمن

المرسلين» و قول عكرمه اينست. اما جمهور مفسران برانند كه الياس پيغامبرى بود از بنى اسرائيل بعد از

موسى و از فرزندان هارون بود، الياس بن بشير بن فنحاص بن العيزار بن هارون بن عمران. و قيل: هو

ابن عمّ الیسع، و بعثت وی بعد از حزقیل پیغامبر بود چون روزگار حزقیل بسر آمد بنی اسرائیل سر بطغیان و فساد در نهادند، سبطی از ایشان بتپرست شدند در نواحی شام جایی که بعل بك گویند و نام آن بت که می‌پرستیدند بعل بود، و به سمیت مدینتھم بعلبك، و آن بعل بالای وی بیست گز بود و چهار روی داشت شیطان در جوف وی شدی و با ایشان سخن گفتی تا ایشان را بفته افکندی.

«مَنْ يُضِلُّ اللَّهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ» و ایشان را پادشاهی بود نام وی اجب، زنی داشت نام وی ازبیل و کانت قتالة للانبياء يقال هي التي قتلت يحيى بن زكريا، این پادشاه وزن وی و آن سبط بنی اسرائیل که در آن مدینه بعلبك مسکن داشتند همه آن بعل را می‌پرستیدند و ربّ العالمین بایشان الیاس پیغامبر فرستاد، الیاس ایشان را بتوحید الله دعوت کرد ایشان سر وازدند و قصد قتل وی کردند الیاس از ایشان بگریخت در میان کوه‌ها با غاری شد و هفت سال آنجا بماند متواری از بن گیاه و نبات زمین می‌خورد و جاسوسان ملك اجب پیوسته در جست و جوی وی بودند و رب العزة او را از ایشان نگه داشت، بعد از هفت سال از آن کوه فرو آمد در خانه زنی پنهان شد، مادر یونس بن متی و یونس آن وقت کودک بود رضیع، آن زن شش ماه او را تعهد کرد و تیمار داشت. و در قصه آورده‌اند که یونس بکودکی فرمان یافت و آن مصیبت در مادر وی اثر کرد دست در دامن الیاس زد گفت تو پیغامبر خدایی و دعای تو مستجاب بود دعا کن تا رب العزة او را زنده گرداند، الیاس دعا کرد و رب العزة او را بدعای وی زنده گردانید، پس دگر باره الیاس با کوه شد و آن قوم و آن پادشاه روز بروز در عصیان و طغیان می‌افزودند تا آن غایت که ملك اجب وزن وی از بیل پنجاه مرد از قوم خویش برگزیدند، خداوندان بأس و شدت و ایشان را بمکر و خدیعت فرستادند تا بمکر و دستان الیاس را از آن کوه بزیر آرند و او را هلاک کنند آن پنجاه مرد بدامن کوه رفتند و با آواز بلند گفتند: ای پیغامبر خدا ما بتو ایمان آوردیم. و بهر چه گفتی ترا مصدق داشتیم و ملك اجب و قوم وی همه بتو ایمان آوردند و از گفته و کرده خود پشیمان گشتند، از بهر خدا بیرون آی و دیدار خود ما را بنمای تا عذری بخواهیم، الیاس گفت: اللهم ان كانوا صادقين فيما يقولون فاذن لي ان ابرز اليهم و ان كانوا كاذبين فاكفنيهم و ارمهم بنار تحرقهم! هنوز الیاس این سخن تمام نگفته بود که آتشی بیامد از آسمان و همه را بسوخت خبر هلاک ایشان به اجب رسید عبرت نگرفت و از کفر و شرك باز نگشت بلکه در طغیان و عصیان بیفزود. بعد از آن الیاس دعا کرد تا رب العزة بر ایشان قحط و جوع مسلط کرد گفت: بار خدایا هفت سال باران از آسمان و نبات از زمین باز گیر که ایشان سزای این عذاب‌اند. فرمان آمد که یا الیاس انا ارحم بخلقى من ذلك و ان كانوا ظالمين و لكن اعطيك مرادك ثلث سنين. پس سه سال در زمین ایشان نه از آسمان باران آمد نه از زمین نبات تا خلقی از آدمیان و دیگر جانوران در آن قحط و جوع هلاک شدند، و در بنی اسرائیل کودکی بود نام وی الیسع بن خطوب به الیاس ایمان آورده و پیوسته در خدمت وی بود و هر جا که الیاس رفتی او را با خود بردی، چون مدت سه سال قحط و نیاز بسر آمد از رب العزة وحی آمد که: یا الیاس انك قد اهلكت كثيرا من الخلق ممن لم يعص من البهائم و الدواب و الطيور و الهوام ای الیاس خلقی ازین بی‌گناهان چهارپایان و

ددان و مرغان درین قحط هلاک شدند و ایشان هم ایمان نیارند. بعد از ان رب العزّة ایشان را باران فرستاد و در زمین ایشان خصب و فراخی نعمت پدید آمد و ایشان هم چنان بر کفر و شرك خویش مصرّ بودند و قصد قتل الیاس کردند، پس الیاس دعا کرد که بار خدایا مرا از ایشان برهان چنان که خودخواهی، او را گفتند در فلان جایگه منتظر باش تا اسبی بینی بر وی نشین و مترس. الیاس بمیعاد آمد و یسع با وی اسبی دید آتشین آنجا ایستاده. و قیل: لونه کلون النار، الیاس بر ان اسب نشست و اسب بالا گرفت، یسع گفت: یا الیاس ما تأمرنی مرا چه فرمایی؟ فرمی الیاس الیه بکسائه من الجوّ الیاس کلیم خویش از هوا بوی انداخت، یعنی که ترا خلیفت خویش کردم بر بنی اسرائیل فرفع الله الیاس من بین اظهرهم و قطع عنه لذة المطعم و المشرب و کساه الریش فكان انسیا ملکيا ارضیا سماویا. و قال بعضهم: الیاس موکل بالفیافی و الخضر موکل بالبحار و هما یصومان شهر رمضان ببیت المقدس و یوافیان الموسم فی کلّ عام و هما آخر من یموت من بنی آدم، فذلك قوله عزّ و جلّ و إنّ الیاس لمن المرسلین إذ قال لقومه أ لا تتفون عذاب الله بالایمان به؟

«أ تدعون بعلا» و هو اسم الصنم الذی كانوا یعبدونه، و كان صنما من ذهب طوله عشرون ذراعا فی عینیه یاقوتتان کبیرتان. قال مجاهد و قتادة: البعل الرّب بلغة اهل الیمن. و قیل هو اسم امرأه عبدها قوم. و قیل: هو تنین عبده اهل ذلك الزمان.

و المعنی: أ تدعون بعلا لها و تعرضون عن احسن الخالقین؟

«اللّٰه ربکم و ربّ آبائکم الاولین» قرأ حمزة و الکسائی و یعقوب و حفص: «اللّٰه ربکم و ربّ» بالنصب فیهما علی البدل. و قرأ الآخرون برفعها علی الاستیناف.

«فکذبوه فإنیهم لمحضرون» فی النار «إلّا عباد الله المخلصین» من قومه فانهم نجوا من العذاب «و ترکنا علیه فی الآخیرین».

«سلام علی الیاسین» قرأ نافع و ابن عامر و یعقوب: آل یاسین» بفتح الهمزة مشبعة و کسر اللام مقطوعة علی کلمتین و یؤید هذه القراءة انها فی المصحف مفصولة من یاسین. و قرأ الآخرون: بکسر الهمزة و سکون اللام موصولة علی کلمة واحدة. فمن قرأ «آل یاسین» مقطوعا اراد آل محمد (ص) روى ذلك عن ابن عباس و جماعة و دلیله تفسیرهم قوله تعالى: یس بیا محمد و یجوز أن یكون اسم ذلك الثبی «یاسین» لقراءة بعضهم. «و إنّ الیاس» بهمزة الوصل فزیدت فی آخره الیاء و التّون كما زیدت فی الیاسین، فعلى هذا یجوز ان یكون «آل یاسین» آل ذلك النبی. و من قرأ «الیاسین» بالوصل علی کلمة واحدة ففیه قولان: احدهما انه لغة فی الیاس کسیناء و سینین و میکال و میکانیل، و الثانی انه قد جمع، و المراد الیاس و اتباعه من المؤمنین و اصله الیاسین بیاء التّسب فحذف كما حذف من الاعجمین و الاشعرین و فی قراءة ابن مسعود: «سلام علی ادرا سین» علی تأویل انّ الیاس هو ادریس و هذا قول جماعة من العلماء منهم احمد بن حنبل قال احمد بن حنبل: خمسة من الانبیاء لهم اسمان: الیاس هو ادریس، یعقوب هو اسرائیل، یونس هو ذو النون، عیسی هو المسیح، محمد هو احمد صلوات الله علیهم اجمعین.



مقام خلق از مقام حق باز شناسد و بدایت از نهایت باز داند واسطی گفت: خلیل از خلق بحق میشد و حبیب از حق بخلق می‌آمد، او که از خلق بحق شود حق را بدلیل شناسد و او که از حق بخلق آید دلیل را بحق شناسد، نه بینی که خلیل از راه دلیل در آمد بهر دلیلی که میرسید در و همی آویخت که «هذا ربی» و این بدایت حال وی بود چون بنهایت رسید جمال توحید بدیده عیان بدید گفت: «إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَى رَبِّي سَيِّهْدِين».

پیر طریقت گفت: الهی! او که حق را بدلیل جوید ببیم و طمع پرستد، و او که حق را باحسان دوست دارد روز محنت برگردد، و او که حق را بخویشتن جوید نایافته یافته پندارد. الهی! عارف ترا بنور تو میداند از شعاع وجود عبارت نمی‌تواند، در آتش مهر میسوزد و از نار باز نمی‌پردازد.

«فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ» اسماعیل کودکی روز به روز افزون بود، کریم برآمده و عزیز برخاسته، سلاله خلت بود و صدف در محمد مرسل بود، گوشه دل خلیل درو آویخت، بچشم استحسان درونگرست، از درگاه عزت عتاب آمد که ای خلیل ما ترا از بت آزی ننگه داشتیم تا دل در بند عشق اسماعیلی کنی؟ هر چه حجاب راه خلت باشد چه بت آزی و چه روی اسماعیلی.

بهر چه از راه باز افتی چه کفر آن حرف و چه ایمان      بهر چه از دوست و امانی چه زشت آن نقش و چه زیبا ای

بهر چه از راه باز افتی چه کفر آن حرف و چه ایمان بهر چه از دوست و امانی چه زشت آن نقش و چه زیبا ای خلیل دعوی دوستی ما کردی و مریدوار در راه ارادت آمدی که: إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ، از خلیق و علایق بیزاری گرفتی که «انهم عدو لی الارب العالمین»، اکنون آمدی و دلی که بر محبت جلال و جمال ما وقف است فا او پرداختی و مهر مهر برو نهادی، قربه لی قربانا و انقطع الی انقطاعا خیز او را قربان کن و ما را میخواهی درد خود را درمان کن.

تا دل ز علایقت یگانه نشود      یک تیر ترا سوی نشانه نشود

تا هر دو جهانیت از میانه نشود      کشتی بسلامت بکرانه نشود

پیران طریقت مریدان را در ابتدای ارادت از دیده فرو گیرند تا در هیچ چیز ننگرند برای آنکه هر چه بیرون ننگرند آن چیز و بال ایشان گردد و مایه محنت. یعقوب روزی بدیده استحسان در جمال یوسف نگرست، ببین که چه محنت کشید و چون مبتلا گشت بفراق یوسف! مصطفی (ص) روزی فرمود: من عایشه را دوست دارم، کشید آنچه کشید و دید آنچه دید از گفتار و افک منافقان! خلیل را همین حال افتاد، گوشه دل بمهر اسماعیل داد، هم خود ببلا افتاد و هم اسماعیل را بمحنت افکند. چون قصه خواب با وی بگفت که «إِنِّي أُرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَدْبَحُكَ» اسماعیل خود رشید بود، کریم طبع و نیکو خلق، جواب داد که: «يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ» ای پدر آنچه فرموده‌اند بجای آر، راه خلت تو پاک باید و پسندیده، ما را گو خواه سر باش و خواه مباش. سخن گفته‌اند تا ازیشان هر دو کدام سخی‌تر بود، او که

فرزند می‌فدا کرد یا او که جان و تن فدا کرد؟ ابراهیم گفت: کار من عجب‌تر که فرزند عزیز می‌فدا کنم، اسماعیل گفت: سخاوت من عظیم‌تر که جان عزیز و تن نفیس می‌فدا کنم، ابراهیم گفت: ترا درد يك ساعته بیش نبود، و مرا در هر نفسی دردی بود، و در هر لحظه‌ای اندوهی که بدست خویش فرزند خویش کشته باشم، چنانستی که رب العزة گفتی: من از شما هر دو جوادترم و کریم‌تر که ناکشسته بکشته برداشتم و ناخواسته فدا فرستادم «وَ قَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ» چرا بزرگوار و عظیم نباشد ذبیحی که الله فرستد! جبرئیل آرد، ابراهیم پذیرد فدای اسماعیل شود.

قوله: وَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ محمد بن احمد العابد گوید: در مسجد اقصی نشسته بودم، روز آدینه بعد از نماز دیگر که دو مرد را دیدم یکی بر صفت و هیئت ما، و آن دیگر شخصی عظیم بود قدی بلند و پیشانی فراخ پهن قدر ذراعی، این شخص عظیم از من دور نشست و آنکه بر صفت و قد ما بود فرا پیش من آمد و سلام کرد، جواب سلام دادم و گفتم: من انت رحمك الله تو کیستی و آن که از ما دور نشسته کیست؟ گفت من خضرم و او برادر من است الیاس. گفتا: ربعی از ایشان در دل من آمد و بلرزیدم، خضر گفت: لا بأس عليك نحن نحبك ما تو را دوست داریم چه اندیشه بری؟ آن گه گفت: هر که روز آدینه نماز دیگر بگزارد و روی سوی قبله کند و تا بوقت فرو شدن آفتاب همی گوید: یا الله یا رحمن، رب العزة دعای وی مستجاب گرداند و حاجت وی روا کند. گفتم: آنستنی آنسك الله بذکره، گفتم طعام تو چه باشد؟ گفت: کرفس و کماه، گفتم: طعام الیاس چه باشد؟ گفت: دور غیف حواری هر شب وقت افطار، گفتم: مقام او کجا باشد؟ گفت: در جزائر دریا، گفتم: شما کی با هم آئید گفت: چون یکی از اولیا از دنیا بیرون شود هر دو برو نماز کنیم، و در موسم عرفات بهم آئیم و بعد از فراغ مناسك او موی من باز کند و من موی او باز کنم. گفتم: اولیاء الله را همه شناسی؟

گفت: قومی معدود را شناسم، آن گه گفت: چون رسول خدا (ص) از دنیا بیرون شد زمین بالله نالید که: بقیت لا یمشی علی نبی الی یوم القیمة، رب العالمین فرمود: من ازین. امت مردانی را پدید آرم که دلهای ایشان بر دلهای انبیا باشد. آن گه خضر برخاست تا رود من نیز برخاستم تا با وی باشم، گفت: تو با من نتوانی بودن من هر روز نماز بامداد به مکه گزارم در مسجد حرام، و هم چنان نشینم نزدیک رکن شامی در حجر تا آفتاب بر آید، آن گه طواف کنم و دو رکعت خلف المقام بگزارم و نماز پیشین به مدینه مصطفی گزارم و نماز شام به طور سینا و نماز خفتن بر سدّ ذو القرنین، و همه شب آنجا پاس دارم چون وقت صبح باشد نماز بامداد با مکه برم در مسجد حرام

#### ٤ النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ إِنَّ یُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ (١٣٩) یونس از فرستادگان ما بود.

إِذْ أَبَقَ إِلَى الْفُلِّ الْمَشْحُونِ (١٤٠) آن گه که با کشتی گران بار گریخت.

فَسَاهَمَ تیر انداخت و قرعهای زد، فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ (١٤١) و هر بار بروی افتاد.



فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ مَاهِيً فَرُو بَرْدًا وَرَاءَهُ وَهُوَ مُلِيمٌ (۱۴۳) و گناه او را بود و خویشتن را بجای سرزنش آورد.

قُلْ لَا أَنَا كَانَتْ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ (۱۴۳) اگر نه آن بودی که او در روزگار گذشته از ستاینندگان بود و پرستگاران.

لَلْبَيْتِ فِي بَطْنِهِ مِی بودی در شکم آن ماهی، إِلَى یَوْمِ یُبْعَثُونَ (۱۴۴) تا آن روز که خلق را برانگیختندی. فَنَبَذْنَاهُ بِالْعَرَاءِ او را با هامون انداختیم، وَهُوَ سَقِيمٌ (۱۴۵) و او بیمار.

وَ أَنْبَتْنَا عَلَيْهِ وَ بَرُّ رُویانیدیم برو، شَجَرَةً مِنْ یَقْطِینَ (۱۴۶) درختی گسترانیده بی ساق.

وَ أَرْسَلْنَاهُ وَ فَرَسْتَادِیمُ او را، إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ یَزِیدُونَ (۱۴۷) بصد هزار مردم و بیش از آن.

فَأَمَّا بَکْرُؤُودٌ فَكَلَّمْنَا مَعَهُ إِلَى حَیْنٍ (۱۴۸) و ایشان را برخورداری و زندگانی دادیم درین جهان تا آن گه که اجلها در رسید.

فَأَسْتَفْتِهِمْ بِپرس از ایشان، أَلِیْرَبِّكَ الْبَنَاتُ وَ لَهُمُ الْبَنُونَ (۱۴۹) باش خداوند ترا دختران و ایشان را پسران؟ أَمْ خَلَقْنَا الْمَلَائِكَةَ إِنَاثًا وَ هُمْ شَاهِدُونَ (۱۵۰) یا ما چون فریشتگان میآفریدیم ایشان حاضر بودند؟ أَلَا إِنَّهُمْ مِنْ إِفْکِهِمْ آگاہ باشید که ایشان از دروغ زنی ایشانست، لَیَقُولُونَ (۱۵۱) و لَدَّ اللَّهُ که میگویند که الله فرزند زاد، وَ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ (۱۵۲) ایشان دروغ زنانند.

أَصْطَفَى الْبَنَاتِ عَلَى الْبَنِينَ (۱۵۳) برگزید دختران را بر پسران؟

مَا لَكُمْ کَیْفَ تَحْکُمُونَ (۱۵۴) چه رسید شما را چونست این حکم که میکنید و این سخن که میگویید؟!

أَفَلَا تَدْعُرُونَ (۱۵۵) در نیابید و نپذیرید؟

أَمْ لَكُمْ سُلْطَانٌ مُبِیْنٌ (۱۵۶) یا شما را حجتی پیدا و دست آویزی درست هست؟

فَأْتُوا بِکِتَابِكُمْ إِنْ کُنْتُمْ صَادِقِينَ (۱۵۷) بیارید این نامه خویش که دارید از من اگر می راست گوئید.

وَ جَعَلُوا بَیْنَهُ وَ بَیْنَ الْجِنَّةِ نَسَبًا مِیَانِ اللَّهُ وَ مِیَانِ فَرِیْشْتِگَانِ نَزَادِ سَاخْتَنَدُ، وَ لَقَدْ عَلِمْتَ الْجِنَّةُ وَ بَدَانَسْتَهْ اَنْدِ فَرِیْشْتِگَانِ، إِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ (۱۵۸) که پرستگاران ایشان در آتش حاضر کردنی اند.

سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا یَصِفُونَ (۱۵۹) پاکی و بی عیبی خدای را از آن صفت و چونی که ایشان میگویند.

إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ (۱۶۰) مگر آن صفت که بندگان مخلصان پاکدلان میکنند او را.

فَأِنِّکُمْ وَ مَا تَعْبُدُونَ (۱۶۱) شما و اینان که بباطل می پرستید.

مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ بِفَاتِنِينَ (۱۶۲) بی راه کننده نیستید کسی را برو که الله است.

إِلَّا مَنْ هُوَ صَالِ الْجَحِيمِ (۱۶۳) مگر کسی را که او خود درخواست من و دانش من بآتش شدنی است.

وَ مَا مِثْلًا لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ (۱۶۴) و نیست از ما هیچ کس مگر که او را ایستادن گاهی است پرستش را،

شناخته و دانسته، وَ إِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُونَ (۱۶۵) و ما قطار داران ایم پرستش الله را

وَ إِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ (۱۶۶) و ما ستاینندگان بیپاکی او را.

وَ إِنْ كَانُوا لَيَقُولُونَ (١٦٧) هَيْجَ نَبُودِ مَگر که می‌گفتند: لَوْ أَنَّ عِنْدَنَا ذِكْرًا مِنَ الْأَوَّلِينَ (١٦٨) اگر بنزدیک ما بودی سخنی و نامه‌ای و باز گفتی از قصه‌های پیشینان.

لَكُنَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ (١٦٩) ما بآن نامه خدای را براستی پرستگاران بودیمی و از دل پاک رهیکان.

فَكَفَرُوا بِهِ پس بآن یاد و نامه که بایشان آمد کافر شدند، فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ (١٧٠) آری آگاه شوند.

وَ لَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا بِدَرَسْتِي که پیش شد سخنان ما، لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ (١٧١) بندگان فرستادگان ما را.

إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ (١٧٢) که ایشان آنند که یاری دادگان من‌اند.

إِنَّ جُنْدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ (١٧٣) و سپاه ما ایشان‌اند که آخر به آمده و از شکننده ایشانند.

فَقَوْلٌ عَنْهُمْ رُوی گردان از ایشان، حَتَّى حِينِ (١٧٤) تا يك چندی.

وَ أَبْصِرْهُمْ و ایشان را سیر ببین، فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ (١٧٥) که ایشان روز خویش خواهند دید.

أَفَبِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ (١٧٦) باش عذاب ما می‌شتابند؟

فَإِذَا نَزَلَ بِسَاحَتِهِمْ آن گه که عذاب بدر سرایهای ایشان فرو آید، فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنْذَرِينَ (١٧٧) بدا بامداد

آگاه کردگان بیم نمودگان.

وَ تَوَلَّى عَنْهُمْ رُوی گردان از ایشان، حَتَّى حِينِ (١٧٨) تا يك چندی.

وَ أَبْصِرْ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ (١٧٩) و می‌نگر تا بینی که ایشان چه روز ببینند

سُبْحَانَ رَبِّكَ پاكی و بی‌عیبی خداوند ترا، رَبِّ الْعِزَّةِ خداوند توانایی و خداوند بی‌همتایی، عَمَّا يَصِفُونَ

(١٨٠) از ان چونها که دشمنان می‌گویند.

وَ سَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ (١٨١) و درود بر فرستادگان او.

وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (١٨٢) و ستایش نیکو الله را خداوند جهانیان.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: وَ إِنْ يُؤْنَسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ بعثه الله الى اهل نينوى من الموصل و اسم ابيه متى و اسم امه

تحییس و هو ذو النون و هو صاحب الحوت سمى به لانه التقمه «إذ أبق» ای هرب و تباعد «إلى الفلك

المشحون» ای المثلث المملوء، و كان يونس عليه السلام وعد قومه العذاب فلما تأخر العذاب عنهم خرج

كالمشور عنهم فقصده البحر و ركب السفينة. و قيل: لما و عدهم العذاب خرج من بين اظهروهم كعادة الانبياء اذا

نزل بقومهم العذاب. و قيل: و عدهم العذاب لثلاثة ايام فاعلمهم و خرج منهم قبل ان يؤمر بالخروج فلما اتتهم

العذاب بعد ثلث فرجوا الى يونس فلم يجدوه، ففرجوا الى الله عز و جل و خرجوا الى الصحراء باهاليهم و

اولادهم و دوابهم و فرقوا بين الامهات و الاطفال بين الأتن و الجحوش و بين البقر و العجول و بين الإبل و

الفصلان و بين الضان و الحملان و بين الخيل و الافلاء فرتفع الضجيج الى السماء فلما امسى يونس سأل

محتبطين بقومه فقال: هم سالمون، فابق مغاضبا حتى اتى البحر و قال: انهم يكذبوننى فما ذا ارى يفعلون بى

الآن و قد آمنوا فلما ركب السفينة احتبست السفينة، و قيل: رست، فقال الملاحون هاهنا عبد أبق من سيده



فاقترعوا فاصابه القرعة يونس، قيل: ثلث مرّات، فقام يونس و قال: انا الأبق، فالقى نفسه فى البحر فصادفه حوت جاء من قبل اليمن فابتلعه فسفل به الى قرار الارضين حتى سمع تسبيح الحصار. و قيل للحوت: ما جعلناه لك رزقا انما جعلناك له مسجدا. و تمام القصة مذكور فيما سبق.

«فساهم» المساهمة المقارعة، و ذلك القاء السهام على وجه القرعة، «فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ» اى المقروعين المغلوبين بالحجة. يقال: دحضت حجته و ادحضت زيدا اذا ادحضت حجته و غلبته. و قيل: «المدحض» الملقى فى البحر، و الدحض الزلق و منه قولهم: اللهم ثبت اقدامنا يوم دحض الاقدام، و «المليم» هو الذى يأتى امرأ يلام عليه و ان لم يلم و الملوم الذى اخذته الالسنه باللائمة و ان لم يأت ذنبا. «فَلَوْ لَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ» اى المصلين العابدين الداكرين لله قبل ذلك و كان كثير الذكر. قال الضحاك: شكر الله له طاعته القديمة. و قال سعيد بن جببر: «فلولا انه كان من المسبحين» فى بطن الحوت، و ذلك قوله: لا إله إلا أنت سبحانك إني كنت من الظالمين.

«لَلْبِثِّ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ» فيه ثلاثة اوجه: احدها بقى هو و الحوت الى يوم البعث، و الثانى يموت الحوت و يبقى هو فى بطنه، و الثالث يموتان ثم يحشر يونس من بطنه فيكون بطن الحوت له قبراً الى يوم القيمة، فلم يلبث لكونه من المسبحين، و اختلفوا فى مكثه فى بطن الحوت، فقيل: لبث سئة اشهر و قيل: اربعين يوما و عليه الاكثرون. و قيل: سبعة ايام. و قيل: التقمه صباحا و نبذه مساء و هو قول الحسن.

«فَنَبَذْنَاهُ بِالْعَرَاءِ» اى رميناه بالمكان الخالى عن الشجر و النبات و البناء. و قيل: «العراء» الساحل و قيل: وجه الارض. «وَهُوَ سَقِيمٌ» مريض مما ناله من التقام الحوت فصار كبدا الاطفال فى الرقة و الضعف. و قيل: كالفرخ الممعط.

«وَأَنْبَتْنَا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ» يعنى القرع، و عليه اكثر المفسرين، و خصّ بالقرع لانه لما نبذ بالعراء كان فى غاية الرقة و اللطافة فكان يؤذيه وقوع الذباب عليه و ورق القرع لا يحوم حوله الذباب. و قيل: «اليقطين» كل شجرة تنبطح على وجه الارض ليس لها ساق تسموا عليه من بطيخ او قثاء او قثد او حنظل او قرع او غيره.

قيل: هو يفعيل من القطن و هو الاقامة، و القاطين المقيم الساكن، و القطنيّ الزرع الذى يقيم فى الارض من الخضر. و قال مقاتل بن حيان: كانت تختلف اليه و علة يشرب من لبنها حتى قوى ثم يبست الشجر فبكى حزنا عليها فاوحى الله تعالى اليه: أ تبكى على هلاك شجرة و لا تبكى على هلاك مائة الف او يزيدون؟ فان قيل: قال هاهنا: «فَنَبَذْنَاهُ بِالْعَرَاءِ» و قال فى موضع آخر: «لَوْ لَا أَنْ تَدَارَكُهُ نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّهِ لُنْبَذَ بِالْعَرَاءِ» فهذا يدل على انه ينبذ، فالجواب قوله: «لولا» هناك يرجع الى الدم معناه: لولا نعمة ربه لنبذ بالعراء و هو مذموم، لكنّه تداركته النعمة فنبذ و هو غير مذموم.

قوله و أرسلناه إلى مائة ألف أو يزيدون قيل: ارسل الى اهل نينوى من الموصل قبل ان يصيبه ما اصابه، و المعنى: و قد ارسلناه. و قيل: ارسل بعد خروجه من بطن الحوت الى قوم آخرين. و يجوز ان يكون ارسل الى

الاولين بشريعة اخرى فآمنوا بها. و قوله: «أَوْ يَزِيدُونَ يَعْنِي بَلْ يَزِيدُونَ. و قيل: «او» هاهنا بمعنى الواو كقوله: عُدْرًا أَوْ نُذْرًا. و في الخبر عن رسول الله (ص) قال: «يزيدون عشرين الفا».

و قال ابن عباس: ثلثين الفا. و قيل: خمسة و ثلثين الفا. و قيل: سبعين الفا.

فَأَمَّنُوا فَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَى حِينٍ» يعنى الى انقضاء آجالهم، و هذا كناية عن ردّ العذاب عنهم و صرف العقوبة، فان قيل لم لم يختم قصّة لوط و يونس بالسلام اسوة من تقدّم من الانبياء فى السورة؟ قلنا: لانه لما قال: «وَأَنَّ لُوطًا لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ، وَ إِنَّ يُوسُفَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ» فكانه قد قال: سلام عليهما لانّ الله عز و جل قد سلم على جميع المرسلين آخر السورة، فقال: «وَوَسَّامًا عَلَى الْمُرْسَلِينَ» فاكتفى بذلك عن ذكر كل واحد منفردا بالسلام.

«فَأَسْتَفْتِيهِمْ» يعنى: سل يا محمد اهل مكة، سؤال توبيخ و تجهيل: «أَلِرَبِّكَ الْبَنَاتُ وَ لَهُمُ الْبُنُونَ» و ذلك ان بنى خزاعة زعموا انّ الملائكة بنات الله لذلك يسترهنّ، يقول: اى قياس يقتضى ان يختار سبحانه لنفسه الانقص و يجعل لكم الافضل؟

«أَمْ خَلَقْنَا الْمَلَائِكَةَ إِنَاثًا وَ هُمْ شَاهِدُونَ» حاضرون خلقنا ايهاهم، هذا كقوله: «أَشْهَدُوا خَلْقَهُمْ» فيشهدون عن

مشاهدة و عيان؟

أَلَا إِنَّهُمْ مِنْ إَفْكِهِمْ لَيَقُولُونَ وَ لَدَّ اللَّهُ» اى لم يقولوا عن قياس و لا مشاهدة بل عن كذب محض يقولون ولدهم الله «وَ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ» فى هذا و فى سائر ما يتدينون به.

«أَصْطَفَى الْبَنَاتِ عَلَى الْبَنِينَ» رجع من الحكاية الى الخطاب، «اصطفى» هذه الف استفهام خفيف فيه الف الوصل اصله «ا اصطفى» و الاصطفاء اخذ صفوة الشئ يقول: فكيف اخذ الشائب الكدر و ترك الصفو الخالص.

«مَا لَكُمْ» اى شئ لكم فى هذه الدعوى «كَيْفَ تَحْكُمُونَ» لربكم ما لا ترضونه لانفسكم؟

«أَفَلَا تَدْعُرُونَ» انه واحد لا ولد له لا ذكر و لا انثى.

«أَمْ لَكُمْ سُلْطَانٌ مُّبِينٌ» برهان بين على انّ لله ولدا ام لكم كتاب من عند الله فيه انّ الملائكة بنات الله؟

«فَأْتُوا بِكِتَابِكُمْ» اى فاتوا بذلك «إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» فى دعويكم، ربّ العالمين اندرين آيات حجّت أورد

بر بنى خزاعه كه فريشتگان را دختران الله گفتند، ميفرمايد جلّ جلاله: درين دعوى كه كرديد حجّت و برهان از سه وجه تواند بود: يا قياسى روشن يا عيانى و مشاهدهاى درست يا كتابى از نزديك خدا بحقيقت، و شما را ازين سه چيز هيچ نيست نه قياس نه مشاهده نه كتاب پس بدانيد كه دعوى شما باطل است دروغى بر ساخته و عنادى ظاهر گشته.

«وَ جَعَلُوا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ الْجَنَّةِ نَسَبًا» هذا تكرار للكلام الاول بعينه و هو تعظيم لافكهم و الجنة هاهنا

الملائكة، سميت بهذا الاسم للمعنى الذى سميت به الجنّ و هو اجتنانهم من العيون و استتارهم و منه سمى الجنين و كذلك الجنون لانه خفاء العقل و اجننت الميّت اذا دفنته. و قال: ابن عباس: حىّ من الملائكة يقال لهم الجنّ و منهم ابليس قالوا هم بنات الله و قال الكلبى: قالوا لعنهم الله الملائكة بنات الله. فقال ابو بكر الصديق:

فمن أمهاتهم قالوا سروات الجن، ای تزوج من الجن فخرجت منها الملائكة تعالى الله عن ذلك. و قال بعض الكفار: البارئ جل جلاله و ابليس اخوان و النور و الخير من الله و الظلمة و الشر من ابليس، و قال الحسن: معنى النسب أنهم اشركوا الشيطان في عبادة الله «وَأَلْفَدُ عَلِمَتِ الْجِنَّةُ إِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ» ای علمت الملائكة ان الذين قالوا هذا القول لمحضرون في النار. و قيل: معناه علمت الملائكة انهم ميتون ثم يحضرون الموقف، كقوله: وَاِنْ كُلُّ لَمَّا جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ نحويان گفتند: «ان» چون از قفاى علم و شهادت آيد مفتوح باشد مگر که در خبر لام در آيد که آن گه مکسور باشد کقول العرب: اشهد ان فلانا عاقل و اشهد ان فلانا لعاقل.

ثم نزه نفسه عما قالوا فقال: «سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ، إِيَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ» تقدیره: انهم لمحضرون الّا عباد الله المخلصين فانهم لا يحضرون. معنى آنست که ایشان در دوزخ حاضر کردنی اند مگر بندگان که خدای را باخلاص عبادت کنند و او را یکتا دانند و روا باشد که استثنا از واصفان بود یعنی پاکی و بی عیبی خدای را از آن صفت که دشمنان میکنند مگر آن صفت که بندگان مخلصان پاک دلان میکنند او را.

«فَأِنَّكُمْ وَ مَا تَعْبُدُونَ» این آیت حجتی روشن است بر قدریان. گفته اند: عمر بن عبد العزیز این آیت حجت آورد بر غیلان قدری. غیلان چون این آیت از وی بشنید گفت: یا امیر المؤمنین گویی این آیت هرگز نشنیده بودم اکنون از ان مذهب بازگشتم و توبه کردم و نیز نگویم. عمر گفت: ارفع یدیک فقال عمر: اللهم ان كان غیلان صادقاً فی توبته فتقبلها منه و ان كان كاذباً فسلط عليه من یسمل عينیه و یقطع یدیه و رجلیه و یصلبه. فلما كانت لیالی هشام عاد غیلان الی كلامه فی القدر فاخذة هشام و سمل عينیه و قطع یدیه و رجلیه و صلبه.

قوله: فَأِنَّكُمْ وَ مَا تَعْبُدُونَ، ما أنتم علیه الهاء فی قوله «عليه» راجعة الی الله عز و جل، تأویل الآية: انکم ایها العابدون معبودا من دونی لستم انتم ضالین و لا مضلین علی الله احدا الا من هو داخل النار فی علم الله السابق. قال: حماد بن زید قال لی خالد الحذاء: اتیت الحسن البصری فقلت له: یا با سعید ما معنی قوله عز و جل: فَأِنَّكُمْ وَ مَا تَعْبُدُونَ ما أنتم علیه بفاتنین الآية؟ فنظر الی الحسن و قال: ما كان هذا من كلامك یا با المنازل؟ قلت: أريد أن اعلم ذلك، قال: يقول عز و جل: ما انتم بمضلين.

«الا من هو صالی» النار فی علم الله السابق میفرماید شما که بت پرستان اید شما و معبودان شما هیچکس را بیراه نتوانید کرد مگر کسی که در علم من و درخواست من خود شقی است و بآتش شدنی است، معنی این «عليه» همان است که مردمان گویند: افسد فلان علی غلامی، افسد علی خادمی، افسد علی شریکی فلان کس غلام من بر من تباه کرد، شاگرد من بر من تباه کرد، انباز من بر من تباه کرد.

قوله و ما مینا إلیا له مقام معلوم جمهور مفسران برانند که این سخن فریشتگان است. جبرئیل آمد و مصطفی را گفت: ما مینا ملك الاله فی السماء مقام معلوم یعبد الله هناك نیست از ما هیچ فرشته ای مگر که او را در آسمان مقامی است معلوم که خدای را جل جلاله در آن مقام می پرستد و تسبیح و تقدیس میکند. یعنی که ما بندگان ایم و عابدان نه معبودان چنانک کافران میگویند، نظیره قوله: نَیْسَنُكْفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَ لَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ. قال ابن عباس: ما فی السماء موضع شبر الاله و علیه ملك یصلی او یسبح. و

قال النبي (ص): «اطت السماء وحق لها ان تئط و الذي نفسى بيده ما فيها اربع اصابع الة و ملك واضع جبهته ساجدا لله».

ابو بكر وراق گفت: مقام معلوم ايشان مقامات راه دين است و منازل تعبد چون خوف و رجا و توكل و محبت و رضا و غير آن. سدى گفت: «مقام معلوم» فى القربة و المشاهدة.

«وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُونَ» قال الكلبي، هم صفوف الملائكة فى السماء للعبادة كصفوف الناس فى الارض.

«وَإِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ» اى المصلون المنزهون لله عن السوء. و قيل. هم الصافون حول العرش. و قيل:

فى الهواء. قال قتادة: كان الرجال و النساء يصلون معا حتى نزلت: «وَ مَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ» فتقدم الرجال و تأخر النساء فكانوا يصلون منفردا حتى نزلت: «وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُونَ وَ إِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ» و قيل: الضمير هاهنا راجع الى النبي (ص) و المؤمنين و من خاطبهم من الكفار يعنى ليس منّا و منكم الة من له فى الآخرة مقام معلوم كقوله: فَأَمَّا مَنْ طَغَى وَ آثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا الى آخر الآيتين.

و كذلك قوله: «وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُونَ» المراد به النبي (ص) و المؤمنون يعنى نحن الصافون لله فى الصلاة و

نحن المسبحون الممجدون المنزهون الله عن السوء. و قيل: ما منّا يوم القيمة الة من له مقام معلوم بين يدي الله عز و جل.

ثم اعاد الكلام الى الاخبار عن المشركين فقال: «وَإِنْ كَانُوا» يعنى و قد كانوا «لَيُؤْلُونَ» هذه لام التأكيد.

«لَوْ أَنَّ عِدْنَا ذِكْرًا مِنَ الْوَالِيْنَ» اى كتابا مثل كتاب الاولين، «لَكُنَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ» هذا كقوله عز و

جل: «وَ أَسْمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لِيُنْجَاكُمْ وَهُمْ نَدِيرٌ... الآية».

«فَكْفَرُوا بِهِ» يعنى فلما اتاهم ذلك كفروا به. و فى الآية وجه آخر و هم انهم قالوا لو علمنا حال آبائنا و ما

آل اليه امرهم و كان ذلك كما يقوله محمد لأمنا به و اخلصنا لكنا على شك ممّا يقوله فلا نصدقه فذلك قوله: فكَفَرُوا بِهِ اى بمحمد «فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ» هذا تهديد لهم، اى سوف يعلمون عاقبة كفرهم.

«وَ لَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ» اى سبق وعدنا ايّاهم بالنصرة و هو قوله:

«إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا» و قوله: كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَ رُسُلِي إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ.

«إِنَّ جُنْدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ» اى حزب الله لهم الغلبة بالحجة و بالنصرة فى العاقبة. قيل: لم يقتل نبيّ فى

معركة و قتال و انما قتل منهم من لم يؤمر بالقتال، قال الكلبي: ان لم ينصروا فى الدنيا نصروا فى الآخرة. و قيل: «لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ» بالحجة و البرهان و الغالبون بالسلطان.

«فَقَوْلٌ عَنْهُمْ» اى اعرض عن قولهم «حَتَّى حِينٍ» يعنى الى يوم بدر. و قيل: الى فتح مكة. و قيل: الى

الموت. قال السدى: معناه فتول عنهم حتى نأمرك بالقتال.

و قال مقاتل بن حيان: نسختها آية القتال.

«وَ أَبْصِرْهُمْ» اى ابصر ما ينالهم يومئذ «فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ» ذلك. و قيل: ابصر حالهم بقلبك «فَسَوْفَ

يُبْصِرُونَ» معاينة. و قيل: اعلمهم فسوف يعلمون. و قيل: «أَبْصِرْ» ما ضيعوا من امرنا «فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ»

ما يحلّ بهم من عذابنا. چون این آیه فرو آمد و ایشان را بعذاب تهدید کردند گفتند: متى هذا العذاب اين عذاب که ما را بوی می‌بیم دهند کی خواهد بود؟

رب العالمين فرمود: أ فَبِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ بعذاب ما می‌شتابند و بتعجيل میخواهند؟

در توریة موسی است: ابی یغترون ام علیّ یجتروون بمهلت دادن و فرا گذاشتن من می‌فریفته شوند یا بر من دلیری میکنند و نمی‌ترسند.

«فَإِذَا نَزَلَ بِسَاحَتِهِمْ» نزل محمد بدارهم او نزل العذاب بفنائهم «فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنْذَرِينَ» ای بنس صباح الكافرين، الذين انذروا بالعذاب.

روی عن انس بن مالك قال: نزل رسول الله (ص) باهل خيبر ليلا فلما اصبوا اخرج الاكارون بمكاتلمهم و مساحيهم فرأوا رسول الله (ص) و اصحابه فاذا سرعانهم نحو الحصن يقولون محمد و الله و الخميس، فقال رسول الله (ص): خربت خيبر نحن اذا نزلنا بساحة قوم «فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنْذَرِينَ».

ثم كرّر ما ذكر تأكيدا لوعد العذاب و تعظيما للتقريع، فقال: «وَأَتَوَلَّ عَنْهُمْ حَتَّىٰ حِينٍ وَأَبْصِرْ» العذاب اذا نزل بهم «فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ». و قيل: الاول في الدنيا و الثاني في الآخرة.

ثم نزه نفسه و امر المؤمنين بالتنزيه فقال: «سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ» من اتخاذ الصاحبة و الاولاد. قوله: رَبِّ الْعِزَّةِ معناه ذي العزة لأنّ العزة صفته لا مربوبه و في الحديث أنّ بن عباس سمع رجلا يقول: اللهم ربّ القرآن فانكر عليه، و قال القرآن ليس بمربوب لكنّه كلام الله.

«وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ» عمّم الرسل بالسلام بعد ما خصّ البعض في السورة لأنّ تخصيص كلّ واحد بالذكر يطول و المعنى: و سلام على المرسلين الذين بلغوا عن الله التوحيد و الشرائع.

«وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» على هلاك الاعداء و نصرة الانبياء عليهم السلام.

روی عن علی بن ابی طالب (ع) قال: «من احبّ ان يكال له غدا بالكيل الا وفي فليكن آخر كلامه حين يقوم من مجلسه: سبحان ربك ربّ العزة عمّا يصفون و سلام على المرسلين و الحمد لله ربّ العالمين».

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: وَ إِنَّ يُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ.. خداوند كريم مهربان لطيف و رحيم ببندگان چون يونس را در شك ماهی بزندان كرد مونس وى ياد و نام خود كرد تا همی گفت: «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ» نام الله چراغ ظلمت او بود، ياد الله انس زحمت او بود، مهر الله سبب راحت او بود، هر كرا در دل مهر الله نقش بود،

گرچه اندر آب و در آتش بود عیش او با مهر الله خوش بود  
نام تو چراغ ظلمت يونس گشت آرایش هر چه در جهان مجلس گشت

هر چند که از روی ظاهر شکم ماهی بلای يونس بود اما از روی باطن خلوتگاه وى بود. میخواست تا بی‌زحمت اغیار با دوست رازی گوید چنانك يونس را شك ماهی خلوتگاه ساختند خليل را در میان آتش

نمرود خلوتگاه ساختند، و صدیق اکبر را با مهتر عالم در آن گوشه غار خلوتگاه ساختند. همچنین هر کجا مؤمنی موخدی است او را خلوتگاهی است و آن سینه عزیز وی است و غار سرّ وی نزول گاه لطف الهی و موضع نظر ربانی. ای مؤمن موخّد گر بنازی ترا زبید، و بر طرب کنی شاید که خود میگوید جلّ جلاله: غار سینه مؤمن تعبیه‌گاه اسرار الهیت ماست، و بر درخت ایمان مؤمن آشیان مرغ اقبال ماست، و در مرغزار دل مؤمن چشمه فیض نظر جلال ماست، اینت خلوتگاه مبارک! اینت روضه با نزهت! اینت چشمه زلال بی هیچ آفت! غاری که ما در سینه تو سازیم مأوی گاه دیو نباشد، درختی که در باطن تو ما نشانیم که «أصلها ثابتٌ وَ فرُعها في السَّماءِ» بر آن درخت مرغ و سوسه شیطان آشیان‌گاه نسازد، چشمه‌ای که از ساحت سینه تو سازیم و بر جو شد از آن چشمه جز آب افصال نیاید، آن غار که در سینه تو ساختیم متعهد آن غار ما بودیم. درختی که در سینه تو نشانید مربی آن درخت ما بودیم، گوهر معرفت که در صدف دل تو نهادیم حارس آن گوهر ما بودیم.

در قصّه آورده‌اند که چون یونس علیه السلام از آن ظلمت نجات یافت و از آن محنت برست و با میان قوم خود شد، وحی آمد بوی که فلان مرد فخاری را گوی تا آن خنورها و پیرایه‌ها که باین يك سال ساخته و پرداخته همه بشکند و بتلف آرد، یونس باین فرمان که آمد اندهگن گشت و بر آن فخاری بخشایش کرد گفت: بار خدایا مرا رحمت می‌آید بر آن مرد که يك ساله عمل وی تباه خواهی کرد و نیست خواهد شد، آن گه الله فرمود: ای یونس بخشایش می‌نمایی بر مردی که عمل يك ساله وی تباه و نیست میشود و بر صد هزار مرد از بندگان من بخشایش ننمودی و هلاک و عذاب ایشان خواستی یا یونس لم تخلفهم و لو خلقتهم لرحمتهم.

بشر حافی را بخواب دیدند گفتند حق تعالی با تو چه کرد؟ گفت با من عتاب کرد گفت: ای بشر حافی آن همه خوف و وجل در دنیا ترا از بهر چه بود؟ اما علمت انّ الرحمة و الكرم صفتی ندانستی که رحمت و کرم صفت منست؟! فردا مصطفی عربی را در کار گنهکاران امت شفاعت دهد تا آن گه که گوید خداوند مرا در حق کسانی شفاعت ده که هرگز هیچ نیکی نکرده‌اند، فيقول الله عز و جل یا محمد هذا لي ای محمد این یکی مراسم حق من و سزای من است، آن گه خطاب آید که: اخرجوا من النار من ذکرنی مرّة فی مقام أو خاف منی فی وقت.

این آن رحمت است که سؤال در وی گم گشت، این آن لطف است که اندیشه در وی نیست گشت، این آن کرم است که و هم در و متحیر گشت، این آن فضل است که حد آن از اندازه غایت در گذشت، بنده اگر طاعت کنی قبول بر من، و سؤال کنی عطا بر من، و ر گناه کنی عفو بر من، آب در جوی من راحت در کوی من، طرب در طلب من انس با جمال من، سرور ببقای من شادی ببقای من.

وَ ما مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ» این آیت بر لسان طریقت اشارت است بمنزلات و مکاشفات ارباب حقیقت: یکی در شکر وجد یکی در برق کشف، یکی در حیرت شهود یکی در نور قرب، یکی در ولایت وجود یکی در بهاء جمع یکی در حقیقت افراد. این هفت دریاست بر سر کوی توحید نهاده، رونده درین راه تا برین هفت



دریا گذر نکند روا نباشد که بسر کوی توحید رسد و استسقای این هفت بحر از هفت درگاه قرآنست که مصطفی علیه الصلاة و السلام خبر داد که: «انزل القرآن على سبعة احرف كلها كاف شاف لكل آية منها ظهر و بطن و لكل حرف حدّ و مطلع».

و چنانکه صدیقان و سالکان راه فرمودند که برین هفت بحر گذر کنید تا بتوحید رسید این هفت بحر را فرمودند که بر سده رسالت آن مهتر عالم (ص) گذر کنید و هر موجی از شرع او توقیعی بستانید و هر قطره‌ای از عهد او مدد خواهید تا پس آن گه منازل دوستان ما را بشانید اینست رمز آن پیر طریقت که گفت: هر حقیقتی که از سینه عارف سر برزند تا دو گواه شریعت بر درستی وی گواهی ندهد آن مقبول حق نشود. «و لَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا...» الآية کلمت اینجا مشتمل است بر سه اصل یکی علم دیگر ارادت سوم حکمت. اول سبق علم است، پیش از کرد دانست که می‌باید کرد، دیگر سبق ارادت است، آنچه دانست که باید کرد خواست که کند، سوم سبق حکمت است، آنچه کرد راست کرد و بسزا کرد. و بدان که الله را حاجت بمدت نیست که مدت علت است و او را در کرد علت نیست. او را نآمده نقد است و گذشته یاد، آن تویی که از نآمده ببايد اندیشید و گذشته یاد باید آورد و حاضر نگه باید داشت، او را جل جلاله گذشته یاد نباید آورد که آن در علم اوست و از نآمده اندیشه نباید که آن در حکم اوست و حاضر نگاه نباید داشت که آن در ملک اوست، از ازل تا ابد باو کم از يك نفس و صد هزار سال باو کم از يك ساعت، دی و فردا بنزدیک او نیست، او در عزت دائم است و بقدر خویش قائم جل جلاله و عظم شأنه. اینست سرّ آن سخن که عبد الله بن مسعود گفت: ان ربکم لیس عنده لیل و لا نهار. نظیر آیت خوان «سَبَقَتْ لَهُمْ مِمَّا الْحُسْنَى»، عبدی پیش از ان که تو گفتی که من بنده توام من گفته‌ام که من خداوند توام، «إِنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» پیش از ان که تو گفتی که من دوست توام من گفته‌ام که من دوست توام «يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ». عبدی تو نبودی و من ترا بودم خود را بعزّت بودم ترا برحمت بودم

«کن لی کما لم تکن فاکون لك کما لم ازل».

پیر طریقت گفت: از کجا بازیابم آن روز که تو مرا بودی و من نبودم، تا باز آن روز نرسم میان آتش و دودم، ور بدو گیتی آن روز را بازیابم بر سودم، و ربود تو دریابم بنبود خود خشنودم.

## ۳۸- سوره ص- مکیه

## ۱ النوبة الاولى

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان

«ص» راست گفت الله راست گفت محمد (ص)، «وَ الْقُرْآنَ ذِي الذِّكْرِ (۱)» باین قرآن باشرف با بیان. بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا إِشَانِ كَمَا كَفَرُوا شَدَدًا، فِي عِزَّةٍ وَ شِقَاقٍ (۲) در زور کین و حمیت و ستیزاند و برگشتن از راه صواب.

كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ جَدِيدٍ هَلَاكٍ كَرِيمٍ بِمِثْلِ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ، فَنادوا بانگ در گرفتند، وَ لَاتَ حِينَ مَنَاصٍ (۳) نیست هنگام بازگشتن و گریختن.

وَ عَجِبُوا بِبُزْرِ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ، وَ شَكَّوْا أَنْ يَأْتِيَهُمْ مِنْهُمُ الْغَمُّ، فَنادوا بانگ در گرفتند، وَ قَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ (۴) ناگرویدگان گفتند نیست این مگر جادوی دروغ زن.

أَجْعَلِ لِلَّهِ إِلَهًا وَاحِدًا كَمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ، إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ (۵) این چیز نیست سخت شگفت.

وَ انطَلَقَ الْمَلَأُ مِنْهُمْ رَفْتًا سُرُورًا وَ مَهْتَرَانًا، أَنْ امشُوا وَ اصبرُوا عَلَى آلِهَتِكُمْ بِمِثْلِ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ، إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ يُرَادُ (۶) این چیز نیست که بما میخوانند و مگری که بر ما میسازند.

مَا سَمِعْنَا بِهَذَا نَشِينَةً، فِي الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ، إِنَّ هَذَا إِلَّا اخْتِلَافٌ (۷) نیست این مگر دروغی فرا ساختن

أَنْزَلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ مِنْ بَيْنِنَا، بَشِيرًا وَ نَذِيرًا، وَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ فِي شَكٍّ مِنْ ذِكْرِي، إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ يُرَادُ (۸) دروغ نیست که ایشان در گمانی اند از سخن من، بَلِ لَمَّا يَدُوقُوا عَذَابِ (۸) دروغ نیست که ایشان نیز نچشیده اند عذاب من.

أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَحْمَةِ رَبِّكَ، يَا نَذِيرًا، إِنَّ هَذَا إِلَّا اخْتِلَافٌ (۹) خداوندی بزرگ توان فراخ بخش.

أَمْ لَهُمْ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا، يَا نَذِيرًا، إِنَّ هَذَا إِلَّا اخْتِلَافٌ (۱۰) گوی تا برانند در درهای آسمان.

جُنْدًا مَا هُنَالِكَ، إِنَّ هَذَا إِلَّا اخْتِلَافٌ (۱۱) هم سپاهی اند چون سپاههای دشمنان پیغامبران پیش از تو باز شکستنی و برتاختنی.

كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ دَرُودٌ زَنَّتْ، قَوْمُ نُوحٍ وَ عَادٌ وَ فِرْعَوْنُ، قَوْمُ نُوحٍ، نوح را و عاد، هود را و فرعون آن کشنده بمیخ بند دروغ زن گرفت موسی را، وَ تَمُودُ وَ قَوْمُ لُوطٍ وَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ



و نمود، صالح را و قوم لوط لوط را و اصحاب ایکه، شعیب را، أولئِكَ الْأَحْزَابُ (۱۳) این‌اند آن سپاههای پیشینان.

إِنْ كُلُّ إِلَّا كَذَّبَ الرَّسُلَ نَبُودَ مِنْ أَشْيَانِ كَسْ مَكْرَ كَهْ بِيغَامْبِرَانَ مَرَا دَرُوعَ زَنْ كَرَفْتِ، فَحَقَّ عِقَابِ (۱۴) تا سزا گشت و کردنی و رسانیدنی سرانجام بد نمودن من ایشان را.

وَ مَا يَنْظُرُ هُوَ لَاءِ چِشْمِ نَمِي دَارَنْدِ اَيْنَانَ، إِلَّا صِيْحَةً وَاحِدَةً مَكْرَ يَكْ بَانَگْ، مَا لَهَا مِنْ فَوَاقِ (۱۵) که از آن هیچ بر آسودن نه.

وَ قَالُوا رَبَّنَا وَ كَفْتَنْدِ خَدَاوَنْدِ مَا، عَجَلْنَا لَنَا قِطْنَا فَرَاشْتَابِ مَا رَا بَهْرَهْ مَا، قَبْلَ يَوْمِ الْحِسَابِ (۱۶) پیش از روز شمار.

اصْبِرْ عَلَى مَا يَقُولُونَ شَكِيْبَايِي كَنْ بَرِ أَنْجَهْ ايشان ميگویند. وَ اذْكَرْ عَبْدَنَا دَاوُدَ وَ يَادِ كَنْ رَهِي مَا رَا دَاوُدَ، ذَا الْاَيِّدِ مَرْدِ بَا نِيْرُويِ دَرِ پَرَسْتِگَارِي مَا اِنَّهُ اَوَّابٌ (۱۷) که او پرستگاری بود خدای سنای با خدای گردنده.

### النوبة الثانية

بدان که این سوره هشتاد و هشت آیت است و هفتصد و سی و دو کلمه و سه هزار و شصت و هفت حرف، جمله به مکه فرو آمد از آسمان و مگی شمرند، و درین سوره ناسخ و منسوخ نیست مگر دو آیت: یکی إِنْ يُوحَىٰ إِلَيَّ إِلَّا أَنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ معنی نذرات درین آیت منسوخ است بآیت سیف، دیگر آیت وَ لَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ منسوخ است بآیت سیف. سعید مسیب گفت: بلغنی انه ما من عبد يقرأ ص كل ليلة الا اهتز له العرش.

قوله تعالى: «ص» مفسران را درین حرف قولهاست مختلف ابن عباس گفت و ضحاک: «ص» ای صدق الله و صدق محمد. باین قول «وَ الْقُرْآنَ ذِي الدُّكْرِ» قسم است و جواب قسم فرا پیش داشته میگوید: باین قرآن بزرگوار با شرف با بیان که الله راست گفت و محمد راست گفت. و گفته‌اند: در آسمان بحری است که عرش الله بران بحر است و «ص» نام آن بحر است. و قیل: هو اسم من أسماء الله. و قیل: هو اسم للقرآن. و قیل: هو اسم للسورة. و در شواذ خوانده‌اند: «صاد» بفتح دال، یعنی اقرأ صاد و بکسر دال خوانده‌اند فیکون مشتقاً من المصاداة و هی الملاينة و المساهلة، باین قول معنی آنست که: ای محمد رفیق بکار دار و سهل فراگیر، همانست که جای دیگر فرمود: «خُذِ الْعَفْوَ». و قیل: هی المعارضة، ای عارض القرآن بعملك و كل شأنك.

«وَ الْقُرْآنَ ذِي الدُّكْرِ» ای ذی الشرف و الصیّت، کقوله: «وَ اِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَ لِقَوْمِكَ». و شرفه انه ليس بمخلوق و قال ابن عباس و مقاتل: «ذِي الدُّكْرِ» ای ذی البیان. و قیل: «ذِي الدُّكْرِ» ای فيه ذكر الاولين و نبأ الآخرين. و در جواب قسم علمای تفسیر مختلف‌اند، قومی گفتند: جواب قسم «كَمْ اَهْلَكْنَا» است، و تقدیره: لكم اهلکنا، فحذف اللام لتطاول الكلام، کقوله فی سورة الشمس: «قَدْ اَفْلَحَ» تقدیره لقد افلح، لكن لما حیل بين القسم و المقسم عليه حذف اللام فكذلك هاهنا. و گفته‌اند: جواب قسم در آخر سوره است: اِنَّ ذَلِكَ لِحَقٌّ تَخَاصُمُ اَهْلِ

النَّارِ وَ قِيلَ: ان هذا لرزقنا.

و قيل: جوابه: «إِنْ كُلُّ إِبْرَاهِيمَ كَقَوْلِهِ: تَاللَّهِ إِنْ كُنَّا وَ كَقَوْلِهِ فِي: وَ السَّمَاءِ وَ الطَّارِقِ وَ إِنْ كُلُّ نَفْسٍ. وَ قَالَ النَّحَّاسُ: جَوَابُ الْقِسْمِ مَحْذُوفٌ. وَ قِيلَ: «بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا» حَلَّ مَحَلِّ الْجَوَابِ، تَقْدِيرُهُ: وَ الْقُرْآنُ ذِي الذِّكْرِ مَا آمَنَ بِكَ قَوْمِكَ وَ مَا الْأَمْرُ كَمَا يَقُولُ هَؤُلَاءِ الْكُفَّارُ.

«بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي عِزَّةٍ وَ شِقَاقٍ» رب العزة سوگند ياد ميکند بصاد و بقرآن که اين قوم تو نگرويدند بتو و نه چنانست که ايشان گفتند که تو دروغ زنی و سخن دروغ آوردی، بلکه ايشان در ستيزاند و در عداوت ظاهر و از راه صواب برگشته و از حق روی گردانیده. «فِي عِزَّةٍ» اي في انفة من الانقياد للحقّ و في تكبر عن قبول الحقّ، «وَ شِقَاقٍ» اي خلاف و عداوة، و منه قيل للعصيان: شقّ العصا.

قوله: كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ أَي مِنْ قَبْلِ قَرِيشٍ، «مِنْ قُرْنٍ» يَعْنِي مِنَ الْأُمَّةِ الْخَالِيَةِ، وَ الْقُرْنُ اسْمٌ لِأَهْلِ كُلِّ عَصْرٍ. وَ قِيلَ: هُوَ اسْمٌ لِلزَّمَانِ، وَ تَقْدِيرُهُ: مِنْ أَهْلِ قُرْنٍ وَ هُوَ ثَلَاثُونَ سَنَةً، وَ قِيلَ: سِتُونَ. وَ قِيلَ: ثَمَانُونَ. وَ قِيلَ: مِائَةٌ. وَ قِيلَ: مِائَةٌ وَ عِشْرُونَ

«فَنَادَوْا» أَي اسْتَغَاثُوا وَ رَفَعُوا أَصْوَاتَهُمْ بِالْوَيْلِ عِنْدَ نَزْوِلِ الْعَذَابِ وَ حُلُولِ النِّقْمَةِ «وَ لَا تَ» بِمَعْنَى لَيْسَ بِلُغَةِ أَهْلِ الْيَمَنِ. قَالَ الشَّاعِرُ:

طابوا صلحنا ولات اوان فاجبنا ان ليس حين بقاء

وَ نَصَبَ «حِينَ» لِأَنَّ مَعْنَى لَا تَ لَيْسَ فَنَصَبَ بِلَاتٍ كَمَا يَنْصَبُ بِلَيْسٍ، أَي لَيْسَ الْحِينَ حِينَ مَنَاصٍ. وَ يَجُوزُ «وَ لَا تَ حِينَ» بَرَفْعِ النَّوْنِ عَلَى أَنَّهُ اسْمٌ لَيْسَ وَ خَبْرُهُ مَحْذُوفٌ أَي لَيْسَ حِينَ مَنَاصٍ لَهُمْ. وَ الْكَسْرُ شَاذٌ شَبِيهٌ بِالْخَطَاةِ عِنْدَ الْبَصْرِيِّينَ وَ لَمْ يَرَوْهُ سَبِيوِيَّةً وَ الْخَلِيلُ وَ الَّذِي عَلَيْهِ الْعَمَلُ النَّصْبُ وَ الرَّفْعُ. وَ قَالَ الْأَخْفَشُ: إِنَّ «لَا تَ حِينَ مَنَاصٍ» نَصَبُهَا بِلَا، كَمَا تَقُولُ: لَا رَجُلٌ فِي الدَّارِ، وَ دَخَلْتَ النَّاءَ لِلتَّأْنِيثِ. وَ قِيلَ: هِيَ «لَا» زَيْدَتْ فِيهَا النَّاءُ كَقَوْلِهِمْ: رَبِّ وَ رَبَّتْ، وَ ثَمَّ وَ ثَمَّتْ. وَ قِيلَ: النَّاءُ يَلْحَقُ بِحِينَ كَقَوْلِ الشَّاعِرِ:

العاطفون تحين ما من عاطف والمطعمون زمان ما من مطعم

وَ «الْمَنَاصُ» مَصْدَرٌ نَاصٍ، يَنْوِصُ، نَوْصًا وَ مَنَاصًا، وَ هُوَ الْفِرَارُ وَ الْهَرَبُ، ابْنُ عَبَّاسٍ كَفَتِ: كَافِرَانِ دَرُ حَرْبٍ بَوَقْتِ عَزِيمَتِ بَا يَكْدِيغَرٌ مَيَكْفَتَنَدُ: مَنَاصًا، أَي أَهْرَبُوا وَ خَذُوا حَذْرَكُمْ. رَوْزُ بَدْرِ بَوَقْتِ نَزْوِلِ عَذَابِ هَمَّجِنِينَ كَفَتَنَدُ: مَنَاصًا بَكْرِيزِيدٍ وَ حَذْرُ كَنِيدٍ.

رَبِّ الْعَالَمِينَ بِجَوَابِ إِيشَانِ فَرَمُودِ: لَا تَ حِينَ مَنَاصٍ نَهْ جَايِ اَيْنِ سَخْنِ اسْتِ وَ نَهْ وَقْتِ كَرِيزِ.

«وَ عَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ» أَي مِنْ أَنْ جَاءَهُمْ، «مُنْذِرٌ مُنْهَمٌ» أَي رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ نَسَبِهِمْ، يَعْنِي مُحَمَّدًا عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ، اسْتَبَعَدُوا أَنْ يَكُونَ النَّبِيُّ مِنَ الْبَشَرِ.

«وَ قَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ» يَسْحَرُ أَعْيُنَنَا فِي أَظْهَارِ الْمَعْجَزَاتِ، «كَذَّابٌ» يَكْذِبُ عَلَى اللَّهِ أَنَّهُ

رسوله.

«أَجَعَلَ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا» معنی «جعل» هاهنا سمی و حکم. «إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ» ای عجیب فی النهاية و کیف یسع الخلق کلهم اله واحد! العجیب و العجاب واحد، یقال: رجل کریم و کرام، و طویل و طوال، و عریض و عراض، و جمیل و جمال، و قریب و قراب، و کبیر و کبار، و قد یشدّد للمبالغة فیقال: جمّال و حسنّ و کبار، و منه قوله: وَ مَكْرُوا مَكْرًا كُبَّارًا.

سبب نزول این آیت آن بود که چون عمر خطاب باسلام درآمد مسلمانان شاد شدند و کافران بغایت اندوهگن و غمگین گشتند و کار بریشان سخت شد و دشوار، تا ولید مغیره که مهتر و پیر ایشان بود فرا صنادید و اشراف قریش گفت، و كانوا خمسة عشر رجلا: بر بو طالب روید و او را گوئید: انت شیخنا و کبیرنا و قد علمت ما فعل هؤلاء السفهاء بنا فرّقوا جمعنا و سقّوها احلامنا و انا جنناک لتقضى بیننا و بین ابن اخیک، پانزده مرد از ان صنادید و اشراف قریش برخاستند و بر بو طالب شدند و بو طالب بیمار بود، او را عیادت کردند آن گه گفتند: می بینی که این نادانان و ناکسان بما چه کردند و ما بچه روز رسیدیم؟ جمع ما پراکنده کردند و پیران ما را حرمت برداشتند و خدایان ما را خوار کردند، اکنون ما بر تو آمدیم که سرور و مهتر ما تویی و تیمار بر ما تویی تا این برادرزاده خود را بخوانی و میان ما و وی براستی حکم کنی، او ما را با خدایان ما فروگذارد تا ما وی را بخدای وی فروگذاریم، نه او ما را رنجاند و نه ما او را رنجانیم، بو طالب کس فرستاد و رسول را (ص) بخواند، رسول خدا آمد و بر بالین وی بنشست، و بو طالب سخنان ایشان با وی بگفت. رسول الله جواب داد که: انما ادعوهم الى كلمة واحدة یملکون بها العرب و تدین لهم بها العجم من ایشان را که میخوانم بر یک کلمه میخوانم تا بدان بر عرب و عجم دست یابند و خلق ایشان را زیر دست شوند. بو جهل گفت: ما هی لك فهی لك و عشر امثالها آن چه کلمت است و چه درخواست بگو تا مرادت بدهیم این و ده چندین. رسول خدای فرمود: «تشهدون ان لا اله الا الله».

آن بدبختان بیگانگان چون کلمت شهادت شنیدند نفور گشتند و بخشم و غیظ برخاستند و رفتند و میگفتند: «أَجَعَلَ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا» می بینی که چه میگوید، خدایان را با یکی آورد، يك خدای کار همه عالم و همه خلق چون راست دارد، فانزل الله هذه الآيات.

آن گه ولید مغیره با قوم میگوید: «امشوا» و اتركوا محمدا «وَ اصْبِرُوا عَلَى آلِهَتِكُمْ» ای علی عبادتها «إِنَّ هَذَا» یعنی التوحید «لَشَيْءٌ يُرَادُّ» ای هذا امر یریده محمد گفتند این توحید چیزی است و کاری که محمد خود میخواهد و می باید که او را پیش شود تا ما را زیر دست خود کند. و قيل: «إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ يُرَادُّ» ای هذا الاستعلاء و الترفع و الریاسة شیء یریده کل احد و کل ذی همّة. و قيل: «إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ يُرَادُّ» بنا و مکر یمکر علینا.

«ما سمعنا بهذا» ای بهذا الذی یقوله محمد من التوحید «في الملة الآخرة» یعنی النصرانية التي هی آخر الملك فانهم لا یوحّدون بل یقولون ثالث ثلاثة. و قيل: «في الملة الآخرة» ای فی زمان قریش و دینهم الذی هم

عليه. «إِنْ هَذَا إِلَّا اخْتِلَافٌ» كذب و افتعال اختلقه محمد من تلقاء نفسه. «أُنزِلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ» يعنى: و انزل عليه القرآن و اعطى النبوة من بيننا و ليس هو باكبرنا و لا اشرفنا، يقوله اهل مكة حسدا فاجابهم الله تعالى: بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْ ذِكْرِي وَحْيِي وَ وَحْدَانِيَّتِي، اى انهم لا يكذبونك و لكن جحدوا آياتى: بَلْ لَمَّا يَذُوقُوا عَذَابِ اى لم يذوقوه بعد و سيذوقون.

قال قتادة: هو يوم بدر اخبرهم الله به قبل ان يكون. و قيل: لم يذوقوا عذابي و لو ذاقوه لما قالوا هذا القول. «أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنٌ رَحْمَةِ رَبِّكَ» الرحمة فى هذه الآية كه فى قوله: أَمْ هُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ معنا هما الرسالة، يقول تعالى: أَعِنْدَهُمْ مَفَاتِيحُ النَّبُوَّةِ فَيُعْطُونَهَا مَنْ يَشَاءُ. و قيل: «خَزَائِنُ رَحْمَةِ رَبِّكَ» اى علم ربك فهم يعلمون على من ينزل وحي ربك «العزير» فى ملكه «الوهاب» لمن يشاء ما يشاء.

«أَمْ لَهُمْ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا» فيفعلون ما يشاءون من الا عطاء و المنع، اى ليس لهم ذلك و كيف يتجاسرون على عداوتى ولى ملك السموات و الارض و ما بينهما، ثم قال: «فَلْيَرْتَقُوا فِي الْأَسْبَابِ» يعنى ان يملكوا السماء فليصعدوا اليها و ليأتوا منها بالوحي الى من يختارون. و هذا امر توبيخ و تعجيز. و اسباب السموات ابوابها.

قال زهير بن ابى سلمى:

و من هاب اسباب المنايا ينلنه و لو رام اسباب السماء بسلم

«جُنْدٌ مَا هُنَالِكَ» اى هؤلاء الذين يقولون هذا القول: «جُنْدٌ مَا هُنَالِكَ» و «ما» صلة مهزوم، اى مقهور مغلوب «مِنَ الْأَحْزَابِ» اى من جملة الاحزاب الذين يتحزبون عليك يوم بدر و يهزمون الحزب الجند المتحزبون على من عداهم. تقول حزبت عليك الاحزاب، اى هيجت عليك الاعداء. و قيل: «مِنَ الْأَحْزَابِ» اى هم من القرون الماضية الذين تحزبوا و تجمعوا على الانبياء بالتكذيب فقهروا و اهلكوا. و قيل: «الاحزاب» هاهنا ابليس و اتباعه. نزول اين آيه به مکه بود و وقوع اين حالت روز بدر بود و «هُنَالِكَ» اشارت است بروز بدر و بمصارع قوم، خلاصه معنى آنست كه كفار مکه حزبي اند از احزاب ابليس و اتباع وى سپاهى از سپاهى پيشين دشمنان پيغامبران كه بر پيغامبران جمع آمدند و ايشان را دروغ زن گرفتند تا همه مقهور و مغلوب گشتند و هلاك شدند، اينان هم چنان بر دشمنى تو جمع آيند روز بدر و باز شكسته شوند مغلوب و مقهور، همانست كه جاى ديگر فرمود «سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَ يُؤْلَوْنَ الذُّبْرَ».

ثم قال تعالى معزيا لنبىه (ص): كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ اى قبل اهل مکه «قَوْمُ نُوحٍ وَ عَادٌ وَ فِرْعَوْنُ» يعنى فرعون موسى «ذُو الْأَوْتَادِ» اى ذو الملك الشديد الثابت و القوّة و البطش، من قول العرب: هم فى عزّ ثابت الاوتاد، اى دائم شديد. و قيل ذو الجنود و الجموع الكثيرة، يعنى انهم كانوا يقوون امره و يشددون ملكه كما يقوى الوتد الشىء. و قيل: ارادوا اوتاد الخيام و كانت فيها كثيرة. قال ابن عباس و محمد بن كعب: «ذُو الْأَوْتَادِ» اى ذو الأبنية المحكمة و ذلك انه بنى ابنية طويلة محكمة صارت كالاولتاد تطول بقائها و ثباتها. و قال الكلبي و مقاتل:

«الأتاد» جمع الؤتد، و كانت له اؤتاد يعذب الناس عليها فكان اذا غضب على احد مده مستلقيا بين اربعة اؤتاد يعذب الناس عليها شد كل يد و كل رجل منه الى سارية و كان كذلك فى الهواء بين السماء و الارض حتى يموت. و قال مجاهد و مقاتل بن حيان: كان يمد الرجل مستلقيا على الارض ثم يمد يديه و رجليه و رأسه على الارض بالأؤتاد و يرسل عليه العقارب و الحيات. و قال قتاده و عطاء: كانت له اؤتاد و ارسان و ملاعب يلعب عليه بين يديه.

«وَأَمْؤدُ» و هم قوم صالح. قال ابن عباس: ان قوم صالح آمنوا به فلما مات صالح رجعوا بعده عن الايمان فاحيا الله صالحا و بعثه اليهم فاعلمهم انه صالح فكذبوه فاتاهم بالنافة فكذبوه فعقروها فاهلكهم الله. «وَأَمْؤدُ لوطٍ» و قال مجاهد. كانوا اربع مائة الف بيت فى كل بيت عشرة. و قال عطاء: ما من احد من الانبياء الا يقوم معه يوم القيمة قوم من امته الا لوط فانه يقوم وحده. «وَأَصْحَابُ الْأَيْكَةِ» كذبوا شعيبا. و قيل: هم اصحاب الرس ايضا يأتون فى الصيف الرس و يعودون فى الشتاء الى الايكة «أَوْلِيكَ الْأَحْزَابُ» اى احزاب الشياطين بالموالاة. و قيل: «أَوْلِيكَ الْأَحْزَابُ» الذين تحزبوا على الانبياء بالعداوة، فاعلم يا محمد ان مشركى قريش حزب من هؤلاء الاحزاب.

«إِنْ كُلُّ إِلَّا كَذَّبَ الرَّسُلَ» اى ما كل الا كذب الرسل، «فَحَقَّ عِقَابِ» اى وجب عقابى و نزل بهم عذابى. «وَمَا يَنْظُرُ» اى ما ينتظر «هؤلاء» يعنى كفار مكة، و المعنى يلحقهم لحوق المنتظر و ان كانوا لا يتوقعون، «إِلَّا صِيحَةً وَاحِدَةً» و هى النفخة الاولى نفخة الفزع، «مَا لَهَا مِنْ فَوَاقٍ» قرأ حمزة و الكسائى: «فَوَاقٍ» بضم الفاء، و قرأ الآخرون بفتحها، و هما لغتان، بالفتح لغة قريش و بالضم لغة تميم، و المعنى: مالها من رجوع و مرده، اى ما يرد ذلك الصوت فيكون لها رجوع. و قيل: مالها نظرة و لا مثنوية، اى تلك الصيحة التى هى ميعاد عذابهم اذا جاءت لم ترد و لم تصرف. و قيل: الفواق بالفتح الافاقة و الفواق بالضم ما بين الحلبتين، اى العذاب لا يمهلهم بذلك القدر اليسير.

«وَقَالُوا رَبَّنَا عَجَلْ لَنَا قِطْنَا» هذا قول النضر بن الحارث بن علقمة بن كلدة الخزاعى كان من شياطينهم و نزل فى شأنه فى القرآن بضع عشرة آية، و هو الذى قال: «فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ» و القط الصك و هو الحظ اخذ من القط و هو القطع، فالقط فى الاصل النصيب المقطوع. فقيل للكتاب الذى يكتب للرجل بنصيبه القط، و المعنى: عجل لنا نصيبنا المقطوع من العذاب. و قال الكلبي: لما نزلت: «فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ» «وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ» قاله استهزاء: عجل لنا كتابنا فى الدنيا «فَبَلَّ يَوْمَ الْحِسَابِ».

«اصْبِرْ عَلَى مَا يَقُولُونَ وَ اذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُدَ» اى اصبر على اذى قومك فانك مبتلى بذلك كما صبر سائر الانبياء على ما ابتليتهم به، ثم عدّهم و بدأ بدادود عليه السلام فقال: «وَ اذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُدَ ذَا الْقُوَّةِ» اى ذا القوة فى العبادة كان يصوم يوما و يفطر يوما و ذلك اشد الصوم و كان يقوم الليل كله.

قال رسول الله (ص): «ان احب الصيام الى الله صوم داود و احب الصلاة الى الله صلاة داود و كان يصوم يوما و يفطر يوما و كان ينام نصف الليل و يقوم ثلثه و ينام سدسه».

و قيل: ذا القوّة فى الملك. و قيل: فى الحرب. «إِنَّهُ أَوَّابٌ» رجّاع الى الله عزّ و جل بالتوبة عن كلّ ما يكره. و قيل: مطيع. و قيل: مسبّح بلغة الحبشة.

### النوبة الثالثة

«بسم الله الرحمن الرحيم» اسم عزيز اعترفت المعارف بالقصور عن ادراكه، اسم جليل تقنعت العلوم خجلا من الطمع فى احاطته، اسم كريم صغرت الحوائج عن ساحة جوده، اسم رحيم تلاشت قطرات زلات عباده فى تلاطم امواج رحمته بنام او كه وجود ما بعنايت او و سجود ما بهدايت او، بنام او كه صلاح ما بولايت او و فلاح ما برعايت او، بنام او كه حياة ما بنعمت او و نجاة ما برحمت او، خداوندی كه از او بسر نه، و از درگاه او گذر نه، با احسان او عصيان را خطر نه، با عنایت او جنایت را اثر نه، بر عاصیان و مفلسان از او رحیمتر و کریمتر نه. ای خداوندی كه در الهیت یكتایى و در احدیت بی همتایى، در ذات و صفات از خلق جدایی، متصف بعلائی، متحد بكبریائی، مایه هر بینوایی، پناه هر گدایی، همه را خدایی تا دوست كرائی.

در چشم منی روی بمن ننمایی و اندر دلمی هیچ بمن نگرایی

قوله تعالى «ص» مفتاح اسمه الصمد و الصمد الذي تقدس عن احاطة علم المخلوق به و تنزهه عن وقوف المعارف عليه ميفرمايد: من صمدم كه همه را بمن نیازست و مرا بكس نیاز نیست، احدم كه مرا شريك و انباز نیست، جبارم كه كس را در وصال من رنگ نیست مالك الملكام هر چه كنم كس را زهره اعتراض و روی جنگ نیست.

بو الحسن خرقانی گفت: دلهاى صديقان بتيغ قهر پاره كرد و جگرهاشان در انتظار آب گردانيد و خود را بكس نداد، آب و خاك را آن محرميت از كجا آمد كه حديث وصال لم يزل و لا يزال كند، نعت حدثان را بقدم چه راهست، نبود پس بود پس نبود را بحضرت جلال ذى الجلال چه ادراك است، نكو گفت آن جوانمرد كه:

از باغ وصال تو درى بگشادند تا خلق بتو در طمعى افتادند  
بس جان عزيزان كه بغارت دادند و اندر سر كوى تو قدم ننهاندند

گفته‌اند: حق جل جلاله صمد است و معنى آن كه بندگان حاجتها بدو بردارند و شغلا يكسر بدو تفويض كنند و خويشتن را بدو سپارند و او جل جلاله با بي‌نيازى خود بنياز همه نظر كند و شغل همه كفايت كند، بنده مؤمن موحد چون اين اعتقاد كرد جز درگاه او پناه نسازد و آب روى خود بر در هر حقيرى فقيرى نريزد و داند كه: استغاثة المخلوق من المخلوق كاستغاثة المسجون من المسجون فرياد خواستن مخلوق بر درگاه مخلوق همچون فرياد خواستن زندانى است بزندانى. در آثار بيارند كه فرداى قيامت مرد باشد از اين امت كه زناهاى فراوان از مياش باز كنند، زنا دل ميگويم نه زنا ظاهر، هر كرا دل در خلق بسته شود،

زناری بر میان دلش بسته شود. ای جوانمرد! مرکب تیزتر از مرکب محمد عربی نبود و میدانی فراختر از میدان او نباشد، آسمان و زمین را خاک قدم او کردند، روح الله را فرآش وار بر حاشیه بساط دولت او داشتند، روح القدس را غاشیه سلطنت او بر دوش نهادند با این حشمت و مرتبت او را گفتند: ای محمد کوس عجز خود فرو کوب و بگو «لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرًّا وَلَا نَفْعًا» بدست ما هیچیز نیست و نفع و ضرر بندگان جز بحکم و تقدیر الهی نیست، تا دوستان را معلوم گردد که شربت توحید مزاج بشریت نپذیرد «من كان يعبد محمداً فإنّ محمداً قد مات و من كان يعبد الله فانه حيّ لا يموت» و گفته‌اند: «ص» قسم است بصفای مودت دوستان او، چه عزیز کسی و چه بزرگوار بنده‌ای بود که رب العزة بصفای مودت وی سوگند یاد کند، این سوخته دلی شکسته تنی مفلس رنگی که همه توانگریهای عالم غلام يك ذره افلاس وی بود، همه طاعات مطیعان و حسنات مقربان فدای يك لحظه سوز مفلسی وی بود، در بر جگر آب ندارد و در خانه ساز ندارد، دلی دارد سوخته و کار دنیا ناساخته او را چه زیان، که در باغ قربت تخت بخت وی می‌نهند و جلال احدیت بصفای محبت وی سوگند یاد میکند که: «ص».

عبد الله بستی از کبار مشایخ بود، در بدو ارادت چون این حدیث او را در پذیرفت قباله‌ها داشت بر مردمان بمال فراوان همه بایشان باز داد و ذمت همه بری کرد آن گه او را اندیشه مکه افتاد، با پیر مشورت کرد و از او تدبیر خواست عبد الله بستی چون اندیشه مکه با پیر گفت، پیر گفت: نیک آمد نگر که ازین نفس آمن نباشی. عبد الله این نصیحت بر دل نگاشت، قدم فرو نهاد و از خانه خود برفت تا به کوفه رسید، نفس وی آرزوی ماهی حلال کرد تا با نفس خود عهد بست که اگر این مراد برآرم تا به مکه هیچ آرزوی دیگر نکنی، در کوفه خراسی بود، مردی آنجا نشسته با وی گفت: این ستور به چند داری؟ گفت: بچندین، گفت: مردمی کن و این ستور يك امروز بیرون آر و مرا بجای وی در بند، بیک درم سیم خویشتن را بمزد داد، در خراس شد و کار ستوران کرد، درمی بستند و نان و ماهی خرید و بخورد، آن گه با نفس خود گفت: هر آرزو که ترا پدید آید يك روزت در خراس باید بود تا آن آرزو بتو رسد. ای جوانمرد! همه آلت استطاعت در کار باید کرد تا عجز پدید آید، چون عجز پدید آمد همه کارها خود روی بتو نهد که: «العجز عن درك الادراك ادراك».

پیر طریقت گفت: آه! از دوستی که همه گرد بلا انگیزد، آب از چشمه چشم ریزد، آتشی است که جان و دل سوزد، معلمی است که همه بلا و جور آموزد، از کشتن عاشقان همواره دست در خون دارد، از برای آنکه حجره از کوی عافیت بیرون دارد، هر جا که نزول کند جان خواهد بنزول، تا عافیت در سر بلا شود و فراغت در سر شغل.

«وَعَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ أُنزِلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ مِنْ بَيْنِنَا» کفار مکه را و صناید قریش را شگفت آمد که کوس دولت نبوت و رسالت بر درگاه مهتر عالم فرو کوفتند از سر سبکساری و طیش خود گفتند: چونست این که از همه عالم کلاه نبوت و افسر رسالت بر سر یتیم بو طالب نهادند! آن شوربختان و بدبختان و

بدروزان ندانستند که آن را که عنایت قدم و الطاف کرم در پیشگاه دولت دین بنشانند، اگر عالمیان خلاف آن خواهند جز خبیث نصیب ایشان نبود، و آن را که سیاست و سطوت عزت از بساط دین بیفکنند، اگر جهانیان ضد آن خواهند جز جهالت صفت ایشان نبود، ای مشتی جاهلان بیحرمت خود را چه عشوہ دهید در کار این مهتر عالم؟ نمیدانید که بارگاه عز و رفعت بر درگاه اوست، این عالم فانی نظرگاه اوست و آن عالم باقی جلوه‌گاه اوست، درین عالم سنت جماعت اوست، در آن عالم توقیع شفاعت اوست، اما دیده شما مدبران دیده تهمت آلودست کحل اقبال ازل بدو نرسیده، و جمال و کمال این مهتر بدیده‌ای بتوان دید که روشن کرده صبح قبول ازل بود و سرمه کشیده کحل نور حق بود.

پس آن خاکساران و مدبران بر انکار و جحود نبوت قناعت نکردند تا در منازل کفر قدم برتر نهادند و در الهیت و وحدانیت بطعن سخن گفتند که: «أَجْعَلُ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ» شگفت داشتند که حدیث وحدانیت شنیدند، گفتند: ما را سیصد و شصت بت است و کار این يك شهر مکه راست داشتن می‌توانند يك خدای که محمد میگوید کار همه عالم چگونه راست دارد؟! رب العالمین بجواب ایشان آیت فرستاد: «وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ» او آن خداوندست که در مخلوقات شب تاریک آفرید و روز روشن، آفتاب تا بنده و ماه درخشنده. شب یکی است و تاریکی وی بهمه عالم بسنده، روز یکی و روشنایی وی بهمه عالم بسنده، آفتاب یکی و طبّاحی وی همه عالم را بسنده، ماه یکی و صباغی وی همه عالم را بسنده چه، عجب باشد اگر خالق یکی بود و قدرت وی بهمه عالم رسیده و همه عالم را بسنده، يك قادر به از هزار عاجز «أَأَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمْ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ» بتهای پراکنده به یا خدای یکتای قهار قهر کننده؟ و ازین عجبتر که در نهاد آدمی دل آفرید و آن را سلطان تن گردانید تا چشم آنجا نگردد که دل خواهد، زبان آن گوید که دل خواهد، پای آنجا رود که دل خواهد، دست آن گیرد که دل خواهد، دل یکی و تأثیر وی بهمه اندامها رسیده، همچنین پادشاه آفریدگار یکی و قدرت او بهمه اهل مملکت رسیده.

## ۲ النوبة الاولى

قوله تعالى: إِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ مَا كُوِهًا مَسْخَرًا كَرِيمًا فرمان بردار و گویا با داود، يُسَبِّحُنَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِشْرَاقِ (۱۸) تا مرا می‌ستانند با داود بشبانگاه و چاشنگاه.

وَ الطَّيْرَ مَحْشُورَةً وَ مرغان فراهم آورده نرم نرم کردیم و فرمان بردار، كُلُّ لَهُ أَوَّابٌ (۱۹) همه خدای را ستاینده و فرمان برنده.

وَ شَدَدْنَا مُلْكَهُ قَوِيًّا كَرِيمًا بِرِجَالٍ فَارِثِينَ وَ آتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَ او را دادیم زیرک سخنی و دانش، وَ فَصَّلَ الْخِطَابِ (۲۰) و سخن گشادن و برگزاردن.

وَ هَلْ أَتَاكَ نَبَأُ الْخَصْمِ رَسُولًا مِنْهُمْ؟ إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ (۲۱) آن هنگام که بران کوشک شدند.

إِذْ دَخَلُوا عَلَى دَاوُدَ أَنْ گاه که بر داود در شدند، فَفَرَعَ مِنْهُمْ وَ بِيَمِينِهِ دَاوُدَ رَأْسَهُمْ، قَالُوا لَا تَخَفْ كَفَتْنَا



مترس، خَصْمَان و تنایم با یکدیگر بدآوری، بَغَى بَعْضُنَا عَلٰی بَعْضٍ از ما دو تن یکی بر دیگر افزونی میجوید، فَاحْكُم بَيْنَنَا بِالْحَقِّ دآوری کن میان ما براستی، وَ لَا تُشْطِطْ و در حکم بیداد مکن و اندازه داد در مگذران، وَ اِهْدِنَا اِلَى سَوَاءِ الصِّرَاطِ (۲۲) و ما را راه داد راست بنمای.

إِنَّ هَذَا أَخِي این برادر منست، لَهُ تَسَعٌ وَ تِسْعُونَ نَعَجَةً او را نود و نه میش است، وَ لِي نَعَجَةٌ وَاحِدَةٌ و مرا يك میش، فَقَالَ أَكْفَلْنِيهَا میگوید آن گوسفند فرامن و مرا خداوند آن کن، وَ عَزَّي فِي الْخِطَابِ (۲۳) و میبازشکند مرا در سخن گفتن و میزور کند بر من بجیره زبانی.

قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ داود گفت ستم کرد بر تو، بِسْؤَالِ نَعَجَتِكَ اِلَى نِعَاجِهِ بخواستن میش تو که با میشان وی بهم بود، وَ إِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْخُلَطَاءِ لِيَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلٰی بَعْضٍ فراوانی از انبازان و هم کاران افزونی میجویند بر یکدیگر، اِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مگر گرویدگان و نیککاران، وَ قَلِيلٌ مَا هُمْ و ایشان اندکی اند، وَ ظَنَّ دَاوُدُ اَنَّمَا فَتَنَاهُ داود بدانست بدرستی که ما او را میآزمودیم، فَاسْتَعْفَرَ رَبَّهُ آمرزش خواست از خداوند خویش، وَ خَرَّ رَاكِعًا و سجود را در آمد، وَ اَنَابَ (۲۴) و بدل و آهنگ با ما گشت.

فَعَفَرْنَا لَهُ ذَلِكَ بِيَامرزيديم او را آن گناه، وَ إِنَّ لَهُ عِدْنَا لَزُفَى و او راست بنزدیک ما نزدیکی، وَ حُسْنِ مَّآبٍ (۲۵) و نیکویی بازگشتن گاه.

يَا دَاوُدُ اِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْاَرْضِ گفتیم ای داود ما ترا خلیفه و پس رو حکم خویش کردیم در زمین. فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ دآوری کن میان مردمان براستی، وَ لَا تَتَّبِعِ الْهَوٰى و پس رو دل مباش و خواست خود را، فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ که گمراه کند ترا از راه خدای و از راه داد، إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ ایشان که گمراه بودند از راه خدای، لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ ایشان را عذابی است سخت، بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ (۲۶) بآنچه فراموش کردند روز شمار و بگذاشتند کار کردن آن را.

وَ مَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَ الْاَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا نِيَا فَرِيدِمْ آسْمَان و زمین و آنچه در میان آن بناکاری تا همه این گیتی بود و بس، ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا آن پنداره ناگرویدگان است، فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ (۲۷) وای بر ناگرویدگان از آتش.

أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْاَرْضِ ما گرویدگان نیککاران را چون گزاف کاران کنیم که بتباه کاری میروند در زمین؟! أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ (۲۸) یا پرهیزگاران چون بدکاران کنیم!؟

كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ نامه ایست که فرو فرستادیم بتو برکت کرده، لِيَذَّبَرُوا آيَاتِهِ تا بر پی آن میروند و در وی اندیشند، وَ لِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ (۲۹) و تا پند گیرند زیرکان.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: اِنَّا سَخَرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ فِيهِ تَقْدِيم و تأخیر، تَأْوِيلُهُ: انا سخرنا الجبال يسبحن معه، و كان داود عليه السلام يسمع و يفهم تسبيح الجبال على وجه تخصيصه به كرامة له معجزة. و قيل: تسخيرها انها كانت

تسیر معه اذا اراد سيرها الى حيث يريد معجزة له، هذا كقوله: وَ سَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ. و قوله: بِالْعَشِيِّ وَالْإِشْرَاقِ اى غدوة و عشيًا. و الاشراق ان تشرق الشمس و يتنار ضوءها، تقول: شرقت الشمس اذا طلعت، و اشرقت أضاءت، و هو اصل صلاة الضحى فى القرآن.

قال ابن عباس: كنت امرّ بهذه الآية لا ادرى ماهى حتى حدثتني امّ هانى بنت ابى طالب انّ رسول الله (ص) دخل عليها فدعا بوضوء فتوضأ فصلى الضحى، فقال: يا امّ هانى هذه صلاة الاشراق.

«وَ الطَّيْرَ مَحْشُورَةً» اى و سخرنا الطير محشورة له، اى مجموعة من كلّ ناحية كانت الملائكة تحشر اليه ما امتنع عليه منها. و قيل: زاد الله فيها ما فهمت الامر و النهى و الزجر به، «كُلُّ لَهُ أَوَّابٌ» اى الجبال و الطير لله مسبح. و قيل: «له» اى لداود على مذهب التقديم و التأخير كما ذكرنا.

«وَ شَدَدْنَا مُلْكَهُ» اى تثبتناه فى بيته حتى ورثناه ابنه و قيل: «وَ شَدَدْنَا مُلْكَهُ» اى قويناه بالحرس و الجنود. و قال ابن عباس: كان اشد الملوك سلطانا كان تحرسه كل ليلة ثلاثة و ثلاثون الف رجل. و قيل: «شَدَدْنَا مُلْكَهُ» بالعدل فى القضية و حسن السيرة فى الرعية و قبض ايدى الظلمة «وَ آتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ» يعنى العلم و النبوة. و قيل: احكام الرأى و التدبير.

«وَ فَصَّلَ الْخِطَابَ» يعنى الشهود على المدعى و اليمين على المدعى عليه، و ذلك لانّ كلام الخصوم ينقطع و ينفصل به. و قيل: «فصل الخطاب» هو قول الانسان بعد حمد الله و الثناء عليه، اما بعد اذا اراد الشروع فى كلام و اول من قاله داود عليه السلام. و قال مقاتل: «فصل الخطاب» علم الحكم و البصر بالقضاء.

عكرمه گفت: دو مرد برخاستند بخصومت، نزدیک داود عليه السلام آمدند، یکی بر دیگر دعوی کرد بگاوی که از من بغصب دارد، مدعی علیه آن دعوی را منکر شد و با انکار لطمه‌ای بر روی آن مدعی زد، داود از مدعی بیئت خواست، بیئت نبود، داود گفت: امروز برخیزید تا من در کار شما اندیشه کنم، آن شب داود را بخواب نمودند که مدعی علیه کشتنی است او را بکش و گاو بمدعی تسلیم کن. داود گفت: این خوابست که مرا نمودند و اندرین حکم تعجیل نکنم تا آن گه که بوحی مرا محقق شود، پس وحی آمد از حق جلّ جلاله که آنچه ترا فرمودیم حکم ماست و فرموده ما حکمی درست و قضیّتی راست. داود هر دو خصم را حاضر کرد و گاو بمدعی داد و بر مدعی علیه حکم قتل کرد، آن مرد گفت: و بی حجت قتل من از کجا روا میداری؟ گفت: وحی خداوند است و فرمان حقّ جلّ جلاله. گفت: اگر چنین است باری من راست گویم: پدر این مرد را کشته‌ام و گاو از وی بغصب سته‌ام اینچه بر من می‌رود جزای آنست و قصاص آن و بر الله جلّ جلاله چیزی فرو نشود و آنچه بر آدمی پوشیده شود بر حق پوشیده نشود، آن گه داود بفرمود تا او را بکشند. پس هیبتی عظیم از داود بر بنی اسرائیل افتاد همه منقاد وی شدند و سر بر خطّ وی نهادند، گفتند: داود ملک که میراند و حکم که میکند بوحی آسمان میکند و بتأیید و نصرت الهی، اینست که ربّ العالمین فرمود: وَ شَدَدْنَا مُلْكَهُ وَ آتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَ فَصَّلَ الْخِطَابَ.

قوله: وَ هَلْ أُنَاكَ نَبَأُ الْخَصْمِ إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ این آیت ابتدای قصه داود است، و علمای تفسیر مختلفانند که سبب آن امتحان چه بود. قول سدی و کلبی و مقاتل آنست که داود علیه السلام روزگار خود قسمت کرده بود، هر روزی را کاری ساخته و وردی نهاده، روزی حکم را بود و فصل خصومات میان مردم، روزی عبادت را بود و خلوت داشتن با حق باخلاص و صدق، روزی زنان را بود کار ایشان راست داشتن و معاش خویش را ترتیب دادن، و داود در کتاب خدا خوانده بود شرف و منزلت آبا و اجداد خویش ابراهیم و اسحاق و یعقوب و آن درجات و کرامات و فضل و افضال که حق جل جلاله با ایشان کرده و ایشان را بمحل رفیع رسانیده، داود منزلت و درجت ایشان آرزو کرد، وحی آمد از حق جل جلاله که: ای داود ایشان بلاها چشیدند و رنجها کشیدند تا بآن نواخت و کرامت رسیدند، اگر ابراهیم بود در آتش نمرود و ذبح فرزند دید آنچه دید، و اسحاق بود در ذبح خویش و تن فراکشتن دادن چشید آنچه چشید، و یعقوب بود در فراق یوسف رسید بوی آنچه رسید، داود گفت: بار خدایا اگر بلائی بر من نهی و مرا در آن ممتحن کنی من صبر کنم چنانکه ایشان صبر کردند تا مگر آنجا رسم که ایشان رسیدند. فرمان آمد که ای داود ما حکم کردیم و قضا رانیدیم که فلان روز در فلان ماه روز بلای تو خواهد بود و هنگام امتحان تو.

داود آن روز که الله او را وعده نهاد در محراب شد و خویشتن را با عبادت پرداخت، ساعتی نماز کرد و ساعتی زبور خواند، شیطان آمد بصورت مرغی حمامه مرغی که هر دو بال وی مروارید و زبرجد بود و نهاد وی از زر بود و از هر رنگ نیکو او را رنگی بود، از بالا در پرید و میان دو پای داود بنشست، داود را سخت عجب آمد آن مرغ و آن رنگ وی، دست فراز کرد تا آن را بگیرد و فرا بنی اسرائیل نماید تا در عجائب قدرت الله نظر کنند، آن مرغ پاره‌ای فراتر شد چنانکه دست داود بدان نرسید، اما از وی نومید نگشت که نزدیک بود، داود بر روزن شد، مرغ بر پرید، داود از بالا نظر کرد که کجا پرید تا صیاد را فرستد و او را بگیرد، آن ساعت چشم داود بر زنی آمد برهنه در بوستانی بر شط برکه‌ای غسل میکرد، زنی را دید بغایت جمال و حسن، آن زن باز نگرست، سایه مرد دید بدانست که کسی مینگرد، موی خویش بیفشاند در میان موی خویش پنهان شد، داود را از حسن وی این عجبتر آمد، پرسید که این زن کیست؟

گفتند: بتشایع بنت شایع زن اوریا ابن حنانا، اینجا مفسران را اقوال مختلف است: قومی گفتند ذنب داود بیش از آن نبود که در دل خود دوست میداشت و آرزو کرد که اوریا در غزاة کشته شود و زن وی را بزنی کنم. قومی گفتند: داود نامه نوشت به ایوب بن صوریا که روز جنگ اوریا را فرا پیش کن که جنگ کند، و مقصود وی آن بود که کشته شود و زن وی را بزنی کند، و این قول ضعیف است و محققان نپسندیده‌اند.

روی انّ علیا رضی الله عنه قال: «من حدّث بحدیث داود علی ما یرویه القصاص معتقدا صحّته جلدته

مائة و ستین»

ای حدّین لعظیم ما ارتکب من الاثم و کبیر ما احتقّب من الوزر. قومی گفتند: اوریا آن زن را خطبه کرده بود او را بخواسته و از قوم وی اجابت یافته و دل بر وی نهاده، اما عقد نکاح هنوز نرفته بود، چون اوریا

بغزاة رفت داود بسر وی در آمد و او را بخواست، تزوجت منه لجلالته، فاغتمّ لذلك اوریا و صار ذلك من داود معصية فعاتبه الله على ذلك حيث لم يترك هذه الواحدة لخطبها و عنده تسع و تسعون امرأة. قومی گفتند: کشتن اوریا در غزاة و شهید گشتن وی بی قصد داود بود و بی آگاهی وی، اما ذنب وی آن بود که چون خبر قتل وی رسید او را دشخوار نیامد و برنا یافت وی جزع نکرد چنانکه بر دیگران کرد و پیش از آن تمئی کرده و گفته.

کاشک این زن مرا حلال بودی، على الجملة از داود این ذنب صغیره بود، و صغيرة الانبياء عند الله عظيمة فعاتبه الله على ذلك. پس چون خبر قتل اوریا بر رسید و عدت آن زن بسر آمد، داود او را بخواست و از وی سلیمان زاد، بعد از آن که وی را خواسته بود و دخول کرده رب العالمین دو ملک فرستاد بوی بر صورت دو خصم، گویند جبرئیل بود و میکائیل، فذلك قوله تعالى: وَ هَلْ أَتَاكَ نَبَأُ الْخَصْمِ إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ، و «الخصم» ها هنا بمعنى الخصوم، تقول: رجل خصم و قوم خصم و امرأة خصم و نسوة خصم، و رجل عدل و قوم عدل و امرأة عدل و نسوة عدل، و كذلك رجالان و امرأتان، و انما صلح للواحد و الاثنتين و الجماعة و الذکر و الانثی لانه مصدر، تقول: خصمته اخصمه خصما، فاذا قلت: هما خصم و هم خصم فالمعنى هما ذوا خصم و هم ذووا خصم، و كذلك اذا قلت: هي خصم و هنّ خصم فالمعنى هي ذات خصم و هنّ ذوات خصم، كما تقول: هما عدل و هم عدل ای هما ذوا عدل و هم ذووا عدل و هي عدل و هنّ عدل، ای هي ذات عدل و هنّ ذوات عدل، و ما كان من المصادر و قد وصف به الاسماء فتوحیده جائز و ان و صفت به الجماعة، فتذكيره جائز و ان و صفت به الانثی، تقول: هو رضى و هما رضى و هم رضى و هذه رضى، و ان قلت: هم خصوم و هم عدول جاز. و التسور الصعود، و المحراب ها هنا القصر.

«إِذْ دَخَلُوا عَلَى دَاوُدَ» الاثنان فما فوقهما جماعة، كان دخل عليه جبرئيل و ميكائيل في صورة رجلين، «فَفَزَعَ مِنْهُمُ» ای فزع منهما، و انما فزع لانهما دخلا عليه في غير حين الاذن، فقال: ما ادخلكما علي؟ «قَالُوا لَا تَخَفْ خَصْمَانِ» ای نحن خصمان «بَغَى بَعْضُنَا عَلَى بَعْضٍ» جنناك لتقضى بيننا، فان قيل: كيف قالا بغى بعضنا على بعض و هما ملكان لا يبغيان؟ قلنا معناه: أ رأيت خصمين بغى احدهما على الآخر، هذا من معاريض الكلام لا على تحقيق البغى من احدهما، «فَأَحْكُمْ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ» ای بالعدل «وَلَا تُشْطِطْ» ای لا تجر يقال: شط الرجل شططا و اشط اشطاطا اذا جار في حكمه، و معناه: مجاوزة الحدّ و اصل الكلمة من شطت الدار اذا بعدت، و يقرأ «لَا تُشْطِطْ» و يجوز «لَا تُشْطِطْ»، يقال: شط يشطّ و يشط، و معناه: لا تبعد عن الحق، قال الشاعر:

تَشْطُّ غَدَا دَارَ جِيرَانِنَا      وَ لِلدَّارِ بَعْدَ غَدَا بَعْدَ

«وَ أَهْدِنَا إِلَى سَوَاءِ الصِّرَاطِ» ای ارشدنا الى طريق الصواب و العدل.  
فقال داود لهما تكلمما، فقال احدهما: «إِنَّ هَذَا أَخِي» ای على ديني و طريقتي.

و قيل: صاحبي، «لَهُ تَسْعُ وَ تِسْعُونَ نَعْجَةً» اي امرأة، «وَلِي نَعْجَةٌ وَاحِدَةٌ» و العرب تكنى عن المرأة بالنعجة و بالشاة ايضا. قال الاعشى:

فرميت غفلة عينه عن شاته فاصبت حبة قلبها و طحالها

قال الحسين بن ابو الفضل: هذا تعريض للتنبيه و التفهيم لانه لم يكن هناك بغى و لا نجاج، فهو كقولهم: ضرب زيد عمروا، و اشترى بكر دارا، و ليس هناك ضرب و لا شرى.  
«فَقَالَ أَكْفَلْنِيهَا» قال ابن عباس: اعطينها. و قال مجاهد: انزل لى عنها.  
و قال اهل اللغة: «أَكْفَلْنِيهَا» اي اجعلنى كافلا لها اقوم بامرها، و المعنى طلقها لا تزوجها.  
«وَعَزَّنِي فِي الْخِطَابِ» اي غلبنى فى الخصومة، اي كان اقدر على الاحتجاج منى و صار اعز منى فى مخاصمته اياى ان تكلم كان افصح منى و ان حارب كان ابطش منى فغلبنى.  
«قَالَ» داود: «لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعَجِكَ إِلَى نَعَاجِهِ» اي مضمومة الى نجاجه.

گفته اند: سخنگوی درین قصه جبرئیل بود، با داود گفت: این برادر منست در دین و طریقت و صاحب من، او را نود و نه میش است و مرا يك میش، او را مهمانی رسید قصد کشتن میش من کرد مهمان را از دریغ داشتن میش خویش داود چون این سخن شنید خشم گرفت گفت: و الله لاقتلنه ان ذبحها، فقال جبرئیل: أ تقتل فى ذبح شاة و لا تقتل من استلب امرأة جاره و استنكحها.

«وَأِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْخُلَطَاءِ» هذا كلام مستأنف ليس من قول داود، و الخلطاء الشركاء، جمع خليط كظريف و ظرفاء، «لِيَبْغِيَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ» اي ليظلم بعضهم بعضا، «إِنَّمَا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» فانهم لا يظلمون احدا، «وَقَلِيلٌ مَّا هُمْ» اي و قليل هم، و «مَا» زيادة، معناه: الصالحون الذين لا يظلمون قليل. داود چون حکم ایشان برگزارد، جبرئیل با صاحب خویش نگرست بخندید و گفت: حکم على نفسه بر خویشتن حکم کرد. این سخن بگفت و هر دو باسماں شدند، داود بدانست که ایشان فریشته بودند و آزمودن وی را آمده بودند، اینست که رب العالمین فرمود: وَ ظَنَّ دَاوُدُ اٰی عِلْمٍ وَ اٰیْقَنَ دَاوُدُ، «أَتَمَّا فَنَنَّا» اي ابتليناه، «فَاسْتَعْفَرَ رَبَّهُ» سأل ربه الغفران، «وَ خَرَّ رَاكِعًا» اي سقط ساجدا، و الركوع ها هنا السجود لان الساجد يهوى راکعا الى السجود. قال مجاهد: سجد اربعين يوما و ليلة لا يرفع رأسه و لا يرقاء دمه، «وَ أَنَابَ» اي رجع من خطيئته.

«فَعَفَرْنَا لَهُ ذَلِكَ» اي سترنا له ذلك الذنب، «وَ إِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَى» اي قربة و منزلة رفيعة، الزلفى القربى، و الزلفة القربة، و الازلاف التقريب، و الازدلاف الاقتراب، و منه سميت المزدلفة لقربها من الموقف، «وَ حُسْنُ مَأْبٍ» اي حسن مرجع، و هو الجنة.

قال ابن عباس: سجدة «ص» ليست من عزائم السجود و قد رأيت النبى (ص) يسجد فيها، يعنى عند قوله: وَ خَرَّ رَاكِعًا وَ أَنَابَ، فقال صلى الله عليه وسلم: «سجدها نبى الله داود توبة و سجدناها شكرا»

و قال ابن عباس: جاء رجل الى النبيّ (ص) فقال: يا رسول الله رأيتني الليلة و انا نائم كاني اصلى خلف شجرة فسجدت فسجدت الشجرة لسجودي فسمعتها و هي تقول: اللهم اكتب لي بها عندك اجرا وضع عني بها وزرا و اجعلها لي عندك ذخرا و تقبلها مني كما تقبلها من عبدك داود، قال ابن عباس فقرأ النبيّ (ص) سجدة ثم سجد فسمعتة و هو يقول مثل ما اخبره الرجل عن قول الشجرة.

«يا داوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ» القول هاهنا مضمّر، تأويله: قلنا يا داود انا جعلناك، «خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ» اي خليفة ممّن كان قبلك من الرّسل، و الخليفة المدبّر للامر من قبل غيره على جهة البدل من تدبيره. و قيل: جعلناك خليفة الله في الارض. بدانکه خليفه کسی را گویند که وی مأمور بود با قامت امور و تنفيذ احکام و سیاست ملک چنانکه موسی فرا هارون گفت: اخلفنی فی قومی خلیفه من باش در نگهداشت بنی اسرائیل، و مصالح دین و دنیای ایشان درست گشت که خلیفه در لغت بمعنی کار ران بود بامر کسی دیگر، آدم و داود صلوات الله علیهما هر دو مأمور بودند از جهت حقّ جلّ جلاله بتبلیغ وحی و رسالت بخلق و بیان کردن امر و نهی و با قامت حدود شریعت تا ایشان را هر دو در قرآن خلیفه نام نهاد، و بعضی علما کراهیت داشته‌اند که ایشان را گویند خلیفه الله گفتند: نام خلیفه مضاف بالله جلّ جلاله در قرآن نیامده است در قرآن مطلق آمده بی‌اضافت چنانکه آمده می‌باید گفت. عبد الملك بن مروان خطبه میکرد گفت: اللهم اصلح خلیفتک كما اصلحت خلفاءک الرّاشدین، فقام رجل و قال: یا امیر المؤمنین لا تقل خلیفتک و لكن قل خلیفة المتقدّمین، فقال عبد الملك: اما علمت قول الله تعالی: إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً و قال: «يا داوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ»؟ فقال الرجل: ذکر الخلیفة مطلقا و لم یقل خلیفتی و لا خلیفة لی، فتحیّر عبد الملك. اما بیشترین علما روا داشته‌اند آدم را و داود را خلیفه الله گفتن بر معنی تبلیغ وحی و رسالت و اقامت احکام و حدود شریعت که نه هر بنده‌ای شایسته وحی الله بود، و باین تأویل همه انبیا را خلیفه شاید گفت و ازینجاست که علمای اسلام روا داشته‌اند در خطبه‌ها خلیفه الله گفتن و فی الحدیث عن النبی (ص) انه كان یذكر الدجال فقالت امرأة: یا رسول الله انی لاعجن العجین فاخاف ان یرج الدجال قبل الخبز، فقال رسول الله (ص): «ان یرج و انا فیکم فانا حجیجه دونکم و ان یرج بعدی فالله خلیفتی علی کلّ مسلم».

چون مصطفی (ص) روا داشت خداوند را عز و جل خلیفه خویش گفتن بآن معنی که نگاه دارنده امت منست از شرّ دجال، هم روا بود آدم و داود را خلیفه الله گفتن بر معنی آن که بیان کننده دین حق‌اند و نگاه دارنده احکام شریعت.

قوله عزّ و جلّ: فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ ای بالعدل «وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ» ای لا تحمل الی هوی نفسک فتقضی بغير عدل. و قيل «لَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ» كما فعلت بامرأة اوریا، «فِيضْلِكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» ای فیستزلک الهوی عن طاعة الله، «إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» ای عن طاعة الله، و قيل: عن دین الاسلام، «لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ» بما نسوا یومَ الحساب ای اعرضوا عنه و ترکوا العمل بما ینفعهم فیہ، و قيل: لم یؤمنوا به، و «يَوْمَ الْحِسَابِ» مفعول «نسوا». و قيل: لهم عذاب شدید یوم الحساب بما ترکوا من القضاء بالعدل.

«وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا» من الخلق «باطلا» عبثا لغير شيء فنترك الخلق سدى بلا ثواب و لا عقاب بل نتبع هذه الدار دارا اخرى نفضل فيها بين المحسن و المسيء و ينتصف المظلوم من الظالم. و قيل بل خلقنا هما للدلالة على خالفهما، «ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا» اى ظنهم ان لا بعث و لا حساب و لا جنة و لا نار، «فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ».

«أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ» و هم الكفار، يعنى: لو سوينا بينهما لكننا خلقناهما باطلا. و فى التفسير انها نزلت فى ثلاثة رهط: على و حمزة و عبدة بن الحارث، «كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ» و هم الكفار عتبة و شيبة ابنى ربيعة و الوليد بن عتبة و هم الذين تبارزوا يوم بدر فقتل على (ع) الوليد و قتل حمزة، عتبة و قتل عبدة، شيبة. و قيل: هو عام. «أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ» الذين يتقون الشرك و المعاصى «كَالْفُجَّارِ» فى الثواب؟! «كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ» اى هذا كتاب انزلناه «إِلَيْكَ» يعنى القرآن «مُبَارَكٌ» فيه البركة كثير خيره و نفعه و فيه مغفرة الذنوب لمن آمن به، «لِيذَّبَرُوا آيَاتِهِ» ليقفوا على ما فيه و يعلموا به، و تشديد الدال لادغام التاء فيها، اصله ليتدبروا. و قال الحسن: تدبر آياته اتباعه، «وَ لِيَذَّبَرَ أُولُوا الْأَلْبَابِ» اى ليتعظ بالقرآن ذوا العقول.

### النوبة الثالثة

قوله: إِنَّا سَخَرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ... الآية تسبيح كوهها و سنگها با داود هم از ان غيبهاست كه نادر يافته پذيرفته است و آن را گردن نهاده اگر چه بر عقلها پوشيده از قدرت الله بدیع نيست و جز برخواست الله حوالت نيست. اعتقاد كن كه هر ذره‌اى از ذرات موجودات كه هست بزبان حال همى گويد: ساكنان كوى دوست خود ماايم، خلعت حياة خود ما پوشيدهايم، اشارت قرآن مجيد اينست كه: «وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ».

جوانمردى در صحرايى ميگذشت سنگى را ديد كه بسان قطرات باران پيوسته از او همى چكيد، ساعتى در ان نظر ميكرد و در صنع خداى عز و جل اندیشه ميكرد، ربّ العالمين كرامت آن دوست را سنگ باواز آورد تا گفت: يا ولى الله هزاران سالست تا مرا بيافريد و از بيم قهر او و سياست خشم او چنين ميترسم و اشك حسرت همى ريزم، و اليه الاشارة بقوله تعالى: «وَ إِنْ مِنْهَا لَمَا يَشْفَقُ فَيَخْرِجُ مِنْهُ الْمَاءُ. أَنْ وَلَىٰ خُدا كُفت: بار خدايا اين سنگ را ايمن گردان، ولى برفت چون باز آمد هم چنان قطره‌ها ميریخت، در دل وى افتاد كه مگر ايمن نگشت از قهر او، سنگ باواز آمد كه: يا ولى الله مرا ايمن كرد اما باول اشك همى ريختم از حيرت و بيم عقوبت و اكنون اشك همى ريزم از ناز و رحمت، و ما را برين درگاه جز گريستن كارى ديگر نيست يا گريستن از حسرت و نياز يا گريستن از رحمت و ناز.

پير طريقت كُفت: الهى! در سرگريستنى دارم دراز، ندانم كه از حسرت كريم يا از ناز، گريستن از حسرت بهره يتيم است و گريستن شمع بهره ناز، از ناز گريستن چون بود، اين قصه ايست دراز.

«وَ هَلْ أَتَاكَ نَبَأُ الْخَصْمِ إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ..» چون آن فريشتگان بر صورت خصمان با داود سخن كُفتند و آن گه بر آسمان شدند، داود بدانست كه ايشان فرستاده حق بودند تا گناه داود فرا پيش وى برند، داود

در کار خود بدید و بتضرع و زاری در آمد، چهل روز سر بر زمین نهاد بسان ساجدان بر نعت تضرع، و کان لا یرفع رأسه انا لحاجة و لوقت صلاة مكتوبة و لا يأكل و لا يشرب و هو يبکی حتى نبت العشب حول رأسه و هو ینادی ربه عزّ و جلّ و یسئله التوبة و كان من دعائه فی سجوده: سبحان الملك الاعظم الذى یتلى الخلق بما یشاء، سبحان خالق النور، الهی انت خلقتنى و كان فى سابق علمك ما انا اليه صائر، سبحان خالق النور، الهی الویل لداود اذا كشف عنه الغطاء فيقال هذا داود الخاطيء، سبحان خالق النور، الهی بائ عین انظر اليك يوم القيمة و بائ قدم اقوم امامك يوم تزلّ اقدام الخاطئين، سبحان خالق النور، الهی من اين يطلب العبد المغفرة انا من عند سيّده، سبحان خالق النور، الهی انا الذى لا اطيق حرّ شمسك فكيف اطيق حرّ نارك، سبحان خالق النور، الهی انا الذى لا اطيق صوت رعدك فكيف اطيق صوت جهنّم، سبحان خالق النور، الهی الویل لداود من الدّنب العظيم الذى اصاب، سبحان خالق النور، الهی قد تعلم سرّى و علانيتى فاقبل معذرتى، سبحان خالق النور، الهی برحمتك اغفر لى ذنبا و لا تباعدنى من رحمتك لهوائى، سبحان خالق النور، الهی فررت اليك بذنوبى و اعترفت بخطيبتى لا تجعلنى من القانطين و لا تخزنى يوم الدّين، سبحان خالق النور. بعد از چهل روز وحى آمد از حق جل جلاله كه يا داود ترا آمرزيدم اما بسر خاك اوريا شو واو را بر خوان تا من آواز تو او را بشنوانم و از وى حلالى بخواه. داود پلاسى در پوشيد با چشمى پر آب و دلى پردرد و جانى پر حسرت آمد بسر خاك اوريا شد و او را بخواند، بلبّيك جواب داد و گفت: من هذا الذى قطع علىّ لدّتى و ايقظنى كيست اينكه لدّت خواب خوش از من و ابريد؟ گفت: منم داود، گفت: بچه آمدى يا نبىّ اللّهُ؟ گفت: آمدهام تا مرا در حل كنى بهر چه از من بتو رسيد، گفت: ترا بحل كردم و در گذاشتم. داود چون آن سخن شنيد آرامى و سكونى در وى آمد و بازگشت ديگر با روحى آمد كه يا داود نميدانى كه من داورى بعدل و انصاف كنم نه بتعنت، بازگرد و با وى بگوى: من زن تو بخواستم و بوى رسيدم از من راضى شو و مرا بحل كن. داود بازگشت و اين سخن بگفت، اوريا چون اين سخن شنيد خاموش گشت و نيز جواب داود نداد، داود هم بر سر قبر وى خاك بر سر نهاد و بزارى و خوارى نوحه در گرفت كه: الويل لداود ثمّ الويل الطويل لداود اذا نصبت الموازين بالقسط يوم القيمة فيؤخذ داود و يدفع الى المظلوم، سبحان خالق النور، الويل لداود ثمّ الويل الطويل لداود حين يسحب على وجهه مع الخاطئين الى النار، سبحان خالق النور. چون تضرّع و زارى داود بغايت رسيد، از آسمان عزّت ندای وحى آمد از بارگاه قدم آواز كرم آمد كه: اى داود دعای تو نپوشيديم، گناهت بعفو خود بپوشيديم، توبه تو پذيرفتيم و بر تو رحمت كرديم. داود گفت: الهى كيف و صاحبى لم يعف عني! چون آرام گيرم و خصم از من ناخشنود و دلم از بيم خصمى وى پر آتش و پر دود! ندا آمد كه: يا داود انى استوهبك منه فيهبك لى و اعطيه من الثواب ما لم تر عيناه و لم تسمع اذناه. فيقول يا ربّ من اين لى هذا و لم يبلغ عملى؟ فاقول هذا عوض من عبدى داود، فقال داود: يا ربّ الآن عرفت انك قد غفرت لى، فذلك قوله: «فَعَفَرَ لَهُ إِنَّهُ» و هب منبه گفت: داود پس از آنكه توبه او قبول كردند سى سال ميگرست كه از گريستن نياسود نه بشب نه بروز، گهى در ميان بيابان نوحه كردى بزارى و بناليدى از



خواری، مرغان هوا و وحوش صحرا در گریستن او را مساعدت کردند، گهی در میان کوهان سنگ و کلوخ و درختان او را مساعدت کردند، گهی در ساحل دریاها ماهیان و جانوران دریا در گریه او را مساعدت کردند، چون بخانه باز آمدی سوگوار پلاس در پوشیدی و بر خاک نشستی و راهبان بسیار قریب چهار هزار گردوی

در آمدندی و در مساعدت وی همه بزاری بگریستندی تا از اشک چشم ایشان سیل روان گشتی. مصطفی علیه الصلاة والسلام فرمود: «انّ مثل عینی داود کالقربتین تنطفان ماء و لقد خدّت الدموع فی وجهه کخدید الماء فی الارض»

و قال الحسن: کان داود بعد الخطیئة لا یجالس الا الخاطئین یقول: تعالوا الی داود الخاطیء و لا یشرب شرابا الا مزجه بدموع عینیة و کان یجعل خبز الشعیر الیابس فی قصعته فلا یزال یبکی علیه حتّی ینزل بدموع عینیة و کان ینذر علیه الملح و الرّماد فیأکل و یقول: هذا کل الخاطئین، قال و کان داود قبل الخطیئة یقوم نصف اللیل و یصوم نصف الدّهر فلما کان من خطیئته ما کان صام الدهر و قام اللیل کله.

### ۳ النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ هَبْنَا لِداوُدَ سُلَيْمَانَ بَخَشِيدٍ داود را سلیمان، نِعَمَ الْعَبْدُ نیک بنده ایست سلیمان، إِنَّهُ أَوَّابٌ (۳۰) مرا ستاینده ای بود نیکو و بمن گراینده.

إِذْ عَرَضَ عَلَيْهِ أَنْ گه که عرضه کردند برو، بِالْعَشِيِّ بعد از نیم روز، الصَّافِنَاتُ الْجِيَادُ (۳۱) آن اسبان تندرست تیز رو، فَقَالَ إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ گفت من برگزیدم مهر اسبان و چیز این جهان، عَنْ ذِكْرِ رَبِّي بر یاد خداوند خویش، حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ (۳۲) تا آن گه که آفتاب در پرده مغرب نزدیک آمد که فرو شدی. رُدُّوْهَا عَلَيَّ باز گردانید آن اسبان را بر من، فَطَفِقَ مَسْحًا در ایستاد در بریدن، بِالسُّوقِ وَ الْأَعْنَاقِ (۳۳) پایها و گردنهای اسبان و لَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ بِيَازْمُودِيمِ سلیمان را، وَ أَلْقَيْنَا عَلَى كُرْسِيِّهِ جَسَدًا و بر کرسی او کالبدی افکنیم، ثُمَّ أَنَابَ (۳۴) آن گه سلیمان با ما گشت.

قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي گفت خداوند من بیامرز مرا، وَ هَبْ لِي مُلْكًا و مرا پادشاهی بخس، لا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي که نسزد کسی را از پس من، إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ (۳۵) که تو خداوند فراخ بخشی. فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ نِزْمَ كَرْدِيمِ او را باد، تَجْرِي بِأَمْرِهِ تا می رود بفرمان او، رُخَاءً آهسته نرم باندازه، حَيْثُ أَصَابَ (۳۶) هر جا که او خواهد و آهنگ دارد.

وَ الشَّيَاطِينَ و فرمان بردار کردیم او را دیوان، كُلَّ بَنَاءٍ وَ عَوَاصٍ (۳۷) ازین هر داورانی و گوهر جویی.

وَ آخَرِينَ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ (۳۸) و دیگران در بندها استوار کرده.

هَذَا عَطَاؤُنَا إِيَّاكَ بَخَشِيْدَةٍ مَاسْتِ بَتُو، فَاْمُنُّنْ أَوْ اْمَسِكْ بِعَيْرِ حِسَابِ (۳۹) ببخش یا نگاه دار بی شماری با تو.

وَ إِنْ لَهُ عِنْدَنَا لِرُزْفَى و او را بنزدیک ما نزدیکی است فردا، وَ حُسْنِ مَآبٍ (۴۰) و نیکویی بازگشتن گاه.

وَ اذْكُرْ عَبْدَنَا أَيُّوبَ يَادُ كُنْ قَوْمَ خُوَيْشِ رَا قِصَّةَ بِنْدَه مَا أَيُّوبِ، إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنْ گَهْ كِهْ بَاوَاژِ خَوَانْدِ خَدَاوَنْدِ خُوَيْشِ رَا، أَنِّي مَسَّنِي الشَّيْطَانُ بِئْصَبٍ وَ عَذَابٍ (٤١) كِهْ دِيوِ بَمَنْ رَنْجُورِي وَ عَذَابِ رَسَانِيدِ.

ارْكُضْ بِرِجْلِكَ پَايِ بَرِ زَمِينِ زَنْ، هَذَا مُعْتَسِلٌ اَيْنِ يَكْ آبِ خُوَيْشْتَنْ شُوِي تُوِ اسْتِ، بَارِدٌ وَ شَرَابٌ (٤٢) وَ اَيْنِ دِيْگَرِ اَشَامَهْ تُوِ اسْتِ اَبِي سَرْدِ.

وَ وَهَبْنَا لَهُ اَهْلَهُ بَخْشِيدِيمِ اُوِ رَا كِسَانِ اُوِ، وَ مِثْلَهُمْ مَعَهُمْ وَ هَمْ چِنْدَانِ بَا اَيْشَانِ اَزِ فَرْزَنْدَانِ وَ بَرْدِگَانِ، رَحْمَةً مِّنَّا بَخْشَايِشِي اَزِ مَا، وَ ذِكْرِي لِأُولِي الْاَلْبَابِ (٤٣) وَ يَادِگَارِي زِيْرَكَانِ اَيْنِ اَمْتِ رَا

وَ حُذِّ بِيْدِكَ ضِعْثًا وَ كَفْتِيْمِ بَدَسْتِ خُوَيْشِ دَسْتَهْ خَاشَهْ گِيْرِ، فَاضْرِبْ بِهٍ وَ اَنْ زَنْ رَا بَزَنْ بَانَ، وَ لَا تَحْنَثْ وَ سُوْگَنْدِ خُوَيْشِ تَبَاهِ وَ دَرْوْغِ مَكْنِ وَ مَشْكَنْ، اِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا مَا اُوِ رَا شَكِيْبَا يَافْتِيْمِ، نَعْمَ الْعَبْدُ نِيَكِ بِنْدَه‌اِي كِهْ اَيُّوبِ اسْتِ، اِنَّهُ اُوَابٌ (٤٤) هَمْوَاْرَهْ سَرِ وَ كَارِ اُوِ وَ بَازِگِشْتِ اُوِ بَا مَنْ بُوْدِ.

وَ اذْكُرْ عِبَادَنَا اِبْرَاهِيْمَ وَ اِسْحَاقَ وَ يَعْقُوْبَ يَادُ كُنْ رَهِيْكَانِ مَا رَا اِبْرَاهِيْمِ وَ اِسْحَاقَ وَ يَعْقُوْبِ، اُولِي الْاَيْدِي وَ الْاَبْصَارِ (٤٥) كِسَانِ بَا دَسْتِگَاْهَهَا وَ بَا بَارِيَكِ بِيْنِي وَ بَارِيَكِ دَانِيْهَا.

اِنَّا اَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ مَا اَيْشَانِ رَا صَافِي كَرْدِيْمِ وَ بَرِگَزِيْدَهْ صَافِي كَرْدِنِي وَ بَرِگَزِيْدِنِي چُوْنِ، ذِكْرِي الدَّارِ (٤٦) كِهْ تَا گِيْتِي بُوْدِ اَزِ اَيْشَانِ اُوَايِ نِيَكُو بُوْدِ.

وَ اِنَّهُمْ عِنْدَنَا مِّنَ الْمُصْطَفَيْنَ الْاٰخِيَارِ (٤٧) وَ اَيْشَانِ بَنْزِيْدِيَكِ مَا اَزِ گَزِيْدِيْگَانِ بَهِيْئَانِ اَنْدِ. وَ اذْكُرْ اِسْمَاعِيْلَ وَ الْيَسَعَ وَ ذَا الْكِفْلِ يَادُ كُنْ اِسْمَاعِيْلَ وَ يَسَعَ وَ ذُو الْكِفْلِ رَا، وَ كُلُّ مِّنَ الْاٰخِيَارِ (٤٨) وَ هَمْهْ اَزِ بَهِيْئَانِ بُوْدَنْدِ.

هَذَا ذِكْرٌ يَادُ كَرْدِ اَزِ اَيْشَانِ اَيْنِسْتِ وَ سَخْنِ دَرِ اَيْشَانِ چِنِيْنِ، وَ اِنَّ لِلْمُتَّقِيْنَ لِحُسْنِ مَآبٍ (٤٩) وَ پَرِهِيْزِگَارَانِ رَا نِيَكُوْبِي بَازِگِشْتَنْ گَاْهْ اسْتِ.

جَنَاتٍ عَدْنٍ بَهْسْتِنَهَايِ هَمْيِشَه‌اِي، مُفْتَحَةً لَهُمُ الْاَبْوَابُ (٥٠) دَرِهَا بَازِ گِشَادَهْ اَيْشَانِ رَا. مُتَّكِنِيْنَ فِيْهَا اَرْمِيْدِيْگَانِ بِي بِيْمِ دَرِ اَنْ سَرَايِ، يَدْعوْنَ فِيْهَا مِي‌فِرَا خَوَاْهَنْدِ اَنْجَا، بِفَاكِهَةٍ كَثِيْرَةٍ وَ شَرَابٍ (٥١) مِيُوَه‌هَايِ فِرَاوَانِ وَ شَرَاْبَهَايِ فِرَاوَانِ.

وَ عِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ بَنْزِيْدِيَكِ اَيْشَانِ كَنْيِزَكَانِ فِرُو دَاشْتَهْ چِشْمَانِ اَزِ جِزِ شُوِيَاْنِ؟ خُوَيْشِ، اَثْرَابٌ (٥٢) هَمْ زَادَانِ دَرِ دِيْدَارِ.

هَذَا مَا تُوعَدُوْنَ لِيَوْمِ الْحِسَابِ (٥٣) اَيْنِ اَنْ بَهْسْتِ اسْتِ وَ اَنْ پَادَاشِ كِهْ شَمَا رَا بَانَ وَ عَدَهْ مِيْدَهَنْدِ دَرِ رُوْزِ شَمَاْرِ.

اِنَّ هَذَا لَرِزْقُنَا اَيْنِ رُوْزِي مَاسْتِ اَيْشَانِ رَا، مَا لَهُ مِنْ نَفَادٍ (٥٤) اَنْ رَا بَرِسِيْدِنِي وَ بَسْرِ اَمْدِنِي نِيْسْتِ. هَذَا اَيْنِسْتِ جِزَايِ پَرِهِيْزِگَارَانِ وَ صَفْتِ بَازِگِشْتَنْ گَاْهْ اَيْشَانِ، وَ اِنَّ لِلطَّاعِيْنَ لَشَرًّا مَآبٍ (٥٥) وَ گَرْدَنْ كِشَانِ وَ نَپَاكَانِ وَ نَافِرْمَانِ بَرْدَارَانِ رَا بَدِ بَازِگِشْتَنْ گَاْهِي اسْتِ.

جَهَنَّمَ يَصَلُوْنَهَا دُوْزَخِ كِهْ دَرِ شُوْنْدِ بَاتَشِ اَنْ، فَيُنْسَ الْمِيْهَادُ (٥٦) بَدِ جَايِ كِهْ اَيْشَانِ رَاسْتِ.

هَذَا فَلْيَذُوقُوهُ حَمِيمٌ وَ غَسَّاقٌ (۵۷) آنک آب جوشیده و خونابه که از گوشت و پوست دوزخیان می‌رود تا می‌چشند آن را.

وَ آخِرُ مِنْ شَكْلِهِ و ایشانراست آنجا دیگرانی ازین سان و ازین گونه، اَزْوَاجٌ (۵۸) نوعهای گوناگون. هَذَا فَوْجٌ مُفْتَحٌ مَعَكُمْ فریشتگان گویند آنک جوقی است که با شما خویشان را می‌درافکنند در دوزخ و بسر و روی می‌درافتند در آتش با شما بهم، لَا مَرْحَبًا بِهِمْ فَرَاخُ جَهَانَ مَبَاشِيدُ و نه فراخ حال، إِنَّهُمْ صَالُوا النَّارِ (۵۹) فراخ جهان کی باشند و ایشان بآتش رسیدند.

قَالُوا پس روان گویند فراسالاران: بَلْ أَنْتُمْ لَا مَرْحَبًا بِكُمْ بلکه شما را فراخ جهانی مبادا و نه فراخ حالی، أَنْتُمْ قَدَّمْتُمُوهُ لَنَا این شما کردید بما و پیش فرا فرستادید ما را، فَبِئْسَ الْقَرَارُ (۶۰) بد آرامگاهی که اینست. قَالُوا رَبَّنَا گویند خداوند ما: مَنْ قَدَّمَ لَنَا هَذَا آن کس که این پاداش پیش فرا فرستاد ما را، فَرَزْدَهُ عَذَابًا ضِعْفًا فِي النَّارِ (۶۱) او را تویی از عذاب بیفزای در آتش.

وَ قَالُوا گویند سالاران و پس روان همه: ما لَنَا لَا نَرَى رَجَالًا چه رسید ما را که درین سرای نمی‌بینیم مردانی، كُنَّا نَعُدُّهُمْ مِنَ الْأَشْرَارِ (۶۲) که ما ایشان را در ان جهان از بترینان می‌شمریم اَتَّخَذْنَاهُمْ سِخْرِيًّا ما ایشان را زیر دست خویش میداشتیم، أَمْ زَاغَتْ عَنْهُمْ الْأَبْصَارُ (۶۳) یا امروز چشمها بر ایشان نمی‌آید.

إِنَّ ذَلِكَ لَحَقٌّ این چه شما را گفتم راست است، تَخَاصُمُ أَهْلِ النَّارِ (۶۴) خصومت کردن اهل دوزخ با یکدیگر.

قُلْ إِنَّمَا أَنَا مُنذِرٌ بگویی ای محمد من آگاه کننده‌یی‌ام، وَ مَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ (۶۵) و نیست هیچ خدایی مگر الله آن یکتای کم آورنده میراننده فرو شکننده. رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا خداوند هفت آسمان و هفت زمین و هر چه میان آن، الْعَزِيزُ الْعَقَّارُ (۶۶) آن تواننده تونده آمرزنده پوشنده.

### النوبة الثانية

قوله: وَ وَهَبْنَا لِداوُدَ سُلَيْمَانَ قال ابن عباس: اولادنا من مواهب الله تعالى: يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنِائًا وَ يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ الذُّكُورَ، وَ قد سمى الله عزَّ وَ جَلَّ الولد الهبة في القرآن في مواضع منها قوله: وَ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ فَهَبَ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا لَأَهَبَ لَكَ غُلَامًا زَكِيًّا.

«نِعَمَ الْعَبْدُ» كناية يكنى بها عن كلِّ مدحة، ای نعم العبد سليمان «إِنَّهُ أَوَّابٌ» رجَّاع الى الله بالعبادة. «إِذْ عَرَضَ عَلَيْهِ» ای علی سليمان، «بِالْعَشِيِّ» ای بعد الظهر، «الصَّافِنَاتُ» ای الخيول التي تنثى احدى قوائمها و تقف على سنبكها و السنبك طرف مقدم الحافر.

و قيل: الصَّافِن من الخيل القائم بايِّ صفة كانت، و في الحديث: «من سرّه ان يقوم له الرّجال صفونا فليتبوأ مقعده من النار، یعنی قياما، و «الحياد» الخيار السراع، واحدها جواد، و قيل: واحدها جود كسوط و سياط و

قيل: الجياد الطوال الاعناق مشتق من الجيد.

«فَقَالَ إِنِّي أَحْبَبْتُ» ای آثرت، كقوله تعالى: يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ يَعْنِي يُوَثِّرُونَ. «حُبًّا الْخَيْرِ» یعنی حبّ الخیل، سمّیت الخیل خیرا لکثرة ما فیها من الخیر.

و فی الحديث الصحيح: «الخيل معقود في نواصيها الخير الى يوم القيمة»

و قد سمّى الله عزّ و جلّ فی كتابه فی مواضع متاع الدنيا و الظفر بها خیرا علی ما هی عند الناس حتّى قال: «وَرَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا».

و قوله: عَنْ ذِكْرِ رَبِّي ای علی ذکر ربی، و «الذکر» هاهنا صلاة العصر بدليل قوله: «بِالْعَشِيِّ» و كانت فرضا عليه و سمّیت لصلوة ذکرا لانها مشحونة بالذکر من قوله عزّ و جلّ: وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي وَ يُذَكَّرَ فِيهَا اسْمُهُ ای یصلی فیها.

قوله: حتّى توارت بالحجاب ای توارت الشمس بالحجاب یعنی باللیل لانّ اللیل یستر کلّ شیء. و قيل: الحجاب جبل قاف. و قيل: هو جبل دون قاف مسيرة سنة و الشمس تغرب من ورائه. خلاف است میان علمای تفسیر که آن اسبها چند بودند و بر چه صفت بودند و از کجا بوی رسیدند. عکرمه گفت: بیست هزار بودند. ابراهیم تیمی گفت: بیست بودند. حسن گفت: هزار بودند و پرها داشتند، اسبهای بحری بودند شیاطین از بهر سلیمان آورده بودند. مقاتل گفت: اسبهای داود بودند سلیمان آن را میراث برد از پدر. کلبی گفت: سلیمان بغزاة اهل دمشق و نصیبین شد و ازیشان بغنیمت یافت، اسبهای تازی بودند نیکو رنگ نیکو قد تیزرو سلیمان نماز پیشین بگزارد و بر کرسی نشست و بفرمود تا آن اسبها بر وی عرضه کردند، بآن مشغول گشت و نماز دیگر فراموش کرد، چون نهصد بر وی عرضه کرده بودند در بافت که نماز دیگر نگزارده، بافتاب نگرست، آفتاب بمغرب رسیده بود و وقت نماز بر وی فوت شده، دلتنگ و غمگین گشت، گفت: «رُدُّوْهَا عَلَيَّ» باز ارید بمن آن اسبها که بر من عرضه میکردید تا نماز از من فائت شد، «فَطَفِقَ مَسْحًا» ای ما زال یمسح، ای یقطع قطعاً بالسوق، جمع ساق کدار و دور فجعل یقطع اعناقها و یعرقب ارجلها و لم یفعل ذلك الا و قد اباح الله له ذلك و ما اباح الله فلیس بمنکر. قال محمد بن اسحاق: لم یعنّفه الله علی عقر الخیل اذ كان ذلك اسفا علی ما فاته من فريضة ربه. و قال بعضهم انه ذبحها ذبحا و تصدق بلحومها و كان الذبح علی ذلك الوجه مباحا فی شریعته. و قيل: معناه انه حبسها فی سبیل الله و کوی ساقها و اعناقها بکى الصدقة. ابن عباس گفت: سلیمان آن اسبها را بشمشیر پی کرد و گردن زد و آن از سلیمان بحق جلّ جلاله تقرب بود و او را مباح بود، هر چند که درین امت کشتن اسبان بر ان صفت مباح نیست و حلال نیست، و يجوز اباحه الله الشیء فی وقت و حضره اّیاه فی وقت. و گفته اند: اسبان هزار بودند اما بوقت عرض نهصد، او را مشغول داشتند تا نماز از وی فائت شد، آن نهصد را بکشت و صد بماند، امروز هر چه در دنیا اسب تازی است از نژاد آن صد است.

و روی عن علی (ع) قال: قال سلیمان بامر الله عزّ و جلّ للملئكة الموكلين بالشمس، «رُدُّوْهَا عَلَيَّ» یعنی

الشمس فردوها عليه حتى صلى العصر في وقتها، و ذلك انه كان يعرض عليه الخيل لجهاد عدو «حتى توارت بالحجاب».

قوله: وَ لَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ وَ أَلْقَيْنَا عَلَى كُرْسِيِّهِ جَسَداً اختلف عظيم است علما را درين آيت بآن كه فتنه سليمان را چه سبب بود و آن جسد كه بود و ما آنچه بصحت نزديكتر است بگوئيم: محمد بن اسحاق روايت كند از وهب منبه گفت: سليمان مردی بود غازی پيوسته در غزاة بودی و باعلاء كلمه حق و اظهار دين اسلام كوشيدی، وقتی شنيد كه در جزيره دريا شهرستانی است كه آن را صيدون گویند و آن را پادشاهی است عظيم كه آنجا ملك ميراند و بت ميپرستد و هيچ پادشاه را و هيچ لشكر را بر وی راه نيست از انك در پيش وی درياست، اما سليمان بر مركب باد با خيل و حشم آنجا رسيد و بر وی غلبه كرد و او را بگشت و هر چه داشت بغنيمت برداشت و در ميان غنيمت دختر آن پادشاه بود ببردگی آورده نام وی جراده و كانت اكثر ما في العالم حسنا و جمالا فاصطفاها سليمان لنفسه و دعاها الى الاسلام فاسلمت. دختر باسلام درآمد و سليمان او را خاصه خویش كرد و او را بر زنان ديگر افزونی نهاد هم بدوستی و هم بمراعات، دختر پيوسته بر ياد پدر خویش و ملك ميگريست و زاری ميكرد، لا يرقاء دمعها و لا يذهب حزنها و لا تنظر الى سليمان الا شزرا و لا تكلمه الا نزرا. و سليمان از انك او را دوست ميداشت هر چه خواست مراد وی ميداد، سليمان را گفت: اگر ميخواهی كه اندوه من كم شود و سكون دل من پديد آيد تا با مهر و محبت تو پردازم، شياطين را فرمای تا تمثالی سازند بر صورت پدر من تا وی را می بينم و تسلی خود بدان حاصل ميكنم، سليمان بفرمود تا تمثال پدر وی بساختند و فرا پيش وی نهادند و آن را جامه پوشانيدند، شياطين در غيبت سليمان با وی گفتند: عظمی اباك و اسجدی له پدر خود را گرامی دار و او را سجود كن، دختر او را سجود ميكرد، كنيزكان و خدمتكاران كه او را چنان دیدند همه سجود كردند و گفتند: هذا دين الملك و دين امرأة الملك و هي اعلم بما تصنع، چهل روز در خانه سليمان آن بت را می پرستيدند و سليمان از ان ناگاه. پس بنی اسرائيل گفتند بوزير سليمان و هو آصف بن برخيا و كان صديقا: ايها الصديق ان الملك يعبد في داره صنم من دون الله خبر داری كه در خانه ملك بت می پرستند؟ آصف آن قصه با سليمان گفت، سليمان بغايت اندوهگن و غمگين گشت، گفت: «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجعون» بخانه باز رفت و آن بت را بشكست و بسوخت و بباد برداد و آن زن را و آن قوم را همه عقوبت كرد و خود غسلی برآورد و لبس ثياب الطهارة ثيابا لا يغزلها الا الأبقار و لا ينسجها الا الأبقار و لا يغسلها الا الأبقار و لم تمسها امرأة قد رأته الدم. آن گه بفرمود تا خاكستر خانه باز كردند و در ميان خاكستر نشست و بزاری و خواری بگريست و بسيار تضرع كرد و گفت: الهی غافر ذنب داود انا سليمان بن داود و الخطاء بن الخطاء، الهی ما كان هذا جزاءك من آل داود ان نعبد الاصنام في دورنا من دونك و انما بعثتنا ان ننكس الاصنام على وجوهها، الهی لا تمح اسمي من أسماء النبيين بخطيئتي، الهی غافر ذنب داود اغفر لي ذنبي و عزتك ما كفرت منذ آمنت و ما خرجت مما ادخلتني فيه من دينك. و گفته اند: ملك سليمان در خاتم وی بود و نگين آن خاتم كبريت احمر بود، هر گاه كه بوضوگاه

رفتگی آن خاتم بزنی دادی از زنان وی نام آن زن امینه، آن شب که این واقعه افتاده بود، بر عادت خویش بوقت طهارت خاتم به امینه داد، شیطانی بود نام وی صخر و کان صاحب البحر، ربّ العالمین صورت سلیمان بر وی افکند تا بیامد و آن خاتم از امینه بخواست، امینه او را بصورت سلیمان دید و خاتم بوی داد، صخر خاتم در انگشت کرد و بر سریر سلیمان نشست و جنّ و انس او را منقاد شدند و ربّ العزّة او را بر مملکت سلیمان مسلط کرد مگر بر زنان وی که او را بر ایشان دست نبود، فذلك قوله تعالی: وَ أَلْقَيْنَا عَلَى كُرْسِيِّهِ جَسَداً این جسد شیطان است یعنی صخر که چهل روز بر کرسی سلیمان نشست هر روزی بر مقابل روزی که در خانه وی بت پرستیدند. سلیمان چون از وضوگاه باز آمد، امینه را گفت: هاتی خاتمی خاتم من بیار، امینه گفت: دادم، سلیمان باز نگرست، شیطان را دید بر کرسی وی نشسته، بدانست که آن ابتلاء حق است و عقوبت ذنب وی و وقت را ملک از وی بستند، روی نهاد بصحرا و روز و شب همی زارید در الله و توبه همی کرد و عذر گناهان میخواست، و در آن مدّت که صخر ملک همی راند بنی اسرائیل سیرت وی مستنکر داشتند و حکمی که میکرد نه بر وجه خویش میدیدند، همی گفتند: چه رسید ملک را که امسال حکم بر خلاف آن میکند که پارسال کرد؟ چون استنکار ایشان بغایت رسید و سیرت زشت وی ظاهر گشت، مردی بود در بنی اسرائیل مانند عمر خطاب درین امّت، کمین کرد بر آن شیطان تا بر وی هجوم کند، شیطان بدانست که بنی اسرائیل بقصد وی برخاستند و او را خواهند گرفت، از میان ایشان بگریخت و سوی دریا شد، انگشتی در دریا افکند و خود در آب شد و سلیمان را مدّت محنت و بلا بسر آمد، چهل روز گذشته برخاست بساحل دریا شد، قومی صیّادان را دید که صید ماهی میکردند، سلیمان از ایشان طعام خواست، ماهی که از آن ردی‌تر و کمتر نبود بوی انداختند، سلیمان آن را برداشت و شکم وی بشکافت تا بشوید، انگشتی از شکم وی بیرون آمد، سلیمان انگشتی را در انگشت کرد و خدای را سجود شکر کرد، با سریر و ملک خویش گشت. اینست که ربّ العالمین فرمود. ثُمَّ أَنَابَ أَيْ رَجَعَ إِلَىٰ مَلِكِهِ. ثُمَّ أَنَا بَعَثَ فِي طَلَبِ صَخْرٍ فَاتَىٰ بِهِ وَ جَعَلَهُ فِي صَنْدُوقٍ مِنْ حَدِيدٍ أَوْ حَجَرٍ وَ خَتَمَ عَلَيْهِ بِخَاتَمِهِ ثُمَّ الْقَاهُ فِي الْبَحْرِ وَ قَالَ: هَذَا سَجْنُكَ أَلِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ. گفته‌اند که گناه سلیمان اندرین فتنه و محنت که بوی رسید آن بود که او را نهی کرده بودند که زنی خواهد بیرون از زنان بنی اسرائیل، و او بر خلاف این نهی دختر ملک صیدون بخواست، و کان من قوم یعبدون الاصنام، تا دید آنچه دید و رسید بوی آنچه رسید. و قیل: انّ سلیمان قال: لا طَوْفَ لَیْلَةٍ عَلَی تَسْعِینَ امْرَأَةً تَأْتِی کُلَّ وَاحِدَةٍ بِفَارَسٍ یَجَاهِدُ فِی سَبِيلِ اللَّهِ، وَ لَمْ یَقُلْ اِنْ شَاءَ اللَّهُ، فَلَمْ تَحْمَلْ مِنْهُنَّ اِلَّا امْرَأَةً وَاحِدَةً جَاءَتْ بِشِقِّ وَ لَدٍ.

قال النبی (ص): «فَوَ الَّذِی نَفَسَ مُحَمَّدٌ بَیْدَهُ لَوْ قَالَ: اِنْ شَاءَ اللَّهُ لَجَاهَدُوا فِی سَبِيلِ اللَّهِ فَرَسَانَا اِجْمَعِینَ».

قیل: فجاءت القابله فالتقت هذا المولود علی کرسیّه عقوبه له حین ترک الاستثناء، ثمّ تاب و اناب. و قال الشعبي: ولد لسلیمان ابن فاجتمعت الشیاطین و قال بعضهم لبعض: ان عاش له ولد لم تنفک ممّا نحن فیه من البلاء و السخرة فسیبنا ان نقتل ولده فعلم بذلك سلیمان فامر السحاب حتّی حملته الیه فغذا ابنه فی

السحاب خوفا من معرفة الشيطان فعاقبه الله بخوفه من الشيطان و مات الولد و القى ميتا على كرسيه فهو الجسد الذى ذكره الله عزّ و جلّ.

قال رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ هَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي تَأْوِيلُه: هب لى ملكى شيئا لا يكون لاحد غيرى. قال مقاتل بن حيان: كان سليمان ملكا و انما اراد بقوله: لا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي تسخير الرياح و الطير و الشياطين ليكون ذلك بعد المغفرة آية فى ملكه يعلم بها الناس انّ الله قد رضى عنه. و قيل: انما سأل بهذه الصفة ليكون معجزة له لا منافسة و حسدا. و قيل: معناه: هب لى ملكا لا تسلبه منى فى آخر عمرى و تعطيه غيرى كما سلبته منى فيما مضى من عمرى، و انما سأل ذلك باذن الله له فى السؤال: و قيل: «لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي» اى غيرى ممن بعثت اليهم، و لم يرد من بعده الى يوم القيمة. و فى الخبر انّ النبىّ (ص) صلى يوما صلاة الغداة فقال: كنت اصلى البارحة فدنا منى شيطان ليفسد علىّ صلاتى فاخذته حتى سال لعابه على يدى فاردت ان اربطه بسارية فى المسجد يتلعب به ولدان المدينة ثم ذكرت دعوة اخى سليمان «هَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي» فخليته.

«فَسَحَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخَاءً» لينة ليست بعاصفة «حَيْثُ أَصَابَ» اى قصد، كما تقول للذى يجيبك عن المسئلة: اصبت، اى قصدت المراد.

«وَ الشَّيَاطِينِ» اى سحرنا له الشياطين، «كُلَّ بِنَاءٍ» بينون له ما يشاء من محاريب و تماثيل «وَ عَوَاصٍ» يستخرجون اللؤلؤ من البحر، و هو اول من استخرج له اللؤلؤ من البحر.

«وَ آخَرِينَ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ» يعنى مرده الشياطين موثقة مشدودين فى القيود ما لم يؤمنوا فاذا آمنوا خلى سبيلهم. الصفد القيد يقال منه: صفده، يصفده، و الصفد العطية لآنك تقيد من اعطيته بمنتك، تقول منه: اصفده، يصفده.

«هَذَا عَطَاؤُنَا» القول ها هنا مضمّر، اى قلنا لسليمان هذا الذى ذكر عطاوننا لك، «فَأَمْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ» فى الكلام تقديم و تاخير، تقديره: هذا عطاوننا بغير حساب فامنن او امسك، و قيل: معناه اعطه من شئت و امسك ممن شئت بغير حساب، اى لا تحاسب و لا عليك تبعة يوم القيمة على ما تعطى و تمنع، قال الحسن: ما انعم الله على احد نعمة الا عليه تبعة الا سليمان فانه ان اعطى اجر و ان لم يعط لم يكن عليه تبعة. و قال مقاتل: هذا فى امر الجنّ و الشياطين، اى اعتق من الجنّ من شئت و احبس من شئت بغير اثم عليك. «وَ إِنْ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَىٰ» اى القربة فى الآخرة، «وَ حُسْنُ مَآبٍ» يعنى الجنة و نعيمها.

«وَ اذْكُرْ عَبْدَنَا أَيُّوبَ» كان ايوب فى زمان يعقوب بن اسحاق و امرأته ليا بنت لايان، «إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَ عَذَابٍ» قرأ ابو جعفر: «بنصب» بضم النون و الصاد، و قرأ يعقوب بفتحها، و قرأ الآخرون بضمّ النون و سكون الصاد، و معنى الكلّ واحد، اى بمشقة و ضرّ فى بدنى و عذاب فى اهلى و مالى، و كان الشيطان سلط عليه فاحرق زرعه و اسقط الأبنية على اهله و اولاده و ممالিকে و نفخ فى ايوب نفخة خرجت به النفاخات ثم تقطرت بالدم الاسود و اكله الدود سبع سنين، و قيل: ثمانى عشرة سنة، و كان

سبب ابتلائه انّ رجلا استعانه على دفع ظلم فلم يعنه.

و قيل: كانت مواشيه في ناحية ملك كافر فداهنه و لم يغزه و قيل: ذبح شاة فاكلها و جاء جائع لم يطعمه. و قيل: رأى منكرا فسكت عنه. و قيل: ابتلاه الله لرفع الدرجات و لم يكن منه ذنب يعاقب عليه و قد ذكرنا تمام قصته في سورة الانبياء.

فلما انقضت مدة بلائه قال له جبرئيل: «ارْكُضْ بِرِجْلِكَ» الارض، ففعل فنبعت عين حارة، فقال له: اغتسل منها، فاعتسل فصحّ ظاهر بدنه، ثم قال له: اضرب برجلك الأخرى الارض، ففعل فنبعت عين باردة، فقال له: اشرب منها، فشرّب فصحّ باطن جسده و عاد الى اصحّ ما كان و اشبّ و احسن، و تقدير الآية: هذا مغتسل اى ماء يغتسل به، و هذا شراب بارد.

«وَوَهَبْنَا لَهُ أَهْلَهُ» احيى الله عزّ و جلّ له اهله و اولاده و ممالিকে و وهب له «مِثْلَهُمْ مَعَهُمْ» اى زاده مثلهم من اولاد الصّلب. و قيل: من نسلهم فيكون مثلهم اولاد الاولاد.

«رَحْمَةً مِنَّا» اى رحمانه رحمة، و يجوز ان يكون مفعولا له، «وَوَذَّرْنَا لِأُولِي الْأَلْبَابِ» يعنى اذا ابتلى لبيب بمحنة ذكر بلاء ايوب فصبر.

«وَوَضَعْنَا يَدَ يَدَيْكَ فَاصْرَبْ بِهِ وَ لَا تَحْنُتْ» القول هاهنا مضمّر، تأويله: قلنا لايوب: «خُذْ يَدَيْكَ ضِغْتًا» و هو ملاء الكفّ من الشجر و الحشيش.

مفسران گفتند: ابليس بر صورت طبيبي بر سر راه نشست و بيماران را مداوة ميکرد زن ايوب آمد و گفت: بيمارى كه فلان علت دارد او را مداوة كنى؟ ابليس گفت: او را مداوة كنم و شفا دهم بشرط آنكه چون او را شفا دهم او مرا گويد: انت شفيتنى تو مرا شفا دادى و از شما جز از اين نخواهم. زن بيامد و آنچه از وى شنيد با ايوب گفت، ايوب دانست كه آن شيطان است و او را از راه ميبرد، گفت: و الله لئن برئت لاضرربنك مائة. و گفته اند: ابليس زن را گفت كه اگر ايوب قربانى كند بنام من او را در حال شفا دهم، زن ناقص العقل بود و ضعيف يقين، از تنگدلى گفت افزع اليه و ادبح له عناقا. ايوب از اين سخن وى در خشم شد و سوگند ياد كرد كه چون از اين بيمارى برخيزم و شفا يابم ترا صد ضربت زنم. پس چون ايوب از بيمارى به شد، خواست كه سوگند راست كند، جبرئيل آمد و پيغام آورد از حقّ جلّ جلاله كه آن زن ترا در ايام بلا خدمت نيكو كرد اکنون تخفيف وى را و تصديق سوگند خود را دسته‌اى گياه و ريحان كه بعدد صد شاخ باشد يا قبضه‌اى از اين درخت گندم كه خوشه بر سر دارد آن را بدست خويش گير و او را بآن يك بار بزن تا سوگند تو تباه و دروغ نگردهد و تخفيف وى حاصل آيد. مجاهد گفت: اين حكم ايوب را بود على الخصوص و در شريعت ما منسوخ است.

قتادة گفت: در حقّ اين امت همانست كه در حقّ ايوب. و قول درست آنست كه: بيمار نزار را رواست و ديگران را نه.

«إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا» على بلاننا، «نِعْمَ الْعَبْدُ» كان لنا، «إِنَّهُ أَوَّابٌ» مقبل على طاعته.



«وَ اذْكُرْ عِبَادَنَا» قرأ ابن كثير: «عبدنا» على التوحيد، و قرأ الآخرون: «عبادنا» بالجمع، فمن جمع فابراهيم و من بعده بدل منه و كلهم داخلون فى العبودية و الذكر، و من وحد فابراهيم وحده بدل منه و داخل فى العبودية و الذكر و غيره عطف على العبد داخل فى الذكر فحسب، «أولي الأيدي و الأبصار» قال ابن عباس: اى اولى القوة فى العبادة و البصيرة فى الدين، فعبر عن القوة باليد لأن بها يكون البطش و عبر عن المعرفة بالأبصار لأن البصيرة تحصل المعارف. و قيل: الايدى النعمة لأن الله تعالى انعم عليهم، تقول: ايديك عندي مشكورة، و الايدى و الايدى النعم. و قيل: «أولي الأيدي و الأبصار» اى اولى العلم و العمل فالمراد بالايدي العمل و بالأبصار العلم.

«إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ» نافع مضاف خواند بى تنوين، و المعنى: اخلصناهم بذكر الدار الآخرة و ان يعملوا لها و يدعوا الناس اليها و يرغبوهم فيها، و «الذكري» بمعنى الذكر. ميگوید: ايشان را برگزیدیم و خالص کردیم تا خالص شدند یاد کرد آن جهان را و ستودن آن و باز خواندن خلق با آن و پیوسته سخن گفتن از آن و عمل کردن از بهر آن. قال مالك بن دينار: نزعنا من قلوبهم حب الدنيا و ذكرها و اخلصناهم بحب الآخرة و ذكرها. و قال ابن زيد: معناه اخلصناهم بافضل ما فى الجنة، كما تقول: اخلصناهم بخير الآخرة. بر قراءت نافع «ذِكْرَى الدَّارِ» سراى آخرت است چنانك گفتیم، و بر قراءت باقى قرأ كه بتنوين خوانند بى اضافت «ذِكْرَى الدَّارِ» سراى دنياست، و المعنى: اخلصناهم بفضيلة خالصة لهم دون غيرهم، اى لهم فيها ذكر رفيع جليل القدر. ميگوید: برگزیدیم ايشان را و فضيلتى خالص دادیم كه ديگران را نيست.

اين فضيلت آنست كه: ايشان را آواى جهان كردیم كه تا گيتى بود ايشان را آواى نيكو بود، همانست كه جاى ديگر گفت: «وَ جَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا، وَ اجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ» يعنى الثناء الحسن فى الدنيا «وَ إِنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنَ الْأَخْيَارِ» اى اصطفيناهم من كل دنس، و الاخيار جمع خير كميت و اموات.

«وَ اذْكُرْ إِسْمَاعِيلَ وَ الْيَسَعَ وَ ذَا الْكُفْلِ» اليسع هو خليفة الياس فى قومه. و قيل: هو ابن عم الياس. و قيل: هو ابن الياس و ذو الكفل قال الحسن كان نبيا، و قال قتادة كان رجلا صالحا يصلي كل يوم مائة صلاة و لم يكن نبيا و سمى ذا الكفل لانه تكفل بالجنة لملك كان فى بنى اسرائيل ضمن له الجنة ان اسلم، فاسلم الملك على كفالته. و قيل: هو يوشع بن نون «وَ كُلُّ مِنَ الْأَخْيَارِ» اى كلهم من الاخيار.

«هذا ذكرك» كلمة تم بها الكلام، اى هذا شرف و ثناء جميل يذكرون به ابدًا. و قيل: معناه هذا القرآن ذكر، اى بيان من الله لخلق. و قيل: هو ذكر لك و لقومك، اى شرف لك و لقومك «وَ إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ لِحُسْنَ مَآبٍ» اى لحسن مرجع فى الآخرة.

ثم فسّر فقال: «جَنَاتٍ عَدْنٍ» دار اقامة، «مُفْتَحَةً لَهُمُ الْأَبْوَابُ» اذا و صلوا اليها وجدوها مفتوحة الأبواب لا يحتاجون الى فتح بمعاناة. و قيل: هذا مثل كما تقول: متى جنتى وجدت بابى مفتوحا، اى لا تمنع من الدخول و

قيل: هذا وصف بالسعة حتى يسافر الطرف في كل جانب.

«مُتَكَبِّرِينَ فِيهَا» اي جالسين فيها جلسة المتعتمين للراحة، «يَدْعُونَ فِيهَا بِفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ» الفاكهة ما يوكل للذة لا للغذاء «وَأَشْرَابٍ» يعنى: و شراب كثير فحذف اكتفاء بالاول، اي يتحگمون فى ثمارها و شرابها فاذا قالوا لشيء منها: اقبل، حصل عندهم.

يقال: نطق القرآن بعشرة اشربة فى الجنة منها الخمر الجارية من العيون و فى الانهار.

«وَأَعْدَاهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ» هذا كقولهم: فلانة عند فلان، اي زوجته. و «قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ» هى التى قصرت طرفها على زوجها لا تنظر الى غيره: «أَثْرَابٌ» اي لدات مستويات فى السن لا عجوز فيهن و لا صبية بنات ثلث و ثلثين سنة. و قيل: على خلق ازواجهن لا اصغر و لا اكبر. و قيل: متواخيات لا يتباغضن و لا يتغايرن. و فى الخبر الصحيح: «يدخل اهل الجنة الجنة جردا مردا مكحلين أبناء ثلث و ثلثين سنة لكل رجل منهم زوجتان على كل زوجة سبعون حلة يرى مخ ساقها من ورائها».

«هذا ما تُوعَدُونَ» قرأ ابن كثير و ابو عمرو: «يُوعَدُونَ» بالياء، اي يوعد المتقون. و قرأ الآخرون بالياء، و المعنى: قل للمؤمنين هذا ما توعدون «لِيَوْمِ الْحِسَابِ» اي فى يوم الحساب.

«إِنَّ هَذَا لَرِزْقُنَا مَا لَهُ مِنْ نَفَادٍ» اي فناء و انقطاع كقوله: «عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْدُودٍ» «وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ».

«هَذَا وَإِنَّ لِلطَّاغِيْنَ» التأويل هذا هو جزاء المتقين و نعت مآبهم، «وَإِنَّ لِلطَّاغِيْنَ لَشَرًّا مَّآبٍ» اي لشر

مصير و مرجع.

«جَهَنَّمَ» بدل منه «يَصَلُّونَهَا» اي يدخلونها و يفاسون حرّها، «فَبَسَّسَ الْمِهَادُ» اي بسس ما مهّد لهم و بسس ما مهّدوا لانفسهم. الطاغى هو الباغى و الطغيان و الطغو و الطاغية و الطغوى العتو.

«هَذَا فَلْيُدْوِقُوهُ حَمِيمٌ» فيه تقديم و تأخير، اي هذا حميم فليدوقوه، و «الحميم» الماء الحار الذى انتهى حرّه و قيل: «الحميم» دموع اعينهم تجمع فى حياض النار يسقونها، «وَأَغْسَاقٌ» ما يسيل من ابدان اهل النار من القيح و الصديد، من قولهم: غسقت عينه، اذا سالت و انصبت، و الغسق الانصباب. و قال ابن عباس: الغساق الزمهير يحرقهم ببرده كما تحرقهم النار بحرّها. و قيل: هو شراب منتن بارد يحرق برده كما تحرق النار. قرأ حمزة و الكسائى و حفص: «غساق» بالتشديد حيث كان. و قرأ الآخرون بالتخفيف، فمن شدّد جعله اسما على فعّال نحو الخبّاز و الطّبّاخ. و من خفف جعله اسما على فعال نحو العذاب.

«وَأَخْرَجْنَا مِنْ شَكْلِهِ أَزْوَاجًا» يعنى: و عذاب آخر و انواع آخر مثل الحميم و الغساق.

قرأ اهل البصرة: «و آخر» بضم الالف على جمع اخرى مثل الكبر و الكبرى، و قرأ الآخرون بفتح الهمزة

مشبعة على الواحد.

«هَذَا فَوْجٌ مُفْتَحٌ مَعَكُمْ» الفوج الجماعة، و الاقتحام الدخول على شدة، يعنى: أنهم يضربون بالمقامع حتى يوقعوا انفسهم فى النار خوفا من تلك المقامع، و المعنى يقول الخزنة للطاغين اذا دخلوا النار: هذا فوج من اتباعكم يدخلون النار معكم كما دخلتم، فيقولون جوابا للخزنة: «لَا مَرْحَبًا بِهِمْ» اي بالاتباع، فيقول الخزنة:

«إِنَّهُمْ صَالُوا النَّارِ» ای صائرون إليها معكم.

«قَالُوا» ای يقول لهم الاتباع: «بَلْ أَنْتُمْ لَا مَرْحَبًا بِكُمْ أَنْتُمْ قَدَّمْتُمُوهُ لَنَا» ای زینتم لنا الكفر و دعوتونا اليه حتى صرنا الى العذاب، «فَبَسَّ الْقَرَارُ» ای بسس المستقر. و قوله: «مَرْحَبًا» معناه بلغت مرحبا و نزلت مرحبا، ای وردت موردا فيه رحب و سعة، و تقول: رَحَبَ بي فلان اذا قال لك مرحبا، و الرَّحْبُ السَّعَة، و رجل رحيب الصدر واسع، و فلان رحيب الكف، و رحبة المسجد العرصة ببابه، و جمع الرحبة رحاب، و تقول: ضاقت على الارض بما رحبت و ضاقت على الارض برحبها، و قال بعضهم لغيره مرحبا، فاجابه: رحبت عليك الدنيا و الآخرة.

«قَالُوا رَبَّنَا» هذا من قول الاتباع، «مَنْ قَدَّمَ لَنَا هَذَا» ای من شرعه و سنه لنا هذا «فَرَزْدَةُ عَذَابًا ضِعْفًا» ای مضاعفا على عذابنا «فِي النَّارِ». قال ابن مسعود: یعنی حیّات و افاعی.

«وَقَالُوا» یعنی: المضلین و الاتباع جميعا: «ما لنا لا نرى رجالا كنا نعدهم من الأشرار» ای نعدّهم من الارذال في الدنيا، یعنون المؤمنین الذين كانوا یسخرون منهم في الدنيا و یهزؤون بهم و یضحكون و هم عمار و خباب و صهیب و بلال و سلمان و غیرهم من صعاليك المهاجرين الذين كانوا یقولون لهم: «أ هؤلاء من اللّٰه علیهم من بیننا» ثم ذكروا انهم كانوا یسخرون من هؤلاء فقالوا: «أَتَخَذْنَاهُمْ سِخْرِيًّا» قرأ اهل البصرة و حمزة و الكسائي: «مِنَ الْأَشْرَارِ أَتَخَذْنَاهُمْ» موصولة الهمزة في الدّرج مكسورة في الابتداء. و قرأ الآخرون بقطع الالف و فتحها في الحالين على الاستفهام و يكون «ام» على هذه القراءة بمعنى بل، و من فتح الالف فال هو على اللفظ لا على المعنى ليعادل «ام» في قوله: أم زاعت كقوله: أ أندرتهم أم لم تُنذرهم. و قال القراء: هذا من الاستفهام الذي معناه التوبيخ و التعجب. «زاعت» یعنی مالت «عَنَّهُمُ الْأَبْصَارُ»، و مجاز الآية: ما لنا لا نرى هؤلاء الذين اتخذناهم سخريًا لم يدخلوا معنا النار ام دخلوها فزاعت عنهم ابصارنا فلم نرهم دخلوا، و قيل: ام كانوا خيرا منا و نحن لا نعلم فكانت ابصارنا تزيغ عنهم في الدنيا تحقيرا لهم.

«إِنَّ ذَلِكَ» الذي ذكرت «لِحَقٍّ» ثم بيّن و صرّح فقال: «تَخَاصُمُ أَهْلِ النَّارِ» في النار حق، هذا اخبار عمّا سيكون.

«قُلْ» يا محمد لمشركي مكة: «إِنَّمَا أَنَا مُنذِرٌ» ای رسول اخوفكم عذاب اللّٰه، «وَمَا» لكم «مِنَ إِلَهٍ إِلَّا اللّٰهُ الْوَاحِدُ» لا شريك له «الْقَهَّارُ» لخالقه.

«رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا الْعَزِيزُ» في ملكه «الْعَقَّارُ» لمن تاب و آمن.

### النوبة الثالثة

قوله: وَ وَهَبْنَا لِأَوْدَ سُلَيْمَانَ نِعَمَ الْعَبْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ ای نعم العبد لانه اواب الى اللّٰه، رجّاع في جميع الاحوال في النعمة بالشكر و في المحنة بالصبر. نيكو بندهای كه سليمان بود، بازگشت وى در همه حال با اللّٰه بود، در نعمت شاکر و در محنت صابر بود، بظاهر ملك و مملكت میراند و بباطن فقر و فاقت همی راند و می پرورد، و يعجبني فقری اليك و لم اكن ليعجبني لولا محبتك الفقر. سليمان روزی تمّی كرد گفت: بار خدایا جن و انس

و طیور و وحوش بفرمان من کردی چه بود گر ابلیس را نیز بفرمان من کنی تا او را در بند کنم؟ گفت: ای سلیمان این تمئی مکن که در آن مصلحت نیست، گفت: بار خدایا گر هم دو روز باشد این مراد من بده، گفت دادم. سلیمان ابلیس را در بند کرد و معاش سلیمان با آن همه ملک و مملکت از دست رنج خویش بود، هر روز زنبیلی بیافتی و بدو قرص بدادی و در مسجد با درویشی بهم بخوردی و گفتی: مسکین جالس مسکینا. آن روز که ابلیس را در بند کرد، زنبیل ببازار فرستاد و کس نخرید که در بازار آن روز هیچ معاملت و تجارت نبود و مردم همه بعبادت مشغول بودند، آن روز سلیمان هیچ طعامی نخورد، دیگر روز هم چنان بر عادت زنبیل بافت و کس نخرید، سلیمان گرسنه شد بالله نالید گفت: بار خدایا گرسنه‌ام و کس زنبیل نمی‌خرد، فرمان آمد که ای سلیمان نمیدانی که تو چون مهتر بازاریان در بند کنی در معاملت بر خلق فرو بسته شود و مصلحت خلق نباشد، او معمار دنیاست و مشارک خلق در اموال و اولاد، يقول الله تعالی: وَ شَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ.

قوله: إِذْ عُرِضَ عَلَيْهِ بِالْعَشِيِّ... این آیت بآیت اول متصل است، یعنی: نعم العبد اذ عرض علیه. سلیمان نیک بنده‌ایست که در راه خدا آن همه اسبان فدا کرد و دل از آن زینت و آرایش دنیا برداشت و با عبادت الله پرداخت، لا جرم ربّ العزّة او را به از آن عوض داد، بجای اسبان باد رخا مرکب او ساخت و بسبب آن اندوه که بوی رسید بر فوت عبادت، فریشته قرص آفتاب از مغرب باز گردانید از بهر وی تا نماز دیگر بوقت خویش بگزارد و آن وی را معجزه‌های گشت، و چنانکه این معجزه از بهر سلیمان پیغامبر پیدا گشت، درین امت از بهر امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع) از روی کرامت پیدا گشت.

در خبر است که مصطفی صلوات الله و سلامه علیه سر بر کنار علی نهاد و بخت، علی (ع) نماز دیگر نکرده بود، نخواست که خواب بر رسول قطع کند، مرد عالم بود گفت: نماز طاعت حقّ و حرمت داشت رسول طاعت حق، هم چنان می‌بود تا قرص آفتاب بمغرب فرو شد. مصطفی (ص) از خواب در آمد، علی گفت: یا رسول الله وقت نماز دیگر فوت شد و من نماز نکردم، رسول گفت: ای علی چرا نماز نکردی؟ گفت: نخواستم که لذت خواب بر تو قطع کنم، جبرئیل آمد که یا محمد حق تعالی مرا فرمود تا قرص آفتاب را از مغرب باز آرم تا علی نماز دیگر بوقت بگزارد، بعضی یاران گفتند: قرص آفتاب را چندان باز آورد که شعاع آفتاب دیدیم که بر دیوارهای مدینه می‌افتاد.

«قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ هَبْ لِي مَلَكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي» لم يطلب الملك الظاهر و إنما اراد به ان يملك نفسه فان الملك على الحقيقة من يملك نفسه و من ملك نفسه لم يتبع هواه. سلیمان باین دعا ملک خواست بر نفس خویش گفت: بار خدایا چنانکه خلق عالم را زیر دست من کردی این نفس را زیر دست من کن تا در طاعت وی نباشم و بر پی هوای وی نروم، طاعت نفس و طاعت حقّ ضد یکدیگراند، و الضدّان لا يجتمعان. نکو گفت آن جوانمرد:

با دو قبله در ره توحید نتوان رفت راست یا رضای دوست باید یا هوای خویشتن

مصطفی علیه الصلاة و السلام پیوسته گفتی: «اللهم لا تكلنا الى انفسنا طرفة عين و لا اقل من ذلك». یوسف صدیق را علیه السلام آن همه بلا رسید از چاه و زندان و غیر آن و از هیچ بلا بفریاد نیامد چنانکه از نفس اماره آمد تا میگفت: «إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي»، و آنچه گفت: «تَوَقَّئِي مُسْلِمًا» از بیم نفس اماره میگفت نه از بیم شیطان که شیطان از چه خصم است از مؤمن طمع معصیت دارد نه طمع کفر و نفس طمع کفر دارد میکوشد و بر هواها و بدعتها میخواند تا او را بکفر کشد. ربّ العالمین در قرآن دو چیز یاد کرد و نگفت که چیست: نفس را یاد کرد و فرمود که چیست، دنیا را یاد کرد و فرمود که چیست. اما علمای دین دنیا را بسه حرف بیان کرده‌اند گفتند: ما صدك عن مولاك فهو دنياك هر چه ترا از خدا باز دارد آن دنیاست، اگر نان يك شبه نداری و بخود معجب باشی، آن عجب تو دنیاست، و اگر ملك شرق و غرب داری و بخدا مشغول باشی آن نه دنیاست که آن عقبی است. اما نفس آنست که مصطفی (ص) گفت: «اعدی عدوك نفسك التي بين جنبيك».

نفس خواهنده هواست و دل خواهنده بلا، نفس نظرگاه شیطان است و دل نظرگاه رحمن، نفس مصطبه دیو است و دل خزینه معرفت، این خزینه معرفت در کنار دشمن نهاد اما بحفظ خود بداشت و از دشمن نگاه داشت.

موسی را با بنی اسرائیل در آورد و ایشان را در حفظ خود بداشت تا يك دامن ایشان تر نشد، ابراهیم را در آتش آورد و يك رشته از جامه وی نسوخت، همچنین دل که خزینه معرفت است در کنار نفس نهاد و آن گه بحمايت و رعایت خود بداشت تا دشمن بران دست نیافت. روی آنّ عامر بن عبد قیس کان من افضل العابدین ففرض علی نفسه کلّ يوم الف رکعة یقوم عند طلوع الشمس فلا یزال قائما الى العصر ثم ینصرف و قد انتفخت ساقاه و قدماه فیقول: یا نفس انما خلقت للعبادة یا امارة بالسوء فوالله لا عملنّ بك عملا یأخذ الفراش منك نصيبا.

قوله: لا یَبْغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي لَمْ يَضَنْ بِهِ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَ لَكِنْ قَالَ «لَا يَبْغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي» مِنْ الْمُلُوكِ لَا مِنَ الْأَنْبِيَاءِ، وَ انما سأل الملك لسياسة الناس و انصاف الناس بعضهم من بعض لما فيه من القيام بحقّ الله و لم یسنله لاجل ميله الى الدنيا و هو كقول يوسف عليه السلام: «اجعلني على خزائن الأرض».

قوله: فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُحَاءً سَلِيمَانِ رَا عَلَيْهِ السَّلَامُ باد مسخر کردند تا در روزی مسافت دو ماهه باز برید، و این کرامتی عظیم است و شرفی تمام. اما مقام مصطفی (ص) بزرگوارتر و منزلت وی شریفتر که حشمت و جاه او را و شرف و منزلت او را در امت وی از چاکران و پس روان وی کس هست که بيك ساعت بادیه‌ای بدان درازی باز برد تا بکعبه رسد، و این در کرامات اولیا معروفست و حکایات مشایخ در آن فراوان است.

«وَ اذْکُرْ عَبْدَنَا أَيُّوبَ...» الآية قال ابن مسعود: أيوب عليه السلام رأس الصّابرين الى يوم القيمة، در هر دوری بار بلا را حمّالی برخاست و هیچ حمّالی چون ایوب پیغامبر برنخاست. از جبار کائنات وحی آمد که این بلا بستر انبیاست و ذخیره اولیا و اختیار اصفیا، هر یکی بنوعی ممتحن بودند: نوح بدست قوم خویش گرفتار، ابراهیم بآتش نمرود، اسحاق بفتنه ذبح، یعقوب بفراق یوسف، زکریا و یحیی بمحنت قتل، موسی بدست فرعون و قبطیان، و علی هذا اولیا و اصفیا یکی را محنت غربت بود و مذلت، یکی را گرسنگی و فاقت، یکی را بیماری و علّت، یکی را قتل و شهادت. مصطفی (ص) گفت: «انّ اللّٰه عزّ و جلّ ادّخر البلاء لأوليائه كما ادّخر الشّهادة لأحبّائه».

ایوب چون جام زهر بلا بر دست وی نهادند، گفت: بار خدایا ما جام زهر با پا زهر صبر نوش توانیم کرد، رب العالمین هم از وجود او جام پا زهر ساخت که: «إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ»، ایوب گفت: اکنون که از بارگاه قدم ما را این خلعت کرامت دادند که «نِعْمَ الْعَبْدُ» تا امروز بار بلا بتن کشیدیم، از امروز باز بجان و دل کشیم. در خبر آمده که چون ربّ العزّة آن بلاها از ایوب کشف کرد، روزی بخاطر وی بگذشت که نیک صبر کردم در آن بلا، ندا آمد که: انت صبرت ام نحن صبرناک یا ایوب لولا انا وضعنا تحت کلّ شعرة من الباء جبلا من الصبر لم تصبر؟ جنید گفت: من شهد البلاء بالبلاء ضجّ من البلاء و من شهد البلاء من المبلى حنّ الى البلاء قوله: وَ اذْکُرْ عَبْدَنَا إِبْرَاهِيمَ وَ اسْحَاقَ وَ یَعْقُوبَ أُولِي الْأَيْدِي وَ الْأَبْصَارِ ای اولی القوّة و البصائر فی مقاساة البلیا و المحن تعزیت و تسلیت مصطفی (ص) است و تسکین دل وی در ان رنجها و محنتها که میکشید از کفار قریش. اسما دختر ابو بکر روایت کند که: مصطفی (ص) روزی در انجمن قریش بگذشت، یکی ازیشان برخاست گفت: تویی که خدایان ما را بد می‌گویی و دشنام میدهی؟ رسول خدا گفت: من میگویم که معبود عالمیان و خداوند جهانیان یکیست بی‌شریک و بی‌انبار، بی‌ظنیر و بی‌نیاز و شما در پرستش اصنام بر باطل‌اید. ایشان همه بیکبار هجوم کردند و در رسول آویختند و او را میزدند، اسما گفت: آن ساعت یکی آمد بدر سرای بو بکر و گفت: ادرك صاحبك صاحب خویش را دریاب که در زخم دشمنان گرفتار است، بو بکر بشتاب رفت و با ایشان گفت: ویکم أ تقتلون رجلا ان يقول ربی اللّٰه و قد جاءکم البیتات من ربکم. ایشان رسول را بگذاشتند و با ابو بکر گردیدند و او را بی‌محابا زدند و ابو بکر گیسوان داشت، چون بخانه باز آمد دست بگیسوان فرو می‌آورد و موی بدست وی باز می‌آمد و میگفت: تبارکت و تعالیت یا ذا الجلال و الاکرام. ربّ العالمین این همه بلا و رنج بر دوستان نهاد که ازیشان دو چیز دوست دارد: چشمی گریان و دلی بریان دوست دارد، که بنده می‌گیرید و او را در آن گریه می‌ستاید که: «تَرَى أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ»، و دوست دارد که بنده مینالد و بر درگاه او می‌زارد و او را در ان می‌ستاید که: «وَجِلْتْ قُلُوبُهُمْ».

پیر طریقت گفت در مناجات: ای یار مهربان بارم ده تا قصه درد خود بتو پردازم، و بر درگاه تو میزارم و در امید بیم‌آمیز می‌نازم، الهی! فایزیرم تا با تو پردازم، یک نظر در من نگر تا دو گیتی بآب اندازم. «هذا ذِکْرٌ...» اینست قصه پیغامبران و سرگذشت ایشان. آن گه بیان کرد ثواب و درجات در ان جهان

بآن رنجاها که کشیدند و بلاها که در دنیا چشیدند گفت: «وَإِنَّ لِلْمُتَّقِينَ لَحُسْنَ مَآبٍ، جَنَّاتٍ عَدْنٍ...» متقیان را بر عموم گفت تا دانی که نه خود پیغامبران را میگوید بر خصوص بلکه همه مؤمنانرا میگوید بر عموم.

«جَنَّاتٍ عَدْنٍ مَفْتَحَةٌ لَهُمُ الْأَبْوَابُ» ای اذا جاءوها لا يلحقهم ذلّ الحجاب و لا كلفة الاستيذان تستقبلهم الملائكة بالتبجيل و الترحيب و الاكرام يقولون: سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بما صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ.

روی ابو سعید الخدری قال قال رسول الله (ص): «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى بَنَى جَنَّةَ عَدْنٍ بِيَدِهِ وَ بَنَاهَا بَلْبَنَةً مِنْ ذَهَبٍ وَ لِبْنَةً مِنْ فِضَّةٍ وَ جَعَلَ مَلَاطُهَا الْمَسْكُ وَ وَ تَرَابُهَا الزَّعْفَرَانُ وَ حَصْبَاءُهَا الْيَاقُوتُ، ثُمَّ قَالَ لَهَا: تَكَلَّمِي، فَقَالَتْ: «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ» قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ: طُوبَى لَكَ مَنْزِلَ الْمَلُوكِ.

#### ٤ النوبة الاولى

قُلْ هُوَ نَبَأٌ عَظِيمٌ (٦٧) گوی ای محمد آن خبری بزرگ است.

أَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ (٦٨) شما از آن روی گردانیده‌اید.

ما كَانَ لِي مِنْ عِلْمٍ مَرَا دَانَش نَبُود وَ آگَاهِي، بِالْمَلَأِ الْأَعْلَى بَأَن جُوق بَرْتَرِين از فَرِيشتگان، إِذِ يَخْتَصِمُونَ (٦٩) که با یکدیگر خصومت می‌کردند.

إِنْ يُوحَى إِلَيَّ بِمَنْ بِيغَام نِيَسْتِ إِلَّا أَنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ (٧٠) مگر آنکه نیستم من مگر آگاه کننده باز نماینده‌ای.

إِذِ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ أَنْ كِه كِه خَدَاوَنَد تُو كَفْت فَرِيشتگان رَا، إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ (٧١) من مرد می‌خواهم آفرید از گل.

فَإِذَا سَوَّيْتُهُ چُون وِي رَا رَاسْت كَرْدَم، وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي وَ جَان خُوِيَش دَرُو دَمِيْدَم، فَفَعُّوا لَهُ سَاجِدِينَ (٧٢) او را بر روی افتید.

فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ بَر رُوي افْتَاَدَنَد فَرِيشتگان، كُلُّهُمُ أَجْمَعُونَ (٧٣) همگان بهم.

إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ مگر ابليس که گردن کشید، وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ (٧٤) و از ناگرویدگان بود.

قَالَ يَا إِبْلِيسُ اللَّهُ كَفْت ای ابليس، مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ چِه باز داشت ترا که سجود کردید تو؟ لِمَا خَلَقْتُ يَدَيَّ چيزی را که بیافریدم بدو دست خویش، أَسْتَكْبَرْتَ بَاش كَرْدَن كَشِيْدِي؟ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ (٧٥) یا برتری جستی و خویشتن را از برتران دیدی؟

قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ ابليس كَفْت: مَن بَه از وَاَم، خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ مَرَا از آتَش آفَرِيْدِي وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ (٧٦) و او را از گل آفریدی.

قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا اللَّهُ كَفْت: بِيْرُون شُو از آسْمَان، فَإِنَّكَ رَجِيمٌ (٧٧) که تو نفریده‌ای و رانده.

وَ إِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ (٧٨) و بر تو نفرین و راندن من تا روز شمار.

قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي ابليس كَفْت: خَدَاوَنَد مَن پَس مَرَا دَرَنگ دِه، إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ (٧٩) تا آن روز که ایشان را برانگیزانند.

قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ (۸۰) اللَّهُ كَفَت: تو از درنگ دادگانی.

إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ (۸۱) تا روزی که هنگام آن دانستی است.

قَالَ فَبِعِزَّتِكَ ابليس كَفَت بخدایی تو، لَأَعُوْبَهُمْ أَجْمَعِينَ (۸۲) که ایشان را بیراه کنم همگان.

إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ (۸۳) مگر آن بندگان تو از ایشان که ترا یکتا شناسندگان اند از دل پاک.

قَالَ فَالْحَقُّ وَالْحَقُّ أَقُولُ اللَّهُ كَفَت: راست میگویم، راست میگویم، بر راستی بر راستی: لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ نَاجِرًا بِهِر

حال پر کنم دوزخ، مِنْكَ وَ مِمَّنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ (۸۴) از تو و از هر که در بی تو رود از ایشان همگان.

قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ گوی نمیخواهم از شما بر این پیغام رسانیدن هیچ مزدی، وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ

(۸۵) و نیستم از ایشان که از خویش چیزی بر سازند.

إِنْ هُوَ نَبَأٌ لَكُم مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِ فَاصْبِرُوا لَهُ إِنَّهُ كَلِمَةٌ مِّنْ رَبِّكَ وَ تَعْلَمُونَ (۸۶) مگر یادی و سخنی جهانیان را.

وَ لَتَعْلَمَنَّ نَبَأَهُ وَ بدانید خبر این چه با شما میگویند بَعْدَ حِينٍ (۸۷) پس هنگامی.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: قُلْ هُوَ نَبَأٌ عَظِيمٌ فِيهِ ثَلَاثَةٌ اقوال: احدها انه القرآن و سَمَاهُ عَظِيمًا، لانه كلام رب العالمين

كقوله: وَ لَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَ الْقُرْآنَ الْعَظِيمَ.

قاله ابن عباس و مجاهد و قتادة. و قيل: هو يوم القيمة كقوله: عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ، عَنِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ. و القول

الثالث: نبوة الرسول، يعنى النبأ الذى انبأكم به عن الله نبا عظيم و انتم تعدونه لعبا و تعرضون.

«ما كان لي من علمٍ بالملأ الأعلى» يعنى الملائكة «إِذْ يَخْتَصِمُونَ» اى لو لم اكن نبيا يوحى اليّ لما كان

لي علم بالملأ الاعلى و اختصامهم.

«إِنْ يُوحَى إِلَيَّ إِلَّا أَنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ» اى ما يوحى اليّ الا الانذار. نظم اين آيات و معنى آنست كه: اى

محمد كقار قریش را گوی: اين پیغام كه من از الله رسانيدم و قرآن كه آوردم و بر شما خواندم و وعده

رستاخيز و بعث و نشور كه دادم كاری عظيم است و خبری بزرگوار درست و شما آن را بازى ميشمرید و

از تصديق آن روى ميگردانيد، اگر نه من پيغامبر بودمى پيغام رسان و وحى گزار الله من كجا دانستمى

اختصام فریشتگان در آسمان؟ اکنون كه شما را از اختصام فریشتگان و گفت و گوی ایشان در كار آدم و

غير وى خبر دادم بدانيد كه آن از وحى پاك ميگويم و از نبوت درست.

و در معنى اختصام فریشتگان ابن عباس گفت: اختصموا فى امر آدم عليه السلام، يعنى حين قال الله عزّ

و جلّ: إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً، قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَ يَسْفِكُ الدِّمَاءَ... الآية. و قيل: اختصامهم

تنازعهم فى الكلام فى فضل الاعمال و اختلافهم فى ذلك و انما اختلفوا فى بيان الاجر و كمية الفضيلة فيها لا

فى جحد الاصل، و دليل هذا التأويل الخبر الصحيح و هو ما روى عبد الرحمن بن عائش الحضرمي قال قال

النبي (ص): «رأيت ربي فى احسن صورة» يعنى فى المنام، فقال: فيم يختصم الملأ الاعلى يا محمد؟

قلت: انت اعلم اى رب، قال: فوضع كفه بين كتفى فوجدت بردها بين ثديي فعلمت ما فى السماء و الارض،



قال: ثم تلا هذه الآية: وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ، ثم قال. فيم يختصم الملاً الاعلى يا محمد؟ قلت فى الكقارات و الدرجات، قال: و ما الكقارات؟ قلت: اسباغ الوضوء فى السبرات و المشى على الاقدام الى الجمعات و انتظار الصلّاة بعد الصلّاة، قال: و ما الدرجات؟ قلت: اطعام الطعام و افشاء السلام و لين الكلام و الصلّاة بالليل و الناس نيام، قال: صدقت يا محمد من يفعل ذلك يعيش بخير و يموت بخير و يكن من خطيئته كيوم ولدته امّه.

«إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا» يعنى آدم عليه السلام «مِنْ طِينٍ» اى تراب مبلول.

«فَإِذَا سَوَّيْتُهُ» اتممت خلقه «وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَفَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ».

«فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ» هذه ثلاثة الفاظ بمعنى واحد كل لفظ منها يفيد فائدة حسنة الملائكة جماعة لو لم يزد عليها لجاز أن يكون سجد منهم طائفة، فقلوه: كُلُّهُمْ افاد انهم سجدوا له عن آخرهم، و قوله: أَجْمَعُونَ افاد انهم سجدوا له فى وقت واحد لا تراخى فيه.

روى ابو هريرة قال قال رسول الله (ص): ان الله عزّ و جلّ خلق آدم من تراب فعجنه بماء من ماء الجنة و جعله طينا ثم تركه حتى اذا كان حمأ مسنونا خلقه و صورّه حتى اذا كان صلصالا كالخار كان يمرّ به ابليس فيقول: لقد خلقت لامر عظيم. ثم نفخ الله فيه من روحى و كان اولّ شىء اجرى فيه الرّوح بصره و خياشيمه، فلما بلغ الرّوح خياشيمه عطس فالفاه الله حمده فحمد ربه عزّ و جلّ فقال الله: يرحمك ربك، ثم قال: يا آدم اذهب الى اولئك النفر، فقل: السلام عليكم فانظر ما يقولون، فجاءهم فسلم عليهم فقالوا: و عليك السلام و رحمة الله، فجاء الى الله فقال: ما ذا قالوا لك؟ و هو اعلم بما قالوا، قال: قالوا و عليك السلام و رحمة الله، قال: يا آدم هذه تحيتك و تحية ذريّتك، قال: يا رب و ما ذريّتى؟ قال: اختر يدي، قال: اخترت يمين ربى و كلنا يدي ربى يمين، فنسف الله كفه فاذا من هو من ذريّته فى كفّ الرحمن عزّ و جلّ.

و عن ابى موسى عن النبى (ص) قال: «انّ الله عزّ و جلّ يوم خلق آدم قبض من صلبه قبضتين فوقع كلّ طيب بيمينه و وقع كلّ خبيث بيده الأخرى، فقال: هؤلاء اصحاب اليمين اصحاب الجنة و لا ابالى، و هؤلاء اصحاب الشمال اصحاب النار و لا ابالى، ثمّ اعادهم فى صلبه فعلى ذلك ينسلون».

قوله: إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ اى امتنع من السجود «وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ» فى علم الله عزّ و جلّ.

«قَالَ يَا إِبْلِيسُ» اى قال الله لابليس حين امتنع من السجود: «مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِيَدَيَّ» اى ما الذى دعاك الى ترك السجود لمن خصصته بخلقى اياه بيديّ كرامة له، «أَسْتَكْبَرْتَ» الف استفهام دخلت على الف الوصل، و هو استفهام توبيخ و انكار، «أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ» المتكبرين. يقول: استكبرت بنفسك حين ابى السجود، ام كنت من القوم الذين يتكبرون فتكبرت عن السجود لكونك منهم؟ يقال: علوّ اسم، اسم من أسماء التكبر، كقوله: إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَ كقوله: لا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ.

«قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ» ظنّ انّ ذلك شرف له و لم يعلم انّ الشرف يكتسب

بطاعة الله.

«قَالَ فَأَخْرُجُ مِنْهَا» یعنی من الجنة. و قيل: من السماوات. قال الحسن و ابو العالیة: ای من الخلقه التي انت فيها و هی صورة الملك. قال الحسين بن الفضل: هذا تأویل صحیح لانّ ابليس تجبّر و افتخر بالخلقه فغیّر الله خلقته فاسودّ و قبح بعد حسنه. و قيل «فَأَخْرُجُ مِنْهَا» ای من الارض الى جزائر البحور، «فَأِنَّكَ رَجِيمٌ» ای لعین طرید.

«وَ إِنَّ عَلَيْنَا لَلْغَنِي» علی السنة عبادی یلعنونک فلا تنقطع عنک الی یوم القیمة و قيل: «انّ علیک لعنتی» ای طردی من الجنة و ابعادی من کلّ خیر «إِلَى يَوْمِ الدِّينِ» یعنی الی الابد. گفته‌اند: روز قیامت روزی است که هرگز آن را سپری شدن نیست، مدّتی خلق در عرصات ایستاده باشند فصل و قضا را، و بعد از آن لا یزال بهشتی در بهشت شود و دوزخی در دوزخ، و ازینجاست که حقّ جلّ جلاله لعنت ابلیس بقیامت پیوسته کرد و گفت: «وَ إِنَّ عَلَيْنَا لَلْغَنِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ»، اگر آن روز را هرگز سپری شدن بودی لعنت ابلیس منقطع شدی بانقطاع قیامت، و مراد ازین بسته کردن لعنت بقیامت تأبید است و تخلید، ازینجا معلوم شد که قیامت را هرگز سپری شدن نیست.

«قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ» انما قال: «یبعثون» لئلا یذوق الموت، فابی الله سبحانه ان یعطیه سؤله فقال: «فَأِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ» یعنی نفخة الموت، و هذا اخبار من الله سبحانه لا استجابة لدعائه. و قال بعضهم: لم یعلمه الوقت الذی انظره الیه.

«قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لأُغْوِيَنَّهُمْ» ای لاحتلّمهم علی الغیّ و هو ضدّ الرشد، «إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلِصِينَ» ای الذین عصمتهم منی. و قرئ «المخلصین» بکسر اللام، ای الذین اخلصوا طاعتهم لله.

«قَالَ فَالْحَقُّ وَالْحَقُّ أَقُولُ» قراءت عاصم و حمزه و یعقوب: «فالحق» برفع است «وَ الْحَقُّ أَقُولُ» بنصب، یعنی: انا الحقّ و الحقّ اقول میگوید: من خداوند راستگوی استوارم و راست میگویم، باقی هر دو حقّ بنصب خوانند، یعنی: فالحقّ قلت و الحقّ اقول، «لَأْمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ» راست گفتم و راست میگویم که: «لَأْمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ» و قيل: معناه القسم، ای حقا حقا اقول میگویم حقا حقا لأملأنّ جهنّم. و در شواذ هر دو حقّ برفع خوانده‌اند، یعنی سخن راست اینست و بودنی. آن گه گوید: «اقول لأملأنّ جهنّم منك و ممّن تبعك منهم أجمعین» یعنی من الجنة و الناس.

«قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ» ای علی تبلیغ الرّسالة «مِنْ أَجْرٍ» ای جعل و رزق، «وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ» المتقولین القرآن من تلقاء نفسی، و کلّ من قال شینا من تلقاء نفسه فقد تکلف له. و صحّ فی الحدیث عن رسول الله (ص) النهی عن التکلف.

و عن مسروق قال: دخلنا علی عبد الله بن مسعود فقال یا ایها الناس من علم شینا فلیقل به، و من لم یعلم فلیقل: الله اعلم، فانّ من العلم ان یقول لما لا یعلم: الله اعلم، قال الله لنبیّه: «قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ».

«إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ» ای ما هذا القرآن الا تذکرة و شرف و عظة للخلق.

«وَلَتَعْلَمُنَّ» انتم یا ققار مکه، «نَبَأَهُ» یعنی خبر صدقه «بَعْدَ حِينٍ» ای بعد الموت.

قال الكلبي: من بقى علم ذلك اذا ظهر امره و من مات علمه بعد موته. قال الحسن: ابن آدم عند الموت يأتيك الخبر اليقين و قيل: «وَلَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ» یعنی نبأ القرآن و ما فيه من الوعد و الوعيد و ذكر البعث و النشور، «بَعْدَ حِينٍ» یعنی يوم القيمة.

فتح السورة بالذكر و ختمها بالذكر.

### النوبة الثالثة

قوله: قُلْ هُوَ نَبَأٌ عَظِيمٌ اين «نبأ عظيم» بيك قول اشارت است بنبوت و رسالت مصطفى عليه الصلاة و السلام و جلالت حالت وى. ميگويد: خبر نبوت وى خبرى عظيم است و شأن او شأنى جليل و شما از ان غافل، از جمال او روى گردانیده و از شناخت او وامانده، ندانيد كه چه گم کرده ايد و از چه وامانده ايد، مهترى كه در عالم خود دو كلمه است و بس: «لا اله الا الله محمد رسول الله»، يك كلمه الله را و ديگر كلمه محمد را، فرمان آمد كه: يا محمد تو در حضرت خود ثنائى ما ميگوى كه ما در حضرت خود ثنائى تو ميگويم، يا محمد تو ميگويى: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» ما ميگويم: «محمد رسول الله». ذره اى از طلعت زيباى آن مهتر در انگشت آدم تعبيه كردند، هشت بهشت بدرود كرد و گفت: ما را خود توانگر آفريده اند سر ما بحجره هر گدايى فرو نيايد، آن ذره هم چنان ميرفت و بهر كه ميرسيد در عين حسرت در شوق آن جمال ميسوخت، حشمت نوح و جاه خليل و كرامت كلیم همه قطره اى بود در مقابل بحر رسالت او، دولت بلال و خباب و عمار و ديگر ياران بود كه ابراهيم و موسى و عيسى در عداد احياء صورت نبودند كه اگر ايشان زنده بودند آن جاروب خدمت كه ايشان برداشتند، ابراهيم و موسى برداشتندى، «لو كان موسى حيا لما و سبعة انا اتباعى». مهترى با اين همه منقبت و مرتبت و كمال و جمال با مشتى گداى بي نوا ميگويد: «انما انالكم مثل الوالد لولده»

و ميگويد: «شفاعتى لاهل الكبائر من امتى».

ما امروز مينگریم تا كجاست كافرى ناگرویده كه او را دعوت كنيم تا هدايت ربانى آشكارا گردد، و فردا در عرصات قيامت مي نگریم تا كجاست فاسقى آلوده كه او را شفاعت كنيم تا رحمت الهى آشكارا شود. و گفته اند: اين نبأ عظيم سه چيز است: هول مرگ و حساب قيامت و آتش دوزخ. يحيى معاذ گفت: لو ضربت السماوات و الارض بهذه السيئات لانقادت خاشعة فكيف و قد ضرب بها ابن آدم الموت و الحساب و النار! مسكين فرزند آدم، او را عقبه هاى عظيم در پيش است و از آنچه در گمانها مى افتد بيش است، اما در دريائى عشق دنيا ب موج غفلت چنان غرق گشته كه نه از سابقه خویش مى انديشد، نه از خاتمه كار ميترسد، هر روز بامداد فرشته اى ندا ميكند كه: «خلقتم لامر عظيم و انتم عنه غافلون» در كار و روزگار خود چون اندیشه كند، كسى كه زبان را بدروغ ملوث کرده و دل را بخلف آلوده و سر را بخيانت شوریده گردانیده، سرى كه موضع امانت است بخيانت سپرده، دلى كه معدن تقوى است زنگار خلف گرفته، زباني كه آلت تصديق است

بر دروغ وقف کرده، لا جرم سخن جز خداع نیست و دین جز نفاق نیست.

اذا ما الناس جربهم لیبیب      فائی قد اکلتهم و ذاقا  
فلم ار ودهم الا خداعا      و لم ار دینهم الا نفاقا

اکنون اگر میخواهی که درد غفلت را مداوای کنی راه تو آنست که تخته نفاق را بآب چشم که از حسرت خیزد بشویی و بر راهگذر بادی که از مهبّ ندامت بر آید بنهی و بدبیرستان شرع شوی و سوره اخلاص بنویسی که خداوند عالم از بندگان اخلاص در می‌خواهد، میگوید: «وَمَا أَمْرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ»، و مصطفى عليه الصلاة و اللام گفت: «اخلاص العمل يجزك منه القليل».

«إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَأِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ...» تا آخر سوره قصه آدم و ابلیس است و سخن در ایشان دراز گفته شد و اینجا مختصر کردیم، از روی ظاهر زلتی آمد از آدم و معصیتی از ابلیس. آدم را گفتند گندم مخور، بخورد. ابلیس را گفتند سجده کن، نکرد. اما سرمایه ردّ و قبول نه از کردار ایشان خاست که از جریان قلم و قضایای قدم خاست، قلم از نتایج مشیت قدم در حقّ آدم بسعادت رفت هم از نهاد وی متمسکی پیدا آوردند و جنایت وی بحکم عذر بوی حوالت کردند گفتند: «فَنَسِيَ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا». و ابلیس را که فلم بحکم مشیت قدم بردّ و طرد او رفت، هم از نهاد وی کمینگاهی بر ساختند و جنایت وی بدو حوالت کردند گفتند: «أَبَى وَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ» قلاده‌ای از بهر لعنت بر ساختند و بحکم ردّ ازل برجید روزگار او بستند تا هر جوهری که از بوته عمل وی برآمد در دست نقاد علم نفایه آمد، عملش نفایه آمد، عبادتش سبب لعنت گشته، طاعتش داعیه راندن شده و از حقیقت کار او این عبارت برون داده که: الحكم لا یکابد و الازل لا ینازع.

ای محبّ فیک لم احکه ؟      و ای لیل فیک لم ابکه ؟  
ان کان لا یرضیک الادمی      فقد اذنالک فی سفکه

آدم در عالم قبول چنان بود که ابلیس در عالم ردّ، هر کجا درودی و تحیتی است روی بآدم نهاده، هر کجا لعنتی و طردی است روی بابلیس نهاده. این که ناصیه آن لعین در دامن قیامت بستند نه تشریف او بود، لکن مقصود الهی ان بود تا هر کجا کودکی را سر انگشتی در سنگ آید سنگ لعنتی بر سرش میزنند که: لعنت بر ابلیس باد. از جناب جبروت خطاب عزّت آمد بپاکان مملکت و مقرّبان درگاه که یکی را از میان شما منشور عزل نوشتیم و توقیع ردّ کشیدیم، ایشان همه عین حسرت و سوز گشتند، جبرئیل نزدیک عزایل آمد، این که امروز ابلیس است، گفت: اگر چنین حالی پدید آید دست بر سر من دار، و او میگفت: این کار بر من نویس، و آن سادات فریشتگان میآمدند و همچنین درخواست میکردند و او هر یکی را ضمان میکرد که دل فارغ دارید که من شما را ایستاده‌ام، پس جواز آمد از درگاه عزت که: اسجدوا لآدم. آن لعین عنان خواجگی

باز نکشید که نخوت «انا خیر» در سرداشت بخواجگی پیش آمد که من بهام ازو «خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ» آن لعین قیاس کرد و در قیاس راه خطا رفت. ای لعین از کجا می‌گویی که آتش به از خاک است؟ نمیدانی که آتش سبب فرقت است و خاک سبب وصلت؟ آتش آلت گسستن است و خاک آلت پیوستن؟ آدم که از خاک بود پیوست تا او را گفتند: «ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ» ابلیس که از آتش بود بگسست، تا او را گفتند: «عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ» خاک چون تر شود نقش پذیرد، آتش چون بالا گیرد همه نقشها بسوزد، لا جرم نقش معرفت ابلیس بسوخت و نقش معرفت دل آدم و آدمیان را بیفروخت «أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ».

درویشی در پیش بو یزید بسطامی شد ازین درد زده‌ای شوریده رنگی سر و پای گم کرده‌ای، بسان مسافران درآمد، از سر و جد خویش گفت: یا با یزید! چه بودی اگر این خاک بی‌باک خود نبود، بو یزید از دست خود رها شد، بانگ بر درویش زد که اگر خاک نبود، این سوز سینه‌ها نبود، ور خاک نبود شادی و اندوه دین نبود، ور خاک نبود آتش عشق نیفروختی، ور خاک نبود بوی مهر ازل که شنیدی؟ ور خاک نبود آشنای لم یزل که بودی؟ ای درویش! لعنت ابلیس از آثار کمال جلال خاکست، صور اسرافیل تعبیه اشتیاق خاکست، سؤال منکر و نکیر نایب عشق سینه خاکست، رضوان با همه غلمان و ولدان خاک قدم خاکست، اقبال ازلی تحفه و خلعت خاکست، تقاضای غیبی معدّ بنام خاکست، صفات ربانی مشاطه جمال خاکست، محبت الهی غذای اسرار خاکست، صفات قدم زاد توشه راه خاکست، ذات پاک منزّه مشهود دل‌های خاکست.

عالم زبرای تو بیاراسته‌ام

زان پیش که خواستی منت خواسته‌ام

تو شاد بزی که من ترا خاسته‌ام

در شهر مرا هزار عاشق بیش است

## ۳۹- سورة الزمر- مکیة

## ۱ النوبة الاولى

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان

تَنْزِيلُ الْكِتَابِ فَرُو فَرَسْتَادِن اَيْن نامه، مِنْ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ (۱) از الله است آن توانای تاونده دانا.  
إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مَا فَرُو فَرَسْتَادِيم بَتُو اَيْن نامه براستی، فَأَعْبُدِ اللَّهَ بِسِ اللَّهِ رَا پَرَسْت مُخْلِصًا لَهُ  
الدِّينَ (۲) پَرَسْتَش وِی رَا و دین وِی رَا پَاک دَارَنَدَه از شِک و نَفَاق.

أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ أَگَاه باشيد که الله راست سزا و واجب پَرَسْتَش پَاک از انباز گرفتن با او و بگمان  
بودن در یگانگی او و در سخن او، وَ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ و ايشان که فرود از الله خدايان گرفتند، مَا  
نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى و ميگویند نمی پَرَسْتِيم ايشان را تا مگر نَزْدِيك کنند ما را با الله نَزْدِيكی، إِنَّ  
اللَّهَ يَخْتَمُ بَيْنَهُمُ اللَّهَ دَاوَرِي كند میان ايشان، فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ در آنچه ايشان در آن اختلاف ميگویند إِنَّ  
اللَّهَ لَا يَهْدِي اللَّهُ رَاهَ نَمَايِد، مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ (۳) کسی را که او دروغ زن است نَاسِپَاس نَاگروِيده، لَوْ أَرَادَ  
اللَّهُ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا أَگَر الله خواستی که فرزندى گیرد، لَاصْطَفَى مِمَّا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ خُود گزیدى از آنچه  
مى آفریند آنچه خواستی، سُبْحَانَهُ پَاکى و بى عیبى و پَرَاست، هُوَ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ (۳) اوست خدای یکتا فرو  
شکننده همگان.

خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِيَا فَرِيدَ هَفْت آسمان و هفت زمین، بِالْحَقِّ بفرمان روان، يُكْوِّرُ اللَّيْلَ عَلَى النَّهَارِ  
بر مى پیچد شب بر روز، وَ يُكْوِّرُ النَّهَارَ عَلَى اللَّيْلِ و بر مى پیچد روز بر شب، وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و نرم  
کرد و روان آفتاب و ماه، كُلُّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُسَمًّى هر دو میروند هنگامی را نام زده کرده از سرانجام جهان،  
أَلَا هُوَ الْعَزِيزُ الْعَفَّارُ (۵) آگاه باشيد که اوست آن توانای تاونده آمرزگار پوشنده.

خَلَقْتُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ بِيَا فَرِيدَ شَمَا رَا از يك تن، ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا پَس بِيَا فَرِيدَ از ان يك تن جفت او، وَ  
أَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ و فرو فرستاد شما را از چهارپایان خوردنی، ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ هَشْت جفت، يَخْلُقْكُمْ فِي بُطُونِ  
أُمَّهَاتِكُمْ مى آفریند شما را در شکمهای مادران شما، خَلَقًا مِنْ بَعْدِ خَلْقِ أَفْرِينَشِي از پَس أَفْرِينَشِي، فِي ظُلُمَاتٍ  
ثَلَاثٍ در سه تاریکی، ذَلِكَ اللَّهُ رَبُّكُمْ آن کس که این میکند الله است خداوند شما، لَهُ الْمُلْكُ پَادشَاهِي او راست،  
لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ نِيسْت خدایى جز او، فَأَنَّى تُصْرَفُونَ (۶) چون مى برگردانند شما را از راه راست و کار راست  
و سخن راست!

إِنْ تَكْفُرُوا أَگَر همه کافر شوید و به نگرويد، فَإِنَّ اللَّهَ عَنِّي عَنكُمْ الله بى نیاز است از شما، وَ لَا يَرْضَى  
لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ و بندگان خویش را کفر نپسندد، وَ إِنْ تَشْكُرُوا و أَگَر سپاس داريد و بگرويد، يَرْضَاهُ لَكُمْ پَسَنَدَد آن  
شما را، وَ لَا تَزُرُّ وَازَرَّةً و زَرَّ أُخْرَى و نکشد هيچ بارکشی بار کسی ديگر، ثُمَّ إِلَى رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ پَس با  
خداوند شماسست بازگشت شما، فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ تا خبر کند شما را بآنچه ميکرديد، إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ  
الصُّدُورِ (۷) که او داناست بهر چه در دلهاست.

وَ إِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ وَ أَنْ گه که بمردم رسد گزندى، دَعَا رَبَّهُ خَوَانِد خدواند خویش را، مُنِيبًا إِلَيْهِ بازگشته با وی بدل، ثُمَّ إِذَا حَوَّلَهُ نِعْمَةً مِنْهُ پس آن گه که او را نعمتی داد از خود وزیر دست او کرد آنچه خواست، نَسِيَ فَرَامُوش کرد و بگذاشت، مَا كَانَ يَدْعُوا إِلَيْهِ مِنْ قَبْلُ أَنْ رَنَجَ كِه اللّٰهُ رَامَى با آن خواند تا آن را ببرد ازین پیش، وَ جَعَلَ لِلّٰهِ أَنْدَادًا وَ خدای را همتایان گفت و انبازان نهاد، لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِهِ تا خویشتن را از راه سپاس داری گم کند، قُلْ كَوَى اى محمد، تَمَّتْ بِكُفْرِكَ قَلِيلًا رُوزگار مى‌فرا گذار بکفر خویش روزی چند اندك، إِنَّكَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ (۸) که تو از دوزخیانى.

### النوبة الثانية

این سوره را دو نام است: سوره الزمر و سوره الغرف. قال وهب بن منبه اليماني: من احب ان يعرف قضاء الله عزّ و جلّ فى خلقه فليقرأ سورة الغرف. این سوره چهار هزار و هفتصد و هشت حرف است و هزار و صد و نود و دو کلمت و هفتاد و پنج آیت. جمله به مکه فرو آمد از آسمان مگر سه آیت که به مدینه فروآمد: «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا» الى تمام ثلاث آيات. و درین سوره هفت آیت منسوخ است بآیت سیف یكى: إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ. دیگر: فَاعْبُدُوا مَا شِئْتُمْ مِنْ دُونِهِ. سوم: أَلَيْسَ اللَّهُ بِعَزِيزٍ ذِي انْتِقَامٍ. چهارم: قُلْ يَا قَوْمِ اَعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ. پنجم: فَسَوْفَ نَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُّقِيمٌ. ششم: فَمَنْ اهْتَدَىٰ فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَ مَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ. هفتم: قُلِ اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ... الآية نسخ معناها بآية السيف. و عن ابى بن كعب قال قال رسول الله (ص): «من قرأ سورة الزمر لم يقطع الله رجاءه و اعطاه ثواب الخائفين».

و عن عائشة قالت: كان رسول الله (ص) يقرأ كل ليلة بنى اسرائيل و الزمر.

قوله: تَنْزِيلُ الْكِتَابِ اى هذا تنزيل الكتاب. و قيل: تنزيل الكتاب مبتدا و خبره «مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ» اى تنزيل القرآن من الله لا كما يقول المشركون انّ محمّداً تقوله من تلقاء نفسه. و قيل: معناه تنزيل الكتاب من الله فاستمعوا له و اعملوا به، «العزیز» فى سلطانه «الحكيم» فى تدبير.

«إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ» يعنى لاثبات الحقّ و هو الايمان بالله و صفاته.

و قيل: بالصدق فى الاخبار عمّا كان و عمّا يكون و قيل: «بالحقّ» يعنى بما حقّ فى الكتب من انزاله عليك، و ليس قوله: «إِنَّا أَنْزَلْنَا» تكرر الاّن الاوّل كالعنوان للكتاب، و الثانى لبيان ما فى الكتاب.

«فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ» الخطاب للنبي، و المراد به هو و امته، اى اعبدوه مخلصين له الطاعة من غير شائبة شكّ و نفاق، «أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ» «الدين» هاهنا كلمة لا اله الا الله و قيل: هو الاسلام. و قيل: هو الطاعة، يعنى: الا لله الطاعة الخالصة التى تقع موقع القبول. و قيل: معناه لا يستحقّ الدين الخالص الا لله. قال النبي (ص): «قال الله سبحانه: من عمل لى عملا اشرك فيه معى غيرى فهو له كله و انا منه برىء و انا اغنى الاغنياء عن الشرك».

و قال صلى الله عليه و سلم: «لا يقبل الله عملا فيه مقدار ذرة من رياء».

«وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ» يعنى الاصنام، «مَا نَعْبُدُهُمْ» القول هاهنا مضمر، اى و يقولون ما نعبدهم، «إِنَّا لَيُقْرَبُونَآ إِلَى اللَّهِ» قال قتاده: انهم كانوا اذا قيل لهم: من ربكم و من خلقكم و من خلق السموات و الارض؟ قالوا: الله. فيقال لهم: فما معنى عبادتكم الاوثان؟

قالوا: «لَيُقْرَبُونَآ إِلَى اللَّهِ زُفَى» اى قربى، و هو اسم اقيم مقام لمصدر كانه قال، الا ليقربونا الى الله تقريبا و يشفعوا لنا عند الله. قيل: هم الملائكة و عيسى و عزيز.

«إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ» اى يحكم بين المسلمين و المشركين فيظهر المحقّ من المبطل، و هذا ردّ لقولهم و وعيد و قيل: هذا الاختلاف قوله: فَأَخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فإلحزاب من النصارى تحزبوا فى عيسى و افترقوا ثلث فرق: النسطورية و الملكانية و اليعقوبية، فرقة تقول: عيسى هو الله، و فرقة تقول: هو ابن الله، و فرقة تقول: هو شريك الله، و فى ثلاثهم نزل قوله عزّ و جلّ: لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ و قوله: لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ، و قوله: أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ... الآية.

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي» لا يرشد الى دينه. و قيل: لا يهدى الى الجنة «مَنْ هُوَ كَاذِبٌ» فى قوله: الملائكة بنات الله، و عزيز ابن الله، و المسيح ابن الله، «كُفَّارٌ» يكفر نعمته و يعبد غيره.

«لَوْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَتَّخِذَ وَكْدًا» كما زعموا، «لِاصْطَفَى مِمَّا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ» يعنى الملائكة، كما قال: «لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ لَهُوَآ لَاتَّخَذْنَا مِنْ لَدُنَّا». و قيل: معناه لو اتخذ من خلقه ولدا لم يتخذ باختيارهم بل يصطفى من خلقه من يشاء، ثم نزه نفسه فقال سبحانه تنزيها له عن ذلك مما لا يليق بطهارته: «هُوَ اللَّهُ الْوَاحِدُ» لا شريك له «الْقَهَّارُ» لخلق.

«خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ بِالْحَقِّ» يعنى بقوله الحقّ و هو «كن». و قيل: خلقهما لاقامة الحقّ بهما، «يُكْوِّرُ اللَّيْلَ عَلَى النَّهَارِ وَ يُكْوِّرُ النَّهَارَ عَلَى اللَّيْلِ» ينقص من الليل فيزيد فى النهار و ينقص من النهار فيزيد فى الليل فما نقص من الليل دخل فى النهار و ما نقص.

من النهار دخل فى الليل، و منتهى النقصان تسع ساعات و منتهى الزيادة خمس عشرة ساعة، و معنى الكور الزيادة، من قولهم: نعوذ بالله من الحور بعد الكور، اى من النقصان بعد الزيادة. و قيل: اصل التكوير اللفّ و الجمع، و منه كور العمامة و منه كارة القصار.

«وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ» ذللهما لمنافع بنى آدم، «كُلُّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى» يعنى يجريان من ادنى منازلهما الى اقصى منزلتهما، ثم يعودان كذلك لا يجاوزانه. و قيل: «الاجل المسمى» قيام الساعة، «أَلَا هُوَ الْعَزِيزُ» اى الا من فعل ذلك هو العزيز الذى لا يغالب فى ملكه، «الْعَقَّارُ» الذى لا يتعاضمه غفران الذنوب و ان كثرت.

بعضى اهل علم گفته اند: آفتاب شصت فرسنگ است و ماه چهل فرسنگ: و از ابن عباس روايت کرده اند كه آفتاب چندان است كه همه زمين از شرق تا غرب و ماه چندان كه نيمه زمين. و فى روايه اخرى سئل ابن



عباس: کم طول الشمس و القمر و کم عرضها؟ فقال: تسع مائة فرسخ فى تسع مائة فرسخ و طول الكواكب اثنا عشر فرسخا فى اثنى عشر فرسخا. و گفته‌اند: آفتاب از نور کرسی آفرید و کرسی از نور عرش آفرید و عرش از نور کلام خود آفرید، قال الله تعالى: إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَاهُ أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ و گفته‌اند: ربّ العزّة هر یکی را از این آفتاب و ماه گردونی آفریده که سیصد و شصت گوشه دارد، بر هر گوشه‌ای فریشته‌ای موکل کرده تا آن را میکشد، چون بمغرب فرو شوند همی روند تا زیر عرش ملك جلّ جلاله، فذلك قوله تعالى: وَ الشَّمْسُ تُجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا وَ قد سبق شرحه. و عن ابى امامة الباهلى قال قال رسول الله (ص): «و كلّ بالشمس سبعة املاك يرمونها بالثلج و لو لا ذلك ما اصابنا شيئا الا احرقته»

و عن حيان بن عطية قال: الشمس و القمر و النجوم فى فلك بين السماء و الارض تدور. گفته‌اند: چهار چیز در عالم یگانه است و آثار ایشان بهمه عالم رسیده، آفتاب یکی و ماه یکی و نور ایشان بهمه عالم رسیده، این دلیل است که الله جلّ جلاله یکی و قدرت و رحمت وی بهمه عالم رسیده، و به قال الله عزّ و جلّ. وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَ رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ. و گفته‌اند: ستارگان آسمان دو قسم‌اند قسمی بر آفتاب گذر کنند و از وی روشنایی گیرند و قسمی آفتاب بر ایشان گذر کند و ایشان را روشنایی دهد. از روی اشارت میگوید: مؤمنان دو گروه‌اند گروهی بدرگاه شوند بجهت و اجتهاد تا نور هدایت یابند لقوله تعالى: وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَ گروهی آنند که عنایت ازلی بر ایشان گذر کند و ایشان را نور معرفت دهد لقوله: أَمْ مَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ.

قوله: خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ يَعْنِي آدَمَ «ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا» يَعْنِي حَوَاءَ خَلَقْتَ مِنْ قَصِيرِي آدَمَ وَ هُوَ آخِرُ اضْلَاعِهِ. و فى الخبر: «لن تستقيم المرأة على خلق انها خلقت من ضلع اعوج».

«وَ أَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ» معنی الانزال هاهنا الاحداث و الانشاء كقوله: أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا. و قيل: انزل الماء الذى هو سبب نبات القطن الذى يكون منه اللباس و سبب النبات الذى تبقى به الانعام. و قيل: انزلنا من الجنة على آدم. و قيل: «أَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ» اى جعلها لكم نزلا و رزقا. «ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ» يعنى ثمانية اصناف، «مِنَ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ وَ مِنَ الْمَعْزِ اثْنَيْنِ وَ مِنَ الْإِبِلِ اثْنَيْنِ وَ مِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ» و خصت هذه بالذكر لكثرة الانتفاع بها من اللبن و اللحم و الجلد و الشعر و الوبر. الازواج جمع زوج، و الزوج الفرد له مثل، و قد يقال لهما زوج تقول: زوج حمامة و زوج خفّ.

«يَخْلُقْكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ» اى فى ارحامهنّ «خَلَقًا مِنْ بَعْدِ خَلْقٍ» نطفة ثم علقة ثم مضغة ثم عظاما ثم لحما ثم انشاناهم خلقا آخر صورهم ثم نفخ فيهم الروح، نظيره قوله: وَ قَدْ خَلَقْكُمْ أَطْوَارًا. و قيل: «خَلَقًا مِنْ بَعْدِ خَلْقٍ» اى خلقا فى بطن الامّ بعد خلق فى صلب آدم عليه السلام، «فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ» يعنى البطن و الرحم و المشيمة. «ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ» اى الذى خلق هذه الاشياء هو ربكم على الحقيقة، «لَهُ الْمُلْكُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَأَنَّى تُصْرَفُونَ» عن طريق الحقّ بعد هذا البيان؟

«إِنْ تَكْفُرُوا» يا اهل مكة «فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنْكُمْ» اى عن عبادتكم كقوله: إِنْ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ

جَمِيعًا فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ. و كقوله: فَكْفَرُوا وَ تَوَلَّوْا وَ اسْتَعْنَى اللَّهُ، «وَ لَا يَرْضَى لِعِبَادِهِ» اى لعباده المؤمنين «الْكُفْرَ» و هم الذين قال الله تعالى: إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ فَيَكُونُ عَامًّا فِي اللَّفْظِ خَاصًّا فِي الْمَعْنَى كقوله: عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يَعْنِي بَعْضُ عِبَادِ اللَّهِ وَ اجْرَاهُ قَوْمٌ عَلَى الْعُمومِ، وَ هُوَ قَوْلُ السَّلْفِ قَالُوا: كَفَرَ الْكَافِرُ غَيْرَ مَرْضِيٍّ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ ان كَانَ بَارَادَتَهُ وَ اَفْعَالُ الْعِبَادِ كُلِّهَا خَيْرَهَا وَ شَرَّهَا مَخْلُوقَةٌ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ ان كَانَ بَارَادَتَهُ وَ اَفْعَالُ الْعِبَادِ مَرَادَةٌ لَهُ لَا تَجْرِي فِي الْمَلِكِ وَ الْمَلَكُوتِ طَرْفَةَ عَيْنٍ وَ لَا فِلْتَةً خَاطِرٍ وَ لَا لَفْتَةً نَاطِرًا بَقِضَاءِ اللَّهِ وَ قَدْرِهِ وَ بَارَادَتِهِ وَ مَشِيَّتِهِ، وَ لَا رَادًا لِقَضَائِهِ وَ لَا مَعْقَبًا لِحُكْمِهِ يَضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ لَا يَسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يَسْئَلُونَ».

بدانکه افعال بندگان نیک و بد ایشان طاعت و معصیت ایشان حرکات و سکانات ایشان همه بقضا و حکم الله است و بارادت و مشیّت او، هر چه هست و بود و خواهد بود همه بتدبیر و تقدیر او، آن کند که خود خواهد و کس را نرسد که اعتراض کند بر حکم و فعل او، کوزه‌گر را رسد در حرفت خود که از بعضی گل کوزه کند و از بعضی کاسه و از بعضی خنبره و کس را نرسد که اعتراض کند بر وی، سلطان را رسد که بعضی بندگان خود را ستوربانی دهد و بعضی را خزینه داری و بعضی را جان داری و کس را نرسد که برو اعتراض کند، پس خداوند کونین و عالمین که هفت آسمان و هفت زمین ملک و ملک اوست همه بنده و چاکر او اگر یکی را بخواند و بنوازد و یکی را براند و ببیندازد کرا رسد که بر او اعتراض کند، بسیار فعلها بود که از ما زشت بود و از الله نیکو بود و پسندیده، او را جلّ جلاله تکبر رسد و ازو نیکو بود و ما را نرسد و از ما زشت بود زیرا که او خداوندست و ما بنده، او آفریدگارست و ما آفریده، او جلّ جلاله آن کند که خود خواهد و آنچه خواهد که کند کردش نیکو بود زیرا که نخواهد که کند مگر آنکه در حکمت نیکو بود. نگویند باده معتزلی که گفت: الله گناه نخواهد بر بنده که خواستن گناه زشت بود، نه چنانست که معتزلی گفت، الله در ازل آزال دانست که بنده چکند نخواست که آنچه وی داند چنان نبود که پس علم وی خطا بود، الله در ازل دانست که قومی کافر شوند و الله ایشان را بپراه کند چنانکه فرمود: «وَ أَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ» چون از کسی کفر داند و آن گه نخواهد که آن کفر که از وی داند هم چنان بود و خواهد که از وی ایمان بود پس خواسته بود که علم وی خطا شود و آن در خداوندی نقص بود تعالی الله عما يقول المعتزلی علواً کبیرا. اعتقاد چنان کن که حقّ جلّ جلاله از ما گناه داند و ما جز آن نکنیم که وی از ما داند و آن دانش وی گناه را بر وی عیب نه و ما را در علم وی حجت نه، همچنین گناه ما بارادت و خواست اوست و آن خواستن گناه از وی زشت نه و خواست وی ما را حجت نه، و درین خواستن گناه از ما غرض آنست تا دانسته وی حاصل آید همچنانکه وی دانست. قال عمر بن عبد العزيز: اذا خاصمتكم القدرية فخاصموهم بالعلم تخصصوهم، معنى ذلك ان الرجل اذا اقر بان الله عزّ و جلّ علم من العبد ما هو عامله ثمّ قال: لم يشأ الله ان يعمل العبد ما علم منه فقد نقض في نفسه ما حاول ابرامه و وصف الله با عجز عجز، و ان قال لم يعلم من العبد ما هو عامله فقد وصف الله بالجهل و لهم الويل مما يصفون.

قوله: «وَإِنْ تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ» معنى الشكر هاهنا التصديق و التوحيد يعنى: ان تؤمنوا بربكم و توحّدوه يرضه لكم فيثيبكم عليه. قرأ ابو عمرو: «يرضه» ساكنة الهاء، و يختلسها اهل المدينة، و عاصم و حمزة و الباقون بالاشباع. «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى» ان لا يؤخذ احد بذنب غيره، «ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» فيحاسبكم عليها و يجازيكم.

«وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ» اى بلاء و شدة «دَعَا رَبَّهُ مُنِيبًا إِلَيْهِ» راجعا اليه مستغيثا به، اى لم يدع سواه لعلمه بانه لا يقدر على كشف الضرّ غيره، «ثُمَّ إِذَا خَوَّلَهُ» اى اعطاه «نِعْمَةً مِنْهُ» اى من الله. التخويل التمليك، و الخول على وجهين: الخول الخدم و المالك و ربما ادخلوا فيه الانعام، و الخول الساسة، يقال: فلان تخول اهله، اى يسوسهم و يمونهم، و واحد الخول خائل. و فى الخبر فى صفة ملوك آخر الزمان: «يَتَّخِذُونَ دِينَ اللَّهِ دَخْلًا وَ مَالَ اللَّهِ دَوْلًا وَ عِبَادَ اللَّهِ خَوْلًا»  
معناه: يقهرونهم و يتخذونهم عبيدا.

«نَسِيَ مَا كَانَ يَدْعُوا إِلَيْهِ مِنْ قَبْلُ» اى نسى الضرّ الذى كان يدعو الله الى كشفه، هذا كقوله: مَرَّ كَأَنْ لَمْ يَدْعُنَا إِلَىٰ ضُرٍّ مَسَّهُ وَ قِيلَ: نَسِيَ اللَّهُ الَّذِي كَانَ يَدْعُوهُ، فيكون «ما» بمعنى «من»، كقوله: «وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ».

«وَ جَعَلَ لِلَّهِ أَنْدَادًا لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِهِ» يعنى ليزلّ عن دين الاسلام و عن سبيل الشكر.

و اللام لام العاقبة، و قرئ بضمّ الياء، اى ليضلّ نفسه عن الشكر. و قيل: ليضلّ الناس، و اللام لام العلة.  
«قُلْ يَا مُحَمَّدُ لِهَذَا الْكَافِرِ، «تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلًا» هذا امر بمعنى التهديد، اى عش بكفرك قليلا فى الدنيا الى اجلك، «إِنَّكَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ» فى الآخرة. نزلت هذه الآية فى عتبة بن ربيعة، و قال مقاتل: فى ابى حذيفة بن المغيرة المخزومى.

و قيل: عامّ فى كلّ كافر.

### النوبة الثالثة

«بِسْمِ اللَّهِ» كلمة سماعها يوجب للقلوب شفاءها و للارواح ضيائها و للاسرار سناها و علاها و بالحقّ بقاءها، فالاسم اسم لسموه من العدم و الحقّ حقّ لعلوه بحقّ القدم. نام خداوندى كه نام او دلها را بستانست و ياد او شمع تابانست. نام خداوندى كه مهر او زندگاني دوستانست و يك نفس با او بدو گيتى ارزانست، يك طرفه العين انس با او خوشتر از جانست، يك نظر ازو بصد هزار جان را يگانست.

و لا اصافح انسى بعد فرقتكم	حتى تصافح كفّ اللامس القمر
و لا امل مدى الايمان ذكركم	حتى يمل نسيم الروضة السحرا
گمان مبر كه مرا جز تو يار خواهد بود	دلم جز از تو كسى را شكار خواهد بود

«تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ» كتاب عزيز من ربّ عزيز انزل على عبد عزيز بلسان ملك عزيز

فی شأن امر عزیز.

ورد الرسول من الحبيب الاول      يعد التلاقی بعد طول تزیل

این قرآن نامه خداوند کریم است، بندگان را یادگار مهر قدیم است، نامه‌ای که مستودع آن در جهان است و مستقر آن در میان جانست، هفت اندام بنده بنامه دوست نبوشان است، نامه دوست نه اکنونیست که آن جاودان است، نامه خبر و خبر مقدمه عیان است. هذا سماعك من القاری فكيف سماعك من الباری! هذا سماعك فی دار الفناء فكيف سماعك فی دار البقاء! هذا سماعك و انت فی الخطر فكيف سماعك و انت فی النظر؟!

قال النبی (ص): «كَانَ النَّاسُ لَمْ يَسْمَعُوا الْقُرْآنَ حِينَ سَمِعُوهُ مِنْ فِي الرَّحْمَنِ يَتْلُوهُ عَلَيْهِمْ».

امروز در سرای فنا میمان بلا و عنا لذت سماع اینست، فردا در سرای بقا در محل رضا بوقت لقا گویی لذت سماع خود چو نیست؟

غنت سعاد بصوتها فتخارست      الحان داود من الخجل

«إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ» ای محمد! ما این قرآن بتو فرو فرستادیم تا گمشدگان را براه نجات خوانی، مهجوران را از زحمت هجران براحت وصال آری، رنجوران را از ظلمت ادبار بساحت اقبال آری، مکارم اخلاق باین قرآن تمام کنی، قوانین شرع بوی نظام دهی. ای محمد! هر کجا نور ملت تو نیست همه ظلمت شرك است، هر کجا انس شریعت تو نیست همه زحمت شك است. ای محمد! ما عزت دولت تو و شرف رسالت تو تا ابد پیوستیم.

«فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ» اکنون همه ما را باش سر خود با ما پرداخته و از اغیار دل برداشته و از بند خویش و تحکم خویش باز رسته، رسول خدا صلوات الله و سلامه علیه باین خطاب چنان ادب گرفت که جبرئیل آمد و گفت: یا محمد! تختاران تکنون ملکا نبیا او عبدا نبیا آن دوست تر داری که ملکی پیغامبر باشی یا بنده‌ای پیغامبر؟

گفت: خداوندا بندگی خواهم و ملکی نخواهم ملکی ترا مسلم است و بندگی ما را مسلم، مأوی من جز لطف تو نیست و پناه من جز حضرت عزت تو نیست، اگر ملك اختیار کنم با ملك بمانم و آن گه افتخار من بملك من باشد لکن بندگی اختیار کنم تا مملوك تو باشم و افتخار من بملك تو باشد، ازینجا گفت: «انا سید ولد آدم و لا فخر»

منم مهتر فرزند آدم و بدین فخر نیست، فخر ما که هست بدوست نه بغیر او، کسی که فخر کند بچیزی کند که آن بر او بود نه فرود او، در هر دو کون هیچیز بر ما نیست پس ما را به هیچ چیز فخر نیست فخر ما بخالق است زیرا که بر ما کسی نیست جز او، اگر بغیر او فخر کنم بغیر او نگرسته باشم و فرمان «فاعبد

اللّٰهُ مُخْلِصًا» بگذاشته باشم و بگذاشت فرمان نیست و بغیر او نگرستن شرط نیست لا جرم بغیر او فخر نیست.

فان سمّيتني مولى فمولاي الذى تدرى و ان فتشت عن قلبى ترى ذكراك فى صدرى

«ألا لله الدّينُ الخالصُ» سزای الله عبادت پاک است بی نفاق و طاعت باخلاص بی‌ریا، و گوهر اخلاص که یابند در صدف دل یابند در دریای سینه، و از اینجاست که حذیفه گوید رضی الله عنه: از ان مهتر کائنات پرسیدم صلوات الله و سلامه علیه که اخلاص چیست؟ گفت: از جبرئیل پرسیدم که اخلاص چیست؟ گفت: از ربّ العزة پرسیدم که اخلاص چیست؟ گفت: «سرّ من سرّی استودعته قلب من احببت من عبادی»

گفت: گوهری است که از خزینه اسرار خویش بیرون آوردم و در سویدای دل دوستان خویش ودیعت نهادم. این اخلاص نتیجه دوستی است و اثر بندگی، هر که لباس محبت پوشید و خلعت بندگی بر افکند هر کار که کند از میان دل کند. دوستی حقّ جلّ جلاله با آرزوهای پراکنده در يك دل جمع نشود. فریضه تن نماز و روزه است و فریضه دل دوستی حقّ. نشان دوستی آنست که هر مکروه طبیعت و نهاد که از دوست بتو آید بر دیده نهی.

و لو بید الحبيب سقیت سمّا	لکان السّمّ من یده یطیب
آن دل که تو سوختی ترا شکر کند	و ان خون که تو ریختی بتو فخر کند
و انّ دما اجریته لک شاكر	و انّ فؤادا رعته لک حامد
زهري که بیاد تو خورم نوش آید	دیوانه ترا بیند و با هوش آید

«خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ» آسمان و زمین و روز و شب آفرید تا صفت قدرت خود بخلق نماید، بدانند که او قادر بر کمال است و صانع بی‌احتیال است، بر وحدانیت او از صنع او دلیل گیرند. آدم و آدمیان را بیافرید تا ایشان را خزینه اسرار قدم گرداند، و نشانه الطاف کرم «کننت کنزا خفیا فاحببت ان اعرف»

ذات و صفات منزّه داشتم عارف میبایست، جلال و جمال بی‌نهایت داشتم محبّ میبایست، دریای رحمت و مغفرت بموج آمده مرحوم میبایست. مخلوقات دیگر با محبتّ کاری نداشتند از انک هرگز در خود همّت بلند ندیدند، آن يك تویی که همّت بلند داری. فریشتگان و کاری راست بسامان از ان است که با ایشان حدیث محبتّ نرفته، و آن کنوز رموز که در نهاد آدمیان تعبیه است در ایشان ننهاد، آن زیر زبری آدمیان آن تحیر و دهشت ایشان آن قبض و بسط ایشان حزن و سرور ایشان غیبت و حضور ایشان جمع و تفرقت ایشان شربت‌های زهرا میغ ساخته بر دست ایشان تیغ‌ها آهخته بر گردن ایشان، اینهمه با ایشان از آنست که شمّه‌ای از گل محبتّ رسیده بمشام ایشان.

عشق تو مرا چنین خراباتی کرد و رنه بسلامت و بسامان بودم

بو یزید بسطامی گوید: وقتی در خمار شراب عشق بودم در خلوت «انا جلیس من ذکرنی»  
 بستاخی بکردم و از ان بستاخی بار بلا بسی کشیدم و جرعه محنت بسی چشیدم گفتم: الهی! جوی تو  
 روان این تشنگی من تا کی، این چه تشنگی است و جامها می بینم پیایی!  
 زین نادرتر کرا بود هرگز حال من تشنه و پیش من روان آب زلال

عزیز دو گیتی چند نهان باشی و چند پیدا، دل حیران گشته و جان شیدا، تا کی ازین استتار و تجلی آخر  
 کی بود آن تجلی جاودانی، چند خوانی و چند رانی، بگداختم در آرزوی روزی که در آن روز تو مانی، تا  
 کی افکنی و برگیری، این چه وعد است بدین درازی و بدین دیری؟ گفتا بسرم الهام دادند که با یزید خبر  
 نداری که باین طائفه گوشت بی جگر نفروشد و در انجمن دوستی جز لباس بلا نپوشند، بگریز اگر سر بلا  
 نداری و رنه خونت بریزند. بو یزید گفت: در بستاخی بیفرودم و به بیخودی گفتم: الهی! من گریختم لطف تو  
 در من آویخت، آتش یافت بر نور شناخت کرم تو انگیخت، از باغ وصال نسیم قرب مهر تو انگیخت، باران  
 فردانیت بر گرد بشریت فضل تو ریخت.

اول تو حدیث عشق کردی آغاز اندر خور خویش کار ما را می ساز  
 ما کی گنجیم در سرا پرده راز لافیسست بدست ما و منشور نیاز

گفت: آخر بسرم ندا آمد و از آسمان لطف باران بر آمد، درخت امید ببر آمد و اشخاص پیروزی بدر آمد،  
 کی پای بگل فرو شده دست بیار.

پیر طریقت گفت: نه پیدا که عزت قدم رهی را چه ساخته از انواع کرم، رهی را اول قصدی دهد غیبی  
 تا از جهانش باز برد، پس نوری دهد روشن تا از جهانیانش باز برد، پس کششی دهد قربی، تا از آب و گل  
 باز برد، چون فرد شود آن گه وصال فرد را شاید.

جوینده تو همچو تو فردی باید آزاد ز هر علت و دردی باید  
 زان می نرسد بوصل تو هیچ کسی کاندر خور غمهای تو مردی باید

## ۲ النوبة الاولى

أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آن کس که او فرمان بر دارست و ایستاده به بندگی، آناء اللَّیْلِ در پاسهای شب، ساجداً وَ  
 قائماً گاه روی بر زمین نهاده و گاه ایستاده بپای، یَحْدَرُ الْآخِرَةَ و می باز پرهیزد از عذاب آن جهان، وَ یَرْجُوا  
 رَحْمَةَ رَبِّهِ و می بیوسد بخشایش خداوند خویش، قُلْ هَلْ یَسْتَوِی گوی هرگز همسان باشند؟

الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ايشان که دانند و ايشان که ندانند؟ اِنَّمَا يَتَذَكَّرُ اُولُوا الْاَلْبَابِ (۹) ايشان پند پذيرند و حق دريابند که خرد دارند.

قُلْ بگو ای محمد خدای میگوید: يا عِبَادِ الَّذِينَ آمَنُوا ای بندگان من که گرویده‌اید، اتَّقُوا رَبَّكُمْ بپرهیزید از خشم و عذاب خداوند خویش، لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا ايشانراست که نیکویی کردند و نیکو در آمدند در اسلام، فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً درین جهان نیکویی، وَ اَرْضُ اللّٰهِ وَّاسِعَةٌ و زمین خدای فراخ است، اِنَّمَا يُوقَى الصَّابِرُونَ اَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ (۱۰) جز ازین نیست که بشکيبايان سپارند مزد ايشان بيشمار و بی‌اندازه.

قُلْ اِنِّي امِرتُ بگو ای محمد مرا فرمودند، اَنْ اَعْبُدَ اللّٰهَ كَمَا اللّٰهُ رَا پستم، مُخْلِصًا لِّهِ الدِّينَ (۱۱) پاك دارنده او را پرستش خویش.

وَ امِرتُ لِانْ اَكُونَ اَوَّلَ الْمُسْلِمِينَ (۱۲) و فرمودند مرا بآنك اَوَّل کسی باشم از گردن نهادگان.  
قُلْ اِنِّي اَخَافُ بگو من میترسم، اِنْ عَصَيْتُ رَبِّي اِگر سر کشم از خداوند خویش و نافرمان باشم، عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ (۱۳) ترسم از عذاب روزی بزرگ.

قُلْ اللّٰهَ اَعْبُدْ بگو اللّٰه را پستم، مُخْلِصًا لِّهِ دِينِي (۱۴) پاك دارنده او را پرستش خویش.  
فَاعْبُدُوا مَا شِئْتُمْ مِنْ دُونِهِ می‌پرستید هر چه خواهید فرود ازو، قُلْ اِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا اَنْفُسَهُمْ بگو زیانکاران ايشانند که از خویشتن درمانند، وَ اَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ و از کسان خویش در مانند روز رستاخیز، اَلَا ذَلِكُمْ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ (۱۵) آگاه باشید که زیانکاری آشکارا آنست.

لَهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ ظُلٌّ مِنَ النَّارِ بر زبر ايشان طبقه‌ای از آتش، وَ مِنْ تَحْتِهِمْ ظُلٌّ و زیر ايشان طبقه‌ای از آتش، ذَلِكُمْ يَخَوْفُ اللّٰهَ بِهِ عِبَادَهُ اَيْن آنست که اللّٰه میترساند بآن بندگان خویش را، يا عِبَادِ فَاَتَّقُونِ (۱۶) ای بندگان من بپرهیزید از من.

وَ الَّذِينَ اجْتَنَّبُوا الطَّاعُوتَ و ايشان که بپرهیزیدند از پرستیده‌های ناسزا، اَنْ يَعْْبُدُوها که آن را پرستند، وَ اَنَابُوا اِلَى اللّٰهِ و با اللّٰه گشتند ببنده‌گی، لَهُمُ الْبُشْرَى ايشانراست بشارت، فَبَشِّرْ عِبَادِ (۱۷) بشارت ده بندگان مرا.

الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ ايشان که سخن می‌نویسند از تو، فَيَتَّبِعُونَ اَحْسَنَهُ و پی میبرند بنیکوتر آن، اُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللّٰه ايشان آنند که راه نمود اللّٰه ايشان را، وَ اُولَئِكَ هُمُ اُولُوا الْاَلْبَابِ (۱۸) و ايشانند که زیرکانند و خردمندان.

اُفَمَنْ حَقَّ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذَابِ کسی که برو درست گشت و عید اللّٰه و در علم اللّٰه سزای عذاب گشت، اُفَأَنْتَ تُنْفِذُ مَنْ فِي النَّارِ (۱۹) باش توانی که از آتش بیرون آری آن کس را که او در آتش است؟

لَكِنِ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُم ايشان باری که بپرهیزیدند از خشم و عذاب خداوند خویش، لَهُمْ غُرْفٌ ايشانراست و رکدها، مِنْ فَوْقِهَا غُرْفٌ از زبرهای آن نیز و رکدها، مَبْنِيَّةٌ بَخْشْت زرين و سيمين برآورده، تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ ميرود زیر درختان آن جویها، وَعَدَّ اللّٰه لَئِنْ لَمْ يَخْلَفْ اللّٰهُ الْمِيعَادَ (۲۰) و عده‌ایست که اللّٰه داد، نکند

اللّه وعده خویش را جز بنیکویی.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً نَبِينِي كَهَ اللَّهُ فَرُو فَرَسْتَادَ از آسْمَانِ أَبِي، فَسَلَكَهُ يَنَابِيعَ فِي الْأَرْضِ بَرَانَدِ آن را چشمه چشمه در زمین، ثُمَّ يُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا پس می‌بیرون آرد بآن کشت زار، مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ جَدَا جدا رنگهای آن، ثُمَّ يَهَيِّجُ آن گه پس خشک شود، فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا آن را بینی زرد گشته، ثُمَّ يَجْعَلُهُ حُطَامًا آن گه آن را خرد کند ریزه ریزه، إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِأُولِي الْأَلْبَابِ (۲۱) در آنچه نمودم یاد کردی است و یادگاری خردمندان را.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ قَرَأَ ابْنُ كَثِيرٍ وَ نَافِعٌ وَ حَمَزَةُ: «امن» بتخفيف الميم، و قرأ الآخرون بتشديدها، فمن شدّد فله وجهان: احدهما ان يكون الميم في «ام» صلة، و معنى الكلام استفهام و جوابه محذوف، مجازة: أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ كَمَنْ هُوَ غَيْرُ قَانِتٍ؟

و الوجه الآخر انه عطف على الاستفهام، مجازة: الذى جعل لله اندادا خير ام من هو قانت؟

و من قرأ بالتخفيف فهو الف استفهام دخل على «من» معناه: أ هذا القانت كالذى جعل لله اندادا؟ و قيل: الالف بمعنى حرف النداء، تقديره: يا من هو قانت: و معنى الآية: قل تمتع بكفرك قليلا انك من اصحاب النار يا من هو قانت آناء الليل انك من اهل الجنة.

هذا كقول القائل: فلان لا يصلى و لا يصوم فيامن يصلى و يصوم ابشر. و قيل: المنادى هو الرسول صلى الله عليه و سلم و المعنى: يا من هو قانت آناء الليل.

«قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ» معنى قنوت درين آيت قيام است در نماز. مصطفى را عليه السلام پرسيدند: اى الصلاة افضل؟ فقال: «طول القنوت» فسمى الصلاة قنوتا لانها بالقيام تكون. و قال النبي (ص): «مثل المجاهد فى سبيل الله كمثل القانت الصائم» يعنى المصلى الصائم، ثم قيل: للدعاء قنوت لانه انما يدعو به قائما فى الصلاة قبل الركوع او بعده. و در قرآن قنوت است بمعنى اقرار بعبوديت كقوله: وَ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ كُلٌّ لَهُ قَانِتُونَ اى مقرّون بعبوديته. و قنوت است بمعنى طاعت كقوله: وَ الْقَانِتِينَ وَ الْقَانِتَاتِ اى المطيعين و المطيعات، و قال تعالى: إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ اى مطيعا.

«آناء الليل» ساعاته، واحدها «انى» و «انى» اين آيت تحريض است بر نماز شب، همانست كه مصطفى عليه الصلاة و السلام فرمود فرا معاذ جبل: «الا ادلك على ابواب الخير: الصوم جنة و الصدقة تطفئ الخطيئة و صلاة الرجل فى جوف الليل».

«ساجداً وَ قائماً» يعنى مصليا. و قال ربيعة بن كعب الاسلمى: كنت ابيت مع رسول الله (ص) فأتيه بوضوءه و حاجته فقال لى: سل، فقلت: اسئلك مرافقتك فى الجنة فقال: او غير ذلك، قلت: هو ذلك، قال: فاعنى على نفسك بكثرة السجود، اى بكثرة الصلاة.

«يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَ يَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ» اين آيه بقول ابن عباس در شأن ابو بكر صديق فرو آمد، و بقول ابن



عمر در شأن عثمان عفان فرو آمد. کلبی گفت: در شأن ابن مسعود و عمار و سلمان فرو آمد.

«قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ» ای کما لا یستوی العالم و الجاهل لا یستوی المطیع و العاصی. و قیل: «الَّذِينَ يَعْلَمُونَ» هم المؤمنون الموقنون، «وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ» الكافرون المرتابون. و قیل: «الَّذِينَ يَعْلَمُونَ» ما لهم و علیهم، «وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ» ذلك. «إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ» انهما لیسا سواء. فانّ قيمة کل امرئ ما یحسنه.

«قُلْ يَا عِبَادِ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا رَبَّكُمْ» بامتنال او امره و اجتناب نواهیة، «لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا» ای اطاعوا الله فی الدنيا، ای قالوا لا اله الا الله و ثبتوا علی ایمانهم و عملوا صالحا لهم حسنة فی الآخرة و هی الجنة و الكرامة. این قول مقاتل است میگوید: ایشان که در این جهان نیکوکار بودند و فرمان بردار و موحد، ایشانراست در ان جهان بهشت و کرامت. سدی گفت: در آیت تقدیم و تأخیر است یعنی: للذین احسنوا حسنة فی هذه الدنيا و هی الصّحة و العافية و الثناء الجمیل و بهاء الوجه و نور القلب.

میگوید: ایشان که ایمان آوردند و نیکو در اسلام ماندند و بران بایستادند ایشانراست درین دنیا صحت و عافیت و ثنای نیکو، بهای ظاهر و نور باطن. و قیل: معناه لهم فی هذه الدنيا مهاجر حسن و هو مدینة الرسول (ص) ایشان که در اسلام آمدند ایشانراست در دنیا هجرت گاهی نیکو مدینه رسول الله علیه افضل الصلوات تا هجرت کنند بمدینه، فذلك قوله: «وَأَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةٌ». و قیل: نزلت فی مهاجرى الحبشة. و قال سعید بن جبیر: من امر بالمعاصی فلیهرب.

«إِنَّمَا يُوقَى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ» الذین صبروا علی دینهم فلم یتروکهوا للذی. قیل: نزلت فی جعفر بن ابی طالب و اصحابه حیث لم یتروکوا دینهم لما اشتدّ فیهم البلاء و صبروا و جاهدوا. و قال علی (ع): کلّ مطیع یقال له کیلا و یوزن له وزنا الا الصّابرين فانه یحیی علیهم حتیاً.

و فی الخبر یوتی باهل البلاء فلا ینصب لهم میزان و لا ینشر لهم دیوان و یصبّ علیهم الاجر صبا بغير حساب حتی یتمنی اهل العافية فی الدنيا انّ اجسادهم تقرض بالمقاریض ممّا یدهب به اهل البلاء من الفضل. و سئل النبی (ص): ایّ الناس اشدّ بلاء؟ قال: «الانبياء ثمّ الامثل فالامثل یتلی الرجل علی حسب دینه فان کان فی دینه صلبا اشدّ بلاؤه و ان کان فی دینه رقة هوّن علیه فما زال كذلك حتی یمشی علی الارض ماله ذنب».

و قال صلی الله علیه و سلم: «انّ العبد اذا سبقت له من الله منزلة لم یبلغها بعلمه ابتلاه الله فی جسده او فی ماله او فی ولده ثمّ صبره علی ذلك حتی یربّعه المنزلة التي سبقت له من الله و انّ عظم الجزاء مع عظم البلاء و انّ الله عزّ و جلّ اذا احبّ قوما ابتلاهم فمن رضى فله الرضا و من سخط فله السخط».

«قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أُعْبِدَ اللَّهَ» ای بان اعبد الله «مُخْلِصاً لَهُ الدِّينَ» ای التوحید لا اشرك به شیئا.

«وَأُمِرْتُ لِأَنْ أَكُونَ» ای لاجل ان اكون «أَوَّلَ الْمُسْلِمِينَ» من هذه الامّة فاخلص له العبادة قبل امتی.

«قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي» و عبت غیره «عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ»، و هذا حین دعی الی دین آبائه. و

قيل: المراد به امته. وقيل: منسوخ. وقيل: نزلت قبل ان غفر الله له ما تقدم من ذنبه و ما تأخر.

«قُلِ اللّٰهُ اَعْبُدْ مُخْلِصًا لِّهِ دِينِي» اى قد امتثلت ما امرت به، «فَاعْبُدُوْا» يا معشر الكفار «مَا شِئْتُمْ مِنْ دُوْنِهِ» هذا امر توبيخ و تهديد كقوله: اعملوا ما شئتم «اعملوا على مكانتكم» «فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ» «قُلْ اٰمِنُوْا بِهِ اَوْ لَا تُؤْمِنُوْا» «قل استهزءوا» «فانتظروا و ارتقبوا» كلها كلمات خرجت مخرج الاستغناء.

«قُلْ اِنَّ الْخٰسِرِيْنَ الَّذِيْنَ خَسِرُوْا اَنْفُسَهُمْ وَ اٰهْلِيَهُمْ» قيل له: خسرت ان خالفت دين آباءك فانزل الله: «قُلْ اِنَّ الْخٰسِرِيْنَ الَّذِيْنَ خَسِرُوْا اَنْفُسَهُمْ» بالتخليد فى النار، «و اهلبيهم» بانهم لم يدخلوا الجنة فيكون لهم اهلون من الحور العين و ليس فى النار اهل. قال ابن عباس: ان الله جعل لكل انسان منزلا فى الجنة و اهلا فمن عمل بطاعة الله كان ذلك المنزل و الاهل له و من عمل بمعصية الله دخل النار و كان ذلك المنزل و الاهل لغيره ممن عمل بطاعة الله، «اَلَا ذٰلِكَ هُوَ الْخُسْرٰنُ الْمُبِيْنُ» حين استبدلوا بالجنة نارا و بالدرجات دركات.

«لَهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ ظُلَلٌ مِنَ النَّارِ وَ مِنْ تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ» لان النار تحيط بهم كما قال: «أحاط بهم سرادقها» و سمى النار ظلّة لعظمتها و كثافتها و لانها تمنع من النظر الى ما فوقهم. و قيل: الظل الاطباق. و قال فى موضع آخر: «لَهُمْ مِنْ جِهَتِّمْ مِهَادٌ وَ مِنْ فَوْقِهِمْ غَوَاشٌ» اطباق النار غواش و اطباق الجنة غرف و المنافقون فى الدرك الاسفل من النار، و انما جاز ان يسمّى ما تحتهم ظلالا لأنها اطباق فوق تحتهم، و الظلّة هى ما اظلك من فوقك، «ذٰلِكَ يُخَوِّفُ اللّٰهُ بِهِ عِبَادَهُ» اى ذلك الذى وصف من العذاب، يخوّف الله به عباده فى القرآن ليؤمنوا، «يا عِبَادِ فَاتَّقُوْنَ» وحدونى و اطيعونى.

«وَ الَّذِيْنَ اجْتَنَّبُوا الطّٰغُوْتَ اَنْ يَعْبُدُوْهَا» كل من عبد شيئا غير الله فهو طاغ و معبوده طاغوت. التاء ليست باصلية هى فى الطاغوت كه فى الملكوت و الجبروت و اللاهوت و الناسوت و الرّحموت و الرّهبوت «وَ اٰنٰبُوْا اِلَى اللّٰهِ» اى رجعوا الى عبادة الله «لَهُمُ الْبُشْرٰى» فى الدنيا بالجنة فى العقبى. «فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِيْنَ يَسْتَمِعُوْنَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُوْنَ اَحْسَنَهُ» مثال هذا الاحسن فى الدين ان ولى القتل اذا طلب بالدم فهو حسن، فاذا عفا و رضى بالدّبة فهو احسن، و من جزى بالسّيئة مثلها فهو حسن فان عفا و غفر فهو احسن، فان وزن او كال فعدل فهو حسن فان ارجح فهو احسن، فان اتزن و عدل فهو حسن و ان طقف على نفسه فهو احسن، فان ردّ السلام فقال: و عليكم السلام فهو حسن، فان قال: و عليكم السلام و رحمة الله فهو احسن على هذا العيار. فان حجّ راكبا فهو حسن فان فعله راجلا فهو احسن. فان غسل أعضائه فى الوضوء مرّة مرّة فهو حسن، فان غسلها ثلاثا ثلاثا فهو احسن. فان جزى ظالمه بمثل مظلمته فهو حسن، فان جازاه بحسن فهو احسن. فان سجد او ركع ساكتا فهو جائز و الجائز حسن و ان فعلها مسبّحا فهو احسن. و نظير هذه الآية قوله عزّ و جلّ لموسى عليه السلام: فَخُذْهَا بِقُوَّةٍ وَ اْمُرْ قَوْمَكَ يَأْخُذُوْا بِاَحْسَنِهَا و قوله: وَ اَتَّبِعُوا اَحْسَنَ مَا اَنْزَلَ اِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ. قال ابن عباس: آمن ابو بكر بالنبي (ص) فجاءه عثمان و عبد الرحمن بن عوف و طلحة و الزبير و سعد بن ابى وقاص و سعيد بن زيد فسألوه و اخبرهم بايمانه فآمنوا و نزلت فيهم: «فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِيْنَ يَسْتَمِعُوْنَ الْقَوْلَ

فَيَبْعُونَ أَحْسَنَهُ» یعنی یستمعون القول من ابی بکر فیبئعون احسنه و هو قول لا اله الا الله. و در اسلام عثمان رضی الله عنه، روایت کرده‌اند اصحاب اخبار که: عثمان مردی بود سخت زیبا روی نیکو قدّ خوش سخن شرمگن حلیتی و هیبتی نیکو داشت و کس بجمال وی نبود در آن عصر وزن نخواستہ بود و رسول خدا صلوات الله و سلامه علیه دختری داشت نام وی رقیه، و عثمان میخواست که او را بزنی کند اما پیش از وی عتبه بن ابی لہب او را بخواست و بوی دادند، عثمان اندوہگن شد، برخاست و در خانه مادر شد و خاله وی آنجا بود و خاله وی کاهنه بود، گفت: ای عثمان خبر داری که یتیم بو طالب چه میگوید؟ دینی نو آورده و کاری نو بر ساخته همی گوید که من رسول خدا ام بنماز همی فرماید و روزه و زکاة و دیگر خیرات و پیوستن با خویشان و قرابات. عثمان گفت: ای خاله مرا ازین سخن هیچ خبر نیست، اما در دلم این سخن جای گرفت و اثری تمام کرد، عثمان گفت: و مرا با ابو بکر دوستی بود بغایت، برخاستم و نزدیک وی شدم و این سخن باو گفتم که چنین حدیثی شنیدم و در دل من اثر کرد، ابو بکر بدانست که از عالم غیب دری در دل وی گشادند و حلقه دل وی بجنابانیدند و او را بر سر راه آوردند در نصیحت بیفزود گفت: ای عثمان تو مردی عاقل و هوشیاری و زیرک، نمیدانی که پرستش جماد نه کار زیرکان است و نه مقتضی عقل؟ اگر تو رسول را بینی کار بر تو روشن شود و چنان دانم که این بند گشاده گردد، عثمان برخاست و رفت تا بحضرت آن مهتر عالم و سیّد ولد آدم صلوات الله و سلامه علیه، گفتا: چون چشم من بر وی افتاد مهر و محبت وی همه دلم بگرفت، گویی شمعی در سینه من بیفروختند و از کمینگاه غیب کمندی بینداختند، رسول خدا علیه الصلوة و السلام آثار آن در چهره من بدید، گفت: ای عثمان من فرستاده اللہم، وحی گزار و پیغام رسان او بتو و بهمه جهانیان، بگو: لا اله الا الله محمد رسول الله، عثمان کلمه شهادت بگفت و رسول بایمان وی شاد گشت، آن گه بس روزگاری بر نیامد که رقیه را از عتبه باز ستد و به عثمان داد و از نیکویی که هر دو بودند، مردمان گفتند: جمع الشمس و القمر ماه و آفتاب بهم رسیدند

روی عن عائشة قالت: کان رسول الله (ص) مضطجعا فی بئته کاشفا عن فخذیه او ساقیه فاستأذن ابو بکر فاذن له و هو علی تلك الحال يتحدث ثم استأذن عمر و اذن له و هو كذلك يتحدث ثم استأذن عثمان فجلس رسول الله (ص) و سوّی ثیابه فلما خرج قالت عائشة: دخل ابو بکر فلم تهتّش له و لم تباله ثم دخل عمر فلم تهتّش له و لم تباله ثم دخل عثمان فجلست و سوّیت ثیابک؟

فقال: الا استحیی من رجل تستحیی منه الملائكة و قال: «لکلّ نبی رفیق و رفیقی فی الجنّة عثمان».

و عن انس قال: لما امر رسول الله (ص) ببیعة الرضوان کان عثمان رسول الله (ص) الی مکه فبايع الناس فقال رسول الله (ص): «انّ عثمان فی حاجة الله و حاجة رسوله» فضرِب باحدى یدیه علی الأخری فكانت یدا رسول الله (ص) لعثمان خیرا من ایدیهم لانفسهم.

قوله: أولئك الذين هداهم الله لدينه «و أولئك هم أولوا الألباب» ای اولوا العلم بالله.

«أ فمن حقّ عليه كلمة العذاب أ فأنت تُنقذ» تکرار الف الاستفهام فی هذه الآية من الطف الخطاب و اشدّ

الوعید. «حقّ علیه» ای وجب علیه عدلاً فی علم الله و من حکمه انه فی النار، فأنت یا محمد تنفذه من النار. و قوله: کلمة العذاب قوله: لأملأنّ جهنّم و قيل: «هؤلاء فی النار و لا ابالی». قال ابن عباس: یرید أبا لهب و ولده. در صفت دوزخیان گفته‌اند که اگر یکی از ایشان بروز روشن سر از زمین بردارد، همه جهان تاریک شود از سیاهی و تاریکی ایشان، بچشم ازرق باشند لقله: وَ نَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ زُرْقًا بروی سیاه باشند لقله: وَ تَسْوَدُّ وُجُوهُ، بر گردنها شان غلّ باشد لقله: إِذِ الْأَعْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ بر دستهایشان زنجیر بود لقله: وَ السَّلَاسِلُ، بر پاهایشان بند بود لقله: إِنَّ لَدَيْنَا أَنْكَالًا، جامه‌شان قطران بود لقله: سَرَابِيلُهُمْ مِنْ قَطْرَانٍ، خوردشان حمیم و زقوم بود، و ایلشان از گرسنگی بود، جایهایشان تنگ بود، دیوشان قرین بود، گریه بسیار کنند و فریادشان نرسند، زینهار خواهند و زینهارشان ندهند چون نومید شوند گویند: «سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَجْرُنَا أَمْ صَبَرْنَا مَا لَنَا مِنْ مَحِيصٍ».

قوله: «لَكِنَّ الَّذِينَ أَنْفَقُوا رِبَّهُمْ لَهُمْ غُرْفٌ مِنْ فَوْقِهَا عُرْفٌ مَبْنِيَّةٌ» ای لهم فی الجنة منازل رفیعة من فوقها منازل ارفع منها و احسن، «تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» ای من تحت اشجارها انهار الماء و اللبن و الخمر و العسل. «وَعَدَّ اللَّهُ» نصب علی المصدر، ای و عدهم الله تلك الغرف و المنازل و عدا لا یخلفه.

عن ابی سعید الخدری عن النبیّ (ص) قال: «ان اهل الجنة یتراءون اهل الغرف من فوقهم كما تتراءون الكواكب الدری فی الافق من الشرق او الغرب لتفاضل ما بینهم»، قالوا: تلك منازل الانبیاء لا یتلغها غیرهم؟ قال: «بلی و الذی نفسی بیده رجال آمنوا بالله و صدّقوا المرسلین».

«أَمْ لَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً» یرید المطر و کلّ ماء فی الارض فاصله من السماء ینزله الله من السماء الی الغیم ثم ینزله من الغیم الی الارض ثم یرجى من العیون، «فسلکه» ای ادخله، «ینابیع» جمع ینبوع و هو الماء الذی یرجى من الارض، و «ینابیع» نصب علی الحال. و قيل: الینبوع موضع الذی یرجى منه الماء کالعیون و الآبار فیکون نصبا علی الظرف، ای فی ینابیع فیکون «فی الارض» صفة لینابیع، «ثم یرجى به زرعاً مختلفاً ألوانه» ای اصنافه کالبرّ و الشعیر و سائر الحبوب. و قيل: «ألوانه» من الصفرة و الحمرة و الخضرة و غیرها، «ثم یرهیج» ای یتّم جفافه، تقول: هاج الرطب اذا نوى، «فتراه» بعد خضرته «مصفرًا» لیبسه، «إنّ فی ذلك» ای فیما ذکرته لكم «لذکری» ای عظة و تفکرا، «لأولیّ الأبواب» ینفکرون فیزکرون ان هذا یدلّ.

علی توحید الله.

### النوبة الثالثة

قوله: أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا... القنوت القيام بأداب الخدمة ظاهرا و باطنا من غیر فتور و لا تقصیر یحذر العذاب الموعود فی الآخرة و یرجوا الثواب الموعود.

صفت قومی است که پیوسته بر درگاه الله در مقام خدمت باشند، بوقت نماز نهاد ایشان بکلیت عین تعظیم گردد و از خجل گناه همواره با سوز و حسرت باشند. یکی از بزرگان دین گفته: فرمانهای الله بزرگ باید

داشت، نه پیدا که قرب الله در کدام فرمانست و از منهیات جمله پرهیز باید کرد، نه پیدا که بعد الله در کدام نهی است. و گفته‌اند: فرمان الله بکار داشتن از دو وجه است: یکی بحکم عبودیت، یکی بحکم محبت، و حکم محبت برتر است از حکم عبودیت، زیرا که محب پیوسته در آرزوی آن باشد که دوست او را خدمتی فرماید، پس خدمت وی همه اختیاری بود، هیچ اکراهی در آن نه، منت پذیرد و هیچ منت بر نهادن و گوش بمکافات داشتن نه. باز خدمتی که از روی عبودیت رود در آن هم اختیار بود هم اکراه هم ثواب جوید هم مکافات طلبد، این مقام عابدان است و عامه مؤمنان و آن صفت عارفان است و منزلت صدیقان، هرگز کی برابر باشد این بنعمت قانع شده و از راز ولی نعمت باز مانده و آن بحضرت رسیده و در مشاهده دوست بیاسوده؟

پیر طریقت گفت: من چه دانستم که پاداش بر روی دوستی تاش است، من همی پنداشتم که مهینه خلعت پاداش است، کنون دریافتم که همه یافته‌ها دریافت دوستی لاش است.

«قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ» علم سه است: علم خبری و علم الهامی و علم غیبی، علم خبری گوشها شنود، علم الهامی دلها شنود، علم غیبی جانها شنود. علم خبری بظاهر آید تا زبان گوید، علم الهامی بدل آید تا بیان گوید علم غیبی بجان آید تا وقت گوید. علم خبری بروایت است، علم الهامی بهدایت است، علم غیبی بعنایت است. علم خبری را گفت: «فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»، علم الهامی را گفت: «إِنَّ الَّذِينَ أَوْثُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ»، علم غیبی را گفت: «وَعَلَّمَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا». و ورای این همه علمی است که و هم آدمی بدان نرسد و فهم از آن درماند، و ذلك علم الله عز و جل بنفسه علی حقیقت، قال الله: «وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا».

جنید را گفتند: این علم از کجا می‌گویی؟ گفت: اگر از «کجا» بودی پرسیدی.

«قُلْ يَا عِبَادِ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا رَبَّكُمْ...» این خطاب با قومی است که مراد نفس خویش بموافقت حق بدانند و رضای الله بهوای نفس برگزیدند تا صفت عبودیت ایشان را درست گشت، و رب العالمین رقم اضافت بر ایشان کشید که: «یا عبادی» مصطفی علیه الصلاة والسلام گفت: «من مقت نفسه فی ذات الله آمنه الله من عذاب يوم القيمة».

بو یزید بسطامی گوید: اگر فردای قیامت مرا گویند که آرزویی کن، گویم: آرزوی من آنست که بدوزخ اندر آیم و این نفس را بر آتش عرض کنم که در دنیا ازو بسیار بپیچیدم و رنج وی کشیدم. النفس مرآتیه فی الاحوال کلها منافقة فی اکثر احوالها مشرکه فی بعض احوالها. خبائث نفس بسیار است و بیهوده‌های وی نهمار است، با دنیا آرام گیرد، بحرام شتابد. از معصیت نیندیشد و آن را خرد دارد، بطاعت کاهلی کند، در خدمت عجب آرد و ریاء خلق جوید، این خصلتها همه آنست که بیم زوال ایمان در آنست.

بنده آن گه در صفت عبودیت درست آید که در خدمت خود را مقصر بیند تا عجب نیارد، دنیا بچشم فنا بیند تا با وی نیارآمد، خلق بچشم عاجزی نگرد تا از ریا امن گردد، نفس را دشمن گیرد تا با وی موافقت نکند، و خویشتن را بحقیقت بنده داند تا پای از بند بندگی بیرون نهد، چون این صفات در وی موجود گشت

ثمره وی آن بود که ربّ العزّة گفت: «لَلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ» در دنیا او را صحت و عافیت بود ثنای نیکو و ذکر پسندیده نور دل افزوده و سیمای صالحان یافته، و در عقبی باین دولت و منزلت رسیده که: «لَهُمْ عَرْفٌ مِّنْ فَوْقِهَا عَرْفٌ مَّبْنِيَّةٌ» آمنین من تکدر الصّفوة و الإخراج من الجنّة، قال الله عزّ و جلّ: وَ هُمْ فِي الْعُرْفَاتِ آمِنُونَ. مؤمن از خاک برخاسته و از شمار پرداخته و از دوزخ رسته و در بهشت آمن نشسته، از عذاب قطعیت رسته و با وصال دوست آرامیده، همه راحت ببند شدت نه، همه اکرام ببند اهانت نه، همه شادی ببند اندوه نه، همه عزّ ببند مذلت نه، همه جوانی ببند پیری نه، همه زندگی ببند مرگ نه، همه رضا ببند سخط نه، دیدار ببند حجاب نه. مصطفی علیه الصلّاة و السلام گفت: «من يدخل الجنّة ينعم لا يبوس و لا تبلى ثيابه و لا يفنى شبابه ينادى مناد: انّ لكم ان تصحّوا فلا تسقموا ابدا و انّ لكم ان تحيوا فلا تموتوا ابدا و انّ لكم ان تشبّوا فلا تهرموا ابدا و انّ لكم ان تنعموا فلا تبؤسوا ابدا».

قوله: وَعَدَّ اللَّهُ لَا يُخْلِفُ اللَّهُ الْمِيعَادَ وَعَدَّ الْمُطِيعِينَ الْجَنَّةَ وَلَا مُحَالَةَ لَا يَخْلِفُهُ وَ وَعَدَ الثَّانِبِينَ الْمَغْفِرَةَ وَ لَا مُحَالَةَ يَغْفِرُ لَهُمْ وَ وَعَدَ الْمُرِيدِينَ الْقَاصِدِينَ الْوُجُودَ وَ الْوُصُولَ وَ إِذَا لَمْ تَقَعْ لَهُمْ فِتْرَةٌ فَلَا مُحَالَةَ يَصْدُقُ وَعَدُهُ.  
قوله: أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَلَكَهُ يَنَابِيعَ فِي الْأَرْضِ... الإشارة في هذه الآية الى الانسان يكون طفلا ثمّ شابا ثمّ كهلا ثمّ شيخا ثمّ يصير الى ارض العمر ثمّ آخره يخترم، و يقال: انّ الزرع ما لم يأخذ بالجفاف لا يؤخذ منه الحبّ الذي هو المقصود منه كذلك الانسان ما لم يخل من نفسه لا يكون له قدر و لا قيمة.

### ۳ النوبة الاولى

قوله تعالى: أَمَّنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ بِأَشْ كَسَى كِه بَاز كَشَادَ اللَّهُ بَرِ وِى رَا وِ دِل وِى رَا، لِلِإِسْلَامِ كَرْدِن نِهَادِن رَا، فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِّنْ رَبِّهِ تَا او بر روشنایی است از خداوند خویش، فَوَيْلٌ لِلْفَاسِقِينَ قُلُوبُهُمْ مِّنْ ذِكْرِ اللَّهِ وِيلَ نَفْرِين و تَبَاهِي سَخْتِ دِلَانِ رَا از ياد خدا، أَوْلَيْكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (۲۲) ایشان در گمراهی آشکاراند.  
اللَّهُ نَزَلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ اللَّهُ فَرُو فَرَسْتَادِ بَدْرَنَگ نِيكُوتَرِ سَخْنِ، كِتَابًا مُّتَشَابِهًا نَامِهَائِ هُمُورِ مَانَنْدِ يَكْدِيكِرِ دَر نِيكُوبِي وِ رَاسْتِي، مَثَانِي دُو تُو تُو وِ دِيكِرِ بَارِه دِيكِرِ بَارِه، تَقْشَعِرُّ مِنْهُ بَلْرَزْدِ وِ بَخِيْزْدِ اَز اَنْ، جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ پُوسْتِ ايشان كه از خداوند خویش ميترسند، ثُمَّ تَلِيْنُ جُلُودُهُمْ وَ قُلُوبُهُمْ اِلَى ذِكْرِ اللَّهِ اَنْ كِه بِيَارَامِدِ پُوسْتِهَآ وِ مَوْبِهَائِ ايشان بر تنها وِ دلهاي ايشان با خدای، ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ اَيْنِ رَاهِنُمُونِي اللَّهُ اِسْتِ، يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ رَاهِ مِيْنَمَايِدِ بَانَ او را كه ميخواهد، وَ مَنْ يُضَلِّ اللَّهُ وَ هَرِ كِه اللَّهُ او را بِيْرَاهِ كَرْدِ، فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ (۲۳) او را راهنمایی نيست.

أَمَّنْ يَبْقَى بُوْجُهَه سُوْءَ الْعَذَابِ بَاشِ اَنْ كَسِ كِه بَرِ وِى خُوِيْشِ اَز اَتَشِ مِي پَرِهِيْزْدِ وِ بَدِ عَذَابِ اَز خُودِ بَاز مِي دَارْدِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ رُوزِ رَسْنَاخِيْزِ ؟ وَ قِيْلَ لِلظَّالِمِيْنَ وَ كُوِيْنِدِ سَتْمَكَارَانِ رَا: دُوْقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْسِبُوْنَ (۲۴) چشيد پاداش آنچه ميكرديد

كَدَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ دَرُوعَ زَنْ كَرَفْتَنْدِ پِيْغَامْبِرَانِ رَا ايشان كه پيش از قوم تو بودند، فَأَتَاهُمُ الْعَذَابُ تَا بَايشان اَمْدِ عَذَابِ، مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ (۲۵) از انجا كه ندانستند.

فَأَذَاقَهُمُ اللَّهُ الْخِزْيَ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا تَابِعْشَانِيدِ اللَّهِ إِشَانِ رَا رَسَوَايِي دَر زَنَدِگَانِي اَيْن جِهَان، وَ لَعَذَابُ  
الْآخِرَةِ أَكْبَرُ وَ عَذَابُ آن جِهَان مَهْتَر وَ بَزَرْگَتَر، لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (۲۶) اگَر دَانَنْدِي.

وَ لَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ زَدِيمِ مَرْدَمَانَ رَا دَرِينِ قُرْآنِ اَز هَر سَانِي، لَعَلَّهُمْ يَنْذَكُرُونَ  
(۲۷) تَا مَگَر پَنَد پَذِيرَنَد.

قُرْآنًا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ قُرْآنِي تَا زِي بِي هِيچ كُزِي، لَعَلَّهُمْ يَنْفُون (۲۸) تَا مَگَر اَز عَذَابِ مَن بِيَر هِيَزَنَد.  
ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا زِدِ اللَّهِ مَسْلَمَانَ وَ مَشْرَكَ رَا، رَجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ مَرْدِي غَلَامِ كِه دَرُو اَنْبَازَانَ بَاشَنَد چَنَد كَس  
بَخْدَاوَنَدِي، مُتَشَاكِسُونًا بَا يَكْدِيگَر تَنگِ خُوِي وَ نَاسَازگَار، وَ رَجُلًا سَلْمًا لِرَجُلٍ وَ مَرْدِي غَلَامِ رَسْتَه اَز اَنْبَازَانَ  
يَكِ خَوَاجِه رَا، هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا هَرگَز يَكْسَانَ بَاشَنَد هَر دُو دَر صَفْتِ؟ الْحَمْدُ لِلَّهِ سَتَايشِ اللَّهُ رَاسْتِ، بَلْ أَكْثَرُهُمْ  
لَا يَعْلَمُونَ (۲۹) بَلَكِه بِيَشْتَرِ اِيشَانَ نَادَانَنَد.

إِنَّكَ مَيِّتٌ تُو مَرْدَهَاي، وَ إِنَّهُمْ مَيِّتُونَ (۳۰) وَ اِيشَانَ مَرْدَهَانَد.

ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ پَسِ آن گِه شَمَا رُوَز رَسْتَاخِيَز، عِنْدَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ (۳۱) نَزْدِيكِ خَدَاوَنَدِ خُوِيشِ  
خَصْمِيهَا خَوَاهِيَدِ كَرَد.

فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ عَلَى اللَّهِ پَسِ كِيَسْتِ سَتْمَكَرَتَرِ اَز اُو كِه دَرُوغِ گُوِيَدِ بَرِ خَدَاي، وَ كَذَّبَ بِالصِّدْقِ إِذْ  
جَاءَهُ وَ رَاسْتِي كِه بَاوِ آيَدِ دَرُوغِ شَمَرَد، أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ (۳۲) دَرِ دُوَزَخِ بَنگَايِي بَسَنَدِه نِيَسْتِ  
نَاگَرُوِيْدِگَانَ رَا؟!

### النوبة الثانية

قوله: «أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ» اِي وَسَعَه لِقَبُولِ الْحَقِّ، «فَهُوَ عَلَى نُورٍ» اِي عَلَى مَعْرِفَةِ «مِنْ  
رَبِّهِ». وَ قِيلَ: عَلَى بِيَانِ وَ بَصِيرَةٍ. وَ قِيلَ: النُّورُ الْقُرْآنُ فَهُوَ نُورٌ لِمَنْ تَمَسَّكَ بِهِ. وَ فِي الْكَلَامِ حَذْفُ، اِي مَن  
شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَاهْتَدَى كَمَنْ قَسَى اللَّهُ قَلْبَهُ فَلَمْ يَهْتَدِ؟

رَوَى عَبْدُ اللَّهِ بِنِ مَسْعُودٍ قَالَ: تَلَا رَسُولُ اللَّهِ (ص): «أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ» قَلْنَا يَا  
رَسُولَ اللَّهِ فَمَا عَلَامَةُ ذَلِكَ؟ قَالَ: «الْإِنَابَةُ إِلَى دَارِ الْخُلُودِ وَ التَّجَافِي عَنْ دَارِ الْغُرُورِ وَ التَّأَهُبُ لِلْمَوْتِ قَبْلَ نَزُولِ  
الْمَوْتِ».

قَالَ الْمُفَسِّرُونَ: نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ فِي حَمْزَةِ وَ عَلِي وَ أَبِي لَهَبٍ وَ وَلَدِهِ فَعَلَى وَ حَمْزَةِ مَمَّنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ  
لِلْإِسْلَامِ وَ أَبُو لَهَبٍ وَ وَلَدُهُ مِنَ الَّذِينَ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ فَذَلِكَ قَوْلُهُ: فَوَيْلٌ لِّلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ  
الْقَلْبُ الْقَاسِيُ الْيَابِسُ الَّذِي لَا يَنْجِعُ فِيهِ الْإِيمَانُ وَ لَا الْوَعظُ. وَ قِيلَ: الْقَاسِيُ الْخَالِي عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ، وَ «ذِكْرُ اللَّهِ»  
الْقُرْآنُ.

«أَوْلَيْكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» قَالَ مَالِكُ بِنِ دِينَارٍ: مَا ضَرَبَ أَحَدٌ بِعُقُوبَةِ اعْظَمَ مِنْ قَسْوَةِ قَلْبٍ وَ مَا غَضِبَ اللَّهُ  
عَلَى قَوْمٍ أَلَا نَزَعَ مِنْهُمْ الرَّحْمَةَ. وَ عَنْ جَعْفَرِ بِنِ مُحَمَّدٍ قَالَ: «كَانَ فِي مَنَاجَاةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ:  
يَا مُوسَى لَا تَطَوَّلْ فِي الدُّنْيَا أَمَلِكُ فَيَقْسُو قَلْبَكَ وَ الْقَلْبُ الْقَاسِيُ مَنَى بَعِيدٌ وَ كُنْ خَلْقَ الثِّيَابِ جَدِيدَ الْقَلْبِ تَخَفْ عَلَى

اهل الارض و تعرف فى اهل السماء».

و قال النبى (ص): «تورث القسوة فى القلب ثلث خصال: حبّ الطعام و حبّ النوم و حبّ الراحة».

«اللَّهُ نَزَلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ» عن عون بن عبد الله قال: قالوا يا رسول الله لو حدثتنا، فنزلت: «اللَّهُ نَزَلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ». و القرآن احسن الحديث لكونه صدقا كله. و قيل: احسن الحديث لفصاحته و اعجازه. و قيل: لانه اكمل الكتب و اكثرها احكاما. «كِتَابًا مُتَّشَابِهًا» يشبه بعضه بعضا في الحقّ و الحسن و البيان و الصدق و يصدّق بعضه بعضا ليس فيه تناقض و لا اختلاف. و قيل: «متشابهها» يشبه اللفظ اللفظ و المعنى المعنى غير مختلفين.

«مثنائى» فى المثنائى وجهان من المعنى: احدهما ان يكون تنثنى قصصها و احكامها و امثالها فى مواضع منه كقوله: وَ لَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي فالقرآن كله مثنان و الوجه الثانى ان تكون المثنائى جمع مثنى و هو ان يكون الكتاب مزدوجا فيه ذكر الوعد و الوعيد و ذكر الدنيا و الآخرة و ذكر الجنة و النار و الثواب و العقاب. وجه اول معنى آنتست كه: اين قرآن نامه ايست دو تو دو تو و ديگر باره ديگر باره. و بر وجه دوم معنى آنتست كه: نامه ايست جفت جفت، سخن درو از دو گونه. «مثنى» مفعول من ثنيت و ثنيت مخفف و مثقل بمعنى واحد و هو ان تضيف الى الشئ مثله. و قيل: سمى «مثنائى» لانّ فيه السبع المثنائى و هى الفاتحة. قال ابن بحر: لما كان القرآن مخالفا لنظم البشر و نثرهم جعل أسماؤه بخلاف ما سموا به كلامهم على الجملة و التفصيل فسمّى جملته قرآنا كما سمّوه ديوانا و كما قالوا: قصيدة و خطبة و رسالة، قال: سورة، و كما قالوا: بيت قال: آية، و كما سمّيت الأبيات لاتفاق او اخرها قوافى سمى الله القرآن لاتفاق خواتيم الأى فيه مثنائى.

«تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ» القشعريرة تقبض يعرو جلد الانسان و شعره عند الخوف و الوجل. و قيل: المراد من الجلود القلوب، اى اذا ذكرت آيات العذاب اقشعرت جلود الخائفين لله و اذا ذكرت آيات الرّحمة لانّت و سكنت قلوبهم كما قال تعالى: أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ، و حقيقة المعنى ان قلوبهم تضطرب من الوعيد و الخوف و تلين من الوعد و الرّجاء.

روى العباس بن عبد المطلب قال قال رسول الله (ص): «اذا اقشعرت جلد العبد من خشية الله تحاتت عند ذنوبه كما يتحات عن الشجرة اليابسة ورقها».

و قال (ص): «اذا اقشعرت جلد العبد من خشية الله حرّمه الله على النار».

و قال قتاده: هذا نعت اولياء الله نعمتهم بان تقشعرت جلودهم من خشية الله و تطمئن قلوبهم بذكر الله و لم ينعتهم بذهاب عقولهم و الغشيان عليهم انما ذلك فى اهل البدع و هو من الشيطان. و قيل: لاسماء بنت ابى بكر: كيف كان اصحاب رسول الله يفعلون اذا قرئ عليهم القرآن؟ قالت: كانوا كما نعتهم الله عزّ و جلّ تدمع اعينهم و تقشعرت جلودهم، قال: فقلت لها: انّ اناسا اذا قرئ عليهم القرآن خرّ أحدهم مغشياً عليه، فقالت: اعوذ بالله من الشيطان. و روى انّ ابن عمر مرّ برجل من اهل العراق ساقط، فقال: ما بال هذا؟ قالوا: انه اذا قرئ عليه القرآن و سمع ذكر الله سقط، فقال ابن عمر: انا لنخشى الله و ما نسقط انّ الشيطان يدخل فى جوف احدهم ما



كان هذا ضيع اصحاب محمد (ص).

قوله: «ذلك» اشارة الى الكتاب، «هُدَى اللّٰهُ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ» اى يوقفه للايمان و قيل: «ذلك» اشارة الى الطريق بين الخوف و الرجاء «يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُضِلُّ اللّٰهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ» «أَفَمَنْ يَتَّقِي بِوَجْهِهِ سُوءَ الْعَذَابِ» «يَتَّقِي» يعنى يتوقى، و ذلك انّ اهل النار يساقون اليها و الاغلال فى اعناقهم و السلاسل فيتوقون النار بوجوههم. قال عطاء: ان الكافر يرمى به فى النار منكوسا فاول شىء منه تمسه النار وجهه، و المعنى لا يترك ان يصرف وجهه عن النار. و قال مقاتل: هو انّ الكافر يرمى به فى النار مغلولة يداه الى عنقه و فى عنقه صخرة مثل الجبل العظيم من الكبريت تشتعل النار فى الحجر و هو معلق فى عنقه فحرّها و وهجها على وجهه لا يطيق دفعها على وجهه للاغلال التى فى عنقه و يده. و هذا الكلام محذوف الجواب، تأويله: أ فمن يتقى بوجهه سوء العذاب كمن يأتى آمنة يوم القيمة؟! «وَ قِيلَ لِلظَّالِمِينَ» اى يقول الخزنة للكافرين اذا سحبوا على وجوههم فى النار: «دُوفُوا مَا كُنْتُمْ» اى جزاء ما كنتم «تَكْسِبُونَ» من تكذيب الله و رسوله.

«كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ» اى من قبل كقار مكة كذبوا الرسل «فَأَنَّهُمْ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ» يعنى و هم آمنون غافلون عن العذاب. و قيل: لا يعرفون له مدفعا و لا مردا.

«فَأَذَانُهُمُ اللّٰهُ الْخَزِيَّ» اى العذاب و الهوان، «فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» يعنى: احسوا به احساس الدائق المطعوم، «وَ لِعَذَابِ الْآخِرَةِ» المعد لهم «أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ» المعنى: لو علموا شدة العذاب ما عصوا الله و رسوله. وَ لَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ رَأَيْنَا الْمصلحة فى ضربه، يريد هاهنا تخويفهم بذكر ما اصاب من قبلهم ممن سلكوا سبيلهم فى الكفر، لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ اى يتعظون.

قُرْآنًا عَرَبِيًّا نَصَبَ عَلَى الْحَالِ، غَيْرَ ذِي عَوَجٍ اى مستقيما لا يخالف بعضه بعضا لانّ الشئ المعوج هو المختلف. و فى رواية الضحاك عن ابن عباس: غَيْرَ ذِي عَوَجٍ اى غير مخلوق، و يروى ذلك عن مالك بن انس، و حكى عن سفيان بن عيينة عن سبعين من التابعين: ان القرآن ليس بخالق و لا مخلوق بل هو كلام الله بجميع جهاته، يعنى اذا قرأه قارى او كتبه كاتب او حفظه حافظ او سمعه سامع كان المقرؤ و المكتوب و المحفوظ و المسموع غير مخلوق لانه قرآن و هو الذى تكلم الله به و هو نعت من نعوت ذاته و لم يصر بالقراءة و الكتابة و الحفظ و السماع مخلوقا و ان كانت هذه الآلات مخلوقة فقد اودعه الله جلّ جلاله قبل ان ينزله اللوح المحفوظ فلم يصر مخلوقا و كتب التوراة لموسى عليه السلام فى الالواح و لم تصر مخلوقة و سمعه النبى (ص) من جبرئيل و الناس من محمد (ص). و قال تعالى: فَأَجْرُهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللّٰهِ فَسَمَاهُ كَلَامَهُ و ان كان مسموعا من فى محمد (ص). و فى بعض الاخبار انّ النبى (ص) قال: «انّ هذه الصلاة لا يصلح فيها شىء من كلام الناس انما هى التكبير و التسبيح و قراءة القرآن» ففرّق رسول الله (ص) بين كلام الناس و بين قراءة القرآن و هو يعلم انّ القرآن فى الصلاة يتلوه الناس بالسنتهم فلم يجعله كلاما لهم و ان ادّوه بألة مخلوقة و ذلك ان كلام الله لا يكون فى حالة كلاما له و فى حالة كلاما للناس بل هو فى جميع الاحوال كلام الله صفة من صفاته و نعت من نعوت ذاته.

قوله: ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا... هذا مثل ضربه الله عز و جل للمشرك و لما يعبده من الشركاء و للموحد و المعبود الواحد الذى يعبده و المعنى: ضرب الله مثلا عبدا مملوكا فيه عدة من ارباب يدعوونه يأمره هذا و ينهاه هذا و يختلفون عليه و عبدا مملوكا لا يملكه الا ربّ واحد فهو سلم لمالك واحد سالم الملك خالص الرق له لا يتنازع فيه المتنازعون و هو الرجل السالم فى الآية مثل ضربه الله لنفسه يدل على وحدانيته و يهتئ به الموحد بتوحيده، اعلم الله تعالى بهذا المثل ان عدولهم من الاله الواحد الى آلهة شتى سوى ما فيه من العذاب فى العقابته هو سوء التدبير و الرأى الخطاء فى طلب الراحة لانه ليس طلب رضا واحد كطلب رضا جماعة، و الى هذا المعنى اشار يوسف عليه السلام: أَرْبَابٌ مُتَّفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمْ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ؟

قوله تعالى: مُتَشَاكِسُونَ اى متضايقون مختلفون سيئة اخلاقهم كل واحد منهم يستخدمه بقدر نصيبه فيه. يقال: رجل شكس شرس اذا كان سيئ الخلق مخالفا للناس لا يرضى بالانصاف. قرأ ابن كثير و ابو عمرو و يعقوب: «سالما» بالالف، اى خالصا لا شريك و لا منازع له فيه، و قرأ الآخرون: «سلما» بفتح اللام من غير الف و هو الذى لا ينازع فيه من قولهم: هو لك سلم، اى مسلم لا منازع لك فيه. هل يستويان مثلا اى لا يستويان فى المثل، اى فى الصفة.

و قوله تعالى: الْحَمْدُ لِلَّهِ تَنْزِيهِ عَارِضٌ فِي الْكَلَامِ، اى لله الحمد كله دون غيره من المعبودين. و قيل: تقديره قولوا الحمد لله شكرا على ذلك، بل أكثرهم لا يعلمون موقع هذه النعمة. و قيل: لا يعلمون انهما لا يستويان مثلا فهو لجهلهم بذلك يعبدون آلهة شتى و المراد بالاكتر الكل.

إِنَّكَ مَيِّتٌ وَ إِنَّهُمْ مَيِّتُونَ اى انك ستموت و انهم سيموتون. قيل: اعلم الله بذلك ان الخلق للموت سواء و لنا يختلفوا فى موت النبي (ص) كما اختلفوا فى موت غيره من الانبياء.

روى عن عائشة قالت قال رسول الله (ص): «إِيَّهَا النَّاسُ أَيُّمَا أَحَدٍ مِنْ أُمَّتِي أَصِيبُ بِمُصِيبَةٍ بَعْدِي فَلْيَتَعَزَّ بِمُصِيبَتِهِ بِي عَنْ الْمُصِيبَةِ الَّتِي تُصِيبُهُ بَعْدِي».

و فى رواية اخرى قال (ص): «مَنْ أَصِيبُ بِمُصِيبَةٍ فَلْيَذْكَرْ مُصِيبَتَهُ بِي فَانْهَا أَفْضَلُ الْمَصَائِبِ». و انشد بعضهم:

اصبر لكل مصيبة و تجلد  
و اعلم بان المرء غير مخلد  
و اذا اعترتك وساوس بمصيبة  
فاذكر مصابك بالنبي محمد

و قيل: المراد بهذا الآية حث الناس على الطاعة و الاستعداد للموت، قال النبي (ص): «إِيَّهَا النَّاسُ ان اكيكم اكثركم للموت ذكرا و احزمكم احسنكم له استعدادا الاوان من علامات العقل التجافى عن دار الغرور و الانابة الى دار الخلود و التزوّد لسكنى القبور و التأهب ليوم النشور».

قصه وفات مصطفى عليه الصلاة و السلام در سورة الانبياء بشرح كفتيم و اينجا وفات آدم گوئيم صلوات الله عليه. روايت کرده اند از كعب احبار گفت: خوانده ام در كتب شيث بن آدم عليهما السلام كه آدم را هزار

سال عمر بود، چون روزگار عمر وی بآخر رسید وحی آمد از حق جل جلاله که: یا آدم اوص وصیتک الی ابنک شیث فانک میّت فرزند خود را شیث وصیت کن که عمرت بآخر رسید و روز مرگت نزدیک آمد، گفت: یا رب و کیف الموت این مرگ چیست؟ و صفت کن، وحی آمد که: ای آدم روح از کالبدت جدا کنم و ترا نزدیک خویش آرم و کردار ترا جزا دهم، ای آدم هر کرا کردار نیکو بود جزا نیکو بیند و هر کرا کردار بد بود جزا بیند. آدم گفت این مرگ مرا خواهد بود بر خصوص یا همه فرزندانم را خواهد بود بر عموم؟ فرمان آمد که: ای آدم هر که حلاوت حیاة چشید ناچار مرارت مرگ چشد، الموت باب وکل الناس داخله، الموت کأس و کلّ الناس شاربها. هر که در زندگانی در آمد ناچار از در مرگ در آید، قرارگاه عالمیان و بازگشتن گاه جهانیان گور است. موعد ایشان رستاخیز قیامت است، مورد ایشان بهشت یا دوزخ است. پس هیچ اندیشه مهمتر از تدبیر مرگ نیست. مصطفی علیه الصلّاة و السلام گفت: «الکّیس من دان نفسه و عمل لما بعد الموت، پس آدم، شیث را حاضر کرد و او را خلیفه خویش کرد در زمین و او را وصیت کرد گفت: عليك بتقوى الله و لزوم طاعته و عليك بمناقب الخیر ل و ایتاک و طاعة النساء فانها بنست الوزیرة و بنست الشریکه و لا بدّ منها و کلمّا ذکرت الله فاذا ذکر الی جانبه محمدا (ص) فانی رأیته مکتوبا فی سرادق العرش و انا بین الروح و الطین ای پسر تقوی پیشه گیر و در همه حال پرهیزگار و طاعت دار باش و در خدمت لزوم گیر و در خیرها بکوش و زنان را طاعت دار مباش و بفرمان ایشان کار مکن که من بفرمان حوا کار کردم و رسید بمن آنچه رسید، ای پسر ذکر محمد بسیار کن، هر که نام الله گویی نام وی ور نام الله بند که من نام او دیدم نوشته بر سرادق عرش و بر اطراف حجب و پرده های بهشت و در هیچ آسمان نگذشتم که نه نام او میبردند و ذکر او میکردند. شیث گفت: و این محمد کیست بدین بزرگواری و بدین عزیزی؟! آدم گفت: نبی آخر الزمان آخرهم خروجا فی الدنیا و اولهم دخولا فی الجنة طوبی لمن ادركه و آمن به.

کعب گفت: روز آدینه آن ساعت که بدو خلق آدم بود همان ساعت وقت وفات وی بود، فرمان آمد بملك الموت علیه السلام: ان اهبط علی آدم فی صورتک الّتی لا تهبط فیها الا علی صفی و حبیبی احمد فرو رو بقبض روح آدم هم بران صفت که قبض روح احمد کنی آن برگزیده و دوست من، ای ملك الموت نگر که قبض روح وی نکنی تا نخست شراب عزا و صبر بدو دهی و با وی گویی: لو خلدت احدا لخلدتك اگر در همه خلق کسی را زندگانی جاودان دادمی ترا دادمی لکن حکمی است این مرگ رانده در ازل و قضایی رفته بر سر همه خلق، و انی انا الله لا اله الا انا الدیان الکبیر اقضی فی عبادی ما اشاء و احکم ما ارید منم آن خداوند که جز من خداوند نیست دیان و مهربان و بزرگوار و بزرگ بخشایش بر بندگان حکم کنم و قضا رانم بر ایشان چنان که خواهم و کس را باز خواست نیست و بر حکم من اعتراض نیست لا اسئل عما افعل و هم یسئلون ای ملك الموت با بنده من آدم بگو: انما قضیت عليك الموت لاعیدک الی الجنة الّتی اخرجتک منها دل خوش دار و انده مدار که این قضاء مرگ بر سر تو بدان راندم تا ترا بآن سرای پیروزی و بهشت جاودانی باز برم که از انجات بیرون آوردم و در آرزوی آن بمانده ای. ملك الموت فرو آمد و پیغام ملك

بگزارد و شراب عزا و صبر که الله فرستاد بوی داد، آدم چون ملك الموت را دید زار بگریست ملك الموت گفت: ای آدم آن روز که از بهشت واماندی و بدنیا آمدی چندین گریه و زاری نکردی که امروز میکنی بر فوت دنیا، آدم گفت: نه بر فوت دنیا میگیرم که دنیا همه بلا و عناست لکن بر فوت لذت خدمت و ذکر حق میگیرم، در بهشت لذت نعمت بود و در دنیا لذت خدمت و راز ولی نعمت، چون راز ولی نعمت آمد لذت نعمت کجا پدید آید. بروایتی دیگر گفته‌اند: پیش از انك ملك الموت رسید، آدم فرا پسران خویش گفت: مرا آرزوی میوه بهشت است روید و مرا میوه بهشت آرید، ایشان رفتند و در آن صحرا طواف همی کردند، و گفته‌اند که بر طور سینا شدند و دعا همی کردند، جبرئیل را دیدند با دوازده فریشته از مهتران و سروران فریشتگان و با ایشان کفن و حنوط بهشتی بود و بیل و تبر و آن کفن از روشنایی فروغ میداد و بوی حنوط میان آسمان و زمین همی دمید، جبرئیل فرزندان آدم را گفت: ما بالکم محزونین چیست شما را و چه رسید که چنین اندهگن و غمناک ایستاده‌اید؟ گفتند: ان ابانا قد کلفنا ما لا نطیقه پدر ما میوه بهشت آرزو میکند و دست ما بدان نمیرسد، بر ما آن نهاده که طاقت نداریم، جبرئیل گفت: باز گردید که آنچه آرزوی اوست ما آورده‌ایم، ایشان بازگشتند، چون آمدند جبرئیل را دید و فریشتگان و ملك الموت بر بالین آدم نشست، جبرئیل گوید: کیف تجدک یا آدم خود را چون بینی این ساعت ای آدم؟ آدم گفت: مرگ عظیم است و دردی صعب، اما صعبتر از درد مرگ آنست که از خدمت و عبادت الله می‌بازمانم، آن گه جبرئیل گفت: یا ملك الموت ارفق به فقد عرفت حاله هو آدم الذی خلقه الله بیده و نفخ فیه من روحه و امرنا بالسجود له و اسکنه جنته. آدم آن ساعت گفت: یا جبرئیل انی لاستحیی من ربی لعظیم خطیبتی فاذکر فی السماء تائباً او خاطئاً چکنم ای جبرئیل ترسم که مرا در آن حضرت آب روی نبود که نافرمانی کرده‌ام و اندازه فرمان در گذشته‌ام، ای جبرئیل اگر چه عفو کند نه شرم زده باشم و شرمسار در انجمن آسمانیان که گویند: این آن تائب است گنهکار، آدم میگوید و جبرئیل میگوید و فریشتگان همه بموافقت می‌گیرند، در آن حال فرمان آمد که: ای جبرئیل آدم را گو سر بردار و بر آسمان نگر تا چه بینی، آدم سر برداشت از بالین خود تا سرادقات عرش عظیم و فریشتگان را دید صفها برکشیده و انتظار قدوم روح آدم را جنات مأوی و فرادیس اعلی و انهار و اشجار آن آراسته و حور العین بر آن کنگره‌ها ایستاده و ندا میکنند که: یا آدم من اجلك خلقنا ربنا، آدم چون آن کرامت و آن منزلت دید گفت: یا ملك الموت عجل فقد اشتد شوقی الی ما اعطانی ربی فلم یزل آدم یقدس ربه حتى قبض ملك الموت روحه و سجاہ جبرئیل بثوبه ثم غسله جبرئیل و الملائكة و حنطوه و کفنوه و وضعوه علی سریره ثم تقدم جبرئیل و الملائكة ثم بنوا آدم ثم حواء و بناتها و کبر جبرئیل علیه اربعاً، و يقال: انه قدم للصلاة علیه ابنة شیث و اسمه بالعربیة هبة الله ثم حفروا له و دفنوه و سنوا علیه التراب ثم التفت جبرئیل الی ولد آدم و عزاهم و قال لهم: احفظوا وصیة ابيکم فانکم ان فعلتم ذلك لن تضلوا بعده ابدًا و اعلموا ان الموت سبیلکم و هذه سنتکم فی موتاکم فاصنعوا بهم ما صنعنا بابیکم و انکم لن ترونا بعد الیوم الی یوم القيمة: روی ان آدم لما اهبط الی الارض قيل له: لد للفناء و ابن للخراب.

من شاب قد مات و هو حىّ      يمشى على الارض مشى هالك  
لو كان عمر الفتى حسابا      فان فى شيبه فذلك

قوله: ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عِنْدَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ قال ابن عباس يعنى المحقّ و المبطل و الظالم و المظلوم.  
روى انّ الزبير بن العوام رضى الله عنه قال: يا رسول الله أ نختصم يوم القيمة بعد ما كان بيننا فى الدنيا مع خواصّ الذنوب؟ قال: «نعم حتى يؤدّى الى كلّ ذى حقّ حقه»، قال الزبير: و الله انّ الامر اذا لشديد. و قال ابن عمر: عشنا برهة من الدهر و كنا نرى ان هذه الآية انزلت فينا و فى اهل الكتابين، قلنا: كيف نختصم و ديننا واحد و كتابنا واحد حتى رأيت بعضنا يضرب وجوه بعض بالسيف فعرفت انها نزلت فينا. و عن ابى سعيد الخدرى قال: كنا نقول ربنا واحد و ديننا واحد و نبينا واحد فما هذه الخصومة؟ فلما كان يوم الصّفين و شدّ بعضنا على بعض بالسيف قلنا: نعم هو هذا.

و عن ابراهيم قال: لما نزلت: ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عِنْدَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ قالوا: كيف نختصم و نحن اخوان، فلما قتل عثمان قالوا: هذه خصومتنا. و سئل النّبى (ص) فيم الخصومة؟ فقال: «فى الدّماء فى الدّماء»  
و عن ابى هريرة قال قال رسول الله (ص) «من كانت لآخيه عنده مظلمة من عرض او مال فليتحلله اليوم قبل ان يؤخذ منه يوم لا دينار و لا درهم فان كان له عمل صالح اخذ منه بقدر مظلمته و ان لم يكن له عمل اخذ من سيّاته فجعلت عليه».

و عن ابى هريرة قال قال رسول الله (ص): «أ تدرّون ما المفلس؟» قالوا: المفلس فينا من لا درهم له و لا متاع، قال: «ان المفلس من امتى من يأتى يوم القيمة بصلاة و صيام و زكاة و كان قد شتم هذا و قذف هذا و اكل مال هذا و سفك دم هذا فيقضى هذا من حسناته و هذا من حسناته فان فنيت حسناته قبل ان يقضى ما عليه اخذ من خطاياهم فطرحت عليه ثمّ طرح فى النار».

قيل لآبى العالىة: قال الله لا تَخْتَصِمُوا لَدَيّْ ثُمَّ قَالَ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عِنْدَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ كيف هذا؟ قال: قوله لا تَخْتَصِمُوا لَدَيّْ لاهل الشرك، و قوله عِنْدَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ لاهل الملة فى الدّماء و المظالم التى بينهم. و قال ابن عباس: فى القيامة مواطن فهم يختصمون فى بعضها و يسكنون فى بعضها.

فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ عَلَى اللَّهِ فَزَعَمَ أَنَّهُ لَهُ وَلَدًا وَ شَرِيكًا وَ كَذَّبَ بِالصِّدْقِ إِذْ جَاءَهُ، وَ الْقُرْآنِ أَصْدَقُ الصِّدْقِ. و قيل: «بالصدق» اى بالصادق يعنى محمدا صلى الله عليه و سلم. أ لَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ استنهام تقرير، يعنى: أ ليس هذا الكافر يستحقّ الخلود فى النار.

### النوبة الثالثة

قوله: أ فَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ... بدانکه دل آدمی را چهار پرده است: پرده اول صدر است مستقر عهد اسلام لقوله تعالى: أ فَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ، پرده دوم قلب است محل نور ايمان لقوله تعالى: كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ، پرده سوم فؤاد است سراپرده مشاهدت حقّ لقوله: ما كَذَّبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى، پرده چهارم

شغاف است محط رحل عشق لقلوه: قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا. این چهار پرده هر یکی را خاصیتی است و از حق بهر یکی نظری، رب العالمین چون خواهد که رمیده‌ای را بکمند لطف در راه دین خویش کشد، اول نظری کند بصد روی تا سینه وی از هواها و بدعتها پاک گردد و قدم وی بر جاده سنت مستقیم شود، پس نظری کند بقلب وی تا از آرایش دنیا و اخلاق نکوهیده چون عجب و حسد و کبر و ریا و حرص و عداوت و رعونت پاک گردد و در راه ورع روان شود پس نظری کند بفؤاد وی و او را از علائق و خلائق باز برد، چشمه علم و حکمت در دل وی گشاید، نور هدایت تحفه نقطه وی گرداند، چنانکه فرمود: فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ، پس نظری کند بشغاف وی، نظری و چه نظری! نظری که بر روی جان نگارست و درخت سرور از وی ببارست و دیده طرب بوی بیدارست. نظری که درخت است و صحبت دوست سایه آن، نظری که شراب است و دل عارف پیرایه آن.

چون این نظر بشغاف رسد او را از آب و گل باز برد، قدم در کوی فنا نهد، سه چیز در سه چیز نیست شود: جستن دریافته نیست شود، شناختن در شناخته نیست شود، دوستی در دوست نیست شود. پیر طریقت گفت: دو گیتی در سر دوستی شد و دوستی در سر دوست، اکنون نه می‌یازم گفت که منم، نمی‌یازم گفت که اوست.

چشمی دارم همه پر از صورت دوست      با دیده مرا خوش است تا دوست دروست  
از دیده و دوست فرق کردن نه نکوست      یا اوست بجای دیده یا دیده خود اوست

قلوه: فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ نور بر سه قسم است: یکی بر زبان یکی بر دل یکی در تن. نور زبان توحید است و شهادت، نور تن خدمت است و طاعت و نور دل شوق است و محبت. نور زبان بجنت رساند، لقلوه: فَأَتَابَهُمُ اللَّهُ بِمَا قَالُوا جَنَّاتٍ نور تن بفردوس رساند، لقلوه: إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا، نور دل بقاء دوست رساند، لقلوه: وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ. کسی که در دنیا این سه نور یافت هم در دنیا او را سه خلعت دهند: اول مهابت تا از وی شکوه دارند بی‌آنکه از وی بیم دارند، دوم حلاوت تا او را جویند بی‌آنکه با وی سببی دارند، سوم محبت تا او را دوست دارند بی‌آنکه با وی نسبتی دارند.

پیر طریقت گفت: آن مهابت و حلاوت و محبت ازان است که نور قرب در دل او تابانست و دیده وری دوست دیده دل او را عیانست.

قلوه: قَوْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ بدانکه این قسوة دل از بسیاری معصیت خیزد و بسیاری معصیت از کثرت شهوات خیزد، و کثرت شهوات از سیری شکم خیزد عایشه صدیقه گوید: اول بدعتی که بعد از رسول خدا در میان خلق پدید آمد سیری بود، نفس‌های خود را سیری دادند تا شهوتهای اندرونی و بیرونی سر بر زد و سرکشی در گرفتند. ذو النون مصری گوید: هرگز سیر نخوردم که نه معصیتی کردم.

بو سلیمان دارایی گوید: هر انکس که سیر خورد در وی شش خصلت پدید آید از خصال بد: یکی حلاوت عبادت نیابد، دیگر حفظ وی در یاد داشت حکمت بد شود، سوم از شفقت بر خلق محروم ماند پندارد که همه همچون وی سیراند، چهارم شهوات بر وی زور کند و زیادت شود، پنجم طاعت و عبادت الله بر وی گران شود، ششم چون مؤمنان گرد مسجد و محراب گردند وی همه گرد طهارت گردد. و در خبر است از مصطفی علیه الصلاة والسلام گفت که دل‌های خویش را زنده گردانید باندک خوردن و پاک گردانید بگرسنگی تا صافی و نیکو شود. و گفت: هر که خویشتن را گرسنه دارد دل وی زیرک شود و اندیشه وی عظیم. شبلی گفت: هیچ وقت گرسنه نه نشستم که نه در دل خود حکمتی و عبرتی تازه یافتم و قال النبی (ص): «افضلکم عند الله اطولکم جوعا و تفکرا و ابغضکم الی الله کلّ اکول شرّوب نئوم، کلوا و اشربوا فی انصاف البطون فانه جزء من النبوّة».

الله نَزَلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِي... روندگان در راه شریعت و حقیقت دو گروه‌اند، گروهی مبتدیان راه‌اند «تقشعرو منه جلود الذین یخشون ربهم» در شأن ایشان، گریستن بزاری و نالیدن بخواری صفت ایشان، ناله ایشان ناله تائبان، خروش ایشان خروش عاصیان، اندوه ایشان اندوه مصیبت زدگان، آن ناله ایشان دیو راند گناه شوید دل گشاید. گروه دیگر سرهنگان درگاه‌اند، نواختگان لطف الله تَلِيْنُ جُلُودُهُمْ وَ قُلُوبُهُمْ إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ صفت ایشان، ذکر الله مونس دل ایشان، وعد الله آرام جان ایشان، نفس ایشان نفس صدیقان، وقار ایشان وقار روحانیان، ثبات ایشان ثبات ربانیان. یکی از صحابه روزی با آن مهتر عالم گفت صلوات الله و سلامه علیه: یا رسول الله چرا رخساره ما در استماع قرآن سرخ می‌گردد و آن منافقان سیاه؟ گفت: زیرا که قرآن نوری است ما را می‌افروزد و ایشان را می‌سوزد «يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا»، آن خواندن که در سالها اثر نکند از آنست که از زبانی آلوده بر می‌آید و بدلی آشفته فرو میشود. دل خویش بکلی با کلام ازلی قدیم باید داد تا بمعانی آن تمتع یابی و بحقیقت سماع آن رسی، يقول الله عزّ و جلّ: إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ.

#### ٤ النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ الَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَ أَن كَسَ رَاسَتِي آرد فردا، وَ صَدَّقَ بِهِ وَ رَاسَتِي دانسته بود وی آن را، أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ (٣٣) ایشانند باز پرهیزنده.

لَهُمْ مَا يَشَاؤُنَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ایشانراست هر چه خواهند نزدیک خداوند ایشان، ذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ (٣٤) آنست پاداش نیکوکاران.

لِيُكَفِّرَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي عَمِلُوا تَابَسْتَرِدُ اللَّهُ از ایشان بترکار که کردند، وَ يَجْزِيَهُمْ أَجْرَهُمْ وَ پاداش دهد ایشان را بمزد ایشان، بِأَحْسَنَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ (٣٥) نیکوتر کاری را که میکردند.

أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ بَسَنَدَهُ نیست الله رهیکان خویش را بداشت و باز داشت، وَ يُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ و میترسانند ترا باین پرستیدگان جز الله، وَ مَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ (٣٦) و هر که را بیراه کرد خدا، او

را رهنمایی نیست.

وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُضِلٍّ وَ هَر كَه رَا رَاه نَمُودِ اللَّهِ، او رَا بِي رَاه كَننده اِي نِيست، أَلَيْسَ اللَّهُ بِعَزِيزٍ ذِي انْتِقَامٍ (۳۷) بگو الله نه تواناييست تاونده كينستان؟

وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ وَ اگَر پَرسی مَشركان رَا، مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ كَه كِي أَفْرِيدَ آسْمَانَهَا وَ زَمِينَهَا رَا؟ لِيَقُولَنَّ اللَّهُ نَاجِرًا كَوِيند كَه اللَّهُ، قُلْ أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَوِي چَه بِيْنِيد اَيْن چَه مِي پَرستيد فَرُود از اللَّهُ، إِنْ أَرَادَنِي اللَّهُ بِضُرٍّ اگَر اللَّهُ بَمَنْ كَزَندي خَواهد، هَلْ هُنَّ كَاشِفَاتُ ضُرِّهِ ايشان باز بَرنده اند كَزند او رَا؟ أَوْ أَرَادَنِي بِرَحْمَةٍ يَا بَمَنْ بَخشايشي خَواهد كَرْد وَ نِيكويي كَه بَمَنْ رَسد، هَلْ هُنَّ مُمَسِكَاتُ رَحْمَتِهِ ايشان باز كِرنده اند بَخشايش او رَا؟ قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ بگو الله مَرَا بَخدايي بَسنده است، عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ (۳۸) باو پِشتي دارند پِشتي داران وَ بَرُو چَسبند كارسپاران.

قُلْ يَا قَوْمِ كَوِي اِي قَوْمِ مَنْ، اَعْمَلُوا عَلَي مَكَانَتِكُمْ هَم بَر اَن كَه هَسْتيد مِيباشيد وَ كَار مِي كِنيد، اِنِّي اَعْمَلٌ كَه مَنْ هَم بَر اَن كَه هَسْتَم مِيباشم وَ كَار مِي كِنم، فَسَوْفَ نَعْلَمُونَ (۳۹) مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ اَرِي بَدانيد كَه اَن كِيست كَه باو آيد عذابي كَه رَسوا كند او رَا، وَ يَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُقِيمٌ (۴۰) وَ فَرُو آيد بَدو عذابي پاينده كَه بَسر نِيايد.

إِنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ مَا فَرُود فَرستاديم بَر تُو اَيْن نَامه، لِلنَّاسِ بِالْحَقِّ مَرْدَمَانَ رَا بَر اَسْتِي، فَمَنْ اهْتَدَى فَلِنَفْسِهِ هَر كَه بَر اِه رَاسْت رُود خَويشتن رَا رُود، وَ مَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَ هَر كَه بَر كَمراهي رُود كَمراهي او بَر او، وَ مَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ (۴۱) وَ تُو بَر ايشان خَداوند وَ كارساز نَه اِي.

اللَّهُ يَتَوَقَّى النَّفْسَ اللَّهِ اوست كَه مِي ميراند هَر تَنِي رَا، حِينَ مَوْتِهَا بَهنگام مَرگ او، وَ الَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا وَ هَر كَس كَه بَنمرده بود در خَواب خَويش، فَيَمْسِكُ الَّتِي قَضَى عَلَيْهَا الْمَوْتَ مِي ميراند وَ جان باز مِيستاند در خَواب اَن رَا كَه قَضاي مَرگ او در رَسيد وَ يَرْسِلُ الْأَخْرَى وَ مِي كَشايد از خَواب وَ زنده باز مِي فَرستد اَن ديگر كَس رَا كَه هَنگام مَرگ او در نَرسيد اَنيز، اِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى تا بَهنگامي نَام زده كرده مَرگ او رَا، إِنْ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (۴۲) دَرين أَفَرينش خَواب نَشانه است صَراح ايشان رَا كَه در اَنديشند.

أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ شُفَعَاءَ فَرُود از اللَّهُ شَفيعان مِي كِرند، قُلْ أَوْ لَوْ كَانُوا لَا يَمْلِكُونَ شَيْئًا وَ لَا يَعْقِلُونَ (۴۳) كَوِي باش وَ اگَر بَر هِيچ كَار پادشاه نَباشند وَ هِيچيز در نِيابند؟

قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَميعاً كَوِي شَفاعت خَدايراست بَهمگي، لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ پادشاهي آسَمَانَ وَ زَمين او رَاسْت، ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۴۴) پَس اَن كَه شَمَا رَا وَ او بَرند.

وَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَ حَذُّهُ وَ اَن كَه كَه اللَّهُ رَا نَام بَرند بِيكتايي، اَشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ بَر مَد دِلهاي ايشان كَه بَه نَمي كِرند بَرستاخيز، وَ إِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ وَ چُون پيش ايشان مَعبودان ديگر رَا ياد كَنند إِذَا هُمْ يَسْتَنْبِثُونَ (۴۵) ايشان تازَه رُوي ورا مَشكين مِي باشند.

قُلْ اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ كَوِي خَدايا كَرديگار آسَمَانَ وَ زَمين، عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ داناي نَهان وَ



أَشْكَاراً، أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ تُوَ أُنَىٰ كَمَا دَاوَرَىٰ بَرَىٰ مِثْلَ بَنَدِغَانَ خَوِيشَ، فِي مَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (٤٦) در آنچه ایشان در آن بودند خلاف رفتند و خلاف گفتند.

وَلَوْ أَنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَ إِنْ كَانُوا فِيهَا كَافِرِينَ شَدَدَتْ لَهُمْ فِيهَا حَبْلٌ مِمَّا يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنَافِقَةِ وَأَلْقَوْا لِإِبْلِيسَ أَيُّ مَقْعَدٍ وَجَدُوا لَهُ جَهَنَّمَ مَعًا وَ هُمْ فِيهَا مُخْتَلِفُونَ (٤٧) عذاب آن روز رستاخیز، و بَدَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ وَ بَا دِيدَ أَيْدِ ائِشَانِ رَا اَزِ اَللَّهِ، مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ (٤٧) کاری و چیزی که هرگز در پنداره ایشان نبود.

وَبَدَا لَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَ پِيشِ ائِيدِ ائِشَانِ رَا بَدَهَائِ اَنچِه مِیْكَرَدَنْدِ، وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤْنَ (٤٨) و فرا سر نشست ایشان را و ببود بایشان آنچه می‌خندیدند از آن و افسوس میداشتند بران.

فَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَا نَا هَرَّ كِه كِه بَمَرْدَمِ رَسْدِ كَزَنْدِیِ یَا رَنْجِیِ خَوَانْدِ مَا رَا، ثُمَّ إِذَا حَوَّلْنَا نِعْمَةً مِّنَّا پَسِ چُونِ اُو رَا نِیْكَوِیِ ائِینِ جِهَانِیِ بَخْشِیمِ اَزِ نَزْدِیْكَ خَوْدِ، قَالِ اِنَّمَا اُوْتِیْتُهُ عَلٰی عِلْمٍ كَوِیْدِ ائِینِ مَالِ وَ ائِینِ نَعْمَتِ مَرَا بَزِیْرِکِیِ مَنِ دَادَنْدِ، بَلْ هِيَ فِئْتَةٌ نِه چِنَانَسْتِ كِه اَن اَزِ مَایِشِ اُو رَا دَادَنْدِ، وَ لَكِنْ اَكْثَرَهُمْ لَا یَعْلَمُونَ (٤٩) لکن بیشتر ایشان نمیدانند.

قَدْ قَالَهَا الذِّیْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَفْتِ هَمْچِنِینِ ائِشَانِ كِه پِیشِ اَزِ ائِشَانِ بُوْدَنْدِ، فَمَا اُغْنٰی عَنْهُمْ مَا كَانُوا یَكْسِبُونَ (٥٠) سود نداشت ایشان را و بکار نیامد آنچه می‌کردند و می‌ساختند.

فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا تَا بَایِشَانِ رَسِیدِ بَدَهَائِ اَنچِه مِیْكَرَدَنْدِ، وَ اَلَّذِیْنَ ظَلَمُوا مِنْ هَؤُلَاءِ وَ ائِشَانِ كِه كَافِرِ شَدَدَتْ اَزِ بِنَانِ، سَیْصِیْبُهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا اَرِیِ بَایِشَانِ رَسْدِ بَدَهَائِ اَنچِه مِیْكَرَدَنْدِ، وَ مَا هُمْ بِمُعْجِزِیْنَ (٥١) و ایشان پیش نشوند و بر ما در نگذرند.

أَوْ لَمْ یَعْلَمُوا نَمِیدَانْدِ، اَنَّ اَللَّهَ یَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ یَشَاءُ كِه اَللَّهَ فَرَاخِ مِیْگَسْتَرَانْدِ رُوْزِیِ اُو رَا كِه خَوَاهْدِ؟ اِنَّ فِی ذٰلِكَ لَآیَاتٍ لِّقَوْمٍ یُّؤْمِنُونَ (٥٢) در آن نشانهایی روشن است ایشان را که بگردند.

### النوبة الثانية

قوله: وَ الَّذِي جَاءَ بِالصَّدَقِ وَ صَدَّقَ بِهِ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: وَ الَّذِي جَاءَ بِالصَّدَقِ يَعْنِي رَسُولَ اللَّهِ جَاءَ بِبَلَاءِ اللَّهِ الْإِلَهَ وَ صَدَّقَ بِهِ الرَّسُولَ اَيْضًا بَلَّغَهُ الْخَلْقَ. وَ قَالَ السُّدِّيُّ: وَ الَّذِي جَاءَ بِالصَّدَقِ جِبْرِئِيلُ جَاءَ بِالْقُرْآنِ «وَ صَدَّقَ بِهِ» مُحَمَّدًا (ص) تَلَقَّاهُ بِالْقَبُولِ. وَ قَالَ أَبُو الْعَالِيَةِ وَ الْكَلْبِيُّ: «جَاءَ بِالصَّدَقِ» رَسُولَ اللَّهِ (ص)، «وَ صَدَّقَ بِهِ» أَبُو بَكْرٍ. وَ قِيلَ: «صَدَّقَ بِهِ» الْمُؤْمِنُونَ، لِقَوْلِهِ: أَوْلَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ وَ قَالَ الْحَسَنُ: هُمُ الْمُؤْمِنُونَ صَدَّقُوا بِهِ فِي الدُّنْيَا وَ جَاءُوا بِهِ فِي الْآخِرَةِ. وَ فِي الْخَبَرِ اَنَّ الْمُؤْمِنَ يَجِيءُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ بِالْقُرْآنِ فَيَقُولُ: هَذَا الَّذِي اعْطَيْتُمُونَا صَدَقْنَا بِهِ وَ عَلَّمْنَا بِمَا فِيهِ. أَوْلَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ عَذَابَ اللَّهِ.

لَهُمْ مَا يَشَاؤُنَ عِنْدَ رَبِّهِمْ اَي لِهَمْ مَا يَتَمَنُّونَ فِي الْجَنَّةِ عِنْدَ رَبِّهِمْ اِذَا دَخَلُوهَا، ذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ اَي ثَوَابِ الْمُؤْمِنِينَ. يُقَالُ: اَجْمَعُ الْعِبَارَاتِ عَنِ نَعِيمِ الْجَنَّةِ اِنَّ لَّهُمْ مَا يَشْتَهُونَ وَ اَجْمَعُ الْعِبَارَاتِ لِعَذَابِ الْآخِرَةِ قَوْلُهُ: وَ حِيلَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ.

لِيُكْفِرَ اللَّهُ عَنْهُمْ اللّٰمِ فِي قَوْلِهِ: لِيُكْفِرَ مُتَّصِلٌ بِالْمَحْسِنِينَ، يعنى: الَّذِينَ أَحْسَنُوا رَجَاءً أَنْ يَكْفُرَ اللَّهُ عَنْهُمْ مَسَاوِي أَعْمَالِهِمْ وَيَجْزِيهِمْ بِمَحَاسِنِهَا. و قيل: متصل بالجزاء يعنى: جزاهم كى يكفر عنهم، أَسْوَأَ الَّذِي عَمِلُوا أَى الْكُفْرَ بِالتَّوْحِيدِ وَ الْمَعَاصِيَ بِطَاعَتِهِمْ، وَ يَجْزِيهِمْ أَجْرَهُمْ أَى يُعْطِيهِمْ ثَوَابَهُمْ بِأَحْسَنَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ أَى بِسَبَبِ إِيمَانِهِمْ. و قيل: أَسْوَأَ الَّذِي عَمِلُوا قَبْلَ الْإِيمَانِ وَ أَحْسَنَ الَّذِي عَمِلُوا فِي الْإِيمَانِ.

قوله: أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ مفسران گفتند اين آيت دو بار از آسمان فرو آمد، يك بار در حق مصطفى صلوات الله عليه و يك بار در شأن خالد بن الوليد، و روا باشد نزول يك آيت دو بار از آسمان چنان كه سوره فاتحه بيك قول از بهر آن آن را مثانى گویند كه دو بار از آسمان فرو آمد يك بار به مكه و يك بار به مدینه، همچنين أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ، هر چه مگاران عالم در هلاك كسى بكوشند، كفار مكه در هلاك مصطفى (ص) بكار داشتند و مكر و دستان بر وى ساختند چنانك رب العزة فرمود: وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا، أَمَا أَنْ مَكْرٍ وَ دَسْتَانِ إِيشَانِ از پيش نرفت و بر وى دست نيافتند كه رب العزة اين آيت فرستاده بود در حق وى: أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ يعنى محمداً (ص) و نزول دوم و شأن خالد بن وليد آنست كه قومى از مشركان عرب درختى را بمعبودى گرفته بودند و ديوى در زير ببيخ آن درخت قرار کرده بود نام آن ديو عزى و رب العزة آن را سبب ضلالت ايشان کرده، مصطفى (ص) خالد بن وليد را فرمود درخت را از ببيخ بر آرد و آن ديو را بکشد، مشركان گرد آمدند و خالد را بترسانيدند كه عزى ترا هلاك كند يا ديوانه كند، خالد از مخالفت ايشان مصطفى (ص) را خبر كرد و رب العزة در حق وى اين آيت فرستاد كه أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ وَ يَخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ، خالد بازگشت و آن درخت را از ببيخ بکند، و مشركان ميگفتند: جَنِينَهُ يَا عَزَى حَرَقِيهِ، خالد از ان نينديشيد و درخت بکند و زير آن درخت شخصى يافت عظيم سياه كريبه المنظر و او را بکشت، پس مصطفى (ص) گفت: تِلْكَ عَزَى وَ لَنْ تَعْبُدَ أَبَدًا.

حمزه و كساى و ابو جعفر «بكاف عباده» خوانند بجمع و المراد به الانبياء عليهم السلام قصد هم قومهم بالسوء كما قال تعالى: وَ هَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ لِيَأْخُذُوهُ فَكَفَاهُمْ اللَّهُ شَرًّا مِنْ عَادَاتِهِمْ.

وَ مَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ أَى مِنْ اضْلَهُ اللَّهُ عَنْ طَرِيقِ الرَّشَادِ وَ سَبِيلِ الْحَقِّ فَلَا يَهْدِيهِ غَيْرُهُ. وَ مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُضِلٍّ أَى مِنْ يَهْدِيهِ اللَّهُ لِدِينِهِ لَا يَسْتَطِيعُ أَحَدٌ أَنْ يَضِلَّهُ أَوْ يَخْذُلَهُ، أَلَيْسَ اللَّهُ بِعَزِيزٍ أَى مُنِيعٍ فِي مَلِكِهِ، ذِي انْتِقَامٍ مِنْ أَعْدَائِهِ.

وَ لَمَّا سَأَلْتَهُمْ أَى لَوْ سَأَلْتَ يَا مُحَمَّدُ هَؤُلَاءِ الْمُشْرِكِينَ الَّذِينَ يَخَوِّفُونَكَ بِأَلِهَتِهِمْ فَقُلْتَ لَهُمْ: مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ لِيَقُولَنَّ اللَّهُ، فَسَأَلَهُمُ النَّبِيُّ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ عَنْ ذَلِكَ فَقَالُوا: اللَّهُ خَلَقَهُمَا، فَقَالَ اللَّهُ لِمُحَمَّدٍ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ. قُلْ أَوْ قَرَأْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ أَرَادَنِيَ اللَّهُ بِضُرٍّ شَدِيدٍ وَ بِلَاءٍ وَ ضَيْقٍ مَعِيشَةٍ. الضَّرُّ إِذَا قَرْنَ بِالنَّفْعِ فَتَحَ الضَّادُ وَ إِذَا افْرَدَ ضَمٌّ وَ هُوَ اسْمٌ لِكُلِّ مَكْرُوهٍ، هَلْ هُنَّ كَاشِفَاتُ ضُرِّهِ أَى هَلِ الْإِصْنَامُ دَافِعَاتُ شِدَّتِهِ عَنِّي؟ أَوْ أَرَادَنِي بِرَحْمَةٍ نِعْمَةٍ وَ بَرَكَةٍ هَلْ هُنَّ مُمَسِكَاتُ رَحْمَتِهِ قَرَأَ أَهْلُ الْبَصْرَةِ: «كَاشِفَاتُ» «مَمْسَكَاتُ» بِالتَّنْوِينِ «ضُرِّهِ» وَ «رَحْمَتِهِ» بِنَصْبِ الرَّاءِ وَ التَّاءِ.

و قرأ الآخرون بلاتنوين على الاضافة. قال مقاتل: فسألهم النبي (ص) عن ذلك فسكتوا فقال الله لرسوله: قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ تَقْتَى بِهِ و اعتمادي عليه عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ اى به يثق الواثقون، اى اذا قال الكفار انا نعبد الاصنام ليقربونا الى الله زلفى فقل لهم «حسبى الله» قُلْ يَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَى مَكَانَتِكُمْ اى على ناحيتكم التى اخترتموها و تمكنت عندكم. قال اهل اللغة: المكانة مصدر مكن فهو مكين، اى حصلت له مكانة و قدرة، اِنِّي عاملٌ فى الكلام اضمار، اى اعملوا على مكانتكم انى عامل على مكانتى. و قيل: اعملوا على شاكلتكم و عادتكم انى عامل على شاكلتى و عادتى.

فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُحْزِيهِ هذا تهديد و وعيد، اى سوف تعلمون من يأتیه عذاب يهينه و يفضحه فى الدنيا، وَ يَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُّقِيمٌ. دائم لا يفارقه فى الآخرة.

إِنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ لِلنَّاسِ بِالْحَقِّ يعنى القرآن «للناس» اى لجميع الناس بالحق اى بسبب الحق ليعمل به. و قيل: «بالحق» اى بالخبر عن الحشر و الحساب و جميع ما هو حق و كائن ممّا اخبر الله عز و جل عنه، فَمَنْ اهْتَدَى الْحَقَّ وَ لَزِمَهُ «فلفنفسه» نفع ذلك وَ مَنْ ضَلَّ فَارِقَ الْحَقِّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا اى فضلالته على نفسه، يعنى اثم ضلالته و وبال امره راجع اليه، وَ مَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ اى بمسلط تحملهم على الايمان، انما عليك البلاغ. در ابتدای سوره إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ كَافٍ و درین موضع أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ كَافٍ، و فرق آنست كه در هر موضع كه «انزلنا عليك» كَافٍ خطابى است با تخفيف، و هر جا كه «انزلنا اليك» كَافٍ خطابى است با تكليف، نبينى كه در اول سوره مصطفى را با خلاص در عبادت مكلف كرد كَافٍ: فَأَعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ، و درین موضع ختم آيت بتخفيف كرد كَافٍ: وَ مَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ اى لست بمسؤل عنهم، فخفف عنه ذلك.

اللَّهُ يَتَوَقَّى النَّفْسَ الْنَافْسَ اسم لحركة الحى، و لكل انسان نفسان: نفس حياة و نفس يقظة يحيى باحديهما و يستيقظ بالآخرى، و التوفى على وجهين: توفى النّوم كقوله: وَ هُوَ الَّذِي يَتَوَقَّأَكُم بِاللَّيْلِ، و توفى الموت كقوله: قُلْ يَتَوَقَّأَكُم مَلَكُ الْمَوْتِ فَاَلْمَيّتِ متوفى تفارقه نفس الحياة عند الموت و انقضاء الاجل و النائم متوفى تفارقه نفس اليقظة و التمييز عند النوم، و معنى الآية الله يتوفى الانفس مرتين مرّة حين موتها و مرّة حين نومها، فَيُؤَمِّسُكَ الَّذِي قَضَى عَلَيْهَا الْمَوْتِ فَلَا يَرُدُّهَا إِلَى الْجَسَدِ وَ يُرْسِلُ الْآخِرَى يعنى و يردّ الآخرى التى لم يقض عليها الموت الى الجسد الى أَجَلٍ مُّسَمًّى اى الى ان يأتى وقت موته. قرأ حمزة و الكسائى: «قضى» بضم القاف و كسر الضاد على ما لم يسمّ فاعله الموت برفع التاء. و قرأ الباقون «قضى» بفتح القاف و الضاد على تسمية الفاعل لقوله: اللَّهُ يَتَوَقَّى النَّفْسَ الْمَوْتِ بنصب التاء و قال بعضهم فى الانسان نفس و روح بينهما مثل شعاع الشمس فالنفس التى بها العقل و التمييز و الروح التى بها النفس و الحركة فاذا نام العبد قبض الله نفسه و لم يقبض روحه. و عن على (ع) «يخرج الروح عند النوم و يبقى شعاعه فى الجسد فبذلك يرى الرؤيا فاذا انتبه من النوم عاد الروح الى الجسد باسرع من لحظة».

و يقال: ان ارواح الاحياء و الاموات تلتقى فى المنام فتعارف ما شاء الله و تأتى ما شاء الله من بلاد

الارض و من السماء و من الغيب و اذا ارادت الرجوع الى اجسادها امسك الله ارواح الاموات عنده و ارسل ارواح الاحياء حتى ترجع الى اجسادها الى انقضاء مدة حياتها. و عن ابي هريرة قال قال رسول الله (ص): «اذا اوى احدكم الى فراشه فلينفذ فراشه بداخله از اره فانه لا يدري ما خلفه عليه ثم يقول باسمك ربى وضعت جنبى و بك ارفعه ان امسكت روحى فارحمها و ان ارسلتها فاحفظها بما تحفظ به عبادك الصالحين».

إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّدَالِلَاتٍ عَلَىٰ قُدْرَتِهِ حَيْثُ لَمْ يَغْلُظْ فِي أَمْسَاكَ مَا يَمْسُكُ مِنَ الْأَرْوَاحِ وَ أَرْسَالَ مَا يَرْسَلُ مِنْهَا. وَ قَالَ مَقَاتِلٌ: لِعَلَّامَاتٍ، لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ فِي أَمْرِ الْبَعْثِ، أَيْ تَوْقِي نَفْسَ النَّائِمِ وَ أَرْسَالَهَا بَعْدَ التَّوْفِي دَلِيلَ عَلَى الْبَعْثِ.

أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ شُفَعَاءَ «ام» ها هنا هي المعادلة لهزمة الاستفهام، تقديره: اعبدوا الاوثان لانها خلقت الكائنات ام لانها تدفع المكروه ام لانها تشفع لهم. و قيل: «ام» بمعنى بل، يعنى ان هؤلاء الكفار لا يؤمنون بما يخبرهم به بل يتخذون من دون الله شركاء يزعمون انهم شفعاؤهم عنده قل ا و لو كانوا يعنى قل يا محمد و ان كانت آلهة لا يملكون شيئاً من الشفاعة و لا يعقلون انكم تعبدونهم، و جواب هذا محذوف، تقديره: و ان كانوا بهذه الصفة يتخذونهم: قل لله الشفاعة جميعاً لا يشفع احد الا باذنه و قوله «جميعاً» نصب على الحال. له ملك السموات و الارض ثم إليه ترجعون يعنى اليه مرجعكم فاحذروا سخطه و اتقوا عقابه.

وَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ نَفْسُهُ. قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: «اشْمَأَزَّتْ» أَيْ انْقَبَضَتْ عَنِ التَّوْحِيدِ. وَ قَالَ قَتَادَةُ: اسْتَكْبَرَتْ، وَ أَسْأَلَ الْأَشْمِئِزَّازَ النَّفُورَ وَ الْاسْتِكْبَارَ.

وَ إِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ يَعْنِي الْأَصْنَامَ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ بِفِرْحَانٍ قَالَ مُجَاهِدٌ وَ مَقَاتِلٌ: وَ ذَلِكَ حِينَ قَرَأَ النَّبِيُّ (ص) سُورَةَ النَّجْمِ فَالْقَى الشَّيْطَانَ فِي أَمْنِيَّتِهِ تَلَى الْغُرَانِيْقَ الْعُلَى فَفَرِحَ بِهِ الْكُفَّارُ.

قُلِ اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ فِي مَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ رَوَى عَنْ أَبِي سَلَمَةَ قَالَ: سَأَلْتُ عَائِشَةَ بِمَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) يَفْتَتِحُ الصَّلَاةَ مِنَ اللَّيْلِ قَالَتْ كَانَ يَقُولُ: اللَّهُمَّ رَبِّ جِبْرَائِيلَ وَ مِيكَائِيلَ وَ إِسْرَافِيلَ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ أهدنى لما اختلف فيه من الحق باذنك انك تهدي من تشاء الى صراط مستقيم.

وَ لَوْ أَنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً وَ مِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ مِنْ سُوءِ الْعَذَابِ أَيْ مِنْ شِدَّةِ الْعَذَابِ «يَوْمَ الْقِيَامَةِ» لَوْ كَانَ يَخْلُصُهُمْ ذَلِكَ. وَ قِيلَ: لَا يَقْبَلُ مِنْهُمْ ذَلِكَ، وَ بَدَأَ لَهُمْ ظَهَرَ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ فِي الدُّنْيَا أَنَّهُ نَازِلٌ بِهِمْ فِي الْآخِرَةِ أَيْ ظَنُّوا أَنَّ لَهُمْ ثَوَابًا عَلَى حَسَنَاتِهِمْ فَلَمْ تَنْفَعَهُمْ حَسَنَاتُهُمْ مَعَ الشَّرِكِ بِاللَّهِ وَ قِيلَ: لِأَنَّهُمْ كَانُوا يَنْكُرُونَ الْبَعْثَ، وَ الْاِحْتِسَابَ الْاِعْتِدَادَ بِالشَّيْءِ مِنْ جِهَةِ دُخُولِهِ فِيمَا يَحْسِبُهُ. وَ قِيلَ: أَنَّهُمْ كَانُوا يَتَقَرَّبُونَ إِلَى اللَّهِ بِعِبَادَةِ الْأَصْنَامِ فَلَمَّا عَوْقَبُوا عَلَيْهَا بَدَأَ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مَا لَمْ يَحْتَسِبُوا.

رَوَى أَنَّ مُحَمَّدَ بْنَ الْمُنْكَدِرِ جَزَعَ عِنْدَ الْمَوْتِ فَقِيلَ لَهُ فِي ذَلِكَ فَقَالَ: اخْشَى أَنْ يَبْدُو لِي مَا لَمْ أَحْتَسِبْ وَ بَدَأَ لَهُمْ سَيِّئَاتٌ مَا كَسَبُوا أَيْ مَسَاوِي أَعْمَالِهِمْ مِنَ الشَّرِكِ وَ ظَلَمِ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ، وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤْنَ أَحَاطَ بِهِمْ جَزَاءُ اسْتَهْزَائِهِمْ.

فَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَانَا قِيلَ: هَذِهِ الْآيَةُ نَزَلَتْ فِي أَبِي جَهْلٍ. وَقِيلَ: فِي أَبِي حَذِيفَةَ بْنِ الْمُغِيرَةَ وَقِيلَ عَامٌ فِي جَمِيعِ الْكُفَّارِ، وَالْمَعْنَى مِنْ عَادَةِ هَؤُلَاءِ الْكُفَّارِ أَنَّهُ إِذَا مَسَّهُمْ ضَرٌّ بَوَسَّ وَشَدَّةٌ وَ مَرَضٌ أَخْلَصُوا الدُّعَاءَ لَا يَرُونَ لِكُشْفِهِ غَيْرَنَا.

رَوَى أَنَّ النَّبِيَّ (ص) قَالَ لِلْحَصِينِ الْخَزَاعِيِّ قَبْلَ أَنْ أَسْلَمَ: كَمْ تَعْبُدُ الْيَوْمَ يَا هَذَا؟ قَالَ سَبْعَةَ وَاحِدَةً فِي السَّمَاءِ وَ سِتَّةً فِي الْأَرْضِ، فَقَالَ: أَنْهُمْ تَعَدُّهُ لِيَوْمِ رَغْبَتِكَ وَ رَهْبَتِكَ، فَقَالَ: الَّذِي فِي السَّمَاءِ ثُمَّ إِذَا حَوَّنَاهُ أَيْ اعْطَيْنَاهُ نِعْمَةً مِنْهَا أَيْ صِحَّةً وَ رِخَاءً فِي الْعَيْشِ، قَالَ إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَى عِلْمٍ أَيْ عَلَى عِلْمٍ مِنَ اللَّهِ بَأَنِّي لَهُ أَهْلٌ. قَالَ مَقَاتِلُ: أَيْ عَلَى خَيْرِ عِلْمِهِ اللَّهُ عِنْدِي وَ ذِكْرِ الْكِنَايَةِ لِأَنَّ الْمُرَادَ بِالنِّعْمَةِ الْإِنْعَامَ، بَلْ هِيَ فِتْنَةٌ يَعْنِي تِلْكَ النِّعْمَةُ فِتْنَةٌ اسْتَدْرَاجَ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى وَ امْتِحَانٌ وَ بَلِيَّةٌ. وَقِيلَ: بَلْ كَلِمَتُهُ الَّتِي قَالَهَا فِتْنَةٌ، وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ أَنَّهُ اسْتَدْرَاجٌ وَ امْتِحَانٌ.

قَدْ قَالَهَا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَالَ مَقَاتِلُ: يَعْنِي قَارُونَ فَانَّهُ قَالَ إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَى عِلْمٍ عِنْدِي، فَمَا أَغْنَى عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ يَعْنِي فَلَمْ يَنْفَعَهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ مِنَ الْكُفْرِ حِينَ أَتَيْتَهُمُ الْعَذَابَ.

فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتٌ مَا كَسَبُوا أَيْ جَزَائِهَا يَعْنِي الْعَذَابَ، ثُمَّ أَوْعَدَ كَقَارِ مَكَّةَ فَقَالَ: وَالَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ هَؤُلَاءِ سَيُصِيبُهُمْ سَيِّئَاتٌ مَا كَسَبُوا وَ مَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ أَيْ بِفَانْتِنِينَ لِأَنَّ مَرْجِعَهُمْ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ.

أَوْ لَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ هَذَا جَوَابُ لِقَوْلِهِ مَنْ قَالَ: إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَى عِلْمٍ أَيْ لَيْسَ كَمَا يَظُنُّهُ أَوْ لَمْ يَعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ أَحَدٌ يَقْدِرُ عَلَى بَسْطِ الرِّزْقِ وَ تَقْتِيرِهِ إِلَّا اللَّهُ يَوْسَعُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَقْدِرُ أَيْ يَقْتَرُّ عَلَى يَشَاءُ، إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ أَيْ فِي ضَيْقِ حَالِ اللَّيِّيبِ وَ سَعَةِ حَالِ الْأَبْلِهِ دَلِيلٌ عَلَى الرِّزَاقِ، وَ تَقْدِيرِهِ يَرِدُ بِهَذِهِ الْآيَةِ عَلَى مَنْ يَرَى الْغِنَاءَ مِنَ الْكَيْسِ وَ الْفَقْرَ مِنَ الْعَجْزِ، قَالَ الشَّاعِرُ:

و لا كل ما يحوى الفتى من تلاده      لحزم و لا ما فاتته لتوان

### النوبة الثالثة

قوله: وَ الَّذِي جَاءَ بِالصَّدَقِ وَ صَدَّقَ بِهِ... بدانکه معنی صدق راستی است و راستی در چهار چیز است در قول و در وعد و در عزم و در عمل، راستی در قول آنست که حق جل جلاله گفت مصطفی را صلوات و سلامه علیه: وَ الَّذِي جَاءَ بِالصَّدَقِ. راستی در وعد آنست که اسماعیل پیغامبر را گفت علیه السلام: إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ. راستی در عزم آنست که اصحاب رسول را گفت: رَجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ. راستی در عمل آنست که مؤمنان را گفت: أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا. کسی که این خصلتها جمله در وی مجتمع شود او را صدیق گویند، ابراهیم خلیل صلوات الله و سلامه علیه برین مقام بود که رب العزة در حق وی فرمود: إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا مصطفی (ص) را پرسیدند که کمال دین چیست؟ گفت: گفتار بحق و کردار بصدق. پیری را گفتند: صدق چیست؟ گفت: آنچه گویی کنی و آنچه نمایی داری و آنجا که آواز دهی باشی. صدق در قول آنست که بنده چون با حق در مناجات شود صدق از خود طلب کند، چون گوید: وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ

السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلَهُ: روی آوردم در خداوند آسمان و زمین، اگر درین حال روی وی با دنیا بود پس دروغ بود. چون گوید: إِيَّاكَ نَعْبُدُ من بنده توام ترا پرستم و آن گه در بند دنیا و در بند شهوت بود دروغ گفته باشد، زیرا که مرد بنده آنست که در بند آنست، ازینجا گفت مصطفی علیه الصلاة والسلام: «تعس عبد الدرهم تعس عبد الدينار»

او را بنده زر و سیم خواند چون در بند زر و سیم بود. بنده باید که از دنیا و شهوات آزاد شود و از خویشتن نیز آزاد شود تا بندگی حق مرورا درست گردد.

بو یزید بسطامی گفت: اوقفنی الحق سبحانه بین یدیه الف موقف فی کلّ موقف عرض علیّ المملکة، فقلت: لا اریدها، فقال لی فی آخر الموقف: یا با یزید ما ترید؟

قلت: ارید ان لا ارید، قال انت عبدی حقا گفت در عالم حقایق از روی الهام حق جل جلاله مرا ترقی داد و در هزار موقف بداشت در هر موقفی مملکت کونین بر من عرض داد، بتوفیق الهی خود را از بند همه آزاد دیدم، گفتم ازین ذخایر و درر الغیب که در پیش ما ریختی هیچ نخواهم، آن گه در آخر موقف گفت: پس چه خواهی؟ گفتم: آن خواهم که نخواهم من که باشم که مرا خواست بود من که باشم که مرا من بود، نفس بت است و دل غول علم خصم اشارت شرک عبارت علت پس چه ماند یکی و بس باقی هوس. اما صدق در وفای عزم آنست که مرد در دین با صلابت بود و در امر با غیرت و در وقت با استقامت، چنان که صحابه رسول بودند که بعزم خویش وفا کردند و در قتال دشمن تن سبیل و جان فدا کردند تا رب العزة ایشان را در ان وفای عزم و تحقیق عهد بستود که رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه، و آن مرد منافق که با خدا عهد کرد و در دل عزم داشت که اگر مرا مال دهد بذل کنم و راه تقوی را از ان مرکب سازم پس عزم خویش را نقض کرد و بوفای عهد باز نیامد تا رب العزة در حق وی میگوید: وَ مِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللَّهُ لَئِنْ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَ لَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ تا آنجا که گفت: بما أخلفوا الله ما وعده و بما كاثوا يكذبون او را دروغ زن گفت و کاذب نام کرد بآن خلف وعد و نقض عهد که از وی برفت. اما صدق صادقان در سلوک راه دین و اعمال ایشان آنست که در هر مقامی از مقامات راه دین چون توبه و صبر و زهد و خوف و رجا و غیر آن، حقیقت آن از خویشتن طلب کنند و بظواهر و اوائل آن قناعت نکنند، نه بینی که رب العزة در صفت مؤمنان فرمود: إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ. جای دیگر فرمود: لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ وَ بآخر آیت گفت: أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا، تا شرایط حقایق ایمان در ایشان مجتمع نشد ایشان را صادق خواند، و اگر مثالی خواهی کسی، که از چیزی ترسد نشان صدق وی آن بود که بتن میلرزد و بر وی زرد بود و از طعام و شراب بازماند چنانکه داود پیغامبر صلوات الله و سلامه علیه بآن زلت صغیره که وی را افتاد چهل روز بسان ساجدان سر بر زمین نهاد و میگریست تا آن گه که از اشک چشم وی گیاه از زمین برآمد ندا آمد که ای داود چرا میگری، اگر گرسنه‌یی تا ترا طعام دهم و تشنه‌ای تا آب دهم و برهنه‌ای تا بپوشم، داود از سر سوختگی بنعت زاری

نالهای کرد که از آن نفس وی چوب بسوخت، آن گه گفت: بار خدایا بر گریستن من رحمت کن و گناه من بر کف دست من نقش کن تا هرگز فراموش نکنم رب العالمین صدق وی در معاملات وی بشناخت توبه وی پذیرفت و دعای وی اجابت کرد. و هم در اخبار داود است که چون بر گناه خود خواست که نوحه کند نخست هفت روز هیچیز نخورد و گرد زنان نگشت پس روی بصحرا نهاد و سلیمان را گفت تا ندا کند در انجمن بنی اسرائیل که هر که میخواهد که نوحه داود بشنود تا حاضر آید، خلق بسیار جمع شدند و مرغان هوا و وحوش صحرا همچین و داود ابتدا بتسبیح و ثنای الله کرد و آن گه صفت بهشت و دوزخ در آن پیوست و بآخر نوحه کرد بر گناه خویش و سخن در خوف گفت تا خلق بسیار در سماع آن بیجان گشتند تا آن حد که سلیمان بر سر وی ایستاده بود، گفت: ای پدر بس کن که جمع بسیار هلاک شدند. آوردهاند که روزی چهل هزار حاضر بودند و از ایشان سی هزار هلاک شدند، اینست نشان صدق در ابواب معاملات و در خبر است از مصطفی علیه الصلاة والسلام که هرگز جبرئیل از آسمان فرو نیامد بر من که نه من او را ترسان و لرزان دیدم از بیم حق جل جلاله، و علی بن الحسین را رضوان الله علیهما دیدند که طهارت کرد و بر در مسجد بیستاد روی زرد گشته و لرزه بر اندام وی افتاده، او را گفتند: این چه حال است؟ گفت: نمیدانید که پیش که خواهم رفت و بحضرت که خواهم ایستاد؟! داود طائی عالم وقت بود و در فقه فرید عصر بود و در مقام صدق چنان بود که آن شب که از دنیا بیرون شد از بطنان آسمان ندا آمد که: یا اهل الارض ان داود الطائی قدم علی ربه و هو عنه راض با این منزلت و منقبت در صدق عمل چنان بود که بو بکر عیاش حکایت کند که در حجره وی شدم او را دیدم نشسته، پاره‌ای نان خشک در دست داشت و میگریست، گفتم: مالک یا داود؟ فقال: هذه الكسرة ان آكلها و لا ادري أ من حلال هی ام حرام حقا که هر که عزت دین بشناخت هرگز هوای بشریت ازو بر نخورد، اگر يك نفس از صدق صدیقان سر از قبه صفات خود بیرون کند و بما فرو نگرد جز بی قدری نعت ما هیچ چیز نبیند.

قوله: أ لَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ هَدَاهُ حَتَّى عَرَفَهُ وَفَقَهُ حَتَّى عُبِدَهُ لَقَنَهُ حَتَّى سَأَلَهُ نَوَّرَ قَلْبَهُ حَتَّى أَحَبَّهُ. بنواخت تا بشناخت، توفیق داد تا عبادت کرد، تلقین کرد تا بخواست، دل را معدن نور کرد تا دوست داشت، هر که کار خود بکلّیت بحق جل جلاله باز گذاشت وی ثمره از حیاة طیّبه برداشت و حق را وکیل و کارساز خود یافت. من تبراً من اختیاره و احتیاله و صدق رجوعه الی الله فی احواله و لا یستعین بغیر الله من اشکاله و امثاله آواه الی کنف اقباله و کفاه جمیع اشغاله و هیاله محلا فی ظلال افضاله بکمال جماله.

هر که از حول و قوه خود بیزار گشت و در احتیال و اختیار بر خود بیست و بصدق افتقار خود را بر درگاه قدرت بیفکند از علایق بریده و دست از خلیق شسته، جلال احدیت بنعت رأفت و رحمت او را در پرده عنایت و کنف حمایت خود بدارد و مهمّات وی کفایت کند.

«من اصبح و همومه همّ واحد کفاه الله هموم الدنيا و الآخرة».

عبد الواحد زید را گفتند: هیچ کس در دانی که در مراقبت خالق چنان مستغرق بود که او را پروای خلق

نباشد؟ گفت: یکی را دانم که همین ساعت در آید، عتبه الغلام در آمد، عبد الواحد گفت: ای عتبه در راه کرا دیدی؟ گفت هیچ کس را و راه وی بازار بود انجمن خلق.

### ۵ النوبة الاولى

قوله تعالى: قُلْ يَا عِبَادِيَ بَغُوْا رَهِيْكَانَ مِنْ، الَّذِيْنَ اَسْرَفُوْا عَلٰى اَنْفُسِهِمْ اَيْشَانِ كَهْ كَزَافِ كَرْدَنَدِ دَرِ سَتَمِ بَرِ خَوِيْشَتَن. لَا تَقْنَطُوْا مِنْ رَحْمَةِ اللّٰهِ نُوْمِيْدِ مَبَاشِيْدِ اَزِ بَخْشَاشِ اللّٰهِ، اِنَّ اللّٰهَ يَغْفِرُ الذُّنُوْبَ جَمِيْعًا كَهْ اُوْسْتِ اَنْ خَدَاوَنْدِ اَمْرَزْكَارِ بَخْشَاشِيْنْدَه مَهْرَبَانِ كَهْ كَنَآهَانِ هَمَه بِيَاْمْرَزْدِ، اِنَّهُ هُوَ الْعَفُوْرُ الرَّحِيْمُ (۵۳) كَهْ اُوْسْتِ اَمْرَزْكَارِ مَهْرَبَانِ.

وَ اَنْبِيُوْا اِلٰى رَبِّكُمْ بَازْ كَرْدِيْدِ بَا خَدَاوَنْدِ خَوِيْشِ، وَ اَسْلِمُوْا لَهْ وَ كَرْدَنِ نَهِيْدِ اُو رَا، مِنْ قَبْلِ اَنْ يَّآئِيْكُمْ الْعَذَابُ بِيْشِ اَزِ اَنَكِهْ عَذَابِ اَيْدِ بَشْمَا، ثُمَّ لَا تُنْصَرُوْنَ (۵۴) وَ اَنْ كِهْ يَارِي نَرَسْدِ شَمَا رَا اَزِ كَسِ. وَ اتَّبِعُوْا وَ پِي بَرِيْدِ وَ پَذِيْرِيْدِ، اَحْسَنَ مَا اَنْزَلَ اِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ نِيْكَوْتَرِ اَنْجِهْ فَرُو فَرَسْتَاْدَنْدِ بَشْمَا اَزِ خَدَاوَنْدِ شَمَا، مِنْ قَبْلِ اَنْ يَّآئِيْكُمْ الْعَذَابُ بَعْتَهْ بِيْشِ اَزِ اَنَكِهْ عَذَابِ اَيْدِ بَشْمَا نَاكَآهِي، وَ اَنْتُمْ لَا تَشْعُرُوْنَ (۵۵) وَ شَمَا نَدَانِيْدِ.

اَنْ تَقُوْلَ نَفْسُ بِيْشِ اَزِ اَنَكِهْ هَرِ تَنِيْ كُوِيْدِ: يَا حَسْرَتِيْ عَلٰى مَا فَرَطْتُ فِيْ جَنْبِ اللّٰهِ اِيْ نَفْرِيْغَا بَرِ اَنْ سَسْتِيْ كَهْ كَرْدَمِ دَرِ كَارِ خَدَا وَ دَرِ فَرْمَانْبَرْدَارِيْ اُو، وَ اِنْ كُنْتُ لَمِنَ السَّاخِرِيْنَ (۵۶) وَ نَبُوْدَمِ مَكْرَ اَزِ اَفْسُوْسِ كَرَانِ وَ اَزِ سَسْتِ فَرَا دَارَنْدَكَا.

اَوْ تَقُوْلَ لَوْ اَنَّ اللّٰهَ هَدَانِيْ يَا بِيْشِ اَزِ اَنَكِهْ هَرِ تَنِيْ كُوِيْدِ اَكْرَ اللّٰهِ مَرَا رَاهِ نَمُوْدِي، لَكُنْتُ مِنَ الْمُتَّقِيْنَ (۵۷) مِنْ اَزِ پَرَهِيْزْكَارَانِ بُوْدَمِي.

اَوْ تَقُوْلَ حِيْنَ تَرٰى الْعَذَابَ يَا بِيْشِ اَزِ اَنَكِهْ هَرِ تَنِيْ كُوِيْدِ اَنْ كِهْ كَهْ عَذَابِ بِيْنْدِ، لَوْ اَنْ لِيْ كَرَّةً اِيْ كَاشِكِ مَرَا بَازْكَشْتِيْ بُوْدِيْ اَزِيْنَ جِهَانِ، فَاكُوْنَ مِنَ الْمُحْسِنِيْنَ (۵۸) تَا مِنْ اَزِ نِيْكَوْكَارَانِ بُوْدَمِي.

بَلٰى بَازْكَشْتِ نِيْسْتِ، قَدْ جَاءَتْكَ اَيَاتِيْ اَمْدِ بَنُوْ بِيْغَاْمَهَايِ مِنْ، فَكَذَّبْتَ بِهَا دَرُوْغِ زَنْ كَرَفْتِيْ بَاَنْ، وَ اسْتَكْبَرْتَ وَ كَرْدَنِ كَشِيْدِي، وَ كُنْتَ مِنَ الْكَافِرِيْنَ (۵۹) وَ اَزِ نَاكَرُوْبِيْدَكَا بُوْدِي.

وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرٰى الَّذِيْنَ كَذَّبُوا عَلٰى اللّٰهِ وَ رُوْزِ رَسْتَاخِيْزِ اَيْشَانِ رَا بِيْنِيْ كَهْ دَرُوْغِ كَفْتَنْدِ بَرِ اللّٰهِ، وَ جُوْهُهُمْ مُّسْوَدَّةٌ رُوْبِيْهَايِ اَيْشَانِ سِيَاَهْ كَشْتَهْ، اَلَيْسَ فِيْ جَهَنَّمَ مَثْوٰى لِّلْمُتَكَبِّرِيْنَ (۶۰) دَرِ دُوْزَخِ بَنَكَاهِيْ بَسْرَا وَ بَسَنْدَه نِيْسْتِ كَرْدَنِ كَشْتَانِ نَاكَرُوْبِيْدَه رَا؟

وَ يُنَجِّي اللّٰهُ الَّذِيْنَ اَتَّقَوْا بِرَهَانْدِ اللّٰهِ اَيْشَانِ رَا كَهْ بَهْ پَرَهِيْزَنْدِ اَزِ اَنْبَازِ كَفْتَنِ اُو رَا بِمَفَازَتِهِمْ بَاَنْ كَرْدَارِهَايِيْ كَهْ رَسْتَكَارِيْ وَ پِيْرُوْزِيْهَايِ اَيْشَانِ بَاَنْ بُوْدِ، لَا يَمَسُّهُمْ السُّوْءُ بَدِ بَايْشَانِ نَرَسْدِ، وَ لَا هُمْ يَحْزَنُوْنَ (۶۱) وَ اَيْشَانِ هَرْكَزِ اَنْدُوْهَكَا نَبَاشَنْدِ.

اللّٰهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ اللّٰهُ اَفْرِيْدَكَا رَهْمَهْ چِيْزِ اسْتِ، وَ هُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيْلٌ (۶۲) وَ اُو بَرِ هَمَهْ چِيْزِ خَدَاوَنْدِ اسْتِ وَ كَارَسَازِ وَ كَارِ اَزِ بِيْشِ بَرَنْدَه.



لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ رَاسِتْ كَلِيدَهَآئِ آسْمَانَهَا وَ زَمِينَهَا.

وَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ ايشان كه بنگرويدند بسخنان الله اُولئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (٦٣) ايشانند زيانكاران.  
قُلْ أَفَعَيَّرَ اللَّهُ بَگُو باش چيزى جز الله، تَأْمُرُونِي أَعْبُدُ ميفرمايد مرا تا پرستم، أَيُّهَا الْجَاهِلُونَ (٦٤) اى نادانان؟

وَ لَقَدْ أَوْحِيَ إِلَيْكَ وَ إِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ وَ بِيغَام داده‌اند بتو و ببيغامبران پيش از تو، لئِنْ أَشْرَكَتَ لِيَحْبِطَنَّ عَمَلُكَ كه اگر انباز گيرى با الله تباه شود و نيست كردار تو، وَ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ (٦٥) و از زيانكاران باشى

بَلِ اللَّهُ فَاعْبُدْ انباز نه، الله را پرست، وَ كُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ (٦٦) از سپاس داران باش از گرويدگان براست داران.

وَ مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ بِنَدَانستند چدى و چونى الله، وَ الْأَرْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ زَمِينَهَا همه بدست گرفته او روز رستاخيز، وَ السَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ وَ آسْمَانَهَا در نوشته در راست دست او، سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ (٦٧) پاكى او را و برترى از ان انبازان كه با او ميگيرند.

وَ نَفِخْ فِي الصُّورِ وَ دردمند در صور، فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ مرده بيفتد از ان آواز هر كه در آسمان و زمين كس است، إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ مگر او كه خدا خواهد، ثُمَّ نَفِخْ فِيهِ أُخْرَى پس آن گه دردمند در صور دميدنى ديگر، فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ (٦٨) آن گه ايشان بر پاى خاسته باشند همگان ايستاده مينگرند.

وَ أَشْرَكَتِ الْأَرْضُ بُنُورَ رَبِّهَا وَ روشن شود زمين بروشنايى خداوند او وَ وُضِعَ الْكِتَابُ وَ شَمَار وَ نَسخت كردارها بنهند وَ جِيءَ بِالنَّبِيِّينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ آرند ببيغامبران و گواهان را، وَ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَ داورى برگزارند ميان ايشان براستى و داد، وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ (٦٩) و از هيچ كس چيزى نگاهند.  
وَ وُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ وَ تمام بسپارند بهر تنى پاداش آنچه كرد، وَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَا يَفْعَلُونَ (٧٠) وَ اللَّهُ داناتر داناي است بآنچه ميكردند.

وَ سَيِقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى جَهَنَّمَ زُمَراً وَ رانند ايشان را كه نگرويدند بدوزخ گروه گروه، حَتَّى إِذَا جَاؤَهَا تا آن گه كه ايند باتش، فُتِحَتْ أَبْوَابُهَا باز گشايند درهاى آن بر ايشان، وَ قَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا وَ عذاب سازان دوزخ ايشان را گويند أَلَمْ يَأْتِكُمْ رَسُولٌ مِنْكُمْ نيامد بشما فرستادگان همچون شما؟ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِ رَبِّكُمْ كه ميخواندند بر شما سخن خداوند شما، وَ يُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا وَ ميترسانيدند شما را از ديدن اين روز شما؟ قَالُوا بَلَى گويند آرى آمد، وَ لَكِنْ حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَى الْكَافِرِينَ (٧١) لکن واجب گشت و درست بر ناگرويدگان سخن الله در ازل كه اهل عذاب‌اند.

قِيلَ ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ گويند در رويد از درهاى دوزخ، خَالِدِينَ فِيهَا ايشان جاودان در ان، فَبئسَ مَثْوًى الْمُتَكَبِّرِينَ (٧٢) بد جاى و بنگاه گردنكشان را از حق.

وَ سَيَقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ وَ رَانَد ايشان را كه پيرهي زيدند از انباز گفتن با الله، اِلى الْجَنَّةِ سِوى بهشت، زُمْراً گروه گروه، حَتَّى اِذَا جَاؤُهَا تا آن گه كه آيند ببهشت، وَ فُتِحَتْ اَبْوَابُهَا وَ درهاى آن باز گشايند بر رويهاى ايشان، وَ قَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا وَ ايشان را گويند بهشت سازان: سَلَامٌ عَلَيْكُمْ درود بر شما طِبُّمُ خوش زندگاني گشتيد و پاك، فَادْخُلُوها خَالِدِينَ (٧٣) در رويد درين سراى جاودان.

وَ قَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ گويند ستايش نيكو الله را، الَّذِي صَدَقْنَا وَعَدَّهُ او كه راست گفت در وعده خويش با ما، وَ اَوْرَثْنَا الارضَ وَ بازگرفته از دشمنان زمين بهشت بما داد، نَبَّأُوا مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ جاي ميگيريم از بهشت هر جايي كه خواهيم، فَنِعْمَ اَجْرُ الْعَامِلِينَ (٧٤) نيكامزد كارگران.

وَ تَرَى الْمَلَائِكَةَ وَ بيني فرشتگان را، حَافِينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ حلقه گرفته گرد عرش، يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ ميستايند بستايش نيكو خداوند خويش را، وَ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَ كار برگزارد ميان آفريندگان براستي و داد، وَ قِيلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (٧٥) و الله گويد ستايش نيكو الله را خداوند جهانيان.

### النوبة الثانية

قوله: قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ اسْرَفُوا عَلَى انْفُسِهِمْ ابن عباس گفت: اين آيت تا آخر سه آيت در شأن وحشى فرو آمد كه رسول خدا (ص) بعد از اسلام وحشى در وى نمى نگرست كه وى حمزه را كشته بود و بروى مثلث کرده و آن در دل رسول (ص) تاثير کرده بود چنان كه طاقت ديدار وى نميداشت. وحشى پنداشت كه چون رسول بوى نمى نگرست اسلام وى پذيرفته نيست، رب العالمين اين آيت فرستاد تا رسول بوى نگرست و آن وحشت از پيش برداشت. ابن عمر گفت: اين آيات در شأن عياش بن ابى ربيعه فرو آمد و در شأن وليد بن الوليد و جماعتى ديگر كه در مكه مسلمان شدند اما هجرت نكردند و مشركان ايشان را معذب ميداشتند تا ايشان را از اسلام برگردانيدند، صحابه رسول گفتند الله تعالى از ايشان نه فرض پذيرد نه نافله هرگز كه از بيم عقوبت مشركان بترك دين خويش بگفتند، رب العالمين در حق ايشان اين آيات فرستاد، عمر خطاب اين آيت بنوشت و بايشان فرستاد، ايشان بدين اسلام باز آمدند و هجرت كردند.

عبد الله عمر گفت: ما كه صحابه رسول بوديم باول چنان ميدانستيم و ميگفتيم كه حسنات ما جمله مقبول است كه در ان شك نيست، پس چون اين آيت فرو آمد كه: اطيعوا اللهَ وَ اطيعوا الرسولَ وَ لا تُبْطِلُوا اَعْمَالَكُمْ گفتيم كه آن چه باشد كه اعمال ما باطل كند، بجاي آورديم كه آن كبائر است و فواحش، پس از ان هر كه از وى كبيره اى آمد يا فاحشه اى گفتيم كه كار وى تباه گشت و سرانجام وى بد شد تا آن روز كه اين آيت فرو آمد: قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ اسْرَفُوا عَلَى انْفُسِهِمْ، نيز آن سخن نگفتيم، بلى بر گناهكار ترسيديم و اميد برحمت داشتيم. باين قول اسراف ارتكاب كبائر است. عبد الله مسعود گفت: روزى در مسجد شدم دانشمندی سخن ميگفت از روى وعيد، همه ذكر آتش ميگرد و صفت اغلال و انكال، ابن مسعود گفت او را گفت: اى دانشمند اين چه چيز است كه بندگان را از رحمت الله نوميد ميكنى نمى خوانى آنچه رب العزة فرمود: يا عِبَادِيَ الَّذِينَ اسْرَفُوا عَلَى انْفُسِهِمْ لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ؟ خبر درست است كه رسول خدا عليه الصلاة و السلام اين آيت

برخواند گفنت: إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً و لا يبالي و بروايتى ديگر مصطفى عليه الصلاة و السلام فرمود.

ان تغفر اللهم فاغفر جمّا و ائى عبد لك لا المّا

چون آمرزى خداوندا همه بيامرز و آن كدام بنده است كه او گناه نكرد. و فى الخبر الصحيح عن ابى سعيد الخدرى عن النبى (ص) قال: «كان فى بنى اسرائيل رجل قتل تسعة و تسعين انسانا ثم خرج يسأل فدلّ على راهب فاتاه فقال: انى قتلت تسعا و تسعين نفسا و هل بى من توبة؟ قال: لا، فقتله، فكمّل به مائة، ثمّ سأل عن اعلم اهل الارض فدلّ على رجل عالم فقال له: قتلت مائة نفس فهل لى من توبة؟ قال: نعم و من يحول بينك و بين التوبة انطلق الى ارض كذا و كذا فانّ بها ناسا يعبدون الله فاعبد الله معهم و لا ترجع الى ارضك فانها ارض سوء، فانطلق حتى اذا اتى نصف الطريق اتاه الموت، فاختصمت فيه ملائكة الرحمة و ملائكة العذاب فاتاهم ملك فى صورة آدمى فجعلوه بينهم فقالوا: قيسوا بين الارضين فالى ايتهما ادنى فهو لها، فقاسوا فوجدوه ادنى الى الارض التي اراد فقبضته ملائكة الرحمة».

و عن ابى هريرة ان رسول الله (ص) قال: «قال رجل لم يعمل خيرا قطّ لاهله اذا مات فحرقوه ثمّ اذروا نصفه فى البرّ و نصفه فى البحر، فو الله لئن قدر الله عليه ليعذبته عذابا لا يعذبه احدا من العالمين، قال: فلما مات فعلوا به ما امرهم، فامر الله البحر فجمع ما فيه و امر البرّ فجمع ما فيه ثمّ قال له: لم فعلت هذا؟ قال: من خشيتك يا رب و انت اعلم، فغفر له».

و قال النبى (ص): «ما احبّ ان لى الدنيا و ما فيها بهذه الآية».

و يقال: هذه الآية تعمّ كلّ ذنب لا يبلغ الشرك ثمّ قيّد المغفرة بقوله: و أنبيؤا الى ربّكم، فامر بالتوبة. قيل: هذه الآية متصلة بما قبلها. و قيل: الكلام قد تمّ على الآية الاولى ثمّ خاطب الكفار بهذه الآية فقال: أنبيؤا الى ربّكم و أسلموا له فتكون الانابة هى الرجوع من الشرك الى الاسلام.

و قيل: «أسلموا له» اى اخلصوا له التوحيد. من قبل ان يأتىكم العذاب اى من قبل ان تموتوا فتستوجبوا العذاب ثمّ لا تُنصرون اى لا تمنعون من العذاب.

و أتبعوا أحسن ما أنزل إليكم من ربكم يعنى القرآن و القرآن كله حسن.

قال الحسن: ان الذى انزل فى القرآن على ثلاثة اوجه: ذكر القبيح لتجنبه و ذكر الاحسن لتختاره و ذكر ما دون الاحسن لئلا ترغب فيه، من قبل ان يأتىكم العذاب بعثة فجاءة و أنتم لا تشعرون حين يفجأكم. و قيل: من قبل ان يأتىكم العذاب الموت فتقعوا فى العذاب.

أن تقول نفس يا حسرتى او تقول هذه الكلمات الثلاث مردودة على قوله: من قبل، كانه يقول عز و جل: من قبل ان تقول نفس يا حسرتى من قبل ان تقول نفس لو أنّ الله هداني من قبل ان تقول نفس لو أنّ لي كربة، و ان شئت جعلته ممّا حذف منه «لا» فيكون التأويل فى الكلمات الثلاث: ان لا تقول نفس. كقوله عز و جل: يُبين الله لكم أن تضلّوا يعنى ان لا تضلّوا و كقوله: أن تميد بكم يعنى ان لا تميد بكم، و كقوله: أن تزولا يعنى ان لا

تزلوا. بر حذف لا معنى آنست كه: مبدا كه هر كس گويا فردا از شما كه «يا حسرتى»، مبدا كه هر كس گويا از شما فردا لو ان الله هداى، مبدا كه هر كس گويا از شما فردا كه لو ان لي كره. و فى الخبر «ما من احد من اهل النار يدخل النار حتى يرى مقعده من الجنة فيقول: لو ان الله هداى لكنت من المتقين فتكون عليه حسرة».

تقول العرب: يا حسرة يا لهفا، يا حسرتى يا لهفى، يا حسرتاى يا لهفاى. تقول هذه الكلمة فى نداء الاستغاثة و الحسرة ان تأسف النفس اسفا تبقى منه حسيرا، اى منقطعا و قيل: «يا حسرتى» يعنى يا ايته الحسرة هذا اوانك، على ما فرطت فى جنب الله اى قصرت فى طاعة الله و اقامة حقه. و قيل: على ما ضيقت فى ذات الله. قال مجاهد: فى جنب الله اى فى امر الله، كقول الشاعر:

اما تتقين الله فى جنب عاشق له كبد حرى عليك تقطع

و قيل: معناه: قصرت فى الجانب الذى يؤدى الى رضاء الله، و العرب تسمى الجانب جنبا. اين كلمه بر زبان عرب بسيار رود و چنانست كه مردمان گویند: در جنب فلان توانگر شدم، از پهلوى فلان مال بدست آوردم. و ان كنت لمن الساخرين اى المستهزئين بدين الله و كتابه و رسوله و المؤمنين قال قتادة: لم يفهم ما ضيعوا من طاعة الله حتى سخروا باهل طاعته.

او تقول لو ان الله هداى لكنت من المتقين اى مره تقول هذا و مره تقول ذلك. و قيل: ان قوما يقولون هذا و قوما يقولون ذلك.

او تقول حين ترى العذاب عيانا: لو ان لي كره رجعة الى الدنيا، فأكون من المحسنين اى الموحدين. ثم يقال لهذا القائل: بلى قد جاءك آياتي يعنى القرآن فكذبت بها و قلت انها ليست من الله، و استكبرت اى تكبرت عن الايمان بها، و كنت من الكافرين يروى ان النبى (ص) قرأ قد جاءك آياتي فكذبت بها و استكبرت و كنت بالتأنيث فيكون خطابا للنفس و من فتح التاءات ردها الى معنى النفس و هو الانسان.

و يوم القيامة ترى الذين كذبوا على الله بان له ولدا و صاحبة و شريكا، و جوههم مسودة من قوله: يوم تبيض وجوه و تجود و تسود و جود. و قيل: و جوههم مسودة مما ينالهم من نفخ النار. ا ليس فى جهنم مئوى اى مقاما منزلا للمتكبرين عن الايمان؟ يعنى: ا ليس حقا ان نجعل جهنم مكانا لهم؟

و ينجي الله الذين اتقوا بمفازتهم قرأ حمزة و الكسائى و ابو بكر: «بمفازاتهم» بالالف على الجمع، اى بالطرق التى تؤدىهم الى الفوز و النجاة و هى اكتساب الطاعات و اجتناب المعاصى. و قرأ الآخرون: «بمفازتهم» على الواحد و هى بمعنى الفوز، اى نجيهم بفوزهم من النار باعمالهم الحسنة و قيل: هى شهادة ان لا اله الا الله.

لا يمسهم السوء و لا هم يحزنون اى لا يمس ابدانهم اذى و لا قلوبهم حزن.

الله خالق كل شىء و كل شىء بائن منه، و هو على كل شىء وكيل اى كلها موكولة اليه فهو القائم بحفظها.

لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ الْمَقَالِيدِ الْمَفَاتِيحِ، واحدها مقلاد، اى له مفاتيح خزائن السموات و الارض يفتح الرزق على من يشاء و يغلقه على من يشاء. قال اهل اللغة: المقلاد المفتاح، و المقلاد القفل، قلد بابه، اى اغلقه و قلده اذا فتحه.

و قيل: مقاليد السموات الامطار و مقاليد الارض النبات، و معنى الآية: لا ينزل من السماء ملك و لا قطرة و لا ينبت من الارض نبات الا باذنه.

روى عن عثمان بن عفان ان رسول الله (ص) سئل عن تفسير هذه الآية، فقال: «تفسير المقاليد لا اله الا الله و الله اكبر و سبحان الله و بحمده استغفر الله لا حول و لا قوة الا بالله الاول و الآخر و الظاهر و الباطن يحيى و يميت بيده الخير و هو على كل شىء قدير».

و فى الخبر ان رسول الله (ص) قال: «اتيت بمفاتيح خزائن الارض فعرضت على فقلت: لا، بل اجوع يوما و اشبع يوما».

وَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ اى جحدوا قدرته على ذلك، أولئك هُمُ الْخَاسِرُونَ فى الآخرة.

قُلْ أَعْبُدُوا اللَّهَ قَال مقاتل: ان قريشا: دعتهم الى دين آبائهم فنزلت هذه الآية «قل» لهم يا محمد بعد هذا البيان: أَعْبُدُوا اللَّهَ تَأْمُرُونِي أَعْبُدُ أَيُّهَا الْجَاهِلُونَ؟ قرأ ابن عامر «تأمرونى» بنونين خفيفتين. و قرأ نافع: «تأمرونى» بنون واحدة خفيفة على الحذف و قرأ الآخرون: «تأمرونى» بنون واحدة مشددة على الادغام.

وَ لَقَدْ أَوْحَى إِلَيْكَ وَ إِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ يعنى: و اوحى الى الذين من قبلك بمثل ذلك لئن أشركت ليحبطن عملك الذى عملته قبل الشرك. فهذا خطاب مع الرسول، و المراد به غيره. و قيل: هذا ادب من الله لنبىه و تهديد لغيره لان الله عز و جل عصمه من الشرك.

وَ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ.

بَلِ اللَّهِ فَاعْبُدْ اى وحد و اخلص له العبادة، وَ كُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ لله فيما انعم به عليك من الهداية و النبوة.

وَ مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ اى ما عرفوه حق معرفته و ما عظموه حق عظمتهم حيث اشركوا به غيره، ثم اخبر عن عظمتهم فقال: وَ الْأَرْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ القبضة مصدر اقيم مقام المفعول، اى الارض مقبوضة فى قبضته يوم القيمة. وَ السَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ مِنَ الطَّيِّ وَ هُوَ الْإِدْرَاجُ، بيانه قوله: يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجْلِ لِلْكُتُبِ.

«سبحانه» اى تنزيها له و تعظيما من ان يكون له نظير فى ذاته و صفاته، وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ اى و هو متعال عما يصفه المشركون. روى عبد الله بن مسعود و عبد الله بن عباس رضى الله عنهما ان حبرا من اليهود اتى رسول الله (ص) فقال: يا محمد اشعرت ان الله يضع يوم القيمة السموات على اصبع و الارضين على اصبع و الجبال على اصبع و الماء و الثرى و الشجر على اصبع و جميع الخلائق على اصبع ثم يهزهن و يقول: انا الملك ابن الملوك؟

فضحك رسول الله (ص) تعجبا منه و تصديقا له، فانزل الله هذه الآية: وَ مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَ الْأَرْضُ

جَمِيعًا قَبْضُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ فِي رِوَايَةِ أَبِي هُرَيْرَةَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص) أَنَّهُ قَالَ: «يَقْبُضُ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ بِيَمِينِهِ وَ الْأَرْضِينَ بِيَدِهِ الْأُخْرَى ثُمَّ يَهْزَهُنَّ وَ يَقُولُ: أَنَا الْمَلِكُ أَيْنَ مَلُوكِ الْأَرْضِ».

وَ قِيلَ: لِلَّهِ يَدَانِ كِلْتَاهُمَا يَمِينَانِ.

وَ فِي الْخَبَرِ: «كَلَّمَا يَدِي رَبَّنَا يَمِينِ».

وَ قَالَ الشَّاعِرُ:

لَهُ يَمِينَانِ عَدَلًا لَا شَمَالَ لَهُ      وَ فِي يَمِينِيهِ أَجَالٌ وَ أَرْزَاقٌ

وَ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: مَا السَّمَاوَاتِ السَّبْعُ وَ الْأَرْضُونَ السَّبْعُ فِي يَدِ اللَّهِ أَلَا كَخِرْدَلَةٍ فِي يَدِ أَحَدِكُمْ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ.

وَ نُفِخَ فِي الصُّورِ هَذِهِ هِيَ النَّفْخَةُ الثَّانِيَةُ وَ هِيَ نَفْخَةُ الصَّعْقَةِ بَعْدَ نَفْخَةِ الْفَرْعِ بِأَرْبَعِينَ سَنَةً. قَالَ بَعْضُ الْمَفْسِّرِينَ: النَّفْخَةُ اثْنَتَانِ، الْأُولَى لِلْمَوْتِ وَ الثَّانِيَةُ لِلْبَعْثِ وَ بَيْنَهُمَا أَرْبَعُونَ سَنَةً.

وَ الْكَثِيرُونَ عَلَى أَنَّهَا ثَلَاثُ نَفَخَاتٍ، الْأُولَى لِلْفَرْعِ وَ الثَّانِيَةُ لِلْمَوْتِ وَ الثَّلَاثَةُ لِلْبَعْثِ. «فَصَعَقَ» أَي مَاتَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُقَالُ: صَعَقَ فُلَانٌ وَ صَعِقَ إِذَا أَصَابَتْهُ الصَّعْقَةُ وَ الصَّاعِقَةُ هِيَ الصَّوْتُ مَعَهُ الْعَذَابُ أَوْ مَعَهُ النَّارُ. إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ قَالَ الْحَسَنُ: يَعْنِي اللَّهُ وَحْدَهُ وَ قِيلَ: إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ يَعْنِي مَنْ فِي الْجَنَّةِ مِنَ الْخَزْنَةِ وَ الْحُورِ وَ الْغُلَمَانِ وَ مَنْ فِي جَهَنَّمَ مِنَ الْخَزْنَةِ.

وَ قِيلَ: هُمْ حَمَلَةُ الْعَرْشِ. وَ قِيلَ: هُمْ الشُّهَدَاءُ وَ هُمْ مُتَقَلِّدُونَ السِّيَوفِ حَوْلَ الْعَرْشِ. وَ قِيلَ: هُمْ جِبْرَائِيلُ وَ مِيكَائِيلُ وَ إِسْرَافِيلُ وَ مَلِكُ الْمَوْتِ

وَ فِي الْخَبَرِ: «أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ حِينَئِذٍ: يَا مَلِكُ الْمَوْتِ خُذْ نَفْسَ إِسْرَافِيلَ، ثُمَّ يَقُولُ مَنْ بَقِيَ؟ فَيَقُولُ: جِبْرَائِيلُ وَ مِيكَائِيلُ وَ مَلِكُ الْمَوْتِ فَيَقُولُ خُذْ نَفْسَ مِيكَائِيلَ حَتَّى يَبْقِيَ مَلِكُ الْمَوْتِ وَ جِبْرَائِيلُ وَ يَقُولُ مَتَّ يَا مَلِكُ الْمَوْتِ فَيَمُوتُ ثُمَّ يَقُولُ يَا جِبْرَائِيلَ مَنْ بَقِيَ؟ فَيَقُولُ: تَبَارَكَتَ وَ تَعَالَيْتَ ذَا الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ وَ جِهَكَ الدَائِمِ الْبَاقِي وَ جِبْرَائِيلُ الْمَيِّتِ الْفَانِي، فَيَقُولُ: يَا جِبْرَائِيلَ لَا بَدَّ مِنْ مَوْتِكَ، فَيَقَعُ سَاجِدًا يَخْفِقُ بِجَنَاحِهِ فَيَمُوتُ».

قَوْلُهُ: ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَى هَذِهِ هِيَ النَّفْخَةُ الثَّلَاثَةُ وَ هِيَ النَّفْخَةُ الْبَعْثِ، فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ مِنْ قُبُورِهِمْ «يَنْظُرُونَ» إِلَى الْبَعْثِ. وَ قِيلَ: يَنْتَظِرُونَ أَمْرَ اللَّهِ فِيهِمْ.

وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَ ذَلِكَ حِينَ يَنْزِلُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ عَلَى كُرْسِيِّهِ لِفَصْلِ الْقَضَاءِ بَيْنَ عِبَادِهِ. وَ قِيلَ: يَتَجَلَّى فَتَشْرِقُ عَرَصَاتُ الْقِيَامَةِ بِنُورِهِ عَزَّ وَ جَلَّ. وَ وُضِعَ الْكِتَابُ كَقَوْلِهِ: وَ نَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ. وَ قِيلَ: وَ وُضِعَ الْكِتَابُ يَعْنِي كَتَبَ الْأَعْمَالُ لِلْمَحَاسِبَةِ وَ الْجَزَاءِ.

وَ قِيلَ: وَضَعُ أَيْدِي أَصْحَابِهِ حَتَّى يَقْرَءُوا مِنْهَا أَعْمَالَهُمْ. وَ قِيلَ: الْكِتَابُ اللَّوْحُ الْمَحْفُوظُ تَقَابُلَ صَحْفِ أَعْمَالِهِمْ بِمَا فِي اللَّوْحِ الْمَحْفُوظِ.

وَ جِيءَ بِالنَّبِيِّينَ وَ الشُّهَدَاءِ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: يَعْنِي الَّذِينَ يَشْهَدُونَ لِلرَّسْلِ بِتَبْلِيغِ الرِّسَالَةِ وَ هُمْ أُمَّةُ مُحَمَّدٍ (ص).

و قال عطاء. یعنی الحفظة يدلّ عليه قوله: وَ جَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَ شَهِيدٌ. و قيل: الشهداء هم الأبرار في كلّ زمان يشهدون على اهل ذلك الزمان. و قيل: تشهد على العباد يوم القيمة الجوارح و المكان و الزمان. وَ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ بِالْعَدْلِ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ اى لا يزداد في سيئاتهم و لا ينقص من حسناتهم. وَ وُقِيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ اى ثواب ما عملت وَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَا يَفْعَلُونَ قَالَ عطاء: اى هو عالم بافعالهم لا يحتاج الى كاتب و لا شاهد. قال ابن عباس. اذا كان يوم القيمة بذلّ الله الارض غير الارض و زاد في عرضها و طولها كذا و كذا فاذا استقرت عليها اقدام الخلائق برّهم و فاجرهم اسمعهم الله تعالى كلامه يقول: ان كتابي كانوا يكتبون عليكم ما اظهروا و لم يكن لهم علم بما اسررتهم فانا عالم بما اظهروا و بما اسررتهم و محاسبكم اليوم على ما اظهروا و على ما اسررتهم ثم اغفر لمن اشاء منكم.

وَ سَيِّقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ سَوْقًا عَنيفًا يسحبون على وجوههم الى جهنم «زمر» اى جماعة بعد جماعة مع امامها. و قيل: بعضهم قبل الحساب و بعضهم بعد الحساب. حتّى اذا جاؤها فُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَ هِيَ سَبْعَةٌ لِقَوْلِهِ: لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ وَ كَانَتْ قَبْلَ ذَلِكَ مَغْلَقَةً فَفَتِحَتْ لِلْكَفَّارِ. قرأ اهل الكوفة: «فتحت» و «فتحت» كلاهما بالتخفيف. و قرأ الآخرون بالتشديد على التكثر. وَ قَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا تَوْبِيخًا وَ تَقْرِيعًا لَهُمْ: أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنْكُمْ اى من انفسكم يَأْتُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِ رَبِّكُمْ وَ يُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا؟ يأخذون اقرارهم بانهم استحقوا العذاب: قالوا بلى وَ لَكِنْ حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَى الْكَافِرِينَ تَقْدِيرُهُ: وَ لَكِنْ كَفَرْنَا فَحَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَى الْكَافِرِينَ. وَ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عِلْمُ اللَّهِ السَّابِقُ كَقَوْلِهِ: غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَ كَقَوْلِهِ: إِنَّا كُلُّ لُغْلٍ فِيهَا إِنَّ اللَّهَ قَدْ حَكَمَ بَيْنَ الْعِبَادِ. و قيل: كلمة العذاب قوله سبحانه: لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ.

قِيلَ ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا اى عالمين انكم مخلدون فيها، فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ النَّارِ. وَ سَيِّقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا دُوزَخِيَانِ رَا كَفَتْ: «سَيِّق» وَ بَهْشْتِيَانِ رَا كَفَتْ: «سَيِّق»، ازدواج سخن را چنین گفت نه تسويت حال را، و فرق است میان هر دو سوق، دوزخیان را میرانند بقهر و عاف بر روی، همی کشند ایشان را بزجر و سیاست تا بآتش سقر لقوله: يُسْحَبُونَ فِي الْحَمِيمِ يُسْحَبُونَ فِي النَّارِ عَلَى وُجُوهِهِمْ دُوفُوا مَسَّ سَقَرًا. بهشتیان را همی برند بعزّ و ناز بر نجائب نور و بر پرهای فرشتگان تا بجنة الخلد.

قال النبي (ص): «عجب ربنا من اقوام يقادون الى الجنة بالسلاسل».

حتّى اذا جاؤها وَ فُتِحَتْ أَبْوَابُهَا اى او ثمانيه گویند دلالت کند که درهای بهشت هشتاد بر وفق خبر مصطفی علیه الصلاة و السلام قال: «ان الجنة لثمانیه ابواب ما منها بابان الا بينهما سیر الراكب سبعین عاما و ما بین كلّ مصراعین من مصاربع الجنة مسيرة سبع سنین». و فی روایة «مسیرة اربعین سنة». و فی روایة «كما بین مكة و بصری».

و قال صلى الله عليه و سلم: «باب امتی الذى يدخلون منه الجنة عرضه مسيرة الراكب المجودّ ثلاثا ثمّ انهم ليضغظون عليه حتى تكاد مناكبهم تزول»

و قال (ص): «انا اول من یأتی باب الجنة فاستفتح فیقول الخازن: من انت؟ فاقول محمد، فیقول: نعم بك امرت ان لا افتح لاحد قبلك».

و فی روایة اخرى: «انا اول من یحرک حلق الجنة فیفتح الله لی فیدخلنیها».

و قال صلی الله علیه و سلم: تفتح ابواب الجنة کلّ اثین و خمیس».

حَتَّى إِذَا جَاءُوهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا هَذَا كَلَامُ جَوَابِهِ مَحذُوفٌ، تَقْدِيرُهُ: حَتَّى إِذَا جَاءُوهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا سَعَدُوا بِدُخُولِهَا. وَ قِيلَ: جَوَابُهُ: قَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا، وَ الْوَاوُ فِيهِ مَلْغَاةٌ، تَقْدِيرُهُ: حَتَّى إِذَا جَاءُوهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا قَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا: سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طَيِّبٌ مُؤْمِنَانِ چُون بدر بهشت رسند خازنان بهشت بر ایشان سلام کنند بفرمان الله و گویند: «طبتم» ای طبتم عیسا و طاب لكم المقام خوش جای که جای شماسست و خوش عیسی که عیش شماسست. امیر المؤمنین علی (ع) گفت: بر در بهشت درختی است که از بیخ آن دو چشمه آب روانست مؤمن آنجا رسد بیکی از آن دو چشمه غسل کند تا ظاهر وی پاک شود و روشن، و از دیگر چشمه شربت خورد تا باطن وی از همه آرایش پاک گردد و نیکو شود، آن گه رضوان و اصحاب وی او را استقبال کنند و گویند: سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طَيِّبٌ فَأَدْخُلُوهَا خَالِدِينَ.

وَ قَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَ عَدْنَا مَا وَعَدَنَا فِي الدُّنْيَا مِنْ نَعِيمِ الْعَقْبَى وَ أَوْرَثَنَا الْأَرْضَ ای ارض الجنة، و ذلك قوله: أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ. نَبَّأُوا مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَأُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ ای ثواب المطيعين.

وَ تَرَى الْمَلَائِكَةَ حَاقِّينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ ای محیطین بالعرش محدقین بحفایه، ای جانبیه و ذلك بعد ان احياهم الله. تقول: حقوا بی و احقوا بی، ای احاطوا بی. و قيل: الحاف بالشئ الملازم له. يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ تَلَذُّدًا لَا تَعَبًا لِأَنَّ التَّكْلِيفَ مَتْرُوكَ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ. وَ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بَيْنَ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ، «بِالْحَقِّ» ای بالعدل، فاستقرّ فی الجنة اهل الجنة و اهل النار فی النار. وَ قِيلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ تَأْوِيلُ هَذَا الْكَلَامِ ان الله عز و جل لا یندم علی امر قد قضاہ و لا یتردّد فی حکم امضاہ، کقولہ: وَ لَا يَخَافُ عُقْبَاهَا، مجاز قوله: قِيلَ ای قال الله: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. و قال الزجاج: ان الله ابتداء خلق الاشياء بالحمد فقال: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ، كذلك ختم بالحمد فقال لَمَّا اسْتَقَرَّ أَهْلُ الْجَنَّةِ فِي الْجَنَّةِ وَ أَهْلُ النَّارِ فِي النَّارِ: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ».

و قيل: هذا من كلام الملائكة، ای الحمد له دائم و ان انقطع التكليف. و قيل: هو من كلام اهل الجنة شكرا علی ما صاروا اليه من نعيم الجنة.

### النوبة الثالثة

قوله: قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ... الآية بدان که از آفریدگان حق جل جلاله کمال کرامت دو گروه راست: یکی فریشتگان و دیگر آدمیان، و لهذا جعل الانبياء و الرسل منهم دون غيرهم، و غاية شرف ایشان در دو چیز است: در عبودیت و در محبت، عبودیت محض صفت فریشتگان است و عبودیت و محبت





هر دو صفت آدمیان است فریشتگان را، عبودیت محض داد که صفت خلق است و آدمیان را بعد از عبودیت خلعت محبت داد که صفت حق است تا از بهر این امت میگوید: «یحبهم و یحبونه» و در عبودیت نیز آدمیان را فضل داد بر فرشتگان که عبودیت صفت فرشتگان بی اضافت گفت: بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ و عبودیت آدمیان با اضافت گفت: «یا عبادی»، آن گه بر مقتضی محبت فضل خود بر ایشان تمام کرد و عیبهای ایشان و معصیتهای ایشان بانوار محبت بپوشید و پرده ایشان ندرید، نه بینی که زلت بریشان قضا کرد و با آن همه زلات نام عبودیت ازیشان بنیفکند و با ذکر زلت و معصیت تشریف اضافت ازیشان وانستد فرمود: قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ و آن گه پرده بر ایشان نگه داشت که عین گناهان اظهار نکرد بلکه مجمل یاد کرد سر بسته و آن عین پوشیده گفت: «اسرفوا» اسراف کردند گزاف کردند از بهر آنکه در ارادت وی مغفرت ایشان بود نه پرده درید نه اسم عبودیت بیفکند، سبحانه ما ارأفه بعباده.

آورده‌اند که موسی علیه السلام گفت: الهی ترید المعصية من العباد و تبغضها معصیت بندگان بارادت تست آن گه آن را دشمن میداری و بنده را بمعصیت دشمن میگیری؟! حق جل جلاله فرمود: یا موسی ذاك تأسيس لعفوی آن بنیاد عفو و کرم خویش است که می‌نهم خزینه رحمت ما پر است اگر عاصیان نباشند ضایع ماند.

در خبر است: «لو لم تذنبوا لجاؤا الله بقوم یذنبون کی یغفر لهم».

باش تا فردای قیامت که امر حق بخصمی بنده بیرون آید و فضل حق جل جلاله بنده را در پناه گیرد شریعت دامن بگیرد رحمت شفاعت کند. در خبر است که نامه بدست بنده‌ای دهند، آن معصیتهای بیند، شرمش آید که برخواند، از حق جل جلاله خطاب آید که آن روز که می‌کردی و شرم نداشتی فضیحت نکردم و بپوشیدم، امروز که می‌شرم داری فضیحت کی کنم؟! و به قال النبی (ص): «ما ستر الله علی عبد فی الدنيا ذنبا فیعیّره به یوم القیمة».

کسری عیدی عظیم ساخته بود، فراشی جامی زرین برداشت و کس ندید مگر کسری که در آن غرفه بخلوت نشسته بود، بسیار بجستند و نیافتند، کسری گفت بسیار مجوئید که او که یافت باز نخواهد داد و او که دید نخواهد گفت. پس روزی آن فراش بر سر کسری ایستاده بود آب بر دست وی میریخت و جامه‌های نیکو ساخته، کسری گفت: ای فلان این از انست؟ فراش گفت: این و صد چندین از انست.

«و انبیوا الی ربکم..» انابت بر سه قسم است: یکی انابت پیغامبران، ابراهیم را گفت: إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُّنِيبٌ. داود را گفت: وَ خَرَّ رَاكِعًا وَ أَنَابَ.

شعیب را گفت: عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ أُنِيبُ. مصطفی را فرمود: وَ اتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ. نشان انابت پیغامبران سه چیز است: بیم داشتن با بشارت آزادی، خدمت کردن با شرف پیغامبری، بار بلا کشیدن بر دل‌های پر شادی، و جز از پیغامبران کس را طاقت این انابت نیست. دیگر قسم انابت عارفان است: در همه حال بهمه دل با الله گشتن، قال الله تعالی: وَ مَا يَنْدَرُ إِلَّا مَنْ يُنِيبُ و نشان انابت عارفان سه چیز است: از

معصیت بدرد بودن و از طاعت خجل بودن و در خلوت با حق انس داشتن. رابعه عدویه در حالت انس بجایی رسید که میگفت: حسبی من الدنيا ذكرك و من الآخرة رؤيتك خداوندا در دنیا مرا ذکر تو بس و در عقبی مرا دیدار تو بس. ای جوانمرد! کسی که راز ولی نعمت مونس وی بود دیدار نعمت و نعیم بهشت او را چه سیری کند؟ پیر طریقت گفت: الهی بهشت و حورا چه نازم، اگر مرا نفسی دهی از آن نفس بهشتی سازم.

و الله ما طلعت شمس و لا غربت      انا و ذكرك مقرون بانفاسی  
و لا جلست الی قوم احدّتهم      انا و انت حدیثی بین جلاسی

ای جلالی که هر که بحضرت تو روی نهاد همه ذره‌های عالم خاک قدم او توتیای چشم خود ساختند، و هر که بدرگاه عزّت تو پناه جست همه آفریدگان خود را علاقه فتراک دولت او ساختند. آن عزیزى گوید از سر حالت انس خویش و دیگران را پند میدهد که:

اگر در قصر مشتاقان ترا يك روز بارستی      ترا با اندهان عشق این جادو چه کارستی  
و گر رنگی ز گلزار حدیث او بدیدی تو      بچشم تو همه گلها که در باغست خارستی

سدیگر قسم انابت توحید است که دشمنان را و بیگانگان را با آن خواند گفت: وَ أَنْبِئُوا إِلَى رَبِّكُمْ وَ اسْلِمُوا لَهُ. و نشان انابت توحید آنست که باقرار زبان و اخلاص دل خدای را یکی داند، یگانه یکتا در ذات بی‌شبییه و در قدر بی‌نظیر و در صفات بی‌همتا. گفته‌اند: توحید دو باب است، توحید اقرار و توحید معرفت، توحید اقرار عامّه مؤمنان راست، توحید معرفت عارفان و صدیقان راست، توحید اقرار بظاهر آید تا زبان ازو خبر دهد، توحید معرفت بجان آید تا وقت و حال ازو خبر دهد، او که از توحید اقرار خبر دهد دنیا او را منزل است و بهشت مطلوب، او که از توحید معرفت خبر دهد بهشت او را منزل است و مولی مقصود.

و اسکر القوم دور کأس      و کان سکرى من المدیر

آن کس را که کار با گل افتد گل بوید و آن کس که کارش با باغبان افتد بوسه بر خار زند، چنانک آن جوانمرد گفت:

از برای آنکه گل شاگرد رنگ روی اوست      گر هزارت بوسه باشد بر سر يك خار زن

أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتِي عَلَى مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ تَا نِپنداری که این نوحه بدین زاری و خواری خود کافران را خواهد بود و بس، و قومی فسّاق و فجّار که پیراهن مسلمانی بر تن ایشان باشد و آن گه خرّقه‌های معصیت و فجور بر آن دوخته و روزگار عمر خود بغفلت و جهل بسر آورده و سود ایمان از دست ایشان

رفته و از مسلمانی با بضاعت مزجاة دست و پای زده، ایشان این کلمات دریغ و تحسّر نخواهند گفت! ای مسکین هزار سال باران رحمت باید که ببارد تا گردی که تو از معصیت انگیزته‌ای بنشانند، هیچ ادبار صعبت‌تر ازین نیست که ترا بیافرینند تا بهشت را بتو بیارند و تو خود را بجایی رسانیدی که آتش دوزخ بتو گرم کنند. در خبر است که آتش دوزخ مرکب هیبت خویش بنزدیک عاصیان چنان تازد که شیر از گرسنگی بشکار تازد. باش تا فردای قیامت که کرده و گفته خویش بینی و آن عشرتهای رنگارنگ و معصیتهای لونالون که امروز دست جهالت و ناپاکی آن را از تو پوشیده میکند فردا چون از خواب مرگ برخیزی و دیده بگشایی در روزنامه خویش اول سطر آن بینی، بزبان خجالت و ندامت گویی: کاشک شب مرگ مرا هرگز سحر نبودی! قوله: وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا الْيَوْمَ اشراق و غدا اشراق غدا فی القيامة اشراق الارض و الیوم اشراق القلب غدا فی القيامة اشراق الارض بنور ربها و الیوم اشراق القلب بحضورها عند ربها غدا اشراق التجلی للمؤمنین عموماً و الیوم اشراق التجلی للعارفين خصوصاً.

روی عبد الله بن مسعود رضی الله عنه قال قال رسول الله (ص): «ان الله عز و جل یجمع الامم یوم القيمة فینزل عز و جل من عرشه الی کرسیه و کرسیه وسع السماوات و الارض فیقول لهم: اترضون ان تتولی کلّ امة ما تولوا فی الدنيا اعدل ذلك من ربکم؟ فیقول: نعم، فتتبع کلّ امة ما كانت تعبد» قال: «فذلك حین اشرفت الارض بنور ربها»

آن روز که صبح قیامت بدمد و عظمت رستاخیز پپای شود و سراپرده قهاری در آن عرصات سیاست بزنند و کرسی عظمت بیرون آرند و از انوار تجلی ذوالجلال عالم قیامت روشن شود از اسرار آن انوار همان کس برخورد که امروز در دنیا آفتاب معرفت در مشرقه دل وی تافته و نظر الهی بجان وی پیوسته، آن نظر چون از کمین غیب تاختن آرد مرد را بیقرار کند حلقه دوستی در دلش بجنابند، آن دوستی خاطر گردد آن خاطر همّت گردد آن همّت نیّت گردد آن نیّت عزیمت گردد آن عزیمت قوت گردد آن قوت حرکت گردد مرد را بینگیزد، شبی سحرگاهی آن عاشق صادق را قلفی پدید آید، خواب از دیده‌اش برمد، جامه نرم و خوابگاه خوش بگذارد، وضویی بر آرد متضرّع وار بحضرت عزت آید.

یا ربها روان کند، آن ساعت از جبار کائنات ندای کرامت آید که: «بعینی ما یتحمّله المتحمّلون من اجلی» بنده من آن همه برای من میکند من می‌بینم و میدانم، کرامت وی در دنیا اینست و در عقبی آنست که او را در شمار آن جوانمردان آرند که رب العزة میگوید: وَ سِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا.

خبر درست است از سعید مسیب سیّد تابعین که بو هریره دوستی بر من رسید مرا گفت: از الله آن می‌خواهم که در بازار بهشت ما را با هم آرد تا با یکدیگر باشیم در آن منزل جاودان و نعیم بیکران، گفتیم: یا هریره و در بهشت بازاری هست؟ گفت: نعم اخبرنی رسول الله (ص) «ان اهل الجنة اذا دخلوها نزلوا فیها بفضل الله اعمالهم ثم یؤذن لهم فی مقدار یوم الجمعة من ایام الدنيا فیزورون ربهم عز و جل و بیرز لهم عرشه و یتبدی لهم فی روضة من ریاض الجنة فتوضع لهم منابر من نور و منابر من لؤلؤ و منابر من یاقوت

و منابر من زبرجد و منابر من ذهب و منابر من فضة و يجلس ادناهم و ما فيهم من دنيّ على كئيبان المسك و الكافور ما يرون ان اصحاب الكراسي بافضل منهم مجلسا»، قال ابو هريرة قلت: يا رسول الله و هل نرى ربنا؟ قال: «نعم، هل تتمارون في رؤية الشمس و القمر ليلة البدر»؟ قلنا: لا. قال: «كذلك لا تمارون في رؤية ربكم تبارك و تعالى و لا يبقى في ذلك المجلس رجل الا حاضره الله محاضرة حتى يقول للرجل منهم: يا فلان بن فلان أ تذكر يوم قلت كذا و كذا؟ فيذكره بعض غدراته في الدنيا فيقول: يا رب او لم تغفر لي؟ فيقول: بلى فبسعة مغفرتي بلغت منزلتك هذه فبيناهم على ذلك غشيتهم سحابة فامطرت عليهم طيبا لم يجدوا مثل ريحه قط و يقول: ربنا قوموا الى ما اعددت لكم من الكرامة فخذوا ما اشتهيتم فنأتى سوقا قد حقت به الملائكة ما لم تنظر العيون الى مثله و لم تسمع الأذان و لم يخطر على القلوب فيحمل لنا ما اشتهينا ليس يباع فيها و لا يشتري و في ذلك السوق يلقي اهل الجنة بعضهم بعضا، قال: فيقبل الرجل ذو المنزلة المرتفعة فيلقى من هو دونه و ما فيهم دنيّ فيروعه ما عليه من اللباس فما ينقضي آخر حديثه حتى يتحيل عليه ما هو احسن منه و ذلك انه لا ينبغي لاحد ان يحزن فيها ثم نتصرف الى منازلنا فنتلقانا ازواجنا فيقلن: مرحبا و اهلا لقد جئت و انّ بك من الجمال افضل ممّا فارقتنا عليه فنقول: انا جالسنا اليوم ربنا الجبار و يحقنا ان تنقلب بمثل ما انقلبنا».

## ۴۰ - سوره المؤمن - مکیه

## ۱ النوبه الاولى

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان

حم (۱) بحلم من بملك من.

تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ فَرُو فرستادن این نامه از خداست، الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ (۲) آن تاونده دانا.

غَافِرِ الدُّنْبِ آمرزنده گناه، وَ قَابِلِ التَّوْبِ و پذیرنده بازگشت، شَدِيدِ الْعِقَابِ سخت عقوبت، سخت گیر، ذِي

الطَّوْلِ با بی‌نیازی و نیکوکاری، لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ نیست خدایی جز او، إِلَيْهِ الْمَصِيرُ (۳) با اوست بازگشت.

مَا يُجَادِلُ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِيحٍ نیارد در سخنان الله، إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا مگر ایشان که کافر شدند، فَلَا يَعْرُوكَ

مفربا ترا، تَقْلِبُهُمْ فِي الْبِلَادِ (۴) گشتن ایشان ایمن در جهان.

كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ دروغ زن گرفت پیش از ایشان قوم نوح نوح را، وَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَعْدِهِمْ و سپاهها از

پس ایشان، وَ هَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ و آهنگ کرد هر گروهی از ایشان بیبغامبر خویش، لِيَأْخُذُوهُ تَا او را

بگیرند، وَ جَادَلُوا بِالْبَاطِلِ و بدروغ خویش بیکارها کردند، لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ تَا حق و سخن راست با آن

دروغ تباه کنند، فَأَخَذْتَهُمْ فَرَا گرفتیم ایشان را فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ (۵) چون بود گرفتن من بعقوبت.

كَذَلِكَ هَمَّجَانِكَ تَهْدِيكَ اللَّهُ درست گشت درین جهان بر ناگرویدگان، حَقَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ

أَصْحَابُ النَّارِ (۶) هم چنان درست گشت برایشان که ایشان اصحاب آتش‌اند.

الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ ایشان که عرش می‌بردارند، وَ مَنْ حَوْلَهُ و ایشان که گرد بر گرد عرش‌اند، يُسَبِّحُونَ

بِحَمْدِ رَبِّهِمْ بستایش خداوند خویش او را بپاکی می‌ستایند وَ يُؤْمِنُونَ بِهِ و می‌بگروند باو وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ

آمَنُوا و آمرزش می‌خواهند گرویدگان را، رَبَّنَا خُذْنَا مَا، وَسِعَتْ كُلُّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَ عِلْمًا رسیده‌ای بهر چیز

ببخشایش و دانش، فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا پس بیامرزش ایشان را که بازگشتند از شرك، وَ اتَّبِعُوا سَبِيلَكَ و بر پی راه

تو رفتند، وَ قِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ (۷) و بازدار از ایشان عذاب آتش.

رَبَّنَا خُذْنَا مَا، وَ ادْخِلْهُمْ جَنَّاتٍ عَدْنٍ درار ایشان را در ان بهشتهای همیشی، الَّتِي وَعَدْتَهُمْ آنکه وعده

داده‌ای ایشان را، وَ مَنْ صَلَحَ و هر که نیک بود و ایمان آرد، مِنْ آبَائِهِمْ از پدران ایشان، وَ أَزْوَاجِهِمْ و جفتان

ایشان، وَ دُرِّيَّاتِهِمْ و فرزندان ایشان، إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۸) که تو خداوند توانای دانایی.

وَ قِهِمُ السَّيِّئَاتِ و بازدار از ایشان بدها، وَ مَنْ ثَقَّ السَّيِّئَاتِ يَوْمَئِذٍ و هر که بازداشتی ازو بدهای آن روز، فَقَدْ

رَحِمْتَهُ ببخشودی بر وی، وَ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۹) و آنست آن پیروزی بزرگوار.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا ایشان که کافر شدند در دنیا، يُنَادُونَ آواز می‌دهند ایشان را، لَمَقْتُ اللَّهِ براستی که زشتی

الله شما را در دنیا، أَكْبَرُ مِنْ مَقْتِكُمْ أَنْفُسِكُمْ مه بود ازین زشتی شما امروز خویشتن را، إِذْ تُدْعَوْنَ إِلَى الْإِيمَانِ

آن گه که شما را با ایمان میخواندند، فَتَكْفُرُونَ (۱۰) و شما می‌کافر شدید.

قَالُوا رَبَّنَا گویند خداوند ما: أَمَنَّا اثْنَتَيْنِ بمیرانیدی ما را دو بار، وَ أَحْبَبْنَا اثْنَتَيْنِ و زنده کردی ما را دو

بار، فَأَعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا مَقْرَأَ امْدِيمِ وَ بَزْبَانَ خَوِيْشِ گویا بگناهان خویش، فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ (۱۱) فرا بیرون آمد ما را هیچ راهی هست؟

ذَلِكُمْ بِأَنَّهُ اَيْنَ بَشْمَا أَنْ رَا بُوْد، اِذَا دُعِيَ اللّٰهُ وَحْدَهُ كَهَ اَنْ گَه كَه خدای را یکتا میخواندند، كَفَرْتُمْ شَمَا مِی كَافِر شَدِيْد، وَ اِنْ يُشْرِكْ بِهٍ وَ اَكْر مِی اِنْبَاز گِرْفَتَنْد با او، تُؤْمِنُوْا باو مِی گِرُوِيْدِيْد، فَالْحُكْمُ لِلّٰهِ پَس حَكْم وَ كَار گَزَارْدَن اللّٰهُ رَاسْت، الْعَلِيِّ الْكَبِيْر (۱۲) اَنْ بَرْتَر بَزْرگُوَار.

هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ آيَاتِهِ اَوْ اَنْسْت كَه مِیْنَمَیْد شَمَا رَا نَشَانَهَی تَوَانَايِی خَوِيْش، وَ يُنَزِّلُ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ رِزْقًا وَ مِی فِرُو فِرَسْتَد شَمَا رَا اَز اَسْمَان رُوْزِی، وَ مَا يَنْذَرُ اِلَّا مَنْ يُنِيْبُ (۱۳) وَ پِنْد نِیْذِرْد مَكْر اَوْ كَه دَل با مَن دَارْد.

فَادْعُوا اللّٰهَ خدای را خَوَانِيْد، مُخْلِصِيْنَ لَهَ الدِّيْنِ پَاك دَارَان اَوْ رَا وَ فِرْمَان بَرْدَارِی خَوِيْش، وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُوْنَ (۱۴) وَ اَكْر كَرَاهِيْت دَارِنْد نَاگِرُوِيْدگان.

### النوبة الثانية

این سوره را سوره المؤمن خوانند از بهر آنکه درین سوره ذکر مؤمن آل فرعون است، چهار هزار و نهصد و شصت حرف است و هزار و صد و نود و نه کلمت و هشتاد و پنج آیت. و بقول ابن عباس جمله سوره به مکه فروآمد. مجاهد و قتاده گفتند: سوره مکی است مگر دو آیت که به مدینه فرو آمد: اِنَّ الَّذِيْنَ يُجَادِلُوْنَ فِيْ آيَاتِ اللّٰهِ.

الی آخر الآيتين. حسن گفت: سوره مکی است مگر يك آیت: «وَ سَبَّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ بِالْعَشِيِّ وَ الْاِبْكَارِ قَالَ لَان الصَّلَوَاتِ فِرَضْت بِالْمَدِيْنَةِ. وَ اَز مَنْسُوْخَاتِ دَرِيْن سوره سه آیت یکی: فَاصْبِرْ اِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ حَقٌّ اِنْ قَدْر اَز آیت منسوخ است بآیت سیف، و كذلك قوله: فَاصْبِرْ اِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ حَقٌّ فَاِمَا تُرِيْبِكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ اَوْ نَتَوَقَّيْكَ فَاِلَيْنَا يُرْجَعُوْنَ، اول و آخر این آیت منسوخ است بآیت سیف سوم: فَالْحُكْمُ لِلّٰهِ الْعَلِيِّ الْكَبِيْر نَسْخ مَعْنَى الْحَكْمِ فِي الدُّنْيَا بِآيَةِ السِّيفِ. وَ فِي الْخَبْرِ عَنِ النَّبِيِّ (ص) قَالَ: «اِنْ لِكُلِّ شَيْءٍ ثَمْرَةٌ وَ اِنْ ثَمْرَةُ الْقُرْآنِ ذَوَاتِ حَامِيْمٍ هِيَ رَوْضَاتِ حَسَنَاتِ مَخْصَبَاتِ مَتَجَاوِرَاتِ فَمَنْ اَحْبَبَ اَنْ يَرْتَعَ فِي رِيَاضِ الْجَنَّةِ فَلْيَقْرَأِ الْحَوَامِيْمَ».

و قال (ص): «الحواميم دبياج القرآن».

و قال ابن عباس: لكل شيء لباب و لباب القرآن الحواميم و قال ابن مسعود: اذا وقعت في آل حم يعني في جماعة الحواميم وقعت في روضات دمثات اتانق فيها. فاما ما يختص بهذه السورة من الفضيلة ما روى ابي بن كعب قال قال رسول الله (ص): «من قرأ حم المؤمن لم يبق روح نبى و لا صديق و لا شهيد و لا مؤمن الا صلوا عليه و استغفروا له».

قوله: حم قال رسول الله (ص): «حم اسم من أسماء لله عز و جل و هي مفاتيح خزائن ربك».

و قيل: هو اسم الله الاعظم. و قيل: هو اسم القرآن. و قيل: اسم السورة.

و قيل: هو قسم اقسام الله عز و جل بحلمه و ملكه. و قال ابن عباس: الر و حم و نون حروف الرحمن

مقطعة. و قال الضحاك و الكسائي معناه: ما هو كائن، اى قضى ما هو كائن قرأ حمزة و الكسائي و ابو بكر «حم» بكسر الحاء و الباقون بفتحها.

تَنْزِيلُ الْكِتَابِ اى هذا تنزيل الكتاب «من الله». و قيل: «تنزيل الكتاب» رفع بالابتداء و خبره «من الله» اى القرآن انزله الله لم يختلقه محمد كما قال الكافرون.

و «العزیز» الذى لا یغالب و لا یمتنع علیه شیء، «العظیم» الواسع المعلوم.

غافر الذنب یستره و لا یفصح صاحبه یوم القيمة، و قابل التوب التوب و التوبة مصدران.

و قيل: التوب جمع التوبة على انها اسم مثل دوم و دومة و عوم و عومة. و المعنى: ما ذنب تاب منه العبد الا قبل توبته. و قيل: «غافر الذنب» الصغير «و قابل التوب» من الذنب الكبير. و قيل: «غافر الذنب» باسقاط العقاب «و قابل التوب» بايجاب الثواب. شديد العقاب اى اذا عاقب فعقابه شديد. ذی الطول اى ذی النعم و القدرة و الغنى و السعة و الفضل. و اصل الطول الغنى و السعة، تقول: هذا امر ما له طائل، اى لا یغنى شیئا فیوبه له، و قوله عز و جل: وَ مَنْ لَمْ یَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلاً اى سعة و غنى. و قيل: اصل الطول الانعام الذى تطول مدته على صاحبه. قال ابن عباس: غافر الذنب لمن قال لا اله الا الله و قابل التوب ممن قال لا اله الا الله شديد العقاب لمن لا يقول لا اله الا الله ذی الطول ذی الغنى ممن يقول لا اله الا الله.

ثم و حد نفسه فقال: لا اله الا هو اى المصير المرجع فى الآخرة. عمر خطاب دوستی داشت با وی برادرى گفته در دین مردی عاقل پارسا متعبد، و قتی بشام بود آن دوست و کسی از نزدیک وی آمده بود. عمر حال آن دوست از وی پرسید گفت: چه میکند آن برادر ما و حال وی چیست؟ این مرد گفت: او برادر ابلیس است نه برادر تو، یعنی که فترتی در راه وی آمده و سر در نهاده درین زمر و خمر و انواع فساد. عمر گفت: چون باز گردی مرا خبر کن تا بوی نامه‌ای نویسم، پس این نامه نوشت: بسم الله الرحمن الرحيم من عبد الله عمر الى فلان بن فلان سلام عليك انى احمد اليك الله الذى لا اله الا هو غافر الذنب قابل التوب شديد العقاب ذی الطول لا اله الا هو اليه المصير. چون آن نامه بوی رسید گفت: صدق الله و نصح عمر كلام خدا راست است و نصیحت عمر نیکو، بسیار بگریست و توبه کرد و حال وی نیکو شد، بعد از ان عمر میگفت: هكذا افعلوا باخیکم اذا زاع سدوده و لا تكونوا علیه عوناً للشيطان برادری را که فترت افتد و از راه صواب بگردد بنصیحت یاری دهید و شفقت باز مگیرید و یار شیطان بر وی مباشد راه سداد و صواب او را بنمائید و با وی همان کنید که من کردم.

ما یُجَادِلُ فِي آيَاتِ اللَّهِ إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا این آیت در شأن حارث بن قیس السهمی فرو آمد از جمله مستهزیان بود و سخت خصومت بباطل در انکار و تکذیب قرآن.

ابو العالیه گفت: دو آیت است در قرآن که در ان تهدید عظیم است مجادلان را در آیات قرآن، یکی اینست. ما یُجَادِلُ فِي آيَاتِ اللَّهِ إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا، دیگر آیت: وَ إِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِي الْكِتَابِ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ. و رسول خدا گفت صلوات الله علیه: «المراء فى القرآن كفر».

و عن ابی الدرداء و ابی امامة و واثلة بن الاسقع و انس بن مالك رضى الله عنهم قالوا: خرج الينا رسول الله (ص) و نحن نتمارى فى شىء من الدين، فغضب غضبا شديدا لم يغضب مثله ثم انتهرنا فقال: «يا امة محمد لا تهيجوا على انفسكم و هج النار» ثم قال: «بهذا امرتم ا و ليس عن هذا نهيتم ا و ليس انما هلك من كان قبلكم بهذا ذروا المرء لقلته خيره ذروا المرء فان نفعه قليل و يهيج العداوة بين الاخوان ذروا المرء فان المرء لا يؤمن فتنته ذروا المرء فان المرء يورث الشك و يحبط العمل ذروا المرء فان المؤمن لا يمارى ذروا المرء فان الممارى لا اشفع له يوم القيمة ذروا المرء فاننا زعيم ثلاثة ابيات فى الجنة وسطها و رياضها و اعلاها لمن ترك المرء و هو صادق ذروا المرء فان اول ما نهانى ربي عز و جل عنه بعد عبادة الاوثان و شرب الخمر المرء ذروا المرء فان الشيطان قد ايس ان يعبد و لكته قد رضى منكم بالتحريش و هو المرء فى الدين».

اگر کسی گوید این مرا و مجادلت در قرآن که رسول خدا علیه السلام بدین مبالغت از ان نهی میکند کدام است؟ جواب آنست که رب العزة قرآن را که فرستاد بهفت لغت فرستاد از لغات عرب چنانکه مصطفی علیه الصلاة و السلام گفت: «نزل القرآن على سبعة احرف»

ای علی سبع لغات و رسول خدا صلوات الله علیه هر قبيله ای را تلقین میداد بر لغت ایشان چنانکه احتمال میکرد، و كان ذلك تخفيفا من الله عز و جل بامّة محمد (ص).

پس ایشان که قرآن شنیده بودند بر لغت خویش چون چیزی از قرآن نه بر لغت خویش از دیگری می شنیدند جدال می درگرفتند و بر یکدیگر می پیچیدند و قراءت یکدیگر را می انکار کردند می گفتند که رسول خدا بما نه چنین آموخت و نه چنانست که تو میخوانی باین نسق، خلاف و جدال در میان ایشان می افتاد تا رسول خدا (ص) ایشان را از ان خلاف باز زد و گفت هر کسی چنانکه از ما شنیدید بر ان لغت که شما را آموختند میخوانید و یکدیگر را خلاف مکنید که این خلاف کفر است فذلك قوله (ص): «المرء فى القرآن كفر»

روایت کنند از عمر خطاب گفت: مردی صحابی در نماز سورة الفرقان برخواند نه بر ان نسق که من میخواندم و رسول مرا تلقین کرده بود، دست وی گرفتم و او را بحضرت نبوت بردم گفتم: یا رسول الله این مرد سورة الفرقان میخواند بر خلاف آن که مرا تلقین کرده ای، رسول خدا آن مرد را گفت: بر خوان، آن مرد بر خواند همچنانکه در نماز خواند، رسول گفت: «هكذا انزلت ان هذا القرآن نزل على سبعة احرف فاقروا ما تيسر منه».

و عبد الله مسعود یکی را دید سورتی میخواند بر خلاف آن که عبد الله میخواند، گفت او را پیش رسول خدا بردم گفتم: یا رسول الله اختلافنا فى قراءتنا فتغیر وجه رسول الله (ص) رسول خدا متغیر گشت و اثر خشم بر روی مبارک وی پیدا شد گفت: «انما هلك من كان قبلكم بالاختلاف فليقرأ كل رجل منكم ما اقرئ».

قوله: فلا يعرررك تقليب الجينة و الذهاب يعنى كثرتهم و تمكّنهم فى الارض و هم قریش



يريد رحلة الشتاء و الصيف، يقول تعالى: فَلَا يَعْرُزُكَ تَقَلُّبُهُمْ فِي الْبِلَادِ بِالْتِجَارَاتِ وَ تَصَرَّفُهُمْ فِيهَا كَيْفَ شَاءُوا وَ سَلَامَتُهُمْ فِيهَا مَعَ كَفَرِهِمْ فَانْ عَاقِبَةُ أَمْرِهِمُ الْهَلَاكُ وَ الْعَذَابُ، نظيره قوله تعالى: لَا يَعْرُزُكَ تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي الْبِلَادِ.

كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَعْدِهِمْ وَ هُمُ الَّذِينَ تَحَزَّبُوا عَلَى الْإِنْبِيَاءِ بِالتَّكْذِيبِ وَ هُمْ عَادٌ وَ ثَمُودٌ وَ قَوْمُ لُوطٍ. وَ هَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ لِيَأْخُذُوهُ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: لِيَقْتُلُوهُ وَ يَهْلِكُوهُ. وَ قِيلَ: لِيَأْسُرُوهُ وَ الْعَرَبُ تَسْمَى الْإِسِيرَ إِخِيذًا وَ أَخَذَ النَّاسُ لَا يَسْتَعْمَلُ إِلَّا فِي مَكْرُوهِ. وَ جَادَلُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ إِي لِيَبْطَلُوا بِهِ «الْحَقُّ» الَّذِي جَاءَ بِهِ الرِّسَالُ وَ مَجَادَلْتُهُمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ: مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا لَوْ لَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةَ وَ نَحْوَ ذَلِكَ. يُقَالُ: دَحَضْتُ حَجَّتَهُ، إِي بَطَلْتُ. وَ قِيلَ: «لِيُدْحِضُوا» لِيَزْلِقُوا «بِهِ الْحَقُّ». وَ فِي الْخَبَرِ «الصِّرَاطُ دَحَضَ مَزْلَةً». «فَأَخَذْتُهُمْ» إِي أَهْلَكْتُهُمْ بِالْعُقُوبَةِ. فَكَيْفَ كَانَ عِقَابُ هَذَا سُؤَالٍ عَنْ صِدْقِ الْعَذَابِ وَ عَنْ صِفَةِ الْعَذَابِ. قَالَ قَتَادَةُ: شَدِيدٌ وَ اللَّهُ.

وَ كَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ إِي كَمَا حَقَّتْ وَ وَجِبَتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَى الْأُمَّةِ الْمَكْذِبَةِ فِي الدُّنْيَا فَعَذَّبُوا كَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِكَ أَتَهُمْ أَصْحَابُ النَّارِ يَعْنِي بَانَهُمْ أَصْحَابُ النَّارِ. ثُمَّ أَخْبَرَ بِفَضْلِ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ: الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَ هُمْ أَرْبَعَةُ أَمْلَاقٍ: مَلِكٌ فِي صُورَةِ رَجُلٍ يَسْتَرْزِقُ لِبْنِي آدَمَ، وَ مَلِكٌ فِي صُورَةِ ثَوْرٍ يَسْتَرْزِقُ لِلْبَهَائِمِ، وَ مَلِكٌ فِي صُورَةِ أَسَدٍ يَسْتَرْزِقُ لِلسَّبَاعِ، وَ مَلِكٌ فِي صُورَةِ نَسْرٍ يَسْتَرْزِقُ لِلطَّيْرِ وَ الْعَرْشَ عَلَيْهِمْ وَ هُوَ يَأْقُوتَةُ حَمْرَاءُ وَ الْمَلِكُ الَّذِي فِي صُورَةِ رَجُلٍ هُوَ إِسْرَافِيلُ وَ أَنْشَدَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) قَوْلَ أُمِيَّةَ:

رجل و ثور تحت رجل يمينه و النسر للأخرى و ليس مرصد

فَقَالَ: «صَدَقَ». وَ أَمَّا حَمَلَةُ الْعَرْشِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَهِيَ ثَمَانِيَةُ أَمْلَاقٍ فِي صُورَةِ الْأَوْعَالِ فَالْعَرْشُ عَلَى قُرُونِهِمْ. وَ مَنْ حَوْلُهُ هُمُ الْحَافُونَ الصَّافُونَ يَسْمَوْنَ الْكُرُوبِيِّينَ وَ هُمْ سَادَةُ الْمَلَائِكَةِ. قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: حَمَلَةُ الْعَرْشِ مَا بَيْنَ كَعْبِ أَحَدِهِمْ إِلَى آخِصِّ قَدَمِهِ مَسِيرَةَ خَمْسِ مِائَةِ عَامٍ وَ يَرُوى «أَنَّ أقدامهم في تخوم الأرضين و الأرضون و السماوات إلى حجرهم و هم يقولون: سبحان ذى العزّ و الجبروت سبحان ذى الملك و الملكوت سبحان الحى الذى لا يموت سُبُوحٌ قُدُوسٌ رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَ الرُّوحِ».

وَ عَنْ جَابِرٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): «أَذِنَ رَبِّي أَنَّ أَحَدًا عَنْ مَلِكٍ مِنْ حَمَلَةِ عَرْشِهِ مَا بَيْنَ شَحْمَةِ أُذُنِهِ إِلَى عَاتِقِهِ مَسِيرَةَ سَبْعِ مِائَةِ عَامٍ»

وَ قِيلَ: هُمْ خَشُوعٌ لَا يَرْفَعُونَ طَرْفَهُمْ وَ هُمْ أَشَدُّ خَوْفًا مِنْ أَهْلِ السَّمَاءِ السَّابِعَةِ وَ أَهْلِ السَّمَاءِ السَّابِعَةِ أَشَدُّ خَوْفًا مِنْ أَهْلِ السَّمَاءِ الَّتِي تَلِيهَا وَ الَّتِي تَلِيهَا أَشَدُّ خَوْفًا مِنَ الَّتِي تَلِيهَا. وَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ (ص) عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ أَنَّهُ قَالَ: «أَنَّ بَيْنَ الْقَائِمَةِ مِنْ قَوَائِمِ الْعَرْشِ وَ الْقَائِمَةِ الثَّانِيَةِ خَفَقَانَ الطَّيْرِ الْمَسْرَعِ ثَلَاثِينَ أَلْفَ عَامٍ وَ الْعَرْشُ يَكْسَى كُلَّ يَوْمٍ سَبْعِينَ أَلْفَ لَوْنٍ مِنَ النُّورِ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَنْظُرَ إِلَيْهِ خَلْقٌ مِنَ خَلْقِ اللَّهِ وَ الْأَشْيَاءُ كُلُّهَا فِي الْعَرْشِ

## كحلقة فى فلاة».

و قال وهب بن منبه انّ حول العرش سبعين الف صفّ من الملائكة صفّ خلف صفّ يطوفون بالعرش يقبل هؤلاء و يدبر هؤلاء فاذا استقبل بعضهم بعضا هلّل هؤلاء و كبر هؤلاء و من ورائهم سبعون الف صفّ قيام ايديهم الى اعناقهم قد وضعوها على عواتقهم فاذا سمعوا تكبير اولئك و تهليلهم رفعوا اصواتهم فقالوا سبحانك و بحمدك ما اعظمك و اجلك انت الله لا اله غيرك انت الاكبر الخلق كلهم لك راجون و من وراء هؤلاء مائة الف صفّ من الملائكة قد وضعوا اليمينى على اليسرى ليس منهم احد الا و هو يسبح بتحميد لا يسبحه الاخر ما بين جناحي ادهم مسيرة ثلاثمائة عام و ما بين شحمة اذنه الى عاتقه مسيرة اربع مائة عام و احتجب الله من الملائكة الذين حول العرش بسبعين حجابا من نار و سبعين حجابا من ظلمة و سبعين حجابا من نور و سبعين حجابا من درّ ابيض و سبعين حجابا من ياقوت احمر و سبعين حجابا من زبرجد اخضر و سبعين حجابا من تلج و سبعين حجابا من ماء و سبعين حجابا من ما لا يعلمه الا الله عز و جل، قال و لكل واحد من حملة العرش و من حوله اربعة اوجه وجه ثور و وجه اسد و وجه نسر و وجه انسان و لكل واحد منهم اربعة اجنحة اما جناحان فعلى وجهه مخافة ان ينظر الى العرش فيصعق و اما جناحان فيهفو بهما ليس لهم كلام الا التسبيح و التحميد و التكبير و التمجيد و عن ابن عباس رضى الله عنه قال: لما خلق الله سبحانه حملة العرش قال لهم: احملوا عرشى، فلم يطيقوا فخلق مع كل ملك منهم من اعوانهم مثل جنود من فى السماوات من الملائكة و من فى الارض من الخلق فقال: احملوا عرشى، فلم يطيقوا فخلق مع كل واحد منهم مثل جنود سبع سماوات و سبع ارضين و ما فى الارض من عدد الحصى و الثرى فقال: احملوا عرشى، فلم يطيقوا فقال: قولوا لا حول و لا قوة الا بالله فلما قالوها استقلوا عرش ربنا فنفذت اقدامهم فى الارض السابعة على متن الثرى و استقرت و روى فكتب فى قدم ملك منهم اسما من اسمائه فاستقرت اقدامهم. و فى بعض الروايات لا تتفكروا فى عظمة ربكم و لكن تفكروا فيما خلق فان خلقا من الملائكة يقال له اسرافيل زاوية من زوايا العرش على كاهله و قدماه فى الارض السفلى و قد مرق رأسه من سبع سماوات و انه ليتضاءل من عظمة الله حتى يصير كالوصع. قوله: يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ اى يسبحونه بان يحمده، اى يعظمونه بالحمد له و هو الاعتراف بالنعمة ان كلها منه، وَ يُؤْمِنُونَ بِهِ اى يهللونه. و قيل: يجددون الايمان به و قيل: يصدقون بانه واحد لا شريك له. قال شهر بن حوشب: حملة العرش ثمانية اربعة منهم يقولون: سبحانك اللهم بحمدك لك الحمد على حلمك بعد علمك و اربعة يقولون: سبحانك اللهم و بحمدك لك الحمد على عفوك بعد قدرتك.

وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا يسئلون ربهم مغفرة ذنوب المؤمنين كأنهم يرون ذنوب بنى آدم. «ربنا» اى يقولون: رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَ عِلْمًا اى نالت رحمتك فى الدنيا كل شىء و احاط علمك بكل شىء.

فَاعْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا من الشرك وَ اتَّبَعُوا سَبِيلَكَ اى دينك الاسلام، وَ قِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ قال مطرف: انصح عباد الله للمؤمنين الملائكة و اغش الخلق الشياطين.

رَبَّنَا وَ ادْخُلْهُمْ جَنَّاتِ عَدْنِ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ روى ان عمر بن الخطاب قال لكعب الاحبار: ما جنّات عدن؟ قال:

قصور من ذهب فى الجنة يدخلونها النبيون و ائمة العدل و عن ابن عباس قال: جنة عدن هى قصبة الجنة و هى مشرفة على الجنان كلها و هى دار الرحمن تبارك و تعالى و باب جنة عدن مصراعان من زمرد و زبرجد من نور كما بين المشرق و المغرب «و من صلح» اى و من آمن كقوله: يَرْتُهَا عِبَادِي الصَّالِحُونَ. مِنْ آبَائِهِمْ وَ أَزْوَاجِهِمْ وَ ذُرِّيَّاتِهِمْ قَالَ سعيد بن جبیر: يدخل المؤمن الجنة فيقول اىن ابى اىن امى اىن ولدى اىن زوجتى؟ فيقال: انهم لم يعملوا مثل عملك، فيقول: انى كنت اعمل لى و لهم، فيقال: ادخلوهم الجنة.

و عن انس بن مالك قال قال رسول الله (ص): «اذا كان يوم القيمة نودى فى اطفال المسلمين ان اخرجوا من قبوركم فيخرجون من قبورهم و ينادى فيهم ان امضوا الى الجنة زمرا فيقولون يا ربنا و والدينا معنا فينادى فيهم الثانية ان امضوا الى الجنة زمرا فيقولون يا ربنا و والدينا معنا فيبسم الرب تعالى فى الرابعة فيقول و والديكم معكم فيثب كل طفل الى ابويه فيأخذون بايديهم فيدخلونهم الجنة فهم اعرف بابائهم و امهاتهم يومئذ من اولادكم الذين فى بيوتكم.

إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ لَا يَمْتَنِعُ عَلَيْكَ مَرَادُ «الْحَكِيمِ» لَا تَسْهَوْ فِي حَكْمِكَ.

وَ فَهْمُ السَّيِّئَاتِ اى العقوبات، وَ مَنْ تَقَّ السَّيِّئَاتِ يَعْنِي وَ مَنْ تَقَّ السَّيِّئَاتِ، اى العقوبات. و قيل: جزاء السَّيِّئَاتِ. يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ اى فقد رحمته يوم القيمة وَ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنَادُونَ لَمَّا عَايَنَ الْكُفَّارَ النَّارَ وَ دَخَلُوهَا مَقْتُوا اِنْفُسَهُمْ، اى لاموها و غضبوا عليها لاعمالهم فى الدنيا حتى اكلوا اناملهم فناداهم خزنة النار: لَمَقْتُ اللّٰه اى غضب الله و سخطه عليكم اكبر من مَقْتِكُمْ اِنْفُسَكُمْ اِذْ تُدْعَوْنَ اِلَى الْاِيْمَانِ فى الدنيا «فتكفرون» و قيل: معناه لمقت الله اياكم فى الدنيا اذ تدعون الى الايمان فتكفرون اكبر من مقتكم اِنْفُسَكُمْ اليوم عند حلول العذاب بكم.

قَالُوا رَبَّنَا اٰمَنَّا اٰنْتَيْنِ وَ اٰحْيَيْنَا اٰنْتَيْنِ قَالَ ابن عباس و قتادة و الضحاك: كانوا امواتا فى اصلاب آبائهم فاحياهم الله فى الدنيا فى ارحام الامهات ثم اماتهم الموتة التى لا بدّ منها ثم احياهم للبعث يوم القيمة فهما موتتان و حياتان و هذا كقوله تعالى: كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللّٰهِ وَ كُنْتُمْ اَمْوَاتًا فَاَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ. و قال السدى: اميتوا فى الدنيا ثم احياوا فى قبورهم للسؤال ثم اميتوا فى قبورهم ثم احياوا فى الآخرة.

«فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا» اى اقررنا بكفرنا و ظهر لنا ان البعث حق، فَهَلْ اِلَى خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ يَعْنِي فَهَلْ اِلَى خُرُوجٍ مِنَ النَّارِ اِلَى الدُّنْيَا سَبِيلٌ فَتَصْلِحْ اَعْمَالَنَا وَ نَعْمَلْ بِطَاعَتِكَ، نظيره قوله: هَلْ اِلَى مَرَدٍّ مِنْ سَبِيلٍ. كافرين روز رستاخيز بگناهان و كفر خویش مقر شوند و ببد سزای خود اقرار دهند آن گه که رستاخيز بپای شود و عذاب معاينت بينند گویند هیچ روى آن هست که ما را وادنيا فرستند تا فرمان بردار شویم و عمل شایسته کنیم؟ ایشان را جواب دهند که: لا سبيل الى ذلك و هذا العذاب و الخلود فى النار بسبب بآئنه اِذَا دُعِيَ اللّٰهُ وَحْدَهُ كَفَرْتُمْ اى اذا قيل لا اله الا الله انكرتم جواب آرزوى ایشان اين بود که بازگشت با دنيا نيست و اين عقوبت که بشما ميرسد و عذاب که مى بينيد بآنست که در دنيا چون شما را با کلمه توحيد مى خواندند مى کافر شديد و توحيد مى انکار کردید و مى گفتيد: اَجْعَلِ الْاِلٰهَةَ اِلٰهًا وَّاحِدًا، و چون با كفر ميخواندند صدق مى زديد و آن را

حق می‌شناختید و بر پی آن می‌رفتید. آن گه گفت: **فَالْحُكْمُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْكَبِيرِ** این هم چنان است که گفت: **إِنَّ اللَّهَ قَدْ حَكَّمَ بَيْنَ الْعِبَادِ**، اکنون حکم آنست که الله کرد و کار آنست که الله گزارد که شما جاوید در آتش خواهید بود و سزای شما اینست. جای دیگر فرمود: **فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ فَسُحْقًا لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ** بگناهان و کفر خود معترف شدند و ایشان را جواب دهند که دوری با دوزخیان را.

**هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ آيَاتِهِ** ای منزل هذا الكتاب هو الذي يريكم آياته الذالّة على وحدانيته و هي السماوات و الارض و الشمس و القمر و النجوم و السحاب و الليل و النهار و الاشجار و الثمار و الرياح و الفلك التي تجرى في البحر بما ينفع الناس، **وَ يُنَزِّلُ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ رِزْقًا** ای مطرا يكون به الرزق، هذا كقوله: **وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ** ای داعيا تدرك باجابتك رحمتي، و كقوله: **أَعْصِرْ خَمْرًا** ای عنبا تحصل منه الخمر، **وَ مَا يَنْذِرُكُمُ الْيَوْمَ بِالْقُرْآنِ** و ما يتفكر في هذه الاشياء فيوحد الله، **إِلَّا مَنْ يُنِيبُ** یعنی الا من يرجع اليه بالطاعة.

ثم امر عباده بالطاعة و الاخلاص فقال: **فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ** ای مخلصين له الطاعة و العبادة، **وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ** عبادتكم آياه و اخلاصكم.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** بنام او که قدر او بی‌منتهاست و صحبت او با دوستان بی‌بهاست، در قدر نهان و در صنع آشکار است. بنام او که از ماندگی دور و از او هام جداست، دل را بدوستی و خرد را بهستی پیداست. بنام او که نه در صفت او چون و نه در حکم چراست، در شنوایی و دانایی و بینایی یکتاست. آن عزیزی گوید در مناجات: الهی در دل دوستانت نور عنایت پیداست، جانها در آرزوی وصال حیران و شیدا است، چون تو مولی کراست و چون تو دوست کجاست، هر چه دادی نشانست و آیین فرداست، آنچه یافتم پیغامست و خلعت برجاست، نشانست بیقراری دل و غارت جانست، خلعت وصال در مشاهده جلال چگویم که چون است.

روزی که سر از پرده برون خواهی کرد      دانم که زمانه را زبون خواهی کرد  
گر زیب و جمال ازین فزون خواهی کرد      یا رب چه جگرهاست که خون خواهی کرد

«حم» حا اشارتست بمحبت و میم اشارت است بمنت، میگوید ای بحای محبت من دوست گشته نه بهنر خود، ای بمیم منت من مرا یافته نه بطاعت خود، ای من ترا دوست گرفته و تو مرا ناشناخته، ای من ترا خواسته و تو مرا نادانسته، ای من ترا بوده و تو مرا نابوده، صد هزار کس بر درگاه ما ایستاده، ما را خواستند و دعاها کردند بایشان التفات نکردیم و شما را ای امت احمد بی‌خواست شما گفتیم: «اعطیتکم قبل ان تسئلونی و اجبتکم قبل ان تدعونی و غفرت لکم قبل ان تستغفرونی».

آن رغبت و شوق انبیای گذشته بتو تا خلیل میگفت: **وَ اجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ**، و کلیم میگفت:

اجعلنی من امة احمد، نه از ان بود که افعال تو با ایشان شرح دادیم که اگر ما افعال شما با ایشان گفتید، همه دامن از شما در چیدندید، لکن از ان بود که افضال و انعام خود با شما ایشان را شرح دادیم، پیش از شما هر که را برگزیدیم یکان یکان را برگزیدیم، چنان که اصطفی آدم و نوحاً و آل ابراهیم و آل عمران. چون نوبت بشما رسید علی العموم و الشمول گفتیم: کُنْتُمْ خَيْرَ اُمَّةٍ همه برگزیدگان ما اید، جای دیگر فرمود: اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا، در تحت این خطاب هم زاهد و هم عابد است هم ظالم و عاصی.

غافر الذنب و قابل التوب توبه مؤخر آمد و غفران مقدم بر مقتضی فضل و کرم، اگر من گفتمی توبه پذیرم پس گناه آمرزم، خلق بینداشتندی که تا از بنده توبه نبود از الله مغفرت نیاید نخست بیامرزم آن گه توبت پذیرم تا عالمیان دانند که چنانک بتوبت آمرزم بی توبت هم آمرزم. اگر توبه مقدم غفران بودی تو به علت غفران بودی و غفران ما را علت نیست و فعل ما بحیلت نیست، نخست بیامرزم و بزلال افضال بند مرا پاک گردانم، تا چون قدم بر بساط ما نهد بر پاکی نهد چون بر ما آید بصفت پاکی آید، همانست که جای دیگر فرمود: ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيُتُوبُوا. غافر آن معاصی را که توبه نکرد، قابل آن را که توبه کرد، مراد از غفران ذنب درین موضع غفران ذنب غیر تائب است بدلیل آنکه و او عطف در میان آورد و معطوف دیگر باشد و معطوف علیه دیگر لکن در حکم یکسان باشد چنانک گویی: جاعنی زید و عمرو، زید دیگر است و عمرو دیگر، لکن هر دو را حکم یکیست در آمدن، اگر حکم مخالف بودی عطف خطا بودی و اگر هر دو یکی بودی هر دو غلط بودی. لطیفه ای نیکو شنو در غفران ذنب و قبول توبه اول صفت خود کرد جلّ جلاله فرمود: غافر الذنب و قابل التوب، و صفت او جلّ جلاله محلّ تصرف نیست، و پذیرنده تغییر و تبدیل نیست پس چون حدیث عقوبت کرد شدید العقاب گفت، شدید صفت عقوبت نهاد و عقوبت محلّ تصرف هست و پذیرنده تغییر و تبدیل هست، گفت سخت عقوبتم لکن اگر خواهم سست کنم و آن را بگردانم که در ان تصرف گنجد و تغییر و تبدیل پذیرد. و گفته اند: شدید العقاب اشارت بملك دارد و اگر همه ملك عالم نیست کند در جلال و کمال وی نقصان و قصور نیاید. غافر الذنب و قابل التوب اشارت بصفت دارد و در صفات او جلّ جلاله هرگز تغیر و تحول نیاید، و يقال: غافر الذنب للظالمين و قابل التوب للمقتصدین شدید العقاب للمشرکین ذی الطول للسابقین. سنت خداوند است جلّ جلاله که بنده را بآیت و عید بترساند تا بنده در ان شکسته و کوفته گردد سوزی و نیازی در بندگی بنماید زاری و خواری بر خود نهد، آن گه رب العزة بنعت رافت و رحمت بآیت وعد تدارك دل وی کند و بفضل و رحمت خود او را بشارت دهد، نه بینی که شدید العقاب گفت تابنده در زاری و خواهش آید، ذی الطول در ان پیوست تا بنده در ناز و در رامش آید، بنده در سماع شدید العقاب بسوزد و بگدازد بزبان انکسار گوید:

پر آب دو دیده و پر آتش جگرم      پر باد دو دستم و پر از خاک سرم

باز در سماع ذی الطول بنازد و دل بیفروزد، بزبان افتخار گوید:

چکند عرش که او غاشیه من نکشد      چون بدل غاشیه حکم و قضای تو کشم

بو بکر شبلی يك روز چون مبارزان دست اندازان همی رفت و میگفت: لو كان بيني و بينك بحار من نار لخصتها اگر درین راه صد هزار دریای آتش است همه بدیده گذاره کنم و باک ندارم، دیگر روز او را دیدند که می آمد سر فرو افکنده چون محرومی در مانده نرم نرم میگفت: المستغاث منك بك فریاد از حکم تو زینهار از قهر تو، نه با تو مرا آرام نه بی تو کارم بنظام، نه روی آنکه باز آیم نه زهره آنکه بگریزم.  
گر باز آیم همی نبینم جاهی      ور بگریزم همی ندانم راهی

گفتند: ای شبلی آن دی چه بود و امروز چیست؟ گفت: آری جغد که طاووس نبیند لاف جمال زند، لکن جغد جغد است و طاووس طاووس.

## ۲ النوبة الاولى

قوله تعالى: رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ بردارنده درجه ها افزونی زبر یکدیگر بندگان را خداوند عرش است، يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ می افکند پیغام که زندگانی دلهاست از سخن و فرمان خویش، عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ برو که خواهد از بندگان خویش، لِيُنذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ (۱۵) تا آگاه کند مردمان را از روز هم دیداری.  
يَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ آن روز که آشکارا باشند ایشان چشمها یکدیگر را، لَا يَخْفَى عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ پوشیده نماند بر الله از ایشان هیچ چیز، لِمَنْ الْمُلْكُ الْيَوْمَ اللَّهُ گوید: که راست پادشاهی امروز؟ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ (۱۶) هم خود گوید: الله راست آن یگانه میراننده فروشکننده کم آورنده.

الْيَوْمَ تُجْزَى و گوید امروز پاداش دهند، كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ هر تنی را بآنچه کرد، لَا ظَلَمَ الْيَوْمَ سَتم نیست امروز بر کس، إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ (۱۷) الله آسان توان زود شمارست.

وَ أَنْذَرَهُمْ يَوْمَ الْأَرْزَاقِ آگاه کن ایشان را و بترسان از آن روز نزدیک آمده، إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ آن گه که دلها بر گلوها آید، كَاطْمِينَ از بیم و اندوه، نفس خود فرو میگیرند، مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ ناگرویدگان را آن روز هیچ دوست نیست که ایشان را بکار آید، وَ لَا شَفِيعَ يُطَاعُ (۱۸) و نه هیچ شفیع که بسخن او کار کنند.  
يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ میدانند خیانت چشمها در نگرستن، وَ مَا تُخْفِي الصُّدُورُ (۱۹) و آنچه می نهان دارد دلها.  
وَ اللَّهُ يَقْضِي بِالْحَقِّ و الله براستی و درستی و سزا کار راند، وَ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ و ایشان که ناگرویدگان ایشان را می خدایان خوانند فرود ازو، لَا يَقْضُونَ شَيْءٌ هیچ کار نرانند و هیچ کار بر نگزارند و نتوانند، إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ (۲۰) الله اوست که شنواست و بینا.

أَمْ لَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ به نروند در زمین؟ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ كَانُوا مِنْ قَبْلِهِمْ تا ببینند که چون بود سرانجام ایشان که پیش از ایشان بودند، كَانُوا هُمْ أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً ایشان سخت نیروتر بودند ازینان، وَ آثَاراً فِي الْأَرْضِ و با نشانهاتر بودند در زمین در داشت و در توان، فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ فرا گرفت الله ایشان

را بگناهان ایشان، و ما كان لهم من الله من واق (۲۱) و هیچ باز پوشنده‌ای نبود که ایشان را از الله باز پوشیدی.

ذلك بأنهم أن بان بود ایشان، كانت تأتيهم رسلهم بالبينات که ایشان می‌آمد پیغامبران بی‌بغامها و نشانهای روشن، فكفروا فأخذهم الله بنگرویدند تا الله فراگرفت ایشان را، إنه قوي شديد العقاب (۲۲) که او با نیروی است سخت‌گیر.

و لقد أرسلنا موسى بآياتنا فرستادیم موسی را بسخنان و نشانهای خویش، و سلطان مبين (۲۳) و حجتی آشکارا.

إلى فرعون و هامان و قارون و هارون و قارون و قارون، فقالوا ساحر كذاب (۲۴) گفتند جادوی است دروغ زن. فلما جاءهم بالحق من عندنا چون ایشان آمد موسی به پیغام راست از نزدیک ما، قالوا اقلوا أبناء الذين آمنوا معه فرعون گفت و هامان: بکشید پسران ایشان که بموسی گرویده‌اند، و استحيوا نساءهم و دختران ایشان زنده گذارید، و ما كيد الكافرين إلا في ضلال (۲۵) و نیست کوشش و ساز ناگرویدگان مگر در بیراهی و بیهودگی.

و قال فرعون فرعون گفت ملاء خویش را: دروني اقل موسى گذارید مرا تا بکشم موسی را، و ليدع ربه و موسی را گوئید تا خدای خویش را خواند آن گه، إني أخاف أن يبدل دينكم که من می‌ترسم که کیش شما جدا کند و بگرداند، أو أن يطهر في الأرض الفساد (۲۶) و در زمین مصر دو گروهی و تباهی پدید آید.

و قال موسى إني عدتُ بربي و ربكم موسى گفت: من فریاد می‌خواهم و زینهار بخداوند خویش و خداوند شما، من كل متكبر لا يؤمن بيوم الحساب (۲۷) از هر گردنکشی که بنمی‌گردد بروز شمار.

و قال رجل مؤمن من آل فرعون مردی گفت گرویده بخدای از کسان فرعون، يَكُنْ إيماناً که ایمان خویش نهان می‌داشت: أ تقولون رجلاً أن يقول ربي الله می‌بکشید مردی را از بهر آنکه می‌گوید خداوند من الله؟

و قد جاءكم بالبينات من ربكم و بشما آورد نشانها و معجزتهای آشکارا از خداوند شما، و إن يك كاذباً فعليه كذبه و اگر می‌دروغ گوید دروغ او او را زیان دارد، و إن يك صادقاً و اگر می‌راست گوید، يُصِبْكُمْ بعض الذي يعذكم كمينه آنست که بشما رسد لختی از ان عذاب که شما را وعده می‌دهد، إن الله لا يهدي الله راه ننماید و نه کار سازد، من هو مسرف كذاب (۲۸) کسی را که گزاف کار است دروغ زن.

يا قوم لكم الملك اليوم ای قوم شما راست امروز پادشاهی، ظاهرین في الأرض و شما بر زمین غالب، فمن ينصرونا من بأس الله إن جاءنا پس آن کیست که فریاد رسد و ما را یاری دهد از سخت گرفتن الله اگر بما آید، قال فرعون فرعون گفت: ما أرى ما أرى منكم إلا ما أرى ننمایم شما را مگر آنچه صواب می‌بینم و راست، و ما أهديكم إلا سبيل الرشاد (۲۹) و راه ننمایم شما را مگر براه راستی.

و قال الذي آمن يا قوم این مرد گفت که گرمیده بود: ای قوم، إني أخاف عليكم من بر شما می‌ترسم، مثل يوم الأحزاب (۳۰) از روزی چون روزهای سپاههای کفر که پیش از شما بودند.

مِثْلَ دَابِّ قَوْمِ نُوحٍ وَ عَادٍ وَ ثَمُودَ وَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ چُونِ رُوزِ قَوْمِ نُوحٍ وَ قَوْمِ هُودٍ وَ قَوْمِ صَالِحٍ وَ ايشان كه پس ايشان بودند، وَ مَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعِبَادِ (۳۱) الله بیداد خواه نیست رهیکان را.

وَ يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ اِي قَوْمِ مِنْ مِيتَرَسَمِ بَرِ شَمَا، يَوْمَ النَّادِ (۳۳) از روزی كه يكديگر را می‌باز خوانید در بیچارگی و زاری.

يَوْمَ تُؤَلُّونَ مُدْبِرِينَ رُوزِي كه از بيم پشتها بر ميگردانيد، مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ وَ شَمَا رَا از الله نگاه دارنده‌ای نه، وَ مَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ (۳۳) و هر كه الله او را بی‌راه كرد او را هيچ راه نماينده نيست.

وَ لَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلِ الْبَيِّنَاتِ وَ آمد بشما يوسف پيش از اين به پيغامهاي روشن، فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكٍّ مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ هُمَارِ دَرِ گمان بوديد از آنچه آورد او بشما، حَتَّىٰ إِذَا هَلَكَ تَا آن گه كه بمرده، قُلْتُمْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا كَفْتِيدِ كه الله پس او فرستاده‌ای نفرستد، كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ هَمِ چنان بی‌راه كند الله مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ (۳۴) كَسِي رَا كه كزاف كار بود بگمان.

الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ ايشان كه پيكار ميكنند در نشانه‌های الله، بَعِيرِ سُلْطَانِ أَتَاهُمْ بِي حَجْتِي كه از آسمان آمد بايشان درستی آن را، كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ وَ عِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا سَخْنِي سَخْتِ زَشْتِ است نَزْدِيكَ خَدَايِ وَ نَزْدِيكَ كَرُودِيگان، كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ هَمِ چنان مهر مينهد الله، عَلَىٰ كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ (۳۵) بَرِ دَلِ هَرِ كَرْدِنِ كَشِي خُودِ كَامِه‌ای كَامَكَارِ.

وَ قَالَ فِرْعَوْنُ يَا هَامَانَ ابْنِ لِي صِرْحًا فِرْعَوْنِ كَفْتِ اِي هَامَانِ بَرِ او رَا زِ مِنْ طَارْمِي، لَعَلِّي أَبْلُغَ النَّسَبَابَ (۳۶) تَا مَكْرٍ مِنْ بَدْرَهَا رَسْمِ.

أَسْبَابَ السَّمَاوَاتِ دَرِ هَايِ آسْمَانِ، فَأَطَّلَعَ إِلَىٰ إِلَهِ مُوسَىٰ تَا مَكْرٍ مَرَا دِيدَارِ اِفْتَدِ بَخْدَايِ مُوسَىٰ، وَ إِنِّي لَأُظَنُّهُ كَاذِبًا وَ مَنْ مِي‌پِنْدَارَمِ مُوسَىٰ رَا كه دَرُوعِ مِي‌گُويِد، وَ كَذَلِكَ زَيْنَ فِرْعَوْنَ سُوءِ عَمَلِهِ هَمِ چنان بَرَا رَا سْتِنْدِ فِرْعَوْنَ رَا بَدِ كَرْدِ او، وَ صُدَّ عَنِ السَّبِيلِ وَ بَرِ كَرْدَانِيدِنْدِ او رَا از راه راست، وَ مَا كَيْدُ فِرْعَوْنَ إِلَّا فِي تَبَابٍ (۳۷) وَ دَسْتَانِ كَرِي فِرْعَوْنَ نَبُودِ مَكْرٍ دَرِ تَبَاهِي وَ نِيَسْتِي.

### النوبة الثانية

قوله: رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ رَفِيعٌ بَمَعْنِي رَافِعٌ اسْتِ هَمِچُونِ سَمِيعٌ بَمَعْنِي سَامِعٌ، مِي‌گُويِد: بَرِ دَارِنْدِه دَرِجِه‌هايِ بِنْدِگانِ اسْتِ زَبَرِ يَكْدِيگَرِ چِه دَرِ دُنْيَا چِه دَرِ عَقْبِي. دَرِ دُنْيَا اَنَسْتِ كه فِرْمُود: وَ رَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَبْلُوكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ بَرِ دَاشْتِ شَمَا رَا از بَرِ يَكْدِيگَرِ دَرِجِه‌ها افزوني، يَكِي رَا بَدَانَشِ يَكِي رَا بِنَسْبِ يَكِي رَا بَمَالِ يَكِي رَا بَشَرَفِ يَكِي رَا بَصُورَتِ يَكِي رَا بَصُوتِ يَكِي رَا بَقُوتِ. جَايِ دِيگَرِ فِرْمُود: وَ رَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا بَرِ دَاشْتِيمِ ايشان رَا زَبَرِ يَكْدِيگَرِ دَرِ عَزِ وَ مَالِ دَرِ رَزَقِ وَ مَعِيشَتِ يَكِي مَالِكِ يَكِي مَمْلُوكِ يَكِي خَادِمِ يَكِي مَخْدُومِ يَكِي فِرْمَانِ دِهِ يَكِي فِرْمَانِ بَرِ. اَمَا دَرِجَاتِ عَقْبِي اَنَسْتِ كه كَفْت: وَ لِلْآخِرَةِ أَكْبَرُ دَرَجَاتٍ وَ أَكْبَرُ تَفْضِيلًا سَرَايِ اَنِ جِهَانِي مِه دَرِ كَمَا بِيَشِي وَ مِه دَرِ افزوني دَا دِنِ بَرِ



يكديگر، هر كه در دنيا بمعرفت و طاعت افزون تر در عقبى بحق نزديكتر و كرامت وى بيشتتر. مصطفى عليه الصلاة و السلام گفت: «ان ادنى اهل الجنة منزلة لمن ينظر الى جنانه و ازواجه و نعيمة و خدمه و سرره مسيرة الف سنة و اكرمهم على الله من ينظر الى وجهه غدوة و عشية».

و روى «ان اسفل اهل الجنة درجة ليعطى مثل ملك الدنيا كلها عشر مرار و انه ليقول: اى رب لو اذنت لى اطعمت اهل الجنة و سقيتهم لم ينقص ذلك مما عندى شيئا، و ان له من الحور العين ثنتين و سبعين زوجة سوى ازواجه من الدنيا»

و روى «ان اخس اهل الجنة درجة و ليس فيها خسيس رجل له قصر من ياقوتة حمراء له اربعة ابواب فباب تدخل منه الملائكة بالتحية من عند الله و باب تدخل عليه منه ازواجه من الحور العين و باب يدخل عليه منه خدمه من الولدان و باب ينظر منه الى وجه ربه تبارك و تعالى و هو اكرم الأبواب».

و قيل: رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ اى رافع السماوات بعضها فوق بعض.

دُو الْعَرْشِ يعنى هو على العرش. و قيل: خالق العرش. و العرش عند العرب سرير الملك. يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ الروح هاهنا هو الوحي كقوله: أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا سَمَى روحاً لَانَّ حياة القلب به كما ان حياة الاجساد بالارواح قال ابن عباس مِنْ أَمْرِهِ اى من قضائه. و قيل: من قوله. و قال مقاتل: معناه يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ اى بامرهِ.

عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ اى على من يختصه بالرسالة. يخاطب بهذا من كره نبوة محمد (ص). «لينذر» اى لينذر النبى بالوحي يَوْمَ التَّلَاقِ و هو يوم القيمة يتلاقى فيه الاولون و الآخرون و الجنّ و الانس و اهل السماء و الارض و الظالم و المظلوم و قيل: يلتقى فيه الخالق و الخلق. و قيل: معناه يوم يلقي فيه المرء عمله. و قيل: تتلقاهم الملائكة.

يَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ من قبورهم ظاهرون لا يسترهم شيء و يكشف ما كان مستورا من امرهم، لا يَخْفَى عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ، كقوله: يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ لَا تَخْفَى مِنْكُمْ خَافِيَةٌ.

و قيل: لا يبقى احد الا حضر ذلك الموقف و لا يخفى شيء من اعمالهم التي عملوها. و يقول الله فى ذلك اليوم بعد فناء الخلق و بعد ان يطوى السماوات و الارض بيديه: لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ؟ و لا احد يجيبه فيجيب نفسه فيقول: لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ الذى قهر الخلائق بالموت.

و قال بعض المفسرين: يقول الله ذلك لخلائق تقريراً لهم على ان الملك له لان الكفار كانوا ينازعونه فى الملك لعبادتهم غيره فيجيب الجميع: لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ يقوله المؤمن تلذذاً و يقوله الكافر صغاراً و هو انا و على سبيل التحسّر و الندامة. روى عن ابن مسعود رضى الله عنه قال: يجمع الله عز و جل الخلق يوم القيمة فى صعيد واحد بارض بيضاء كانها سبيكة فضة لم يعض الله فيها قط فاول ما يتكلم به ان ينادى لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ.

الْيَوْمَ نُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ لَا ظَلَمَ الْيَوْمَ و روى انه جل جلاله يقول: «انا الدين و هذا يوم الدين الا لا

ظلم اليوم الا لا يمزّ بى اليوم ظلم ظالم حتى أخذ لمظلومه منه ظلامته و عزّتى لاقصنّ من القرناء الجماء ستعلمون اليوم من اصحاب الكرم».

وَ أَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْآزِفَةِ اى انذر يا محمد اهل مكة يوم القيمة. سميت القيمة آفة لقربها، أُرْفِتِ الْآزِفَةُ اى قربت القيمة. قال الله تعالى: اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَرِيبًا وَ اقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ لَعَلَّ السَّاعَةَ قَرِيبٌ وَ نَرَاهُ قَرِيبًا وَ فى الخبر: «انا النذير و الموت المغير و الساعة الموعد بعثت انا و الساعة كهاتين ان كادت لتسبقنى».

إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ وَ ذلك ان الكفار اذا عاينوا النار فى الآخرة زالت قلوبهم عن اماكنها من الخوف حتى تصير الى الحناجر فلا هي تعود الى اماكنها و لا تخرج من افواههم فيموتوا و يستريحوا. و قيل: ينتفخ السحر جبنا فيرفع القلب الى الحنجرة. و قيل: يَوْمَ الْآزِفَةِ يوم الوقت وقت خروج الروح إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ. كاظمين اى مكروبين ممثلين خوفا و حزنا، و الكظم تردّد الغيظ و الخوف و الحزن فى القلب حتى يصيق. و قيل: «كاظمين» اى سكوتا لا معذرة لهم. ما لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ قَرِيبٍ يَنْفَعُهُمْ وَ لَا شَفِيعٍ يُطَاعُ فَيَشْفَعُ فِيهِمْ.

يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ يعنى النظرة الخائنة و هى اللحظة الثانية.

و فى الخبر: «يا بن آدم لك النظرة الاولى فما بال الثانية»؟

و قيل: هى مسارقة النظر الى ما لا يحلّ و قيل: هى الرمز بالعين على وجه العيب و الخائنة و الخيانة مصدران كالكاذبة و الخاطئة. وَ مَا تُخْفِي الصُّدُورُ اى يعلم ما يسرّ كلّ امرئ فى قلبه من الخير و الشرّ. وَ اللَّهُ يُقْضِي بِالْحَقِّ اى بالعدل و يجزى المحسن و المسيء وَ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ يعنى الاوثان لا يَقْضُونَ بِشَيْءٍ لَانْهَا لَا تَعْلَمُ شَيْئًا وَ لَا تَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَ لَيْسُوا بِأَهْلِ الْقَضَاءِ اصلا. قرأ نافع «تدعون» بتاء المخاطبة. و قرأ الآخرون بالياء. إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّمِيعُ لاقوال الخلق البصيرُ بافعالهم.

ثُمَّ خَوْفٌ مَكَّةَ فَقَالَ: أَوْ لَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ كَانُوا مِنْ قَبْلِهِمْ كَعَادٍ وَ ثَمُودٍ وَ قَوْمِ لُوطٍ «كانوا هم اشدّ منهم هاهنا عماد و فصل.

قيل: هو تأكيد للضمير الذى هو اسم كان. و قرأ ابن عامر «اشدّ منكم قوّة» بالكاف على الرجوع عن الغيبة الى الخطاب و هو حسن. وَ آثَارًا فِي الْأَرْضِ يعنى اكثر زراعة و عمارة و ابنية و اشدّ لها طلبا و ابعد غاية. و قيل: اكثر جيشا و امالا و ملكا فى الارض من اهل مكة فلم ينفعم ذلك فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَ مَا كَانَ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ يقبهم من الله.

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اى ذلك الاخذ بسبب انهم كانت تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُمُ بِالْبَيِّنَاتِ اى بالآيات الدالة على وحدانيته فَكَفَرُوا فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ كَرَّرَ فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ لبيان علة الاخذ إِنَّهُ قُوِيٌّ فى امره و سلطانه، شَدِيدُ الْعِقَابِ اذا عاقب.

وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا التَّسْعِ وَ سُلْطَانٍ مُبِينٍ حجة ظاهرة قاهرة للباطل يعنى عصاه.

إِلَى فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ قَارُونَ كَانَ فِرْعَوْنُ الْمَلِكِ وَ هَامَانُ وَ زِيرُهُ، فَقَالُوا سَاحِرٌ كَذَّابٌ اى موسى ساحر حين

اخرج يده بيضاء و حين صارت العصا حيّة، كذاب حين زعم انه رسول رب العالمين.

فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ اى فلَمَّا جاءهم موسى بالدين الحق، مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا اى قال فرعون و قومه: اَقْتُلُوا اَبْنَاءَ الَّذِينَ اَمَنُوا مَعَهُ قال قتادة: هذا القتل غير القتل الاول فى الزمن الذى كان يخافهم سببا لزوال ملكه عند مولد موسى عليه السلام، انما هذه القتل كانت عقوبة لمن آمن بموسى ليصدّوهم بقتل الأبناء عن متابعة موسى وَ اسْتَحْيُوا نِسَاءَهُمْ يعنى للخدمة و غيرها و كان يزوّج بناتهم من القبط. وَ ما كَيْدُ الْكٰفِرِيْنَ اِلَّا فِى ضَلٰلٍ عَمَمٍ الاخبار فتضمّن كيد فرعون و جنوده.

وَ قَالَ فِرْعَوْنُ لاشراف قومه: ذُرُونِي اَقْتُلْ مُوسَى انما قال هذا بعد قولهم له: اُرْجِهْ وَ اَخَاهُ كانوا يزعمون ان موسى ساحر فان قتله فرعون هلك فمعهه عن قتله. و قيل: خوّفوه من قتله و قالوا: لا نأمن ان نعجز أو ينالنا من الالهة و عصاه مكروه.

وَ لِيَدْعُ رَبَّهُ اى و ليدع موسى ربه الذى يزعم انه ارسله فيمنعه منّا، اِنِّي اُخَافُ اَنْ يُبَدِّلَ دِيْنَكُمْ الذى انتم عليه اَوْ اَنْ يُظْهِرَ فِى الْاَرْضِ الْفَسَادَ قرأ يعقوب و اهل الكوفة «وان»، و قرأ الآخرون: «و ان»، و قرأ اهل المدينة و البصرة و حفص: «يظهر» بضمّ الياء و كسر الهاء على التعدية «الفساد» بالنصب ردّا على قوله: اَنْ يُبَدِّلَ دِيْنَكُمْ حتى يكون الفعلان على نسق واحد. و قرأ الآخرون: «يظهر» بفتح الياء و الهاء على اللزوم «الفساد» بالرفع و اراد بالفساد تبديل الدين و عبادة غيره. و قيل: اراد بالفساد انّ موسى يقتل أبناءكم كما قتلتم أبناءهم و يستحيى نساءكم كما استحييتن نساءهم.

«و قال موسى» لَمَّا تَوَعَّدَهُ فِرْعَوْنُ بِالْقَتْلِ: اِنِّي عُدْتُ بِرَبِّي وَ رَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ اى اعتصمت بالله الذى هو ربي و ربكم و استعدت به من تسليطه اياكم على ايها المتكبرون و معنى لا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ اى لا يعتقد البعث و الجزاء على الاعمال فيكون اجرا على الاساءة، و هذا مثل قوله: وَ اِنِّي عُدْتُ بِرَبِّي وَ رَبِّكُمْ اَنْ تَرْجُمُونِ، و مثل قول مريم لجبرئيل لَمَّا تَمَثَّلَ لَهَا بِبَشَرًا: اِنِّي اَعُوذُ بِالرَّحْمٰنِ مِنْكَ اِنْ كُنْتَ تَقِيًّا، و كذلك قاله سعيد بن جبیر للحجاج حين علاه بالسيف.

وَ قَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ خِلافِ اسْتِمْتِ مِيانِ عِلْمَايَ تَفْسِيْرَ كِهْ اَيْنِ مُؤْمِنٌ اَلِ فِرْعَوْنَ كَيْسَتْ وَ نَامِ وى چيست. مقاتل و سدى گفتند: مردى بود قبطى ابن عمّ فرعون شوهر ماشطه دختر فرعون، پنهان از فرعون و كسان وى ايمان آورده بود بوحدانيت الله پيش از مبعث موسى، گفته اند كه صد سال ايمان خویش از پنهان داشت، همان مرد است كه رب العالمين از وى حكایت كرد كه: وَ جَاءَ رَجُلٌ مِنْ اَفْصَى الْمَدِيْنَةِ يَسْعَى قَالَ يَا مُوسَى اِنَّ الْمَلٰٓئِكَةَ يَأْتَمِرُوْنَ بِكَ لِيَقْتُلُوْكَ... الآية. قومى ديگر گفتند از مفسران كه مردى اسرايلى بود نه قبطى، و باين قول در آيت تقديم و تأخير است، تقديره: و قال رجل مؤمن يكتّم ايمانه من آل فرعون، زیرا كه از آل فرعون هرگز هيچ مؤمن برنخاست. اما نام او از قول ابن عباس و بيشتريين علما حزبييل بود، و گفته اند خبرل، و گفته اند سمعان، و گفته اند حبيب چون بسمع وى رسيد كه فرعون قصد قتل موسى كرد، ايمان خویش آشكارا كرد، فرا پيش آمد و گفت: اَتَقْتُلُوْنَ رَجُلًا اَنْ يَقُوْلَ رَبِّيَ اللّٰهُ. خبر درست است كه عروة بن

الزبير گفت فرا عبد الله بن عمرو بن العاص: مرا خبر کن از صعبتی که مشرکان با رسول خدا کردند، گفت: رسول خدا صلوات الله و سلامه عليه روزی بفاء کعبه در نماز بود، عقبه بن ابی معیط فراز آمد و منکب رسول بگرفت و جامه در گردن وی کرد و حلق وی بگرفت و به پیچید سخت تا ابو بکر صدیق فرار سید و او را از دست دشمن بستند و گفت: أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ.

قوله: وَ إِنْ يَكُ كَاذِبًا أَيْ وَ إِنْ يَكُ كَاذِبًا، فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ أَيْ وَ إِنْ يَكُ كَاذِبًا عَائِدٌ إِلَى نَفْسِهِ، وَ إِنْ يَكُ صَادِقًا يُصِيبُكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ قَالَ أَبُو عُبَيْدَةَ: الْمُرَادُ بِالْبَعْضِ هَاهُنَا الْكَلِّ كَقَوْلِهِ: يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ، وَ الْمَعْنَى: إِنْ قَتَلْتُمُوهُ وَ هُوَ صَادِقٌ أَصَابَكُمْ كُلَّ مَا يَتَوَعَّدُكُمْ بِهِ مِنَ الْعَذَابِ. وَ قِيلَ: «بَعْضٌ» هَاهُنَا صَلَاةٌ يَعْنَى: يَصِيبُكُمْ الَّذِي يَعِدُكُمْ. وَ قَالَ أَهْلُ الْمَعَانِي: هَذَا عَلَى الْمِظَاهِرَةِ فِي الْحِجَاجِ كَمَا قَالَ: أَقَلَّ مَا فِي صَدَقِهِ إِنْ يَصِيبُكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ وَ فِي بَعْضِ ذَلِكَ هَلَاكُكُمْ، فَذَكَرَ الْبَعْضَ لِیُوجِبَ الْكَلَّ. إِنْ اللَّهُ لَا يَهْدِي إِلَى دِينِهِ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ الْمُسْرِفُ الَّذِي يَتَجَاوَزُ الْحَدَّ فِي الْمَعْصِيَةِ. وَ قِيلَ الْمُسْرِفُ السَّفَاكُ لِلدَّمِ بِغَيْرِ حَقٍّ، وَ الْكَذَّابُ الَّذِي يَكْذِبُ مَرَّةً بَعْدَ أُخْرَى. وَ قِيلَ: كَذَّابٌ عَلَى اللَّهِ عِزٌّ وَ جَلٌّ.

يَا قَوْمِ لَكُمْ الْمُلْكُ أَيْ قَالَ الْمُؤْمِنُ لِفِرْعَوْنَ وَ قَوْمِهِ: لَكُمْ الْمُلْكُ الْيَوْمَ وَ أَنْتُمْ ظَاهِرُونَ غَالِبُونَ عَلَى أَرْضِ مِصْرَ وَ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَاتْرَكُوا مُوسَى وَ شَأْنَهُ وَ لَا تَتَعَرَّضُوا لِعَذَابِ اللَّهِ بِتَكْذِيبِهِ وَ قَتْلِهِ وَ احْفَظُوا نِعْمَتَكُمْ بِمَدَارَاتِهِ فَإِنَّهُ إِنْ كَانَ صَادِقًا فَاتَانَا بَعْضُ مَا يَعِدُ مِنَ عَذَابِ اللَّهِ مِنْ يَرَدِّهِ وَ مَنْ يَمْنَعُهُ مَنًّا؟ فَاجَابَهُ فِرْعَوْنُ وَ قَالَ: مَا أُرِيكُمْ مِنَ الرَّأْيِ وَ النَّصِيحَةِ إِلَّا مَا أَرَى لِنَفْسِي أَنَّهُ حَقٌّ وَ صَوَابٌ. قَالَ الضَّحَّاكُ: مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَى أَيْ مَا أَعْلَمُكُمْ إِلَّا مَا أَعْلَمُ، وَ مَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ أَيْ الْإِلَهَ طَرِيقَ الْهُدَى وَ الرَّشْدِ.

وَ قَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ فِي تَكْذِيبِهِ مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ أَيْ مِثْلَ عَذَابِ الْإِمَامِ الْخَالِيَةِ. مِثْلَ دَابِّ قَوْمِ نُوحٍ وَ عَادٍ وَ ثَمُودَ وَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ أَيْ مِثْلَ عَادَتِهِمْ فِي الْإِقَامَةِ عَلَى التَّكْذِيبِ حَتَّى أَتِيَهُمُ الْعَذَابُ، وَ مَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعِبَادِ لَا يَهْلِكُهُمْ قَبْلَ إِجَابَةِ الْحُجَّةِ وَ لَا يَعَاقِبُ بِغَيْرِ ذَنْبٍ. وَ قِيلَ: مَعْنَى الْآيَةِ: إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ إِنْ يَجْرِي اللَّهُ فِيكُمْ مِنَ الْعَادَةِ مَا أَجْرَاهُ فِي قَوْمِ نُوحٍ مِنَ الطُّوفَانِ أَوْ فِي عَادٍ مِنَ الرِّيحِ أَوْ فِي ثَمُودَ مِنَ الصَّيْحَةِ. وَ هَذَا تَخْوِيفٌ مِنَ عَذَابِ الدُّنْيَا.

ثُمَّ خَوْفُهُمْ عَذَابِ الْآخِرَةِ فَقَالَ: يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ التَّنَادِ يَعْنِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَدْعَى كُلُّ إِنْسَانٍ بِأَمَامِهِمْ وَ يَنَادِي بَعْضُهُمْ فَيَنَادِي أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ وَ أَصْحَابَ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ وَ يَنَادِي أَصْحَابَ الْإِعْرَافِ وَ يَنَادِي الْمُنَادِي بِالسَّعَادَةِ وَ الشَّقَاوَةِ أَيْ إِنْ فَلَانُ بْنُ فَلَانٍ سَعِدَ سَعَادَةً لَا يَشْقَى بَعْدَهَا أَبَدًا وَ فَلَانُ بْنُ فَلَانٍ شَقِيَ شَقَاوَةً لَا يَسْعُدُ بَعْدَهَا أَبَدًا وَ يَنَادِي حِينَ يَذْبَحُ الْمَوْتَ يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ خُلُودُ فَلَانٍ مَوْتَ وَ يَا أَهْلَ النَّارِ خُلُودُ فَلَانٍ مَوْتَ. وَ قُرِئَ فِي الشُّوَاذِ: «يَوْمَ التَّنَادِ» بِتَشْدِيدِ الدَّالِّ، وَ النَّوْدُودُ النَّفُورُ وَ ذَلِكَ أَنَّهُمْ هَرَبُوا فَتَدَوَّأُوا فِي الْأَرْضِ كَتَدَوُّوا الْإِبِلَ إِذَا شَرِدَتْ عَنْ أَرْبَابِهَا، قَالَ الضَّحَّاكُ: كَذَلِكَ إِذَا سَمِعُوا زَفِيرَ النَّارِ تَدَوَّأُوا هَرَبًا فَلَا يَأْتُونَ قَطْرًا مِنَ الْإِقْطَارِ إِلَّا وَجَدُوا الْمَلَائِكَةَ صُفُوفًا فَيَرْجِعُونَ إِلَى الْمَكَانِ الَّذِي كَانُوا فِيهِ فَذَلِكَ قَوْلُهُ: وَ الْمَلِكُ عَلَى أَرْجَائِهَا وَ قَوْلُهُ: إِنْ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ فَانْفُذُوا قَوْلُهُ: يَوْمَ تُؤْتُونَ مُنْذِرِينَ أَيْ مُنْصَرِّفِينَ مِنْ

موقف الحساب الى النار. و قيل: فارين غير معجزين. ما لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عاصِمٍ يعصمكم من عذابه. وَ مَنْ يُضِلُّ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ يَهْدِيهِ الى دينه.

وَ لَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ يَعْنِي يوسف بن يعقوب «من قبل» اى من قبل موسى «بالبينات» يعنى تعبير الرؤيا. و قيل: شهادة الطفل على برائته. و قيل: هو قوله: أَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ. و فرعون موسى هو فرعون يوسف آمن بيوسف ثم ارتدّ و عاد الى كفره بعد موت يوسف و عاش حتى ادركه موسى. و قيل: هو يوسف بن ابراهيم بن يوسف بن يعقوب اقام فيهم عشرين سنة، و القول الاول اصحّ و عليه اكثر المفسرين فَمَا زَلْتُمْ فِي شَكِّ مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ مِنْ عِبَادَةِ اللَّهِ وَحده لا شريك له، قاله ابن عباس. حَتَّى إِذَا هَلَكَ اى مات قُلْتُمْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا اى اقمتم على كفركم و ظننتم ان الله لا يجدد عليكم الحجة و لا يأتكم احد يدعى الرسالة و ذلك عند انقطاع الرّسل بعد يوسف زمانا طويلا. كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُشْرِكٌ «مرتاب» شك.

الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ قَالَ الزجاج: هذا تفسير المسرف المرتاب يعنى هم الذين يجادلون فى آيات الله، اى فى ابطالها بالتكذيب بغير سلطان حجة «اتاهم» من الله. و قيل: هذه الآية عارضة فى قصة موسى و مؤمن آل فرعون و آية الله فى هذه الآية هى الدجال و المجادلون هم اليهود يتولونه و ينتظرونه و يقولون هو الذى يبذل الدين العربى.

«كبر مقتا» فيه اضمار، تأويله: كبر جدالهم و قولهم مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ وَ عِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ قَرَأَ ابو عمرو ابن عامر «قلب» بالتثوين، و قرأ الآخرون بالاضافة، فمن نون جعل الكبرياء و الجبروت نعتين من نعوت القلب و يعنى به صاحبه كقول العرب: يد بخيلة و يد يابسة يعنون صاحبها.

و فى الخبر: «زنا العينين النظر» يعنى زنا صاحبهما. و قال الشاعر: عفّ الجنان و لكن فاسق النظر.

و من اضاف جعل تقديره: على قلب كل متكبر جبار، و هى قراءة عبد الله بن مسعود.

وَ قَالَ فِرْعَوْنُ يَا هَامَانَ ابْنِ لِي صَرِحًا كَانَ هَامَانُ وَزِيرَ فِرْعَوْنَ وَ لَمْ يَكُنْ مِنَ الْقَبْطِ وَ لَا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ يُقَالُ اِنَّهُ لَمْ يَغْرُقْ مَعَ فِرْعَوْنَ وَ عَاشَ بَعْدَهُ زَمَانًا شَقِيًّا مَجْرُوبًا يَتَكَفَّفُ النَّاسَ. وَ الصَّرْحُ كُلُّ بِنَاءٍ مُشْرِفٍ ظَاهِرٍ لَا يَخْفَى عَلَى النَّازِرِ وَ اِنْ بَعْدَ، مَأْخُذٌ مِنَ التَّصْرِيحِ وَ هُوَ الْإِظْهَارُ. لَعَلِّي أَبْلُغُ الْأَسْبَابَ.

أَسْبَابَ السَّمَاوَاتِ اى طرقها و ابوابها من سماء الى سماء، فَأُطِّلِعَ إِلَى إِلَهٍ مُوسَى. و قيل: السبب ما يتوصل به الى الشيء و المعنى: لعلّى اصل الى السماء فاطلع الى اله موسى. قراءة العامة برفع العين نسقا على قوله: أَبْلُغُ الْأَسْبَابَ. و قرأ حفص عن عاصم: «فاطلع» بنصب العين على جواب لعلّ بالفاء. وَ اِنِّي لَأُظُنُّهُ اى اظنّ موسى «كاذبا» فيما يقول ان له الها غيرى فى السماء ارسله الينا. قيل: امر فرعون هامان ببناء الصرح بالاجر لقوله: فَأَوْقِدْ لِي يَا هَامَانُ عَلَى الطِّينِ... و سبق شرحه.

«و كذلك زين لفرعون سوء عمله» هذا كقوله: زَيْنًا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلُهُمْ. وَ صُدَّ عَنِ السَّبِيلِ قَرَأَ اهل الكوفة و

يعقوب: «و صدّ» بضمّ الصاد نسقا على قوله: زَيْنَ لِفِرْعَوْنَ، قال ابن عباس: صدّه الله عن سبيل الهدى. قرأ الآخرون بالفتح، اي و صدّ فرعون الناس عن السبيل. وَ مَا كَيْدُ فِرْعَوْنَ إِلَّا فِي تَبَابِ التَّبَابِ الْهَلَاكِ وَ الْفَسَادِ وَ الْخَسَارِ وَ الضِّيَاعِ مِنْ قَوْلِهِ تَعَالَى: وَ مَا زَادُوهُمْ غَيْرَ تَتْبِيبٍ وَ قَوْلِهِ: تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ رافع الدرجات للعصاة بالنجاة و للمطيعين بالمشروبات و لذوى الحاجات بالكفایات و للاولياء بالكرامات و للعارفين بالمراقبات و المنازلات.

بردارنده درجات بندگان است، هر یکی را بر مقامی بداشته و هر کسی را آنچه سزااست بدو داده. عاصیان را نجات، مطیعان را مشروبات، خواهندگان را کفایات، اولیا را کرامات، عارفان را مراقبات و منازلات. درجات مؤمنان و دوستان یکی امروزست یکی فردا، امروز بعلم و ایمان لقوله: يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَ فَرَدَا فِي رُوحِهِ رِضْوَانًا، روح و ریحان، بجوار رحمان لقوله: هُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ. امّا درجات اهل صورت فردا در بهشت دیگر است و درجات اهل صفت دیگر، زیرا که اهل صورت دیگراند و اهل صفت دیگر، اهل صورت در وادی تفرقت‌اند و اهل صفت در نقطه جمع، اِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ در عالم صورت بود، و آنچه مصطفی علیه الصلاة و السلام فرمود: «المؤمنون كنفس واحدة»

در عالم صفت است. یکی از اجلاء عرب بنزدیک مصطفی (ص) در آمد و سؤال کرد که ما را در بهشت چه نهاده‌اند و درجات ما تا کجاست؟

و این کس از اهل صورت بود، رسول خدا (ص) جواب داد که: «فیها انهار من ماء غیر آسن و فیها کذا و کذا»

از آن آب روان و مرغ بریان و میوه‌های الوان بر می‌داد چنانکه قرآن بدان ناطق است. دیگری از اهل صفت هم از این معنی سؤال کرد، رسول الله (ص) دانست که مرد صفت است مرد صورت نیست گفت: «فیها ما لا عین رأت و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر».

باش ای درویش دل ریش تا این کالبد را بمرگ درهم شکنند و در خاک لحد ذره ذره کنند، آن گه بکمال قدرت دیگر باره آن را خلعت اعادت پوشانند، آن گه در بوته دوزخ فرو گذازند و از انجا بنهر الحیاة برند و مطهر کنند و از انجا بفردوس برند و معطر کنند، هفتاد حله در پوشانند، آن حله را گریبان یکی بود و دامن هفتاد بر مثال گل صد برگ که از آن حقه زبرجد بیرون آید گریبان یکی و دامن صد، آن گه طراز اعزاز بقابر کسوت عزت تو کشند، گاه شراب زنجبیل دهندگاه شراب کافور گاه شراب تسنیم، ظاهر باطن شده و باطن ظاهر شده، صورت دل گشته و دل صورت گشته چنانکه امروز حق را جل جلاله می‌دانی و تهمت نه، فردا می‌بینی و شبیهت نه.

پیر طریقت گفت: بس نماید که آنچه خبر است عیان شود، خورشید وصال از مشرق یافت تابان شود، آب

مشاهدت در جوی ملاطفت روان شود، قصه آب و گل نهان شود، دوست ازلی عیان شود، تا دیده و دل و جان هر سه بدو نگران شود.

و قيل: رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ اى هو جل جلاله على الصفات جليل القدر لا يبلغ كنهه و لا يعرف قدره و لا يدرك حدّه قدر خویش برداشت و صفت خویش در حجب عزت نگه داشت تا هیچ عزیز بعزّ او نرسد، هیچ فهم حدّ او در نیابد، هیچ دانا قدر او بدانند، صفت کس در برابر صفت او نیاید، دانش او کس نداند، توان او کس نتواند، بقدر او کس نرسد.

ما قَدَرُوا اللّٰهَ حَقَّ قَدْرِهِ اى ما عظموه حق عظمته، آب و خاک را با لم یزل و لا یزال چه آشنایی، قدم را با حدوث چه مناسبت، حق باقی در رسم فانی چه پیوندد، ماسور تلوین بهیئت تمکین چون رسد؟! او جل جلاله فردا چون دیدار دهد بعبط دهد نه بسزا دهد، سزاوار دیدار او نیست هیچ چشم، سزاوار گفتار او نیست هیچ گوش، سزاوار معرفت او نیست هیچ دل، سزاوار راه او نیست هیچ قدم سزاوار طریق او نیست.

چشم همی بخواهد دیدارت      گوشم همی بخواهد گفتارت  
همّت بلند کردند این هر دو      هر چند نیستند سزاوارت

لِيُنذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ، يَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ صفت روز رستاخیز است، روزی که رازها در آن روز آشکارا شود، پرده‌های متواریان فرو درند، توانگران بی‌شکر را در مقام حساب بدارند، درویشان بی‌صبر را جامه نفاق از سر برکشند، آتش فضحیت در طیلسان عالمان بی‌عمل زنند، خاک ندامت بر فرق قرآء مرانی ریزند، یکی از خاک وحشت بیرون آید چنانک خاکستر از میان آتش، یکی چنانک درّ از میان صدف، یکی میگوید: این الفرار من اللّٰه، یکی میگوید: این الطريق الى اللّٰه، یکی بزاری و خواری خاک حسرت بر سر می‌ریزد و میگوید: ما لهذا الكتاب لا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَ لا كَبِيرَةً اِلَّا اَحْصَاهَا، یکی باستین شکر گرد اندوه از فرق شوق می‌فشاند و میگوید: الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي اَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ.

آن روز پادشاهان روی زمین را می‌آرند و دست سلطنت ایشان برشته عزل بر پس پشت بسته و ملک ایشان بر خاک مذلت افتاده و این ندای عزت در عالم قیامت روان شده که: لِمَنْ الْمُلْكُ الْيَوْمَ پادشاهی کرا سزد مگر آن پادشاه را که بر همه شاهان پادشاهست و پادشاهی وی نه بحشم و سپاه است، آفریننده زمین و آسمان و آفتاب و ماه است، خلق را دارنده و دوستان را نیک پناهست سلطانان جهان لشکر را عرض دهند و خدم و حشم را برنشانند و خیل و خول را آشکارا کنند پس بملك و ملك خود فخر کنند و بنعمت و تنعم و سوار و پیاده و درگاه و بارگاه خود سر افتخار برافرازند، و ملك الهی بر خلاف اینست که او جل جلاله اطلال و رسوم کون را آتش بی‌نیازی در زند و عالم را هباء منثور گرداند و تیغ قهر بر היאکل افلاك زند همه نهادها را ذره ذره کند و غبار اغیار از دامن قدرت بیفشاند و لگام اعدام بر سر مرکب وجود کند، پس ندا در دهد که: لِمَنْ الْمُلْكُ الْيَوْمَ، کرا زهره آن بود که این خطاب را بجواب پیش آید؟ تا هم جلال احدیتت جمال صمدیتت

را پاسخ دهد که: **لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ** ای مسکین! فردای قیامت که سران و سرهنگان دین در پناه کرم و لطف قدم جای دهند، ندانم که ترا با این سینه آلوده و عمل شوریده کجا نشانند و رختت کجا فرو نهند؟ زخمی که نهادی را درد نکند نشان آن بود که در آن نهاد حیاة نیست. ای مسکین! اگر بیماری آخر ناله‌ای کو؟ و بی‌یاری آخر طلبی کو؟

طیلسان موسی و نعلین هارونت چه سود      چون بزیر یک ردا فرعون داری صد هزار

**الْيَوْمَ تُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ...** هر که اعتقاد کرد که او را روزی در پیش است که در آن روز با وی سؤالی و جوابی و حسابی و عتابی رود شب و روز بیقرار بود، دم بدم مشغول و مستغرق کار بود، میزان تصرف از دست فرو نهد، بعیب کس ننگرد، همه عیب خود را مطالعت کند، همه حساب خود کند در خبر است که: «حاسبوا انفسكم قبل ان تحاسبوا و تهَيَّؤُوا للعرض الاكبر».

یکی از بزرگان دین روزی نامه‌ای نوشت و در خانه‌ای عاریتی بود، گفتا خواستم که آن نامه را خاک برکنم تا خشک شود، بر خاطرم گذشت: نباید که فردا از عهده این مظلوم بیرون نتوانم آمد. هاتفی آواز داد: **سِيعِلَمِ الْمَسْتَجِفِّ بِتَتْرِيْبِ الْكِتَابِ مَا يَلْقَى عِنْدَ اللَّهِ غَدًا مِنْ طَوْلِ الْحِسَابِ** آری فردا روز عرض و حساب بدانند که چه کرد آن کس که نامه خویش بخاک خانه کسان خشک کرد! **يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ وَاللَّهُ يَقْضِي بِالْحَقِّ خِيَانَتَ چشما می‌بیند، اندیشه دلها می‌داند،** روش قدمها می‌شمرد و بعدل و راستی فردا مر آن را حکم کند. کس هست که هر قدم که برگیرد و بنهد آن قدم بلسان حال مرو را لعنت میکند، و کس هست که هر قدم که برگیرد آن قدم از عالم خلّت خلیل و کرامت کلیم و اندوه و شادی یحیی زکریا خبر میدهد. در عالم هیچ قدم عزیزتر از قدم حرمت نیست، بخدمت بهشت یابند و نعمت، و بحرمت برضا و لقا رسند و براز ولی نعمت.

آن مرد اعرابی را دیدند که با روی سیاه و دلی چون ماه در طواف کعبه بود.

چون بدان سنگ سیاه رسید که آن را حجر الاسود گویند خواست که دهانی بران سنگ سیاه نهد، از راه حرمت قدم خود فرو گرفت، چون نگاه کرد صورت روی خود در آن سنگ سیاه چنانک بود بیدید، نعره‌ای برکشید و گفت: **سَوَّدَ وَجْهِي فِي الدَّارَيْنِ، وَ فِي حَالِ جَانِ بَحْضَرْتِ فَرَسْتَادِ.** فردای قیامت که عالم صفت است و صورتها آن روز تبع صفت بود، آن مرد اعرابی همی آید با روی چون ماه از صفت بر صورت تافته و صورت برنگ صفت گشته، همچنین بلال حبشی را بینی روی وی چون ماه دو هفته، و عالم قیامت از نور روی وی روشن گشته. آن عزیزی گوید در حق وی:

آن سیاهی کز پی ناموس حق ناقوس زد      در عرب بو اللیل بود اندر قیامت بو النهار  
باش تا کلّ یابی آنها را که امروزند جزو      باش تا گل بینی آنها را که اکنونند خار



## ۳ النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ قَالَ الَّذِي آمَنَ وَ أَن مَرْدٌ گرویده گفت: يَا قَوْمِ اتَّبِعُونِ اِي قَوْمِ پي برید بمن، أَهْدِيكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ (۳۸) تا راه نمایم شما را براه راستی.

يَا قَوْمِ إِنَّمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا مَتَاعٌ اِي قَوْمِ اِين زندگانی اِين جهانی روزی فرا روزی بسر بردن است ناپاینده، وَ إِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ (۳۹) وَ اِن جهانست سرای آرام و پاینده. مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً هَر كِه بدی کند، فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا پاداش ندهند. او را مگر هم چنان، وَ مَنْ عَمِلَ صَالِحًا وَ هَر كِه نیکی کند، مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَى اِز نرینه و مادینه، وَ هُوَ مُؤْمِنٌ وَ او گرویده بود، فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ ايشان آنند كه در آرند در بهشت يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ (۴۰) روزی میدهند ايشان را در ان بهشت بی‌شمار.

وَ يَا قَوْمِ مَا لِي أَدْعُوكُمْ إِلَى النَّجَاةِ اِي قَوْمِ اِين چيست كه مرا رسید و اِين چونست مرا كه میخوانم شما را با رهایی، وَ تَدْعُونِي إِلَى النَّارِ (۴۱) وَ میخوانید شما مرا با آتش. تَدْعُونِي لِأَكْفَرُ بِاللَّهِ مِیخوانید مرا تا کافر شوم به الله وَ أَشْرِكَ بِهِ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَ انباز گیرم با او چیزی كه من او را انباز ندانم، وَ أَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى الْعَزِيزِ الْعَقَّارِ (۴۲) وَ من شما را میخوانم با توانایی تاونده، امرزگاری فراخ آمرز.

لَا جَرَمَ أَنَّمَا تَدْعُونِي إِلَيْهِ بَبُود اِكنون ناچاره كانه شما مرا با پرستش آن میخوانید، لَيْسَ لَهُ دَعْوَةٌ فِي الدُّنْيَا وَ لَا فِي الْآخِرَةِ او را آن حق نیست كه کسی را با پرستش خویش خواند هرگز نه درین جهان نه در ان جهان، وَ أَنَّ مَرَدَّنَا إِلَى اللَّهِ وَ باز گردیدن ما با الله است، وَ أَنَّ الْمُسْرِفِينَ هُمْ أَصْحَابُ النَّارِ (۴۳) وَ گزاف کاران آتشیان‌اند.

فَسَتَذْكُرُونَ مَا أَقُولُ لَكُمْ آری یاد کنید هنگامی آنچه من میگویم شما را، وَ أَفَوْضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ وَ كار خویش با خدا گذارم، إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ (۴۴) كه الله بینا و داناست ببندگان.

فَوَقَاهُ اللَّهُ بَاز داشت ايشان الله ازو، سَيِّئَاتٍ مَا مَكَّرُوا بدهای آنچه ايشان ساختند از ساز بد، وَ حَاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ (۴۵) وَ فراسر نشست کسان فرعون را بد عذاب.

النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا آن عذاب آتشی است كه ايشان را بران عرضه می‌کنند، غُدُوًّا وَ عَشِيًّا بامداد و شبانگاه پیوسته درین جهان، وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ وَ آن روز كه رستاخیز پیاپی شود، أُدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ (۴۶) گویند درشید اِي فرعون و کسان او در سخت‌تر عذاب.

وَ إِذْ يَتَحَاجُّونَ فِي النَّارِ وَ آن گه كه پیکار می‌کنند در آتش، فَيَقُولُ الضُّعْفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا پس روان گویند گردنکشان را: إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا ما شما را پس روان و فرمان برداران بودیم در دنیا، فَهَلْ أَنْتُمْ مُعْتَدُونَ عَنَّا نَصِيبًا مِنَ النَّارِ (۴۷) هیچ ما را بکار آید كه از ما بازدارید بهره‌ای از آتش؟

قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا گردنکشان گویند: إِنَّا كُلٌّ فِيهَا ما همه ایدریم در آتش، إِنَّ اللَّهَ قَدْ حَكَمَ بَيْنَ الْعِبَادِ (۴۸)

اللَّهُ بخواست خویش کار برگزارد میان بندگان.

وَقَالَ الَّذِينَ فِي النَّارِ ايشان گویند که در آتش‌اند، لِحَزْنَةٍ جَهَنَّمَ خازنان دوزخ را: ادْعُوا رَبَّكُمْ خوانید خداوند خویش را و خواهید ازو، يُخَفَّفُ عَنَّا يَوْمًا مِنَ الْعَذَابِ (۴۹) تا از ما عذاب يك روز فرو نهد: قَالُوا گویند: أَوْ لَمْ تَكُنْ تَأْتِيكُمْ رُسُلُكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ رسول شما بشما نیامد با پیغامها و نشانه‌های روشن؟ قَالُوا بلى گویند بلى آمد، قَالُوا فَادْعُوا خازنان گویند: پس شما خدای را میخوانید، وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ (۵۰) و دعای کافران نیست مگر در ضایعی و گمراهی.

إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا ما یاری خواهیم داد و دست خواهیم گرفت فرستادگان خویش را، وَالَّذِينَ آمَنُوا و ايشان را که گرویدگان‌اند، فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی این جهان، وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ (۵۱) و آن روز که گواهان پبای ایستند.

يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ آن روز که سود ندارد کافران را، مَعَذِرَتُهُمْ عذر دادن ايشان، وَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ و ايشانراست نفرین و دوری، وَ لَهُمُ سُوءُ الدَّارِ (۵۲) و ايشانراست سرای بد. وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْهُدَى و دادیم موسی نامه راه شناختن را، وَ أَوْرَثْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ (۵۳) و میراث دادیم فرزندان یعقوب را توریت.

هُدًى وَ ذِكْرٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ (۵۴) راه نمونی و یادگاری خردمندان را. فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ شکیبایی کن که وعده دادن الله ترا بنصرت راست است، وَ اسْتَغْفِرْ لِدُنْيِكَ و گناه خویش را آمرزش میخواه، وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ و بستایش نیکو خداوند خویش را می‌ستای، بِالْعَشِيِّ وَ الْإِشْرَاقِ (۵۵) بشبانگاه و بامداد.

إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ ايشان که پیکار میکنند در سخنان الله، بَعِثْ سُلْطَانَ أَتَاهُمْ بِحِجَّتِي که بایشان آمد از آسمان، إِنَّ فِي صُدُورِهِمْ إِلَّا كِبْرٌ نیست در دلهای ايشان مگر مرادی بزرگ، مَا هُمْ بِبَالِغِيهِ که هرگز بآن نخواهند رسید، فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ فَرِياد میخواه بخدای عز و جل، إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ (۵۶) که او خداوندی شنوای بیناست.

لَخَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ آفرینش آسمان و زمین مه است از آفرینش مردم، وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۵۷) و لکن بیشتر مردمان نمی‌دانند.

وَ مَا يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَ الْبَصِيرُ هرگز چون هم نبود نابینا از حق و بینا بحق، وَالَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ لَا الْمُسِيءُ و هرگز چون هم نبود گرویدگان نیکوکار و بدکار، قَلِيلًا مَا تَنذَرُونَ (۵۸) چون اندک بند پذیرید.

إِنَّ السَّاعَةَ لَأْتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا رستاخیز آمدنی است گمان نیست در ان، وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ (۵۹) لکن بیشتر مردم به نمی‌گروند.

النوبة الثانية

قوله: وَ قَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ يَعْنِي مُؤْمِنَ آلِ فِرْعَوْنَ: اتَّبِعُونِ أَهْدِيكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ اقبلوا عظمتي ابين لكم طريق السعادة و صلاح الامر و سبيل الهدى. الرشاد و الرشد و الرشدهدى، يقال: رجل رشيد و راشد و رشاد. قال الشاعر:

انافى امر رشاد      بين غزو و جهاد  
بدنى يغزو عدوى      والهوى يغزو و فؤادى

و يقال: فلان لغير رشده، اذا كان ولد الزنا. و قوله: وَ مَا أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِيدٍ اى بصواب. يا قَوْمِ إِنَّمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا مَتَاعٌ اى منفعة قليلة اللبث تنتفعون بها مدة ثم تنقطع. وَ إِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ الَّتِي لَا تَزُولُ فَلَا تَبِيعُوا الْبَاقِيَ بِالْفَانِي. قال النبى (ص): «من احب دنياه اضر بأخرته و من احب آخرته اضر بدنياه فأثروا ما يبقى على ما يفنى».

و عن سهل بن سعيد قال: جاء رجل فقال: يا رسول الله دننى على عمل اذا انا عملته احببني الله و احببني الناس، فقال: «ازهد فى الدنيا يحبك الله و ازهد فيما عند الناس يحبك الناس». و عن ابن مسعود: ان رسول الله (ص) نام على حصير فقام و قد اثر فى جسده، فقال ابن مسعود: يا رسول الله لو امرتنا ان نبسط لك و نعمل، فقال: «ما لى و للدنيا و ما انا و الدنيا انا كراكب استظل تحت شجرة ثم راح و تركها».

و عن انس بن مالك ان النبى (ص) قال: «يا بنى اكثر ذكر الموت فانك اذا اكثر ذكر الموت زهدت فى الدنيا و رغبت فى الآخرة و ان الآخرة دار قرار و الدنيا غرارة لاهلها و المغرور من اغتر بها». ثم اخبر بمستقر الفريقين فقال: مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً اى من عمل شركا، فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا يَعْنِي اِلَّا النَّارَ، فَانَّ جَزَاءَ الشَّرِكِ النَّارُ، و هما عظيمان كقوله: جَزَاءٌ وَفَاقًا اى وافق الجزاء العمل. وَ مَنْ عَمِلَ صَالِحًا اى و من عمل بطاعة الله من الذكور و الاناث وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ لَا مِكْيَالَ فِيهِ وَ لَا مِيزَانَ. و قيل: يعطون فى الجنة من الخير ما لا تبعة عليهم فيه. و يا قَوْمِ مَا لِي اَدْعُوكُمْ اى ما لكم، كما تقول: مالى اريك حزينا اى مالك. و هذا كلام يوضع موضع «كيف»، و المعنى: اخبرونى عنكم كيف هذه الحال؟

أَدْعُوكُمْ إِلَى النَّجَاةِ مِنَ النَّارِ بِالْإِيمَانِ بِاللَّهِ وَ تَدْعُونِي إِلَى النَّارِ اى الى الشرك الذى يوجب النار. ثم فسر فقال: تَدْعُونِي لِأَكْفُرَ بِاللَّهِ وَ أَشْرِكَ بِهِ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ اى شريك له. و قيل: ما لا يصح ان يعلم، و أنا اَدْعُوكُمْ إِلَى الْعَزِيزِ الْقَادِرِ عَلَى الْإِنْتِقَامِ اى اقمتم على كفركم، «الغفار» ان تبتم من شرككم.

«لا جرم» فيها وجهان لاهل اللغة: احدهما انها كلمة واحدة وضعت موضع «حقا»، و قيل: وضعت

موضع «لا بد». و الوجه الآخر انها كلمتان: احديهما ردّ و جحد لما قبلها، التأويل: تدعوننى لاكفر و اشرك «لا». و قوله «جرم» اى حقّ و وجب أنّما تَدْعُونِي إِلَيْهِ يعنى الوثن، لَيْسَ لَهُ دَعْوَةٌ اى اجابة دعوة في الدُّنْيَا وَ لا فِي الْآخِرَةِ كقوله تعالى: اِنْ تَدْعُوهُمْ لا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ سِوَاءَ عَلَيْكُمْ أَدَعَوْتُهُمْ أَمْ أَنْتُمْ صَامِتُونَ.

و قيل معناه: ليس له دعوة الى عبادته فى الدنيا، لان الاوثان لا تدعى الربوبية و لا تدعوا الى عبادتها و فى الآخرة تتبرأ من عابديها و فيه وجه ثالث: لَيْسَ لَهُ دَعْوَةٌ اى ليس من حقه ان يدعى الها. وجه اول معنى آنتست كه: مرا ميخوانيد با پرستش چيزى كه او را توانايى نيست كه دعای كسى پاسخ كند هرگز. وجه دوم: او را آن حق نيست كه كسى را با پرستش خواند هرگز. وجه سوم: او سزای آن نيست كه او را خدای خوانند هرگز.

وَ اَنْ مَرَدْنَا إِلَى اللَّهِ اى و حقّ انّ مرجعنا بعد الموت الى الله فيجازى كلا بما يستحقه، كقوله: ثُمَّ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقُّ. وَ اَنَّ الْمُسْرِفِينَ يَعْنَى: وَ حقّ انّ المسرفين هم أصحاب النار ملازموها السرف ضدّ القصد. و قيل: هم الذين يقتلون بغير حق.

فَسَتَذْكُرُونَ ما أَقُولُ لَكُمْ اذا عاينتم العذاب حين لا ينفعكم الذكر و تندمون حين لا ينفعكم الندم. وَ أَفَوْضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ وَ ذلك انهم توعدون لمخالفته دينهم اِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ يعلم المحق من المبطل. فَوَقَّاهُ اللَّهُ سَيِّئَاتِ ما مَكَّرُوا و قيل: الضمير يعود الى موسى، اى دفع الله عن موسى عليه السلام ما مكروه آل فرعون حتى عبر البحر. وَ حَاقَ بِأَلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ الغرق فى الدنيا و النار فى الآخرة. و قيل: الضمير فى قوله: فَوَقَّاهُ يعود الى مؤمن آل فرعون فانه لما و عظم خرج هاربا الى جبل يصلّى فيه، فارسل فرعون جماعته فى طلبه فوجدوه قائما يصلّى و السباع و الوحوش صفوف عنده تذبّ عنه، فرعب القوم منه رعبا شديدا فرجعوا فقتلهم فرعون فذلك قوله: وَ حَاقَ بِأَلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ اى قتل فرعون ايّاهم.

النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا النَّارُ رفع على البذل من السوء و قيل: «النار» مبتدا، خبره: يعرضون عليها. غُدُوًّا وَ عَشِيًّا اى صباحا و مساء. قال ابن مسعود: ارواح آل فرعون فى اجواف طير سود تعرض على النار كل يومين مرتين تغدو و تروح الى النار و يقال بآل فرعون: هذه مأويكم حتى تقوم الساعة، و كان ابو هريرة كلما اصبح صاح: اصبحنا و عرض آل فرعون على النار و كلما امسى صاح امسينا و عرض آل فرعون على النار.

و فى هذه الآية دلالة ظاهرة على ان عذاب القبر حق و فى الخبر الصحيح عن عبد الله بن عمر ان رسول الله (ص) قال: «انّ احدكم اذا مات عرض عليه مقعده بالعادة و العشى ان كان من اهل الجنة فمن الجنة و ان كان من اهل النار فمن النار و يقال له: هذا مقعدك حتى يبعثك الله اليه يوم القيمة»، و سألت عائشة رسول الله (ص) عن عذاب القبر، فقال: «نعم عذاب القبر حق» قالت عائشة: فما رأيت رسول الله (ص) بعد صلى صلاة الا تعوذ من عذاب القبر.

و فى اخبار المعراج قال (ص): «نظرت (يعنى فى السماء الدنيا) فاذا انا بقوم لهم بطون كانها البيوت و هم على ممر آل فرعون فيتوطأهم آل فرعون بارجلهم و هم يعرضون على النار غدواً و عشياً، قلت: من هؤلاء يا جبرئيل؟ قال: هؤلاء اكلة الربوا».

ثم اخبر الله عز و جل عن مستقرهم يوم القيمة فقال: وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ اَدْخِلُوا قُرْأ ابن كثير و ابن عامر و ابو عمرو و ابو بكر: السَّاعَةَ اَدْخِلُوا بِحَذْفِ الالف فى الوصل و ضمها فى الابتداء و ضم الخاء من الدخول، اى يقال لهم، اَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ اَشَدَّ الْعَذَابِ. و قرأ الآخرون: «ادخلوا» بقطع الالف و كسر الخاء من الادخال، اى يقال للملكة: اَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ اَشَدَّ الْعَذَابِ، قال ابن عباس: يريد الوان العذاب غير الذى كانوا يعدبون به منذ عرفوا، يقال: اهل جهنم فيها على دركات كما ان اهل الجنة فيها على درجات.

قال رسول الله (ص): «اهون اهل النار عذابا رجل فى رجليه نعلان من نار يغلى منهما دماغه». و قال العباس بن عبد المطلب: يا رسول الله هل نفعت عنك ابا طالب بشيء فانه كان يحوطك و يصونك، قال: «وجدته فى غمرة من النار فاخرجته الى ضحضاح»، و من هذا الباب قوله: فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ. قوله: وَ اِذْ يَتَحَاوُونَ فِي النَّارِ اى و اذكر يا محمد لقومك اذ يتخاصم اهل النار فى النار، فَيَقُولُ الضُّعْفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا اِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فى الدنيا، تبع جمع تابع. و قيل: هو جمع لا واحد له و جمعه اتباع. فَهَلْ اَنْتُمْ مُعْتُونَ عَنَّا اى حاملون عنا بعض العذاب باتباعنا اياكم؟ قال الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا اِنَّا كُلٌّ فِيهَا اى لو قدرنا ان نغنى عنكم لاغنيا عن انفسنا، نحن و انتم جميعا فى النار. اِنَّ اللّٰهَ قَدْ حَكَمَ بَيْنَ الْعِبَادِ فَاَنْزَلْنَا مَنَازِلَنَا و انزلكم منازلكم. وَ قَالَ الَّذِينَ فِي النَّارِ حِينَ اشْتَدَّ عَلَيْهِمُ الْعَذَابُ لِحِزْنَةِ جَهَنَّمَ ادْعُوا رَبَّكُمْ يُخَفِّفْ عَنَّا يَوْمًا مِّنْ اَيَّامِ الدُّنْيَا مِنَ الْعَذَابِ.

فتجيبهم الخزنة: اَ و لَمْ تَكُ تَأْتِيكُمْ رُسُلُكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ اى بالبراهين و المعجزات. و قيل: الم تخبركم الرسل ان عذاب جهنم مخلد لا تخفيف فيه و لا انقطاع. قالوا بلى قد جاءتنا الرسل بالبينات قالوا فادعوا اذا ربكم ان نفعكم فنحن لا ندعو لكم، لانهم علموا انه لا يخفف عنهم. قال الله تعالى: وَ مَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ اِلَّا فِي ضَلَالٍ، يبطل و يضل و لا ينفعهم لانه لا يسمع و لا يجاب. اِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا بِالْغَلْبَةِ و القهر و الحجة و الانتقام من الاعداء. قال السدى ما قتل قوم نبيا قط او قوما من دعاة الحق من المؤمنين الا بعث الله من ينتقم لهم فصاروا منصورين فان قتلوا كما نصر يحيى بن زكرياء لما قتل قتل به سبعون الفا. قال عبد الله بن سلام: ما قتلت امة نبيا الا قتل به منهم سبعون الفا و لا قتلوا خليفته الا قتل به خمسة و ثلاثون الفا.

وَ الَّذِينَ اٰمَنُوا اى و نصر المؤمنين على سائر الاديان فى الحياة الدنيا بالغلبة و الحجة وَ يَوْمَ يَقُومُ الشَّهَادَةُ اى و لهم الغلبة ايضا فى القيامة حين تحضر الشهود و هم الحفظة فتشهد للانبياء بالتبليغ و للمؤمنين بالتصديق و على الكفار بالتكذيب.

الاشهاد جمع شاهد كصاحب و اصحاب و قيل: جمع شهيد كشريف و اشراف.

يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعذِرَتُهُمْ ان اعتذروا عن كفرهم لم يقبل منهم و ان تابوا لم ينفعهم. وَ لَهُمُ اللّعنةُ البعد من الرحمة، وَ لَهُمُ سُوءُ الدّارِ يعنى جهنم.

وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْهُدَى يعنى التوریه وَ أَوْرَثْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ اى اعطيناهم على لسان الرسل التوریه و الانجيل و الزبور.

«هدى» من الضلالة وَ ذِكْرَى لِأُولِي الْأَلْبَابِ اى موعظة لذوى العقول اى كذب قوم فرعون، موسى كما كذبك قريش يا محمد.

«فاصبر» كما صبر موسى، إِنَّ وَ عَدَّ اللَّهُ فى اظهار دينك و اهلاك أعدائك «حق» وَ اسْتَغْفِرْ لِدُنْيِكَ قيل: نزلت هذه الاية قبل قوله: لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ. و قيل: استغفر لذنب ان كان منك. و قيل: استغفر لذنب امتك و قيل: تعبد بالاستغفار لزيادة درجه و ليصير سنة لمن بعده، وَ سَبَّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ اى صلّ شاكرا لربك بِالْعَشِيِّ وَ الْإِبْكَارِ يعنى صلاة العصر و صلاة الفجر. و قال ابن عباس: يعنى الصلوات الخمس. و قال الحسن: كان هذا قبل فرض الصلوات بمكة ركعتان بكرة و ركعتان بالعشى إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فى آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ در نزول اين آيت مفسران را دو قول است: يكى آنست كه در شأن كفار قريش فرو آمد كه پيوسته بر مصطفى صلوات الله و سلامه عليه و مؤمنان مى پيچيدند و در ابطال آيات مى كوشيدند، رب العالمين فرمود: آن جدال و خصومت ايشان با شما از كبر و حسد است، آن مرادى بزرگ است كه در دل ايشان كه طمع ميدارند كه بر شما غلبه كنند و شما را بر خود كم آرند، و ايشان هرگز باين مراد نرسند و اين مقصود نيابند، قال النبى (ص): «يحشر الجبارون المتكبرون يوم القيمة فى صورة الذر يطوهم الناس لهوا نهم على الله عز و جل و لا يدخل الجنة من كان فى قلبه مثقال ذرة من خردل من كبر».

قول ديگر آنست كه اين آيت در شأن جهودان فرو آمد كه گفتند: صاحب ما مسيح بن داود يعنى دجال در آخر الزمان بيرون آيد و سلطان او در برّ و بحر منبسط گردد و ملك زمين با ما افتد و ما بر عرب غلبه كنيم، رب العالمين گفت: ما هُمْ بِبَالِغِيهِ اين جهودان كه اين سخن باطل ميگويند خود بدجال در نرسند، اما تو اى محمد بما استعادت كن از فتنه دجال و شر وى فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ من فتنه الدجال، إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ.

قال رسول الله (ص): «تعوذوا بالله من عذاب النار فقالوا نعوذ بالله من عذاب النار، ثم قال: تعوذوا بالله من عذاب القبر، قالوا نعوذ بالله من عذاب القبر، ثم قال: تعوذوا بالله من الفتن ما ظهر منها و ما بطن، قالوا نعوذ بالله من الفتن ما ظهر منها و ما بطن، ثم قال: تعوذوا بالله من فتنه الدجال، قالوا: نعوذ بالله من فتنه الدجال».

خبر درست است از أسماء بنت يزيد الانصارية گفت: رسول خدا در خانه من بود و حديث دجال مى رفت، مصطفى عليه الصلاة و السلام فرمود: پيش از خروج وى بسه سال يك سال آسمان باران ثلثى باز گيرد و زمين از نبات خويش ثلثى باز گيرد، ديگر سال آسمان از باران خويش دو ثلث باز گيرد و زمين از

نبات خویش دو ثلث باز گیرد، سوم سال آسمان باران همه بازگیرد که يك قطره باران بزمین نیاید و زمین نبات همه بازگیرد که يك شاخ گیاه بر نیاید و در زمین يك بهیمة ازین چرنده و رونده بنماند، و صعبتترین فتنه وی آنست که اعرابی را گوید که پدر و برادر وی از دنیا رفته که: اگر من پدر و برادر ترا زنده گردانم بمن ایمان آری و مرا خدای خود خوانی و دانی؟ اعرابی گوید: بلی ایمان آرم، آن گه دو شیطان بر صورت پدر و برادر وی فرا دید آیند، اسماء گفت: یا رسول الله ما يك ساعت بگرسنگی صبر نمی توانیم کرد مؤمنان آن روز چون کنند؟ گفت: یجزئهم ما یجزئ اهل السماء من التسبیح و التقدیس آن خداوند که غذای اهل آسمان تسبیح و تقدیس کرد تا ایشان را کفایت افتاد زمینیان را نیز از تسبیح و تقدیس کفایت دهد. آن گه گفت: درنگ وی در زمین چهل سالست سالی چون ماهی و ماهی چون هفته ای و هفته ای چون روزی و روزی چندان که يك برگ از درخت خرما در آتش بیفرورد و بسوزد.

و روی عن ابن عمر قال: قام رسول الله (ص) فی الناس فاثنی علی الله بما هو اهله ثم ذکر الدجال فقال: «انی لانذركموه و ما من نبی الا انذره قومه لقد انذر نوح قومه و لکنی ساقول لكم فیہ قولاً لم یقله نبی لقوم، تعلمون انه اعور و ان الله لیس باعور مکتوب بین عینیہ کافر یقرؤه کل مؤمن کاتب و غیر کاتب».

و قال (ص): «ان الدجال یخرج و ان معه ماء و ناراً فاما الذی یراه الناس ماء فنار و اما الذی یراه الناس ناراً فماء عذب طیب بارد فمن ادرك ذلك منكم فلیقع فی الذی یراه ناراً فانه ماء عذب طیب».

و عن انس بن مالك قال قال النبی (ص): «لیس من بلد الا سیطاً الدجال الا مکه و المدینة فانه لا یأتیها من نقب من انقابها الا علیه الملائكة صافین یحرسونها ثم ترجف المدینة باهلها ثلث رجفات فتخرج الیه کل کافر و منافق».

و عن ابی هریره قال قال رسول الله (ص): «یأتی المسیح من قبل المشرق و همته المدینة حتی ینزل دبر احد ثم تصرف الملائكة وجهه قبل الشام و هنالك یهلك».

و عن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله (ص): «یتبع الدجال من امتی سبعون الفا علیهم السیجان»، و فی روایة ابی امامة عنه (ص) قال: «و مع الدجال یومئذ سبعون الف یهودی کلهم ذو ساج و سیف محلی».

قوله: لَخَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ اِی اعظم فی الصدور من اعادتهم بعد الموت، و لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ یَعْنَى الْكُفَّارِ لَا یَعْلَمُونَ حَیْنَ لَا یَسْتَدْلُونَ بِذَلِكَ عَلَی تَوْحِیدِ خَالِقِهِمَا. و قیل: أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ اِی اعظم من خلق الدجال و لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا یَعْلَمُونَ یعنی الیهود الذین یخاصمون فی امر الدجال.

روی عن هشام بن عامر قال: سمعت رسول الله (ص) یقول: «ما بین خلق آدم الی قیام الساعة خلق اكبر من الدجال».

وَ مَا یَسْتَوِی الْأَعْمَى وَ الْبَصِیرُ الْأَعْمَى عَنِ الْهُدَى وَ الْبَصِیرُ بِالْهُدَى، یعنی الكافر و المؤمن لا یستویان فی الحكم و لا فی الفضل. وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ لَا الْمُسِیءُ، دخلت «لا» فی قوله: وَ لَا الْمُسِیءُ توكیدا لنفی المساواة، اِی و لا یستوی المؤمن المحسن و الكافر المسیء. قَلِیلًا مَا تَتَذَكَّرُونَ اِی قَلِیلًا مِنْكُمْ

يُعْظِرُ. قرأ أهل الكوفة «تتذكرون» بالتاء على المخاطبة، و الباقرن بالياءى.

إِنَّ السَّاعَةَ أَيْ الْقِيَامَةَ لَأْتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ يَعْنَى كَقَارِ مَكَّةَ «لَا يُؤْمِنُونَ» لَا يَصْدُقُونَ بِالْبَعْثِ.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: وَ قَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ... الآية تاملی سخن مؤمن آل فرعون است، نزدیک فرعون سخن بحق گفت و مصطفی علیه الصلاة و السلام فرمود: «افضل الجهاد كلمة حقّ عند امير جائر»، زبان موعظت بگشاد و ایشان را پند بلیغ داد گفت: يَا قَوْمِ إِنَّمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا مَتَاعٌ اَيْنَ دُنْيَا پَلَى گزشتنی است و بساطی در نوشتنی، مرتع و لافگاه مدعیان و بی سرمایگان، مجمع و بارگاه بی خطران و بی حاصلان.

صد هزاران تخت و رخت ملوک بینی بر خاک افکنده، صد هزاران تاج تاجداران بتاراج برداده، در هر زاویه‌ای از خط عنبرین جوانان خرمنی نهاده، در هر گوشه‌ای از گیسوی مشکین عروسان خرگاهی زده، و تو مسکین بی‌باکوار بر سر این خاکستان ویران قرار گرفته، و عاشق وار حلقه غلامی دنیا در گوش کرده و آن سرای سرور باین سرای غرور فروخته. اکنون دیده عقل بر گمار و بگوش هوش این ندای تهدید بشنو، اگر سمع پند شنو داری.

تا کی از دار الغروری سوختن دار السرور	تا کی از دار الفراری ساختن دار القرار
در جهان شاهان بسی بودند کز گردون ملک	تیرشان پروین گسل بود و سنان جوزا گذار
بنگرید اکنون بنات النعش وار از دست مرگ	تیرشان پروین گسل بود و سنان جوزا گذار
بنگرید اکنون بنات النعش وار از دست مرگ	نیزه‌هاشان شاخ شاخ و تیرهاشان تار تار
سر ب خاک آورد امروز آنک افسر بوددی	تن بدوزخ برد امسال آنک گردون بود پار

مؤمن آل فرعون ایشان را پند نیکو داد و نصیحت تمام کرد، لکن چه سود که نه سمع نصیحت شنو داشتند نه دل پندپذیر، چنانکه رب العزة فرمود: وَ نَصَحْتُ لَكُمْ وَ لَكِنَّ لَا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ وَ لَا يَنْفَعُكُمْ نُصْحِي إِنْ أَرَدْتُ أَنْ أَنْصَحَ لَكُمْ إِنْ كَانَ اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يُغْوِيَكُمْ. کسی که در و هده نبایست افتاد و حکم ازل در سابقه قسمت بغوایت و ضلالت او برفت پند و اعظان او را چه سود دارد و نصیحت نیک مردان از کجا دل وی گیرد؟

لا جرم آن بیگانگان و بدبختان چون سخن وی شنیدند خشم بر خشم بیفزودند و قصد قتل وی کردند، وی بگریخت، از میان قوم با کوه شد و در حرم نماز و عبادت شد، رب العالمین سباع و وحوش بیابان برانگیخت تا گرد وی در آمدند و دشمن از وی دفع کردند. در تفسیر آورده‌اند که فرعون از خاصگیان خود جمعی را فرستاد تا او را بیارند و سیاست کنند، آن جمع چون بر وی رسیدند او را در نماز یافتند و سباع را دیدند که پاس وی میداشتند، رعبی عظیم در دل ایشان آمد، بترسیدند، چون آن حال دیدند و بازگشتند فرعون آن جمع را همه سیاست کرد، و رب العزة مؤمن آل فرعون را خلاص داد و از ایشان ایمن کرد، اینست که رب العالمین فرمود: فَوْقَاهُ اللَّهُ سَيِّئَاتِ مَا مَكْرُوا وَ حَاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ. هر انکس کار خود بکلایت



بحق تفویض کند و حق را جل جلاله وکیل و کار ران خود شناسد، الله تعالی کار وی بسازد و شغل دو جهان او را کفایت کند، اینست مقام مؤمن آل فرعون که رب العزة حکایت از وی میفرماید که فرمود: وَ أَوْضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ معنی تفویض کار با خداوند کار گذاشتن است در سه چیز: در دین و در قسم و در حساب خلق. اما تفویض در دین آنست که تکلف خود در هر چه الله ساخت نیامیزی و چنانکه ساخته وی میگردد با آن می‌سازی و تفویض در قسم آنست که ببهانه دعا با حکم او معارضه نکنی و باستقصاء طلب یقین خود را متهم نکنی. و تفویض در حساب خلق آنست که اگر ایشان را بر بدیی بینی آن را شقاوت نشمری و بترسی و اگر بر نیکی بینی آن را سعادت نشمری و امید داری و بر ظاهر هر کس فروآیی و بصدق ایشان را مطالبت نکنی، و یقرب من هذا

حدیث ابی هریره قال: سمعت رسول الله (ص) يقول: «ان رجلین کانا فی بنی اسرائیل متحابین احدهما مجتهد فی العبادة و الآخر کانه یقول مذنب فجعل المجتهد یقول: اقصر اقصر عما انت فیه، قال فیقول: خلنی و ربی، قال حتی وجده یوما علی ذنب استعظمه فقال: اقصر، فقال: خلنی و ربی ابعثت علی رقیبا، فقال: و الله لا یغفر الله لك ابدًا و لا یدخلک الجنة ابدًا، قال: فبعث الله الیهما ملکا فقبض ارواحهما فاجتمعا عنده فقال للمذنب: ادخل الجنة برحمتی، و قال للآخر: ا تستطيع ان بخطر علی عبدی رحمتی؟ فقال: لا یا رب، قال: اذهبوا به الی النار»

قال ابو هریره: و الذی نفسی بیده لتکلم بکلمة او بقت دنیاہ و آخرته.

إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ... گفته‌اند این مجادلان داعیان بدعت‌اند و منکران صفات حق، و این مجادلت اقتحام متکلفان است و خوض معترضان و جدال مبتدعان و تأویل جهمیان و ساخته اشعریان و تزویر فلسفیان و قانون طبایعیان. در هر عصری قومی فرا دید آمدند چون غیلان قدری و بشر مریسی و شیطان الطاق و ابن ابی داود و جهم صفوان و عمر و عبید و امثال ایشان که صفات حق را منکر شدند و دین قدیم بگذاشتند و کتاب و سنت سست دیدند و رای و قیاس محکم داشتند، مقصود ایشان آنست که کتاب و سنت باز پس دارند و معقول فرا پیش، این آرزوی بزرگ است که در دل دارند و هرگز نخواهند رسید باین آرزوی خویش اِنْ فِي صُدُورِهِمْ إِلَّا كِبْرٌ مَا هُمْ بِبَالِغِيهِ میگوید که دو امام است و دو طریق شاید که دو سرای است و دو فریق، مذهب سنیان آنست که مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى، و مذهب مبتدعان آنست که فرعون گفت: مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَى. ضامن ایشان رای است و ضامن ما خدای است، مصطفی ما را پیشوای و الله ره نمای است، و فرعون و ابلیس ایشان را پیشوای و دوزخ سرای است، هرگز کی یکسان باشند: نابینا از حق و بینا بحق؟ هرگز کی چون هم باشند: رونده در روشنایی سنت و مانده در تاریکی بدعت؟ اینست که رب العالمین فرمود: وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَلَا الْمُسِيءُ أَي مَا يَسْتَوِي الْمُؤْمِنُ وَالْكَافِرُ وَلَا الْمُرْبُوطُ بِشَهْوَتِهِ كَالْمَبْسُوطِ بِصَفْوَتِهِ وَلَا الْمَجْذُوبُ بِقُرْبَتِهِ كَالْمَحْجُوبِ بِعُقُوبَتِهِ وَلَا الْمَجْدُودُ بِسَعَادَتِهِ كَالْمَرْدُودِ بِشَقَاوَتِهِ. قال الشاعر:

يَهَا الْمَنْحَ الثَّرِيَا سَهِيْلَا  
 عَمْرَاكَ اللّٰهَ كَيْفَ يَنْتَقِيَانِ  
 هِي شَامِيَةٌ اِذَا مَا اسْتَقَلَّتْ  
 وَ سَهِيْلٌ اِذَا اسْتَقَلَّ يَمَانِ

#### ٤ النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ قَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِيْ خَدَاوْنِدْ شَمَا كَفْتْ مَرَا خَوَانِيْدْ وَ فَرِيَادْ رَسِيْ اَزْ مَن جَوِيِيْدْ، اَسْتَجِبْ لَكُمْ تَا پَاسَخْ كَنَمْ شَمَا رَا، اِنَّ الَّذِيْنَ يَسْتَكْبِرُوْنَ عَنّْ عِبَادَتِيْ اَيْشَانْ كَهْ مِيْ كَرْدَنْ كَشَنْدَنْ اَزْ پَرَسْتَشْ مَن، سَيَدْخُلُوْنَ جَهَنَّمَ دَاخِرِيْنَ (٦٠) آري در شوند در دوزخ بيچاره و خوار.

اللّٰهُ الَّذِيْ جَعَلَ لَكُمْ اللَّيْلَ اللّٰهُ اَوْسْتْ كَهْ شَمَا رَا شَبْ اَفْرِيْدْ، لِنَسْكُتُوْا فِيْهِ تَا اَرَامْ كِيْرِيْدْ دَرُو، وَ النَّهَارَ مُبْصِرًا وَ رُوْشَنْ اَفْرِيْدْ تَا بِيْنِيْدْ دَرُو، اِنَّ اللّٰهَ لَدُوْ فَضْلٍ عَلَيَّ النَّاسِ اللّٰهُ بَا نِيْكَوْكَارِيْ اَسْتْ بَرْ مَرْدَمَانْ، وَ لَكِنّْ اَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُوْنَ (٦١) لکن بیشتر مردمان آزادی نمی‌کنند.

ذَلِكُمْ اللّٰهُ رَبُّكُمْ اَنّْ اللّٰهُ اَسْتْ خَدَاوْنِدْ شَمَا، خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ اَفْرِيْدْ كَارْ هَرْ چِيْزْ، لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ نِيْسْتْ خَدَايِيْ جَزْ اَوْ، فَاَنْتِيْ تُؤْفَكُوْنَ (٦٢) شما را از حق چون برمی‌گردانند؟

كَذٰلِكَ يُؤْفِكُ هَمْ چِنَانْ بَرْمِيْ كَرْدَانِيْدَنْدْ، الَّذِيْنَ كَانُوْا بِآيَاتِ اللّٰهِ يَجْحَدُوْنَ (٦٣) ايشان كه سخنان الله را می‌منكر شدند و از پذيرفتن آن می‌بازنشستند.

اللّٰهُ الَّذِيْ جَعَلَ لَكُمْ الْاَرْضَ قَرَارًا اللّٰهُ اَوْسْتْ كَهْ زَمِيْنْ شَمَا رَا اَرَامْ كَاهْ كَرْدْ وَ السَّمَاءَ بِنَاءً وَ اَسْمَانَ كَاْزِيْ بَرْدَاشْتَهْ، وَ صَوْرَكُمْ فَاَحْسَنَ صُوْرَكُمْ وَ شَمَا رَا پِيْكَرْ نَكَاشْتْ وَ نِيْكَوْ نَكَاشْتْ، وَ رَزَقَكُمْ مِّنَ الطَّيِّبَاتِ وَ شَمَا رَا اَزْ خُوْشِيْهَا وَ پَاكِيْهَا رُوْزِيْ دَادْ، ذَلِكُمْ اللّٰهُ رَبُّكُمْ اَنّْ اللّٰهُ اَسْتْ خَدَاوْنِدْ شَمَا كَهْ اَنْ كَرْدْ، فَتَبَارَكَ اللّٰهُ رَبُّ الْعَالَمِيْنَ (٦٤) چون پاك و برتر و بزرگوارست الله خداوند جهانيان.

هُوَ الْحَيُّ اَوْسْتْ اَنْ زَنْدَهْ هَمِيْشَهْ، لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ كَهْ نِيْسْتْ خَدَايِيْ جَزْ اَوْ، فَاَدْعُوْهُ اَوْ رَا خَدَايْ خَوَانِيْدْ، مُخْلِصِيْنَ لَهْ الَّذِيْنَ پَاكْ دَارِيْدْ اَوْ رَا پَرَسْتَشْ وَ كَرْدَارْ، الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ (٦٥) ستايش نيكو بسزا خداوند جهانيان را.

قُلْ اِنِّيْ نُهَيْتُ بَكُوْ مَرَا بَاْزْ زِدَهَانْدْ، اَنّْ اَعْبَدَ الَّذِيْنَ تَدْعُوْنَ مِّنْ دُوْنِ اللّٰهِ كَهْ اَيْشَانْ رَا پَرَسْتَمْ كَهْ شَمَا مِيْ خَدَايَانْ خَوَانِيْدْ فَرُوْدْ اَزْ اللّٰهْ، لَمَّا جَاءَنِيْ الْبَيِّنَاتُ مِّنْ رَبِّيْ اَنّْ گَهْ كَهْ پِيْغَامَهَا اَمْدْ مَرَا اَزْ خَدَاوْنِدْ مَن، وَ اَمِرْتُ اَنّْ اَسْلِمَ لِرَبِّ الْعَالَمِيْنَ (٦٦) و فرمودند مرا تا گردن نهم خداوند جهانيان را.

هُوَ الَّذِيْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ اَوْ اَنْسْتْ كَهْ شَمَا رَا بِيْاَفْرِيْدْ اَزْ خَاكِيْ، ثُمَّ مِنْ نُّطْفَةٍ پَسْ اَزْ اَبِيْ، ثُمَّ مِنْ عِلْقَةٍ پَسْ اَزْ خُوْنِيْ بَسْتَهْ، ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلًا پَسْ اَنّْ گَهْ شَمَا رَا بِيْروْنْ مِيْ اَرْدْ كُوْدَكْ خَرْدْ، ثُمَّ لِنَبْلُغُوا اَشُدُّكُمْ پَسْ تَا اَنّْ گَهْ كَهْ بَرُوْزْ جَوَانِيْ خُوْشِيْ رَسِيْدْ، ثُمَّ لِنَكُوْنُوْا شِيُوْخًا وَ پَسْ تَا اَنّْ گَهْ كَهْ پِيْرَانْ شُوِيْدْ، وَ مِنْكُمْ مَنّْ يُتَوَقَّى مِنْ قَبْلُ وَ اَزْ شَمَا كَسْ اَسْتْ كَهْ بَمِيْرْدْ پِيْشْ اَزْ اَنّْ كَهْ پِيْرْ كَرْدَدْ، وَ لِنَبْلُغُوا اَجْلًا مُّسَمًّى وَ نَمِيْرْدْ تَا هَنْكَامِيْ كَهْ نَامْ زِدْ كَرْدَهْ رَسَدْ، وَ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُوْنَ (٦٧) و تا مگر كه بخرد رسيد اگر بكوذكي نميريدي.

هُوَ الَّذِي يُحْيِي وَ يُمِيتُ او آنست که مرده می‌زنده کند و می‌زنده میراند فَإِذَا قُضِيَ أَمْرًا هر گاه که کاری راند و فرمانی گزارد، فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (۶۸) آنست جز آن نیست که گوید آن را که باش تا بود. أَلَمْ تَرَ نَبِيَّيْنِ، ننگری، إِلَى الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بآيَاتِهِ بَيِّنَاتٍ وَمِنْ مَوَاقِفِ اللَّهِ، أَلَمْ تَرَ يَصْرَفُونَ (۶۹) چون برمیگردانند ایشان را از ان.

الَّذِينَ كَذَّبُوا بِالْكِتَابِ ايشان که دروغ زن می‌گیرند و نمی‌پذیرید و کافر می‌شوند باین نامه، وَ بِمَا أَرْسَلْنَا بِهِ رُسُلَنَا وَ بآنچه فرستادگان خویش بآن فرستادیم، فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ (۷۰) آری بود روزی که آگاه شوند. إِذِ الْأَعْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ آن گاه که غلها که در دستهای ایشان بود در گردنهای ایشان افکنند وَ السَّلَاسِلُ وَ ايشان را در زنجیرها کشند، يُسْحَبُونَ فِي الْحَمِيمِ (۷۱) ايشان را بر رویها در آب جوشان دوزخ می‌کشند، ثُمَّ فِي النَّارِ يُسْجَرُونَ (۷۲) و ايشان را می‌سوزند و دوزخ بایشان می‌تواند.

ثُمَّ قِيلَ لَهُمْ آن گاه گویند ايشان را، أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تُشْرِكُونَ (۷۳) مِنْ دُونِ اللَّهِ كجاست آنچه می‌انباز آوردید فرود از الله؟ قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا گویند آن انبازان کم شدند از ما، بَلْ لَمْ نَكُنْ نَدْعُوا مِنْ قَبْلُ شَيْئًا نه ما خود از انبازان هیچیز نگفتیم در ان جهان و نخواندیم و نپرستیدیم، كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ الْكَافِرِينَ (۷۴) هم چنان بیراه میکند الله ناگرویدگان را.

ذَلِكَ بِمَا كُنْتُمْ تَفْرَحُونَ فِي الْأَرْضِ بغير الحَقِّ ايشان را گویند این پاداش شما را بآنست که شما شاد می‌زیستید در زمین بباطل و ناراست، وَ بِمَا كُنْتُمْ تَمْرَحُونَ (۷۵) و بآنچه بناز و کشی می‌خرامیدید در زمین. ادخلوا أبوابَ جَهَنَّمَ در روید از درهای دوزخ، خَالِدِينَ فِيهَا جاویدان در ان، فَبئسَ مَثْوًى الْمُتَكَبِّرِينَ (۷۶) بد جایگاهی گردن گردن‌کشان را.

فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ شکیبایی کن که وعده دادن الله راست است، فَإِنَّمَا تُرِيدُكَ أَكْرَبُ بِتِلْكَ الْأُمَّةِ نَحْمُكَ الَّذِي نَعِدُهُمْ چیزی از آنچه وعده دهیم ايشان را از عذاب، أَوْ نَتَّوَقَّيْكَ يَا پيش از ان بمیرانیم ترا، فَإِنَّمَا يُرْجَعُونَ (۷۷) با ما خواهند آورد ايشان را.

وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ فرستادیم ما رسولان را پيش از تو، مِنْهُمْ مَنْ قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَ ايشان کس است که سخن و قصه او گفتیم با تو در قرآن، وَ مِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقْصُصْ عَلَيْكَ وَ از ايشان کس است که قصه او و سخن او نگفتیم با تو، وَ مَا كَانَ لِرَسُولٍ وَ نبود هرگز رسولی را، أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ كَمَا عَذَابِي آورد، إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ مگر بدستوری خدای، فَإِذَا جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ چون فرمان الله در رسد، قُضِيَ بِالْحَقِّ کار برگزارد آید بداد، وَ خَسِرَ هُنَالِكَ الْمُبْطِلُونَ (۷۸) و ناراستان و دروغ زنان زیانکار مانند.

اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَنْعَامَ لَلَّه اوست که بیافرید شما را اشتران، لِتَرْكَبُوا مِنْهَا تا بران می‌نشینید، وَ مِنْهَا تَأْكُلُونَ (۷۹) و از ان می‌خورید.

وَ لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَ شما را در ان سودمندهاست، وَ لِتَبْلُغُوا عَلَيْهَا حَاجَةً فِي صُدُورِكُمْ وَ تا می‌رسید و ران بدروا بست خویش و مراد که در دل دارید، وَ عَلَيْهَا وَ عَلَى الْفَالِكِ تُحْمَلُونَ (۸۰) و بر اشتران و بر کشتیها شما

را بر می‌دارند. يُرِيكُمْ آيَاتِهِ و بشما می‌نماید شگفتی‌های خویش در کردگاری خویش، أَيَّ آيَاتِ اللَّهِ تُنْكِرُونَ (۸۱) کدام را از نشانه‌های الله که نمود و شگفتی‌ها که ساخت منکر می‌باشید؟

أَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ نَه روند در زمین، فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ تا نگرند که چون بود سرانجام ایشان که پیش از ایشان بودند، كَانُوا أَكْثَرَ مِنْهُمْ ازیشان بیشتر بودند و انبوه‌تر، وَ أَشَدَّ قُوَّةً و سخت نیروتر، وَ آثَاراً فِي الْأَرْضِ و با نشانه‌ها تر بودند ازیشان و با بازمانده‌ها تر در زمین، فَمَا أَغْنَى عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۸۲) بکار نیامد ایشان را آنچه می‌ساختند و گرد میکردند.

فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ چون بایشان آمد فرستادگان من پیغام‌های روشن، فَرَحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ شَاد نشستند بآنچه نزدیک ایشان بود، مِنْ الْعِلْمِ از دانش بکارهای اینجهانی و خوش آمد ایشان، وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (۸۳) تا فرا سر ایشان نشست آنچه می‌بران خندیدند و افسوس می‌داشتند.

فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا چون زور گرفتن ما دیدند بدر مرگ، قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحَدَّهُ كَفْتَنَد بگرویدیم بالله که یکتاست، وَ كَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ (۸۴) و از انباز که می‌گفتیم بیزار گشتیم.

فَلَمْ يَكْ يَفْعَلْهُمْ إِيْمَانُهُمْ هیچ سود نداشت ایشان را گرویدن ایشان، لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا آن گه که عذاب ما دیدند، سُنَّتَ اللَّهُ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ نِهَادِ اللَّهِ اینست که بود همیشه در روزگار گذشته در بندگان او، وَ خَسِرَ هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ (۸۵) و زیان کار و نومید ماندند آنجا ناگرویدگان.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: وَ قَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ مفسران را در این آیه سه قول است، قومی گفتند: دعا بمعنی عبادت است و استجابت بمعنی اثابت، ای ابدونی و وحدونی اثبکم و اغفر لکم، لَمَّا عبر عن العبادة بالدعاء جعل الإجابة استجابة. می‌گوید مرا پرستید و مرا معبود خود دانید یگانه تا شما را ثواب پرستش دهم نعیم باقی و ملک جاودانه. و خبر درست است که رسول خدا (ص) گفت.

«الدعاء هو العبادة» ثم قرأ «و قال ربكم ادعوني استجب لكم ان الذين يستكبرون عن عبادتي سيدخلون جهنم داخرين».

قومی گفتند: دعا اینجا بمعنی استغاثت است، ای استغیثونی فی الضراء اغتکم فریاد خواهید بمن بوقت گزند و درماندگی تا شما را فریاد رسم و از گزند رهایی دهم چنانکه جایی دیگر فرمود: إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ.

قول سوم آنست که دعا بمعنی سؤال است و استجابت بمعنی اعطا، ای سلونی اعطکم میفرماید: سؤال که کنید از من کنید، عطا که خواهید از من خواهید که جواد و مفضل منم، بخشنده فراخ بخش منم، اگر طاعت کنید قبول ور من، اگر سؤال کنید عطا بر من، اگر گناه کنید عفو بر من، آب در جوی من، راحت در کوی من، طرب در طلب من، انس با وصال من، شادی بلقا و رضای من مصطفی علیه لصلاة و السلام فرمود: «من لم يسئل الله يغضب عليه».

و قال صلى الله عليه وسلم: «إذا سألتم الله فسلوه ببطون اكفكم و لا تسئلوه بظهورها و اذا فرغتم فامسحوا بها و جوهكم و ما سئل الله شيئا احب اليه من ان يسئل العافية».

و گفته‌اند: دعا لفظی جامع است بیست خصلت از خصال حسنات در ضمن آن مجتمع، همچون معجونى ساخته از اخلاق متفرق، و آن عبادت است و اخلاص و حمد و شكر و ثنا و تهليل و توحيد و سؤال و رغبت و رهبت و ندا و طلبت و مناجات و افتقار و خضوع و تذلل و ممكنت و استعاثة و استكانت و التجاء، رب العالمين باين كلمات مختصر كه فرمود: ادْعُونِي اَسْتَجِبْ لَكُمْ ترا با اين بيست خصلت مى‌خواند و ثواب آن بيست خصلت ترا ميدهد، تا بدانی كه اين قرآن جوامع الكلم است. آن روز كه اين آيت فرو آمد: قَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي اَسْتَجِبْ لَكُمْ صحابه رسول گفتند: لو نعلم اى ساعة و اى وقت ندعوه ا في ليلة ام في نهاره كاشك مادانستيمى كه كى او را خوانيم در کدام ساعت از ساعات شب و روز او را خوانيم، بروايتى ديگر گفتند: اين ربنا ا قريب فنناجيه ام بعيد فنناديه صحابه گفتند: يا رسول الله ما را مى‌فرمايد تا او را خوانيم، نزديك است بما تا بر از خوانيم يا دورست از ما تا باواز خوانيم؟ بجواب ايشان اين آيت آمد: وَ اِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ اى اخبرهم انى قريب من كلّ عبد اسمع دعاءه و احول بينه و بين قلبه و انا اقرب اليه من حبل الوريد و انا اقرب الى القلب من ذى القلب الى قلبه، ثم قال: اُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ اِذَا دَعَانِ اى استجيب لكلّ عبد دعاه اذا دعانى بالشرط الذى شرطته عليه و قوله: فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي يَعْنِي فليجيبوني فيما افترضت عليهم من الدعاء لى فالاستجابة من الله عز و جل إعطاء ما يسئل و من العبد الانقياد و الطاعة.

قوله: إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ قرأ ابن كثير و ابو جعفر و ابو بكر: «سيدخلون» بضم الياء و فتح الخاء. و قرأ الآخرون بفتح الياء و ضم الخاء. «داخرين» اى صاغرین ذليلين. قيل لسفيان: ادع الله، قال: ترك الذنوب هو الدعاء.

ثم ذكرهم النعم فقال: اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ اى لتستريحوا فيه من تعب النهار. و قيل: تخلو بنفسك فتحاسبها، وَ النَّهَارَ مُبْصِرًا اى مضينا، يقال: ابصر النهار اذا أضاء، اى يبصر به المبصرون ممن يبغى الرزق و يسعى فى طلب المعاش.

إِنَّ اللَّهَ لَدُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ بَخْلَقَ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ، وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ ربهم فى نعمه. قال ابن هيصم: جعل الليل مناسبا للسكون من الحركة لان الحركة على وجهين: حركة طبع و حركة اختيار، فحركة الطبع من الحرارة و حركة الاختيار من الخطرات المتتابعة بسبب الحواس، فخلق الليل باردا ليسكن الحركة مظلما ليسد الحواس.

ذَلِكَ اللَّهُ رَبُّكُمْ اى الله الذى جعل الليل و النهار هو ربكم خالق كلّ شيء «كلّ» هاهنا بمعنى البعض. و قيل: عام خص منه ما لا يدخل فى الخلق. لا إله إلا هو فَأَنى تُؤْفَكُونَ اى تصرفون عن الحق؟

«كذلك» اى كما افكتم عن الحق مع قيام الدلائل كذلك يُؤْفَكُ الَّذِينَ كَانُوا بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ.

اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ قَرَارًا اى موضع استقرار تستقرون عليها و تمشون فيها، وَ السَّمَاءَ بِنَاءً سَقْفًا

مرفوعا فوقكم كالقبة، وَ صَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُورَكُمْ صورة الانسان احسن الامور، لقوله تعالى: لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَن تَقْوِيمٍ قال مقاتل اى خلقكم فاحسن خلقكم. و قال ابن عباس: خلق ابن آدم قائما معتدلا يأكل و يتناول بيده و غير ابن آدم يتناول بفيه. وَ رَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ اللذيات الحلالات من غير رزق الدواب و الطير، اى جعل رزقكم اطيب. ثم دل على نفسه فقال: ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ اى الذى صنع هذه الاشياء و انعم بهذا كله هو ربكم الذى يستوجب منكم العبادة، فَنَبَارِكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ.

هُوَ الْحَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ معنى الحى هو الفعال الدراك حتى ان من لا فعل له اصلا و لا ادراك فهو ميّت، و اقل درجات الادراك ان يشعر المدرك بنفسه فما لا يشعر بنفسه فهو الجماد الميّت فالحى الكامل المطلق هو الله عز و جل فهو الذى يندرج جميع المدركات تحت ادراكه و جميع الموجودات تحت فعله حتى لا يشذ عن علمه مدرك و لا عن فعله مفعول و كل ذلك لله تعالى فهو الحى المطلق و كل حىّ سواه فحياته بقدر ادراكه و فعله. ثم قال: فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ اى اخلصوا له دينكم و عبادتكم فانه لا يقبل من الدين انا ما اخلص له. الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ قال الفراء: هو خبر و فيه اضمار الامر، مجازه: فادعوه و احمدوه. قال ابن عباس: من قال لا اله الا الله فليقل على اثرها الحمد لله رب العالمين فذلك قوله عز و جل: فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

قُلْ إِنِّي نُهِيتُ روى ان كفار قريش قالوا: يا محمد الا تنظر الى ملة ابيك عبد الله و ملة جدك عبد المطلب فتأخذ بها؟ فانزل الله عزّ و جل: قُلْ إِنِّي نُهِيتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ اى الاصنام لما جاءني البينات من ربي اى القرآن و الوحي، وَ أُمِرْتُ أَنْ أَسْلِمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ اى استقيم له و اخضع و اخلص له التوحيد.

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ اى خلق اصلكم من تراب يعنى آدم عليه السلام ثمّ مِنْ نُطْفَةٍ اى ثمّ خلقكم من ماء الصلب يوضع فى الرحم، ثمّ مِنْ عَلَقَةٍ اى يصير النطفة دما جامدا ثمّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلاً اى اطفالا. العرب توحد الجماعة كثيرا كالارض مع السماوات بمعنى الارضين و كالسمع مع الأبصار بمعنى الاسماع. ثمّ لَتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ اى منتهى شبابكم و قوتكم. يقال: اذا بلغ الانسان احدى و عشرين سنة دخل فى الاشدّ و ذلك حين اشتدّت عظامه و قويت أعضائه، ثمّ لَتَكُونُوا شُيُوخًا اى تصيروا الى حالة الشيخوخة. يقال: اذا ظهر البياض بالانسان فقد شاب و اذا دخل فى الهرم فقد شاخ، قال الشاعر.

فمن عاش شبّاً و من شبّ شاب  
و من شاب شاخ و من شاخ ماتا

روى ان ابا بكر قال: يا رسول الله قد شببت، فقال: «شبيبتنى هود و اخوانها»

يعنى سورة هود. و كان الشيب برسول الله (ص) قليلا. يقال كان شاب منه احدى و عشرون شعرة، و يقال: سبع عشرة شعرة. و قال انس: لم يكن فى رأسه و لحيته عشرون شعرة بيضاء.

و قال بعض الصحابة: ما شأنه الله ببيضاء، و سئل آخر منهم فاشار الى عنقه، يعنى كان البياض فى

عنفته و انما اختلفوا لقلتها، يقال، كان اذا ادهن خفى شبيهه.

وَ مِنْكُمْ مَنْ يُتَوَقَّى مِنْ قَبْلُ اى من قبل ان يشيخ، وَ لِيَتَّبِعُوا أَجْلاً مُسَمًّى اى وقتاً محدوداً لا تتجاوزونه يريد  
اجل الحياة الى الموت. و قيل: الاجل المسمى يوم القيمة يعنى تتناسلون الى ذلك الاجل ثم ينقطع، وَ لَعَلَّكُمْ  
تَعْقِلُونَ اى ابقاكم لتتفكروا فيما لكم و عليكم و لكى تعقلوا توحيد ربكم و قدرته.

هُوَ الَّذِي يُحْيِي وَ يُمِيتُ لا خالق للحياة و الموت الا الله فلا محيى و لا مميت الا الله، فَاِذَا قُضِيَ اَمْرًا اى اذا  
اراد امرا كان فى علمه كونه فَاِثْمًا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ مرّة واحدة لا يثنى قوله مرّتين. و قيل فيكون من غير  
كلفة و عناء.

أَمْ تَرَى اِلَى الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ يَعْنِي الْقُرْآنَ لَيْسَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ. و قيل: انها نزلت فى القدرية. و قيل:  
نزلت فى المشركين، اَنَّى يُصْرَفُونَ اى كيف يصرفون عن دين لحق ذكر الجدل مكرّر فى السورة فى اربعة  
مواضع فجاز ان يكون فى اربعة اقوام او اربعة اصناف، و جاز ان يكون التكرار للتأكيد.

الَّذِينَ كَذَّبُوا بِالْكِتَابِ اى بالقرآن الذى انزلت عليك يا محمد، وَ بِمَا أَرْسَلْنَا بِهِ رُسُلَنَا اى بالدين الحق الذى  
ارسلنا به رسلنا و قيل: بما أَرْسَلْنَا بِهِ رُسُلَنَا يعنى سنّة النبى (ص) كان جبرئيل ينزل بهما جميعاً. و مثله قوله  
عز و جل: وَ لَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ و قوله: فَاِذَا قَرَأْتَهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ، ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ.  
فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ يعنى و بال فعلهم يوم القيمة.

إِذِ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَ السَّلَاسِلُ يعنى اذ الاغلال فى ايديهم الى اعناقهم، كقوله: إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ  
أَغْلَالًا. قيل: «السلاسل» عطف على «الاغلال» و قيل: رفع بالابتداء و ما بعده خبره، و التقدير: يسحبون  
بالسلاسل فى الحميم ايشان را بر رويها در آب جوشان دوزخ ميكشند.

ثُمَّ فِي النَّارِ يُسْجَرُونَ تسجر بهم جهنم عذاب دوزخيان انواع است: يكى از ان سلاسل است در دست  
زبانيه، زنجيرها آتشين كه دوزخيان را بدان ببندند هر زنجيرى هفتاد گز هر گزى هفتاد حلقه، اگر يك حلقه  
آن بر كوههاى دنيا نهند چون ارزيز بگدازد، آن زنجيرها بدهن كافر فرو كنند و بزيرش بيرون كشند و بآن  
زنجير ايشان را در حميم كشند. حميم آب گرم است جوشان، اگر يك قدح از ان بدرياهاى دنيا فرو ريزند  
همه زهر شود، قدحى از ان بدست كافر دهند هر چه بر روى وى پوست و گوشت و چشم و بينى بود همه  
اندران قدح افتد، اينست كه رب العزة فرمود: يَشْتَوِي الْوُجُوهَ.

چون حميم بشكم رسد هر چه اندر شكم بود بزير بيرون شود، فذلك قوله: سَفُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ وَ  
از ان حميم بر سر ايشان مى ريزند تا پوست و گوشت و پى و رگ از ايشان فروريزد استخوان بماند سوخته،  
ندا آيد كه: يا مالك جدد لهم العذاب فانى مجدد لهم الأبدان . گفته اند كه عاصيان مؤمنان را در دوزخ ده چيز  
نباشد روى ايشان سياه نبود، چشم ايشان از رق نبود، در گردن ايشان غلّ نبود، در دست ايشان زنجير نبود،  
بر پاى ايشان بند نبود، گزیدن مار و كژدم نبود، حميم و زقوم نبود، مقارنت ديو نبود، نوميدي نبود، جاويد  
فرقت و قطعت و لعنت نبود، چون حرارت و زبانه آتش با ايشان رسد ندا آيد كه: «يا نار كفى عن وجوه من

سجدنی فلا سبیل لك على مساجدهم».

«ثم قيل لهم» ای يقول لهم الخزنة و هم فى ذلك العذاب أين ما كنتم تُشركون من دون الله خازنان دوزخ ایشان را گویند: كجااند آن انبازان كه مى‌گرفتید فرود از الله؟ ایشان دو گروه شوند، گروهی بگناه و كفر خویش معترف شوند. لقوله: فَأَعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ جواب دهند و گویند: «ضلوا عنا» ای فقدانهم و لا نراهم، يعنون عيسى و عزيزا و الملائكة. و گروهی انكار کنند گویند: لَمْ نَكُنْ نَدْعُوا مِنْ قَبْلُ شَيْئًا، همانست كه جایی دیگر فرمود. ما كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ وَ اللَّهُ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ. قال الحسين بن الفضل: بَلْ لَمْ نَكُنْ نَدْعُوا مِنْ قَبْلُ شَيْئًا ای ضاعت عبادتنا لها فلم نكن نضع شيئا، كما يقول من ضاع عمله: ما كنت اعمل شيئا. كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ الْكَافِرِينَ عن الرشد و الايمان و عن طريق الجنة.

ذِكْمٌ بما كنتم القول هاهنا مضمر، ای يقال لهم: ذلکم العذاب بما كنتم تفرحون ای تبطرون و تتكبرون في الأرض بغير الحق ای بالباطل، و بما كنتم تفرحون ای هذا جزاء فرحكم بتكذيب الانبياء و اشراككم و كفركم لنعم الله و استهزائكم بالمؤمنين. يقال: الفرح الشرك و المرح العدوان و قيل: فرحوا بما كان يصيب رسول الله (ص) و المؤمنين من المصائب. و قيل: فرحوا بغير ما كان يجوز لهم الفرح به، قال الله عز و جل: قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلِيفْرَحُوا.

ادخلوا أبواب جهنم ای يقال لهم ادخلوا الأبواب السبعة، خالدين فيها مقيمين لا تخرجون، فبئس مئوى المتكبرين عن الايمان بالله.

فأصبر إن وعد الله حق ای اصبر يا محمد على ما تلقاه من قومك من الاذى فان وعد الله فى الانتقام لك منهم حق، فإما ثريتك يا محمد فى حياتك بعض الذي نعدهم من العذاب و هو القتل و الاسر، أو نتوقيتك قبل ان نريك عذابهم فى الدنيا، فإلينا يرجعون فى الآخرة فنجزهم باعمالهم.

و لقد أرسلنا رسلا من قبلك ای بعثنا الى الماضية رسلا كما بعثناك الى قومك، منهم من قصصنا عليك ای سميناهم لك فانت تعرفهم، و منهم من لم نقصص عليك ای لم نسمهم لك فصبروا على اذى القوم فتأس بهم و اصبر. ذهب بعض المفسرين الى ان الانبياء معدودون و ان عددهم مائة الف و اربعة و عشرون الفا، و ذلك فى خبر ابى ذر رضى الله عنه قال قلت: يا رسول الله كم الانبياء؟ قال: «مائة الف و اربعة و عشرون الفا» قلت: يا رسول الله كم الرسل من ذلك؟ قال: «ثلاثمائة و ثلاثة عشر جم غفير» قلت: كثير طيب، قلت: من كان اولهم؟ قال: «آدم» قلت: يا رسول الله أ نبي مرسل؟ قال: «نعم خلقه الله عز و جل بيده و نفخ فيه من روحه» قال: «يا با ذر اربعة سريانيون: آدم و شيث و ادريس و نوح و اربعة من العرب: هود و شعيب و صالح و نبيك، يا با ذر اول انبياء بنى اسرائيل موسى و آخرهم عيسى و اول الرسل آدم و آخرهم محمد».

و ذهب بعضهم الى ان عدد الانبياء ثمانية آلاف، و فى ذلك ما روى عن النبى (ص) قال: «بعثت على اثر ثمانية آلاف نبي».

و ذهب بعضهم ان عددهم غير معلوم و لا يجوز حصرهم بل يجب الايمان بجملتهم. و عن على (ع) قال:



«بعث الله رسولا اسود لم يقصه في القرآن».

وَ مَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ إِي بَأْمَرِ اللَّهِ وَ ارَادَتِهِ، فَإِذَا جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ يَعْنِي بِالْعَذَابِ لَهُمْ وَ هُوَ الْقَتْلُ بِبَدْرِ قُضِيٍّ بِالْحَقِّ إِي أَهْلَكُوا بِالْحَقِّ، يَعْنِي عَلَى اسْتِحْقَاقٍ، وَ خَسِرَ هُنَالِكَ الْمُبْطِلُونَ إِي الْكَافِرُونَ، وَ الْمَبْطَلُ صَاحِبُ الْبَاطِلِ.

«اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَنْعَامَ» الْإِنْعَامُ هَاهُنَا الْإِبِلُ خَاصَّةً، وَ فِي قَوْلِهِ: وَ مِنَ الْأَنْعَامِ حَمُولَةٌ وَ فَرُشَاءُ الْإِبِلِ وَ الْبَقَرِ وَ الْمَاعِزَةِ وَ الضَّائِنَةِ، لِتُرْكَبُوا مِنْهَا إِي بَعْضًا مِنْهَا، وَ مِنْهَا تُأْكَلُونَ إِي وَ تَأْكَلُونَ بَعْضًا مِنْهَا، إِي مِنْهَا مَا يَصِلُحُ لِلرَّكُوبِ وَ مِنْهَا مَا يَصِلُحُ لِلْأَكْلِ، وَ لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ إِي الْإِلْبَانِ وَ الْإِوْبَارِ وَ الْجُلُودِ، وَ لِتَبْلُغُوا عَلَيْهَا حَاجَةَ فِي صُدُورِكُمْ إِي تَحْمِلِ اثْقَالَكُمْ فِي إِسْفَارِكُمْ مِنْ بَلَدٍ إِلَى بَلَدٍ وَ تَسْتَعْمَلُونَهَا فِي الزَّرَاعَةِ وَ الدِّيَاسَةِ، وَ عَلَيْهَا إِي عَلَى الْإِبِلِ فِي الْبَرِّ وَ عَلَى الْفُلِكِ فِي الْبَحْرِ «تَحْمِلُونَ» هَذَا كَقَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ: وَ حَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ.

يُرِيكُمْ آيَاتِهِ إِي دَلَائِلَ قُدْرَتِهِ، أَيَّ آيَاتِ اللَّهِ تُنْكِرُونَ أَنَّهَا لَيْسَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ، هَذَا كَقَوْلِهِ: فَبِأَيِّ آيَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ. ثُمَّ خَوْفَ كِفَارِ مَكَّةَ مِثْلَ عَذَابِ الْأُمَمِ الْخَالِيَةِ لِيَحْذَرُوا فَلَا يَكْذِبُوا مُحَمَّدًا (ص) فَقَالَ: أَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَيَعْتَبِرُوا بِمَا يَشَاهِدُونَهُ مِنْ آثَارِ الْأُمَمِ الْمَاضِيَةِ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ أَهْلِ مَكَّةَ عِدَدًا وَ أَشَدَّ قُوَّةً فِي الْأَبْدَانِ وَ الْعِدَدِ وَ آثَارًا فِي الْأَرْضِ يَعْنِي مَا أَحْدَثُوا مِنَ الْقُصُورِ وَ الْأَبْنِيَةِ، فَمَا أَغْنَى عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ إِي مَا كَانُوا يَلْدُونَ وَ يَبْنُونَ وَ يَغْرَسُونَ وَ يَجْمَعُونَ، هَذَا كَقَوْلِهِ: مَا أَغْنَى عَنْهُ مَالُهُ وَ مَا كَسَبَ إِي وَ مَا وَلَدَ وَ جَمَعَ.

فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرَحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ هَذَا كَقَوْلِهِ: كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ. وَ مَعْنَى الْعِلْمِ هَاهُنَا الْحِيلُ كَقَوْلِ قَارُونَ: إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَى عِلْمٍ عِنْدِي. وَ قَالَ مُجَاهِدٌ: هُوَ قَوْلُهُمْ: نَحْنُ نَعْلَمُ أَنْ لَنْ نَبْعَثَ لَنْ نَعْدَبَ، سَمَّى ذَلِكَ عِلْمًا عَلَى مَا يَدْعُونَهُ وَ يَزْعَمُونَهُ وَ هُوَ فِي الْحَقِيقَةِ جَهْلٌ. وَ قِيلَ: فِي الْآيَةِ تَقْدِيمٌ وَ تَأْخِيرٌ، تَقْدِيرُهُ: فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ مِنَ الْعِلْمِ فَرَحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ وَ حَاقَ بِهِمْ إِي أَحَاطَ بِهِمْ وَ لَزِمَهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ إِي جِزَاءَ فَعْلِهِمْ وَ قَوْلِهِمْ.

فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا إِي عَاطَيْنَا الْعَذَابَ عِنْدَ الْمَوْتِ، قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحَدَهُ وَ كَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ إِي تَبَرَّأْنَا مِنَ الْإِصْنَامِ وَ مِمَّا كُنَّا نَعْدِلُ بِاللَّهِ.

فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ إِي تَصَدِيقُهُمْ بِالْوَحْدَانِيَةِ اضْطِرَّارًا فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا إِي عَذَابِنَا يَعْنِي لَمْ يَأْتُوا بِهِ فِي الْوَقْتِ الْمَأْمُورِ بِهِ فَلَمْ يَنْفَعَهُمْ ذَلِكَ، سُنَّتَ اللَّهُ نَصَبَ عَلَى الْمَصْدَرِ، إِي سَنَّ اللَّهُ سُنَّةَ بَيْنَهُمْ وَ هِيَ عَذَابُ الْكُفَّارِ وَ عَدَمُ الْإِنْتِفَاعِ بِالْإِيمَانِ وَ قَتَ الْبَأْسِ. وَ قِيلَ: سَنَةَ اللَّهِ نَصَبَ عَلَى الْإِعْرَاءِ، إِي أَحْذَرُوا سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَّتْ فِي عِبَادِهِ أَنْهُمْ إِذَا عَاطَيْنَا الْعَذَابَ لَمْ يَنْفَعَهُمُ الْإِيمَانُ، هَذَا كَقَوْلِهِ: فَأَنَّى لَهُمْ إِذَا جَاءَتْهُمْ ذِكْرَاهُمْ. وَ خَسِرَ هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ بَذَهَابِ الدَّارِينَ. قَالَ الزَّجَاجُ: الْكَافِرُ خَاسِرٌ فِي كُلِّ وَقْتٍ وَ لَكِنَّهُ يَتَبَيَّنُ لَهُ خَسْرَانُهُ إِذَا رَأَى الْعَذَابَ.

### النوبة الثالثة

قوله: وَ قَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ خِدَاوَنِدَ مَهْرَبَانَ كَرِيمٍ وَ لَطِيفٍ وَ رَحِيمٍ بِنِدْكَانٍ، مَا يَهْ رَمِيدْكَانٍ وَ پِنَاهِ

مضطربان و پادگار بیدلان، جل جلاله و تقدست اسماؤه و تعالت صفاته اندرین آیت بندگان را می‌نوازد و نواخت خود بر مؤمنان می‌نهد و فضل و لطف خود بر ایشان عرضه میکند که اذْعُونِي اُسْتَجِبْ لَكُمْ مِيفرمايد: بندگان مرا خوانید تا شما را پاسخ کنم، امیدها بمن بردارید تا امیدهاتان وفا کنم، کوشش از بهر من کنید تا کوشش‌هاتان جزا دهم.

پاسخ کننده دعاها بعطا منم، پاسخ کننده امیدها بوفای منم، پاسخ کننده کوششها بجزای منم.

ادْعُونِي بِالْغَفْلَةِ اسْتَجِبْ لَكُمْ بِالْمَهْلَةِ مِرَا خوانید بی‌غفلت تا شما را پاسخ کنم بی‌مهلت، مِرَا خوانید باعتذار و تنصّل تا شما را پاسخ کنم با کرام و تفضّل، مِرَا خوانید بقدر طاقت تا شما را پاسخ کنم بکشف فاقت، مِرَا خوانید بدعا و سؤال تا شما را پاسخ کنم بعطا و نوال، مِرَا خوانید بطاعات موقت تا شما را پاسخ کنم بمتوبات مؤبد. من آن خداوند که از بنده عمل خرد پذیرم و عطای بزرگ دهم، آن عمل خرد بنده بزرگ دانم و عطای بزرگ خود اندک شمرم. کریم است آن خداوند که صد نعمت بر سر بنده نثار کند و ذره‌ای نشمرد و گاهی از بنده کوهی انگارد، هر که نیاز باو بردارد توانگرش کند، هر که ناز باو کند عزیزش گرداند.

ادْعُونِي اُسْتَجِبْ لَكُمْ اِي عاصیان شکسته، اِي مفلسان در مانده و پای بگل فرو شده، اِي مشتاقان درد زده، اِي دوستان يك دله در هر حال که باشید غرقه لطف و عطا، یا خسته تیر بلا، همه ما را خوانید، همه ما را دانید، گرد در ما گردید، عزّ از ما جویید رونق مجمع عزیزان قرب ماست، قرب ما خواهید، جمال محفل دوستان حضور ماست حضور ما جویید، هر کجا سه گدا بهم فراز آمدند، قرب حضرت ما آنجا جویید، ما يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ اِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ. هر کجا درد زده‌ای دمی گرم بر آورد. نسیم قرب حضرت از نسیم نفس او طلبید، هر کجا غمگینی آهی کرد. خود را در زیر آه آن غمگین تعبیه کنید. اِي ملاء اعلى چندین هزار سال عبادت کردید و باواز تقدیس خویش پاکی حضرت ما یاد کردید، لکن از نسیم وصال ما آگاهی ندارید. اِي گدایان برهنه بی‌نوا عبادت فرشتگان ندارید، نوای کرّ و بیان ندارید، سرمایه روحانیان ندارید، لکن يك ذره سوز عشق دارید، آن يك ذره سوز و درد شما بعبادت هزار ساله فرشتگان و تسبیح فراوان روحانیان ندهیم، زبان حال بنده بنعت شکر از سر افتقار و افتخار میگوید:

اکنون باری بنقد دردی دارم      کان درد بصد هزار درمان ندهم

اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْاَرْضَ قَرَارًا وَ السَّمَاءَ بِنَاءً اَيْنَ باز نعمتی و لطفی دیگر است که با یاد بنده میدهد و راه بندگی بروی روشن میدارد و آثار کرامت و دلائل قدرت بوی می‌نماید و منت بر وی می‌نهد می‌فرماید: آسمان و زمین که آفریدم از بهر تو آفریدم، زمین قرارگاه تو کردم، آسمان نظرگاه تو ساختم اگر گاه نظر سوی آسمان نبودی آسمان این تشریف از کجا یافتی که زَيْنَا السَّمَاءِ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ. و اگر زمین مخیم جلال سلطنت تو نبودی، این نواخت کی دیدی که وَ الْاَرْضَ قَرَشْنَاهَا فَنِعْمَ الْمَاهِدُونَ.

نور قمر و ضیاء آفتاب و زینت ستارگان جمله برای تو است، آفتاب طبّاخ تو ماه شمع تو ستاره دلیل تو

آسمان سقف تو زمین بساط تو، فردا که تو نباشی آن سقف فرو گشایند این بساط در نوردند، آن ستارگان فرو ریزانند. بساطی که از بهر دوست گسترده چون دوست رفت ناچار برچینند. عبدی آسمان آفریدم تا ترا ساقی بود و اَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا زیرا که امروز روز حجاب است، واسطه ناچار است، اما فردا که روز مشاهدت بود واسطه بکار نیاید، ساقی، لطف من بود و سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ. زمین واسطه ساختم تا ترا طعام دهد فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا وَ عِنَبًا وَ قَضْبًا وَ زَيْتُونًا وَ نَخْلًا. فردا که روز مشاهدت بود واسطه بکار نیاید، خود گویم: كَلُوا وَ اشْرَبُوا هَنِيئًا. آفتاب آفریدم تا ترا نور دهد که امروز در عالم صورت نور معارف در استار اسرار دل‌های محبان نهانست، فردا در عالم صفت که نور معارف آشکار گردد، آفتاب صورت چه بکار آید و او را چه محل بود، برهان آن وقت باید که عیان نبود، چون عیان آمد برهان چکند.

وَ صَوَّرَكُمُ فَأَحْسَنَ صُورَكُمْ جَای دیگر فرمود: لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ از موجودات و مخلوقات هیچ کس را آن صورت و آن جمال ندادند که آدمی را دادند، با هیچ مخلوق آن سر نبود که با آدمی بود نه با عرش نه با کرسی نه با فلک نه با ملک، زیرا که همه بندگان مجرداند و آدمیان هم بندگان‌اند و هم دوستان ایشان را می‌فرماید: إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمٌ رَقِيبًا. صاحب جمالی باید تا رقیب را بر وی گمارند، حق جل جلاله نگفت من رقیب آسمان و زمینم، نگفت من رقیب عرش و کرسی‌ام، آدمیان را گفت من رقیب شما، زیرا که رقیب شرط صاحب جمال است و بجمال آدمی هیچ مخلوق نیست، هفت قبه خضرا برکشید و بستارگان و اختران بنگاشت، هفت دایره غبرا پهن باز کشید، جبال راسخات راسیات نصب کرد و صد هزار بدایع و صنایع از کتم عدم در وجود آورد، خورشید عالم آرای را مدور کرد، ماه آسمان پیمای را مصور کرد، و کون را بجمال ایشان منور کرد، و در حق هیچ موجود این خطاب نکرد و این تشریف نداد که «و صَوَّرَكُم» مگر این مشتی خاک را.

از جمله نیکوان و خوبان سپاه      زیبایی کمر تویی و زیبای کلاه

وَ رَزَقَكُمُ مِنَ الطَّيِّبَاتِ چون میدانی که حق جل جلاله رزق تو پیش از وجود تو انداخته و سببهای آن ساخته و رسانیدن آن را خود ضمان کرده، نیکو نبود که تو خود را دست مال اطماع هر کس کنی و نیاز خود بمخلوق برداری. گفته ایشانست: «استعانة المخلوق بالمخلوق كاستعانة المسجون بالمسجون» یاری خواستن مخلوق از مخلوق چون یاری خواستن زندانی است از زندانی.

بشر حافی گفت: امیر المؤمنین علی (ع) را بخواب دیدم گفتم مرا پندی ده، گفت: «ما احسن عطف الاغنياء على الفقراء طلبا لثواب الله و احسن من ذلك تيه الفقراء على الاغنياء ثقة بالله» چون نیکوست شفقت توانگران بر درویشان از بهر طلب ثواب! و از آن نیکوتر تکبر درویشان است بر توانگران از غایت اعتماد بر کرم حق جل جلاله!! استاد بو علی دقاق گفت فرا دیگری که اعتقاد تو آنست که ترا از روزی چاره نیست و اعتقاد من آنست که روزی را از تو چاره نیست. آه! کجاست درویشی: میزر تجرید بر بسته، رداء تفرید

برافکنده، سینه از غبار اغیار پاک کرده، از کون تبراً و بمکون توّلّا کرده، تا از زیر قدم جمعیت وی بحکم لطف قدم چشمه طیّبات رزق بر جوشد و ازین شربتهای جان افزای بردارد و بدیدار دوست نوش کند! هُوَ الْحَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ نگارنده صورتهای آدمیان، نماینده قدرتها در زمین و آسمان، رساننده روزیهای بندگان کیست؟ «هو الحی» آن زنده پاینده که همیشه بود و هست و خواهد بود، هستی وی را اوّل نه، بود وی را آخر نه، باقی پس جهانیان و جهان. میراث بر جهان از جهانیان، بازگشت کار خلق با اوست جاودان.

## ۴۱ - سورة المصايح - مكية

## ۱ النوبة الاولى

«بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ» بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان

حم (۱) تَنْزِیْلٌ مِّنَ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ (۲) حم

فرو فرستاده‌ای است از ان خداوند فراخ رحمت مهربان.

کِتَابٌ فُصِّلَتْ آیَاتُهُ نَمَاهِیْسْت پيدا کرده و بازگشاده و روشن و درست آیات و سخنان او، قُرْآنًا عَرَبِیًّا قُرْآنِی تازی، لِقَوْمٍ یَعْلَمُونَ (۳) ایشان را که بدانند گردانیدند بیشتر ایشان، فَهُمْ لَا یَسْمَعُونَ (۴) تا نمی‌شنوند و نمی‌پذیرند.

وَ قَالُوا قُلُوبُنَا فِیْ أَكِنَّةٍ كَفَتْنَا دِلَهَیْ مَا دَرِ غَلَفَهَاسْت و پوششها، مِمَّا تَدْعُونَا إِلَیْهِ از آنچه میخوانی ما را با آن، وَ فِیْ آذَانِنَا وَقْرٌ و در گوشهای ما باری است، وَ مِنْ بَیْنِنَا وَ بَیْنِكَ حِجَابٌ و میان ما و میان تو پرده‌ای است، فَأَعْمَلْ إِنَّا عَامِلُونَ (۵) تو همان که میکنی میکن تا ما همان که میکنیم میکنیم.

قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ بگو نیستم من مگر مردمی همچون شما، یُوحَى إِلَیَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ بمن پیغام می‌فرستند که خدای شما خدایی است یکتا فَاسْتَقِیْمُوا إِلَیْهِ بتوحید با او گردید و بران بیائید، وَ اسْتَغْفِرُواهُ و ازو آمرزش جوید، وَ وِیْلٌ لِّلْمُشْرِكِیْنَ (۶) الَّذِينَ لَا یُؤْتُونَ الزَّكَاةَ ای وای بر ان انبازگویان اللّٰه

را که زکاة نمی‌دهند، وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ (۷) و برستاخیز ناگرویدگان اند. إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ایشان که بگرویدند و کردارهای نیک کردند، لَهُمْ أَجْرٌ غَیْرُ مَمْنُونٍ (۸) ایشان را مزدی ناکاست.

قُلْ أَ إِنكُمْ لَتَكْفُرُونَ بگو کافر می‌شوید شما و نمی‌گروید، بِالَّذِی خَلَقَ الْأَرْضَ فِیْ یَوْمَیْنِ بَأَنكس که بیافرید زمین را در دو روز، وَ تَجْعَلُونَ لَهُ أُندَاداً و او را در سخن می‌انبازان کنید، ذَلِكَ رَبُّ الْعَالَمِیْنَ (۹) و او خداوند جهانیان است.

وَ جَعَلَ فِیْهَا رَوَاسِیَ مِنْ فَوْقِهَا و در زمین کوهها آفرید بر زبر او، وَ بَارَكْ فِیْهَا و برکت کرد در زمین، وَ قَدَّرَ فِیْهَا أَقْوَاتَهَا و باز انداخت در ان روزیها، فِیْ أَرْبَعَةِ أَیَّامٍ در تمامی چهار روز، سَوَاءً لِّلسَّائِلِیْنَ (۱۰) یکسان میرسد آن روزیها آن را که جوید و خواهد

ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ آن گه پس آهنگ آسمان کرد: وَ هِیَ دُخَانٌ و آن نیز دود بود، فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ آسمان را گفت و زمین را: انْتِیَا طَوْعاً أَوْ كَرْهًا با فرمان برداری آئید و بایستید خوش کامه یا بناکام، قَالَتَا أَتَیْنَا طَائِعِیْنَ (۱۱) هر دو گفتند آمدیم خوش کامگان.

فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَواتٍ سپری کرد آن را هفت آسمان، فِیْ یَوْمَیْنِ در دو روز، وَ أَوْحَى فِیْ كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا و فرمان داد در آسمانها بهر کار که خواست، وَ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْیَا بِمَصَابِیْحٍ و بیاراستیم آسمان دنیا را بچراغها، وَ حِفْظاً و نگه داشت کردیم ذَلِكَ تَقْدِیرُ الْعَزِیزِ الْعَلِیْمِ (۱۲) آن ساخته و باز انداخته آن توانای داناست.



شما بر آورد و به نیست بداد شما را، فَأَصْبَحْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ (۲۳) تا از زیانکاران گشتید.

فَإِنْ يَصْبِرُوا فَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ اگر شکیبایی کنند جای ایشان آتش است، وَإِنْ يَسْتَعِزُّوا فَمَا هُمْ مِنَ الْمُعْتَبِينَ (۲۴) و اگر خشنودی جویند، از ایشان خشنود نشوند.

### النوبة الثانية

این سوره را دو نام گفته‌اند: یکی حم السجده، دیگر سوره المصابیح.

سه هزار و سیصد و پنجاه حرف است و هفتصد و نود و شش کلمت و پنجاه و چهار آیت جمله به مکه فرو آمد و در مکیات شمرند باتفاق مفسران. و درین سوره ناسخ و منسوخ نیست مگر يك آیت: وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ بِآيَتِ سِيفٍ منسوخ است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ حم، تَنْزِيلٌ مِنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ای هذه الحروف تنزِيلٌ مِنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ نزل بها جبرئیل من عند الله. میگوید: این حروف تهجی که حا و میم از ان جمله است، فرو فرستاده رحمن است، چنانکه کودك را گویی: چه می‌آموزی یا گویی در لوح چه نبشته‌ای؟ گوید: الف و با، نه خود این دو حروف خواهد که جمله حروف تهجی خواهد. این همچنانست که جبرئیل از آسمان فرو آورد و بر محمد خواند صلوات الله و سلامه علیه، تا دانیان را معلوم شود که کلام خداوند جل جلاله بی‌حرف و صوت نیست، چنانکه قرآن کلام اوست ناآفریده حروف در قرآن و غیر قرآن کلام اوست ناآفریده.

اشعریان گفتند: حروف در قرآن و غیر قرآن آفریده است، و گفتند: کلام خداوند معنی است قائم بذات او بی‌حرف و بی‌صوت، و این عقیده اهل سنت و اصحاب حدیث نیست، و اهل سنت را بر ایشان از آیات و اخبار دلیلهای روشن است، منها قوله تعالى: وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ میگوید: اگر از مشرکان کسی خواهد که با پناه و زینهار تو آید او را با پناه و زینهار خودگیر تا کلام حق بشنود. خلاف نیست که آنچه می‌شنود حرف و صوت است نه آن معنی که بذات باری قائم است که آن را مسموع نگویند، عرب معنی را فهم گوید و کلام را سماع، يقال: سمعت الكلام و فهمت المعنى، و لا يقال: سمعت المعنى. حاصل سخن آنست که رب العزة کلام خود را مسموع گفت، و مسموع جز حرف و صوت نیست، دلیل شد که در کلام خداوند هم حرف است و هم صوت.

دلیل دیگر آنست که رب العزة فرمود: يُرِيدُونَ أَنْ يُبَدِّلُوا كَلَامَ اللَّهِ بِيْغَانٍ مِّمَّا يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَرِءَايِهِمْ هَبْ هَوًّا فَمَا يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ فَذَرْهُمْ حَتَّى يَسْمَعُوا كَلَامَ اللَّهِ فَهُمْ يَرْجِعُونَ وَإِنْ يَسْتَعِزُّوا فَلْيَعِزُّوا بِعِزِّ اللَّهِ وَإِنَّ كَلَامَ اللَّهِ لَشَدِيدٌ و از نسق خود بگردانند. این تبدیل که رب العزة اضافت با ایشان کرد ناچار در کلامی است بایشان رسیده نه در معنی که بذات باری قائم است و بایشان نارسیده، و آن کلام که بایشان رسید جز حرف و صوت نیست.

سدیگر دلیل آنست که رب العالمین با موسی فرمود ليلة النار که: إِنِّي أَنَا اللَّهُ اجْماع است که موسی بحقیقت کلام باری شنید، و معلوم است که بسمع وی جز حرف و صوت نرسید.

چهارم دلیل آنست که الله فرمود: قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ.. اهل لغت

و ارباب صناعت متفقاند كه «هذا» اشارت فرا حاضر است اگر كلام خداوند آن معنى است كه بذات او قائم است نه اين حروف كه مى بينند و مى خوانند پس اشارت باطل است و فايده آيت ضايع، و جلّ كلام البارئ ان يحمل على ما لا يفيد.

پنجم دليل خبر است از مصطفى عليه الصلاة و السلام فرمود

قال: «و من قرأ القرآن فاعر به فله بكلّ حرف خمسون حسنة و من قرأه و لحن فيه فله بكلّ حرف عشر حسنات اما انى لا اقول «الم» حرف بل الف حرف و لام حرف و ميم حرف».

و قيل: «حم» اسم القرآن، اى هذا القرآن تَنْزِيلٌ مِنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ثمّ فسر فقال: كِتَابٌ فُصِّلَتْ آيَاتُهُ بِالْأَمْرِ وَ النَّهْيِ وَ الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ وَ الْوَعْدِ وَ الْوَعِيدِ وَ قِيلَ: فُصِّلَتْ آيَاتُهُ بِفَوَاصِلِ فَصَاحَتِ وَ بِلَاغَةِ وَ اعْجَازِ وَ قِيلَ: فُصِّلَتْ آيَاتُهُ اى انزلت متفرقة. قرآنًا عَرَبِيًّا بِلِسَانِ الْعَرَبِ، لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ الْعَرَبِيَّةَ، وَ قرآنًا نصب على المدح. و قيل: على التمييز. و قيل: نصب على الحال.

بَشِيرًا وَ نَذِيرًا صفتان للقرآن، اى يبشّر المؤمنين و ينذر الكافرين بما فيه من البشارة و النذارة فَأَعْرَضَ أَكْثَرُهُمْ اى اعرض اكثر اهل مكة عن قبوله و اتباعه.

و قيل: اعرض اكثر العرب، فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ اى لا ينفعون بسماعه و لا يعلمون به.

و قيل: اذا تلاه النبى (ص) لا يصغون اليه تكبراً. و قيل: لَا يَسْمَعُونَ اى لا يقبلون كقوله: سمع الله لمن حمده اى قبل الله.

وَ قَالُوا قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ وَاحِدَةٍ كَنَانٍ وَ هُوَ الْجَعْبَةُ، مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ مِنَ التَّوْحِيدِ فَلَا نَفْهَمُهُ وَ لَا نَعِيهِ، وَ فِي آذَانِنَا وَقْرٌ اى صمم فلا نسمع ما تقول، و المعنى: انا فى ترك القبول منك بمنزلة من لا يفهم و لا يسمع. وَ مِنْ بَيْنِنَا وَ بَيْنِكَ حِجَابٌ اى خلاف فى الدين و مانع يمنعنا عن اتباع امرك. قالوا ذلك استهزاء و ان كان حقا بدليل قوله: وَ إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَسْتُورًا و قيل: انما قالوا ذلك ليؤيسوا رسول الله (ص) عن قبولهم دينه. فَأَعْمَلْ أَنْتَ عَلَى دِينِكَ، إِنَّا عَامِلُونَ عَلَى دِينِنَا. و قيل: «فاعمل» فى ابطال امرنا، إِنَّا عَامِلُونَ فى ابطال امرك.

قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ فى الطبع و الجنس، يعنى انا كواحد منكم و لولا الوحي ما دعوتكم، يُوحى إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ اى لست بملك و لا ملك و لا اطلب بمقاتلى رياسة، كقول نوح: وَ لَا أَقُولُ إِنِّي مَلَكٌ أَنَّمَا أَعْلَمُكُمْ مَا يُوْحَى إِلَيَّ أَنَّ الْمَعْبُودَ إِلَهُ وَاحِدٌ. قال الحسن: علمه الله التواضع بقوله: قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ.

فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ اى توجهوا اليه بالطاعة و لا تميلوا عن سبيله، وَ اسْتَعْفِرُوا اى آمنوا به لتستحقوا مغفرته، وَ وَيْلٌ لِلْمُشْرِكِينَ.

الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ قال ابن عباس يعنى الذين لا يقولون لا اله الا الله و هى زكاة الانفس، و المعنى لا يطهرون انفسهم من الشرك بالتوحيد فانما المشركون نجس. و قال الحسن و قتادة: لا يعتقدون وجوب الزكاة. و كان يقال: الزكاة قنطرة الاسلام فمن قطعها نجا و من تخلف عنها هلك. وَ هُمُ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ يعنى بالبعث





وَ جَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ مِنْ فَوْقِهَا اى جبالا ثوابت من فوق الارض، وَ بَارَكَ فِيهَا بِمَا خَلَقَ فِيهَا مِنَ الْبَحَارِ وَ الْاَنْهَارِ وَ الْاَشْجَارِ وَ الثَّمَارِ اَنْبَت شجرها من غير غرس و اخرج زرعها من غير بذر و جعل فيها معادن الذهب و الفضة و سائر الفلزات، وَ قَدَّرَ فِيهَا اَقْوَاتَهَا يعنى ارزاق العباد و البهائم: تقول: قاته يقوته، اذا رزقه و اجرى عليه، و اقاته اذا جعله ذا قوت، و الله عز و جل مقيت. قال الضحاك: قدر فى كل بلدة ما لم يجعله فى الأخرى ليعيش بعضهم من بعض بالتجارة من بلد الى بلد و قال الكلبي: قدر الخبز لاهل قطر و التمر لاهل قطر و الذرة لاهل قطر و السمك لاهل قطر و كذلك اخواتها.

فِي اَرْبَعَةِ اَيَّامٍ اى فى تتمة اربعة ايام هذا كقول القائل: سرت من البصرة الى بغداد فى عشر و الى الكوفة فى خمس عشرة معنى آيت آنست كه: رب العزة زمين را بيافريد بدو روز روز يك شنبه و دوشنبه و تقدير اقوات و ارزاق كرد در تمامى چهار روز يعنى روز سه شنبه و چهار شنبه.

روى عن ابن عباس قال: سمعت رسول الله (ص) و انا رديفه يقول: «خلق الله الارواح قبل الاجسام باربعة آلاف سنة و خلق الارزاق قبل الارواح باربعة آلاف سنة «سواء» لمن سأل و لمن لم يسأل و انا من الذين لم يسئلوا الله الرزق و من سأل فهو جهل منه».

قراءت عامه قرآ «سواء» نصب است بر مصدر يعنى استوت سواء.

و قيل معناه: جعلنا الاقوات المقدره محتومة سواء لمن سأل أ و لم يسئل طلب او لم يطلب عاجزا كان الانسان أو حيولا. ابو جعفر «سواء» بجر خواند بر نعت ايام، و معنى آنست كه: تقدير ارزاق كرد در چهار روز راست نه بيش نه كم. آن گه فرمود: «للسائلين» پرسندگان را می گویم كه می پرسند كه چون بود. بر رفع نیز خوانده اند، و معنى آنست كه: الرزق المقدر سواء للمسترزق و الساكت.

ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ يعنى عمد و صعد وَ هِيَ دُخَانٌ بعد. قال ابن عيسى الدخان جسم لطيف مظلم متفش. و قيل: هو بخار الماء.

يروى «انّ اول ما خلق الله عز و جل العرش على الماء و الماء ذاب من جوهره و هى كانت ياقوته بيضاء فاذا بها ثم القى فيها نارا ففار الماء و اجفأ غثاء فخلق الارض من الغثاء لم يبسطها ثم استوى الى الدخان الذى ثار من الماء فسمكه سماء ثم بسط الارض فكان خلق الارض قبل خلق السماء و بسط الارض و ارساء الجبال فيها و تقدير الارزاق و خلق الاشجار و الدوابّ و البحار و الانهار بعد خلق السماء»

لذلك قال الله عز و جل: وَ الْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ نَحَاها هذا جواب عبد الله بن عباس، لنافع بن الازرق

الحرورى.

فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً قال ابن عباس: قال الله عز و جل: ائْتِيَا اى جيئا بما خلقت فيكما اما انت يا سماء فاطلعي شمسك و قمرك و نجومك و انت يا ارض فشققى انهارك و اخرجى ثمارك و نباتك و قال لهما: افعلما ما امركما طوعا و الا ألجأتكما الى ذلكما حتى تفعلاه كرها فاجابتا بالطوع و قالتا ائْتِيَا طَائِعِينَ اى جننا بما احدثت فينا مستجيبين لامرك. يقال اجابه من الارض الاردن من بلاد الشام فسمى لسان الارض. و

قيل: اجاب و نطق من الارض موضع الكعبة و من السماء ما بحذاءها فجعل الله لها حرمة على سائر الارض. ففَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ اى اتمهنّ و فرغ من خلقهنّ في يَوْمَيْنِ اى فى اليومين الباقيين من الايام السبعة يوم الخميس و يوم الجمعة. قال ابن عباس: ابتداء الله عز و جل بخلق الارضين يوم الاحد فخلق سبع ارضين فى يوم الاحد و يوم الاثنين، ثم جعل فيها رواسى من فوقها و بارك فيها و قدر فيها اقواتها، ارسى الجبال و شقّ الانهار و غرس الاشجار و جعل المنافع فى يومين يوم الثلاثاء و يوم الاربعاء، ثم استوى الى السماء فخلقها سبع سماوات فى يوم الخميس و يوم الجمعة و خلق آدم فى آخر ساعة من يوم لجمعة و فيها تقوم الساعة قال فذلك سميت الجمعة لانه اجتمع فيها الخلق و اوحى في كلّ سماءٍ امرها اى امر اهل كلّ سماء امرهم من العبادة و قال ابن عباس: خلق ما فى كلّ سماء خلقها من الملائكة و ما فيها من الشمس و القمر و النجوم و البحار و جبال البرد و ما لا يعلم الا الله فذلك امرها. و قال مقاتل: اوحى الى كل سماء ما اراد من الامر و النهى. و زَيَّنَا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ اى بكواكب فتضيء فى الليل كالمصابيح. «و حفظا» يعنى: و حفظناها حفظا، اى حفظناها بالكواكب من مسترقى السمع، كقوله: وَ حَفِظْنَاهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ وَ حِفْظًا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَارِدٍ وَ جَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ قِيلَ: خلقت الكواكب للزينة و الحفظ جميعا. «ذلك» الذى ذكر من صنعه تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ فى ملكه «العليم» بخلقه.

فَإِنْ أَعْرَضُوا عَنِ الْإِيمَانِ بَعْدَ هَذَا الْبَيَانِ، فَعَلَّ أَنْدَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَ تَمُودَ الصَّاعِقَةَ عِنْدَ الْعَرَبِ عَذَابٌ مَعَهُ صَوْتٌ، و اكثر ما يقولونه اذا كان مع الصوت نار. «إذ جاءتهم» يعنى عادا و ثمود، الرُّسُلُ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ اراد بقوله: مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمُ الرسل الذين ارسلوا الى آبائهم من قبلهم، وَ مِنْ خَلْفِهِمْ يعنى و من بعد الرسل الذين ارسلوا الى آبائهم، الذين ارسلوا اليهم هود و صالح فالكنية فى قوله: مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ راجعة الى عاد و ثمود و فى قوله: وَ مِنْ خَلْفِهِمْ راجعة الى الرسل.

أَلَا تَعْبُدُوا يَعْنِي بَانَ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ قَالُوا لَوْ شَاءَ رَبُّنَا مِنَ الْإِيمَانِ الَّذِي تَدْعُونَ أَنَّهُ يَرِيدُهُ بَارِسَالِكُمْ لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً بَدَلَ هَؤُلَاءِ الرُّسُلِ فَلَمْ يَتَخَالَجْنَا شَكَّ فِي أَمْرِهِمْ.

فَإِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ اى انا بما تدعون انكم ارسلتم به كافرون، كقوله: يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ... و هذا واسع فى كلام العرب.

روایت کنند از جابر بن عبد الله و از محمد بن كعب القرظى كه جمع قریش روزی بهم نشسته بودند با يك ديگر ميگفتند: اين كار محمد بر ما مشكل شد و نفری از عزيزان ما چون حمزه عبد المطلب و عمر خطاب و ديگران با دين وى گشتند و كار وى روز بروز بالا ميگيرد، كسى بايد كه در كهانت و سحر دستى دارد و صنعت شعر نيكو داند تا با وى سخن گويد و باز داند كه مادّت علم وى از كجاست و حاصل دعوى وى چيست. عتبه بن ربيعه برخاست گفت: كار منست كه من شعر شنيدهام و در سحر و كهانت بيگانه نباشم، اگر سخن محمد از اين جنس است بر من پوشيده نشود.

و رسول صلوات الله و سلامه عليه تنها بمسجد نشسته بود عتبه بيامد و با رسول عليه السلام برفق و

بحرمت سخن در گرفت گفت: یا محمد ما ترا از خویشتن دانیم و مکانت و منزلت خود در نسب قریش شناخته‌ایم: اما کاری عظیم با ایشان بر دست گرفته‌ای، جمع ایشان پراکنده کردی، پیران ایشان را حرمت برداشتی، خدایان ایشان را عیب کردی، دین پدران بباد بردادی، اکنون چند سخن از من بشنو و در آن نظری کن، چند چیز بر تو عرضه کنم و اختیاری بکن. رسول (ص) فرمود: قل یا ابا الولید هان بگو تا چه خواهی گفت ای بو الولید. عتبه گفت: یا ابن اخی اگر این کار که بیش گرفته‌ای و این دین که تو آورده‌ای مقصود تو جمع مال است ما ترا چندان مال جمع کنیم که در قریش هیچ کس از تو توانگرتر نباشد، و اگر شرف و سیادت و سروری می‌خواهی ما ترا بر همه قریش لا بل بر همه عرب سرور و مهتر کنیم، و اگر غلمت شهوت ترا رنجه میدارد ده زن از کرایم قریش بزنی بتو دهیم، و اگر ریّی بتو می‌آید از روی کهنانت ترا درمان ساز پدید کنیم، اگر شعرسست که در صدر تو می‌جوشد، عجب نیست که شما بنی عبد المطلب را در شعر آن قوت و قدرت هست که دیگران را نیست، و رسول خدا خاموش همی بود تا سخن بآخر راند. آن گه فرمود: یا با الولید همی بگفتی و از گفت خود فارغ شدی؟ گفت: نعم فارغ شدم حضرت مصطفی علیه الصلاة والسلام گفت اکنون از من بشنو تا من نیز خواندنی برخوانم، در گرفت گفت: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ، حَمِّ، تَنْزِیْلِ مِّنَ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ، کِتَابٌ فُصِّلَتْ اٰیٰتُهُ قُرْاٰنًا عَرَبِیًّا.. تا آخر این آیت برخواند که فَاِنْ اَعْرَضُوْا فَقُلْ اَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِّثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَ ثَمُوْدَ وَ كَقَوْلِهِمْ لَمَّا اُنزِلَتْ الْاِنْجیلُ عَلٰی بَنیٓ نَاصِرٰتٍ اَنْ اَعْرِضُوْا عَلٰی اللّٰهِ فَیَنْزِلْ عَلَیْهِمْ حُمُورٌ مِّثْلَ حُمْرِ النَّجاۃِ وَ كَقَوْلِهِمْ لَمَّا اُنزِلَتْ الْاِنْجیلُ عَلٰی بَنیٓ نَاصِرٰتٍ اَنْ اَعْرِضُوْا عَلٰی اللّٰهِ فَیَنْزِلْ عَلَیْهِمْ حُمُورٌ مِّثْلَ حُمْرِ النَّجاۃِ و عتبه در شنیدن کلام حضرت خداوند جل جلاله چنان مبهوت و مدهوش گشت که جای سخن در وی نماند و بآخر دست بر دهن رسول نهاد و گفت: بحق رحم که نیز نخوانی که طاقتم برسید و درین سخن سرگردان و حیران شدم. برخاست و چون متحیری بخانه خود باز شد و بانجمن قریش که در انتظار وی بودند بازنگشت. بو جهل گفت: ای معشر قریش عتبه بر ما بازنگشت ترسم که صابی شد و در طعام محمدش رغبت افتاد، همه برخاستند و بخانه عتبه شدند بو جهل او را گفت: ترانه بران صفت می‌بینیم که برفتی، همانا که بطعام محمد رغبت کردی و باو میل داری، اگر ترا حاجت است تا ترا چندان مال دهیم که از طعام محمد بی‌نیاز شوی. عتبه از آن سخن در خشم شد و سوگند یاد کرد که هرگز با محمد سخن نگوید، آن گه گفت: من سخن خویش با محمد بگفتم و او بجواب من سورتی بر خواند، و الله که هرگز مانند آن سخن نشنیدیم! نه شعر بود و نه سحر و نه کهنانت، کار بجایی رسید که دست بر دهن وی نهادم و او را سوگند دادم که بس کند خواندن آن که حیران شده بودم و دلم زیر زبر گشته. اکنون می‌گویم شما را اگر فرمان من برید: رای من آنست که این مرد را فرو گذارید با دین خویش و تعرض او نرسانید و بر عداوت او نکوشید که آن سخن که من از وی شنیدم ناچار آن را عاقبتی است و در آن بسته‌کاری و چیزی، او را بعرب باز گذارید، اگر عرب بدو دست یابد خود شغل شما کفایت کردند و اگر او بر عرب دست یابد ملك او ملك شماست عزّ او عزّ شما. بو جهل گفت: چنان می‌دانم که سحر او در تو اثر کرده و ترا از حال خود بگردانیده. عتبه گفت رای من اینست، شما هر چه خواهید می‌کنید.

فَأَمَّا عَادٌ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ طَلَبُوا الْعُلُوَّ بغير وجهه لانهم طلبوه بمخالفة الرسل و عاقبة ذلك الذلّ و الصغار، و قالوا مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً اى نحن نقدر على دفع العذاب عنا بفضل قوتنا، و كانوا ذوى اجسام طوال و خلق عظيم ينزعون الصخرة من الجبل و يدخلون اقدمهم فى الارض و كان طول كل واحد منهم ثمانية عشر ذراعاً، قال الله تعالى رداً عليهم: أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً و اوسع قدرة. وَ كَانُوا بآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ هذه معطوفة على قوله: فَاسْتَكْبَرُوا.

فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحاً صَرْصِراً اى عاصفا شديد الصوت، مشتق من الصرير و قيل: هى الريح الباردة مشتق من الصرّ و هو البرد الشديد الذى يحرق كما تحرق النار و جاء فى التفسير انها الدبور. فى أيام نحسات يقال: كانت آخر شهر صفر اولها يوم الاربعاء سبع ليال و ثمانية ايام. و قيل: كانت آخر شوال من الاربعاء و ما عدب قوم الا فى يوم الاربعاء. قرأ ابن كثير و نافع و ابو عمرو و يعقوب: «نحسات» بسكون الحاء. و قرأ الآخرون بكسر الحاء، نحس، اى مشومات ذات نحوس عليهم ليس فيها من الخير شىء يقال: نحس، اى صار ذا نحس فهو نحس و التسكين تخفيفه قال الضحاك: امسك الله عنهم المطر ثلث سنين و دامت الرياح عليهم من غير مطر. لِئذِيْقَهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ اى عذاب الهوان و الدلّ فى الحياة الدنيا و لعذاب الآخرة أخزى اشدّ اهانة و اكثر اذلالاً وَ هُمْ لَا يُنصِرُونَ لا يمنع العذاب عنهم.

وَ أَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ اى دعوناهم و بينا لهم سبيل الخير و الشرّ و دللناهم الى طريق الرشده فعدلوا عنه الى طريق العمى، هذا كقوله: إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَ إِمَّا كَفُورًا. و قوله: فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَى عَلَى الْهُدَى اى اختاروا الكفر على الايمان، فَأَخَذْتَهُمْ صَاعِقَةً الْعَذَابِ الْهُونِ اى ذى الهوان. و الهون الهوان و هو الذى يهينهم و يخزيهم. قيل: هى صيحة كانت من السماء، بما كانوا يَكْسِبُونَ باختيارهم الكفر وَ نَجَّيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا يَعْنِي آمَنُوا بصالح اى نجيناهم من تلك الصاعقة، وَ كَانُوا يَنْفُونَ الشريك.

وَ يَوْمَ يُحْشَرُ أَعْدَاءُ اللَّهِ قَرَأَ نَافِعٌ وَ يَعْقُوبُ: «نحشر» بالنون و فتحها و ضمّ الشين، «أعداء» بالنصب. و الباقيون «يحشر» بالياء و ضمّها و فتح الشين، «أعداء» بالرفع، اى يجمع أعداء الله الى النار فهم يؤزعون اى يمنعون من التفريق. و قيل الوزع الحبس، يعنى يحبس اولهم على آخرهم ليتلاحقوا.

حَتَّىٰ إِذَا مَا جَاؤُهَا اى جاءوا النار، شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَ أَبْصَارُهُمْ وَ جُلُودُهُمْ اى بشراتهم بما كانوا يَعْمَلُونَ قال اهل التفسير: المراد بالجلود الفروج انّ الله عز و جل حياى يكنى روى عن عبد الله بن مسعود رضى الله عنه قال: يجادل المنافق عند الميزان و يدفع الحق و يدعى الباطل فيختم على فيه ثم تستنطق جوارحه فتشهد عليه ثم يطلق فيقول: بعدا لكنّ و سحقا، فعنكّ كنت اناضل، اى اجادل.

و فى الخبر: «اول ما يتكلم من الانسان فخذ من رجله الشمال».

وَ قَالُوا لَجُلُودِهِمْ لَمْ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ ناطق هو خلقكم اول مرّة غير ناطق ثم انطقكم، وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ اى كما احياكم كذلك يعيدكم. و يحتمل انّ الكلام تمّ عند قوله: أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ ثُمَّ اسْتَأْنَفَ فَقَالَ اللَّهُ: وَ هُوَ خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ فى الدنيا وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ فى العقبى.

وَ مَا كُنْتُمْ تَسْتَتِرُونَ قَالَ عبد الله بن مسعود: كنت مستترا باستار الكعبة فاذا ثلاثة نفر كثير شحم بطونهم قليل فقه قلوبهم قرشيان و ختن لهما ثقفى او ثقفيان و ختن لهما قرشى فقال احدهم: هل يسمع الله ما نقول؟ فقال احدهما: ارى انه يسمع اذا جهرنا و لا يسمع اذا اسررنا، و قال الثانى: ان كان يسمع اذا جهرنا فانه يسمع اذا اسررنا، فاتيت رسول الله (ص) فاخبرته فنزلت: وَ مَا كُنْتُمْ تَسْتَتِرُونَ اى ما كنتم تستخفون من ان يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَ لَا اَبْصَارُكُمْ وَ لَا جُلُودُكُمْ «لا» فى الموضوعين زائدة زيدا تأكيداً للنفى، و المعنى: لم يكن يمكنكم ان تستروا اعمالكم عن اعضائكم لائها اعوانكم فجعلها الله شهودا عليكم. و قيل معناه: ما كنتم تخافون فتحذروا ان يشهد عليكم سمعكم و ابصاركم و جلودكم. و قيل معناه: و ما كان قصدكم باستتاركم وقت المعاصى ان تستروها من الجوارح فان ذلك غير ممكن، لكن ظننتم انكم تسترونها عن الله و هو قوله: وَ لَكِنْ ظَنَنْتُمْ أَنَّ اللَّهَ لَا يَعْلَمُ كَثِيرًا مِّمَّا تَعْمَلُونَ. و ادخل الكثير لان الرجلين اتفقا على ان الله يعلم ما يجهر به و اختلفا فى علمه بما يسر به.

وَ ذَلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِي ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ اَرْدَاكُمْ اى ظنكم ان الله لا يعلم ما تعملون اهلككم و طرحكم فى النار. يقال الظن ظنان: ظن ينجى و ظن يردى، فاما الذى ينجى فكقوله: يَطُّونَ اَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ ظَنَنْتُ اَنِّي مُلَاقٍ حِسَابِيَّةٍ وَ اَنَا ظَنَّنَا اَنْ لَنْ نُعْجِزَ اللَّهَ فِي الْاَرْضِ وَ اَمَّا الذى يردى فهو الذى هاهنا. فَاَصْبَحْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ الهالكين المغبونين.

ثم اخبر عن حالهم فقال: فَاِنْ يَصْبِرُوا فَالنَّارُ مَثْوًى لَّهُمْ يعنى: ان يصبروا او يجزعوا فالنار مسكن لهم. و قيل: ان يصبروا على آلهتهم لقوله: اَنْ اَمْشُوا وَ اصْبِرُوا عَلَى آلِهِتِكُمْ. وَ اِنْ يَسْتَعْتِبُوا فَمَا هُمْ مِنَ الْمُعْتَبِينَ يعنى: و ان يستقبلوا فما هن من المقالين.

و قيل: الاستعتاب طلب الرضا. و المعنى: ان يطلبوا الرضا فما هم بمرضى عنهم. و قيل معناه: ان يسئلوا ان يرجع بهم الى ما يحبون لهم لم يرجع بهم. و قيل: ان يعتذروا فما هم ممن يقبل عذرهم. يقال: استعتبه، اى طلب منه الرجوع الى الرضا. و اعتبه، اى ازال عنه المكروه و عاد به الى المحبوب. و قولهم: لك العتبي، اى الرجوع الى ما تحب. و قرئ فى الشواذ: و ان يستعتبوا فما هم من المعتبين يعنى: و ان اقبلوا فما هم من التائبين المرضيين، كقوله عز و جل: وَ لَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ.

### النوبة الثالثة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ «بسم الله» اخبار عن وجود الحق بنعت القدم، «الرحمن الرحيم» اخبار عن بقائه بوصف العلاء و الكرم، فالارواح دهشى فى كشف جلاله و النفوس عطشى الى لطف جماله. سماع نام الله موجب هيبت است و هيبت سبب فنا و غيبت است، و سماع نام رحمن موجب حضور بحضرت است و حضور سبب بقا و قربت است، يكي بسماع نام الله در كشف جلال مدهوش يكي بسماع نام رحمن در بسط جمال بيهوش. الله اخبار است از قدرت او جل جلاله بر ابداع، رحمن رحيم اخبار است از نصرت او بامتاع، پس وجود مراد او بقدرت او، و توحيد عباد او بنصرت او.

قوله تعالى: حم ای حمّ ما هو کائن می‌فرماید: بودنی همه بود، کردنی همه کردم، راندنی همه راندم، گزیدنی همه گزیدم، پذیرفتنی همه پذیرفتم، برداشتنی همه برداشتم، افکندنی همه افکندم، آنچه خواستم کردم آنچه خواهم کنم، آن را که پذیرفتم بدان ننگرم که ازو جفا دیدم بلکه عفو کنم و در گذارم و از گفته خود باز نیایم ما يُبَدِّلُ الْقَوْلُ لَدَيَّ.

پیر طریقت گفت: الهی! همه عالم ترا می‌خواهند، کار آن دارد که تا تو کرا خواهی، بنابر کسی که تو او را خواهی، که اگر بر گردد تو او را در راهی. ای جوانمرد! آن را که خواست در ازل خواست و آن را که نواخت در ازل نواخت، کارها در ازل کرده و امروز کرده می‌نماید، سخنها در ازل فرموده و امروز فرموده می‌شنواند، خلعتها در ازل دوخته و امروز می‌رساند کُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ. عبدی تو مرا امروز میدانی، من نه امروزینم، دانش تو امروز است و رنه من قدیمم، دیرست تا من با تو راز گفتم، تو اکنون می‌شنوی، سمع قدیم در ازل نیابت تو می‌داشت در سماع کلام ازلی، علم قدیم در ازل نیابت تو میداشت در دانش صفات ازلی. قیم که مال. طفل دارد بنیابت طفل می‌دارد، چون طفل بالغ شود آن مال بوی باز دهد، شما اطفال عدم بودید که لطف قدم کار شما می‌ساخت و نیابت شما می‌داشت. ای منتظران وارد لطف ما! ای نظارگیان شاهد غیب ما! ولایت نراند در دل شما، مگر سلطان سرّ ما، حلقه در دل شما نکو بد مگر رسول برّ ما.

قوله: تَنْزِيلٌ مِنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ این قرآن فرو فرستاده آن خداوند است که نامش رحمن و رحیم است، رحمن است بمبارّ، رحیمست بانوار، رحمن است بنعمت، رحیم است بعصمت، رحمن است بتجلی، رحیم است بتولی، رحمن است بتخفیف عبادت، رحیم است بتحقیق حسنی و زیادت، اذا فاض بحر الرحمة تلاشی کلّ زلّة لان الرحمة لم تزل و الزلّة لم تكن ما لم يكن ثمّ كان كيف يقاوم ما لم يزل و لا يزال چون دریای رحمت موج کرامت و مغفرت زند جمله زل و معاصی منعدم و متلاشی گردد، زیرا که زلّت صفت لم یکن ثمّ کان است و رحمت صفت لم یزل و لا یزال، لم یکن ثمّ کان کی مقاومت تواند با لم یزل و لا یزال؟! قوله: قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ قَالَ الْحَسَنُ: عَلَّمَهُ اللَّهُ التَّوَاضِعَ بقوله: قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ حسن گفت: حق جل جلاله مصطفی را علیه الصلاة و السلام باین آیت تواضع در آموخت و او را بر تواضع داشت که بنده را هیچ حلیت زیباتر از حلیت تواضع نیست و بر قدّ خاک هیچ لباس راست‌تر و نیکوتر از لباس خشوع نیست. رسول الله (ص) باین خطاب ربانی و تعلیم الهی چنان متادّب گشت که کان يعود المريض و یشیع الجنّاة و یرکب الحمار و یجیب دعوة العبد، و کان یوم قریظة و النضیر علی حمار مخطوم بحبل من لیف علیه اکاف من لیف. هر چند که سید صلوات الله و سلامه علیه منشور تقدّم کونین در آستین کمال داشت و خال اقبال بر رخساره جمال داشت و شب معراج جبرئیل و میکائیل که از سادات فریشتگان اند پیش براق دولت او و مرکب عزت او چاکروار ایستاده طرقتوا می‌زدند، با این همه کمال و جمال و حشمت و مرتبت در کوی تواضع چنان بود که در عالم بندگی و در حالت افکندگی بر خرکی مختصر نشستی و اگر غلامی او را

بخواندی اجابت کردی، روز قریظه و نضیر بر خرکی نشسته بود افسار آن از لیف و بر وی پالانی نهاده از لیف. عجب کاری است! گاه مرکب وی براق بهشتی بران صفت، گاه مرکب وی خرکی مختصر برین حالت. آری، مرکب مختلف بود، اما در هر دو حالت راکب یک صفت و یک همت و یک ارادت بود. اگر بر براق بود در سرش نخوت نبود و اگر بر حمار بود بر رخسار عزّ نبوتش غبار مذلت نبود.

قُلْ أَإِنكُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ... الآية هر که اعتقاد کرد که آفریدگار جهان و جهانیان خداست که یگانه و یکتاست و در کمال قدرت بی‌همتاست و داند که بشریت محلّ عجز و سرمایه ضعف است، دامن از مخلوقات باز برد و دل از معلومات و مرسومات برگیرد، و کار خود بکلیت تفویض با ربّ الارباب کند، علایق و خلائق بگذاشته و روی بدرگاه الله نهاده، و حکم او را منقاد بوده و فرمان او را گردن نهاده و زبان اعتراض بریده، زیرا که مخلوق را بر خالق روی اعتراض نیست، و حکم او زهره اعراض نیست. آن عزیزی را پرسیدند که: ما العبودیة بندگی چیست؟

قال: الاعراض عن الاعتراض اعتراض در باقی کردن و قضا را برضا پیش آمدن، و زهر حکم مرّ را بدنجان تسلیم خائیدن قال الله تعالی: وَ أَمْرُنَا لِنُسَلِّمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ.

وَ جَعَلَ فِيهَا رَوَاسِي مِّنْ فَوْقِهَا وَ بَارَكْ فِيهَا الْجِبَالِ الرَّوَاسِي اوتاد الارض فى الصورة و الاولياء اوتاد الارض فى الحقيقة، ببرکاتهم یأتى المطر من السماء و النباتات من الارض، و بدعائهم یندفع البلاء عن الخلق کوهها اوتاد زمین است از روی صورت و اولیای خدا اوتاد زمین‌اند از روی حقیقت، در جبال شامخات بسته نظام کار عالم، و استقامت احوال و اسباب خلق از روی معنی در دعوات و برکات ایشان بسته، بتن با خلق حاضراند اما بدل از خلق غائباند و با حق حاضر، خلق ایشان را حاضر میدانند و ایشان از خلق غائباند و با حق حاضر.

بو یزید بسطامی گفت: چهل سال است تا من با خلق سخن نگفتم، هر چه گفته‌ام با حق گفته‌ام، هر چه شنیده‌ام از حق شنیده‌ام. ازینجا مصطفی گفت علیه السلام «ابیت عند ربی یطعمنی و یسقینی»، او صلوات الله علیه بشخص با خلق بود گزاردن شریعت را و بسط ملت را، و بسرّ با حق بود غلبات محبت را و دوام مشاهدت را. محبّ از محبوب جدا نگردد چون محبت غلبه گیرد.

استاد بو علی دقاق گفت قدس الله روحه: لیس للجنة شغل معنا و لا للنار سبیل الینا لانه لیس فی قلبنا الا السرور برینا بهشت را با ما شغلی نیست و دوزخ را با ما کاری نه، زیرا که در دل ما جز شادی بقاء حق نیست.

هر چه جز عشق نام او غم کن  
علی رمث فی البحر لیس لنا وفر

هر چه جز یار دام او بشکن  
تمیئت من حبّی بثینة اننا

## ۲ النوبة الاولى





قوله تعالى: وَ قَيِّضْنَا لَهُمْ فِرْيَانَ فِي سُنَنِهمْ وَ بَرِيضَانَهمْ بِسْتِيْمِهمْ نَشِيْنَانَهمْ وَ هُمْ سَاْرَانَهمْ، فَرِيْنُوْا لَهُمْ تَاْمِيْ اَرَاِيْنِد اِيْشَانَ رَا، مَا بِيْن اَيْدِيْهِمْ هَر چِه پِيْش اِيْشَانَ فَاسْت اَز اَخْرَت تَا بَانَ كَاْفِر مِيْ شُوْنِد وَ مَا خَلْفَهُمْ وَ هَر چِه پَس اِيْشَانَ فَاسْت اَز دُنْيَا اِيْشَانَ تَا گَرْد مِيْ كُنْد، وَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ وَ بَرَاِيْشَانَ سَخْن خُدَا بْتَهْدِيْد وَ اَجْب گِشْت وَ رَاَسْت شُد، فِيْ اُمِّمْ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ هَمْچُوْن گَرُوْهَانِيْ كِه پِيْش اِيْشَانَ بُوْدنْد وَ گِذَشْتنْد، مِنْ الْجِيْنِّ وَ الْاِيْسِ اَز پَرِيْ وَ اَدْمِيْ، اِنَّهُمْ كَاثُوْا خَاْسِرِيْنَ (٢٥) كِه اِيْشَانَ زِيَان كَارَانَ بُوْدنْد وَ اَز خُوِيْشْتن دَر مَانْدگان.

وَ قَالَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا نَاگَرُوِيْدگان گُفْتنْد: لَا تَسْمَعُوْا لِهَذَا الْقُرْآنِ مَشْنُوِيْد اِيْن قُرْآنِ رَا، وَ الْعَوَا فِيْهِ وَ سَخْن نَابِكَاْر دَر اَن اَفْكُنِيْد «٢»، لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُوْنَ (٢٦) تَا مَگَر او رَا اَز خُوَانْدن بَاَز شَكُنِيْد.

فَلَنُذِيْقَنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا بَرَاَسْتِيْ كِه بچَشَانِيْم نَاگَرُوِيْدگان رَا، عَذَابًا شَدِيْدًا عَذَابِيْ سَخْت، وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ اَسْوَأَ الَّذِيْ كَاثُوْا يَعْْمَلُوْنَ (٢٧) وَ پاداَش دِهِيْم اِيْشَانَ رَا بِيْتَر پاداَشِيْ بَر بْتَر كَارِيْ كِه مِيْ كَرْدنْد.

ذَلِكَ جَزَاءُ اَعْدَاءِ اللّٰهِ اَنْسَت پاداَش دَشْمَنانِ اللّٰهِ، النَّارُ اَن پاداَش اَتَش اَسْت، لَهُمْ فِيْهَا دَارُ الْخُلْدِ اِيْشَانَ رَاَسْت دَر اَن اَتَش سَرَايِ جَاوِيْدِيْ، جَزَاءُ بَمَا كَاثُوْا بَايَاتِنَا يَجْحَدُوْنَ (٢٨) پاداَش رَا بَاْنچِه بَسَخْنَانَ مَا مِيْ كَاْفِر شُدنْد وَ اَز گَرُوِيْدن مِيْ بَاَز نَشَسْتنْد.

وَ قَالَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا نَاگَرُوِيْدگان گُوِيْنْد دَر اَتَش: رَبَّنَا اَرْنَا الَّذِيْنَ اَضَلَّانَا خُدَاوْنِد مَا بَا مَا نَمَايِ اَن دُو تَن كِه مَا رَا بِيْ رَاِه كَرْدنْد، مِنْ الْجِيْنِّ وَ الْاِيْسِ اَز پَرِيْ وَ اَدْمِيْ، نَجْعَلُهُمَا تَحْتَ اَقْدَامِنَا تَا اِيْشَانَ رَا دَر زِيْر پَايِ اَرِيْم، لِيَكُوْنَا مِنْ الْاَسْفَلِيْنَ (٢٩) تَا اَز مَا كِه فَرُوْدِيْم فَرُوْتَر بَاَشْنْد.

اِنَّ الَّذِيْنَ قَالُوْا رَبَّنَا اللّٰهُ اِيْشَانَ كِه گُفْتنْد خُدَاوْنِد مَا اللّٰهُ اَسْت، ثُمَّ اسْتَقَامُوْا وَ اَن گِه بَر اَن بِيْاِيْدنْد، تَنْزَلُ عَلَيْهِمُ الْمَلٰٓئِكَةُ مِيْ فَرُوْد اِيْنْد بَر اِيْشَانَ فَرِيْشْتگان، اَلَّا تَخَافُوْا وَ لَا تَحْزَنُوْا مِيْ گُوِيْنْد كِه مَتْرَسِيْد وَ اَنْدُوْه مَدَارِيْد، وَ اَبْشِرُوْا بِالْجَنَّةِ الَّتِيْ كُنْتُمْ تُوعَدُوْنَ (٣٠) وَ شادا بَاَشِيْد بَانَ بَهْشْت كِه شَمَا رَا وْعْدِه مِيْ دادنْد.

نَحْنُ اَوْلِيَاؤُكُمْ مَا دَسْت گِيْرَانَ وَ يَارِيْ دِهَانَ شَمَايِمِ، فِيْ الْحَيٰةِ الدُّنْيَا وَ فِيْ الْاٰخِرَةِ دَر زَنْدگانِيْ اِيْن جِهَانَ وَ دَر اَن جِهَانَ، وَ لَكُمْ فِيْهَا مَا تَسْتَهِيْ اَنْفُسَكُمْ وَ شَمَا رَاَسْت دَر بَهْشْت هَر چِه دِلْهَايِ شَمَا خُواْهْد، وَ لَكُمْ فِيْهَا مَا تَدْعُوْنَ (٣١) وَ شَمَا رَاَسْت دَر اَن هَر چِه شَمَا رَا اَرْزُوْ خُواْهْد.

نَزَّلْنَا مِنْ غَفُوْرٍ رَحِيْمٍ (٣٢) پِيْش اُوْرْدِه اِيْسْت اَز اَمْرزگَارِيْ مَهْرَبَانَ. وَ مَنْ اَحْسَنُ قَوْلًا كِيْسْت نِيْكوْتَر سَخْن، مِمَّنْ دَعَا اِلٰى اللّٰهِ اَز اَن كَس كِه بَا خُدَايِ مِيْ خُوَانْد. وَ عَمِلَ صَالِحًا وَ كَار نِيْكَ مِيْ كُنْد، وَ قَالَ اِنِّيْ مِنَ الْمُسْلِمِيْنَ (٣٣) وَ مِيْ گُوِيْد كِه مَن اَز گَرْدن نِهَادگانم.

وَ لَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَ لَا السَّيِّئَةُ هَر گَز يَكْسَانَ نَبُوْد نِيْكوِيْ وَ بَدِيْ، اَدْفَعْ بِاَلْتِيْ هِيْ اَحْسَنُ جَفَا وَ سَفِه بَاَز زَن بِيْاَسْخِ دادن وَ پاداَش كَرْدن هَر چِه اَن نِيْكوْتَر، فَاِذَا الَّذِيْ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كِه اَن كَس كِه مِيْاَن تُو وَ مِيْاَن او دَشْمَنِيْ اَسْت، كَاَنَّهُ وِلِّيٌّ حَمِيْمٌ (٣٤) گُوِيْ كِه دُوَسْتِيْ اَسْت يَارِيْ بَدَل نَزْدِيْكَ.

وَ مَا يُلْقَاهَا وَ دَر دِل وَ دَر دِهَن نَدِهَنْد اِيْن خَصْلَتِ وَ اِيْن حَسَنَةِ وَ اِيْن عَادَتِ وَ خُوِيْ نِيْكو رَا، اِلَّا الَّذِيْنَ صَبَرُوْا مَگَر شَكِيْبِيْاِيْنَ رَا، وَ مَا يُلْقَاهَا وَ دَر دِل نَدِهَنْد اَن رَا، اِلَّا ذُوْ حَظٍّ عَظِيْمٍ (٣٥) مَگَر كَسِيْ بَا بَهْرِه اِيْ نِيْكو

از ایمان و از بهشت.

وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْعٌ وَ هِرْ غَاهُ كَهَ بَتُو رَسَدِ اَز دِيُو گِرْدَن گِشْتَنِي وَ بَسِر بَر دَاشْتَنِي وَ دَر خِشْم كَرْدَنِي وَ وَسُوسَه اَفْكَندَنِي، فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ فَرِيَادِ خَوَاهُ بِاللَّهِ، إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۳۶) كه او شنواست و دانا.

### النوبة الثانية

قوله: وَ قَيِّضْنَا لَهُمْ قُرَنَاءَ اِي الزمنا و سببنا لهم من حيث لا يحتسبون، كقوله: نُقِيضُ لَهُ شَيْطَانًا. يقال: هذا قَيْضُهُ، اِي مثله. و قيل معناه: بَدَلْنَا لَهُمْ شَيْطَانِينَ بَدَلَ هُدَى اللّٰهِ وَ الطَّاقِهِ. وَ القِيضُ البَدَلُ، وَ مِنْهُ قَوْلُهُمْ: قَايِضْتُ فُلَانًا بِكَذَا اِذَا بَادَلْتَهُ. وَ قِيلَ: هَذَا التَّقْيِيسُ هُوَ اِحْوَاجُهُ بَعْضُهُمْ اِلَى بَعْضٍ كَالْمَرْأَةِ اِلَى الرَّجُلِ وَ الرَّجُلِ اِلَى الْمَرْأَةِ وَ الْغَنَى اِلَى الْفَقِيرِ وَ الْفَقِيرِ اِلَى الْغَنَى يَسْتَعِينُ بَعْضُهُمْ بِبَعْضٍ. وَ قِيلَ مَعْنَاهُ: هَيَّاْنَا لَهُمْ فِي الدُّنْيَا اَوْلِيَاءَ مِنَ الشَّيَاطِينِ وَ قُرَنَاءَ السُّوءِ مِنَ الْاِنْسِ حَتَّى ضَلُّوهُمُ وَ سَوَّلُوا لَهُمْ اَعْمَالَهُمُ السَّيِّئَةَ، وَ هُوَ قَوْلُهُ: فَرَيَّنُوْا لَهُمْ مَا بَيْنَ اَيْدِيهِمْ مِنْ اَمْرِ الدُّنْيَا حَتَّى اَثَرُوهُ عَلَى الْاٰخِرَةِ وَ مَا خَفَّوْهُمُ مِنْ اَمْرِ الْاٰخِرَةِ فَدَعَوْهُمُ اِلَى التَّكْذِيبِ بِهِ وَ اِنْكَارِ الْبَعْثِ، وَ حَقَّقْ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ اِي وَجِبْ عَلَيْهِمُ الْعَذَابَ. وَ قِيلَ: حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ اَنَّهُمْ يَكْفُرُونَ فَيَعْدُبُونَ، فِي اَمَمٍ اِي مَعَ اِمَمٍ قَدْ خَلَّتْ مِنْ قَبْلِهِمْ اِي مِنْ قَبْلِ اَهْلِ مَكَّةَ مِنَ الْجِنِّ وَ الْاِنْسِ كَانُوا فِي الدُّنْيَا عَمَلُوا بِمِثْلِ مَعْصِيَتِهِمْ، اِنَّهُمْ كَانُوا خَاسِرِينَ مِثْلَهُمْ.

وَ قَالَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا لَا تَسْمَعُوْا لِهٰذَا الْقُرْاٰنِ وَ الْعَوَا فِيْهِ لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُوْنَ اَيْنَ آيَتِ دَر شَأْنِ بُو جَهْلِ فَرُو اَمْدِ كِه فِرَاسْفَهَائِي اَصْحَابِ خُوِيْشِ كَفْت: چُونِ مُحَمَّدِ قُرْآنِ خَوَانِدِ شَمَا بِاَوَازِ بَلَنْدِ شَغْبِي وَ جَلْبِي دَر گِيْرِيْدِ دَسْتِ كُوْبِيْدِ وَ صَفِيْرِ زَنِيْدِ وَ شَعْرِ وَ رَجْزِ گُوْنِيْدِ وَ سَخْنَانِ نَابِكَاْرِ بِي حَاصِلِ دَر مِيَانِ قِرَاءَتِ وَ يِ اَفْكَنِيْدِ چِنَانِكِ بَر وَ يِ غَلْبِهِ كَنِيْدِ تَا اَوْ خَامُوْشِ شُوْدِ يَا قِرَاءَتِ بَر وَ يِ شُوْرِيْدِهِ گِرْدِدِ وَ فِرَامُوْشِ كَنْدِ. اللُّغُو وَ اللَّاغِيَةُ مِنَ الْكَلَامِ مَا لَا حَقِيْقَةَ لَهُ وَ لَا فَائِدَةَ فِيْهِ، يَقَالُ: لَغِيَ يَلْغِي وَ لَغَا يَلْغُو، وَ اللُّغُو وَ اللُّغَطُ وَاَحَدٌ.

فَلَّذِيْنَ كَفَرُوْا يَعْنِيْ اَبَا جَهْلٍ وَ اَصْحَابِهِ عَذَابًا شَدِيْدًا فِي الدُّنْيَا وَ هُوَ الْقَتْلُ بِيْدِرٍ، وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ اَسْوَأَ الَّذِي كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ اِي نَجْزِيَهُمْ فِي الْاٰخِرَةِ اَقْبَحَ جَزَاءٍ بِاَقْبَحِ فَعْلِهِمْ وَ هُوَ الْكُفْرُ.

«ذٰلِكَ» الَّذِي ذَكَرْتُمْ مِنَ الْعَذَابِ الشَّدِيْدِ جَزَاءُ اَعْدَاءِ اللّٰهِ، ثُمَّ بَيَّنَّ ذَلِكَ الْجَزَاءَ فَقَالَ: «النَّارُ» اِي هُوَ النَّارُ، لَهُمْ فِيْهَا اِي فِي النَّارِ دَارُ الْخُلْدِ دَارُ اِقَامَةِ لَا اِنْتِقَالَ مِنْهَا جَزَاءً بِمَا كَانُوْا بِاَيَاتِنَا يَجْحَدُوْنَ.

وَ قَالَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا يَقُولُوْنَ فِي الْقِيَامَةِ حِيْنَ صَارُوا اِلَى النَّارِ: رَبَّنَا اَرْنَا الَّذِيْنَ اَضَلَّانَا مِنَ الْجِنِّ يَعْنِيْ اِبْلِيسَ «وَ الْاِنْسِ» يَعْنِيْ اِبْنَ اٰدَمَ الَّذِي قَتَلَ اِخَاهُ وَ هُوَ قَابِيْلٌ لِاَنَّهُمَا سَنَا الْمَعْصِيَةَ. يَرُوْى اَنْ قَابِيْلًا شَدَّتْ سَاقَاهُ بِفَخْذِيْهِ يَدُوْرُ مَعَ الشَّمْسِ حِيْثُ دَارَتْ يَكُوْنُ فِي الشِّتَاءِ فِي حَظِيْرَةِ ثَلْجٍ وَ فِي صَيْفِ فِي حَظِيْرَةِ نَارٍ. وَ صَحَّ

عَنْ رَسُوْلِ اللّٰهِ (ص): «مَا مِنْ دَمٍ يَسْفِكُ عَلَى وَجْهِ الْاَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ اِلَّا وَ عَلَى اِبْنِ اٰدَمَ مِنْهُ كِفْلٌ لِاَنَّهُ اَوَّلُ مَنْ سَنَّ الْقَتْلَ».

نَجْعَلُهُمَا تَحْتَ اَقْدَامِنَا فِي النَّارِ لِيَكُوْنَ مِنَ الْاَسْفَلِيْنَ اِي لِيَكُوْنَ فِي الدَّرَكِ الْاَسْفَلَ مِنَ النَّارِ. قَالَ اِبْنُ عَبَّاسٍ: لِيَكُوْنَ اَشَدَّ عَذَابًا مِّنَّا.

إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا ابْن عباس گفت: این آیت در شأن ابو بکر صدیق فرو آمد، هر فرقتی رَبُّنَا اللَّهُ میگفتند اما شرك در آن می پیوستند، مشرکان میگفتند: رَبُّنَا اللَّهُ و با این کلمه میگفتند: الملائكة بنات الله، جهودان رَبُّنَا اللَّهُ میگفتند و عَزِيزُ ابْنُ اللَّهِ با وی میگفتند و انکار نبوت مصطفی (ص) میکردند، ترسیان رَبُّنَا اللَّهُ می گفتند و گفت الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ و انکار نبوت مصطفی (ص) در آن می پیوستند. بو بکر صدیق بگفت: «رَبُّنَا اللَّهُ» و آن گه بوفای کلمه باز آمد شرك از آن نفی کرد بر راه سنت و جماعت راست رفت در اداء فرایض بکوشید اخلاص و صدق در آن بجای آورد و بر آن بپایید تا بر الله رسید. استقامت لفظی جامع است مشتمل بر جمله این معانی. و هر یکی از مفسران در قول خویش باین معانی اشارت کرده. مصطفی فرمود در تفسیر این آیت: إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا قال: من مات عليها فهو ممن استقام».

ابو بکر صدیق گفت: ثُمَّ اسْتَقَامُوا ای لم یشرکوا بالله شیئا و لم یرجعوا عنها بعد ما قالوا عمر خطاب گفت: استقاموا علی الامر و النهی و لم یروغوا روغان الثعالب، عثمان بن عفان گفت: ثُمَّ اسْتَقَامُوا ای اخلصوا العمل لله.

علی مرتضی (ع) گفت: «ادوا الفرائض».

ابن عباس گفت: استقاموا علی اداء فرضه.

حسن گفت: استقاموا علی امر الله فعملوا بطاعته و اجتنبوا معصيته. مجاهد گفت: استقاموا علی شهادة ان لا اله الا الله حتى لحقوا بالله. حسن بصری هر گه که این آیت بر خواندی گفتی: اللهم انت ربنا فارزقنا الاستقامة. انس مالک گفت: آن روز که این آیت فرو آمد، رسول خدا شاد شد و از شادی فرمود: «امتی و رب الکعبة».

و خبر درست است از سفیان بن عبد الله الثقفی که گفت: یا رسول الله قل لی امرا من الایمان لا اسئل عنه احدا بعدک، قال: «قل آمنت بالله ثم استقم» قال: قلت یا رسول الله بماذا استقیم؟ قال: فائتار بیده الی لسانه

گفت: یا رسول الله کلمه ای گوی مرا در مسلمانی که من دست در آن کلمه زنم، اصلی بیان کن که بر آن اصل بروم، رسول فرمود: بگو ایمان آوردم بگرویدم آن گه راست باش و استوار باش و بر جاده ایمان مستقیم باش، یعنی که چون این خبر از خود باز دادی بصورت از روی حقیقت وفای این خبر بجای آر، و از روی روش داد این کلمه بده اول او را بقبول دعوت کرد آن گه بعمل فرمود که استقامت عمل است با اخلاص نیت تا ترا معلوم گردد که ایمان هم قول است و هم عمل و هم نیت. و فی الخبر «لا یقبل قول الا بعمل و لا یقبل قول و عمل الا بنیة».

تَنْزَلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ عِنْدَ الْمَوْتِ. و قیل: عند الخروج من القبر، قائلین أَلَا تَخَافُوا مِنَ الْمَوْتِ وَ مَا بَعْدَهُ وَ لَا تَحْزَنُوا عَلٰی مَا خَلَقْتُمْ فِی الدُّنْيَا مِنْ أَهْلِ وَ وُلْدٍ فَأَنَّا نَخْلَعُكُمْ فِی ذَلِكَ كَلْبَةً. و قال عطاء بن ابی رباح: لا تخافوا و

لا تحزنوا على ذنوبكم فاني اغفرها لكم. وَ أُنْبِشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ فِي الدُّنْيَا عَلَى لِسَانِ الرَّسْلِ.

قال وكيع بن الجراح: بشرى المؤمن تكون في ثلث مواطن: عند الموت و في القبر و عند البعث.

نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ قِيلَ: هذا من قول الملائكة الذين تنزل عليهم الملائكة بالبشارة، اي نحن احباؤكم و انصاركم

في الدنيا بالاستغفار و في الآخرة با الشفاعة.

و قيل: هم الحفظة، و المعنى: نحن قرناؤكم الذين كما معكم في الدنيا و لن نفارقكم في الآخرة حتى تدخلوا

الجنة. و قيل: هو من قول الله عز و جل، اي نحن انصاركم كقوله: مَنْ كَانَ يَظُنُّ أَنْ لَنْ يَنْصُرَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَ

الْآخِرَةِ، و كقوله: إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا...

الآية. و قال بعض المفسرين: كفى بالمؤمن فخرا ان يقول له الرب: نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ارزقك و

ابصرك في الآخرة ارحمك و ادخلك جنتي، و لَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهِي أَنْفُسُكُمْ مِنَ الْكِرَامَاتِ وَ اللذات و البقاء

السرمد، لان الناس يشتهون ذلك، و لَكُمْ فِيهَا مَا تَدَّعُونَ يَعْنِي: ما تتمنون. و قيل: و لَكُمْ فِيهَا مَا تَدَّعُونَ فِي الدُّنْيَا

انها لكم في الآخرة و قيل: من ادعى شيئا في الجنة فهو له، لان الانسان في الجنة لا يدعى ما لا يستحقه.

قوله: نُزُلًا مِنْ عَفْوَرٍ رَحِيمٍ النزل ما يهيء للضيف اذا نزل و انتصابه على المصدر اي انزلكم الله فيما

تشتهون نزلا. و قيل: هو جمع نازل و انشدوا: فإنا معشر نزل.

فيكون حالا عن الضمير في قوله: «تدعون».

وَ مَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ أَيْ طَاعَةَ اللَّهِ وَ تَوْحِيدَهُ، وَ عَمِلَ صَالِحًا أَدَّى الْفَرَائِضَ، وَ قَالَ إِنَّنِي

مِنَ الْمُسْلِمِينَ تفاخرا بالاسلام و تمدحا. قومي گفتند: حكم اين آيت بر عموم است، هر مسلماني كه خلق را

دعوت كند بر خيري در تحت اين آيت مندرج است، اگر پيغامبر باشد كه امت را بر اسلام و توحيد دعوت

كند، يا عالم باشد كه خلق را پند دهد و ايشان را بر طاعت و عبادت الله خواند، يا مجاهد باشد كه مؤمنانرا

بر غزو خواند. و قومي تخصيص كردند گفتند: مراد باين آيت مصطفى است صلوات الله و سلامه عليه فانه

دعا الى شهادة ان لا اله الا الله، كقوله: أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَ مَنْ اتَّبَعَنِي. و قوله: إِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ

اراد ما امره الله تعالى بقوله: وَ أَمَرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ. عايشه صديقه گفت: در شأن مؤذنان اهل اسلام

فروآمد. عمر خطاب گفت: لو كنت مؤذنا ما باليت ان لا اجاهد و لا احج و لا اعتمر بعد حجة الاسلام. قومي

گفتند: در شأن بلال فروآمد مؤذن مصطفى (ص)

قال النبي (ص). «الملك في قریش و القضاء في الانصار و الاذان في الحبشة»

و قال ابو امامة الباهلي رضى الله عنه: وَ عَمِلَ صَالِحًا أَيْ صَلَّى رَكَعَتَيْنِ بَيْنَ الْاِذَانِ وَ الْاِقَامَةِ.

قال النبي (ص): «بين كل اذنين صلاة ثلاث مرات»، و قال: «في الثالثة لمن شاء»

و قال: «لا يرد الدعاء بين الاذان و الاقامة».

فضيل رفيده گفت: مؤذن بودم در روزگار اصحاب، عبد الله بن مسعود و عاصم بن هبيرة مرا گفت:

چون از بانگ نماز فارغ شوى بگو: و انا من المسلمين، نبينى كه رب العالمين گفت: وَ قَالَ إِنَّنِي مِنَ

المُسْلِمِينَ.

وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ «لَا» هَاهُنَا زَائِدَةٌ دَخَلَتْ لِلتَّأَكِيدِ كَقَوْلِ الشَّاعِرِ:

ما كان يرضى رسول الله فعلهم والطيبان ابوبكر و لا عمر

ای ابو بکر و عمر. و معنی الآیة: لا یستوی الایمان و الشریک و الحلم و الضجر و الطاعة و المعصیة و الرفق و العنف. ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ اِشَارَتْ اِسْتِ بِمَكَارِمِ الْاِخْلَاقِ اِیْ اِحْسَنَ اِلَى مَنْ اَسَاءَ اِلَيْكَ وَ سَلَّمَ عَلَيْهِ اِذَا لَقَيْتَهُ مِیْ گَوید: کسی که ترا جفا گوید بهرچه نیکوتر او را پاداش کن، چون او را بینی بر وی سلام کن، و جهل وی بحلم خود دفع کن، همانست که گفت: حُذِرَ الْعُقُوفَ وَ اُمِرَ بِالْعُرْفِ وَ اَعْرَضَ عَنِ الْجَاهِلِينَ، وَ قَالَ الشَّاعِرُ:

تنح عن القبيح و لا ترده  
و من اوليته حسنا فزده  
ستكفي من عدوك كل كيد  
اذا كان العدو و لم تكده

فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ اِیْ اِذَا دَفَعْتَ بِالْاِحْسَنِ خَضَعَ لَكَ عَدُوُّكَ وَ لِانْ جَانِبَهُ لَكَ وَ مَالِ الْيَك. مَقَاتِلِ بْنِ حِيَانَ كَقَوْلِهِ: اِیْنِ اَیْتِ دَرِ شَأْنِ بُو سَفِيَانَ بْنِ حَرْبِ فَرُو اَمَدِ كِهْ اَوَّلِ دَشْمَنِ بُوْدِ وَ دَرِ دَلِ عِدَاوَتِ دَاشْتِ بَا رَسُوْلِ خُدَا وَ بَا مُؤْمِنَانَ وَ بَاخِرِ دُوسْتِ كَشْتِ بَانَ مِصَاھِرِهْ كِهْ مِیَانَ وَیِ وَ مِیَانَ رَسُوْلِ خُدَا رَفْتِ وَ بَبْرَكْتِ حَلْمِ رَسُوْلِ وَ رَفَقِ وَیِ مُسْلِمَانَ كَشْتِ تَا دَرِ دِیْنِ دُوسْتِ بُوْدِ وَ دَرِ نَسَبِ خُوِشَاوَنْدِ، اِیْنِسْتِ كِهْ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ كَقَوْلِهِ: كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ اِیْ وَ لَى بِالْاِسْلَامِ حَمِیْمٌ بِالْقَرَابَةِ، نَظِیْرُهْ قَوْلُهْ: عَسَى اللّٰهُ اَنْ یَّجْعَلَ بَیْنَكُمْ وَ بَیْنَ الَّذِیْنَ عَادَیْتُمْ مِنْهُمْ مَوَدَّةً.

وَ مَا يُلْقَاهَا اِیْ مَا یَلْقَى هَذِهِ الْخَصْلَةُ هِیْ دَفْعُ السَّيِّئَةِ بِالْحَسَنَةِ اِلَّا الَّذِیْنَ صَبَرُوا عَلٰی كَظْمِ الْغِيْظِ وَ اِحْتِمَالِ الْمَكْرُوْهِ، وَ مَا يُلْقَاهَا اِلَّا دُوْ حَظٌّ عَظِیْمٌ فِی الْخَیْرِ وَ الثَّوَابِ.

و قیل: الْحَظُّ الْعَظِیْمُ الْجَنَّةُ، اِیْ مَا یَلْقِیْهَا اِلَّا مَنْ وَجِبَتْ لَهْ الْجَنَّةُ.

وَ اِمَّا یَنْزَعُكَ مِنَ الشَّیْطَانِ نَزْعٌ اِیْ وَسُوْسَةٌ وَ غَضَبٌ وَ دَعَاكُ اِلَى مَقَابِلَةِ الْقَبِيْحِ بِالْقَبِيْحِ لَیْصِدَّكَ عَنِ الْحَلْمِ، فَاسْتَعِذْ بِاللّٰهِ اِیْ اِعْتَصِمْ بِاللّٰهِ وَ اسْتَعْمَلِ الْحَلْمَ، اِنَّهُ هُوَ السَّمِیْعُ لاسْتِعَاذَتِكَ «الْعَلِیْمُ» بِقِصْدِكَ وَ نِیَّتِكَ فِیْعِیْنِكَ عَلٰی مَا تَرِیْدُ. نَظِیْرِ اِیْنِ اَیْتِ اَنْسْتِ كِهْ دَرِ سُورِهْ بَنیْ اِسْرَائِیْلِ فَرْمُوْد: وَ قُلْ لِعِبَادِیْ یَقُوْلُوْا اَلَّتِیْ هِیْ اَحْسَنُ اِنَّ الشَّیْطَانَ یَنْزَعُ بَیْنَهُمْ، وَ نَزْعُ شَیْطَانٍ دَرِ هَرِ دُوْ اَیْتِ سُورَةِ غَضَبِ اسْتِ یَعْنِیْ تِیْزِیْ خِشْمِ كِهْ اَزِ حَدِّ اِعْتِدَالِ دَرِ كَنْدَرْدِ وَ بَتَهْوَرِّ كَشْدِ وَ اَزِ اِنْ خِصْلَتِهَا یَبْدُ خِیْزِدِ چُونِ كَبْرِ وَ عَجْبِ وَ عِدَاوَتِ، اِمَّا اَصْلُ خِشْمِ اَزِ خُودِ بَیْفَكَنْدَنِ مُمْكِنِ نَبَاشْدِ زَیْرَا كِهْ اَنْ دَرِ خَلَقْتِ اسْتِ وَ چُونِ اَزِ حَدِّ اِعْتِدَالِ بَكَاھِدِ بَدِ دَلِیْ وَ بَیْ حَمِیَّتِیْ بُوْدِ وَ چُونِ مَعْتَدَلِ بُوْدِ اَنْ رَا شَجَاعَتِ گَوِیْنْدِ وَ اَزِ اِنْ حَلْمِ وَ كَرْمِ وَ كَظْمِ غِیْظِ خِیْزِدِ، وَ فِی الْخَبْرِ: «خَلَقَ الْغَضَبُ مِنَ النَّارِ الَّتِي خَلَقَ مِنْهَا ابْلِیْسُ»، وَ قَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ: «الْغَضَبُ مِنْ نَارِ الشَّیْطَانِ اِلَّا تَرَى اِلَى حَمْرَةِ عَیْنِیْهِ وَ اِنْتِفَاحِ

اوداجه و المتغاضبان شیطانان یهاتران و یتکاذبان»، و قال (ص): «اذا غضبت و کنت قائما فاقعد و ان کنت قاعدا فقم و استعد بالله من الشیطان»، و قال (ص): «لیس الشدید بالصرعة ائما الشدید الذی یملك نفسه عند الغضب».

### النوبة الثالثة

قوله: وَ قَيِّضْنَا لَهُمْ فُرْتَاءً... الآية اذا اراد الله بعبد خيرا قَيِّضَ له قرناء خیر يعينونه على الطاعة و يدعونه اليها و اذا اراد الله بعبد سوءا قَيِّضَ له اخدان سوء يحملونه على المخالفات و يدعونه اليها. قرین بد شیطان است که نقاب تلبیس بر بسته و در باطن بنده روش خود را راه یافته و بروی مسلط گشته تا بدوام و سوسه او را در مخالفات می کشد و سیآت اعمال بر وی می آراید و بنده را از راه هدی و طریق صواب بر میگرداند همانست که جای دیگر فرمود: وَ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ، و از شیطان صعبت تر قرین بد مر بنده را نفس اوست، زیرا که شیطان اگرچه خصم است و قرین بد در مؤمن طمع ایمان نکند، از وی طمع معصیت دارد، اما نفس مر بنده را بکفر کشد و از وی طمع کفر دارد. به داود علیه السلام وحی آمد که: عاد نفسك يا داود فقد عذمت على معاداتك كرزار نفس خویش را کمر بند که او کار زار ترا کمر بست. این معادات آنست که مصطفی علیه السلام فرمود: «رجعنا من الجهاد الاصغر الى الجهاد الاكبر».

جهاد نفس از جهاد دشمن بزرگتر گفت و صعبت تر، زیرا که دشمن بشمشیر از خود دور توان کرد و نفس را از خویشتن دور کردن روی نیست و از شروی ایمن بودن روی نیست، با هر دشمنی اگر بسازی از شروی ایمن گردی و با نفس اگر بسازی هلاک شوی.

پیر بو علی دقاق را در نفس بازپسین پرسیدند که خویشتن را چگونه می بینی؟ گفت: چنان می بینم که اگر پنجاه ساله عمر مرا بر طبقی نهند و گرد هفت آسمان و هفت زمین بگردانند مرا از هیچ ملك مقرب در آسمان شرم نباید داشت و از هیچ آفریده ای در زمین حلالی نباید خواست. این مرد بدین صفت که شنیدی بوقت نزع کوزه های آب پیش وی داشتند گفتند: در حرارت جان دادن جگر را تبریدی بده، گفت هنگام آن نیست که این دشمن اصلی را و این نفس ناکس را شربتی سازم، نباید که چون فوت یابد دمار از من برآرد. و فی الخبر: «من مقت نفسه في ذات الله امنه الله من عذاب يوم القيمة».

قوله: إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا اشارت است بتوحيد اقرار، ثُمَّ اسْتَقَامُوا اشارت است بتوحيد معرفت. توحيد اقرار عامه مؤمنان راست، توحيد معرفت عارفان و صدیقان راست، توحيد اقرار آنست که الله را یکتا گویی، توحيد معرفت آنست که الله را یکتا باشی. بو یزید بسطامی وقتی بر مقام علم ایستاده بود از توحيد اقرار نشان میداد مریدی گفت: ای شیخ خدای را شناسی؟ گفت: در کلّ عالم خود کسی باشد که خدای را شناسد یا نداند. وقتی دیگر غریق بحر توحيد معرفت بود حریق نار محبت بود، او را گفتند: خدای را شناسی؟ گفت: من که باشم که او را شناسم و در کلّ عالم خود کسی باشد که او را شناسد؟

در عشق تو من که ام که در منزل من از وصل رخت گلی دمد بر گل من

توحید معرفت که عبارت از ان استقامت آمد آنست که: در تصدیق بنهایت تحقیق رسد و در حدائق حقایق ایمان بقدم صدق و یقین بخرامد و بر جاده صراط مستقیم قدم ثابت دارد، قلاده تجرید بر جید تفرید بندد، شراب محبت از دست ساقی صدق بکشد، در باغ لطائف گل معارف ببوید، عالم علوی و سفلی را بر هم زند، بزبان بی خودی گوید:

آدم علم عشق درین عالم زد صد عالم عالمان همه برهم زد  
تا در نفس خویش زمانی دم زد در باخت بهشت و هر دو عالم کم زد

پیر طریقت گفت: صحبت با حق دو حرف است: اجابت و استقامت، اجابت عهد است و استقامت وفا، اجابت شریعت است و استقامت حقیقت است، درک شریعت هزار سال بساعتی در توان یافت و درک حقیقت ساعتی بهزار سال در نتوان یافت.

تَنْزَلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَ لَا تَحْزَنُوا وَ أَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ... این عزیزان که براه استقامت رفتند و در میدان تسلیم گوی توحید بپایان بردند، ایشان را بوقت نزع خلعت کرامت پوشانند، فرشتگان از آسمان فرو آیند و ایشان را بشارت دهند که: لا تخافوا من عزل الولاية و لا تحزنوا علی ما اسلفتم من الجنایة و ابشروا بحسن العنایة فی البداية مترسید که شما را از عزل ولایت محبت بیم نیست، اندوه مدارید که شما را بر جنایت مؤاخذت نیست، شاد باشید که جز عنایت ازلی شما را بدرقه و همراه نیست. لا تخافوا فطال ما کنتم من الخائفین و لا تحزنوا فقد کنتم من العارفين و ابشروا بالجنة فلنعم اجر العاملین مترسید ای خائفان که روز ترس بسر آمد، اندوه مبرید ای عارفان که وقت راحت در آمد، شاد باشید و بنازید در بهشت که از دوست بشادی پیغام و خبر آمد.

ای جوانمرد! نگر تا گمان نبری که فردا چون مستقیمان راه دین و مشتاقان درگاه رب العالمین و مستغرقان بحر یقین بمشاهده نو الجلال رسند ذره ای از شوق ایشان کم گردد، در جگر ماهی تبشی است که اگر همه بحار عالم جمع کنی ذره ای از تبش او کم نشود، ایشان امروز در عین شوق اند و فردا در عین ذوق هم بر سر سوز شوق.

اهیم بها وجدا و ان دام وصلها و یحسن منها القول و هو معاد

فردا هر چه شرایع است همه را قلم نسخ در کشند، نماز و روزه و حج و جهاد، روا باشد که بپایان رسد و منسوخ شود، اما عقد محبت و عهد معرفت هرگز نشاید که منسوخ شود، چون در بهشت روی، هر روزی که بر تو بگذرد از شناخت حق سبحانه و تعالی بر تو عالمی گشاده شود که پیش از ان نبوده، این کاریست

که هرگز بسر نیاید و مبدا که بسر آید نیز.

تا من بزیم پیشه و کارم اینست  
آرام و قرار و غمگسارم اینست  
روزم اینست و روزگارم اینست  
جوینده صیدم و شکارم اینست

نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ، فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا بِالْإِيمَانِ وَ فِي الْآخِرَةِ بِالْغَفْرَانِ، فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا  
بتحقیق المعرفة و فی الآخرة بتحصيل المغفرة، فی الدنيا بالرضا بالقضاء و فی الآخرة باللقاء فی دار البقاء،  
فی الدنيا بالمحبة و فی الآخرة بالقربة، فی الدنيا بالمشاهدة و فی الآخرة بالمعاينة.

اگر آدمی را عمر نوح دهند و جمله روزگار عمر خود در شکر این نعمت و این کرامت بسر آرد که رب  
العزة در حق وی میفرماید: نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ عمرش برسد و هرگز بشکر این نعمت  
و شناخت این کرامت نرسد که میفرماید جلّ جلاله: ما دوست شما ایم و یار مهربان شما ایم و یاری دهنده  
شما ایم هم در دنیا و هم در عقبی، در دنیا اندیشه کن که حق جل جلاله از بهر تو جواب فرشتگان چون داد  
آن گه که گفتند: أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا، اللَّهُ نَفَرَمُودَ كَمَا فُسِدَ نَكْنَدُ لَكِن فَرَمُود: إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ  
شما را برا اسرار الهیت ما اطلاع نیست و بر الطاف ربوبیت ما با آدمیان وقوف نیست.

ما حطك الواشون من رتبة  
عندى و لا ضرک مغتاب  
كانهم اثنوا و لم يعلموا  
عليك عندى بالذى عابوا

اگر نااهل اند اهلشان گردانم، اگر دورانند نزدیکشان گردانم، اگر دلیل اند عزیزشان گردانم، اگر شما جفاى  
ظاهر ایشان می بینید من صفای باطن ایشان می بینم، اگر شما بمخالفت اعضا و جوارح ایشان مینگرید، من  
بموافقت دلها و سرهای ایشان می نگرم، اگر شما در صدره طاعت اید، ایشان در قرطه وصلت اند، اگر شما  
در حله عبادت اید ایشان در کله مغفرت اند، اگر شما دست بعصمت خود زده اید ایشان دست برحمت ما  
زده اند، چه خطر دارد عصمت شما اگر قبول ما نبود؟

چه ضرر از معصیت ایشان چون عفو و مغفرت ما بود؟ ایشان برداشته لطف ازل اند و نواخته فضل ابد،  
و الزل لا یزاحم الازل.

بو یزید بسطامی قدس الله روحه در راهی میرفت، آواز جمعی بگوش وی رسید، خواست که آن حال باز  
داند، فراز رسید کودکی دید در لژن سیاه افتاده و خلقی بنظاره ایستاده، همی ناگاه ما در آن کودک از  
گوشه ای در دوید و خود را در میان لژن افکند و آن کودک را بر گرفت و برفت، بو یزید چون آن بدید وقتش  
خوش گشت، نعره ای بزد ایستاده و میگفت: شفقت بیامد آرایش ببرد، محبت بیامد معصیت ببرد، عنایت بیامد  
جنایت ببرد.



## العذر عندي لك مبسوط و الذنب عن مثلك محطوط

وَ مَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ... الآية سخن در فضيلت و آداب مؤذنان لختی رفت در سورة المائده، اينجا نيز طرفی بگوئيم: حقّ جلّ جلاله و تقدّست أسماؤه با مؤذنان امت احمد پنج كرامت کرده: حسن الثناء و كمال العطاء و مقارنة الشهداء و مرافقة الانبياء و الخلاص من دار الشقاء.

كرامت اول ثنای جميل است و پسند خداوند كريم كه در حق مؤذن ميگويد: وَ مَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ كدام سخن است نيكوتر و زيباتر از سخن آن كس كه بندگان را بر نماز ميخواند و بر حضرت راز «فانّ المصلّي ينجي ربه»، احسن بر لفظ مبالغت گفت همچنانك تعظيم قرآن را گفت: اللَّهُ نَزَلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ. قرآن احسن الآيات است و بانگ نماز احسن الكلمات، در بانگ نماز هم تكبير است و هم توحيد، هم تعظيم و هم تمجيد، هم اثبات وحدانيت خداوند اعلى هم اثبات نبوت محمد مصطفى (ص) و في الخبر: «من كثرت ذنوبه فليؤذن بالاسحار» هر كه گناهان بسيار دارد، تا بوقت سحر بانگ نماز گويد. عمر خطاب گفت: يا رسول الله اين وقت سحر را باين معنى چه خاصيت است؟ فرمود: «و الذي بعث بالحق محمدا انّ النصرارى ضربت نواقيسها في ادبارها فيثقل العرش على مناكب حملة العرش فيتوقعون المؤذنون من امتي فاذا قال المؤذن: الله اكبر الله اكبر، خفّ العرش على مناكب حملة العرش».

و اما كمال العطاء فما روى انّ النبي (ص) قال: «المؤذنون أمناء المؤمنين على صلواتهم و صيامهم و دمانهم لا يسئلون الله تعالى شيئا الا اعطاهم و لا يشفعون لشيء الا شفعا فيه»  
قال: «و يغفر للمؤذن مدى صوته و يشهد له كلّ شيء سمع صوته من شجر او حجر او مدر او رطب او يابس و يكتب للمؤذن بكل انسان صلى معه في ذلك المسجد مثل حسناته».

و اما مقارنة الشهداء فما روى انّ النبي (ص) قال: «من اذن في سبيل الله تعالى ايمانا و احتسابا جمع بينه و بين الشهداء في الجنة».

و اما مرافقة الانبياء فما روى انّ رجلا جاء الى النبي (ص) فقال: يا رسول الله من اول الناس دخولا الجنة؟ قال: «الانبياء»، قال: ثمّ من؟ قال: «الشهداء»، قال: ثمّ من؟ قال: «مؤذنوا مسجدي هذا»، قال: ثمّ من؟ قال: «سائر المؤذنين على قدر اعمالهم».

و قال (ص): «من اذن عشرين سنة متواليه اسكنه الله تعالى مع ابراهيم عليه السلام في درجته».  
و اما الخلاص في دار الاشقياء فما روى ابو هريرة ان النبي (ص) قال: «اذا قال المؤذن: الله اكبر الله اكبر، غلقت ابواب النيران السبعة، و اذا قال: اشهد ان لا اله الا الله فتحت ابواب الجنان الثمانية، و اذا قال: اشهد انّ محمدا رسول الله، اشرفت عليه الحور العين: و اذا قال: حيّ على الصلّاة، تدلت ثمار الجنة له، و اذا قال: حيّ على الفلاح قالت الملائكة: افلحت و افلح من اجابك، و اذا قال: الله اكبر الله اكبر، قالت الملائكة كبرت كبيرا و عظمت عظيما، و اذا قال: لا اله الا الله قال الله تعالى له: حرّمت بدنك و بدن من اجابك على

النار.

## ۳ النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ مِنْ آيَاتِهِ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ از نشانه‌های توانایی اوست شب و روز و آفتاب و ماه، لا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَ لا لِلْقَمَرِ سجود مبرید آفتاب و ماه را، وَ اسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَهُنَّ سجود او را برید که آن همه او آفرید، اِنْ كُنْتُمْ اِيَّاهُ تَعْبُدُونَ (۳۷) اگر او را خواهید پرستید که او خدای بسزاست.

فَاِنْ اسْتَكْبَرُوا اگر گردن کشند از سجود الله را، فَاَلَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ ايشان باری که نزدیک خداوند تواند از فرشتگان، يُسَبِّحُونَ لَهُ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ او را می‌پرستند و می‌ستایند بشب و روز، وَ هُمْ لا يَسْأَمُونَ (۳۸) و هیچ از پرستش و ستایش او سیر نیابند.

وَ مِنْ آيَاتِهِ وَ از نشانه‌های توانایی اوست، اَنْتَ تَرَى الْاَرْضَ خَاشِعَةً که تو زمین را بینی فرومرده، فَاِذَا اَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ چون آب برو فرستادیم، اهْتَزَّتْ نَبَاتٌ را بجنبانید، وَ رَبَّتْ وَ بر دمید و برخجید، اِنَّ الَّذِي اَحْيَاهَا آن کس که زنده کرد آن را، لَمْحِي الْمَوْتِ او زنده کننده مردگان است، اِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۳۹) و او بر همه چیز تواناست.

اِنَّ الَّذِيْنَ يُلْحِدُونَ فِي آيَاتِنَا ايشان که کژ می‌روند در سخنان ما، لا يَخْفُونَ عَلَيْنَا پوشیده نمانند بر ما، اَفَمَنْ يُلْقَى فِي النَّارِ خَيْرٌ آن کس که فردا آرد و افکنند در آتش به است؟ اَمْ مَنْ يَأْتِي آمِنًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ يا آن کس که می‌آید بی‌بیم روز رستاخیز؟ اَعْمَلُوا مَا سُنَّمُ می‌کنید هر چه خواهید، اِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۴۰) که او بآنچه کنید بینا و داناست.

اِنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمَّا جَاءَهُمْ ايشان که کافر شدند بسخن و پیغام که بایشان آمد، وَ اِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ (۴۱) و این قرآن نامه‌ایست بشکوه و بی‌همتا و بر دشمنان بزور.

لا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ نِيَابِدُ بَانَ هیچ باطل، مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لا مِنْ خَلْفِهِ نه از پیش آن و نه از پس آن، تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ (۴۲) فرو فرستاده ایست از دانای سترده.

ما يُقَالُ لَكَ نمی‌گویند ترا، اِلَّا مَا قَدْ قِيلَ لِلرُّسُلِ مِنْ قَبْلِكَ مگر همان که فرستادگان را پیش از تو، اِنَّ رَبَّكَ لَدُوٌّ مَغْفِرَةٌ خداوند تو با آمرزگاریست، وَ دُوٌّ عِقَابٍ اَلِيمٍ (۴۳) و با گرفتاری سخت.

وَ لَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا اَعْجَمِيًّا و اگر ما این نامه را بزبان عجم فرستادیم و آن را پارسی کردیم لَقَالُوا لَوْ لا فَصَّلْتَ آيَاتُهُ كَفْتَنَدِي چرا پیدا و گشاده نکردند آن را، ءَا اَعْجَمِيٌّ وَ عَرَبِيٌّ كَوَيْدِي باش نامه‌ای عجمی و رسولی عربی؟ قُلْ هُوَ لِلَّذِيْنَ آمَنُوا هُدًى وَ شِفَاءٌ كَوِي اِنْ سَخَنَ كَرَوِيدِ كَانِ رَا رَاهِ نَمُونِي اسْتِ وَ آسانای، وَ الَّذِيْنَ لا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَ قُرٌّ و ايشان که نمی‌گروند بآن در گوشهای ايشان گرانی است و کرتی، وَ هُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى و آن نامه بر ايشان کورئی، اُولَئِكَ يُنَادُونَ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ (۴۴) ايشان را میخوانند از جای بس دور.

وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ مُوسَى رَا نَامَه دَادِيم، فَاخْتَلَفَ فِيهِ در مخالفت گفتن ایستادند در آن، وَ لَوْ لا كَلِمَةٌ وَ كَرَنَه سَخْنِي بودی، سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ که پیشی کرد از خداوند تو اجلها و روزیها را، لَقَضِيَ بَيْنَهُمْ بَرَكَزَارَدَنَدِي

میان ایشان کار و عذاب فرستادندی بایشان، وَ إِنَّهُمْ لَفِي شَكِّ مَنَّهُ مُرِيبٍ (۴۵) و ایشان از آن درگمانند و پنداره نمایی.

مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ هِرٌّ وَ مَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا وَ هِرٌّ كَمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ وَ مَنْ يَرْبُحْ بِظُلْمٍ لِّلْعَبِيدِ (۴۶) و خداوند تو ستمکار نیست رهیکان را.

إِلَيْهِ يُرَدُّ عِلْمُ السَّاعَةِ بَازُو گردانند آخر دانستن هنگام رستاخیز، وَ مَا تَخْرُجُ مِنْ تَمَرَاتٍ مِنْ أَكْمَامِهَا وَ بِيْرُونَ نِيَابِدِ هِيْجِ مِيْوِهٍ اَزِ غِلَافِ خُوِيْشِ، وَ مَا تَحْمِلُ مِنْ اُنْثَى وَ بَارِ بَرَنْگِيْرِدِ هِيْجِ مَادِهٍ، وَ لَا تَضَعُ اِلَّا بِعِلْمِهِ وَ بَارِ نَنهْدِ مَگَرِ بَدَانَشِ او، وَ يَوْمَ يُنَادِيهِمْ وَ اَنْ رُوْزِ كِهْ اِيْشَانِ رَا خُوَانْدِ وَ گوِيْدِ: اَيْنَ شُرَكَائِيْ اِيْنِ اِنْبَازَانِ مَنِ كَجَاانْدِ، قَالُوْا اَدْنَاكَ مَا مِثْلًا مِنْ شَهِيْدٍ (۴۷) گوِيْنْدِ بَگَفْتِيْمِ تَرَا اَمْرُوْزِ اَزِ مَا كَسِ بَرِ خُوِيْشْتَنِ بَشْرِكِ گُوَاهِيْ دِهَنْدِهْ نِيْسْتِ.

وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَدْعُونَ مِنْ قَبْلُ وَ كَمِ شَدِّ اَزِ اِيْشَانِ هِرٌّ چِهْ مِيْ خُوْدَايِ خُوَانْدَنْدِ بِيْشِ اَزِ اِيْنِ، وَ ظَنُّوا مَا لَهُمْ مِنْ مَحِيْصٍ (۴۸) وَ بَدَانَنْدِ بَدْرَسْتِ كِهْ اِيْشَانِ رَا بَازِگَشْتِ وَ جَايِ اَنْ نِيْسْتِ.

لَا يَسْأَلُ الْإِنْسَانُ سِيْرَ نِيَابِدِ مَرْدَمِ هِرْگَزِ، مِنْ دُعَايِ الْخَيْرِ اَزِ وَايْسْتَنِ جِهَانِ وَ خُوَاسْتَنِ خِيْرِ اَنْ، وَ اِنْ مَسَّهُ الشَّرُّ فَيُؤَسُّ قَنُوْطٌ (۴۹) وَ اَگَرِ بَدُوْ رَسْدِ بَدِ اَنْدِيْشِ بُوْدِ نُوْمِيْدِ.

وَ لِيْنِ اَدَقْنَا رَحْمَةً مِّثْلًا وَ اَگَرِ اوْ رَا بَچْشَانِيْمِ بَخْشَايِيْشِيْ اَزِ مَا وَ فِرَاخِيْيِ وَ اَسَانِيْ اِيْ مِنْ بَعْدِ ضَرَاءِ مَسَّهُ پَسِ تَنْگِيْ وَ دَشُوَاْرِيْ كِهْ بَدُوْ رَسِيْدِ، لِيْقُوْلُنَّ هَذَا لِيْ گوِيْدِ سَزَايِ مَنِ اِيْنَسْتِ وَ مَنِ اِيْنِ رَا اِرْزَانِيْ اَمِ، وَ مَا اُظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَ نَبِنْدَارَمِ كِهْ رَسْتَاخِيْزِ بِيْاِيْ شَدْنِيْ اَسْتِ، وَ لِيْنِ رُجِعْتُ اِلَى رَبِّيْ پَسِ اَگَرِ مَرَا بَا خُوْدَاوَنْدِ مَنِ بَرَنْدِ، اِنْ لِيْ عِنْدَهُ لِّلْحُسْنِيْ مَرَا بِنَزْدِيْكَ اَوْسْتِ اَنْچِهْ اوْ نِيْكوْتَرِ، فَلْنُنَبِّئَنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا بِمَا عَمِلُوْا بَخْبَرِ كُنِيْمِ نَاگَرُوِيْدِيْگَانِ رَا اَزِ اَنْچِهْ مِيْ كَرْدَنْدِ، وَ لَنُذِيْقَنَّهُمْ مِنْ عَذَابِ غَلِيْظٍ (۵۰) وَ بَچْشَانِيْمِ اِيْشَانِ رَا اَزِ عَذَابِ بَزْرَگِ.

وَ اِذَا اَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ وَ اَنْ گِهْ كِهْ نِيْكوِيْيِ كُنِيْمِ بَا مَرْدَمِ وَ نَعْمَتِ گَسْتَرَانِيْمِ بَرُو، اَعْرَضَ رُوِيْ گَرْدَانْدِ اَزِ شُكْرِ وَ طَاعَتِ، وَ نَأَى بَجَانِبِهِ وَ بِيْكَ سُوْ بِيْرُوْنِ شُوْدِ وَ خُوِيْشْتَنِ دَرِ كَشْدِ، وَ اِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ وَ چُوْنِ بَدِيْيِ بَدُوْ رَسْدِ، فُوْدُ دُعَايِ عَرِيْضِ (۵۱) بَا بَانْگِ وَ خُوَانْدِنِيْيِ فِرَاوَانِ بُوْدِ.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ بَگُوِيْ چِهْ بِيْنِيْدِ، اِنْ كَانَ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ تُمْ كَفَرْتُمْ بِهْ اَگَرِ اِيْنِ پِيْغَامِ كِهْ آوَرْدَمِ اَزِ نَزْدِيْكَ اللّٰهُ اَسْتِ وَ شَمَا كَاْفِرِ مِيْ شُوِيْدِ بَاَنْ مَنْ اَضَلُّ مِمَّنْ هُوَ فِيْ شِقَاقِ بَعِيْدٍ (۵۲) اَنْ كِيْسْتِ بِيْ رَاْتَرِ اَزِ اَنْ كَسِ كِهْ دَرِ سَتِيْزِيْسْتِ اَزِ رَاْسْتِيْ دُوْرِ.

سُئِرِيْهِمْ اَيَاتِنَا مِيْ نَمَايْمِ اِيْشَانِ رَا نَشَانِهَايِ خُوِيْشِ، فِي الْاَفَاقِ دَرِ هِرِّ سُوِيْيِ اَزِ جِهَانِ، وَ فِيْ اَنْفُسِهِمْ وَ دَرِ تَنْهَايِ اِيْشَانِ، حَتَّى يَبَيِّنَ لَهُمْ تَا اَنْ گِهْ كِهْ پِيْدا شُوْدِ اِيْشَانِ رَا، اَنَّهُ الْحَقُّ كِهْ قُرْآنِ وَ مَحْمَدِ وَ اِسْلَامِ رَاْسْتِ اَسْتِ، اَوْ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ خُوْدَاوَنْدِ تُوْ بَسَنْدِهْ نِيْسْتِ، اَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيْدٌ (۵۳) كِهْ اوْ بَرِ هَمِهْ چِيْزِ گُوَاهِ اَسْتِ.

اَلَا اِنَّهُمْ فِيْ مِرْيَةٍ بَدَانِيْدِ كِهْ اِيْشَانِ دَرِ گَمَانَنْدِ، مِنْ لِقَاءِ رَبِّهِمْ اَزِ دِيْدَارِ خُوْدَاوَنْدِ خُوِيْشِ وَ خَاْسْتَنِ اَزِ گُوْرِ، اَلَا اِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيْطٌ (۵۴) بَدَانِيْدِ كِهْ اللّٰهُ بَهْمِهْ چِيْزِ دَاْنَاْسْتِ.

## النوبة الثانية

قوله: وَمِنْ آيَاتِهِ يَعْنَى وَمِنْ آيَاتِ قُدْرَتِهِ وَ دَلَالَاتِ وَحْدَانِيَّتِهِ، اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ لَا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَلَا لِلْقَمَرِ وَ ان كثرت منافعهما. و قيل: خصًا بالذكر لعبادة المجوس آياهما و الصابئين. عن عكرمة قال: انَّ الشمس اذا غربت دخلت بحر تحت العرش فتسبح الله حتى اذا هي اصبحت استعفت ربها من الخروج فقال لها الرب جلّ جلاله: و لم ذلك؟ و الرب اعلم، قالت: اتى اذا خرجت عبتت من دونك، فقال لها الرب: اخرجى فليس عليك من ذلك شيء حسبهم جهنم ابعثها اليهم مع ثلاثة عشر الف ملك يقودونها حتى يدخلوهم فيها.

قوله: وَ اسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَهُنَّ اى خلق هؤلاء الآيات، اِنْ كُنْتُمْ اِيَّاهُ تَعْبُدُونَ فاعبدوه وحده فانّ من عبد مع الله غيره لا يكون عابدا له.

قال معدان بن طلحة: لقيت ثوبان مولى رسول الله (ص) فقلت: اخبرنى بعمل يدخلنى الله به الجنة، فقال: سألت عن ذلك رسول الله (ص) فقال: «عليك بكثرة السجود لله فانك لا تسجد لله سجدة الا رفعك الله بها درجة و حطّ بها عنك خطيئة».

و قال ربيعة بن كعب الاسلمى: كنت ابيت مع رسول الله (ص) فأتته بوضوءه و حاجته، فقال لى: سل، فقلت: اسئلك مرافقتك فى الجنة، قال: او غير ذلك، قلت: هو ذلك، قال: «فاعتنى على نفسك بكثرة السجود».

قال (ص): «اقرب ما يكون العبد من ربه و هو ساجد فاكثروا الدعاء».

و عن ابن عباس قال قال رسول الله (ص): «ليس فى امتى رياء ان راعوا فبالاعمال فاما الايمان فتثبت فى قلوبهم امثال الجبال و اما الكبر فانّ احدهم اذا وضع جبهته لله ساجدا فقد برىء من الكبر».

فان استكبروا اى تكبروا عن الاجابة الى ما تدعوهم اليه و لم يتركوا السجود لغير الله، فالَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ يَعْنَى الملائكة يُسَبِّحُونَ لَهُ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ اى يسبحون و يمجدون و يكبرون و يهللون دائما و كلها تسبيح. و قيل: يصلون، و هم لا يسأمون اى لا تلحقهم سامة و لا ملالة من التسبيح فانّ التسبيح منهم كالتنفس من الناس. اختلفوا فى موضع السجود، اعنى سجود التلاوة من هاتين الآيتين، فقال ابن عباس: اسجد بالآية الآخرة. و كان عبد الرحمن السلمى و مجاهد يسجدان بالاولى.

روى «انّ لله سبحانه ملكا يقال له حزقيائل له ثمانية عشر الف جناح ما بين الجناح الى الجناح خمس مائة عام فخطر له خاطر هل فوق العرش شيء فزاده الله مثلها اجنحة اخرى فكان له ستة و ثلاثون الف جناح بين الجناح الى الجناح خمس مائة عام ثم اوحى الله سبحانه اليه: ايها الملك طر، فطار مقدار عشرين الف سنة فلم ينل رأس قائمة من قوائم العرش ثم ضاعف الله له فى الجناح و القوة و امره ان يطير، فطار ثلاثين الف سنة، فلم ينل ايضا فوحى الله عز و جل اليه: ايها الملك لو طرت الى نفخ الصور مع اجنحتك و قوتك لم تبلغ ساق عرشى، فقال الملك: سبحان ربي الاعلى فانزل الله عز و جل: سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى فقال النبى (ص): اجعلوها فى سجودكم.

وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْكَ تَرَى الْأَرْضَ خَاشِعَةً أَي يَابَسَةً غَبَرَ الْإِنْبَاتِ فِيهَا فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ يَعْنِي الْمَطْرَ «اهْتَزَّتْ» أَي تَحَرَّكَتْ وَ انْفَطَرَتْ لِخُرُوجِ النَّبَاتِ، «وَ رَبَّتْ» أَي انْتَفَخَتْ عِنْدَ نَزْوْلِ الْمَطْرِ. وَ قِيلَ: فِيهِ تَقْدِيمٌ وَ تَأْخِيرٌ، أَي رَبَّتْ وَ اهْتَزَّتْ إِنَّ الَّذِي أَحْيَاهَا لَمْحِي الْمَوْتَى فِي الْآخِرَةِ إِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مِنَ الْإِحْيَاءِ وَ الْإِمَاتَةِ «قَدِيرٌ» إِنَّ الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي آيَاتِنَا أَي يَمِيلُونَ عَنِ الْحَقِّ فِي ادِّلتِنَا، قَالَ مُجَاهِدٌ يُلْحِدُونَ فِي آيَاتِنَا بِالْمَكَاةِ وَ التَّصْدِيَةِ وَ اللُّغُو وَ اللُّغَطِ حِينَ قَالُوا: لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَ الْعَوَا فِيهِ. وَ قَالَ السُّدِّيُّ: يَعَانِدُونَ وَ يَشَاقِقُونَ وَ قِيلَ: يَضَعُونَهَا عَلَى غَيْرِ مَعْنَاهَا. لَا يَخْفَوْنَ عَلَيْنَا فَتَلْقِيهِمْ فِي النَّارِ. ثُمَّ قَالَ: أَمْ مَنْ يُلْقَى فِي النَّارِ وَ هُوَ أَبُو جَهْلٍ خَيْرٌ أَمْ مَنْ يَأْتِي أَمِنًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟ قِيلَ: هُوَ حَمْزَةٌ وَ قِيلَ: عُثْمَانُ. وَ قِيلَ: عِمَارُ بْنُ يَاسِرٍ، اَعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ هَذَا أَمْرٌ تَهْدِيدٌ وَ وَعِيدٌ، أَي لَا يَضُرُّ اللَّهَ تَعَالَى عَمَلُكُمْ بِمَا لَا يَرْضِيهِ وَ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ فَاتَّوَرَأُوا مَا شِئْتُمْ فَانْكُمْ لَا تَضُرُّونَ آلَا أَنْفُسَكُمْ، إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ فَيَجَازِيكُمْ عَلَيْهِ.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ أَي بِالْقُرْآنِ لَمَّا جَاءَهُمْ وَ هُوَ حِكَايَةٌ عَنِ الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي آيَاتِهِ، ثُمَّ اخَذَ فِي وَصْفِ الذِّكْرِ وَ تَرَكَ الْجَوَابَ عَلَى تَقْدِيرِ: إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ يَجَازُونَ بِكَفَرِهِمْ. وَ قِيلَ: خَبَرَهُ قَوْلُهُ: أَوْلَيْكَ يُنَادُونَ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ وَ إِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: أَي كَرِيمٌ عَلَى اللَّهِ: وَ قِيلَ: عَزِيزٌ لَا يَقْدِرُ أَحَدٌ أَنْ يَأْتِيَ بِمِثْلِهِ. وَ قِيلَ: عَزِيزٌ مَنْ تَمَسَّكَ بِهِ اعْزَاهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ.

لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لَا مِنْ خَلْفِهِ قَالَ قَتَادَةُ: «الْبَاطِلُ» هُوَ الشَّيْطَانُ أَي لَا يَسْتَطِيعُ الشَّيْطَانُ أَنْ يَغْيِرَهُ أَوْ يَزِيدَ فِيهِ أَوْ يَنْقُصَ مِنْهُ. وَ قَالَ مَقَاتِلٌ: لَا يَأْتِيهِ التَّكْذِيبُ مِنَ الْكُتُبِ الَّتِي قَبْلَهُ وَ لَا يَجِيءُ مِنْ بَعْدِهِ كِتَابٌ فَيَبْطِلُهُ. وَ قِيلَ مَعْنَاهُ: لَا يَأْتِيهِ الْكُذْبُ فِي إِخْبَارِهِ عَمَّا تَقَدَّمَ وَ لَا عَمَّا تَأَخَّرَ. تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ أَي مَنْزَلٌ مِنْ حَكِيمٍ يَقَعُ أَعْمَالُهُ مُحْكَمَةً، «حَمِيدٌ» أَي حَامِدٌ لِنَفْسِهِ وَ حَامِدٌ لِعِبَادَةِ الْمُؤْمِنِينَ.

ثُمَّ عَزَى نَبِيَّهُ (ص) عَلَى تَكْذِيبِهِمْ أَيَاهُ فَقَالَ: مَا يُقَالُ لَكَ إِلَّا مَا قَدْ قِيلَ لِلرُّسُلِ مِنْ قَبْلِكَ يَعْنِي: قَدْ قِيلَ لِلنَّبِيِّاءِ قَبْلَكَ مِنَ السَّاحِرِ وَ الْمَجْنُونِ وَ الْكَاهِنِ كَمَا يُقَالُ لَكَ وَ كَذَّبُوا كَمَا كَذَّبْتَ، هَذَا كَقَوْلِهِ: كَذَلِكَ مَا أَتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مُجْتَوٍ وَ فِيهِ وَجْهٌ آخَرٌ: أَي مَا يَقُولُ اللَّهُ لَكَ فِي الْوَحْيِ وَ التَّنْزِيلِ أَلَا مَا قَالَ لِلرُّسُلِ مِنْ قَبْلِكَ فِيمَا أَوْحَى إِلَيْهِمْ، هَذَا كَقَوْلِهِ: إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَ النَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَ كَقَوْلِهِ: شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَ كَقَوْلِهِ: قُلْ مَا كُنْتُ بِدَعَاً مِنَ الرُّسُلِ. إِنَّ رَبَّكَ لَدُوٌّ مَغْفُورَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ دُوٌّ عِقَابٌ أَلِيمٌ لِلْكَافِرِينَ.

ثُمَّ عَادَ إِلَى وَصْفِ الذِّكْرِ فَقَالَ: وَ لَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا أَي لَوْ جَعَلْنَا هَذَا الْكِتَابَ الَّذِي تَقْرَأُهُ عَلَى النَّاسِ قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا بِغَيْرِ لُغَةِ الْعَرَبِ لَقَالُوا لَوْ لَا فَصَّلْتَ آيَاتُهُ أَي هَلَا بَيَّنْتَ آيَاتِهِ بِالْعَرَبِيَّةِ حَتَّى نَفْهَمَهَا مِنْ غَيْرِ تَرْجُمَانٍ أَعْجَمِيٍّ وَ عَرَبِيٍّ يَعْنِي: اِكْتَابَ أَعْجَمِيٍّ وَ رَسُولَ عَرَبِيٍّ؟ وَ هَذَا اسْتَفْهَامٌ عَلَى وَجْهِ الْإِنْكَارِ أَي أَنَّهُمْ كَانُوا يَقُولُونَ الْمَنْزِلَ عَلَيْهِ عَرَبِيٌّ وَ الْمَنْزِلَ أَعْجَمِيٌّ. الْإِعْجَمِيُّ وَ الْإِعْجَمُ الَّذِي لَا يَفْصَحُ وَ أَنْ كَانَ عَرَبِيًّا، وَ الْعَجْمِيُّ الَّذِي وَلَدَتْهُ الْعَجْمُ وَ أَنْ كَانَ فَصِيحًا. وَ الْإِعْرَابِيُّ هُوَ الَّذِي يَفْصَحُ وَ أَنْ كَانَ وَلَدَتْهُ الْعَجْمُ، وَ الْعَرَبِيُّ الَّذِي وَلَدَتْهُ الْعَرَبُ وَ أَنْ كَانَ لَمْ يَفْصَحْ.

بعضی مفسران گفتند این آیت جواب آن کافرانست که ربّ العزّة ایشان را میفرماید: كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمَّا جَاءَهُمْ چون قرآن بایشان آمد کافر شدند گفتند: چرا نه قرآن بزبان عجم فرستادند تا بمعجزه نزدیکتر بودی و از شك و گمان دورتر که محمد زبان عجم نداند و بر وی گمان نبرند که از ذات خویش میگوید و نتواند که بزبان عجم کتاب نهد، رب العالمین بجواب ایشان گفت: اگر ما این قرآن بزبان عجم فرو فرستادیمی چنانکه اقتراح کردند هم ایشان گفتندی: چرا نه بزبان عرب فرستاد که لغت ماست تا ما بیترجمان بدانستیمی و دریافتیمی. آن گه گفت: قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَ شِفَاءً بَلْغَىٰ مَنَافِعِهَا وَمَن يَكْفُرْ يَكْفُرْ عَلَىٰ سَبِيلِ التَّكْوِينِ هُدًى وَ شِفَاءً مِّنَ الضَّلَالَةِ وَ شِفَاءً مِّنَ الشَّكِّ. اگر شکمی است و گمانی کافران راست که کرّی و گرانی در گوش دل دارند تا حق در نمی‌یابند، و قرآن برایشان پوشیده تا فراحق نمی‌بینند. أُولَٰئِكَ يُنَادُونَ مِّنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ اِی لَا یسمعون و لَا یفهمون کما انّ من دعی من مکان بعید لم یسمع و لم یفهم مثل ایشان چون کسی است که او را از مسافت دور خوانند و آواز خواننده نشنود، او را از ان ندا چه منفعت باشد و چه حاصل بود؟

وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَاخْتَلَفَ فِيهِ هَذَا اخْتِلَافٌ هُوَ اخْتِلَافُ الْيَهُودِ آمَنَ بِهِ بَعْضُهُمْ بِتَصَدِيقِهِ مُحَمَّدًا وَ كَفَرَ بِهِ بَعْضُهُمْ بِتَكْذِيبِهِ مُحَمَّدًا وَ مِنْهُمْ مَنْ حَرَّفَ وَ بَدَّلَ، كَقَوْلِهِ: يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَ قِيلَ: اخْتَلَفَ الْيَهُودُ فِي كِتَابِهِمْ كَمَا اخْتَلَفَ قَوْمُكَ فِي الْقُرْآنِ. وَ تَمَّ الْكَلَامُ عَلَى قَوْلِهِ: فَاخْتَلَفَ فِيهِ ثُمَّ رَجَعَ إِلَى الْقَوْلِ فِي الْعَرَبِ فَقَالَ: وَ لَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ قِيلَ: هِيَ الْاَجَلُ الْمَسْمُومِ، وَ قِيلَ: هِيَ قَوْلُهُ: «كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ». وَ قِيلَ: هِيَ قَوْلُهُ: بَلِ السَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ. وَ قِيلَ: هِيَ قَوْلُهُ وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ. وَ الْمَعْنَى: لَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ فِي تَأْخِيرِ الْعَذَابِ لَفُضِيَ بَيْنَهُمْ يَعْنِي لَفَرَّغَ مِنْ عَذَابِهِمْ وَ عَجَلَ اِهْلَاكَهُمْ، وَ إِنَّهُمْ لَفِي شَكٍّ مِّنْهُ اِی مِنْ صَدَقِكَ «مَرِيبٌ» مَوْعِدٌ لَهُمُ الرِّيبَةِ.

مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ ثَوَابُهُ وَ مَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا عِقَابُهُ هَذَا اسْتِغْنَاءٌ فِيهِ طَرَفٌ مِنَ الْوَعِيدِ، وَ مَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ اِی هُوَ مِنْزَهُ عَنِ الظُّلْمِ يَقَالُ: مَنْ ظَلَمَ وَ عِلْمٌ اَنَّهُ يَظْلَمُ فَهُوَ ظَلَّامٌ.

إِلَيْهِ يُرَدُّ عِلْمُ السَّاعَةِ اِی عِلْمُ وَقْتِ السَّاعَةِ عِنْدَ اللَّهِ فَحَسَبَ كَقَوْلِهِ: إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ. وَ قِيلَ: مَنْ سَأَلَ عَنْهَا فَعَلِمَهَا مَرْدُودٌ إِلَى اللَّهِ فَيَقُولُ اللَّهُ يَعْلَمُ لَا يَعْلَمُهُ غَيْرُهُ. وَ مَا تَخْرُجُ مِنْ ثَمَرَاتٍ قَرَأَ اَهْلُ الْمَدِينَةِ وَ الشَّامِ وَ حَفْصٌ: «ثَمَرَاتٍ» عَلَى الْجَمْعِ. وَ قَرَأَ الْآخَرُونَ: «مِنْ ثَمَرَةٍ» عَلَى التَّوْحِيدِ مِنْ أَكْمَامِهَا اِی مِنْ اَوْعِيَّتِهَا يَعْنِي الْكُفْرَى قَبْلَ اَنْ يَنْشَقُّ. وَ قِيلَ: قَشَرَهَا اِلْعَالَى مِنَ الْجَوْزِ وَ اللُّوزِ وَ الْفَسْتَقِ وَ غَيْرِهَا.

وَ مَا تَحْمِلُ مِنْ أَثْنَى وَ لَا تَضَعُ حَمْلَهَا «أَلَا يَعْلَمُهُ» اِی اِلَا وَ اللَّهُ عَالِمٌ بِهِ وَ الْمَعْنَى: يَرُدُّ إِلَيْهِ عِلْمُ السَّاعَةِ كَمَا يَرُدُّ إِلَيْهِ عِلْمُ الثَّمَارِ وَ النَّتَاجِ. وَ يَوْمَ يُنَادِيهِمْ يُنَادِي الْمُشْرِكِينَ: أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ اِنهَا آلِهَةٌ؟ قَالُوا: أَذْنَاكَ مَا مِنَّا مِنْ شَهِيدٍ. «أَذْنَاكَ» اِی اَعْلَمْنَاكَ.

وَ قِيلَ: اِسْمَعْنَاكَ، مِنْ قَوْلِهِ: أَذْنَتٌ لِرَبِّهَا. مَا مِنَّا مِنْ شَهِيدٍ فِيهِ قَوْلَانٌ: اِحْدَهُمَا اَنَّهُ مِنْ قَوْلِ الْآلِهَةِ، اِی مَا مِنَّا مِنْ يَشْهَدُ لِنَفْسِهِ اَنَّهُ شَرِيكَكَ. وَ قِيلَ: هُوَ مِنْ قَوْلِ الْمُشْرِكِينَ، اِی مَا مِنَّا مِنْ اِحْدٍ يَشْهَدُ عَلَى نَفْسِهِ بِالشَّرْكِ، لِأَنَّهُمْ

لَمَّا عَايَنُوا الْقِيَامَةَ وَالْعَذَابَ تَبَرَّوْا مِنَ الْأَصْنَامِ.

وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَدْعُونَ أَي يَعْبُدُونَ مِنْ قَبْلُ فِي الدُّنْيَا وَ ظَنُّوا ائْتِنُوا مَا لَهُمْ مِنْ مَحِيصٍ مَهْرَبٍ.  
لَا يَسْأَلُ الْإِنْسَانُ أَي الْكَافِرِ. وَ قِيلَ: هُوَ عَامٌّ لِلْجِنْسِ، أَي لَا يَمَلُ الْإِنْسَانُ مِنْ مَسْئَلَةِ الْمَالِ وَ تَمْتَلَى الْغِنَى وَ الصَّحَّةَ، وَ إِنَّ مَسْئَةَ الشَّرِّ أَي نَالَهُ الْفَقْرُ، «فَيُؤْسُ قَنُوطٌ هُمَا اسْمَانِ مُتَغَايِرَانِ فِي اللَّفْظِ مَعْنَاهُمَا وَاحِدٌ كَالرُّؤْفِ الرَّحِيمِ، وَ الْعَفْوِ وَ الصَّفْحِ، وَ الْمَعْنَى: يُؤْسُ مِنَ الْخَيْرِ قَنُوطٌ مِنْ عَوْدِ النِّعْمَةِ، أَي ظَنَّ أَنْ لَنْ يَرْجِعَ إِلَى الْخَيْرِ أَبَدًا. وَ قِيلَ: يُؤْسُ قَنُوطٌ مِنَ الرَّحْمَةِ وَ الْإِجَابَةِ بِسُوءِ الظَّنِّ.

وَ لَئِنْ أَدَقْنَا رَحْمَةً مِمَّا أَي اصْبِنَاهُ عَافِيَةً وَ غِنَى مِنْ بَعْدِ ضَرَاءَ مَسْئَتِهِ أَي مِنْ بَعْدِ شِدَّةِ اصَابَتِهِ، لَيَقُولَنَّ هَذَا لِي يَعْنِي أَنَا أَهْلُ لِهَذَا وَ مُسْتَحَقَّهُ، أَي لَا يَرَى ذَلِكَ تَفْضِيلًا مِنَ اللَّهِ يَجِبُ عَلَيْهِ شُكْرُهُ لَهُ، نَظِيرُهُ قَوْلُهُ تَعَالَى حِكَايَةَ عَنِ آلِ فِرْعَوْنَ: فَإِذَا جَاءَتْهُمْ الْحَسَنَةُ قَالُوا لَنَا هَذِهِ وَ مَا أَطْنُ السَّاعَةَ قَائِمَةً أَي مَا أَرِيهَا تَكُونُ، وَ لَئِنْ رُجِعْتُ إِلَى رَبِّي إِنَّ لِي عِنْدَهُ لِلْحُسْنَى هَذَا كَقَوْلِهِ: وَ تَصِفُ أَلْسِنَتُهُمُ الْكُذِبَ أَنَّ لَهُمُ الْحُسْنَى يَعْنِي يَفْضَلَنِي فِي الْآخِرَةِ كَمَا فَضَلَنِي فِي الدُّنْيَا لِأَنَّ تَفْضِيلَهُ أَيَايَ يَدُلُّ عَلَى رِضَاهِ عَنِّي، فَلَنُنَبِّئَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِمَا عَمِلُوا قَالِ ابْنُ عَبَّاسٍ: لِنَفَقَتِهِمْ عَلَى مَسَاوِي أَعْمَالِهِمْ، وَ لِنُدَيْفَتِهِمْ مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ شَدِيدٍ لَا يَفْتَرُ عَنْهُمْ.

وَ إِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ عَنِ الشُّكْرِ وَ الطَّاعَةِ مُتَكَبِّرًا مُتَجَبِّرًا، وَ نَأَى بِجَانِبِهِ تَبَاعَدَ بِكَلِمَتِهِ. وَ قِيلَ: أَعْجَبَ بِنَفْسِهِ. وَ إِذَا مَسَّ الشَّرُّ قُدُو دُعَاءِ عَرِيضٍ أَي ذُو صِيَاحٍ طَوِيلٍ. وَ قِيلَ: قُدُو دُعَاءِ عَرِيضٍ أَي أَقْبَلَ عَلَى الدُّعَاءِ الْكَثِيرِ، وَ الْمَعْنَى: لَا يَشْكُرُ عَلَى النِّعْمِ وَ لَا يَصْبِرُ عِنْدَ فَقْدِ النِّعْمِ وَ لَا مَنَافَاةَ بَيْنَ قَوْلِهِ: «يُؤْسُ قَنُوطٌ» وَ بَيْنَ قَوْلِهِ: قُدُو دُعَاءِ عَرِيضٍ لِأَنَّ الْأَوَّلَ فِي قَوْمٍ وَ الثَّانِي فِي قَوْمٍ. وَ قِيلَ: يُؤْسُ قَنُوطٌ بِالْقَلْبِ دَعَاءً بِاللِّسَانِ. وَ قِيلَ: يُؤْسُ قَنُوطٌ مِنَ الصَّنَمِ دَعَاءً لِلَّهِ.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ثُمَّ كَفَرْتُمْ بِهِ الْآنَ، مَنْ أَضَلَّ مِمَّنْ هُوَ فِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ مَعْنَاهُ: الْم تَكُونُوا حِينِنْدُ مُشَاقِقِينَ. وَ قِيلَ: مَنْ أَضَلَّ مِمَّنْ صَارَ فِي شِقِّ غَيْرِ شِقِّ الْحَقِّ.

سُنْرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: الْآيَاتُ فِي الْآفَاقِ هِيَ مَنَازِلُ الْمَهْلِكِينَ خَاوِيَةً بِمَا ظَلَمُوا، كَقَوْلِهِ: مِنْهَا قَائِمٌ وَ حَصِيدٌ وَ بِنْرٌ مُعْطَلَةٌ وَ قَصْرٌ مَشِيدٌ. وَ فِي أَنْفُسِهِمْ مِنْ انْقِلَابِ الْأَحْوَالِ وَ تَدَاوُلِ الْآيَامِ. وَ قِيلَ: فِي أَنْفُسِهِمْ بِالْبَلَايَا وَ الْأَمْرَاضِ. وَ قِيلَ: فِي أَنْفُسِهِمْ كَانُوا نَطْفًا ثُمَّ عُلْفًا ثُمَّ مَضْغًا ثُمَّ عِظَامًا وَ لَحْمًا ثُمَّ صَارُوا مِنْ أَهْلِ التَّمْيِيزِ وَ الْعَقْلِ.

وَ قِيلَ: فِي الْآفَاقِ وَقَايِعُ اللَّهِ فِي الْأَمَمِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ يَوْمَ بَدْرٍ. وَ قِيلَ: فِي الْآفَاقِ مِنْ فَتُوحِ الْبِلَادِ وَ الْأَمْصَارِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ مِنْ فَتْحِ مَكَّةَ كَقَوْلِهِ: أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا. وَ قِيلَ: «فِي الْآفَاقِ» يَعْنِي: أَقْطَارَ الْأَرْضِ وَ السَّمَاءِ مِنَ الشَّمْسِ وَ الْقَمَرِ وَ النُّجُومِ وَ النَّبَاتِ وَ الْأَشْجَارِ وَ الْإِنْهَارِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ مِنْ لَطِيفِ الصَّنِيعَةِ وَ بَدِيعِ الْحِكْمَةِ وَ سَبِيلِ الْغَائِطِ وَ الْبَوْلِ حَتَّى أَنْ الرَّجُلَ لِيَأْكُلَ وَ يَشْرَبَ مِنْ مَكَانٍ وَاحِدٍ وَ يَخْرُجَ مَا يَأْكُلُ وَ يَشْرَبُ مِنْ مَكَانَيْنِ. وَ قِيلَ: فِي أَنْفُسِهِمْ إِحْيَاءُهُمْ عِنْدَ الصَّبَاحِ مِنَ النَّوْمِ. وَ قِيلَ: الْآيَاتُ فِي الْآفَاقِ «هُوَ مَا أَخْبَرَهُمُ النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِوُقُوعِهِ مِنَ الْفِتَنِ وَ ظُهُورِ الْآيَاتِ فِي آفَاقِ الْأَرْضِ بَعْدَهُ وَ لَمْ يَصَدِّقُوهُ ثُمَّ كَانَ كَمَا

اخبره. و قيل: هي طلوع الشمس من مغربها. و قيل: هي انشقاق القمر. قال بعض المفسرين: ان ابا جهل قال للنبي (ص): انتنا بعلامة، فانشق القمر بنصفين، فقال ابو جهل: يا معشر قريش قد سحركم محمد فوجهوا رسلكم في الآفاق هل عاينوا القمر كذلك فان عاينوا شيئا فهو آية و انا فذلك سحر، فوجهوا رسلهم في الارض فاذا الناس يتحدثون في انشقاق القمر، فقال ابو جهل: هذا سحر مستمر. فنزل: سُرِّيَهُمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ اَنْ الْقُرْآنَ وَ الْاِسْلَامَ وَ مُحَمَّدًا «حَقَّ».

أَوْ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ يَعْنِي: أَوْ لَا يَكْفِيكَ رَبُّكَ نَاصِرًا، كَقَوْلِهِ: أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ. و قيل: أو لم يكف بربك شهيدا لانجاز ما وعد. و قيل: أو لم يكف الانسان من الزاجر و الرادع عن المعاصي كون الله شهيدا عليه. و قيل: أو لم يكفهم من الدلائل شهادة ربك أنه على كل شيء من اعمالهم «شهيد».

أَلَا إِنَّهُمْ فِي مَرِيَّةٍ مِنْ لِقَاءِ رَبِّهِمْ فِي شَكٍّ مِنَ الْبَعْثِ وَ الْحِسَابِ، أَلَا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا، أَي عَالِمٌ بِكُلِّ شَيْءٍ قَادِرٌ عَلَيْهِ حَافِظٌ لَهُ.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: وَ مِنْ آيَاتِهِ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ وَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ... الآية كلام خداوندی که ملکش را عزل نیست و جدش را هزل نیست، عزش را ذل نیست و حکمش را رد نیست، او را ند نیست و از وی بد نیست. خدایی که جز از وی ملک نیست و ملک وی بسپاه و حشم نیست، عزت وی بطبل و علم و خیل و خدم نیست. پادشاهی که هفت آسمان رفیع ایوان درگاه او، هفت بساط منیع مقرر خاصگیان او، خورشید عالم آرای چون جام سیماب بحکمت او، هیکل ماه گاه چون نعل زرین و گاه چون درقه سیمین بقدرت او، عالم علوی و عالم سفلی همه نشانست بر وحدانیت و فردانیت او.

بر صنع اله بی عدد برهانست	در برگ گلی هزارگون پنهانست
روز از چه سپید و روشن و تابانست	آن را که ندید روز و شب یکسانست

کسی که خواهد تا ملکی را بسزا بداند و بشناسد نخست در ولایتش نگرد، آن گاه در سپاهش نگرد، آن گاه در صنع و فعلش نگرد، پس آن گاه درو نگرد تا او را بسزا بداند.

چنانستی که رب العزة گفتی: عبدی اگر خواهی که در ولایت نگری لله ملک السماوات و الارض و گر خواهی که در سپاهم نگری لله جنود السماوات و الارض و خواهی که در فعلم نگری فانظر الى آثار رحمت الله كيف يحيى الارض بعد موتها و خواهی که در صنع نگری و من آياته الليل و النهار و الشمس و القمر و خواهی که فردا در من نگری امروز از صنع من با من نگر بدیده دل ا لم تر الى ربك كيف مده الظل تا فردا بفضل من در نگری بدیده سر و جوه يومئذ ناضرة الى ربها ناظرة.

ای جوانمرد! هر که جلال حق بدانست و از صنع وی با وی نگرست مقصدش درگاه الله بود، دست تصرفش از کونین کوتاه بود، پای عشقش همیشه در راه بود، دلش در قبضه عزت پادشاه بود، بر ظاهرش



کسوت عبودیت بود، در باطنش حلیه نظر.

باسرار ربوبیت بود، بروز در راز بود، بشب در ناز بود، این که رب العزة گفت: وَ مِنْ آيَاتِهِ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ نه آن را گفت تا تو صورت آن به بینی و از آن در گذری، لیکن آن را گفت تا تو در آن تفکر کنی و حقایق آن باز جویی و بر رموز و اشارات آن واقف شوی، بدانی که شب خلوتگاه دوستانست، موسم و میعاد آشتی جویانست، وقت نیاز نمودن مریدانست، هنگام راز و ناز عاشقانست. بنده باید که با حق جل جلاله بروز در منزل راز بود، بشب در محمل ناز بود، بروز در نظر صنایع بود، بشب در مشاهده صانع، بروز با خلق در خلق بود، بشب با حق بود در قدم صدق، بروز در کار بود، بشب در خمار بود، بروز راه جوید، بشب راز گوید، تا حق لیل و نهار گزارده بود و از صورت بصفت رسیده بود، و آنچه گفت تعالی و تقدس: الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ آفتاب عنایت فهم کند و ماه معرفت که از برج ازلیت تابد و از مطلع قربت برآید و بر سینه دوستان تابد. آفتاب و ماه صورت زینت آسمان است که می‌فرماید جل جلاله: زَيْنًا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحِ آفتاب عنایت و ماه معرفت زینت دلهای مؤمنان است که می‌گوید: وَ زَيْنَةُ فِي قُلُوبِكُمْ ماه در آسمان گاه گاه بمیغ پوشیده شود لکن باطل نگرده، اشارت است که معصیت گاه گاه معرفت را بپوشد لکن هرگز باطل نکند.

قوله: لَا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَلَا لِلْقَمَرِ وَ اسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَهُنَّ آدم صلوات الله علیه در آن حال که بزئت مبتلا شد بسیار بگریست و بآخر سجده توبت بیاورد، در آن سجده توبت وی بمحل قبول افتاد، جبرئیل آمد و آدم را خبر کرد که توبت تو مقبول شد آدم از آن سجده سر برداشت و این بشارت از جبرئیل بشنید، بشکر این بشارت که یافت دیگر باره بسجده شتافت، سجده دیگر بیاورد، اول سجده عذر بود، دوم سجده شکر بود، تعلیم است مر بندگان را که در نماز دو سجده آرید یکی عذر زلتهای خواستن، دیگر شکر نعمتها کردن، و گفته‌اند: این دو سجده که بنده آرد در حال عبادت یکی حکایت حال ازلی است آن روز که رب العزة فرمود: أَسْتُ بِرَبِّكُمْ همه بسجود در افتادند در آن حال که خطاب حق شنیدند، دیگر سجده مثال حال ابدی است در وقت دیدار خداوند ذو الجلال اندر بهشت، چنانک در خبر است: «إِذَا سَطَعَ لَهُمْ نُورٌ فَيَخْرُونَ سَجْدًا فَيَقَالُ لَهُمْ: لَيْسَ هَذَا أَوَانُ السَّجُودِ بَلْ هَذَا أَوَانُ الْوُجُودِ».

يك سجده در حال وجود است دیگر سجده در حال شهود، بنده مؤمن چون این دو سجده بیارد بوقت نماز و هنگام راز، خویشتن را از آن عزیزان شمارد، سجده اول حال وجود انگارد، سجده دوم حال شهود انگارد، هم چنان بود که از ازل تا ابد در سجود گذارد. و گفته‌اند: دین خداوند که سبب رستگاری بندگان است و مایه آشنایی ایشان بنای آن بر دو چیز است: یکی نمایش از حق، دیگر روش از بنده. نمایش آنست که گفت جل جلاله: سَتْرِهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ، روش آنست که گفت: مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَ تَا از حق نمایش نبود از بنده روش نیاید، و آن نمایش هم در آیات آفاق است هم در آیات انفس، در آیات آفاق آنست که گفت: أَوْ لَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، و در آیات انفس آنست که گفت: وَ فِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ می‌گوید:

خویشتن را ننگرید و اندیشه نکنید در نهاد خویش که ربّ العالمین چندین دقایق حکمت و حقایق صنعت بقلم لطف قدم بر لوح این نهاد ثبت کرده و انوار اصطناع و آثار تکریم بر وی نگاشته، سری مدور که سرا پرده عقل است و مجمع علم از وی صومعة الحواس ساخته، این نهاد مجوّف و این شخص مؤلف، قیمت که گرفت بعقل و علم گرفت. قیمت آدمی بعقل است و حشمت او بعلم، کمال آدمی بعقل است و جمال او بعلم، پیشانی چون تخته سیم آفرید، دو ابرو بر مثال دو کمان از مشک ناب بروی بزه کرده، دو نقطه نور چشم در دو پیکر ظلمت ودیعت نهاده، صد هزار گل مورد از گلشن دو رخ او برآورده، سی و دو دندان بر مثال درّ در صدف دهان نهان کرده، مهری از عقیق آبدار بر وی نهاده، از آنجا که بدایت لب است تا آنجا که نهایت خلق است بیست و نه منزل آفریده و آن را مخرج بیست و نه حرف گردانیده، از دل سلطانی در وجود آورده و از سینه او را میدانی ساخته و از همت مرکبی تیز رو و از اندیشه بریدی مسرع، دو دست گیرا دو پای روا آفریده. این همه که رفت خلعت خلقت است و جمال ظاهر، و بالای این کمال و جمال باطن است، یکی تأمل کن در لطایف و عواطف ربانی و آثار عنایت و رعایت الهی که تعبیه این مشتی خاک است، و انواع کرامت و تخصیص قربت که بر ایشان نهاده که همه عالم بیافرید و بهیچ آفریده نظر محبت نکرد. بهیچ موجود رسول نفرستاد، بهیچ مخلوق پیغام نداد، چون نوبت بآدمیان رسید که بر کشیدگان لطف بودند و نواختگان فضل و معادن انوار، اسرار ایشان را محل نظر خود گردانید، پیغامبران بایشان فرستاد، فرشتگان را رقیبان ایشان کرد، سوز عشق در دلها نهاد، بواعث شوق و دواعی ارادت پیاپی کرد. مقصود ازین عبارت و اشارت آنست که آدمی مشتی خاک است، هر چه یافت ازین تشریفات و تکریمات همه لطف و عنایت خداوند پاک است. او جل جلاله عطا که دهد بکرم خود دهد نه باسحقاق تو، بجد خود دهد نه بسجود تو، بفضل خود دهد نه بفعل تو، بخدایی خود دهد نه بکدخدایی تو.

## ۴۲ - سوره الشوری - مکيه

## ۱ النوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللَّهِ بِنَامِ خَدَاوَنَدِ الرَّحْمَنِ فِرَاخِ بَخْشَايِشِ الرَّحِيمِ مَهْرَبَانَ

حم (۱) عسق (۲) كَذَلِكَ، این سوره حم

عسق، همچنين، يُوحِي إِلَيْكَ وَ إِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ بِيَعَامِ مِيدهد بتو و ایشان که پیش از تو بودند، اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ.

(۳) آن خدای توانای، آن راست دانش.

لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ أَوِ الرَّضِ هَرِ چِه در آسمانها و هر چه در زمینها وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ (۴) و اوست

آن برتر بزرگوار.

تَكَادُ السَّمَاوَاتُ كَامِيْدَ وَ نَزْدِيكَ بُوْدِ آسْمَانِهَا، يَنْقَطِرْنَ مِنْ فَوْقِهِنَّ كَهْ از زیر خویش درشکنند، وَ الْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ

رَبِّهِمْ وَ فَرِشْتَاغَانَ مِيَسْتَايِنْدِ خَدَاوَنَدِ خُوِيْشِ رَا وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ وَ أَمْرُش مِيخَوَانْدِ اِيْشَانَ رَا كَهْ در

زمیناند، أَلَا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَفْوُورُ الرَّحِيمُ. (۵) آگاه باشید که الله اوست آن آمرزگار بخشاینده.

وَ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ، وَ اِيْشَانَ كَهْ مِيخَدَايَانَ گِيْرِنْدِ فِرُوْدِ از او، اللَّهُ حَفِيْظٌ عَلَيْهِمُ اللَّهُ كُوْشِنْدِه وَ نَگَهَبَانَ

اِيْشَانِسْتِ بَرِ اِيْشَانَ، وَ مَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيْلٍ. (۶) تو بر ایشان کارساز و گماشته و نگهبان نیستی.

كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَمْ چِنَانَ بِيَعَامِ كَرْدِيْمِ بَتُو، فَرَأْنَا عَرَبِيًّا قَرَأَنِي تَازِي، لِنُنذِرَ أُمَّ الْقُرَى تَا بِيْمِ نِمَايِي مَرْدِمَانَ مَكِهْ رَا وَ مَنْ

حَوْلَهَا وَ هَرِ كَهْ گَرْدِ بَرِ گَرْدَانَ، وَ نُنذِرُ يَوْمَ الْجَمْعِ وَ آگَاهِ كِنِي وَ بِيْمِ نِمَايِي از روز فراهم آوردن خلق، لَا رَيْبَ فِيهِ، كَهْ

گمان نیست در آن، فَرِيْقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيْقٌ فِي السَّعِيْرِ. (۷) گروهی در بهشت و گروهی در آتش.

وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَهُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ أَكْرَهُ اللَّهُ خَوَاسْتِي، هَمْ هَلْ خَلَقَ رَا يَكْ گِرُوِهْ آفَرِيْدِي گَرْدِيْدِه وَ لَكِنْ يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي

رَحْمَتِهِ لَكِنْ مِيدَرَأْرَدِ او رَا كَهْ خَوَاهْدِ دَرِ بَخْشَايِشِ خُوِيْشِ، وَ الظَّالِمُونَ مَا لَهُمْ مِنْ وَلِيٍّ وَ لَا نَصِيْرٍ. (۸)

و ستمکاران ناگرویدگان آنند که نیست ایشان را هیچ یاری دهی و نه هیچ فریادری.

أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ فِرُوْدِ از او خَدَايَانَ گَرَفْتَنْدِ وَ يَارَانَ جِسْتَنْدِ فَالَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ اللَّهُ اوست که یاور و فریادرس

است، وَ هُوَ يُحْيِي الْمَوْتَى وَ اوست که زنده کند مردگان را، وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ. (۹) و اوست بر همه چیز توانا.

وَ مَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ وَ هَرِ چِيْزِي كَهْ دَرِ آن مَخْتَلَفِ شُوِيْدِ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ بَرِگَزَارْدَنِ آن وَ بَرِيْدَنِ آن بَا اللَّهُ است.

ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبِّي بَگُوْ آن اللَّهُ است خَدَاوَنَدِ مَنْ، عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ بَرِ او تَوَكَّلْ كَرْدَمِ وَ إِلَيْهِ أُنِيْبُ. (۱۰) و باو میگردم بدل و

بگردار.

فَاطِرُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ كَرْدِگَارِ آسْمَانَ وَ زَمِيْنَ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا شَمَا رَا هَمْ از شَمَا جَفْتَانَ آفَرِيْدِ، وَ مِنْ

الأنعام أزواجاً، وَ چَهَارپَايَانَ رَا هَمْ از چَهَارپَايَانَ جَفْتَانَ آفَرِيْدِ، يَدْرُوكُمْ فِيهِ مِيَأَفَرِيْنْدِ شَمَا رَا لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ مَانَنْدِه

نیست او را هیچیز وَ هُوَ السَّمِيْعُ الْبَصِيْرُ. (۱۱) اوست آن شنوا و بینا.

لَهُ مَقَالِيْدُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ اوست کُنِيْدِهَائِي آسْمَانَ وَ زَمِيْنَ، يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ فِرَاخِ مِيگَسْتَرَانْدِ رُوْزِي او رَا

که خواهد، وَ يَقْدِرُ وَ مِيفِرُوگِيْرِدِ بَانْدَازِه، إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيْمٌ. (۱۲) او بهر چیزی داناست.

شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ پِيْدَا كَرْدِ وَ نِهَادِ وَ رَاهِ سَاخْتِ شَمَا رَا از دِيْنِ، مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا آن چِيْزِ كَهْ وَصِيْتِ كَرْدِ اللَّهُ بَانَ

نوح رَا وَ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَ أَنْچِهْ پِيَعَامِ دَادِيْمِ بَتُو، وَ مَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيْمَ وَ مُوسَى وَ عِيْسَى وَ أَنْچِهْ وَصِيْتِ كَرْدِيْمِ

بأن، ابراهیم و موسی و عیسی را أنْ أقیّموا الدّینَ شریعت و وصیت باین بود که این دین را بیای دارید، و لا تَتَفَرَّقُوا فیهِ و میراکنید جوك جوك در آن، کُتِبَ عَلَی الْمُشْرِکِیْنَ کَرَانَ آمد بر انباز گیران با من، ما تَدْعُوهُمْ إِلَیْهِ آنچه می‌بایان خوانی ایشان را، اللَّهُ یَجْتَبِی إِلَیْهِ مَنْ یَشَاءُ اللَّهُ میگزیند بخود، او را که خواهد و یَهْدِی إِلَیْهِ مَنْ یُؤْتِیهِ (۱۳) و راه مینماید بخود او را که می‌باو گراید.

و ما تَفَرَّقُوا و دو گروه نشدند إلّا مِنْ بَعْدِ ما جاءَهُمُ العِلْمُ مگر پس آنکه بایشان آمد آگاهی و دانش بَعِیًّا بَیْنَهُمْ از افزون جویی و بدنیتی میان ایشان، و لَوْ لا کَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّکَ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى و گرنه آید سخنی از خداوند تو پیش شد از کرد ایشان تا هنگامی نام زد کرده، لَفَضِیَ بَیْنَهُمْ داوری بریدند میان ایشان در وقت، و إِنَّ الَّذِیْنَ أَوْرَثُوا الْکِتَابَ و اینان که کتاب قرآن دادند ایشان را مِنْ بَعْدِهِمْ از پس، لَفِی شِکِّ مِنْهُ مُرِیبٍ. (۱۴) در گمانی‌اند از این پیغام دل را سوزنده. فَلَذَٰلِكَ فَادْعُ بِأَنْ دین و آن شرع میخوان، و اسْتَقِمْ کَمَا أَمَرْتَ و بر ایستاده‌دار بان چنانک فرمودند ترا، و لا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ و بر بی‌راستیهای ایشان مرو، و قُلْ آمَنْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ کِتَابٍ و گوی بگرویم بهر نامه‌ای که الله فرستاد، و أَمَرْتُ لِأَعْمَلِ بَیْنَكُمْ و فرمودند مرا تا داد کنم و راست روم میان شما، اللَّهُ رَبُّنَا وَ رَبُّكُمْ اللَّهُ خداوند ماست و خداوند شما، لَنَا أَعْمَالُنَا وَ لَكُمْ أَعْمَالُكُمْ دین و کرد ما ما را، و دین و کرد شما شما را، لا حُجَّةَ بَیْنَنَا وَ بَیْنَكُمْ میان ما و میان شما پیگار نیست، اللَّهُ یَجْمَعُ بَیْنَنَا اللَّهُ با هم آرد ما را و إِلَیْهِ الْمَصِیرُ. (۱۵) و بازگشت با اوست.

و الَّذِیْنَ یُحَاجُّونَ فِی اللَّهِ و ایشان که می‌حجت جویند و آرند در الله مِنْ بَعْدِ ما اسْتُحِیْبَ لَهُ پس آنکه پاسخ کردند او را و بگرویدند باو حُجَّتَهُمْ دَاحِضَةً عِنْدَ رَبِّهِمْ حجت ایشان ایشان ناچیزست و نابرجای بنزدیک خداوند ایشان، و عَلَیْهِمْ عَذَابٌ و خشم الله بر ایشان، و لَهُمْ عَذَابٌ شَدِیدٌ. (۱۶) و ایشانراست عذابی سخت. اللَّهُ الَّذِی أَنْزَلَ الْکِتَابَ بِالْحَقِّ خدای اوست که نامه فرو فرستاد برآستی و المیزان و ترازو و ما یُذْرِکَ لَعَلَّ السَّاعَةَ قَرِیبٌ. (۱۷) دانا کرد ترا و چه دانی که رستاخیز نزدیک است.

یَسْتَعْجِلُ بِهَا الَّذِیْنَ لا یُؤْمِنُونَ بها ایشان بآن میشتاوند که نگروده‌اند بآن، و الَّذِیْنَ آمَنُوا مُشْفِقُونَ مِنْهَا و ایشان که گرویده‌اند ترسانند از آن، و یَعْلَمُونَ أَنَّهَا الْحَقُّ و میدانند که آن بودنی است، ألا آگاه بید و بدانید إِنَّ الَّذِیْنَ یُمارُونَ فِی السَّاعَةِ ایشان که در کار رستاخیز در گمان میباشند، لَفِی ضَلَالٍ بَعِیدٍ. (۱۸) ایشان در گمراهی‌اند دور.

### النوبة الثانية

این سوره «حم، عسق» سورة «الشوری» خوانند، و در مکیات شمرند.

ابن عباس گفت: جمله بمکه فرود آمد مگر چهار آیت: قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَیْهِ أَجْرًا تا آخر چهار آیت. و جمله سوره پنجاه و سه آیت است و هشتصد و شصت و شش کلمه و سه هزار و پانصد و هشتاد و هشت حرف. و در این سوره هفت آیت منسوخ است: الاولی قوله تعالی: وَ یَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِی الْأَرْضِ نسخ ذلك بقوله: وَ یَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِیْنَ آمَنُوا. الثانية. قوله: وَ ما أَنْتَ عَلَیْهِمْ بِوَكِیلٍ نسختها آیه السیف.

الثالثة قوله: لَنَا أَعْمَالُنَا وَ لَكُمْ أَعْمَالُكُمْ لا حُجَّةَ بَیْنَنَا وَ بَیْنَكُمْ نسخت بقوله: قَاتِلُوا الَّذِیْنَ لا یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ لا بِالْیَوْمِ الْآخِرِ. الرابعة قوله: وَ مَنْ كَانَ یُرِیدُ حَرْثَ الدُّنْیَا نُؤْتِهِ مِنْهَا نسخت بقوله: مَنْ كَانَ یُرِیدُ الْعَاجِلَةَ عَجَّلْنَا لَهُ فِیْهَا ما نَشَاءُ لِمَنْ نُرِیدُ.

الخامسة قوله: وَ الَّذِیْنَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْیُ هُمْ یَنْتَصِرُونَ وَ الَّتِی تَلِیْهَا نسخت بقوله: وَ لِمَنْ صَبَرَ وَ غَفَرَ إِنَّ ذَٰلِكَ لَمِنْ عَزْمِ

التأمور.

السادسه قوله: فَإِنْ أَعْرَضُوا فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا إِنْ عَلَيْكَ إِلَّا الْبَلَاغُ نَسَخْتَهَا آيَةَ السَّيْفِ.

السابعه قوله: قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى اخْتَلَفَ فِي تَأْوِيلِهَا وَ أَكْثَرَ الْمَفْسَرِينَ عَلَى أَنَّهَا نَسَخَتْ بِقَوْلِهِ: قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ.

و من فضائل هذه السوره: ما روى ابى ابن كعب قال رسول الله ص: من قرأ سورة حم عسق كان ممن تصلى عليه الملائكة و يستغفرون له و يسترحمون له.

قوله: حم، عسق. حسين فضل را پرسیدند، چونست که حروف تهجی در اوائل سور همه متصل نوشتند چون: المص، المر، كهيعص و حم عسق منقطع نوشتند، حم از عسق باز بریده؟ جواب داد: که حم مستقل است بنفس خویش كالحواميم قبله و بعده.

و مفسران این را دو آیت شمرند: حم يك آیت و عسق يك آیت، حم مبتدا و عسق خبره. و آن دیگر حروف تهجی در اوائل سور همه يك آیت شمرند.

و نیز اهل تأویل را اجماع است که كهيعص و اخوات آن از حروف تهجی است، و در حم خلاف است: قومی آن را از حیز حروف بیرون کردند و به حیز افعال بردند، گفتند معنی آنست که حم ای قضی ما هو كائن، اما در تفسیر این حروف مفسران دراز گفته‌اند، صحیح و سقیم، و ما لختی از آن که بحق نزدیکتر است بگوئیم.

ابن عباس بجواب نافع بن الازرق که از وی تفسیر این حروف پرسید گفت: حا، حلم خداوند است جل جلاله، میم مجد او، عین علم او، سین سناء او، قاف، قدرت او.

محمد بن کعب گفت: قسم است که رب العالمین یاد کرده، یعنی «اقسم الله بحلمه و مجده و سنائه و علمه و قدرته» انه كذلك يوحي اليك و الى الذين من قبلك» ای کما اوحينا الى سائر الانبياء من قبلك كذلك نوحى اليك.

و قيل اقسام الله بهذه الحروف ان لا يعذب من عاد اليه به لا اله الا الله مخلصا من قبله. و گفته‌اند آن روز که این آیت فرود آمد رسول خدا (ص) متغیر گشت. گفتند یا رسول الله چه رسید ترا که چنین متغیر گشتی؟ گفت مرا خیر دادند که در این امت من فتنه‌ها خواهد بود پیوسته تا بوقت نزول عیسی و خروج دجال.

از اینجا گفت شهر بن خوشب و عطاء بن ابی رباح در تفسیر حم عسق: حا، حرب يعزّ فيها الدليل و يذلّ فيها العزيز فى قريش، ثم تفضى الى العرب ثم الى العجم، ثم تمتد الى خروج الدجال. میم، ملك يتحول من قوم الى قوم. عین عدو لقريش يقصدهم. سین سبى يكون فيهم. قاف، قدرة الله النافذة فى خلقه.

و قيل معنى حم عسق ای قضی عذاب سيكون واقعا.

قوله تعالى: كَذَلِكَ يُوحى إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ قال ابن عباس: ليس من نبى صاحب كتاب الا و قد اوحى اليه حم عسق، فلذلك قال كذلك يوحي اليك و الى الذين من قبلك. قال مقاتل: نزل حكمها على الانبياء. و قيل حروف المعجم، يوحي اليك و الى الانبياء من قبلك. قرأ ابن كثير: يوحي، بفتح الحاء و حجه قوله: و لقد اوحى اليك و الى الذين من قبلك. و على هذه القراءة قوله الله العزیز الحكيم تبين للفاعل، كانه قيل من يوحي؟ فقيل الله العزيز الحكيم. و قيل تم الكلام عند و له و إلى الذين من قبلك، ثم تبدى فيقول، الله العزيز الحكيم.

قوله تعالى: لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ، ميگوید چنین پیغام میدهند بتو و بایشان که پیش از تو بودند، اینجا



سخن تمام شد، آن گه گویی الله آن توانای دانا است که او راست هر چه در آسمانها و در زمینها همه فلك و ملك اوست، وَ هُوَ الْعَلِيُّ اى الرفیع فوق خلقه الْعَظِيمُ. فلا اكبر منه.

قوله تعالى: تَكَاذُ السَّمَاوَاتُ يَنْفَطَّرُنَّ اى یتشققن من فوقهن یعنی ممن فوقهن، اى من عظمة الله و جلاله فوقهن، آسمانها نزدیک بود که همه در هم شکند از عظمت و جلال الله که بالای آسمانهاست. و قيل: تكاد السماوات كل واحدة منهن تنفطر فوق التي تليها من قول المشركين اتخذ الله ولدا نظيره، قوله تَكَاذُ السَّمَاوَاتُ يَنْفَطَّرُنَّ منه و تنشق الارض و تخر الجبال. هذا، ان ادعوا للرحمن ولدا. و قيل معناه قربت الساعة و انفطار السماوات. و قوله: وَ الْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ، اى باذنه، و قيل بشكره.

و يَسْتَغْفِرُونَ لمن فى الارض من المؤمنين، كقوله: وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا، و قال فى الكفار: و أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ الْمَلَائِكَةُ و استغفار الملائكة للمؤمنين شفاعتهم لهم، و قيل يسئلون لهم الرزق. أَلَا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ هذا بشارة باجابته للمستغفرين، قال بعضهم هيب فى الابتداء ثم بشر و الطف فى الانتهاء.

وَ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ اى اعوانا و انصارا، اشركوهم معه فى العبادة اللَّهُ حَفِيزٌ عَلَيْهِمْ حافظ لاعمالهم، فيجازيهم عليها، و ما أنتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ اى انما انت يا محمد رسول عليك البلاغ، و ليس عليك حملهم على الايمان. و قيل لم توكل عليهم حتى تؤخذ بهم.

وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا اى كما اوحينا الى الانبياء قبلك كتبا بلغات اممهم، اوحينا اليك قرآنا عربيا، بلغة قومك ليفهموا ما فيه.

لِنُنذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَ مَنْ حَوْلَهَا، يعنى لتنذر اهل مكة، و لتنذر من حولها، يعنى قرى الارض كلها، و سميت مكة ام القرى، لانها اشرف البلاد لكون الحرم و بيت الله العتيق فيها، و لان الارض دحيت من تحتها، فمحل القرى منها محل البنات من الامهات. وَ نُنذِرَ يَوْمَ الْجَمْعِ اى تنذر الناس بيوم القيمة فيكون مفعولا به لا ظرفا، و يوم الجمع يوم القيمة يجمع الله الاولين و الآخرين و اهل السماوات و اهل الارض، لا رَيْبَ فِيهِ اى لا شك فى الجمع انه كائن.

ثم بعد الجمع يتفرقون: فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ كقوله: يَوْمَئِذٍ يَصَّدَّعُونَ يعنى اصحاب اليمين و اصحاب الشمال و هو قوله: يَوْمَئِذٍ يَصْنَدِرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا.

قال ابن السماك: «ان خوف المنصرف للفريقين قطع نياط قلوب العارفين. روى عن عبد الله بن عمرو بن العاص، قال: «خرج علينا رسول الله (ص) و فى يديه كتابان. و فى رواية خرج رسول الله (ص) ذات يوم قابضا على كفيه و معه كتابان فقال: أ تدرن ما هذان الكتابان؟ قلنا، لا، يا رسول الله. فقال للذى فى يده اليمينى هذا كتاب من رب العالمين، باسماء اهل الجنة و اسماء آبائهم و عشائيرهم وعدتهم قبل ان يستقروا نطفا فى الاصلاب.

و قيل ان يستقروا نطفا فى الارحام، اذ هم فى الطينة منجدلون، فليس بزائد فيهم و لا بناقص منهم اجمال، من الله عليهم الى يوم القيمة.

فقال عبد الله بن عمرو ففيم العمل اذا؟ فقال اعملوا و سدّدوا و قاربوا فان صاحب الجنة يختم له بعمل اهل الجنة و ان عمل اى عمل. و ان صاحب النار يختم له بعمل اهل النار و ان عمل اى عمل. ثم قال: فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ عدل من الله عز و جل.

وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَهُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً. قال ابن عباس: اى على دين واحد.

و قال مقاتل: على ملة الاسلام كقوله: وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَى، و قوله وَ لَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ، وَ لَكِنْ يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ اى فى دينه الاسلام. وَ الظَّالِمُونَ اى الكافرون، ما لَهُمْ مِنْ وَلِيٍّ يَدْفَعُ عَنْهُمْ الْعَذَابَ، وَ لا نَصِيرَ يمنعهم من النار.

أَمْ اتَّخَذُوا يَعْنِي بَلِ اتَّخَذُوا، مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ اصناما يعبدونها قَالَهُ هُوَ الْوَلِيُّ، قال ابن عباس: وليك يا محمد (ص) و ولى من اتبعك و هو الذى ينفع ولايته يونس لا الصنم. وَ هُوَ يُحْيِي الْمَوْتَى وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. ليس فى السماء و الارض معبود تحيى الموتى غيره. و هو قول ابراهيم رَبِّي الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ.

و لما نزل العذاب بقوم يونس لجائوا الى عالم فيهم كان عنده من العلم شىء و كان يونس ذهب مغاضبا، فقال لهم قولوا يا حَى حَى لا حَى، يا حى يحيى الموتى، يا حَى لا الله الا انت، فقالوا ما، فكشف عنهم العذاب.

وَ مَا اِحتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ مِنْ اُمُورِ الدِّينِ وَ الدُّنْيَا، فَحَكْمُهُ إِلَى اللَّهِ اى فعلمه عند الله. و قيل معناه كلوا علمه الى كتاب الله و سنة الرسول كقوله:، فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ وَ قِيلَ: فَحَكْمُهُ إِلَى اللَّهِ وَ قد بين ذلك فى القرآن اما ظاهرا منصوصا و اما مضمنا فيه تضمينا قريبا المآخذ، او تضمينا بعيد المآخذ. قال مقاتل: ان اهل مكة كفر بعضهم بالقرآن و آمن بعضهم به فاخبر ان حكمهم الى الله يحكم يوم القيمة للمحق الى المبطل، فيصير المحق الى النعيم و المبطل الى الجحيم.

وَ قِيلَ يَحْكُمُ فِي الدُّنْيَا باظهار المؤمنين عليهم و قتلهم و اسرهم. ذَلِكَ اللَّهُ الَّذِي يَحْكُمُ بَيْنَ الْمُخْتَلِفِينَ هُوَ رَبِّي عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ فِي جَمِيعِ اُمُورِي وَ إِلَيْهِ أُنِيبُ فيما ينوبنى.

قوله تعالى: فَاطِرُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ، جَعَلَ لَكُمْ اى خلق لكم مِنْ أَنْفُسِكُمْ يعنى من جنسكم أزواجاً حلالاً، وَ مِنْ الْأَنْعَامِ أَزْوَاجاً اى اصناما، ذكورا و اناثا لترتفقوا بها. و قيل انما قال من انفسكم لان حواء خلقت من ضلع آدم. قال مجاهد:

نسلا بعد نسل من الناس، و الانعام يَدْرُؤُكُمْ فِيهِ اى يخلقكم فى البطن و فى الرحم، و قيل فى، هاهنا بمعنى الباء، تأويله: يخلقكم و يكثركم بالتزويج. لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ هذا رد على الذين اتخذوا من دونه اولياء و منسوق على قوله يُحْيِي الْمَوْتَى.

و الكاف زائده دخلت للتأكيد، و المعنى: ليس مثله شىء، و قيل مثل زائدة دخلت لتوكيد الكلام و تقديره: ليس كهو شىء، كقوله: فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ. و فى حرف ابن مسعود فان آمنوا بما آمنتم به . ثم قال: وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ

لنلا يتوهم انه لا صفات له كما لا مثل له، فقد تضمنت الاية اثبات الصفة و نفى التشبيه، و التوحيد كلمة بين هذين الحرفين: اثبات صفة من غير تشبيه و نفى تشبيه من غير تعطيل، فمن نزل عن الاثبات و ارعى اتقاء التشبيه وقع فى

التعطيل، و من ارتقى عن الظاهر و اتقى اتقاء التعطيل حصل على التشبيه و اخطأ وجه الدليل و على الله قصد السبيل.

لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ، اى مفاتيح السموات و الارض و من ملك المفتاح ملك الخزانة، و قال الكلبي: فى السماء خزانة المطر، و فى الارض خزانة النباتات، و قيل خزانة السموات الغيوب و خزانة الارض الآيات. يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ

يَشَاءُ وَ يَقْدِرُ، لان مفتاح الرزق بيده، إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ، من مصالح العباد، عَلِيمٌ فيعطيههم بقدر مصالحهم قوله: شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ الشَّرْعَ السَّنَةَ و الشرع المصدر و الشريعة السبيل المسنونة السوية، و القوم شرع فى الامر و الشارع

الطريق الذى لا يملكه مالك، و يكون الخلق فيه شرعا واحدا، شَرَعَ لَكُمْ، اى: بين لكم و تبين لكم و اختار لكم من الاديان ديننا، ما وَصَّى بِهِ نُوحًا اى: الذى امر به نوحا و قدم نوحا لانه اول من اوحى اليه الحلال و الحرام، و اول من اوحى

اليه تحريم الامهات و الاخوات و البنات، و الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَ مَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى وَ عِيسَى، اى شرع ذلك كله، قال مجاهد: لم يبعث الله نبيا، الا وصاه باقامة الصلاة و ايتاء الزكاة و الاقرار لله بالطاعة، فذلك دينه الذى شرع لهم و قال: هو التوحيد و البراءة من الشرك و قيل هو قوله: أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَ لَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ بَعَثَ الْإِنْبِيَاءَ كُلَّهُمْ بِأَقَامَةِ الدِّينِ وَ الْإِلْفَةِ وَ الْجَمَاعَةِ وَ تَرَكَ الْفِرْقَةَ وَ الْمَخَالَفَةَ.

قال على (ع): لا تتفرقوا فالجماعة رحمة و الفرقة عذاب، كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ، من التوحيد و خبر البعث و قيل ما خصصت به من النبوة و الرسالة، اى: ثقل عليهم ذلك، ثم قال: اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ اى يصطفى لنبوته و رسالته من يشاء من عباده و قيل يصطفى لدينه، مَنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ. اى: يرجع الى طاعته.

وَ مَا تَفَرَّقُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ، العلم هاهنا القرآن و هؤلاء المتفرقون هم اهل الكتاب تفرقوا على رسول الله (ص) فأمن به بعضهم و كفر به بعضهم، و قد كانوا قبل مبعثه مجتمعين على الايمان به، فلما بعث تفرقوا عليه من بعد ما جاءهم القرآن. بَعْثًا بَيْنَهُمْ، اى: حسدا و عداوة و البغى الحسد المطاع، و قيل المتفرقون اهل الاديان المختلفة، و العلم هو العلم باقامة الدين و ترك التفرق فيه و قيل جاءهم اسباب العلم فلم ينظروا فيها لانه ختم الاية بقوله: وَ إِنَّهُمْ لَفِي شَكٍّ، و الشك و العلم لا يجتمعان، بَعْثًا بَيْنَهُمْ، يعنى لابتغاء الدنيا و طلب ملكها. وَ لَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ، فى تأخير العذاب عنهم، إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى، و هو يوم القيمة، و الكلمة السابقة، قوله: بل الساعة موعدهم، لُقْضِي بَيْنَهُمْ، اى: لعوجلوا بالعذاب فى الدنيا، وَ إِنَّ الَّذِينَ أَوْرَثُوا الْكِتَابَ يَعْنِي الْيَهُودَ وَ النَّصَارَى مِنْ بَعْدِهِمْ، اى: من بعد انبيائهم مثل اليهود من بعد موسى و النصارى من بعد عيسى، لَفِي شَكٍّ مِنْهُ، اى: من كتابك الذى هو القرآن، مُرِيبٍ اى: شك مع تهمة. و قيل لهم العرب، أَوْرَثُوا الْكِتَابَ، بعد اليهود و النصارى فشكوا فيه. فَلِذَلِكَ فَادَّعُ، اى: فالى ذلك فادع كقوله: أَوْحَى لَهَا، اى: اوحى اليها و «ذلك»، اشارة الى ما وصى به الانبياء من التوحيد و اقامة الدين، وَ اسْتَقَمَّ كَمَا أَمَرْتَهُ، اى: اثبت على الذى امرت به من تبليغ الرسالة، و قيل استقم على طاعة الله كما امرت فى القرآن، وَ لَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ، و ذلك حين ارادوا منه المداهنة كقوله: وَ دُوًّا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ، فنهاه الله عن ذلك. و قيل نزلت فى الوليد بن المغيرة و شيبة بن ربيعة حين وعده الوليد ان يعطيه نصف ماله و وعده شيبة ان يزوجه ابنته ان رجع عن دعوته و دينه الى دين قريش، وَ قُلْ أَمَنْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ، اى: آمنت بكتب الله كلها، وَ أَمَرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمْ، اى: اسوى بينكم فى التبليغ.

قال قتادة: أمر أن يعدل، فعدل حتى مات و قيل معناه، امرت ان اسوى بينى و بينكم فاعمل بما أمركم به و انتهى عما انهيكم عنه، روى ان داود عليه السلام قال: ثلاث من كنّ فيه فهو الفانى: القصد فى الغنى، و الفقر و العدل فى الرضا و الغضب، و الخشية فى السرّ و العلانية، و ثلث من كنّ فيه اهلكته: شحّ مطاع، و هوى متبع، و اعجاب المرء بنفسه.

و اربع من اعطيهنّ فقد اعطى خير الدنيا و الآخرة: لسان ذاكر و قلب شاكر و بدن صابر و زوجة مؤمنة. اللَّهُ رَبُّنَا وَ رَبُّكُمْ لَنَا أَعْمَالُنَا وَ لَكُمْ أَعْمَالُكُمْ، يعنى إلها واحد و ان اختلفت اعمالنا فكل يجازى بعمله و لا يؤاخذ



بعمل غیره، لا حُجَّةَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ، ابن عباس گفت حجت اینجا بمعنی خصومت است، فالحجة بمعنی الحجاج كالخصومة بمعنی الخصام، میگوید: خصومت میان ما و شما بقتال نیست که مرا بدعوت، فرموده‌اند و بقتال نفرموده‌اند، پس چون او را بقتال فرمودند، این آیت منسوخ گشت. مجاهد گفت: حجت اینجا برهانست و بینت، و آیه محکم است، و منسوخ نه، ای: ظهر الحق و وضحت الدلائل و قامت الحجج فلا نحتاج الی حجة نقیمها، اما الاسلام و اما السیف. میگوید: پس از آنکه حق روشن گشت، بدلائل و حجت ما را حاجت نیست بدیگر حجت آوردن و دلائل نمودن، اکنون از شما اسلام پذیریم یا شمشیر؟ و گفته‌اند تأویل این سخن آنست که: لا تستوی الحجة بیننا و بینکم، حجتنا بالغة و حجتکم داحضة، حجت ما و حجت شما در دین یکسان نیست، حجت ما تمام است و روشن، رسیده بهر جای و بهر کس و حجت شما باطل و تباه، اللَّهُ يَجْمَعُ بَيْنَنَا، فی القيامة للخصومة، وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ و المعاد لفصل القضاء.

وَ الَّذِينَ يُحَاجُّونَ فِي اللَّهِ، ای یخاصمون فی دین الله نبیه. قال قتاده: هم اليهود، قالوا کتابنا قبل کتابکم و نبینا قبل نبیکم، فنحن خیر منکم. مِنْ بَعْدِ مَا اسْتُجِيبَ لَهُ ای: من بعد ما استجاب له العرب و دخلوا فی دینه لظهور معجزاته.

و قيل من بعد ما استجاب له اهل الكتاب و اقرّوا بنبوته لوجودهم نعته فی كتبهم و استفتحوا به. بیشترین مفسران میگویند که این آیت در شأن جهودان فرو آمد، که با مصطفی و با مؤمنان خصومت میکردند در کار دین و حجت میآوردند که کتاب ما بیش از کتاب شماست و پیغامبر ما پیش از پیغامبر شما آمد، ما بحق سزاتریم از شما، و دین ما به است از دین شما، رب العالمین فرمود: این خصومت بعد از آن کردند که نبوت وی اقرار داده بودند و بنعت و صفت وی که در توراة یافتند ایمان آورده و در وقایع بوی نصرت خواسته.

معنی دیگر: این خصومت که جهودان کردند با رسول، بعد از آن کردند که عرب او را منقاد شدند و دعوت وی اجابت کردند و بدین وی درآمدند، بآن معجزات ظاهر که از وی دیدند و حق بشناختند. قومی گفتند این مخاصمت قریش است و مشرکان با رسول خدا (ص) با مؤمنان در کار توحید، مِنْ بَعْدِ مَا اسْتُجِيبَ لَهُ ای: من بعد ما استجاب الله محمدا باظهار المعجزة الدالة علی نبوته، میگوید پس از آنکه رب العالمین، محمد را اجابت کرد بهر چه خواست از اظهار معجزات، و دلائل و آیات نمود بر صدق نبوت وی ایشان خصومت میکنند و حجت آرند، حُجَّتُهُمْ دَاحِضَةٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ، آن حجت ایشان تباه است و باطل، ناچیز و نابرجای، و قيل هؤلاء المحاجون هم المتكلمون فی الله عزّ و جل بغير الكتاب و السنة، مِنْ بَعْدِ مَا اسْتُجِيبَ لَهُ، ای: من بعد ما استجاب المؤمنون لرّبهم و آمنوا، باین قول، محاجت در الله، مخاصمت مبتدعان است با اهل سنت و افتحام متکلفان و خوض معترضان و تأویل جهمیان و ساخته فلسفیان که برأی و عقل خود در الله سخن گفتند، و صواب دید رأی و خرد خویش در این باب قانون ساختند، و معقول، فرابیش کتاب منزل و سنت مسند داشتند، پس از آن که مؤمنان و مخلصان فرموده الله را اجابت کردند و از کتاب و سنت

درنگذشتند، صواب دید رأی و عقل خود معزول کردند، و باذعان گردن نهادند و بسمع قبول کردند و راه تسلیم سپردند. آن گه فرمود: حُجَّتُهُمْ دَاحِضَةً عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ عَلَيْهِمْ غَضَبٌ وَ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ. حجت ایشان تباه است و بر ایشان خشم و عذاب الله است، رأی فرعون رأی ایشان که گفت: ما أُرِيكُمْ آيَاتِنَا مَا نَأْمُرُكُمْ بِهَا وَ ابليس پیشوای ایشان، و دوزخ سرای ایشان است.

اللَّهُ الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَ الْمِيزَانَ، ای: انّ الذی ادعوکم الی عبادتہ، هو اللّٰهُ الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ ای بالحقیقة و المیزان، یعنی العدل، و سمی العدل میزانا لانّ المیزان آلة الانصاف و التسویہ. و قیل معنی انزال المیزان الهامه الخلق، العمل به و امره بالعدل و الانصاف، کقوله: قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِيَاسًا.

و قیل: الهم اتخاذ المیزان، و قال علقمة المیزان محمد (ص) یقضی بینهم بالکتاب وَ ما یُذْرِيكَ يَا مُحَمَّدَ لَعَلَّ السَّاعَةَ قَرِيبٌ. و لم یقل قریبة لانّ تأنیثها غیر حقیقی و مجازه الوقت. و قیل معناه: اتیانها قریب و هذه الآية تدل علی البعث و علی الاستعداد للقیامة.

يَسْتَعْجِلُ بِهَا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا، و هم الذین كانوا یقولون: مَتَى هَذَا الْوَعْدُ، عَجَلٌ لَنَا قِطْنَا، ائْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا، قال مقاتل: ذکر النبی الساعة و عنده قوم من المشرکین، فقالوا تکذیبا و استهزاء: متى تكون الساعة؟ فانزل اللّٰهُ تعالیٰ هذه الآية، قوله: يَسْتَعْجِلُ بِهَا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا، یعنی ظنا منهم انها غیر آتیة، و قیل طمعا منهم انها غیر آتیة و قیل طمعا منهم فی ان یذكر النبی لها وقتا معینا، ثم یمضی الوقت فلا یقع فیصیر حجة لهم علیه. وَ الَّذِينَ آمَنُوا مُشْفِقُونَ مِنْهَا لِأَنَّهُمْ رَفَعُوا أَهْوَاءَهُمْ وَ لَا يَخَافُونَ عُقُوبَةَ اللَّهِ الْكَبِيرَةَ، یعنی الذین آمنوا و خوف اللّٰهُ العظیم، و یخافون عقوبته، و یعلمون أنّها الحقّ، الكائن لا محالة. و یعلمون انهم محاسبون علی اعمالهم.

أَلَا إِنَّ الَّذِينَ يُمَارُونَ فِي السَّاعَةِ، ای یجادلون فیها لیشککوا المؤمنین، و قیل الذین یدخلهم الشک فیجددون کونها، لفي ضلالٍ بَعِيدٍ. لانهم لو فکروا لعلوم انّ الذین انشأهم و خلقهم اول مرّة قادر علی ان یبعثهم.

### النوبة الثالثة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بِسْمِ اللَّهِ كَلِمَةً بِهَا مِنْ تَحَقُّقِ بِهَا، خلع علی نفسه رداء الافضال و البس قلبه جلال الاقبال، و افرد روحه بروح لطف الجمال، و استخلص سره بوصف كشف الجلال.

نام خداوندی که ذکر او آرایش گفتار است و مهر او روشنایی اسرار، دیدار او نزهت ابصار است و رضاء او در دار القرار خلعت ابرار.

روی گفتار روشن نشود تا نگویی توحید او، دل معنی شاد نگردد تا نجویی رضاء او، جان عقل ننازد تا نبویی گل شکر او. خدای که از ادراک عقول منزّه است جلال او، از احاطت او هام، مقدس است جمال او. آب و خاک چه داند قدر عزت صمدیت او؟ عقل و خرد چون رسد بکنه جلال بر کمال او؟

آدمی و پری کی دریابد نعوت احدیت و صفات سرمدیت او؟

عرش عظیم ذره‌ای در جنب قدرت او، وجود کل عالم قطره‌ای از بحر وجود او، جز دل سوختگان شکار نکند کمند جذب او، جز سینه آشنایان فکار نکند تیر بلاء او.

قال النبي (ص) عليه وآله وسلم: ان الله عز وجل ادخر البلاء لاوليائه كما ادخر الشهادة لاحبائه  
قوله: حم عسق قيل الاشارة من هذه الحروف الى علو شأن محمد.

فالحاء حوضه المورود، و الميم ملكه الممدود، و العين عزه الموجود، و السين سنائه المشهود، و القاف  
قيامه في المقام المحمود، و قربه في الكرامة من المعبود.

هر حرفی از این حروف اشارت بعلو مرتبت و کمال کرامت مصطفی است صلوات الله و سلامه عليه،  
که در خزائن غیب اوست که جواهر دولت دارد، و در دست روزگار اوست که حقوق جلالت دارد، پس از  
پانصد و اند سال تباشیر صبح روز دولت شریعت او تابنده، و شمع شمایل شرف سنت او فروزنده.

آسایش خلق از اقوال و اخبار او، آرایش دهر از شمایل شرف سنت و احوال و آثار او، ماه در عزت  
نقاب او، فلك در حسرت حجاب او. کمالش: نشان لطف رحمن، جمالش: ترجمان فضل یزدان، کمالش:  
آشوب دل مشتاقان، جمالش: عذر گناه عاشقان.

حاء اشارت است بحوض مورود او.

قال النبي (ص) «حوضی ما بین عدن الی عمان، شرابه اشد بياضا من اللين و احلى من العسل، من شرب  
منه شربة لم يظمأ بعدها ابدا و اول من يرده صعاليك المهاجرين.

ميم اشارت است بملك ممدود او: زويت لی الارض فاريت مشارقها و مغاربها و سيبلغ ملك امتی ما روی  
لی منها. عين، اشارت است بعزّ موجود او: وَ لِلّٰهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُوْلِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِيْنَ. سين، اشارت است بسناء  
مشهود او: وَ شَاهِدٍ وَ مَشْهُودٍ، الشاهد الانبياء و المشهود محمد. قاف اشارت است فراقيام او بر مقام محمود:  
عَسَىٰ اَنْ يَّبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا، و قرب او بدرگاه خداوند معبود: دَنَا فَتَدَلَّى، فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ اَوْ اَدْنَىٰ، وَ  
كَذٰلِكَ اَوْحَيْنَا اِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِنُنذِرَ اُمَّ الْقُرَىٰ وَ مَنْ حَوْلَهَا. ای محمد (ص) این قرآن که ما بتو دادیم منشور  
نبوت تو است، حجت رسالت تو، معجز دعوت تو، حبل الله المتين و نوره المبين و صراطه المستقيم، آن را  
بتو وحی کردیم تا تو بر عالمیان خوانی و ایشان را از قهر و سیاست ما آگاه کنی و از روز رستاخیز  
بترسانی. آن روز که: يجمع بين المرء و عمله و بين الجسد و روحه. آن روز که هر روحی با جسد خود  
شود و هر کسی بجزاء عمل خود رسد، نیکو کردار جزاء نیکو بیند و در نعيم بهشت نازد بشادی و آزادی. و  
بد کردار جزاء بد بیند و در آتش دوزخ سوزد بزاری و خواری. اینست که رب العالمين فرمود: فَرِيقٌ فِي  
الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ. كما انهم اليوم فريقان: فريق في راحة الطاعات و حلاوة العبادات و فريق في  
ظلمات الشرك و عقوبات الجحد، غدا فريق هم اهل اللقاء و فريق هم اهل الشقاء و البلاء.

قوله تعالى: فَاطِرُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَ مِنَ الْأَنْعَامِ أَزْوَاجًا يَذُرُّكُمْ فِيهِ،  
آفریدگار هفت آسمان و هفت زمین خداست و در آفرینش یگانه و یکتاست، نیستها را هست کننده، و زنبود،  
بود آرنده، و بهیچ هست نماننده. نه در قدرت او فتور، نه در قوت او قصور، قدر او از دریافت دور نه،  
فلش بآلت نه، صنعش بعلت نه، کردش بحیلت نه، عرش عظیم بیافرید و تاج فرق کون گردانید، ذره حقیر

بیافرید و از دیده‌ها بپوشید.

از روی قدرت، عرش چون ذره‌ای و از روی حکمت، ذره چون عرشی.

اگر بعالم قدرت نظر کنی، عرش ترا ذره نماید و اگر بعالم حکمت نظر کنی ذره ترا عرش آید.

از آنجا که قیاس عالم اساس بی‌نیازی است و جلال عزت الهی را وجود خلیقت بحقیقت نمی‌باید، و کون ایشان زحمتی مینماید، لکن خود فرموده جل جلاله: **خَلَقْنَاكُمْ لِتَرْبِحُوا عَلَيْنَا لَا لِتَرْبِحَ عَلَيْكُمْ**، شما را که آفریدم نه بدان آفریدم تا بر شما سود جویم، یا جلال عزت ما را از وجود شما پیوندی مینماید.

و لوجهها من وجهها قمر و لعینها من عینها کحل

لکن بدان آفریدم تا شما بر ما سود جوید و حظ خود از فضل ما بردارید.

صفت فضل برخاست بطلب مطیعان، صفت قهر برخاست بطلب عاصیان، صفت جلال و جمال برخاست بطلب عاشقان.

او جل جلاله قهری و لطفی داشت بر کمال، جلالی و جمالی داشت بی‌زوال.

خواست که این گنجها نثار کند، یکی را در باغ فضل تاج لطف بر سر نهد، یکی را در زندان عدل داغ قهر بر جگر نهد، یکی را در نار جلال بگدازد، یکی را در نور جمال بنوازد، شمعی از دعوت برافروخت که: **وَ اللَّهُ يَدْعُوا إِلَى دَارِ السَّلَامِ**، هزاران هزار بیچاره غمخواره خود را بر این شمع زدند و سوختند و ذره‌ای در این شمع نه نقصان پیدا آمد نه زیادت.

غم خواره آنم که غم من نخورد فرمان بر آنم که دل من ببرد

من جور و جفای او بصد جان بخرم او مهر و وفای من بیک جو نخرد

**لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ** الله خداوندیست که هیچ چیز و هیچ کس او را مانده نیست. و او را همتا و هم صفت و هم سر نیست، در اوصاف و در نعوت، در قدرت و در علم، در رد و در قبول، در نشان و در برهان، چنو کس نیست، هر که عقیده جان او این نیست، او را در دین بوی نیست.

این آیه بی راهی دو گروه بر آن دو گروه درست کرد: گروهی که گفتند صفت نیست و گروهی که گفتند ماندگی هست، بی‌صفتی نیستی است، و الله هست است. و ماندگی از انبازیست و الله تعالی از انباز و انبازی پاک است. او که ماندگی روا دارد، از حظیره اسلام بیرونست. و او که نفی صفت کند، زندیق است.

**حَقَّ جَلْ جَلَالِهِ فَرَمُود: لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ** و لم يقل ليس هناك شيء، فرمود آنجا هیچ چیز نیست، که آنجا صفت هست، اما چون صفت وی صفت نیست سمیع است، چنو سمیع هیچ نیست. بصیر است، چنو بصیر هیچ نیست. همانست که جای دیگر فرمود: **أَفَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ** الله را صفت بسزای ویست، خلق از آن دور، و مخلوق را صفت بسزای ویست و خالق از آن پاک. مخلوق موجود است بایجاد الله و الله موجود

است بقیام خویش باز لیت و هستی و بقاء خویش. مخلوق، زنده بنفس و غذا باندازه و هنگام، و الله زنده بحیاه خویش و بقاء خویش باولیت و آخریت خویش، بیکی و بیچند و بیچون. مخلوق، صانع است، بحیلت و آلت و کوشش و اندازه. و الله صانع است، بقدرت و حکمت، بیآلت و بیحیلت و بیعلت. هر چه خواهد چنانکه خواهد هر گه که خواهد، جلّ جلاله و تقدّست اسمائه و عزت صمدیته و حقت کلمته حقاً.

## ۲ النوبة الاولى

قوله تعالى: اللَّهُ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ، اللَّهُ بَارِكٌ دَانَسْتُ بَبِنْدِگَانِ خَوِش. يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ رُوزِي مِيدهد او را که خواهد، وَ هُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ (۱۹) و اوست با نیروی بیهمتا.

مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ، هر که بر آن جهان میخواید و پاداش آن را، نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ مَا خُودِ بَرَّ أَنْ جِهَانَ فَرَا فَرَانِيم، وَ مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا، و هر که بر این جهان را کشت کند و پاداش این جهان را کوشد، نُؤْتِيهِ مِنْهَا بَدِهِيمِ او را از آن چیز، وَ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ (۲۰). و او را در آن جهان بهره‌ای نه.

أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ، ایشان را انباز انست با خدای، شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ، که ایشان را می‌راهی نهند از دین، مَا لَمْ يَأْتِنِ بِهِ اللَّهُ، که الله و دستوری نداد، وَ لَوْ لَا كَلِمَةُ الْفَصْلِ، و اگر نه سخن راست و درست، لَقَضِيَ بَيْنَهُمْ، میان تو با ایشان کاری برگزارد آمده آمدید، وَ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۲۱) و ستمکاران ناگرویدگان را عذابی است دردناک.

تَرَى الظَّالِمِينَ مُشْفِقِينَ، ستمکاران را می‌بینی ترسان و هراسان، مِمَّا كَسَبُوا، از کرد بد خویش که می‌کردند، وَ هُوَ وَاقِعٌ بِهِمْ، و آن بایشان بودنی است، وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ، و ایشان که بگرویدند و کارهای نیک کردند، فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ، در مرغزارهای بهشته‌هایند، لَهُمْ مَا يَشَاؤُنَ عِنْدَ رَبِّهِمْ، ایشانراست هر چه ایشان خواهند بنزدیک خداوند ایشان، ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ (۲۲) آنست فضل بزرگوار.

ذَلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهَ عِبَادَهُ، این آنست که می‌بشارت دهد الله بندگان خویش را، الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ، ایشان که بگرویدند و کردارهای نیک کردند، قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا، گوی نمیخواهم از شما بر این هیچ مزدی، إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى، لکن بدوست داشتن که نزدیکی جوید، وَ مَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً وَ هَرِ كَه نِيكِي كُنْد، نَزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا، ما در افزائیم او را در آن نیکویی، إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ (۲۳). الله بزرگ آمرز است خردپذیر.

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا، میگویند که دروغی ساخت بر خدا.

فَإِنْ يَشَاءِ اللَّهُ يَخْتِمْ عَلَى قَلْبِكَ، اگر الله خواهد، مهر بر دل تو نهد وَ يَمْحُ اللَّهُ الْبَاطِلَ، و خود بخویشتن باطل و کژی از دلها بسترده، وَ يُحِقُّ الْحَقَّ، و راستی پیدا کند و باز نماید که راست است، بِكَلِمَاتِهِ، بسخنان خویش، إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۲۴) که او دانا است بهر چه در دلها است وَ هُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ، اوست که می‌پذیرد بازگشت از بندگان، وَ يَعْفُوا عَنِ السَّيِّئَاتِ، و می‌فرا گذارد بدیهای ایشان، وَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ



(۲۵). و میداند آنچه بندگان خواهند کرد.

و يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ، و پاسخ میکند ایشان را که بگرویدند و نیکبها کردند، و يَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ ناخواسته ایشان را میافزاید، و الْكَافِرُونَ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ (۲۶) و ناگرویدگان را عذابی است سخت.

و لَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ، و اگر الله روزی بر بندگان خویش، فراخ بگسترانیدی، لَبَعُوا فِي الْأَرْضِ، ایشان نافرمان و شدند در زمین و لَكِنْ يُنَزِّلُ بِقَدَرٍ مَا يَشَاءُ، لکن می‌فروفرستد روزی باندازه و آنچه خواهد. إِنَّهُ بِعِبَادِهِ خَبِيرٌ بَصِيرٌ (۲۷) او به بندگان خویش دانا است و بینا.

و هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا، و اوست که میفرستد باران، پس انك خلق نوميد شدند، و يَنْشُرُ رَحْمَتَهُ، و بخشایش خویش می‌پراکند و هُوَ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ (۲۸) و اوست آن خداوند یاری ده ستوده.

و مِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، و از نشانه‌های اوست آفرینش آسمانها و زمینها، و مَا بَتَّ فِيهِمَا مِنْ دَابَّةٍ، و آنچه در آن هر دو بپراکند از جنبنده و هُوَ عَلَى جَمْعِهِمْ، و او بر هم فرا آوردن ایشان، إِذَا يَشَاءُ قَدِيرٌ (۲۹) هر گاه که خواهد توانا است.

و مَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ، و هر چه بشما رسد از رسیدنی، فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ، بدان بگرد دو دست شما است، و يَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ (۳۰) و فراوانست که می‌فرو گذارد.

و مَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ، و شما نه آنید که در زمین او را عاجز آرید، و مَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ (۳۱) و شما را فرود از الله نه یاری ده است و نه فریادرس.

و مِنْ آيَاتِهِ الْجَوَارِ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ (۳۲) و از نشانه‌های اوست در دریا چون کوه.

إِنْ يَشَأْ يُسْكِنِ الرِّيحَ، اگر الله خواهد باد کشتی ران را بیاراماند، فَيَطْلَنَ رَوَاكِدَ عَلَى ظَهْرِهِ، تا فرو ایستاده، إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ (۳۳) در آن نشانه‌هایی است آشکارا، هر شکیبایی را سپاس دار.

أَوْ يُوقِعُهُنَّ، یا تباه کند آن کشتیها را، بما كَسَبُوا، بآن که ایشان کردند، و يَعْفُ عَنْ كَثِيرٍ (۳۴) و فراوانی هم فرا گذارد

و يَعْلَمُ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِنَا، و بدانند ایشان که می‌پیکار کنند نشانه‌های ما، مَا لَهُمْ مِنْ مَحِيصٍ (۳۵) که ایشان را از عذاب باز پس نشستن نیست.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: اللَّهُ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ ای بارّ بهم رفیق حفی. قال مقاتل: یعنی بالبر و الفاجر، حيث لهم يهلكهم جوعا بمعاصيهم. يدل عليه قوله: يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ، فكل من رزقه الله من مؤمن و كافر و ذی روح، فهو ممن يشاء الله ان يرزقه و قال الصادق (ع): اللطف في الرزق انه جعل رزقهم من الطيبات، و رزقهم من حيث لا يعلمون، و لم يدفعه اليهم بمرة بل يرزق كل عبد منهم، قدر ما يصلحه و يصلح له.

و قيل لطفه بهم ان لا يعاجلهم بالعقوبة كي يتوبوا. و قيل اللطيف الذي يعلم دقائق المصالح و غوامضها ثم

يسلك في ايصالها الى المستصلح سبيل الرفق، دون العنف. فاذا اجتمع الرفق في الفعل، و اللطف في العلم، تم معنى اللطف و لا يتصور كمال ذلك في العلم و الفعل الا لله وحده، يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ، كما يشاء، من شاء موسعا و من شاء مقتررا و من شاء حلالا و من شاء حراما و من شاء في خفض و دعة و من شاء في كد و عناء و من شاء بحساب و من شاء بغير حساب، وَ هُوَ الْقَوِيُّ، بتعذيب الكفار يوم بدر، العزیزُ في الانتقام منهم. مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ، اي ثواب الآخرة بعمله، نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ، فنعطيه بالواحد عشرا و مائة و اضعافا، و قيل: نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ، اي: نجمع له الدنيا و الآخرة، وَ مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا، ما قسمناه و من هاهنا للتبعض، وَ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ، اي: في خير الآخرة، مِنْ نَصِيبٍ لانه كَدَّبَ بها. قال قتاده: نُؤْتِهِ بقدر ما قسم له كما قال: عَجَّلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ، و قيل: ندفع عنه من آفات الدنيا، وَ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ.

این آیت در شأن قومی فرو آمد که با رسول خدا بودند در غزاها و با اعداء دین جنگ کردند، قومی را غرض، ثواب آخرت بود و رضاء حق، رب العالمین ایشان را وعده دیدار و رضاء خود داد در آخرت، و در دنیا ایشان را مال و غنیمت داد فضل آنان، ثواب آخرت. باز قومی منافقان بودند که غرض ایشان در آن حربها مال غنیمت بود نه ثواب آخرت، رب العزه ایشان را از آن مال غنیمت محروم نکرد، لکن از ثواب آخرت محروم ماندند، اینست که مصطفی (ص) فرمود: بَشِّرْ هَذِهِ الْأُمَّةَ بِالنَّارِ وَ الرَّفْعَةِ وَ النَّصْرِ وَ التَّمَكُّينِ فِي الْأَرْضِ، فمن عمل منهم عمل الآخرة للدنيا لم يكن له في الآخرة نصيب. و گفته‌اند که بر سلیمان پیغامبر مال و ملک و علم عرضه کردند که از این سه یکی اختیار کن، سلیمان علم اختیار کرد، مال و ملک فرافزودند او را.

أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ، هم قريش و كفرة العرب من خزاعه و غيرهم بحروا البحيره و سببوا السوائب و وصلوا الوصيلة و حموا الحامى و ذبحوا للطواغيت و جعلوا لله مما ذرأ من الحرث و الانعام نصيبا و نسئوا النسيء و بدلوا دين ابراهيم و تأويل الآية: الهم شركاء فيما شرع الله من الدين يشرعون معه غير شرعه. ما لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ، اي لم يأمر به الله. وَ لَوْ لَا كَلِمَةُ الْفَصْلِ، اي لو لا ان الله حكم في كلمة الفصل بين الخلق بتأخير العذاب عنهم الى يوم القيمة حيث قال: بَلِ السَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ، لَفُضِيَ بَيْنَهُمْ، لفرغ من عذاب الذين يكذبونك في الدنيا، إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الْآخِرَةِ.

تَرَى الظَّالِمِينَ، المشركين يوم القيمة، مُشَفِّقِينَ، اي: وجلين مِمَّا كَسَبُوا وَ هُوَ وَاقِعٌ بِهِمْ، اي: جزاء كسبهم واقع بهم لا محيص لهم عنه. وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ، الروضات و الروض جمع الروضة، و الرياض جمع الروض جمع الجمع، و هي الاماكن المعشبة المونقة ذات الرياحين و الزهر، لَهُمْ مَا يَشَاؤْنَ عِنْدَ رَبِّهِمْ، اي: لهم ما يتمنون و يشتهون في الجنة، ذَلِكَ اي اعطاء هذه الاشياء، هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ. النعيم الدائم على القليل من العمل.

ذَلِكَ اي: «الفضل الكبير» هو، الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهُ عِبَادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ، اي هو لهم خاصة

فانهم اهله. قرأ ابو عمرو و ابن كثير يبشر بفتح الياء و ضم الشين مخففاً، و التخفيف و التشديد فى المعنى واحد. قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى، ابن عباس گفت: این آیه بمدينه فرو آمد، و سبب نزول آن بود که، چون رسول خدا (ص) هجرت کرد بمدينه، انصار آمدند و گفتند: انك ابن اختنا و قد هدانا الله على يدك و تنوبك نواب و حقوق و ليس لك عندها سعة، فرأينا ان نجتمع لك من اموالنا شطرا فنأتيك به و تستعين على ما ينوبك.

انصار گفتند يا رسول الله تو خواهرزاده ماى و رب العالمين بوسیلت رسالت و نبوت تو، ما را هدایت داد و بمكان تو ما باسلام گرامى و عزیز گشتیم و حق تو بر ما واجب گشت و دانیم که ترا دستگاهی نیست و مالی نداری که حقها بدان بگذاری و آفتها بدان دفع کنی. اگر صواب بینی، تا ما شطری از مال خویش جدا کنیم و بر تو آریم و بعضی شغلهاى تو کفایت کنیم.

رب العالمين در شأن و جواب ایشان، این آیت فرستاد: قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا، بگو ای محمد نمى خواهم از شما بر این پیغام رسانیدن هیچ مزدی و لم یسئل نبی على البلاغ اجرا قط، و هرگز هیچ پیغامبر بر تبلیغ رسالت هیچ مزد، نخواست، همانست که آنجا گفت: قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ.

و در سورة الشعراء حکایت از جماعتی پیغامبران کرد که گفتند: وَ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أُجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ. آن گه گفت إنا المودّة في القربى. این استثناء منقطع است و متصل نیست و مودت از سخن اول مستثنی نیست و معنی آنست که لا أسئلكم عليه أجراً لكن ودونى فى القربى.

اکنون معنی این سخن بر سه وجه گفته اند: یکی آنست که: آمرکم ان تودوا اقاربی و اهل بیته، مزد نمیخواهم، لكن شما را میفرمایم که خویشان مرا و اهل بیت مرا دوست دارید. ابن عباس گفت: آن روز که این آیت فرو آمد گفتند يا رسول الله من قرابتك هؤلاء الذين وجبت علينا مودتهم. قال على (ع) و فاطمه و ابناهما و فيهم نزل: إنا يُريدُ اللهُ ليذهبَ عنكم الرجسَ أهلَ البیت.

و عن على ابن ابى طالب قال: شكوت الى رسول الله (ص) حسد الناس لى، فقال اما ترضى ان تكون رابع اربعة اول من يدخل الجنة انا و انت و الحسن و الحسين (ع) و ازواجنا عن ايماننا و شمائلنا و ذريتنا خلف ازواجنا و شيعتنا من ورائنا.

و عن زيد بن ارقم عن النبى قال: انى تارك فيكم الثقلين كتاب الله و اهل بيته، اذكرکم الله فى اهل بيته قيل لزيد بن ارقم من اهل بيته، قال: هم آل على و آل عقیل و آل جعفر و آل عباس و قال رسول الله لعباس بن عبد المطلب: و الذى بعثنى بالحق لا يؤمنون، حتى يحبوكم لى و قيل هم الذين تحرم عليهم الصدقة من اقاربه و يقسم فيهم الخمس و هم بنو هاشم و بنو المطلب الذين لم يفترقوا فى جاهلية و لا فى اسلام.

وجه دوم در معنی آیت، قول حسن بصرى است: اى لا أسئلكم عليه أجراً، لكن آمرکم بموده التقرب الى الله عز و جل و التودد اليه بالطاعة و العمل الصالح، مزد نمى خواهم لكن میفرمایم شما را بدوست داشتن هر کس که نزدیکی جوید بالله، بطاعت و عمل نیکو، و بر وفق این قول، هر کس که الله را فرمان بردار است



و تقرب را بوی نیکوکار است، واجب است بر تو که او را دوست داری و مودت وی فریضه دانی.

حسن بصری از اینجا گفت: من تقرب الی الله بطاعته، وجبت عليك مودته.

وجه سوم قول ضحاک و مجاهد و سدی و جماعتی مفسران. گفتند: این آیت بمکه فرو آمد و این خطاب با مشرکان قریش است و با کفار عرب که ایشان با یکدیگر میگفتند: اترون محمدا (ص) یسئل علی ما یتعاطاه اجرا؟ گویی این محمد باین کار که پیش گرفته، هیچ مزدی میخواهد؟ بجواب ایشان این آیت آمد که: لا أسئلكم علیه أجراً، لکن، آمرکم ان تودونی لاجل قرابتی و ان لم تصدقونی برسالتی فلا تؤذونی.

و روی انه قال صلی الله علیه و آله و سلم: یا قوم اذا ابیتم ان تتابعونی فاحفظوا قرابتی فیکم و لا تؤذونی فانکم قومی و احق بان تصلوا رحمی.

مزد نمی‌خواهم، لکن شما را می‌فرمایم که اگر مرا برسالت استوار نمی‌دارید و دعوت مرا اجابت نمیکنید، باری بحکم قرابت که میان من و شماست مرا مرنجانید و مرا دوست دارید و رحم پیوندید.

قال ابن عباس: لم یکن بطن من بطون قریش انا کان للنبی (ص) فیهم قرابة و قيل العرب کنا ولدته و قال بعض المفسرین: کان المشرکون، یؤذون رسول الله (ص) فانزل الله هذه الآیة، فامرهم فیها بمودة رسول الله (ص) و صلة رحمہ، فلما هاجر الی المدینہ و آواه الانصار و نصره احب الله عز و جل ان یلحقه باخوانه من الانبیاء علیهم السلام، حیث قالوا: و ما أسئلكم علیه من أجر، ان أجری انا علی رب العالمین. فانزل الله: قل ما أسئلكم علیه من أجر و ما انا من المتکلفین.

فصارت منسوخة بهذه الایة و هذا القول غیر مرضی لان مودة النبی (ص) و کف الاذی عنه، و مودة اقاربه، و التقرب الی الله بالطاعة و العمل الصالح من فرائض الدین، فلا یجوز نسخ شیء منها و المعنی الصحیح فی الآیة ما ذکرناه من اقایل السلف، و الله اعلم.

و مَنْ یَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا، الاقتراف الاکتساب، و الاعتمال ای: من یکتسب طاعة، نَزِدْ لَهُ فِيهَا، من الثواب حُسْنًا، بالتضعیف. و قيل معناه، یتبث علی القلیل من الطاعة الكثير من الثواب، ان الله غفور، لمن اذنب شُكُورًا لمن اطاع. و قيل غُفُورًا، لذنوب آل رسول الله شُكُورًا لحسناتهم.

أَمْ یَقُولُونَ، ای: بل یقولون یعنی کفار مکه، افتری علی الله کذبًا. فَإِنْ يَشَأِ اللهُ يَخْتِمُ عَلَى قَلْبِكَ، قال مجاهد: یربط علی قلبک بالصبر علی اذاهم، فلا یدخل قلبک حزن و لا ضیق. معنی آنست که کفار مکه میگویند که، تو بر الله دروغ میسازی، و این قرآن از بر خود می‌نهی و گر الله خواهد دل تو بربطه صبر ببندد، تا بر اذای ایشان صبر کنی و بر آنچه ایشان میگویند، در دل تو تنگی و اندوهی نیاید.

ان گه بر سبیل ابتدا گفت: وَ يَمْحُ اللهُ الْبَاطِلَ، ای: ان ما یقولونه باطل یمحه الله آنچه ایشان میگویند باطل است و الله آن را محو کند. وَ يُحِقُّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ، ای: یظهر الحق و یتبته بما انزل من کتابه، و ینصر دینه بوعده. و قيل: فَإِنْ يَشَأِ اللهُ يَخْتِمُ عَلَى قَلْبِكَ وَ يَمْحُ اللهُ الْبَاطِلَ، تم الکلام هاهنا و هذا کالوعدید للرسول (ص) و المراد به جواب الذین قالوا: افتری علی الله کذبًا فخرج الجواب مخرج الاستغناء، و المعنی: فان یشأ الله



يمسك ما اوحى اليك و يمح بنفسه الكفر من قلوب العابد بلا واسطة و لا سفارة، اين سخن هر چند كه ظاهر آن و عيد رسول (ص) می نماید اما جواب مشركان است كه میگفتند: اَقْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا و در اين جواب بی نیازی خود جل جلاله پیدا میکنند یعنی كه ما را حاجت بواسطه و سفارت نیست. اگر خواهيم مهر بر دل تو نهميم و قرآن كه بتو داديم از دل تو ببريم، تا فراموش كنى و بخودى خود، باطل و كفر از دلها بستریم، یعنی شما كه كافرين ايد چرا می گوئيد كه محمد (ص) بر الله دروغ می سازد؟، وى دروغ بر ما نمی سازد كه اگر سازد با وى اين كنيم كه گفتيم.

قوله: وَ يَمْحُ حَذْفُ الْوَاوِ مِنْهُ لَا لِلجَزْمِ وَ انما كتب فى المصحف على اللفظ كما كتب قوله: سَدَّعُ الزَّبَانِيَةَ. وَ يَدْعُ الْإِنْسَانَ مَحذُوفِ الْوَاوِ ثُمَّ قَالَ: إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ. اى: بضمان القلوب، فلو علم من قلبه انه هم بالافتراء لعاجله بالعقوبة، فكيف اذا نطق به و صرَّح.

وَ هُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ، اذا تابوا، لانه ان لم يقبل كان اغراء بالمعاصى، وَ يَعْفُوا عَنِ السَّيِّئَاتِ، اى: تجاوز عما كان منهم قبل التوبة من القبائح، وَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ. تأويله يعفو عنها و هو يعلم انهم يعودون اليها، فلا يمنعه.

علمه من عفوه و لا يرجع بعد عودهم الى السيئات عن عفوه نظيره. قوله عز و جل: وَ هُوَ الَّذِي يَنْوَقَاكُمْ بِاللَّيْلِ وَ يَعْلَمُ مَا جَرَحْتُمْ بِالنَّهَارِ ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ. التأويل: يبعثكم حتى تخوضوا فى مثل ما جرحتم بالنهار، فلا يمنعه علمه عن كلامكم. و قيل يعلم ما يفعلون اى: يعلم اعتقادهم، فلا يقبل الا التوبة النصوح، و التوبة النصوح ما روى جابر قال: دخل اعرابى على رسول الله و قال اللهم انى استغفرك و اتوب اليك سرىعا و كبر، فلما فرغ عن صلاته، قال له يا هذا ان سرعة اللسان بالاستغفار توبة الكذابين و توبتك تحتاج الى توبة. قال: و ما التوبة، قال: اسم يقع على ستة معان، على الماضى، من الذنوب: الندامة و لتضييع الفرائض: الاعادة و رد المظالم و ازاقة النفس فى الطاعة كما ربيتها فى المعصية و اذاقة النفس مرارة الطاعة كما اذقتها حلاوة المعصية و البكاء بدل كل ضحك ضحكته.

و قيل حقيقة التوبة ترك المعاصى نية و فعلا و الاقبال على الطاعة نية و فعلا.

و عن انس بن مالك قال قال رسول الله: الله اشد فرحا بتوبة عبده حين يتوب اليه من احدكم كان راحلته بارض فلاة فانفلتت و عليها طعامه و شرابه فايس منها، فاتى شجرة فاضطجع فى ظلها قد ينس من راحلته فبينما هو كذلك اذ بها قائمة عنده فأخذ بخطامها، ثم قال من شدة الفرح: انت عبدى و انا ربك اخطا من شدة الفرح. و فى رواية ابى هريره: الله افرح بتوبة عبده من العقيم الوالد و من الظمان الوارد فمن تاب الى الله توبة نصوحا، انسى الله حفظته و بقاع الارض خطاياها و ذنوبه. قرأ حمزة و الكسائى و حفص، وَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ. بالتاء، و هو خطاب للمشركين، و الباقرن بالياء لانه بين خبرين عن قوم فقال قبله عن عباده و بعده. وَ يَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ.

وَ يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ آمَنُوا، اى: يجيب الله الذين آمنوا، وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ، اذا دعوه كقوله: ادْعُونِي أَسْتَجِبْ

لَكُمْ، أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ. و قال ابن عباس: معناه يثيب الذين آمنوا و عملوا الصالحات على اعمالهم، وَ يَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ، سوى ثواب اعمالهم تفضلا منه. و فى رواية ابى صالح عن ابن عباس قال: وَ يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ آمَنُوا، اى. يشفعهم فى اخوانهم، وَ يَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ، يشفعهم فى اخوان اخوانهم.

و فى الخبر عن رسول الله (ص): وَ يَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ، الشفاعة لمن وجبت له النار، و قيل الذين آمنوا فى موضع الرفع و هو استجابة العبيد لربهم كقوله: فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي، وَ يَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ، اى يزيد الله لهم الهدى من فضله، كقوله: يَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى. وَ الْكَافِرُونَ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ.

فى الآخرة. معنى هر دو آيه آنست كه: الله تعالى توبه بندگان بپذيرد، هر گه كه باخلاص و صدق بوى باز گردند و توبه ايشان نصوح باشد و گناهان گذشته ايشان همه بيامرزد، هر چند كه ميداند كه ايشان پس از توبه گناه كنند، توبه ايشان رد نكند و از عفو خود فراپس نيابد و خواندن ايشان مر او را جل جلاله، اجابت كند، و كردار نيك ايشان را ثواب دهد، و بفضل خود، زيادتى بر سر نهد، اين كرامت و نواخت الله است مؤمنانرا هم در دنيا و هم در آخرت، و كافران را عذاب سخت است در دنيا و در آخرت.

وَ لَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ، اى لو جعلهم الله اغنياء لطغوا و بغوا بعضهم على بعض. قال ابن عباس: بغيمهم طلبهم منزلة بعد منزلة و مركبا بعد مركب و ملبسا بعد ملبس و قيل معناه: لتراخوا الى افساد الارض بان لا يحتاج بعضهم الى بعض فلا يتعاونوا قال شقيق بن ابراهيم: معنى الآية لو رزق الله العباد من غير كسب و تفرغوا عن المعاش و الكسب لطغوا و بغوا و سعوا فى الارض فسادا، و لكن شغلهم بالكسب و المعاش رحمة منه و امتنانا، وَ لَكِنْ يُنَزَّلُ بِقَدَرٍ مَّا يَشَاءُ، يوصل الرزق الى من يشاء كما يشاء بالقدر الذى يعلم مصلحته فيه.

گفته‌اند: اين آيه در شأن قومى از عرب فرو آمد كه بوقت خصب و فراخى نعمت، با محاربت و معادات يكديگر ميپرداختند و مال يكديگر بغارت ميبردند و در زمين تباه كارى ميکردند و بوقت قحط و جدوبت با انتجاع و تجارت و طلب رزق ميپرداختند.

و فى ذلك يقول الشاعر:

قوم اذا نبت الربيع بارضهم      نبتت عداوتهم مع البقل

خباب ارت گفت: اين آيه در شأن ما فرو آمد، جمع اصحاب صفه، كه بر اموال بنى قريظه و نضير و بنى قينقاع ما را نظر آمد، آن مواشى ايشان ديديم فراوان و عروض تجارت و نعمت بيكران، آرزوى آن در دل ما تحرك كرد و رب العالمين باين آيه ما را از سر آن تمنى فرا داشت و سكينه قناعت بدل ما فرو آورد.

مصطفى (ص) گفت: اخوف ما اخاف على امتى زهرة الدنيا و كثرتها.

و قال بعض الحكماء: ان من العصمة ان لا تجد. و قال مقاتل: يُنَزَّلُ بِقَدَرٍ مَّا يَشَاءُ فيجعل واحدا فقيرا و آخر غنيا. إِنَّهُ بِعِبَادِهِ خَبِيرٌ بَصِيرٌ.

روى انس بن مالك عن النبي (ص) عن جبرئيل عن الله عز و جل انه قال: «من اهان لى وليا فقد بارزنى بالمحاربة. و انى لاسرع شىء الى نصره اوليائى انى لا غضب لهم كما يغضب الليث الحرد و ما تقرب الى عبدى المؤمن بمثل اداء ما افترضت عليه، و ما زال عبدى المؤمن يتقرب الى بالنوافل حتى احبه، فاذا احببته، كنت له سمعا و بصرا و يدا و مؤيدا. ان دعانى اجبته و ان سألنى اعطيته و ما ترددت فى شىء انا فاعله ترددى، فى قبض روح عبدى المؤمن، يكره الموت و اكره مسانته و لا بدله منه و ان من عبادى المؤمنين لمن يسألنى الباب من العبادة، فاكفه عنه ان لا يدخله عجب فيفسده ذلك. و ان من عبادى المؤمنين لمن لا يصلح ايمانه الا الغنى و لو افقرته لا فسده ذلك. و ان من عبادى المؤمنين لمن لا يصلح ايمانه الا الفقر و لو اغنيته لافسده ذلك.

و ان من عبادى المؤمنين لمن لا يصلح ايمانه الا الصحة، و لو اسقمته لافسده ذلك.

و ان من عبادى المؤمنين لمن لا يصلح ايمانه الا السقم و لو اصلحته لافسده ذلك.

انى ادبر امر عبادى بعلمى بقلوبهم. «انى بعبادى خبير بصير».

وَ هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا، الْغَيْثَ الْمَطْرَ، سَمِيَ غَيْثًا لِأَنَّهُ غِيَاثُ الْخَلْقِ بِهِ يَقَانَهُمْ وَ عَلَيْهِ نَمَائِهِمْ. وَ قِيلَ الْغَيْثُ مِنَ الْمَطْرِ مَا يَكُونُ نَافِعًا، وَ يَكُونُ فِي وَقْتِهِ لِأَنَّ الْمَطْرَ قَدْ يَكُونُ مُضْرًا، وَ قَدْ يَكُونُ فِي غَيْرِ وَقْتِهِ، مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا، يَنْسُوا مِنْهُ لِتَأَخُّرِ نَزْوِلِهِ وَ الْغَيْثُ بَعْدَ الْيَأْسِ ادْعَى لَهُمُ إِلَى الشُّكْرِ، وَ يَنْشُرُ رَحْمَتَهُ نِعْمَتِهِ وَ خَصْبِهِ وَ قِيلَ مَطْرُهُ فَيَعِمُّ السَّهْلَ وَ الْجِبَلَ وَ الْعَامِرَ وَ الْغَامِرَ. وَ نَشْرُهَا، عَمُومُهَا، جَمِيعُ الْخَلْقِ. وَ هُوَ الْوَلِيُّ، أَي: وَلَى الْمُؤْمِنِينَ بِانزَالِ الْغَيْثِ، الْحَمِيدُ. الَّذِي لَا يَفَاهُ بِهِ إِلَّا مَدْحًا وَ لَا يَذْكُرُ إِلَّا حَمْدًا.

قال مقاتل: حبس الله المطر عن اهل مكة سبع سنين، حتى قنطوا، ثم انزل الله المطر فذكرهم نعمته، قوله: وَ مِنْ آيَاتِهِ، أَي من علامات قدرته، خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ، مع عظمهما و كثرة اجزائهما، وَ مَا بَثَّ أَي: خَلَقَ وَ فَرَّقَ فِيهِمَا مِنْ دَابَّةٍ، أَي: ذَى رُوحِ الْإِنْسِ وَ الْجِنِّ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ سَائِرِ الْحَيَوَانَ، وَ هُوَ عَلَى جَمْعِهِمْ، أَي: عَلَى أَحْيَانِهِمْ بَعْدَ الْمَوْتِ، إِذَا يَشَاءُ قَدِيرٌ. كَامِلُ الْقُدْرَةِ.

وَ مَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ، أَي غَمٍّ وَ أَلَمٍ وَ مَكْرُوهٍ، فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ، يَعْنِي فَهُوَ عَقُوبَةٌ لِلْمَعَاصِي الَّتِي اكْتَسَبْتُمُوهَا، كَقَوْلِهِ: قُلْ هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ، وَ مَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ قَرَأَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ وَ الشَّامِ، بِمَا كَسَبَتْ بِغَيْرِ فَاءٍ وَ كَذَلِكَ هُوَ فِي مَصَاحِفِهِمْ فَيَكُونُ مَا فِي أَوَّلِ الْآيَةِ بِمَعْنَى الَّذِي أَصَابَكُمْ بِمَا كَسَبَتْ بِغَيْرِ فَاءٍ وَ كَذَلِكَ هُوَ فِي مَصَاحِفِهِمْ فَيَكُونُ مَا فِي أَوَّلِ الْآيَةِ بِمَعْنَى الَّذِي أَصَابَكُمْ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ، وَ هُوَ مَعَ الْفَاءِ أَحْسَنُ وَ أَشْهَرُ فِي اللُّغَةِ كَمَا هُوَ فِي مَصَاحِفِ أَهْلِ الْعِرَاقِ لِأَنَّهُ شَرْطٌ وَ جَوَابُهُ، وَ يَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ. مِنَ الذُّنُوبِ، فَلَا يَعْاقِبُ عَلَيْهِ. وَ قِيلَ: يَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ.

من الناس فلا يعاجلهم بالعقوبة اما عطا و رحمة و اما زيادة فى العذاب و استدراجا.

قال الحسن: ما أصابكم من مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ، اراد به اقامة الحدود على المعاصى، وَ يَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ. فلم يجعل له حدا.

و قال الضحاك: ما تعلم رجل القرآن ثم نسيه الا بذنب، ثم قرأ: وَ مَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ، اى مصيبة اعظم من نسيان القرآن.

و قال الحسن: لما نزلت هذه الاية، قال رسول الله (ص): «و الذى نفسى بيده ما من خدش عود و لا عثرة قدم و لا اختلاج عرق الا بذنب و ما يعفو الله عنه اكثر.

و قال على بن ابى طالب (ع): الا اخبركم بافضل آية فى كتاب الله حدثنا بها رسول الله (ص)، ما أصابكم مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَ يَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ. قال و سافسرها لك يا على ما أصابكم، من مرض او عقوبة او بلاء فى الدنيا، فبما كسبت أيدىكم، و الله عز و جل اكرم من ان ينثى عليهم العقوبة فى الآخرة، و ما عفا الله عنه فى الدنيا، فالله احلم من ان يعود بعد عفو. و قال عكرمة: ما من نكبة اصابت عبدا فما فوقها الا بذنب لم يكن الله ليغفر له الا بها او درجة لم يكن الله ليلبغها الا بها.

و عن انس بن مالك عن رسول الله (ص) قال: اذا اراد الله بعبده الخير عجل له العقوبة فى الدنيا و اذا اراد بعبده الشر، امسك عليه بذنبه حتى يوافى به يوم القيمة.

وَ مَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ، اى: و ما انتم بفائتين هربا فى الارض، قال اهل اللغة اعجزته اى صيرته عاجزا و اعجزته فته و سبقتة، يعنى اذا اراد الله العقوبة بكم فلا تفوتونه حيثما كنتم و لا تسبقونه، وَ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ، يحفظكم، وَ لَا نَصِيرٍ. يدفع عنكم العذاب اذا حل بكم.

وَ مِنْ آيَاتِهِ الْجَوَارِ، يعنى السفن واحدها جارية و هى السائرة، فى الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ، يعنى كالجبال فى العظم. اِنْ يَشَأْ يُسْكِنِ الرِّيحَ الَّتِي تَجْرِيهَا، فَيَظِلُّنَّ رَوَاكِدَ عَلَى ظَهْرِهِ، يعنى فيبقين واقفة على ظهر البحر، تقول ركد الماء اذا وقف، اِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ. يعنى لكل مؤمن لان صفة المؤمن: الصبر فى الشدة و الشكر فى الرخاء.

و فى الخبر: الايمان نصفان، نصف صبر، و نصف شكر.

أَوْ يُوبِقُهُنَّ بِمَا كَسَبُوا يَهْلِكُ كَثِيرًا مِنْ السَّفِينِ و من فيها بذنوبهم أوبقتة ذنوبه اى: اهلكته، وَ يَعْفُ عَنْ كَثِيرٍ. فينجيهم، و قيل: يعف عن كثير. من ذنوبهم فلا يعاقب عليها وَ يَعْلَمُ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ، قرأ اهل الكوفة و الشام و يعلم برفع الميم استأنف به الكلام كقوله فى سورة التوبة: وَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ، و قرأ الآخرون و يعلم بالنصب على الصرف كقوله: وَ يَعْلَمُ الصَّابِرِينَ. اى: صرف من حال الجزم الى النصب استخفافا و كراهية لتوالى الجزم و كقول الشاعر:

لا تنه عن خلق و تأتي مثله عار عليك اذا فعلت عظيم

و معنى الآية، انما نعمل ذلك من العفو و الاهلاك وَ يَعْلَمُ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ انبياءنا «فى»، رد آياتنا، ان ليس لهم من، عذاب الله محيص.

مهرب و انه ليس بمنج من ذلك غير الله عز و جل.

## النوبة الثالثة

قوله تعالى عز و جل: الله لطيف بعباده، الله لطيف است به بندگان، رفيق است و مهربان بر ایشان لطف وی بود که ترا توفيق داد تا او را پرستیدی، توفيق کرد، تا از او خواستی دل معدن نور کرد تا نادیده دوست داشتی و نادر یافته بشناختی.

لطف وی بود که از تو طاعات موقت خواست و ثوابت مؤبد بداد عطاءً غيرَ مجذوذٍ.

لطف وی بود که نعمت بقدر خود داد و از بنده شکر بقدر بنده خواست فَأَنْقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ.

لطف وی بود که بنده را توفيق خدمت داد و آن گه هم خود مدحت و ستایش بر سر نهاد که: النَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ إِلَىٰ آخِرٍ.

لطف وی بود که بوقت گناه ترا جاهل خواند تا عفو کند أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ بوقت شهادت عالم خواند تا گواهی پذیرد إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ.

بوقت تقصیر ضعیف خواند، تا تقصیرت محو کند. وَ خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا.

آن درویش گوید، از سر سوز و نیاز در آن خلوت راز: الهی تو ما را ضعیف خواندی، از ضعیف چه آید جز از خطا و ما را جاهل خواندی و از جاهل چه آید جز از جفا و تو خداوندی کریم و لطیف، از کریم و لطیف چه سزد جز از کرم و وفا و بخشیدن عطا. سزای بنده آنست که چون لطف و رفق او جل جلاله بر خود بشناخت، دامن از کونین درچیند، بساط هوس در نوردد، کمر عبودیت بر میان بندد بر درگاه خدمت و حرمت لزوم گیرد، دیده از نظر اغیار بردوزد، خرمن اطماع بخلق بسوزد، با دلی بی غبار و سینه‌ای بی بار، منتظر الطاف و مبار الهی بنشیند تا حق جل جلاله بلطف خود کار وی میسازد. و دل وی در مهد عهد مینوازد اللَّهُ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ خدای را جل جلاله هم لطف است و هم مهر. بلطف او کعبه و مسجدها بنا کردند، بقهر او کلیساها و بت کدهها برآورند.

توفیق را فرستاد تا طلیعه لشکر لطف بود، خذلان را برانگیخت تا مقدمه لشکر عدل بود.

مسکین آدمی بیچاره که او را گذر بر لشکر لطف و مهر آمد، نداند که طلیعه لشکر لطف او را دربرگیرد بناز، یا مقدمه لشکر عدل او را بی پای فرو گیرد، زار و خوار.

ای درویش مبادا که لباس عاریتی داری و نمیدانی، مبادا که عمر میگذاری، زیر مکر نهانی. آه از پای بندی نهانی، فغان از حسرتی جاودانی.

ای بسا پیر مناجاتی که بر ظاهر اسلام عمری بسر آورده شب را بالونه آب گرم دیده کرده بروز سبحة تسبیح در دست گرفته و امیدی در سرانجام کار خویش بسته، بعاقبت چون رشته عمرش باریک شود، روز امیدش تاریک شود.

وَ بَدَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ مؤذنی بود چندین سال بانگ نماز گفته روزی بر مناره برفت، دیده وی بر زنی ترسا افتاد، در کار آن زن برفت، چون از مناره فرود آمد، هر چند با خویشتن برآویخت

برنیامد، بدر سرای آن زن ترسا شد، قصه با وی بگفت، آن زن گفت اگر دعوی راست است و در عشق صادقی، موافقت شرط است. زنار ترسای بر میان باید بست، آن بدبخت بطمع آن زن زنار ترسای بر بست،

بیم است که از عشق تو رسوا گردم      دفتر بنهم گرد چلیپا گردم  
گر تو ز پی رهی مسلمان نشوی      من خود ز پی عشق تو ترسا گردم

آن بیچاره خمر باز خورد، چون مست گشت، قصد آن زن کرد، زن بگریخت و در خانه‌ای شد آن بدبخت بر بام رفت تا بحیلتی خویش را در آن خانه افکند، خذلان ازلی تاختن آورد، از بام در افتاد و بر ترسای هلاک شد.

چندین سال مؤذنی کرده و شرایع اسلام ورزیده و بعاقبت بترسای هلاک شده و بمقصود نارسید وَ هُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ، او خداوندیست که توبه بندگان پذیرد، ناله صلحجویان نیوشد، عیب عذرخواهان پوشد.

اگر بتقدیر بنده‌ای صد سال معصیت کند، آنکه گوید تبت، الله گوید قبلت عبدی حرفت تو معصیت و صفت من مغفرت، تو حرفت خود رها نکنی، من صفت خود کی رها کنم. عبدی تا من توبه ندادم تو توبه نکردی، تا نخواندم، نیامدی، توبه دادن از من، توبه پذیرفتن بر من.

ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا توبه کردن تو، به ندم، توبه دادن من بحلم و کرم توبه کردن تو بدعا، توبه دادن من بعتا، توبه کردن تو بسؤال، توبه دادن من بنوال توبه کردن تو بانابت، توبه دادن من باجابت.

خبر درست است از مصطفی (ص) که فردا چون مؤمنان در بهشت شوند و در درجات و منازل خود فروآیند، بسیاری از زمین بهشت زیادت آید که آن را ساکنان نباشند، تا رب العزه خلقی نوآفریند و آن جایگاه بایشان دهد، اگر روا باشد از روی کرم که خلقی آفریند عبادت ناکرده و رنج نابرده و درجات جنات بایشان دهد، اولی‌تر و سزاوارتر که بندگان دیرینه را و درویشان خسته دل را از در بیرون نکند و از ثواب و عطاء خود محروم نگرداند. بروم و ترك و هند کس میفرستد تا نآمده را بیارد، آمده را کی راند.

در خبر است که روز قیامت بنده‌ای را بدوزخ میبرند، مصطفی (ص) ببیند، فرماید یا رب امتی، امتی، خطاب آید که یا محمد، تو ندانی که وی چه کرد، لختی از جفاهای آن بنده با وی بگویند، مصطفی (ص) گوید: «سحقا سحقا»

دور بادا و هلاک دور بادا و هلاک، چنانستی که رب العزه فرمودی: بنده من، او که ترا شفیع است چون بدانست جفاهای تو، از تو بیزار گشت تا بدانی که جز حلم من، نکشد بار جفاء ترا، جز فضل من نیوشد عیب و عوار تو.

وَ يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ يَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ این زیادت بقول مفسران اهل سنت، دیدار خداوند است جل جلاله.

هم چنان که جای دیگر گفت: لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَ زِيَادَةٌ و بنده که بیدار الله رسد، بفضل الله میرسد نه بطاعت خود، چنان که فرمود وَ يَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ فردا چون حق جل جلاله دیدار خود را بدوستان کرامت فرماید بتقاضای جمال خود کند نه بتقاضای بنده که بشر مختصر را هرگز زهره آن نبود که باین تقاضا پیدا آید. عجب کاریست، از آنجا که عزت غیرت است از دیده اغیار، نقاب نقاب اقتضا میکند و زانجا که کمال جمال است تجلی بر تجلی اقتضا میکند:

هر چند نهفت است بیرده در هموار نور دو رخس در همه آفاق عیانست

ابو بکر شبلی وقتی در غلبات وجد خویش گفت: «بار خدایا فردا همه را نابینا انگیز تا جز من ترا کسی نبیند» باز وقتی دیگر گفت: بار خدایا شبلی را نابینا انگیز، دریغ بود که چون من ترا ببیند، آن سخن اول غیرت بود بر جمال، از دیده اغیار و آن دیگر غیرت بود بر جمال از دیده خود. و در راه جوانمردان این قدم از آن قدم تمامتر است و عزیزتر.

از رشك تو بر کنم دل و دیده خویش تا اینت نبیند و نه آن داند بیش

و دلیل بر آنکه دیدار خداوند ذو الجلال فردا بتقاضای جمال او بود، خبر صحیح است که: «اذا دخل اهل الجنة، نودوا يا اهل الجنة انّ لكم عند الله موعدا يريد ان ينجزكموه... الحديث.

چون اهل بهشت در بهشت فرود آیند و در منازل و مساکن طیبه خود قرار گیرند، ندا آید که ای دوستان حق، شما را بنزدیک خداوند وعده‌ایست، حاضر آئید که حق جل جلاله بفضل خود آن وعده را تحقیق خواهد کرد، ایشان گویند آن چه وعده‌ایست؟! حذا وعده دوستان و گرچه خلاف بود، فکیف که آن وعده، خود عین صدق باشد و گفته مخلوقی است در حق مخلوقی: امطیینی و سوفی و عدینی و لا تفی، بهشتیان گویند، آن وعده موعود چیست؟ و نه آن باشد که ایشان ندانند که چیست لکن خود را بنادانی آورند.

این چنانست که شافعی را گفتند عاقل کیست؟ گفت: الفطن المتغافل دانایی که خود را بنادانی آورد. قال: فیکشف الحجاب فیظرون الیه. حق جل جلاله حجاب از دیده‌ها برگیرد تا در نگرند بخداوند خویش جل جلاله و عز کبریائه و عظم شأنه. وَ هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ الْعَيْثُ مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا، الاشارة من هذه الاية، ان العبد اذا ذبل غصن وقته و تكرر صفو وده و کسفت شمس انسه و بعد بساحات القرب طراوة عهده فریما ينظر الیه الحق بنظر رحمته فینزل علی سره امطار الرحمة و یعید عوده طریا و ینبت من مشاهد انسه وردا جنیا و انشدوا:

ان راعنی منك الصدود	فلعل ایامی تعود
و لعل عهدك باللوی	یحیی فقد یحیی العهود
و الغصن، ییبس تارة	و تریه مخضرا یمید





پیر طریقت گفت: چون نیک ماند آخر این کار، باول این کار. راه بدوست حلقه‌ایست، از او درآید و هم باو باز گردد، اول این کار بهار ماند و بشکوفه، مرد در او خوش بود و تازه و پرروح، پس از آن نشیبه‌ها و فرازها ببند، ناکامیها و تفرقه‌ها پیش آید که: در عبودیت هم جمع است و هم تفرقت و در مقامات هم نور است و هم ظلمت.

بنده در ظلمت تفرقت چندان پوشش ببند که گوید آه که می‌لرزم از آنک نیرزم، چه سازم جز زآنکه می‌سوزم، تا از این افتادگی برخیزم آن گه چه بود.

يُنزِلُ الْعَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا، ابر جود، باران وجود ریزد، سحاب افضال در اقبال فشاند، گل وصال در باغ نوال شگفته گردد، آخر کار باول باز شود.

بنده از سر ناز و دلالت گوید: بر خبر همی رفتم جویان یقین. ترس مایه و امید قرین. مقصود از من نهان و من کوشنده دین. ناگاه برق تجلی تافت از کمین، از ظن چنان ببند وز دوست چنین.

### ۳ النوبة الاولى

قوله تعالى: فَمَا أُوتِيْتُمْ مِنْ شَيْءٍ، هر چه شما را دادند از چیز، فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا آن ناپاینده است برسیدنی در زندگانی این جهان، وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَ أَبْقَى، و آنج بنزدیک الله است، به است و پاینده‌تر، لِلَّذِينَ آمَنُوا، ایشان را که بگرویدند، وَ عَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ (۳۶) و بخداوند خویش پستی میدارند.

وَ الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ، و ایشان که می‌پرهیزند، كِبَائِرَ الْإِثْمِ، از بزرگهای گناهان، وَ الْفَوَاحِشَ، و از کارهای زشت، وَ إِذَا مَا غَضِبُوا و چون در خشم شوند، هُمْ يَعْفُرُونَ (۳۷)، ایشان را می‌آمرزند.

وَ الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ، و ایشان که پاسخ میکنند خداوند خویش را، وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ، و نماز بیای میدارند، وَ أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ، و کار ایشان در میان ایشان در مشاورت بود، وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ (۳۸). و از آنج ایشان را روزی دادیم، هزینه میکنند.

وَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ، و ایشان آنند که چون افزونی جستن بایشان رسد، هُمْ يَنْتَصِرُونَ (۳۹). ایشان از کین میکشند و داد می‌ستانند.

وَ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا، پاداش بدی، بدی است هم چنان، فَمَنْ عَفَا وَ أَصْلَحَ، هر که فرا گذارد و آشتی کند، فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ، مزد او بر خدای است، إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ (۴۰). الله ستمکاران را دوست ندارد.

وَ لِمَنْ انْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ، و هر که کین کشد، پس ستم کردن او، فَأُولَئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ (۴۱). ایشان آنند که بر ایشان راهی نیست.

إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ، راه بر ایشانست که ستم میکنند بر مردمان، وَ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ، و افزونی میجویند در زمین، به بی‌حق، أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۴۲)، ایشانراست عذابی دردناکی.

وَ لِمَنْ صَبَرَ وَ غَفَرَ، هر که شکیبایی کند و بیامرزد، إِنَّ ذَلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ (۴۳). آن از کارهای جد

است و قصدهای درست.

وَمَنْ يُضِلِّ اللَّهُ، و هر که، الله او را بی‌راه کند، فَمَا لَهُ مِنْ وَلِيٍّ مِنْ بَعْدِهِ، او را یاری دهی نیست از پس الله، وَ تَرَى الظَّالِمِينَ لَمَّا رَأُوا الْعَذَابَ، و کافران را بین آن گه که ایشان عذاب ببینند، يَقُولُونَ هَلْ إِلَىٰ مَرَدٍّ مِنْ سَبِيلِ (۲۴)؟ می‌گویند، باز بردن را هیچ راهی هست؟

وَ تَرَاهُمْ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا، و بینی ایشان را که با ایشان مینمایند، خَاشِعِينَ مِنَ الدُّلِّ، فرومانده و از دست افتاده از خواری، يَنْظُرُونَ، مینگرند، مِنْ طَرَفٍ خَفِيِّ، از چشم نهان مینگرند.

وَ قَالَ الَّذِينَ آمَنُوا، و گرویدگان گویند، إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ وَ أَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، زیان‌کاران ایشانند که از خویشتن و کسان خویش درماندند، أَلَا إِنَّ الظَّالِمِينَ فِي عَذَابٍ مُقِيمٍ (۴۰) آگاه باشید که کافران در عذابی‌اند پاینده و همیشگی.

وَ مَا كَانَ لَهُمْ مِنْ أَوْلِيَاءَ، و ایشان را هیچ یاری دهی نبود، يَنْصُرُونَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ، که ایشان را فریاد رسد و یاری دهد فزود از الله، وَ مَنْ يُضِلِّ اللَّهُ، و هر که الله او را بی‌راه کند، فَمَا لَهُ مِنْ سَبِيلٍ (۴۶). او را هیچ راهی نیست.

اسْتَجِيبُوا لِرَبِّكُمْ، پاسخ کنید خداوند خویش را، مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ، پیش از آنکه روزی آید، لَا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ، که آن روز از خدای هیچ باز پس بردنی نیست، مَا لَكُمْ مِنْ مَلْجَأٍ يَوْمَئِذٍ، شما را آن روز، هیچ پناهی نه، وَ مَا لَكُمْ مِنْ نَكِيرٍ (۴۷). و نتوانید که گوئید، این نشاید و نباید.

فَإِنْ أَعْرَضُوا، اگر برگردند از پذیرفتن، فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا، که ترا بر ایشان نگهبان نفرستادیم، إِنَّ عَلَيْكَ إِلَّا الْبَلَاغَ، نیست بر تو مگر پیغام رسانیدن، وَ إِنَّا إِذَا أُنزِلْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً، و ما هر گه که مردم را بچشانیم از خویشتن بخشایشی، فَرَحَ بِهَا، شادی درگیرد بآن، وَ إِنْ نُصِيبُهُمْ سَيِّئَةً بِمَا قَدَّمْتَ أَيْدِيَهُمْ، و اگر رسد بایشان بدی، بکرد دو دست ایشان، فَإِنَّ الْإِنْسَانَ كَفُورٌ (۴۸). آدمی ناسپاس است.

لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ، خدایاست پادشاهی آسمانها و زمینها، يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ، می‌آفریند آنچه خواهد، يَهْبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنِئَاءً، می‌بخشد او را که خواهد فرزندان مالدینه، وَ يَهْبُ لِمَنْ يَشَاءُ الذُّكُورَ (۴۹). می‌بخشد او را که خواهد پسران.

أَوْ يُزَوِّجُهُمْ، یا ایشان را صنف صنف کند آمیخته، ذُكْرَانًا وَ إِنِئَاءً، نرینان و مادینان، وَ يَجْعَلُ مَنْ يَشَاءُ عَقِيمًا، و هر که را خواهد سترون کند نازاینده، إِنَّهُ عَلِيمٌ قَدِيرٌ (۵۰). او دانایی توانا است.

وَ مَا كَانَ لِنَبِيٍّ، هرگز نبود هیچ مردم را، أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ، که الله سخن گفتید با او، إِلَّا وَحِيًّا، مگر بنمودن در خواب، أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ، از پس پرده، أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا، یا رسول فرستد، فَيُوحِي بِلَاذْنِهِ مَا يَشَاءُ، تا پیغام رساند بدستوری و فرمان او آنچه می‌خواهد، إِنَّهُ عَلِيٌّ حَكِيمٌ (۵۱). او بر است زبر خلق، دانایی راست کار.

وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ، و هم چنان پیغام دادیم بتو، رُوحًا، نامه زندگانی دلها را، مِنْ أَمْرِنَا، از فرمان و سخن

ما، ما كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَ لَأِ الْإِيمَانُ، تو ندانستی که نامه چه بود و ندانستی که ایمان چه بود. وَ لَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا، لکن ما این نامه را روشنایی کردیم، نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا، راه مینمائیم باین نامه، هر که را خواهیم از بندگان خویش را.

وَ إِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۵۲). و تو راه می‌نمایی براه راست.

صِرَاطِ اللَّهِ، راه خدای، الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ، آن خدای که او راست هر چه در آسمانها و هر چه در زمینها، أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ (۵۳). آگاه باشید که با خواست خدا گردد، همه کارها.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: فَمَا أُوتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا، ای: اموالکم تنفعکم مدة حیاتکم فی الدنيا، و هو نفع سیر، وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَ أَبْقَى لِلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ. و منافع الآخرة المعدة للمؤمنين المتوكلين، خیر لانه امتع و الذ و ابقى، لانه دائم لا ينقطع، و قيل معناه فَمَا أُوتِيتُمْ مِنْ رِيشِ الدُّنْيَا فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لیس من زاد المعاد. و ثواب الآخرة، لا خیر وَ أَبْقَى لِلَّذِينَ آمَنُوا فِيهِ بَيَانُ انِ الْمُؤْمِنِ وَ الْكَافِرِ، يستويان، فی ان الدنيا متاع لهما يتمتعان بها و اذا صاروا الى الآخرة كان ما عند الله خيرا للمؤمن الذي يتوكل عليه و يفوض امره اليه و يفزع اليه بالدعاء في السراء و الضراء.

بیان آیت آنست که: دنیا و هر چه در آنست از لذات و شهوات و منافع، متاعی اندک است، بقدر حیاة آدمیان، مؤمن و کافر در آن یکسان: عرض حاضر یا کل منه البر و الفاجر. نیکان و بدان را از آن برخوردار است، چندان که زندگانی است، پس چون بآخرت بازگردند و بر الله رسند، آنچه الله ساخته، مؤمنان و متوکلان را بنزدیک خویش، از آن نعیم باقی و ملک جاودانی، آن نیکوتر است و بهتر که هرگز بترسد و منقطع نگردد، چنانکه رب العزة فرمود: أَكَلْهَا دَائِمٌ وَ ظِلُّهَا لَا مَقْطُوعَةٍ وَ لَا مَمْنُوعَةٍ، عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْدُودٍ.

قوله: وَ الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ، عطف على الذين آمنوا، و محله جر، و معنى آنست که نعیم باقی پاینده، مؤمنانرا ساخته و متوکلان را و ایشان را که از کبائر و فواحش پرهیز کنند، و من الكبائر و الفواحش، الاشرار بالله و اليأس من روح الله و الامن من مكر الله و عقوق الوالدين و قتل النفس التي حرم الله و قذف المحصنات و اكل مال اليتيم و الفرار من الزحف و اكل الربوا، و السحر و الزنا و اليمين الفاجرة و الغلول و منع الزكاة و شهادة الزور و كتمان الشهادة و شرب الخمر و نقض العهد و قطيعة الرحم. و اختلاف العلماء في عد الكبائر ذكرناه في سورة النساء و قوله: كَبَائِرَ الْإِثْمِ، اضافة الى الاثم، فان من الاثم الصغيرة و الكبيرة، و الصغيرة مغفورة اذا اجتنبت الكبيرة لقوله تعالى إِنَّ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ، نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ قَرَأَ حِمْزَةً وَ الْكِسَائِي كَبِيرَ الْإِثْمِ عَلَى الْوَاحِدِ هَاهُنَا وَ فِي سُورَةِ وَ النجم و المراد به الشرك. قاله ابن عباس قوله: وَ إِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ يَحْلَمُونَ وَ يَكْظُمُونَ الْغَيْظَ.

وَ الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ أَجَابُوهُ إِلَى مَا دَعَاهُمْ إِلَيْهِ مِنْ طَاعَتِهِ، وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ يَعْنِي الصَّلَوَاتِ الْخَمْسَ فِي



مواقبتها بشرائطها وَ أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ اى: اذا حزنهم امر استشاروا ذوى الرأى، منهم. اصله من الشور و هو الإخراج. سمى به لان كل واحد من المتشاورين فى الامر كذلك يستخرج من صاحبه ما عنده، وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ.

فى طاعة الله و الدين و قيل ينفقون مقرين بانه من رزق الله فان الكافر ايضا ينفق مما رزقه الله لكنه جاحد. وَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ اى: الظلم هُمْ يَنْتَصِرُونَ. ينتقمون من ظالميهم من غير ان يعتدوا، قال مقاتل: هذا فى المجروح ينتصر من الجارح، فيقتص منه. مدح هاهنا المنتقم من ظالمه و عذره فى الاية الثالثة و هى قوله: وَ لَمَنْ اَنْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ الاية. و مدحه فى آخر الشعراء فى قوله: وَ اَنْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا، و ذلك لانه يكره للمؤمن ان يعرض نفسه للذل. و فى الخبر: لا ينبغى للمؤمن ان يذل نفسه، قيل يا رسول الله و كيف هو، قال: يتعرض من البلاء لما يطيق.

و قيل نزلت هذه الآيات فى ابى بكر الصديق و قال ابن زيد: جعل الله المؤمنين صنفين.

صنف يعفون عن ظالميهم، فبدأ بذكرهم و هو قوله: وَ إِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ، و صنف ينتصرون من ظالميهم، و هم الذين ذكروا فى هذه الاية، و قال عطاء: هم الذين اخرجهم الكفار من مكة و بغوا عليهم، ثم مكنهم الله فى الارض حتى انتصروا ممن ظلمهم ثم ذكر الانتصار. بقوله: وَ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا، الاولى هى السيئة فى اللفظ و المعنى، و الثانية سيئة فى اللفظ و عاملها ليس بمسئء لانها مجازاة بالسوء لا توجب ذنبا كقوله: فَمَنْ اَعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اَعْتَدَى عَلَيْكُمْ قال مقاتل: يريد به القصاص فى الجراحات و الدماء و قال السدى هو ان يجاب قائل الكلمة القبيحة بمثلا من غير ان يعتدى فاذا قال اخزاك الله يقول، اخزاك الله. ثم ذكر العفو، فقال: فَمَنْ عَفَا يُعْفَى عَلَيْهِ عَنِ الظلمه وَ اَصْلَحَ بالعفو بينه و بين ظالمه، فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ. و فى الخبر اذا كان يوم القيمة نادى مناد: من كان له اجر على الله فليقم، قال: فيقوم عنق كثير، قال: فيقال ما اجركم على الله، قال: فيقولون نحن الذين عفونا عن ظلمنا و ذلك قوله عز و جل: فَمَنْ عَفَا وَ اَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ، فيقال لهم: ادخلوا الجنة باذن الله. و قال صلى الله عليه و آله و سلم: ما زاد عبد بعفو الا عزاء، و قال (ص): من سره ان يشرف له البنيان او ترفع له الدرجات فليعف عن ظلمه، و ليصل من قطعه و ليعط من حرمة.

إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ. هذا راجع الى السيئة الاولى. قال ابن عباس: يعنى الذين يبدئون بالظلم.

قوله: وَ لَمَنْ اَنْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ اى بعد ظلم الظالم، اياه فأولئك يعنى المنتصرين، ما عليهم من سبيل. بعقوبة و مؤاخذه و ملام.

إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ، اى يبدئون بالظلم وَ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ يعملون فيها بالمعاصى، اى: يطلبون فيها ما ليس لهم بحق، أولئك لهم، عَذَابٌ أَلِيمٌ.

وَ لَمَنْ صَبَرَ وَ غَفَرَ اى صبر على مظلمة و لم يقتص و لم ينتصر و تجاوز عنه، إِنَّ ذَلِكَ الصبر و المغفرة لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ. عزم الامور جدها و حقيقتها تقول عزمت عليك، اى: امرتك امرا جدا، و العزيمة و

الصريمة الرأى الجد، و قوله: فَإِذَا عَزَمَ الْأَمْرُ، اى: جد الامر.

و فى الخبر عن رسول الله (ص) فى بعض الاحكام عزيمة من عزمات ربه و العازم قريب من الحالف و تقول عزمت على الامر اذا اجمعت عليه جدك و صدق له قصدك.

وَ مَنْ يُضِلِّ اللَّهُ، بالخذلان، فَمَا لَهُ مِنْ وَلِيٍّ مِنْ بَعْدِهِ، اى: ما له احد يلى هدايته بعد اضلال الله اياه و خذلانه، وَ تَرَى الظَّالِمِينَ لَمَّا رَأَوْا الْعَذَابَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَقُولُونَ هَلْ إِلَى مَرَدٍّ مِنْ سَبِيلٍ. اى: هل الى رجعة الى الدنيا من حيلة فنؤمن بك.

وَ تَرَاهُمْ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا اى: يساقون اليها. انث العذاب حملا على المعنى و هو النار خاشعين اى: ساكتين متواضعين، مِنْ الذُّلِّ وَ الخزى، يَنْظُرُونَ مِنْ طَرْفٍ خَفِيٍّ اى بعين ضعيفة و طرف ساقط من الذل. و الطرف: العين، و اصله مصدر، فلم يجمع و قيل معناه: من طرف خفى النظر. اى: يسارقون النظر الى النار من الفرع لا يملئون منها اعينهم فينظرون اليها ببعض ابصارهم و قيل: الطرف الخفى عين القلب، اى: ينظرون الى النار بقلوبهم لانهم يحشرون عمياء، وَ قَالَ الَّذِينَ آمَنُوا، فى الاية اضمار، يعنى: و قال الذين آمنوا، يوم القيامة اذا عاينوا المشركين على هذه الحالة، إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ بَانَ صَارُوا الى النار، وَ أَهْلِيهِمْ: اى خسروا اهليهم فى الجنة اذ صاروا لغيرهم، أَلَا إِنَّ الظَّالِمِينَ فِي عَذَابٍ مُقِيمٍ. دائم لا يزول عنهم.

وَ مَا كَانَ لَهُمْ مِنْ أَوْلِيَاءَ، من اقرباء، يَنْصُرُونَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ اى يمنعونهم من عذاب الله، وَ مَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ سَبِيلٍ. طريق الى الوصول الى الحق فى الدنيا و الجنة فى العقبى قد انسد عليهم طريق الخير.

اسْتَجِيبُوا لِرَبِّكُمْ بِالْإِيمَانِ وَ الطاعة، مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ وَ هو يوم القيامة. و قيل يوم الموت، لا مَرَدَّ لَهُ مِنْ اللَّهِ اى: لا يرده الله، و قيل معناه يوم من الله لا يقدر احد على رده و دفعه، مَا لَكُمْ مِنْ مَلْجَأٍ يَوْمَئِذٍ، الملجأ هاهنا هو الوزر فى سورة القيامة، و المناص فى سورة ص، وَ مَا لَكُمْ مِنْ نَكِيرٍ. منكر يغير ما حل بكم من العذاب.

فَإِنْ أَعْرَضُوا عَنِ الْإِيمَانِ، فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا هَذَا كَقَوْلِهِ: وَ مَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ، و لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ، و قيل: ما ارسلناك عليهم حفيظا، تحفظهم على الايمان و تمنعهم من الكفر، إِنَّ عَلَيْكَ إِلَّا الْبَلَاغُ اى ليس عليك الا تبليغ الرسالة، و قد فعلت و هذا قبل ان امر بالقتال، وَ إِنَّا إِذَا أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً، نعمة و خصبا و سعة، فَرَحَ بِهَا اى: بطر لاجلها و زهى اعجابا بها، فلم يشكر من ازلهها و اسداها، وَ إِنْ تُصِيبْهُمْ سَيِّئَةٌ مَحْنَةٌ وَ قحط و ضيق، بما قَدَّمْتَ أَيْدِيَهُمْ اى: بسبب معاصيهم عقوبة لها، فَإِنَّ الْإِنْسَانَ كَفُورٌ. هذا من كفران النعمة، اى يسخط من قضاء الله و لم يره عقوبة و قيل ينسى و يجحد باول شدة جميع ما سلف من النعم. و يحتمل انه خاص و المراد به الكفر بالله سبحانه و لهذا ذكر بلفظ المبالغة ثم عظم نفسه عز و جل فقال: لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ، المعنى: فان لم يستجيبوا لك فاعرض عنهم و اعبد الله الذى له ملك السماوات و الارض له التصرف فيهما بما يريد يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ مِنْ غَيْرِ اعْتِرَاضٍ عَلَيْهِ، يَهْبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنَاءً فلا يكون له ولد ذكر. و فى الخبر: ان من يمن المرأة تكبيرها بالانثى قبل الذكر، و ذلك لان الله عز و جل بدأ بالاناث، فقال: يَهْبُ لِمَنْ

يَشَاءُ إِنَاثًا وَيَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ الذُّكُورَ. فلا تكون له انثى.

أَوْ يُزَوِّجُهُمْ ذُكْرَانًا وَإِنَاثًا اى: يجمع له بينهما فيولد له الذكور و الاناث.

معنى هذا التزويج التصنيف و الأزواج الاصناف، كقوله عز و جل: مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ اى من كل صنف حسن.

قال مجاهد: هو ان تلد المرأة غلاما ثم جارية ثم غلاما ثم جارية و قال ابن الحنيفة: تلد توأما غلاما و جارية و العرب تقول هؤلاء ولد فلان شطرة اذا كانوا بنين و بنات: وَ يَجْعَلُ مَنْ يَشَاءُ عَقِيمًا. فلا تلد و لا يولد له. قيل: هذه الاية خاصة فى الانبياء، يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ يعنى لوطا لم يولد له ذكر انما ولد له ابنتان، وَ يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ الذُّكُورَ. ابراهيم (ع)، لم يولد له انثى، كان له اولاد ذكور أَوْ يُزَوِّجُهُمْ ذُكْرَانًا وَإِنَاثًا، محمد (ص) ولد له بنون و بنات، وَ يَجْعَلُ مَنْ يَشَاءُ عَقِيمًا عيسى و يحيى كانا عقيمين لم يولد لهما ولد و قيل هذا على وجه التمثيل، و الاية عامة فى حق كافة الناس.

و عن عائشة قالت: قال رسول الله (ص): ان اولادكم هبة الله لكم، يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنَاثًا وَيَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ الذُّكُورَ، و اموالهم لكم اذا احتجتم اليها و قيل معنى الاية يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنَاثًا: و يهب لمن يشاء الدنيا وَيَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ الذُّكُورَ الْآخِرَةَ. أَوْ يُزَوِّجُهُمْ ذُكْرَانًا وَإِنَاثًا، الدنيا و الآخرة، وَ يَجْعَلُ مَنْ يَشَاءُ عَقِيمًا لا دنيا و لا عقبى، إِنَّهُ عَلِيمٌ بِمُصَالِحِ الْعِبَادِ، قَدِيرٌ، قادر على الكمال.

وَ مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكْلِمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا، سبب نزول اين آيت آن بود كه: جهودان گفتند: اى محمد تو دعوى نبوت ميكنى، مى گويى پيغامبرم و فرستاده الله بخلق، هيچ با الله سخن گويى و در وى نگرى چنان كه موسى بالله سخن گفت و در الله مينگرىست؟ و تا ترا با الله اين كلام و اين نظر نبود، چنان كه موسى را بود با او، ما بتو ايمان نياريم. مصطفى (ص) فرمود: لم ينظر موسى الى الله، حديث نظر مكثيد در حق موسى، كه موسى الله را نديد، سخن شنيد و لكن گوينده را نديد. رب العالمين بر وفق اين سخن وى، اين آيت فرستاد: قوله تعالى: وَ مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكْلِمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا، هرگز هيچ بشر را نبود پيش از تو اى محمد كه الله با وى سخن گفتى مگر از سه گونه: اما وحيا يوحى اليه او فى المنام او بالهام، و رؤيا الانبياء وحى. يك وجه آنست كه با نمودن در خواب يا افكندن در دل، و بيشترين وحى پيغامبران پيش از مصطفى (ص) از اين دو وجه بوده، يا الهام يا رؤيا. گفته اند، كه داود (ع) بالهام حق جل جلاله زبور بدانست تا از حفظ بنوشت، اما پيغمبران مرسل كه سيصد و سيزده اند ايشان فرشته اى راديدند، يا آواز فرشته شنيدند، يا كلام حق از پس پرده شنيدند. و روى ان النبى (ص) قال: من الانبياء من يسمع الصوت فيكون بذلك نبيا و منهم من ينفث فى اذنه و قلبه فيكون بذلك نبيا و ان جبرئيل، يأتينى فيكلمنى كما يكلم احدكم صاحبه.

هشام بن عروة عن ابيه عن عايشه: انّ الحرث بن هشام، سأل رسول الله (ص): كيف يأتيك الوحي فقال احيانا يأتينى مثل صلصلة الجرس و هو اشدّه على، فيفصم عنى و قد وعيت عنه ما قال، و احيانا يتمثل لى الملك رجلا، فيكلمنى فاعى ما يقول، قالت عائشة: و لقد رأيتّه ينزل عليه الوحي من اليوم الشديد البرد، فيفصم

عنه و ان جبينه، ليتفصد عرقا.

وجه دیگر سخن گفتن الله است، با بشر از پس پرده، چنان که با موسی (ع) گفت، کلمه و بینهما حجاب من نار، موسی از حق بی واسطه سخن شنید، حجاب در میان و رویت نه. و مصطفی (ص) شب معراج از حق جل جلاله سخن شنید بی واسطه و حق را دید بی حجاب، و مؤمنان فردای قیامت در بهشت حق را جل جلاله ببینند بی حجاب، و سخن وی شنوند بی واسطه. وجه سوم آنست که فرمود: **أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا أَمَّا جِبْرَائِيلُ** او غیره **من الملائكة فيوحى ذلك الرسول الى المرسل اليه، باذن الله ما يشاء الله.** ارسال رسول يك قسم نهاد از اقسام كلام يعنى که رسول فرستد تا پيغام رساند بدستورى و فرمان وی، چنان که جبرئیل را فرستاد بمحمد (ص) تا پيغام الله بگزارد و محمد (ص) را فرستاد بخلق تا پيغام الله برسانيد. الله با جبرئیل فرمود و جبرئیل با محمد (ص) گفت و محمد با خلق گفت: **قرأ نافع او يرسل برفع اللام على الاستيناف تقديره او هو يرسل رسولا فيوحى ساكنة الياء، وقرأ الآخرون او يرسل بنصب اللام، فيُوحى، بنصب الياء عطا على محل الوحي، لان معناه، و ما كان لبشر ان يكلمه الله الا ان يوحى اليه، او يرسل رسولا إِنَّهُ عَلِيٌّ حَكِيمٌ.** يدبر ما يرید.

**وَ كَذَلِكَ،** يعنى و كما اوحينا الى سائر رسلنا **أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا،** الروح هاهنا الوحي و الكتاب سمي روحا لانه حياة القلوب كما ان الارواح حياة الاجساد، ما كنت تدري يعنى قبل الوحي فى اربعين سنة، مَا الْكِتَابُ وَ لَمْ يَشْرَاعِ الْإِيمَانُ وَ معالمة، يعنى لو لا اصطفاؤنا اياك بالايمان و الكتاب و الرسالة، ما كُنْتَ تَدْرِي، قال محمد بن اسحاق بن خزيمة: **الايمان فى هذا الموضع الصلاة كقوله: وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ،** و اهل الاصول على ان الانبياء (ع) كانوا مؤمنين قبل الوحي و كان النبي (ص)، يعبد الله قبل الوحي على دين ابراهيم، و لم يتبين له شرايع دينه، **وَ لَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا** الهاء راجعة الى الكتاب لانه الاصل و الايمان، فرع، و الكتاب دليل على الايمان، و معنى جعلناه: الزمناه و رسمناه. و ليس جعل الخلق، و قوله: **فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَأْكُولٍ،** ليس معناه جعل الخلق، انما معنى الكلام، صيرناه، نَهْدِي بِهِ، اى: نرشد بالكتاب، **مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَ إِنَّكَ لَتَهْدِي،** اى لتدعو الى صراطٍ مُسْتَقِيمٍ. يعنى الاسلام، هدى الله الارشاد و هدى الرسول الدعوة.

**صِرَاطِ اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ خَلْقًا وَ مَلَكًا،** الا، كلمة تذكرة لتبصرة او تنبيه لحنة، **إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ.** اى: امور الخلاق فى الآخرة، فيجزئهم باعمالهم. هذا وعيد بالجحيم و وعد بالجنة و النعيم. قال بعض السلف: **احترق مصحف فلم يبق الا قوله: أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ.**

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: **فَمَا أُوتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَ أَبْقَى...** الاية، مفهوم آيت آنست كه: ايمان راست و توكل درست، كسى را بود كه در جمله احوال اعتماد بر ضمان الله كند و نظام كار و راستى حال خود، از عنایت و رعایت الله جوید، نه از دنیا و متاع دنیا، كه اين دنیا پلى گذشتنى است و بساطى در نوشتنى و منزلى كه بناكाम مى ببايد گذاشت و عمر عزيز سرمايه اى كه بی مراد، مى دربايد باخت. پس سزای

بنده آنست که از این آرایش دنیا کرانه گیرد و روی بآرایش دین نهد، تا فردا داغ خسار، برخسار خود نبیند و در هاویه حرمان و خسران نیفتد.

و فی الخبر: من جعل الهموم هما واحدا كفاه الله كل هم، و من تشعبت به الهموم لم يال الله في اى واد اهلكه.

دنیا همه پراکندگی است و گسستگی، بایستهای گوناگون و اندیشه‌های رنگارنگ، هر که این پراکندگی و این بایستهای بیهوده، از دل بیرون کند و بدلی صافی و سینه‌ای خالی و همتی عالی روی بقبله حق نهد، و جز درگاه او پناه خود نسازد، رب العزة همه اندوه وی، کفایت کند و از هر چه ترسد او را ایمن گرداند، و راهش بخود نزدیک کند.

ای درویش، اول این کار، زهر است و آخر، نوش، بدایت این راه بعد است، و نهایت راه حلقه قرب در گوش، و گر مثالی خواهی بشنو وصف الحال بو بکر شبلی قدس الله روحه: پیش از آنکه قدم در کوی طریقت نهاد، میر سیه پوشان بغداد بود، عادت داشت که دزدیده بمجلس جنید رفتی، ای من غلام آنکه دزدیده در این کوی سری دارد. روزی بر زبان جنید برفت که: اگر همه بت‌پرستان و ناکسان عالم را بفردوس اعلی فرود آورند، هنوز حق کرم خود نگزارده است. شبلی از جای برجست، نعرمزنان و جامه‌دران و گفت منم میر سیه‌پوشان و از ناکسی خویش، خروشان، چه کویی مرا پذیرد؟ در این حال جنید گفت: ای جوانمرد، بمراسلت موسی و هارون، چندین سال فرعون مدبر را میخواند تا بپذیرد، اگر بیابد سوخته‌ای موحد که بیای خود آید و درو زارد چون که نپذیرد. شبلی در کار آمد و هر چه داشت از ضیاع و اسباب و اموال، پاك در باخت و مجرد بایستاد، آن گه گفت: ای شیخ مرا چه باید کرد؟ گفت ترا در بازار باید شد و درپوزه باید کرد. هم چنان کرد تا چنان گشت که کس بوی چیزی نداد، پس جنید تازیانه‌ای بوی داد و گفت در این سردابه شو و دل را، با اندوه و درد دین پرداز و چشم را بآب حسرت و ندامت سپار، و هر گه، که جز حق در خاطرت گذر کند، باین تازیانه اندامهای خویش، در هم شکن.

شبلی سه سال در آن سردابه، آب حسرت از دیدگان همی ریخت و بر روزگار گذشته دریغ و تحسر همی خورد و زینهار همی خواست، بعد از سه سال، سکری در وی پدید آمد، همچون مستان، واله و سرگردان از آن سردابه بیرون آمد، کاردی بدست گرفت و در بغداد همی گشت و همی گفت: بجلال قدر حق که هر که نام دوست برد باین کارد، سرش از تن جدا کنم، آن خبر به جنید رسید، جنید گفت: او را شربت داده‌اند و مست گشته، از مستی و بیخودی میگوید، چون با خود آید ساکن شود. يك سال در آن مقامش بداشتند، چون از آن مقام درگذشت، دامن خویش پر از شکر کرد و بگرد محلها می‌گشت و میگفت: هر که بگوید الله، دهانش پر از شکر کنم. پس عشق وی روی در خرابی نهاد، پیوسته در همه اوقات همی گفت: الله الله، تا روزی که جنید گفت: یا با بکر، اگر دوست غائب است این غیبت کردن چراست؟ و اگر حاضر است این گستاخی و ترك ادبی از کجاست؟ سخن جنید او را ساکن کرد، پس جنید بفرمود تا او را بحمام بردند و موی



چند ساله از سر وی فرو کردند، آن گه، دست وی گرفت و بمسجد شونیزیه برد، هشتاد و اند کس، از این جوانمردان طریقت و سلاطین حقیقت حاضر بودند. بو الحسین نوری و بو علی رودباری و سمون محب و رویم بغدادی و جعفر خلدی و امثال ایشان.

جنید گفت: ای اصحاب و مشایخ، هر چه پیر ما سری سقطی قدس سره از ریاضت و مجاهدت از ما بدید، ما از این کودک بدیدیم، اگر اجازت فرمائید تا لباس بگرداند، باشد که برکات این لباس او را بر استقامت دین بدارد و اگر حق این لباس فرو نهد لباس، خود، از وی، داد خود بستاند. جنید بر پای خاست و مرقع از سر خود برکشید و در گردن شبلی افکند.

ای جوانمرد، گوهر وصال او نه چیز است که بدست هر دون همتی رسد، درّی است که جز در صندوق صدق صدیقان نیابند، عبهریست که جز در باغ راز و ناز دوستان نبینند، کسی را که این دولت در راه بود، اگر بهزار کوی فرو شود، آخر هر کوی بخود بر بسته بیند، تا قبله وی، یکی گردد و مقصد وی یکی شود، یک دل و یک همت بود، کار از یک جای و حکم از یک در بیند. و الیه الاشارة بقوله: أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ. منه الابتداء و الیه الانتهاء، قال الله تعالى: وَ أَنْ إِلَى رَبِّكَ الْمُنْتَهَى، وَ اللَّهُ خَيْرٌ وَ أَبْقَى.



## ۴۳- سورة الزخرف- مکیه

## ۱ النوبه الاولى

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ قَوْلُهُ تَعَالَى: بِسْمِ اللّٰهِ بِنَامِ خَدَاوَنْد، الرَّحْمٰن، فَرَاخِ بَخْشَايِش، الرَّحِیْمِ مَهْرِبَانَ.

حم (۱) بحلم من و بمجد من وَ الْكِتَابِ الْمُبِينِ (۲). و باین نامه روشن،

إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا، مَا كَرْدِيمِ قُرْآنِي تازی، لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (۳) تا مگر شما دریابید.

وَ إِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ، و این نامه در مهینه همه کتابهاست، لَدَيْنَا نَزْدِيكَ مَا، لَعَلِّي حَكِيمٌ (۴) بلند قدر است.

أَفَنْضِرِبُ عَنكُمُ الذِّكْرَ صَفْحًا، باش ما این سخن و این پیغام از شما باز گردانیم، أَنْ كُنْتُمْ قَوْمًا مُسْرِفِينَ (۵)،

از بهر آنکه شما گروهی گرانکارانید.

وَ كَمْ أَرْسَلْنَا مِنْ نَبِيٍّ فِي الْأَوَّلِينَ (۶) و چند فرستادیم از پیغامبر، در پیشینان و گذشتگان.

وَ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ نَبِيٍّ، و نیامد بایشان هیچ پیغامبری، إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤْنَ (۷) مگر افسوس میکردند برو.

فَأَهْلَكْنَا أَشَدَّ مِنْهُمْ بَطْشًا، هَلَاكَ كَرْدِيمِ و تباه، با نیروتر از ایشان و با زورتر، وَ مَضَى مَثَلُ الْأَوَّلِينَ (۸) و

برفت پیش از این پیشینان را که مثل زند بآن.

وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ، و اگر پرسی ایشان را: که آفرید آسمانها و زمینها، لَيَقُولُنَّ

خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ (۹). ایشان گویند آن توانای دانا آفرید آن را.

الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا، او آنست که شما را زمین آرامگاه کرد، وَ جَعَلَ لَكُمُ فِيهَا سُبُلًا، و شما را در آن

راهها ساخت، لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (۱۰). تا راه میدانید برد.

وَ الَّذِي نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ. و آنست که فرو فرستاد از آسمان آبی باندازه، فَأَنْشَرْنَا بِهِ بَلْدَةً مَيِّتًا، زنده

کردیم بآن آب، زمینی مرده، كَذَلِكَ نُخْرِجُونَ (۱۱). هم چنان که بیرون آرند.

وَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا، و آنست که بیافرید همه گوناگونها و جنسها، وَ جَعَلَ لَكُمُ مِنَ الْفُلْكِ وَالْأَنْعَامِ، و

شما را بیافرید از کشتیها و ستوران، مَا تَرَكُبُونَ (۱۲). آنچه بر آن برنشینید.

لَيَسْتَوُوا عَلَى ظُهُورِهِ، تا راست نشینید بر پشتهای ستوران، ثُمَّ تَذَكَّرُوا نِعْمَةَ رَبِّكُمْ، آن گاه نیکوکاری خداوند

خویش یاد میکنید، إِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ، آن گاه که بر ستور راست نشینید.

وَ تَقُولُوا وَ أَنْ گه گوئید، سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا، پاکی و بی عیبی او را که زیر دست کرد و نرم ما را این

ستور، وَ مَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ (۱۳) یا نه، ما با او برنتوانستیم و برنیامدیم، وَ إِنَّا إِلَى رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ (۱۴) و ما

در این نعمت با خداوند خویش میگردیم.

وَ جَعَلُوا لَهُ مِنْ عِبَادِهِ جُزْءًا او را از رهیگان او بهره ای ساختند، إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ مُبِينٌ (۱۵) این مردم

ناسپاسی است آشکارا.

أَمْ اتَّخَذَ مِمَّا يَخْلُقُ بَنَاتٍ، باش از آنچه خود آفرید، دختران گرفت و مادینه گزید خود را، وَ أَصْفَاكُم بِالْبَنِينَ

(۱۶) و شما را خالص کرد و برگزید پسران.

وَ إِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ، وَ آن گه که بشارت دهند یکی را از ایشان، بِمَا ضَرَبَ لِلرَّحْمَنِ مَثَلًا، بآنچه رحمن را صفت ساخت، ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا، روی وی سیاه گردد، وَ هُوَ كَظِيمٌ (۱۷) و او پراندوه.

أَوْ مَنْ يُنْسَوُا فِي الْحَلِيَّةِ، باش کسی که در زیور برآید و ببالد، وَ هُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرُ مُبِينٍ (۱۸) و او در داوری بی‌زبان و بی‌سخن بود.

وَ جَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنثَاءً، و فریشتگان را که ایشان بندگان رحمانند مادینان کردند، أَسْهَدُوا خَلْقَهُمْ، بودند آنجا که فرشتگان را می‌آفرید، سَكَّنَتْ شَهَادَتُهُمْ، می‌نویسند گواهیهای ایشان وَ يُسْئَلُونَ (۱۹) و بپرسند ایشان را.

وَ قَالُوا لَوْ شَاءَ الرَّحْمَنُ مَا عَبَدْنَاهُمْ، گفتند اگر رحمن خواستی که فرشتگان را نپرستیم نپرستیدیم ایشان را.

مَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ، ایشان را هیچ دانش نیست بآنچه می‌گویند، إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ (۲۰) نیستند مگر دروغ زنان.

أَمْ آتَيْنَاهُمْ كِتَابًا مِنْ قَبْلِهِ، یا ما ایشان را پیش از قرآن نامه‌ای داده‌ایم، فَهُمْ بِهِ مُسْتَمْسِكُونَ (۲۱)، ایشان دست در آن زده‌اند

بَلْ قَالُوا، نه که گفتند، إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ، ما پدران خویش را بر کیشی یافتیم، وَ إِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُهْتَدُونَ (۲۲) و ما بر پیه‌های ایشان راه می‌بریم.

وَ كَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا، و هم چنان نفرستادیم، مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ، پیش از تو در هیچ شهر هیچ آگاه کننده‌ای، إِنَّا قَالَ مُثْرَفُوها، مگر که جهانداران و بطر گرفتگان ایشان گفتند، إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ ما پدران خویش را بر کیشی یافتیم، وَ إِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُهْتَدُونَ (۲۳) و ما بر پیه‌های ایشان پس رو می‌باشیم.

قَالَ أَوْ لَوْ جِئْتُمْ، گفت باش و اگر من بشما آمدم و آوردم، بِأَهْدَىٰ مِمَّا وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ آبَاءَكُمْ، راست‌تر از آن چیز که پدران خویش را بر آن یافتید، قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ (۲۴)، گفتند ما بآنچه شما را بآن فرستادند ناگرویدگانیم.

فَأَنْتَقَمْنَا مِنْهُمْ، کین کشیدیم از ایشان، فَأَنْظِرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ (۲۵)، نگر چون بود سرانجام دروغ زن گیران.

وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَ قَوْمِهِ، ابراهیم گفت پدر خویش را و قوم خویش را: إِنِّي بَرَاءٌ مِمَّا تَعْبُدُونَ (۲۶) من بیزارم از آنچه شما می‌پرستید.

إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي، مگر آن خدای که مرا آفرید، فَإِنَّهُ سَيَهْدِين (۲۷) که او خود مرا راه مینماید. وَ جَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً، آن سخن را سخنی پاینده کرد، فِي عَقِبِهِ، در نژاد فرزندان خویش، لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (۲۸) تا مگر با خدا آیند.

بَلْ مَتَّعْتُ، بلکه برخوردار کردم هُوَ لَاءِ وَ آبَاءَهُمْ، اینان را و پدران ایشان را، حَتَّىٰ جَاءَهُمُ الْحَقُّ، تا آن گه که

بایشان آمد قرآن، وَ رَسُولٌ مُّبِينٌ (۲۹) و رسولی آشکارا، وَ لَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ، چون بایشان آمد چیزی درست و راست قَالُوا هَذَا سِحْرٌ، گفتند این مر دیو است و جادویی، وَ إِنَّا بِهِ كَافِرُونَ (۳۰) و ما بآن ناگرویدگانیم. وَ قَالُوا لَوْ لَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ كُفْتُنْدُ جَرَا نَهْ اَيْنَ قُرْآنَ فَرُو فَرَسْتَادَنْد، عَلٰی رَجُلٍ مِّنَ الْقُرَيْبَيْنِ عَظِيمٍ (۳۱) بر مردی بزرگ از این دو شهر.

### النوبة الثانية

این سوره الزخرف سه هزار و چهارصد حرف است و هشتصد و سی و سه کلمت و هشتاد و نه آیت، جمله بمکه فرو آمد، باتفاق مفسران، مگر مقاتل که گفت: و سئل من ارسلنا، به بیت المقدس فرو آمد، شب معراج، و این آیت هم مکی شمردند، زیرا که از مکه مصطفی (ص) را به بیت المقدس برده بودند و در این سوره سه آیت منسوخ است: اول: فَاِمَّا نَذْهَبَنَّ بِكَ فَاِنَّا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُونَ دوم. فَذَرَهُمْ يَخُوضُوا وَ يَلْعَبُوا. سوم: فَاصْفَحْ عَنْهُمْ وَ قُلْ سَلَامٌ. تا اینجا منسوخ است و باقی آیت محکم.

این هر سه آیت منسوخند بآیت سیف. و در فضیلت سوره ابی بن کعب روایت کند از مصطفی (ص) قال: من قرأ سورة الزخرف كان ممن يقال لهم يوم القيمة يا عبادى لا خوف عليكم اليوم و لا انتم تحزنون، ادخلوا الجنة انتم و ازواجكم تحبرون.

حم. وَ الْكِتَابِ الْمُبِينِ. الكتاب، القرآن. اقسام الله تعالى به و بصفاته، انه جعله قرآنا عربيا، و ليس بمفترى كما زعمه بعضهم. و قيل الكتاب، اللوح المحفوظ. و قيل الكتاب، الخط و اقسام به تعظيما لنعتمه فيه. المبین الذى ابان طريق.

الهدى من طريق الضلالة و ابان ما يحتاج اليه الامة من الشريعة و قيل المبین البين لانه من حروف يعرفونها.

قال ابن عيسى: البيان ما يظهر به المعنى للنفس عند الادراك بالبصر او السمع.

و ذلك على خمسة اوجه، لفظ و خط و اشارة و عقد و هيئة كالأعراض و تكليل الوجه.

إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا، اى بيناه و انزلناه على لغة العرب. و قيل وصفناه و سميناه كقوله: مَا جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِيرَةٍ وَ جَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنَاءً، الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ، أ جَعَلْنَاهُ سِقَايَةَ الْحَاجِّ، كلها بمعنى الوصف و التسمية و يستحيل ان يكون بمنى الخلق، لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ. لكى تفهموا معانيه و ما شرع لكم فيه. وَ إِنَّهُ، يعنى القرآن، فِي أُمَّ الْكِتَابِ، اى فى اللوح المحفوظ، كقوله: بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَّجِيدٌ فِي لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ اى: القرآن نسخ من اللوح المحفوظ الذى عند الله. قال ابن عباس: ان اول ما خلق الله القلم، فامر به ان يكتب ما يريد ان يخلق بالكتاب عنده ثم قرأ: وَ إِنَّهُ فِي أُمَّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِّي حَكِيمٌ اى على الشأن رفيع الذكر، محكم من التناقض و الاختلاف، تقدير الاية، «و انه لعلى حكيم فى ام الكتاب لدينا».

قال قتاده: يخبر عن منزلته و شرفه، اى: ان كُذِّبْتُمْ بِالْقُرْآنِ يَا اهل مكة فانه عندنا لعلى رفيع شريف محكم من الباطل.

أَفَنَضْرِبُ عَنْكُمُ الذِّكْرَ صَفْحًا، يقال: ضربت عنه و اضربت عنه اذا تركته و امسكت عنه، و الصفح مصدر قولهم صفحت عنه، اذا عرضت عنه، لان من اعرض عنك اراك صفحة عنقه و سمي العفو صفحا لانه اعراض عن الانتقام. و المراد بالذكر: القرآن. و المعنى أ فنترك عنكم الوحي و نمسك عن انزال القرآن صفحا، اعراضا عن تنبيهكم، فلا نأمر و لا ننهاكم، من اجل انكم اسرفتم فى كفركم و تركتم الايمان و العمل به، مع علمنا بانہ سیأتى من يقبله، و يعمل به، استفهام است بمعنى انكار، میگوید: باش ما این بساط وحی و تنزیل در نوردیم و وعظ و تنبیه از شما باز گردانیم و امر و نهی در باقی کنیم، از بهر آنکه شما ایمان نیاوردید و در کفر و شرک، گز افکاری کردید، یعنی این نکنیم که ما میدانیم بعلم قدیم که قومی خواهند بود از آفریدگان که این قرآن و این وحی و پیغام، بجان و دل بپذیرند و بر موجب آن عمل کنند.

همانست که قتاده گفت: و الله لو كان هذا القرآن رفع حين رده اوائل هذه الامة، لهلكوا و لكن الله عاد بعائنته و رحمته، فكرره عليهم عشرين سنة او ما شاء الله. گفتا و الله که اگر در صدر این امت، رب العزه قرآن از زمین برداشتی بکفر کافران و رد ایشان، خلق همه هلاک شدندى و يك کس بنماندى، لكن حق جل جلاله بانکار و کفر ایشان ننگرست، بفضل و رحمت خود نگرست، هم چنان، قرآن روز بروز میفرستاد، تمامی بیست سال، تا کار دین تمام گشت و اسلام قوی شد.

قال مجاهد و السدى: الذكر فى هذه الآية الوعيد و المعنى: أ فنعرض عنكم فلا نعاقبكم على كفركم، أن كُنْتُمْ قَوْمًا مُسْرِفِينَ. نافع و حمزه و كسابي، أن كُنْتُمْ، بكسر همزة خوانند، يعنى: ان تكونوا قوما مسرفين، نضرب عنكم، میگوید: ما این سخن و این وعید باز گردانیم از شما، نه آگاه کردن، نه ترسانیدن، نه عقوبت کردن. اگر شما گروهی مشرکان گز افکاران اید، المسرف هاهنا المشرك، وَ كَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ اى اشرك.

وَ كَمْ أَرْسَلْنَا مِنْ نَبِيِّ فِي الْأَوَّلِينَ اى كم بعثنا فى القرون الماضية من الرسل و الانبياء.

وَ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ نَبِيِّ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤْنَ، كاستهزاء قومك بك، يعزى نبيه (ص) فَأَهْلَكْنَا أَشَدَّ مِنْهُمْ بَطْشًا، اى اشد بطشا من قريش، كعاد و ثمود.

وَ مَضَى مَثَلُ الْأَوَّلِينَ، كقوله: مَضَتْ سُنْتُ الْأَوَّلِينَ، و معناهما العبرة و العقوبة و قيل: مضى ذكرهم و حديثهم فى القرآن و تبين لكم كيف فعلنا بهم، و ضربنا لكم الامثال.

وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ اى سئلت كفار مكة، مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ. اقرؤا بان الله خالقها و اقرؤا بعزه و علمه ثم عبدوا غيره و انكروا قدرته على البعث، لفرط جهلهم. ثم قال: الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ مَهْدًا، فيه وجهان: احدهما ان الكلام متصل و تأويل الآيات الثلاث: من الذى جعل لكم الارض مهذا، من الذى نزل من السماء ماء بقدر، من الذى خلق الأزواج كلها مع قوله: مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ.

الوجه الثانى: ان الكلام تم عند قوله: الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ، ثم ابتداء الله عز و جل دالا على نفسه بصنعه فقال: الَّذِي جَعَلَ، اى هو الذى جعل لكم الأرض مهذا، اى موضع قرار و طمأنينة، وَ جَعَلَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا، طرقاتا لئسلكوا منها لامور الدين و الدنيا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ اى مقاصدكم فى اسفاركم و قيل تهتدون الى الايمان.

وَ الَّذِي نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ، اى بمقدار حاجتكم اليه، فَأُنشِرْنَا اى احيينا، بِلَدَّةٍ مَيِّتًا، لا زرع فيها و لا نبات، و لم يؤنث الميت كانه اراد المكان او الفضاء كَذَلِكَ تُخْرَجُونَ اى كما احيينا الارض بعد موتها يحييكم «١» بعد موتكم فتخرجون من قبوركم احياء. قرأ ابن عامر و حمزة و الكسائي: تخرجون بفتح التاء و ضم الراء. و قرأ الباقر: تخرجون بضم التاء و فتح الراء.

وَ الَّذِي خَلَقَ الأزواجَ كُلَّهَا، يعنى الاصناف كلها كالذكر و الانثى و السماء و الارض و الشمس و القمر و الليل و النهار و الصيف و الشتاء و الجنة و النار وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الفلكِ، اى السفن، وَ الأنعامَ ما تَرْكَبُونَ لِتَسْتَوُوا، على ظُهُورِهِ، لم يقل ظهورها لموضع ما، ثُمَّ تَذْكُرُوا، نِعْمَةَ رَبِّكُمْ إِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ، بتسخير المركب فى البر و البحر وَ تَقُولُوا، سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَ ما كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ الاقران: الضبط و الطاقة، تقول اقرنت الرجل اذا ضبطته و ساويته فى القوة، فصرت له قرنا، كان الحسن بن على ابن ابى طالب و يروى عن الحسين: انه كان اذا ركب دابة قال: الحمد لله الذى هدانا للاسلام و الحمد لله الذى اكرمنا بالقرآن و الحمد لله الذى منّ علينا بنبينا محمد (ص). ثم قال: الحمد لله الذى سخر لنا هذا و ما كنا له مقرنين.

و روى عنه: انه كان اذا عثرت دابته قال: اللهم لا طير الا طيرك، و لا خير الا خيرك، و لا اله غيرك و لا ملجأ و لا منجى منك الا اليك، و لا حول و لا قوة الا بك.

و روى عن على بن ربيعه انه شهد عليا (ع) حين ركب، فلما وضع رجله فى الركاب، قال: بسم الله، فلما استوى قال: الحمد لله.

ثم قال: سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَ ما كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ وَ اِنَّا اِلَى رَبِّنا لَمُنْقَلِبُونَ ثم حمد ثلاثا و كبر ثلاثا، ثم قال: لا اله الا انت ظلمت نفسى فاغفر لى انه لا يغفر الذنب الا انت، ثم ضحك ف قيل له: ما يضحكك يا امير المؤمنين؟ قال رأيت رسول الله (ص) فعل ما فعلت، و قال مثل ما قلت، ثم ضحك، فقلنا، مم ضحكك يا رسول الله؟ قال: يعجب ربنا عز و جل من عبده اذا قال لا اله الا انت ظلمت نفسى، فاغفر لى انه لا يغفر الذنوب الا انت. و يقول: علم عبدى، انه لا يغفر الذنوب غيرى.

قوله: وَ اِنَّا اِلَى رَبِّنا لَمُنْقَلِبُونَ يعنى منقلبون اليه، بالشكر و قيل منقلبون اليه فى المعاد، مقرون بالبعث. وَ جَعَلُوا لَهُ، اى اعتقدوا و اثبتوا له، مِنْ عِبَادِهِ، يعنى الملائكة، جُزءً، اى: ولدا، لان الولد بعض ابيه و جزء منه و قيل: جزء، اى: بنتا من قول العرب، اجزأت المرأة اذا انثت. و هم قبائل من العرب، قالوا: ان الله صاهر الجن فولدت له الملائكة، تعالى الله عن ذلك و قيل الجزء، هاهنا النصيب، و معنى هذه الاية، معنى قوله: وَ جَعَلُوا لَهُ مِمَّا دَرَأَ مِنَ الحَرْثِ وَ الأنعامِ نَصيبًا إِنَّ الإنسانَ لَكَفُورٌ مُبِينٌ اى ان الانسان فى قوله ذلك كافر ظاهر. أم اتَّخَذَ مِمَّا يَخْلُقُ بَناتٍ، هذا استفهام توبيخ و انكار، يقول اتخذ ربكم لنفسه البنات و هن ادون و أصفأكم، اى اخلصكم بالبنيين و هم افضل، هذا كقوله: أ فأصفاكم ربكم بالبنيين وَ اتَّخَذَ مِنَ الملائكةِ إِناتًا.

وَ إِذا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ، بما ضَرَبَ لِلرَّحْمَنِ مَثَلًا، اى جعل له نعنا و قيل جعل له شيها و ذلك ان ولد كل شيء، شبيهه، و المعنى: اذا بشر احدهم بالبنات، ظلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا، لما يعتريه من الكأبة و الغم، وَ هُوَ كَظِيمٌ. مملو حزنا

و غيظا.

أَوْ مَنْ يُنَشِّئُوا، قرأ حمزة و الكسائي و حفص: ينشئ بضم الياء و فتح النون و تشديد الشين، و معناه: التربية. و قرأ الآخرون: ينشئ، بفتح الياء و سكون النون و تخفيف الشيء، اى ينبت و يكبر، فِي الْحَلِيَّةِ، فى الزينة، يعنى النساء، وَ هُوَ فِي الْخِصَامِ، اى فى المخاصمة، غَيْرُ مُبِينٍ لِلْحِجَةِ، من ضعفهن و سفههن.

قال قتاده فى هذه الاية: قلما تكلمت امرأة فتريد أن تتكلم بحجتها، الا تكلمت بالحجة عليها. و قيل: عنى بها اوثانهم يزينونها و هى لا تتكلم و لا تبين و من فى محل النصب على الاضمار، مجازه او من ينشئ فى الحلية، تجعلونه بنات الله. و قيل محله الرفع على الابتداء و خبره مضمر، تأويله: او من ينشئ فى الحلية كمن هو ضده. و فى الاية تحليل لبس الذهب و الحرير للنساء و ذم تزين الرجال بزينة النساء و الحلية ما يتحلى به الانسان و سمي الله عز و جل اللؤلؤ فى موضعين من القرآن حلية و يقال حلية و حلى و جمع الحلية حلى و جمع الحلى حلى.

وَ جَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ، قرأ ابن عامر و ابن كثير و نافع: عند الرحمن، بالنون و نصب الدال على الظرف و تصديقه قوله: إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ، و قرأ الآخرون عِبَادُ الرَّحْمَنِ جمع عبد، و قيل جمع عابد، إناثاً، اى وصفوهم بالتأنيث خطأ، كما وصفوه بالولد خطأ ثم بالادون خطأ و جهلا. و معنى، جعلوا، فى هذه الاية: وصفوا و عدوا، كقول النبى (ص) حين قال له رجل: ان شاء الله و شئت فقال ا جعلتني لله ندا، قل ما شاء الله ثم شئت.

أَشْهَدُوا خَلْقَهُمْ، يعنى: احضروا خلقهم حين خلقوا، كقوله: أَمْ خَلَقْنَا الْمَلَائِكَةَ إِنَاثًا وَ هُمْ شَاهِدُونَ.

قرأ نافع: ا أشهدوا خلقهم، على ما لم يسم فاعله و لين الهمزة الثانية بعد همزه الاستفهام، و المعنى: ا احضروا خلقهم، سَنَكْتَبُ شَهَادَتَهُمْ، هذا تهديد، كقوله: وَ اللَّهُ يَكْتُبُ مَا يُبَيِّنُونَ، و كقوله: سَنَكْتُبُ مَا قَالُوا و هذا كتابة الملك عليهم اعمالهم، و قرء فى الشواذ، سنكتب شهاداتهم. و قال الكلبى و مقاتل: لما قالوا هذه القول، سألهم النبى، فقال: ما يدريكم انهم اناث، قالوا سمعنا من آبائنا و نحن نشهد انهم لم يكذبوا.

فقال الله تعالى: سَنَكْتُبُ شَهَادَتَهُمْ وَ يُسْئَلُونَ عنها فى الآخرة.

وَ قَالُوا لَوْ شَاءَ الرَّحْمَنُ مَا عَبَدْنَاهُمْ، اى الملائكة و قيل الاصنام، قالوا لو شاء الرحمن، ما امرنا بعبادتهم، كقولهم: وَ اللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا، و كانوا يقولون ذلك على وجه الاستهزاء. و قيل لم يعجل عقوبتنا على عبادتنا اياها لرضاه منا بعبادتها.

قال الله تعالى: مَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ، اى ما لهم بحقيقة ما يقولون علم، إِنَّ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ. اى ما هم الا كاذبين، فى قولهم: ان الله رضى عنا بعبادتها، و قيل: ان هم الا يخرصون، فى قولهم: ان الملائكة اناث و انهم بنات الله.

أَمْ آتَيْنَاهُمْ كِتَابًا مِنْ قَبْلِهِ، اى من قبل القرآن بان يعبدوا غير الله فهُم بِهِ، اى بذلك الكتاب، مُسْتَمْسِكُونَ آخِذُونَ عاملون و قيل فيه تقديم و تأخير، تقديره اشهدوا خلقهم ام آتيناهم كتابا فيه ان الملائكة اناث و انهم بنات الله.

بَلْ قَالُوا، اى لم يقولوا ذلك عن سمع و لا عن مشاهدة، بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ، اى على دين و ملة و طريقة، وَ إِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّهْتَدُونَ.

جعلوا انفسهم باتباع آبائهم مهتدين، اى قلدوا آبائهم من غير حجة. قيل: نزلت هذا فى الوليد بن المغيرة و ابى جهل بن هشام و عتبة و شيبة ابنى ربيعة من قريش.

وَ كَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا، متنعموها و رؤسأؤها، إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَ إِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ. بهم. هذا تسلية للنبي (ص) اى هذا دأب كل قوم و ان تقليد الآباء و الكبراء داء قديم.

قل ا و لو جئتمكم. قرأ ابن عامر و حفص، قال، على الخبر، اى: قال النذير أَوْ لَوْ جِئْتُمْ، و قرأ الباقون: قل، على الامر اى قل يا محمد (ص) أَوْ لَوْ جِئْتُمْ بِأَهْدَى، اى: بدين اصوب، مِمَّا وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ آبَاءَكُمْ، اين سخن محذوف الجواب است، و معنى آنست كه يا محمد (ص) ايشان را گوى كه تقليد پدران ميكنند بكيش باطل، كه: اگر من بشما آوردم دينى راستتر از آنكه پدران خويش را بر آن يافتيد، هم بر آن دين پدران خويش خواهيد بود و اتباع دين من نخواهيد كرد.

وجه ديگر گفته اند: أَوْ لَوْ جِئْتُمْ بِأَهْدَى مِمَّا وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ آبَاءَكُمْ، ما تقولون. اگر من دينى به از آن كه پدران خويش را بر آن يافتيد آورم شما چه گوئيد؟

ايشان جواب دادند كه: إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ ما بآنچه شما را بآن فرستادند نخواهيم گرويدن. قيل هذا اخبار عنهم و عن تقدمهم من الامم، انهم اجابوا الانبياء بذلك حين دعوهم الى ترك التقليد، ثم رجع الى ذكر الامم الخالية، فقال: فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ. اهلكتناهم، هلاك استيصال، فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ. قال القفال ليس هذا لمحمد و لا لامته.

وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ، يعنى و اذكر، إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَ قَوْمِهِ إِنِّي بَرَاءٌ اى برىء، مِمَّا تَعْبُدُونَ وَ البراءة مصدر وضع موضع النعت، لا يثنى و لا يجمع و لا يؤنث، تقول رجل براء و رجال براء و امرأة براء و نساء براء، فاما البرئ فانه يؤنث و يجمع، يقال برىء و بريئون و بريئة و بريئات.

إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي، اى خلقنى، فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ، اى يرشدنى لدينه.

يحتمل ان الاستثناء متصل و كان فيهم من يعبد الله، و يحتمل انه منقطع.

وَ جَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقْبِهِ، عقب الرجل: ولده الذكور و الاناث و اولاد ذكورهم و لا يزال فى عقب ابراهيم من يوحد الله. و الكلمة هى لا، فى قولك، لا اله الا الله، كلمة البرائة مما دون الله، لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ، الترجى لابراهيم، اى قال ما قال لقومه، رجاء قبولهم ذلك منه. و قيل: قل: يا محمد مثله لقومك فانهم ولده، لعلهم يرجعون الى الله و الى ملته.

بَلْ مَتَّعْتُ هَؤُلَاءِ وَ آبَاءَهُمْ، يعنى قريشا و آبائهم. متعتهم فى الدنيا بالامهال و السلامة من العذاب، لعلهم بمن يولد منهم فيؤمنون. حَتَّىٰ جَاءَهُمُ الْحَقُّ اى التوحيد و الايمان و القرآن، وَ رَسُولٌ مُّبِينٌ يبين لهم الاحكام و قيل مُّبِينٌ ظاهر بالمعجزات و هو محمد (ص).



وَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ، اى القرآن و المعجزة قالوا هذا سِحْرٌ و اِنَّا بِهِ كَافِرُونَ.

وَقَالُوا لَوْ لَا نُزِّلَ، اى هلا نزل، هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِّنَ الْفَرِثِيِّينَ عَظِيمٍ، القريتان مکه و طائف، و عظيم مکه جبار قريش: عتبة بن ربيعه و قيل ابو جهل و قيل الوليد بن المغيرة، و عظيم الطائف هو ابن عبد ياليل «۱» الثقفى و قيل هو عروة بن مسعود الثقفى و قيل عمرو بن مسعود و قيل عمير بن عمرو بن عوف كنيته ابو مسعود الثقفى و روى ان الوليد بن المغيرة، قال: لو كان ما يقول محمد حقا انزل علىّ او على ابى مسعود الثقفى.

### النوبة الثالثة

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ نام خداوندی نكونام بهر نام، ستوده بهر هنگام، اينت خوش نظام و شیرین کلام و عزیز نام، دل را انس است و جان را پیغام. از دوست يادگار و بر جان عاشقان سلام. آزاد آن نفس، که بياد او يازان، و آباد آن دل، که بمهر او نازان، و شاد آن کس که در غم عشق او نالان.

شادان بود آن دل که در آن دل، غم توست	آسایش صد هزار جان يك دم توست
در دیدن زلف سیه پر خم توست	دانی صنما که روشنایى دو چشم

پير طريقت گفت: الهی گر در عمل، تقصير است، آخر ايندل پر درد كجاست و گر در خدمت، فترت است آخر اين مهر دل بجاست، و فعل ما تباه است، فضل تو آشكار است، و ر آب و خاك، برشد بل تا برسد، نور ازلى بجاست:

محنت همه در نهاد آب و گل ماست      بيش از گل و دل چه بود آن حاصل ماست

قوله: حم، و الْكِتَابِ الْمُبِينِ حاء، اشارت است بحيات حق جل جلاله، ميم اشارت است بملك او، قسم ياد ميكند، ميفرمايد: بحيات من، بملك من، بقرآن كلام من، که عذاب نكنم كسى را که گواهی دهد بيكتايى و بی همتايى من. من آن خداوندم که در دنيا پیغام و نشان خود از دشمن بازنگرفتم و ایشان را محل خطاب خود گردانيدم، نعمت بر ایشان ريختم و ببد کرد ایشان، نعمت باز نبريدم. چگويى مؤمن موحد که در دنيا بذات و صفات من ايمان آورد و بيكتايى و بی همتايى من گواهی داد، اگر چه در عمل تقصير کرد، فردا که روز بازار و هنگام بار بود، او را از لطائف رحمت و كرائم مغفرت خود كى نويمد گردانم.

فذلك قوله تعالى: أَمْ نَضْرِبُ عَنْكُمْ الذِّكْرَ صَاحًا أَنْ كُنْتُمْ قَوْمًا مُّسْرِفِينَ، من لا يقطع اليوم خطابه عن تمادى فى عصيانه و اسرف فى اكثر شأنه، كيف يمنع غذا لطائف غفرانه و كرائم احسانه، عن لم يقصر فى ايمانه، و لم يدخل خلل فى عرفانه، و ان تلطخ بعصيانه.

پير طريقت در مناجات خویش گفته: الهی تو آنی که از بنده، ناسزا بينی، و بعقوبت، نشتابی. از بنده كفر ميشنوی، و نعمت از وی بازنگیری، توبت و عفو بروی عرضه میکنی، و به پیغام و خطاب خود، او را

می‌باز خوانی، و گر باز آید و عده مغفرت میدهی، که **إِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ**. چون با دشمن بدکردار چینی، چگویم که با دوستان نیکوکار چونی. **وَ كَمْ أَرْسَلْنَا مِنْ نَبِيِّ فِي الْأَوَّلِينَ، وَ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ** عجب کاریست. هر جا که حدیث دوستان درگیرد، داستان بیگانگان در آن پیوندد، هر جا که لطافتی و کرامتی نماید، قهری و سیاستی در برابر آن نهد. هر جا حقیقتی است، مجازی آفریده، تا بر روی حقیقت گرد میافشاند. در هر حجتی شبهتی آمیخته تا رخساره حجت میخراشد. هر جا که علمی است، جهلی پیش آورده تا با سلطان علم برمی‌آویزد.

هر جا که توحیددوست شرکی پدید آورده تا با توحید طریق منازعت میسپرد. بعدد هر دوستی هزار دشمن آفریده، بعدد هر صدیقی صد هزار زندیق آورده، هر کجا مسجدیست کلیسایی در برابر او بنا کرده، هر کجا صومعه‌ای، خراباتی، هر کجا طیلسانی، زناری، هر کجا اقراری، انکاری، هر کجا عابدی، جاهلی، هر کجا دوستی، دشمنی، هر کجا صادقی، فاسقی. از شرق تا غرب پرزینت و نعمت کرده و در هر نعمتی تعبیه محنتی و بلیتی ساخته، **من نكد الدنيا مضرة اللوزينج و منفعة الهليلج**، مسکین آدمی عاجز، میان اینکار متحیر فرومانده و زهره دم زدن نه.

میکشد این جور از آن رخان چو ماه  
زهره آن نه و را که آه کند  
از آنک رویش بسان آینه است  
و آه آئینه را تباه کند.

پیر طریقت گفت: آدمی را سه حالت است که وی بآن مشغولست: یا طاعت است که او را از آن سودمندست، یا معصیت است که او را از آن پشیمانست، یا غفلت است، که او را از آن زیانکاری است، پند نیکوتر از قرآن چیست؟ ناصح مهربانتر از مولی کیست؟ سرمایه فراختر از ایمان چیست؟ رابحتر از تجارت با الله چیست؟ مگر که آدمی را بزبان خرسندست و بقطیعت رضا دادنی است، و او را از مولی بیزاریست، بیدار آن روز گردد که ببودیوی هر چه بود نیست. پند آن گه پذیرد که باو رسد هر چه رسید نیست. اینست صفت آن قوم که رب العزة گوید: **فَأَهْلَكْنَا أَشَدَّ مِنْهُمْ بَطْشًا وَ مَضَى مَثَلُ الْأَوَّلِينَ**، پیغامبران ما را دروغ زن گرفتند، و بایشان افسوس میکردند و پند ایشان می‌پذیرفتند، لا جرم ایشان را سیاست و قهر خود نمودیم، برانداختیم و از بیخ برکنندیم، هر که با ما کاود، قهر ما با وی تاود، ما دادستان از گردن کشانیم و کین خواه از برگشتگانیم و جواب نمای از دشمنانیم.

## ۲ النوبة الاولى

قوله تعالى: **أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ**، ایشان میبخشند بخشایش خداوند تو، **نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ**، ما بخش کردیم میان ایشان، **مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا**، زیش ایشان و جهان داشتن ایشان در زندگانی این جهانی، **وَ رَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ**، و برداشتیم ایشان را زبر یکدیگر در عز و در مال، پایه‌ها افزونی، **لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا** تا یکدیگر را بچاکری و بندگی گیرند و زیر دستی سازند، **وَ رَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ** (۳۲)

و بهشت خداوند تو، به است از آنچه ایشان می‌فراهم کنند.

وَلَوْ لَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً، و اگر نه آن بودی که مؤمن و کافر، چون هم باشند، لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ، ما ساختیمی و کردیمی هر کس را که برحمن کافر شود، لِيُبَيِّنَهُمْ سُفْهًا مِنْ فِضَّةٍ، خانهای ایشان را کاذب سیمین، و مَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ (۳۳) و نردبانهای سیمین که بآن بر میشدندی و لِيُبَيِّنَهُمْ أَبْوَابًا و سُرُرًا، و خانه‌های ایشان را ما، درها و تختها کردیم، عَلَيْهَا يَتَكَوَّنُونَ (۳۴) که بر آن تکیه میزدندی.

و زُخْرَفًا، و آن همه ایشان را زرین کریمی، و إِنَّ كُلُّ ذَلِكَ لَمَّا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا، و نبودی آن مگر چیز این جهانی، و الْآخِرَةُ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ (۳۵) و پیروزی آن جهان بنزدیک خداوند تو، پرهیزگاران راست. و مَنْ يَعِشْ عَنِ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ، و هر که بگردد از ذکر رحمن، نُقِضْ لَهُ شَيْطَانًا، دیوی را فرا، دست او سازیم، فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ (۳۶) تا او را دمساز می‌بود.

و إِنَّهُمْ لَيَصُدُّونَهُمْ عَنِ السَّبِيلِ، تا آن دیو ایشان را از راه باز میگرداند، و يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ (۳۷) و ایشان میپندارند که بر راه راست‌اند.

حَتَّىٰ إِذَا جَاءَنَا، تا آن گه که هر دو آیند بما، قَالَ، گوید آدمی،، يَا لَيْتَ بَنِيَّ وَبَيْنَكَ، کاش میان من و میان تو، بَعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ، چندان بودی که میان دو گوشه جهان، فَبِئْسَ الْقَرِينُ (۳۸) بد دمساز که تویی. و لَنْ يَنْفَعَكُمْ الْيَوْمَ إِذْ ظَلَمْتُمْ، سود ندارد شما را آن روز که ستمکارانید، أَنْتُمْ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ (۳۹) که شما در عذاب با یکدیگر انبازانید.

أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصَّمَّمَ، باش تو آنی که گوش دل کردلان شنوانی، أَوْ تَهْدِي الْعُمْيَ، یا چشم دل نابینادلان را راهنمایی، و مَنْ كَانَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (۴۰) یا او که در گمراهی آشکار است، با راه آری. فِيمَا نَذَبْتَ بِكَ، اگر تو را ببریم، فَإِنَّا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُونَ (۴۱) ما از ایشان کین خواهیم ستند. أَوْ نُرِيكَ الَّذِي وَعَدْنَاهُمْ، یا با تو نمائیم آنچه ایشان را می‌وعده دهیم، فَإِنَّا عَلَيْهِمْ مُقْتَدِرُونَ (۴۲)، ما بر ایشان پادشاهیم.

فَأَسْتَمْسِكُ بِالَّذِي أُوْحِيَ إِلَيْكَ، سخت دار و دست محکم در این پیغام زن که بتو فرستادم، إِنَّكَ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۴۳) که تو بر راه راستی.

و إِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَ لِقَوْمِكَ، و این قرآن تازی و دین تازی و حکم تازی و قبله تازی و عید تازی آوا و بزرگ نامی توست، و عرب که قوم تواند، و سَوْفَ نُسْئَلُونَ (۴۴) و شما را از شکر این بخواهند پرسید. و سَأَلْنَا مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا پُرس ایشان را که فرستادیم پیش از تو از فرستادگان ما، أَجَعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ آلِهَةً يُعْبَدُونَ (۴۵) پرس که ما فزود از رحمن، خدایان کردیم تا پرستند هرگز از ما پسند و دستوری آن بود.

و لَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا، فرستادیم موسی را به پیغامها و نشانه‌های خویش، إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ، بفرعون و حشم او، فَقَالَ إِنِّي رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۴۶) گفت من فرستاده خداوند جهانیانم.



فَلَمَّا جَاءَهُمْ بَيَاتِنَا، چون بایشان آمد، بییغامها و نشانه‌های ما إِذَا هُمْ مِنْهَا يَضْحَكُونَ (۴۷) ایشان از آن خنده در گرفتند.

وَ مَا تُرِيهِمْ مِنْ آيَةٍ، ننمودیم ایشان را هیچ نشانی، اِنَّا هِيَ اَكْبَرُ مِنْ اُخْتِهَا، مگر همه از یکدیگر مهتر و بهتر، وَ اَخَذْنَاهُمْ بِالْعَذَابِ، و فرا گرفتیم ایشان را بعذاب، لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (۴۸) تا مگر بتوبه بازگردند.  
وَ قَالُوا يَا أَيُّهَا السَّاحِرُ ادْعُ لَنَا رَبَّكَ، گفتند ای جادو، خوان خداوند خویش بما عَهْدَ عِنْدَكَ، بآن عهد و پیمان که نزدیک تو نهاده است، اِنَّا لَمُهْتَدُونَ (۴۹) که ما بر آن پیمان خواهیم پائید و با راه خواهیم آمد.  
فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ، چون باز بردیم از ایشان عذاب، إِذَا هُمْ يَنْكُتُونَ ایشان پیمان میشکستندی.  
وَ نادى فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ، بانگ زد فرعون در قوم خویش، قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ، گفت ای قوم نه مراسم پادشاهی زمین مصر، وَ هَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي و، و این جویها آنک روان زیر من، أَ فَلَا تُبْصِرُونَ (۵۰).

أَمْ نَمِيبِنِيذِ یا میبینید؟، اَنَا خَيْرٌ مِنْ هَذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ، من بهام از این مرد که خوار است، وَ لَا يَكَادُ يُبِينُ (۵۱) و نمیتواند که سخن گشاید آسان.

فَلَوْ لَا اَلْقِيَ عَلَيْهِ اَسُورَةٌ مِنْ ذَهَبٍ، چرا برو، دستینها زرين نیوکنند و نیاراستند، اَوْ جَاءَ مَعَهُ الْمَلَائِكَةُ مُفْتَرِينَ (۵۲) یا چرا باو فرشتگان نیامدند، دست در دست.

فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَاطَاعُوهُ، سَبَكَ و بی‌مغز در دست آمد او را قوم او، و ایشان را زبون گرفت، و تن فراوی دادند، اِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ (۵۳) که ایشان گروهی بودند نافرمانان و بدان.

فَلَمَّا اَسْفَوْنا اِنْتَقَمْنَا مِنْهُمْ، چون ما را بخشم آوردند، کین کشیدیم از ایشان، فَاَعْرَفْنَاهُمْ اَجْمَعِينَ (۵۴) بآب بکشتیم ایشان را همه.

فَجَعَلْنَاهُمْ سَلَفًا، ایشان را سرگذشتی کردیم، وَ مَثَلًا لِلْآخِرِينَ (۵۵) و داستانی پسینان را.  
وَ لَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا و آن گه که پسر مریم را مثل زدند، إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُون (۵۶) و قوم تو قریش از آن، بانگ و خنده در گرفتند و از تصدیق برگشتند.

وَ قَالُوا، أَلِهْتُنَا خَيْرٌ اَمْ هُوَ، گفتند: این خدایان ما بهتر که بتان اند یا عیسی،، ما ضَرَبُوهُ لَكَ اِلَّا جَدَلًا، بعیسی مثل نزدند ترا در این سخن مگر به پیکار و پیچیدن در حق، بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ قریش قومی اند جنگین.

اِنَّ هُوَ اِلَّا عَبْدٌ اَنْعَمْنَا عَلَيْهِ، نیست عیسی مگر بنده‌ای که بنواختیم او را و نیکویی کردیم با او، وَ جَعَلْنَاهُ مَثَلًا لِبَنِي إِسْرَائِيلَ، و او را عبرتی کردیم بنی اسرائیل را، وَ لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ مَلَائِكَةً، و اگر ما خواستیم هم از شما فرشتگان آفریدیم، فِي الْأَرْضِ يَخْلَفُونَ (۶۰) که در زمین میبودندید، یکی پس دیگر و جو کی پس جو کی.

وَ اِنَّهُ لَعِلْمٌ لِّلسَّاعَةِ، و عیسی آگاهی خلق است رستاخیز را، فَلَا تَمْتَرَنَّ بِهَا نَكَرَ بَغْمَانِ نَبِيذِ درین، وَ اَتَّبِعُونَ، بر پی من روید، هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ (۶۱) که راه راست اینست.

وَ لَا يَصُدُّكُمْ الشَّيْطَانُ، و نبادا که شیطان شما را از راه برگرداند، إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ (۶۲) که او شما را دشمنی است آشکارا.

وَ لَمَّا جَاءَ عِيسَى بِالْبَيِّنَاتِ، و آن گاه که عیسی آمد بپیغامها و نشانهای روشن، قَالَ قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ، گفت آوردم شما را سخن راست، درست، و لِبَيِّنَاتٍ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ، و تا بیان کنم شما را چیزی از آنچه در آن مختلف شدید، فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا اللَّهَ (۶۳) بپرهیزید از خشم و عذاب خدا و مرا، فرمانبردار باشید. إِنَّ اللَّهَ هُوَ رَبِّي وَ رَبُّكُمْ، اللَّهُ أَوْسَتْ كَمَا خَدَّوْنَا مِنْ وَ خَدَّوْنَا شِمَاسْت، فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ (۶۴) او را پرستید که راه راست اینست.

فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ مَخْتَلِفًا شَدِيدًا، جدا جدا گوی سپاهها از میان ترسایان، فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ عَذَابِ يَوْمِ أَلِيمٍ (۶۵) پس ویل ایشان را که ستم کردند بر خویشان، از عذاب روزی دردناکی. هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ، چه چشم دارند، مگر رستاخیز را، أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَعَثَةٌ، که بایشان آید ناگه، وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ (۶۶) و ایشان نمیدانند.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: أ هُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ، یعنی النبوة و الرسالة، قال مقاتل: معناه: أ بأيديهم مفاتيح الرسالة، فيضعونها حيث يشاءون، این آیت جواب ایشانست که گفتند: لَوْ لَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْفَرِيقَيْنِ عَظِيمٍ میگوید کلید رسالت و نبوت بدست ایشانست تا آنجا نهند که خود خواهند؟. آن گاه گفت: نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ، فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا، فَجَعَلْنَا هَذَا غَنِيًّا وَ هَذَا فَقِيرًا وَ هَذَا مَالِكًا وَ هَذَا مَمْلُوكًا، فَمَا فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ كَمَا سَنْنَا، كَذَلِكَ اصْطَفَيْنَا بِالرِّسَالَةِ مِنْ سَنْنَا، قسمت معیشت و رزق بندگان در دنیا با ایشان نگذاشتیم و با اختیار ایشان نیفکندیم، که خود کردیم، بعلم و حکمت خویش، یکی توانگر، یکی درویش، یکی مالک، یکی مملوک. چون قسمت معیشت و رزق با اختیار ایشان نیست کرامت نبوت و رسالت اولی تر که با اختیار ایشان نبود، حکمت اقتضاء آن کرد که در معیشت و رزق، بعضی را بر بعضی افزونی دادیم، چنانکه خواستیم، و کسی را بر حکم ما اعتراض نه، هم چنان قومی را بر رسالت و نبوت برگزیدیم بخواست خویش، و کسی را روی اعتراض نه. آن گاه بیان کرد که تفاوت ارزاق از بهر چیست؟

گفت: لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا إِنَّ لَمْ يَلْمِ غَرَضٌ كَوْنُهُ، ای لیستخدا بَعْضُهُمْ بَعْضًا، فَيَسْخَرُ الْاَغْنِيَاءُ بِاَمْوَالِهِمُ الْفُقَرَاءَ بِالْعَمَلِ فَيَكُونُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ سَبَبَ الْمَعَاشِ، هَذَا بِمَالِهِ وَ هَذَا بِعَمَلِهِ، فَيَلْتَمِسُ قَوَامَ اَمْرِ الْعَالَمِ، وَ رَحْمَتُ رَبِّكَ يَعْنِي النُّبُوَّةَ، خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ مِنَ الْمَالِ، مَيِّفِرْمَايِدُ تَوَانُكْرِي نُبُوْت، بَه اَسْت اَز تَوَانُكْرِي مَال، وَ اَنكَ تَوَانُكْرِي مَال دَر دَسْت شَمَا وَ بَاخْتِيَار شَمَا نَيْسْت، كَرَامَت نُبُوْت وَ تَوَانُكْرِي رَسَالَت اَوْلَيْتَر كَه دَر دَسْت شَمَا وَ بَاخْتِيَار شَمَا نَبُوْد، وَ قِيلَ مَعْنَاهُ: وَ رَحْمَتُ رَبِّكَ، عِبَادَه بِالْاِيْمَانِ وَ الْاِسْلَامِ، خَيْرٌ مِنَ الْاَمْوَالِ الَّتِي يَجْمَعُونَهَا، مُؤْمَانِرَا اِيْمَانِ وَ اِسْلَامِ بَه اَسْت اَز خَوَاسْتَه دُنْيَا كَه جَمْع مَيِّكَنْد، زِيْرَا كَه خَوَاسْتَه دُنْيَا، اَكْر حَلَالَسْت، حَسَابَسْت، وَ اَكْر حَرَامَسْت، عَذَابَسْت، وَ قِيلَ: وَ رَحْمَتُ رَبِّكَ يَعْنِي الْجَنَّةَ، خَيْرٌ، لِلْمُؤْمِنِيْنَ، مِمَّا يَجْمَعُونَ يَجْمَع



الكفار من الاموال.

وَ لَوْ لَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً، اى لو لا قضاء الله السابق فى الخلق، ان يكونوا اغنياء و فقراء، لجعلنا الكفار كلهم اغنياء، ليعلموا انه لا قيمة للدنيا، اين هم جواب ايشانست كه گفتند لو لا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقُرَيْنِينَ عَظِيمٍ ايشان ظن چنان بردند كه استحقاق نبوت و رسالت، بمال و خواسته دنياست. و تا مال نباشد، سزاوارى نبوت نباشد.

رب العالمين و ايشان نمود كه اين دنيا و مال دنيا محلى و قيمتى نيست، اگر نه حكم رفته و سابقه ازل بودى كه خلق بايد كه چون هم باشند بتوانگرى و درويشى، ما اين كافرين را همه توانگر آفريدى و خانه هاى ايشان سيمين و زرین كردى، از خواری و ناچیزی دنيا.

و فى الخبر: لو كان الدنيا تزن عند الله جناح بعوضة ما سقى كافرا منها شربة ماء و عن المستور دبن شداد احد بنى فهر قال: كنت فى الركب الذين وقفوا مع رسول الله (ص) على السخلة الميتة، فقال رسول الله: أترون هذه هانت على اهلها حين القوها، قالوا: من هوانها القوها. قال رسول الله: الدنيا اهون على الله من هذه على اهلها.

و قال الحسن. معنى الاية لو لا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً مجتمعين على الكفر و على اختيار الدنيا على الآخرة، لجعلنا لمن يكفر بالرحمن ليبيوتهم سقفاً من فضة و ذلك، لهوان الدنيا على الله. قرء ابن كثير و ابو عمرو سقفا بفتح السين و سكون القاف على الواحد و معناه الجمع، كقوله: فخرّ عليهم السقف من فوقهم و قرء الآخرون سقفا بضم السين و القاف على الجمع، و هى جمع السقف مثل رهن و رهن و قيل: هى جمع السقيف و قيل: هى جمع الجمع سقفا و سقوف و سقف و قيل: سقيفة و سقائف و سقف، و معارج اى مصاعد و مراقى و قرء: معارج و هما لغتان، واحدهما: معراج مثل مفتاح و مفاتيح و مفاتيح.

عَلَيْهَا يَطْهَرُونَ اى يعلون و يرتقون، يقال: ذهب على السطح اذا علوته، قال النابغة:

بلغنا ألستما فى مجدنا و علونا و انا لنرجو فوق ذلك مظهرا

اى: مصعدا، اى: جعلنا معارج من فضة عليها يعلون.

وَ لِبَيْوتِهِمْ أَبْوَاباً وَ سُرُوراً من فضة عَلَيْهَا يَتَكُونُونَ، يجلسون و ينامون.

وَ زُخْرُفًا الزخرف فى اللغة، الزينة، قال الله عز و جل: حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَ قَالَ: زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُوراً و المزخرف المزين و المراد به هاهنا الذهب و هو معطوف على محل مِنْ فَضَّةٍ، يعنى سقفا من فضة و زخرف اى: ذهب. و قيل: معنى الاية: لو فعلنا ذلك بالكفار، لافتتن بهم غيرهم و توهموا ان ذلك لفضيلة فى الكفار فيكفرون و يكونون فى الكفر أمة واحدة. قوله: وَ إِنَّ كُلُّ ذَلِكَ لَمَّا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا. قرء عاصم و حمزة: لما بالتشديد بمعنى الا اى: و ما كل ذلك الا متاع الحياة الدنيا و قرء الباقرن لما بالتخفيف. و الوجه ان، ان على هذا هى المخفة من الثقيلة، و زائدة، و التقدير: و ان كل ذلك لمتاع الحياة الدنيا، يزول و يذهب، وَ الْآخِرَةُ

عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ اى ثواب الآخرة خير للمتقين.

و قيل معناه: و الجنة عند ربك للمتقين خاصة.

روى ان عمر كان يقول: لو ان رجلا هرب من رزقه لا تبعه حتى يدركه كما ان الموت يدرك من هرب منه، له اجل هو بالغه و اثر هو واطنه و رزق هو آكله و حتف هو قاتله، فاتقوا الله و اجملوا فى الطلب و لا يحملنكم استبطاء شيء من الرزق ان تطلبوه بمعصية الله فان الله عز و جل لا ينال ما عنده الا بطاعته و لن يدرك ما عنده بمعصيته، فاتقوا الله و اجملوا فى الطلب.

وَ مَنْ يَعِشْ، اى: يعرض عن ذكر الرحمن فلم يخف عتابه و لم يرج ثوابه، تقول عشوت الى كذا، اى: ملت اليه و عشوت عنه، اى: ملت عنه كما تقول، عدلت الى فلان و عدلت عنه.

و قرء ابن عباس: و من يعش بفتح الشين اى يعم يقال عشى يعشى عشى اذا عمى، فهو اعشى و امرأة عشواء و قيل: عن ذكر الرحمن، اى: عن معرفته و طاعته لانه لا يذكره الا من عرفه و اطاعه. و قيل يحتمل ان المراد به، من نزل فيهم قوله: وَ اِذَا قِيلَ لَهُمْ اسْجُدُوا لِلرَّحْمَنِ قَالُوا وَ مَا الرَّحْمَنُ نَظِيرَ الْاِيَةِ قَوْلِهِ: الَّذِينَ كَانَتْ اَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَن ذِكْرِي نُفِيضٌ لَهُ شَيْطَانًا اى نهى له و نسب له شيطانا و نضمه اليه و نسلطه عليه فهو له قرين لا يفارقه يزين له العمى و يخيل اليه انه على الهدى.

و قيل ذلك فى القيامة يقرن كل انسى بالشيطان الذى كان يدعوه، قرء يعقوب و حماد عن عاصم يقيض له بالياى على ضمير الرحمن و قرء الباقر: نقيض بالنون على اخبار الله تعالى عن نفسه بالتقييض. وَ اِنَّهُمْ يَعْنِي الشَّيَاطِينَ لِيَصُدُّوهُمْ عَن السَّبِيلِ اى: يصدون الكافرون عن الاسلام و يمنعونهم على الهدى وَ يَحْسَبُونَ اَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ اى يحسب الكفار انهم على هدى و انهم محقون فى قولهم و عملهم. حَتَّى اِذَا جَاءَنَا قَرَاءُ اهل العراق غير ابى بكر على الواحد يعنون الكافر و قرء الآخرون جاءنا على التنثية يعنون الكافر و قرينه جعلنا فى سلسلة واحدة، فقال الكافر لقرينه يا لَيْتَ بَيْنِي وَ بَيْنَكَ بَعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ اى: بعد ما بين المشرق و المغرب فغلب اسم احدهما على الآخر كما يقال للشمس و القمر، القمران و لابى بكر و عمر العمران، فَبِنَسَ الْقَرِينِ كُنْتَ فى الدنيا و قيل فَبِنَسَ الْقَرِينِ انت فى النار قال ابو سعيد الخدرى اذا بعث الكفار، زوّج كل واحد منهم بقرينه من الشياطين فلا يفارقه حتى يصير الى النار وَ لَنْ يَنْفَعَكُمْ الْيَوْمَ اِذْ ظَلَمْتُمْ اِشْرَاكَكُمْ فى الدنيا اَنَّكُمْ فى الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ اى لن ينفعكم اليوم اشتراكم فى العذاب، اين سخن جواب آن كس است كه بدى ميكند و ميگويد كه اين نه همه من ميكنم كه ديگران نيز ميكنند، يعنى كه اشتراك در عذاب، شما را سود ندارد و در عذاب تخفيف نيارد كه در دوزخ، تأسى و تسلى بيكديگر نبود، هر كسى بخود مشغول بود و در عذاب خود گرفتار.

و قال مقاتل معناه لن ينفعكم الاعتذار و الندم اليوم لانكم انتم و قرناؤكم مشتركون اليوم فى العذاب كما كنتم فى الدنيا مشتركين فى الكفر، عذر و پشيمانى امروز شما را سود ندارد كه شما امروز با قرناء خویش در عذاب مشترك خواهيد بود، چنان كه در دنيا در كفر مشترك بوديد.

أ فَأَنْتَ تُسْمِعُ الصَّمَّ أَوْ تَهْدِي الْعُمْيَ وَ مَنْ كَانَ فى ضَلَالٍ مُّبِينٍ. هذا خطاب للنبي (ص) اى لا يضيق صدرك

فان من سبق علم الله بكفره لا يسمع و لا يهتدى. فإِذَا نَدَّهَبَنَّ بِكَ بَانَ نَمِيَّتِكَ قَبْلَ أَنْ نَعَذِّبَهُمْ، فَإِنَّا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُونَ بِالْقَتْلِ بَعْدَكَ.

أَوْ تُرِيئَكَ فِي حَيَاتِكَ الَّذِي وَعَدْنَاهُمْ مِنَ الْعَذَابِ فَإِنَّا عَلَيْهِمْ مُقْتَدِرُونَ متى شئنا عذبناهم و اراد به مشركى مكة انتقم منهم يوم بدر. هذا قول اكثر المفسرين و قال الحسن و قتاده عنى به اهل الاسلام من امة محمد، و قد كان بعد النبى نقمة شديدة فى امته، فاکرم الله نبيه و ذهب به و لم ير فى امته الا الذى تقر عينه به و ابقى النقمة بعده. و روى ان النبى ارى ما يصيب امته بعده فما روى ضاحكا متبسما حتى قبضه الله.

فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ اى تمسك بالقرآن و اتله حق تلاوته و امثل اوامره، و اجتنب نواهيه، إِنَّكَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ اى على الدين الذى لا عوج له و إِنَّهُ يَعْنَى قُرْآنَ لَذِكْرٍ لَكَ اى شرف لك و لقومك قريش، نظيره: لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ اى شرفكم و سَوْفَ تُسْأَلُونَ عن حقه و اداء شكره.

روى الضحاك عن ابن عباس: ان النبى (ص) اذا سئل: لمن هذا الامر بعدك لم يخبر بشيء حتى نزلت هذه الاية و كان بعد ذلك اذا قال: لقريش.

و عن ابن عمر قال قال رسول الله لا يزال هذا الامر فى قريش ما بقى اثنان.

و قال ان هذا الامر فى قريش لا يعاديهم احد الا اكبه الله على وجهه ما اقاموا الدين و قال (ص) من يرد هوان قريش اهانه الله.

و قال مجاهد: القوم هم العرب فالقرآن لهم شرف اذ نزل بلغتهم ثم يختص بذلك الشرف، الاخص فالاخص من العرب حتى يكون الاكثر لقريش و لبنى هاشم.

و عن ابى بردة قال قال رسول الله الامراء من قريش لى عليهم حق و لهم عليكم حق ما حكموا، فعدلوا. و استرحموا، فرحموا. و عاهدوا، فوفوا، فمن لم يفعل ذلك، فعليه لعنة الله و الملائكة و الناس اجمعين.

وَ سَأَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا، لَهَذَا الْكَلَامِ وَجْهَانِ، احدهما ان الله عز و جل جمع رسله ليلة اسرى برسوله فى مسجد بيت المقدس فاذن جبرئيل ثم اقام و قال يا محمد: تقدم فصل بهم فتقدم و صلى بهم فلما فرغ من الصلاة قال له جبرئيل «سل» يا محمد مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا أ جَعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ آلِهَةً يُعْبَدُونَ فقال رسول الله (ص) لا اسئل قد اكتفيت و هذا قول الزهرى و سعيد بن جبير و ابن زيد قالوا: جمع له الرسل ليلة اسرى به و أمر أن يسئلهم فلم يشكّ و لم يسئل و هذه الاية عدت مكية لان رسول الله (ص) لم يكن هاجرا ليلتذ بعد و كل ما نزل من القرآن بعد مهاجرة رسول الله بمكة فى عمرة القضاء و فى الفتح فى اسفاره.

فانه يعد مدنيّة و الوجه الثانى: و سئل من ارسلنا اليهم من قبلك رسولا من رسلنا، يعنى سل مؤمنى اهل الكتاب الذين ارسلنا اليهم الانبياء هل جاءتهم الرسل الا بالتوحيد و المراد بالسؤال، التقرير لمشركى قريش انه لم يأت رسول و لا كتاب بعبادة غير الله عز و جل.

وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا إِلَى فِرْعَوْنَ وَ مَلَأْنَاهُ فَقَالَ إِنِّي رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ آياته العصا و اليد البيضاء فلما جاءهم بآياتنا إذا هم منها يضحكون استهزءوا بها و قالوا انها سحر و تخييل و هذا تسلية للنبى (ص) و ما نريهم



مِنْ آيَةٍ إِلَّا هِيَ أَكْبَرُ مِنْ أُخْتِهَا إِنَّ أَنْتَ كَافِرٌ سَاهِيٌّ  
 مهتر، اکبر من اختها ای قریبها و صاحبتهای التي كانت قبلها وَأَخَذْنَا هُمْ بِالْعَذَابِ يَعْنِي بِالسِّنِينَ وَ نَقَصَ مِنَ الثَّمَرَاتِ وَ الطُّوفَانَ وَ الجراد وَ القمل وَ الضفادع وَ الدم وَ الطمس فكانت هذه دلالات لموسى و عذابا لهم و كانت كل واحدة اكبر من التي قبلها لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ عَنْ كُفْرِهِمْ وَقَالُوا لِمُوسَى لِمَا عَايَنُوا الْعَذَابَ، يَا أَيُّهَا السَّاحِرُ يَا أَيُّهَا الْعَالِمُ الْكَامِلُ الْحَاقِقُ وَ انما قالوا هذا توقيرا و تعظيما له لان السحر عندهم كان علما عظيما و صفة ممدوحة ادُع لَنَا رَبَّنَا بِمَا عَاهَدَ عَلَيْكَ آي بِمَا اخبرتنا عن عهده اليك، انا ان آمنا كشف عنا العذاب فسلفه بكشف العذاب عنا اِنَّا لَمُهْتَدُونَ مُؤْمِنُونَ، فدعا موسى فكشف عنهم العذاب فلم يؤمنوا فذلك قوله عز و جل: فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ إِذَا هُمْ يَنْكُتُونَ آي يَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ وَ يَصْرُونَ عَلَى كُفْرِهِمْ.

وَ نَادَى فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ چُونِ مُوسَى دَعَا كَرْدَ وَ رَبِّ الْعِزَّةِ بِدَعَاءِ وَى عَذَابِ از قبطيان باز برد، فرعون ترسيد كه ايشان بموسى ايمان آرند همه را جمع كرد و ملك خود و قوت خود فرا ياد ايشان داد و ضعف موسى فرا نمود تا نپندارند كه كشف عذاب بدعاء موسى بود كه اگر بدعاء وى بودى و او بدعوى صادق بودى، ملك وى را بودى و دعاء از بهر خود كردى تا آن لثغة كه بر زبان وى است زائل گشتى، گفت: أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَ هَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِي نَه ملك زمين مصر مرا است و اينك جويهاى نيل زير قصر من و در بوستان و رزان من ميرود بفرمان من، و آن جويهاى نيل سيصد و شصت بودند، اصل آن و معظم آن چهارند: يکى نهر ملك، ديگرى نهر طولون سوم نهر دمياط، چهارم طنيس أ فلا تُبْصِرُونَ أَمْ سَخِنَ اَيْنِجَا تمام است يعنى أ فلا تبصرون ام تبصرون، نمى بينيد يا مى بينيد آن گه گفت: أَنَا خَيْرٌ مِنْ هَذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ وَقِيلَ مَعْنَاهُ ا فَلَا تبصرون شدة ملكى و عجز موسى. ثم قال: ام انا خير بل انا خير من هذا الذى هو مهين اى: فقير لا حشم معه وَ لا يَكَادُ يُبِينُ آي لا يكاد يفصح بكلامه للثغة التي فى لسانه، كان موسى (ع) بليغا فصيحا و كانت عليه حلاوة و مهابة و ملاحه غير ان لسانه كانت به عقده فلما قال: وَ أَحْلَلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي قِيلَ لَهُ أَوْتَيْتَ سُؤْلَكَ فَبَقِيَتْ مِنْهَا لثْغَةٌ. فرعون خود را فضل نهاد بر موسى و گفت طاعت من اوليتر كه مرا ملك است و فرمان و حشم من برم، از اين موسى حقير ضعيف و درويش كه او را نه حشم است و نه مال و نه معيشت كه بدان زيش كند و نه فصاحتى كه بيان سخن كند.

قُلْ لَّا أَلْقِيَ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ صَادِقًا سُورَةٌ مِنْ ذَهَبٍ جَمْعِ الْاِسْوَرَةِ وَ هِيَ جَمْعُ الْجَمْعِ قَرَأَ حَفْصٌ وَ يَعْقُوبُ اِسْوَرَةَ وَ هِيَ جَمْعُ سَوَارٍ قَالَ مُجَاهِدٌ كَانُوا إِذَا سَوَدُوا رَجُلًا سَوْرَهُ بِسَوَارٍ وَ طَوْقُوهُ بِطَوْقٍ مِنْ ذَهَبٍ يَكُونُ ذَلِكَ دَلَالَةً لِسَيَادَتِهِ وَ عَلَامَةً لِرِيَاسَتِهِ فَقَالَ فِرْعَوْنُ هَلَّا الْقَى رَبُّ مُوسَى عَلَيْهِ اِسْوَرَةٌ مِنْ ذَهَبٍ إِنْ كَانَ سَيِّدًا يَجِبُ طَاعَتُهُ أَوْ جَاءَ مَعَهُ الْمَلَائِكَةُ مُقْتَرِنِينَ مُتَابِعِينَ يَقَارَنَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا يَشْهَدُونَ لَهُ بِصَدَقِهِ وَ يَعِينُونَهُ عَلَى أَمْرِهِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَاطَاعُوهُ، آي استخف فرعون قومه القبط يعنى وجدهم جهالا و استخف عقولهم و قيل طلب منهم الخفة فى الطاعة و هى الاسراع اليها فاطاعوه يقال اخف الى كذا آي اسرع اليه و استخفه غيره دعاه الى ذلك، آي: وَ اسْتَخَفَّهُمْ بِهَذَا الْكَلَامِ الْمَزْخَرَفِ فَاطَاعُوهُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ خَارِجِينَ عَنِ الدِّينِ اللَّهُ.

فَلَمَّا آسَفُونَا اى اغضبونا و الاسف اشد الغضب، اِنَّقَمْنَا مِنْهُمْ، اى احلنا بهم النعمة و العذاب فَأَعْرَفْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ.

فَجَعَلْنَاهُمْ سَلَفًا قرأ حمزة و الكسائى سلفا بضم السين و اللام جمع سليف من سلف اى تقدم و قرأ الباقون سلفا بفتح السين و اللام على جمع السالف مثل حارس و حرس و خادم و راصد و راصد و هم الماضون المتقدمون من الامم، و المعنى، جعلناهم متقدمين ليتعظ بهم الآخرون وَ مَثَلًا لِلْآخِرِينَ اى عبرة و عظة. و قيل سلفا لكفار هذه الامة الى النار اى مقدمة كفار هذه الامة الى النار وَ مَثَلًا لِلْآخِرِينَ اى يضرب بهم الامثال فيما بينهم.

وَ لَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا مفسران اندرين آيت مختلف القول اند بر سه گروه: قومی گفتند الضارب للمثل عبد الله بن الزبعرى كان من مردة قريش قبل ان يسلم اين مثل عبد الله الزبعرى زد كه آمد برسول خدا صلوات الله و سلامه عليه گفت تو مى گويى انكم و ما تعبدون من دون الله حصب جهنم شما و هر چه فرود از الله مى پرستيد (عيسى) هيزم دوزخ است و تو مى گويى عيسى برادر منست و پيغامبر خداى. چون وى چنين گفت، مصطفى صلى الله و السلام (ص) خاموش گشت منتظر وحى تا از حق جواب چه آيد عبد الله الزبعرى گفت خصمته و اللات و العزى، قريش كه حاضر بودند دست زدند و خنده در گرفتند و از تصديق برگشتند. اينست كه رب العالمين فرمود إذا قَوْمُكَ يَعْنَى قريشا مِنْهُ يَصِدُّونَ اى يَضْجُونَ و يصيحون و يضحكون و قيل يعرضون عن القرآن و عن التصديق.

وَ قَالُوا أَلِهْتُنَا خَيْرٌ أَمْ هُوَ كَفْتَنَدَ اين خدايان ما بهتر يا عيسى اگر عيسى باتش شايد بنان، هم شايد. قول دوم آنست كه اين مثل مشركان زدند ايشان كه ملانكه را دختران گفتند يعنى اذا جاز أن يكون عيسى ابن الله، جاز أن تكون الملائكة بنات الله. باين قول، إذا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ مؤمنان اند كه اين سخن بر ايشان صعب آمد از آن برگشتند و ديگران را از آن برگردانيدند قال قتادة: يصدون اى يخرجون و قال القرطبي: يضررون. قول سوم آنست كه الضارب للمثل هو الله عز و جل اين مثل آنست كه الله زد در قرآن كه إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ. مثل عيسى بنزدك الله چون مثل آدم است آدم را بيافريد از خاك بى پدر و بى مادر، عيسى را بيافريد از باد بى پدر. در تخليف بنزدك الله در قدرت او هر دو يکى اند. چون اين آيت فرو آمد كافران گفتند محمد مى خواهد كه ما او را خدای خوانيم و او را پرستيم چنانك ترساين عيسى را پرستيدند: باين قول إذا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ مشركان قريش اند كه از ضرب مثل برمگشتند و مى خنديدند وَ قَالُوا أَلِهْتُنَا خَيْرٌ أَمْ هُوَ، يعنون محمدا خدايان ما بهاند پرستيدن را يا محمد يعنى كه خدايان خود فرونگذاريم و او را پرستيم، يَصِدُّونَ بضم صاد قرائت نافع و ابن عامر و كسايبى است و باقى بكسر صاد خوانند هما لغتان مثل يعرشون و يعرشون ما ضَرْبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلًا اى انهم قد علموا انك لا تريد منهم ان ينزلوك منزلة المسيح و ما قالوا هذا القول الا جدلا اى خصومة بالباطل و على القول الاول ما ضربوا هذا المثل لك الا جدلا بالباطل لانهم علموا ان المراد من قوله إِنَّكُمْ وَ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ هؤلاء الاصنام دون عيسى (ع) بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِيمُونَ حاذقون فى الخصومه.

عن ابى امامة قال قال رسول الله (ص) ما ضل قوم بعد هدى كانوا عليه، الا اوتوا الجدل ثم قرأ ما ضَرْبُوهُ

لَكَ إِلاَّ جَدًّا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ ثم ذكر عيسى عليه السلام فقال: إِنَّ هُوَ إِلاَّ عَبْدٌ أُنْعَمْنَا عَلَيْهِ بِالتَّقْوَى وَ جَعَلْنَاهُ مَثَلًا اى آية و عبرة لبنى اسرائيل يعرفون قدرة الله على ما يشاء حيث خلقه من غير اب و لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ مَلَائِكَةً اى لو نشاء لاهلكناكم و جعلنا بدلکم و مکانکم ملائكة في الارض يَخْلِفُونَ يكونون خلفاء منكم يعمرّون الارض و يعبدونى و يطيعونى. و قيل يخلّفون اى يخلّف بعضهم بعضا و قيل معنى الاية: لو نشاء لجعلنا من الانس ملائكة و ان لم تجر العادة كما خلقنا عيسى من غير اب و انه لعلم للساعة اى ان عيسى نزوله من اشراط الساعة يعلم بنزوله، قربها و ثبوتها و قيل ان عيسى كان يحيى الموتى فعلم به الساعة و البعث و قراء ابن عباس و ابو هريرة و انه لعلم للساعة بفتح العين و اللام اى علامة و اماره للساعة فلا تَمْتَرُنَّ بها يعنى اذا انزل فلا تشكن فى قيامها. يقولها لقريش

قال النبى صلى الله عليه و اله سلم ليوشكن ان ينزل فيكم ابن مريم حكما عدلا يكسر الصليب و يقتل الخنزير و يضع الجزية و يهلك فى زمانه الملك كلها، الا الاسلام.

و يروى انه ينزل على ثنية بالارض المقدسة يقال لها افيق و عليه ممصران يعنى ثوبين مصبوغين بالصفرة و شعر راسه دهين و بيده حربة يقتل بها الدجال فياتى بيت المقدس و الناس فى صلاة العصر و الامام يؤمّ بهم فيتاخر الامام فيتقدمه عيسى و يصلى خلفه على شريعة محمد (ص) ثم يقتل الخنازير و يكسر الصليب و يخرب البيع و الكنائس و يقتل النصارى الا من آمن به.

و قال الحسن و جماعة و انه يعنى و ان القرآن لعلم للساعة يعلمكم قيامها و يخبركم باحوالها و احوالها فلا تَمْتَرُنَّ بها اى لا تشكن فيها قال ابن عباس اى لا تكذبوا بها و اتبعون القول هاهنا مضمرا اى قل يا محمد اتبعونى على التوحيد هذا صراطٌ مُسْتَقِيمٌ اى هذا دين قيم و قال الحسن هذا القرآن صراطه الى الجنة مستقيم.

وَ لا يَصُدُّكُمْ الشَّيْطَانُ عن الايمان بالساعة و القرآن إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ ظاهر العداوة و لَمَّا جَاءَ عِيسَى بِالْبَيِّنَاتِ اى بالحجج و المعجزات قال قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ اى بالنبوة و قيل بالانجيل و لِبَيِّنٍ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ من احكام التوريه قال قتاده يعنى اختلاف الفرق الذين تحزبوا على امر عيسى و قيل: لابين لكم ما كان بينكم من الاختلاف فى الدين قال. الزجاج الذى جاء به عيسى فى الانجيل انما هو بعض الذى اختلفوا فيه و بين لهم فى غير الانجيل ما احتاجوا اليه فأتقوا الله و أطيعون إِنَّ اللَّهَ هُوَ رَبِّي وَ رَبُّكُمْ خالقي و رازقي و انا عبد مخلوق محتاج الى الرزق فاعبُدوه هذا صراطٌ مُسْتَقِيمٌ، فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ اى فيما بينهم و هم احزاب النصارى تحزبوا فى عيسى ثلث فرق الملكائيه و النسطورية و اليعقوبية فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا اى قالوا فى عيسى ما كفروا به مِنْ عَذَابٍ يَوْمَ أَلِيمِ الْعَذَابِ.

هَلْ يَنْظُرُونَ اى ينتظرون إِلاَّ السَّاعَةَ يعنى انها تاتيهم لا محالة، فكانهم ينتظرونها، يعنى القاعدين عن الايمان أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً فَجَاءَ وَ هُمْ لا يَشْعُرُونَ بمجيئها.

### النوبة الثالثة

قوله: أ هُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا صناديد قریش از سر سبکبارى و طیش میگفتند که از همه عالم

کلاه نبوت و افسر رسالت بر یتیم بو طالب نهادند اگر این حدیث راست بودی و این پیغام درست، پیغام رسان ولید مغیره بودی سرور قریش و عظیم مکه، یا بو مسعود ثقفی سید ثقیف و عظیم طائف. ایشان چنین میگویند و منادی عزت ندا میکند که نَحْنُ قَسَمْنَا مَا أَن رَا كَه نَخَوَاهِيمُ دَر مَفَازَه تَحِيرِ هَمِي رَانِيمُ وَ أَن رَا كَه خَوَاهِيمُ بَسلسله لطف بدرگاه میکشیم، یکی را بهر لحظه در منازل درجات بدست ترقی جلوه میکنیم و آن را که نخواهیم هر ساعتی سرنگونتر همی داریم. نَحْنُ قَسَمْنَا قِسْمَتَ مَا چنين است و حکم ما اینست.

شهریست بزرگ و من بدو درمیرم تا خود زخم و خود کشم و خود گیرم

فرمان آمد: که ای جبرئیل بآن روضه رضا رو و رخس فضل را برگستوان عنایت، بر نه، یتیم بو طالب را بحضرت آر، عنان براق دولت او در شاخ سدره بند، ما میخواستیم که از خزانه غیب، او را خلعتها روان کنیم، گفتند جلوهگری فرزند با علی علین و خواری ما در اسفل السافلین چیست؟ خطاب آمد که: نَحْنُ قَسَمْنَا بِر قِسْمَتِ مَا اعْتَرَاضَ نِيسَتِ وَ كَسَ رَا رَوِي سَوَالِ نِيسَتِ لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْئَلُونَ نوح پیغامبر بدرجات علی، جنات مأوی، میان نعیم و فوز مقیم شادان و نازان و جگر گوشه نوح در درکات سفلی میان آتش عقوبت و خطیئة سوزان و گدازان چیست؟ نَحْنُ قَسَمْنَا قِسْمَتِ الهی رَا مَرْدِ نِيسَتِ وَ حَكْمِي كَه دَر اَزَل كَرْد أَن رَا تَغْيِيرِ وَ تَبْدِيلِ نِيسَتِ. مَا يُبَدِّلُ الْقَوْلَ لَدَيَّ. ابلیس مهجور را از آتش بیافرید و در سدره منتهی او را جای داد و مقربان حضرت بطالب علمی بر وی فرستاد و صد هزار سال او را بر مقام خدمت داشت آن گه زنا لعنت بر میان او بست، آدم خاکی را از خاک تیره برکشید و ناکرده خدمت، تاج کرامت و اصطفاء بر فرق وی نهاد، گفتند این عز و منقبت آدم از کجا و آن ذل و نومیدی ابلیس چرا، گفت نَحْنُ قَسَمْنَا بِر قِسْمَتِ مَا چون و چرا نیست و هر که چون و چرا گوید او را بر درگاه ما بار نیست.

او جل جلاله چون از کسی اعراض کرد جراحی است که هیچ علاج نپذیرد و چون بر کسی اقبال کرد از خاک خانه او همه گدایان عالم توانگر گردند.

توانگران دو گروهند: توانگران مال و توانگران حال. توانگران مال بمال مینازند و توانگران حال با نَحْنُ قَسَمْنَا میسازند و اگر از این باریکتر خواهی توانگران حال دو گروهند: گروهی را دیده بر قسمت قسام آمد، بهر چه یافتند رضا دادند و قانع گشتند، گروهی دیده بر نَحْنُ آمد قَسَمْنَا ندیدند از شهود قسام نپرداختند، هر دو کون بر ایشان جلوه کردند در آن نیاویختند، بر سنت سید المرسلین و خاتم النبیین راست رفتند و بر سیرت وی که ما زاع البصر و ما طغی، پی بردند لا جرم امروز مفتاح در رشاد گشتند و مصباح سرای سداد و فردا ایشان را آن ساختند که: لا عین رأی و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر. بو بکر رضی شیخ شام وقتی در بادیه ای بود بتجربید و در الله زارید و گفت: الهی از آن حقیقت خرد که مرا دادی بهره من بر دل من چیزی آشکارا کن تا جان من بیاساید، دری از آن حقایق قربت بر وی گشادند زاری بوی افتاد نزدیک بود که تباہ گشتید. گفت: الهی بپوش که من طاقت آن ندارم، آن را بپوشیدند شیخ الاسلام انصاری گفت نهان: کردن غیب

و پوشیدن حقایق آن از الله تعالی رحمت است که آن در این جهان ننگد. هر چه از آن آشکارا شود یا آن بود که آن کس را در وقت ببرند، یا عقل وی طاقت آن ندارد، احوال و رسوم وی متغیر شود غیب و حقیقت نهان به تا در سرای غیب و حقیقت بر سر آن شوی، که این دنیا سرای بهانه است و زندان اندوه تا روزی که این مدت بسر آید و این قوت مقدر خورده آید و در غیب باز شود.

ای درویش، بس نماند که این شب محنت بسر آید و این قوت مقدر خورده آید و در حقایق و غیب باز شود. ای درویش، بس نماند که این شب محنت بسر آید و صبح کرامت از مشرق قربت برآید، اشخاص پیروزی بدر آید، ظلمت فرقت را نور وصلت با برآید، گیر چنان که تو خواهی چنان برآید. بس نماند که آنچه خبر است عیان شود، آرزوها نقد و زیادت بیکران شود. دست علایق از دامن حقایق رهان شود، قصه آب و گل نهان شود و دوست ازلی عیان شود، دیده و دل و جان هر سه بدو نگران شود. مَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِیضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ مَنْ لَمْ يَعْرِفْ قَدْرَ الْخُلُوةِ مَعَ اللَّهِ فَحَادَّ عَنْ ذِكْرِهِ وَ اخْلَدَ إِلَى خَوَاطِرِهِ الرَّدِيئَةِ، قِيضَ اللَّهُ لَهُ مِنْ يَشْغَلُهُ عَنِ اللَّهِ. هر که قدر خلوت با حق نداند از ذکر او بازماند و هر که از ذکر او بازماند، حلاوت ایمان از کجا یابد. لا جرم بجای ذکر رحمن و ساوس شیطان نشیند و هواجس نفس ببیند و هر که بر پی شیطان رود و هواء نفس پرستد قدر ذکر الله چه داند و از درد دین چه خبر دارد، بلال سوخته باید و سلمان ریخته و معاذ کوفته تا حدیث درد دین و انس ذکر، با تو بگویند.

از این مشتی ریاست جوی رعنا هیچ نگشاید      مسلمانی ز سلمان جوی و درد دین ز بو دردا

اگر بلال است از تیمار مسلمانی بیمار و نحیف گشته، و معاذ است سرآورده عشق در صحرای درد نیافت، زده که: تعالوا نؤمن ساعة. و سلمان است جان و دل خویش غریب وار از اندوه دین و درد اسلام بگداخته سر در سرّ خود گم کرده، از وله و تحیر بدان جای رسیده که بدر مسجد رسول (ص) برگذشت از خود چنان بیخود گشته و در مذکور چنان مستغرق شده که سلام بر رسول فراموش کرد، جلال و عظمت مرسل بجان و دل وی چنان تاختن آورده که جای سلامی بر رسول نگذاشته.

مصراع: يعلم الله گر همی دانم نگارا شب ز روز. چون برگذشت و سلام نکرد مصطفی (ص) تیز در وی نگرست دل وی را دید، چون کشتی در بحر غیب افکنده، باد جلال از مهب تجلی خاسته، کشتی بشکسته و سلمان سرگشته. زبان سلمان بزیارت دل رفته، دل در جان آویخته، جان در حق گریخته. مصطفی (ص) دانست که سلمان از خود رها شده و مرغش از روزن دل بعالم ملکوت پرواز کرده. ای جوانمرد، کار آن مرغ دارد. قفس که در او مرغ نبود بچه شاید. گفته اند قفس، قالب است و امانت مرغ، پر او عشق، پرواز او ارادت، افق او غیب، منزل او درد، استقبال از راه اتیته هروله. هر گه که این مرغ امانت از این قفس بشریت بر افق غیب پرواز کند، کروبیان عالم قدس دستها بدیده خویش باز نهند، تا برق این جمال دیده‌های ایشان نرباید. مصطفی (ص) هر چند که از احوال سلمان با خبر بود غیرتی بر صحرای سینه وی گذر کرد گفت:

ای سلمان می‌برگذری و سلام می‌کنی، سلمان جواب نداد، رسول فرمود ای سلمان آخر نه من راحت نمودم نه بشفاعت من همی امید داری، سلمان هم جواب نداد، سرّ سلمان آن ساعت در اللّٰه زارید که الهی یا زبانی بازده تا جواب دهم یا جوابی از بهر من بازده. جبرئیل آن ساعت از هواء قدرت بشتاب در آمد رسول فرمود: ای جبرئیل امروز بشتاب آمدی، گفت آری که سلمان در غرقاب است. ای محمد اللّٰه ترا سلام میکند میفرماید که با سلمان می‌گویی نه راحت من نمودم؟ ترا راه که نمود؟ می‌گویی نه امید بشفاعت من داری؟ در کل عالم کرا زهره شفاعت بود تا دستوری من نباشد؟

ای محمد تو بر طور نبودی آن روز که ما ندا کردیم آن ذره سلمان در میان ذره‌ها متواری، خیمه عشق بر صحرا زد و غیرت ارنی استقبال کرد، که یا موسی تو پنداری که در این مملکت، عاشق خود تویی، درنگر باین خاک طور، تا در زیر هر ذره‌ای، عاشقی بینی ایستاده و می‌گوید: ارنی ارنی، قال النبی (ص): من أراد أن ينظر الی عبد نور اللّٰه قلبه، فلینظر الی سلمان.

### ۳ النوبة الاولى

الأخلاء یومئذٍ بعضهم لبعض عدوٌّ، دوستان همه آن روز یکدیگر را دشمن باشند، إلی المّتیقینَ (۶۷) مگر برهیزندگان.

یا عباد: ای بندگان من، لا خوفٌ علیکم الیومَ و لا أنتم تحزنونَ (۶۸) بر شما نه بیم است امروز و نه اندوه.

الذین آمنوا بأیّاتنا و كانوا مسلمینَ (۶۹) ای ایشان که بگرویدند و مسلمانان بودند.

ادخلوا الجنةَ در روید در بهشت، أنتم و أزواجکم شما و جفتان شما، تُحبرونَ (۷۰) شما را شادان میدارند.

یطافُ علیهم بر ایشان میگردانند، بصحافٍ من ذهبٍ و آکوابٍ، کاسه‌های زرین و آبدستهای زرین، و فیها ما تشتهیه النفسُ، و در آن بهشت است هر چه دلها خواهد، و تلذّ الأعینُ، و چشمها را خوش آید، و أنتم فیها خالدونَ (۷۱) و شما در آن جاویدان.

و تلك الجنةُ و آن بهشت آنست الّتی أورثتموها که شما را میراث دادند، بما کُنتم تعملونَ (۷۲) بآنچه میکردید.

لکم فیها فاکهةٌ کثیرةٌ شما راست در آن، میوه‌های فراوان، منها تأکلونَ (۷۳) از آن میخورید.

إنّ المجرمینَ فی عذابِ جهنّم خالدونَ (۷۴) ناگرویدگان در عذاب دوزخ جاویدان‌اند.

لا یفتّرُ عنهم، هیچ کم نکنند و سست از ایشان عذاب آن، و هم فیهِ مُبلسونَ (۷۵) و ایشان در آن عذاب‌اند فرومانده بیچاره و نومید و خوار.

و ما ظلمناهم و بر ایشان ستم نکردیم، و لکن كانوا هم الظالمینَ (۷۶) لکن ایشان ستمکاران بودند.

و نادوا یا مالک باواز خوانند خازن دوزخ را مالک و گویند، لیقض علینا ربّک، تا مرگ راند بر ما، قال إنکم

ماکئونَ (۷۷) مالک ایشان را جواب دهد که ایدر خواهید بود.

لقد جئناکم بالحقّ پیغام راست آوردیم بشما در دنیا، و لکن أكثرکم للحقّ کارهونَ (۷۸) لکن بیشتر شما سخن





دمساز یکدیگر باشند، فردا در قیامت ایشان را از آن دوستی نفعی نیاید بلکه دشمن یکدیگر شوند. مجاهد گفت: اصحاب المعاصی متعادون يوم القيمة، آن گه استثنا کرد گفت: إِيَّا الْمُتَّقِينَ مگر ایشان که از معصیت پرهیزند و در دنیا از بهر خدا، در طاعت خدا، دوست یکدیگر باشند. آن دوستی بیبوند و در قیامت گسسته نشود.

قال النبي (ص): ان الله تعالى يقول يوم القيمة: اين المتحابون بجلالى، اليوم اظلمهم فى ظلى يوم لا ظل الا ظلى.

و فى رواية اخرى: يقول الله تعالى المتحابون فى جلالى لهم منابر من نور يغبطهم النبيون و الشهداء. و قال ابن عباس: احب لله و ابغض لله و وال لله و عاد لله، فانه انما ينال ما عند الله بهذا و لن ينفع احدا، كثرة صومه و صلاته و حجه حتى يكون هكذا و قد صار الناس اليوم يحبون و يبغضون للنديا و لن ينفع ذلك اهله، ثم قراء: الأَخْلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِيَّا الْمُتَّقِينَ و قال على (ع) فى هذه الآية: خليلان مؤمنان و خليلان كافران، فمات احد المؤمنين فقال يا رب ان فلانا كان يأمرنى بطاعتك و طاعة رسولك و يأمرنى بالخير و ينهانى عن الشر و يخبرنى انى ملائكتك، يا رب فلا تضلته بعدى و اهده كما هديتنى و اكرمه كما اكرمتنى، فاذا مات خليله المؤمن، جمع بينهما فيقول ليثن احدكما على صاحبه فيقول نعم الاخ و نعم الخليل و نعم صاحب. قال و يموت احد الكافرين فيقول يا رب ان فلانا كان ينهانى عن طاعتك و طاعة رسولك و يأمرنى بالشر و ينهانى عن الخير و يخبرنى انى غير ملائكتك، فلا تهده بعدى و اضلله كما اضللتنى و اهنه كما اهنتنى، فاذا مات خليله الكافر جمع بينهما فيقول ليدم احدكما، صاحبه، فيقول بنس الاخ و بنس الخليل و بنس صاحب. ثم قرأ: يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِيَّا الْمُتَّقِينَ يا عِبَادِ لا خَوْفٌ الْقَوْلِ هَاهُنَا مَضْمَرٌ يَعْنِي يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى لِلْمُتَّقِينَ: يا عِبَادِ كُفْتَهَانْد در روز قیامت در وقت بعث که رب العالمین خلق را زنده گرداند، همه ترسان و لرزان باشند، جانها از فزع قیامت بچنبر گردن رسیده‌اند، ندا آید که: يا عِبَادِ لا خَوْفٌ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ وَ لا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ خلق همه امید دارند که این ندا عامست همگنان را، تا بر پی آن، ندا آید که: الَّذِينَ آمَنُوا بِآيَاتِنَا وَ كَانُوا مُسْلِمِينَ آن گه، کافران همه نومید شوند و مسلمانان از کافران جدا شوند و ایشان را گویند: ادْخُلُوا الْجَنَّةَ أَنْتُمْ وَ أزْوَاجُكُمْ تُحْبَرُونَ مفسران گفتند نظم این آیات بر دو وجه است: یکی بر تقدیم و تأخیر، یعنی یا عبادى الذين آمنوا بآياتنا و كانوا مسلمين لا خوف عليكم و لا انتم تحزنون. ای بندگان من که بسخنان من بگرویدید و مسلمان بودید، شما را امروز نه بیم است و نه اندوه.

وجه دیگر: يا عِبَادِ، لا خَوْفٌ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ وَ لا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ سخن اینجا تمام شد، آن گه بر معنی ندا گفت بی‌حرف ندا: الَّذِينَ آمَنُوا یعنی یا ایها الذين آمنوا كقوله: يُوسُفُ أَعْرَضُ عَنْ هَذَا يَعْنِي يَا يُوسُفُ، ای ایشان که بگرویدند بسخنان ما و مسلمان بودند، ادْخُلُوا الْجَنَّةَ دروید در بهشت، أَنْتُمْ وَ أزْوَاجُكُمْ تُحْبَرُونَ ای تسرون و تنعمون و قيل الخبر، السماع.

يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِصِحَافٍ مِنْ ذَهَبٍ وَ أَكْوَابٍ الطائف الخادم و الصحاف القصاص الواسعة، واحدتها: صحفة. و



الاكواب: جمع كوب، و هو اناء مستدير مدور الرأس، لا عروة له و لا اذن و لا خرطوم، و المعنى: بايدى الغلمان صحاف من ذهب فيها طعام، و اكواب من ذهب فيها شراب فيها اى فى الجنة ما تشتهيهِ الأَنفُسُ وَ تَلذُّ الأَعْيُنُ هذا من جوامع القرآن لانه جمع بهاتين اللفظتين، ما لو اجتمع الخلق كلهم على وصف ما فيها على التفصيل، لم يخرجوا عنه. قرأ نافع و ابن عامر و حفص، ما تشتهيهِ الانفس، و كذلك هى فى مصاحفهم و قرأ الآخرون بحذف الهاء. و حذف الضمير من الموصول، احسن من الاثبات، تقول: لَدَا الشَّيْءِ يَلِذُ فَهُوَ مَلذُودٌ وَ لَذِيذٌ، قال الشاعر:

و لقد هممت بقتلها من اجلها      كيما تكون خصيمتى فى المحشر  
كيما يطول خصامنا و نزاعنا      فتلذت عيني من لذىذ المنظر

تقول: هذا الشراب ملذوذ و لذىذ و لذ و لذة. قال الله تعالى عز و جل: وَ أَنهَارٌ مِّنْ خَمْرٍ لَّدَّةٍ لِلشَّارِبِينَ وَ المصدر: اللذادة، قال الحسن البصرى: لذادة شهادة ان لا اله الا الله فى الآخرة كلذادة الماء البارد فى الدنيا و تَلذُّ الأَعْيُنُ اى تجد للنظر اليه لذة لافراط حسنه فى مرآها و ما التذ به العين، قبلته النفس، لانها رائد العين، وَ أَنتم فيها خَالِدُونَ لان نعيمها لا يزول و لا ينقطع. و فى الخبر: ان اعرابيا قال يا رسول الله ا فى الجنة ابل فانى احب الإبل، فقال يا اعرابى ان ادخلك الله الجنة، اصبت فيها ما اشتهدت نفسك و لذت عينك.

و عن ابى هريره قال: قال رسول الله (ص): ان ادنى اهل الجنة منزلة، من له سبع درجات و هو على السادسة و فوقه السابعة، و ان له ثلاثمائة خادم و انه يغدى عليه و يراح فى كل يوم ثلاثمائة صحفة، فى كل صحفة لون من الطعام ليس فى الأخرى، و انه ليلذ اوله كما يلذ آخره و ان له من الاشربة، ثلاثمائة اناء فى كل اناء شراب ليس فى الآخر، و انه ليقول يا رب، لو اذنت لى، لاطعمت اهل الجنة و سقيتهم و لم ينقص ذلك مما عندى شيئا، و ان له من الحور العين ثنتين و ستين زوجة، سوى ازواجه من الدنيا.

و عن ابى ظبية السلمى قال: ان الشرب من اهل الجنة لتظلم سحابة، فتقول ما امطرکم، فما يدعو داع من القوم، بشيء، الا امطرته، حتى ان القائل منهم، ليقول: امطرينا كواعب اترابا. و عن ابى امامة قال ان الرجل من اهل الجنة ليشتهى الطائر و هو يطير، فيقع متعلقا نضيجا فى كفه، فيأكل منه حتى تنتهى نفسه ثم يطير و يشتهى الشراب، فيقع الإبريق فى يده فيشرب منه ما يريده ثم يرجع الى مكانه.

وَ تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي أُورثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ يُقال لهم: هذه الجنة التي وعدكم الله فى كتابه انه يورثكموها فى قوله: تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا. و فى قوله: أَنَّ الأَرْضَ بَرثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ قيل: وَرث الله الذين قبلوا امره، منازل الذين لم يقبلوه.

لَكُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ كَثِيرَةٌ تَتَلَوْنُ بِهَا بَعْدَ الطَّعَامِ وَ الشَّرَابِ مِنْهَا تَأْكُلُونَ اى: ما اشتهيتم منها. و فى الخبر: لا ينزع رجل فى الجنة من ثمرها الا نبت مكانها مثلاها، ثم ذكر جزاء الكفار للتقابل، فقال: إِنَّ المُجْرِمِينَ فِي عَذَابٍ جَهَنَّمَ خَالِدُونَ رَفَع خَالِدُونَ بِالْخَبْرِ لانه المقصود بالذكر و يجوز ان يكون خبرا بعد خبر.

لَا يُفْتَرُ عَنْهُمْ اِى لَا يَخْفَ عَنْهُمْ زَمَانَا وَ لَا نَقْصَانَا وَ هُمْ فِيهِ اِى فِي الْعَذَابِ مُبْلِسُونَ اَنْسُونَ مِنَ النِّجَاةِ، متحيرون.

وَ مَا ظَلَمْنَاكُمْ بِالْعَذَابِ وَ لَكِنْ كَانُوا هُمُ الظَّالِمِينَ ظَلَمُوا انفسهم بكفرهم، وَ نَادَوْا يَا مَالِكُ لِمَا يَأْتُونَكَ مِنَ الْقُرْآنِ الْعَذَابِ، نادوا يا مالك و هو خازن النار، لِيَقْضَ عَلَيْنَا رَبُّكَ يَعْنِي لِيَمْتَنَّا رَبَّكَ فَنَسْتَرِيحَ فَيَجِيبُهُمْ مَالِكُ بَعْدَ مِائَةِ سَنَةٍ وَ قِيلَ بَعْدَ الْفِ سَنَةٍ، اِنَّكُمْ مَآكُثُونَ فِي الْعَذَابِ، لَا تَتَخَلَّصُونَ عَنْهُ لَا بِمَوْتٍ وَ لَا بِقَتْلِ قَتِيلٍ وَ لَا بِقَتْلِ هَذِهِ تَمَنَّ مِنْهُمْ لَا طَمَعًا، لِأَنَّهُمْ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ لَا مَخْلَصَ لَهُمْ.

قال عبد الله بن عمرو: ينادون مالكا اربعين سنة فيجيبهم بعدها اِنَّكُمْ مَآكُثُونَ ثم ينادون رب العزة ربنا اُخْرِجْنَا مِنْهَا، فَإِنَّ عُنْدَنَا ظَالِمُونَ فَلَا يَجِيبُهُمْ مِثْلَ عَمْرِ الدُّنْيَا ثُمَّ يَقُولُ اخْسَوْا فِيهَا وَ لَا تُكَلِّمُونِ، فليس بعدها الا كصياح الحمير اوله زفير و آخره شهيق.

لَقَدْ جِئْنَاكُمْ بِالْحَقِّ اِى بِالْقُرْآنِ وَ النَّبِيِّ، وَ لَكِنَّ أَكْثَرَكُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ كَرِهْتُمْ مَا جَاءَكُمْ الرَّسُولَ بِهِ وَ خِفْتُمْ زَوَالَ رِيَاسَتِكُمْ.

أَمْ أُنْبِرُوا أَمْراً فَإِنَّا مُبْرَمُونَ يَعْنِي اِحْكَمُوا اِمْرًا فِي الْمَكْرِ بِمُحَمَّدٍ (ص) فانا محكمون امرا في مجازاتهم و ذلك حين اجتمع كفار قريش في دار الندوة بعد موت ابى طالب، ليمكروا بالنبي، (ص) فنزل جبرئيل فاخبره بمكرهم و امره بالخروج، فخرج من ليلته الى الغار و قتل اولئك النفر ببدر فذلك قوله: انا مبرمون.

أَمْ يَحْسُبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَ نَجْوَاهُمْ مَا يَتَحَدَّثُونَ فِيمَا بَيْنَهُمْ وَ يَخْفَوْنَ عَنْ غَيْرِهِمْ، بَلَى نَسْمَعُ ذَلِكَ وَ نَعْلَمُ، وَ رُسُلْنَا اَيْضًا يَعْنِي الْحَفْظَةَ، لَدَيْهِمْ يَكْتُمُونَ ثُمَّ يَعْرُضُ عَلَيْهِمْ فِي الْقِيَامَةِ لِيَعْلَمُوا أَنَّهُ لَا يَخْفَى عَلَى مَلَانِكُنَا فَكَيْفَ عَلَيْنَا.

اين آيت در شأن سه كس فرو آمد: صفوان بن اميه و ربيعة و حبيب بن عمرو الثقفيين، بر در كعبه نشسته بودند و با يكديگر راز ميگفتند، حبيب گفت: محمد با اصحاب خویش ميگويد كه خداوند من راز نهانی كه میان دو كس رود ميداند و هر جا كه سه كس فراهم آیند چهارم ایشان بود، گویی آنچه میان ما ميرود ميداند. ربيعة گفت: مگر بعضی داند همه نه، صفوان گفت و نه يك كلمه كه اگر دانستيد همه دانستيد حبيب گفت: چنانست كه صفوان ميگويد، از اين رازها و نهانیها هيچ نداند، بجواب ایشان اين آيت آمد:، ميپندارند كه ما سرّ دل ایشان نمیدانيم و راز ایشان نمی شنويم، بلى میدانيم و ميشنويم و فرشتگان نیز مينويسند كه بر ایشان موكلند. قُلْ اِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَكَلْدٌ فِي قَوْلِكُمْ وَ عَلَى زَعْمِكُمْ، فَأَنَا اَوَّلُ الْعَابِدِينَ اِى فانا اول من عبده بانه واحد لا شريك له و لا ولد و اول من كذبكم و خالفكم فيما قلتم. قال ابن عباس، ان، هاهنا بمعنى النفسى و الجحد، اى ما كان للرحمن ولد و انا اول الشاهدين له بذلك، العابدين له و قيل العابدين، بمعنى الأنفين، يعنى انا اول الأنفين من هذا القول، المنكرين ان له ولدا، يقال عبد يعبد عبدا، اذا انف و غضب، و المعنى: انا اول من غضب للرحمن، ان يقال له ولد، قرأ حمزة و الكسائي، ولد بضم الواو و سكون اللام و قرأ الباقر ولد بفتحيتين و الوجه انهما لغتان كالصلب و الصلب و يجوز ان يكون ولد جمع ولد كاسد لجمع الاسد. ثم نزه نفسه عن الولد فقال: سُبْحَانَ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَ

الْأَرْضِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ اى عما يقولون من الكذب.

فَدَرَهُمْ يَحْوِضُوا، فى باطلهم و يَلْعَبُوا فى دنياهم حَتَّى يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوعَدُونَ يعنى يوم القيمة.  
وَ هُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَ فِي الْأَرْضِ إِلَهٌ قَوْلُهُ فى الارض، فى هاهنا زائدة، تأويله: و هو الذى فى السماء و الارض اله، قال قتاده: يعبد فى السماء و الارض تعبد الملائكة فى السماء و تعبد الانس و الجن فى الارض، ليس له فيهما ولد و لا شريك، وَ هُوَ الْحَكِيمُ فى تدبير خلقه الْعَلِيمُ بمصالحهم.

تَبَارَكَ الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا اى جل لم يزل و لا يزال الذى له ملك السماوات و الارض و ما بينهما يعنى ما فيهما من المخلوقات، و قيل و ما بينهما، هو الهواء، وَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ اى تفرد بعلم قيام الساعة وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ. قرأ ابن كثير و حمزة و الكسائى و يعقوب برواية رويس، بالياء و الوجه انه على الغيبة لان ما قبله كذلك و هو قوله: فَدَرَهُمْ يَحْوِضُوا وَ يَلْعَبُوا و قرأ الباقر و يعقوب برواية روح، ترجعون بالتاء، و الوجه انه على تقدير قل، كانه قال: قل لهم و اليه ترجعون. و يجوز ان يراد به مخاطبون و غائبون، فغلب حكم الخطاب و كان يعقوب وحده يفتح اوله و يكسر الجيم، و الباقر يضمن اوله و يفتحون الجيم يعنى: اليه ترجعون للثواب و العقاب.

وَ لَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ اى يدعونهم فهو عام فى المدعوين، من الملائكة و الانس و الجن و الاصنام، ثم استثنى فقال اِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَ هُوَ عِيسَى وَ عَزِير وَ الْمَلَائِكَةُ فَانَّهُمْ يَمْلِكُونَ الشفاعة لانهم يشهدون بالحق وَ هُمْ يَعْلَمُونَ. حقيقة ما شهدوا به، ميگويد، روز رستاخيز اين معبودان كه ايشان را فرود از الله مى پرستند، شفاعت كنند و شفاعت نتوانند هيچ كس را مگر عيسى و عزير و فرشتگان، اگر چه ايشان را فرود از الله ميپرستند، ايشان شفاعت توانند، زيرا كه ايشان براستى، الله را گواهي ميدهند بيكتايى و بي همتايى و بدل و اعتقاد و يقين، يكتايى و بي همتايى وى ميدانند. اين قول قتاده است كه: الَّذِينَ يَدْعُونَ بر عموم ميراند، اما قول مجاهد آنست كه: الَّذِينَ يَدْعُونَ خاص است بعيسى و عزير و فرشتگان و معنى آنست كه: لا يملك عيسى و عزير و الملائكة الشفاعة اِلَّا مَنْ شَهِدَ اى الا لمن شهد بالحق فيقول لا اله الا الله و يعلم بقلبه ما شهد به لسانه، ميگويد: عيسى و عزير و ملائكة كه ايشان را فرود از الله ميپرستند، شفاعت نتوانند، مگر كسى را كه گواهي دهد الله را بيكتايى و بدل يقين داند كه الله يكي است.

قولى ديگر گفته اند كه: الَّذِينَ يَدْعُونَ عابدان ميخواهد نه معبودان، و باين قول يملك بمعنى ينال است و الا بمعنى لكن و هو الاستثناء المنقطع ميگويد ايشان كه فرود از الله كسى را ميپرستند، شفاعت، هيچ شفيع در نيابند و بر هيچ شفاعت، پادشاه نهاند كه هيچ كس از بهر ايشان شفاعت نكند، لكن كسى كه براستى گواهي دهد كه الله يكي است و بدل داند كه يكي است، او مالك شفاعت باشد و شفاعت شفيعان دريابد.

وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ، يعنى قريشا مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولَنَّ اللَّهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ يصرفون عن الحق الى الباطل.

وَ قِيلَهُ يَا رَبِّ الهاء راجعة الى النبى (ص). عاصم و حمزة، و قيله بكسر لام خوانند عطف است بر ساعت، يعنى وَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ و قيل النبى (ص): يا رب، ميگويد آگاهى بنزدك الله است از سخن رسول كه

میگوید: یا رب باقی بفتح لام خوانند، عطف بر سرّ و نجوی، معناه: ام یحسبون انا لا نسمع سرهم و نجویهم و قیله یا رب. میپندارند که ما سر و نجوی ایشان نمی‌شنویم و سخن رسول که میگوید: یا رَبَّ إِنَّ هَؤُلَاءِ قَوْمٌ لَا يُؤْمِنُونَ رسول خدا از قریش به الله نالید و گفت: یا رَبَّ إِنَّ هَؤُلَاءِ قَوْمٌ لَا يُؤْمِنُونَ اینان گروهی‌اند که بنمی‌گروند.

فَأَصْفَحْ عَنْهُمْ الْقَوْلَ هَاهُنَا مَضْمَر، التاویل فقلنا له فاصفح عنهم. و الصفح الاعراض و العفو و هو منسوخ بآية القتال، و قُلْ سَلَامٌ هَذِهِ بَرَاءَةٌ و ليست بتحية، كقول ابراهيم لابيه، سَلَامٌ عَلَيْكَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي و كقوله تعالى: سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَا تَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ ثُمَّ هَدَّاهُمْ فَقَالَ: فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ. قرأ نافع و ابن عامر بالتاء على المخاطبة ای قل لهم یا محمد فسوف تعلمون و الباقون بالیاء للغيبة.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: الْأَحْلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ بدان که مستحق دوستی بحقیقت خدا است و بس، زیرا که جمال بر کمال و جلال بی‌زوال او راست، ذات ازلی و صفات سرمدی او راست، و وجود بی‌غایت وجود بی‌نهایت او راست، علم بی‌آلت و قدرت بی‌حیلت او راست. بو بکر صدیق گفت: من ذاق من خالص محبة الله عز و جل، منعه ذلك من طلب الدنيا و اوحشه من جميع البشر.

هر که صفاء محبت حق در دل او منزل کرد، کدورت طلب دنیا و قبول خلق، از دل وی رخت برداشت، اگر کسی را دوست دارد از مخلوقان، از آن است که وی بحق تعالی تعلقی دارد، یا از روی دوستی با حق مناسبتی دارد. هر کرا دوستی بود، بحقیقت سرا و کوی و محلت او، او را دوست بود. قال الشاعر:  
و ما عهدی بحب تراب ارض و لکن ما یحلّ به الحبيب

مصراع: مقصود رهی ز کوی تو روی تو بود.

دوستی متقیان و پارسایان از آنست که حق جل جلاله میگوید: إِنَّ أَوْلِيَاءَهُ إِلَّا الْمُتَّقُونَ دوستی رسول خدا از آنست که خود میفرماید: احبونی لحب الله عز و جل، پس منتهی همه دوستیها کمال جمال حضرت الهیت است و الیه الاشارة بقوله: وَ أَنْ إِلَى رَبِّكَ الْمُنْتَهَى و نشان محبت آنست که هر مکروه طبیعت و نهاد که از دوست بتو آید آن را بر دیده نهی، مصطفی (ص) گفت: لخلوف فم الصائم اطيب عند الله من ريح المسك.

بوی متغیر از دهن روزه‌دار عطر سراپرده قدوسیت است. بر همه عطرهای عالم مقدم دار چون دوست آن را می‌پسندد.

قال الشاعر:

و لو بيد الحبيب سقيت سما لكان السم من يده يطيب

آن دل که تو سوختی ترا شکر کند      و ان خون که تو ریختی بتو فخر کند  
 و ان دما اجریته لک شاکر      و ان فوآدا رعته لک جامد  
 زهری که بیاد تو خورم نوش آید      دیوانه ترا بیند باهوش آید

و گفته‌اند ای هر که ترا دید بشناخت و هر که بشناخت بیاویخت و هر که بیاویخت بسوخت. و سوخته را دیگر باره نسوزند، بلکه بنوازند، باین نداء کرامت که: **يَا عِبَادِ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ**. چنان که در ازل گفت، عبادی، در ابد هم خود گوید، عبادی. در ازل گفت: عبادی انتم خلقی و انا ربکم الیّ فارفعوا حوائجکم، و در ابد گوید: **عِبَادِ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ** این خود خطاب است با عامه مؤمنان.

اما خطاب با صدیقان و نزدیکان آنست که گوید: عبادی هل اشتقتم الیّ، عبادی هل احببتم لقای. اینست عزیز حالتی و بزرگوار منزلتی، قاصد بمقصود رسیده و طالب بمطلوب و محب بمحبوب، درخت وصل ببرآمده و رسول مقصود بدرآمده، یار بشرط عشق درآمده.

یار هم آخر بشرط عشق درآید      رنج من از عاشقیش هم بسر آید

**يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِصِحَافٍ مِنْ ذَهَبٍ وَأَكْوَابٍ** این نصیب زاهدان و عابدان است که یکبارگی خود را با طاعت و عبادت دارند و بحکم ریاضت و مجاهدت بر وفق شریعت، روزگار بگرسنگی و تشنگی بسر آوردند. و ملذذات اطعمه و اشربه دنیا بکار نداشتند، لا جرم فردا در بهشت غلمان و ولدان، پیالهای زرین بر سر ایشان میگردانند و میگویند: **كُلُوا وَ اشْرَبُوا هَنِيئًا** بما أسلفتم في الأيام الخالية و فيها ما تشتهيہ الأنفس و تَلَذُّ الْأَعْيُنُ این نصیب عارفانست و مشتاقان، که تا بودند در آرزوی دیدار جلال و جمال حق بودند، با دلی تشنه و نفسی سوخته و جانی بعشق افروخته، شمه‌ای از عالم دوستی بایشان رسیده و ایشان در آن شمه سراسیمه و متحیر گشته، تحیری که درون پرده است نه برون پرده، تحیر که برون پرده باشد گمراهی است و تحیر درون پرده، از آثار کمال جلال الهی است.

هر که از خلق بحق نتواند شد متحیری گمراهست، هر که از حق بخلق نتواند آمد، متحیر حضرت درگاهست، هر چند که رود جز بوی بازنگردد.

پیر طریقت ازینجا گفت: روزگاری او را می‌جستم، خود را مییافتم، اکنون خود را میجویم او را مییابم. این آن تحیر است که آن جوانمردان طریقت بدعا خواسته‌اند که: **يَا دَلِيلَ الْمُتَحِيرِينَ**، زدنای تحیرا و انشدوا.

قد تحیرت فيك خذ بيدي      يا دليل لمن تحير فيكا

قومی خدای را پرستند بر بیم و طمع، دیده ایشان برین آمد که: **يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِصِحَافٍ مِنْ ذَهَبٍ وَأَكْوَابٍ**

مزدوران‌اند در بند پاداش مانده و دل در غم خلد بسته، قومی او را بمهر و محبت پرستند، عارفان‌اند دل با مهر او داده و در آرزوی دیدار وی سوخته. پیر طریقت گفت: من چه دانستم که مزدور است، کسی کو را بهشت رأس المال است و عارف اوست که در آرزوی يك لحظه وصالست، من دانستم که حیرت بوصول تو طریق است و ترا او بیش جوید که در تو غریق است:

کی خندد اندر روی من بخت من از میدان تو      کی خیمه از صحراء جانم برکند هجران تو  
تا کی روم بر بوی تو در کوی جست و جوی تو      با مهر و گفت و گوی تو از هر سوی جویان تو

به داود وحی آمد که: یاد اود، انّ اودّ الاوداء الیّ، من عبدنی لغیر نوال و لکن لیعطی الربوبیة حقها. یاد اود من اظلم ممن عبدنی لجنة او نار، لو لم اخلق جنّة و ناراً لم اکن اهلاً ان اطاع؟. و مر عیسی علیه السلام بطائفة من العباد قد نحلوا و قالوا نخاف النار و نرجوا الجنة، فقال مخلوقا خفتم و مخلوقا رجوتم، و مر بقوم آخر، كذلك فقالوا نعبدہ حبّاً له و تعظیماً لجلاله، فقال انتم اولیاء اللّٰه حقاً، معکم امرت ان اقیم.

میگوید: عیسی (ع) بقومی عابدان برگذشت که از عبادت گداخته بودند و میگفتند از دوزخ میترسیم و بهشت امید داریم، گفت از مخلوقی میترسید و بمخلوقی امید دارید و بقومی دیگر برگذشت که میگفتند، ما او را بدوستی او میپرسیم، گفت شما دوستان خدائید بدرستی مرا فرمودند که با شما باشم نشینم، و اللّٰه اعلم.

## ۴۵ - سورة الجاثية

## ۱ النوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

حم (۱) تَنْزِیْلُ الْكِتَابِ مِنَ اللّٰهِ الْعَزِیْزِ الْحَكِیْمِ (۲)

فرو فرستادن این نامه از خدای است، آن توانای دانا.

إِنَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ در آسمان و زمین، لآیاتٍ لِلْمُؤْمِنِينَ (۳) نشانهاست گرویدگان را.

وَ فِي خَلْقِكُمْ وَ مَا يُبْتِئُ مِنْ دَابَّةٍ وَ در آفرینش شما و در آنچه آفریدگار میپراکند در جهان از جنبنده، آیاتٌ

لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ (۴) نشانهاست ایشان را که بی‌گمان‌اند.

وَ اِخْتِلَافِ اللَّیْلِ وَ النَّهَارِ، و در آمد شد شب و روز پس یکدیگر، وَ مَا أَنْزَلَ اللّٰهُ مِنَ السَّمَاءِ، و در آنچه فرو

فرستاد الله از آسمان مِنْ رِزْقٍ، از بارانی که روزی خلق بآست، فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا تا زنده کرد بآن

زمین را پس مرگی آن، وَ تَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ و گردانیدن بادها از روی بروی جهان، آیاتٌ نشانهاست، لِقَوْمٍ

يَعْقِلُونَ (۵) گروهی را که خرد دارند و دریابند.

تِلْكَ آيَاتُ اللّٰهِ، این آیات و سخنان الله است، نَتْلُوها عَلَيْكَ بِالْحَقِّ که میخوانیم بر تو بر راستی، فَبِأَيِّ حَدِيثٍ

بَعْدَ اللّٰهِ وَ آيَاتِهِ يُؤْمِنُونَ (۶) پس بکدام سخن پس الله و سخنان او بخواهید گروید.

وَيَلِّ لِكُلِّ أَقَاكٍ أٰثِیْمٍ (۷) و تباهی هر دروغ زنی را بزه‌کار.

يَسْمَعُ آيَاتِ اللّٰهِ تُثَلِّی عَلَيْهِ می‌شنود سخنان الله که میخوانند بر او، ثُمَّ يُصِرُّ مُسْتَكْبِرًا آن گه می‌ستهد

بگردنکشی، كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا كویی هرگز آن را نشنید، فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِیْمٍ (۸) بشارت ده او را بعذابی درد

نمای.

وَ إِذَا عَلِمَ مِنْ آيَاتِنَا شَيْئًا و هر گه که و بداند از سخنان ما چیزی اتَّخَذَهَا هُزُوًا آن را بافسوس گیرد، أُولَئِكَ

لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ (۹) ایشانند که ایشانراست عذابی خوار کننده.

مِنْ ورائِهِمْ جَهَنَّمَ از پیش ایشانست دوزخ، وَ لَا يُعْنِي عَنْهُمْ مَا كَسَبُوا شَيْئًا و بکار نیاید ایشان را هیچ چیز

از آنچه می‌ساختند و میکردند و میزادند، وَ لَا مَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللّٰهِ أَوْلِيَاءَ و نه آنچه بخدای می‌گرفتند فزود از

اللّٰهِ، وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۱۰) و ایشانراست عذابی بزرگ.

هذا هُدًى اندرین سخن و این نامه و پیغام، آگاه کردنی است و پند دادنی و پیغام رسانیدن و ترسانیدن، وَ

الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ و ایشان که کافر شدند بسخنان خداوند خویش، لَهُمْ عَذَابٌ مِنْ رِجْزِ أَلِیْمٍ (۱۱)

ایشانراست عذابی دردنمای از عذابی سخت.

اللّٰهُ الَّذِي سَخَّرَ لَكُمْ الْبَحْرَ اللّٰهُ آن خدایی است که نرم کرد شما را دریا و ساخته، لِتَجْرِيَ الْفُلُكُ فِيهِ بِأَمْرِهِ، تا

می‌رود در آن کشتیها، بفرمان او، وَ لِنَبِّئَعُوا مِنْ فَضْلِهِ و تا از فضل او و روزی او بجوئید، وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ

(۱۲) و تا مگر آزادی کنید.

وَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ شَمَا رَا نَرْمُ كَرْد وَ سَاخْتَه وَ زِيرْدَسْت، آنچه در آسمانهاست و در زمین، جمیعاً مئه همه از اوست از بخشیدن او و ساختن او و ارزانی داشتن او، إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (۱۳)، در آنچه کرد نشانهای روشن است ایشان را که در اندیشند.

قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا كُوفَىٰ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۱۴) تا پاداش دهد الله گروهی را بآنچه میکردند. مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ هَر كَه نِيكِي كَنَد، خويشتن را كَنَد، وَ مَنْ أَسَاءَ فَعَلِيَهَا، وَ هَر كَه بَد كَنَد بَر خُود كَنَد، ثُمَّ إِلَى رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ (۱۵) وَ آن گه شما را با خداوند شما خواهند برد.

وَ لَقَدْ آتَيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ وَ الْحُكْمَ وَ النَّبُوَّةَ دَادِيمَ فَرَزْنَدَانِ يَعْقُوبَ رَا نَامَه وَ دَانَش دَر دِينِ وَ بِيغْمَبْرِي، وَ رَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَ رُوزِي دَادِيمَ ايشان را از پاکها و خوشها، وَ فَضَّلْنَاهُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ (۱۶) وَ افزونی دادیم ایشان را بر همه جهانیان.

وَ آتَيْنَاهُمْ بَيِّنَاتٍ مِنَ الْأَمْرِ، دَادِيمَ ايشان را نشانهای روشن درست از کار پیغامبر خویش، فَمَا اخْتَلَفُوا دُو گروه نشدند، دَر كَار او، إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ، مَگَر پس آن كه بايشان آمد آنچه میدانستند، بَعِيَا بَيْنَهُمْ بَدَنِيَّتِي وَ سَتَم بَر خُود، إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، خُودَنَد تُو دَاوَرِي بَر دَر رَسْتَاخِيْز مِيَان ايشان، فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (۱۷) دَر آنچه ایشان دو گروه میباشند.

### النوبة الثانية

این سوره را سه نام است: سورة الجاثية، سورة الشريعة و سورة الدهر.

دو هزار و صد و نود و يك حرف است و چهار صد هشتاد و هشت كلمت و سی و نه آیت، جمله بمکه فرود آمد مگر يك آیت: قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا يَغُورُوا... این يك آیت بمدينه فرود آمد در شأن عمر خطاب. و درین سورة از منسوخات همین يك آیت است: قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا يَغُورُوا... منسوخ است بآیت قتال. و در فضيلت سورة، ابی بن كعب روايت كند از مصطفى (ص)

قال: من قرأ سورة حم الجاثية، ستر الله عورته و سكن روعته عند الحساب، حم محله رفع بالابتداء فيمن جعله اسم السورة، تنزِيلُ الْكِتَابِ خَبْرَه. و من جعله قسماً فالمقسم عليه تنزيل الكتاب، و من جعله لافتتاح الكلام كقولهم الا، فتنزِيلُ الْكِتَابِ رَفْعٌ بِالْاِبْتِدَاءِ وَ قَوْلُهُ: مِنْ اللّٰهِ خَبْرُهُ، وَ الْمَعْنَى الْقُرْآنُ كَلَامُ اللّٰهِ الْعَزِيزِ فِي انْتِقَامِهِ الْحَكِيمِ فِي تَدْبِيرِهِ وَ لَيْسَ كَمَا زَعَمَ الْمَبْطُلُونَ، انه شعر او كهانة او تَقَوْلُهُ مُحَمَّدٌ (ص) إِنَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ لآيَاتٍ يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ الْمُرَادُ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ دَلَالٌ عَلَى الْوَحْدَانِيَّةِ، وَ يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ الْمُرَادُ بِالآيَاتِ.

ما في السماء من الشمس و القمر و النجوم و غيرها و في الارض من الجبال و الاشجار و الانهار و غيرها، فان كل واحد منها آية دالة على توحيد الله عز و جل، و خصّ المؤمنين بالذكر لانتفاعهم بها. وَ فِي خَلْقِكُمْ وَ مَا يُبْتِئُ مِنْ دَابَّةٍ آيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ اِي مَنْ تَأْمَلُ فِي خَلْقِ نَفْسِهِ وَ خَلْقِ الْحَيْوَانِ جَمِيعاً وَ



اختلاف طبيعتها و عجائب صنعها يتيقن ان لها صانعا حكيما، و خصّ الموقنين، لان اليقين يقع بالاستدلال، و اختلاف الليل و النهار بالظلمة و الضياء و قيل بتعاقبهما، و ما أنزل الله من السماء اى من السحاب من رزق اى مطر، لانه سبب رزق الحيوان، فأحيا به الأرض بعد موتها انبت بالمطر نباتها و اشجارها و تلك حياتها بعد يبسها بانقطاع الماء عنها، و تصريف الرياح جنوبا و شمالا و دورا و صباء و نكباء و قيل تصريفها رحمة و عذابا، آيات لقوم يعقلون خصّ العقلاء بالذكر لان بالعقل يمكن الوقوف على الدلائل المذكورة فى هذه الآيات.

قرأ حمزة و الكسائي: و تصريف الرياح آيات و كذلك فى قوله من دابة آيات بكسر التاء فيها عطا على قوله لآيات و هو فى موضع النصب فى الاعراب. و قرء الآخرون برفعهما، عطا على موضع ان مع ما عملت فيه، و الآيات فى المواضع الثلاثة اللاتى قدمناها، هى الصنائع و فى قوله: تلك آيات الله نلّوها عليك هى آيات القرآن كما هى فى الآية التى تليها و التى بعدها و اما الآيات فى قوله فبأى حديث بعد الله و آياته يؤمنون فهى آيات القرآن و آيات الصنائع معا، قوله: تلك آيات الله اى هذه آيات القرآن، نلّوها عليك بالحق لا يستعمل التلاوة الا فى كتب الله، و الاصل فيها اتيان الثانى اثر الاول. فبأى حديث بعد الله اى بعد حديث الله كقوله: أحسن الحديث كتابا و آياته يؤمنون يعنى من لم يؤمن بكلام الله، فلن يؤمن بحديث سواه، و قيل معناه: القرآن آخر كتب الله و محمد (ص) آخر رسله فان لم يؤمنوا به فبأى كتاب يؤمنون و لا كتاب بعده و لا نبى. قرأ بن عامر و حمزة و الكسائي و ابو بكر و يعقوب، تؤمنون بالتاء على معنى قل لهم يا محمد «فبأى حديث تؤمنون» و قرأ الباقر بالياء حملا على القوم.

وَيَلُّ لِكُلِّ أَقَاكٍ كَثِيرِ الْكُذْبِ، أثيم كثير الاثم، يعنى النضر بن الحرث يسمع آيات الله تلى عليه ثم يصير، اى يبقى بعد سماع القرآن كافرا و الاصرار العزم على الامر، و اكثر ما يستعمل، فى الاقامة على الذنب مستكبرا، اى عن الايمان كأن لم يسمعها فى عدم الانتفاع بها و القبول لها، فبشره بعذاب أليم اخبره خبرا يظهر اثره على بشرته من الترح، و إذا علم من آياتنا شيئا هذا العلم معناه السماع كقولك اعلم، تريد اسمع، اتخذها هزوا اى استهزا بها و عارضها بحديث الفرس يرى العوام انه لا حقيقة لذلك، أولئك لهم عذاب مهين ذكر بلفظ الجميع ردا الى كل فى قوله: لِكُلِّ أَقَاكٍ.

من ورائهم جهنم يعنى قدامهم. لانه لم يأت بعد، و قيل من خلفهم لانه يكون بعد انقضاء آجالهم و قيامهم من قبورهم، و كل ما توارى عنك فهو وراء، تقدم او تأخر و لا يعنى عنهم اى لا يدفع عنهم ما كسبوا اى كسبهم المال و الاولاد شيئا من عذاب الله، و لا ما اتخذوا من دون الله أولياء يعنى الاصنام و ما عبده، و لهم عذاب عظيم دائم لا ينقطع.

هذا هدى اى هذا اعلام و عظة و بلاغ، و قيل هذا القرآن سبب الهداية و الرشاد لمن تدبره و تفكر فيه، و الذين كفروا بآيات ربهم لهم عذاب من رجز أليم. الرجز اشد العذاب اى لهم عذاب من اشد العذاب.

اللَّهُ الَّذِي سَخَّرَ لَكُمْ الْبَحْرَ أَيْ سَهَّلَ لَكُمْ رُكُوبَ الْبَحْرِ لِتَجْرِيَ الْفُلُكُ فِيهِ بِأَمْرِهِ أَيْ بِتَسْخِيرِهِ ذَلِكَ لَكُمْ، وَ لِيَتَّبِعُوا مِنْ فَضْلِهِ لِيَتَّخِذُوا الْمَالَ بِالْتِجَارَةِ فِي الْبَحْرِ وَ اسْتَخْرَاجِ الْجَوَاهِرِ مِنْهُ وَ صَيْدِ مَا فِيهِ، وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ عَلَى هَذِهِ النِّعَمِ.

وَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً أَيْ صَيَّرَهُ بَحِيثاً تَتَصَرَّفُونَ فِيهِ وَ تَتَنَفَعُونَ بِهِ فِي دُنْيَاكُمْ وَ دِينِكُمْ بِالْإِسْتِدْلَالِ بِهِ عَلَى التَّوْحِيدِ. قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ يَعْنِي الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ وَ النُّجُومُ وَ الْمَطَرُ وَ الرِّيَّاحُ، وَ مَا فِي الْأَرْضِ يَعْنِي النَّبَاتَ وَ الْأَشْجَارَ وَ الثَّمَارَ وَ قَيْلَ الْحَيَوَانَاتِ وَ الْجِمَادَاتِ جَمِيعاً نَصَبَ عَلَى الْحَالِ مِنْهُ أَيْ هَذِهِ النِّعَمُ كُلُّهَا مِنْهُ خَلَقَهَا، فَيَكُونُ خَيْرَ مَبْتَدَأٍ مَحْذُوفٍ، وَ قَيْلَ تَسْخِيرِ الْجَمِيعِ مِنْهُ، وَ قَيْلَ تَقْدِيرِهِ: مَنْ خَلَقَهُ، فَحَذَفَ الْمُضَافَ وَ يَجُوزُ أَيْ يَكُونُ صِفَةً لِلْمَصْدَرِ أَيْ تَسْخِيرَا مِنْهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ أَيْ فِي تَسْخِيرِ الْقَوَى لِلضَّعِيفِ دَلَالَةً عَلَى صَانِعِ قَدِيرٍ حَكِيمٍ.

قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا أَيْ لِيُغْفَرُوا يَعْنِي لِيُغْفَرُوا وَ لِيُصْفَحُوا لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ أَيَّامَ اللَّهِ أَيْ لَا يَخَافُونَ سَطْوَاتِهِ. وَ قَيْلَ لَا يَخَافُونَ مِثْلَ عِقَابَاتِ الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ. وَ الْعَرَبُ تَعْبَّرُ عَنِ الْوَقَائِعِ بِالْأَيَّامِ كَيَوْمٍ أَحَدٍ وَ يَوْمٍ حَنِينٍ. وَ قَيْلَ مَعْنَاهُ: لَا يَطْمَعُونَ فِي أَيَّامِ نَصْرَةِ لِأَوْلِيَاءِ اللَّهِ وَ قَيْلَ لَا يَطْمَعُونَ فِي أَيَّامِ اللَّهِ الَّتِي وَعَدَهَا اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ فِي الْجَنَّةِ وَ أَضَافَ إِلَى اللَّهِ كَبِيَّتَ اللَّهِ.

ابن عباس گفت این آیت در شأن عمر خطاب فرو آمد، در غزاه بنی المصطلق بودند و لشکر اسلام، بسر چاهی فرود آمد که آن را مریسیع می‌گفتند. عبد الله ابی که سر منافقان بود، غلام خود بطلب آب فرستاد، دیر باز آمد، عبد الله گفت چه سبب بود که بر سر چاه دراز بماندی و دیر آمدی، غلام گفت از آن دیر آمدم، که غلام عمر خطاب بر سر چاه نشسته بود و آب میکشید تا قریبهای پیغامبر پر کرد و قریبهای بو بکر و قریبهای مولی خویش عبد الله منافق گفت مثل ما با این قوم چنانست که گفته‌اند: سَمَّنَ كَلْبِكَ يَا كَلْبُ. این سخن بعمر رسید، عمر در خشم شد، شمشیر برداشت تا قصد وی کند، جبرئیل آمد و این آیت آورد، عمر بحکم آیت برفت و آن عزم خویش فسخ کرد.

سَدَى گُفْتُ وَ جَمَاعَتِي مُفَسِّرَانِ كَمَا فِي هَذِهِ آيَةِ فِي شَأْنِ جَمْعِي صَحَابَةِ فِرْوَأَمْدَ كَمَا فِي أَهْلِ مَكَّةَ فِي رَنْجِ عَظِيمٍ بُوَدُنْدُ، اَزْ كُفْتَارِ وَ كَرْدَارِ اَيْشَانِ وَ اَزْ رَنْجِ وَ اَذَى مُشْرِكَانِ بِي رَسُولِ خُدَا نَالِيدَنْدُ وَ اَزْ وِي دِسْتُورِي قِتَالِ خَوَاسْتَنْدُ كَمَا هِنُوزْ آيَةِ قِتَالِ نِيَامْدِه بُوَدُ، رَبِّ الْعَزَّةِ اَيْنِ آيَةِ فِرِسْتَادِ وَ اَيْشَانِ رَا بِحَكْمِ وَقْتِ، عَفُو وَ صَفْحِ فِرْمُودِ، چنانك حائى ديگر فرمود: فَاَعْفُوا وَ اصْفَحُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهَ بِأَمْرِهِ، پس آيت قتال فرو آمد و اين آيت منسوخ گشت: لِيَجْزِيَ قَوْمًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ، قرأ ابن عامر و حمزة الكسائي «لنجزى» بالنون و قرأ الآخرون لِيَجْزِيَ بِالْيَاءِ يَعْنِي لِيَجْزِيَ اللَّهُ قَوْمًا، و قرأ ابو جعفر، «ليجزى» بضم الياء و فتح الزاء، تأويله ليجزى الجزاء قوما، فيكون الجزاء مضمرا و نصب قوما لانه المفعول الثانى.

مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ أَسَاءَ فَعَلِنَا أَيْ لَهَا الثَّوَابُ وَ عَلَيْهَا الْعِقَابُ ثُمَّ إِلَى رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ فِي الْمَعَادِ. وَ لَقَدْ آتَيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ يَعْنِي التَّوْرَةَ وَ الْحُكْمَ يَعْنِي الْحِكْمَةَ وَ السُّنَّةَ وَ قَيْلَ الْقَضَاءِ بَيْنَ النَّاسِ وَ

النُّبُوَّةَ، فان ابراهيم كان شجرة الأنبياء وَ رَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ اى الحلالات و هى المن و السلوى و الماء المنفجر من الحجر فى التيه و مواريث فرعون، وَ فَضَّلْنَاهُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ اى عالمى زمانهم و قيل خصصناهم بكثره الانبياء من بين سائر الامم، قال ابن عباس لم يكن من العالمين احد فى زمانهم، اكرم على الله و لا احب اليه منهم.

وَ آتَيْنَاهُمْ بَيِّنَاتٍ مِنَ الْأَمْرِ يعنى العلم بمبعث محمد (ص) و علامات نبوته و ما بيّن لهم من امره، فَمَا اخْتَلَفُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ هذا العلم هو القرآن اى ما اختلفوا فى كونه بيّنات حتى جاءهم القرآن و لما بعث رسول الله (ص) نبيا اختلف عليه بنو اسرائيل فريقين: فريق صدّقه و هم الذين قال الله تعالى: وَ شَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى مِثْلِهِ فَأَمَنَ وَ قَالَ تعالى: يَفْرَحُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَ قَالَ تعالى: فَسَلِّ الَّذِينَ يَقْرَأُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ يعنى عبد الله بن سلام و غيره، و فريق جحدوه و كذبوه، بَعِيًّا بَيْنَهُمْ و حسدا من عند انفسهم لا من جهل يكون به الانسان معذورا و هم الذين قال الله عز و جل: الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَ إِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ كانوا كلمة واحدة فيه قبل ان يبعث، يشهدون له و يستفتحون به و ينتظرونه و يبشرون به فلما جاءهم اختلفوا فيه و تحزبوا عليه، إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ. و قيل اراد بالاختلاف اختلاف افهام فى اوامر الله و نواهيه فى التورية.

### النوبة الثالثة

بسم الله معراج قلوب الاولياء. بسم الله نور سر الاصفياء. بسم الله شفاء صدور الأتقياء. بسم الله كلمة التقوى و راحة التكلّى و شفاء المرضى. بسم الله اصل همه دولتهاست، مايه همه سعادتهاست، ختم همه عزتهاست توقيع منشور نيازهاست.

بسم الله بريد حضرت انبياست، كليلد قربت اولياست، سلوت و سكون اصفياست. بسم الله آشنايى را سبب است و روشنايى را مدد است. از قطيعت امانست، و بى قرارى را درمانست، نام خداوند جهان و جهانيانست. پادشاه بر همه شاهانست، پيش از هر زمان و پيش از هر نشانست. خدايى كه وجودش را بدايت نه، جودش را نهايت نه، يكي يگانه كه او را مثل و ماندى نه، فرد داننده كه او را خویش و پيوند نه، صمدى پاينده كه دريافت او را بخرد راه نه. حكيمى كه ياد وى، دلها را بستانت. لطيفى كه انس با وى، زندگاني دوستانست، كريمى كه مهر وى شادى جاودانست، شيرين سخن و زيبا صنع و راست پيمانست.

مهر تو بمهر خاتم جم ندهم  
وصلت بدم مسيح مريم ندهم  
عشقت بهزار باغ خرم ندهم  
يك دم غم تو بهر دو عالم ندهم.

الحاء تدل على حياته، و الميم تدل على مودته، كانه قال جل جلاله: بحياتى و مودتى لاوليائى لا شيء احب على احبائى من لقايتى. بحياة من، بمهر من و دوستان من، كه دوستان را عز دو جهانست اميد ديدار من، هر كه را امروز در سراى فنا انس جان او نامه من، فردا در سراى بقا توتياى چشم او لقاء من.

تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ تنزیل او نامه او و نامه او پیغام او و پیغام او نشان مهر او، با دوستان او. مؤمنان چون نامه دوست خوانند بر بصرشان بصیرت بیفزاید، زنگار غمان از دلشان بزداید، نسیم صباى معرفت از جانب قربت درآید، ریحان حیاة سر از باغ وصال بر کشد، گل افتخار از خار افتقار بردمد، صبح شادى از مطلع آزادى سر برزند. آرى قدر نامه دوست، دوستان دانند. عزت آن خطاب، مؤمنان شناسند.

بو بکر شبلى وقتى ببازار بغداد بگذشت پاره‌ای کاغذ دید که نام دوست بر وی رقم بود و در زیر اقدام خلق افتاده. شبلى چون حروف نام او بر آن صفت دید، همه اجزاء او حرمت گشت، اضطرابی بر اعضاى وی افتاد، سر فرو کرد و آن رقعہ برداشت و ببوسید، آن را معطر و معبر کرد و قبله دیده خود ساخت و پیوسته با خود داشت که بر سینه نهادی ظلمت غفلت بزودى، که بر دیده نهادی، نور چشم بیفزودى. هم چنان با خود میداشت تا آن روز که بقصد بیت الله الحرام از بغداد بیرون آمد، روی ببادیه نهاد آن رقعہ در دست گرفته و آن را بدرقه روزگار خود ساخته، در میان بادیه جوانی را دید فرید وحید غریب و طرید بی‌زاد و بی‌راحلہ، بی‌رفیق و بی‌قافله، از خاک بستر کرده و از سنگ بالین ساخته، سرآورده اندوه و حیرت گرد او زده، سرشک از چشم او روان شده و دیده در هوا نهاده، آسمان و زمین را درد ماتم او گرفته. شبلى بر بالین وی نشست و آن کاغذ پیش دیده او داشت، گفت: ای جوان برین عهد هستی، جوان روی بگردانید، شبلى گفت، انا لله مگر اندرین سكرات و غمرات، حال این جوان را تبدیل خواهد شد؟ جوان باز نگریست گفت ای شبلى نهمار در غلطی آنچه تو در کاغذ میبینی و میخوانی ما در صفحه دل می‌بینیم و میخوانیم.

إِنَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِّلْمُؤْمِنِينَ. اندرین آیت کمال قدرت خود بخلق مینماید، در آفرینش آسمان و زمین.

وَفِي خَلْقِكُمْ وَمَا يَبُتُّ مِنْ دَابَّةٍ اِظْهَارِ لَطْفِ خُودِ مِیْکَنْدِ دَرِ آفَرِیْنِشِ هَمِهٖ جَانُورَانِ وَ خَاصَّهٖ اَدْمِیَانِ، وَ اِخْتِلَافِ اللَّیْلِ وَ النَّهَارِ وَ مَا اُنْزَلَ اللّٰهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ رِزْقٍ نَعْمَتِ خُودِ بَا یَادِ خَلْقِ مِیْدِهْدِ، دَرِ آفَرِیْنِشِ اَبِ وَ بَادِ وَ بَارَانِ وَ تَعْبِیْهٖ رُوزِی اِیْشَانِ دَرِ اَنِّ، اَنِّ گِهٖ گُفْتِ: اَیَاتٍ لِّقَوْمٍ یَعْقُلُونَ عَاقِلِ کَسِی بَا یَدِ کِهٖ اَنْدَرِیْنِ اَیَاتِ تَدْبِرِ وَ تَفْکَرِ کَنْدِ، تَا اَزِ اَیْتِ اُولِی قَدْرَتِ اَوْ جَلِ جَلَالِهٖ فَهْمِ کَنْدِ وَ مَقْتَضِی قَدْرَتِ خُوفِ اَسْتِ، اَزِ سِیَاسَتِ وَ سَطُوتِ اَوْ بَتْرَسْدِ وَ اَزِ اَیْتِ دُومِ لَطْفِ اَوْ فَهْمِ کَنْدِ وَ مَقْتَضِی لَطْفِ رِجَاسَتِ، دَلِ دَرِ کَرَمِ اَوْ بَنْدَدِ وَ اَزِ اَیْتِ سُومِ نَعْمَتِ اَوْ بَرِ خُودِ بَشِنَاسَدِ، بَشْکَرِ اَنِّ قِیَامِ کَنْدِ.

اول مقام خائفانست، دوم مقام راجیان است، سوم مقام شاکران. و در مقام شکر کشف و حجاب بسیار افتد و آنچه رب العزة فرموده اِخْتِلَافِ اللَّیْلِ وَ النَّهَارِ اِشَارَتِ فَرَا کَشْفِ وَ حِجَابِ اَسْتِ.

روز روشن مثال کشف است و شب تاریک نشان حجاب. و بنده میان هر دو حال گردان. در حال کشف همه منع بینه، نه در نعمت، شادی برد، نه در محنت، غم خورد. در مشاهده منع او را چندان شغل افتد که نه با شادی نعمت پردازد، نه با اندوه محنت. و فی معناه انشدوا:

گر فرق کنم که نیک کردی یابد مشغول بفرق باشم آن گه نه بتو

و در وقت حجاب مشاهده منعم از وی روی بپوشد، همه التفات وی با نعمت و محبت بود، لا جرم در نعمت، طبل شادی میزند و در محنت، بار اندوه میکشد. پیر طریقت گفت درد و درمان، غم و شادی، فقر و غنی، این همه صفات سالکانست در منازل راه. اما مرد که بمقصد رسید او را نه مقام است نه منزل، نه وقت و نه حال نه جان و نه دل. مکن در جسم و جان منزل که این دونست و آن والا قدم زین هر دو بیرون نه نه اینجا باش و نه آنجا

الهی وقت را بدرد مینازم و زیادتی را میسازم بامید آن که چون در این درد بگذازم درد و راحت هر دو براندازم.

## ۲ النوبة الاولى

قوله تعالى: ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَىٰ شَرِيعَةٍ مِّنَ الْأَمْرِ، پس ترا بر راهی ساخته از فرمان روانیدیم و کردیم، فَأَتْبِعُهَا، بر پی آن میرو، وَ لَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ (۱۸) و بر پی خوش آمد و بایست نادانان مرو. إِنَّهُمْ لَنُ يُعْتَوُوا عَنكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا، که ایشان از خدای ترا هیچ بکار نیابند. وَ إِنَّ الظَّالِمِينَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ، و ستمکاران یکدیگر را بر بدی یا رند و بر بیداد ساخته، وَ اللَّهُ وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ (۱۹) و الله نیکان را یار. هَذَا بَصَائِرُ لِلنَّاسِ، این قرآن باز نمودهاست و دیدورها راست مردمان را، وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ (۲۰) و راهنمونی و بخشایشی ایشان را که بی‌گمانان اند.

أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ يَمْحُودُونَ، یا می‌پندارند ایشان که می‌بدیها کنند، أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَمَا آتَيْنَاهُمُ الْبَرَكَاتِ، چون ایشان را چون ایشان کنیم که بگرویدند و نیکیها کردند، سَوَاءٌ مَّحْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ، بر همسانی است زندگانی و مرگ ایشان، سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ (۲۱) چون بد حکم و کژآوری که میکنند.

وَ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ، بیافرید الله آسمانها و زمینها بسخن روان و بتنهایی، وَ لِيُجْزِيَ كُلَّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ، آن را تا پاداش دهند هر تنی بآنچه کرد، وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ (۲۲) و از ایشان هیچ چیز نکاهند و بی‌گناه از ایشان کس را نگیرند.

أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ، چه بینی و چه گویی، دیدی آن مرد را که پسند خویش، خدای خویش گرفت، وَ أَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ، و گمراه کرد الله او را که دانست که باید کرد، وَ خَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ مَرَّتْ بَرَكَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ، او نهاد و مهر حق بر دل او نهاد، وَ جَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً وَ پَرْدَةً، بر چشم او او کند، فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ، پس کی راه نماید او را، پس الله، أَفَلَا تَذَكَّرُونَ (۲۳)؟ پند نپذیرید؟

وَ قَالُوا، گفتند، مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا، نیست مگر زندگانی ما این جهانی، نَمُوتُ وَ نَحْيَا، می‌میریم، وَ مَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ، نمی‌میراند ما را مگر گیتی، وَ مَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ، و ایشان را بآنچه



ذَلِكُمْ بِأَنْتُمْ أَخَذْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ هُرُوءًا، أَنْ بَأْسَتْ كَمَا شَمَا سَخْنَانَ اللَّهِ بِافْسُوسٍ كَرَفْتِيدٍ، وَ غَرَّتْكُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا، وَ زَنْدِغَانِي دُنْيَا شَمَا رَا بَفَرِيْفَتِ قَالِيَوْمَ لَا يُخْرَجُونَ مِنْهَا أَنْ رُوزِ اِيشَانِ رَا اَزِ اَتَشِ بِيْرُونَ نَكَنْدِ، وَ لَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ (۳۵) وَ اِيشَانِ رَا فِرَا عِذْرِ دَادِنِ وَ خَشْنُودِي جِسْتِنِ نَكْذَارِنْدِ.

قَالَهُ الْحَمْدُ، خَدَائِرِ اسْتِ سَتَائِشِ نِيكُو وَ آزَادِي، رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَ رَبِّ الْأَرْضِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۳۶) خَدَائِ اَسْمَانِ وَ خَدَائِ زَمِيْنِ وَ خَدَائِ جِهَانِيَانِ.

وَ لَهُ الْكِبْرِيَاءُ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ، وَ اُو رَاسْتِ بِيْ هِمْتَائِي وَ بَزْرِكُوَارِي دَرِ اَسْمَانِهَا وَ زَمِيْنِهَا، وَ هُوَ الْعَزِيْزُ الْحَكِيْمُ (۳۷) وَ اُوَسْتِ اَنْ تُوَانَايِ دَانَا.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَى شَرِيْعَةٍ اِيْ بَعْدِ اِخْتِلَافِ اِهْلِ الْكِتَابِ جَعَلْنَاكَ يَا مُحَمَّدُ عَلٰى طَرِيْقَةٍ وَ مِنْهَجٍ مِنَ الْأَمْرِ اِيْ مِنَ الدِّيْنِ وَ قِيْلَ عَلٰى مِلَّةٍ مَشْرُوعَةٍ مِنْ اَمْرِنَا الَّذِيْ اَمْرُنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسَلْنَا وَ قِيْلَ مِنَ الْاَمْرِ الَّذِيْ اَنْتَ بِصَدَدِهِ.

قال قتاده: الشريعة الفرائض و الحدود و الامر و النهي. و قال ابن عيسى: الشريعة علامة تنصب على الطريق دلالة على الماء فأتبعها يعنى فاتبع هذه الشريعة و اعمل بها و اتخذها اماما، وَ لَا تَتَّبِعْ اَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ اِيْ لَا تَتَّبِعِ الْكَافِرِيْنَ وَ الْمُنَافِقِيْنَ، وَ لَا تَعْمَلْ بِهَوَاهِمِ.

إِنَّهُمْ لَنْ يُعْثُوا عَنكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا اِيْ لَنْ يَدْفَعُوا عَنكَ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ شَيْئًا اِنْ اَتَّبَعْتَ اِهْوَاءَهُمْ وَ ذَلِكَ اَنْهُمْ كَانُوا يَقُولُونَ لَهُ: اَرْجِعْ اِلَى دِيْنِ اَبَائِكَ فَانَّهُمْ كَانُوا اَفْضَلَ مِنْكَ، فَقَالَ عَزَّ وَ جَلَّ: إِنَّهُمْ لَنْ يُعْثُوا عَنكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا.

وَ اِنَّ الظَّالِمِيْنَ بَعْضُهُمْ اَوْلِيَاءُ بَعْضٍ اِيْ الْكَافِرِ الظَّالِمِ يُوَالِي الظَّالِمَ يُوَالِي ظَالِمًا مِثْلَهُ وَ يَنْصُرُهُ وَ يَعِيْنُهُ. وَ قِيْلَ هُمْ مُتَّفِقُونَ عَلٰى عِدَاوَتِكَ، وَ اللَّهُ وِلِيُّ الْمُتَّقِيْنَ اِيْ يُوَالِي الْمُؤْمِنِيْنَ الَّذِيْنَ يَتَّقُونَ الشَّرْكَ وَ الْفَوَاحِشَ. هَذَا، اِيْ هَذَا الْقُرْآنَ، بَصَائِرٌ لِلنَّاسِ، مَعَالِمٌ لِلنَّاسِ فِي الْحُدُودِ وَ الْاِحْكَامِ يَبْصُرُونَ بِهَا، وَ هُدًى مِنَ الضَّلَالَةِ وَ رَحْمَةً، مِنَ الْعِقَابِ، لِقَوْمٍ يُؤْقِنُونَ لَا يَشُوبُ اِيْمَانَهُمْ شَكٌّ وَ اَرْتِيَابٌ. وَ قِيْلَ هَذَا اِيْ مَا تَقَدَّمَ مِنْ اِتِّبَاعِ الشَّرِيْعَةِ وَ تَرْكِ طَاعَةِ الظَّالِمِ، بَصَائِرٌ لِلنَّاسِ اِيْ بَيِّنَاتٌ وَ دَلَالٌ فِيْ اُمُورِ دِيْنِهِمْ، وَ هُدًى اِيْ رَشْدٌ، وَ رَحْمَةٌ اِيْ نِعْمَةٌ مِنَ اللَّهِ، لِقَوْمٍ يُؤْقِنُونَ.

أَمْ حَسِبَ يَعْنِي بَلْ حَسَبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ اِيْ اِكْتَسَبُوا الْمَعَاصِيَ وَ الْكُفْرَ، اَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِيْنَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ، اَيْنَ آيَةٌ دَرِ شَأْنِ نَفْرِيْ مَشْرِكَانِ فِرُودِ اَمْدِ كِهْ كَفْتَنْدِ: اِكْرَ اَنْجِهْ مُحَمَّدِ مِيْگُوِيْدِ حَقِّ اسْتِ وَ رَاسْتِ، پَسِ مَا رَا دَرِ اَنْ جِهَانِ بَرِيْشَانِ اَفْرُودِيْ دِهَنْدِ دَرِ نَعْمَتِ وَ رَاحْتِ، چِنَانِ كِهْ دَرِ دُنْيَا مَا رَا اَفْرُودِيْ دَادَنْدِ. رَبِّ الْعَالَمِيْنَ بَجَوَابِ اِيشَانِ فِرْمُودِ: اَمْ حَسِبَ يَعْنِي اُ حَسِبَ، اسْتِفْهَامِ اسْتِ بِمَعْنِيْ اِنْكَارِ، مِيْپِنْدَارِنْدِ اِيشَانِ كِهْ شَرِكِ اُورْدَنْدِ وَ كَفْرِ وَرَزِيْدَنْدِ يَعْنِيْ عْتَبَةٌ وَ شَيْبَةٌ وَ وِلِيْدِ كِهْ اِيشَانِ رَا هَمْچُونِ مُؤْمِنَانِ وَ كَرُوِيْدِگَانِ كَنِيْمِ يَعْنِيْ عَلٰى وَ حَمْزَةٌ وَ عَبِيْدَةُ بِنِ الْحَرِثِ. اَنْ كِهْ كَفْتِ: سِوَاءَ مَحْيَاهُمْ وَ مَمَاتِهِمْ، حَمْزُهُ وَ كَسَائِيْ وَ حَفْصٌ وَ يَعْقُوبُ، سِوَاءَ بِنَصْبِ خَوَانَنْدِ وَ هُوَ نَصْبٌ عَلٰى الْحَالِ، يَعْنِيْ اِحْسَبُوا اِنْ يَسُوْى بَيْنِ الْفَرِيْقِيْنَ فِيْ الْمَحْيَا وَ الْمَمَاتِ، مِيْپِنْدَارِنْدِ كِهْ زَنْدِگَانِيْ اِيشَانِ چُونِ زَنْدِگَانِيْ نِيْكَانِ اسْتِ وَ مَرِگِ اِيشَانِ چُونِ مَرِگِ نِيْكَانِ يَكْسَانِ، كَلَا وَ لَمَّا،

نیست، که مؤمنانرا نصرت است و رفعت، در دنیا و آخرت، و کافران را خزی و نکال و عقوبت، در دنیا و آخرت.

معنی دیگر: میپندارند کافران که با مؤمنان مشارک خواهند بود در نعیم آخرت چنان که مشارک ایشانند در نعمت دنیا، یا محمد تو ایشان را جواب ده که: هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ، باقی قراء سواء برفع خوانند، یعنی: محیاهم و مماتهم سواء، فقدّم الخبر على الابتداء. میگوید بر هامسانی است زندگانی و مردن ایشان و ضمیر با هر دو فریق شود، ای المؤمن مؤمن محیاه و مماتہ یعنی فی الدنيا و الآخرة، و الکافر کافر فی الدنيا و الآخرة. مؤمن را در ایمان، زندگانی و مرگی یکسان، یعنی در عقبی هم چنان مؤمن است که در دنیا و کافر کافر است هم در دنیا و هم در عقبی.

خبر درست است که مصطفی (ص) در مسجد شد و اصحاب صفا دید فرمود، المحیا محیاهم و الممات مماتکم.

ثم قال: ساءَ ما يَحْكُمُونَ اى بنس ما يقضون لانفسهم.

وَ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ اى بالعدل فلا يقتضى التساوى بين الفريقين. و قيل بالحق یعنی للحق، اى لم يخلقه عبثا لكن للجزاء، ثم بيّنه، فقال: وَ لِيُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ من خير او شر، وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ اى لا ينقص من حسناتهم و لا يزداد على سيئاتهم.

أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ فِيهِ تَقْدِيمٌ وَ تَأْخِيرٌ، تقدیره، ا فرأيت من اتخذ هواه الهه، كقول الشاعر: كما جعل الزناء فريضة الرجم یعنی كما جعل الرجم فريضة الزناء. قال ابن عباس: ليس بين السماء و الارض اله يعبد ابغض الى الله من هوى متبع. و فى الخبر عن رسول الله: ثلث مهلكات: شح مطاع و هوى متبع و اعجاب المرء برأيه.

و قال الحسن و قتاده: ذلك الكافر اتخذ دينه ما يهويه فلا يهوى شيئا الا ركبه من غير زاجر، لانه لا يؤمن بالله و لا يخافه و لا يحرم ما حرم الله. و قيل اتخذ دينه بهواه و اثاره لا بالادلة و البراهين.

و قال سعيد بن جبیر كانت العرب، يعبدون الحجاره و الذهب و الفضة، فاذا وجدوا شيئا احسن من الاول، رموه و كسروه و عبدوا ما هو احسن، و قال الشعبي انما سمي الهوى لانه يهوى بصاحبه فى النار، وَ أَضَلَّهُ اللَّهُ عن الايمان:، على علم منه بعاقبة امره و قيل على ما سبق فى علمه انه ضالّ قبل ان يخلقه، وَ خَتَمَ اى طبع على سمعه كى لا يسمع الحق وَ قلبه كى لا يفهم الحق وَ جعلَ على بصره غشاوةً.

قرأ حمزة و الكسائي: غشوة بفتح الغين و سكون الشين، و الباوقون غشاوة اى ظلمة فهو لا يبصر الحق و الهدى، هذا كقوله: وَ تَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَ هُمْ لَا يُبْصِرُونَ. فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ اى من بعد اضلال الله، أ فلا تَدَّكُرُونَ، تتعظون بالقرآن، ان الله واحد، قوله: مَنْ اتَّخَذَ جوابه: فَمَنْ يَهْدِيهِ.

وَ قَالُوا ما هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا، هذا من قول الزنادقة الذين قالوا: الناس كالحشيش قالوا ما الحياة الا حياة الدنيا نموت وَ نحيا فيه تقديم و تأخير، اى نحيا و نموت و قيل يموت الآباء و يحيى الأبناء و حياة الأبناء حياة



الآباء، لان الأبناء بحياة الآباء صاروا احياء، وَ مَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ اى ما يفنينا انا مر الزمان و طول العمر و اختلاف الليل و النهار، وَ مَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ اى لم يقولوه عن علم علموه و قيل ما لهم بذلك من حجة و لا بيان، إِنَّ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ اى ما هم فى اعتقاد هذا القول الا على شك.

روى ابو هريرة قال قال رسول الله (ص): قال الله تعالى: لا يقل ابن آدم يا خبيبة الدهر، فانى انا الدهر ارسل الليل و النهار، فاذا شئت قبضتهما.

و فى رواية اخرى عن ابى هريرة قال قال رسول الله (ص): لا يسب احدكم الدهر فان الله هو الدهر و لا يقولن للعنب الكرم، فان الكرم هو الرجل المسلم.

وَ إِذَا تُثْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ يعنى القرآن واضحات الدلائل و يريد بالآيات هاهنا ما فيه ذكر البعث و النشور، ما كَانَ حُجَّتَهُمْ اى جوابهم و ما احتجوا به، فسمى حجة على زعمهم، إِلَّا أَنْ قَالُوا ائْتُوا بِآبَائِنَا احيوهم، إِنَّ كُنْتُمْ صَادِقِينَ فى دعوى البعث.

قُلِ اللَّهُ يُحْيِيكُمْ اى قل يا محمد لابى جهل و اصحابه، الله يحييكم فى الدنيا ثُمَّ يُمَيِّتُكُمْ، منها، ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ فى القبور، إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ. و قيل معناه ثم يحييكم و يجمعكم فى القيامة، لا رَيْبَ فِيهِ اى فى اليوم و قيل فى الجمع، اى لا ترتابوا فيه و قد قامت الدلالة على صحة البعث، فلم يبق فيه ارتياب، وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ قدرة الله على البعث لاعراضهم عن التدبر و التفكير فى الدلائل.

وَ لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يَوْمَئِذٍ يَخْسِرُ الْمُبْطِلُونَ يعنى الكافرين الذين هم اصحاب الأباطيل يظهر فى ذلك اليوم خسرانهم بان يصيروا الى النار.

وَ تَرَى كُلَّ أُمَّةٍ جَائِيَةً هذا كقوله: حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثًّا اى ترى امة كل نبى يوم القيمة باركة على الركب و هى جلسة المخاصم بين يدى الحاكم، ينتظر القضاء. و قيل مستوفزا لا يصيب الارض الا ركبته و اطراف انامله. قال سلمان الفارسى: ان فى القيامة ساعة هى عشر سنين يخر الناس فيها جثاة على ركبهم، حتى ابراهيم ينادى: نفسى لا اسئلك الا نفسى، كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَى إِلَى كِتَابِهَا قَرَأَ يَعْقُوبُ كُلَّ أُمَّةٍ بِالنَّصَبِ يعنى و ترى كل امة تدعى الى كتاب عملها، اى كتاب الحفظة ليقراءه و يستوفوا الجزاء و هو قوله: الْيَوْمَ نُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ فى الدنيا. هذا كتابنا اى يقال لهم هذا كتابنا الذى كتبنا فيه اعمالكم يعنى ديوان الحفظة يُنطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ، اى يشهد عليكم بالعدل و بالبيان، كانه ينطق اِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ. ما من صباح و لا مساء الا نزل فيه ملك من عند اسرافيل الى كاتب اعمال كل انسان بنسخة عمله الذى يعمل فى يومه و فى ليلته و ما هو لاق فيهما، و قال الحسن: نستنسخ اى نحفظ و قال الضحاك: تثبت، و ذلك ان الملكين يرفعان عمل الانسان فيثبت الله منه ما كان له ثواب او عقاب و يطرح منه اللغو، نحو قولهم هلم و اذهب.

فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِمَحْمَدٍ وَ الْقُرْآنِ، وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُدْخِلُهُمْ رَبُّهُمْ فِي رَحْمَتِهِ جَنَّتِهِ، ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ. الظفر الظاهر و هم الذين يعطون كتابهم بايمانهم.

وَ أَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا أَمْ قَلَمٌ تَكُنْ آيَاتِي الْقَوْلِ هَاهُنَا مَضْمُر، يعنى يقال لهم: أَمْ قَلَمٌ تَكُنْ آيَاتِي تُثْلَى عَلَيْكُمْ يعنى

الكتب المنزلة على الانبياء، فاستكبرتم. تعظمت عن الانقياد و الايمان بها، وَ كُنْتُمْ قَوْمًا مُّجْرِمِينَ منكرين كافرين.

وَ إِذَا قِيلَ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ أَى إِذَا قِيلَ لَكُمْ أَنَّ الْجَزَاءَ وَ الْبَعثُ كَائِنٌ، وَ السَّاعَةُ لَا رَيْبَ فِيهَا أَى الْقِيَامَةُ قَائِمَةٌ لَا مَحَالَةَ.

قرأ حمزة: و الساعة بالنصب عطفًا بها على الوعد و الباقيون بالرفع على الابتداء، قُلْتُمْ مَا نَدْرِي مَا السَّاعَةُ إِنَّ نَظْنَ إِلَّا ظَنًّا أَى مَا نحن الا نظن ظنا، اى لا نعم ذلك الا حدسا و توهمًا، وَ مَا نَحْنُ بِمُستَيْقِنِينَ.

وَ بَدَأَ لَهُمْ فِي الآخِرَةِ أَى ظَهَرَ لَهُمْ حِينَ شَاهَدُوا الْقِيَمَةَ وَ أَخْرَجَ لَهُمْ مَا كَتَبْتَ الْحَفْظَةَ مِنْ أَعْمَالِهِمْ، سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا أَى قَبَائِحَ أفعالهم فى الدنيا، اى بَدَأَ لَهُمْ جَزَائِهَا، وَ حَاقَ بِهِمْ أَى أَحَاطَ بِهِمْ وَ لَزِمَهُمْ، مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ أَى جَزَاءَ اسْتَهْزَأْتُمْ بِالرَّسْلِ وَ الْكُتُبِ.

وَ قِيلَ الْيَوْمَ نُنَسِّئُكُمْ أَى تَقُولُ لَهُمُ الْمَلَائِكَةُ: الْيَوْمَ نَتْرَكُكُمْ فِي النَّارِ تَرْكُ الشَّيْءِ الْمُنْسَى الَّذِى لَا يَذْكَرُ، كَمَا نَسِيْتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا، يَعْنِى كَمَا تَرْكْتُمُ الْإِيمَانَ وَ الْعَمَلَ لِلْقَاءِ هَذَا الْيَوْمِ. وَ قِيلَ كَمَا أَعْرَضْتُمْ عَنِ تَدْبِيرِ الْوَعِيدِ. وَ الْإِنذَارِ أَعْرَاضَ مِنْ نَسَى الشَّيْءَ وَ مَأْوَاكُمُ النَّارُ مِنْزَلِكُمْ وَ مَثْوِيكُمْ جَهَنَّمَ، وَ مَا لَكُمْ مِنْ نَاصِرِينَ مَنْ يَنْصُرُكُمْ وَ يَدْفَعُ عَنْكُمْ مِمَّنْ كُنْتُمْ تَتَعَزَّزُونَ بِهِمْ فِي الدُّنْيَا.

ذَلِكَ، أَى ذَلِكَ الْعَذَابِ، بِأَنَّكُمْ أَى بِسَبَبِ انْتِكُمْ، اتَّخَذْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ هُزُوءًا، تَنْزَلُونَهَا مِنْزَلَةَ الْهَزْوِ الَّذِى لَا يَقْبَلُ عَلَيْهِ وَ لَا يَتَدَبَّرُ فِيهِ، وَ عَرَّيْتُمْ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا أَعْتَرْتُمْ بِمَا مَدَّ لَكُمْ فِيهَا مِنَ الْحَيَاةِ السَّرِيعَةِ الْإِنْقِضَاءَ وَ مَا وَسَّعَ عَلَيْكُمْ مِنْ أَسْبَابِ دُنْيَاكُمْ حَتَّى قَلْتُمْ لَا بَعثَ وَ لَا حِسَابَ، فَالْيَوْمَ لَا يُخْرِجُونَ مِنْهَا قَرَأَ حَمْزَةً وَ الْكَسَائِي: بِفَتْحِ الْيَاءِ وَ ضَمِّ الرَّاءِ، وَ لَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ أَى لَا يَطْلُبُ مِنْهُمْ أَنْ يَرْجِعُوا إِلَى طَاعَةِ اللَّهِ لِأَنَّهُ لَا يَقْبَلُ ذَلِكَ الْيَوْمَ عَذْرًا وَ لَا تَوْبَةً. وَ قِيلَ لَا يَقْبَلُ مِنْهُمْ الْعَتْبَى وَ هُوَ أَعْطَاءُ الرِّضَا.

قُلِّلِ الْحَمْدُ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَ رَبِّ الْأَرْضِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. خَتَمَ السُّورَةَ بِكَلِمَةِ الْإِخْلَاصِ وَ قِيلَ مَعْنَاهُ: قُولُوا قُلِّلِ الْحَمْدُ عَرَّفَهُمْ كَيْفَ يَحْمَدُونَ رَبَّهُمْ.

وَ لَهُ الْكِبْرِيَاءُ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ أَى لَهُ الْعِظَمَةُ وَ الْجَلَالُ، وَ قِيلَ اسْتِحْقَاقُ التَّعْظِيمِ فِي أَعْلَى الْمَرَاتِبِ لَهُ وَحْدَهُ، وَ هُوَ الْعَزِيزُ، بِسُلْطَانِهِ، الْحَكِيمُ.

فِيمَا أَمَرَ وَ نَهَى وَ خَلَقَ وَ قَضَى.

رَوَى أَبُو هُرَيْرَةَ: قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: الْكِبْرِيَاءُ رِدَائِي وَ الْعِظَمَةُ أَزَارِي فَمَنْ نَازَعَنِي وَاحِدًا مِنْهُمَا ادْخَلْتُهُ النَّارَ.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَى شَرِيعَةٍ مِنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْهَا أَى أَفْرَدْنَاكَ بِلَطَائِفِ فَاعْرِفْهَا وَ سَنَّا لَكَ طَرَائِقَ فَاسْلُكْهَا وَ أَثْبَتْنَا لَكَ حَقَائِقَ فَلَا تَتَجَاوَزْهَا وَ لَا تَجْنَحْ إِلَى مِتَابَعَةِ غَيْرِكَ إِنَّهُمْ لَنْ يُعْثُوا عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا أَنْ أَرَادَ اللَّهُ بِكَ نِعْمَةً فَلَا يَمْنَعُهَا أَحَدٌ وَ أَنْ أَرَادَ بِكَ فِتْنَةً فَلَا يَصْرِفُهَا أَحَدٌ، فَلَا تَعْلُقْ بِمَخْلُوقِ فِكْرِكَ وَ لَا تَتَوَجَّهْ بِضَمِيرِكَ إِلَى

شيء وثق بربك و توکل عليه.

ای مهتر عالم، ای سید ولد آدم، ای خورشید فلک سعادت، ای ماه آسمان سیادت، ای منزل عالم علم، ای درّ صدف شرف، ای طراز کسوت وجود، ما ترا از جهانیان باز بریدیم، و از پدر و مادر یتیم کردیم، و خویش و پیوند بر تو بیرون آوردیم، تا دل خویش از همه فارغ داری و یکبارگی باطاعت و خدمت ما برداری.

از شرایع ترا راه دین ساختیم، و از حقائق ترا شمع معرفت افروختیم، تا بتأیید و تمکین ما آن راه روی، و عالمیان را بآن راه خوانی، قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ اى مهتر، ما شب معراج ترا در قبه قربت بنشانیدیم و صد هزار نثار الطاف بر فرق دولت تو افشانیدیم و کونین را خاک قدم تو گردانیدیم و هیکل علوی و مرکز سفلی در تحت رایت ولایت تو آوردیم و مقصود آن بود که تا ترا بر بساط شفاعت انبساط دهیم، تا قصه درد عاصیان امت، بر ما برداری و عذری از آن، بهر ایشان بخواهی که: لا تُؤَاخِذْنَا اِنْ نَسِينَا اَوْ اَخْطَاْنَا يَا مُحَمَّد اگر تو فردا از ما کونین و عالمیان بخواهی، هنوز خاک قدم خود خواسته باشی، و اگر ما بلطف قدم، خاک آن قدم در کار خادمی از خدم تو کنیم از کمال ما مستبعد نبود.

آن مهتر انبیاء (ص) در دیده نبوت وی کحل بصیرت کشیده بودند، دانست که خاک را بار کش باید بود نه سرکش، که خاک بارکشی راست، نه سرکشی راه، نه بینی که رب العزة ایشان را که سر کشیدند و تمرّد نمودند چه وعید میدهد و چه بیم مینماید که: اَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ اَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ اٰمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءً مَحْيَاهُمْ وَ مَمَاتُهُمْ

و هم ایشان را میگوید که در بیراهی و سرکشی بر پی هواء خویش رفتند و بر انبیا و داعیان راه حق، افسوس داشتند که: فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللّٰهِ.

پس از آن که الله ایشان را بی‌راه کرد در کلّ عالم کیست که ایشان را براه باز آرد و کرا و سیلت گیرند چون راه وسائل بر ایشان فرو بستند. ایشان را امروز درخت نومیدی پیر شده، و اشخاص بیزاری بدر آمده، و از هدم عدل گرد نوایست برآمده، و فردا منادی عدل بانگ بیزاری در گرفته که: الْيَوْمَ نُنَسِّكُكُمْ كَمَا نَسَّيْتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا وَ مَا وَاكُمُ النَّارُ اَرَى كَفْتُمْ خَاك را بار کشتی میباید کرد نه سرکشی. اگر سلطان گدای بی‌نواپی را از میان راه برگیرد و پیش تخت دولت خود بدارد و او را خلعت رفعت پوشاند، گدا را شرط آن بود که خود را فراموش نکند و قدر خود بداند. همواره آن بینوایی و بی‌آبی خویش پیش دیده خویش میدارد.

بسمع عمر بن عبد العزيز رسانیدند که پسر تو انگشتی ساخته و نگینی بهزار درم خریده و در وی بنشانده. نامه نوشت بوی که ای پسر، شنیدیم که انگشتی ساخته و نگینی بهزار درم خریده‌ای و در وی بنشانده؟ اگر رضاء من میخواهی آن نگین بفروش و از بهاء آن هزار گرسنه را طعام ده و از پاره‌ای سیم، خود را انگشتی ساز و بر آنجا نقش کن که: رَحْمَةُ اللّٰهِ اَمْرًا عَرَفَ قَدْرَ نَفْسِهِ. رحمت خدای بر آن بنده باد که قدر خود بداند و خویشتن بشناسد.

ای جوانمرد هیچ لباس بر قد خاک راستتر و زیباتر از لباس تواضع نیست.  
 الذی جری فی مجری البول مرتین لیس له ان یتکبر. کسی که دو بار در ره گذر بول رفته باشد او را  
 نرسد که سر تکبر برافرازد. تکبر و کبریا و عزّ و علاء و عظمت و بهاء صفت خداوند ذو الجلال است.  
 قال الله عز و جل: وَ لَهُ الْكِبْرِيَاءُ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ او راست برتری و  
 بزرگواری، کامکاری و جباری، بزرگواری در قدر و در کردار، بزرگواری در نام و در گفتار. در پاکی خود  
 برتر از پنداشت، در بزرگی خود مهتر از دریافت، در قدر خود بیشتر از حدّ شناخت. سبحانه جلّ جلاله و  
 عظم شأنه و عزّ کبریاؤه و جلّت احدیته و تقدّست صمدیته.

## ۴۵ - سورة الجاثية

## ۱ النوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

حم (۱) تَنْزِیْلُ الْكِتَابِ مِنَ اللّٰهِ الْعَزِیْزِ الْحَكِیْمِ (۲)

فرو فرستادن این نامه از خدای است، آن توانای دانا.

إِنَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ در آسمان و زمین، لآیاتٍ لِلْمُؤْمِنِينَ (۳) نشانهاست گرویدگان را.

وَ فِي خَلْقِكُمْ وَ مَا يُبْتِغَى مِنْ دَابَّةٍ وَ در آفرینش شما و در آنچه آفریدگار میپراکند در جهان از جنبنده، آیاتٌ

لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ (۴) نشانهاست ایشان را که بی‌گمان‌اند.

وَ اِخْتِلَافِ اللَّیْلِ وَ النَّهَارِ، و در آمد شد شب و روز پس یکدیگر، وَ مَا أَنْزَلَ اللّٰهُ مِنَ السَّمَاءِ، و در آنچه فرو

فرستاد الله از آسمان مِنْ رِزْقٍ، از بارانی که روزی خلق بآست، فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا تا زنده کرد بآن

زمین را پس مرگی آن، وَ تَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ و گردانیدن بادها از روی بروی جهان، آیاتٌ نشانهاست، لِقَوْمٍ

يَعْقِلُونَ (۵) گروهی را که خرد دارند و دریابند.

تِلْكَ آيَاتُ اللّٰهِ، این آیات و سخنان الله است، نَتْلُوها عَلَيْكَ بِالْحَقِّ که میخوانیم بر تو بر راستی، فَبِأَيِّ حَدِيثٍ

بَعْدَ اللّٰهِ وَ آيَاتِهِ يُؤْمِنُونَ (۶) پس بکدام سخن پس الله و سخنان او بخواهید گروید.

وَيَلِّ لِكُلِّ أَقَاكٍ أُنِيمٍ (۷) و تباهی هر دروغ زنی را بزه‌کار.

يَسْمَعُ آيَاتِ اللّٰهِ تُثَلَّى عَلَيْهِ می‌شنود سخنان الله که میخوانند بر او، ثُمَّ يُصِرُّ مُسْتَكْبِرًا آن گه می‌ستهد

بگردنکشی، كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا كُوبِي هرگز آن را نشنید، فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (۸) بشارت ده او را بعذابی درد

نمای.

وَ إِذَا عَلِمَ مِنْ آيَاتِنَا شَيْئًا و هر گه که و بداند از سخنان ما چیزی اتَّخَذَهَا هُزُوًا آن را بافسوس گیرد، أُولَئِكَ

لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ (۹) ایشانند که ایشانراست عذابی خوار کننده.

مِنْ ورائِهِمْ جَهَنَّمَ از پیش ایشانست دوزخ، وَ لَا يُعْنِي عَنْهُمْ مَا كَسَبُوا شَيْئًا و بکار نیاید ایشان را هیچ چیز

از آنچه می‌ساختند و میکردند و میزادند، وَ لَا مَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللّٰهِ أَوْلِيَاءَ و نه آنچه بخدای می‌گرفتند فزود از

الله، وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۱۰) و ایشانراست عذابی بزرگ.

هذا هُدًى اندرین سخن و این نامه و پیغام، آگاه کردنی است و پند دادنی و پیغام رسانیدن و ترسانیدن، وَ

الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ و ایشان که کافر شدند بسخنان خداوند خویش، لَهُمْ عَذَابٌ مِنْ رِجْزِ أَلِيمٍ (۱۱)

ایشانراست عذابی دردناک از عذابی سخت.

اللّٰهُ الَّذِي سَخَّرَ لَكُمْ الْبَحْرَ اللّٰهُ آن خدایی است که نرم کرد شما را دریا و ساخته، لِنَجْرِي الْفُلْكَ فِيهِ بِأَمْرِهِ، تا

میرود در آن کشتیها، بفرمان او، وَ لِنَبْنَعُوا مِنْ فَضْلِهِ و تا از فضل او و روزی او بجوئید، وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ

(۱۲) و تا مگر آزادی کنید.

وَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ شَمَا رَا نَرْمُ كَرْد وَ سَاخْتَه وَ زِيرْدَسْت، آنچه در آسمانهاست و در زمین، جمیعاً مئه همه از اوست از بخشیدن او و ساختن او و ارزانی داشتن او، إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (۱۳)، در آنچه کرد نشانهای روشن است ایشان را که در اندیشند.

قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا گوی ایشان را که گرویده‌اند، يَغْفِرُوا لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ أَيَّامَ اللَّهِ تا بیمارزند ایشان را که از روزهای خدای نمیترسند، لِيَجْزِيَ قَوْمًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۱۴) تا پاداش دهد الله گروهی را بآنچه میکردند. مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ هر که نیکی کند، خویشتن را کند، وَ مَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا، و هر که بد کند بر خود کند، ثُمَّ إِلَى رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ (۱۵) و آن گه شما را با خداوند شما خواهند برد.

وَ لَقَدْ آتَيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ وَ الْحُكْمَ وَ النَّبُوَّةَ دادیم فرزندان یعقوب را نامه و دانش در دین و پیغمبری، وَ رَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ و روزی دادیم ایشان را از پاکها و خوشها، وَ فَضَّلْنَاهُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ (۱۶) و افزونی دادیم ایشان را بر همه جهانیان.

وَ آتَيْنَاهُمْ بَيِّنَاتٍ مِنَ الْأَمْرِ، دادیم ایشان را نشانهای روشن درست از کار پیغامبر خویش، فَمَا اخْتَلَفُوا دو گروه نشدند، در کار او، إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ، مگر پس آن که بایشان آمد آنچه میدانستند، بَعِيًّا بَيْنَهُمْ ببدنیستی و ستم بر خود، إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، خداوند تو داوری برد روز رستاخیز میان ایشان، فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (۱۷) در آنچه ایشان دو گروه میباشند.

### النوبة الثانية

این سوره را سه نام است: سورة الجاثية، سورة الشريعة و سورة الدهر.

دو هزار و صد و نود و يك حرف است و چهار صد هشتاد و هشت کلمت و سی و نه آیت، جمله بمکه فرود آمد مگر يك آیت: قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا... این يك آیت بمدينه فرود آمد در شأن عمر خطاب. و درین سورة از منسوخات همین يك آیت است: قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا... منسوخ است بآیت قتال. و در فضیلت سورة، ابی بن كعب روایت کند از مصطفی (ص)

قال: من قرأ سورة حم الجاثية، ستر الله عورته و سكن روعته عند الحساب، حم محله رفع بالابتداء فيمن جعله اسم السورة، تنزِيلُ الْكِتَابِ خبره. و من جعله قسما فالمقسم عليه تنزِيلُ الْكِتَابِ، و من جعله لافتتاح الكلام كقولهم الا، فتنزِيلُ الْكِتَابِ رفع بالابتداء و قوله: مِنَ اللَّهِ خبره، و المعنى القرآن كلام الله العزيز في انتقامه الحكيم في تدبيره و ليس كما زعم المبطلون، انه شعر او كهانة او تقوله محمد (ص) إِنَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ لآيَاتٍ يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ الْمُرَادُ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ دلائل على الوحدانية، و يجوز أن يكون المراد بالآيات.

ما في السماء من الشمس و القمر و النجوم و غيرها و في الارض من الجبال و الاشجار و الانهار و غيرها، فإن كل واحد منها آية دالة على توحيد الله عز و جل، و خصّ المؤمنين بالذكر لانتفاعهم بها. وَ فِي خَلْقِكُمْ وَ مَا يُبْتِئُ مِنْ دَابَّةٍ آيَاتٍ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ ای من تأمل في خلق نفسه و خلق الحيوان جميعا و

اختلاف طبيعتها و عجائب صنعها يتيقن ان لها صانعا حكيما، و خصّ الموقنين، لان اليقين يقع بالاستدلال، و اختلاف الليل و النهار بالظلمة و الضياء و قيل بتعاقبهما، و ما أنزل الله من السماء اى من السحاب من رزق اى مطر، لانه سبب رزق الحيوان، فأحيا به الأرض بعد موتها انبت بالمطر نباتها و اشجارها و تلك حياتها بعد يبسها بانقطاع الماء عنها، و تصريف الرياح جنوبا و شمالا و دبورا و صباء و نكباء و قيل تصريفها رحمة و عذابا، آيات لقوم يعقلون خصّ العقلاء بالذكر لان بالعقل يمكن الوقوف على الدلائل المذكورة فى هذه الآيات.

قرأ حمزة و الكسائى: و تصريف الرياح آيات و كذلك فى قوله من دابة آيات بكسر التاء فيها عطا على قوله لآيات و هو فى موضع النصب فى الاعراب. و قرء الآخرون برفعهما، عطا على موضع ان مع ما عملت فيه، و الآيات فى المواضع الثلاثة اللاتى قدمناها، هى الصنائع و فى قوله: تلك آيات الله نلّوها عليك هى آيات القرآن كما هى فى الآية التى تليها و التى بعدها و اما الآيات فى قوله فبأى حديث بعد الله و آياته يؤمنون فهى آيات القرآن و آيات الصنائع معا، قوله: تلك آيات الله اى هذه آيات القرآن، نلّوها عليك بالحق لا يستعمل التلاوة الا فى كتب الله، و الاصل فيها اتيان الثانى اثر الاول. فبأى حديث بعد الله اى بعد حديث الله كقوله: أحسن الحديث كتابا و آياته يؤمنون يعنى من لم يؤمن بكلام الله، فلن يؤمن بحديث سواه، و قيل معناه: القرآن آخر كتب الله و محمد (ص) آخر رسله فان لم يؤمنوا به فبأى كتاب يؤمنون و لا كتاب بعده و لا نبى. قرأ بن عامر و حمزة و الكسائى و ابو بكر و يعقوب، تؤمنون بالتاء على معنى قل لهم يا محمد «فبأى حديث تؤمنون» و قرأ الباقر بالياء حملا على القوم.

وَيَلُّ لِكُلِّ أَقَاكٍ كَثِيرِ الْكُذْبِ، أثيم كثير الاثم، يعنى النضر بن الحرث يسمع آيات الله تلى عليه ثم يصير، اى يبقى بعد سماع القرآن كافرا و الاصرار العزم على الامر، و اكثر ما يستعمل، فى الاقامة على الذنب مستكبرا، اى عن الايمان كأن لم يسمعها فى عدم الانتفاع بها و القبول لها، فبشره بعذاب أليم اخبره خبرا يظهر اثره على بشرته من الترح، و إذا علم من آياتنا شيئا هذا العلم معناه السماع كقولك اعلم، تريد اسمع، اتخذها هزوا اى استهزا بها و عارضها بحديث الفرس يرى العوام انه لا حقيقة لذلك، أولئك لهم عذاب مهين ذكر بلفظ الجميع ردا الى كل فى قوله: لِكُلِّ أَقَاكٍ.

من ورائهم جهنم يعنى قدامهم. لانه لم يأت بعد، و قيل من خلفهم لانه يكون بعد انقضاء آجالهم و قيامهم من قبورهم، و كل ما توارى عنك فهو وراء، تقدم او تأخر و لا يعنى عنهم اى لا يدفع عنهم ما كسبوا اى كسبهم المال و الاولاد شيئا من عذاب الله، و لا ما اتخذوا من دون الله أولياء يعنى الاصنام و ما عبده، و لهم عذاب عظيم دائم لا ينقطع.

هذا هدى اى هذا اعلام و عظة و بلاغ، و قيل هذا القرآن سبب الهداية و الرشاد لمن تدبره و تفكر فيه، و الذين كفروا بآيات ربهم لهم عذاب من رجز أليم. الرجز اشد العذاب اى لهم عذاب من اشد العذاب.

اللَّهُ الَّذِي سَخَّرَ لَكُمُ الْبَحْرَ أَيْ سَهَّلَ لَكُمْ رُكُوبَ الْبَحْرِ لِتَجْرِيَ الْفُلُكُ فِيهِ بِأَمْرِهِ أَيْ بِتَسْخِيرِهِ ذَلِكَ لَكُمْ، وَ لِيَتَّبِعُوا مِنْ فَضْلِهِ لِيَتَّخِذُوا الْمَالَ بِالتَّجَارَةِ فِي الْبَحْرِ وَ اسْتَخْرَاجِ الْجَوَاهِرِ مِنْهُ وَ صَيْدِ مَا فِيهِ، وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ عَلَى هَذِهِ النِّعَمِ.

وَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً أَيْ صَيَّرَهُ بَحِيثاً تَتَصَرَّفُونَ فِيهِ وَ تَتَنَفَعُونَ بِهِ فِي دُنْيَاكُمْ وَ دِينِكُمْ بِالِاسْتِدْلَالِ بِهِ عَلَى التَّوْحِيدِ. قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ يَعْنِي الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ وَ النُّجُومَ وَ الْمَطَرَ وَ الرِّيَّاحَ، وَ مَا فِي الْأَرْضِ يَعْنِي النِّبَاتَ وَ الْأَشْجَارَ وَ الثَّمَارَ وَ قَيْلَ الْحَيَوَانَاتِ وَ الْجِمَادَاتِ جَمِيعاً نَصَبَ عَلَى الْحَالِ مِنْهُ أَيْ هَذِهِ النِّعَمُ كُلُّهَا مِنْهُ خَلَقَهَا، فَيَكُونُ خَيْرَ مَبْتَدَأٍ مَحْذُوفٍ، وَ قَيْلَ تَسْخِيرِ الْجَمِيعِ مِنْهُ، وَ قَيْلَ تَقْدِيرِهِ: مَنْ خَلَقَهُ، فَحَذَفَ الْمُضَافَ وَ يَجُوزُ أَيْ يَكُونُ صِفَةً لِلْمَصْدَرِ أَيْ تَسْخِيرَا مِنْهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ أَيْ فِي تَسْخِيرِ الْقَوَى لِلضَّعِيفِ دَلَالَةً عَلَى صَانِعِ قَدِيرٍ حَكِيمٍ.

قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا أَيْ لِيُغْفَرُوا يَعْنِي لِيُغْفَرُوا وَ لِيُصْفَحُوا لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ أَيَّامَ اللَّهِ أَيْ لَا يَخَافُونَ سَطْوَاتِهِ. وَ قَيْلَ لَا يَخَافُونَ مِثْلَ عِقَابَاتِ الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ. وَ الْعَرَبُ تَعْبَّرُ عَنِ الْوَقَائِعِ بِالْأَيَّامِ كَيَوْمٍ أَحَدٍ وَ يَوْمٍ حَنِينٍ. وَ قَيْلَ مَعْنَاهُ: لَا يَطْمَعُونَ فِي أَيَّامِ نَصْرَةِ لِأَوْلِيَاءِ اللَّهِ وَ قَيْلَ لَا يَطْمَعُونَ فِي أَيَّامِ اللَّهِ الَّتِي وَعَدَهَا اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ فِي الْجَنَّةِ وَ أَضَافَ إِلَى اللَّهِ كَبِيَّتَ اللَّهِ.

ابن عباس گفت این آیت در شأن عمر خطاب فرو آمد، در غزاه بنی المصطلق بودند و لشکر اسلام، بسر چاهی فرود آمد که آن را مریسیع می‌گفتند. عبد الله ابی که سر منافقان بود، غلام خود بطلب آب فرستاد، دیر باز آمد، عبد الله گفت چه سبب بود که بر سر چاه دراز بماندی و دیر آمدی، غلام گفت از آن دیر آمدم، که غلام عمر خطاب بر سر چاه نشسته بود و آب میکشید تا قریبهای پیغامبر پر کرد و قریبهای بو بکر و قریبهای مولی خویش عبد الله منافق گفت مثل ما با این قوم چنانست که گفته‌اند: سَمَّنَ كَلْبِكَ يَا كَلْبُ. این سخن بعمر رسید، عمر در خشم شد، شمشیر برداشت تا قصد وی کند، جبرئیل آمد و این آیت آورد، عمر بحکم آیت برفت و آن عزم خویش فسخ کرد.

سَدَى گُفْتُ وَ جَمَاعَتِي مَفْسِرَانِ كَمَا فِي هَذِهِ آيَةِ فِي شَأْنِ جَمْعِي صَحَابَةِ فِرْوَأَمْدَ كَمَا فِي أَهْلِ مَكَّةَ فِي رَنْجِ عَظِيمٍ بُوَدُنْدُ، اَزْ كُفْتَارِ وَ كَرْدَارِ ايشان و از رنج و اذی مشركان به رسول خدا ناليدند و از وی دستوری قتال خواستند که هنوز آیت قتال نیامده بود، رب العزه این آیت فرستاد و ایشان را بحکم وقت، عفو و صفح فرمود، چنانکه حائى دیگر فرمود: فَأَعْفُوا وَ اصْفَحُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهَ بِأَمْرِهِ، پس آیت قتال فرو آمد و این آیت منسوخ گشت: لِيَجْزِيَ قَوْمًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ، قرأ ابن عامر و حمزة الكسائي «لنجزى» بالنون و قرأ الآخرون لِيَجْزِيَ بِالْيَاءِ يَعْنِي لِيَجْزِيَ اللَّهُ قَوْمًا، و قرأ ابو جعفر، «لنجزى» بضم الياء و فتح الزاء، تأويله لِيَجْزِيَ الْجَزَاءَ قَوْمًا، فَيَكُونُ الْجَزَاءُ مَضْمُرًا وَ نَصَبَ قَوْمًا لِأَنَّهُ الْمَفْعُولُ الثَّانِي.

مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا أَيْ لَهَا الثَّوَابُ وَ عَلَيْهَا الْعِقَابُ ثُمَّ إِلَى رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ فِي الْمَعَادِ وَ لَقَدْ آتَيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ يَعْنِي التَّوْرَةَ وَ الْحُكْمَ يَعْنِي الْحِكْمَةَ وَ السَّنَةَ وَ قَيْلَ الْقَضَاءِ بَيْنَ النَّاسِ وَ



النُّبُوَّةَ، فان ابراهيم كان شجرة الأنبياء وَ رَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ اى الحلالات و هى المن و السلوى و الماء المنفجر من الحجر فى التيه و مواريث فرعون، وَ فَضَّلْنَاهُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ اى عالمى زمانهم و قيل خصصناهم بكثره الانبياء من بين سائر الامم، قال ابن عباس لم يكن من العالمين احد فى زمانهم، اكرم على الله و لا احب اليه منهم.

وَ آتَيْنَاهُمْ بَيِّنَاتٍ مِنَ الْأَمْرِ يعنى العلم بمبعث محمد (ص) و علامات نبوته و ما بيّن لهم من امره، فَمَا اخْتَلَفُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ هذا العلم هو القرآن اى ما اختلفوا فى كونه بيّننا حتى جاءهم القرآن و لما بعث رسول الله (ص) نبيا اختلف عليه بنو اسرائيل فريقين: فريق صدّقه و هم الذين قال الله تعالى: وَ شَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى مِثْلِهِ فَأَمَنَ وَ قَالَ تعالى: يَفْرَحُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَ قَالَ تعالى: فَسَلِّ الَّذِينَ يَقْرَأُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ يعنى عبد الله بن سلام و غيره، و فريق جحدوه و كذبوه، بَعِيًّا بَيْنَهُمْ وَ حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ لا من جهل يكون به الانسان معذورا و هم الذين قال الله عز و جل: الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَ إِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ كانوا كلمة واحدة فيه قبل ان يبعث، يشهدون له و يستفتحون به و ينتظرونه و يبشرون به فلما جاءهم اختلفوا فيه و تحزبوا عليه، إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ. و قيل اراد بالاختلاف اختلاف افهام فى اوامر الله و نواهيه فى التورية.

### النوبة الثالثة

بسم الله معراج قلوب الاولياء. بسم الله نور سر الاصفياء. بسم الله شفاء صدور الأتقياء. بسم الله كلمة التقوى و راحة التكلّى و شفاء المرضى. بسم الله اصل همه دولتهاست، مايه همه سعادتهاست، ختم همه عزتهاست توقيع منشور نيازهاست.

بسم الله بريد حضرت انبياست، كليلد قربت اولياست، سلوت و سكون اصفياست. بسم الله آشنایى را سبب است و روشنايى را مدد است. از قطيعت امانست، و بى قرارى را درمانست، نام خداوند جهان و جهانيانست. پادشاه بر همه شاهانست، پيش از هر زمان و پيش از هر نشانست. خدايى كه وجودش را بدايت نه، جودش را نهايت نه، يكى يگانه كه او را مثل و ماندى نه، فرد داننده كه او را خویش و پيوند نه، صمدى پاينده كه دريافت او را بخرد راه نه. حكيمى كه ياد وى، دلها را بستانت. لطيفى كه انس با وى، زندگاني دوستانست، كريمى كه مهر وى شادى جاودانست، شيرين سخن و زيبا صنع و راست پيمانست.

مهر تو بمهر خاتم جم ندهم  
وصلت بدم مسيح مريم ندهم  
عشقت بهزار باغ خرم ندهم  
يك دم غم تو بهر دو عالم ندهم.

الحاء تدل على حياته، و الميم تدل على مودته، كانه قال جل جلاله: بحياتى و مودتى لاوليائى لا شيء احب على احبائى من لقايتى. بحياة من، بمهر من و دوستان من، كه دوستان را عز دو جهانست اميد ديدار من، هر كه را امروز در سراى فنا انس جان او نامه من، فردا در سراى بقا توتياى چشم او لقاء من.

تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ تنزیل او نامه او و نامه او پیغام او و پیغام او نشان مهر او، با دوستان او. مؤمنان چون نامه دوست خوانند بر بصرشان بصیرت بیفزاید، زنگار غمان از دلشان بزداید، نسیم صباى معرفت از جانب قربت درآید، ریحان حیاة سر از باغ وصال بر کشد، گل افتخار از خار افتقار بردمد، صبح شادى از مطلع آزادی سر برزند. آرى قدر نامه دوست، دوستان دانند. عزت آن خطاب، مؤمنان شناسند.

بو بکر شبلى وقتى ببازار بغداد بگذشت پاره‌ای کاغذ دید که نام دوست بر وی رقم بود و در زیر اقدام خلق افتاده. شبلى چون حروف نام او بر آن صفت دید، همه اجزاء او حرمت گشت، اضطرابی بر اعضاى وی افتاد، سر فرو کرد و آن رقعہ برداشت و ببوسید، آن را معطر و معبر کرد و قبله دیده خود ساخت و پیوسته با خود داشت که بر سینه نهادی ظلمت غفلت بزودى، که بر دیده نهادی، نور چشم بیفزودى. هم چنان با خود میداشت تا آن روز که بقصد بیت الله الحرام از بغداد بیرون آمد، روی ببادیه نهاد آن رقعہ در دست گرفته و آن را بدرقه روزگار خود ساخته، در میان بادیه جوانی را دید فرید وحید غریب و طرید بی‌زاد و بی‌راحلہ، بی‌رفیق و بی‌قافله، از خاک بستر کرده و از سنگ بالین ساخته، سرپرده اندوه و حیرت گرد او زده، سرشک از چشم او روان شده و دیده در هوا نهاده، آسمان و زمین را درد ماتم او گرفته. شبلى بر بالین وی نشست و آن کاغذ پیش دیده او داشت، گفت: ای جوان برین عهد هستی، جوان روی بگردانید، شبلى گفت، انا لله مگر اندرین سكرات و غمرات، حال این جوان را تبدیل خواهد شد؟ جوان باز نگریست گفت ای شبلى نهمار در غلطی آنچه تو در کاغذ میبینی و میخوانی ما در صفحه دل می‌بینیم و میخوانیم.

إِنَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِّلْمُؤْمِنِينَ. اندرین آیت کمال قدرت خود بخلق مینماید، در آفرینش آسمان و زمین.

و فِي خَلْقِكُمْ وَ مَا يَبُتُّ مِنْ دَابَّةٍ اِظْهَارِ لُطْفِ خُودِ مِیْکَنْدِ دَرِ آفَرِیْنِشِ هَمِه جَانُورَانِ وَ خَاصَّه آدَمِیَانِ، وَ اِخْتِلَافِ اللَّیْلِ وَ النَّهَارِ وَ مَا اُنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ رِزْقٍ نَعْمَتِ خُودِ بَا یَادِ خَلْقِ مِیْدِهْدِ، دَرِ آفَرِیْنِشِ آبِ وَ بَادِ وَ بَارَانِ وَ تَعْبِیْهِ رُوزِی اِیْشَانِ دَرِ اَنِّ، اَنِّ گِهْ گُفْتِ: اَیَاتٍ لِّقَوْمٍ یَعْقُلُونَ عَاقِلِ کَسِی بَا یَدِ کِهْ اَنْدَرِیْنِ اَیَاتِ تَدْبِرِ وَ تَفْکَرِ کَنْدِ، تَا اَزِ اَیْتِ اُولِی قَدْرَتِ اَوْ جَلِ جَلَالِه فِهْمِ کَنْدِ وَ مَقْتَضِی قَدْرَتِ خُوفِ اَسْتِ، اَزِ سِیَاسَتِ وَ سَطُوتِ اَوْ بَتْرَسْدِ وَ اَزِ اَیْتِ دُومِ لُطْفِ اَوْ فِهْمِ کَنْدِ وَ مَقْتَضِی لُطْفِ رِجَاسَتِ، دَلِ دَرِ کَرَمِ اَوْ بَنْدَدِ وَ اَزِ اَیْتِ سُومِ نَعْمَتِ اَوْ بَرِ خُودِ بَشِنَاسَدِ، بَشْکَرِ اَنِّ قِیَامِ کَنْدِ.

اول مقام خائفانست، دوم مقام راجیان است، سوم مقام شاکران. و در مقام شکر کشف و حجاب بسیار افتد و آنچه رب العزة فرموده اِخْتِلَافِ اللَّیْلِ وَ النَّهَارِ اِشَارَتِ فَرَا کَشْفِ وَ حِجَابِ اَسْتِ.

روز روشن مثال کشف است و شب تاریک نشان حجاب. و بنده میان هر دو حال گردان. در حال کشف همه منع ببند، نه در نعمت، شادی برد، نه در محنت، غم خورد. در مشاهده منع او را چندان شغل افتد که نه با شادی نعمت پردازد، نه با اندوه محنت. و فی معناه انشدوا:

گر فرق کنم که نیک کردی یابد مشغول بفرق باشم آن گه نه بتو

و در وقت حجاب مشاهده منعم از وی روی ببوشد، همه التفات وی با نعمت و محبت بود، لا جرم در نعمت، طبل شادی میزند و در محنت، بار اندوه میکشد.

پیر طریقت گفت درد و درمان، غم و شادی، فقر و غنی، این همه صفات سالکانست در منازل راه. اما مرد که بمقصد رسید او را نه مقام است نه منزل، نه وقت و نه حال نه جان و نه دل. مکن در جسم و جان منزل که این دونست و آن والا قدم زین هر دو بیرون نه نه اینجا باش و نه آنجا

الهی وقت را بدرد مینازم و زیادتی را میسازم بامید آن که چون در این درد بگذازم درد و راحت هر دو براندازم.

## ۲ النوبة الاولى

قوله تعالى: ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَىٰ شَرِيعَةٍ مِّنَ الْأَمْرِ، پس ترا بر راهی ساخته از فرمان روانیدیم و کردیم، فَأَتْبِعُهَا، بر پی آن میرو، وَ لَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ (۱۸) و بر پی خوش آمد و بایست نادانان مرو. إِنَّهُمْ لَنُ يُعْتَوُوا عَنكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا، که ایشان از خدای ترا هیچ بکار نیابند. وَ إِنَّ الظَّالِمِينَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ، و ستمکاران یکدیگر را بر بدی یا رند و بر بیداد ساخته، وَ اللَّهُ وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ (۱۹) و الله نیکان را یار. هَذَا بَصَائِرُ لِلنَّاسِ، این قرآن باز نمودهاست و دیدورها راست مردمان را، وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ (۲۰) و راهنمونی و بخشایشی ایشان را که بی‌گمانان اند.

أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ يَمْحُودُونَ، یا می‌پندارند ایشان که می‌بندیدها کنند، أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَمَا آتَيْنَاهُمُ الْبَرَكَاتِ، چون بد حکم و کژآوری که میکنند.

وَ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ، بیافرید الله آسمانها و زمینها بسخن روان و بتنهایی، وَ لِنُجْزِي كُلَّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ، آن را تا پاداش دهند هر تنی بآنچه کرد، وَ هُمْ لَا يظَلْمُونَ (۲۲) و از ایشان هیچ چیز نکاهند و بی‌گناه از ایشان کس را نگیرند.

أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ، چه بینی و چه گویی، دیدی آن مرد را که پسند خویش، خدای خویش گرفت، وَ أَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ، و گمراه کرد الله او را که دانست که باید کرد، وَ خَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ مَرَّ عَلَىٰ مَرْجَلَيْهِ، او نهاد و مهر حق بر دل او نهاد، وَ جَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً، و پرده حق به نه دیدن، بر چشم او او کند، فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ، پس کی راه نماید او را، پس الله، أَفَلَا تَذَكَّرُونَ (۲۳)؟ پند نپذیرید؟

وَ قَالُوا، گفتند، مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا، نیست مگر زندگانی ما این جهانی، نَمُوتُ وَ نَحْيَا، می‌میریم، وَ مَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ، نمی‌میراند ما را مگر گیتی، وَ مَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ، و ایشان را بآنچه

میگویند هیچ دانشی نیست، إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ (۲۴) نیستند مگر قومی که پنداره‌ای میپندارند.

وَ إِذَا تُلِيٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا وَ هَرَّگه که بر ایشان خوانند سخنان ما، بَيْنَاتٍ سَخْنَانِ درستی روشن پیدا، مَا كَانَ حُجَّتَهُمْ، نباشد حجت ایشان و درستی ساختن ایشان سخن خویش را، إِنْ أَن قَالُوا انْتُوا يَا بَانِنَا، مگر آنکه گویند پدران ما را از گور باز آرید، إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۲۵) اگر می‌راست گوئید که پس مرگ زندگان نیست.

قُلِ اللّٰهُ يُحْيِيكُمْ، گوی اللّٰه شما را زنده میکند و زنده میدارد در این جهان، ثُمَّ يُمِيتُكُمْ وَ پَس شما را میمیراند، ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ آن گه شما را پس ریزیدن فراهم آرد روز رستاخیز، لَا رَيْبَ فِيهِ شَكَّ نیست در آن روز و در فراهم آوردن در آن روز وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۲۶)، لکن بیشتر مردمان نمیدانند.

وَ لِلّٰهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ، اللّٰه راست پادشاهی هفت آسمان و هفت زمین، وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ، وَ آن روز که رستاخیز بپای شود، يَوْمَئِذٍ يَخْسِرُ الْمُبْطِلُونَ (۲۷) آن روز آنست که دروغ‌زنان و کژراهان و ناراستی‌ورزان زیان کار آیند.

وَ تَرَى كُلَّ أُمَّةٍ جَاثِيَةً، و هر گروهی را بینی آن روز بزانو در افتاده از فزع.

كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَى إِلَى كِتَابِهَا، هر گروهی می‌باز خوانند با نامه کردار ایشان، الْيَوْمَ نُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۲۸) امروز پاداش دهند شما را بآنچه میکردید.

هَذَا كِتَابُنَا، این نامه ماست، يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ، گواهی میدهد بر شما بعدل و راستی، إِنْآ كُنَّا نَسْتَنسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۲۹) ما نسخت میفرمودیم آن را که شما میکردید.

فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ اما ایشان که بگرویدند و کردارهای نیک کردند، فَيُدْخِلُهُمْ رَبُّهُمْ فِي رَحْمَتِهِ، در آورد اللّٰه ایشان را در بخشایش خویش و مهربانی خویش، ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ (۳۰) آنت پیروزی بزرگوار.

وَ أَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا وَ اما ایشان که کافر شدند، أَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تُلِيٰ عَلَيْكُمْ، سخنان ما نه بر شما میخواندند، فَاسْتَكْبَرْتُمْ كَرْدن کشیدید از آن، وَ كُنْتُمْ قَوْمًا مُّجْرِمِينَ (۳۱) و قومی بدان بودید.

وَ إِذَا قِيلَ إِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ حَقٌّ، وَ آن گه که شما را گفتند که وعده اللّٰه راست است، وَ السَّاعَةُ لَا رَيْبَ فِيهَا، و رستاخیز بی‌گمانست، فُلْتُمْ مَا نَدْرِي مَا السَّاعَةُ سَخْنَانِ شما این بود که ما ندانیم که رستاخیز چیست؟ إِنْ نَظُنُّ إِلَّا ظَنًّا، نه مگر پنداره‌ای که میپنداریم، وَ مَا نَحْنُ بِمُسْتَيْقِنِينَ (۳۲) و ما هیچ بی‌گمان نیستیم.

وَ بَدَأ لَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا، بروی آمد ایشان را و با دید آمد ایشان را سرانجامها بد آنچه میکردند، وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (۳۳) و فراسر ایشان نشست آنچه بر آن افسوس میکردند.

وَ قِيلَ الْيَوْمَ نُنْصَاكُمْ، و گویند ایشان را امروز شما را فرو گذاریم، كَمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا چنان که در آن جهان فراموش کردید دیدار این روز، وَ مَاؤَاغُمُ النَّارِ، و بنگاه شما آتش، وَ مَا لَكُمْ مِنْ نَاصِرِينَ (۳۴) و شما را هیچ یاری ده و فریادرس نه.

ذَلِكُمْ بِأَنكُمْ اتَّخَذْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ هُزُوءًا، أَنْ بَأْسَتْ كِه شَمَا سَخْنَانَ اللَّهِ بَافَسُوسِ كِرْفَتِيدِ، وَ غَرَّتْكُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا، وَ زَنْدِگَانِي دُنْيَا شَمَا رَا بَفَرِيْفَتِ قَالِيَوْمَ لَا يُخْرَجُونَ مِنْهَا أَنْ رُوزِ اِيشَانِ رَا اَزِ اَتَشِ بِيرونِ نَكَنْدِ، وَ لَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ (۳۵) وَ اِيشَانِ رَا فِرَا عِذْرِ دَادِنِ وَ خَشْنُودِي جِسْتِنِ نَكْذَارِنْدِ.

قَالَهُ الْحَمْدُ، خَدَايِرَاسْتِ سَتَايشِ نِيكُو وَ آزَادِي، رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَ رَبِّ الْأَرْضِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۳۶) خَدَايِ اَسْمَانِ وَ خَدَايِ زَمِينِ وَ خَدَايِ جِهَانِيَانِ.

وَ لَهُ الْكِبْرِيَاءُ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ، وَ اُو رَاسْتِ بِي هَمْتَايِي وَ بَزَرْگُوَارِي دَرِ اَسْمَانِهَا وَ زَمِينِهَا، وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۳۷) وَ اُوسْتِ اَن تُوَانَايِ دَانَا.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَى شَرِيعةٍ اِي بَعْدِ اِخْتِلَافِ اِهْلِ الْكِتَابِ جَعَلْنَاكَ يَا مُحَمَّدُ عَلَى طَرِيقَةٍ وَ مِنْهَجٍ مِنَ الْأَمْرِ اِي مِنَ الدِّينِ وَ قِيلَ عَلَى مِلَّةٍ مَشْرُوعَةٍ مِنَ اِمْرِنَا الَّذِي اَمْرِنَاهُ مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسَلْنَا وَ قِيلَ مِنَ الْاَمْرِ الَّذِي اَنْتَ بِصَدَدِهِ.

قال قتاده: الشريعة الفرائض و الحدود و الامر و النهي. و قال ابن عيسى: الشريعة علامة تنصب على الطريق دلالة على الماء فأتبعها يعنى فاتبع هذه الشريعة و اعمل بها و اتخذها اماما، وَ لَا تَتَّبِعْ اِهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ اِي لَا تَتَّبِعِ الْكَافِرِينَ وَ الْمُنَافِقِينَ، وَ لَا تَعْمَلْ بِهَوَاهِمِ.

إِنَّهُمْ لَنْ يُعْثُوا عَنكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا اِي لَنْ يَدْفَعُوا عَنكَ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ شَيْئًا اِنْ اَتَّبَعْتَ اِهْوَاءَهُمْ وَ ذَلِكَ اِنَّهُمْ كَانُوا يَقُولُونَ لَهُ: اَرْجِعْ اِلَى دِينِ اَبَائِكَ فَانَّهُمْ كَانُوا اَفْضَلَ مِنْكَ، فَقَالَ عَزَّ وَ جَلَّ: إِنَّهُمْ لَنْ يُعْثُوا عَنكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا.

وَ اِنَّ الظَّالِمِينَ بَعْضُهُمْ اَوْلِيَاءُ بَعْضٍ اِي الْكَافِرِ الظَّالِمِ يُوَالِي ظَالِمًا مِثْلَهُ وَ يَنْصُرُهُ وَ يَعِينُهُ. وَ قِيلَ هُمْ مُتَّفِقُونَ عَلَى عداوتك، وَ اللَّهُ وِلِيُّ الْمُتَّقِينَ اِي يُوَالِي الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَتَّقُونَ الشَّرْكَ وَ الْفَوَاحِشَ. هَذَا، اِي هَذَا الْقُرْآنُ، بَصَائِرٌ لِلنَّاسِ، مَعَالِمٌ لِلنَّاسِ فِي الْحُدُودِ وَ الْاِحْكَامِ يَبْصُرُونَ بِهَا، وَ هُدًى مِنَ الضَّلَالَةِ وَ رَحْمَةٌ مِنَ الْعِقَابِ، لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ لَا يَشُوبُ اِيْمَانَهُمْ شَكٌّ وَ اَرْتِيَابٌ. وَ قِيلَ هَذَا اِي مَا تَقَدَّمَ مِنْ اِتِّبَاعِ الشَّرِيعَةِ وَ تَرْكِ طَاعَةِ الظَّالِمِ، بَصَائِرٌ لِلنَّاسِ اِي بَيِّنَاتٌ وَ دَلَالٌ فِي اَمُورِ دِينِهِمْ، وَ هُدًى اِي رَشْدٌ، وَ رَحْمَةٌ اِي نِعْمَةٌ مِنَ اللَّهِ، لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ.

أَمْ حَسِبَ يَعْنِي بَلْ حَسَبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ اِي اِكْتَسَبُوا الْمَعَاصِيَ وَ الْكُفْرَ، اَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ، اَيْنِ آيَةٍ دَرِ شَأْنِ نَفْرِي مَشْرَكَانِ فِرُودِ اَمْدِ كِه كَفْتَنْدِ: اِكْرَ اَنْجِهِ مُحَمَّدِ مِيگُوِيْدِ حَقِّ اِسْتِ وَ رَاسْتِ، پَسِ مَا رَا دَرِ اَن جِهَانِ بَرِيْشَانِ اَفْرُوزِي دِهَنْدِ دَرِ نَعْمَتِ وَ رَاحَتِ، چنان كِه دَرِ دُنْيَا مَا رَا اَفْرُوزِي دَادَنْدِ. رَبِّ الْعَالَمِينَ بِجَوَابِ اِيشَانِ فِرْمُودِ: اَمْ حَسِبَ يَعْنِي اُ حَسِبَ، اِسْتِفْهَامِ اِسْتِ بِمَعْنِي اِنْكَارِ، مِيپِنْدَارِنْدِ اِيشَانِ كِه شَرِكِ اُورْدَنْدِ وَ كَفْرِ وَرَزِيدَنْدِ يَعْنِي عْتَبَةٌ وَ شَيْبَةٌ وَ وِلِيدِ كِه اِيشَانِ رَا هَمْچُونِ مُؤْمِنَانِ وَ كِرُوِيْدِگَانِ كَنِيْمِ يَعْنِي عَلَى وَ حَمْزَةٌ وَ عَبِيدَةُ بِنِ الْحَرِثِ. اَنْ كِه كَفْتِ: سِوَاءَ مَحْيَاهُمْ وَ مَمَاتِهِمْ، حَمْزُهُ وَ كَسَايِي وَ حَفْصِ وَ يَعْقُوبِ، سِوَاءَ بِنَصْبِ خَوَانَنْدِ وَ هُوَ نَصْبٌ عَلَى الْحَالِ، يَعْنِي اِحْسَبُوا اِنْ يَسُوِي بَيْنِ الْفَرِيقَيْنِ فِي الْمَحْيَا وَ الْمَمَاتِ، مِيپِنْدَارِنْدِ كِه زَنْدِگَانِي اِيشَانِ چُونِ زَنْدِگَانِي نِيكَانِ اِسْتِ وَ مَرِگِ اِيشَانِ چُونِ مَرِگِ نِيكَانِ يَكْسَانِ، كَلَا وَ لَمَّا،

نیست، که مؤمنانرا نصرت است و رفعت، در دنیا و آخرت، و کافران را خزی و نکال و عقوبت، در دنیا و آخرت.

معنی دیگر: میپندارند کافران که با مؤمنان مشارک خواهند بود در نعیم آخرت چنان که مشارک ایشانند در نعمت دنیا، یا محمد تو ایشان را جواب ده که: هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ، باقی قراء سواء برفع خوانند، یعنی: محیاهم و مماتهم سواء، فقدّم الخبر على الابتداء. میگوید بر هامسانی است زندگانی و مردن ایشان و ضمیر با هر دو فریق شود، ای المؤمن مؤمن محیاه و مماتہ یعنی فی الدنيا و الآخرة، و الکافر کافر فی الدنيا و الآخرة. مؤمن را در ایمان، زندگانی و مرگی یکسان، یعنی در عقبی هم چنان مؤمن است که در دنیا و کافر کافر است هم در دنیا و هم در عقبی.

خبر درست است که مصطفی (ص) در مسجد شد و اصحاب صفا دید فرمود، المحیا محیاهم و الممات مماتکم.

ثم قال: ساءَ ما يَحْكُمُونَ اى بنس ما يقضون لانفسهم.

وَ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ اى بالعدل فلا يقتضى التساوى بين الفريقين. و قيل بالحق یعنی للحق، اى لم يخلقه عبثا لكن للجزاء، ثم بيّنه، فقال: وَ لِيُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ من خير او شر، وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ اى لا ينقص من حسناتهم و لا يزداد على سيئاتهم.

أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ فِيهِ تَقْدِيمٌ وَ تَأْخِيرٌ، تقدیره، ا فرأيت من اتخذ هواه الهه، كقول الشاعر: كما جعل الزناء فريضة الرجم یعنی كما جعل الرجم فريضة الزناء. قال ابن عباس: ليس بين السماء و الارض اله يعبد ابغض الى الله من هوى متبع. و فى الخبر عن رسول الله: ثلث مهلكات: شح مطاع و هوى متبع و اعجاب المرء برأيه.

و قال الحسن و قتاده: ذلك الكافر اتخذ دينه ما يهويه فلا يهوى شيئا الا ركبه من غير زاجر، لانه لا يؤمن بالله و لا يخافه و لا يحرم ما حرم الله. و قيل اتخذ دينه بهواه و اثاره لا بالادلة و البراهين.

و قال سعيد بن جبیر كانت العرب، يعبدون الحجارة و الذهب و الفضة، فاذا وجدوا شيئا احسن من الاول، رموه و كسروه و عبدوا ما هو احسن، و قال الشعبي انما سمي الهوى لانه يهوى بصاحبه فى النار، وَ أَضَلَّهُ اللَّهُ عن الايمان:، على علم منه بعاقبة امره و قيل على ما سبق فى علمه انه ضالّ قبل ان يخلقه، وَ خَتَمَ اى طبع على سمعه كى لا يسمع الحق وَ قلبه كى لا يفهم الحق وَ جعلَ على بصره غشاوةً.

قرأ حمزة و الكسائي: غشوة بفتح الغين و سکون الشين، و الباوقون غشاوة اى ظلمة فهو لا يبصر الحق و الهدى، هذا كقوله: وَ تَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَ هُمْ لَا يُبْصِرُونَ. فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ اى من بعد اضلال الله، أ فلا تَدَّكَّرُونَ، تتعظون بالقرآن، ان الله واحد، قوله: مَنْ اتَّخَذَ جوابه: فَمَنْ يَهْدِيهِ.

وَ قَالُوا ما هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا، هذا من قول الزنادقة الذين قالوا: الناس كالحشيش قالوا ما الحياة الا حياة الدنيا نموت وَ نحيا فيه تقديم و تأخير، اى نحيا و نموت و قيل يموت الآباء و يحيى الأبناء و حياة الأبناء حياة

الآباء، لان الأبناء بحياة الآباء صاروا احياء، وَ مَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ اى ما يفنينا انا مر الزمان و طول العمر و اختلاف الليل و النهار، وَ مَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ اى لم يقولوه عن علم علموه و قيل ما لهم بذلك من حجة و لا بيان، إِنَّ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ اى ما هم فى اعتقاد هذا القول الا على شك.

روى ابو هريرة قال قال رسول الله (ص): قال الله تعالى: لا يقل ابن آدم يا خيبة الدهر، فانى انا الدهر ارسل الليل و النهار، فاذا شئت قبضتهما.

و فى رواية اخرى عن ابى هريرة قال قال رسول الله (ص): لا يسب احدكم الدهر فان الله هو الدهر و لا يقولن للعنب الكرم، فان الكرم هو الرجل المسلم.

وَ إِذَا تُثْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ يعنى القرآن واضحات الدلائل و يريد بالآيات هاهنا ما فيه ذكر البعث و النشور، ما كَانَ حُجَّتَهُمْ اى جوابهم و ما احتجوا به، فسمى حجة على زعمهم، إِلَّا أَنْ قَالُوا ائْتُوا بِآيَاتِنَا احيوهم، إِنَّ كُنْتُمْ صَادِقِينَ فى دعوى البعث.

قُلِ اللَّهُ يُحْيِيكُمْ اى قل يا محمد لابى جهل و اصحابه، الله يحييكم فى الدنيا ثُمَّ يُمَيِّتُكُمْ، منها، ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ فى القبور، إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ. و قيل معناه ثم يحييكم و يجمعكم فى القيامة، لا رَيْبَ فِيهِ اى فى اليوم و قيل فى الجمع، اى لا ترتابوا فيه و قد قامت الدلالة على صحة البعث، فلم يبق فيه ارتياب، وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ قدرة الله على البعث لاعراضهم عن التدبر و التفكير فى الدلائل.

وَ لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يَوْمَئِذٍ يَخْسِرُ الْمُبْطِلُونَ يعنى الكافرين الذين هم اصحاب الأباطيل يظهر فى ذلك اليوم خسرانهم بان يصيروا الى النار.

وَ تَرَى كُلَّ أُمَّةٍ جَائِيَةً هذا كقوله: حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثًّا اى ترى امة كل نبى يوم القيمة باركة على الركب و هى جلسة المخاصم بين يدى الحاكم، ينتظر القضاء. و قيل مستوفزا لا يصيب الارض الا ركبته و اطراف انامله. قال سلمان الفارسى: ان فى القيامة ساعة هى عشر سنين يخر الناس فيها جثاة على ركبهم، حتى ابراهيم ينادى: نفسى لا اسئلك الا نفسى، كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَى إِلَى كِتَابِهَا قَرَأَ يَعْقُوبُ كُلَّ أُمَّةٍ بِالنَّصَبِ يعنى و ترى كل امة تدعى الى كتاب عملها، اى كتاب الحفظة ليقراءه و يستوفوا الجزاء و هو قوله: الْيَوْمَ نُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ فى الدنيا. هذا كتابنا اى يقال لهم هذا كتابنا الذى كتبنا فيه اعمالكم يعنى ديوان الحفظة يُنطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ، اى يشهد عليكم بالعدل و بالبيان، كانه ينطق اِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ. ما من صباح و لا مساء الا نزل فيه ملك من عند اسرافيل الى كاتب اعمال كل انسان بنسخة عمله الذى يعمل فى يومه و فى ليلته و ما هو لاق فيهما، و قال الحسن: نستنسخ اى نحفظ و قال الضحاك: تثبت، و ذلك ان الملكين يرفعان عمل الانسان فيثبت الله منه ما كان له ثواب او عقاب و يطرح منه اللغو، نحو قولهم هلم و اذهب.

فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِمَحْمَدٍ وَ الْقُرْآنِ، وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُدْخِلُهُمْ رَبُّهُمْ فِي رَحْمَتِهِ جَنَّتِهِ، ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ. الظفر الظاهر و هم الذين يعطون كتابهم بايمانهم.

وَ أَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا أَمْ قَلَمٌ تَكُنْ آيَاتِي الْقَوْلِ هَاهُنَا مَضْمُر، يعنى يقال لهم: أَمْ قَلَمٌ تَكُنْ آيَاتِي تُثْلَى عَلَيْكُمْ يعنى

الكتب المنزلة على الانبياء، فاستكبرتم. تعظمت عن الانقياد و الايمان بها، وَ كُنْتُمْ قَوْمًا مُّجْرِمِينَ منكرين كافرين.

وَ إِذَا قِيلَ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ أَى إِذَا قِيلَ لَكُمْ أَنَّ الْجَزَاءَ وَ الْبَعثُ كَائِنٌ، وَ السَّاعَةُ لَا رَيْبَ فِيهَا أَى الْقِيَامَةُ قَائِمَةٌ لَا مَحَالَةَ.

قرأ حمزة: و الساعة بالنصب عطفًا بها على الوعد و الباقيون بالرفع على الابتداء، قُلْتُمْ مَا نَدْرِي مَا السَّاعَةُ إِنَّ نَظْنَ إِلَّا ظَنًّا أَى مَا نحن الا نظن ظنا، أَى لَا نعلم ذلك الا حدسا و توهمًا، وَ مَا نَحْنُ بِمُستَيِقِينَ.

وَ بَدَأَ لَهُمْ فِي الآخِرَةِ أَى ظَهَرَ لَهُمْ حِينَ شَاهَدُوا الْقِيَمَةَ وَ أَخْرَجَ لَهُمْ مَا كَتَبْتَ الْحَفْظَةَ مِنْ أَعْمَالِهِمْ، سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا أَى قَبَائِحَ أفعالهم فِي الدُّنْيَا، أَى بَدَأَ لَهُمْ جَزَائُهَا، وَ حَاقَ بِهِمْ أَى أَحَاطَ بِهِمْ وَ لَزِمَهُمْ، مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤْنَ أَى جَزَاءَ اسْتَهْزَأَهُمْ بِالرَّسْلِ وَ الْكُتُبِ.

وَ قِيلَ الْيَوْمَ نُنَسِّئُكُمْ أَى تَقُولُ لَهُمُ الْمَلَائِكَةُ: الْيَوْمَ نَتْرَكُكُمْ فِي النَّارِ تَرَكَ الشَّيْءَ الْمُنْسَى الَّذِي لَا يَذْكَرُ، كَمَا نَسِيئُكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا، يَعْنِي كَمَا تَرَكَتُمْ الْإِيمَانَ وَ الْعَمَلَ لِلْقَاءِ هَذَا الْيَوْمِ. وَ قِيلَ كَمَا أَعْرَضْتُمْ عَنِ تَدْبِيرِ الْوَعِيدِ. وَ الْإِنذَارِ أَعْرَاضَ مِنْ نَسَى الشَّيْءَ وَ مَأْوَاكُمُ النَّارُ مِنْزَلِكُمْ وَ مَثْوِيكُمْ جَهَنَّمَ، وَ مَا لَكُمْ مِنْ نَاصِرِينَ مَنْ يَنْصِرُكُمْ وَ يَدْفَعُ عَنْكُمْ مِمَّنْ كُنْتُمْ تَتَعَزَّزُونَ بِهِمْ فِي الدُّنْيَا.

ذَلِكَ، أَى ذَلِكَ الْعَذَابِ، بِأَنَّكُمْ أَى بِسَبَبِ انْتِكُمْ، اتَّخَذْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ هُزُوءًا، تَنْزَلُونَهَا مِنْزَلَةَ الْهَزْوِ الَّذِي لَا يَقْبَلُ عَلَيْهِ وَ لَا يَتَدَبَّرُ فِيهِ، وَ عَرَّيْتُمْ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا أَعْتَرْتُمْ بِمَا مَدَّ لَكُمْ فِيهَا مِنَ الْحَيَاةِ السَّرِيعَةِ الْإِنْقِضَاءَ وَ مَا وَسَّعَ عَلَيْكُمْ مِنْ أَسْبَابِ دُنْيَاكُمْ حَتَّى قَلْتُمْ لَا بَعثَ وَ لَا حِسَابَ، فَالْيَوْمَ لَا يُخْرِجُونَ مِنْهَا قَرَأَ حَمْزَةً وَ الْكَسَائِي: بِفَتْحِ الْيَاءِ وَ ضَمِّ الرَّاءِ، وَ لَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ أَى لَا يَطْلُبُ مِنْهُمْ أَنْ يَرْجِعُوا إِلَى طَاعَةِ اللَّهِ لِأَنَّهُ لَا يَقْبَلُ ذَلِكَ الْيَوْمَ عَذْرًا وَ لَا تَوْبَةً. وَ قِيلَ لَا يَقْبَلُ مِنْهُمْ الْعَتْبَى وَ هُوَ أَعْطَاءُ الرِّضَا.

قُلِّلِ الْحَمْدُ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَ رَبِّ الْأَرْضِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. خَتَمَ السُّورَةَ بِكَلِمَةِ الْإِخْلَاصِ وَ قِيلَ مَعْنَاهُ: قُولُوا قُلِّلِ الْحَمْدُ عَرَّفَهُمْ كَيْفَ يَحْمَدُونَ رَبَّهُمْ.

وَ لَهُ الْكِبْرِيَاءُ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ أَى لَهُ الْعِظَمَةُ وَ الْجَلَالُ، وَ قِيلَ اسْتِحْقَاقُ التَّعْظِيمِ فِي أَعْلَى الْمَرَاتِبِ لَهُ وَحْدَهُ، وَ هُوَ الْعَزِيزُ، بِسُلْطَانِهِ، الْحَكِيمُ. فِيمَا أَمَرَ وَ نَهَى وَ خَلَقَ وَ قَضَى.

رَوَى أَبُو هُرَيْرَةَ: قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: الْكِبْرِيَاءُ رِدَائِي وَ الْعِظَمَةُ أَزَارِي فَمَنْ نَازَعَنِي وَاحِدًا مِنْهُمَا ادْخَلْتَهُ النَّارَ.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَى شَرِيعَةٍ مِنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْهَا أَى أَفْرَدْنَاكَ بِطَائِفٍ فَأَعْرَفَهَا وَ سَنَّا لَكَ طَرَائِقَ فَاسْلُكْهَا وَ أَثْبَتْنَا لَكَ حَقَائِقَ فَلَا تَتَجَاوَزْهَا وَ لَا تَجْنَحَ إِلَى مَتَابَعَةِ غَيْرِكَ إِنَّهُمْ لَنْ يُعْثُوا عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا أَنْ أَرَادَ اللَّهُ بِكَ نِعْمَةً فَلَا يَمْنَعُهَا أَحَدٌ وَ أَنْ أَرَادَ بِكَ فِتْنَةً فَلَا يَصْرِفُهَا أَحَدٌ، فَلَا تَعْلُقْ بِمَخْلُوقٍ فِكْرَكَ وَ لَا تَتَوَجَّهْ بِضَمِيرِكَ إِلَى



شيء وثق بربك و توکل عليه.

ای مهتر عالم، ای سید ولد آدم، ای خورشید فلک سعادت، ای ماه آسمان سیادت، ای منزل عالم علم، ای درّ صدف شرف، ای طراز کسوت وجود، ما ترا از جهانیان باز بریدیم، و از پدر و مادر یتیم کردیم، و خویش و پیوند بر تو بیرون آوردیم، تا دل خویش از همه فارغ داری و یکبارگی باطاعت و خدمت ما برداری.

از شرایع ترا راه دین ساختیم، و از حقائق ترا شمع معرفت افروختیم، تا بتأیید و تمکین ما آن راه روی، و عالمیان را بآن راه خوانی، قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ اى مهتر، ما شب معراج ترا در قبه قربت بنشانیدیم و صد هزار نثار الطاف بر فرق دولت تو افشانیدیم و کونین را خاک قدم تو گردانیدیم و هیکل علوی و مرکز سفلی در تحت رایت ولایت تو آوردیم و مقصود آن بود که تا ترا بر بساط شفاعت انبساط دهیم، تا قصه درد عاصیان امت، بر ما برداری و عذری از آن، بهر ایشان بخواهی که: لا تُؤَاخِذْنَا اِنْ نَسِينَا اَوْ اَخْطَاْنَا يَا مُحَمَّد اگر تو فردا از ما کونین و عالمیان بخواهی، هنوز خاک قدم خود خواسته باشی، و اگر ما بلطف قدم، خاک آن قدم در کار خادمی از خدم تو کنیم از کمال ما مستبعد نبود.

آن مهتر انبیاء (ص) در دیده نبوت وی کحل بصیرت کشیده بودند، دانست که خاک را بار کش باید بود نه سرکش، که خاک بارکشی راست، نه سرکشی را، نه بینی که رب العزة ایشان را که سر کشیدند و تمرّد نمودند چه وعید میدهد و چه بیم مینماید که: اَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ اَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ اٰمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءً مَحْيَاهُمْ وَ مَمَاتُهُمْ

و هم ایشان را میگوید که در بیراهی و سرکشی بر پی هواء خویش رفتند و بر انبیا و داعیان راه حق، افسوس داشتند که: فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللّٰهِ.

پس از آن که الله ایشان را بی‌راه کرد در کلّ عالم کیست که ایشان را براه باز آرد و کرا و سیلت گیرند چون راه وسائل بر ایشان فرو بستند. ایشان را امروز درخت نومیدی پیر شده، و اشخاص بیزاری بدر آمده، و از هدم عدل گرد نوایست برآمده، و فردا منادی عدل بانگ بیزاری در گرفته که: الْيَوْمَ نُنَسِّكُكُمْ كَمَا نَسَّيْتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا وَ مَا وَاكُمُ النَّارُ اَرَى كَفْتُمْ خَاك را بار کشتی میباید کرد نه سرکشی. اگر سلطان گدای بی‌نواپی را از میان راه برگیرد و پیش تخت دولت خود بدارد و او را خلعت رفعت پوشاند، گدا را شرط آن بود که خود را فراموش نکند و قدر خود بداند. همواره آن بینوایی و بی‌آبی خویش پیش دیده خویش میدارد.

بسمع عمر بن عبد العزيز رسانیدند که پسر تو انگشتی ساخته و نگینی بهزار درم خریده و در وی بنشانده. نامه نوشت بوی که ای پسر، شنیدیم که انگشتی ساخته و نگینی بهزار درم خریده‌ای و در وی بنشانده؟ اگر رضاء من میخواهی آن نگین بفروش و از بهاء آن هزار گرسنه را طعام ده و از پاره‌ای سیم، خود را انگشتی ساز و بر آنجا نقش کن که: رحم الله امرأ عرف قدر نفسه. رحمت خدای بر آن بنده باد که قدر خود بداند و خویشتن بشناسد.

ای جوانمرد هیچ لباس بر قد خاک راستتر و زیباتر از لباس تواضع نیست.  
 الذی جری فی مجرى البول مرتین لیس له ان یتکبر. کسی که دو بار در ره گذر بول رفته باشد او را  
 نرسد که سر تکبر برافرازد. تکبر و کبریا و عزّ و علاء و عظمت و بهاء صفت خداوند ذو الجلال است.  
 قال الله عز و جل: وَ لَهُ الْكِبْرِيَاءُ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ او راست برتری و  
 بزرگواری، کامکاری و جباری، بزرگواری در قدر و در کردار، بزرگواری در نام و در گفتار. در پاکی خود  
 برتر از پنداشت، در بزرگی خود مهتر از دریافت، در قدر خود بیشتر از حدّ شناخت. سبحانه جلّ جلاله و  
 عظم شأنه و عزّ کبریاؤه و جلّت احدیته و تقدّست صمدیته.

## ۴۶ - سورة الاحقاف

## ۱ النوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

حم (۱)، این حروف

تَنْزِیْلُ الْكِتَابِ، فرورفتاده نامه است، مِنَ اللّٰهِ الْعَزِیْزِ الْحَكِیْمِ (۲) از الله، آن توانای بی‌همتای دانا.

ما خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا، نیافریدیم آسمانها و زمینها و آنچه میان آن، اِلَّا بِالْحَقِّ مَكْرُ بَرَاستى و یکتایى، وَ اَجَلٍ مُّسَمًّى و هنگامى نامزد کرده، وَ الَّذِیْنَ كَفَرُوا، و ایشان که کافر شدند، عَمَّا اُنذِرُوا مُعْرَضُونَ (۳) از آنچه ایشان را بآن می‌ترسانند و بآن می‌آگاه کنند روی گردانیده‌اند.

قُلْ اُرَیْتُمْ، گوی یا محمد چه بینید، به بینید، ما تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ آنچه میپرستید فرود از الله، اُرُونِیْ ما ذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ با من نمائید که چه آفریدند از زمین و از جهان، اَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِی السَّمَاوَاتِ یا ایشان را انبازی هست با الله در آسمان، اِنَّوَنِیْ بَكِتَابِ، بیارید نامه‌ای، مِنْ قَبْلِ هَذَا، که پیش از این قرآن آمد از الله، اَوْ اَثَارَةٍ مِنْ عِلْمٍ، یا نشانی آرید دانسته یا شنیده از دانش، اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِیْنَ (۴) اگر می‌راست گوئید.

وَ مَنْ اَضَلُّ مِمَّنْ یَدْعُوا مِنْ دُونِ اللّٰهِ، و کیست گمراهمتر از آن کس که بخدای میخواند فرود از الله، مَنْ لَا یَسْتَجِیْبُ لَهُ اِلَّا یَوْمَ الْقِیَامَةِ، چیزی که او را پاسخ نکند تا روز رستاخیز وَ هُمْ عَنْ دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ (۵) و آن پرستیدگان از آن پرستکاران بی‌آگاهند.

وَ اِذَا حُشِرَ النَّاسُ، و برستاخیز چون مردمان فراهم آرند، کَانُوا لَهُمْ اَعْدَاءً، آن پرستیدگان ایشان را دشمن باشند، وَ کَانُوا یَعْبُدُهُمْ کَافِرِیْنَ (۶) و پرستش ایشان کافر باشند.

وَ اِذَا ثُلِیَ عَلَيْهِمْ اَیَاتُنَا بَیِّنَاتٍ، و آن گه که بر ایشان خوانند سخنان ما، چنان روشن و نیکو، قَالَ الَّذِیْنَ كَفَرُوا، ناگرویدگان گویند، لِیَحَقِّقْ لَمَّا جَاءَهُمْ، سخن راست را که بایشان آمد، هَذَا سِحْرٌ مُّبِیْنٌ (۷) اینست جادویی آشکار.

اَمْ یَقُولُونَ افْتَرَاهُ، یا میگویند که محمد این سخن فرا ساخت.

قُلْ اِنْ افْتَرِیْتُهُ، گوی اگر من فراهم و من فرا ساختم، فَلَا تَمْلِكُونَ لِیْ مِنَ اللّٰهِ شَیْئًا، من با خدای نتاوم بر شما، رهایی مرا از خدای هیچ چاره ندارید، هُوَ اَعْلَمُ بِمَا تُفِیضُونَ فِیْهِ، او داناتر عز جلاله بآنچه شما میروید در آن، کَفِیْ بِهٖ شَهِیْدًا بَیْنِیْ وَ بَیْنَكُمْ، او بگواهی بسنده است میان من و میان شما، وَ هُوَ الْعَفُوْرُ الرَّحِیْمُ (۸) و اوست آن آمرزگار مهربان.

قُلْ مَا كُنْتُ بِدَعَا مِنَ الرُّسُلِ، گوی من از پیغامبران نه پیشین‌ام، وَ مَا اُذْرِیْ مَا یَفْعَلُ بِیْ وَ لَا یَكْفُرُ، و ندانم که با من چه خواهند کرد و نه با شما، اِنْ اَتَّبِعْ اِلَّا مَا یُوحِی اِلَیَّ، پی نمیبرم مگر پیغامی که بمن می‌رسانند، وَ مَا اَنَا اِلَّا نَذِیْرٌ مُّبِیْنٌ (۹)، و نیستم من مگر ترساننده آشکارا.

قُلْ اُرَیْتُمْ، گوی و چه بینید، اِنْ كَانَ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ وَ كَفَرْتُمْ، اگر این سخن و پیغام از نزدیک الله است و

شما بآن می‌کافر شدید، و شاهد شاهدی من بنی اسرائیل علی مثله و گواهی بداد گواهی از بنی اسرائیل بر آن، فآمن و ایمان آورد، و استکبرتم و شما از گواهی، گردن کشیدید، إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۱۰) الله پیش ببرند کار و راه نمای ستمکاران نیست.

وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا، ناگرویدگان گفتند گرویدگان را: لَوْ كَانَ خَيْرًا مَا سَبَقُونَا إِلَيْهِ، اگر آن دین راست بودید ایشان بآن بر ما پیشی نیافتید، وَإِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ، و چون راه نمی‌یابند بآن فَيَسْفِئُونَ هَذَا إِفْكًا قَدِيمًا (۱۱) میگویند اینست دروغی کهن.

وَ مِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى، و پیش از قرآن نامه موسی اماماً وَ رَحْمَةً، راهی و پیشوایی بود، وَ هَذَا كِتَابٌ مُصَدِّقٌ، و این قرآن نامه‌ایست، گواه درست دارنده، لِسَانًا عَرَبِيًّا، زبانی تازی، لِيُنذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا، تا بیم نماید ستمکاران را، وَ بُشْرَى لِلْمُحْسِنِينَ (۱۲)، و بشارتی نیکوکاران را.

إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ، ایشان که گفتند خداوند ما الله است، ثُمَّ اسْتَقَامُوا، بیایندند بر آن، فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۱۳).

بر ایشان بیم نیست و اندوهگن نباشند.

أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ، ایشانند بهشتیان، خَالِدِينَ فِيهَا جاوید در آن، جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۴) پاداش آنچه میکردند.

وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ، وصیت کردیم مردم را بپدر و مادر، إِحْسَانًا، بنیکویی با ایشان، حَمَلْتَهُ أُمُّهُ كُرْهًا، مادر او را بدشواری و گران باری برداشت.

وَ وَضَعْتَهُ كُرْهًا، و بدرمندی و دشواری بنهاد، وَ حَمَلُهُ وَ فَصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا و برداشتن او در شکم و شیر دادن تا از شیر باز کردن سی ماه، حَتَّى إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ، تا مردآسا گردد و بسختی خوی و اندام و هنرهای خویش رسد، وَ بَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً، و تا بچهل سال رسد، قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي، گفت خداوند من فرا دل من ده و فرازبان من و مرا بر آن دار، أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ، تا آزادی کنم آن نیکویی را که با من کردی و نعمت که بر من نهادی، وَ عَلَى الْوَالِدِيَّ، و بر دو زاینده من، وَ أَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ، و تا کردار کنم نیک به پسند تو، وَ أَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي و فرزندان و نژاد من نیکان کن، إِنِّي نُبْتُ إِلَيْكَ، من بازگشتم با تو و إِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ (۱۵) و من از مسلمانانم.

أُولَئِكَ الَّذِينَ نَتَقَّبَلُ عَنْهُمْ ایشان آنند که فرایندند از ایشان أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا، نیکوتر آنچه میکردند، وَ نَنجَاوَزُ عَنْ سَيِّئَاتِهِمْ، و از بدهای ایشان فرا گذارند، فِي أَصْحَابِ الْجَنَّةِ، در بهشت، وَ عَدَّ الصَّدَقَ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ (۱۶) و وعده‌ای راست آن وعده که ایشان را میدادند.

وَ الَّذِي قَالَ لِوَالِدَيْهِ وَ أَنْ مَرَدٌ كَهَ پدر و مادر خویش را گفت: أَفَّ لَكُمَا اف شما را ستوهی از شما، أ تَعْدَانِي أَنْ أُخْرَجَ بَاشَ مَرَا مِي وَعده دهید که مرا از گور بیرون خواهند آورد، وَ قَدْ خَلَّتِ الْقُرُونُ مِنْ قَبْلِي، و جهانیان پیش از من بمردند، یکی باز نیامد، وَ هُمَا يَسْتَعِثَانِ اللَّهَ، و پدر و مادر او از خدای فریادرسی

میجویند از جفای او، وَیَلِّکَ آمِنٌ و میگویند ای ویل بر تو، بپذیر و استوار گیر، إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ، که وعده الله راست است، فَيَقُولُ مَا هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (۱۷) و میگوید نیست این سخن مگر اوسانه پیشینیان.

أُولَئِكَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ، ایشان آنند که درست گشت و ایشان سخن الله، فِي أُمَّمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ، در گروهانی که هم این سخن گفتند و گذشتند از پیش ایشان از پریان و آدمیان، إِنَّهُمْ كَانُوا خَاسِرِينَ (۱۸) که ایشان زیانکارانند.

وَ لِكُلِّ دَرَجَاتٍ، و هر کسی را در فروتری و برتری چند درجه است و چند پایه، مِمَّا عَمِلُوا، از پاداش آنچه میکردند، وَ لِيُوقَفِيَهُمْ أَعْمَالَهُمْ و الله بایشان خواهد گزارد پاداش کردار ایشان، وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ (۱۹) و از ایشان چیزی نخواهند کاست.

### النوبة الثانية

این سوره الاحقاف سی و پنج آیت است و ششصد و چهل و چهار کلمت و دو هزار و پانصد و نود و هشت حرف. جمله بمکه فرود آمد مگر يك آیت که در مدینه فرو آمد و خلافت که آن يك آیت کدام است، قومی گفتند: فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أَوْلَا الْعَزْمِ. ابن عباس و قتاده گفتند: قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ و در این سوره دو آیت است منسوخ: یکی وَ مَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَ لَا بِكُمْ این قدر از آیت منسوخ است بفاتحه سوره الفتح. دیگر آیت: فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أَوْلَا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ معنی صبر منسوخ است بآیت سیف. و در فضیلت سوره، ابی بن کعب روایت کند از مصطفی (ص) قال: من قرأ سورة الاحقاف اعطى من الاجر بعدد كل رمل في الدنيا عشر حسنات و محى عنه عشر سيئات و رفع له عشر درجات.

حم تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ مضی تفسیره و ائما کرر تنزیل الکتاب لانه بمنزلة عنوان الکتب ثم ذکر ما انزل فقال: ما خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ يَعْنِي الْوَاحِدَانِيَّةَ مِنَ غَيْرِ شَرِيكَ كَقَوْلِهِ: مَا لَهُمْ فِيهِمَا مِنْ شَرِيكَ و كَقَوْلِهِ: أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ، و قِيلَ إِلَّا بِالْحَقِّ أَي بِالْعَدْلِ فِي الْخَلْقِ و قِيلَ لِلْحَقِّ و لِاقَامَةِ الْحَقِّ وَ أَجَلٍ مُسَمًّى أَي خَلَقَهُ مَقْرُونًا بِأَجَلٍ سَمِيَ إِلَى وَقْتٍ مَعْلُومٍ، قَدْ سَمَاهُ و ان كَانَ قَدْ طَوَى عِلْمَهُ عَنِ عِبَادِهِ. و قِيلَ الْمُرَادُ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ هُوَ الْأَجَلُ الَّذِي تَنْتَهِي إِلَيْهِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ وَ هُوَ إِشَارَةٌ إِلَى فَنَائِهَا و قِيلَ الْأَجَلُ الْمُسَمًّى، قَوْلُهُ: فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ يَعْنِي خَلَقَهَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ، وَ الَّذِينَ كَفَرُوا، بِالْآخِرَةِ، عَمَّا أَنْذَرُوا بِهِ فِي الْقُرْآنِ مِنَ الْبَعْثِ وَ الْحِسَابِ وَ الْجَزَاءِ، مُعْرَضُونَ لَا يَتَفَكَّرُونَ و قِيلَ اعْرَضُوا بَعْدَ مَا قَامَتِ الْحُجَّةُ عَلَيْهِمْ.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ، أَي هَلْ خَلَقَ وَاحِدٌ مِنْهُمْ شَيْئًا مِنَ الْأَرْضِ، أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ، فِي خَلْقِهَا وَ مَلَكُهَا.

هذا كقوله في سورة الملائكة: قُلْ أَرَأَيْتُمْ شُرَكَاءَكُمُ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِي... الآية و كقوله: هذا خَلَقَ اللَّهُ فَأَرُونِي مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ، ائثوني بكتاب من قبل هذا، اي بكتاب جاءكم من الله قبل القرآن فيه بيان ما تقولون و برهان ما تدعون يعنى التورية و الانجيل و الزبور و سائر كتبه التي انزلها قبل القرآن، أو

أثارةٍ مِنْ عِلْمٍ، فسروه على ثلاثة اوجه، قال الكلبي معناه او بقية من علم يؤثر عن الاولين و يسند اليهم جعله من الاثر الذي هو الباقي من الشيء. و قال قتادة، أو أثارَة، يعنى او خاصّة من علم، جعله من قول القائل استاثرت بهذا الشيء اذا صننت به و اختصت به نفسك. الوجه الثالث و هو قول مجاهد و عكرمة و مقاتل: او اثاره يعنى رواية عن الانبياء تقول اثرت الحديث عن فلان و انا اثره عنه اى ارويه اثرا و اثاره و منه قيل للخبر اثر و مآثور و منه المآثور من الدعاء. قال ابن عباس: الاثارة علم الخط، سئل رسول الله (ص) عن الخط فقال فعله نبي من الانبياء فمن وافقه خطه، فذاك يقال معناه ان يهيم الرجل بالامر بين ان يفعله او لا يفعله فيخط خطوطا من غير تأمل و لا روية بل بالعجلة لئلا يلحقها العدد ثم يعد فيقول لخط افعل و لآخر لا افعل الى آخر الخطوط فاذا انتهى الى افعل فعل و اذ انتهى الى لا افعل لم يفعل، و روى عن ابن عباس قال: هذا الخط علم قديم تركه الناس و مَنْ أَضَلُّ مَعْنَاهُ اى هل احد ابين ضلالا، مِمَّنْ يَدْعُوا اى يعبد و قيل يطلب و يسئل، مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ، دعاه، اِلى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، اى يسئل شيئا لو دعاه الى يوم القيمة لم يستجب دعائه وَ هُمْ عَنْ دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ يعنى الاصنام التي هى جماد لا تسمع و لا تفهم، فاجرى مجرى العقلاء فى الاخبار على زعمهم. و قيل هم الملائكة و الجن و الانس مشتغلون عنهم غير عالمين بعبادتهم.

وَ إِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً، هذا كقوله تعالى: يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُمُ بَبَعْضٍ وَ يَلْعَنُ بَعْضُكُمُ بَعْضًا وَ كَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ هذا كحكاية الله تعالى عنهم: تَبَرَّأْنَا إِلَيْكَ مَا كَانُوا إِيَّانَا يَعْبُدُونَ.

وَ إِذَا تُثْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ، واضحات الدلائل و هى القرآن، قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ، يعنى القرآن، هذا سِحْرٌ مُبِينٌ اى لا حقيقة له يوهم اذا قرع السمع انه شىء و لا اصل له و قيل هذا سِحْرٌ مُبِينٌ اى كلام منظوم نظما دقيقا يأخذ القلوب كما يقال هو السحر الحلال. أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ، اختلقه محمد و اضافه الى الله كذبا، قُلْ إِنْ افْتَرَيْتُهُ فَلَا تَمْلِكُونَ لِي مِنَ اللَّهِ شَيْئًا، هنا تهديد لنفسه (ص) لو فعل، اى لا تقدرون ان تردوا عذابه على افترايى فكيف افتري على الله من اجلكم، هُوَ أَعْلَمُ بِمَا تُفِيضُونَ فِيهِ، اى الله اعلم بما تقولون فيما بينكم و بما ترموننى به و تخوضون فيه من التكذيب بالقرآن و القول فيه انه سحر، كَفَىٰ بِهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ، ان القرآن جاء من عنده، و قيل معناه ان افتريته فغاية ذلك ان اخذكم فتتبعونى و ما انتفاعى باتباعكم و انتم لا تملكون دفع عذاب الله عنى كفى به شَهِيدًا بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ، اى هو شاهدى على صدق ما ادعوكم اليه، اذ هو المرسل اليكم وَ هُوَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ فى تأخير العذاب عنكم.

قال الزجاج: هذا دعاء لهم الى التوبة، معناه: انّ الله غفور لمن تاب منكم و اسلم، رحيم به.

قُلْ مَا كُنْتُ بِدَعَاٍ مِنَ الرُّسُلِ، البدع ما لا سابق له، و البدع و البديع واحد مثل نصف و نصيف و جمع البدع ابداع و المعنى لست باول رسول ارسله الله و لا جئتمكم بامر بديع لم يكن لى الى مثله سابق فكيف تنكرون نبوتى، هذا كقوله: قُلْ قَدْ جَاءَكُمْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِي بِالْبَيِّنَاتِ، و فى الخبر الصحيح قال النبي (ص): بعثت على اثر ثمانية آلاف نبي، منهم اربعة آلاف من بنى اسرائيل، و ما أدري ما يُفَعَّلُ بي و لا بكم، علماء تفسير در معنى اين آيت مختلف اند، ابن عباس و جماعتى گفتند: اين در احكام دنياست نه در احكام آخرت كه رسول خدا را

معلوم بود که در آخرت، وی در بهشت است و هر کس که در دنیا او را دروغ زن گرفت در دوزخ. اما در دنیا بوی پوشیده گشت که او را و قوم وی را چه خواهند فرمود و بر سر ایشان چه خواهد رفت از رنج و راحت و نفع و ضرر. ابن عباس گفت رسول خدا در مکه بود و در خواب او را نمودند زمینی فراخ، نخلستانی که در آنجا هم درختان بود و هم آب روان و رسول بآن زمین هجرت میکرد، این خواب با یاران بگفت و یاران آن وقت در بلا و شدت بودند و در اذی و رنج، مشرکان گفتند: یا رسول الله، متی نهاجر الی الارض التي اريت؟، این هجرت ما کی خواهد بود بآن زمین که ترا نمودند در خواب؟. رسول ایشان را جواب نداد تا این آیت فرو آمد، گفت: ما أدري ما يفعلُ بي و لا بكم، اترك في مكاني، ام اخرج و اياكم الی الارض التي رفعت لی. من ندانم که با من چه خواهند کرد و نه با شما، هم درین مکه ما را بخواهند گذاشت یا بآن زمین که مرا نمودند هجرت خواهند فرمود. و گفته‌اند معنی آنست که: من ندانم که در این دنیا با من چه خواهند کرد و آخر کار من بچه باز آید. بیرون کنند مرا از وطن خویش چنانکه با انبیاء پیشین کردند، یا بخواهند کشت مرا چنانکه قومی را کشتند از پیغمبران گذشته. و شما که یاران و مؤمنان اید، ندانم که با من بیرون خواهند کرد یا بوطن خود بخواهند گذاشت و شما که ناگرویدگان اید و تکذیب میکنید، ندانم که شما را خسف و مسخ و غرق و هلاک خواهد بود چنانکه پیشینیان را بود. آن گه گفت: إن أتبع إلیا ما یوحی إلی، من این هیچ ندانم مگر آنچه وحی آید بمن و مرا از آن خبر کنند بوحی، و من بر پی آن وحی میروم. پس رب العالمین بوحی پاک او را خبر داد که وی را بر دشمنان نصرت باشد و دین وی بر همه دنیا غلبه دارد. و ذلك فی قوله: هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينَ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ و در کار امت خبر داد که: وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فِيهِمْ وَ مَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَ هُمْ يَسْتَعْجِرُونَ. قومی گفتند: ما أدري ما يفعلُ بي و لا بكم یعنی يوم القيمة. و الاية منسوخة، نسختها فاتحة سورة الفتح، قتاده و عكرمه گفتند: آن روز که این آیت فرو آمد کافران شاد شدند، گفتند کار ما و کار محمد هر دو یکسانست و او را بر ما افزونی نیست در دانش عاقبت خویش، و این دلیل است که محمد آنچه میگوید از بر خویش میگوید و از ذات خویش می‌نهد، که اگر فرستاده الله بودی با وی بگفتید که چه خواهد کرد با وی و عاقبت وی چه خواهد بود، پس ما اتباع وی چون کنیم که با وی و با اصحاب وی چه خواهند کرد و آن گه حکم این آیت دراز بکشید، ده سال به مکه و شش سال به مدینه و منافقان مدینه همین سخن میگفتند که مشرکان مکه میگفتند، تا سال حدیبیه که رب العالمین ناسخ این آیت فرستاد: لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ. رسول خدا عظیم شاد شد بنزول این آیت و از شادی، روی مبارك وی میفروخت و میفرمود: و لقد نزلت علیّ اليوم آیات هن احبّ الیّ مما طلعت علیه الشمس.

یاران را گفت خبر دارید که امروز جبرئیل آمد و آیتی چند فرو آورد که نزول آن دوست‌تر دارم از دنیا و هر چه در دنیا است، آن گه بر ایشان خواند، إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ الی قوله: وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا، یاران گفتند یا رسول الله هنیئا لك قد علمنا ما يفعل بك فما ذا يفعل

بنا. نوشت باد یا رسول الله این کرامت که الله با تو کرد و معلوم گشت که با تو چه خواهد کرد، گویی با ما چه خواهد کرد که یاران توایم. جبرئیل آمد و آیت آورد: لِيُدْخِلَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ الٰى قَوْلِهِ: وَكَانَ ذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ فَوْزًا عَظِيمًا منافقان مدینه و مشرکان مکه گفتند معلوم شد که با محمد و پس روان و یاران وی چه خواهد کرد، با ما گویی چه کند، فانزل الله تعالى: وَ يُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ، الٰى قَوْلِهِ: وَ سَاءَتْ مَصِيرًا.

قوله تعالى: قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ كَفَرْتُمْ بِهِ، هذا كلام محذوف الجواب، تقديره: ان كان من عند الله و كفرتم به فما عذرکم. و قوله «ان» هاهنا ليس بشك كقول شعيب أ وَ لَوْ كُنَّا كَارِهِينَ لَوْ هَاهُنَا لَيْسَ بِشَكِّ، هما من صلوات الكلام، وَ شَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى مِثْلِهِ فَأَمَّنَ الشَّاهِدَ هَاهُنَا وَ فِي خَاتَمَةِ سُورَةِ الرَّعْدِ عَبْدُ اللَّهِ بْنِ سَلَامٍ حَبْرُ أَهْلِ التَّوْرَةِ عَلَى مِثْلِهِ أَيْ عَلَى مَا شَهِدَ اللَّهُ عَلَيْهِ مِنْ تَصْدِيقِ رَسُولِهِ وَ تَثْبِيتِ رِسَالَتِهِ فِي قَوْلِهِ: كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا. وَ قِيلَ عَلَى مِثْلِهِ، الْمَثَلُ صَلَاةٌ، يَعْنِي عَلَيْهِ أَيْ عَلَى أَنَّهُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ، فَأَمَّنَ، يَعْنِي فَأَمَّنَ الشَّاهِدَ، وَ الْفَاءُ هَاهُنَا تَفْسِيرٌ لِنَّ شَهَادَتَهُ إِيْمَانَهُ وَ اسْتَكْبَرْتُمْ، عَنِ الْإِيْمَانِ بِهِ يَعْنِي شَهِدَ عَبْدُ اللَّهِ بْنِ سَلَامٍ عَلَى نُبُوَّةِ الْمُصْطَفَى وَ آمَنَ بِهِ وَ اسْتَكْبَرَ الْيَهُودَ فَلَمْ يُؤْمِنُوا.

روى عن سعد بن ابى وقاص، قال: ما سمعت النبى (ص) يقول لاحد يمشى على الارض انه من اهل الجنة الا لعبد الله بن سلام

و فيه نزلت هذه الآية: وَ شَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ. وَ قَالَ بَعْضُهُمُ الشَّاهِدَ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ، هُوَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ، أَيْ شَهِدَ مُوسَى عَلَى الْقُرْآنِ فَأَمَّنَ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَ كَفَرْتُمْ يَا مَعْشَرَ الْعَرَبِ بِمُحَمَّدٍ وَ الْقُرْآنِ، إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ.

وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا اللّٰمُ هَاهُنَا لَامُ الْعَلَّةِ، يَعْنِي وَ قَالَ الْكَافِرُونَ لِأَجْلِ الْمُؤْمِنِينَ، وَ الْمُرَادُ بِالَّذِينَ كَفَرُوا الْيَهُودَ، قَالُوا لَوْ كَانَ، مَا أَتَى بِهِ مُحَمَّدٌ خَيْرًا، أَيْ صَدَقًا وَ حَقًّا، مَا سَبَقُونَا إِلَيْهِ، وَ لَكُنَّا أَسْرَعُ إِلَى قَبُولِهِ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا لِأَنَّ أَرْبَابَ الْعِلْمِ وَ الْكِتَابِ. وَ قِيلَ الْمُرَادُ بِهِمْ مُشْرِكُو الْعَرَبِ وَ ذَلِكَ أَنَّهُ لَمَّا اسْلَمْتَ جَهَنَّةً وَ مَزِينَةً وَ اسْلَمَ وَ غَفَرَ، قَالَتْ بَنُو عَامِرٍ وَ غُطْفَانَ وَ اسْدَ وَ اشْجَعُ: لَوْ كَانَ مَا جَاءَ بِهِ مُحَمَّدٌ خَيْرًا، مَا سَبَقُونَا إِلَيْهِ، وَ نَحْنُ أَرْفَعُ مِنْهُمْ حَالًا وَ أَكْثَرَ مَالًا وَ هُوَ لَاءُ رِعَاءِ الْغَنَمِ. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: وَ إِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ، أَيْ بِالْقُرْآنِ كَمَا اهْتَدَى بِهِ أَهْلُ الْإِيْمَانِ، فَسَيَقُولُونَ هَذَا إِفْكٌ قَدِيمٌ، الْقَدِيمُ هَاهُنَا كَقَوْلِهِمْ: أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ وَ هَذَا كَقَوْلِهِ تَعَالَى بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَ لَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ.

وَ مِنْ قَبْلِهِ أَيْ وَ مِنْ قَبْلِ الْقُرْآنِ، كِتَابُ مُوسَى يَعْنِي التَّوْرَةَ، إِمَامًا يَقْتَدَى بِهِ، وَ رَحْمَةً، لِمَنْ آمَنَ بِهِ وَ هُمَا مَنْصُوبَانِ عَلَى الْحَالِ، وَ قِيلَ فِيهِ اضْمَارٌ أَيْ جَعَلْنَاهُ إِمَامًا وَ رَحْمَةً. وَ فِي الْكَلَامِ مُحذُوفٌ تَقْدِيرُهُ: جَعَلْنَا كِتَابَ مُوسَى إِمَامًا وَ رَحْمَةً وَ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ وَ هَذَا كِتَابٌ، أَيْ وَ هَذَا الْقُرْآنُ كِتَابٌ مُصَدِّقٌ، لِلْكِتَابِ الَّتِي قَبْلَهُ. وَ فِي مَصْحَفِ ابْنِ مَسْعُودٍ: «مُصَدِّقٌ لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ»، لِلسَّانِ عَرَبِيًّا، يَعْنِي بِلِسَانِ عَرَبِيٍّ، وَ قِيلَ مَنْصُوبٌ عَلَى الْحَالِ يَعْنِي يَصَدِّقُ التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ فِي هَذِهِ الْحَالِ، لِيُنذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَرَأَ ابْنُ كَثِيرٍ وَ نَافِعٌ وَ ابْنُ عَامِرٍ وَ يَعْقُوبُ،



لتنذر بالتاء على خطاب النبي (ص) و الباقرن بالياى يعنى لينذر الكتاب، وَ بُشْرَى لِلْمُحْسِنِينَ بشرى فى محل الرفع، اى هذا كتاب مصدق و بشرى للمحسنين.

إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ مضى تفسيره.

وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا، قرأ اهل الكوفة احسانا كقوله: و بالوالدين احسانا. حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا، اى بالمشقة و الصعوبة، يريد حالة ثقل الحمل فى بطنها لا فى ابتداء الحمل، وَ وَضَعَتْهُ كُرْهًا يريد شدة الطلق. قرأ اهل الحجاز و ابو عمرو بفتح الكاف، و الباقرن بضمها و هما لغتان. و قيل الفتح المصدر و الضم الاسم. و قيل الفتح ما اكرهت عليه و الضم ما كرهته، وَ حَمَلُهُ وَ فَصَالُهُ، اى فطامه و قرأ يعقوب و فصله بغير الف، ثَلَاثُونَ شَهْرًا، يريد اقل مدة الحمل و هى ستة اشهر و اكثر مدة الرضاع اربعة و عشرون شهرا و ليس هذا حتما واجبا. قال ابن عباس: اذا حملته المرأة تسعة اشهر ارضعته احد و عشرين شهرا، و قيل هذه الاية خاصة لرسول الله (ص) و كان حمله ستة اشهر. و فى الاية دليل انّ الولد يلحق لسته اشهر، حَتَّى إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ اى نهاية قوته و غاية شبابه و استوائه و هو ما بين ثمانى عشرة سنة الى اربعين سنة فذلك قوله: وَ بَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً، اين آيت بقول سدى و ضحّاك در شأن سعد بن ابى وقاص فرود آمد و قصه وى گفته آمد در سورة العنكبوت و بقول ابن عباس و جماعتى مفسران، در شأن بو بكر صديق فرود آمد و پدر وى ابو قحافة و اسمه عثمان بن عامر بن عمرو، و مادر وى ام الخير بنت صخر بن عمرو.

على بن ابى طالب (ع) گفت از مهاجران هيچ كس با پدر و مادر در اسلام مجتمع نشد مگر بو بكر صديق. و رب العزة او را وصيت كرد بنيكويى كردن با ايشان اندرين آيت. و فى الخبر، رضاء الرب فى رضاء الوالدين و سخط الله فى سخطهما.

و گفته اند بو بكر هشده ساله بود كه بصحبت رسول افتاد، روايت كنند از وى گفت: من بتجارت شام ميرفتم و رسول خدا در آن كاروان بود و زير درخت سدره فرو آمد، برابر صومعه بحيراء راهب. بو بكر گفت من بدر صومعه بحيراء شدم تا از كار دين چيزى پرسم از وى، بحيراء گفت آن كيست كه زير آن درخت سدره فرو آمد؟ گفتم محمد بن عبد الله (ص). بحيراء گفت و الله كه او نيست مگر پيغامبر خداى، كه من در كتاب خوانده ام كه بعد از عيسى بن مريم (ع) هيچ كس در سايه اين درخت فرو نيامد مگر پيغامبرى كه نام وى محمد است. بو بكر را تصديق و يقين آن روز در دل افتاد و بعد از اين در جاهليت و در اسلام از رسول خدا مفارقت نكرد، و قيل لابي بو بكر اخبرنا عن نفسك هل رأيت شيئا قط قبل الاسلام من دلائل نبوة محمد (ص)، فقال ابو بكر نعم و هل بقى احد من قریش او غير قریش لم يجعل الله عليه بمحمد فى نبوته حجة، و فى غيرها، و لكن الله هدى به من شاء و اصل به من شاء، بينا انا قاعد فى فىء شجرة فى الجاهلية اذ تدلى على غصن من اغصانها حتى صار على رأسى فجعلت انظر اليه و اقول ما هذا، فسمعت صوتا من الشجرة: هذا النبى يخرج فى وقت كذا و يوم كذا فكن انت من اسعد الناس به، فقلت بيته ما اسم هذا النبى

قال محمد بن عبد الله بن عبد المطلب الهاشمي قال ابو بكر فقلت صاحبي و اليفى و حبيبي، فتعاهدت الشجرة متى تبشرني بخروج النبي (ص)، فلما اتاه الوحي سمعت صوتا من الشجرة: جدّ و شمّر يا ابن ابي قحافة فقد جاء الوحي و ربّ موسى لا يسبقك الى الاسلام احد قال فلما اصبحت، عدوت الى النبي (ص) فلما رآني قال يا با بكر اني ادعوك الى الله و الى رسوله، قلت اشهد انك رسول الله بعثك بالحق سراجا منيرا، فأمنت به و صدّقته

قال ربّ أوزعني اين دعاء ابو بكر است آن گه كه عمر وى بجهل سال رسيد، چنان كه گفت و بلغ أربعين سنة و ايمان آورد و مصطفى را تصديق كرد، گفت: ربّ أوزعني أن أشكر نعمتك التي أنعمت عليّ خادوند من، فرا دل و زبان من ده شكر اين نعمت اسلام كه مرا دادى و اين كرامت كه با من كردى و اين نواخت كه بر من نهادى و على والدّي، و بر پدر و مادر من كه ايشان را باسلام و ايمان راه نمود و هدايت دادى، و أن أعمل صالحاً ترضاه، ابن عباس گفت عمل صالح كه بو بكر، بدعاء از الله خواست و الله اجابت كرد و از وى بپسنديد، آن بود كه هفت كس از مسلمانان كه بدست كافران در عذاب گرفتار بودند، بو بكر ايشان را باز خريد و از عذاب برهانيد و ايشان را آزاد كرد. از ايشان دو مرد بودند يكي بلال بن رباح و ديگر عامر بن فهيرة. بلال غلامى بود در بنى جمح مولد، ايشان او را عذاب ميكردند در بطحاء مكه، امية بن خلف دست و پاى وى ببست و در آفتاب حجاز او را بيفكند و سنگى عظيم بسينه وى فرو گذاشت، گفت اگر از دين محمد باز گردى و الا همچنين ترا فرو گذارم تا هلاك شوى و بلال در آن حال ميگفت احد، احد. بو بكر صديق آنجا بگذشت و او را چنان ديد، فرا امية گفت: الا تتقى الله فى هذا المسكين، حتى متى. تا كى اين مسكين را در عذاب گرفتار دارى از الله خود نميترسى؟ امية گفت تو او را باز رهان. بو بكر گفت چنين كنم. مرا غلامى سياه است بر دين تو از وى قويتر و در كار شما مردانهتر، اين را بمن ده تا تا من او را بتو دهم هم چنان كردند و بلال از عذاب بازرس و بو بكر او را آزاد كرد، مصطفى (ص) فرمود: يرحم الله ابا بكر، زوجنى ابنته و حملنى الى دار الهجرة و اعتق بلالا من ماله، و عامر بن فهيرة از قبيله ازد بود مولد ايشان، بو بكر او را بخريد و آزاد كرد و آن وقت كه مصطفى (ص) و بو بكر در غار ثور بودند وى گوسفندان چرا داشت، هر شب گوسفندان بدر غار برديد و ايشان را شير داديد و در هجرت با ايشان بمدينه رفت و عاقبت در بئر معونه شهيد گشت. و از زنان مؤمنات پنج كس در عذاب كافران بودند، بو بكر ايشان را بخريد و آزاد كرد.

يكي زبيره. ديگر ام عيسى. سوم نهديه با دختر وى. پنجم كنيزكى مسلمان در بنى عدى بن كعب. قوله: و أصلح لي في ذريتي، اين هم دعاء بو بكر است كه كار فرزندان خود را از الله اسلام خواست، و رب العزه دعاء وى اجابت كرد و همه را اسلام كرامت كرد و اين كرامت از صحابه هيچ كس را نبود مگر بو بكر را. قال موسى بن عقبه: لم يدرك اربعة النبي (ص) هم و ابناؤهم الا هؤلاء: ابو قحافة و ابو بكر و ابنه عبد الرحمن و ابو عتيق بن عبد الرحمن بن ابي بكر، إني ثبتُ إليك و إني من المُسلمين.

أُولَئِكَ الَّذِينَ نَقَّبَلُ عَنْهُمْ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا، یعنی اعمالهم الصالحة التي عملوها في الدنيا و كلها حسن، فالاحسن بمعنى الحسن فنثيبهم عليها، وَ نَتَّجَاوَزُ عَنْ سَيِّئَاتِهِمْ، فلا نعاقبهم و قرأ حمزة و الكسائي و حفص نَقَّبَلُ و نتجاوز بالنون و احسن بالنصب، و الباقون بالياء و ضمها و احسن بالرفع في أصحابِ الْجَنَّةِ، اى مع اصحاب الجنة وَعَدَّ الصَّدَقُ نَصَبَ عَلَى الْمَصْدَرِ، تأويله نعدهم و عد الصدق الذي كانوا يوعدون في قوله: وَعَدَّ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ و قيل و عد الله على برِّ الوالدين قبول الطاعة بقوله: أُولَئِكَ الَّذِينَ نَقَّبَلُ عَنْهُمْ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَ نَتَّجَاوَزُ عَنْ سَيِّئَاتِهِمْ فقبول الطاعة و غفران الزلة مشروط ببرِّ الوالدين.

قوله: وَ الَّذِي قَالَ لِوَالِدَيْهِ، یعنی و اذكر الذي قال لوالديه اذا دعوا الى الايمان بالله و الاقرار بالبعث، أَفْ لَكُمْ، هي كلمة تبرم يقصد بها اظهار السخط، أَ تَعِدَانِي أَنْ أُخْرَجَ، من قبري حيًّا، وَ قَدْ خَلَّتِ الْقُرُونُ مِنْ قَبْلِي، یعنی و قد تفانت الامم فلم يرجع احد منهم الى الدنيا و لا خرج من قبره، وَ هُمَا يَعْنِي الْأَبَوَيْنِ، يَسْتَعْبِثَانِ اللَّهَ، عليه و يسألانه ان يوقفه للايمان و يقولان له: وَيَلْكَ آمِنٌ، بالله و البعث، إِنَّ وَعَدَّ اللَّهُ، بالبعث و ثواب المؤمن و عقاب الكافر، حَقٌّ وَ صَدَقَ فَيَقُولُ لَهَا، ما هذا، الذي تدعونني اليه، إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ.

ابن عباس گفت و سدى و مجاهد، كه: اين آيت در شأن عبد الرحمن بن ابى بكر فرو آمد پيش از اسلام وى، پدر و مادر، او را بر اسلام ميخواندند و وى از اسلام سر مى باز زد و ميگفت عبد الله بن جدعان و عامر بن كعب و مشايخ قريش را زنده گردانيد و از خاك برآريد زنده، تا از ايشان پرسى درسى اينكه شما مى گوييد و پدر و مادر وى در الله مى زارند و اسلام وى از الله بدعا ميخواهند و او را تهديد ميكنند كه: وَيَلْكَ آمِنٌ تَارِبَ الْعِزَّةِ دَعَاءِ اَيْشَانِ دَرِ وى مستجاب كرد و او را ايمان و اسلام كرامت كرد، اما عايشه و جماعتى مفسران، اين قول را منكرند و ميگويند.

نزول اين آيت در حق كافرست كه بر پدر و مادر خود عاق بود، و دليل بر اين قول آنست كه بر عقب گفت: أُولَئِكَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ، اى و جب لهم العذاب في أمم، اى مع امم، قَدْ خَلَّتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنِّ وَ الْبِئْسَ إِنَّهُمْ كَانُوا خَاسِرِينَ خَسِرُوا انفسهم.

وَ لِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِمَّا عَمِلُوا، قال ابن عباس: يريد من سبق الى الاسلام فهو افضل ممن تخلف عنه و لو بساعة، و قيل معناه: و لكل واحد من الفريقين المؤمنين و الكافرين درجات اى منازل و مراتب عند الله يوم القيمة باعمالهم فيجازيهم عليها.

قال ابن زيد في هذه الآية درج اهل النار تذهب سفالا و درج اهل الجنة تذهب علويا، وَ لِيُؤَقِّبَهُمْ، قرأ ابن كثير و اهل البصرة و عاصم: بالياء و قرأ الباقر بالنون و المعنى ليوفيهم جزاء أعمالهم وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بنام او كه فراخ علم است و شيرين گفتار. بنام او كه فراخ رحمت است و نغز كردار. بنام او كه يگانه ذات است و پاك صفات. بنام او كه از كى پيش و پيش از جا. بنام او كه پيش از ما آن ما و بى ما بهره ما. در صنعهاش حكمت پيدا و در نشانهانش قدرت پيدا. در يكتائيش حجت

پیدا و در صفاتش بی‌همتایی پیدا. همه عاجزند و او توانا، همه جاهلند و او دانا. همه در عدداند و او واحد. همه معیوب‌اند و او صمد. لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفواً أحد، علم سرّ عارفان. ستار عیب عیبیان. غفار جرم مجرمان. قهار و قدوس و نهان دان. واحد و وحید در نام و در نشان. قادر و قدیر از ازل تا جاودان.

قدیر عالم حی مرید      سمیع مبصر لبس الجلالا

و فی بعض کتب اللّٰه: عبدی اکرمک باسمى و ربیبک بنعمتی و اقمک فی خدمتی و اهلک لصحبتی و اجلتک برویتی فمن الطف مئی.

بنده من ترا بنام خود گرامی کردم و بنعمت خود بپروردم و در خدمت خود بر درگاه خود بداشتم. بلطف خود بصحبت خود رسانیدم، بفضل خود دیدار خودت کرامت کردم. از من لطیف‌تر و مهربانتر بر بندگان بگو کیست؟ چون فضل من در عالم بگو فضل کیست؟

حم حاء مفتاح اسمہ حی. میم مفتاح اسمہ ملک. یقول تعالی: انا الحی انا الملك. منم خداوند زنده همیشه. منم پادشاه تواننده، در ذات و در صفات پاینده. هر هست و بودنی را داننده و بتوان و دریافت هر چیز رسنده. خداوندی هست و بوده و بودنی. گفت او شنیدنی، مهر او پیوستنی و خود دیدنی. ای نور دیده و ولایت دل و نعمت جان، عظیم الشانی و همیشه مهربانی. نه شکر ترا زبان نه دریافت ترا درمان. ای هم شغل دل و هم غارت جان، بر آر خورشید شهود یک بار از افق عیان وز ابر جود قطره‌ای چند بر ما باران. ای نکونام رهی دار مهربان کریم، گفتت شیرین و صنع زیبا، فضل تمام و مهر قدیم.

ای پیش رو از هر چه بخوبیست جمالت      ای دور شده آفت نقصان و کمالت

قال اهل الاشارة فی قوله: حم ای حمیت قلوب اهل عنایتی فصقیتها عن خواطر العجب و عربتها عن هواجس النفس فلاح فیها شواهد الدین و اشرقت بنور الیقین.

میگوید دل‌های مؤمنان و سرّهای دوستان در حمایت خود آوردم و در عنایت و رعایت خود بداشتم. تا نه کدورت خواطر عجب در آن شود، نه ظلمت هواجس نفس پیرامن آن گردد و هر که ازین دو خصلت خلاص یافت، اندر راه دین بروشنایی شمع یقین روان گشت. عمل او همه اخلاص بود، گفت او همه صدق بود، قبله او حق بود سرّ او صافی بود، همّت او عالی بود، سینه او خالی بود، روش او مکاشفه فی مکاشفه و ملاطفه فی ملاطفه و مشاهده فی مشاهده.

قوله: تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ این حروف فرو فرستاده خداوند است، نامه و پیغام او، گفت شیرین و سخنان پرافرین او.

از خداوندی که عزیز است نام او. و یقال العزیز هو المعزّ للمؤمنین بانزال الكتاب عليهم. عزیز بمعنی معزّ است یعنی که مؤمنان را عزیز کرد که ایشان را اهل خطاب خود کرد و ایشان را سزاءنامه و پیغام

خود کرد. دلهاشان معادن انوار اسرار خود کرد. هفتصد هزار سال آن پاکان مملکت و مقربان درگاه عزت، سجاده طاعات در مقام کرامات فرو کرده بودند و در خانگه عصمت بر مصلای حرمت تکیه خدمت زده که: **وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ وَإِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ**. هرگز بر درگاه عزت آن قربت نیافتند و آن منزلت ندیدند که این خاکیان دیدند، زیرا که ایشان، بندگان مجرداند و اینان بندگانند و دوستان، «یحبههم و یحبونه نحن اولیائکم» آن فرشتگان مرغان پرنده‌اند و اینان قانتان و ساجدان‌اند. نهادهای لطیف ایشان بعصمت آراسته و از زلت پیراسته. اما آشیان مرغان، دیگر است و صدف جوهر شب افروز دیگر. نهاد آدمی، صدف جوهر دل است و دل، صدف جوهر سرست و سر، صدف جوهر نظر حق است. تو گویی خاک سبب خرابی است، من گویم گفته ایشانست که: الخراب وطن الحق. تو گویی وطنی مجهولست من گویم وطن مجهول موضع گنج سلطانست. آن عزیزی گفته:

دین ز درویشان طلب زیرا که شاهان را مقیم  
رسم باشد گنجها در جای ویران داشتن

ما خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ مَعْنِيهِ إِلَّا لِلْحَقِّ وَاقَامَةَ الْحَقِّ. هفت آسمان و هفت زمین که آفریدم، کائنات و محدثات که از عدم در وجود آوردم، آن را آفریدم، تا تو حق خداوندی و کردگاری ما بر خودشناسی و بحکم بندگی، فرمان ما را منقاد باشی و گردن نهی. ای جوانمرد بندگی کردن کاری آسان است اما بنده بودن کاری عظیم است و خصلتی بزرگ. هفتصد هزار سال ابلیس مهجور بندگی کرد و يك دم بنده نتوانست بود. العبودیة ترك الاختيار فيما يبدو من الاقدار.

العبودية ترك التدبير و شهود التقدير. خار اختیار در مجاری اقدار، از قدم کام خود ببايد کند و در تصاریف تقدیر ربانی، دست از تدبیر بشری ببايد شست. زیر بار حکم، حامد باید بود و حظ نفس نصیب طلب، در باقی باید کرد، تا بمقام بندگی رسی.

آن کس که او را بنصیب پرستد، بنده نصیب است نه بنده او. پیر بو علی سیاه قدس الله روحه گفت اگر ترا گویند بهشت خواهی یا دو رکعت نماز، نگر تا بهشت اختیار کنی، دو رکعت نماز اختیار کن، زیرا که بهشت نصیب توست و نماز حق او جل جلاله، و هر کجا نصیب تو در میان آمد اگر چه کرامت بود، روا باشد که کمین گاه مکر گردد، و گزارد حق او بی‌غائله و بی‌مکر است.

موسی (ع) چون بنزدیک خضر آمد دو بار بروی اعتراض کرد یکی در حق آن غلام، دیگر از جهت شکستن کشتی چون نصیب در میان نبود خضر صبر میکرد اما در سوم حالت چون بنصیب خود پیدا آمد که: **لَوْ شِئْتَ لَأَتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا خضر گفت ما را با تو روی صحبت نماند. هذا فِرَاقُ بَيْنِي وَ بَيْنِكَ.**

## ۲ النوبة الاولى

قوله تعالى: **وَ يَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ**، و آن روز که آتش با ناگرویدگان نمایند و ایشان را فرا آن دارند، **أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ**، همه خوشهای خویش ببردید، **فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا** در زندگانی آن جهانی خویش، و

اسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا وَ بَرَّ أَنْ بَخَّرْتُمْ، فَالْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ امروز شما را پاداش دهند عذاب خواری بما كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ فِي الْأَرْضِ بآنچه گردن‌کشی میکردید در زمین، بغير الحق به بی حق که شما را آن نیامد و نه سزید، وَ بِمَا كُنْتُمْ تَفْسُقُونَ (۲) و بآنچه از طاعات خدای می‌بیرون آمدید.

وَ اذْكَرُ أَخَا عَادٍ، و یاد کن آن مرد عاد: هود، إِذْ أَنْذَرَ قَوْمَهُ، آن گه که آگاه کرد قوم خویش را، بِالْأَحْقَافِ بریگستانهای یمن، وَ قَدْ خَلَّتِ النَّدْرُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ و پیش از او پیغامبران و بیم‌نمایان و آگاه‌کنان بودند و گذشتند، وَ مِنْ خَلْفِهِ، و از پس او بودند و گذشتند، أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ، که می‌پرستید مگر الله را.

إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ (۲۱) من بر شما می‌ترسم از عذاب روزی بزرگ.

قَالُوا أَ جِئْنَا، گفتند باش آمدی بما، لِتَأْفِكِنَا عَنْ آلِهَتِنَا، تا برگردانی ما را از خدایان ما، فَأَتَيْنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (۲۲) بما آر آنچه می‌وعددهی ما را از عذاب اگر از راست گویانی.

قال، هود گفت، إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ، دانش نزدیک خدا است، وَ أَبْلَغْتُكُمْ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ، و آنچه مرا بآن فرستادند بشما میرسانم، وَ لَكِنِّي أُرَاكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ (۲۳) و شما را قومی می‌بینم که هیچ نمی‌دانید.

فَلَمَّا رَأَوْهُ عَارِضًا مُسْتَقْبِلَ أَوْدِيَّتِهِمْ، چون می‌دیدند که از برابر رودهای ایشان پدید آمد، قَالُوا هَذَا عَارِضٌ مُمْطِرٌ، گفتند این می‌غی می‌غی است که بر ما باران خواهد بارید، بَلْ هُوَ مَا اسْتَعْجَلْتُمْ بِهِ، آن عذابست که می‌شتاؤید بآن، رِيحٌ فِيهَا عَذَابٌ أَلِيمٌ (۲۴) بادیست در آن باد عذابی دردناک.

تَدْمَرُ كُلَّ شَيْءٍ دمار می‌برآورد آن باد از هر چیز که بآن رسید و تباه می‌کرد، بِأَمْرِ رَبِّهَا، بفرمان خداوند خویش، فَأَصْبَحُوا لَا يُرَى إِلَّا مَسَاكِينُهُمْ چنان شدند که نه بینی مگر نشستگاههای ایشان، كَذَلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ (۲۵) بدان را چنین پاداش دهیم ما.

وَ لَقَدْ مَكَّانَاهُمْ فِيمَا إِنْ مَكَّانَكُمْ فِيهِ، ایشان را دسترسی دادیم و توان و آرام که شما را آن ندادیم، وَ جَعَلْنَا لَهُمْ سَمْعًا وَ أَبْصَارًا وَ أَفْئِدَةً، و ایشان را گوشها و چشمها و دلها دادیم، فَمَا أَغْنَى عَنْهُمْ سَمْعُهُمْ هَيْجٌ سَوْدٌ نداشت ایشان را گوشهای ایشان، وَ لَا أَبْصَارُهُمْ وَ لَا أَفْئِدَتُهُمْ مِنْ شَيْءٍ، و نه چشمهای ایشان و نه دلها و نه ایشان هیچ، إِذْ كَانُوا يَجْحَدُونَ بآياتِ اللَّهِ، آن گه که از پذیرفتن سخنان الله باز نشستند و نه پذیرفتند، وَ حَاقَ بِهِمْ وَ فَرَا سَرَّ ایشان نشست، ما كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (۲۶) آنچه بر آن می‌خندیدند و افسوس می‌کردند.

وَ لَقَدْ أَهْلَكْنَا مَا حَوْلَكُمْ مِنَ الْقُرَى، نیست کردیم آنچه گرد بر گرد شماست از شهرها، وَ صَرَفْنَا الْآيَاتِ وَ سَخَانَ وَ پند و عبرت روی بر روی گردانیدیم، لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (۲۷) تا مگر باز گردند.

قُلُوا لَا نَصْرَ لَهُمْ چرا یاری ندادند ایشان را و دست نگرفتند، الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ قُرْبَانًا آلِهَةً، آن پرستیدگان که فزود از الله ایشان را خدایان می‌خواندند و می‌پرستیدند ایشان را بالله من نزدیکی جستند، بَلْ ضَلُّوا عَنْهُمْ، گم گشتند از ایشان بوقت، وَ ذَلِكَ إِفْكُهُمْ، و آنچه می‌گفتند دروغ‌زنی ایشان بود، وَ مَا كَانُوا يَقْتِرُونَ (۲۸) و آن نادرست و ناراست که می‌ساختند.

وَ إِذْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ، یاد کن آن گه که بسوی تو گردانیدیم، نَفْرًا مِنَ الْجِنَّ، جوکی از پریان، يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ

می‌نیوشیدند قرآن.

فَلَمَّا حَضَرُوهُ، چون بقرآن رسیدند، قالوا أَنْصِبُوا، یکدیگر را گفتند خاموش، بنیوش، فَلَمَّا قُضِيَ، چون قرآن خواندن سپری کرده آمد، وَلَوْ إِلَى قَوْمِهِمْ مُنْذِرِينَ (۲۹) هر یکی با قوم خویش شد آگاه‌کنان.

قالوا یا قَوْمَنَا، قوم خویش را گفتند ای قوم ما، إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أُنزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى ما نامه‌ای شنیدیم که فرو فرستادند از پس موسی، مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ، راست گیرنده و استوار دارنده و گواه هر نامه‌ای را که پیش از آن فرستادند، يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ راه مینماید بر راستی.

وَ إِلَى طَرِيقِ مُسْتَقِيمٍ (۳۰) و براه راستی.

یا قَوْمَنَا أُجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ، ای قوم استوار گیرید و پاسخ کنید باز خواننده را با خدای، وَ آمِنُوا بِهِ و بگروید باو، يَغْفِرْ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ تا ببامرزد شما را گناهان شما، وَ يُجِرْكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ (۳۱) و زینهار دهد شما را از عذابی دردناکی.

وَ مَنْ لَا يُجِبْ دَاعِيَ اللَّهِ، و هر که پاسخ نکند خواننده را بالله، فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ فِي الْأَرْضِ، او را خدای پیش نشود درین جهان، وَ لَيْسَ لَهُ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءُ و او را فرود از الله یاران نیست، أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (۲۲) و ایشان در بی‌راهی آشکار اند.

أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، نمی‌بینند که الله آسمانها و زمینها، آفرید، وَ لَمْ يَعْيَ بِخَلْقِهِنَّ، و در نماند در آفریدن آن، بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَى، تواناست بر آنچه مردگان زنده کند. بَلَى إِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۳۳) آری او بر همه چیز توانا است.

وَ يَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ، آن روز که آتش با ناگرویدگان نمایند و ایشان را فرا آن دارند، أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ، ایشان را گویند آنچه می‌بینند راست نیست، قالوا بَلَى وَ رَبَّنَا گویند آری راست است بخدای ما، قَالَ فُذُوقُوا الْعَذَابَ، فرشته گوید ایشان را چشید عذاب، بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ (۳۴) بآنچه می‌کافر شدند.

فَاصْبِرْ شَكِيبًا كُنْ، کما صَبَرَ أَوْلُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ، چنان که شکیبایی کردند خداوندان آهنگ درست از پیغامبران، وَ لَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ، و مشتتاب قوم و خویش را، كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ مَا يُوعَدُونَ آن روز که آن بینند که ایشان را میگفتند و وعده میدادند، لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ گویی نبودند مگر يك ساعت از روز، بِلَاغٍ، این سخن و عید است و پند رسانیدن. فَهَلْ يُهْلِكُ إِلَّا الْقَوْمَ الْفَاسِقُونَ (۳۵) و نیست خواهند کرد مگر آن گروه که از طاعت بیرون اند.

### النوبة الثانية

قوله: وَ يَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ، فيقال لهم، أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ. قرأ ابن كثير أذهبتم بالاستفهام ممدودا و ابن عامر بالاستفهام من غير مدّ و الباقر بلا استفهام على الخبر. و المعنى نلتم لذاتكم و احببتم شهواتكم في الدنيا غير متفكرين في حرامها و حلالها. و استمتعتم بملاذها و قيل: اذهبتم طيباتكم، من الرزق و الحلالات الذي انفقتموها في شهواتكم و لذاتكم و لم تنفقوها في مرضات الله عز و جل. و قيل: أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ

فى الآخرة بمعاصيكم، فى الحياة الدنيا.

روى عمر قال: دخلت على رسول الله (ص) فاذا هو مضطجع على زمال حصير قد اثر الزمال فى جنبه. فقلت يا رسول الله ادع الله فليوسع على امتك فان فارس و الروم قد وسع لهم و هم لا يعبدون الله قال ذاك قوم عجلوا طيباتهم فى الحياة الدنيا.

و قال جابر بن عبد الله: رأى عمر بن خطاب لحما معلقا فى يدي. فقال ما هذا يا جابر؟ قلت اشتهيت لحما فاشتريته، فقال او كلما اشتهيت يا جابر اشتريت، اما تخاف هذه الاية: اذْهَبْنُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا وَ اسْتَمْتِعْنُمْ بِهَا ثُمَّ قَالَ عمر: لو شئت لجعلت اكبادا و اسنمة وصلا و صنابا و صلائق و لكن استبقى حسناتى لان الله تعالى وصف قوما فقال: اذْهَبْنُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا وَ اسْتَمْتِعْنُمْ بِهَا، الصلا الشواء و الصناب الاصبغة و الصلائق الرقاق العريض و عن عمر ايضا ان رجلا دعاه الى طعام فاكل ثم قدم شيئا حلوا فامتنع و قال رأيت الله وبخ قوما بالتمتع بالطيبات فى الدنيا فقال: اذْهَبْنُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا، فقال الرجل اقرأ يا امير المؤمنين ما قبلها. وَ يَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ اذْهَبْنُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا، فلست منهم فاكل و سره ما سمع، فاليوم تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ، الهون و الهوان واحد، بما كنتم تستكبرون فى الارض بغير الحق و بما كنتم تفسقون اى باستكباركم و فسقكم.

وَ اذْكُرْ اٰخَا عَادٍ، يعنى هودا، اذْ اَنْذَرَ قَوْمَهُ بِالْاَحْقَافِ، جمع حقف و هو ما استطال و اعوج من الرمل العظيم و هى مساكن عاد و كانوا عربا و هى اكثر ارض رملا.

قال ابن عباس: الاحقاف و ادبين عمان و مهرة و مهرة موضع بحضرموت تنسب اليها الابل المهرية. و قال قتاده: ذكر لنا ان عادا كانوا حيا من العرب باليمن كانوا اهل رمل مشرفين على البحر بارض يقال لها الشجر و هى الاحقاف.

روى عن على (ع) قال خير و ادبين فى الناس واد بمكة و واد نزل به آدم بارض هند و شر واد بين فى الناس وادى الاحقاف و واد بحضرموت يدعى برهوت تلقى فيه ارواح الكفار. قال و خير بئر فى الناس بئر زمزم و شر بئر فى الناس بئر بلهوت فى ذلك الوادى الذى بحضرموت.

قوله: وَ قَدْ خَلَّتِ النَّدْرُ، اى سبقت الرسل، مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ، اى قبل هود و بعده، اَلَا تَعْبُدُوا اى قال لهم: اَلَا تَعْبُدُوا اِلَّا اللّٰهَ اِنِّيْ اَخَافُ عَلَيْكُمْ، ان لم تؤمنوا، عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ هائل يعنى يوم القيمة و قيل يوم عذابهم فى الدنيا.

قالوا ا جئنا لتأفكنا اى لتصرفنا، عَن اٰهَتِنَا، الى دينك و هذا ما لا يكون، فَاْتِنَا بما تَعِدُّنَا، من العذاب، اِنْ كُنْتَ مِنَ الصّٰدِقِيْنَ اِنَّ الْعَذَابَ نَازِلٌ بِنَا قَال، هود: اِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللّٰهِ، يعنى الله يعلم علم تأخر العذاب عنكم، وَ اَبْلُغْكُمْ مَا اُرْسِلْتُ بِهِ اى ابلغكم الذى امرت بتبليغه اليكم و ليس فيه تعيين وقت العذاب، وَ لَكِنِّيْ اُرَاكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ لاستعجالكم العذاب.

فَلَمَّا رَاوْهُ، اى راوا ما وعدوا به و استعجلوه و هو العذاب، عارضاً، اى سحابا عرض فى نواحي السماء،



مُسْتَقْبِلَ أُوْدِيَّتِهِمْ قَالُوا هَذَا عَارِضٌ مُّمْطِرُنَا، اى سحاب يأتينا بالمطر و كانوا اصيبوا بالجدب و وجهوا و فدا يستسقونهم بعرفات فيهم لقمان صاحب لبد و كانوا سبعة نفر فبدوا فسألوا الله الحوائج ثم استسقوه لقومهم فبعث الى قومهم سحابة سوداء فى واد يقال له المغيث فخرجوا من دورهم و ابنيتهم بالطبول و المزامير و الخمر الى الوادى يستبشرون بالسحاب. فقال هود: بل هو ما بالطبول و المزامير و الخمر الى الوادى يستبشرون بالسحاب. فقال هود: بَلْ هُوَ مَا اسْتَعْجَلْتُمْ بِهِ، من العذاب حيث قلتم: ائتنا بما نعدنا ثم فسره، فقال: ريح فيها عذاب أليم قيل كانت ريحا تنسف رمادا حارا و هى رمدد و اول ما عرفوا انها عذاب، راوا ما كان خارجا من ديارهم من الرجال و المواشى تطير بهم الريح بين السماء و الارض فدخلوا بيوتهم و اغلقوا ابوابهم فجاءت الريح فقلعت ابوابهم فجعلتهم كالرميم.

و قيل امر الله الريح فاملت عليهم الرمال فكانوا تحت الرمل سبع ليال و ثمانية ايام لهم انين ثم امر الله الريح فكشفت عنهم الرمال فاحتملتهم فرمت بهم فى البحر.

روى عن عايشه قالت: كان النبي (ص) اذا رأى مخيلة تغير وجهه و تلوّن و دخل و خرج و اقبل و ادبر، فاذا امطرت السماء سرى عنه فقلت يا رسول الله انّ الناس اذا رأوا الغيم فرحوا رجاء ان يكون فيه المطر و اذا رأته عرف فى وجهك الكراهية، فقال يا عايشه ما يؤمننى ان يكون فيه عذاب. قد عذب قوم بالريح و قد رأى القوم العذاب فقالوا: هذا عارضٌ مُّمْطِرُنَا.

قوله: تُدْمِرُ كُلَّ شَيْءٍ بِأَمْرِ رَبِّهَا، يعنى تدمر كل شىء مرّت به من رجال عاد و اموالها كقوله: ما تذر من شىء انت عليه إلا جعلته كالرّميم و التدمير اهلاك استيصال، فأصْبَحُوا لا يُرَى إِلَّا مَسَاكِنُهُمْ قرأ عاصم و حمزة و يعقوب يرى بضم الياء و مساكنهم برفع النون، و قرأ الآخرون بالتاء و فتحها و مساكنهم بالنصب اى لا ترى يا محمد الا مساكنهم لو حضرت بلادهم، لانّ السكان و الانعام بادت بالريح فلم يبق الا هود و من آمن معه. و فى الخبر عن النبي (ص) نصرت بالصبا و اهلكت عاد بالدبور، كذلك نجزي القوم المجرمين اى كذلك نجزي من اجرم مثل جرمهم و هذا تحذير لمشركى العرب.

وَ لَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِيمَا إِنْ مَكَّنَّاكُمْ فِيهِ، اى فيما لم نمكنكم فيه من قوة الأبدان و طول العمر و كثرة المال. قال المبرد ما فى قوله فيما، بمنزلة الذى و «ان» بمنزلة ما و تقديره: و لقد مكناهم، فى الذى ما مكناكم فيه. و قيل ان للشرط و جزائه مضمّر تقديره: فى الذى ان مكناكم فيه كان بغيكم اكثر، وَ جَعَلْنَا لَهُمْ سَمْعًا وَ أَبْصَارًا وَ أَفْئِدَةً، قال وهب بن منبه: كانوا يرون الشعرة البيضاء فى اللبن فى البيت المظلم ليلا من غير سراج و يسمعون السرار من ميل و يثبون على الجبال على الصخور مع الترسة و يقولون هلمى يا ريح و يدخلون فى الصخرة الصماء الى الركب، فما أغنى عنهم سمعهم و لا أبصارهم و لا أفئدتهم من شىء إذ كانوا يجحدون آيات الله، اى كانت لهم آلة الدفع فلم يقدروا على دفعها لاقامتهم على الجحود باعلامه الدالة على التوحيد و صدق الرسول، وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤْنَ اى نزل بهم و احاط بهم جزاء استهزائهم.

وَ لَقَدْ أَهْلَكْنَا مَا حَوْلَكُمْ، يقوله لقريش، من القرى، كحجر ثمود و قرى قوم لوط و نحوها مما كان يجاور بلاد

الحجاز، وَ صَرَّفْنَا الْآيَاتِ، بتکریر ذکرها و اعاده اقاویص الامم الخالیة بتکذیبها و شرکها، لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ عن شرکهم.

قُلْ لَا نَصْرَ لَهُمْ، ای هُنا نصرهم، الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ قُرْبَانًا آلِهَةً، یعنی الاوثان اتَّخَذُوا آلِهَةً فیتقربون بها الى الله عز و جل، قُرْبَانًا مفعول له یعنی للقربة بزعمهم و آلِهَةً مفعول ثان، و القربان کلّ ما يتقرب به الى الله عز و جل و جمعه قرابين كالرهبان و الرهابين، بَلْ ضَلُّوا عَنْهُمْ قَالَ مقاتل ضلّت الالهة عنهم فلم ينفعهم عند نزول العذاب، وَ ذَلِكَ إِفْكُهُمْ وَ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ. ای هذا محصول افكهم الذي كانوا يقولون، انما نقربهم الى الله عز و جل و نشفع لهم و قيل: معناه ذلك عاقبة افكهم و افترائهم.

وَ إِذْ صَرَّفْنَا إِلَيْكَ، معطوف على قوله: وَ اذْكَرْ أَخَا عَادٍ، نَقْرًا مِنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ. قال ابن عباس كانوا تسعة نفر من جن نصيبين من ارض الموصل و كانوا يهودا و كانوا من رؤسهم و ملوكهم، و اسماءؤهم: حصا و مصا و شاصر و ناصر و افحم و يرد و اينان و زوبعه و عمر بن جابر. مفسران گفتند رسول خدای از مبعث وی ده سال و سه ماه گذشته بود که این جن نصیبین باسلام آمدند و بعد از آن بيك سال و شش ماه او را بمعراج بردند و ابتداء قصه آنست که: بو طالب از دنیا رفته بود و مشرکان او را رنجه میداشتند، رسول تنها برخاست و بطائف شد تا از قبیله ثقیف قومی با دست آرد که او را نصرت کنند و بقوت ایشان، قریش از خود باز کند و در ثقیف سه برادر بودند سادات و اشراف ایشان یکی عبد یالیل دیگر مسعود، سوم حبیب پسران عمرو بن عمیر، ایشان را باسلام دعوت کرد و ایشان هر سه سروا زدند و ناسزا گفتند، رسول از ایشان نومید برخاست و ایشان سفیهان و جاهلان قوم خویش فرا پی وی داشتند تا بر وی بانگ زدند و ناسزا گفتند و او را در باغی پیچیدند از آن عتبه و شیبیه، پسران ربیعه، رسول (ص) در آن باغ شد و در گوشه‌ای بنشست و عتبه و شیبیه هر دو در آن باغ بودند و میدیدند که آن سفیهان ثقیف، با وی چه میکنند و تغافل میکردند تا آن سفیهان از وی بازگشتند. رسول در آن حال از سر آن ضجرت و حیرت، زبان تضرع بگشاد و در الله زارید و گفت: اللهم انی اشکو الیک ضعف قوتی و قلة حیلتي و هوانی علی الناس انت ارحم الراحمین، انت رب المستضعفین، انت ربی الی من تکلنی الی بعید یتجهمنی او الی عدوّ ملکته امری ان لم یکن بک علی غضب فلا ابالی و لکن عافیتک هی اوسع لی، اعوذ بنور وجهک الذی اشرقت له الظلمات و صلح علیه امر الدنيا و الآخرة، من ان تنزل بی غضبک او تحلّ علیّ سخطک، لك العتبی، حتی ترضی لا حول و لا قوّة الا بک.

عتبه و شیبیه که او را چنان دیدند رحم ایشان بجنبید، غلامی داشتند نصرانی نام او عداس. گفتند یا عداس انگور پاره‌ای در آن طبق کن و پیش آن مرد بنه تا بخورد، عداس طبق انگور پیش رسول بنهاد، رسول دست فراز کرد گفت بسم الله.

عداس در روی رسول مینگردد و میگوید: و الله انّ هذا الكلام ما يقوله اهل هذه البلدة، و الله که این سخن که او میگوید اهل این شهر نگویند رسول گفت: تو از کدام شهری یا عداس و چه دین داری؟ عداس گفت:

من نصرانی‌ام بر دین ترسایی از شهر نینوی، رسول گفت: تو از شهر یونس بن متی ای، آن مرد صالح نیک رای پاك راه؟ عداس گفت تو چه دانی که یونس بن متی کیست؟ رسول گفت: او برادر منست پیغامبر خدای و من پیغامبر خدای. عداس، پپای رسول در افتاد و بوسه بر پای وی مینهد و دست وی میبوسد و او را تواضع میکند. عتبه و شیبه او را چنان دیدند گفتند غلام ما بتباه برد آن گه گفتند یا عداس چرا بوسه بر دست و پای وی مینهادی، نباید که ترا از دین خود بر گرداند که این دین تو، به است از دین او. عداس گفت: یا سیدی ما فی الارض خیر من هذا الرجل. لقد اخبرنی بامر ما یعلمه الا نبی. پس رسول خدا از آنجا برفت تنها بسوی مکه، چون ببطن نخله رسید میان مکه و طائف شب بود، نماز خفتن آنجا میگزارد. بعضی مفسران گفتند بامداد میکرد و در نماز سوره الرحمن میخواند، در میانه نماز قومی از جن نصیبین بر وی بگذشتند و بکار خویش میرفتند، آواز خواندن رسول بسمع ایشان و از حرص سماع قرآن بسر یکدیگر میافتادند و نزدیک بود که برسول در افتاد ندید.

و ذلك قوله تعالى: كَادُوا يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِبَدًا و رسول در زیر درخت سمره نماز میکرد، رب العالمین آن درخت باواز آورد تا رسول را آگاهی داد از ایشان و رسول چون از نماز فارغ شد، ایشان را بر اسلام دعوت کرد و نبوت خود بر ایشان عرضه کرد. ایشان گفتند: من یشهد لك؟ کیست که در این نبوت ترا گواهی دهد؟ رسول گفت این درخت سمره. پس رسول از آن درخت گواهی خواست، درخت باواز فصیح گواهی بداد که وی رسول خواست، ایشان نه کس بودند بر دین جهودی و بروایتی هفتاد کس بودند از بنی اقلیقی، همه مسلمان شدند و برسول ایمان آوردند و ایشان از نصیبین آمده بودند از نزدیک ابلیس و ابلیس ایشان را بشغلی میفرستاد چون برسول در افتادند و ربّ العزه ایشان را اسلام کرامت کرد نیز با پیش ابلیس نرفتند و مصطفی (ص) ایشان را با قبيله‌های خویش فرستاد تا قوم خود را دعوت کنند بر دین اسلام، آگاهکنان و بیم‌نمایان.

اینست که رب العالمین فرمود: فَلَمَّا قُضِيَٰ اِي فَرَاغِ النَّبِيِّ مِنَ الْقِرَاءَةِ، وَكُوًّا اِلَى قَوْمِهِمْ مُنْذِرِينَ. انصرفوا اليهم مخوفين داعين بامر رسول الله (ص).

فكانوا رسل رسول الله و قيل لم يكونوا رسلا بل كانوا منذرين. و يجوز ان يكون الرجل نذيرا و لا يكون نبيا، النذارة في الجن من غير نبوة. و گفته‌اند رسول خدا در بطن نخله ایشان را وعده داد که بر شما قرآن خوانم و آداب دین در شما آموزم و بعد از آن قصه ليله الجن رفت در شعب حجون.

عبد الله مسعود روایت کند که رسول خدا روزی گفت: ائی امرت ان اقرء على الجن الليلة، فايكم يتبعنى. مرا فرمودند که امشب قرآن خوانم بر جن. کیست از شما که امشب متابعت من کند و بموافقت من بیاید. عبد الله مسعود گفت: من با وی برفتم و دیگر هیچ کس با ما نبود چون بشعب حجون رسیدیم وادی‌ای است بالای مکه، رسول خدا خطی کشید و مرا گفت در میان این خط نشین و نگر که قدم از این خط بیرون نه نهی تا من بتو باز آیم. رسول خدا رفت و در آن موضعی بیستاد و قرآن خواندن گرفت و پریان را دیدم بر مثال

مرغان کرکس که از بالا در زیر میپیریدند و خلقی را دیدم سیاهان با جامه‌های سفید که فراوی میبازیدند و لغتی و شغبی از ایشان بسمع من رسید تا آن حد که بر پیغامبر بترسیدم و چندان آواز و شغب ایشان بود که نیز آواز پیغمبر نشنیدم و از آن سیاهان که گرد وی برآمده بودند پیغامبر را نمی‌دیدم و پیغامبر ایشان را بعضاً میزد که اجلسوا، همه شب برین صفت گذشت و من اندیشمند تا شب بآخر رسید و ایشان از پیغامبر باز بریده میشدند چنانکه پاره‌های میغ که از هم گسسته میشود. پس پیغامبر از ایشان فارغ شد و بنزدیک من باز آمد و فرمود یا عبد الله هیچ خفتی امشب؟ گفتم لا و الله یا رسول الله، از بیم و اندیشه بارها همت کردم که فریاد خوانم و بگریزم اما قول تو مرا بر جای میداشت که گفته بودی قدم از این خط بیرون منه. رسول (ص) فرمود لو ذهبت ما التقینا الی یوم القیمة، اگر تو از این موضع که من نشان کردم برفتید ملاقات ما جز بقیامت نبودید. گفتم یا رسول الله آن سیاهان با جامه‌های سپید که بودند؟ گفت جن نصیبین بودند که از من متاع و زاد می‌خواستند، فمتعتهم بكل عظم حائل و روثه و بعره فقالوا یا رسول الله یقدرها الناس علینا فنهی النبی (ص) ان یستنجی بالعظم و الروث. قال: فقلت یا رسول الله و ما یغنی ذلک عنهم قال انهم لا یجدون عظما الا وجدوا علیه لحمه یوم اکل و لا روثه الا وجدوا فیها حبها یوم اکلت.

گفتم یا رسول الله آنچه آشوب و شغب بود که از ایشان بسمع من میرسید.

گفت یکی را کشته بودند از قوم خویش و داوری از من درخواستند، من ایشان را داوری بریدم و براستی حکم کردم. آن گه رسول خواست که وضو کند. گفت هل معک ماء قلت یا رسول الله معی اداوة فیها شیء من نبیذ التمر فاستدعاه فصیبت علی یده فتوضأ و قال تمره طیبه و ماء طهور.

و روی مسلم بن الحجاج عن محمد بن المثنی عن عبد الاعلی عن داود بن ابی هند عن عامر قال سالت علقمة، هل کان ابن مسعود شهد مع رسول الله (ص) لیلۃ الجن قال فقال علقمة انا سألت ابن مسعود فقلت هل شهد احد منکم مع رسول الله (ص) لیلۃ الجن فقال لا و لکننا کنا مع رسول الله ذات لیلۃ ففقدناه فالتمسناه فی الاودیة و الشعب فقلنا استطیر او اغتیل. قال فبتنا بشر لیلۃ بات بها قوم فلما اصبحنا اذا هو جاء من قبل حراء قال فقلنا یا رسول الله فقدناک فطلبناک فلم نجدک فبتنا بشر لیلۃ بات بها قوم، فقال اتانی داعی الجن فذهبت معه فقرأت علیهم القرآن فانطلق بنا فارانا آثارهم و آثار نیرانهم و سألوہ الزاد فقال لکم کل عظم ذکر اسم الله علیه یقع فی ایدیکم او فر ما یكون لحم و کل بعره علف لدوابکم فقال رسول الله (ص) فلا تستنجوا بهما فانهما طعام اخوانکم من الجن.

و فی الحدیث ان الجن ثلاثة اصناف صنف لهم اجنحة یطیرون فی الهواء و صنف حیات و کلاب و صنف یطلون و یظعنون.

قالوا یا قومنا اننا سمعنا کتاباً أنزل من بعد موسى مُصدِّقاً، موافقاً، لما بین یدیه، من الکتب، یهدی الی الحق، یعنی الی دین الحق، و الی طریق مُستقیم.

قال ابن عباس: فاستجاب لهم من قومهم نحو من سبعین رجلاً من الجن فرجعوا الی رسول الله (ص)

فوافوه بالبطحاء فقرأ عليهم القرآن و امرهم و نهاهم.

و فيه دليل انه (ص) كان مبعوثا الى الجن و الانس جميعا. قال مقاتل: لم يبعث قبله نبي الى الانس و الجن جميعا.

يا قَوْمَنَا اُجِيبُوا دَاعِيَ اللّٰهِ، يعنى محمدا (ص)، وَ آمِنُوا بِهِ يَعْفِرْ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَ يُجِرْكُمْ مِنْ عَذَابِ اَلَيْمٍ.  
وَ مَنْ لَا يُجِيبُ دَاعِيَ اللّٰهِ، اى كفر بمحمد (ص)، فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ فِي الْاَرْضِ، لا يعجز الله فيفوته و ليس له مِنْ ذُونِهِ اَوْلِيَاءُ يَمْنَعُونَهُ مِنَ اللّٰهِ، اُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ.

اختلف العلماء فى حكم مؤمنى الجن فقال قوم ليس لهم ثواب الا نجاتهم من النار و تأولوا قوله: يَعْفِرْ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَ يُجِرْكُمْ مِنْ عَذَابِ اَلَيْمٍ. و اليه ذهب ابو حنيفة. و قال الحسن: ثوابهم ان يجاروا من النار ثم يقال لهم: كونوا ترابا مثل البهائم. و عن ابى الزناد قال: اذا قضى بين الناس قيل لمؤمنى الجن عودوا ترابا فيعودون ترابا فعند ذلك قول الكافر يا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا

و قال آخرون يكون لهم الثواب فى الاحسان كما يكون عليهم العقاب فى الاساءة كالانس و اليه ذهب مالك و ابن ابى ليلى. و قال الضحاك يدخلون الجنة و يأكلون و يشربون و ذكر النقاش فى تفسيره حديثا اثم يدخلون الجنة، فقيل هل يصيبون من نعمها قال يلهمهم الله تسبيحه و ذكره فيصيبون من لذته ما يصيبه بنو آدم من نعيم الجنة و قال ارطاة ابن المنذر: سألت ضمرة بن حبيب هل للجن ثواب قال نعم و قرأ: لَمْ يَطْمِئِنَّ اِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَ لَا جَانٌّ. قال فالانسانيات للانس و الجنيات للجن و قال عمر بن عبد العزيز: ان مؤمنى الجن حول الجنة فى ربض و رحاب و ليسوا فيها.

أ وَ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللّٰهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْاَرْضِ وَ لَمْ يَعْيَ بِخَلْقِهِنَّ، اى لم يعجز عن ابداعهن بقادر هكذا قراءة العامة و الباء زائدة دخلت للتأكيد، كقوله تنبت بالدهن و كقوله كفى بالله و قيل الباء دخلت لمكان النفى فى اول الكلام لان المعنى: أ ليس الله بقادر على ان يحيى الموتى بلى، جواب للنفى، اِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ، من الاحياء و الاماتة، قَدِيرٌ. و قرأ يعقوب يقدر بالياء على الفعل و هو اختيار ابى حاتم.

وَ يَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ، فيقال لهم اَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ، يعنى ا ليس هذا الجزاء بالعدل، قالوا بلى وَ رَبَّنَا، انه لحق اعترفوا به و حلفوا عليه، قَالَ فُدُّوْا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ يعنى بكفركم فى الدنيا.

فَاصْبِرْ، يا محمد على اذى الكفار، كَمَا صَبَرَ اَوْلَا الْعَزْمِ، ذُووا الْحَزْمِ. و قال الضحاك: ذُووا الْجِدِّ وَ الصَّبْرِ و قيل العزم القوة و الثبات و اختلفوا فيهم. قال ابن زيد: جميع رسل الله اولوا العزم لم يبعث الله نبيا الا كان ذا عزم و حزم و رأى و كمال عقل و من، هاهنا للتبيين لا للتبعيض كقوله: فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْاَوْثَانِ و قال بعضهم الانبياء كلهم اولوا العزم الا يونس لعجلة كانت منه ا لا ترى انه قيل للنبي (ص) وَ لَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْحُوتِ.

و قيل هم الذين ذكرهم الله فى سورة الانعام، لقوله بعد ذكرهم: اُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللّٰهُ فَبُهِدَاهُمْ اَقْتَدَهُ، و قيل هم ستة: نوح و هود و صالح و لوط و شعيب و موسى و هم المذكورون على النسق فى سورة الاعراف و

الشعراء. و قال مقاتل: هم ستة: نوح صبر على اذى قومه و ابراهيم صبر على النار و اسحاق صبر على الذبح و يعقوب صبر على فقد ولده و ذهاب بصره و يوسف صبر فى البئر و السجن و ايوب صبر على الضرّ. و قال ابن عباس و قتادة: هم نوح و ابراهيم و موسى و عيسى اصحاب الشرائع فهم مع محمد (ص) خمسة ذكرهم الله على التخصيص فى قوله: **وَ اِذْ اَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَ مِنْ نُوْحٍ وَ اِبْرَاهِيْمَ وَ مُوسَى وَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ. وَ فى قوله: شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا...** الاية

روى عن الشعبى عن مسروق، قال قالت عائشة قال لى رسول الله (ص): يا عائشة ان الدنيا لا تنبغى لمحمد و لا لال محمد. يا عائشة ان الله لم يرض من اولى العزم الا بالصبر على مكروهاها و الصبر عن محبوبها لم يرض الى ان كلفنى ما كلفهم و قال: **فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ اَوْلُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ، وَ انى و الله ما بدّ لي من طاعته و الله لاصبرن كما صبروا و اجهدن و لا قوة الا بالله.**

قوله: **وَ لَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ،** اى لا تستعجل العذاب لهم، فانه نازل بهم لا محالة، كانه ضجر بعض الضجر فاحب ان ينزل العذاب بمن ابى منهم فامر بالصبر و ترك الاستعجال ثم اخبر عن قرب العذاب فقال: **كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ مَا يُوعَدُونَ،** من العذاب فى الآخرة، **لَمْ يَلْبَثُوا،** فى الدنيا، **إِلَّا سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ،** اى اذا عاينوا العذاب، فصار طول لبثهم فى الدنيا و البرزخ كانه ساعة من نهار لانّ ما مضى و ان كان طويلا كان لم يكن و قيل ينسيهم هول ما ينزل بهم مدة اللبث. ثم قال: **بَلَاغٌ،** اى هذا القرآن و ما فيه من البيان بلاغ من الله اليكم و البلاغ بمعنى التبليغ و قيل هذا بلاغ اى الايمان بالرسالة بلاغ، يعنى اذا بلغت فقد فعلت ما وجب عليك و قيل بلاغ واقع موقع بلغ اى بلغ الرسالة، **فَهَلْ يُهْلِكُ إِلَّا الْقَوْمَ الْفَاسِقُونَ.** اى لن يهلك بعد هذا البلاغ بعذاب الله الا من خرج من طاعة الله.

قال الزجاج تأويله لا يهلك مع رحمة الله و فضله، **إِلَّا الْقَوْمَ الْفَاسِقُونَ** الخارجون من امر الله و هم المشركون و لهذا. قال قوم ما فى الرجاء لرحمة الله آية اقوى من هذه الاية و قال مقاتل: انها نزلت يوم احد.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: **وَ يَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ أَدَّبْتُمْ طِيبَاتِكُمْ...**

الاية. لما وصف الله الكافرين بالتمتع بالطيبات فى الدنيا اثر النبى (ص) و اصحابه و الصالحون اجتناب اللذات فى الدنيا رجاء ثواب الآخرة.

مفهوم آيت آنست كه هر كه طيبات و لذات دنيا بكار دارد از ناز و نعيم آخرت بازماند، هر كه سود خود در تنعم دنيا فانى جويد، تنعم جاودانى در سراى باقى بر خود بزيان آورد.

آن مهتر عالم و سيد ولد آدم، خاتم پيغامبران و مقتداى جهانيان (ص) چون دانست كه لذات و شهوات دنيا را حاصل نيست و جوينده و خواهنده آن جز نادانى غافل نيست، از آن اعراض كرد و بر قدر قوام اقتصار كرد و فقر و فاقت اختيار كرد.

خبر درست است از عايشه كه بعد از وفات پيغامبر ميگفت: لم ينم على السرير و لم يشبع من خبز

الشعير .

بروایتی دیگر گفت: لقد كان يأتي علينا الشهر لم نوقد فيه ناراً و ما هو الا الماء و التمر، غير انه جزى الله نساء من الانصار خيراً، كنّ ربما اهدين لنا شيئاً من اللبن.

گفت بودی که ما يك ماه در خاندان نبوت آتش نیفروختی ما را معلوم جز آب و خرما نبودى، جز آن نبود که زنان انصار الله جزاء ایشان بخیر کناد، گاه گاه ما را شربت شیر دادید. این نه از آن بود که بر ایشان حرام بود یا نعمت دنیا از ایشان دریغ بود که اهل عالم هر چه یافتند از راحت و نعمت و کرامت بطفیل ایشان یافتند، لکن مصطفی (ص) دانست که منع حظوظ نفس اصل طاعت است و اساس دین و طیبیات دنیا حجاب طیبیات عقبی است. و او (ص) مقتدای خلق بود، خواست تا خلق بوی اقتدا کنند و بآن راه روند و از اینجا بود که ملك زمین بروی عرض کردند و او بندگی اختیار کرد و از ملکی اعراض کرد گفت: اجوع یوما و اشبع یوما، و حال پیغامبران گذشته همین بود که رضاء حق در مخالفت نفس دیدند و در منع حظوظ نفس کوشیدند.

سليمان پیغامبر (ص) که ملك زمینی وی را بود و در مطبخ وی هر روز هزاران گاو و گوسپند بکار شدی، با این همه نعمت، پلاس پوشیدی و آرد جوین با خاکستر بیامیختی و با میغ آب چشم خمیر کردی و بنان پختی، آن قرص برداشتی و بمسجد رفتی، با درویشی با هم بخوردی، گفتید: مسکین جالس مسکینا، و موسی پیغامبر حال وی چنان کرد که بمدین رسید، سر و پای او برهنه و شکم گرسنه، محتاج قرص جوین، همی گفت: رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ بگوشه‌ای باز شد، سر بر خاک نهاد گفت: الهی غریبم و بیمار و درویش، تا از جبار کائنات ندا آمد که: یا موسی کسی که وطن وی من باشم غریب چون بود، کسی که طبیب وی من باشم بیمار کی بود کسی که وکیل وی من باشم درویش چون بود؟ و در کار عیسی مریم اندیشه کن که لباس وی صوف بود و طعمه وی گیاه بود و شراب وی آب بود، بستر وی زمین بود، آتش وی آفتاب بود، چراغ وی مهتاب بود. روزی گفت، خداوندا سگ را و خوک را مأوی است و پسر مریم را مأوی نیست تا از حضرت عزت جواب آمد که: انا مأوی من لا مأوی له، از انبیا در گذری در کار اولیاء اندیشه کن، صحابه رسول که بعد از انبیا و رسل هیچ کس در حضرت عزت ذو الجلال آن قربت و زلفت نداشت که ایشان داشتند. مهتران حضرت رسالت بودند، اختران آسمان ملت بودند، اعلام اسلام و امان ایمان بودند. ظاهر و باطن ایشان سرمایه شریعت و پیرایه حقیقت بود و حال ایشان در فقر و فاقه چنان بود که خبر درست از بو هریره، قال: لقد رأيت سبعين من اصحاب الصفة ما منهم رجل عليه رداء اما ازار و اما كساء قد ربطوا في اعناقهم فمنها ما يبلغ نصف الساقين و منها ما يبلغ الكعبين فيجمعه بيده كراهية ان تری عورته.

مهینه صحابه بو بکر بود در بیماری مرگ او را شربتیی آوردند از آب و عسل چون در آن نگرست گریستن عظیم بروی افتاد، چنانک او را غشی رسید، چون با خود آمد پرسیدند که این گریستن و زاری از چه بود؟ گفت آن وقت که مصطفی (ص) از دنیا میرفت در خاندان او چندان عسل نبود که در مداوات او

بکار شدی و مرا کار تنگ رسید و نزدیک است که بحضرت او رسم و در کدخدای من غسل است من بار خجلت این مخالفت چون کشم بعد از آنکه خود دیده‌ام که مصطفی (ص) در آن بیماری کسی را مهجور میکرد و از بر خود میراند و من کسی را نمیدیدم و گفتم یا رسول الله کرا دفع کنی؟ گفت: دنیا بصورتی پیش من آمده و خود را عرضه میکند و از من خود را جواری میطلبد و من در وی نمینگرم، که حق جل جلاله تا دنیا آفرید در او ننگرست، مقتا و بغضا لها اکنون که محروم بازگشت گفت من صبر کنم تا تو از میان امت بیرون شوی و من بر دل‌های ایشان حمله ببرم و همه را بخود مشغول کنم و از متابعت تو بازگردانم. اکنون منکه بو بکرم میترسم که اگر من از ایشان باشم که دنیا قبول خود بریشان تحقق کند، این گریستن و زاری من از آنست.

و فی الخبر عن البراء بن عازب قال قال رسول الله (ص): من قضی نهمته فی الدنيا حیل بینه و بین شهوته فی الآخرة و من مد عینه الی زینة المترفین کان مهینا فی ملکوت السماوات و من صبر علی الفوت الشدید اسکنه الله الفردوس حیث شاء.

پیر طریقت گفت: هر که شعله‌ای از نور صدق برو تافت، ثقل دنیا نتوان کشید و زینت و تنعم دنیا نتواند دید و هر که از تفرقه رسم و عادت خلاص یافت و نسیم حقیقت افراط بر فطرة او وزید، ناز بهشت نتواند کشید.

بو سلیمان دارانی گفت، خدای را دوستانی‌اند که جمال و نعیم بهشت ایشان را صید نکند و از خدا باز ندارد دنیا خسیس کی تواند که ایشان را صید کند و از خدا باز دارد.

فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ رَسُولَ خُودَا (ص). از پس طعنها و ناسزاها که از کافران می‌شنید و رنجها که از ایشان میکشید ضجر گشت و از سر آن ضجرت بدل خود میخواست که ایشان را عقوبتی رسیدی و عذابی چشیدندی. رب العالمین این آیت فرستاد که: فاصبر و لا تستعجل صبر کن یا محمد بر اذی و طعن مشرکان و مشتاب بعذاب و عقوبت ایشان. اقتدا کن به برادران خویش پیغامبران گذشته، ایشان که بر رنجها و مکروههای قوم خویش صبر کردند، چون دانستند که آن همه حکم ماست بر آن شکوی و ضجرت نمودند. تو همان کن یا محمد که ایشان کردند، فَبِهْدَاهُمْ اَقْتَدِهِ نَمِي دَانِي كِه نَامِي اَز نَامِهَائِي مَن صَبُور اِسْت. صبور اوست که بعقوبت نشتابد یمهل و لا یمهل مهلت دهد، اما مهمل فرو نگذارد.

بنده مؤمن چون اعتقاد کرد که حق جل جلاله صبور است باید که صبر معتصم و متمسک خود سازد تا ایمان وی بیفزاید. مصطفی گفت: الصبر نصف الايمان و اليقين، الايمان كله.

صبر يك نيمه ايمانست و يقين همه ايمان. مقام صبر مقام عابدان است و مقام يقين مقام عارفان. مصطفی (ص) ابن عباس را گفت: ان استطعت ان تعمل لله في الرضا و اليقين فافعل و الا ففي الصبر على ما تكره خير كثير.

اول او را بر يقين خواند که مقام مهين است و همگی ايمان است. پس گفت اگر طاقت نداری و بدین مقام



نرسی قدم بر مقام صابران ثابت دارد که در صبر خیر هاء فراوانست. إِنَّمَا يُؤَقِّي الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ.

بزرگی را پرسیدند که معنی صبر چیست؟ گفت تجرع البلوی من غیر دعوی زهر بلا چشیدن و آن گه از دعوی دم در کشیدن. الصبر اسرار المحنة و اظهار المنة و صبر نهان داشتن محنت است و آشکارا کردن نعمت.

پیر طریقت گفت: الهی دوستان تو سران و سرهنگان اند بی گنج و خواست توانگران اند بنام درویشان اند و توانگران جهان خود ایشانند. دردها دارند و گفتن آن بی زبانند.

ای بسا در حقه جان غیورانت که هست      نعره‌های سرّ بمهر از درد بی فریاد تو  
حسن را بنیادی افکندی چنان محکم که نیست      جز وَ يَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ نَقش بر بنیاد تو.

## ۴۷- سوره محمد

## النوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ، ایشان که کافر شدند و از راه الله برگشتند، أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ (۱) الله کردار ایشان همه باطل کرده، الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ، و ایشان که بگرویدند و کارهای نیک کردند، وَ آمَنُوا بما نُزِّلَ عَلَى مُحَمَّدٍ، و ایمان آوردند بآنچه فرو فرستاده آمد بر محمد (ص)، وَ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ، و آن سخن راست است و از خداوند ایشان، كَفَرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ، الله بشست از ایشان گناهان ایشان، وَ أَصْلَحَ بِالْهُمُ (۲)، و همه کار ایشان باز ساخت و راست کرد.

ذَلِكَ بِأَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا اتَّبَعُوا الْبَاطِلَ، آن از بهر آنست که کافران به بیهوده و باطل پی بردند، وَ أَنَّ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّبَعُوا الْحَقَّ مِنْ رَبِّهِمْ وَ گرویدگان بر راستی و نامه درست از خداوند خویش میبردند، كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللّٰهُ لِلنَّاسِ أَمْثَالَهُمْ (۳) همچنین پیدا میکند الله مردمان را سانها و صفتهای ایشان.

فَإِذَا لَقِيتُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا، هر گاه که کافران ببیند، فَضْرِبَ الرِّقَابِ، بر شما بادا بگردن‌ها زدند، حَتَّىٰ إِذَا أَتَّخَذْتُمُوهُمْ، تا آن گاه که ایشان را بسیار کشتید، فَشُدُّوا الْوَتَاقَ، آن گاه که میگیرید اسیر و سخت می‌بندید، فَمَا مَنَّا بَعْدُ بِسِوَاكَ يَا سَبَّاسَ مِی‌نَهید و می‌گذارید، وَ إِمَّا فِدَاءً، یا می‌باز فروشید، حَتَّىٰ تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا، تا جنگ ساخت خویش بنهد از دست، ذَلِكَ، چنین است، وَ لَوْ يَشَاءُ اللّٰهُ لَانْتَصَرَ مِنْهُمْ، و اگر الله خواهد بلا و کین ستاند از دشمنان خویش بی‌غزبان، وَ لَكِنْ لِيَبْلُوَا بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ، لکن خواست که شما را بیکدیگر بیازماید، وَ الَّذِينَ قَتَلُوا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ، و ایشان که بکشتند ایشان را در جنگ با دشمنان خدای، فَلَنْ يُضِلَّ أَعْمَالَهُمْ (۴) الله کردار ایشان باطل نکند.

سَيَهْدِيهِمْ، آری ایشان را راه نجات باز نماید، وَ يُصْلِحْ بِالْهُمُ (۵) و کار ایشان باز سازد.

وَ يُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ، و در آورد ایشان را در بهشت، عَرَفَهَا لَهُمْ (۶) آن را شناخته ایشان کرد و ایشان را خوشبوی کرد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا، ای ایشان که بگرویدند، إِنْ تَنْصُرُوا اللّٰهَ يَنْصُرْكُمْ، اگر خدای را یاری دهید، خدای شما را یاری دهد، وَ يُنَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ (۷) و پس شما بر جای میدارد.

وَ الَّذِينَ كَفَرُوا، و ایشان که کافر شدند، فَتَعَسَا لَهُمْ، سرنگونی باد ایشان را و بر وی افتاده، وَ أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ (۸) و باطل کرد الله کردار ایشان و ناپیدا.

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أَنْزَلَ اللّٰهُ، آن از بهر آنست که ایشان را دشوار آمد و ناخوش، این نامه که الله فرو فرستاد، فَأَحْبَبَ أَعْمَالَهُمْ (۹) بنیست بداد الله کردارهای ایشان را.

أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا، نروند در زمین تا ببینند، كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ، که سرانجام ایشان که پیش از ایشان بودند چونست، دَمَرَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ، بر سر ایشان فرو هشت، وَ لِلْكَافِرِينَ أَمْثَالُهَا (۱۰) و

این کافران را اکنون همچنانست.

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا، اَيْنَ بَانَ چنانست که الله یار گرویدگانست، وَ أَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ (۱۱) و ناگرویدگان را یار نیست.

إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ، الله درآرد ایشان را که بگرویدند و کردارهای نیک کردند، جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ، در بهشتهایی زیر درختان آن جویها روان، وَ الَّذِينَ كَفَرُوا يَمْتَمِعُونَ، و ایشان که نگروده‌اند کام میرانند، وَ يَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ، و خورد می‌خورند چنانکه ستوران خوردند، وَ النَّارُ مَثْوًى لَهُمْ (۱۲) و آتش بنگاه ایشان.

وَ كَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ، ای بسا شهرها، هِيَ أَشَدُّ قُوَّةً، که شهریان آن سخت نیروتر بودند، مِنْ قَرْيَتِكَ الَّتِي أَخْرَجْنَاكَ، از شهریان شهر تو که ترا بیرون کردند، أَهْلَكْنَاهُمْ فَلَا ناصِرَ لَهُمْ (۱۳)، هلاک کردیم و تباہ و ایشان را هیچ یاری ده نبود.

أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ، چه گویی کسی که بر درستی و بینایی است از خداوند خویش، كَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ، او چنان دیگر کس است که بد کرد او برآراستند او را، وَ اتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ (۱۴) و ایشان بر پی خوش آمد خویش میروند.

مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ، صفت و شأن آن بهشت که پرهیزگاران را وعده داده‌اند، فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ، در آن بهشت جویهاست از آب نه گندا و نه حال گشته، وَ أَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ، و جویها از شیر نه ترش گشته و نه طعم آن گشته، وَ أَنْهَارٌ مِنْ حَمْرٍ لَدَّةٍ لِلشَّارِبِينَ، و جویها از می که آشمنندگان را خوش آید، وَ أَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى، و جویها از عسل پالوده آفریده، وَ لَهُمْ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ، و ایشانراست در آن بهشت از همه میوه‌ها، وَ مَعْفُورَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ، و آمرزش از خداوند ایشان، كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ، او چنان کس است که در آتش جاوید است، وَ سُفُورًا مَاءً حَمِيمًا، و می‌آشامند او را آب جوشانیده، فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ (۱۵) رودگانی ایشان میبرد.

وَ مِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ، و از ایشان کس است که می‌آید و می‌نیوشد، حَتَّىٰ إِذَا خَرَجُوا مِنْ عِنْدِكَ، تا آن گه که بیرون شوند از نزدیک تو، قَالُوا لِلَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ، دانایان را گویند، مَاذَا قَالَ أَنْفَاءً، چه چیز میگفت او اکنون، أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ، ایشان آنند که مهر نهاد الله بر دلهای ایشان.

وَ اتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ (۱۶)، و بر پی خوش آمدهای خویش میروند.

وَ الَّذِينَ اهْتَدَوْا، و ایشان که بر راه راست ایستادند، زَادَهُمْ هُدًى، الله ایشان را راست راهی افزود، وَ آتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ (۱۷) و ایشان را پرهیزگاری داد.

فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ، چشم نمی‌دارند مگر رستاخیز را أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَعْتُهُ، که بایشان آید ناگاه، فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا نَشَانَهَا، آن پیش باز آمده، فَأَتَى لَهُمْ، چون و از کجا ایشان را جای پذیرفتن بود، إِذَا جَاءَهُمْ نَذْرَاهُمْ (۱۸) چون رستاخیز بایشان آمده بود.

## النوبة الثانية

این سوره دو هزار و سیصد و چهل و نه حرف است و پانصد و سی و نه کلمت و سی و هشت آیت. خلافت میان علماء تفسیر که این سوره مکی است یا مدنی.

سدی و ضحاک گفتندی مکی است، مجاهد گفت مدنی است. ابن عباس گفت و قتاده مدنی است مگر يك آیت: وَ كَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ هِيَ أَشَدُّ قُوَّةً. میگویند این آیت آن روز فرو آمد که از مکه بیرون آمد بهجرت، رسول خدا (ص) با مکه مینگریست و اندوه مفارقت وطن در دل وی اثر میکرد، تا رب العزة تسلی دل وی را این آیت فرستاد. و در این سوره دو آیت منسوخ است: يٰكَيِّفَ إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ أَلَمْ يَأْتِ فِيمَا مَنَّا بَعْدَ وَ إِمَّا فِدَاءً أَيْنَ مَنسُوحٌ أَيْنَ مَنسُوحٌ بَانَ آیت که در سوره الانفالست گفت: فَأَضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَ اضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ.

آیت دیگر: وَ لَا يَسْئَلُكُمْ أَمْوَالُكُمْ، منسوخ است بقوله: إِنْ يَسْئَلُكُمْ فَيُحْفَظْكُمْ تَبَخَّلُوا وَ يُخْرِجْ أَضْغَانَكُمْ، و در فضیلت سوره، ابی کعب گفت: قال رسول الله (ص) من قرأ سورة محمد كان حقا على الله ان يسقيه من انهار الجنة.

قوله: الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ. ای امتنعوا عن الايمان صدودا و صدوا الناس عن الايمان صدا، أضل أعمالهم ای ابطالها فلم يقبلها.

این آیت در شأن قومی مشرکان فرود آمد که در کفر خویش صله رحم بیای داشتند و عمارت مسجد حرام میکردند و مردمان را طعام میدادند. رب العالمین آن عملهای ایشان باطل کرد که هیچ نپذیرفت و ثواب آن ضایع. زیرا که خود از راه هدی برگشتند و دیگران را نیز از ایمان برمیگردانیدند.

ابن عباس گفت در شأن مطعمان روز بدر فرود آمد، دوازده مرد بودند: بو جهل و عتبه و شیبه و ولید بن عتبه و عقبه بن ابی معیط و امیه بن خلف و منبه و نبیه و حکیم بن حزام و زمعة بن الاسود و الحارث ابن عامر بن نوفل و ابو البختری. این دوازده مرد، ورزیدن کفر، بر عداوت رسول (ص) هزینه میکردند و طعام میدادند و پیوسته در راهها رصد داشتند تا مردم را از رسول خدا و اسلام باز میداشتند و بکفر میفرمودند.

وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ، مهاجران و انصاران، مهاجران هجرت کردند با رسول و خان و مان خود بگذاشتند بر دوستی خدا و رسول و انصار با مهاجران مواسات کردند و ایشان را در آنچه داشتند بر خود میگزیدند، آمَنُوا بما نُزِّلَ عَلَى مُحَمَّدٍ يَعْنِي الْقُرْآنَ وَ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ، لانه ناسخ لسائر الكتب و الناسخ حق، و قيل هو يعود الى محمد (ص) و قيل يعود الى ايمانهم، كَفَرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ، ای الله كفر عنهم سيئاتهم، غفرها لهم و سترها عليهم، وَ أَصْلَحَ بِالْهُمُ أَي حَالَهُمْ وَ شَأْنَهُمْ فِي دِينِهِمْ وَ دُنْيَاهُمْ، و البال لا يثنى و لا يجمع، قال ابن عباس عصمهم ايام حياتهم يعني ان هذا الاصلاح يعود الى اصلاح اعمالهم حتى لا يعصوا و قيل البال القلب و انشدوا:

لو كنت من بالك لم تنسني      لكنني لم اك فى بالكا

ذَلِكَ اشارة الى الاضلال و الاصلاح، بَأَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يعنى بسبب ان الذين كفروا، اتَّبَعُوا الباطِلَ، و هو الشرك «و» بسبب أَنَّ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّبَعُوا الْحَقَّ مِنْ رَبِّهِمْ، و هو القرآن، كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ لِلنَّاسِ أَمْثَالَهُمْ اى هكذا يبيِّن الله لامة محمد (ص) امثال من كان قبلهم و هلاكهم و قيل يبيِّن الله امثال حسنات المؤمنين و سيئات الكافرين.

فَإِذَا لَقِيتُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ، نصب على الاغراء، اى فاضربوا رقابهم و هذا كناية عن القتل بالسلاح، حَتَّى إِذَا أَتَّخَذْتُمُوهُمْ، اى بالغتم فى القتل و قهرتموهم، فَشُدُّوا الْوَتَاقَ، يعنى فى الاسر، شدّ و هم بالحبال و السيور المحكمة الوثيقة حتى لا يقتلوا منكم و الاسر يكون بعد المبالغة فى القتل، كما قال تعالى: مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَى حَتَّى يُخْرَجَ فِي الْأَرْضِ فِيمَا مَنَّا بَعْدُ وَ إِمَّا فِدَاءً، يعنى بعد ان تاسروهم فامّا ان تمنوا عليهم منّا باطلاقهم من غير عوض و اما ان تفادوهم فداء. علماء دين در حكم اين آيت مختلف اند. قول قتاده و سدى و ضحاك و ابن جريح آنست كه اين آيت منسوخ است و ناسخ آن، آيات قتل است كه رب العزة ميگويد: فَأَقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ فِيمَا تَنَفَّقْتَهُمْ فِي الْحَرْبِ فَشَرَّدْ بِهِمْ مَنْ خَلَفَهُمْ فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَ اضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ و اين مذهب اوزاعى است و اصحاب رأى، گفتند بحكم اين آيات چون كافر در دست مسلمان افتاد باسيرى، منّ و فدا بروى روا نيست و جز قتل وى روى نيست، اما ابن عمر و حسن و عطا و بيشتريين صحابه ميگويند كه: اين آيت محكم است و منسوخ نيست و حكم آن ثابت است و مذهب شافعى و احمد و سفيان ثورى و اسحاق اينست كه گفتند: مرد بالغ عاقل كافر كه اسير افتاد در دست مسلمانان امام در حق او مخير است، اگر خواهد او را بكشد و گر خواهد برده گيرد و گر خواهد منت بر وى نهد و بى عوض و بى فدا او را رها كند و گر خواهد او را بمال باز فروشد يا باسيران مسلمان كه در دست كافران باشند باز فروشد، يك اسير كافر، بدو اسير مسلمان. ابن عباس گفت: آيت منّ و فداء آن گه فرو آمد كه مسلمانان انبوه گشتند و كار اسلام و سلطان دين قوى گشت و اين حكم ثابت بود در روزگار رسول (ص) و در روزگار خلفاء راشدين. و خبر درست است كه ثمامة ابن اثال از بنى حنيفه اسير گرفتند ياران رسول، و او را در ستون مسجد بستند. رسول خدا (ص) بنزديك وى شد گفت: ما عندك يا ثمامة نزيديك تو چيست يا ثمامة يعنى سر چه دارى و چه خواهى كرد و رسول خدا از وى تعرف اسلام ميكرد. و ثمامة گفت: يا محمد ان تقتلنى تقتل ذا دم و ان تنعم، تنعم على شاكرو و ان كنت تريد المال فسل منه ما شئت.

يا محمد اگر بکشی خونى را کشته باشى و اگر انعام کنى و منت نهى، بر شاکرى سپاس دار منت نهاده باشى و اگر مال خواهى چندان كه خواهى هست. رسول او را هم چنان فرا گذاشت تا ديگر روز باز آمد و همان سؤال كرد و همان جواب شنيد.

سوم روز باز آمد و همان سؤال و همان جواب رفت. آن گه رسول خدا منت نهاد و او را رها كرد، گفت:

اطلقوا ثمامة، از بند اسر، او را بگشائید و رها کنید. ثمامة در آن حال رفت و غسلی برآورد و بمسجد باز آمد و گفت: اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله. آن گه گفت یا محمد و الله که از نخست هیچ کس بمن از تو دشمن تر نبود و اکنون در روی زمین هیچ کس بمن از تو دوست تر نیست و الله که بمن هیچ دین دشمن تر از دین تو نبود و اکنون هیچ دین بمن دوست تر از دین تو نیست و الله که بمن هیچ بقیعت بغیض تر از بقیعت تو نبود و اکنون هیچ بقیعت بدل من شیرین تر و عزیز تر از بقیعت تو نیست.

و عن عمران بن حصین قال: اسر اصحاب رسول الله (ص) رجلا من بنی عقیل فاوثقوه و کانت ثقیف قد اسرت رجلین من اصحاب النبی (ص) ففداه رسول الله (ص) بالرجلین الذین اسرتهما ثقیف. قوله: حَتَّى تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا ای اثقالها و احوالها یعنی حتی تضع اهل الحرب السلاح فیمسکوا عن الحرب و اصل الوزر ما یحمله الانسان فسمی الاسلحة اوزارا لانها تحمل و قیل الحرب هم المحاربون کالشرب و الרכب و قیل الاوزار الأثام و معناه حتی یضع المحاربون آثامها، بان یتوبوا من کفرهم، فیؤمنوا بالله و رسوله. و قیل حَتَّى تَضَعَ حَرْبُکُمْ و قتالکم اوزار المشرکین و قبائح اعمالهم بان یسلموا.

قال مجاهد و سعید و قتاده حتی تنقطع الحرب و لا یكون فی الارض مشرک و هذا یكون زمان نزول عیسی بن مریم و الجهاد لا ینقطع ما دام فی الارض مشرک و معنی الاية: ائخنوا المشرکین بالقتل و الاسر حتی یدخل اهل الملك کلها فی الاسلام و یكون الدین کله لله فلا یكون بعده جهاد و لا قتال و ذلك عند نزول عیسی بن مریم (ع).

و جاء فی الحدیث عن النبی (ص): الجهاد ماض منذ بعثنی الله الی ان یقاتل آخر امتی الدجال، و قال (ص): یوشک من عاش منکم ان یلقى عیسی اماما هادیا و حکما عدلا یکسر الصلیب و یقتل الخنزیر، و تضع الحرب اوزارها حتی تدخل کلمة الاخلاص کلّ بیت من و بر او مدر بعز عزیز او ذل دلیل و یتترّ قریشا الا مارة بان ینزعها عنهم. ابتترّ أي سلب.

قوله: «ذلك» ای الحکم فیهم ذلك، فهو مبتداء و خبر، و لو یشاء الله لانتصر منهم فاهلکهم بغیر قتال، و لکن، امر بالقتال، لیبتلوا بعضکم ببعض، یمتحنکم بمقاتلة الکفار لیظهر المحق من المبطل و یصیر من قتل من المؤمنین الی الثواب و من قتل من الکافرين الی العذاب، و الذین قتلوا فی سبیل الله، قرأ ابو عمرو و یعقوب و حفص: قتلوا بضم الکاف و کسر التاء بالتخفیف، یعنی الشهداء و قرأ الآخرون قاتلوا بالالف من المقاتلة و هم المجاهدون، فلن یضلّ أعمالهم خلاف الکفار.

قال قتاده: نزلت هذه الاية یوم احد و قد فشت فی المسلمین الجراحات و القتل، سیهدیهم ایام حیاتهم فی الدنیا الی ارشد الامور و فی الآخرة الی الدرجات و یصلح بالهم ای یرضی خصمائهم و یقبل اعمالهم. و قیل سیهدیهم الی جواب المنکر و النکیر فی القبر، و یصلح بالهم حالهم فی النعیم و کرر لان الأول سبب للنعیم و الثانی نفس النعیم، یصلح بالهم ای قلوبهم باخراج الغلّ منها.

وَ يُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ عَرَفَهَا لَهُمْ، اى بَيِّنْ لَهُمْ مَنَازِلَهُمْ فِي الْجَنَّةِ، حَتَّى يَهْتَدُوا إِلَى مَسَاكِنِهِمْ كَأَنَّهُمْ سَكَّانُهَا مَنذُ خَلَقُوا فَيَكُونُ الْمُؤْمِنُ أَهْدَى إِلَى دَرَجَتِهِ وَ خَدَمَهُ مِنْهُ إِلَى مَنزَلِهِ وَ أَهْلَهُ فِي الدُّنْيَا. هَذَا قَوْلُ أَكْثَرِ الْمُفَسِّرِينَ وَ قِيلَ عَرَفَهَا لَهُمْ اى عَرَفَ أَنَّ طَرِيقَ الْوَصُولِ إِلَيْهَا الْحَسَنَاتُ وَ رَوَى عَطَاءٌ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ، عَرَفَهَا لَهُمْ، اى طَيَّبَهَا لَهُمْ مِنَ الْعَرَفِ وَ هُوَ الرِّيحُ الطَّيِّبَةُ وَ طَعَامُ مَعْرَفٍ اى مَطْيَبٍ.

رَوَى عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ رَافِعٍ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ (رَضِيَ) قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): بَيْنَمَا أَهْلُ الْجَنَّةِ عَلَى خَيْوَلٍ مِنْ يَاقُوتٍ سَرُوجُهَا مِنْ ذَهَبٍ وَ لَحْمُهَا مِنْ ذَهَبٍ، يَتَحَدَّثُونَ تَحْتَ ظِلِّ الشَّجَرَةِ كُلِّ رِقَّةٍ مِنْهَا يَسْبِغُ اللَّهُ عِزَّ وَ جَلَّ وَ يَحْمَدُهُ وَ يَقْدِسُهُ فَبَيْنَمَا هُمْ يَتَحَدَّثُونَ عَنِ الدُّنْيَا إِذْ أَتَاهُمْ آتٌ عَنْ رَبِّهِمْ عِزٌّ وَ جَلٌّ أَنْ أَجْبِيُوا رَبَّكُمْ فَيَنْزِلُونَ عَنْ خَيْوَلِهِمْ إِلَى كُتُبٍ مِنْ مَسْكِ أَبْيَضٍ أَفِيحٍ فِيهَا مَنَابِرٌ مِنْ ذَهَبٍ وَ مَنَابِرٌ مِنْ نُورٍ وَ مَنَابِرٌ مِنْ لَوْلُؤٍ وَ مَنَابِرٌ مِنْ يَاقُوتٍ وَ مَنَابِرٌ مِنْ فِضَّةٍ فَيَجْلِسُونَ عَلَيْهَا فَيَقُولُ الْجَبَّارُ جَلَّ جَلَّالُهُ وَ تَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُهُ مَرْحَبًا بِخَلْقِي وَ زَوَارِيٍّ مِنْ أَهْلِ طَاعَتِي، أَطْعَمُوهُمْ فَيَطْعَمُونَهُمْ طَعَامًا مَا طَعَمُوا قَبْلَهُ مِثْلَهُ فِي الْجَنَّةِ قَطُّ، ثُمَّ يَقُولُ جَلَّ جَلَّالُهُ مَرْحَبًا بِخَلْقِي وَ زَوَارِيٍّ، وَ أَهْلُ طَاعَتِي الْبَسُوهُمْ فَيَلْبَسُونَهُمْ ثِيَابًا مَا لَبَسُوا مِثْلَهَا قَطُّ فِي الْجَنَّةِ، ثُمَّ يَقُولُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى مَرْحَبًا بِخَلْقِي وَ زَوَارِيٍّ وَ أَهْلُ طَاعَتِي أَكَلُوا وَ شَرَبُوا وَ الْبَسُوا وَ عَطَرُوا، حَقٌّ لِي أَنْ أَتَجَلَّى لَهُمْ فَيَنْظُرُونَ إِلَى وَجْهِهِ عِزٌّ وَ جَلٌّ فَيَتَجَلَّى لَهُمْ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فَيَقْعُونَ لَهُ سَجْدًا فَيَقُولُ عِبَادِي أَرْفَعُوا رُؤُوسَكُمْ فَلَيْسَ هَذَا مَوْضِعَ عِبَادَةٍ فَيَرْفَعُونَ رُؤُوسَهُمْ وَ يَرْكَبُونَ خَيْوَلَهُمْ فَيَبِيعُ اللَّهُ عِزَّ وَ جَلَّ عَلَيْهِمْ سَحَابَةً تَمْطُرُهُمْ مَسْكَ أَبْيَضٍ ثُمَّ يَبِيعُ اللَّهُ عِزَّ وَ جَلَّ عَلَيْهِمْ رِيحًا تَدْعِي الْمَثِيرَةَ فَتَدْخُلُ ثِيَابَهُمُ الْمَسْكَ الْأَبْيَضَ فَإِذَا رَجَعُوا إِلَى أَزْوَاجِهِمْ مِنَ الْحُورِ الْعِينِ قَلْبًا يَا وَلِيَّ اللَّهِ إِلَّا نَسَمَعُكَ شَيْئًا لَيْسَ مِنْ مَزَامِيرِ الشَّيْطَانِ فَيَسْمَعُنَهُ مِنْ حَمْدِ اللَّهِ عِزَّ وَ جَلَّ وَ تَقْدِيسِهِ وَ تَهْلِيلِهِ شَيْئًا مَا دَخَلَ أُذُنِيهِ قَطُّ، ثُمَّ يَنْظُرُ إِلَى وَاحِدَةٍ لَمْ يَكُنْ يَرَاهَا فِي مَنزَلِهِ فَيَقُولُ مَنْ أَنْتِ فَتَقُولُ أَنَا الْمَزِيدُ زَادَنِيكَ رَبِّي عِزَّ وَ جَلَّ.

قَوْلُهُ: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ عَلَى عَدُوِّكُمْ وَ يُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ عَلَى الصِّرَاطِ. وَ قَالَ قَتَادَةُ حَقٌّ عَلَى اللَّهِ أَنْ يَنْصُرَ مَنْ نَصَرَهُ لِقَوْلِهِ: إِنَّ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَ أَنْ يَزِيدَ مِنْ شُكْرِهِ لِقَوْلِهِ: لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ، وَ أَنْ يَذْكَرَ مَنْ ذَكَرَهُ لِقَوْلِهِ: فَادْكُرُونِي أَذْكَرْكُمْ، وَ أَنْ يُوْفَى بِعَهْدِكُمْ لِقَوْلِهِ تَعَالَى: أَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ.

وَ الَّذِينَ كَفَرُوا فَتَعَسَا لَهُمْ، فِي الدُّنْيَا بِالْقَتْلِ وَ فِي الْعَقَبَى بِالْتَرَدِيٍّ فِي النَّارِ اى عَثَارًا لَهُمْ ضِدَّ الْإِنْتِعَاشِ وَ تَثْبِيتِ الْأَقْدَامِ وَ قِيلَ تَعَسَا لَهُمْ اى بَعْدًا لَهُمْ وَ شِفَاءً وَ خِيْبَةً وَ الْمَعْنَى اتَّعَبَهُمُ اللَّهُ فَتَعَسَوْا تَعَسَا، وَ أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ لِأَنَّهَا كَانَتْ فِي طَاعَةِ الشَّيْطَانِ.

ذَلِكَ اى ذَلِكَ التَّعَسُ وَ الْإِضْلَالُ، بِأَنَّهُمْ كَرَّهُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ اسْتَنْقَلُوا الْقُرْآنَ، فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ فَلَمْ يَنَالُوا بِهَا خَيْرًا. قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: أَمَّا كَرَّرَ لِيَكُونَ كُلَّمَا ذَكَرُوا وَصَلَ ذِكْرُهُمْ بِالذَّمِّ وَ التَّحْقِيرِ وَ الْإِخْبَارِ بِسُوءِ الْحَالِ ثُمَّ خَوْفِ الْكُفَّارِ.

فَقَالَ تَعَالَى: أَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ دَمَّرَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ اى أَهْلَكَهُمْ، وَ

لِلْكَافِرِينَ أَمْثَالُهَا اى لمشركى قريش امثال تلك العقوبات ان لم يؤمنوا، هذا كقوله: أَلَمْ تُهْلِكِ الْوَالَيْنَ ثُمَّ تُثْبِعُهُمُ الْآخِرِينَ.

ذلك، اى ذلك الذى ذكرت من نصر المؤمنين و تعس الكافرين، بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا، وَلِيَهُمْ وَ ناصرهم، وَ أَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ اى لا ناصر لهم.

قال المبرد: الله مولى العبد من ثلاثة اوجه: الاختراع و ملك التصرف فيه و هو غير الاختراع و النصره و الولاية، فهو جل جلاله ولى المؤمنين و الكافرين من جهة الاختراع و التصرف فيهم. و مولى المؤمنين خاصة من جهة النصره و الولاية. ثم ذكر مآل الفريقين فقال: إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ، وَ الَّذِينَ كَفَرُوا يَنْتَمِعُونَ فِي الدُّنْيَا، وَ يَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ، لَيْسَ لَهُمْ هِمَّةٌ إِلَّا بِطُونِهِمْ وَ فُرُوجِهِمْ وَ هُمْ لَا هُونَ سَاهُونَ عَمَّا فِي غَدِّ وَ قِيلَ مِنْ كَانَتْ هِمَّتُهُ مَا يَأْكُلُ، فَقِيمَتُهُ مَا يَخْرُجُ مِنْهُ. وَ قِيلَ الْمُؤْمِنُ فِي الدُّنْيَا يَنْزُودُوا الْمَنَافِقَ يَنْزِينَ وَ الْكَافِرُ يَتَمَتَّعُ.

و قيل الاكل على وجهين: اكل للشهوة و المصلحة و هو اكل العاقل و اكل للشهوة فقط و هو اكل الانعام و البهائم و قيل شبههم بالانعام لاكلهم بالشره و النهم و لجهلهم عاقبة امرهم و ما يجب عليهم معرفته و لتركهم الاستدلال بالآيات، وَ النَّارُ مَثْوًى لَّهُمْ يَجُوزُ اِنْ يَكُونُ الْمَثْوَى فِي مَحَلِّ الرَّفْعِ بِالْخَبْرِ وَ يَجُوزُ اِنْ يَكُونُ فِي مَحَلِّ النَّصْبِ بِالْحَالِ وَ لَهُمُ الْخَبْرُ.

وَ كَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ، اى كم من قرية يعنى اهل قرية، هِيَ أَشَدُّ قُوَّةً مِنْ قَرْيَتِكَ الَّتِي أَخْرَجْنَاكَ، يعنى مكة اخرجك منها اهلها، أَهْلَكْنَا هُمْ فَلَا نَاصِرَ لَهُمْ.

قال ابن عباس: لما خرج رسول الله من مكة الى الغار، التفت الى مكة و قال: انت احب بلاد الله الى الله و احب بلاد الله الى. و لو ان المشركين لم يخرجونى لم اخرج منك، فانزل الله هذه الاية: أَلَمْ تَرَ كَيْفَ جَاءَ مِنْ رَبِّهِ، اى على يقين من دينه و قيل على حجة و بيان و برهان و عقل. قيل هو محمد (ص) و البينة القرآن و قيل هم المؤمنون و البينة معجزة النبي (ص)، كَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ، زين له الشيطان و سولت له نفسه وَ اتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ بِعِبَادَةِ الْأَوْثَانِ وَ هُمْ أَبُو جَهْلٍ وَ الْمُشْرِكُونَ.

مَثَلُ الْجَنَّةِ، اى صفة الجنة، الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ، فى قوله: إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ، وَ الْمُتَّقُونَ امة محمد (ص)، فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ، يعنى غير آجن منتن. قرأ ابن كثير: اسن بالقصر و الباقيون بالمد و هما لغتان يقال اسن الماء ياسن اسنا و اجن ياجن، اجنا و اسن ياسن اسونا و اجن ياجن اجوتا اذا تغير و انتن، وَ أَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ، الى حموضة و غيرها مما يعترى الالبان فى الدنيا لانه لم يخرج من ضرع، وَ أَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ، لذية طعمها يقال شراب لذ و لذة و لذية و يحتمل ان يكون مصدرا و تقديره من خمر ذات لذة للشاربين. تطرب و لا تسكر و لا تصدع و ليست بحامض و لا مرّ و لا منتن لانه لم تعصر بالايدي و الارجل، وَ أَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى، من الشمع و الرعدة و الكدر لانه لم يخرج من بطن النحل.



روى ابو هريرة قال: قال رسول الله (ص): سيحان و جيحان و الفرات و النيل كل من انهار الجنة و قال كعب الاحبار: نهر دجلة نهر ماء اهل الجنة و نهر الفرات نهر لبنهم و نهر مصر نهر خمرهم و نهر سيحان نهر عسلهم و هذه الانهار الاربعة تخرج من نهر الكوثر، و لَهُمْ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ، مما يعرف و مما لا يعرف، و مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ، ستر الذنوب و ترك العتاب و التذكير. و فيه كمال لذاتهم، كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ، اى من كان فى هذا النعيم، كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ وَ سُفُوا مَاءً حَمِيمًا، شديد الحرّ اذا ادنى منهم شوى وجوههم و وقعت فروة رؤسهم فاذا اشربوا، قطع امعاءهم فخرجت من ادبارهم و الامعاء جميع ما فى البطن من الحوايا واحدها معاء.

وَ مِنْهُمْ، اى من المنافقين، مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ، اى الى خطبتك يوم الجمعة و قد يكون فيها عيب المنافقين و هم عبد الله بن ابي بن سلول و رفاعه بن زيد و مالك بن جعشم و عمرو بن الحرث و اصحابهم كانوا يحضرون مجالس النبى و الجمععات و يستمعون كلامه و لا يعونه كما يعيه المسلم حتى اذا خَرَجُوا مِنْ عِنْدِكَ قَالُوا لِلَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ، من الصحابة قيل هو ابن عباس و ابن مسعود و ابو الدرداء قالوا اى شيء قال محمد الآن و سؤلهم هذا استهزاء و اعلام انهم لم يلتفتوا الى ما قاله. قوله: أَنِفَاءً، اى فى ساعتنا هذه و الأنف اقرب حين منك و سمي انف الرجل لانه اقرب جسده منك و ايتنف الكلام ايتنافا اذا ابتدأ به و استأنف الامر، اذا استقبل اوله.

أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَلَمْ يُؤْمِنُوا، وَ اتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ فِي الْكُفْرِ وَ النِّفَاقِ.  
وَ الَّذِينَ اهْتَدَوْا يَعْنِي الْمُؤْمِنِينَ، زادهم، ما قال الرسول، هُدَىً وَ آتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ. و تقهم للعمل بما امر به و هو التقوى و قال سعيد بن جبير: آتاهم ثواب تقواهم.

فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً، روى ابو هريرة قال: قال النبى: ما ينتظر احدكم الا غنى مطغيا، او فقرا منسيا، او مرضا مفسدا، او هر ما مقتدا او موتا مجهزا، او الدجال و الدجال شر غايب ينتظر، او الساعة و الساعة هى ادهى و امرّ قوله: فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا اى اماراتها و علاماتها من انشقاق القمر و غيره و كان النبى (ص) من اشراط الساعة فانه قال بعثت و الساعة هاتين و اشار بالسبابة و الوسطى و لانه (ص) آخر الانبياء و امته آخر الامم و قال انس سمعت رسول الله (ص) يقول: ان من اشراط الساعة ان يرفع العلم و يكثر الجهل و يكثر الزنا و يكثر شرب الخمر و يقلّ الرجال و يكثر النساء حتى يكون لخمسين امراة القيم الواحد.

و قال النبى (ص) لاعرابى سأله عن الساعة قال: اذا اضيعت الامارة فانتظر الساعة قال: كيف اضاعتها قال اذا و سدّ الامر الى غير اهله فانتظر الساعة، فَأَنَّى لَهُمْ إِذَا جَاءَهُمْ ذِكْرَاهُمْ، فمن اين لهم التذكر و الاتعاض و التوبة اذا جاءتهم الساعة. هذا كقوله: يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ وَ أَنَّى لَهُ الذِّكْرَى و قيل الذكري دعاؤهم باسمائهم فى القيمة تبشيرا و تخويفا، عن انس قال: قال النبى (ص)، احسنوا اسماءكم فانكم تدعون يوم القيمة يا فلان قم الى نورك يا فلان قم فلا نور لك.

النوبة الثالثة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بنام خداوندی قادر و قاهر و دیان، واحد و وحید در نام و در نشان، یکی یگانه یکتا از ازل تا جاودان، رحمن است دارنده جهان و پروراننده جهانیان، دوستان و دشمنان. رحیم است بمؤمنان و نوازنده ایشان در دو جهان، بنگاشت از کل صورت انسان و برگزید او را بر همه آفریدگان.

همه را هست کرد در این سرای بلا و امتحان. پس بحکمت اختلاف او کند میان ایشان، یکی گریان، یکی خندان، یکی شادان یکی با غم و احزان، یکی نواخته فضل، آراسته معرفت و ایمان، یکی خسته عدل آلوده کفر و طغیان، فردا برستاخیز همه را جمع کند. آدمیان و پریان همه را جزا دهد بکردار ایشان، مؤمنانرا احسان و رضوان و غفران، کافران را انکال و اغلال، زقوم و قطران. رب العالمین در ابتداء این سوره هر دو گروه را یاد کرد و مأل و مرجع ایشان پیدا کرد، فرمود: الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ. وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ كَفَرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَ أَصْلَحَ بِأَلْفِهِمْ فَرْدًا بَرِئَاتِهِمْ هَر كِه سِر از خاك حسرت برآرد چنان برآرد كه بذاك فرو شده.

المؤمن علی ایمانه و المنافق علی نفاقه، یکی را میارند با هزاران کرامت و انواع لطافت. طیلسان سعادت بر کتف مفاخرت افکنده و ایمان و معرفت و اخلاص گرد بر گرد مرکب او درآمده و دست در فترک دولت او زده و این منشور اقبال در پیش او داشته که: سَيَهْدِيهِمْ وَ يَصْلِحُ بِأَلْفِهِمْ وَ يُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ عَرَفَهَا لَهُمْ. یکی را در ضحضاح ظلمت نفس خود بمانده کفران و طغیان و عصیان گرد او درآمده و در عرصات سیاست این ندا برو زده که: وَ الَّذِينَ كَفَرُوا فَتَعَسَا لَهُمْ وَ أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ بِنْدَه مؤمن اگر او را خود این شرف بودی و این کرامت که رب العزة میفرماید: ذَلِكَ بَأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَ أَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ. او را شرف تمام بودی که میفرماید جل جلاله من یار مؤمنانم و کافران را نه. من دوست مؤمنانم و کافران را نه. دوست کافران طاغوت است که در دنیا او را پرستیدند و دوست داشتند چنانکه فرمود: وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ نَتِيجَه دوستی و پرستش طاغوت آنست که در دنیا ایشان را از نور معرفت با ظلمت کفر برد تا در عقبی از روشنایی بهشت با تاریکی دوزخ افتادند. کافران را چنین فرمود که اولیایوهم الطَّاغُوتُ. و مؤمنانرا فرمود: نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ اى مؤمن موحد، اى درویش دل ریش، اى رنج و بلاء دنیا بسی کشیده، اى در بی‌کامی و بی‌نوایی روز بسر آورده و اندوه شادی دین اسلام در برگرفته، باش تا فردا که رستاخیز بیای شود و سیاست و عظمت جباری بر خلق ظاهر گردد و این قوالب و اشباح و این اجزاء و اعضاء متفرق و این تن‌های خراب شده و صورتهای از هم جدا گشته و این اشخاص ریزیده و ذره در عالم پراکنده شده همه را در عرصات قیامت جمع کند.

در آن موقف هیبت و در آن صفصف قهر بدارد و جبار وار بخودی خود خطاب فرماید نامهای خود را بشنوند فرماید: انا الله، انا الرحمن، انا الملك، انا القدوس، انا السلام، انا المؤمن، انا المهيمن، انا العزيز، انا الجبار، انا المتكبر، انا الذى ابدأت السماء و لم تك شيئا، انا الذى اعيدتها، انا الملوك و الجبابرة.

ای جوانمرد، امروز این نامها از خلق میشنوی در سرای فانی، فردا از حق بشنوی در سرای باقی.

امروز از مخلوق میشنوی در سرای خاکی، فردا از خالق لم یزل بشنوی در سرای پاکی. میفرماید: الله منم، رحمن منم، ملك منم، قهر کننده منم، سلام منم، سلامت دهنده منم، مؤمن و مهیمن منم، داننده راز خلق منم، عزیز و بی‌نیاز از خلق منم، جبار و کامران منم، داد مظلوم از ظالم ستاننده منم، متکبر با کبریا منم. خلق این نامها از حق جل جلاله بی‌واسطه شنوند، آن گه خطاب کند که دنیا من آفریدم، نیست بود من هست کردم، باز من آن را نیست کردم. خلق می‌آفریدم و از آفرینش ایشان در مملکت ما زیادتی نه و از نابودن ایشان ما را نقصانی نه. امروز آن روز است که مؤمنانرا بفضل خود بیامرزیم و کافران را بعدل خود قهر کنیم. نصیب دوستان از ما امروز لطف است و فضل و نصیب دشمنان از ما عدلست و قهر. مؤمنان و موحدان مخلصان و معتقدان را حور و قصور است و شراب طهور، از ملك غفور در آن سرای سرور که صفتش اینست: فیها أنهارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِنْ حَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى، و دشمنان و بیگانگان را ماتم بیگانگی و مصیبت جدایی و فضحیت و رسوایی، ملك با ایشان بخشم و ایشان در عذاب، نه رستن را امید و نه خواندن را جواب، با آن عیش ناخوش، جاوید در آتش، چنانك رب العزه فرمود: كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ وَسُقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ.

## ۲ النوبة الاولى

قوله تعالى: فَأَعْلَمُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، میدان که نیست خدای مگر الله و اسْتَغْفِرُ لِدُنْبِكَ، و آمرزش میخواه گناه خویش را، و لِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ، و مردان و زنان گرویدگان را، و اللَّهُ يَعْلَمُ مُتَقَلَّبَكُمْ وَمَثْوَاكُمْ (۱۹) الله میداند گردیدن شما و بنگاه شما.

و يَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا، گرویدگان میگویند، لَوْ لَا نُزِّلَتْ سُورَةٌ، چرا سورتی فرو نمیفرستند از قرآن، فإِذَا أَنْزَلَتْ سُورَةٌ مُحْكَمَةٌ، و چون سورتی بر جای نداشته فرو فرستاده آید، وَ ذُكِرَ فِيهَا الْقِتَالُ، و در آن سوره کشتن کردن با دشمنان یاد کرده، رَأَيْتَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ، ایشان را بینی که در دل ایشان شك و گمانست، يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ مِينِغْرَدٍ در تو، نَظَرَ الْمَعْشِيَّ عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ چنانك نگرند کسی که مرگ برو در آمد، فَأُولَى لَهُمْ (۲۰) نزدیک آمد بایشان آنچه میترسند از آن.

طاعة و قول معروف، فرمانبرداری باید و سخنی پسندیده و بچم و اندام، فإِذَا عَزَمَ الْأَمْرُ چون کار فرا کار نشیند و کاری با دید آید از کردگار، فَلَوْ صَدَقُوا اللَّهَ اگر راست می‌رفتند با الله، لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ (۲۱) ایشان را که بودید.

فَهَلْ عَسَيْتُمْ، چه میپندارید و در سر چه میدارید، إِنْ تَوَلَّيْتُمْ، که اگر روزی ولایت‌داران باشید و جهانداران و پادشاهان، أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ، که در زمین تباهی کنید و جهانیان را دو گروه کنید، وَ تُقَطَّعُوا أَرْحَامَكُمْ (۲۲)، و خویشاوندیها ببرید.

أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ، فرقت او کنندگان و جدایی میان مسلمانان آنند که لعنت کرد الله بر ایشان، فَأَصَمَّهُمْ، و گوش دل ایشان کر کرد، وَ أَعَمَّى أَبْصَارَهُمْ (۲۳) و چشم دل ایشان کور.

أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْفُرْقَانَ، در نیندیشند درین قرآن، أَمْ عَلَى قُلُوبِ أَقْفَالِهَا (۲۴) یا بر دل‌های ایشان مهر است.  
 إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ، ایشان که برگشتند از دین خویش با پس و، مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ، پس  
 آنکه ایشان را پیدا گشت راستی پیغام و استواری رسول، الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ، دیو ایشان را آن بر آراست، وَ  
 أَمَلَىٰ لَهُمْ (۲۵) و دیو ایشان را امل و وعده زندگانی دراز نمود.  
 ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرَهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ، آن از بهر آنست که ایشان گفتند ایشان را که دشوار آمد ایشان را  
 قرآن که الله فرو فرستاد، سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ، که ما شما را فرمان بریم در کار کار، وَ اللَّهُ يَعْلَمُ  
 إِسْرَارَهُمْ (۲۶) و الله میداند نهان‌های ایشان.  
 فَكَيْفَ إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ، چون بود آن گه که میمیرانند ایشان را فرشتگان، يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَ أَدْبَارَهُمْ  
 (۲۷) میزنند بر روی‌های ایشان و قفاهای ایشان.  
 ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اتَّبَعُوا مَا أَسْخَطَ اللَّهُ آن از بهر آنست که ایشان بر پی کاری رفتند که الله خشم گرفت بر ایشان  
 بآن، وَ كَرَهُوا رِضْوَانَهُ وَ دُشُّورَ أَمَدِ إِسْرَارِهِمْ، فَأَحْبَبَ أَعْمَالَهُمْ (۲۸) تباہ کرد و فرانیست داد  
 کردارهای ایشان.  
 أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ، میپندارند ایشان که در دل‌های ایشان گمانست، أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ أَضْغَانَهُمْ  
 (۲۹) که الله بیرون نیارد از ایشان کینه‌های ایشان.  
 وَ لَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكُمُ، و اگر خواهیم ایشان را بتو نمایم، فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِيمَاهُمْ (۳۰) تا ایشان را بنمون و سان  
 ایشان بشناسی.  
 وَ لَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ، و بشناسی ایشان را در آسای سخن، وَ اللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ (۳۱) و الله کردارهای  
 شما میداند.  
 وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ، و ناچار شما را بیازمائیم، حَتَّىٰ نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ، تا ببینیم که کوشنده از شما کیست، وَ  
 الصَّابِرِينَ وَ شَكِييَا از شما کیست، وَ نَبْلُوًا أَخْبَارَكُمْ (۳۲) و تا بررسیم بر خبرهای شما.  
 إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا، ایشان که بنگرویدند، وَ صَدُّوا عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ، و برگشتند از راه خدای، وَ شَاقُّوا الرَّسُولَ،  
 و پیچ کردند با رسول او و ستیز، مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ، از پس آنکه ایشان را پیدا شد راستی نامه و  
 استواری رسول، لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا، الله را هیچ نگزایند بنبود خویش، وَ سَيَحْبِطُ أَعْمَالَهُمْ (۳۳) و  
 کردارهای ایشان تباہ کند.  
 يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا، ای ایشان که بگرویدند، أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ، فرمان برید الله را و فرمان  
 برید رسول را، وَ لَا تَبْطُلُوا أَعْمَالَكُمْ (۳۴)، و کردارهای خویش تباہ مکنید.  
 إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ، ایشان که بنگرویدند و برگشتند از راه خدای، ثُمَّ مَاتُوا وَ هُمْ كَفَّارٌ،  
 و در کافری مردند، فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ (۳۵) نیامرزد الله ایشان را هرگز.  
 فَلَا تَهْتَبُوا، سست مگردید، وَ تَدْعُوا إِلَى السَّلَامِ، و صلح و آشتی نجوئید، وَ أَنْتُمْ الْأَعْلُونَ، و شما برترید و به،

وَ اللَّهُ مَعَكُمْ، وَ اللَّهُ بَا شَمَا بَا يَارِي، وَ لَنْ يَبْرَكُمْ أَعْمَالَكُمْ (۳۶) وَ اللَّهُ نَكَاهِدْ اَزْ شَمَا كَرْدَارْ شَمَا هِيچيزِ  
 إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ، اَيْنَ جِهَانِ بَازِي اسْتِ وَ فَرَا دَاشْتِي، وَ اِنْ تُؤْمِنُوا وَ تَتَّقُوا، وَ اِگَر بَگَرُويد وَ  
 بِيَر هِيزِيد، يُؤْتِكُمْ أَجُورَكُمْ، بِشَمَا دَهْدَ اللَّهُ مَزْدَهَايِ شَمَا، وَ لَا يَسْئَلُكُمْ أَمْوَالَكُمْ، وَ اَزْ شَمَا مَالهَايِ شَمَا هَمِه نَخَوَاهِد  
 كِه بَدرويشان دهيِد.

اِنْ يَسْئَلُكُمْوهَا، اِگَر خَوَاهِدْ اَزْ شَمَا اَنْ رَا، فَيُحْفِكُمْ وَ هَر چنْد كِه بَر شَمَا بِيچِد، تَبْخَلُوا، بَخِيْل اَنِيْد وَ دَسْت  
 فَرُو بَنديِد، وَ يُخْرِجُ أَضْغَانَكُمْ (۳۷) وَ بِيرون اَرْد كِيْنهَايِ شَمَا اَنگاه بِيِد.

هَا أَنْتُمْ، شَمَاها گُوش دَارِيِد، هُوْلَاءِ تُدْعَوْنَ، مِيخَوَاننْد شَمَا رَا وَ مِيْفَر مَائِنْد، لِنُفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ، تَا نَفَقِه كَنِيِد  
 اَز بَهْر خدَايِ، فَمِنْكُمْ مَنْ يَبْخُلُ، اَزْ شَمَا كَسِ هَسْت كِه مِي دَسْت فَرُو بَنْدِد، وَ مَنْ يَبْخُلُ، وَ هَر كِه دَسْت بِيخَل  
 فَرُو بَنْدِد، فَإِنَّمَا يَبْخُلُ عَن نَفْسِهِ، اَزْ خُود فَرُو بَنْدِد، وَ اللَّهُ الْعَنِيُّ، وَ اللَّهُ بِي نِيَاز اسْتِ، وَ أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ، وَ شَمَا  
 نِيَاز مَنْدان وَ دَرُويشان اِيِد، وَ اِنْ تَتَوَلَّوْا، وَ اِگَر بَر گَرديِد، يَسْتَبْدِلُ قَوْمًا غَيْرَكُمْ، اللَّهُ بَجَايِ شَمَا گَرُوهِي اَرْد جَز  
 شَمَا، ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ، وَ اَنْ گِه چُون شَمَا نَباشنْد كِه قَرِيش اِيِد وَ اَخر بَشَرَف شَمَا نَباشنْد.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: فَأَعْلَمُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، اِي اَعْلَمْ خَبِرَا يَقِيْنَا مَا عِلْمَتِه نَظْرَا وَ اسْتَدْلَالَا يَا مُحَمَّد اَنْچ بَنَظَر وَ  
 اسْتَدْلَالِ دَانَسْتَهَايِ اَزْ تُوْحِيِد مَا، بَخْبَر نِيَز بَدان وَ يَقِيْن بَاش كِه اللَّهُ يِگانه وَ يِكْتاسْت. يِگانه دَرْ ذَاتِ وَ يِگانه دَر  
 صَفَاتِ، بَرِي زَعَلَاتِ، مَقْدَسِ اَزْ آفَاتِ، مَنزَهْ اَزْ حَاجَاتِ، نَامُورِ پِيَشِ اَزْ نَامْبِرانِ، وَ رَاسْتِ نَامْتَرِ اَزْ هَمِه  
 نَامُورانِ، خدَايِ جِهَانِ وَ جِهَانِيانِ، دَارِنْدِه اَفْرِيْدِگَانِ وَ فَرَاخِ بَخْشَايِشِ دَرْ دُو جِهَانِ.

وَ قِيلَ مَعْنَاهُ فَاَعْلَمُ يَا مُحَمَّد اَنه لَيْسَ شَيْءٌ فَضْلُهُ كَفَضْلِ لَا اِلَهَ اِلَّا اللَّهُ، فَاذْكَرْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللَّهُ وَ اَثْبَتْ عَلَيِ قَوْلِ  
 لَا اِلَهَ اِلَّا اللَّهُ بَدانِ يَا مُحَمَّد كِه هِيچيزِ اَنْ شَرَفِ وَ فَضِيْلَتِ نَدَارْدِ كِه كَلِمِه لَا اِلَهَ اِلَّا اللَّهُ دَارْدِ. يَادِ كُنْ اَيْنِ كَلِمِه  
 رَا وَ اَنْ رَا مَحْكَمِ دَارِ وَ بَرِ اَنْ ثَابِتِ بَاشِ.

روى ابو هريرة عن النبي (ص) انه قال جددوا ايمانكم قالوا يا رسول الله كيف نجدد ايماننا قال: اكثروا من  
 قول لا اله الا الله و روى انه قال (ص): جددوا الاسلام بلا اله الا الله و روى انه (ص) بعث معاذ بن جبل  
 الى اهل اليمن فاوصاه و قال انكم ستقدمون على اهل كتاب فان سألوكم عن مفتاح الجنة فقل لا اله الا الله. و  
 عن ابي هريرة قال: قيل يا رسول الله من اسعد الناس بشفاعتك يوم القيمة قال: اسعد الناس بشفاعتي يوم  
 القيمة، من قال لا اله الا الله خالصا من قبل نفسه.

وَ رَوِي اَنه قَالِ (ص) اِقُولُ يَا رَبِّ شَفَعْنِي فِيمَنْ قَالِ: لَا اِلَهَ اِلَّا اللَّهُ فَقَالَ يَا مُحَمَّد لَيْسَ ذَلِكَ لَكَ وَ عَزْتِي وَ  
 كِبْرِيَايِي وَ عَظْمَتِي لَا اَدْعُ فِيْهَا اَحْدَا يَشْهَدُ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللَّهُ اِلَّا اَخْرَجْتِه مِنْهَا.

وَ عَن عُثْمَانَ بِنِ عَفَانَ قَالِ: سَمِعْتُ رَسُوْلَ اللَّهِ (ص) يَقُوْلُ مِنْ مَاتَ وَ هُوَ يَعْلَمُ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللَّهُ دَخَلَ الْجَنَّةَ  
 وَ قِيلَ فَاَعْلَمُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، الْخَطَابُ مَعَ النَّبِيِّ وَ الْمُرَادُ بِهِ أُمَّتُهُ وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ.

ابو العالیه گفْت وَ اِبْنِ عِيْنِيْنِهْ كِه اَيْنِ آيْتِ مَتَّصِلِ اسْتِ بَأَيْتِ پِيَشِ، يَعْنِي اِذَا جَاءَتْهُمُ السَّاعَةُ فَاَعْلَمُ اَنه لَا مَلْجَأَ

و لا مفزع عند قيامها الا الله، چون رستاخیز آید یا محمد بدان که در آن احوال و احوال رستاخیز، پناهی و درگاهی نیست که با وی گریزند مگر درگاه و پناه الله آن خداوند که جز وی خداوند نیست. ثم قال: وَ اسْتَغْفِرُ لِدُنْيِكَ، گناهان کبائر بر پیغامبران روا نیست، اما صغائر، روا باشد که بر ایشان رود که بشراند و بشر از صغائر خالی نباشد و صغائر مصطفی (ص) که در جاهلیت برو رفت یا بعد از نبوة، گذشته و آینده همه آمرزیده است که رب العالمین فرمود: لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ دُنْيِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ اما در این آیت، او را استغفار فرمود تا امت وی استغفار کنند و بر سنت وی در استغفار راست روند.

روی عن حذيفة قال: شكوت الى رسول الله (ص) ذربا في لسانى فقال اين انت من الاستغفار فانى لاستغفر الله كل يوم مائة مرة و جاء رجل فقال يا رسول الله انى ذربت اللسان و اكثر ذلك على اهلى فقال له النبى (ص) فاین انت من الاستغفار انى استغفر الله فى اليوم و الليلة مائة مره و قال (ص) و توبوا الى ربكم فو الله انى لأتوب الى الله فى كل يوم مرة. و روى انه قال (ص): الملائكة لا يذنبون و انتم تذنبون.

فشربوها انتم بالاستغفار فان افضل العلم لا اله الا الله و ان افضل الدعاء استغفر الله. ثم تلا رسول الله (ص): فَأَعْلَمُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اسْتَغْفِرُ لِدُنْيِكَ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ، قوله: وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ، هذا اكرام من الله تعالى لهذه الامة حيث امر نبيهم (ص) ان يستغفر لذنوبهم و هو الشفيع المجاب فيهم. كرامتى و فضلى عظيم است که رب العزة این امت را داد که فرمود پیغامبر را تا گناهان ایشان را مغفرت خواهد، و مغفرت خواست وى آنست که از بهر ایشان شفاعت کند و رب العزة شفاعت وى قبول کند.

روی ابو موسى الاشعري قال: قال رسول الله (ص): خیرت بين الشفاعة و بين ان يدخل نصف امتى الجنة فاخترت الشفاعة لانها اعم و اكفى، أ ترونها للمتقين المؤمنين لا و لكنها للمذنبين الخطائين و المتلوثين وَ اللَّهُ يَعْلَمُ مُتَقَلَّبَكُمْ وَ مَثْوَاكُمْ اى تصرفكم فى الدنيا و منزلکم فيها، و قيل مُتَقَلَّبَكُمْ، فى الدنيا وَ مَثْوَاكُمْ، فى الآخرة، و قيل مُتَقَلَّبَكُمْ منتشرکم فى النهار، وَ مَثْوَاكُمْ، اى مستقرکم بالليل و قيل مُتَقَلَّبَكُمْ وَ مَثْوَاكُمْ انقلابکم من اصلاب الآباء الى ارحام الامهات.

ثم منها الى الدنيا ثم منها الى القبر ثم منه الى الجنة او الى النار.

و المعنى انه عالم بجميع احوالکم، فلا يخفى عليه شيء منها، وَ يَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا حرصا منهم على الجهاد، لَوْ لَا نُزِّلَتْ سُورَةٌ تَأْمُرُنَا بِالْجِهَادِ مُؤْمِنَانِ صَحَابِهِ مِنْ سِرِّ اِيْمَانٍ وَ صَدَقَ خُوِيْشٍ وَ اسْتِنْيَاسِ بُوْحَى مِنْزَلٍ، بيوسته آرزوى نزول وحى ميکردند و نیز تقاضای قتال ميکردند، تحمل مشقت را در راه حق و تحصيل ثبوت در آخرت، و لان فى القتال احدى الحسنين: اَمَّا الشَّهَادَةُ وَ الْجَنَّةُ وَ اَمَّا الظَّفَرُ وَ الْغَنِيْمَةُ. و منافقان نزول وحى كراهيت ميداشتند. ميترسيدند که اگر فرمان بقتال آید و قتال برپایش گران بود و صعب یا ميترسيدند که سر ایشان بوحى آشکارا گردد. و ذلك فى قوله: يَحْدُرُ الْمُنافِقُونَ أَنْ تُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ وَ قوله: فَإِذَا أَنْزَلْتُ سُورَةً مُحْكَمَةً، كل ما لم ينسخ من القرآن محكم و قيل محكمة يعنى فيها احكام الغزو و قال قتادة:

کَلَّ سُوْرَةَ، ذَكَرَ فِيهَا الْقِتَالَ، مُحْكَمَةٌ وَ هِيَ اَشَدُّهَا عَلٰى الْمُنَافِقِيْنَ، رَأَيْتَ الَّذِيْنَ فِي قُلُوْبِهِمْ مَّرَضٌ يَعْنِي الْمُنَافِقِيْنَ، يَنْظُرُوْنَ اِلَيْكَ شِزْرًا، نَظَرَ الْمَعْشِيِّ عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ، يَعْنِي كَمَنْ هُوَ فِي غَشِيَانِ الْمَوْتِ كَرَاهِيَةً قَتَالَهُمْ مَعَ الْعَدُوِّ وَ قِيلَ يَشْخَصُوْنَ نَحْوَكَ بِابْصَارِهِمْ نَظْرًا حَدِيْدًا كَمَا يَنْظُرُ الشَّخْصُ بَصْرَهُ عِنْدَ الْمَوْتِ لِكِرَاهَتِهِمُ الْقِتَالَ، فَأَوْلٰى لَهُمْ، كَلِمَةٌ وَعَيْدٌ وَ تَهْدِيْدٌ كَقَوْلِهِ: اَوْلٰى لَكَ فَأَوْلٰى اخَذْتَ مِنَ الْوَلٰى وَ هُوَ الْقُرْبُ اِى وَلِيكَ مَا تَكْرَهُ وَ قَارِبُكَ وَ قِيلَ مَعْنَاهُ اَوْلٰى الْاَشْيَاءِ لَهُمْ اِنْ يَعْقِبُوْا. وَ يَحْتَمَلُ اَنَّ هٰذَا الْكَلَامَ لَيْسَ لِلْوَعِيْدِ وَ الْمَعْنٰى طَاعَةٌ وَ قَوْلٌ مَّعْرُوْفٌ، اَوْلٰى لَهُمْ مِنَ الْجَزَعِ عِنْدَ الْجِهَادِ، اِى لَوْ اطَاعُوْا وَ قَالُوْا قَوْلًا مَّعْرُوْفًا بِالْاِجَابَةِ كَانَ امْتَلًا وَ اِحْسَنًا وَ ذَكَرَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ اَنَّهُ قَالَ: اَوْلٰى، وَعَيْدٌ وَ الْكَلَامُ بِهِ تَامَ ثَمَّ قَالَ: لَهُمْ طَاعَةٌ اِى لِلْمُؤْمِنِيْنَ طَاعَةٌ لِلّٰهِ وَ لِرَسُوْلِهِ وَ قَوْلٌ مَّعْرُوْفٌ وَ اَمَّا وَزْنُ اَوْلٰى فَقَدْ قِيلَ اَنَّهُ اسْمٌ عَلٰى وَزْنِ اَفْعَلٍ جَعَلَ عَلْمًا لِلتَّهْدِيْدِ وَ الْوَعِيْدِ فَلَمْ يَنْصَرَفْ وَ قِيلَ وَزْنُهُ فَعْلَى مِنْ اَلٍ يُوْءِلُ اِى يُوْءِلُ اَمْرًا اِلَى شَرٍّ فَاحْذَرُهُ وَ قِيلَ طَاعَةٌ وَ قَوْلٌ مَّعْرُوْفٌ مَعْنَاهُ يَجِبُ عَلَيْهِمْ وَ يَنْبَغِيْ لَهُمْ طَاعَةٌ وَ قَوْلٌ مَّعْرُوْفٌ وَ قِيلَ هٰذَا كَانَ مِنَ الْمُنَافِقِيْنَ قَبْلَ الْاَمْرِ بِالْجِهَادِ اِى اَمْرًا نَا طَاعَةٌ وَ قَوْلٌ مَّعْرُوْفٌ فَلَمَّا اَمْرُوْا بِهِ اَمْتَنَعُوْا عَنْهُ، فَاِذَا عَزَمَ التَّامِرُ، اِى جَدَّ الْاَمْرُ وَ لَزِمَ فَرَضَ الْقِتَالَ وَ صَارَ الْاَمْرُ مَّعْرُوْفًا، فَلَوْ صَدَقُوا اللّٰهَ، فِى اِظْهَارِ الْاِيْمَانِ وَ الطَّاعَةِ، لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ. وَ قِيلَ: جَوَابُ اِذَا مَحْذُوْفٌ، تَقْدِيْرُهُ فَاِذَا عَزَمَ الْاَمْرَ نَكَلُوْا وَ كَذَبُوْا فِيمَا وَعَدُوْا وَ لَوْ صَدَقُوا لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ.

فَهَلْ عَسَيْتُمْ اِنْ تَوَلَّيْتُمْ، مَعْنَاهُ فَلَعَلَّكُمْ اِنْ اَعْرَضْتُمْ عَنِ الْقُرْآنِ وَ فَارَقْتُمْ اَحْكَامَهُ، اَنْ تُفْسِدُوْا فِى الْاَرْضِ، اِى تَعُوْدُوْا اِلَى مَا كُنْتُمْ عَلَيْهِ فِى الْجَاهِلِيَّةِ فَتَفْسِدُوْا فِى الْاَرْضِ بِالْمَعْصِيَةِ وَ الْبَغْيِ وَ سَفْكَ الدِّمَاءِ وَ تَرْجِعُوْا اِلَى الْفِرْقَةِ بَعْدَ مَا جَمَعَكُمْ اللّٰهُ بِالْاِسْلَامِ، وَ تُقَطِّعُوْا اَرْحَامَكُمْ قَرَأَ يَعْقُوْبُ وَ تَقَطَّعُوا بَفَتْحِ التَّاءِ وَ التَّخْفِيْفِ وَ الْبَاقُوْنَ بِالْتَشْدِيْدِ مِنَ التَّقْطِيْعِ عَلٰى التَّكْثِيْرِ لِاجْلِ الْاِرْحَامِ. مَعْنٰى اَنْسَتْ كَه هِيْجَ بَر اَنْ اِيْدِ، هِيْجَ مِى اَنْدِيْشِيْدِ وَ مِى پَنْدَارِيْدِ كَه اِگَر رُوْزِى اَز دِيْنِ بَر گَرِيْدِيْدِ شَمَا بِحَالِ جَاهِلِيَّتِىْ بَاز شِيْدِ كَه عَصِيَانِ اَرِيْدِ وَ خُوْنِ يَكْدِيْگَر رِيْزِيْدِ وَ دُوْ گَرُوْه شُوِيْدِ وَ خُوِيْشَاوَنْدِيْهَا بَبَرِيْدِ. بَعْضِيْ مَفْسِرَانِ كَفْتَنْد: اِنْ تَوَلَّيْتُمْ مَشْتَقٌ اَز وَلايْتِ اسْتِ يَعْنِي فَهَلْ عَسَيْتُمْ اِنْ تَوَلَّيْتُمْ اَمْرَ النَّاسِ، اَنْ تُفْسِدُوْا فِى الْاَرْضِ، بِالظَّمِّ چَه پَنْدَارِيْدِ وَ دَر سَرِ چَه دَارِيْدِ كَه اِگَر رُوْزِى وَلايْتِ دَارِ وَ جِهَانْدَارِ شِيْدِ وَ پَادشَاهَانِ بِيْدِ كَه دَر زَمِيْنِ تَبَاهِيْ كَنِيْدِ بِظَلْمِ وَ مَعْصِيَّتِ وَ خُوِيْشَاوَنْدِيْهَا بَرِيْدِ وَ دَلِيْلِ بَر اِيْنِ، قِرَاءَةٌ عَلٰى بِنِ اَبِيْ طَالِبِ (ع) اسْتِ: اِنْ تَوَلَّيْتُمْ بَضْمِ تَاءِ وَ وَاوِ وَ كَسْرِ لَامِ يَعْنِي اِنْ اطَعْتُمْ وَ مَلَكْتُمْ، چَه مِيْپَنْدَارِيْدِ دَر خُوِيْشْتَنِ چَه مِيْسْگَالِيْدِ اِگَر رُوْزِى شَمَا رَا سَالَارَانِ پَسَنْدَنْدِ وَ بَر خُوِيْشْتَنِ پَادشَاهَانِ، كَه تَبَاهِيْ كَنِيْدِ دَر زَمِيْنِ وَ خُوِيْشَاوَنْدِيْهَا بَرِيْدِ.

قال بعضهم: المخاطبون في هذه الآية المنافقون و قيل هم قريش و قيل هم الخوارج.

أَوْلٰىكَ الَّذِيْنَ لَعَنَهُمُ اللّٰهُ، اَبْعَدَهُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ، فَأَصَمَّهُمْ، عَنِ الْحَقِّ، وَ اَعْمٰى اَبْصَارَهُمْ، عَنِ الْحَقِّ وَ الْهُدٰى فَلَا يَهْتَدُوْنَ سَبِيْلًا.

أَفَلَا يَتَذَكَّرُوْنَ الْقُرْآنَ، فَيَعْرِفُوْا مَا لَهُمْ وَ عَلَيْهِمْ، اَمْ عَلٰى قُلُوْبِ اَفْئَالِهَا قِيلَ «اَمْ» بِمَعْنٰى بَلِ وَ اَضَافَ الْاِقْفَالَ اِلَى الْقَلْبِ لِاَنَّهَا لَيْسَتْ مِنْ حَدِيْدٍ وَ اِنَّمَا هِيَ طَبْعٌ وَ خْتَمٌ وَ رِيْنٌ اَوْ غَشَاءٌ وَ غِلَافٌ مِمَّا وَصَفَ قُلُوْبَ الْكُفَّارِ بِهِ

فذلك اقفال القلوب و قيل هذا جواب لهم حين قالوا قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ قُلُوبُنَا غُلْفٌ.

إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ، رَجَعُوا كُفَّارًا، مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ قَالَ قَتَادَةُ هُم كُفَّارُ أَهْلِ الْكِتَابِ يَعْنِي الْيَهُودَ كَفَرُوا بِمُحَمَّدٍ (ص) بَعْدَ مَا عَرَفُوا وَ وَجَدُوا نَعْتَهُ فِي كِتَابِهِمْ وَ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ وَ الضَّحَّاكُ وَ السُّدِّيُّ: هُمُ الْمُنَافِقُونَ ارْتَدُّوا بَعْدَ مَا سَمِعُوا الْقُرْآنَ، الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ، التَّسْوِيلَ التَّصْوِيرَ وَ التَّزْيِينَ أَيْ زَيْنَ الشَّيْطَانِ لَهُمُ الْقَبِيحُ وَ أَمَلَى اللَّهُ لَهُمْ، أَيْ أَمَلَهُمْ فِي الْعَمْرِ وَ أَحْرَ عَنْهُمْ الْعَذَابَ وَ قِيلَ الشَّيْطَانُ أَمَلَى لَهُمْ أَيْ طَوَّلَ أَمَلَهُمْ فَاعْتَرَوْا بِهِ. قَرَأَ أَهْلُ الْبَصْرَةِ: أَمَلَى بِضَمِّ الْأَلْفِ وَ كَسْرِ اللَّامِ وَ فَتْحِ الْيَاءِ عَلَى مَا لَمْ يَسْمُ فَاعِلُهُ، وَ قَرَأَ مُجَاهِدٌ: أَمَلَى بِرِسَالِ الْيَاءِ عَلَى وَجْهِ الْخَبَرِ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَنْ نَفْسِهِ أَنَّهُ يَفْعَلُ ذَلِكَ وَ تَرَوَى هَذِهِ الْقِرَاءَةَ عَنْ يَعْقُوبَ هَذَا كَقَوْلِهِ: وَ أَمَلَى لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ ذَلِكَ، أَيْ ذَلِكَ الْأَمَلَاءُ، بِأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا، دُو قَوْلِ لَسْتُ فِي أَيْنَ آيَةٍ يَكِي: قَالُوا جَهودَانِ أَيْ جَهودَانِ كَرِهُوا مُنَافِقَانِ أَيْ يَعْنِي كَهْ جَهودَانِ فَرَا مُنَافِقَانِ كَقَوْلِهِ: سَطَّيْعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ مَا شَمَا رَا فَرَمَانَ بَرِيمَ دَرِ بَعْضِي كَارَهَا يَعْنِي كَهْ نَعْتِ وَ صَفْتِ مُحَمَّدٍ بِبُوشِيمِ وَ أَوْ رَا تَكْذِيبِ كَنِيمِ.

قَوْلِ دِيْغَرِ أَنْسَتِ كَهْ مُنَافِقَانِ فَرَا يَهُودَ كَقَوْلِهِ كَهْ مَا دَرِ عِدَاوَتِ مُحَمَّدٍ وَ بَا زَنْشَسْتَنِ اَزْ جِهَادِ، شَمَا رَا فَرَمَانَ بَرِيمَ وَ شَمَا رَا پِشْتِي دِهِيمِ وَ اَيْنَ سَخْنِ دَرِ سَرِّ بَا يَكْدِيْغَرِ مِيْكَفْتَنْدِ. رَبِّ الْعَالَمِينَ سَرِّ اَيْشَانِ أَشْكَارَا كَرْدِ وَ مُصْطَفَى وَ مُؤْمِنَانَ رَا اَزْ اَنْ خَبَرَ كَرْدِ، وَ اللَّهُ يَعْلَمُ اِسْرَارَهُمْ أَيْ اِسْرَارَ الْيَهُودِ مَعَ الْمُنَافِقِينَ. قَرَأَ أَهْلُ الْكُوفَةِ اِسْرَارَهُمْ بِكَسْرِ الْهَمْزَةِ عَلَى الْمَصْدَرِ وَ الْبَاقُونَ بِفَتْحِهَا عَلَى جَمْعِ السَّرِّ ثُمَّ وَصَفَ عَظِيمَ مَا حَلَّ بِهِمْ عِنْدَ الْمَوْتِ فَقَالَ: فَكَيْفَ إِذَا تَوَقَّعْتَهُمُ الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وَجُوهَهُمْ عِنْدَ الْمَوْتِ وَ اَدْبَارَهُمْ حَالَةَ السُّوقِ اِلَى النَّارِ.

ذَلِكَ أَيْ ذَلِكَ الضَّرْبُ بِسَبَبِ اَبْنِهِمْ اَتَّبَعُوا مَا اَسْحَطَ اللَّهُ، يَعْنِي الْمَعَاصِيَ وَ مَعَاوَنَةَ الْمُشْرِكِينَ. قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ يَعْنِي مَا كَتَمُوا مِنَ التَّوْرَةِ وَ كَفَرُوا بِمُحَمَّدٍ (ص)، وَ كَرِهُوا رِضْوَانَهُ، أَيْ مَا فِيهِ رِضْوَانُ اللَّهِ مِنَ الْإِيمَانِ وَ الطَّاعَةِ وَ نَصْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ، فَأَحْبَبَ أَعْمَالَهُمْ أَيْ اِبْطَلَ حَسَنَاتِهِمْ فِي الْيَهُودِيَّةِ وَ قِيلَ نَزَلَتْ، مِنْ قَوْلِهِ إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا اِلَى هَاهُنَا فِي شَأْنِ الْمُنَافِقِينَ الَّذِينَ رَجَعُوا مِنَ الْمَدِينَةِ اِلَى مَكَّةَ مَرْتَيْنِ.

أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ، شَكٌّ وَ نِفَاقٌ، أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ أَضْغَانَهُمْ، أَيْ لَنْ يَظْهَرَ اِحْقَادُهُمْ وَ عِدَاوَتُهُمْ وَ حَسَدُهُمْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ فَيَبْدِيهَا حَتَّى يَعْرِفُوا نِفَاقَهُمْ وَ فِي بَعْضِ الْأَثَارِ لَا يَمُوتُ ذُو زَيْغٍ فِي الدِّينِ حَتَّى يَفْتَضِحَ. وَ لَوْ تَشَاءُ لَأَرْيَاكُهُمْ فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسَيِّمَاهُمْ، بِعِلْمَتِهِمْ بَانَ نَجْعَلُ فِي وَجُوهِهِمْ عَلَامَةً تَعْرِفُهُمْ بِهَا. قَالَ اَنْسٌ: مَا خَفِيَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ (ص) بَعْدَ نَزُولِ هَذِهِ الْآيَةِ شَيْءٌ مِنَ الْمُنَافِقِينَ، كَانَ يَعْرِفُهُمْ بِسَيِّمَاهُمْ، وَ لَعَرَفْتَهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ فِيهِ قَوْلَانِ: أَحَدُهُمَا فِي صُورَةِ الْقَوْلِ وَ فَحْوَاهُ يَقَالُ فُلَانٌ اَلْحَنُّ حَجَّتَهُ مِنْ فُلَانٍ وَ مِنْهُ الْحَدِيثُ عَنِ النَّبِيِّ (ص) لَعَلَّ بَعْضَكُمْ اِنْ يَكُونُ اَلْحَنُّ بِحَجَّتِهِ مِنْ بَعْضِ

وَ الْفَعْلُ مِنْهُ لَحْنٌ بِكَسْرِ الْحَاءِ يَلْحَنُ لِحْنًا فَهُوَ لِحْنٌ اِذَا فُظِنَ بِالشَّيْءِ وَ الْقَوْلُ الثَّانِي: مَا قَالَ الْكَلْبِيُّ فِي لِحْنِ الْقَوْلِ، فِي كَذِبِهِ وَ هُوَ اِزَالَةُ الْكَلَامِ عَنِ جِهَتِهِ وَ الْفَعْلُ مِنْهُ لِحْنٌ بِفَتْحِ الْحَاءِ يَلْحَنُ لِحْنًا فَهُوَ لِحْنٌ وَ الْمَعْنَى اَنْكَ تَعْرِفُهُمْ فِيمَا يَتَعَرَّضُونَ مِنْ تَهْجِينِ اَمْرِكَ وَ اَمْرِ الْمُسْلِمِينَ وَ اَلِاسْتِهْزَاءِ بِهِمْ فَكَانَ بَعْدَ نَزُولِ هَذِهِ الْآيَةِ لَا يَتَكَلَّمُ مُنَافِقٌ عِنْدَ النَّبِيِّ (ص) اِلَّا عَرَفَهُ بِقَوْلِهِ وَ اِسْتَدَلَّ بِفَحْوَى كَلَامِهِ عَلَى فِسَادِ دَخَلْتَهُ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ اَعْمَالَكُمْ وَ يَرَى



ظاهرها و باطنها و يميّز خيرها عن شرها.

وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ اى لنعاملنكم معامله المختبرون نأمركم بالجهاد و القتال حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَ الصَّابِرِينَ، اى علم الوجود و المعنى حتى يتبين المجاهد و الصابر على دينه من غيره و قيل حتى نعلمهم عيانا كما علمناهم غيبا، فان المجازاة تقع على ما يظهر منهم، وَ نَبَلُّوا أَخْبَارَكُمْ، اى نظرها و نكشفها باباء من يابى القتال و لا يصبر على الجهاد. قرأ ابو بكر عن عاصم «و ليبلونكم حتى يعلم المجاهدين و يبلوا» بالياء فيهن لقوله: وَ اللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ و قرأ الآخرون بالنون فيهن لقوله: وَ لَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكُمْ، و قرأ يعقوب: و نبلو ساكنة الواو ردا على قوله: وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ و الآخرون بالفتح ردا على قوله حتى يعلم: كان الفضيل اذا قرأ هذه الاية بكى. و قال اللهم لا تبلنا فانك ان بلوتنا هتكت استارنا و فضحتنا.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدَّوْا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَ شَاقُّوا الرَّسُولَ، اى عادوه، مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَى، اى ظهر لهم انه الحق و عرفوا الرسول، لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا، انما يضرّون انفسهم، وَ سَيُحِيطُ أَعْمَالُهُمْ، فلا يرون لها ثوابا فى الآخرة.

قال ابن عباس: هم المطعمون يوم بدر و نظيره قوله عز و جل: إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُؤْفُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيَصُدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ.

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ، بتوحيده، وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ، بتصديقه، وَ لَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ، بالشك و النفاق. قال الكلبي: لَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ بِالرِّيَاءِ وَ السَّمْعَةِ وَ قَالَ الْحَسَنُ: لَا تَبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ، بالمعاصى و الكبائر. و قال ابو العالية كان اصحاب رسول الله (ص) يرون انه لا يضر مع الاخلاص بقول لا اله الا الله ذنب كما لا ينفع مع الشرك عمل فخافوا الكبائر بعده ان تحبط الاعمال قال الله تعالى: لَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ، فان الشر يبطل الخير و الخير يبطل الشر و ملاك العمل خواتمه و قيل: معناه لا ترجعوا بعد الايمان كفارا و لا بعد الطاعة عصاة. و قال مقاتل: معناه لا تمنوا على رسول الله بالاسلام، نزلت فى بنى اسد ابن خزيمه كانوا يمتنون على رسول الله اذ اسلموا.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدَّوْا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ مَاتُوا وَ هُمْ كُفَّارٌ فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ نزلت فى اصحاب القليب و حكمها عام و قال مقاتل: نزلت فى رجل سأل النبي (ص) عن والده و قال انه كان محسنا فى كفره فقال (ص) هو فى النار فولى الرجل و هو يبكى فدعاه فقال (ص) والدك و والدى و والد ابراهيم فى النار، فنزلت هذه الاية.

فَلَا تَهْتُوا وَ تَدْعُوا إِلَى السَّلْمِ، يعنى و لا تدعوا، فاكتفى بالاولى من الآخرة اى لا تضعفوا و لا تدعوا الكفار الى الصلح ابتداء، منع الله المسلمين ان يدعوا الكفار الى الصلح و امرهم بحربهم حتى يسلموا، السلم و السلام لغتان و قيل السلام من الاسلام كالنبات من الانبات و العطاء من الاعطاء، وَ أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ، اى انتم الغالبون عليهم. قال الكلبي آخر الامر لكم و ان غلبوكم فى بعض الاوقات و قيل كان رسول الله (ص) اتقى العدو يوم احد فلجاء الى الشعب فنزلت هذه الاية، وَ اللَّهُ مَعَكُمْ، بالعون و النصر، وَ لَنْ يَبْرِكُمْ أَعْمَالَكُمْ اى لن ينقصكم

شیئا من ثواب اعمالکم یقال وتره یتره وترا و ترة اذا نقص حقه و منه سمى الوتر لانها نقصت من الشفع ثم حضّ علی طلب الآخرة. فقال: إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌّ وَ لَهْوٌ اى باطل و غرور یقطعان فی اسرع مدة، وَ اِنْ تُؤْمِنُوا، بالله و رسوله، وَ تَتَّقُوا، الشرك و المعاصی، يُؤْتِكُمْ أُجُورَكُمْ، اى جزاء اعمالکم فی الآخرة، تم الكلام، ثم قال: وَ لَا یَسْئَلُكُمْ أَمْوَالُكُمْ یعنی لا یسئلكم الله و رسوله اموالکم كلها فی الصدقات انما یسئلكم العشر و ربع العشر فطیبوا بها نفسا و الی هذا القول ذهب ابن عیینة، يدل علیه سیاق الایة.

اِنْ یَسْئَلُكُمْ هَا فَيُحْفِكُمْ، اى یجهدکم و یلحف علیکم بمسئلة جمیعها، تَبَخَّلُوا بها فلا تعطوها، وَ یُخْرِجْ أَضْغَانَكُمْ، بغضکم و عداوتکم، اى یبعث ذلك منکم حقدا یظهر و لا یخفی و قیل یصیر سببا للاضغان لان المؤمنین لم یکن فی قلوبهم اضغان. قال قتاده: علم الله عز و جل ان ابن آدم ینقم ممن یرید ماله و نظیر هذه الایة قوله: وَ لَوْ أَنَّا كُنَبْنَا عَلَيْهِمْ أَنْ اقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ... الایة و الاحفاء و الاحاح و الاحاف واحد و هو المبالغة فی المسئلة و قیل معنی قوله: لَا یَسْئَلُكُمْ أَمْوَالُكُمْ اى لا یسئلكم اموالکم لنفسه سبحانه و قیل لا یسئلكم اموالکم انما ذلك ماله و هو المنعم باعطائه كقوله: وَ اَتَوْهُمْ مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ.

قوله: هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تُدْعَوْنَ لِتُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ یعنی اخراج ما فرض الله علیکم، فَمِنْكُمْ مَنْ یَبْخُلُ معناه کیف یأمرکم باخراج جمیع اموالکم و قد دعاکم الی انفاق البعض فی سبیل الله فمنکم من یبخل فلا ینفق و قیل فَمِنْكُمْ مَنْ یَبْخُلُ، بما فرض علیه من الزکاة. وَ مَنْ یَبْخُلُ فَإِنَّمَا یَبْخُلُ عَنْ نَفْسِهِ، عن بمعنی علی اى یبخل علی نفسه بالجزاء و الثواب، و قیل انما یبخل عن نفسه یعنی عن بخل نفسه لان نفسه لو كانت جوادا لم یبخل بالنفقة فی سبیل الله و قیل یبخل عن داعی نفسه لا عن داعی ربه، وَ اللَّهُ الْعَنِي، اى الغنى عن انفاقکم لا حاجة به الی مالکم، وَ أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ، الیه و الی ما عنده من الخیر، وَ اِنْ تَتَوَلَّوْا یَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَیْرَكُمْ الْخَطَابَ لقریش، و البديل الانصار هذا كقوله: فَإِنْ یَكْفُرْ بِهَا هَؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا... الایة و قیل الخطاب للعرب و البديل العجم.

روی ابو هريرة قال: تلا رسول الله (ص) هذه الایة: وَ اِنْ تَتَوَلَّوْا یَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَیْرَكُمْ ثُمَّ لَا یَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ. قالوا یا رسول الله من هؤلاء الذین ان تولینا استبدلوا بنا ثم لا یكونوا امثالنا فضرِبَ یدہ علی منكب سلمان الفارسی و قال هذا و قومه، و لو كان الدين معلقا بالثريا لناله رجال من فارس.

قال الكلبي: شرط الاستبدال بهم بشرط توليهم، ثم لم يتولوا فلم يستبدل بهم. و قیل تهدد ثم مدح، فقال: ثُمَّ لَا یَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ. و عن ابن عمر قال قال رسول الله (ص): لله عز و جل خیرتان من خلقه فی ارضه قریش خیرة الله من العرب و فارس خیرة الله من العجم.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: فَأَعْلَمُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ بدان كه این كلمه توحيد مایه دین است و اسلام را ركن مهین است. حصار امانست و شعار اهل ایمان است و مفتاح جنانست. بیگفتار این كلمه نه اسلامست نه سلامست. بی پذیرفتن این كلمه، نه ایمانست نه امانست. تا بزبان نگویی در دنیا سلامت نیست، تا بدل نپذیری در عقبی کرامت نیست، هر که در حمایت این كلمه بزرگوار آمد در سراپرده امان خدای جبار آمد. مردی که هفتاد

سال در کفر و شرک بوده و در وهده ضلالت و غوایت افتاده و در تعذیب خذلان و هجران مانده، چون روی بقبول دین اسلام آرد و این کلمات بزبان بگوید و بدل بپذیرد آن شرک و کفر وی همه نیست گرداند و در تاوش برق این کلمات در صدر توحید بر بساط امن بنشیند. پس آن کس که بیگانه است و میخواهد که در سرای آشنایی آید، مفتاح وی این کلمات است و آن آشنا که در حظیره اسلامست و خواهد که از کوره صورت درگذرد و بمناهج معانی رسد ابتداء وی گفتار این کلمات است و آن کس که خواهد از حجره رسم و نهاد خود هجرت کند بدرقه راه وی حقایق این کلمات است.

معانی اوراق آدم و صحف شیث و ابراهیم و توریة موسی و انجیل عیسی و زبور داود و فرقان محمد (ص)، آن جمله در ضمن این حروف و کلماتست.

آدم صفی که بدیع قدرت و صنیع فطرت و نسیج ارادت بود، در نخستین منزل وجود در صدر دولت بر تخت بخت نشست و مسجود مقربان گشت. از بهر آنکه ترنم حال پاک وی در طنین انس این کلمات بود. ادریس که از وهده ظلمت خاک، بسرای پاک توانست شد، معتصم وی این کلمات بود. نوح شکور که در سفینه نجات سلامت و کرامت یافت، بعصمت و حشمت این کلمات بود. خلیل که آتش گاه دشمن بر وی بوستان انس و روضه قدس گشت، از روح نسیم و فوح شمیم این کلمات بود. موسی کلیم که از زحمت و ظلمت مجاورت فرعون برست و راه مکالمت و مناجات حق بر وی روشن گشت از تاوش برق این کلمات بود.

مهتر عالم و سید ولد آدم خاتم پیغامبران و مقتدای جهانیان، تا بود در مطاف الطاف این کلمات بود و در نور بهجت این کلمات بود و عزت خطاب این کلمات بود.

تا رب العزة با وی این بفرمود: فَأَعْلَمُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، فرمان آمد که یا محمد کتاب الهی بر است تو، تیغ سیاست بچپ تو، برق کلمه توحید شمع راه تو، محو و اثبات بدولت و صولت تو، دولت با کتاب و صولت با تیغ. کتاب از بهر اثبات و تیغ از بهر محو. یا محمد ما حکم چنان کردیم که هر که بر تو تمرّد نماید و روح خود را بروح این کلمه: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ معطر نکند، بریق شعاع تیغ قهر شرع تو دمار از آشیان صورت وی بر آرد و هر که در حمایت ولایت قبول این کلمه شهادت آید همین تیغ پاسبان حریم وی باشد. اینست که مصطفی (ص) فرمود: «امرت ان اقاتل الناس حتى يقولوا لا اله الا الله فاذا قالوها عصموا مني دماءهم و اموالهم الا بحقها و حسابهم على الله عز و جل»

گفت: مرا فرموده‌اند که در صف جهاد با کفار، قتال همی آرم تا آنکه بگویند: لا اله الا الله محمد رسول الله. چون صیغت این کلمات بر زبان ایشان رفت ارواح و اشباح ایشان و اموال ایشان در حمایت و عصمت این کلمات شد. نتوانیم که بجان ایشان قصد کنیم و نشاید که مال ایشان غصب نمائیم، مگر بحقی واجب و سببی لازم که شرع آن را واجب و لازم کرد و حساب ایشان اندر آن جهان با خداوند بود عز و جل و صحت عقیدت ایشان آنجا ظاهر گردد.

ای جوانمرد، نجات از تیغ ظاهر بتیغ ظاهرست و نجات از عقوبت باطن بعقیدت باطن است. چون بزبان ظاهر گفتی لا اله الا الله، تیغ این سرای از گردنت برخاست و چون بدل پذیرفتی لا اله الا الله، عقوبت آن سرای از تنت برخاست. زبان مؤمن پاسبان دلست. بذکر تسبیح و تهلیل پاسبانی دل کند. هر گه که دل بصفت اخلاص و پیرایه صدق آراسته بود، پاسبان بر جای خود بود. اما دلی که در او اخلاص و صدق نباشد، خراب بود و در خانه خراب پاسبان نشانند محال بود. چون سلطان اخلاص در صمیم دل موحد وطن گرفت. همه راهها بقهر عزّ خود فرو بندد. عبرت بدیده فرستد، تا پرده‌داری کند. حکمت بگوش فرستد تا جاسوسی کند. شهادت بزبان فرستد تا پاسبانی کند. ولایت جوارح سلطان‌وار فرو گیرد. نسیم روح او روح را معطر همی دارد و صولت نعمت او تزویر و سحر شیطان را معطل همی دارد. و الله ولیّ التوفیق.

فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ كَان لَه (ص) علم اليقين فأمر بعين اليقين و كان له عين اليقين فأمر بحق اليقين. مصطفى (ص) را علم اليقين بود، باین خطاب او را از علم اليقين با عين اليقين خواندند و آن گه از عين اليقين او را بحق اليقين بردند، شعر

ما زلت انزل من وداك منزلا      يتحير الالباب عند نزوله

علم اليقين استدلالی است، عين اليقين استدراکی، حق اليقين حقیقی است. علم اليقين مطالعت است، عين اليقين مکاشفت است، حق اليقين مشاهدت است. علم اليقين از سماع بود، عين اليقين از الهام روید، حق اليقين از عیان خیزد. علم اليقين سبب بشناختن است، عين اليقين از سبب بازرستن است، حق اليقين از انتظار و تمییز آزاد گشتن است. کسی که خواهد تا از علم اليقين بعين اليقين رسد او را سه چیز بکار باید: استعمال علم و تعظیم امر و اتباع سنت. چون خواهد که از عين اليقين بحق اليقين رسد، ترك تدبیر باید و لزوم رضا و حرمت در خلوت و خجل از خدمت. پس چون بحق اليقين رسد آنست که پیر طریقت گفت: باران که بدريا رسید بر رسید. در خود بر رسید آن کس که بمولی رسید. اگر کسی گوید ابراهیم خلیل را گفتندی: اسلم جواب داد که: اسلمت.

مصطفی حبیب را گفتند: فاعلم، نگفت که: علمت. جواب آنست که خلیل رونده بود در راه انی ذاهب إلى ربّي، در وادی تفرقت مانده لا جرم جوابش خود بایست داد و حبیب ربوده حق بود در نقطه جمع، نواخته اسری بعبده، حق او را بخود باز نگذاشت از بهر وی جواب داد که آمن الرسول و الايمان هو العلم، و اخبار الحق سبحانه عنه انه آمن و علم، اتم من اخباره بنفسه انی علمت.

قوله: وَ اسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ، ای اذا علمت انك علمت «فاستغفر لذنبك» هذا فان الحق على جلال قدره لا يعلمه غيره يا محمد چون در خود بدانی که ما را دانستی، از این دانش توبه بیار و استغفاری بکن که جلال قدر ما جز جمال عز ما نداند.

و لوجهها من وجهها قمر      و لعینها من عینها کحل  
ترا که داند، ترا تو دانی تو      ترا نداند کس، تو را تو دانی بس

وَ اللَّهُ الْعَنِيُّ وَ أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ وَ اللَّهُ الْغَنِيُّ عَنْ طَاعَتِكُمْ وَ أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ، الی رحمته، الله غنی است، او را بکس نیاز نیست. واحد است، او را شریک و انبار نیست. جبار است، کس را در وصال او رنگ نیست. مالک الملك است، هر چه کند کس را زهره اعتراض و روی جنگ نیست. اگر اعمال صدیقان زمین و طاعات قدیسان آسمان جمع کنند در میزان جلال ذو الجلال پر پشه‌ای نسنجد.

نگر تا باین عمل شوریده خود ننگری و درین عقل مختصر خود بدیده اعجاب نظر نکنی و او را که جویی بفضل او جویی نه بعقل و عمل خود.

وَ لَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْنَا وَ رَحْمَتُهُ مَا زَكِيَ مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا ای جوانمرد عزت صفت اوست و غنی نعت او. علم و فهم و عقل کجا زهره آن دارد که پیش عزت او باز شود. فضل صفت اوست و عزت صفت او و پیش صفت او که باز شود هم صفت او باز شود. هر که در پناه عقل رفت صفت عزت پیش آمد و او را نومید باز گردانید و هر که در پناه فضل او رفت بردابرد او باعلی علیین رسید.

هر که تکیه بر اعمال خویش کرد، او را بخود باز گذاشتند و هر که در فضل و رحمت او آویخت او را بجنات نعیم برگذاشتند و بمقعد صدق رسانیدند عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ.

قال النبی (ص): ما منکم من احد ینجیه عمله، قالوا و لا انت یا رسول الله، قال: و لا انا الا ان یتغمدنی الله برحمته.

## ۴۸-سورة الفتح - مدنية

## ۱ النوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ، بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ، ما برگزارديم ترا حکم و برگشاديم ترا داوری، فَتْحًا مُّبِينًا (۱) بر گشادی بی شبیهت و برگزاری بر خیرت بی تهمت.

لِيَعْرِفَ لَكَ اللّٰهُ، تا اللّٰه بیامرزد ترا، ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ، هر چه گذشت از گناه تو، وَ مَا تَأَخَّرَ، و هر چه با پس ماند، وَ يَتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ، و تمام کند بر تو نیکیوی خویش که کرد، وَ يَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا (۲) و راه مینماید ترا براه راست.

وَ يَنْصُرَكَ اللّٰهُ نَصْرًا عَزِيزًا (۳) و یاری دهد خداوند ترا یاری دادنی بزرگ بنیروی.

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ، اللّٰه آنست که فرو فرستاد آرام در دلهای گرویدگان، لِيَزِدُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ، آن را تا ایمان افزایند با ایمان خویش که دارند، وَ لِلّٰهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ خَدَائِرَ اسْتِ سِپَاهِهَايَ آسْمَانِ وَ زَمِينِ، وَ كَانَ اللّٰهُ عَلِيمًا حَكِيمًا (۴) و اللّٰه دانایی است راست کار.

لِيُدْخِلَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ، تا در آرد گرویدگان را مردان و زنان جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ، در بهشتها که میروند زیر درختان آن جویها، خَالِدِينَ فِيهَا، جاویدان در آن، وَ يُكَفِّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ، و بسترده از ایشان کرده‌های بد ایشان، وَ كَانَ ذَلِكَ عِنْدَ اللّٰهِ قُوْرًا عَظِيمًا (۵) و آن نزدیک اللّٰه پیروزیست بزرگوار.

وَ يُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ وَ الْمُنَافِقَاتِ، و تا عذاب کند دورویان را مردان و زنان، وَ الْمُشْرِكِينَ وَ الْمُشْرِكَاتِ، الظَّالِمِينَ بِاللّٰهِ ظُنَّ السَّوْءِ، آن بد اندیشان در خدای، عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ، بدنیت ایشان و بد افتادن جهان گرد ایشان بادا وَ غَضِبَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ، و خشم گرفت اللّٰه بریشان، وَ لَعَنَهُمْ، و بنفرید ایشان را، وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ، و ایشان را دوزخ ساخت، وَ سَاءَتْ مَصِيْرًا (۶) و بد جایگاهی و شدن گاهی که آنست.

وَ لِلّٰهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ، و خدایراست سپاههای آسمان و زمین، وَ كَانَ اللّٰهُ عَزِيزًا حَكِيمًا (۷) اللّٰه است آن توانای دانا همیشه.

إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ، ما فرستاديم ترا، شَاهِدًا، تا گواه باشی، وَ مُبَشِّرًا، و بشارت رسانی. وَ نَذِيرًا (۸)، و بیم نمایی.

لِيُؤْمِنُوا بِاللّٰهِ وَ رَسُوْلِهِ، تا بگروید شما که مؤمنان اید باللّٰه و فرستاده او، وَ تُعَزَّرُوْهُ، و یاری دهید او را، وَ تُوقِّرُوْهُ، و شکوه دارید او را و بزرگ، وَ تُسَبِّحُوْهُ بُكْرَةً وَ أُصِيْلًا (۹) و اللّٰه را بستانید و پرستید بامداد و شبانگاه.

إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ، ایشان که بیعت میکنند با تو، إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللّٰهَ، بیعت با اللّٰه میکنند، يَدْ اللّٰه فَوْقَ أَيْدِيهِمْ، دست اللّٰه زبر دستهای ایشان، فَمَنْ نَكَثَ، هر که پیمان شکند، فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ، بدنامی و زیان آن بر خویشتن میاورد، وَ مَنْ أَوْفَى، و هر که بویفا باز آید، بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللّٰهَ، بآن پیمان که کرد و عهد که بست

بِاللَّهِ، فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا (۱۰) آری باو دهد الله مزد بزرگوار.

سَيَقُولُ لَكَ الْمُخَلَّفُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ آری میگویند ترا با پس کردگان خدای از این اعراب بادیه‌نشین، شَغَلْنَا أَمْوَالَنَا وَ أَهْلُونَا، ناپرداخته داشت ما را مال ما و کسان ما، فَاسْتَغْفِرُوا لَنَا، آمرزش خواه ما را از خدای، يَفْوَلُونَ بِأَلْسِنَتِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ، بزبانهای خویش چیزی میگویند که در دلهای ایشان نیست، قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ لَكُمْ مِنَ اللَّهِ، گوی از خدای و کار خدای شما را بدست که چیز نیست، إِنْ أَرَادَ بِكُمْ ضَرًّا، اگر بشما گزندى خواهد، أَوْ أَرَادَ بِكُمْ نَفْعًا، یا بشما سودی خواهد، بَلْ كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا (۱۱)، نه که الله بآنچه شما میکنید دانا و آگاه است.

بَلْ ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ يَنْقَلِبَ الرَّسُولُ، آری چنان میپنداشتید که رسول بازنگردد، و با پس نیاید، وَ الْمُؤْمِنُونَ إِلَى أَهْلِيهِمْ أَبَدًا، و مؤمنان هرگز با خانمان خود نیابند، وَ زَيْنَ ذَلِكَ فِي قُلُوبِكُمْ، و آن پنداره در دلهای شما آراسته‌اند، وَ ظَنَنْتُمْ ظَنَّ السَّوْءِ وَ پنداره بد پنداشتید، وَ كُنْتُمْ قَوْمًا بُورًا (۱۲) و شما قومى اید بنیست شده.  
وَ مَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ هر که بنگرود بخدای و رسول او، فَإِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَعِيرًا (۱۳) ما بساختیم ناگرویدگان را آتش.

وَ لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ، الله راست پادشاهی هفت آسمان و هفت زمین، يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ، میگیرد او را که خواهد و آمرزد او را که خواهد، وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (۱۴) و الله آمرزگار است بخشاینده همیشه.

سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ، آری میگویند با پس کردگان خدای، إِذَا انْطَلَقْتُمْ إِلَى مَغَانِمَ أَنْ گه که شما بغنیمتهای خبیر رفتید لِتَأْخُذُواهَا تا آن را در دست آرید، ذَرُونَا نَتَّبِعْكُمْ، گذارید ما را تا با شما بیانیم یُریدُونَ أَنْ يُبَدِّلُوا كَلَامَ اللَّهِ، میخواهند که گفت خدای دیگرگون کنند، قُلْ لَنْ تَتَّبِعُونَا، گوی نه که شما نیابید با ما، كَذَلِكَ قَالَ اللَّهُ مِنْ قَبْلُ، چنین گفته است الله باز فَسَيَقُولُونَ بَلْ تَحْسُدُونَنَا، آری ایشان خواهند گفت که شما می‌حسد آرید بما، بَلْ كَانُوا لَا يَفْقَهُونَ إِلَّا قَلِيلًا (۱۵) که ایشان گروهی اند کم‌دانان.

قُلْ لِلْمُخَلَّفِينَ مِنَ الْأَعْرَابِ، گوی با پس بردگان را از اعراب، سَتُدْعَوْنَ إِلَى قَوْمٍ، شما را با جنگ گروهی خواهند خواند، أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ گروهی با زور سخت، تُفَاتِلُونَهُمْ أَوْ يُسَلِّمُونَ تا با ایشان کشتن کنید تا مسلمان شوند، فَإِنْ تُطِيعُوا، اگر آن روز فرمان برید، يُؤْتِكُمُ اللَّهُ أَجْرًا حَسَنًا، شما را دهد الله مزدی نیکو، وَ إِنْ تَنْكُرُوا وَ اگر آن روز برگردید از طاعت، كَمَا تَوَلَّيْتُمْ مِنْ قَبْلُ، چنان که پیش باز برگشتید يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا (۱۶) عذاب کند الله شما را عذابی دردناک، لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرَجٌ، بر نابینا تنگی نیست، وَ لَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَ لَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ، و نه بر لنگ و نه بر بیمار، وَ مَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ، و هر که فرمان برد الله را و رسول او را، يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ، در آرد او را در بهشتهای زیر درختان آن جویها روان، وَ مَنْ يَتَوَلَّ، و هر که برگردد از فرمان‌برداری، يُعَذِّبْهُ عَذَابًا أَلِيمًا (۱۷) عذاب کند الله او را عذابی دردناک.

## النوبة الثانية

این سوره الفتح باجماع مفسران مدنی است. دو هزار و چهارصد و هشت حرف و پانصد و شصت کلمه و بیست و نه آیت جمله بمدینه فرو آمد آن گه که از حدیبیه بازگشته بودند و رسول خدا گفت: انزلت علیّ اللیلة سوره لهی احبّ الیّ مما طلعت علیه الشمس.

و روایة انس بن مالک قال لما رجعنا من الحديبية و قد حیل بیننا و بین نسکنا فنحن بین الحزن و الکابة انزل الله، اِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا فقال النبی (ص): لقد انزل علیّ آية هی احب الیّ من الدنيا کلها، و در خبر است که هر که این سوره برخواند شب اول از ماه رمضان در نماز تطوّع، رب العالمین تا دیگر سال او را در حفظ و رعایت خویش دارد و از آفات و مکاره نگه دارد و این سوره از آن سورتهاست که در آن ناسخ است و منسوخ نیست و ناسخ در این سوره یک آیت است: لِيَعْرِفَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ نسخ قوله: ما أدري ما يُفَعْلُ بي قوله: اِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا، خلافت میان علماء که این کدام فتح است.

قتاده گفت: فتح مکه است، مجاهد گفت: فتح خیبر است و جمهور مفسران بر آنند که این صلح حدیبیه است. معنی الفتح فتح المنغلق و الصلح مع المشرکین بالحديبية کان متعذرا حتى فتحه الله عز و جل. کاری دشوار بود منغلق پیمان بستن و صلح کردن با مشرکان روز حدیبیه تا رب العزه بفضل خود آن کار فرو بسته برگشاد و آن دشخواری آسان کرد و آن را فتح نام کردند.

مصطفی (ص) را پرسیدند آن روز که: افتح هذا فقال عظیم. گفتند یا رسول الله این فتحی است، گفت فتحی عظیم، آن را عظیم گفت که در آن روز آیت مغفرت آمد از گناهان گذشته و آینده و مؤمنان را وعده نصرت و ظفر دادند و غنائم خیبر در آن پیوست و غلبه روم بر پارس که پیغامبر خدای آن را وعده داده بود در آن درست شد و صدق وی ظاهر گشت و مؤمنان بدان شاد شدند.

قال الزهري: لم يكن في الاسلام فتح اعظم من صلح الحديبية و ذلك انّ المشركين اختلفوا بالمسلمين فسمعوا كلامهم فتمكن الاسلام في قلوبهم و اسلم في ثلث سنين خلق كثير و كثر بهم سواد الاسلام.

روی اسرائیل عن ابی اسحاق عن البراء قال تعدّون انتم الفتح فتح مكة فتحا و نحن نعد الفتح بيعة الرضوان كنا مع النبی (ص) اربع عشرة مائة، و الحديبية بئر فنزحناها فلم نترك فيها قطرة فبلغ ذلك النبی فجلس علی شفیرها، ثم دعا باناء من ماء فتوضأ ثم مضمض و دعا ثم صبه فيها فجاء بالماء حتى عمهم و قيل سمی يوم الحديبية فتحا لانه كان سبب فتح مكة و المعنى دنا فتحه و كان يوم الحديبية في سنة ست من الهجرة. مجمع بن جارية الانصاری روایت کند که روز حدیبیه من حاضر بودم چون آن قصه برفت و آن صلح افتاد و رسول خدا و یاران می بازگشتند مردم را دیدم که بر آن مرکبها می شتافتند و بنزدیک رسول خدا میشدند، یکی آواز داد که این شتافتن مردمان فرا نزدیک رسول چیست؟ جواب دادند که وحی آمده از آسمان میشتابند تا آن را بشنوند و بدانند گفتا چون مردم فراهم آمدند، رسول خدا آغاز کرد و برخواند: اِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا عمر خطاب گفت: یا رسول الله او فتح هو قال نعم و الذى نفسى بيده إنه لفتح قوله: اِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا،



اي قضينا لك قضاء بينا غير مختلف و لا ذا شبهة لكن على خيرة و الفتاح عند العرب هو القاضى و منه قوله عز و جل يمدح نفسه: وَ هُوَ الْفَاتِحُ الْعَلِيمُ، و منه قوله: رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَ المعنى قضينا لك بهذه المهادنة قضاء مبينا.

قال مقاتل: يسرنا لك يسرا مبينا بغير قتال لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ، قيل هذه اللام ليست بلام كى و لكنها لام عدة ليست من الكلام الاول كقوله عز و جل: وَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاءُوا بِمَا عَمِلُوا فهو كلام عدة مستأنف تأويله، فتح لك فتحا و هو يغفر لك ما تقدم من ذنبك و ما تأخر. و قيل اللام لام كى و معناه انا فتحنا لك فتحا مبينا لكى يجتمع لك من المغفرة تمام النعمة فى الفتح. و قيل هو مردود الى قوله: وَ اسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ وَ لِيُدْخِلَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ، قوله: مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ، يعنى فى الجاهلية قبل الرسالة، وَ مَا تَأَخَّرَ مِنْ ذَنْبِكَ الى وقت نزول هذه السورة، و قيل ما تَأَخَّرَ مما يكون و هذا على طريقة من يجوز ارتكاب الصغائر على الانبياء و قال سفيان الثورى: مَا تَقَدَّمَ، ما عملت فى الجاهلية وَ مَا تَأَخَّرَ كُلِّ شَيْءٍ لم تعمله و يذكر مثل ذلك على طريق التأكيد كما يقال اعطى من رآه و من لم يره و ضرب من لقيه و من لم يلقه و قال عطاء الله الخراسانى مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ، يعنى ذنب ابويك آدم و حوا ببركتك وَ مَا تَأَخَّرَ ذُنُوبَ امْتِكَ بدعوتك، وَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ تمام النعمة هاهنا النبوة و ثوابها نظيره فى سورة يوسف كما أتمها على أبويك مِنْ قَبْلُ. و قيل يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ، باعلاء دينك و فتح البلاد على يدك، وَ يَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا اى يثبتك عليه و قيل وَ يَهْدِيكَ، اى يهدى بك.

وَ يَنْصُرَكَ اللَّهُ نَصْرًا عَزِيزًا، ذا عز لا ذل بعده. و قيل عَزِيزًا، اى معزا و قيل ممتنعا على غيرك مثله. هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ، هذه السكينة طمأنينة الايمان فى قلب المؤمن التي بها يحمل القضايا و يقوى بالبلايا و هو قوله عزّ و جل وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ، أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ وَ هو الذى لا يهيجه شيء و لا يردده مانع و هو فى قوله: يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنِّةُ، و الاية نزلت فى ابى بكر الصديق ثم فى مآثر اصحابه. و قيل السَّكِينَةَ الصبر على امر الله و الثقة بوعده الله و التعظيم لامر الله. لِيَزِدَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيْمَانِهِمْ قال ابن عباس: بعث الله نبيه عليه السلام بشهادة ان لا اله الا الله فلما صدقوه زادهم الصلاة ثم الزكاة ثم الصيام ثم الحج ثم الجهاد حتى اكمل دينهم لهم فكلموا امرؤا بشيء فصدقوه، ازدادوا تصديقا الى تصديقهم و يقينا مع يقينهم.

وَ لِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ... الاية. جنود السماوات الملائكة و جنود الارض الانس و الجن و قيل كل ما فى السماوات و الارض بمنزلة الجند له لو شاء لا انتصر به كما ينتصر بالجند و تأويل الاية: لم يكن صدّ المشركين رسول الله (ص) عن قلة جنود الله و لا عن و هن نصره لكن على علم الله عز و جل و اختيار قوله: لِيُدْخِلَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ كان رسول الله (ص) قيل له: قُلْ مَا كُنْتُ بِدَعَاٍ مِنَ الرُّسُلِ وَ مَا أُدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَ لَا بِكُمْ فكان رسول الله و المؤمنون فى علم الغيب شرعا فلما نزلت عليه لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ وَ يُتِمِّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ و قال رسول الله (ص) انزلت على سورة هى احب الى من الدنيا و ما فيها قالوا له هنيئا لك يا

رسول الله بين الله لك امرك فما لنا فنزلت: لِيُدْخِلَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا، هذا في ازاء قوله: وَيُنِمُّ نِعْمَتُهُ عَلَيْكَ، وَيُكَفِّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ هذا بازاء قوله: لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ التَّكْفِيرَ التَّغْفِيرَةَ وَ هو بمعنى المغفرة اى يُكَفِّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ قبل ان يدخلهم الجنة ليدخلوها معرين من الآثام، وَ كَانَ ذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ، اى فى الدار الآخرة و فى حكم الله، فَوَزَّ عَظِيمًا لما نزلت هذه الآيات قال المنافقون من اهل المدينة و المشركون من اهل مكة قد اعلم ما يفعل به و باصحابه فما عسى يفعل بنا فنزلت: وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ وَ الْمُنَافِقَاتِ وَ الْمُشْرِكِينَ وَ الْمُشْرِكَاتِ الطَّائِفِينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءِ ان لن ينصر محمدا و المؤمنين، و قيل ظنهم ان لن ينقلب الرسول و المؤمنون الى اهلهم ابدا و قيل ظنهم ان لله شريكا و ان لن يبعث الله احدا. قوله: عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ، اى يدور عليهم و يعود اليهم ضرر ما دبروا و يقع الفساد و الهلاك بهم، هذا كقوله: وَيَتَرَبَّصُّ بِكُمْ الدَّوَائِرَ، و الدوائر ما يدور بالرجل من حوادث الدهر و نكباته، وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ لَعَنَهُمْ ابعدهم من رحمته، وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ هَيَّاها لهم، وَ سَاءَتْ مَصِيرًا.

وَ لِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ، فيدفع كيد من عادى نبيّه و المؤمنين بما شاء منها. هو الذى جند البعوض على نمرود و الهدهد على بلقيس، وَ كَانَ اللَّهُ عَزِيزًا، فى امره، حَكِيمًا فى فعله. روى انّ عبد الله بن ابي بن سلول قال هب محمدا هزم اليهود و غلبهم فكيف استطاعته بفارس و الروم، فانزل الله تعالى: وَ لِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ اكثر عددا من فارس و الروم، وَ كَانَ اللَّهُ عَزِيزًا، منيعا فى سلطانه، حَكِيمًا، فى تدبيره و صنعه.

إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا، على امتك يوم القيمة شاهدا لهم بعملهم و قيل شاهد الأنبياء بالتبليغ، وَ مُبَشِّرًا، للمؤمنين، وَ نَذِيرًا للكافرين. مُبَشِّرًا، لمن اطاع. نَذِيرًا لمن عصى. ثم رجع الى خطاب المؤمنين فقال: لِيُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ يُعَزِّرُوهُ اى تطيعوه و تنصروه و تقاتلوا معه بالسيف. العزر و التعزير النصر مرة بعد اخرى، وَ تُوقِّرُوهُ اى تعظموه و تفخموه و تدعوه باسم الرسول و باسم النبي و هاهنا وقف تام ثم تبتدء فتقول: وَ تُسَبِّحُوهُ، هذه الهاء واحدة راجعة الى الله سبحانه فى هذه الاية اى تسبحوا الله و تصلوا له بكرةً وَ أَصِيلًا بالغداة و العشى. قرأ ابن كثير و ابو عمرو ليؤمنوا و يعزروه و يوقروه و يسبحوه بالياء فيهن لقوله: فى قلوب المؤمنين. الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ، بالحديبية، إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ لَانهم باعوا انفسهم من الله بالجنة كقوله: اشترى من المؤمنين أنفسهم. روى عن يزيد بن ابي عبيد قال: قلت لسلمة بن الاكوع على اى شيء بايعتم رسول الله يوم الحديبية. قال على الموت. و روى عن معقل بن يسار قال: لقد رأيتنى يوم الشجرة و النبي (ص) يبايع الناس و انا رافع غصنا من اغصانها عن رأسه و نحن اربع عشرة مائة قال لم نبايعه على الموت و لكن بايعناه على ان لا نفر. قال ابو عيسى معنى الحديثين صحيح فبايعه جماعة على الموت اى لا بانزال نقاتل بين يديك ما لم نقتل، و بايعه آخرون و قالوا لا نفر فقال لهم النبي (ص) انتم اليوم خير اهل الارض.

قوله: يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ، قال ابن عباس: يَدُ اللَّهِ بِالْوَفَاءِ لما وعدهم من الخير، فَوْقَ أَيْدِيهِمْ، بالوفاء. و قال السدى: كانوا يأخذون بيد رسول الله (ص) و يبايعونه و يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ، عند المبايعه. و قيل عقد

اللَّهُ فِي هَذِهِ الْبَيْعَةِ فَوْقَ عَقْدِهِمْ، فَمَنْ نَكَثَ، أَيْ نَقَضَ وَ لَمْ يَفِ بِهِ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ، أَيْ عَلَيْهَا وَ بَالِ ذَلِكَ، وَ مَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ، أَتَى بِهِ وَافِيًا غَيْرَ مُنْتَقِضٍ «فَسُنُوْتِيهِ»، وَ قَرَأَ أَهْلَ الْعِرَاقِ فَسَيُّوْتِيهِ بِالْيَأْسِ، أَجْرًا عَظِيمًا جَزِيلًا وَ هُوَ الْجَنَّةُ وَ نَعِيمُهَا.

سَيُّوْلُ لَكَ الْمُخَلَّفُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ، ابْنِ عَبَّاسٍ كَفَتْ آيَةُ فِي شَأْنِ قَوْمِي مُنَافِقَانِ فَرُّوْا أَمَدًا مِنْ قَبَائِلِ عَرَبٍ: جَهِينَةَ وَ مَزِينَةَ وَ نَخَعَ وَ غَفَارًا، قَوْمِي فِي مَدِينَةِ مَسْكَنِ دَاشْتَنْدِ وَ قَوْمِي فِي نَوَاحِي مَدِينَةِ. رَسُولُ خَدَا (ص) شَشْ سَالٍ مِنْ هِجْرَتِ كَازَشْتَهْ أَوْ رَا آرْزَوِي عَمْرَةَ خَاسْتِ وَ طَوَافِ كَعْبَهْ وَ زِيَارَتِ خَانَهْ، كَسِ فَرَسْتَادِ بَايِنِ قَبَائِلِ عَرَبِ وَ اَيْشَانِ رَا بَخْوَانْدِ تَا چُونِ رَوْنْدِ جَمْعِي بَسِيَارِ بَاشَنْدِ نَبَايْدِ كِهْ قَرِيْشِ اَيْشَانِ رَا اَزْ خَانَهْ مَنَعِ كَنْنَدِ وَ پِيْشِ اَيْشَانِ بَحْرَبِ بَازِ آيِنْدِ، اَزْ اَيْنِ جِهَتِ اَيْشَانِ رَا مِيْخْوَانْدِ وَ جَمْعِ مِيْكَرْدِ.

قَوْمِي كِهْ مَخْلَصَانِ بُوْدَنْدِ وَ اَهْلِ بَصِيْرَتِ اِجَابَتِ كَرْدَنْدِ وَ بِيَامَدَنْدِ وَ قَوْمِي كِهْ مَنَافِقَانِ بُوْدَنْدِ بَازِ نَشَسْتَنْدِ وَ تَخَلَّفُ كَرْدَنْدِ وَ عَذْرُ دَرُوْغِ اُوْرْدَنْدِ كِهْ: شَعَلْنَا اَمْوَالَنَا وَ اَهْلُوْنَا رَبِّ الْعَالَمِيْنَ اَيْشَانِ رَا مَخْلَفِ خَوَانْدِ، يَعْني كِهْ اَيْشَانِ بَا پَسِ كَرْدَهَانْدِ اَزْ صَحْبَتِ رَسُولِ، هَمَانَسْتِ كِهْ جَايِ دِيْگَرِ فَرْمُوْدِ: كَرَهَ اللّٰهُ اَنْبِعَاتِهِمْ فَتَبَطُّهُمْ وَ قِيْلَ اَفْعُدُوْا، وَ قَالَ تَعَالٰى: رَضِيْبُمْ بِالْفُعُوْدِ اَوَّلَ مَرَّةٍ فَاَفْعُدُوْا، كَفْتَنْدِ مَا رَا اَهْلِ وَ عِيَالَسْتِ وَ جَزْ مَا اَيْشَانِ رَا قِيْمِ نِيْسْتِ وَ خَرْمَا بَنَانِ دَارِيْمِ دَرِيْنِ نَخْلَسْتَانِ وَ اَنِّ رَا تِيْمَارِ بَرِ نِيْسْتِ، اَكْتُونِ مَا رَا اَمْرَزَشِ خَوَاهِ اَزْ خَدَايِ بَايِنِ تَخَلْفِ كِهْ اَزْ مَا اَمْدِ. وَ كَانِ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) اِذَا قَبِلَ عَذْرَ اِنْسَانٍ اسْتَغْفَرَ لَهْ وَ اَيْنِ سَخْنِ اَنِّ كِهْ كَفْتَنْدِ كِهْ رَسُولِ بَازِ اَمْدِ اَزْ حَدِيْبِيَهْ وَ اَيْشَانِ رَا عَنَابِ كَرْدِ بَانَ تَخَلْفِ كِهْ كَرْدَنْدِ. رَبِّ الْعَالَمِيْنَ اَيْشَانِ رَا دَرِ اَنچه كَفْتَنْدِ دَرُوْغِ زَنِ كَرْدِ كَفْتِ يَفُوْلُوْنَ بِاَلْسِنَتِهِمْ مَا لَيْسَ فِيْ قُلُوْبِهِمْ مِنْ اَمْرِ الْاِسْتِغْفَارِ فَانْهَمِ لَا يَبِيَالُوْنَ اسْتَغْفَرَ لَهْمِ النَّبِيِّ اَوْ لَا يَسْتَغْفِرُ لَهْمِ. اَنچه بَزْبَانِ مِيْگُوِيْنْدِ كِهْ اَزْ بَهْرِ مَا اَمْرَزَشِ خَوَاهِ دَرِ دَلْشَانِ نِيْسْتِ كِهْ اَيْشَانِ دَرِ بَنْدِ اَنِّ نَهَانْدِ كِهْ رَسُولِ اَزْ بَهْرِ اَيْشَانِ اَمْرَزَشِ خَوَاهِ يَا نَخَوَاهِ.

وَ كَفْتَهَانْدِ مَعْنِيْ اَنَسْتِ كِهْ دَرِ دَلْشَانِ جَزْ زَانَسْتِ كِهْ بَزْبَانِ گُوِيْنْدِ زِيْرَا كِهْ عَذْرُ اَيْشَانِ نَهْ شَغْلِ اَهْلِ وَ عِيَالَسْتِ بَلَكِهْ خَبْتِ نِيْتِ اَيْشَانَسْتِ وَ نَفَاقِ كِهْ دَرِ دَلِ دَارَنْدِ، قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ لَكُمْ مِنَ اللّٰهِ شَيْئًا اِنْ اَرَادَ بِكُمْ ضَرًّا اَوْ اَرَادَ بِكُمْ نَفْعًا قَرَأْ حَمْزَةَ وَ الْكَسَائِيْ ضَرًّا بِضَمِّ الضَّادِ وَ الْاٰخَرُوْنَ بِفَتْحِهَا.

اَيْشَانِ ظَنِّ بَرْدَنْدِ كِهْ اَنِّ تَخَلْفِ كِهْ نَمُوْدَنْدِ وَ قَتِ رَا سَبَبِ نَفْعِ اَيْشَانَسْتِ دَرِ نَفْسِ وَ مَالِ وَ سَبَبِ دَفْعِ مُضْرَتِ اَزْ اَيْشَانِ. رَبِّ الْعَالَمِيْنَ خَبْرِ دَادِ كِهْ اَكْرَ اَزْ اَنِّ نَفْعِ وَ ضَرِّ چِيْزِيْ دَرِ رَاهِ شَمَاسْتِ وَ بَتَقْدِيْرِ وَ اِرَادَتِ مَاسْتِ هِيْچِ كَسِ نَتَوَانْدِ كِهْ اَنِّ دَفْعِ كَنْدِ.

اَنِّ كِهْ فَرْمُوْدِ: بَلْ كَانَ اللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ خَبِيْرًا نَهْ چِنَانَسْتِ كِهْ شَمَا مِيْ گُوِيْدِ وَ عَذْرُ كَرِّ مِيَارِيْدِ كِهْ اللّٰهُ تَعَالٰى خُوْدِ دَانَسْتِ وَ اَكَاهِ اَزْ عَمَلِ شَمَا وَ نِيْتِ شَمَا.

بَلْ ظَنَنْتُمْ اَنْ لَنْ يَنْقَلِبَ الرَّسُوْلُ وَ الْمُؤْمِنُوْنَ اِلَى اَهْلِيْهِمْ اَبَدًا، اَيْ ظَنَنْتُمْ اَنْ الْعَدُوْ يَسْتَأْصِلُهُمْ فَلَا يَرْجِعُوْنَ، وَ زِيْنِ ذَلِكَ فِيْ قُلُوْبِكُمْ، اَيْ زِيْنِ الشَّيْطَانِ ذَلِكَ فِيْ قُلُوْبِكُمْ، وَ ظَنَنْتُمْ ظَنَّ السَّوْءِ، مِنْ عَلُوِّ الْكُفْرِ وَ اَنْتِشَارِ الْفَسَادِ وَ ذَلِكَ اَنْهَمُ قَالُوْا اِنْ مُحَمَّدًا وَ اصْحَابَهْ اَكَلَةَ رَاسِ فَلَا يَرْجِعُوْنَ فَايِنِ تَذَهِيْبُوْنَ، اَنْتَظَرُوْا مَا يَكُوْنُ مِنْ اَمْرِهِمْ، وَ كُنْتُمْ

قَوْمًا بُورًا هَالِكِينَ فَاسِدِينَ لَا تَصْلِحُونَ خَيْر. يقال للواحد و الجمع و الذكر و الانثى بور. بار الشيء، هلك و فسد و بارت الارض، لم تثمر و لم تنبت. میگوید بازماندن شما از حدیبیه نه آن را بود که گفتید بل که شما پنداشتید که مشرکان قریش رسول را و مؤمنان را از خان و مان و دیار خویش مستأصل خواهند کرد، یا بکشند ایشان را یا بگریزند و در عالم پراکنده شوند، و این ظن بد که بایشان بردید نموده شیطانست که بر شما آراست و در دل شما افکند. و گفته‌اند ظن بد ایشان آن بود که با یکدیگر میگفتند که هیچ مروید با ایشان و خویشان را عشوہ مدهید و مپندارید که از ایشان یکی باز خواهد گشت که اهل مکه ایشان را هلاک کنند و نیست آرند.

رب العالمین فرمود: وَ كُنْتُمْ قَوْمًا بُورًا. شما اید که هلاک کنند شما را و نیست آرند، وَ مَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ فَإِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَعِيرًا نارا مسعوره ملهبة. وَ لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ يَعْرِضُ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَ كَانَ اللَّهُ عَفُورًا رَحِيمًا.

سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ، عن الحدیبیة، إِذَا انْطَلَقْتُمْ، ایها المؤمنون، إِلَى مَغَانِمٍ، خَیْرٍ، لِتَأْخُذُوهَا دَرُونَا نَتَّبِعْكُمْ، الی خَیْرٍ نَشْهَدُ مَعَكُمْ قِتَالَ أَهْلِهَا وَ ذَلِكَ أَنَّهُمْ لَمَّا انْصَرَفُوا مِنَ الْحَدِیْبِیَّةِ وَ عَدَّاهُمُ اللَّهُ فَتَحَ خَیْبَرَ وَ جَعَلَ غَنَائِمَهَا لِمَنْ شَهِدَ الْحَدِیْبِیَّةَ خَاصَّةً عَوْضًا مِنْ غَنَائِمِ أَهْلِ مَكَّةَ إِذْ انْصَرَفُوا مِنْهُمْ عَلَى صَلَاحٍ وَ لَمْ یَصِیْبُوا شَیْئًا مِنْهُمْ، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: یُرِیدُونَ أَنْ یُبَدِّلُوا کَلَامَ اللَّهِ، قَرَأَ حَمْزَةً وَ الْکَسَائِی: کَلِمَ اللَّهِ بِغَیْرِ الْفِ جَمْعَ کَلِمَةٍ مَعْنَاهُ یُرِیدُونَ أَنْ یَغَیِّرُوا وَ عَدَّ اللَّهُ تَعَالَى لِأَهْلِ الْحَدِیْبِیَّةِ بَغْنِیْمَةَ خَیْبَرَ خَاصَّةً، قُلْ لَنْ نَتَّبِعُونَ، تَأْوِيلُهُ: لَنْ تَسْتَطِیعُوا أَنْ تَتَّبِعُونَا، کَذَلِكَ قَالَ اللَّهُ مِنْ قَبْلُ، اِی مِنْ قَبْلِ مَرَجْعِنَا إِلَيْكُمْ أَنْ غَنِیْمَةُ خَیْبَرَ لِمَنْ شَهِدَ الْحَدِیْبِیَّةَ لَیْسَ لِغَیْرِهِمْ فِیْهَا نَصِیْبٌ، فَسَیَقُولُونَ بَلْ تَحْسُدُونَنَا، اِی لَمْ یَأْمُرْ كَمُ اللَّهُ بِهِ بَلْ تَحْسُدُونَنَا أَنْ نَشَارِكُمْ فِی الْغَنِیْمَةِ، بَلْ كَانُوا لَا یَفْقَهُونَ إِلَّا قَلِیْلًا، اِی لَا یَعْلَمُونَ عَنِ اللَّهِ مَا لَهُمْ وَ عَلَيْهِمْ مِنَ الدِّینِ إِلَّا قَلِیْلًا مِنْهُمْ وَ هُوَ مِنْ صَدَقَ اللَّهُ وَ الرَّسُولُ وَ قِيلَ لَا یَفْقَهُونَ مِنْ كَلَامِ اللَّهِ إِلَّا شَیْئًا قَلِیْلًا.

بیان این قصه آنست که: رسول خدا در ماه ذی الحجه از حدیبیه بازگشت و در مدینه همی بود تا ماه محرم درآمد قصد خبیر کرد و جمله یاران مهاجر و انصار که در حدیبیه با وی بودند با وی بخبیر رفتند، چون دیده ایشان بر حصار خبیر افتاد، رسول خدا گفت خربت خبیر، انا اذا نزلنا بساحة قوم، فساء صباح المُنْذِرِينَ بسمع منافقان رسید که در خبیر غنائم فراوان است و رسول خدا بفرمان و وحی الله آن جمله قسمت میکند بر ایشان که در حدیبیه با وی بودند، بعوض آنکه از آنجا بصلح بازگشتند و هیچ غنیمت نیافتند و دیگران را با ایشان در آن مشارکت نیست.

منافقان چون این بشنیدند گفتند: دَرُونَا نَتَّبِعْكُمْ، گذارید ما را تا با شما بیاییم بقتال خبیر و مقصود ایشان نصیب غنیمت بود، رب العالمین فرمود: یُرِیدُونَ أَنْ یُبَدِّلُوا کَلَامَ اللَّهِ، کلام اینجا فرمان الله است که جز اهل حدیبیه به خبیر نروند و غنیمت خبیر جز بایشان ندهند، منافقان خواستند که این حکم را تغییر کنند، رب العالمین فرمود: یا محمد قُلْ لَنْ نَتَّبِعُونَ اِیْشَانَ رَا کَوِی شَمَا نَتَوَانِیدُ کَه کَلَامِ خَدَائِ رَا وَ وَعَدَهُ خَدَائِ رَا

دیگرگون کنید و این حکم بگردانید، منافقان گفتند: بَلْ تَحْسُدُونَا فرمان خدای نه چنین است که شما این بحسد می‌گویید تا غنیمت همه شما را باشد و ما را در آن نصیب نبود و خیبر ناحیتی بود در آن حصارهای بسیار و مال و غنیمت فراوان، مسلمانان از آن حصارها یکان یکان می‌ستدند و مال همی برداشتند و صفیه دختر حیی اخطب و دو دختر وی را اسیر گرفتند و در بعضی آن حصارها بلال مؤذن ایشان را نزدیک رسول آورد، در راهی که کشتگان خود را دیدند افتاده، یکی از ایشان فریاد برآورد و بر روی تپانچه زد و بر سر خاک همی کرد. رسول خدا بلال را گفت، ای بی‌حاصل، رحمت نکردی برین ضعیفان که ایشان را بدین راه آوردی که قرابت خویش را کشته دیدند و تقدیر الله چنان بود که آن صفیه دختر حیی اخطب جفت رسول خدای گشت و روزی ببر روی وی نشان زخم دید، پرسید از وی که این چیست؟ صفیه گفت وقتی بخواب دیدم که ماه آسمان در کنار من افتاد، این خواب با شوی خویش کنانه بن الربیع بگفتم کنانه گفت: ترا همی باید که ملك حجاز پادشاه عرب و عجم محمد شوی تو باشد و بر روی من تپانچه زد، این نشان از آنست.

پس رسول قصد حصار سعد معاذ کرد حصار عظیم که در همه عرب حصارى از آن حصین‌تر نبود، مردمان از آن حصارهای دیگر آنجا میشدند و مال فراوان آنجا همی بردند و مبارزان و جنگیان آنجا بسیار بودند، هر ده شبانه روز رسول بر در آن حصار بنشست، روزی جهودی از حصار بیرون آمد و مبارزت خواست، رسول خدا محمد بن مسلمه پیش وی فرستاد بجنگ و گفت: اللهم انصره. ایشان روی بهم آوردند، درختی بود میان ایشان، هر یکی از ایشان بآن درخت پناه همی برد، آن جهود حمله آورد، محمد بن مسلمه آن زخم وی بدرخت رد کرد، آن گه با جهود گشت و برو ضربتی زد که يك نیمه سرش با روی بدو نیم کرد، پس برادر آن جهود بیرون آمد و مبارزت خواست، زبیر عوام پیش وی باز شد. مادر وی صفیه گفت یا رسول الله پسر من را بکشد رسول گفت نه که پسر او را کشد، زبیر ضربتی زد که کتف وی با يك نیمه پهلو بیرون انداخت، پس رسول علم ببو بکر داد، آن روز و جهد کرد و حصار گشاده نیامد، دیگر روز بعمر داد هم گشاده نیامد رسول گفت: و الله لاعطین الراية غدا رجلا يحبه الله و رسوله.

پس دیگر روز علی را بخواند و علم بوی داد، علی رفت و علم بر در حصار خیبر بزد، جهودی بر بام حصار آمد گفت: من انت؟ تو کیستی؟ گفت: من علی‌ام. جهود گفت عالی شد این کار بحق موسی و توریة، پس علی بتأیید الهی و قوت ربانی در حصار بدست گرفت و از بوم حصار بر کند و بینداخت چنان که زلزله در حصار خیبر افتاد، بو رافع گوید مولی رسول که: با من هفت تن دیگر از مبارزان عرب بودند خواستیم که در از يك جانب بدیگر جانب گردانیم نتوانستیم، گویند که حلقه آن چهارصد من بود و بعد از آن علی رفت تا آن حلقه برگردد و نتوانست از آن که آن گه که می‌پرکند جبرئیل با وی بود بمعاونت، پس علی گفت: ما قلعتها بقوة جسمانية انما قلعتها بقوة ربانية، پس آن اموال و غنائم که از حصارهای خیبر یافتند باهل حدیبیه قسمت کردند.

قال الزهري: ان غنائم خيبر كانت بين اهل الحديبية من حضر منهم خيبر و من غاب فُلْ لِلْمُخَافِينَ مَن

الأعراب هم المخلفون عن الحديبية، سُدْعَوْنَ، یعنی يدعوكم النبی (ص) إلى قوم یعنی الى قتال قوم أولي بأس شديد هم هوازن و غطفان و قيل هم الروم غزاهم رسول الله (ص) في تبوك و قيل يدعوهم ابو بكر الى بنى حنيفة مع مسيلمة الكذاب و قيل يدعوهم عمر الى فارس و قيل المخلفون عن تبوك و كانوا ثلاثة اصناف: صنف كفروا و نزل فيهم: سَنَعِدُّهُمْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ يَرُدُّونَ إِلَى عَذَابٍ عَظِيمٍ و صنف اسلموا و هم الذين اعترفوا بذنوبهم و صنف هم آخَرُونَ مُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ و هم المعنيون بهذه الاية: تُقَاتِلُونَهُمْ أَوْ يُسَلِّمُونَ، یعنی او هم يسلمون و قيل معناه الى ان يسلموا فلما حذف ان رفع الفعل، فَإِنْ تُطِيعُوا يُؤْتِكُمُ اللَّهُ أَجْرًا حَسَنًا فِي الدُّنْيَا الْغَنِيمَةَ و في الآخرة الجنة و قيل الغنيمة فحسب في قول من حمل هم على المنافقين و جعل الداعي غير النبی (ص) لانهم اذا اظهروا الايمان لزم الخفاء و المؤمنین اجرانهم مجرى المخلصين، وَ إِنْ تَنَوَّلُوا كَمَا تَوَلَّيْتُمْ مِنْ قَبْلُ عَنْ غَزْوَةِ الْحَدِيبَةِ، يُعَذِّبُكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا فِي الْآخِرَةِ. فلما نزلت هذه الاية قال اهل الزمانه و كيف بنا يا رسول الله فانزل الله تعالى: لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرَجٌ، اى ليس عليه اثم في التخلف عن الجهاد لانه كالطائر المقصوص الجناح لا يمتنع على من قصده، وَ لَا عَلَى الْأَعْرَجِ، من العلة اللازمة احدى الرجلين او كليهما، حَرَجٌ وَ لَا عَلَى الْمَرِيضِ الَّذِي لَا قُوَّةَ بِهِ، حَرَجٌ.

و تم الكلام ثم قال: وَ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ، فيما يأمره و ينهاه، يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَ مَنْ يَتَوَلَّ، اى يعرض عن الطاعة، يُعَذِّبْهُ عَذَابًا أَلِيمًا و قرأ اهل المدينة و الشام ندخله و نعدبه بالنون فيهما و قرأ الآخرون بالياء لقوله: وَ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ.

### النوبة الثالثة

بدانکه صعبتترین احوال بندگان چهار حالت است: یکی سكرات مرگ و جان كندن. دیگر در چهار دیوار لحد جواب منکر و نکیر بصواب دادن. سدیگر برستاخیز از خاک حسرت برخاستن. چهارم بر سر دوزخ پل صراط باز گذاشتن.

بنده مؤمن در حال نزع بگوید بسم الله، سكرات مرگ برو آسان شود.

در ظلمت لحد بگوید، خاک برو روضه رضوان شود. در قیامت و رستاخیز بگوید، رویش چون ماه دو هفته تابان شود. قدم بر پل صراط نهد بگوید: بسم الله، آتش دوزخ از وی گریزان شود: قال النبی (ص): ان فی الجنة جبلا اسمه جبل السرور و فيه مدينة اسمها مدينة الرحمة و فيها قصر اسمه قصر السلامة و فيه بيت اسمه بيت الجلال خلق الله تعالى لهذا البيت مائة الف باب من الدر و الياقوت ما بين كل باب مسيرة خمس مائة عام لا يفتح بابها الا بقول بسم الله الرحمن الرحيم.

مہتر عالم و سید ولد آدم (ص) فرمود: جبار قدیم صانع حکیم جل جلاله و عظم شأنه در جنات عدن کوهی آفریده در نهایت لطافت و غایت ظرافت نام آن کوه جبل السرور است یعنی کوه شادی که هر که گام برو نهد بر سریر سرور نشیند، همه شادی و طرب بیند در آن کوه.

شارستانی است بنهایت جمال و غایت کمال، نام آن شارستان مدينة الرحمة، هر که بوی رسید از زحمت

رست و برحمت پیوست و اندر آن شارستان کوشکی است آراسته و پیراسته، نام وی قصر السلامة است، هر که در آن کوشک شد، آفتاب سلامت برو تافت و بمنزل امن و کرامت شتافت و اندر آن کوشک خانه ایست، رب العزة آن را بیت الجلال نام نهاده، بدایع قدرت و صنایع فطرت در شکل وی بنموده، صد هزار در از درّ و یاقوت بر وی نهاده، از دری تا دری پانصد ساله راه و آن درها را بند کرده و گفتار بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ کلید آن درها ساخته، چون بنده مؤمن این نام باخلاص و صدق بر زبان براند، درها گشاده شود و از حضرت عزت ندا آید که ملک این خانه و ولایت این شارستان بتو سپردیم و عزا بدی و جلال سرمدی شعار روزگار تو کردیم، ای جوانمرد چون این نام ترا در پذیرفت از عالم میندیش و از افلاس باک مدار.

او که مهتر عالم بود و سید ولد آدم (ص)، چون عز درویشی در بازار افلاس بدید، جامه درویشی در پوشید و از روی تواضع بر درگاه عزت، نیاز خود عرضه کرد: احینی مسکینا و امتنی مسکینا و احشرنی فی زمرة المساکین، تا لا جرم از حضرت عزت او را خطاب آمد که، اکنون خویشتن را بچشم حقارت مینگری و نام خود را مسکین می نهی، ما بنام تو و جمال و کمال تو آسمان و زمین بیاراستیم و در خزائن غیب بر تو گشادیم که: **إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا** چند سوره است در قرآن که مفتوح آن، انا است: **إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ، إِنَّا أَرْسَلْنَا، إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ.**

آن مهجور در گاه عزازیل گفت: انا خیر. دمار از او برآوردیم و هفتصد هزار ساله طاعت و خدمت او بباد بی نیازی بر دادیم و داغ خذلان و هجران بر جگر او نهادیم. فرعون بی عون گفت: أليس لي ملك مصر؟ او را از نعمت و ملکت و شوکت فرد کردیم و بآب بکشتیم. قارون گفت: **عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي، بَتِيغٌ قَهْرٌ سَرِشٌ** برگرفتیم و نگونسار بزمین فرو بردیم.

فرشتگان گفتند: **وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ هَٰزاران** از ایشان بآتش جلال بسوختیم تا جهانیان بدانند که جز ما کس را نرسد که گوید که من، یا ما. زیرا که خداوند مائیم خداوندی را سزا و بخدا کاری دانا، در ذات یکتا، و در صفات بی همتا. با عزت و با کبریا، با عظمت و بابها. **الكبرياء ردائي و العظمة ازارى فمن نازعنى واحدا منهما ادخلته النار.**

قوله: **لِيُغْفِرَ لَكَ اللّٰهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ،** یا محمد ما بحرمت و حشمت تو گناه آدم و حوا آمرزیدیم. بدعوت و شفاعت تو گناهان امت آمرزیدیم، عاصیان امت در پناه تواند، همه عالم طفیل جاه تواند. آفتاب دولت تو بر انبیا تافت، تا هر کس از شعاع تو بهر یافت. تکریم آدم بجاه تو بود، رفعت ادريس بسبب تو بود، شرف نوح بطفیل تو بود، خلت خلیل بنسب تو بود، عز موسی بشوق تو بود، عیش عیسی در عشق تو بود.

فرمان آمد که ای ساکنان عالم قدس و ای مسبحان درگاه جبروت همه داغ مهر این مهتر بر دل نهید، آتش شوق او در جان زنید و در راه انتظار او بنشینید تا آخر دور که ما او را بفیض جود در وجود آریم و سراپرده نبوت او از قاف تا قاف باز کنیم و بر تخت بخت در صدر رسالت بنشانیم تا هر که برو برگذرد، خلعتی و کرامتی یابد و بهر که نظر کند رفعتی و عزتی ببیند. مردی که با وی در سفر غار بود صدیق اکبر

شود. مردی که از بهر وی تیغی بر کشد فاروق انور شود. مردی که لشکر او را جهازی سازد، ذو النورین از هر شود. مردی که علم او بردارد و در پیش او تیغ زند، عالم او را مسخر شود، حبشی که او را مؤذنی کند از دهر مخیر شود. رومی که بدرگاه او آید، در عالم مشهر شود. سنگی که برو پای نهد، در و گوهر شود.

خاکی که برو گذرد مشک و عنبر شود. هر که بوی ایمان آرد، نیک اختر شود.

هر که دوست او بود از عیب مطهر شود. هر که از امت او بود گنااهش مکفر شود، دلش منور و جانش معطر شود، و از رحمت نصیب او موفر شود، شربت او از حوض کوثر شود، جای او بهشت معبر شود، خلعت او دیدار خدای اکبر شود.

قوله: هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ سَكِينَةَ آرَامِي است که حق جل جلاله فرو فرستد بر دل دوستان خویش، آزادی آن دلها را و آن در دو چیز است: در خدمت و در یقین. اما سکینه در خدمت سه چیز کرد: کار بر سنت کرد تا باندک توانگر گشت و بر اصل اعتماد کرد تا از وسوس آزاد گشت و خلق در آن فراموش کرد تا از ریا آزاد گشت. و سکینه در یقین در دل سه چیز کرد: بقسمت قسام رضا داد تا از احتیال بیاسود و ضرر و نفع از يك جا دید تا از حذر فارغ گشت و وکیل بیسندید تا از علائق رها شد. نشان این سکینه که در دل فرو آید آنست که مرد بخشاینده و بخشنده گردد، بخشایشی که همه دنیا بکافری بخشد و منت نهد، بخششی که همه نعیم عقبی بمؤمنی بخشد و گر بپذیرد منت دارد. اینست سنت جوانمردان و سیرت ایشان. در خبر است که خالد ولید از سفری باز آمد از جانب روم و جماعتی از ایشان اسیر آورده، رسول خدا اسلام بر ایشان عرضه کرد، قبول نکردند. بفرمود تا چند کس را از ایشان بکشند، بآخر جوانی آوردند تا او را بکشند، خالد بن ولید گوید: تیغ بر کشیدم تا زخم. رسول گفت (ص) این یکی را مزن. یا خالد گفتم یا رسول الله در میان این قوم هیچ کس در کفر قوی‌تر ازین جوان نبوده است، سید فرمود (ص): جبرئیل آمده و میگوید این را مکش که او در میان قوم خویش جوانمرد بوده و جوانمرد را کشتن روی نیست، آن جوان همی گوید: چه بوده است که مرا به یاران خود در نرسانید گفتند در حق تو وحی آمده که ای سید ترا درین سرای با کافر جوانمرد عتاب نیست و ما را در آن سرای با مؤمن جوانمرد حساب نیست، آن جوان گفت اکنون بدانستم که دین شما حق است و راست، ایمان بر من عرضه کنید که از جوانمردی من جز قوم من خبر نداشتند. اکنون یقین همی دانم که این سید راستگوی است، اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله، پس رسول گفت: این جوانمرد خلعت ایمان ببرکه جوانمردی یافت.

## ۲ النوبة الاولى

لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ، خشنود شد الله از گرویدگان، إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ، آن گه که بیعت میکردند با تو در زیر آن درخت، فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ، دانست الله آنچه در دلهای ایشان بود، فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ، آرام بر دلهای ایشان فرو فرستاد، وَ أَتَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا (۱۸) و ایشان را پاداش داد پیروزی نزدیک.



و مَغَانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهَا، و غنیمت‌های فراوان که بدست آرید، و كَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا (۱۹) و الله توانای داناست همیشه.

وَعَدَكُمْ اللَّهُ، و عده داد الله شما را، مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا، غنیمت‌های فراوان که بدست آرید آن را، فَعَجَّلَ لَكُمْ هَذِهِ، این یکی فراشتابید شما را، و كَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ عَنْكُمْ، و دست مردمان از شما کوتاه کرد، و لِيَتَّكُونَ آيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ، و تا نشانی بود مؤمنانرا، و يَهْدِيكُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا (۲۰) و تا راه مینماید الله شما را بر راه راست.

و آخَرَى لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهَا، و چیزی دیگر که دست نیافتید بر آن، قَدْ أَحَاطَ اللَّهُ بِهَا، و الله رسیده است بآن، و كَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا (۲۱) و الله بر همه چیز توانا است.

و لَوْ قَاتَلَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا، و اگر کشتن کردند با شما ایشان که کافر شدند، لَوْكُوا الْأُدْبَارَ، پشت برگردانیدند بگریز، ثُمَّ لَا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا (۲۲)، آن گه نه یاری یافتند و نه فریادری.

سُنَّةَ اللَّهِ، این از نهاد الله است، الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ، آن سنت که روزگار گذشت بر آن پیش باز، و لَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا (۲۳)، و نهاد الله را تبدیل کردنی نیابی.

و هُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ، و الله اوست که بازداشت دست‌های ایشان از شما، و أَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ، و دست‌های شما از ایشان، بِيَطْنِ مَكَّةَ، در میان مکه، مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ، پس آن دست که داد شما را بر ایشان، و كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا (۲۴) و الله بدانچه شما میکردید بیناست.

هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا، ایشان آنند که کافر شدند بالله، و صَدَّوْكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ و باز گردانیدند شما را از مسجد حرام، و الْهَدْيِ، شتران که بهدیه می‌آوردند، مَعَكُوفًا أَنْ يَبْلُغَ مَحَلَّهُ، باز داشته که تا بجای، و لَوْ لَا رِجَالٌ مُؤْمِنُونَ، و اگر نه آن بودید که مردانی بودند در مکه گرویدگان، و نِسَاءً مُؤْمِنَاتٌ، و زنانی بودند گرویدگان، لَمْ تَعْلَمُوهُمْ أَنْ تَطَّوُّوهُمْ، شما ندانستید حال ایشان و آگاهی نداشتید از ایشان که ایشان را بکشتید بنادانی، فَنُصِيبِكُمْ مِنْهُمْ مَعْرَةً بَعِيْرَ عِلْمٍ، و بشما رسیدی از ایشان گزندی، لِيُذْخَلَ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ، تا پیش در آرد در رحمت خویش (و در اسلام) او را که خواهد، لَوْ تَزَيَّوْا، اگر آن مؤمنان از کافران جدا گشتند و از مکه بیرون آمدید، لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا (۲۵)، ما عذاب کردید ناگرویدگان ایشان را عذابی دردناکی.

إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ، در دل گرفت آن ناگرویدگان روز کین، حَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ، کین نادانانه، فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ، فرو فرستاد الله آرام و آهستگی ایمان، عَلَى رَسُولِهِ وَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ، بر رسول خویش و بر گرویدگان، وَ أَلَزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى، و دریشان بست آن سخن اهل پرهیز، وَ كَانُوا أَحَقَّ بِهَا، و ایشان خود سزاتر بودند بآن، وَ أَهْلَهَا، و از در آن بودند، و كَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا (۲۶)، و الله بهمه چیز داناست همیشه.

لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ رَاسِتًا نَمُودَ اللَّهُ رَسُولَ خَوِيْشِ رَا، الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ، آن خواب برآستی و درستی،

لَتَذُخُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ، که ناچار در روید در مسجد حرام، إِنْ شَاءَ اللَّهُ، اگر خدای خواهد آمینین، ناترسندگان و بی‌بیمان، مُحَلِّقِينَ رُؤُوسَكُمْ، موی از سر سترندگان، وَ مُقَصِّرِينَ، موی از سر کم کردگان، لا تَخَافُونَ، شما از کس نترسید، فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا، الله آن دانست که شما ندانستید، فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا (۲۷)، الله کرد و داد پیش از دخول مسجد فتحی نزدیک. هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى، الله اوست که فرستاد رسول خویش را براست راهی، وَ دِينَ الْحَقِّ، و دین درست راست، لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ، تا آن را مه آرد و پیروز و غالب بر همه دنیها، وَ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا (۲۸)، و الله رسول خویش را بگواهی بسنده است.

مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، محمد رسول خداست و پیغامبر خدای، وَ الَّذِينَ مَعَهُ، و ایشان که با وی‌اند (از گرویدگان)، أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ، سخت‌اند بر کافران، رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ، با يك دیگر بر یکدیگر مهربان‌اند، تَرَاهُمْ رُغَمًا سُجَّدًا، ایشان را بینی راکعان و ساجدان بيبنغونَ فُضُلًا مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانًا، از خدای عز و جل نیکویی و پاداش میجویند و خوشنودی او، سِيَمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ، نشامندی ایشان در رویهای ایشان، مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ از نشان نماز، ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي النَّوْرَةِ، صفت ایشان در توریة موسی اینست، وَ مَثَلُهُمْ فِي الْإِنجِيلِ، و مثل ایشان در انجیل عیسی، كَزَّرَعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ، چون نو کشتی که بیرون داد تخ خویش، الله بیرون آورد تخ آن، فَآزَرَهُ، و نیروی داد آن را، فَاسْتَعْظَمَ، تا محکم شد، فَاسْتَوَى عَلَى سُوْقِهِ، تا بر بنه‌اء خویش راست ایستاد، يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ، سخت خوش آید برزگران را تا ایشان را بشگفت آرد، لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ، تا الله برسول خویش و یاران او کافران را بدرد آرد.

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا، وعده داد الله ایشان را که بگرویدند، وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ كَارِهَاتِ نِيكَ كَرَدند، مِنْهُمْ، از ایشان، مَغْفِرَةً وَ أَجْرًا عَظِيمًا (۲۹) آمرزشی و مزدی بزرگوار.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ اَيْن آیت در شأن اهل حدیبیه فرو آمد. اصحاب بیعة الرضوان و سبب این بیعت آن بود که رسول خدا در سال ششم از هجرت قصد زیارت کعبه کرد و هفتاد شتر با خود میبرد که قربان کند. این خبر بمکه رسید و قریش هم جمع شدند، با ساز حرب و آلت جنگ همه براه آمدند و اتفاق کردند که رسول را بقهر باز گردانند و نگذارند که در مکه شود. رسول گفت: ما را کسی باید که دلالت کند براهی که ایشان ما را ندانند و نبینند. دلیلی فرا پیش آمد و ایشان را بکوه و شکسته همی برد تا بهامون حدیبیه رسیدند. چون مکیان آگاه شدند، ایشان فرو آمده بودند. مرکب رسول (ص) آنجا زانو بزمین زد. رسول گفت: حبسها حابس الفیل، آن گه گفت: هر چه قریش از من درخواهند از تعظیم خانه و صلت رحم، ایشان را مبذول دارم. در آن حال عکرمه با پانصد سوار کفار بحرب بیرون آمدند یاران رسول از آن که بعمره احرام گرفته بودند سلاح نتوانستند گرفت. رسول خدا با خالد بن ولید گفت این عمّ تو است شرّ وی ترا کفایت باید کرد. خالد بیرون آمد. و گفت: انا سيف الله و سيف رسوله. این نام بر وی برفت و حقیقت شد، پس یاران ایشان را بسنگ بتاختند و بهزیمت کردند. پس رسول خدا خراش بن ابی

امیه الخزاعی بمکه فرستاد تا با اشراف قریش سخن گوید و ایشان را خبر دهد که رسول بحرب و جنگ نیامده که بعمره آمده و زیارت کعبه، و خراش را بر شتر خود نشاند، شتری که نام وی ثعلب بود. کافران بوی التفات نکردند و سخن وی نشنیدند و دانستند که آن مرکب رسولست، آن را پی زدند و خواستند که خراش را بکشند اما قومی دیگر ایشان را از قتل وی منع کردند و او را رهایی دادند. خراش باز آمد و احوال با رسول بگفت. رسول (ص) خواست که عمر خطاب را فرستد بپیغام بایشان. عمر گفت یا رسول الله ایشان صلابت من دانند و مرا بنزدیک ایشان خویش و پیوند نیست، که اگر حاجت افتد مرا یاری دهند، اما عثمان مردی رفیق مشفق است و در میان ایشان خویشان دارد که وی را یاری دهند، فرستادن وی مگر صوابتر آید. رسول خدا سخن عمر بپسندید و عثمان را گفت ترا بمکه باید رفت و قریش را ببايد دید و بوجه الفت و رفق سخن باید گفت مگر صلاحی پدید آید. یا عثمان قریش را گوی که محمد بحرب شما نیامده و قصد وی جز زیارت کعبه و طواف نیست و شتران آورده قربانی را او، را منع مکنید که اگر شما منع کنید لا بد با شما حرب کند.

عثمان بفرمان رسول رفت و اندر صحراء مکه بر لشکر قریش رفت و نزدیک ایشان منزل ساخت، آن گاه گفت ای جماعت قریش: این احلامکم و این عقولکم؟ کجا رفت عقل و حلم شما که بجنگ محمد آمده‌اید؟ یاد ندارید که روز بدر با اشراف شما چه کرد. گمان مبرید که نشستن وی در صحرا حدیبیه از روی عجز است. او را عجز نیست اما بر شما شفقت میبرد و حق خویشی نگه میدارد، و رنه اهلاک شما بر دست وی و بر یاران وی آسانست. وی از بهر عمره و زیارت کعبه آمده از راه وی برخیزید و او را منع مکنید که پیشیمان شوید. و در میان آن جمع مردی بود از خویشان عثمان، نام وی ابان بن سعید بن ابی العاص، برخاست و عثمان را در برگرفت و سخن وی بپسندید و گفت اشراف ما و مهتران ما در شهراند و این سخن با ایشان میباید گفت. ترا امان دادم تا این پیغام محمد (ص) بایشان برسانی. بر این اسب نشین تا من ردیف تو باشم و بمکه اندر رویم و این سخن که همی گویی بسمع اشراف مکه رسان باشد که از تو قبول کنند و من نگذارم که کسی قصد تو کند و ترا رنجاند. عثمان رفت و سادات و اشراف مکه را دید، مر ایشان را گفت محمد مصطفی رسول خدا مرا فرستاد بنزدیک شما و پیغام داد که من نه بحرب و جنگ آمده‌ام، و مقصود من زیارت کعبه و حرم است و عمره، شما مرا بعرب باز گذارید. اگر هلاک شوم شما بمراد رسید و اگر مرا دست بود آن عز و شرف شما را بود. جماعتی گفتند آنچه محمد میگوید طریق انصاف است و ما را با وی حرب کردن روی نیست. باز جماعتی گفتند ممکن نیست که ما محمد را بگذاریم که در مکه آید امسال او را باز باید گشت تا دیگر سال که باز آید و سه شبانروز مکه او را خالی کنیم تا در آید بی‌سلاح، و عمره کند و باز گردد.

آن گاه عثمان را گفتند تو اگر بخواهی طواف کن. عثمان گفت من چون طواف کنم و آن کس که از من بر خدای عز و جل عزیزتر است طواف نمیکند. پس عثمان را نگذاشتند که نزدیک رسول بازگشت روزی

چند در مکه توقف کرد و اندر مکه جماعتی بودند که ایمان ظاهر داشتند و بیدار عثمان شاد گشتند و سکون یافتند و قومی بودند که ایمان پنهان داشتند و آن روز از شادی دیدار عثمان ایمان ظاهر کردند. و در آن روزها مر عثمان را تبع بسیار پدید آمد از مؤمنان و بآن سبب گفت و گوی در مکه افتاد و عداوت قریش ظاهر گشت و جماعتی از لشکر قریش بشب برخاستند و بطرف لشکر اسلام آمدند و فرصت همی جستند. یاران رسول بیدار بودند، برخاستند و بیکدیگر درآویختند و قومی از هر دو جانب مجروح گشتند و تنی چند از ایشان بدست اهل اسلام اسیر گشتند، پس خبر در افتاد که مکیان عثمان را بکشتند، رسول خدا عظیم دلنتگ شد. سوگند یاد کرد که اگر او را کشته‌اند من باز نگردم الا بحرب و بقتل هر که فرا پیش آید تا مکافات ایشان بایشان رسانم. آن گه رسول برخاست و در زیر آن درخت شد که قرآن آن را نام برده که: تَحْتَ الشَّجَرَةِ و کانت سمرة و معقل بن یسار المزنی قائم علیه رافع غصنا من اغصانها. عمر خطاب را فرمود که باواز بلند ندا کن تا یاران جمله حاضر آیند که جبرئیل آمده از حضرت عزت و ما را بیعت فرمود. عمر آواز برداشت و ندا کرد. خروشی و جوشی در لشکرگاه افتاد. هر که در لشکرگاه بود روی برسول آورد مگر يك تن که در نفاق متهم بود و هو جد بن قیس فانه اختبأ تحت ابط ناخته. همه با رسول بیعت کردند که با قریش حرب کنند و از قتال نگریزند و پشت بندهند و این بیعت را بیعة الرضوان گویند و آن اصحاب را اصحاب الشجرة گویند. و کان علامة اصحاب رسول الله (ص) معه فی غزاة یا اصحاب الشجرة، یا اصحاب سورة البقرة. چون از بیعت فارغ شدند و ساز حرب بساختند، قریش اندیشمند شدند. عروة ابن مسعود الثقفی قریش را گفت شما دانید که من با شما موافقم و در من تهمتی نیست اگر صواب باشد تا من بروم و از حال وی بر رسم تا در هر چه کنیم بر بصیرت باشیم. عروة آمد بنزدیک رسول و گفت یا محمد کار تو از دو بیرون نیست: اگر بهتر آیی و ترا ظفر بود، خلقی را از ایشان بکشی و مستاصل کنی. و هرگز شنیدی که کسی قوم و قبیله خود را نیست کند و اصل خود را خراب کند و اگر بهتر نیایی این قوم تو بگریزند و ترا تنها بگذارند و بهیچ حال ترا صواب نباشد. با قریش قتال کردن و بسبب این قوم رذال اهل خود را مقهور داشتن. بو بکر صدیق خشم گرفت و برو حرج کرد و بتان را دشنام داد و کسی را که با ایشان نازد و گفت شما برای بت حرب همی کنید و جان فدا همی کنید و ما برای خدای حرب نکنیم. و عروة صحابه را دید که حرمت رسول چنان همی داشتند که سر از پیش وی برنمیداشتند و باواز نرم با وی سخن همی گفتند و بآب دهن وضوء رسول تبرک همی کردند و دست بدست همی دادند و عروة در حال سخن گفتن با رسول دست فراخ همی زد، مغیره بن شعبه ایستاده بود تیغ کشیده، گفت ای بی حرمت دست بجای دار و بحرمت باش و رنه باین تیغ دست از تو جدا کنم. عروة برخاست و بنزدیک قریش باز آمد، گفت: ای قوم بدانید که من ملوک جهان بسیار دیدم از عرب و عجم، کسری را دیدم و قیصر را دیدم و هرگز هیچ کس را بحرمت و حشمت وی ندیدم و هیچ قوم را ندیدم که توقیر و تعظیم و احترام کسی چنان در دل دارند که اصحاب وی از وی دارند مانا که اگر روی باهل شرق و غرب آرند کس با ایشان مقاومت نتواند کرد.

این حرب در باقی نهید و جنگ چندان کنید که آشتی را جای باشد. او میگوید من بطواف کعبه و زیارت خانه آدم و کس را نرسد که او را از زیارت کعبه منع کند.

مردی برخاست از بنی کنانه گفت: من بروم و حقیقت این حال باز دانم، بگذارید مرا تا شما را خبر درست آرم. این مرد چون نزدیک لشکرگاه اسلام رسید رسول (ص) گفت مردی همی آید که عزیز قوم است از بنی کنانه و ایشان قومی اند که شتران قربانی را نشان هدی بر کرده بچشم ایشان بزرگ آید و آن را تعظیم نهند، این شتران را پیش وی باز برید. یاران احرام گرفته و شتران قربانی در پیش کرده، لبیک گویان پیش وی باز شدند. آن مرد چون ایشان را بدان حال دید گفت: سبحان الله ما ینبغی لهؤلاء ان یصدوا عن البیت. کسی را نرسد و نرسد که ایشان را از خانه کعبه منع کند. دیگری بیامد نام وی حلیس بن علقمة سید اعراب، و یاران را در آن حال بر آن صفت دید، بازگشت قریش را گفت کسی که قصد خانه کعبه دارد بر آن صفت که من دیدم شتران قربانی با قلائد آورده و قوام احرام گرفته و زیارت کعبه و طواف خانه در دل داشته از کجا روا بود منع ایشان کردن و باز گردانیدن. قریش گفتند تو مردی اعرابی در این کار نبینی، خاموش باش که ترا سخن نرسد، اعرابی خشم گرفت گفت و الله که من با شما درین کار همداستان نهام و شما محمد را از خانه بازگردانید، من آوازی دهم درین اعراب که زیر دستان من اند تا چندان بهم آیند که شما طاقت ایشان ندارید، قریش بترسیدند و راه صلح جستند. سهیل بن عمرو را فرستادند بنزدیک رسول تا صلح کند. رسول خدا چون سهیل را دید بنام وی فال زد بر عادت عرب، گفت سهیل لکم من امورکم و این صلح آن فتح است که رب العالمین فرمود در ابتداء سوره: **إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا قَوْلَهُ: لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ، مِنَ الصِّدْقِ وَالْوَفَاءِ وَصَحَّةِ الْعُقَاذِ وَنَصْرَةِ الرَّسُولِ، فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ يَعْنِي الصَّبْرَ وَسُكُونَ النَّفْسِ إِلَى صِدْقِ الْوَعْدِ وَقُوَّةَ الْقَلْبِ حَتَّى اطْمَأَنَّتْ إِلَى اطَاعَةِ الرَّسُولِ، وَآثَابَهُمْ فَتْحًا قُرَيْبًا يَعْنِي فَتْحَ خَيْبَرَ، وَمَغَانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهَا مِنْ أَمْوَالِ يَهُودِ خَيْبَرَ وَكَانَتْ خَيْبَرَ ذَاتَ عَقَارٍ وَ أَمْوَالٍ فَاقْتَسَمَهَا رَسُولُ اللَّهِ (ص) بَيْنَهُمْ، وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا.**

**وَعَدَكُمْ اللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا، وَ هِيَ الْفَتْوحُ الَّتِي تَفْتَحُ لَهُمْ مَعَ النَّبِيِّ (ص) وَ بَعْدَهُ وَ كُلِّ مَغْنَمٍ يَقْسَمُ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، فَعَجَّلَ لَكُمْ هَذِهِ، يَعْنِي غَنِيمَةَ خَيْبَرَ، وَ كَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ عَنْكُمْ، وَ ذَلِكَ أَنَّ النَّبِيَّ (ص) لَمَّا قَصَدَ خَيْبَرَ وَ حَاصِرَ أَهْلَهَا هَمَّتْ قَبَائِلُ مِنْ بَنِي أَسَدٍ وَ غَطَفَانَ أَنْ يَغِيرُوا عَلَى عِيَالِ الْمُسْلِمِينَ وَ نَرَارِيهِمْ بِالْمَدِينَةِ فَكَفَّ اللَّهُ أَيْدِيَهُمْ بِالْقَاءِ الرَّعْبِ فِي قُلُوبِهِمْ وَ قِيلَ كَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ عَنْكُمْ يَعْنِي أَيْدِيَ أَهْلِ مَكَّةَ بِالصَّلْحِ، وَ لِتَكُونَ كَفَهُمْ وَ سَلَامَتَكُمْ، آيَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ عَلَى صِدْقِكَ وَ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْمُتَوَلَّى حَيَاتِهِمْ وَ حِرَاسَتَهُمْ فِي مَشَاهِدِهِمْ وَ مَغْيِبِهِمْ، وَ يَهْدِيكُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا يَثْبِتْكُمْ عَلَى الْإِسْلَامِ وَ يَزِيدْكُمْ بَصِيرَةً وَ يَقِينَا بِصَلْحِ الْمَدِينَةِ وَ فَتْحِ خَيْبَرَ وَ أُخْرَى لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهَا، أَيْ وَعَدَكُمْ اللَّهُ فَتْحَ بَلَدٍ أُخْرَى لَمْ تَقْدِرُوا عَلَى فَتْحِهَا فِيمَا مَضَى، قَدْ أَحَاطَ اللَّهُ بِهَا، عَلِمَا أَنَّهَا سَتَصِيرُ إِلَيْكُمْ، قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ وَ الْحَسَنُ وَ مَقَاتِلُ هِيَ غَنَائِمُ فَارِسَ وَ الرُّومِ وَ قَالَ قَتَادَةُ هِيَ فَتْحُ مَكَّةَ، وَ كَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا.**

وَ لَوْ قَاتَلَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا، معناه لو قاتلكم قريش يوم الحديبية، لَوَلُّوا الْأَدْبَارَ، لانهمزموا، اى لم يكن قتال و لو كان قتال لكان بهذه الصفة، ثُمَّ لَا يَجِدُونَ وَلِيًّا، ينصرهم، وَ لَا نَصِيرًا يَلِي أَمْرَهُمْ.

سُنَّةَ اللَّهِ، يعنى كسنة الله الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ، فى نصره رسله كقوله: إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَ كَقَوْلِهِ: كَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ

، وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ، فى نصره رسله تَبْدِيلًا تَغْيِيرًا وَ قِيلَ سَنَ سُنَّةٍ قَدِيمَةٍ فِيمَنْ مَضَى مِنَ الْأُمَمِ أَنْ كُلَّ قَوْمٍ قَاتَلُوا أَنْبِيَاءَهُمْ أَنْهَزُوا وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَ هُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ، ظفر المسلمون يومئذ بقوم من اهل مكة يقال كانوا اثنين و ثمانين رجلا، فأتوا بهم رسول الله و قد كانوا رموا عسكر المسلمين بالنبل و آذوهم و قتلوا منهم رجلا يقال له ابن زنيم

فقال لهم رسول الله (ص) الكم عهد او ذمام فقالوا لا فخلى سبيلهم فانزل الله هذه الاية.

و قال عبد الله بن مغفل المازنى كنا مع النبى (ص) بالحديبية فى اصل الشجرة التي قال الله تعالى فى القرآن و على ظهره غصن من اغصان تلك الشجرة فرفعته عن ظهره و على بن ابى طالب بين يديه يكتب كتاب الصلح فخرج علينا ثلاثون شابا عليهم السلاح فثاروا فى وجوهنا فدعا عليهم نبى الله (ص) فاخذ الله بابصارهم فقمنا اليهم فاخذناهم فقال لهم رسول الله هل جعل لكم احد امانا، قالوا اللهم لا فخلى سبيلهم

فذلك قوله: كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ وَ قِيلَ كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ، بالصلح من الجانبين و قيل كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ بالرعب لقوله: نصرت بالرعب و ايديكم عنهم بقوله: وَ لَوْ لَا رَجَالٌ مُؤْمِنُونَ الْآيَةَ. بِبَطْنِ مَكَّةَ، هو الحديبية لانها من ارض الحرم و قيل ببطن مكة اى بارض مكة و الحرم كله مكة و قيل مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ بَفَتْحِ مَكَّةَ وَ كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا.

هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا يعنى قريشا وَ صَدُّوكُمْ، عام الحديبية، عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ، ان تطوفوا للعمرة، وَ الْهَدْيِ يعنى و صدوا الهدى، مَعْكُوفًا مَحْبُوسًا، أَنْ يَبْلُغَ مَحَلَّهُ، اى منحره و محل الهدى منى و قيل محل هدى العمرة مكة و محل هدى الحج منى و الهدى جمع هدية و لم يؤنث لان الجمع اذا لم يكن بين واحده و جمعه الا الهاء جاز تذكره و تأنيته و الهدى هى البدن التي ساقها رسول الله (ص) و كانت سبعين بدنة مَعْكُوفًا كانت تاكل الوبر من الجوع، وَ لَوْ لَا رَجَالٌ مُؤْمِنُونَ وَ نِسَاءٌ مُؤْمِنَاتٌ، يعنى المستضعفين بمكة، لَمْ تَعْلَمُوهُمْ أَنْ تَطَّوُّوهُمْ، يعنى ان تقتلوهم، فَتُصِيبِكُمْ مِنْهُمْ اى من جهنهم، مَعْرَةً، اى اثم و قيل دية و قيل كفارة لان الله عز و جل اوجب على قاتل المؤمن فى دار الحرب اذا لم يعلم ايمانه الكفارة فقال تعالى: فَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٌّ لَكُمْ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ.

قوله: بِغَيْرِ عِلْمٍ، فيه تقديم و تأخير تقديره ان تطأوهم بغير علم فتصيبكم منهم معرفة و جواب هذا الكلام محذوف تأويله: لاذن لكم فى دخول مكة و لسلطكم عليهم و لكته حال بينكم و بين ذلك.

ميگوید اگر نه از بهر آن مستضعفان بودی که در مکه اند مردان و زنانی که ایمان خویش پنهان دارند و شما ایشان را شناسید و بنادانی ایشان را بکشید و شما را بزه حاصل شود و زیان دیت و وجوب کفاره بشما

رسد، و نیز کافران شما را عیب کنند که اهل دین خود را کشتید اگر نه این بودید ما شما را بر ایشان مسلط کردید و در مکه گذاشتید آنکه گفت: لِيُدْخَلَ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ، ای فی دین الاسلام، مَنْ يَشَاءُ، من اهل مکه بعد الصلح قبل ان تدخلوها، این همه بآن کرد الله تا آن را که خواهد از اهل مکه در دین اسلام آرد پیش از آنکه شما در مکه روید و فتح مکه باشد. ثم قال: لَوْ تَزَيَّلُوا، ای تمیزوا یعنی المؤمنین من الکافرين، لَعَدَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا بالسبى و القتل بایدیکم. اگر آن مستضعفان مؤمنان از کافران جدا گشتند ما آن کافران را بدست شما عذاب کردید بسببى و قتل قال قتاده فى هذه الاية: ان الله يدفع بالمؤمنين عن الكفار كما دفع بالمستضعفين من المؤمنين عن مشركى مکه.

روى ان عليا (ع): سأل رسول الله (ص) عن قول الله عز و جل: لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَدَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا. قال هم المشركون من اجداد رسول الله و ممن كان بعدهم فى عصره، كان فى اصلاهم المؤمنون فلولا تزييل المؤمنين عن اصلاب الكافرين لعذب الله الكافرين عذابا اليما.

إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مَعْنَاهُ وَ اذْكَرَ اذْ جَعَلَ وَ قِيلَ هُوَ مُتَّصِلٌ بِقَوْلِهِ: لَعَدَّبْنَا وَ الْحَمِيَّةُ الْاِنْفَةُ وَ حَمِيَّةُ الْجَاهِلِيَّةِ اِنْفَتَهُمْ مِنْ الْاِقْرَارِ بِرِسَالَةِ مُحَمَّدٍ (ص) وَ الْاِسْتِفْتَا ح ب بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ وَ ذَلِكَ اِنَّهُ لَمَّا اَمَرَ رَسُوْلُ اللّٰهِ عَلِيًّا اَنْ يَكْتُبَ كِتَابَ الْمَوَادِعَةِ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ اَهْلِ مَكَّةَ اَمَلَى عَلَيْهِ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ فَقَالَ سَهِيْلٌ اَنَا لَا نَعْرِفُ الرَّحْمٰنَ وَ لَوْ كُنَّا نَصَدَقُكَ مَا قَاتَلْنَاكَ وَ مَا صَدَدْنَاكَ وَ لَكِنْ اَكْتُبْ كَمَا كُنَّا نَكْتُبُ: بِاسْمِكَ اللّٰهُمَّ. ففعل رسول الله (ص) فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ اى وقارا و صبرا حتى لم يدخلهم ما دخلهم من الحمية فيعصوا الله فى قتالهم، وَ أَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى قال ابن عباس و مجاهد و قتادة و السدى و اكثر المفسرين: كلمة التقوى لا اله الا الله و روى عن ابي بن كعب مرفوعا و قال على و ابن عمر: كلمة التقوى لا اله الا الله و الله اكبر.

و قال عطاء بن ابي رباح: هى لا اله الا الله وحده لا شريك له له الملك و له الحمد و هو على كل شيء قدير قال عطاء الخراسانى: هى لا اله الا الله محمد رسول الله و قال الزهرى: هى «بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ».

و معنى أَلْزَمَهُمْ، اوجب عليهم و قيل الزمهم الثبات عليها، وَ كَانُوا أَحَقَّ بِهَا مِنْ غَيْرِهِمْ، «و» كانوا أهلها، فى علم الله لان الله تعالى اختار لنبيه و صحبة نبيه اهل الخير، و قيل ان الذين كانوا قبلنا لا يكون لاحد ان يقول لا اله الا الله فى اليوم و الليلة الا مرة واحدة لا يستطيع يقولها اكثر من ذلك و كان قائلها يمدّ بها صوته حتى ينقطع النفس، التماس برکتها و فضيلتها و جعل الله لهذه الامة ان يقولونها متن شأوا و هو قوله: وَ أَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى وَ كَانُوا أَحَقَّ بِهَا مِنْ الْاِمَمِّ السَّالِفَةِ. و قال مجاهد: ثلث لا يحجب عن الرب: لا اله الا الله من قلب مؤمن و دعوة الوالدين و دعوة المظلوم، وَ كَانَ اللّٰهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيْمًا فيجرى الامور على مصالحها.

لَقَدْ صَدَّقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ، رسول خدای پیش از آنکه بحدیبه رفت در مدینه بخواب نمودند او را که فراوى گفتند: ليفتحن عليك مكة. این شهر مکه بر تو گشاده شود و وقت آن فتح در خواب معین نکردند.

رسول با یاران گفت که فتح مکه مرا در خواب نمودند. یاران همه شاد شدند و گمان بردند که همان سال در مکه روند. پس چون از حدیبیه بصلح بازگشتند و رسول بصلح کردن و بازگشتن رغبت نمود یاران گفتند با یکدیگر: اَلیس کان یعدنا رسول الله (ص) ان نأتی البیت فنطوف به. در خبر است که عمر بن خطاب گفت یا رسول الله نه تو با ما گفته‌ای که در خانه کعبه رویم و طواف کنیم؟ رسول گفت بلی من گفته‌ام. اما با تو گفتم که امسال رویم یا دیگر سال گفت نه یا رسول الله که وقت آن معین نکردی رسول گفت پس می‌دان که تو در خانه کعبه روی و طواف کنی و بر وفق این رب العالمین آیت فرستاد.

لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ رَأْسَتْ رَسُولُ خَوِيْشٍ رَا اَنْ خَوَابٍ بَرَأْسَتِيْ وَ دَرَسْتِيْ ثَمَّ اَخْبِرَ اللّٰهُ عَنِ رَسُوْلِهِ اَنَّهُ قَالَ: لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ اِنْ شَاءَ اللّٰهُ اَمِيْنًا اَنْ كِه رَسُوْلُ خَدَايْ فَرَمُوْدُ فَرَايَارَانَ بِحَكْمِ اَنْ خَوَابٍ كِه اَوْ رَا نَمُوْدُنْدُ كِه شَمَا نَاچَارُ دَر رُوِيْدُ دَر مَسْجِدِ حَرَامِ نَا تَرَسَنْدِگَانَ وَ اِيْمَنَ كَشْتَهْ اَز دَشْمَنَانَ وَ هَر چَنْدُ كِه دَر اَنْ دَخُوْلُ بِيْقِيْنَ بُوْدُ اَمَّا كَلِمَهْ اَسْتَنْثَا بِحَكْمِ اَدْبِ كُفْتُ كِه اَوْ رَا كُفْتَهْ بُوْدُنْدُ وَ لَا تَقُوْلَنَّ لِشَيْءٍ اِنِّيْ فَاعِلٌ ذٰلِكَ عَدَاً اِلَّا اَنْ يَشَاءَ اللّٰهُ وَ قِيْلُ اِلِسْتِنَاةً وَ اَقَعَ عَلٰى الْاَمْنِ لَا عَلٰى الدَّخُوْلِ لِاَنَّ الدَّخُوْلَ لَمْ يَكُنْ فِيْهِ شَكٌّ كَقَوْلِ النَّبِيِّ (ص) عِنْدَ دَخُوْلِ الْمَقْبَرَةِ: وَ اَنَا اِنْ شَاءَ اللّٰهُ بِكُمْ لَا حَقُوْقَ. فَالِاسْتِنَاةُ يَرْجِعُ اِلَى اللِّحُوْقِ لَا اِلَى الْمَوْتِ.

قال الحسين بن الفضل: يجوز ان يكون الاستثناء من الدخول لان بين الرؤيا و تصديقها سنة و مات منهم في تلك السنة اناس فمجاز الآية لتدخلن المسجد الحرام كلكم ان شاء الله. قيل ان هاهنا بمعنى اذ، كقوله تعالى: وَ اَنْتُمْ الْاَعْلَوْنَ اِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِيْنَ يَعْنِيْ اِذْ كُنْتُمْ. قَالَ عَبْدُ اللّٰهِ بِنُ مَسْعُوْدٍ مِنْ قَالَ لَكَ اَنْتَ مُّؤْمِنٌ فَقُلْ اِنْ شَاءَ اللّٰهُ وَ هُوَ قَوْلُ جَمِيْعِ اَهْلِ السَّنَةِ فِي الْاِسْمِ، اِذَا سئِلَ اَوْ مُّؤْمِنٌ اَنْتَ قَالَ اِنْ شَاءَ اللّٰهُ. وَ اَمَّا فِي الْفِعْلِ فَاِذَا قِيْلَ لَهُ اَمَنْتَ فَيَقُوْلُ اَمَنْتَ بِاللّٰهِ وَ لَا يَسْتَنْثِيْ وَ اَمَّا الشَّاكُ فِي اِيْمَانِهِ فَلَيْسَ بِمُؤْمِنٍ وَ اَمَّا يَسْتَنْثِيْ الْمُؤْمِنُ لِاَنَّهُ يَعْلَمُ اِيْمَانَهُ وَ لَا يَعْلَمُ اسْمَهُ عِنْدَ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ. قَوْلُهُ: مُّحَلِّقِيْنَ رُؤُسَكُمْ وَ مُّقَصِّرِيْنَ فَالتَّحْلِيْقُ وَ التَّقْصِيْرُ تَحْلَتَا الْاِحْرَامَ، وَ التَّحْلِيْقُ اَفْضَلُ مِنَ التَّقْصِيْرِ. حَلَقَ رَسُوْلُ اللّٰهِ (ص) رَأْسَهُ بِمَنَا وَ اَعْطَى شَعْرَ شِقِّ رَأْسِهِ اَبَا طَلْحَةَ الْاَنْصَارِيْ وَ هُوَ زَوْجُ اَمِّ سَلِيْمٍ هِيَ وَالدَّةُ اَنْسُ بِنُ مَالِكِ فَكَانَ اَلْ اَنْسُ يَتَهَادُوْنَهَا بَيْنَهُمْ فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوْا اَيَّ عِلْمٍ مِنْ تَاْخِيْرِ ذٰلِكَ مَا لَمْ تَعْلَمُوْا وَ هُوَ مَا ذَكَرَ مِنْ قَوْلِهِ: وَ لَوْ لَا رِجَالٌ مُّؤْمِنُوْنَ، الْاِيَّةُ. وَ قِيْلُ عِلْمُ اللّٰهِ اَنَّهُ سَيَكُوْنُ فِي السَّنَةِ الثَّانِيَةِ وَ لَمْ تَعْلَمُوْا اَنْتُمْ فَذٰلِكَ وَقَعَ فِيْ نَفُوْسِكُمْ مَا وَقَعَ. وَ قِيْلُ عِلْمٌ مِنْ صِلَاحِ الصِّلَاحِ، مَا لَمْ تَعْلَمُوْا. وَ قِيْلُ عِلْمٌ اَنَّهُ يَفْتَحُ خَيْبَرَ وَ لَمْ تَعْلَمُوْا فَجَعَلَ مِنْ ذُوْنِ ذٰلِكَ اَيَّ مِنْ قَبْلِ دَخُوْلِهِمُ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ، فَتَحًا قُرْبِيًّا وَ هُوَ فَتْحُ خَيْبَرَ وَ قِيْلُ صِلَاحُ الْحَدِيْبِيَّةِ اَسْمَاهُ فَتَحًا قُرْبِيًّا، اَيَّ تَصَلُوْنَ بَعْدَهُ قُرْبِيًّا اِلَى دَخُوْلِ مَكَّةَ. قَالَ الزُّهْرِيُّ: مَا فَتَحَ فِي الْاِسْلَامِ فَتْحَ كَانَ اَعْظَمَ مِنْ صِلَاحِ الْحَدِيْبِيَّةِ لِاَنَّهُ اِنْ كَانَ الْقِتَالُ حَيْثُ التَّقِيُّ النَّاسِ فَلَمَّا كَانَتْ الْهَدْنَةُ وَضَعْتَ الْحَرْبَ وَ اَمِنَ النَّاسُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا، فَالتَّقْوَا وَ تَفَاوُضُوْا فِي الْحَدِيْثِ وَ الْمَنَازِرَةِ فَلَمْ يَكَلِّمُ اَحَدٌ بِالْاِسْلَامِ يَعْقِلُ شَيْئًا اِلَّا دَخَلَ فِيْهِ. لَقَدْ دَخَلَ فِي تِيْنِكَ السَّنَتِيْنَ فِي الْاِسْلَامِ مِثْلُ مَنْ كَانَ فِي الْاِسْلَامِ قَبْلَ ذٰلِكَ وَ اَكْثَرُ، قَوْلُهُ: هُوَ الَّذِيْ اَرْسَلَ رَسُوْلَهُ بِالْهُدٰى يَعْنِيْ بِالْبَيَانِ الْوَاضِحِ وَ هُوَ الْقُرْآنُ وَ قِيْلُ شَهَادَةُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَ دِيْنِ الْحَقِّ يَعْنِيْ الْاِسْلَامَ، لِیُظْهَرَهُ عَلٰى الدِّيْنِ



كُلِّهِ، اى ليظفره و يعليه كقوله: فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ اى عالين. تقول ظهرت السطح اى علوته، و المعنى ليظهر دين الاسلام و يبطل سائر الملك و ذلك كائن عند نزول عيسى (ع) و قيل قد فعل ذلك لانه ليس من اهل دين الا و قد قهر هم المسلمون و ظهوروا عليهم و على بلدانهم او على بعضها و ظهورهم على بعض بلدانهم ظهورهم عليهم.

و يحتمل ان تكون الهاء راجعة الى الرسول، تأويله ليظهر محمدا على اهل الدين كله و قيل ليطلع محمدا على كل الفرائض فيكون ظاهرا له كاملا، وَ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا لَنَبِيِّهِ وَ شَهَادَتُهُ لَهُ مَا آتَاهُ مِنَ الْمُعْجَزَاتِ وَ قِيلَ وَ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا عَلَى أَنَّهُ نَبِيٌّ صَادِقٌ فِيمَا يَخْبِرُ.

مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ. قال ابن عباس: شهد له بالرسالة ثم قال مبتدئا: وَ الَّذِينَ مَعَهُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ يعنى الصحابة أَشِدَاءَ عَلَى الْكُفَّارِ، غلاظ عليهم كالاسد على فريسته لا تأخذهم فيهم رافة، رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ، متعاطفون متوادون بعضهم لبعض كالوالد مع الولد كما قال: أَدْلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعْرَظَةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ. تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا، اخبر عن كثرة صلواتهم و مداومتهم عليها، يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانًا، ان يتقبل اعمالهم التي أتوا بها على قدر امكانهم. و قيل يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ، ان يدخلهم الجنة، وَ رِضْوَانًا، ان يرضى عنهم سيماهم، اى علامتهم، فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ، اختلفوا فى هذا السيماء فقال قوم هو نور و بياض فى وجوههم يوم القيمة يعرفون به انهم سجدوا فى الدنيا و هو رواية عطية العوفى عن ابن عباس و قال الربيع بن انس: استنارت وجوههم من كثرة ما صلوا و قال شهر بن حوشب: تكون مواضع السجود من وجوههم كالقمر ليلة البدر و قال الثورى: يصلون بالليل فاذا اصبحوا راي ذلك فى وجوههم. بيانه قوله من كثر صلواته بالليل حسن وجهه بالنهار.

و قيل لبعضهم ما بال المتجهدين احسن الناس وجوها، فقال لانهم خلوا بالرحمن فاصابهم من نوره. و فى رواية الوالى عن ابن عباس قال: هو السمى الحسن و الخشوع و التواضع و المعنى ان السجود اورثهم الخشوع و السمى الحسن الذى يعرفون به.

و قال الضحاك هو صفرة الوجه و امارة التهجد فى وجوههم من السهر و قال الحسن: اذا رأيتهم حسبتهم مرضى و ما هم بمرضى و قال سعيد بن جبير: هو اثر التراب على الجباه.

قال ابو العالية لانهم يسجدون على التراب لا على الاثواب.

و قال عطاء الخراسانى دخل فى هذه الاية كل من حافظ على الصلوات الخمس، ذَلِكَ مَثَلُهُمْ، اى ذلك الذى ذكرت، صفتهم فى التوراة عرفوا الى بنى اسرائيل بهذا الوصف ليعرفوهم اذا ابصروهم ثم ابتداء فقال وَ مَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ قَرَأَ ابْنُ كَثِيرٍ وَ ابْنُ عَامِرٍ شَطْأَهُ بِفَتْحِ الطَّاءِ وَ قَرَأَ الْآخَرُونَ بِسُكُونِهَا وَ هُمَا لَغْتَانِ كَالنَّهْرِ وَ النَّهْرِ وَ الشَّطْطُ فَرَاخُ الزَّرْعِ الَّتِي تَنْبِتُ إِلَى جَانِبِ الْأَصْلِ، يقال اشطأ الزرع فهو مشطى اذا افرخ فَأَزْرَهُ، اى اعان الزرع الشطأ و قواه و الا زر القوة فاستعظمت اى غلظ الشطأ، فاستوى على سوقه، اى تنهى و تم و صار كالاصل و سوقه جمع ساق الزرع اى قصبه و هذا مثل ضربه الله تعالى لاصحاب محمد (ص) يعنى انهم يكونون قليلا ثم يزدادون و يكثرون و يقوون، يُعْجِبُ الزَّرْعَ اى يسر الاكرة و يتعجبون من قوته،

لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ تَأْوِيلُهُ لِيَغِيظَ اللَّهُ بِهِمُ الْكُفَّارَ أَي ان النبي خرج وحده ثم اتبعه من هاهنا و هاهنا حتى كثروا و استفحل امرهم فغاظ بهم اهل مكة و كفار العرب و العجم. قال سفيان بن عيينة لهارون الرشيد من غاظه حسن حال اصحاب رسول الله (ص) فهو كافر و عن مبارك بن فضالة عن الحسن قال: وَ الَّذِينَ مَعَهُ أَبُو بَكْرٍ الصِّدِّيقِ، أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ، رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ عَثْمَانُ بْنُ عَفَانَ، تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا عَلَى بَنِي أَبِي طَالِبٍ. يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانًا بِقِيَةِ الْعَشْرَةِ الْمُبَشَّرُونَ بِالْجَنَّةِ، كَزَّرَعَ الزَّرْعَ مُحَمَّدٌ (ص) أَخْرَجَ شَطَأَهُ أَبُو بَكْرٍ فَأَزْرَهُ عُمَرُ فَاسْتَعْلَظَ عَثْمَانُ يَعْنِي اسْتَعْلَظَ عَثْمَانُ لِلْإِسْلَامِ، فَاسْتَوَى عَلَى سَوْقِهِ عَلَى بَنِي أَبِي طَالِبٍ اسْتِنْقَامَ الْإِسْلَامِ بِسَيْفِهِ، يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ الْمُؤْمِنُونَ، لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ قَوْلُ عُمَرَ لِأَهْلِ مَكَّةَ بَعْدَ مَا اسْلَمَ لَا نَعْبُدُ اللَّهَ سِرًّا بَعْدَ الْيَوْمِ.

و فى الخبر الصحيح عن عبد الرحمن بن عوف عن النبي (ص) قال: ابو بكر فى الجنة و عمر بن الخطاب فى الجنة و عثمان بن عفان فى الجنة و على بن ابى طالب فى الجنة و طلحة فى الجنة و الزبير فى الجنة و عبد الرحمن بن عوف فى الجنة و سعد بن ابى وقاص فى الجنة و سعيد بن زيد فى الجنة و ابو عبيدة بن الجراح فى الجنة.

و عن انس بن مالك عن النبي (ص) قال ارحم امتى ابو بكر و اشدهم فى امر الله عمر و اصدقهم حياء عثمان و اقضاهم على و افضاهم زيد و اقراهم ابى و اعلمهم بالحلال و الحرام معاذ بن جبل. و لكل امة امين و امين هذه الامة ابو عبيدة بن الجراح.

و عن ابن عمر قال قال رسول الله لعلى. يا على انت فى الجنة و شيعتك فى الجنة و سيجيء بعدى قوم يدعون ولايتك.

لهم لقب يقال لهم الرافضة فاذا ادركتهم فاقتلهم فانهم مشركون: قال يا رسول الله: ما علامتهم قال يا على انه ليست لهم جمعة و لا جماعة يسبون ابا بكر و عمر

و قال ابن ادريس ما آمن ان يكونوا قد ضاروا الكفار يعنى الرافضة لان الله عز و جل يقول لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ، أَي انما كثرتهم و قواهم ليكونوا غيظا للكافرين. قال مالك بن انس من اصبح و فى قلبه غيظ على اصحاب رسول الله (ص) فقد اصابته هذه الاية قوله: وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ قَالَ أَبُو الْعَالِيَةِ الْعَمَلُ الصَّالِحُ فِي هَذِهِ الْآيَةِ حُبُّ الصَّحَابَةِ، مِنْهُمْ مَعُورَةٌ وَ أَجْرًا عَظِيمًا. الْكِنَايَةُ فِي قَوْلِهِ مِنْهُمْ رَاجِعَةٌ إِلَى مَعْنَى الشُّطْأِ وَ هُمُ الدَّاخِلُونَ فِي الدِّينِ بَعْدَ الزَّرْعِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، يَعْنِي مَنْ يَدْخُلُ فِي الْإِسْلَامِ بَعْدَ الصَّحَابَةِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ فِي جَمَلَتِهِمْ مَنْ يُوَصَّفُ بِالْعَمَلِ الصَّالِحِ وَ مِنْهُمْ مَنْ لَا يُوصَفُ بِهِ. وَ قِيلَ هِيَ لِبَيَانِ الْجِنْسِ وَ قِيلَ هُمُ الَّذِينَ خَتَمَ مِنْهُمْ الْإِيمَانَ وَ قِيلَ هَذَا الْوَعْدُ لَهُؤُلَاءِ الَّذِينَ ذَكَرُوا فِي الْآيَةِ وَ هُمُ اصْحَابُ النَّبِيِّ (ص) وَ ان كان سائر المؤمنين قد وعدهم الله المغفرة. و قيل قوله منهم كقوله يغفر لكم من ذنوبكم هي كلمة صلة كقول الشاعر:

ما ضاع من كان له صاحب      يقدران يصلح من شأنه  
فانما الـدار بسكانها      و انما المرء باخوانه

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ بَدَانِ كَهْ قِصَّةِ بَيْعَةِ الرِّضْوَانِ اصْحَابِ شَجَرَةِ قِصَّةِ عَظِيمِ اسْتِ وَ كَارِي بَزْرَگِ كَهْ دَرِ هِيچِ وَ قَتِ از اَوْقَاتِ عَهْدِ اسْلَامِ وَ دَرِ عَصْرِ رِسَالَتِ مِثْلِ اَنْ نَرَفْتِ. وَ هِيَ مِنْ مَعَاقِلِ السُّودِّ وَ الشَّرْفِ فِي الْاسْلَامِ وَ اَنْ رَا بَيْعَةَ الرِّضْوَانِ از بَهْرِ اَنْ خَوَانَدِ كَهْ اللّٰهُ تَعَالٰی خَلَعْتَ رِضَاءِ خُودِ نَثَارِ اَنْ جَمْعِ كَرْدِ كَهْ دَرِ زِيَرِ اَنْ دَرِخْتِ دَسْتِ عَهْدِ بَيْعَتِ گَرَفْتَنْدِ بَا رِسُولِ (ص)، وَ اَنْدَرِ اَنْ سَاعَتِ فَرْمَانِ اَمْدِ از حَقِّ جَلِّ جَلَالِهْ تا دَرِهَايِ اَسْمَانِ بَگِشَادَنْدِ وَ فَرِيشْتِگَانِ از ذَرُوهْ فَلَکِ بَفَرْمَانِ مَلِكِ نِظَارِهْ كَرْدَنْدِ مَرِ اَنْ گَرُوهْ رَا كَهْ بَا رِسُولِ خُدا بَعِشْقِ جَانِ وَ صَدَقِ دَلِ وَ عَهْدِ تَنْ بَيْعَتِ كَرْدَنْدِ وَ از اللّٰهُ تَعَالٰی فَرْمَانِ بُوَدِ بَرِ طَرِيقِ مَبَاهَاتِ كَهْ: اِي مَقْرَبَانِ اَفْلَاكِ وَ اِي سَاكِنَانِ ذَرُوهْ سَمَاكِ نِظَارِهْ كَنِيدِ بَا اَنْ جَمْعِ يَارَانِ كَهْ از بَهْرِ اعْزَازِ دِيْنِ اسْلَامِ وَ اعْلَاءِ كَلِمَهْ حَقِّ مِيكُوشَنْدِ مَالِ بَذَلِ كَرْدِهْ وَ تَنْ سَبِيْلِ وَ دَلِ فِدا وَ دَرِ وَ قَتِ قِتَالِ رُويِ عَزِيْزِ نِشَانِهْ تِيَرِ كَرْدِهْ وَ سِيْنِهْ مَنُورِ بَنُورِ اسْلَامِ سَپَرِ سَاخْتِهْ.

بجای بانگ رود آواز اسپان      شراب از خون و جام از کاسه سر  
بجای قرطه بر تن درع و خفتان      بجای دسته گل دسته تیغ

هر چند که درویشان و دل‌ریشان‌اند لکن در جریده فضل من سطر، مقدم ایشان‌اند. گواه باشید ای مقربان که من از ایشان خوشنودم و در حشر قیامت هر یکی را از ایشان در امت محمد چندان شفاعت دهم که از من خوشنود گردند. و از این عهد تا آخر دور هر مؤمنی که آن بیعت بشنود و بدل با ایشان در قبول این بیعت موافق بود، من آن مؤمن را همان خلعت دهم که این مؤمنانرا. و اندر آن ساعت بیعت جمله صحابه می‌گفتند: اگر عثمان زنده است این بیعت از وی فوت شد و از این کرامت باز ماند.

رسول (ص) از باطن ایشان این خاطر بشناخت، خواست که عثمان از این کرامت بی‌بهره نبود، از بهر آن که وی بامر رسول خدا بمکه رفته و جان در خطر نهاده، رسول دست راست خود برآورد گفت هذیه یمینی عنی و دست چپ برآورد و گفت هذیه شمالی عن عثمان. هر دو بر هم نهاد و گفت بیعت کردم از بهر عثمان، زهی کرامت و رفعت زهی دولت و مرتبت که عثمان را برآمد. آن ساعت، ایشان که حاضر بودند از غیرت و حیرت جگر ایشان خون شد، خواستند که همه غائب بودند دید تا آن کرامت و مرتبت بیافتند دید، غیبت عثمان زیادت از حضور آن جمع آمد، حضور آن جمع غیبت گشت و غیبت عثمان حضور شد از بهر آنکه عثمان بویا امر رسول کمر بسته بود و از دل رسول اثر عنایت و رعایت داشت تا اندر حال غیبت محروم نماند. ای جوانمرد، اگر دست چپ رسول روز بیعت نیابت عثمان بداشت تا بآن کرامت رسید. شوق

باطن رسول و مهر دل وی نیابت تو بداشت که بابو بکر میگفت: واشوقاه الی اخوانی. شوق که زبان را به بیان آرد، زیادت از آن عنایت بود که دست را به بیعت آرد. آثار آن عنایت در حق عثمان بدست چپ ظاهر گشت و آثار شوق و مهر در حق امت بزبان وحی گزار رسالت رسان پیدا گشت. این کرامت در حق امت زیادت از آن نیابت آمد. امید است که امت آخر الزمان فردا از زوائد لطف محروم نمانند.

قوله تعالی: هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ. الاية. در قرآن چهار هزار جای، ذکر مصطفی است بتصریح و تعریض و انواع تشریف، چندان که رسیدیم از نقل صحیح بعبارت بلیغ و بیان صریح ذکر نعت و صفت وی کردیم و این آیت اشارت است ببدایت بعثت او و تحقیق نبوت و رسالت او و مبدء وحی پاک از علم بی‌نهایت بدو.

خبر درست است از عایشه قالت اول ما بدی به رسول الله من الوحي الرؤيا الصادقة فكان لا يرى رؤيا الا جاءت مثل فلق الصبح. ابتداء وحی که برسول خدا آشکار گشت اندر خواب بود شش ماه و سر این خبر آنست که تا روح پاک وی از ظلمت طبیعت توقی میگیرد و کلمات الهیت را بافاضت جود حق تلقی میکند تا بلطائف مشاهدت مهذب و مقرب گردد.

شش ماه جان مقدس وی بدین لطائف، بتدریج وحی حق قبول همی کرد، چون نسیم وحی پاک بجان پاک وی رسیدی، باشیان صورت بازشنافتی و آن خواب که دیدی کفلق الصبح پیدا آمدی و در آن روزگار شخص شریف آن مهتر از روح لطیف وی مدد همی گرفت تا جسم او مانند روح گشت در صفا و بها. آن گاه پیغام و امر الهی بعد از کمال مدت شش ماه بر شخص وی ظاهر گشت و روح القدس جبرائیل بعد از آن که مکاشف روح وی بود مشاهد حس وی شد و بچشم سر بدید.

چون آن حال بدین کمال رسید ملکی صورت گشت از صحبت خلق دور شد و سلوت همه اندر خلوت جست و عزلت اختیار کرد بغار حرا باز شد و آن غار صومعه شخص وی گشت، از خلق نفور گشته و از خویش و پیوند دور شده سرای و خانه یکبارگی وداع کرده. گاهی در هواء بسط جولان کردی، گاهی در عالم قبض میدان کردی.

هفته‌ای برو بگذشتی که از آدمیان کس او را ندیدی و از او سخن نشنیدی. در بوته اختیارش همی گذاختند و در میدان انتظارش همه تاختند. کس نمی‌دانست که آن مهتر عالم را چه در دست، بحالتی شد که مردم از وی بگفت و گوی افتادند. یکی میگفت عاشق است، درمان او وصال بود. یکی میگفت درویش است، درمان او مال بود. یکی میگفت یتیم است و درمانده، سامان او بخت و اقبال بود. یکی میگفت سودااش گرفته صبر باید کرد که تا عاقبتش بر چه حال بود. خویشان او همه رنجور گشته که این عزیز ما را چه چشم بد رسیده که در اندوه و غم چنین متحیر شده و زبان حال او میگوید:

اندوه این جهان بسر آید جز آن من      معروف شد بگیتی نام و نشان من

بو طالب بر وی مشفق و مهربان بود، گفت ای چشم و چراغ من و ای میوه دل من، مرا طاقت نماند که ترا بدین صفت می‌بینم. اگر ترا غمی است، غم خویش با من بگویی، تا ترا درمان سازم، اگر مراد تو حشمت و ریاست است، قریش همه مطیع من‌اند. از ایشان ترا خدم و حشم سازم و اگر مراد تو توانگری است چندان که ترا اندیشه است مال بتو رسانم و گر خصمی داری بگویی تا بقوت خود از تو دفع کنم. ما را دل و جان از بهر تو بی‌قرار شد. رخسار تو را زرد می‌بینم و باطن پر درد. رخسارت زرد چراست و باطنت پردرد چراست؟

مهتر (ص) بگریست گفت آن درد که مراست زبان من از بیان آن عاجز است و من درمان آن ندانم. دردی است که درمان وی همان کس کند که درد نهاد.

من صبر کنم تا همان کس که این درد نهاد شفا فرستد و زبان افتقار بنعت انکسار این ترنم همی کند:

هم تو مگر سامان کنی      را هم بخود آسان کنی  
وین درد را درمان کنی      زان مرهم احسان تو

چون مدت انتظار بسر آمد و درخت امید ببرآمد، شب هجر بپایان رسید و نسیم صبح وصال بردمید و خورشید نبوت در فلك سعادت بتابید، آن مهتر در آن غار بنالید و در حق زارید، گفت یا دلیل المتحیرین و هادی الضالین ای دست گیر متحیران و راه نمای سرگشتگان و فریادرس بیچارگان، بنده را صبر بیش نماند و با وی جز تن درویش و دل پر ریش نماند چون قصه نیاز بدرگاه برداشت، فرمان رسید باجزاء عالم تا بسلام و تحیت او را استقبال کنند. سید عالم از غار بیرون آمد. بهر سنگی که بگذشت، بهر درختی که رسید، هر جانوری که او را پیش آمد، روی بوی کرد که: السلام عليك یا نبی الله، السلام عليك یا رسول الله.

و آن مهتر متحیر شده که این چه حالست و چه کار، این چه روز است و چه راز، اندوه دلش یکی هزار شده و صبر از سینه وی بیزار شده، هم در آن غم بخانه باز آمد. خدیجه را گفت ندانم که مرا چه بوده است، همی ترسم که شوریده خواهم گشت، همه روز در سوز بود و همه شب در اندوه بود. دیگر روز در خود صبر نیافت، هم بدان غار شتافت و بر عادت خود نوحه برآورد که: یا دلیل المتحیرین ندا آمد از جبار قدیم، خداوند عظیم بجبرئیل پیک حضرت برید رحمت که یا جبرئیل پر طاوسی برگشای و از کنگره عرش تا دامن فرش همه معطر و معتبر کن، پیغام و سلام ما بآن دوست ما برسان، یا جبرئیل یکبارگی ذات صورت خود بر آن دوست اظهار و جلوه مکن که آن دوست در نقطه جمع، مستغرق مشاهده ماست طاقت تفرقت اغیار ندارد، تا خوی کند و آرام گیرد و بتدریج حالا بعد حال سینه او قابل وحی گردد. جبرئیل بامر حق از آسمان فرو آمد برابر در غار، بر تختی رفیع بر هواء آواز داد که: السلام عليك یا رسول الله، رسول برو نگرست جبرئیل را دید بر کرسی میان زمین و آسمان چون خورشید تابان و آن مهتر پیش از آن صورت ملکی ندیده

بود و آن جمال و کمال معهود و مألوف وی نبود، در خبر است که رسول (ص) خویشان را از بالای کوه در می انداخت و جبرئیل او را بفرمان حق نگه میداشت، بعضی عامه علما گویند آن خویشان انداختن رسول از آن بود که طاقت دیدار جبرئیل نداشت و در نهایت حال جبرئیل طاقت صحبت وی نداشت. در اول حال رسول از زمین بر جبرئیل مینگرست بر هوا و در آخر حال جبرئیل از سدره منتهی بر رسول مینگرست بر افق اعلی. در اول حال رسول جبرئیل را دید بیهوش شد و در نهایت حال جبرئیل يك گام بر اثر رسول برداشت، با خود بگذاخت، چون صعوه‌ای شد. در بدایت حال سید را در دیدن جبرئیل اثر در صفات آمد و در نهایت جبرئیل را از صحبت سید اثر در ذات آمد. این خود سخن اهل ظاهر است در بیهوشی رسول (ص)، اما سرّ این حال نزد اهل تحقیق آنست که آن مهتر اندر غار در مشاهده صفات جلال حق جمع گشته بود و جز کشف غیب مرو را حالی نبود، چون جبرئیل را در آن صورت بدید، تفرقه بوی راه یافت که سرّ وی بعد از آن که جمع بود بمشاهده ملك متفرق شد و صعب باشد کسی که از جمع با تفرقه افتد. مهتر (ص) آن ساعت از مشاهده حق بنظر غیری محجوب گشت از غیرت که او را بود، بر وقت خود خویشان را از کوه در می انداخت، گفت اگر بر این غیرت هلاک شوم دوست‌تر از آن دارم که لمحتی از دوست محجوب گردم و لهذا

قال النبی لی مع اللّٰه وقت لا یسعی فیہ ملک مقرب و لا نبی مرسل.

رسول بهوش باز آمد و راست بنشست بهوا برنگرست. دیگر بار جبرئیل خود را بدو نمود و بر وی سلام کرد و اندر نقاب شد.

رسول قصد حجره خدیجه کرد و سلام فریخته اندر همه ذرات زمین سرایت کرد، بهر سنگ و کلوخ که میرسید باواز همی گفت که: السلام علیک یا رسول اللّٰه. هم چنان متغیر و متحیر بدر حجره خدیجه آمد. رخسارش زرد گشته، يك طرف عمامه گشاد شد. گفت یا خدیجه زمّینی دثّرینی، مرا بخوابان، چادر بر من پوش، تا زمانی آرام گیرم، سر بر بالین نهم من بر خود می‌ترسم، نباید که دیوانه باشم، اندر هوا شخصی همی بینم که هرگز مثل وی ندیده‌ام، از جنس آدمیان نیست و بجمال وی کس نیست. با من خطابی همی کند و بنامی همی خواند که بآن نام کس معروف نیست. ندانم یا خدیجه که در زیر این پرده چیست. سید (ص) ساعتی لطیف اندر خواب شد و باز بیدار گشت. سر از بالین برگرفت، جبرئیل را در هوای حجره بدید، علی کرسی بین السماء و الارض، بوی اشارت کرد که السلام علیک یا رسول اللّٰه. رسول مر خدیجه را گفت که انک آن شخص باجمال با کمال اندر هوا مرا تحیت همی آرد. خدیجه مرو را تنگ در برگرفت گفت اکنون او را همی، بینی گفت همی بینم.

خدیجه عاقله بود و کتاب خوانده و صفت ملك و حال مقربان شناخته، دست دراز کرد و مقنعه از سر بکشید و موی برهنه کرد و رسول را هم چنان در برداشت، گفت اکنون او را همی بینی. رسول گفت ناپیدا گشت، خدیجه دیگر بار مقنعه بر سر افکند و موی بپوشید رسول گفت: یا خدیجه اکنون همان صورت خوب

باز آمد و او را همی بینم. خدیجه بر پای جست و بخندید گفت یا سید آن تحیت که او همی گوید مرا و خلق را هم چنان میباید گفت، السلام علیک یا رسول الله، آنچه جستم یافتم، غم من بسر آمد درخت امید من بپر آمد، همای عزم من بپر آمد. دیر بود تا این روز را همی جستم. اکنون روی از گرد ادبار بشستم، یافتم آنچه همی خواستم در طلب این دولت بسی نشستم و خاستم.

وصل آمد و ز بیم جدایی رستم      با دلبر خود بکام دل بنشستم

یا سید دل رنجور مدار و خوش باش که آن شخص که تو می بینی فرشته امین است و رسول رب العالمین است، همان فرشته است که برسالت نزدیک موسی کلیم آمده است و من این قصه از پسر عم خویش ورقه نوفل شنیده ام و وی در حق تو خوابها دیده بشارتت باد که سید ولد آدم تویی، گزیده خلق عالم تویی، آنچه در کتب خواندم بعیان دیدم و آنچه بخواب دیدم بیداری یافتم. ورقه نوفل وقتی نزدیک خدیجه آمد و خدیجه تورات و انجیل خوانده بود و صفت رسول شنیده بود از کتب خوانده، ورقه گفت یا خدیجه سه شب پیوسته بخواب دیدم که در زمین مکه حق تعالی پیغامبری خواهد فرستاد نام وی محمد و من در خلق و خلق همه عرب نظاره کردم، هیچ کس را جامع تر ازین محمد که شوی تو است نمی بینم.

بر وی از همه آدمیان نیکوتر است، بخرد از همه خردمندان بیشتر است، بخوبی از همه خوبتر است، بامانت از همه امین تر است مگر آن پیغامبر او خواهد بود.

### فصل

بدانکه در اول وحی، روایات مختلف است يك روایت آنست که رسول خدا خفته بود در خانه خدیجه و چادر در سر کشیده، جبرئیل بیامد و گوشه چادر باز گرفت و خود را بوی نمود و با وی این خطاب کرد که: یا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ. دیگر روایت آنست که رسول خیر داد که من در غار حرا بودم اول که جبرئیل بمن آمد يك بار مرا در برگرفت و تنگ بخود درکشید و نیک بمالید و بجنابانید و باز رها کرد و آن گه دو بار دیگر هم چنان کرد و حکمت درین آن بود که سه بار طبیعت بشریت وی را بعنصر ملکی مزاج داد، آن گه گفت: اقرأ باسم ربك یا محمد برخوان. رسول گفت: ما انا بقاری چه خوانم که که من امی ام و خواندن ندانم، جبرئیل گفت: اقرأ باسم ربك الَّذِي خَلَقَ باین روایت چنانست که اول سوره که وحی آمد از قرآن، سوره اقرأ بود، سدیگر روایت آنست که اول وحی که جبرئیل بر رسول آورد آیت، بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ. بود و معنی اقرأ باسم ربك اینست که بگوی بسم الله الرحمن الرحيم. پس اینجا سه قول آمد. روایت اول آنست که سوره: یا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ، اول وحی آمد، روایت دیگر آنست که اول سوره اقرأ وحی آمد، روایت سدیگر آنست که او بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ، وحی آمد و جمع میان این روایات آنست که اول آیه که وحی آمد آیت بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بود و اینست معنی آن خطاب که جبرئیل گفت علیه السلام: اقرأ باسم ربك، و اول سوره که وحی آمد سوره یا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ بود آن اول آیت باشد و این اول سوره تا جمله روایات درست بود و الله اعلم.

وَ الَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ، تا آخر سوره صفت صحابه رسول است و بيان سيرت ايشان که در مجلس انس رسالت، خلفاء و وزراء بودند و در بساط عهد اسلام، نقباء و نجباء بودند. بصحبت نبوت و رأفت رسالت تأديب و تهذيب يافته و از نظر جلال صمديت توفيق و تقريب ديده، رب العالمين هر يکي را از ايشان بتشريفی و تقريبي مخصوص کرده: وَ الَّذِينَ مَعَهُ، ابو بکر، أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ عمر بن خطاب، رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ عثمان بن عفان، ثَرَاهُمْ رُغَمَاءُ سُجَّدًا، على بن ابى طالب (ع)، يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانًا، بقية العشرة المبشرون بالجنة.

همچنين از درگاه نبوت و صدر رسالت هر يکي بر وفق سعي و بر قدر سبقت، خلعتی و مرتبتی يافتند.

فقال (ص): ارحم امتي ابو بکر و اشدهم في امر الله عمر. و اصدقهم حياء عثمان. و اقضاهم على.

و بر عموم ايشان را باين رفعت و اقبال و دولت مخصوص کرد که

اللّٰهُ اللّٰهُ فِى اصْحَابِى لَا تَتَّخِذُوْنَهُمْ غُرَضًا مِّنْ بَعْدِى فَمَنْ اَحْبَبْتُمْ فَبِحَبِّىْ اَحْبَبْتُمْ وَ مَنْ ابْغَضْتُمْ فَبِىْغِضِىْ ابْغَضْتُمْ، وَ مَنْ اَآذَاهُمْ فَقَدْ اَآذَانِىْ وَ مَنْ اَآذَانِىْ فَقَدْ اَآذَى اللّٰهُ وَ مَنْ اَآذَى اللّٰهُ فَيُوشِكُ اَنْ يَّأْخُذَهُ. وَ لَوْ اَنْ اَحَدَكُمْ اَنْفَقَ مِثْلَ اَحَدٍ ذَهَبًا مَا اَدْرَكَ مَدَّ اَحَدِهِمْ وَ لَا نَصِيْفَهُ.

بر كاقه اهل ايمان واجب است حرمت ايشان نگاه داشتن و قدر ايشان بشناختن و اعتقاد كردن كه بعد از انبياء و رسل هيچ كس را در حضرت عزت ذو الجلال آن رتبت و قربت و منزلت نيست كه ايشان را است و از ايشان صدر مكرم و امام مقدم و پيشگاه محترم صديق اكبر بود، پس فاروق انور، پس ذو النورين از هر، پس مرتضى اشهر، يكي منبع صدق، يكي مايه عدل، يكي اصل حياء يكي كان سخاء، واجب بر هر مؤمن موحد كه باطن خود باين صفات بيارايد. بصدق با صديق موافقت كند. بعدل با فاروق موافقت كند. بحياء با ذو النورين مشايعت كند.

بسحا با مرتضى متابعت كند تا رب العالمين فردا او را با ايشان حشر كند و ايشان را شفيع وى گرداند.

روى على بن ابى طالب (ع) قال قال رسول الله (ص) يا على ان الله عز و جل امرنى ان اتخذ ابا بکر والدا و عمر مشيرا و عثمان سندا و انت يا على ظهرا، فانتم اربعة قد اخذ ميثاقكم فى الكتاب لا يحبكم الا مؤمن و لا يبغضكم الا فاجر، انتم خلائف نبوتى و عقدة ذمتى لا تقاطعوا و لا تدابروا و تغافروا.



## ۴۹ - سورة الحجرات

## ۱ النوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ، بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

یا أَيُّهَا الَّذِیْنَ آمَنُوا، ای ایشان که بگرویدند، لا تُقَدِّمُوا بَیْنَ يَدَيِ اللّٰهِ وَ رَسُوْلِهِ، پیش خدای و رسول در مشید، وَ اتَّقُوا اللّٰهَ، و بپرهیزید از خدای، إِنَّ اللّٰهَ سَمِیْعٌ عَلِیْمٌ (۱) اللّٰه شنوای است دانا.

یا أَيُّهَا الَّذِیْنَ آمَنُوا، ای گرویدگان، لا تَرْفَعُوا اَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِیِّ، برمدارید آوازهای خویش زیر آواز رسول، وَ لا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ، و با او بلند سخن مگوئید، كَجَهْرٍ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ، چنانکه با یکدیگر بلند گوئید، اَنْ تَحْبَطَ اَعْمَالُكُمْ، که کردارهای شما همه تباہ گردد و نیست، وَ اَنْتُمْ لا تَشْعُرُونَ (۲) و شما نمیدانید.

اِنَّ الَّذِیْنَ یَعْضُونَ اَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُوْلِ اللّٰهِ، ایشان که فرو دارند آوازهای خویش نزد رسول خدای، اُولٰئِكَ الَّذِیْنَ اَمْتَحَنَ اللّٰهُ قُلُوْبَهُمْ لِلنَّفْوٰی اِشَانَدِیْ که اللّٰه بدلهای ایشان بررسید پرهیز را، لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ اَجْرٌ عَظِیْمٌ (۳) ایشان راست آمرزش و مزد بزرگوار.

اِنَّ الَّذِیْنَ یُنَادُوْنَكَ مِنْ وَّرَآءِ الْحُجْرٰتِ، ایشان که ترا ببانگ میخوانند از پس حجره، اَكْثَرُهُمْ لا یَعْقِلُوْنَ (۴) بیشتر ایشان ندانند.

وَ لَوْ اَنَّهُمْ صَبَرُوا، و اگر ایشان شکیبایی کردند، حَتّٰی تَخْرُجَ اِلَيْهِمْ تا تو بیرون آمدید بر ایشان لكانَ خَیْرًا لَهُمْ، ایشان را به بودید وَ اللّٰهُ غَفُوْرٌ رَحِیْمٌ (۵) و اللّٰه آمرزگار است مهربان.

یا أَيُّهَا الَّذِیْنَ آمَنُوا اِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَآءٍ، و اگر بشما آید دروغ زنی بخری، فَتَبَيَّنُوا، نیک بررسید، اَنْ تُصِیْبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ، که نرسانید بگروهی بنادانی، فَتُصِیْحُوا عَلٰی مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِیْنَ (۶) که پشیمان شید بر آنچه کردید.

وَ اَعْلَمُوا اَنَّ فِیْكُمْ رَسُوْلَ اللّٰهِ، و بدانید که رسول خدای در میان شماست، لَوْ یُطِیْعُكُمْ فِی کَثِیْرٍ مِنَ الْاَمْرِ، اگر او شما را فرمان برد در فراوانی از کارها، لَعَنْتُمْ، در بتری و تباہی افتید، وَ لَکِنَّ اللّٰهَ حَبَبَ الْاِیْمَانِ، لکن اللّٰه دوست کرد بشما ایمان را وَ زَیْنَةً فِی قُلُوْبِكُمْ، و بر آراست آن را در دلهای شما، وَ كَرَّةً الْاِیْمَانِ الْکُفْرِ، و دشوار و نابایسته کرد بشما ناگرویدن، وَ الْفُسُوْقَ وَ الْعِصْیَانَ، و سرکشی و نافرمانی، اُولٰئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ (۷) و ایشان راست راهانند و رستگان.

فَضْلًا مِنَ اللّٰهِ وَ نِعْمَةً، بنیکوکاری اللّٰه و نواخت او، وَ اللّٰهُ عَلِیْمٌ حَکِیْمٌ (۸) و اللّٰه دانایست راست دانش.

وَ اِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِیْنَ اِقْتَتَلُوا، و اگر دو گروه از گرویدگان با هم درافتند، فَأُصْلِحُوا بَیْنَهُمَا، میان ایشان آشتی سازید، فَاِنْ بَعَثَ اِحْدَاهُمَا عَلٰی الْاُخْرٰی، اگر یکی از ایشان افزونی جوید بر دیگر، فَقَاتِلُوا اَلَّتِی تَبْغِی، شما جنگ کنید با آن افزونی جوی، حَتّٰی تَقِیَءَ اِلٰی اَمْرِ اللّٰهِ، تا آن افزونی جوی باز آید با فرمان خدای، فَاِنْ فَاَتَتْ، اگر افزونی جوی با داد آید، فَأُصْلِحُوا بَیْنَهُمَا بِالْعَدْلِ اِشْتٰی سازید میان ایشان براستی، وَ اَقْسَطُوا، و داد کار بید و راست سخن، اِنَّ اللّٰهَ یُحِبُّ الْمُقْسِطِیْنَ (۹) که اللّٰه دادگران دوست دارد.

## النوبة الثانية

از سوره الحجرات تا آخر قرآن مفصل گویند و به قال النبی (ص) ان الله اعطاني السبع الطول مكان التورية و اعطاني المايين مكان الانجيل و اعطاني مكان الزبور المثاني و فضلني ربي بالمفصل. و في رواية اخرى قال (ص): اني اعطيت سورة البقرة من الذكر الاول و اعطيت طه و الطواسين من الواح موسى عليه السلام و اعطيت فواتح الكتاب و خواتيم البقرة من تحت العرش و المفصل نافلة. بدان كه اين سوره هزار و چهار صد و هفتاد و شش حرف است و سيصد و چهل و سه كلمت و هفده آيت. جمله بمدينه فرو آمد بر قول جمهور مفسران. ابن عباس گفت مگر يك آيت: يا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى، اين يك آيت بمكه فرود آمد و باقي بمدينه. و درين سوره ناسخ و منسوخ نيست. و در فضيلت سوره ابی كعب روايت كند از

مصطفى (ص) قال: من قرأ سورة الحجرات اعطى من الاجر عشر حسنات بعدد من اطاع الله و من عصاه.

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ، قرأ يعقوب: لا تقدّموا بفتح التاء و الدال من التقدم اى لا تتقدموا و قرأ الآخرون بضم التاء و كسر الدال من التقديم و هو لازم بمعنى التقدم. تقول العرب قدم فلان بين يدي الامير اذا سبقه بالكلام و غيره و قدّمت فلانا و تقدمته و قدمته خفيفة بمعنى واحد و يجوز ان يكون متعديا فيكون المفعول محذوفا و المعنى لا تقدموا القول و الفعل بين يدي رسول الله (ص). قال ابن عباس: نهوا ان يتكلموا بين يدي كلامه بل عليهم ان يصغوا و لا يتكلموا. علماء تفسير مختلف اند در معنى اين آيت و در سبب نزول. حسن گفت معنى آنست كه «لا تدبحوا» قبل ذبح النبی (ص)، و سبب آن بود كه جماعتى روز عيد اضحى قربان كردند پيش از آن كه رسول نماز عيد كرد و قربان، پس اين آيت فرود آمد و رسول ايشان را فرمود تا اعادت قربان كردند و فى الخبر عن البراء بن عازب قال خطبنا النبی (ص) يوم النحر، قال ان اول ما نبدا به فى يومنا هذا ان نصلّى ثم نرجع فننحر فمن فعل ذلك فقد اصاب سنّتنا و من ذبح قبل ان نصلّى فانما هو لحم عجله لاهله ليس من النسك فى شيء.

قومی گفتند اين آيت در روزه روز شك فرو آمد و المعنى لا تصوموا قبل ان يصوم نبيكم. و فى ذلك ما روى مسروق قال: دخلنا على عائشة فقالت يا جارية خوضى شرابا، فحاضت فقالت لهم ذوقوا فاني لو كنت مفطرا لذقت لكم قالوا نحن صيام قالت و ما صومكم، قالوا ان كان من رمضان ادركناه و ان لم يكن منه تطوعناه، فقالت انما الصوم صوم الناس و الفطر فطر الناس و الذبح ذبح الناس و انى صمت الشهر فادركنى رمضان و ان ناسا كانوا يصومون حتى نزلت هذه الاية. مقاتل بن حيان گفت: سبب نزول اين آيت آن بود كه رسول خدا جمعى ياران بيست و هفت كس بزمين تهامه فرستاد، منذر بن عمرو الانصارى بر ايشان امير كرد، چون به بئر معونه رسيدند قومی مشركان بنى عامر بر ايشان رسيدند و همه را بكشتند مگر سه كس بازگشتند تا رسول خدا را از آن حال خبر كنند، چون بدر مدينه رسيدند، دو مرد را ديدند از قبيله بنى عامر

که از نزدیک رسول خدا میآمدند. ایشان آن دو مرد را بی‌دستوری رسول بکشتند و رسول کشتن ایشان بی‌دستوری کراهیت داشت و در شأن ایشان آیت آمد که: لا تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ، ای لا تقضوا امرا دون الله و رسوله. بی‌دستوری و بی‌فرمان رسول هیچ کار پیش مگیرید و هیچ حکم مکنید، در هیچ شرع از شرایع دین از قتل و قتال و غیر آن. و روی عن ابن عباس: قال معناه: لا تقولوا خلاف الكتاب و السنة و قيل معناه لا تمشوا بين يدي رسول الله و كذلك بين يدي العلماء فانهم ورثة الانبياء، دليله ما

روی عطاء عن ابی الدرداء قال رآنی رسول الله (ص) امشی امام ابو بکر فقال تمشی امام من هو خیر منك فی الدنيا و الآخرة ما طلعت الشمس و لا غربت علی احد بعد النبیین و المرسلین خیر او افضل من ابی بکر

وَ اتَّقُوا اللَّهَ فِي تَضْيِيعِ حَقِّهِ وَ مَخَالَفَةِ امْرِهِ، إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ، لاقوالکم، عَلِيمٌ بافعالکم و احوالکم.

یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ فِي خَبْرٍ اسْتَبَدَّ قَوْمٌ بَنِي تَمِيمٍ رَسِيدَهُ بُوَدَدٌ بِحَضْرَتِ نَبْوْتِ وَ مِخْوَا سْتَنْدِ كِه يَكِي رَا بَرِ ايشان مهتر کنند تا امير ايشان باشد. بو بکر یکی اختيار کرد نام وی قعقاع بن معبد. عمر خطاب دیگری اختيار کرد نام وی اقرع بن حابس. بو بکر گفت: مخالفت من خواستی باین اختيار که کردی. عمر گفت: من مخالفت تو خواستم. سخن میان ایشان دراز گشت و خصومت در گرفتند و باواز بلند سخن گفتند.

انس بن مالك گفت: كاد الخيران ان يهلكا. آن گه در شأن ایشان آیت آمد که: لا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ، بو بکر گفت: آیت علی نفسی ان لا اكلم النبي (ص) ابدأ الا كاخی السرار، سوگند یاد کردم که از این هرگز با رسول خدا سخن بلند نگویم، مگر چنانکه با همرازی پنهان سخن گویند و عمر بعد از آن با رسول سخن چنان نرم گفتید که رسول دشوار توانستی شنید. انس مالك گفت ثابت بن قيس بن شماس خطیب رسول بود که خطباء عرب را جواب دادی در مجلس رسول.

و در مجمع عرب آن روز که این آیت فرو آمد بترسید و در خانه نشست دلتنگ و اندوهگن گریان و زاری‌کنان و میگفت انا الذي ارفع صوتي فوق صوت النبي و انا من اهل النار.

مگر این آیت بشأن من فرود آمد که من آواز بلند میدادم بحضرت نبوت. آه که اعمال من حابط شد و من از آتشیانم و این سخن از بهر آن میگفت که کان جهوری الصوت و فی اذنيه وقر، گوش وی گران بود و سخن بلند گفتید پس باین سبب از حضرت رسول بازماند و خانه بر خود زندان کرد. این قصه با رسول گفتند، رسول برخاست و بر خانه وی آمد و او را ببهشت اعظم بشارت داد. گفت: بل انت من اهل الجنة.

و روی انه قال يا رسول الله لقد خشيت ان اكون قد هلكت قال لم؟ قال نهى الله ان نحب ان نحمد بما لم نفعل و انا رجل احب الحمد و نهانا ان نرفع اصواتنا فوق صوتك و انا رجل جهر الصوت و نهانا عن الخيلاء و انا رجل احب الجمال، فقال يا ثابت اما تحب ان تعيش حميدا و تقتل شهيدا، فقتل يوم اليمامة.

قال سليمان بن حرب ضحك انسان عند حماد بن زيد و هو يحدث بحديث عن رسول الله، فغضب حماد و

قال انى ارى رفع الصوت عند حديث رسول الله (ص) و هو ميت كرفع الصوت عنده و هو حى و قام و امتنع عن الحديث ذلك اليوم، و لا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ، اى لا تخاطبوه باسمه و كنيته كما يخاطب بعضكم بعضا، بل خاطبوه بالنبوة و الرسالة بتوقير و تعظيم و قولوا يا نبى الله يا رسول الله كقوله: لا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا. اَنْ تَحْبَطَ اَعْمَالُكُمْ، يعنى لنلا تحبط اعمالكم لان ذلك اذا كان عن قصد بعد النهى كفر لان فيه استخفاف النبى و ذلك محبط، و اَنْتُمْ لا تَشْعُرُونَ اِنَّه محبط. ابن عباس گفت: پس از آنکه اين آيت فرو آمد، ياران همه متأدب گشتند و بحضرت رسول بتعظيم و توقير نشستند و سخن نرم گفتند. رب العالمين آن بپسنديد، و ايشان را در آن بستود و وعده ثواب نيكو داد، گفت: اِنَّ الَّذِينَ يَعْضُونَ اَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ، اجلالا له، اُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى، اى اخلصها و اختبرها كما يمتحن الذهب بالنار، فيخرج خالصا، و قوله للتقوى، اللام لام العاقبة اى ادى الامتحان الى التقوى، لَهُمْ مَغْفِرَةٌ، لذنوبهم، و اَجْرٌ عَظِيمٌ لَطَاعَاتِهِمْ.

روى ابو هريرة قال قال رسول الله (ص) لن يزال قلب ابن آدم ممتلئا حرصا انا الذين امتحن الله قلوبهم للتقوى، قال راوى الحديث فلقد رأيت رجلا من اصحاب رسول الله (ص) يركب الى زراعة له و انها منه على فراسخ و قد أتى عليه سبعون سنة.

و روى انه قال (ص) لا يزال قلب ابن آدم جديدا فى حب الشيء و ان التقت ترقواته من الكبر الا الذين امتحن الله قلوبهم للتقوى و هم قليل.

اِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنْ وَّرَاءِ الْحُجُرَاتِ، قراءة العامة بضم الجيم، و قرأ ابو جعفر بفتح الجيم و هما لغتان و هى جمع الحجر و الحجر جمع الحجرة و هى جمع الجمع.

الحجرة المكان يتحجر المرء لنفسه يمنع غيره من مشاركته فيه مشتقة من الحجر و هو الحبس.

ابن عباس گفت: اين آيت در شأن قومی فرو آمد از قبيله بنى العنبر و هم حى من بنى عمرو بن تميم. رسول خدا لشكرى فرستاد بايشان و عيينة بن حصن الفزارى را بر ايشان امير كرد. چون دانستند كه عيينة نزديك رسيد، عيال و فرزندان بگذاشتند و خود بگريختند. عيينة فرزندان ايشان برده گرفت و بمدينه آورد، بعد از آن پدران ايشان آمدند و فدا آوردند تا فرزندان را باز خرند، وقت مهاجرت بود چون در مدينه آمدند و رسول خدا آن ساعت در حجره بود در خلوت و در قيلولة. فرزندان چون پدران خود راديدند، فرا ايشان زاريدند و بگريستند. ايشان در آن وقت بشنافتند بدر حجره رسول و باواز بلند ميگفتند يا محمد اخرج الينا، رسول در قيلولة بود، باواز ايشان از خواب بيدار گشت و بيرون آمد: ايشان گفتند يا محمد فادنا عيالنا، عيال ما بما باز فروش. جبرئيل آن ساعت فرو آمد، گفت: يا محمد ملك ميفرمايد كه هم از ايشان حاكم ساز تا اين حكم كند، رسول گفت راضى باشيد كه سيرة بن عمرو كه بر دين شماست بر شما حكم كند، ايشان گفتندى راضى باشيم، سيرة گفت: عم من حاضر است و او مه من است تا وى حكم كند و هو الاعور بن بشامة. رسول وى را فرمود تا حكم كند اعور گفت يك نيمه ايشان آزاد كنى بى فدا و يك نيمه را فدا دهند. رسول خدا

گفت فعلت و رضيت. اين آيت در شأن ايشان فرو آمد.

ابن عباس گفت: لو انهم صبروا حتى يخرج اليهم، رسول الله (ص) لاطلق اسراهم كلهم بغير فدى و قوله: أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ فِيهِ قَوْلَانِ أَحَدُهُمَا: لَا يَفْعَلُونَ فِعْلَ الْعَقْلَاءِ لِقَلَّةِ انَاتِهِمْ وَ كَثْرَةِ تَهْوَرِهِمْ، فان النبي (ص) لم يكن يحتجب عن الناس الا فى وقت يخلو فيه بامر نفسه، فمن أزعجه عن ذلك كان منسوباً الى قلة العقل و سوء الادب. و الثانى: لَا يَعْلَمُونَ عَظْمَ حَرَمَتِكَ وَ ان الصبر خير لهم، لانك كنت تعتقهم جميعاً.

و روى ان وفد بنى تميم جاءوا الى النبي (ص) فنادوا على الباب يا محمد اخرج الينا فان مدحنا زين و ان ذمنا شين. قال فسمعها رسول الله (ص)، فخرج عليهم و هو يقول انما ذلكم الله الذى مدحه زين و ذمه شين، قالوا نحن ناس من تميم جننا بشاعرنا و خطيبنا لنشاعرك و نفاخرك، فقال (ص) ما بالشعر بعثت و لا بالفخار امرت، و لكن هاتوا. فقال الزبرقان بن بدر. لشباب من شبانهم قم فاذكروه فضلك و فضل قومك، فقال الحمد لله الذى جعلنا خير خلقه فأتانا اموالاً نعمل فيها ما نشاء فنحن خير اهل الارض و من اكثرهم عدة و مالاً و سلاحاً، فمن انكر علينا قولنا فليأت بقول هو احسن من قولنا و فعال خير من فعلنا. فقال رسول الله (ص) لثابت بن قيس بن شماس و كان خطيب رسول الله قم فاجبه فقال الحمد لله احمده و استعينه و أومن به و اتوكل عليه و اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله دعا المهاجرين من بنى عمه احسن الناس وجوهاً و اعظمها احلاماً فاجابوه و الحمد لله الذى جعلنا انصاره و وزراء رسوله و عزاً لدينه، فنحن نقاتل الناس حتى يشهدوا ان لا اله الا الله، فمن قالها منع مئاً ماله و نفسه و من اباهما قتلناه و كان زعمه فى الله علينا هيناً، اقول قولى هذا و استغفر الله للمؤمنين و المؤمنات. فقال الزبرقان لشباب من شبانهم قم يا فلان فقل ابياتاً تذكر فيها فضلك و فضل قومك فقام الشاب، فقال:

نحن الكرام فلا حى يعادنا	مئاً الرؤس و فينا يقسم الربع
و نطعم الناس عند القحط كلهم	من السديف اذا لم يونس القرع
اذا ابينا فلا يابى لنا احد	اذا كذلك عند الفخر نرتفع

قال: فارسى رسول الله (ص) الى حسان بن ثابت فلما جاء امره ليجيبه فقال حسان:

ان الذوائب من فهر و اخوتهم	قد شرعوا سنة للناس تتبع
يرضى بها كل من كانت سريرته	تقوى الاله و كل الخير يصطنع

قال فقام الا قرع بن حابس، فقال ان محمد المؤتى له و الله ما ادرى ما هذا الامر تكلم خطيبنا فكان خطيبهم احسن قولاً و تكلم شاعرنا فكان شاعرهم اشعر و احسن قولاً. ثم دنا من النبي (ص) فقال اشهد ان لا اله الا الله و انك رسول الله (ص): ما يضرّك ما كان قبل هذا، ثم اعطاهم (ص) و كساهم.

قوله: وَ لَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ، اى لو صبروا عما فعلوا و انظروا خروجك، لكان خيراً لهم، فى

دينهم بما ينالون من الثواب في تعظيم نبي الله و في دنياهم بما يكون في ذلك من الدلالة على وفور عقلم باستعمال السكينة و الوقار، و الله غفور، اي مع هذا غفور لمن تاب منهم، رحيم في قبول التوبة.

قال ابو عبيد قاسم بن سلام ما دقت الباب على عالم قط كنت البر حتى يخرج الى لقوله عز و جل: و لو أنهم صبروا حتى تخرج إليهم... الاية.

قوله: يا أيها الذين آمنوا إن جاءكم فاسق بنبأ، اين آيت در شأن وليد بن عقبه بن ابى معيط فرو آمد كه رسول خدا او را فرستاد بوفد بنى المصطلق، تا از ايشان زكاة ستاند، آن قوم چون خبر رسيد بايشان كه وليد ميايد بطلب زكاة، تعظيم فرمان خداى را و حرمت داشت فرستاده رسول را همه سلاح در كردند و بشادى و رامش باستقبال وى بيرون آمدند. وليد چون ايشان را بر آن صفتديد بترسيد پنداشت كه ايشان بقصد خون وى بيرون آمدند، از آن ترس هم از راه بازگشت با مدينه و رسول را گفت آن قوم مرتد گشتند، زكاة ندادند و قصد خون من كردند. رسول از ايشان در خشم شد و خواست كه لشكر فرستد بغزاء ايشان، قومى از ايشان در رسيدند و احوال معلوم كردند، بر خلاف آنكه وليد گفت. رسول ايشان را متهم داشت، خالد وليد با جماعتى بايشان فرستاد تا از حال ايشان بر رسد و حقيقت آن باز داند. خالد رفت و ايشان را بر ايمان و طاعتديد و بر بانگ نماز و جماعت و مال زكاة جمع کرده و فرمان خداى و رسول در آن بجای آورده، خالد حال و قصه ايشان با رسول نمود و در شأن وليد بن عقبه آيت آمد كه: يا أيها الذين آمنوا إن جاءكم فاسق بنبأ، اي ان جاءكم كاذب بخبر يعظم وقعه في القلوب، فنبئوا، اي قفوا حتى يتبين لكم ما جاء به اصدق هو ام كذب، أن تُصيَّبوا، يعنى كى لا تصيبوا بالقتل و القتال، قومًا، برءاء بجهالة منكم بحالهم، فُصِّحُوا عَلَى مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ عَلَى عَجَلَتِكُمْ و كان النبى (ص) يقول التبين من الله، و العجلة من الشيطان، و قال بعض المفسرين دلت هذه الاية ان خبر الواحد العدل يجب العمل به لان الله تعالى امر بالتثبت في خبر الفاسق و لو تثبتنا في خبر العدل لسوينا بينهما.

و قال ابن عباس: رد رسول الله شهادة رجل في كذبة واحدة و قال: ان شاهد الزور مع العشار في النار. و قال (ص) من شهد بشهادة زور فعليه لعنة الله و من حكم بين اثنين فلم يعدل بينهما، فعليه لعنة الله و ما شهد رجل على رجل بالكفر الا باء به احدهما ان كان كافرا فهو كما قال و ان لم يكن كافرا فقد كفر بتكفيره اياه.

وَ اعْلَمُوا أَنَّ فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ، فاتقوا ان تقولوا باطلا فان الله يخبره و يعرفه احوالكم فتفضحوا لو يُطِيعُكُمْ الرسول، في كثير من الأمر مما تخبرونه به فيحكم برأيكم لكان يخطى في افعاله كما لو قبل من الوليد فقتل و قتلتم و اخذ المال و اخذتم، لعنتم، اي لأنتمتم و هلكتم. العنت الهلاك و الوقوع فيما لا مخلص منه. قال الله تعالى: ذَلِكَ لِمَنْ حَسَبِيَ الْعَنْتَ مِنْكُمْ و قال تعالى: عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ. وَ لَكِنَّ اللَّهَ حَبِيبٌ إِلَيْكُمْ الْإِيمَانَ، فجعله احب الاديان اليكم، وَ زَيْنُهُ، اي حسنه، في قلوبكم، حتى اخترتموه و تطيعون رسول الله و ذلك بتوفيقه اياكم و المعنى و لكن الله حبب اليكم الايمان فاطعموه فوقاكم الله العنت، وَ كَرَّةَ إِلَيْكُمْ الْكُفْرَ، اي بعض اليكم الجحود بالله و الرسول، وَ الْفُسُوقَ، يعنى الكذب و النفاق و العصيان، جميع معاصى الله، أولئك، اي اهل هذه الصفة،

هُمُ الرَّاشِدُونَ المَهْتَدُونَ.

فَضْلًا مِنَ اللَّهِ، اى كان هذا فضلا من الله، وَ نِعْمَةً، رحمة، وَ اللَّهُ عَلِيمٌ، بكرامة المؤمنين، حَكِيمٌ فيما جعل فى قلوبهم حبَّ الايمان و بغض الكفر و الفسوق و العصيان.

قوله: وَ اِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا، سعيد جبیر گفت و مجاهد كه اين آيت در شأن دو قبیله انصار فرو آمد: اوس و خزرج، كه در عهد رسول خلاف در میان ایشان افتاد و بهم برآویختند و يكديگر را زخم كردند بدست و چوب و نعلین، رسول خدا اين آيت بر ایشان خواند و میان ایشان صلح افكند. قال ابن بحر القتال لا يكون بالنعال و الايدى و انما هذا فى المنتظر من الزمان، ابن بحر گفت: اللّٰه تعالى درين آيت ذكر قتال و مقاتله كرد و جنگى كه در آن دست زدن و نعلین زدن بود، آن را قتال نگویند، پس مراد باین آيت اهل بغی اند كه در روزگار پدید آیند و قتال با اهل عدل كنند، حكم ایشان اینست كه اللّٰه فرمود: فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا، يعنى ادعوهما الى كتاب اللّٰه و الرضا بما فيه لهما و عليهما، فَإِنْ بَعَثَ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْآخَرَى، و ابت الاجابة الى حكم كتاب اللّٰه، فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ اى ترجع، إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فى كتابه فَإِنْ فَاءَتْ اى رجعت الى الحق، فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ، بحملها على الانصاف و الرضا بحكم اللّٰه وَ أَقْسِطُوا، اى اعدلوا، إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ بدان كه اهل بغی ایشانند كه بر امام عدل خروج كنند و از فرمان وى بیرون شوند. و در ایشان سه چیز موجود بود: يکى آنست كه جمعی انبوه باشند با قوت و با شوكت. ديگر آنست كه خود را تأويلی نهند محتمل. سوم آنست كه امامى نصب كنند و مقتداى خود سازند، چون اين سه شرط در ایشان مجتمع شد اهل بغی باشند، حكم ایشان آنست كه امام اهل عدل نخست ایشان را باطاعت خود خواند، اگر ظلامه‌اى ظاهر كنند كه بر ایشان ميرود، از ایشان دفع كند و دست ظالم از ایشان کوتاه كند و اگر ایشان را ظلامه‌اى نباشد و رنجى نبود و بر بغی خویش مصرّ باشند امام عدل با ایشان قتال كند، تا بقره ایشان را باطاعت آرد و در قتال ایشان هر كه پشت بداد، روا نيست كه از پى وى روند و قصد وى كنند. و اسير كه در دست اهل عدل آيد روا نيست كه او را بکشند و مجروحى كه بيفتد، روا نيست كه او را تمام بکشند. امير المؤمنين على (ع) در حرب جمل منادى را فرمود تا ندا كرد: الا لا يتبع مدبرا و لا يوقف على جريح.

و در حرب صفين اسيرى آوردند پيش على (ع). على گفت: لا اقتلك صبرا انى اخاف اللّٰه رب العالمين. اما هر چه از دو طائفه در حال قتال كشته شود يا مالى بتلف آيد در آن حال ضمانى واجب نكند. اما قومى اندك كه آن سه شرط در ایشان موجود نبود نه كثرت و نه تأويل و نه نصب امام، حكم ایشان اگر تعرض مسلمانان كنند حكم قطاع طريق بود نه حكم اهل بغى.

روى ان عليا (ع): سمع رجلا يقول فى ناحية المسجد لا حكم الا للّٰه، فقال على كلمة حق ايد بها باطل لكم علينا ثلث: لا تمنعكم مساجد اللّٰه ان تذكروا فيها اسم اللّٰه و لا تمنعكم الفىء ما دامت ايدىكم مع ايدينا و لا نبداكم بقتال.

و فى الاية دليل ان البغى لا يزيل اسم الايمان لان اللّٰه عز و جل سماهم مؤمنين مع كونهم باغين.

يدل عليه ما روى الحارث الاعور ان على بن ابي طالب سئل و هو القدوة فى قتال اهل البغى، عن اهل الجمل و صفيين أ مشركون هم، قال لا من الشرك فرّوا، فقيل منافقون هم: قال لا ان المنافقين لا يذكرون الله الا قليلا، قيل فما حالهم قال اخواننا بغوا علينا.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: بسم الله الرحمن الرحيم، جعفر صادق را پرسیدند از معنی بسم گفت اسم از سمة است و سمت داغ بود. چون بنده گوید بسم الله، معنی آنست که داغ بندگی حق بر خود میکشم تا از کسان او باشم. هر سلطانی که بود مرکب خاص خویش بسمت خویش دارد، آن را داغی مشهور بر نهد، تا طمع دیگران از وی بریده گردد، هر مرکبی که داغ سلطان دارد از دست نشست دیگران آسوده بود، عزیز و مصون مکرم و محترم بود، باز هر مرکبی که داغ سلطان ندارد پیوسته ذلول و ذلیل بود. در آسیب کوفت و کوب دیگران بود. مثال بندگان خداوند جل جلاله همین است: داغ الهی بر خواص اهل اخلاص، گفتار بسم الله است، هر که این داغ دارد در حمایت جلال است و در رعایت جمال و در خلعت قبول و اقبال، و هر که این داغ ندارد اسیر کسیر است و رنجور و مهجور، ظاهر او سحره دست سلاطین و باطن او پای سپرده مرده شیاطین. پس جهد کن، ای جوانمرد تا داغ عبودیت حق بر سر خود کشی تا سعید هر دو سرای گردی و چندان که توانی بکوش تا خویشتن را در کسی از کسان او بندی تا عزیز هر دو جهان گردی.

بنده خاص ملك باش که با داغ ملك  
روزها ایمنی از شحنة و شبها ز عسس  
هر که او نام کسی یافت از این درگه یافت  
ای برادر کس او باش و میندیش ز کس

قوله: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ أَي لَا تَقْضُوا أَمْرًا دُونَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَلَا تَفْعَلُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا يَكْفُرُ بِكُمْ شَيْئًا، ای گرویدگان و حق را جویندگان و در راه اسلام پویندگان، از ذات خویش هیچ مگوئید و از بر خویش در عرصه دین هیچ اساس منهدید و تکیه بر دانش و خرد خود مکنید. هر چه گوئید از گفت رسول ما گوئید و از فرمان او در مگذرید، عهد او در دل گیرید و حکم او بجان پذیرید، که حکم او حکم ماست و قول او وحی ماست و شریعت او نهاده ماست و سنت او پسندیده ماست و اتباع او دوستی ماست. شما که یاران اوئید و در امید شفاعت و تفخیم او را خوانید، لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ. خبر ندارید که هنوز جوهر فطرت او از سکون عدم بخطاب کن در حرکت فیکون نیامده بود و از جوار قدم هنوز قدم در طینت آدم نهاده بود که فضائل و شمائل او وصف کردیم و مقربان حضرت و عابدان سدره را از حال و کمال و خلق و خلق او خبر دادیم. گفتیم که ما را دوستی خواهد بود که بر منوال ارادت چنو نسج نیاید و صنع قدیم حکیم چنو خریج ننماید، کَلِّ كَمَالِست و جمله جمال. قبله اقبالست و کعبه آمال. جوهر صدف رسالت و ثمره شجره خلت. سر او از برکت. چشم او از حیا. گوش او از حکمت. زبان او از ثنا، لب او از تسبیح. روی او از رضا. گردن او از تواضع. سینه او از صفا. دل او از رحمت.



فؤاد او از وفا. جگر او از خوف. شغاف او از رجا. شکم او از قناعت. پشت او از غناء. ساق او از خدمت. دست او از سخا. استخوان او کافور.

موی او مشک بویا.

قیمت عطار و مشک اندر جهان کاسد شود چون بر افشانند صبا زلفین عنبرسای تو

مقربان در گاه چون وصف آن سید شنیدند، همه شربت مهر او چشیدند و داغ عشق او بر دل کشیدند، همه آفاق عشاق او شدند. اهل زمین و آسمان مشتاق او گشتند. در هر گوشه‌ای او را طالبی و در هر افقی او را عاشقی، در هر دلی شوری و در هر جایی سوزی. زمینیان همه خسته دیدار او، آسمانیان بسته شوق جمال او، آخر شب انتظار ایشان پایان رسید و صبح روز وصال بر دمید، وقت وجود وی در رسید.

آن سید از مادر خود آمنه جدا شد و چهره جمال او در عالم پیدا شد. همه عالم در جمال او فتنه و شیدا شد. همه بفرغان آمدند، جبرئیل گفت: کهتری کنم، میکائیل گفت: چاکری کنم. ماه گفت: دارندگی کنم. خورشید گفت: دایگی کنم. میخ گفت: خادمی کنم. چرخ گفت: بندگی کنم. اهل آسمان و زمین در فغان آمده و از غیب ندا همی آید که ای عالمیان که در آرزوی صحبت و پرورش محمد بیقرار شده‌اید، آرام گیرید که ما قضا رانده‌ایم و حکم کرده که این جوهر مطهر و این عزیز مکرم را در کنار زنی مشرکه نهیم و وی را بشیر او پروریم. ما آن کنیم که خود خواهیم، سامری منافق را در بر جبرئیل پروریم، و حبیب موافق در کنار حلیمه مشرکه بداریم. کس را بدانش این راه نیست و از سرّ ما کس آگاه نیست. آری عزیزا چون نوبت طفولیت وی بسر آمد و صبح روز دولت و کرامت بر آمد و روزگار بعثت وی درآمد، شعاع شرع او باطراف عالم رسانیدند و سرپرده دولت ملت او از قاف تا قاف باز کشیدند. چون زمینیان این خلعت بیافتند، آسمانیان را درد غیرت بر وجد محبت زیادت شد و خزینه صبرشان بدست لشکر شوق غارت شد. گفتند خداوندان فرمان ده تا از این عالم بلند بزمین شویم و در پیش حجره نبوت محمد صف برکشیم. تا باشد که گرد میدان او بر ما نشیند و نسیم حضرت او بر ما وزد. فرمان رسید که ای مقربان حضرت آرام گیرید که رفتن شما بزمین سامان نیست، که شرق و غرب و بر و بحر شما را بر ندارد و کس هست از شما که جمله اقالیم خاکی در کف او از نخودی در کف آدمیان کم نماید، صبر کنید و در انتظار بنشینید تا وقت آن دیدار که ما تقدیر کرده‌ایم در رسد. آتشی در جان وی زنییم و سوزی در دل وی افکنیم و ظاهر و باطن وی بعشق حضرت شیدا کنیم و غم امت بر وی گماریم تا باضطرار بیقرار شود و از بهر امت قصد حضرت ما کند و شما بطفیل شفاعت امت او را ببینید. پس چون آن میعاد مقدر درآمد، ناگاه روزی سوزی در دل سید آمد.

بیقرار و بی‌آرام گشت. یکی در عشق حضرت یکی در غم امت. از عشق حضرت بتعریض تقاضای رؤیت جبرئیل میکرد که: «هل رأیت ربك». و از غم امت همی گفت: «ما ادری ما یفعل بی و لا بکم». چون سوز بغایت رسید فرمان آمد که: ای مقربان و روحانیان، ای جبرئیل، پر طاوسی در پوش، تحفه اقبال

بر گیر، نثار افضال بردار، انبیا را خبر کن، هوای بهشت را معنبر کن. از کنگره عرش تا دامن فرش معطر کن. از سدره منتهی بزمین سفر کن، بحجره امّ هانی گذر کن. آن دوست ما را از خواب بیدار کن. گوی ای محمد خیز و بیا تا مرا بینی. من منتظرم بی من چه نشینی.

شب هست و شراب هست و چاکر تنهاست      برخیز و بیا جانا کامشب شب ماست

یا محمد تا کی غم امت در دل داری، تا کی اندوه عاصیان بجان کشی برخیز و بیا تا عذاب بر امت حرام کنم، نعمت و راحت و رحمت بر ایشان تمام کنم.

کار ایشان بنظام کنم و جای ایشان دار السلام کنم. و من که ملك العرشم بخودی خود بر تو سلام کنم که: السلام عليك ايها النبي و رحمة الله و بركاته.

## ۲ النوبة الاولى

قوله تعالى: إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ، مؤمنان برادرانند، فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخْوَيْكُمْ، آشتی سازید میان دو برادر خویش، وَ اتَّقُوا اللَّهَ، و بپرهیزید از خشم و عذاب الله، لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (۱۰) تا مگر بر شما ببخشایند.

یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا، ای ایشان که بگرویدند، لَا يَسْخَرُ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ، افسوس مدارا هیچ گروهی از هیچ گروهی، عَسَى أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ، مگر که اینان خود به انداز ایشان، وَ لَا نِسَاءً مِنْ نِسَاءٍ، هیچ زنان از زنان افسوس مدارا، عَسَى أَنْ يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ، مگر اینان خود به انداز ایشان، وَ لَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ، و بر یکدیگر طنز مدارید و مخندید، وَ لَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ، و یکدیگر را بلقب مخوانید، بِنَسِ الْإِسْمِ الْفُسُوقِ بَعْدَ الْإِيمَانِ، بد کاریست بنام بدی باز خواندن مرد با پس آن که ایمان آورد، وَ مَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۱۱) و هر که باز نگردد ستمکاران ایشان اند.

یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا، ای گرویدگان، اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِنَ الظَّنِّ پرهیزید از فراوانی از پنداره اِنْ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ، که هست از پنداره لختی که دروغ است و بزه، وَ لَا تَجَسَّسُوا و پوشیده مجوئید، وَ لَا يَغْتَابَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا، و از پس یکدیگر بد مگوئید، أُحِبُّ أَحَدَكُمْ، دوست میدارد یکی از شما، أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا، که گوشت برادر خویش خورد مرده، فَكَرَهُنَّ مُوهَدَشُورًا، میدارید آن و نابایسته، وَ اتَّقُوا اللَّهَ و بپرهیزید از خشم و عذاب الله اِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِيمٌ (۱۲)، الله توبه‌پذیر است مهربان.

یا أَيُّهَا النَّاسُ، ای مردمان، إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى، بیافریدیم ما شما را از يك مرد و از يك زن، وَ جَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا، و شما را شاخ شاخ کردیم، وَ قَبَائِلَ، و خاندان خاندان، لِتَعَارَفُوا، تا یکدیگر باز شناسید رحم بیوستن را، اِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ، گوهری تر شما بنزدك الله پرهیزکارتر شماست، اِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ (۱۳)، الله دانای است آگاه.

قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا، تازیان گفتند بگرویدیم، فَلَمْ تُؤْمِنُوا گوی نیز نگرویده‌اید، وَ لَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا، گوئید گردن نهادیم، وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ نیز ایمان در دل‌های شما نیست، وَ اِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ اِذَا

فرمان برید الله را و رسول او را، لا یلیثکم من أعمالکم شیئاً، بنکاهد کردارهای شما هیچیز، إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۴) که الله آمرزگار است بخشاینده.

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ غُرُوبًا وَآهًا وَبِئْسَ الْأُمَّةَ كَذَّبَتْ بَلَدَهُمْ وَرَأَسُورًا لَأَنَّ اللَّهَ بَدَأَ الْإِسْلَامَ وَرَسُولُهُ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ لَمَّا كُنْتُمْ هِنًا وَمَا كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ تِلْكَ الْأُمَّةَ كَذَّابَةٌ أَكْثَرُ بِالْإِسْلَامِ وَأَلْغَاكُمْ فِيهِ لَمَّا كُنْتُمْ هِنًا وَاللَّهُ يَبْعَثُ رَسُولًا حَسْبُكُمُ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ، وَ اللَّهُ أَوْسَتْ كَمَا مِدَانْدَ چَه در هفت آسمان است و در هفت زمین، وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۱۶) و الله بهمه چیز داناست.

قُلْ أَعْلَمُونَ اللَّهَ بِدِينِكُمْ، گوی الله را می آگاه کنید که شما بر چه دین اید، وَ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ، وَ اللَّهُ أَوْسَتْ كَمَا مِدَانْدَ چَه در هفت آسمان است و در هفت زمین، وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۱۶) و الله بهمه چیز داناست.

يَمُنُونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا، می سپاس نهند بر تو که گردن نهادند و مسلمان شدند قُلْ لَا تَمُنُوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُمْ بَلْ كُنْتُمْ سَاقِطِينَ، بگو سپاس منهد بر من بگردن نهادن و مسلمان شدن خویش، بَلْ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ، بلکه الله می سپاس نهد بر شما، أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ، که راه نمود شما را بایمان إِنَّ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۱۷) اگر می راست گوئید إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، اللَّهُ مِدَانْدَ پوشیده های آسمان و زمین، وَ اللَّهُ بِصَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (۱۸)، و الله بیناست بآنچه شما می کنید.

### النوبة الثانية

قوله: إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ، ای متواخون علی الايمان و الايمان اشرف انسابهم و قد قطع الله الولاية بينهم و بين من خلفهم فی الدين من انسابهم. قال ابو عثمان الحیری اخوة الدين اثبت من اخوة النسب. روى الزهرى عن سالم عن ابيه عن النبى (ص) قال المسلم اخو المسلم لا يظلمه و لا يشتمه، من كان فى حاجة اخيه كان الله فى حاجته و من فرج عن مسلم كربة فرج الله عنه بها كربة من كرب يوم القيمة و من ستر مسلما ستره الله يوم القيمة.

و عن ابى هريرة قال قال رسول الله: المسلم اخو المسلم لا يظلمه و لا يعيبه و لا يخذله و لا يتناول عليه فى البنیان، فیستر عنه الريح الا باذنه و لا يؤذیه بقتار قدره الا ان يغرف له و لا يشتري لبنیه الفاكهة، فيخرجون بها الى صبيان جاره و لا يطعمونهم منها. قال رسول الله (ص) احفظوا و لا يحفظه منكم الا قليل.

فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخْوَيْكُمْ تَتَى الْأَخْوِينَ لِأَنَّ أَقْلَ مَنْ يَقَعُ بَيْنَهُمُ الْقِتَالُ اثْنَانِ وَ الْمَعْنَى أَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا إِذَا اختلفا و اقتتلا و قيل التثنية قد يقع موقع الجمع كقوله: لبيك و سعديك و لا يدى لك و قيل معناه، فاصلحوا بين رئيسى الفريقين لانهما اذا اصطلحا اصطلاح الفريقان و قيل فاصلحوا بين كل مسلمين.

و فى الخبر عن ابى ايوب قال: قال رسول الله (ص) يا با ايوب الا ادلك على صدقة يحبها الله و رسوله. قال بلى فقال رسول الله (ص) تصلح بين الناس اذا تفسدوا.

و فى رواية تسعى فى صلاح ذات البين اذا تفسدوا و تقرب بينهم اذا تباغضوا.

و عن ابی الدرداء قال قال رسول الله (ص): الا اخبرکم بما هو افضل من كثير من الصيام: اصلاح ذات البین و ایاکم و البغضة فانما هی الحالقة

قال ابو الدرداء لا اقول حالقة الشعر و لكن حالقة الدين و قال (ص) كل الكذب يكتب على ابن آدم الا ثلثا: رجل كذب امراته ليرضيها عنه و رجل يحدث بين امرأين مسلمين ليصلح بينهما و رجل كذب في خدعة حرب.

و فی التوریه الذین يصلحون بین الناس اذا تفسدوا اولئك خصائص الله من خلقه، قرأ یعقوب بین اخوتکم بالتاء علی الجمع و قرأ الحسن بین اخوانکم و الاكثر بالنسب الاخوة، و فی الصداقة الاخوان و يقع کل واحد منهما موقع الآخر، وَ اتَّقُوا اللَّهَ فَلَا تَعْصُوهُ وَ لَا تَخَالَفُوا امْرَءَهُ، لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ.

یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ ابْنِ عَبَّاسٍ كَافَتْ ابْنِ آيَةٍ فِي شَأْنِ ثَابِتِ بْنِ قَيْسِ بْنِ شِمَاسٍ فَرَوِ أَمَدٌ كَهِ نَشِئَتْ وَ فِي ذَهَابِ بَعْضِ رُسُلِ بَدَا فِي بَهِرِ أَنْ كَهِ فِي كُوشِ وَ فِي كُرَانِي بُوَدِ، بِنَزْدِيكَ رُسُولِ أَنْ أَنْ مِي نَشِئَتْ تَا سَخْنِ رُسُولِ أَسَانِ تَوَانِدِ شَنِيدِ. رُوزِي دِيرِ رَسِيدِ فِي أَنْ مَجْمَعِ وَ مَرْدَمَانِ نَشِئَتْ بُوَدِنْدِ.

ثابت پای بگردن مردم فرو مینهاد و میگفت: تفسحوا تفسحوا. مردی او را گفت: اصبت مجلسا فاجلس، بنشستگاهی رسیدی اکنون بنشین جای نشستن داری چرا نه نشینی؟ ثابت از آن سخن در خشم شد و بنشست. آن گه فرا آن مرد گفت: تو پسر فلانه ای یعنی آن زن که در جاهلیت بناشایست نام برده بود، آن مرد دلتنگ گشت و از شرم سر در پیش افکند، آن ساعت جبرئیل آمد و این آیت آورد.

و قال الضحاک نزلت فی وفد تمیم الذین نادوا رسول الله من وراء الحجاب كانوا يستهزءون فقراء اصحاب النبی (ص) مثل عمار و خباب و بلال و صهیب و سلمان و سالم مولى ابی حذیفه لما راوا من رثاة حالهم فانزل الله تعالى فی الذین آمنوا منهم. و اما قوله: وَ لَا نِسَاءً مِنْ نِسَاءِ قَالِ انْسِ نَزَلَتْ فِي نِسَاءِ رُسُولِ اللَّهِ عَيْرِنِ امِ سَلْمَةَ بِالْقَصْرِ وَ قَالَ ابْنِ عَبَّاسٍ انِ صَفِيَةَ بِنْتِ حَيٍّ بِنِ اِخْطَبِ اَتَتْ رُسُولِ اللَّهِ فَقَالَتْ انِ النِّسَاءِ يَعْيرُنِنِ وَ يَقْلَنِ لِي يَا يَهُودِيَةَ بِنْتِ يَهُودِيِينَ فَقَالَ لَهَا رُسُولِ اللَّهِ هَلَا قَلْتِ انِ اَبِي مُوسَى وَ عَمِي هَارُونَ وَ زَوْجِي مُحَمَّدٌ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فَانزَلَ اللَّهُ هَذِهِ الْآيَةَ

و المعنى لا يستهزئ قوم بقوم عسى ان يكونوا خيرا منهم عند الله و افضل نصيبا، وَ لَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ اِي لَا تَعْيَبُوا وَ لَا تَطْعَنُوا اهل دينكم و قيل اللمز العيب في المشهد و الهمز في المغيب و قيل اللمز يكون باللسان و العين و الاشارة و الهمز لا يكون الا باللسان، وَ لَا تَنَابَزُوا بِاللُّقَابِ، التنابز التفاعل من النبز و هو اللقب و هو ان يدعى الانسان بغير ما سمي به و لا يستعمل الا في القبيح. قال عكرمة هو قول الرجل للرجل يا فاسق يا منافق يا كافر و قال الحسن كان اليهودي و النصراني يسلم فيقال له بعد اسلامه يا يهودي يا نصراني و قال عطاء هو ان تقول لاخيك يا كلب يا خنزير يا حمار.

و قال ابن عباس التنابز باللقاب ان يكون الرجل عمل السيئات ثم تاب عنها فنهى الله ان يعير بما سلف من عمله، بئس الاسم الفسوق بعد الايمان. فيه تأويلان احدهما: بئس الاسم اسم الفسق و هي ان يقول له يا يهودي يا

نصرانی یا فاسق یا زانی یذکره باسم ذنبه بعد ایمانه و توبته. الثانی: انّ من فعل ما نهی عنه من السخریة و اللمز و النبز فهو فاسق و یُسّ الِاسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِیْمَانِ، ای مع الایمان او بعد دخوله فی الایمان فلا تفعلوا ذلك فتستحقوا اسم الفسق و مَنْ لَمْ یُنْبَ، عما نهی عنه، فأولئک هُم الظَّالِمُونَ یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا کَثِیراً مِنْ الظَّنِّ، رسول خدا چون بسفر بیرون شدی هر دو مرد توانگر را یکی درویش با ایشان فرا کردی، تا وی ایشان را خدمت کند و ایشان مؤنت وی کفایت کنند. سلمان درویش بود و محتاج و دو کس را از ایشان را در سفر خدمت میکرد و در منزلها طعام و شراب ایشان میساخت و حاصل میکرد. در منزلی از منزلهای سفر، سلمان از پیش برفت بمنزل تا از بهر ایشان طعام سازد، چون بمنزل رسید از ماندگی و رنجوری خواب بر وی غلبه کرد و باطعام ساختن نه پرداختن، ایشان در رسیدند و طعام نیافتند. سلمان را فرستادند برسول و از وی طعام خواستند. رسول او را باسامه فرستاد و اسامه خازن رسول بود. اسامه گفت طعامی مانده نیست بنزدیک ما. سلمان بی طعام و بی مقصود بازگشت. آن دو مرد گفتند نزدیک اسامه طعام بود، لکن اسامه بخیلی کرد و نداد. سلمان را بقومی دیگر فرستادند و از ایشان هیچ چیزی نگشاد. آن گه بطعن گفتند: لو بعثناه الی بئر سمیحة لغار ماءها، اگر ما این سلمان را بجاهی فرستیم که در آن آب بود، آب بزمین فروشود و سلمان محروم ماند. آن گه آن دو مرد برخاستند و تجسس میکردند که تا خود بنزدیک اسامه طعام بود یا نبود. رسول خدا ایشان را دید گفت چیست اینکه آثار گوشت خوردن در دهن شما می بینم، ایشان گفتند یا رسول الله و الله ما تناولنا یومنا هذا لحما.

قال ظللتم تاكلون لحم سلمان و اسامة فانزل الله تعالى: یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا کَثِیراً مِنْ الظَّنِّ، و اراد ان یظن باهل الخیر شراً، إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ، قال سفیان الثوری: الظن ظنّان، احدهما: اثم و هو ان یظن و یتکلم به و الآخر: لیس باثم و هو ان یظن و لا یتکلم به و قیل الظن علی اربعة اوجه مأمور به و محذور و مندوب الیه و مباح. اما المأمور به فحسن الظن بالله، قال النبی (ص): لا یموتن احدکم الا و هو یحسن الظن بالله

و كذلك حسن الظن بالمؤمنین من

قوله علیه الصلاة و السلام ان حسن الظن من الایمان.

و من قوله سبحانه ظنّ المؤمنون و المؤمنات بأنفسهم خیراً. و اما المحذور فهو ظن السوء بالله و بالمؤمنین و هو قوله تعالى: إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ، قال مقاتل: هو ان یتکلم بما ظنه، فان لم یتکلم به فلا یكون اثمًا. و اما المندوب الیه، فقول النبی (ص): احترسوا من الناس بسوء الظن.

و قال الحزم سوء الظن و الحزم مندوب الیه و اما المباح فکاظم فی الصلاة و الصوم و القبلة امر صاحبه بالتحری فیها و البناء علی غلبة الظن و لهذا الانقسام قال: کثیراً مِنْ الظَّنِّ و لم یقل اجتنبوا الظن مطلقاً قوله: وَ لا تَجَسَّسُوا، التجسس هو البحث عما خفی حتی یظهر. و قرء فی الشواذ لا تحسسوا بالحاء فقیل بالجیم البحث لغيرک و بالحاء البحث لنفسک و کلاهما منهی عنه و معنی الایة خذوا ما ظهر و دعوا ما ستر و لا تتبعوا

عورات المسلمين.

روى ابو هريرة قال قال رسول الله (ص) اياكم و الظن فان الظن اكذب الحديث و لا تحسسوا و لا تنافسوا و لا تحاسدوا و لا تباغضوا و لا تدابروا و كونوا عباد الله اخوانا.

و عن ابن عمر ان النبى (ص) قال: يا معشر من آمن بلسانه و لم يفيض الايمان الى قلبه لا تغتابوا المسلمين و لا تتبعوا عوراتهم فان من يتبع عورات المسلمين يتبع الله عورته و من يتبع الله عورته يفضحه و لو فى جوف رحله.

و قال زيد بن وهب قيل لابن مسعود هل لك فى الوليد بن عقبة تقطر لحيته خمرا فقال: انا نهينا عن التجسس فان يظهر لنا شيئا نأخذ به. قوله: وَ لَا يَعْتَبُ بَعْضُكُمْ بَعْضًا يَقُولُ لَا يَتَنَاوَلُ بَعْضُكُمْ بَعْضًا بِظَهْرِ الْغَيْبِ بِمَا يَسُوهُ مِمَّا هُوَ فِيهِ.

عن ابى هريرة ان رسول الله قال أ تدرُونَ ما الغيبة قالوا الله و رسوله اعلم قال: ذكرك اخاك بما يكره قيل أ فرأيت ان كان فى اخى ما اقول. قال ان كان فيه ما تقول فقد اغتبتة و ان لم يكن فيه ما تقول فقد بهتته، أ يُجِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا، هَذَا مَثَلٌ وَ الْمَعْنَى كَمَا تَكْرَهُونَ أَكْلَ لَحْمِ أَخِيكُمْ مَيْتًا، فَاجْتَنِبُوا ذِكْرَهُ بِالسُّوءِ غَائِبًا وَ قِيلَ مَعْنَاهُ كَمَا تَتْرَكُونَ أَكْلَ لَحْمِهِ مَيْتًا فَانْهَ عَنْهُ مَعْصِيَةَ اللَّهِ فَاتْرَكُوا غَيْبَتَهُ فَانْهَ عَنْهُ مَعْصِيَةَ اللَّهِ وَ انْهَ عَنْهُ بِالْأَكْلِ لِأَنَّ الْمَيْتَ لَا يَشْعُرُ بِمَا يُوْكَلُ مِنْهُ وَ لَا يَحْسُ بِهِ كَذَلِكَ الْغَائِبُ لَا يَشْعُرُ بِهِ وَ لَا يَحْسُ وَ قَوْلُهُ: فَكَّرْهُنْمُوهُ، يَعْنَى بَلْ عَافَتْهُ نَفْسُكُمْ فَكَّرْهُنْمُوهُ وَ قِيلَ كَرِهْتُمْ أَنْ تَغْتَابُوا، فَلَا تَغْتَابُوا غَيْرَكُمْ.

عن انس بن مالك عن رسول الله (ص) قال لما عرج بى مررت بقوم لهم اظفار من نحاس يخمشون وجوههم و لحومهم، فقلت من هؤلاء يا جبرئيل قال: هؤلاء الذين يأكلون لحوم الناس و يقعون فى اعراضهم. و قال صلى الله عليه و آله و سلم الغيبة اشد من الزنا. قالوا و كيف. قال ان الرجل يزنى ثم يتوب فيتوب الله عليه و ان صاحب الغيبة لا يغفر له حتى يغفر له صاحبه.

و قال ميمون بن سياه بينا انا نائم اذا انا بجيفة زنجى و قائل يقول كل، قلت يا عبد الله و لم آكل، قال بما اغتبت عبد فلان قلت و الله ما ذكرت فيه خيرا و لا شرًا قال لكنك استمعت و رضيت فكان ميمون لا يغتاب احدا و لا يدع احدا ان يغتاب عنده احدا.

يكى از جمله بزرگان دين و صلحاء سلف حكايه كرد كه در گورستان نشسته بودم، مردى بمن برگذشت، بر زبان من برفت كه هذا و امثاله وبال على الناس، اين چنين كس بر مردمان وبال باشد. همان شب اندر خواب مرا نمودند جنازه‌اى كه بر آن مرده‌اى بود و مرا گفتند: كل من لحم هذا، گوشت اين مرده بخور. چون نگه كردم اين مرده آن كس بود كه من او را غيبه کرده بودم گفتم چون خورم گوشت اين مرده؟ و سالها بر من گذشت كه گوشت حيوان حلال نخوردم. مرا جواب دادند كه فلم اغتبتة اذا، پس چرا غيبه وى كردى؟ دانستم كه آن عقوبت غيبه است. از خواب درآمدم اندوهگن و حزين. يك سال بآن گورستان ميرفتم، تا آن مرد را باز بينم و از وى حلالى بخواهم بعد از يك سال كه او را باز ديدم از دور بمن نگرىست و گفت تبت،

توبه کردی از آن، گفتم بلی توبه کردم و نیز نگویم؟ گفت: ارجع الی مکانک اکنون بجای خویش باز شو و نیز غیبت کس مکن.

و در خبر است که مصطفی (ص) ماعز را رجم فرمود بحکم آنکه بر نفس خویش چهار بار اقرار کرد بر زنا بعد از آن رسول خدا جایی میگذاشت و دو کس با یکدیگر میگفتند میبینی این ماعز را الله بر وی ستر کرد و او خویشتن را رسوا کرد تا چنانکه سگ را بسنگ کشند او را کشتند. رسول هیچ سخن نگفت و آن دو مرد با وی میرفتند تا جایی رسیدند که مرداری افتاده بود. رسول گفت از این گوشت مردار چیزی بخورید، نصیبی بردارید، گفتند یا رسول الله مرداری بدین صعبی چون توان خورد؟ رسول فرمود آنچه شما خوردید از گوشت آن برادر شما از این صعبر بود، اما انه الان فی انهار الجنة یتغمس فیها. ماعز اکنون در جویهای بهشت فرو میشود و هر ساعتی نوطهارتی در خود میبیند و دیگر نواختی از حضرت عزت بدو میرسد، وَ اتَّقُوا اللَّهَ، فیما ینهیکم عنه و توبوا الیه عما قد سلف، إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِيمٌ.

یا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ مَقَاتِلَ كَفْتِ سَبَبِ نَزُولِ آيَةِ أَنْ بُوِدَ أَنْ بُوِدَ كَهَ رُوزِ فَتْحِ مَكَّةَ رَسُولِ خُدا بِلَالِ رَا فَرْمُودِ تَا بَرِ بَامِ كَعْبَةِ بَانِگِ نَمَازِ كَفْتِ، عَتَابِ بِنِ اسیدِ بِنِ ابی العیصِ از سر عصیبت جاهلیت كَفْتِ: الحمد لله الذی قبض ابی حتی لم یر هذا الیوم، حارث بن هشام كَفْتِ اما وجد محمد غیر هذا الغراب الاسود مؤدنا. سهیل بن عمرو كَفْتِ: ان یرد الله شیئا یغیره، ابو سفیان كَفْتِ: انی لا اقول شیئا اخاف ان یخبر به رب السماء، هر یکی از سر تكبر و تجبر خویش بزرگی مینمودند و عیب درویشان میجستند. جبرئیل فرو آمد و رسول را از آن گفتار ایشان خبر کرد، آن گه این آیت فرو آمد و ایشان را از آن ناسزا گفتن و عیب درویشان جستن و بمال و نسب تفاخر کردن بازداشت و زجر کرد. ابن عباس كَفْتِ در شأن ثابت بن قیس فرو آمد که در مجمع رسول آن مرد را گفته بود پسر فلانه و درویش را سرزنش کرده، رسول (ص) فرمود: من الذاکر فلانة، فقال ثابت انا یا رسول الله فقال انظر فی وجوه القوم فنظر فقال ما رایت یا ثابت؟ قال رایت ابیض و احمر و اسود، قال فانك لا تفضلهم الا فی الدین و التقوی

فانزل الله فی ثابت هذه الایة و فی الذی لم یتفسح له: یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَأَفْسَحُوا. الایة.

إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ يَعْنِي آدَمَ وَ حَوَاءَ أَيْ كَلِّكُمْ بَنَوَابِ وَاحِدٍ وَ أُمَّ وَاحِدَةٍ مَتَسَاوُونَ فِي النِّسْبِ، وَ جَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا جَمَعَ شَعْبٍ بِفَتْحِ السِّينِ وَ هِيَ رُؤْسُ الْقَبَائِلِ مِثْلُ رَبِيعَةَ وَ مَضَرَ وَ الْاَوْسِ وَ الْخَزْرَجِ سَمَوْا شُعُوبًا لِنَشْعِبِهِمْ وَ اجْتِمَاعِهِمْ كَشَعْبِ اغْصَانِ الشَّجَرِ وَ هُوَ مِنَ الْاَضْدَادِ، يُقَالُ شَعْبٌ أَيْ جَمْعٌ وَ شَعْبٌ أَيْ فِرْقٌ وَ قَبَائِلَ جَمَعَ قَبِيلَةً وَ هِيَ دُونَ الشُّعُوبِ مِثْلُ بَكْرِ مِنَ رَبِيعَةَ وَ تَمِيمٍ مِنَ مَضَرَ. وَ دُونَ الْقَبَائِلِ الْعِمَائِرُ وَاحِدَتُهَا عِمَارَةٌ بِكسر العین وَ هُمُ شِيبَانٌ مِنَ بَكْرِ وَ دَارِمٌ مِنَ تَمِيمٍ وَ دُونَ الْعِمَائِرِ الْبَطُونُ مِثْلُ بَنِي غَالِبٍ وَ لُؤَيٍّ مِنَ قَرِيشٍ وَ دُونَ الْبَطُونِ الْاَفْخَاذُ وَاحِدُهَا فَخْذٌ كَبْنِي هَاشِمٍ وَ اُمِيَّةٌ مِنَ بَنِي لُؤَيٍّ. ثُمَّ الْفَضَائِلُ وَ الْعِشَائِرُ وَاحِدَتُهَا فَصِيلَةٌ وَ عَشِيرَةٌ وَ لَيْسَ بَعْدَ الْعَشِيرَةِ حَىَّ يُوَصَّفُ بِهِ. قَالَ الزَّبِيرُ بِنِ بَكَارِ الْعَرَبِ عَلَى سِتِّ طَبَقَاتٍ: شَعْبٌ ثُمَّ قَبِيلَةٌ ثُمَّ

عمارة ثم بطن ثم فخذ ثم فصيلة. و قيل الشعوب من العجم و القبائل من العرب و الاسباط من بنى اسرائيل و قيل الشعوب الذين لا يعززون الى احد بل ينتسبون الى المدائن و القرى و الارضين و القبائل العرب الذين ينتسبون الى آبائهم، لِتَعَارَفُوا يَعْنِي لِيَعْرِفَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا فِي قَرَبِ النَّسَبِ وَ بَعْدَهُ لَا لِتَفَاخَرُوا وَ قِيلَ لِكَيْ تَعْرِفُوا إِذَا سَأَلْتُمْ مِمَّنْ أَنْتُمْ فَتَقُولُوا مِنْ قَرِيْشٍ، مِنْ كَنْدَةَ، مِنْ تَمِيمٍ.

ثم اخبر ان ارفعهم منزلة عند الله اتقيهم، فقال: إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ فِي الدُّنْيَا وَ هُوَ بِلَالٌ، إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ، بِحَسْبِكُمْ وَ نَسَبِكُمْ خَيْرٌ بِأَعْمَالِكُمْ وَ أَكْرَمِكُمْ عِنْدَ اللَّهِ.

قال قتادة في هذه الآية اكرم الكرم التقوى و الام اللؤم الفجور.

قال رسول الله (ص) من سره ان يكون اكرم الناس فليتنق الله

و قال: كرم الرجل دينه و تقواه و اصله عقله و حسبه خلقه.

و قال ابن عباس: كرم الدنيا الغنى و كرم الآخرة التقوى.

و عن ابن عمر ان النبي (ص) طاف يوم الفتح على راحته يستلم الركن بمحجته فلما خرج لم يجد مناخا فخرج الى بطن الوادي فانيخت فيه ثم قام فخطبهم فحمد الله و اتنى عليه، ثم قال: الحمد لله الذي اذهب عنكم عبية الجاهلية و فخرها بأبائها انما الناس رجلان برّ تقى كريم على الله و فاجر شقى هين على الله ثم تلا: يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى... الآية، قال اقول قولى هذا و استغفر الله لى و لكم و قال (ص) ان الله لا ينظر الى صوركم و اموالكم و لكن ينظر الى قلوبكم و اعمالكم و انما انتم بنو آدم أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ سئل رسول الله (ص)

اى الناس اكرم قال: اكرمهم عند الله اتقيهم قالوا ليس عن هذا نسألك؟ قال فاكرم الناس يوسف بن نبي الله بن نبي الله بن خليل الله قالوا ليس عن هذا نسألك؟

قال: فمن معادن العرب تسئلونى، قالوا: نعم، قال فخيركم فى الجاهلية خياركم فى الاسلام اذا فقهوا.

و روى عن ابو هريره: ان الناس يحشرون يوم القيمة ثم يوقفون ثم يقول الله عز و جل لهم طالما كنتم تكلمون و انا ساكت فاسكتوا اليوم حتى اتكلم ائى رفعت نسبا و اببتم الا انسابكم، قلت ان اكرمكم عندى اتقيكم و اببتم انتم فقلتم لا بل فلان بن فلان و فلان بن فلان فرفعتم انسابكم و وضعتم نسبي فاليوم ارفع نسبي و وضعت انسابكم سيعلم اهل الجمع اليوم من اصحاب الكرم اين المتقون.

قالت الأعرابُ أمّنا، اين آيت در شأن بنى اسد بن خزيمه فرو آمد.

قوى باديه نشين بودند، در سال قحط بمدينه آمدند و بظاهر كلمه شهادت ميگفتند و اسلام مينمودند، اما بباطن نفاق داشتند و مخلص نبودند و در راه مدينه تباه كارى كردند و نرخها گران ميکردند و آن گه باسلام خویش منت بر رسول نهادند، گفتند اتتك العرب بانفسها على ظهور رواحها و جنناك بالاتقال و العيال و الذرارى و لم نقاتلك كما قاتلك بنو فلان و بنو فلان، گفتند ما كه آمديم بجملى آمديم با عيال و فرزندان و بار و بنه خویش نه چون قومهاى ديگر كه تنها آمدند بر راه اهلهاى خویش، و آن گه قتال كردند هر گروهى از



عرب با تو و ما قتال نکردیم. بر رسول منت مینهادند که ما مؤمنانیم و از وی عطا و صدقه میخواستند تا رب العالمین در شأن ایشان این آیت فرستاد: **قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا** یا محمد ایشان را گوی شما ایمان نیاوردید که ایمان تصدیق دل است و اخلاص و تصدیق و اخلاص نیز در دلهای شما نیامده، بلی مسلمانان اید بظاهر، بر زبان کلمه شهادت رانده و از بیم قتل و سب طاعت را انقیاد نموده. از اینجا معلوم شد که آنچه بر ظاهر بنده می رود از طاعت داشتن و حکم را منقاد بودن آن را اسلام گویند بر معنی استسلام، و آنچه بر باطن می رود از تصدیق و اخلاص آن را ایمان گویند و مصطفی فرموده الاسلام علانیه و الایمان سریره، اسلام آشکار است و ایمان نهان. اسلام آنست که خلق از تو ببینند، ایمان آنست که خالق از تو شناسد. اسلام با خلق است و ایمان با خالق. اسلام شریعت است و ایمان حقیقت. اسلام پوست است و ایمان مغز. اسلام سود است و ایمان مایه. اسلام صدف است و ایمان در وی در، اسلام کالبد است و ایمان در وی روح. اسلام حلیت است و ایمان عقیدت. اسلام سایه است و ایمان درخت. اسلام خانه است و ایمان کدخدا. اسلام لوح است و ایمان نبشته. اسلام قرح است و ایمان شراب. اسلام زبان است و ایمان کلمه. چون از خود حکایت کنی چنین گوی: مسلمانم بحکم، مؤمنم بامید، سنی‌ام باتباع.

قال اهل اللغة: الاسلام هو الدخول في السلم و هو الانقياد و الطاعة. يقال اسلم الرجل اذا دخل في السلم كما يقال اشتى اذا دخل في الشتاء و اصاف اذا دخل في الصيف و اربع اذا دخل في الربيع. فمن الاسلام ما هو طاعة على الحقيقة باللسان و الأبدان و الجنان. كقوله عز و جل لابراهيم أسلم قال أسلمت لرب العالمين و منه ما هو انقياد باللسان دون القلب و ذلك قوله: **قُولُوا أَسْلَمْنَا وَ لَمَّا يَدْخُلُ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ**، و روى ان رسول الله (ص) قسم قسما فاعطى رجالا و منع رجالا، فقال له سعد بن ابى وقاص يا رسول الله اعطيت فلانا و لم تعط فلانا و هو مؤمن فقال رسول الله (ص) او مسلم مرتين او ثلاثا فعلم ان الاسلام اسم لظاهر الدين الذى يلزم به الاحكام و الایمان اسم للحقیقه التى يرجع اليها العبد و ينطوى عليها العقد فالاسلام هو الذى منع الدماء و الاموال و اقام الذمم و الاحكام. و الایمان حقیقته التى نجت من مقت الله و خلصت من عذاب الله و المسلمون متساوون فى الاسلام و المؤمنون متفاوتون فى الایمان. فاحسنهم عملا و اكثرهم ذكرا، اكملهم ايمانا.

و قالت المرجئة المؤمنون لا ينفوتون فى الایمان و ذلك لانهم لم يعدوا الاعمال من الایمان و هذا خلاف السنة و اصل البدعة و قد قال النبى (ص) صنفان من امتى ليس لهما فى الاسلام نصيب المرجئة و القدرية.

قوله: **وَ اِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ**، ظاهرا و باطنا و سرا و علانیه، لا يَلِيْكُمْ قَرَأَ ابو عمرو: و لا ياليتكم بالالف كقوله تعالى: **وَ مَا أَلْتَنَاهُمْ** و قرأ الآخرون بغير الف و هما لغتان بمعنى واحد يقال آلت ياليت التا و لات ياليت ليتا اذا نقص و معنى الآية لا ينقصكم من، ثواب، أعمالكم شيناً إن الله غفورٌ رحيمٌ ثم وصف المؤمنين المحققين المصدقين فى ايمانهم فقال: **إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا**، لم يشكوا فى ايمانهم بل اخلصوا فى عقايدهم ثم حققوا بافعالهم و هو قوله: **وَ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ**، اى فى طاعة الله، أولئك هم الصادقون فى ايمانهم لاجتماع الاقرار باللسان و التصديق بالقلب ثم بالعمل الصالح، هذا

هو المؤمن الصادق لا من اسلم خوف السيف و رجاء السيب فلما نزلت هاتان الايتان اتت الاعراب رسول الله فحلفوا بالله انهم مؤمنون في السرّ و العلانية و عرف الله غير ذلك منهم فانزل سبحانه: قُلْ أُوۡلَٔٔمُۡنَ اللّٰهِ بِدِينِكُمْ، دخلت الباء لا لانّ هذا التعليم بمعنى الاعلام و المعنى أ تعلمون و تخبرون الله بدينكم الذي انتم عليه، و الله يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَا مَا فِي الْأَرْضِ اى يعلم ما فى قلوب اهل السماوات و ما فى قلوبكم، و الله يَكُلُّ شَيْءٍ عَلِيمٌ لَا تَخْفَىٰ عَلَيْهِ خَافِيَةٌ فَلَا يَحْتَاجُ إِلَىٰ اٰخْبَارِكُمْ.

يَمُنُّونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا و هم بنو اسد بن خزيمه و قد سبق بيانه و قيل هم الاعراب الذين ذكرهم الله فى سورة الفتح: جهينه و مزينه و اسلم و اشجع و غطفان كانوا يقولون آمنا ليؤمنوا على انفسهم و اموالهم، فلما استنفروا الى الحديبية تخلفوا و هم الذين مؤوا بايمانهم على رسول الله و تقديره: يمتون عليك باسلامهم قل لا تمثوا عليّ اسلامكم اى باسلامكم، بل الله يمتن عليكم ان هداكم يعنى بان هديكم، للإيمان ان كنتم صادقين فى ايمانكم فلستم صادقين و لو كنتم مؤمنين صادقين لكانت المنه لله لا لكم. المن يذكر و المراد به التحمد بالنعمة و هو مذموم من العباد و يذكر و المراد به الانعام و عليه وصف الله بانه منان. قوله: بل الله يمتن عليكم، اى انعم عليكم و قيل بل الله احق بالتحمد بالنعمة.

إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَا الْأَرْضِ مَا غَابَ فِيهَا عَنْكُمْ، و الله بصير بما يعملون قرأ ابن كثير بالتاء لان فى الاية ذكر الحضور فحسن الوجهان و الله اعلم.

### النوبة الثالثة

قوله: إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ اى پديد آرنده هر موجودى اى پذیرنده هر دودى. اى کرمت بندگان را بروزی ضامن، اى ملك تو از فنا و زوال ايمن.

عزیز کرده تو کس خوار نکند بر کشیده تو کس نگويسار نکند. بداغ گرفته تو کس در او طمع نکند. مؤمنان همه بداغ تواند و در روش خویش با چراغ تواند. بر کشیدگان عطف و نواختگان لطف تواند، از تارات خلقيت و حالات بشریت در دایره عهده قدم بر نقطه رضا دارند. گاه چون سروی در چمن در مقام خلوت اند، گاه چون چفته چوگانی بر مقام خدمت اند. ایشانند که در ازل رب العالمین ایشان را نواخته و میان ایشان برادری افکنده که إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ برادری که هرگز منقطع نشود، قرابتی که بریده نگردد، نسبی که تا ابد بپیوندد، همانست که خبر میآید: کلّ سبب و نسب ینقطع یوم القیمة الا سببی و نسبی. مراد باین نسب دین و تقوی است نه نسب آب و گل.

اگر نسبت آب و گل بودی بو لهب و بو جهل را در آن نصیب بودی و هو المشار اليه فى قوله: إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ اى جوانمرد چون می دانی که مؤمنان همه برادران تواند و در نسب ایمان و تقوی خویشان تواند، حق برادری بگزار و شرط خویش بجای آر. زندگانی با ایشان بموافقت کن راه ایثار و فتوت پیش گیر و خدمت بی معارضت کن. ایشان گناه کنند تو عذر خواه ایشان بیمار شوند تو عیادت کن حظ خود یکسر فرو گذار و نصیب ایشان زیادت کن. اینست حق برادری اگر سر این داری درای و رنه هجرت کن.

ذو النون مصری را پرسیدند که صحبت با که داریم و نشست و خاست با که کنیم، گفت: من لا یملک و لا ینکر علیک حالا من احوالک و لا یتغیر بتغیرک. فرمود صحبت با کسی کن که وی را ملک نبود یعنی آنچه دارد از مال و ملک نه حق خویش داند حق برادران در آن بیش از حق خویش شناسد.

هر خصومت که در عالم افتاد از تویی و منی خاست چون تویی و منی از راه برداشتی موافقت آمد و خصومت برخواست.

دیگر وصف آنست که صحبت با کسی دار که بهیچ حال بر تو منکر نگردد و اگر در تو عیبی بیند از تو برنگردد.

داند که آدمی از عیب خالی نیست و بی‌عیبی و پاکی جز صفت خداوند قدوس نیست.

مردی را زنی بود و در کار عشق وی نیک رفته بود و آن زن را سپیدی در چشم بود و مرد از فرط محبت از آن عیب بی‌خبر بود تا روزی که عشق وی روی در نقصان نهاد گفت: این سپیدی در چشم تو کی پدید آمد، زن گفت آن گه که کمال عشق ترا نقصان آمد. مصطفی (ص) فرمود حبّ الشیء یعمی و یصمّ.

دوستی مر مرد را از دیدن عیب محبوب نابینا کند و از ملامت شنیدن کر گرداند تا نه عیب دوست بیند نه ملامت در دوستی وی شنود. سدیگر وصف آنست که لا یتغیر بتغیرک باین کلمت او را از صحبت خلق باز برید گفت صحبت که کنی با حق کن نه با خلق زیرا که خلق بگردند چون تو بگردی و حق جلّ جلاله بجلال احدیت خویش و کمال صمدیت خویش هرگز بنگردد اگر چه خلق بگردند.

پیر طریقت گفت الهی تو مؤمنان را پناهی. قاصدان را بر سر راهی. عزیز کسی که تو او را خواهی. اگر بگریزد او را در راهی. طوبی آن کس را که تو او را پناهی، آیا که تا از ما خود کرائی.

ذو النون مصری گفت زنی را دیدم درین سواحل شام، زنی که بصورت زن نمود و بمعنی هزار مرد بیشتر همه عین صفا و ذات وفا بود. ظاهر او همه صفا صفت، باطن او همه بقا معرفت. نه در صورت اسم و جسم آویخته، نه در منزل حال و قال رخت افکنده.

مکن در جسم و جان منزل که این دونست و آن والا قدم زین هر دو بیرون نه، نه اینجا باش و نه آنجا

بهستی محبوب هستی خود در باخته، بصفات محبوب از صفات خود بیزار شده.

ایها السائل عن قصتنا      لو ترانالم تفرق بیننا  
فاذا ابصرتنی ابصرته      و اذا ابصرته ابصرتنا

ای جوانمرد، محبت سلطانی قاهر است و شرع محبت بر خلاف شرع ظاهر است. در شرع ظاهر همه لطف و رفق و نواختن است و در شرع محبت همه قهر و عنف و کشتن و خون ریختن است.

در عشق تو گر کشته شوم باکی نیست      کو دامن عشقی که برو چاکی نیست

ذو النون مصری گفت: آن زن را پرسیدم که من این اقبلت و این تریدین؟

ای زن از کجا رفته‌ای و کجا قصد داری. گفتا اقبلت من عند اقوام تَنَجَافِي جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَ طَمَعًا اِلَى رِجَالٍ لَا تُلْهِيُهُمْ تِجَارَةٌ وَ لَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللّٰهِ. از نزدیک قومی بیامدم بیداران بنزدیک قومی روم هشیاران. ایشان را بصفت و سیرت معروف کردند نه بنام و نسبت. هر که او شرفی و کرامتی در جهان یافت از صفت و سیرت یافت نه از نام و نسبت، چه شرف دارد آن نسبت که فردا بریده گردد؟ و الحق جل جلاله يقول: فَلَا اُنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَ لَا يَنْسَءُلُوْنَ كَدَامَ كَرَامَتِ اسْتِ بزرگوارتر از این کرامت که رب العزّة میفرماید: اِنَّ اَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللّٰهِ اَتْقَاكُمْ. آن گه صفت آن قوم، بیداری نهاد و بیخوابی که صفت مشتاقان است و آئین عاشقان، گفت چون شب درآید و آفتاب نهان شود دلهای ایشان معدن اندوهان شود، گهی نوحه کنند بزاری، گهی بنالند از خواری، گهی روزنامه عشق باز کنند و سوره شوق آغاز کنند، فریاد درگیرند و سوز بزاری دوست را یاد کنند.

همه شب سر بر زانوی حیرت نهاده یا روی بر خاک حسرت مالیده و بدرد دل و سوز جگر این نوحه میکنند که:

تاریکتر است هر زمانی شب من      یا رب شب من سحر ندارد گویی

ای جوانمرد هر که شبی بیدار نبوده او رنج بیداری چه داند، هر که شبی بیمار نبوده از درازی شب بیداران چه خبر دارد. ای مسکین هرگز ترا شبی بود که از درد نایافت مونس، مونس تو ماه بود و ستاره با تو همراز بود. ای شب دراز بخواب غفلت کوتاه کرده و روز سپید بمعصیت سیاه کرده. ای مسکین روز عمرت را شب آمد، بهار جوانی درگذشت، گلنارت زرد شد، عقیقت گاه شده چراغت فرو مرد، حساب عمر فذلک شد، روز شمرده بآخر رسید و برید در رسید. امروز ماتم خود بدار و اشک حسرت از دیده فرو بار پیش از آنکه نه چشم ماند نه بینایی، نه تن ماند نه توانایی، نه قوت ماند نه دانایی نه کمال ماند نه زیبایی.

ای خداوندان مال الاعتبار الاعتبار      و ای خداوندان قال الاعتذار الاعتذار  
پیش از آن کین جان عذر آور فرو ماند ز نطق      بیش از آن کین چشم عبرت بین فرو ماند ز کار

## ۵۰ - سوره ق

## ۱ النوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

ق منم خداوند قادر و قهار قُدوس و قریب و القرآن المَجید (۱) باین قرآن بزرگوار.

بَلْ نِیْسَتْ چنانك كافران میگویند، عَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ، شگفت داشتند که بایشان آمد آگاه کننده‌ای هم از ایشان، فَقَالَ الكافِرُونَ، ناگرویدگان گفتند، هَذَا شَيْءٌ عَجِيبٌ (۲) این چیز است شگفت.

أِذَا مِثْنَا وَ كُنَّا تُرَابًا، باش که ما بمیریم و خاک گردیم، ذَلِكَ رَجْعٌ بَعِيدٌ (۳) این باز بردی است دور.

قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ الأَرْضُ مِنْهُمْ، میدانیم هر چه زمین از ایشان کاهد، وَ عِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِیظٌ (۴) و نزدیک ما نوشته‌ای است آن را نگه دارنده.

بَلْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ، آری ایشان دروغ شمردند سخن راست که بایشان آمد، فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَرِیجٍ (۵) ایشان در کاری‌اند شوریده گمان آمیز.

أَفَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ، در ننگرند در این آسمان زبر ایشان.

كَيْفَ بَنَيْنَاهَا، که چون افراشتیم، وَ زَيَّنَّاهَا، و چون نگاهشتیم.

وَ مَا لَهَا مِنْ فُرُوجٍ (۶)، و آن را هیچ شکاف و عیب نه.

وَ الأَرْضَ مَدَدْنَاهَا، و زمین باز کشیدیم، وَ أَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ، و در آن او کنسیم کوه‌ها بلند، وَ أَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِیجٍ (۷) و رویانیدیم در آن از هر صنفی نیکو.

تَبْصِرَةً وَ ذِكْرًا بَاز نمودن و در یاد دادن را لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِیبٍ (۸) هر بنده را باز گردانیده بدل با الله.

وَ نَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ، و فرو فرستادیم از آسمان، مَاءً مُبَارَكًا آبی برکت کرده در آن، فَأَنْبَتْنَا بِهِ جَبَّاتٍ، تا رویانیدیم بآن درختستانها، وَ حَبَّ الحَصِیدِ (۹) و تخم هر نبات درودنی.

وَ النَّخْلَ بَاسِقَاتٍ، و خرما بنان بلند بارور، لَهَا طَلْعٌ نَضِیدٌ (۱۰) آن را خوشه میوه آن در هم نشسته.

رِزْقًا لِلْعِبَادِ، داشت بندگان را، وَ أَحْبَبْنَا بِهِ بَلَدَةً مَیْتًا، و زنده کردیم بآن آب شهری و زمینی مرده، كَذَلِكَ الخُرُوجُ (۱۱) هم چنان رستاخیز.

كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ، دروغزن گرفتند پیش از ایشان قوم نوح، وَ أَصْحَابُ الرَّسِّ، و اصحاب چاه، وَ ثَمُودُ (۱۲) و ثمود قوم صالح

وَ عادٌ، اول قوم هود، وَ فِرْعَوْنُ وَ إِخْوَانُ لُوطٍ (۱۳) و فرعون موسی و کسان لوط.

وَ أَصْحَابُ الأَیْکَةِ وَ قَوْمُ تُبَّعٍ، و مردمان پیشه‌ای که و قوم تبّع، كُلُّ كَذَّبَ الرُّسُلِ همگان فرستادگان ما را دروغزن گرفتند، فَحَقَّ وَ عَیْدٍ (۱۴) تا واجب گشت و سزا آنچه بیم داده بودم ایشان را بآن.

أَفَعَبَّبْنَا بِالْخَلْقِ الأَوَّلِ، بماندیم یا درماندیم بآفرینش نخستین، بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِیدٍ (۱۵)، بلکه ایشان در گمان‌اند از این آفرینش نو.

وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ بِيَا فَرِيدٍ مَرْدَمٍ رَا، وَ نَعْلَمُ مَا تُؤَسُّوسُ بِهِ نَفْسُهُ وَ مِيدَانِيمَ أَنجِهَ دَر دَلِ اُو مِيدَانِدِشْد، وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ (۱۶) مَا نَزْدِيكَتْرِيمَ بَاوِ اَز رِگِ جَانِ.

إِذْ يَنْقَلِي الْمُتَلَقِيَانِ سَخْنَ مِي رْبَايْنِدِ اَن دُو سَخْنَ رِبَايِ وَ مِي فِرَاگِيرِنْدِ اَز اُو، عَنِ الْيَمِينِ وَ عَنِ الشَّمَالِ قَعِيدٌ (۱۷) يَكِي اَز رَاَسْتِ سُوِيِ اُو نَشْسْتِه وَ يَكِي اَز چِپِ سُوِيِ اُو نَشْسْتِه.

مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ، بِيْرُونِ نَدِهْدِ هِيچِ سَخْنَ اَز دِهْنِ، إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ (۱۸) مِگَرِ نَزْدِيكَ اُوَسْتِ گُوشْوَانِيِ سَاخْتِه.

### النوبة الثانية

اين سوره را دو نام است: سوره «ق» و سوره «الباسقات»، هزار و چهارصد و نود و چهار حرف است. سيصد و پنجاه و هفت كلمت و چهل و پنج آيت، جمله بمكه فرو آمد مگر يك آيت: وَ لَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ اَيْنِ يَكِ اَيْتِ بَمَدِينِه فِرُو اَمْدِ بَقُولِ اِبْنِ عَبَّاسِ وَ قَتَادِه وَ بَاقِيِ هَمِه يَكِي اَسْتِ وَ دَرِ اَيْنِ سُوْرَةِ دُو اَيْتِ مَنَسُوخِ اَسْتِ يَكِي: فَاصْبِرْ عَلٰى مَا يُقُولُونَ، دِيگَرِ: وَ مَا اَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ اَيْنِ هَرِ دُو اَيْتِ مَنَسُوخِ اَسْتِ بَاَيْتِ سِيْفِ.

و در فضيلت سوره ابي بن كعب روايت كند از مصطفى (ص) قال: من قرأ سورة ق هون الله عليه ثارات الموت و سكراته.

قوله تعالى: ق اقوال مفسران مختلف است در معنى ق ابن عباس گفت: نامى است از نامهاى الله. سوگند بآن ياد کرده چنانك بقرآن ياد کرده.

محمد بن كعب القرظى گفت افتتاح نام الله است قادر و قاهر و قابض قدوس و قريب و قيوم و معنى آنست كه انا الله القادر القابض انا القدوس القوى، و بر يك حرف اختصار كرد بر مذهب اختصار و عادت عرب كه گفته اند: قد قلت لها قفى فقالت قاف.

قتاده گفت نام قرآن است، شعبى گفت نام سوره است، ضحاك گفت كوهى است گرد زمين درآمده از زمرد سبز و سبزی آسمان از فروغ آنست و هر چه در زمين بدست خلق افتاده از زمرد همه از آنست. وهب منبه آورده كه ذو القرنين گرد عالم ميگشت تا بكوه قاف رسيد و گرد كوه قاف كوههاى خرد ديد. رب العالمين كوه با وى بسخن آورد تا از وى پرسيد كه ما انت؟ تو چه باشى و نامت چيست؟

گفت: انا قاف، منم قاف گرد عالم درآمده، گفت اين كوههاى خرد چيست؟

گفت اين رگهاى منست و در هر بقعتى و در هر شهرى از شهرهاى زمين از من رگى است بدو پيوسته، هر آن زمين كه بارادت حق آن را زلزله خواهد رسيد مرا فرمايد تا رگى از رگهاى خود بجنبانم كه بآن زمين پيوسته تا آن را زلزله افتد. ذو القرنين گفت يا قاف از عظمت الله با ما چيزى بگوى گفت يا ذا القرنين انّ شأن ربنا لعظيم كار خداوند ما عظيم است و از اندازه و هم و فهم بيرونست. بعظمت او خبر كجا رسد و كدام عبارت بوصف او رسد. گفت آخر آنچ كمتر است و در تحت وصف آيد چيزى بگوى، گفت وراء من

زمینی است آفریده پانصد ساله راه طول آن و پانصد ساله راه عرض آن، همه کوهان‌اند پر از برف، و رنه آن برف بودی من از حرارت دوزخ چون از زیر بگداختید، ذو القرنین گفت زدنی یا قاف، نکته‌ای بگوی دیگر از عظمت و جلال حق گفت جبرئیل امین کمر بسته در حجب هیبت ایستاده، هر ساعتی از عظمت و سیاست درگاه جبروت بر خود بلرزد رعه‌ای بر وی افتد. رب العالمین از آن رعه وی صد هزار ملک بیافریند، صفها برکشیده در حضرت، بنعت هیبت سر در پیش افکنده و گوش بر فرمان نهاده، تا يك بار از حضرت عزت ندا آید که سخن گوئید، همه گویند «لا اله الا الله» و بیش از این نگویند، اینست که رب العالمین گفت: يَوْمَ يَوْمُ الرُّوحِ وَ الْمَلَائِكَةِ صَفًّا اِلَى قَوْلِهِ وَ قَالَ صَوَابًا يَعْنِي لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ وَ قِيلَ مَعْنَى قَوْلِهِ: قَفَّ يَأْمُرُ عَلَى اِدَاءِ الرِّسَالَةِ وَ الْعَمَلِ بِمَا اَمَرَ. وَ قِيلَ مَعْنَاهُ قَضَى الْاَمْرَ كَقَوْلِهِ: حَمَّ، اِي حَمَّ مَا هُوَ كَائِنٌ وَ الْاِحْسَانُ اِنْ يُقَالُ هُوَ مِنْ الْحُرُوفِ الْمُقَطَّعَةِ عَلَى مَا سَبَقَ امْتَالَهُ.

وَ الْقُرْآنَ الْمَجِيدِ، اِي الشَّرِيفَ الْكَرِيمَ عَلَى اللهِ الْكَثِيرَ الْخَيْرِ، الْعَظِيمَ الشَّانِ، هَذَا قِسْمٌ جَوَابُهُ مَحْذُوفٌ لِدَلَالَةِ مَا بَعْدَهُ مِنَ الْكَلَامِ عَلَيْهِ، تَأْوِيلُهُ: وَ الْقُرْآنَ الْمَجِيدِ اِنْ الرِّسُولَ صَادِقٌ وَ السَّاعَةَ حَقٌّ. وَ بَرِّ قَوْلِ اَيْشَانَ كَهْ كَفْتَنَدُ قَضَى الْاَمْرَ جَوَابٌ مَقْدَمٌ اسْتَقْدِيرُهُ: وَ الْقُرْآنَ الْمَجِيدِ، قَضَى الْاَمْرَ بَايْنَ قُرْآنَ بَزْرُگُوَارِ كَهْ كَارِ كَزَارَدَنَدُ وَ حَكْمَ رَانَدَنَدُ دَرِ اَزَلِ وَ قِيلَ جَوَابُهُ: بَلَّ عَجِبُوا وَ جَوَابَاتِ الْقِسْمِ سَبْعَةٌ: اِنَّ الشَّدِيدَةَ كَقَوْلِهِ: وَ الْفَجْرَ وَ لِيَالِ عَشْرِ اِلَى قَوْلِهِ: اِنَّ رَبَّكَ لِبِالْمُرْصَادِ. وَ اِنْ الْخَفِيْفَةَ كَقَوْلِهِ: تَاللهِ اِنْ كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ، وَ مَا النَّفْيَ كَقَوْلِهِ: وَ الضُّحَى وَ اللَّيْلَ اِذَا سَجَى مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ، وَ اللَّامَ الْمَفْتُوحَةَ، كَقَوْلِهِ: فَو رَبِّكَ لَنَسْتَلْتَهُمْ، وَ لَا كَقَوْلِهِ: وَ اَقْسَمُوا بِاللّٰهِ جَهْدَ اِيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللهُ مَنْ يَمُوتُ وَ قَدْ كَقَوْلِهِ: وَ الشَّمْسُ وَ ضُحَاهَا، اِلَى قَوْلِهِ: قَدْ اَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا، وَ بَلَّ كَقَوْلِهِ: ق وَ الْقُرْآنَ الْمَجِيدِ، بَلَّ عَجِبُوا اَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ يَعْرِفُونَ نَسْبَهُ وَ صَدَقَهُ وَ اَمَانَتَهُ، فَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا، اِي هَذَا الَّذِي يَقُولُ اِنْ نَبَعْتُ، شَيْءٌ عَجِيبٌ وَ قِيلَ اخْتِيَارَ اللهُ مُحَمَّدًا لِّلرِّسَالَةِ وَ الْاِنْذَارِ شَيْءٌ عَجِيبٌ، اِگَرِ كَسِيْ گُوِيْدُ دَرِ سُوْرِهِ ص وَ قَالَ الْكَافِرُونَ بَوَاوُ وَ كَفْتُ وَ اِيْنْجَا بَفَا كَفْتُ چَهْ فَرَقُ اسْتِ؟ جَوَابُ اَنْسَتْ كَهْ عَرَبِ اسْتَعْمَالِ فَا جَايِي كَنَنْدُ كَهْ ثَانِي بَاوَلِ مَتَّصِلُ بُوْدُ كَهْ دَرِ فَا مَعْنَى اِتِّصَالِ اسْتِ وَ اِيْنْجَا شَيْءٌ عَجِيبٌ مَتَّصِلُ اسْتِ بَاَنْچَهْ كَفْتُ عَجِبُوا اَنْ جَاءَهُمْ وَ اِيْنِ مَعْنَى اِتِّصَالِ دَرِ سُوْرِهِ ص نَيْسَتْ لَا جَرْمُ بَوَاوُ كَفْتُ نَهْ بَفَا.

اِذَا مِتْنَا وَ كُنَّا تُرَابًا، اسْتَفْهَامُ اِنْكَارِ وَ اسْتَبْعَادِ وَ الْعَامِلُ فِيْهِ مَضْمُرُ تَقْدِيرُهُ اِنْبَعْتُ؟ اِنْ رَجَعْتَ؟ اِذَا مِتْنَا وَ كُنَّا تُرَابًا ذَلِكَ رَجَعٌ بَعِيدٌ، عَنِ الصِّدْقِ لَا يَكُوْنُ. وَ لَيْسَ الْمُرَادُ بَعْدَ الزَّمَانِ وَ قِيلَ بَعِيدٌ اِيْ مَحَالٌ هَذَا كَقَوْلِهِ: اِنَّهُ عَلَى رَجْعِهِ لَقَادِرٌ.

الرَّجْعُ الْجَوَابُ وَ الرَّجْعُ الرَّدُّ وَ الرَّجْعُ الْمَطْرُ، نَطَقَ بِكُلِّهَا الْقُرْآنُ، فَالرَّجْعُ فِيْ قَوْلِهِ تَعَالَى: فَاِنْ رَجَعَكَ اللهُ اِلَى طَائِفَةٍ مِنْهُمْ، وَ فِيْ قَوْلِهِ: وَ لَنْ رُجِعْتُ اِلَى رَبِّيْ، مَعْنَاهُمَا الرَّدُّ وَ الرَّجْعُ فِيْ قَوْلِهِ: اَلَا يَرْجِعُ اِلَيْهِمْ قَوْلًا مَعْنَاهُ الْجَوَابُ. وَ الرَّجْعُ فِيْ قَوْلِهِ: وَ السَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ، مَعْنَاهُ الْمَطْرُ.

قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ الْاَرْضُ مِنْهُمْ، اِيْ مَا تَاكُلُ مِنْ لِحْمِهِمْ وَ دِمَائِهِمْ وَ عَظْمِهِمْ لَا يَعْزُبُ عَنَّا شَيْءٌ. قَالَ السُّدِّيُّ هُوَ الْمَوْتُ يَقُولُ قَدْ عَلِمْنَا مِنْ يَمُوتُ مِنْهُمْ وَ مَنْ يَبْقَى وَ عِنْدَنَا اِيْ وَ مَعَ هَذَا عِنْدَنَا كِتَابٌ كَتَبَ فِيْهِ ذَلِكَ وَ

هو اللوح المحفوظ مكتوب فيه موتهم و مكثهم فى القبور و مبعثهم يوم القيمة و الحفيظ بمعنى المحفوظ و قيل الحفيظ بمعنى الحافظ اى حافظ لعدتهم و اسمائهم، قال الحسن هذا وعد من الله لنبيه بنصرته و اظهار دينه على سائر الاديان، فقال: قد علمنا ما تنقص منهم بان يقتلوا او يموتوا او ينتقلوا عن دينهم، و عَدْنَا كِتَابَ حَوِيْظٍ فيه نصرک عليهم فلا تضيقن صدرك. و قيل قد علمنا ما تنقص الارض، اى ما يبلى منهم و ما يبقى. لان العصص لا تأكله الارض كما جاء فى الحديث كل ابن آدم يبلى الا عجب الذنب و فيه يرگب و ابدان الانبياء و الشهداء ايضا لا تبلى و عَدْنَا كِتَابَ حَوِيْظٍ محفوظ من الشياطين و من ان يتغير.

بَلْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ، اى بمحمد و القرآن، لَمَّا جَاءَهُمْ فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَّرِيحٍ مختلط ملتبس و معنى اختلاط امرهم انهم يقولون للنبي (ص) مرّة ساحر و مرّة كاهن مجنون و يقولون للقرآن مرّة سحر و مرّة رجز و مرّة مفترى و يقولون فى امر البعث مرّة اِنْ هِيَ اِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا و مرّة لئن رُجِعْتُ اِلَى رَبِّي و مرّة مَا نَدْرِي مَا السَّاعَةُ اِنْ نَظُنُّ اِلَّا ظُنًّا و قيل فى امر مَرِيحٍ اى متناقض بانكارهم القدرة على الاعداء مع اقرارهم بالقدرة على الابتداء فكان امرهم مختلطا ملتبسا و كل كلام او امر ليس بثابت مقيد فهو مريح فعيل من مرج اذا اضطرب يقال مرج الامر و مرج الدين و مرج الخاتم فى اصبعى اذا قلق من الهزال و فى الحديث مرجت عهدهم و اماناتهم. و قيل مريح فعيل بمعنى مفعول من قوله مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ معناه خلاهما.

معنى آنست كه دو دريا فرا يكديگر گذاشت. المرج المرعى لان السرح فيه مخلاة ليس عليها لجم، مرغزار را مرج گویند يعنى كه چرندگان بى لگام سر فرا داده و آنجا فرا گذاشته. ثم دلهم على قدرته. فقال: أَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْنَاهَا، بغير عمد، و زَيَّنَّاهَا، بالكواكب و الشمس و القمر، و ما لها من فُرُوجٍ شقوق و صدوع و عيوب. اى ليس فيها تفاوت و لا اختلاف. و قيل ما لها من فروج يمكن السلوك فيه و اما الملائكة فينزلون من الباب و يرجون الى الباب ثم يطبق الباب. واحدها فرج و هو الشقّ و لهذا سمي القباء المشقوق فروجا لبس رسول الله (ص) فروجا من حرير ثم نزع. قوله: وَ الْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا، اى بسطانها على وجه الماء الى ما لا يعلمون من غايتها و هذا دليل على ان الارض مبسوطة و ليست على شكل الكرة، وَ أَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ، جبالا ثوابت، وَ أَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ. اى من كل صنف حسن كريم يبهج به من الاشجار و النباتات و قال فى موضع آخر ذات بهجة و قيل الضمير يعود الى الرواسى. و الزوج البهيج الذهب و الفضة و سائر الفلزات.

تَبْصِرَةً اى جعلنا ذلك تبصرة، وَ ذِكْرَى، اى تبصيرا و تذكيرا و تنبيها، لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ لان من قدر على خلق السماوات و الارض و النبات قدر على بعثهم. گفته اند تبصرة و ذكرى دو نام اند شريعت و حقيقت را، تبصرة حقيقت است و ذكرى شريعت است. شريعت بواسطه است و حقيقت بمكاشفت، شريعت خدمت است بر شريطة و حقيقت غربه است بر مشاهده. شريعت بى بدى است و حقيقت بيخودى. اهل شريعت فريضه گزاران اند، و معصيت گزاران، اهل حقيقت از خویش گريزان و بيكى نازان. قبله اهل شريعت كعبه است، قبله اهل حقيقت فوق العرش.



ميدان حساب اهل شريعت موقف است، ميدان حساب اهل حقيقت حضرت سلطان.

ثمره اهل شريعت بهشت است ثمره اهل حقيقت لقاء و رضاء رحمن.

قوله: وَ نَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ، اى من السحاب من جانب السماء ماءً مُبَارَكًا، اى مطرا يلبث فى اجزاء الارض فينبع طول السنة و قيل مباركاً للخلق فيه بركات و منافع، فَأَنْبَتْنَا، اى اخرجنا من الارض، به، اى بذلك الماء جَبَاتٍ، اى الاشجار و الفواكه و الثمار، وَ حَبَّ الْحَصِيدِ اى و حبا يحصد كالبرّ و الشعير و سائر الحبوب التي تحصد و تدخر فاضاف الحب الى الحصد و هو اضافة الشيء الى صفته كمسجد الجامع و ربيع الاول و حق اليقين و حبل الوريد و نحوها و قيل معناه و حبّ النبت الحصيد لان النبت يحصد لا الحبّ.

وَ النَّخْلَ بِاسِقَاتٍ اى طوالا عجيبة الخلق يقال بسقت بسوقا اذا طالت.

و قيل باسقات، اى حوامل من قولهم بسقت الشاة اذا حملت، لها طلعّ اى ثمر و حمل، سمى بذلك لانه يطلع و الطلع اول ما يظهر قبل ان ينشق، نَصِيدٌ اى مترابك مترابك منضود بعضه على بعض فى اكمامه فاذا خرج من اكمامه فليس بنصيد و المعنى ثمارها فى حلوقها و رؤسها لا كسائر الاشجار تتفرق ثمارها، قال ابو عبيدة: نخل الجنة نَصِيدٌ ما بين اصله الى فرعه كلما نزلت رطبة عادت الين من الزبد و احلى من العسل.

رِزْقًا لِلْعِبَادِ، اى جعلناها رزقا للعباد، وَ أَحْيَيْنَا بِهِ اى بذلك الماء بَلَدَةً مَيِّتًا، فاهتزّت بالنبات و حييت، روى ابو هريرة قال: كان النبى (ص) اذا جاءهم المطر فسالت الميازيب قال: لا محل عليكم العام اى الجذب، كَذَلِكَ الْخُرُوجُ من قبوركم يوم البعث بعد ان كنتم امواتا. قال ابن عباس: ينزل الله من السماء مطرا كنطف الرجال فينبت عليه اللحم و العظام و الاجساد فيرجع كلّ روح الى جسده.

قوله: كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمٌ نُوحٍ وَ اصْحَابُ الرَّسِّ، قوم من بقايا ثمود كانوا على بئر بارض اليمامة ارسل اليهم نبى اسمه حنظلة بن صفوان فقتلوا نبيهم، وَ ثَمُودٌ هم ثمود بن عابر و هو عاد الآخرة.

وَ عَادٌ، و هو عاد ارم و هو عاد الاولى وَ فِرْعَوْنُ موسى اسمه الوليد بن مصعب بن الريان، وَ إِخْوَانُ لُوطٍ لفظ عربى لا عن اخوة نسب او دين.

وَ اصْحَابُ الْأَيْكَةِ الايكة الغيضة من الشجر و ايكة اسم لارض مدين و هم قوم شعيب، وَ قَوْمٌ تُبَّعٌ، هو ملك اليمن سمى تبعا لكثرة اتباعه و كان يعبد النار فاسلم و دعا قومه الى الاسلام و هم حمير فكذبوه و ذكرنا قصته فى سورة الدخان، كُلُّ كَذَّبَ الرُّسُلَ، اى كلّ هؤلاء المذكورين، كَذَّبَ الرُّسُلَ فَحَقَّ وَ عِيدٌ اى و جب انزال ما توعدتهم على السنة الرسل من العقاب، ثم انزل جوابا لقولهم: ذَلِكَ رَجْعٌ بَعِيدٌ: أ فَعَيْنَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ، يعنى أ فعجزنا عن الخلق الاول فنعجز عن الخلق الثانى و هذا تقرير لهم لانهم اعترفوا، بالخلق الاول الذى هو الإبداء و انكروا البعث الذى هو الخلق الثانى.

قال الحسن الخلق الاول خلق آدم من تراب، بَلْ هُمْ فِي لُبْسٍ، اى فى شكّ، مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ بعد الموت، لبس الشيطان عليهم بشبهة اللبس اختلاط الظن و التباس الامر تقول لبس فلان هذا الامر تلبيسا و لبسه على خفيفا. قال الله عز و جل: وَ لَلْبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبُسُونَ.

قوله: وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَ نَعْلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ، اى يحدث به قلبه و يخطر بباله لم يفعله بعد اى لا يخفى علينا سرائره و ضمائره، وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ هذا قرب العلم اى نحن اعلم بضميره ممن كان فى القرب منه بمنزلة حبل الوريد و الحبل هو الوريد فاضاف الى نفسه لاختلاف اللفظين و جمعه اوردة و هى العروق التي تجرى فيها النفس و الاوداج التي فيها الدم. و يقال الوريدان عرقان خلف النياط و يقال خلف الودجين و هو فى العنق و الصدر و ريد و فى الساق نسا و فى اليد ابجل و فى الظهر ابهر.

إِذْ يَنْقَلِي الْمُنْتَلِقِينَ، التلقى و التلقن واحد قال الله تعالى: فَتَلَقَىٰ آدَمُ مَعْنَاهُ تَلَقَّنَ و المتلقيان الملكان الموجلان بالانسان و هما كاتباه و هو ان الله عز و جل و كل بالانسان مع علمه باحواله ملكين بالليل و ملكين بالنهار يحفظان عمله و يكتبان اثره الزاما للحجة، احدهما عن يمينه يكتب الحسنات و الآخر عن شماله يكتب السيئات فذلك قوله: عَنِ الْيَمِينِ وَ عَنِ الشَّمَالِ قَعِيدٌ و لم يقل قعيدان لانه اراد عن اليمين قعيدٌ و عن الشمال قعيدٌ فاكتفى باحدهما عن الآخر و القعيد المقاعد كالجلس و الاكيل و الشريب. ما يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ، اى ما يتكلم من كلام فيلفظه اى يرميه من فيه، اِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ، حافظ، عَتِيدٌ. حاضر اينما كان. قال الحسن: ان الملائكة يجتنبون الانسان على حالين عند غائطه و عند جماعه. و قال مجاهد: يكتبان عليه حتى انينه فى مرضه، و قال عكرمة: لا يكتبان الا ما يوجر عليه او يوزر فيه. قال الحسن: عجبت لابن آدم ملكاه على نابيه قعد هذا على نابيه و قعد هذا على نابيه، لسانه قلم لهما و ريقه مداد لهما، كيف يتكلم فيما لا يعنيه. و عن على بن ابى طالب (ع) قال: قال رسول الله (ص) ان مقعد ملكيك على ثنيتيك لسانك قلمهما و ريقك مدادهما و انت تجرى فيما لا يعينك لا تستحيى من الله و لا منهما.

و عن ابى امامة: قال قال رسول الله (ص) كاتب الحسنات على يمين الرجل و كاتب السيئات على يسار الرجل و كاتب الحسنات امير على كاتب السيئات. فاذا عمل حسنة كتبها صاحب اليمين عشرا و اذا عمل سيئة قال صاحب اليمين لصاحب الشمال دعه سبع ساعات لعله يسبح او يستغفر، و عن الحسن عن ابى هريرة و انس قالا: قال رسول الله ما من حافظين يرفعان الى الله ما حفظا فيرى الله تعالى فى اول الصحيفة خيرا او فى آخرها خيرا الا قال لملائكته اشهدوا انى قد غفرت لعبدى ما بين طرفى الصحيفة، و عن ثابت عن انس ان رسول الله (ص) قال: ان الله تبارك و تعالى و كل بعبد المؤمن ملكين يكتبان عمله فاذا مات قال الملكان اللذان وكلا به يكتبان عمله قد مات فلان فتأذن لنا فنصعد الى السماء فيقول الله عز و جل سمائى مملوءة من ملائكتى يسبحون فيقولان فاين فيقول قوما على قبر عبدى فكبرانى و هللانى و اكتبنا ذلك لعبدى الى يوم القيمة.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. بدان كه عناصر عالم چهار است: باد و آتش و آب و خاک. و اين چهار عنصر، وجود كه يافتند در بدو آفرينش از اين چهار كلمت يافتند: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ نسيمى و شميمى بود از عالم جلال و جمال اين كلمات كه بوزيد، تا اين چهار عنصر در عالم پيدا آمد. آن گه در دور اول تا عهد آخر اين چهار عنصر قوت طبيعت داشتند و عالم از تركيب اجزاء ايشان منتظم همى بود بر وفق

تقدیر الهی. و در هر عهدی این چهار عنصر قوتی زیادت نمودندی. در عهد نوح قوت آب بود و طغیان آن. لقلوه تعالی: **إِنَّا لَمَّا طَغَى الْمَاءُ**. و در عهد هود قوت باد صرصر بود لقلوه **بَرِيحٍ صَرْصَرٍ عَاتِيَةٍ**. و در عهد موسی زمینی خاکی قوتی زیادتی نمود تا انتقام خویش بالنتقام قارون ظاهر کرد که **فَخَسَفْنَا بِهِ وَ بَدَارِهِ الْأَرْضَ**. و در عهد یونس شرارت آتش در هواء قدرت فروغ گرفت. همچنین در هر عهدی هر باد که بوزیدی و هر موجی که از دریا بخواستی یا کشتی غرق کردی یا شهری خراب کردی و هر برقی که بجستی ولایتی بسوختی و همیشه زمین را زلزله همی بودی و خسف و مسخ ظاهر همی گشتی تا عهد این مهتر عالم سید ولد آدم (ص) که عهد فترت نبوت بسر آمد و صبح روز فطرت دین اسلام برآمد. زمین نور گرفت و آسمان سرور یافت و رخسار ستارگان بیفروخت و جبرئیل اندر هواء عالم آواز داد که **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** آواز وی اندر اجزاء عالم سرایت کرد تا هر ذره‌ای از ذرات عالم در عشق سماع این کلمات زبانی یافت و از وی طنینی و ضجیجی شنیدند. قالت عایشه: **لَمَّا نَزَلَتْ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ضَجَّتِ الْجِبَالُ حَتَّى سَمِعَ أَهْلُ مَكَّةَ دَوِيهَا فَقَالُوا سِحْرُ مُحَمَّدِ الْجِبَالِ** و قال ابن عباس: **لَمَّا نَزَلَتْ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ سَكَنَتِ الرِّيحُ وَ مَا جَتِ الْبُحُورُ وَ اصْغَتِ الْبُهَائِمُ بِأَذَانِهَا وَ رَمِيَتِ الشَّيَاطِينُ مِنَ السَّمَاءِ وَ حَلَفَ رَبُّ الْعِزَّةِ لَا يَسْمِي اسْمَهُ عَلَى شَيْءٍ إِلَّا بَارِكَ عَلَيْهِ**. و آن گه هر کلمتی از این کلمات تسمیة یکی را از آن عناصر جمالی و کمالی داد. از کلمه «بسم» بندی بر باد نهادند. و از هیبت نام «الله» داغی بر زبان آتش نهادند. و از رحمت «رحمن» شمئی بر آب زدند. و از رأفت «رحیم» نسیمی ب خاک رسانیدند. باد شرّت بگذاشت. آتش شرر فرو نشاند. آب از طغیان توبت کرد. خاک زلزله بگذاشت و باستقامت درآمد. این همه بانست که عهد عدل گذشت و عهد فضل آمد، عهد خسف و مسخ گذشت و عهد رأفت و رحمت آمد و **مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ**. نسبت این امت که قدم بر بساط شرع احمد مرسل دارند چون اضافت کنی بامت پیشینیان، اضافت آدمی بود بحیوان، از آنکه در عهد اول صورت ایشان مسخ پذیر بود و سورت ایشان نسخ پذیر بود و عقد ایشان فسخ پذیر بود، از آنکه بنهایت کمال نرسیده بودند. باز چون عهد مهتر عالم آمد، فیض تنزیل الهی روایح خویش باسماع ذریت آدم رسانیدند. ندا درآمد که ای سید، همه شرعها را نسخ و شرع ترا نسخ نه. همه عقدها را فسخ و عقد ترا فسخ نه. همه امتان را مسخ و امت ترا مسخ نه.

قوله تعالی: **قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ اِقْسَمَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِقُوَّةِ قَلْبِ حَبِيبِهِ مُحَمَّدٍ (ص) حَيْثُ حَمَلَ الْخَطَابَ وَ لَمْ يُوَثِّرْ ذَلِكَ فِيهِ لَعْلَوْ حَالَهُ**.

کسی که دوستی عزیز دارد در همه احوال رضاء وی جوید، پیوسته در او مینگرد، رازش با وی بود، سوگندانش بجان و سروی بود. حدیث وی بسیار گوید در حضر و سفر در خواب و در بیداری او را نگه دارد و هر چه کند از او نیکو دارد و در هیچ جای، حدیث و سلام از وی بازنگیرد. پس خداوند کریم ملک رحیم جل جلاله حقایق این معانی مر آن حبیب خویش را خاتم پیغامبران (ص) ارزانی داشت، تا عالمیان بدانند که بر درگاه عزت هیچکس را آن منزلت و مرتبت و منقبت نیست که آن مهتر راست. کائنات و



موجودات همه از بهر اوست مهر همه مهر اوست.

ما خَلَقْكُمْ وَ لَا بَعَثْكُمْ إِلَّا كَنَفْسٍ وَاحِدَةً قِيلَ معناه لنفس واحد و مراد از این نفس ذات مصطفی (ص) است، در همه احوال رضای وی جست چنانکه فرمود: وَ مِنْ أَنَاءِ اللَّيْلِ فَسَبِّحْ وَ اطَّرَافَ النَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرْضَى. در قبله رضای وی جست: فَلَنُؤَيِّنَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا. در شفاعت امت رضای وی جست: وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى. بحیاه وی قسم یاد کرد که: لَعْمُرُكَ. بقوت دل وی قسم یاد کرد که: ق وَ الْقُرْآنَ الْمَجِيدِ بصفاء مودت وی قسم یاد کرد که: ص وَ الْقُرْآنَ ذِي الذِّكْرِ بقدمگاه وی قسم یاد کرد که: لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ. بر وی و موی وی قسم یاد کرد که: وَ الضُّحَى وَ اللَّيْلُ إِذَا سَجَى. هرگز او را از نظر خود محجوب نکرد: فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا الَّذِي يَرَاكَ حِينَ تَقُومُ. در خواب و بیداری عصمت بر وی داشت که: وَ اللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ جمله احوال او را کفایت کرد: أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ در هر جای و در هر حال وحی بدو پیوسته داشت. در خواب بود که وحی آمد: يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ يَا أَيُّهَا الْمُرْمَلُ. بر ناقه بود که وحی آمد: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ. در راه غذا بود که وحی آمد: يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ. از مکه بیرون آمده بود بجحفه که وحی آمد: إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَى مَعَادٍ در غار بود که رب العزة او را جلوه کرد: ثَانِيًا اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ. در اندوه بود که وحی آمد: وَ لَقَدْ نَعَلْنَا أَنَّا نَعْلًا يَضِيقُ صَدْرَكَ بِمَا يَقُولُونَ. در شادی بود که وحی آمد: إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا. شب معراج در بیت المقدس بود که وحی آمد: وَ سَأَلْنَا مَنْ أَرْسَلْنَا. در حضرت قاب قوسین بود که بی‌واسطه بر بساط ناز راز شنید که: فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ.

عشق آمد و جان و دل فراجانان داد      معشوق ز جان خویش ما را جان داد  
ز آن گونه شرابها که او پنهان داد      يك ذره بصد هزار جان نتوان داد

جوانمردان طریقت و ارباب معرفت سرّی دیگر گفته‌اند در معنی ق گفتند: آن کوه قاف که گرد عالم در کشیده نمود، کاری است از آن قاف که گرد دل‌های دوستان درکشیده، پس هر که در این دنیا خواهد که از آن کوه قاف درگذرد قدم وی فرو گیرند، گویند وراء این قاف راه نیست و بر وی گذر نیست. همچنین کسی که در ولایت دل و صحرای سینه قدم زند چون خواهد که يك قدم از صفات دل و عالم سینه بیرون نهد قدم وی در مقام دل فرو گیرند، گویند کجا میشوی ما خود همین جای با توایم: انا عند المنكسرة قلوبهم من اجلی. پیر طریقت گفت: الهی گر دارم چون که بوی نمی‌بویم و ندارم من این حسرت با که گویم. الهی او که يك نظر دید عقل او پاك برمید، پس او که دائم بديده دل ترا دید چون بیارمید. عجب کاریست کار او که مینگرد درو و میجوید او را هم از او. او جل جلاله با جوینده خود همراه است. پس این جستن او را چه بکار است. اینست که رب العالمین فرمود: وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ این آیت اشارت است فراقرب حق جل جلاله مر بنده را. اما قرب بنده مر حق را آنست که فرمود: وَ اسْجُدْ وَ اقْتَرِبْ وَ مصطفى گفت مخبراً عن الحق سبحانه لا يزال يتقرب الى العبد بالانوافل حتى احبّه. قرب بنده مر حق را اول بایمانست و تصدیق و آخر

باحسانست و تحقیق. و الاحسان ان تعبد الله كأنك تراه فان لم تكن تراه فانه يراك.  
این خبر اشارت است بملاقات دل با حق و معارضه سرّ با غیب و مشاهده جان در مناجات نهان. اما  
قرب حق مر بنده را دو قسم است: یکی کافه خلق را بعلم و قدرت، کقوله: و هو معكم اینما كنتم.  
دیگر خواص در گاه را بخصائص برّ و شواهد لطف، کقوله: وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ.

اول او را قربی دهد غیبی تا از جهانش باز برد. پس او را قربی دهد کشفی تا از جهانیانش باز برد. پس  
او را قربی دهد حقیقی تا از آب و گلش باز برد. از شاهد بنده میکاهد و از شاهد خود، میافزاید تا چنان که  
در اول خود بود در آخر هم خود باشد علائق منقطع و اسباب مضمحل و رسوم باطل، حدود متلاشی و  
اشارت متناهی و عبارت منتفی و خبر منمهی و حق یکتا بحق خود باقی، وَ اللَّهُ خَيْرٌ وَ أَبْقَى.

رَأَيْتَ حَبِيْبِيْ بَعِيْنِ قَلْبِيْ      فَقَالَ مِنْ اَنْتَ قَلْتَ اَنْتَا  
اَنْتَ الَّذِيْ حَزْتَ كُلَّ حَدٍّ      بِمَحْوِ اِيْنِ فَايْنِ اَنْتَا

قوله: اِذْ يَنْقَلِي الْمُنْقَلِيَانِ عَنِ الْيَمِيْنِ وَ عَنِ الشَّمَالِ قَعِيْدٌ در خبر است که این دو فریشته که بر بنده موکل اند  
چون بنده نشسته باشد یکی از سوی راست حسنات وی مینویسد، یکی از سوی چپ سیئات وی مینویسد. چون  
بنده بخسبد یکی بر سر بالین وی بیستد، یکی بر قدمگاه و او را نگاه میدارند. چون بنده در راه میرود، یکی  
از پیش میرود و یکی از قفا و آفات از وی دفع میکنند. و گفته اند فریشته حسنات هر روز و شب ایشان را  
بدل کنند و دو دیگر فرستند و حکمت درین آنست که: تا فردا گواهان طاعات و حسنات وی بسیار باشد و  
فرشته سیئات بدل نکنند تا عیب وی جز آن يك فرشته نداند. نظیر این در قرآن: قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا  
عَلَى أَنْفُسِهِمْ اسْرِفُوا مَجْمَلْ كَقْتِ سِرْ بَسْتَه بِي تَفْصِيْلِ، ای جبرئیل تو وحی میگزار که اسرفوا و بتفصیل بدان  
که چه کردند. ای محمد تو وحی میخوان که اسرفوا و بدان که چه کردند.

کریم، خداوندا، رحیما، پادشاهها نخواست که جبرئیل گناه بنده بداند و رسول معصیت او بخواند، کی روا  
دارد که شیطان بنده را از درگاه وی براند. قوله: مَا يَلْفُظُ مِنْ قَوْلٍ اِلَّا لَدَيْهِ رَقِيْبٌ عَتِيْدٌ. فریشته دست راست  
فریشته فضل است و فریشته دست چپ فریشته عدل و چنانکه فضل بر عدل سالار است فریشته دست راست  
بر فریشته دست چپ سالار است. ای فریشته دست راست، تو امیر باش هر حسنتی ده مینویس. ای فریشته  
دست چپ تو رعیت باش. جز آنکه فریشته دست راست گوید مینویس. چون بنده معصیت کند فریشته دست  
راست گوید هفت روز بگذار و مینویس مگر عذری بخواهد و توبه کند.

این همه چیست نتیجه يك حکم که در ازل کرد که سبقت رحمتی غضبی.

از این عجیب تر شنو: بنده معصیت میکند فرمان آید که پرده ایمان وی در کشید تا جرم و جنایت وی  
مغمور و مغلوب ایمان وی گردد. آن گه چندان جرم و معاصی بهم آید که گویند بار خدایا جرم بسیار است  
پرده ایمان آن را نمپوشد، گوید: اگر پرده ایمان وی نمپوشد پرده کرم من در کشید تا ببوشد.

## ۲ النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ جَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ، آورد مستی مرگ کار راست و داد پاک، ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ (۱۹) این آن کار و روز است که همه عمر از آن دور باز میشدی.

وَ نُفِخَ فِي الصُّورِ، و دردمند در صور، ذَلِكَ يَوْمَ الْوَعِيدِ (۲۰) آنست آن روز و عید.

وَ جَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ وَ آمَدَ هَر تَنِي فَرْدَا مَعَهَا سَائِقٌ، با او راننده، وَ شَهِيدٌ (۲۱) و گواهی بر.

لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا، در بی‌آگاهی و ناساخته بودی ازین کار و ازین روز، فَكشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ، باز بردیم و برکشیدیم از تو پرده گمان تو، فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ (۲۲)، چشم تو امروز تیزبین است.

وَ قَالَ قَرِينُهُ، فریشته او گوید دبیر و گواه او، هَذَا مَا لَدَيَّ عَتِيدٌ (۲۳) این آن است که بنزدیک من ساخته و کوشیده و نوشته بود.

أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ، که در افکنید در دوزخ، كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيْدٍ (۲۴) هر ناگرویده گردنکشی شوخ.

مَنَاعَ لِلْخَيْرِ، باز دارنده از گرویدن بخدای، مُعْتَدٍ مُرِيبٍ (۲۵) اندازه در گذارنده بایمان.

الَّذِي جَعَلَ مَعَ اللَّهِ أَوْ كَهَ بِاللَّهِ خَدَائِي دِيْگَر مِي جَوِيْد وَ مِي پِر سَتَد، فَأَلْقِيَاهُ فِي الْعَذَابِ الشَّدِيدِ (۲۶) در افکنید او را در عذاب سخت.

قَالَ قَرِينُهُ، دیو او گوید، رَبَّنَا مَا أَطْعَمْتُهُ خَدَاوَنْد مَا مَن أَوْ رَا بَر نَا فَرْمَانِي وَ كَرَا فَا كَارِي نَا دَا شَتَم، وَ لَكِنْ كَانُ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ (۲۷) لکن او خود در بی‌راهی بود از راه راست دور.

قَالَ لَا تَحْضِمُوا لَدَيَّ، گوید نزدیک من جنگ مکنید و خصومت مگیرید، وَ قَدْ قَدَمْتُ إِلَيْكُمْ بِالْوَعِيدِ (۲۸) و پیش از این سخن خویش بشما رسانیده بودم بوعید.

مَا يُبَدِّلُ الْقَوْلَ لَدَيَّ، جز نگردانند سخن من، وَ مَا أَنَا بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ (۲۹) و من ستمکار نیستم رهبران خویش را.

يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ، آن روز که دوزخ را گوئیم، هَلْ امْتَلَأَتْ، پَر شَدِي؟ وَ نَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ (۳۰) و دوزخ گوید انیز داری؟

وَ أَرْزَقْتِ الْجَنَّةَ لِلْمُتَّقِينَ، و نزدیک آرند بهشت پرهیزکاران را، غَيْرَ بَعِيدٍ (۳۱) نه دور.

هَذَا مَا تُوعَدُونَ، این آنست که شما را وعده میدادند، لِكُلِّ أَوَّابٍ حَفِيظٍ (۳۲) هر باز گردیده‌ای را با خدای نگه دارنده.

مَنْ حَسْبِيَ الرَّحْمَنُ بِالْغَيْبِ، او که می‌ترسد از رحمن نادیده او را، وَ جَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ (۳۳) و آید و دلی آرد گراینده با او.

ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ، در روید در آن سرای بدرود و آزادی، ذَلِكَ يَوْمَ الْخُلُودِ (۳۴) آن روز روز جاوید است کان را شب ناید.

لَهُمْ مَا يَشَاؤُنَ فِيهَا، ایشان را در آن هر چه ایشان خواهند، وَ لَدَيْنَا مَزِيدٌ (۳۵) و نزدیک ما نیز از خواسته

و نابیوسیده.

وَ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ، و چند نیست کردیم پیش از ایشان، مِنْ قَرْنٍ هُمْ أَشَدُّ مِنْهُمْ بَطْشًا، ازینان بزورتر بودند و برکونیده تر، فَتَقَبُّوا فِي الْبِلَادِ، دور شدند و فراوان رفتند در زمین، هَلْ مِنْ مَحِيصٍ (۳۶) تا هیچ از مرگ رستند؟

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرَى، درین سخن پند است، لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ، آن کس را که او را دلی زنده است، أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ، و یا گوش فرا دارد، وَ هُوَ شَهِيدٌ (۳۷) و او دریافت را حاضر است بر جای.

وَ لَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ، بیافریدیم هفت آسمان و هفت زمین وَ مَا بَيْنَهُمَا، و هر چه در میان آنست، فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ، در شش روز، وَ مَا مَسَّنَا مِنَ الْغُوبِ (۳۸) و ماندگی بما نرسید.

فَاصْبِرْ عَلَى مَا يَقُولُونَ، شکیبایی کن بر آنچه میگویند، وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ نَمَازَ كُنْ بِحَمْدِ خَدَاوَنَدِ خَوِيشَ، قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَ قَبْلَ الْغُرُوبِ (۳۹) پیش از برآمد آفتاب و پیش از فروشد آفتاب.

وَ مِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ، و از شب او را نماز کن، وَ أَذْبَارَ السُّجُودِ (۴۰) و پس نماز شب بر وقت دمیدن.

وَ اسْتَمِعْ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ (۴۱) گوش بر روزی دار که آواز دهنده آواز دهد از جایی سخت نزدیک.

يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ، آن روز که بانگ شنوند بکار پیش شدنی و فرمان روان، ذَلِكَ يَوْمَ الْخُرُوجِ (۴۲) آنست روز بیرون آمد از گورها.

إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي وَ نُمِيتُ، مانیم که مرده زنده کنیم و زنده میرانیم، وَ إِلَيْنَا الْمَصِيرُ (۴۳) و بازگشت با ماست.

يَوْمَ تَشْفَقُ الْأَرْضُ عَنْهُمْ، آن روز که پارمپاره باز شکافت زمین از ایشان، سِرَاعًا، زودازود، ذَلِكَ حَشْرٌ، آن فراهم آوردی است و انگیختنی، عَلَيْنَا يَسِيرٌ (۴۴) بر ما آسان.

نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ، ما داناتریم از تو بآنچه ایشان میگویند، وَ مَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ، و تو بر ایشان نه پادشاهی و نه کامران، فَذَكَّرْ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخَافُ وَ عِيدِ (۴۵) پند ده بقرآن او را که ترسد از تهدید و وعید من.

### النوبة الثانية

قوله: وَ جَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ، ای غمراه موت و شدته الی ان تغشی الانسان و تغلب علی عقله بِالْحَقِّ یعنی ببیان ما یصیر الیه الانسان بعد موته من جنة او نار و قيل بِالْحَقِّ، ای بامر الله و حکمه الذی عمّ به جمیع الاحیاء و قيل بما یؤل الیه الامر من السعادة و الشقاوة.

روی ان ابا بکر الصدیق لما احتضر قالت عائشة: شعر:

لعمرك ما یغنی الثراء عن الفتی  
اذا حشرجت یوما و ضاق به الصدر

فقال ابو بکر: یا بنیة لا تقولی ذلك و لكن قولی كما قال الله عز و جل: وَ جَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ. ذَلِكَ

اشاره الى الموت، ما كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ اى تكره ذكره و تستبعد وقوعه و المعنى فاستعد له.

قوله: وَ نُفِخَ فِي الصُّورِ، يعنى نفخة البعث، ذَلِكَ يَوْمُ الْوَعِيدِ اى ذلك اليوم يتحقق فيه الوعيد.

وَ جَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَ شَهِيدٌ السائق و الشهيد هما المتلقيان يسوق الكافر سائقه الى النار و يشهد الشهيد عليه بمعصيته، و يسوق السائق المؤمن الى الجنة و يشهد الشهيد عليه بمعصيته و يشهد الشهيد له بطاعته. و قال ابن عباس و الضحاك: السائق من الملائكة و الشهيد من انفسهم الا يدى و الا رجل فيقول الله تعالى: لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا الْيَوْمِ فِي الدُّنْيَا، فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ الَّذِي كَانِ فِي الدُّنْيَا عَلَى قَلْبِكَ وَ سَمِعَكَ وَ بَصَرَكَ. الغطاء الستر غطاه و غطاه ثقيلًا و خفيفًا.

قال الشاعر:

سلام قبل معذرتى سلام      و ان لم آت ما فيه ملام  
على الشمس الطلوع فان غطاها      غمام فالمليم هو الغمام

فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ اى حادّ هذا كقوله: أَسْمِعْ بِهِمْ وَ أَبْصِرْ يَوْمَ يَأْتُونَنَا، و المعنى بصرك اليوم نافذ تبصر ما كنت تنكر فى الدنيا. و قيل اراد بالبصر العلم اى علمك اليوم نافذ فى البعث علم حين لم ينفعه العلم و ابصر حين لم ينفعه البصر.

و قال ابن زيد: لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا خُطَابٍ لِلنَّبِيِّ اى كنت قبل الوحي فى غفلة من هذا العلم، فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ بما اوحينا اليك، فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ يعنى فعلمك ثاقب نافذ، و هذا كقوله: ما كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَ لَأِ الْإِيمَانُ.

وَ قَالَ قَرِيْبُهُ، هذا القرين هو الملك الموكل به، هذا ما لَدَيْ عَتِيْدٍ معدّ محضر، يعنى عمله الذى يشهد به فان كان العبد من اهل الايمان و الجنة احضر كتاب حسناته لانّ سيئاته قد كُفرت، و ان كان من اهل الكفر و النار احضر كتاب سيئاته لان حسناته حبطت بكفره. و قال مجاهد: يقول هذا الذى وكلتنى به من ابن آدم قد احضرته و احضرت ديوان اعماله فيقول الله لقرينه: أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ، فى هذه الكلمة وجهان احدهما: انه امر الى الملكين السائق و الشهيد و هذا الوجه اظهر. و الثانى: انه امر لواحد و هو كلام عربى، يقولون خليلىّ و صاحبىّ و منه قوله: ففا نبك. و قال امرؤ القيس:

خليلىّ مرّ ابى على امّ جندب      لنقضى حاجات الفؤاد المعذب  
الم تر ائى كلما جنّت طارقا      وجدت بها طيبا و ان لم تطيب

فَنَتَى فِي الْبَيْتِ الْاَوَّلِ وَ وَحَدَّ فِي الْبَيْتِ الثَّانِي. كُلُّ كَفَّارٍ مَبَالِغٍ فِي كَفْرِهِ عَنِيْدٍ معاند يعرف الحق فيجحد و العناد اقبح الكفر.

مَنَاعٌ لِلْخَيْرِ، يعنى يمنع الزكاة المفروضة و كلّ حق اوجبه الله فى ماله، فعلى هذا الخير المال و قيل الخير



الاسلام و المراد به الوليد بن المغيرة، كان يمنع بنيه و بنى اخيه و لحمته من الاسلام، مُعْتَدٍ، يظلم الناس بلسانه و يده مُريبٍ اى.

داخل فى الريب و قيل هو الذى اتى الريبية، الَّذِي جَعَلَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَأَلْقِيَاهُ فِي الْعَذَابِ الشَّدِيدِ الْاَوَّلِ امر بالالقاء فى النار و الثانى بالالقاء فى العذاب الشديد.

قالَ قَرِينُهُ، يعنى الشيطان الذى قَبِضَ لهذا الكافر يدعوه الى الضلالة، رَبَّنَا مَا أَطَعَيْنُهُ و ذلك انه اذا القى فى النار ادعى على قرينه من الشياطين فيقول قرينه رَبَّنَا مَا أَطَعَيْنُهُ كما زعم، وَ لَكِنْ كَانَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ فصحبته على طغيانه و ضلاله قال ابن عباس و مقاتل و سعيد بن جبير: هذا القرين هو الملك ايضا يقول الكافر ربَّ انَّ الملك زاد على فى الكتابة فيقول الملك رَبَّنَا مَا أَطَعَيْنُهُ يعنى ما زدت عليه و ما كتبت الا ما قيل او عمل، وَ لَكِنْ كَانَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ طویل لا يرجع عنه الى الحق فيقول الله تعالى: لا تَخْتَصِمُوا لَدَيَّ، فقد قضيت ما انا قاض، وَ قَدْ قَدَّمْتُ إِلَيْكُمْ بِالْوَعِيدِ فى القرآن و اندرتكم و حدرتكم على لسان الرسل فلا عذر لاحد عندي. قوله: لا تَخْتَصِمُوا لَدَيَّ، يقال هذا للكافر و قوله: ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عِنْدَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ يقال للمسلمين و هذا فى الموقف. و اما قوله: إِنَّ ذَلِكَ لَحَقٌّ تَخَاصُمُ أَهْلِ النَّارِ فى جهنم.

قوله: ما يَبْدُلُ الْقَوْلُ لَدَيَّ اى لا تبديل لقولى و هو قوله: لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ و قيل هو اخلاص الكفار فى النار و قيل هو قوله: مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا... الاية، اى لا يحرف و لا يزداد و لا ينقص، و قال قوم معنى قوله: ما يَبْدُلُ الْقَوْلُ لَدَيَّ اى ما يغيّر القول عندي بالكذب لائى اعلم الغيب و اعلم حقه من باطله و هذا قول الكلبى و اختيار الفراء لانه قال: ما يَبْدُلُ الْقَوْلُ لَدَيَّ، و لم يقل ما يبدل قولى، و ما أنا بظلامٍ لِلْعَبِيدِ فاعاقبهم بغير جرم.

يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ اى اندرهم يوم نقول، كقوله: وَ أَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ، قرأ نافع و ابو بكر يقول بالياء اى يقول الله لجهنم هل امتأت كما وعدتك يعنى فى قوله: لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ و هذا السؤال من الله عز و جل لتصدق خبره و تحقيق وعده و التقريع لاهل عذابه و التنبيه لجميع عبادته، وَ نَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ فيه قولان احدهما: انها امتلات و صارت بحيث لا تتجع فيها ابرة تصديقا لقول الله عز و جل: لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ فيكون استفهام انكار، اى لم يبق فى موضع زيادة

كقول النبى: هل ترك لنا عقيل من دار اى لم يترك، و هذا قول عطاء و مجاهد و مقاتل بن سليمان. و القول الثانى: انها تستزيد و الاستفهام بمعنى الاستزادة و هذا قبل دخول جميع اهلها فيها، قال ابن عباس: ان الله تعالى سبقت كلمته: لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ، فلما سيق اعداء الله الى النار لا يلقى فيها فوج الا ذهب فيها و لا يملأها شيء فنقول الست قد أقسمت لتملأنى فيضع قدمه عليها ثم يقول هل امتأت فنقول قط قط قد امتأت فليس فى مزيد. و روى عن ابن عباس ايضا انه قال لم يكن يملأها شيء حتى وجدت مس قدم الله تعالى فتضايقت فما فيها موضع ابرة و دليل هذا التأويل الخبر الصحيح و هو ما روى قتاده عن انس بن مالك قال: قال رسول الله لا تزال جهنم يلقى فيها و تقول هل من مزيد، حتى يضع رب العالمين فيها قدمه فينزوى

بعضها الى بعض و تقول قط قط

و روى قد بعزتك و كرمك، و لا يزال فى الجنة فضل حتى ينشئ الله خلقا فيسكنهم فضل الجنة، و فى رواية ابو هريرة قال رسول الله: تحاقب الجنة و النار، فقالت النار أوثرت بالمتكبرين و المتجبرين و قالت الجنة فما لي لا يدخلنى الا ضعفاء الناس و سقطهم فقال الله تعالى للجنة انما انت رحمتى ارحم بك من اشاء من عبادى، و قال للنار انما انت عذابي اعدب بك من اشاء من عبادى.

و لكل واحدة منكما ملؤها فاما النار فانهم يلقون فيها و تقول هل من مزيد فلا تمتلئ حتى يضع الله تبارك و تعالى فيها رجله فتقول قط قط قط. فهناك تمتلئ و ينزوى بعضها الى بعض و لا يظلم الله من خلقه احدا و اما الجنة فان الله عز و جل ينشئ لها خلقا. قوله: وَ أُرِلَّتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ غَيْرَ بَعِيدٍ اى قربت و ادنيت للذين يتقون الشرك و الفواحش و هذا قبل الدخول، يرونها من قرب الى ان يدخلوها بعد الحساب و مثله: وَ أُرِلَّتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ وَ بُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ و هذا بعد الدخول اى قربت لهم مواضعهم فيها فلا يطلبون منها بعدا.

هذا ما تُوعَدُونَ، قرأ ابن كثير: يوعدون بالياء، اى يقال لهم هذا الذى تروونه ما توعدون فى الدنيا على السنة الانبياء، لِكُلِّ أَوَّابٍ حَفِيفٍ هذا موضعه رفع بالابتداء ما تُوعَدُونَ صفته لِكُلِّ أَوَّابٍ خبره. الاواب الراجع من المعصية الى الطاعة.

قال سعيد هو الذى يذنب ثم يتوب ثم يذنب ثم يتوب و قال ابن عباس: هو المسبِّح من قوله: يا جبالُ أوَّبي مَعَهُ و قال قتادة: هو المصلئ، و الحفيظ هو الحافظ لأمر الله و قيل هو الذى حفظ ذنوبه حتى يرجع منها و يستغفر منها، و قيل حفيظ لما يسمع من كلام الله و سنة رسول الله. و قيل يحفظ نفسه فلا يشرع فى معصية و قيل الحفيظ المراقب المحافظ لاوقاته و هماته و خطراته. قوله: مَنْ حَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ، محلّ من حفظ على نعت الاواب و المعنى من خاف الرحمن بالغيب. و لم يره و قيل من آمن بالبعث و الجزاء ذلك غيب. و قال السدى و الضحاك حَشِيَ الرَّحْمَنَ فى الخلوة حيث لا يراه احد، وَ جَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ مخلص مقبل الى طاعة الله. ادخلوها بسلام، اى يقال لاهل هذه الصفة ادخلوا الجنة بسلام اى بسلامة من العذاب و الهموم و من زوال النعم. و قيل بسلام من الله و ملائكته عليهم، ذَلِكَ يَوْمَ الْخُلُودِ اما فى الجنة و اما فى النار. و التقدير ادخلوها خالدين ذَلِكَ يَوْمَ الْخُلُودِ.

لَهُمْ مَا يَشَاؤُنَ فِيهَا، هذا كقوله: «ما تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ. وَ تَلَدُّ الْأَعْيُنُ».

وَ لَدَيْنَا مَزِيدٌ بالواحد عشرا و قيل وَ لَدَيْنَا مَزِيدٌ يعنى الزيادة لهم فى النعيم مما لم يخطر ببالهم و ذلك انهم يسئلون الله حتى تنتهى مسئلتهم فيعطون ما شاءوا، ثم يزيدهم الله من عنده ما لم يسئلوه.

قال جابر و انس المزيد ان يتجلى لهم جل جلاله فينظرون الى وجه الله الكريم و هو مثل قوله: لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَى وَ زِيَادَةٌ و قيل يتجلى لهم كل جمعة، و لهذا سمى الجمعة يوم المزيد. قوله: وَ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ، اى من القرون الذين كذبوا رسلهم هُمْ أَشَدُّ مِنْ قَوْمِكَ، بَطْشًا، قوّة و اقوى ابدانا و اشدّ سطوة على الناس، فَتَقَبَّلُوا فِي الْبِلَادِ، اى ابعدوا فيها السير و ابحتوا عن الاسباب و الامور. قال امرؤ القيس:

## لقد نقبت فى الافاق حتى رضيت من الغنيمه بالاياب

هَلْ مِنْ مَّحِيصٍ اى لم يجدوا محيصا من امر الله و لم يجدوا مفراً من الموت، تقول حاص عن الامر و حاد اى بعد. و قرء فى الشواذ فنقبوا مكسورة القاف مشدودة على الامر كقوله: فَسَيِّرُوا فِي الْأَرْضِ فَأَنْظُرُوا، و النقب الخرق و الدخول فى الشيء.

و النقب الطريق ايضا، و المعنى ساروا فى طرقها حتى نقبت دوابهم اى صارت فى خفها نقوب. و قيل هو من النقابة و هى الرياسة و النقباء فوق العرفاء.

إِنَّ فِي ذَلِكَ اى فيما ذكر فى هذه السورة. و قيل فيما ذكر من العبر و اهلاك القرى، لذكري، اى تذكيرا و عظة، لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ، اى عقل.

قال ابن عباس و كئى عن العقل بالقلب لانه موضع و منبعه و تقول العرب مالك قلب اى مالك عقل. و فى الخبر لا يعجبكم اسلام رجل حتى تعلموا ما عقدة عقله.

و قال (ص) قد افلح من جعل الله له عقلا، الناس يعملون بالخير و انما يعطون اجورهم على قدر عقولهم. و كان رسول الله (ص) اذا بلغه عن رجل شدة فى عبادة، سأل كيف عقله، فان قالوا حسن قال ارجوه و ان قالوا غير ذلك، قال: لم يبلغ صاحبكم حيث تظنون.

و عن ابي الدرداء انّ النبي (ص) قال يا عويمر ازدد عقلا تزدد من ربك قربا، قلت بابى و امى يا رسول الله و من لى بالعقل قال اجتنب مساخط الله و ادّ فرائض الله تكن عاقلا ثم تنقل بالصالحات من الاعمال تزدد من ربك قربا و عليه عزّا.

و قيل لعمر بن العاص ما بال قومك لم يؤمنوا و قد وصفهم الله بالعقول. قال تلك عقول كادها الله اى لم يصحبها التوفيق، أو ألقى السمع اى اصغى الى مواعظه و زواجره. القاء السمع و اصغاؤه صرفه كله الى القائل، وَ هُوَ شَهِيدٌ مِنَ الشَّهَادَةِ الَّتِي بَهَا تَثَبَتِ الْحَقُوقُ. و المعنى و هو شاهد على ما يقرأ و يسمع فى كتاب الله من نعت محمد (ص) و ذكره. و قيل شهيد من الشهادة التي هى الحضور اى حاضر القلب و الفهم، ليس بغافل و لا ساه. و قال السدى يسمع القرآن يتلى و هو شهيد يعيه قلبه.

وَ لَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَ مَا مَسَّنَا مِنْ لُغُوبٍ اى اعياء و تعب.

روى عكرمة عن ابن عباس: انّ اليهود اتت البنى (ص) فسأله عن خلق السماوات و الارض فقال خلق الله الارض يوم الاثنين و خلق الجبال و ما فيها من المنافع يوم الثلاثاء و خلق الشجر و النبات و الماء و الاقوات يوم الاربعاء و خلق السماوات يوم الخميس و خلق النجوم و الشمس و القمر و الملائكة يوم الجمعة. فقالت اليهود ثم ما ذا يا محمد قال: ثم استوى على العرش قالوا: قد اصبت لو اتممت، ثم استراح يوم السبت و استلقى على العرش، فانزل الله تعالى هذه الاية رداً عليهم

و قال فتادة فى الاية اكذب الله عز و جل اليهود و النصرارى و اهل القرى على الله عز و جل، و ذلك انهم

قالوا انّ الله عز و جل:

خلق السماوات و الارض و ما فيها فى سئة ايام، ثم استراح يوم السابع و ذلك عندهم يوم السبت و هم يسمّونه يوم الراحة. و عن ابى مجلز انّ عمر بن الخطاب دخل حائطا من حيطان المدينة فاستلقى و وضع احدى رجله على الأخرى، و كانت اليهود تفتري على الله عز و جل و تقول انّ الله لما فرغ من الخلق فعل هذا و قد قال الله عز و جل: وَ لَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَ مَا مَسَّنَا مِنْ لُغُوبٍ وَ كَانَ نَاسٌ مِنَ النَّاسِ يَكْرَهُونَهُ حَتَّى رَأَوْا عَمْرَ فَعَلَهُ.

قوله: فَاصْبِرْ عَلَى مَا يَقُولُونَ، اى على ما قالت اليهود، فانّ الله لهم بالمرصاد. و قيل فاصبر على اذى الكفار و لا تستعجل عذابهم و هو منسوخ بأية القتال، وَ سَبَّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ، اى صلّ بامر ربك و توفيقه قبل طلوع الشمس، يعنى صلاة الظهر و العصر.

وَ مِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ، يعنى صلاة المغرب و العشاء. قال مجاهد: وَ مِنَ اللَّيْلِ يعنى صلاة الليل اى وقت صلى، و أدبار السجود، قرأ ابن كثير و حمزة و ادبار بكسر الهمزة و هو مصدر ادبر ادبارا، و الباقيون بفتحها و هو جمع دبر و المعنى واحد لانّ انقضاء الشيء انما يكون بآخره و آخره انما يكون بانقضائه، و التقدير وقت ادبار السجود.

قال عمر بن الخطاب و على بن ابى طالب (ع) و الحسن و الشعبى و النخعى و الازاعى أدبار السجود الركعتان بعد صلاة المغرب و ادبار النجوم الركعتان قبل صلاة الفجر.

و عن ابن عباس مرفوعا قال: قال رسول الله (ص) يا ابن عباس ركعتان بعد المغرب ادبار السجود.

و قال انس: قال رسول الله من صلى بعد المغرب ركعتين قبل ان يتكلم كتبت صلواته فى عليين.

قال انس يقرأ فى الركعة الاولى: قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ وَ فى الأخرى: قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ، قال عبد الله بن مسعود ما احصى ما سمعت رسول الله يقرأ فى الركعتين بعد المغرب و فى الركعتين قبل صلاة الفجر بقل يا ايها الكافرون و قل هو الله احد.

و عن عائشة قالت: قال رسول الله (ص): ركعتا الفجر خير من الدنيا و ما فيها

و قال مجاهد: قوله و أدبار السجود هو التسبيح باللسان فى ادبار الصلوات المكتوبات.

روى ابو هريرة قال: قال رسول الله من سبح فى دبر كل صلاة ثلثا و ثلثين و كبر الله ثلثا و ثلثين و حمد الله ثلثا و ثلاثين فذلك تسعة و تسعون. ثم قال تمام المائة لا اله الا الله وحده لا شريك له له الملك و له الحمد و هو على كل شىء قدير. غفرت خطاياهم و ان كانت مثل زبد البحر.

و فى رواية اخرى عن ابى هريرة: قالوا يا رسول الله ذهب اهل الدثور بالدرجات و النعيم المقيم، قال و كيف ذلك؟ قالوا صلوا كما صلينا و جاهدوا كما جاهدنا و انفقوا من فضول اموالهم، و ليست لنا اموال. قال ا فلا اخبركم بامر تدركون من كان قبلكم و تسبقون من جاء بعدكم و لا يأتى احد بمثل ما جنتم به الا من جاء بمثله، تسبحون فى دبر كل صلاة عشرا و تحمدون عشرا و تكبرون عشرا.

قوله: وَ اسْتَمِعْ، السمع ادراك المسموع و الاستماع طلب ادراك المسموع بالاصغاء اليه، يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ، اى صفة يوم ينادى، محذوف المضاف و هو مفعول به و ليس بظرف و المنادى هو الملك النافخ فى الصور و هو اسرافيل و النداء نفخه، سمى نداء من حيث انه جعله للخروج و الحشر و انما يقع ذلك بالنداء كاذان المؤذن و علامات الرحيل فى العساكر. و قيل هو النداء حقيقة، مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ يعنى صخرة بيت المقدس هى اقرب الارض من السماء بثمانية عشر ميلا و موضعها وسط الارض يقف عليها الملك و يضع اصبعيه فى اذنيه و ينادى ايتها العظام النخرة و الاوصال البالية و اللحوم المتمزقة و الشعور المتفرقة قومي الى محاسبة رب العزة و سمى قريبا لان كل انسان يسمعه من طرف اذنه. و قيل المنادى هو الله، و المكان القريب الاذن.

يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ يعنى النفخة الاخيرة، بِالْحَقِّ، اى بما هو حق من الجزاء و الثواب و العقاب و قيل بِالْحَقِّ اى بالنداء المسمع و الامر النافذ، ذَلِكَ يَوْمَ الْخُرُوجِ مِنَ الْقُبُورِ. قال ابو عبيدة: يوم الخروج من اسماء القيامة و سمى يوم العيد يوم الخروج ايضا تشبيها به.

إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي، الخلق للبعث، وَ نُمِيتُ هم يعنى فى الدنيا، وَ إِنِّيْنَا الْمَصِيرُ بعد الموت.

يَوْمَ تَشَقُّقُ الْأَرْضُ عَنْهُمْ سِرَاعًا، جمع سريع اى يخرجون سراعا مسرعين، هذا كقوله: مُهْطِعِينَ إِلَى الدَّاعِ، ذَلِكَ حَشْرٌ عَلَيْنَا يَسِيرٌ هَيْنَ يَقُولُ لَهُ: كُنْ فَيَكُونُ.

نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ، هذا تعزية للرسول (ص) و تصبير له. يقول نحن اعلم بما يقول المشركون من تكذيبك و الافتراء على ربك و نحن لهم بالمرصاد، وَ مَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ، هذا عذر للرسول (ص) كقوله: لَسْتُ عَلَيْهِمْ بِمُصِيطِرٍ، و المعنى ما أنت عليهم بمسلط تجبرهم على الاسلام انما بعثت مذكرا محذرا يقال اجبر فهو جبار كادرك فهو دراك و قيل الجبار من قولهم جبرته على الامر بمعنى اجبرته و هى لغة كنانة و هما لغتان و الجبار فى اسم الله عز و جل هو الذى جبر العباد على ما اراد، و الجبار من النخل هو الطويل الغليظ، فَذَكَرَ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخَافُ وَ عِيدِ هذا كقوله عز و جل: إِنَّمَا تُنذِرُ مَنْ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَ خَشِيَ الرَّحْمَنَ الْغَيْبِ، اى انما تنذر فيقبل من اتبع الذكر و خشى الرحمن قال ابن عباس: قال المؤمنون يا رسول الله لو خوفتنا و ذكرتنا فانزل الله تعالى: فَذَكَرَ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخَافُ وَ عِيدِ.

### النوبة الثالثة

قوله: وَ جَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ، بدان اى جوانمرد كه از عهد آدم تا فناء عالم كس از مرگ نرست، تو نیز نخواهى رست.

الموت كأس و كل الناس شاربه.

روزگارى كه آدم را وفا نداشت ترا كى وفا دارد، عمرى كه بر نوح بپايان رسيد با تو كى به بقا دار. اجلى كه بر خليل تاختن آورد ترا كى فرو گذارد. مرگى كه بر سليمان كمين ساخت با تو كى مسامحت كند. موگلى كه جان مصطفى را تقاضا كرد با تو كى مدارا كند. اگر عمر نوح و مال قارون و ملك سليمان و حكمت لقمان بدست آرى بدر مرگ سود ندارد و با تو محابا نكند. هفت هزار سال كم كسرى گذشت تا آدميان

اندر این سفرند. از اصلاب بارحام میآیند و از ارحام بیپشت زمین و از پشت زمین بشکم زمین میروند. همه عالم گورستان است، زیرا او همه حسرت، زیر او همه حسرت. سر بر آر و از آسمان پیرس که در شکم چند نازنین داری.

سل الطارم العالی الدری عن قطنه  
نجا ما نجا من بؤس عیش و آینه  
فلما استوی فی الملک و استعبد الوری  
رسول المنايا تأله للجبینه

ای سخره امل، ای غافل از اجل، ای اسیر آز، ای بنده نیاز. تا کی در زمستان غم تابستان خوری و در تابستان غم زمستان. و کاری که لا محاله بودنی است از آن نه اندیشی و راهی که علی التحقیق رفتنی است زاد آن راه برنگیری. شغل دنیا راست میداری و برگ مرگ نسازی. ای مسکین مرگت در قفاست از او یاد آر. منزلت گور است آباد دارد. امروز در خوابی، باش تا بیدار گردی. امروز مستی، باش تا هشیار گردی. حطام دنیا جمع میکنی و از مستحق منع میکنی، چه طمع داری که جاوید با آن بمانی. باش تا ملك الموت درآید و جاننت غارت کند، وارث درآید و مالت غارت کند، خصم درآید و طاعتت غارت کند. کرم درآید و پوست و گوشتت غارت کند.

آه اگر با این غفلت و زلت و اندرین زحمت و ظلمت دشمن درآید و ایمان غارت کند. مفلسا که تو باشی بی‌تن و بی‌جان بی‌مال و سود و زیان، بی‌طاعت و بی‌ایمان.

و گر ترا در مرگ شکی هست بر شمر که تا بآدم صفی چند پدر داشته‌ای که یکی از مرگ نرست. در عالم هیچ کس را بر درگاه عزت آن جاه و حشمت نبود که مصطفی عربی را، و با وی مسامحت نرفت خطاب آمد إِنَّكَ مَيِّتٌ وَ إِنَّهُمْ مَيِّتُونَ.

ای سیدی که کلّ کمال نکته‌ایست از کمال تو، جمله جمال نقطه‌ایست از جمال تو، ای مهتری که ماه روشن سیاه گردد اگر ببیند طلعت با جمال تو، خورشید عالم شیدا گردد از نسیم شمال تو، رضوان رضا دهد بدربانی صهیب و بلال تو.

ملك از فلك نثار کند ستاره‌ای بر خد و قد با اعتدال تو. مشك را رشك آید از زلف و خال تو. مجد و حمد و ملت و دولت پیوسته میم و حامیم و دال تو. با این همه منقبت و مرتبت ای سید، راه فئات می‌بباید رفت و در کف لحد می‌بباید خفت. پدرت خلیل از این قهر نرست، برادرت کلیم از این زهر نجست.

ای محمد اکنون که کار تام شد و قواعد شرع بنظام شد که: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ. منشور رسالت برخواندی، مکه گشادی، بر اعدا ظفر یافتی، دامن کفر چاک کردی، صناید قریش هلاک کردی، کعبه را از بتان پاک کردی، قیصر روم از بیم تو در قصر خویش بی‌آرام است، نجاشی در حبشه ترا بنده غلام است، هرقل در روم ترا مطیع فرمان و پیامست، آسمان بفرق تو مینازد، زمین بخاک قدمت مینازد وقت آن آمد که روی در نشیب مرگ آری و همه را یکبارگی بگذاری. کار چون بکمال رسد نقصان گیرد.

ماه در آسمان تا هلال بود در زیادت بود، چون بدر گردد و شعاعش تمام شود نقصان گیرد. شاخ درختان بوقت بهار هر روزی در زیادت بود، برگ میآراید گل میشکفاند، عالم معطر میدارد، بوستان منور میدارد، چون بکمال رسد و میوه دهد در نقصان افتد. ای سید عالم و ای مهتر اولاد آدم، گاه آن آمد که گوشوار مرگ در گوش بندگی کنی و قصد حضرت ما کنی، تا ما آن کنیم که تو خواهی.

و قد مضت قصة وفاته صلى الله عليه و آله في سورة الانبياء. و جاءت سكره الموت بالحق، هر چند که حالت مرگ بظاهر صعب می‌نماید، لکن مؤمنانرا و دوستان را اندر آن حال در باطن همه عز و ناز باشد و از دوست هر لمحتی راحتی و در هر ساعتی خلعتی آید مصطفی (ص) از اینجا فرمود: تحفة المؤمن الموت. هیچ صاحب صدق از مرگ نترسد.

حسین بن علی (ع) پدر را دید که بیک پیراهن حرب میکرد. گفت: ایس هذا زی المحاربین. علی گفت: ما بیالی ابوك اسقط علی الموت ام سقط الموت علیه. صدق زاد سفر مرگست و مرگ راه بقاست و بقا سبب لقاست. من احب لقاء الله احب الله لقاءه.

اهل غفلت چون بسر مرگ رسند بآن نگرند که چه میستانند. پیراهن خلق از سر برمیکشند و خلعت نو در سر میافکنند. مردی که هفتاد سال بر یک پیراهن بیبود و آن پیراهن خلق گشت آن پیراهن را از سر وی برمیکشند و قرطه ملك ابد در وی میپوشند، جای شادی است نه جای زاری. عمار یاسر عمر وی بنود سال رسید نیزه در دست گرفت دستش میلرزیدی مصطفی (ع) او را گفته بود آخر قوت تو از طعام دنیا شیر باشد، در حرب صفین عمار حاضر بود نیزه در دست گرفته و تشنگی بر وی افتاده، شربتی آب خواست، قدحی شیر بوی دادند. یادش آمد حدیث مصطفی (ص)، گفت امروز روز دولت عمار است.

آن شربت بکشید و پیش رفت و میگفت: اليوم القی الاحبة محمدا و حزبه. ای جوانمرد این حیاة دنیوی پرده‌ایست ظلمانی در روی روزگار تو کشیده، روز مرگ این پرده بدست لطف در کشند، تا تو بسر نقطه حیاة ابد رسی و تا این حیاة بر جای است بقاء ابدی در پرده است. چون این پرده برگرفتند بقاء ابدی روی بتو آرد. و ذلك قوله: فَلنُحْيِيَنَّه حیاةً طیبَةً.

گفته‌اند مؤمن در گور همچون آن كودك است در رحم مادر، بیندیش تا اول در رحم مادر حالت چون بود: ضعیف بودی نه قوت بود نه قدرت، نه رفتن و گرفتن، نه شنود و گفتن. ترا در آن ظلمات پیدا آوردم و جگر مادر بسان آئینه پیش روی تو بداشتم. شکل تو در وی پیدا آوردم تا هر چه ترا بایست بود ما در آن همی

خورد و بتو همی رسید تو در ناز و راحت و کس را از تو خبر نه.

بآخر همان کنم که باول کردم. بینایی و گویایی و شنوایی و گیرایی و روایی بستانم، آن گه در لحد نهم، چنانک در اول جگر مادر آئینه ساختم، لحد آئینه سازم، تا چنانک آنجا راحت نعمت دنیوی بتو همی رساندم و کس را خبر نه، بآخر راحت بوی بهشت بتو میرسانم و کس را خبر نه، تا دانی که من رحیم و کریم و لطیفام.

بنده من، قادر بودم که بی‌زندان رحم ترا پیدا آوردمی، قادر بودم که زندان لحد تو را بقیامت رسانیدمی، لکن نه ماه در زندان رحم بداشتم و سالهای دراز در خاک بداشتم چرا چنین کنم؟ بنده من چون خواستم که یوسف را از دست حسد برادران برهانم سه روز او را در زندان چاه بداشتم و چون خواستم که ملک مصر بدو سپارم هفت سال او را بزندان بداشتم.

ای یوسف صدیق، راحت از دست حاسدان سه روز زندان چاه ارزدم. مملکت و ولایت مصر هفت سال زندان مصر ارزدم. مؤمن موحد، دیدار جمال مادر و پدر، نه ماه زندان رحم ارزدم. دیدار لم یزل و لایزال و جوار خداوند ذو الجلال، هزار سال زندان لحد ارزدم.

قوله تعالی: **إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَكْرَ صَدِّقٍ** بار روی در خاک مالی و عالم بر فرق سر بپیمایی، تا آن نقطه حقیقی که نام وی دل است رفیق این طاعت نباشد، همه را رقم نیستی درکشند که در خبر است: **تفكر ساعة خير من عبادة الثقلين.**

چون بنده بدرگاه آید و راز بگشاید و دل هم چنان گرفتار شغل دنیا مانده، رقم خذلان بر آن طاعت کشند و بر وی وی باز زند که گفته‌اند: **من لم يحضر قلبه في الصلاة فلا تقبل صلوته**، دلی که از قید عبودیت اغیار خلاص یافت آن دل مر حق را یکتا شد. نه رنگ ریاء خلق دارد نه گرد سمعت بر وی نشیند، لکن در سفینه خطر باشد که اشارت صاحب شرع چنین است که: **و المخلصون على خطر عظيم.**

هر که مخلص‌تر، بحق نزدیکتر. و هر که بحق نزدیکتر لرزانتر.

مقربان حضرت و ملازمان درگاه صمدیت و پاکان مملکت، پیوسته در هراس باشند که میفرماید جل جلاله: **وَ هُمْ مِنْ حَشِيَّتِهِ مُشْفِقُونَ إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ وَ مصطفى (ص) فرموده: انا ارجو ان يكون اخشاكم لله اصدق لنبى الله.**

نزدیکان را بیش بود حیرانی کایشان دانند سیاست سلطانی

آن وزیر، پیوسته از مراقبت سلطان هراسان بود و آن ستوردار را هراسی نه، زیرا که سینه وزیر خزینه اسرار سلطان است و مهر خزینه شکستن خطرناک بود.

حذیفه یمان صاحب سر رسول بود، گفتار روزی شیطان را دیدم که میگریست گفتم ای لعین این ناله و گریه تو چیست، گفت از برای دو معنی یکی آنکه: درگاه لعنت بر ما گشاده، دیگر آنکه: درگاه دل مؤمنان بر



ما بسته. بهر وقتی که قصد درگاه دل مؤمن کنم بآتش هیبت سوخته گردم.

بداود وحی آمد: که یا داود، زبانت دلالی است که بر سر بازار دعوی او را در صدر دار الملك دین محلی نیست، محلی که هست دل راست که از او بوی اسرار احدیت و ازلیت آید.

عزیز مصر با برادران گفت: رخت بردارید و بوطن و قرارگاه خود باز شوید که از دل‌های شما بوی مهر یوسفی می‌نیاید. اینست سر آنچه رب العالمین فرمود: إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ... الآية قوله: وَ اسْتَمِعْ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ مِنْ مَّكَانٍ، ای انتظار یا محمد صیحة القيامة و هول البعث حين ينادى المنادى، مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ. گوش دار ای محمد، منتظر باش صیحه رستاخیز را و هول قیامت را، آن روز که اسرافیل از صخره بیت المقدس ندا کند که ای استخوانهای ریزیده و گوشت‌های پوسیده، ای صورتهای نیست شده و اعضای از هم جدا گشته، همه جمع شوید بفرمان حق، روز روز محشر است و روز عرض اکبر است و روز جمع لشکر است. چون این ندا در عالم دهد، اضطراب در خلق افتد. آن گوشتها و پوستها پوسیده و استخوان ریزیده و خاک گشته و ذره ذره بهم برآمخته، بعضی بشرق و بعضی بغرب، بعضی ببر و بعضی ببحر، بعضی دودکان خورده و بعضی مرغان برده. همه با هم می‌آید و ذره ذره بجای خود باز میشود. هر چه در هفت اقلیم خاکی جانور بوده از ابتداء دور عالم تا روز رستاخیز همه با هم آید، تنها راست گردد، صورتهای پیدا شود، اعضاء و اجزاء مرتب و مرگب گردد. ذره‌ای کم نه و ذره‌ای بیش نه. مویی ازین با آن نیامیزد و ذره‌ای از آن با این نپیوندد.

آه، صعب روزی که روز رستاخیز است. روز جزاء خیر و شر است. ترازوی راستی آویخته، کرسی قضا نهاده، بساط هیبت باز گسترده، همه خلق بزانو درآمده که: وَ تَرَى كُلَّ أُمَّةٍ جَائِيَةً دُوخٍ مِیْ غَرْدٍ که: تَكَادُ تَمِيرُ مِنَ الْعَيْظِ زبَانِيهِ در عاصی آویخته که: حُدُوهُ فَعَلُوهُ ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلَّوْهُ هر کس بخود در مانده و از خویش و پیوند بگریخته: لِكُلِّ أَمْرٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ آورده‌اند که پیش از برآمدن خلق از خاک، جبرئیل و میکائیل بزمین آیند براق می‌آرند و حله و تاج از بهر مصطفی (ص) و از هول آن روز ندانند که روضه سید کجاست؟ از زمین میپرسند و زمین میگوید: من از هول رستاخیز ندانم که در بطن خود چه دارم. جبرئیل شرق و غرب همی نگرد از آنجا که خوابگاه سید است نوری برآید جبرئیل آنجا شتابد. سید از خاک برآید چنان که در خبر است: انا اول من تنشق عنه الارض. اول سخن این گوید که ای جبرئیل حال امّتم چیست؟ خبر چه داری؟ گوید ای سید اول تو برخاسته‌ای ایشان در خاکند. ای سید، تو حله در پوش و تاج بر سر نه و بر براق نشین و بمقام شفاعت رو، تا امّت در رسند مصطفی (ص) همی رود تا بحضرت عزت سجده آرد و حق را جل جلاله بستاند و حمد گوید، از حق جل جلاله خطاب آید که: ای سید، امروز نه روز خدمت است، که روز عطا و نعمت است. نه روز سجود است که روز کرم وجود است. سر بردار و شفاعت کن هر چه تو خواهی آن کنم. تو در دنیا همه آن کردی که فرمودیم. ما امروز ترا آن دهیم که تو خواهی وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى



## ۵۱- سورة الذاریات

## ۱ النوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

وَ الذّٰرِیّٰتِ، ببادها که خرمن می‌پرکند، ذرّواً (۱) پرکندگی.

قَالِحَامِلَاتٍ وقرأ (۲) بمیغها که بار گران می‌کشد.

قَالجَارِیّٰتِ یُسْرًا (۳) بکشتیها که باسانی میرود.

قَالْمُفْسَمٰتِ اَمْرًا (۴) بفرشتگان که روزی می‌بخشند بفرمان.

اِنَّمَا تُوعَدُوْنَ لَصَادِقٌ (۵) که روز رستاخیز که شما را می‌وعده دهند راست است.

وَ اِنَّ الدّٰیْنَ لَوَاقِعٌ (۶) و شمار و پاداش فرا سرنشستنی است و بودنی.

وَ السَّمٰءِ ذَاتِ الْحُبُكِ (۷) باین آسمان بآرایش محکم آفرینش با حظها خاسته.

اِنّكُمْ لَفِی قَوْلٍ مُّخْتَلَفٍ (۸) که شما در سخن گوناگون اید.

یُؤْفَکُ عَنْهُ، می‌برگردانند از ایمان و تصدیق، مَنْ اَفَکَ (۹) آن کس را که برگردانیده‌اند او را.

قُتِلَ الْخَرّٰصُوْنَ (۱۰) نفریده بادا آن دروغ زنان.

الذّٰیْنَ هُمْ فِی عَمْرَةٍ سَاهُوْنَ (۱۱) ایشان که در نیافت و بی‌سامانی بازماندگانند.

یَسْئَلُوْنَ اَیّٰنَ یَوْمِ الدّٰیْنِ (۱۲) می‌پرسند که روز پاداش و شمار کی؟

یَوْمَ هُمْ عَلٰی النَّارِ یُقْتَلُوْنَ (۱۳) آن روز در آتش از ایشان می‌بررسند.

دُوّفُوا فِیّٰنَکُمْ، چشید پاداش آنچه پاسخ دادید و مقرّ آمدید، هَذَا الَّذِیْ کُنْتُمْ بِهٖ تَسْتَعْجِلُوْنَ (۱۴) این آنست که

بآن میشتاوبدید.

اِنَّ الْمُتَّقِیْنَ فِی جَنّٰتٍ وَ عِیُوْنَ (۱۵) پرهیزکاران در بهشتهاوند و چشمه‌های روان.

اَخِذِیْنَ مَا اَتَاهُمْ رَبُّهُمْ، میگیرند آنچه الله ایشان را دهد در بهشت اِنَّهُمْ کَانُوْا قَبْلَ ذٰلِکَ مُحْسِنِیْنَ (۱۶) ایشان

پیش از روز آخرت نیکوکاران بودند.

کَانُوْا قَلِیْلًا مِّنَ اللَّیْلِ مَا یَهْجَعُوْنَ (۱۷) از شبهای اندک می‌خفتند.

وَ بِالْاَسْحَارِ هُمْ یَسْتَعْجِرُوْنَ (۱۸) و در آخر شبها آمرزش میخواستند

وَ فِیْ اَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ وَ الْمَحْرُوْمِ (۱۹) و در مالهای خویش حقی میدانند خواهنده را و فرو گذاشته

نایاونده را.

وَ فِی الْاَرْضِ اَیّٰتٌ لِّلْمُوقِنِیْنَ (۲۰) و در زمین نشانهایی است بی‌گمانان آن دانند و بینند.

وَ فِیْ اَنْفُسِكُمْ، و در تنها شما، اَفَلَا تُبْصِرُوْنَ (۲۱) نمی‌نگرید و نمی‌بینید.

وَ فِی السَّمٰءِ رِزْقُكُمْ، و در آسمانست روزیهای شما، وَ مَا تُوعَدُوْنَ (۲۲) و آنچه شما را می‌وعده دهند.

فَو رَبِّ السَّمٰءِ وَ الْاَرْضِ، بخداوند آسمان و زمین، اِنَّهٗ لَحَقُّ که این سخن راست است.

مِثْلَ مَا أَنْكُمْ تَنْطِفُونَ (۲۳) همچنانک شما سخن گوئید.

هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ الْمُكْرَمِينَ (۲۴) رسید بتو حدیث مهمانان ابراهیم، آن گرامیان.

إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ، آن گه که بر او در شدند، فَقَالُوا سَلَامًا كَفْتَنَد سَلَام مِیکنیم بر تو، قَالَ سَلَامٌ، پاسخ من هم

سَلَام است، قَوْمٌ مُنْكَرُونَ (۲۵) نمی‌شناسم این قوم را.

فَرَاغَ إِلَى أَهْلِهِ، نهان با اهل خویش گشت، فَجَاءَ بِعِجْلٍ سَمِينٍ (۲۶) گوساله فربه آورد.

فَقَرَّبَهُ إِلَيْهِمْ، پیش ایشان بنهاد آن گوساله، قَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ (۲۷) گفت نخورید؟.

فَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً، بترسید قالوا لَا تَخَفْ، گفتند که مترس، وَ بَشَّرُوهُ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ (۲۸) و بشارت دادند او

را به پسری دانا.

فَأَقْبَلَتْ امْرَأَتُهُ فِي صَرَّةٍ، پیش آمد زن او باوازی بلند، فَصَكَّتْ وَجْهَهَا، انگشتان دست خویش بر پیشانی

خود زد و بانگ کرد، وَ قَالَتْ عَجُوزٌ عَقِيمٌ (۲۹) و گفت و من پیر زنی از زادن در گذشته و نازاینده گشته.

قَالُوا كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ، گفتند چنین خداوند تو گفت، إِنَّهُ هُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ (۳۰) اوست آن خداوند راست دان

راست کار و بهمه چیز دانا.

جزء بیست و هفتم

قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ (۳۱) گفت پس بچه کار فرستاده‌اند شما را ای فرستادگان؟

قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَى قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ (۳۲) گفتند ما را فرستادند بگروهی بدکاران.

لِنُرْسِلَ عَلَيْهِمْ، تا فرو گشائیم و ریشان حجارهٔ مِنْ طِينٍ (۳۳) سنگهایی از گل.

مُسَوَّمَةً، نشان کرده و نام برنوشته، عِنْدَ رَبِّكَ، نزدیک خداوند تو، لِلْمُسْرِفِينَ (۳۴) گزافکاران را.

فَأُخْرِجْنَا مَنْ كَانَ فِيهَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۳۵) بیرون آوردیم هر که در آن بود از گرویدگان.

فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ (۳۶) نیافتیم در آن جز يك خاندان از مسلمانان.

وَ تَرَكْنَا فِيهَا آيَةً، گذاشتیم در آن نشانی، لِلَّذِينَ يَخَافُونَ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ (۳۷) ایشان را که میترسند از عذاب

دردنمای.

وَ فِي مُوسَى، و در موسی إِذْ أُرْسِلْنَاهُ إِلَى فِرْعَوْنَ، که فرستادیم او را بفرعون، بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ (۳۸) بجستی

آشکارا.

فَتَوَلَّى بِرُكْنِهِ، او با سپاه خویش برگشت، وَ قَالَ سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ (۳۹) و گفت جادویی است و دیوانه‌ای.

فَاخَذْنَاهُ وَ جُنُودَهُ، فرا گرفتیم او را و سپاه او را، نَبَدْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ وَ او کندیم او را در دریا، هُوَ مُلِيمٌ (۴۰)

و او بجای ملامت بود و از در نکوهیدن.

وَ فِي عَادٍ، و در عاد، إِذْ أُرْسِلْنَا عَلَيْهِمُ الرِّيحَ الْعَقِيمَ (۴۱) آن گه که فرو گشادیم بر ایشان باد تیز.

مَا تَدْرُ مِنْ شَيْءٍ أَنْتَ عَلَيْهِ، نگذاشت هیچ چیز که بر آن آمد، إِلَّا جَعَلْنَاهُ كَالرَّمِيمِ (۴۲) مگر که آن چیز خرد

کرد.

وَ فِي ثَمُودَ، و در ثمود هم نشانی و عبرتی است، إِذْ قِيلَ لَهُمْ تَمَتَّعُوا حَتَّىٰ حِينٍ (۴۳) آن گه که ایشان را گفتند زندگانی کوشید تا زمان

فَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ برگشتند بشوخی از فرمان خداوند خویش و از.

فَأَخَذْتَهُمُ الصَّاعِقَةُ، فرا گرفت ایشان را بانگ با عذاب وَ هُمْ يَنْظُرُونَ (۴۴) و ایشان چشمها گشاده.

فَمَا اسْتَطَاعُوا مِنْ قِيَامٍ، از آن افتادن هیچ برخاست نتوانستند، وَ مَا كَانُوا مُنْتَصِرِينَ (۴۵) و کین سندن نتوانستند.

وَ قَوْمَ نُوحٍ مِنْ قَبْلُ، و قوم نوح را پیش، إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ (۴۶) ایشان قومی بودند از فرمانبرداری بیرون.

وَ السَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ، و آسمان را بر او داشتیم بنیروی و توان، وَ إِنَّا لَمُوسِعُونَ (۴۷) و ما فراخوانان و فراخداران ایم.

وَ الْأَرْضَ فَرَشْنَاهَا، و زمین را باز ساختیم و پهن باز کردیم، فَنِعَمَ الْمَاهِدُونَ (۴۸) و نیک گسترانندگان که مائیم.

### النوبة الثانية

این سوره هزار و دویست و هشتاد و هفت حرف است، سیصد و شصت کلمت و شصت آیت، جمله بمکه فرو آمد باجماع مفسران و در این سوره دو آیت منسوخ است، یکی: فَتَوَلَّ عَنْهُمْ فَمَا أَنْتَ بِمَلُومٍ منسوخ است باین آیت که بوی متصل است: وَ ذَكَرْ فَإِنَّ الذِّكْرَىٰ تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ.

آیت دوم: وَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ وَ الْمَحْرُومِ، منسوخ است بآیت زکاة. و در بیان فضیلت سوره ابی بن کعب گفت: قال رسول الله (ص) من قرأ سورة، و الذاریات ذروا أعطى من الاجر عشر حسنات بعدد كل ریح هبت و جرت فی الدنيا.

قوله: وَ الذَّارِيَاتِ ذُرَّوْا یعنی الریاح التي تذروا التراب ذروا كقوله: تعالى تَذْرُوهُ الرِّیَاحُ، تقول ذروت الشيء ذروا اذا اطرته فی الهواء و انزيت الشيء اذراء اذا نثرته بالارض و قوله: ذُرَّوْا، مصدر افاد المبالغة فی الكثرة و قيل ذروا مفعول و المراد به المذرو.

فَالْحَامِلَاتِ وقرأ یعنی السحاب تحمل ثقلا من الماء كقوله: السَّحَابَ الثَّقَالَ و قوله: سَحَابًا ثَقَالًا.

فَالجَارِيَاتِ يُسْرًا، هی السفن تجرى فی الماء جریا سهلا كقوله: لَهُ الْجَوَارِ الْمُنشآتُ فِي الْبَحْرِ وَ مِنْ آيَاتِهِ الْجَوَارِ فِي الْبَحْرِ حَمَلْنَاكُمْ فِي الْجَارِيَةِ.

فَالْمُفْسَّمَاتِ أَمْرًا. یعنی الملائكة ميكائيل و جنده يقسمون ارزاق المرتزقين بامر الله. و قيل الملائكة تاتي بامور مختلفة: جبرئيل بالغلظة و ميكائيل بالرحمة و عزرائيل بالموت و اسرافيل بالنفخ.

روى ان عبد الله بن كواء سأل عليا (ع) عن الذَّارِيَاتِ فقال الريح و عن فالحاملات وقرأ فقال السحاب و عن فالجاريات يُسْرًا فقال السفن و عن فالمفسمات أَمْرًا فقال الملائكة.

و روى أنّ رجلا من اهل البصرة اسمه صبيغ جاء الى عمر بن الخطاب فقال ما الذاريات ذروا؟ قال الرياح و لو لا ائى سمعت رسول الله (ص) يقول ذلك لم اخبرك قال فما الحاملات وقرأ قال السحاب و لو لا انى سمعت رسول الله (ص) يقول ذلك لم اخبرك، قال فما الجاريات يسرا قال السفن و لو لا ائى سمعت رسول الله (ص) يقول ذلك لم اخبرك، قال فما المقسمات امرا قال الملائكة و لو لا ائى سمعت رسول الله (ص) يقول ذلك لم اخبرك، اقسام الله بهذه الاشياء لما فيها من الدلالة على صنعه، و قيل فيها اضمار تقديره: و رب الذاريات.

روى عن كعب الاحبار قال: لو حبس الله عز و جل الرياح عن الارض ثلاثة ايام ما بقى على الارض شيء الا نتن و عن العوام بن حوشب قال: تخرج الجنوب من الجنة فتمرّ على جهنم فغمها منها و بركاها من الجنة و تخرج الشمال من جهنم فتمرّ على الجنة فروحها من الجنة و شرّها من النار. و قيل الشمال تمرّ بجنة عدن فتأخذ من عرف طبيها فتمرّ على ارواح الصديقين. و عن عبد الله شذاد قال: إنّ الرياح من روح الله عز و جل فاذا رايتموها فسلوا الله من خيرها و عوذوا به من شرها و عن جابر رضى الله عنه قال: هاجت ريح كادت تدفن الراكب من شدتها

فقال النبى (ص): هذه ريح ارسلت لموت منافق، فقد منا المدينة فاذا رأس من رعوس المنافقين قد مات.

و روى أنّ مساكن الرياح اجنحة الكروبيين حملة الكراسى فتهيج من ثم فتقع بعجلة الشمس ثم تهيج من عجلة الشمس فتقع برؤوس الجبال فتقع فى البرّ فتأخذ الشمال حدها من كرسى بنات النعش الى مغرب الشمس و تأتى الدبور حدها من مغرب الشمس الى مطلع سهيل و تأتى الجنوب حدها من مطلع سهيل الى مطلع الشمس و تأتى الصبا حدها من مطلع الشمس الى كرسى بنات النعش، فلا تدخل هذه فى حدّ هذه و لا هذه فى حدّ هذه. و قال ابن عمر الرياح ثمان، اربع منها عذاب و اربع منها رحمة اما الرحمة فالناشرات و المبيثرات و الذاريات و المرسلات و اما العذاب فالعاصف و القاصف و الصرصر و العقيم و اراد ابن عمر ما فى القرآن من الفاظ الرياح.

قوله: فَالْحَامِلَاتِ وقرأ هي السحاب تحمل المطر، روى عن خالد بن معدان قال أنّ فى الجنة شجرة تثمر السحاب فالسوداء التي نضجت تحمل المطر و البيضاء التي لم تنضج لا تحمل المطر و قال كعب السحاب غربال المطر و لو لا السحاب لا فسد المطر ما اصاب من الارض. و فى رواية لو لا ذلك لخد فى الارض اخدودا و كان الحسن اذا نظر الى السحاب قال لله و الله رزقكم و لكن تحرمونه بخطاياكم و اعمالكم، و عن عكرمة قال: ما انزل الله عز و جل من السماء قطرة الا انبت بها فى الارض عشبة او فى البحر لؤلؤة و قال كعب المطر زوج الارض.

فالجاريات يُسراً روى عن عبد الله بن عمر قال البحر زق بيد ملك لو يغفل عنه الملك لطم على الارض و قال النبى (ص) لا يركب رجل البحر الا غازيا او حاجا او معتمرا فانّ تحت البحر نارا و أنّ تحت النار بحرا و أنّ تحت البحر نارا.

و قال الحسن: البحر طبق جهنم. و قال كعب: ما من ليلة الا و البحار تشرف على الخلائق، فتقول يا رب ائذن لنا نغرق الخطائين فيأمرها تبارك و تعالى فتسكن و سأل سليمان بن داود ملك البحر فخرجت اليه دابة من البحر فجعلت تنسل من حيث طلعت الشمس حتى انتصف النهار، تقول هذا و لما يخرج نصفى بعد فتعود بالله من البحر و من ملكه.

قوله: فَأَلْمُسَّمَاتِ أَمْراً هذا كقوله: فَأَلْمُدْبِرَاتِ أَمْراً. قال عبد الرحمن بن سابط: يدبر امر الارض اربعة من الملائكة جبرئيل و ميكائيل و اسرافيل و ملك الموت عليهم السلام فجبرئيل على الجنود و الرياح و ميكائيل على القطر و النبات و ملك الموت على قبض الارواح و اسرافيل يبلغهم ما يؤمرون به و فى الخبر ان رسول الله (ص) سأل جبرئيل ان يتراءى له فى صورته فغشى على رسول الله حين رآه ثم افاق و جبرئيل يسنده واضعا احدى يديه فى صدره و الأخرى بين كتفيه فقال سبحان الله ما كنت اظن شيئا من الخلق هكذا، فقال جبرئيل فكيف لو رأيت اسرافيل

و قال (ص) رأيت جبرئيل و قد هبط قد ملاً بين الخافقين عليه ثياب سندس معلق به اللؤلؤ و الياقوت و قيل المراد بالكلّ الملائكة لاجتماعهم على انّ المقسمات امرا هم الملائكة فيكون الكل من جنس واحد لانه عطف بعضها على بعض بالفاء و ذلك يقتضى اتصالاً و تعقيباً فتصير التقدير اقسام بالملائكة التي تذر الرياح فتحمل السحاب فتجرى بها و يقسمها فى البلاد بين العباد ثم ذكر المقسم عليه. فقال: إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٍ أَيْ أَنْ مَا تُوَعَدُونَ مِنَ الثَّوَابِ وَ الْعِقَابِ لَصَدَقَ وَ قَعِ اسْمُ الْفَاعِلِ مَوْجِعَ الْمَصْدَرِ. و قيل لصادق اى ذو صدق و إنّ الدّينَ لَوَاقِعٌ أَيْ الْحِسَابِ وَ الْجَزَاءِ لِكَائِنٍ، ثُمَّ ابْتَدَأَ قِسْمًا آخَرَ فَقَالَ: وَ السَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُكِ، قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ حَبْكُهَا حَسْنُهَا وَ اسْتَوَاءُهَا، يُقَالُ لِلنَّسَاجِ إِذَا نَسَجَ الثَّوْبَ فَجَادَ مَا أَحْسَنَ حَبْكُهُ وَ قَالَ سَعِيدُ بْنُ جَبْرِ ذَاتِ الْحَبْكِ أَيْ ذَاتِ الزِينَةِ، مَعْنَاهُ النُّجُومُ وَ قَالَ مِقَاتِلُ وَ الْكَلْبِيُّ: الْحَبْكُ الطَّرَائِقُ الْحَسَنَةُ مِثْلُ مَا يَظْهَرُ عَلَى الْمَاءِ مِنْ هَبُوبِ الرِّيحِ وَ عَلَى الرَّمْلِ وَ الشَّعْرِ الْجَعْدِ وَ لَكِنِهَا لَا تَرَى لِبَعْدِهَا مِنَ النَّاسِ، وَاحِدَتُهَا حَبِيكَةٌ كَالطَّرِيقَةِ وَ الطَّرِيقُ قِيلَ الْحَبْكُ الْخَطُوطُ وَ قِيلَ جَمَعَ حَبَاكٌ كَالْمِثَالِ وَ الْمِثْلُ. ثُمَّ ذَكَرَ جَوَابَ الْقِسْمِ فَقَالَ: إِنِّكُمْ، يَعْنِي يَا أَهْلَ مَكَّةَ، لَفِي قَوْلٍ مُخْتَلَفٍ. فِى الْقُرْآنِ. وَ فِى مُحَمَّدٍ (ص) يَقُولُونَ فِى الْقُرْآنِ سِحْرٌ وَ كِهَانَةٌ وَ اسَاطِيرَ الْأَوَّلِينَ وَ فِى مُحَمَّدٍ سَاحِرٌ وَ شَاعِرٌ وَ مَجْنُونٌ وَ قِيلَ قَوْلٌ مُخْتَلَفٌ أَيْ مَصْدَقٌ وَ مَكْذَبٌ وَ مَقْرَرٌ وَ مَنكَرٌ وَ مُحَقَّقٌ وَ مَبْطَلٌ وَ قِيلَ اخْتِلَافُهُمْ فِى السَّاعَةِ بِالتَّكْذِيبِ وَ الشُّكِّ لِقَوْلِهِ: إِنْ نَظُنُّ إِلَّا ظَنًّا وَ قَالَ تَعَالَى: عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ عَنِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ، الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ.

قوله: يُؤْفَكُ عَنْهُ هَذِهِ الْهَاءُ رَاجِعَةٌ إِلَى قَوْلِهِ: لَصَادِقٌ وَ الْإِفْكَ الصَّرْفُ تَأْوِيلُهُ يَصْرَفُ عَنْ تَصْدِيقِ ذَلِكَ الْوَعْدِ الصَّادِقِ مِنْ صَرْفٍ عَنِ الْهَدْيِ فِي الْأَزْلِ. وَ قِيلَ مَعْنَاهُ يَصْرَفُ عَنِ الْحَقِّ مِنْ كَذْبٍ وَ دَعَى إِلَى الْبَاطِلِ. قُتِلَ الْخَرَّاصُونَ أَيْ لَعْنُ الْكَذَّابِينَ الْمُرْتَابِينَ الظَّالِمِينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السُّوءِ التَّخَرُّصَ التَّقْوَلَ بِالظَّنِّ وَ هُمُ الْمُقْتَسِمُونَ الَّذِينَ اقْتَسَمُوا عِقَابَ مَكَّةَ وَ اقْتَسَمُوا الْقَوْلَ فِي النَّبِيِّ (ص) لِيَصْرَفُوا النَّاسَ عَنِ دِينِ الْإِسْلَامِ، وَ قَالَ مُجَاهِدٌ: هُمُ الْكُهَنَةُ.

الَّذِينَ هُمْ فِي غَمْرَةٍ اى فى غفلة متناهية و الغمرة فوق الغفلة و السهو دون الغفلة و المعنى هم فى غاية الجهل ساهونَ عن الحق غافلون عن امر الآخرة.

يَسْأَلُونَ أَيَّانَ يَوْمَ الدِّينِ اى يقولون استهزاء و تكديبا يا محمد متى اليوم الذى توعدنا فيه بوقوع الجزاء، اَيَّانَ كلمة معناها متى و اصلها اى اوان، فحذفت الهمزة و الواو.

يَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ يُفْتَنُونَ هذا جواب من اللّٰه لهم اى تكون هذه الجزاء فى يوم هم على النار اى بالنار يفتنون، يعذبون و يحرقون بها كما يفتن الذهب بالنار يقال فتن الشيء اى احرقته خبثه ليظهر خلاصه، و الكافر كله خبث فيحرق كله.

دُؤِفُوا فَيَنْتَنَكُمُ اى يقول لهم خزنة النار ذوقوا عذابكم و احراقكم بالنار هذا العذاب و هذا اليوم الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ بقولكم: متى هذا الوعد، و بقولكم: فأتينا بما تعدنا، و قيل يُفْتَنُونَ اى يختبرون، و يسئلون عما كانوا فيه فى الدنيا كقوله: ما ذا أَجَبْتُمُ الْمُرْسَلِينَ «ما ذا كنتم تفعلون»، ثم بيّن مستقرّ المؤمنين فقال: إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ عِيُونٍ. آخِذِينَ مَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ فِيهِ وَجْهَانِ احدهما: انه حال ثابت لهم فى الدنيا اى عاملين بما يأمرهم ربهم فى الدنيا كقوله: ما آتاكمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ و منه قولهم: اخذت بقول فلان فى مسألة كذا. و الوجه الثانى: آخِذِينَ فى الجنة ما اعطاهم ربهم من ثواب اعمالهم، إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ، اى قبل دخول الجنة كانوا مُحْسِنِينَ مؤمنين مطيعين فى الدنيا ثم فسّر فقال: كَانُوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ ما صلة و المعنى قليلا من الليل ينامون.

قال الحسن يمدون الصلاة الى السحر ثم يستغفرون. و قال قتادة لا ينامون عن صلاة العشاء و قيل يصلون ما بين المغرب و العشاء و قيل معناه قلّ ليلة تاتى عليهم الا صلوا فيها شيئا امّا من اولها او من اوسطها، و وقف بعضهم على قوله قليلا، اى كانوا من الناس قليلا ثم ابتداء من الليل ما يهجعون و جعله جدا اى لا ينامون بالليل البتة بل يقومون للصلاة و العبادة و هو قول الضحاك و مقاتل.

وَ بِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ قال الكلبى و مجاهد و مقاتل: و بالاسحار يصلون و ذلك انّ صلواتهم لطلب المغفرة و فى الخبر الصحيح روى ابو هريرة قال: قال النبى ينزل الله الى السماء الدنيا كل ليلة حين يبقى ثلث الليل فيقول انا الملك من الذى يدعونى فاستجيب له، من الذى يسئلىنى فاعطيه، من الذى يستغفرنى فاغفر له.

و عن ابن عباس قال: كان النبى (ص) اذا قام من الليل يتهدج قال اللهم انت الحمد انت نور السموات و الارض و من فيهن و لك الحمد انت ضياء السموات و الارض و من فيهن و لك الحمد انت قيم السموات و الارض و من فيهن و لك الحمد انت ملك السموات و الارض و من فيهن و لك الحمد انت الحق و وعدك حق و لقاؤك حق و قولك حق و الجنة حق و النار حق و النبيون حق و محمد حق و الساعة حق. اللهم لك اسلمت و بك آمنت و عليك توكلت و اليك انبت و بك خاصمت و اليك حاكمت فاغفر ما قدّمت و ما اخرت و ما اسررت و ما اعلنت انت المقدّم و انت المؤخّر لا اله الا انت و لا حول و لا قوة الا باللّٰه.

قوله: وَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ وَ الْمَحْرُومِ فِيهِ قولان، احدهما: الزكاة و الثانى: حق سوى الزكاة تصل به



رحما او تقرى به ضيفا او تحمل به كلاً و ذهب بعضهم الى انه منسوخ بآية الزكاة و السائل هو الذى يسئل الناس لحاجته و فاقتة فيجب ان يعطى من غير تفتيش عن حاله لقوله: للسائل حق و ان جاء على فرس و المحروم هو الذى حرم من الرزق ما يكفيه و فيه اقوال احدها: انّ المحروم الذى ليس له فى الفىء نصيب و لا فى الزكاة سهم، قاله ابن عباس و قيل هو المصاب ثمره او زرعه من قوله عز و جل: بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ و قيل هو المحارف الذى لا تستقيم له حرفة و قيل هو المتعفف الذى لا يظهر فاقتة بالسؤال و لا يفتن له فيتصدق عليه، و قيل هو ابو البنات. و فى الخبر افضل الصدقة، الصدقة على ذى الرحم الكاشح.

الكاشح العدو. و عن انس انّ النبى (ص) قال: يا انس ويل للاغنياء من الفقراء يوم القيمة يقولون يا ربنا ظلمونا حقوقنا التي فرضت لنا عليهم قال: فيقول و عزتى لاقرّبنكم و لابعدّنهم و تلا رسول الله (ص) هذه الاية: وَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ وَ الْمَحْرُومِ.

وَ فِي الْأَرْضِ آيَاتٌ، اى عبر و عظات اذا ساروا فيها، لِلْمُوقِنِينَ يريد ما فيها من الجبال و البحار و الاشجار و النبات و قيل يريد ما وقع فيها من العذاب بالامم الخالية.

وَ فِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ يعنى وَ فِي أَنْفُسِكُمْ، آيات و عبر و هى اقرب الاشياء اليكم و آياتها تربي على آيات السماوات و الارض، منها: استواء المفاصل و قيل يأكل و يشرب من مدخل واحد و يخرجان من مخرجين و قيل آياتها انها كانت نطفة ثم علقه ثم مضغة ثم عظما الى ان نفخ فيها الروح و قال عطاء: يريد اختلاف اللسنة و الصور و الالوان و الطبائع، أَفَلَا تُبْصِرُونَ. كيف خلقكم فتعرفوا قدرته على البعث، وَ فِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ، قال ابن عباس و مقاتل: يعنى المطر الذى هو سبب الارزاق و قيل فى بمعنى على و تقديره على رب السماء رزقكم كقوله: وَ مَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا، وَ مَا تُوعَدُونَ مِنَ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ وَ الثَّوَابِ وَ الْعِقَابِ، ثم اقسام بنفسه فقال: فَوَ رَبِّ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ إِنَّهُ يَعْنَى انّ الذى ذكرت من امر الرزق، لِحَقِّ، روى انّ النبى (ص) قال قاتل الله اقواما اقسام لهم ربهم ثم لم يصدقوه، مِثْلَ مَا أَنْتُمْ تَنْطِقُونَ. قال ابن عباس: معناه انه لحق كما ان قول لا اله الا الله حق و قيل كما لا شك انكم ناطقون كذلك لا شك فى وقوع ما توعدون. و قال الزجاج شبه الله تعالى تحقق ما اخبر عنه بتحقق نطق الأدمى و وجوده و قيل معناه كما لا يدري احدكم من اين نطقه و من اين يجتمع الكلام حرفا حرفا، كذلك يأتيه رزقه قوتا قوتا و لا يدري من اين يأتيه و قيل كما انّ كلّ انسان ينطق بلسان نفسه لا يمكنه ان ينطق بلسان غيره فكذاك كلّ انسان ياكل رزق نفسه الذى قسم له و لا يقدر ان يأكل رزق غيره.

قرأ حمزة الكسائى و ابو بكر عن عاصم مثل برفع اللام على انه نعت للحق و الباقيون بالنصب على انه صفة مصدر محذوف اى انه لحق حقا مثل ما انكم تنطقون.

قوله: هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ الْمُكْرَمِينَ سَمَاهم مكرمين لانهم كانوا ملائكة كراما و قد قال الله عز و جل: بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ و قيل لانهم كانوا ضيف ابراهيم و كان ابراهيم اكرم الخليقة و ضيف الكرام مكرمون و قيل لانّ ابراهيم (ع) اكرمهم بتعجيل قراءهم و القيام بنفسه عليهم و طلاقة الوجه.

و قال ابن عباس: سمّاهم مكرمين لأنهم جاءوا غير مدعوين. و فى الخبر عن النبى (ص) قال: من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر فليكرم ضيفه.

إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا، اى سَلَمُوا عَلَيْهِ سَلَامًا لِلتَّحِيَّةِ، قَالَ سَلَامٌ، اى رَدَّ عَلَيْهِمُ السَّلَامَ بِمِثْلِ مَا سَلَمُوا و قيل معناه نحن سلم لك غير محاربين لتسكن نفسه فاجابهم بمثل ذلك فقال سلم اى نحن ايضا، قَوْمٌ مُنْكَرُونَ اى غرباء لا اعرفكم. قال ابن عباس ظنّ ابراهيم انهم بنو آدم فقال فى نفسه هؤلاء قوم لا نعرفهم، و قيل انما انكر امرهم لانهم دخلوا عليه من غير استئذان و قيل لم يكن السّلام تحيتهم فى ذلك الزمان فلما سَلَمُوا عَلَيْهِ نَكَرَهُمْ. فَرَأَى إِلَىٰ أَهْلِهِ، اتاهم فى خفية من ضيفه لئلا يعلموا بما يتكلفه لهم، راغ اى اسرع فى خفاء، فَجَاءَ بِعِجَلٍ سَمِينٍ مَشْوَىٍّ و كان اكثر ماله (ص)، البقر و اختار السمين زيادة فى اكرامهم.

فَقَرَّبَهُ إِلَيْهِمْ لِيَأْكُلُوا فلم يأكلوا لأنهم لا يأكلون و لا يشربون، قال ابراهيم، أ لا تَأْكُلُونَ لم يأمرهم بالاكل تعظيما لهم، فَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً، اذ رفعوا ايديهم عن طعامه و ظنّ انهم جاءوه بشرّ يريدونه، قالوا لا تَخَفْ، انا رسل الله و قيل انّ جبرئيل مسح العجل بجناحه فقام يدرج حتى لحق بامه و كانت فى الدار فصدّتهم و امن، وَ بَشَّرُوهُ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ يعنى اسحاق عليه السلام.

فَأَقْبَلَتِ امْرَأَتُهُ فِي صِرَّةٍ، اى صيحة تقول اوه ا الد و انا عجوز و الصرة الصيحة الرفيعة منها صرير الباب. و قيل فى صرة اى فى حياء لأتھا رأت اثر الحيض، فَصَكَّتْ وَجْهَهَا، اى لطمت وجهها و قيل جمعت اصابعها فضربت جبينها تعجبا كعادة النساء اذا انكرن شيئا، وَ قَالَتْ عَجُوزٌ عَقِيمٌ اى انا عجوز و قيل معناه أ تلد عجوز و لها تسع و تسعون سنة و كانت فى شبابها عقيما لم تلد.

قَالُوا كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ، اى كما قلنا لك قال ربك انك ستلدين غلاما، إِنَّهُ هُوَ الْحَكِيمُ، فى فعله، الْعَلِيمُ بعباده. قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ اى ارسلتم لامر جليل و شأن عظيم فما ذا كم. قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ يعنى لاهلاكهم و هم قوم لوط و مدينتهم سدوم.

لِنُرْسِلَ عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ طِينٍ اى اجر فائه طين طبخ فصار حجارة و قيل حجارة الارض كلها كانت طينا صارت حجارة على مرّ الدهور.

مُسَوَّمَةً، اى معلمة و كانت حجارة سوداء عليها خطوط حمر على كلّ واحد منها اسم من رمى بها مكتوبا، عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُسْرِفِينَ الْمُشْرِكِينَ المجاوزين الحد فيه.

فَأَخْرَجْنَا مَنْ كَانَ فِيهَا اى فى قرى قوم لوط، مِنَ الْمُؤْمِنِينَ يعنى لوطا و من آمن به كقوله: فَأَسْرَ بِأَهْلِكَ يَقْطَعُ مِنَ اللَّيْلِ.

فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ، اى غير اهل بيت، مِنَ الْمُسْلِمِينَ يعنى لوطا و ابنتيه، وصفهم الله تعالى بالايمان و الاسلام جميعا لانه ما من مؤمن الا و هو مسلم.

وَ تَرَكْنَا فِيهَا، اى فى مدينة قوم لوط، آيَةً لِلَّذِينَ يَخَافُونَ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ اى علامة للخائفين تدلهم على انّ الله اهلكهم فيخافون مثل عذابهم كقوله: إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِمَنْ يَخْشَى و كقوله: ذَلِكَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي.

وَ فِي مُوسَى، يعنى و تركنا فى ارسال موسى ايضا عبرة و قيل هو معطوف على قوله: وَ فِي الْأَرْضِ آيَاتٌ. إِذْ أَرْسَلْنَاهُ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ بحجة ظاهرة.

فَتَوَلَّىٰ بَرَكِيهٖ، اى اعرض فرعون عن الايمان بجموعه و جنوده و قيل بركنه اى بجانبه و جميع بدنه و هو كناية عن المبالغة فى الاعراض، و قيل بقوته و قومه و الركن ما ركن اليه الانسان من مال و جند و قوة، وَ قَالَ سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ اَوْ هَاهُنَا لِلعَطْفِ، تأويله ساحر و مجنون، كقوله: إِلَىٰ مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ يعنى و يزيدون.

أَخَذْنَاهُ وَ جُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ اى اغرقناهم فى البحر يعنى بحر اساف هُوَ مُلِيمٌ اتى بما يلام عليه. وَ فِي عَادٍ، معطوف على قوله: وَ فِي الْأَرْضِ آيَاتٌ اى و فى اهلاك عاد ايضا عبرة، إِذْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الرِّيحَ الْعَقِيمَ وَ هِيَ الَّتِي لَا خَيْرَ فِيهَا وَ لَا بَرَكَهٖ وَ لَا تَلْقَحُ شَجَرًا وَ لَا تَحْمِلُ مَطَرًا وَ لَا تَنْشِئُ سَحَابًا وَ هِيَ الدُّبُورُ مِنْ قَوْلِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ نصرت بالصبا و اهلكت عاد بالدبور و قيل هو الجنوب. مَا تَدْرُ مِنْ شَيْءٍ أَنْتَ عَلَيْهِ، من انفسهم و انعامهم و اموالهم، إِنَّا جَعَلْنَاهُ كَالرَّمِيمِ يعنى كالشيء الهالك البالى و هو نبات الارض اذا يبس و ديس و قيل كالرماد و قيل كالتراب المدقوق.

وَ فِي ثَمُودَ يعنى قوم صالح، إِذْ قِيلَ لَهُمْ تَمَتَّعُوا حَتَّىٰ حِينٍ، يعنى الى وقت فناء آجالهم و ذلك انهم لما عقروا الناقة قيل لهم تمتعوا ثلاثة ايام.

فَعَنَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ بَعْدَ مِضْيِ الْأَيَّامِ الثلاثة، وَ الصَّاعِقَةُ كُلُّ عَذَابٍ مَهْلِكٍ وَ قِيلَ هِيَ الْمَوْتُ وَ قُرَأَ الْكِسَائِي الصَّعِقَةُ وَ هِيَ الصَّوْتُ الَّذِي يَكُونُ مِنَ الصَّاعِقَةِ، وَ هُمْ يَنْظُرُونَ، اى يرون ذلك عيانا. فَمَا اسْتَطَاعُوا مِنْ قِيَامٍ، فما قاموا بعد نزول العذاب بهم و لا قدروا على نهوض و قيل ما استطاعوا من ان يقيموا به فيدفعوه عن انفسهم: وَ مَا كَانُوا مُنْتَصِرِينَ اى منتقمين منا و لا ممتنعين من العذاب.

وَ قَوْمَ نُوحٍ قُرَأَ حَمْزَةً وَ الْكِسَائِي وَ أَبُو عَمْرٍو بِكسر الميم معطوفا على قوله: وَ فِي الْأَرْضِ آيَاتٌ، يعنى و فى قوم نوح ايضا آية و عبرة، وَ قُرَأَ الْآخَرُونَ بِالنَّصْبِ معطوفا على قوله: أَخَذْنَاهُ وَ جُنُودَهُ يعنى فاغرقنا قوم نوح، مِنْ قَبْلُ، عاد و ثمود و قوم فرعون، إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ.

وَ السَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ، الايد القوة، تقول ايدك الله اى قواك الله و منه قوله: عَمِلْتُ أَيْدِينَا أَنْعَامًا وَ إِنَّا لَمُوسِعُونَ اى قادرون، و قيل معناه نحن فى سعة مما نريد و لا يضيق عنا شيء نريده. وَ الْأَرْضَ قَرَشْنَاهَا، اى بسطانها و مددناها ليستقرروا عليها، فَنِعْمَ الْمَاهِدُونَ نحن. قال ابن عباس: اى نعم ما وطأت لعبادى.

### النوبة الثالثة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ «بِسْمِ اللَّهِ»، اخبار عن قدرته و عزته بنعت الجلال، «الرحمن الرحيم» اخبار عن رأفته و رحمته بوصف الجمال، فبقدرته وجد من وجد من مراده و برأفته وجد من وجد من عباده. بسم الله اخبار است از عزت و قدرت ذو الجلال. الرحمن الرحيم اشارت است بنعت رأفت و لطف جمال بر كمال. جمال الوهيت صد هزار جان طالبان بسوخت. جمال صمديت صد هزار جان عاشقان بيفروخت. قومی در

قهر جلال از بیم قطیعت میسوزند. قومی در لطف جمال بر امید وصلت میفرزند و دل‌های بندگان روز و شب از تأثیر این دو صفت گاه در خوف و گاه در رجا، و از قضیت این دو اصل گاه در قبض است و گاه در بسط.

بگاہ قبض همه فترت بیند و هیبت، بگاہ بسط همه لطف بیند و رحمت.

بگاہ قبض صرصر قهر آید، شواهد جلال نماید، بنده بسوزد، بزارد، در خواهش آید، بگاہ بسط نسیم لطف بوی وصال آرد، شواهد جمال نماید بنده بنازد، در رامش آید.

بگاہ قبض بعظمت نگرد همه درد و گداز بیند، بگاہ بسط بقرب نگرد همه انس و ناز بیند.

پیر طریقت از اینجا گفت بقرب می‌نگر تا از او انس زاید. بعظمت می‌نگر تا حرمت فزاید. میان این و آن منتظر می‌باش تا سبق ازل خود چه نماید.

قوله: وَ الدَّارِيَاتِ ذُرُوءًا اِشْرَارًا اِلَى الرِّيَاحِ الصَّبْحِيَّةِ تَحْمِلُ اَنْبِيَانَ الْمَشْتَاكِيْنَ اِلَى سَاحَاتِ الْعِزَّةِ ثُمَّ تَأْتِي بِنَسِيمِ الْقُرْبَةِ اِلَى مَشَامِ اسْرَارِ اَهْلِ الْمَحَبَّةِ فَيَجِدُوْنَ رَاحَةً مِنْ غَلْبَاتِ اللُّوعَةِ وَ فِي مَعْنَاهُ اَنْشَدُوا:

و انى لاستهدى الرياح نسيمكم  
و اسئلها حمل السلام اليكم  
اذا اقبلت من نحوكم بهبوب  
فان هى يوما بلغت فاجيبى

آن ساعت که تباشیر صبح پیدا شود و لشکر روشنایی کمین بگشاید و نسیم صبا مهر در هواء عالم دمیدن گیرد، باد صبحی پیکوار از جناب جنات عدن براه افکنند تا نفحات الهی بمشام اسرار دوستان رساند. عزیز است آن ساعت و بزرگوار آن وقت که بر بساط و نَحْنُ أَقْرَبُ در خلوت و هُوَ مَعَكُمْ سِرًّا بسرّ شراب انا جلیس من ذکرنی بی‌زحمت اغیار بدوستان خود رساند و منادی عزت بنعت رأفت ندا در عالم کون داده نواخت درویشان را که من یقرض غیر عدوم و لا ظلوم. چه عجب اگر آن ساعت بگوش دل بنده فرو گوید که عبدی لا تَخَفْ إِنَّكَ مِنَ الْآمِنِينَ.

قَالِحَامِلَاتٍ وَقُرَأَ الْقَاجَارِيَاتِ يُسْرًا قَالْمُقَسَّمَاتِ أَمْرًا إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٍ وَإِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ.

باین مخلوقات و مصنوعات قسم یاد کرد که رستاخیز بودنی است و هر کسی را جزا کردار خود بخیر و شرّ دادنی. معتقد کافه اهل اسلام است که حق جل جلاله روز حشر و نشر خلایق را جمع کند، ارواح و اشباح را بهم آرد چنانکه در نشئه اول روح و شخص جمع بودند از بهر ابتلا، هم چنین در روز حشر و نشر جمع باشند از بهر یافت جزا. فالحشر حق و قراءة الكتاب حق و الميزان و السؤال حق و ممر الخلق على الصراط حق و لواء الحمد حق و الشفاعة حق و الجنة و النار حق. قال الله تعالى: وَ يَسْتَنْبِئُونَكَ أَوْ حَقٌّ هُوَ، قُلْ إِي وَ رَبِّي إِنَّهُ لَحَقٌّ وَ قَالَ تَعَالَى: فَوْ رَبِّ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مَوْمَنَانِ که باین غیبها ایمان آوردند و پیغام از پیغام رسان پذیرفتند و براست داشتند، جزا ایشان فردا در آن جهان چیست؟

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ عِيُونَ آخِذِينَ مَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ، صفت و سیرت ایشان امروز درین جهان چیست؟



كَانُوا قَلِيلًا مِّنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ وَ بِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ وَ فِي بَعْضِ الْأَخْبَارِ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِنَّ أَحِبَّ أَحِبَّائِي إِلَى الَّذِينَ يَسْتَغْفِرُونَ بِالْأَسْحَارِ. اولئك الذين اذا اردت باهل الارض شيئا ذكرتهم فصرفت بهم عنهم.  
بنده را هيچ كرامت بزرگتر از آن نبود كه در شب تاريك برخيزد متواري، بر درگاه باري. در مناجات و زاري.

شبی كه وصفش اينست: ليل هادي و قمر بادي و رب ينادي عبادي عبادي.

فرمان آمد كه اي محمد وَ مِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ مِنْ كَلِمَةٍ تَبْعِيضُ اسْتِ اَيْنِجَا وَ مَعْنَى اَنْسَتْ كِهْ اِي مُحَمَّدٍ بَعْضِي اَزْ شَبِّ بَيْدَارِ بَاشْ وَ بَعْضِي اَزْ شَبِّ دَرْ خَوَابِ بِيَّاسَايِ كِهْ اَكْرَ هَمِهْ شَبِّ دَرْ خَوَابِ بَاشِي اَمَّتْ ضَايِعٌ مَانَنْدُ وَ اَكْرَ شَبِّ بَيْدَارِ بَاشِي هَمِهْ رَا بَشْفَاعَتِ تُو بِيَّامَرْزَمِ، اَنْ كِهْ نَصِيْبِ رَحْمَتِ مَنْ پَيْدَا نِيَّايْدِ. اِي مُحَمَّدِ تَرَا شَفَاعَتِ اسْتِ وَ مَرَا رَحْمَتِ اسْتِ وَ چنانك شفاعت ترا نصيب بايد رحمت مرا نصيب بايد. پس بعضی از شب بيدار باش و بعضی در خواب، تا بسبب بيداری تو بعضی را بيمارزم تصديق شفاعت را و بحرمت خواب تو بعضی بيمارزم تحقيق رحمت را تا هم نصيب شفاعت تو پديد آيد و هم نصيب رحمت من.

قوله: وَ فِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَ مَا تُوعَدُونَ اصمعی گوید در بصره بودم نماز جمعه گزارده و از جامع بیرون آمده كه اعرابی را دیدم بر شتری نشسته و نیزه در دست گرفته، چون مرا دید گفت تو از كجایی و از كدام قبیله ای. گفتم از قبیله اصمع. گفت: تو آنی كه ترا اصمعی، گویند: گفتم آری من آنم. گفت: از كجا می آیی؟ گفتم از خانه خدای عز و جل گفت: ا و لله بيت في الارض و خدای را در زمین خانه ای هست، گفتم آری خانه مقدس معظم بيت الله الحرام. گفت آنجا چه می کردی گفتم كلام خدا می خواندم گفت ا و لله كلام خدای را كلامی هست، گفتم آری كلامی شیرین و سخنی پر آفرین. گفت چیزی از آن بر من خوان، درگرفتم: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. وَ الذَّارِيَاتِ ذُرُوءًا تَا اَيْنِجَا رَسِيْدِم: وَ فِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَ مَا تُوعَدُونَ گفت يا اصمعی هذا كلام الباري. اين كلام خداست و سخن او كه گفته، گفتم آری سخن او، خود گفته و بمحمد فرو فرستاده، اصمعی گفت گویی آتشی از غيب دروزدند سوزی در وی پديد آمد، دردی بو العجب از درون وی سر برزد. نیزه و شمشیر داشت هر دو بشكست و شتر را بکشت و بدرویشان فرو گذاشت و جامه لشكريان از تن بیرون كرد و گفت: يا اصمعی تری يقبل من لم يخدمه في شبابه، چگویی کسی كه در جوانی خدمت او ناكرده امروز او را بپذیرد، گفتم چون كه نپذیرد پيغامبران را میفرستد كه تا نآمده را بیارند آمده را چون رد كنند.

پير طريقت در مناجات خویش گفته: الهی هر چند كه از بد سزای خویش بدردم لكن از مفلس نوازی تو شادم. الهی من بقدر تو نادانم و سزاء تو را ناتوانم.  
در بیچارگی خود سرگردانم و روز بروز بر زیانم. الهی من كيم كه بر درگاه تو زارم يا قصه درد خود بتو بردارم.

در عشق تو من کیم که در منزل من از وصل رخت گلی دمد بر گل من

آن گه گفت یا اصمعی این درد زده را دارویی بیفزای و خسته معصیت را مرهمی نه. گفتا بر خوان: فَوَ رَبِّ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنْطِفُونَ، چند بار خویشتن را بر زمین زده و نعره‌ای چند بکشید، همچون و الهی سرگردان و حیران روی نهاد بر بیابان. دانستم که او قصد حج دارد من نیز عزم درست کردم و رفتم، بوقت طواف او را دیدم در استار کعبه آویخته و می‌گوید: من مثلی و انت ربی، من مثلی و انت ربی.

گفتم یا اعرابی مردم را از طواف مشغول داشته‌ای باین سخن که می‌گویی گفت: یا اصمعی خانه خانه او و بنده بنده او، بگذار تا نازی کنم بر او. آن گه اعرابی این بیتها بر گفت:

یا رجال اللیل ما احسنکم      بای انتم و ما اجملکم  
اقرعوا الباب علی سیدکم      و لعلّ الباب مفتوح لکم

اصمعی گفت: بعد از آن در میان خلق نهان شد. بسی جستم او را و نیافتم فبقت متحیرا مدهوشا لا صبر لی الا البكاء و النحیب.

## ۲ النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ، و از هر چیز بیافریدیم جفتی لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (۴۹) تا مگر دریابید و پند بپذیرید.

فَإِرُوا إِلَى اللَّهِ، گریزید، إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُبِينٌ (۵۰) من شما را آگاه کننده ترساننده‌ام آشکارا. وَ لَا تَجْعَلُوا مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ، و با خدای، خدای دیگر انباز مکنید، إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُبِينٌ (۵۱) که من شما را آگاه کننده‌ایم ترساننده آشکارا.

كَذَلِكَ، هم چنان، مَا أَتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ، نیامد بایشان که پیش از ایشان بودند هیچ فرستاده‌ای، إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ (۵۲) مگر که گفتند جادوست و دیوانه.

أَتَوَصَّوْا بِهِ وَصِيَّتٍ وَ اندرز کردند، بَلْ هُمْ قَوْمٌ طَآغُوتٌ (۵۳)، ایشان قومی‌اند از طاعت سرکش. فَنَوَّلَ عَنْهُمْ، روی گردان، از ایشان فرا گذار، فَمَا أَنْتَ بِمَلُومٍ (۵۴) بر تو جای ملامت و نکوهیدن نیست. وَ ذَكَرَ فَإِنَّ الدُّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ (۵۵) و پند ده در یاد که پند و یاد کرد سود دارد گرویدگان را. وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ، نیافریدیم پری و آدمی را، إِلَّا لِيَعْبُدُونِ (۵۶) مگر مرا پرستید و مرا خوانید. مَا أَرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ، نمی‌خواهم از ایشان که مرا روزی دهند، وَ مَا أَرِيدُ أَنْ يُطِيعُونِ (۵۷) و نمی‌خواهم که مرا چیزی خوراندند.

إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ اللَّهُ اوست که روزی ده است و روزی رسان، ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ (۵۸) با نیروی پاك



صفت.

فَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُنُوبًا، ايشانراست كه ستم كردند بهره‌ای از عذاب، مِثْلَ ذُنُوبِ أَصْحَابِهِمْ، همچون بهره پیشینیان كه چون ايشان بودند، فَلَا يَسْتَعْجِلُونَ (۵۹) ايدون باد كه نشتاوانند مرا.  
فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هلاك و نفرين و تباهی ايشان را كه كافر شدند، مِنْ يَوْمِهِمُ الَّذِي يُوعَدُونَ (۶۰) از آن روز كه ايشان را می‌وعده دهند و می‌تهدید كنند.

### النوبة الثانية

قوله: وَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ، من الحيوان الذكر و الانثى، الذكر زوج و الانثى زوج و من الجماد نوعين مختلفين كالسما و الارض و الشمس و القمر و الليل و النهار و البر و البحر و السهل و الجواب و الشتاء و الصيف و النور و الظلمة و الايمان و الكفر و السعادة و الشقاوة و الحق و الباطل و الحلو و المرّ و قيل التفليح للنخيل و التسميد للزرع و لكل ضرب من النبات تدبير يقوم مقام التزويج الذي بين الحيوان لِعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ فتعلمون انّ الله فرد وتر ليس كمثل شىء ففروا إلى الله، القول هاهنا مضمّر تأويله فقل: ففروا إلى الله اى فاهربوا من عذاب الله الى ثوابه بالايمان و الطاعة و مجانبة العصيان. و قال ابن عباس: فرّوا منه اليه و اعملوا بطاعته. و قيل فرّوا من الجهل الى العلم و من طاعة الشيطان الى طاعة الرحمن، إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُبِينٌ، اى من العذاب، نَذِيرٌ مُبِينٌ و يحتمل انّ قوله منه صلة لنذير اى ائى لكم نذير من عند الله و قيل فى الاية تقديم و تأخير تقديره: «ففروا الى الله منه، انى لكم نذير مبين».

وَ لَا تَجْعَلُوا مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُبِينٌ التكرار على تأكيد التوبيخ و هو ابلغ فى الوعيد و قيل الاول متصل بالمعصية و الثانى بالشرك و اذا اختلفا لا يكون تكرارا، كَذَلِكَ، اى كما كذبك قومك و قالوا ساحر او مجنون، كَذَلِكَ ما أتى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ قال الله تعالى: أ تَوَاصَوْا بِهِ، الالف للتوبيخ و المعنى اوصى اولهم آخرهم و اوصى بعضهم بعضا بالتكذيب و تواطؤوا عليهم، بَلْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُوتٌ اى متجاوزون الحد فى العصيان اى لم يتواصوا و لكن اتفقوا فيما اوجب ذلك و هو الطغيان.

فَقَوْلٌ عَنْهُمْ مَنَسُوحٌ بِأَيِّ السيف و قيل منسوخ بالاقبال عليهم بالموعظة، و هو قوله: بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ، و معنى الاية: «فاعرض عنهم فما انت بملوم» فقد اديت الرسالة و ما قصرت فيما امرت. قال المفسرون لما نزلت هذه الاية حزن رسول الله (ص) و اشتد ذلك على اصحابه و ظنوا انّ الوحي قد انقطع و انّ العذاب قد حضر اذ امر النبى (ص) ان يتولى عنهم فانزل الله عز و جل: وَ ذَكَرْ فَإِنَّ الذِّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ فَطَابَتْ انفسهم. قال مقاتل: اى عظ بالقرآن كقار مكة، فانّ الذكرى تنفع من فى علم الله ان يؤمن منهم، و قال الكلبي: عظ بالقرآن من آمن من قومك فان الذكرى تنفعهم.

وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ليست هذا الكلام بكلمة الارادة لو اراد الله من خلقه كلهم و شاء منهم توحيده لوحده، انما تأويل الحرف اعنى اللام لامرهم ان يعبدونى و ادعوهم الى عبادتى. ثم امرهم بالعبادة و دعاهم اليها فقال تعالى: يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَ قَالَ تعالى: وَ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ لَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا ثم خصّ

الانبياء من الخلق. فقال تعالى: وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ ثُمَّ خَصَّ الْمُصْطَفَى مُحَمَّدًا (ص) مِنْ بَيْنِ الْأَنْبِيَاءِ فَقَالَ: بَلَى اللَّهُ فَاعْبُدْ وَ كُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ. وَ هَذَا قَوْلُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (ع) يُؤَيِّدُهُ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ: وَ مَا أَمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا. وَ قَالَ الْكَلْبِيُّ وَ الضَّحَّاكُ هَذَا خَاصٌّ لِأَهْلِ طَاعَتِهِ مِنَ الْفَرِيقَيْنِ يَدُلُّ عَلَيْهِ قِرَاءَةُ ابْنِ عَبَّاسٍ وَ مَا خَلَقْتَ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ إِلَّا لِيَعْبُدُونَ ثُمَّ قَالَ فِي آيَةٍ أُخْرَى لِغَيْرِ الْمُؤْمِنِينَ: وَ لَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَ الْإِنْسِ وَ قِيلَ مَعْنَاهُ وَ مَا خَلَقْتَ السَّعْدَاءَ مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ إِلَّا لِعِبَادَتِي وَ الْأَشْقِيَاءَ إِلَّا لِمَعْصِيَتِي وَ هَذَا مَعْنَى قَوْلِ زَيْدِ بْنِ أَسْلَمٍ قَالَ هُمْ عَلَى مَا جَبَلُوا عَلَيْهِ مِنَ الشَّقَاءِ وَ السَّعَادَةِ وَ قِيلَ لَمْ يَخْلُقْهُمْ لِعِبَادَةِ خَلْقِ جَبَلَةٍ وَ اجْبَارٍ وَ إِنَّمَا خَلَقَهُمْ لَهَا خَلْقَ تَكْلِيفٍ وَ اخْتِبَارٍ فَمَنْ وَقَّعَهُ وَ سَدَّدَهُ أَقَامَ الْعِبَادَةَ الَّتِي خَلَقَ لَهَا وَ مَنْ خَذَلَهُ وَ طَرَدَهُ حَرَمَهَا وَ عَمِلَ بِمَا خَلَقَ لَهَا كَقَوْلِ النَّبِيِّ (ص): اَعْمَلُوا فَكُلَّ مَيْسَرٍ لِمَا خَلَقَ لَهُ وَ قِيلَ مَعْنَاهُ مَا خَلَقْتَ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَكُونُوا عِبَادًا لِي وَ مِثْلُهُ قَوْلُهُ: إِنَّ كُلَّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنَ عَبْدًا وَ قَالَ مُجَاهِدٌ مَعْنَاهُ إِلَّا لِيَعْرِفُونِي وَ لَوْ لَمْ يَخْلُقْهُمْ لَمْ يَعْرِفْ وَجُودَهُ وَ تَوْحِيدَهُ. دَلِيلُهُ قَوْلُهُ: وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ وَ قِيلَ مَعْنَاهُ إِلَّا لِيخضعُوا لِي وَ يَتَذَلَّلُوا وَ مَعْنَى الْعِبَادَةِ فِي اللُّغَةِ التَّذَلُّلُ وَ الْإِنْقِيَادُ وَ كُلُّ مَخْلُوقٍ مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ خَاضِعٌ لِقَضَاءِ اللَّهِ مُتَذَلِّلٌ لِمَشِيئَتِهِ لَا يَمْلِكُ أَحَدٌ لِنَفْسِهِ خُرُوجًا عَمَّا خَلَقَ عَلَيْهِ.

مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ أَيْ مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ أَنْ يَرْزُقُوا أَحَدًا مِنْ خَلْقِي وَ لَا أَنْ يَرْزُقُوا أَنْفُسَهُمْ، وَ مَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعَمُونَ مَعْنَاهُ أَنْ يَطْعَمُوا أَحَدًا مِنْ خَلْقِي وَ إِنَّمَا اسْتَدَّ الطَّعَامَ إِلَى نَفْسِهِ لِأَنَّ الْخَلْقَ عِيَالُ اللَّهِ وَ مَنْ اطْعَمَ عِيَالًا أَحَدٌ فَقَدْ اطْعَمَهُ كَمَا جَاءَ فِي الْحَدِيثِ يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: اسْتَطْعَمْتُكَ فَلَمْ تَطْعَمْنِي أَيْ لَمْ تَطْعَمْ عِبْدِي. ثُمَّ بَيَّنَّ أَنَّ الرَّاغِبَ هُوَ لَا غَيْرَهُ فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ، لِجَمِيعِ خَلْقِهِ النَّقَاعَ لِغَيْرِهِ لَا يَنْفَعُهُ شَيْءٌ، دُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ ذُو الْاِقْتِدَارِ الشَّدِيدِ أَيْ غَالِبٌ لَا يَغْلِبُ وَ قَاهِرٌ لَا يَقْهَرُ وَ قَادِرٌ لَا يَعْجِزُ وَ قِيلَ مَعْنَى دُو الْقُوَّةِ، أَيْ الْقُوَّةِ الَّتِي يَتَّقَوْنَ بِهَا جَمِيعَ خَلْقِهِ لَهُ.

فَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُنُوبًا، هَذِهِ أَيْضًا مَعْطُوفَةٌ عَلَى قَوْلِهِ: فَنُؤَلَّ عَنْهُمْ أَيْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ مَكَّةَ حَظًّا وَ نَصِيبًا مِنَ الْعَذَابِ مِثْلَ مَا كَانَ لِلَّامِ قَبْلَهُمْ وَ أَصْلُ الذُّنُوبِ الدَّلُ الْعَظِيمُ. قَالَ الشَّاعِرُ:

لَكُمْ ذُنُوبٌ وَ لَنَا ذُنُوبٌ وَ إِنْ أَبِيتُمْ فَلَنَا الْقَلِيبُ

قَالَ الزَّجَّاجُ لَا تَسْمَى الدَّلُ ذُنُوبًا إِلَّا إِذَا كَانَتْ مَلِيءًا وَ قِيلَ إِذَا انْحَدَرَ فَهُوَ دَلُّ وَ إِذَا ارْتَفَعَ فَهُوَ ذُنُوبٌ وَ سَجَلٌ لِأَنَّهَا فِي الْاِنْحِدَارِ فَارِغَةٌ وَ فِي الْارْتِفَاعِ مَلِيءَةٌ وَ قِيلَ مَعْنَاهُ عَذَابًا بَعْدَ عَذَابٍ كَالدَّلِيِّ يَتَّبِعُ الدَّلُ، فَلَا يَسْتَعْجِلُونَ هَذَا جَوَابٌ لِلنَّضْرِ بْنِ الْحَرِثِ وَ أَصْحَابِهِ حِينَ اسْتَعْجَلُوا الْعَذَابَ فَلَحَقَهُمْ يَوْمَ بَدْرٍ.

فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ يَوْمِهِمُ الَّذِي يُوعَدُونَ يَعْنِي مِنْ عَذَابِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ قِيلَ يَوْمَ بَدْرٍ.

### النوبة الثالثة

قَوْلُهُ: وَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ دَرِ ضَمْنِ آيَةِ اثْبَاتِ فِرْدَانِيَّةٍ وَ وَحِدَانِيَّةِ خَدَاوَنْدِ اسْتِ جَلَّ جَلَالُهُ وَ



تقدّست اسماءه و تعالت صفاته.

هر چه آفرید از محدثات و مکونات همه جفت آفرید قرین یکدیگر یا ضدّ یکدیگر چنانک نرینه و مادینه، روز و شب، نور و ظلمت، آسمان و زمین، و برّ و بحر، شمس و قمر، جن و انس، طاعت و معصیت، سعادت و شقاوت، هدی و ضلالت، عزّ و ذلّ، قدرت و عجز، قوّه و ضعف، علم و جهل، زندگی و مردگی. صفات خلق چنین آفرید، جفت یکدیگر آفرید و یا ضد آفرید تا بصفات آفریدگار نماند و وحدانیت و فردانیت او بر خلق ظاهر گردد، که عزّش بی‌ذلّ است و قدرت بی عجز و قوت بی‌ضعف و علم بی‌جهل و حیاة بی‌موت و فرح بی‌غم و بقاء بی‌فنا.

خدای یگانه یکتا یگانه در ذات و صفات، یکتا در سزا، از همه کس منزّه و از همه چیز جدا، لیس کمثله شیء، چو او کس نیست و او را مثل و مانند نیست.

مانندگی از انبازیست و الله جل جلاله بی‌شریک و بی‌انباز است، بی‌نظیر و بی‌نیاز است. در منعش ببند و در جود و از است. گناه آمرز و معیوب نواز است. پیدا کننده مهر خود ببنده نوازی، دوست دار بنده با بی‌نیازی. و مهر او کننده میان خود و بنده بی‌شرکت و بی‌انبازی. پس سزاء بنده آنست که در هر حال که بود اگر خسته تیر بلا بود یا غرقه لطف و عطا، دست در کرم وی زند و پناه بوی دارد و از خلق با وی گریزد، چنانک خود میفرماید جل جلاله: **فَقِرُّوا إِلَى اللَّهِ**، فرار مقامی است از مقامات روندگان و منزلی از منازل دوستی. کسی که این مقام او را درست شود نشانش آنست که همه نفس خود غرامت ببند، همه سخن خود شکایت ببند، همه کرد خود جنایت ببند، امید از کردار خود ببرد و بر اخلاص خود تهمت نهد. اگر دولتی آید در راه وی، از فضل حق ببند و از حکم ازل، نه از جهد و از کردار خود.

بو الحسین عبّادانی مردی بود از جوانمردان طریقت، درویشی با وی محبّت داشت، هر دو رفتند از رمله تا بکران دریا رسیدند، ملاح ایشان را در مرکب نشانند و دو روز در آن مرکب بودند. درویشی را دیدند در آن مرکب در کنجی سر فرو برده وقت نماز برخاستند و فریضه بگذارید باز سر بمرقع فرو بردید و هیچ سخن نگفتید.

بو الحسین گفت: من فرا پیش وی شدم گفتم ما یاران توایم، اگر ترا چیزی بکار باید با ما بگوی. گفت: فردا نماز پیشین از دنیا بخواهم رفت چون بکران دریا رسید آنجا درختستانی ببینید در زیر آن درختان ساز و برگ من نهاده جهاز من بسازید و مرا آنجا دفن کنید و این مرقع من ضایع مکنید. در راه شهر جبله شما را جوانی ظریف نظیف پیش آید، این مرقع از شما بخواهد بدو دهید.

دیگر روز نماز پیشین بگذارد و سر فرو برد چون فراز شدیم رفته بود از دنیا چنانک خود گفته بود. رفتیم در آن درختستان چنانک نشان داده بود. دیدیم گوری کنده و کفن و حنوط و هر چه بکار بایست ساخته و آنجا نهاده. او را دفن کردیم و مرقع وی برداشتیم و روی بجبله نهادیم. آن جوان که نشان داده بود، در راه آمد، گفت آن ودیعت بیارید، گفتم برای خدای با ما بگوی که این چه قصّه است و چه حال و آن مرد که بود و تو

کیستی؟ گفت: درویشی بود میراثی داشت و ارث طلب کرد، مرا بوی نمودند. شما میراث بمن سپارید و روید آن مرقع بوی سپردیم.

ساعتی از چشم ما غائب گشت باز آمد مرقع پوشیده و جامه خویش همه از تن بیرون کرده و گفت این بحکم شماست و برفت. ما در مسجد جبله شدیم، دو روز آنجا بودیم فتوحی نیامد پاره‌ای از آن جامه بآن یار خود دادیم ببازار برد تا بفروشد و خوردنی آرد، ساعتی بود و وی می‌آمد و خلقی عظیم در وی آویخته، درآمدند و مرا نیز گرفته و میکشیدند، گفتم چه بودست، گفتند پسر رئیس جبله سه روز گذشت تا ناپدید است و اکنون جامه وی با شما می‌بینیم.

پس ما را بردند پیش رئیس و از حال پسر پرسید ما قصه وی بگفتیم از او تا آخر چنانک بود. آن رئیس بگریست و روی باسماں کرد، گفت الحمد لله که از صلب من کسی بیامد که شایسته درگاه تو بود.

پیر طریقت گفت: ای باری ببر و هادی بکرم، فروماندم در حیرت يك دم آن دم کدام است.

دمی که نه حوا در آن گنجد نه آدم. گر من آن دم بیابم چون من کیست، بیچاره زنده‌ای که بی‌نفسش میباید زیست. همه خلق زنده از مرده میراث برد مگر این طائفه که مرده از زنده میراث برد.

این مردگی آنست که مصطفی (ص) از ابو بکر صدیق نشان داد که

من اراد ان ينظر الی میّت یمشی علی وجه الارض فلینظر الی ابی بکر.

وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ وَ الَّذِينَ سَخَطْتُ عَلَيْهِمْ فِي آزَالِي وَ رَبَطْتَهُمْ الْيَوْمَ بِالْخِذْلَانِ فِيمَا كَلَفْتَهُمْ

الْيَوْمَ مِنْ أَعْمَالِي وَ خَلَقْتُ النَّارَ لَهُمْ بِحُكْمِ الْهَيْتِي وَ وَجُوبِ حُكْمِي فِي سُلْطَانِي مَا خَلَقْتَهُمْ إِلَّا لِعَذَابِي وَ أَنْكَالِي وَ اللَّهُ أَعْلَمُ.

## ۵۲- سورة الطور

## ۱ النوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

وَ الطُّورِ (۱) بآن کوه که الله در آن با موسی سخن گفت.

وَ كِتَابٍ مَّسْطُورٍ (۲) و بنامه نوشته.

فِي رَقٍّ مَّنشُورٍ (۳) در ورقی گشاده.

وَ الْبَيْتِ الْمَعْمُورِ (۴) و بآن خانه با فراوانی آمدندگان بآن و گروندگان گرد آن.

وَ السَّقْفِ الْمَرْفُوعِ (۵) و باین کاز برداشته آسمان افراشته.

وَ الْبَحْرِ الْمَسْجُورِ (۶) و بآن دریا از آب پر کرده.

إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ (۷) که عذاب خداوند تو بودنی است.

مَا لَهُ مِنْ دَافِعٍ (۸) آن را باز دارنده نیست.

يَوْمَ تَمُورُ السَّمَاءُ مَوْرًا (۹) آن روز که در هم شورد و درهم گردد آسمان درهم گشتنی.

وَ تَسِيرُ الْجِبَالُ سَيْرًا (۱۰) و فرا رفتن آید کوهها در هوا رفتنی.

فَوَيْلٌ لِّیَوْمَئِذٍ لِّلْمُكْدِبِينَ (۱۱) ویل آن روز دروغ زن گیران را.

الَّذِينَ هُمْ فِي حَوْضٍ يَلْعَبُونَ (۱۲) ایشان که در دروغ و نابکاری و باطل می بازی کنند.

يَوْمَ يُدْعَوْنَ إِلَى نَارٍ جَهَنَّمَ دَعَاً (۱۳) آن روز که ایشان را و می رانند راندنی بآتش دوزخ.

هَذِهِ النَّارُ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكذَّبُونَ (۱۴) این آن آتش است که شما می آن را دروغ خواندید.

أَفَسِحْرٌ هَذَا جَادُوی است این و دروغی أم أَنْتُمْ لَا تُبْصِرُونَ (۱۵) یا شما نمی بینید.

اصْلُوهَا می رسید بآن آتش و می سوزید فاصْبِرُوا أَوْ لَا تَصْبِرُوا شکیبایی کنید یا نکنید سَوَاءٌ عَلَیْكُمْ یكسانست

بر شما إِمَّا تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۱۶) شما را پاداش بآن خواهند داد که میکردید.

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَعِيمٍ (۱۷) پرهیزگاران در بهشتهاوند با ناز و زید.

فَاكِهِينَ شادان و نازان، نیک روزان و میوه خواران.

بِمَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ بآنچه الله داد ایشان را. وَ وَقَاهُمْ رَبُّهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ (۱۸) و بازداشت از ایشان عذاب

آتش.

كُلُوا وَ اشْرَبُوا: می خورید و می آشامید.

هَنِيئًا گوارنده و نوش، بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۱۹) بآنچه میکردید.

مُتَّكِنِينَ تکیه زدگان و باز خفتگان، عَلَى سُرُرٍ مَّصْفُوفَةٍ بر تختها بر کنار.

وَ زَوْجَانَهُمْ بِحُورٍ عِینٍ (۲۰) و با ایشان جفت کنیم سیاه چشمان فراخ چشمان.

وَ الَّذِينَ آمَنُوا و ایشان که گرویدگان بودند، و اتبعناهم ذریاتهم ما پس ایشان فرا داشتیم و در ایشان

رسانیدیم فرزندان ایشان بایمان اَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ بِأَنْجِهِمْ گرویده بودند فرزندان ایشان را در پدران رسانیدیم هر چند که در صلاح و عبادت چون پدران نبود، وَ مَا أَلْتَنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ و از کردار بهینان چیزی نکاستیم. كُلُّ أَمْرٍ إِذَا مَا كَسَبَ رَهِيْنٌ (۲۱) هر مردی بآنچه خود کرد گروگانست.

وَ أَمَدَدْنَاهُمْ بِفَاكِهَةٍ و ایشان را فراهم پیوستیم میوه‌ها، وَ لَحْمٍ مِّمَّا يَشْتَهُونَ (۲۲) و هر گوشتی که ایشان را آرزو بود.

يَنَزَّلْنَآ عُونًا فِيهَا كَآسًا مِّمَّا يَشْتَهُونَ از سرای پیرایه‌های لا لَعُوْا فِيهَا وَ لَا تَأْتِيْمٌ (۲۳) و دشنام و دروغ زن گرفتن یکدیگر نه.

وَ يَطُوْفُ عَلَيْهِمْ و میگردد بر سر ایشان غِلْمَانٌ لَهُمْ غِلْمَانٌ ایشان، كَأَنَّهُمْ لَوْلُوْا مَكْنُوْنٌ (۲۴) گویی که ایشان مرواریدند از گرد و آرایش کوشیده.

وَ أَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ رُؤًى فَرَا يَكُ دِيْكَرٍ كَرَانَدُ يَنْسَاءَلُوْنَ (۲۵) يك ديگر را از گذشته‌ها می‌پرسند. قَالُوا إِنَّا كُنَّا قَبْلُ فِي أَهْلِنَا مُشْفِقِيْنَ (۲۶) گویند ما هر چند که در میان کسان خویش و جهانیان خویش بودیم پیش باز ترسنده بودیم.

فَمَنْ اللّٰهُ عَلَيْنَا سِوَا نِهَادِ اللّٰهِ بَر مَا وَ وَقَانَا عَذَابَ السَّمُوْمِ (۲۷) و بازداشت از ما عذاب آتش. إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلُ نَدْعُوهُ مَا بِيْشِيْنَ بَار مِيْخَوَانَدِيْمِ اَوْ رَا إِنَّهُ هُوَ الْبَرُّ الرَّحِيْمُ (۲۸) که او آن نوازنده مهربانست. فَذَكَّرْ يَاد كُن و پند ده فَمَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِكَاهِنٌ وَ لَا مَجْنُوْنٌ (۲۹) که تو بآن نیکویی که خداوند تو با تو کرد نه اختر گویی و نه دیوانه.

أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ مِّمَّنْ كُوِيْدُ شَعْرٍ كُوِيْ اِسْت نَتَرَبَّصُ بِهِ رِيْبَ الْمُنُوْنِ (۳۰) چشم بروز او نهاده‌ایم و در افتاد جهان.

قُلْ تَرَبَّصُوا كُوِيْ چِشْم بَر هَم نَهِيْد بَرُوْز مَن فَاِيْ مَعَكُمْ مِّنَ الْمُتَرَبَّصِيْنَ (۳۱) که من چشم بر هم نهادم بروز شما.

أَمْ تَأْمُرُهُمْ أَخْلَامُهُمْ بِهَذَا خَرْدَاهِیْ اِيْشَان اِيْشَان رَا بَايِن سَخْن مِيْفِرْمَايِد، أَمْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُوْنَ (۳۲) بلکه ایشان قوم‌اند ناپاک شوخ از اندازه بیرون.

أَمْ يَقُولُونَ تَقُوْلُهُ مِيْگُوِيْنْد اَوْ فَرَا نِهَاد اِيْن سَخْن و اَوْ فَرَا سَاخْت اِيْن قَرَأْن بَلْ لَا يُؤْمِنُوْنَ نِه سَاخْت که ایشان بنمی‌گروند.

فَلْيَأْتُوا بِحَدِيْثٍ مِّثْلِهِ اِنْ كَانُوْا صَادِقِيْنَ (۳۴) گوی تا سخنی آرند همچون این سخن اگر می‌راست گویند.

أَمْ خَلِقُوْا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ اَفْرِيْدِه كَشْتَنْد بِيْ هِيْج اَفْرِيْدِگَار اَمْ هُمْ الْخَالِقُوْنَ (۳۵) یا خود را خود آوردند.

أَمْ خَلَقُوا السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ اِيْ اَسْمَان و زَمِيْن اِيْشَان اَفْرِيْدَنْد بَلْ لَا يُؤْفَنُوْنَ (۳۶) بلکه ایشان بی‌گمان نمی‌باشند.

أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَبِّكَ اِيْ نَزْدِيْكَ اِيْشَانَسْت خَزَانِه‌های خداوند تو اَمْ هُمْ الْمُصِيْطِرُوْنَ (۳۷) یا ایشان پادشاهان

اندو کامکاران بر کام خویش.

أَمْ لَهُمْ سُلْمٌ يَسْتَمْعُونَ فِيهِ يَا إِشَانِ رَا نِرْدَوَانِيستِ كِه بَاسْمَانِ نِيوشِنْدِ بَرِ آن.

فَلَيَاتِ مُسْتَمِعُهُمْ يَسُلْطَانِ مُبِينِ (۳۸) گوی تا نپوشنده ایشان بآسمان حجتی دارد آشکارا.

أَمْ لَهُ الْبَنَاتُ وَ لَكُمْ الْبَنُونَ (۳۹) یا او را دختران و شما را پسران.

أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا يَا إِشَانِ مَزْدِي مِيخَوَاهِي فَهُمْ مِنْ مَعْرَمٍ مُنْقَلُونَ (۴۰) که ایشان از توان مزد گران بارند.

أَمْ عِنْدَهُمُ الْعَيْبُ يَا نَزْدِيكِ ايشانست دانش آن چیز که از خلق نهانست، فَهُمْ يَكْتُبُونَ تا ایشان بگویند و از آن

خبر دهند.

أَمْ يُرِيدُونَ كَيْدًا يَا دِسْتَانِي ميسازند و ساز بدنهانی.

فَالَّذِينَ كَفَرُوا هُمُ الْمَكِيدُونَ (۴۲) ایشان که ناگرویدگان اند زیر ساز الله اند و در مانده ساز نهانی او.

أَمْ لَهُمْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَا إِشَانِ رَا خِدَائِيستِ جَزِ اَزِ اللَّهِ، سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ (۴۳) پاکی خدای را از آن

انبازان که ایشان میگویند.

وَ إِنْ يَرَوْا كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ سَاقِطًا وَ اِگَرِ پارهای بینند که از آسمان فرو افتد، يَقُولُوا سَحَابٌ مَرْكُومٌ (۴۴)

گویند این میغی است توی بر توی افکنده.

فَدَرَهُمْ حَتَّى يُلَاقُوا كَذَارِ ايشان را تا پیش آید ایشان را و بینند، يَوْمَهُمُ الَّذِي فِيهِ يُصْعَقُونَ (۴۵) آن روز که

در آن روز بر روی بر عذاب افتند.

يَوْمٌ لَا يُعْجِبُ عَنْهُمْ اَن رُوزِ كِه سَوْدِ نَدَارِدِ ايشان را كَيْدُهُمْ شَيْنًا دِسْتَانِها كِه ايدر می سازند هیچ، وَ لَا هُمْ

يُنصَرُونَ (۴۶) و ایشان را یار نرسند و یاری ندهند.

وَ إِنْ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا عَذَابًا وَ اِينِ ستمکاران بر خویشان را عذابی است ذُونِ ذَلِكَ پيش از عذاب دوزخ، وَ لَكِنْ

أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۴۷) لکن بیشتر ایشان نمی دانند.

وَ اصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ، شَكِيبایی کن حکم خداوند خویشان را و چشم دار کار برگزاردن او را، فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا،

كِه تو بر دیدار دو چشم مایی، وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ. وَ خداوند خویش را بستای بپاکی، حِينَ تَقُومُ (۴۸)، آن گه

که از خواب برخیزی.

وَ مِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَ بَشِ نَمَازِ كِنِ او را و به بی عیبی یاد کن، وَ اِذْبَارَ النُّجُومِ (۴۹) و پس روی به

نابیدایی نهادن ستارگان.

### النوبة الثانية

این سوره الطور باجماع مفسران مکی است، بمکه فرو آمد از آسمان.

هزار و پانصد حرف است و سیصد و دوازده کلمت و چهل و نه آیت و در این سوره دو آیت منسوخ

است یکی: قُلْ تَرَبَّصُوا فَإِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُتَرَبِّصِينَ بِآیتِ سِيفِ مَنْسُوخِ است و دیگر آیت: وَ اصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ،

معنی صبر منسوخ است بِآیتِ سِيفِ. و در فضیلت سوره ابی کعب روایت کند از

مصطفى (ص) قال من قرأ سورة الطور كان حقا على الله عز و جل ان يؤمنه من عذابه و ان ينعمه فى جنته.

قوله: وَ الطُّورِ نامى است از نامهای كوه بلغة سريانى و درين موضع مراد آن كوه است كه رب العالمين سخن فرمود با موسى بر آن كوه در آن زمين مقدسه در ناحيه مدين و گفته اند نام آن كوه زبير است همانست كه رب العالمين جايى ديگر فرمود: وَ طُورِ سَيْنَانَ يعنى جبل المبارك. مقاتل بن حيان گفت دو كوه اند در شام يكي طور تينا يكي طور زيتا و هما ينبتان التين و الزيتون و قيل هنّ اربعة طور تينا و هو دمشق و طور زيتا و هو بيت المقدس و طور سينا و هو جبل موسى و طور تميانيا و هو مكه و قيل معناه و رب الطور قوله: وَ كِتَابٍ مَسْطُورٍ، فِي رَقٍّ مَنشُورٍ السطر الكتابة و المسطور المكتوب و الرقّ و الورق واحد و المنشور المفتوح الذى نشر عن الطى للقراءة.

و اختلفوا فى هذا الكتاب. فقال الكلبى هو ما كتب الله بيده لموسى (ع) من التوريه و موسى سمع صرير القلم و قيل هو اللوح المحفوظ و قيل الكتاب المسطور آخر سطر فى اللوح المحفوظ و هو سبقت رحمتى غضبى، من اتانى بشهادة ان لا اله الا الله ادخلته الجنة و قيل هو القرآن المكتوب فى المصاحف و قيل هو ديوان الحفظة تخرج اليهم يوم القيمة منشورة فأخذ بيمينه و أخذ بشماله، نظيره قوله: وَ نُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنشُورًا

و قال تعالى: وَ إِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ، و قيل هو ما كتب الله فى قلوب الاولياء من الايمان، دليله قوله: أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ.

وَ النَّبِيِّ الْمَعْمُورِ، اى المأهول و هو بيت فى السماء السابعة حذاء العرش بحيال الكعبة يقال له الصّراح، حرمة فى السماء كحرمة الكعبة فى الارض يدخله كلّ يوم سبعون الفا من الملائكة يطوفون به و يصلون فيه ثم لا يعودون اليه ابدًا، و قيل كان بيت المعمور من الجنة فحمل الى الارض لاجل آدم عليه السلام ثم رفع الى السماء ايام الطوفان. و فى اخبار المعراج قال النبى (ص) رايت فى السماء السابعة البيت المعمور و اذا امامه بحر و اذا بزمر من الملائكة يخوضون البحر و يخرجون فينتفضون فى اجنحتهم فيخلق الله من كل قطرة ملكا يطوف به فدخلته و صلّيت فيه

و قال الحسن البيت المعمور الكعبة البيت الحرام الذى هو معمور من الناس يعمره الله كلّ سنة، اول مسجد وضع للعبادة فى الارض، و المعمور الماهول و قيل هو من القصد و قيل من العمارة.

وَ السَّقْفِ الْمَرْفُوعِ، يعنى السماء نظيره قوله: وَ جَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَحْفُوظًا و قيل السقف المرفوع العرش. وَ الْبَحْرِ الْمَسْجُورِ يعنى المملوء ماء و هو البحر الذى عليه العرش و عن على (ع) قال البحر المسجور بحر تحت العرش غمره كما بين سبع سماوات الى سبع ارضين، فيه ماء غليظ يقال له بحر الحيوان يمطر العباد بعد النفخة الاولى اربعين صباحا فينبتون فى قبورهم

و هذا قول مقاتل و قال ابن عباس و الضحاك و محمد بن كعب: الْبَحْرُ الْمَسْجُورُ، اى الموقد نارا بمنزلة

التنور المسجور و ذلك ما روى ان الله عز و جل يجعل البحار كلها يوم القيمة نارا فيزيد بها في نار جهنم كما قال تعالى: وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ و جاء في الحديث عن عبد الله بن عمر قال: قال رسول الله (ص) لا يركبن رجل بحرا الا غازيا او معتمرا او حاجا فان تحت البحر نارا و تحت النار بحر او قال (ص) البحر نار في نار.

اقسم الله بهذه الاشياء. إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ، العذاب هاهنا هو الساعة لانها بما فيها للكافرين عذاب. ما له مِنْ دَافِعٍ هذا كقوله: لا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ. قال جبير بن مطعم قدمت المدينة لاكم رسول الله (ص) في اسارى بدر. فدفعت اليه و هو يصلى باصحابه المغرب و صوته يخرج من المسجد فسمعتة يقرأ: وَ الطُّورَ وَ كِتَابٍ مَسْطُورٍ الى قوله: إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ ما له مِنْ دَافِعٍ. فكائما صدع قلبى حين سمعته فكان اول ما دخل قلبى الاسلام فاسلمت خوفا من نزول العذاب و ما كنت اظن انى اقوم من مكانى حتى يقع بى العذاب. ثم بين انه متى يقع فقال: يَوْمَ تَمُورُ السَّمَاءُ مَوْرًا. اى تدور كدوران الرحى و تتكفا باهلها كما تتكفا السفينة. قال قتاده تتحرك و قال عطاء الخراسانى تختلف اجزاؤها بعضها فى بعض و قيل تضطرب، و المور جميع هذه المعانى فهو فى اللغة، الذهاب و المجرى و التردد و الدوران و الاضطراب، هذا كقوله عز و جل فَإِذَا هِيَ تَمُورُ. يقال تنفاض السماء ثم تمور فتتهار فتختلط بعض الملائكة ببعض. قوله: وَ تَسِيرُ الْجِبَالُ سَيْرًا هذا كقوله يَوْمَ نُسِيرُ الْجِبَالَ وَ إِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ يعنى فى الهواء و قيل تزول عن اماكنها و تصير هباء منبثا. فَوَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِمَنْ كَذَبَ يَوْمَئِذٍ يَوْمَئِذٍ يعنى فشددة عذاب يومئذ للمكذبين.

الَّذِينَ هُمْ فِي حَوْضٍ يَلْعَبُونَ، اى يخوضون فى الباطل يلعبون غافلين لاهين، الخوض و اللعب و الكذب واحد و التاويل: الذين هم فى انكار البعث و تكذيب محمد (ص) و سائر الانبياء يلعبون من غير بيان و حجة و قيل فى اسباب الدنيا يلعبون من غير فكر فى ثواب و عقاب.

يَوْمَ يَدْعُونَ إِلَى نَارٍ جَهَنَّمَ اى يدفعون اليها دعًا اى دفعا بعنف و جفوة و ذلك ان خزنة جهنم يغلون ايديهم الى اعناقهم و يجمعون نواصيهم الى اقدمهم ثم يدفعونهم الى النار دفعا على وجوههم و زخا فى اقفيتهم حتى يردوا النار فاذا دنوا من النار قال لهم الخزنة: هَذِهِ النَّارُ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكذِّبُونَ فى الدنيا.

أَفَسِحْرٌ هَذَا يعنى أ كان الوعيد بهذا العذاب و الاخبار سحرا كما زعمتم فى الدنيا، أم أنتم ام كنتم لا تُبْصِرُونَ و قيل عنفوا و وبخوا بمثل ما كانوا ينسبون النبى (ص) اليه من السحر و تسكير البصر و الاخذ بالاعين فقيل لهم أ تمويه هذا و حيلة ام غطى على ابصاركم فلا تبصرون.

اصْلَوْهَا ادخلوها و قاسوا شدتها فاصيروا أو لا تصيروا سواءً عَلَيْكُمْ الصبر و الجزع إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ اى هذا جزاء اعمالكم.

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَعِيمٍ.

فاكهيان اى معجبين و الفاكه المعجب و قيل ناعمين فرحين و قيل الفاكه الذى عنده الفاكهة و الفاكهة طعام من ثمار يتناولون للذة لا للغذاء بما آتاهم ربهم و وقاهم ربهم عذاب الجحيم و يقال لهم.

كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا لَا دَاءَ وَلَا غَائِلَةَ وَلَا آثِمَ وَلَا مَوْتَ فِيهِ وَلَا تَنْقِيسَ لِلذَّاتِ هَنِيئًا مِمَّا مَدَّ يَدَيْكُمْ إِلَىٰ هُنَيْئًا مِمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ.

مُتَكَبِّرِينَ جَالِسِينَ عَلَىٰ سُرُرٍ مَّصْفُوفَةٍ أَيْ مَوْصُولَةٍ بَعْضُهَا بِبَعْضٍ وَقِيلَ مَرْمُولَةٌ بِالذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالصَّفِّ مَدُّ الشَّيْءِ عَلَى الْوَلَاءِ وَزَوْجَانُهُمْ قَرْنَاهُمْ بِحُورٍ عِينٍ وَالْمَعْنَى جَعَلْنَا ذَكَرَانَ أَهْلِ الْجَنَّةِ أَزْوَاجًا لِلْحُورِ الْعِينِ وَالْمَعْنَى الْبَاءُ أَنَّهُمْ صَارُوا بِسَبَبِ أَزْوَاجٍ وَقِيلَ زُوِّجَتْ بِهِ لُغَةً.

قوله وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِحَسَنَةٍ أَمَّنُوا بِمُحَمَّدٍ وَ الْقُرْآنِ نَدَخَلَهُمُ الْجَنَّةَ وَ اتَّبَعْنَاهُمْ ذُرِّيَّتَهُمْ قَرَأَ أَبُو عَمْرٍ اتَّبَعْنَاهُمْ بِقَطْعِ الْآلِفِ عَلَى التَّعْظِيمِ، ذُرِّيَّتَهُمْ بِالْآلِفِ وَ كَسْرُ التَّاءِ فِيهَا لِقَوْلِهِ الْحَقْنَا بِهِمْ وَ مَا التَّنَاهِمُ لِيَكُونَ الْكَلَامُ عَلَى نَسَقٍ وَاحِدٍ وَ قَرَأَ الْآخَرُونَ وَ اتَّبَعْتَهُمْ بِوَصْلِ الْآلِفِ وَ تَشْدِيدِ التَّاءِ بَعْدَهَا وَ سَكُونِ التَّاءِ الْآخِرَةَ ثُمَّ، اِخْتَلَفُوا فِي ذُرِّيَّتَهُمْ قَرَأَ نَافِعُ الْأُولَى بِغَيْرِ الْفِ وَ ضَمُّ التَّاءِ وَ الثَّانِيَةَ بِالْآلِفِ وَ كَسْرُ التَّاءِ وَ قَرَأَ ابْنُ عَامِرٍ وَ يَعْقُوبُ كِلَيْهِمَا بِالْآلِفِ وَ ضَمُّ التَّاءِ فِي الْأُولَى وَ نَصَبُهَا فِي الثَّانِيَةِ.

وَ اِخْتَلَفُوا فِي مَعْنَى الْآيَةِ فَقَالَ قَوْمٌ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اتَّبَعْتَهُمْ ذُرِّيَّتَهُمْ بِإِيْمَانٍ يَعْنِي أَوْلَادَهُمُ الصَّغَارَ وَ الْكِبَارَ فَالْكَبَارُ بِإِيْمَانِهِمْ بِنَفْسِهِمْ وَ الصَّغَارُ بِإِيْمَانِ آبَائِهِمْ فَإِنَّ الْوَلَدَ الصَّغِيرَ يَحْكُمُ بِإِسْلَامِهِ تَبَعًا لِأَحَدِ الْآبَوَيْنِ،... الْحَقْنَا ذُرِّيَّتَهُمُ الْمُؤْمِنِينَ بِدَرَجَاتِهِمْ وَ أَنْ لَمْ يَبْلُغُوا بِأَعْمَالِهِمْ دَرَجَاتِ آبَائِهِمْ تَكْرِمَةً لِآبَائِهِمْ لِتَقَرُّ بِذَلِكَ أَعْيُنُهُمْ وَ هِيَ رِوَايَةُ سَعِيدِ بْنِ جَبْرِ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ وَ قَالَ آخَرُونَ مَعْنَاهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اتَّبَعْتَهُمْ ذُرِّيَّتَهُمُ الْبَالِغُونَ بِإِيْمَانِ الْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمُ الصَّغَارَ الَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْإِيْمَانَ بِإِيْمَانِ آبَائِهِمْ وَ هُوَ قَوْلُ الضَّحَّاكِ. وَ رِوَايَةُ الْعَوْفِيِّ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ أَخْبَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنَّهُ يَجْمَعُ لِعَبْدِهِ الْمُؤْمِنِ ذُرِّيَّتَهُ فِي الْجَنَّةِ كَمَا كَانَ يَحِبُّ فِي الدُّنْيَا أَنْ يَجْتَمِعُوا لَهُ وَ يَدْخُلَهُمُ الْجَنَّةَ بِفَضْلِهِ وَ يُلْحِقَهُمْ بِدَرَجَتِهِ لِعَمَلِ آبَائِهِمْ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَ الْآبَاءُ مِنْ أَعْمَالِهِمْ شَيْئًا فَذَلِكَ قَوْلُهُ: وَ مَا أَلْتَنَاهُمْ أَيْ مَا نَقَصْنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ. الْهَاءُ وَ الْمِيمُ رَاجِعَتَانِ إِلَى الَّذِينَ آمَنُوا، يُقَالُ آلتَ يَالِتٌ وَ آلتٌ يَالِتٌ وَ الْآتُ يَالِتٌ وَ لَاتٌ يَالِتٌ إِذَا نَقَصَ. قَرَأَ ابْنُ عَبَّاسٍ التَّنَاهِمُ بِكَسْرِ اللَّامِ وَ الْبَاقُونَ بِفَتْحِهَا وَ فِي الْخَبْرِ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) أَنْ يَرْفَعَ ذُرِّيَّةَ الْمُؤْمِنِ فِي دَرَجَتِهِ وَ أَنْ كَانُوا دُونَهُ فِي الْعَمَلِ لَتَقَرُّ بِهِمْ عَيْنُهُ ثُمَّ قَرَأَ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ... الْآيَةَ

وَ عَنْ عَلِيٍّ (ع) قَالَ سَأَلْتُ خَدِيجَةَ النَّبِيِّ (ص) عَنْ وَلَدَيْنِ لَهَا مَاتَا فِي الْجَاهِلِيَّةِ فَقَالَ (ص) هُمَا فِي النَّارِ فَلَمَّا رَأَى الْكِرَاهِيَّةَ فِي وَجْهِهَا قَالَ لَوْ رَأَيْتُ مَكَانَهُمَا لَا بَغْضَتَهُمَا قَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَوَلَدِي مِنْكَ قَالَ فِي الْجَنَّةِ ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) أَنْ الْمُؤْمِنِينَ وَ أَوْلَادَهُمْ فِي الْجَنَّةِ وَ أَنْ الْمُشْرِكِينَ وَ أَوْلَادَهُمْ فِي النَّارِ ثُمَّ قَرَأَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اتَّبَعْنَاهُمْ ذُرِّيَّتَهُمْ... الْآيَةَ

وَ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ عَنِ النَّبِيِّ (ص) قَالَ إِذَا دَخَلَ أَهْلُ الْجَنَّةِ الْجَنَّةَ يَسْأَلُ عَنْ أَبِيهِ وَ زَوْجَتِهِ وَ وَلَدِهِ فَيُقَالُ إِنَّهُمْ لَمْ يَدْرِكُوا مَا أَدْرَكَتْ فَيَقُولُ لَقَدْ عَمِلْتُ لِي وَ لَهُمْ فَيُؤْمَرُ بِالْحَاقِقِ بِهِ

وَ تَلَا ابْنُ عَبَّاسٍ هَذِهِ الْآيَةَ كُلُّ أَمْرٍ بِمَا كَسَبَ رَهِيْنٌ أَيْ بِمَا كَسَبَ مِنَ الْخَيْرِ وَ الشَّرِّ مَرهُونٌ فَيُؤْخَذُ بِذَنْبِهِ وَ لَا يُؤْخَذُ بِذَنْبِ غَيْرِهِ هَذَا كَقَوْلِهِ وَ لَا تَزْرُ وَازِرَةً وَزَرَ أُخْرَى، وَ قَالَ تَعَالَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ.



قوله: وَ أَمَدَدْنَاهُمْ بِفَاكِهَةٍ وَ لَحْمٍ مِّمَّا يَشْتَهُونَ اى ذلك دائم لهم لا ينقطع و فى الخبر انك لتشتهى الطير فى الجنة فيخر بين يديك مشويا

و قيل يقع الطائر بين يدي الرجل فى الجنة فياكل منه قديرا و قديرا و شواء ثم يطير الى النهر.

قوله: يَتَنَزَّعُونَ فِيهَا كَأْسًا. يتعاطونها طربا و الكأس كلها فى القران كاس الخمر لا لغو فيها اى لا فضول فيها و قيل لاسباب فيها و لا تخاصم و لا كذب و لا باطل... وَ لَا تَأْتِيَهُمْ اى لا اثم فى شربها كما فى الدنيا. قال ابن عطاء اى لغو يكون فى مجلس محله جنة عدن و الساقى فيه الملائكة و شربهم على ذكر الله و ريحانهم تحية من عند الله مباركة طيبة و القوم اضياف الله.

وَ يَطُوفُ عَلَيْهِمْ بِالْخِدْمَةِ و قيل بالكأس و الفاكهة غلمان لهم كَأْتِيَهُمْ فى الحسن و البياض و الصفاء لَوْلُو مَكْنُونٌ مخزون مصون لم تمسه الايدي و قيل مصون يعنى فى الصدف مستور عن الشمس و الغبار و قيل هم اولادهم الذين سبقوهم اقر الله بهم اعينهم. و قال الحسن اولاد المشركين ذكورهم غلمان اهل الجنة و اناتهم هن الحور العين و اولاد المؤمنين مع آبائهم على هيتهم التي كانوا عليها.

روى عايشه قالت قال رسول الله (ص) ان ادنى اهل الجنة منزلة من ينادى الخادم من خدامه فيجيبه الف ينادى كلهم ليبيك ليبيك

و عن عبد الله بن عمرو قال ما من احد من اهل الجنة الا يسعى عليه الف غلام كل غلام على عمل ما عليه صاحبه

روى ان الحسن تلا هذه الاية قال قالوا يا رسول الله الخادم كاللؤلؤ فكيف المخدوم قال فضل المخدوم على الخادم كفضل القمر ليلة البدر على سائر الكواكب.

وَ أَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ اى يسئل بعضهم بعضا عن سبب نيلهم الجنة.

قالوا اِنَّا كُنَّا قَبْلُ فِي أَهْلِنَا مُشْفِقِينَ موقنين بوعده و وعيده خائفين من عصيانه قال ابن جرير ان هذا التساؤل عند البعث من القبور.

فَمَنْ اللَّهُ عَلَيْنَا بِالْمَغْفِرَةِ و الرحمة و قيل بالهداية و التوفيق فى الدنيا وَ قَانَا عَذَابَ السَّمُومِ يعنى الحر الشديد من نار او هواء او ريح و قال الحسن السموم اسم من اسماء جهنم.

اِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلُ يعنى فى الدنيا نَدْعُوهُ. ان يتفضل و يمن علينا بالمغفرة، اِنَّهُ هُوَ الْبَرُّ الرَّحِيمُ قرء نافع و الكسائى و ابو جعفر انه بفتح الالف اى لانه او بانه هو البر الصادق فى وعده، اللطيف الرحيم بالمؤمنين.

فَذَكَرْ يَا مُحَمَّدَ بِالْقُرْآنِ فَمَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ اى برحمة ربك و قيل برسالة ربك بكاهن و لا مجنون كما زعموا، و التقدير ما انت بكاهن و لا مجنون بنعمة ربك. الكاهن الذى يقول ان معى رثيا من الجن اى انهم علموا انه ليس لك كهانة و لا جنون و انما قالوه على جهة الاشتفاء كالسفيه اذا بسط لسانه فيمن يسبه مما يعلم انه برىء مما يقوله.

أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ سَمَّوهُ شَاعِرًا لَانَّ عندهم الشاعر يقول الشعر بمعاونة الجن اياه، فقالوا لكل شاعر معين من

الجن و كذلك المجنون عندهم من يكون معه جنّي يعلمه و على هذا قالوا مُعَلِّمٌ مَجْنُونٌ. نَتَرَبَّصُ بِهِ رَيْبَ الْمُنُونِ  
اي حوادث الدهر، و المنون الدهر و قيل هو الموت، و المنّ النقص، سميّا بذلك لان الدهر و الموت كلاهما  
يقطعان الاجل و ينقصان العمر. و فى بعض التفاسير ان المجتمعين فى دار الندوة قالوا تربصوا بمحمد الموت  
يكفكموه كما كفاكم شاعر بنى فلان و شاعر بنى فلان، قالوا انّ اباه مات شابًا و نحن نرجو أن يكون موته  
كموت ابيه.

قُلْ تَرَبَّصُوا فَإِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُتَرَبِّصِينَ حتى يأتى امر الله فيكم، معناه ما ترجونه فى محمد لا يكون و ما  
ينتظره فيكم يقع عن قريب و جاء فى التفسير انّ جميعهم ماتوا قبل رسول الله. و قيل الذى هددهم به نالهم يوم  
بدر و قيل هذه الاية منسوخة بآية القتال أم تأمرهم أحلامهم فى هذه الآيات الزامات و هى خمسة عشر قبلته  
عقولهم ان لم يكابروا، و ام فى هذه الآيات للاستفهام بمعنى بل و بمعنى الالف و معنى اكثرها الانكار و معنى  
بعضها الاثبات. أم تأمرهم أحلامهم اي عقولهم و الحلم اي العقل و قيل الحلم اشرف فيوصف الله سبحانه  
بالحلم و لا يوصف بالعقل و قد ينفى الحلم عمّن يوصف بالعقل و قيل الحلم الامهال الذى يدعو اليه الحكمة.  
قال المفسرون انّ عظماء قريش كانوا يوصفون بالاحلام و العقول فى الجاهلية فازرى الله بعقولهم حين لم  
تثمر لهم معرفة الحق من الباطل و قيل لعمر و بن العاص ما بال قومك لم يؤمنوا و قد وصفهم الله بالعقول فقال  
تلك عقول كادها الله اي لم يصحبها التوفيق و فى الخبر ان الله عز و جل لما خلق العقل قال له ادبر فادبر ثم  
قال له اقبل فاقبل فقال انى لم اخلق خلقا اكرم علىّ منك، بك اعبد و بك اعطى و بك آخذ.

قال ابو عبد الله المغربى لما قال الله ذلك تداخله العجب فعوقب من ساعته فقيل له التفت فلما التفت نظر  
الى ما هو احسن منه فقال من انت قال انا الذى لا تقوم الا بى، قال و من انت، قال التوفيق. روى انّ صفوان  
بن امية فخر على رجل فقال انا صفوان ابن امية بن خلف بن فلان فبلغ ذلك عمر فارسل اليه و غضب فلما  
جاء قال تكانت امك ما قلت، قال فهاب عمر ان يتكلم فقال عمر ان كان لك تقوى فانّ لك كرما و ان كان لك  
عقل فانّ لك اصلا و ان كان لك خلق حسن فانّ لك مروّة و الا فانت شرّ من الكلب.

... أم هم قوم طاعون معناه بل هم قوم مجاوزون الحدّ فى الكفر و قيل معناه ام تأمرهم احلامهم بهذا ام  
طغيانهم يحملهم على هذا.

أم يقولون تقوله محمد من تلقاء نفسه، بل لا يؤمنون اي ليس الامر كما زعموا بل لا يؤمنون بالقرآن  
استكبارا و عتوا.

فليأتوا بحديث مثله إن كانوا صادقين. معناه ان كانوا صادقين فى انّ محمدا تقوله من نفسه فليأتوا بكلام مثله  
فائه بلسانهم و هم فصحاء زمانهم.

أم خففوا من غير شيء اي من غير خالق خلقهم فوجدوا بلا خالق و ذلك ممّا لا يجوز ان يوجدوا بلا خالق  
أم هم الخالفون لانفسهم و ذلك فى البطلان اشدّ، لانّ مالا وجود له كيف يخلق، فاذا بطل الوجهان قامت الحجة  
عليهم بانّ لهم خالقا فليؤمنوا به و قال ابن كيسان ام خلقوا عبثا و تركوا سدى لا يؤمرون و لا ينهاون فهو كقول

القاتل فعلت كذا و كذا من غير شيء اى لغير شيء. أم هُمُ الخَالِقُونَ لانفسهم فلا يجب عليهم لله امر.

أم خَلَقُوا السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ عطف على قوله: أم هُمُ الخَالِقُونَ و المعنى أ خلقوا انفسهم ام خلقوا السماوات و الارض. بل اى لم يخلقوا شيئاً منها لا يُوقِنُونَ اى لا يتدبرون فى الآيات فيعلموا خالقهم و خالق السماوات و الارض و سائر المخلوقات و قيل لا يوقنون و عد الله فهان عليهم المعاصى.

أم عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَبِّكَ يعنى خزائن العلم فيعلموا ان لا بعث و لا حساب، و قيل خزائن الرزق فلا يحتاجوا الى من يرزقهم و قال مقاتل معناه ا بايديهم مفاتيح ربك بالرسالة فيضعوا حيث شاؤا، هذا كقوله: أ هُمُ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ يعنى النبوة أم هُمُ الْمُصَيِّرُونَ و منه قوله: لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ اى بمسلط، يقال تسيطر على فلان بالسين و الصاد اى تسلط. قرء ابن عامر بالسين هاهنا و فى قوله بمسيطر و قرء حمزه باشمام الزاى فيهما و قرء ابن كثير هاهنا بالسين و قوله «بمسيطر» بالصاد و قرء الآخرون بالصاد فيهما، أم لَهُمْ سُلْمٌ يَسْتَمِعُونَ فِيهِ السَّلْمَ المراقبة و كل سبب يصعد به، يَسْتَمِعُونَ فِيهِ اى عليه كقوله: فِي جُدُوعِ النَّخْلِ اى عليها و المعنى لهم سلم يرتقون الى السماء فيستمعون عليه الوحي و يعلمون ان ما هم عليه حق بالوحي فهم متمسكون به لذلك... فليأتِ مُسْتَمِعُهُمْ ان ادعوا ذلك، بسُلْطَانٍ مُّبِينٍ حجة بيّنة و قيل معناه ليس معهم كتاب، فهل لهم سلم هو سبب الى بلوغ السماء و استماع ما يدعون اليه، و ان ادعوا انهم يستمعون من الملائكة ما يستغنون به عن الانبياء، فليأتِ مُسْتَمِعُهُمْ بسُلْطَانٍ مُّبِينٍ على صدق دعواه.

أم لَهُ الْبَنَاتُ وَ لَكُمْ الْبُنُونَ هذا انكار عليهم و تسفيه لاحلامهم حيث جعلوا لله ما يكرهون و اختاروا له ما يانفون هم عنه كقوله: فَاسْتَفْتِهِمْ أ لِرَبِّكَ الْبَنَاتُ وَ لَهُمُ الْبُنُونَ.

أم تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا اى جعلاً على تبليغ الرساله فهُمُ مِنْ مَعْرَمٍ مُثْقَلُونَ اى من اداء ذلك مثقلون. المغرم الزام الغرم و الغرم المطالبة بالحاج.

أم عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ قال قتادة هذا جواب لقولهم: نَتَرَبَّصُ بِهِ رَبِّبَ الْمُتُونَ.

يقول ا عندهم الغيب حتى علموا ان محمدا يموت قبلهم فهُمُ يَكْتُبُونَ اى يحكمون و الكتاب الحكم و منه

قول النبی (ص) لرجلين تخاصما اليه: ساقضى بينكما بكتاب الله اى بحكمه

و قال ابن عباس معناه ا عندهم اللوح المحفوظ فهم يكتبون ما فيه و يخبرون الناس به.

أم يُرِيدُونَ كَيْدًا اى مكروا بك فى دار الندوة، فَالَّذِينَ كَفَرُوا هُمُ الْمَكِيدُونَ الممكور بهم، يعود الضرر عليهم و لا يحيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ، و ذلك انهم قتلوا بيدر.

أم لَهُمْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يرزقهم و ينصرهم سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ قال الخليل ما فى هذه السورة من ذكر «ام» كلها استفهام و ليس بعطف.

وَ إِن يَرَوْا كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ سَاقِطًا هذا جواب لقولهم: نُسْقِطُ عَلَيْهِمْ كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ يقول لو عدبناهم بسقوط

بعض من السماء عليهم لم ينتهوا عن كفرهم و يقولوا لمعاندتهم و فرط غباوتهم و درك شقاءهم هذا سحاب مركوم بعضه على بعض يسقينا.

قَدَرُهُمْ حَتَّى يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي فِيهِ يُصْعَقُونَ اى لا ينفع انذار هؤلاء قدرهم حتى يلقوا يومهم الذى فيه يموتون. قرء عاصم و ابن عامر يُصْعَقُونَ بضم الياء اى يهلكون.

يَوْمَ لَا يُعْنِي عَنْهُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئاً وَ لَا هُمْ يُنصَرُونَ اى لا ينفعهم كيدهم يوم الموت و لا يمنعهم من العذاب مانع.

وَ إِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا اى كفروا عَذَاباً دُونَ ذَلِكَ اى عذاباً فى الدنيا، قبل عذاب الآخرة، قال ابن عباس يعنى القتل يوم بدر و قال مجاهد يعنى الجوع و القحط سبع سنين و قال البراء بن عازب يعنى عذاب القبر وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ اِنَّ العذاب نازل بهم.

وَ اصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ اى ان يقع بهم العذاب الذى حكمنا عليهم و قيل و اصبر لحكم ربك اى لبلائه فيما ابتلاك به من قومك و لما حكم من تأخير عذابهم فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا اى بمرأى منا و بعلمنا و حفظنا و المعنى انك مراعى محفوظ محروس لا يصلون اليك بمكروه و قال ابن عباس اى نرى ما يعمل بك وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ حِينَ تَقُومُ قال عطاء و سعيد بن جبیر اى قل سبحانك اللهم و بحمدك حين تقوم من مجلسك فان كان المجلس خيراً لازددت احساناً و ان كان غير ذلك كان كفارة له.

روى ابو هريرة عن النبى، (ص) قال من جلس فى مجلس كثر فيه لغطه فقال قبل ان يقوم سبحانك اللهم و بحمدك لا اله الا انت استغفرک و اتوب اليك، غفر له ما كان فى مجلسه ذلك.

و قال ابن زيد معناه و صلّ بامر ربك حين تقوم من المنام، يعنى صلاة الصبح و قال الكلبي اى اذكر الله باللسان حين تقوم من فراشك الى ان تدخل الصلاة و قال الضحاك يعنى قل حين تقوم الى الصلاة الله اكبر كبيراً و الحمد لله كثيراً و سبحان الله بكرة و اصيلاً. و قال الربيع اذا قمت الى الصلاة فقل سبحانك اللهم و بحمدك و تبارك اسمك و تعالى جدك و لا اله غيرك. و قيل هو سبحان ربى العظيم فى الركوع و سبحان ربى الاعلى فى السجود.

وَ مِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ يعنى صلاة الليل و قال مقاتل يعنى صلواتى المغرب و العشاء. قوله وَ اِدْبَارَ النُّجُومِ يعنى الركعتين المسنونتين قبل صلاة الفجر و ذلك حين تدبر النجوم.

و فى الخبر انهما خير من الدنيا جميعاً

و قيل هى فريضة صلاة الصبح و استدلل بعضهم بهذا على ان الاسفار بصلاة الصبح افضل و كذلك قراءة يعقوب: و ادبار بفتح الالف لان النجوم لا ادبار لها و لا ادبار و انما ذلك بالاستتار عن العيون.

### النوبة الثالثة

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بسم الله آيين زبان است و چراغ جان و ثناء جاودان. بسم الله كليد گوشها است و آئينه چشمها و يادگار دلها. بسم الله مجلسها معطر كند، جانها منور كند، زبانها معنبر كند، گناهها مكفر كند.

دلها عارفان از شوق اين نام بر آتش است. وقتها دوستان در سماع اين نام خوش است. سينهها درويشان از مهر و محبت اين نام منقش است. بيمارى دوستان را جز الله طبيب نيست، درماندگان و زارندگان را جز

اللّٰه مجيب نيست.

مؤمنانرا در همه احوال جز او يار و حبيب نيست. ويل آن را كه از لذت سماع نام او وي را نصيب نيست.

نام خداوندى كه از پاره گل دلى بنگاشت و مر آن دل را بمرتبت از هر دو كون بر گذاشت و انوار جمال و جلال خود برو گماشت و آن را در كنف لطف خود نگه داشت و در قبضه صفت خود بداشت، همای همت او تا شرفات سرادقات حضرت برافراشت و از نظر خود بيرون نگذاشت. و فى الخبر ان اللّٰه لا ينظر الى صوركم و لا احسابكم و لكن ينظر الى قلوبكم.

قوله: وَ الطُّور، اقسام اللّٰه عز و جل بالطور الذی کلم عليه موسى لانه محل قدم الاحباب وقت سماع الخطاب. رب العزه قسم ياد ميکند بقدم گاه موسى، آن وقت كه در سماع كلام حق بود و در منزل: وَ قَرَّبْنَا نُجِيًّا شراب شوق از جام مهر نوش کرده و در عشق حضرت مست و مخمور آن شراب گشته و از سر مستى و بيخودى نعره آرني زده تا او را گفتند كه يا موسى اگر ميخواهى كه در ميدان مشاهدت نسيم قرب ازل از جناب جبروت بر جان تو دمد، فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ، چنانك دو تا نعلين از پاى برون كنند، دو عالم از دل خود بيرون كن. از دو گيتى بيزار شو و دوست را يكتا شو.

با دو قبله در ره توحيد نتوان رفت راست يا رضاء دوست بايد يا هواء خويشتن  
اين جهان و آن جهانست را بيك دم در كشد گر نهنگ درد دين ناگاه بگشايد دهن

در خبر است كه همه ذرات موجودات و صفات متلاشيات در وقت سحر كه در طلب درد دين از اوطان خويش هجرت كنند، بعد از اوج على قصد تحت الثرى كنند، طائفه از تخوم زمين بدین گلشن بلند بر خرامند و با يك ديگر اين ندا ميكنند كه: هل مرّ بك ذاكر، هيچ ذاكرى بتو برگذشت؟ هيچ جوينده در راه دين آمد؟ هيچ دردزده بطلب او برخاست.

آرى هر كه در آرزوى عيان بود پيوسته دوست را نشان پرسان بود.

وَ الطُّور عزيز مكانى و شريف مقامى كه حق جل جلاله با موسى بر آن مقام مناجات كرد و موسى را اهل خطاب و كرامات كرد و رب العزة قسم بدان مقام ياد كرد كه وَ الطُّور.

دامغانى گفت لَمَّا تَمَكَّن موسى من ذلك المقام و سمع الكلام من الملك العلام قال موسى بلسان الدلال على بساط الوصال يا ذا الكرم و الافضال و الجمال و الجلال، ارني انظر اليك ها انا ذا بين يديك، فاجابه الجليل سبحانه لن ترانى الا بدلائلى و برهانى و شواهدى و بيانى. فانك لا تحمل نور جلالى و سلطانى و لكن انظر الى الجبل ترى قدرتى و برهانى فلما تجلى ربه للجبل صار اربع قطع، كذلك قلب موسى صار على اربع قطع: قطعة سقطت فى بحر الهيبة و قطعة سقطت فى روضة الحجة و قطعة فى وادى القدر، و قطعة فى نسيان روية المنة ثم صاح بلسان الحياء تبت اليك.

جعفر خلدی حکایت کند که شاه طریقت جنید قدس الله روحه با جماعتی فقرا قصد زیارت طور سینا کرد چون بدامن کوه رسید هاتفی از آن گوشه آواز داد که اصعد یا جنید فان هذا المكان مقام الانبياء و المرسلين و مقام الاولياء و الاصفياء بر خرام ای جنید برین مقام پیغمبران و قدمگاه صدیقان و دوستان گفتا بر سر کوه شدیم و جنید چون قدمگاه موسی دید بشورید و در وجد آمد، درویشی این بیت بر گفت:

ان آثارنا تدل علينا فانظروا بعدنا الى الآثار

جماعت همه بموافقت در تواجد آمدند. هر یکی را شوری و سوزی و از هر گوشه آوازی و نیازی و در هر دلی دردی و گدازی. یکی از حسرت و نیاز می‌نالد، یکی از راز و ناز می‌گرید. این چنانست که پیر طریقت گفت: الهی در سر گریستنی دارم دراز، ندانم که از حسرت گریم یا از ناز. گریستن از حسرت بهره یتیم است و گریستن شمع بهره ناز، از ناز گریستن چون بود آن قصه‌ایست دراز.

راهبی آنجا در غاری نشسته چون ایشان را بدان صفت دید، سوگند برنهد که یا امة محمد بالله عليكم کلمونی. بعاقبت که جماعت را سکون درآمد جنید را خبر کردند از حال آن راهب. برخاست و پیش وی رفت. راهب گفت این رقص شما و این وقت و وجد شما همه امت راست بر عموم، یا قومی را بر خصوص، جنید گفت قومی راست بر خصوص، گفت این قوم را صفت و سیرت چیست، گفت قومی که دنیا و عقبی در بادیه وقت ایشان دو میل است، بهشت و دوزخ بر راه درد ایشان دو منزل، و هر چه دون حق بنزدیک ایشان باطل.

بروز نظاره، صنایع کنند و شب در مشاهده صانع باشند.

بی‌خیل و حشم پادشاهانند، بی‌گنج و خواسته توانگرانند. دردها دارند در دل وز گفتن آن بی‌زبان‌اند زبان جان حالشان بنعت افتقار می‌گوید: الهی وقت را بدرد می‌نازیم و زیادتی را می‌سازیم، بامید آنکه چون درین درد بگذازیم، درد و راحت هر دو براندازیم.

راهب گفت ای شیخ راست است می‌گویی و من در انجیل عیسی هم چنین خوانده‌ام که خواص امت محمد قومی خرقه‌داران‌اند، بصورت درویشان و بدل توانگران‌اند. در وطن خود غریب و از خلق بر کران‌اند. از دنیا بلقمه و خرقه راضی و از تعلق آزادگان و آسودگان‌اند. و انا اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و انّ محمدا عبده و رسوله و انکم اولیاء الله و اصفیائه و انّ دینکم دین الحق و انّ اصواتکم من صفاء اسرارکم. قوله: وَ كِتَابٍ مَسْطُورٍ بِلِسَانِ الْاِثْرَةِ مَا كَتَبَ عَلٰی نَفْسِهِ جَلْ جَلَالِهٖ اَنْ سَبَقَتْ رَحْمَتِيْ غَضَبِيْ. بزبان اشارت بر ذوق اهل حقیقت، کتاب مسطور آن نبشته است که در عهد ازل بر خود نبشت که سبقت رحمتی غضبی. هزار جان عزیز فداء آن وقت دل‌نواز باد که ما را بی ما خلوت گاه داد و در الطاف بی‌نهایت بر ما گشاد و بعنایت ازلی و لطف سابق لم یزلی می‌فرمود: سبقت رحمتی غضبی.

ای جوانمرد شکر کن مر آن خدای را که ترا پیش از سؤال و معارضه، آن داد که اگر بتو باز گذاشتی و تو هزاران سال اندیشه کردی بتحکم بر سر آن نرسیدی، دعاک و انت غافل، علمک و انت جاهل خلقک و لم تک شیئا مذکوراً، سقاک بکأس برّه فی مجلس سرّه شراباً طهوراً. این همه آثار سبقت رحمت است که می‌فرماید جل جلاله سبقت رحمتی غضبی.

پیر طریقت گفت الهی بعنایت ازلی تخم هدی کشتی، برسالت انبیاء آب دادی، بمعونت و توفیق رویانیدی، بنظر لطف پرورانیدی. اکنون سزد که باد عدل نه وزانی، و سموم قهر نه جهانی و کشته عنایت ازلی را برعایت ابدی مدد کنی.

وَ النَّبِیِّ الْمَعْمُورِ اِشَارَةَ اِلَى قُلُوبِ الْعَارِفِیْنَ الْمَعْمُورَةِ بِالْمَعْرِفَةِ وَ الْمَحَبَّةِ.

بیت معمور اشارت است بدلها عارفان که بمعرفت و محبت اللّه آبادان است، بنظر او زنده، و بلطف او شادان است.

پیر طریقت گفت سه چیز است که سعادت بنده در آن است و روی عبودیت روشن بآن است: اشتغال زبان بذکر حق. استغراق دل بمهر حق. و امتلاء سرّ از نظر حق. نخست از حق نظر آید و دل بمهر بیاراید و زبان بر ذکر دارد.

پیر طریقت گفت الهی ذکر تو مرا دین است و مهر تو مرا آئین است و نظر تو عین الیقین است. پسین سخنم اینست، لطیفاً دانی که چنین است. آن عزیزى گفته: زبانی که بذکر او مشغول بود، دلی که بمهر او معمور بود، جایی که بنظر او مسرور بود، از روی حقیقت آن بیت المعمور بود. این حال را سه نشان است و کمال عبودیت در آن است: عمل فراوان و از خلق نهان، و دل با وقت ورد پیوسته شتابان.

یَوْمَ یُدْعُونَ اِلَى نَارِ جَهَنَّمَ دَعَاً اِیْنَ آیت موجب خوف است.

اِنَّ الْمُتَّقِیْنَ فِیْ جَنّٰتٍ وَ نَعِیْمٍ، فَاكِهِیْنَ یَمَا اَتَاهُمْ رَبُّهُمُ مَوْجِبِ رَجَا است.

رب العالمین فرا پی یکدیگر داشت تا بنده پیوسته میان خوف و رجاء روان بود. این خوف و رجاء جفت یکدیگراند، چون با یکدیگر صحبت کنند از میانه جمال حقائق ایمان روی نماید. هر روشی که از این دو معنی خالی بود، یا امن حاصل آید یا قنوط و هر دو صفت کفار است، زیرا که امن از عاجزان بود و اعتقاد عجز در اللّه کفر است و قنوط از لئیمان بود و اعتقاد لوم در اللّه شرکت است. و نیز نه همه خوف از عقوبت باید و نه همه رجاء و انتظار رحمت و ترا این بمثالی معلوم گردد: چراغی که در وی روغن نباشد روشنایی ندهد، چون روغن باشد و آتش نباشد ضیاء ندهد، چون روغن و آتش باشد تا بلیته نباشد که هستی خود فدا کند تمام نبود.

پس خوف بر مثال آتش است و رجاء بر مثال روغن و ایمان بر مثال بلیته، و دل بر شکل چراغ دان. اگر همه خوف باشد چون چراغی بود که در وی روغن نیست. و همه رجاء بود، چون چراغی است که در وی روغن است و آتش نیست.

چون خوف و رجا مجتمع گشت، چراغی حاصل آمد که در وی هم روغن است که مدد بقاء است، هم آتش که ماده ضیاء است، آن گه ایمان از میان هر دو مدد میگیرد، از یکی ببقا و از یکی بضیا و مؤمن ببدرقه ضیاء راه می‌رود و ببدرقه بقا قدم می‌زند. و اللّٰه ولیّ التوفیق.



## ۵۳- سوره النجم

## النوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.  
 وَ النَّجْمِ اِذَا هَوٰی (۱) بیاره‌ای از قرآن هر گه که فرود آید از آسمان.  
 مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَ مَا عَوٰی (۲) گم راه نگشت این مرد شما و راه کژ نرفت.  
 وَ مَا یَنْطِقُ عَنِ الْهَوٰی (۳) و هیچ سخن نگوید بوايست تن خویش.  
 اِنْ هُوَ اِلَّا وَحٰی یُوْحٰی (۴) نیست آن مگر پیغامی که میدهند.  
 عَلَّمَهُ شَدِیْدُ الْقُوٰی (۵) در آموخت در وی آن سخت نیروها.  
 دُوْ مِرَّةٍ اَنْ مَّحْكَمٌ نِّیْرُوٰی فَاَسْتَوٰی (۶).  
 وَ هُوَ بِالْفُؤَادِ الْاَعْلٰی (۷) بآن سوی برترین.  
 ثُمَّ دَنَا فَتَدَلّٰی (۸) آن گه پس نزدیک شد و فرود آمد.  
 فَكَانَ قَابَ قَوْسَیْنِ تَا بَانَذَاةٍ دُو كَمَا نَ گشت در نزدیکی، اَوْ اَدْنٰی (۹) یا نزدیک‌تر.  
 فَاَوْحٰی اِلٰی عَبْدِهٖ مَا اَوْحٰی (۱۰)  
 آگاهی او کند برهی خویش آنچه او کند.  
 مَا كَذَّبَ الْفُؤَادُ مَا رَاٰی (۱۱) دروغ ندید دل آنچه دید.  
 اَفْتُمَارُوْنَهٗ عَلٰی مَا یَرٰی (۱۲) می‌پیکار کنید با او بر آنچه او دید می‌ناستوار گیرید او را و ران.  
 وَ لَقَدْ رَاَهٗ نَزْلَهٗ اٰخَرٰی (۱۳) و دید او را باز باری دیگر.  
 عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهٰی (۱۴) بنزدیک درخت سدره آنجا که دانش خلق تا آنجا بیش نرسد، چون آنجا رسد  
 برنگذرد.  
 عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَاوٰی (۱۵) بنزدیک آن درخت است بهشت که ماوی دوستانست و جانها شهیدان.  
 اِذْ یَعْشٰی السُّدْرَةَ اَنْ گه که و ران درخت می‌پیچد. مَا یَعْشٰی (۱۶) آنچه می‌پیچد.  
 مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَ مَا طَغٰی (۱۷) چشم کژ نشد و از راست دیدن در نگذشت.  
 لَقَدْ رَاٰی وَ حَقًّا که دید، مِنْ اٰیٰتِ رَبِّهِ الْكُبْرٰی (۱۸) از شگفتها و نشانهها بزرگ.  
 اَفْرَأٰیئِمُّ اللَّاتَ وَ الْعُزْرٰی (۱۹) وَ مَنَاةَ الْاٰخَرٰی (۲۰) چه ببینید این بتان شما که می‌پرستید:  
 لات و عزی و مناة.  
 اَلْکُمُ الدَّکْرُ وَ لَهٗ الْاُنثٰی (۲۱) باش شما را پسر و او را دختر.  
 تَلٰکَ اِذَا قِسْمَةٌ ضِیْرٰی (۲۲). اکنون پس بخششی است سخت کژ و ستمکارانه.  
 اِنْ هِیَ، نیست این بتان که می‌پرستید، اِلَّا اَسْمَاءٌ سَمَّیْتُمُوْهَا اَنْتُمْ وَ اَبَاؤُكُمْ، مگر نامهای که شما کردید و  
 پدران شما. مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ بِهَا مِنْ سُلْطٰنٍ فَرُو نَفَرَسْتَادِ اللّٰهِ بَر اَنْ هِیْچ عذری و حتی.

إِنَّ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ نه می‌روند مگر به پی پنداشت، وَ مَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ وَ آنچه تن آدمی فراواید وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدَى (۲۳) و آمد بایشان از خداوند ایشان، کار راست و پیغام درست و مزد استوار.

أَمْ لِلْإِنْسَانِ مَا تَمَنَّى (۲۴) باش هر چه مردم آرزوی کنند او را آن سزد یا رسد.

فَلِلَّهِ الْآخِرَةُ وَ الْأُولَى (۲۵) الله راست آن گیتی و این گیتی.

وَ كَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَ چند فرشته که در آسمانست: لَا تُعْجِبِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا هیچ سود ندارد و بکار نیاید شفاعت ایشان و بخواستن ایشان، إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ مگر پس آن که دستوری دهد، لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَرْضَى (۲۶) که خواهد و که پسندد.

إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ ایشان که برستاخیز می‌نگرند لِيَسْمُونَ الْمَلَائِكَةَ تَسْمِيَةَ الْأُنثَى (۲۷) فرشتگان را می‌زنان نام کنند وَ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ و ایشان را بآن هیچ دانش نیست، إِنَّ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ نمی‌روند مگر بر پی پنداشت، وَ إِنَّ الظَّنَّ لَا يُعْجِبِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا (۲۸) و پنداشت بجای سخن راست و کار راست هیچ بکار نیاید

فَأَعْرَضَ عَنْ مَنْ تَوَلَّى عَنْ ذِكْرِنَا روى گردان و فرا گذار از آن کس که برگشت از پذیرفتن سخن ما و از یاد ما وَ لَمْ يَرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا (۲۹) و نخواست مگر همین جهان نزدیک خست.

ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ تا این رسید دانش ایشان و بس، إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ خداوند تو میداند و او داناتر بهر که گم گشت از راه خدای، وَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ اهْتَدَى (۲۰) و او داناتر داناست که بر راه راست رفت.

وَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ الله راست هر چه در آسمانها و زمینها چیز است، لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاؤُا تا پاداش دهد ایشان را که بد کردند، بما عَمِلُوا بآنچه کردند. وَ يَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى (۳۱) و پاداش دهد ایشان را که نیکویی کردند پاداش نیکو.

الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَ الْفَوَاحِشَ ایشان که باز می‌پرهیزند از بزرگیها بزه و زشتیها. إِلَّا اللَّمَمَ مگر آهنگ و پیرامن گشت. إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعَ الْمَغْفِرَةِ خداوند تو فراخ آمرزش است. هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ او داناتر دانای است بشما و بود، إِذْ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ آن گه که می‌آفرید شما را در زمین، وَ إِذْ أَنْتُمْ أُمَّةٌ وَ أَنْتُمْ أَجْنَةٌ وَ آن گه که شما پوشیده بودید و نازاد، فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ در شکمهای مادران خویش، فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ خویشتن بی‌گناه بدانید و بخوانید، هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ اتَّقَى (۳۲) الله داناتر دانایست باو که می‌پرهیزد از ناپسند.

أَفَرَأَيْتَ الَّذِي تَوَلَّى (۳۳) دیدی آن مرد که برگشت.

وَ أَعْطَى قَلِيلًا وَ اندک بخشید، وَ أَكْذَى (۳۴) و آن گه باز ایستاد.

أَعِنْدَهُ عِلْمُ الْغَيْبِ بِنزْدِكَ او است آگاهی از غیب، فَهُوَ يَرَى (۳۵) و می‌داند او.

أَمْ لَمْ يُبَيِّنْ يَا او را آگاه نکردند، بما فِي صُحُفِ مُوسَى (۳۶) که چیست در صحیفهای موسی.

وَ إِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّى (۳۷) و در صحیفهای ابراهیم آن ابراهیم که سپری کرد و بگزارد آنچه فرمودند و

باز ایستاد و باز آمد آن را که پذیرفت.

أَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى (۳۸) نکشد هیچ بارکش بار کسی دیگر.

وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى (۳۹) و نیست مردم را از پاداش مگر پاداش آنچه خود کرد.

وَ أَنْ سَعِيَهُ سَوْفَ يُرَى (۴۰) و کردار او آری باز نمایند او را.

ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجَزَاءَ الْأَوْفَى (۴۱) آن گاه پاداش دهند او را بان سپری‌تر پاداش.

وَ أَنْ إِلَى رَبِّكَ الْمُنْتَهَى (۴۲) و بازگشت هر کس با اوست و بازگشت هر کار با حکم اوست و بازگشت

هر چیز با علم اوست و بازگشت هر بودنی با خواست و مراد او است.

وَ أَنَّهُ هُوَ أَضْحَكَكَ وَ أَبْكَى (۴۳) اوست که بخندانید و بگریانید.

وَ أَنَّهُ هُوَ أَمَاتَ وَ أَحْيَا (۴۴) و اوست که میراند و زنده گرداند.

وَ أَنَّهُ خَلَقَ الزَّوْجَيْنَ الذَّكَرَ وَ الْأُنثَى (۴۵) و اوست که بیافرید هر دو جفت: نر جفت ماده و ماده جفت نر.

مِنْ نُطْفَةٍ إِذَا تُمْنَى (۴۶) از نطفه آن گاه که آن را باز اندازند چهل روز آب و چهل روز خون و چهل

روز گوشت.

وَ أَنْ عَلَيْهِ النَّسَاءُ الْأُخْرَى (۴۷)، و بر الله است آفرینش پسین

وَ أَنَّهُ هُوَ أَغْنَى وَ أَفْنَى (۴۸) و اوست که بی‌نیاز کرد و مال داد.

وَ أَنَّهُ هُوَ رَبُّ الشَّعْرَى (۴۹) و اوست خداوند شعر و آفریدگار او.

وَ أَنَّهُ أَهْلَكَ عَادًا الْأُولَى (۵۰) و اوست که تباہ کرد و هلاک عاد پیشین را.

وَ تَمُودَ فَمَا أَبْقَى (۵۱) و تمود را هیچ بازمانده نگذاشت.

وَ قَوْمَ نُوحٍ مِنْ قَبْلُ وَ قَوْمَ نُوحٍ رَا هُمْ هَلَاكٌ كَرِهُوا نَحْرَهُمْ وَ تَمُودَ.

إِنَّهُمْ كَانُوا هُمْ أَظْلَمَ وَ أَطْعَى (۵۲) کایشان ستمکارتر بودند و نافرمان‌تر.

وَ الْمُؤْتَفِكَةَ أَهْوَى (۵۳) و آن نگونسارانرا در آن زمین نگونسار در شیب او کند.

فَعَسَاأَها مَا عَسَى (۵۴) و فراسر ایشان نشانند آنچه نشانند.

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكَ تَتَمَارَى (۵۵) بکدام از نعمتها خداوند خویش می‌نگروی یا در گمان می‌باشی.

هَذَا نَذِيرٌ مِنَ النَّذْرِ الْأُولَى (۵۶) این محمد آگاه کننده‌ایست از آگاه کنندگان پیشینیان.

أَزْفَتِ الْأَرْفَةَ (۵۷) نزدیک آمد رستاخیز.

لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ كَاشِفَةٌ (۵۸) آن روز که پدید آید، نیست آن را باز برنده‌ای جز از الله، نیست هنگام

آن را پیدا کننده‌ای جز از الله.

أَفَمِنْ هَذَا الْحَدِيثِ تَعْجَبُونَ (۵۹) ازین سخن شگفت می‌دارید و انکار همی کنید.

وَ تَضْحَكُونَ، وَ مِيخْنَدِيدٍ وَ لَا تَبْكُونَ (۶۰) نگریدید.

وَ أَنْتُمْ سَامِدُونَ (۶۱) و شما می‌بازی و افسوس کنید باین سخن.

فَاسْجُدُوا لِلَّهِ وَاعْبُدُوا (۶۲) سجود الله را کنید و او را پرستید.

### النوبة الثانية

این سوره هزار و چهارصد و پنج حرف است سیصد و هشت کلمه و شست و دو آیت، جمله بمکه فرود آمد مگر يك آیت: الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ أَيْنَ يَكُ آيَتِ بِقَوْلِ ابْنِ عَبَّاسٍ بِمَدِينَةِ فِرْعَوْنَ وَدَرِينِ سوره دو آیت منسوخ است یکی: فَأَعْرَضَ عَنْ مَنْ تَوَلَّى عَنْ ذِكْرِنَا مَعْنَى اعْرَاضَ مَنْسُوخَ اسْتِ بِآيَةِ سَيْفٍ. دیگر آیت: وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى مَنْسُوخَ اسْتِ بِقَوْلِهِ تَعَالَى: «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتَهُمْ بِإِيمَانٍ الْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ» و در فضیلت سوره روایت کنند از ابی بن کعب قال قال رسول الله (ص) من قرء و النجم اذا هوى اعطى من الاجر عشر حسنات بعدد من صدق بمحمد و جحد به.

و عن ابن مسعود قال هذا اول سورة اعلنها رسول الله (ص) بمكة.

قوله: وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَى مفسران را در معنی وَالنَّجْمِ قولهاست، بعضی گفته اند اسم جنس است و مراد باین جمله ستارگان آسمان است. و هوى بمعنی سقط، قسم یاد می کند رب العالمین بجمله ستارگان آن گه که از هول قیامت و رستاخیز همه فرو ریزند، همانست که جایی دیگر گفت: وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَثَرَتْ. و گفته اند مراد باین ثریاست که عرب بنجم مطلق ثریا گویند. مصطفی (ص) فرموده اذا طلع النجم ارتفعت العاهات یعنی الثریا، و فی روایة ما طلع النجم قط و فی الارض من العاهة شیء الا رفع.

و هویها طلوعها و ارتفاعها. قسم یاد می کند بثریا بآن گه که برآید و آفات و عاهات از زمین بردارد. و روی عکرمة عن ابن عباس انه الرجوم من النجوم یعنی ما یرمی به الشیاطین عند استراقهم السمع. مجاهد گفت و کلبی و روایت از ابن عباس وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَى یعنی و القرآن اذا نزل. قسم یاد می کند بقرآن که از آسمان فرو آمد نجم در مدت بیست و سه سال. همانست که آنجا گفت فلا أقسم بمواقع النجوم. جعفر بن محمد گفت (ع) و النجم یعنی محمدا (ص) إذا هوى ای نزل من السماء لیلة المعراج. سمّاه نجما كما سمّاه سراجا فی قوله: وَ سِرَاجاً مُنِيرًا. و قيل النجم النبات إذا هوى ای سقط على الارض، فان النجم ليس له ساق كقوله: وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ. و یحتمل من التأویل المصلی اذا سجد و الغازی اذا قتل شهيدا و العالم اذا مات، فان هؤلاء نجوم الارض و الاخبار ناطقه بها.

گفته اند آن روز که این آیت فرو آمد و رسول خدا بر قریش آشکارا کرد، عتبه بن ابی لهب گفت کفرت برب النجم اذا هوى و دختر رسول را که زن وی بود طلاق داد، رسول خدای دعا کرد گفت اللهم سلط علیه کلبا من کلابك.

بعد از آن این عتبه بتجارت شام رفت با پدر خویش بو لهب، در منزلی از منازل راه فرو آمدند و آنجا دیری بود، راهبی از دیر فرو آمد و گفت هذا ارض مسبعة، درین زمین سباع فراوان بود، نگر تا خویشتن

را از شیر نگه دارید. بو لهب گفت فرا اصحاب خویش این پسر مرا نگه دارید که می‌ترسم که دعاء محمد در وی رسد. ایشان همه گرد وی درآمدند و او را در میان گرفتند و پاس وی میداشتند. در میانه شب، رب العالمین خواب بر ایشان اوکند و شیر بایشان درگذشت و لطمه بر وی زد و او را هلاک کرد. قوله: وَ النَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ اصحاب معانی گفتند قسم در قرآن بر دو وجه است، یکی: قسم بذات و صفات خالق جل جلاله و قسم حقیقی آنست، که ذات و صفات وی را استحقاق آنست، چنان که فرمود قَوْلَ رَبِّكَ لَنَسْئَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ قَوْلَ رَبِّ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ قُلْ إِي وَ رَبِّي. این قسم است بذات او جل جلاله. و قسم بصفات آنست که فرمود قَوْلَ الْقُرْآنِ الْمَجِيدِ ص وَ الْقُرْآنِ ذِي الدُّكْرِ وَ كَذَلِكَ قَوْلُهُ: فَبِعِزَّتِكَ، و همچنین حروف تهجی در اوائل سوره، هر حرفی اشارتی است بصفتی از صفات حق جل جلاله و قسم بآن یاد کرده.

وجه دوم: قسم است بمخلوقات و آن بر چهار ضرب است، یکی: اظهار قدرت را چنانکه فرمود وَ الدَّارِيَاتِ ذُرُوءًا وَ الْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا وَ النَّازِعَاتِ غُرْفًا هَذَا وَ امثاله نَبِّهِ الْعِبَادِ عَلَىٰ مَعْرِفَةِ الْقُدْرَةِ فِيهَا. دیگر: قسم است برستائیز اظهار هیبت را کقوله: لَا أَقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ، اقسام بها ليعلم هيئته فيها. سدیگر: قسم یاد میکند اظهار نعمت را تا بندگان نعمت الله را بر خود بشناسند و شکر آن بگزارند، کقوله: وَ النَّيْنِ وَ الزَّيْتُونِ. چهارم: قسم است ببعضی مخلوقات بیان تشریف را تا خلق شرف و عز آن چیز بدانند که قسم بوی یاد کرده، کقوله: لَا أَقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ يَعْنِي مَكَّةَ وَ كَذَلِكَ قَوْلُهُ: وَ طُورِ سَيْنِينَ وَ هَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ وَ مِنْ ذَلِكَ قَوْلُهُ لِلْمُصْطَفَىٰ (ص) لَعْمَرِك. و هذا على عادة العرب فانها تقسم بكل ما تستعظمه و تريد اظهار تعظيمه، و قيل كل موضع اقسام فيه بمخلوق فالرب مضمرة فيه كقوله: وَ النَّجْمِ يَعْنِي بَرَبِ النُّجْمِ وَ رَبِّ الدَّارِيَاتِ وَ اشباه ذلك.

ما ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَ مَا غَوَىٰ اى ما ضلَّ عن التوحيد قط و ما زاغ عن المعرفة بالله سبحانه و عن الرشده قط. و قيل ما نكب عن الحق و الصدق و الامانة قط و هذا دليل على ان قوله: وَ وَجَدَكَ ضَالًّا لَيْسَ مِنْ ضَلَالِ الْغَىٰ. و قيل ما غوى اى ما خاب سعيه و ذلك ان قریشا قالوا ضلَّ محمد عن دين آبائه و غوى ثم تقول على الله و افترى.

فانزل الله تعالى ما ضلَّ صَاحِبُكُمْ وَ مَا غَوَىٰ يا محمد اگر مگيان نسبت ضلالت و غوايت با تو میکنند تو دل بنتنگ میاور، باک مدار تو آن بین که ما لوح مدح و ثناء تو بقلم لطف قدم می‌نویسیم، چون ایشان تخته هجر تو خوانند تو سوره مدح و ثنا ما آغاز کن: فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ.

قوله: وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ اى لم يأتكم بالقرآن من تلقاء نفسه و بهواه و مراده. و عن بمعنى الباء قد يتعاقبان كقوله: فَسُئِلَ بِهِ خَيْرًا اى عنه وَ مَا نَحْنُ بِنَارِكِي آلِهَتِنَا عَنْ قَوْلِكَ اى بقولك. در ضمن این آیت تشریف و تخصیص مصطفی است (ص) رب العزة رتبت قربت وی بلند نهاد و تشریف عظیم داد که خصم وی را بخودی خود جواب داد و برسول باز نگذاشت. آن گه که او را ضالَّ گفتند، حق جل جلاله از بهر وی جواب داد که: ما ضلَّ صَاحِبُكُمْ وَ مَا غَوَىٰ، نه چون دیگر پیغامبران که جواب خصم ایشان هم بایشان باز گذاشت، چنانکه نوح، قوم او را گفتند إِنَّا لَنَرَاكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ نوح خود جواب ایشان را داد که لَيْسَ بِي ضَلَالَةٌ وَ هُوَ

را گفتمند اِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ هود جواب داد كه لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ، همچنين داود پيغامبر را فرمان آمد كه فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَ لَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ يَا داود نگر تا حكمی كه میان خلق كنی بعدل و راستی كنی و بر پی هوا و مراد خود نروی. چون نوبت بمصطفی عربی (ص) رسید حق جل جلاله فرمود: وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ اُو بر پی مراد و هوا خود نرود و آنچه گوید جز از وحی و پیغام ما نگوید.

اِنَّ هُوَ اِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ اى ما هذا القران الا وحى من الله يوحى اليه.

عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ الهاء راجعة الى الرسول و شديد القوى هو جبرئيل عليه السلام و كان قُوَّتُهُ اِنَّهُ اَقْتَلَعَ مَدَائِنَ لُوطٍ مِنْ سَبْعِ اَرْضِينَ و رفعها الى السماء ثم قلبها على الماء الاسود. و من قُوَّتِهِ انه ابصر ابليس و هو يكلم عيسى على بعض العقاب، فنفضه بجناحيه نفخة القاه فى اقصى جبل الهند، و كذلك صيحته بتمود. فاصبحوا جاثمين خاملين، و كذلك هبوطه من السماء على الانبياء و صعوده اليها فى اقل من الطرف.

دُو مِرَّةٍ يعنى ذو منظر حسن، قيل ذو قُوَّةٍ و شِدَّةٍ و قيل شَدِيدُ الْقُوَىٰ اخبار عن قُوَّتِهِ فى امر الله و ذو مِرَّةٍ اخبار عن قوة جسمه. و المِرَّةُ القوة، تقول جبل ممرّ اى محكم القتل و قيل هى فعلة من المرور و المعنى ذو مرور فى البحر فى صعوده و هبوطه و قيل شديد القوى ذو مِرَّةٍ هو الله عز و جل. هذا كقوله: هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ قوله: فَاسْتَوَىٰ يعنى جبرئيل و هو يعنى محمدا (ص) و المعنى استوى جبرئيل و محمد ليلة المعراج بالافق الاعلى و هو اقصى الدنيا عند مطلع الشمس و قال سعيد بن المسيب الافق الاعلى قاع تحت العرش و قيل فَاسْتَوَىٰ يعنى جبرئيل و قوله: وَ هُوَ كِنَايَةٌ عَنْ جِبْرِئِيلٍ اَيْضًا يعنى استوى على صورته التى خلقه الله عليها و هو اذ ذاك بالافق الاعلى و ذلك ان جبرئيل كان يأتى رسول الله (ص) على صورة رجل من الأدميين كما يأتى الانبياء فانه اتى ابراهيم عليه السلام فى صورة الاضياف و اتى داود عليه السلام فى صورة الخصم فسأله رسول الله (ص) ان يريه نفسه على صورته التى جبل عليها، فراه نفسه مرتين، مرّة فى الارض و مرّة فى السماء فاما فى الارض ففى الافق الاعلى و المراد بالاعلى جانب المشرق و ذلك ان محمدا (ص) كان بحراء فطلع له جبرئيل من المشرق فسدّ الافق الى المغرب فخرّ رسول الله (ص) مغشياً عليه فنزل جبرئيل فى صورة الأدميين فضمّه الى نفسه و جعل يمسح الغبار عن وجهه، يدلّ عليه قوله.

وَ لَقَدْ رَأَاهُ بِالْأَفْقِ الْمُبِينِ.

و اما فى السماء فعند سدرة المنتهى فذلك قوله: وَ لَقَدْ رَأَاهُ نَزَّلَةً أُخْرَىٰ عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَىٰ و لم يره احد من الانبياء على تلك الصورة الا محمد (ص).

فان قيل كيف يجوز ان يغيّر الملك صورة نفسه و هل يقدر غير الله تعالى تغيير صورة المخلوقين و قد علم ان جبرئيل عليه السلام اتى رسول الله مرّة فى صور رجل و مرّة فى صورته التى ابتدأه الله عليها. و انّ ابليس اتى قريشا فى صورة شيخ من اهل نجد.

فالجواب عنه انّ تغيير الصور الذى هو تغيير التركيب و التأليف لا يقدر عليه الا الله تعالى، فاما تغيير صفة جبرئيل ففعل الله تعالى تبييناً للمصطفى (ص) و ليعلم انه امر من الله تعالى اذا راه فى صور مختلفه فان

ذلك لا يقدر عليه الا الله تعالى و هو ان يراه مرّة قد سدّ الافق و اخرى يجمعها مكان ضيق. و اما ابليس فكان ذلك منه تخيلا للناظرين و تمويها دون التحقيق كفعل السحرة بالعصى و الحبال. قال الله تعالى فَإِذَا جِبَالُهُمْ وَ عَصِيْبُهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى و لم يقل سعت.

و قيل فاستوى و هو بالافق الاعلى من فعل الله عز و جل كقوله استوى على العرش و الافق الاعلى فوق السماوات السبع يعنى العرش. و گفته اند فاستوى صفت مصطفى است (ص) معنى آنست كه راست بایستاد بنفس در مجاهدت و بدل در مشاهدت، بروح در مكاشفت، بسرّ در ملاطفت. راست بایستاد، از امر ما قدم بیرون ننهاد و بنهی ما قدم در ننهاد و بی فرمان ما دم نزد، راست بایستاد، مراد ما را، هر چه مراد وی بود زیر قدم آورد و مراد ما مراد او گشت و ما خود آن کردیم كه مراد وی بود.

فَلَوْلَيْكَ قِبَلَةٌ تَرْضَاهَا وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى.

راست بایستاد در دوستی كه از دوست جز دوست نخواست، راست بایستاد در نفس موافقت قلب را، راست بایستاد قلب موافقت سرّ را، راست بایستاد سرّ موافقت حق را، راست رفت، براست و چپ نگاه نکرد تا بمنزل ثمّ دنا رسید بر بساط فتدلى نهاد.

بقاب قوسین قرب بر رفته، بر متكاء عزت او ادنی تکیه زده، بمشاهدت رسیده، شراب چشیده، راز شنیده دوست دیده.

دردی كه من از عشق تو كردم حاصل      دل داند و من دانم و من دانم و دل

هر كه تحفه ما زاع البصر و ما طغى برد، هديه فأوحى إلى عبده ما أوحى  
آرد. شعر:

لا يكتم السرّ الا كل ذى خطر      و السرّ عند الكرام الناس مكتوم  
و السرّ عندى فى بيت له غلق      قد ضاع مفتاحه و الباب مختوم

قوله: ثمّ دنا فتدلى، هذا من المقلوب تأويله تدلى فدنا، و التدلى التنزل، اخذ من الدلو. و صحّ عن رسول الله (ص) فى حديث شريك بن عبد الله بن ابى نمر عن انس بن مالك عن رسول الله (ص) انه قال دنا الجبار رب العزة فتدلى

و هو قول الحسن البصرى: دنا ربنا فتدلى، و روى موقوفا على انس بن مالك قال دنا الجبار رب العزة فتدلى حتى كان منه قاب قوسين او ادنى. و هذا رواية ابى سلمة عن ابن عباس و قال الضحاك دنا محمد من ربه فتدلى فاهوى للسجود فكان منه قاب قوسين أو أدنى و قيل دنى محمد من ساق العرش فتدلى، اى جاوز الحجب و السرادقات لا يقفه مكان و هو قائم باذن الله عز و جل كالمعلق بالشيء لا يثبت فيه قدمه على مكان و قيل دنو الله من العبد على نوعين احدهما: باجابة الدعوة و اعطاء المنية و رفع المنزلة كقوله تعالى: فَأَيُّ

قريبٌ أُجيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ.

و الثانى: بمعنى القرب فى الحقيقة دون هذه المعانى كقوله: ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى كما قال انس و ابن عباس و كما جاء فى الخبر الصحيح عن النبى (ص): يدنو المؤمن من ربه عز و جل... الحديث.

قوله: فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ. هذا من كون الوقت. مجازه صار قاب قوسين اى قدر قوسين من قسى العرب المخاطبين بهذا الكلام و هذا اشارة الى تأكيد القرب و اصله ان الحليفين من العرب كانا اذا ارادا عقد الصفاء و العهد خرجا بقوسيهما فالصقا بينهما يريدان بذلك انهما متظاهران يحامى كل واحد منهما عن صاحبه و قيل معناه فى القرب من الوتر الى الكبد. و قال عبد الله بن مسعود و سعيد بن جبير قاب قوسين اى قدر ذراعين و سمى الذراع قوسا لانه يذرع بها الاشياء و يقاس بها كل شيء و هى لغة بعض اهل الحجاز و فى الخبر لقاب قوس احدكم من الجنة خير من الدنيا و ما فيها.

و قوله: أَوْ أَدْنَى هذا حكاية عن تخمين الناظر و حدسه يعنى لو انتم عاينتم القرب لحرزتموه قاب قوسين او قلتم فى انفسكم انه ادنى. قيل انما قال او ادنى لانه لم يردان يجعل لذلك حدا محصورا و سئل ابو العباس بن عطاء عن هذه الاية فقال كيف أصف لكم مقاما انقطع عنه جبرئيل و ميكائيل و اسرافيل و لم يكن الا محمد و ربه.

قوله: فَأَوْحَى إِلَى عَبْدِهِ مَا أَوْحَى

اى اوحى الله تعالى الى عبده محمد ما اوحى و تكلم معه بما تكلم و امره بما امر سرا بسرا بلا واسطة و لا ترجمان و فيه يقول القائل شعر:

بين المحبين سرّ ليس يفشيه      قول و لا قلم للخلق تحكيه  
سرّ يمازجه انس مقابله      نور تحيّر فى بحر من التيه

قال سعيد بن جبير اوحى اليه الم اجدك يتيما فأويتك الم اجدك ضالا فهديتك الم اجدك عائلا فاغنيتك الم اشرح لك صدرك الم اضع عنك وزرك الم ارفع لك ذكرك و قيل اوحى اليه ان الجنة محرمة على الانبياء حتى تدخلها و على الامم حتى تدخلها امتك.

و قال على (ع) اوحى الله اليه يا محمد لو لا انى احب معاتبة امتك لما حاسبتهم

و قال بعضهم انه مفسر فى الاخبار و نطقت به الروايات من احوال القيامة و غيرها و لهذا

قال (ص): لو تعلمون ما اعلم لضحكتم قليلا و لبكيتم كثيرا.

و قيل ابهم ما اوحى تعظيما لشأن ذلك و تعبدا للخلق بالايمان بكونه على الجملة. و قيل اوحى جبرئيل الى رسول الله (ص) ما اوحى اليه ربه.

قوله ما كَذَّبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى، قرأ ابو جعفر ما كذب بالتشديد اى ما كذب قلب محمد ما رأى بعينه تلك الليلة بل صدقه و حقه و قرء الآخرون بالتخفيف اى ما كذب فؤاد محمد الذى رأى بل صدقه يقال كذبه اذا قال له



الكذب و قيل ما جحد الفؤاد و ما انكر ما رآه الرسول و قيل ما كذب فؤاده قبل ذلك ما رآه فى تلك الليلة ببصره لانه كان قد آمن بقدره الله سبحانه على امثال ذلك و اضعافه ثم اختلفوا فى الذى رآه فقال قوم رآى جبرئيل و هو قول ابن مسعود و عايشه و قال آخرون هو الله عز و جل ثم اختلفوا فى الرؤية فقال بعضهم رآه بقلبه دون عينه و هذا خلاف السنة. و المذهب الصحيح انه (ص) رآى ربه عز و جل بعين رأسه و هو قول الحسن و انس و عكرمة، روى عن ابن عباس انه قال ان الله اصطفى ابراهيم بالخلّة و اصطفى موسى بالكلام و اصطفى محمدا بالرؤية و اما عايشه فآنها انكرت ذلك عن نفسها و لم تقل سمعت رسول الله (ص) يقول فيه مقالا كيف و قول عايشه نفى و قول ابن عباس اثبات و الحكم للمثبت لا للنافى لان النافى انما نفاه لانه لم يسمع و المثبت لانه سمعه و علمه.

قوله: أفتُمارُونَهُ عَلَى مَا يَرى قرأ حمزة و الكسائى و يعقوب أفتمارونه بفتح التاء بلا الف، يعنى ا فتجدونه و تدفعونه يقال مريت الرجل حقه اذا جدته، و اصل المرى من مريت الناقه اذا استخرجت لبنها بعلاج و قرأ الآخرون أفتمارونه بالالف و ضم التاء على معنى أفتجادلونه على ما يرى، و ذلك انهم جادلوه حين اسرى به فقالوا صف لنا بيت المقدس و اخبرنا عن غيرنا فى الطريق و غير ذلك مما جادلوه به و المعنى أفتجادلونه جدالا ترومون به دفعه عما رآه و علمه، و المرء هو الجدال بالباطل و فى الحديث: لا تماروا فى القرآن فان المرء فيه كفر.

وَ لَقَدْ رآه نَزْلَةً أُخْرى الخلاف فيه كالخلاف فى الاول. قال ابن مسعود رآى جبرئيل على صورته مرتين: مرّة عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهى و مرّة بالأفق المبيّن يعنى باجباد مكة و قد سدّ الافق و عليه تهاويل الدّرّ و الياقوت و على قول ابن عباس رآى ربه نزلة اخرى و ذلك انه كانت للنبي (ص) عرجات فى تلك الليلة لمسئلة التخفيف فى اعداد الصلوات فتكون لكل عرجة نزلة فرأى ربه فى بعضها و تقديره رآه نازلا نزلة اخرى. و فى بعض الروايات عن النبي (ص) قال كلما رجعت الى ربي وجدته مكانه.

قوله: عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهى السدرة شجرة النبق سميت سدرة المنتهى لانه ينتهى اليها علم الخلاق و اعمالهم لا يعلم احد ما ورائها الا الله و قيل ينتهى اليها مقامات الانبياء، و الملائكة ينتهى اليها من فوقها و يصعد اليها من تحتها و لم يجاوزها احد الا نبينا (ص). قال كعب الاحبار سِدْرَةُ الْمُنْتَهى عن يمين العرش اليها انتهى علم العلماء لا يعلم احد ما وراءها.

فى حديث المعراج قال (ص) ثم صعد بي الى السماء السابعة فاذا ابراهيم فسلمت عليه ثم رفعت الى سدرة المنتهى فاذا نبقها مثل قلال هجر احلى من العسل و الين من الزبد و اذا ورقها مثل آذان الفيلة. و عن ابى هريرة قال لما اسرى بالنبي (ص) انتهى الى السدرة فقيل له هذه السدرة ينتهى اليها كل احد خلا من امّتك على سنّك فاذا هى شجرة تخرج من اصلها انهار من ماء غير آسن الى قوله: مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى و هى شجرة يسير الراكب فى ظلها سبعين عاما لا تقطعها.

و عن اسماء بنت ابى بكر قالت سمعت النبي (ص) يذكر سدرة المنتهى قال يسير الراكب فى ظل الفن فيها

مائة عام و يستظل في الفنن منها مائة الف راكب، فيها فراش من ذهب كان ثمرها القلال و قال مقاتل هي شجرة تحمل الحلى و الحلل و الثمار من جميع الالوان، لو ان ورقة منها وضعت في الارض لاضاءت لاهل الارض و هي طوبى التي ذكرها الله سبحانه في سورة الرعد.

عندها جنة المأوى قال ابن عباس جنة ياولى اليها جبرئيل و الملائكة و قال مقاتل و الكلبى ياولى اليها ارواح الشهداء، نظيره قوله: فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوَى و قيل هي التي كان فيها آدم و قيل هي الجنة التي وعد المتقون و الماوى مصدر تقديره جنة الرجوع. قيل سميت جنة الماوى لان ارواح الشهداء تسرح في الجنة و تعلق من اشجارها ثم تاوى الى قناديل فيها تحت العرش.

إذ يَغْشَى السُّدْرَةَ ما يَغْشَى قال ابن مسعود يغشاها فراش من ذهب و قيل جراد من ذهب و قال مقاتل تغشيتها الملائكة امثال الغربان حين يقعن على الشجر و في الحديث قال (ص) رايت على كل ورقة منها ملكا قائما يسبح الله عز و جل.

و قال الحسن غشيتها نور رب العزة فاستنارت و قال ابن عباس يغشاها الرب سبحانه قيل اراد ابن عباس بذلك نور الرب سبحانه.

و في بعض الحديث ان النبي (ص) قال يغشيتها رفرق من طير خضر

و عن انس عن النبي (ص) قال انتهيت الى السدرة و انا اعرف انها سدرة اعرف ورقها و ثمرها و اذا نبقتها مثل الجرار و اذا ورقها مثل اذان الفيلة فلما غشيتها من امر الله ما يغشيتها تحولت ياقوتا و زمردا حتى ما يستطيع احد يصفها.

و في الحديث انه اعطى رسول الله (ص) عندها ثلاثا: الصلوات الخمس و خواتيم البقرة و غفر لمن تاب من امته لا يشرك بالله شيئا.

ما زاعَ البَصْرُ و ما طغى اى ما مال بصر محمد (ص) و لا عدل يمينا او شمالا و لا جاوز ما امر به و هذا وصف ادبه في ذلك المقام اذ لم يلتفت جانبا.

لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى يعنى الآيات العظام و هي الجنة و النار و الانبياء و الكوثر و راي جبرئيل في صورته التي تكون في السماء، له ستمائة جناح و راي رفرقا اخضر من الجنة قد سد الافق و راي امورا من امور الغيب كقوله: لِنُرِيكَ مِنْ آيَاتِنَا الْكُبْرَى و الكبرى يجوز ان يكون المفعول و المعنى «لقد راي الكبرى من آيات ربه» فيكون من للتبعيض و يجوز ان يكون صفة للآيات و محلها جر و المفعول محذوف و المعنى لقد راي آيات من آيات ربه الكبرى، و يجوز ان يكون من زيادة و آياتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى مفعول و زيادة من فى الاثبات قليل.

أَفْرَأَيْتُمْ اللَّاتَ وَ الْعُزَّى سَمَّوَا اوثانهم باسماء الله فقالوا من الله اللات و من العزيز العزى. و اللات صنم كان بالطائف تعبدته ثقيف. و العزى سمرة كانت تعبدتها غطفان قطعها خالد بن الوليد بالفاس و هو يقول:

كفرانك لا سبحانه انى رايت الله قد اهانك.

فخرجت منها شيطانة فى صورة امراة عريانة ناشرة شعرها، داعية ويلها، واضعة يدها على راسها، فقتلها ثم رجع الى النبى (ص) و اخبره بذلك فقال تلك العزى و لن تعبد ابداء، قرء ابن كثير اللات بتشديد التاء و قال هو رجل كان يلت السويق بالسمن و الزيت للحاج فلما مات عكفوا على قبره فعبدوه.

وَ مَنَاءَ حَجْرٍ كَانَ تَعْبُدُهُ خِرَاعَةٌ وَ هَذِيلٌ، يقولون انه الحجر الذى نقله الامير محمود من سومناة. قرأ ابن كثير مناة بالمد و الهمزة اشتقاقا من. مناه يمينه اذا قطعه، قيل كانوا يذبحون عندها القرابين و منه سمى منا لان هناك تذبح النسائك و فى الاية تقديم و تأخير مجازها: ا فرايتم اللات و العزى الأخرى و مناة الثالثة، و تأويل الاية: ا فرايتم هذه الاوثان و الاصنام التي تعبدونها هل تقدر هى ان تخلق ما خلق الله بقدرته من الآيات الكبرى، ثم قال للذين كانوا يعبدون الملائكة فيقولون هم بنات الله، منكرنا عليهم: أ لَكُمْ الذَّكْرُ تَرْضَوْنَهُ لَانْفُسِكُمْ وَ لَهُ الْاُنْثَى وَ انتم تكرهونها و لا ترضونها لانفسكم.

تلك إذا قِسْمَةٌ ضِيْزَى اى قسمة عوجاء غير معتدله ان يكون لكم الذكور و لله الاناث. قرء ابن كثير ضئزى بالهمزة و هما لغتان، يقال ضاز يضيض ضيزا و ضاز يوضوز ضوزا و ضاز يضاز ضازا اذا ظلم و نقص و جار فى القضية و تقدير ضيزى من الكلام فعلى بضم الفاء لانها صفة و الصفات لا تكون انا فعلى بضم الفاء كالحبلى و بشرى و انثى او فعلى بفتح الفاء نحو غضبى و سكرى و عطشى و ليس فى كلام العرب فعلى بكسر الفاء فى النعوت، ائما يكون فى الاسماء، مثل ذكرى و شعرى، غير انهم كرهوا ضم الضاد و خافوا انقلاب الياء واوا و هو من باب الياء فكسروا الضاد لهذه العلة كما قالوا فى جمع ابيض بيض و اصله بيض كالأحمر و الحمر و الأصفر و الصقر. فاما من قال ضاز يضوز، فالاسم منه ضوزى مثل شورى.

إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمِيَّتُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ هَذَا دَلِيلٌ عَلَى قَدَمِ اسْمَاءِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ انْهَآ اسْمَاءٌ لَهُ لَمْ تَزَلْ وَ لَيْسَتْ مِنْ تَسْمِيَةِ الْخَلْقِ أَيَاهُ بِهَا. مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ اى من عذر و حجة لمن يعبدها اِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ اى ما يتبعون فى ذلك الا الظن دون اليقين وَ مَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ اى و يتبعون ما يوافق اهواءهم فى عبادتهم الاصنام وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمْ الْهُدَى اى البيان بالكتاب و الرسول انها ليست بألهة و ان العبادة لا تصلح الا للواحد القهار.

أَمْ لِلْإِنْسَانِ مَا تَمَنَّى يظن الكافر ان له ما يتمنى و يشتهى من شفاعة الاصنام كما ظنوا و تمنوا.

فَلِلَّهِ الْآخِرَةُ وَ الْأُولَى خَلْقًا وَ مَلَكًا يعطى ما يشاء و يمنع ما يشاء لا ما تمنى الانسان و اشتهى.

و قيل ام للانسان ما اشتهى من طول الحياة و ان لا بعث و لا حشر.

فَلِلَّهِ الْآخِرَةُ يعنى باعطاء الثواب و الكرامة و الشفاعة وَ الْأُولَى يعنى باعطاء المعرفة و التوفيق.

وَ كَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ ممن يعبدهم هؤلاء الكفار و يرجون شفاعتهم عند الله، لا تُعْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا

مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ فِي الشَّفَاعَةِ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَرْضَى من اهل التوحيد. قال ابن عباس يريد لا تشفع الملائكة الا

لمن رضى الله عنه و قوله: لِمَنْ يَجُوزُ لِلشَّافِعِ وَيَجُوزُ لِلْمَشْفُوعِ لَهُ.

إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ لَيُسَمُّونَ الْمَلَائِكَةَ تَسْمِيَةَ الْإِنثَى أَيْ بِتَسْمِيَةِ الْإِنثَى حِينَ قَالُوا ابْهَمِ بَنَاتِ اللَّهِ.  
وَمَا لَهُمْ بِهِ أَيْ بِمَا يَقُولُونَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَهُوَ تَقْلِيدُ الْآبَاءِ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُعْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا  
وَالْحَقُّ بِمَعْنَى الْعِلْمِ أَيْ لَا يَقُومُ الظَّنُّ مَقَامَ الْعِلْمِ. وَقِيلَ الْحَقُّ بِمَعْنَى الْعَذَابِ أَيْ إِنْ ظَنَّهُمْ لَا يَدْفَعُ عَنْهُمْ مِنَ  
الْعَذَابِ شَيْئًا.

فَأَعْرَضَ عَنْ مَنْ تَوَلَّى عَنْ ذِكْرِنَا هَذَا التَّوَلَّى هُوَ التَّكْذِيبُ وَالصَّدَّ عَنِ الْإِيمَانِ وَ مَعْنَى الْأَعْرَاضِ مَنْسُوخٌ  
بِآيَةِ السِّيفِ وَ لَمْ يَرُدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَعْنِي أبا جَهْلٍ وَ أَصْحَابِهِ. ثُمَّ صَعَّرَ رَأْيَهُمْ فَقَالَ ذَلِكَ مَبْلُغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ أَيْ ذَلِكَ  
نَهَايَةُ عِلْمِهِمْ وَ قَدْرَ عَقُولِهِمْ إِنْ أَثَرُوا الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ. وَقِيلَ لَمْ يَبْلُغُوا مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا ظَنَّهُمْ إِنْ الْمَلَائِكَةُ بَنَاتُ اللَّهِ  
وَ أَنَّهَا تَشْفَعُ لَهُمْ، فَاعْتَمَدُوا ذَلِكَ وَ أَعْرَضُوا عَنِ الْقُرْآنِ وَ الْإِيمَانِ، وَقِيلَ مَعْنَاهُ عِلْمُوا مَا يَحْتَاجُونَ إِلَيْهِ فِي  
مَعَاشِهِمْ وَ نَبَذُوا الْآخِرَةَ مِنْ وَرَاءِ ظُهُورِهِمْ.

إِنَّ رَبَّكَ يَا مُحَمَّدُ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ دِينَهُ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ اهْتَدَى لِدِينِهِ، هَذَا مُتَعَلِّقٌ بِقَوْلِهِ: فَأَعْرَضَ،  
وَ الْمَعْنَى كُلُّهُمْ إِلَى فَاتِي عَالَمٍ بِالْفَرِيقَيْنِ أَجَازَى مُحْسِنُهُمْ وَ مُسِيئُهُمْ.

وَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ مُلْكًا وَ مُلْكًا لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاؤًا بِمَا عَمِلُوا، أَيْ الَّذِينَ أَشْرَكُوا عَلَى  
شُرْكِهِمْ وَ يَجْزِي الَّذِينَ أَحْسَنُوا أَيْ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْحَسَنِ أَيْ بِالْجَنَّةِ يَعْنِي لَهُ الْمَلِكُ وَ لَهُ الْحُكْمُ، يَتَصَرَّفُ فِي مُلْكِهِ  
بِحَسَبِ مَشِيئَتِهِ، ثُمَّ وَصَفَهُمْ فَقَالَ الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كِبَائِرَ الْإِثْمِ وَ الْفَوَاحِشَ قِيلَ كِبَائِرَ الْإِثْمِ الشُّرْكَ بِاللَّهِ وَ الْفَوَاحِشُ  
الْمَعَاصِي كُلُّهَا. وَ قِيلَ كِبَائِرَ الْإِثْمِ مَا لَمْ يَحْدَ فِي الدُّنْيَا وَ الْفَوَاحِشُ الزُّنَا خَاصَّةً.

وَ سَأَلَ النَّبِيَّ (ص) عَنْ أَكْبَرِ الْكِبَائِرِ فَقَالَ إِنْ تَدَعَوُ لِلَّهِ نَدَاً وَ هُوَ خَلْقُكَ، وَ إِنْ تَقَتَّلَ وَلَدَكَ مَخَافَةَ أَنْ يَأْكُلَ مَعَكَ  
وَ إِنْ تَرَازَى حَلِيلَةَ جَارِكَ

وَ قَوْلُهُ: إِلَّا اللَّمَمَ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ مَعْنَاهُ إِلَّا أَنْ يَلْمَ بِالْفَاحِشَةِ مَرَّةً ثُمَّ يَتُوبُ وَ لَمْ يَثْبُتْ عَلَيْهَا فَإِنَّ اللَّهَ يَقْبَلُ تَوْبَتَهُ،  
الْمُ تَسْمَعُ

إِنَّ النَّبِيَّ (ص) كَانَ يَقُولُ

إِنْ تَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ تَغْفِرْ لَكُمْ جَمًّا وَ أَيْ عَبْدُكَ لَا الْمَا

وَ قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَمْرٍو بْنُ الْعَاصِ اللَّمَمُ مَا دُونَ الشُّرْكِ. وَ قَالَ أَبُو صَالِحٍ سَأَلْتُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَّا  
اللَّمَمَ فَقُلْتُ هُوَ الرَّجُلُ يَلْمُ بِالذَّنْبِ ثُمَّ لَا يَعَاوِدُهُ فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لِابْنِ عَبَّاسٍ، فَقَالَ أَعَانَكَ عَلَيْهَا مَلِكٌ كَرِيمٌ. وَ أَصْلُ  
الْلَّمَمِ وَ الْإِلْمَامِ مَا يَعْمَلُهُ الْإِنْسَانُ الْحِينَ بَعْدَ الْحِينَ وَ لَا يَكُونُ لَهُ عَادَةٌ وَ لَا أَقَامَةٌ عَلَيْهِ. فَعَلَى هَذَا، الْإِسْتِثْنَاءُ  
صَحِيحٌ، وَ اللَّمَمُ مِنَ الْكِبَائِرِ وَ الْفَوَاحِشِ، وَ قَالَ قَوْمٌ هُوَ اسْتِثْنَاءٌ مُنْقَطِعٌ مُجَازُهُ لَكِنِ اللَّمَمُ وَ لَمْ يَجْعَلُوا اللَّمَمَ مِنَ  
الْكِبَائِرِ وَ الْفَوَاحِشِ، ثُمَّ اخْتَلَفُوا فِي مَعْنَاهُ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ هُوَ مَا سَلَفَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ فَلَا يُوَاخِذُهُمُ اللَّهُ بِهِ وَ ذَلِكَ أَنَّ  
الْمُشْرِكِينَ قَالُوا لِلْمُسْلِمِينَ أَنَّهُمْ كَانُوا بِالْأَمْسِ يَعْمَلُونَ مَعْنَاهُ، فَانزَلَ اللَّهُ هَذِهِ الْآيَةَ، وَ قَالَ بَعْضُهُمْ هُوَ صِغَارُ

الذنوب مثل النظرة و الغمزة و القبلة.

قال عبد الله بن مسعود العينان تزنيان و زناهما النظر، و الشفتان تزنيان و زناهما التقبيل، و اليدان تزنيان و زناهما اللمس، و الرجلان تزنيان و زناهما المشى و يصدق ذلك و يكذب به الفرج فان واقع فذلك زنا و ان لم يواقع فهو لمم. و قال الكلبى اللمم على وجهين: كلّ ذنب لم يذكر الله عليه حدًا فى الدنيا و لا عذابا فى الآخرة فذلك الذى تكفّره الصلوات ما لم يبلغ الكبائر و الفواحش. و الوجه الآخر هو الذنب العظيم يلمّ به المسلم المرّة بعد المرّة فيتوب منه و قال الحسين بن الفضل اللمم النظرة من غير تعمّد فهو مغفور فان اعاد النظرة فليس بلمم و هو مذنب و قيل اللمم النكاح.

و قال محمد ابن الحنفية كلّ ما هممت به من خير و شرّ فهو لمم و دليله قوله (ص): ان للشيطان لمة و للملك لمة، فلمّة الشيطان الوسوسة و لمة الملك الالهام.

قوله: إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ قال ابن عباس واسع المغفرة لمن فعل ذلك و تاب تمّ الكلام هاهنا، ثم قال هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ ابْتِدَاكُمْ فِيهَا يَعْنِي أَدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ إِذْ أَنْتُمْ أَجِنَّةٌ جَمَعَ جَنِينٍ سَمَّى جَنِينًا لِاجْتِنَانِهِ فِي الْبَطْنِ، فِي بَطْنٍ أُمَّهَاتِكُمْ قَدْ عَلِمَ اللَّهُ فِي هَذَا الْأَحْوَالِ مَا يَكُونُ مِنْكُمْ، فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ فَلَا تَبْرَثُوهَا عَنِ الْآثَامِ وَ لَا تَمْدَحُوهَا بِحَسَنِ أَعْمَالِكُمْ.

قال الكلبى و مقاتل كان ناس يعملون اعمالا حسنة فزكوا انفسهم و قالوا صلوتنا و صيامنا و حجّنا، فانزل الله هذه الاية هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ أَنْقَى وَ بِمَنْ لَمْ يَنْقُ مِنْكُمْ.

قال النبى (ص) اذا رايتهم المذّاحين فاحتوا فى وجوههم التراب

و قيل كانت اليهود تقول اذا هلك لهم صبىّ هو صديق، فبلغ ذلك النبى (ص) فقال كذبت اليهود ما من نسمة يخلقه الله فى بطن امّه انا هو شقى او سعيد فانزل الله هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ... الاية.

أَفَرَأَيْتَ الَّذِي تَوَلَّى وَ أُعْطِيَ قَلِيلًا وَ أَكْدَى نَزَلَتْ فِي أَبِي جَهْلٍ كَانَ يَسْتَمِعُ إِلَى الْقُرْآنِ ثُمَّ يَعْرُضُ عَنْهُ وَ كَانَ يَبْخُلُ، قَالَ الشَّاعِرُ فِيهِ وَ فِي أَخِيهِ الْحَارِثِ شَعْرًا:

لعمرك ما يغنى هشام غناهم  
يقولان نستغنى و والله ما الغنى  
و ما يجمعان من مأين و من الف  
من المال الا ما يعفّ و ما يكف.

و قوله: أَدَى أَي قَطَعَ الْعَطَاءَ، وَ أَصْلُهُ مِنْ قَوْلِ الْعَرَبِ أَكْدَى الْحَافِرِ أَي بَلَغَ الْكُدْيَةَ وَ هِيَ حَجْرٌ صَلْبٌ لَا يَعْمَلُ فِيهِ الْمَعُولُ فَيَتْرِكُ الْحَفْرَ، فَصَارَ مَثَلًا لِكُلِّ مَنْ مَنَعَ خَيْرَهُ وَ يُقَالُ لِلْبَخِيلِ مَكْدًا.

أَعِنْدَهُ عِلْمُ الْعَيْبِ فَهُوَ يَرَى هَذِهِ الرَّؤْيِيَةَ هِيَ الْعِلْمُ، أَي فَهُوَ يَعْلَمُ، يَجُوزُ لِلْأَعْمَى أَنْ يَقُولَ رَأَيْتُ فَلَانًا فَصِيحًا أَي عَلِمْتَهُ وَ وَجَدْتَهُ فَصِيحًا وَ تَأْوِيلُ الْآيَةِ هَذَا الْمَعْنَى قَلِيلًا الْمَكْدَى عَالَمٌ بِالْغَيْبِ فَيَعْلَمُ طَوْلَ عَمْرِهِ فَيَبْخُلُ بِمَالِهِ..؟ وَ قِيلَ نَزَلَتْ فِي الْوَلِيدِ بْنِ الْمَغِيرَةِ كَانَ قَدْ اتَّبَعَ النَّبِيَّ (ص) فِي دِينِهِ فَعَيَّرَهُ بَعْضُ الْمُشْرِكِينَ وَ قَالَ لَهُ أ تَرَكْتَ دِينَ الْأَشْيَاخِ وَ ضَلَلْتَهُمْ قَالَ أَنَّى خَشِيتُ عَذَابَ اللَّهِ، فَضَمِنَ الَّذِي عَاتَبَهُ أَنْ هُوَ أَعْطَاهُ كَذَا مِنْ مَالِهِ وَ رَجَعَ

الى شركه ان يتحملّ عنه عذاب الله فرجع الوليد الى الشرك و اعطى الذي عيّره بعض ذلك المال الذي ضمن و منعه تمامه، فانزل الله أ قرأيتَ الَّذِي تَوَلَّى ادبر عن الايمان و أعطى صاحبه قليلاً ثم أكدى بخل بالباقي أ عنده علم الغيب فهو يرى ما غاب عنه و يعلم ان صاحبه يتحمل عنه عذابه؟ و قيل نزلت في العاص بن وائل السهمي لانه كان ربما يوافق النبي (ص) في بعض الامور و كان يقول و الله ما يامرنا محمد الا بمكارم الاخلاق فذلك قوله: أعطى قليلاً و أكدى اى قطع و لم يؤمن به و قيل هو المنافق الذي يعين على الجهاد قليلاً ثم يقطع ذلك أ عنده علم الغيب فهو يرى ما صنعه حقاً.

أَمْ لَمْ يُبَيِّنْ لَمْ يَخْبِرْ بِمَا فِي صُحُفِ مُوسَى.

وَ اِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَى مَا ارسل به من تبليغ رسالة الله و هي قوله: أَلَا تَزُرُّ وازرّة و زُرَّ اخرى قال ابن عباس كانوا قبل ابراهيم يؤخذ الرجل بذنب غيره يقتل الأب بالابن و الاخ بالاخ و الزوج بامراته و السيد بعبدته حتى جاء ابراهيم فنهاهم عن ذلك و بلغهم عن الله أَلَا تَزُرُّ وازرّة و زُرَّ اخرى اى لا يؤخذ احد بذنب غيره. و فى الخبر الصحيح عن رسول الله (ص) قال نزلت على ابراهيم عشر صحائف و على موسى قبل التوراة عشر صحائف.

قوله: الَّذِي وَفَى قرء مشدداً و مخففاً فاذا شدت فهو توفية عدد الامور التي امر بها من ذبح الولد و الصبر على النار و الاختتان و الهجرة و ترك اهله و ولده بواد غير ذى ذرع و توفية عمل يومه باربع ركعات اول النهار و هي صلاة الضحى.

عن ابى ذر عن النبي (ص) عن الله تبارك و تعالى قال ابن آدم اركع لى اربع ركعات من اول النهار اكفك آخره. و اذا خفت فهو من الوفاء و هو قضاء ما عهد و نذر.

روى ان ابراهيم كان قد عهد ان لا يسئل مخلوقاً شيئاً، فلما قذف فى النار و اتاه جبرئيل فقال أ لك حاجة فقال اما اليك فلا فاتنى الله سبحانه عليه بقيامه بما قال و وفائه بما عهد فقال تعالى وَ اِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَى و قيل وقى سهام الاسلام و هو قوله: وَ اِذْ ابْتَلَى اِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ.

قوله: وَ اَنْ لَيْسَ لِلْاِنْسَانِ اِلَّا مَا سَعَى يعنى و كان فى صحف موسى و ابراهيم ان ليس للانسان الاثواب ما عمل من خير او شرّ و ما عمل غيره فليس له و لا عليه. قال ابن عباس هذا منسوخ بقوله: «و الذين آمنوا و اتبعناهم ذرياتهم بايمان الحقنا بهم ذرياتهم».

فادخل الأبناء بصلاح الآباء الجنة. قال عكرمه كان ذلك لقوم ابراهيم و موسى فامّا هذه الامّة فلهم ما سعوا و ما سعى غيرهم، فمن يصدقّ عنه او يصام له او يحجّ عنه لا حق به و ان لم يأمر. و فى الخبر ان سعدا سأل رسول الله (ص) هل لامى ان تطوّعت عنها قال نعم و روى ان امرأة سألته فقالت ان ابى مات و لم يحجّ، قال فحجّى عنه.

و قال (ص) اذا مات الانسان انقطع عمله الا من ثلث: صدقة جاريه او علم ينتفع به او و ولد صالح يدعو



و سئل طاهر المقدسى أ تضحك الملائكة فقال ما ضحك من دون العرش منذ خلقت جهنم و قيل لعمر هل كان اصحاب رسول الله (ص) يضحكون، قال نعم و الله و الايمان اثبت فى قلوبهم من الجبال الرواسى.  
و عن سماك بن حرب قال قلت لجابر بن سمرة أ كنت تجالس النبي (ص) قال نعم و كان اصحابه يجلسون فيتناشدون الشعر و يذكرون اشياء من امر الجاهلية فيضحكون و يتبسّم معهم اذا ضحكوا يعنى النبي (ص). و قال ذو النون فى قوله: أَضْحَكَ وَ أَبْكَى اى اضحك قلوب العارفين بشمس معرفته و ابكى قلوب العاصين بظلمة معصيته. و قال سهل اضحك المطيع بالرحمة و ابكى العاصى بالسخطه. و قيل اضحك المؤمن فى الآخرة و ابكاه فى الدنيا. و اضحك الكافر فى الدنيا و ابكاه فى الآخرة و قيل معناه خلق القوتين اللتين منهما ينبعث الضحك و البكاء و الانسان لا يعلم ما تلك القوة.

وَ أَنَّهُ هُوَ أَمَاتَ وَ أَحْيَا اى امات فى الدنيا و احى للبعث: و قيل امات فى الدنيا و احى فى القبر امّا للراحة و امّا للاحساس بالعقوبة. و قيل امات الآباء و احى الأبناء.

و قيل امات الكافر بالنكرة و احى المؤمن بالمعرفة. و قيل خلق الموت و الحياة.

وَ أَنَّهُ خَلَقَ الرِّجَالَ الذَّكَرَ وَ الأُنثَى الذَّكَرَ زَوْجَ الأُنثَى و الاثنى زوج الذكر.

مِنْ نُطْفَةٍ إِذَا تُمْنَى اى تصبّ فى الرحم، و قيل يفتر منها الولد، اذ ليس كل منى يصير ولدا، يقال منيت الشيء اذا قدرته و المنى الماء يفتر منه الولد و سميت المنية لانها مقدرة و اصلها ممنيّة.

وَ أَنَّ عَلَيْهِ النَّشْأَةَ الأُخْرَى الاحياء بعد الموت. اى عليه تصديق ما اخبر به من اعداتهم بعد الموت للجزاء ثوابا و عقابا. و النشأة نشأتان: نشأة فى الرحم و هى النشأة الاولى فى سورة الواقعة و هذه نشأة الآخرة و هى نشأة البعث كقوله: ثُمَّ اللَّهُ يُنْشِئُ النَّشْأَةَ الأُخْرَى. تقول انشأته نشأة و نشأة كقوله: انبتته نباتا.

وَ أَنَّهُ هُوَ أَغْنَى وَ أَقْنَى اغنى الناس بالاموال و اقنى اعطى القنية، و هى اصول الاموال و ما يدخرونه بعد الكفاية. و قيل هو كل منتج او مغلّ من زرع او ضرع. و قال ابن عباس اغنى بالمال و اقنى، اى ارضى بما اعطى و قال الحسن اقنى اى اخدم و قال ابن زيد اغنى اى اكثر، و اقنى اى اقل، و قرأ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَقْدِرُ.

وَ أَنَّهُ هُوَ رَبُّ الشَّعْرَى الشعرى كوكب خلف الجوزاء كانت خزاعة تعبده فى الجاهلية فاعلم الله عز و جل انه خالقها. و هما شعريان: الغميصاء و العبور و المجرّة بينهما و اراد هاهنا الشعرى العبور و هى اشدهما ضياء و خصت بالذكر لانّ ابا كبشة احد اجداد رسول الله (ص) من قبل امّه قال لا ارى شمسا و لا قمرا و لا نجما يقطع السماء عرضا غيرها، فليس شيء مثلها فعبدها، و عبدها خزاعة، فخالقوا قريشا فى عبادة الاوثان، و كانت قريش سمى محمدا (ص) ابن ابي كبشة اى نزع اليه فى مخالفة ديننا كما خالف ابو كبشة.

وَ أَنَّهُ أَهْلَكَ عاداً التّولى. «ان» فى هذه الآيات كلها فى محلّ الجرّ بدلا من بما فى صُحُفِ مُوسَى. قرء اهل المدينة و ابو عمرو عادا التولى بلام مشددة بعد الدال و العرب تفعل ذلك فتقول قم الان عتّا، اى قم الآن عتّا و صم الاثنتين، اى صم الاثنتين و عاد الاولى قوم هود اهلكهم الله بالريح.



وَ تَمُودَ يَعْنِي قَوْمَ صَالِحٍ، أَهْلَكَهُمُ اللَّهُ بِالصِّحَّةِ فَمَا أَبْقَى أَي لَمْ يَتْرِكْ مِنْهُمْ أَحَدًا.  
وَ قَوْمَ نُوحٍ مِنْ قَبْلِ أَي أَهْلَكَ قَوْمَ نُوحٍ مِنْ قَبْلِ عَادٍ وَ تَمُودَ إِنَّهُمْ يَعْنِي قَوْمَ نُوحٍ كَانُوا هُمْ أَظْلَمَ وَ أُطْغَى مِنْ  
عَادٍ وَ تَمُودَ لَطُولَ دَعْوَةِ نُوحٍ أَيَاهُمْ وَ عَتَوْهُمْ عَلَى اللَّهِ بِالْمَعْصِيَةِ وَ التَّكْذِيبِ، دَعَاهُمْ نُوحٌ الْفِ سَنَةَ الْخَمْسِينَ  
عَامًا فَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ.

وَ الْمُؤْتَفِكَةَ أَي الْمُنْقَلَبَةَ يَعْنِي قَرَى قَوْمِ لُوطٍ: صَبَّوْا أَيَّمْ وَ دَادَ وَ مَا وَ عَامُورًا وَ سَدُومَ انْتَفَكْتَ بِأَهْلِهَا أَي  
انْقَلَبْتَ أَهْوَى أَي أَهْوَيْهَا جَبْرَيْلُ، يَعْنِي رَفَعَهَا ثُمَّ قَلَّبَهَا.

وَ قِيلَ أَهْوَاهَا جَعَلَهَا تَهْوَى. وَ قِيلَ قَلَّبَهَا فِي مَوْضِعِهَا فَهَوَتْ خَسَفًا.  
فَعَسَّأَهَا أَي الْبَسَّهَا اللَّهُ مَا عَسَّى يَعْنِي الْحَجَارَةَ الْمَنْضُودَةَ الْمَسُومَةَ، وَ ابْهَمَ لِيَكُونَ أَوْقَعَ فِي الْقُلُوبِ.  
فَيَأِيَّ آلَاءِ رَبِّكَ تَنَمَّارَى أَي تَشَكَّى وَ تَجَادَلُ أَيُّهَا الْإِنْسَانُ بِمَا أَوْلَاكَ مِنَ النِّعَمِ أَوْ بِمَا كَفَاكَ مِنَ النِّقَمِ...؟ وَ قِيلَ  
بِأَيِّ نِعَمِ رَبِّكَ الدَّالَّةِ عَلَى وَحْدَانِيَّتِهِ تَشَكَّى...؟.

قِيلَ أَرَادَ بِهَذَا الْمَخَاطَبَ الْوَلِيدَ بْنِ الْمَغِيرَةَ مِنْ عِنْدِ أَهْلِ التَّفْسِيرِ.  
هَذَا نَذِيرٌ يَعْنِي مُحَمَّدًا (ص) مِنَ النَّذْرِ الْأُولَى أَي رَسُولَ مِنَ الرُّسُلِ.  
وَ النَّذِيرُ بِمَعْنَى الْمُنْذِرِ أَي أَرْسَلَ إِلَيْكُمْ بِالْإِنذَارِ كَمَا أَرْسَلَ غَيْرَهُ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ إِلَى قَوْمِهِمْ.  
وَ قِيلَ مَعْنَاهُ هَذَا الَّذِي أَنْذَرْتُمْ بِهِ مِنْ وَقَائِعِ الْأُمَمِ الْخَالِيَةِ الْعَاصِيَةِ فِي صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى.  
أَرْفَتِ الْأَرْفَةَ أَي قَرَبْتَ الْقِيَامَةَ.

لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ كَاشِفَةٌ أَي دَافِعَةٌ، وَ قِيلَ لَا يَكْشِفُ وَقْتَهَا وَ لَا يَزِيلُ غَطَاؤَهَا أَحَدٌ دُونَ اللَّهِ، كَقَوْلِهِ: لَا  
يُجَلِّبُهَا لَوْ قَتَهَا إِلَّا هُوَ. وَ الْهَاءُ فِيهِ لِلْمَبَالِغَةِ أَوْ عَلَى تَقْدِيرِ نَفْسٍ كَاشِفَةٌ، وَ قِيلَ هِيَ مَصْدَرٌ كَالطَّاعِيَةِ وَ الْكَاذِبَةِ. ثُمَّ  
قَالَ لِمَشْرُكِي الْعَرَبِ: أَمْ مِنْ هَذَا الْحَدِيثِ يَعْنِي آمَنَ هَذَا الْقُرْآنَ الَّذِي يَقْرَأُ عَلَيْكُمْ مُحَمَّدٌ تَعْجَبُونَ كَقَوْلِهِ: أَمْ كَانَ  
لِلنَّاسِ عَجَبًا... الْآيَةَ.

وَ تَضَحَّكُونَ اسْتَهْزَاءً وَ لَا تَبْكُونَ مِمَّا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ.  
وَ أَنْتُمْ سَامِدُونَ لَأَهْوَنَ غَافِلُونَ. وَ قِيلَ السَّمُودُ لُغَةٌ يَمَانِيَّةٌ لِكُلِّ لَاعِبٍ أَوْ رَاقِصٍ فِي شَرْبِ أَوْ لَهْوِ أَوْ نُوحٍ وَ  
قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الزَّبِيرِ:

و في الحدثنان نسوة آل حرب      بمقدار سمدن له سمودا  
فرد شعورهن السود بيضا      ورد وجوههن البيض سودا

سَمْدَنُ أَي زَفْنٌ وَ نَحْنُ وَ رَفَعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَ الْمَعْنَى أَنَّهُمْ كَانُوا إِذَا سَمِعُوا الْقُرْآنَ عَارِضُوهُ بِالْغِنَاءِ وَ اللَّهْوِ  
لِيَشْغَلُوا النَّاسَ عَنْ اسْتِمَاعِهِ. وَ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ بَكَى أَهْلُ الصَّفَةِ حَتَّى جَرَى دَمُوعُهُمْ  
عَلَى خُدُودِهِمْ فَلَمَّا سَمِعَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) حَنِينَهُمْ بَكَى مَعَهُمْ فَبَكَيْنَا بِبِكَائِهِ، فَقَالَ (ص) لَا يَلْجُ النَّارُ مِنْ بَكَى مَنْ  
خَشِيَ اللَّهَ وَ لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مَصْرًا عَلَى مَعْصِيَةِ اللَّهِ وَ لَوْ لَمْ تَذَنْبُوا لَجَاءَ اللَّهُ بِقَوْمٍ يَذَنْبُونَ ثُمَّ يَغْفِرُ لَهُمْ.

و روى ان النبى (ص) نزل عليه جبرئيل و عنده رجل يبكى فقال له من هذا، فقال فلان، فقال جبرئيل انا نزن اعمال بنى آدم كلها الا البكاء فان الله عز و جل ليطفى بالدمعة بحورا من نيران جهنم.

و روى انّ النبى (ص) ما روى ضاحكا بعد نزول هذه الاية

و قال (ص) انّ هذا القرآن نزل بحزن فاذا قرأتموه فابكوا فان لم تبكوا فتباكوا.

فَأَسْجُدُوا لِلَّهِ وَاعْبُدُوا اى صلوا لله و وحدوه.

روى عكرمة عن ابن عباس قال قرأ رسول الله (ص) سورة النجم فسجد فيها و سجد معه المسلمون و المشركون و الجن و الانس.

و عن عبد الله قال اول سورة انزلت فيها سجدة، النجم فسجد رسول الله (ص) و سجد من خلفه الا رجلا رايته اخذ كفا من تراب فسجد عليه فرأيته بعد ذلك قتل كافرا و هو امية بن خلف.

و عن زيد بن ثابت قال قرأت على النبى (ص) و النجم فلم يسجد فيها و هذا دليل على انّ سجود التلاوة غير واجب و قال عمر بن الخطاب انّ الله لم يكتبها علينا الا ان نشاء و هو قول الشافعى و احمد و ذهب قوم الى وجوب سجود التلاوة على القارئ و المستمع جميعا و هو قول سفيان الثورى و اصحاب الرأى.

### النوبة الثالثة

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ. اسم يدلّ على جلال من لم يزل. اسم يخبر عن جمال من لم يزل. اسم ينبّه على اقبال من لم يزل. اسم يشير الى افضال من لم يزل.

فالعارف شهد جلاله فطاش و الصّفي شهد جماله فعاش و الولیّ شهد اقباله فارتاش.

نام خداوندی که او را جلال بی‌زوال است و جمال بر کمال. جلال او آتش عالم سوز است و جمال او نور جهان افروز. جلال او غارت دل مریدان است و جمال او آسایش جان ممتحنان. جلال او غارت کننده دلی که درو رخت نهد، جمال او چون جلوه گردد غمان از دل برکنند.

عارف بجلال او نگردد بنالد، محب بجمال او نگردد بنازد. آن یکی مینالد از بیم فصال، این یکی می‌نازد بامید وصال. بیچاره کسی که نام او شنود و نه از جمال او خبر دارد نه از جمال او اثر ببند.

می‌دانند که این نام کهسار را بلاله آرد، و دل بیداران را بناله آرد.

سماع این نام طرب افزاید و یافت این نام صفت رباید. دلهای عارفان بجوش آرد عاصیان را بفریاد و خروش آرد.

نام تو بصد معنی نقاش نگارند      بر یاد تو و نام تو می‌جان بسپارند

آن عزیزی پیوسته در همه حال بهمه اوقات این نام همی گفت، بعد از وفات او بخواب دیدند که حالت چيست، گفت نجوت من الجحيم و وصلت الى دار النعيم ببركة بسم الله الرحمن الرحيم.

رستم از جحيم. رسیدم بدار النعيم از برکات این نام عظیم. و یاد کردیم: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ.

وَ النَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ بِدَانِ كَمَا حَقَّ جَلُّ وَ جَلَالُهُ وَ تَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُهُ أُنْدَرِينَ سُوْرَهُ، از معراج مهتر عالم سید ولد آدم و سفر کردن وی بآسمان و بازگشتن از مشاهده و عیان خبر داد تا امت وی بدانستن این قصه روح را روح دهند و دل را نور و سرور افزیند. در ابتداء سوره بنی اسرائیل قصه رفتن وی یاد کرد و تعظیم آن را تنزیه خود جلّ جلاله در پیش داشت: سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِ. و اندرین سوره بازگشت وی از حضرت بیان کرد و تشریف او را بشخص قسم یاد کرد گفت: وَ النَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ.

بآن ستاره روشن، بآن ماه دو هفته، بآن چراغ افروخته، آن گه که از حضرت عیان بازگشت، شخص او مقام قربت دیده، دل او روح مشاهدت یافته، سرّ او بدولت مواصلت رسیده، در خلوت او ادنی بر بساط، انبساط راز شنیده.

و بدانکه رفتن آن سید بآن منزل غریب نبود، اما آرام وی درین منزل عجیب بود، زیرا که خلق عالم در ظلمت بعد بودند و آن مهتر در نور زلفت و قربت بود. چون آن مهتر عالم جبرئیل را در مقام معلوم خود بگذاشت و برگذشت، اسرار انوار ظاهر و باطن او را بجنب حضرت سپرد، تا اندر دریا نور و بحر عظمت غوص کرد و رفرق شرف را بیای همت بسپرد و چنانکه مغناطیس آهن را بخود جذب کند، شرفات عرش مجید آن مهتر را بخود جذب کرد و از عرش مجید قصد حضرت قاب قوسین کرد و در مقام قاب قوسین در مسند جمال بوصف کمال در مشاهده جلال تکیه گاه ساخت، تنزیل عزیز این اسرار در رموز این کلمات بیان کرد که: ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّىٰ فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ.

از جمله خلائق، در عالم حقایق، کسی بزرگوارتر از محمد مصطفی نبود.

مراد اصلی از حکم الهی بر وفق علم ازلی ابداع حالت و اظهار جلالت آن مهتر بود.

اول جوهری که از امر کن خلعت یافت و آفتاب لطف حق برو تافت، جان پاک آن مهتر بود.

هنوز نه عرش بود نه فرش، نه زحمت شب و نه رحمت روز، که صنع الهی مرو را از مستودع علم ازل بمستقرّ مجد ابد آورد و در روضه رضا بر مقام مشاهده او را جلوه کرد و هر چه بعد از او موجود گشت طفیل وجود او بود و هر چه بوهم خلق درآید از الفت و زلفت و رأفت و رحمت و سیادت و سعادت، بر فرق ذات و صفات او نثار کرد، آن گه مر او را بقالب آدم صفی در آورد و بمدارج تلوین و مناهج تمکین گذر داد و در مسند رسالت بنشانند و مرو را امر کرد تا خلایق را بحضرت دین دعوت کند. گم شدگان را براه باز آرد و روندگان را بدرگاه خواند.

گویی بازی بود آن مهتر بر دست فضل آموخته، بر بساط قربت و زلفت پرورش داده، و از جمعیت مشاهده او را بتفرقه دعوت درآورده تا عالمی را صید کند، همه را پیش لطف و قهر حق بدارد. امروز همه را بشریعت شکار خود گرداند و فردا در مقام شفاعت همه را بحق سپارد.

چون آن مهتر قدم در میان دعوت نهاد و آن عزیزان حضرت اجابت کردند، از هر گوشه طلایع بلا سر برآورد و از آسمان فطرت باران محنت باریدن گرفت، قرآن قدیم از قصه غصه ایشان چنین خبر میدهد که:

وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَقَالَ تَعَالَى لُتُبْلُوَنَّ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ... الآية.

ای جوانمرد، هر که خیمه بر سر کوی محبت زند از چشیدن بلا و شنیدن جفا چاره نبود. ما دام تا قدم در عالم عافیت داری، همه عالم بساط تو بود، چون قدم در عالم عشق نهادی، بزنجیر ز حیرت بر عقابین بلا پیچند و از حلقه در بی‌نیازی، حلق نیازت را بر آویزند.

اگر مرد عیاری باشی و عاشق وفادار، نداء هل من مزید می‌زنی و رنه که از الم زخم تیغ قهر، لا طاقة بر آری. تازیانه عتاب بر سرت فرو گذارند و گویند:

چون دانستی که نیست مهر تو درست      چند نیت هواء ما نبایستی جست

چون رنج بلا آن پاکان صحبت و عزیزان حضرت نبوة بغایت رسید و اذی کفار و طعن ایشان از حد درگذشت، فرمان آمد بجبرئیل پیک حضرت، برید رحمت سفیر رسالت که ای جبرئیل دلها آن مؤمنان و عزیزان صحابه در حیرت و غصه مانده و سینه‌هاشان معدن اندوه و حسرت شده، مانا که خبر ندارند از آن انواع نعیم و الطاف کرم که ما درین سرای باقی از بهر ایشان ساخته‌ایم و آن طرف و غرف که نامزد ایشان کرده‌ایم، برخیز و طبقات آسمان گذار کن و بعالم سفلی سفری کن، بدرگاه محمد عربی شو، آن مهتر عالم و سید ولد آدم که پیغامبر ایشانست و پیغام رسان ما، بگوی تا بحضرت آید و مال و مرجع ایشان ببند و آن و ناز و نعیم و فوز عظیم که ایشان را ساخته باز گوید و دل ایشان را مرهم نهد، تا آن مشقت و بلا که در دنیا می‌کشند بامید این کرامت و عطا بر ایشان آسان شود.

ای محمد، یاران خود را گوی از حلاوت حلوا وصال کسی خبر دارد که تلخی حنظل فراق چشیده باشد. آن کس که طمع دارد بملك کبیر، در جوار خداوند کریم، بر دیدار و رضا ذو الجلال عظیم، کم از آن نباشد که درین زندان دنیا، روزی چند، بار محنت بکشد و بامید آن نعمت، این محنت دولت انگارد. چنانک آن پیر طریقت گفته الهی، بر امید وصل چندان اشک باریدم که بر آب چشم خویش تخم درد بکاریدم،

ور سعادت ازلی دریابم      این درد پسندیدم  
ور دیده من روزی بر تو آید      آن محنت همه دولت انگاریدم.

در خبرست که مصطفی (ص) بامداد آن روز که شبانگاه بمعراج بود از بدایت سفر خود بر زمین تا به بیت مقدس خبر داد. عزیزان صحابه شاد شدند و قبول کردند و این خبر در مکه منتشر گشت و ابو بکر صدیق آن روز غایب بود، بحضرت نبوت نرسیده بود، بو جهل چون این خبر بشنید، با خود گفت اگر هیچ ممکن شود که بو بکر را از اتباع محمد بسببی بر توان گردانید، آن سبب این خبر محال باشد، پس برخاست براه بو بکر شد، مرو را گفت ای پسر بو قحافه، این یار تو محمد محالی میگوید که هیچ عاقل مر آن را

قبول نکند، می‌گوید دوش ازین مسجد برفته‌ام و به بیت مقدس شده‌ام و هم در شب باز آمده‌ام، یا با بکر تو باور کن که اندر شبی کسی از مکه به بیت مقدس شود و هم در شب باز آید..؟! که يك ماهه را هست مر کاروان را و مر مرد رونده را، اگر باور داری این خبر محال، در نقصان عقل تو هیچ شك نبود. صدیق بو بکر مرو را تلقین داد، جوابی محترز، بیبانی ملخص، گفت ان قال هو فقد صدق. ای ابا جهل اگر این چه تو می‌گویی محمد گوید، راست گوید. بو جهل از او نومید گشت و بو بکر بشتاب آمد بنزدیک رسول و پیش از آنکه بنشست، صادق‌وار و عاشق‌وار گفت یا رسول الله مرا خبر ده از آن سفر دوشین تو.

گفت یا با بکر دوش جبرئیل آمد و براق آورد و مرا به بیت مقدس برد، ارواح پاک انبیا را دیدم و سادات ملاء اعلی، و ایشان را امامی کردم و از آنجا بخطه ملکوت سفر کردم و بافق اعلی رسیدم و آیات کبری دیدم و هم در شب بخطه مکه باز آمدم.

بو بکر گفت صدقت یا رسول الله، بعزت آن خداوند که ترا بحق فرستاد که چنان که ترا به بیداری بصورت و شخص اندرین سفر از مکانی بمکانی برده‌اند، جان مرا اندر صحبت و خدمت تو همی برده‌اند، سفر تو بصورت و قالب بوده و سفر من در خدمت تو بجان و سرّ بوده. مرا بخواب نمودند در خدمت تو و ترا به بیداری نمودند بتأیید حق. پس اندران حال که این سخن رفت، جبرئیل امین آمد و آیت آورد و الّذی جاء بالصّدق و صدّق به از این روز باز لقب بو بکر، صدیق گشت و تا قیام الساعة اهل سنت و جماعت اقتدا بوی دارند در تصدیق معراج، و تمامی قصّه معراج و لطائف و حقائق آن در افتتاح سوره بنی اسرائیل بشرح گفته‌ایم.

اگر کسی سؤال کند گوید روایت کرده‌اند که شب معراج چون آن مهتر عالم خواست که پای در رکاب نهد براق از وی برمید، آن رمیدن براق از چه بود..؟

جواب آنست که براق اندر آن حال که خود را مرکب سید دید سر برآورد و بنازید و بخرامید، گفت ای سید، مرا از تو امیدی باید که بعد از این روزی خواهد بود که تو ببهشت خرامی، چنانکه امشب به بیت مقدس می‌شوی، باید که آن روز مرکبت، هم من باشم که عادت کرم آنست که هر که در شب طلب مونس بود در روز طرب رفیق بود. مهتر عالم (ص) این عهد با وی تحقیق کرد و برأفت نبوت و شفقت رسالت گفت که در قیامت مرکب من تو باشی. آن گه گفت ای مهتر عالم با این همه از تو یادگاری خواهم تا بر گردن خویش قلاده بندم و ازو خود را طوقی سازم، سید (ص) التماس وی اجابت کرد و از زلف مشکین خود دو تار موی بوی بخشید، براق آن را بدست نیاز بر گردن خود بست و تا قیام الساعة در خمار آن شراب و طرب آن وصال خواهد بود.

اما آنچه گفته‌اند که براق گفت که از آن برمیدم که از دست وی بوی بت همی آید و جبرئیل از رسول سؤال کرد که این چون است و رسول گفت روزی به بتی برگزیدم و دست فرا کردم و گفتم بیچاره بت نداند که وی را که می‌پرستد و بیچاره‌تر آن کس که وی را پرستد همانا بوی اینست.

این معنی نقل کرده‌اند لکن ناقل معتمد نیست و این جواب درست نیست جواب درست آنست که اول گفتیم. اگر کسی گوید چه حکمت بود که شب معراج موسی علیه السلام با وی سخن گفت در طلب تخفیف نماز و هیچ پیغامبر دیگر نگفت.

جواب آنست که موسی صاحب مناجات بود در دنیا و ظن وی چنان بود که مرتبت کس بلندتر از مرتبت او نیست و معراج کس وراء معراج او نیست، اما معراج موسی تا طور بود و معراج محمد تا بساط نور بود و موسی را چهل روز روزه فرمودند و چون بحضرت مناجات حاضر کردند ملتزمات او بعضی باجواب مقرون داشتند بعضی نه.

و محمد (ص) که در یتیم بحر فطرت بود، او را خواب آلود بحضرت بردند و در يك لحظه چندین بار تخفیف حواست همه باجابت مقرون گردانیدند، تا موسی را معلوم گردد شرف و مرتبت مصطفی (ص) و استغفار کند از آن گفت که جوانی را از سر ما در گذرانیدند.

و از این عجیتر که موسی چون دیدار خواست که أَرْنِي أَنْظُرُ إِلَيْكَ، او را بصمصام غیرت لَنْ تَرَانِي جواب دادند، پس چون تاوان زده آن سؤال گشت بغرامت ثُبْتُ إِلَيْكَ وادید آمد، باز چون نوبت بمصطفی (ص) رسید دیده وی را توتیای غیرت لَا تَمُدَّنْ عَيْنَيْكَ در کشیدند، گفتند ای محمد دیده که بآن دیده ما را خواهی دید نگر بعاریت بکس ندهی. مهتر، عصابه عزت: مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَ مَا طَغَىٰ بَرِّ دِيْدِهِ خُودِ بَسْت، بزبان حال گفت:

بر بندم چشم خویش نگشایم نیز      تا روز زیارت تو ای یار عزیز

لا جرم چون حاضر حضرت گشت، جلال و جمال ذو الجلال بر دیده او کشف کردند که: مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ شَعْر:

همه تنم دل گردد چو با تو راز کنم      همه جمال تو بینم چو دیده باز کنم  
ان تذکرتـه فکألی قلبـوب      و ان تأملتـه فکألی عیـون

گفته‌اند موسی چون از حضرت مناجات بازگشت با وی نور هیبت بود و عظمت، لا جرم هر که در وی نگریست نابینا گشت، باز مصطفی (ص) چون از حضرت مشاهدت بازگشت با وی نور انس بود، تا هر که در وی نگرید بینایی وی بیفزود.

آن مقام اهل تلوین است و این مقام ارباب تمکین.

قوله تعالی: فَأُوْحِي إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أُوْحِي

هر چند که این سخن سر بسته گفت و مبهم فرو گذاشت تعظیم آن حال را و بزرگواری قدر مصطفی را (ص)، اما در بعضی کتب آورده‌اند که قومی از یاران پرسیدند از مصطفی (ص) که این وحی چه بود، و

مصطفی آن قدر که حوصله ایشان برتافت بیان کرد گفت رب العالمین از امت من گله کرد گفت یا محمد، من که خداوندم بنیک عهدی خود برای امت تو در دوزخ هیچ درك نیافریده‌ام و ایشان به بد عهدی خود خویشتن را بجهد در دوزخ افکنند. یا محمد، معزّ و مذلّ منم. عزیز اوست که من عزیز کنم، ذلیل اوست که من ذلیل کنم، ایشان عزّ از جای دیگر می‌جویند و ذلّ از جای دیگر می‌بینند.

یا محمد، عمل فردا امروز از ایشان نمی‌خواهم و ایشان رزق فردا امروز می‌جویند از من.

یا محمد، رزقی که ایشان را نام زد کرده‌ام بدیگری ندهم و ایشان عملی که حق ماست و سزا ما، بریا بدیگری می‌دهند.

یا محمد، نعمت از ماست و دیگری را شکر می‌کنند.

یا محمد، با این همه اطلب العلل لغفران امتك، بهانه جویم تا ایشان را بآن بهانه بیامرزم.

یا محمد، لو لا انی احب المعاتبه لما حاسبتهم، اگر نه آن بودی که دوست دارم با ایشان عتاب کردن و با ایشان سخن گفتن و رنه خود حساب ایشان نکردمی.

یا محمد، با امتّهای پیشین چهار چیز کردم که با امت تو نکردم: قومی را بزمین فرو بردم. قومی را صورت بگردانیدم. قومی را سنگ باران کردم. قومی را باآتش حریق هلاک کردم، و از بهر شرف و جاه تو، با امت تو از این هیچ چیز نکردم.

یا محمد، این خلوت که ساختم با تو، بآن کردم تا با خلق نمایم که تو کیستی و با تو نمایم که من کیستم.

رسول خدا (ص) چون از درگاه عزت آن همه اکرام و اعزاز دید گفت بار خدایا، امت مرا جمله بمن بخش. فرمان آمد که ای محمد امشب تنها آمده‌ای دندان مزد ترا ثلثی بخشیدم و فردا برستاخیز در انجمن کبری باقی بتو بخشم، تا عالمیان مرتبت و منزلت تو بنزدیک ما بدانند و اللّٰه الموفق و المعین.

## ۵۴- سورة القمر

## النوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

اَقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ نَزْدِیْكَ اَمَد رستاخیز، وَ انشَقَّ الْقَمَرُ (۱) و باز شکافت ماه.

وَ اِنْ یَرَوْا آیَةً و اگر چه نشانی بینند از معجزات و کارها بزرگ، یُعْرَضُوا روى گردانند، وَ یَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ (۲) و گویند این جادویی است شدنی و تباه گشتنی.

وَ كَذَّبُوا و دروغزن گرفتند. وَ اتَّبَعُوا اَهْوَاءَهُمْ و بر پی هواء خود رفتند. وَ كُلُّ اَمْرٍ مُّسْتَقَرٌّ (۳) و هر کاری آخر و ر جای خویش آرام گیرد.

وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ مِنَ الْاَنْبِیاءِ و آمد بایشان از اخبار، ما فِیْهِ مُزْدَجَرٌ (۴) آنچه در آن جای آن هست که بآن وا ایستند.

حِكْمَةً بِالْعَةِ سخنی راست بر جای خویش رسیده که بحاجت خلق سپری، فَمَا تُغْنِ التُّدْرُ (۵) و چه بکار آید آگاه‌کنندگان و بیم نمایندگان.

فَقَوْلٌ عَنْهُمْ روى گردان ازیشان و فرو گذار. یَوْمَ یَدْعُ الدَّاعِ آن روز که باز خواند باز خواننده‌ای، اِلٰی شَیْءٍ نُكْرٍ با چیزی دشوار منکر.

خُشَعًا اَبْصَارُهُمْ فرو شکسته و فرو شده چشمها ایشان، یَخْرُجُونَ مِنَ الْاَجْدَاثِ بیرون آیند از گورها خود، كَانَهُمْ جَرَادٌ مُّنتَشِرٌ (۷) گویی که ایشان ملخ‌اند که می‌پراکنند.

مُهْطِعِیْنَ اِلٰی الدَّاعِ بسوی اسرافیل می‌شتاوند، چشمها دور بمانده، یَقُولُ الْكٰفِرُونَ و ناگرویدگان می‌گویند هَذَا یَوْمٌ عَسِرٌ (۸) اینت روزی دشوار.

كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ قوم نوح از پیش، فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا دروغ زن گرفتند رهی ما را، وَ قَالُوا مَجْنُونٌ و گفتند که دیوانه است، وَ از دُجَرَ (۹) و می‌ترسانیدند او را و می‌رانند.

فَدَعَا رَبَّهُ خواند خداوند خویش را، اَنّٰی مَعْلُوبٌ که مرا کم آوردند و باز شکستند، فَاَنْتَصِرُ (۱۰) را کین کش.

فَفَتَحْنَا اَبْوَابَ السَّمٰوٰتِ بازگشادیم در هاء آسمان را. یَماءٍ مُّهِمَّرٍ (۱۱) بآبی سخت بار بزور.

وَ فَجَّرْنَا الْاَرْضَ و برگشادیم زمین را. عِیُونَاً چشمه چشمه.

فَالْتَقَى الْمَآءُ بِهِم اَمَد و در هم رسید آب، عَلٰی اَمْرٍ قَدْ قُدِرَ (۱۲) بر کاری و فرمانی باز انداخته و ساخته.

وَ حَمَلْنَاهُ و برداشتیم نوح را عَلٰی ذَاتِ الْاَوْحٰجِ وَ دُسُرٍ (۱۳) بر کشتی از تخته و میخ و رسن.

تَجْرِبِیْ بِاَعْيُنِنَا که می‌رفت بر آب بر دیدار دو عین ما. جَزَاءً لِمَنْ كَانَ كُفِرًا (۱۴) پاداش را از بهر آن که بدو کافر شدند و ناسپاس.

وَ لَقَدْ تَرَكْنَاهَا آیَةً گداشتیم کشتی را تا نشانی بود درین جهان از نخستین کین کشیدن ما، فَهَلْ مِنْ مُّذَكِّرٍ



(۱۵) هیچ پندپذیر هست...؟.

فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَ نُذُر (۱۶) چون بود گرفتن من و سرانجام ترسانیدن من.  
و لَقَدْ يَسِّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذَّكْرِ آسان کردیم قرآن خواندن را و یاد گرفتن را، فَهَلْ مِنْ مُدَكِّر (۱۷) هست جوینده علم.

كَذَّبَتْ عَادٌ دروغ زن گرفتند عاد. فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَ نُذُر (۱۸) چون بود گرفتن من و سرانجام ترسانیدن من.

إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فرو گشادیم و ر ایشان بادی سخت و سرد، فِي يَوْمٍ نَحْسٍ در روزی شوم مُسْتَمِرًّا (۱۹) شرّ او فراخ و شوم او بر جای.

تَنْزِعُ النَّاسَ می درکشید مردمان را، كَانَتْهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ مُنْقَعِر (۲۰) گویی که ایشان بنهای خرما بناناند، از زمین بر افتاده.

فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَ نُذُر (۲۱) چون بود گرفتن من و بترسانیدن من.

و لَقَدْ يَسِّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذَّكْرِ آسان کردیم یاد داشتن را، فَهَلْ مِنْ مُدَكِّر (۲۲) هیچ پندپذیر هست...؟.

كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِالنُّذُر (۲۳) دروغ زن گرفتند ثمود بیم نمایان را.

فَقَالُوا كَفْتُنَا أَبَشْرًا مِثْلًا وَاحِدًا نَتَّبِعُهُ بَاش يَك مرد از میان ما آن بود که ما را بر پس او باید رفت و فرمان او باید برد، إِنَّا إِذَا لَفِي ضَلَالٍ وَ سَعْر (۲۴) پس ما اکنون در خطایم و در بی هوشی.

أَأَلْقِيَ الذَّكْرُ عَلَيْهِ مِنْ بَيْنِنَا از میان ما همه، راست این پیغام برو او کنند، بَلْ هُوَ كَذَّابٌ أَشِيرٌ (۲۵) نه که دروغ زنی است بطر گرفته.

سَيَعْلَمُونَ غَدًا مِنَ الْكَذَّابِ الْأَشِيرُ (۲۶) آری آگاه شند فردا که این کیست آن دروغ زن بطر گرفته.

إِنَّا مُرْسِلُوا النَّاقَةِ ما فرستنده ماده شتریم. فِئْتَةٌ لَهُمْ آزمون ایشان را، فَأَرْتَقِبْهُمْ تَوْ جِشْمٍ و ریشان دار وَ اصْطَبِرُ (۲۷) و شکیبا باش.

وَ نَبِّئْهُمْ أَنَّ الْمَاءَ قِسْمَةٌ بَيْنَهُمْ وَ خَبْرٌ كُنْ ایشان را که آب بر بخش است میان ایشان و میان شتر. كُلُّ شِرْبٍ مُحْتَضَرٌ (۲۸) هر نصیبی بآن آمدنی اند.

فَنَادَوْا صَاحِبَهُمْ آواز دادند و باز خواندند آن مرد خویش را، فَتَعَاطَى فَعَقَرَ (۲۹) دست برد ناقه را و پی زد.

فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَ نُذُر (۳۰) چون بود گرفتن من و ترسانیدن من.

إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ صَيْحَةً وَاحِدَةً فرو گشادیم و ر ایشان يك بانگ.

فَكَانُوا كَهَشِيمِ الْمُحْتَظِر (۳۱) همچون برگ ریزیده سایه و ان، که سایه و ان سازنده سازدگشتند.

و لَقَدْ يَسِّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذَّكْرِ آسان کردیم و یادداشت را. فَهَلْ مِنْ مُدَكِّر (۳۲) هست هیچ پندپذیر...؟.

كَذَّبَتْ قَوْمٌ لُوطٍ بِالنُّذُر (۳۳) دروغ زن گرفتند قوم لوط ترساننده خویش را و آگاه کردن و بیم نمودن را.

إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَاصِبًا مَا فَرُّوا غَشَادِيمٍ وَرَأَيْتُمْ أَصْحَابَ إِسْرَافِيلَ إِذْ نَادَوْا سُبْحَانَكَ رَبَّنَا رَبِّ انصُرْنَا بِقُوَّةِكَ عِزِّكَ ذَٰلِكَ نَجِّنَا مِنْهُم بِسَحَرٍ (۳۴) باز رهنیدیم ایشان را و از میان ایشان بیرون بردیم بآخر شب.

نِعْمَةٌ مِنْ عِندِنَا بَنِيكَوَكَارِيٍّ مِنْ نَزْدِكَ مَا، كَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ شَكَرَ (۳۵) همچنین پاداش دهیم سپاس دار را. وَ لَقَدْ أَنْذَرَهُمْ بَطْشَتَنَا وَ لَوْطِ إِسْحَانَ رَا تَرَسَانِيْدَ مِنْ بَا، فَتَمَارَوْا بِالْأَنْدَرِ (۳۶) پیکار کردند باگاه کنندگان ما.

وَ لَقَدْ رَاوَدُوهُ عَنْ ضَيْفِهِ لَوْطِ رَا مِنْ مَهْمَانَانِ اَوْ مِي وَا اَمُوخْتَنْدِ. فَطَمَسْنَا أَعْيُنَهُمْ نَاطِيْدَا كَرْدِيْمَ چَشْمَهَا اِيْشَانَ رَا، فَدُوْفُوْا عَذَابِي وَ نُذِرُ (۳۷) چشید عذاب من و ترسانیدن من. وَ لَقَدْ صَبَّحَهُمْ بُكْرَةً بِأَمْدَادٍ كَرْدِ وَرِيْشَانَ بِأَمْدَادَانِ، عَذَابٌ مُسْتَقِرٌّ (۳۸) عذابی پاینده جاوید. فَدُوْفُوْا عَذَابِي وَ نُذِرُ (۳۹) چشید عذاب من و ترسانیدن من. وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ (۴۰) آسان کردیم این قرآن و یادداشت را، هست هیچ پندپذیری...؟.

وَ لَقَدْ جَاءَ آلَ فِرْعَوْنَ النُّذْرُ (۴۱) آمد بکسان فرعون آگاه کنندگان. كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كَلْبًا دَرُوْغَ زَنْ كَرَفْتَنْدَ بَنْشَانَهَا وَ سَخْنَانَ مَا هَمَه، فَأَخَذْنَاهُمْ فَرَا كَرَفْتِيْمَ اِيْشَانَ رَا، أَخَذَ عَزِيْزٌ مُّقْتَدِرٌ (۴۲) چنانك سخت گیر فراخ توان گیرد. أَلْقَاكُمْ خَيْرًا مِنْ أَوْلَائِكُمْ بَاشْ نَاكَرُوِيْدِيْكَانَ شَمَا بَهَانْدَ اَزِيْشَانَ هَمَه، أَمْ لَكُمْ بَرَاءَةٌ يَا شَمَا رَا بَرَاءَةٌ نَامَه اِيْسْتِ اَزْ عَذَابِ. فِي الزُّبُرِ (۴۳) در نامها. أَمْ يَقُولُونَ نَحْنُ جَمِيْعٌ مُتَّصِرٌ (۴۴) می گویند ما هامپشتایم يك دیگر را کین کش، سَيَهْزَمُ الْجَمْعُ أَرِي بَر تازند و باز شکنند آن هام پشتان انبوه را، وَ يُؤَلِّوْنَ الذُّبُرَ (۴۵) و پشت برگردانند. بَلِ السَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ بَلَكَه رَسْتَاخِيْزِ رُوْزِ وَعَدَه اِيْشَانَ وَ السَّاعَةُ أَذْهِي وَ أَمْرٌ (۴۶) و رستاخیز صعبت و بی سامان تر و تلختر از همه.

إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ وَ سُعْرٍ (۴۷) بدان در بی راهی اند و در بیهوشی و سبکساری. يَوْمَ يُسْحَبُونَ فِي النَّارِ آن رُوْزِ كَه اِيْشَانَ رَا مِي كَشْتَنْدَ دَرِ آتَشِ، عَلٰى وَجُوْهِهِمْ بَر رُوِيْهَا اِيْشَانَ، دُوْفُوْا مَسَّ سَقَرٍ (۴۸) چشید زور زخم دوزخ.

إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ (۴۹) ما هر چیزی را بیافریدیم باندازه و دانش. وَ مَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ وَ نِيْسْتِ فَرْمَانَ مَا مَكْرٍ يَكِي، يَكِ سَخْنِ، يَكِ بَارِ، كَلْمَحٍ بِالْبَصْرِ (۵۰) چون یکتا دیدن که نگرستن تاود.

وَ لَقَدْ أَهْلَكْنَا أَشْيَاعَكُمْ وَ هَلَاكَ كَرْدِيْمَ چُون شَمَايَانِ فَرَاوَانِ، فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ (۵۱) هیچ پندپذیر هست..؟. وَ كُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ وَ هَر كَرْدَارِ كَه كَرْدَنْدَ فِي الزُّبُرِ (۵۲) آن همه در نامهای کردار ایشانست نافراموش و بریشان نوشته.

وَ كُلُّ صَغِيرٍ وَ كَبِيرٍ مُسْتَطَرٌّ (۵۳) و هر خرد و بزرگ نوشته.  
 إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَهَرٍ (۵۴) پرهیزگاران در بهشتهاوند و در جویها.  
 فِي مَعَدٍ صِدْقٍ در نشستگاه برآستی راست نشینان را، عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ (۵۵) بنزدیک پادشاه فراخ توان.

### النوبة الثانية

این سوره هزار و چهارصد و بیست و سه حرف است و سیصد و دو کلمه و پنجاه و پنج آیت، جمله بمکه فرو آمد. جمهور مفسران آن را مگی شمردند مگر ابن عباس که آن را مدنی شمرد.

و درین سوره منسوخ يك آیت است: فَتَوَلَّ عَنْهُمْ يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ إِلَى شَيْءٍ نُكْرٍ اول آیت منسوخ است بآیت سیف و آخر آیت محکم.

و در فضیلت سوره، ابی بن کعب گفت: قال رسول الله (ص) من قرأ سورة اقتربت الساعة في كلِّ غبٍّ، بعث يوم القيمة و وجهه على صورة القمر ليلة البدر، و من قرأ في كلِّ ليلة، كان افضل، و جاء يوم القيامة و وجهه مسفر على وجوه الخلاق يوم القيمة.

قوله: اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ انشَقَّ الْقَمَرُ خبر درست است از عبد الله بن مسعود گفت اهل مکه از رسول خدا درخواستند تا ایشان را آیتی نماید، یعنی بر صدق نبوت خویش، گفتند خواهیم که ماه آسمان بدو نیم شود، رسول خدا دعا کرد و ماه بدو نیم گشت. ابن مسعود گفت کوه حرا را دیدم میان دو نیمه قمر، بروایتی دیگر گفت يك نیمه بالای کوه دیدم و يك نیمه بدامن کوه. بروایتی دیگر يك نیمه بر کوه قعیقعان دیدند و يك نیمه بر کوه بو قبیس، و رسول خدا در آن حال گفت اشهدوا اشهدوا.

انس مالك گفت انشق القمر على عهد رسول الله (ص) و هو بمكة مرتين یعنی فی وقت واحد، كانهما التاما ثم انشق المرّة الثانية. انس مالك گفت دو بار شکافته شد ماه در آن يك شب، در آن يك وقت: يك بار شکافته گشت بدو نیم شد، سپس با هم شد هر دو نیمه، و دیگر باره هم در آن وقت شکافته گشت، قریش گفتند هذا سحر ابن ابی کبشة سالوا السفار فاسئلوهم فقالوا لهم قد رايناها فانزل الله عز و جل اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ انشَقَّ الْقَمَرُ. فی الکلام تقدیم و تأخیر تأویله و الله اعلم انشق القمر و اقتربت الساعة، كان في علم الله عز و جل ان من آيات اقتراب الساعة انشقاق القمر في آخر الزمان.

روی ان حذيفة خطب فقال الا ان الله يقول اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ انشَقَّ الْقَمَرُ الا و ان الساعة قد قربت الا و ان القمر قد انشق، الا و ان الدنيا قد آذنت بفراق، الا و ان المضممار اليوم و غدا السباق، الا و ان الغاية النار و السابق من سبق الى الجنة.

قيل لبعض الرواة أ يستبِق الناس غدا فقال انما هو السباق بالاعمال.

وَ ان يَرَوْا آيَةً تَدَلُّ عَلَى صِدْقِ النَّبِيِّ (ص) يُعْرِضُوا عَنْهَا و عن الايمان بها وَ يَقُولُوا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ اى ذاهب بيطل لا يبقى، من قولهم مرّ الشيء و استمرّ اى ذهب، مثل قولهم: قرّ و استقرّ، و قيل مستمرّ اى قوى شديد يعلو كلّ سحر من قولهم: مرّ الحبل اذا صلب و اشتدّ و امرّه اذا احكم مثله. و استمرّ الشيء اذا قوى و استحکم.

وَ كَذَّبُوا وَ اتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ اى كَذَّبُوا النّبى (ص) و ما عاينوا من قدرة اللّٰه عز و جل و اتَّبَعُوا ما زَيْنَ لَهُم الشيطان من الباطل. وَ كُلُّ أَمْرٍ مُّسْتَقَرٌّ اى امر الدنيا فسيظهر فيثبت الحق و يزهق الباطل و اما امر الآخرة فسيبقى من ثواب او عقاب. هر كارى آخر و رجاى خویش قرار گیرد آنچه اين جهانى است فرا دید آید، راستى كار راست و ناراستى كار ناراست. و اما آن جهانى، قرار گیرد نيك بخت در پاداش نيكبختى خویش، و بدبخت در پاداش بدبختى خویش. و قيل وَ كُلُّ أَمْرٍ مُّسْتَقَرٌّ اى كلّ ما قدّر كائن واقع لا محالة و قيل كل امر منته الى غاية لان الشىء اذا انتهى الى غايته استقرّ و ثبت.

وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ يَعْنى مشركى مكه مِنَ الْأَنْبَاءِ اى من اخبار الامم المكذبة فى القرآن ما فِيهِ مُزْدَجَرٌ اى ازدجار عن الكفر و المعاصى، تقول زجرته و ازدجرتة اذا نهيته و وعظته و اصله مزجر لانه مفتعل من الزجر، جعلت التاء دالاً لانّ التاء مهموسة و الزاى مجهورة. قوله: حِكْمَةٌ بِالْعَةِ هذا بيان ما فى قوله: ما فِيهِ مُزْدَجَرٌ و قيل معناه هو حكمة بالغة، اى القرآن حكمة تامّة فى الزجر و قيل بالغة من اللّٰه اليكم فَمَا تُعْنِ النَّذْرُ. يجوز ان يكون ما نفيًا و المعنى فليست تغنى النذر، و يجوز ان يكون استفهاما و المعنى فائى شىء تغنى النذر اذا خالفوهم و كذبوهم.

و النذر له وجهان: احدهما انه جمع النذير و الثانى انه بمعنى الانذار كقوله: فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَ نُذْرِي اى عذابى و انذارى. و تمام هذا الكلام فى قوله: وَ ما تُعْنِي الْآيَاتُ وَ النَّذْرُ عَنْ قَوْمٍ لا يُؤْمِنُونَ: چه بكار آيد بيم نمودن و بيم نمايندگان قومى را كه ايشان نمى‌خواهند گرويد.

فَقَوْلٌ عَنْهُمْ فَقَدِ ادَّتِ الرِّسَالَةَ وَ دَعْنى و اِيَاهُمْ. و هذا تهديد و قيل تولّ عنهم الى ان تؤمر بالقتال و تم الكلام، ثم قال يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ اى اذكر يوم يدع الداع و هو اسرافيل يدعو الاموات بالنفخ فى الصور و هو المنادى فى قوله: وَ اسْتَمِعْ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ قال مقاتل ينفخ قائما على صخرة بيت المقدس.

إلى شَيْءٍ نُكْرٍ منكر فظيع لم يروا مثله فينكرونه استعظاما. قرء ابن كثير نكر بسكون الكاف و الآخرون بضمها و هو الشىء الكريه المنكر.

خُشَعًا أَبْصَارُهُمْ قرأ ابو عمر و حمزة و الكسائى و يعقوب خاشعا على الواحد و قرأ الآخرون خشعا بضم الخاء و تشديد السين على الجمع اى ذليلة ابصارهم عند رؤية العذاب و هو منصوب على الحال و اضاف الى البصر لان ذلة الدليل و عزة العزيز يتبين فى نظره، يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ مِنَ الْقُبُورِ كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُّنتَشِرٌ منبت حيارى، و مثله قوله: كَالْفَرَّاشِ الْمَبْتُوثِ و اراد انهم يخرجون فزعين لا جهة لاحد منهم يقصدها كالجراد لا جهة لها تكون مختلطة بعضها فى بعض.

مُهْطِعِينَ إِلَى الدَّاعِ اى مسرعين الى صوت اسرافيل. اھطاع الرجل اسرعه فى المشى شاخصا ببصره، يَقُولُ الْكَافِرُونَ هَذَا يَوْمٌ عَسِيرٌ صعب شديد، لتوالى الشدائد عليهم. كقوله: يَوْمٌ عَسِيرٌ عَلَى الْكَافِرِينَ غَيْرُ يَسِيرٍ.

كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ اى قبل اهل مكه قَوْمٌ نُوحٍ فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا نُوحًا و المعنى كذبت قوم نوح باياتنا فكذبوا رسولنا لاجل ذلك، وَ قَالُوا مَجْنُونٌ اى هو مجنون، وَ اَزْدَجِرْ اى زجر عن اداء الرسالة بالشتيم و هدّد بالقتل.

و قالوا لئن لم تنته يا نُوحُ لتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ فَدَعَا رَبَّهُ جَاءَ فِي التَّفْسِيرِ ان الرجل من قوم نوح يلقي نوحا عليه السلام فيخنقه حتى يخر مغشيا عليه فاذا افاق قال: اللهم اهد قومي فانهم لا يعلمون فلما بلغ تسعمائة وخمسين سنة فدعا ربه اني مغلوب فانتصر اي بائي مغلوب مقهور فانتصر اي فانتقم لي منهم.

فَفَتَحْنَا أَبْوَابَ السَّمَاءِ قَالَ (ع) فتحت السماء من المجرة و هي شرج السماء بماءٍ مُنْهَمِرٍ مِنْصَبٍّ انصبابا شديدا كما يسيل من افواه القرب. و قيل بماء سائل خارج عن المعتاد لم ينقطع اربعين ليلة و لم يكن قطرات. وَ فَجَّرْنَا الْأَرْضَ عِيُونًا معناه شققنا الارض عن الماء عيونا تتبع منها فصارت الارض كلها كالعيون، فَالْتَقَى الماءُ يعنى ماء السماء و ماء الارض، و انما قال فَالْتَقَى الماءُ و الالتقاء بين الاثنين فصاعدا، لان الماء يكون جمعا و واحدا على أمرٍ قَدْ قُدِّرَ تاويله: قد قدر يقال قدرت الامر و قدرته. اي قدر في اللوح المحفوظ. و قال مقاتل قدر الله ان يكون الماءان سواء فكانا على ما قدر. و قيل معناه على امر عرف الله مقداره و مبلغه. قال محمد بن كعب كانت الاقوات قبل الاجساد و كان القدر قبل البلاء و تلا هذه الاية.

وَ حَمَلْنَاهُ يعنى نوحا و من آمن معه على ذات ألواح اي على سفينة ذات الواح، ذكر النعت و ترك الاسم، اراد بالالواح، خشب السفينة العريضة وَ دُسِرَ هي المسامير التي تشد بها الالواح و احدها دسار و دسير. قال ابن عباس و الحسن الدسر صدر السفينة و كلكها و قال الضحاك طرفاها.

تَجْرِي بِأَعْيُنِنَا اي بمرأ منا و بحفظنا. جَزَاءً لِمَنْ كَانَ كُفِرَ من كناية عن نوح عليه السلام و تقديره كفر به قال الكسائي كفرته و كفرت به لغتان اي فعلنا ذلك ثوبا لمن كفر و جحد امره و هو نوح عليه السلام. و قيل بمعنى ماء المصدر، اي جزاء لكفرهم و قرئ في الشواذ جَزَاءً لِمَنْ كَانَ كُفِرَ بفتحيتين.

وَ لَقَدْ تَرَكْنَاهَا اي تركنا السفينة «آية» عبرة، قال قتاده ابقاه الله بباقردا من ارض الجزيرة عبرة و آية، حتى نظرت اليها اوائل هذه الامة نظرا و كم من سفينة كانت بعدها قد صارت رمادا، و قيل بقيت خشبه من سفينة نوح هي في الكعبة الآن و هي ساجة غرست حتى ترعرت اربعين سنة ثم قطعت فتركت حتى يبست اربعين سنة.

و قيل معناه تركنا امثالها من السفن آية، يعنى سفن الدنيا هي تذكرة سفينة نوح. كانت هي اول سفينة في الدنيا، علم صنعتها جبرئيل نوحا و كان نوح نجارا، فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ اي هل من متعظ يتعظ و يعتبر فيخاف مثل عقوبتهم، اصله مذكر، مفتعل من الذكر.

فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَ نُذُرِي اي انذاري. قال الفراء الانذار و النذر مصدران، تقول العرب انذرت انذارا و نذرا كقولهم: انفقت انفاقا و نفقة و ايقنت ايقانا و يقينا، اقيم الاسم مقام المصدر. و قيل النذر جمع النذير يعنى فكيف كان حال نذري، استفهام تعظيم و تخويف لمن يؤمن بمحمد (ص). و كرر هذه الكلمات لان كل واحد وقع مع قصة اخرى فلم يكن تكرارا في المعنى.

وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ يَسَّرْنَا بلسانك و سهلنا قرانته و تلاوته و لو لا ذلك ما اطاق العباد ان يتكلموا بكلام الله، و الذكر التلاوة و الحفظ كلاهما، لا تكاد تجد كتابا من كتب الله عز و جل محفوظا غير القران يحفظه الصبي

و الكبير و العربى و العجمى و الامى و البليغ، و سائر كتب الله يقرءونه نظرا. و قيل يسرنا استنباط معانيه و سهلنا علم ما فيه فهل من مذكر اى هل من طالب علم فيعان عليه. و هذا حث على الذكر لانه طريق للعلم.  
كَذَّبْتَ عَادٌ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَ نُذْرُ.

إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا الصرصر الشديد الصوت البارد، و الصرّ البرد. و قيل هى ريح الدبور، في يوم نحس اى مشؤوم مُسْتَمِرٌّ دائم الشؤم ثابت الشر استمرّ عليهم سبع ليال و ثمانية ايام. و قيل استمرّ بهم العذاب الى نار جهنم، و قيل مستمرّ شديد ماض على الصغير و الكبير و لم يبق منهم احدا. و قيل المستمرّ المرّ و كان يوم الاربعاء آخر الشهر و روى انه كان آخر ايامهم الثمانية فى العذاب يوم الاربعاء

و كان سلخ صفر و هى الحسوم فى سورة الحاقة تَنْزَعُ النَّاسَ تَقْلَعُ النَّاسَ من اماكنهم فترمى بهم على رؤوسهم فتدقّ رقابهم. و قيل كانوا استتروا عن الرّيح بحفر حفروها و تغطّوا فيها، فنزعتهم الرّيح من تلك الحفر و صرعتهم موتى، كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ مُّقْعِرٍ اى اصول نخل منقلع من مكانه ساقط على الارض. و قيل كانت الرّيح تقلع رؤوسهم من مناكبهم ثم تلقّتهم اجساما بلا رؤوس كاعجاز النخل التي قطعت رؤوسها. و النخل يذگر و يؤنث فذگر هاهنا و انث فى الحاقة: أَعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَةٍ. قال مقاتل كان طول الواحد منهم اثنى عشر ذراعا و قيل اربعون و قيل ستون و قيل ثمانون. و فى القصة ان سبعة فهم قاموا مصطفىين على باب الشعب يردّوا الرّيح عمّن فى الشعب من العيال فجعلت تجعفهم رجلا رجلا حتى هلكوا.

فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَ نُذْرُ اعاد فى قصة عاد مرتين فقبل الاول فى الدنيا و الثانى فى العقبى كما قال فى موضع آخر: لِنُذِيقَهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ لَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَخْزَى.  
و قيل الاول لتحذيرهم قبل هلاكهم و الثانى لتحذير غيرهم بهم بعد هلاكهم.  
وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ.

كَذَّبْتَ تَمُودُ بِالنُّذْرِ النذر الرسل و انما قال بالنذر، لانّ من كذب رسولا واحدا كان كمن كذب جميع الرسل. فقالوا أ بَشْرًا مِنَّا وَاحِدًا يعنى صالحا عليه السلام نَتَّبِعُهُ اى نحن جماعة و هو واحد كيف نتبعه و ليس له فضل علينا إِنَّا إِذَا لَفِي ضَلَالٍ اى ذهاب عن الصواب وَ سَعُرُ اى جنون. تقول العرب ناقة مسعورة اذا كان بها جنون و قيل السعر هاهنا جمع السعير و هو نار جهنم فيكون هذا من قول الكفار كقوله: قَالُوا تِلْكَ إِذًا كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ. و قال بعض مشركى قريش لئن كان ما يقوله محمد حقا فنحن شرّ من الحمير.

أ أَلْقَى الذِّكْرُ عَلَيْهِ مِنْ بَيْنِنَا يعنى أ أنزل عليه الكتاب و الوحي من بيننا و كيف خصّ بالنبوة من بيننا، بَلْ هُوَ كَذَّابٌ فِيمَا يَدَّعِيهِ أَشِيرٌ اى بطر متكبر يريد ان يتعظّم علينا بادعائه النبوة من بيننا.

سَيَعْلَمُونَ غَدًا مِنَ الكَذَّابِ الأشيرُ قرا ابن عامر و حمزة سيعلمون بالنار على معنى قال لهم صالح سَيَعْلَمُونَ غَدًا يعنى يوم القيمة حين ينزل بهم العذاب و قيل غدا يريد به يوم العذاب فى الدنيا.

إِنَّا مُرْسِلُوا النَّاقَةِ فِئْتَةً لَهُمْ قال ابن عباس صالحا تعنّتا ان يخرج لهم ناقة حمراء عشراء من صخرة ثم تضع حملها ثم ترد ماءهم فتشربه ثم تغدو عليهم بمثله لبنا، فاجاب الله صالحا الى ذلك فقال إِنَّا مُرْسِلُوا النَّاقَةِ

ای باعثوها و مخرجوها من الهضبة التي سألوا فثِنَّةٌ لَهُمْ اى امتحانا و اختبارا لهم، يؤمنوا او لا يؤمنوا فَارْتَبَهُمْ اى انتظر امرهم مع الناقة و ما هم صانعون. و ما يأول اليه عاقبة امرهم من عقر الناقة و هلاكهم و اصْطَبِرُ حتى ياتى حكما.

وَ نَبَّهْمُ أَنَّ الْمَاءَ قِسْمَةٌ بَيْنَهُمْ لَهُمْ يَوْمَ و لِلنَّاقَةِ يَوْمَ و اِنَّمَا قَالَ بَيْنَهُمْ عَلَى جَمْعِ الْعُقَلَاءِ، لِأَنَّ الْعَرَبَ إِذَا اخْبِرَتْ عَنْ بَنَى آدَمَ و عَنْ الْبَهَائِمِ غَلَبَتْ بَنَى آدَمَ عَلَى الْبَهَائِمِ كُلُّ شَرِبٍ مُحْتَضِرٌ الشَّرْبِ النَّصِيبِ مِنَ الْمَاءِ و الْمُحْتَضِرُ الْمُحْضُورُ حَضَرَ و احْتَضَرَ بِمَعْنَى وَاحِدٍ، اى يحضره من كانت نوبته فاذا كان يوم الناقة حضرت شربها و لا يحضرون و اذا كان يومهم حضروا شربهم و لا تحضر الناقة، اى لا يزاحم البعض البعض كما قال فى سورة الشعراء لَهَا شَرِبٌ و لَكُمْ شَرِبٌ يَوْمٍ مَعْلُومٍ.

و قال قتاده و مجاهد معناه اذا غابت الناقة حضرت الماء و اذا حضرت الناقة الماء حضرت اللبن فعلى هذا، الشرب النصيب من الماء و اللبن فمكثوا على ذلك زمانا ثم اجتمع تسعة نفر فتواطئوا على عقرها فنادوا صاحبَهُمْ يعنى قدار بن سالف و كان اشقر ازرق و لذلك يقال له احمر ثمود و قيل اشام عاد يعنى عادا الآخرة تشأم به العرب الى اليوم فَتَعَاطَى فَعَقَرَ يعنى فتناول الناقة بسيفه فعقرها.

فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَ نُذِرُ اى عذابي اياهم و انذارى لهم ثم بين عذابهم.

فقال: اِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ صَيْحَةً وَاحِدَةً اى صاح بهم جبرئيل فماتوا عن آخرهم. و قيل كان صوت الفصيل، فَكَانُوا كَهَشِيمِ الْمُحْتَظِرِ هَشِيمٌ بِمَعْنَى مَهْشُومٍ. اى مكسور و هو ما هشمته الريح و السابلة باقدامها من الورق اليابس. و عن ابن عباس فى قوله: كَهَشِيمِ الْمُحْتَظِرِ قال هو الرجل يجعل لغنمه حظيرة من الشجر و الشوك دون السباع فما سقط من ذلك فداسته الغنم فهو الهشيم فالمحتظر صاحب الحظيرة و المحتظر بفتح الظاء اسم الحظيره و هو المكان الذى يجمع فيه من يابس النبات.

وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ.

كَذَّبَتْ قَوْمٌ لُوطٍ بِالَّذُرِّ.

اِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَاصِبًا اى ريحا ترميهم بالحصباء و هى الحصى و قيل سحابة تمطر عليهم الحصباء اِنَّا آل لُوطٍ يعنى بناته و من آمن به من ازواجهن نَجَّيْنَاهُمْ مِنَ الْعَذَابِ بِسِحْرِ مِنَ الْاَسْحَارِ يعنى عند السحر و هو آخر الليل، نِعْمَةٌ مِنْ عِنْدِنَا اى جعلناه نعمة منا عليهم حيث انجيناهم كَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ شَكَرَ اى كما انعمنا على آل لوط نجزي من شكر نعمة ربه فاطاعه. و قيل الشكر هاهنا التوحيد و هو فى القران كثير، قال مقاتل من وَحَّدَ اللَّهُ لَمْ يَعْدِبْهُ مَعَ الْمُشْرِكِينَ.

وَ لَقَدْ أَنْذَرَهُمْ لُوطٌ بَطْشَتْنَا شِدَّةً اخذنا و انتقامنا فَتَمَارَوْا بِالَّذُرِّ اى فكذبوا بانذاره و شكوا فيه و قيل جادلوا لوطا فى الرسل الذين اتوه فى صورة الاضياف ليمكثهم منهم و قيل تماريهم قولهم: أَوْ لَمْ نُنْهَكَ عَنِ الْعَالَمِينَ و قولهم: ما لنا فى بِنَاتِكَ مِنْ حَقٍّ.

وَ لَقَدْ رَاوَدُوهُ عَنْ ضَيْفِهِ اى طالبوه و سألوه ان يخلى بينهم و بين اضيافه لما يريدونه من الفاحشة فَطَمَسْنَا

أَعْيَنَهُمْ، الطمس محو الاثر اى صيرناها كسائر الوجه لا يرى لها شقّ قيل فى التفسير لما قصدوا دار لوط و عالجوا الباب ليدخلوا، قالت الرسل للوط خلّ بينهم و بين الدخول فدخلوا فمسح جبرئيل عليه السلام اعينهم بجناحه فذهبت ابصارهم فبقوا متحيرين لا يهتدون الى الباب.

فَدُوفُوا عَذَابِي وَ نُذِرْ اى قال الله لهم عند ذلك على لسان الملائكة ذوقوا جزاء معصية انذارى. وَ لَقَدْ صَبَّحَهُمْ بُكْرَةً اى جاءهم العذاب وقت الصبح بكرة من الايام عَذَابٌ مُسْتَقَرٌّ دَائِمٌ اسْتَقَرَّ فِيهِمْ حَتَّى اهلكتهم. و قيل استقرّ بهم الى يوم القيمة.

فَدُوفُوا عَذَابِي وَ نُذِرْ كَرَّرَ لِانَ الثَّانِي قام مقام قوله: فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَ نُذِرْ.

وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ.

وَ لَقَدْ جَاءَ آلَ فِرْعَوْنَ النُّذُرُ يعنى موسى و هارون عليهما السلام.

كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كُلِّهَا يجوز ان يكون الضمير لفرعون و آله و المراد بالآيات الآيات التسع و عليه جمهور المفسرين و يجوز ان يتم الكلام على قوله: النُّذُرُ ثم قال كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فيكون اخبارا عن جميع من تقدم ذكرهم و لهذا لم يأت بواو العطف فَأَخَذْنَاهُمْ بِالْعَذَابِ أَخَذَ عَزِيزٌ غَالِبٌ لا يغلب مُقْتَدِرٌ قَادِرٌ لا يعجزه شىء كقوله: إِنَّ أَخَذَهُ الْيَمِّ شَدِيدٌ أَخَذَهُ رَابِيَةٌ أَخَذًا وَبِيئًا ثم خوف اهل مكة فقال أ كُفَّارُكُمْ يَا مَعْشَرَ الْعَرَبِ خَيْرٌ اى اشدّ و اقوى مِنْ أَوْلِيكُمْ الْكُفَّارِ الَّذِينَ ذَكَرْنَاهُمْ وَ قَدْ اهلكتناهم جميعا يعنى عادا و ثمود و قوم لوط و آل فرعون و هذا استفهام بمعنى الانكار اى ليسوا باقوى منهم. أم لَكُمْ بَرَاءَةٌ مِنَ الْعَذَابِ فى الكتب انه لن يصيبكم ما اصاب الامم الخالية. أم يَقُولُونَ يعنى كفار مكة نَحْنُ جَمِيعٌ مُنْتَصِرُونَ اى نحن يد واحدة على من خالفنا، منتصر مَمَّنْ عادانا. و قيل نحن كثير مجمعون على الانتقام من محمد و لم يقل منتصرون، لموافقة رءوس الآى.

قال الله تعالى سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ قرأ يعقوب سنهزم بالنون الْجَمْعُ و نصب يعنى جمع كفار مكة وَ يُؤْتُونَ الدُّبْرَ اى الادبار.

فَوَحِّدْ لاجل رءوس الآى، اخبر الله انهم يؤتون ادبارهم منهزمين، فصدّق الله وعده و هزمهم يوم بدر قال. سعيد بن المسيّب سمعت عمر بن الخطاب يقول لما نزلت سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَ يُؤْتُونَ الدُّبْرَ كنت لا ادري اى جمع يهزم، فلما كان يوم بدر رأيت النبى (ص) يلبس الدرع و يقول: سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَ يُؤْتُونَ الدُّبْرَ. و عن ابن عباس قال قال النبى (ص) يوم بدر اللهم انى انشدك عهدك و وعدك اللهم ان شئت لم تعبد بعد اليوم. فاخذ ابو بكر بيده فقال حسبك يا رسول الله فقد ألححت على ربك، فخرج و هو يقول سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَ يُؤْتُونَ الدُّبْرَ بَلِ السَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ اى القيامة موعدهم. اى موعدهم عذابهم، وَ السَّاعَةُ اُدْهَى وَ أَمْرٌ اى عذاب يوم القيامة اعظم بليّة و امر مذاقا من الاسر و القتل يوم بدر.

إِنَّ الْمُجْرِمِينَ، اى المشركين فى ضلالٍ عن الحق يعنى فى الدنيا وَ سُعْرٍ اى فى عذاب النار فى الآخرة و قيل فى ضلال و سعر اى جنون، جواب لقولهم: إِنَّا إِذَا لَفِيَ ضَلَالٍ وَ سُعْرٍ. قال محمد بن كعب القرظى نزلت هذه الآيات الا ربع فى القدرية. ثم بيّن عذابهم فقال: يَوْمَ يُسْحَبُونَ فى النَّارِ عَلَى وُجُوهِهِمْ، و يقال لهم دُوفُوا مَسًّا



سَقَرَ اى اصابة جهنم اياكم بالعذاب. و سقر من اسماء جهنم.

إِنَّا كُلُّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ اى كل ما خلقناه مقدور مكتوب فى اللوح المحفوظ، و قيل كل ما خلقناه جعلناه على مقدار نعلمه، كقوله: وَ كُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ و قيل كلُّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ فَهُوَ عَلَى قَدَرٍ مَا أَرَدْنَاهُ، لا زائدا و لا ناقصا.

قال ابو هريرة جاءت مشركو قريش الى النبي (ص) يخاصمونه فى القدر فنزلت هذه الآية.

إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ وَ سُعْرٍ اى قوله: إِنَّا كُلُّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ.

و روى مرفوعا الى النبي (ص) ان هذه الاية نزلت فى اناس من آخر هذه الامّة يكذبون بقدر الله.

و عن عبد الله بن عمرو بن العاص، قال سمعت رسول الله (ص) يقول كتب الله مقادير الخلائق كلها قبل ان يخلق السماوات و الارض بخمسين الف سنة.

قال و عرشه على الماء و قال رسول الله (ص) كل شىء بقدر حتى العجز و الكيس.

و عن على بن ابى طالب (ع) قال قال رسول الله (ص) لا يؤمن عبد حتى يؤمن بربع: يشهد ان لا اله الا

الله، و انى رسول الله بعثنى بالحق، و يؤمن بالبعث بعد الموت، و يؤمن بالقدر خيره و شره.

وَ مَا أَمَرْنَا إِلَّا وَاحِدَةً، اى مرّة واحدة و المعنى ما أمرنا للشىء اذا اردنا تكوينه، الا كلمة واحدة و هى كن فيكون بلا مراجعة و لا معالجة، كَلْمَجٍ بِالْبَصَرِ اى على قدر ما يلح احدكم ببصره فى السرعة. و عن ابن عباس قال معناه ان قضايى فى خلقى اسرع من لمح البصر، و قيل المراد بامرنا القيامة اى ما امرنا لمجىء الساعة فى السرعة الا كلمح البصر كقوله: وَ مَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ.

وَ لَقَدْ أَهْلَكْنَا أَشْيَاعَكُمْ، اى امثالكم و نظراءكم فى الكفر من الامم المتقدمة، فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ، اى متعظ يعلم ان ذلك حق فيخاف و يعتبر.

وَ كُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ، اى فعله الاشياء من خير و شرّ، فى الزُّبُرِ اى فى كتب الحفظة. و قيل كان مكتوبا فى اللوح المحفوظ قبل ان فعلوه، ثم فسّر فقال وَ كُلُّ صَغِيرٍ وَ كَبِيرٍ، من اعمالهم، مُسْتَنْطَرٌ مكتوب عليهم، فى اللوح المحفوظ المستنظر المسطور و المحتضر المحضور و اعاد الذكر لانّ الاول خاص و هذا عام. و قيل وَ كُلُّ صَغِيرٍ وَ كَبِيرٍ من الارزاق و الأجال و الموت و الحياة و غير ذلك مكتوب.

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَهَرٍ اى انهار. فَوَحْدٌ لاجل رعوس الآى و اراد انهيار الجنة من الماء و الخمر و اللبن و العسل. و قال الضحاك «فى نهر» اى فى ضياء و نور و سعة. و منه النهار و قرئ فى الشواذ وَ نَهْرٌ بضمين جمع نهار يعنى لا ليل لهم.

فى مَقْعَدٍ صِدْقٍ، اى فى مجلس حق لا لغو فيه و لا تأثيم، و قيل فى صدق الله وعده اوليائه فيه فاكتفى بالمصدر. و المقعد موضع القعود و كذلك القعود. قال الصادق و قيل سمى الجنة مقعد صدق لان كل قاعد على سرور او فى نعيم يزعم عن مقعده يوما و يزاح عن مكانه الا القاعد فى نعيم الجنة، تأويله فى مقعد حقيقة، عِنْدَ مَلِكٍ مُقَدَّرٍ اى عند الله المالك القادر الذى لا يعجزه شىء.

## النوبة الثالثة

بسم الله الرحمن الرحيم ذابت اشباح الطالبين في عرصة كبريائه. تفتّرت ارواح المریدين في عز بقائه  
 احترقت قلوب المشتاقين في تعزز جلاله و جماله و ببهائه.  
 طربت اسرار الموحدين في ذكر صفاته و اسمائه.  
 الله است که گم شدگان را آرد بر سر راه. شاهان از درگاه او برند حشمت و جاه. بر هر چیزی قادر  
 است و بر هر شاهی شاه. دستگیر درماندگان و عاجزان را نيك پناه.  
 او که نه وی را خواند، خاسر کسی که اوست و کارش تباه.  
 آنست که رب العالمين فرمود: ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِلَاهُ.  
 رحمن است روزی گمار و دشمن پرور، خالق خیر و شر، مبدع عین و اثر، نگارنده آدم نه از مادر نه از  
 پدر.

یکی را بینی در دنیا با منزلت و خطر و سینه او از حق بی خبر، دیگری را بینی درخت ایمان در دل و  
 داغ آشنایی بر جگر، نه کفش در پای و نه دستار بر سر.  
 آنست که رب العزه میفرماید: إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ.  
 رحیم است او که ایمان دهد و قلب سلیم، مؤمنان را رهاوند از نار جحیم، بخلق فرستاد رسولی کریم. بستود  
 او را بخلق عظیم. برو خطبه کرد که: حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ.  
 قوله: اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ انشَقَّ الْقَمَرُ شور از جانها بیگانگان برخاست، دود حسد از سینه هاهاشان برآمد،  
 غبار عداوت بر رخسارشان نشست، آن ساعت که انشقاق قمر پدید آمد و این معجزه آشکارا گشت.  
 هر یکی از ایشان باعتراض بیرون آمد، یکی میگفت سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ. یکی میگفت هذا ساحرٌ كَذَّابٌ. یکی  
 میگفت مُعَلَّمٌ مَجْنُونٌ باین بس نکردند و در طعن بیفزودند، یکی گفت مال ندارد درویش است.  
 یکی گفت حشمت و جاه و تبع ندارد یتیم و دلریش است. درمانده و سرگشته در کار خویش است.  
 هر کسی بر اینگونه فساد طبع خود همی نمود و بر کفر و شرک خود همی مصرّ بود، و از درگاه جلال  
 آن سید را نواخت و شرف همی فزود که: اگر مال و نعمت بنزد شما شرط مهتری است، معادن و رکاز عالم  
 خزینه اوست، در لشکر و سپاه می باید، کروبیان و مقربان عالم قدس لشکر و سپاه اوست. ور حشمت و جاه  
 میخواهید کونین و عالمیان بفرمان اوست.

شرق و غرب مملکت گاه اوست. آفرینش آسمان و زمین طفیل قدم اوست.  
 جبرئیل امین، سفیر درگاه اوست. محشر قیامت میدان شفاعت اوست. حوض کوثر مجلس انس اوست.  
 قاب قوسین قدمگاه عز اوست. بقاء و رضاء خداوند ذو الجلال تحفه و خلعت اوست.  
 اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ انشَقَّ الْقَمَرُ موسی کلیم را انفلاق بحر بود. مصطفی حبیب را انشقاق قمر بود. چه عجب  
 گر بحر بر موسی به ضرب عصا شکافته گشت که بحر مرکوب و ملموس است، دست آدمی بدو رسد و

قصدمی بوی اثر دارد.

عجوبه مملکت انشقاق قمر است که عالمیان از دریافت آن عاجز و دست جن و انس از رسیدن بوی قاصر و آن گه باشارت دو انگشت مبارك، مصطفی (ص) شکافته گشت و این معجزه مرو را ظاهر گشت. و در انشقاق قمر اشارت نیست، و مؤمنانرا در آن بشارتی است. چنان که قمر مقهور حق است، آتش هم مقهور حق است. پس بوقت اظهار معجزه رسول، قمر را فرمود تا باشارت وی بدو نیم گشت. اگر بوقت اظهار شفاعت روز رستاخیز آتش را فرماید تا بر گنهکاران سرد گردد چه عجب باشد.

قوله: وَ كُلُّ أَمْرٍ مُّسْتَوِرٌّ قَائِلَةٌ الْمَاءُ عَلَى أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدْرٍ.

این هر سه آیت در این سوره حجت است بر قدریان و معتزلیان و خارجیان و رد مذهب باطل ایشان که ایشان خیر و شر، همه از خود ببینند و گویند الله تعالی آلت آفرید و قوت در وی نهاد و فرمان فرمود. بنده مستغنی شد از حق جل جلاله و او را بتوفیق و معونت حاجت نیست.

لا جرم لازم آید ایشان را که خود را خالق افعال خود گویند تا خدای را عز و جل در آفرینش شریک گفته باشند. و نیز کارها بخواست خود اضافه کنند نه بخواست الله جل جلاله.

و این مذهب ثنویان است و این سه آیت رد ایشان است.

و مذهب اهل سنت آنست که نیکی و بدی هر چند کسب بنده است و بنده بآن مثاب و معاقب است اما بخواست الله است و بقضا و تقدیر او. چنانکه رب العزة فرمود: قُلْ كُلُّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ مِصْطَفَى (ص) فرمود: القدر خیره و شره من الله عز و جل.

و قال تعالی و تقدس: إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدْرٍ.

هر چه بود و هست و خواهد بود همه آفریده ماست، بقضا و تقدیر ما، بارادت و مشیت ما. قضایی رفته و حکمی رانده و کاری پرداخته، نه خواست تو است که امروز می‌دروا کند، کرده ازلی است که می آشکارا کند.

یکی را رقم فضل بلطف ازل کشیده، قبول وی از عمل وی بیش، اجابت او از دعاء وی بیش. عطاء او از سؤال وی بیش. خلعت او از خدمت وی بیش. عفو او از جرم وی بیش. یکی را روز اول در عهد ازل داغ عدل بر نهاده و از درگاه خود برانده. عذاب او از معصیت وی بیش، عقوبت او از جرم وی بیش.

ای مسکین، از او جز او خواه. خدمت بمقاطعت مکن مقاطعه با الله مذهب ابلیس است. ابلیس گفت: اکنون که مرا مطرود و ملعون کردی و از حضرت خویش براندی مرا چیزی ده: أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ همه دنیا بوی داد اما خویشتن را از او بازستد.

او که از او درماند اگرچه همه یافت هیچ نیافت و او که او را یافت اگر هیچ چیز نیافت، همه یافت.

چنانستی که الله فرمودی عبدی تو نبودی و من ترا بودم. خود را بعزت بودم، مزدور را برحمت بودم،

دوست را بصحبت بودم. ترا فکنده دیدم برگرفتم.

ترا گذاشته دیدم بپذیرفتم.

آن صفت که بآن برگرفتم برجاست، برداشته خود بیفکنم..؟ بعزّ عزّ خود نیفکنم.

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَهَرٍ قِيَمَتٍ وَ عَزَّ أَنْ بَقَعَتْ نَهْ بِمَرْغَ بَرِيَانِ اسْتِ وَ جَوِي رَوَانِ وَ خَيْرَاتِ حَسَانِ.

قیمت صدف نه بصدف است. قیمت صدف بدرّ شاهوار است که در درون صدف است.

قیمت سرای بقا نه بآن است که در او مأكول و مشروب است. قیمت و شرف وی بآنست که رقم تقریب

حق دارد و سمت تخصیص که: فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ.

و فی معناه انشدوا شعرا:

و ما عهدی بحب تراب ارض و لکن من یحل بها حبیب.

مقصود رهی ز کوی تو روی تو بود.

کلمه عِنْدَ رقم تقریب و تخصیص دارد.

ما مصطفی عربی را (ص) در سرای حکم این خلعت قربت و شرف و رتبت دادیم که می گفت ابیت عند

ربی.

همین خلعت و رتبت، بر قدر روش مؤمنان فردا در کنار ایشان نهیم که: فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ.

روی صالح بن حیان عن عبد الله بن بریده انه قال فی قوله تعالی: فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ ان اهل

الجنة یدخلون فی کل یوم مرتین علی الجبار تبارک و تعالی فیقرأون علیه القرآن و قد جلس کل امرئ منهم

مجلسه الذی هو مجلسه علی منابر الدر و الیاقوت و الزمرد و الذهب و الفضة باعمالهم فلم تقرّ اعیینهم بشیء

قط كما تقرّ اعیینهم بذلك و لم یسمعوا شیئا اعظم و لا احسن منه.

ثم ینصرفون الی رحالهم ناعمین قریرة اعیینهم الی مثلها من الغد.

## ۵۵- سورة الرحمن

## ۱ النوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

الرَّحْمٰنُ (۱) رحمن، عَلَّمَ الْقُرْآنَ (۲) در آموخت قرآن.

خَلَقَ الْاِنْسَانَ (۳): بیافرید مردم را.

عَلَّمَهُ الْبِیَّانَ (۴) در آموخت به او سخن گفتن و صواب دیدن و باز نمودن.

الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ (۵) آفتاب و ماه میروند بشمار.

وَ النَّجْمُ وَ الشَّجَرُ یَسْجُدَانِ (۶) و درخت خرد و درخت بزرگ سجود میبرند هر دو الله را.

وَ السَّمَاءَ رَفَعَهَا وَ اَسْمَانَ رَا بَرْدَاثَتِ، وَ وَضَعَ الْمِیْزَانَ (۷) و ترازو نهاد.

اَلَّا تَطْغَوْا فِی الْمِیْزَانِ (۸) از بهر آن تا گزاف کار نبید در ترازو و نگاهید و نه افزائید.

وَ اَقِیْمُوا الْوِزْنَ بِالْقِسْطِ، رَاسِتْ دَارِیْدِ سَخْتِنِ بَدَادِ، وَ لَا تُخْسِرُوا الْمِیْزَانَ (۹) و زیان نمائید در ترازو.

وَ الْاَرْضَ وَضَعَهَا لِلْاِنَامِ (۱۰) و زمین نهاد جهانیان را.

فِیْهَا فَاكِهَةٌ، دَرِ اَن زَمِیْنِ مِیْوَهْهَاسِتِ، وَ النَّخْلُ ذَاتُ الْاَكْمَامِ (۱۱) و خرما بنها خوشها آن در غلاف.

وَ الْحَبُّ ذُو الْعَصْفِ وَ الرِّیْحَانُ (۱۲) و دانه با کاه و با آرد و رزق مردم.

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكْذِبَانِ (۱۳) بکدام از نعمتها خداوند خویش، خداوند خویش را می‌ناستوار گیرید ای

آدمیان و پریان.

خَلَقَ الْاِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ (۱۴) بیافرید مردم را از سفال خام.

وَ خَلَقَ الْجَانَّ، وَ بِيَا فَرِیْدِ پَرِی رَا، مِنْ مَّارِجٍ مِنْ نَارٍ (۱۵) از آمیغی از آتش.

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكْذِبَانِ (۱۶) بکدام از نعمتهای خداوند خویش خداوند خویش را می‌ناستوار گیرند.

رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ خداوند هر دو برآمد جای آفتاب، وَ رَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ (۱۷) و خداوند هر دو فروشد جای

آفتاب.

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكْذِبَانِ (۱۸) بکدام از نعمتها خداوند خویش، خداوند خویش را می‌ناستوار گیرید.

مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ، فَرَا هَمِ گِذَاثَتِ دُو دَرِیَا، یَلْتَقِیَانِ (۱۹) هر دو بر هم میرسند.

بَیْنَهُمَا بَرْزَخٌ، مِیَانِ اَن دُو دَرِیَا حَا جَزِی اَسْتِ اَز قَدْرَتِ، لَا یَبْغِیَانِ (۲۰) تا بر یک دیگر زور نتوانند کرد.

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكْذِبَانِ (۲۱).

یَخْرُجُ مِنْهُمَا الْاُلُوْلُوْ وَ الْمَرْجَانُ (۲۲) می‌بیرون آید از آن دو دریا مروارید بزرگ و مروارید خرد و بست.

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكْذِبَانِ (۲۳).

وَ لَهُ، اُو رَاسِتِ، الْجَوَارِ الْمُتَشَاتُ، کَشْتِیْهَا سَاخْتَه دَرِ رَفْتِنِ، فِی الْبَحْرِ كَالْاَعْلَامِ (۲۴) در دریا چون کوه

کوه.

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (٢٥).

كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ (٢٦) هر چه بر زمین است بسر آمدنی است.  
وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ، و خداوند تو ماند، ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ (٢٧) با شکوه و با بزرگواری با نواخت و نیکوکاری.

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (٢٨).

يَسْئَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ازو میخواهد هر چه در آسمان و زمین کس است، كَلَّ يَوْمَ هُوَ فِي شَأْنٍ (٢٩) هر روز او در کاری است.

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (٣٠).

سَنَفْرُغُ لَكُمْ أرى باز پردازیم با شما.

أَيُّهُ النَّقْلَانِ (٣١) ای آدمیان و پریان.

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (٣٢).

يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ، ای گروه آدمیان و پریان، إِنْ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا، اگر توانید که بیرون شوید تا دور شید، مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، از کرانی از کرانها آسمان و زمین، فَاَنْفُذُوا بیرون شید و دور شید لا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ (٣٣) و بیرون نشید مگر بسطانی و برهانی و حجتی.

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (٣٤)

يُرْسَلُ عَلَيْكُمَا، فرو گشایند بر شما، شَوَاطِئُ مِنْ نَارٍ، شاخی آتش بی دود، وَ نُحَاسٌ، و شاخی دود بی آتش، فَلَا تَنْتَصِرَانِ (٣٥) با هیچکس نتاوید و برنیائید و از کس کین نستانید.

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (٣٦)

فَإِذَا انشَقَّتِ السَّمَاءُ، آن گه که باز شکافت آسمان.

فَكَانَتْ وَرْدَةً سَرَخٍ شُود گلگون، كَالذَّهَانِ (٣٧) همچون ادیم رنگین یا روغن روز کرد.

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (٣٨)

فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْئَلُ عَنْ ذَنْبِهِ، آن روز نپرسند از گناه او کس را جز زو، إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ (٣٩) نه آدمی نه پری.

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (٤٠)

يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ، بدان و ناگرویدگان را باز شناسند، بِسِيمَاهُمْ، بنشان ایشان،، فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَالْأُقْدَامِ (٤١) پایها ایشان گیرند و موی سر.

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (٤٢).

هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ (٤٣). اینست دوزخ، کافران آن را دروغ زن می گرفتند.

يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَ بَيْنَ حَمِيمٍ آن (٤٤). میگردند میان آن و میان آب جوشیده رسیده بغایت.

فَيَأْتِي آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَان (٤٥). بکدام از نعمتهای خداوند خویش، خداوند خویش را می‌ناستوار گیرید.

### النوبة الثانية

این سوره الرحمن هزار و ششصد و سی و شش حرف است و سیصد و پنجاه و یک کلمت و هفتاد و هشت آیت. جمله بمکه فرود آمد و آن را مکی شمردند مگر یک آیت: **يَسْئَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ.**

این یک آیت بقول ابن عباس و قتاده مدنی است و باقی سوره مکی.

مقاتل گفت سوره همه در مدینه فرود آمد و قول اول درست‌تر است و الله اعلم.

و در این سوره هیچ ناسخ و منسوخ نیست و در خبر است که این سوره عروس قرآن است. و ذلك ما روى على بن الحسين (ع) عن ابيه، عن على (ع) قال سمعت النبي (ص) يقول: لكل شيء عروس و عروس القرآن سوره الرحمن.

و عن ابي بن كعب قال قال رسول الله (ص) من قرأ سورة الرحمن رحم الله ضعفه و ادى شكر ما انعم الله عليه.

و گفته‌اند اول چیزی از قرآن که در مکه بر قریش آشکارا خواندند بعضی آیات از اول این سوره بود. روایت کردند از عبد الله بن مسعود گفتا صحابه رسول مجتمع شدند گفتند قریش تا این غایت از قرآن هیچ نشنیدند در میان ما کیست که ایشان را قرآن شنوند آشکارا.

عبد الله مسعود گفت آن کس من باشم که قرآن آشکارا بر ایشان خواند اگر چه از آن رنج و گزند آید. پس بیامد و در انجمن قریش بیستاد و ابتداء سوره الرحمن در گرفت و لختی از آن آیات برخواند. قریش چون آن بشنیدند از سر غیظ و عداوت او را زخمها کردند و رنجانیدند.

پس چون بعضی خوانده بود او را فرا گذاشتند و بنزدیک اصحاب بازگشت فقالوا: هذا الذى خشينا عليك يا ابن مسعود.

اما سبب نزول این سوره آن بود که قریش نام رحمن کم شنیده بودند، چون آیت فرو آمد که: **وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ اسْجُدُوا لِلرَّحْمَنِ** چون ایشان را گویند که رحمن را سجود برید، ایشان گویند **وَ مَا الرَّحْمَنُ** این رحمن کیست و چیست.

رب العالمين بجواب ایشان فرمود: **الرَّحْمَنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ** ای الرحمن الذى كفر به اهل مکه هو الذى، **عَلَّمَ الْقُرْآنَ.**

**الرَّحْمَنُ** اسم من اسماء الله لا يقال لغيره و لا يستطيع الناس ان يتحلوه و معناه مبالغة الوصف بالرحمة، و هو الذى وسع كل شيء رحمة هؤلاء و هؤلاء و فى بعض الدعاء، رحمن الدنيا و رحيم الآخرة لانه عم الرزق فى الدنيا و خص المؤمنين بالعفو فى الآخرة.

**عَلَّمَ الْقُرْآنَ** هذا رد على من قال: انما يعلمه بشر و ان هذا الا اختلاق. ای الرحمن علم محمدا القرآن ليعلمه امته و قيل معنى **عَلَّمَ الْقُرْآنَ** ای مكنهم من تعلمه بان انزله عربيا و يسره لان يحفظ و يذكر. و التعليم تبیین ما



يصير المرء به عالما و الاعلام ايجاد ما به يصير عالما.

خَلَقَ الْإِنْسَانَ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ، قال ابن عباس و قتادة معناه خلق آدم (ع) و علمه اسماء كل شيء و علمه اللغات، كلها كان آدم (ع) يتكلم بسبع مائة الف لغة افضلها العربية. و قيل الانسان اسم الجنس و اراد به جميع الناس.

عَلَّمَهُ الْبَيَانَ، يعنى النطق و الكتابة و الخط بالعلم و الفهم و الافهام حتى عرف ما يقول و ما يقال له.

و قيل علم كل قوم لسانهم الذى يتكلمون به. هذا قول ابى العالية و ابن زيد و الحسن.

و قال ابن كيسان خَلَقَ الْإِنْسَانَ يعنى محمدا (ص)، عَلَّمَهُ الْبَيَانَ يعنى النطق و الكتابة، يعنى القرآن فيه بيان

ما كان و ما يكون لانه كان ينبئ عن الاولين و الآخرين و عن يوم الدين.

الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ الحسبان قد يكون مصدرا مثل الغفران و الكفران و الرجحان و النقضان، تقول

حسب يحسب حسابا و حسبانا، و قد يكون جمع الحساب كشهاب و شهبان و المعنى الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ يجريان

بحساب و منازل فالشمس تقطع بروج السماء فى ثلاثمائة و خمسة و ستين يوما، و القمر يقطعها فى ثمانية و

عشرين يوما و قيل ذاب كل واحد منهما بحساب فالشمس سعتها ستة آلاف و اربعمائة فرسخ فى مثلها و سعة

القمر الف فرسخ فى الف فرسخ و الله اعلم.

و قيل لها اجل و حساب كأجال الناس فاذا جاء اجلها هلكت.

و قيل لمدة نهايتهما اجل مضروب و حساب معدود لا يزيد و لا ينقص.

و قيل يعرف من جريهما حساب عدد الشهور و الاعوام كقوله: لِنَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَ الْحِسَابَ.

و قيل مكتوب فى وجه الشمس: لا اله الا الله محمد رسول الله خلق الله الشمس بقدرته و اجراها بامرہ. و

فى بطنها مكتوب: لا اله الا الله رضاه كلام و غضبه كلام و رحمته كلام. و فى وجه القمر مكتوب: لا اله الا

الله محمد رسول الله خلق الله القمر و خلق الظلمات و النور و فى بطنه مكتوب: لا اله الا الله خلق الخير و

الشر بقدرته يبتلى بهما من يشاء من خلقه فطوبى لمن اجرى الله الشر على يديه.

وَ النَّجْمُ وَ الشَّجَرُ يَسْجُدَانِ النُّجْمُ هاهنا كل نبات لا ساق له وَ الشَّجَرُ ماله ساق يبقى فى الشتاء و بيان سجود

النجم و الشجر فى قوله عز و جل: يَنْقَبُوا ظِلَالَهُ عَنِ الْيَمِينِ وَ الشَّمَائِلِ سُجَّدًا لِلَّهِ.

و قال مجاهد النجم هو الكوكب و سجوده طلوعه و قد اثبت الله عز و جل الصلاة و السجود و التسبيح

للجماد فى القرآن فى مواضع و حققها بقوله: وَ لَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ كَمَا اثبت الكلام للسماء و الارض قالتا

أَتَيْنَا طَائِعِينَ وَ اثبت الكلام لجهنم انها تقول هل من مزيد و الذى أنطق كل شيء و اثبت الغيظ للنار و الارادة

للجدار و اثبت الكلام و الشهادة لاعضاء الانسان يوم القيامة هذا و ما فى معناه مما لم ينكره من المسلمين احد

الا المعتزلة الذين ليسوا هم بالمسلمين عند المسلمين.

وَ السَّمَاءَ رَفَعَهَا اى رفعت من السفلى الى العلوى، اذ هى دخان فاربه موج الماء الذى كان فى الارض، وَ

وَضَعَ الْمِيزَانَ يريد الميزان المعهود له لسان و عمود و كفتان اى الهم الناس كيفية اتخاذ الميزان ليتوصل به



الى الانصاف و الانتصاف.

قال مجاهد الميزان هاهنا العدل، يقال وَضَعَ الْمِيزَانَ اى قام بالعدل و دعا اليه، منه قوله: وَ نَضَعُ الْمَوَازِينَ و قيل الميزان القرآن، فيه بيان كلّ شىء يحتاج اليه.

«أَلَا تَطْعَمُوا» التّأويل: لان لا تطغوا اى لان لا تجاوزوا الحد و الانصاف فيما لكم و عليكم. و قيل ان للتفسير و لا للنهى اى لا تطغوا فى الميزان.

وَ أَقِيمُوا الْوَزْنَ اى اقيموا لسان الميزان، بالقِسْطِ، اى بالعدل.

قال ابن عيينة: الاقامة باليد و القسط بالقلب، وَ لَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ اى لا تدخلوا النقص فيه و لا تطغوا فى الكيل و الوزن، يقال اخسرت الميزان و خسرت اى نقصته و قيل الميزان ميزان القيامة اى لا تخسروا ميزان اعمالكم. و قيل الميزان العقل فلا تخسروه بان يكون معطلا غير متبّع و اعيد ذكر الميزان مصرحا غير مضمّر ليكون النهى قائما بنفسه غير محتاج الى الاول. و قيل لانها نزلت متفرقة فى اوقات مختلفة فتقتضى الاظهار.

و قال قتادة فى هذه الاية اعدل يا ابن آدم كما تحبّ ان يعدل عليك و اوف كما تحبّ ان يوفى لك فان العدل صلاح الناس.

وَ الْاَرْضَ وَضَعَهَا لِلْاِنَامِ اى بسطها على وجه الماء للخلق ليكون قرارهم عليها. «و الانام» الجن و الانس. و قيل الانام كل ذى روح من الخلق.

فِيهَا فَاكِهَةٌ، نكر لكثرتها و عمومها، يعنى فيها انواع الفواكه. قال ابن كيسان فيها ما يتفكّهون به من النعم التي لا تحصى و كل النعمة يتفكّه بها،.. وَ النَّخْلُ ذَاتُ الْاَكْمَامِ اى ذات الاوعية التي تكون فيه الثمر لان ثمر النخل تكون فى غلاف ما لم ينشقّ، واحدها كمّ و كل ما ستر شيئا فهو كمّ و كمّة و منه كم القميص و كانت لرسول الله (ص) كمّة بيضاء يعنى القلنسوة.

وَ الْحَبُّ، اى حب البرّ و الشعير و غيرهما من الحبوب التي خلقه الله سبحانه فى الدنيا قوتا للانام، ذُو الْعَصْفِ الْعَصْفُ و العصيفة و رق الزرع. يقال يبدو اول ورقا ثم يكون سوقا ثم يحدث الله فيه اكماما ثم يحدث فى الاكمام الحب.

و قيل العصف التبن. سمى بذلك لان الرياح تعصفه بشدة هبوبها، اى تطيره و منه الريح العاصف و الريحان هو الرزق.

قال ابن عباس كل ريحان فى القرآن فهو رزق، تقول العرب خرجنا نطلب ريحان الله اى رزقه. قال الحسن و ابن زيد هو ريحانكم الذى يشمّ و قيل الريحان لباب القمح و قراءة العامة: وَ الْحَبُّ ذُو الْعَصْفِ وَ الرَّيْحَانُ كُلُّهَا مرفوعات بالرد على الفاكهة. و قرأ ابن عامر وَ الْحَبُّ ذُو الْعَصْفِ وَ الرَّيْحَانُ بنصب الباء و النون و ذا بالالف على معنى خلق الانسان و خلق هذه الاشياء.

و قرأ حمزة و الكسائى: وَ الرَّيْحَانُ بِالْجَرِّ عطفاً على العصف تقديره: و الحب ذو علف الانعام و طعام

الانام.

فَيَأْيُ آلاءِ رَبِّكُمَا تُكذِّبانَ لما ذكر سبحانه ما مضى ذكره من فنون نعمه، قال فبأيّ نعمة من هذه النعم تجحدان ايها الثقلان.

و الحكمة فى تكرير هذه الاية ما ذكره القتيبي ان الله تعالى عدّد فى هذه السورة نعماءه و ذكر خلقه آلائه، ثم اتبع ذكر كل كلمة وصفها و نعمة ذكرها بهذه الآية و جعلها فاصلة بين كل نعمتين لينبّههم على النعم و يقررهم بها، كقولك لرجل احسنت اليه و تابعت عليه بالايادى و هو فى كل ذلك ينكرك و يكفرك الم تك فقيرا فاغنيتك، أفتنكر هذا. الم تك عريانا فكسوتك، أفتنكر هذا. ام لم تك خاملا فعزّزتك، أفتنكر هذا. و مثل هذا التكرار سائغ فى كلام العرب، حسن فى هذا الموضوع.

و قال الحسين بن الفضل التكرار لطرد الغفلة و تأكيد الحجة.

روى جابر بن عبد الله قال قرأ رسول الله (ص) سورة الرحمن فى صلاة الفجر فلما انصرف قال للجن كانوا احسن ردّا منكم، ما قرأت فبأيّ آلاءِ ربّكُمَا تُكذِّبانَ الا قالوا و لا بشيء من نعمك ربنا نكذب. و اعلم ان فى بعض هذه السورة ذكر الشدائد و العذاب و النار. و النعمة فيها من وجهين. احدهما: فى صرفها من المؤمنين الى الكفار و تلك نعمة عظيمة تقتضى شكرا عظيما.

و الثانى: ان فى التخويف منها و التنبيه عليها نعمة عظيمة، لان اجتهاد الانسان رهبة ممّا يؤلمه اكثر من اجتهاده رغبة فيما ينعمه، و كرّر هذه الاية فى السورة احدى و ثلثين مرّة، ثمانية منها ذكرها عقيب آيات فيها تعداد عجائب خلق الله عز و جل و بدائع صنعه و مبدء الخلق و معادهم، ثم سبعة منها عقيب آيات فيها ذكر النار و شدائدّها على عدد ابواب جهنم، و بعد هذه السبعة ثمانية فى وصف الجنان و اهلها على عدد ابواب الجنة، و ثمانية اخرى بعدها للجنّتين اللتين دونهما، فمن اعتقد الثمانية الاولى و عمل بموجبها استحق كلتى الثمانيتين من الله و وقاه السبعة السابقة و الله اعلم.

خَلَقَ الْإِنْسَانَ يَعْنَى آدَمَ، مِنْ صَلْصَالٍ لِلصَّلْصَالِ مَعْنِيَانِ: احدهما هو الطين اليابس الذى اذا وطىء صلصل و صح عن رسول الله (ص) انه قال اذا تكلم الله بالوحى سمع اهل السماوات لصوته صلصلة كصلصلة الجرس على الصفوان.

و الثانى الطين المنتن و هو الحمأ المسنون. يقال صل اللحم اذا انتن فاذا قد جمعهما القرآن فهو الطين اليابس المنتن و الله عز و جل خلق آدم من تراب صبّ عليه ماء فصار طينا ثم تركه حتى انتن و لذب ثم سلّه فصار سلاله ثم تركه حتى يبس فصار كالفخار و الفخار هو الطين المطبوخ بالنار و يكون له صوت ثم صبّ عليه ماء قيل ماء الاحزان، فلا ترى ابن آدم الا يكابد حزنا.

وَ خَلَقَ الْجَانَّ مِنْ نَارِ الْمَارِجِ الْمَخْتَلَطِ بِسَوَادِ النَّارِ مِنْ قَوْلِهِمْ مَرَجٌ أَمْرٌ الْقَوْمُ إِذَا اخْتَلَطَ وَ قَوْلُهُ: فِي أَمْرِ مَرِيحٍ أَيْ مَخْتَلَطٌ وَ قِيلَ الْمَارِجُ هِيَ الَّتِي بِرَأْسِ الذَّبَالَةِ مِنْ خَضِرَةِ النَّارِ وَ حَمْرَتِهَا الْمَخْتَلَطِينَ بِالِدَخَانِ خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْجِنَّ مِنْهَا وَ الْمَلَائِكَةَ مِنْ نُورِهَا وَ الشَّيَاطِينَ مِنْ دَخَانِهَا. وَ الْجَانُّ أَبُو الْجِنِّ كَمَا أَنَّ

الانسان ابو الانس و ابليس ابو الشياطين. و قيل خلق ابليس من النار التي تكون منها الصواعق و قيل من نار الجحيم.

رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَ رَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ احد المشرقين: هو الذى تطلع منه الشمس فى اطول يوم من السنة. و الثانى: الذى تطلع منه فى اقصر يوم و بينهما و ثمانون مشرقا و كذلك الكلام فى المغربين. و قيل احد المشرقين للشمس و الثانى للقمر. و كذلك المغربان.

و اما قول عبد الله بن عمر: ما بين المشرق و المغرب قبله. يعنى لاهل المشرق و هو ان تجعل مغرب الصيف على يمينك و مشرق الشتاء على يسارك فتكون مستقبل القبلة.

فَيَأْتِي آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ يعنى فباى آلاء ربكما التي انعم عليكم من اتيانه بالصيف اثر الشتاء و بالشتاء اثر الصيف و من تصرفه الا زمان من حال الى حال و من حرّ الى برد، تكذبان فتزعمان ان ربهما غير الله.

مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ، اى ارسل، من مرجت الدابة اذا ارسلتها للرعى. و قيل مرج اى خلط، من قوله: «مر مريج» اى مختلط و البحران فى بحر واحد و هو ماء عذب بجانب ماء ملح فى بحر واحد، و قيل هما بحر فارس و الروم، يَلْتَقِيَانِ فى معظم البحر.

بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ، البرزخ الحائل بين الشيتين و منه سمى القبر برزخا لانه بين الدنيا و الآخرة و قيل الوسوسة برزخ الايمان لانها طائفة بين الشك و اليقين، لا يَبْغِيَانِ اى لا يختطان و لا يتغيران و قيل لا يَبْغِيَانِ على الناس فيغرقاهم.

و عن ابن عباس قال بحر فى السماء و بحر فى الارض يلتقيان كل سنة مرّة و منه المطر، بينهما حاجز يمنع بحر السماء من النزول و بحر الارض من الصعود.

فَيَأْتِي آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ فتزعمان انهما ليست من عند الله.

يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ قرأ اهل المدينة و البصرة: يخرج بضم الياء و فتح الراء و قرأ الآخرون بفتح الياء و ضم الراء، و اللؤلؤ اسم لكبار الدر، وَ الْمَرْجَانُ صغار اللؤلؤ. و قيل المرجان هو البسد و هو خزر حمر، يقال يلقيه الجن فى البحر.

قال ابن عباس يخرج منهما يعنى من ماء بحر السماء و بحر الارض لان ماء السماء اذا وقع فى صدف البحر انعقد اللؤلؤ فكان خارجا منها. و قيل يخرج من الاجاج و العذب جميعا. و ذهب اكثرهم الى انهما يخرجان من المالح و لا يخرجان من العذب و لكن لما ذكرهما جميعا اضاف الإخراج اليهما كما قال تعالى: وَ جَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا و انما هو فى السماء الدنيا لكن لما ذكر سبع سماوات و ذكر القمر بعدها اضافه الى ماجرا ذكره قبله.

و قال اهل الاشارة و حكى عن سفيان الثورى فى قول الله عز و جل: مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ، قال فاطمة و على (ع) بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ محمد (ص). يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَ الْمَرْجَانُ الحسن و الحسين (ع). و قيل هما بحر العقل و الهوى بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لطف الله سبحانه يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَ الْمَرْجَانُ اى التوفيق و العصمة. و قيل

بحرى الحجة و الشبهة، بينهما برزخ النظر و الاستدلال يخرج منهما الحق و الصواب.

فَيَأْيُّ آلاءِ رَبِّكُمَا تُكذِّبانِ ا بالعذب ام بالملح.

و له الجوار هذه اللام لها معنيان، احدهما انها لام الملك. و الثانى انها لام الاستحسان و التعجب كقولهم: لله انت، لله درك و الجوارى جمع الجارية و هى السفينة هاهنا، اقام الصفة مقام الموصوف، المنشآت قرأ حمزة و ابو بكر المنشآت بكسر الشين، اى المبتدئات و الأخذات فى السير، فيكون الفعل لهن و قرأ الآخرون بفتح الشين اى المصنوعات و المتخذات اللاتى انشئن و خلقن و المعنى له السفن تجرى، فى البخر كالأعلام فى البر. و الاعلام الجبال الطوال، واحدها علم، شبه السفن فى البحر بالجبال فى البر.

فَيَأْيُّ آلاءِ رَبِّكُمَا تُكذِّبانِ ا البحر تكذبان ام بالسفن.

كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ اى كل من على وجه الارض يموت.

وَ يَبْقَى وَجْهَ رَبِّكَ، تأويله: و يبقى ربك بوجهه، و العرب تضع الصفات موضع الذوات

كقول رسول الله (ص): يد الله على الجماعة، و قول الله عز و جل: بيده ملكوت كل شىء و قول العرب:

انشدك بوجه الله يعنى بالله. و عين الله عليك. و قال الشاعر:

جزى الله خيرا من امير و باركت يد الله فى ذاك الاديم الممزق

قال ابن عباس لما نزلت هذه الآية، قالت الملائكة هلك اهل الارض.

فانزل الله عز و جل: كَلِّ شَيْءٍ هَالِكٌ اِلَّا وَجْهَهُ، فايقنت الملائكة بالهلاك و وجه النعمة فى فناء الخلق

التسوية بينهم فى حكم الفناء من غير تخصيص بعضهم بالبقاء دون بعض.

و يحتمل ان يكون وجه النعمة فيه ما يبتنى عليه من الاعادة ليصل المؤمنون الى ما وعدوا به من النعيم

الدائم السرمد.

دُو الْجَلالِ وَ الْاِكْرَامِ جلال الله سبحانه عظمته و استحقاقه لاوصاف الكمال.

و قيل الجلال التنزيه، من قولهم: هو اجل من هذا. و معنى الاكرام الاعظام بالاحسان و قيل مكرم انبيائه و

اوليائه بلطفه مع جلاله و عظمته.

روى ان رسول الله (ص) مر برجل يصلى و يقول يا ذا الجلال و الاكرام. فقال رسول الله (ص) قد

استجيب لك.

و عن انس قال قال رسول الله (ص) الطوا « ١ » بيا ذا الجلال و الاكرام و عن سعيد المقبرى قال الح

رجل فقعد ينادى يا ذا الجلال و الاكرام، فنودى ان قد سمعت فما حاجتك.

يَسْئَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ مِنْ مَلِكٍ وَ اِنْسٍ وَ جِنٍّ لِيَسْتَعْنِيَ عَنْهُ اهل السماء و الارض طرفة عين.

قال ابن عباس اهل السماوات يسئلونه المغفرة و القوة، و اهل الارض يسئلونه الرزق و المغفرة، و قيل يسئلون

الرزق و المغفرة للمؤمنين، كَلِّ يَوْمَ هُوَ فِي شَأْنِ اى كل وقت له امر و هو اجراء المقادير الى مواقيتها من

احياء و اماتة و اغناء و افقار و تحريك و تسكين و غير ذلك.

روى عن ابى الدرداء عن رسول الله (ص): انه قال يغنى فقيرا و يفقر غنيا و يذلّ عزيزا و يعزّ ذليلا.

و فى الخبر الصحيح عن رسول الله (ص) قال الميزان بيد الله يرفع اقواما و يضع آخرين.

و عن ابن عباس ان مما خلق الله عز و جل لوحا من درة بيضاء دقته ياقوتة حمراء قلمه نور و كتابه نور، ينظر فيه كل يوم ثلاثمائة و ستين نظرة، يخلق و يرزق و يحيى و يميت و يعزّ و يذلّ و يفعل ما يشاء. فذلك قوله: كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ.

و قيل شأنه انه يخرج كل يوم و ليلة عسكريا من اصلاب الآباء الى ارحام الامهات و عسكريا من الارحام الى الدنيا و عسكريا من الدنيا الى القبور. ثم يرتحلون جميعا الى الله عز و جل.

و قيل كل يوم هو فى شأن بيديه لا فى شأن يبتدئه.

قال سفيان بن عيينة الدهر كله عند الله يومان، مدة الدنيا يوم فالشأن فيه الامر و النهى و الاحياء و الاماتة و الاعطاء و المنع و تدبير العالم.

و الآخر يوم القيامة فى الآخرة فالشأن فيه الجزاء و الحساب و الثواب و العقاب.

قال مقاتل نزلت فى اليهود حين قالوا ان الله لا يقضى يوم السبت شيئا.

فبأي آلاء ربكما تكذبان بسؤال اهل السماء ام بسؤال اهل الارض.

سَنَفْرُغُ لَكُمْ قِرَاءَ حَمْزَةٍ وَ الْكِسَائِي: سيفرغ بالياء لقوله: يَسْئَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ يَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ وَ لَهُ الْجَوَارِ.

فاتبع الخبر الخبر. و قرأ الآخرون بالنون، و ليس المراد منه الفراغ عن شغل لانه سبحانه ليس له شغل يكون له فراغ و لا يشغله شأن و لكنه تهديد و وعيد من الله للخلق بالمحاسبة، كما تقول لمن تهدده سافرغ لك، و ما به شغل. و قيل معناه سنقصدكم و نأخذ فى امركم بعد ترك و امهال و ننجز لكم ما وعدناكم و نوصل كئا الى ما وعدناه.

و فى الخبر قددنا من الله فراغ لخلقه.

و الثقلان الانس و الجن اثقل بهما الارض احياء و امواتا. قال الله تعالى: وَ أَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا.

و قال بعض اهل المعانى كل شىء له قدر و وزن ينافس فهو ثقل، قال النبى (ص) انى تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتى.

فجعلهما ثقلين اعظاما لقدرهما، فكذلك سمى الثقلان لعقلهم و رزانتهم و قدرهم. و قيل لانهما مثقلان بالذنوب، و قيل مثقلان بالتكليف.

فبأي آلاء ربكما تكذبان بقصدنا الى انجاز ما وعدناكم او بايصال الوعيد اليكم.

يا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ اخْتَلَفُوا فى معنى هذه الآية. قال بعضهم خاطبهم به فى الدنيا فيقول ان اسنطعنم أن ننقذوا، اى تجوزوا و تخرجوا، من أقطار السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ، من جوانبها و اطرافها، فأنقذوا، معناه ان

استطعتم ان تهربوا من الموت و الخروج من اقطار السماوات و الارض فاهربوا و اخرجوا منها. يعنى حيث ما كنتم ادرككم الموت كقوله: أَيِنَّمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ، لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ يعنى حيث خرجتم اليه فتم سلطانى. فلا تخرجون من سلطانى.

و قال الزجاج حيث ما كنتم شاهدتم حجة الله و سلطانه يدل على انه واحد. و قال بعضهم يخاطبهم به فى القيمة و القول هاهنا مضمرا اى يقال لهم يوم القيامة: يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَتَعْجزُوا رَبَّكُمْ حَتَّى لَا يَقْدِرَ عَلَيْكُمْ. فَاَنْفُذُوا لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ.

اى حيث ما توجهتم كنتم فى ملكى و سلطانى و لا يمكنكم الهرب من الجزاء.

و قيل لا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ يعنى الا بشهادة ان لا اله الا الله و ارضاء الخصوم و بعفو من الله عز و جل. و قيل لا تَنْفُذُونَ الا بعد معاينة سلطان الله فى محاسبته خلقه و مجازاته. قال ابن عباس ان الله تعالى يأمر ملائكته يوم القيامة فتتحف باقطار السماوات و الارض فلا يستطيع انس و لا جان ان يخرج من اقطارها.

فَيَأْتِي آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ بملكه فى السماء ام بملكه فى الارض.

يُرْسَلُ عَلَيْكُمَا شَوَاظٌ، قرأ ابن كثير شواط بكسر الشين و الآخرون بضمها و هما لغتان و هو اللهب المتاجج الذى لا دخان فيه. و النحاس الدخان لا لهب معه و قيل النحاس الصفر المذاب يصب على رؤوسهم. قرأ ابن كثير و ابو عمر و نحاس بكسر السين عطا على النار و قرأ الباقر برفعها عطا على الشواط و قيل النحاس المهل و هو دردى الزيت، فلا تَنْتَصِرَانِ اى لا تقدران على الامتناع مما يعمل بكما و لا يكون لكما ناصر من الله.

فَيَأْتِي آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ بارسال الشواط او النحاس وجه النعمة فى هذا دلالة ايانا على ما ينجينا من ذلك.

فَإِذَا انشَقَّتِ السَّمَاءُ، اى انفرجت فتصير ابوابا لنزول الملائكة كقوله: وَ يَوْمَ تَشَقُّقُ السَّمَاءُ بِالْغَمَامِ وَ نُنزَلُ الْمَلَائِكَةُ نَنْزِيلًا.

و قيل تصدعت السماء و انفك بعضها من بعض لقيام الساعة، فَكَانَتْ وَرْدَةً يعنى كلون الورد المشموم و قال ابن عباس يصير كلون الفرس الورد و هو الأبيض الذى يضرب الى الحمرة و الصفرة، اى تتلون السماء يومئذ من الخوف كلون الفرس الوردية يكون فى الربيع اصفر و فى اول الشتاء احمر فاذا اشتد الشتاء كان اغبر فشبه السماء فى تلونها عند انشاقها بهذا الفرس فى تلونه، كالدّهان جمع دهن شبه تلون السماء بتلون الورد من الخيل و شبه الوردية فى اختلاف الوانها بالدهن يعنى دهن الزيت فانه يتلون الوان بين صفرة و خضرة و حمرة. هذا قول الضحاك و مجاهد و قتادة و الربيع. و قال ابن جريح يصير السماء كالدهن الذائب و ذلك حين يصيبها حر جهنم.

و قال الكلبى كالدّهان، اى كالاديم الاحمر و جمعه ادهنة.

فَيَأْتِي آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ بانشقاق السماء ام بتلونها و وجه النعمة فيه، التخويف و الزجر بما اخبرنا من ذلك. فَيَوْمَئِذٍ يعنى فيوم تنشق السماء. لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَ لَا جَانٌ و قال فى سورة اخرى قَوْلَ رَبِّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ

أَجْمَعِينَ و لا تناقض لان التقدير لا يسئل سؤال استعمال و استفهام لانهم يعرفون بسماهم، لكن يسئلون سؤال توبيخ و تفریح، لا يسئلون هل عملتم كذا و كذا لان الله تعالى علمها منهم و كتبت الملائكة عليهم، و لكن يسئلون لم عملتم كذا و كذا.

و قال ابو العالیة لا يُسئلُ عَنْ ذَنْبِهِ غيرَه من انس و لا جان. ای لا یؤخذ احد بذنب غیره. و قيل ان يوم القيمة يوم مقداره خمسون الف سنة و له اوقات فوقت يسئلون و وقت لا يسئلون و وقت ينطقون و يختصمون و وقت يصمتون.

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ بسؤال الانس ام بسؤال الجن و وجه النعمة فيه ما ذكرنا من التخويف.

يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسَمَائِهِمْ، بزرقة العيون و سواد الوجوه و المجرم هاهنا الكافر و اما المؤمن فاغر محجل. قال الله تعالى يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَ تَسْوَدُّ وُجُوهٌ، فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَ الْأَقْدَامِ.

قيل يجمع بين نواصيههم و اقدامهم فيسحبون الى النار. و قيل تأخذهم الملائكة مرة بنواصيههم فيجرونهم على وجوههم في النار و تارة يأخذون باقدامهم فيقذفونهم في النار ثم يقال لهم: هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ ای كان يكذب بها المشركون.

يَطُوفُونَ بِنَبَّأِهَا ای بين جهنم، وَ بَيْنَ حَمِيمٍ آن ای ماء حار قد انتهى حره يقال اني ياني فهو آن اذا انتهى من النضج. يطاف بهم بين الجحيم و الحميم و انهم يستغيثون في النار من شدة حرها و يسئلون قطرة من الماء فيذهب بهم الى حميم آن فيغمسون في ذلك الوادي فتتخلع اوصالهم هذا كقوله: اِنْ يَسْتَغِيثُوا يُغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ. فكل ما ذكر الله تعالى من قوله: كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فان مواظ و زواجر و تخويف و كل ذلك نعمة من الله تعالى لانها تزجر المعاصي و لذلك ختم كل آية بقوله: فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ.

### النوبة الثالثة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ای عزیزى كه اقبال محبان بر سر كوى طلب نعره عاشقان تست. در درياء محبت سياحت و غوص جويندگان تست، در ميدان بلا تاختن شيفتگان تست.

آن دل كه تو سوختى تو را شكر آرد و آن خون كه تو ريختى بتو فخر كند  
و ان دما اجرितه بك فاخر و ان فؤادا رعته لك حامد

ای جمالی كه سوختگان فراق تو ثنا و مدح تو بر دفتر بی نیازی تو بخون حیرت می نویسند.

ای جلالی كه سرگشتگان تو در راه جلال تو منازل حیرت بر فرق دهشت می گذارند.

آن کدام دل است كه آتش خانه حیرت تو نیست.

آن کدام جانست كه در مخلب باز قهر تو نیست.

بای نواحی الارض ابغی وصالكم و انتم ملوك ما لنحوكم قصد

ماها بکدام آسمانت جویم      سرورا بکدام بوسـتانت جویم  
 حورا بکدام خان و مانت جویم      سر گشته منم که من نشانت جویم

ای راه طلب حق، چه راهی که قدمها در تو واله شد.  
 ای آتش محبت حق، چه آتشی که دلهای عالمی ترا هیزم شد.  
 ای قبله ناگزیر چه قبله‌ای که هر که روی در تو آورد دمار از جانش برآوری. شعر،  
 راه طلبت گر آشکارا بودی      هر مرحله‌ای ز راه پیدا بودی  
 گر راه تو افکنده بصحرا بودی      عشاق تو ز نار چلیپا بودی

الرَّحْمَنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ آسان آسان نرسد دست هیچکس بحلقه درگاه قرآن مگر بتوفیق و تیسیر رحمن.  
 اگر کسی رسیدی باین دولت جز بعون رحمن، آن کس مصطفی بودی خاتم پیغامبران، که آن جلالت و منزلت که او راست کس را نیست از آفریدگان.

و حق جل جلاله در حق او میفرماید: الرَّحْمَنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ ای علم محمدا القرآن.  
 هر چند معلمان بتعلیم همی کوشند و استادان تلقین همی کنند و حافظان درس روان همی دارند، این همه اسباباند و آموزنده بحقیقت خداست.

هر آموخته‌ای را آموزنده اوست. هر افروخته‌ای را افروزنده اوست.

هر سوخته‌ای را سوزنده اوست. هر ساخته‌ای را سازنده اوست.

آدم را علم اسامی درآموخت: وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا.

داود را زرهگری درآموخت: وَ عَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَّكُمْ.

عیسی را علم طب درآموخت: وَ يُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ.

خضر را علم معرفت درآموخت: وَ عَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا.

مصطفی عربی را اسرار آلهیت درآموخت: وَ عَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ.

عالمیان را بیان درآموخت: خَلَقَ الْإِنْسَانَ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ.

قومی گفتند خَلَقَ الْإِنْسَانَ جمله مردم میخواهد بر عموم، مؤمن و کافر و مخلص و منافق، صدیق و زندق، هر چه مردم است در تحت این خطاب است.

میگوید همه را بیافرید و همه را بیان درآموخت، یعنی همه را عقل داد و فهم و فرهنگ تا بمصالح خویش راه بردند و میان نیک و بد تمیز کردند. و هر کسی را لغتی داد که بآن لغت مراد یکدیگر بدانستند، در هر قطری لغتی، لا بل در هر شهری لغتی، لا بل در هر محلتی لغتی.

مردم را باین مخصوص کرد و ایشان را از دیگر جانوران باین تخصیص و تشریف جدا کرد.





و گفته‌اند خَلَقَ الْإِنْسَانَ عَمَّهُ مؤمنان امّت محمداند و عِلْمَهُ الْبَيَانَ راه حق است و شریعت پاک و دین حنیفی که ایشان را در آموخت و بآن راه نمود.

همان راه که جایی دیگر فرمود قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ.

و آن گه آن راه بر سه منزل نهاد: یکی معرفت شرع ظاهر، دیگر معرفت مجاهده و ریاضت باطن. سدیگر حدیث دل و دل آرام و داستان دوستان.

و آن گه بر سه قوم حوالت کرد و بر زبان این سه قوم ایشان را تعلیم کرد فرمود: سائل العلماء و خالط الحكماء و جالس الكبراء. از علماء علم شریعت آموز.

از حکماء علم ریاضت، از کبراء علم معرفت.

و گفته‌اند خَلَقَ الْإِنْسَانَ عِلْمَهُ الْبَيَانَ انسان اینجا آدم صفی است.

همان انسان که گفت خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ هر چند بصورت فخار و صلصال است، بسیرت سزا سراپرده قرب و وصال است.

بظاهر نگاشته آب و گل است، بیاطن سلطان محبت را محمل است.

بظاهر سُلَالَةٍ مِنْ طِين است، بیاطن خاتم دولت را نگین است.

العبرة بالوصل لا بالاصل. الوصل قرابة و الاصل تربة.

الاصل من حيث النطفة. و الوصل من حيث النصرة.

عِلْمَهُ الْبَيَانَ علم اسماست که وی را در آموخت و بآن يك علم او را بر فرشتگان پیشی داد تا از بهر وی بجواب فرشتگان گفت: إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ.

ای عجب، اسرار ربوبیت جاییهای آشکارا شود که عقول عقلا هرگز بدان نرسد.

چگویی قبضه خاک را بکمال قدرت خود بید صفت خود قبض کرد، آن گه چهل سال در آفتاب نظر خود بداشت تا نداوت هستی از وی برفت. آن گه ملانکه ملکوت را فرمان داد که بدرگاه این بدیع صورت غریب هیئت روید و آستان جلال او را ببوسید.

مشتی خاک را چه اهلیت آن بود که سگان حظائر قدس و خطباء منابر انس پیش وی سجده کنند.

نه نه، که آن مرتبت و منقبت و منزلت نه دربان گل را بود که آن سلطان دل را بود.

و القلب بین اصبعین من اصابع الرحمن.

و از تخصیصات و تشریفات آدمی یکی آنست که در نهاد وی دو بحر آفریده: یکی بحر سر، دیگر بحر دل، و الیه الاشارة بقوله عز و جل: مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ.

از بحر سرّ لؤلؤء مشاهدت و معاینت برون آید و از بحر دل مرجان موافقت و مکاشفت. و ذلك قوله: يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ.

هر دو در نهاد وی تعبیه کرده و حاجز قدرت میان هر دو بداشته: بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ نه آن بر آن

نیرو کند، نه این آن را بگرداند.

و گفته‌اند بحرین اینجا خوف و رجاست عامه مسلمانان را، و بحر قبض و بسط خواص مؤمنان را، و بحر هیبت و انس انبیا را و صدیقان را.

از بحر خوف و رجا گوهر زهد و رع بیرون آید و از بحر قبض و بسط گوهر فقر و وجد آید و از بحر هیبت و انس گوهر فنا روی نماید تا در منازل بقاء بیاساید.

اینست که گفت یَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ.

قوله: كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَ يَبْقَى وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ همانست که جای دیگر فرمود ما عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ.

و مصطفی (ص) فرمود فآثروا ما ببقی علی ما یفنی.

دنیا دار الغرور است و عقبی دار السرور. دنیا دار الفنا و عقبی دار البقاء.

نسیم عقل بمشام آن کس نرسید که فانی بر باقی برگزیند، دار السرور بگذارد و دار الغرور عمارت کند.

گر مملکت عالم و ملکیت بنی آدم در زیر نگین تو نهند و مفاتیح خزائن دنیا بجملگی ترا دهند، چون عاقبت آن فناست دل برو نهادن، خطاست.

بشنو این چند حکمت از وصایای حکیمان و نصیحت بزرگان: بگفتار از کردار کفایت کردن کار مغرور است.

بر مایه دیگران اعتماد نمودن حرفت مفسانست.

بجامه عاریتی نازیدن عادت بطلان است.

بخلعت دیگران شاد بودن سیرت بی‌خردان است.

جفا کردن و وفا طمع داشتن فعل زرقانست.

يَسْئَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ، مؤمنان دو گروه‌اند: عابدان‌اند و عارفان، سؤال هر یکی بر قدر همت او و نواخت هر یکی سزاء حوصله او.

عابد همه از او خواهد، عارف خود او را خواهد.

احمد بن ابی الحواری حق را بخواب دید که گفت جل جلاله یا احمد کلّ الناس یطلبون منی الا ابا یزید یطلبنی.

عالمیان همه از ما می‌خواهند و بو یزید خود ما را می‌خواهد.

فسرت اليك في طلب المعالي و سار سوای فی طلب المعاش

هر کسی محراب دارد هر سویی باز محراب سنایی کوی تو.

برین درگاه هر کسی را مقامیست و هر یکی را سزاییست.

پیر طریقت گفت الهی، از جود تو هر مفلسی را نصیبی است. از کرم تو هر دردمندی را طبیبی است، از سعت رحمت تو هر کسی را تیری است.

هر یکی را جایی بداشته و هر یکی را برنگی رشته، اینست که میفرماید کُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ يَرْفَعُ قَوْمًا وَيَضَعُ آخَرِينَ.

یکی را صدر قدر بنعت عزت داده، یکی را در صف نعال در حین مذلت بداشته، یکی را بر بساط لطف نشانده، یکی را در زیر بساط قهر آورده.

آدم خاکی را از خاک مذلت برمیکشد و تاج اقبال بحکم افضال بر همامه همت وی مینهد، و لا میل. عزازیل معلم ملك بود از عالم علوی در میکشد و بر سر چهار سوی ارادت بی‌علت از عقابین عقوبت میآویزد، و لا جور قومی را میگوید فَاسْتَنْبِرُوا بِنِعْمَتِ قَوْمِي رَا مِیگوید: مُؤْتُوا بِعَيْطِكُمْ.

موسی کلیم بطلب آتش برخاست، چون میشد شبانی بود در گلیم، چون میآمد پیغامبری بود کلیم.

بلعام باعورا که نام اعظم دانست، ولیی بحکم صورت بکوه برشد، سگی بحکم معنی و صفت فرو آمد. آدم هنوز گل بود که کلاه اجتناب وی ساخته بودند.

ابلیس مدبر هنوز سرباز نزده بود که تیر لعنت بزهر قهر آب داده بودند.

این را فرمودند که سجود کن، نکرد و آن را فرمودند که گندم مخور، بخورد.

آدم را عذر بنهاد که وی در ازل دوست آمد و زلت دوستان در حساب نیارند.

و اذا الحبيب اتى بذنب واحد      جاءت محاسنه بالف شفيع

ابلیس را داغ لعنت بر نهاد که در ازل دشمن آمد و طاعت دشمنان محسوب نبود.

من لم یکن للوصال اهلا      فكل احسانه ذنوب

## ۲ النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ لِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٌ (۴۶) آن را که میترسد از ایستاد نگاه پیش خداوند خویش، او راست دو بهشت.

فَيَأْتِي آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۴۷) بکدام از نعمتهای خداوند خویش خداوند خویش را می‌ناستوار گیرید ای آدمیان و پریان.

ذَوَاتَا أَفْنَانٍ (۴۸) آن دو بهشت پر درختانست و پر شاخها آن و با گوناگون نعمتها و شادیهها.

فَيَأْتِي آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۴۹).

فِيهِمَا عَيْنَانِ تَجْرِيَانِ (۵۰). در آن دو بهشت دو چشمه روانست.

فَيَأْتِي آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۵۱).



فِيهِمَا مِنْ كُلِّ فَاكِهَةٍ زَوْجَانِ (۵۲) در آن دو بهشت از هر میوه دو جفت است، دو طعم و دو رنگ و دو بوی.

فِي أَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكذِّبانَ (۵۳).

مُتَكَبِّرِينَ عَلَى فُرُشٍ، باز نشستگان اند خفتگان بر جامها باز گسترده.

بَطَائِنُهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ آسترها آن فراش از دیبا ستبر.

وَجَنَى الْجَنَّتَيْنِ دَانِ (۵۴) و میوه آن دو بهشت از دست چنندگان نزدیک

فِي أَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكذِّبانَ (۵۵).

فِيهِنَّ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ، در آن فراشها کنیزکان اند فرو داشته چشمان.

لَمْ يَطْمِئِنَّهُنَّ إِسْ قَبْلَهُمْ وَ لَا جَانٌّ (۵۶)، دست بایشان نبرده هیچ آدمی و نه پری.

فِي أَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكذِّبانَ (۵۷).

كَأَنَّهُنَّ الْيَاقُوتُ وَ الْمَرْجَانُ (۵۸)، گویی که آن کنیزکان مرواریداند و یاقوت.

فِي أَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكذِّبانَ (۵۹).

هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ (۶۰)، هست پاداش نیکویی مگر هم نیکویی..؟

فِي أَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكذِّبانَ (۶۱).

وَ مِنْ دُونِهِمَا جَنَّاتٌ (۶۲). و جز از آن دو بهشت دو بهشت دیگرند.

فِي أَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكذِّبانَ (۶۳)

مُدْهَامَاتَانِ (۶۴) دو بهشت سخت ژرف رنگ و سیراب رنگ.

فِي أَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكذِّبانَ (۶۵).

هُمَا عَيْنَانِ نَضَّاخَتَانِ (۶۶)

، در آن دو چشمه‌اند که آب از بوم بهشت برمی‌اندازند و برمیجوشند.

فِي أَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكذِّبانَ (۶۷).

فِيهِمَا فَاكِهَةٌ وَ نَخْلٌ وَ رُمَّانٌ (۶۸)، در آن دو بهشت میوه‌هاست و خرما ستان و انار.

فِي أَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكذِّبانَ (۶۹).

فِيهِنَّ خَيْرَاتٌ حِسَانٌ (۷۰)، در آن بهشتها کنیزکان اند نیکان در آفرینش و در خوی، نیکوان اند در چهره و

در روی.

فِي أَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكذِّبانَ (۷۱).

حُورٌ مَقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ (۷۲)، سیاه چشمان اند از چشمها بیگانگان نگه داشته و در خیمها بداشته.

فِي أَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكذِّبانَ (۷۳).

لَمْ يَطْمِئِنَّهُنَّ إِسْ قَبْلَهُمْ وَ لَا جَانٌّ (۷۴) خالی ندید ایشان را پیش از خداوندان ایشان هیچ کس نه مردم نه

پری.

فَيَأِيَّ آلاءِ رَبِّكُمَا تُكذِّبان (۷۵).

مُتَكَبِّرِينَ عَلَى رَفْرَفٍ خُضْرٍ بِنَارٍ نَشِيسْتِغَانِ اَنْدِ بَرِ رَفْرِفِ سَبِزِ دَرِ بَاغِهَا رَنْگَارَنْگِ، وَ عَبْقَرِيٍّ حِسَانِ (۷۶)، وَ بَسَاطِهَا گَرَانِ مَایِه نِیکو.

فَيَأِيَّ آلاءِ رَبِّكُمَا تُكذِّبان (۷۷).

تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ، چُون پَاكِ اسْتِ وَ بِي عِيبِ خَدَاوَنْدِ تُو، ذِي الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ (۷۸)، خَدَاوَنْدِ بَا بَزَرْگَوَارِي وَ بَنْدِهَنْوَارِي.

### النوبة الثانية

قوله: وَ لِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ آيَاتِ مَوَاعِظِ وَ زَوَاجِرِ وَ ذَكَرَ عَذَابِ وَ عَقُوبَتِ كَافِرَانِ دَرِ پِيشِ دَاشْتِ تَا مَوْمِنَانِ بَدَانِ عِبْرَتِ گِیرَنْدِ وَ پَنْدِ پَذِیرَنْدِ وَ دَرِ خَوْفِ وَ خَشِیْتِ بِیْفَزَايَنْدِ وَ دَرِ طَاعَتِ وَ عِبَادَتِ كُوشِشِ نَمَايَنْدِ وَ فَرَا اسْبَابِ نَجَاتِ خُودِ بَبِیْنَنْدِ وَ اَيْنِ عَظِیْمِ تَرِ نَعْمَتِي اسْتِ اَزِ حَقِّ جَلَالِهِ بَرِ بَنْدِگَانِ وَ لِهَذَا ذَكَرَ عَقِيبِ كُلِّ آيَةٍ: فَيَأِيَّ آلاءِ رَبِّكُمَا تُكذِّبانِ پَسِ مَالٍ وَ مَرَجِعِ مَوْمِنَانِ وَ بِيانِ ثَوَابِ طَاعَاتِ ايشانِ دَرِگَرَفْتِ فَرَمُودِ: وَ لِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّتَانِ.

مقام هم مصدر است و هم مکان، اگر مصدر نهی، معنی آنست که آن کس که در دنیا بوقت معصیت ترسد از ایستادن وی روز قیامت بحضری عزت در مقام حساب، و از آن ترس معصیت و شهوت بگدازد، فردا او را دو بهشت است، یکی ثواب خوف را و دیگر ترك معصیت را.

و اگر مقام بر موضع و مکان نهی پس اینجا مضموری محذوف است یعنی خاف مقام حساب ربه، آن کس که از مقام حساب حق بترسد داند که او را در آن مقام بدارند و از وی سؤال کنند کقوله تعالی: وَ قِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ. او را دو بهشت است یکی جنة عدن و دیگر جنة النعيم. یکی نشستگاه خویش و دیگر نشستگاه جفتان و خادمان وی.

مفسران گفتند این آیت در شأن بو بکر صدیق فرو آمد، شرب لبنا فقیل له انه من غیر حل فاستقاء. و قال قتاده ان المؤمنین خافوا ذلك المقام فعملوا الله و قاموا باللیل و النهار.

و فی الخبر الصحيح عن ابی هريرة قال قال رسول الله (ص) من خاف ادلج و من ادلج بلغ المنزل الا ان سلعة الله غالية الا ان سلعة الله الجنة.

و عن عطاء بن یسار عن ابی الدرداء: انه سمع رسول الله (ص) یقصد علی المنبر و هو یقول: وَ لِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّتَانِ. قلت و ان زنا و ان سرق یا رسول الله فقال رسول الله (ص) الثانية: وَ لِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّتَانِ. فقلت الثانية: و ان زنا و ان سرق یا رسول الله. فقال رسول الله (ص) الثالثة: وَ لِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّتَانِ فقلت الثالثة: و ان زنا و ان سرق یا رسول الله. فقال: و ان رغم انف ابی الدرداء.

قال بعض المفسرين فی قوله: جنتان ای جنة للانس و جنة للجن. معنی آنست که هر که از مقام حساب



پیش حق تعالی ترسد از آدمی و پری، هر یکی را بهشتی است.

پرهیزکاران مردمان را بهشتی و پرهیزکاران پریان را بهشتی.

فَيَأْيُ آلاءِ رَبِّكُمَا تُكذِّبانِ بآى نعمة من نعمه فى الجنتين، ثم وصف الجنتين، فقال ذواتا أفنانِ اى اغصان واحدها فنن و هو الغصن المستقيم طولا و قيل ذواتا أفنانِ اى الوان و انواع من الاشجار و الثمار واحدها فن يقال: هو الجنة كله افنان الاشجار متكوسة غير انها لا ترد شيئا. و قيل جنتان من الياقوت الاحمر و الزبرجد الا خضر، ترابها الكافور و العنبر و حماتها المسك الاذفر، كل بستان مسيرة مائة سنة فى وسط كل بستان دار من نور.

فَيَأْيُ آلاءِ رَبِّكُمَا تُكذِّبانِ ام بالالوان.

فِيهِمَا عَيْنَانِ تَجْرِيانِ بالماء الزلال احديها التسنيم و الأخرى السلسبيل.

و قيل احديهما من ماء غير آسن و الأخرى من خمر لذة للشاربين، تجريان من جبل من مسك.

قال ابو بكر محمد بن عمر الوراق فيهما عينان تجريان لمن كانت له فى الدنيا عينان تجريان بالبكاء.

فَيَأْيُ آلاءِ رَبِّكُمَا تُكذِّبانِ بآى العينين تجحدان.

فِيهِمَا مِنْ كُلِّ فاكِهَةٍ زَوْجَانِ اى فيهما من كل ما يتفكه به صنفان رطب و يابس كالرطب و التمر و العنب و الزبيب.

قال ابن عباس ما فى الدنيا ثمرة حلو و لا مرّ الا و هى فى الجنة حتى الحنظل الا انه حلو.

فَيَأْيُ آلاءِ رَبِّكُمَا تُكذِّبانِ. بآى الصنفين تجحدان.

مُتَكَبِّرِينَ اى جالسين جلسة الملوك جلوس راحة و دعة على فُرُش جمع فراش و هو ما استمهد للجلوس و النوم.

بَطَانُهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ جمع بطانة و الاستبرق الديباج الثخين الغليظ.

قيل لسعيد بن جبير البطان من استبرق فما الظواهر.

قال هذا مما قال الله تعالى فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ.

و قيل بطانها من استبرق و ظواهرها من نور جامد.

و قال ابن عباس وصف البطان و ترك الظواهر لانه ليس فى الارض احد يعرف ما الظواهر وَ جَنَى

الْجَنَّتَيْنِ دان اى ما يجتنى من ثمر الجنتين قريب يناله القائم و القاعد و النائم.

و قيل اذا ارادوه دنا من افواههم، فيتناولون من غير تعب.

فَيَأْيُ آلاءِ رَبِّكُمَا تُكذِّبانِ بالظاهرة ام بالبطانة.

فِيهِنَّ اى فى الجنان و قيل فى الفرش قاصراتُ الطَّرْفِ يعنى الحواري قصرن اعينهن على ازواجهن فلا

يطمحن الى غيرهم و تقول لزوجها و عزة ربي ما ارى فى الجنة شيئا احسن منك، فالحمد لله الذى جعلك

زوجى و جعلنى زوجك.

و قصر الطرف ايضا من الحياء و الغنج. قصر الطرف چون بر معنى حيا و غنج بود معنى قاصرات الطرف آنست که: کنیزکان بهشتی نازنینانند، از ناز فرو شکسته چشمانند.

لَمْ يَطْمِئُنْهُنَّ. الطمئ المجامعة بالتدمية ای ما ادماهن بالجماع احد.

قال مجاهد اذا جامع الرجل فلم يسم الله انطوى الجان على احليله فجامع معه فذلك قوله: لَمْ يَطْمِئُنْهُنَّ اِنَّسٌ قَبْلَهُمْ وَ لَا جَانٌ.

گفته‌اند که اِنَّسٌ قَبْلَهُمْ وَ لَا جَانٌ دليل آنست که مسلمان جن در بهشت باشند و از ایشان جماع بود با جنس خویش نه با جنس انس و معنى الاية: حور الانس لم يطمئنهن انس و حور الجن لم يطمئنهن جن.

مقاتل گفت: مراد باین حور بهشتی‌اند که ایشان را در بهشت آفریدند و هرگز هیچ کس بایشان نارسیده و نه دست بایشان برده.

حسن گفت زنان دنیوی‌اند که بعد از آنکه ایشان را در آن جهان باز نو آفریدند در بهشت هیچ کس بایشان نرسید پیش از شویان خویش.

در این سوره دو جای فرمود لَمْ يَطْمِئُنْهُنَّ. کسایى یکی از آن بضم میم خواند و آن دیگر بکسر میم. اگر اول بضم خواند آخر بکسر خواند و اگر اول بکسر خواند آخر بضم خواند و السبب فى ذلك ما روى ابو اسحاق السبيعي قال كنت اصلى خلف اصحاب على (ع) فاسمعهم يقرءون: لَمْ يَطْمِئُنْهُنَّ، بضم الميم و كنت اصلى خلف اصحاب عبد الله بن مسعود فاسمعهم يقرءون بکسر الميم فكان الكسائي يضم احديهما و يكسر الأخرى لئلا يخرج عن هذين الاثرين.

فَيَأِيَّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ بقصر اطرافهن، ام بانهن لم يطمئن، كَأَنَّهُنَّ الْيَاقُوتُ وَ الْمَرْجَانُ ای كانهن الياقوت حمرة و صفاء، و المرجان بياضا و ضياء.

روى عن ابى سعيد فى صفة اهل الجنة عن رسول الله (ص) لكل رجل منهم زوجان على كل زوجة سبعون حلة يرى مخ سوقهن دون لحمهما و دمائهما و حللها.

و روى عن ابى هريرة ان رسول الله (ص) قال اول زمرة تدخل الجنة على صورة القمر ليلة البدر و الذين على اثرهم كاشد كوكب اضاءة. قلوبهم على قلب رجل واحد لا اختلاف بينهم و لا تباغض، لكل امرئ منهم زوجتان كل واحدة منهما يرى مخ ساقها من وراء لحمها من الحسن.

«يسبحون الله بكرة و عشيا لا يسقمون و لا يمتخطون و لا يبصقون، أنيتهم الذهب و الفضة و امشاطهم الذهب و وقود مجامرهم الالوة و ريحهم المسك.

و عن عبد الله بن مسعود عن النبى (ص) ان المرأة من اهل الجنة ليرى بياض ساقها من وراء سبعين حلة من حرير و مخها.

ان الله عز و جل يقول كَأَنَّهُنَّ الْيَاقُوتُ وَ الْمَرْجَانُ فاما الياقوت فانه حجر لو ادخلت فيه سلكا ثم استصفيته لرأيته من ورائه.

و قال عمرو بن ميمون ان المرأة من الحور العين لتلبس سبعين حلة فيرى مخّ ساقها من ورائها كما يرى الشراب الاحمر فى الزجاجة البيضاء.

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ بِمِشَابِهَتِهِ الْيَاقُوتِ ام بِمِشَابِهَتِهِ الْمَرْجَانِ.

هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ هَلْ هَاهُنَا بِمَعْنَى مَا كَقَوْلِهِ: فَهَلْ عَلَى الرَّسُلِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ. يعنى ما جزاء من احسن فى الدنيا الا ان يحسن اليه فى الآخرة.

و قال ابن عباس هل جزاء من قال: لا اله الا الله و عمل بما جاء به محمد (ص) الا الجنة.

عن انس بن مالك قال قرأ رسول الله (ص) هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ.

ثم قال هل تدرون ما قال ربكم قالوا الله و رسوله اعلم، قال يقول هل جزاء من انعمت عليه بالتوحيد الا الجنة.

و فى رواية ابن عباس و ابن عمر قالوا قال رسول الله (ص) يقول الله تعالى ما جزاء من انعمت عليه بمعرفتى و توحيدى الا ان امكنه جنتى و حظيرة قدسى برحمتى.

و قال محمد ابن الحنفية هى مسجلة للبرّ و الفاجر اى سواء فى هذا ابرار الخلق و فجّارهم، انه من احسن احسن اليه، للفاجر فى دنياه و للبر فى اخراه.

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ بِإِحْسَانِ التَّوْفِيقِ فِي الدُّنْيَا ام بِإِحْسَانِ الثَّوَابِ فِي الْآخِرَةِ.

و مِنْ دُونِهِمَا جَنَّتَانِ. اى من دون الجنتين الاوليين جنتان اخريان: جنتان من فضة أنيتهما و ما فيهما و جنتان من ذهب أنيتهما و ما فيهما و لكل رجل و امرأة من اهل الجنة جنتان، احديهما جزاء اعماله و الأخرى ورثوها عن الكفار و هو قوله عز و جل: أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ الْآيَةَ و قوله: نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا.

و فى الخبر الصحيح عن رسول الله (ص) جنتان من فضة أنيتهما و ما فيهما و جنتان من ذهب أنيتهما و ما فيهما و ما بين القوم و بين ان ينظروا الى ربهم انا رداء الكبرياء على وجهه فى جنة عدن. و قيل لكل واحد منهم اربع جنان فى الجهات الاربع: بين يديه و من خلفه و يمينه و شماله.

و قيل اربع جنان على التوالى ليتضاعف له السرور بالتنقل من جنة الى جنة و يكون امتع لانه ابعد من الملك فيما طبع عليه البشر.

و قيل الجنتان الاوليان افضل منهما.

و الآخران ادون منهما فالاوليان: جنات عدن و جنة الفردوس و الآخران: جنة النعيم و جنة المأوى.

و قيل الاوليان للمقربين السابقين، فيهما من كل فاكهة زوجان و الآخران لاصحاب اليمين و التابعين فيهما فاكهة و نخل و رمان.

و قيل الاوليان جنتان فى القصر و الآخران خارج القصر.

و قيل الاوليان للرجال و الولدان و الآخران للنساء و الحور العين.

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ بَأَيِّ الْجَنَّتَيْنِ تَجِدَانِ.



مُدْهَامَتَانِ، اى، ناعمتان سوداوان من ريّهما و شدة خضرتها لان الخضرة اذا اشتدت ضربت الى السواد و الفعل منه ادهامّ يدهامّ فهو مدهامّ و هما مدهامتان اى الغالب على هاتين الجنتين النبات و الرياحين المنبسطة على وجه الارض و فى الاوليين الاشجار و الفواكه.

فَيَأْيُّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكْذِبَانِ، منهما.

هُمَا عَيْنَانِ تَضَاخَتَانِ

، تفوران بالماء لا تنقطعان. و النضخ ان تفور العين بالماء و هو اكثر من النضج و انما وصفها بالنضخ لان الماء الذى يفور و يجرى امتع من الماء الراكد.

قال ابن مسعود تنضخان على اولياء الله بالمسك و الكافور. و قال ابن عباس تنضخان بالخير و البركة على اهل الجنة. و قال سعيد بن جبیر: بالماء و الوان الفاكهة. و قال انس بن مالك تنضخان بالمسك و العنبر فى دور اهل الجنة كطش المطر.

فَيَأْيُّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكْذِبَانِ، من العينين.

فِيهِمَا فَاكِهَةٌ وَ نَخْلٌ وَ رُمَانٌ، انما اعاد ذكر النخل و الرمان و هما من جملة الفواكه للتفضيل و عن سعيد بن جبیر عن ابن عباس قال نخل الجنة جذوعها زمرد اخضر و ورقها ذهب احمر و سعفها كسوة لاهل الجنة، منها مقطعاتهم و حلهم و ثمرها امثال القلال او الدلاء اشد بياضا من اللبن و احلى من العسل، و الين من الزبد ليس له عجم كلما نزعت ثمرة عادت مكانها اخرى و انهارها تجرى فى غير اخدود.

فَيَأْيُّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكْذِبَانِ، بالفاكهة ام بالنخل ام بالرمان.

فِيهِنَّ خَيْرَاتٌ حِسَانٌ، فِيهِنَّ، اى: فى الجنان الاربع جوار خيرات حسان، واحدة الخيرات خيرة، و اصلها خيرات، واحدها خيرة و الرجل خير فخفف كهين و لين.

روى عن ام سلمة قالت قلت لرسول الله (ص) اخبرنى عن قوله: خيرات حسان، قال خيرات الاخلاق حسان الوجوه.

و قيل فى تفسير الخيرات، اى لسن بدفرات و لا بخرات و لا متطلعات و لا متشوفات و لا ذربات و لا سليات و لا طماحات و لا طوافات فى الطرق.

فَيَأْيُّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكْذِبَانِ، بالخيرات ام بالحسان.

حُورٌ مَّقْصُورَاتٌ، لاهل اللغة فى الحور قولان: قال قوم الحور البياض و الحوارى سمى لبياضه، و الحواريون كانوا قصارين، يبيضون الثياب. و خبز محورّ و الحواريات نساء القرى لبياض لونهن. و قال قوم الحور السواد.

و جمع المفسرون بينهما فقالوا حوراي شديديات سواد العين، شديديات بياضها.

و قيل معناه شديديات سواد العين شديديات بياض الوجه.

مَقْصُورَاتٌ، اى محبوسات عن اعين ازواج غيرهن.

و قيل مَقْصُورَاتٌ اى مخدّرات مستورات فى الحجال.

يقال امراة مقصورة، اذا كانت مخدرة مستورة لا تخرج.

روى عن النبى (ص)، قال لو ان امراة من نساء اهل الجنة اطلعت الى الارض لاضاعت ما بينهما و لمألت ما بينهما ريحا. و لنصيفها على راسها خير من الدنيا و ما فيها في الخيام قيل فى التفسير خيمة من درة مجوفة طولها فى السماء ستون ميلا و قيل الخيمة لؤلؤة اربعة فراسخ فى اربعة فراسخ لها الف من باب ذهب.

و روى لو ان حوراء بزقت فى بحر، لعذب ذلك البحر من عذوبة ريقها

و روى انهن يقلن نحن الناعمات فلا نبأس. الراضيات فلا نسخط نحن الخالدات فلا نبئد. طوبى لمن كنا له و كان لنا.

و فى الاثر اذا قلن هذه المقالة اجابتهن المؤمنات من نساء الدنيا نحن المصليات و ما صليتن، نحن الصائمات و ما صمتن، نحن المتصدقات و ما تصدقتن، فغلبنهن.

و قال ابن مسعود لكل زوجة خيمة طولها ستون ميلا.

فَيَأِيَّ آلاءِ رَبِّكُمَا تُكذِّبان، بالحوار ام بالخيام.

لَمْ يَطْمِئِنَّ اِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَ لَا جَانٌّ اى لم يمسهن آدمى قبلهم و لا جان، كرّر ذلك زيادة فى التشويق تاكيدا للرغبة فيها.

فَيَأِيَّ آلاءِ رَبِّكُمَا تُكذِّبان، مما ذكرنا. قال محمد بن كعب ان المؤمن يزوّج الف ثيب و الف بكر و الف حوراء.

مُتَّكِنِينَ عَلَى رَفْرَفٍ خُضْرٍ قال سعيد بن جبير و ابن عباس الرفرف رياض الجنة، خضر مخصبة. واحدها رفرفة، و الرفارف جمع الجمع مشتق من رف النبات يرف اذا صار غضّا نضرا.

و قيل هى الوسائد و النماق و البسط اى كما اتكأوا فى الاوليين على فرش بطانتها من استبرق، اتكأوا فى هاتين الجنتين على رفرف خضر و عبقرى حسان.

العبقرى الزرابى الطنافس الثخان و قيل هى الديباج واحدها عبقرية كما يقال: تمرة و تمر و لوزة و لوز و العبقرى عند العرب كل ثوب موشى منسوب الى عبقر و هى بلدة يعمل فيها الوشى.

و قيل عبقر اسم ارض يسكنها الجن، ينسب اليها خيار كل شىء و قيل عبقر اسم رجل كان بمكة يتخذ الزرابى و يجيدها فينسب اليه كل شىء جيّد حسن.

و العبقرى ايضا عند العرب: القوىّ الشديد القوة، الحاذق فى الصنعة.

قال رسول الله (ص): رأيت عمر بن الخطاب فى المنام يستقى من بئر فلم ار عبقرىا يفرى فريه. اى يعمل عمله.

فَيَأِيَّ آلاءِ رَبِّكُمَا تُكذِّبان بالرفرف ام بالعبقرى.

تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ اى تبارك ربك و الاسم صلة كقوله: تَبَارَكَ الَّذِي و قال لبيد: الى الحول ثم اسم السلام

علیکما.

ای ثم السلام علیکما. و الاسم صلة و الاسم هو المسمى و من قال بغير هذا قال بخلق اسماء الله تبارک ای تقدس و تعظم و تمجد و تعالی و دام الذی لم یزل و لا یزال، ذی الجلال و الاکرام قرأ اهل الشام: ذو الجلال بالواو و كذلك فی مصاحفهم اجراء علی الاسم و الجلال لا یستعمل الا لله سبحانه و تعالی. و الاکرام هو ان یكرم اولیائه بالانعام علیهم و الاحسان الیهم.

ختم الله سبحانه هذه السورة بذكر تمجیده و تحمیده كما عدّ فنون نعمه و صنوف مبرته و روى عن عائشة قالت كان رسول الله (ص) اذا سلم من الصلاة لا یقعد الا مقدار ما یقول اللهم انت السلام و منك السلام تبارکت ذا الجلال و الاکرام.

### النوبة الثالثة

قوله: وَ لِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّتَانِ.

نعیم باقی و ملک جاودانی و قرب حضرت الهی کسی را بود که در همه حال از الله ترسد و احوال و احوال رستاخیز همواره پیش چشم خویش دارد.

خوف و خشیت چراغ دل است و زمام نفس و ریاضت روح و تازیانه حق و حصار دین.

تخم خوف صبر است و آب آن ورع و ثمره آن نجات.

یقول الله تعالی وَ خَافُونَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ.

مالك دینار گفته: ولیّ که درو خوف بود علامتش آنست که خاطر را از حرمت پر کند و اخلاق مهذب گرداند و اطراف بادب دارد.

بو القاسم حکیم گفته که ترس از خالق دیگر است و ترس از مخلوق دیگر.

هر که از مخلوق ترسد از وی بگریزد و هر که از خالق ترسد با وی گریزد.

یقول الله تعالی: فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ.

ترس از الله با شهوات دنیا به نسازد هر که اسیر شهوات گشت ترس از دل وی رخت برداشت و در دست دیو افتاد تا بهر دری که خواهد او را میکشد.

در آثار بیارند که یحیی زکریا صلوات الله علیهما بر ابلیس رسید و بر دست ابلیس بندها دید از هر جنس و هر رنگ. گفت ای شقی، این چه بندهاست که در دست تو می بینم، گفت این انواع شهوات فرزند آدم است که ایشان را باین در بندم آمم و بر مراد خویش میدارم. گفت یحیی زکریا را هیچ بند داری که او را بآن بند در حکم خود آری..؟ گفت نه که او را از ما معصوم داشته اند و دست ما بدو نرسد گفت آخر از وی هیچیز شناسی که بان در وی طمع کنی..؟ گفت نه مگر یک چیز هر گه که طعام سیر خورد گرانی طعام او را ساعتی از نماز و ذکر الله مشغول دارد.

یحیی گفت از خدای عز و جل پذیرفتم و با وی عهد بستم که هرگز طعام سیر نخورم.

در خبر است که هر که اندک خورد و صوف پوشد چنانک بلقمه‌ای و خرقه‌ای از دنیا قناعت کند، تفکر در دل وی پدید آید و از تفکر حکمت زاید و حکمت چون خون در باطن وی روان گردد. و آن کس که طعام بسیار خورد از تفکر بازماند و دل وی سخت گردد. و القلب القاسی بعید من اللّٰه بعید من الجنة قریب من النار.

وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٌ وَ مِنْ دُونِهِمَا جَنَّاتٌ تُرْسَدُونَ رَا و اندوهگنان را چهار بهشت است: دو بهشت زرین و دو بهشت سیمین مصطفی (ص) از این چهار بهشت خبر داده و گفته  
جنتان من فضة آئیتها و ما فیها و جنتان من ذهب آئیتها و ما فیها، و ما بینهم و بین ان ینظروا الی ربهم الا رداء الکبرياء علی وجهه فی جنة عدن.

ترسی باید که روزگار مرد همه عین اندوه گرداند. چون اندوه پدید آمد آفتاب محبت حق جز بر دل وی نتابد که ان اللّٰه یحبّ کل قلب حزین.

عالمیان قدر اندوه ندانستند، اندوه بگذاشتند و براه نفس بیرون شدند و شادی و طرب اختیار کردند.  
اگر بجملگی روی بعالم اندوه نهادندی، بهر میلی که در بادیه اندوه رفتندی جز حدقه کروبیان و روحانیان قدمگاه ایشان نبودی.

چهره ترس و صورت اندوه فردا پیدا آید که قیامت بازار خویش برسازد.  
هر نفسی که بترسی بر کشیده باشند نوری گردد. و هر قدمی که باندوهی برداشته باشند مرکبی شود که مسافت سرای رضوان بآن مرکب قطع کنند.

عالمیان همه در عتاب و حساب رستاخیز باشند. و اندوه خوارگان بر بساط انس در خیمه و هُوَ مَعَكُمْ با حق در مناجات باشند که یکی از ایشان را نیز از بهشت یاد نیاید.

بزرگی را پرسیدند که خدای عز و جل با اندوهگنان و ترسندگان چه خواهد کرد. گفت اگر اندوه برای او دارند و محمل ترس از بهر او کشند، هنوز نفس ایشان منقطع نشده باشد که جام رحیق وصال بر دستشان نهند بر آن نبشته که أَلَّا تَخَافُوا وَ لَا تَحْزَنُوا وَ أَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ.

گاه آن آمد که بادی خوش بر جان شما وزد. نیز مترسید و تا ابد الابد طرب کنید و شاد باشید. شعر:

اندوه غریبان بسر آید روزی در کار غریبان نظر آید روزی

## ۵۶- سورة الواقعة

## ۱ النوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.  
 إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ (۱) آن گه که بودنی بیود و افتادنی بیفتد.  
 لَيْسَ لَوْقَعَتِهَا كَازِبَةٌ (۲) در بودن آن نه شك بود و نه در افتادن آن دروغ.  
 خَافِضَةٌ، فرو برنده ناگرویدگان را، رَافِعَةٌ (۳) بردارنده گرویدگان را.  
 إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًا (۴) آن گه که بجنبانند جنبانیدنی.  
 وَ بُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًا (۵) و بر کنند کوهها بر کنندنی.  
 فَكَانَتْ هَبَاءً مُّنبَثًا (۶) تا گردی شود از زمین خیزان ریزان.  
 وَ كُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً (۷) و شما سه گروه بید از سه گونه.  
 فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ (۸) خداوندان راست دست آن چه مردمانند که مردمان راست دست‌اند و راست سوی.  
 وَ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ (۹) و خداوندان چپ سوی و چه مردمانند خداوندان چپ سوی.  
 وَ السَّابِقُونَ، و پیشوایان، السَّابِقُونَ (۱۰).  
 أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ (۱۱) فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ (۱۲) پیشوایان ایشانند آن مقربان و نزدیکان که در بهشتها با نازاند.  
 ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأُولَیْنَ (۱۳) گروهی از پیشینان.  
 وَ قَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ (۱۴) و اندکی از پسینان.  
 عَلَى سُرُرٍ مَّوْضُونَةٍ (۱۵) بر تختها زربافت.  
 مُتَّكِنِينَ عَلَيْهَا مُتَقَابِلِينَ (۱۶) نشستگان بر آن تختها بی‌بیم، پشت باز نهادگان روی در روی.  
 يَطُوفُ عَلَيْهِمْ، بر سر ایشان می‌گردد و لِدَانٌ مُّخْلَدُونَ (۱۷) غلامان جوانان آراسته، جوانی و جاودانی را آفریده.  
 بِأَكْوَابٍ، می‌گردانند بر سر ایشان صراحی و کوز‌آوریها بی‌گوشه و آباریق، و آب دستانها با گوشه و دسته، وَ كَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ (۱۸) و جام از می از چشمه روان.  
 لَا يُصَدَّعُونَ عَنْهَا، ایشان را از آن شراب باز نه پراکنند وَ لَا يُزْفُونَ (۱۹) و هیچ از می‌درنمانند.  
 وَ فَاكِهَةٍ مِمَّا يَتَخَيَّرُونَ (۲۰) و از هر مجلس که گزینند.  
 وَ لَحْمٍ طَيْرٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ (۲۱) و از هر گوشت مرغ که خواهند.  
 وَ حُورٌ عِیْنٌ (۲۲) و سیاه چشمان و فراخ چشمان، كَأَمْثَالِ الْأَلْوَانِ الْمُكْتُونِ (۲۳) مانندگان مروارید در صدف.

جَزَاءً يَمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۲۴) پاداش آن کردار که میکردند.  
 لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا أَجَا در آن بهشت نابکار نشنوند وَ لَا تَأْتِيَمًا (۲۵) و نه هیچ بزه.  
 إِنَّا قَبِلْنَا سَلَامًا سَلَامًا (۲۶) مگر سخنی بی‌رنج سخنی از جفا آزاد.  
 وَ أَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ (۲۷) و خداوندان راست دست چه مردمان که ایشانند.  
 فِي سِدْرٍ مَّخْضُودٍ (۲۸) در درختستانی پر بار خار از میوه آن چیده.  
 وَ طَلْحٍ مَّنْضُودٍ (۲۹) و درخت موز میوه آن در هم نشسته.  
 وَ ظِلِّ مَمْدُودٍ (۳۰) و سایه درختان کشیده.  
 وَ مَاءٍ مَّسْكُوبٍ (۳۱) و آبی بر روی زمین و فرش ریخته روان بی‌کنده.  
 وَ فَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ (۳۲) و میوه‌ها فراوان.  
 لَا مَقْطُوعَةٍ نَّه بَسْر آمده و باز بریده. وَ لَا مَمْنُوعَةٍ (۳۳) نه از خوردن بازداشته.  
 وَ فُرُشٍ مَّرْفُوعَةٍ (۳۴) و کنیزکان برداشته قدرها ایشان از آرایش و کاهش.  
 إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ إِنِشَاءً (۳۵) بیافریدیم ایشان را هم چنان آفریدنی.  
 فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَارًا (۳۶) ما ایشان را دوشیزگان آفریدیم.  
 عُرْبًا شَوِي دُوسْتَان، أَثْرَابًا (۳۷) هام‌بالا هام‌آسا یکدیگر.  
 لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ (۳۸) خداوندان راست دست راست.  
 ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ (۳۹) جوکی از پیشینیان.  
 وَ ثَلَاثَةٌ مِنَ الْآخِرِينَ (۴۰) و جوکی از پسینان.  
 وَ أَصْحَابُ الشَّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشَّمَالِ (۴۱) و خداوندان چپ دست و چپ سوی چه مردمان که ایشانند.  
 فِي سَمُومٍ در آتش و تفت باداند، بادی سخت گرم و بادی سخت سرد، وَ حَمِيمٍ (۴۲) و آبی جوشیده.  
 وَ ظِلِّ مِّنْ يَحْمُومٍ (۴۳) و سایه دود صعب سیاه.  
 لَا بَارِدٍ وَ لَا كَرِيمٍ (۴۴) نه خنک و نه آسان.  
 إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُتْرَفِينَ (۴۵) ایشان پیش از آن روز منعمان و گردن‌کشان بودند.  
 وَ كَانُوا يُصِرُّونَ عَلَى الْحِنثِ الْعَظِيمِ (۴۶) و می‌سپهیدند پیش از آن روز بر آن بزه‌ی بزرگ.  
 وَ كَانُوا يُفْوَلُونَ، وَ مِيكَفْتَنَد، إِذَا مِثْنَا، بَاش آن گه که ما بمیریم وَ كُنَّا تُرَابًا وَ عِظَامًا وَ خَاكٍ گَرْدِيم وَ  
 اسْتِخْوَان، أ إِنَّا لَمَبْعُوثُونَ (۴۷) ما برانگیختنی‌ایم...؟  
 أ وَ أَبَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ (۴۸) و پدران پیشین ما هم برانگیختنی‌اند...؟  
 قُلْ إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ (۴۹) گوی پیشینان و پسینان جهانیان، لَمَجْمُوعُونَ همه با هم آوردنی‌اند، إلی  
 مِيقَاتٍ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ (۵۰) هنگام روزی دانسته نامزد را.  
 ثُمَّ إِنَّكُمْ أَهْيَا الضَّالُّونَ الْمُكذَّبُونَ (۵۱) پس شما ای گمراهان دروغ‌زن‌گیران.

لَأَكْلُونَ مِنْ شَجَرٍ مِنْ زُقُومٍ (۵۲) میخورید آن درخت زقوم را.  
 فَمَالُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ (۵۳) تا پر میکنند از آن شکمها.  
 فَشَارِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْحَمِيمِ (۵۴) آن گه بر زبر آن آب جوشان می‌آشמיד.  
 فَشَارِبُونَ شُرْبَ الْهَيْمِ (۵۵) می‌آشמיד آشمیدن ریگ خشک با شتران تشنه.  
 هذا نُزْلُهُمْ يَوْمَ الدِّينِ (۵۶) برین فرود آیند ایشان روز پاداش و روز داوری.  
 نَحْنُ خَلْقْنَاكُمْ، ما بیافریدیم شما را نخست، فَلَوْ لَا تُصَدِّقُونَ (۵۷) پس چرا استوار نمی‌دارید.

### النوبة الثانية

این سوره هزار و هفتصد و سه حرف است و سیصد و هفتاد و هشت کلمه و نود و شش آیه جمله بمکه فرو آمد و آن را مکی شمرند مگر يك آیت بقول ابن عباس: أقبهَذَا الْحَدِيثِ أَنْتُمْ مُدْهُونُونَ وَتَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنْتُمْ تُكْذِبُونَ.

گفت این يك آیت بمدینه فرود آمد و باقی بمکه.

و قيل ألقوله: ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ ثَلَاثَةٌ مِنَ الْآخِرِينَ.

و در این سوره ناسخ و منسوخ نیست مگر يك آیت بقول مقاتل بن سلیمان: ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ قَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ. مقاتل گفت: این يك آیت منسوخ است بآیت دیگر که ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ ثَلَاثَةٌ مِنَ الْآخِرِينَ.

در خبر است که عثمان بن عفان عیادت کرد عبد الله مسعود را در بیماری مرگ، گفت یا عبد الله این ساعت از چه می‌نالی. گفت اشکی ذنوبی، بر گناهان خود می‌نالم گفت چه آرزوست ترا در این وقت گفت: رحمة ربی، آرزوی من آن است که الله بر من رحمت کند و بر ضعف و عجز من ببخشد.

عثمان گفت: ا فلا ندعو الطبيب، طبیب را خوانیم تا درد ترا مداوات کند؟

گفت الطبیب امرضنی. طبیب خود مرا بروز بیماری افکند.

گفت خواهی تا ترا عطائی فرمایم که ببعضی حاجتهای خود صرف کنی.

گفت لا حاجة لی به وقتی مرا باین حاجت نیست و هیچ دربایست نیست.

گفت دستوری هست تا بدخترانت دهم که ناچار ایشان را حاجت بود، گفت نه، که ایشان را حاجت نیست و اگر حاجت بود به از این من ایشان را عطائی داده‌ام، گفته‌ام که بوقت حاجت و ضرورت، سوره الواقعة بر خوانید که من از رسول خدا (ص) شنیدم: من قرأ سورة الواقعة كل ليلة لم تصبه فاقة ابدا.

هر که سوره الواقعة هر شب برخواند فقر و فاقه هرگز بدو نرسد.

و عن هلال بن يساف عن مسروق قال من اراد ان يعلم نبأ الاولين و الآخرين و نبأ اهل الجنة و نبأ اهل النار و نبأ الدنيا و نبأ الآخرة فليقرأ سورة الواقعة.

قوله تعالى: إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ تَقْدِيرُهُ: اذکر اذا وقعت الواقعة ای قامت القيامة و نزلت صيحتها و هي النفخة

الآخيرة، هذا كقوله: فَيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ وَ كقوله: إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٍ وَ إِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ.

لَيْسَ لَوْفَعَتِهَا كاذِبَةٌ اى ليس لكونها اكذوبة و لا مثنوية. و كاذبة هاهنا فى موضع المصدر كقوله عز و جل: لا تَسْمَعُ فِيهَا لاغِيَةَ الكاذبة الكذب و اللاغية اللغو. تقول كذب يكذب كذبا و كاذبة كالعافية و العاقبة. و المعنى من اخبر عنها صدق و لم يكذب. و قيل ليس الخبر عن وقوعها كذبا.

ياد كن اى محمد آن روز كه دردمند در صور در آن نفخه آخر كه قيامت پياى شود و صيحه رستاخيز و زلزله ساعت پديد آيد، روزى كه در آن شك نيست، وعده كه در وى خلاف نيست. هر كه ازو خبر دهد راست گويد، كه در آن گفت وى دروغ نيست، بودنى كه آن را مردّ نيست. افتادنى كه درو گمان نيست و وقت وقوع آن جز بعلم الله نيست.

خافِضَةٌ رافِعَةٌ هذه صفة القيامة. اذا وقعت تبلغ و تسمع من بعد كمن قرب. و قيل تخفض اعداء الله فى النار و ان كانوا اعزّة فى الدنيا و ترفع اولياء الله الى الجنة و ان كانوا اذلاء فى الدنيا.

قال ابن عطاء خففت قوما بالعدل و رفعت قوما بالعدل.

اِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًّا اى حرّكت الارض تحريكا شديدا، كقوله: اِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا قال الكلبى و ذلك ان الله عز و جل يوحى اليها فتضطرب فرقا. و قيل ترجّ كما يرجّ الصبىّ فى المهد حتى يهدم كل بناء عليها و ينكسر كل من عليها من الجبال و غيرها، تقول رججته فارتجّ اى حرّكته فتحرك.

وَ بُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا قال الحسن: اى نسفت و قلعت من اصلها كقوله: يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا و قال مقاتل و مجاهد فَنَّتْ فَنًّا و كسرت كسرا حتى صارت كالدقيق و قال الكلبى سيّرت على وجه الارض تسييرا، كقوله: وَ يَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبَالَ.

قوله: فَكَانَتْ هَبَاءً مُنْبَثًّا، صارت الجبال هباء و هو حشو الجو. و المنبث المنتسف المنفروق. و قيل الهباء المنبث ما سطع من سنايك الخيل و قيل ما تطاير من شرر النار و قال فى موضع آخر وَ تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنفُوشِ و فى التفسير ان الله سبحانه يبعث ريحا من تحت الارض فتحمل الارض و الجبال و تضرب بعضها ببعض و لا تزال كذلك حتى تصير غبارا و يسقط ذلك الغبار على وجه الكفار و ذلك قوله: وَ حُمِلَتِ الْأَرْضُ وَ الْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً و قال فى صفة الكفار وَ جُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ.

وَ كُنْتُمْ أَزْوَاجًا اى صرتم اصنافا ثلثه و عند العرب كل ماله نظير فهو زوج، فردا كان او شفعا ثم فسّرهم فقال: فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ ما أصحاب الميمنة. اى ما هم و اى شىء هم. و هذا اللفظ فى العربية تجرى مجرى التعجب و هو من الله تعظيم الشأن عند من يخاطبه به فكانه عجب نبيه (ص) و عظم شأن المذكورين عنده. و فى تفسير هذه الكلمة اربعة اقوال.

احدها: انهم هم الذين يؤخذ بهم عن الموقف ذات اليمين الى الجنة و اصحاب الشمال هم الذين يؤخذ بهم ذات الشمال الى النار.

و القول الثانى و هو قول ابن عباس: هم الذين اخرجوا من الكتف اليمنى من آدم (ع) حين اخرج الله ذريته



من صلبه. و قال الله لهم هؤلاء للجنة و لا ابالى و اصحاب المشأمة اصحاب الشمال الذين اخرجوا من الكتف اليسرى من آدم (ع) و قال الله لهم هؤلاء للنار و لا ابالى.

و القول الثالث و هو قول الضحاك: فأصحاب الميمنة، هم الذين يعطون كتبهم بايمانهم. و أصحاب المشئمة، هم الذين يعطون كتبهم بشمائلهم.

و القول الرابع و هو قول الحسن و الربيع: فأصحاب الميمنة، هم الذين كانوا ميامين مباركين على انفسهم و كانت اعمارهم فى طاعة الله، و هم التابعون باحسان و أصحاب المشئمة هم المشائيم على انفسهم و كانت اعمارهم فى المعاصى.

تقول يمين و شمال و يمنى و شؤمى و الايمن و الاشأم.

و صحّ فى الحديث ان الكافر يسئل يوم القيمة فيقال له ما ذا قدمت فينظر ايمن منه فلا يرى الا النار و ينظر اشأم منه فلا يرى الى النار.

و جمع الميمنة الميامن و جمع المشأمة المشائم و كان رسول الله (ص) اذا توضأ يبدأ بميامنه و كان يحب التيامن فى كل شىء. تقول تيامن الرجل اذا بدأ بيمينه و اصل اليمين السعادة و اصل التيامن الزجر و الفال الحسن و اما الشمال فجمعه شمائل و شمل و اشملة و شمالات و سمي اليمين لان اليمين عن يمين الكعبة و الشام عن شمال الكعبة و ذلك اذا دخل الحجر تحت الميزاب.

و السابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ يحتمل ان يكون السابقون مبتداء و خبره السابقون الثانى و معناه و السابقون الى طاعة الله فى الدنيا هم السابقون غدا الى الجنة و الرضوان. و يجوز ان يكون السابقون الثانى تأكيدا للأول و خبر الابتداء قوله: أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ.

و يحتمل ان يكون تقدير الآية و السابقون ما السابقون فحذف ما لان الاوليين تدلان عليه فيكون الكلام فى الثلاثة على نسق واحد.

و فى التفسير انهم السابقون الى الاسلام ثم السابقون الى الهجرة ثم السابقون الى التكبيرة الاولى فى الصلاة الخمس ثم السابقون الى الخيرات. قال الله عز و جل وَ هُمْ لَهَا سَابِقُونَ و قال تعالى اسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ و هذا هو التقسيم الذى فى قوله عز و جل: فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَ مِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَ مِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ.

و يقال السابقون الذين سبقت لهم من الله الحسنى فسبقوا الى ما سبق لهم.

أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ لم يقل المتقربون بل قال المقربون و هذا عين الجمع و علم الكافة انهم بتقريب ربهم سبقوا لا بتقربهم.

أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ من الله.

فى جَنَاتِ النَّعِيمِ. و قيل الناس ثلاثة رجل: ابتكر الخير فى حادثة سنه ثم داوم عليه حتى خرج من الدنيا فهو السابق المقرب. و رجل ابتكر عمره بالذنوب و طول الغفلة ثم يراجع بتوبة فهذا صاحب يمين. و رجل ابتكر

الشر فى حدائته ثم لم يزل عليه حتى خرج من الدنيا فهذا صاحب شمال.

ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ، اى هى ثلثة من الاولين و الثلثة فى اللغة الجماعة من الناس، و الثلثة بفتح الثاء الجماعة من النساء.

و تكلموا فى الثلثة الاولين فقالوا هم اتباع الانبياء قبلنا، وَ قَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ عنيما بها فنحن فى كثرتهم قليل، قال الزجاج الذين عاينوا جميع النبيين من لدن آدم و صدقوهم اكثر ممن عاين النبي (ص) لكثرة الانبياء.

و قيل ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ قَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ كلاهما من امة محمد (ص)

فقد روى انه قال (ص) كلنا الثلثين امّتى.

روى عن ابى هريرة قال لما نزل ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ قَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ شَقَّ ذَلِكَ عَلَى اصحاب النبي (ص) و استوحشوا حتى بكى عمرو قال يا نبى الله آمنا بك و صدقناك و ما ينجو منا الا قليل فانزل الله تعالى ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ ثَلَاثَةٌ مِنَ الْآخِرِينَ فَصَارَتْ هَذِهِ الْآيَةُ نَاسِخَةً لِقَوْلِهِ: وَ قَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ. ثم قال (ص) انى لارجو ان تكونوا ربع اهل الجنة بل ثلث اهل الجنة بل انتم نصف اهل الجنة و تقاسمونهم فى النصف الثانى.

و روى انه قال (ص) اهل الجنة مائة و عشرون صفا ثمانون صفا منها امّتى و هم الفائزون الاخير.

و روى انه قال تبعث هذه الامّة يوم القيامة تسدّ الافق و انى مكاتر بكم الامم.

و قال (ص) مثل امّتى مثل المطر لا يدرى اوله خير ام آخره.

قوله: عَلَى سُرُرٍ مَوْضُوعَةٍ الْمَوْضُوعُونَ الْمَنَسُوجُ مضاغفا يقال للدرع موضونة اذا كانت بحلقين حلقين.

قال اهل التفسير عَلَى سُرُرٍ مَوْضُوعَةٍ مَنْسُوجَةٍ بقضبان الذهب و الجواهر و قيل جعل كل سرير بجانب سرير طول كل سرير ثلاثمائة ذراع فاذا اراد العبد ان يجلس عليها تواضعت فاذا جلس عليها ارتفعت.

مُتَّكِنِينَ عَلَيْهَا مُتَقَابِلِينَ بنظر بعضهم الى بعض لا يرى بعضهم قفا صاحبه، و صفوا مع نعيمهم بحسن العشرة و صفاء المودّة و تهذيب الاخلاق.

يَطُوفُ عَلَيْهِمْ، اى يخدمهم و ينقلب اليهم ولدان غلمان جمع وليد. و خدمة الغلمان امتع من خدمة الكبار و هم ولدان انشأهم الله لخدمة اهل الجنة.

و قال الحسن: هم اولاد اهل الدنيا اطفال لم تكن لهم حسنات فيثابوا عليها و لا سيئات فيعاقبوا عليها لان الجنة لا ولادة فيها.

و جاء فى بعض الاخبار: ان اطفال الكفار خدم اهل الجنة، مُخَلَّدُونَ، اى باقون لا يموتون، خلقوا للخلد. و قيل يبقون على غلومتهم لا يتغير نضارتهم و لا يحولون من حالة الى حالة. و قيل مُخَلَّدُونَ مستورون مقرطون يقال خلد جاريتة اذا زينها و حلّاها بالخلد و هو القرط. و الخلادة القلادة لغة قحطانية. قال الشاعر:

و مخلدات باللجين كانما اعجازهن اقاوز الكتبان

اى مزيّنات محليات.

بأكوابٍ و أبريقٍ و الاكواب جمع كوب و هى الاقداح المستديرة الافواه لا آذان لها و لا عرى و الأباريق جمع ابريق، و هى ذوات الخراطيم و لها عروة سميت اباريق لبروق لونها من الصفاء و قيل انها عجمية معربةً أب ريز، و كأس من مَعِينِ اى قدح مملوء من خمر. الكأس القدح فيه الشراب و المعين الخمر تجرى من العيون يقال الكوب للماء و غيره، و الإبريق لغسل الايدى و الكأس لشرب الخمر.

لا يُصَدَّعُونَ عَنَّا. اى تطربهم و لا تؤذيتهم بصداع. تقول صدع الرجل و صدع اذا اصابه الصداع. و قيل لا يُصَدَّعُونَ، اى لا يفرقون، عَنَّا تقول صدعهم فانصدعوا اى فرقهم فتنفروا، و لا يُنْزِفُونَ اى لا يسكرون فتذهب عقولهم، يقال نزع الشراب فهو نزيق و منزوف اى سكر. و قيل لا يَنْقِيُونَ و لا يبولون.

قال ابن عباس: فى الخمر اربع خصال: السكر و الصداع و القيء و البول و الله عز و جل نزه خمر الجنة عنها كلها.

و قرئ يُنْزِفُونَ بكسر الزاى، يعنى لا تفنى خمرهم تقول انزف القوم اذا فنى شرابهم و قيل انزف سكر. و فَاكِهَةٌ مِمَّا يَنْخَيْرُونَ اى يختارون فكلها خيار.

و لَحْمٌ طَيْرٌ مِمَّا يَشْتَهُونَ. قال ابن عباس يخطر على قلبه لحم الطير فيصير بين يديه على ما اشتهى و يقال انه يقع على صحيفة الرجل فياكل منه ما يشتهى ثم يطير فيذهب.

و حُورٌ عِينٌ قرأ ابو جعفر و حمزة و الكسائى بكسر الراء و النون اى و بحور عين. و قرأ الباقون بالرفع يعنى و لهم حور عين اى بيض عين، اى ضخام العيون هذا تفسير النبى (ص) فى جواب ام سلمه.

كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ المخزون فى الصدف لم تمسه الايدى.

روى انه سطع نور فى الجنة فقالوا ما هذا قالوا حوراء ضحكت فى وجه زوجها. و روى ان الحوراء اذا مشت سمع تغديس الخلاخيل من ساقبها و تمجيد الاسورة من ساعديها و ان عقد الياقوت يضحك من نحرها و فى رجليها نعلان من ذهب شراكهما من لؤلؤ تصران بالتنسيح.

و كان يحيى بن معاذ يقول اخطب زوجة لا تسلبها منك المنايا و اعرس بها فى دار لا يخربها دوران البلىا و شبك لها حجلة لا تحرقها نيران الرزايا.

و روى انهن خلقن من الزعفران.

قوله: جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ اى يفعل ذلك بهم لجزاء اعمالهم.

قوله: جَزَاءً مَنْصُوبٌ عَلَى اَنَّهُ مَفْعُولٌ لَهُ و قيل منصوب على المصدر اى يجازون جزاء باعمالهم.

لا يَسْمَعُونَ فِيهَا اى فى الجنة، لَعْوًا، اى باطلا من القول و لا صياحا و صخبا و عبثا، و لا تَأْتِيْمًا اى اثما و قيل و لا تَأْتِيْمًا اى لا يقال لهم اتمتم و اساتم. و ليس التأثيم مما يختص بالسمع و انما جاز بمجاورة اللغو كقول القائل: اكلت خبزا و لبنا، اللبن مشروب لا مأكول و انما جاز بمجاورة الخبز.

قوله: اِنَّا قِيْلًا سَلَامًا سَلَامًا يعنى الا قولاً ذا سلامة يعنى قولاً يسلم من اللغو و الاثم و فى نصب سلاما ثلاثة

اقوال: احدها ان يكون صفة للقليل كما ذكرت.

و الثانى ان ينتصب بالقول اى الا ان يقولوا سلاما. و الثالث على المصدر و تقديره الا ان يقولوا سلمك الله سلاما.

ثم ذكر اصحاب اليمين على التعجب مما لهم، فقال: وَ أَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ تَقْدِيرُهُ مَا لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ. قال ابو العالىة و الضحاك: نظر المسلمون الى وجّ و هو واد مخصب بالطائف فاعجبهم سدرها فقالوا يا ليت لنا مثل هذا فانزل الله تعالى هذه الآيات.

فِي سِدْرٍ مَّخْضُودٍ السدر شجر النبق و المخضود الذى لا شوك له و الخضد القطع كانه قطع شوكه و يجوز فى العربية ان يقال هذا شجرة مخضودة الشوك و لم يكن لها شوك اصلا يجب خضده كقوله عز و جل: مِنْ عَسَلٍ مُّصَفًّى و هو عسل لم يكن فيه شمع قط يحب تصفيته منه. و قال ابن كيسان: هو الذى لا اذى فيه. قال: و ليس شىء من ثمر الجنة فى غلف كما يكون فى الدنيا من الباقلى و غيره بل كلها مأكول و مشروب و مشموم و منظور اليه.

وَ طَلْحٍ مَّنْضُودٍ جاء فى التفسير انه شجر الموز لان ثمره يكون منضودا بعضه فوق بعض قيل شجر الجنة موقر بالحمل من اسفله الى اعلاه ليست له سوق بارزة و قال الحسن ليس هو بالموز و لكنه شجر عظيم ناضر رفيف له ظل بارد طيب و قيل هوام غيلان و العرب تحبه لنوره اى لطيب نوره. و خوطبوا بما عقلوا و انما فضله على ما فى الدنيا كفضل سائر ما فى الجنة على ما فى الدنيا.

وَ ظِلٌّ مَّمْدُودٍ دائم تامّ لا تتسخه الشمس كما بين الفجر الى طلوع الشمس.

و قال مقاتل هو ظل العرش و صحّ عن رسول الله (ص) انه قال ان فى الجنة شجرة يسير الراكب فى ظلها مائة عام لا يقطعها

و عن ابن عباس فى قوله: وَ ظِلٌّ مَّمْدُودٍ قال شجرة فى الجنة على ساق يخرج اليها اهل الجنة فيتحدّثون فى اصلها و يتذكر بعضهم و يشتهى لهو الدنيا فيرسل الله عز و جل ريحا من الجنة فتحرك تلك الشجرة بكل لهو كان فى الدنيا.

و يحتمل ان الظل عبارة عن الحفظ. تقول فلان فى ظلّ فلان اى فى كنفه لانه لا شمس هناك.

وَ مَاءٍ مَّسْكُوبٍ مصبوب يجرى دائما فى غير اخدود و يصعد الى القصور و العلالى و ينسكب منحدرًا لا يلبخ شيئا و قيل يسكب على الخمر فيشرب ممزوجا.

وَ فَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ اى كثيرة الاجناس و الانواع لا مقطوعة بالزمن و لا ممنوعة بالثمن و قيل ثمرة الدنيا فى الشتاء مقطوعة و فى الربيع ممنوعة لم ينع.

قال ابن عباس: لا تنقطع اذا جنيت و لا تمتنع من احد اراد اخذها.

و قيل وَ لَا مَمْنُوعَةٍ اى لا محصورة بالجدار كما يحصر على بساتين الدنيا و جاء فى الحديث ما قطعت ثمرة من ثمار الجنة الا ابدل الله مكانها ضعفين.

و فُرُشٌ مَّرْفُوعَةٌ اى عالية بعضها فوق بعض.

قال رسول الله (ص) فى قوله: وَ فُرُشٍ مَرْفُوعَةٍ اى عالية قال ارتفاعها لكما بين السماء و الارض و ان ما بين السماء و الارض لمسيرة خمس مائة عام

و قيل اراد بالفرش النساء و العرب تسمى المرأة فراشا و لباسا على الاستعارة.

قال النبى (ص) الولد للفراش.

فسمى المرأة فراشا. مَرْفُوعَةٍ رفعت بالجمال و الفضل على نساء الدنيا و قيل: رفعت عن ان يبلى او يحضن او يتغوطن او يمتحنن او يشين. دليل هذا التاويل قوله فى عقبه: إِنَّا أَنشَأْنَاهُنَّ إِنِشَاءً اى خلقناهن خلقا جديدا.

قال ابن عباس يعنى الأدميات العجائز الشمط يقول خلقنا هن بعد الهرم خلقا آخر فجعلناهن اباكارا عذارى.

قال مجاهد روى عن رسول الله (ص) انه قال فى امرأة عند عايشه من بنى عامر و كانت عجوزا ان الجنة لا تدخلها العجز، فولت تبكى فقال (ص) اخبروها انها يومئذ ليست بعجوز.

ان الله تعالى يقول: إِنَّا أَنشَأْنَاهُنَّ إِنِشَاءً الاية.

و عن انس بن مالك عن النبى (ص) فى قوله: إِنَّا أَنشَأْنَاهُنَّ إِنِشَاءً قال: عجائزكن فى الدنيا عمشا رمصا فجعلهن اباكارا.

قال بعض المفسرين و قد فعل الله سبحانه فى الدنيا بذكرى فقال تعالى وَ أَصْلَحْنَا لَهُ زَوْجَهُ سئل الحسن عن ذلك الصلاح، فقال جعلها شابة بعد أن كانت عجوزا، و ولودا بعد ان كانت عقيما.

و قال مقاتل و غيره هن الحور العين انشأهن الله عز و جل على جهة الابتداء لم تقع عليهن ولادة.

فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَاراً عذارى لا يأتيها الرجل الا و جدتها بكرا.

عُرْبًا جمع عروب و هى المتحبة الى زوجها بغنجها و قيل عُرْبًا مشتبهات للزواج، يقال ناقة عروبة اذا اشتهدت الفحل و قيل هى الحسنة التبعل و قيل هى الخفرة المتبذلة لزوجها و قيل هى اللعوب بزوجه انسابه.

و فى بعض التفاسير عُرْبًا اى كلامهن عربى أثراباً جمع ترب.

اى مستويات على سن واحد، بنات ثلث و ثلثين، و قيل هن لدات فى شكل ثلث عشره سنة فى قد صاحبها.

لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ اى خلقناهن لاصحاب اليمين، و عن ابى هريرة عن النبى (ص) قال يدخل اهل الجنة الجنة جردا و مردا بيضا جعادا مكحلين ابناء ثلث و ثلثين على خلق آدم طوله ستون ذراعا فى سبع اذرع.

و عن ابى سعيد الخدرى قال قال رسول الله (ص) ادنى اهل الجنة الذى له ثمانون الف خادم و اثنتان و سبعون زوجة و تنصب له قبة من لؤلؤ و زبرجد و ياقوت كما بين الجابية الى صنعاء.

و فى بعض الروايات ينظر الى وجهه فى خدها اصفى من المرأة و ان ادنى لؤلؤة عليها تضيء ما بين المشرق و المغرب و انه ليكون عليها سبعون ثوبا ينفذها بصره حتى يرى مخ ساقها من وراء ذلك.

و روى ان فى الجنة غرفة يقال لها العالية فيها حوراء يقال لها الغنجة اذا اراد ولى الله ان يأتيها اتاها جبرئيل فأذنها فقامت على اطرافها معها اربعة آلاف و صيفة يجمعن اذيالها و ذوائبها يبخرنها بمجامر بلا نار.

و عن عبد الرحمن البيلمانى قال ليعطى الرجل منكم غرفة من لؤلؤ فيها سبعون غرفة فى كل غرفة زوجة

من الحور العين ينظر فى وجه كل واحدة منهن فيرى وجهه فى وجهها و ترى هى وجهها فى وجهه من الحسن، مكتوب فى نحر كل واحدة منهن انت حبى و انا حبك بياضن كيباض المرجان و صفاؤهن كصفاء الياقوت.

و عن انس بن مالك قال قال رسول الله (ص) تقول الحوراء يوم القيامة لولى الله كم من مجلس من مجالس ذكر الله قد اكرمك به العزيز اشرفت عليك بدلالى و غنجى و اترابى و انت قاعد بين اصحابك تخاطبني الى الله عز و جل، فترى شوقك كان يعدل شوقى او حبك كان يعدل حبى و الذى اكرمنى بك و اكرمك بى ما خطبتنى الى الله عز و جل مرّة الا خطبتك الى الله سبعين مرة فالحمد لله الذى اكرمنى بك و اكرمك بى و ثلثة من الآخرین من مؤمنى هذه الامّة.

هذا قول بعض المفسرين. و يروى عن النبى (ص) قال من آدم (ع) الينا ثلثة و منى الى يوم القيمة ثلثة و لا يستتمها الا سودان من رعاة الإبل ممن قال لا اله الا الله.

و عن سعيد بن جبیر عن ابن عباس قال خرج رسول الله (ص) يوما فقال عرضت على الامم فجعل يمرّ النبى معه الرجل و النبى معه الرجلان و النبى معه الرهط و النبى ليس معه رهط و النبى ليس معه احد و رايت سوادا كثيرا سدّ الافق فقيل لى انظر هكذا و هكذا فرأيت سوادا كثيرا سدّ الافق فقيل هؤلاء امّك و مع هؤلاء سبعون الفا يدخلون الجنة بغير حساب.

و فى رواية عبد الله بن مسعود عن رسول الله (ص) قال عرضت على الانبياء الليلة باتباعها حتى اتى على موسى فى ككببة بنى اسرائيل فلما رايتهم اعجبونى فقلت اى رب من هؤلاء قيل هذا اخوك موسى و من معه من بنى اسرائيل، قلت فاين امّتى قيل انظر عن يمينك فاذا ظراب مكه قد سدّت بوجوه الرجال فقيل هؤلاء امّك أ رضيت قلت رب رضيت قيل انظر عن يسارك فاذا الافق قد سدّت بوجوه الرجال، قيل هؤلاء امّك ا رضيت قلت رب رضيت رب رضيت فقيل ان مع هؤلاء سبعين الفا يدخلون الجنة بلا حساب عليهم. فقال نبى الله (ص) ان استطعتم ان تكونوا من السبعين فكونوا و ان عجزتم و قصرتم فكونوا من اهل الظراب و ان عجزتم فكونوا من اهل الافق فانى قد رأيت ثم اناسا يتهاوشون كثيرا.

و روى انه قال (ص) انى لارجو ان تكونوا شطر اهل الجنة ثم تلا رسول الله (ص): ثلثة من الأولين و ثلثة من الآخرین.

و قال ابو العالية و مجاهد و عطاء بن ابى رباح و الضحاك ثلثة من الأولين، يعنى من سابقى هذه الامّة و ثلثة من الآخرین من هذه الامّة فى آخر الزمان يدل عليه قول النبى (ص): هما جميعا من امّتى.

قوله: و أصحاب الشمال ما أصحاب الشمال المشأمة و الشمال واحد و هم الذين يعطون كتبهم بشمائلهم و يؤخذ بهم طريق الشمال الى النار و يلزمهم الشوم و النكدة.

فى سموم، و هو الريح الحارة تدخل فى المسامّ و جمعه سمائم و قيل السموم حرّ جهنم و فيحها و هو

بالنهار و الحرور بالليل و قيل سموم جهنم ريح باردة شديدة البرد تخرج من تحت صخرة فى جهنم تقطع الوجوه و سائر اللحوم و منه قول الشاعر:

اليوم يوم بارد سمومة  
من جزع اليوم فلا نلومه

وَ حَمِيمٍ وَ هُوَ الْمَاءُ الْحَارُّ فِي النَّهْيَةِ.

وَ ظِلٌّ مِنْ يَحْمُومٍ دَخَانٌ شَدِيدٌ السُّوَادِ تَقُولُ الْعَرَبُ اسْوَدَّ يَحْمُومٌ إِذَا كَانَ شَدِيدَ السُّوَادِ. قَالَ الضَّحَّاكُ النَّارُ سَوْدَاءُ وَ أَهْلُهَا سَوْدٌ وَ كُلُّ شَيْءٍ فِيهَا اسْوَدَّ.

و قيل يحموم جبل فى النار يستغيث الى ظله اهل النار. قابل بهذا الظل ظل اصحاب الميمنة. لا باردٍ وَ لا كَرِيمٍ اى لا بارد المدخل و لا كريم المنظر. و قيل لا مأوهم بارد، و لا مقيلهم كريم و العرب اذا بالغت فى ذم الشئ نفت عنه الكرم، و قال فى موضع آخر لا ظليلٍ وَ لا يُعْنِي مِنَ اللَّهَبِ وَ هَذَا الظل هو سرادق جهنم يجمع الخلق يوم القيامة، فيرسل عليهم الدخان ثلث شعب شعبة تأخذهم عن يمينهم و شعبة عن شمالهم، و تنطبق عليهم شعبة فتملاً اجواف الكفار و مسامهم و يأخذ المؤمن كهينة الزكمة. إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُتْرَفِينَ مُتَنَعِّمِينَ فَمَنْعَهُمْ ذَلِكَ عَنِ الْانْزِجَارِ وَ شَغْلَهُمْ عَنِ الْاِعْتِبَارِ. الْمُتْرَفُ الْجِبَارُ الْمُتَنَعِّمُ الْمُعْجَبُ بِنَفْسِهِ وَ التَّرَفُ السَّرْفُ فِي الْعَيْشِ.

وَ كَانُوا يُصِرُّونَ عَلَى الْحِنْتِ الْعَظِيمِ اى يقيمون على الذنب العظيم لا يتوبون و لا يستغفرون، و الحنث العظيم هاهنا الشرك، يقال بلغ الغلام الحنث اى بلغ مبلغا بحيث يسيء العمل و التحنث من الاضداد التحنث التائم و التحنث التبرر و التحرّج عن الاثم. و كان رسول الله (ص) يتحنث فى غار حراء اى يتعبّد.

و قيل الحنث العظيم اليمين الغموس و معنى هذا: انهم كانوا يحلفون انهم لا يبعثون و ذلك فى قوله: أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ يَقْوِيهِ مَا بَعْدَهُ: وَ كَانُوا يَقُولُونَ إِذَا مِثْنَا وَ كُنَّا تُرَابًا وَ عِظَامًا إِنَّا لَمَبْعُوثُونَ قَرَأَ أَبُو جَعْفَرٍ وَ نَافِعٌ وَ الْكَسَائِيُّ: إِذَا مِثْنَا بِالْخَبْرِ، أَيْنَا لَمَبْعُوثُونَ بِالْاِسْتِفْهَامِ. وَ قَرَأَ الْبَاقُونَ بِالْاِسْتِفْهَامِ فِيهِمَا أَوْ أَبَاؤُنَا قَرَأَ نَافِعٌ وَ ابْنُ عَامِرٍ بِسُكُونِ الْوَاوِ وَ الْبَاقُونَ بِفَتْحِ الْوَاوِ، مِنْ فَتْحِ الْوَاوِ جَعْلُهُ عَطْفًا وَ اِسْتِفْهَامًا وَ مِنْ سَكْنِهِ جَعْلُهُ عَطْفًا. وَ كَانُوا يَقُولُونَ، ذَلِكَ تَكْذِيبًا لِلْبَعْثِ.

قُلْ إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ اى قل لهم يا محمد ان الاولين و الآخرين.

لَمَجْمُوعُونَ، محشورون، الى ميقات يوم معلوم و هو يوم القيمة معلوم لله سبحانه و تعالى متى يكون. ثُمَّ إِنَّكُمْ أَيُّهَا الضَّالُّونَ، اى ثم يقال لهم ذلك اليوم انكم ايُّها الضَّالُّونَ عَنِ الدِّينِ الْذَاهِبُونَ عَنِ الْحَقِّ، الْمُكْذِبُونَ بِاللَّهِ وَ رَسَلِهِ.

لَا كَلُونَ مِنْ شَجَرٍ مِنْ زُقُومٍ شَجَرَةٌ الْمَلْعُونَةُ فِي الْقُرْآنِ وَ هِيَ شَجَرَةٌ تَنْبَتُ فِي النَّارِ تَرَعْرَعُ وَ تَوَرِّقُ وَ تَتَمَّرُ كَأَنَّ طَلْعَهَا رُؤْسَ الْحَيَاتِ.

فَمَا لَوْ أَنَّ مِنْهَا اى من الشجر، البُطُونُ لَانَ اللَّهُ يَسْلُطُ عَلَيْهِمْ جَوْعًا شَدِيدًا فَيَمْلَأُونَ بِطُونَهُمْ رَجَاءَ زَوَالِ الْجَوْعِ

فاذا امتلأوا منه وجدوا عطشا شديدا فيعرض عليهم الحميم. فيشربون شرب الهيم و هي العطاش من الإبل و قيل هي ابل تصيبها داء فلا تروى من الماء فلا تزال تشرب حتى تهلك. و قيل الهيم جمع الاهيم و هو الرمل الذي لا يرويه المطر.

و قوله: فَشَارِبُونَ عَلَيْهِ، اى على الزقوم او على الاكل او على الشجر قرأ اهل المدينة و عاصم و حمزة شرب الهيم بضم الشين و الباقون بفتحها، و هما لغتان فالفتح على المصدر و الضم اسم بمعنى المصدر كالضعف و الضعف.

هذا نُزِّلُهُمْ يَوْمَ الدِّينِ اى هذا الطعام و الشراب ما اعدّ لضيافتهم يوم الجزاء و قوتهم و غذاؤهم ابدًا. نَحْنُ خَلْقْنَاكُمْ، خطاب لمشركى قريش اى نحن خلقناكم و لم تكونوا شيئا و انتم تعلمون ذلك، فَلَوْ لَا تُصَدِّقُونَ فهلا تصدقون بالله و رسوله و هئا تصدقون بالبعث بعد أن علمتم النشأة الاولى.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اى نامى كه بهر جايى قدم زنى و بهر كويى قدم نهى و رنگ كس نگیری و همه را برنگ خود برآرى.

بر ملكوت گذر كردى ملك و ملائكه زير و زبر كردى. بديوان ديوان رسيدى لشكر تلبیس ابليس را هزيمت كردى. بميدان سلطان در آمدى، سر سروران و گردن كشان را بچنبر طاعت آوردى. ببازار راغبان دنيا بر آمدى، ساكنان دكان رغبت را برانگيختى. هنگامها مخلوقات را تراج كردى. بجمع عاشقان رسيدى نعره عاشقان بعبوق رسانيدى. از كنشت و كليسا، مسجد و صومعه ساختى. ببت كده آمدى بت را با بتگر بسجود آوردى. در عقبه عاقبت بى حرمتان را لا بُشْرِى و حرمت داران را لا تَخَفْ شنوايدى.

تو آنى كه در حجره تنگ و تاريك لحد چراغ معرفت و توحيد دوستان را افروزى. در قيامت زبانه آتش و زبانيه دوزخ را از گوينده خود باز دارى. بنور خود نائره نارُ اللّٰهِ الْمُوقَدَةُ بنشانی، اينست كه دوزخ بنده مؤمن را گوید: جز يا مؤمن فقد اطفأ نورك لهبى: قوله: إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ معناه اذكر يا محمد إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ.

ياد كن اى محمد آن روز كه افتادنى بيفتد. قيامت را واقعه فرمود از زودى كه بيفتد چون فرا دید آيد. نه بينى كه هر چه بيفتد زودتر از آن بزمين رسد كه بنهند. همانست كه جايى ديگر فرمود: وَ مَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ.

روز سياست و هيبت است روز تغابن و حسرت است، يوم الأرزفة و الغاشية يوم القارعة و الواقعة. آن روز قبه اخضر فرو گشايند و بساط اغبر در نورند و عقد پروين تباه كنند، چهره ماه و خورشيد سياه كنند. اختران را از فلك فرو ريزند. سما را بر سمك زنند. زمين را بجنبانند.

رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًا كوهها را از بيخ برکنند بُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا تا همچون دودى و گردى شود بر هوا. فَكَانَتْ هَبَاءً مُنْبَثًا آن روز بلال درویش را میآرند با تاج و حله و مركب برد ابرد ميزنند تا بفردوس اعلى



برند و خواجه او را امیه بن خلف با اغلال و انکال و سلاسل بر وی میکشند تا بدرک اسفل برند.

اینست که رب العالمین فرمود خافضة رافعة، یکی را بردارنده تا با علی علین برند یکی را فرو برنده تا باسفل السافلین. آن طلیسان پوش منافق را بآتش میبرند و آن قبا بسته مخلص را بهشت میفرستند. آن پیر مناجاتی مبتدع را بآتش قهر میسوزند و آن جوان خراباتی معتقد را بر تخت بخت می‌نشانند.

بسا پیر مناجاتی که بی‌مرکب فرو ماند      بسا رند خراباتی که زین بر شیر نر بندد

آن روز عالمیان سه گروه باشند چنانکه حضرت رب العزة فرمود: وَ كُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ وَ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ وَ السَّابِقُونَ.

همان تقسیم است که در آخر سوره فرمود: فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقْرَبِينَ فَرَوْحٌ وَ رِيحَانٌ وَ جَنَّةُ نَعِيمٍ.

سابقان که در اول سوره فرمود مقربان‌اند که در آخر سوره فرمود ایشان را چه کرامت است و چه دولت فَرَوْحٌ وَ رِيحَانٌ وَ جَنَّةُ نَعِيمٍ، أُولَئِكَ الْمُقْرَبُونَ، فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ. ایشان را منازل با رفعت است و مساکن با سعت. میان غرف و طرف، در ریاض اریض و غیاض عریض مطاف ساخته، بر اطراف سریر و اعطاف حریر تکیه زده، غلمان مخلدون و ولدان چون در مکنون سماطین کشیده، کواعب اتراب با اباریق و اکواب بخدمت میان بسته، مطربان ملیح با او تار فصیح صف کشیده.

ساقیان با جام زنجبیل و ماء معین و شیر و می و انگبین پیش آن مقربان و سابقان در باغ معرفت در ظل درخت محبت بر حافات جوی قربت شراب زلفت و الفت نوش همی کنند و بر بساط انبساط در خلوت وَ هُوَ مَعَكُمْ با دوست مهره مهر همی بازند.

وَ حُورٌ عِينٌ كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ حوران بهشتی را بمروراید مانند کرد آن مروارید خوشاب که در صدف پوشیده باشد، نه آفتاب بدو رسیده نه مهتاب.

همچنین کنیزکان بهشتی در میوه بهشت تعبیه‌اند تا چشم رضوان و ولدان و غلمان بریشان نیفتد تا آنکه بنده مؤمن بهشت رسد، میوه باز کند از میان میوه بیرون آید نقاب بر بسته. از چشم اغیار پوشیده نگه داشته و زمین بهشت از نور روی او روشن گشته.

مصطفی (ص) در وصف این کنیزکان فرموده در تفسیر حُورٍ مَقْصُورَاتٍ فِي الْخِيَامِ قَالَ عَلَى كُلِّ امْرَأَةٍ سَبْعُونَ حَلَّةً لَيْسَتْ مِنْهَا حَلَّةٌ عَلَى لَوْنٍ الْآخَرِي وَ سَبْعُونَ لَوْنًا مِنَ الطَّيِّبِ لَيْسَ مِنْهَا لَوْنٌ عَلَى لَوْنٍ الْآخَرِ لِكُلِّ امْرَأَةٍ سَبْعُونَ سَرِيرًا مِنْ يَاقُوتَةٍ حَمْرَاءٍ مَنْسُوجَةٌ بِالذَّرِّ، عَلَى كُلِّ سَرِيرٍ سَبْعُونَ فَرَاشًا بَطَائِنُهَا مِنْ اسْتَبْرَقٍ وَ فَوْقَ السَّبْعِينَ فَرَاشًا سَبْعُونَ اِيكَةً لِكُلِّ امْرَأَةٍ مِنْهُنَّ سَبْعُونَ وَصِيفَةٌ بِيَدِ كُلِّ وَصِيفَةٍ صَحْفَتَانِ مِنْ ذَهَبٍ فِيهِمَا لَوْنٌ مِنْ طَعَامٍ يَجِدُ لِأَخْرِ لَقْمَةً مِنْهَا لَذَّةٌ لَا يَجِدُ لِأُولَاهَا وَ يُعْطَى زَوْجَهَا مِثْلَ ذَلِكَ عَلَى سَرِيرٍ مِنْ يَاقُوتٍ أَحْمَرَ عَلَيْهِ سَوَارَانِ مِنْ ذَهَبٍ مُوشِحٍ بِيَاقُوتٍ أَحْمَرَ ثُمَّ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ.

اینست پاداش کردار مؤمنان و ثواب طاعات و عبادات ایشان. و این صفت مزدوران است که کار کنند و

مزد خواهند.

اما خدای را دوستانی اند که ایشان سر بهشت رضوان فرو نیارند و حور و قصور و انهار و اشجار ایشان را صید نکنند. غلامان سرای سلطان توحیداند و ساکنان عالم عشق و سلاطین جهان معرفت و مشتاق شربت نیستی.

بهشت خلد زینت و جمال خود بریشان عرضه میکند و ایشان یقین و معرفت خود برو جلوه میکنند. بهشت جوی می و شیر و عسل بر ایشان عرضه میکند و ایشان چشمهای توحید و دریاها را تفرید برو جلوه میکنند.

بهشت درختان میوه دار با ازهار و انوار بریشان عرضه میکند و ایشان نهالهای درد و حیرت برو جلوه میکنند.

بهشت حورا و عینا آراسته و پیراسته بریشان عرضه میکند و ایشان مخدرات معرفت و مخبات مشاهدت برو جلوه میکنند. تا آخر، بهشت از ایشان خجل بازگردد و ایشان درگذرند و تا به مَعَدِّ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ دیده همت بکس باز نکنند.

## ۲ النوبة الاولى

قوله تعالى: أَفَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ (۵۸) چه ببینید این آب زه که می او کنید؟

أَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ (۵۹)؟ شما آن فرزند میآفرینید یا ما آفریدگار آنیم.

نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ، ما اجلهای شما باز انداختیم، مرگ بر شما تقدیر کردیم، وَ مَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ (۶۰) عَلَى أَنْ نُبَدِّلَ أَمْثَالَكُمْ وَ مَا نَتَّوَانُ نَيْسْتِيمُ كِه امثال شما بر شما بدل آریم، وَ نُنشِيكُمْ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ (۶۱) و شما را باز در صورتی دیگر آفرینیم، از هر صورت که خواهیم و شما ندانید.

وَ لَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَى، و خود دانسته‌اید آفرینش اول، فَلَوْ لَا تَذَكَّرُونَ (۶۲) چرا آفرینش نخست در یاد نیارید؟

أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ (۶۳) چه ببینید این کشت که می‌ورزید؟

أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ، شما آن را میرویانید، أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ (۶۴) یا رویاننده آن منم.

لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ حُطَامًا، اگر خواهیم آن بر را کاه کنیم، فَظَلْتُمْ تَفْكَهُونَ (۶۵) تا شما در نفریغ خوردن آبیید.

إِنَّا لَمُعْرَمُونَ (۶۶) آن رنج که در زمین بردیم بر ما تاوان آمد.

بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ (۶۷) بلکه ما را بی‌روزی گذاشتند.

أَفَرَأَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ (۶۸) چه ببینید این آب که می‌آشامید.

أَأَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ، شما آن را می‌فرو آرید از میغ، أَمْ نَحْنُ الْمُنزِلُونَ (۶۹) یا ما فرو بارندگان آنیم؟

لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ أُجَاجًا، اگر ما خواهیم آن باران را تلخ کنیم یا شور، فَلَوْ لَا تَشْكُرُونَ (۷۰) چرا از من

آزادی نکنید؟

أَفَرَأَيْتُمُ النَّارَ الَّتِي تُورُونَ (۷۱) چه بینید این آتش که میاوروزید.  
أَأَنْتُمْ أَنْشَأْتُمْ شَجَرَتَهَا، شما میرویانید و می‌فرا برآرید درخت آتش أَمْ نَحْنُ الْمُنْشِئُونَ (۷۲) یا ما آفریدگار  
آنیم.

نَحْنُ جَعَلْنَاهَا تَذْكَرَةً، ما این آتش را یادگار کردیم.  
وَ مَنَاعًا لِلْمُقْوِينَ (۷۳) و بکار دروایست دشتیان را.  
فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ (۷۴) یاد کن بپاکی آن خداوند بزرگوار خویش را.  
فَلَا أَقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ (۷۵)، سوگند میخورم بافتادنگهها قرآن.  
وَ إِنَّهُ لَأَقْسَمُ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٍ (۷۶) و این سوگندیست کاشک شما دانید که بزرگوار است.  
إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ (۷۷) این قرآنیست نیکو آزاده آسان.  
فِي كِتَابٍ مَكْتُونٍ (۷۸) در نامه پوشیده نوشته و یاد داشته و شنیده.  
لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ (۷۹) نه پاسد آن را مگر پاک کردگان و پاکیزگان.  
تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۸۰) فرو فرستاده است از خداوند جهانیان.  
أَفَبِهَذَا الْحَدِيثِ أَنْتُمْ مُذْهَبُونَ (۸۱) باین سخن می‌دروغزن گیرید.  
وَ تَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنْتُمْ تُكذِّبُونَ (۸۲) و روزی خویش آن میکنید که روزی ده را می‌دروغزن گیرید؟  
فَلَوْ لَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُقُومَ (۸۳) چرا آن گه که جان بگلو رسد.  
وَ أَنْتُمْ حِينِيذٍ تَنْظُرُونَ (۸۴) و آن گه شما مینگرید.  
وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ، و ما نزدیک‌تریم باو از شما، وَ لَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ (۸۵) لکن شما نمی‌دانید و  
نمی‌بینید.

فَلَوْ لَا إِنْ كُنْتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ (۸۶) تَرْجِعُونَهَا چرا اگر شما نه انگیختنی‌اید و پاداش دادنی آن جان را از گلو  
با پس نیارید، إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۸۷) اگر راست می‌گویید.  
فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقْرَبِينَ (۸۸) اما آن کس که از نزدیک کردگانست.  
فَرَوْحٌ، او را آسایشی است و آسانی و زندگانی، وَ رِيحَانٌ، و روزی و تن آسائی و بویی خوش، وَ جَنَّةٌ  
نَعِيمٌ (۸۹) و بهشت بازید و ناز و شادی.  
وَ أَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ أَصْحَابِ الْيَمِينِ (۹۰) و اما ایشان که از خداوندان راست دست‌اند.  
فَسَلَامٌ لَكَ مِنَ أَصْحَابِ الْيَمِينِ (۹۱) تو رستی از اندوه خداوندان راست دست.  
وَ أَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكذِّبِينَ الضَّالِّينَ (۹۲) و اما آن کس که از دروغ زن گیران است و گمراهان.  
فَنَزَّلْنَا مِنْ حَمِيمٍ (۹۳) فرو آمدن وی بر شرابی است از آب جوشیده.  
وَ تَصْلِيَةٌ جَحِيمٍ (۹۴) و رسانیدن او بآن.

إِنَّ هَذَا لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ (٩٥) اين سخن راست بي گمان است و گفتار درست.  
فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ (٩٦).

### النوبة الثانية

قوله: أَمْ قَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ اى تصبّون فى الارحام من النطف يقال امنى الرجل يمنى لا غير و منيت الشيء اذا قضيته وسمى المنى منيا لان الخلق منه يقضى و تقول مذى الرجل يمنى و امذى يمنى لغتان: و اما الودى فلا اشتقاق منه و هو عند ابي عبيدة بالبدال غير المعجمة و عند الماستوى بالبدال المعجمة قال و بالبدال غير المعجمة هو غرس النخل. احتجّ الله عليهم بابتداء الخلق على صحة البعث فقال أَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ اى انتم تخلقون ما تُمْنُونَ بشراء، أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ و قد كانوا مقرّين بان الله خالقهم.

نَحْنُ قَدَرْنَا، قرأ ابن كثير بتخفيف الدال و الباقون بتشديدها. و هما لغتان. التقدير: ترتيب الشيء على مقدار و الموت يجرى بين الخلق على مقدار ما يقتضيه علمه و حكمه فسوى بينهم و جعل اهل السماء و الارض و الشريف و الوضيع فيه واحدا و قيل قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ، بان كتبناه على مقدار لا زيادة فيه و لا نقصان فمنهم من يموت صغيرا و منهم من يموت كبيرا، و مَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ لا يسبقنا احد الى امانتكم قبل الوقت.

عَلَى أَنْ نُبَدِّلَ أَمْثَالَكُمْ عَلَى بِمَعْنَى اللّام و هو متصل بقوله: قَدَرْنَا.

.. و مَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ اعتراض و المعنى: قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ، لنبدّل امثالكم و قيل السبّاق بمعنى الغلبة و على أَنْ نُبَدِّلَ متصل بالغلبة، يعنى و ما نحن بمغلوبين عاجزين عن اهلاككم و ابدالكم بامثالكم. هذا كقوله تعالى: إِنْ يَشَأْ يُدْهِبْكُمْ وَ يَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ. وَ نُنْشِئُكُمْ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ اى لا يعيينا احد لو اردنا ان ننشئكم فى خلق آخر مما لا تعلمونه من اعدتكم فى الوقت الذى اریده و على الوجه الذى اریده.

و قيل نُنْشِئُكُمْ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ اى ان اردنا ان نجعل منكم القرده و الخنازير لم نسبق و لا فاتنا ذلك. و قيل معناه نحن قادرون على احيائكم و انشائكم ثانيا و ان كنتم لا تعلمون النشأة الثانية فلقد علمتم النشأة الاولى كيف كانت فى بطون الامهات نطفة ثم علقة ثم مضغة الى تمام الخلقة و ليست الاخرى كذلك قَلْوٌ لَا تَدْرُوْنَ فتعلمون انى قادر على اعدتكم كما قدرت على ابدانكم و قيل النشأة الاولى خلق آدم من طين.

أَمْ قَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ اى تثيرون الارض و تلقون فيها البذر.

أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ، تنبتونه، أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ الْمُنْبِتُونَ، و الحرث فعل العبد و الزرع فعل الله وحده و لهذا قال النبى (ص) لا يقولن احدكم زرعت و ليقل حرثت، و قد سمى الحارث زارعا على انه فعل اسباب الزرع و الانبات.

لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ حُطَامًا اى ابطلناه حتى يكون متحطما اى تبنا لا حب فيه و لا قمح اى جعلناه يابسا بعد خضرته بأفة تصيبه حتى لا يكون فيه الحب، فَظَلْتُمْ تَفْكَهُونَ اى صرتم تتعجبون لهلاكه و يبسه بعد خضرته و قيل تفكهون اى تندمون على نفقاتكم كقوله: فَأَصْبَحَ يُقَلِّبُ كَفَيْهِ عَلَى مَا أَنْفَقَ فِيهَا. و قال الحسن تندمون على ما سلف منكم من المعصية التي اوجبت تلك العقوبة.

إِنَّا لَمُعْرَمُونَ قَرَأَ أَبُو بَكْرٍ عَنْ عَاصِمٍ «إِنَّا» بِهَمْزَيْنِ، وَقَرَأَ الْآخَرُونَ عَلَى الْخَبْرِ وَمَجَازِ الْآيَةِ: فَظَلُّنَا تَفَكَّهُونَ وَتَقُولُونَ إِنَّا لَمُعْرَمُونَ أَي غَرَمْنَا أَمْوَالَنَا وَصَارَ مَا انْفَقْنَا فِي حِرَاتِنَا غَرْمًا عَلَيْنَا وَالْمَغْرَمُ الَّذِي ذَهَبَ مَالُهُ بِغَيْرِ عَوْضٍ.

بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ مَمْنُوعُونَ عَنِ الرَّزْقِ أَي حَرَمْنَا مَا كُنَّا نَطْلُبُهُ مِنَ الرَّيْعِ وَالزَّرْعِ.

رَوَى عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ مَرَّ رَسُولُ اللَّهِ بِأَرْضِ الْإِنصَارِ فَقَالَ مَا يَمْنَعُكُمْ مِنَ الْحَرْثِ قَالُوا الْجَدُوبَةُ قَالَ: فَلَا تَعْمَلُوا فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ إِنَّا الزَّارِعُ أَنْ شَتَّتَ زَرْعَتَ بِالْمَاءِ وَأَنْ شَتَّتَ زَرْعَتَ بِالرَّيْحِ وَأَنْ شَتَّتَ زَرْعَتَ بِالْبَذْرِ. ثُمَّ تَلَا رَسُولُ اللَّهِ (ص): أَمْ قَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ. أَمْ أَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ. أَمْ قَرَأَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ يَعْنِي الْمَاءَ الْعَذْبَ.

أَمْ أَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ وَهُوَ السَّحَابُ وَاحِدَتُهَا مَزْنَةٌ، أَمْ نَحْنُ الْمُنزِلُونَ بِقُدْرَتِنَا.

لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُ أَجَاجًا مَلْحًا شَدِيدَ الْمَلُوحَةِ وَقِيلَ مَرًّا وَالْمَرُّ الَّذِي إِذَا شَرِبَ أَحْرَقَ الْخَلْقَ، مِنْ تَاجَجَتِ النَّارُ إِذَا اسْتَعْرَتَ فَلَوْ لَا تَشْكُرُونَ أَي هَلَا تَشْكُرُونَ عَلَى عَظِيمِ مَنِّكَ عَلَيْنَا حَيْثُ لَمْ أَجْعَلْ ذَلِكَ أَجَاجًا. أَمْ قَرَأَيْتُمُ النَّارَ الَّتِي تُورُونَ أَي تَقْدَحُونَ وَتَسْتَخْرِجُونَ مِنْ زَنْدِكُمْ يَقَالُ وَرَى الزَّنْدُ يَرَى وَرِيَا فَهُوَ وَارٌ إِذَا انْقَدَحَتْ وَأُورِيَتْ الزَّنْدُ أَي قَدَحَتْهَا.

أَمْ أَنْتُمْ أَنْشَأْتُمْ شَجَرَتَهَا الَّتِي تَقْدَحُ مِنْهَا النَّارُ وَهِيَ الْمَرْخُ وَالْعَفَارُ، أَمْ نَحْنُ الْمُنشِئُونَ الْخَالِقُونَ. وَفِي الْمَثَلِ: فِي كُلِّ شَجَرٍ نَارٌ وَاسْتَمَجَدَ الْمَرْخُ وَالْعَفَارُ.

يَقَالُ يَنْقَبُ الرَّاعِي عُودَ أَحَدِهِمَا وَيَدْخُلُ رَأْسَ الْآخَرِ فِي الثَّقْبَةِ فَيُولِدُ النَّارَ.

نَحْنُ جَعَلْنَاهَا تَذَكْرَةً، أَي جَعَلْنَا نَارَ الدُّنْيَا تَذَكْرَةً لِلنَّارِ الْكُبْرَى إِذَا رَأَاهَا الرَّائِي ذَكَرَ جَهَنَّمَ. قَالَ مِقَاتِلٌ وَمُجَاهِدٌ جَعَلْنَاهَا تَذَكْرَةً، أَي مَوْعِظَةً يَتَعَطَّ الْمُؤْمِنُونَ. وَفِي الْخَبْرِ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص) قَالَ: نَارُ بَنِي آدَمَ الَّتِي يُوْقِدُونَ جِزَاءً مِنْ سَبْعِينَ جِزَاءً مِنْ نَارِ جَهَنَّمَ. قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ: إِنْ كَانَتْ لِكَافِيَةٍ قَالَ: فَإِنَّهَا فَضَلَتْ عَلَيْهَا بِتِسْعَةِ وَسِتِّينَ جِزَاءً.

وَقِيلَ مَعْنَاهُ جَعَلْنَا النِّعَمَ الَّتِي تَقَدَّمَتْ تَذَكْرَةً لِحَقِّ اللَّهِ وَمَا يَجِبُ مِنْ طَاعَتِهِ وَمَتَاعًا، أَي بَلْعَةً وَمَنْفَعَةً لِلْمُؤْمِنِينَ أَي الْمَسَافِرِينَ الَّذِينَ نَزَلُوا بِالْقَوَاءِ وَالْقِيَّ وَهِيَ الْأَرْضُ الْخَالِيَةُ الْبَعِيدَةُ مِنَ الْعِمْرَانِ وَالْأَهْلِينَ فِي النَّارِ اعْظَمَ نَفْعٌ لِلْمَسَافِرِ إِذَا نَزَلَ بِالْأَرْضِ الْفَقْرِ، يَخْبِزُ بِهَا خُبْزَهُ وَيُصَلِّحُ طَعَامَهُ وَيَسْتَدْفِي بِهَا فِي حَالِ بَرْدِهِ فَحَاجَةُ الْمَسَافِرِ إِلَيْهَا اعْظَمُ مِنْ حَاجَةِ الْمَقِيمِ.

ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَجْرَى السَّعَادَةَ بِأَظْهَارِ النَّارِ وَخَلَقَهَا إِذَا أَوْرَى الزَّنْدَ لِأَنَّهُ لَوْ أَحْتَاجَ الْمَسَافِرُ إِلَى حَمَلِهَا مَعَ نَفْسِهِ لَشَقَّ عَلَيْهِ ذَلِكَ فِي هَذَا اعْظَمَ عِبْرَةً وَاعْظَمَ حِجَةً.

وَقِيلَ الْمَقْوِيُّ الَّذِي نَفَدَ زَادَهُ مِنْ قَوْلِهِمْ أَقْوَتُ الدَّارِ إِذَا خَلَّتْ مِنْ سَاكِنِيهَا.

وَقِيلَ الْمَقْوِيُّ الْمَسَافِرُ الَّذِي مَعَهُ دَابَّةٌ قَوِيَّةٌ.

بَدَأَ اللَّهُ تَعَالَى بِذِكْرِ خَلْقِ الْإِنْسَانِ فَقَالَ أَمْ قَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ لِأَنَّ النِّعْمَةَ فِيهِ سَابِقَةٌ عَلَى جَمِيعِ النِّعَمِ ثُمَّ بِمَا فِيهِ قَوَامٌ

الناس و هو الحبّ فقال أ قرأئتم ما تحرثون ثم بالماء الذى يعجن به و يشرب عليه، فقال أ قرأئتم الماء الذى تشرّبون ثم بالنار التي يخبز بها، فقال أ قرأئتم النار التي تُورون فصار بمجموع الثلاثة طعاما لا يستغنى عنه الجسد ما دام حيا و ذكر عقيب كل واحد ما يأتي عليه و يفسده.

فقال فى الاول: نحنُ قدرنا بينكم الموت.

و فى الثانى: لو نشاء لجعلناه حطاما. و فى الثالث لو نشاء جعلناه أجاء و لم يقل فى الرابعة ما يفسدها بل قال: نحنُ جعلناها تذكيرةً يتعظون بها، و متاعاً للمؤمنين المسافرين ينتفعون بها.

ثم قال فسبح باسم ربك العظيم امر بتنزيه الله تعالى و تقدس عما لا يليق بوصفه بعد ما ذكر ما يدل وحدانيته من عظيم آياته، و قيل معناه قل سبحان ربي العظيم.

و جاء مرفوعا انه لما نزلت هذه الآية.

قال عليه السلام اجعلوها فى ركوعكم و لما نزلت: سبح اسم ربك الأعلى، قال اجعلوها فى سجودكم.

فلا أقسم بمواقع النجوم معناه فاقسم و دخلت لا صلة للتوكيد و قيل لا نفى و معناه: ليس الامر كما قال الكفار فى القرآن انه سحر و شعر و كهانة ثم ابتداء فقال أقسم بمواقع النجوم.

قرأ حمزة و الكسائي: بموقع النجوم على التوحيد. و قرأ الباقون: بمواقع النجوم على الجمع.

قال ابن عباس: اراد نجوم القرآن و سوره فانه كان ينزل على رسول الله (ص) منفردا نجوما فكائه اقسام بنزول القرآن نجوما على رسول الله (ص) و قيل اقسام بقلب محمد (ص) لانه محل وقوع نجوم القرآن و قيل مواقع النجوم قلوب العلماء و قيل هى مغارب كواكب السماء و قيل منازلها، فكانه اقسام بقدرته على مساقطها و مجاريها فى افلاكها، و قيل هى الارض تسقط عليها الكواكب و تنتثر ليوم القيامة و يحتمل ان النجوم نجوم الرجوم و زمانه لانها حدثت عند مولده (ص) و بعثته.

وَ إِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ اى القسم، بنجوم القرآن قسم عظيم القدر لو تعلمون.

إنه لقرآن كريم كثير الخير عام المنافع تنال ببركته الدنيا و الآخرة و الرؤية و النعيم و قيل كريم اى عزيز لانه كلام الله غير مخلوق لم يلحقه التكوين و قيل كريم يكرم حافظه و يكرم قارئه، و قيل كريم يكرمه المؤمنون و الملائكة المقربون و قيل كريم لان يسره يغلب عسره.

فى كتاب مكنون اى محفوظ مصون محروس عند الله فى اللوح المحفوظ محفوظ من الشياطين و قيل فى

كتاب مكنون اى محفوظ فى المصاحف عن التبديل فلا يغير منه حرف و لا لفظ كقوله: إنا له لحافظون.

لا يمسه إنا المظهرون قال قتاده هى المصاحف التي فى السماء بايدى الملائكة السفرة الكرام البررة لا يمسه الا ملك مطهر، اما المصاحف فى الدنيا فيمسه الكافر النجس و المنافق الرجس و قيل ظاهر الآية نفى و

معناه نهى اى لا ينبغي ان يمسه جنب او حائض او محدث و هو قول عطاء و طاووس و اكثر اهل العلم و به قال مالك و الشافعى و قال ابو حنيفة يجوز للمحدث و الجنب حمل المصحف و مسه و الاول قول اكثر العلماء

لما

روى عن عبد الله بن ابي بكر بن محمد بن عمرو بن حزم ان فى الكتاب الذى كتبه رسول الله (ص) لعمر بن حزم ان لا يمسّ القرآن الا طاهر

و المراد بالقرآن المصحف سماه قرآنا على قرب الجوار و الاتساع كما

روى ان رسول الله (ص) نهى ان يسافر بالقرآن، الى ارض العدو و اراد به المصحف.

و روى سالم بن عبد الله بن عمر عن ابيه ان النبى (ص) قال لا تمسّ القرآن الا و انت طاهر. و لانه اجماع الصحابه، و سئل على (ع) أ يمسّ المحدث المصحف؟ فقال لا.

و قال عطاء: لا يقلم الورق من المصحف الا المتوضى.

و اما الصبيان فلاصحابنا فيه وجهان: احدهما انهم يمنعون منه كالبالغين.

و الثانى انهم لا يمنعون لمعنيين: احدهما ان الصبى لو منع ذلك ادى الى ان لا يتعلم القرآن و لا يحفظه لان وقت تعلمه و حفظه حال الصغر.

و الثانى ان الصبى و ان كان له طهارة فليست بكاملة لان النية لا تصح منه فاذا جاز ان يحمله على غير طهر كامل جاز ان يحمله محدثا و الله اعلم.

تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ اى القرآن من عند رب العالمين. سمى المنزل تنزيلا على اتساع اللغة كالقدر للمقدور و الخلق للمخلوق.

أ فَبِهَذَا الْحَدِيثِ، اى بهذا القرآن، سماه حديثا لان فيه ذكر حوادث الامور، أنتم مُدْهِنُونَ اى مكذبون كافرون و المدهن المنافق الذى يجرى فى الظاهر على خلاف ما هو فى الباطن. ادهن و داهن اذا اسرّ خلاف ما اظهر. و قيل المدهن المنافق الذى يلين جانبه ليخفى كفره و اصله من الدهن.

وَ تَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنْتُمْ تُكذِّبُونَ اى تجعلون شكر رزقكم ان تكذبوا رازقكم، نزلت فى المستمطرين بالانواء و ذلك انهم كانوا يقولون اذا مطروا بعد الجدوبة امطرونا بنوء كذا و لا يرون ذلك من قبل الله عز و جل، و روى عن ابن عباس: ان النبى (ص) خرج فى بعض اسفاره فعطش اصحابه و احتاجوا الى الماء. فقال (ص) أ رأيتم ان دعوت لكم، فسقيتم فلعلكم تقولون سقينا هذا المطر بنوء كذا، فقالوا يا رسول الله ما هذا بحين الانواء ثم صلى ركعتين و دعا فهاجت ريح هيمت سحابة فمطروا حتى سالت الاودية و ملئوا الأسقية، ثم ركب النبى عليه افضل الصلوات و اكمل التحيات، فمرّ برجل يغترف بقذح له و يقول سقينا بنوء كذا و لم يقل هذا من رزق الله فانزل الله سبحانه تعالى و تقدّس وَ تَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنْتُمْ تُكذِّبُونَ.

و كان عليه الصلاة و السلام يقول لو حبس الله سبحانه القطر عن امتى عشر سنين ثم انزل لاصبحت طائفة منهم يقولون: سقينا بنوء كذا.

و عن زيد بن خالد الجهنى قال: صلى لنا رسول الله (ص) صلاة الصبح بالحديبية فى اثر سماء كان من الليل فلما انصرف اقبل على الناس، فقال هل تدرّون ما ذا قال ربكم قالوا الله و رسوله اعلم قال اصبح من

عبادى مؤمن بى و كافر فاما من قال مطرنا بفضل الله و رسوله و برحمته فذلك مؤمن بى كافر بالكوكب و اما من قال مطرنا بنوء كذا و كذا، فذلك كافر بى مؤمن بالكوكب.

و عن ابى هريرة عن رسول الله (ص) قال: ما انزل الله من السماء من بركة الا اصبح فريق من الناس بها كافرين ينزل الله الغيث فيقولون بكوكب كذا و كذا.

و قيل وَ تَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ اى حظكم و نصيبكم من القرآن، أَنْتُمْ تُكذِّبُونَ.

قال الحسن خسر عبد لا يكون حظه من كتاب الله الا التكذيب به. و يروى انه (ص) قال: انّ اخوف ما اخاف على امتى ثلاث: حيف الأئمة و تكذيب بالقدر و ايمان بالنجوم ثم حذرهم فقال: فَلَوْ لا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ الحلقوم مجرى النفس و البلعوم مجرى الطعام.

يقول تعالى فهلا اذا بلغت الحلقوم عند النزاع وَ أَنْتُمْ يا اقرباء الميت الذين حوله تَنْظُرُونَ اليه متى تخرج نفسه و قيل تنظرون الى امرى و سلطانى لا يمكنكم الدفع و لا تملكون شيئا و قيل و انتم تنظرون ان يحلّ بكم ما حلّ به.

و فى الخبر لا يموت احد حتى يعلم أ هو من اهل الجنة ام من اهل النار.

وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ يعنى بالقدرة و العلم، وَ لَكِنْ لا تُبْصِرُونَ قربنا منه. و قيل نحن اقرب اليه و اقدر منكم عليه، وَ لَكِنْ لا تُبْصِرُونَ قَرِيبى و لا تعرفون قدرتى.

فَلَوْ لا إِنْ كُنْتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ تَرْجِعُونَهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اى هلا ان كنتم غير مجزيين، محاسبين تَرْجِعُونَهَا، اى تردون روح هذا الميت الى جسده، إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ فى قولكم: لَوْ كَانُوا عِنْدَنَا ما مَاتُوا وَ ما قُتِلُوا.

و قيل إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ فى ان لا بعث. و قوله: تَرْجِعُونَهَا، جواب لو لا الاولى و الثانية و مثل هذا جائز فى كلامهم كقوله: فإِذَا يَأْتِيَكُمُ الْمَيِّتُ فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ أَجِيبَا بجواب واحد و تقدير الآية: ان كان الامر كما تقولون انه لا بعث و لا حساب و لا اله يجازى فهلا تردون نفس من يعزّ عليكم اذا بلغت الحلقوم و اذ لم يمكنكم ذلك فاعلموا ان الامر الى غيركم و هو الله عز و جل فآمنوا.

ثم ذكر طبقات الخلق عند الموت و بيّن درجاتهم فقال: فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ هذا رجوع الى التقسيم فى اول السورة فالمقرّبون هم السابقون و هم اهل جنة عدن.

فَرَوْحٌ، قرأ يعقوب: فروح بضم الراء و الباقيون بفتحها. فمن قرأ بالضم فمعناه الحياة الدائمة لهم.

و قال الحسن: معناه تخرج روحه فى الريحان اى يشمّ عند الموت ريحانة فتخرج بها روحه.

و من قرأ بالفتح فمعناه فله روح اى راحة و فرح عند الموت.

و قيل الروح الاستراحة و الريحان الرزق و قيل الروح فى القبر و الريحان فى الجنة معدّ لهم و قيل الروح النجاة من النار و الريحان دخول دار القرار.

و قال الزجاج: الريحان هاهنا التحية لاهل جنة عدن.

وَ أَمَّا إِنْ كَانَ، المتوفى، مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ فَسَلَامٌ لَكَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ اى سلامة لك يا محمد منهم فلا



تهتم لهم فانهم سلموا من عذاب الله عز و جل و انك ترى فيهم ما تحب من السلامة.  
و قيل فسلاماً لك، ای امن لك من شقاوتهم.

آورده‌اند در بعضی کتب که عایشه از حضرت سلطان کونین و امام الثقلین النبی الهاشمی اعنی النبی الامی العربی محمد المصطفی (ص) پرسید که یا رسول الله از آن رازها که شب معراج رفت و حضرت احدیت جل جلاله و عم نواله و عظم شأنه و عزت کبریاؤه در کلام قدیم میفرماید که فَأُوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أُوْحَىٰ چه بود؟ اگر لختی که گفتنی است با من گویی.

رسول هاشمی و نبیّ مطلبی علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات فرمود: یا عایشه گفتم خداوندا امتّهای گذشته چون سر از اطاعت بگردانیدند قومی را سنگ باران فرمودی، قومی را بزمین فرو بردی، قومی را صورت بگردانیدی، خداوندا با امت من چه خواهی فرمود و ایشان را حکم چه رانده‌ای؟  
حضرت عزت جل و علا فرمود فسلاماً لك من أصحاب الیمین.

تو در کار ایشان همه سلامت و امن و عافیت‌دان و دل خویش از ایشان بسلامت دار و ایمن باش.  
اگر گذشتگان را سنگ‌باران فرستادم، امت تو را رحمت باران فرستادم و فرستم که من در ازل فرموده‌ام و حکم رانده که: عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يَرْحَمَكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ.  
و اگر از ایشان قومی را بزمین فرو بردم اینان را باسماں بر آرم و بجنّات مأوی رسانم که من در ازل فرموده‌ام: فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوَىٰ نُزُلًا.

و اگر ایشان را صورت خلقت بگردانیدم، اینان را صورت عمل بگردانم، سیئات را حسنات کنم. که من در ازل فرموده‌ام.  
فَأُولَٰئِكَ يَبْدَلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ.

یا محمد و اگر نه آن بودی که من دوست دارم که با امت تو سخن گویم و عتاب کنم، خود با ایشان من حساب نکردی، لو لا انی احب معاتبتهما لما حاسبتهما.

و قيل قوله: فسلاماً لك، هذا خطاب لكل من مات منهم يقول له الملائكة يبشرونه عند قبض روحه سلام لك انك من اصحاب الیمین و قيل يبشرونه عند الخروج من القبر و قيل هذا من المقلوب ای سلام لاصحاب الیمین منك ای انك تلقاهم فی الجنة.

وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكْذِبِينَ، بالبعث، الضّالّینَ عن الهدی و هم اصحاب المشأمة فَنُزِّلُ مِنْ حَمِيمٍ إِي لَه نَزَلَ مِنْ حَمِيمٍ إِي غداؤهم و معاشهم و نصیبهم من جهنم ماء حار.  
و تَصْلِيَةٌ جَحِيمٍ إِي اقامة فی جحیم و هو ما عظم من النار.

إِنَّ هَذَا الَّذِي ذَكَرْتَ لَهُوَالِاءِ الْفِرْقِ الثَّلَاثِ و قيل كل ما ذكرنا فی هذه السورة، لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ إِي هو یقین حق الیقین، ای الخبر الذی لا شك فیهِ اضااف الی نفسه کیوم القيامة و مسجد الجامع.

و قيل التقدير: حق الامر الیقین. و الیقین علم یحصل به تلج الصدر و یسمى برد الیقین و قيل هو علم

يحصّل بالدليل.

و قال قتادة ان الله عز و جل: ليس تاركا احدا من الناس حتى يقفه على اليقين من هذا القرآن. فاما المؤمن فايقن في الدنيا فنفعه ذلك يوم القيامة و اما الكافر فايقن يوم القيامة حين لا ينفعه. فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ فيه دلالة على ان الاسم هو المسمّى لانه لا يجوز ان يكون المسبّح غير الله و المعنى اذكره باسمائه العلى و صفاته الحسنى و قيل نزّه الله عما نسب اليه من السوء. روى صلة بن زفر عن حذيفة: انه صلى مع النبى (ص)، فكان يقول فى ركوعه: «سبحان ربى العظيم» و فى سجوده: «سبحان ربى الاعلى». و ما اتى على آية رحمة الا وقف و سأل و ما اتى على آية عذاب الا وقف و تعوّد.

و عن ابى هريرة قال قال رسول الله ص: كلمتان خفيفتان على اللسان ثقيلتان فى الميزان حبيبتان الى الرحمن: سبحان الله و بحمده، سبحان الله العظيم.

و عن عبد الله بن مسعود قال سمعت رسول الله (ص): من قرأ سورة الواقعة كل ليلة لم تصبه فاقة ابدا.

### النوبة الثالثة

قوله: أ فَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ أ أَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ. حضرت حق جل جلاله و تقدّست اسمائه و تعالت صفاته، درين آيت كريمه كلام قديم ازلى اظهار قدرت خویش ميکند بر عالميان در آفرينش ايشان. تا بدانند كه صانع بى علت او است، كردگار بى آلت اوست قهار بى علت اوست غفار بى مهلت اوست. ستار هر زلت اوست.

خداوندی كه بياوريد از آب ضعيف صورتى لطيف. بنمود صنعتى متين از نطفه مهين. نقشهء گوناگون راست کرده بكن فيكون. اعضاء متشاكل، اضداد متماثل.

هر عضوى بنوعى از جمال آراسته. نه بر حد او فزوده نه از قدر او كاسته.

هر يکى را صفتى داده و در هر يکى قوتى نهاده.

حواسّ در دماغ، بها در پيشانى، جمال در بينى، سحر در چشم، ملاحظت در لب، صباحت در خد، كمال حسن در موى، حسد در جگر، حقد در سپرز، شهوت در عروق، ايمان در دل، محبت در سر، معرفت در جان. نه پيدا كه صنايع در طبائع نيكوتر يا تدبير در تصوير شيرين تر.

ميان آب لطيف و خاك كثيف چنين نگار چيست. چون نگارنده يكيست در كس كس اين خوار چيست. چندين غرائب و عجائب از قطره آب..؟ عاقل در نظاره صنعت، و غافل در خواب.

اى جوانمرد تا چند بديده ظاهر بنشان شواهد نگرى، يك بار بديده باطن بنشان لطائف نگر.

چنانستى كه رب العزة فرمودى: عبدى رويت آراستم و دلت آراستم، رويت آراستم از بهر نظاره خلق.

دلت آراستم از بهر نظاره خود. رويت خلق ببيند و دلت من بينم.

بر روی تو که نظاره‌گاه خلق است حد شریعت راندن روا نداشتیم. در دلت که نظاره‌گاه من است درد  
قطیعت رسانیدن کی روا دارم.

ما آن خداوندیم که در صفت قدرت ما هم آفریدن است، هم میرانیدن از آفریدن خبر داد که: أَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ  
أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ.

از میرانیدن خبر داد که: نَحْنُ قَدَّرْنَا بَيْنَكُمُ الْمَوْتَ.

در آفریدن صفات لطف نمودم. در میراندن کمال قهر نمودم.

بیافریدم، تا قدرت و لطف بینی، بمیرانم، تا سیاست و قهر بینی، باز زنده گردانم تا هیبت و سلطنت بینی.  
چون میدانی که قادر و توانام، حکیم و دانام. و در توانایی و دانایی بی‌همتایم، فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ.  
پاکی مرا بستای و بیکتایی و بزرگواری مرا یاد کن تا فردا ترا در زمره مقربان فَرَوْحٌ وَ رِيحَانٌ پیش آرم که  
من در ازل حکم چنین کرده‌ام و خود در کلام قدیم فرموده‌ام: فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ فَرَوْحٌ وَ رِيحَانٌ وَ جَنَّةُ  
نَعِيمٍ.

یکی از بزرگان دین گفته که روح و ریحان هم در دنیا است و هم در عقبی.

روح در دنیا است و ریحان در عقبی. روح آنست که دل بنده مؤمن را بنظر خویش بیاراید تا حق از باطل  
واشناسد. آن گه بعلم فراخ کند تا دیدار قدرت در آن جای یابد. آن گه بینا کند تا بنور منت می‌بیند. شنوا کند تا  
پند ازلی می‌نیوشد. پاک کند تا همه صحبت او جوید. بعطر وصال خوش کند تا در آن مهر دوست روید.  
بنور خویش روشن کند تا از او باو نگیرد. بصیقل عنایت بزداید تا در هر چه در نگرد او را ببیند.

بنده چون برین صفت بسرایی سعادت رود آنجا ریحان کرامت ببیند. نسیم انس دمیده، زیر درخت وجود  
تخت رضا نهاده، بساط انس گسترده، شمع عطف افروخته. بنده ملک‌وار نشسته و دوست ازلی پرده برگرفته  
بسمع بنده سلام رسانیده و دیدار ذوالجلال نموده.

وَ أَمَّا إِنْ كَانَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ فَسَلَامٌ لَكَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ اصحاب الیمین از سابقان و مقربان بمنزلت  
و مرتبت فروتراند عابدان‌اند، عبادت از بهر آن میکنند تا بنواز و نعیم بهشت رسند و عاملان‌اند، در دنیا عمل  
میکند تا در عقبی. ثواب یابند و رب العزه میفرماید: إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا.

ما مزد نیکوکاران ضایع نکنیم و بهر چه طمع دارند از آن دولت مقیم و ملک کریم ایشان را نوید نکنیم.  
مزد کارشان تمام دهیم. فَيُؤْتِيهِمْ أَجْرَهُمْ وَ فَضْلَ خُودِ بَرِ سِرْ نَهِيمٍ وَ يَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ.

ایشانراست مجالس آراسته و مساکن پیراسته، انوار لطفها افروخته، انواع عطرها سوخته، غلمان و  
ولدان، خدم و حشم بخدمت ایستاده، ساقیان دل فریب جامهای شراب بر دست نهاده، مطربان شورانگیز  
نغمهای دلربای درگرفته.

هر یکی چون ملکی نشسته، در غرف و شرف و ریاض و غیاض خویش بر تخت عز تکیه زده، تاج  
ولایت مرصع بجواهر عنایت بر سر نهاده، بر بساط انبساط از مشاهده مشهود داد بداده، طوق جمال در

گردن وصال قلاده کرده، بتمجید و تحمید آواز برآورده و مولی جل جلاله پرده برگرفته: مالا عین رأت و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر نقد گشته، بجلال عز بار خدای که مادر مهربان طفل گریان را چنان نوازد که الله تعالی بنده عاصی را نوازد بوقت غیان.

## ۵۷- سوره الحدید

## ۱ النوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

سَبَّحَ لِلَّهِ بِپاکی و بی عیبی بستود و نام برد خدای را، ما فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ هر چه در آسمانهاست و در زمینهاست، وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۱) و اوست آن توانا، دانا.

لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ او راست پادشاهی آسمانها و زمینها، يُحْيِي وَ يُمِيتُ زنده میکند و می میراند وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۲) و اوست بر همه چیز توانا.

هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ اوست آن پیشین و پسین، وَ الظَّاهِرُ وَ الْبَاطِنُ وَ آشکارا و نهان، وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۳) و او بهمه چیز داناست.

هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ اوست که بیافرید هفت آسمان و هفت زمین در شش روز، ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ پس مستوی شد بر عرش، يَعْلَمُ مَا يَلْجُ فِي الْأَرْضِ میداند هر چه در زمین شود، وَ مَا يَخْرُجُ مِنْهَا و هر چه بیرون آید از آن، وَ مَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ و هر چه فرود آید از آسمان، وَ مَا يَعْرُجُ فِيهَا و هر چه بر شود بر آسمان، وَ هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ و او با شماست هر جا که باشید، وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۴) و الله بکرد شما بیناست.

لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ او راست پادشاهی آسمانها و زمینها، وَ إِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ (۵) و با الله گردد همه کار.

يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ می درآرد شب در روز، وَ يُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ و می درآرد روز در شب، وَ هُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۶) و او داناست بهر چه در دلهاست.

آمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ بگروید با الله و فرستاده او، وَ أَنْفِقُوا و نفقه کنید و صدقه دهید، مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلِفِينَ فِيهِ ازین مرده بازمانده که از پیشینیان باز گرفته بشما دادند و شما را در آن دراز دست کردند، فَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ ایشان که بگرویدند از شما بخدا و رسول، وَ أَنْفِقُوا و زکاة و صدقه دادند از مال خویش، لَهُمْ أَجْرٌ كَبِيرٌ (۷) ایشانراست مزدی بزرگ.

وَ مَا لَكُمْ لَا تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ چيست شما را که بنگروید بخدای، وَ الرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ وَ رسول میخواند شما را، لِتُؤْمِنُوا بِرَبِّكُمْ تا بگروید بخداوند خویش، وَ قَدْ أَخَذَ مِيثَاقَكُمْ و پیمان از شما بسته آمده است، إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۸) اگر گرویدگانید.

هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ عَلَى عَبْدِهِ اوست که فرو می فرستد بر بنده خویش، آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ سخنانی پیدا روشن درست، لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ تا بیرون آرد شما را از تاریکها بروشنایی، وَ إِنَّ اللَّهَ بِكُمْ لَرُؤُفٌ رَحِيمٌ و الله بشما مهربان است سخت بخشاینده.

وَ مَا لَكُمْ أَلَّا تُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ و چيست شما را و چه رسید که نفقه نمی کنید در سبیل خدا، وَ لِلَّهِ مِيرَاثُ

السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهِ رَاسِت مِيرَاثِ آسْمَانِهَا وَ زَمِينِهَا، لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ يَكْسَانِ نِيَسْتِ از شَمَا، مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ أَنْ كَسَ كِه نَفَقَه كَرْد وَ مَال دَاد دَر سَبِيلِ خَدَايِ پِيَشِ از كَشَادَن وَ جَنَگ كَرْد بَا ايشَان، أَوْلِيكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً ايشَان مَهْتِرَانَنْد دَر دَرَجَه، مِنْ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَقَاتَلُوا از ايشَان كِه از پَس نَفَقَه كَرْدَنْد وَ جَنَگ، وَ كَلًّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحُسْنَى وَ هَمَه رَا بَهْشْتِ وَعَدَه دَاد، وَ اللَّهُ يَمَا تَعْمَلُونَ خَيْرٌ (١٠) وَ اللَّهُ بَدَانِجَه شَمَا مِي كُنِيْد دَانَاَسْتِ وَ آگَاه.

مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا أَنْ كِيَسْتِ كِه وَام دَهْد بَاللَّهِ عَزْ وَ جَل، قَرْضًا حَسَنًا وَامِي نِيكو، فَيُضَاعِفُهُ لَهُ تَا أَنْ وَام او رَا اِنْدَتَوِيِي كُنْد وَ اِنْد بَارَه، وَ لَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ (١١) وَ او رَاَسْتِ مَزْدِي نِيكو.

يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ دَر أَنْ رُوزِ كِه كَرُوِيْدِگَانِ رَا بِيِنِي يَسْعَى نُورُهُمْ رُوشَنَايِي ايشَان، بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بِأَيْمَانِهِمْ دَر پِيَشِ ايشَان وَ دَسْتِ رَاَسْتِ ايشَان، بُشْرَاكُمُ الْيَوْمَ جَنَاتٌ بَشَارَتِ شَمَا اَمْرُوزِ بَهْشْتِهَايِي اَسْتِ، تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ دَر زِيَرِ دَرخْتَانِ أَنْ جُويِهَا رُوان، خَالِدِينَ فِيهَا وَ شَمَا جَاوِيْدِ دَر أَنْ، ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (١٢) اِنَسْتِ أَنْ رَسْتِگِي وَ پِيروزي بزرگوار.

يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ أَنْ رُوزِ كِه دُورُويَانِ كُويِنْدِ مَرْدَانِ وَ زَنَانِ، لِلَّذِينَ آمَنُوا مُؤْمِنِينَ وَ كَرُوِيْدِگَانِ رَا، انظُرُونَا دَرَنَگِ كُنِيْدِ مَا رَا، نَقْنَبِسُ مِنْ نُورِكُمْ تَا از رُوشَنَايِي شَمَا خُويَشْتِنِ رَا رُوشَنَايِي فَرُوزِيْمِ، قِيْلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ ايشَانِ رَا كُويِنْدِ بَازِگَرِيْدِ وَ بَا دُنْيَا رُويْدِ، فَالْتَمِسُوا نُورًا وَ نُورِ جُويِيْدِ از اِنجَا كِه مُؤْمِنَانِ اُورِنْدِ، فَضْرَبَ بَيْنَهُمْ سُورٌ مِيَانِ أَنْ دُوقُومِ دِيوَارِي زَنَنْدِ بَارُويِي لَهُ بَابٌ بَرِ أَنْ بَارُويِ دَرِي بُوْدِ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ اِنْدُرُونِ أَنْ بَارُويِ بَهْشْتِ، وَ ظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ (١٣) وَ بِيروِنِ أَنْ بَارُويِ دُوزَخِ.

يُنَادُوْنَهُمْ مُنَافِقَانِ مُؤْمِنَانِ اَوَازِ دَهْنْدِ از پِيَشِ خُويَشِ وَ خُوانَنْدِ وَ كُويِنْدِ: أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ نِه مَا بَا شَمَا بُوْدِيْمِ قَالُوا بَلَى پَاَسَخِ كُنَنْدِ مُؤْمِنَانِ وَ كُويِنْدِ اَرِي وَ لَكِنَّكُمْ فَتَنْنَاهُمْ أَنْفُسَكُمْ لَكِنِ شَمَا دَلْهَا خُويَشِ تَبَاهِ كَرِيْدِ وَ تَنهَا خُويَشْتِنِ، وَ تَرَبَّصْنَاهُمْ وَ تُوْبَه دَر دَرَنَگِ نِهَادِيْدِ وَ چِشْمِ بَرِ بَدِ اِفْتَادِ رَسُولِ مِنْ نِهَادِيْدِ وَ مُؤْمِنَانِ، وَ ارْتَبَّئْهُمْ وَ دَرِ گَمَانِ اِفْتَاْدِيْدِ وَ غَرَّكُمُ الْأَمَانِيَّ وَ دَرُوعِهَاءِ شَمَا كِه دَرِ أَنْ بُوْدِيْدِ شَمَا رَا فَرُهِيْفْتَه كَرْدِ، حَتَّى جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ تَا أَنْ گَاهِ كِه كَارِ خَدَايِ وَ فَرْمَانِ او دَرِ رَسِيْدِ، وَ غَرَّكُمُ بِاللَّهِ الْعُرُورُ (١٤) وَ فَرُهِيْفْتَه كَرْدِ شَمَا رَا بَخْدَايِ أَنْ دِيُو فَرُهِيُونْدَه.

قَالِيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ اَمْرُوزِ أَنْ رُوزِ اَسْتِ كِه نِه از شَمَا بَازِ خُرِيْدِ پَنِيْرِنْدِ وَ نِه بَازِ فَرُوشَنْدِ، وَ لَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ نِه از ايشَانِ كِه كَاْفِرِ شَدَنْدِ، مَاوَاكُمُ النَّارُ جَايِگَاهِ وَ بَنِگَاهِ شَمَا اَتَشِ اَسْتِ، هِيَ مَوْلَاكُمُ أَنْ بَشَمَا نَزْدِيكْتَرِ وَ شَمَا رَا حَقْتَرِ وَ بِنْسِ الْمَصِيْرُ (١٥) وَ بَدِ جَايِگَاهِ وَ شَدْنِ گَاهِ كِه أَنْ اَسْتِ.

### النوبة الثانية

اين سوره الحديد بيست و نه آيت است و پانصد و چهل كلمه و دو هزار و چهارصد و هفتاد و شش حرف، جمله بمدينه فرود آمده است.

مفسران آن را مدنی شمردند، مگر کلبی که او این سوره از مکیات شمرد و در این سوره هیچ ناسخ و منسوخ نیست.

و در فضیلت سوره روایت کند ابی کعب از مصطفی (ص) قال من قرأ سورة الحديد كتب من الذين آمنوا بالله و رسوله.

قوله: سَبَّحَ لِلَّهِ در قرآن ذکر تسبیح بچهار لفظ بیاید: بلفظ مصدر و ماضی و مستقبل و امر، مصدر آن است که گفت: سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى، ماضی آن است که گفت: سَبَّحَ لِلَّهِ مستقبل آنست که: يسبح لله امر آنست که: سَبَّحَ اسْمَ رَبِّكَ.

و این کلمه بر اختلاف الفاظ بر دو معنی حمل کنند یا بر معنی صلاة یا بر معنی تنزیه و تمجید ابن عباس بر معنی صلاة نهاد سَبَّحَ لِلَّهِ ای صَلَّى لِلَّهِ يُسَبِّحُ لِلَّهِ ای صَلَّى لِلَّهِ سَبَّحَ اسْمَ رَبِّكَ ای صَلَّى لِرَبِّكَ و باین قول ما فِي السَّمَاوَاتِ معنی آن است که من فِي السَّمَاوَاتِ تا بر عقلا افتد که نماز میکنند.

و بر قول دیگر مفسران تسبیح تنزیه است و تمجید و ما فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ از بهر آن گفت که عقلا و غیر عقلا در تحت آن مندرج است همانست که جای دیگر گفت وَ إِنِّ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ.

سئل عن علی بن ابی طالب (ع) عن سبحان فقال كلمة رضيها الله لنفسه.

و سئل ابن عباس عن التسبيح فقال انزاه الله عن السوء.

و الاسم منه سَبَّوح ای طاهر لا سوء به و لا دام و قال امية:

سَبَّحُوا اللَّهَ وَ هُوَ لِلْمَجْدِ أَهْلٌ رَبَّنَا فِي السَّمَاءِ أَمْسَى كَبِيرًا

وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ الْعَزِيزُ هُوَ الْمُتَمِّينُ فِي صَنْعِهِ الشَّدِيدُ فِي بَطْشِهِ الْمُنِيعُ فِي قَدْرِهِ الْغَالِبُ عَلَى غَيْرِهِ الَّذِي لَا نَظِيرَ لَهُ.

و قيل هُوَ الْعَزِيزُ فِي أَمْرِهِ الْحَكِيمُ فِي قَضَائِهِ وَ قِيلَ الْعَزِيزُ فِي انْتِصَارِهِ الْحَكِيمُ فِي تَدْبِيرِهِ.

لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ ای القدرة على ابداعها و اتقانها و ما فيها من المطر و الارزاق و الدفائن و النبات يُحْيِي وَ يُمِيتُ يحيى النطف الميتة و يميت الحى.

و قيل يحيى للبعث و يميت فى الدنيا. و قيل يحيى الارضين بالنبات و يميتها عنه ببيسها و قيل يحيى قلوب المؤمنين بالايمن و يميت قلوب الكافرين بالكفر، وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ من الاحياء و الاماتة و غير ذلك.

هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ وَ الظَّاهِرُ وَ الْبَاطِنُ هُوَ الْأَوَّلُ يعنى قبل كل شىء بلا ابتداء كان هو و لم يكن شىء موجود و الآخر بعد فناء كل شىء بلا انتهاء يفنى الاشياء و يبقى هو و الظاهر الغالب العالى على كل شىء، و الباطن العالم بكل شىء.

هذا معنى قول ابن عباس.

و قال السدى: هُوَ الْأَوَّلُ ببره اذ عرفك توحيده و الآخر بجوده اذ عرفك التوبة على ما جنيت، وَ الظَّاهِرُ بتوفيقه اذ وقفتك للسجود له الباطن بستره اذ عصيته فستر عليك.

و قال ابن عمر هُوَ الْأَوَّلُ بِالْخَلْقِ وَ الْآخِرُ بِالرِّزْقِ وَ الظَّاهِرُ بِالْأَحْيَاءِ وَ الْبَاطِنُ بِالْأَمَاتَةِ.

و قال الضحاك هو الذى اول الاول و آخر الآخر و اظهر الظاهر و ابطن الباطن.  
و قال مقاتل بن حيان هُوَ الْأَوَّلُ بلا تاويل احد وَ الْآخِرُ بلا تاخير احد، وَ الظَّاهِرُ بلا اظهار احد وَ الْبَاطِنُ بلا ابطن احد.

و قال يمان هو الاول القديم و الآخر الرحيم و الظاهر الحليم. و الباطن العليم.  
و قال ابن عطاء هُوَ الْأَوَّلُ بكشف احوال الدنيا حتى لا يرغبوا فيها وَ الْآخِرُ بكشف احوال العقبى حتى لا يشكوا فيها وَ الظَّاهِرُ على قلوب اوليائه حتى يعرفوه وَ الْبَاطِنُ عن قلوب اعدائه حتى ينكروه.  
و قيل هذه الواوات مقحمة و المعنى هو الاول الآخر و الظاهر الباطن لان من كان منا اولاً لا يكون آخراً و من كان ظاهراً لا يكون باطناً.

و قيل هُوَ الْأَوَّلُ كان قبل كل شىء باسمائه و صفاته و كلامه لم يكن شىء غيره وَ الْآخِرُ بعد كل شىء يمضى ما قد اراد و يجبر على مشيئه العباد لم يزل آخراً كما كان اولاً و لا يزال اولاً كما يكون آخراً وَ الظَّاهِرُ الغالب العالى عز و جل و هو البارئ فى صنعه الدال على قدرته و حكمته وَ الْبَاطِنُ الذى بطن كل شىء علماً فهو يبطنها و يرى سرانها و يعلم خفاياها و هو عز و جل خفى كنهه و كيفه و قدره.

و قيل هُوَ الْأَوَّلُ علماً و حكماً وَ الْآخِرُ امضاء و قسماً وَ الظَّاهِرُ صنعا و رسماً وَ الْبَاطِنُ كيفاً و قدراً.  
و سأل عمر كعباً عن هذه الآية فقال معناها: ان علمه بالاول كعلمه بالآخر و علمه بالظاهر كعلمه بالباطن وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ما كان منها و ما هو كائن مما لم يكن لا يخفى عليه شىء.

روى عن ابى هريرة قال دخلت فاطمة بنت رسول الله على النبي (ص)، فسألته خادماً فقال لها رسول الله (ص) الا ادلك على ما هو خير لك من ذلك ان تقولى اللهم رب السماوات السبع و رب العرش العظيم ربنا و رب كل شىء منزل التوريه و الانجيل و الفرقان فالق الحب و النوى اعوذ بك من شر كل ذى شر انت آخذ بناصيته انت الاول فليس قبلك شىء و انت الآخر فليس بعدك شىء و انت الظاهر فليس فوقك شىء و انت الباطن فليس دونك شىء اقض عنى الدين و اغنى من الفقر.

هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ قال ابن عباس: كل يوم كالف سنة مما تعدون و قال الحسن: ستة ايام من ايام الدنيا و لو أراد أن يجعلها فى طرفه عين لكان قادراً على ذلك، ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ، الاستواء اذا عقبته على فهو فى العربية استقرار كقوله عز و جل: وَ اسْتَوَى عَلَى الْجُودِيِّ لِئَسْتَوُوا عَلَى ظُهُورِهِ إِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ فإِذَا اسْتَوَيْتَ أَنْتَ هو فى هذه المواضع الاربعة استقرار.

قال يزيد بن هارون من وضع استقرار الله على العرش على غير ما يقرر فى قلوب العامة فهو جهمى.  
و الاستقرار اذا عقبته الى فهو الصعود و العمد كقوله تعالى فى موضعين من القرآن: اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ و عن على بن الحسين بن شقيق، قال: قلت لعبد الله بن المبارك: كيف نعرف ربنا عز و جل. قال: فى السماء السابعة على عرشه و لا نقول كما تقول الجهمية هنا هنا فى الارض و قد شرحنا الكلام فى هذه المسئلة فيما تقدم.



يَعْلَمُ مَا يَلْجُ فِي الْأَرْضِ مِنْ عَرَقٍ أَوْ دَابَّةٍ أَوْ مَاءٍ أَوْ بَذْرٍ أَوْ كَنْزٍ، وَ مَا يَخْرُجُ مِنْهَا مِنْ دَابَّةٍ أَوْ نَبَاتٍ أَوْ مَاءٍ أَوْ جَوْهَرٍ، وَ مَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ أَمْرٍ أَوْ قَضَاءٍ أَوْ مَلَكٍ أَوْ قَطْرٍ، وَ مَا يَعْرُجُ فِيهَا مِنْ مَلَكٍ أَوْ عَمَلٍ، وَ هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ أَتَّفِقَ الْعُلَمَاءُ قَدِيمًا وَ حَدِيثًا أَنْ مَعْنَاهُ عِلْمُهُ مَعَكُمْ وَ قِيلَ هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ بِالْقُدْرَةِ وَ الْعِلْمِ عَلَى الْعَمُومِ وَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ بِالرَّحْمَةِ وَ النَّصْرَةِ عَلَى الْخُصُوصِ، وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ فَيَجَازِيكُمْ عَلَى أَعْمَالِكُمْ.

لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ كَرَّرَ لِأَنَّ الْمُرَادَ بِالْأَوَّلِ حَالَةَ الدُّنْيَا وَ الْمُرَادَ بِالثَّانِيَةِ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَ لِهَذَا خَتَمَ بِقَوْلِهِ: وَ إِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ أَي لِهَ الْمَلِكِ أَوَّلًا وَ آخِرًا فَالْأَوَّلُ فِي الدُّنْيَا وَ هُوَ وَقْتُ الْحَيَاءِ وَ الْإِمَاتَةِ وَ الْآخِرُ فِي الْآخِرَةِ حِينَ تَرْجَعُ إِلَيْهِ الْأُمُورُ وَ لَا يَمْلِكُ أَحَدٌ سِوَاهُ لَا مَلَكًا وَ لَا مَلَكًا فَقَرْنَ بِالْأَوَّلِ يَحْيَى وَ يَمِيتُ وَ قَرْنَ بِالْآخِرِ مَا يَكُونُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ مَرَجِعِ الْخَلْقِ إِلَيْهِ وَ جَزَائِهِ أَيَاهُمْ بِالثَّوَابِ وَ الْعِقَابِ.

يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ أَي يَنْقُصُ مِنَ اللَّيْلِ وَ يَزِيدُ فِي النَّهَارِ، وَ يُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ أَي يَنْقُصُ مِنَ النَّهَارِ وَ يَزِيدُ فِي اللَّيْلِ وَ هُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ أَي بِمَا فِي الْقُلُوبِ مِنْ خَيْرٍ وَ شَرٍّ وَ تَوْحِيدٍ وَ جَدِّ.

أَمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ أَنْفِقُوا مِنَ الزَّكَاةِ وَ الْجِهَادِ وَ وَجْهِ الْبِرِّ، مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلِفِينَ فِيهِ أَي جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ فِي الْمَالِ بِالْوَرَاثَةِ مِمَّنْ قَبْلَكُمْ. وَ قِيلَ جَعَلَكُمْ مَمْلُوكِينَ فِيهِ بِتَمْلِيكِهِ أَيَاكُمْ ذَلِكَ وَ حَقِيقَةُ الْاسْتِخْلَافِ اسْتِدْعَاءُ الْقَادِرِ إِلَى أَنْ يَفْعَلَ بِالْأَمْرِ بَدَلًا مِنْ قِيَامِ غَيْرِهِ.

فَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ أَنْفَقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ أَجْرٌ كَبِيرٌ، جَزَاءٌ حَسَنٌ.

وَ مَا لَكُمْ لَا تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الرَّسُولِ يَدْعُوكُمْ لِتُؤْمِنُوا بِرَبِّكُمْ فِي هَذَا دَلَالَةٌ عَلَى الزَّامِ الْإِيمَانَ بِالسَّمْعِ وَ الْمَعْنَى أَي عَذْرُكُمْ فِي حَالِ تَرْكِكُمْ الْإِيمَانَ وَ دَعَاءِ الرَّسُولِ أَيَاكُمْ إِلَى الْإِيمَانِ حَاصِلٍ مَوْجُودٍ، وَ قَدْ أَخَذَ مِيثَاقَكُمْ قَرَأَ أَبُو عَمْرٍو أَخَذَ عَلَى مَا لَمْ يَسْمَعْ فَاعْلَهُ، مِيثَاقَكُمْ بضم القاف وَ قَرَأَ الْآخَرُونَ، بفتح الهمزة وَ الخاء مِيثَاقَكُمْ بفتح القاف أَي أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَكُمْ حِينَ أَخْرَجَكُمْ مِنْ ظَهْرِ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَانَ اللَّهُ رَبِّكُمْ لَا إِلَهَ سِوَاهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ، بِأَخْذِ ذَلِكَ الْمِيثَاقِ وَ قِيلَ: أَخَذَ مِيثَاقَكُمْ بِأَقَامَةِ الْحَجِّ وَ الدَّلَائِلِ الَّتِي تَدْعُو إِلَى مُتَابَعَةِ الرَّسُولِ أَنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ يَوْمَ مَا لَيْلَةَ الْاَوْقَاتِ أَنْ تَوَمَّنُوا لِقِيَامِ الْحَجِّ وَ الْإِعْلَامِ بِبِعْثَةِ مُحَمَّدٍ (ص) وَ نَزُولِ الْقُرْآنِ.

هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ عَلَى عَبْدِهِ يَعْنِي عَلَى مُحَمَّدٍ (ص) آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ يَعْنِي الْقُرْآنَ لِيُخْرِجَكُمْ، اللَّهُ بِالْقُرْآنِ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ، وَ قِيلَ لِيُخْرِجَكُمْ الرَّسُولَ بِالْدَعْوَةِ مِنْ ظُلُمَاتِ الشَّرِكِ إِلَى نُورِ الْإِيمَانِ، وَ إِنَّ اللَّهَ بِكُمْ لَرُؤُوفٌ رَحِيمٌ، وَ مَا لَكُمْ أَلَّا تُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ، يَقُولُ أَي شَيْءٌ لَكُمْ فِي تَرْكِ الْإِنْفَاقِ فِيمَا يَقْرِبُكُمْ إِلَى اللَّهِ وَ أَنْتُمْ مَيِّتُونَ تَارِكُونَ أَمْوَالَكُمْ كَأَنَّهُمْ يَحْتَمُّونَ عَلَى الْإِنْفَاقِ فِي سَبِيلِهِ بِتَنْبِيهِهِمْ عَلَى أَنْهُمْ مَخْلُفُونَ مَا يَمْلِكُونَهُ وَ أَنْهُمْ لَا يَخْلُدُونَ فِي الدُّنْيَا وَ أَنْ مَا فِي أَيْدِيهِمْ يَأْوِلُ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ بَعْدَ فَنَائِهِمْ ثُمَّ بَيَّنَّ فَضْلَ مَنْ سَبَقَ بِالْإِنْفَاقِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ بِالْجِهَادِ فَقَالَ: لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ، يَعْنِي فَتْحَ مَكَّةَ وَ قِيلَ فَتْحَ الْحَدِيثِيَّةِ وَ قَاتِلٌ، يَعْنِي لَا يَسْتَوِي فِي الْفَضْلِ مَنْ أَنْفَقَ مَالَهُ وَ قَاتَلَ الْعَدُوَّ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ (ص) قَبْلَ فَتْحِ مَكَّةَ مَعَ مَنْ أَنْفَقَ وَ قَاتَلَ بَعْدَهُ أَوْلَئِكَ أَكْبَرُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدِ وَ قَاتَلُوا، وَ ذَلِكَ لِأَنَّ الْعَرَبَ كَانَتْ تَعْتَزُ بِمَكَّةَ فَلَمَّا فَتَحَتْ قَوِيَتْ قُلُوبُ الْمُؤْمِنِينَ وَ انْكَسَرَتْ قُلُوبُهُمْ وَ كَانَ الْإِنْفَاقُ قَبْلَ فَتْحِ مَكَّةَ أَفْضَلَ وَ كَذَلِكَ الْجِهَادُ لَمَّا كَانَ فِيهَا مِنْ

المشقة و لما كان بالمؤمنين اليها من الحاجة، قال الكلبى نزلت هذه الاية فى ابى بكر الصديق و فيها دلالة واضحة و حجة ظاهرة على تفضيل ابى بكر و تقديمه فانه اول من سلم و ذلك فيما روى ان ابا امامة قال لعمر بن عبيد: باى شىء تدعى انك ربع الاسلام قال انى كنت ارى الناس على الضلالة و لا ارى للاوثان شيئاً ثم سمعت عن رجل يخبرنا اخبار مكة فركبت راحلتى حتى قدمت عليه قال: قلت ما انت قال انا نبى، قلت و ما نبى، قال رسول الله قلت باى شىء ارسلك قال اوحد الله لا اشرك به شيئاً و كسر الاوثان و صلة الارحام قلت: من معك على هذا، قال: حر و عبد و اذا معه ابو بكر و بلال فاسلمت عند ذلك فرأيتنى ربع الاسلام. و انه اول من اظهر الاسلام على ما روى عن عبد الله قال كان اول من اظهر الاسلام رسول الله (ص) و ابو بكر و عمار و امه سمية و صهيب و بلال و المقداد و لانه اول من قاتل على الاسلام. روى عن عبد الله قال: اول من اظهر اسلامه بسيفه النبى (ص) و ابو بكر و انه اول من انفق على رسول الله (ص).

روى عن ابن عمر قال كنت عند النبى و عنده ابو بكر الصديق و عليه عباءة قد خلها فى صدره بخلال فنزل جبرئيل فقال مالى ارى ابا بكر عليه عباءة قد خلها فى صدره بخلال فقال انفق ماله على قبل الفتح. قال فان الله عز و جل يقول اقرأ عليه السلام و قل له ا راض انت عنى فى فقرك هذا ام ساخط، فقال رسول الله (ص) يا ابا بكر ان الله عز و جل يقرأ عليك السلام و يقول لك ا راض انت فى فقرك ام ساخط، فقال: اسخط على ربى..؟ انى عن ربى راض.

و لهذا قدّمه الصحابه على انفسهم و اقرّوا له بالتقدم و السبق و ذلك فيما روى عبد الله بن سلمة عن على (ع) قال: سبق رسول الله (ص) و صلى ابو بكر و ثلث عمر فلا اوتى برجل فضلنى على ابى بكر و عمر الا جلده جلد المفترى و طرح الشهادة و قوله: وَ كَلَّا وَ عَدَّ اللَّهُ الْحُسْنَى السَّابِقِ وَ الْلاحِقِ وَ عَدَّهُمُ اللَّهُ الْجَنَّةِ. قال عطا درجات الجنة يتفاضل فالذين انفقوا قبل الفتح فى افضلها.

و قرأ ابن عامر: و كلّ بالرفع اى كل و عد الله الحسنى و الله بما تعملون خبير. فيثبت كلا على ما يستحقه. مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا كل من قدم عملاً صالحاً يستحق به مثوبة فقد اقرض و منه قولهم: الايادى قروض و كذلك كل من قدم عملاً سيئاً يستوجب به عقوبة فقد اقرض. لذلك قال عز و جل: قَرْضًا حَسَنًا لان المعصية قرض سىء قال امية:

لا تخاطن خبيثات بطيية      و اخلع ثيابك عنها و انج عريانا  
كل امرئ سوف يجزى قرضه حسنا      او سيئاً و مدين مثل ما دانا

و قيل المراد بالقرض الصدقة.

و اختلفوا فى القرض الحسن فقيل: ان يكون من الحلال و قيل لا ربا فيه و قيل: طيبة بها نفسه و قيل

القرض الحسن ان يقول: «سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر».

روى انه لما نزلت هذه الاية جعل ابو الدحداح يتصدق بنصف كل شيء يملكه فى سبيل الله حتى انه خلع احدى نعليه ثم جاء الى ام الدحداح فقال: انى بايعت ربى فقالت: ربح بيعك، فقال النبى (ص): كم من نخلة مدلاة عذوقها فى الجنة لابي الدحداح

فَيُضَاعَفُهُ بِالرَّفْعِ عَلَى الْاِسْتِيفَانِ عَلَى مَعْنَى فَهُوَ يَضَاعَفُهُ وَ بِالنَّصْبِ عَلَى جَوَابِ الْاِسْتِفْهَامِ وَ لَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ. ثواب حسن و قيل كريم لانه لم يتبذل فى طلبه و قيل كريم صاحبه.

يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ اى لهم اجر كريم، فى ذلك اليوم يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ اَيْدِيهِمْ لَان طَرِيقَ اَهْلِ الْجَنَّةِ يَمْنَةً وَ تَجَاهَهُمْ وَ طَرِيقَ اَهْلِ النَّارِ يَسْرَةً ذَاتَ الشَّمَالِ. رفت بهشتيان سوى بهشت ميان دست راست است و پيش روى و رفت دوزخيان سوى دوزخ ميان پس پشت است و دست چپ و قال النبى (ص): بينا انا على الحوض انادى هلمّ، فاذا ناس اخذ بهم ذات الشمال فاختلفوا دونى فانادى الا هلم فيقال انك لا تدري ما احدثوا بعدك فاقول سحقا.

قال ابن مسعود نورهم على قدر اعمالهم يمرّون على الصراط فمنهم من نوره مثل الجبل و منهم من نوره مثل النخلة و من نوره كالرجل القائم و ادناهم نورا من نوره فى ابهامه يتقد مرّة و يطفأ اخرى.

قال الضحاك ليس من احد الا يعطى يوم القيامة نورا فاذا انتهوا الى الصراط طفى نور المنافقين فلما رأى المؤمنون ذلك اشفقوا ان يطفأ نورهم كما طفى نور المنافقين فيقولون ربّنا ائمم لنا نُورنا اى بلغنا به الى جنتك و قيل الباء بمعنى فى يعنى فى ايمانهم كتبهم التي اعطوها بايمانهم دخلها نورهم و قيل الباء بمعنى عن و التقدير: يسعى نورهم بين ايديهم و عن ايمانهم، اراد جميع جوانبهم فعبر بالبعض عن الكل و قيل بايمانهم يعنى بسبب صدقاتهم التي اعطوها بايمانهم لان الغالب فى اعطاء الصدقات ان يكون بالايمان و قوله: بُشْرَاكُمْ الْيَوْمَ، اى تقول لهم الملائكة بشراكم اليوم، جئات اى بشارتكم من الله اليوم جنات فيكون مبتداء و خبرا، ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ اى النجاة العظيمة.

يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ، اى اذكر ذلك اليوم و هو يوم القيامة، يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَ الْمُنَافِقَاتُ اى رأوا المؤمنين و هم فى ضياء و نور و المنافقون خلفهم فى ظلمة لا يبصرون مواقع اقدامهم، انظرونا اى انتظرونا، و قرأ حمزة: انظرونا بفتح الهمزة و كسر الظاء اى امهلونا و قيل انتظرونا يقول العرب نظرته و انتظرته كقوله عز و جل: غَيْرَ نَاطِرِينَ اِنَاهُ، اى منتظرين و قوله عز و جل: فَنَظِرَةٌ اِلَى مَيْسَرَةٍ اى فانظار. قال الشاعر:

فان يك صدر هذا اليوم ولى فان غدا لناظره قريب

اى لمنتظره و تأويل الآية: فقوا لنا نَقْتَبِسُ مِنْ نُورِكُمْ، نأخذ من نوركم قبسا سراجا او شعلة و قيل معنى نَقْتَبِسُ مِنْ نُورِكُمْ: نمشي فيه معكم و ذلك ان الله تعالى يعطى المؤمنين نورا على قدر اعمالهم يمشون به على الصراط و يعطى المنافقين ايضا نورا خديعة لهم و هو قوله عز و جل: وَ هُوَ خَادِعُهُمْ

فبيناهم يمشون اذ بعث الله ريحا و ظلمة فاطفا نور المنافقين.

و قال الكلبى: بل يستضيء المنافقون بنور المؤمنين و لا يعطون النور فاذا سبقهم المؤمنون و بقوا فى الظلمة قالوا للمؤمنين: انظرونا نقتبس من نوركم، قيل ارجعوا و راءكم.

قال ابن عباس يقول لهم المؤمنون. و قال قتادة يقول لهم الملائكة، ارجعوا و راءكم، اى ارجعوا الى الموضع الذى اعطينا فيه النور فاطلبوا النور هناك لانفسكم فانه لا سبيل لكم الى الاقتباس من نورنا فيرجعون فى طلب النور و لا يجدون شيئا فينصرفون اليهم فيميز بينهم و بين المؤمنين و هو قوله: فَضْرَبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ و قيل معناه ارجعوا الى حكم الازل و اطلبوا النور من القسمة و هذا على جهة ضرب المثل و استبعاد ذلك و قيل ارجعوا و راءكم يعنى الى الدنيا فاعملوا عملا يجعله الله بين ايديكم ثورا فان نورنا انما اقتبسنا، فى الدنيا و قيل ارجعوا و راءكم هذا استهزائهم جزاء على استهزائهم فى الدنيا كقوله: لا تَرْكُضُوا و ارجعوا الى ما اُثْرَفْتُمْ فيه و كقوله: دُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ و قوله: فَضْرَبَ بَيْنَهُمْ بِسُورِ الْبَاءِ صِلَةٌ و معناه: فضرب بينهم سور و هو سور بين الجنة و النار و يقف عليها اصحاب الاعراف يشرفون على اهل الجنة و اهل النار و هو السور الذى يذبح عليه الموت يراه الفريقان معا و قيل هو سور بيت المقدس باطنه المسجد و ظاهره وادى جهنم.

روى عن ابى سنان قال كنت مع على بن عبد الله بن عباس عند وادى جهنم يحدث عن ابيه و قرأ: فَضْرَبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بَابٌ، ثم قال قال ابى هذا موضع السور يعنى وادى جهنم.

و عن عبد الله بن عمرو قال ان السور الذى ذكر الله عز و جل فى القرآن: فَضْرَبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بَابٌ سور بيت المقدس الشرقى، باطنه منه المسجد و ظاهره وادى جهنم.

و قام عبادة على سور بيت المقدس الشرقى فبكى فقال بعضهم ما يبكيك يا با الوليد فقال من هاهنا اخبرنا رسول الله (ص) انه رأى جهنم

و قيل له بابٌ هو الباب الذى سمى باب الرحمة ببيت المقدس، باطنه فيه الرحمة، اى ينتهى الى الجنة، و ظاهرة من قبلة العذاب اى من قبل ذلك الظاهر العذاب يعنى النار و هو الجانب الذى يلى المنافقون.

يُنَادُونَهُمْ اى ينادى المنافقون المؤمنين حين حجز بينهم السور فبقوا فى الظلمة و العذاب و صار المؤمنون فى النور و الرحمة، أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ، يعنى فى الدنيا نصلى كما تصلون و نصوم كما تصومون و كنا معكم فى المناكحة و الموارثة، قالوا بلى و لَكِنَّكُمْ فَنَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ، اى اهلكتم انفسكم بالنفاق، و تَرَبَّصْتُمْ اى انتظرتم موت محمد (ص) و قلتم يوشك ان يموت فنستريح منه و انتظرتم نزول الدوابر بالمؤمنين. و قيل تَرَبَّصْتُمْ بالايمان و التوبة، و اَرْتَبْتُمْ، اى شككتم فى كتاب الله و نبوة محمد (ص) و قيل اَرْتَبْتُمْ يعنى فى قوله عز و جل: و يَقُولُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ لَوْ لَا يُعَذِّبُنَا اللَّهُ بِمَا نَقُولُ، و عَرَّيْتُمْ الْأُمَانِيَّ يعنى ما كنتم تمنون على الله من الجنة و المغفرة و هو قوله: سَيَعْفَرُنَا، و قيل ما كنتم تمنون من نزول البلاء بالمؤمنين و طول الحياة لكم و ان تكون لكم السلامة فى الدنيا و ان لا بعث بعد الموت حتى جاء أمر الله، يعنى الموت و قيل ظهور الاسلام و نصرة المؤمنين، و

عَرَّكُمْ بِاللَّهِ الْعَزُّورُ اى غرکم الشيطان اى اطعمکم فى بطلان الاسلام و ان لا بعث و لا حساب، و الغرور الشيطان الذى يعرّ كثيرا و هو من اسماء المبالغة كالاكول الذى ياكل كثيرا.

قال قتادة ما زالوا على خدعة من الشيطان حتى قذفهم الله فى النار.

و قيل الغرور هو الدنيا تغر اهلها فى طول الحياة و دوام السلامة.

روى انس بن مالك ان النبى (ص) خط خطوطا و خط خطا منها ناحية فقال تدرن ما هذا، هذا مثل ابن آدم

و مثل التمنى و ذلك الخط الامل، بينما هو يتمنى اذ جاءه الموت.

قَالْيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ، قرأ ابو جعفر و ابن عامر و يعقوب: تؤخذ بالتاء، و قرأ الباقر: بالياء، و الفدية

الفداء و المعنى: لَا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ اِيهَا الْمُنَافِقُونَ، وَ لَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا، فداء بنفس و لا فداء بمال يعنى لَا يُؤْخَذُ

مِنْكُمْ دِيَةً وَ لَا نَفْسٍ أُخْرَى مَكَانَ انْفُسِكُمْ، مَاؤَاكُمُ النَّارُ اى مصيركم و منقلبكم اليها، هِيَ مَوْلَاكُمْ، اى هى اولى

بكم لما اسلفتم من الذنوب، وَ بئسَ الْمَصِيرُ اى المرجع و المنقلب.

### النوبة الثالثة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بنام او كه سزاوار است. در ذات بی نظیر و در صفات بی یار است. در کامرانی

با اختیار و در کارسازی بی اختیار است.

فضایح زلات را غفار و قبایح علات را ستار است. عاصیان را آمرزگار و با مفسدان نیکوکار است.

آرنده ظلمات و برآورنده انوار است، بیننده احوال و داننده اسرار است.

با رنگ رخ تو لاله بی مقدار است      با بوی سر زلف تو عنبر خوار است

آن را صنما که با وصالت کار است      از جان و تن و دیده و دل بیزار است

سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ، آفریدگار جهان و جهانیان، پروردگار انس و جان، خالق زمین و

زمان، مبدع مکین و مکان خبر میدهد که هر چه در آسمان و زمین است باد و آتش و خاک و آب و کوه و

دریا، آفتاب و ماه و ستارگان و درختان و جمله جانوران و بی جان، همه آنند که ما را بپاکی میستایند و به

بزرگواری نام میبرند و بیکتایی گواهی میدهند.

تسبیحی و توحیدی که دل آدمی در آن میشود و عقل آن را رد میکند اما دین اسلام آن را می پذیرد و

خالق خلق بدرستی آن گواهی میدهد.

هر کرا توفیق رفیق بود و سعادت مساعد، آن را نادریافته، بجان و دل قبول کند و بتعظیم و تسلیم و

اقرار پیش آید تا فردا در انجمن صدیقان و محافل دوستان در مسند عز جاودان خود را جای یابد.

زینهار ای جوانمرد، نگر تا يك ذره بدعت بدل خود راه ندهی و آنچه شنوی و عقل تو درمی نیابد تهمت

جز بر عقل خود ننهی. راه تأویل مرو که راه تأویل رفتن زهر آزموده است و به خار، خار از پای برون

کردن است.

مرد دانا زهر نیازماید داند که آن در هلاک خود شتافتن است. بخار، خار از پای برون نکند، داند که درد افزودن است.

نیکو گفت آن جوانمردی که گفت:

راه توحید را بعقل مجوی	دیده روح را بخار مزار
بخدای ار کسی تواند بود	بی‌خدای از خدای برخوردار
سایق و قاید صراط‌الدین	به ز قرآن مدان و به ز اخبار
جز بدست دل محمد نیست	حل و عقد خزینه اسرار

لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ هفت آسمان و هفت زمین ملك و ملك اوست، جل جلاله.

داشت آن بعون او، نافذ در آن مشیّت او، روان بر آن حکم او.

خلق همه عاجزاند قادر و قدیر او، ضعیف‌اند قاهر و قویّ او. همه جاهل‌اند عالم و علیم او.

مصنوعات و مقدورات از قدرت او نشانست کائنات و حادثات از حکمت او بیانست، موجودات و معلومات بر وجود او برهانست. نه متعاور زیادت نه متداول نقصانست قدیر و قدیم، علیم و حکیم خدای همگانست.

هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ وَ الظَّاهِرُ وَ الْبَاطِنُ، اوست اول که نبوده‌ها دانست، آخر که میداند آنچه دانست، ظاهر بآنچه

ساخت باطن از و همها پنهان.

اولست پیش از همه آفریده بود و ابتداء. نه آخرست، پس از همه باشد انتها نه. ظاهر است بر هر کس و

هر چیز، غالب و مانع نه. باطن است، همه پوشیده‌ها داند و حجاب نه.

اول است بازلیت. آخرست بابدیت. ظاهر باحدیت باطن بصمدیت.

اول بهیبت، آخر برحمت، ظاهر بحجت، باطن بنعمت.

اول بعبط، آخر بجزا، ظاهر بثنا، باطن بوفاء.

اول بهدایت، آخر بکفایت، ظاهر بولایت، باطن برعایت.

اول هر نعمت، آخر هر محنت، ظاهر هر حجت، باطن هر حکمت.

از روی اشارت میگوید ای فرزند آدم خلق عالم در حق تو چهار گروه‌اند: گروهی در ابتدا حال و اول

زندگانی ترا بکار آیند ایشان پدرانند.

گروهی در آخر عمر و ضعف پیری ترا بکار آیند ایشان فرزندانند.

سوم گروه دوستان و برادران و جمله مسلمانان که در ظاهر با تو باشند و شفقت نمایند.

چهارم گروه عیال و زنان‌اند که در باطن و اندرون تو باشند و ترا بکار آیند.

رب العالمین گفت اعتماد و تکیه بر اینان مکن و کارساز و تیماردار از خود ایشان را مپندار که اول و

آخر منم، ابتدا و انتهای کار و حال تو من شایم، ظاهر و باطن منم. ترا به داشت خود من دارم و نهایتهای تو من راست کنم.

اول منم که دلهای عاشقان بمواثیق ازل محکم ببستم.

آخر منم که جانهای صادقان بمواعید خود صید کردم.

ظاهرم که ظواهر را با خود در قید شریعت آوردم.

باطنم که سرایر بحکم خود در مهد عهد حقیقت نهادم.

چون مرد سفر در اولیت کند آخریت تاختن می‌آرد و چون سفر در صفت ظاهریت کند باطنیت سرمایه او بتاراج برمی‌دهد.

بیچاره آدمی، میان دو صفت مدهوش گشته، میان دو نام بیهوش شده.

حیرت اندر حیرتست و تشنگی در تشنگی      گه گمان گردد یقین و گه یقین گردد گمان

حضرتش عز و جلال و بی‌نیازی فرش او      منقطع گشته درین ره صد هزاران کاروان

وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ او بهمه چیز دانایست کارگزار و راست‌کار و تیماردار، بینا بهر چیز، دانا بهر کار، آگاه بهرگاه.

در آیت دیگر فضل و کرم بیفزود گفت: وَ هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ.

بندگان من، رهبران من، هر جا که باشید من بعنایت و رحمت و عنایت با شما.

هر جا که در عالم درویشی است خسته جرمی، در مانده در دست خصمی من مولی او.

هر جای که خراب عمریست، مفلس روزگاری من جویای او.

هر جا که سوخته‌ایست، اندوه زده‌ای من شادی جان او.

هر جا که زارنده‌ایست از خجلی، سرگذارنده‌ای از بی‌کسی من برهان او.

من آن خداوندم که از طریق مکافات دورم و همه افکنندگان و رمیدگان را برگیرم از آنکه بر بندگان رؤف

و رحیم‌ام: وَإِنَّ اللَّهَ بِكُمْ لَرؤُفٌ رَحِيمٌ.

از رأفت و رحمت اوست که بنده در کتم عدم و او جل جلاله سازنده کار او.

بکمال فضل و کرم، بنده در کتم عدم و او وی را برگزیده بر کل عالم.

از رحمت اوست که بنده را توفیق دهد تا از خفا یا شرك و دقائق ریا تحرر کند.

گفت من رءوف و رحیم‌ام، تا عاصیان نومید نگردند و امید بفضل و کرم وی قوی دارند.

یحیی معاذ گفت تَلَطَّفْتَ لَأَوْلِيَانِكَ فَعَرَفُوكَ و لو تَلَطَّفْتَ لَأَعْدَائِكَ مَا جَحَدُوكَ.

عبر لطف و ریحان فضل در روضه دل دوستان برویانیدی تا بلطف و فضل تو بسرّ معارف و اداء

وظائف رسیدند اگر با اعدا دین همین فضل و کرم بودی، دار السلام جای ایشان بودی.

و لكن قومی بفلک رسیده و قومی بمغاک، فریاد ز تهدید تو با مشتی خاک.  
 قومی را از این تاج کرامت بر فرق نهاده که یسعی نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بِأَيْمَانِهِمْ.  
 قومی را از این داغ حرمان بر نهاده که: فَضْرَبَ بَيْنَهُمْ يَسُورَ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَ ظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ  
 الْعَذَابُ.

سحره فرعون در عین کفر بودند لکن چون باد دولت از مهبّ لطف و کرامت بوزید، نه سحر گذاشت نه ساحری نه کفر نه کافری.

شیخ ابو سعید بو الخیر گفت هر که بار از بوستان عنایت برگیرد بمیدان ولایت فرو نهد.  
 هر کرا چاشت آشنایی دادند، اومید داریم که شام آمرزش بوی رسانند، و الله الموفق.

## ۲ النوبة الاولى

قوله تعالى: أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا، هنگام نیامد اینان را که بگرویدند، أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ، که آگاه  
 شود و فرو ماند دل‌های ایشان یاد و سخن خدای را، وَ مَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ، و آنچه فرو فرستاد از پیغام راست  
 درست، وَ لَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ و هنگام نیامد گرویدگان را که همچون ایشان نباشند که  
 ایشان را توریة و انجیل دادند پیش از این، فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ، دراز شد ور ایشان درنگ و روزگار و فرا  
 گذاشت، فَفَسَتَ قُلُوبُهُمْ، تا دل‌های ایشان سخت شد، وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ (۱۶) و بیشتر آنان آناند که کافر شدند  
 از طاعت و از ایمان بیرون.

اعلموا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا، بدانید که الله زنده میکند زمین را پس مرگ آن، قَدْ بَيَّنَّا لَكُمْ الْآيَاتِ،  
 پیدا کردیم نشانها، لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (۱۷)، تا مگر دریابید.

إِنَّ الْمُصَدِّقِينَ وَ الْمُصَدِّقَاتِ، ایشان که صدقه دهندگان مردان و زنان، وَ أَفْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا، و وام  
 مینهند بالله وامی نیکو، يُضَاعَفُ لَهُمْ، آن ایشان را توی بر توی کنند در پاداش، وَ لَهُمْ أَجْرٌ كَرِيمٌ (۱۸) و  
 ایشانراست مزدی نیکو.

وَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ، و ایشان که بگرویدند بخدای و فرستادگان او، أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ ایشانند آن  
 راست سخنان راست ایمانان، وَ الشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ، و شهیدان بنزدیک خداوند خویش، لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَ نُورُهُمْ،  
 ایشانراست مزد ایشان و روشنایی ایشان، وَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا، و ایشان که کافر شدند و سخنان ما  
 دروغ شمردند، أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ (۱۹) ایشان دوزخیاناند.

اعلموا أَنَّهَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا، بدانید که زندگانی این جهانی، لَعِبٌ وَ لَهْوٌ، بازی است و نابکاری، وَ زِينَةٌ، و  
 آرایشی، وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ، و لا فی میان شما، وَ تَكَاتُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ، و نورد کردنی در سوزیان و  
 فرزندان، كَمَثَلِ غَيْثٍ، راست برسان بارانی، أُعْجِبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ، که نیکو آمد و خوش بزرگران را نبات که  
 از آن است، ثُمَّ يَهِيْجُ، پس خشک گردد، فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا، تا آن را بینی زرد گشته، ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا، پس کاه  
 گردد، وَ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ، و آن جهان یا عذابی است سخت، وَ مَعْفَرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانٌ، یا مغفرت از



خدای و خشنودی، وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْعُرُورِ (۲۰) و نیست زندگانی این جهانی مگر روز فرا روز بردن بفرهیب.

سَابِقُوا إِلَى مَعْرِفَةِ مَنْ رَبَّكُمْ، بشتابید و بر یکدیگر پیشی جوید با آمرزش از خداوند خویش، وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ، و بهشتی که فراخی آن چون فراخی آسمان و زمین است، أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ، ساخته آن بهشت ایشان را که بگرویدند بخدای و فرستادگان او، ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ، آن نیکوکاریست، يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ، میدهد او را که خود خواهد، وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ (۲۱) و الله با نیکوکاری بزرگوار است.

مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ، نرسد هیچ رسیدنی بد، فِي الْأَرْضِ وَ لَا فِي أَنْفُسِكُمْ، در زمین و در تنهای شما، إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا، مگر در نامه‌ایست پیش از آنک زمین آفریدم و تنهای شما، إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ (۲۲) و دانستن و شمردن آن و کوشیدن هنگام و رسانیدن آن و نگه داشتن اندازه آن و بازداشتن آن بر الله آسانست.

لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ، تا مگر اندوه نبرید بر آنچه از دست شما شد، وَ لَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ، و شادی نبرید بآنچه الله شما را از این جهان داد، وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ (۲۳) و الله دوست ندارد هیچ در خود لاف زنی، خرامان، خویشتن ستای.

الَّذِينَ يَبْخُلُونَ، آنان که دست می‌فرو بندند از بخشیدن، وَ يَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ، و مردم را ببخل می‌فرمایند، وَ مَنْ يَبْزُلْ، و هر که برگردد، فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَنِيُّ الْحَمِيدُ (۲۴) الله بی‌نیازست راد بخود ستوده.

لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ، فرستادیم فرستادگان خویش را به پیغامهای روشن و حق درو پیدای، وَ أَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ، و فرو فرستادیم با ایشان نامه‌ها، وَ الْمِيزَانَ وَ تَرَاوِ، لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ، تا مردمان بر ایستاد کنند بدادگری، وَ أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ، و فرو فرستادیم آهن، فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ، در آن است زور سخت رسانیدن، وَ مَنَافِعٌ لِلنَّاسِ، و منفعتها مردمان را، وَ لِيَعْلَمَ اللَّهُ، تا الله ببیند، مَنْ يَنْصُرُهُ وَ رُسُلَهُ، که آن کیست که او را و فرستاده او را یاری دهد، بِالْغَيْبِ، از بهر خدای نادیده باو امید بهشت نادیده و از بیم دوزخ نادیده، إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ (۲۵) الله تاونده است تمام توان سخت‌گیر.

وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَ إِبْرَاهِيمَ، و فرستادیم نوح و ابراهیم را، وَ جَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَ الْكِتَابَ، و در فرزندان ایشان پیغمبری نهادیم و نامه و دین، فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ، از فرزندان ایشان هست که بر سر راه راست بود، وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ (۲۶) و فراوانی از ایشان از فرمان‌برداری بیرون‌اند.

ثُمَّ قَفَّيْنَا عَلَى آثَارِهِم بِرُسُلِنَا أَنْ گاه از پس ایشان فرا داشتیم دیگران پیغمبران خویش را وَ قَفَّيْنَا بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ، و از پس همه فرا داشتیم عیسی بن مریم وَ آتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ وَ او را کتاب انجیل دادیم، وَ جَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ، و نهادیم و کردیم در دل‌های ایشان که پی بران بودند باو، رَأْفَةً وَ رَحْمَةً، مهربانی سخت و دلسوزی وَ رَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا، و رهبانیه که از خود فرا گرفتند و بخود ساختند، مَا كُنَّا عَلَيْهَا، ننوشتیم، آن

را ور ایشان هیچ‌اِلا اِبتِغَاءَ رِضْوَانِ اللّٰهِ، مگر آنکه خشنودی اللّٰه بجویند، فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا، بنه کوشیدند و بسر نبردند آن را بسزا کوشیدن آن و نگه داشت آن، فَاتَيْنَا الَّذِيْنَ آمَنُوا مِنْهُمْ أَجْرَهُمْ، ایشان که بگرویدند از ترسایان، مزد ایشان بایشان دادیم، وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ وَ از ایشان فراوانی از فرمان برداری بیرون‌اند.

يَا أَيُّهَا الَّذِيْنَ آمَنُوا، ای ایشان که بگرویدند، اتَّقُوا اللّٰهَ بپرهیزید از خدای، وَ آمِنُوا بِرَسُولِهِ، و بگروید برسول او، يُؤْتِكُمْ كَفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ تا شما را دو بهره دهد مزد از بخشایش خویش، وَ يَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ، و شما را نوری دهد و کند تا میروید با آن، وَ يَغْفِرَ لَكُمْ وَ بِيَامرزد شما را، وَ اللّٰهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ وَ اللّٰهُ پوشنده‌ایست بخشاینده آمرزگار مهربان.

لِنَّا يَعْلَمَ أَهْلُ الْكِتَابِ، تا بدانند جهودان و ترسایان، أَلَّا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِنْ فَضْلِ اللّٰهِ، که ایشان بر هیچیز پادشاه نیستند از پاداش اللّٰه، وَ أَنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللّٰهِ، و بدانند که پاداش نکو به ید خداست، يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ، میدهد آن را باو که خود خواهد، وَ اللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ وَ اللّٰهُ بافضل و پاداش و نیکوکاری بزرگوار است.

### النوبة الثانية

أَمْ لَمْ يَأْنِ لِلَّذِيْنَ آمَنُوا، علماء تفسیر مختلف‌اند، در سبب نزول این آیه، مقاتل و کلبی گفتند در شأن منافقان فرو آمد بعد از هجرة بيبك سال، منافقان از سلمان درخواست کردند که ما را از تورات سخنی گوی که در تورات عجائب است، بجواب ایشان آیه فرود آمد که نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقِصَصِ، سلمان ایشان را گفت القرآن احسن من غيره قرآن از همه نیکوتر و با بیان‌تر، چه حاجت است بغير قرآن، ایشان مدتی فرو گذاشتند باز دیگر همان سؤال کردند از سلمان و بجواب ایشان آیت فرود آمد که اللّٰهُ نَزَلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ، نیکوتر سخنی که اللّٰه از آسمان فرو فرستاد این قرآن است.

ایشان يك چند از این سؤال خاموش گشتند، آن گه سیم بار همین درخواست کردند از سلمان که: حَدَّثَنَا عَنِ التَّوْرَةِ فَاِنْ فِيهَا الْعَجَائِبُ، این آیه فرود آمد: أَمْ لَمْ يَأْنِ لِلَّذِيْنَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللّٰهِ وَ مَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ، یعنی اما حان لهم وقت الاخلاص و قد ظهرت لهم الآيات و المعجزات، این منافقان که ایمان بظاهر آورده‌اند بر زبان، بی‌اخلاص دل، هنوز وقت آن نیامد که دلهایشان باخلاص ایمان آرد و سر بر خط قرآن نهند که فرستاده خداست براستی و درستی.

ابن عباس و جماعتی گفتند که عتابی است که از اللّٰه تعالی بمؤمنان صحابه فرود آمد بعد از نزول قرآن بسیزده سال از آنک طبیعت فراوان و خنده و نشاط لختی در ایشان پدید آمد و عبد اللّٰه مسعود گفت: ما بین اسلامنا و بین ان عوتبنا بهذه الاية الا اربع سنين و قد روی سبع سنين، و المعنى ا لم يحن للذين آمنوا ان تخشع و ترقّ و تتواضع و تلين قلوبهم لذكر اللّٰه، وَ مَا نَزَلَ قَرَأَ نَافِعٌ وَ حَفْصٌ عَنِ عَاصِمٍ: نزل بالتخفيف و قرأ الباقون بالتشديد مِنَ الْحَقِّ وَ هو القرآن تقول انى وقت كذا يَأْنِيْ اَنَا وَ اَيْنَا وَ اَنْ يَأْنِيْ مِثْلَ حَانَ يَحِينُ وَ الْخَشُوعُ

هو الخبوع و الخضوع و اصله الاتضاع للحق مع الخلق و اخبات القلب و سمى الله الارض خاشعة و الأبصار خاشعة يوم القيامة و لا يَكُونُوا يعنى و ان لا يكونوا محله نصب بالعطف على تخشع و قرأ يعقوب برواية رويس «و لا تكونوا» بالتاء على النهى اى لا تكونوا ايها المؤمنون كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ و هم اليهود و النصارى، فطال عليهم الامد اى الزمان بينهم و بين انبيائهم فقتل قلوبهم، و المعنى ان الله عز و جل ينهى المؤمنين ان يكونوا فى صحبة القرآن كاليهود الذين قست قلوبهم يعنى لما طال عليهم الدهر.

روى ان ابا موسى الاشعري بعث الى قرآء البصرة فدخل عليه ثلاثمائة رجل و قد قرءوا القرآن فقال انتم خيار اهل البصرة و قرأوهم فاتلوه و لا يطولنّ عليكم الامد فتقسو قلوبكم كما قست قلوب من كان قبلكم.

در بعضى اخبارست كه بنى اسرائيل چون روزگار دراز بى پيغمبر بر ايشان بگذشت دلهای ايشان سخت شد و كتاب خدا بگذاشتند و از بر خویش كتابى بنهادند بهوا و مراد خویش، آن گه گفتند اين كتاب بر فلان عالم از علماء ايشان عرضه كنيد اگر متابعة ما كند و الا بكشيد او را كه بعد از وی كس در آن مخالفت ما نكند. آن مرد عالم ورقى از كتاب الله تعالى زير جامه خویش تعبیه كرد، چون ايشان گفتند ايمان دارى باين كتاب يعنى اين كه ساخته ماست، عالم دست بزير جامه برد و اشارت بكتاب خداوند كرد گفت باين كتاب ايمان آوردم، ايشان باين فريخته گشتند و از وی بازگشتند. پس اين عالم را اصحاب بودند و ازين قصه بعد از وفات وی خبر بداشتند و اتباع دين وی بنى اسرائيل مختلف شدند تا هفتاد و اند فرقت گشتند و بهينه ايشان اصحاب آن عالم بودند. حق تعالى با مؤمنان صحابه خطاب ميكند كه در صحبت قرآن چون آن جهودان مباشيد كه درنگ و روزگار بر ايشان دراز شد تا دلهاشان سخت شد و از طاعت و فرمان ما بيرون شدند.

روى ان عيسى (ع) قال لا تكثروا الكلام بغير ذكر الله عز و جل فتقسو قلوبكم فان القلب القاسى بعيد من الله و لا تنظروا فى ذنوب العباد كانكم ارباب و انظروا فى ذنوبكم كانكم عبيد فانما الناس رجلا: مبتلى و معافى، فارحموا اهل البلاء و احمدا الله على العافية.

اعلموا ان الله يحيى الارض بعد موتها قد بينا لكم الايات لعلمكم تعقلون اى كما احيا الارض بعد موتها كذلك يحيى الموتى و قيل كما احيا الارض يحيى الكافر بالايمان و قيل كما احيا الارض يلين القلوب القاسية ليتفكروا فى الآيات.

ان المصدقين و المصدقات، قرأ ابن كثير و ابو بكر عن عاصم بنخفيف الصاد فيهما من التصديق يعنى المؤمنين و المؤمنات و قرأ الآخرون بتشديد الصاد اى المتصدقين و المتصدقات فادغمت التاء فى الصاد، و أقرضوا الله قرضاً حسناً بالصدقة و النفقة فى سبيل الله، يُضَاعَفُ لَهُمْ، ذلك القرض الحسنات من عشر امثالها الى ما شاء الله من الاضعاف.

قرأ ابن كثير و ابو جعفر يضعف بالتشديد، و لهم أجر كريم ثواب حسن فى الجنة و قيل أجر كريم ما حسن منظره و سهل مناله و دام نماء، و الذين آمنوا بالله و رسله أولئك هم الصديقون، الصديق هو الذى يصدق قوله و فعله و عهده تقول صدق فلان القتال اذا ثبت فيه، و لقد صدقكم الله و عده، اى فى وعده قال الضحاك

الصديقون ثمانية نفر من هذه الامّة سبقوا اهل الارض فى زمانهم الى الاسلام: ابو بكر و على و زيد و عثمان و طلحه و الزبير و سعد و حمزة بن عبد المطلب و تاسعهم عمر الخطاب الحقه الله بهم لما عرف من صدق نيته، وَ الشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ، اختلفوا فى نظم هذه الآية منهم من قال هى متصلة بما قبلها و الواو واو النسق و الآية عمّت جميع المؤمنين و المؤمنون كلهم صديقون شهداء، قال مجاهد كل مؤمن صديق شهيد و تلا هذه الآية و معنى قوله: عِنْدَ رَبِّهِمْ، على هذا التأويل اى فى علمه و حكمه و الشهداء هم عدول الآخرة كقوله: وَ تَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ.

و قال قوم تمّ الكلام عند قوله: هُمُ الصّٰدِقُوْنَ ثم ابتداء فقال: وَ الشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ و الواو واو الاستيناف، و الشهداء هم المقتولون فى سبيل الله لان الشهيد اذا اطلق تناول المقتول فى سبيل الله و هم الذين قال تعالى وَ لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِيْنَ قُتِلُوا فِي سَبِيْلِ اللّٰهِ اَمْوَاتًا، الى قوله: عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُوْنَ، و قيل الشهداء على ثلاث درجات. الدرجة الاولى الشهيد بين الصفيين و هو اكبرهم درجة ثم كل من قضى بقارعة او بليّة، و هى الدرجة الثانية مثل الغريق و الحريق و الهالك فى الهدم و المطعون و المبطون و الغريب و الميتة فى نفاستها و الميتة بجمع و الميت يوم الجمعة و ليلة الجمعة و الميت على الطهارة و الدرجة الثالثة ما نطق به هذه الآية العامة للمؤمنين.

روى عن البراء بن عازب انّ النبى (ص) قال مؤمنوا امتى شهداء ثم تلا هذه الآية

و قوله: لَهُمْ اَجْرُهُمْ وَ نُورُهُمْ الذى يعطون فى القيامة ليهتدوا به الى طريق الجنة و يجوزوا به على الصراط، و قيل نورهم فى الدنيا، وَ الَّذِيْنَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بآيَاتِنَا اى بالقرآن، اُولٰٓئِكَ اَصْحَابُ الْجَحِيْمِ اى سگان النار.

اعلموا أنّما الحياة الدنيا اى ان الحياة الدنيا و ما صلة اى الحياة القربى فى الدار الاولى، لِعِبٍّ، اى عبث و باطل لا حاصل له، وَ لَهُوٌّ، اى فرح ينقضى لا بقاء له، وَ زِينَةٌ، هو ان تتزين المرء فيها بما لا يحبه الله و لا يرضاه، وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ، هو ان تفاخر الرجل جاره و قرينه، وَ تَكَاتُرٌ فِيْ الْاَمْوَالِ وَ الْاَوْلَادِ، اى مباحاة بكثرة المال و الولد.

قال ابن عباس هو ان يتناول على اولياء الله بماله و اولاده و قيل لعب، كلعب الصبيان و لهو كلهو الفتیان، و زينة، كزينة النسوان و تفاخر كتفاخر الاقران، و تكاثر، كتكاثر الدهقان.

و قال على (ع) لعمار لا تحزن على الدنيا فان الدنيا ستة اشياء: مطعوم و مشروب و ملبوس و مشموم و مركوب و منكوح. فاكبر طعامها العسل و هو بزقة ذبابة، و اكبر شرابها الماء و يستوى فيه جميع الحيوان، و اكبر الملبوس الديباج و هو نسيج دودة، و اكبر المشموم المسك و هو دم فارة ظبية، و اكبر المركوب الفرس و عليها يقتل الرجال، و اكبر المنكوح النساء و هو مبال فى مبال.

ثم ضرب لها مثلا و اخبر انها و ان كانت بهذه الصفة فانها غير باقية و لا هم مخلدون فيها، فقال: «كمثل الغيث»، الكاف فى موضع رفع على معنى انما الحياة مثل غيث أعجب الكفار، اى الحرّاث نباته و سمى الحرّاث كفارا لانهم يسترون البذر تحت الارض و الكفر الستر و قيل هم الكفار المشركون لانهم اكثر اعجابا

بالدنيا و اشد هم حرصا عليها و قيل لان المؤمن يعرف موجهه فلا يعجبه و الكافر لا يعرف الموجه فيعجبه، ثم يهيج، يبيس و يأخذ في الجفاف فيسمع له بما يدخله من الريح صوت الهائج، فترأه مُصْفَرًا، بعد خضرته، ثم يَكُونُ حُطَامًا، متحطماً متكسراً بعد يبيسه، وَ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَ مَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانٌ، اى صار الناس كلهم في الآخرة الى هذين الحرفين اما العذاب الشديد لاعداء الله و اما المغفرة و الرضوان لاوليائه و اهل طاعته، وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْعُرُورِ قَالَ سَعِيدُ بْنُ جَبْرِ مَتَاعُ الْعُرُورِ لِمَنْ لَمْ يَسْتَعْمَلْ فِيهَا بَطْلِبِ الْآخِرَةِ وَ مَنْ اسْتَعْمَلَ بَطْلِبَهَا فَلَهُ مَتَاعُ بِلَاغٍ إِلَى مَا هُوَ خَيْرٌ مِنْهُ.

قال ابن بحر الغرور جمع غر الثوب و هو طيه اى متاع ينطوى و ينقضى سريعا.

سابقوا إلى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ، اى سارعوا و بادروا الى عمل يوجب لكم، مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ، و هو الطاعة لله سبحانه و تعالى و التوبة اليه. قال انس بن مالك يعنى الى التكبيرة الاولى من الصلاة مع الامام و قيل الى الصف الاول و كان النبي (ص) يقول ان الله و ملائكته يصلون على المصلين فى الصفوف الاول. و قيل الى متابعة محمد (ص) فان متابعتة محبة الله عز و جل: وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ، وصف الله تعالى عرضها و لم يذكر طولها تنبيها بذكر العرض على ما يليق بها من الطول.

قال القتيبي ليس هو العرض الذى هو خلاف الطول و انما يريد بالعرض سعتها، يقال فضاء عريض اى واسع و انما شبه عرضها بعرض السماوات و الارض تمثيلا للعباد بما يعقلونه و يقع فى نفوسهم مقدار السماوات و الارض فلذلك قال كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ.

و قيل انما قال هاهنا كعرض السماء و الارض و قال فى آل عمران وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ، لان الجنان اربع قال الله تعالى: وَ لِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٌ وَ قَالَ: وَ مِنْ دُونِهِمَا جَنَّاتٌ، فالذى هاهنا اراد به جنة من الجنان و ذكران عرضها كعرض سماء و ارض و الذى فى آل عمران عنى به الجنان، كلها أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ. هذا دليل على انها مخلوقة و هو مذهب اهل السنة و الجماعة، ذلك فَضْلُ اللَّهِ، اخبر و بين ان ذلك الثواب غير مستحق على الطاعات فان ذلك عطاؤه يعطيه من يشاء من خلقه المؤمن و الله دُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ، اى المنّ الكبير و قيل المراد بالفضل النبوة.

و قال ابن عباس ذلك اشارة الى الذين يعطيه من يشاء من عباده.

ما أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَ لَا فِي أَنْفُسِكُمْ، المصيبة فى الارض و الانفس نقص الانفس و الثمرات و ظهور الفساد فى البر و البحر و الموت و الاوجاع اى فى كتاب يعنى فى اللوح المحفوظ من قبل ان تُبْرَأَهَا اى من قبل ان نخلق تلك الارض و تلك الانفس، إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ، اى حفظ ذلك على الله يسير هين و هو تنفيذ القضاء على ما سبق به العلم و حق فيه الحكم فانه هين عند الله لانه خالقها و ان ذلك مقضى فى الكتاب قبل ان خلقها لا يشغله شأن عن شأن.

لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَ لَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ، اى هذا الذى بينت لكم من حكم القضاء و القدر انما بينت لكم لكيلا تأسوا على ما فاتكم من الدنيا و نعمها و لا تفرحوا بما آتاكم قرأ ابو عمرو بقصر الالف اى بما جاءكم

من الدنيا اعتبارا بقوله: عَلَى مَا فَاتَكُمْ و لم يقل افاتكم فذكر الله سبحانه ان التأسف على فوات الدنيا و نعيمها و الفرح بما ينال منها مذموم و ان الامر صادر عن القضاء و القدر فلا التأسف يردّ فائتا و لا الفرح و الحرص يقرب معدوما و انما ذم تأسفا يوجب الجزع و الخروج عن حد الصبر الى الاعتراض و الشكاية و كذلك ذم فرحا يوجب بطرا و اشرا و لذلك قال تعالى وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ، فالفرح الذى يؤدى الى التفاخر بالدنيا و التكاثر فيها و يوجب الخيلاء لصاحبها مذموم و اما الفرح بنعمة الله فغير مذموم لانه يوجب الشكر و يعين على الطاعة بل هو عبادة الله حيث علم نعمة الله عليه.

قال ابن مسعود لان الحس جمة احرق ما احرق و ابقت ما ابقت احب الى من ان اقول لشيء كان ليته لم يكن او لشيء لم يكن ليته كان.

و قال جعفر بن محمد يا بنى آدم مالك تأسف على معدوم لا يرده اليك الفوت و مالك تفرح بموجود لا يتركه فى يديك الموت، و قال الشاعر:

لا تطل الحزن على فائت  
فقل ما يجدى عليك الحزن  
سيان محزون على ما مضى  
و مظهر حزنا لما لم يكن

الَّذِينَ يَبْخُلُونَ مِنْ صِلَةٍ قَوْلِهِ: وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ الَّذِينَ صَفْتَهُمْ انهم يَبْخُلُونَ وَ يَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ.

قيل هم اليهود، بخلهم كتمان صفة المصطفى محمد (ص) و كانوا يأمرون اتباعهم بكتمان صفته لنلا يكسد سوقهم و لا يبطل رياستهم و لا ينقطع عن اموال السفلة مأكلتهم.

و قيل كان بخلهم منع الصدقات و ذلك ان الله سبحانه و تعالى امرهم باعطاء الصدقات فبخل المنافقون و اليهود و امروا اصحابهم بالبخل و مَنْ يَتَوَلَّ يَعْنِي عَنِ الْإِيمَانِ و اعطاء الصدقات فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَنِيُّ يَسْتَعْنِي عَنْهُمْ فلا يعود اليه شيء من معاصيهم الْحَمِيدُ لا يلحقه نقص و لا عيب و قيل حميد يحمد عباده المؤمنين. قرأ اهل المدينة و الشام فان الله الغنى باسقاط هو كما فى مصاحفهم.

لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ، اى ارسلنا الانبياء بالمعجزات الدالة على صدقهم فى دعوى النبوة و أنزلنا مَعَهُمُ الْكِتَابَ اى مع الانبياء الكتب التي يتضمن مصالح دينهم و دنياهم يعرف منها مائة كتاب و اربعة كتب.

و قيل: الرسل هاهنا الملائكة لقوله: مَعَهُمُ و الانبياء ينزل عليهم و اليهم و الميزان فيه ثلاثة اقوال: احدها انزل عين الميزان زمن نوح (ع) و قيل على آدم (ع) و القول الثانى: انزل عليهم و صفه و عرفهم كيف يتخذونه. و القول الثالث الميزان هو العدل اى امرهم باقامة العدل و بالعدل فى الميزان و الدليل عليه انه ذكر مَعَهُمُ بلفظ الجمع و الميزان الذى يتعامل عليه انما نزل على واحد منهم و الامر باقامة العدل مع جميع الانبياء لِيُقِيمَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ، اى بالعدل فى معاملاتهم ايفاء و استيفاء و لا يظلم احد احدا فى ذلك.

و أنزلنا الحديد، جمهور المفسرين على ان آدم (ع) نزل الى الارض و معه العلاء و المطرقة و الكلبتان و

الإبرة و عن ابن عباس قال: ثلاثة اشياء نزلت مع آدم (ع): الحجر الاسود و كان اشدّ بياضا من الثلج. و عصا موسى و كانت من آس الجنة طولها عشرة اذرع. و الحديد.

و عن ابن عمر عن النبي (ص) قال ان الله عز و جل انزل اربع بركات من السماء الى الارض و الحديد و النار و الماء و الملح.

و قيل معنى انزل هاهنا خلق و اظهر كقوله: وَ أَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ.

و قيل: انزل الماء فانعقد به جوهر الحديد فاصله من الماء و هو منزل فيه بأسٌ شديدٌ، اى يتحصن به عن العدو باتخاذ الدرع و المغفر منه و باتخاذ السيف و السنان و غير ذلك منه وَ مَنَافِعَ لِلنَّاسِ، فى الحرث و الحصاد و سائر الصناعات.

و قيل لا يتم فى الدنيا من امورها الا بالحديد و منفعتها، وَ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَ رُسُلَهُ اى ليرى الله من ينصر دينه و من يضرب بالسيف و الزجاج و النصال فى سبيله و ينصر اوليائه و رسوله قوله بالغيب يعنى و هم مؤمنون بالله بظهر غيب منهم لم يعاينوه و انما يحمد و يثاب من اطاع بالغيب اِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ، اى قدير منيع منتقم من عباده غالب لا يغلبه احد اشار بهذا الى غناه فى نصره دينه عن الانصار و الضاربين فى سبيله بالسيف.

وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَ إِبْرَاهِيمَ خَصًّا بذكر لانهما ابوان للانبياء فالبشر كلهم من ولد نوح و العرب و العبرانيون كلهم من ولد ابراهيم وَ جَعَلْنَا فِي دُرِّيَّتِهِمَا النَّبُوَّةَ وَ الْكِتَابَ اى الكتب فهو للجنس و قيل الخط بالقلم فمِنْهُمْ اى من الذرية مُهْتَدٍ اى من اهتدى باتباع الرسل و اخذ بما فى الكتاب وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ خارجون عن الايمان و الطاعة.

ثُمَّ قَفَّيْنَا عَلَى آثَارِهِمْ بِرُسُلِنَا، اى ارسلنا رسولا بعد رسول على اثر نوح و ابراهيم و من مضى من الانبياء، وَ قَفَّيْنَا بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ، اى اتبعنا آثار هؤلاء الرسل بعيسى بن مريم وَ آتَيْنَاهُ الْإِنجِيلَ، جاءه دفعة واحدة وَ جَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ عَلَى دِينِهِ رَأْفَةً، هى اشد الرحمة وَ رَحْمَةً لبعض على بعض كانوا متوادين متراحمين كما قال الله تعالى فى وصف اصحاب النبي (ص) رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ و قيل امرؤا بالصفح عن اذى الناس و قيل لهم من لطم خدك الايمن فوله خدك الايسر و من سألك رداءك فاعطه قميصك، و صفوا بالرحمة خلاف اليهود الذين و صفوا بالقسوة، وَ رَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا لیس هذا بعطف على ما قبله و انتصابه بفعل مضمر كانه قال و ابتدعوا رهبانية و الرهبانية من الرهبة و معناها البلوغ فى النسك اعلى المبالغ مع الانتطاع عن الناس و الخلوة بالعبادة فى الصوامع و البيوت و ترك المطاعم الترفه، ابْتَدَعُوهَا، من تلقاء انفسهم لم نامرهم بها.

قال ابن عباس هم قوم رأوا المنكر فلم يقدرؤا على تغييره فساحوا فى الارض و لزموا البرارى.

و قال قتادة: رفضوا النساء و اتخذوا الصوامع ما كُنَّبْنَاهَا عَلَيْهِمْ اى لم نامرهم و لم نوجبها عليهم اِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ يعنى لكنهم ابتغوا رضوان الله بتلك الرهبانية التي حملوها انفسهم من المشاقّ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا و ضيعوها و كفروا بدين عيسى فتهودوا و تنصروا و دخلوا فى دين ملوكهم و تركوا الترهيب و اقام

منهم اناس على دين عيسى (ع) حين ادركوا محمدا (ص) فأمنوا به و ذلك قوله: فَأَتَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا مِنْهُمْ أَجْرَهُمْ و هم الذين ثبتوا عليها و هم اهل الرأفة و الرحمة و قيل هو النجاشى و من آمن من قومه و من نصارى نجران و تغلب و لخم و تميم و الروم و كَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ، و هم الذين تركوا الرهبانية و كفروا بدين عيسى (ع). و فى ذلك ما روى ابن مسعود قال كنت رديف رسول الله (ص) على حمار فقال يا بن ام عبد هل تدري من اين اتخذت بنو اسرائيل الرهبانية قلت الله و رسوله اعلم، قال ظهرت عليهم الجبابة بعد عيسى (ع) يعملون بمعاصى الله فغضب اهل الايمان فقاتلوهم فهزم اهل الايمان ثلث مرات فلم يبق منهم الا القليل فقالوا ان ظهرنا لهؤلاء افنونا و لم يبق للدين احد يدعو الله فتعالوا نتفرق فى الارض الى ان يبعث الله النبى الذى وعدنا عيسى يعنون محمدا (ص) فتفرقوا فى غيران الجبال و احدثوا رهبانية فمنهم من تمسك بدينه و منهم من كفر، ثم تلا هذه الآية: وَ رَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا.. الآية، فَأَتَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا مِنْهُمْ أَجْرَهُمْ يعنى من ثبتوا عليها ثم قال النبى (ص) يا بن ام عبد ا تدري ما رهبانية امتى، قلت الله و رسوله اعلم، قال الهجرة و الجهاد و الصلاة و الصوم و الحج و العمرة و التكبير على التلاع.

قال الزجاج قوله: إِنْ أَبْتَغَاءَ رِضْوَانَ اللَّهِ، موضعه نصب لانه بدل من الهاء فى قوله: ما كَتَبْنَاها و التقدير: «ما كتبنا عليهم الا ابتغاء رضوان الله» فيكون مفعولا به و المعنى ما كتبنا عليهم الا ائتمار ما امرناهم به و ما رعوها ما امرناهم به من ابتغاء الرضوان حق رعايتها، اى انهم قصرُوا فى طاعتنا و فيما امرناهم بها و قيل فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَائِهَا اذ بدلوا دينهم و لم يؤمنوا بمحمد، فيكون المراد بهم من كان منهم فى زمن النبى (ص) فَأَتَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا، بمحمد (ص)، مِنْهُمْ أَجْرَهُمْ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ، كافرون.

روى عن ابن مسعود قال دخلت على رسول الله (ص) فقال يا بن مسعود اختلف من كان قبلكم على اثنتين و سبعين فرقة نجا منها ثلاث و هلك سائرهن: فرقة آذت الملوك و قاتلوهم على دين عيسى (ع) فاخذوهم فقتلوهم و فرقة لم يكن لهم طاقة بموازاة الملك و لا بان يقيموا بين ظهرانيمهم يدعوهم الى دين الله عز و جل و دين عيسى (ع) فساحوا فى البلاد و ترهبوا

و هم الذين قال الله تعالى: وَ رَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا ما كَتَبْنَاها عَلَيْهِمْ، قال النبى (ص) من آمن بى و صدقنى و اتبعنى فقد رعاها حق رعايتها و من لم يؤمن بى فاولئك هم الهالكون، فلما بعث النبى (ص) و لم يبق منهم الا قليل، حط رجل من صومعته و جاء سائح من سياحته و صاحب الدير من ديريه و آمنوا به فقال الله عز و جل: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا، بموسى و عيسى اتَّقُوا اللَّهَ وَ آمِنُوا، بمحمد (ص)، يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ، يعنى يؤتكم اجرين لايمانكم بعيسى و الانجيل و بمحمد و القرآن.

و فى الحديث الصحيح عن رسول الله (ص) قال: ثلاثة يؤتون اجرهم، مرتين: رجل كانت له جارية فادبها فاحسن ادبها ثم اعتقها و تزوجها و رجل من اهل الكتاب آمن بكتابه و آمن بمحمد (ص) و عبد احسن عبادة لله و نصح سيده.

سعید بن جبیر گفت: رسول خدای (ص) جعفر را فرستاد بحبشه با هفتاد کس از اصحاب خویش تا نجاشی



را و قوم وی را بدین اسلام دعوت کنند. نجاشی با چهل مرد از قوم وی ایمان آوردند و دین اسلام قبول کردند، چون خواستند که باز گردند، آن چهل مرد گفتند راه ایشان بحر است، و احوال بحر ما بهتر دانیم تا با ایشان برویم و ایشان را ببحر باز گذرانیم، و نیز پیغامبر (ص) به بینیم و بدیدار وی بیاساییم و فائده گیریم، ایشان بیامدند و درویشان صحابه را دیدند سخت درویش و بی‌نوا و بی‌حال از رسول خدا دستوری کردند، تا بروند و از مال و نعمت خویش بهره‌ای بیارند برای درویشان صحابه و مواساة با ایشان. رسول خدا ایشان را دستوری داد تا برفتند و مال آوردند و بصحابه تفرقه کردند، رب العالمین در شأن ایشان آیت فرستاد:

الَّذِينَ آمَنُوا هُمْ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ. قومی از اهل کتاب که ایمان نیاورده بودند با مسلمانان گفتند که اللّٰه تعالیٰ ایشان را که بهر دو کتاب ایمان آوردند از مزد دو بهر داد. ما کتاب خویش را ایمان آوردیم از مزد يك بهره است همچون مزد شما، پس شما را بر ما فضل نیست.

رب العالمین بجواب ایشان این آیت فرستاد: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ، يُؤْتِكُمْ كَفْلَيْنِ مِنَ رَحْمَتِهِ.

یعنی که اندو بهره از مزد کسی را بود که ایمان آرد بمحمد (ص) و نیز او را نور دهند و مغفرت. اما کسی که ایمان بمحمد نیارد، او را هیچ مزد نیست.

قوله: وَ يَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ یعنی علی الصراط كما قال اللّٰه تعالیٰ: نُورُهُمْ يَسْعَىٰ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ، و قيل النور هو القرآن يحمله المؤمن يقظان و نائما و قاعدا و قائما.

و قيل هو الهدى و البيان ای يجعل لكم سبيلا واضحا في الدين تهتدون به، وَ يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَ اللّٰهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ.

لِنَّا يَعْلَمُ أَهْلُ الْكِتَابِ، لا في هذه الكلمة زائدة که في قوله: مَا مَعَكُمْ أَلَّا تَسْجُدَ یعنی ان تسجد و انما يحسن ادخالها في كلام يدخل في آخره او اوله جحد، و المعنى: ليعلم الذين لم يؤمنوا انهم لا اجر لهم و لا نصيب لهم في الفضل.

و قيل نزلت هذه الآية في ان اهل الكتاب اطول زمانا و اكثر اجتهادا و اقل اجرا و هذه الامّة اقصر مدة و اقل سعيا و اعظم اجرا و به

قال رسول اللّٰه (ص): انما مثلنا و مثل الذين اتوا الكتاب من قبلنا مثل رجل استأجر اجيرا فقال: من يعمل لي الى آخر النهار على قيراط قيراط فعمل قوم ثم تركوا العمل نصف النهار ثم قال: من يعمل لي نصف النهار الى آخر النهار على قيراط قيراط، فعمل قوم الى العصر على قيراط قيراط ثم تركوا العمل، ثم قال: من يعمل لي الى الليل على قيراطين قيراطين.

فعمل قوم الى الليل على قيراطين قيراطين. فقال الطائفتان الاوليان: ما لنا اكثر عملا و اقل اجرا. فقال: هل نقصتكم من حقكم شيئا، قالوا: لا قال: ذلك فضلى اوتيه من اشاء و معنى الآية: ان القرآن و الاجر و النبوة و الرزق بيد اللّٰه يملكه دونهم، يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ، ای يعطيه من هو اهل لذلك، وَ اللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ای ذو

الافضال علی من یشاء من عباده المؤمنین.

### النوبة الثالثة

قوله: أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ، الآية. فرمان درگاه عزت است و خطاب حضرت الهیت بساکنان سرای آدمیت و خویشتن بینان عالم انسانیت که هنوز گاه آن نیامد که عمامه خواجگی از سر بنهند و جامه خویشتن بینی از تن برکشند و خود را بر عتبه عبودیت بنعت مذلت بیفکنند و حق ما را گردن نهند.

نمیدانند که خود بینان و عادت پرستان را بر درگاه ما آبرویی نیست و از الطاف کرم ایشان را هیچ نصیبی نیست.

دور باش از صحبت خودپرور عادت پرست      بوسه بر خاک کف پای ز خود بیزار زن

آنها که دلهاشان از خشوع و خضوع خالی است و در سر سودای عجب و بازمانه تکبر است، چون ستارگانند که بافتاب در روشنی شرکت میجویند، لا جرم هم چنان که چون، آفتاب از مطلع خود سر بر زند ستاره نقاب نومیدی و برقع خجالت در روی کشد، ور ظهور نور خود تبری کند، همچنین خویشتن بین که تکیه بر پنداشت و غرور خود کند و با اعمال و اقوال خود نگرده چون آفتاب جلال الهیت از برج کمال صمدیت طالع گردد، روی در نقاب خجالت کشد و انگشت تحیر بدنجان تحسر گیرد و معلومش گردد که بدست وی جز باد نیست. و آن درویش دلریش بیخویش، شکسته عجز و گرفته دل، بدل خاشع و بتن خاضع، از دعوی بیزار شده و از خویشتن برهنه آمده، مثل وی مثل آن ذره است که چون آفتاب از مطلع خود برآمده، وی بصفعت عجز و نعت تذلل پیش آفتاب به خدمت آید لا جرم آفتاب بحکم کرم از نور خود خلعتی در وی پوشاند تا در آن نور و ضیا بر دیدهها روشن گردد.

همچنین درویش سر او کنده شکسته، خویش را بر درگاه عزت سرکنده بزانونی تذلل و خشوع درآمده و دست نیاز برداشته تا کرم وجود پادشاهی خلعتی از نور خاص در وی پوشاند که در آن خلعت بر دیدهها آشکارا گردد بزبان حال گوید:

خورشید تویی بذره من ماندم      چون ذره بخورشید همی بیندم

أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا، سبب توبه فضیل عیاض میگویند که سماع این آیت بود: در بدو کار مردانه راه زدید و بر ناشایست قدم نهادید. وقتی سودای عشق صاحب جمالی در سر وی افتاد و با وی میعادی نهاد، در میانه شب بسر آن وعده باز شد بدیوار برمیکشید که گوینده گفت: أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ. این آیت تیروار در نشانه دل وی نشست، دردی و سوزی از درون وی سر برزد. کمین عنایت بر وی گشاده، اسیر کمند توفیق گشت، از اینجا بازگشت و همی گفت: بلی و الله قد آن، بلی و الله قد آن.

از آنجا بازگشت در خرابه شد، جماعتی کاروانیان آنجا بودند و با یکدیگر می‌گفتند فضیل بر راه است، اگر برویم راه بر ما بزند و رخت ما ببرد. فضیل خود را ملامت کرد، گفت: ای بد مردا که منم این چه شقاوت است، روی بمن نهاده در سایه میانه شب بقصد معصیت از خانه بدر آمده و قومی مسلمانان از بیم من در این کنج گریخته، روی سوی آسمان کرد و از دلی صافی توبه نصوح کرد. گفت: اللهم انی تبت الیک و جعلت توبتی الیک جوار بیتک الحرام.

الهی از بد سزای خود در دردم و از ناکسی خود بفرمان، دردم را درمان ساز ای درمان ساز همه دردمندان، ای پاک صفت از عیب، ای عالی صفت از شوب، ای بی‌نیاز از خدمت من، ای بی‌نقصان از حسابت من.

من بجای رحمتم ببخشای بر من، اسیر بند هواء خویشم بگشای مرا از این بند.

اللہ تعالی دعاء وی مستجاب کرد و با وی کرامتها کرد. از آنجا برگشت و روی بخانه کعبه نهاد سالها آنجا مجاور شد و از جمله اولیاء گشت.

ما أصابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ.

آلاء بر بنده واجب است که اقرار دهد و ایمان آرد که هر چه بوی رسد نعمت یا مصیبه، آسانی یا دشواری، سعادت یا شقاوت، همه بتقدیر و تدبیر خداوند است، بارادت و مشیت او بدانش و خواست او. سابقه رانده چنانک خود دانسته، عاقبتی نهاده چنانک خود خواسته. مؤمن چون این اعتقاد کرد و درین بیابید از حضرت عزت سه کرامت یافت: یکی عاقبت، دیگر دولت، سیم سعادت.

طوبی کسی را که این سه کرامت با نهاد او موافقت نماید.

عاقبت بهره تن است، دولت اقطاع روزگار، سعادت نصیب دل و دین.

عاقبت بجای دیده، سعادت بجای دل، دولت بجای جان.

این هر سه جمع باید، همیشه تا کار دل، و دین بر نظام بود.

از اینجا گفت مصطفی (ص): اللهم انی اسئلك العفو و العافیة و المعافاة فی الدنیا و الآخرة.

و یروی: اللهم انی اسألك الیقین و العافیة.

و روى: اللهم ارزقنی الفقر و العافیة و المعافاة فی الدین.

یکی از بزرگان دین گفته: که عاقبت تنی بود بی‌بلا و علت دمی بی‌هوا و بدعت دلی بی‌حسد و عداوت دیوانی بی‌جفا و زلت، طاعتی بی‌ریا و سمعت.

چون این پنج معنی مرد را مسلم گردد نعمت دین و دنیا بر وی تمام گردد.

و گفته‌اند که: عاقبت آنست که امروز همه خلق از دست و زبان تو سلامت یابند و فردا تو از دست

دعوی و زبان خصومت خصمان سلامت یابی چون برین جمله باشد عاقبت دنیا و آخرت در حق تو جمع

شد.

اما دولت، بزرگان گفته‌اند که: الدولة اتفاقات حسنة، یکی از دلایل دولة اتفاقات نیکوست. مردی را بینی از کار خویش غافل، دولت فراموش کرده، همی ناگاه طلعه دولت بسر وی آید. دست دولت در دل وی بکوبد، وی از خواب غفلت در آید. رسول دولت بر سر خود ببیند، لباس دولت بر تن خود ببیند. پیر طریقت اینجا سخنی نغز گفته: الهی دانی بچه شادم بآنکه نه بخویشتن بتو افتادم. الهی تو خواستی نه من خواستم. دوست بر بالین دیدم چو از خواب برخاستم. شعر:

اتانی هواها قبل ان اعرف الهوی      فصادف قلبا فارغا فتمکنا

آن دولتی بود که ناگاه بدر دل بلال حبشی آمد. آن بی‌دولتی بود که بو طالب قریشی را دریافت. هیچ قدم از روی صورت برسول خدا نزدیکتر از قدم بو طالب نبود لکن چه سود داشت چون دولت دستگیر نبود. دولت بلال را بر تخت بخت نشانند و بی‌دولتی بو طالب را در وده مذلت و هوان افکند. «یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید». اما سعادت حکمی است ازلی و کاری ابدی. جد و جهد بنده را در آن مجال نیست آنها که بدان رسیدند، لا بل که بقضیت ربوبیت و مشیت الهیت رسیدند.

ان السعادة امر لیس یدرکها      اهل السعادة الا بالمقادیر  
مکتوبة عن اناس طالبین لها      و قد تساق الی قوم بتقدیر

سعادت تاج و هاج است تا بر سر که نهند، طراز اعزاز است تا بر آستین که کشند. کمر عزاست تا بر میان که بندند، قباء بقاست تا در تن که پوشند.

نشانش آنست که گفته‌اند: الطاعة بعد الطاعة علامة السعادة و المعصية بعد المعصية علامة الشقاوة. علم سلطان سعادت چون در عالم نهاد بند بنده برزنند، علامتها بر احوال او ظاهر شود تا بدلیل و سؤال حاجت نبود.

فر کو نه بدی باشه آن را که سها بود      عاشق بهمه جای انگشت‌نما بود

اسلام ابو طالب مورد اختلاف است و امامیه و اکثر زیدیه قائل باسلام اویند و برخی از مشایخ معتزلی نیز مانند شیخ ابو القاسم بلخی و ابو جعفر اسکافی نیز بر این عقیده‌اند ادله‌ای فراوان و اخباری بسیار از طریق عامه و خاصه برای اثبات اسلام ابو طالب آورده‌اند. سید ابو علی فخر بن معد موسوی رساله‌ای

مستقل در باب اسلام ابو طالب پرداخته و اخباری فراوان از طریق عامه و خاصه آورده و از آن جمله است روایت مسند ابو الفرج اصفهانی از عکرمة از ابن عباس بدین مضمون: ابو بکر روزی پدر کور خود ابو قحافه را بخدمت رسول الله (ص) کشانید تا مسلمان شود. و در پاسخ سخنی از حضرت رسول (ص) گفت: اسلام ابو طالب بیش از اسلام پدرم مرا شادمان ساخت. در کافی شریف اخباری صریح در اسلام ابو طالب آمده و در عده‌ای از این اخبار تصریح شده است که ابو طالب مانند اصحاب کهف اسلام خود را نهان میداشته است.

## ۵۸- سورة المجادلة- مدنية

## ۱ النوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

قَدْ سَمِعَ اللّٰهُ بَشْنِیْدِ خَدَی قَوْلَ الَّذِیْ تُجَادِلُكَ سَخَنَ اَنْ زَنَ كَه مِی بَیْجِیْدِ بَا تَوْ فِی زَوْجِهَا دَر كَار شَوِی خَوِیْش وَ تَشْتَكِی اِلَی اللّٰهِ وَ مِی نَالِیْدِ بِاللّٰهِ وَ اللّٰهُ یَسْمَعُ تَحَاوُرْكُمْ. وَ خَدَی مِی شَنُود كَفْت وَ كَوِی شَمَا بَا یَكْدِیْگَر، اِنَّ اللّٰهُ سَمِیْعٌ بَصِیْرٌ (۱). خَدَی شَنُوسْت وَ بِنِیْنَسْت.

الَّذِیْنَ یُظَاهِرُوْنَ مِنْكُمْ مِنْ نِسَائِهِمْ اِیْشَان كَه مِی ظَهَار كَنَنْد اَز مَرْدَان شَمَا اَز زَنَان خَوِیْش مَا هُنَّ اَمَهَاتِهِمْ زَنَان اِیْشَان مَادِرَان اِیْشَان نِیْسَنْتَنْد. اِنَّ اَمَهَاتِهِمْ اِلَّا اللّٰهَی وَ لَدَنْهُمْ اِیْشَان رَا مَادِرَان جَز اَز اَنَكَه اِیْشَان رَا زَاْدَنْد نِیْسْت. وَ اِنَّهُمْ لَیَقُولُوْنَ مُنْكَرًا مِنْ الْقَوْلِ وَ زُورًا وَ اِیْشَان كَه اَنْ مِی گَوِیْنْد، مَنَكْرِی مِی گَوِیْنْد اَز سَخَن نَاپَسَنْدِیْدَه. وَ اِنَّ اللّٰهُ لَعَفُوٌّ غَفُوْرٌ (۲). وَ خَدَی فَرَاكَذَارَنْدَه وَ مَهْرَبَان اِسْت

وَ الَّذِیْنَ یُظَاهِرُوْنَ مِنْ نِسَائِهِمْ وَ اِیْشَان كَه مِی ظَهَار كَنَنْد اَز زَنَان خَوِیْش، ثُمَّ یَعُوْدُوْنَ لِمَا قَالُوْا وَ اَنْ كَه بَا سَخَن خُود مِی گَرْدَنْد، فَتَحْرِیْرُ رَقَبَةٍ اَزَاد كَرْدَنْ بَرْدَه اِیْسْت مِنْ قَبْلِ اَنْ یَتَمَاسًا پِیْش اَز اَنَكَه بَهْم رَسَنْد. ذَلِكُمْ تُوعِظُوْنَ بِه اِیْن سَخْنِی اِسْت وَ فَرْمَانِی كَه پَنْد مِی دَهَنْد شَمَا رَا بَانَ. وَ اللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ خَبِیْرٌ (۳). وَ خَدَی بَا نَچَه شَمَا مِی كَنِیْد دَا نَا سْت وَ اَز اَنْ اَكَاَه فَمَنْ لَمْ یَجِدْ هَر كَه بَرْدَه نِیَا بَد، فَصِیَامُ شَهْرَیْنِ مُتَتَابِعَیْنِ مِنْ قَبْلِ اَنْ یَتَمَاسًا كَقَارْتِ اَوْ رُوزَه دُو مَاه اِسْت پِیْوَسْتَه پِیْش اَز اَنَكَه بَهْم رَسَنْد. فَمَنْ لَمْ یَسْتَطِعْ هَر كَه رُوزَه نَتَوَانْد، فَاِطْعَامُ سِتِّیْنِ مِسْكِیْنًا كَقَارْتِ اَوْ طَعَامُ دَا دَنْ شَصْتِ دَرُوِیْش اِسْت. ذَلِكْ اِیْن پَنْد وَ فَرْمَانِ اَنْ رَا سْت لُتُوْمُوْا بِاللّٰهِ وَ رَسُوْلِهِ تَا فَرْمَانِ بَرِیْدِ خَدَی وَ رَسُوْلِ رَا. وَ تَلْكَ حُدُوْدُ اللّٰهِ وَ اِیْن اَنْدَا زَه اِیْ خَدَا یْسْت كَه دَر دِیْن خَوِیْش نَهَاد خَلَقِ رَا. وَ لِلْكَافِرِیْنَ عَذَابٌ اَلِیْمٌ (۴). وَ نَاگَرُوِیْدِگَان رَا عَذَا بِی اِسْت دَرْدِ نَمَا ی.

اِنَّ الَّذِیْنَ یُحَادُّوْنَ اللّٰهَ وَ رَسُوْلَهُ اِیْشَان كَه مِی خَلَا فِ اَرَنْد وَ حَدَّ رَفْتَنْ بَا خُدا وَ بَا رَسُوْل. كُتِبُوْا اِیْشَان رَا خَجَلٌ وَ رَسُوَا خُوا هَنْد كَرْد، كَمَا كُتِبَتْ اَلَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ چَنَان كَه اِیْشَان رَا كَرْدَنْد كَه پِیْش اَز اِیْشَان بُوْدَنْد، وَ قَدْ اَنْزَلْنَا اَیَاتِ بَیِّنَاتٍ وَ فَرُو فَرَسْتَا دِیْمِ سَخَنْهَا وَ اَیْتَهَا ی رُوشَنْ. وَ لِلْكَافِرِیْنَ عَذَابٌ مُّهِیْنٌ (۵) وَ كَا فِرَانِ رَا سْت عَذَا بِی خُوا ر كَنْدَه.

یَوْمَ یَبْعَثُهُمُ اللّٰهُ جَمِیْعًا اَنْ رُوز كَه اِیْشَان رَا بَر اَنْگِیْزْد اللّٰهُ هَمَه رَا بَهْم، فِیْبَبُّهُمْ بِمَا عَمِلُوْا وَ اِیْشَان رَا اَكَاَه كَنْد اَز اَنْچَه مِی كَرْدَنْد اَحْصَاهُ اللّٰهُ خَدَا ی كَرْدَار اِیْشَان دَا نَسْتَه وَ یَا د دَا شْتَه وَ شَمْرْدَه وَ نَسُوْهُ وَ اِیْشَان اَنْ رَا فَرَا مُوش كَرْدَه، وَ اللّٰهُ عَلَی كُلِّ شَیْءٍ شَهِیْدٌ (۶). وَ خَدَا ی بَر هَمَه چِیْزِ گُوا ه اِسْت وَ حَا ضِر.

اَلَمْ تَرَ نَمِی دَانِی اَنَّ اللّٰهَ یَعْلَمُ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِی الْاَرْضِ كَه خَدَا ی مِی دَا نْد هَر چَه دَر اَسْمَا نَهَا وَ دَر زَمِیْنَهَا سْت. مَا یَكُوْنُ مِنْ نَجْوٰی ثَلَا ثَهٍ هِیْجِ سَه رَا ز كَنْدَه بَهْم نَبَا شَنْد، اِلَّا هُوَ رَا بَعُهُمْ مَگَر خَدَا ی تَعَالٰی چَهَارْمِ اِیْشَان سْت، وَ لَا حَمْسَهٍ اِلَّا هُوَ سَا دِیْسُهُمْ وَ نَه پَنْج تَنْ، مَگَر كَه اَوْ شَشْمِ اِیْشَان سْت. وَ لَا اَدْنٰی مِنْ ذَلِكْ وَ لَا اَكْثَرَ وَ نَه كَمِ اَز اَنْ وَ نَه بِیْش. اِلَّا هُوَ مَعَهُمْ مَگَر كَه اَوْ بَا اِیْشَان سْت. اَیْنَمَا كَا ثُوْا هَر جَا ی كَه بَا شَنْد، ثُمَّ یُنْبِئُهُمْ بِمَا عَمِلُوْا یَوْمَ الْقِیَامَةِ پَس اِیْشَان رَا خَبِرِ دَهْد بَا نَچَه مِی كَرْدَنْد رُوزِ رَسْتَا خِیْز. اِنَّ اللّٰهَ بِكُلِّ شَیْءٍ عَلِیْمٌ (۷).

كَه اللّٰهُ بَهْمَه چِیْزِ دَا نَا سْت.

اَلَمْ تَرَ اِلَی الَّذِیْنَ نُهُوْا عَنِ النَّجْوٰی نِیْبِنِی اِیْشَان رَا كَه مِی بَا ز زَنْدَنْ اَز رَا ز كَرْدَنْ. ثُمَّ یَعُوْدُوْنَ لِمَا نُهُوْا عَنْهُ وَ اَنَكَه مِی وَ

کردند بآنچه ایشان را می‌باز زنند از آن. وَ يَتَنَجَّوْنَ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَ بَا يَكْدِيغِرَ رَاژ ميکنند بیزه و ستم. وَ مَعْصِيَةَ الرَّسُولِ وَ نافرمانی رسول. وَ إِذَا جَاؤُكَ بَر تُو آيند حَيَّوْكَ بما لَمْ يُحْيِكَ بِهِ اللَّهُ. ترا تحيَّت کنند نه آن تحيَّت که خدای فرموده و ترا گفته. وَ يَؤُولُونَ فِي أَنفُسِهِمْ وَ با خود ميگویند در دلهاي خویش: لَوْ لَا يُعَذِّبُنَا اللَّهُ بما نَقُولُ چونست که خدای ما را بآنچه می‌گوئیم بنمی‌گیرد، حَسْبُهُمْ جَهَنَّمُ يَصَلُّونَهَا بَسَنَدَةً است ایشان را دوزخ که بآن شوند قَبِيْسَ الْمَصِيْرُ (۸). و بد جایگاه که آنست!

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اى گرویدگان! إِذَا تَنَجَّيْتُمْ چُون رَاژ كنيِد با يَكْدِيغِرَ، فَلَا تَتَنَجَّوْا بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَ مَعْصِيَةَ الرَّسُولِ رَاژ مكنيد بيزه و ستم و نافرمانی رسول. وَ تَنَجَّوْا بِالْبِرِّ وَ التَّقْوَى رَاژ بنيكوکاری كنيِد بجای خلق، و ترسيدن از خدای. وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ (۹). و بپرهيزيد از خشم و عذاب آن خدای که شما را با هم خواهند آوردن پيش او.

إِنَّمَا النَّجْوَى مِنَ الشَّيْطَانِ اَيْن رَاژ كَرْدن از ديو است. لِيَحْزَنَ الَّذِينَ آمَنُوا تا گرويدگان را اندوهگن كند. وَ لَيْسَ بِضَارِّهِمْ شَيْئًا إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ آن رَاژ كَزَنْدَكُنْدَنده نيست مگر بخواست خدای تعالی. وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (۱۰) و ايدون باد که پشتی داشتن گرويدگان بخدای باد.

### النوبة الثانية

این سوره مجادله بیست و دو آیت است. چهار صد و هفتاد و سه کلمه و هزار و هفتصد و نود و دو حرف، و جمله به مدینه فرو آمده، بقول بیشتر مفسران، کلبی گفت: مگر يك آیت که به مکه فرو آمده: ما يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةِ عَظَا كَفت: ده آیت از اوّل سوره مدنی است و باقی سوره مکی. و در این سوره ناسخ و منسوخ نیست، مگر يك آیت: أَسْأَلُكُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيِ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ الْآيَةَ... و عن ابي بن كعب قال قال رسول الله (ص): «من قرأ سورة المجادلة كتب من حزب الله يوم القيمة».

قوله: قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا. این آیت در شأن خوله فرو آمد، دختر ثعلبة بن مالك الانصاری، و شوهر وی، اوس بن الصامت برادر عبادة بن الصامت الانصاری العقبي النقيب. و شرح قصه مجادله بر قول.

جمهور مفسران آن است که: اوس بن الصامت از اهل خویش وقتی کام خود طلب کرد، خوله سر باز زد و مراد وی بنداد. اوس مردی زود خشم بود، در وی نیز گفته‌اند که پاره‌ای خلل بود، اوس از سر آن خشم با وی گفت: «انت علیّ كظهر امی» و این لفظ ظهار و ایلاء هر دو طلاق اهل جاهلیت بود، زنان خود را چنین طلاق دادندی.

اوس بعد از آنکه این سخن گفته بود، پشیمان شد با خوله گفت: «ما اظنك الا قد حرمت علیّ!» چنان دانم که تو بر من حرام گشتی؟! خوله از فراق بترسید و بانگ برآورد، گفت: و الله ما ذاك طلاق و انت رسول الله فسله، و الله که این طلاق نیست، رو برسول خدا و از وی بپرس تا شفا پدید آید. اوس گفت: من شرم دارم که از رسول خدا (ص) این مسأله پرسم، تو برو و بپرس. خوله برخاست و آمد بخانه عایشه، و رسول خدا (ص) در خانه عایشه بود، و عایشه سر مبارك رسول (ص) می‌شست. خوله گفت: «يا رسول الله انّ زوجي اوس بن الصامت تزوجني و انا شابة غنية ذات مال و اهل، حتى اذا اكل مالي و افنى شبابي و كبر سنّي ظاهر منّي». فقال رسول الله (ص): «حرمت عليه لا أرى لك اليه سبيلا».

رسول خدا (ص) چون حدیث ظهار شنید، گفت: تو بروی حرام گشتی و نمی‌بینم ترا بوی راهی که بوی باز گردی.



زن از حضرت رسول (ص) بازگشت، پاره‌ای فراتر شد، حیران و گریان و همی گفت: «فالی من؟! فالی من؟! پس من کجا روم، بر که شوم؟! بازگشت، دیگر بار گفت: یا رسول الله از وی فرزندگان خرد دارم، اگر بوی بگذارم، ضایع شوند، و اگر من دارم، بی‌کام شوند. «اشکو الی الله فاقتی و وحدتی!»: بخدای مینالم از درویشی و تنهایی خویش. رسول (ص) همان سخن گفت که: «حرمت علیه و لم اوامر فی شأنک بشیء»  
 تو بروی حرام گشتی و در کار تو مرا چیزی نفرمودند.

خوله از سر سوز و تحیر روی سوی آسمان کرد و گفت: «اللهم انی اشکو الیک فانزل علی لسان نبیک». خداوندا بتو مینالم و در تو می‌زارم، فرو فرست به پیغمبر خویش در کار من ضعیفه حکمی. باز روی برسول آورد، گفت: «انظر فی امری جعلنی الله فداک یا نبی الله» آخر بنگر در کار من بیچاره یا رسول الله که مادر و پدرم فداء تو باد. آن ساعت عایشه گفت: «اسکتی ان رسول الله یوحی الیه» خاموش باش ای خوله که وحی آمد برسول خدا. آن ساعت جبرئیل آمد و آیت آورد: قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا اللَّهُ سَخَنَ أَنْ زَنَ شَنِيدَ كَهَ بَا تُو جَدَالِ دَرِ كَرَفْتَهَ دَرِ كَارِ شَوهرِ خَوِيشِ. عایشه گفت: «سبحان من وسع سمعه الاصوات ان كان ليخفي على بعض كلامها فانزل الله: قَدْ سَمِعَ اللَّهُ... پاکست و بی‌عیب آن خداوند که او بهمه آوازه‌ها میرسد. من در گوشه خانه ببعضی آواز وی میرسیدم و ببعضی نه، رب العالمین از وراء هفت طبقه آسمان بسمع قدیم خود همه شنید و خبر داد که: قَدْ سَمِعَ اللَّهُ... و اول ظاهر که در اسلام رفت این بود. قوله: الَّتِي تُجَادِلُكَ اِي تَخَاصُمِكَ فِي زَوْجِهَا اِي فِي اَمْرِ زَوْجِهَا» فحذف المضاف.

وَ تَشْتَكِي اِلَى اللّٰهِ اِي تَظَاهِرُ مَا بَهَا مِنَ الْمَكْرُوهِ. وَ الْاِشْتِكَاءُ: اِظْهَارُ مَا بِالْاِنْسَانِ مِنَ الْمَكْرُوهِ وَ الشُّكْوَى اِظْهَارُ مَا يَصْنَعُهُ غَيْرُهُ بِهِ، وَ اللّٰهُ يَسْمَعُ تَحَاوُرًا اِي مَرَاجَعَتِكُمَا الْكَلَامَ وَ التَّحَاوُرُ: التَّجَاوُبُ، وَ هُوَ رَجْعُ الْكَلَامِ وَ جَوَابُهُ اخذٌ مِنَ الْحَوْرِ وَ هُوَ الرَّجُوعُ، يَقُولُ حَارٌ بَعْدَ مَا كَارَ. قوله: وَ اللّٰهُ يَسْمَعُ تَحَاوُرًا لَيْسَ هَذَا تَكَرَّرًا لِانَّ الْاَوَّلَ لَمَّا حَكَتَهُ مِنْ زَوْجِهَا، وَ الثَّانِي لَمَّا كَانَ يَجْرِي بَيْنَهَا وَ بَيْنَ رَسُولِ اللّٰهِ وَ لِانَّ الْاَوَّلَ مَاضٍ وَ الثَّانِي مُسْتَقْبَلٌ. اِنَّ اللّٰهَ سَمِيعٌ لِكَلِمَاتِهَا بَصِيرٌ بِحَالِهَا، وَ قِيلَ: سَمِيعٌ لِقَوْلِ الْعِبَادِ، بَصِيرٌ بِاَفْعَالِهِمْ، ثُمَّ ذَمَّ الظَّاهِرَ.

فقال: الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْكُمْ مَنْ نِسَائِهِمْ قَرَأَ ابْنُ عَامِرٍ وَ أَبُو جَعْفَرٍ وَ حَمَزَةُ وَ الْكَسَائِيُّ بِفَتْحِ الْيَاءِ وَ الْهَاءِ وَ تَشْدِيدِ الطَّاءِ وَ الْاَلْفِ بَعْدَهَا، وَ قَرَأَ عَاصِمٌ يَظَاهِرُونَ بِضَمِّ الْيَاءِ وَ تَخْفِيفِ الطَّاءِ مَعَ الْاَلْفِ وَ كَسْرِ الْهَاءِ وَ قَرَأَ الْآخَرُونَ يَظْهَرُونَ بِفَتْحِ الْيَاءِ وَ تَشْدِيدِ الطَّاءِ وَ الْهَاءِ مِنْ غَيْرِ الْاَلْفِ، وَ مَعْنَى الْجَمِيعِ وَاحِدٌ. يقال: ظاهراً و تظاهراً و اظهراً و اظهره. ما هُنَّ اُمَّهَاتِهِمْ قِرَاءَةُ الْعَامَةِ بِخَفْضِ التَّاءِ عَلَى خَبَرٍ مَا وَ مَحَلُّهُ نَصْبٌ كَقَوْلِهِ: مَا هَذَا بَشَرًا، وَ قِيلَ: تَقْدِيرُهُ «مَا هُنَّ بِاُمَّهَاتِهِمْ» اِي مَا صَرْنَ مَعَهُمْ فِي مَحَلِّ الْاُمَّهَاتِ اِنَّ اُمَّهَاتَهُمْ اِلَّا اللَّائِي وَ لَدَنَّهُمْ وَ اِنَّهُمْ لَيَقُولُونَ مُنْكَرًا مِنَ الْقَوْلِ لَا يَعْرِفُ فِي شَرَعٍ، وَ زُورًا اِي كَذِبًا وَ اِنَّ اللّٰهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ عَفَا عَنْهُمْ وَ غَفَرَ لَهُمْ حِينَ بَيَّنَّ لَهُمُ الْكُفْرَةَ.

### فصل

بدانکه سخن در ظاهر بر دو ضرب است: یکی در بیان صورت ظاهر و دیگر در بیان حکم ظاهر، اما صورت ظاهر آنست که: مردی از اهل تکلیف زن خویش را گوید: «انت علی کظهر امی» اگر بجای «انت» جزئی از اجزای زن گوید، چنان که شعرك علی کظهر امی» یدک، بطنک، رأسک. هر عضوی از اعضاء زن بجای «انت» شاید، و ظاهر بود و اگر بجای علی مئی گوید، یا عندی، یا معی، ظاهر بود و اگر صلت بگذارد و گوید: «انت کظهر امی» ظاهر بود. و اگر بجای ظهر عضوی دیگر گوید، چنان که: «انت علی کراس امی، کید امی، کبطن امی» ظاهر بود، و اگر





گوید: «کامی» او «مثل امی» کنایت باشد. اگر بقصد و نیت اعزاز و اکرام گوید،ظهار نباشد و اگر بقصد و نیتظهار گوید،ظهار باشد.

و اگر بجای امی «جدة» گوید، یا «اخت» یا «عمّة» یا زنی از ذوات المحارم که تحریم وی او را مؤبد بود، از جهت نسبت یا از جهت رضاع،ظهار باشد. اما حکمظهار دو چیز است: تحریم و طی و وجوب کفارت. حرام است بروی بزنی رسیدن بعد ازظهار، تا آن گه که کفارت کند و کفارت بعود واجب شود. چنانکه ربّ العزّة گفت: ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ.

اکنون خلافت میان علماء که عود چیست؟ شافعی گفت: عود آن است که بعد ازظهار زمانی برآید، چندان که ممکن باشد طلاق گفتن و فرقت جستن و نه طلاق گوید و نه فرقت جوید، آن گه عود حاصل گشت و کفارت لازم شد. اگر بعد ازظهار در آن حال طلاق گوید، یا یکی را از ایشان مرگ رسد، کفارت واجب نشود که عود حاصل نیاید. ابن عباس گفت در تفسیر يعودون قال: يندمون فيرجعون الى الالفه. و ذلك لانّ العود للقول هو المخالفة، يقال: عاد فلان لما قال، ای رجع عما قال، هذا يوافق قول الشافعی رجع، و ذلك لأنّ قصده بالظهار التحريم فاذا امسكها على النكاح و لم يطلق قد خالف قوله، و رجع عما قال فتلزمه الكفارة. و قال اهل الظاهر: العود هو اعادة لفظ الظهار، و معنى قوله: ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا ای الى ما قالوا فان لم يكرّر اللفظ، فلا كفارة عليه، و هو قول «ابى العالیة»: و ذهب قوم الى ان الكفارة تجب بنفس الظهار، و معنى العود هو العود الى ما كانوا عليه في الجاهلية من نفس الظهار، یعنی: اذا عاد الرجل فى الاسلام الى مثل ذلك القول لزمته الكفارة و هو قول مجاهد و الثورى و قال قوم: المراد من العود هو الوطى، و هو قول الحسن و قتاده و طاوس و الزهرى. و قالوا: لا كفارة عليه ما لم يطأها، و قال قوم: هو العزم على الوطى و هو قول مالك و اصحاب الرأى. قوله: فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ ای رقبه مؤمنه، لانّ الله سبحانه قيّد الرقبه بالايمان فى كفارة القتل و اطلق فى هذا الموضع.

و من حكم المطلق ان يحمل على المقيد. من قبل أن يتماسا ای من قبل ان يتجمعا. فالجماع محرّم على المظاهر، حتى يكفر فان وطى قبل التكفير فقد فعل محرّما و لا يسقط عنه الكفارة، بل يأتى بها على وجه القضاء كما لو اّخر الصلاة عن وقتها فانه لا يسقط عنه اتیانها، بل يلزمه قضاؤها و سواء كفر بالاعتاق او الصيام او الاطعام، فانه يجب عليه تقديم الكفارة على الوطى. و قال ابو حنيفه: «ان كفر بالاطعام جاز له ان يطأ ثم يطعم، لانّ الله تعالى قيّد العتق و الصوم بما قبل المسيس و قال فى الاطعام: فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فِاطْعَامٍ سِتِّينَ مِسْكِينًا و لم يقل من قبل ان يتماسا و عند الآخرين الاطلاق فى الاطعام، محمول على المقيد فى العتق و الصيام.

فهذا حكم و طى المظاهر، اما غير الوطى من القبلة و التلذذ، فانه لا يحرم قبل التكفير فى قولى اكثر العلماء و هو قول حسن و سفيان. و اظهر قول الشافعی كما انّ الحيض يحرم الوطى دون سائر الاستمتاع، و ذهب بعضهم الى انه يحرم جميعها لانّ اسم التماس تناول الكل، ذلکم ثوعظون به ای ذلکم التغليظ فى الكفارة تؤمرون به و تخبرون بان فرضكم ذلك.

فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فِصِيَامًا شَهْرَيْنِ مُتْتَابِعَيْنِ فان افطر يوما متعمدا او نسى النية يجب عليه استيناف شهرين، و ان افطر بعذر المرض او السفر، ففيه القولان: و ان تخلل صوم الشهرين زمان لا يصحّ فيه الصوم، كالعيدين و ايام التشريق و ايام شهر رمضان ينقطع التتابع و يجب الاستيناف. و ان وطى المظاهر فى الشهرين ان وطئها نهارا بطل التتابع و عليه

الاستيناف، و ان وطنها ليلا لم يبطل التتابع. و قال ابو حنيفة: سواء وطىء ليلا او نهارا، فانه يبطل التتابع و عليه الاستيناف.

فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ يَعْنِي: المظاهر اذا لم يستطع الصوم لمرض او كبر او فرط شهوة و لا يصبر عن الجماع، يجب عليه اطعام ستين مسكينا.

روى ان النبي (ص) قال لخولة بنت ثعلبة حين جاءته مريه، يعنى زوجها: فليعتق رقبة. قالت: و الذى بعثك بالحق ما عنده رقبة و لا يملكها. قال: فليصم شهرين متتابعين، فقالت: و الذى بعثك بالحق لو كلفته ثلاثة ايام ما استطاع.

قال مريه: فليطعم طعام ستين مسكينا. قالت: و الذى بعثك بالحق ما يقدر عليه. قال مريه: فليذهب الى فلان بن فلان فقد اخبرنى ان عنده شطر تمر صدقة فليأخذ صدقة عليه ثم ليتصدق به على ستين مسكينا. و فى رواية اخرى: لما نزل فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ انقطع الكلام دعا رسول الله (ص) اوسا فقرأها عليه، قال اوس: ما املك رقبة، فنزل الصيام و انقطع الكلام، فقرأها عليه

و قال اوس: اتى اذا لم آكل فى يوم مرارا اصابنى دوران، فنزل الاطعام، فقرأها عليه فقال: لقد بنتنا طائونين الليلة. فقال: اذهب الى بنى زريق، يعنى قبيلة من الانصار، فخذ صدقتهم فاطعم منها ستين مسكينا و كل الباقي مع اهلك. و روى ان رسول الله (ص) اتى بخمسة عشر صاعا فاعطاه اوسا فقال تصدق به.

و روى ان المجادلة أتت يوما عمر بن الخطاب فسألته حاجة و اغلظت له فى الكلام شديدا. فنهاها الناس و اغلظوا لها و قالوا لها: ترفعين صوتك على امير المؤمنين؟ فنهاهم عمر فقال: دعوها فانها امرأة سمع الله قولها من فوق سبع سماوات.

ذلك لِيُؤْمِنُوا بِاللَّهِ اى ذلك الحكم، و قيل: فرض ذلك لتؤمنوا بالله و رسوله و لا تستعملوا احكام الجاهلية. وَ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ يعنى: ما وصف من الكفارات و الظهار. و اصل الحد المنع و الحداد البواب يمنع الناس. و أخذ احداث المرأة من امتناعها من التبعل و الزينة. وَ لِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ لتركهم العمل بهذا الحكم.

إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ. المحادة المشاقة و المخالفة، و هى ان تكون فى حد و شق و صاحبك فى حد و شق. كَبِتُوا اى اخزوا و هزموا، كقوله: «او يكبتهم» و يقال: كبتته لوجهه. كما كبت الذين من قبلهم كقار الامم الخالية الذين حادوا الله و رسوله. و قيل: اخزوا يوم الخندق بالقتل و الهزيمة و رد كيدهم فى نحورهم كما اخزى الكفار قبلهم. وَ قَدْ أَنْزَلْنَا اَوْحِينَا اِلَى مُحَمَّدٍ (ص) آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ يعنى: القرآن المبين فيه الحلال و الحرام و الاحكام. و قيل: أنزلنا آيات فيمن حاد الله و رسوله من قبلهم فيما فعلنا بهم من الالهلاك. وَ لِلْكَافِرِينَ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ عَذَابٌ مُهِينٌ يذلهم و يخزيهم.

يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ يَحْيِيهِمْ و يحشرهم، جميعاً فى حالة واحدة، فَيُنَبِّئُهُمْ بِخَبْرِهِمْ بما عملوا من خير و شر ليعلموا و جوب الحجة عليهم، أحصاه الله اى احاط علمه بتفصيل اعمالهم و نَسُوهُ اى و قد سهوا عنه، ناسين ما قدمت ايديهم. و قيل: نَسُوهُ اى تركوا العمل به و بما امروا وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ لا يغيب عنه شىء، و قيل: يشهد عليهم فلا يستطيعون ردها دفعا و انكارا.

أَلَمْ تَرَ اى الم تعلم؟ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ لا يعزب عن علمه شىء ما يكون من نجوى ثلاثة اى ما يقع من مناجاة ثلاثة، فيكون النجوى بمعنى الاسرار و هو مصدر على وزن فعلى، مشتق من النجوة و هى المرتفع من الارض، لبعد الحاضرين عنها. و قيل: النجوى القوم، المتناجون، كقوله: «و إذ هم نجوى» و قوله: ثلاثة خفض

بإضافة النجوى اليه. و يجوز ان يكون خفضا لأنها من نعت النجوى: إنا هو رابعهم بالعلم يعلم نجوبهم. و لا خمساً إنا هو سادسهم و لا أدنى من ذلك و لا أكثر خفض لاتباعه الثلاثة و الخمسة. و قرأ يعقوب: أكثر بالرفع رداً على محل من نجوى كقوله: «و ما من دابة في الأرض» و «لا طائر» في قراءة من رفعها. أين ما كانوا من السماء و الأرض ثم يُنبئهم بما عملوا يوم القيامة توبيخاً لهم و تأكيداً للحجة عليهم. إن الله بكل شيء عليم لا يخفى عليه شيء و سبب نزول هذه الآية ثلاثة نفر مضى ذكرهم في سورة الزخرف.

ألم تر إلى الذين نهبوا عن النجوى اين آيه در شأن جهودان و منافقان فرو آمد كه ميخواستند كه بيوسته رنجی و اندوهی بر دل مسلمانان می‌نهند. قومی ازین منافقان فراهم می‌نشستند و پوشیده با یكدیگر سخن میگفتند و پنهان از مسلمانان بنا صواب رازها میگفتند، چون مسلمانان را میدیدند، با یكدیگر بچشم مینمودند. و با مسلمانان می‌نگرستند و چنان مینمودند كه مادر حق شما آن میدانیم كه اگر شما بشنوید اندوهگن شوید. و مسلمانان را تهمت در دل میافتاد در حق برادران و خویشان كه در غذاها بودند میگفتند: مگر اینان خبری از قتل و مرگ شنیده‌اند و بر از با یكدیگر میگویند، و یكدیگر بچشم همی نمایند كه هیچ مگویند؟ و مسلمانان به این معنی دلتنگ همی‌گشتند. و مقصود منافقان در آن راز باطل همین بود كه مسلمانان را تهمتی در دل افکنند و اندوهگن كنند پس تا آن گه كه آن قوم از غذاها باز میگشتند و سلامت بوطن خود میرسیدند، ایشان در اندوه میبودند. آخر این مسلمانان شكایت كردند برسول خدا (ص) از این احوال و رسول ایشان را فرمود كه: نیز برای سخن مگویند و با یكدیگر به این معنی منشینید.

ایشان فرمان رسول بر كار نمیگرفتند و باز بر مناجات باطل خود باز می‌گشتند، تا در شأن ایشان این آیه آمد كه: ألم تر إلى الذين نهبوا عن النجوى ثم يعودون لما نهبوا عنه أي يرجعون إلى المناجاة التي نهبوا عنها. و يتناجون بالباطم و العذوان أي بالمعصية و الظلم و معصية الرسول. یعنی: و بما يصيرون عاصين للرسول إذا كان ناهم عن ذلك، و قيل: يوصى بعضهم بعضاً بمعصية الرسول في نجوبهم و يقول بعضهم لبعض: خالفوا امره، و قرأ حمزة «و ينتجون» تقول: تتناجينا و انتجينا بمعنى واحد، و تقول: ناجيت فلانا و نجوته بمعنى واحد، و هو نجى و انا نجيه. و إذا جاؤك حيوك بما لم يحيك به الله هؤلاء قوم اليهود، كانوا يدخلون على النبي (ص) و يقولون السام عليك و السام الموت، و هم يوهونه

انهم يقولون السلام عليك، و كان النبي (ص) يرد عليهم فيقول: عليكم!

فاذا خرجوا، قالوا: لو لا يُعذبنا الله بما نقولُ یعنی: لو كان هذا نبيا، لعذبنا الله بما نقول. قال الله تعالى رد عليهم. حسنههم جهنم ای كافيهم عذاب جهنم. يصلونها فيس المصير المنقلب و الماوى.

روى عن ابن ابى مليكة عن عائشة «ان اليهود اتوا النبي (ص) فقالوا: السام عليك يا محمد. قال: و عليكم. ففطنت عائشة فقالت: عليكم السام و اللعنة يا اولاد القردة و الخنازير. فقال رسول الله: مهلا يا عائشة، عليك بالرفق، و اياك و العنف و الفحش، ان الله يبغض الفحش و التفحش». قالت: أ و لم تسمع ما قالوا؟ قال: «أ و لم تسمعى ما قلت؟ رددت عليهم! فيستجاب بى فيهم و لا يستجاب لهم فى».

و قال رسول الله (ص): اذا سلم عليكم اهل الكتاب، فقولوا: و عليكم

ثم ان الله تعالى نهى المؤمنين ان يتناجوا فيما بينهم كفعل المنافقين و اليهود. فقال: يا أيها الذين آمنوا إذا تتناجيتم فلا تتناجوا بالباطم و العذوان و معصية الرسول كفعل المنافقين. و قال مقاتل: هذا خطاب للمنافقين، یعنی: يا أيها الذين آمنوا

في الظاهر بلسانهم إذا تَنَاجَيْتُمْ فَلَا تَتَنَاجَوْا بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَمَعْصِيَةِ الرَّسُولِ وَتَنَاجَوْا بِالْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ أَي بِمَا تَبَيَّنَتْ فِي الْقُلُوبِ مِنْ طَاعَةِ اللَّهِ وَالتَّقْوَىٰ أَي بِالْعَفَافِ عَمَّا حَرَّمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ. ثُمَّ خَوَّفَهُمْ. فَقَالَ: وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ أَي تَجْمَعُونَ بَعْدَ الْمَوْتِ فَتُرَدُّونَ إِلَىٰ حُكْمِهِ.

إِنَّمَا النَّجْوَىٰ مِنَ الشَّيْطَانِ أَي النَّجْوَىٰ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ مِنْ فِعْلِ الشَّيْطَانِ وَتَزْيِينِهِ وَتَسْوِيلِهِ، لِيَحْزَنَ الَّذِينَ آمَنُوا. حَزَنَهُ وَاحِدًا، أَي لِيَغْمَّ مُؤْمِنِي الصَّحَابَةِ بِهِ بِمَا يَتَوَهَّمُونَ أَنَّهُ لَوْ قُوعٌ بَلِيَّةٌ وَمُصِيبَةٌ. وَلَيْسَ الشَّيْطَانُ وَلا نَجْوِيهِمْ فِيمَا بَيْنَهُمْ بِضَارِّ الْمُؤْمِنِينَ، شَيْئًا إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ بِعِلْمِهِ وَقَضَائِهِ وَقَدَرِهِ.

وَقِيلَ: لَا يَضُرُّهُمْ شَيْئًا إِلا إِذَا أَرَادَ اللَّهُ ذَلِكَ: وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ أَي فَلْيَفُوضُوا أُمُورَهُمْ إِلَيْهِ وَ لِيَتَّقُوا بِهِ وَ قِيلَ: فِي مَعْنَى قَوْلِهِ: إِنَّمَا النَّجْوَىٰ مِنَ الشَّيْطَانِ هُوَ أَحْلَامُ النَّوْمِ الَّتِي يَرَاهَا الْإِنْسَانُ فِي نَوْمِهِ فَيَحْزَنُهُ. وَ صَحَّ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص) قَالَ: «إِذَا كُنْتُمْ ثَلَاثَةً فَلَا يَتَنَاجَىٰ اثْنَانِ دُونَ الثَّلَاثِ، فَإِنَّ ذَلِكَ يَحْزَنُهُ.» وَ فِي رِوَايَةٍ: «إِنَّمَا أَنْ يَسْتَأْذِنَهُ.»

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. أَي مَرَعَىٰ كَمَا تَأْتِي مِنْ أَسْيَانِ قَدَمِ بَرِّ أَمَدَى شَكَرَتْ هَمَّهُ جِغْرَاهَى صَدِيقَانِ اسْتَمْتَشَاكَاهْتِ هَمَّهُ أَرْوَاحِ عَاشِقَانِ اسْتَمْتَشَاكَاهْتِ دِلْهَى مَحْبَابَتِ اسْتَمْتَشَاكَاهْتِ، بِرِوَايَتِ هَمَّهُ بِرِ هَوَايِ جَانِ عَاشِقَانَتِ. أَي عَزِيزَى كَمَا تَأْتِي نِقَابِ مِنْ جِهَرِهِ جَمَالِ بَرْدَاكَاهْتِ هَمَّهُ خَرَابَاتِهَا كَعْبِهِ وَصَالِ كُتْهِ، كُنْشَتْ وَ كَلِيسَا بِمَسْجِدِ وَ مَحْرَابِ بَدَلِ كُتْهِ، زَنَارِهَا كَمَرِ عَشَقِ دِينِ شَدَّ:

چون تو نمودی جمال، عشق بتان شد هوس  
رو که ازین دلیران، کار تو داری و بس!

قوله تعالى: قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا وَتَشْتَكِي إِلَى اللَّهِ مِنْ كَانَ أضعف، فالرب به الطف. ربّ الارباب، خداوند همه خداوندان، لطيف و كريم و مهربان، كار ضعيفان چنان سازد كه جمله اقويا از آن در تعجب آيند. صد هزار مقرب مسيح مقدس در بحار ركوع و سجود غوص كردند و بر درگاه عزت آواز تسبيح و تقديس برآوردند و كس حديث ايشان نكرد، و آن ضعيفه بينواي عاجز، آن مجادله، كه از سر سوز و تحير بر آن درگاه بزاريد و از نوميدى بناليد، بنگر كه قرآن مجيد رقم اعزاز بر كسوه راز وى چون كشيد كه: قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا وَتَشْتَكِي إِلَى اللَّهِ مَا أَنَّ شَكْوَى وى نِيوشِيدِيمِ وَ نَالِهِ وَ دَعَا وى شَنِيدِيمِ وَ أَنَّ رَنْجُورَى وى بَنْدُورَى كه در آن بمانده بود، از جهت ظهار شوهر گشايش پديد كرديم. ما آن خداونديم كه هر درمانده‌اى را كَش يار نماند، نيك ياريم، هر بندورى را بند گشائيم هر غمگينى را غم زدائيم شنونده آواز درویشانيم، نپوشنده راز بيچارگانيم، پاسخ كننده نياز درماندگانيم.

در خبر است كه اين زن مجادله روزى پيش عمر خطاب آمد، در روزگار خلافت وى، شغلى را كه بوى داشت و بدرشتى با وى سخن گفت. جماعتى كه حاضر بودند، بانگ بر وى زدند، گفتند: نميدانى كه با امير المؤمنين سخن درشت نبايد گفت؟! عمر با ايشان گفت: خاموش باشيد و اين ضعيفه را حرمت داريد، كه اين زن است كه حق جلّ جلاله از وراء هفت طبقه آسمان سخن وى بشنيد و اين نواخت و كرامت بر سر وى نهاد كه: قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا وَتَشْتَكِي إِلَى اللَّهِ. اى مسلمانان درویشان را حرمت داريد و بمراعات و مواسات با ايشان بخداى



تقرّب کنید، که ایشان اگر چه امروز بیچارگان و بینویانند، فردا ملوک جنت مأوی و بزرگان فردوس اعلیٰ ایشان‌اند. بدان منگرید که امروز در حال ایشان خلل است، و جامه ایشان خلق است، و رخسار ایشان زرد است، و دل ایشان پردرد است بدان نگرید که فردا عزیزان دار السلام و رئیسان دار المقام ایشان باشند، حال ایشان چنانست که شاعر گوید:

این درویشان ز وصل بویی دارند      گویی ز شراب مهر جویی دارند  
در مجلس ذکر، های و هویی دارند      می نعره زنان کز و چنویی دارند

اگر مؤمنان امت احمد را خود این تشریف بودی که رب العالمین درین سوره میگوید که: ما یَکُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ اِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ اِلٰی قَوْلِهِ: وَ هُوَ مَعَهُمْ

تمام بودی. اصحاب کهف را با جلال رتبت ایشان و کمال منزلت ایشان میگوید: «ثَلَاثَةٌ رَابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ» و «یَقُولُونَ خَمْسَةَ سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ» سه بودند چهارم ایشان کلب ایشان، یا پنج بودند، ششم ایشان کلب ایشان و این امت را میگوید: سه کس فراهم نیابند رازی را که گویند که نه چهارم ایشان الله بود. و پنج کس باشند، ششم ایشان الله بود بعلم با ایشان بود، بفضل و نصرت با ایشان بود، مونس دل ایشان بود، همراه و همراز ایشان بود.

ذو النون مصری گفت: بر اطراف نیل میگذشتم، جوانی را دیدم شوری عظیم داشت. گفتم: از کجایی ای غریب؟ جواب داد ببدیعت که غریب که باشد او که با وی انسی دارد؟ تنها چون بود کسی که همراهش او بود؟ ذو النون از دست خود رها شد، ولهی در وی آمد، ساعتی از خود غائب گشت، بیخود نعره‌ای همی کشید! جوان گفت: ای پیر طریقت ترا چه روی نمود این ساعت؟ گفت: دارو با درد موافق افتاد! آن گه روی سوی آسمان کرد، در مناجات شد گفت: ای خداوندی که درمان دلها تو داری، کیمیای حاصلها تو سازی، فغان جانها تو شنوی، تاوش خاطرها تو بینی دریاب این بیچاره که در غرقابست و دلش از بیم درد نبایست کبابست دردی دارد که بهی مباد او را، این درد صوابست با درمندی بدرد خرسند کسی را چه حسابست؟!

## ۲ النوبة الاولى

قوله تعالى: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای ایشان که بگرویدند، إِذَا قِيلَ لَكُمْ چُون شما را گویند: تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ در مجلس فراخ‌تر نشیند، فَافْسَحُوا يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ جنبید و فراخ نشیند تا الله شما را جای فراخ کند.

وَ إِذَا قِيلَ ائْتَرُوا فَائْتَرُوا و چُون شما را گویند: برجهید، برجهید يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ تا الله بردارد ایشان را که گرویدند از شما. وَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ و ایشان که دانش دادند ایشان را درجه‌هاشان بردارد در مزد، هم گوینده و هم شنونده را در مجلس. وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (۱۱). و الله بآنچه شما میکنید داناست و از آن آگاه.

یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گرویدگان! إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ چُون خواهید که با رسول من راز کنید، فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةٌ پیش از راز خویش صدقه‌ای فرا فرستید. ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ أَنْ بَعَثَ اللَّهُ مِنْكُمْ رَازًا و آن پاك دارنده‌تر بود دل مسلمانان را، فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا و اگر نمی‌یابید چیزی که صدقه دهید، فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۲). الله آمرزگار و بخشاینده آنچه گذشت بیامزید.

أَشْفَقْتُمْ بترسیدید؟ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ که پیش از راز خویش صدقه‌ای دهید؟ فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا اکنون که

نکردید، وَ تَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ وَ از شما توبه و عذر بپذیرفت فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ پس نماز بیای دارید، وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ زَكَاةَ مال دهید. وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ فرمان برید خدا و رسول او را وَ اللَّهُ خَبِيرٌ بما تَعْمَلُونَ (۱۳). و الله داناست بآنچه شما میکنید و آگاه.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ تَوَلَّوْا نَبِيْنَ اِيشَانِ را که بدوستی گرفتند و بپذیرفتند قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ قَوْمِي را که الله بر ایشان بخشم است. ما هُمْ مِنْكُمْ وَ لَا مِنْهُمْ نه از شمااند که مسلمانانید و نه از ایشانند که جهودانند. وَ يَحْلِفُونَ عَلَى الكَذِبِ وَ سوگند میخورند بدروغ، وَ هُمْ يَعْلَمُونَ (۱۴). و ایشان میدانند که دروغ زنانه.

أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا بساخت الله ایشان را عذابی سخت، إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۵). که ایشان بدکردار قومی اند و بدکار که میکنند.

اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً سوگندان خویش سپر گرفتند فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ تا برگشتند از راه خدای. فَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ (۱۶). ایشان راست عذابی خوار کننده.

لَنْ نُعْجِبَ عَنْهُمْ بَكَارَ نِيَادِ اِيشَانِ را اَمْوَالَهُمْ وَ لَا أَوْلَادَهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا نه مالهای ایشان و نه فرزندان هیچیز اُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۱۷). ایشان در آتشند جاویدان.

يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا آن روز که بر انگیزد الله ایشان را همه فَيَحْلِفُونَ لَهُ كَمَا يَحْلِفُونَ لَكُمْ وَ او را سوگندان میخورند، همچنانکه شما را سوگند میخورند درین جهان بدورغ. وَ يَحْسُبُونَ أَنَّهُمْ عَلَى شَيْءٍ و می‌پندارند که بر چیزی‌اند اَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الكَاذِبُونَ (۱۸). آگاه باشید که قومی دروغ زنانه.

اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ چیره شد بر ایشان دیو و زور گرفت فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ بر ایشان فراموش کرد یاد الله و بایشان سست کرد و خوار. اُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ اِيشَانِ سپاه دیواند اَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الخَاسِرُونَ (۱۹).

آگاه باشید که سپاه دیو ایشانند که زیان کاران و نومیدان و کم آمدگان اند.

إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ اِيشَانِ که خلاف میکنند با خدای و رسول او و در جز راه میروند. اُولَئِكَ فِي الأَذَلِّينَ (۲۰). ایشانند که در گروه خوارتر همه خواران اند.

كَتَبَ اللَّهُ خدای نوشت لأَعْلِينَ أَنَا وَ رُسُلِي که من کم آرم و رسول من دشمن را. إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ (۲۱). الله تاونده است.

لَا تَجِدُ قَوْمًا نِيَاوِي هرگز هیچ گروه يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الأَخرِ که گرویده باشند بخدای و روز رستاخیز يُؤَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ که دوستی میدارند با کسی که خلاف دارد و کژی با خدای و رسول او، وَ لَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ وَ هر چند پدران ایشان باشند، أَوْ أَبْنَاءَهُمْ یا پسران ایشان، أَوْ إِخْوَانَهُمْ، یا برادران ایشان أَوْ عَشِيرَتَهُمْ یا خاندان ایشان اُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الأِيْمَانَ اِيشَانِ آنند که الله ایمان در دلهای ایشان نهاد و نوشت و او کند.

وَ أَيْدَهُمْ بَرُوحٍ مِنْهُ وَ نیرویی داد ایشان را و یاری کرد پیغامی و بخشایشی از خود، وَ يُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الأَنْهَارُ وَ در آرد ایشان را در بهشتهایی زیر آن جویها روان. خَالِدِينَ فِيهَا اِيشَانِ جاویدان در آن. رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ اللَّهُ اِزِيشَانِ خشنود وَ رَضُوا عَنْهُ وَ اِيشَانِ از الله خشنود اُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ اِيشَانِ که چنین اند، سپاه خدای اند اَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۲۲) آگاه‌بید که سپاه خدا جاوید پیروزانند.

النوبة الثانية



قوله تعالى: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ الْآيَةَ، مقاتل گفت: سبب نزول این آیه آن بود که اصحاب رسول در مجلسها که رسول (ص) حاضر بودی هر یکی از ایشان می‌شتافتند تا نشست وی برسول نزدیکتر بودی، و باین معنی منافست میان ایشان رفتی. وقتی رسول خدا در صفه نشسته بود و جایگه بس تنگ بود و جمعی مهاجر و انصار، که نه بدریان بودند، حاضر آمده و بقرب رسول جای گرفته. پس قومی بدریان بآخر رسیدند و جای نشست نیافتند، برابر رسول ایستاده منتظران که تا ایشان را جای دهند. کس ایشان را جای نداد.

رسول (ص) اهل بدر را همیشه گرامی داشتی و ایشان را نواخت کردی. رسول چند کس را گفت از آن نشستگان: «قم یا فلان، قم یا فلان» قومی را از ایشان برانگیخت و اهل بدر را بجای ایشان نشاند. آن قوم را بر روی کراهیت پدید آمده و قومی منافقان بیهوده سخن در گرفتند که این نه عدلست که وی کرد. سابقان را برانگیخت و لاحقان را بجای ایشان نشاند. در آن حال جبرئیل آمد و این آیه آورد. رسول خدا (ص) بر قوم خواند. و بعد از آن بهر مجلس که نشستند، چون دیگری در آمدی جای بر وی فراخ داشتندی ابن عباس گفت: در شأن ثابت بن قیس بن شماس فرو آمد که در مجلس رسول (ص) آمد و مجلس غاص بود و جایگه تنگ، پای بر سر جمع می‌نهاد و می‌گفت: «توسَّعوا و تفسَّحوا» تا نزدیک رسول (ص) رسید. آخر آن یکی مرد که نزدیک رسول نشسته بود، او را جای نداد و نجیبید. ربّ العالمین در شأن آن مرد این آیه فرو فرستاد.

حسن گفت: این آیه در غزا فرو آمد، در مجالس حرب و قتال همانست که جای دیگر گفت: «تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ» و كانوا لشدة رغبتهم في الجهاد يتزاحمون على الصف الاول و يقول بعضهم لبعض توسَّعوا الى لتلقى العدو و نصيب الشهادة، فلا يوسَّعون له رغبة منهم في الجهاد و الشهادة فانزل الله تعالى هذه الآية و قيل: «ان رجلا من الفقراء دخل المسجد فاراد ان يجلس بجنب احد من الاغنياء فلما قرب منه قبض الغني ثوبه اليه، فرأى رسول الله (ص) ذلك، فقال للغني: أ خشيت ان تعديه غناك او يعديك فقره؟

روی عن نافع عن ابن عمر قال: قال رسول الله (ص): «لا يقيمن احدكم الرجل من مجلسه ثم يخلفه فيه و لكن تفسَّحوا و توسَّعوا».

و فی روایة جابر بن عبد الله انّ النبی (ص) قال: لا یقیمن احدکم اخاه یوم الجمعة و لكن لیقل افسحوا».

التفسَّح التوسَّع یقال: انت فی فسحة من دینک، ای فی سعة و رخصة و فلان فسیح الخلق، ای واسع الخلق و قال الشاعر:

یا قومنا الی متی نصیح و لا یروج عند کم فصیح  
انّ البلاد عرضها فسیح و زوزن قد خربت فسیحوا

قرأ عاصم: تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ لِأَنَّ لِكُلِّ جَالِسٍ مَجْلِسًا مَعْنَاهُ لِيَتَفَسَّحَ كُلُّ رَجُلٍ فِي مَجْلِسِهِ وَ قَوْلُهُ: يَفْسَحُ اللَّهُ لَكُمْ أَي يَفْسَحُ ذَلِكَ الْمَجْلِسَ بَازَالَةَ وَحِشَّةِ التُّضَائِقِ وَ تَطْيِيبِ النُّفُوسِ بِهِ وَ قِيلَ: يَفْسَحُ اللَّهُ لَكُمْ فِي الْجَنَّةِ، وَ قِيلَ: يَفْسَحُ اللَّهُ فِي الْقَبْرِ.

وَ إِذَا قِيلَ انشُرُوا فَانشُرُوا قَرَأَ أَهْلَ الْمَدِينَةِ وَ الشَّامِ وَ عَاصِمٌ بضم الشينين وَ قَرَأَ الْآخَرُونَ بكسرهما وَ هما لغتان وَ المعنى: إِذَا قِيلَ لَكُمْ ارْتَفَعُوا عَنْ مَوَاضِعِكُمْ وَ تَحَرَّكُوا حَتَّى تَتَوَسَّعُوا لِأَخْوَانِكُمْ فَافْعَلُوا. وَ قَالَ عِكْرَمَةُ وَ الضَّحَّاكُ: كَانَ

رجال يتناقلون عن الصلاة اذا نودى لها، فقبل لهم: انهضوا الى الصلاة و الذكر و عمل الخير و قيل: معناه لا تطيلوا المكث عند رسول الله (ص) فان له حوائج كقوله و لا مستأنسين لحديث.

يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ ذَهَبٌ بَعْضُهُمْ إِلَى أَنْ الدَّرَجَاتِ لاولى العلم خاصّة، اي يرفع الله الذين آمنوا منكم و يرفع الذين أوثوا العلمَ دَرَجَاتٍ و قيل: تقديره يرفع الله الذين آمنوا منكم لايامانه و طاعته درجة و منزلة، و يرفع الذين أوثوا العلم من المؤمنين على من ليس بعالم درجات. قال الحسن: قرأ ابن مسعود هذه الآية و قال: يا أيها الناس افهموا هذه الآية و لترغبنكم في العلم، فان الله يقول: يرفع الله المؤمن العالم فوق الذي لا يعلم، درجات بين الله عزّ و جل في هذه الآية فضل العلماء على من دونهم.

روى عن جابر بن عبد الله قال: قال رسول الله (ص): «فضل العالم على الشهيد درجة و فضل الشهيد على العابد درجة و فضل النبي على العالم درجة، و فضل العالم على سائر الناس كفضلي على ادناهم». و قال صلى الله عليه و سلم: «من جاءته منيته و هو يطلب العلم فبينه و بين الانبياء درجة».

و يروى عن كثير بن قيس قال: كنت مع ابي الدرداء في مسجد دمشق فجاء رجل فقال: يا ابا الدرداء انى جئتك من مدينة الرسول (ص) في حديث بلغنى انك تحدث عن رسول الله (ص)، قال: ما كانت لك حاجة غيره؟ قال: لا قال: و لا جئت لتجارة؟ قال: لا قال: و لا جئت انا فيه؟ قال: نعم قال: فأتى سمعت رسول الله (ص) يقول: من سلك طريق علم سهل الله له طريقا من طرق الجنة و ان الملائكة لتضع اجنحتها رضا لطالب العلم و ان السماوات و الارض و الحوت في الماء لتدعو له و ان فضل العالم على العابد كفضل القمر على سائر الكواكب ليلة البدر: «و ان العلماء هم ورثة الانبياء» و ان الانبياء لم يورثوا دينارا و لا درهما، انما ورثوا العلم فمن اخذه اخذ بحظ وافر».

عن نافع عن عبد الله بن عمر قال: ان رسول الله مرّ بمجلسين في مسجد، واحد المجلسين يدعون الله و يرغبون اليه و الآخر يتعلمون الفقه و يعلمونه. قال: «كلا المجلسين على خير، واحد عما افضل من صاحبه. اما هؤلاء فيدعون الله و يرغبون اليه، و اما هؤلاء فيتعلمون الفقه و يعلمون الجاهل فهو لاء افضل و انما بعثت معلما»، ثم جلس فيهم و عن ابن مسعود: قال النبي (ص): «من خرج يطلب بابا من علم ليردّ به ضالّا الى هدى او باطلا الى حق، كان عمله كعبادة متعبّد اربعين عاما».

و قال صلى الله عليه و سلم: «من علم علما، فله اجر ما عمل به عامل، لا ينقص من اجر العالم شيئا». و عن محمد بن كعب قال: قال رسول الله (ص): «لا يصلح بعالم أن يسكت على علمه، و لا يصلح لجاهل ان يسكت على جهله حتى يسأل و تصديق ذلك في كتاب الله «فَسْئَلُوا أَهْلَ الدُّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ».

و عن زيد بن ثابت قال: من عدا او راح الى المسجد ليتعلم علما او يعلمة او يحيى سنة قد درست، كان مثله كمثل الغادى الرائح في سبيل الله. و عن ابي الدرداء قال: لان اتعلم مسألة احبّ الىّ من ان اصلى مائة ركعة و لان اعلم مسألة احبّ الىّ من ان اصلى الف ركعة. و عن ابي سلمة قال: قال ابو هريرة و ابو ذر باب من العلم نتعلمه احبّ الينا من الف ركعة تطوّع و باب من العلم نعلمه عمل به أ و لم يعمل به احبّ الينا من مائة ركعة تطوّع و قالوا: سمعنا رسول الله (ص) يقول: «اذا جاء الموت طالب العلم على هذه الحال، مات و هو شهيد».

يا أيها الذين آمنوا إذا ناجيتم الرسول. سبب نزول اين آيه أن بود كه مؤمنان صحابه از رسول خدا (ص) سؤال بسيار ميکردند و در مجلس وی دراز می نشستند و در مناجات رسول افراط ميکردند، تا بغايتی كه رسول (ص) از آن



ضجر گشت و کراهیت نمود. ربّ العالمین تخفیف رسول را و تأدیب ایشان را این آیت فرستاد.

مقاتل حیان گفت: توانگران در مجلس رسول و مناجات با وی و سؤال کردن از وی دراز می‌نشستند و بر درویشان مزاحمت داشتند، تا ایشان نشسته بودند درویشان را تمکن آن نبود که با رسول سخن گفتندی و نه آن توانگران سخن کوتاه میکردند، تا رسول را تخفیف بودی پس ربّ العالمین تأدیب توانگران را و تخفیف رسول (ص) را بفرمود تا هر که مناجات رسول خواهد که کند، نخست صدقه‌ای در پیش دارد، آن گه مناجات کند. اینست که ربّ العالمین گفت: إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدُمَا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةٌ. پس درویشان از نایافت و توانگران از بخل نمیکردند و کار بر صحابه دشوار شد که از مناجات و محادثت رسول (ص) بازمانده بودند. بعضی مفسران گفتند: چند روز این حکم ثابت بود، پس منسوخ گشت، و قومی گفتند: يك ساعت روز ثابت بود، پس رخصت آمد و ناسخ که: أَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدَّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ و این آیه ناسخ آن حکم گشت و هیچکس از صحابه بحکم این آیت نرفت، مگر علی بن ابی طالب (ع).

روی انّ علیا (ع) کان یقول: «آیة فی کتاب اللّٰه لم یعمل بها احد قبلی و لا یعمل بها احد بعدی، و هی آیة المناجاة».

روی انه قال: «کان عندی عشرة دراهم، فکنت اذا ناجیت النبی (ص) تصدّقت بدرهم فنسخت و لم یعمل بها احد غیری»

و قيل: تصدّق علی (ع) بدینار. و روی انّ رسول اللّٰه (ص) قال: «یا علی بکم یتصدّق الرّجل قبل نجواه؟» فقال علی (ع): «اللّٰه و رسوله اعلم!» فقال: بدینار. فقال علی: «الدینار کثیر لا یطیقونه»، فقال: رسوله اللّٰه: «فبکم یا علی؟» قال «حبّة او شعيرة». فقال رسول اللّٰه: «انک لرجل زهید» ای قلیل المال. قال علی (ع): «فبی خفف اللّٰه عن هذه الامّة».

قال ابن عمر: کان لعلی بن ابی طالب کرم اللّٰه وجهه ثلث لو کانت لی واحدة منهنّ کانت احبّ الیّ من حمر النّعم: تزویجه فاطمة علیها السلام، و اعطاه الرّایة یوم خیبر، و آیة النجوى.

و قال بعضهم: انّ رسم النثرات للملوك و غیرهم من الکبراء و الرؤساء مأخوذ من آداب اللّٰه تعالیٰ فی شأن رسوله حیث قال: یا ایّها الذّین آمنوا اذا ناجیتم الرّسولَ فَقَدَّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةٌ قوله. ذلک خیرٌ لکم ای ذلک التصدّق خیر لکم من البخل. وَ أَطَهَّرْ لَانفُسکم و ازکی لها فإِنْ لَمْ تَجِدُوا ما تتصدّقونه قبل النجوى فإِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ یغفر لکم لعلمه بضرورتکم و صدق نیاتکم، رَحِيمٌ بکم حیث لم یواخذکم بذلک. أَشْفَقْتُمْ قال ابن عباس: ابخلتم و قال الشاعر:

هوّن علیک و لا تولع باشفاق فائما ما لنا للوارث الباقي.

و المعنى: أ خشیتم الفقر و الفاقه من هذه الصدقة و عصیتم اللّٰه بان لم تفعلوا ما امرکم به ثمّ قال: فإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ تَابَ اللّٰهُ عَلَیْکُمْ من هذه المعصية و اسقط عنکم هذا الفرض. فَأَقِیْمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ المفروضة فی مالکم فان هذا لا یوضع عنکم بوجه. وَ أَطِیْعُوا اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ فیما یأمرکم به. قال مقاتل بن حیان: کان ذلک عشر لیلال ثمّ نسخ. و قال الکلبی: ما کان الا ساعة من نهار و قيل: قصة الآیة انهم لما نهوا عن النجوى فلم ینتهوا امروا ان یتصدّق الرّجل بصدقة اذا اراد ان یسارّ رسول اللّٰه (ص) ثمّ یسارّه ثمّ نسخت بعد ساعة بقوله: أَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدَّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ و تجاوز عنهم بقوله: فإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ تَابَ اللّٰهُ عَلَیْکُمْ. قيل: الواو صلة مجازه و إذ لم تفعلوا تاب اللّٰه علیکم و

نسخ الصدقة ثم قال: فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ. هذا كلام عارض و هو تعظيم للصلاة هذا كفعل الخطيب في الخطبة للصلاة و الخطبة للنكاح يبدأ بتعظيم طاعة الله و اقامة امره، ثم يأخذ في المقصود بدأ عزّ و جل بتعظيم اعظم ما كتب على العباد و هو اقامة الصلاة و ايتاء الزكاة ثم اخذ في قصة الحال فقال: أَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فِي تَرْكِ النَّجْوَى وَ تَجَنُّبِ اذَى الْمُسْلِمِينَ وَ اللَّهَ خَيْرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ.

ألم تر إلى الذين تولوا قوماً غضب الله عليهم. اين آيه در شأن سران منافقان فرو آمد: عبد الله ابى سلول و عبد الله بن سعد بن ابى سرح و عبد الله بن نبتل كه با جهودان كه غضب و سخط الله بر ايشانست دوستى داشتند و اسرار مؤمنان با ايشان مىگفتند و در عداوت رسول (ص) با يكديگر عهد مىبستند. رب العالمين گفت: ما هم منكم و لا منهم. اين منافقان نه بر دين شمااند كه مؤمنان ايد، و نه از جمله جهودان اند. همانست كه جاى ديگر گفت: «مُذَبِّبِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَ لَا إِلَى هَؤُلَاءِ».

وَ يَخْلِفُونَ عَلَى الْكُذِبِ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ أَنَّهُمْ كَاذِبُونَ. اين عباس گفت: رسول خدا (ص) در حجره‌هاى خويش نشسته بود، و جمعى مسلمانان با وى نشسته بودند، رسول (ص) گفت: همين ساعت يكى در آيد بدلى ناپاك، جبارى گردنكش، شوخ و بد، و بديده شيطنت بشما نگرد، بدل جبار است و بديده شيطان. چون در آيد، با وى سخن مگوئيد. پس عبد الله نبتل مى‌آمد، او را بدر حجره در نگذاشتند، بپام حجره در آمد. مردى بود ازرق چشم، رسول خدا (ص) با وى گفت: «انت الذى تسبى و فلان و فلان»

تويى كه ما را ناسزا مى‌گوئى و فلان و فلان؟ چند كس از منافقان برداد.

وى برفت و آن قوم را كه رسول خدا (ص) نام ايشان برده بود، بياورد، و همه سوگند خوردند كه ما ترا ناسزا نگوئيم و بد نگوئيم و عذرهای دروغ نهند.

رب العالمين اين آيات فرو فرستاد، او ايشان را بانچه گفتند دروغ زن كرد. گفت: يَخْلِفُونَ عَلَى الْكُذِبِ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ أَنَّهُمْ كَاذِبُونَ منافقون.

أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ فِي الدُّنْيَا مِنَ النِّفَاقِ اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمُ الْكَاذِبَةَ «جَنَّةً» وَقَابَةَ دُونَ دِمَائِهِمْ وَ أَمْوَالِهِمْ فَصَدَّوْا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ. اى عن طاعته و الايمان به و قيل: صدوا المؤمنين عن جهادهم بالقتل و اخذ اموالهم، فَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ.

لن نغني عنهم أموالهم يعنى: يوم القيمة، و لا أولادهم من الله شيئاً و ذلك انهم كانوا يقولون: ان كان ما يقوله محمد (ص) حقا لندفعن العذاب عن انفسنا باموالنا و اولادنا فاكذبهم الله عزّ و جل في قولهم و أخبر انهم أصحاب النار هم فيها خالدون. اى مقيمون دائمون.

يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا. اى «لن تغنى عنهم اموالهم». يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا. و هو يوم القيمة: فَيَخْلِفُونَ لَهُ. اى لله فى الآخرة انهم كانوا مخلصين فى الدنيا غير منافقين. كما يَخْلِفُونَ لَكُمْ فى الدنيا و هو قولهم: «وَ اللَّهُ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ» وَ يَحْسِبُونَ أَنَّهُمْ عَلَى شَيْءٍ اى يظنون انهم على شىء» ينفعهم فى الآخرة كما نفعهم فى الدنيا حين قالوا لا اله الا الله فحقنوا بها دماءهم الا انهم هم الكاذبون فى دعواهم و فى حسابانهم.

روى مقسم عن ابن عباس قال: قال رسول الله (ص): «ينادى مناد يوم القيمة اين خصماء الله؟ فيقوم القدرية مسوادة وجوههم مزرقة عيونهم مائلا شدتهم بسيل لعابهم فيقولون و الله ما عبدنا من دونك شمسا و لا قمرا و لا صنما و لا

وثنا و لا اتخذنا من دونك الها»

، فقال ابن عباس: وَ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلَى شَيْءٍ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْكَاذِبُونَ. هم و الله القدرية، هم و الله القدرية، هم و الله القدرية.

اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ. الاستحواذ: الاستيلاء و الغلبة، يقال: استحوذ و استحاذ و حاذ و احاذ كلها بمعنى واحد اى غلب عليهم الشيطان. فَأَسَاءَهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ طاعته و الايمان به. أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ اى جنده، يقال: تحزب القوم على فلان، اى صاروا فرقا و حزب الامير جنده على احزاب. أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ المغبونون.

إِنَّ الَّذِينَ يُحَادِّثُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ أُولَئِكَ فِي الْأَذْلَى «الاسفلين الصاغرين فى الدنيا بالقتل و السبى و فى الآخرة بالعذاب و النار، كَتَبَ اللَّهُ اى حكم الله و قضى و كتب فى اللوح المحفوظ. لَأَعْلِينَ أَنَا «و» يغلب «رسلى» بالنصر و الحجة و العقاب. إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ بِنَصْرِهِ دِينَهُ «عزيز» بانتقامه من اعدائه، نظيره قوله: «لَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ وَ إِنَّ جُنْدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ». قال الزجاج: غلبه الرسل على نوعين: من بعث منهم بالحرب، فهو غالب فى الحرب و السيف و من لم يومر بالحرب، فهو غالب بالحجة. روى ان المؤمنين قالوا: لئن فتح الله لنا مكة و خيبر و ما حولهما فاتنا لنرجو ان يظفرنا على الروم و فارس. فقال عبد الله بن ابي: أ تظنون ان فارس و الروم كبعض القرى. التي انتم غلبتم عليها؟ و الله لهم اكثر عددا و اشد بطشا من ذلك! فانزل الله عزّ و جلّ: كَتَبَ اللَّهُ لَأَعْلِينَ أَنَا وَ رَسُولِي إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ.

لا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ. نزلت فى حاطب بن ابي بلتعنة حين كتب الى اهل مكة، يخبرهم بخروج رسول الله (ص) و سيأتي ذكره فى سورة الممتحنة. و قال السدى: نزلت فى عبد الله بن عبد الله بن ابي بن سلول. و ذلك

انه جلس الى جنب رسول الله (ص) فشرب رسول الله (ص) الماء، فقال عبد الله: يا رسول الله ابق فضلة من شرابك! قال: «فما تصنع به»؟ قال: اسقيها ابي لعل الله تعالى يطهر قلبه! ففعل فاتاها اياه فقال ما هذا؟ قال: فضلة من شراب رسول الله (ص) جنتك بها لتشربها لعل الله يطهر قلبك. فقال له ابوه: هلا جنتنى ببول امك؟! فرجع الى النبى (ص) فقال: يا رسول الله اذن لى فى قتل ابي. فقال رسول الله (ص): بل ترقق به و تحسن اليه.

قال ابن جريج: حدثنا ان ابا قحافة، قبل ان اسلم، سب النبى (ص) فصكه ابو بكر صكة خرّ منها ساقطا، ثم ذكر ذلك للنبي (ص) فقال: او فعلته؟ قال: نعم قال: فلا تعد اليه. فقال: ابو بكر و الله لو كان السيف منى قريبا، لقتلته! فانزل الله تعالى هذه الآية.

و عن ابن مسعود فى قوله: وَ لَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ يَعْنِي: ابا عبيدة بن الجراح قتل اياه يوم احد أَوْ أَبْنَاءَهُمْ يَعْنِي: ابا بكر دعا ابنه يوم بدر الى البراز فقال. يا رسول الله (ص) دعنى اكن فى الرّعة الاولى، و هى القطعة من الفرسان. فقال له رسول الله (ص): متّعنا بنفسك يا ابا بكر اما تعلم انك عندى بمنزلة سمعى و بصرى؟

! أَوْ إِخْوَانَهُمْ يَعْنِي مصعب عمير قتل اخاه يوم احد أَوْ عَشِيرَتَهُمْ يَعْنِي: عمر و عليا و حمزة و عبيدة بن الحارث. قتل عمر خاله العاص بن هشام بن المغيرة يوم بدر، و قتل حمزة شيبه و قتل على الوليد بن عتبة و ضرب عبيدة بن الحارث عتبة، ثم كرّ على و حمزة على عتبة باسيفهما ففرغا منه. قيل: خرج هذا مخرج المدح، و قيل: خرج مخرج

النهی و قيل: نفى الله عزّ و جل ان يكون حكم من و اذّ الكافر حكم المؤمن، فمن وادّهم معتقداً لذلك فهو كافر و من وادّهم على اعتقاد منه اّنه خطأ فهو فاسق.

قوله: أولئك كتّبت اى اثبت، في قلوبهم الإيمان. و زيّنه و كتابة الايمان في قلوبهم سمة و علامة تدلّ على انّ الايمان في قلوبهم يعلم بها كلّ من شاهدهم من الملائكة. انّ في قلوبهم الايمان. و قيل: كتبت على قلوبهم اّتهم مؤمنون كقوله: «في جُوع النَّخْلِ» اى على جذوع النخلة، أيدهم بروح منه. اى قواهم و اعانهم بنصر منه و قيل: بروح منه يعنى: بالقرآن كقوله: «أوحينا إليك رُوحاً من أمرنا و قيل: أيدهم بنور الايمان، و قيل: برحمة منه، و قيل: جبرئيل (ع). و يدخّلهم جنّات تجري من تحتيها الأنهارُ خالدين فيها رضي الله عنهم في الدنيا بطاعاتهم.

و رضوا عنه في الآخرة بالجنة و الثواب و قيل: رضوا عنه بما قضى عليهم في الدنيا من غير كراهية. حكى عن ابى عثمان النيسابورى، قال: منذ اربعين سنة ما اقامنى الله تعالى في حال كرهته و لا نقلنى الى غيره فسخطته. أولئك حزبُ الله انصار حقه و رعاة خلقه. ألا إنّ حزبَ الله هم المُفلحونَ الفائزونَ الباقون في النعيم المقيم: روى انّ داود (ع) قال: «الهي من حزبك؟ فاوحى الله تعالى اليه: يا داود الغاضّة ابصارهم، النقية قلوبهم، السليمة اكفهم، اولئك حزبي و حول عرشى.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: يا أيّها الذين آمنوا إذا قيلَ لكم تفسّحوا في المجالس فافسّحوا يفسّح الله لكم. بعضى مفسران گفته اند: فافسّحوا يفسّح الله لكم في القبور. اگر میخواهی که فردا چون در خاکت نهند گور بر تو فراخ بود، و عروس وار ترا در خواب کنند، امروز جای بر مسلمانان فراخ دار و رنج خویش از ایشان بازدار. اى مسكين خبر نداری که گورخانه ظلمت است و كان وحشت است و مكان وحدت و منزل غربت. لشکرگاه حشرات و موضع حسرات، یکی را حفره دوزخ است، یکی را روضه بهشت. چراغ ايمان آنجا افروزند و سیاہى شب کفر آنجا آشکارا کنند! در زیر پهلو آنجا یا مهاد طاعت بود، یا حسك معصيت در زیر سر یا و ساده رحمت بود، یا خشت لعنت. سائل یا مبشّر و بشير بود، یا منکر و نکير. جواب یا از نفس صنم دهند، یا از تلقين صمد. چون جواب داد از دو بيرون نباشد یا بر تخت بخت خوابش چون خواب عروس بود، یا بختش نگون و طالعش منکوس و منحوس بود.

يزيد بن مذعور گوید: اوزاعی را بخواب دیدم، گفتم: مرا خبر ده از آن عمل که بهترین اعمال است تا بدان تقرّب کنم. گفت: هیچ درجه بلندتر از درجه علماء ندیدم، و از آن گذشته درجه اندوهگنان. این خواب موافق آنست که ربّ العالمين گفت: وَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ عِندَ اللَّهِ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ غَافِلٌ عَنِ الَّذِينَ يُكْفِرُونَ بِآيَاتِهِ وَ كَانُوا يُكْفَرُونَ عَنكَ. در دنیا بمرتبه و شرف و وراثت و خلافت مصطفى (ص) که میگوید: «العلماء ورثة الانبياء»، «فضل العالم على سائر الناس كفضلي على ادناهم».

چندان که درجه مصطفى (ص) در عالم نبوت بر درجات خلق فضل دارد، درجه عالم در عالم ولایت بر درجه دیگران فضل دارد. اما این شرف و منزلت عالمی را باشد که در باغ سینه وی همیشه عبر مهر حق بود، نسرین شوق و ریحان انس و گل مودت روید. دل وی معدن انوار حقیقت و خزینه اسرار ربوبیت بود. جان وی کعبه وصل و قبله قبول و حرم حرمت بود. سرّ وی از حقایق و دقایق محبت آگاه بود. وجد وجود و کشف شهودش همراه بود. عالم چون برین صفت بود، درجات وی در عقبی برتر از درجات دنیا بود. قال الله تعالى: «و للآخرة أكبرُ دَرَجَاتٍ وَ

أَكْبَرُ تَفْضِيلًا» چنان که در دنیا بمنازل طاعات و عبادات و حقایق مکاشفات و مواصلات از عامّه خلق برگزشت، فردا او را از منازل بهشتیان بر گذرانند تا در علین عندلیب باغ عندیت بود، باز راز احدیت بود، طاووس بوستان قدس بود، دل در قبضه عزت و جان در کنف مشاهدت «فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ». و فی الخبر عن النبی: «انّ اهل الجنة لیتراءون اهل علین كما ترون الكوكب الدرّی فی افق السماء و انّ ابا بکر و عمر لمنهم و انعماء».

یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةٌ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِي (ع) گفت. در بعضی روایات، که: چون این آیت فرو آمد، يك دينار بصدقه دادم و ده سؤال از رسول خدا کردم. گفتم: یا رسول الله كيف ادعو الله، خدای را جلّ جلاله چون خوانم و چگونه پرستم؟ گفت: «بالصدق و الوفاء».

عهدی که روز «بلی» با وی رفته بوفای آن باز آیی و در گفتار و کردار خود صدق بجای آری. آنچه نمایی داری و آنچه گویی کنی و از آنجا که آواز دهی باشی. گفتم: «ما اسأل الله»؟ از خدا چه خواهیم؟ گفت: «السلامة فی الدنيا و الآخرة»

در دنیا و آخرت سلامت دل از آفات بشریت و عافیت تن از انواع بلیت. گفتم: «ما اصنع لنجاتی»؟ چکنم تا در انجمن رستاخیز از رستگان باشم؟ ایمن از فزعات قیامت و رسیده بدرجات جنت؟ گفت: «کل حلالا و قل صدقا»

آنچه خوری حلال خور و آنچه گویی صدق گوی. حرام را بخود راه مده، که حرام بد سرانجام بود. از دروغ بپرهیز که هر که دروغ گوید در دو جهان بد نام بود. گفتم: «ما الحيلة»؟ حیلت چه کنم تا آن بود که من خواهیم؟ گفت: «ترك الحيلة حيلة، حیلت بگذار و بدانکه همه آن بود که الله خواهد و حیلت و تدبیر بنده هرگز با تقدیر الله برنیاید. گفتم: «ما علی»؟

بر من چیست از احکام تا بگزارم؟ و از عهده آن بیرون آیم؟ گفت: «امر الله و رسوله» بهر چه الله فرمود از واجبات و مفروضات و هر چه رسول گفت از مسنونات و مندوبات. گفتم: «ما الراحة»؟ آسایش و راحت چیست؟ قال: «الجنة».

گفت: راحت آنست که در بهشت با نعمت فرود آیی و از دوزخ با عقوبت ایمن شوی. گفتم: «ما السرور»؟ قال «الرؤية»! گفتم: شادی چیست و آن کامشادی کی؟ گفت: شادی آن شادی که شب فراق بسر آید و صبح وصال از مطلع اقبال برآید و بنده شاهد جمال ذو الجلال بیند. گفتم: «ما الحق»؟ قال: «الاسلام»!

گفتم: آن حق که باطل را در آن راه نیست چیست؟ گفت: دین اسلام. گفتم: «ما الفساد»؟ قال: «الكفر»! آن فساد و تباهی که از راستی و پاکی دور است چیست؟ گفت: کفر ورزیدن و حق بپوشیدن. گفتم: «ما الوفاء» وفا چیست و مرد وفادار کیست؟ قال: «شهادة ان لا اله الا الله» گفت: کلمه شهادت گفتن و بر ایمان و توحید و اخلاص مستقیم بودن.

## ۵۹- سورة الحشر- مدنیة

## ۱ النوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

سَبَّحَ لِلّٰهِ مَا فِی السَّمٰوٰتِ وَ مَا فِی الْاَرْضِ بپاکی میستاید الله را، هر چه در آسمان و در زمین است. وَ هُوَ الْعَزِیْزُ وَ اوست آن تواننده تاونده به هیچ کس نماننده الْحَكِیْمُ (۱) راست کار راست دانش.

هُوَ الَّذِیْ اُخْرِجَ الَّذِیْنَ كَفَرُوا مِنْ اَهْلِ الْكِتَابِ اللّٰهُ اوست که آن ناگرویدگان، اهل تورات، را بیرون کرد. مِنْ دِیَارِهِمْ از سرایهای خویش و از خان و مانهای خویش. لِاَوَّلِ الْحَشْرِ نخست فراهم آوردن خلق را، ما ظَنَنْتُمْ اَنْ یَخْرُجُوا شَمَا هرگز نپنداشتید که ایشان بیرون شوند.

وَ ظَنُّوا وَ ایشان پنداشتند. اَنَّهُمْ مٰیعُنُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللّٰهِ که حصارهای ایشان، ایشان را نگهدارد از خدای. فَاتَاهُمُ اللّٰهُ مِنْ حَیْثُ لَمْ یَحْتَسِبُوْا تا آمد بایشان کار و فرمان خدای از آنجا که نبوسیدند و نپنداشتند. وَ قَدْ فِی قُلُوْبِهِمُ الرُّعْبَ وَ در دلهای ایشان افکند ترس. یُخْرَبُوْنَ بَیُوْتَهُمْ خانه‌های خویش تهی میکردند و می‌فرو گذاشتند. بِاَیْدِیهِمْ وَ اَیْدِی الْمُؤْمِنِیْنَ بدستهای خویش و دستهای گرویدگان. فَاعْتَبِرُوا یٰ اُولِی الْاَبْصَارِ (۲) شگفتی را پند گیرید ای زیرکان.

وَ لَوْ لَا اَنْ كَتَبَ اللّٰهُ عَلَیْهِمُ الْجَلَاءَ وَ رنه آن بودی که الله بر ایشان نوشته بود، بیفتادن از خان و مان. لَعَذَّبَهُمْ فِی الدُّنْیَا ایشان را درین جهان عذاب کردی وَ لَهُمْ فِی الْاٰخِرَةِ عَذَابُ النَّارِ (۳) و ایشان را در آن جهان عذاب آتش بجاست.

ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ شَاقُوا اللّٰهَ وَ رَسُوْلَهُ اَنْ بَانَ بود که ایشان خلاف کردند از فرمان خدای و رسول او وَ مَنْ یُشَاقِ اللّٰهَ وَ هِر که جدا رود از فرمان خدای. فَاِنَّ اللّٰهَ شَدِیْدُ الْعِقَابِ (۴) الله سخت عقوبت است و سخت گیر.

مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لِیْنَةٍ هر چه بریدند از درختان خرما لینه. اَوْ تَرَکْتُمْوٰهَا قٰیْمَةً عَلٰی اَصُوْلِهَا یا گذاشتید بر پای فَبِاِذْنِ اللّٰهِ اَنْ بپسند الله بود و دستوری او. وَ لِنُخْرِی الْفٰسِقِیْنَ (۵) و آن را تا درد زد و رسوا کند آن فاسقان را.

وَ مَا اَفَاءَ اللّٰهُ عَلٰی رَسُوْلِهِ مِنْهُمْ وَ هر چیز که الله از مال ایشان با رسول خویش گردانید.

فَمَا اَوْجَفْتُمْ عَلَیْهِ مِنْ خَیْلِ وَ لَا رِکَابٍ وَ شَمَا در آن نه اسب تاختید و نه اشتر.

وَ لٰكِنَّ اللّٰهَ یَسْلُطُ رَسُوْلَهُ عَلٰی مَنْ یَشَآءُ لٰكِنَّ اللّٰهَ مِیْگمارد پیغامبران خویش را بر آن که خواهد وَ اللّٰهُ عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ (۶). و الله بر همه چیز تواناست.

مَا اَفَاءَ اللّٰهُ عَلٰی رَسُوْلِهِ مِنْ اَهْلِ الْاَنْبِیَیِّیْنَ هر چه الله با رسول خویش گردانید از جهانیان، فَلِلّٰهِ وَ لِلرَّسُوْلِ اَنْ خدایراست و رسول را، وَ لِذِی الْقُرْبٰی وَ خُوِشاوندان رسول را وَ الْیَتٰمٰی وَ نَارِسِیْدَانِ بی‌پدر را وَ الْمَسٰكِیْنِ وَ الْاَبْنِ السَّیْبِیْلِ و درویشان را و راه‌گذریان را كِیْ لَا یَكُوْنُ دُوْلَةً بَیْنَ الْاَغْنِیَآءِ مِنْكُمْ تا نه هر که دست یابد از توانگران در مال فیء، وَ مَا اَتَاكُمْ الرَّسُوْلُ فَاْخُذُوْهُ وَ هر چه شما را دهد رسول آن را میگیرید وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا و هر چه شما را از آن باز زند باز شوید. وَ اتَّقُوا اللّٰهَ وَ از خدای بپرهیزید. اِنَّ اللّٰهَ شَدِیْدُ الْعِقَابِ (۷) که الله سخت گیر است.

## النوبة الثانية

این سوره الحشر هزار و نهصد و سیزده حرفست و چهار صد و چهل و پنج کلمه و بیست و چهار آیه جمله به مدینه فرو آمد باجماع مفسران.

روی عن ابن عباس رضی الله عنه قال: قال رسول الله (ص): «من قرأ سورة الحشر لم يبق الجنة ولا نار ولا

کرسی و لا حجاب و لا السماوات السمع و الارضون السبع و الهوامّ و الطیر و الشجر و الدواب و الجبال فالشمس و القمر و الملائكة انا صلوا عليه فان مات من يومه و ليلته مات شهيدا».

سَبَّحَ لِلّٰهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ افتتح الله سبحانه هذه السورة بتقدیس و تمجید و قدرته علی اهل السماوات و الارض و انّ كلّ شیء منها ینقاد و انّ كلّ شیء منها ینبئ به من السوء و هو العزیز المنیع المنتقم من اعدائه، المعزّ لاولیائه، المحکم لافعاله.

هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مَسْرَانِ كَفْتند: این سوره جمله در شأن بنی النضیر فرو آمد. مردی نزدیک ابن عباس گفت: ما سوره الحشر؟ ابن عباس گفت: هی سوره بنی النضیر این سوره بنی النضیر است که جمله در شان و قصه ایشان فرو آمده و گفته‌اند: قریظه و نضیر دو قبیله بودند از دو سبط بنی اسرائیل و هر دو جهودان بتپرست بودند، و کثرت و شوکت بنی النضیر بیشتر بود، و مسکن ایشان در نواحی مدینه بود، در دهی که آن را زهره میخواندند و نیز قلعه‌ها و حصارهای محکم داشتند در نواحی مدینه، و از مدینه تا بمنازل و مساکن ایشان یک میل بود، و رئیس ایشان کعب اشرف بود و در عداوت رسول (ص) با کفار عرب همداستان بودند و منافقان ایشان را تربیت و تقویت میدادند و بر محاربت رسول (ص) و مؤمنان تحریض میکردند و شرح قصه ایشان آنست که: رسول خدا (ص) چون در مدینه شد، بنو النضیر از روی مصالحت پیش آمدند و عهد بستند که با یکدیگر قتال نکنند و هر کس بر جای خود ایمن نشیند رسول خدا (ص) این مصالحت از ایشان بپذیرفت و در آن روزگار غزای بدر پیش آمد که نصرت مسلمانان بود و ایشان گفتند: و الله انه النبي الذي وجدنا نعته في التوراة لا تردّ له راية، و الله که وی آن پیامبر است که مانعت و صفت وی در تورات خوانده‌ایم و نتواند بود که کسی بر وی ظفر یابد یا رایت اقبال وی کسی بیفکند. پس دیگر سال در غزای احد چون هزیمت و شکستگی بر مسلمانان افتاد، ایشان در کار رسول (ص) بشک افتادند و از آن کلمات که پیشین سال گفته بودند باز گشتند و عداوت را میان بستند و نیز نامه قریش از مکه بایشان رسید، بتهدید و عید، که شما محمد را بپذیرفتید و با وی عقد مصالحت بستید اگر شما با وی قتال نکنید، ناچار ما با شما قتال کنیم. پس کعب اشرف با چهل سوار جهود برنشست و روی به مکه نهادند و در مسجد حرام برابر کعبه با قریش عهد کردند و پیمان بستند که در عداوت رسول (ص) و قتال با وی دست یکی دارند و خلاف نکنند. کعب اشرف با قوم خود به مدینه باز آمد و جبرئیل امین (ع) رسول (ص) را خبر داد از آن عهد و پیمان که در مکه میان ایشان رفت و رسول را قتل کعب اشرف فرمود. و رسول محمد مسلمه را فرستاد بخانه کعب اشرف و او را کشت و قصه قتل وی در سوره النساء بشرح رفت. پس از آنکه کعب اشرف کشته شد، رسول (ص) با لشکر اسلام روی نهاد بحرب بنی النضیر و ایشان را دید بر قتل کعب مجمع ساخته و بر نیافت وی جزع نموده و نوحه در گرفته، چون رسول (ص) را دیدند و لشکر اسلام، گفتند: یا محمد واعیة علی اثر واعیة و باکیة علی اثر باکیة یا محمد درد بر دردی نهی و حسرت بر حسرت می‌افزایی. بگذار تا نخست بر نیافت مهتر خویش بگرییم و آن گه هر چه فرمایی فرمانبردار باشیم رسول (ص) فرمود: «اخرجوا من ارض المدينة»

شما را نیز در زمین مدینه نگذاریم، بیرون شوید ازین دیار و نواحی. گفتند: یا محمد الموت اقرب الینا من ذلك، ما بمرگ زودتر از آن شتابیم که آنچه فرمایی. پس ایشان با حصار و قلعه‌ها نشستند و ساز قتال و جنگ ساختند و عبد الله ابی سلول منافق و اصحاب وی بحصارها پیغام پنهان میفرستادند که حصارها گوش دارید و روی از قتال



بمگردانید که در همه احوال ما با شمائیم و نصرت شما کنیم و ذلك في قوله تعالى: وَ إِن فُوتِلْتُمْ لَنَنْصُرَنَّكُمْ. پس ایشان مکر ساختند و از روی تلبیس کس فرستادند بر رسول خدا (ص) که از میان قوم بیرون آی با سه کس و خلوت‌ساز تا ما سه کس از احبار و دانشمندان خویش بر تو فرستیم تا با تو سخن گویند و دعوت تو بشنوند اگر ایشان ترا تصدیق کنند و بتو ایمان آرند، ما همه ایمان آریم و تصدیق کنیم. و آن سه کس خنجرها با خود داشتند تا ناگاه بر رسول خدا (ص) ضربت زنند. رسول خدا (ص) بطمع ایمان ایشان فرا راه بود. زنی جهود برادری مسلمان داشت، در میان مسلمانان، کس فرستاد بوی و او را خبر کرد که جهودان چنین فکری ساختند و با رسول غدر خواهند کرد. آن مرد چون این خبر بوی رسید، بشتاب رفت و رسول (ص) را خبر کرد رسول (ص) پاره‌ای رفته بود، هم از آنجا بازگشت و با جمع انبوه روی بایشان نهاد و ایشان را در حصارها پیچید. بیست و یک روز ایشان را حصار داد و ایشان از نصرت منافقان نومید گشتند و رب العزة در دل‌های ایشان رعب افکنده و ذلك في قوله: وَ قَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ. ایشان چون بتنگ رسیدند و کار بر ایشان دشوار گشت، از رسول خدا طلب صلح کردند. رسول (ص) با ایشان بصلح سر در نیورد و حکم کرد که ایشان را از زمین مدینه بیرون کنند و به اذرع و اریحای شام فرستند که رب العالمین گفت: هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ يَعْنِي بَنِي النَّضِيرِ. مِنْ دِيَارِهِمْ يَعْنِي الْمَدِينَةَ. قَالَ الضَّحَّاكُ: صَالِحُهُمْ عَلَى أَنْ يَحْمِلَ كُلُّ أَهْلِ ثَلَاثَةِ آيَاتٍ عَلَى بَعِيرٍ وَ سَقَاءَ فَعَلُوا ذَلِكَ وَ خَرَجُوا مِنَ الْمَدِينَةِ إِلَى الشَّامِ إِلَى أذْرَعَاتٍ مِنْ دِمَشْقٍ وَ أَرِيحَاءِ فِلَسْطِينَ، أَلَا أَهْلَ بَيْتَيْنِ مِنْهُمْ آلُ أَبِي الْحَقِيقِ وَ آلُ حَبِيبِ بْنِ أَخْطَبٍ، فَأَتَهُمْ لِحِقْوًا بِخَيْبِرٍ وَ لِحَقَّتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ بِالْحَيْرَةِ وَ قِيلَ: صَالِحُهُمْ عَلَى أَنْ لَهُمْ مَا أَقْلَتِ الْإِبِلُ مِنْ أَمْوَالِهِمْ أَلَا الْحَقِيقَةُ وَ هِيَ السَّلَاحُ، وَ عَلَى أَنْ يَخْلُوا لَهُ دِيَارَهُمْ وَ عَقَارَهُمْ وَ سَائِرَ أَمْوَالِهِمْ. وَ فِي رِوَايَةٍ: أَلَا السَّلَاحُ وَ الذَّهَبُ وَ الْفِضَّةُ. وَ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: صَالِحُهُمْ عَلَى أَنْ يَحْمِلَ كُلُّ أَهْلِ ثَلَاثَةِ آيَاتٍ عَلَى بَعِيرٍ مَا شَاؤُوا مِنْ مَتَاعِهِمْ. وَ لَنَبِيِّ اللَّهِ (ص) مَا بَقِيَ.

قال ابن اسحاق كان اجلاء بني النضير عند مرجع النبي من احد و كان فتح قريظة عند مرجعه من الاحزاب. قوله تعالى: لِأَوَّلِ الْحَشْرِ هَذِهِ اللَّامُ الْعِلَّةُ وَ الْمَعْنَى: اُخْرَجُوا، لِيَكُونَ حَشْرُهُمْ إِلَى الشَّامِ أَوَّلَ الْحَشْرِ وَ اخْتَلَفُوا فِي أَوَّلِ الْحَشْرِ، قَالَ بَعْضُهُمْ: أَوَّلُ الْحَشْرِ حَشْرُ الْيَهُودِ مِنَ الْمَدِينَةِ إِلَى خَيْبَرَ وَ الْحَشْرُ الثَّانِي مِنَ جَزِيرَةِ الْعَرَبِ إِلَى الشَّامِ فِي أَيَّامِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَ قِيلَ: الْحَشْرُ الْأَوَّلُ حَشْرُهُمْ إِلَى الشَّامِ مِنَ الْمَدِينَةِ وَ الْحَشْرُ الثَّانِي حَشْرُ الْخَلْقِ جَمِيعُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَى الشَّامِ. قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ مِنْ شَكِّ أَنْ الْمَحْشَرُ بِالشَّامِ فَلْيَقْرَأْ هَذِهِ الْآيَةَ وَ ذَلِكَ

أَنَّ النَّبِيَّ (ص) قَالَ لَهُمْ يَوْمَئِذٍ: اُخْرَجُوا. قَالُوا: إِلَى أَيْنَ؟ قَالَ: إِلَى أَرْضِ الْمَحْشَرِ، فَانزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ «لِأَوَّلِ الْحَشْرِ» وَ قَالَ حَسَنُ الْبَصْرِيِّ: اظْهَرُوا إِلَى الشَّامِ وَ نَحْنُ بِالْأَثَرِ وَ قَالَ قَتَادَةُ كَانَ هَذَا أَوَّلَ الْحَشْرِ وَ الْحَشْرُ الثَّانِي إِذَا كَانَ آخِرَ الزَّمَانِ جَاءَتْ نَارٌ مِنْ قَبْلِ الْمَشْرِقِ فَحَشَرَتْ النَّاسَ إِلَى أَرْضِ الشَّامِ تَبَيَّتْ مَعَهُمْ حَيْثُ بَاتُوا وَ تَقِيلُ مَعَهُمْ حَيْثُ قَالُوا وَ تَأْكُلُ مِنْهُمْ مَنْ تَخَلَّفَ وَ بِهَا تَقُومُ عَلَيْهِمُ الْقِيَامَةُ.

وَ قَالَ الْكَلْبِيُّ: مَعْنَاهُ أَنَّ بَنِي النَّضِيرِ أَوَّلَ مَنْ حَشَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَ نَفُوا عَنْ جَزِيرَةِ الْعَرَبِ. قَالَ خَلِيلُ بْنُ أَحْمَدٍ: مَبْدَأُهَا مِنْ حَفْرِ أَبِي مُوسَى إِلَى الْيَمَنِ فِي الطُّوْلِ وَ مِنْ رَمْلِ بَيْرِينَ إِلَى مَنْقَطِعِ السَّمَاءِ فِي الْعَرْضِ وَ سَمَّيَتْ جَزِيرَةً لِأَنَّ بَحْرَ الْحَبَشِ وَ بَحْرَ فَارِسِ وَ دَجْلَةَ وَ الْفَرَاتِ قَدْ أَحَاطَتْ بِهَا. قَوْلُهُ: «مَا ظَنَنْتُمْ» أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ «أَنْ يَخْرُجُوا» مِنَ الْمَدِينَةِ لِعَزْمِهِمْ وَ مَنَعَتِهِمْ وَ ذَلِكَ أَنَّهُمْ كَانُوا أَهْلَ حَصُونٍ وَ عَقَارٍ وَ نَخْلٍ كَثِيرَةٍ. «وَ ظَنُّوا» أَيُّ وَ ظَنَّ بَنُو النَّضِيرِ أَنَّ حَصُونَهُمُ الَّتِي كَانُوا يَتَحَصَّنُونَ بِهَا تَمْنَعُهُمْ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ وَ قَضَائِهِ، الْمَنْعُ: الْحَفْظُ وَ فِي أَسْمَاءِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ الْمَانِعُ وَ فُلَانٌ فِي مَنَعَةٍ



من قومه. و الامتناع: الآباء و التحفظ، و المنيع: الحافظ و المحفوظ ايضا فَأَتَاهُمُ اللَّهُ هَذَا كَقَوْلِهِ: «فَأَتَى اللَّهَ بُنْيَانَهُمْ» و التأويل من الآيتين اتى امر الله و عذابه مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْسَبُوا اى من حيث لم يرتقبوا من قتل كعب غيلة و احضار النبي (ص) اِيَاهُمْ وَ قَدَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ بقتل سيدهم كعب بن الاشرف. و قال النبي (ص): «نصرت بالرعب مسيرة شهر»

يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ قرأ ابو عمرو بالتشديد و الآخرون بالتخفيف و معناهما واحد و قيل: الإخراب: التعطيل و الاخلاء و التخريب: الهدم. قال ابو عمرو: ائما اخترت التشديد لانّ الإخراب ترك الشيء خرابا بغير ساكن و انّ بنى النضير لم يتركوا منازلهم فيرتحلوا عنها و لكنهم خربوها بالنقض و الهدم لانها كانت مزخرفة و حسدوا المسلمين ان يسكنوها فخربوها «بأيديهم» من داخل و خربها المسلمون من خارج ليوسع لهم موضع القتال. قال الزهرى: لَمَا صالحهم النبي (ص) على انّ لهم ما اقلّت الإبل، كانوا ينظرون الى الخشب فى منازلهم فيهدمونها و ينزعون منها ما يستحسنونه فيحملونه على ابلهم و يخرب المؤمنون باقيها و قيل: يخرب المؤمنون الجدران ليرتقوا اليها و قيل: اضاف التخريب الى «المؤمنين» لانهم مكّنوهم منه و تسبّبوا له «فَاعْتَبِرُوا» اى اتّعظوا و اعبروا من الشك الى اليقين. يا أولي الأبصار: يا ذوى العقول.

وَ لَوْ لَا أَنْ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ كَانَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ كَتَبَ عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ الْجَلَاءَ وَ كَانَتْ النُّضِيرُ سَبْطًا لَمْ يَصِبْهُمْ جَلَاءَ اراد الله ان يمضى ما كتب و لو لا ذلك لَعَدَبَهُمْ فِي الدُّنْيَا بِالْقَتْلِ وَ السَّبْيِ كَمَا فَعَلَ بِنَبِيِّ قَرِيظَةَ. وَ لَهُمْ فِي الآخِرَةِ عَذَابُ النَّارِ وَ هُوَ أَشَدُّ مِنْ ذَلِكَ.

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُوا اللَّهَ اى ذلك الذى لحقهم بسبب انهم شاقوا الله وَ رَسُولُهُ خَالَفَهُمَا وَ عَصَوْهُمَا وَ صَارُوا فِي شِقِّ آخِرٍ وَ مَنْ يُشَاقِّ اللَّهَ اى يخالف امر الله فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ اى اذا عاقب.

ما قَطَعْتُمْ مِنْ لِينَةِ الآيَةِ، و ذلك انّ رسول الله (ص) لَمَّا نَزَلَ بِبَنِي النُّضِيرِ وَ تَحَصَّنُوا بِحَصُونِهِمْ، امر بقطع نخيلهم و احراقها فجزع اعداء الله عند ذلك و قالوا: يا محمد زعمت ائك تريد الصّلاح! أ فمن الصّلاح عقر الشجر و قطع النخل؟ و هل وجدت فيما زعمت انه انزل عليك: الفساد فى الارض. فشقّ ذلك على النبي (ص) و وجد المسلمون فى انفسهم من قولهم و خشوا ان يكون ذلك فسادا و اختلفوا فى ذلك.

فقال بعضهم: لا تقطعوا فانه مما «أفاء الله» علينا، و قال بعضهم: بل نغيظهم بقطعها، فانزل الله هذه الآية بتصديق من نهى عن قطعه و تحليل من قطعه من الاثم، اخبر أنّ ما قطعه و ما تركه قَبَاذِنُ اللَّهِ وَ لِيُخْزِيَ الْفَاسِقِينَ اى و ليذلّ اليهود و يخزيهم و يغيظهم بذلك. اللينة. النخلة و الجمع لين و هى الوان النخل ما لم تكن العجوة و البرنى. و قيل: العجوة تسمى لينة ايضا، و العجوة كانت قوتهم التى يعتمدون عليه و تمرها يغدو ما لا يغدو غيره و اصل اللينة اللونة فقلبت الواو ياء لانكسار ما قبلها و تجمع ليانا كانه قيل: لون من النخل، اى ضرب منه. و قيل: لينة من لان يلين و جمعها ليان و الاول اصحّ و قيل: اللينة كرام النخل.

قوله: وَ مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ اى و ما ردّ الله على رسوله منهم من اموال بنى النضير. فَمَا أُوجِفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَ لَا رِكَابٍ اى لم تنالوا فيها مشقة و لم تلقوا حربا و لم تبلغوا مؤمنة و ائما كانت بالمدينة فمشوا اليها مشيا و لم يركبوا خيلا و لا ابلا انا النبي (ص) فانه ركب جملا فافتتحها صلحا و اجلاهم و احرز اموالهم فطلب المسلمون من رسول الله (ص) أن يقسمها بينهم كما فعل بغنائم خيبر، فبين الله فى هذه الآية انها فىء لم يوجف المسلمون عليها خيلا و لا ركابا

و جعلها لرسول الله (ص) خاصة يقسمها حيث يشاء، فقسمها رسول الله بين المهاجرين و لم يعط الانصار منها شيئا الا ثلاثة نفر كان بهم حاجة و هم: ابو دجانة، سمك بن خرشة، و سهل بن حنيف و الحارث بن الصمة و لم يسلم من بنى النضير الا رجلان احدهما سفيان بن عمير بن وهب و الثاني سعد بن وهب، اسلما على اموالهما فاحرزاهما. قال اهل اللغة: الركاب الإبل و الوجيف السّير السّريع، اى لم تسيروا اليه فرسا و لا بعيرا و ذلك انهم اتوا الحصن مشاة على ارجلهم و كان بينهم و بين بنى النضير من المدينة مسيرة ميل فجعل الله اموالهم فينا و لم يجعلها غنيمة. و لكنّ الله يُسلطُ رُسُلَهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ كَمَا سَلَطَ مُحَمَّدًا عَلَى بَنِي النُّضَيْرِ وَ عَلَى قَرِيظَةَ بَعْدَهُمْ. وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ذُو قُدْرَةٍ كَامِلَةٌ.

روى عن عمر بن الخطاب رضى الله عنه قال: انّ اموال بنى النضير كانت ممّا أفاءَ اللهُ عَلَى رَسُولِهِ ممّا لم يوجف المسلمون عليه و كانت لرسول الله (ص) خالصا و كان رسول الله (ص) ينفق على اهله منه نفقة سنة و ما بقى جعله فى الكراع و السّلاح عدّة فى سبيل الله.

قوله: ما أفاءَ اللهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى الفىء فى اللغة: الرجوع و هو فى الشّرع عبارة عن كلّ مال يرجع من الكفار الى المسلمين بغير قتال و لا ايجاف خيل و ركاب كمال يصلحون عليه او يهزمون عنه، و كالجزية و عشور تجارتهم و مال من مات منهم فى دار الاسلام لا وارث له. و معنى الآية: ما أفاءَ اللهُ عَلَى رَسُولِهِ من اموال «أهل القرى» يعنى: قريظة و النضير و فدكا و خيبرا. و قرى عرنية و ينبع جعلها الله سبحانه لرسوله (ص). و لذى القربى و اليّتامى و المساكين و ابن السبيل و اختلف العلماء فى حكم هاتين الآيتين. قال بعضهم: ما أفاءَ اللهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى هى الغنائم التى ياخذها المسلمون من اموال الكفار عنوة و غلبة. و الفىء و الغنيمة واحد، و كان فى بدو الاسلام تقسيم الغنيمة على هذه الاصناف و لم يكن لمن قاتل عليها شيء الا ان يكون من هذه الاصناف ثمّ نسخ ذلك بقوله فى سورة الانفال: وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ... الآية فجعل لهؤلاء الخمس و جعل الاربعة اخماس للمقاتلة الغانمين الموجفين عليها و هذا قول قتادة و يزيد بن رومان. و قال بعضهم: الآية الاولى بيان حكم اموال بنى النضير خاصة لقوله تعالى: وَ مَا أَفَاءَ اللهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمُ و الآية الثانية بيان حكم ساير الاموال التى اصيبت بغير قتال و لم يوجف عليها بالخيل و الجمال، و قال بعضهم: هما واحد، و الآية بيان قسم المال الذى ذكره الله فى الآية الاولى.

و اعلم انّ جملة الاموال التى للائمة و الولاة فيها تدخل على ثلاثة اضرب، احدها ما اخذ من المسلمين على تطهير بدنهم كالصدقات. و الثانى الغنائم و هو ما يحصل فى ايدى المسلمين من اموال الكفار بالحرب و القهر. و الثالث الفىء و هو ما رجع الى المسلمين من اموال الكافرين عفوا و صفوا من غير قتال و لا ايجاف خيل و لا ركاب.

فاما صدقات المسلمين فمصرفها اهل السهام على ما قال الله تعالى: إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسَاكِينِ... الآية... و اما الغنائم فانها كانت فى بدو الاسلام لرسول الله يصنع بها ما يشاء كما قال الله تعالى: قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَ الرَّسُولِ. ثمّ نسخ بقوله: وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ الْآيَةَ. و اما الفىء فانه كان يقسم على عهد رسول الله (ص) على خمسة و عشرين سهما اربعة اخماسها و هى عشرون سهما لرسول الله (ص) يفعل بها ما يشاء و يحكم فيها بما اراد، و الخمس الباقى يقسم على ما يقسم عليه خمس الغنيمة. و اختلفوا فى مصرف الفىء بعد رسول الله (ص) فقال قوم: هو للائمة بعده و للشافعى فيه قولان: احدهما للمقاتلة و الثانى لمصالح المسلمين و يبدأ بالمقاتلة ثمّ بالاهمّ فالاهمّ من المصالح و اختلفوا

فى تخميس مال الفىء فذهب بعضهم الى انه يخمس فخمسه لاهل خمس الغنيمه و اربعة اخماسه للمقاتلة او للمصالح، و ذهب الاكثرون الى انه لا يخمس بل مصرف جميعه واحد و لجميع المسلمين فيه حق. قرأ عمر بن الخطاب رضى الله عنه قال: ما أفاء الله على رسوله من أهل القرى حتى بلغ للفقراء «و الَّذِينَ تَبَوَّأُوا الدَّارَ» وَ الَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ ثُمَّ قَالَ هذه استوعبت المسلمين عامّة و ما على وجه الارض مسلم الا له فى هذا الفىء حقّ الا ما ملكت ايمانهم، قوله: «كَيْ لَا يَكُونَ» اى الفىء، «دَوْلَةٌ بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ» و الأقوياء فيغلبوا عليه الفقراء و الضعفاء و ذلك انّ اهل الجاهليّة كانوا اذا غنموا غنيمه اخذ الرئيس ربعها لنفسه و هو المربع، ثم اصطفى بعد المربع ما يشاء و فيه يقول شاعرهم:

لك المربع منها و الصفايا و حكمك و النشيطة و الفضول

فجعل الله تعالى هذا لرسوله (ص) يقسمه فى المواضع التى امر بها. «و الدّولة» و الدّولة لغتان عند بعض اهل اللغة و فرق بينهما قوم فقالوا: الدّولة بفتح الدال: المرّة الواحدة من استيلاء و غلبة. و الدّولة بضمّ الدال نقلة النعمة من قوم الى قوم، و قيل: الدّولة بالفتح فى الحرب و الدّولة بالضمّ فى المال و قرأ ابو جعفر: كى لا تكون بالتاء «دولة» بالرفع على اسم كان، فجعل الكينونة بمعنى الوقوع، يعنى: كى لا تقع «دولة» و حينئذ لا تحتاج الى الخبر. ما آتاكم الرسول فخذوه و اى ما اعطاكم من الفىء و الغنيمه فخذوه و ما نهاكم عنّه من الغلول و غيره فائتوها و هذا نازل فى اموال الفىء و هو عامّ فى كلّ ما امر به النبى (ص) و نهى عنه. روى عن عبد الله بن مسعود رضى الله عنه قال لعن الله الواشمات و المستوشمات و المشمصات للحسن المغيرات خلق الله. فبلغ ذلك امرأة من بنى اسد يقال لها: امّ يعقوب، فجاءت فقالت: انه قد بلغنى انك قلت كيت و كيت. فقال: و مالى لا العن من لعن رسول الله (ص) و من هو فى كتاب الله، فقالت: لقد قرأت ما بين اللوحين فما وجدت فيه ما تقول، قال: لئن كنت قرأته لقد وجدته. اما قرأت ما آتاكم الرسول فخذوه و ما نهاكم عنّه فائتوها قالت بلى. قال: فانه قد نهى عنه. قال اهل اللغة: الوشم: ما يوشم به اليد من نور او نيل، يقال و شمت الجارية و استوشمت و المشمصه هى التى تنتف شعرها و كذلك قرأ ابن عباس هذه الآية للنهى عن الدّباء و الختم و النقر و المزفت. و روى عن النبى (ص) قال: انّ القرآن صعب عسر على من كرهه، متيسر على من تبعه و حديثى صعب مستصعب و هو الحكمة فمن استمسك بحديثى و حفظه كان مع القرآن، و من تهاون بالقرآن و بحديثى خسر الدنيا و الآخرة و امرتم ان تأخذوا بقولى و تتبعوا سنّتى، فمن رضى بقولى فقد رضى بالقرآن، و من استهزأ بقولى فقد استهزأ بالقرآن.

قال الله عزّ و جلّ: ما آتاكم الرسول فخذوه و ما نهاكم عنّه فائتوها و روى انّ ابن مسعود لقي محرما ثيابه فقال انزع عنك هذا. فقال الرجل: اتقوا علىّ بهذه الآية من كتاب الله، قال: نعم ما آتاكم الرسول فخذوه و ما نهاكم عنّه فائتوها. و اتقوا الله فى اوامره و نواهيه إنّ الله شديد العقاب لمن عصاه و انتهك محارمه.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. اى صيقل أئينه يقين، اى حلقة در سراى قدم، اى كيميای دولت كلمات، اى علم لشگر قرآن، اى مرغى كه پر و بالت از قدم، و منقار از مشييت، مخلب از حكمت، از هواء فردا نيّت در آمده و بر شاخ قدس آشيان نهاده و صد هزار و اند هزار مرغ نبوتّ بزير آورده و در عالم احكام گذاشته كه رائي؟ تا آستانش ببوسيم! يا كه باشى؟ تا از تو نشانى جوييم! در کدام باديهاى؟ تا جانها در آن باديه در طلب تو نفقت كنيم!:



بسیار خلاق‌اند جویان رهت کشته شده عالمی بهول سپهت  
تا برمه چارده نهادی کلهت بینم کله ملوک در خاک رهت.

سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ بر ذوق جوانمردان طریقت، تسبیح اینجا سباحت اسرار دوستانست در بحار اجلال حق، ایشان که در بحر نور اعظم غوص میکنند و جواهر توحید بیرون همی‌آرند و در سلك ایمان میکشند جوانمردانی که قدم بر بساط قرب دارند بحدّ اِثحاد رسیده و دویی برخاسته دست اغیار از ایشان کوتاه شده و سرهاشان بر حقائق حق مطلع شده، از علانق و خلانق بپریدند تا مجاور کعبه وصال گشتند بوسائط و شرایط بگذشتند تا معتکف کوی اقبال شدند.

مردی از شبلی سؤال کرد که: ترا دیده بکا نیست؟ گفت: یا فلان آنچه دل ما را با جان ما افتاده از دیده پنهانست. هر چه برون قالبست بیگانه راهست، تعبیه‌ای در درون باید! جوانمردا اندوه او ازلی است، لکن نه با هر کسی بود. این اندوه چون بر دل عاشقی سایه افکند، در وقت رعد حالت بخروشیدن آید، برق امید بجستن آید، باران مراد بر ساحت دل میبارد و نباتهای گوناگون میروید، گه نرگس رضا، گه ارغوان قناعت، گه سوسن توگل، گه یاسمین تواضع، و عاشق در کار ایستاده، زیر ابر اندوه، از باغ دل ریاحین گوناگون می‌درود، و دسته‌ها می‌بندد:

باش تا خاربن کوی ترا نرگس وار دسته بندند و سوی مجلس سلطان آرند  
عاشقانت سوی تو تحفه اگر جان آرند عرق سنگ، سوی چشمه حیوان آرند

وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ كَلَّ واقف علی الباب بشاهد الطلب و لکنه عزیز لا یدرکه طالبوه و لا یعجزه هاربوه. طالبان بامید ادراک، روی در بادیه طلب نهاده عاشقان بطمع وصال، جان و دل هدف تیر بلا ساخته و حقیقت صمدیت و کمال احدیت عزیز است از ادراک بشر و منزّه از دریافت عقل مختصر. او جلّ جلاله همه عالم را ببوی و گفتگویی خشنود کرده و قطره‌ای از جرعه قدح عزّت بکس نداده! مرد در آینه مینگرد و صورت خویش در آینه می‌بیند پیش دیده خود از آنجا که ظاهر گمان است، گوید: دست فراز کنم و آن صورت را در قبضه خود آرم. هیئات، آن قریبی است که عین بعد است! اگر در طلب آن صورت برخیزد، عمر بپایان رسد و هرگز دست وی بدان نرسد و از وجود آن ذره‌ای نیابد:

در عشق تو صد هزار جانند بسر رفتند و ندیدند ز وصل تو اثر

هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمُ الْآيَةَ...

اذا اراد الله نصره قوم استأسد ارنهیم، و اذا اراد الله قهر قوم استرنب اسدهم. چون الله تعالی قومی را بر دشمن نصرت دهد، روباه ایشان شیر شود و قومی را که بر ایشان خذلان آرد و مقهور کند، شیر ایشان روباه گردد. آن مدبران بنی النضیر بخصمی پیغامبر (ص) برخاستند و پناه با حصارها بردند و از مکر و قهر الله ایمن نشستند «فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ» لا جرم بطش جبّاری و قهّاری روی بایشان نهاد تا بدست خویش خانه خویش خراب کردند يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ نخست دل و دین خویش از روی باطن خراب کردند، تا خرابی باطن بظاهر



ما شما را یاری دهیم. وَ اللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ (۱۱).

و الله گواهی میدهد که ایشان بدست دروغ زنان‌اند.

لَئِنْ أَخْرَجُوا بِرَاسْتِيْ كِه اِگَر بِيرون كَنند. لَا يَخْرُجُونَ مَعَهُمْ اَيْن مَنَافِقَان بَا ايشان بِيرون نَشوند. وَ لَئِنْ قُوْتَلُوا لَا يَنْصُرُوْنَهُمْ وَ اِگَر بَا ايشان جَنگ كَنند، مَنَافِقَان ايشان رَا ياري نَدهند. وَ لَئِنْ نَصَرُوْهُمْ وَ اِگَر كَرْد ياري دَادن ايشان كَرَدند، لِيُوْتِنَ الْاُدْبَارَ بَهْمَه حَال پِشت بَهزيمت كَرَدانند.

ثُمَّ لَا يُنصُرُونَ (۱۲) پس ایشان را یاری ندهند.

لَاَنْتُمْ اَشَدُّ رَهْبَةً فِيْ صُدُوْرِهِمْ مِّنَ اللّٰهِ بِرَاسْتِيْ كِه شَمَا بَشكوه تَرِيد در دلهاى ايشان و ترسندمتر از الله. ذَلِكَ بِاَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ (۱۳) آن بآنست که ایشان گروهی‌اند که حق در نمی‌یابند.

لَا يُقَاتِلُوْكُمْ جَمِيْعًا بَا شَمَا هَر كَز جَنگ نَبِيوندند. اِلَّا فِيْ قُرَى مُّحَصَّنَةٍ مَّگَر در بَرزنهاى ديوار بست. اَوْ مِنْ وَّرَاءِ جُدُرٍ يَا از پس ديوارها بَأْسُهُمْ بَيْنَهُمْ شَدِيْدٌ زور ايشان بر يَكديگَر در دشمنى سخت است. تَحْسَبُهُمْ جَمِيْعًا وَ قُلُوْبُهُمْ شَتَّى. مِي‌پندارند كِه ايشان يَك دل‌اند، وَ نِه يَك دل‌اند كِه پَرا كَنده دل‌اند. ذَلِكَ بِاَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ (۱۴) آن بآنست که ایشان قومی‌اند که فرا صواب هوش نمی‌دارند.

كَمَثَلِ الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَرِيْبًا رَاسْتٍ مَثَلٍ وَ سَان جِهودان قَرِيْطَه هَمَانست كِه نَضير ديدند از پيش. ذاقُوا وَبَالَ اَمْرِهِمْ كَرَانِي وَ ناسازگاري سَرانجام خويش اَخر بچشيدند. وَ لَهُمْ عَذَابٌ اَلِيْمٌ (۱۵) و ایشان راست در آن گيتی عذابی درد نماي.

كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ رَاسْتٍ هَمچون ديو. اِذْ قَالَ لِلْاِنْسَانِ اَكْفُرْ اَن كِه كِه اَدَمِي رَا كَفت: كَافِر شو! فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ اِنِّيْ بَرِيٌّ مِّنْكَ چُون كَافِر شد، كَفت: مَن از تو بيزارم! اِنِّيْ اَخَافُ اللّٰهَ رَبَّ الْعَالَمِيْنَ (۱۶) مَن مِي‌ترسم از خداوند جهانيان.

فَكَانَ عَاقِبَتُهُمَا اَنْهُمَا فِي النَّارِ سَرانجام ايشان هر دو آنست که با هم در آتش‌اند. خَالِدِيْنَ فِيْهَا هَر دو جاويد در آن. وَ ذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِيْنَ (۱۷) و پاداش ناگرويدگان آنست يا اِيْهَا الَّذِيْنَ اَمَنُوا اِيْ گرويدگان! اتَّقُوا اللّٰهَ! بترسيد از خشم و عذاب خدای وَ لَتَنْظُرَنَّ نَفْسٌ وَ ايدون باد که هر کس مِي‌نگرد ما قَدَمْتْ لِعَدِ كِه چِه چيز فرا فرستد فردا خود را وَ اتَّقُوا اللّٰهَ وَ بترسيد از خشم و عذاب خدای اِنَّ اللّٰهَ خَبِيْرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (۱۸) که الله داناست و آگاه بر کرد شما.

وَ لَا تَكُوْنُوا كَالَّذِيْنَ نَسُوا اللّٰهَ وَ چُون ايشان مَباشيد كِه الله رَا فراموش كَرَدند فَاَنْسَاهُمْ اَنْفُسَهُمْ تا الله تيمار دَاشتن تنهاى ايشان بر ايشان فراموش كَرْد.

اُولٰٓئِكَ هُمُ الْفٰسِقُونَ (۱۹) ايشانند که از دين و طاعت الله بيرون‌اند.

لَا يَسْتَوِيْ اَصْحَابُ النَّارِ وَ اَصْحَابُ الْجَنَّةِ هَر كَز دوزخيان چُون بهشتيان يَكسان نَباشند. اَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفٰازِيْنَونَ (۲۰) بهشتيان‌اند که رستگان‌اند و پيروز آمدگان.

لَوْ اَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلٰى جَبَلٍ اِگَر ما فرو فرستاديمي اَيْن قرآن بر كوهي لَرَأَيْتَهُ خَاشِعًا تو آن كوه رَا ديدى فرو شده. مَتَّصِدًا مِّنْ خَشْيَةِ اللّٰهِ پاره پاره شكَافته از ترس خدای. وَ تِلْكَ الْاَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَ اَيْن مَثَلها مِي‌زنيم مردمان رَا لَعَلَّهُمْ يَنْفَكِرُونَ (۲۱) تا مگر در انديشند.

هُوَ اللّٰهُ الَّذِيْ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ اوست كِه نيست خدای جز او عَالِمُ الْعَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ دانای نَهان و اَشكارا. هُوَ الرَّحْمٰنُ الرَّحِيْمُ (۲۲) اوست آن فراخ بخشايش مهربان.

هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ أَوْسَتْ كَمَا نَسِيتَ خَدَايَ جِزْ أَوْ. الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ: پادشاه پاک بی عیب. الْمُؤْمِنُ: ایمن کننده. الْمُهَيَّمُنُ: گواه راست استوار. الْعَزِيزُ: تواننده تواننده بهیچ هست نماننده. الْجَبَّارُ: خلق بر مراد خود دارنده الْمُتَكَبِّرُ: برتر از آنکه ستم کند بر کس. سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ (۲۳).: پاکی خدای را از انباز که او را میگویند. هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ أَوْسَتْ خَدَايَ أَفْرِيدْكَار. الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ أَنْ أَفْرِيدْكَار نیکوکار. لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ أَوْ رَاسْتِ نَامَهَائِ نیکو. يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بِپاکی میستاید او را هر چه در آسمان و زمین چیزست و هُوَ الْعَزِيزُ أَوْسَتْ أَنْ سَخْتِ تَوَانِ بِيهْمَتَا. الْحَكِيمُ (۲۴): رَاسْتِ دَانَشِ رَاسْتِ كَار.

### النوبة الثانية

قوله تعالى: لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ بَيْنَ اللَّهِ تَعَالَىٰ أَنْ الْفِيءَ لِمَنْ هُوَ، وَ التَّقْدِيرُ: كَيْ لَا يَكُونُ مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ دَوْلَةَ بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ وَ لَكِنْ يَكُونُ لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ، الَّذِينَ تَوَلَّوْا الدِّيَارَ وَ الْأَمْوَالَ وَ الْأَهْلِيْنَ وَ الْعَشَائِرَ فَخَرَجُوا حَبَاً لِلَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ اخْتَارُوا الْإِسْلَامَ عَلَىٰ مَا كَانُوا فِيهِ مِنَ الشَّدَةِ حَتَّىٰ كَانَ الرَّجُلُ يَعْصِبُ الْحَجْرَ عَلَىٰ بَطْنِهِ لِيَقِيمَ صَلْبَهُ مِنَ الْجُوعِ وَ كَانَ يَتَّخِذُ الْحَفِيرَةَ فِي الشِّتَاءِ مَالَهُ دِنَارًا غَيْرَهَا. قَالَ سَعِيدُ بْنُ جَبْرِ: كَانَ نَاسٌ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ لِأَحَدِهِم الدَّارُ وَ الزَّوْجَةُ وَ الْعَبْدُ وَ النَّاقَةُ يَحِجُّ عَلَيْهَا وَ يَغْزُو فَنَسِبَهُمُ اللَّهُ إِلَىٰ أَنَّهُمْ فَقَرَاءٌ وَ جَعَلَ لَهُمْ سَهْمًا فِي الزَّكَاةِ. يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ أَيْ يَطْلُبُونَ رِزْقًا مِنَ اللَّهِ وَ هُوَ الْغَنِيمَةُ. وَ رَضْوَانًا. أَيْ: مَرْضَاتٍ رِيَّهَمَ بِالْجِهَادِ فِي سَبِيلِهِ مَعَ رَسُولِهِ.

وَ يَنْصُرُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ بِمُجَاهِدَةِ الْأَعْدَاءِ أَوْلِيكَ هُمْ الصَّادِقُونَ فِي آيْمَانِهِمْ وَ وَفَوْا بِعَهْدِهِمْ وَ عَقُودِهِمْ مَعَ اللَّهِ هُوَ الْأَعْدَاءُ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أَخْرَجَهُمُ الْمُشْرِكُونَ مِنْ مَكَّةَ وَ كَانُوا نَحْوًا مِنْ مِائَةِ رَجُلٍ وَ صَحَّحَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص) أَنَّهُ كَانَ يَسْتَفْتِحُ بِصَعَالِيكِ الْمُهَاجِرِينَ وَ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ: «ابْشُرُوا يَا مَعْشَرَ صَعَالِيكِ الْمُهَاجِرِينَ بِاللَّوْرِ الثَّامِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ قَبْلَ الْأَغْنِيَاءِ بِنِصْفِ يَوْمٍ وَ ذَلِكَ مِقْدَارُ خَمْسَمِائَةِ عَامٍ»

ثُمَّ ذَكَرَ الْأَنْصَارَ فَقَالَ: وَ الَّذِينَ تَبَوَّأُوا الدَّارَ أَيْ لَزَمُوا الْمَدِينَةَ وَ دَوْرَهُمْ بِهَا، وَ الْآيْمَانَ مَنْصُوبًا بِفَعْلٍ مُضْمَرٍ يَعْنِي: وَ قَبَلُوا الْآيْمَانَ وَ آثَرَهُ وَ قِيلَ: مَعْنَاهُ لَزَمُوا الْمَدِينَةَ وَ مَوَاضِعَ الْآيْمَانِ وَ ذَكَرَ النَّقَاشَ أَنَّ الْآيْمَانَ اسْمُ الْمَدِينَةِ سَمَّاهَا النَّبِيُّ (ص) بِهِ. مِنْ قَبْلِهِمْ أَيْ مِنْ قَبْلِ قُدُومِ الْمُهَاجِرِينَ عَلَيْهِمْ اتَّخَذُوا فِي دَوْرِهِمُ الْمَسَاجِدَ بِسُنْتَيْنِ رِيَّوَا الْإِسْلَامَ كَمَا يَرَبِّي الطَّيْرَ الْفَرخَ وَ عَنْ أَنَسٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): «آيَةُ الْآيْمَانِ حَبُّ الْأَنْصَارِ، آيَةُ النَّفَاقِ بَغْضُ الْأَنْصَارِ»

وَ عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْأَنْصَارِ وَ لِأَبْنَاءِ الْأَنْصَارِ وَ لِأَبْنَاءِ الْبَنَاءِ الْأَنْصَارِ» وَ قَالَ: «خَيْرُ دَوْرٍ الْأَنْصَارِ بَنُو النَّجَارِ ثُمَّ بَنُو عَبْدِ الْأَشْهَلِ ثُمَّ بَنُو الْحَارِثِ بْنِ الْخَزْرَجِ ثُمَّ بَنُو سَاعِدَةَ وَ فِي كُلِّ دَوْرٍ الْأَنْصَارُ خَيْرٌ»

وَ «يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ» كُنَايَةُ اسْتِزْمَانِ دَوَسْتِي أَنْصَارِ كَمَا مَهَاجِرَانِ رَا بَجَانِ بِيذِيرْفَتَنْدِ وَ بِهَمْغِي دَلِ دَوَسْتِ دَاشْتَنْدِ وَ خَانَ وَ مَانَ خُودِ از ايشان دريغ نداشتند. وَ بَهْرُ چَه دَاشْتَنْدِ از مَالِ وَ وَطَنِ ايشان رَا شَرِيكَ خُودِ سَاخْتَنْدِ وَ كَامِ وَ مَرَادِ وَ بِي نِيَايِ ايشان بِرِ فَقْرِ وَ فَاقَهِ خُودِ اخْتِيَارِ كَرْدَنْدِ. وَ اَيْنِ غَايَتِ جُودِ اسْتِ وَ كَمَالِ سَخَا كَه رَبِّ الْعَالَمِينَ از ايشان بپسندید و ايشان را در آن بستود و گفت: يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَ لَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً أَيْ حَسَدًا وَ غِيظًا مِمَّا أَوْثُوا: أَيْ مِمَّا أَعْطَى الْمُهَاجِرُونَ مِنَ الْفِيءِ، أَنْ رُوزَ كَه رَسُولُ خُدَا (ص) غَنِيْمَتِ بَنِي النَّضِيرِ مِيَانَ مَهَاجِرَانَ قَسَمْتِ كَرْدِ وَ بَانَصَارِ نَدَادِ، مَگَرِ سَهْ كَسِ رَا از ايشان هيچ حسدی و غیظی پدید نیامد و بتخصیص مهاجران در آن اموال کراهیتی نمودند. وَ بَانَ قَسَمْتِ رَاضِي شَدَنْدِ هَرِ چَنْدِ كَه ايشان رَا حَاجَتِ وَ دَرِبَايَسْتِ بُوْدِ وَ بَغَايَتِ

خصاست و فقر و فاقت رسیده بودند، اما حقّ مهاجران بر حقّ خود مقدم داشتند و راه ایثار رفتند اینست که ربّ العالمین گفت: «وَيُؤْتِرُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَ لَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ. و في الخبر: «لم يجتمع في الدنيا قوم قطّ الا و فيهم اسخياء و بخلاء الا في الانصار فائهم كلهم اسخياء، ما فيهم من بخيل».

خبر درست است از بو هریره، گفت: رسول خدا (ص) را مهمانی رسید، کس فرستاد بخانه‌های مادران مؤمنان تا هیچ طعامی بود آن مهمان را؟ و در همه خانه‌های ایشان هیچ طعام نبود. پس رسول گفت: «من يضيف هذا هذه الليلة؟» کیست که يك امشب این مهمان را بخانه برد و او را مهمانی کند؟ مردی انصاری گفت: من او را مهمانی کنم یا رسول الله. او را بخانه برد و با اهل خویش گفت: هذا ضيف رسول الله، اينك آوردم مهمان رسول خدای، او را گرمی دار و عزیز دار. اهل او گفت: در خانه ما طعام بیش از آن نیست که قوت ما و این کودکان باشد، مگر این کودکان را بیهانه‌ای در خواب کنیم و ما بوی ایثار کنیم، تا وی را کفایت باشد. آن گه چراغ بیفروختند و مهمان را بنشانند و طعام پیش نهانند، و عادت ایشان چنان بود که میزبان با مهمان بهم طعام خوردند، مرد با اهل خویش گفت: اگر ما با وی خوریم، او را کفایت نباشد و نه خوب بود که مهمان رسول (ص) در خانه ما طعام سیر نخورد تو برخیز در میانه و بیهانه آنکه چراغ را اصلاح می‌کنم، چراغ فروکش، تا ما در تاریکی دهان می‌جنبانیم و او چنان پندارد که ما طعام میخوریم هم چنان کردند و خود گرسنه در خواب شدند. بامداد که بحضرت نبوت و رسالت صلی الله علیه و سلم رسیدند، رسول در ایشان نگرست و تبسم کرد و گفت: «ضحك الله الليلة» و فی روایة: «عجب الله من فعالكما»

فانزل الله عزّ و جلّ: «وَيُؤْتِرُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَ لَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ ابن عباس گفت: رسول خدا آن روز که اموال بنی النضیر قسمت میکرد، انصار را گفت: اگر خواهید شما را در این قسمت آرم، تا مشارک ایشان باشید، درین مال بشرط آنکه مهاجران نیز مشارک شما باشند در مال و ضیاع شما. و اگر خواهید این غنیمت جمله بمهاجران تسلیم کنیم و در ضیاع و مال شما مشارک نباشند. ازین هر دو خصلت آن یکی که خواهید اختیار کنید. ایشان راه جوانمردی و ایثار رفتند، گفتند: نه که ما در قسمت غنیمت با ایشان مشارک نباشیم و همه بایشان تسلیم کنیم و ایشان با ما مشارک باشند در خان و مان و ضیاع و اسباب ما. ربّ العالمین ایثار ایشان بیسندند و در شأن ایشان آیت فرستاد: «وَيُؤْتِرُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَ لَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ و قال انس بن مالك: اهدى لبعض الصحابة رأس شاة مشويّة و كان مجهودا له فوجّه به الى جار له فتداولته تسعة انفس، ثم عاد الى الاول فانزل الله جلّ ذكره و يُؤْتِرُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَ لَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ. و قال وَ مَنْ يُوقَ شَحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ: الشحّ، منع الواجب و قيل: اكل مال الغير ظلما. و قال النبي (ص): برىء من الشحّ من أتى الزكاة و قرى الضيف و اعطى فى النائبة.

و قيل: الشحّ: ان تطمح عين الرجل الى ما ليس له، فقال صلى الله عليه و سلم: «من الشحّ، نظرك الى امرأة غيرك».

قال الحسن: هو العمل بمعاصي الله. و قال طاوس: الشحّ بما فى يد غيرك، و البخل بما فى يدك.

و روى أنّ رجلا قال لعبد الله بن مسعود ائى اخاف أن اكون قد هلكت، فقال و ما ذاك؟ قال اسمع الله يقول: «و مَنْ يُوقَ شَحَّ نَفْسِهِ. فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ و انا رجل شحيح لا يكاد يخرج من يدي شيء فقال عبد الله: ليس ذاك بالشحّ الذى ذكر الله عزّ و جلّ فى القرآن و لكن الشحّ ان تأكل مال اخيك ظلما، و لكن ذاك البخل و بئس الشيء البخل. و عن جابر بن عبد الله قال قال رسول الله (ص): «اتقوا الظلم، فان الظلم ظلمات يوم القيامة و اتقوا الشحّ فان الشحّ اهلك من كان



قبلكم حملهم على ان يسفكوا دماءهم و استحلوا محارمهم.

و قال صلى الله عليه و سلم: «لا يجتمع الشحّ و الايمان في قلب عبد ابدًا».

وَ الَّذِينَ جَاؤْ مِنْ بَعْدِهِمْ يَعْنَى: التابعين و هم الذين يجيئون بعد المهاجرين و الانصار الى يوم القيامة ثم ذكر انهم يدعون لانفسهم و لمن سبقهم بالايمان بالمغفرة فقال: يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَ لِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَ لَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا غَشًّا وَ حَسَدًا وَ بَغْضًا. لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ وَ كُلٌّ مِنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ غِلٌّ لَاحِدٌ مِنَ الصَّحَابَةِ وَ لَمْ يَتَرَحَّمْ عَلَى جَمِيعِهِمْ فَاتَّهَ لَيْسَ مِنْ عِنَاهُ اللَّهُ بِهَذِهِ الْآيَةِ، لِأَنَّ اللَّهَ رَبُّهُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى ثَلَاثَةِ مَنَازِلَ: الْمُهَاجِرِينَ، وَ الْإِنصَارَ، وَ التَّابِعِينَ الْمُوصُوفِينَ بِمَا ذَكَرَ اللَّهُ، فَمَنْ لَمْ يَكُنْ مِنَ التَّابِعِينَ بِهَذِهِ الصِّفَةِ كَانَ خَارِجًا مِنْ أَقْسَامِ الْمُؤْمِنِينَ. قال ابن ابى ليلى: النَّاسُ عَلَى ثَلَاثَةِ مَنَازِلَ: الْفُقَرَاءُ، الْمُهَاجِرُونَ وَ الَّذِينَ تَبَوَّأُوا الدَّارَ وَ الْإِيمَانَ وَ الَّذِينَ جَاؤْ مِنْ بَعْدِهِمْ فَاجْهَدُ أَنْ لَا تَكُونَ خَارِجًا مِنْ هَذِهِ الْمَنَازِلِ وَ رَوَى عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: أَمَرْتُمْ بِالِاسْتِغْفَارِ لِأَصْحَابِ مُحَمَّدٍ (ص) فَسَبَّيْتُمُوهُمْ سَمِعْتُمْ نَبِيَّكُمْ (ص): «لَا تَذْهَبْ هَذِهِ الْأُمَّةُ حَتَّى يَلْعَنَ آخِرُهَا أَوْلَهَا».

و عن جابر قال قال رسول الله (ص): «إذا لعن آخر هذه الأمة أولها فليظهر الذي عنده العلم فإن كاتم العلم يومئذ ككاتم ما انزل الله على محمد (ص)

و عن ابن عمر قال قال رسول الله (ص): «كلّ الناس يرجو النجاة إلا من سب أصحابي فإنّ اهل الموقف يلعنهم.

و قال مالك بن انس: تفاضلت اليهود و النصارى على الرافضة بخصلة. سئلت اليهود من خير اهل ملتكم؟ فقالت:

اصحاب موسى. سئلت النصارى من خير اهل ملتكم؟ فقالت: حواري عيسى و سئلت الرافضة من شرّ اهل ملتكم؟

فقالوا: اصحاب محمد. امروا بالاستغفار فسبّوهم فالسيف عليهم مسلول الى يوم القيامة لا تقوم لهم راية و لا يثبت لهم قدم و لا تجتمع لهم كلمة، كلّموا اوقدوا نارا للحرب أطفاها الله بسفك دمائهم و تفريق شملهم و ادحاض حجّتهم. اعاذنا الله و اياكم من الاهواء المضلّة. و عن ابن عمر قال قال رسول الله (ص): «إذا رأيتم الذين يسبون اصحابي، فقولوا: لعن الله شرّكم، و عن عطاء قال قال رسول الله (ص): «من حفظني في اصحابي كنت له يوم القيامة حافظا، و من شتم اصحابي فعليه لعنة الله و الملائكة و الناس اجمعين».

أَلَمْ تَرَ يَا مُحَمَّدَ. إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا وَ هُمُ عَبْدُ اللَّهِ بْنِ أَبِي بَنِي سُلُوبٍ وَ رِفَاعَةُ بْنُ تَابُوتٍ عَاضِدُوا قَرِيظَةَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ

(ص) بَعْدَ إِجْلَاءِ بَنِي النَّضِيرِ بِسَنَتَيْنِ وَ عَاقَدُوهُمْ عَلَى مَا فِي الْآيَةِ وَ سَمَّاهُمْ إِخْوَانًا لَهُمْ لِأَنَّهُمْ سَاوَوْهُمْ فِي الْكُفْرِ، قَالُوا:

لَئِنْ أَخْرَجْتُمْ مِنَ الْمَدِينَةِ. لَنُخْرِجَنَّ مَعَكُمْ وَ لَا نَطِيعُ فِيكُمْ أَحَدًا سَأَلْنَا خَلَافَكُمْ وَ خَذَلْنَاكُمْ أَبَدًا يَعْنَى مُحَمَّدٌ (ص) أَيْ لَا نَمْتَلِ

أَمْرَهُ فِي إِيْدَانِكُمْ وَ إِنْ قُوْتَيْتُمْ أَيْ: أَنْ قَاتَلْتُمْ مُحَمَّدٌ (ص) لِنُصْرَتِكُمْ وَ لِنَعَاوْنِكُمْ أَحْسَنَ الْمَعَاوَنَةِ. وَ اللَّهُ يَشْهَدُ لَهُمْ لَكَذِبُونَ

فِي قَوْلِهِمْ ذَلِكَ فَاتَّهَمُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَ لَمْ يَخْرُجِ الْمَنَافِقُونَ مَعَهُمْ وَ قُوْتَلُوا فَلَمْ يَنْصُرُوهُمْ فَذَلِكَ قَوْلُهُ: لَئِنْ أَخْرَجُوا لَا

يَخْرُجُونَ مَعَهُمْ وَ لَئِنْ قُوْتَلُوا لَا يَنْصُرُونَهُمْ وَ قَوْلُهُ: وَ لَئِنْ نَصَرُوهُمْ أَيْ: لَوْ قَصَدُوا نَصْرَ الْيَهُودِ لَيُؤَلَّنَ الْأُدْبَارَ مِنْهُمْ

ثُمَّ لَا يُنصَرُونَ يَعْنَى: بَنِي قَرِيظَةَ لَا يَصِيرُونَ مَنْصُورِينَ إِذَا انْهَزَمَ نَاصِرُوهُمْ. مَعْنَى آتَتْ كَه: أَكْرَ تَقْدِيرًا بِنَصْرَتِ

أَيْشَانَ بَرخيزيد، پشت بهزيمت برگردانند و آن گه نه نصرت ايشان باشد كه آن خذلان ايشان باشد. و قيل: وَ لَئِنْ

نَصَرُوهُمْ أَيْ: لَوْ ارَادُوا نَصْرَهُمْ كَقَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ: إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ أَيْ: إِذَا ارْتَدْتُمْ أَنْ تَقُومُوا إِلَى الصَّلَاةِ إِذَا نَاجَيْتُمْ

الرَّسُولَ أَيْ: ارْتَدْتُمْ أَنْ تَنَاجُوا. أَكْرَ مَنْفَاقَانِ خَوَانِدَ كَهْ إِشَانَ رَا يَارَى دَهْنَدَ نَتَوَانَدَ، وَ اللَّهُ إِشَانَ رَا دَرِ أَنْ قَصْدَ وَ

خَوَاسْتِ يَارَى نَهْدَدَ، مَنْفَاقُ نَهْ يَارَى دَهْنَدَ اسْتِ نَهْ يَارَى دَادَهْ نَهْ كَسْ أَوْ رَا يَارَاسْتِ نَهْ خَدَا أَوْ رَا يَارَ.

لَأَنْتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِمْ مِنَ اللَّهِ أَي: لانتم يا اصحاب محمد اشد رهبة في قلوب هؤلاء المنافقين من رهبة الله عزّ و جلّ اي اوقع الله الرعب في قلوبهم. ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ لَا يَعْلَمُونَ معانى خطاب الله و لا يعرفون شدة بأس الله و لا يعلمون حقيقة ما يوعدهم الله به.

لَا يُقَاتِلُونَكُمْ جَمِيعًا يَعْنِي: اليهود، لا يحاربونكم مؤتلفين مجتمعين.

إِنَّمَا فِي قُرَىِّ مُحَصَّنَةٍ أَي: اذا اجتمعوا لقتالكم لم يجسروا على البروز و انما يقاتلونكم من وراء حصونهم المحصنة بالسور أو من وراء جُدُرٍ بالنبل و الحجر.

قرأ ابن كثير و ابو عمرو جدار على الواحد و قرأ الآخرون جدر بضمّ الجيم و الدال على الجمع. بِأَسْهُمُ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ أَي: هم متعادون مختنقون عداوة بعضهم بعضا شديدة. و قيل: نكايتهم فيما بينهم شديد. اذا تحاربوا فاما معكم فالله اربهم منكم فلا يغنون شيئا: و قيل: هذا امتنان من الله عزّ و جلّ اي هم مع قوتهم و شدتهم يخافون منكم. تَحْسِبُهُمْ جَمِيعًا يَعْنِي: المنافقين و اليهود جميعا مجتمعين في الرأى و قلوبهم شتى مختلفة متفرقة. قال مجاهد: اراد ان دين المنافقين يخالف دين اليهود. و قال: قتادة: اهل الباطل مختلفة هواؤهم، مختلفة شهاداتهم، مختلفة اعمالهم و هم مجتمعون. قال ابن بحر: القى الله في قلوبهم البأس الشديد فتفرقوا خلاف ما فعل بالمؤمنين من قوله و الف بين قلوبهم. ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ امره و نهيه.

كَمَثَلِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَرِيبًا أَي: مثل و عیدی لقريظة مثل ما القى بنو النضير و كان بينهما سنتان. و قيل: مثل هؤلاء اليهود كمثل مشركى مكة. ذاقوا وبال أمرهم يعنى: القتل ببدر و كان قبل غزوة بنى النضير قاله مجاهد. وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ: مع ذلك فى النار ثم ضرب مثلا للمنافقين و اليهود جميعا فى تخاذلهم فقال: كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ أَي: مثل المنافقين فى وعدهم بنى قريظة بالغرور كمثل الشيطان فى وعده الانسان بالغرور فلما احتاج اليه اسلمه للهلاك. فقيل يراد بالانسان الجنس و معناه الذى يوسوس اليهم بالكفر و يدعوهم الى الجحد. فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ يَنْتَبِرًا مِنْهُ اِذَا رَأَى الْعَذَابَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ و يقول: إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ و قيل: شبههم بتسويل الشيطان اليهم فى قوله: لا غَالِبَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَ إِنِّي جَارٌ لَكُمْ فَلَمَّا تَرَأَتِ الْفِتْنَانَ نَكَصَ عَلَى عَقْبَيْهِ. الآية كذلك هؤلاء المنافقون غرّوا اليهود بوعد النصره ثم قعدوا عنها وقت الاحتياج. جماعتى مفسران گفتند: انسان درين آيه برصيصاء عابد است، راهبى بود در بنى اسرائيل در روزگار فترت صومعه‌اى ساخته بود، هفتاد سال در آن صومعه مجاور گشته و خدای را عزّ و جلّ پرستیده و ابليس در کار وی فرومانده و از اضلال وی بازمانده و از سر آن درماندگی روزی مرده شياطين را جمع کرد و گفت: من يكفینى امر هذا الرجل؟ آن کیست از شما که کار این مرد را کفایت کند؟ یکی از آن مرده شياطين گفت: من این کار کفایت کنم و مراد تو از وی حاصل کنم. بدر صومعه وی رفت بر زى و آسای راهبان و متعبدان. گفت: من مردی راهب عزلت و خلوت می‌طلبم، ترا چه زیان اگر من بصحبت تو بیاسیم و درین خلوت خدای را عزّ و جلّ عبادت کنم؟ برصيصا بصحبت وی تن در نداد و گفت: ائى لفى شغل عنك، مرا در عبادت الله چندان شغل است که پروای صحبت تو نیست. و عادت برصيصا آن بود که چون در نماز شدى ده روز از نماز بیرون نیامدى و روزهدار بود و هر بده روز افطار کردی. شیطان برابر صومعه وی در نماز ایستاد و جهد و عبادت خود بر جهد و عبادت برصيصا بیفزود چنانکه بچهل روز از نماز بیرون آمدی و هر بچهل روز افطار کردی آخر برصيصا او را بخود راه داد، چون آن عبادت و جهد فراوان وی دید و خود را در جنب وی قاصر دید. آن گه شیطان بعد از يك سال گفت:



مرا رفیقی دیگر است و ظنّ من چنان بود که تعبّد.

و اجتهاد تو از آن وی زیادتست اکنون که ترا دیدم نه چنانست که می‌پنداشتم و با نزدیک وی میروم! برصیصا مفارقت وی کراهیت داشت و بصحبت وی رغبت تمام مینمود. شیطان گفت: مرا ناچار است برفتن، اما ترا دعائی آموزم که هر بیمار و مبتلی و دیوانه که بر وی خوانی الله تعالی او را شفا دهد و ترا این به باشد از هر عبادت که کنی که خلق خدای را از تو نفع باشد و راحت. برصیصا گفت: این نه کار منست که آن گه از وقت و ورد خود بازمانم و سیرت و سریرت من در سر شغل مردم شود.

شیطان تا آن گه میکوشید که آن دعا وی را در آموخت و او را بر سر آن شغل داشت.

شیطان از وی بازگشت و با ابلیس گفت: قد و الله اهلکت الرجل. پس برفت و مردی را تخنیق کرد، چنان که دیو با مردم کند. آن گه بصورت طیبی برآمد بر در آن خانه گفت: انّ بصاحبکم جنونا أ فأعالجه؟ این مرد شما دیو او را رنجه دارد، اگر خواهید او را معالجه کنم؟ چون او را دید گفت: ائی لا اقوی علی جئیه. من با دیو او بر نیایم، لکن شما را ارشاد کنم بکسی که او را دعا کند و شفا یابد و او برصیصاء راهب است که در صومعه نشیند. او را بر وی بردند و دعا کرد و آن دیو از وی باز شد. پس شیطان برفت و زنی را از دختران ملوک بنی اسرائیل رنجه کرد تا بسان دیوانگان گشت. آن زن جمالی بکمال داشت و او را سه برادر بود. شیطان بصورت طیب پیش ایشان رفت و آن دختر را بوی نمودند، گفت: انّ الذی عرض لها مارد لا یطاق و لکن سأرشدکم الی من یدع الله لها. گفت: دیوی است ستنبه او را رنجه داشته و من با وی بر نیایم، بر آن راهب شوید که کار از وی است، تا دعا کند و شفا یابد. ایشان گفتند: ترسیم که راهب این نکند و فرمان ما نبرد. گفت: صومعه‌ای سازید در جنب صومعه وی و زن در آن صومعه بخوابانید و با وی گوئید که این امانت است بنزدیک تو نهادیم و ما رفتیم، از بهر خدا و امید ثواب را نظر از وی باز مگیر و دعا کن تا شفا یابد.

ایشان هم چنان کردند و راهب از صومعه خود بزیر آمد و او را دید زنی بغایت جمال.

از جمال وی در فتنه افتاد. شیطان آن ساعت او را وسوسه کرد که: واقعها ثمّ تب!

کام خود از وی بر باید داشت آن گه توبه باید کرد که در توبه گشاده و رحمت خدا فراوان! راهب بفرمان شیطان کام خود از وی برداشت و زن بار گرفت. راهب پشیمان گشت و از فضیحت ترسید. همان شیطان در دل وی افکند که این زن را ببايد کشت و پنهان باید کرد، چون برادران آیند گویم: دیو او را ببرد و ایشان مرا براست دارند و از فضیحت ایمن گردم. آن گه از زنا و از قتل توبه کنم. برصیصا آن نموده شیطان بجای آورد و او را کشت و دفن کرد. چون برادران آمدند و خواهر را ندیدند گفت: جاء شیطانها فذهب بها و لم اقو علیه: شیطان او را ببرد و من با وی بر نیامدم! ایشان او را براست داشتند و بازگشتند. شیطان آن برادران را بخواب بنمود که راهب خواهر شما را کشت و در فلان جایگه دفن کرد. سه شب پیاپی ایشان را چنین بخواب مینمود، تا ایشان رفتند و خواهر را کشته از خاک برداشتند. برادران او را از صومعه بزیر آوردند و صومعه خراب کردند و او را پیش پادشاه وقت بردند، تا بفعل و گناه خود مقرر آمد. و پادشاه بفرمود تا او را بر دار کردند. آن ساعت شیطان برابر وی آمد و گفت: این همه ساخته و آراسته منست، اگر آنچه فرمایم بجای آری ترا نجات دهم و خلاص پدید کنم. گفت: هر چه فرمایی ترا فرمان برم! گفت: مرا سجودی کن. آن بدبخت او را سجود کرد و کافر گشت و او را در کفر بردار کردند و شیطان



آن گه گفّت: اِنِّي بَرِيءٌ مِّنْكَ اِنِّي اَخَافُ اللّٰهَ رَبَّ الْعَالَمِيْنَ.

فَكَانَ عَاقِبَتُهُمَا يَعْنِي شَيْطَانَ وَ بَرصيصاء العابد كان اخر امرهما أَنَّهُمَا فِي النَّارِ مَقِيْمِيْنَ لَا يَبْرَحَانِ وَ ذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِيْنَ الْكَافِرِيْنَ قَالَ ابْنِ عَبَّاسٍ: ضَرَبَ اللّٰهُ هَذَا الْمَثَلَ لِيَهُودِ بَنِي النُّضَيْرِ وَ الْمَنَافِقِيْنَ مِنْ أَهْلِ الْمَدِيْنَةِ وَ ذَلِكَ أَنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَمَرَ نَبِيَّهٖ (ع) أَنْ يَجْلِيَ بَنِي النُّضَيْرِ عَنِ الْمَدِيْنَةِ فَدَسَّ الْمَنَافِقُونَ إِلَيْهِمْ فَقَالُوا: لَا تَجِيبُوا مُحَمَّدًا إِلَى مَا دَعَاكُمْ وَ لَا تَخْرُجُوا مِنْ دِيَارِكُمْ فَان قَاتَلَكُمْ كُنَّا مَعَكُمْ وَ أَنْ أَخْرَجَكُمْ أَخْرَجْنَا مَعَكُمْ. قَالَ: فَاطَاعُوهُمْ وَ تَحَصَّنُوا فِي دِيَارِهِمْ رَجَاءَ نَصْرِ الْمَنَافِقِيْنَ حَتَّى جَاءَهُمُ النَّبِيُّ (ص) فَانصَبَهُ الْحَرْبَ يَرْجُونَ نَصْرَ الْمَنَافِقِيْنَ فَخَذَلُوهُمْ وَ تَبَرَّؤُوا مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّأَ الشَّيْطَانُ مِنْ بَرصيصا وَ خذله. قَالَ ابْنِ عَبَّاسٍ: فَكَانَتْ الرَّهْبَانُ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا يَمْشُونَ إِلَّا بِالتَّقِيَّةِ وَ الْكُتْمَانِ وَ طَمَعِ أَهْلِ الْفُجُورِ وَ الْفَسْقِ فِي الْإِخْيَارِ فَرَمَوْهُمُ بِالْبَهْتَانِ وَ الْقَبِيحِ، حَتَّى كَانَ أَمْرُ جَرِيحِ الرَّاهِبِ فَلَمَّا بَرَأَ اللّٰهُ جَرِيحًا الرَّاهِبَ مِمَّا رَمَوْهُ بِهِ انبَسَطَتْ بَعْدَهَا الرَّهْبَانُ وَ ظَهَرُوا لِلنَّاسِ.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ بَدَاءَ فَرائضه وَ اجْتَنَابِ معاصيه «وَ لَتَنْظُرُنَّ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ» يَعْنِي لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ. أَيْ لِيَنْظُرَ أَحَدُكُمْ الَّذِي قَدَّمَ لِنَفْسِهِ عَمَلًا صَالِحًا يَنْجِيهِ أَمْ سَيِّئًا يَرُدُّهُ. اتَّقُوا اللَّهَ كَرَّرَ تَعْظِيمًا لِتَحْذِيرِهِ. إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ وَ فِي الْإِثْرِ أَنَّ ابْنَ آدَمَ إِذَا مَاتَ قَالَ النَّاسُ: مَا خَلْفَ؟ وَ قَالَتْ الْمَلَائِكَةُ مَّا قَدَّمَ؟ وَ قِيلَ: وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّمَا كَرَّرَ الْأَمْرَ بِالتَّقْوَى، لِأَنَّ الْأَوَّلَ أَرَادَ بِهِ تَقْوَى الْكُفْرِ وَ اجْتِنَابِ الْجِدِّ. وَ الثَّانِي أَرَادَ بِهِ تَقْوَى الْمَرَاقِبَةِ وَ الْعِلْمِ، وَ قِيلَ: مَعْنَاهُ اتَّقُوا مَخَالَفَتِي فَإِن لَمْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا مَفَارِقَتِي. وَ مَعَاقِبَتِي. وَ قِيلَ: لِلتَّقْوَى مَقَامَاتٌ فَدَعَاهُمْ إِلَى مَرْتَبَةٍ بَعْدَ أُخْرَى، وَ قِيلَ: الْمُرَادُ بِالْأَوَّلِ الْبِدَايَةَ بِهِ وَ بِالثَّانِي الثَّبَاتَ عَلَيْهِ.

لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ يَعْنِي الْمَنَافِقِينَ تَرَكَوا ذِكْرَ اللَّهِ وَ طَاعَتَهُ فَانسيهم ما فيه النجاة انفسهم وَ خلاصها بحرمان حظوظهم من الخير. وَ قِيلَ: نَسُوا اللَّهَ بِتَرْكِ ذِكْرِهِ وَ شُكْرِهِ. فَأَنسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ بِالْعَذَابِ الَّذِي نَسَى بِهِ بَعْضَهُمْ بَعْضًا. أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ: الْخَارِجُونَ عَنِ طَاعَةِ اللَّهِ سَبْحَانَهُ.

لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ لِأَيَّةٍ مَعْنِيَانِ: أَحَدُهُمَا لَا يَتَسَاوَى الْكَافِرُ وَ الْمُؤْمِنُ لِأَنَّ الْمُؤْمِنَ فِي النَّعِيمِ الْمَقِيمِ وَ الْكَافِرَ فِي الْعَذَابِ الْإِلِيمِ، الْمُؤْمِنُ مِنْ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ وَ الْكَافِرُ مِنْ أَعْدَاءِ اللَّهِ. وَ الْمَعْنَى الثَّانِي: لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ فِي النَّارِ بَلْ فِيهَا دَرَكَاتٌ وَ لَا أَصْحَابُ الْجَنَّةِ فِي الْجَنَّةِ بَلْ فِيهَا دَرَجَاتٌ وَ بِهِ قَرَأَ ابْنُ مَسْعُودٍ لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ. أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفَائِزُونَ النَّاجُونَ.

لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ قِيلَ: هَذَا تَوْبِيخٌ لِلنَّاسِ. أَيْ لَوْ جَعَلَ فِي الْجَبَلِ تَمْيِيزًا وَ أَنْزَلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنَ لَخْشَعُ وَ تَصَدَّعَ وَ تَشَقَّقَ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ مَعَ صَلَابَتِهِ وَ رِزَانَتِهِ حَذْرًا مِنْ أَنْ لَا يُؤَدِّي حَقَّ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِي تَعْظِيمِ الْقُرْآنِ وَ الْكَافِرُ يَعْزُضُ عَمَّا فِيهِ مِنَ الْعَبْرِ كَانَ لَمْ يَسْمَعْهَا يَصِفُهُ بِفَسَاوَةِ الْقَلْبِ وَ قِيلَ: هَذَا امْتِنَانٌ عَلَى النَّبِيِّ (ص) أَيْ لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَمَا ثَبَتَ لَهُ وَ تَصَدَّعَ لِنَزُولِهِ عَلَيْهِ وَ قَدْ أَنْزَلْنَاهُ عَلَيْكَ وَ تَبَتَّنَاكَ لَهُ كَقَوْلِهِ: مَا نَثَبْتُ بِهِ فُؤَادَكَ وَ كَذَلِكَ يَسَّرَ وَ سَهَّلَ وَ خَفَّفَ عَلَى بَنِي آدَمَ مَا ثَقَلَهُ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِيْنَ. وَ قَدْ رَوَى عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ: أَنَّ السَّمَاءَ أَطَّتْ مِنْ ثِقَلِ الْأَلْوَابِ لَمَّا وَضَعَهَا اللَّهُ سَبْحَانَهُ عَلَيْهَا فِي وَقْتِ مُوسَى (ع) فَبَعَثَ اللَّهُ لِكُلِّ حَرْفٍ مِنْهَا مَلَكًا فَلَمَّ يَطِيقُوا حَمَلَهَا فَخَفَّفَهَا عَلَى مُوسَى وَ كَذَلِكَ الْإِنْجِيلُ عَلَى عِيسَى (ع) وَ الْفُرْقَانُ عَلَى مُحَمَّدٍ (ص). وَ تِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ. فِي امْتِنَانِ اللَّهِ وَ يَتَعْظُونَ وَ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ.

هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ. قَالَ الزَّجَّاجُ: هَذَا يَرْجَعُ إِلَى أَوَّلِ السُّورَةِ حَيْثُ قَالَ: سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ

ثم قال: هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ قَادِرٌ عَلَىٰ اخْتِرَاعِ الْأَعْيَانِ وَلَا مُسْتَحَقٌّ لِكَمَالِ التَّعْظِيمِ وَ نِعْوَتِ الجلال. إِلَّا هُوَ عَالِمٌ الغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ يَعْنِي السِّرَّ وَ العَلَانِيَةَ، وَ قِيلَ: الغيب ما غاب عن العباد فلم يعاينوه و لم يعلموه، و الشهادة: ما عاينوه و علموه. هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ ذُو الرَّحْمَةِ الكاملة.

هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الَّذِي لَهُ الْمَلِكُ وَ حَقِيقَتُهُ القدره على ايجاد و ان يكون له التصرف فى الملك له من غير حجة عليه. القُدُّوسُ الطاهر عَمَّا اضافوا اليه مِمَّا لَا يَلِيقُ بِهِ وَ القُدس الطهارة وَ منه قوله: نَقَّسَ لَكَ: اى نَنزَّهَكَ عَنِ الصِّفَاتِ الذَّمِيَّةِ.

السَّلَامُ الَّذِي يَنَالُ عِبَادَهُ مِنْهُ. السَّلَامَةُ: سلم المؤمنون من عذابه، و قيل: سَمِيَ نَفْسَهُ سَلَامًا لِسَلَامَتِهِ مِنْ كُلِّ آفَةٍ. الْمُؤْمِنُ الَّذِي أَمِنَ النَّاسَ مِنْ ظُلْمِهِ وَ أَمِنَ مِنْ أَمْنٍ بِهِ مِنْ عَذَابِهِ. وَ قِيلَ: الايمان: التصديق. اى هُوَ الَّذِي يَصَدِّقُ عَبْدَهُ فِي تَوْحِيدِهِ وَ اِقْرَارِهِ بِوَحْدَانِيَّتِهِ وَ يَصَدِّقُ رِسْلَهُ بِاظهار المعجزة عليهم وَ هُوَ المصدق لنفسه فى اخباره المُهَيِّمُ اى القائم على خلقه باعمالهم و ارزاقهم و آجالهم وَ اِنَّمَا قِيَامُهُ عَلَيْهِم بِاطْلَاعِهِ وَ حِفْظِهِ، وَ قِيلَ: معناه الرقيب يقال: هيمن يهيمن هيمنة اذا كان رقيباً على الشيء.

وَ قِيلَ: هُوَ فِي الْاَصْلِ مَنِيْمٌ قَلِبَتِ الْهَمْزَةُ هَاءً كَقَوْلِهِ: «ارقت و هرقت» وَ معناه: المؤمن. العَزِيْزُ: المنيع الَّذِي لَا يَقْدِرُ عَلَيْهِ اِحْدٌ. وَ الْغَالِبُ لَا يَغْلِبُ. وَ الْعِزَّةُ فِي اللُّغَةِ الشَّدَّةُ، وَ قِيلَ: العزيز الَّذِي لَا مِثْلَ لَهُ مِنْ قَوْلِهِمْ عَزَّ الطَّعَامُ اِذَا قَلَّ وَجُودُهُ، وَ قِيلَ: العزيز بمعنى المعزَّ كالأليم بمعنى المولم. الجَبَّارُ: هُوَ الْعَظِيمُ وَ جَبْرُوتُ اللَّهِ عَظَمَتُهُ اى هُوَ الْعَظِيمُ الشَّانُ فِي الْمَلِكِ وَ السُّلْطَانِ: وَ قِيلَ: هُوَ مِنَ الْجَبْرِ وَ هُوَ الْاِصْلَاحُ فَهُوَ يَغْنَى الْفَقِيرَ وَ يَصْلِحُ الْكَسِيرَ وَ قِيلَ: هُوَ الَّذِي يَقْهَرُ النَّاسَ وَ يَجْبِرُهُمْ عَلَىٰ مَا ارَادَ يَنْفِذُ مَشِيَّتَهُ عَلَىٰ سَبِيلِ الْاِجْبَارِ فِي كُلِّ اِحْدٍ وَ لَا يَنْفِذُ فِيهِ مَشِيَّةَ اِحْدٍ. الْمُتَكَبِّرُ الْمُتَعَطِّمُ عَنِ مَجَانَسَةِ خَلْقِهِ وَ تَعَطُّمٌ مِنْ مِشَابَهَةِ فَعْلِهِ وَ تَقَدَّسَ عَنِ صِفَاتِ الذَّمِّ فِي نِعْوَتِهِ وَ هُوَ الْمُسْتَحَقُّ لَصِفَاتِ التَّعْظِيمِ وَ قِيلَ: ذُو الْكِبْرِيَاءِ وَ هُوَ الْمَلِكُ، مِنْ قَوْلِهِ: «وَ يَكُوْنُ لِكَمَا الْكِبْرِيَاءِ فِي الْاَرْضِ». سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُوْنَ نَزَّهَ نَفْسَهُ تَعَالَى وَ تَقَدَّسَ عَمَّا يَلْحَدُوْنَ فِي اَسْمَائِهِ وَ يَجْهَلُوْنَ مِنْ اَوْصَافِهِ.

رَوَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو قَالَ: رَأَيْتُ رَسُوْلَ اللَّهِ (ص) قَائِمًا عَلَىٰ هَذَا الْمَنْبَرِ، يَعْنِي مَنْبَرَ رَسُوْلِ اللَّهِ (ص)، وَ هُوَ يَحْكِي عَنْ رَبِّهِ تَعَالَى فَقَالَ «اِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ اِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ جَمَعَ السَّمَاوَاتِ وَ الْاَرْضِيْنَ فِي قَبْضَتِهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى ثُمَّ قَالَ: هَكَذَا وَ شَدَّ قَبْضَتَهُ ثُمَّ بَسَطَهَا ثُمَّ يَقُوْلُ: اَنَا اللَّهُ، اَنَا الرَّحْمَنُ، اَنَا الرَّحِيمُ، اَنَا الْمَلِكُ، اَنَا الْقُدُّوسُ، اَنَا السَّلَامُ، اَنَا الْمُؤْمِنُ، اَنَا الْمُهَيِّمُ، اَنَا الْعَزِيْزُ، اَنَا الْجَبَّارُ، اَنَا الْمُتَكَبِّرُ، اَنَا الَّذِي بَدَأْتُ الدُّنْيَا وَ لَمْ تَكْ شَيْئًا، اَنَا الَّذِي اَعْدَتَهَا. اَيْنَ الْمُلُوكُ اَيْنَ الْجَبَابِرَةُ؟!».»

قَوْلُهُ: هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ كُلِّ مَا يَخْرُجُ مِنَ الْعَدَمِ اِلَى الْوُجُوْدِ يَفْتَقِرُ اِلَى التَّقْدِيْرِ اَوْ لَا وَ اِلَى الْاِجْبَادِ عَلَىٰ وَفْقِ التَّقْدِيْرِ ثَانِيًا وَ اِلَى التَّصْوِيْرِ بَعْدَ الْاِجْبَادِ ثَالِثًا، وَ اللَّهُ تَعَالَى خَالِقٌ مِنْ حَيْثُ اِنَّهُ مَقْدَرٌ وَ بَارِئٌ مِنْ حَيْثُ اِنَّهُ مَرْتَّبٌ صُوْرِ الْمَخْتَرَعَاتِ اِحْسَنَ تَرْتِيْبًا. لَهُ الْاَسْمَاءُ الْحُسْنَى لِاَنَّهَا مُشْتَقَّةٌ مِنْ اَفْعَالِ كُلِّهَا حَسَنَةً. وَ قِيلَ: وَصَفَهَا بِالْحُسْنَى لِاَنَّهَا تَدَلُّ عَلَىٰ كَمَالِ نِعْوَتِهِ وَ جَلَالَةِ اَوْصَافِهِ. يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْاَرْضِ اَمَّا بَيَانًا وَ نَطْقًا وَ اَمَّا بَرَهَانًا وَ خَلْقًا. وَ هُوَ الْعَزِيْزُ الْحَكِيْمُ.. خَتَمَ السُّورَةَ بِمَا فَتَحَهَا بِهِ فَسُبْحَانَ اللَّهِ عَلَىٰ كُلِّ حَالٍ.

رَوَى مَعْقَلُ بْنُ يَسَارٍ عَنِ النَّبِيِّ (ص) مِنْ قَالَ حِيْنَ يَصْبِحُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ: «اعُوْذُ بِاللَّهِ السَّمِيْعِ الْعَلِيْمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيْمِ» وَ قَرَأَ الثَّلَاثَ آيَاتِ مِنْ اٰخِرِ سُورَةِ الْحَشْرِ وَكُلَّ اللَّهُ بِهِ سَبْعِيْنَ اَلْفَ مَلِكٍ يَصْلُوْنَ عَلَيْهِ حَتَّى يَمْسَى، فَان مَاتَ مِنْ ذَلِكَ الْيَوْمِ

مات شهيدا و من قال حين يمسى كان بتلك المنزلة.

و عن ابى امامة يقول قال رسول الله (ص): من قرأ خواتيم الحشر من ليل او نهار فقبض فى ذلك اليوم او الليلة فقد اوجب الجنة.

و عن ابى هريرة قال سألت حبی رسول الله (ص) عن اسم الله الاعظم. فقال: عليك بأخر سورة الحشر فاکثر قراءتها فاعدت عليه فاعاد علىّ.

### النوبة الثالثة

للفُقراء المهاجرين الآية... مفهوم این آیت صفت و سیرت مهاجر انست که غریبان این سراى اند و شهیدان آن سراى، سلاطین دولت‌اند و در خانه ایشان نانى نه، امیران مملکت‌اند و در بر کهنه‌ای نه، آفتاب رویان قیامت‌اند و درین سراى از هیچ جانب روی نه، آتش دلان‌اند و شرر ایشان را دودی نه، درد زدگانند و جراحت ایشان را درمانی نه، مسافران‌اند و راه ایشان را پایانی نه، همه در کوره بلا گذاخته و بازخواستی نه. و با اینهمه نعره عاشقی ایشان در ملکوت افتاده که جان برای گوی میدان تو داریم. هر کجا خواهی میانداز. تو نظاره ما باش و با ما هر چه خواهی میکن.

جانى دارم بعشق تو کرده رقم خواهی بشادی کش و خواهی بغم  
بعینک ما یلقى الفؤاد و ما لقی و للحبّ ما لم یبق منه و ما بقى

مصطفی (ص) گوید: ما مهتر کلّیت عالم ایم و بهتر ذرّیت آدم، و ما را بدین فخر نه. شربت‌های کرم بر دست ما نهادند و هدیه‌های شریف بحجره ما فرستادند و لباس‌های نفیس در ما پوشیدند و طراز اعزاز بر آستین ما کشیدند، و ما را بدان همه هیچ فخر نه. مهتر پس اختیار تو چیست و افتخار تو به چیست؟ گفت: اختیار ما آنست و افتخار ما بدانست که در روزی ساعتی خلوتی جویم و با این فقراى مهاجرین چون بلال و صهیب و سلمان و عمّار ساعتی حدیث او گوئیم:

بر دل ز کرامتش نثار است مرا وز فقر لباس اختیار است مرا  
دینار درم خود چه بکارست مرا با حق همه کار چون نگارست مرا؟!

للفُقراء المهاجرين بدانکه فقر دو است: یکی آنست که رسول خدا (ص) از آن استعاذت کرده و گفته: «اعوذ بك من الفقر»

و دیگر آنست که رسول خدا گفته: «الفقر فخرى»

آن یکی نزدیک بکفر و این یکی نزدیک بحق. اما آن فقر که بکفر نزدیکست فقر دلست که علم و حکمت و اخلاص و صبر و رضا و تسلیم و توکل از دل ببرد، تا دل ازین ولایتها درویش گردد، و چون زمین خراب شود. و دل چون خراب شد، منزل شیاطین گردد آن گه چون شیطان فرو آمد، سپاه شیطان روی بوی نهند شهوت و غضب و حسد و شرك و شك و شبهه و نفاق. نشان این فقر آن بود که هر چه بیند همه کژ بیند، سمع مجاز شنود، زبان همه دروغ و غیبت گوید، قدم همه بکوی ناشایست نهد، این آن فقر است که رسول خدا گفت: «كاد الفقر ان يكون كفرا، اللهم ائى



اعوذ بك من الفقر و الكفر».

اما آن فقر که گفت: «الفقر فخری»

آنست که مرد از دنیا برهنه گردد و درین برهنگی بدین نزدیک گردد.

و فی الخبر: «الایمان عریان و لباسه التقوی»

همانست که متصوفه آن را تجرید گویند، که مرد مجرد شود از رسوم انسانیت، چنانکه تیغ مجرد شود از نیام خویش و تیغ ما دام که در نیام باشد هنرش آشکارا نگردد و فعل از او پیدا نیاید. همچنین دل تا در غلاف انسانیت است هنر وی آشکارا نگردد و از وی کاری نگشاید، چون از غلاف انسانیت برهنه گردد صورتها و صفتها درو ننماید.

آورده‌اند در بعضی کتب که فردا چون خلائق بصحراء قیامت بیرون آیند، جنات عدن، بصفات جمال خویش، عاشقان و طالبان را استقبال کند که «وَ أَرْزِقْتِ الْجَنَّةَ لِلْمُتَّقِينَ» ازین سوخته‌ای بینی کوفته‌ای دل شکسته‌ای روز فرو شده‌ای با دلی پر درد و جانی پر حسرت در صعید قیامت ایستاده سر در پیش افکنده دیده‌ها پر آب کرده، ناگاه بویی از کوی وصال لم یزل و لا یزال بمشام او رسد يك نعره بزند که فزع آن در قیامت افتد، فریاد برکشد. حق تعالی گوید: شما همه اهل قیامت را بعتاب و حساب مشغول دارید که ما را با آن گدا کاره‌است و رازها که در دنیا هزاران شب بعشق بروز آوردست، در خاک خفته و بادیه‌ها بریده و مذلتها کشیده، بلاء ما را اسیر شده می‌خواهد که امروز با ما رازی گوید. آن بیچاره گوید: یا ربّ الارباب آتش مهر در دلم زدی، مرا زیر و زبر کردی، از خان و مانم بیفکندی اول «أَسْتُ بِرَبِّكُمْ» بسمع رسانیدی، باز شربت‌های بلا چشانیدی، عاشق جمال خویش گردانیدی اینهمه بروی من آوردی، امروز جمال بدیگران نمایی مرا محروم گردانی؟! بجلال و عزّ تو که دیده باز نکنم تا جمال ذو الجلال ترا نبینم. حقتعالی حجاب جلال بردارد، جمال بنماید، درویش بیخویش، سرگشته شوق، غارتیده عشق، بی‌واسطه کلام حق بشنود، بی‌حجاب جمال و جلال حق ببیند. فیحدّته کما یحدّث الرجل جلیسه.

قوله: وَ الَّذِينَ تَبَوَّأُوا الدَّارَ وَ الْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ. انصار نبوت و رسالت‌اند، اصحاب موافقت و مراقبت‌اند، منبع جود و سخاوت‌اند. ربّ العالمین روش ایشان ستوده و ایثار ایشان پسندیده که: وَ يُؤْتِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ قومی که از بیشه حسد هرگز خاری بدامن ایشان نیاویخت، از بیابان نفس هرگز غباری بر گوشه رداء اسلام ایشان ننشست. از هاویه هوی هرگز دودی بدیده ایشان نرسید.

سلاطین راه‌اند در لباس درویشان، ملکی صفت‌اند بصورت آدمیان روندگان در راه فناء خویش خرامان.

شیخ بسطام گفته: که اگر هشت بهشت را درین کلبه ما بگشایند و این سرای و آن سرای بولایت بما دهند، هنوز بدان يك آه سحر گاهی که بر یاد او از سینه برآید بندهیم. ملك يك نفس که بدرد عشق او برآوریم با ملك هژده هزار هزار عالم برابر نکنیم. معاذ جبل را دیدند که در بازار مکه می‌گردید و ریزه تره می‌چید و میگفت: هذا ملك مع رضاك و ملك الدنيا مع سخطك عزل. گفت: اگر هیچ رضاء تو ممکن است، خداوندا این قدر ما را پادشاهی تمام است، و اگر رضای تو نیست ملك عالم جز عزل نیست.

خیز یارا تا بمیخانه زمانی دم زنیم  
آتش اندر ملکت آل بنی آدم زنیم  
هر چه اسبابست جمع آنیم و پس جمع آوریم  
پس بحکم حال بیزاری همه برهم زنیم.

الَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ. لآية...: اندر این آیه تابعین را و سلف صالحین را، پسینان امت را، تا بقیامت، به پیشوایان اسلام و صحابه صدق در رسانید و در حکم برابر کرد و بر وفق این مصطفی (ص) گفت: «مثل امتی مثل المطر، لا یدری اوله خیر ام آخره»

گفتا: کسانی که امت من اند و از اهل سنت من اند امروز ساکنان سرای قربت من اند و فردا مستوجب شفاعت من اند. ایشان همه بزرگواران اند و کرامت را سزاوارند و در منفعت و راحت همچون باران بهاراند. باران را ندانند که اول آن بهتر است یا آخر آن، نفعی است عام را و عامه خلق را حال امت من همچنین است. همان درویشان آخر الزمان، آن شکستگان سرافکنده، و همین عزیزان و بزرگواران صحابه همه برادران اند و در مقام منفعت و راحت و شفقت همه یک دست و یکسان اند.

«هم کالمطر حیث ما وقع نفع».

بر مثال باران اند هر جای که رسد نفع رساند، هم در بوستان و هم در خارستان، هم بر ریحان هم بر امّ غیلان. همچنین اهل اسلام در راحت یکدیگر و رأفت بر یکدیگر یکسانند و یک نشان اند. تحقیق قول سید را (ص) که: «امتی کالمطر لا یدری اوله خیر ام آخره».

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَانظُرُوا نَفْسَ مَا قَدَّمْتُمْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ.

در یک آیه دو بار ذکر تقوی کرد. اول تقوای عام است از محرمات پرهیز کردن.

دوم تقوای خاص است از هر چه دون حق است پرهیز کردن. و گفته اند: اول اشارتست باصل تقوی و دوم اشارتست بکمال تقوی. و عقبه قیامت نتوان برید، مگر بکمال تقوی همه مرادها بر باید داشت و بی مرادی در باید گرفت همه زرها نوش باید گرفت و همه نوشها زهر باید پنداشت. چون قدم اینجا رسید بکمال تقوی رسید.

واسطی گفته که: اهل تقوی که تکبر کنند بر ابناء دنیا، ایشان در تقوی مدعی اند برای آنکه اگر دنیا را در دل ایشان وقعی نبودی برای اعراض کردن از آن تکبر نکردندی. عزیزی گفته که: دنیا سفالی است و آن نیز در خواب. و آخرت جوهری است یافته در بیداری مرد نه آنست که در سفال بخواب دیده متقی شود، مرد مردانه آنست که در گوهر در بیداری یافته متقی شود. و در جمله بدانکه قدمهای روندگان در راه تقوی سه است: قدم شریعت در قالب روشن کند. قدم طریقت در دل روشن کند. قدم حقیقت در جان روشن کند. چون روندگان قالب در رسند نزلشان «جَنَاتٍ وَ نَهْرٍ» پیش آرند، چون روندگان دل در رسند نزلشان «مَعَدَّ صِدْقٍ» آرند. چون روندگان جان در رسند نزلشان از «عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ» پیش آرند.

قوله: لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ الْآیة...: نشر بساط توقیر قرآن است، و اخبار از بیان تعظیم آن قرآنی که جلال الهیت مطلع قدم اوست و بتیسیر ربوبیت تنزل اوست کلامی خطیر، نظامی بی نظیر، جان آسای دلیپذیر، راهنمایی دستگیر، هاریان را بند، عاصیان را پند، ظلمت حیرت را نور مبین، عصمت عبودیت را حبل متین، لفظ او موجز، معنی او معجز، آیه او واضح، برهان او لائح، امر او ظاهر، نهی او زاجر، خبر او صدق، شهادت او حق، تأویل او جان آویز، تفسیر او مهر انگیز بس قفلها که باواز دلها برداشتند، بس رقمهای محبت که باو در سینهها نگاشتند، بس بیگانگان که باو آشنا گشتند، بس خزائن معرفت که باو پیدا گردند، بس خفتگان که باو بیدار گردند، بس غافلان که باو هشیار گردند، بس طالبان که باو بمقصود رسیدند، بس مشتاقان که باو دوست را یافتند هم یادست و هم یادگار،



بنازش میدار تا وقت دیدار!

جان را سخن خوب تو مدهوش کند  
از لطف تو سوختن فراموش کند.

دل را اثر روی تو گل پوش کند  
آتش که شراب وصل تو نوش کند

## ۶۰- سورة الممتحنة- مدنية

## ۱ النوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ. ای گرویدگان دشمنان من و دشمنان خود را دوستان مگیرید. تُثْقِنُوا إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ بایشان در نهان دوستی می‌افکنید وَ قَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ. و ایشان کافر شده‌اند بآنچه از خدا بشما آید از پیغام راست. يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَ إِيَّاكُمْ ببيرون کردند رسول مرا و شما را. أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللّٰهِ رَبِّكُمْ از بهر آنکه شما بگرویدید بالله خداوند خویش. إِنْ كُنْتُمْ حَرَجْتُمْ جِهَاداً فِي سَبِيلِي أَكْرَازِ خَانَ و مان خود که بیرون آمدید کوشیدن را در سبیل من بیرون آمدید: وَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي وَ جِسْتَنِ خَشْنودی مرا بیرون آمدید. تُسِرُّونَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ در نهان با ایشان می‌دوستی نمائید وَ أَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَحْقَبْتُمْ وَ مَا أَعْلَنْتُمْ وَ مِنْ دَانَامِ بآنچه شما نهان میدارید و آنچه آشکارا میکنید. وَ مَنْ يَقْعَلْهُ مِنْكُمْ وَ هَرِ كِه این کند از شما فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ (۱) از راه راست گم گشت.

إِنْ يَتَفَقَّهْكُمْ أَكْرَازِ شَمَا رَا دَرِیَابَنْدِ جَاي. يَكُونُوا لَكُمْ أَعْدَاءً شَمَا رَا دَشْمَنَانَ بَاشَنْد. وَ يَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ وَ أَلْسِنَتَهُمْ بِالسُّوءِ وَ دَسْتِ وَ زَبَانِ گشایند بید شما وَ وَدُوا لَوْ تَكْفُرُونَ (۲) و دوست آن گه شوند که شما کافر شوید.

لَنْ نُنْفَعَكُمْ أَرْحَامَكُمْ وَ لَا أَوْلَادَكُمْ سُودِ نَدَارِدِ وَ بَكَارِ نِيَايِدِ شَمَا رَا خَوِشَاوَنْدَانَ شَمَا وَ نِهَ فَرْزَنْدَانَ شَمَا. يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَقْصِلُ بَيْنَكُمْ رَوْزِ رَسْتَاخِيزِ مِيَاانِ شَمَا دَاوَرِي بَرِگْزَارَنْدِ وَ خِصْمَتِ بَرِگْسَلَنْد. وَ اللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۳) و الله بآنچه شما میکنید دانا و بیناست.

قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أَسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ شَمَا رَا بِهَ اِبْرَاهِيمِ پِي بَرْدَنِي نِيكُو اسْتِ وَ الَّذِينَ مَعَهُ وَ ايشان كه بر ملت او بودند و با او بودند. إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ أَنْ كِهَ كِهَ قَوْمِ خَوِيشِ رَا كَفْتَنْد: إِنَّا بَرَأؤَا مِنْكُمْ مَا بِيْزَارِيْمِ از شَمَا. وَ مِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ وَ از آنچه شما می‌پرستید فرود از الله. كَفَرْنَا بِكُمْ كَافِرِيْمِ بَشَمَا وَ بَدَا بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةُ وَ النُّبُضَاءُ أَبَدًا وَ پَدِيدِ آمَدَنِ مِيَاانِ مَا وَ مِيَاانِ شَمَا دَشْمَنِي وَ بَزَوْمَنْدِي هَمِيْشِهَ حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللّٰهِ وَ حَذُهُ تَا بَگْروِيْدِ بِاللّٰهِ خَدَايِ يَگَانِه. إِنَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ مَگَرِ دَرِ أَنْ يَكِ سَخْنِ كِهَ پَدَرِ رَا كَفْت: لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ كِهَ تَرَا أَمْرَزْشِ خَوَاهِم. وَ مَا أَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللّٰهِ مِنْ شَيْءٍ وَ بَدَسْتِ مَن تَرَا از خَدَايِ هِيْچِيْزِ نِيْسْت، أَكْرَازِ نِيَاْمَرْزِدِ مَن هِيْچِيْزِ نَتَوَانِم. رَبَّنَا عَلَيْنِكَ تَوَكَّلْنَا خَدَاوَنْدَا مَا پِشْتِ بَتُو بَازِ كَرْدِيْم، وَ إِلَيْكَ أَنْبْنَا وَ بَدَلِ وَ كَرْدَارِ بَا تُو كَشْتِيْم.

وَ إِلَيْكَ الْمَصِيرُ (۴) و بازگشت با تو است.

رَبَّنَا. خَدَاوَنْدِ مَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا مَا رَا كَمَانَ وَ شَكِ اَفْزَوْدَنِ كَافِرَانَ مَكَن. وَ اغْفِرْ لَنَا وَ بِيَاْمَرْزِ مَا رَا. رَبَّنَا خَدَاوَنْدِ مَا.

إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۵) كه تویی آن عزیز که با تو کس نتاود و ترا غلط نیفتد.

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ أَسْوَةٌ حَسَنَةٌ شَمَا رَا دَرِ اِبْرَاهِيْمِ وَ قَوْمِ او كِهَ بَرِ مَلْتِ او بَوْدَنْد، پِي بَرْدَنِي نِيكُوْسْت. لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللّٰهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ أَنْ كَسِ رَا از شَمَا كِهَ از خَدَا تَرَسْدِ وَ رَوْزِ رَسْتَاخِيزِ وَ مَنْ يَتَوَلَّ وَ هَرِ كِهَ بَرِگْرَدْد. فَإِنَّ اللّٰهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ (۶). الله اوست آن بی‌نیاز ستوده.

عَسَى اللّٰهُ أَنْ يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ الَّذِينَ عَادَيْتُمْ مِنْهُمْ مَوَدَّةً. بِيْگَمَانَ اللّٰهُ مِيَاانِ شَمَا وَ مِيَاانِ ايشان كه دَشْمَنِي دَارِيْدِ بَا ايشان از میان کافران دوستی سازد و نهد. وَ اللّٰهُ قَدِيرٌ. وَ اللّٰهُ تَوَانَا اسْت. وَ اللّٰهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۷) و الله آمرزگار و بخشاینده

است.

لَا يَهَاجِكُمُ اللَّهُ بَازَ نَمِيزِنْدِ اللَّهُ شَمَا رَا. عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ أَوْ كَسَانِ كِهَ بَا شَمَا نَتِغَ نَزِدِنْدِ دَرِ كَارِ دِينِ. وَ لَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ وَ بِيرون نكردند شَمَا رَا از خان و مان و سرايهاى شَمَا. أَنْ تَبَرُّوهُمْ كِهَ نِيكُوْبِي كَنِيدِ بَا ايشان. وَ تُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ وَ داد ايشان بایشان رسانيد اِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ (۸) كِهَ اللَّهُ دادگران رَا دوست دارد.

إِنَّمَا يَهَاجِكُمُ اللَّهُ شَمَا رَا بَازَ مِيزِنْدِ اللَّهُ. عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ أَرِيشان كِهَ بَا شَمَا كِشْتَن كَرْدِنْدِ دَرِ دِينِ. وَ أَخْرَجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ وَ شَمَا رَا بِيرون كَرْدِنْدِ از سرايها و خان و مانهاى شَمَا. وَ ظَاهَرُوا عَلَيَّ إِخْرَاجِكُمْ وَ دشمنان رَا يارى دادند بر بيرون كردن شَمَا از مكه. أَنْ تَوَلَّوْهُمْ بَازَ مِيزِنْدِ كِهَ ايشان رَا بدوستى گيريد و بيارى. وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۹) و هر كِهَ ايشان رَا بدوستى و يارى گيريد، ستم كارانند بر خود.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ائِ غَرُوبِدِگان! إِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ چُونِ بَشَمَا آيدِ زَنانِ گَرُوبِدِگان. مُهَاجِرَاتِ بَرِيدِهَ از خان و مانِ قَامَتْحُوهُنَّ بَرِ رَسِيدِ از ايشان. اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ وَ اللَّهُ خود بَهَ داند ايمان ايشان. فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ اِگَرِ ايشان رَا بدانيد كِهَ ايشان بَرِ ايمانند، فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ.

ايشان رَا بَا كَافِرانِ مفرستيد. لَا هُنَّ حَلٌّ لَهُمْ نَهَ زَنانِ گَرُوبِدِگانِ حلالاند مردانِ كَافِرِ رَا. وَ لَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ وَ نَهَ مردانِ كَافِرِ حلالاند زَنانِ مَسلمانِ رَا. وَ أَتَوْهُمَ مَا أَنْفَقُوا وَ آنِ كاوينِ كِهَ ايشان كَرْدِنْدِ آنِ مِهَاجِرَاتِ رَا بَا ايشانِ فرستيد. وَ لَا جُنَاحَ عَلَيكُمْ أَنْ تَنْكَحُوهُنَّ بَرِ شَمَا نَنگِي نِيسْتِ كِهَ آنِ مِهَاجِرَاتِ رَا بَزَنِي كَنِيدِ.

إِذَا أَتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ بَآنِ شَرَطِ كِهَ ايشان رَا كاوينِ دهيد. لَا تُمَسِّكُوا بَعْصَمَ الْكُوفِرِ وَ بَمِهَ ايسْتيدِ نَگِهَ داشتِ زَنانِ كَافِرِ، وَ ايشان رَا بَزَنانِ خويشِ مَشْمُرِيدِ.

وَ سَأَلُوا مَا أَنْفَقْتُمْ كَاوينِ كِهَ آنِ زنِ رَا بَازَ داده بوديد بَازَ خواهيد. وَ لَيْسَتْ لَكُمْ أُنْفُقًا وَ تا ايشانِ هَمِ كاوينِ آنِ زنِ كِهَ از ايشانِ بَشَمَا آيدِ بَزَنِي كَنِيدِ بَازَ خواهند. ذَلِكَ حُكْمُ اللَّهِ يَخَكُمُ بَيْنَكُمْ اَيْنِ حَكَمِ اللَّهُ اسْتِ وَ كارِ بَرِ گَزاردنِ مِيانِ شَمَا. وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۱۰) وَ اللَّهُ داناستِ وَ راستِ دانِ.

وَ إِنْ فَاتَكُمْ شَيْءٌ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ إِلَى الْكُفَّارِ اِگَرِ زَنِي از زَنانِ شَمَا بَكَافِرانِ شُودِ. فَعَاقِبْتُمْ وَ بَرِ پِي آنِ غَزائِي كَنِيدِ وَ غَنِيمَتِ يابيد. فَأُولَئِكَ الَّذِينَ ذَهَبَتْ أَزْوَاجُهُمْ مِثْلَ مَا أَنْفَقُوا از مالِ غَنِيمَتِ كاوينِ زَنانِ شُدِهَ فَراشويانِ ايشانِ دهيد. وَ أَنْفَقُوا اللَّهُ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ (۱۱) وَ بترسيدِ از آنِ خدائِي كِهَ باوِ گَرُوبِدِه\_ايدِ.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ائِ پِيغامبرِ. إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ چُونِ بَتُو آيندِ زَنانِ گَرُوبِدِگانِ يُبَايِعَنَّكَ وَ بيعتِ كَنندِ بَا تو. عَلَيَّ أَنْ لَا يُشْرِكَنَّ بِاللَّهِ شَيْئًا بَرِ آنَكِهَ بِاللَّهِ انبازِ نيارند. وَ لَا يَسْرِقَنَّ وَ دزدِي نكنند وَ لَا يَزْنِينَ وَ زنا نكنند وَ لَا يَقْتُلَنَّ أَوْلَادَهُنَّ وَ فرزندانِ خودِ نكشند. وَ لَا يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ وَ فرزندِي از حرامِ نيارند، يا از شُويِ پيشينِ وَ شُويِ پسينِ رَا گويندِ كِهَ اَيْنِ از تو اسْتِ بَدروغِ يَقْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَ أَرْجُلِهِنَّ وَ نَسَبَتِ آنِ فرزندِ دَرِ دستِ وَ پايِ افكنند وَ لَا يَعَصِبَنَّكَ فِي مَعْرُوفٍ وَ در تو عاصِي نشوندِ دَرِ سخنِ وَ فرمانِ پسنديدهِ نيكو. فَبَايِعُهُنَّ بَيْعَتِ كَنِ بَا ايشانِ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللَّهُ وَ آمرزشِ خواهِ از اللَّهُ ايشانِ رَا. إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۲) كِهَ اللَّهُ آمرزگارِ اسْتِ وَ مهربانِ.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ائِ غَرُوبِدِگان! لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ بَدوستى و يارى مگيريد قومي كِهَ اللَّهُ ورشانِ بخشم اسْتِ. قَدْ يَبْسُوْا مِنَ الْآخِرَةِ نوميدي شدند از آخرتِ كَمَا يَبْسُ الْكُفَّارُ چنان كِهَ نوميدي شدند ناگرويدگانِ مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ (۱۳) از دیدارِ ايشانِ كِهَ دَرِ گورِهااند.

## النوبة الثانية

این سوره سیزده آیت است و سیصد و چهل و هشت کلمه و هزار و پانصد حرف جمله به مدینه فرو آمد باجماع مفسران، و درین سوره سه آیت منسوخ است بجای خویش آن را شرح دهیم. و در بیان فضیلت آن ابی بن کعب روایت کند از

مصطفی (ص) قال: من قرأ سورة الممتحنة كان المؤمنون و المؤمنات له شفعا يوم القيامة.

قوله تعالى: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ ابْتَدَأَ ابْنُ سُرَّةٍ حَاطِبَ بْنَ أَبِي بَلْتَعَةَ فَرُودَ أَمَدَ مَرْدِيٍّ بَدْرِيَّانَ. چون رسول خدا (ص) عزم درست کرد که بغزاء اهل مکه شود، ساز و اهبت آن کار پنهان میساخت، میخواست تا ناگاه و بیخبر فرا سرایشان شود، این حاطب مطلقه‌ای نوشت باهل مکه که رسول خدا اینک عزم درست کرد که بجنگ شما آید، بر حذر باشید و این نامه بزنی داد، نام وی ساره: هی الّتی امر رسول اللّٰه بقتلها يوم فتح مکه. گفته‌اند که: ده دینار بآن زن داد تا نامه باهل مکه رساند. جبرئیل (ص) مصطفی (ص) را از آنچه حاطب کرد، خبر داد. رسول علی (ع) را و زبیر را بر پی آن زن بفرستاد، گفت: «انتو روضة خاخ فائکم تجدون بها امرأة معها كتاب، فخذوه منها و خلوا سبيلها و ان لم تدفعه اليکم فاضربوا عنقها».

روید تا بروضه خاخ آنجا زنی را دریابید که با وی نامه‌ای است. آن نامه از وی بستانید و زن را تعرض مرسانید و اگر نامه ندهد، او را گردن زنید. رفتند تا بآن موضع و زن را دریافتند. و گفت: ما معی کتاب، با من هیچ نامه نیست. بجستند او را و نامه نیافتند. خواستند که باز گردند، علی (ع) گفت: و اللّٰه ما کذبنا رسول اللّٰه (ص) و اللّٰه لنخرجنّ الكتاب او لاضرِبَنَّک بالسيف.

آن زن بدانست که از دست ایشان نخواهد رست. نامه در میان گیسوی خود تعبیه کرده بود. بیرون آورد و بایشان داد. ایشان نامه بحضرت نبوت آوردند. رسول خدا آن ساعت از نماز پیشین باز گشته بود. کس فرستاد و حاطب را برخواند و نامه بوی نمود. حاطب اقرار داد و عذر آورد که: یا رسول اللّٰه و اللّٰه ما کفرت منذ اسلمت و لا غششتک منذ نصحتک و لا احببتهم منذ فارقتهم و لکن لم یکن احد من المهاجرین الا و له بمکه من یمنع عشیرته، و کنت غریبا فیهم و کان اهلی بین ظهرانیهم فخشیت علی اهلی فاردت ان اتخذ عندهم یدا. و قد علمت انّ اللّٰه تعالی ینزل بهم بأسه و انّ کتابی لا یغنی عنهم شیئا. رسول خدا (ص) عذر از وی پذیرفت، و او را بآنچه گفت راست گوی داشت. عمر خطاب برخاست، گفت: دعنی یا رسول اللّٰه اضرب عنق هذا المنافق، ائّه قد خان اللّٰه و رسوله. بگذار مرا یا رسول اللّٰه تا این منافق را گردن زنم، که با خدای و رسول خیانت کرده رسول خدا از آن گفتار عمر در خشم شد، آن گه گفت: «و ما یدریک یا عمر؟ لعل اللّٰه قد اطلع علی اهل بدر، فقال لهم: اعملوا ما شئتم فقد غفرت لکم، و هم اهل بدر و ما اهل بدر اهل بدر، و ما اهل بدر اهل بدر، و ما اهل بدر اهل بدر. فلا تقولوا لحاطب انا خیرا فانزل اللّٰه تعالی: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ.

ولد حاطب بن ابی بلتعَة فی زمان رسول اللّٰه (ص) و یروی عن عمر بن الخطاب، اصله من الازد و اعتقه عبید اللّٰه بن حمید بن زهیر الذی قتله علی (ع) يوم بدر کافرا، و کان حاطب یشبع الطعام و مات بالمدينة و صلّی علیه عثمان عفان و هو ممّن حضر بیعة الرضوان. تُلقونَ إِلَیْهِم بِالْمَوَدَّةِ ای تلقون الیهم اخبار النبی (ص) و سرّه بالمودة الّتی بینکم و بینهم. و قیل: معناه تلقون الیهم المودة و الباء زائدة، کقوله: «وَمَنْ يُرِدْ فِيهِ بِالْحَادِ بِظَلْمِ، ای الحاد. و القاء المودة

اليهم تقربهم اليهم بالمكاتبه.

وَ قَدْ كَفَرُوا الْوَاوِلِحَالِ. اى و حالهم ائهم. كفروا. بما جاءكم من الحق يعنى القرآن و الرسول. يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَ اِيَّاكُمْ مِنْ مَكَّةَ اَنْ تُؤْمِنُوا يعنى: لان تؤمنوا و بان تؤمنوا، كانه قال: يفعلون ذلك لايمانكم بالله.

اِنْ كُنْتُمْ خَرَجْتُمْ جِهَادًا فِي سَبِيلِي وَ اِبْتِغَاءَ مَرْضَاتِي هَذَا شَرْطُ جَوَابِهِ مُتَقَدِّمٌ. و التقدير اِنْ كُنْتُمْ خَرَجْتُمْ اوطانكم للجهد فى سبيلى و بطلب مرضاتى لا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَ عَدُوَّكُمْ اَوْلِيَاءَ. معنى اينست كه: اگر بيرون آمدن شما از میان ايشان و بریدن شما از خان و مان خویش از بهر جهاد است، در راه من و جستن خشنودى من، پس دوستى مگيريد با دشمنان خویش و دشمنان من. تُسِرُّونَ اِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ وَ اَنَا اَعْلَمُ بِمَا اُخْفَيْتُمْ وَ مَا اَعْلَنْتُمْ اَيْنَ سَخَنَ دَرِ هِمَ پيوسته است، ميگويد: در نهان با ايشان دوستى مينمائيد و من ميدانم آنچه شما نهان ميداريد از دوستى ايشان و آنچه آشكارا ميكنيد از ايمان خویش. وَ مَنْ يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ الْهَاءَ رَاجِعَةٌ اِلَى الْاِتِّخَاذِ الْمُنْهَى عَنْهُ، اى من يفعل ما نهيت عنه من موالاتهم. فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ اى زاغ عن الطريق المستقيم. ميگويد: هر كه آن كند كه حاطب كرد، از شما پس از اين، او از راه راست بر گشت و طريق ايمان گم كرد.

اِنْ يَتَفَقَّحُوا اى يصادفوكم و يظفروا بكم. يَكُونُوا لَكُمْ اَعْدَاءً وَ لَا يَنْفَعُكُمُ الْفَاءُ الْمَوَدَّةَ الْيَهُودِ وَ يَبْسُطُوا اِلَيْكُمْ اَيْدِيَهُمْ بِالْقَتْلِ وَ الضَّرْبِ.

وَ اَلَسَيِّئَةُ بِالشِّتْمِ وَ السَّبِّ. خبر ميدهد رب العالمين كه دوستى ايشان و تقرب بايشان در آن نفع شما نيست، كه اگر بر شما دست يابند و هر جاى كه شما را دريابند، ابقا نکنند هم دست گشايند بقتل و ضرب، و هم زبان گشايند بسب و شتم. وَ وُدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ. كسا كفروا، و آن گه شما را دوست شوند كه همچون ايشان كافر شويد. هَذَا كَقَوْلِهِ: «وَ لَنْ تَرْضَى عَنْكَ الْيَهُودُ وَ لَا النَّصَارَى حَتَّى تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ» وَ قِيلَ: مَنْ خَالَفَ عَقْدَهُ عَقْدَكَ، خَالَفَ قَلْبَهُ قَلْبَكَ.

لَنْ تَنْفَعَكُمْ اَرْحَامُكُمْ وَ لَا اَوْلَادُكُمْ الَّذِيْنَ بِمَكَّةَ، وَ هُمُ كَقَارِ، اى لا يعنون عنكم من الله شيئا و لا تهلکوا انفسكم بسبب من لا يَنْفَعُكُمْ. يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَفْصِلُ بَيْنَكُمْ قَرَأَ عَاصِمٌ وَ يَعْقُوبُ يَفْصِلُ بَفَتْحِ الْيَاءِ وَ كَسْرِ الصَّادِ مَخْفِفاً وَ قَرَأَ حَمْزَةً وَ الْكَسَائِيَّ بَضْمَ الْيَاءِ وَ كَسَرَ الصَّادَ مُشَدِّداً وَ قَرَأَ ابْنُ عَامِرٍ بَضْمَ الْيَاءِ وَ فَتْحَ الصَّادِ مَخْفِفاً. وَ الْمَعْنَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ وَ قِيلَ: يَفْرُقُ بَيْنَ الْوَالِدِ وَ وَلَدِهِ وَ بَيْنَ الْقَرِيبِ وَ الْقَرِيبِ فَيَدْخُلُ اَهْلَ طَاعَتِهِ الْجَنَّةَ وَ اَهْلَ مَعْصِيَتِهِ النَّارَ. وَ اَللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ فيجازيكم باعمالكم.

قَدْ كَانَتْ لَكُمْ اَسْوَةٌ اى قُدوةً حَسَنَةً وَ سَيِّئَةً حَسَنَةً. فِي اِبْرَاهِيمَ اى فِي اقْوَالِ اِبْرَاهِيمَ. «وَ الَّذِيْنَ مَعَهُ» مِنَ الْمُؤْمِنِينَ. اِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمُ الْمُشْرِكِينَ اِنَّا بُرَاؤُا مِنْكُمْ جَمْعُ بَرِي كَظَرِيفٍ وَ ظَرْفَاءُ وَ بُرَاؤُا مِنْكُمْ اى مِنْ قَرَابَتِكُمْ.

وَ مِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ» اَنْكُرْنَا دِينَكُمْ وَ تَبَرَّأْنَا مِنْكُمْ. «وَ بَدَأَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةَ وَ الْبَغْضَاءَ اُبْدًا بِالسَّيْفِ وَ الْقَلْبِ. حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَ حُدَّةً لَا شَرِيكَ لَهُ فَحِينَئِذٍ نَتْرِكُ عِدَاوَتَكُمْ وَ نَوَالِيَكُمْ.

اين خطاب با حاطب است و با مؤمنان، ايشان را اقتدا ميفرمايد به ابراهيم خليل كه ابراهيم از مشركان و قرابات كقار بيزارى و دورى گزید. دانست كه دشمنان اند و با ايشان دوستى نگرفت و قوله: اِنَّا قَوْلَ اِبْرَاهِيمَ هَذَا مُسْتَثْنَى مِنْ الْاِسْوَةِ، اى لا تقتدوا به فى استغفاره. لِاَبِيهِ فَاِنَّ اَبَاهُ كَانَ كَافِرًا وَ ذَلِكَ الْاِسْتِغْفَارُ كَانَ عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَاهُ اَبَاهُ اَنْ يَوْمَنَ فَلَمَّا عَلِمَ اَنَّهُ لَا يَوْمَنَ اَمْتَنَعَ مِنْ اسْتِغْفَارِهِ وَ قَوْلُهُ: مَا اَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ يَقُولُ اِبْرَاهِيمُ لِاَبِيهِ مَا اَعْنَى عَنْكَ وَ لَا ادْفَعُ عَنْكَ عَذَابَ اللَّهِ اِنْ عَصَيْتَهُ وَ اَشْرَكَتَ بِهِ وَ فِي هَذِهِ الْآيَةِ دَلَالَةٌ بَيِّنَةٌ عَلَى تَفْضِيلِ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ (ص) وَ ذَلِكَ اَنَّهُ حِينَ

امر بالاقتداء به امر على اطلاق و لم يستثن، فقال. ما آتاكمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهَاكُمْ عَنْهُ، فَانْتَهُوا و حين أمر بالاقتداء بابراهيم استثنى. قوله: رَبَّنَا عَلَيْنِكَ تَوَكَّلْنَا. قيل: هذا من تمام كلام ابراهيم، و قيل: استيناف و معناه: قولوا ايها المؤمنون رَبَّنَا عَلَيْنِكَ تَوَكَّلْنَا فهو تعليم منه سبحانه لهم كيف الثناء عليه، عَلَيْنِكَ تَوَكَّلْنَا اى بك و ثقنا. وَ إِلَيْكَ أُنَبِّئُ اى اقبلنا بالطاعة. وَ إِلَيْكَ الْمَصِيرُ اى المرجع و المنقلب.

رَبَّنَا لا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا اى لا تظهر هم علينا فيفتنونا بذلك فيظنوا أنهم على حق و نحن على باطل و قال مجاهد: لا تعدبنا بأيديهم و لا بعذاب من عندك، فيقولون: لو كان هؤلاء على الحق ما اصابهم ذلك وَ اغْرِبْ لَنَا اسْتِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا. إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ اى الغالب القوى. الْحَكِيمُ: العالم.

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ يَعْنَى: فى ابراهيم و من معه من الاولياء و الانبياء.

أَسْوَةٌ حَسَنَةٌ قَدْوَةٌ صَالِحَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ اى يرجو ثوابه و يؤمل لقاءه فى اليوم الآخر و يخشى البعث و الحساب. وَ مَنْ يَتَوَلَّ اى يعرض عن الايمان. فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَنِيُّ عن عباده الحميد المحمود فى ارضه و سمائه لا يلحقه شين من كفر الكافرين و انما اعيد ذكر الاسوة لان الاولى متعلقة بالبراءة من الكفار و من فعلهم. و الثانية امر بالانتساء بهم لينالوا من ثوابهم ما نالوا او ينقلبوا الى الآخرة كانقلابهم و قيل: الاولى اسوة باقواله و الثانية بافعاله. قيل لما نزلت هذه الآيات اظهر المؤمنون عداوة اقربايهم المشركين فى الله و تبرؤا منهم، فعلم الله شدة وجد المؤمنين بذلك فانزل الله سبحانه: عَسَى اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ الَّذِينَ عَادَيْتُمْ مِنْهُمْ اى من مشركى مكة مَوَدَّةً يَعْنَى: بان يهديهم الله للذين فيصيروا لكم اولياء و اخوانا ففعل الله تعالى ذلك فاسلم كثير منهم فصاروا لهم اولياء و اخوانا و خالطوهم و ناكحوهم و قيل: الَّذِينَ عَادَيْتُمْ مِنْهُمْ هو ابو سفيان بن حرب. و المودة مودة الاسلام و تزويج ام حبيبة ابنته من رسول الله (ص) و كانت ام حبيبة تحت عبيد الله بن جحش بن رباب و كانت هى و زوجها من مهاجرة الحبشة فتنصرت زوجها و حاولها ان تتابعه فأبت و صبرت على دينها و مات زوجها على النصرانية فبعث رسول الله (ص) الى النجاشى فيها ليخطبها عليه، فقال النجاشى لاصحابه: من اولاكم بها؟ قالوا: خالد بن سعيد بن العاص.

قال: فزوجها من نبيكم، ففعل و مهرها النجاشى اربع مائة دينار و ساق اليها مهرها.

عَسَى من الله واجبة و هو للطمع و الرجاء، اى كونوا على رجاء من ذلك. و قوله: وَ اللَّهُ قَدِيرٌ يَعْنَى: على ان يجعل بينكم و بينهم مودة وَ اللَّهُ غَوْرٌ يَعْنَى: لمعاصيهم اذا اسلموا: رَحِيمٌ يَعْنَى: بالمؤمنين حيث ادخل اقربايهم فى دينهم ثم رخص الله عزّ و جل فى صلة الذين لم يعادوا المؤمنين و لم يقاتلوهم و لم يخرجوهم فقال: لا يَنْهَأَكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ اى عن برّ الذين. لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ لَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ اى لم يودوكم بمكة حتى اضطررتم الى الخروج منها أَنْ تَبْرُوهُمْ فى موضع الخفض بدلا من الذين و المعنى: لا ينهيكم الله عن ان تبرؤا الذين لم يقاتلوكم فى الدين. وَ تَقَسَّبُوا إِلَيْهِمْ اى تحسنا اليهم و تعطوهم مما تملكون من طعام و غيره قسما و الاقساط ان تعطوهم مثل ما يعطون.

در سبب نزول اين آيت علماء تفسير مختلفانند. ابن عباس گفت: در شأن خزاعه و بنى جذيمه و بنى مدلج فرو آمد كه با رسول خدا (ص) عقد مصالحت بستند و عهد داشتند كه قتال نكنند و رسول را و مؤمنان را نرنجانند و از مكه بيرون نكنند و دشمنان رسول را يارى ندهند. ربّ العالمين رسول را و مؤمنان را رخصت داد كه با اين قوم على الخصوص هر چند كه كافراند اگر نيكويى كنيد وصلت دهد و داد ايشان بايشان رسانيد، شما را منع نيست و در آن نهى نيست. قتاده گفت: حكم اين آيت بر عموم بود، هر كافر كه با رسول قتال نكرديد و مؤمنان را نرنجانديد با ايشان

بیوستن ببر وصلت رخصت بود، تا آیت آمد که: فاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ الْآيَةَ... پس منسوخ شد و بقول قتاده این آیت منسوخ است و قیل: الآیة واردة في شأن الذين آمنوا و أقاموا بمكة و لم يهاجروا لما بهم من الضعف، و قیل: ارید بذلك النساء و الصبيان، و قیل: نزلت في أسماء بنت ابى بكر و ذلك انّ أمها قتيلة بنت عبد العزى قدمت عليها المدينة بهدايا و هي مشركة، فقالت أسماء: لا اقبل منك هدية و لا تدخلين بيتى حتى استأذن رسول الله. فسألت لها عائشة رسول الله (ص) فأمرها ان تقبل هديتها و تحسن اليها ثم ذكر الذين نهاهم عن صلتهم فقال: إِنَّمَا يَنْهَاكُمْ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلَكُمْ فِي الدِّينِ وَ أَخْرَجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ وَ ظَاهَرُوا عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ وَ هُمْ كَقَارِ مَكَّةَ الَّذِينَ أَلْجَأُكُمْ إِلَىٰ الْهَجْرَةِ مِنْ مَكَّةَ أَنْ تَوَلَّوْهُمْ یعنی: ينهيكم عن ان تتولّوهم بالنصر و المودة و البرّ و الصلة.

وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ بِالْمُودَةِ وَ بِمَكَاتِبَةِ سِرِّ النَّبِيِّ (ص). فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ المستوجبون لعذاب الله. قال بعض المفسرين: نسخت الآیة الاولى بهذه الآیة و نسخ معنى الآيتين بآیة السيف.

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمْ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ اِی شَمَا كِه مُمْنَانِيد، چون زنان مهاجرات بشما آیند، از مكه هجرت كنند به مدینه.

فَأَمْتَحِنُوهُنَّ ايشان را امتحان كنيد، حال ايشان و سبب آمدن ايشان بتحقيق بازدانيد. امتحان، بقول بعضی مفسران آنست كه: رسول خدا ايشان را سوگند دادی كه نه بغض شوهر را آمد و نه نشوز و نه غيرت را و نه عشق و هواى مردی را و نه رغبت بدنیا و التماس مرادى را و نه مجرد دوست داشت زمين مدینه را، بلکه دوست داشت دين اسلام را هجرت كرد و دوستى خداى و رسول را و جز رضای خداى و رسول و رغبت بدین اسلام او را مرادى ديگر نيست. بقول بعضی امتحان آنست كه بزبان بگفتی: «اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا عبده و رسوله». رب العالمين گفت: چون اين سوگند ياد كرد و امتحان حاصل شد، از وی بظاهر پذيريد و حقايق باطن و ضمير دل بالله افكنيد كه شما را بان راه نيست و جز الله بان عالم نيست.

اينست كه گفت: اللهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ أَنْ كِه گفت: فَإِنَّ عِلْمَهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ چون از ايشان بدانستيد بدلايل ظاهر كه مؤمناتاند و هجرت ايشان از بهر خداى و رسول است، فلا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ لَأَهُنَّ حِلٌّ لَهُمْ وَ لَأَهُنَّ يَحِلُّونَ لَهُنَّ ايشان را فا كافرين مدهيد كه نه زن مسلمانان حلالست مرد كافر را، و نه مرد كافر زن مسلمان را حلالست. اين آيه در شأن زنى فرود آمد نام وی سبيعة بنت الحارث الاسلاميه كه از شوهر خویش بگريخت سال حديبيه و هجرت كرد. رسول خدا او را امتحان كرد، چنان كه الله فرموده و او را مؤمنه يافت. شوهر وی آمد صيفى بن الواهب گفت: يا محمد ردّ على امرأتى. زن من با من فرست كه تو در صلح حديبيه با ما چنان شرط كردى كه هر كه آن ما بتو آيد با ما فرستى. رسول خدا گفت: اين شرط كردهام در مردان نه در زنان كه زنان گرویده بهيچ حال كافرين را نشايند و ايشان را حلال نباشند و اين آيت بر وفق اين حكم فرو آمد. پس رسول خدا بفرمود تا كاوين كه آن شوهر كافر به سبيعة داده بود، با وی دادند. اينست كه ربّ العالمين گفت: وَ أَتَوْهُمْ مَا أَنْفَقُوا یعنی: اعطوا الزوج الكافر ما انفق عليها من المهر. قیل: ان لم يوجد لها مال في الحال يؤخذ من المؤمن الذي يريد التزوج بها مقدار ذلك المهر و يردّ على الكافر. فان لم يتزوج بها احد من المؤمنين كان سبيلها سبيل المعسر بالدين الى ان يجد ميسرة. و يقال: تزوج سبيعة عمر بن الخطاب.

وَ لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ اِی لا جناح في نكاح المهاجرات. إِذَا آتَيْنَهُنَّ مَهْرَهُنَّ و ايتاء المهر ليس بشرط

لتحليلها كما انّ ذلك ليس بشرط في المؤمنات في قوله: «وَ أَتُوا النِّسَاءَ صَدَقَاتِهِنَّ نِحْلَةً» لكنّه جث على اتيناهنّ مهورهنّ اذا طالبن بها.

و قيل: نزلت هذه الآية في امّ كلثوم بنت عقبة بن ابى معيط جاءت مهاجرة في عام الهدنة فجاها اخواها رسول الله (ص) يستردّها انها فنزلت هذه الآية، قوله: و لا تُمَسِّكُوا بِعَصَمِ الكَوَافِرِ قرأ ابو عمرو و يعقوب بالتشديد و الآخرون بالتخفيف، معنا هما واحد.

و العصمة الامسك و الكف و هي ها هنا حرمة النكاح، يعنى: اذا تباينت الاديان فقد انقطعت العصمة، و اصل العصمة الحبل، يقال لكل ما امسك شيئا عصمة اى من اسلم و بقيت امرأته كافرة او اسلمت المرأة و بقى الزوج كافرا فقد انقطعت العصمة و لا تمسكوا بها فلا حرمة لها و الكوافر طائفتان من النساء طائفة قعدت عن الهجرة و ثبتت على الكفر و طائفة ارتدّت عن الهجرة و لحقت بازواجها الكفار. قال الزهري: لما نزلت هذه الآية طلق عمر بن الخطاب امرأتين كانتا له بمكة مشركتين احديهما بريعة بنت ابى امية ابن المغيرة فتزوّجها بعده معاوية بن ابى سفيان و هما على شركهما بمكة. و الأخرى امّ كلثوم بنت عمرو الخزاعية امّ عبد الله بن عمر فتزوّجها ابو جهم بن حذافة و هما على شركهما و كانت اروى بنت ربيعة بن الحارث بن عبد المطلب تحت طلحة بن عبيد الله فهاجر طلحة و هي بمكة على دين قومها ففرّق الاسلام بينهما حين نهى عن التمسك بعصم الكوافر ثمّ تزوّجها خالد بن سعيد بن العاص بالاسلام و كانت ممّن فرّ الى رسول الله (ص) من نساء الكفار فحبسها و زوّجها خالد بن سعيد بن العاص.

قال الشعبى و كانت زينب بنت رسول الله امرأة ابى العاص بن الربيع اسلمت و لحقت بالنبي (ص) في المدينة و اقام ابو العاص بمكة مشركا ثمّ اتى المدينة و اسلم فردّها عليه رسول الله (ص). و سئلوا ايّها المؤمنون. ما أنفقتم اى ان لحقت امرأة منكم بالمشركين مرتدة فاسئلوا ما انفقتم من المهر ممّن تزوّجها منهم اذا منعوها.

و ليسئلوا يعنى: المشركين الذين لحقت ازواجهم بكم. ما أنفقوا من المهر ممّن تزوّجها منكم. ذلكم حكم الله يحكم بينكم فيه فاحكموا. و الله عليم بمصالح اموركم حكيم فيما امركم به من التسوية و العدل. قال الزهري: و لولا الهدنة و العهد الذى كان بين الرسول الله (ص) و بين قريش يوم الحديبية لامسك النساء و لم يردّ اليهم صداقا و كذلك كان يصنع بمن جاءه من المسلمات قبل العهد فلما نزلت هذه الآية اقرّ المؤمنون بحكم الله عزّ و جلّ و ادّوا ما امروا به من نفقات المشركين و ابى المشركون أن يقرّوا بحكم الله تعالى فيما امر من اداء النفقات المسلمين فانزل الله عزّ و جلّ.

وَ إِن فَاتَكُمْ شَيْءٌ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ إِلَى الْكُفَّارِ فَاتِكُمْ اى ذهب عنكم شيء، اى احد و كذلك قرأ ابن مسعود: فعاقبتهم و قرئ فعقبتم أي غزوتهم بعقب ذلك فغنمتم فأثوا الذين ذهبتم الى الكفار منكم مثل ما أنفقوا عليهنّ من الغنائم التى صارت في ايديكم من اموال الكفار، و قيل: معناه فعاقبتهم المرتدة بالقتل. قال ابن عباس و كان جميع من لحق بالمشركين من نساء المؤمنين المهاجرين راجعة عن الاسلام سنتّ نسوة فاعطى رسول الله (ص) ازواجهنّ مهور نسائهم من الغنيمة.

وَ اتَّفَقُوا اللَّهُ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ. اختلف القول في أنّ ردّ مهر من اسلمت من النساء الى ازواجهنّ كان واجبا او مندوبا، و اصله انّ الصلح هل كان وقع على ردّ النساء؟

فيه قولان: احدهما انه وقع على ردّ الرجال و النساء جميعا لما روينا انه لا يأتيك منّا احدا لا رددته ثمّ صار الحكم في ردّ النساء منسوخا بقوله: فلا ترجعوهنّ الى الكفار فعلى هذا كان ردّ المهر واجبا. القول الآخر: انّ الصلح لم يقع على



ردّ النساء لائه

يروى على انه لا يأتيك مئا رجل و ان كان على دينك الا رددته فعلى هذا كان ردّ المهر مندوبا و ذهب بعض الفقهاء الى أنّ هذه احكام تبعت الهجرة و الهدنة التي كانت بينهم فلما انقضت زالت تلك الاحكام و نسخت.

يا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعْنَكَ سَمِّتِ الْبَيْعَةَ لِأَنَّ الْمُبَايِعَ يَبِيعُ نَفْسَهُ بِالْجَنَّةِ وَ مِنْهُ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ: إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنْ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ.

قيل: كان النبي (ص) اذا بايع النساء وضع قدحا من الماء فكان يضع يده فيه ثم يأمرهنّ ان يغمسن ايديهنّ فيه. و قيل: نزلت هذه الآية يوم فتح مكة

لما فرغ رسول الله (ص) من بيعة الرجال و هو على الصفا و عمر بن الخطاب اسفل منه و هو يبائع النساء بأمر رسول الله يأخذ ايديهنّ فوق ثيابه و يبلغهنّ عنه و ما كان رسول الله (ص) يأخذ بيد امرأة عند البيعة و قيل: امر اخت خديجة خالة فاطمة فبايعت النساء و كانت هند بنت عتبة بن ربيعة امرأة ابى سفيان بن حرب في جملتهن متنبهة منتكرة مع النساء خوفا من رسول الله ان يعرفها فقال النبي (ص) ابايكن على أنّ لا يُشْرِكَنَّ بِاللَّهِ شَيْئًا فرفعت هند رأسها و قالت و الله ائك لتأخذ علينا امرا ما رأيناك اخذته على الرجال و بايع الرجال يومئذ على الاسلام و الجهاد فقط. فقال رسول الله (ص): «أئك لهند بنت عتبة» قالت: نعم فاعف عما سلف عفا الله عنك، تعنى ما صنعت بحمزة. فقال رسول الله: «ابايكن أنّ لا يُشْرِكَنَّ بِاللَّهِ شَيْئًا» قالت من الشرك فررنا اليك فما اشركنا منذ اسلمنا.

فقال رسول الله: وَ لَا يَسْرِقَنَّ فَقالت هند. انّ ابا سفيان رجل شحيح و ائى أخذ من ماله ما يكفينى و ولده. فقال رسول الله: «بالمعروف»

و قيل: كان ابو سفيان واقفا هناك، فقال: نعم ما اصبت شيئا فيما مضى و فيما غبر فهو لك حلال و قال صلى الله عليه و سلم: وَ لَا يَزِينَنَّ فَقالت: هند و هل تزنى الحرّة؟ فقال صلى الله عليه و سلم «لا و الله ما تزنى الحرّة».

فقال رسول الله: وَ لَا يَقْتُلَنَّ أَوْلَادَهُنَّ يَعْنِي: وَأَدِ الْبَنَاتِ مَخَافَةَ الْفَقْرِ، فَقالت هند: نحن ربيناهم صغارا و انتم قتلتموهم كبارا، فانتم اعلم و هم. فضحك عمر و ضحك رسول الله من قولها و كان قد قتل ابن لها يوم بدر، يقال له حنظلة بن ابى سفيان فقال رسول الله: وَ لَا يَأْتِينَ بِيَهْتَانٍ يَقْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَ أَرْجُلِهِنَّ يَعْنِي: الْكُذْبَ وَ النَّمِيمَةَ وَ الْمَشَى بِالسَّعَايَةِ يَخْتَلِقَنَّ مِنْ تَلْقَاءِ أَنْفُسِهِنَّ. قالت: هند: و الله انّ البهتان لقبيح و ائك لا تأمرنا الا بالرشد و مكارم الاخلاق. و قيل: المراد بالبهتان هاهنا ان تلتقط مولودا و تقول لزوجها: هذا ولدى منك، فهو البهتان المقترى. بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَ أَرْجُلِهِنَّ لِأَنَّ الْوَلَدَ إِذَا أَوْضَعْتَهُ الْإِمَّ سَقَطَ بَيْنَ يَدَيْهَا وَ رِجْلَيْهَا. وَ لَا يَعْصِيَنَّكَ فِي مَعْرُوفٍ

اي في كلّ امر وافق طاعة الله و في كلّ امر فيه رشدهنّ. قال سعيد بن المسيّب و الكلبي و عبد الرحمن بن زيد: هو النهى عن النوح و الدعاء بالويل و تمزيق الثوب و نتف الشعر و حمش الوجه و ان لا تحدث المرأة الرجال الا ذا محرم و لا تخلو برجل غير ذى محرم و لا تسافر الا مع ذى محرم.

روى انّ خولة بنت الحكم الانصارية السلمية قالت: يا رسول الله مات لى اخ، فنحت عليه فاسعدتنى امرأة، و قد مات لها اخ أفتأذن لى ان اذهب فاسعدها على النوح ثم امسك؟ فقال رسول الله: «لا تفعلى! فما زالت تراجع حتى اذن لها و قال اذهبي فاسعديها لم امسكى»

روى ابو مالك الاشعري عن النبي (ص) قال: «اربع في امتي من امر جاهلية لا يتركونهن: الفخر بالاحساب، و الطعن في الانساب و الاستسقاء بالنجوم و النياحة»

و قال صلى الله عليه و سلم: «النائحة اذا لم تتب قبل موتها تقام يوم القيامة عليها سربال من قطران و درع من جرب» و قال: «ليس منا من ضرب الخدود و شق الجيوب و دعا بدعوى الجاهلية». و قال صلى الله عليه و سلم: «هذه النوائح يجعلن يوم القيامة صقين: صقا عن اليمين و صقا عن اليسار و ينبحن كما تنبح الكلاب» و روى ان عمر بن الخطاب رضى الله عنه سمع نائحة فاتيتها فضربها حتى وقع خمارها عن رأسها فقيل: يا امير المؤمنين! المرأة قد وقع خمارها! قال: انها لا حرمة لها. قوله تعالى: فبايعهنّ اى اذا بايعتك فبايعهنّ. وَ اسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ.

قالت عائشة: كان النبي (ص) يبایع النساء بالكلام بهذه الآية: «لا تشركوا بالله شيئا»

قالت: و ما مسّت يد رسول الله يد امرأة الا امرأة يملكها. و قالت اميمة بنت رقيقة بايعت رسول الله في نسوة فقال فيما استطعتنّ و اطقتنّ؟ فقلت رسول الله ارحم بنا من انفسنا! قلت: يا رسول الله صافحنا. فقال: «اتى لا اصافح النساء انما قولى لامرأة كقولى لمائة امرأة».

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اى گرويدگان! لا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ و هم اليهود و ذلك انّ ناسا من فقراء المسلمين كانوا يخبرون اليهود باخبار المسلمين و يتواصلونهم فيصيبون بذلك من ثمارهم فنهاهم الله سبحانه عن ذلك. قَدْ يَسْتَوُوا مِنَ الْآخِرَةِ يعنى: هؤلاء اليهود ينسوا من الآخرة بأن يكون لهم فيها ثواب و خير كما ينس الكفار الذين ماتوا و صاروا في القبور من ان يكون لهم حظّ و ثواب في الآخرة و قيل: كما ينس الكفار الذين في القبور من رحمة الله و قيل: كما ينس الكفار الذين في الاحياء من المقبورين ان يرجعوا اليهم.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. سه چیز است که سعادت بنده در آنست و روى عبوديت روشن بآنست. اشتغال زبان بذكر حقّ، و استغراق دل بمهر حقّ و امتلاء سرّ از نظر حقّ. طوبى كسى را كه الله بسرّ وى نظر كند تا دل وى بمهر بيارايد و زبان وى بر ذكر دارد. و هيچ ذكر عزيزتر از نام الله نيست و هيچ نام و ذكر عزيزتر از آيت تسميت نيست بسم الله الرحمن الرحيم. مصطفى (ص) گفت: «كلّ امر ذى بال لم يبدأ فيه بيسم الله فهو ابتر»

: هر كار با خطر كه در آغاز آن بسم الله نبود، آن كار ناقص بود، كه از آن مقصودى برنيايد. بى توقيح بسم الله در مملكت هيچ كارى روان نيست. بى گفتار بسم الله نمازت درست نيست و رازت بكار نيست. در آثار ماثور است كه يكى از اهل توفيق هر روزى بى آنكه بسم الله بگفتى هزار بار سورة الاخلاص برخواندى، پس از آنكه بعالم آخرت رسیده بود، او را در خواب دیدند، گفتند: ما فعل الله بك؟ الله با تو چه كرد؟ حالت چوونست؟ كارت بچه رسيد؟ گفت: بهر بارى سوره «قل هو الله احد» خوانده بودم، ثواب آن را در بهشت از بهر ما كوشكى بنا كرده بودند، و اكنون كه بدیدم نمى پسندم كه ناقص است. گفتند: آن نقصان بگوى تا از چيست؟ گفتا: از آن بودست كه ما در دنيا شرف بسم الله الرحمن الرحيم از سر سورتها فرونهاده بوديم.

پير طريقت گفته كه: اگر همه ملك موجودات بنام تو باز كنند، نگر تا بى توقيح بسم الله بدان ننگرى كه آن را بر مقدار پر پشه‌اى قيمت نيست. و اگر جبرئيل و حمله عرش بچاكرى تو كمر بندند، ترا آن محلّ و شرف نبود كه

سلطان بسم الله داعی از آن خویش بر میان جانان نهد. هر جانی که عاشقتر بود، او را اسیرتر گیرند، هر دلی که سوخته‌تر بود، رختش زودتر بغارت برند:

گفتم که: چو زیرم و بدست تو اسیر      بنواز مرا، مزن تو ای بدر منیر.  
گفتا که: ز زخم من تو آزار مگیر      در زخمه بود همه نوازیدن زیر.

یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ أَيُّ شَمَا كَهَ ائِمَانِ اُورده‌اید و پیغام رسان بر است داشتید و پیغام مرا بجان و دل پذیرفتید، دشمن ما و دشمن خود را بدوست مگیرید. هیچ دشمن شما را مه از نفس اماره نیست، زینهار تا از او ایمن نباشید و پیوسته از او بر حذر باشید. مصطفی (ص) گفت: «اعدا عدوك نفسك التي بين جنبيك» دشمن‌تر دشمنی نفس بد فرمان است، همه آن خواهد که زیان وی در آن است. هر که نفس خویش را خود کامه دارد خویشتن را تخم حسرت می‌کارد. در اخبار داود (ع) است که: «یا داود عاد نفسك فليس لي في المملكة منازع غیرها» یا داود عداوت نفس را میان در بند و او را در بند قهر و زندان مخالفت دار که در مملکت ما را بجز وی منازع نیست. این نفس خاکی و سفلی و ظلمانی است، دشمنی غدار و مکار است. اصل وی از تنافس است و منافست مقدمه حقد و حسد و بغض و عداوت است. نه از گزاف مصطفی (ص) گفت: «رجعنا من الجهاد الاصغر الى الجهاد الاكبر»

غزاه روم را غزاه کھین و غزاه نفس را غزاه مهین خوانده، زیرا که بلشگری اندک روم از قیصر بتوان ستد و بجمله اولیاء روی زمین نفس را از یکی بتوان ستد، برای آنکه آن کافر در روم بمعاینه جهاد کند و بر غازی سفه و غضب نماید و بافعال مناکیب خواند. و نفس نه بمعاینه جهاد کند و بر وی مودت و شفقت نماید و بافعال معارف خواند و مردان راه دین بدین سبب بسیار طاعتها بگذارند که دانند که آن ملواح نفس است، که صیاد مرغ را هم بمرغ گیرد. احمد خسرویه بلخی گوید: نفس خود را بانواع ریاضات و مجاهدات مقهور کرده بودم، روزی نشاط غزو کرد، عجب داشتم که از نفس نشاط طاعت نیاید! گفتم: در زیر این گوی چه مکر باشد مگر در گرسنگی طاقت نمیدارد که پیوسته او را روزه همی فرمایم، خواهد که در سفر روزه بکشاید، گفتم: ای نفس اگر این سفر پیش بگیرم روزه نگشایم. گفت: روا دارم! گفتم: مگر از آنست که طاقت نماز شب نمی‌دارد، می‌خواهد که در سفر بخشید.

گفتم: که در سفر قیام شب با کم نکنم، چنان که در حضر، گفت: روا دارم! تفکر کردم که مگر از آن نشاط سفر غزا کرده که در حضر با خلق نمی‌آمیزد، که او را در خلوت و عزلت میدارم، مرادش آنست که با خلق صحبت کند. گفتم: ای نفس هر جای که روم درین سفر ترا بخرابه‌ای فرود آرم که هیچ خلق را نبینی. گفت: روا دارم. از دست وی عاجز ماندم، در الله زاریدم تضرع کردم تا از مکر وی مرا آگاهی دهد، آخر او را با قرار آوردم، تا گفت: در حضر مرا در روزی هزار بار بکشی، بشمشیر مجاهدت، بخلاف مراد من، و خلق را آگاهی نه. در غزا باری کشتن يك بار باشد و بهمه جهان نام شود که احمد خسرویه بغزا شهادت یافت! گفتم: سبحان آن خداوندی که نفسی آفریند بدین معیوبی که بدنیا منافق باشد و بعد از مرگ مرانی باشد، نه درین جهان حقیقت اسلام خواهد نه در آن جهان. آن گه گفتم: ای نفس اماره و الله که باین غزا نروم تا تو در زیر طاعت زناز بندی! پس هم در حضر آن ریاضات و انواع مجاهدات که در آن بودم زیادت کردم.

## ۶۱- سوره الصف- مدنیة

## النوبة الاولى

قوله تعالى بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

سَبَّحَ لِلّٰهِ بِپاکی بستود الله را ما في السَّمَاوَاتِ وَ ما في الْأَرْضِ هر چه در آسمانها و زمینها چیزست. وَ هُوَ الْعَزِيزُ وَ اوست تاونده با هر کاونده و بهیچ هست نماننده الْحَكِيمُ (۱) راست دان راست کار. یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گرویدگان! لَمْ تَقُولُوا ما لَا تَفْعَلُونَ (۲).

چرا می‌گویید آنچه نمیکنید؟

كَبْرًا مَقْتًا عِنْدَ اللّٰهِ بزرگ زشتی است بنزدك الله أَنْ تَقُولُوا ما لَا تَفْعَلُونَ (۳) که می‌گویید آنچه نکنید.

إِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُفَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ دوست دارد الله ایشان را که جنگ میکنند از بهر او. صَقًّا قطار قطار جوق جوق. كَانَتْهُمْ بُنْيَانٌ مَّرْصُوصٌ (۴) گویی ایشان دیواری اند درهم رسته.

وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ موسى (ع) گفت قوم خویش را. یا قَوْمٍ لَمْ تُؤَدُّونِي ای قوم چرا میرنجانید مرا؟ وَ قَدْ تَعْلَمُونَ أَنِّي رَسُولُ اللّٰهِ إِلَيْكُمْ و میدانید که من فرستاده اللّٰم بشما فَلَمَّا زَاغُوا چون بگشتند از فرمانبرداری أَرَاغَ اللّٰهُ فُلُوبَهُمْ اللّٰهُ دلهای ایشان بگردانید. وَ اللّٰهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ (۵) و الله راه نماید بیرون شدگان را از اطاعت.

وَ إِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ عيسى مریم (ع) گفت: ای فرزندان یعقوب. إِنِّي رَسُولُ اللّٰهِ إِلَيْكُمْ من فرستاده اللّٰم بشما. مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ راست دارنده و پذیرنده آن نامه که پیش من فرو آمد، تورات وَ مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ و مرده دهنده برسولی که از پس من آید نام او احمد فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ چون بایشان آمد عيسى (ع) با معجزه‌های روشن قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ (۶) گفتند که: این سحر است، جادویی آشکار! وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللّٰهِ الْكُذْبَ و کیست ستمکارتر از آن کس که دروغ میسازد بر الله. وَ هُوَ يُدْعَى إِلَى الْإِسْلَامِ و او را با مسلمانی میخوانند وَ اللّٰهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۷) و الله راه نماید ستمکاران را.

يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللّٰهِ بِأَفْوَاهِهِمْ میخوانند که بکشند روشنایی الله بپف دهنهای خویش. وَ اللّٰهُ مُتِمُّ نُورِهِ و الله تمام کننده نور خویش است.. وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ (۸) و هر چند که دشوار آید کافران را.

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَ انست که فرستاد رسول خویش را براه نمونی وَ دِينَ الْحَقِّ و راه راست و کیش درست. لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ تا بردارد آن را بر همه کیشها وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ (۹) و هر چند که دشوار آید انباز گیران را.

یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گرویدگان! هَلْ أَدُلُّكُمْ راه نمونی کنم شما را؟

عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُحْيِيكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ (۱۰) بر بازرگانی که باز رهند شما را از عذابی درد نمای.

تُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَ رَسُولِهِ آنچه بگروید بخدای و فرستاده او. وَ تُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ و جنگ کنید با دشمنان خدای. بِأَمْوَالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ بمالهای خویش و تنهای خویش ذَلِكَ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۱۱) شما را آن به است اگر میدانید.

يَغْفِرُ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ بیامرزد شما را، گناهان شما را. وَ يُدْخِلُكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ و در آرد شما را در بهشتهایی که میرود زیر درختان آن جویهای روان. وَ مَسَاكِنَ طَيِّبَةً و نشست گاههای خوش. فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ در بهشتهای همیشی. ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۱۲) انست پیروزی بزرگوار.

وَ أُخْرَى تُحِبُّونَهَا وَ بَازرگانی دیگر که دوست میدارید آن را: نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَ فَتْحٌ قَرِيبٌ يَارَى از خدای و دولت گشادانی نزدیک. وَ بَشِّرَ الْمُؤْمِنِينَ (۱۳) و بشارت ده گرویدگان را.

یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گرویدگان. کُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ يَارَانِ باشید دین خدای را. کَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ چنان که عیسی مریم گفت: لِلْحَوَارِيِّينَ حَوَارِيانَ را. مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ؟ آن کیست که یاران من اند در روی دادن بالله و آهنگ کردن باو؟. قَالَ الْحَوَارِيُّونَ حَوَارِيانَ گفتند: نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ ما یاران الله ایم: فَأَمَنْتَ طَائِفَةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ بگرویدند گروهی از فرزندان یعقوب.

وَ كَفَرَتْ طَائِفَةٌ وَ بَنگرویدند گروهی. فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَى عَدُوِّهِمْ گرویدگان را بر دشمنان ایشان دست دادیم و نصرت کردیم. فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ (۱۴) تا بر ایشان برتری یافتند و پیروزی.

### النوبة الثانية

این سوره را سه نام است: سوره الحواریین، سوره عیسی، سوره الصف. چهارده آیت است. دویست و بیست و یک کلمه و نهصد حرف. جمله به مدینه فرو آمد بقول بیشتر مفسران و قال عطاء هی مکیة. درین سوره نه ناسخ است و نه منسوخ. و یروی عن ابی بن کعب قال: قال رسول الله (ص): «من قرأ سورة عیسی کان عیسی مصلیاً مستغفراً له ما دام فی الدنيا و یوم القیامة هو رفیقہ.

سَبَّحَ لِلَّهِ ما فی السَّمَاوَاتِ وَ ما فی الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ. انما اعيد ذکر سَبَّحَ لانه افتتاح السورة بتعظیم الرب فحسن اعادته و الاستفتاح به كاعادة به بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ فی كلِّ سورة للتيمّن و التبرك. و قيل: انّ سبحان الله كلمة احبها الله و رضيها فاحبّ ان يقال. و المعنى: قدس الله و نزهه كلّ شيء خلقه فكلّ ما خلقه جعله على وحدانيته دليلاً و لمن اراد ان يعرف الهيئته طريقاً و سبيلاً اتقن كلّ شيء و ذلك دليل علمه و حكمته و ربّ كلّ مخلوق و ترتيبه شاهد مشيئته و ارادته.

وَ هُوَ الْعَزِيزُ فلا شبیهه يساويه و لا شريك في الملك ينازعه و يضاهيه. الْحَكِيمُ الَّذِي لا يوجد في حكمته عيب و لا يتوجّه عليه عتب.

یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ ما لا تَفْعَلُونَ؟ اقوال مفسران در سبب نزول این آیت مختلف است و از روی معنی جمله متقاربانند. جماعتی از صحابه گفتند: که اگر ما دانستیمی که از اعمال و طاعات کدام است بنزدیک الله نیکوتر و پسندیده‌تر و ثواب آن بیشتر، ما آن طاعت کردیمی

و در تحصیل آن ببذل مال و نفس کوشش نمودیمی و جهد بندگی در آن بجای آوردیمی. ربّ العالمین بر وفق آرزوی ایشان این آیت فرستاد که: إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا اللَّهُ دوست دارد صفهای برکشیده در معرکه ابطال در مقام قتال با اعداء دین. پس چون غزاه احد پیش آمد، بر گفته خود وفا نمودند و قدم خویش بر جای بنداشتند و راه هزیمت گرفتند.

ربّ العالمین ایشان را در این آیت عتاب کرد که: لِمَ تَقُولُونَ ما لا تَفْعَلُونَ؟ قتادة و ضحاک گفتند: قومی از غزاه باز گشته بودند، و هر یکی دعوی میکردند بر خلاف راستی. یکی میگفت: من چندین ضربت زدم، دشمن را بتیر خسته کردم، و ازین هیچ نکرده بود و دیگری گفت: من در معرکه صبر کردم و قدم بر جای گذاشتم و از دشمن روی نگرداندم و آنچه گفت نکرده بود که راه هزیمت گرفته بود و قدم بر جای نداشته بود. ربّ العالمین ایشان را ازین

گفتار بی حاصل نهی کرد که آنچه بفعل نکرده‌اید بزبان چرا گوئید؟ عبد الرحمن بن زید بن اسلم گفت: در شأن منافقان فرو آمد که با مسلمانان گفتند: ان قاتلتم قاتلنا معکم و ان خرجتم خرجنا معکم ثم لم يفعلوا و المعنى: يا ايها الذين آمنوا بالسنتهم و لم يؤمنوا بقلوبهم. قيل معناه: يا ايها الذين حكمه لهم كحكم الايمان في الظاهر دون الباطن، بر قول ایشان که خطاب منافقان نهند. معنى آنست که: ای شما که ایمان بزبان آوردید نه بدل، و حکم الله شما را همچون حکم ایمانست از روی ظاهر نه از روی باطن. چرا بزبان آن می‌گویید که بفعل نمی‌کنید؟ قال سفیان بن عیینة: معناه: لم تقولون ما ليس الامر فيه اليكم، فلا تدرّون هل تفعلون ام لا تفعلون؟. چرا بزبان چیزی می‌گویید که توان آن و بسر بردن آن بدست شما نیست، ندانید که کنید یا نکنید تقدیر الهی با تدبیر بندگی موافق هست یا نیست؟! كَبُرَ مَقْتًا اِىْ بَعْضًا عِنْدَ اللّٰهِ اَنْ تُقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ. من مقته الله فله النار كما ان من احبّه الله فله الجنة. و قوله: كَبُرَ مَقْتًا نَصَبَ عَلَى الْحَالِ، و قيل: نصب على التمييز اى كبر من مقت. و قيل: كبر المقت مقتا عند الله ان تقولوا في محلّ الرفع بالابتداء كقولك: نعم الرجل رجلا زيدا. قال مجاهد: نزلت هذه الآية في عبد الله بن رواحة الانصارى، شاعر رسول الله (ص)، المستشهد بموتة اميرا و كان يقصّ على اصحاب رسول الله (ص) في مسجده على حياته و جلس اليه رسول الله يومًا و قال: امرت ان اجلس اليكم و امر ابن رواحة ان يمضى في كلامه، فقال يوما في اصحاب له: ليتنا علمنا اى الاعمال احبّ الى الله فلزمناه ما دمننا. فنزلت: يا ايها الذين آمنوا هل اذلكم على تجارةٍ تُنجيكم من عذابٍ أليمٍ تُؤمنون باللهِ و رسوله... الآية، فلما نزلت قال ابن رواحة: لا ازال حبيسا في سبيل الله فلم يزل يجاهد حتى استشهد بموتة ثم تباطؤا فنزلت: يا ايها الذين آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون؟ و قيل اشدّ اى القرآن على الدعاة الى الدين و الواعظين ثلاث آيات تأمرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ...

الآية. و ما أريدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ إِلَى مَا أَنهَأَكُمُ عَنْهُ الْآيَةُ لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ و يقرب منه قوله عزّ و جلّ: يُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا.

قوله: إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا يَحْتَّ عَلَى التَّسَارُعِ فِي الْقِتَالِ، و يدعوا عن التباطؤ و يدلّ على فضيلة الجهاد. صَفًّا اى.. مصطفين، مصدر وقع موقع الحال. كَأَنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَّرصُوصٌ المَرصُوصُ المرصوف من البنیان: مالا خلل فيه و لا فرج. قيل: كَأَنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَّرصُوصٌ، بنى بالرصاص لاصق بعضه الى بعض. و قيل: يريد استواء نيّاتهم في حرب عدوهم حتى يكون اجتماع كلمتهم كالبناء لا خلل فيه و لا فرجة و منه قوله صلى الله عليه و سلم: تراصوا في الصفوف لا يتخللكم الشيطان.

و كان عمر بن الخطاب (رض) يقول اذا قام الى الصلاة: تراصوا و استوا. و كذلك في الخبر انّ الله عزّ و جلّ يقول: الشيوخ ركع و صبيان رضع و بهائم رثع لصبّ عليهم العذاب صبا ثم لرضّ رصا. و اذ قال موسى لقومه بنى اسرائيل: يا قوم لِمَ تُؤدُّونَنِي؟ و ذلك انهم كانوا يقولون انّ به عيبا و انه آدر اى لم لا توقروننى مع علمكم أنّي رسولُ اللهِ إِلَيْكُمْ و الرسول يعظم و يحترم فيه تسليية للنبيّ (ص)، اى اذا آذاك المنافقون فتذكر موسى (ع) و ايداء قومه اياه. فلما زاغوا اى عدلوا عن احكام الشريعة بارتكاب ما نهوا عنه من المحظورات و ترك ما امروا به من الواجبات. أزاغَ اللهُ قُلُوبَهُمْ بان خلق فيها شكا و ضلالة و امالها عن الهدى عقوبة لهم عن معاصيهم و قيل: لما زاغوا عن العبادة، أزاغَ اللهُ قُلُوبَهُمْ بان خلق فيها شكا عن الارادة. و قيل: في نظم الآية تقديم و تأخير و المعنى فلما أزاغَ اللهُ قُلُوبَهُمْ زاغوا نظيره. و من يؤمن بالله يهد قلبه. و اللهُ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ. اى لا يهدى الى

دينه الذين في علمه انهم يموتون كفارا و نظير الآية قوله في الاحزاب: لا تَكُونُوا كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسَىٰ كَان مُوسَىٰ (ع) حياً، كريماً، ستيراً، يغتسل مستترا و كان بنو اسرائيل يغتسلون عراة فقالوا: ان موسى لا يستتر الا لسوء به فاتهموه بالادرة فخلا يوماً للاغتسال و هم اذ ذلك في التيه فتعرى و وضع ثيابه على الحجر الذى يسبقهم فسار الحجر و ذهب بثيابه على الماء يهوى كالطير أي يسرع و هو يعد و خلفه بيده العصا و يقول: ثيابى حجر، ثيابى حجر، ثم لحقه و طفق ضربا بالحجر. قال ابو هريرة فو الله لقد رأيت ندوب عصاه بالحجر و هو قوله عزّ و جلّ فَبَرَأَهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا و ذلك ان بنى اسرائيل نظروا اليه حين يعد و خلف الحجر.

قوله: وَ اِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ الْمَعْنَى و تذكر ايضا عيسى ابْنُ مَرْيَمَ.

اذ قال لقومه يا بني اسرائيل اني رسول الله اليكم مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ اى مؤمنا. بما جاء به موسى من التورية. وَ مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ. بشر كل نبي قومه بنبينا (ص) و الله افرد عيسى بالذكر في هذا الموضع لانه آخر نبي قبل نبينا (ص). فبين ان البشارة به عم جميع الانبياء واحدا بعد واحد حتى انتهى الى عيسى (ع).

يروى عن رسول الله (ص) انه قال انا دعوة ابي، ابراهيم، و بشارة اخي، عيسى، و رأت امي في منامها نورا خرج منها اضاء لها اعناق الإبل بنصرى، يعنى بدعوة ابراهيم.

قوله: رَبَّنَا وَ ابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا و عن محمد بن جبير بن مطعم عن ابيه ان رسول الله (ص) قال: لى خمسة اسماء انا محمد و انا احمد و انا الماحى الذى يمحو الله بى الكفر و انا الحاشر الذى يحشر الناس على قدمي و انا العاقب آخر الانبياء».

و زاد فيه حذيفة بن اليمان و غيره و نبي الرحمة و نبي الملحمة. و قوله أَحْمَدُ الالف فيه للمبالغة في الحمد و له و جهان: احدهما، انه مبالغة من الفاعل اى الانبياء كلهم حامدون الله عزّ و جلّ و هو اكثر حمدا لله من غيره.

و الثانى، انه مبالغة من المفعول اى الانبياء كلهم محمودون لما فيهم من الخصال الحميدة و هو اكثر مناقب و اجمع للفضائل و المحاسن التى يحمد بها. فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ يعنى: جاءهم عيسى بالمعجزات و الدلالات الواضحات. قالوا هذا الذى اتى به سحرٌ ظاهر مُبِينٌ. قرأ حمزة و الكسائى: هذا ساحر، اى عيسى ساحر مبين.

وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ و وصف البارئ بما لا يجوز ان يوصف به و نسب النبي الى السحر و هو يُدْعَى إِلَى الْإِسْلَامِ فلا يجيب، و الله لا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ اى لا يهدى من علم انه كافر في عاقبة امره و في سابق حكمه.

يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ. اى يريدون ليردوا كتاب الله بالتكذيب بالسنتهم. و قيل: يريدون ابطال نور الله و هو الاسلام و القرآن و مثل من يريد ان يطفى نور الاسلام و القرآن بكيد كمن يحتال و يزاول إطفاء شعاع الشمس بنفته و نفخه فيه و ذلك من المحال. و قيل يُرِيدُونَ كناية عن اليهود و النور الهدى و هو هذا رسول الله (ص). و قال أيوب السخيتانى: الذين يتمنون موت اهل السنة يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَ اللَّهُ مُنِمْ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ قرئ بالتثوين و بالاضافة مُنِمْ نُورِهِ فحق ما وقع الاضافة و حق لما لم يقع التثوين فالمعنى: اتمّ نوره و يتمه ابدًا. و قال ابن عباس: ابطأ الوحي عن النبي (ص) يوما فقال كعب بن الاشرف لليهود: ابشروا فقد اطفأ الله نور محمد ممّا كان ينزل عليه و ما كان الله ليتم نوره، فحزن رسول الله (ص) فانزلت هذه الآية ثم اتصل الوحي.

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ يَعْنِي: محمد (ص) بِالْهُدَى اى بالاسلام و القرآن وَ دِينِ الْحَقِّ يَعْنِي: دين الله لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ اى يظهره بالغلبة و الاستعلاء و قد حصل لانّ الاسلام ما بقى دينا الا غلبه و علاه. و قيل: يظهره على الدين كله بنزول عيسى (ع) و دخول اهل الارض قاطبة في الاسلام فلا تبقى نفس الا مسلمة و ذلك قوله: حَتَّى تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا. و قوله: حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً. وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ يَعْنِي: كقار قريش.

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَى تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ.

سمى الله الايمان و الجهاد تجارة لانّ في التجاره ربحا كذلك في الايمان و الجهاد حصول الحظّ الاوفر. قرأ ابن عامر تُنْجِيكُمْ بِالتشديد و المعنى: يبعثكم عن العذاب الاليم.

قيل: نزلت هذه الآية حين قالوا: لو نعلم، اى الاعمال احبّ الى الله عزّ و جلّ لعملائه.

و قوله: تُؤْمِنُونَ بدل من التجارة اى تلك التجارة ان تؤمنوا. فلما حذف ان رفع و تُجَاهِدُونَ اى تحاربون العدو من المشركين في طاعة الله بأموالكم و أنفسكم ذلكم الجهاد و الايمان خَيْرٌ لَكُمْ من تركهما إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اى ان كنتم مؤمنين و عالمين بصدق الله.

سئل رسول الله (ص) عن افضل الاعمال، فقال: ايمان بالله و جهاد في سبيله.

و قال صلى الله عليه و سلم: جاهدوا المشركين باموالكم و انفسكم و السننكم

و قال رباط يوم في سبيل الله خير من الدنيا و ما عليها و جاء رجل بناقة مخطومة و قال: هذه في سبيل الله.

فقال رسول الله (ص): لك بها يوم القيامة سبع مائة ناقة كلها مخطومة، و قال: «من جهّز غازيا في سبيل الله فقد غزا و من خلف غازيا في اهله فقد غزا»

يَعْفِرُ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ اى يسترها عليكم و لا يفضحك بها اذا انتم فعلتم ما امرتم به من الجهاد. وَ يُدْخِلُكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ قوله: يَعْفِرُ لَكُمْ... يُدْخِلُكُمْ جزم لانه جواب قوله: تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تُجَاهِدُونَ لَانّ معناه: آمنوا بالله و جاهدوا يغفر لكم و يدخلكم. قوله وَ مَسَاكِينَ طَيِّبَةً... قال الحسن سألنا عمران بن الحصين و ابا هريرة عن تفسير وَ مَسَاكِينَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ فقالا على الخير سقطت، سألنا رسول الله عنها. فقال: «قصر من لؤلؤة في الجنة في ذلك القصر سبعون دارا من ياقوتة حمراء في كلّ دار سبعون بيتا من زمردة خضراء في كلّ بيت سبعون سريرا على كلّ سرير سبعون فراشا من كلّ لون على كلّ فراش امرأة من الحور العين في كلّ بيت سبعون مائدة على كلّ مائدة سبعون لونا من كلّ الطعام في كلّ بيت وصيفا و وصيفة.» قال: «فيعطى الله المؤمن القوة من غداة واحدة ما يأتى على ذلك كله.» ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ اى النجاة لا يعادلها شيء.

وَ أُخْرَى تُحِبُّونَهَا اى و لكم خصلة اخرى في العاجل مع ثواب الآخرة تحبونها و تلك الخصلة. نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ اى ظفر من الله و عون على كفار قريش.

وَ فَتْحٌ قَرِيبٌ يعنى فتح مكة، و قيل: فتح فارس و الروم عَجَلْ لَهُم النصر و الغنيمة و الفتح في الدنيا مع ما اعدّ الله لهم في الآخرة من جميل الثواب. وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بما اعدّ لهم و وعدهم به من نصرته و احسانه في الدنيا و الآخرة، فكان في هذا دلالة على صدق النبي (ص) لانه اخبر عما حصل و وقع في المستقبل من الايام على ما اخبره ثم خصّهم على نصرة الدين وجهها المخالفين، فقال: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ قرأ اهل الحجاز و ابو عمرو انصارا بالتثوين لله بلام الاضافة، و قرأ الآخرون أنصاراً الله مضافا لقوله: نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ.



يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خُطَابَ لاهل المدينة و هم الانصار، و كانوا سبعين نفرا بايعوا رسول الله (ص) ليلة العقبة يقول تعالى: «انصروا دين الله و رسوله مثل نصره الحواريين» لَمَا قَالَ عيسى (ع) مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ؟ اى من انصارى الى نصره الله. و قيل: مَنْ أَنْصَارِي و اعوانى مع الله كَقَوْلِ الْقَائِلِ: الذود الى الذود اِبل، قال الحواريون، و هم الذين اخلصوا من كل عيب و منه الدقيق الحواري لانه لباب البر، و قيل: لانه كانوا يحورون الى نبيهم في كل امر. اى يرجعون و ياتمرون لامره. نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ اى انصار الحق. فَأَمَنْتَ طَائِفَةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ اى بعيسى وَ كَفَرَتْ طَائِفَةٌ فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَى عَدُوِّهِمْ اى قويناهم و نصرناهم. فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ غالبين عالين. قيل: قاتل اصحاب عيسى بعد عيسى و لم يكن عيسى امر بالقتال و القتل. و ذلك انه لما رفع عيسى تفرق قومه ثلاث فرق. فرقة قالوا: كان الله فارتفع. و فرقة قالوا: كان ابن الله فرعه الله اليه، و فرقة قالوا: عبد الله و رسوله. فاقتتلوا و ظهرت الفرقة المؤمنة على الكافرة. فذلك قوله: فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَى عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ. و قيل: ظاهرين بالحجة لا بالحرب. روى مغيرة عن ابراهيم فاصبحت حجة من آمن بعيسى ظاهرة بتصديق محمد (ص) ان عيسى كلمة الله و روحه.

### النوبة الثالثة

قولى تعالى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. آورده اند كه استاد بو على مجلس ميداشت، مقررى آغاز كرد كه بسم الله. استاد گفت: اى باء بسم الله هر چند بر ازل آمدى بلاء ابد گشتى. بلائى كه آن را پايان نه و دردى كه آن را درمان نه، آن گه گفت: اى يار بارم ده تا قصه درد خود بتو بردارم. بر درگاه تو ميزارم و در اميد بيم اميز مى نازم، الهى واپذيرم تا واتو پردازم يك نظر در من نگر تا دو گيتى باب اندازم. اين باء بسم الله درگاه عزت قرآن است، قرآن كه خلاق را بار داد از درگاه باء بسم الله داد. نگر تا بحرمت فرا روى. و جز بعين تعظيم بننگرى كه اگر شررى از سياست جلال با بحكم قهر بر لم يكن ثم كان مستولى گردد، بردابرد هزيمت از هفت آسمان و زمين بخيزد و هر چه سمت حدثان دارد بكمم عدم شود و اگر از ضياء و فسحت سده با يك برق بصفت جمال بر عالم كون و فساد در ظهور آيد، همه ظلمتها نور گردد، همه كفرها توحيد گردد، همه زناها كمر عشق دين گردد:

يك روزه جمال خویش اگر بنمایى  
پر نور شود زماه بر تا ماهی.

سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ من أراد أن يصفو له تسبيحه فليصف عن آثار نفسه قلبه، و من اراد ان يصفو له في الجنة عيشه فليصف عن اوضاع الهوى دینه. عالميان دو گروه اند: گروهى حيات ايشان بلطف و فضل حق و آسایش ايشان بتسبيح و ذکر حق. و گروهى حيات ايشان نشانه عدل حق. و آسایش ايشان بحظ نفس. آنان كه اهل لطف و فضل اند، دلى دارند صافى و همتى على و سینه اى خالى، در او يادگار الهى. زبانشان با شهادت داده و دل با معرفت پرداخته و جان با محبت آميخته و سر در الله گريخته و از صفات خود بيزار گشته. گفتند: هر چه صفت خودى است همه بنداست، و هر چه بنداست همه رنگ است، و هر چه رنگ است در راه مردان ننگ است:

آن کس که هزار عالم از رنگ نگاشت  
رنگ من و تو کجا خرد، اى ناداشت!؟

تسبيح و ذکر اين گروه از معدن پاك بر آيد و بخداوند پاك رسد پذيرفته و پسندیده الله بود. كما قال الله تعالى: إِلَيْهِ

يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ اَمَّا اِيشَانِ كِه نَشَانِه عَدَلِ حَقِّ بَاشِنْد و حَيَاتِ اِيشَانِ بَحْظُ نَفْسِ بُوْد، سِيْنِه اِيشَانِ اَلُوْدِه شَهْوَتِ بُوْد و دَلِ اِيشَانِ مَعْدِنِ فِتْنِه بُوْد و بَاطِنِ اِيشَانِ خِلَافِ ظَاهِرِ بُوْد، نَامِ اِيشَانِ دَرِ جَرِيْدِه مَنَافِقَانِ بُوْد، فَعَلِ اِيشَانِ خِلَافِ قَوْلِ بُوْد، چِنَانِ كِه رَبِّ الْعَالَمِيْنَ كَفْت: لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ؟ بِرِ قَوْلِ اِيشَانِ كِه بِرِ مَنَافِقَانِ حَمَلِ كِنْدِنْد رَبِّ الْعَالَمِيْنَ كَفْت: كَبْرًا مَقْتًا عِنْدَ اللّٰهِ اَنْ تَقُولُوْا مَا لَا تَفْعَلُوْنَ سَخْتِ زَسْتِ اسْتِ و نَابِكَا رِ و دَشْمَنِ دَاشْتِه اللّٰهِ كَفْتَا رِي كِه كَرْدَا رِ مَوَافِقِ اَنْ نِيَايِدِ و وَعْظِي كِه وَاَعْظُ دَرِ عَمَلِ اَزِ اَنْ بِي نَصِيْبِ بُوْد:

لا تنه عن خلق و تأتي مثله عار عليك اذا فعلت عظيم

و اوحى الله الى عيسى (ع) يا بن مريم عظ نفسك فان اتعظت فعظ الناس و الا فاستحي مني.

اِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الَّذِيْنَ يُقَاتِلُوْنَ فِيْ سَبِيْلِهِ صَفًا مَدْحِ قَوْمِي اسْتِ كِه دَرِ اَعْلَاءِ كَلِمِه حَقِّ كُوشِنْد و اَزِ بَهْرِ اِعْزَازِ دِيْنِ اِسْلَامِ و حَفْظِ بِيْضِه جَمَاعَتِ و ذَبِّ اَزِ حَرِيْمِ شَرَعِ مَقْدَسِ بَا اِعْدَاءِ دِيْنِ جِهَادِ كِنْدِنْد، هَمَانَسْتِ كِه دَرِ آيْتِ دِيْگَرِ كَفْت: هَلْ اَدْرِكُمْ عَلٰى تِجَارَةٍ تُنْجِيْكُمْ مِنْ عَذَابِ اَلِيْمٍ. تُؤْمِنُوْنَ بِاللّٰهِ وَ رَسُوْلِهِ وَ تُجَاهِدُوْنَ فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ بِاَمْوَالِكُمْ وَ اَنْفُسِكُمْ. تِجَارَتِ سُوْدَمَنْدِ اِيْمَانَسْتِ و جِهَادِ بَا اِعْدَاءِ دِيْنِ. و اِعْدَاءِ دِيْنِ كِه جِهَادِ اِيشَانِ مَشْرُوعِ اسْتِ دُو قَسْمِ اَنْد: يَكِي ظَاهِرِ، يَكِي بَاطِنِ. اِيشَانِ كِه ظَاهِرَا نْدِ دُو قَوْمَا نْد: قَوْمِي كَقَارَا نْدِ كِه بِرِ مَلْتِ گَبْرِكِي و بَتِ پَرَسْتِي و جِهُوْدِي و تَرَسَايِي و اِمْتَالِ اِيشَانِ، و قَوْمِي اَهْلِ بَدْعَتِ اَنْد، هَفْتَا دِ و دُو فَرَقْتِ. چِنَانِ كِه دَرِ خَبَرِ اسْتِ، دَشْمَنَانِ بَاطِنِ هَمچِنِيْنِ دُو صَنَفِ اَنْد: يَكِي لَشْگَرِ شِيْطَانِيْنَ كِه بَكِيْدِ و وَسُوَاسِ دَسْتِ مَكْرِ اِيشَانِ گَشَاْدِه، دِيْگَرِ هَوَاِ نَفْسِ كِه بَدَسْتِ اَمَانِي دَرِ لِبَاسِ غُرُوْرِ خُوْدِ رَا بِرِ تُو جَلُوِه مِيْكَنْدِ و دَرِ هَلَاكِ تُو مِيْكَوْشِدِ، چِنَانِ كِه رَبِّ الْعَزَّةِ كَفْت: وَ اَتَّبِعْ هَوَاَه فِتْرَدِيْ اَنْ كَافِرِ خِرَابِي حَصْنِ اِسْلَامِ خُوَاْهْدِ، اَنْ مَبْتَدِعِ وِيْرَانِي حَصَارِ سُنْتِ جُوِيْدِ، اَنْ شِيْطَانِ دَرِ تَشْوِيْشِ وَاِلَآيْتِ دَلْتِ كُوشِدِ، اَنْ هَوَاِ نَفْسِ زِيْرِ و زِيْرِي دِيْنِ تُو خُوَاْهْدِ. حَقَّ جَلِّ جَلَالِه تَرَا بِرِ هَرِ يَكِي اَزِ اِيْنِ دَشْمَنَانِ سَلَاْحِي دَاْدِه تَا اُو رَا بَدَانِ قَهْرِ مِيْكَنِي. قَتَالِ بَا كَافِرَانِ بَشْمَشِيْرِ سِيْياسْتِ اسْتِ. بَا مَبْتَدِعَانِ بَتِيْغِ بَرِهَانِ و حَجَّتِ اسْتِ. بَا شِيْطَانِ بَمَدَاوْمْتِ ذِكْرِ حَقِّ و تَحْقِيْقِ كَلِمَتِ اسْتِ. بَا هَوَاِ نَفْسِ بَتِيْرِ مَجَاهِدِه و سَنَانِ رِيْاضَتِ اسْتِ و اِيْنَسْتِ بَهِيْنِه اَعْمَالِ بَنْدِه، و گَزِيْدِه طَاعَاتِ رُوْنْدِه، چِنَانِ كِه رَبِّ الْعَزَّةِ كَفْت: ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ اِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ هَرِ كَرَا تَوْفِيْقِ رَفِيْقِ بُوْدِ و سَعَادَتِ مَسَاعِدِ دَرِ تَحْصِيْلِ اَعْمَالِ و تَصْفِيْتِ اِحْوَالِ دَرَسْتِ آيْدِ تَا اَزِ خَزِيْنِه رَحْمَتِ خَلْعَتِ مَغْفَرَتِ يَابِدِ و دَرِ مَجَامِعِ اَنْسِ شَرَابِ قَدَسِ بِيْنْدِ، چِنَانِكِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ كَفْت: وَ مَسَاكِيْنَ طَيِّبَةً فِيْ جَنَّاتٍ عَدْنٍ ذَلِكِ الْقَوْزُ الْعَظِيْمُ.

## ۶۲- سورة الجمعة- مدنية

## ۱ النوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

يُسَبِّحُ لِلّٰهِ بِبَاكِي مِيسْتَايِدِ اللّٰهِ رَا. مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ هَر چِه در آسمانهاست و در زمين الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ أَنْ پادشاه پاك ستوده بي عيب، الْعَزِيزِ بِي هِمْتَا. الْحَكِيمِ (۱) دانای راستکار راست دانش.

هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ اللّٰهُ اوست که فرستاد در میان ناخوانندگان و نادبیران. رَسُولًا مِنْهُمْ فَرَسْتَا دِهَائِي هَم از ایشان. يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ مِي خَوَانْد سَخْنَانِ خِدَاوَنْد خَوِيْش بَرَايْشَان. وَ يُزَكِّيهِمْ وَ ايشان را هنری میکند و پاك وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ در ایشان میآموزد قرآن وَ الْحِكْمَةَ وَ علم راست. وَ اِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (۲) و نبودند از این پیش مگر در گمراهی آشکارا.

وَ آخَرِينَ مِنْهُمْ وَ دِيْگَرَانِ اَنْد هَم از ایشان. لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ كِه در نرسیدهاند نیز با ایشان. وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۳) و اوست بی همتای دانا.

ذَلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ اَنْ نِيْكَوْكَارِي اللّٰهُ اِسْت. يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ اَوْ رَا دِهْد كِه خَوَا هِد. وَ اللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ (۴) و اللّٰهُ با فضل بزرگوار است.

مَثَلُ الَّذِينَ حُمِلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا مَثَلِ ايشان، كِه ايشان رَا كَفْتَنْد كِه تورات برداريد، وَ بَرْنَدَا شْتَنْد. كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ اَسْفَارًا رَا سْت ايشان چُون سَان خَر اِسْت كِه كَرَا سِهَائِي بَر كِيرِد. بِنَسِ مَثَلِ الْقَوْمِ بَد مَثَلِ اِسْت مَثَلِ اِيْن قَوْم. الَّذِينَ كَذَّبُوا بآيَاتِ اللّٰهِ ايشان بدروغ فرا میدارند سخنان اللّٰهِ وَ اللّٰهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۵) اللّٰهُ رَا نِمَائِي وَ كَارَساز ستمکاران نیست. قُلْ بگو. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا اِي ايشان كِه جِهود شَدَنْد اِنْ زَعَمْتُمْ اَنْكُمْ اَوْلِيَاءُ لِلّٰهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ اِكْر مِي گوييد كِه شَمَا دُوسْتَانِ اللّٰه اِيْدِ جَز از همه مردمان. فَتَمَتُّوا الْمَوْتَ پَس مَرگ آرزو خواهيد. اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۶) اِكْر رَا سْت مِي گوييد.

وَ لَا يَتَمَنَّوْنَهُ اَبْدًا وَ هَر كَز بَارزو نخواهند مرگ بما قَدَمْتْ اَيْدِيهِمْ بَانَ كِه دَسْت ايشان پيش فرا فرستاد. وَ اللّٰهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ (۷) و اللّٰهُ دَا نَا سْت بَانَ سْتَمَكَارَان.

قُلْ اِنْ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ: بگو آن مرگ كِه از آن ميگريزيد.

فَاِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ اَنْ شَمَا رَا بَر وِي اَمْدَنِي اِسْت. ثُمَّ تُرَدُّونَ اِلَى عَالِمِ الْعَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ: پَس شَمَا رَا بَار بَرَنْد بَا اَنْ دَانَايِ نِهَانِ وَ اَشْكَار. فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۸): تا خبر كند شَمَا رَا بَانْچِه ميكرديد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اِي كَرُويْدگان. اِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ: چُون بَانْگ زَنْد نماز رَا رُوز اَدِينِه. فَاسْعَوْا اِلَى ذِكْرِ اللّٰهِ دَر سَاز وَ اَهْنِگ اِي سْتِيْدِ بِيَادِ خِدَايِ وَ ذَرُّوا النَّبِيْعَ: وَ خَرِيْد وَ فَرُوخْت بَكْذَارِيْد. ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ اِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۹) اِيْن بَهْشْتِ شَمَا رَا اِكْر مِي دَانِيْد.

فَاِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ: چُون نماز كَزَارْدِه اَمْد. فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ: بِي رَا كْنِيْدِ وَ بَرُويْدِ دَر زَمِيْن. وَ ابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللّٰهِ: از فضل اللّٰهِ طَلَب كْنِيْد. وَ اذْكُرُوا اللّٰهَ كَثِيْرًا: وَ خِدَاوَنْد خَوِيْش رَا يَاد كْنِيْدِ فَرَاوَان. لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۱۰): تا مگر بَنِيْكَ رُوز بَمَانِيْد.

وَ اِذَا رَأَوْا تِجَارَةً: وَ چُون بَارزگانِي بِيْنْد. اَوْ لَهْوًا: يَا اَوَازِ بَا زِي شَنْوَنْد. انْفَضُّوا اِلَيْهَا: بَسُويِ اَنْ پَرَا كْنَنْد. وَ تَرَكُّوكْ

قائماً: و ترا بر پای ایستاده فروگذارند. قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ: بگو آنچه نزدك الله است آن به است. مِنَ اللَّهِ وَ مِنَ النَّجَارَةِ: از آن طبل و كاروان و بازرگانی.

وَ اللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ (۱۱) و الله بهتر روزی دهان است.

### النوبة الثانية

این سوره الجمعة یازده آیتست، صد و هشتاد کلمه هفتصد و بیست حرف، جمله به مدینه فرو آمد، باجماع مفسران، و در مدنیات شمردند. و درین سوره نه ناسخ است نه منسوخ. در فضیلت سوره مصطفی (ص) گفت بروایت ابی بن کعب: «من قرأ سورة الجمعة كتب له عشر حسنات بعدد من ذهب الى الجمعة في مصر من امصار المسلمين و من لم يذهب».

يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ، التسييح: تنزيه الله من كل سوء، و قيل: المعنى يذكر الله ما في السموات و ما في الارض من شيء غير كقار الجن و الانس.

ثم نعت الرب عزّ و جلّ نفسه فقال: الْمَلِكِ اى الذى يملك كلّ شيء و لا يملك في الحقيقة سواه. القُدُّوس اى الطاهر عمّا يخلوه من الشريك و الصاحبة و الولد و القُدُّوس و القُدُّوس بضمّ القاف و فتحها واحد و قد قرئ بهما قرأه ابو السماك. و زيد بن على و غيرهما قال: رؤبة:

دعوت ربّ العزّة القُدُّوسا دعاء لا يعبد الناقوسا.

و القدس، الطهر، و القدس فوق القدر كالسطل. و التقديس: التّزويه و قيل لعبد الله بن المبارك: سئل عن خبر فروى انّ العدى قدّسه سبعون نبياً، فقال: لا و لا نصف نبى! فمعنى هذا التقديس الثناء و قال عطاء بن السائب عن ميسرة هذه الآية يُسَبِّحُ لِلَّهِ الى قوله: العزير الحكيم فى التورية سبع مائة آية.

هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ اى في العرب. رَسُولًا مِنْهُمْ يعنى: محمدا (ص) و سمى العرب اميين لانه لم يكن لهم كتاب قبل القرآن، لذلك سمى اليهود و النصارى، اهل الكتاب، ليمتازوا عنهم و قيل: سميت العرب اميين لانهم كانوا على نعت اميتهم مذ كانت بلا خطّ و لا كتاب نسبوا الى ما ولدوا عليه من امهاتهم لانّ الخطّ و القراءة بالتعليم دون ما جبل الخلق عليه و من يحسن الكتابة من العرب فانه ايضا امى، لانه لم يكن لهم في الاصل خطّ و كتابة الا في ثقيف اهل الطائف تعلموه من اهل الحيرة، و قيل: تعلمه اهل الحيرة من اهل الانبار و لم يكن في اصحاب رسول الله (ص) كاتب الا حنظلة الذى يقال له: غسيل الملائكة، و يسمّى حنظلة الكاتب. ثمّ ظهر الخطّ في الصحابة بعد و كان معاوية بن ابى سفيان. و زيد بن ثابت يكتبان لرسول الله (ص) و كان ابن ابى سرح يكتب له ثمّ ارتدّ. هو الذى قال سانزل مثل ما انزل الله و هو من النفر الذى امر رسول الله (ص) يوم فتح مكة بقتلهم.

و كتب كتاب الصلح بين رسول الله و بين قريش يوم الحديبية على بن ابى طالب (ع). و لما عرضت المصاحف على عثمان (رض) رأى فيه اشياء لحن فيها الكاتب، فقال: ارى فيه لحننا و ستقيمه العرب بالسنتهم. و قال بعض العلماء: كان عثمان و على، رضى الله عنهما، يكتبان الوحى بين يدي رسول الله فاذا غابا كتب ابى بن كعب و زيد بن ثابت و كان خالد بن سعيد بن العاص و معاوية بن ابى سفيان يكتبان بين يديه في حوائجه و كان المغيرة بن شعبه ينوب عنهما اذا لم يحضرا و كان عبد الله بن الارقم و العلاء بن عتبة يكتبان بين الناس في قبائلهم و مياهم و في دور الانصار بين

الرّجال و النساء و كان حذيفة بن اليمان يكتب خرص تمر الحجاز و كان زيد بن ثابت يكتب الى الملوك مع ما كان يكتب من الوحى. و كان حنظلة بن الربيع الكاتب خليفة كلّ كاتب من كتّاب رسول الله غاب عن عمله و كان النبي (ص) يضع عنده خاتمه. و اختلفوا في رسول الله (ص) انه هل تعلم الكتابة بأخرة من عمره أم لا؟ لعلماننا. فيه وجهان و ليس في كونه حديث يصحّ. قوله: يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ اى يطهّرهم من الذنوب و الشرك، و قيل: يأخذ زكاة اموالهم. وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ الْكِتَاب: القرآن، و الْحِكْمَةُ: السنن. و قيل: الْحِكْمَةُ، الفقه في دين الله و معرفة الحلال و الحرام. وَ اِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ اى من قبل بعثة محمد (ع) لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ: كفر و جهالة. قوله: وَ اٰخَرِينَ مِنْهُمْ فِى مَحَلِّ قَوْلِهِ اٰخَرِينَ و جهان: احدهما انه في محلّ الخفض، اى بعث في الاميين و في آخرين رسولا منهم، اى من المبعوثين اليهم.

الثانى، انه في محلّ النصب و المعنى: يعلمهم الكتاب و يعلم آخرين و اختلف العلماء فيهم فقال قوم: هم العجم و هو قول ابن عمر و سعيد بن جبير و مجاهد و الدليل عليه ما روى ابو هريرة قال: كُنَّا جُلُوسًا عِنْدَ النَّبِيِّ (ص) اِذْ نَزَلَتْ عَلَيْهِ سُورَةُ الْجُمُعَةِ، فَلَمَّا قُرِئَ: وَ اٰخَرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ قَالَ رَجُلٌ: مَنْ هَؤُلَاءِ يَا رَسُولَ اللَّهِ! فَلَمْ يَرَا جَعَهُ النَّبِيُّ (ص) حَتَّى سَأَلَهُ مَرَّتَيْنِ اَوْ ثَلَاثًا، قَالَ: وَ فِينَا سَلْمَانَ الْفَارِسِيَّ. قَالَ: فَوَضَعَ النَّبِيُّ (ص) يَدَهُ عَلَى سَلْمَانَ ثُمَّ قَالَ: «لَوْ كَانَ الْاِيْمَانُ عِنْدَ الثَّرِيَا لَنَالَهُ رِجَالٌ مِنْ هَؤُلَاءِ».

و في رواية اخرى: «لَوْ كَانَ الدِّينُ عِنْدَ الثَّرِيَا لَذَهَبَ اِلَيْهِ رِجَالٌ مِنْ اِبْنَاءِ فَارِسٍ حَتَّى يَتَنَاوَلُوهُ».

و قال ابن زيد: هم جميع من دخل في الاسلام بعد النبي (ص) الى يوم القيامة لانّ النبي (ص) كان مبعوثا الى كافة الخلق الى يوم القيامة و في الخبر عن النبي (ص): «اِنَّ فِيْ اصْلَابِ الرِّجَالِ مِنْ اَصْحَابِي رِجَالًا وَ نِسَاءً يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ، ثُمَّ قُرِئَ: اٰخَرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَ عَنِ ابْنِ اَبِي لَيْلَى عَنْ رَجُلٍ مِنْ اَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) قَالَ قَالَ النَّبِيُّ (ص): رَأَيْتَنِي يَتَّبِعُنِيْ غَنَمٌ سَوْدٌ ثُمَّ اتَّبَعَهَا غَنَمٌ سَوْدٌ، ثُمَّ اتَّبَعَهَا غَنَمٌ عَفْرٌ، اَوَّلَهَا يَا بَا بَكْرٍ قَالَ: اَمَّا السُّودُ فَالعَرَبُ وَ اَمَّا العَفْرُ فَالعَجَمُ يَتَّبِعُكَ بَعْدَ العَرَبِ».

كذلك عيّرها الملك سجر العفرة في اللون بياض كلون الطّبي. لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ اى لم يدركوهم و لكنهم يكونون بعدهم. و قيل لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ فِى الْفَضْلِ وَ السَّابِقَةِ لَانّ التّابعين لا يدركون شأوا الصحابة و كذلك العجم مع العرب. و من شرائط الذين معرفة فضل العرب على العجم و حبهم لمكان القرآن و الرّسول و القبلة و الحجّ بمشاعره و الاذان و الخطبة و لفظة النّكاح و الصّيد و هو الحكم العربيّ، و القيافة و السّلم و ضرب الدنانير و الدّراهم. امر رسول الله بحبهم و معرفة حقهم، و في الآية دليل على انّ رسول الله (ص) رسول نفسه و بلاغة حجّة لاهل زمانه، و من بلغ لقوله عزّ و جلّ و من يكفر به من الاحزاب فالنار موعده. وَ هُوَ الْعَزِيْزُ الْحَكِيْمُ اى الذى بعث هو العزيز الحكيم.

ذَلِكَ يَعْنِي: النَّبِيَّةَ. فَضَّلَ اللَّهُ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيْمِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيْمِ عَلَى الْخَلْقِ بَارِسَالِ مُحَمَّدٍ إِلَيْهِمْ وَ تَوْفِيْقِهِمْ لِمَتَابَعَتِهِ.

مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا يَعْنِي: الْيَهُودَ اَمَرُوا بِقَبُولِهَا فَلَمْ يَقْبَلُوهَا وَ كَلَّفَ الْعَمَلَ بِمَا فِيْهَا فَلَمْ يَفْعَلُوهُ مَا اَمَرُوا فِيْهَا مِنْ اِظْهَارِ صِفَةِ مُحَمَّدٍ وَ نَعْتِهِ بِلَا غَيْرِهَا وَ حَرَفُوا الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهَا. كَمَثَلِ الْجِمَارِ يَحْمَلُ اَسْفَارًا فَكَمَا اِنَّ الْحِمَارَ لَا يَنْتَفِعُ بِمَا يَحْمَلُهُ مِنَ الْكُتُبِ كَذَلِكَ الْيَهُودُ يَقْرَءُونَ التَّوْرَةَ وَ لَا يَنْتَفِعُونَ بِمَا فِيْهَا. وَ الْاَسْفَارُ الْكُتُبُ الْكُبْرَى، وَ اَحَدُهَا: سَفْرٌ. بِنَسِّ مَثَلِ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ اى بنس المثل مثلهم، بنس القوم قوم هذا مثلهم وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ اى

لا يهدى من سمّاه في علمه ظالما.

قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا ائْتُوا سَمِيَّتِ الْيَهُودِ يَهُودَ لَا تَهْمُ عَدْلُوا عَنِ الدِّينِ الْمُسْتَقِيمِ. إِنَّ زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ الزَّعَمُ: قول عن ظن. ائْتُوا ان قَلْتُمْ ظَنًّا أَنْكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ ائْتُوا مِنْ دُونِ مُحَمَّدٍ (ص) وَ ذَلِكَ أَنَّ يَهُودَ الْمَدِينَةَ كَتَبَ إِلَى يَهُودِ خَيْبَرَ، أَنَّ مُحَمَّدًا يَدْعُونَا إِلَى دِينِهِ فَمَا تَقُولُونَ أَنْتُمْ؟ فَقَالَتْ يَهُودُ خَيْبَرَ: وَ نَحْنُ أَوْلَادُ الْأَنْبِيَاءِ وَ ابْنَاءُ اللَّهِ وَ أَحِبَّائِهِ، فَلَا نَدْخُلُ فِي دِينِهِ فَانزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ هَذِهِ الْآيَةَ. قَوْلُهُ: فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ائْتُوا فَادْعُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ بِالْمَوْتِ. إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ أَنْكُمْ ابْنَاءُ اللَّهِ وَ أَحِبَّائِهِ فَانَّ الْمَوْتَ هُوَ الَّذِي يُوصلُكُمْ إِلَيْهِ.

فَقَالَ النَّبِيُّ (ص): «وَ الَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لَا يَقُولُهَا أَحَدٌ مِنْهُمْ فَيَقُومُ مِنْ مَقَامِهِ حَتَّى يَغْصَّ بِرَيْقِهِ فَتُخْرَجُ نَفْسُهُ فَأَبْوَأُ أَنْ يَقُولُهَا وَ عِلْمُوا أَنَّهُمْ أَنْ قَالُوا مَا تَوَا، فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى: وَ لَا يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيَهُمْ مِنَ الذُّنُوبِ وَ الْمَعَاصِي وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ ائْتُوا بِالْيَهُودِ أَنَّهُمْ كَذِبَةٌ فِي زَعْمِهِمْ نَحْنُ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ وَ فِي ذَلِكَ دَلَالَةٌ عَلَى صِدْقِ الرَّسُولِ وَ صِحَّةِ الْقُرْآنِ لِأَنَّهُ أَخْبَرَ أَنَّهُمْ لَا يَتَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ فَكَانَ كَمَا أَخْبَرَ.

رَوَى عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): «لَا يَتَمَنَّيَنَّ أَحَدُكُمْ الْمَوْتَ أَمَّا مُحْسِنًا فَإِنَّ يَعْشَى يَزِدُّ خَيْرًا فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ، وَ أَمَّا مُسِيئًا فَلَعَلَّهُ أَنْ يَسْتَعْتَبَ».

قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ هَذَا كَقَوْلِهِ: قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ وَ الْفَاءُ فِي قَوْلِهِ فَإِنَّهُ جَلِبُهَا ضَمِيرٌ كَانَتْ قَالَ: إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ وَ أَنْ أَمَعْنْتُمْ فِي الْفِرَارِ وَ اسْتَقْصَيْتُمْ فِي الْحَذَرِ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَى عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ ائْتُوا إِلَى اللَّهِ الَّذِي يَعْلَمُ مَا غَابَ عَنِ الْعِبَادِ وَ مَا شَاهَدُوهُ فَيُخْبِرُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ فِي الدُّنْيَا وَ يُجَازِيكُمْ عَلَيْهِ.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ ائْتُوا فِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ. كَقَوْلِهِ: «أَرُونِي مَا ذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ» ائْتُوا فِي الْأَرْضِ وَ ارَادَ بِهَذَا النَّدَاءَ، الْإِذَانَ عِنْدَ قُعُودِ الْإِمَامِ عَلَى الْمَنْبَرِ لِلخُطْبَةِ. لَمَّا رَوَى الزُّهْرِيُّ عَنِ السَّائِبِ بْنِ يَزِيدٍ قَالَ: كَانَ النَّدَاءُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ أَوَّلَهُ إِذَا جَلَسَ الْإِمَامُ عَلَى الْمَنْبَرِ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ (ص) وَ أَبِي بَكْرٍ وَ عُمَرَ، فَلَمَّا كَانَ عُثْمَانُ وَ كَثُرَ النَّاسُ وَ بَعَدَتْ الْمَنَازِلُ، زَادَ إِذَا نَا فَامْرًا بِالتَّائِدِينَ الْأَوَّلِ عَلَى دَارِهِ بِالسُّوقِ، يُقَالُ لَهُ الزُّورَاءُ، لِيَسْمَعَ النَّاسُ فِيمَا غَابُوهُ عَلَى ذَلِكَ وَ أَوَّلَ جُمُعَةٍ جَمَعَتْ بِالْمَدِينَةِ كَانَتْ قَبْلَ قُدُومِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) قَالَتْ الْإِنصَارُ أَنَّ لِلْيَهُودِ يَوْمًا يَتَعَبَّدُونَ فِيهِ وَ هُوَ السَّبْتُ.

وَ أَنَّ لِلنَّصَارَى يَوْمًا وَ هُوَ يَوْمُ الْاِحْتِدَاءِ. فَنَحَبُّ أَنْ يَكُونَ لَنَا يَوْمٌ. فَقَالَ لَهُمْ اسْعِدْ بِنِ زُرَّارَةَ اخْتَارُوا الْعُرُوبَةَ وَ هُوَ يَوْمُ الْجُمُعَةِ فَسَمَّوْهَا جُمُعَةً لِاجْتِمَاعِ النَّاسِ فِيهَا فَاخْتَارُوا الْعُرُوبَةَ، فَجَمَعَهُمْ اسْعِدْ بِنِ زُرَّارَةَ وَ صَلَّى بِهِمْ يَوْمَئِذٍ رَكْعَتَيْنِ وَ ذَبَحَ لَهُمْ اسْعِدْ بِنِ زُرَّارَةَ كَبِشًا وَ كَانُوا قَدَرًا مَا يَشْبَعُهُمْ كَبِشٌ وَ ذَلِكَ لِقَوْلِهِمْ. ثُمَّ انزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِي ذَلِكَ بَعْدَ إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ الْآيَةَ... فَهَذِهِ أَوَّلُ جُمُعَةٍ جَمَعَتْ فِي الْإِسْلَامِ، فَامَّا أَوَّلُ جُمُعَةٍ جَمَعَهَا رَسُولُ اللَّهِ (ص) بِأَصْحَابِهِ مَا قَالَ أَهْلُ التَّوَارِيخِ: قَدَّمَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) مَهَاجِرًا حَتَّى نَزَلَ بِقَبَا عَلَى بَنِي عُمَرَ وَ بَنِي عَوْفٍ وَ ذَلِكَ يَوْمَ الْاِثْنَيْنِ لِاِثْنَيْ عَشَرَ لَيْلَةً خَلَّتْ مِنْ شَهْرِ رَبِيعِ الْأَوَّلِ حِينَ ارْتَفَعَ النَّهَارُ فَاقَامَ بِقَبَا يَوْمَ الْاِثْنَيْنِ لِاِثْنَيْ عَشَرَ لَيْلَةً وَ يَوْمَ الثَّلَاثَاءِ وَ يَوْمَ الْارْبَعَاءِ وَ الْخَمِيسِ ثُمَّ خَرَجَ مِنْ بَيْنِ أَظْهَرِهِمْ يَوْمَ الْجُمُعَةِ عَامِدًا الْمَدِينَةَ فَادْرَكَتْهُ صَلَاةُ الْجُمُعَةِ فِي بَنِي سَالِمِ بْنِ عَوْفٍ فِي بَطْنِ وَادِهِمْ وَ هِيَ أَوَّلُ جُمُعَةٍ جَمَعَهَا رَسُولُ اللَّهِ (ص) فَخَطَبَ فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ أَحْمَدُهُ وَ اسْتَعِينَهُ وَ اسْتَغْفَرَهُ وَ اسْتَهْدِيهِ وَ أَوْ مِنْ بَيْتِهِ وَ لَا أَكْفَرُهُ وَ اعَادِي مَنْ يَكْفُرُ، وَ اشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ

رسوله، اوصيكم بتقوى الله فانه خير ما اوصى به المسلم المسلم و احذروا ما حذرکم الله من نفسه فانه من يتق الله يقرر عنه سيئاته و يعظم له اجرا و احسنوا كما احسن الله اليكم و جاهدوا في الله حق جهاده هو اجتبيكم و اعملوا لما بعد اليوم فانه من يصلح ما بينه و بين يقه الله بينه و بين الناس و لا قوة الا بالله العظيم.

و اختلفوا في تسمية هذا اليوم جمعة: فمنهم من قال لان الله تعالى جمع فيها خلق آدم عليه السلام و به قال النبي (ص) في رواية سلمان: «انما سميت الجمعة لان آدم عليه السلام جمع فيها خلقه، و قيل: لان الله تعالى فرغ فيه من خلق الاشياء فاجتمعت فيه المخلوقات و قيل: لاجتماع الناس فيه للصلاة. قرأ الاعمش من «يوم الجمعة» بسكون الميم.

و قراءة العامة بضم الميم، و قيل: اول من سماها جمعة كعب بن لؤى و كان يقول له يوم العروبة و اول جمعة جمعت بعد الجمعة بالمدينة بقرية يقال لها جوثا من ارض البحرين.

قوله: فاسعوا الى ذكر الله اى فامضوا اليه و اعملوا له . ليس المراد من السعى الاسراع، انما المراد منه العمل و الفعل. و كان عمر بن الخطاب رضى الله عنه يقرأ «فامضوا الى ذكر الله» و كذلك هى في قراءة عبد الله بن مسعود و يقول: لو قرأت فاسعوا لعدوت حتى يسقط ردائي و قيل: السعى ها هنا قص الثارب و نتف الإبط و تقليم الظفار و الغسل و التطيب للجمعة و لبس افضل الثياب. و السعى في اللغة على ضربين احدهما العدو و الاسراع في المشى كالسعى بين الصفا و المروة. و الثانى القصد و العمل كقوله عزّ و جلّ: إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّى و سعى لها سعيها و هو مؤمن. فاسعوا الى ذكر الله و في الخبر الصحيح عن ابى هريرة قال: قال رسول الله (ص): اذا اقيمت الصلاة فلا تأتوها تسعون و لكن انتوها تمشون و عليكم السكينة فما ادركتم فصلوا و ما فاتكم فاتموا

قوله: فاسعوا الى ذكر الله فالذكر ها هنا الخطبة على قول الجمهور، و قيل: هو صلاة الجمعة و المعنى: اجيبوا و اقصدا الى صلاة الجمعة غير متناقضين. وَ ذَرُوا الْبَيْعَ يعنى: البيع و الشرى لان اسم البيع يتناولهما جميعا و انما يحرم البيع و الشرى عند الاذان الثانى و قال الزهري و عند خروج الامام و كان ينادى في الاسواق في الزمان الاول اذا اذن للجمعة حرم البيع و راي القاسم بن محمد بن ابى بكر امرأته تشتري عطرا فخرج القاسم الى الجمعة فوجد الامام قد خرج، فلما رجع امر اهله برد البيع. و مذهب الفقهاء ان البيع يصحّ و ان كان محرما. و قال عطاء بن ابى رباح: يحرم البيع و الرقاد و اللهو و الضيعة و ان يكتب كتابا و ان يأتى الرجل اهله. ذلکم خَيْرٌ لکم اى ذلك الذى ذكرت من حضور الجمعة و ترك البيع و الاستماع الى الخطبة و اداء الفريضة خير لكم من المبايعة. اِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ مصالح انفسكم.

روى عن ابن عمر و ابى هريرة انهما سمعا رسول الله (ص) يقول و هو على اعداد منبره لينتهي اقوام عن ودعهم الجمعات او ليختمن الله على قلوبهم ثم ليكونن من الغافلين.

و عن جابر ان رسول الله (ص) قال: «من ترك الجمعة ثلاثا من غير ضرورة طبع الله على قلبه».

و روى انه صلى الله عليه و سلم خطب فقال: «ان الله قد افترض عليكم الجمعة في يومى هذا، في مقامى هذا، فمن تركها في حياتى و بعد مماتى و له امام عادل او جائر من غير عذر فلا بارك الله له و لا جمع الله شمله الا فلا حج له الا فلا صوم له و من تاب تاب الله عليه».

و عن ميمون ابن ابى شبيب قال: اردت الجمعة زمن الحجاج. قال: فتهايت للذهاب ثم قلت اين اذهب اصلى خلف هذا؟ فقلت: مرّة اذهب و مرّة لا اذهب. فنادانى مناد من جانب البيت: يا أيها الذين آمنوا إذا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ

فأسعوا إلى ذكر الله.

### فصل

اختلف اهل العلم في موضع اقامة الجمعة و في العدد الذي تتعقد بهم الجمعة و في المسافة التي يجب ان يؤتى منها. أما الموضوع فذهب قوم الى ان كل قرية اجتمع فيها اربعون رجلا من اهل الكمال بان يكونوا احرارا عاقلين بالغين مقيمين لا يظعنون عنها شتاء و لا صيفا الا ظعن حاجة، تجب عليهم اقامة الجمعة فيها. و هو قول عبيد الله بن عبد الله و عمر بن عبد العزيز و به قال الشافعي و احمد و اسحاق. و قالوا: لا تتعقد الجمعة باقل من اربعين رجلا على هذا الصفة و شرط عمر بن عبد العزيز مع عدد الاربعين ان يكون فيهم وال. و الوالي غير شرط عند الشافعي. و قال على (ع): «لا جمعة الا في مصر جامع.

و هو قول اصحاب الرأي. ثم عند ابي حنيفة تتعقد باربعة و الوالي شرط.

و قال الاوزاعي و ابو يوسف: تتعقد بثلاثة اذا كان فيهم وال. و قال الحسن و ابو ثور: تتعقد باثنين كسائر الصلوات. و قال ربيعة: تتعقد باثني عشر رجلا و الدليل على اقامتها في القرى ما روى عن ابن عباس قال: ان اول جمعة جمعت بعد جمعة في مسجد رسول الله (ص) في مسجد عبد القيس بجوانا من البحرين. و اذا كان الرجل مقيما في قرية لا تقام فيها الجمعة. او كان مقيما في برية فذهب قوم الى انه كان يبلغهم النداء و من موضع الجمعة يلزمهم حضور الجمعة و ان كان لا يبلغهم النداء فلا جمعة عليهم و من هذا قول الشافعي و احمد و اسحاق. و الشرط ان يبلغهم نداء مؤذن جهورى الصوت، يؤذن في وقت تكون الاصوات هادئة و الرياح ساكنة. فكل قرية تكون من موضع الجمعة في القرب على هذا القدر يجب على اهلها حضور الجمعة. و قال سعيد بن المسيب يجب على من آوه المبيت. و قال الزهري يجب على من كان على سئة اميال. و قال ربيعة: على اربعة اميال. و قال مالك و الليث: ثلاثة اميال و قال ابو حنيفة: لا جمعة على اهل سواد قرية كانت القريبة او بعيدة. و كل من يلزمه صلاة الجمعة لا يجوز ان يسافر يوم الجمعة بعد الزوال قبل ان يصلى الجمعة، أما قبل الزوال بعد طلوع الفجر، يجوز غير انه يكره الا ان يكون سفره طاعة من حج او غزو، و ذهب بعضهم الى انه اذا اصبح يوم الجمعة مقيما فلا يسافر حتى يصلى الجمعة. و الدليل على جوازه، روى عن ابن عباس، قال: بعث النبي (ص) عبد الله بن رواحة في سرية، فوافق ذلك اليوم الجمعة فغدا اصحابه و قال: اتخلف فاصلى مع رسول الله (ص). ثم لحقهم. فلما صلى مع النبي (ص) رآه، فقال: «ما منعك ان تغدو مع اصحابك»؟ قال: اردت اصلى معك. ثم الحقهم فقال: «لو انفقت ما في الارض، ما ادركت فضل غدوتهم».

و روى ان عمر بن الخطاب سمع رجلا عليه هيات السفر يقول: لو لا ان اليوم يوم الجمعة، لخرجت.

فقال عمر: اخرج فان الجمعة لا تحبس عن سفر.

أما فضل يوم الجمعة. فقد روى عن ابي هريرة قال: خرجت الى الطور، فلقيت كعب الاحبار، فجلست معه. فحدثني عن التوراة. و حدثته عن رسول الله (ص). فكان فيما حدثته ان قلت له: قال رسول الله (ص): «خير يوم طلعت عليه الشمس يوم الجمعة فيه خلق آدم و فيه اهبط و فيه مات و فيه تيب عليه و فيه تقوم الساعة. و ما من دابة الا و هي مسيخة يوم الجمعة من حين تصبح حتى تطلع الشمس شققا من الساعة الا الجن و الانس و فيه ساعة لا يصادفها عبد مسلم و هو يصلى يسأل الله تعالى شيئا الا اعطاه آياه»

و قال كعب: ذلك في كل سئة يوم. فقلت بل في كل جمعة.



قال: فقرأ كعب التوراة. فقال: صدق رسول الله. قال ابو هريرة: ثم لقيت عبد الله بن سلام. فحدثته بمجلسي مع كعب الاحبار. و ما حدثته في يوم الجمعة، قال عبد الله بن سلام قد علمت اية ساعة هي؟ هي آخر ساعة في يوم الجمعة. قال ابو هريرة: و كيف تكون آخر ساعة في يوم الجمعة و قد قال رسول الله (ص): «لا يصادفها عبد مسلم و هو يصلى و تلك ساعة لا يصلى فيها»؟

فقال عبد الله بن سلام: الم يقل رسول الله (ص): «من جلس مجلسا ينتظر الصلاة فهو في صلاة حتى يصليها»؟ قال ابو هريرة: بلى. قال: فهو ذلك. و روى مرفوعا، قال صلى الله عليه و سلم: «الساعة التي يستجاب فيها الدعاء يوم الجمعة بعد العصر الى غروب الشمس اغفل ما يكون الناس».

و في رواية اخرى. قال: «التمسوا الساعة التي في الجمعة بعد العصر الى غيبوبة الشمس» و قال: «اذا طلب احدكم حاجة فليطلبها قبل مغيب الشمس يوم الجمعة».

و في رواية ابى بردة عن ابى موسى عن رسول الله (ص): «تلك الساعة ما بين ان تجلس الامام الى انقضاء الصلاة» و عن عبد الله بن رافع عن ابى هريرة قال: قال رسول الله (ص): «اليوم الموعود: يوم القيامة، و المشهود: يوم عرفة، و الشاهد: يوم الجمعة لا طلعت الشمس و لا غربت على يوم افضل من يوم الجمعة لا يوافقها عبد مسلم يسأل الله فيها خيرا الا اعطاه و لا يستعيز من شيء الا اعاده».

و عن اوس بن اوس قال: قال النبي (ص): «ان من افضل ايامكم يوم الجمعة، فيه خلق آدم و فيه قبض و فيه النفخة و فيه الصعقة، فاكثروا على من الصلاة فيه. فان صلوتكم معروضة على» فقالوا: يا رسول الله، و كيف تعرض صلوتنا عليك و قد ارمت؟ فقال: «ان الله عزّ و جلّ حرّم على الارض ان تأكل اجساد الانبياء».

و قال (ص) «اذا كان يوم الجمعة نادى الطير الطير، و الوحوش الوحوش، و السباع السباع، سلام عليكم، هذا يوم صالح كريم».

و قال صلى الله عليه و سلم: «ان ليلة الجمعة و يوم الجمعة اربعة و عشرون ساعة لله في كل ساعة ستمائة الف عتيق من النار».

و عن انس بن مالك قال: سمعت رسول الله (ص) يقول: «اتانى جبرئيل (ع) و في يده كهيفة المرأة البيضاء فيه نكتة سوداء فقلت: ما هذه يا جبرئيل؟ قال: هذا الجمعة بعث فيها اليك ربك عزّ و جلّ تكون لك عيدا و لامتك من بعدك و قلت: ما لنا فيها؟ قال: خيرا كثيرا انتم الآخرون السابقون يوم القيامة و فيها ساعة لا يوافقها عبد يصلى يسأل الله شيئا الا اعطاه اياه. فقلت: ما هذه النكتة السوداء؟ قال: هذه الساعة تقوم يوم الجمعة و نحن نسميه عندنا يوم المزيد. قلت: و ما المزيد؟ قال: ان ربك اتخذ في الجنة واديا افيح من مسك ابيض، فاذا كان يوم الجمعة من ايام الآخرة هبط الربّ تبارك و تعالى عن عرشه الى كرسيه. و حفّ الكرسي بمنابر من نور فجلس عليها النبيون و حقّت المنابر بكراسي من ذهب فجلس عليها الشهداء. و يهبط اهل الغرف من غرفهم فيجلسون على كئبان المسك لا يرون لاهل الكرسي و المنابر عليهم فضا في المجلس و يبدو لهم ذو الجلال و الاكرام فيقول: «سلوني» فيقولون: نسألك الرضا يا ربّ فيقال: «رضاي احلكم دارى و انا لكم كرامتى» ثم يقول: «سلوني» فيقولون باجمعهم نسألك الرضا، فيشهد لهم على الرضا. فيقول: «يا اهل الجنة ائى لو لم ارض عنكم لم اسكنكم جنّتى؟ فهذا يوم المزيد. فسلوني فيجتمعونى على كلمة واحدة قد رضينا فارض عنا» قال: ثم يتبعها عليهم «ما لا عين رأت و لا اذن سمعت و لا خطر على قلب بشر» .

و عن ابى هريرة قال: قال رسول الله (ص): «اذا كان يوم الجمعة كان على كل باب من ابواب المسجد ملائكة يكتبون الناس على منازلهم: الاول فالاول فاذا خرج الامام طويت الصحف و استمعوا الخطبة و المهجر الى الصلاة كالمهدى بدنة ثم الذى يليه كالمهدى بقرة. ثم الذى يليه كالمهدى كبشا»

حتى ذكر الدجاجة و البيض». و عن علقمة بن قيس قال: خرجت مع عبد الله بن مسعود الى الجمعة.

فوجد ثلاثة قد سبقوه. فقال: رابع اربعة و ما رابع اربعة ببعيد. ثم

قال سمعت رسول الله (ص) يقول: «ان الناس يجلسون من الله يوم القيامة على قدر رواحهم الى الجمعة الاول، ثم الثانى، ثم الثالث ثم الرابع» و قال: «ما رابع اربعة ببعيد».

و في رواية ابن عباس عن النبي (ص) قال: «ان اهل الجنة يزورون ربهم عز و جل في كل يوم جمعة في رمال الكافور. و اقربهم منه مجلسا اسرعهم اليه يوم الجمعة و ابكرهم غدوا».

فاذا قضيت الصلاة اى اذا فرغ من الصلاة. فانتشروا في الارض للتجارة و التصرف في حوائجكم. و ابتغوا من فضل الله يعنى الرزق. و هذا امر اباحه كقوله: و اذا حللتم فاصطادوا. قال ابن عباس ان شئت فاخرج، و ان شئت فاقعد، و ان شئت فصل الى العصر. و قيل: فانتشروا في الارض ليس لطلب الدنيا و لكن لعيادة مريض، و حضور جنازة و زيارة اخ في الله، و قيل: ابتغوا من فضل الله هو طلب العلم. و اذكروا الله كثيرا اشكروه على ما وقفكم لطاعته و اداء فرائضه.

لعلكم تفلحون تظفرون بما تريدون.

و اذا راوا تجارة قيل في التفسير: اصاب اهل المدينة جوع و غلاء سعر فقدمت عبر دحية بن خليفة الكلبي من الشام و معه ميرة و كان رجلا تاجرا. و كان ذلك قبل ان يسلم. فوافق قدومه وقت صلاة الجمعة. فانفضوا عن النبي (ص) و تركوه قائما في الخطبة على المنبر و لم يبق مع النبي (ص) الا اثني عشر رجلا. و فيهم ابو بكر و عمر و قيل: لم يبق معه الا ثمانية نفر.

فقال النبي (ص): «و الذى نفسى بيده لو ابتدرتموها حتى لا يبقى معي احد، لاشتعل الوادى عليكم نارا»

و ائما قال: او لهوا لان العير كان يضرب بين يديه الطبل و المزامير، يعنى: اذا راوا تجارة او شيئا يلهمهم و يشتغلهم عن الطاعة و ذكر الله انفضوا اليها اى الى التجارة و تفرقوا عنك و خص التجارة برجوع الكناية اليها. لانها هي الالههم لهم. و ائما الطبل تبع للتجارة و تركوك اى على المنبر قائما تخطب. قال علقمة: سئل عبد الله ا كان النبي (ص) يخطب قائما او قاعدا؟ فقال: اما تقرأ و تركوك قائما

روى عن جابر بن عبد الله قال: كان النبي (ص) يخطب يوم الجمعة خطبتين قائما يفصل بينهما بجلوس.

و عن جابر بن سمرة قال: كنت اصلى مع النبي (ص) فكانت صلوته قصدا و خطبته قصدا

و في بعض الاخبار فرضت الصلاة في الاصل ركعتين زيدت في الحضر الا في الجمعة لمكان الخطبة.

قل يا محمد، ما عند الله مما اعدّه لاوليائه من الثواب. خير من اللهو و من التجارة اى تنفضوا عن النبي (ص) لطلب الرزق و الله خير الرزقين فاياه فاسألوا و منه فاطلبوا فانه الرزق. على الحقيقة لانه المبدع للرزق المخرج له عن حدّ العدم.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اسم عزیز ازلی، جبار صمدی لکنه للمؤمنین ولیّ، و بالعاصین حفیّ، لیس له فی جماله کفیّ و لا فی جلاله سمیّ و للعصاة من المؤمنین ولیّ. اینست نظم لطیف و آراسته تام، دل را انس است و جان را پیغام، از دوست یادگار و بر جان عاشقان سلام، الله است یگانه یکتا، در ذات و صفات بیهمتا، از هم مانستی جدا، و در حکم بی چرا. شنونده رازست، و نیوشنده دعا، در آزمایش باعطاست و در ضمانها باوفا. سمیع است بسمع و بصیر ببصر، مرید باراده، متکلم بکلام، باقی بیقا، رحمان است مهربان، که بر بنده بخشاید و جافیان را با همه جفا برّ پیش آید. بنده اگر چه بدکار است و از جرم گرانبار است، رحمان او را آمرزگار و جرم او را در گذار است، خوب نگارست و در گفتار است، عالم را صانع و خلق را نگهدار است، دشمن را دارنده و دوست را یار است، بصنع در دیده هر کس و در جان احبابش قرار است. هر امیدی را نقد، و هر ضمان را بسنده کار است، رحیم است که رحمت خود بر مؤمنان باران کرد و عطای خود بر ایشان ریزان کرد. هر کس را آنچه صلاح و بهینه آن کس دید آن کرد، معاصی خلق زیر حلم خود پنهان کرد.

امروز ستر او نقد، و فردا عفو او وعد. هر زبان که بنام او ناطق است پاك است، هر دل که بمهر او ذاکر است آباد است. و یاد کننده او در این جهان و در آن جهان آزادست:

چون یاد تو آرم از غمان آزادم جز یاد تو هر چه بود رفت از یادم

قوله يُسَبِّحُ لِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَ مَا فِي الْاَرْضِ الْمَلِكِ الْفُؤُوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِیْمِ هو الملك و المليك، مالك الملك و ملك الملوك. پادشاه بحقیقت اوست که ملكش را عزل نیست، و جدّش را هزل نیست، و عزّش را ذلّ نیست، و حكمش را ردّ نیست، او را ندّ نیست، و ازو بدّ نیست. بنده مؤمن معتقد چون داند که مالك بحقیقت اوست جلّ جلاله لوح دعاوی بشکند، بساط هوس در نوردد، دامن از کونین درکشد، و مالك مطلق را ملك و ملك مسلم دارد، بر مراد خود مقّم دارد. ننگش آید که هیچ مخلوق را تذلل کند، یا از بهر حبه‌ای و لقمه‌ای گردن برافراشته خود بشکند:

و من قصد البحر استقلّ السواقيا من عرف الله لم یحتمل دلال الخلق

هر که جلال حق بدانست، بدلال خلق تن در ندهد، دست صدقش از کونین کوتاه بود، پای عشقش همیشه در راه بود، دلش در قبضه عزّ پادشاه بود، سرش معدن سرّ ذو الجلال بود، در پیشانیش نشان اقبال بود. در دیده یقینش نور اعتبار افعال بود.

در مشامش نفحات روضه وصال بود. خلق با حال و با کام و با نام بود، و او بی حال و بی کام و بی نام بود، چه زیان دارد او را چون فردا در سرای آخرت عندلیب باغ عندیّت بود. و باز راز احدیّت بود.

حسین منصور را از زهد پرسیدند. گفتا: تنعم دنیا بگذاشتن زهد نفس است. و نعیم آخرت بگذاشتن زهد دلست. و بترك خویش بگفتن درین راه زهد جانست. آنها که در دنیا زاهد شدند، در سرای رضوان فرو آمدند. آنها که در بهشت زاهد شدند، بحظیره قدس فرو آمدند. و آن طایفه که در خودی خود زاهد شدند ایشان را سیلاب وادی لا اله الا الله در ربود، در این سرای از ایشان خبر نه، در آن سرای ایشان را اثر نه. در سرا پرده غیرت فرو آمدند، در قبه قرب صمدیّت ایشان را بار دادند.

هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ بِالْآيَةِ... البسه لباس عزّ و توجّه بتاج الكرامة و خلع عليه حسن التوّلّي، آثار البشريّة عنه مندرسه و انوار الحقائق عليه لائحة. صفت آن مهتر عالم است و سيد ولد آدم، درّی یتیم بود از صدف قدرت برآمده، آفتابی روشن بود از فلك اقبال بتافته، درختی شگرف بود از بوستان دولت برآمده، آسمان و زمین همه بدو آراسته، ربّ العالمين او را بحقائق نبوت مزین کرد، و بخصائص قربت گرامی کرد، و بخلفی فرستاد نادانان و نادبیران و از حقّ بی خبران، همه در عالم حیرت و در ظلمت فکرت سرگردان سید چون قدم در عالم بعثت نهاد، بساط شرع باز گسترد. و چنان که میزبان از بهر مهمان سفره نهد، و صدا و آواز دهد، سید سفره دین اسلام نهاد و صلاه دعوت آواز داد.

جان پاکان گرسنه عدل تو بود از دیر باز      سفره اندر سد ره بنهادی و در دادی صلا  
ای یتیمی دیده اکنون با یتیمان لطف کن      و ای غریبی کرده اکنون با غریبان کن سخا.

سید سفره دعوت بنهاد و صلا آواز داد، خواجهگان قریش اجابت نکردند گفتند: ما را عار بود بر سفره گدایان و درویشان نشستن! فرمان آمد که ای سید بایشان چه رنج می‌بری؟ طینت خبیثه ایشان نه از آن اصل است که هرگز نقش نگین تو پذیرد.

مثلهم كَمَثَلِ الْجِمَارِ يَحْمَلُ أَسْفَارًا مثل ایشان مثل خر است که در بار وی دفتر بود. خر را از آن دفترچه سود؟ که هوش و گوش دریافت ندارد. ایشان را نیز از دعوت تو چه سود؟ که بر گوش و بر دل ایشان مهر بیگانگی است و بر دیده ایشان حجاب غفلت. نه زبان ایشان سزای ذکر ماست، نه دل ایشان بابت مهر ما. اگر نقد دین میجویی، و سوز عشق ما می‌طلبی، از دل‌های درویشان صحابه جوی، عمّار و خباب و سلمان و بوذر و صهیب و بلال که در دل ایشان سوز عشق ماست و در سر ایشان خمار شراب ذکر ما. دل ایشان حریق مهر و محبت ما، جان ایشان غریق نظر لطف ما:

این درویشان ز وصل بویی دارند      گویی ز شراب مهر جویی دارند  
در مجلس ذکرهای و هویی دارند      می نعره زنند کز و چنویی دارند

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ. ربّ العالمين جلّ جلاله و تقدّست سماؤه و تعالت صفاته در این آیت مؤمنان را بکاری میخواند از کارهای دین که تمامی دین ایشان در آنست، و رستن از عقوبت بآنست. و یافتن بهشت جاودان در گزاردن آنست. و آن نماز آدینه است. میگوید: ای شما که گرویدگان و دوستان و آشنایان اید، پیغام پذیرفتید و پیغام رسان بر است داشتید و مرا بر غیب استوار گرفتید، و فرمان برداشتید.

إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ هم نصیحت است و هم وصیّت و هم فرمان نصیحت است، از نیکوکاری وصیّت است، از دوست داری فرمانست از نیکخواهی. میگوید: بندگان من نیکوکارم. نصیحت من شنوید، دوست دارم وصیّت من پذیرید، نیک خواهم فرمان من بجای آرید. ملکا آن چه فرمانست؟

إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ چون شما را بخوانند بنماز آدینه، قصد و آهنگ آن کنید که شما را بمن میخوانند، پاسخ کنید، آهسته آئید و بوقار آئید. سعی اینجا بمعنی قصد است و عمل، یکی بغسل دیگر بسواك،

سديگر بوى خوش، چهارم جامه بهتر، پنج بگاه آمدن، ششم چون حاضر آمدید مسلمانان را نرنجانيدن، هفتم خطبه نيوشيدن. اما غسل فرمانست و سنت. مصطفى (ص) گفت: «اذا اتى احدكم الجمعة فليغتسل».

و قال صلى الله عليه وسلم: «غسل يوم الجمعة واجب على كل مسلم».

اما سواك، رسول گفت صلى الله عليه وسلم: ركعة بسواك خير من سبعين ركعة بغير سواك.

اما طيب، بكار داشتن بوى خوش و جامه بهتر پوشيدن و مسلمانان را نرنجانيدن و خطبه نيوشيدن، مصطفى (ص) بر جمله گفت: «من اغتسل يوم الجمعة و لبس من احسن ثيابه و مس من طيب ان كان عنده. ثم اتى الجمعة فلم يتخط اعناق الناس. ثم صلى ما كتب الله له. ثم انصت اذا خرج امامه حتى يفرغ من صلوته، كانت كفارة لما بينها و بين جمعته التي قبلها»

و قال صلى الله عليه وسلم: «ما على احدكم ان وجد ان يتخذ ثوبين ليوم الجمعة سوى ثوبى مهنته».

اما بگاه آن، خبر درست است كه فرشتگان بر درهاى مسجد باشند، با قلمها و ورقها، نامهاى بندگان مينويسند. پنج جوق را نويستند: جوق پيشين را هر يكى شترى قربان نويستند و دعا كنند. جوق ديگر را گاوى نويستند قربان و دعا كنند. جوق سوم را كبشى قربان نويستند و دعا كنند. جوق چهارم را مرغى قربان نويستند و دعا كنند. جوق پنجم را خايه‌اى قربان نويستند و دعا كنند. چون خطيب بر منبر شود، درهاى مسجد فروگذارند و بشنودن خطبه آيند و پس از آن نام كس ننويستند و نه قربان. و در خبر است كه فرشتگان يكى را پيوسته معتاد همى‌ديدند. پس يك آدينه او را نه بينند گويند: اللهم ان فلانا لم يأت فان كان ضالاً فاهده، و ان كان عائلاً فاعنه، او مريضاً فاشفه. و گفته‌اند: رب العالمين در روز آدينه بنده مؤمن را ده چيز وعده داد: يكى آنست كه چون بنماز آيد بهر گامى و قدمى كه بردارد، وى را نيكي در ديوان نويسد، ديگر بهر قدمى گناهمى از ديوان وى بسترده، سديگر گناه يك هفته از وى درگذارد، چهارم ساعتى است در روز آدينه كه در آن ساعت هر چه بنده از الله خواهد بوى بخشد، پنجم اگر سورة الكهف برخواند در آن روز تا ديگر آدينه از همه آفات نگه دارد، ششم اگر بشب آدينه سورة الدخان برخواند هم در آن شب وى را بيامرزد، هفتم هر نيكي كه در شبانروز آدينه كند يكى صد نويسد، هشتم اگر بروز آدينه صد بار بر رسول (ص) درود و تحيت فرستد فردا او را شفيع وى انگيزد، نهم اگر در شبانروز آدينه وى را اجل رسد از عذاب گور ايمن دارد. دهم اگر در جمله آن جمع كه در جامع باشند يكى را آزاد كند ديگران را همه بوى بخشند. هم القوم لا يشقى بهم جليسه‌م.

فأسعوا إلى ذكر الله گفته‌اند: سعى از فرائض نماز آدينه است كه الله ميگويد: فأسعوا إلى ذكر الله. و ديگر نمازها در خانه گزاردن و در مسجد هاى ديگر آوردن مباح است. و نماز آدينه جز بجامع و جمع گزاردن روا نيست.

واجب آمد بر بنده بمسجد رفتن و رنج بر خود نهادن و خدمت گزاردن. چنانستى كه رب العزة گفتى: چون رنج آمدن بخدمت از بهر من بود، يك نيمه خدمت از بنده بر گرفتيم، چهار ركعت با دو ركعت آوردم. عبدى امروز يك گام كه در راه من بردارى ضايع نمى‌كنم، هفتاد ساله راه توحيد رفته و بدست نياز در اميد كوفته عمر تو كى ضايع كنم و رنج خدمت تو كى باطل كنم؟ امروز از خانه بمسجد مى‌آيى، فردا از خانه بگور خواهى آمد. امروز كه باختيار مى‌آيى، بمراد و نشاط با جمع دوستان، خدمت خود از تو بر گرفتيم و رنج تو ضايع نكردم چه گويى فردا كه باضطرار آيى، فريدا وحيدا، عفو و مغفرت از تو كى دريغ دارم؟!

## ۶۳- سوره المنافقین- مدنیة

## النوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ کہ بتو آیند دورویان. قالوا: گویند: نَشْهَدُ إِنَّكَ لِرَسُولِ اللّٰهِ گواهی دهیم که تو رسول خدای و اللّٰهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لِرَسُولِهِ و اللّٰهُ خود میدانند که تو رسول اوی. وَ اللّٰهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ (۱) و اللّٰهُ گواهی میدهد که آن دورویان دروغ زنانند.

اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً سوگندان خویش را سپری گرفتند فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ تا برگشتند از راه خدای. إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۲) ایشانند که بد کارست که میکنند.

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا این بانست که بگرویدند باز پس کافر شدند، فَطَبَعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ تا مهر نهادند بر دل‌های ایشان. فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ (۳) تا روشنایی راستی در آن دلها نشود و صواب در نیابد.

وَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ و چون درنگری تنهای ایشان، چشم ترا خوش آید. وَ إِنْ يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ و اگر سخن گویند گوش فرا سخن ایشان داری. كَأَنَّهُمْ خُشْبٌ مِّنْ سِدَّةٍ گویی پلهایی‌اند با دیوار نهاده. يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ هر بانگی را بر خویشان پندارند. هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرْهُمْ ایشان دشمنانند بیرهیز می‌باش. قَاتِلْهُمْ اللّٰهُ بنفریناد اللّٰهُ ایشان را. أَنَّى يُؤْفَكُونَ (۴) چه چیز ایشان را برمیگرداند.

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ و چون ایشان را گویند: تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللّٰهِ بیانیید تا آمرزش خواهد شما را رسول خدای لَوْوًا رُؤْسَهُمْ سر برگردانیدند.

وَ رَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَ هُمْ مُسْتَكْبِرُونَ (۵) و ایشان را دیدی که بر می‌گشتند گردنکشان.

سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ يَكْسَانُست بر ایشان. أَسْتَغْفِرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ که آمرزش خواهی ایشان را یا آمرزش نخواهی. لَنْ يَغْفِرَ اللّٰهُ لَهُمْ نیامرزد اللّٰهُ ایشان را. إِنَّ اللّٰهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ (۶) اللّٰهُ راه نماید نافرمانان را. هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ ایشانند که می‌گویند: لَا تُؤْفِقُوا عَلَيَّ مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللّٰهِ نفقه مکنید بر ایشان که نزدیک رسول خداوند. حَتَّى يَنْفَضُوا تا باز پراکنند.

وَ لِلّٰهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ و خزانه‌های روزی اللّٰهُ راست در آسمانها و در زمین وَ لَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ (۷)، لیکن منافقان در نمی‌یابند

يَقُولُونَ لَنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ می‌گویند: اگر ما با شهر رسیم، لِيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ ناچار بیرون کند هر که در ما ازو عزیزتر او را که خوارتر.

وَ لِلّٰهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ عَزَّ اللّٰهُ راست و رسول او را و مؤمنان را. وَ لَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ (۸) لیکن منافقان نمی‌دانند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گرویدگان. لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالِكُمْ وَ لَا أَوْلَادِكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللّٰهِ مشغول مدارد شما را مال شما و فرزندان شما از یاد خدای. وَ مَنْ يَعْمَلْ ذَلِكَ و هر که آن کند. فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (۹) ایشانند زیان کاران.

وَ أَنْفِقُوا مِنْ مَا رَزَقْنَاكُمْ و نفقه کنید از آنچه شما را روزی دادند مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ پیش از آنکه مرگی آید بیکی از شما. فَيَقُولَ رَبِّ و او گوید: خداوند مِنْ لَوْ لَا أَحْرَنتني إلى أَجَلٍ قَرِيبٍ چرا مرا با پس نگذاری تا زمانی نزدیک.



فَأَصَدَّقَ تَا صَدَقَهُ دَهْمٌ. وَ أَكُنْ مِنْ الصَّالِحِينَ (۱۰) و از نیکان و تائبان باشم.  
و لَنْ يُؤَخَّرَ اللَّهُ نَفْسًا و با پس نگذارد الله هیچکس را إِذَا جَاءَ أَجْلُهَا که سرانجام او آید و اللَّهُ خَيْرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (۱۱) و  
الله دانا است بکرد شما و آگاه از آن.

### النوبة الثانية

این سوره یازده آیتست صد و هشتاد کلمه هفتصد و هفتاد و شش حرف جمله به مدینه فرو آمد. در این سوره ناسخ است و منسوخ نیست. و النَّاسِخُ قَوْلُهُ: سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَعْفَرْتَ لَهُمْ الْآيَةَ... و عن ابى بن كعب قال: قال رسول الله (ص): «من قرأ سورة المنافقين برىء من النفاق.»

قوله تعالى: إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ هَذَا كَقَوْلِهِ: وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا لَفَوْكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا جَاؤُكَ حَيَّوْكَ بِمَا لَمْ يُحَيِّكَ بِهِ اللَّهُ. و المنافق هو الذى يصدّقك لسانه و يكذبك قلبه، اخذ من النافقاء و هو جحر اليربوع و الثعلب و الضب و هو الذى يخرج منه اذا اخذ الصياد القاصعاء و هو جحره الذى يدخل فيه اخذ كل ذلك من النفاق و هو السرب، نافع الرجل و تنفق و انتفق بمعنى واحد. سنل حذيفة من المنافق. فقال: الذى يصف الاسلام و لا يعمل به و هم اليوم شرّ منهم لانهم كانوا يومئذ يكتمونهم و هم اليوم يظهرهم. و قيل: معنى نشهد نحلف يدلّ عليه.  
قوله: اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً و قال قيس بن ذريح:

و اشهد عند الله انى احبها فهذا لها عندى فما عندها ليا

و الآية نزلت في عبد الله بن ابى و اصحابه، كانوا يشهدون لرسول الله (ص) بالرسالة و هم منكرون له بقلوبهم فكانوا اذا شهدوا مجمعا مدحوه.

و قالوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ صَادِقًا و كانوا يحلفون على ذلك و على انهم يقولون ذلك عن قلوبهم فقال الله عزّ و جلّ: وَ اللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ دَخَلَتِ اللَّامُ لِكَسْرَةِ الْآلِفِ و هذا اعتراض و هو من كلام الله سبحانه فيه تعظيم لنبیه. وَ اللَّهُ يَشْهَدُ اى يحلف و قيل: يعلم انّ المنافقين لكاذبون في قولهم نَشْهَدُ لَانَّهُمْ لَا يَشْهَدُونَ إِذَا خَلَوْا، بل يقولون: «إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِؤُنَ» معنى آیت آنست که: منافقان در حضرت نبوت و مجمع مسلمانان سوگند میخورند که ما از صدق دل و اعتقاد درست رسالت و نبوت تو پذیرفتیم و از ضمیر پاک بی نفاق، گواهی میدهیم، که تو رسول خدایى. ربّ العالمین ایشان را بآنچه گفتند، که از صدق دل گواهی میدهیم دروغ زن کرد که نه از صدق دل و اعتقاد پاک میگفتند، بلکه از نفاق میگفتند، که با یاران خود در خلوت میگفتند: «إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِؤُنَ». این چنانست که کسی گوید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» میخوانم، تو وی را گویی دروغ گفتی. نسبت این دروغ با قراءت وی گردد، نه با عین «الْحَمْدُ لِلَّهِ» یعنی که: تو دروغ می گویی که میخوانم، نه «الْحَمْدُ لِلَّهِ» دروغست. و قيل: معنى قوله: لِكَاذِبُونَ اى يكذبون.

اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ اى حلفهم الكاذب. جُنَّةٌ: وقاية و سترة يستترون بها. قال الاعشى:

اذا انت لم تجعل لعرضك جنة من المال سار الذمّ كلّ مسير.

و قيل: اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً من القتل يعصموا بها دماءهم و اموالهم فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ اى اعرضوا عن طاعة الله. و قيل: صدّوا غيرهم عن الايمان في السرّ اِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بئس ما عملوا من النفاق و صرف الناس عن دين

اللّٰهُ. و قوله: كانوا افاد انهم بهذه الصفة مذ كانوا ذلك، اى هذا الاسم لهم بالنفاق.

و هذا التکذیب من اللّٰهُ لهم بسبب انهم آمنوا فى الظاهر و بالقول و کفروا فى السرّ بالقلب آمنوا متسترين و کفروا مستترين فطبع على قلوبهم ختم عليها حتى لا يدخلها الايمان جزاء على نفاقهم فهم لا يفقهون اى لا يعقلون الهدى و لا يعرفون صحة الايمان كما يعرفه المؤمنون.

وَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ يَعْنِي: لحسن صورهم و طول قاماتهم.

قال ابن عباس: كان عبد الله بن ابي جسيما، فصيحاً، حلو الكلام، و كان اذا جاء فاعتذر الى رسول الله (ص) اعجبه حسن كلامه فذلك قوله: وَ اِنْ يُقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ يَعْنِي لفصاحة كلامهم. و قيل: تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ لا اله الا الله. و فى الخبر عن رسول الله (ص): «اِنَّ اللّٰهَ يَبْغِضُ الْبَلِغَ الَّذِي يَلْوِي بِلِسَانِهِ كَمَا تَلْوِي الْبَاقِرَةُ بِالسِّنِّهَا»

كَأَنَّهُمْ خُشْبٌ مُّسْنَدَةٌ اى هم فى قلة تفقههم و عدم عقلهم و تدبرهم. خُشْبٌ منصوبة مماله الى الجدار. يقال: اسندت الشيء اذا املته. التثقيب للتكثير و اراد انها ليست باشجار تنمر و لكنها خُشْبٌ مُّسْنَدَةٌ الى حائط. و قيل: اراد بالخشب المسندة التى تأكلت اجوافها ترى صحيحة من بعيد و هي خاوية متأكلة، اى هم اشباح خاوية و اجسام عن المعنى خالية. قرأ ابو عمرو و الكسائى خُشْبٌ بسكون الشين جمع خشبة كبدنة و بدن. قرأ الباقر بضمّ الشين كثمرة و ثمر. و فى الخبر: «مثل المؤمن كمثل الخامة من الزرع تميلها الريح مرة هكذا و مرة هكذا. و مثل المنافق مثل الارزة المجذبة على الارض حتى يكون انجعافها بمرّة.

ثم وصفهم اللّٰهُ عزّ و جلّ: بالجين فقال: يَحْسُبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ. قال مقاتل: ان نادى مناد فى العسكر او انفلتت دابة او نشد ناشد ضالة ظنوا انهم يرادون بذلك لما فى قلوبهم من الرعب. قال الشاعر:

و لو انها عصفورة لحسبتها مسومة تدعو عبيدا و ازنما.

و قيل: لانهم على وجل من ان ينزل الله فيهم امرا يهتك استارهم و يبيح دماءهم و اموالهم. و قيل: لا ثقة لهم بالله و لا قوة لهم فى دين الله. و ليس كذلك المؤمن لانه قوى القلب بالله، شجاع السرّ ثم قال: هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرُوهُمْ اى توقّ كيدهم و لا تأمن معرفتهم و لا تثق بهم فانهم اعداؤك فى السرّ. قاتلهم الله اى لعنهم الله.

أَنّى يُؤْفَكُونَ يَصْرَفُونَ عَنِ الْحَقِّ.

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ يَعْنِي عبد الله بن ابي و اصحابه. تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللّٰهِ لَوْوَا رُؤْسَهُمْ اى عطفوا رؤسهم و امالوها تكبرا عما دعوا اليه. قرأ نافع و يعقوب: لَوْوَا رُؤْسَهُمْ بِالْخَفِيفِ. و الباقر بالتشديد. و معنى التشديد انهم فعلوا ذلك مرّة بعد مرّة. وَ رَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ اى يعرضون بوجوههم رغبة عن الاستغفار وَ هُمُ مُسْتَكْبِرُونَ متعظمون عن الحق. ابن عباس گفت: سبب نزول اين آيت آن بود كه نفاق عبد الله بن ابي در ميان صحابه آشكارا گشت و سخنهاى زشت كه گفته بود ميان خلق افتاد. قومی از قبيله و عشيره وی گفتند او را كه: ترا، و پسران ترا فضيحت رسيد و رسوا گشتيد بايات قرآنى كه فرو آمد، و اسرار شما بيرون افتاد و زبانها در شما دراز گشت. راه شما آنست كه بر رسول خدا شويد و گناه خود را عذر نهيد، و بتوبه و استغفار بازگرديد، تا رسول خدا از بهر شما آمرزش خواهد از حق سبحانه تعالى. عبد الله منافق چون اين سخن شنيد، از تكبر و سرافرازی سر بجنبانيد و روى بگردانيد و گردن ببيچيد و گفت: من چه گفته‌ام از ناگفتنى تا مرا عذر بايد خواست؟ مرا فرموديد كه بوى ايمان آر، آوردم و مرا فرموديد كه



زکاة مال بدو ده، دادم اینجا نماند مگر سجود فراوی بردن، اگر خواهید تا او را سجود برم؟! و این سخن از انکار و تکبر میگفت، و از ننگ داشت استغفار رسول (ص).

قوله تعالى: سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ هَذَا نَزَلَ فِي قَوْمٍ مِنَ الْمُنَافِقِينَ، علم الله تعالى ان عاقبتهم موت على النفاق. فقال: ان الاستغفار للنبي (ص) لا ينفعهم فسواء استغفر لهم ام لم يستغفر لهم لا يؤمنون و لا ينفعهم استغفاره لانه كان يستغفر لهم على معنى سؤاله لهم بتوفيق الايمان و مغفرة العصيان. و قيل: لما قال الله عز و جل: ان تستغفر لهم سبعين مرة فلن يغفر الله لهم. قال النبي (ص) «لازيدن على السبعين» فانزل الله تعالى: سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ و قوله: إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ اى لا يرشد القوم الخارجين عن طاعته.

هُمُ الَّذِينَ يَوَّلُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَى مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفَضُوا اى يفرقوا عنه و يرجعوا الى قبائلهم و عشائرم. وَ لِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ مَفَاتِيحُهَا بِيَدِهِ لِأَنَّهُ هُوَ الْمَالِكُ، الْقَادِرُ، الرَّزَّاقُ، فلا يقدر أحد أن يعطى احدا شيئا الا باذنه و لا ان يمنعه شيئا الا بمشيئته. و قيل: خزائن الله، مقدوراته التي يخرج منها ما يشاء. وَ لَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ.

يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لِيُخْرِجَنَا الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ مفسران گفتند: رسول خدا در غزاء بنى المصطلق بود و حربگاه بر سر آبی بود که آن را مریسیع می گفتند، و نصرت و ظفر در آن غزا مسلمانان را بود. رسول خدا (ص) و یاران از آنجا بازگشته با غنیمت فراوان از انواع و اموال و بردگان. دو مرد بر سر آب خلاف کردند، و بهم برآویختند: یکی مؤمن مهاجر و یکی منافق. آن مؤمن نام وی جعل بود. لطمه ای زد بر آن منافق. شوری و شعفی از ایشان بر آمد منافق گفت: یا للانصار. مهاجر گفت: یا للمهاجرین. عبد الله ابی آواز ایشان بشنید بیامد، و مرد خود را چنان دید، گفت: ما صحبنا هذا الرجل لننطم؟! ما در صحبت این مرد نه بدان آمدیم تا ما را لطمه زنند و خوار دارند! آن گه روی با قوم خویش کرد و گفت: لا تنفقوا على هؤلاء ليعودوا الى عشائرم و تنفروا عن هذا الرجل. این درویشان که گرد این مرد میگردند، ایشان را چیز مدهید و مر ایشان را هیچ نفقت مکنید تا از این مرد باز پراکنند. مثل ما با وی چنانست که گفته اند: سَمَنْ كَلْبِكَ يَأْكُلُكَ. سگت را فربه کن تا ترا خورد. لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لِيُخْرِجَنَا الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ اگر ما با مدینه رویم هر که عزیزتر است بیرون کند از مدینه او را که خوارتر است یعنی که عزیز منم و محمد و اصحاب وی خوارند و من ایشان را از مدینه بیرون کنم. زید بن ارقم کودک بود، در آن مجمع حاضر بود، گفت: انت و الله الذليل القليل المبغض في قومك و محمد في عز من الرحمن و مودة من المسلمين.

این کودک روی به عبد الله منافق نهاد و گفت: ذلیل و قلیل و خوار و ناکس و ناچیز تویی و دشمن داشته قوم خود تویی و محمد (ص) عزیز است و کریم، بر خدای عزیز و همه مسلمانان او را دوست. عبد الله بترسید، گفت: اسکت فائما كنت العب.

پس زید بن ارقم بیامد و آن قصه با رسول خدا (ص) بگفت. رسول بحکم آنکه زید کودک بود گفت: «لعلك غضبت عليه فاخطأ سمعك»

مگر با وی بخشم بودی و سمع تو خطا شنید. گفت: لا و الله که راست شنیدم، و بحقیقت این سخن گفت.

رسول (ص) عبد الله را بخواند، گفت: «انت صاحب الكلام الذى بلغنى؟»

تو گفته‌ای آن سخن که بمن رسید؟ عبد الله سوگند خورد که من این سخن نگفتم و زید بر من دروغ می‌نهد. جماعتی از انصار که به عبد الله تعلق داشتند، بیامدند، گفتند: این عبد الله مهتر ماست و رئیس ما، سخن کودکی بر وی شنودن مگر صواب نباشد که آن مهتر چنین سخن نگوید و کودک بغلط شنیده. رسول خدا (ص) سخن ایشان را و تصدیق ایشان را بپذیرفت. و بعد از آن جماعتی از انصار زبان در زید کشیدند که بر عبد الله این دروغ نهاد، و زید بن ارقم گفت: من شرمسار همی بودم و خویشان را از شرم کشیده همی داشتم از مصطفی (ص) و یاران. تا ربّ العالمین آیت فرستاد که: **يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُزِيدُنَا إِحْسَانًا يَوْمَئِذٍ يَخْلَعُ أُولَئِكَ ظَنُورًا** زید گفت: رسول خدا گوش من گرفت و گفت: «وقت اذنک، وقت اذنک یا غلام»

گوشت بویا بود گوشت بویا بود ای غلام! و گفته‌اند که: رسول خدا (ص) بر اسید بن حضیر رسید، مردی بود از مؤمنان و مخلصان انصار، گفت: یا اسید بتو رسید که آن صاحب شما از بهر ما چه گفت؟ آن گه حکایت باز کرد که وی گفت: **لِيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ** اسید گفت: یا رسول الله انت و الله تخرجه ان شئت، فهو الذليل و الله که تو او را بیرون کنی اگر خواهی که عزیز تویی و ذلیل او. آن گه گفت: یا رسول الله او را معذور دار که پیش از قدم مبارک تو به مدینه قوم وی تاج می‌ساختند که بر سر وی نهند و او را سرور و مهتر خویش کنند. چون قدم مبارک نبوت تو در رسید او معزول و ناچیز گشت. همی پندارد که ملك و ریاست از وی تو ربودی. از آن بیهوده باطل میگوید.

ابن عباس گفت: چون این آیت فرو آمد، پسر وی عبد الله بن عبد الله بن ابی گفت: یا رسول الله بمن چنان رسید که پدرم را خواهی کشت، اکنون بمن فرمای تا سروی نزدیک تو آرم. رسول گفت: «بل ارفق به و احسن صحبت به ما بقی معنا»

نه، که با وی رفیق کن و نیکو داشت وی فرو مگذار ما دام که با ما بود. پس چون از آن غذا بازگشتند و بدر مدینه رسیدند، این پسر عنان پدر گرفت و شمشیر کشیده گفت: و الله که ترا در مدینه نگذارم تا نگوئی که: انا ذلیل و محمد عزیز، ذلیل منم و عزیز محمد است، عبد الله منافق هم چنان بگفت. دیگر بار پسر گفت: و الله لا ادعك حتى تقول انا الاذل و محمد الاعز. و الله که نگذارم ترا در مدینه تا نگوئی که: خوارتر و ناچیزتر منم و عزیزتر و بزرگوارتر محمد است. عبد الله این سخن بگفت.

آن گه پسر گفت: اکنون بخواری و فرو مایگی در شو در مدینه تا بدانی که عزّ خدای راست و رسول را و مؤمنان را. قال الله تعالى: **وَ لِلّٰهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ فِعْزَةَ اللّٰهِ قَهْرُهُ مِنْ دُونِهِ، وَ عِزَّةُ رَسُولِهِ اِظْهَارُ دِينِهِ عَلَى الْاٰدِيَانِ كُلِّهَا، وَ عِزَّةُ الْمُؤْمِنِينَ: نَصْرُهُ اِيَّاهُمْ عَلَى اَعْدَائِهِمْ. وَ قِيلَ: عِزَّةُ اللّٰهِ: الرَّبُّوبِيَّةُ، وَ عِزَّةُ الرَّسُولِ: النَّبُوَّةُ، وَ عِزَّةُ الْمُؤْمِنِينَ: الْعِبَادِيَّةُ. وَ قِيلَ: عِزَّةُ اللّٰهِ: الْوَالِيَّةُ، لِقَوْلِهِ تَعَالَى: «هُنَالِكَ الْوَالِيَّةُ لِلّٰهِ الْحَقُّ» وَ عِزَّةُ الرَّسُولِ: الْكِفَايَةُ لِقَوْلِهِ: «إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ» وَ عِزَّةُ الْمُؤْمِنِينَ: الرَّفْعَةُ وَ الرَّعَايَةُ، لِقَوْلِهِ: وَ أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ؟ وَ جَمِيعُ ذَلِكَ لِلّٰهِ فِعْزَةُ الْقَدِيمِ، لِلّٰهِ صِفَةٌ وَ عِزَّةُ الرَّسُولِ وَ عِزَّةُ الْمُؤْمِنِينَ لِلّٰهِ فِعْلًا وَ مَنَّةً وَ فَضْلًا. فَإِذَا لِلّٰهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا وَ يَقَالُ: لَا عِزَّ لَنَا فِي طَاعَةِ اللّٰهِ، وَ لَا ذَلَّ لَنَا فِي مَعْصِيَةِ اللّٰهِ وَ مَا سِوَى هُنَا فَلَا اَصْلَ لَهُ.**

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَ لَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللّٰهِ قَالِ الْمَفْسَّرُونَ يَعْنِي: الصَّلَوَاتُ الْخَمْسُ فِي الْجَمَاعَةِ نَظِيرَةٌ قَوْلِهِ: «لَا تُلْهِبُهُمْ تِجَارَةً وَ لَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللّٰهِ» وَ التَّقْدِيرُ «لَا تَلْهَوْا بِهَا عَنْ ذِكْرِ اللّٰهِ» فَنَسَبَ الْفِعْلَ إِلَيْهَا. وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ أَيْ مِنْ شَغْلِهِ مَالَهُ وَ وَلَدَهُ عَنْ ذِكْرِ اللّٰهِ. فَأَوْلِيكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ أَيْ الْمَغْبُونُونَ.

وَ أَنْفَقُوا مِنْ مَا رَزَقْنَاكُمْ. قال ابن عباس: يريد زكاة الاموال اى اجعلوا المال فدا انفسكم و ادوا الزكاة. مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ اى اسبابه و يصير الى حالة اليأس فيسأل الرجعة فيقول رَبِّ لَوْ لَا أَخَّرْتَنِي إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ اى هلا اخرتنى، امهلتنى. و قيل: لا صلة فيكون الكلام بمعنى التمنى اى لو اخرتنى الى اجل قريب، اى ابقتى زمانا غير طويل. «فاصدق» اى فاتصدق و ازكى و انفق مالى في طاعتك كما امرت. وَ أَكُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ اى من الثائبين، كقوله: «وَ تَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ» و قوله: «إِنْ تَكُونُوا صَالِحِينَ» فعلى هذا نزلت الآية في المنافقين و هو قول مقاتل و قيل: نزلت الآية في المؤمنين و المراد بالصلاح هاهنا الحج. قال ابن عباس: ما من احد يموت و كان له مال لم يؤد زكاته و اطاق الحج فلم يحج الا سأل الرجعة عند الموت و قرأ هذه الآية و قال: اكن من الصالحين اى احج. قرأ ابو عمرو و اكون بالواو عطفاً على «فاصدق» على حكم اللفظ و قرأ الآخرون «اكن» بالجزم رداً على تأويل الفعل لو لم يكن فيه الفاء كان مجزوماً فردوا اكن على موضع «فاصدق» لا على لفظه اذ موضعه و تقديره ان اخرتنى اصدق و اكن.

و في الخبر الصحيح عن رسول الله (ص) «لان يتصدق المرء في حياته بدرهم خير من يتصدق بمائة عند موته» و قال صلى الله عليه و سلم: «الذى يتصدق عند موته او يعتق كالذى يهدى اذا شبع».

و عن ابى هريرة قال: قال رجل: يا رسول الله اى الصدقة اعظم اجرا؟ قال: «ان تصدق و انت صحيح شحيح تخشى الفقر و تأمل الغنى و لا تمهل حتى اذا بلغت الحلقوم. قلت لفلان كذا و لفلان كذا و قد كان لفلان».

«وَ لَنْ يُؤَخَّرَ اللَّهُ نَفْسًا» عن الموت. إذا جاء أجلها المكتوب في اللوح المحفوظ. وَ اللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ قرأ ابو بكر بالياء و قرأ الآخرون بالتاء على الآية الاولى.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ در جمله قرآن دو هزار و پانصد و شصت و سه جایگه نام الله است. و در هیچ جای آن چندان آثار کرم و دلایل فضل و رحمت و تعبیه لطف نیست که در این آیت تسمیت. زیرا که بر اثر او نام رحمن است و رحیم و امید عاصیان و دست آویز مفلسان، نام رحمن و رحیم است. آئین منزل مشتاقان، و انس جان محبان، نام رحمن و رحیم است. تاج صدق بر سر صدیقان، و منشور خاصیت در قبضه خاصگیان، از شرف نام رحمن و رحیم است. علم علم در دست عالمان، و حلّه حلم در بر عابدان، از تأثیر نام رحمن و رحیم است. وجد واجدان و سوز عاشقان و شوق مشتاقان از سماع نام رحمن و رحیم است.

در آثار مأثور است که: رب العالمین با موسی کلیم الله گفت: «انا الله الرحمن الرحيم» الکبریاء نعتی، و الجبروت صفتی، و الذیان اسمی، فمن مثلی؟».

قوله تعالى: إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ الآية... روز اول در عهد ازل غواص قدرت را ببحر صلب آدم فرستاد تا گوهرهای شب افروز و شبه‌های سیه رنگ برآورد و بر ساحل وجود نهاد. هم مؤمنان بودند و هم منافقان. چنان که مؤمنان را بیاورد منافقان را بیاورد، اما مؤمنان را بفضل خود در صدر عزّ بساط لطف بداشت، و لا میل منافقان را بعدل خود در صف نعال زیر سیاط قهر و ذلّ بداشت، و لا جور.

مؤمنان را تاج سعادت و کرامت بر فرق نهاد، نصیب ایشان از کتاب این بود که: «فَاسْتَبْشِرُوا بِنَبِيِّكُمْ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ». منافقان را بند مذلت و قید اهانت بر پای نهاد.

نصیب ایشان از کتاب این آمد که: قُلْ مُؤْتُوا بِعَيْظِكُمْ اَیْنِسْتِ که رَبِّ الْعَالَمِیْنَ گفت: اُولَئِكَ یَنَالُهُمْ نَصِیْبُهُمْ مِنَ الْکِتَابِ. مؤمنان را گفت: فِی مَقَعٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِیْکٍ مُّقْتَدِرٍ منافقان را گفت: فِی الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ اعَاذْنَا اللَّهُ وَ اَیْنَانَا. تو چنان باش که بخت تو چنان آمد من چنینام که مرا فال چنین آمد.

فردا در عرصات قیامت منافقان بطفیل مؤمنان، و بروشنایی نور ایشان همی روند تا بصراط رسند، آن گه مؤمنان پیشی گیرند و بنور ایمان و اخلاص صراط باز گذارند و کفر و نفاق منافقان دامن ایشان گیرد تا در ظلمت و حیرت بر جای بمانند. آواز دهند، گویند: انظروا نَقْتِیْسَ مِنْ نُورِکُمْ. نور و روشنایی از مؤمنان طلب کنند، مؤمنان جواب دهند که: اِرْجِعُوا وَرَاءَکُمْ. ای ارجعوا الی حکم الازل و اطلبوا النور من القسمه. این نور از حکم ازل طلب کنید نه از ما. هر که را نور دادند، آن روز دادند و هر که را گذاشتند آن روز گذاشتند. وَ مَنْ لَمْ یَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ وَ اِذَا ارَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَ اِنَّ الرَّجُلَ لَیَعْمَلُ عَمَلًا.

اهل الجنة و هو عند الله من اهل النار و یعمل عمل اهل النار و هو عند الله من اهل الجنة.

همه اعزه طریقت را از خوف این مقام دل و جگر بسوخت. سابقتی رانده چنان که خود دانسته، عاقبتی نهاده چنان که خود خواسته بسا خلوتهای عزیزان که آن را آتش در زده. بسا خرمنهای طاعت که بیاد بر داده. بسا جگرهای صدیقان که در گردش آسیای قضا ذره ذره گردانیده. هزاران هزار ولایت است در این راه، و لیکن جز عزل نصیب بدبختان نیست. و چون شقاوت روی بمرید نهاد اگر بقراب زمین و آسمان کوشش دارد او را سود نیست. و گمان مبر که شقاوت در کفر است، بلکه کفر در شقاوت است و گمان مبر که سعادت در دین است، بلکه دین در سعادت است. سگ اصحاب الکهف خبث کفر داشت، و لباس بلعام باعور طراز دین داشت. لیکن سعادت و شقاوت از هر دو جانب در کمین بود، لا جرم چون دولت روی نمود. پوست آن سگ از روی صورت در بلعام باعور پوشیدند، گفتند: «فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ» و مرقع بلعام در آن سگ پوشیدند، گفتند: ثَلَاثَةٌ رَابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ پس خرمن طاعت که بوقت نزع بیاد بی نیازی بر دهند که: «وَ قَدِمْنَا اِلٰی مَا عَمِلُوْا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا».

بس سینه آبادان که در حال سكرات مرگ «وَ اَبَدَا لَهُمْ مِنَ اللّٰهِ مَا لَمْ یَكُوْنُوْا یَحْتَسِبُوْنَ» خراب کنند، بس روی که در لحد از قبله بگردانند. بس آشنا را که در شب نخستین بیگانه خوانند.

یکی را میگویند: نم نومة العروس، دیگری را میگویند: نم نومة المنحوس یکی را «سِیْمَاهُمْ فِی وُجُوْهِهِمْ مِنْ اَثْرِ السُّجُوْدِ» بیانست، یکی را یُعْرِفُ الْمُجْرِمُوْنَ بِسِیْمَاهُمْ نشانست. لا تَغْتَرَّ بِنِیْنَاءِ النَّاسِ فَاِنَّ الْعَاقِبَةَ بِمِیْمَةٍ.

مسکین دل من گر چه فراوان داند در دانش عاقبت فرو می ماند.

## ۶۴ - سورة التغابن - مكية

## النوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ. بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان

يُسَبِّحُ لِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ بِيَاكِي مِيسْتَايِد اللّٰهَ رَا هَر چِه در آسمانها و زمينها چيز است. «لَهُ الْمُلْكُ» پادشاهی او راست و لَهُ الْحَمْدُ و ستایش نیکو او راست. وَ هُوَ عَلٰی كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱) و او بر همه چيز تواناست.

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ اَوْ اَنْسَتْ كِه بِيَا فَرِيْد شَمَا رَا «فَمِنْكُمْ كَافِرٌ» هست از شما که ناگرویده‌ای است. «وَ مِنْكُمْ مُّؤْمِنٌ» و هست از شما که گرویده‌ای است. وَ اللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيْرٌ (۲) و اللّٰهُ بآنچه میکنید دانا و بیناست.

خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضَ بِالْحَقِّ بِيَا فَرِيْد آسمانها و زمينها را بفرمان روان «وَ صَوَّرَكُمْ» و بنگاشت شما را «فَأَحْسَنَ صَوْرَكُمْ» و نگاشت شما را تمام کرد وَ اِلَيْهِ الْمَصِيْرُ (۳) و آخر بازگشت با اوست.

يَعْلَمُ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ مِيْدَانْد هَر چِه در آسمانها و زمينهاست.

وَ يَعْلَمُ مَا تُسِرُّونَ وَ مَا تُعْلِنُونَ و مِيْدَانْد هَر چِه نِهَان مِيْدَارِيْد و آشکارا میکنید.

وَ اللّٰهُ عَلِيْمٌ بِذٰتِ الصُّدُوْرِ (۴). و اللّٰهُ دانا است بهر چه در دلهاست.

أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَأُ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا مِنْ قَبْلُ نِيَامْد بَشَمَا خَبْرَ اَن نَّاگروِيْدگان كِه پِيْش ازِيْن بُوْدنْد. فَذٰقُوا وَبَالَ اَمْرِهِمْ بچشيدنْد گرانباری كار خویش. وَ لَهُمْ عَذَابٌ اَلِيْمٌ (۵) و ایشان راست عذابی دردنامی.

ذٰلِكَ بِاَنَّهُ كَانَتْ تَأْتِيْهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنٰتِ اَن اِيْشَان رَا بَانَ پِيْش اَمْد كِه فَرَسْتادگان ما مِيْ اَمْد بایشان بپیغامهای روشن. «فَقَالُوا» گفتند: اَبَشْرٌ يَهْدُوْنَنا باش مردمان ما را مِيْ رَا ه نمانيد. «فَكَفَرُوا» كافر شدند. «وَ تَوَلَّوْا» و از پیغام پذیرفتن برگشتند. وَ اسْتَعْنَى اللّٰهُ وَ اللّٰهُ با بِي نِيَا زِي خويش ماند از ایشان وَ اللّٰهُ غَنِيٌّ حَمِيْدٌ (۶) و اللّٰهُ بی نیازست با ستایش تمام.

زَعَمَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا اَن لَّنْ يُّبْعَثُوْا نَّاگروِيْدگان گفتند كِه: ايشان را از گور بنينگيزند. قُلْ بَلٰى وَ رَبِّيْ لَنُبْعَثَنَّ بگو آری بخدای من براستی كِه شما را برانگيزند. ثُمَّ لَنُنَبِّئَنَّ بِمَا عَمِلْتُمْ و پس براستی شما را آگاه كنند ناچار بپياداش آنچه ميكرديد. وَ ذٰلِكَ عَلٰى اللّٰهِ يَسِيْرٌ (۷) و آن بر خدای آسانست.

فَامِنُوْا بِاللّٰهِ وَ رَسُوْلِهِ بگرويدند بالله و فرستاده او وَ النُّورِ الَّذِيْ اَنْزَلْنَا و باين روشنایی كِه فرستاديم. وَ اللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيْرٌ (۸) و اللّٰهُ بگردار شما دانا است و از آن آگاه.

يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ اَن رُوز كِه شما را فراهم آرد. لِيَوْمِ الْجَمْعِ اَن رُوز فراهم آوردن. ذٰلِكَ يَوْمُ التَّغٰبِنِ اَن رُوز بر يكدیگر آوردن است. وَ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَ هَر كِه بگروود بالله. وَ يَعْمَلُ صٰلِحًا و كردار نيك كند. يُكْفِّرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ بسترده و ناپيدا كند اللّٰهُ ازو بدی‌های او. وَ يَدْخُلُهُ جَنّٰتٍ تَجْرِيْ مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ و درآرد او را در بهشتهایی كِه ميرود در زير درختان آن جويهای روان.

خَالِدِيْنَ فِيْهَا اَبَدًا ايشان در آن جاويدان. ذٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيْمُ (۹) آنست پيروزی بزرگوار.

وَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا وَ كَذَّبُوا بآيٰتِنَا و ايشان كِه كافر شدند و بدروغ داشتند سخنان و پيغام ما. اُولٰٓئِكَ اَصْحَابُ النَّارِ ايشان دوزخيان‌اند. خَالِدِيْنَ فِيْهَا جاويدان در آن وَ يَنْسَ الْمَصِيْرُ (۱۰) و بد جايبگاه كِه آنست.

ما اَصَابَ مِنْ مُّصِيْبَةٍ نَّرْسِد هِيچ رسيدنی بكس. اِلَّا يٰذَن اللّٰهُ مگر بخواست خدای. وَ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَ هَر كِه بگروود



و في بعض الاخبار خلق الله فرعون في بطن امه كافرا و خلق يحيى بن زكريا في بطن امه مؤمنا.  
 و قال صلى الله عليه و سلم: «السعيد من سعد في بطن امه و الشقى من شقى في بطن امه».  
 و عن انس عن النبي (ص) قال: «وكل الله بالرّحم ملكا فيقول: اى ربّ نطفة، اى ربّ علقه، اى ربّ مضغه؟ فاذا اراد الله ان يقضى خلقها قال: يا ربّ اذكر انى سعيد او شقى؟ فما الرزق؟ فما الاجل؟ فيكتب كذلك في بطن امه.  
 و القول الثانى: ان الله سبحانه خلق ثم كفروا و آمنوا و تمّ الكلام بقوله: هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ وَصَفَهُمْ بِفَعْلِهِمْ فَقَالَ: فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَ مِنْكُمْ مُؤْمِنٌ، كما قال تعالى: وَ اللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَاءٍ فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ الْآيَةَ... فالله خلقهم و المشى فعلمهم ثم اختلفوا في تأويلها. روى عن ابى سعيد الخدرى انه قال: فمّنكم كافر في حياته مؤمن في العاقبة، و منكم مؤمن في حياته و كافر في العاقبة. و روى ان النبي (ص) قال: «الا ان بنى آدم خلقوا على طبقات شتى: فمنهم من يولد مؤمنا، و يحيى مؤمنا.

و منهم من يولد كافرا و يحيى كافرا و يموت كافرا. و منهم من يولد مؤمنا و يحيى مؤمنا و يموت كافرا. و منهم من يولد كافرا و يحيى كافرا و يموت مؤمنا».

و قال عطاء ابن ابى رباح: فمّنكم كافر بالله مؤمن بالكواكب، و منكم مؤمن بالله كافر بالكواكب يعنى: في شأن الانوار. و قال الزجاج: فمّنكم كافر بانّ الله خلقه و هو مذهب الدهريه.

و منكم مؤمن بانّ الله خلقه و جملة القول في حكم هذه الآية و الذى عليه المحققون من اهل السنّة انّ الله تعالى خلق الكافر و كفره فعلا له و كسبا، و خلق المؤمن و ايمانه فعلا له و كسبا فكلّ واحد من الفريقين كسب و اختيار بتقدير الله و مشيئته.

فالمؤمن يؤمن و يختار الايمان بعد خلق الله اياه لانّ الله سبحانه اراد ذلك منه و قدر عليه و علمه منه و الكافر يكفر و يختار الكفر بعد خلق الله اياه لانّ الله سبحانه قدر عليه ذلك و علمه منه و لا يجوز ان يوجد من كلّ واحد منهما غير الذى قدره الله عليه و علمه منه، لانّ وجود خلاف المقدور عجز و خلاف المعلوم جهل و هما لا يليقان بالله سبحانه و لا يجوز ان عليه و من سلك هذا السبيل سلم من الجبر و القدر و اصاب الحقّ و الله اعلم.

خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ بِالْحَقِّ اى بقوله الحقّ و هو «كن». و قيل: لاقامة الحقّ بها عليكم فاقيم الباء مقام اللام. و صَوَّرَكُمْ فِي اِرْحَامِ اُمَّهَاتِكُمْ فَأَحْسَنَ صُورَكُمْ اى احكم و عدل و سواها و حسنها احسن تقويم و اعدل صورة فلم يشارك بنى آدم في صورته و شكله غيرهم. وَ اِلَيْهِ الْمَصِيرُ اى المرجع و المآل الى حكمه.

يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ يَعْلَمُ مَا تُسْرُونَ وَ مَا تُعْلِنُونَ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ من الايمان و التفاق و الاخلاص و الرياء فارتدعوا عن المعاصى و اقبلوا على الطاعات، فانّ الله يتولى المجازاة.

أَلَمْ يَأْتِكُمْ يَا اَهْلَ الْمَكَّةَ نَبَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَوْمِ نُوحٍ وَ هُودٍ وَ صَالِحٍ وَ لُوطٍ. فذاقوا الفاء للتعقيب اى كفروا فذاقوا. وَ بَالَ اَمْرِهِمْ فِي الدُّنْيَا. وَ لَهُمْ عَذَابٌ اَلِيمٌ فى العقبى.

ذَلِكَ بِاَنَّهُ اى ذلك العذاب ائما انزل بهم بسبب انه كانت تأنيبهم رُسُلُهُمُ بِالْبَيِّنَاتِ اى بالدلائل و المعجزات و الآيات فقَالُوا ا بَشَرٌ يَرْشِدُونَا، انكروا ان يكون خلق يهديهم و يختصّ من بينهم بالنبوة و قيل: انكروا ان يكون الرّسل من بنى آدم. و البشر اسم جنس يقع على الواحد و الجمع، و هاهنا في معنى الجمع.

فَكَفَرُوا بِاللّٰهِ وَ بِالرَّسْلِ وَ جحدوا و اعرضوا عن الايمان. وَ اسْتَعْنَى اللّٰهُ عَن ايمانهم و لم يضرّوا الله بكفرهم

معاصيهم شيئاً انما اضرّوا بانفسهم لانّ الله غنيّ حميدٌ يحمدُه المؤمنون من عباده و ملائكته و محمود بحمده لنفسه. ثمّ اخبر عن انكارهم البعث. فقال: زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا يروى في الحديث: «زعموا مطية الكذب» و في رواية: «بنس مطية الكذب زعموا»

لا تكاد تجد زعم الا في الكذب و هي لغة حميريّة تعنى بها الكلمة، اى قال الكفار كذبا لا بعث و لا حشر. فاكذبهم الله تعالى و قال: قُلْ يَا مُحَمَّدُ «بلى» ليس الامر كما زعمتم. وَ رَبِّي لُبُوعُنَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. ثُمَّ لَنْبُؤُنَّ بِمَا عَمِلْتُمْ فِي الدُّنْيَا مِنْ خَيْرٍ وَ شَرٍّ وَ تَجَاوَزُونَ هَذَا النَّبَأَ تَهْدِيدٌ يَمُرُّ بِكَ فِي مَوَاضِعٍ مِنَ الْقُرْآنِ. وَ ذَلِكَ الْبُعْثُ عَلَى اللَّهِ سَهْلٌ هَيِّنٌ يَسِيرٌ غَيْرٌ عَسِيرٌ.

لانه العالم بما ظهر و خفى.

فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ اى صدّقوا بالله ائه واحد لا شريك له و محمد (ص) ائه رسوله. وَ النَّورُ الَّذِي أَنْزَلْنَا بِالْقُرْآنِ ائه كلامه و وحيه و تنزيله. وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ اى ذو علم باعمالكم لا يخفى عليه منها شيء.

يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ اى اذكر يوم يجمعكم. لِيَوْمِ الْجَمْعِ اى لحضور يوم الجمع و لأجله و هو يوم القيامة يجمع فيه الاولون و الآخرون و الملائكة و الانس و الجنّ أجمعون. و قيل: يجمع فيه الثواب و العقاب و الظالم و المظلوم و النبي و من آمن به. ذَلِكَ يَوْمُ التَّغَابُنِ وَ هُوَ تَفَاعُلٌ مِنَ الْغِبْنِ وَ هُوَ فَوْتُ الْحِظِّ وَ التَّقْصُ فِي الْمَعَامِلَةِ وَ الْمُبَايَعَةِ وَ الْمَقَاسِمَةِ. وَ اسْتِعْمَالُ الْغِبْنِ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ تَوْسَعٌ كَمَا قَوْلُهُ: فَمَا رِيحَتْ تِجَارَتُهُمْ وَ الْمَغْبُونُ فِي الْحَقِيقَةِ مِنْ غِبْنٍ دِينِهِ. وَ ذَلِكَ الْيَوْمُ يَغْبِنُ فِيهِ اهل الحقّ اهل الباطل، و اهل الهدى اهل الضلالة، و اهل الايمان اهل الكفر فلا غيب اغيب منه لانّ هؤلاء يدخلون الجنة و هؤلاء يدخلون النار. و في الخبر: «ما من عبد مؤمن يدخل الجنة الا ارى مقعده من النار لو اساء ليزداد شكرا و ما من عبد يدخل النار الا ارى مقعده من الجنة لو احسن ليزداد حسرة».

و قيل: معنى التغابن: انه يغيبك من استحقته في الدنيا و تهاونت به فتراه فوقك و في المثل المغبون لا محمود و لا ماجور. وَ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ يَعْمَلُ صَالِحاً فِي اداء ما افترضه عليه يُكْفَرُ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ اى يستر سيئاته عليه فلا يفضحه بها. وَ يُدْخِلُهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ قرأ اهل المدينة و الشام نكفر و ندخله و في سورة الطلاق ندخله بالنون فيهنّ و قرأ الآخرون بالياء. خَالِدِينَ فِيهَا أَبَداً مقيمين لا يخرجون منها و لا يموتون. ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ اى ذلك الثواب الذى ذكر الله هو الفوز الذى لا فوز اعظم منه.

وَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَ نَسَّ الْمَاصِيرُ اى ساء المكان الذى صاروا اليه. ما أصاب من مُصِيبَةٍ فى نفس او مال من خير او شرّ. إِنْ يَأْذَنُ اللَّهُ اى بارادته و قضائه و مشيئته وَ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ اى يوقفه لليقين حتى يعلم ان ما اصابه لم يكن ليخطئه و ما اخطأه لم يكن ليصيبه فيرضى بقضائه و يسلم لحكمه و قال ابو بكر الوراق: و من يؤمن بالله عند الشدة و البلاء، فيعلم انها من عدل الله يهد قلبه للصبر و التسليم و قيل اراد به زيادة الهداية و اليقين اى يهد قلبه الى حقائق الرضا و زوائد اليقين و قيل: انه مقلوب و معناه: و من يهد قلبه يؤمن بالله. و قرأ عكرمة و من يؤمن بالله يهد قلبه، اى يسكن قلبه و يطمئن. من الهدو و هو السكون.

وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ.

وَ أَطِيعُوا اللَّهَ فِيمَا يَأْمُرُكُمْ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ فِيمَا يُوَدِّى عَنِ اللَّهِ وَ فِي سُنَّتِهِ. و قيل: أطيعوا الله فى الرضا بقضائه و أطيعوا الرسول فيما يأمركم بالصبر و ترك الجزع. فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ عَنْ الْإِيمَانِ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ فَإِنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا الْبَلَاغُ



المؤمن اى عليه الإبلاغ و قد فعل كقوله: ما على الرسول إنا البلاغ.  
اللَّهُ لا إلهَ إِلا هُوَ اى هو القادر على الهداية و الضلالة لا شريك له في الارشاد و الاضلال. و ليس بيد الرسول شيء من ذلك. و على الله فليؤكل المؤمن في تثبيت قلوبهم على الايمان و الصبر على المصائب.  
يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ قال ابن عباس: هؤلاء رجال من اهل مكة اسلموا و ارادوا ان يهاجروا الى المدينة فمنعهم ازواجهم و اولادهم و قالوا: صبرنا على اسلامكم فلا نصبر على فراقكم، فاطعوهم و تركوا الهجرة فقال الله تعالى: فَاحْذَرُوهُمْ ان تطيعوهم و تدعوا الهجرة.  
وَ اِنْ تَعَفُّوا وَ تَصَفَّحُوا وَ تَغْفِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ هذا فيمن اقسام على الاهل و الولد و لم يهاجر فاذا هاجر راي الذين سبقوه بالهجرة قد فقهوا في الدين هم ان يعاقب زوجه و ولده الذين ثبطوه عن الهجرة و ان لحقوا به في دار الهجرة لم ينفق عليهم و لم يصبهم بخير فامرهم الله بالعفو عنهم و الصّفح، هذا كقوله: وَ اِنْ جَاهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَ صَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا و قال عطاء بن يسار: نزلت في عوف بن مالك الاشجعي، كان ذا اهل و ولد، فكان اذا اراد الغزو بكوا اليه و رفقوه و قالوا: الى من تدعنا؟ فيرق لهم و يقيم، فانزل الله تعالى: اِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ اى عدوا لكم بجهلهم اياكم على ترك الطاعة.  
فَاحْذَرُوهُمْ ان تقبلوا منهم و ان تعفوا و تصفحوا فلا تعاقبوهم على خلافهم اياكم فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ. و لما اسلم اصيد بن سلمة المخزومي مهاجرا كتب اليه ابوه سلمة من مكة:

من راكب يرد المدينة ملجاء	عنى يبلغ ما اقول الاصيда
أ تركت دين آبائك الشّم العلى	جهلا و بايعت النبي محمدا
ان الذين شراركم امثالهم	من عقّ والده و برّ الا بعدا
فباى امر يا نبى عفتنى	و تركتني شيخا كبيرا مفردا
اما النهار فدمع عيني ساجم	و ابيت ليلي كالسليم مسهدا

فكتب اليه اصيد:

انّ الذى سمك السماء بقدرة	حتى علا في عرشه فتصعدا
بعث الذى لا مثله فيما مضى	يدعو لرحمته النبي محمدا
ضخم الدسيعة» من ذرابة هاشم	قدما تازر بالمكارم و ارتدى
اقبل الى الاسلام انك جاهل	لا تعبد العزى و ربك فاعبدا
و اللات و الاوثان فاهجر اتنى	اخشى عليك عذاب يوم سرمدا

و قال بعضهم: من منع من الازواج و الاولاد عن طاعة الله فهو عدو يجب ان يحذر، و جاء في الخبر: «ليس عدوك الذى القيته فقتلته و اجرىك الله على قتله، و لكن اعدى عدوك نفسك التى بين جنبيك و امرأتك التى تضاجعك على فراشك و ولدك الذى من صلبك».

قوله: نَمَا أَمْوَالِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ فَتَنَةٌ

ای محنة و بلیة. و اختیار لكم و شغل عن الآخرة يقع بسببها الانسان في العظام و منع الحقّ و تناول الحرام. اللّهُ  
عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ

زهدهم في الدنيا بان ذکر عیبها و رغبتهم في الآخرة بذكر وصفها و نعيمها و قال بعضهم: لما ذکر اللّهُ العداوة في  
الازواج و الاولاد، ادخل فيه من للتبعيض، فقال: إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَ أَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ لَانْ كَلَّمْتُمْ لَيْسُوا بِأَعْدَاءٍ وَ فِيهِمْ مَنْ  
يَعِينُ عَلَى الْأَعْمَالِ الصَّالِحَةِ وَ لَمْ يَذْكَرْ مِنَ التَّبَعِيضِ فِي قَوْلِهِ: بِنَمَا أَمْوَالِكُمْ وَ أَوْلَادِكُمْ فِتْنَةٌ

لأنها لا تخلو عن الفتنة و اشتغال القلب بها و لهذا قال عبد اللّهُ ابن مسعود: لا يقولنّ احدكم: «اللّهُمَّ انّى اعوذ بك من  
الفتنة» فإنه ليس منكم احد يرجع الى مال و اهل و ولد الا و هو مشتمل على فتنة. و لكن ليقول: اللّهُمَّ انّى اعوذ بك من  
مضلات الفتن. و عن عبد اللّهُ بن بريدة عن ابيه قال: كان رسول اللّهُ (ص) يخطب فجاء الحسن و الحسين عليهما  
السلام و عليهما قميصان احمران يمشيان و يعثران.

فنزل رسول اللّهُ (ص) من المنبر فحملهما فوضعهما بين يديه، ثمّ قال: صدق اللّهُ: انما أَمْوَالِكُمْ وَ أَوْلَادِكُمْ فِتْنَةٌ نظرت  
الى هذين الصّبّيين يمشيان و يعثران فلم اصبر حتى قطعت حديثي و رفعتهما».

قوله: فَأَنْفِقُوا لِلّهِ مَا اسْتَطَعْتُمْ هذه الآية ناسخة لقوله: انْفِقُوا لِلّهِ حَقَّ نِقَاتِهِ.

وَ اسْمَعُوا وَ اطِيعُوا اى قابلوا امره بالقبول و الايتمار. وَ انْفِقُوا مِنْ أَمْوَالِكُمْ خَيْرًا لِّأَنْفُسِكُمْ و قيل: انفقوا في الجهاد و في  
الصدقة يكن الانفاق خيرا لانفسكم.

و قيل: هو نفقة المؤمن على نفسه. وَ مَنْ يُوقَ شَحَّ نَفْسِهِ الشَّحُّ: استحلال اموال الناس، و قيل: هو منع الزكاة. فمن ادى  
الزكاة المفروضة فقد وقى شح نفسه.

فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُقْلِحُونَ الَّذِينَ فَازُوا بِالنَّعِيمِ وَ نَجَوْا مِنَ الْعَذَابِ الْإِلِيمِ، ذكر نفسه فوحّد ثمّ قال: اولئك فجمع لانّ من يأتى  
للوحد و الجماعة.

إِنْ تُقْرَضُوا لِلّهِ قَرْضًا حَسَنًا اى ان تخرجوا زكاة اموالكم التي افترض عليكم اداها فسمّاها قرضا كرما منه، و قوله:  
قَرْضًا حَسَنًا اى طيبة بها انفسكم.

و قيل: يعنى صدقة التطوّع يُضَاعَفُهُ لَكُمْ فَيَكْتَبُ بِالْوَحْدَةِ عَشْرًا اى سبع مائة.

وَ يَعْفِرُ لَكُمْ وَ اللّهُ شَكُورٌ: يقبل القليل و يعطى الجزيل حليم: يعفو و يصفح عمّن قصر و بخل.

عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الْغَالِبُ الْقَوِيُّ. الحكيم في امورهِ يجريها على ارادته بحكمته.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بنام او كه جان را جانست و دل را عيانست، ياد او زينت زبانتست و مهر او  
راحت روانست، وصال او بهر دو عالم ارزانست و هر چه نه او همه عين تاوانست، و هر دل كه نه در طلب اوست  
ويرانست. يك نفس او بدو گيتي ارزانست، يكي نظر از او بصد هزاران را يگانست.

امروز كه ماه من مرا مهمانست      بخشیدن جان و دل مرا پیمانست  
دل را خطری نیست، سخن در جانست      جان افشانم كه روز جان افشانست.

ای خداوندی كه خرد را بتو راه نیست و هیچكس از حقیقت تو آگاه نیست،

وجود تو معلل اشباه نیست، شهود تو مقدر اشتباه نیست، مفلسان را جز حضرت تو پناه نیست، عاصیان را جز درگاه تو درگاه نیست، جهانیان را چون تو پادشاه نیست! در آسمان و زمین جز تو الله نیست:

گر پای من از عجز طلبکار تو نیست      تا ظن نبیری که دل گرفتار تو نیست  
نه زان نایم که جان خریدار تو نیست      خود دیده ما محرم دیدار تو نیست

قوله تعالی: يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْآيَةَ... معنى تسبيح تقدیس است و تنزیه، و تقدیس آنست که: خدای را جلّ جلاله از صفات ناسزا و نعوت حدثان منزّه و مقدّس دانی پاک از نقص، دور از وهم، بیرون از عقل، قدّوس از قیاس موصوف نه معلول، معروف نه معقول، پیدا نه مجهول. و چونی وی نه معلوم، عقل در او معزول و فهم در او حیران، هستی دیدنی او را ذات و صفات است پذیرفتنی، نه دریافتنی و شنیدنی و کیف او نه دانستنی. میگوید: هفت آسمان و هفت زمین و هر چه در آن خدای را تسبیح میکند و او را بپاکی و بی‌همتایی می‌ستاید از خلق پذیرفتن و استوار گرفتن درخواست، نه دریافتن و دانستن آن نمیخوانی که الله گفت جلّ جلاله: وَ لَكِنْ لَا تَقْفَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ شَمَا تَسْبِيحُ آسْمَانِ وَ زَمِينِ وَ آبِ وَ آتَشِ وَ بَادِ وَ خَاكِ وَ كَوْهٍ وَ دَرِيَا وَ هَمِهٖ جَانُوْرٍ وَ بِيْجَانِ دَرِ نِيَابِيْدِ اِيْمَانِ بَانَ وَ اَجِبْ كَرْدِ وَ خَلْقِ رَا اَز دَرِيَاْفَتِ اَن نُوْمِيْدِ كَرْدِ. چون مخلوق را بعقل در نمی‌یابی بعقل محض در ذات و صفات الله چه تصرف کنی؟ ظاهر می‌پذیر و باطن می‌سپار و بمراد خدا بازگذار و سلامت بیاد دار و بدانکه الله جلّ جلاله در بیست صفت از بیست صفت منزّه است و پاک در احدیّت از شریک و انباز پاک، در صمدیّت از دریافت پاک، در اولیّت از ابتدا پاک، در آخریّت از انتها پاک، در قدم از حدوث پاک، در وجود از احاطت پاک، در شهود از ادراک پاک، در قیمومیّت از تغیر پاک، در قدرت از ضعف پاک، در صبر از عجز پاک، در منع از بخل پاک، در انتقام از حقد پاک، در جبروت از جور پاک، در تکبر از بغی پاک، در منع از بخل پاک، در انتقام از حقد پاک، در جبروت از جور پاک، در تکبر از بغی پاک، در غضب از ضجر پاک، در صنع از حاجت پاک، در کید از غرور پاک، در حیا از ندم پاک، در مکر از حیلت پاک. در تعجب از استنکار پاک، در بقا از فنا پاک. اینست صفات خالق بی ضدّ و ندّ، بی شبیه و بی نظیر. و صفات مخلوق اینست که: اضعاف آن را قرین است با حیات او ممانت، با قدرت او عجز، با قوت او ضعف، با منع او بخل، با غضب او ضجر، با مکر او حیلت، با انتقام او حقد تا بدانی که کرده چون کردگار نیست و صفات خالق چون مخلوق نیست، و خدای را در ذات و صفات و کبریا و عزّت مثل و مانند نیست لیسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ هُوَ السَّمِيْعُ الْبَصِيْرُ.

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَ مِنْكُمْ مُّؤْمِنٌ كَارِ اَنْسْتِ كِه دَر اَزَلِ كَرْدِ، حَكْمِ اَنْسْتِ كِه دَر اَزَلِ رَا نَدِ. خَلَعْتِ اَنْسْتِ كِه دَر اَزَلِ دَادِ. قَسْمَتِي رَفْتِه نِه فَزُوْدِه وَ نِه كَاسْتِه يَكِي رَا بَابِ عِنَايَتِ شَسْتِه، وَ يَكِي رَا بَمِيْخِ رَدِّ وَ اَبَسْتِه. حَكْمِي بِي مِيْلِ وَ قَضَايِي بِي جُوْر، يَكِي رَا دَر دِيْوَانِ سَعْدِ نَامِ ثَبِتِ كَرْدِ وَ بَرِ لَطْفِ اَزَلِي قَبُوْلِ كَرْدِ وَ عِلَلِ دَر مِيَاْنِه نِه. يَكِي رَا دَر جَرِيْدِه اَشْقِيَا نَامِ ثَبِتِ كَرْدِ وَ زَنَّاْرِ رَدِّ بَرِ مِيَاْنِ بَسْتِ وَ اَزِ دَرِگَاْهِ قَبُوْلِ وَ اِقْبَالِ بَرَاْنَدِ وَ زَهْرِه دَمِ زَدِنِ نِه. «قَوْمِ طَلْبُوْه فِخْدَلِهْم، قَوْمِ هَرَبُوْا مِنْه فَاْدَرِكِهْم»، قَوْمِي شَبِ وَ رُوْزِ دَرِ رَاْهِ طَلْبِ هِيْجِ نِيَاْسُوْدِه وَ دَرِ مَجَاهِدَاتِ وَ رِيَاضَاتِ خُوِيْشْتِنِ رَا نَحِيْفِ وَ نَزَارِ گَرْدَانِيْدِه وَ دَسْتِ رَدِّ بَسِيْنِه اِيْشَانِ بَاْزِ نِهَادِه كِه: «الطَّلَبِ رَدِّ وَ الطَّرِيْقِ سَدِّ».

قَوْمِي دَر بَنَكْدِه مَعْتَكِفِ گَشْتِه وَ لَاتِ وَ هَيْلِ مَسْجُوْدِ خُوْدِ گَرْدَانِيْدِه وَ نَدَاءِ عَزَّتِ اَزِ بَهْرِ اِيْشَانِ بِيَايِ شُدِه كِه: «اَنْتُمْ لِي وَ

انا لکم» که شما آن من اید و من آن شما.

ابراهیم خواص گفت: در بادیه وقتی بتجرید میرفتم، پیری را دیدم بر آن گوشه نشسته و کلاهی بر سر نهاده و بزاری و خواری میگریست. گفتم: یا هذا؟ تو کیستی؟ گفت: من ابو مرّة ام گفتم: چرا می‌گریی؟ گفت: کیست بگریستن سزاوارتر از من؟! چهل هزار سال بر آن درگاه خدمت کرده‌ام و در افق اعلی از من مقدّم تر کس نبود، اکنون تقدیر الهی و حکم غیبی بنگر که مرا بچه روز آورده؟!!

یا سائلی	کیف	کنت	بعدی	لقیمت	ما	سأنی	و	سرّه
ما	زلت	اختال	فی	وصال	حتی	امنت	الزّمان	مکره
صال	علیّ	الصدور	حتی	لم	یبیق	مما	شهدت	ذره

آن گه گفت: ای خواصّ نگر تا بدین جهد و طاعت خویش غرّه نباشی که کار بغایت و اختیار اوست نه بجهد و طاعت بنده. بمن يك فرمان آمد که آدم را سجده کن، نکردم و آدم را فرمان آمد که از آن درخت مخور، بخورد در کار آدم عنایت بود عذرش بنهاد که: «فَنَسِيَ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا»، و در کار من عنایت نبود گفت: «أَبِي وَ اسْتَكْبَرَ» زلت او در حساب نیاوردند و طاعت دیرینه ما زلت شمردند:

من لم یکن للوصال اهلا فکلّ احسانه ذنوب

قوله تعالی: فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ جَای دیگر گفت: اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ این دو آیت یکی ناسخ است، یکی منسوخ. یکی اشارتست بواجب امر، یکی اشارت است بواجب حقّ. واجب امر بیامد و واجب حقّ را منسوخ کرد، زیرا که حقّ جلّ جلاله بنده را که مطالبت کند، بواجب امر کند، تا فعل او در عفو آید که اگر او را بواجب حقّ بگیرد طاعت هزار ساله با معصیت هزار ساله يك رنگ آید. اگر همه انبیاء و اولیاء و اصفیاء و همه عارفان و محبّان بهم آیند، آن کیست که طاقت آن دارد که بحقّ او جلّ جلاله قیام کند یا جواب حقّ او باز دهد؟! امر او متناهی است، اما حقّ او متناهی نیست زیرا که بقاء امر ببقاء تکلیف است و تکلیف در دنیا است که دنیا سرای تکلیف است، اما بقاء حقّ بقاء ذات است و ذات متناهی نیست، پس بقاء حقّ متناهی نیست واجب امر برخیزد، اما واجب حقّ برنخیزد دنیا درگذرد، نوبت امر با وی درگذرد اما نوبت حقّ هرگز درنگذرد. امروز هرکسی را سودایی در سر است که در امر می‌نگرند. انبیاء و رسل بنیوت و رسالت خویش می‌نگرند، فریشتگان بطاعت و عبادت خویش می‌نگرند، موحدان و مجتهدان و مؤمنان و مخلصان بتوحید و ایمان و اخلاص حال خویش می‌نگرند. فردا چون سرادقات حقّ ربوبیت باز کشند، انبیاء با کمال حال خویش حدیث علم خود در باقی کنند. گویند: لا عِلْمَ لَنَا! ملانکه ملکوت صومعه‌های عبادت خود آتش در زنند، گویند: «ما عبدناك حقّ عبادتك!» عارفان و موحدان گویند: «ما عرفناك حقّ معرفتك!» و الله اعلم بالصواب.

## ۶۵- سورة الطلاق- مدنیة

## ۱ النوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

یا اَیُّهَا النَّبِیُّ ای پیغامبر. إِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ چون زنان را دست بازدارید.

فَطَلُّوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ ایشان را در پاکی از حیض دست بازدارید، پیش از پاسیدن.

وَ أَحْصُوا الْعِدَّةَ و سه پاکی ایشان می‌شمارید از حیض عدت را وَ اتَّقُوا اللّٰهَ رَبَّكُمْ و بترسید از خشم و عذاب خداوند خویش. لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُیُوتِهِنَّ بیرون مکنید ایشان را از خانه‌ها. وَ لَا یَخْرُجَنَّ و بیرون نیابند إِلَّا أَنْ یَأْتینَ بِفَاحِشَةٍ مُّبِیِّنَةٍ مگر که فاحشه‌ای بر ایشان درست گردد.

وَ تِلْكَ حُدُودُ اللّٰهِ و این اندازه‌هایی است که الله نهاد. وَ مَنْ یَتَعَدَّ حُدُودَ اللّٰهِ هر که اندازه‌های الله درگذارد. فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ بر خود ستم کرد لَا تَدْرِي لَعَلَّ اللّٰهَ یُحْدِثُ بَعْدَ ذٰلِكَ أَمْرًا (۱) ندانی مگر که الله پس ناساختن کاری نو آرد و مهر. فَإِذَا بَلَغَ أَجَلَهُنَّ چون آن زنان بکران عدت خویش رسند، فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ باز آرید ایشان را و نگه دارید بنیکویی.

أَوْ فارقوهنَّ بِمَعْرُوفٍ یا دست باز دارید بنیکویی وَ أَشْهَدُوا ذَوِی عَدْلٍ مِنْكُمْ و گواه کنید دو مرد راست استوار را از میان خویش. وَ أَقِیْمُوا الشَّهَادَةَ لِلّٰهِ و بیای دارید گواهی دادن از بهر خدای. ذٰلِكُمْ یُوعَظُ بِهِ باین سخن که با شما می‌گویند و باین حکم پند می‌دهند. مَنْ كَانَ یُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ هر کس را که بگردد بخدای و روز رستاخیز. وَ مَنْ یَتَّقِ اللّٰهَ و هر که بپرهیزد از ناپسند الله. یَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا (۲) الله او را بیرون آمد سازد و فرج.

وَ یَرْزُقَهُ مِنْ حَیْثُ لَا یَحْتَسِبُ و روزی دهد او را از جایی که بنیوسد. وَ مَنْ یَتَوَكَّلْ عَلَی اللّٰهِ و هر که پشت بالله باز کند و کار باو بسپارد. فَهُوَ حَسْبُهُ الله بسنده اوست که او را بکس نیازمند نکند. إِنَّ اللّٰهَ بِالْغَمِّ أَمْرُهُ فرمان الله پیش شدنی است. قَدْ جَعَلَ اللّٰهُ لِكُلِّ شَیْءٍ قَدْرًا (۳) الله هر چیز را اندازه‌ای و هنگامی نهاد.

وَ اللَّائِیَ یَیْسَنَ مِنَ الْمَحِیضِ مِنْ نِسَائِكُمْ آن زنان که از پیری نومید گشته اند از حیض از زنان شما. إِنْ ارْتَبْتُمْ اگر در گمانید. فَعِدَّتُهُنَّ ثَلَاثَةٌ أَشْهُرٌ پس بدانید که عدت ایشان سه ماه است. وَ اللَّائِیَ لَمْ یَحْضُنَّ و آن زنان که هنوز حیض ندیدند، وَ أُولَاتُ الْأَحْمَالِ و باروران زنان أَجَلُهُنَّ أَنْ یَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ عدت ایشان آن گه بگذرد که بار خود بنهند. وَ مَنْ یَتَّقِ اللّٰهَ و هر که از حرام بپرهیزد و حدهای الله نگاه دارد. یَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ یُسْرًا (۴) الله کار او بی رنج او بر آسانی باز سازد.

ذٰلِكَ أَمْرُ اللّٰهِ أَنْزَلَهُ إِلَیْكُمْ این فرمان الله است که بر شما فرو فرستاد وَ مَنْ یَتَّقِ اللّٰهَ و هر که آزره دارد از خداوند خویش و بترسد از خشم و عذاب او یُكَفِّرْ عَنْهُ سَیِّئَاتِهِ بسترده و ناپیدا کند بدیهای او وَ یُعْظِمَ لَهُ أَجْرًا (۵) و مزد او بزرگ کند.

أَسْكُوهُنَّ مِنْ حَیْثُ سَكَنْتُمْ مِنْ وَجْدِكُمْ ایشان را فرود آرید بر خور آن که شما از توان. وَ لَا تُضَارُوهُنَّ و با ایشان ستیزه مکنید. لِیُضِیْقُوا عَلَیْهِنَّ تا کار و جهان و نفقه بر ایشان تنگ کنید و مسکن و این گنّ اُولَاتِ حَمَلٍ و اگر باروران باشند فَأَنْفِقُوا عَلَیْهِنَّ نفقه می‌کنید بر ایشان. حَتَّى یَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ تا آن گه که بار خود بنهند. فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ و اگر شیر دهند فرزند خویش و شما را. فَأُولَئِکَ أَجُورُهُنَّ مزد ایشان بدهید وَ أَتَمُّرُوا بِبَیِّنَتِكُمْ بِمَعْرُوفٍ و با یکدیگر مشاوره کنید و

کار باز سازید بنیکویی بی گزند و ستیز. وَ إِن تَعَاوَرْتُمْ وَ اِگر با یکدیگر ناهموار کار باشید و ناساخت و دشوار کار، پس از فرزند زادن فُسْتُرْضِعْ لَهُ اُخْرَى (٦) تا دیگری شیر دهد او را.

لِيُنْفِقَ ذُو سَعَةٍ مِّنْ سَعَتِهِ مِيفرمايد كه: او كه توان را دارد، توانگرانه، از توان خویش نفقه کند. وَ مَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ وَ هر كه توان ندارد و دنیا بر او فشرده تر است و تنگ تر. فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ كَوَى اَر آنچه الله او را داد نفقه كن.

لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا اللَّهُ بِر هیچکس بار ننهد مگر آن توان که او را داد.

سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا (٧) الله پس درویشی و دشواری آسانی دهد و توانگری.

وَ كَأَيُّنْ مِنْ قَرْيَةٍ اى بسا شهرها. عَنَّتْ عَنْ أَمْرٍ رَبَّهَا كه اهل آن و كسان آن گردن كشيده از فرمان خداوند خویش وَ رُسُلِهِ وَ رسول او. فَحَاسِبْنَاهَا حِسَابًا شَدِيدًا شمار ایشان بگردیم شمار كردنى صعب سخت وَ عَذَبْنَاهَا عَذَابًا نُكْرًا (٨) و عذاب گردیم ایشان را عذابی كه چنان ندیده بودند و نشناخته.

فَذَاقَتْ وَبَالَ أَمْرِهَا بچشيدهند گرانی و ناگواری بد سرانجامی خویش.

وَ كَانَ عَاقِبَةُ أَمْرِهَا خُسْرًا (٩) و سرانجام ایشان زیان کاری بود.

أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا ساخت ایشان را الله عذابی سخت، فَأَنْقُوا اللَّهُ پس بترسید از خشم خدای و عقوبت او. یا اُولِي الْأَلْبَابِ (١٠) اى خردمندان الَّذِينَ آمَنُوا اى گرویدگان. فَذُنُزَلَّ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا بِر شما فرو فرستاد الله از خویش سخنی و یادی.

رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْكُمْ بِرِغْمَبِرِي تا بر شما میخواند. آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ سخنان الله روشن کرده و پیدا فرو فرستاده. لِيُخْرِجَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ تا بیرون آرد گرویدگان نیک کرداران. مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ از تاریکیها بروشنایی. وَ مَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَ هر كه بگروود بالله وَ يَعْمَلْ صَالِحًا و کردار نیک کند. يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ در آرد او را در بهشتهای زیر درختان آن جویها روان. خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا جاویدان در آن. فَذُحَسِّنَ اللَّهُ لَهُ رِزْقًا (١١) الله او را زاد و ساخت کرد روزی نیکو.

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ اللهُ اوست كه بیافرید هفت آسمان وَ مِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ وَ از زمین هم چندان. يَنْزِلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ فرو میآید فرمانهای او میان آسمانها و زمینها. لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ تا بدانید كه الله تواناست بر هر چیز. وَ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا (١٢) و الله میدانند و میرسد بهر چیز چنان كه آن چیز.

### النوبة الثانية

این سوره را دو نام است: سورة الطلاق گویند و سورة النساء القصری، و باجماع مفسران مدنی است، جمله به مدینه فرو آمده هزار و شصت حرف است و دویست و چهل و نه کلمه و یازده آیت است و درین سوره هیچ ناسخ و منسوخ نیست. و عن ابی بن کعب قال: قال رسول الله (ص): «من قرأ سورة الطلاق مات في سنة رسول الله».

قوله تعالى: يا أَيُّهَا النَّبِيُّ افْتَحْ اللَّهُ تَعَالَى السُّورَةَ بِخَطَابِ نَبِيِّهِ (ص) و خصّه بالنداء لانه السيد المقدم. ثم جمع الخطاب و عمّ بالامر فقال: إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فِيهِ اربعة اقوال: احدها: انه خطاب للرسول (ص) و ذكر بلفظ جمع تعظيما كما يخاطب الملوك بلفظ الجمع. الثاني: انه خطاب له، و المراد به امته. الثالث: ان التقدير يا أَيُّهَا النَّبِيُّ و المؤمنون اذا طلقتم، فحذف لان الحكم يدل عليه. الرابع معناه: يا أَيُّهَا النَّبِيُّ قل للمؤمنين اذا طلقتم اى اذا اردتم طلاق النساء كقوله تعالى: إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ اى اذا اردتم ان تقوموا، و كقوله: فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ، اى اذا اردت قراءته قوله.



فَطَلَّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ اى في طهر من غير جماع يعنى لطهرهن الذى يحصيئه من عدتهن و لا تطلقوهن لحيضهن الذى لا يعتدون به زمان العدة و أَحْصُوا الْعِدَّةَ اى احصوا الاطهار للعدة و احفظوها و هن ثلاثة اطهار لتعلموا وقت الرجعة لان الرجعة انما تجوز في زمان العدة. و معنى الطلاق حل عقد النكاح و العدة و العدد واحد كقوله تعالى: اِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ يُقَالُ: عَدَّ كَذَا و اعتد. و قرئ في الشواذ تطلقوهن لقبل عدتهن و قبل الشئ ما اقبل منه فيكون المعنى تطلقوهن فى اول طهرهن من قبل ان تجامعوهن. و في سبب نزول هذه الآية قولان: احدهما ما روى قتادة عن انس قال: طلق رسول الله (ص) حفصة فاتت الى اهلها فانزل الله عز و جل هذه الآية و قيل له: راجعها فانها صوامه قوامه و هي احدى ازواجك و نسائك في الجنة و قال السدى: نزلت في عبد الله بن عمر و ذلك فيما

روى مالك عن نافع عن ابن عمر انه: طلق امراته و هي حائض في عهد رسول الله (ص) فسأل عمر بن خطاب رسول الله (ص) عن ذلك فقال: «مره فليراجعها ثم ليمسكها حتى تطهر ثم تحيض ثم تطهر ثم ان شاء امسك بعد و ان شاء طلق قبل ان يمسه، فتلك العدة التي امر الله تعالى ان يطلق لها النساء»

و رواه سالم عن ابن عمر قال: مره فليراجعها ثم ليطلقها طاهرا او حاملا. و رواه يونس بن جبير و انس بن سيرين عن ابن عمر و لم يقولوا ثم تحيض ثم تطهر. و اعلم ان الطلاق في حال الحيض و النفاس بدعة. و كذلك في الطهر الذى جامعها فيه. و الطلاق السنّى ان يطلقها في طهر لم يجمعها فيه. و هذا في حق امرأة تلزمها العدة بالاقرار لما فيه من تطويل العدة اذ بقية الحيض لا تحتسب. فأما اذا طلق غير المدخول بها في حال الحيض، او طلق الصغيرة التي لم تحض قط و الأنسة و الحامل بيقين لا بدعة في طلاقهن اصلا. و اذا طلق امرأة في حال الحيض او في طهر جامعها فيه قصدا يعصى الله تعالى و لكن يقسع الطلاق لان النبي (ص) امر ابن عمر بالمراجعة و لولا وقوع الطلاق لما امره بالمراجعة و اذا راجعها في حال الحيض يجوز ان يطلقها في الطهر الذى يعقب تلك الحيضة قبل المسيس كما رواه يونس بن جبير و انس بن سيرين عن ابن عمر و ما رواه نافع عن ابن عمر ثم ليمسكها حتى تطهر ثم تحيض ثم تطهر فهو محمول على الاستحباب يستحب تأخير الطلاق الى الطهر الثاني حتى لا تكون مراجعته اياها للطلاق و لا بدعة في الجمع بين الطلقات الثلاث حتى لو طلق امراته في حال الطهر ثلاثا يكون بدعيا و لكن الاولى التفريق حذرا من الندم و هو قول الشافعى و احمد و ذهب بعضهم الى انه بدعة و هو قول مالك و اصحاب الرأى.

وَ اتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ لا تُخْرِجُوهُنَّ اى اذا كان المسكن الذى طلقها فيه للزوج لا يجوز ان يخرجها منه و اضاف البيوت اليهن لاستحقاقهن السكنى فيها بعد الطلاق الى انقضاء العدة و لانهن كن يسكن و ليست باضافة ملك و لا يخرجن باختيار انفسهن قبل انقضاء عدتهن فان خرجت المعتدة لغير ضرورة او حاجة ائمت. فان وقعت ضرورة بان خافت هدا او غرقا لها ان تخرج الى منزل آخر و كذلك ان كانت لها حاجة من بيع غزل او شرى قطن فيجوز لها الخروج نهارا و لا يجوز ليلا.

و اذا لزمها العدة في السفر تعتد ذاهبة و جائية. قوله: اِلَّا اَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبَيَّنَةٍ الاستثناء عند الجمهور من الجملة الاولى و التقدير: لا تخرجوهن الا ان يأتين بفاحشة مبينة و هي الزنا عند اكثرهم، اى تخرج لاقامة الحد عليها ثم ترد الى منزلها يروى ذلك عن ابن مسعود و قال ابن عباس: الفاحشة ان تبدو على اهل زوجها فيحل.

اخراجها. ميگوید: زن معتده را از خانه شوهر كه در آن خانه عده ميارد بيرون مكنيد تا عده وى بسر آيد مگر كه زنا بر وى درست شود، او را بيرون كنند تا حد شريعت بر وى برانند. آن گه او را با خانه خود فرستند. يا زنى بد

زبان باشد که شوهر را و کسان وی را ستوهی نماید، آن گه بیرون کردن وی با خانه دیگر روا باشد. سدی گفت: الفاحشة نفس الخروج و المعنى الا ان تفحش فتخرج، ای من خرجت فقد اتت بفاحشة. بیرون نیابند از خانه مگر که ببدرد و زشتی و نافرمانی خود راضی باشند و همداستان و این فاحشه بر خود روا دارند. وَ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ يَعْنِي: ما ذكر من سنة الطلاق و ما بعدها وَ مَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ اى استحق عقاب الله. لا تَدْرِي لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْراً يوقع في قلب الزوج مراجعتها بعد الطلقة و الطلقتين و هذا يدل على ان المستحب ان يفرق الطلاق و لا يوقع الثلاث دفعة واحدة حتى اذا ندم امكنته المراجعة.

فَإِذَا بَلَغَ أَجْلُهُنَّ اى اشرفن على انقضاء عدتهن. فَأَمْسِكُوهُنَّ اى راجعوهن «بِمَعْرُوفٍ» اى بالمهر و النفقة و الكسوة و حسن الصحبة و المعاشرة و قيل: فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ هو ان لا يريد بالرجعة ضرارها. أو فارقوهن بِمَعْرُوفٍ يعنى: بايفاء الصداق و المتعة، و قيل: يتركها حتى تبين بانقضاء العدة هذا كقوله: «أَوْ تَسْرِيحٍ بِإِحْسَانٍ». وَ أَشْهَدُوا ذَوِي عَدْلٍ مِنْكُمْ اى ذوى عدالة. تقول: رجل عدل، و رجل ذو عدل، اى اشهدوا على الرجعة او الفراق و هو امر نذب و استحباب كقوله: وَ أَشْهَدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ ثُمَّ قَالَ لِلشَّهَادَةِ وَ أَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ كقوله: «كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ». ذَلِكَ يُوعِظُ بِهِ مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَم يَعود الى جميع ما في الآية من حكم الطلاق و العدة و السكنى. و قيل: يَعود الى اقامة الشهادة كقوله: «وَ مَنْ يَكْتُمُهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ». وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً تَأْوِيلُهُ: من يطلق البتة يجعل الله له سبيلا الى المراجعة، و قيل: هو عام، اى وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً من الحرام الى الحلال و من العقاب الى الثواب و من الجحيم الى النعيم.

وَ يَرْزُقُهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ اى يوسع عليه امر المعيشة من حيث لا يتوقعه. مفسران گفتند: اين آيت در شأن عوف بن مالك اشجعي فرو آمد، مردی درویش بود و پسری داشت، مشركان او را اسير گرفتند و عوف برخاست پيش مصطفی (ص) آمد و از درد دل بناليد، يکی از غم فرزند و ديگر از بی کامی و درویشی رسول خدا گفت، تسکين دل وی را: «ما امسى عند آل محمد الا ما مدّ در خاندان آل محمد امشب هيچ برگی و کامی نبود، مگر مدي طعام، آن گه گفت: يا عوف: «اتق الله و اصبر و اكثر من «قول لا حول و لا قوة الا بالله»

عوف بخانه باز شد، اهل خویش را گفت: رسول خدا ما را بنقوی و صبر میفرماید و بگفتار: «لا حول و لا قوة الا بالله». اهل وی گفت: نیکو مداواتی که درد ما را فرمود، و نیکو مرهمی که اندوه ما را ساخت. پس آنچه رسول فرمود بر کار گرفتند، يك چند، تا ناگاه آن پسر از در ایشان باز آمد با گله ای گوسفندان، و قطاری شتران گفت: آن خواجه که مرا اسير گرفته بود، از من غافل گشت و این گوسفندان و شتران براندم در حال غفلت ایشان پس عوف از رسول خدا (ص) پرسید که ما را این غنیمت که پسر آورد حلال باشد یا نه؟ رسول خدا (ص) گفت: شما را حلال است و رب العالمين در شأن ایشان آيت فرستاد که وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ و روی ابو ذر قال: قال رسول الله (ص): «اى لا علم آية لو اخذ بها الناس لكفتهم: وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ فما زال يقولها و يعيدها».

و قال صلى الله عليه وسلم: «من اكثر الاستغفار جعل الله له من كل فرجا و من كل ضيق مخرجا و يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ».

وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ اى من يفوض امره الى الله و يثق به في اموره فهو حسبه و كافيه.



قال النبي (ص): «لو ائكم توكلون على الله حق توكله لرزقكم كما يرزق الطير تغدو خماسا و تروح بطانا». وقال الربيع: ان الله قضى على نفسه ان من توكل عليه كفاه و من آمن به هداه، و من اقرضه جازاه، و من وثق به انجاه، و من دعاه لباه. و تصديق ذلك في كتاب الله: وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ وَ مَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ اللَّهُ قَلْبَهُ وَ مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ وَ مَنْ يَعْتَصِم بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ، أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانُ.

قوله: إِنَّ اللَّهَ بِالْعُ امْرُءِ اى منقذ امره و ممض في خلقه قضاها. قرأ حفص عن عاصم: بالْعُ امْرُءِ بالاضافة، اى يبلغ ما يريد. قال مسروق: في هذه الآية ان الله بالغ امره توكل العبد عليه او لم يتوكل، غير ان المتوكل عليه يكفر عنه سيئاته و يعظم له اجرا. قوله: فَذُ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا اى جعل لكل شيء من الشدة و الرخاء اجلا و ميقاتا ينتهى اليه لا يتأخر عنه و لا يتقدم عليه. هذا كقوله: «لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ» و في دعاء عيسى بن مريم: «يا من لم يعجل شيئا اناه و قدره»

و القدر و القدر في اللغة واحد.

وَ اللَّائِي يَبْسُنَ مِنَ الْمَحِيضِ مِنْ نِسَائِكُمُ الْمَحِيضُ وَ الْحِيضَةُ وَ الْحَيْضُ قَالَ أَبُو طَالِبٍ لِرَسُولِ اللَّهِ (ص):  
 وَ مَبْرًا مِنْ كُلِّ غَيْرِ حَيْضَةٍ وَ فَسَادِ مَرْضَعَةٍ وَ دَاءِ مَغِيلٍ  
 وَ إِذَا نَظَرْتَ إِلَى اسْرَةِ وَجْهِهِ بَرَقَتْ كَبْرَقُ الْعَارِضِ الْمُتَهَلِّلِ

وَ اللَّائِي يَبْسُنَ يَعْنِي: اللواتي قعدن عن الحيض فلا يرجون ان يحضن. ان ارتببتم اى شككتن في حكمهن و اللَّائِي يَبْسُنَ فلم تدرن ما الحكم في عدتهن. فعدتهن ثلاثة أشهر و ذلك ان معاذ بن جبل سأل النبي (ص) فقال: قد عرفنا عدة التي تحيض فما عدة التي لا تحيض؟ فبين الله تعالى الحكم في ذلك. فقال رجل: يا رسول الله: فما عدة الصغیر التي لم تحض؟ فنزل: وَ اللَّائِي لَمْ يَحْضَنْ يَعْنِي: الصغار، اى حكم عدة الصغیرة التي لم تحض بعد بمنزلة الكبيرة التي قد بیست. فقام آخر، فقال يا رسول الله فالحوامل ما عدتهن؟ فنزل: وَ أَوْلَاتُ الْأَحْمَالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ اى عدتهن ان يضعن حملهن، فاذا وضعت الحامل حملها انقضت عدتها مطلقة كانت او متوقى عنها زوجها، و ان كان وضع الحمل بعد موته في ساعة واحدة فان جاءت باكثر من ولد فقبل انقضت عدتها بالاول و قيل بالآخر.

وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ فِي امْرِ الطَّلَاقِ يَسْهَلْ عَلَيْهِ امْرُهُ وَ اتَاهُ الْيَسْرُ فِي جَمِيعِ اِحْوَالِهِ.

ذَلِكَ أَمْرُ اللَّهِ أَنْزَلَهُ إِلَيْكُمْ اى ما ذكر من احكام العدة حكم الله.

أَنْزَلَهُ إِلَيْكُمْ مِنَ اللُّوحِ الْمَحْفُوظِ وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ فِي اجْتِنَابِ مَعَاصِيهِ. يُكْفِّرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَ يُعْظِمَ لَهُ أَجْرًا قَالَ بَعْضُهُمْ: امر بالتقوى في احكام الطلاق ثلاث مرات و وعد في كل مرة نوعا من الجراء فقال اولاً: يجعل له مخرجا يخرج به مما دخل فيه و هو يكرهه و يتح له محبوبه من حيث لا يحتسب و لا يتأمل و قال في الثاني: يجعل له من أمره يسراً اى يسهل عليه الصعب من امره و يتيح له خيرا ممن طلقها ان كان الطلاق من جهتها. و الثالث وعد عليه افضل الجزاء و هو ما يكون في الآخرة من النعماء قوله: أَسْكِنُوهُنَّ يَعْنِي: مطلقات نساكن. مِنْ حَيْثُ سَكَنْتُمْ مِنْ صَلَاةِ اى اسكنوهن. حَيْثُ سَكَنْتُمْ. مِنْ وَجْدِكُمْ اى سعنتكم و طاقتكم، يعنى: على قدر ما يجده احدكم ان كان موسرا يوسع عليها في المسكن و النفقة و ان كان فقيرا فعلى قدر الطاقة و لا تضاروهن اى لا تؤذوهن. لِئُضَيِّقُوا عَلَيْهِنَّ مَسَاكِنَهُنَّ فَيَحْتَجْنَ إِلَى الْخُرُوجِ. وَ إِنْ

كُنَّ أُولَاتٍ حَمَلٍ فَأَنْفِقُوا عَلَيْهِنَّ حَتَّىٰ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ فَيُخْرِجَنَ مِنْ عَدَّتِهِنَّ.

### فصل

اعلم ان المعتدة الرجعية تستحق على الزوج النفقة و السكنى ما دامت في العدة و نعى بالسكنى مؤنة السكنى فان كانت الدار التي طلقها فيها ملكا للزوج يجب على الزوج ان يخرج و يترك الدار لها مدة عدتها و ان كانت باجارة فعلى الزوج الاجرة و ان كانت عارية و رجع المعير فعليه ان يكتري لها دارا تسكنها فاما المعتدة البائنة بالخلع او بالطلاق الثلاث او باللعان فلها السكنى حاملا كانت او حائلا عند اكثر اهل العلم و روى عن ابن عباس انه قال لا سكنى الا ان تكون حاملا و هو قول الحسن و الشعبي، و اختلفوا في نفقتها، فذهب قوم الى انه لا نفقة لها الا ان تكون حاملا. روى ذلك عن ابن عباس و هو قول الحسن و عطاء و الشعبي و به قال الشافعي و احمد و منهم من اوجبها بكل حال. روى ذلك عن ابن مسعود و هو قول النخعي و به قال الثوري و اصحاب الرأي و ظاهر القرآن يدل على انها لا تستحق الا ان تكون حاملا لان الله تعالى قال: وَ اِنْ كُنَّ اُولَاتٍ حَمَلٍ فَأَنْفِقُوا عَلَيْهِنَّ حَتَّىٰ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ. و اما المعتدة عن وطى الشبهة و المنسوخ نكاحها بعيب او خيار عتق فلا سكنى لها و لا نفقة و ان كانت حاملا، و المعتدة عن وفاة الزوج لا نفقة لها حاملا كانت او حائلا، و اختلفوا في سكنائها، و للشافعي فيه قولان: احدهما: لا سكنى لها بل تعتد حيث تشاء و هو قول على و ابن عباس و عايشه و به قال عطاء و الحسن و هو قول ابي حنيفة. و القول الثاني: لها السكنى و هو قول عمر و عثمان و ابن مسعود و عبد الله بن عمر و به قال مالك و الثوري و احمد و اسحاق.

قوله: فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ اَوْلَادَكُمْ مِنْهُنَّ فَأْتُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ عَلَىٰ اَرْضَاعِهِنَّ اَوْلَادِكُمْ. وَ اْتَمِرُوا بَيْنَكُمْ بِمَعْرُوفٍ اى و ليقبل بعضكم من بعض اذا امره بمعروف و المعروف هاهنا ان لا يقصر الرجل في نفقة المرأة التي ترضع ولده و لا يؤثر عليها غيرها لان الوالدة ارف بولدها من غيرها به و لا تقصر المرأة في رضاع ولدها و القيام بشأنه فحق كل واحد منهما ان ياتمر في امر الولد بمعروف و لا يقصد الضرار.

وَ اِنْ تَعَسَّرَ لَكُمْ فِي الرِّضَاعِ وَ الاجرة فابى الزوج ان يعطى المرأة رضاها و ابنت الام ان ترضعه فليس له اكرامها على ارضاعه لكنه يستأجر للصبي مرضعا غير امه و ذلك قوله: فَسُتْرُضِعْ لَهُ اُخْرَىٰ.

لِيُنْفِقَ ذُو سَعَةٍ مِنْ سَعَتِهِ عَلَىٰ قَدْرِ غِنَاهُ. وَ مَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ اى ضيق عليه رزقه فلينفق مما آتاه الله من المال لا يكلف الله نفسا الا ما آتاه اى لا يوجب الله على نفس ان تنفق الا بقدر ما اعطاها من الرزق و المال. سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا و عدهم بسط الرزق عليهم بعد ما كانوا فيه من الضيق و الشدة في زمان النبي (ص) و لقد انجز لهم وعده.

وَ كَايِّنَ مِنْ قَرْيَةٍ مَعْنَاهُ: وَ كَمِ مِنْ اهل قرية: عَتَتْ عَنْ اَمْرِ رَبِّهَا وَ رُسُلِهِ اى عصت و طغت عما امر الله به و ما امر به رسله. قيل: هم قوم عذبوا بمعصيتهم و تعديتهم في الطلاق. فَحَاسِبْنَاهَا حِسَابًا شَدِيدًا اى ناقشناها في الحساب وَ عَذَّبْنَاهَا عَذَابًا نُكْرًا المعنى: عجلنا لها العذاب في الدنيا بالامراض و الاسقام و السيف و تسليط الاعداء عليهم. و قيل: فيه تقديم و تأخير، اى عذبناها عذابا شديدا في الدنيا و نحاسبها حسابا شديدا في القيامة و جاء بلفظ الماضى للتحقيق ككثر الفاظ القيامة.

فَذَاقَتْ وَبَالَ اَمْرِهَا اى وخامة عاقبة امرها في الدنيا. وَ كَانَ عَاقِبَةُ اَمْرِهَا فِي الْاٰخِرَةِ «خَسْرًا» اى خسارا و هلاكاً. خَسِرُوا اَنْفُسَهُمْ وَ اَهْلِيَهُمْ، ثُمَّ فَسَّرَ فَقَالَ: اَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا يعنى: عذاب النار. فَأَتَقُوا اللَّهَ وَ احذروا معاصيه. يا اُولِي الْاَلْبَابِ الَّذِينَ اَمَّنُوا يا ذوى العقول المؤمنين. لَبَّ كُلِّ شَيْءٍ: خالصه. و قيل: اللب: القلب. فذُ اَنْزَلَ اللَّهُ اِلَيْكُمْ ذِكْرًا

يعنى القرآن.

«رَسُولًا» منصوب باضمار فعل اى و ارسل رسولا. و قيل «ذكرا» اى ذا ذكر و شرف و هو الرسول نفسه. و قيل: هو جبرئيل (ع). و انتصب رسولا على البدل من الذكر يَتْلُوا عَلَيْكُمْ اى الرسول يقرأ عليكم. آياتِ اللّهِ مُبَيِّنَاتٍ لِّيُخْرِجَ اللّهُ، و قيل: ليخرج الرسول. الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ اى من الكفر الى الايمان و من الجهل الى العلم و من النار الى الجنة و من الضلال الى الرشاد و من الباطل الى الحق. وَ مَنْ يُؤْمِن بِاللّهِ وَ يَعْمَلْ صَالِحًا يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا قَدْ أَحْسَنَ اللّهُ لَهُ رِزْقًا اى ثوابا جميلا في الجنة. و قيل: رزقا من المطاعم و المشارب.

اللّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَ مِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ أَجْمَعِ الْمَفْسُرُونَ على انّ السّماء سبع غلط كلّ سماء مسيرة خمسمائة عام و بين كلّ سماء و سماء مسيرة خمس مائة عام، و في كلّ سماء نوع من الملائكة يسبحون اللّهُ و يمجدونه و يقَدِّسونه و اختلفوا في الارض على اقوال: احدها انّ الارض واحدة و قوله: «مثلهنّ» اى في الخلق لا في العدد، و ليس في القرآن ما يدلّ على انها سبع، و الثاني انّ المراد بها الاقاليم سبعة و الدّعوة شاملة جميعها. و الثالث انها سبع ارضين متصلة بعضها ببعض و الحائل بين كلّ ارض و ارض بحار لا يمكن قطعها و لا الوصول الى الارض الأخرى و لا تصل الدّعوة اليهم. و الرّابع: انها سبع ارضين بعضها فوق بعض متصلة لا فرجة بينها. و الخامس: انّ بين كلّ واحدة منها الى الأخرى مسيرة خمس مائة عام كما جاء في ذكر السّماء. و في كلّ ارض منها خلق حتّى قالوا في كلّ ارض آدم و حواّ و نوح و ابراهيم و هم يشاهدون السّماء من جانب ارضهم و يستهذون الضّيّاء و قيل: جعل اللّهُ لهم نور يستضيئون به. و قوله: وَ مِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ اى و خلق من الارض مثلهنّ يَنْتَزِلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ اى بين السّماء و الارض يريد الامر و النّهي و الرّسل و الوحي و قيل: «بينهنّ» اى بين كل سماء و سماء و ارض و ارض. و الامر: القضاء و القدر. و قيل: يريد بالامر الوقائع و الحوادث التّي تحدث و كلّ واحد منهما امر و شأن من اللّهُ يَنْتَزِلُ بحكمه و قضائه و علمه. و قيل: هو ما يدبّر فيهنّ من عجيب تدبيره فينزل المطر و يخرج الثّبات و يأتى بالليل و النهار و الشّتاء و الصّيف و يخلق الحيوان على اختلاف هيأتها و انواعها و ينقلهم من حال الى حال. «لِتَعْلَمُوا» ايتها النّاس. أنّ اللّهُ على كلّ شَيْءٍ قَدِيرٌ لا يعجزه شيء و لا يمتنع عليه ما يريد. و قوله: لِتَعْلَمُوا اللّام متعلق بالخلق، و قيل: متعلق بقوله «يَنْتَزِلُ». وَ أَنَّ اللّهُ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا الاحاطة: العلم البالغ تجده في مواضع من القرآن و من اسماء اللّهُ المحيط و في قصّة الهدد احطت بما لم تحط به، اى علمت ما لم تعلمه. و قال عزّ و جلّ: وَ لَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا لانه عزّ و جلّ يعلم و لا يدرك حدّه و لا قدره. و اما قوله عزّ و جلّ: «أَحِيطَ بِهِمْ وَ أَحِيطَ بِئَمْرِهِ» فهو الهلاك يأتى مجهولا.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اسم من تحقق به و صدق في اقواله ثمّ في اعماله، ثمّ في احواله، ثمّ في انفاسه، فصدقه في القول انا يقول انا عن برهان، و صدقه في العمل انا يكون للبدعه عليه سلطان، و صدقه في احواله ان يكون على كشف و بيان، و صدقه في انفاسه ان لا يتنفس انا عن وجود كعيان. نام خداوندی لطیف نشان، کریم پیمان، قدیم احسان، روشن برهان نام خداوندی داننده هر چیز، سازنده هر کار، دارنده هر کس نام خداوندی که کس را با وی انبازی نه، و کس را از وی بی نیازی نه، و فعل وی بیداد و بازی نه، نام خداوندی که زبانه سزای وی جست و ندید، فهمها فرا حجاب عزّت وی رسید برسد عقلها از دریافت کیف او برمید. اى خداوندی که دانای هر ضمیری،

سرمایه هر فقیری، چاره رسان هر اسیری، عاصیان را عذر پذیری، افتادگان را دستگیری، در صنع بی نظیری، در حکم بی مشیری، در ملک بی وزیری، علیم و خبری، سمیع و بصیری، قادر و مقتدر و قدیری:

جمالک فائق البدر المنیر و ریحک دونه نشر العبیر  
و حبک خامر الاحشاء حتی جری مجری السرائر فی الضمیر

ای من سگ کوی تو اگر بپذیری.

یا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلُّوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ الْآيَةَ...: بیان حکم طلاقست و هر چند که طلاق در شرع مباحست، الله تعالی دشمن دارد زیرا که سبب فراقست. مصطفی (ص) فرمود: «انّ من ابغض الحلال الی الله الطلاق» و قال صلی الله علیه و سلم: «تزوجوا و لا تطلقوا فانّ الطلاق یهتّر منه العرش و ایما امرأة سألت زوجها الطلاق فحرام علیها رائحة الجنّة».

رسول خدا فرمود، صلی الله علیه و سلم: «نکاح کنید، زن خواهید، و طلاق مگوئید و فراق مگوئید که از طلاق و فراق عرش عظیم بلرزد و هر آن زن که بی گزندی و بی رنجی از شوهر خویش طلاق جوید بوی بهشت بمشام وی نرسد. نکاح سبب وصلت است و الله وصال دوست دارد، و طلاق سبب فرقت است و الله فراق دشمن دارد. عالم فراق را دیوار از مصیبت است، دریای فراق را آب خونابه حسرت است. روز فرقت را آفتاب نیست و شب قطیعت را روز نیست، اگر هیچ شربت بودی تلختر از فرقت فراق بر دست آن مطرود درگاه ابلیس، نهادندی از لعنت جامی ساختندی و از قطیعت و فرقت در و شراب افکندند و بر دست او نهادند، جمله درکشید که جرعتی از او بسر نیامد عبارت این بود که: «وَ إِنَّ عَلَیْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ بزرگان دین گفته‌اند که: دو قدح از غیب در آمد یکی این بود که: «وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ» دیگر «وَ كَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا» آن قدح کفر پر شربت فراق بود و این قدح رحمت پر شربت وصال بود. قدح رحمت از کف اقبال با بدرقه فضل بجان مصطفی عربی فرستاد صلوات الله و سلامه علیه. یقول الله تعالی: «وَ كَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَیْكَ عَظِيمًا»

و قدح کفر از دست عدل بنعت اذلال به ابلیس مهجور دادند، گفتند: «لَأْمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَ مِمَّنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ» رابعه عدوی گفته که: کفر طعم فراق دارد و ایمان لذت وصال، و آن طعم و این لذت فردای قیامت پدید آید که در آن صحراء هیبت و عرصه سیاست قومی را گویند: «فراق لا وصال له». و قومی را گویند: «وصال لا نهایی له». سوختگان فراق همی‌گویند:

فراق او ز زمانی هزار روز آرد      بلای او ز شبی صد هزار سال کند

افروختگان وصال همی‌گویند:

سرای پرده وصلت کشید روز نواخت      بطبل رحلت بر زد فراق یار دوال.

وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ در روزگار خلافت عمر خطاب، رضي الله عنه، مردی

بیامد و از عمر تولیت عمل خواست، تا در دیوان خلافت عامل باشد. عمر گفت: قرآن دانی؟ گفت: ندانم که نیاموخته‌ام.

عمر گفت: ما عمل بکسی ندهیم که قرآن نداند. مرد بازگشت و جهدی و رنجی عظیم بر خود نهاد در تعلیم قرآن بطمع آنکه عمر او را عمل دهد. چون قرآن بیاموخت و یاد گرفت برکات قرآن خواندن و دانستن آن او را بدان جای رسانید که در دل وی نه حرص ولایت ماند نه تقاضای دیدار عمر پس روزی عمر او را دید، گفت: یا هذا هجرتنا؟ ای جوانمرد چه افتاد که یکبارگی هجرت ما اختیار کردی؟ گفت: یا امیر المؤمنین تو از آن مردان نباشی که کسی روا دارد که هجرت تو اختیار کند، لیکن قرآن بیاموختم و چنان توانگر دل گشتم که از خلق و از عمل بی نیاز شدم.

عمر گفت: آن کدام آیتست که ترا بدین درگاه بی نیازی درکشید؟ گفت: آن آیت که در سوره الطلاق است: *وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ*. آن گه گفت: مخرجا من شبهات الدنيا و غمرات الموت و من شدائد يوم القيامة، هر که تقوی شعار و دثار خود گردانید، از سه کار با صعوبت پر فتنه خلاص یافت و ایمن گشت: یکی شبهات دنیا، دیگر غمرات و سكرات مرگ، سوم شدائد احوال و احوال قیامت.

قوله تعالی: *وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ* توکل آفتابی است که از برج سعادت تابد، بادی است که از سرای قرب وزد، بویی است که بشارت وصل آرد. منزلی شریف است و مقامی بزرگوار، و درجه‌ای است که دست هر بی قدری بر قد او نرسد. و بصر هر مختصر همّتی او را در نیابد. آن جوانمردان که قدم در میدان توکل نهادند ساکنان عالم قرآن بودند، سلاطین جهان هدایت، مستان شربت نیستی. عظیم روشی داشتند که دنیا در راه ایشان افتاد با وی انس نگرفتند. سمعها را صمام برنهادند تا هیچ نباید شنید. دیده‌ها از هر چه نشان حق نداشت باز بستند.

خوی از جهان و جهانیان باز کردند، گفتند: یکی را خوانیم و یکی را دانیم، از همه عالم او ما را بسنده، و همه کارها را سازنده. *وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ* این خود خطاب عموم است عامّه خلایق از اهل تکلیف در تحت این خطاب شوند. باز مصطفی عربی را صلی الله علیه و سلم که مرکز اقبال است و منبع افضال، خطاب تخصیص کرد، گفت: *«وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ»* ای حاکم عالم قضا و ای ساکن سرای رضا، ای محمد مصطفی، رازی که گویی همه با من گوی که از رازت آگاه منم. با من نشین که ناگزیرت منم. همه مرا دان و مرا خوان که من همه ترا میخوانم. گفتار بنی آدم از سر زبانت و گفتار تو از میان جان است. دریغی بود که با ایشان گویی همه با من گوی که قدر تو من دانم. ای مهتر، آفرینش بحرمت و بزرگی قدم تو بیای است، گر نه وجود تو بودی نه عالم بودی و نه آدم:

گر نه سببش تو بودی ای درّ خوشاب      آدم نزدی دمی درین کوی خراب.

رب العالمین بیعتت او بر عالمیان منت نهاد، گفت: *قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ* ما این مهتر عالم و سیّد ولد آدم بشما فرستادیم تا شما را از ما یادگاری باشد، نامه ما بر شما خواند، پیغام ما بشما رساند، گم شدگان را با راه نجات خواند. مهجوران را از زحمت هجران براحته وصال آرد. سراپرده کفر و ضلالت براندازد، بساط شریعت و حقیقت بگستراند. ای محتشمان عالم و ای محترمان اولاد آدم و ای عقلاء عرب و عجم، خدمت و حشمت او را میان بندید عزّ و مرتبت و رفعت از متابعت

و موافقت و مباحثت او جویید، دل در شفاعت او بندید.

بندگی او زندگی ابد دانید. مهتر دوده آدم اوست، سالار جمله اهل عالم اوست، شرح محکم او را نسخ نه، عقد مبرم او را فسخ نه، امت محترم او را مسخ نه، عزّ دولت نبوت او با ابد پیوسته، شرف رسالت او با ازل بسته که: «کننت نبیاً و آدم بین الماء و الطین»

نیکو سخنی که آن عزیزی در نظم آورده و گفته:

آدمی را خاصه با عشق تو کی ماند جفا؟

دیو را دیوی فروریزد همی در عهد تو

فضل ما تاجیت کرد از بهر فرق انبیا؟!

نی تو درّی بودی اندر بحر جسمانی یتیم؟

## ۶۶- سوره التحريم- مدنيه

## النوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان  
یا أَيُّهَا النَّبِيُّ اِیْ پیغامبر. لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللّٰهُ لَكَ چرا حرام میکنی و می‌بیندی آنچه الله حلال کرد ترا و بگشاد؟.  
تَبْنَعِي مَرْضَاتَ اَزْوَاجِكَ باین که میکنی، خشنودی زنان خود میجویی وَ اللّٰهُ غَفُورٌ رَحِیْمٌ (۱) الله آمرزگاری  
مهربانست.

قَدْ فَرَضَ اللّٰهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ اَیْمَانِكُمْ اللّٰهُ تقدیر کرد و باز انداخت باز گشادن تنگی سوگندان شما. وَ اللّٰهُ مَوْلَاكُمْ وَ اللّٰهُ یار  
شماست. وَ هُوَ الْعَلِیْمُ الْحَكِیْمُ (۲) و او دانای است راست دانش.

وَ اِذْ اَسْرَ النَّبِیُّ رَاَزَ کرد پیغامبر. اِلَیْ بَعْضِ اَزْوَاجِهِ حَدِیثًا با یکی از زنان خویش سخنی. فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهٍ چون آن زن آن  
سخن بگفت دیگری را، وَ اَظْهَرَهُ اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ اللّٰهُ او را آگاه کرد از آن عَرَفَ بَعْضَهُ وَ اَعْرَضَ عَنْ بَعْضِ لَحْتی از  
قصه باز گفت در عتاب و بعضی باز نگفت. فَلَمَّا نَبَّأَهَا بِهٍ چون آن زن را خبر کرد بآن قَالَتْ مَنْ اَنْبَأَكَ هَذَا؟ گفت: ترا  
این خبر که کرد؟ قَالَ نَبَّأَنِي الْعَلِیْمُ الْخَبِیْرُ (۳) گفت: خبر کرد مرا آن دانا و آگاه

اِنْ تُتُوْبَا اِلَی اللّٰهِ اِگر باز گردید بتوبه هر دو. فَقَدْ صَعَتُ قُلُوْبُكُمْ هَسْت جَای آنکه دلهای شما بگشته از طاعت و از  
رسول. وَ اِنْ تَظَاهَرَا عَلَیْهِ وَ اِگر هم پشت شوید بر او. فَاِنَّ اللّٰهُ هُوَ مَوْلَاهُ اللّٰهُ از سوی اوست و یار اوست.  
وَ جِبْرِیْلُ وَ صَالِحُ الْمُؤْمِنِیْنَ وَ جِبْرِیْلُ یار اوست و همه نیکان و گرویدگان.

وَ الْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذٰلِكَ ظَهِیْرٌ (۴) و فریشتگان پس از آن همه یاران او اند.

عَسَى رَبُّهُ سَازاست و ناچاره رسول را از خداوند. اِنْ طَلَّقَنَّ اِگر طلاق دهد شما را. اَنْ یُبَدِّلَهُ که او را بدل دهد از  
شما. اَزْوَاجًا خَیْرًا مِنْكُمْ زَنانی به از شما. «مُسْلِمَاتٍ» خویشان را فرمان برداری دادگان «مُؤْمِنَاتٍ» گرویدگان  
«قَانِتَاتٍ» بفرمان برداری ایستادگان. «تَائِبَاتٍ» از خطای خویش بازگردندگان. «عَابِدَاتٍ» خدای پرستندگان.  
«سَائِحَاتٍ» روزه داران «نَّیِّبَاتٍ» شوی اندگان. «وَ اَبْكَارًا (۵)» دوشیزندگان.

یا أَيُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا اِی گرویدگان فَا اَنْفُسَكُمْ وَ اَهْلِيكُمْ باز دارید از خود و از کسان خود نارا وَ قُوْدُهَا النَّاسُ وَ الْحِجَارَةُ  
آتشی که هیزم آن مردم است و سنگ. عَلَیْهَا مَلَائِكَةٌ بر آن گماشتگان اند فریشتگانی. غِلَاطٌ سِدَادٌ سَتِیْر جِگَران سخت  
خشمان. لَا یَعْصُونَ اللّٰهُ مَا اَمَرَهُمْ سَر نکشند از الله در هر چه ایشان را فرماید. یَفْعَلُونَ مَا یُؤْمَرُونَ (۶) و میکنند آنچه  
ایشان را فرمایند.

یا أَيُّهَا الَّذِیْنَ كَفَرُوا اِی ناگرویدگان. لَا تَعْتَدُوا الْیَوْمَ امروز خویشان را از ملامت باز مپوشید. اِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ  
تَعْمَلُونَ (۷) شما را امروز پاداش بآن دهند که در آن گیتی میکردید.

یا أَيُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا اِی ناگرویدگان. تُوبُوا اِلَی اللّٰهِ توبه کنید و با خدای گردید تَوْبَةً نَّصُوحًا باز گشتنی راست که از او  
بازگشتن با جرم نبود.

عَسَى رَبُّكُمْ اللّٰهُ بر خود واجب کرد تائب را از شما. اَنْ یُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَیِّئَاتِكُمْ که بسترد و ناپیدا کند بدیهای شما. وَ  
یُدْخِلْكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ و در آرد شما را در بهشتهایی زیر درختان آن جویها روان. یَوْمَ لَا یُخْزِي اللّٰهُ  
النَّبِیَّ در آن روز که الله خوار نکند و خجل رسول خویش را وَ الَّذِیْنَ اٰمَنُوا مَعَهُ وَ نه گرویدگان که با او باشند. نُورُهُمْ

يَسْعَى بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ رُشْنَايِ ايشان بنهيب می‌شتابد پیش ايشان و از دست راست ايشان يَفُولُونَ رَبَّنَا ميگویند: خداوند ما. ائمم لنا نُورَنَا تمام کن این روشنایی ما. وَ اغْفِرْ لَنَا و بیامرز ما را. إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۸) که تو بر همه چیز توانایی.

يا أَيُّهَا النَّبِيُّ اى پیغامبر. جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَ الْمُنَافِقِينَ باز کوش با ناگرویدگان و منافقان. وَ اغْلُظْ عَلَيْهِمْ و درشت باش بر ايشان. وَ مَاوَاهُمْ جَهَنَّمَ و باز گشتنگاه ايشان دوزخ است. وَ بئسَ الْمَصِيرُ (۹) و بد جایگاه که آنست و بد شدنگاه. ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا مثل زد الله ناگرویدگان را در نومیدی فردا از خویشاوندان گرویده امْرَأَتِ نُوحٍ وَ امْرَأَتِ لُوطٍ زن نوح و زن لوط. كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحِينَ هر دو در زنی دو بنده بودند از بندگان ما شایستگان نيكان فَخَانَتْهُمَا كَثُرَ رَفْتَهُنَّ هر دو با ايشان و ناراست زيستند فَلَمْ يُعْنِيا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا هر دو پیغامبران دوزن را هيچ بكار نيامدند و از خدای بايشان سودی نرسانيدند.

وَ قِيلَ ادْخُلَا النَّارَ و ايشان را گفتند: در روید هر دو در آتش. مَعَ الدَّٰخِلِينَ (۱۰) با دیگر دوزخیان که می‌در روند. وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا مثل زد الله گرویدگان را در ایمنی ايشان از گزند کفر خویشاوندان برستاخیز امْرَأَتِ فِرْعَوْنَ مثل زد بزنی فرعون إِذْ قَالَتْ رَبِّ اَنْ كِه که گفت: خداوند من ائبن لي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ مرا بنزدیک خویش خانه‌ای ساز در بهشت. وَ نَجَّيْنا مِنْ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ و باز رهان مرا از فرعون و کردار او. وَ نَجَّيْنا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (۱۱) و باز رهان مرا از این قوم ستمکاران.

وَ مَرِيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ و مریم دختر عمران. الَّتِي أَحْصَيْتَ فَرْجَهَا اَنْ زن که پاک داشت فرج خویش فَفَخَّنا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا دمیدیم در آن از روح خویش وَ صَدَّقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّها وَ كُنَّ بِه و بپذیرفت و استوار گرفت سخن خداوند خویش را و نامه او. وَ كَانَتْ مِنَ الْقَائِمِينَ (۱۲) و از فرمانبرداران بود.

### النوبة الثانية

این سوره سیزده آیت است، دویست و چهل و شش کلمه، هزار و صد و شصت حرف.

جمله به مدینه فرو آمد باجماع مفسران و در این سوره ناسخ و منسوخ نیست. و عن ابی بن کعب قال: قال رسول الله (ص): «من قرأ سورة يا ايها النبي لم تحرم اعطاه الله توبة نصوحا».

قوله: يا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ ما أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ هذا اشد ما عوتب به رسول الله (ص) في القرآن. حقّ تعالی و تقدس عتاب میکند رسول خویش را که چرا حرام می‌کنی بر خود آنچه ما حلال کرده‌ایم ترا؟ اکنون خلاف است میان علماء تفسیر که آن چه بود که رسول بر خود حرام کرد؟ قومی گفتند: سریت وی بود، ماریة القبطية، مادر ابراهیم نبی (ص)، بیرون مدینه در نخلستان در سرایی مقام داشت که زنان رسول نمی‌خواستند که در مدینه با ايشان نشینند، و گاه گاه رسول خدا از بهر طهارت بیرون شدی و او را دیدی و سبب تحریم وی آن بود که رسول هر شبانروزی نوبت داشت بحجره‌ای از حجره‌های زنان، در نوبت حفصه دختر عمر خطاب، حفصه دستوری خواست تا بزیارت پدر شود. رسول خدا (ص) او را دستوری داد و خانه خالی گشت. کس فرستاد و ماریه را بخواند و ساعتی با وی خلوت داشت.

حفصه باز آمد و رسول را با ماریه خالی دید، بگریست و کراهیت نمود که حرمت من برداشتی و در نوبت من و حجره من با ماریه خلوت ساختی. رسول خدا (ص) گفت: «أ لیست هی جاریتی اهلها الله لی؟»





این چه ضجرت و دلتنگی است؟ نه کنیزك منست و الله مرا حلال کرده؟ اکنون خاموش باش که از بهر دل تو و برای رضای تو او را بر خود حرام کردم، و نگر که این حدیث پوشیده داری و با هیچ زن از زنان من نگویی. جاء في التفسير: اِنَّ حَرَمَهَا عَلٰى نَفْسِهِ فِي الْحَالِ وَ حَلْفِ اَنْ لَا يَطَّأَهَا شَهْرًا. بعضی مفسران گفتند: این قصه در نوبت و حجره عایشه (رض) رفت. عایشه حاضر نبود و حفصه بدو در رسید. رسول (ص) او را گفت: این حدیث با عایشه مگوی و از همه زنان من پوشیده دار. حفصه آن ساعت از رسول بپذیرفت که پوشیده دارد. بعد از آن بیرون آمد و با عایشه بگفت. عایشه در خشم شد و ضجرت نمود و با رسول (ص) گفت: ا في يومية و حجرتي ما فعلت هذا باحد من ازواجك؟ رسول (ص) آن ساعت ماریه را بر خود حرام کرد و سوگند یاد کرد که: در حجره هیچ زن از خود نشود و زنان در این قصه بگفت و گوی آمدند. و یاران همه بترسیدند، پنداشتند که رسول همه زنان را طلاق داد. ایشان نیز همت کردند که زنان خود را طلاق دهند، تا بیست و نه روز بگذشت و رسول (ص) بحجره‌ها و نوبتهای ایشان باز گشت و رب العالمین رسول را عتاب کرد که از بهر رضای زنان آن کنیزك را چرا بر خود حرام کردی؟ لَمْ تُحَرِّمْ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ؟ قومی گفتند: رسول خدا (ص) عسل بر خود حرام کرد و سبب آن بود که در خانه زینب بنت جحش الاسدیة عگه‌ای عسل بود، بعضی خویشان وی بهدیّه برده بودند، و رسول (ص) حلوا و عسل دوست داشتی و هر روز وی را عادت بود که بامداد بهمه حجره‌ها بگشتی و ایشان را بپرسیدی. در خانه زینب درازتر می‌بود که عسل پیش وی می‌نهاد و می‌خورد. عایشه را و حفصه را غیرت آمد، آن دراز نشستن وی بنزدیک زینب، و ایشان هر دو دوست یکدیگر بودند، بهم برساختند که چون رسول خدا درآید، آن گه که از خانه زینب بازگشته بود و عسل خورده گوئیم از تو بری مغفیر می‌آید و مغفیر صمعی است که از بویی ناخوش دمد و رسول (ص) بوی ناخوش سخت کراهیت داشتی لانه یاتیه الملك و نیز با بعضی زنان دیگر بگفتند که: چون رسول (ص) درآید با وی همین گوئید. چون رسول این سخن پیاپی از ایشان می‌شنید، گفت: من عسل خورده‌ام مگر آن نحل که عسل نهاده عرفط خورده بود، آن گه سوگند یاد کرد که نیز نخورم و بر خود عسل حرام کردم.

رب العالمین آیت فرستاد که: لَمْ تُحَرِّمْ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ. و قيل: حلف يمينها فامر بالكفارة في اليمين. و قيل: حرمها على نفسه من غير يمين.

و كان التَّحْرِيمُ مَوْجِبًا لِكْفَارَةِ الْيَمِينِ. قال المفسرون قصة العسل اسند و قصة مارية اشبه.

تَبْنَعِي مَرَضَاتِ اَزْوَاجِكَ اِي تَبْنَعِي بِتَحْرِيمِهَا مَرَادِ اَزْوَاجِكَ. وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ غَفَرَ لَكَ مَا فَعَلْتَ مِنَ التَّحْرِيمِ.

قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحْلَةَ اِيْمَانِكُمْ الْفَرَضُ: التَّقْدِيرُ، لِذَلِكَ سَمَّيْتَ الْمَقْدَرَاتِ الْفَرَائِضَ لِمَا فِيهَا مِنَ الْاَعْدَادِ وَ الْاِنْصِبَاءِ، مِنْ ذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ: سُورَةٌ اَنْزَلْنَاهَا وَ فَرَضْنَاهَا اِي فَرَضْنَا فِيهَا يَعْنِي: قَدَرْنَا، وَ التَّقْدِيرُ: هُوَ تَحْدِيدُ حَدِّ الزَّانَا مِائَةَ جِلْدَةٍ وَ حَدِّ الْقَاذِفِ ثَمَانِينَ جِلْدَةٍ. وَ مِنْهُ قَوْلُهُ تَعَالَى: اَوْ تَقْرَضُوا لِهِنَّ فَرِيضَةً اِي تَقَدَّرُوا لِهِنَّ مَهْرًا مَقْدَرًا. وَ التَّحْلَةُ: التَّحْلِيلُ. وَ التَّلْعَةُ: التَّلْعِيلُ، وَ كَذَلِكَ التَّبْصِرَةُ وَ التَّذْكَرَةُ، وَ هَذَا الْفَرَضُ هُوَ التَّحْلِيلُ بِمَا فِي سُورَةِ الْمَائِدَةِ وَ هُوَ الْاِطْعَامُ وَ الْكِسْوَةُ وَ الْعَتَقُ وَ الصَّوْمُ. وَ قَوْلُهُ: تَحْلَةُ اِيْمَانِكُمْ اِي كِفَارَةُ اِيْمَانِكُمْ، سَمَّيْتَ الْكِفَارَةَ تَحْلَةً لِأَنَّهَا تَحُلُّ الْحَرَجَ. وَ اللَّهُ مَوْلَانُكُمْ اِي سَيِّدِكُمْ وَ مَتَوَلَّى اُمُورِكُمْ لِهِنَّ اِي يَتَعَبَّدُكُمْ بِمَا يَشَاءُ. وَ هُوَ الْعَلِيمُ بِمَا كَانَ مِنَ النَّبِيِّ (ص) وَ مِنْ نَسَائِهِ. الْحَكِيمُ حَكَمَ لَهُ بِكِفَارَةِ الْيَمِينِ وَ التَّحْلِيلُ لِمَا حَرَّمَهُ عَلَى نَفْسِهِ. قِيلَ: اِنَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ كَفَّرَ بَعْتَقُ وَ عَاوَدَ مَارِيَةَ.

وَ اِذْ اَسْرَ النَّبِيُّ اِي كَلَّمَ النَّبِيَّ (ص) فِي سِرِّ اِلَى بَعْضِ اَزْوَاجِهِ، وَ هِيَ حَفْصَةُ، «حَدِيثًا». وَ هُوَ تَحْرِيمُ جَارِيَتِهِ اَوْ مَا كَانَ

حرّم على نفسه ممّا احله الله له.

وقيل: حلف ان لا يظأ جاريته. فلما نبتت به اى اخبرت حفصة بالحديث الذى اسرّ اليها رسول الله (ص) صاحبها يعنى عائشة. و أظهره الله الهاء ضمير النبي (ص)، اى اطلع الله نبيه على ان حفصة قد انبأت بذلك عائشة. «عرّفَ بَعْضُهُ وَ أَعْرَضَ عَن بَعْضِ اى اخبر النبي (ص) حفصة بعض ذلك الحديث «وَ أَعْرَضَ عَن بَعْضِ» فلم يعرفها اياه و لم يخبرها به على وجه الكرم و الاغضاء. قال ابن عيينة ما ناقش كريم قطب. و قال الحسن ما استقصى كريم قطب. معنى آيت آنست كه: رسول خدا (ص) در بدو اين قصه با حفصه دو سخن گفته بود: يكى حديث ماريه و تحریم وى و ديگر حديث خلافت كه بعد از من خلافت ابو بكر و عمر را خواهد بود. گفتار اين دو حديث پوشيده دار و بر كس آشكارا مدار حفصه. هر دو سخن با عايشه بگفت.

ربّ العالمين رسول خویش را (ص) خير داد كه حفصه سرّ تو آشكارا كرد و آنچه تو گفتى كه پوشيده دار با عايشه بگفت. پس رسول (ص) حفصه را عتاب كرد و بعضى از آنچه با عايشه گفته بود باز گفت و بعضى باز نگفت. حديث تحریم ماريه باز گفت و حديث خلافت باز نگفت و در پوشيدگى بگذاشت، نمى خواست كه منتشر شود.

اينست كه الله گفت: عَرَفَ بَعْضُهُ وَ أَعْرَضَ عَن بَعْضِ. كسايى «عرف» بتخفيف خواند بر معنى وعيد، اى جازى عليه كمال تقول: قد عرفت ما صنعت. يعنى: ساجازيك عليه. اين چنانست كه پارسيان گویند از سر غضب و تهديد: آرى بدانستم فعل تو، يعنى كه پاداش فعل تو بتو رسانم. رسول خدا (ص) با حفصه همين گفت و پاداش وى آن بود كه او را طلاقى داد و با خانه پدر فرستاد.

عمر خطاب گفت: لو كان في آل الخطاب خير لما طلقك رسول الله. مقاتل گفت: رسول خدا او را طلاق نداد، لكن همّت كرد كه او را طلاق دهد جبرئيل (ع) آمد و گفت: لا تطلقها فإنها صوامة قوامة و ائها من نسائك في الجنة عَرَفَ بَعْضُهُ عتاب است و أَعْرَضَ عَن بَعْضِ مسامحت است هم بيم داد و هم مسامحت كرد. فلما نبتاها به اى نبتا النبي حفصة بذلك الحديث «قالت» حفصة من أنبأك هذا؟

اى من اخبرك بائى افشيت السرّ؟.

«قال» النبي، (ص): نَبَأْنِي الْعَلِيمُ بسرائر عباده و ضمائر قلوبهم.

«الخبير» بجميع الامور لا يخفى عليه شيء.

إن تئوبا إلى الله اين خطاب با عايشه و حفصه است و جواب شرط محذوف است، اى إن تئوبا إلى الله فهذا الواجب. لان قلوبكما قد زاغت و مالت عن الحقّ و استوجبتما التوبة. قال ابن زيد: مالت قلوبكما بان سرّ كما ما كره رسول الله (ص) من تحریم جاريته. ميگويد: اگر توبه كنيد از پشتى دادن يكديگر بايداء رسول خدا سزای شما و واجب بر شما اينست كه دلهای شما از راستى بگشته است، كه آنچه رسول خدا كراهيت داشت و برنج دل وى بازگشت از تحریم ماريه شما بان شادى نموديد. و إن تظاهرا عليه قرأ اهل الكوفة تظاهرا بتخفيف الظاء، و الآخرون بتشديدها اى تتعاونوا على اذى النبي (ص). فلا يضره تظاهرا كما عليه.

فإن الله هو مولاة وليه و ناصره. «و جبريل» معينه. و صالح المؤمنين يعنى ابا بكر و عمر و الملائكة بعد ذلك اى مع ذلك. «ظهير» اى اعوان متظاهرون على من يؤذيه. و قوله «ظهير» واحد بمعنى الجمع كقوله: «و حسن أولئك رقيقاً».

عَسَى رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَنَّ أَى وَاجِبٍ مِنَ اللَّهِ أَنْ يُبَدِّلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِمَّنْ مُسَلِّمَاتٍ أَى خَاضَعَاتٍ لِلَّهِ بِالطَّاعَةِ «مُؤْمِنَاتٍ» مَصَدِّقَاتٍ بِتَوْحِيدِ اللَّهِ. «قَائِنَاتٍ» مَطِيعَاتٍ لِلَّهِ مَصَلِّيَّاتٍ «تَائِبَاتٍ» رَاجِعَاتٍ مِنَ الذُّنُوبِ. «عَابِدَاتٍ» مَوْحِدَاتٍ. «سَائِحَاتٍ» صَائِمَاتٍ سَمَى الصَّائِمِ سَائِحًا لِأَنَّهُ يَسْبِغُ فِي النَّهَارِ بِلَا زَادٍ. وَقِيلَ: مَهَاجِرَاتٍ، وَ قِيلَ: «سَائِحَاتٍ» أَى يَسْحَنُ مَعَهُ حَيْثُ مَا سَاحَ.

«تَيْبَاتٍ» يَعْنَى أَسِيَّةَ بِنْتَ مَزَاحِمِ امْرَأَةِ فِرْعَوْنَ. «وَأَبْكَارًا» مَرِيْمُ بِنْتُ عِمْرَانَ أُمَّ عِيْسَى (ع) يَعْنَى: لَوْ طَلَّقَنَّ بَعَثْنَاهُمَا لَهُ. قِيلَ: الْآيَةُ وَارِدَةٌ فِي الْإِخْبَارِ عَنِ الْقُدْرَةِ لَا عَنِ الْكُونِ، لِأَنَّهُ قَالَ: «إِنْ طَلَّقَنَّ» وَ قَدْ عَلِمَ أَنَّهُ لَا يَطْلُقُهُنَّ هَذَا كَقَوْلِهِ: وَ إِنْ تَتَوَلَّوْا يَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ وَ هَذَا إِخْبَارٌ عَنِ الْقُدْرَةِ لَا أَنْ فِي الْوُجُودِ أُمَّةٌ هِيَ خَيْرٌ مِنْ أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ (ص).

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا أَى مَرُوهِمُ بِالْخَيْرِ وَ انْهَوْهُمْ عَنِ الشَّرِّ وَ عِلْمُوهُمْ وَ أَدْبُوهُمْ تَقْوَاهُمْ بِذَلِكَ. نَارًا وَقَوْلُهُمَا النَّاسُ أَى حَطْبُهَا وَ مَا تَوَقَّدَ بِهِ النَّاسُ. اِقْتَصَرَ عَلَى ذِكْرِ النَّاسِ دُونَ الْجِنِّ، لِأَنَّ الْمَقْصُودَ فِي الْآيَةِ تَحْذِيرَ الْإِنْسِ. «وَ الْحَجَارَةُ» هِيَ حِجَارَةُ الْكَبْرِيتِ لِأَنَّهَا أَشَدُّ حَرَارَةً. وَ يَحْتَمَلُ أَنْ يُرِيدَ بِهَا الْإِصْنَامَ الْمَعْبُودَةَ دَلِيلُهُ أَنْكُمْ وَ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونَ اللَّهِ حَصْبُ جَهَنَّمَ «عَلَيْهَا» أَى عَلَى النَّارِ «مَلَانِكَةٌ» مَوَكَّلُونَ وَ هُمُ الزَّبَانِيَةُ التَّسْعَةُ عَشْرَ وَ اِعْوَانِهِمْ. «غِلَظٌ شِدَادٌ» أَى غِلَظُ الْإِقْوَالِ شِدَادُ الْإِفْعَالِ. وَ قِيلَ: غِلَظُ الْخَلْقَةِ شِدَادُ اقْوِيَاءِ، يَعْمَلُونَ بِأَرْجُلِهِمْ كَمَا يَعْمَلُونَ بِأَيْدِيهِمْ، لَمْ يَخْلُقِ اللَّهُ فِيهِمُ الرَّحْمَةَ يَدْفَعُ الْوَاحِدَ مِنْهُمْ بِالذَّفْعَةِ الْوَاحِدَةِ سَبْعِينَ أَلْفًا فِي النَّارِ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ فِي عَقُوبَةِ الْكِقَارِ. وَ يَقَعُونَ مَا يُؤْمَرُونَ مِنْ غَيْرِ تَأْخِيرٍ وَ زِيَادَةٍ وَ نَقْصَانٍ. وَ دَلَّتِ الْآيَةُ عَلَى وَجُوبِ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ فِي الدِّينِ لِلتَّقَرُّبِ فَالْأَقْرَبِ.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَعْتَذِرُوا الْيَوْمَ الْقَوْلُ هَاهُنَا مُضْمَرٌ أَى يُقَالُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا تَعْتَذِرُوا الْيَوْمَ إِذْ لَا يَقْبَلُ مِنْكُمْ الْإِعْتِذَارَ، نَظِيرُهُ فَيَوْمَئِذٍ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَعْذِرَتُهُمْ. إِنَّمَا تُجْزَوْنَ بِالْآخِرَةِ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ فِي الدُّنْيَا.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ثُبُوبًا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحًا قَرَأَ أَبُو بَكْرٍ عَنْ عَاصِمٍ «نَصُوحًا» بَضْمَ النَّوْنِ وَ هُوَ مَصْدَرُ نَصَحَ نَصْحًا وَ نَصُوحًا، أَى تَوْبَةً ذَاتَ نَصَحٍ وَ نَصُوحٍ، تَنْصَحُ صَاحِبَهَا بِتَرْكِ الْعُودِ إِلَى مَا تَابَ مِنْهُ. وَ قِرَاءَةُ الْعَامَّةِ بَفَتْحِ النَّوْنِ مِثْلُ صَبُورٍ وَ شُكُورٍ وَ مَعْنَاهُ: الْخَالِصُ الصَّادِقُ. يُقَالُ: نَصَحَ الشَّيْءُ إِذَا خَلَصَ وَ نَصَحَ لَهُ: أَخْلَصَ لَهُ الْقَوْلُ. وَ قَالَ الزَّجَّاجُ: هُوَ مِنَ النَّصْحِ وَ هُوَ الْخِيَاطَةُ وَ الْمَنْصُوحُ وَ النَّصَاحُ الْإِبْرَةُ وَ النَّصَاحُ خِيَطُ الْخِيَاطِ كَانَ التَّوْبَةُ سَمِيَّتْ نَصُوحًا لِأَنَّهَا تُخَيِّطُ مَا يَخْرُقُ الذَّنْبُ. وَ فِي الْخَبَرِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) قَالَ: «الْمُؤْمِنُ وَاهٍ رَاقِعٌ فَطُوبَى لِمَنْ مَاتَ عَلَى رَقْعِهِ».

رَوَى عَنْ عَمْرِو بْنِ رَضِي اللَّهِ عَنْهُ قَالَ: التَّوْبَةُ النَّصُوحُ أَنْ يَتُوبَ ثُمَّ لَا يَعُودَ إِلَى الذَّنْبِ كَمَا لَا يَعُودُ اللَّبْنُ إِلَى الضَّرْعِ. وَ قَالَ الْكَلْبِيُّ: التَّوْبَةُ النَّصُوحُ أَنْ يَسْتَغْفِرَ بِاللِّسَانِ وَ يَنْدِمَ بِالْقَلْبِ وَ يَمْسِكَ بِالْبَدَنِ. وَ قَالَ سَعِيدُ بْنُ جَبْرِ: هِيَ تَوْبَةٌ مَقْبُولَةٌ وَ لَا تَقْبَلُ مَا لَمْ يَكُنْ فِيهَا ثَلَاثٌ: خَوْفٌ أَنْ لَا تَقْبَلَ، وَ رَجَاءٌ أَنْ تَقْبَلَ، وَ اِدْمَانٌ الطَّاعَاتِ. وَ قَالَ أَبُو بَكْرٍ الْوَرَّاقُ: هِيَ أَنْ تَضِيقَ عَلَيْكَ الْأَرْضَ بِمَا رَحِبْتَ وَ تَضِيقَ عَلَيْكَ نَفْسُكَ كِتَابَةَ الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خَلَفُوا. وَ قَالَ أَبُو بَكْرٍ الزَّقَاقُ الْمِصْرِيُّ: هِيَ رَدُّ الْمِظَالِمِ وَ اسْتِحْلَالُ الْخُصُومِ وَ اِدْمَانُ الطَّاعَاتِ. وَ قَالَ ذُو النَّوْنِ: عَلَامَتُهَا ثَلَاثٌ: قَلَّةُ الْكَلَامِ، قَلَّةُ الطَّعَامِ، وَ قَلَّةُ الْمَنَامِ. وَ قَالَ سَهْلُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ هِيَ: تَوْبَةُ أَهْلِ السُّنَّةِ وَ الْجَمَاعَةِ، لِأَنَّ الْمُبْتَدِعَ لَا تَوْبَةَ لَهُ بِدَلِيلِ

قَوْلِهِ (ص): «حَجَرَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ صَاحِبٍ بَدْعَةٍ أَنْ يَتُوبَ»

عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ أَنْ تَتَّبِعْتُمْ. وَ يُدْخِلْكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ أَى يَكْفُرُ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ فِي يَوْمٍ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ، أَى لَا يَذَلُّهُ وَ لَا يَهِينُهُ وَ لَا يَشُورُهُ فِيمَا يَشْفَعُ وَ لَا يَقَعُ خَلْفَ فِيمَا وَعَدَ الْمُؤْمِنِينَ

من الله. وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ لَا يَخْزِيهِمْ اِيضًا. و قيل: تَمَّ الكَلَامُ عَلَى النَّبِيِّ ثُمَّ اسْتَأْنَفَ فَقَالَ: وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ يَسْعَى بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بِأَيْمَانِهِمْ اى يحيط بهم نور اعمالهم اذا مشوا على الصراط. و قيل: اراد بقوله وَ بِأَيْمَانِهِمْ اى و بايمانهم كتبهم التى فيها بشارتهم بالجنة. و في التفسير ان انوارهم متفاوتة على حسب اعمالهم منهم من يكون نوره الى مسافة بعيدة يسعى بين يديه و منهم من نوره لا يتعدى موضع قدمه و هذا عند جوارهم على الصراط. يَقُولُونَ رَبَّنَا أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا وَ اغْفِرْ لَنَا إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ائما يقولون ذلك اذا طفى نور المنافقين و يبقون في الظلمة فيخافون ان يطفأ نورهم ايضا.

يا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ بِالسَّيْفِ. وَ الْمُنَافِقِينَ بِاللِّسَانِ وَ اظْهَارِ الْحِجَّةَ.

وَ اغْظُ عَلَيْهِمْ لَا تَلَانِيهِمْ وَ لَا تَضَعُ فِي مَجَاهِدَةِ الْكُفَّارِ وَ مَقَاتِلَتِهِمْ وَ جِدَالِ الْمُنَافِقِينَ وَ مُحَاجَّتِهِمْ وَ اغْلِظْ عَلَيْهِمْ عَائِدِ عَلَى الْفَرِيقِينَ جَمِيعًا، ثُمَّ اخْبِرْ تَعَالَى عَنْ مَقَامِهِمْ فِي الْآخِرَةِ وَ مَا أَعَدَّ لَهُمْ، فَقَالَ: وَ مَا وَاهُمْ جَهَنَّمَ وَ بَسَّ الْمَصِيرُ. قيل: النَّفَاقُ امر مستتر في القلب و لم يكن للنبي (ص) سبيل الى ما في القلوب من النفاق و الاخلاص الا بعد اعلام من قبل الله تعالى فامر صلى الله عليه و سلم بمجاهدة من علمه منافقا باعلام الله اياه باللسان دون السيف لحرمة تلفظه بالشهادتين و ان يجرى عليه احكام المسلمين ما دام كذلك الى ان يموت.

قوله: ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَ امْرَأَتَ لُوطٍ ختم السورة بما يعود الى اولها من وعظ نساء النبي و اعلامهن ان اتصالهن برسول الله (ص) لا يدفع عنهن العذاب كما لم يدفع و لم ينفع امرأة نوح و اسمها و اعله و امرأة لوط و اسمها و اهله، و ائما ينفع العمل الصالح، كائنا تحت عبدين من عبادنا صالحين فخانتاهما بالنفاق و ابطان الكفر و افشاء اسرارهما. كانت امرأة نوح تقول انه مجنون و تخبر الجابرة بايمان من آمن به ليقتلوه و يفتنوه. و كانت امرأة لوط تخبر القوم اذا اتاه ضيف ليتعرضوا له بالفجور و لم يكن خيانتها في الفرج، فقد عصم الله انبياء من ذلك. فلم يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا اى لم يغنيا عن امرأتيهما من الله دفع عذاب. و قيل ادخلا اى قيل: لزوجتى نوح و لوط ادخلا النار مع الداخلين اى يقال لهما في القيامة. و ذكر بلفظ جمع المذكر لانهن لا ينفردن بالدخول و اذا اجتمعا فالغلبة للذكور. و كذلك قوله: مِنَ الْقَانِتِينَ.

وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ نَصَبَ قَوْلِهِ امْرَأَةً فِرْعَوْنَ بَدَلًا مِنْ قَوْلِهِ مَثَلًا. و يجوز ان يكون معناه ضرب مَثَلًا بامرأة فرعون فلما حذف الباء نصب إذ قالت رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ قيل: لما آمنت امرأة فرعون امر بها فشددت باربعة اوتاد و وضعت على صدرها صخرة عظيمة، ف قالت رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ فاراها الله بيتها في الجنة من درة و كانت الملائكة تظلمها باجنحتها و قيل: لما اتوها بالصخرة: قالت رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ فابصرت بيتها في الجنة من درة و انتزع الله روحها فالقيت الصخرة على جسد ليس فيه روح و لم تجد ألما من عذاب فرعون. وَ نَجَّيْنَا مِنْ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ اى من كفره و شركه، و قيل: من تعذيبه، و قيل: من جزاء اعماله و هو النار.

وَ نَجَّيْنَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ يعنى: اهل مصر، قوم فرعون، امر الله تعالى ازواج النبي (ص) بان يسكنن سبيلها في الايمان و الصبر لله و ترك الكفر بالله.

وَ مَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا مِنْهَا رُوحَنَا يعنى: نفخ جبرئيل بامرنا فيه، اى في جيب درعها و قيل: في فرجها، و قيل: في عيسى من روحنا المخلوقة لنا. وَ صَدَقْتُ بِكَلِمَاتِ رَبِّيها يعنى: الشرائع التى شرعها الله للعباد بكلماته المنزلة.

و قيل: صدقت بعيسى و هو كلمة الله قرأ ابو عمرو و يعقوب و حفص عن عاصم و كتبه على الجمع، اراد الكتب التي انزلت على ابراهيم و موسى و داود و عيسى عليهم السلام. و قرأ الآخرون بكتابه على التوحيد و المراد به الانجيل اى قبلته منه.

و كانت من القانتين المطيعين لربها و قيل: يريد بالقانتين رهطها و عشيرتها فاتهم كانوا اهل صلاح مطيعين لله .  
روى عن النبي (ص) قال: «حسبك من نساء العالمين مريم بنت عمران و خديجة بنت خويلد و فاطمة بنت محمد و آسية امرأة فرعون.

و روى عن معاذ بن جبل: ان النبي (ص) دخل على خديجة و هي تجود بنفسها، فقال: أ تكرهين ما نزل بك يا خديجة و قد جعل الله في الكره خيرا كثيرا، فاذا قدمت على صراتك فاقرئهن مئى السلام. قالت: يا رسول الله و من هن؟ قال مريم بنت عمران و آسية بنت مزاحم، و حليلة اخت موسى. فقالت بالرفاء و البنين.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اسم عزيز يمهل من عصاه فاذا رجع و ناداه اجابه و لباه. فان لم يتوسل بصدق قدمه في ابتداء امره فاذا تنصل بصدق ندمه في آخر عمره اوسعه عفرا، و قبل منه عفرا، و اكمل له ذخرا، و اجزل لديه برا. نام خداوندی که بی نام او سخن مبتر آید، و بی ذکر او گفتار مختصر آید، بی ستایش او آرایش گفتار نیست، بی آشنایی او روشنایی اسرار نیست. بی خدمت او تن را نظام نیست، بی نعمت او جان را قوام نیست. بی جود او وجود نیست. بی لطف او شهود نیست. پادشاهی که صنع او بی آلت است، و خواست او بی علت. کریمی که کرم او بی حد است، و قدرت او بی نهایت. مهربانی که بنده حقیر را آن محلّ نهاد که روز بیعت با وی نداء: إِنَّ اللّٰهَ اشْتَرٰی کرد، و وقت میثاق تلقینش «قالوا بلی» کرد، در لوح رقمش: «سَبَقْتُ لَهُمْ مِثْلَ الحُسْنٰی» کرد، روز ایثار نصیبش: «وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوٰی» کرد. اینت کرم و رحمت، اینت عنایت و شفقت! قادری که هر چه خواهد تواند.

از پولاد چه سخت تر؟ که بر دست داود چون موم پیچا کرد: «وَأَلْنَا لَهُ الحَدِیْدَ؟» از زمین و آسمان چه گنگتر؟ ایشان را بی زبان فرا نوا کرد که: قَالَتَا أَتَيْنَا طٰعِیْنَ! از بنده عاصی که بیچارهتر؟ او را بخود آشنا کرد و با وی ندا کرد که: یا أَيُّهَا الَّذِیْنَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَى اللّٰهِ تَوْبَةً نَّصُوْحًا! ای گرویدگان آشنایان و دوستان همه توبت کنید، بدرگاه من باز آئید، با من گردید اگر شما آن کردید که از شما آید، من آن کنم که از من آید. هیچ جای معیوب نپذیرند مگر اینجا، باز آئید. بهیچ درگاه گناه نیامرزد مگر اینجا، پناه با من آرید. از نامهربانان بمهربان آئید. از درد نومیدی بامید آئید. ما را از گناه آمرزیدن باک نیست، باز آئید. ما را از معیوب پذیرفتن عار نیست، باز گردید. نظیر آیت خوان: وَ اٰنْبِیُّوْا اِلٰی رَبِّكُمْ مَقٰمَ اٰنٰبٰتٍ بَرّٰتٍ اَسْتِزِیْلُ اِلٰی اللّٰهِ تَوْبَةً نَّصُوْحًا! از مقام توبت. انابت باز گشت بنده است با خداوند خویش بدل و همت، و توبت بازگشت بنده است از معصیت باطاعت. انابت چیست؟ از وادی نفاق بقدم صدق بوادی سکینت آمدن، و از وادی بدعت بقدم تسلیم بوادی سنت آمدن، و از وادی تفرق بقدم انقطاع بوادی جمع آمدن. و از وادی دعوی بقدم افتقار بوادی تفرید آمدن. از وادی خرد بقدم فاقت با حق آمدن. توبت چیست؟ شفیع مطاع، وکیل دری مشفق، نائبی کریم، نقش گناه محو کند و حق بشفاعت او از بنده گنه کار عفو کند. دیوان بنده از عصیان پاک و مطهر کند، مرد تائب را با مرد بی گناه برابر کند. اینست که مصطفی (ص) گفت: «التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ» و قال صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ: «انَّ اللّٰهَ تَعَالٰی اَفْرَحُ بِتَوْبَةِ عَبْدِهِ مِنَ الظَّمٰنِ الْوَاردِ الضَّالَّ الْوَاجِدِ الْعَقِیْمِ الْوَالدَّ».



میگوید: حقّ تعالی بهیچ طاعتی چنان زود خشنود نشود که بتوبت تائبان. رضاء او بتوبه گناهکار همچون شادی آن تشنه دان که در بیابان خشک بی آب ناگاه بآب زلال رسد، یا همچون مسافری که در بیابانی مهلك بار و مرکب خویش گم کند، آن گه پس از نومییدی ناگاه بسر مرکب و بار خویش رسد یا چون پیر زنی نازاینده آرزومند فرزند که نابیوسان او را بشارت فرزندى نیکو سیرت، زیبا صورت، رسد در همه عالم هیچ شادی در جنب این سه شادی نرسد و این سه شادی در جنب رضاء حق از توبه تائب ناچیز و متلاشی گردد. حکم قدم چنان رفته که اگر کسی هفتاد سال در خرابات معصیت کند. آن گه روزی بدردی غسلی کند. باندوهی لباس وفا درپوشد، بتشویری بمسجد درآید، بحیرتی نیتی کند بحسرتی دست بردارد، بدهشتی تکبیر گوید، در حضرت نماز و راز شود. هنوز آن نماز تمام نکرده باشد که از جلیل و جبار ندا آید با اهل ملکوت که یا گماشتگان ما، درین آسمانها، امروز همه عبادتهای خویش بگذارید. زجل تسبیح و تقدیس در باقی کنید. و عطر استغفار سوزید آن بنده برگشته ما را که با درگاه ما آمد، آن آبی که به تکلف از آن دیده دردناک او بیرون آمد، در خزانه رحمت بنهید تا فردا در عرصات قیامت رضوان را فرستیم تا دست او گیرد و گرد قیامتش برآرد و این ندا میکند که: «هذا عتیق الله» این آزاد کرده خداوند است و بمغفرت رسیده حق، برای آنکه در گناهکاری هم داغ محمد بر زبان داشت هم داغ مهر مادر در دل.

آورده‌اند: که فردا در قیامت بنده‌ای را نامه خویش بدست دهند، آن کردار آلوده خود ببند سر در پیش افکند، اندوهی عظیم بر وی نشیند. حقّ تعالی بوی نظر رحمت کند، گوید: ای بیچاره روز فرو شده سر بر دار که امروز روز آشتی است و هنگام نثار رحمت. بنده از شرم حقّ هم چنان سر در پیش افکنده میدارد تا ربّ العزّة بکرم خود گوید: بعزّت من که سر از پیش برداری و در جلال من نگری.

اگر تو در دنیا آن نکردی که من فرمودم، من امروز در روز بیچارگی و درماندگی تو آن کنم که تو خواهی قلّ کلّ یعمل علی شاکلتیه هر کس آن کند و از وی آن آید که سزای وی بود. تو بی وفایی که ترا چنان آفریدم، سزای من همه وفا و کرم که صفت من اینست. پس جام شراب قدس بر دستش نهند يك دم درکشد نعره زنان چون والهان در آن صحراء قیامت می‌آید و زبان حال وی می‌گوید:

تَبَسُّطْنَا عَلَى الْآثَامِ لَمَّا رَأَيْنَا الْعَفْوَ مِنْ أَثَرِ الذُّنُوبِ  
چون عفو تو راه جرم من پاک ببست زین پس همه در معصیت آویزم دست.

اینست که ربّ العالمین گفت: فَأَوْلِيكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا.



## ۶۷- سوره الملك- مکیه

## النوبه الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

«تَبَارَكَ» بزرگست و بزرگوار و با برکت خداوند در کردگاری و کارسازی الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ او که بدست اوست پادشاهی.

وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱) و او بر همه چیز تواناست.

الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ او که بیافرید مرگی و زندگانی.

لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا تا بیازماید شما را که کیست از شما نکوکارتر وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْعَفُورُ (۲) و اوست که تواند و تاود اما می پوشد و میآمرزد.

الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا او که بیافرید هفت آسمان طبق طبق زبر یکدیگر ما تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمٰنِ مِنْ تَفَاوُتٍ نَبِیْنِیْ در آفرینش رحمن چیزی فرو شده تا چیزی درمی باید فَارْجِعِ الْبَصَرَ چشم خویش و نگرستن خویش بآن باز گردان. هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ (۳) تا خود هیچ شکافی بینی در آسمان یا گشادی؟.

ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ باز چشم خویش و نگرستن خویش باز آر دیگر باره. يَنْقَلِبُ إِلَيْكَ الْبَصَرُ با پس آید با تو چشم از نگرستن و عیب جستن «خاسیئاً» کم آمده و با پس مانده وَ هُوَ حَسِیرٌ (۴) و او مانده و باز ایستاده.

وَ لَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ بِيَارِاسْتِمْ آسمان پیشین بچراغها وَ جَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ آن را چنان کردیم تا بآن شیاطین رانند از در آسمان وَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابَ السَّعِيرِ (۵) و ساختیم ایشان را عذاب آتش.

وَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ و ایشان راست که بنگرویدند بخداوند خویش عذاب دوزخ وَ يَسَّ الْمَصِیرُ (۶) و بد جایگاه که دوزخ است.

إِذَا أُلْفُوا فِيهَا چون ایشان را در افکنند در آتش سَمِعُوا لَهَا شَهيقًا آتش را آوازی شنوند زشت صعب وَ هِيَ تَفُورُ (۷) و آن میجوشد.

تَكَادُ تَمَيَّزُ مِنَ الْغَيْظِ خواهد که پاره پاره گردد از خشم. كُلَّمَا أُلْقِيَ فِيهَا فَوْجٌ هر گه که گروهی را در آن افکنند سَأَلَهُمْ خَزَنَتُهَا بپرسد ایشان را عذاب سازان دوزخ. أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ (۸) نیامد بشما هیچ آگاه کننده؟ و ترساننده

قَالُوا بَلَى قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ گویند: آری آمد بما آگاه کننده ای. فَكَذَّبْنَا دروغ زن گرفتیم او را وَ قُلْنَا مَا نَزَّلَ اللّٰهُ مِنْ شَيْءٍ و گفتیم اللّٰهُ هیچ چیز فرو نفرستاد إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ (۹) نیستید شما مگر در گمراهی بزرگ.

وَ قَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ و گویند: اگر ما می شنیدیم چنانک زیرکان شنوند. أَوْ نَعْقِلُ یا ما در می یافتیم چنان که مؤمنان دریابند ما كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ (۱۰) ما در دوزخیان نمی بودیم.

فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ بگناه خویش اقرار کنند. فَسُحِقًا لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ (۱۱) دوری باد دوزخیان را.

إِنَّ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ ایشان که می ترسند از خداوند خویش نادیده لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ أَجْرٌ كَبِيرٌ (۱۲) ایشان را آمرزش است و مزد بزرگوار.

وَ أَسِرُّوا قَوْلَكُمْ أَوْ اجْهَرُوا به نهان دارید سخن خویش یا آشکارا ببانگ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۱۳) که خدای داناست بهر چه در دلهاست.

أَ لَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ نَدَانْدَ اَو كِه دَل آفَرِيد كِه دَر دَل چِیست یَا رِهی آفَرِيد كِه حَال اَو چِیست؟ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ (۱۴) و اوست باریك دان دوربین آگاه و دانا.

هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ ذَلُولًا اوست كِه شما را زمین بیافرید فرو دست و فرمانبردار فَاَمْتُوا فِي مَنَاصِبِهَا مِیروید در کنارهای آن وَ كَلُوا مِنْ رِزْقِهِ و میخورید از روزی او وَ إِلَيْهِ النُّشُورُ (۱۵) و برخاست از گور رفتن راست بسوی او. اَمِئْتُمْ مَنْ فِي السَّمَاءِ اِیمن میباشید ازو كِه در آسمان اَنْ یَخِيفَ بِكُمْ الْأَرْضَ كِه در زمین فرو برد شما را فَاِذَا هِيَ تَمُورُ (۱۶) آن گه زمین شما را گرداند.

اَمْ اَمِئْتُمْ مَنْ فِي السَّمَاءِ یَا اِیمن باشید ازو كِه در آسمان اَنْ یُرْسِلَ عَلَیْكُمْ حَاصِبًا كِه فرو گشاید بر شما سنگباران فَسَتَعْلَمُونَ كَيْفَ نَذِيرِ (۱۷) آری بدانید كِه چون بود آنچه میترسانیدم از آن.

وَ لَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ دَرُوغَزَنَ گرفتند ایشان كِه پیش از ایشان بودند پیغمبران مَرَا فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ (۱۸) چون بود و چون دیدی نشان ناخشنودی من.

أَوْ لَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ فَوْقَهُمْ نَمِیبنند و نمینگرند مرغ زبر ایشان صَاقَاتٍ پَرَا كَرْدَه و گسترانیده وَ یَقْبِضْنَ و باز پر فراهم آرند پَریدن را مَا یُمْسِكُهُنَّ إِلَّا الرَّحْمَنُ نَگه نمیدارد آن را چنان مگر رَحْمَنُ اِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ بَصِيرٌ (۱۹) كِه او بهمه چیز بیناست و دانا.

أَمَّنْ هَذَا الَّذِي هُوَ جُنْدٌ لَكُمْ یَا اَنْ كِیست كِه شما را سپاهست یَنْصُرُكُمْ مِنْ ذُنُوبِ الرَّحْمَنِ كِه شما را یاری دهد اِگَر اللّٰهُ یاری ندهد اِنْ الْكَافِرُونَ اِلَّا فِي عُرُورٍ (۲۰) نیستند ناگرویدگان مگر در فریب.

أَمَّنْ هَذَا الَّذِي يَرْزُقُكُمْ یَا اَنْ كِیست كِه شما را روزی دهد اِنْ اَمْسَكَ رِزْقَهُ اِگَر اللّٰهُ روزی خود باز گیرد بَلْ لَجُوا فِي عُتُوٍّ وَ نُفُورٍ (۲۱) نیست جز آنكه میسپهید در شوخی و در رمیدن.

أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَى وَجْهِهِ اَو كِه نگونسار میروود بر روی خویش «اهدی» راه راستتر است و راستر و تَرَأَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا یَا اَو كِه رود راست و بچم علی صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۲۲) بر راه راست.

قُلْ هُوَ الَّذِي اَنْشَأَكُمْ پِیغامبر من گوی او اَنْسَت كِه بیافرید شما را پَس اَنْكِه نَبُوْدید وَ جَعَلَ لَكُمْ السَّمْعَ وَ الْاَبْصَارَ وَ الْاَفْئِدَةَ و شما را گوش آفرید و شنوایی و چشم و بینایی و دَل قَلِيْلًا مَا تَشْكُرُونَ (۲۳) چون اندك بازادی و سپاسداری میباشید.

قُلْ هُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ بَگُو اَو اَنْسَت كِه بیافرید شما را در زمین وَ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ (۲۴) و شما را پیش او خواهند برد.

وَ يَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۲۵) و میگویند كی این هنگام رستاخیز كِه اِگَر راست میگویید؟ قُلْ اِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللّٰهِ بَگُو دَانش آنچه میپرسید نزدك خدايست.

وَ اِنَّمَا اَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ (۲۶) و من درین میان آگاه كندهای آشكارام.

قَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً چُون اَنْ را بینند از نزدك سَيِّئَتْ وَجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بَد اَنْدوه و بیم پیدا شود در رویهای ناگرویدگان «و قیل» و گویند ایشان را. هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَدْعُونَ (۲۷) این آن روز است و آن كار كِه اَنْ را در آن گیتی از ما میباز خواستید و میجستید.

قُلْ اَرَأَيْتُمْ بَگُو چه بینید اِنْ اَهْلَكْنِي اللّٰهُ وَ مَنْ مَعِيَ اِگَر اللّٰهُ مَرَا بَمِیراند و هر كِه با من اَوْ رَحِمْنَا یَا بَبخشاید بر ما فَمَنْ



يُجِيرُ الْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ؟ أَنْ كَيْسَتْ كَهَ بَزِينَهَار دَارِد كَافِرَان رَا از عَذَابِ دَرْدِ نَمَاي؟

قُلْ هُوَ الرَّحْمَنُ أَمَّا بَگو اوست آن رحمن که بگرویدیم باو وَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا وَ پِشْت باو باز کردیم فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (۲۹) آری آگاه شوید که آن کیست که در گمراهی آشکار است.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ بَگو چه بینید. إِنْ أَصْبَحَ مَأْوُكُمْ عَوْرًا إِنْ آب شِما هَنگامی در زمین فرو شود فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ (۳۰) آن کیست که شما را آب آرد آشکارا بر روی زمین روان و پیدا.

### النوبة الثانية

این سوره الملك هزار و سیصد حرف است، سیصد و سی کلمه، سی آیت، و جمله به مکه فرود آمد، باجماع مفسران در مکیات شمردند. و درین سوره هیچ ناسخ و منسوخ نیست.

روی ابو هریره انّ النَّبِيَّ (ص) قال: «أَنَّ سُورَةَ مِنَ كِتَابِ اللَّهِ مَا هِيَ إِلَّا ثَلَاثُونَ آيَةً شَفَعَتْ لِرَجُلٍ فَأَخْرَجَتْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ النَّارِ وَ ادخلته الجنة و هي سورة تبارك».

و قال صلى الله عليه وسلم: «وَدِدْتُ أَنْ تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ فِي قَلْبِ كُلِّ مُؤْمِنٍ».

و روی عن ابن عباس: انّ رجلا من اصحاب النبي (ص) ذهب يضرب خباء له على قبر و هو لا يحسب انه قبر، فسمع انسانا يقرأ تبارك الذي بيده الملك فاتى النبي (ص) فقال: يا رسول الله اتى ضربت خباء لى على قبر و انا لا اعلم انه قبر، فاذا انسان يقرأ سورة الملك. فقال رسول الله (ص): «هي المانعة، هي المخيبة تنجيه من عذاب القبر».

في خبر آخر: «هي الواقعة من عذاب القبر». و روی: من قرأها في ليلة فقد اكثر و اطيب.

قوله: «تبارك» معناه: تعالى و تعظم و تمجد. و قيل: تفاعل من البركة.

و قيل: معناه انه الثابت الدائم الذي لم يزل و لا يزال. و قيل: تعالى من جميع البركات منه الذي بيده الملك يؤتیه من يشاء و ينزعه ممن يشاء. و قيل: يريد به النبوة يعز بها من اتبع النبي و يذل بها من خالفه. وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مِنَ الْإِنْعَامِ وَ الْإِنْتِقَامِ «قَدِيرٌ».

الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَ الْحَيَاةَ قال ابن عباس: يريد الموت في الدنيا و الحياة في الآخرة. قال قتادة: اذلّ الله ابن آدم بالموت و جعل الدنيا دار حياة و دار فناء، و جعل الآخرة دار جزاء و بقاء و اتما قدم الموت لانه الى القهر اقرب.

و قيل: قدمه لانه اقدم، لانّ الاشياء في الابتداء كانت في حكم الموات كالنطفة و التراب و نحوهما ثم اعترضت عليها الحياة. و قال ابن عباس: خلق الموت على صورة كبش امح لا يمر بشيء و لا يجد ريحه شيء و لا يطأ على شيء الا مات و خلق الحياة على صورة فرس انثى و هي التي كان جبرئيل و الانبياء يركبونها «تمرّ بشيء و لا يجد ريحها شيء الا حياى و هي التي اخذ السامرى قبضة من اثرها فالقى على العجل فحيى».

قوله «لِيُبْلِغَكُمْ» يعنى: ليختبركم فيها بين الحياة الى الموت. أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا اى اسرع في طاعة الله و اورع عن محارم الله و قيل: ليلوكم ايكم احسن اخذا من حياته لموته و احسن اهبة في دنياه لآخرته.

قال النبي (ص) لعبد الله بن عمر «خذ من صحتك لسقمك، و من شبابك لهرمك، و من فراغك لشغلك، و من حياتك لمماتك، فإت لا تدرى ما اسمك غدا. و سئل النبي (ص) اى المؤمنين اكيس؟ قال: «اكثرهم للموت ذكرا و احسنهم له استعدادا. و قيل: يختبرهم اعلاما للملائكة حالهم ليظهر لهم شكرانهم و كفرانهم كيف يكونان عند المحنة في الصبر و عند النعمة في الشكر وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْمُنْتَقِمُ مِنْ اعدائه «العفور» لاوليائه».

الَّذِي خَلَقَ سَمَواتٍ طَباقاً بعضها فوق بعض بين كلِّ سماءٍ مسيرة خمس مائة عامٍ و غلظ كلَّ سماءٍ خمس مائة عامٍ. و قوله: «طَباقاً» جمع طبق، كجبل و جبال و قيل: جمع طبقة، كرحبة و رحاب. و قيل: «طَباقاً» مصدر من طابق تقول: طابق بين ثوبيه اذا لبس احدهما فوق الآخر. و هو نصب على المصدر. و قيل: صفة، و قيل: نصب لانه مفعول ثانٍ ما ترى في خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ قِرا حمزة و الكسائي من تَفَوَّتَ بتشديد الواو بلا الف و هما لغتان كالتَّحَمَّل و التَّحامل، و التَّظْهر و التَّظاهر، و التَّفَاوت و التَّفوّت، بعد ما بين الشَّيْئين في الصَّحَّة و في معناه قولان: احدهما «ما ترى» يا ابن آدم. في خَلْقِ الرَّحْمَنِ يعنى السَّماء مِنْ تَفَاوُتٍ اى خلل و اضطراب و تفرّق بل هى مستقيمة مستوية لا يفوت بعضها بعضاً لقلّة استوائها. و القول الثاني انه عامّ في جميع خلق الرحمن اى لم يفته شيء اراده و لم يخرج شيء عن موجب الحكمة. و قيل: «الخلق» في الآية مصدر و المعنى يخلق كلّ شيء صغيراً و كبيراً بامر واحد لا تفاوت في ذلك و هو قوله: «كن» و قيل: الرّؤية في الآية بمعنى العلم لبعده السَّماء عن الادراك بحاسة البصر قوله: فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرى مِنْ فُطُورٍ اى شقوق و صدوع.

ثمّ ارجع البصر اى اعد النظر ثانياً كرّرتين اى مرتين يَنْقَلِبُ إِلَيْكَ الْبَصَرُ اى يرجع اليك البصر ايها المخاطب خاسئاً اى خاشعاً صاغراً ذليلاً كذلة من طلب شيئاً فاخطاه و هُوَ حَسِيرٌ اى معى كليل لم يدرك ما طلب اى اعيان من قبل ان يرى في السَّماء خللاً. روى عن كعب قال السَّماء الدنيا موج مكفوف و الثانية مرمرة بيضاء و الثالثة حديد، و الرابعة صفراء و قال نحاس: و الخامسة فضة، و السادسة ذهب، و السابعة ياقوتة حمراء و بين السابعة الى الحجب بحار من نور.

وَ لَقَدْ زَيَّنَّا السَّماءَ الدُّنيا بِمَصابيحَ اى بكواكب، و هى كبار النجوم سميت مصابيح لاضاءتها. و المصباح، السراج لاضاءته. وَ جَعَلْنَاهَا اى بعضها.

رُجُوماً لِلشَّيَاطِينِ اى رميا لهم اذا استمعوا الى السماء. قال قتاده خلق الله النجوم لثلاثة اشياء زينة للسَّماء و رُجُوماً لِلشَّيَاطِينِ و ليهتدى بها في ظلمات البرّ و البحر فمن اولها على غير ذلك فقد قال رايه و اخطأ حظه. قال الضحاك: الكواكب التى ترى لا يرحم بها و التى ترحم بها الشَّيَاطِينِ لا تريها الناس و قال ابو على الكواكب انفسها لا ترحم لانّ الكواكب ثوابتة لا تزول عن السماء و لا تفقد انما ينفصل عنها شهاب يحرق. وَ اَعْتَدْنَا لَهُمْ اى هيئنا لهم في الآخرة. عَذابَ السَّعِيرِ و هى النار الموقدة المشعلة، و يقال: سعرت النار فتسعرت اذا قويتها و قيل السَّعِيرِ بيت للشَّيَاطِينِ في جهنم هو اسمه.

وَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ اى و اعتدنا للذين كفروا برّبهم. عَذابُ جَهَنَّمَ وَ بئسَ الْمَصِيرُ.

اِذا ألقوا فيها اى القى الكفار في النار سمعوا لها شهيقاً و هو صوت فظيع منكر كشهيق الحمار و هو اول صوته و قد يسمع للنار صوت منكر اذا اشتدّ لهبها كانها تطلب الوقود. وَ هِيَ تَقُورُ اى ترتفع بالغليان لشده توقدها اى تغلى بهم كغلى المرجل.

تَكَادُ تَمَيَّزُ اى تنقطع ينفصل بعضها من بعض من شدة غيظها على الكفار كلما ألقى فيها فوجٌ سألهم خزنتها و هم الملائكة الموكلون بها، أ لَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ الم يأتكم رسول من قبل الله في الدنيا يندركم. قالوا بلى قد جاءنا نذيرٌ فكذبنا

روى ابو هريرة عن النبي (ص): انه قال: انا «النذير و الموت المغير و الساعة الموعد».

قَالُوا بَلَىٰ قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا وَ قُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ آيٍ مِنْ نُبُوَّةٍ وَ كِتَابٍ وَ حَكْمٍ فَيَقُولُ الْخَزَنَةُ لَهُمْ. إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ آيٍ مَا أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ، كُنْتُمْ عَلَيْهِ فِي الدُّنْيَا وَ يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ هَذَا مِنْ كَلَامِ الْقَوْمِ، آيٍ وَ قُلْنَا لِلرَّسُلِ: مَا أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ وَ بَعْدَ مِنَ الصَّوَابِ.

وَ قَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ آيٍ قَالُوا وَ هُمْ فِي النَّارِ، لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ سَمْعَ مَنْ يَعَى وَ يَتَفَكَّرُ أَوْ نَعْقُلُ عَقْلَ مَنْ يَمِيزُ وَ يَنْظُرُ، وَ قِيلَ: لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ الْهَدَىٰ فِي الدُّنْيَا أَوْ نَعْقِلُ مَعَانِيَ كَلَامِ اللَّهِ وَ مَا كَانَ يَدْعُونَا إِلَيْهِ الرَّسُلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ آيٍ فِي جَمَلَةِ أَهْلِ النَّارِ.

فَاعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ أَقْرَبُوا بِكُفْرِهِمْ. فَسُحِقًا لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ آيٍ بَعْدَ لَهُمْ. قَرَأَ أَبُو جَعْفَرٍ وَ الْكَسَائِيُّ «فَسُحِقًا» بِضَمِّ الْحَاءِ وَ الْبَاقُونَ بِسُكُونِهَا وَ هُمَا لُغَتَانِ، مِثْلُ الرَّعْبِ وَ الرَّعْبِ وَ السَّحْتِ وَ السَّحْتِ. سَحِقًا نَصَبَ عَلَى الْمَصْدَرِ آيٍ اسْحَقَهُمُ اللَّهُ سَحِقًا، آيٍ بَاعَدَهُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ مَبَاعِدَةً وَ قِيلَ: السَّحَقُ وَادٍ فِي جَهَنَّمَ.

إِنَّ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَيْبِ آيٍ يَخَافُونَهُ وَ لَمْ يَرَوْهُ وَ قِيلَ: يَخَافُونَ اللَّهَ وَ يَتْرَكُونَ مَعْصِيَتَهُ حَيْثُ لَا يَرَاهُمْ أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ لِأَنَّ ذَلِكَ أَذِلٌّ عَلَى الْإِحْلَاصِ وَ أَبْعَدُ مِنَ التَّفَاقُقِ. وَ قِيلَ: يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ قَبْلَ الْمَصِيرِ إِلَيْهِ. لَهُمْ مَعْوَرَةٌ لِذُنُوبِهِمْ وَ أُجْرٌ كَبِيرٌ ثَوَابٍ جَزِيلٍ لَطَاعَتِهِمْ.

وَ أَسْرُوا قَوْلَكُمْ أَوْ أَجْهَرُوا بِهِ آيٍ. أَخْفُوا كَلَامَكُمْ أَوْ أَعْلَنُوهُ فَهَمَّا سَوَاءٌ عِنْدَ اللَّهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ نَزَلَتْ فِي الْمُشْرِكِينَ كَانُوا يَنْالُونَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص) فَيُخْبِرُهُ جِبْرَائِيلُ بِمَا قَالُوا وَ نَالُوا مِنْهُ فَقَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ. أَسْرُوا قَوْلَكُمْ كَيْ لَا يَسْمَعَ إِلَهُ مُحَمَّدٌ فَقَالَ تَعَالَى: قُلْ لَهُمْ: أَسْرُوا قَوْلَكُمْ أَوْ أَجْهَرُوا بِهِ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ خَافِيَةٌ. وَ هَذَا أَمْرٌ تَهْدِيدٌ كَمَا قَالَ: «اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ».

ثُمَّ قَالَ: أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ آيٍ الْأَيُّ يَعْلَمُ السَّرَّ مِنَ خَلْقِ السَّرِّ. الْأَيُّ يَعْلَمُ مَا فِي الصُّدُورِ، مِنَ خَلْقِ الصُّدُورِ؟ أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ الْأَشْيَاءَ مَا فِي صُدُورِ عِبَادِهِ؟ فَفِي هَذِهِ الْوَجُوهِ مِنْ فِي مَوْضِعِ الرَّفْعِ وَ هُوَ اسْمٌ لِلْخَالِقِ وَ يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ مِنْ أَسْمَاءِ الْمَخْلُوقِ وَ يَكُونَ فِي مَوْضِعِ النَّصْبِ وَ الْمَعْنَى الْأَيُّ يَعْلَمُ اللَّهَ مِنْ خَلْقِهِ. وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ الْعَالِمُ بِدَقَائِقِ الْأَشْيَاءِ وَ بَوَاطِنِهَا وَ يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ الْعِلْمُ مِنْ صِفَةِ الْمَخْلُوقِ، وَ الْمَعْنَى: الْأَيُّ يَعْلَمُ هَذَا الْكَافِرِينَ مِنَ الَّذِي خَلَقَهُ، الْأَيُّ يَعْلَمُ اللَّهَ الَّذِي هُوَ خَالِقُهُ. وَ هُوَ اللَّطِيفُ الَّذِي لَطَفَ لَهُمْ فِي تَدْبِيرِهِ وَ أَحْسَنَ إِلَيْهِمْ فِي أَنْعَامِهِ. «الْخَبِيرُ» بِهِمْ وَ بِأَعْمَالِهِمْ. هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ ذُلُولًا لِيُنِتَ سَهْلَةً يَسْهَلُ لَكُمْ السَّلُوكُ فِيهَا.

وَ قِيلَ: لِيُنِتَ بِالْجِبَالِ حَتَّى تَسْتَقَرَّ وَ لَا تَزُولَ بِأَهْلِهَا، وَ قِيلَ: جَعَلَهَا ذُلُولًا، آيٍ سَهْلًا سَعِيكُمُ عَلَيْهَا بِحَيْثُ لَا يَمْتَنِعُ الْمَشْيُ فِيهَا بِالْحَزُونَةِ. فَامْتَشُوا فِي مَنَاقِبِهَا آيٍ فِي جَوَانِبِهَا. وَ قِيلَ: فِي فَجَاجِهَا وَ اطْرَافِهَا وَ قِيلَ: فِي جِبَالِهَا. قَالَ الزَّجَّاجُ: وَ هَذَا أَشْبَهَ لِأَنَّ مَعْنَاهُ سَهْلٌ لَكُمْ السَّبِيلُ فِي جِبَالِهَا فَهُوَ ابْلَغُ فِي الدَّلِيلِ هَذَا أَمْرٌ بِإِحْسَانِهِ، ذَكَرَهُ عَلَى سَبِيلِ الْإِمْتِنَانِ بِتَسْهِيلِهِ عَلَيْهِمْ. وَ كُنُوا مِنْ رِزْقِهِ آيٍ مِمَّا هِيَ آيَاتُ لِقَوَاتِكُمْ وَ غَدَانِكُمْ مَا أَدْنَى لَكُمْ فِي تَنَاوُلِهِ وَ أَحْلَهُ لَكُمْ دُونَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ وَ حَرَّمَهُ عَلَيْكُمْ.

وَ إِلَيْهِ النُّشُورُ آيٍ الْبَعْثُ مِنْ قُبُورِكُمْ ثُمَّ خَوْفُ الْكَفَّارِ. فَقَالَ: أَمْ أَنْتُمْ مَنْ فِي السَّمَاءِ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ آيٍ عَذَابُ مِنَ السَّمَاءِ أَنْ عَصَيْتُمُوهُ أَنْ يَخْصِفَ بِكُمْ الْأَرْضَ يَعْنِي: أَنْ يَغُورَ بِكُمْ فِي الْأَرْضِ فَإِذَا هِيَ آيٍ الْأَرْضِ.

«تَمُورٌ» آيٍ تَتَحَرَّكُ وَ تَدُورُ. وَ ذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ يَحْرُكُ الْأَرْضَ عِنْدَ الْخُسْفِ بِهَمِّ حَتَّى يَلْقِيَهُمْ إِلَى اسْفَلِ وَ الْأَرْضُ تَعْلُو عَلَيْهِمْ وَ تَمُورُ فَوْقَهُمْ، تَقُولُ: مَارَ يَمُورُ إِذَا جَاءَ وَ ذَهَبَ.

أَمْ أَنْتُمْ مَنْ فِي السَّمَاءِ أَنْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا آيٍ رِيحًا ذَاتَ حَجَارَةٍ. وَ قِيلَ الْحَاصِبُ: مَطَرٌ فِيهِ حَصْبَاءٌ كَمَا فَعَلَ

باصحاب لوط و قيل: سحاب فيه حجارة، و الحاصب و الحصباء واحد. «فَسَتَّعَلُّمُونَ» في الآخرة و عند الموت «كَيْفَ نَذِيرٍ» ي، اى أ نداري اذا عاينتم العذاب. و قيل: فَسَتَّعَلُّمُونَ كَيْفَ نَذِيرٍ اى رسولى. قال ابن عباس: ستعلمون ان محمدا كان لكم نذيرا.

وَ لَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ يَعْنِي: كفار الامم الماضيه. فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرٍ ي، اى انكارى. اذا اهلكتم اثبت بعض القراء الياء في هذا الحروف و اخواتها على الاصل و حذفها بعضهم على الخط.

أ وَ لَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ فَوْقَهُمْ صَاقَاتٍ يَصْفِنَنَ اجنحتهن اذا طرن في الهواء، اى يبسطن كالحداء و النسر. «وَ يَقْبِضْنَ» يعنى اجنحتهن يضربن بها جنوبهن كالحمام. و قيل: يصفن احيانا و يقبضن احيانا. و قيل في الهواء طيور لا يقعن بالارض ابا طعامها النمل و البعوض اذا طرن في الهواء بطن على اذناهن و اجنحتهن. حكاه ابن هيصم «ما يُمَسِّكُهُنَّ» في الجو «إِلَّا الرَّحْمَنُ» بقدرته انه جل جلاله عمّت رحمته الخليقة كلها إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ بِصِيرٌ عالم بمصلحة كل شيء. بين لهم في هذه الآية ما يدلهم على توحيده من تسخير الطير في جو السماء.

أَمَّنْ هَذَا الَّذِي هُوَ جُنْدٌ لَكُمْ اِعْوَانٌ لَكُمْ يَصُرُّكُمْ مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ و يدفعون عنكم عذاب الله فامنتم عذابه بسببه، و قيل: معناه هل شيء من اصنامكم يدفع عنكم عذاب الله. اِن الْكَافِرُونَ اِلَّا فِي غُرُورٍ اى ما الكافرون الا مغترون بغرور الشيطان غير متمسكين بحجة و برهان.

أَمَّنْ هَذَا الَّذِي يَرْزُقُكُمْ يَطْعَمُكُمْ و يسقيكم و يعطيكم منافع الدنيا.

اِنْ اَمْسَكَ رِزْقَهُ يَعْنِي: ان امسك الله المطر او مسك جميع اسباب الرزق، و قيل معناه: من الذى يوسع عليكم نعمكم ان ضيق عليكم فيعاقبكم بالجذب و القحط «بَلْ لَجُوا» اى تماذوا. «فِي عُتُوٍّ» اى استكبار عن الحقّ و عن الدّاعى اليه «وَ نُفُورٍ» عن قبول الحقّ فيفرون منه ثم ضرب مثلا فقال: اُفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَى وَجْهِهِ اُهدى اَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ معناه: اُفمن يمشى مطرقا لا يلتفت الى الطريق و اختلافها ارشد ام الذى يرفع رأسه ينظر الى الجادة و هذا مثل ضربه الله للكافر و المؤمن، فالكافر يمشي مُكِبًّا عَلَى وَجْهِهِ راکبا رأسه في الضلالة و الجهالة اعمى العين و القلب لا يبصر يمينا و شمالا.

قال قتادة اكبّ على المعاصى في الدنيا فحشره الله على وجهه يوم القيامة و ذلك قوله تعالى وَ نَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى وُجُوهِهِمْ و المؤمن يمشى سويا معتدلا يبصر الطريق و هو على صراطٍ مُسْتَقِيمٍ دين قيم و هو الاسلام، قيل: نزلت في عمّار بن ياسر و ابي جهل و قوله: مُكِبًّا عَلَى وَجْهِهِ فَعَلْ غَرِيبٌ لَانَ اكثر اللّغة في التّعدي و اللزوم ان يكون افعلته نفع و هذا على ضده يقال: كبيت فلانا على وجهه فاكب.

قال الله تعالى: فَكَبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ و قال النبي (ص): «و هل يكبّ الناس على مناخرهم في النار الا حصايد السنّتهم»

و نظيره في الكلام قولهم فشعت الريح السحاب فافشع.

قُلْ هُوَ الَّذِي اُنشَأَكُمْ اى خلقكم. ابتداء وَ جَعَلَ لَكُمْ السَّمْعَ وَ الْبُصْبَارَ وَ الْاَفْئِدَةَ خصّ هذه الثلاثة بالذكر لان العلوم و المعارف بها تحصل قليلا ما تشكرون اى تشكرون شكرا قليلا و ما زيادة، و قيل: اقلتم الذى يشكر لله سبحانه.

قُلْ هُوَ الَّذِي دَرَأَكُمْ فِي الْاَرْضِ خَلَقَكُمْ فِيهَا صغارا. وَ اِلَيْهِ تُحْشَرُونَ اى الى الله تجمعون و تساقون يوم البعث فيجزىكم باعمالكم بين لهم الآيات التي تدلهم عليه و توصلهم الى معرفته.

وَ يَقُولُونَ مَتَىٰ هَٰذَا الْوَعْدُ أَيُّ مَا وَعَدَ وَ أَمِنَ الْخَسْفَ وَ الْحَاصِبَ وَ قِيلَ: الْبَعْثُ وَ النَّشُورُ. إِنَّ كُنْتُمْ صَادِقِينَ فِي هَٰذَا الْوَعْدِ.

قُلْ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ عِلْمَ الْقِيَامَةِ وَ عِلْمَ نَزُولِ الْعَذَابِ عِنْدَ اللَّهِ، لَمْ يَطَّلِعْ عَلَيْهِ بَشَرٌ. وَ إِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ، أَيُّ رَسُولٍ مَخُوفٍ ابِينٍ لَكُمْ وَحَى اللَّهُ إِلَيَّْ وَ لَا أَعْلَمُ وَقْتَ الْحَشْرِ.

قَلَمًا رَأَوْهُ زُلْفَةً أَيُّ عَايَنُوا عَذَابَ اللَّهِ قَرِيبًا كَقَوْلِهِ: وَ أَخَذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ. وَ الزُّلْفَةُ: الْقُرْبَةُ وَ كَذَلِكَ الزُّلْفَى. سَيِّئَتْ وَجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا أَيُّ سَاءَ أَصْحَابِ الْوَجُوهِ مَا عَايَنُوا مِنَ الْعَذَابِ فَذَكَرَ الْوَجُوهِ وَ ارَادَ أَصْحَابَهَا يَقَالُ: سَوْتُهُ فِسَىءٌ أَيُّ حَزْنَتُهُ فَحَزَنَ، كَمَا تَقُولُ: سِرْرَتُهُ فَسَرَّ، وَ قِيلَ: مَعْنَاهُ اسْوَدَّتْ وَ عَلَتْهَا الْكَابَةُ وَ الْقَتْرَةُ وَ الْمَعْنَى: قَبِحَتْ وَجُوهُهُمْ بِالسَّوَادِ وَ هَٰذَا فِي الْقِيَامَةِ، وَ قِيلَ: كَانَ يَوْمَ بَدَنٍ نَظِيرَهُ قَوْلُهُ: تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وَجُوهُهُمْ مُسْوَدَّةٌ كَأَنَّمَا أُغْشِيَتْ وَجُوهُهُمْ قِطْعًا مِنَ اللَّيْلِ مُطْلِمًا وَ تَرَهُّفُهُمْ ذَلَّةٌ وَجُوهُ عَلَيْهِمْ غَبْرَةٌ تَرَهَّقُهَا قَتْرَةٌ. «وَ قِيلَ» أَيُّ قَالَ الْخَزْنَةُ لَهُمْ: «هَٰذَا» الْعَذَابُ الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَدْعُونَ أَيُّ هَٰذَا الَّذِي كُنْتُمْ مِنْ أَجْلِهِ تَدْعُونَ الْأَبَاطِيلَ وَ تَقُولُونَ: «لَا بَعْثَ وَ لَا نَشْرَ» وَ قَرَأَ يَعْقُوبُ: «تَدْعُونَ» بِاللَّخْفِيفِ، وَ الْمَعْنَى: هَٰذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ وَ تَدْعُونَ اللَّهَ بِقَوْلِكُمْ: اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَٰذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَامْطِرْ عَلَيْنَا حِجَابًا مِنَ السَّمَاءِ، وَ قِيلَ: تَدْعُونَ تَفْتَعِلُونَ مِنَ الدَّعَاءِ، يَقَالُ: دَعَا وَ ادَّعَا بِمَعْنَى وَاحِدٍ، وَ قِيلَ: مَعْنَى الْآيَةِ: قَلَمًا رَأَوْا الْوَعْدَ بِالْحَشْرِ وَ النَّشْرِ وَ سُوءِ الْعَذَابِ حَقًّا.

وَ رَأَوْا النَّبِيَّ (ص) شَافِعًا لِأَمْتِهِ مُخْلِصًا لَهُمْ مِنَ التَّبَعَاتِ عَلَى مَا ذَكَرَهُ اللَّهُ وَ وَعَدَ بِهِ سَيِّئَتْ وَجُوهُهُمْ.

قَوْلُهُ: قُلْ أَرَأَيْتُمْ أَيُّ قَلْبِ يَا مُحَمَّدٌ لِمَشْرُكِي مَكَّةَ الَّذِينَ يَتَمَتُّونَ هَلَاكَكَ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَهْلَكَنِي اللَّهُ وَ مَنْ مَعِيَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ «أَوْ رَحِمَنَا» فَبَقِينَا وَ آخِرَ أَجَالِنَا «فَمَنْ يُجِيرُ» كَمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ مِنْ يَمْنَعُكُمْ مِنْ بَأْسِهِ وَ أَيُّ نَفْعٍ لَكُمْ فِي هَلَاكِنَا، وَ هَٰذَا جَوَابُ لِقَوْلِهِمْ نَتَرَبَّصُ بِهِ رَيْبَ الْمَنُونِ وَ إِنْ أَمَرَ مُحَمَّدٌ لَا يَتَمَّ وَ لَا يَبْقَى، وَ قِيلَ: مَعْنَاهُ لَا تَتَمَّتُوا مَوْتِي فَآئِهِ لَا يَنْفَعُكُمْ وَ تَمَّتُوا مَا يُجِيرُكُمْ مِنَ عَذَابِ اللَّهِ فَإِنَّ ذَلِكَ أَنْفَعُ لَكُمْ، وَ قِيلَ: مَعْنَاهُ نَحْنُ مَعَ إِيْمَانِنَا خَائِفُونَ إِنْ يَهْلِكُنَا بِنُوبِنَا لِأَنَّ حُكْمَهُ نَافِذٌ فِينَا فَمَنْ يَمْنَعُكُمْ مِنْ عَذَابِهِ وَ أَنْتُمْ كَافِرُونَ.

قُلْ هُوَ الرَّحْمَنُ الَّذِي نَعْبُدُهُ أَمَّا بِهِ وَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا فَوَضَّعْنَا إِلَيْهِ أُمُورَنَا فَسَتَعْلَمُونَ غَدًا مَنْ هُوَ الْيَوْمَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ حِينَ لَا يَنْفَعُكُمْ الْعِلْمُ شَيْئًا.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا أَيُّ غَائِرًا ذَاهِبًا فِي الْأَرْضِ لَا تَنَالُهُ إِلَّا يَدِي وَ الدَّلَاءُ. قَالَ: الْكَلْبِيُّ وَ مَقَاتِلُ يَعْنِي. مَاءٌ زَمَزَمٌ. فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ ظَاهِرٌ جَارٌ تَرَاهُ الْعَيْنُ وَ تَنَالُهُ الدَّلَاءُ ذَكَرَهُمْ عَظِيمَ نِعْمَتِهِ عَلَيْهِمْ بِإِظْهَارِ الْمِيَاهِ لَهُمْ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ وَ أَنَّهُ لَوْ جَعَلَهَا غَائِرَةً لَمْ يُمْكِنْهُمْ التَّوَصُّلَ إِلَيْهَا وَ لَكَانَ فِيهِ هَلَاكُهُمْ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ.

### النوبة الثالثة

قَوْلُهُ تَعَالَى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ سَمَاعُ اسْمِ اللَّهِ يُوجِبُ الْهَيْبَةَ، وَ الْهَيْبَةُ تَتَضَمَّنُ الْفَنَاءَ وَ الْغَيْبَةَ. سُلْطَانِيستِ ابْنِ كَلْمِهِ، چُونِ نِقَابِ مُلْكِي بَغْشَايِدِ وَ جَلَالِ كِبْرِيَاءِ أَوْ پِيدَا گَرْدَدِ، بَرِ هَرِ چِهِ افْتَدِ دِمَارِ ازِ وِیِ بَرِآرْدِ وَ رَقْمِ نِیْسْتِیِ بَرِوِ كَشَنْدِ. شَنْوَنْدِهِ ابْنِ كَلْمَتِ ازِ هِیْبَتِ ابْنِ كَلْمَتِ چِنَانِ ازِ خُودِ فَاثِي شُودِ كِهِ مَرُورَا هِیچِ خِیَالِ نَمَانْدِ وَ ازِ هَرِ نِشَانِ كِهِ دِهَنْدِ ازِ آنِ نِشَانِ نِهَانِ شُودِ.

محوت اسمی و رسم جسمی و غبت عئی و دمت انتا

و فی فنای فی فنای و فی ورائی وجدت انتا

باز بسماع نام رحمن و رحيم از مضيق دهشت بصحراء انس افتد، و فناء وى بصفت بقا بدل گردد. اينست سنت خداوند عزّ كبرياؤه و تقدّست اسماؤه. هيبت الهيّت بنمايد كه موجب دهشت است، و حيرت باز مرهم نهد بصفت لطف و رحمت. الله اشارت است بجلال و عزّت الوهيت، رحمن رحيم اشارتست بكمال لطف و رحمت. هر كرا تاج دولت دين بر فرق نهادند منشور عزّ او از حضرت اين نام نويسند، و هر كرا داغ شقاوت بر جان نهادند، رقم خذلان او از حضرت اين نام كشند. دار و گير گشاد و بند نواخت و سياست عزّ و مذلت همه نتيجه قهر و لطف اوست، كونين و عالمين همه ملك و ملك اوست. اينست كه ربّ العالمين گفت: تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ملك هزاره هزار عالم بيد اوست، سر همه سروران در قبضه تقدير اوست، گردن همه گردن افزان در ربه تسخير اوست، ناصيه همه جباران منقاد قهر جبروت اوست. در خبر ميآيد كه: انا الملك قلوب الملوك، و نواصيهم بيدى اقلبها كيف اشاء

ملك منم، پادشاه بر پادشاهان منم، اعزاز و اذلال بندگان در يد منست، دلهاى عالميان در قبضه منست چنان كه خواهم ميگردانم و اسرار ايشان بر حسب مراد خود ميرانم. خواهم بخوانم و بخندانم، خواهم برانم و بگريانم. اى شما كه عالميان ايد، سینه بسبب ملوك مشغول مداريد و دل درويشان مبنديد، دل در دين ما بنديد توكل بر كرم ما كنيد، روى بدرگاه طاعت ما آريد، دين پرست باشيد تا دنيا شما را تبع شود.

خدمت ملك الملوك كنيد، تا ملوك جهان شما را خدمت كنند.

خدمت او كن مگر شاهان ترا خدمت كنند چاكر اوباش تا سلطان ترا گردد غلام.

ملك انسانيت جداست، و ملك دلها جدا، و ملك جانها جدا. انسانيت ملك در دنيا راند و دل ملك در آخرت راند، و جان ملك در عالم حقيقت راند. ملك انسانيت اينست كه: أَمَّا الْحَيَاءُ الدُّنْيَا لِعَبٍّ وَ لَهُوَ وَ زِينَةٌ وَ ملك دل اينست كه: يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ وَ ملك جان اينست كه: وَ جُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلَى رَبِّهَا نَاطِرَةٌ آن عزيز راه گويد: فردا كه علم كبريای او بقيامت برآيد كه: لِمَنِ الْمُلْكُ؟ من از گوشه دل خویش بدستورى او درى برگشاييم و دردى از دردهاى او بيرون دهم، تا گرد قيامت برآيد و گويد: لِمَنِ الْمُلْكُ؟ اگر معترضى براه برآيد، گويم: او كه چون ما ضعفا و مساكين دارد، ميگويد: «لِمَنِ الْمُلْكُ»؟ ما كه چون او ملكى جبارى داريم چرا نگوئيم: «لِمَنِ الْمُلْكُ»؟ اگر او را چون ما بندگانست، ما را چون او خداوند است، كسى را كه در حرم قرآن بار داده باشند، تا زمانى اين خلعت پوشد كه: «إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ» و زمانى اين تشریف يابد كه: «يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ» و زمانى اين شربت كشد كه «وَ سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ» اين چنين كسى را چرا نرسد كه بر حدثان خواجگى كند و بامداد و شبانگاه گويد: «لِمَنِ الْمُلْكُ»؟

جز خداوند مفرمى كه خوانند مرا  
سزد اين نام كسى را كه غلام تو بود  
بگسلانم كمر گردون از قوت خویش  
چون بطرف كمرم نقش ز نام تو بود.

## ۶۸- سوره القلم- مکیه

## النوبه الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند جهاندار دشمن پرور ببخشاینده، دوست بخشای بمهربانی.

ن وَالْقَلَمِ دَوَاتٍ و قلم و مَا یَسْطُرُونَ (۱) و آنچه آسمانیان و زمینیان نویسند.

مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ (۲) تو با آن نیکویی که از خداوند تو است با تو، دیوانه نیستی.

وَإِنَّ لَكَ لَأَجْرًا غَيْرَ مَمْنُونٍ (۳) و تراست مزدی ناکاست هرگز.

وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ (۴) و تو بر خوبی بزرگواری.

فَسُبُّوا رَبَّكَ لَعْنَةُ رَبِّكَ (۵) آری تو بینی و ایشان بینند.

بِأَيِّكُمْ الْمَقْتُولُ (۶) که دیوانه و فتنه رسیده از شما کیست.

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ خَدَاوَنَد تُو اسْت کِه او داناسْت. بَمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ بَهر کِه گمشده از راه او. وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ (۷) و او داناست بایشان که راه یافتگان اند بحق.

فَلَا تُطْعِ الْمُكذِّبِينَ (۸) نگر دروغ زن گران را فرمان نبری.

وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ (۹) دوست میدارند که تو فرا ایشان گرای بجیزی، تا فرا تو گرایند.

وَ لَا تُطْعِ فَرْمَان مَبْر كُلَّ حَلَّافٍ اَزِیْن هَر سوگند دروغ خواره مهین (۱۰) خوار فرا داشته‌ای.

هَمَّاز مَرْدَم نَکوهی مَشَاءَ بَنَمِيمٍ (۱۱) سخن چینی.

مَنَاعٌ لِلْخَيْرِ اَزِ نِکِی باز داری. مُعْتَدٍ كَرَّافِ کَارِی، كَرَّافِ گوی، ناسازگاری اَئِیم (۱۲) پلیدگاری.

عُلٌّ دَرِشْت خوی. بَعْدَ ذٰلِكَ زَنِيمٍ (۱۳) با آن همه نادرست اصلی بدنامی.

أَنْ كَانَ ذَا مَالٍ وَ بَنِينَ (۱۴) از بهر آنکه کسی با مال بود و پسران.

إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا چُون سَخْن ما بَرُو خوانند قَالَ اَسَاطِيرُ الْاَوَّلِينَ (۱۵) گوید: که این افسانه پیشینیان است.

سَنَسِئُهُ عَلٰی الْخُرْطُومِ (۱۶) آری فردا او را نشانی کنیم بر روی.

إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ بِبِاز مَوْدِیم ما ایشان را کَمَا بَلَوْنَا اَصْحَابَ الْجَنَّةِ چنان که بیاز مودیم خداوندان آن بستان را إِذْ اَقْسَمُوا اَنْ کِه که سوگند خوردند همگان لِيَصْرَمُنَّهَا مُصْبِحِينَ (۱۷) که آن میوه خرما و انگور ببرند و با زرع بهم کنند سحرگاهان نزدیک بام.

وَ لَا یَسْتَنْتُونَ (۱۸) و نگفتند که: اگر خدای خواهد!

فَطَافَ عَلَيْهَا طَائِفٌ مِّنْ رَبِّكَ كَرَدَ اَنْ بستان ایشان گشت بشب گردنده‌ای و بآن رسید رسنده‌ای از عذاب خداوند تو، وَ هُمْ نَائِمُونَ (۱۹) و ایشان در خواب.

فَأَصْبَحَتْ كَالصَّرِيمِ (۲۰) آن بستان زمینی گشت چون شب سیاه درو نه نبات نه آب.

فَتَنَادَوْا مُصْبِحِينَ (۲۱) یکدیگر را آواز دادند نزدیک بام.

أَنْ اَعْدُوا عَلٰی حَرِّكُمْ خِزِيدٍ اَزِ خَوَاب، بامداد کنید بر حرث خویش، اِنْ كُنْتُمْ صَارِمِينَ (۲۲) اگر می‌چیدن خواهید.

فَانطَلَفُوا وَ هُمْ يَخَافُونَ (۲۳) با هم راز میکردند در راه و میگفتند: اَنْ لَا يَدْخُلْنَهَا الْيَوْمَ عَلَيْكُمْ مَسْكِينٌ (۲۴) میکوشید که هیچ درویش امروز بر شما در آن بستان در نیاید.

وَ غَدُوا عَلَى حَرْدٍ قَادِرِينَ (۲۵) بامداد کردند بر آهنگ بد، چون نزدیک بستان آمدند و درویش ندیدند گفتند: که: دست یافتیم!

فَلَمَّا رَأَوْهَا چون آن بستان را دیدند. قَالُوا إِنَّا لَضَالُونَ (۲۶) گفتند: ما راه گم کردیم.

بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ (۲۷)، بلکه از نعمت بی بهره مانديم.

قَالَ أَوْسَطُهُمْ. بهینه برادران ایشان گفت: أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ نَمِيْ كَفْتُمْ شَمَا رَا لَوْ لَا تُسَبِّحُونَ (۲۸) چرا خدای را پاك نشناسید، ؟

قَالُوا سُبْحَانَ رَبَّنَا كَفْتُمْ: خداوند ما پاکست از ستمکاری إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ (۲۹) ما ستمکارانیم.

فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَلَوْمُونَ (۳۰) روی فرا یکدیگر کردند بسرزنش کردن.

قَالُوا يَا وَيْلَنَا كَفْتُمْ: ای ویل و درد زدی بر ما إِنَّا كُنَّا طَاغِيْنَ (۳۱) ما فرمانبرداری بگذاشتیم و از اندازه خود در گذشتیم.

عَسَى رَبُّنَا أَنْ يُبَدِّلَنَا خَيْرًا مِنْهَا امید داریم که مگر الله ما را بدل دهد به از آن إِنَّا إِلَى رَبَّنَا رَاغِبُونَ (۳۲) ما بنیاز و حاجت خواست با خداوند خود میگردیم.

كَذَلِكَ الْعَذَابُ چنین بود عذاب. وَ الْعَذَابُ الْآخِرَةُ أَكْبَرُ و عذاب آخرت مه است او را که در رستاخیز عذاب کنند لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (۳۳) اگر مردمان دانندی.

إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ پرهیزگاران را از شرك عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٍ النَّعِيمِ (۳۴) بنزدیک خداوند ایشان بهشتهای با ناز و زیدست.

أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ (۳۵) ما مسلمانان را چون کافران کنیم؟.

ما لَكُمْ چه رسید شما را؟ كَيْفَ تَحْكُمُونَ (۳۶) این چیست که می‌گویید و چه حکم است که میکنید؟

أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ (۳۷) یا شما را نامه‌ای است از آسمان که اندرو همی خوانید.

إِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَمَا تَخَيَّرُونَ (۳۸) که هست شما را در آن نامه آنچه حکم کنید.

أَمْ لَكُمْ آيْمَانٌ عَلَيْنَا بِالْعَةِ یا شما را سوگند انست و پیمان بر ما بوجوب رسیده إلى يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز قیامت إِنَّ لَكُمْ لَمَا تَحْكُمُونَ (۳۹) که شما راست آنچه شما حکم کنید.

سَلِّمُوا بِهِمْ بِذَلِكَ زَعِيمٌ پرس ایشان را تا کیست از ایشان که بدرست کردن آن سوگند میانجی است؟

أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ یا ایشان انبازان دارند با من، یا انبازان میدانند مرا فُلْيَأْتُوا بِشُرَكَائِهِمْ گوی ایشان را تا انبازان خود بیارند و باز نمایند. إِنَّ كَانُوا صَادِقِينَ (۴۱) اگر می‌راست گویند.

يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ آن روز که پرده برکشند از ساق. وَ يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ و خلق را با سجود خوانند فَلَا يَسْتَطِيعُونَ (۴۲) ناگرویدگان نتوانند که سجود کنند.

خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ فرو شده چشمهای ایشان از بیم تَرَهُهُمْ ذِلَّةً بر رویهای ایشان نشسته خواری بیم و نومیدی وَ قَدْ كَانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ وَ هُمْ سَالِمُونَ و چون ایشان را با سجود خواند و ایشان با سلامت بودند و پشتها نرم اجابت نکردند.

فَدْرَبِي وَ مَنْ يُكْذِبُ بهذا الْحَدِيثِ با من گذار او را که دروغ می‌شمرد این سخن سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ (۴۴) آری فرا گیریم ایشان را پاره پاره از آنجا که ندانند.



وَ أَمْلِي لَهُمْ وَ دَرَنگ دهم ایشان را إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ (٤٥) که ساز من در واخ است و کار بردباری بر من فراخ و از فردا بیم نه.

أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا يَا بَرِّ رَسَانِيدِن اَيْن پيغام از ایشان مزد ميخواهي فَهُمْ مِنْ مَعْرَمٍ مُتَقَلَّبُونَ (٤٦) تا ایشان را اوام افتاد از بهر تو که گران بار گشتند أَمْ عِنْدَهُمُ الْعَيْبُ فَهُمْ يَكْتُمُونَ (٤٧) يا بنزديك ایشان است علم غيب تا ایشان مي نويسند. فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ شَكِيَا باش حکم خداوند خویش را وَ لَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْحُوتِ وَ چُون مرد ماهی مباش. إِذْ نَادَى وَ هُوَ مَكْظُومٌ أَنْ گه که ما را خواند و او پر غم و اندهگن.

لَوْ لَا أَنْ تَدَارِكُهُ نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّهِ أَگَر نه آن بودی که دریافت او را نعمت نيك خدایی از خداوند او لَتُبْدَ بِالْعَرَاءِ خداوند او او را از شکم ماهی بهامون رستاخیز افکندی روز رستاخیز وَ هُوَ مَدْمُومٌ (٤٩) و ملامت برو بود. فَاجْتَبَاهُ رَبُّهُ بِرَكْشِيدِ او را خداوند او و گزين او تازه کرد فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِينَ (٥٠) و او را از شايستگان شايسته ای کرد.

وَ إِنَّ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا نَزْدِيكْ باشيد و كام يابيد که ناگرويدگان لِيُزِلْفُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ ترا بچشم بزمين آرندی که قرآن شنوند از تو وَ يَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ (٥١) و می گویند رسول را که او ديوانه است. وَ مَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ (٥٢) و نيست او مگر آوای جهانيان و شرف دو گیتی.

### النوبة الثانية

این سوره هزار و دويست و پنجاه و شش حرف و سيصد كلمت، پنجاه و دو آيت جمله به مکه فرو آمد، بقول بيشتريين مفسران. ابن عباس و قتاده گفتند: از اول سوره تا سَسِيمُهُ عَلَى الْخُرْطُومِ به مکه فرو آمد و از اینجا تا وَ لَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ به مدینه فرو آمد. و از اینجا تا فَهُمْ يَكْتُمُونَ به مکه فرو آمد، و از اینجا تا فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِينَ به مدینه فرو آمد و از اینجا تا بآخر سوره به مکه فرو آمد. در این سوره دو آيت منسوخ است: قَدَرْنِي وَ مَنْ يَكْذِبُ بِهَذَا الْحَدِيثِ اَيْن قدر از آيت منسوخ است بآيت سيف. و باقی آيت محکم. و آيت ديگر فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ معنی صبر اندرين آيت منسوخ است بآيت سيف.

و عن ابى بن كعب قال: قال رسول الله (ص): «من قرأ سورة ن والقلم اعطاه الله عزّ و جلاً ثواب الذين حسن الله اخلاقهم».

قوله تعالى: ن والقلم قال اهل التفسير «ن» هو الحوت الذى عليه الارض و هو قول مجاهد و مقاتل و السدى و الكلبي. و قال ابن عباس: اول ما خلق الله القلم فجرى بما هو كائن الى يوم القيامة، ثم رفع بخار الماء الى يوم القيامة فخلق منه السماوات، ثم خلق النون فبسط الارض على ظهره فتحرك النون فمادت الارض فاثبتت بالجبال فانّ الجبال لتفخر على الارض ثم قرأ ابن عباس ن والقلم و ما يسطرون. و قيل: الحوت على البحر و البحر على متن الريح و الريح على القدرة.

قال كعب الاحبار: اسم الحوت لويثا، قال: و انّ ابليس تغلغل الى الحوت الذى على ظهره الارض فوسوس اليه فقال له: أ تدرى ما على ظهرك يالويثا من الامم و الدواب و الشجر و الجبال لو نفضتهم القيتهم عن ظهرك؟ فهم لويثا ان يفعل ذلك. فبعث الله دابة فدخلت.

منخره فوصلت الى دماغه فعجّ الحوت الى الله منها، فاذن لها فخرجت. قال كعب فو الله الذى نفسى بيده انه لينظر

اليها و تنظر اليه ان هم بشيء من ذلك عادة كما كانت. و قال الحسن و قتادة و الضحاک: النون الدواة و هي اليق بالقلم. يقال: ان اصحاب البحر يستخرجون من بعض الحيتان شيئاً اسود كالنفس او اشد سواداً منه يكتبون به فيكون النون و هو الحوت عبارة عن الدواة يقويه ما

روى عن النبي (ص) انه قال: اول شيء خلقه الله القلم ثم خلق النون و هي الدواة ثم قال له: اكتب ما هو كائن الى يوم القيامة ثم ختم علم القلم فلم ينطق و لا ينطق الى يوم القيامة.

و في رواية عكرمة عن ابن عباس قال: «الر» و «حم» و «ن» حروف الرحمن تبارك و تعالى مقطعة. و قال معاوية بن قرة هو لوح من نور و رفعه الى النبي (ص) و قيل: هو قسم اقسام الله تعالى بنصرته للمؤمنين اعتباراً بقوله و كان حقاً علينا نصر المؤمنين، و قيل: هو اسم للسورة كاخواتها و قيل: اسم نهر في الجنة. و اما «القلم» فهو القلم الذي كتب الله به الذكر و هو قلم من نور طوله ما بين السماء و الارض. و يقال: لما خلق الله القلم و هو اول ما خلقه، نظر اليه فانشق، فقال: يا رب بما اجري؟ قال: بما هو كائن الى يوم القيامة. فجرى على اللوح المحفوظ كما اجراه الله سبحانه. و قال عطا سألت الوليد بن عباد بن الصامت كيف كان وصية ابيك حين حضره الموت؟ قال: دعاني فقال: اي بنى اتق الله، و اعلم انك لن تنقى الله، و لن تبلغ حتى تؤمن بالله وحده و القدر خيره و شره. اني سمعت رسول الله (ص) يقول: ان اول ما خلق الله القلم. فقال له: اكتب.

فقال: يا رب و ما اكتب؟ قال: اكتب القدر. قال: فجرى القلم في تلك الساعة بما هو كائن الى الابد.

و قيل: اراد بالقلم الخط و الكتابة من الله تعالى على عباده بتعليمه اياهم الخط و الكتابة كما قال تعالى: علم بالقلم. و قيل: القلم الطلمس الاكبر. و قيل: الاقلام مطايا الفطن و رسل الكرام. و قيل: البيان اثنان: بيان لسان و بيان بنان، و من فضل بيان البنان ان ما تثبته الاقلام باق على الايام و بيان اللسان تدرسه الاعوام. و قال بعض الحكماء: قوام امور الدين و الدنيا بشيئين: القلم و السيف. السيف تحت القلم. لو لا القلم ما قام دين و لا صلح عيش.

و ما يسطرون اي يكتبون اقسام بما يكتبه اهل السماء و اهل الارض من كتابه و كلامه و دينه كقوله: «و كتاب مسطور» و قيل: ما تكتبه الملائكة الحفظة من اعمال بنى آدم.

ما أنت ببعمة ربك بمجنون هذا جواب القسم، و هو في موضع قول القائل: ما انت بحمد ربك بمجنون. و قيل: معناه انك لا تكون مجنوناً و قد انعم الله سبحانه عليك بالنبوة و الحكمة. اين جواب مشركان مكة است كه رسول خدا را ديوانه گفتند. و ذلك في قوله: «يا ايها الذي نزل عليه الذكر انك لمجنون» رب العالمين گفت: تو با آن نعمت و كرامت و تخصص نبوت و حكمت كه الله با تو كرده ديوانه نيستی. و قيل: معناه انتفى عنك الجنون بنعمة ربك. و قيل: الباء للقسم.

و ان لك لاجراً غير ممنون اي غير منقوص و لا مقطوع بصبرك على افترائهم عليك. و قيل: و ان لك لاجراً على تبليغ الرسالة و تحمل المشاق غير محسوب.

يقال: اجر النبي مثل اجر الامة قاطبة غير منقوص.

و انك لعلى خلق عظيم. قال ابن عباس و مجاهد: اي على دين عظيم لا دين احب الي و لا ارضى عندي منه و هو دين الاسلام. و قال الحسن: على ادب القرآن، اي انك لعلى الخلق الذي نزل به القرآن، سئلت عائشة رضي الله عنها عن خلق رسول الله (ص). فقالت: كان خلقه القرآن. قال قتادة: و هو ما كان ياتر به من امر الله و ينتهي عنه من نهى الله

و المعنى: ائتكَ على الخلق الذى امرك الله به في القرآن. و قيل: معناه كان خلقه يوافق القرآن.

رسول خدا (ص) امر و نهى قرآن را چنان پیش رفتی و نگه داشتی بخوش طبعی که گوئی خلق وی و طبع وی خود آن بود. و قيل: سمى الله خلقه عظيماً لأنه امتثل تأديب الله إياه بقوله: «خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ» الآية، و جملة ذلك ان الله تعالى جمع فيه كل خلق محمود لأنه تعالى ذكره ذكر الانبياء في سورة الانعام. ثم اثنى عليهم فقال عز و جل: أولئك الذين آتيناهم الكتاب والحكم والنبوة ثم امر محمداً (ص) باتباع هدايتهم، فقال: فبهذا هم اقتدوا و كان لكل واحد منقبة مدح بها و كان مخصوصا بها فخص نوح بالشكر، و ابراهيم بالخلة، و موسى بالاخلاص، و اسماعيل بصدق الوعد، و يعقوب و ايوب بالصبر، و داود بالاعتذار، و سليمان و عيسى، بالتواضع. فلما امره الله تعالى بالاقتران بهم، اقتدى بهم فاجتمع له ما تفرق في غيره و حاز مكارم الاخلاق باسرها و لهذا

قال صلى الله عليه و سلم: «ان الله بعثني لتمام مكارم الاخلاق و تمام محاسن الافعال».

و عن البراء بن عازب قال: كان رسول الله (ص) احسن الناس وجهاً، و احسنهم خلقاً ليس بالطويل البدين و لا بالقصير. و عن انس بن مالك قال: خدمت رسول الله (ص) عشر سنين فما قال لي اف قط و ما قال لي لشيء صنعته لم صنعته، و لا لشيء تركته لم تركته، و كان رسول الله من احسن الناس خلقاً و لا مسست خزانة قط، و لا حريراً، و لا شيئاً كان بين من كفى رسول الله (ص) و لا شممت مسكا و لا عطرا كان اطيب من عرق رسول الله (ص)

و عن عبد الله بن عمر قال: ان رسول الله (ص) لم يكن فاحشاً و لا متفحشاً و كان يقول خياركم احاسنكم اخلاقاً.

و عن انس ان امرأة عرضت لرسول الله (ص) في طريق من طرق المدينة فقالت: يا رسول الله ان لي اليك حاجة. فقال: «يا ام فلان اجلسي في اى سلك المدينة شئت اجلس اليك. قال: ففعلت، فقعد اليها رسول الله (ص) حتى قضى حاجتها

و قال انس: كانت الامة من اماء اهل المدينة لتأخذ بيد رسول الله (ص) فتنتلق به حيث شاءت. و عن ابى الدرداء عن النبي (ص) قال: «ان اثقل شيء يوضع في ميزان المؤمن يوم القيامة خلق حسن و ان الله يبغض الفاحش البذيء. و عن ابى هريرة قال: قال النبي (ص) لاصحابه: «أ تدررون ما اكثر ما يدخل الناس النار؟». قالوا الله و رسوله اعلم. قال: «فان اكثر ما يدخل الناس النار الأجوفان: الفرج و الفم. أ تدررون ما اكثر ما يدخل الناس الجنة؟» قالوا الله و رسوله اعلم. قال: «فان اكثر ما يدخل الناس الجنة: تقوى الله و حسن الخلق».

عن عائشة (رض) قالت: سمعت رسول الله (ص) يقول: «ان المؤمن ليدرك بحسن خلقه درجة قائم الليل و صائم النهار.

و عن ابى هريرة قال: قال رسول الله (ص): «احبكم الى الله احسنكم اخلاقاً، الموطون اكنافاً. الذين يألفون و يؤلفون. و ابغضكم الى الله المشاؤون بالتميمة المفرقون بين الاخوان الملتمسون للبراء العثرات».

روى عن على بن موسى الرضا عن ابىه موسى بن جعفر عن ابىه جعفر بن محمد عن ابىه محمد بن على عن ابىه على بن الحسين عن ابىه حسين بن على عن ابىه على بن ابى طالب سلام الله عليهم. قال: قال رسول الله (ص): «عليكم بحسن الخلق فان حسن الخلق في الجنة لا محالة، و اياكم و سوء الخلق فان سوء الخلق في النار لا محالة».

قوله: فَسُبُّبِيرٌ وَ يُبَصِّرُونَ: فسترى يا محمد و يرون يعنى: اهل مكة اذا نزل بهم العذاب ببدر. و قيل: في القيامة و كان النبي (ص) عالماً بذلك و لكثرت ذكر على معنى يجتمع مع علمهم بانك لست بمجنون و لا مفتون.

و قوله: بِأَيُّكُمْ الْمَفْتُونُ معناه بأيكم المجنون. فالمفتون مفعول بمعنى المصدر كما يقال: ما بفلان معقول و مجلود، اى عقل و جلادة. و هذا معنى قول الضحاک و رواية العوفى عن ابن عباس، و قيل: الباء بمعنى فى و مجازه. فَسُبُّصِيرٌ وَ يُبْصِرُونَ فى اى الفريقين المجنون فى فريقك ام فى فريقهم؟ و قيل: الباء بمعنى مع و المفتون الشيطان و المعنى: مع ايك الشيطان؟ أم مع المؤمنين ام مع الكفار؟ و هذا معنى قول مجاهد. و قيل: الباء فيه زائدة و المعنى: ايك المفتون، اى المجنون الذى فتن بالجنون و هذا قول قتادة. و اثقفوا على ان المفتون هاهنا المجنون.

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ بِمَنْ زَاغَ عَنِ دِينِهِ وَ طَرِيقَهُ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ وَ مِنْهُمْ بِالْمُهْتَدِينَ إِلَى دِينِهِ. فَلَا تُطِيعِ الْمُكذِّبِينَ لَكَ يَا مُحَمَّدٌ وَ هُمُ الْمُسْتَهْزِؤُونَ، الَّذِينَ ذَكَرُوا فِي سُورَةِ الْحَجْرِ، اى فيما يدعونك الى متابعة اديانهم. و النبى (ص) لم يكن يطيعهم و لكن ذلك امر باستدامة ترك طاعتهم و الاستزادة فيه. وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ دَاهِنًا وَ اِدْهِنَ: واحد، و اصل المداهنه المداجاة.

و المعنى ودوا لو توافق معهم و تترك مناصحتهم و تلين لهم فيلبنون لك و يقاربون لك. قال ابن قتيبة: ارادوا ان يعبد آلهتهم مدة و يعبد الله مدة و قيل الفاء هاهنا للعطف لا للجواب. وَ لَا تُطِيعُ كُلَّ حَلَّافٍ مَهِينٍ. قال ابن عباس هو ابو جهل. و قال مقاتل: هو الوليد بن المغيرة المخزومى. و قيل: الاسود بن عبد يغوث. و قال عطاء الاخنس ابن شريق. و «الحلاف» كثير الحلف بالباطل. مهين اى حقير ضعيف و هو فعيل من المهانة و هي قلة الرأى و التمييز. تقول مهن بالضم فهو مهين. و ليس هذا من الهوان و هو قريب من الاول لان من اكثر الحلف الكاذبة و هو عند الناس مهين و ائما يكذب لمهانة نفسه عليه.

هَمَّازٌ يَغْتَابُ النَّاسَ وَ يَعْيِبُهُمْ بِمَا لَيْسَ فِيهِمْ، وَ يَقَعُ فِيهِمْ مِنْ ورائهم. مَشَاءٌ بِنَمِيمٍ اى قئات يسعى بالنميمة بين الناس للافساد، و فى الخبر لا يدخل الجنة قئات. و النميم جمع نميمة، و قيل: النميم و النميمة واحد و الاسم النمام.

مَنَاعٌ لِلْخَيْرِ بَخِيلٌ بِالْمَالِ، وَ قِيلَ: يَمْنَعُ النَّاسَ عَنِ الْاِيْمَانِ: قيل: كان له مال. فَقَالَ لِوَالِدِهِ وَ اَوْلَادِ اَوْلَادِهِ مِنْ اِسْلَمَ مِنْكُمْ مَنَعْتَهُ مَالِي. مُعْتَدٍ اى متجاوز للحد في الطغيان ائيم كثير الاثم، فاجر عاص. عُنْتُ هُوَ الْغَلِيظُ الْجَافِي، اَكُوْلٌ، شَرُوْبٌ، فَاحِشُ الْخَلْقِ سِوَى الْخَلْقِ.

بَعْدَ ذَلِكَ زَنِيْمٌ اى بعد هذه الخصال مع هذه الرذائل دعى ملصق بالقوم ليس منهم. قال عكرمة «الزنيمة» ولد الزنا، قال الشاعر:

زنيمة ليس يعرف من ابوه بغى الام ذو حسب لنيمة

و قيل: هو الذى يعرف بالابنة، روى عن النبى (ص) الا اخبركم باهل الجنة كل ضعيف متضعف لو يقسم على الله لأبره، الا اخبركم باهل النار كل عتل جواظ مستكبر، و عن شداد بن اوس: «قال: قال رسول الله (ص): لا يدخل الجنة جواظ و لا جعظرى و لا عتل زنيمة». قال: قلت فما الجواظ؟ قال: «كل جماع مئاع». قلت: فما الجعظرى قال: «الفظ الغليظ» قلت: فما العتل الزنيمة! قال: «كل رحيب الجوف اكل شروب، غشوم، ظلوم».

و عن زيد بن اسلم قال: قال رسول الله (ص) «تبكى السماء من رجل اصح الله جسمه و ارحب جوفه و اعطاه من الدنيا مقضما و كان للناس ظلوما، فذلك العتل الزنيمة».

و عن ابى هريرة عن النبي (ص) قال: «لا يدخل الجنة ولد الزنا و لا ولده و لا ولد ولده»: و قال صلى الله عليه و سلم: «لا يزال امتى بخير ما لم يفش فيهم ولد الزنا فاذا فشا فيهم ولد الزنا يوشك ان يعمهم الله بعقاب.» و قال صلى الله عليه و سلم: «ان اولاد الزنا يحشرون يوم القيامة في صورة القردة و الخنازير.» و قال عكرمة: اذاكثر اولاد الزنا قل المطر.

قوله: ان كان ذا مال و بنين قرأ ابو جعفر و ابن عامر و يعقوب ان كان بالمد و الاستفهام. قرأ حمزة و عاصم برواية ابى بكر بهمزتين بلا مد. و قرأ الآخرون على الخبر بلا استفهام. فمن قرأ بالاستفهام فمعناه: الان كان ذا مال و بنين. اذا تئلى عليه آياتنا قال أساطير الأولين و قيل: معناه ان كان ذا مال و بنين تطيعوا و من قرأ على الخبر فمعناه لا تطع كل حلاف مهين لاجل ان كان ذا مال و بنين. و جاء في التفسير ان الوليد بن المغيرة كان له عشرة بنين. و قيل: اثنا عشر ابنا و كان له تسعة آلاف مثقال فضة و كانت له حديفة في الطائف ثم اوعده فقال: سنسئله على الخرطوم الخرطوم الانف و السمة التوسيد، و الوسم على الانف افضح و اقبح، و المعنى: سنجعل له علامة في الآخرة يعرف بها انه من اهل النار من اسوداد الوجه. و جائز ان يفرد بسمة لمبالغته في عداوة النبي (ص) في الدنيا فيخص من التشويه بما يتبين به من غيره كما كانت عداوته في الدنيا زائدة على عداوة غيره و قيل: خص الخرطوم بالذكر و المراد به جميع الوجه لان بعض الشيء يعبر به عن كله.

قوله: انا بلونا هم اي اختبرناهم و ابتليناهم، يعنى: هل مكة حين دعا عليهم النبي (ص) فابتلاهم بالجوع حتى اكلوا الجيف و العظام، فقال صلى الله عليه و سلم: «اللهم اشدد وطأتك على مصر و اجعلها سنين كسنى يوسف و امر اهل هجران لا يحملوا الى مكة طعاما و انقطع عنهم الطريق من قبل العراق.

ابتداء اين قصه آنست كه رسول خدا (ص) چون از قريش و اهل مكه بغايت برنجيد، دعاء بد گفت بر ايشان، گفت: بار خدايا بطش خود بر ايشان گمار و كار روزى بر ايشان سخت كن و ايشان را سالها قحط و نياز پيش آر، چنان كه در روزگار يوسف مصريان را بود. الله تعالى دعاء رسول خدا اجابت كرد تا باران آسمان و نبات زمين از ايشان باز ايستاد و راه كاروان طعام بر ايشان فرو بسته شد، و سالها در آن قحط و نياز مردار و استخوان خوردند. رب العالمين ايشان را مثل زد بخداوندان آن بستان. و ايشان سه برادر بودند در صنعاء يمن بستانى داشتند، بدو فرسنگى صنعاء، از پدر ايشان باز مانده و بميراث بايشان رسيده و در آن بستان هم زرع بود و هم درخت خرما و انگور. و پدر ايشان مردى صالح بود. هر سال ربيع آن بستان سه قسم كردى، قسمى وجه عمارت و نفقه بستان و قسمى درويشان و خاوندگان را، و قسمى نفقه خویش را. چون پدر از دنيا بر رفت و بستان با پسران افتاد، سهم درويشان بازگرفتند آن برادر كه بهينه ايشان بود و پارسا تر و بسن كمتر، ايشان را گفت: حق درويشان باز مگيريد و آن سنت كه پدر نهاد دست بداريد كه زيان كار شويد و بركات آن منقطع گردد. ايشان فرمان نبردند. چون وقت چيدن ميوه بود و درودن كشته سوگند خوردند كه سحرگاهان نزديك بام بروند و خرما و انگور ببرند، و نگفتند ان شاء الله. مقصود ايشان بوقت سحرگاه آن بود كه تا درويشان ندانند و حاضر نشوند كه در روزگار پدر ايشان هر سال وقت بریدن ميوه و زرع معين بود و درويشان حاضر اينست كه رب العالمين گفت: افسموا ليصرمئها مصبحين و لا يستنئون اي لم يقولوا ان شاء الله.

فطافَ عَلَيْهَا طَائِفٌ مِنْ رَبِّكَ اي عذاب من ربك ليلا و لا يكون الطائف الا بالليل و كان ذلك الطائف نارا نزلت من

السَّمَاءِ فَاحْرَقَتْهَا. وَ هُمْ نَائِمُونَ فَأَصْبَحَتْ الْجَنَّةُ كَالصَّرِيمِ اى محرقه سوداء كالليل. و قيل: بيضاء لم يبق فيها سواد زرع و لا شجر كالنَّهَارِ و الصَّرِيمُ اللَّيْلُ و الصَّرِيمُ النَّهَارُ لِأَنَّ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا يَنْصَرِمُ عَنْ صَاحِبِهِ و قيل: كالصَّرِيمِ يعنى: كالباستان الذى صرم زرعه و ثماره و يكون الصَّرِيمُ بمعنى المصروم كعين كحيل و كفّ خضيب. ايشان سوگند خوردند بى استثنا كه بامداد پگاه پنهان از درويشان روند و ميوه چينند. و آن گه در خواب شدند و ربّ العالمين آن شب آتشی فرو گشاد تا هر چه در آن بستان بود همه بسوخت و خاکستر گردانيد و ايشان از آن حال و از آن عذاب بى خبر، بوقت بام برخاستند و يکديگر را آواز دادند كه: أَنْ اغْدُوا عَلَيَّ حَرَّتِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَارِمِينَ اى قاطعين لها فَانْطَلِقُوا وَ هُمْ يَخَافُونَ يَتَسَارُونَ بينهم.

أَنْ لَا يَدْخُلْنَهَا الْيَوْمَ عَلَيْكُمْ مَسْكِينٌ و يخفون انفسهم و كلامهم من النَّاسِ.

وَ غَدُوا عَلَى حَرِّ قَادِرِينَ اى على قصد و حرص و امر اسسوه و اجمعوا عليه قادرين عند انفسهم على الصَّرام. چون فرا راه بودند، با يکديگر سخن نرم گفتند و براز، كه نبايد كه امروز هيچ درويشى در آن بستان آيد و خويشتن را پوشيده و پنهان ميداشتند تا كس بندهاند از اين درويشان كه ايشان ببستان ميروند و بر قصدي و آهنگي درست ميرفتند و حرصي تمام. چون نزديك بستان رسيدند و هيچ درويش نديدند، گفتند كه: دست يافتيم و مقصود حاصل كرديم. در نفس خويش چنان پنداشتند كه قدرت و توان آنچه مقصود و مرا دست يافتند. و قيل: معنى قادرين اى خرجوا في الوقت الذى قَدَرُوهُ. بيرون آمدند آن ساعت كه در اول شب تقدير كرده بودند و بر آن عزم و بر آن تقدير خفته، پس چون در بستان شدند درختان و زرع آنديدند سوخته و خاکستر گشته و آب سياه بر آمده گفتند: إِنَّا لَصَّالُونَ ما راه گم كرديم مگر اين نه بستان ماست؟ چون نيك نگاه كردند بدانستند كه جرم ايشان راست كه حق درويشان باز گرفتند و گفتند: بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ نه نه راه گم نكرديم كه اين بستان ماست ما را از ميوه و بر آن محروم كردند و از نعمت بى بهره مانديم، بآنكه حق درويشان باز گرفتيم.

قَالَ أَوْسَطُهُمْ اى خيرهم و افضلهم و اعدلهم قولا و كان اصغرهم سناً أَمْ أَقَلُّ لَكُمْ لَوْ لَا تُسَبِّحُونَ اى هَلَّا تَسْتَنْتُونَ عند قولكم لَيْصِرْمُنَّهَا مُصْبِحِينَ و الاستثناء تسبيح لانه تنزيه و تعظيم لله و اقرارا بانه لا يقدر أحد أن يفعل فعلا الا بمشيئة الله. و قيل: معناه هَلَّا تَذْكُرُونَ نعم الله عليكم فتؤدوا حق الله من اموالكم.

آن برادر كهينه گفت و بهينه ايشان بود عاقلتر و فاضلتر: نميگفتم شما را كه خداى را بپاكي چرا نستانيد و از پذيرفتن بيداد چرا پاك نشناسيد؟ و چرا ذكر نعمت او بشكر نكنيد؟ تا حق او از مال خود بيرون كنيد و بدرويشان دهيد.

و آن گه كه ميگفتيد بامداد به بوستان رويم چرا ان شاء الله نگفتيد و رفتن خويش با مشيئت الله نيفكديد. و اگر شما سبحان الله گفتيد بهتر از آن اندیشه بودى كه كرديد پس ايشان گفتند: سُبْحَانَ رَبَّنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ پاكست و بى عيب خداوند ما و مائيم ستمكاران بر خويشتن. بگناه خود معترف شدند و يکديگر را ملامت كردند.

چنان كه ربّ العزّة گفت: فَأَقْبَلْ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَلَاوَمُونَ يَلُومُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا بِمَا فَعَلُوا يعنى الهرب من المساكين، هذا يقول كان الذنب لك و يقول الآخر بل كان الذنب لك.

قالوا يا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَاغِينَ از كرده پشيمان شدند و بتضرّع و زارى بدرگاه الله باز گشتند و بجرم خود اقرار كردند. گفتند: اى ويل بر ما كه از اندازه خود در گذشتيم و از راه صواب برگشتيم كه حق درويشان باز گرفتيم با اين همه

نوميد نشدند كه بر درگاه الله نوميدي نيست. گفتند:

عَسَى رَبُّنَا أَنْ يُبَدِّلَنَا خَيْرًا مِنْهَا إِنَّا إِلَى رَبِّنَا رَاغِبُونَ اى راغبون في المسألة ان يتوب علينا و ان يرزقنا خيرا منها. قال عبد الله بن مسعود: بلغنى انّ القوم تسابوا و اخلصوا و عرف الله منهم الصدق فابدلهم بها جنّة خيرا منها و اسمها الحيوان فيها عنب يحمل البغل منها عنقودا.

كذلك العذاب اى كما فعلت باهل هذه الجنّة كذلك افعل بامتك اذا لم تعطف اغنياؤهم على فقرائهم بان امنعهم القطر و ارسل عليهم الحوائج و ارفع البركة من زروعهم و تجارتهم. ثم قال: وَ لَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ اى و ما اعددت لهؤلاء الكفار من الوان العذاب في الآخرة اكبر و اعظم و اشدّ لو عقلوا و عملوا ذلك ثم اخبر بما عنده للمتقين فقال: إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٍ النَّعِيمِ اى بساتين نعيمها مقيم و لا يبيد و لا يفنى خلافا لبساتين الدنيا فانها فانية هالكة صاحبها في عناء من عمارتها فلا ترغبوا فيها عنها. فلما نزلت هذه الآية قال عتبة بن ربيعة: لئن كان ما يقول محمّد حقا لنكوننّ افضل اجرا منهم في الآخرة كما نحن اليوم افضل منهم في الدنيا فانزل الله سبحانه: أ فَجَعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ استفهام انكار و توبيخ، اى لا نفعل فان المسلمين في الجنّة، و المجرمين، و هم الكافرون، في النار.

ما لكم يا كفار قريش كيف تحكمون؟ من اين حكمتهم بالتسوية بين المطيع و العاصى و اى عقل اقتضى ذلك، اى ان هذا الحكم جور ان تعطوا في الآخرة ما يعطى المسلمون.

أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ نَزَلَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ فِيهِ تَدْرُسُونَ اى تدرسون ما فيه.

إِنَّ لَكُمْ فِيهِ اى في ذلك الكتاب. لما تخيرون اى ما تختارون لانفسكم و تشتهون و انما كسرت انّ لما دخلت في خبرها اللام تخير و اختار بمعنى واحد.

أَمْ لَكُمْ أَيْمَانٌ عَهود و موثيق علينا بالعة اى مؤكدة محكمة عاهدناكم عليه فاستوثقتم بها منا فلا ينقطع عهدكم إلى يوم القيامة إنّ لكم في ذلك العهد لما تحكمون لانفسكم من الخير و الكرامة عند الله. خلاصة المعنى: هل وجدتم في كتاب لى او درستم اى اقسمت قسما بالغا شديدا لا مثوية فيه اى افعل ما تحكمون. ثم قال لنبيّه (ص): أَيُّهُمْ بما يقولون من انّ لهم في الآخرة حظا زعيم اى كفيل ضامن فان من كان على بصيرة من شيء تكفل به و اذ لم يتكفلوا دلّ على انهم غير واثقين بما يقولون. قال الحسن: الزعيم في الآية بمعنى الرسول، اى فيهم رسول او جاءهم رسول بصحة ما يقولون.

أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ يعنى: آلهة تكفل لهم بما يقولون و قيل: شهداء يشهدون لهم بصدق ما يدعون. فليأتوا بشركائهم اى فليأتوا بها: إن كانوا صادقين في دعواهم.

يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ يوم ظرف و المعنى: فليأتوا بشركائهم في ذلك اليوم لتنفعهم و تشفع لهم. و قيل: معناه اذكر يوم يكشّف عن ساق و قرئ بالتون فكشّف عن ساق.

روى البخارى في الصحيح عن يحيى بن بكير عن الليث بن سعد عن خالد بن يزيد عن سعيد بن ابى هلال عن زيد بن اسلم عن عطاء بن يسار عن ابى سعيد الخدرى عن رسول الله (ص) قال: «يكشف ربنا عن ساقه فيخرون له سجدا» و قال ابن مسعود: يكشف ربنا عن ساقه. و عن ابى موسى الاشعري عن النبي (ص) يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ قال نور عظيم يخرون له سجدا.

و قال اهل اللغة: الكشف عن الساق كناية عن شدة الامر قال الشاعر: «و قامت الحرب على ساق» و يروى عن ابن عباس انه قال: يكشف عن الامر الشديد و ذلك اشدّ الساعة تمرّ بهم في القيامة يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ فاما المؤمنون

فيخرون سجداً و اما المنافقون فتصير ظهورهم طبقاً كأنها السقايد. فلا يستطيعون السجود فتسود عند ذلك وجوههم و يتميز الكافرون من المؤمنين حينئذ و كانوا قبل ذلك مختلفين. و عن ابي هريرة عن النبي (ص) قال: «ياخذ الله عزّ و جلّ للمظلوم من الظالم حتى لا تبقى مظلمة عند احد حتى انه ليكلف شائب اللين بالماء ثم يبيعه ان يخلص اللين من الماء فاذا فرغ من ذلك نادى مناد يسمع الخلائق كلهم الا ليلحق كل قوم بالهتهم و ما كانوا يعبدون من دون الله، فلا يبقى احد عبد شيئاً من دون الله الا مثلت له آلهته بين يديه و يجعل الله ملكاً من الملائكة على صورة عزيز و يجعل ملكاً من الملائكة على صورة عيسى بن مريم فيتبع هذا اليهود و يتبع هذا النصارى، ثم تلويهم آلهتهم الى النار و هم الذين يقول الله عزّ و جلّ لو كان هؤلاء آلهة ما و ردها و كلّ فيها خالدون و اذا لم يبق الا المؤمنون و فيهم المنافقون، قال الله عزّ و جلّ لهم ذهب الناس فالحقوا بالهتهم و ما كنتم تعبدون! فيقولون و الله ما لنا آله الا الله و ما كنا نعبد غيره. فينصرف الله عنهم فيمكت ما شاء الله ان يمكت ثم يأتيهم فيقول: ايها الناس ذهب الناس فالحقوا بالهتهم و ما كنتم تعبدون. فيقولون: و الله ما لنا آله الا الله و ما كنا نعبد غيره فيكشف لهم عن ساق و يتجلى لهم من عظمتهم ما يعرفون انه ربهم فيخرون سجداً على وجوههم و يخرّ كل منافق على قفاه و يجعل الله اصلابهم كصيصى البقر ثم يضرب الصراط بين ظهراني جهنم.

قوله: خاشعةً أبصارُهُمْ و ذلك ان المؤمنين يرفعون رؤسهم من السجود و وجوههم اشدّ بياضاً من الثلج و تسود وجوه الكافرين و المنافقين. ترهفهم ذلّة اى تعشاهم ذلّ الندامة و الحسرة. و قد كانوا يدعون الى السجود. قال ابراهيم التيمي يعنى: الى الصلاة المكتوبة بالاذان و الاقامة، و قيل: كانوا يسمعون حى على الصلاة فلا يجيبون. و هم سالمون اصحاء فلا يأتونه. قال كعب الاحبار و الله ما نزلت هذه الآية الا في الذين يتخفون عن الجماعات، و قيل: كانت ظهورهم سليمة بخلاف ما كانت في الآخرة فلا يجيبون.

قدرني و من يكدّب بهذا الحديث اى فدعنى و المكذبين بالقرآن و خلّ بينى و بينهم. قال الزجاج: اى لا تشغل قلبك بهم و كلهم الى فائى اكفيكمهم و دعنى اياهم. سنسندرجهم من حيث لا يعلمون اى سنأخذهم بالعذاب حالاً بعد حال و سنقرّبهم من العذاب من حيث لا يشعرون فعذبوا يوم بدر. قال سفيان الثورى الاستدراج ان يبسط عليهم النعم و يمنعهم الشكر و قال السدى كلما جدّوا معصية جدّنا لهم نعمة و امسيناهم شكرها. و أملي لهم اطليل لهم المدة إن كيدي متين اى ان اخذى بالعذاب شديد.

أم تسألهم أجراً اى اطلبهم يا محمد على ما آتيتهم به من الرسالة جعلاً. فهم من معرّم مُقْلُون اى فهم من غرم ذلك الجعل مُقْلُون: لا يطبقونه أم عندهم الغيب اى عندهم اللوح المحفوظ، فهم يكتبون منه و يستنسخون منه و قيل: الغيب ما غاب عنه من خفى معلوماته و لطف تدبيره و كل ذلك تنبيه على فساد ما هم عليه مقيمون اتباع الهوى.

فاصبر لحكم ربك ارض بقضاء ربك يا محمد و احبس نفسك و قلبك على ما يحكم به ربك و لا تضجر بقلبك و لا تجزع بنفسك. و لا تكن كصاحب الحوت يعنى يونس بن متى، لا تعجل كما عجل يونس إذ نادى ربه و هو مَكْظوم مملو من الغضب مكروب مغموم. قيل: نزلت هذه الآية يوم احد لما انهزم المسلمون و كسر رباعية النبي (ص) و قال: كيف يفلح قوم شجّوا نبيهم و خضبوا وجهه بالدم و هو يدعوهم الى الله و اراد ان يدعوا على الذين قاتلوه فامر الله بالصبر، و الظاهر انها عامة في جميع احواله التى امر فيها بالصبر، و المعنى: لا تستعجل بعقوبة قومك كما استعجل يونس فلقى ما لقي في بطن الحوت حتى نادى ربه و هو ممتلى حزناً على نفسه.



لَوْ لَا أَنْ تَدَارَكُهُ نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّهِ أَى لَوْ لَا أَنَّ اللَّهَ تَابَ عَلَيْهِ وَ خَصَّهُ بِرَحْمَتِهِ وَ لِحَقَّتْهُ نِعْمَةٌ مِنْ قَبْلِهِ. وَ قِيلَ: لَوْ لَا أَنْ تَدَارَكُهُ نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّهِ هِيَ النَّبُوءَةُ. وَ قِيلَ: عِبَادَتُهُ السَّابِقَةُ. لَنْبِذَ بِالْعَرَاءِ أَى لَطَرَحَ بِالْأَرْضِ الْفُضَاءَ. وَ هُوَ مَذْمُومٌ أَى لَوْلَا ذَلِكَ لَنْبِذَ مَذْمُومًا بِدَلِّ مَا نَبِذَ مَحْمُودًا. الْعَرَاءُ، الْفُضَاءُ الْعَارَى مِنَ الْبِنَاءِ.

وَ يُقَالُ: هَذَا «الْعَرَاءُ» عَرَصَةُ السَّاعَةِ. الْعَرَاءُ فِي الْآيَةِ الْآخَرَى «فَنَبَذْنَاهُ بِالْعَرَاءِ» هِيَ أَرْضُ الْمَوْصَلِ. فَاجْتَبَاهُ رَبُّهُ أَى جَدَّدْنَا اجْتِبَاءَهُ وَ أَعَدْنَا اصْطِفَاءَهُ بَعْدَ الْمَحْنَةِ كَقَوْلِهِ فِي: آدَمَ: «وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى» «ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ» وَ قِيلَ فَاجْتَبَاهُ رَبُّهُ أَى اخْتَارَهُ لِرِسَالَتِهِ فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِينَ أَى مِنَ الْأَنْبِيَاءِ قَوْلُهُ وَ إِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ هَاهُنَا مُخْفَةٌ مِنَ الثَّقِيلَةِ، وَ الْمَعْنَى: وَ أَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يَكَادُونَ يَصِيبُونَكَ بِأَعْيُنِهِمْ وَ ذَلِكَ حِينَ أَرَادَ الْكُفَّارُ أَنْ يَعِينُوا رَسُولَ اللَّهِ فَيَصِيبُوهُ بِالْعَيْنِ فَنَظَرَ إِلَيْهِ قَوْمٌ مِنْ قَرِيشٍ وَ قَالُوا: مَا رَأَيْنَا مِثْلَهُ وَ لَا مِثْلَ حُجَّتِهِ وَ كَانَتْ الْعَيْنُ فِي بَنِي إِسْدٍ حَتَّى أَنْ الرَّجُلَ مِنْهُمْ يَنْظُرُ إِلَى النَّاقَةِ السَّمِينَةِ أَوْ الْبَقَرِ السَّمِينَةِ ثُمَّ يَعِينُهَا ثُمَّ يَقُولُ لِلجَارِيَةِ: خَذِي الْمَكْتَلُ وَ الدَّرْهَمُ فَاتَيْنَا بِلَحْمٍ مِنْ لَحْمِ هَذِهِ فَمَا تَبْرَحُ حَتَّى تَقَعَ فَتَنْحَرُ وَ كَانَ الْوَاحِدُ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَعِينُ شَيْئًا يَجُوعُ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ثُمَّ يَعْرِضُ لَهُ فَيَقُولُ تَاللَّهِ مَا رَأَيْتُ مَا لَا أَكْثَرُ وَ لَا أَحْسَنَ مِنْ هَذَا فَيَتَسَاقَطُ ذَلِكَ الشَّيْءُ فَارَادُوا مِثْلَ ذَلِكَ بِرَسُولِ اللَّهِ (ص) فَعَصَمَهُ اللَّهُ مِنْ ذَلِكَ وَ أَنْزَلَ هَذِهِ الْآيَةَ. قَالَ الْحَسَنُ: هَذِهِ الْآيَةُ دَوَاءُ أَصَابَةِ الْعَيْنِ. وَ فِي الْخَبَرِ: «الْعَيْنُ حَقٌّ تَشْتَرِكُ مِنَ الْخَالِقِ»

وَ يَرُوى: «الْعَيْنُ حَقٌّ تَدْخُلُ الرَّجُلَ الْقَبْرَ وَ الْجَمَلُ الْقَدْرَ وَ لَوْ كَانَ شَيْءٌ يَسْبِقُ الْقَدْرَ لَسَبَقْتَهُ الْعَيْنُ». وَ قَالَ بَعْضُهُمْ: أَمَّا يَصِيبُ الْإِنْسَانَ بِالْعَيْنِ مَا يَسْتَحْسِنُهُ وَ تَمِيلُ نَفْسُهُ إِلَيْهِ وَ كَانَ نَظَرُهُمْ إِلَى النَّبِيِّ (ص) نَظْرَةَ الْبِغْضِ وَ ذَلِكَ ضَدَّهُ. قَالُوا وَ مَعْنَى الْآيَةِ: أَنَّهُمْ لِشِدَّةِ عِدَاوَتِهِمْ لَكَ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ نَظْرًا يَكَادُ يَصْرَعُكَ عَنْ مَكَانِكَ كَمَا يُقَالُ نَظَرَ إِلَى فُلَانٍ نَظْرًا كَادَ يَأْكُلُنِي بِهِ. وَ الْجُمْهُورُ عَلَى الْقَوْلِ الْأَوَّلِ. قَرَأَ أَهْلَ الْمَدِينَةِ لِيُزِيلُوا نَكَاحَ الْبَيَاءِ وَ الْآخَرُونَ بِضَمِّهَا وَ هُمَا لُغَتَانِ يُقَالُ: زَلَقْتُ الرَّجُلَ وَ أَزَلَقْتَهُ إِذَا صَرَعْتَهُ وَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) إِذَا قَرَأَ الْقُرْآنَ كَادَ الْمُشْرِكُونَ يَزْلِقُونَهُ اسْتِحْسَانًا وَ الذِّكْرُ هَاهُنَا الْقُرْآنُ. وَ يَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ يَنْسُبُونَهُ إِلَى الْجُنُونِ إِذَا سَمِعُوهُ يَقْرَأُ الْقُرْآنَ وَ يَقُولُونَ مَعَهُ جَنَى يَعْلَمُهُ الْكِتَابُ.

وَ قِيلَ: مَخْتَلَطُ الْعَقْلِ قَالُوهُ حَسَدًا وَ مَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ أَى وَ مَا الْقُرْآنُ إِلَّا مَوْعِظَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ شَرَفٌ لَهُمْ وَ نَجَاةٌ، وَ قِيلَ: وَ مَا هُوَ أَى وَ مَا مُحَمَّدٌ وَ أَرْسَلْنَا آيَاتِهِ لِيُذَكِّرَ وَ شَرَفٌ لِلْعَالَمِينَ الْجَنِّ وَ الْإِنْسِ.

### النُّبُوءَةُ الثَّلَاثَةُ

قَوْلُهُ تَعَالَى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْبَاءُ: بَرَّ اللَّهُ لِأَهْلِ السَّعَادَةِ السَّيْنِ: سَبَقَ الرَّحْمَةَ لِأَهْلِ الْجِهَالَةِ. الْمِيمُ الْمَقَامُ الْمَحْمُودُ لِأَهْلِ الشَّفَاعَةِ. بَا أَشَارَتْ سَبَقَ بِيْرَ خَدَاوَنْدِ أَهْلِ سَعَادَتِ رَا سَيْنِ أَشَارَتْ سَبَقَ رَحِمَتْ أَهْلَ جِهَالَتِ رَا. مِيمُ أَشَارَتْ سَبَقَ بِمَقَامِ مَحْمُودِ أَهْلِ شَفَاعَتِ رَا. بَرَّ أَوْ أَنْسَتْ كَهْ دَلْتِ رَا بِنُورِ مَعْرِفَتِ بِيَارِاسْتِ وَ دَرِ وَ چِرَاغِ تَوْحِيدِ بِيْفِرُوختِ. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ. سَبَقَ رَحِمَتْ أَنْسَتْ كَهْ: دَرِ عَهْدِ أَزَلِ پِيَشِ أَزِ وَجُودِ أَفْرِيْنِشِ أَزِ بَهْرِ تُو رَحِمَتْ بَرِ خُودِ نَبِشْتِ. قَالَ اللَّهُ: كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ. مَقَامُ مَحْمُودِ أَنْسَتْ كَهْ: مَصْطَفَى عَرَبِي (ص) رَا كَفْتِ كَهْ: أَزِ بَهْرِ شَفَاعَتِ عَاصِيَانِ أُمَّتِ رَا فَرْدَا تَرَا بَقِيَامَتِ بَرِ پَاى كَنَمِ دَرِ مَقَامِي كَهْ پِيَشِينَانِ وَ پَسِينَانِ تَرَا دَرِ أَنْ بَسْتَايَنْدِ. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا.

قَوْلُهُ تَعَالَى: نَ وَ الْقَلَمُ نَ أَزِ حُرُوفِ تَهْجِيِّ اسْتِ وَ حُرُوفِ تَهْجِيِّ لُغَاتِ رَا أَصْلَسْتِ وَ كَلِمَاتِ رَا وَصَلِ اسْتِ وَ آيَاتِ رَا فَصْلَسْتِ وَ هَمَّ دَلِيلِ كَرَمِ وَ فَضْلَسْتِ، بَعْضَى مَجْمَلِ وَ بَعْضَى مَفْصَلِ اسْتِ. أَزِ لُطْفِ أَشَارَتْ سَبَقَ، بَمَهْرِ بِيَشَارَتْ سَبَقَ، جَرَمِ

را کفارتست و دل‌های دوستان را غارتست مایه سخنان است، پیرایه سخن گویان است، فهم آن نشان موافقانست. بر گردن دشمنان بارست و در چشم مبتدعان خارست. اعتقاد مؤمنانست که این حروف کلام خداوند جهانست. خداوندی که او را علم و قدرتست علم او بی فکرست، قدرت او بی آلت، ملک او بی نهایت، عنایت او بی رشوت عطاء او بی منت. خداوندی که عالم را صانع و خلق را نگه دار است دشمن را دارنده و دوست را یارست، بصنع در دیده هر کس و در جان احبابش قرار است. هر امیدی را نقد و هر ضمانی را بسنده‌گارسست هر چند بنده ز جرم گرانبارست او حلیم و بردبارست.

پیر طریقت در مناجات خویش گفته: «الهی هر چند که ما گنه‌کاریم، تو غفاری، هر چند که ما زشت کاریم، تو ستاری. ملکا گنج فضل تو داری، بی نظیر و بی یاری. سزد که جفاهای ما درگذاری».

ن وَالْقَلَمِ «ن» دواتست و «قلم» خامه‌ای از نور، نویسنده خداوند غفور، لوح قلم زبرجد نوشت، بمداد نور بنوشت، بر دفتر یاقوت نوشت. قصه و کردار مخلوق نوشت، دل عارف قلم کرم نوشت، بمداد فضل نوشت، بر دفتر لطف نوشت، صفت و نعت معروف نوشت. كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ لوح نوشت. و همه آن تو نوشت، دل نوشت همه وصف خود نوشت. آنکه از تو نوشت، به جبرئیل نمود آنکه از خود نوشت به شیطان کی نماید؟! بعضی مفسران گفتند: ماهی است بر آب زیر هفت طبقه زمین ماهی از گرانی بار زمین خم داد و خم گردید، بر مثال ن شد شکم بآب فرو برده و سر از مشرق برآورده و دنب از مغرب و خواست که از گرانباری بنالد، جبرئیل بانگ بر وی زد، چنان بترسید که گرانباری زمین فراموش کرد و تا بقیامت نیارد که بجنبد. ماهی چون بار برداشت و ننالید، رب العالمین او را دو تشریف داد: یکی آنکه بدو قسم یاد کرد، محلّ قسم خداوند جهان گشت دیگر تشریف آنست که: کارد از حلق او برداشت، همه جانوران را بکارد ذبح کنند و او را نکنند، تا عالمیان بدانند که هر که بار کشد رنج وی ضایع نشود. ای جوانمرد، اگر ماهی بار زمین کشید بنده مؤمن بار امانت مولی کشید. وَ حَمَلَهَا الْإِنْسَانُ ماهی که بار زمین برداشت، از کارد عقوبت ایمن گشت. چه عجب اگر مؤمن که بار امانت برداشت از کارد قطیعت ایمن گردد.

قوله تعالی: مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْتُونٍ. وَإِنَّ لَكَ لَأَجْرًا غَيْرَ مَمْنُونٍ. وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ عرض علیه مفاتیح الارض فلم يقبلها و رقاہ لیلۃ المعراج و اراه جمیع الملائکة و الجنة فلم یلتفت لیها. قال اللہ تعالی: مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَى مَا التفت یمینا و شمالا فقال تعالی: وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ آن مهتر عالم، سید ولد آدم مرد کار بود، معتکف درگاه عزت مجاور محلت محبت. درّی بود از صدف قدرت برآمده، آفتابی از فلک اقبال بتافته، آسمان و زمین بوی آراسته و نگاشته. شب معراج او را گفتند: ای سید بر خرام برین گلشن بلند که عالم قدس در انتظار قدم تست، جمال فردوسیان عاشق چهره جمال تست، آستان حضرت ما مشتاق قدم معرفت تست، الا طال شوق الأبرار الی لقابی و انی لاشد شوقا الیهم. آن مهتر عالم چون در خلوت «أُوْ اُدْنَى» قدم بر بساط انبساط نهاد، خطاب آمد که: سلام علیک ایها النبی و رحمة اللہ و برکاته. ای سید ما امشب خزینه دار السلام را در لشکرگاه سینه تو نثار میکنیم. سید گفت: ما را از خداوند خزینه پروای خزینه نیست، آن بر گدایان و عاصیان امت خویش ایثار کردیم و علی عباد اللہ الصالحین. گفتند: ای سید بافرینش برون نگر که همه منتظر جمال تواند تا امشب بهره‌ای از تو بردارند. سید گفت: درین حضرت که سعادت ما را فرو آورد نیز ما را سر بحجره آدم و بهشت رضوان فرو نیاید. از حضرت عزت ندا آمد که: وَ إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ باش تا فردای قیامت که علم دولت او بعرصه عظمی برافرازند، قدم در رکاب براق



آورده لباس فخر پوشیده، عمامه فضل بر سر نهاده، لواء حمد در دست گرفته، آدم و هر که دون اوست از انبیاء و اولیا همه در زیر علم عزت او و رایت قدر او درآمده، و از حضرت عزت این ندا و نواخت همی آید که: یا محمد قل یسمع و سل تعطه و اشفع تشفع.

قدر آن حضرت مهتر عالم موسی دانست که در آن غیرت ازین عالم بیرون شد و دل بر آن نهاده بود که خادمی این مهتر را میان در بندد و درگاه مکه و مدینه بجاروب عاشقی می‌روبد و ازینجا بود که با عزرائیل منازعت کرد، آن گه که آمده بود تا قبض روح وی کند فاطمه لطمه لطمه ای بزد و یک چشم او بکند و از درد این غیرت که جان ما بر خواهد گرفت، و روی ما گرد سر کوی مصطفی ناگرفته. حسرت نارسیدن بحضرت این مهتر او را بدان آورد که با عزرائیل آن راه برفت. ای جوانمرد قدر آن مهتر که داند و کدام خاطر بیدایت او رسد؟ صد هزار و بیست و چهار هزار نقطه نبوت که رفتند در برابر درجات او کواکب بودند و با آنکه او غائب بود همه نور نبوت از او گرفتند. چنان که آفتاب اگر چه غایب باشد کواکب نور از وی گیرند، لیکن چون آفتاب پیدا شود. کواکب در نور او همه ناپیدا شوند همچنین همه انبیا نور از او گرفتند، لیکن چون محمد (ص) بعالم صورت درآمد ایشان همه گم شدند. شعر:

کائنات شمس و الملوك کواکب اذا طلعت لم یبد منهنّ کواکب



## ۶۹- سورة الحاقه- مکیه

## النوبه الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند جهان دار دشمن پرور ببخشاینده دوست بخشای بمهربانی.  
الحاقه (۱) مَا الْحَاقَةُ (۲) آن روز و آن کار بودنی.

وَ مَا اَدْرَاكَ مَا الْحَاقَةُ (۳) و چه چیز ترا دانا کرد و چه دانی که آن روز چه روز است و آن کار چه کار؟  
كَذَّبْتَ تَمُوْدُ وَ عَادُ بِالْقَارِعَةِ (۴) دروغ زن گرفت ثمود و عاد بروز رستاخیز  
فَاَمَّا تَمُوْدُ فَاَهْلِكُوا بِالطَّاغِيَةِ (۵) اما ثمود تباہ کردند و هلاک ایشان را بنافرمانی ایشان.

وَ اَمَّا عَادُ فَاَهْلِكُوا اَمَّا عَادُ تباہ کردند و هلاک ایشان را: بَرِيحٌ صَرْصَرٌ عَاتِيَةٌ (۶) ببادی سخت سرد شوخ نافرمان.

سَحَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَ ثَمَانِيَةَ اَيَّامٍ برگماشت آن را بر ایشان هفت شب و هشت روز. حُسُومًا پیوسته بر هم  
روزهای شوم باها که از خان و مان ایشان اثر و نشان نگذاشت. فَتَرَى الْقَوْمَ فِيهَا صَرْعَى تو بینی آن گروهان اندر  
آن عذاب افکنده. كَانَتْهُمْ اَعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَةٍ (۷) گویی که ایشان خرما بنان اند بی شاخ افکنده از رستگاه.  
فَهَلْ تَرَى لَهُمْ مِنْ بَاقِيَةٍ (۸) از ایشان هیچکس مانده می بینی؟

وَ جَاءَ فِرْعَوْنُ وَ مَنْ قَبْلَهُ وَ الْمُؤْتَفِكَاتُ بِالخَاطِيَةِ (۹) و فرعون و ایشان که با او بودند و قوم لوط بد خویش آوردند.  
فَعَصَوْا رَسُوْلًا رَبَّهُمْ نافرمان شدند در فرستاده خداوند خویش.

فَاَخَذَهُمْ اَخْذَةً رَابِيَةً (۱۰) فرا گرفت خداوند ایشان را فراگرفتنی بیش از آنکه میترسیدند و افزون از آن کرد که  
میکردند.

اِنَّا لَمَّا طَغَى الْمَاءُ مَا اَنْ گه که آب نافرمان شد. حَمَلْنَاكُمْ فِي الْجَارِيَةِ (۱۱) برداشتیم شما را در کشتی.

لِنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذْكِرَةً تا آن را یادگاری کنیم وَ تَعِيَهَا اُنْثَى و اَعِيَةً (۱۲) و دریابد و نگهدارد آن را گوشی دریابنده و نگاه  
دارنده.

فَاِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ نَفْحَةٌ وَاٰحِدَةٌ (۱۳) آن گه که دردمند در صور يك دمیدن.

وَ حُمِلَتِ الْاَرْضُ وَ الْجِبَالُ وَ بردارند زمینها و کوهها. فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاٰحِدَةٌ (۱۴) و درهم کوبند آن را يك در هم کوفتن.  
فَيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ (۱۵) آن روز آنست که بودنی بیبود و افتادنی بیفتاد.

وَ اِنشَقَّتِ السَّمَاءُ و آسمان برشکافت فَبِيْ يَوْمَئِذٍ وَاٰهِيَةً (۱۶) آسمان آن روز سست شود و تباہ.

وَ الْمَلٰٓئِكُ عَلَى اُرْجَائِهَا و فرشتگان بر کرانههای آسمان ایستاده مینگرند وَ يَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةً (۱۷) و  
برگیرد عرش خداوند تو زبر ایشان آن روز هشت فریشته.

يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ آن روز پیش آرد شما را لَا تَخْفَى مِنْكُمْ خَافِيَةٌ (۱۸) پوشیده نماند از شما هیچ نهان بر الله.

فَاَمَّا مَنْ اُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِيْنِهِ اَمَّا اَنْ كَسَ که او را نامه دهند بر راست دست.

فَيَقُوْلُ هٰوْمٌ اَقْرَبُ كِتَابِيَةَ (۱۹) گوید: بیانیید نامه من گیرید و برخوانید.

اِنِّي ظَنَنْتُ اَنِّي مَلٰٓئِكُ حِسَابِيَةَ (۲۰) من بی گمان بودم، میدانستم که من امروز می شمار باید دید.

فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ (۲۱) او در زندگانی است پسندیده.

فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ (۲۲) در بهشتی در بالا گزیده و پسندیده.

فَطُوفُهَا دَانِيَّةٌ (٢٣) خوشه‌های آن از دست چننده نزدیک.  
 كَلُوا وَ اشْرَبُوا خورید و آشامید هَنِيئًا نوش باد شما را گوارنده بما اَسْلَقْنٰمْ فِي الْاَيَّامِ الْخَالِيَةِ (٢٤) این بآن کردار هاست  
 که پیش خود فرا فرستادید در روزگارهای گذشته.  
 وَ اَمَّا مَنْ اُوتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ و اما آنکه نامه او بچپ دست دهند، فَيَقُولُ گوید: يَا لَيْتَنِي لَمْ اُوتَ كِتَابِيَّ (٢٥) کاشک مرا  
 نامه من ندادندی.  
 وَ لَمْ اُذْرَ مَا حِسَابِيَّ (٢٦) کاشک من هرگز ندانستمی که شمار من چیست.  
 يَا لَيْتَهَا كَانَتْ الْقَاضِيَةَ (٢٧) ای کاشک آن مرگی که مردم را در دنیا بود، آن مرگ بر من همیشی بودی.  
 مَا اَعْنَى عَنِّي مَالِيَّ (٢٨) مال من مرا امروز بکار نیامد.  
 هَلَكَ عَنِّي سُلْطَانِيَّ (٢٩) توان من تباه شد.  
 خُدُوهُ گزید او را. فَعَلُوهُ (٣٠) دستهای او را بر گردن او بندید.  
 ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلَّوْهُ (٣١) آن گه سوختن را او را باتش رسانید.  
 ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ اَنْگه او را در زنجیر کنید دَرُعَهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا درازی آن هفتاد گز. فَاسْأَلُوْهُ (٣٢) اندر کشید او را.  
 اِنَّهُ كَانَ لَا يُؤْمِنُ بِاللّٰهِ الْعَظِيمِ (٣٣) او بنگرویده بود بآن خدای بزرگوار.  
 وَ لَا يَحْضُرُ عَلٰى طَعَامِ الْمَسْكِينِ (٣٤) و بر طعام دادن نمی‌انگیخت.  
 فَلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ هَاهُنَا حَمِيمٌ (٣٥) او را آن روز هیچ دوست نیست.  
 وَ لَا طَعَامٌ اِلَّا مِنْ غَسْلِيْنِ (٣٦) و نیست او را آنجا هیچ خورش مگر از آنچه از قدرهای او برفت.  
 لَا يَأْكُلُهُ اِلَّا الْخَاطِئُونَ (٣٧) نخورد آن را مگر او که در راه حقّ خطا کرد و از راستی بیفتاد.  
 فَلَا اَقْسِمُ سَوْگند میخورم بما تُبْصِرُونَ (٣٨) وَ مَا لَا تُبْصِرُونَ (٣٩) بهر چه می‌بینید از آفریده  
 و هر چه نمی‌بیند.  
 اِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُوْلٍ كَرِيْمٍ (٤٠) که این باز گفت فرستاده‌ای استوارست راستگوی، پاك مقام.  
 وَ مَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ آن سخن شعرگویی نیست قَلِيْلًا مَا تُؤْمِنُونَ (٤١) چون اندك می‌گروید.  
 وَ لَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ و نه سخن کاهنی است قَلِيْلًا مَا تُدْكِرُونَ (٤٢) چون اندك پند می‌پذیرید و می‌دریاوید.  
 تُنْزِلُ مِنْ رَّبِّ الْعَالَمِيْنَ (٤٣) فرو فرستاده‌ای است که از خداوند جهانیان.  
 وَ لَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْاَقْوَالِ (٤٤) و اگر رسول بر ما هیچ سخن فرانهادی جز از گفته ما.  
 لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِيْنِ (٤٥) دست او گرفتیمی.  
 ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِيْنَ (٤٦) آن گه مارک دل او بگسستیمی.  
 فَمَا مِنْكُمْ مِنْ اَحَدٍ عِنْدَهُ حَاجِزِيْنَ (٤٧) هیچکس از شما باز دارنده عذاب نیست ازو.  
 وَ اِنَّهُ لَتَذْكِرَةٌ لِّلْمُتَّقِيْنَ (٤٨) و این سخن یادگارست» پرهیزگاران را.  
 وَ اِنَّا لَنَعْلَمُ اَنْ مِنْكُمْ مُّكْذِبِيْنَ (٤٩) و ما دانسته بودیم و میدانیم که از شما گروهی دروغ زن گیرانند باین سخن.  
 وَ اِنَّهُ لَحَسْرَةٌ عَلٰى الْكَافِرِيْنَ (٥٠) و این پیغام بر کافران فردا حسرتی است و پشیمانی.  
 وَ اِنَّهُ لِحَقُّ الْبَيِّنِ (٥١) و این راست است بدرستی.

فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ (٥٢) بپاکی یاد کن نام خداوند خویش آن بزرگوار.

### النوبة الثانية

این سوره بعدد کوفیان پنجاه و دو آیت است، دویست و پنجاه و نه کلمت، هزار و چهار صد و هشتاد حرف، جمله به مکه فرو آمد و باجماع مفسران در مکیات شمردند، و درین سوره ناسخ و منسوخ نیست. و عن ابی امامة عن ابی بن کعب قال: قال رسول الله (ص): «من قرأ سورة الحاقه حاسبه الله حسابا يسيرا» و في بعض الآثار من قرأ احدى عشرة آية من سورة الحاقه اجبر من فتنة الدجال و من قرأها كان له نور من فوق رأسه الى قدمه.

قوله: الْحَاقَّةُ یعنی: القيامة، سمّیت حاقّة لانتها واجبة الكون و الوقوع من حقّ يحقّ بالكسر ای وجب و صحّ مجيئها للجزاء على الطاعة ثوابا و على المعصية عقابا. قال الله تعالى: وَ لَكِنْ حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَى الْكَافِرِينَ. ای وجبت. و قيل: مشتقّ من حقّ يحقّ بالضمّ، تقول حققت عليه القضاء اوجبت. و المعنى: توجب لكلّ احد ما استحقّه من الثواب و العقاب. و قيل: سمّیت حاقّة لانتها حقّت كلّ من حاقها من مكذب في الدنيا فحقته و غلبته. و قال الكسائي: الحاقّة یعنی يوم الحقّ.

قوله: مَا الْحَاقَّةُ هذا استفهام، معناه التّفخيم لشأنها كما يقال زيد ما زيد؟

على التّعظيم لشأنه. قوله: «ما» رفع بالابتداء، الحاقّة خبره و الجملة خبر المبتدا الاول.

و ما أدراك ما الْحَاقَّةُ ای ائک و ان سمعتها لم تعلم بها. لائک لم تعينها و لم تر ما فيها من الاهوال، و قيل: معناه ليس ذلك من علمك و لا من علم قومك.

كَذَّبَتْ ثَمُودُ وَ عادٌ بالقارعةِ ای بالحاقّة، فوضع القارعة موضعها لائهما من اسماء القيامة و سمّيت قارعة لانتها تفرع قلوب العباد بالمخافة، و قيل: معناه: كَذَّبَتْ ثَمُودُ وَ عادٌ بالعذاب الذي اوعدهم نبيهم حتى نزل بهم ففرع قلوبهم. فَأَمَّا ثَمُودُ فَأَهْلَكُوا بالطاغيةِ ای بسبب طغيانهم و مجاورتهم الحدّ في كفرهم و هي مصدر، كالعافية و العاقبة الخائبة. هذا كقوله: كَذَّبَتْ ثَمُودُ بطغواها و قيل: الطاغية الصّيحة المتجاوزة في العظم كلّ صيحة، ای اهلكوا بالرّجفة و الصّيحة الطاغية، و قيل: الطاغية اسم البقعة التي اهلكوا فيها و قيل: معناه بالفرقة الطاغية و هم قدار بن سالف عاقر الناقة و اتباعه.

وَ أَمَّا عادٌ فَأَهْلِكُوا بِرِيحٍ وَ هي الدبور

لقول النبي (ص) «نصرت بالصّبا و اهلكت عاد بالدبور» «صرصر»

ای باردة في النهاية و قيل: لها صرّ ای صوت «عاتية» ای عنت على خزّانها في شدّة هبوبها غضبا على اعداء الله اذن لله لها من دون الخزّان. قال قتادة لم تخرج الا مقدار خاتم. و قال ابن عباس: لم تكن في الدنيا سفوة ریح و لا قطرة مطر الا بمكيال و وزن الا ما كان من ریح عاد فانها عنت على الخزّان فلم يملكوها و خرجت على قدر حلقة خاتم و ماء طوفان قوم نوح فائه طغى على الخزّان فلم يملكوه و علا فوق كلّ شيء خمسة عشر ذراعا.

سَخَّرَها عَلَيْهِمْ ای سلطها و حبسها عليهم سَبْعَ لَيالٍ وَ ثَمَانِيَةَ أَيّامٍ يقال: اخر اسبوع من شهر صفر. «حُسُوماً» متتابعة و لاء بين اربعوين اخذ من جسم الجرح يتابع کیا بعد كى ليقطع الدّم، و قيل: «حُسُوماً» ای شوما كانها حسمت الخير عن اهلها، كقوله: «في أَيّام نَحِساتٍ» و قيل: «حُسُوماً» جمع حاسم كالشّاهد و الشهود، و الحاسم: القاطع المذهب

للاثر، اى قاطعة لدابر اولئك القوم.

فيكون نصبا على الصفة. وقيل: نصب على المصدر. قال وهب: هي الايام التى تسميها العرب ايام العجوز ذات برد و رياح شديدة. سميت عجوزا لاثها في عجرة الشتاء اى اواخرها وقيل: سميت بذلك لان عجوزا من قوم عاد دخلت سربا فتبعتها الريح فقتلتها اليوم الثامن من نزول العذاب و انقطع العذاب فترى القوم فيها صرعى اى لو كنت حاضرا هناك لرأيت القوم فيها، اى في تلك الليالى و الايام صرعى، اى هلكى، جمع صريع. كأنهم أعجاز نخل اى اصول نخل «خاوية» اى ساقطة خالية من العذوق خاليه منابتها منها، و قيل: خالية الاجواف، و قال في موضع آخر: «كأنهم أعجاز نخل مقلع» قيل: كان طولهم اثنى عشر ذراعا.

فهل ترى لهم من باقية اى نفس باقية كقوله: «هل تحس منهم من أحد» و قيل: هى مصدر كالعافية، و المعنى: هل ترى لهم من بقاء.

و جاء فرعون و من قبله قرأ اهل البصرة و الكسائى بكسر القاف و و فتح الباء، اى و من معه من جنوده و اتباعه، و قرأ الآخرون بفتح القاف و سكون الباء، اى و من تقدمه من الامم الكافرة و المؤتفكات اى قرى قوم لوط يريد اهل المؤتفكات، و قيل: يريد الامم الذين انتفكوا «بالخاطئة» اى بالخطئة و المعصية و هي الشرك.

فَعَصَوْا رَسُولَ رَبِّهِمْ يعنى: لوط و موسى (ع) و قيل: كل امّة عصوا رسولهم الذى ارسل اليهم و يجوز ان يكون الرسول بمعنى الرسالة فأخذهم أخذة رابية اى نامية زائدة على ما عملوا باضعافها، و قيل: زائدة على عذاب الامم، اى عاقبهم اشد العقوبة انا لما طغى الماء اى ارتفع و علا و تجاوز الحد المعتاد حتى غرق الارض. و قيل: طغى على خزانة، اى على ميكائيل و حزبه من الملائكة فخرج من الكيل و الوزن و لم يعلموا قدره و حملناكم اى حملنا آباءكم يا امّة محمد و انتم في اصلاهم. في الجارية يعنى السفينة و سميت جارية لان من شأنها ان تجرى على الماء.

لِنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذْكِرَةً اى السفينة الجارية فانها بقيت الواحها دهرًا و قيل: لنجعل ما اتخذ على مثالها فان سفن الدنيا تذكر سفينة نوح و كانت اولها، و قيل: لنجعل هذه الفعلة و هي اغراق قوم نوح لكم تذكرة و وجه كونها تذكرة ان نجاه من فيها و تغريق من سواهم، تقتضى انه من مدبر ابدع امرا لم تجربه العادة.

و تَعِيَهَا اى و تحفظها «اذن» انسان شأنه ان يحفظ ما يجب حفظه.

قال النبي (ص): «افلح من جعل الله له قلبا و اعياء، الوعى ان يحفظ السامع ما يسمعه و يعمل به»

و عن مكحول قال لما نزلت و تَعِيَهَا اُذُنٌ و اَعْيَةٌ

قال رسول الله (ص): «دعوت الله ان يجعلها اذنك يا على» قال على (ع): فما نسيت شيئا بعد ذلك و ما كان لى ان انساه.

يقال الوعى فعل القلب و لكن الاذان تؤدى الحديث الى القلوب الواعية فنعتت الاذان بنعت القلوب، تقول: وعيت الكلام اذا فهمته و حفظته و اوعيت المتاع و الزاد اذا جمعته في الوعاء، قال الشاعر:

الخير يبقى و ان طال الزمان به و الشر اخبث ما اوعيت من زاد.

و منه قوله تعالى: «و جمع فأوعى» فاذا نُفِخَ في الصور نَفْخَةٌ واحدة نفخة و النفخ واحد و ذكر الواحد للتأكيد لان النفخة لا تكون الا واحدة و هي النفخة الاولى فيمن جعل النفخة نفختين احديها يموت عندها الناس و الثانية يبعثون

عندها.

وَ حُمِلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ أَي حَمَل ما على الارض من جبال و احجار و اشجار من اماكنها فضربت على الارض.  
فَدَكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً أَي دَقَّتَا دَقَّةً وَاحِدَةً فَصَارَتَا هَبَاءً مَنْبُتًا. و قيل: دكها زلزلتها. و قيل: دكها ان تصير قطعة واحدة «لا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَ لَا أَمْتًا».

فَيَوْمَئِذٍ أَي حِينُذ. وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ الَّتِي تُوَعَدُونَ وَ هِيَ قِيَامُ السَّاعَةِ وَ صِيحَتِهَا.  
وَ انشَقَّتِ السَّمَاءُ

قال على (ع): اي عن المجرة

فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وَاهِيَةٌ ضَعِيفَةٌ كَالْغَزَلِ الْمَنْقُوضِ، وَ قِيلَ: سَاقِطَةٌ مَتَشَقِّقَةٌ.

وَ الْمَلِكُ عَلَى أَرْجَائِهَا الرَّجَا جَانِبِ الشَّيْءِ مَقْصُورٌ وَ الْإِثْنَانُ رَجْوَانٌ وَ الْجَمْعُ أَرْجَاءٌ. قال الشاعر:

إذا لم تحظ في ارض فدعها و حثّ اليعملات على رجاها  
و لا يغرك حظّ اخيك منها إذا صفت يمينك من جداها  
فانك واجد دارا بدار و لست بواجد نفسا سواها

وَ الْمَلِكُ عَلَى أَرْجَائِهَا أَي الْمَلَائِكَةُ عَلَى اطْرَافِهَا وَ نَوَاحِيهَا وَ ابْوَابِهَا.

قال الضحاك: تكون الملائكة على حافاتهما حتى يأمرهم الربّ فينزلوا فيحيطوا بالارض و من عليها و قيل: الملك على أَرْجَائِهَا ينتظر ما يؤمر به في اهل النار و اهل الجنة من الثواب و العقاب. و قيل: انما جعلهم في نواحي السماء لان الكفار يقصدون الحرب لما يرونه من شدة العقوبة و تردّهم الملائكة و ذلك معنى قوله: «لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ» اي لا تقصدون مهربا الا و هناك لى اعوان و لى به سلطان. وَ يَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ أَي فَوْقَ رُؤُسِهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.  
«ثَمَانِيَةٌ» أَي ثَمَانِيَةُ أَمْلاكٍ وَ جَاءَ فِي الْحَدِيثِ: «أَنَّهُمُ الْيَوْمَ أَرْبَعَةٌ وَ إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَمَدَّهُمُ اللَّهُ بِأَرْبَعَةِ آخِرِينَ فَكَانُوا ثَمَانِيَةً عَلَى صُورَتِ الْأَوْعَالِ مَا بَيْنَ أَظْلَافِهِمْ إِلَى رُكْبَتَيْهِمَا كَمَا بَيْنَ سَمَاءِ إِلَى سَمَاءِ

و في الخبر الصحيح عن العباس بن عبد المطلب قال: كُنَّا جُلُوسًا عِنْدَ النَّبِيِّ (ص) بِالْبَطْحَاءِ فَمَرَّتْ سَحَابَةٌ فَقَالَ النَّبِيُّ (ص): «أُتَدْرُونَ مَا هَذَا؟» قُلْنَا السَّحَابُ فَقَالَ: «وَالْمَزْنُ» قُلْنَا وَ الْمَزْنُ؟ قَالَ: «وَالْعَنَانُ» فَسَكْتْنَا. فقال: «هل تدرون كم بين السماء و الارض؟» قلنا: الله و رسوله اعلم. قال: «بينهما مسيرة خمس مائة سنة و من كلّ سماء الى سماء مسيرة خمس مائة سنة، و في رواية اخرى، قال (ص): «فان بعد ما بينهما امّا واحدة و امّا اثنتان و امّا ثلاث و سبعون سنة» قال: «و السماء الثانية فوقها حتى عدّ سبع سماوات» ثمّ قال: «و فوق السابعة بحر ما بين اعلاه الى اسفله كما بين سماء الى سماء و فوق ذلك ثمانية اوعال ما بين اظلافهنّ الى ركبتهنّ كما بين سماء الى سماء و فوق ذلك العرش و الله تعالى فوق العرش»

و عن عبد الله بن وهب عن ابيه: انّ حملة العرش اليوم اربعة، لكلّ ملك منهم اربعة اوجه و اربعة اجنحة و وجه كوجه الانسان، و وجه كوجه الاسد، و وجه كوجه الثور، و وجه كوجه النسر و جناحان قد غطى بهما وجهه لنا يصعق وجهه من نور العرش و جناحان يهفو بهما، و قال غير وهب: حملة العرش اليوم اربعة ملك في صورت انسان، و ملك في صورت ثور و ملك في صورت اسد، و ملك في صورت نسر.



روى انه انشد بين يدي رسول الله (ص) قول امية بن ابى الصلت:

رجل و ثور تحت رجل يمينه و التسر للأخرى و ليث مرصد.

فقال النبي (ص) صدق، و قيل: في ثمانية ائه ثمانية صفوف من الملائكة لا يعلمهم الا الله عزّ و جلّ، و الاول اصحّ و قيل: الخلق عشرة اجزاء جزء الانس و الجنّ و سائر الحيوان و جزء الملائكة السماوات و الارضين و ثمانية اجزاء حملة العرش و هم الكروبيون. و الفائدة في ذكر العرش عقيب ما تقدّم انّ العرش بحاله خلاف السماء و الارض. و عن على بن الحسين عليهما السلام قال: انّ الله عزّ و جلّ خلق العرش رابعا لم يخلق قبله الا ثلاثة: الهواء، و القلم، و النور، ثمّ خلق العرش من الوان انوار مختلفة من ذلك نور اخضر منه اخضر و الخضرة و نور اصفر منه اصفر و الصفرة و نور احمر منه احمر و الحمرة و نور ابيض و هو نور الانوار و منه ضوء النهار.

قوله: يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ لَا تَخْفَى مِنْكُمْ خَافِيَةٌ قَرَأَ حَمْزَةً وَ الْكَسَائِي: لَا يَخْفَى بِالْيَاءِ اِى لَا يَسْتَتِرُ عَلَى اللَّهِ شَيْءٌ مِنْكُمْ وَ لَا مِنْ اِحْوَالِكُمْ. روى عن ابو موسى الاشعري قال: يعرض الناس يوم القيامة ثلاث عرضات فاما عرضتان فجدال و معاذير و اما العرضة الثالثة فعندها تطير الصّحف في الايدي فاخذ بيمينه و اخذ بشماله و قيل: ليس يعرضهم ليعلم ما لم يكن عالما به و لكنّه يعرضهم مبالغة و مظاهره في العدل، و قيل: معنى العرض ان يعرف كلّ واحد ما يستحقّه من ثواب او عقاب، و قيل: يعرضون باعمالهم و اقوالهم كما يعرض السلطان جنده باسلحتهم و دوائهم.

فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ هَذَا اَخْبَارٌ عَنْ قَوْلِ الْفَرِيقَيْنِ اِذَا وَصَلَ إِلَيْهِمْ كِتَابُ الْحِفْظَةِ فَيَقُولُ الْمُؤْمِنُونَ قِيلَ: نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ فِي اَبِي سَلْمَةَ بْنِ عَبْدِ الْاَسَدِ زَوْجِ اَمِّ سَلْمَةَ اِمْرَاةِ النَّبِيِّ (ص) هُوَ اَوَّلُ مَنْ هَاجَرَ اِلَى الْمَدِينَةِ مِنْ اَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) ثُمَّ هُوَ عَامٌّ فِي كُلِّ مُؤْمِنٍ. فَيَقُولُ هَاؤُمُ اقْرؤُوا كِتَابِيَةَ تَقْدِيرُهُ هَاؤُمُ كِتَابِي وَ اقْرؤُوا كِتَابِي فَحَذَفَ الْاَوَّلَ لِانّ الثّانِي يَدُلُّ عَلَيْهِ، اِى خَذُوا كِتَابِي وَ اقْرؤُوا وَ انظروا الى نجاتي لتقفوا عليها، يقال للرجل «هاء» اى خذ، و للثنتين «هاؤما»، و للجميع «هاؤم».

يقال: انه كتاب تكون زلات صاحبه في باطنه و طاعاته في ظاهره يراها الناس و يقولون: طوبى لهذا العبد، فاذا قرأ كتابه وجد في آخره ائى سترت عليك في الدنيا و ائى اغفر هالك اليوم فيشرق وجهه و يؤمر بان يقلب كتابه فاذا قلبه راي حسناته و في آخرها قد قبلتها منك فيقول من فرط سروره: تعالوا اقروا كِتَابِيَةَ و الهاء في كتابيه و حسابيه للوقف و لاستراحة.

عن زيد بن ثابت قال: قال رسول الله (ص): «اول من اعطى كتابه من هذه الامّة عمر بن الخطاب و له شعاع كشعاع الشمس» قيل له: فاين ابو بكر؟ قال: هيهات زفته الملائكة الى الجنة.

قوله: اِنِّي ظَنَنْتُ اَنِّي مُلَاقٍ حِسَابِيَةَ هَذَا الظنّ اسم للعلم ليس من الشكّ و هو في القرآن كثير معناه: اليقين سمى اليقين ظنا لان الظنّ يلد اليقين، معناه ايقنت في الدنيا ائى معين حسابي فكنت استعدّ له.

فَهُوَ فِي عَيْشَةٍ رَاضِيَةٍ اِى فِي حَيَاةٍ مَرْضِيَّةٍ يَرْضَى بِهَا صَاحِبَهَا وَ خَرَجَتْ مَخْرَجَ سَائِرِ رُؤْيِ الْاَى.

فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ قِيلَ: خَلَقَ اللَّهُ الْجَنَّةَ عَالِيَةً وَ النَّهَارَ هَاوِيَةً، وَ قِيلَ: «فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ» الْمَكَانَ عَالِيَةَ الْقَدْرِ وَ الشَّانِ.

فَطُوفُهَا دَانِيَةٌ اِى ثَمَارُهَا قَرِيبَةٌ يَنَالُهَا الْقَائِمُ وَ الْقَاعِدُ وَ الْمَضْطَجِعُ يَقْطِفُونَ كَيْفَ شَاؤُوا وَ يَقَالُ لَهُمْ: كُلُوا وَ اشْرَبُوا مِنْ نَعِيمِ الْجَنَّةِ هَنِيئًا سَلِيمًا مِنَ الْاَفَاتِ وَ الْمَكَارِهِ لَا تَنْغِيصُ فِيهَا وَ لَا تَكْدِيرُ. بِمَا اُسْلَفْتُمْ اِى بِسَبَبِ مَا قَدِمْتُمْ مِنَ الْخَيْرَاتِ وَ

الطاعات في ايام الدنيا الماضية. قال ابن عباس انها نزلت في الصائمين خاصة. في الايام الخالية اي الجائعة كما تقول: نهاره صائم.

يروى ان الله عز و جل يقول يوم القيامة: «يا اوليائي طالما نظرت اليكم في الدنيا و قد قلصت شفاهكم عن الاشربة و غارت اعينكم و خمصت بطونكم فكونوا اليوم في نعيمكم.

كُلُوا وَ اشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا اَسْلَفْتُمْ فِي الْاَيَّامِ الْخَالِيَةِ.

وَ اَمَّا مَنْ اُوتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ قِيلَ: نَزَلَتْ فِي الْاَسْوَدِ بْنِ عَبْدِ الْاَسَدِ اَخِي اَبِي سَلْمَةَ هُوَ لَهُ خَاصٌّ ثُمَّ هُوَ عَامٌّ فِي جَمِيعِ الْكِقَارِ. قِيلَ: يَنْزِعُ يَدَهُ مِنْ صَدْرِهِ اِلَى مَا خَلْفَ ظَهْرِهِ فَيُعْطِي كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ فَيَقُولُ: يَا لَيْتَنِي لَمْ اُوتَ كِتَابِيَةَ.

وَ لَمْ اُدْرَ مَا حِسَابِيَةَ يَتَمَنَّى اَنْ لَمْ يَبِيعْ وَ لَمْ يَحَاسِبْ لِمَا يَرَى فِيهِ مِنْ قَبَائِحِ اَعْمَالِهِ هَذَا كَقَوْلِهِ: اَلَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا».

يَا لَيْتَهَا كَانَتْ الْقَاضِيَةَ الْهَاءَ رَاجِعَةً اِلَى مَوْتِهِ يَقُولُ: يَا لَيْتَنِي مَتَّ مَيْتَهُ قَاضِيَةً لَا حَيَاةَ بَعْدَهَا يَتَمَنَّى الْمَوْتَ عِنْدَ ذَلِكَ فِي الْقِيَامَةِ مِنْ شِدَّةِ مَا يِقَاسُونَهُ مِنَ الْعُقُوبَةِ وَ كَانُوا مِنْ اَشَدِّ النَّاسِ كِرَاهِيَةً لِلْمَوْتِ فِي الدُّنْيَا.

مَا اَغْنَى عَنِّي مَالِيَةَ لَمْ يَنْفَعْنِي مَا جَمَعْتَهُ فِي الدُّنْيَا مِنَ الْاَمْوَالِ وَ لَمْ يَدْفَعْ عَنِّي مِنْ عَذَابِ اللَّهِ شَيْئًا.

هَلَكَ عَنِّي سُلْطَانِيَّةٌ اَي ضَلَّتْ عَنِّي حِجَّتِي وَ زَالَ عَنِّي مَلِكِي وَ قُوَّتِي وَ قِيلَ: كُلُّ اَحَدٍ كَانَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى نَفْسِهِ وَ مَالِهِ وَ

جَوَارِحِهِ فَيُزُولُ فِي الْقِيَامَةِ سُلْطَانُهُ عَلَى نَفْسِهِ فَلَا يَمْلِكُ لِنَفْسِهِ. وَ قِيلَ: ذَلِكَ كَانَ بَحِيثًا لَوْ ارَادَ اَنْ يُؤْمِنَ لَقَدَّرَ عَلَى ذَلِكَ

السَّلْطَنَةُ فِي اللِّسَانِ الْبَلَاغَةُ وَ قُوَّةُ الْكَلَامِ مَعَ الْاِصَابَةِ وَ السَّلْطَنَةُ الْزَيْتُ وَ السَّلْطَنُ الْمَكْنَةُ وَ الْقُدْرَةُ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ: اِنَّهُ

لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ اِنَّمَا سُلْطَانُهُ وَ مَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِنْ سُلْطَانٍ اِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ وَ مَاتَ فُلَانٌ فِي سُلْطَانِ

فُلَانٍ اَي فِي وِلَايَتِهِ.

خُدُوهُ فَعَلُوهُ الْقَوْلُ هَاهُنَا مُضْمَرٌ، اَي يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَخَزَنَةِ جَهَنَّمَ خُدُوهُ فَشَدَّوهُ بِالْاِغْلَالِ، اَي اَجْمَعُوا يَدَهُ اِلَى عُنُقِهِ

فِي الْحَدِيدِ.

ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلَّوهُ اَي ادْخَلُوهُ فِيهَا وَ احْرَقُوهُ.

ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ يَقَالُ: تَدْخُلُ السِّلْسِلَةُ فِي فِيهِ ثُمَّ يَخْرُجُ مِنْ مَقْعَدَتِهِ وَ مَعْنَى فَاسْلُكُوهُ اَي فَاسْلُكُوا فِيهِ السِّلْسِلَةَ وَ لَكِنَّ الْعَرَبَ

يَقُولُ: ادْخَلْتَ الْفَلَنْسُوَةَ فِي رَاسِهِ، وَ قِيلَ: هِيَ سِلْسِلَةٌ وَاَحَدَةٌ يَدْخُلُونَ جَمِيعًا فِيهَا وَ يَشَدُّ بَعْضُهُمْ اِلَى بَعْضٍ وَ قِيلَ: بَلْ لِكُلِّ

وَاحِدٍ سِلْسِلَةٌ دَرَعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا. قَالَ نُوْفُ الْبِكَايِيُّ الشَّامِيُّ: كُلُّ ذِرَاعٍ سَبْعُونَ بَاعًا، كُلُّ بَاعٍ اَبْعَدُ مَا بَيْنِي وَ بَيْنَ مَكَّةَ وَ

هُوَ يَوْمُنَا بِالْكُوفَةِ، وَ فِي رِوَايَةٍ بِذِرَاعِ الْمَتْرَفِ الْجَبَّارِ، وَ الْجَبَّارُ عِنْدَ الْعَرَبِ الْعَظِيمُ الطَّوْلُ. وَ عَنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ

الْعَاصِ عَنِ النَّبِيِّ (ص) قَالَ: «لَوْ اَنَّ رِضْرَاضَةَ مِثْلَ هَذِهِ وَ اِشَارَ اِلَى مِثْلِ الْجَمِجْمَةِ ارْسَلْتَ مِنَ السَّمَاءِ اِلَى الْاَرْضِ وَ

هِيَ مَسِيرَةُ خَمْسِ مِائَةِ سَنَةٍ لَبَلَّغْتَ الْاَرْضَ، قِيلَ: اللَّيْلُ وَ لَوْ اَنَّهَا ارْسَلْتَ مِنْ رَاسِ السِّلْسِلَةِ لَسَارَتْ اَرْبَعِينَ خَرِيفًا، اللَّيْلُ وَ

النَّهَارُ قَبْلَ اَنْ تَبْلُغَ اَصْلِهَا اَوْ عَقْرَهَا. وَ عَنِ كَعْبِ قَالَ: لَوْ جَمَعَ حَدِيدُ الدُّنْيَا مَا وَزَنَ حَلْقَةً مِنْهَا. وَ قِيلَ: لَوْ اَنَّ حَلْقَةً مِنْهَا

وَضَعْتَ عَلَى جَبَلٍ لَذَابَ مِنْ حَرِّهَا. «اِنَّهُ كَانَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ».

وَ لَا يَحْضُ عَلَى طَعَامِ الْمَسْكِينِ اَي لَا يَطْعَمُ وَ لَا يَأْمُرُ بِهِ بَلْ كَانَ يَقُولُ: اَنْطَعَمُ مِنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ اطْعَمَهُ. كَانَ اَبُو الدَّرْدَاءِ

يَقُولُ لَامْرَأَتِهِ اَمْ الدَّرْدَاءُ: نَجُونَا مِنْ نَصْفِ السِّلْسِلَةِ اَمَّا بِاللَّهِ فَحَضَّتِي عَلَى اطْعَامِ الْمَسْكِينِ لِلنَّصْفِ الْبَاقِي.

فَلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ هَاهُنَا حَمِيمٌ الْحَمِيمُ: الْقَرِيبُ نَسْبًا اَوْ وِدًا اَوْ لَا يَنْتَفِعُ بِحَمِيمِهِ كَمَا يَنْتَفِعُ فِي الدُّنْيَا.

وَ لَا طَعَامٌ اِلَّا مِنْ غَسْلِينَ وَ هُوَ الصَّدِيدُ الَّذِي يَنْغَسِلُ مِنْ اِبْدَانِ اَهْلِ النَّارِ.

و قيل: هو طعام اعدّه الله لاهل النار و هو اعلم به هو بعض ما اخفى لهم، يقال: للنار دركات و لكل دركة نوع طعام و شراب.

لا يَأْكُلُهُ إِلَّا الْخَاطِئُونَ الكافرون الجائرون عن طريق الحقّ عمدا.

فَلَا أَقْسِمُ لَا صَلَةَ وَمَعْنَاهُ: اقسام و دخلت لا مؤكدة، و قيل: انها نفى لردّ كلام المشركين كانه قال: ليس الامر كما يقوله المشركون: أَقْسِمُ بِمَا تُبْصِرُونَ.

وَمَا لَا تُبْصِرُونَ هَذَا مِنْ جَوَامِعِ كَلِمِ الْقُرْآنِ، قال قتادة: اقسام بالاشياء كلها فيدخل فيه جميع الموجودات. و قيل: اقسام بالدنيا و الآخرة. و قيل: ما تبصرون ما على ظهر الارض و ما لا تبصرون ما في بطنها. و قيل: تبصرون الاجسام و ما لا تبصرون الارواح.

و قيل: ما تبصرون الانس و ما لا تبصرون الملائكة و الجن. و قيل: النعم الظاهرة و الباطنة.

و قيل: ما تبصرون ما اظهر الله للملائكة و اللوح و القلم و ما لا تبصرون ما استأثر الله بعلمه فلم يطلع عليه احدا. و قال جعفر: بما تبصرون من صنعى في ملكى و ما لا تبصرون من برى باوليائى. و قال جنيد: بما تبصرون من آثار الرّسالة و الوحي على حبيبي محمد.

وَمَا لَا تُبْصِرُونَ مِنَ السَّرِّ مَعَهُ لَيْلَةَ الْاَسْرَاءِ، و قال ابن عطاء ما تبصرون من آثار القدرة و ما لا تُبْصِرُونَ مِنَ اسرار القدرة.

إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ هَذَا جَوَابُ الْقِسْمِ، اى انّ هذا القرآن قراءة رسول كريم يعنى محمد (ص). اضاف القول اليه لانه لما قال قول رسول اقتضى مرسلا فكان معلوما انّ ما يقرأه كلام مرسله و انما هو مبلغه و قد يأت القول في القرآن، و المراد به القراءة قال الله تعالى. حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ اى ما تقرؤن في صلوتكم.

و قيل: سبب نزول الآية انّ الوليد بن المغيرة قال: انّ محمدا ساحر، و قال ابو جهل: هو شاعر فانزل الله تعالى: فَلَا أَقْسِمُ بِمَا تُبْصِرُونَ و مَا لَا تُبْصِرُونَ إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ قيل: يعنى جبرئيل (ع).

تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ اى انّ الذى يقرأه جبرئيل على محمد (ص) و ما هو بقول شاعر قليلا ما يُؤْمِنُونَ ما صلة دخلت للتوكيد اى قليلا تؤمنون.

و لَا يَقُولُ كَاهِنٌ قَلِيلًا مَا تَدَّكَّرُونَ قرأ ابن كثير و ابن عامر و يعقوب: يؤمنون يذكرون بالياء فيهما. و اراد بالقليل نفى ايمانهم اصلا كقولك: لمن لا يزورك فلما تأتينا و انت تريد لا تأتينا اصلا. الشعر في اللغة: العلم، يقال: شعرت اشعر، اى علمت، و شعر الرجل اذا صار شاعرا و سمى الشاعر شاعرا لانّ الشعر علم برأسه لا يعلمه كلّ احد. و الكاهن الذى يزعم انّ له خدما من الجنّ يأتونه بضرب من الوحي، و قد انقطعت الكهانة بعد نبينا (ص) لانّ الجنّ حبسوا و منعوا عن الاستماع. تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ يعنى به القرآن نزل به جبرئيل على محمد (ص).

وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الرِّسُولِ و لو تحرض و اختلق علينا و اتى بشيء من عند نفسه او زاد في القرآن او نقص منه.

لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ اى لامرنا ان يؤخذ بيده اخذا بالعقوبة كالمسلطان اذا اراد الاستخفاف ببعض رعيته قال لبعض اعوانه: خذ بيده و اخرجه. و قيل: معناه لانتقمنا منه بالقوة و القدرة اى عذبناه و اخذناه بقهر اخذ عقوبة و عبّر عن القوة باليمين لانّ قوة كل شيء في يمينه، و قيل: لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ اى بالحقّ كقوله: كُنْتُمْ تَأْتُونَنَا عَنِ الْيَمِينِ اى من قبل الحقّ. و قيل: «باليمين» اى بالعهد الغليظ الذى اخذنا منه. اى طالبناه بعهدنا لو تقوّل علينا.

ثُمَّ لَقَطْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ أَي امتناه و اهلكناه، لَانَّ الوتين عرق في القلب متصل بالظهر اذا قطع مات صاحبه. قال ابن عباس: الوتين نياط القلب. و قال مجاهد هو الحبل الذي في الظهر اذا انقطع مات الانسان.  
فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ أَي مانعين يحجزوننا عن عقوبته و المعنى: انَّ محمدا لا يتكلف الكذب لاجلكم مع علمه انه لو تكلفه لعاقبناه و لا يقدر احد على دفع عقوبتنا عنه و جمع حاجزين و هو من نعت احد لانَّ احدا يستعمل في معنى الجمع كقوله: لا تُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَ إِنَّهُ لَتَذَكَّرَةٌ لِلْمُتَّقِينَ أَي انَّ هذا القرآن لموعظة للمتقين خصهم بالذكر لاننتفاعهم به و التذكرة العلامة التي يذكر بها المعنى و إِنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّ مِنْكُمْ مُكَذِّبِينَ بِالْقُرْآنِ جاحدين للرّسالة و صفات الألهيه. و قيل: انا لنعلم من يصدق و من يكذب. قال مالك ما اشدَّ هذه الآية على هذه الامّة.  
وَ إِنَّهُ لَحَسْرَةٌ أَي و انَّ القرآن لحسرة و ندامة على الكافرين يوم القيامة اذا رأوا ثواب من آمن به و عمل بما فيه و قد خالفوا و ضيعوا العمل به.

وَ إِنَّهُ لِحَقُّ الْيَقِينِ مضاف الى النّعت تأويله: و انه للحقّ اليقين و قيل: معناه انه لليقين حقّ اليقين، كما تقول: هو الجواد عين الجواد. و قيل: انه لحقّ الامر اليقين ايمن به المؤمن في الدنيا فينفعه و ايمن به الكافر في الآخرة فلم ينفعه.  
و قيل: ان التّحسّر للكافر يوم القيامة كائن لا محالة.  
فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ تأويله فسبح ربك العظيم و الاسم زائد كقول لبيد:

الى الحول ثم اسم السلام عليكما و من يبك حولا كاملا فقد اعتذر

و المعنى: صلّ له و نزّهه عمّا لا يليق به فسبحان الله دائما و العظيم الذي كلّ شيء في جنب عظمته صغير.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بسم الله روح للروح و شفاء للقلب المجروح. طوبى لمن يغدو بذكره و يروح فالربّ عليه مطلع و الباب له مفتوح:

بين الصّبابة و الهجران مطروح	قلب بحدّ سنان الشوق مجروح
اندر همه عمر من شبى وقت صبوح	آمد بر من خيال آن راحت روح
پرسيد ز من كه: چون شدى اى مجروح	گفتم كه: ز عشق تو همين بود فتوح!

خداوندا بنشاننت بيندگانيم، بنامت زندگانيم، بفضلت شادانيم، بمهرت نازانيم مست مهر از جام تو مائيم، صيد عشق در دام تو مائيم:

زنجير معنبر تو دام دل ماست	عنبر ز نسيم او غلام دل ماست
در عشق تو چون خطى بنام دل ماست	گويى كه همه جهان بكام دل ماست

الْحَاقَّةُ مَا الْحَاقَّةُ قِيَامَت و رستاخيز چه گوئيم كه چيست، آن قيامت و آن رستاخيز حقست و بودنى، راست است و افتادنى، هر كس برسد بانچه سزای اوست و پاداش گيرد از نيك و بد كه در جريده اوست. گفته اند كه قيامت دواست: يكي امروز و يكي فردا. امروز مرگست كه در خبر مى آيد من مات فقد قامت قيامته هر كه بمرگ رسيد قيامت او در

رسید هر که این قیامت را یقین بود همیشه در هول و هراس مرگ بود، همواره از نهب این قیامت سوخته و گداخته بود. پیوسته در برگ راه و ساز آن سفر بود. بزرگان دین چنین گفته‌اند که: آدمی از دو بیرون نیست، یا بر مثال ستوری است در اصطبل باز داشته، یا بر مثال مرغی در زندان قفس کرده آن بیچاره کو بر مثال ستورست، از مرگ میترسد و میلرزد، داند که ستور را چون از اصطبل بیرون بزند در بار کشند و آن جوانمرد که بر مثال مرغ است، پیوسته در انتظار مرگست زیرا که همه شادی و راحت مرغ از شکستن قفس بود چنانکه آن جوانمرد گفت:

کی باشد کین قفس بپردازم در باغ الهی آشیان سازم.

اما قیامت فردا خاست رستاخیز است که خلق اولین و آخرین را در آن صعید هیبت جمع کنند، چنان که ربّ العزّة گفت: وَ حَسْرَتُنَا هُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا رُوزی عظیم و کاری صعب و سیاستی بی نهایت. ایوان کبریا برکشیده، میزان عدل در آویخته، صراط راستی باز کشیده، فرادیس جمال آراسته، دوزخ هیبت برآشفته.

روزی که پرده‌ها بردارند و رازها آشکارا کنند و تاجهای هزل بخاک اندازند و کلاههای هوس فرو نهند. و پندارها از آب و خاک بیفشانند و پاداش نیک و بد در کنار نهند. کار از دو بیرون نبود، یا بر بنده سلام کنند و نعمت سلامت اسلام بر وی تمام کنند و نامه وی بدست راست دهند که: فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ.

یا اسیر عذاب و غرام کنند، و لذات و راحت بر وی حرام کنند، و نامه کردار وی بدست چپ دهند که: وَ أَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ.

آن را که نامه بدست راست دهند از عالم ملکوت هر لحظه‌ای هزار شربت کرامت و لطافت بر دست وی نهند، در آسمانها حدیث وی کنند، در حوالی عرش با مقربان مباحثات از بهر وی کنند، آن گه او را بجئات عدن برند، با حورا و عینا و ولدان و غلمان بنشانند. تاج و قار بر سرش نهند، بر مانده خلدش آرام دهند و از حضرت عزّت این ندا روان گشته که: كَلُوا وَ اشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ می‌خورید و می‌آشامید ازین نعیم بهشت چنانکه خواهید، از فزع اکبر ایمن گشته و بمقعد صدق رسیده کس را با شما حساب نه و ما را با شما عتاب نه. ایشان چون این ندا شنوند، آواز برآرند و گویند: الحمد لله الذی صدقنا وعده. حمد آن خداوند را که وعده خود راست گردانید و ما را شراب وصل چشانید.

و آن را که نامه بدست چپ دهند، ندای قهر آید بخازنان دوزخ که: خُدُوهُ فَعَلُوهُ ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ گیرید او را به قهر و عنف، کشید او را بدوزخ، دست و پای در غل کرده و در زنجیر هفتاد گزی کشیده، و از رحمت حق نومید شده، و بسقر رسیده. اگر شرری از آن آتش که در سقر است بدنیا فرستند، همه اهل دنیا بیطاقت شوند پس چون بود حال کسی که در میان آن آتش بود؟ مصطفی (ص) گفت: بآن خدای که جان من بید اوست که اگر يك حلقه از آن سلاسل و اغلال بر کوه‌های دنیا نهند همه کوه‌ها بگدازد و بزمین فرو شود، پس چون بود حال کسی مرو را بدین سلاسل و اغلال بند کنند؟ و اگر يك جامه از آن جامهای قطران که قرآن از آن خبر می‌دهد که: «سَرَابِيلُهُمْ مِنْ قَطْرَانٍ» از آسمان دنیا بیاویزند همه اهل زمین از گند آن بمیرند. پس چگونه بود حال کسی که این جامه لباس وی بود؟ نه از گزاف رسول خدا صلی الله علیه و سلم گفتی: «الحمد لله على كل حال و اعوذ بالله من حال اهل النار».



وَ الَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ (۲۶) و ایشان که بروز رستاخیز می‌گروند و استوار میدارند.  
 وَ الَّذِينَ هُمْ مِنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ (۲۷) و ایشان که از عذاب خداوند خویش می‌ترسند.  
 إِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ غَيْرُ مَأْمُونٍ (۲۸) که عذاب خداوند ایشان نه آنست که از آن ایمن باشند.  
 وَ الَّذِينَ هُمْ لِرُؤُوسِهِمْ حَافِظُونَ (۲۹) و ایشان که فرجهای خویش را گوشوانان‌اند.  
 إِنْ عَلَى أَرْوَاحِهِمْ مِغْرٌ مِنْ زَنْجٍ خَوِشٍ. أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ يَأْتِيهِمْ خَوْشٍ فَأَيُّهُمْ غَيْرُ مُلْؤِمِينَ (۳۰) که ایشان بر زنان و کنیزکان خویش بجای سرزنش نیستند.  
 فَمَنْ ابْتَغَى وَرَاءَ ذَلِكَ هِرْ كِهْ أَفْزُونَ مِنْ أَنْ جَوِيدَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْعَادُونَ (۳۱) ایشان آنند که اندازه درگذارندگانند.  
 وَ الَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَ عَهْدِهِمْ رَاعُونَ (۳۲) و ایشان که امانت خویش را و پیمان خویش را کوشندگانند.  
 وَ الَّذِينَ هُمْ بِشَهَادَاتِهِمْ قَائِمُونَ (۳۳) و ایشان که گواهی خویش را بپای دارندگان‌اند.  
 وَ الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ (۳۴) و ایشان که بر نمازهای خویش هنگام کوشندگانند.  
 أُولَئِكَ فِي جَنَّاتٍ مُكْرَمُونَ (۳۵) ایشان فردا در بهشتهای‌اند نواختگان.  
 فَمَا لَ الَّذِينَ كَفَرُوا قَبْلَكَ چِهْ رسیدست این ناگرویدگان را گرد بر گرد تو؟  
 مُهْطِعِينَ (۳۶) چشمها نهاده در تو.  
 عَنِ الْيَمِينِ وَ عَنِ الشِّمَالِ عَزِينَ (۳۷) از راست و از چپ تو جوق جوق.  
 أَيْطَعُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ مِيبُوسِدْ هِرْ يَكِي مِنْ اِيْشَانِ أَنْ يُدْخَلَ جَنَّةَ نَعِيمٍ (۳۸) که دارند او را در بهشت پر ناز.  
 كَلَّا نِيسْتِ اِيْشَانِ رَا أَنْ نِيَاوَنْدِ اِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِمَّا يَعْلَمُونَ مَا بِيَاْفَرِيْدِيْمِ اِيْشَانِ رَا مِنْ اِنْجِهْ مِيْدَانَنْدِ.  
 فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَ الْمَغَارِبِ سُوْكَنْدِ مِيْخُورْمِ بَخْدَاوَنْدِ دُو سُوِيْ  
 جِهَانِ اَنْ سُوِيْ كِهْ رُوْزِ بَرَايْدِ وَ شَبِ وَ اَنْ سُوِيْ كِهْ رُوْزِ فَرُوْ شُوْدِ وَ شَبِ. اِنَّا لِقَادِرُونَ (۴۰) که ما تواناییم.  
 عَلَى أَنْ نُبَدِّلَ خَيْرًا مِنْهُمْ كِهْ اَزِيْشَانِ بَهْتَرِيْ اَرِيْمِ، يَا اِيْشَانِ رَا بِهْ اَزِ اَنْ اَسْرَ فَا بِيَاْفَرِيْنِيْمِ. وَ مَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ (۴۱) و ما در هیچ کار درنمانیم و از هیچکس باز پس نمانیم.  
 فَذَرْنَاهُمْ اِذْ اِيْشَانِ رَا يَخُوضُوا كِهْ هَمْ دَرِ اَنْ نَابِكَاْرَ كَفْتَنِ مِيْباشَنْدِ وَ يَلْعَبُوا وَ هَمْ اَنْ بَاْزِيْ مِيْكَنَنْدِ حَتَّى يُلَاقُوا يَوْمَهُمْ تَا  
 اَنْ رُوْزِ كِهْ رُوْزِ خُوِيْشِ بِيْنَنْدِ الَّذِيْ يُوعَدُونَ (۴۲) اَنْ رُوْزِ كِهْ اِيْشَانِ رَا وَعْدِهْ مِيْدهَنْدِ.  
 يَوْمَ يَخْرُجُونَ مِنَ الْاَجْدَاثِ اَنْ رُوْزِ كِهْ بِيْرُونَ مِيْاِيْنْدِ اَزِ گُورْهَا سِرَاعًا زُوْدَاوُودِ كَانَّهُمْ اِلَى نُصْبٍ يُوفِضُونَ (۴۳) گویی  
 كِهْ اِيْشَانِ بَعْلَمِيْ هَمِيْ شَتَاوَنْدِ.  
 خَاشِعَةً اَبْصَارُهُمْ فَرُوشْدِهْ وَ فَرُوْ مَانْدِهْ چِشْمِهَاِيْ اِيْشَانِ اَزِ بِيْمِ تَرَهْفُهُمْ ذَلَّةً خُوَاْرِيْ بَرِ اِيْشَانِ نَشْسْتِهْ. ذَلِكَ الْيَوْمَ الَّذِي  
 كَانُوا يُوعَدُونَ (۴۴) اِيْنِ اَنْ رُوْزِ اسْتِ كِهْ دَرِيْنِ گِيْتِيْ اِيْشَانِ رَا وَعْدِهْ مِيْدادَنْدِ.

### النوبة الثانية

این سوره چهل و چهار آیتست، دویست و شانزده کلمت، هزار و صد و شصت و يك حرف جمله به مکه فروآمده  
 باجماع مفسران، و درین سورت دو آیت منسوخ است یکی: فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيْلًا دِيْگَرِ: فَذَرْنَاهُمْ يَخُوضُوا وَ يَلْعَبُوا اِيْنِ  
 هِرْ دُو اِيْتِ مَنْسُوْخِاَنْدِ بَايْتِ سِيْفِ. وَ فِي رُوَايَةِ اَبِيْ بِنِ كَعْبِ عَنِ النَّبِيِّ (ص) قَالَ: «مَنْ قَرَأَ سُوْرَةَ: سَأَلَ سَائِلًا، اعْطَاهُ  
 اللّهُ ثَوَابَ الَّذِيْنَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَ عَهْدِهِمْ رَاعُونَ».



سَأَلَ سَائِلٌ عِلْمَاءَ تَفْسِيرٍ مُخْتَلَفِينَ فِي سَبَبِ نَزُولِ آيَاتِ، قَوْمِي كَفْتَنَدُ فِي شَأْنِ النَّضْرِ بْنِ الْحَارِثِ فَرُو أَمَدَ، أَنْ كُنَّ كَمَا كَفْتُ: إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ. قَوْمِي كَفْتَنَدُ: فِي شَأْنِ بُو جَهْلٍ فَرُو أَمَدَ كَمَا كَفْتُ: «فَأَسْقِطْ عَلَيْنَا كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ». وَ كَفْتَنَدُ: فِي شَأْنِ جَمَاعَتِي كَقَارِ قَرِيشٍ أَمَدَ كَمَا بِرِ طَرِيقِ اسْتِهْزَاءٍ كَفْتَنَدُ: «عَجَلْنَا لَنَا قِطْنًا قَبْلَ يَوْمِ الْحِسَابِ». وَ كَفْتَنَدُ: سَائِلٌ أَيْنَجَا مُصْطَفَى (ص) اسْتِ كَمَا كَافِرَانِ أَوْ رَا أَدَى مِينَمُودَنَدُ تَا بِرِ أَيْشَانِ عَذَابِ خَوَاسْتِ بِتَعَجِيلِ. وَ كَفْتَنَدُ: مَرَادُ بَايِنِ نُوحٍ اسْتِ (ع) كَمَا بِرِ قَوْمِ خَوِيْشِ دَعَايِ بَدِ كَرْدِ وَ عَذَابِ خَوَاسْتِ.

قوله: سَأَلَ سَائِلٌ قَرَأَ نَافِعٌ وَ ابْنُ عَامِرٍ سَأَلَ سَائِلٌ بِغَيْرِ هَمْزٍ وَ لَهُ وَجْهَانِ: أَحَدُهُمَا أَنَّهُ بِالْهَمْزِ وَ بَغَيْرِ الْهَمْزِ فِي الْمَعْنَى وَاحِدٌ. يُقَالُ سَأَلْتُ اسْأَلُ وَ سَلْتُ اسأَلُ. وَ الْوَجْهَ الثَّانِي أَنَّهُ مِنَ السَّيْلِ يُقَالُ: سَالَ يَسِيلُ سَيْلًا، وَ قِيلَ: السَّائِلُ وَادٍ فِي جَهَنَّمَ، وَ الْمَعْنَى: سَالَ الْوَادِي بِالْعَذَابِ وَاقِعٌ لِلْكَافِرِينَ يَقَعُ لَهُمْ وَ يَنْزِلُ بِهِمْ. وَ قِيلَ: اللَّامُ بِمَعْنَى عَلِيٍّ، أَيْ يَقَعُ عَلَيْهِمْ وَ يَحُلُّ بِهِمْ. قَرَأَ الْآخَرُونَ بِالْهَمْزِ مِنَ السُّؤَالِ لَا غَيْرَ، وَ لَهُ وَجْهَانِ: أَحَدُهُمَا أَنْ يَكُونَ الْبَاءُ فِي قَوْلِهِ بَعْدَ الْبَاءِ بِمَعْنَى عَنِ عَذَابِ كَقَوْلِهِ: «فَسئَلُ بِهِ خَبِيرًا» أَيْ عَنهُ. وَ قَالَ الشَّاعِرُ:

فان تسألوني بالنساء فأنبي بصير بادواء النساء طبيب.

أَيْ عَنِ النِّسَاءِ. وَ مَعْنَى الْآيَةِ: سَأَلَ سَائِلٌ عَنِ عَذَابِ وَاقِعٍ نَازِلٍ كَايِنِ عَلِيٍّ مِنْ يَنْزِلِ وَ لَمَنْ هُوَ فَقَالَ تَعَالَى مُجِيبًا لَهُ. لِلْكَافِرِينَ وَ هَذَا قَوْلُ الْحَسَنِ وَ قَتَادَةَ قَالَا: كَانَ هَذَا بِمَكَّةَ لَمَّا بَعَثَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ مُحَمَّدًا (ص) وَ خَوَّفَهُمُ بِالْعَذَابِ، قَالَ الْمُشْرِكُونَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ مِنْ أَهْلِ هَذَا الْعَذَابِ سَلُوا مُحَمَّدًا لَمَنْ هُوَ وَ عَلِيٌّ مِنْ يَنْزِلِ وَ لَمَنْ يَقَعُ؟ فَبَيَّنَ اللَّهُ تَعَالَى. وَ أَنْزَلَ: سَأَلَ سَائِلٌ بَعْدَ الْبَاءِ وَاقِعٌ لِلْكَافِرِينَ أَيْ هُوَ لِلْكَافِرِينَ. وَ الْوَجْهَ الْآخِرُ أَنْ يَكُونَ الْبَاءُ صِلَةً وَ مَعْنَى الْآيَةِ دَعَا دَاعٍ سَأَلَ سَائِلٌ عَذَابًا وَاقِعًا. لِلْكَافِرِينَ أَيْ عَلَيَّ الْكَافِرِينَ وَ هُوَ النَّضْرُ بْنُ الْحَارِثِ حَيْثُ دَعَا عَلِيٌّ نَفْسَهُ وَ سَأَلَ الْعَذَابَ فَقَالُوا: اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ الْآيَةِ... فَنَزَلَ بِهِ مَا سَأَلَ بِدَرِّ فُقُتِلَ صَبْرًا وَ هَذَا قَوْلُ ابْنِ عَبَّاسٍ وَ مُجَاهِدٍ. لَيْسَ لَهُ أَيْ لِذَلِكَ الْعَذَابِ دَافِعٌ مَانِعٌ مِنَ اللَّهِ. أَيْ ذَلِكَ الْعَذَابُ وَاقِعٌ مِنْ قَبْلِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ بِالْكَافِرِينَ لَا يَدْفَعُهُ عَنِ الْكَافِرِينَ أَحَدٌ.

وَ قَوْلُهُ: ذِي الْمَعَارِجِ صِفَةُ لِلَّهِ وَ لَهُ مَعْنِيَانِ: أَحَدُهُمَا ذُو الْمَصَاعِدِ الَّتِي تَصْعَدُ فِيهَا الْمَلَائِكَةُ وَ الرُّوحُ وَ هِيَ السَّمَاوَاتُ. وَ الثَّانِي الْمَعَارِجُ الْفَوَاضِلُ وَ هِيَ هَبَاتُهُ السَّنِّيَّةُ وَ عَطَايَاهُ الْهَيْئِيَّةُ. وَ قِيلَ: الْمَعَارِجُ تَعَالَى الدَّرَجَاتُ وَ هِيَ الَّتِي يُعْطِيهَا اللَّهُ أَوْلِيَاءَهُ فِي الْجَنَّةِ.

وَ الْعُرُوجُ: الصُّعُودُ وَ الْمَعْرَجُ الْمَصْعَدُ وَ الْجَمْعُ الْمَعَارِجُ وَ ذَكَرَ الْمَعَارِجُ هَاهُنَا تَنْبِيْهُهَا لَهُمْ أَنْ مِنْ قَدْرِ عَلِيٍّ خَلَقَ هَذِهِ الْمَعَارِجَ لِلْمَلَائِكَةِ وَ هَذَا الرُّتْبُ لِلْعِبَادِ قَدْرِ عَلِيٍّ أَرْسَالَ الْعَذَابِ عَلَيَّ الْكَافِرِينَ.

قوله: تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَ الرُّوحُ يَعْنِي جِبْرَائِيلَ (ع) خَصَّ بِالذِّكْرِ بَعْدَ الْعَمُومِ تَشْرِيفًا لَهُ. وَ قِيلَ: عَنِ الرُّوحِ أَرْوَاحُ الْمُؤْمِنِينَ عِنْدَ الْمَوْتِ. وَ قِيلَ: هُمْ قَوْمٌ مُوَكَّلُونَ عَلَيَّ الْمَلَائِكَةُ قَوْلُهُ: إِلَيْهِ يَعْنِي إِلَى اللَّهِ، فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ أَرَادَ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ فِيهِ تَقْدِيمٌ وَ تَأْخِيرٌ أَيْ لَيْسَ لِلْعَذَابِ دَافِعٌ مِنَ الْكَفَّارِ فِي يَوْمِ الْقِيَامَةِ الَّذِي كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ مِنْ سَنَى الدُّنْيَا لَوْ صَعِدَ غَيْرَ الْمَلَائِكَةِ وَ ذَلِكَ أَنَّهُمْ تَصْعَدُ مِنْ أَسْفَلِ الْأَرْضِ السَّابِعَةِ إِلَى مَا فَوْقَ السَّمَاءِ السَّابِعَةِ إِلَى الْعَرْشِ مِقْدَارُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ. وَ أَمَّا قَوْلُهُ: «فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ» أَمَّا هُوَ قَدْرِ مَسِيرِهِمْ مِنَ السَّمَاءِ الدُّنْيَا إِلَى وَجْهِ الْأَرْضِ مَسِيرَةَ خَمْسِ مِائَةِ سَنَةٍ هَبُوطًا وَ مِثْلَهُ صُعُودًا وَ قِيلَ: هَوَاءَ الدُّنْيَا مَسِيرَةَ خَمْسِ مِائَةِ سَنَةٍ وَ



بصر السماء مسيرة خمسمائة عام. و قيل: موقفهم في الحساب حتى يفصل بين الناس خمسون الف سنة ثم لا ينتهى اليوم الى ليل يردّ النهار الى اهل الجنة مخلداً و الليل الى اهل النار مخلداً و قيل: يوم القيامة فيه خمسون موقعا كلّ موقف الف سنة و قيل: انّ اليوم في الآية عبارة عن اول ايام الدنيا الى انقضاءها و انها خمسون الف سنة لا يدري احدكم كم مضى و كم بقى الا الله عزّ و جلّ. و روى عن ابن عباس انه قال: هو يوم القيامة يكون على الكافرين مقدار خمسين الف سنة.

روى ابو سعيد الخدرى قال: قيل لرسول الله (ص): يوم كان مقداره خمسين الف سنة فما اطول هذا اليوم! فقال (ص): «و الذى نفسى بيده انه ليخفف على المؤمن حتى يكون اخفّ عليه من صلاة مكتوبة يصلّيها في الدنيا و قيل: معناه لو ولى محاسبة العباد في ذلك اليوم غير الله لم يفرغ منه في خمسين الف سنة و يفرغ الله في مقدار نصف يوم من ايام الدنيا قوله: فاصبر صبراً جميلاً اى فاصبر يا محمد على تكذيبهم اياك صبرا جميلاً لا شكوى فيه و لا جزع و هذا قبل ان امر بالقتال فنسخ.

إنهم يروونه بعيداً اى ان الكفار يرون العذاب و اليوم المذكور بعيدا مستحيلا غير ممكن.

و نراه قريباً من الفهوم ممكنا. و الروية هاهنا بمعنى العلم، و قيل: انهم يروونه بعيدا اى بطيئا وقوعه و نراه قريباً اى سريعا وقوعه لانّ ما هو آت قريب، هذا كقوله «و يقذفون بالغيب من مكان بعيد». ثم وصف اليوم فقال: يوم تكون السماء كالمهل المهل على معان منها ما يسيل من الفرح من صديد او قيح و هو في قول ابى بكر الصديق حين اتى بحبرتين و قد احتضر قال: ادفونى في ثوبى هذين انما هما للمهل و ردّ الحبرتين و قال: الحى اولى بالجديد من الميت و المهل المذاب من فضة او نحاس او صفر و ما اشبهها و المهل دردى الزيت و عكره سمى بذلك لانه يسيل العكر لثخنته على مهل و على المعنيين الاخيرين تأويل الآية فالسماة اليوم خضراء و هي تتلون يوم القيامة فتكون وردة كالدهان فتكون الوانا من الفزع كتلون الانسان للفزع ثم تشقق و تنفطر و تمور مورا و تسير سيرا.

و تكون الجبال كالعهن و هو الصوف المصبوغ الوانا و اول ما يتغير الجبال تصير رملا مهبلا ثم عنها منفوشا ثم تصير هباء منثورا.

و لا يسئل حميم حميماً اى لا يسأل قريب عن حال قريبه لاشتغاله بنفسه و قيل: لا يسأله ليحمل عنه من اوزاره شيئاً لياسه عن نصرته. قرأ البرزى عن ابن كثير لا يسأل بضم الياء اى لا يسأل حميم عن حميم لا يقال لحميم ابن حميمك. و قيل: لا يسأل لانقطاع ما بينهم من العصم.

يُبصرونهم اى يعرفون اقاربهم، فيقال لهم: هذا فلان و هذا فلان زيادة في فضيحتهم. و قيل: يعرفونهم اى يعرفون الملائكة حتى يعرفوهم بسماهم فيعذبوهم بالوان العذاب. و قيل: يبصر المؤمنون الكافرين حتى يعرفوا الكفار بسماهم فيزدادوا شكرا و يزداد الكفار حسرة و اسفاً، و قيل: يعرف المؤمن ببياض وجهه و الكافر بسواد وجهه، و قيل: ليس في القيامة مخلوق الا و هو نصب عين صاحبه فيبصر الرجل اباه و اخاه و اقرباه و عشيرته لا يسأله و لا يكلمه لاشتغاله بما هو فيه. يودّ المجرم اى يتمنى المشرك. لو يقتدي اى يفادى نفسه ببنيه و هم اعزّ الخلق اليه و صاحبته: زوجته و سكنه و أخيه الذى كان ناصر له و معيناً.

و فصيلته التي تؤويه اى قبيلته التي تضمه لقرابته و يأوى اليها عند الخوف.

و من في الارض جميعاً من الانس اى يودّ لو يفتدى بهم جميعاً ثم يُجنيه ذلك الافتداء من عذاب ذلك اليوم.

كأى ليس كذلك لا ينجيه من عذاب الله شيء ثم ابتدا فقال: إِنَّهَا لَطَىٰ هِيَ اسْمٌ مِنْ أَسْمَاءِ جَهَنَّمَ. قيل: هِيَ الدَّرَكَةُ الثَّانِيَةُ سَمَّيْتُ بِذَلِكَ لِأَنَّهَا تَنْطَلِي أَي تَنْتَلِبُ.

نَزَّاعَةً لِلشَّوَىٰ قَرَأَ حَفْصٌ عَنْ عَاصِمٍ نَزَّاعَةً نَصَبَ عَلَى الْحَالِ وَالْقَطْعِ فِيهِ.

وَقَرَأَ الْآخَرُونَ بِالرَّفْعِ أَي هِيَ نَزَّاعَةٌ لِلشَّوَى الشَّوَى الْأَطْرَافُ كَالْيَدَيْنِ وَالرَّجْلَيْنِ وَقِيلَ: هِيَ جِلْدَةُ الرَّأْسِ، وَقِيلَ: هِيَ مَحَاسِنُ الْوَجْهِ قَالَ الضَّحَّاكُ تَنْزِعُ النَّارَ الْجِلْدَ وَاللَّحْمَ عَنِ الْعِظْمِ وَقِيلَ: تَفْصَلُ الْأَعْضَاءَ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ ثُمَّ يَعُودُ إِلَى مَا كَانَ.

تَدْعُوا مَنْ أَدْبَرَ وَتَوَلَّى أَي تَدْعُوا النَّارَ الْكَافِرَ وَالْمَنَافِقَ فَتَقُولُ إِلَى الْإِيهَا الْكَافِرِ أَيُّهَا الْمَنَافِقُ. قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ تَدْعُوهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ بِلِسَانٍ فَصِيحٍ ثُمَّ تَلْتَقِطُهُمْ كَمَا يَلْتَقِطُ الطَّيْرُ الْحَبَّ تَدْعُو مِنْ أَعْرَاضِ الدِّينِ وَتَوَلَّى عَنِ الْإِيمَانِ وَالطَّاعَةِ. وَجَمَعَ فَأَوْعَى أَي جَمَعَ الْمَالَ فَأَوْعَاهُ فِي الظَّرُوفِ وَ لَمْ يُوَدِّ زَكَاتِهِ وَ لَمْ يَنْفِقْهُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ. وَ فِي الْخَبْرِ يَجَاءُ بِابْنِ آدَمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَأَنَّهُ بَدَجٌ فَيَتَوَقَّفُ بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَيَقُولُ لَهُ: اعْطَيْتَكَ وَخَوْلَتَكَ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْكَ فَمَا صَنَعْتَ؟ فَيَقُولُ: رَبِّ جَمَعْتَهُ وَثَمَّرْتَهُ وَتَرَكْتَهُ أَكْثَرَ مَا كَانَ، فَارْجِعْنِي أَتَكَ بِهِ كُلَّهُ فَإِذَا عَبْدٌ لَمْ يَقْدَمْ خَيْرًا فَيَمْضِي بِهِ إِلَى النَّارِ.

قَوْلُهُ: إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: الْهَلُوعُ الْحَرِيصُ عَلَى مَا لَا يَحِلُّ لَهُ. وَ الْهَلْعُ شِدَّةُ الْحَرِصِ وَ قَلَّةُ الصَّبْرِ، وَ قِيلَ: هَلُوعًا أَي نَسَاءً عِنْدَ التَّعْمَةِ دَعَاءً عِنْدَ الْمُحَنَّةِ، وَ قِيلَ: مَعْنَى الْهَلُوعِ مَا فَسَّرَهُ اللَّهُ تَعَالَى بَعْدَهُ وَ هُوَ قَوْلُهُ: إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ أَي الضَّرُّ وَ الْفَقْرُ جَزَعٌ وَ لَمْ يَصْبِرْ.

وَ إِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ أَي السَّعَةِ وَ الْغِنَى وَ الْمَالَ مَنَعَ حَقَّ الْفُقَرَاءِ وَ لَمْ يَنْفِقْ فِي الْخَيْرِ شَرًّا مَا أَعْطَى الْعَبْدَ شَحًّا هَالِعًا وَ حِينَ خَالَعٍ. فَالْهَالِعُ الْمَحْزَنُ وَ الْخَالَعُ الَّذِي يَخْلَعُ قَلْبَهُ. قَالَ مِقَاتِلُ: الْهَلُوعُ دَابَّةٌ مِنْ وَرَاءِ جَبَلٍ قَافٍ تَأْكُلُ كُلَّ يَوْمٍ سَبْعَ صَحَارٍ مِنَ الْحَشِيشِ وَ تَشْرَبُ سَبْعَ بَحَارٍ مِنْ مَاءٍ لَا تَصْبِرُ مَعَ الْحَرِّ وَ لَا مَعَ الْبَرْدِ، تَتَفَكَّرُ كُلَّ لَيْلَةٍ مَاذَا تَأْكُلُ غَدًا فَشَبَّهَ اللَّهُ الْإِنْسَانَ بِهَا.

إِنَّا الْمُصَلِّينَ لَيْسَ هَذَا اسْتِنَاءٌ مِنَ الْكَلَامِ الْأَوَّلِ وَ مَعْنَاهُ: وَ لَكِنَّ الْمُصَلِّينَ، وَ قِيلَ: اسْتِنْتَى الْمُصَلِّينَ مِنَ الْإِنْسَانِ لِأَنَّ الْإِنْسَانَ فِي مَعْنَى الْجَمْعِ كَقَوْلِهِ تَعَالَى: إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ إِنَّا الَّذِينَ آمَنُوا. قَوْلُهُ الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ أَي يَقِيمُونَ الْفَرَائِضَ فِي أَوْقَاتِهَا، وَ قِيلَ: دَائِمُونَ أَي خَاشِعُونَ لَا يَزِيلُونَ وَجُوهَهُمْ عَنِ الْقِبْلَةِ. وَ الَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ مَعِينٌ يَعْنِي الزَّكَاةَ، وَ قِيلَ: سَائِرُ أَبْوَابِ الْبِرِّ مِنْ صَلَاةِ الرَّحْمِ وَ تَعَهُّدِ الْمَسَاكِينِ وَ غَيْرِ ذَلِكَ.

لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ السَّائِلِ الطَّوَّافِ الَّذِي يَسْأَلُ النَّاسَ وَ الْمَحْرُومِ الَّذِي لَا سَهْمَ لَهُ فِي الْإِسْلَامِ وَ لَيْسَ يَهْتَدِي إِلَى كَسْبِ وَ لَا يَسْأَلُ.

وَ الَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ أَي بِيَوْمِ الْجَزَاءِ وَ الْحِسَابِ. وَ قِيلَ: يُصَدِّقُونَ الْإِنْبِيَاءَ بِسَبَبِ إِيْمَانِهِمْ بِيَوْمِ الدِّينِ.

وَ الَّذِينَ هُمْ مِنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ خَائِفُونَ، قَالَ الْحَسَنُ: يَشْفِقُ الْمُؤْمِنُ أَنْ لَا تَقْبَلَ حَسَنَاتِهِ.

إِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ غَيْرُ مَأْمُونٍ وَ لَا يُؤْمِنُ وَقُوعَهُ لِأَنَّهُ لَا يَعْلَمُ أَحَدٌ عَاقِبَتَهُ وَ وَقْتَهُ فَالْوَاجِبُ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ أَنْ لَا يَأْمَنَ عَقُوبَتَهُ وَ لَا يَأْمَنُ مَكْرَهُ.

وَ الَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ. إِنَّا عَلَىٰ أَرْوَاجِهِمْ إِلَى قَوْلِهِ وَ عَهْدِهِمْ رَاعُونَ مَضَى تَفْسِيرُ هَذِهِ الْآيَاتِ فِي سُورَةِ الْمُؤْمِنِينَ.

وَ الَّذِينَ هُمْ بِشَهَادَاتِهِمْ قَائِمُونَ قَرَأَ حَفْصٌ عَنْ عَاصِمٍ وَ يَعْقُوبُ بِشَهَادَاتِهِمْ عَلَى الْجَمْعِ، اى يَقُومُونَ فِيهَا بِالْحَقِّ فَلَا يَكْتُمُونَهَا وَ لَا يَغَيِّرُونَهَا.

وَ الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ يَعْنَى الصَّلَوَاتِ الْخَمْسَ.

أُولَئِكَ اى اهل هذه الصفات فِي جَنَاتٍ مُكْرَمُونَ بِجَمِيلِ ثَوَابِ اللَّهِ اَيَاهُمْ.

فَمَا لَ الَّذِينَ كَفَرُوا اى فَمَا بِالَّذِينَ كَفَرُوا. قَبْلَكَ مُهْطِعِينَ مُسْرِعِينَ مَقْبَلِينَ اليك مُتَطَلِّعِينَ نَحُوكَ، انزلت في جماعة من الكفار كانوا يجتمعون حول النبي (ص) يستمعون كلامه و يستهزءون به و يكذبونه فقال الله: ما لهم ينظرون اليك نظر عداوة و يجلسون عندك و هم لا ينتفعون بما يسمعون.

عَنِ الْيَمِينِ وَ عَنِ الشَّمَالِ عَزِينَ اى حلقا حلقا و جماعة جماعة عن يمين النبي (ص) و عن شماله. و عَزِينَ جَمْعُ عِزَّةٍ مِثْلُ كِرَّةٍ وَ كَرِينٍ، وَ اِنَّمَا انكر عليهم الاسراع اليه لانهم اسرعوا اليه لطلب العيب به، و قيل: انها نزلت في نفر من الكفار قبلت نفوسهم صدق النبي و كانوا يسرعون نحوه و يقصدون مجلسه و يتحلقون حوايه و لا يؤمنون به اَمَّا حَيَاءٌ عَنِ الرَّجُوعِ عَنِ دِينِ آبَائِهِمْ وَ اَمَّا مَسَاعِدَةٌ لِعَشَائِرِهِمْ وَ كَانُوا يَطْمَعُونَ فِي دُخُولِ الْجَنَّةِ بِالْقَدْرِ الَّذِي كَانَ مِنْهُمْ فَانزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: اُ يَطْمَعُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ اَنْ يُدْخَلَ جَنَّةَ نَعِيمٍ. كَلَّا اى لا يدخلونها و قيل: كانوا يقولون لئن دخل هؤلاء الجنة كما يقول محمد لندخلها قبلهم فنحن افضل منها حظا منهم كما لنا الفضل عليهم في الدنيا، فنزلت هذه الآية جوابا لهم.

كَلَّا رَدَعٌ وَ زَجْرٌ عَنْ قَوْلِهِمْ، اى لا يكون كذلك و ليس الامر كما قالوا: اِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِمَّا يَعْلَمُونَ مِنْ نَظْفَةٍ وَ عِلْقَةٍ وَ اصْلِهِمْ مِنْ تَرَابٍ فَانَّى يَسْتَحِقُّونَ عَلَى اللَّهِ الثَّوَابَ وَ دُخُولَ الْجَنَّةِ مِنْ خَسَاسَةٍ اصْلِهِمْ وَ اَمَّا الْمُؤْمِنُونَ فَانَّهُ لا تَتَوَجَّهَ عَلَيْهِمْ هَذِهِ الْآيَةُ اِذَا اَمَلُوا دُخُولَ الْجَنَّةِ لانهم يرجونها من فضل الله و لا يرون ذلك مستحقا لهم على الله لفضيلتهم و في الخبر عن بسر بن جحاش قال: قال رسول الله (ص): «و بصق يوما في كفه و وضع عليها اصبعه فقال: يقول الله عز و جل بنى آدم ائى تعجزنى و قد خلقتك من مثل هذه؟»

حَتَّى اِذَا سَوَّيْتِكَ وَ عَدَلْتِكَ مَشِيَّتَ بَيْنَ بَرِّ دِينٍ وَ لِلْاَرْضِ مِنْكَ وَئِيدٌ فَجَمَعْتَ وَ مَنَعْتَ حَتَّى اِذَا بَلَغْتَ التَّرَاقِي قُلْتَ ائْتَدَّقْ وَ ائى اوان الصدقة

وَ قِيلَ: اِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِمَّا يَعْلَمُونَ اى من اجل ما يعلمون و هو الامر و النهى و الثواب و العقاب فحذف اجل فلا اقسام لا صلة دخلت للتأكيد.

بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَ الْمَغَارِبِ يَعْنَى: مَشْرِقَ كُلِّ يَوْمٍ مِنَ السَّنَةِ وَ مَغْرِبَهُ اِنَّا لِقَادِرُونَ.

عَلَى اَنْ نُبَدِّلَ خَيْرًا مِنْهُمْ اى على ان نخلق امثلا منهم و اطوع لله و اشكر له و اعمل بطاعته. و قيل: اِنَّا لِقَادِرُونَ عَلَى اَنْ نُبَدِّلَ مُحَمَّدًا خَيْرًا مِنْهُمْ وَ هُمُ اهل المدينة و قد فعل. وَ مَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ اى بمغلوبين ان اردنا ذلك و قيل: وَ مَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ اى عاجزين لان من سبق الى شيء عجز.

قَدَرَهُمْ يَخُوضُوا وَ يَلْعَبُوا امر تهديد لهم و توبيخ كقوله: «اعملوا ما شئتم: حَتَّى يُلَاقُوا اى يعاينوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوعَدُونَ يَعْنَى: وَ مِ الْقِيَامَةِ، وَ قِيلَ: نَسَخْتَهَا آيَةَ الْقِتَالِ.

يَوْمَ يَخْرُجُونَ مِنَ الْاُجْدَاثِ اى من القبور سريعا اى مسرعين الى اجابة الداعي. كَأَنَّهُمْ إِلَى نُصْبٍ اى الى علم منصوب يُوفِضُونَ يسرعون و ذلك حين يسمعون الصيحة الآخرة قرأ ابن عامر و حفص الى نصب يُوفِضُونَ بضم التون و الصاد قال مقاتل و الكسائى يعنى: الى اوثانهم التى كانوا يعبدونها من دون الله كقوله تعالى وَ مَا دُحِجَ عَلَى النَّصْبِ وَ

قال الحسن يسرعون اليها ايهم يستلمهم اولاً و قيل: هي جمع نصب كرهن و رهن.  
 خاشعاً أبصارهم محزونين متفكرين فيما دهاهم قوله: تَرَهُهُمُ ذِلَّةً اى يغشاهم و يعلوهم هو ان و ذلّ ذلكَ اليومُ الَّذِي  
 كانوا يُوعَدُونَ و عدهم الله ذلك على السنة رسله في الدنيا و هم يكذبون به، يعنى يوم القيامة و الله اعلم.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى، بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ، «اللّٰه» منور القلوب، «الرحمن» كاشف الكروب، «الرحيم» غافر الذنوب، اللّٰه  
 مطلع على الاسرار، الرَّحْمٰن بقضاء الاوطار، الرَّحِیْم بغفران الاوزار، اللّٰه لارواح السّٰبِقِیْنَ الرَّحْمٰن لقلوب المقتصدین،  
 الرَّحِیْم لذنوب الظّٰلمِیْنَ. انس مالك كُفِت: بالله العظيم كه شنیدم از امیر المؤمنین علی (ع) و علی از ابو بكر (رض)  
 همچنين با سوگند و ابو بكر از مصطفى (ص) و مصطفى از جبرئیل (ع) و جبرئیل از میکائیل و میکائیل از اسرافیل  
 و اسرافیل عليهم السلام از حق تعالى جلّ جلاله كه گفت: بعزّتی و جلالی و جودی و كرمی من قرأ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ  
 الرَّحِیْمِ مُتّصِلَةً بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ مرّة واحدة اشهدوا عليّ ائني قد غفرت له و قبلت منه الحسنات و تجاوزت عنه السيئات و  
 لا احرق لسانه بالنّار و اجيره من عذاب القبر و عذاب النّار و عذاب القيامة و الفزع الاكبر و يلقاني قبل الانبياء و  
 الاولياء»

عزیزتر است این نام كه كارها بدو تمام و از بر مولى ما را پیغام، خنك مر آن زبان كه بدو گویاست، خنك مر آن دل  
 كه بدان شیدااست. بیاد كرد و یاد داشت این نام بنده را امروز در دنیا حلاوت طاعت است، بدر مرگ فوز و سلامت  
 است. در گور تلقین و حجّت است، در قیامت سبکباری و راحت است، در بهشت رضا و لقا و رؤیت است.

قوله تعالى: سَأَلَ سَائِلٌ بِكَ قَوْلٍ از اقوال مفسران آنست كه: سائل درین آیه مصطفى (ص) است كه كافران و مشركان  
 در مگه او را رنجه میداشتند و اذی مینمودند، مردان او را ناسزا میگفتند، نجاست بر مهر نبوت می انداختند، دندان  
 می شكستند. زنان از بامها خاك می ریختند، كودكان بر پی وی می انگیختند تا بیهوده ها و ناصواب میگفتند. مؤمنان  
 صحابه را یكان یكان می گرفتند و معذب همی داشتند. رسول خدا از سر آن ضجرت و حیرت دعا كرد و از اللّٰه تعالى  
 بر ایشان عذاب خواست. ربّ العالمین از آن سؤال و دعای وی حكایت باز میکند كه: سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ واقِعٍ لِلْكَافِرِينَ  
 درخواست میکند رسول ما صلی اللّٰه علیه و سلم فرو گشاد عذاب بر این كافران، و فروگشاد عذاب بودنی است و  
 افتدانی برین كافران هم در دنیا و هم در آخرت. در دنیا روز بدر ایشان را كشتند و در آن قلیب بدر بخواری افكندند،  
 و در آخرت ایشان را عذاب كند روزی كه اندازه آن پنجاه هزار سالست: اینست كه ربّ العالمین گفت: فِي يَوْمٍ كَانَ  
 مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ آن كه مصطفى را (ص) تسلی داد و رنجوری و بر امر هم نهاد گفت: فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا يا  
 محمد تو صبر میکن و خوش همی باش و دل بتنگ میار، اقتدا كن پیغمبران گذشته فاصبر كما صبر أولوا العزم من  
 الرُّسُل. انبیا همه لباس صبر پوشیدند تا بمراد و مقصود رسیدند. صبر بود كه يعقوب را بدست فرج و راحت از بیت  
 الاحزان برون آورد كه فَصَبْرٌ جَمِيلٌ. صبر بود كه شراب شفا بر مذاق ایوب ریخت كه إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا. صبر بود  
 كه ندای فدا بگوش اسماعیل رسانید سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللّٰهُ مِنَ الصّٰبِرِينَ. صبرست كه مؤمنان را از سرای بلوی بجنت  
 مأوی رساند و هر چه مقصودست حاصل كند و بگوش ایشان فرو خواند كه: وَ بَشِّرِ الصّٰبِرِينَ عَلَى الْجَمَلَةِ شِيرْمَرْدِي  
 باید، بزرگ همّتی، كه در راه دین هر شربت كه تلختر بود او را شیرین تر آید و هر راه كه دورتر بود او را  
 نزدیک تر آید، تا نام او در جریده صابران اثبات كند. امروز او را منشور محبت نویسد كه: ان اللّٰه يُجِبُّ الصّٰبِرِينَ و



فردا او را این خلعت دهند که: سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ.

قوله تعالى: إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيداً وَ تَرَاهُ قَرِيباً كَافِرَانِ آمَن رَسْتَخِيز دور و دیر می‌دانند و آن نزدیکتر از آنست که ایشان می‌پندارند. مصطفی (ص) گفت: ما الدنیا ما مضی و ما بقی الّا کثوب شقّ باتنین و بقی خیط واحد الّا و کان ذلك الخیط قد انقطع.

گفتا: دنیا آنچه مانده در جنب آنچه گذشته بمثل چون جامه‌ای است که درزیی استاد آن را بدرد، تا آن گه که یک رشته بماند و از وی جز آن یک رشته نماند، چه خطر دارد بریدن آن یک رشته در جنب آنچه بریده شده است. انگار که آن یک رشته بریده شد و انگار که مدت دنیا بآخر کشیده شد عالمیان همه مسافران‌اند، روی بسفر قیامت آورده، و دنیا بر مثال رباطی است بر سر بادیه قیامت نهاده، عمرهای خلق بالا و پهنای آن سفرست. سالها چون منازل است، ماهها چون مراحل است، شب و روز بر مثال فرسنگ است، نفسها همچون گامها سفر دور و درازست، و عقبه تند و دشوارست، و مسافر غافل و کاهل و بیگارست.

دنیا چون درختی با سایه و نسیم است، آن کس که دل در سایه درخت و منزلگاه بندد او مردی سلیم است:

هل الدنیا و ما فیها جمیعا سوی ظلّ یزول مع النّهار؟  
ما همچو مسافریم در زیر درخت چون سایه برفت زود بر دارد رخت.

اینست که مصطفی (ص) گفت: «ما مثلی و مثل الدنیا الّا کراکب، نال فی ظلّ شجرة ثمّ راح و ترک»

گفتا: مثل ما با دنیا همچون مثل مردی است که در تابستان گرم از بیابانی تافته برآید درختی بیند با نسیمی خوش و سایه‌ای تمام. زمانی با نسیم و سایه آن درخت بیاساید چون برآسود، پای در رکاب مرکب آرد و زود از آنجا رحیل کند و آن درخت را با نسیم و سایه آن بگذارد و دل در آن نبندد و آن را ندیم خود نسازد. ای مسکین کسی که مرکب او شب و روز بود، مراحل و منازل او سال و ماه بود، او را همیشه می‌برند اگر چه نمی‌رود، در آن حال که در خانه نشسته یا بر بستر گرم خفته می‌پندارد که ساکن است و این خطاست که شب و روز او را در حرکات دارد، بی خواست وی او را می‌رانند، بی تدبیر وی او را می‌برند، بی تاختن وی او را می‌تازانند:

من می‌نروم که می‌برندم ناکام با چشم پر آب یار نادیده تمام  
و من عجب الاّیام اّک قاعد علی الارض فی الدنیا و انت تسیر  
فسیرک یا هذا کسیر سفینة بقوم قعود و القلوب تطیر.



## ۷۱- سوره نوح - مکیه

## النوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند جهاندار دشمن پرور ببخشاینده‌گی، دوست بخشای بمهربانی.  
 اِنَّا اَرْسَلْنَا نُوحًا اِلَىٰ قَوْمِهِ مَا فَرَسْتَادِیْم نوح را بقوم او اَنْ اُنْذِرَ قَوْمَكَ که آگاه کن و بترسان قوم خویش را مِنْ قَبْلِ اَنْ  
 یَاْتِیَهُمْ عَذَابٌ اَلِیْمٌ (۱) پیش از آنکه بایشان آید عذابی دردناک.

قالَ یَا قَوْمِ نوح گفت: ای قوم اِنِّیْ لَكُمْ نَذِیْرٌ مُّبِیْنٌ (۲) من شما را آگاه کننده‌ای ام آشکارا بدرستی.

اَنْ اَعْبُدُوا اللّٰهَ که اللّٰه را پرستی و اَنْقُوهُ و از او بپرهیزید و اَطِیْعُوْنَ و مرا فرمان برید.

یَعْفِرْ لَكُمْ مِنْ ذُنُوْبِكُمْ تا بیامزد شما را گناهان شما و یُوْحَرْكُمْ اِلَىٰ اَجَلٍ مُّسَمًّی و شما را با اجلهای با درنگ افکند. اِنْ  
 اَجَلَ اللّٰهَ اِذَا جَاءَ لَا یُوْحَرُّ که آن هنگام نام زد کرده اللّٰه چون آید با پس نیفکنند آن را لَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ (۴) اگر دانید.

قالَ رَبِّ گفت: خداوند من اِنِّیْ دَعَوْتُ قَوْمِی مِنْ قَوْمِ خَوِیْش را باز خواندم لَیْلًا و نَهَارًا بشبها در خانهای ایشان و  
 بروزها در انجمنهای ایشان.

فَلَمْ یَزِدْهُمْ دُعَائِیْ اِلَّا فِرَارًا (۵) نفزود ایشان را خواندن من مگر گریختن

وَ اِنِّیْ كَلَّمَا دَعَوْتُهُمْ و من هر گاه که خواندم ایشان را لِتَغْفِرَ لَهُمْ تا بیامرزی ایشان را جَعَلُوا اَصَابِعَهُمْ فِیْ اَازَانِهِمْ  
 انگشتهای خویش در گوش کردند و اسْتَعْشَرُوا نِیَابَهُمْ و جامها در سر کشیدند و اَصْرُوا بستیدند و اسْتَكْبَرُوا استکباراً  
 (۶) و گردن کشیدند گردن کشیدنی.

ثُمَّ اِنِّیْ دَعَوْتُهُمْ جِهَارًا (۷) پس من ایشان را باز خواندم آشکارا

ثُمَّ اِنِّیْ اَعْلَنْتُ لَهُمْ پس من ایشان را آشکارا کردم و اَسْرَرْتُ لَهُمْ اِسْرَارًا (۸) و پنهان کردم ایشان را پنهان کردنی.

فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ و گفتم. خویشتن را با آن آرید که سزای آمرزش او گردید اِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا (۹) که اللّٰه  
 آمرزگار است فراخ آمرز همیشه.

یُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَیْكُمْ مِدْرَارًا (۱۰) فروگشاید بر شما باران را هموار و بهنگام.

وَ یُمِدِّكُمْ بِاَمْوَالٍ وَ بَنِیْنٍ و شما را فراهم پیوندد مالها و پسران و یَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ و شما را درختستانها سازد و کند و  
 یَجْعَلْ لَكُمْ اَنْهَارًا (۱۱) و شما را جویها روان سازد و کند.

ما لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلّٰهِ وَقَارًا (۱۲) چه رسید شما را که از شکوه اللّٰه نمی‌ترسید؟

وَ قَدْ خَلَقْتُمْ اَطْوَارًا (۱۳) و او بیافرید شما را چند بارها.

اَلَمْ تَرَوْا نَمِی‌دانید و نمی‌بینید كَيْفَ خَلَقَ اللّٰهُ سَبْعَ سَمَواتِ که اللّٰه چون بیافرید هفت آسمان را طِبَاقًا (۱۴) براست  
 آفریدن و برابر داشتن.

وَ جَعَلَ الْقَمَرَ فِیْهِنَّ نُورًا و ماه را روشنایی کرد در آسمانها وَ جَعَلَ الشَّمْسَ سِرَاجًا (۱۵) و آفتاب را چراغی کرد در  
 آن.

وَ اللّٰهُ اُنْبَتَكُمْ مِنَ الْاَرْضِ نَبَاتًا (۱۶) و اللّٰه شما را رستنی کرد تا از خاک می‌روئید رستنی.

ثُمَّ یُعِیْذُكُمْ فِیْهَا اَنْ گه شما را باز خاک گرداند در آن وَ یُخْرِجُكُمْ اِحْرَاجًا (۱۷) و باز بیرون آرد شما را از خاک بیرون  
 آوردنی.

وَ اللَّهُ جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ بَسَاطًا (۱۸) و الله شما را زمین بر آب گسترانید.  
 لَتَسْلُكُوا مِنْهَا سُبُلًا فِجَاجًا (۱۹) تا میروید در آن و از آن در شاه راههای فراخ پیدا.  
 قَالَ نُوحٌ رَبِّ كَفْتُ نوح خداوند من إِنَّهُمْ عَصَوْنِي ایشان از من سر کشیدند وَ اتَّبَعُوا مَنْ لَمْ يَزِدْهُ مَالَهُ وَ وَكَلَهُ إِلَّا خَسَارًا  
 (۲۰) و پی کسی میروند که نیفزاید او را مال او و فرزند او مگر زیان کاری.  
 وَ مَكْرُوا مَكْرًا كِبَارًا (۲۱) و کوششها کوشیدند و سازها ساختند سخت بزرگ.  
 وَ قَالُوا وَ كَفْتَنَّهُ يَكْدِيكَرًا: لا تَدْرُنَّ آلِهَتَكُمْ که پرستش خدایان خویش را بمگذارید وَ لا تَدْرُنَّ وَدًّا وَ لا سُوعًا (۲۲) وَ  
 لا يَعُوثَ وَ يَعُوقَ وَ نَسْرًا (۲۳) و فرومگذارید پرستش این پنج خدایان.  
 وَ قَدْ أَضَلُّوا كَثِيرًا وَ خَلَقَ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ لُقْيَانَ وَ كَثِيرًا مِمَّنْ ظَلَمْنَا الْأَنْفُسَ وَ لَمَّا كَانُوا فِي أَعْيُنِنَا قَتَلُوا نُسْرًا (۲۴) و مفزای این ستمکاران را بر  
 خویشان مگر گمراهی.  
 مِمَّا خَطَبُوا مِنْهُمْ أُغْرَفُوا از بدیهای ایشان بود که ایشان را بآب بکشتند فَأَدْخَلُوا نَارًا (۲۵) و آن گاه ایشان را در آتش  
 کردند.

فَلَمْ يَجِدُوا لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْصَارًا (۲۶) فرود از الله خود را داوری دار و یار نیافتند.  
 قَالَ نُوحٌ رَبِّ نوح گفت: خدایان من لا تَدْرُ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دِيَارًا (۲۷) مگذار بر زمین ازین کافران جهان  
 گردی.

إِنَّكَ إِنْ تَدْرُهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ اگر ایشان را زنده گذاری این بندگان ترا که گرویده‌اند بیراه کنند  
 وَ لا يَلِدُوا إِلَّا فِاجِرًا كَفَّارًا (۲۸) و جز بدی ناسپاس را نزنند.

رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ لِوَالِدَيَّ خدایان من بیمارز مرا و زاینده مرا. وَ لِمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا وَ هَرَّكَهُ فِي خَانِهِ مِنْ آمَدٍ گرویده  
 وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ گرویدگان مردان و زنان وَ لا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا تَبَارًا (۲۹) و مفزای ستمکاران را بر خود و  
 ناگرویدگان را مگر تباهی و نیستی.

### النوبة الثانية

این سوره مکی است به مکه فرو آمده باجماع مفسران و بعدد کوفیان بیست و هشت آیت است، دویست و بیست و  
 چهار کلمه، نهصد و بیست و نه حرف و درین سوره نه ناسخ است و نه منسوخ. و در فضیلت سوره ابی بن کعب  
 روایت کند از مصطفی (ص) گفت: هر که این سوره بخواند، خدای عزّ و جلّ او را از آن مؤمنان کند که نوح  
 پیغمبر ایشان را دعا کرد و دعای وی اندرو رساند. قوله إنا أرسلنا نوحاً إلى قومِهِ قال النبي (ص): «هو أول نبي  
 بعث»

و قال ابن عباس: بعث و هو ابن اربعين سنة و قيل: ابن ثلاثمائة و خمسين سنة. و قيل: ابن اربعمائة و ثمانين سنة. و  
 لبث فيهم الف سنة انا خمسين عاما و عاش بعد الطوفان تسعين سنة. و نوح اسم عجمي صرف لخرقة. و معناه  
 بالسريانية الساكن و قيل: سمى نوحا لكثرة ما كان ينوح على نفسه و معنى الآية: أرسلنا نوحاً إلى قومِهِ كما أرسلناك  
 إلى قومك أن أنذر قومك يعني: بأن أنذر قومك. اي خوفهم عقاب الله. من قبل أن يأتيهم عذاب اليم هو الطوفان و  
 الغرق. و قيل: هو عذاب الآخرة. قال قتادة ارسل من جزيرة فذهب اليهم و: قال يا قوم إني لكم نذير اي منذر مخوف.  
 مبين ظاهر ابين لكم رسالة الله بلغة تعرفونها.



أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ أَيَّ وَحْدَهُ وَاجْتَنِبُوا مَعَاصِيَهُ. وَأَطِيعُوا فِي مَا أَمَرَكُمْ وَانْهَىكُمْ عَنْهُ وَاسْتَدْعُوا إِلَى طَاعَةِ اللَّهِ لَأَنَّ طَاعَةَ الرَّسُولِ طَاعَةُ اللَّهِ. كانت تقع له في الظاهر و لأن طاعة الرسول طاعة الله.

يَغْفِرُ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ قِيلَ: مَنْ هَاهُنَا لِلتَّبِيينِ، كَقَوْلِهِ: فَاجْتَنِبُوا الرَّجْسَ مِنَ الْاَوْتَانِ. و قيل: للتبويض اي يغفر لكم ما سبق من ذنوبكم. و قيل: من هاهنا صلة و المعنى يغفر لكم ذنوبكم و يُؤَخِّرُكُمْ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى اي يعافيكم الى منتهى آجالكم و لا يعاقبكم بقتل او غرق او نوع من الالهلاك، ليس يريد ان الايمان يزيد في آجالهم و لكن خاطبهم على المعقول عندهم و كانوا يحوزون الموت بهذه الاسباب فاخبر انهم ان آمنوا لم يمتهم بهذه الاشياء و يموتوا اذا ماتوا غير ميتة المستأصلين بالعذاب و يدل على ذلك قوله: إِنَّ أَجَلَ اللَّهِ إِذَا جَاءَ لَا يُؤَخَّرُ لَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ذلك سواء كنتم مؤمنين او غير مؤمنين استوصلتم بالهلاك او مثم على فراشكم قال: يعنى نوحا يشكو الى الله ما قاساه من قومه.

رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَ نَهَارًا أَي وَاصَلْتُ الدَّعْوَةَ وَ قِيلَ: دَعَوْتُهُمْ أحياناً بالليل و أحياناً بالنهار. و قيل: كان يأتي باب احدهم ليلاً فيقرع الباب فيقول صاحب البيت: من على الباب؟ فيقول انا نوح قل لا اله الا الله.

فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا أَي لَمْ يَزِدَادُوا إِلَّا تَمَادِيًا فِي الْغِيِّ وَ اعْرَاضًا.

وَ إِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ أَي دَعَوْتُهُمْ إِلَى الْاِيْمَانِ لِيُؤْمِنُوا فَتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ لِنَلَّا يَسْمَعُوا دَعْوَتِي. وَ اسْتَعْشَرُوا ثِيَابَهُمْ أَي غَطُّوا بِهَا وَجُوهَهُمْ لِنَلَّا يَرُونِي. وَ أَصْرُوا عَلَى كَفْرِهِمْ وَ اسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا أَي تَكَبَّرُوا عَنِ الْحَقِّ تَكَبَّرًا وَ تَرَفَعُوا عَنِ الْاِيْمَانِ بِكَ تَرَفَعًا، ف قَالُوا: أ تُؤْمِنُ لَكَ وَ اتَّبَعَكَ الْأَرْدَلُونَ.

ثُمَّ إِنِّي دَعَوْتُهُمْ جِهَارًا ظَاهِرًا يَرَى بَعْضُهُمْ بَعْضًا. قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ مَجَاهِرَةً بِأَعْلَى صَوْتِي ثُمَّ إِنِّي أَعْلَنْتُ لَهُمُ الدَّعَاءَ لِبَعْضٍ وَ اسْرَرْتُ لِبَعْضٍ. و قيل: اعلنت احيانا و اسررت احيانا. و قيل: اعلنت لمن اسررت و اسررت لمن اعلنت. و في بعض التفاسير ان نوحا لما آذوه إيذاء شديدا حتى كانوا يضربونه في اليوم مرّات عيل صبره فسأل الله ان يواريه عن ابصارهم و يستره عن اعينهم بحيث يسمعون كلامه و لا يرونه، فينالوه بمكروه ففعل الله ذلك به فدعاهم كذلك زمانا فلم يؤمنوا فسأل الله ان يعيده الى ما كان و هو قوله: أَعْلَنْتُ لَهُمْ وَ اسْرَرْتُ لَهُمْ إِسْرَارًا فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ أَي اسْتَدْعُوا مَغْفِرَتَهُ بِطَاعَتِهِ. إِنَّهُ كَانَ عَقَّارًا كَانَ صَلَاةً وَ الْمَعْنَى: أَنَّهُ غَفَّارٌ لِمَنْ تَرَكَ مَعْصِيَتَهُ وَ اسْتَغْفَرَهُ.

قَالَ النَّبِيُّ (ص): «مَنْ اعطى الاستغفار لا يمنع المغفرة لأن الله سبحانه قال استغفروا ربكم انه كان غفارا».

يُرْسِلُ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا وَ ذَلِكَ أَنَّ قَوْمَ نُوْحٍ لَمَّا كَذَّبُوهُ زَمَانًا طَوِيلًا حَبَسَ اللَّهُ عَنْهُمْ الْمَطَرَ وَ اعْقَمَ أَرْحَامَ نِسَائِهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً فَهَلَكْتَ أَمْوَالُهُمْ وَ مَوَاشِيَهُمْ فَقَالَ لَهُمْ نُوْحٌ: اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ مِنَ الشَّرْكِ أَي اسْتَدْعُوا الْمَغْفِرَةَ بِالتَّوْحِيدِ، يُرْسِلُ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا الْمِدْرَارُ الْمَطَرُ الْكَثِيرُ الدَّرَّ.

وَ يُمِدِّدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَ بَنِيْنَ أَي وَ يعطكم زينة الدنيا من الاموال و البنين.

وَ يَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ بَسَاتِينَ وَ اشْجَارًا وَ يَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَارًا جَارِيَةً وَ عَدَّاهُمْ اللَّهُ سَبْحَانَهُ ان يرد ذلك عليهم ان آمنوا. روى الشعبي ان عمر (رض) خرج يستسقى فلم يزد على الاستغفار حتى رجع فقيل له ما رأيك استسقيت. فقال عمر لقد طببت المطر بمجاديح السماء التي يستنزل بها المطر ثم قرأ: اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا، يُرْسِلُ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا.

وَ رَوَى أَنَّ رَجُلًا أَتَى الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَشَكَا إِلَيْهِ الْجَدْوِيَّةَ. فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ: اسْتَغْفِرِ اللَّهَ. فَاتَاهُ آخِرُ، فَشَكَا إِلَيْهِ الْفَقْرَ. فَقَالَ لَهُ: اسْتَغْفِرِ اللَّهَ. اتاه آخر فقال.



له: ادع الله ان يرزقني ابنا. فقال له: استغفر الله. اتاه آخر فشكا اليه جفاف بساتينه.

فقال له: استغفر الله. فقيل له اتاك رجلا يشكون الوانا و يسئلون انواعا فامرتهم كلهم بالاستغفار؟ فقال: ما قلت من ذات نفسى في ذلك شيئا، انما اعتبرت فيه قول الله سبحانه: اسْتَعْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّاراً يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَاراً الآية. قوله: ما لكم لا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَاراً هذا الرجاء بمعنى الخوف و الوقار: العظمة اى لا تحافون لله عظمة، و قيل: معناه لا تشكرون لله نعمة و لا تعرفون له حقا. قال الزجاج معناه ما لكم لا ترجون عاقبة الايمان و لا توحّدون الله و قد جعل لكم في انفسكم آية تدلّ على التوحيد من خلقه اياكم اطوارا، اى تارات و مرآت حالا بعد حال نطفا ثم علقا ثم مضغا الى تمام الخلق.

و قيل: خلقهم اطوارا يعنى: خلقهم حين اخرجهم من ظهر آدم للعهد ثم خلقهم حين اذن بهم ابراهيم (ع) للحجّ ثم خلقهم ليلة اسرى برسول الله (ص) فاراه اياهم. و قيل: أطواراً اى اصنافا في الوانكم و لغاتكم.

أ لَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ، وَ طِبَاقًا جَمْعَ طَبَقٍ وَ هِيَ صِفَةٌ لِسَبْعٍ، اى خلق فيها سبعا ذات طباق، و قيل: نصب على المصدر يقال: طبقت مطابقة و طباقا اى طباق بينهما طباقا خلق بعضها فوق بعض يدلهم بذلك على قدرته و مشيئته. وَ جَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا معناه في سماء منهنّ و هي السماء الدنيا هذا كقولك فلان متوار في دور بنى فلان و هو في دار واحدة منها. قال ابن عباس ان الشمس و القمر وجوههما الى السماوات وضوء الشمس و نور القمر فيهنّ واقفيتهما الى الارض و قال عبد الله بن عمرو العاص تضيء الشمس في الشتاء من السماء السابعة عند عرش الرحمن في الصيف من السماء الرابعة و لو اضاءت من السماء الدنيا لم يقم لها شيء و جَعَلَ الشَّمْسَ سِرَاجًا اى مصباحا مضيئا.

وَ اللَّهُ أَنْبَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا اى انبتكم فنبتم نباتا، يعنى: خلق اباكم آدم من التراب و انتم اولاده.

ثُمَّ يُعِيدُكُمْ فِيهَا عِنْدَ الْمَوْتِ وَ يُخْرِجُكُمْ إِخْرَاجًا عِنْدَ الْبَعْثِ دَلٌّ بِالنَّشْأَةِ الْاُولَى عَلَى جَوَازِ الْبَعْثِ فِي الْاُثْنَايَةِ.

وَ اللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ بِسَاطًا اى فرشها لكم لتتصرفوا عليها مجيئا و ذهابا و قيل: لِنَسَلُكُوا مِنْهَا سُبُلًا بَيِّنَةً مِنَ الْأَرْضِ وَ الْفَجَاجِ جَمْعُ الْفَجِّ وَ هُوَ الطَّرِيقُ الْوَاسِعُ، وَ قِيلَ: سُبُلًا فَجَاجًا اى طرقا مختلفة.

قَالَ نُوحٌ رَبِّ إِنَّهُمْ عَصَوْنِي فِيمَا أَمَرْتَهُمْ بِهِ مِنَ التَّوْبَةِ وَ الْاِيْمَانِ وَ اتَّبَعُوا مَنْ لَمْ يَزِدْهُ مَالُهُ وَ وَلَدُهُ إِلَّا خَسَارًا اى اتبعوا اغنياءهم الذين لا يزيدون بانعام الله عليهم بالمال و الولد انا عصيانا و نقصانا في الآخرة قرأ مدنى و شامى و عاصم «و ولده» بالفتح و قرأ الآخرون «و ولده» بضم الواو على الجمع نحو الاسد و الاسد بالضمّ العشيرة و القوم.

وَ مَكْرُواً مَكْرًا كِبَارًا اى مكرًا كبيرًا عظيمًا، يقال: كبير و كبار و كِبَارٌ بمعنى واحد. و قيل: كِبَارٌ لِلْمَبَالِغَةِ. وَ الْمَكْرُ فِي اللُّغَةِ غَايَةُ الْحِيلَةِ وَ هُوَ مِنْ فَعَلَ اللَّهُ تَعَالَى اخْفَاءَ التَّدْبِيرِ وَ مَعْنَى الْآيَةِ: اِنَّهُمْ مَكْرُوا فِي دِينِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ حَيْثُ اِفْسَدُوا فِي الْأَرْضِ بِالْكَفْرِ وَ التَّكْذِيبِ، وَ قِيلَ: مَنَعَ الرُّؤَسَاءُ اتِّبَاعَهُمْ عَنِ الْاِيْمَانِ بِنُوحٍ (ع) وَ حَرَّشُوهُمْ عَلَى قَتْلِهِ. وَ قَالُوا لَا تَدْرُنَّ آلِهَتَكُمْ اى لا تتركوا عبادة آلهتكم وَ لَا تَدْرُنَّ وَدًّا قَرَأَ اهل المدينة ودا بضم الواو و الباقر بفتحها. وَ لَا سُوعًا وَ لَا يَغُوثَ وَ يَعُوقَ وَ نَسْرًا هذه اصنام كانت لقوم نوح ثم اتخذت العرب امثالها و عبدتها فكانت ودّ لكلب و سواع لهمدان و يغوث لطي و يعوق لكانة و نسر لحمير. و قيل: اِنَّ «وَدًّا» كَانَ عَلَى صُورَةِ رَجُلٍ وَ «سُوعًا» عَلَى صُورَةِ امْرَأَةٍ وَ «يَغُوثَ» عَلَى صُورَةِ اسد و «يعوق» على صورة فرس و «نسرًا» على صورة طائفة. قال محمد بن كعب: هذه اسماء قوم صالحين كانوا بين آدم و نوح فلما ماتوا كان لهم اتباع يقتدون بهم في العبادة فجاءهم ابليس و قال: لو

صوّرتهم صورهم كان انشط لكم و ادعى الى العبادة و ابعد من النسيان ففعلوا ثم نشأ قوم بعدهم فقال لهم ابليس: ان الذين قبلكم كانوا يعبدونهم فعبدهم فابتداء عبادة الاوثان كان من ذلك و سميت تلك الصور بهذه الاسماء لانهم صوروها على صور اولئك القوم من المسلمين.

و روى عن ابن عباس: ان تلك الاوثان لما كان ايام الغرق دفنها الطوفان و طمها التراب فلم تزل مدفونة حتى اخرجها الشيطان لمشركى العرب فاخذوها و عبدها و كانت العرب اصنام اخر فالثلاث كانت لتثيف، و العزى لسليم، و غطفان، و مناة لهذيل، و اساف و نائلة و هبل لاهل مكة فكان اساف حيال الحجر الاسود و كانت نائلة جبال الركن اليماني، و كان هبل في جوف الكعبة ثمانية عشر ذراعاً.

وَ قَدْ أَضَلُّوا كَثِيرًا أَي ضلّ بسبب الاصنام كثير من الناس كقوله: رَبِّ إِنَّهُمْ أَضَلُّنَا كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ. و قال مقاتل: اضلّ كبراً و هم كثيراً من الناس.

وَ لَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا ضَلَالًا هذا دعاء عليهم بعد ما اعلم الله نوحاً انهم لا يؤمنون و هو قوله: «أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ». و جاء في التفسير ان الرجل من قوم نوح ينطلق بولده الى نوح فيقول له: احذر هذا فانه كذاب و ان والدى قد حذرنيه فيموت الكبير على كفره و ينشأ الصغير عليه.

مِمَّا خَطَبْتَهُمْ قَرَأَ أَبُو عَمْرٍو خَطَايَاهُمْ، وَ كِلَاهُمَا جَمْعُ خَطِيئَةٍ. أَي مِنْ خَطَايَاهُمْ وَ مَا صَلَّةٌ وَ الْمَعْنَى بِسَبَبِ خَطَايَاهُمْ أُغْرِفُوا فَأَدْخَلُوا نَارًا دَخُولَ الْفَاءِ دَلِيلٌ عَلَى اثْبَاتِ عَذَابِ الْقَبْرِ لِأَنَّهَا لِلتَّعْقِيبِ قَالَ الضَّحَّاكُ: هِيَ فِي حَالَةٍ وَاحِدَةٍ فِي الدُّنْيَا كَانُوا يَغْرِقُونَ مِنْ جَانِبٍ وَ قَالَ مِقَاتِلٌ: ادْخَلُوا نَارًا فِي الْآخِرَةِ. فَلَمْ يَجِدُوا لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْصَارًا أَي لَمْ يَنْفَعِهِمْ اصْنَامُهُمُ الْخَمْسَةُ وَ لَا غَيْرَهَا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ.

وَ قَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْنِي عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا أَي أَحَدًا، يُقَالُ: مَا فِي الدَّارِ دَيَّارٌ أَي أَحَدٌ، أَي لَا تَتْرِكْ أَحَدًا يَدُورُ فِي الْأَرْضِ فَيَذْهَبُ وَ يَجِيءُ وَ أَصْلُهُ دِيوَارٌ فَيَعَالُ مِنْ دَارٍ يَدُورُ وَ قَالَ الْقَتِيبِيُّ أَصْلُهُ مِنَ الدَّارِ أَي سَاكِنِ الدَّارِ.

إِنَّكَ إِنْ تَذَرَهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ أَي يَدْعُوهُمْ إِلَى الضَّلَالِ وَ لَا يَلِدُوا إِلَّا فَاغِرًا كَقَارًا أَي الْآثِمَ مِنْ سَيْفِجَرٍ وَ يَكْفُرُ، قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ كَعْبٍ وَ مِقَاتِلٌ وَ الرَّبِيعُ وَ غَيْرُهُمْ: إِذَا قَالَ نُوحٌ هَذَا حِينَ أَخْرَجَ اللَّهُ كُلَّ مُؤْمِنٍ مِنْ أَصْلَابِهِمْ وَ أَرْحَامِ نَسَائِهِمْ، وَ أَعْقَمَ.

أَرْحَامِ نَسَائِهِمْ، وَ أَيْبَسَ أَصْلَابَ رِجَالِهِمْ قَبْلَ الْعَذَابِ بِأَرْبَعِينَ سَنَةً وَ قِيلَ: بِسَبْعِينَ سَنَةً وَ أَخْبَرَ اللَّهُ نُوحًا: أَنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ وَ لَا يَلِدُونَ مُؤْمِنًا فَحِينَئِذٍ دَعَا عَلَيْهِمْ نُوحٌ فَاجَابَ اللَّهُ دَعَاَهُ وَ أَهْلَكَهُمْ كُلَّهُمْ وَ لَمْ يَكُنْ فِيهِمْ صَبِيٌّ وَ قَتَّ الْعَذَابَ لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَالَ: وَ قَوْمٌ نُوحٍ لَمَّا كَذَّبُوا الرَّسُلَ أَغْرَقْنَاهُمْ وَ لَمْ يَجِدْ التَّكْذِيبَ مِنَ الْإِطْفَالِ.

رَبِّ اغْرُقْ لِي وَ لِوَالِدَيَّ وَ اسْمُ أَبِيهِ لِمَكِّ بْنِ مَتَوَشَلْخٍ وَ أُمُّهُ هَيْجَلُ بِنْتُ لَأَمُوشَ ابْنِ مَتَوَشَلْخِ بِنْتُ عَمِّهِ وَ كَانَا مُسْلِمِينَ عَلَى مِلَّةِ أَدْرِيسَ (ع). وَ لَمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا أَي مَسْجِدِي. وَ قِيلَ: سَفِينَتِي. وَ قِيلَ: مِلَّتِي وَ دِينِي وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ هَذَا عَامٌّ فِي كُلِّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ صَدَّقَ الرَّسُلَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ قِيلَ: مِنْ أُمَّةِ مُحَمَّدٍ (ص).

وَ لَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا تَبَارًا أَي هَلَاكًا وَ دِمَارًا وَ كَسْرًا. وَ الثُّبْرُ دِقَاقُ الذَّهَبِ. وَ قَالَ فِي الْأَوَّلَى ضَلَالًا وَ فِي الثَّانِيَةِ تَبَارًا لِأَنَّ فِي الْآيَةِ الْأَوَّلَى أَضَلُّوا كَثِيرًا أَي جَازَهُمْ بِالْأَضْلَالِ ضَلَالًا ثُمَّ دَمَّرَهُمْ تَدْمِيرًا.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اسم عزيز من عبده الف سجاهه، من طلبه ودّع و ساده، من عرفه انكر احبابه، من صحبه ترك محابه، من ذكره نسي اسمه، من شاهده فقد عقله و لبه، من عرفه اعترف اّته وراء ما وصفه. بنام او كه

رستگاری بندگان در رضای او، دل مشتاقان بسته بند وفای او، بنام او که سعادت سعدا بفرّ فضل او، شقاوت اشقیا از اثر عدل او، بنام او که بقای عالمیان بمشیت او، فنای آدمیان بارادت او، هفت آسمان رفیع ایوان درگاه او، هفت زمین باز گسترده مقرّ خاصگیان او، خورشید عالم آرا بحکمت او، هیکل ماه گهی چون نعل زرین و گهی چون ورقه سیمین بقدرت او. هر کجا عزیزی است آراسته خلعت کرم او. هر کجا ذلیلی است خسته تیر قهر او.

پیر طریقت در مناجات گفته: الهی در الهیت یکتایی و در احدیت بی همتایی و در ذات و صفات از خلق جدایی، متّصف ببهائی، متّحد بکبریائی، مایه هر بینوا و پناه هر گدایی، همه را خدایی تا دوست کرائی:

در چشم منی روی بمن ننمایی و اندر دلمی هیچ بمن نگرایی  
ای جان و دل و دیده و ای بینایی چون از دل و دیده در کنارم نایی.

إِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ حَقًّا جَلًّا وَتَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُهُ وَتَعَالَتْ صِفَاتُهُ چُون بَعْلَم قَدِيم دَانَسْتَه بُوْد وَ تَقْدِير كَرْدَه بُوْد  
که اعمال و افعال و احوال آدمی بعضی سبب شقاوت است و بعضی سبب سعادت و بعضی زیان جان و بعضی خسران ایمان. و دانست که آدمی بخرد خویش راه بمصالح دین خویش نبرد و اسباب سعادت از شقاوت باز نداند، بحکم فضل و کرم خویش پیغمبرانی را که در ازل بسعادت ایشان حکم کرده بود برگزید و ایشان را ازین راز آگاه کرد و ایشان را پیغام داد و بخلق فرستاد: «لِیَبیینَ لَهم ما یَقُون» تا راه خوف و رجا بایشان نمایند و زهر و پازهر دین از هم جدا کنند و نفع و ضرر ایمان بیان کنند. قومی را که ایمان آرند، بفضل کبیر بشارت دهند. قومی را که از ایمان سر باز زنند، بعذاب الیم نذارت کنند. چنان که ربّ العزّة گفت: «رُسُلًا مُّبَشِّرِینَ وَ مُنْذِرِینَ لِنَّا یَکُونُ لِلنَّاسِ عَلَی اللّٰهِ حُجَّةً بَعْدَ الرُّسُلِ» تا هیچکس را حجت نماند. و اگر الله خواستی همه خلق را بی واسطه و بی رسول ایمان دادی لیکن خواست که گروهی را از بندگان خود برسالت و نبوت گرامی گرداند و هر یکی را بنوعی کرامت مخصوص کند. آدم را صفوت دهد، نوح را کرامت، ابراهیم را خلت موسی را مکالمت، عیسی را رفعت، مصطفی را (ص) محبت و باین خصایص عزّ و مرتبت ایشان خواست، نه نظام ملک خویش که عزّت و جلال او مستغنی است ان لم یکن تمّ کان. حضرت عزّت او را از نبود بس بود، پیوندی می در نباید. دوام ملک او را آسمان و آسمانیان، زمین و زمینیان می درناید. کبریای او را عزّت او بس.

جلال او را جمال او بس:

فلوجهها من وجهها قمر و لعینها من عینها کحل

إِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ جَاءَ دِیْگَر كَگفت: إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَىٰ نُوحٍ يَا مُحَمَّد مَا تَرَا پِیْغَام دَادِیم چنان که نوح را پیغام دادیم اَمَّا پِیْغَام نوح تَهْدِید عَقُوْبِت بُوْد، وَ پِیْغَام مُحَمَّد بَشَارِت رَحْمَت بُوْد. نوح را گفت: أَنْذِرْ قَوْمَكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ. مُحَمَّد را گفت: بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ فَضْلًا كَبِيرًا. در پیغام نوح هم عقوبت فرا پیش داشت، گفت: أَنْذِرْ قَوْمَكَ أَنْ گَه بَاخِر حَدِیْث مَغْفِرَت كَرْد كَگفت: يَغْوِرْ لَكُمْ مِنْ دُنُوبِكُمْ وَ در پیغام محمد (ص) بشارت رحمت فرا پیش داشت و ذکر بیم و افساس داشت که: إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَ مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا.

نوح قوم خود را وعده عذاب داد گفت: إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ایشان گفتند: «فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا» بیار آن

عقوبت که ما را وعده میدهی و می‌ترسانی.

رَبِّ الْعَالَمِينَ وعده او راست کرد که: فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ مِصْطَفَىٰ عَرَبِيٍّ (ص) اَمَّتْ خُودَ رَا وَعِدَه مَغْفِرَتٍ وَ فَضْلَ دَادِ كَه: وَ اللّٰهُ يَعْذُكُم مَّغْفِرَةً مِنْهُ وَ فَضْلًا مُّؤْمِنًا كَقَتْنَد: رَبَّنَا آتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلٰى رُسُلِكَ خَدَاوِنْدَا وَعِدَه‌اى كَه بَر زَبَانِ پِيْغَامْبِرِ مَا رَا دَادَه‌اى وَفَاى اَن رَا مَنْتَظِرِيْم. رَبِّ الْعَالَمِيْنَ وَعِدَه رَا سَت كَرْد كَقَت: لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ مَغْفِرَةً وَ رِزْقًا كَرِيْمًا نُوْحٌ چُونِ اَز قَوْمِ خُودِ بَر نَجِيْدِ بَتَظْلَمِ بَدْرگَاهِ عَزَّتْ شَد اِيْشَانِ رَا سَعَايَتِ كَرْد كَقَت: رَبِّ اِنِّيْ دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَ نَهَارًا فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِيْ اِلَّا فِرَارًا. مِصْطَفَىٰ مُحَمَّدٍ (ص) چُونِ اَز قَوْمِ خُودِ بَر نَجِيْدِ، دَسْتِ شَفَقَتِ بَر سَرِ اِيْشَانِ نِهَاد. اِيْشَانِ رَا شَفَاعَتِ كَرْد كَه: اللّٰهُمَّ اِهْدِ قَوْمِي فَا نَهْمُ لَا يَعْلَمُوْنَ.

لا جرم قوم نوح بسعایت نوح درین جهان هلاک شدند و در آن جهان بعقوبت رسیدند اَعْرَفُوا فَأَدْخَلُوا نَارًا و اَمَّتْ مُحَمَّدٍ شَفَاعَتِ وى درین جهان هدایت یافتند: يَهْدِيْهِمْ رَبُّهُمْ بِاِيْمَانِهِمْ و در آن جهان بمغفرت رسیدند. لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ اَجْرٌ عَظِيْمٌ. چُونِ نُوْحٍ اَز قَوْمِ خُوِيْشِ بِنَالِيْدِ و بَدْرگَاهِ عَزَّتْ تَظْلَمِ كَرْد، رَبِّ الْعَالَمِيْنَ لِحْتِيْ نَعْمَتِ و تَرْبِيْتِ خُوِيْشِ بَا يَادِ اَن قَوْمِ دَادِ و اِيْشَانِ رَا بَر كَفْرَانِ و نَاسِپَاَسِيْ اَن تُوْبِيْخِ و مَلَاْمَتِ كَرْد كَه: مَا لَكُمْ لَا تَرْجُوْنَ لِلّٰهِ وَقَارًا وَ قَدْ خَلَقْتُمْ اَطْوَارًا چَه رَسِيْدِ شَمَا رَا كَه شُكْرِ نَعْمَتِ نَمِيْكَزَا رِيْدِ و حَقِّ تَرْبِيْتِ مَا نَمِيْ شَنَاسِيْدِ و خُودِ مِيْدَانِيْدِ كَه شَمَا رَا اَز چَه اَفْرِيْدَنْدِ و چُونِ اَفْرِيْدَنْدِ حَالًا فَحَالًا و طُورًا فَطُورًا. اوَّلِ نَطْفَه‌اى اَز صَلْبِ ضَعِيْفِيْ بَر حَمِ ضَعِيْفِيْ اَوْرَدَمِ اَنْدَرِ اَن قَرَارِ مَكِيْنِ و مَكَانِ حَصِيْنِ بَدَاشْتَم. بَنَگَرِ كَه بِقَلَمِ قَدْرَتِ چُونِ نَگَاشْتَم. اَن قَطْرَه‌اى اَبِ رَا خُونِ گَرْدَانِيْدَمِ اَن خُونِ رَا گوْشْتِ گَرْدَانِيْدَم. اَن گَه اِسْتِخْوَانِ دَر اَوْرَدَم. بَهْمِ پِيْوَنْدِ كَرْدَمِ چُونِ قَالِبِ مِصُوْرٍ مَقْدَرٍ تَمَامِ گِشْتِ جَانِ لَطِيْفِ رَا فَرْمَانِ دَادَمِ تَا بَتْنِ دَرَاْمَدِ چِنَانِ كَه سُلْطَانِيْ بَقْصَرِيْ يَا هَمَايِيْ بَه وَكْرِيْ، تَا هَرِ عَضُوِيْ خَلْعَتِيْ دَاد. بِيْنَايِيْ بِيْجَشْمِ، كَقَتَارِ بَزِيْبَانِ، سَمَاعِ بَگُوشِ، گَرَفْتَنِ بَدَسْتِ، رَفْتَنِ بِيْپَاىِ، اِيْ بَنْدِهِ نِيْكَوْتِ بِيْاَرَا سْتَمِ فِى اَحْسَنِ تَقْوِيْمِ. قَدْ تُو بِيْپِيْرَا سْتَمِ، اَز هَمِه مَكُوْنَاتِ تَرَا نِيْكَوْتَرِ اَفْرِيْدَم. و اَز هَمِه مَوْجُوْدَاتِ تَرَا زِيْبَا تَرِ نَگَاشْتَم:

چون صورت تو بت ننگارند بکشور  
چون قامت تو سرو نکارند بکشمز  
چون نقش تو پیش بت آزر بنگارند  
از شرم فرو ریزد نقش بت آزر.

کردگار حکیم، خداوند کریم، جلّ جلاله که ترا جمال صورت افزود و بدایع قدرت در فطرت تو بنمود و دلت بتوحید بیاراست و زنگار انکار ازو بزود، چه گویی از حکمت او و رحمت او سزد که آراسته و پیراسته خود را بسوزد؟ کلا و لما چون درین حال تأمل کنی و در صنع آفریدگار تدبیر کنی بزبان شکر بگویی:

از قطره آب نطفه بنگاشت مرا  
بر خدمت خود بفضل بگماشت مرا  
از جمله خلق سر بر افراشت مرا  
شکر ایزد را که بس نکو داشت مرا.

نوح چون آن همه نعمت و کرامت حق با یاد ایشان داد و از ایشان شکر نشنید و جز کفر و تکذیب ایشان را نیفزود، روی از ایشان بگردانید و گفت: رَبِّ اغْفِرْ لِيْ وَ لِوَالِدِيْ وَ لِمَنْ دَخَلَ بَيْتِيْ مُؤْمِنًا خَدَاوِنْدَا مَرَا بِيْاَمْرَزِ و دُو زَايِنْدِه مَن و هَر كَه بَايْمَانِ دَر اَمْدِ دَر عَهْدِ مَن وَ لِلمُؤْمِنِيْنَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ و اَن مُؤْمِنَانِ اَمَّتْ اَحْمَدِ مَرْدَانِ و زَنَانِ اِيْشَانِ كَه بَاخِرِ عَهْدِ دَر وَجُوْدِ اَيْنْدِ بَهِيْنِه هَمِه اَمَمِ و پَسَنْدِيْدِه تُو خَدَاوِنْد.

## ۷۲- سوره الجن- مکیه

## النوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

قُلْ اُوْحِیَ اِلَیَّ بِگویی محمد آگاهی دادند مرا اِنَّهُ اسْتَمَعَ نَفْرًا مِنَ الْجِنِّ که نیوشیدند گروهی از پریان. فَقَالُوا اِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا (۱) گفتند که: ما قرآنی شنیدیم شگفت.

يَهْدِي اِلَى الرُّشْدِ که راه مینماید برآستی. فَاَمَّا بِهٖ بگرویدیم بآن. وَ لَنْ نُشْرِكَ رَبَّنَا اَحَدًا (۲) و انباز نگیریم با خداوند خویش هیچ کسی.

وَ اِنَّهُ تَعَالٰی جَدُّ رَبَّنَا برتر است و پاک و بزرگوارتر خداوند ما مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً وَ لَا وَاَدًا (۳) نه زن گرفت بزنی و نه فرزند.

وَ اِنَّهُ كَانَ يَفُوْلُ سَفِيْهُنَا عَلٰی اللّٰهِ شَطَطًا (۴) و آن بیخرد نابکار گوی ما بر خدای می دروغ گفت.

وَ اَنَا ظَنَنَّا و ما چنان می پنداشتیم اَنْ لَّنْ نَقُوْلَ الْاِنْسُ و الْجِنُّ عَلٰی اللّٰهِ كَذِبًا (۵) که آدمی و پری بر خدای دروغ نگوید. وَ اِنَّهُ كَانَ رِجَالًا مِنَ الْاِنْسِ و مردانی بودند از مردمان يَعُوْدُوْنَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ که فریاد میخواستند بمردانی از پریان از شرّ بدان ایشان. فَرَادُوْهُمْ رَهَقًا (۶) پریان را غلط افزودند و فریب.

وَ اَنْهُمْ ظَنُّوا كَمَا ظَنَنْتُمْ و پریان چنان پنداشتند که شما پنداشتید.

اَنْ لَّنْ يَبْعَثَ اللّٰهُ اَحَدًا (۷) که الله هیچکس را پیغام نخواهد فرستاد.

وَ اَنَا لَمَسْنَا السَّمَاءَ و ما در آسمان جستیم فَوَجَدْنَاهَا مُلْتَأَةً حَرَسًا شَدِيْدًا آسمان را پر کرده یافتیم از گوشوانان بزور و شُهْبًا (۸) و شاخه های آتش.

وَ اَنَا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ و ما بروزگار نشستگاهها داشتیم در درهای آسمان نیوشیدن را فَمَنْ يَسْتَمِعِ الْاَنَّ هر که اکنون نیوشد. يَجِدْ لَهُ شِهَابًا رَصَدًا (۹) خویشان را شاخ آتش دیدبان یابد و گوشوان.

وَ اَنَا لَا نَدْرِي و ما ندانیم اکنون اَشْرُّ اُرِيْدُ بَمَنْ فِي الْاَرْضِ که باهل زمین بدی خواسته اند. اَمْ اَرَادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ رَشَدًا (۱۰) یا خداوند ایشان بایشان نیکی خواسته.

وَ اَنَا مِنْ الصّٰلِحُوْنَ و از ما هست گروهی نیکان. وَ مِمَّا دُوْنَ ذٰلِكَ و هست از ما جز از آن كُنَّا طَرَائِقَ قِدَادًا (۱۱) ما جوق جوق بودیم از هم جدا.

وَ اَنَا ظَنَنَّا و ما درست بدانستیم و یقین. اَنْ لَّنْ نُعْجِزَ اللّٰهَ فِي الْاَرْضِ که از الله پیش نشینیم در زمین. وَ لَنْ نُعْجِزَهُ هَرَبًا (۱۲) و نتوانیم که از او گریزیم.

وَ اَنَا لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدٰی و ما چون پیغام راست شنیدیم اَمَّا بِهٖ بگرویدیم بآن فَمَنْ يُؤْمِنُ بِرَبِّهٖ هر که بگروید بخداوند خویش. فَلَا يَخَافُ بَخْسًا وَ لَا رَهَقًا (۱۳) گوی مترس از کاستن مزد و گرفتاری بگناه کسی یا فرمودن بکاری ناتوان.

وَ اَنَا مِمَّا الْمُسْلِمُوْنَ و هست از ما مسلمانان وَ مِمَّا الْقَاسِطُوْنَ و هست از ما کژ راهان بر خویشان ستمکاران فَمَنْ اَسْلَمَ هر که مسلمان شد و گردن نهاد فَاُولٰٓئِكَ تَحَرَّوْا رَشَدًا (۱۴) ایشان آند که بهینه گزیدند و راستی جستند.

اَمَّا الْقَاسِطُوْنَ و اما کژ راهان و ستمکاران بر خودکائوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا (۱۵)

ایشان دوزخ را هیزم اند.



وَ أَنْ لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ وَ اِگر ایشان بایستند بر راه کفر لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا (۱۶) ما ایشان را آب دولت و نعمت روانیم و عیش فراخ خوش دهیم. لِنَقْتَنَهُمْ فِيهِ تا ایشان را در آن آزمایش کنیم. وَ مَنْ يُعْرِضْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِ وَ هر که از یاد خداوند خویش و پرستش خداوند خویش روی گرداند يَسْلُكُهُ عَذَابًا صَعَدًا (۱۷) او را در عذابی افکند سخت. وَ أَنْ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ وَ جَای نماز الله راست.

فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا (۱۸) با الله خدای دیگر مخوانید.

وَ أَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ وَ چون بر پای خاست بنده خدای و او را میخواند كَادُوا يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِبَدًا (۱۹) نزدیک بودید که پریان ور افتادندی.

قُلْ إِنَّمَا أَدْعُوا رَبِّي بَگَو: من خداوند خویش را خوانم و پرستم وَ لَا أَشْرِكُ بِهِ أَحَدًا (۲۰) و با او انباز نگیرم هیچکس. قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَ لَا رَشَدًا (۲۱) گوی بدست من نیست، نه پادشاهم و نتوانم شما را نه گزندی و نه کاری راست در خور و بچم.

قُلْ إِنِّي لَنْ يُجِيرَنِي مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ (۲۲) گوی مرا از خدای کس نگه ندارد وَ لَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا (۲۳) و نیابم فرود از او بازگشتنگاهی و زینهار جای.

إِنَّمَا بَلَاغًا مِنَ اللَّهِ وَ رَسَالَاتِهِ مَگر رسانیدن از الله و آورد پیغام او وَ مَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ هر که سر کشد از خدا و رسول او فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ او راست آتش دوزخ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا (۲۴) جاویدان در آن. حَتَّى إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ تا آنچه ایشان را وعده میدادند به بینند فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ أضعف ناصراً آری آگاه شوند که کیست که سست‌یارت‌ترست وَ أَقَلُّ عَدَدًا (۲۵) و اندک سپاه‌تر.

قُلْ إِنْ أَدْرِي گوی من ندانم أ قَرِيبٌ ما تُوعَدُونَ که این رستاخیز که شما را وعده میدهند نَزْدِكُست أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمَدًا یا الله آن را هنگامی نهاده یا درنگی.

عَالِمُ الْغَيْبِ آن دانای نهران فلا يُظْهَرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا (۲۶) آگاه نکند از نهران خویش هیچکس را.

إِنَّمَا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ مَگر آن رسول پسندیده فَإِنَّهُ يَسْأَلُكَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ الله میراند پیش آن رسول و از پس او رَصَدًا (۲۷) گوشوانان.

لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسَالَاتِ رَبِّهِمْ تا محمد بدانند که ایشان که پیغام رسانیدند از خداوند او رسانیدند. وَ أَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَ الله خود داناست بآنچه نَزْدِكُ فریشتگانست و بآنچه نَزْدِكُ شیطاین است وَ أَحْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا (۲۸).

و خود دانسته بود هر چیز پیش از آن چیز و چند آن و چون آن.

### النوبة الثانية

این سوره الجن بیست و هشت آیت است، دویست و سی و پنج کلمت و هشتصد و هفتاد حرف. جمله به مکه فرود آمد باجماع مفسران. و درین سوره از ناسخ و منسوخ چیزی نیست. و در فضیلت سوره ابی کعب روایت کند از مصطفی (ص)، گفتا: «هر که سوره الجن برخواند الله تعالی او را ثواب آزاد کردن بردگان دهد، بعدد هر پیری که به محمد بگروید. و بعدد هر پری که بنگروید باو.

«قل» یا محمد، اخبر قومك ما ليس لهم به علم ثم بين. فقال: أوحى إليّ اى اخبرت بالوحى من الله أنه استمع القرآن نقرأ من الجن «الجن» جيل رفاق الاجسام، خفية، خلق من النار على صورة تخالف صورة الملك و الانس، موصوف

بالعقل كالانس و الملك. و لا يظهرون للانس، و لا يكلمونهم انا صاحب معجزة. بل يوسوسون سائر الناس و هم اولاد ابليس في قول بعضهم، منهم مؤمن و منهم كافر. و الكافر منهم يسمّى شيطاناً. و قال ابن عباس: الجنّ ولد الجانّ و ليسوا بشياطين و الشياطين اولاد ابليس. و قد سبق الكلام فيهم في غير موضع. قوله: نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: كانوا سبعة، و قيل: كانوا تسعة من جنّ نصيبين من ارض الموصل من ملوكهم. و قيل: من جنّ اليمن. و قيل: كانوا هودا. و قيل: كانوا مشركين. و قيل: سبب استماع هؤلاء فيما ذكر انّ الشياطين قبل مبعث النبي (ص) اتّخذت من السّماء مقاعد للسمع فاذا سمعوا كلمة زادوا فيها تسعا فكانوا يلقون الى اوليائهم من الانس فلما بعث النبي (ص) منعوا مقاعدهم و رموا بالشّهب فمن استمع بعد مبعثه (ص) وجد له شهاباً رسداً فاحرق فلما منعوا من ذلك و حيل بينهم و بين خبر السّماء بارسال الشّهب عليهم اجتمعوا و قالوا لابليس ذلك و قالوا ما حال بيننا و بين خبر السّماء الا شيء حدث فاضربوا مشارق الارض و مغاربها فانطلقوا يطلبون ذلك حتّى توجهوا نحو تهامة فوجدوا رسول الله (ص) مع نفر من اصحابه بطن النّخل و هو واد بين جبلين يقال له: سوق عكاظ فوجدوه يصلّى باصحابه صلاة الصّبح فاستمعوا لقراءته و قالوا: هذا الذي حال بيننا و بين خبر السّماء. و قيل: لم يزلوا يدنون حتّى كادوا يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِبْدًا. ثمّ رجعوا الى قومهم و قالوا: اِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا مَبَايِنًا لِكَلَامِ الْخَلْقِ فِي النُّظْمِ و المعنى لا يقدر احد على الإتيان بمثله. و العجب حكاية عن غاية استنكارا او استحسانا. قال عيزار بن حريث: كنت عند عبد الله بن مسعود فاتاه رجل فقال له: كُنّا في سفر فاذا نحن بحية جريحة تشحّط في دمها فقطع رجل مئاً قطعة من عمامته فلقها فيها فدفنها. فلما امسينا و نزلنا اتانا امرأتان من احسن نساء الجنّ فقالتا: ايكم صاحب عمرو؟ قلنا: اىّ عمرو؟ قالتا: الحية التي دفنتموها فاشرنا لهما الى صاحبها. قالتا: ائنه كان آخر من بقى ممّن استمع القرآن من رسول الله (ص). كان بين كافر الجنّ و مسلميهم قتال فقتل فيهم. فان كنتم اردتم به الدنيا ثوبناكم. فقلنا: لا ائنا فعلنا ذلك لله. فقالتا: احسنتم و ذهبتا. يقال: اسم الذي لفّ الحية صفوان بن معطل المرادى صاحب قصّة الافك و الجنّي عمرو بن جابر.

يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ اى الى الصّواب. و هو التّوحيد لله و الايمان به و برسوله و خلع الانداد لله فأمناً به صدقنا به و لنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا يعنى: ابليس لا تهم لم يرجعوا الى ابليس بعد الايمان و استماع القرآن. وَ أَنَّهُ تَعَالَى جَدُّ رَبِّنَا اى عظمة ربّنا، جلال ربّنا، غنى ربّنا عن الصّاحبة و الولد. امر ربّنا، ملك ربّنا، و سلطانه قدرة ربّنا، ذكر ربّنا هذا كله اقوال المفسّرين و الجدّ: العظمة و منه قول انس بن مالك: كان الرّجل اذا قرأ البقرة و آل عمران جدّ في اعيننا، اى عظم، و الجدّ: الغنى. و في الخبر: «لا ينفع ذا الجدّ منك الجدّ»، اى لا ينفع ذا الغنى منك غناه، ائنا ينفعه طاعتك و العمل بما يرضيك و منه

قوله صلى الله عليه و سلّم: «وقفت على باب الجنة فاذا اكثر من يدخلها الفقراء. و اذا اصحاب الجدّ محبوبون» معناه: و اذا اصحاب الغنى في الدنيا محبوبون. مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً وَ لَا وَاكِدًا اى تعالى جلال ربّنا و عظّمته عن اتّخاذ زوجة او ولد.

وَ أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ اخْتَلَفُوا فِي هَذَا الْاَلْفَاتِ فَمَنْ نَصَبَهَا كَانَتْ مَرْدُودَةً اى الوحي و هو قراءة اهل الشام و الكوفة و من خفضها كانت حكاية عن الجنّ و هو قراءة الآخرين وَ أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ سَفِيهُنَا هَذَا السَّفِيهِ ابليس على الله شَطَطًا اى جوراً و كذباً، يعنى كلمة الكفر، و قيل: الشّطط: البعيد اى يقول ما هو بعيد من وصف الله. تقول اشطّ الرّجل اتى بما هو بعيد.

وَ أَنَا ظَنُّنَا أَن لَّنْ تَقُولَ الْبَاطِلَ وَ الْجِنُّ قَرَأَ يَعْقُوبَ: تقول بفتح القاف و تشديد الواو. و التَّقْوَلُ، الافتراء و الكذب، اى كُنَّا نَظُنُّ أَن الْكُفَّارَ مِنَ الْفَرِيقَيْنِ غَيْرَ كَاذِبِينَ فِي دَعْوِيهِمْ كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَ أَنَّ لِلَّهِ صَاحِبَةً وَ وُلَدًا حَتَّى سَمِعْنَا الْقُرْآنَ. وَ هَذَا اعْتِدَارٌ مِنْهُمْ، اى اتبعناهم فيما قالوا على ظنّ انّ احدا لا يكذب على الله. فلما سمعوا القرآن ايقنوا انّ ابليس و من تبعه كانوا كاذبين فيما يزعمون، تمّ كلام الجن هاهنا.

ثم استأنف فقال الله عزّ و جلّ: وَ أَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْبَاطِلِ يَرْتَدُّونَ بِرِجَالِهِمْ مِنَ الْجِنِّ كَانَ الرَّجُلُ فِي الْجَاهِلِيَّةِ إِذَا نَزَلَ وَادِيًا بِاللَّيْلِ قَالَ: اِعْوِذْ بِسَيِّدِ هَذَا الْوَادِي مِنْ شَرِّ سَفَهَاءِ قَوْمِهِ فَيَبِيتُ فِي أَمْنٍ حَتَّى يَصْبِحَ. روى عن كردم بن ابى السائب الانصارى قال: خرجت مع ابى الى المدينة في حاجة و ذلك اول ما ذكر رسول الله (ص) بمكة فأوانا المبيت الى راعى غنم، فلما انتصف النهار جاء ذئب فاخذ حملا من الغنم، فوثب الراعى فقال: يا عامر الوادى جارك فنادى مناد لا نراه يقول: يا سرحان ارسله فاتى الحمل يشتمد حتى دخل الغنم و لم تصبه كدمة فانزل الله عزّ و جلّ على رسوله (ص) بمكة: وَ أَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْبَاطِلِ يَرْتَدُّونَ بِرِجَالِهِمْ مِنَ الْجِنِّ فَرَادُوهُمْ رَهَقًا اى فزاد الانس الجنّ بذلك تكبرا و عظمة عند انفسهم و قالوا: انهم يخافوننا و قد سدنا الانس و الجنّ فزادوا بذلك اثما. و قيل: زاد الجنّ الانس رهقا، اى طغيانا و كفرا و جهلا و هلاكا و بعدا عن الحقّ.

وَ أَنَّهُمْ ظَنُّوا هَذَا اَيْضًا مِنْ كَلَامِ اللَّهِ، اى انّ الجنّ حسبوا كما حسبتم ايها الانس. اُنْ لَّنْ يَبْعَثَ اللَّهُ أَحَدًا بَعْدَ مَوْتِهِ، وَ قِيلَ: ان له يبعث الله احدا بالرسالة الى خلقه ليدعوهم الى توحيده كما ظنّ بعض الانس ذلك.

وَ أَنَا لَمَسْنَا السَّمَاءَ اى طلبنا المصير الى السماء لاستراق السمع و منه الحديث الذى ورد انّ رجلا قال لرسول الله (ص): ان امرأتى لا تدع عنها يد لاس، اى لا تردّ يد طالب حاجة صفرا يشكو تضييعها ماله. قال اهل اللغة لمست الشئ و التمس، اى طلبت كما يقال: كسب و اكتسب، و قال الشاعر:

الام على تبكيه و المسه فلا اجد

فَوَجَدْنَاهَا مُلِئَتْ حَرَسًا شَدِيدًا هَذَا كَلَامُ الْجِنِّ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ، اى طلبنا خبر السماء فوجدنا ابواب السماء و طرفها ملئت من الملائكة الذين يحرسون من الاستماع. وَ شُهْبًا جَمْعُ شَهَابٍ وَ هُوَ الْمَضِيءُ الْمَتَوَقَّدُ مِنَ النَّارِ يَرْمُونَ بِهَا.

وَ أَنَا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا اى من السماء مقاعد للسمع اى مواضع لاستماع الاخبار من السماء كان لكلّ حى من الجنّ باب في السماء يستمعون فيه و كانت هذه الشهب في الجاهلية. فاذا جاء الاسلام شدت و امتدت و زيد فيها. قال الزهرى: كان يرمى بالنجوم و ترجم بها الشياطين في الجاهلية لكن غلظ و شدت امرها حين بعث النبي (ص) فَمَنْ يَسْتَمِعُ الْآنَ اى يقصدان يسمع من ذلك شيئا يجد له شهاباً رصداً اى نجما قد ارصد له يزجره عن الاستماع.

وَ أَنَا لَا نَدْرِي حِينَ مَنَعْنَا مِنَ السَّمَاءِ. أَسْرُّ أُرِيدُ بِمَنْ فِي الْأَرْضِ اى هو لاجل خير اراد الله بهم و اضافوا الخير الى الله بالتخصيص تادبا بادب اولياء الله و المؤمنين.

حيث لم يضيفوا الى الله بالتفريد الاكل رفيع من الامور. و قيل: معناه لا ندري اراد الله رشدا ببعث هذا الرسول فيرشدهم أم أراد ان يكفروا به فيهلكهم.

وَ أَنَا مِنَّا الصَّالِحُونَ اى المؤمنون و مِنَّا دُونَ ذَلِكَ اى الكافرون.

و قيل: الصَّالِحُونَ اصحاب الخير و مِنَّا دُونَ ذَلِكَ اصحاب الشرّ كُنَّا طَرَائِقَ قَدَدًا اى كُنَّا ذَوَى مَذَاهِبٍ مُتَفَرِّقَةٍ وَ اِدْيَانٍ



مختلفة. قال الحسن و السدى: الجن امثالكم فمنهم قديرة و مرجئة و رافضة، و يقال: لشريف القوم الطريقة و الطريقة المثلى مشايخ البلد. و القدد جمع القدة و هي الاجناس المختلفة يقال: صار القوم قددا اذا اختلفت حالاتهم و اصلها من القد و هو القطع.

وَ اَنَا ظَنَّنَا اَنْ لَنْ نُعْجِزَ اللّٰهَ فِي الْاَرْضِ وَ لَنْ نُعْجِزَهُ هَرَبًا الظَّنُّ هاهنا بمعنى اليقين، لانهم وصفوا الله بالقدرة عليهم حيث كانوا. و هذا من دلائل الايمان و المعنى: انا علمنا و ايقنا ان لن نسبق الله في الارض و لن نفوته و لا يمكننا ان نهرب منه ان اردنا الهرب.

وَ اَنَا لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدٰى يعنى القرآن و دعوة الرسول الذى يؤدى الى الهدى. اَمَّا بِهِ اى صدقنا به و لم يبعث الله نبيا الى الجن انا محمد (ص). و قيل: اَمَّا بِهِ اى بالله و تم الكلام هاهنا ثم قال: فَمَنْ يُؤْمِنُ بِرَبِّهِ هذا جوابهم و العدة فلا يَخَافُ بَخْسًا وَ لَا رَهَقًا البخس: نقص الاجر، و الرهق: تحميل وزر آخر و هذا خبر يراد به النهى. و قيل: فلا يَخَافُ بَخْسًا اى نقصا من حسناته و لا رَهَقًا زيادة في سيئاته. و قيل: كلّ مكروه يغشى الانسان فهو رهق.

وَ اَنَا مِّنَ الْمُسْلِمِيْنَ الْمُؤْمِنِيْنَ، المستسلمون لامر الله، المخلصون له.

وَ مِّنَ الْقَاسِيَتُوْنَ الْكَافِرِيْنَ، الجائرون، الذين كتب الله عليهم الشقاء ثم الكلام.

فَمَنْ اُسْلِمَ هذا جواب وعدة و تصديق فأولئك تَحَرَّوْا رَشَدًا اى قصدوا قصد الخير و اتبعوا طريق الرشد و توجهوا صوابا من القول و الفعل.

اَمَّا الْقَاسِيَتُوْنَ الْجَائِرِيْنَ، العادلون عن الحق. قال اهل اللغة قسط عدل.

عن الحق و اقسط عدل الى الحق. كانوا لِحَبِّهِمْ حَطْبًا

توقد بهم النار يوم القيامة ثم رجع الى كفار مكة فقال: وَ اَنْ لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ اختلفوا في تأويلها، فقال قوم: لو استقاموا على طريقة الحق و الايمان و الهدى فكانوا مؤمنين مطيعين. لَأَسْقِيْنَاهُمْ مَّاءً غَدَقًا كثيرا واسعا ينبت زروعهم. قال عمر بن الخطاب: حيث ما كان الماء كان المال، و حيث ما كان المال كانت الفتنة. و المعنى: اعطيناهم مالا كثيرا و عيشا رغيدا و وسعنا عليهم في الرزق و بسطنا لهم في الدنيا.

لِنَقْتَنِيَهُمْ فِيْهِ اى لنختبرهم كيف شكرهم فيما خولوا و هذا قول سعيد بن المسيب و عطاء بن ابي رباح و الضحاك و مقاتل و الحسن، و دليل هذا التأويل قوله عزّ و جلّ: وَ لَوْ اَنْهَمُ اَقَامُوا التَّوْرَةَ وَ الْاِنْجِيْلَ وَ مَا اَنْزَلْنَا عَلَيْهِمْ مِنْ رَّبِّهِمْ لَأَكْلَوْا مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ اَرْجُلِهِمْ و قال تعالى: وَ لَوْ اَنْ اَهْلَ الثُّرَيِّ امْنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْاَرْضِ و قال تعالى: مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ اَوْ اُنْثٰى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلْنُحْيِيْهُ حَيَاةً طَيِّبَةً و قال تعالى: فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ اِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا يُرْسِلُ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا الْاية... و قال الربيع بن انس و زيد بن اسلم و الكلبي: معنى الآية و ان لو استقاموا على طريقة الكفر و الضلالة فكانوا كقار كلهم لاعطيناهم مالا كثيرا و لوسعنا عليهم لنَقْتَنِيَهُمْ فِيْهِ عقوبة لهم و استدراجا حتى يفتتنوا بها فنعدبهم كما قال تعالى: فَلَمَّا نَسُوا مَا دُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ اَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ الْاية و قال تعالى: وَ لَوْ لَا اَنْ يَكُوْنَ النَّاسُ اُمَّةً وَّاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمٰنِ لِبُيُوْتِهِمْ سُقْفًا مِنْ فِضَّةٍ. و قال تعالى: وَ لَوْ بَسَطَ اللّٰهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَعَثُوْا فِي الْاَرْضِ و قال تعالى: كُلَّا اِنَّ الْاِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكٰنٌ لَّيْطٰغٰى اَنْ رَاَهُ اسْتَعٰنٰى قَوْلُهُ: وَ مَنْ يُعْرِضْ عَن ذِكْرِ رَبِّهِ اى عن القرآن و التوحيد يسئلك قرأ اهل الكوفة و يعقوب: يسئلك بالياء و قرأ الآخرون بالنون اى ندخله.

عَدَابًا صَعْدًا يعنى: ذا صعد، اى ذا مشقة لا راحة فيه و لا فرج فيه، اخذ من الصعداء و هو الشدة و نفس الصعداء هو

نفس الكظيم الذى اشتد عليه الغمّ و منه قوله: سَأْرَهُفُهُ صَعُوداً اى عذابا شاقا. و منه قوله كَأَنَّمَا يَصَعَّدُ فِي السَّمَاءِ اى يصعد صعودا شاقا و قيل: الصَّعْدُ صخرة ملساء في جهنّم يكلف صعودها فاذا انتهى الى اعلاها انحدر الى اسفلها نزلت في الوليد بن المغيرة. قوله: وَ أَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ يَعْنِي: المواضع التى بنيت للصلوة و ذكر الله. فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا قَالَ قتادة كانت اليهود و النصارى اذا دخلوا كنا يسهم و بيعهم اشركوا بالله فامر الله المؤمنين ان يخلصوا الدعوة لله اذا دخلوا المساجد، و اراد بها المساجد كلها و قال الحسن اراد بها البقاع كلها لان الارض جعلت كلها مسجدا للنبي (ص). و قال سعيد بن جبير قالت الجن للنبي (ص): كيف لنا ان نأتى المسجد و نشهد معك الصلاة و نحن ناؤون عنك؟ فنزلت: وَ أَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ: و يروى عن كعب، قال: ائتى لاجد في الثوراة ان الله تعالى يقول: اِنَّ بِيوتى في الارض المساجد، و اِنَّ المسلم اذا توضأ فاحسن الوضوء ثم اتى المسجد فهو زائر الله تعالى و حقّ على المزور ان يكرم زائره و روى عن سعيد بن جبير ايضا: اِنَّ المراد بالمساجد الاعضاء التى يسجد عليها الانسان و هي سبعة: الجبهة، و اليدين، و الركبتان، و القدمان، يعنى: هذه الاعضاء التى يقع عليها السجود مخلوقة لله فلا تسجدوا عليها لغيره.

قال رسول الله (ص): «امرت ان اسجد على سبعة اعضاء: الجبهة و اشار بيده اليه، و اليدين، و الركبتين، و اطراف القدمين، و ان لا اكفّ شعرا و لا ثوبا».

و في رواية العباس بن عبد المطلب: اِنَّ رسول الله (ص) قال: «اذا سجد العبد سجد معه سبعة ارباب: وجهه، و كفاه، و ركبته، و قدماه»

و هذا الحديث يدلّ على اِنَّ كلّ عضو من هذه الاعضاء اصل في السجود و له حظّ من العبادة و نصيب من الخدمة و الطاعة. فاذا لم يستعمل بعضها اورث ذلك العضو حرمانا و اوجب في السجود نقصانا. و عن نافع عن ابن عمر مرفوعا قال: اِنَّ اليدين تسجدان كما يسجد الوجه، فاذا وضع احدكم وجهه فليضع يديه و اذا رفعه فليرفعهما. و اما الحكمة في ايجاب السجود على هذه الاعظم اِنَّ هذه الاعضاء التى عليها مدار الحركة، هي المفاصل التى تنفتح و تنطبق في المشى و البطش و اكثر السعى، و يحصل بها اجتراح السيئات و ارتكاب الشّهوات فشرع الله تعالى بها السجود للتكفير و محو الذنوب و التّطهير و الله اعلم. و اما المساجد ان جعلتها مواضع الصلاة فواحدها المسجد بكسر الحيم و ان جعلتها الاعضاء فواحدها مسجد بفتح الجيم.

قوله: وَ أَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ قَرَأَ نَافِعَ وَ ابُو بَكْرٍ وَ أَنَّهُ بَكَسَرَ هَمْزَهُ، وَ قَرَأَ الْبَاقُونَ بِفَتْحِهَا. لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ يَعْنِي النَّبِيَّ (ص) «يَدْعُوهُ» اى و يعبده، و يقرأ القرآن في صلوته و ذلك حين كان يصلّى ببطن النخلة و يقرأ القرآن «كادوا» يعنى: الجنّ.

يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِبْدًا اى يركب بعضهم بعضا و يزدحمون حرصا على استماع القرآن و رغبة في الاسلام، هذا قول الضحاك و رواية عطية عن ابن عباس قال مكحول: اِنَّ الجنّ بايعوا رسول الله في هذه الليلة و كانوا سبعون الفا و فرغ عن البيعة عند انشقاق الفجر. و قال سعيد بن جبير: هذا من كلام الجنّ الذين رجعوا الى قومهم اخبروهم: انا رأينا اصحاب محمد (ص) و يركعون بركوعه، و يسجدون بسجوده، و كانوا ينتالون عليه مجتمعين. و قال الحسن و قتادة: لَمَّا قَامَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) باظهار الدعوة تلمذت الانس و الجنّ عليه ليطلبوا الحقّ الذى جاءهم به «يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَ يَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ» و ينصر دينه و قوله: «لبدا» جمع لبدة و هي الطائفة المزدحمة يركب بعضهم بعضا. و قيل: اللبدة هي الرّجل من الجراد و منه سمى اللبّد الذى يفرش لتراكمه و تلبّد الشعر اذا تراكم.

قُلْ إِنَّمَا أَدْعُوا رَبِّي قَرَأَ أَبُو جَعْفَرٍ وَ عَاصِمٌ وَ حَمَزَةٌ: «قُلْ» عَلَى الْأَمْرِ، وَ قَرَأَ الْآخَرُونَ: «قَالَ» يَعْنِي: رَسُولَ اللَّهِ إِنَّمَا أَدْعُوا رَبِّي فِي صَلَاتِي وَ لَا أَشْرِكُ بِهِ أَحَدًا مِنَ الْإِوْثَانِ فَكُونُوا أَنْتُمْ كَذَلِكَ.

قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا فِي دِينِكُمْ وَ لَا دُنْيَاكُمْ وَ لَا رَشَدًا أَرْشِدْكُمْ.

وَ قِيلَ: لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَلَالًا وَ لَا هِدَايَةً لِأَنِّي عَبْدٌ مِثْلَكُمْ بَلْ ذَلِكَ إِلَى اللَّهِ الْقَادِرِ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ.

قُلْ إِنِّي لَنْ يُجِيرَنِي مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ أَيْ لَنْ يَمْنَعَنِي مِنْ عَذَابِهِ مَنْعًا أَنْ عَصَيْتَهُ وَ جَاءَ فِي التَّفْسِيرِ أَنْ جَنَّبًا مِنْ إشراف الجنّ ذا تبع قال: انّ محمدا يريد ان يجيره احد فانا اجيره فانزل الله هذه الآية. و روى عن ابن مسعود قال: لما تقدّم النبي (ص) الى الجنّ ازدحموا عليه فقال سيّد لهم يقال له وردان: انا ارحلهم عنك، فقال له: لن يجيرني من الله احد.

قوله: وَ لَنْ أُجِدَ مِنْ دُونِهِ مُنْتَحِدًا أَيْ مَدْخَلًا فِي الْأَرْضِ وَ مَلْجَأً وَ مَوْئَلًا.

إِنَّمَا بَلَاغًا مِنَ اللَّهِ فَذَلِكَ الَّذِي أَمْلَكَهُ بَعُونَ اللَّهُ وَ تَوَفَّقَهُ. وَ قَوْلُهُ: «بَلَاغًا» نَصَبَ عَلَى الْبَدَلِ مِنْ قَوْلِهِ: «مُلْتَحِدًا» وَ الْمَعْنَى: لَا يَنْجِينِي شَيْءٌ إِلَّا أَنْ أَبْلُغَ عَنِ اللَّهِ مَا أَرْسَلْتَ بِهِ وَ قِيلَ: مَعْنَاهُ: لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَ لَا رَشَدًا. لَكِنْ أَبْلُغُ بَلَاغًا مِنَ اللَّهِ فَاتِّمًا أَنَا مَرْسَلٌ لَا أَمْلِكُ إِلَّا مَا مَلَكَتْ. وَ الْبَلَاغُ وَاقِعٌ مَوْقِعَ التَّبْلِيغِ. قَالَ الْفَرَاءُ: هَذَا شَرْطٌ وَ جَزَاءٌ لَيْسَ بِاسْتِثْنَاءٍ وَ أَنْ مَنفَصَلَةٌ مِنْ لَا وَ تَقْدِيرُهُ: أَنْ لَا بَلَاغًا وَ الْمَعْنَى: أَنْ لَمْ أَبْلُغْ فَلَا مَجِيرَ لِي وَ مَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فِيمَا يَدْعُوهُ إِلَيْهِ مِنَ التَّوْحِيدِ. فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا مَقِيمِينَ لَا يَخْرُجُونَ.

حَتَّى إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ فِي الْآخِرَةِ. وَ قِيلَ: يَوْمَ بَدْرٍ فَسَيَعْلَمُونَ عِنْدَ ذَلِكَ. مَنْ أضعفُ ناصراً وَ أَقلُّ عَدَدًا أَهم أم المؤمنون؟ هذا جواب لمشركي مكة حين استعجلوا بالعذاب و قالوا: هم بالاضافة اليها كالحصاة من جبال، و قيل: هذا جواب قولهم محمد صنبور.

قُلْ إِنْ أَدْرِي أَيْ مَا أَدْرِي. أَوْ قَرِيبٌ مَا تُوعَدُونَ مِنَ الْعَذَابِ فِي الدُّنْيَا.

وَ قِيلَ: يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمَدًا أَجَلًا وَ غَايَةً تَطُولُ مَدَّتُهَا يَعْنِي: أَنْ عِلْمَ وَقْتِ الْعَذَابِ غَيْبٌ لَا يَعْلَمُهُ إِلَّا اللَّهُ.

عَالِمُ الْغَيْبِ رَفَعَ عَلَى نَعْتِ قَوْلِهِ: «رَبِّي». وَ قِيلَ: هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ، قِيلَ: الْغَيْبُ مَا هُوَ كَائِنٌ لَمْ يَكُنْ، وَ قِيلَ: هُوَ أَمْرُ الْقِيَامَةِ «فَلَا يُطْهَرُ» أَيْ لَا يَطْلَعُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا.

إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ أَيْ الْإِلَهِيَّ رَسُولٌ قَدْ ارْتَضِيَهُ لِعِلْمِ بَعْضِ الْغَيْبِ لِيَكُونَ إِخْبَارُهُ عَنِ الْغَيْبِ مَعْجَزَةً لَهُ وَ قِيلَ: هَذَا الرَّسُولُ هُوَ جِبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ «فَإِنَّهُ يَسْأَلُكَ» الْهَاءُ رَاجِعَةٌ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ، وَ الْمَعْنَى: إِذَا أَرْسَلَ الْوَحْيَ إِلَى رَسُولٍ ارْتَضَاهُ وَ أَرَادَ أَنْ يَطَّلِعَ عَلَى غَيْبِهِ فَاتَّهَ بِبَعْثِ مَلَائِكَةٍ بَيْنَ يَدَيْهِ يَحْفَظُونَ الْوَحْيَ مِنْ اسْتِمَاعِ الشَّيَاطِينِ. وَ قِيلَ: يَحْفَظُونَ الرَّسُولَ مِنَ الشَّيَاطِينِ. وَ قَوْلُهُ: مِنْ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ أَيْ مِنْ أَمَامِهِ وَ وَرَائِهِ «رَصْدًا» أَيْ حِرْصًا وَ قِيلَ: لَنُنَا يَطَّلِعُ عَلَيْهِ الْكُهْنَةُ قَبْلَ الْوَصُولِ إِلَى النَّبِيِّ الْمُرْسَلِ إِلَيْهِ فَيَكُونُ الرَّسُولُ هُوَ أَوَّلَ مَنْ يَتَكَلَّمُ بِهِ. وَ قِيلَ: كَانَ جِبْرَائِيلُ (ع) إِذَا بَعَثَ إِلَى نَبِيٍّ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ أَنْحَدَرَ مَعَهُ أَهْلَ كُلِّ سَمَاءٍ إِلَى التَّتِي تَلِيهَا وَ أَنْحَدَرَ مَعَهُ مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ الدُّنْيَا إِلَى الْأَرْضِ فَيَحْيِطُونَ بِهِ وَ بِالْوَحْيِ وَ بِالنَّبِيِّ حَتَّى يَفْرُغَ مِنْ أَدَائِهِ.

لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا قَالَ الزَّجَّاجُ: لِيَعْلَمَ اللَّهُ أَنْ رَسَلَهُ قَدْ بَلَّغُوا عَنْهُ رِسَالَاتِهِ يَعْنِي: إِذَا بَلَّغُوا عِلْمَ اللَّهِ ذَلِكَ. وَ قِيلَ: لِيَعْلَمَ اللَّهُ أَنَّ الْمَلَائِكَةَ قَدْ بَلَّغُوا إِلَى الرَّسَلِ. وَ أَنَّ الرَّسَلِ قَدْ بَلَّغُوا إِلَى الْأَمَمِ. عِلْمٌ أَيْنَجَا بِمَعْنَى رُؤْيَتْ اسْتِ وَ هَذَا فِي الْقُرْآنِ كَثِيرٌ كَقَوْلِهِ: لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَ رُسُلَهُ بِالْغَيْبِ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَخَافُهُ بِالْغَيْبِ وَ لَمَّا يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَ لَنَبَلِّغَنَّكُمْ حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ. مَعْنَى أَنْتَ كَه: تَأْ بَيْنَ اللَّهِ كَه يَبْغَاهَا أَوْ بِرَ أَمَّتْ رَسَائِدُنْ. وَ قِيلَ: لِيَعْلَمَ مُحَمَّدٌ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا تَأ

محمد بداند که ایشان که پیغام رسانیدند. از خداوند او رسانیدند. و قیل: لیعلم الشیطان أن قد أبلغوا رسالات ربهم تا شیطان بداند که فریشتگان پیغام الله رسانیدند و سخن او نرسانیدند، یعقوب «لیعلم» بضم یا خواند، ای لیعلم الناس، تا مردمان را آگاه کنند که فریشتگان پیغام الله رسانیدند. و أحاط بما لذيهم ای و علم الله ما عند الرسل فلم يخف عليه شيء. و أحصى كل شيء عدداً. قال ابن عباس: احصى ما خلق و عرف عدد ما خلق، لم يفته علم شيء حتى مثاقيل الذرّ و الخردل و نصب عددا على الحال و ان شئت على المصدر، ای عدّ عدداً.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بِسْمِ اللّٰهِ كَلِمَةٌ سَلْبَةٌ غَلَابَةٌ نَهَابَةٌ وَهَابَةٌ.

تسلب العقول، و تغلب الالباب و تنهب الارواح من الاحباب، و تهب الارتياح لقوم مخصوصين من الطلاب نام خداوندی که عالمان در وصف جلالش حیران، عارفان در شهود جمالش گدازان، واجدان در وجود افضالش نازان، دوستان در شوق وصالش سوزان، طالبان در بادیه نیازش خروشان محجوران در زاویه فراقش نالان. هر عزیزی نام و نشانش را جویان، هر طالبی حمد و ثنایش را گویان، هر ذاکری نسیم وصلش را بویان، هر سانلی بر امید فصلش پویان:

پویان و دوانند و غریوان بجهان در در صومعه و کوهان، در غار و بیابان  
یکسر همه محوند بدریای تفکر بر خوانده بخود بر همه لاخان و لامان.

قُلْ أُوْحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ كَانِ رَسُولَ اللّٰهِ مَبْعُوثًا إِلَىٰ كَافَّةِ الْخَلْقِ، وَ كَانِ مَبْعُوثًا إِلَىٰ الْجِنِّ كَمَا كَانِ مَبْعُوثًا إِلَىٰ الْإِنْسِ. آن مهتر عالم و سیّد ولد آدم، سرور اشراف، و مرکز عدل و انصاف، فرستاده باهل زمین از قاف تا قاف.

روزی بمنبر شرف بر آمد، بر سبیل خطبه باصحابه خطاب کرد که: یا مجتعلان مسجد، و یا مستمعان مجلس، بدانید و آگاه باشید که ما را رقم مهتری و بهتری کشیدند. و ساده سیادت رسولان بنام ما کردند. و ما را از حضرت ربّ العزّة به پیغامبری بکلّ عالم فرستادند هم بعالم انس و انسیان، هم بعالم جنّ و جنّیان.

همه را در حکم ما کردند و همه را شرع ما فرمودند. آن جنّیان چون بحضرت آن مهتر عالم رسیدند، بیطن نخله، با یکدیگر وصیت میکردند که: «انصتوا»، خاموش باشید، بادب باشید، حرمت حضرت نبوت بجای آرید، حقّ او شناسید، قدر او بدانید. این آن مهتر است که خاک قدم او مقربان آسمان را توتیا شد. خدمت خطوات او بزرگی و شرف را کیمیاء شد. صورت او سورت کمال شد. متابعت او ذخیره خیرت و اقبال شد. قواعد عقاید سنت بیان او ممهّد شد. آسمان ایمان باشارت او مشید شد. آیین شرع مقدّس بعزّت او مؤبّد شد. آن جنّیان رسالت آن مهتر پذیرفتند و قرآن قدیم نامه خداوند کریم از وی بجان و دل بشنیدند. بقبائل و عشائر خویش باز گشتند و بزبان افتخار بنعت ابتهاج ایشان را گفتند: إِنْ سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا مَا قُرْآنِي شَنِدِيمُ كَمَا قُرْآنِي شَنِدِيمُ. قرآنی که چراغ روشنایی آشنایی است، روح توانایی و دانایی است، شاهراه استقامت و منهای سلامت است. معراج کرامت و راحت هر جراحت و قانون هر خیرت است.

خنک مر آن کسی که قرآن رهبر اوست، توفیق رفیق او و دار السلام مقرّ اوست. او که قرآن قدیم انیس اوست، یقین

دان که خداوند کریم جلیس اوست. میگوید جلّ جلاله: انا جلیس من ذکرنی و انیس من استأنس بی حبیب من احبّتی و مطیع من اطاعنی».

این خطاب با موسی کلیم رفت هنگام مناجات. موسی گفت: خداوندا میدان مواصلت کجاست؟ خلوت گاه مناجات کجاست؟ این اجدک؟ کجات یابم؟

بکجات جویم؟ فرمان آمد که یا موسی در خلوت. و هو معکم با ذاکران نشینم بر بساط انبساط دوستان خود را نوازم. یا موسی، من انس جان او ام که انشش با نام من، من یادگار دل او ام که یادگارش کلام من، من دوست او ام که او دوست من.

وَ أَنَّهُ تَعَالَى جَدُّ رَبِّنَا جلال و عظمت او، کبریا و عزّت او از اوهام و افهام بیرونست و کس نداند که چونست. سزای ثناء خود خود داند، قدر عزّت و عظمت خود خود شناسد. صفات صمدیّت او از اشراف اسرار متعالی است، نعت احدیّت او بر صیغت عبارت و اشارت مستولیسست. عرش عظیم در عظمت و جلال قدرت او ذره‌ای است. وجود کلّ عالم از بحر جود او قطره‌ای است. از دور آدم تا انتهای عالم همه خواطر و اوهام و افهام در بحر صفات سرمدی او غوص همی کنند تا بر نشانی از نشانه‌های آثار صمدیّت او مطلع گردند. هر زمانی و هر لحظه‌ای ایشان را نو حیرتی پدید آید که راه طلب بر ایشان بسته گردد، بزبان عجز و حیرت گویند:

وصّاف ترا وصف چه داند کردن؟ تو خود بصفات خود چنانی که تویی!

## ۷۳- سوره المزمل- مکیه

## النوبه الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان  
یا أَيُّهَا الْمَرْمَلُ (۱) ای جامه در خود پیچیده.

فَمِ اللَّیْلِ بَشَبَ خِیزِ نَمَازِ رَا اِنَّا قَلِیْلًا (۲) مگر اندکی.

نَصْفَهُ نِیْمِی از شب. اَوْ اِنْقَصُ مِنْهُ قَلِیْلًا (۳) یا چیزی گاه از نیمه اندک.

اَوْ زِدْ عَلَیْهِ یا چیزی افزای بر نیمه. وَ رَتَّلَ الْقُرْآنَ تَرْتِیْلًا (۴) و قرآن را گشاده حروف خوان.

اِنَّا سَأَلْنَا عَلَیْكَ قَوْلًا تَقِیْلًا (۵) ما می افکنیم بر تو سخنی گرانمایه سنگی.

اِنَّ نَاشِئَةَ اللَّیْلِ اِیْنِ سَاعَتِهَا یِ شَبِّ و اِیْنِ خَاسْتِنِ بَشَبِّ هِیْ اَشَدُّ وَ طَنًا سَازِنْدَه تَر است. وَ اَقْوَمُ قِیْلًا (۶) و موافق ترست و راستر اندیشیدن و خواندن را.

اِنَّ لَكَ فِی النَّهَارِ سَبْحًا طَوِیْلًا (۷) ترا در روز خواب را و شغل را پرداختی است دراز.

وَ اذْکُرْ اسْمَ رَبِّكَ خِداوند خویش را نام می بر و یاد می کن. وَ تَبَلَّلْ اِلَیْهِ تَبْتِیْلًا (۸) و باز و گسل باز گسستی او را.

رَبُّ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ خِداوند دو نیمه جهان لا اِلهَ اِلَّا هُوَ نِیْسَتِ خِدا ی جز او. فَاتَّخِذْهُ وَ کِیْلًا (۹) او را میانجی گیر و کارسازی بسنده.

وَ اصْبِرْ عَلَیْ مَا یَقُولُوْنَ وَ شِکِیَّایِ کُنْ بَرِ اِنچه دشمنان میگویند.

وَ اهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِیْلًا (۱۰) و فرا بر ازیشان فرابردنی نیکو بی مدهانه و بی مداخلات.

وَ دَرْنِی وَ الْمُکْذِبِیْنَ وَ با من گذار این دروغ زن گیران اُولِی التَّعْمَةِ که خداوندان نازند و تن آسانی وَ مَهْلَهُمْ قَلِیْلًا (۱۱)  
و فرا گذار ایشان را اندکی از روزگار.

اِنَّ لَدُنْیَا اُنْکَالَا نَزِیْدِکَ ما در غیب ایشان را بندهاست وَ جَحِیْمًا (۱۲) و آتشی عظیم.

وَ طَعَامًا ذَا عَصَّةٍ وَ خُورْشِی گلوگیر وَ عَذَابًا اَلِیْمًا (۱۳) و عذابی درد نمای

یَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَ الْجِبَالُ اَنْ رُوز که زمین بجنبد و کوهها از جای وَ کَانَتْ الْجِبَالُ کَثِیْبًا مَهِیْلًا (۴۱) و کوهها ریگ  
شود روان.

اِنَّا اَرْسَلْنَا اِلَیْکُمْ رَسُوْلًا ما فرستادیم بشما رسولی شَهِدًا عَلَیْکُمْ تا بر شما گواه بود گما اَرْسَلْنَا اِلَیْ فِرْعَوْنَ رَسُوْلًا (۱۵)  
چنان که فرستادیم به فرعون رسولی.

فَعَصَى فِرْعَوْنُ الرَّسُوْلَ سر کشید فرعون از آن رسول فَأَخَذْنَاهُ أَخْذًا وَ بَیْلًا (۱۶) فرا گرفتیم او را فرا گرفتنی گران.

فَکَیْفَ تَتَّقُوْنَ اِنْ کَفَرْتُمْ اِگر کافر شوید و بر کفر باز ایستید چون پرهیزید؟

یَوْمًا یَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِیْبًا (۱۷) از بد آن روز که نوزادگان را از مادر بر جا پیر کند.

السَّمَاءُ مُنْفَطِرٌ به آسمان شکافتنی است آن روز بَصْعَبِی اَنْ رُوز کَانَ وَ عَذُّهُ مَقْعُوْلًا (۱۸) وعده الله بودنی است و  
کردنی.

اِنَّ هَذِهِ تَذْکِرَةٌ اِیْنِ پِیْغَامٍ و سخن پندی است فَمَنْ شَاءَ اِتَّخَذْ اِلَیْ رَبِّهِ سَبِیْلًا (۱۹) تا هر که خواهد بسوی خداوند خویش  
راه گیرد.

إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ مِيعَادَ خَدَاوَنَد تُو أَنَّاكَ تَقُومُ كَه تُو مِخِزَى أَدْنَى مِّنْ ثَلَاثِي اللَّيْلِ كَمَ از دُو بَهر از شَب وَ نِصْفَهُ وَ كَمَ از نِيمي از شَب وَ ثَلَاثَهُ وَ كَمَ از سَه يَكِي از شَب وَ طَائِفَةٌ مِّنَ الَّذِينَ مَعَكَ وَ كَرُوهُي از يِنَان كَه با تُوَانَد وَ اللَّهُ يُقَدِّرُ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ وَ اللَّهُ شَب وَ رُوَز باندازَه مِيدانَد وَ مِيارَد. عَلِمَ أَنْ لَنْ تُحْصُوهُ دانست اللهُ كَه شما اين نماز شَب نَتوانيد فَتَابَ عَلَيْكُمْ از شما فَرُو نَهاد وَ عَذْر شما بَعَجَز شما بِيذيرَفَت فَاقرُوا ما تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ مِخوانيد أَنچَه از قُرْآنِ آسانست بَر خوانندگان عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرَضِي دانست اللهُ كَه از شما بِيماران بُوَد وَ آخَرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ وَ دانست كَه از شما دِيگران بُوَد كَه در زَمِين مِيروند يَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَ فَضْلَ اللَّهِ مِجويند. وَ آخَرُونَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ دِيگران بُوَد غازيان كَه در سَبِيلِ اللَّهِ با دشمنان او كِشْتَن مِيكند فَاقرُوا ما تَيَسَّرَ مِنْهُ چندان كَه بَر شما آسان آيد مِخوانيد از قُرْآنِ وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ نماز بِياي داريد. وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ زَكَاةَ مِدهيد. وَ أَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا وَ كَرْدار نِيكو نَزْدِيكَ اللَّهُ وَا مِ نَهيَد وَ ما تُعَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ وَ هَر چَه پيش فَرا فَرستيد از نِيكي خويشتن را. تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ أَنْ رَا نَزْدِيكَ او باز يابيد هُوَ خَيْرًا أَنْ بَه از آنكَه كَرديد وَ أَعْظَمَ أَجْرًا وَ مَزْد آن مَه از آنكَه بِيوسيديد وَ اسْتَغْفِرُوا اللَّهَ وَ آمَرَش خَوايد از اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (٢٠) كَه اللَّهُ آمَرزگارست وَ بَخشايند.

### النوبة الثانية

اين سوره از شمار كوفيان بيست آيت است، دويست و هشتاد و پنج كلمه، هشتصد و سي و هشت حرف، جمله به مکه فرو آمد و در مكيات شمردند. ابن عباس گفت: مگر در آيت إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ اِلَى آخِرِ السُّورَةِ. و درين سوره سه آيت منسوخ است.

در اوّل سوره نماز شب فرض كردند بر رسول خدا (ص) و بر مسلمانان و ذلك في قوله: فَمِ اللَّيْلِ إِلَّا قَلِيلًا الْآيَةَ... پس آخر سوره منسوخ شد و ذلك قوله: عَلِمَ أَنْ لَنْ تُحْصُوهُ فَتَابَ عَلَيْكُمْ فَاقرُوا ما تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ. ديگر آيه: وَ أَهْجَرُهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا منسوخ است بايت سيف.

سديگر آيت فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَى رَبِّهِ سَبِيلًا اين قدر از آيت منسوخ است بانچه ربّ العزّة گفت: وَ ما تَشَاوُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَ در فضيلت سوره ابي بن كعب روايت كند از

مصطفى (ص) قال: «من قرأ سورة يا ايها المزمل رفع عنه العسر في الدنيا و الآخرة».

قوله: يا أَيُّهَا الْمُزَّمِّلُ معناه المتزمل ادغمت التاء في الزاى و مثله المدثر اى المتدثر ادغمت التاء في الدال. يقال تزمل و تدثر بثوبه اذا تغطى به. قال ابن عباس: رجع النبي (ص) من جبل حراء لما نزل عليه جبرئيل (ع) مذعورا مرتعدا فرائصه، يقول: زمّلونى زمّلونى، فزمّل بقطيفة. فنزلت: يا أَيُّهَا الْمُزَّمِّلُ اى المتلقف بثيابه، قيل: كان متلقفا في ثياب نومه، و قيل: كان متلقفا بثيابه للصلاة. قال عكرمة: الزمّل بمعنى الحمل و منه الزاملة، و المعنى: يا أَيُّهَا المتحمّل باعباء النبوة و قال السدى: هو كناية عن التأم كانه عزّ و جلّ يقول: ايها النائم الليل كله قم فصل قال بعض الحكماء: كان هذا الخطاب للنبي (ص) قيل تبليغ الرسالة و لم يكن قد شرع في الامر بعد فلما شرع خاطبه بالنبوة و الرسالة. و قيل: هذا بدا ايناس و ازالة وحشة كما قال: «وَ ما تَلَكَّ بِيَمِينِكَ يا مُوسى». و قيل معناه: يا خامل الذكر سترفع لك ذكرك.

فَمِ اللَّيْلِ اى صلّ اللّيل اِلَّا قَلِيلًا اى الا شيئا يسيرا تنام فيه و كان قيام اللّيل فريضة في ابتداء الاسلام و بيّن قدره فقال: نِصْفَهُ أَوْ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا اى التلث أو زد على النصف الى الثلثين خيره بين هذه المنازل فكان النبي (ص) و اصحابه

يقومون على هذه المقادير، فكان الرجل لا يدري متى ثلث الليل و متى النصف و متى الثلثان فكان يقوم حتى يصبح مخافة ان لا يحفظ القدر الواجب و اشتد ذلك عليهم حتى انتفخت اقدامهم فرحمهم الله و خففه عنهم بعد سنة و نسخ وجوب التقدير بقوله: عِلْمَ أَنْ لَنْ تُحْصُوهُ فَتَابَ عَلَيْكُمْ فَاقْرَؤْا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ اى صلوا ما تيسر من الصلوة و لو قدر حلب شاة ثم نسخ وجوب قيام الليل بالصلوات الخمس بعد سنة اخرى فكان بين الوجوب و التخفيف سنة و بين الوجوب و النسخ بالكيفية سنتان.

وَ رَتَّلَ الْقُرْآنَ تُرْتِيْلًا اى بين الحروف و وف حقا من الاشباع كائك تفصل بين الحرف و الحرف مشتق من قول العرب ثغر رتل و رتل اذا كان فيه فرج. و الترتيل اداء الحروف و حفظ الوقوف. و قيل: معناه اقرأ على ترتيبيه لا تقدم مؤخرًا و لا تؤخر مقدما. و قيل: فصله تفصيلا و لا تعجل في قراءته. و قيل: معناه: ضعف صوتك و اقرأ بصوت حزين، و قالت ام سلمة: كان رسول الله (ص) يقطع قراءته آية آية.

و قال ابن مسعود: لا تنتروه نثر الذقل. و لا تهدوه هذ الشعر. قفوا عند عجائبه. و حرکوا به القلوب.

و لا يكن هم احدكم آخر السورة.

سئل انس: كيف كانت قراءة النبي (ص)؟ فقال: كانت مداء ثم قرأ بسم الله الرحمن الرحيم يمد بيسم الله و يمد بالرحمن يمد بالرحيم.

روى ان عمر ان بن حصين مر على قاص يقرأ ثم يسأل فاسترجع ثم قال سمعت رسول الله (ص) يقول: «من قرأ القرآن فليسأل الله به فانه سيحيي اقوام يقرءون القرآن يسألون به الناس.

إنما سئلي عليك اى سنزل عليك قولنا ثقيلًا يعنى القرآن فالقرآن رزين كريم رصين، ليس بهزل و لا سفاسف، له وزن و خطر في صحته و بيانه كما يقال: هذا قول له وزن و خطر. قال جعفر: ما ثقله في تلاوته ائما ثقله في العمل به. و قيل: ثقله بالأمر و النهى و الحدود و الاحكام. و قيل: ثقيلًا لثقله في الميزان يوم الحساب.

و قيل: ثقيلًا على الكفار و المنافقين و يحتمل ان يكون ثقيلًا صفة للمصدر اى القاء ثقيلًا لما

روى عن عائشة قالت: لقد رأيت يهزل عليه الوحي في اليوم الشديد البرد فينضم عنه و ان جبينه ليرفض عرقا

و قال ابن عباس: نزلت سورة الانعام فبركت ناقه رسول الله (ص) من ثقل القرآن و هييته. و معنى ثقل القرآن هيبه القرآن. و روى: ان الحارث بن هشام سأل رسول الله (ص) فقال: يا رسول الله كيف يأتيك الوحي؟ فقال: «احيانا يأتينى مثل صلصلة الجرس و هو اشد على فينضم عني و قد وعيت ما قال و احيانا يتمثل لى الملك رجلا فيكلمنى فاعى ما يقول».

قوله إن ناشئة الليل اى ساعاته كلها و كل ساعة منها ناشئة سميت بذلك لانه تنشأ بعد النهار اى تبدو فكل ما حدث بالليل و بدا فقد نشأ و هو ناشئ و الجمع ناشئة. قال ابن ابى مليكة: سألت ابن عباس و ابن الزبير عنها، فقالا: الليل كله ناشئة. قال سعيد بن جبير و ابن الزبير اى ساعة قام من الليل فقد نشأ و هو بلسان الحبش نشأ فلان اى قام فقالت عائشة: الناشئة: القيام بعد النوم. و قال ابن كيسان: هي القيام من آخر الليل. و قال عكرمة: هي القيام من اول الليل.

روى عن على بن الحسين عليهما السلام انه كان يصلى بعد المغرب و العشاء و يقول: هذا ناشئة الليل.

و قال الازهرى: ناشئة الليل قيام الليل. مصدر جاء على فاعلة كالعافية بمعنى: العفو، اى ما ينشئه الرجل بالليل من القراءة و الصلوة. هي أشد و طئاً قراء ابن عامر و ابو عمرو و طاء بكسر الواو ممدودا بمعنى المواطاة و الموافقة.



يقال: واطأت فلانا مواطاة و وطأ اذا وافقته و ذلك ان مواطاة القلب و السمع و البصر و اللسان بالليل يكون اكثر مما يكون بالنهار، اى أجدر أن يواطأ اللسان القلب و القلب العمل لأن الليل تهدأ فيه الاصوات فلا يحول دون تفهمه شيء. و قرأ الآخرون أشدً و طناً بفتح الواو و سكون الطاء اى اشدً على المصلى و اثقل على البدن من صلاة النهار لأن الليل للنوم و الراحة، فاذا ازيل عن ذلك ثقل على البدن ما يتكلف فيه. و منه

قوله صلى الله عليه و سلم: «اللهم اشدد وطأتك على مضر»

اى اشدد ثقل الأمر عليهم. و قيل: «أشدً و طناً» اى اثبت في القلب، و احفظ للقراءة و ابلغ في الثواب، و اسهل على المصلى من ساعات النهار لأن النهار خلق لتصرف العباد فيه و الليل خلق للنوم و الخلو من العمل فالعبادة فيه اسهل. و أقوم قِيلاً اى اصوب قراءة، و اصح قولاً، و اشدً استقامة ل فراغ البال و هداة الناس و سكون الاصوات. يقال: قال قِيلاً و قولاً و مقالاً و مقالةً و قالاً. و قال الحسن اذا قام احدكم من الليل فليسمع نفسه.

فإن الملائكة لا يقرءون القرآن و هم يحبون ان يسمعه من بنى آدم. و قيل: أقوم قِيلاً اى اعجل اجابة للدعاء.

إنَّ لك في النَّهار سَبْحاً طويلاً له معنيان: احدهما: انَّ لك في النَّهار فراغاً و تصرفاً و تقلباً طويلاً تقدر أن تسبح في حوائجك و اشغالك بالنَّهار. و اصل السَّبْح سرعة الذَّهاب و منه السَّبَّاحة في الماء. و المعنى الثاني إنَّ لك في النَّهار سَبْحاً طويلاً اى فراغاً للنوم فقم الليل و نم بالنَّهار. و قيل: معنى الآية مذاهيك بالنَّهار فيما يشغلك كثيرة و الليل، اخلى لك و اعون على و عى ما يوحي اليك فقم من نومك بالليل. و قرأ يحيى بن يعمر: سبنا بالخاء المعجمة، اى استراحة و تخفيفاً للبدن و منه

قول النبي (ص) لعائشة و قد دعت على سارق لا تسبخي عنه بدعائك عليه.

وَ اذْكَر اسمَ رَبِّكَ بالتَّوْحِيدِ و التَّعْظِيمِ و ادعه باسمائه الحسنى و قيل: معناه: اذكر: «بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ» اذا اردت قراءة القرآن او الصَّلَاةَ وَ تَبْتَلُ إِلَيْهِ تَبْتِيلاً اى انقطع اليه انقطاعاً و اخلص له العبادة اخلاصاً. و توكل عليه توكلًا. و قيل: التبتل رفض الدنيا و ما فيها و التماس ما عند الله. اصل التبتل القطع. يقال: تصدق فلان صدقة بتلة، اى قطعها من ماله، و اخرجها من يده. و قيل لمريم: البتول، لقطعها الدنيا و اسبابها و انقطاعها عن الناس. و القياس تبتلاً و لكن لما كان التبتيل من حروفه عدل اليه لموافقة رؤس الآى، لأنَّ حظَّ القرآن من حسن النظم و الرصف فوق كلِّ حظٍّ و يحتمل انَّ المعنى تبتل اليه يبتلك تبتيلاً، كما قال تعالى: وَ اللّٰهُ اُنْبَتَكُمْ مِنَ الارْضِ نَبَاتًا اى و تنبتون نباتاً.

رَبُّ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ يريد به جنس المشارق و المغارب في الشتاء و الصيف اى خالقهما و مالكما. قرأ اهل الحجاز و ابو عمرو و حفص «رب» برفع الباء.

على الابتداء و قرأ الآخرون بالجر على نعت الرب في قوله: وَ اذْكَر اسمَ رَبِّكَ.

لا إله إلا هو فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا اى توكل عليه و ثق به و استكفه جميع المهمات.

و قيل: وكيلا اى كفيلاً بما وعدك قيماً بامورك، ففوضها اليه: وَ اصْبِرْ عَلَى ما يَقُولُونَ لَكَ مِنَ الصَّاحِبَةِ و الولد و الشريك و لك من السَّاحِرِ و الكاهنِ و المجنون. وَ اَهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا الهجر الجميل ترك الجفوة من غير ترك الدعوة الى الحق كقوله: «فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ» و قوله: «فَاصْفَحْ عَنْهُمْ وَ قُلْ سَلَامٌ» و هى منسوخة بآية السيف.

وَ ذُرْنِي وَ الْمُكْذِبِينَ لك يا محمد «أولي النعمة» اى الثروة و التَّعَمُّ و المال و صفهم بالنعمة توبيخاً لهم على ترك الشكر و تبييناً انه اطغاهم استغناؤهم.

وَ مَهْلُهُمْ قَلِيلًا اى انظرهم و اخرهم قليلا و لا تهتمّ بهم و كل امرهم الى فائى اكفيك شأنهم. قيل: نزلت في صناديد قريش المستهزئين. و قال مقاتل نزلت في المطعمين ببدر و كان بين نزول هذه الآية و بين بدر سنة.

إِنَّ لَدَيْنَا اى ان عندنا لاهل النار «أنكالا» قيودا و اغلالا اهانة لهم لا خوفا من فرارهم «و جحيماً» اى ناراً جاحمة حارة متناهية، يقال: يوم جاحم شديد الحرّ.

وَ طَعَامًا ذَا عُصَّةٍ اى الضرب و الزقوم يغصّ في الحلق و لا يسوغ. وَ عَذَابًا أَلِيمًا يخلص وجعه الى القلب. و جاء في التفسير انه لما نزلت هذه الآية خرّ النبي (ص) مغشياً عليه.

يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ اى تتحرك الارض حركة شديدة و تزول الجبال عن اماكنها. وَ كَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيْبًا مَهِيْلًا اى رملا سائلا.

قال الكلبي: هو الرمل الذى اذا اخذت منه شيئاً تبعك ما بعده يقال هلت الرمل اهيله هيلا اذا حركت اسفله حتى انهال من اعلاه.

إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَيْكُمْ رَسُولًا يعنى محمد (ص) شاهداً عَلَيْكُمْ يوم القيامة بالاجابة و الامتناع. كما أَرْسَلْنَا إِلَى فِرْعَوْنَ رَسُولًا يعنى موسى (ع).

فَعَصَى فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ اى جحد رسالة موسى و لم يؤمن به. فَأَخَذْنَاهُ أَخْذًا وَبِيْلًا اى شديداً ثقيلًا.

فَكَيْفَ تَتَّقُونَ إِنْ كَفَرْتُمْ يَوْمًا بِاللّٰهِ و لم تؤمنوا عذاب يوم يجعل الولدان شيباً لصعوبته و شدة احواله. قيل: هذا على ضرب المثل، و قيل: بل يصير الولدان في القيامة شيبا لما يرون من احوالها. و قيل: انما يصيرون شيبا اذا قال الله لآدم: «قم فابعث من ذريتك بعث النار» فيقول: «يا رب من كم كم». فيقول: «من كل الف تسع مائة و تسعة و تسعين الى النار و واحدا الى الجنة فحينئذ يشيب الولدان من الفزع». و قيل معنى الآية: كيف لكم بالتقوى يوم القيامة اذ كفرتم في الدنيا اى لا سبيل لكم الى التقوى اذا وافيتم القيامة و قوله: السَّمَاءُ مُنْفَطِرٌ بِهِ اى السماء منشقّ بذلك اليوم و شدته. و قيل: الباء بمعنى في، اى في ذلك اليوم. و قيل «مُنْفَطِرٌ بِهِ» اى بالله عزّ و جلّ حين ينزل سبحانه في ظلل من الغمام و لم يقل منفطرة لانّ السماء يذكر و يؤنث. و قيل: لانّ السماء في المعنى السقف و قيل: معناه ذات انفطار كما يقال امرأة مرضع اى ذات رضاع على النسبة و كانَ وَعَدُهُ مَفْعُولًا اى ينجز لاوليائه ما وعد و لاعدائه ما اوعد. و قيل: وعده بان يظهر دينه على الدين كله.

إِنَّ هَذِهِ تَذْكِرَةٌ اى هذه الآيات و عظة و عبرة فمن شاء اتَّخَذَ إِلَى رَبِّهِ سَبِيْلًا اى طريقا الى رضاه بطاعته لأمره. و المعنى: ان الوصول الى طاعته ممكن و الى معرفته لما نصب من الدلائل و اثبت من الشواهد و انزل من الآيات و السور. و قيل: فيه اضمار و معناه: فمن شاء الله ان يتخذ الى ربه سبيلا اتَّخَذَ. قوله: إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَى اى اقل. مِنْ ثُلُثِي اللَّيْلِ وَ نِصْفَهُ وَ ثُلُثَهُ قَرَأَ اهل مكة و الكوفة: نصفه و ثلثه بفتح الفاء و الثاء و اشباع الهاءين ضمّاً، اى و تقوم نصفه و ثلثه و قرأ الآخرون بكسر الفاء و الثاء و اشباع الهاءين كسرا عطفاً على ثلثي الليل وَ طَائِفَةٌ مِنَ الَّذِينَ مَعَكَ يعنى المؤمنين و كانوا يقومون معه. قال عطاء: يريد لا يفوته علم ما تفعلون انه يعلم مقادير «الليل و النهار» فيعلم القدر الذى تقومون.

عَلِمَ أَنْ لَنْ نُحْصِيَهُ هَذَا نَسْخَ اَوَّلِ السُّورَةِ اى علم ان لن تطبقوا قيام الليل في النصف و الثلث و الثلثين. فتاب عَلَيْكُمْ فحَقَّقَ عَلَيْكُمْ و وضع عنكم فاقروا ما تيسر من القرآن اى فصلوا ما خفّ عليكم في الليل من الصلاة. قال الحسن: و لو

قدر حلبة شاة، و قيل: فافروا ما تيسر من القرآن اى ما احببتم و اردتم من السور القصار التى تقرأ في صلاة المغرب و العشاء التى عدّها رسول الله (ص) على معاذ يريد في الصلاة النافلة. و قيل: في الفرض. و قيل: خارج الصلاة. قال ابن عباس: ما تيسر مائة آية و قال السدى مائتا آية و قيل: ثلاث آيات كاقصر سورة.

قال رسول الله (ص): انّ الله تعالى انزل الآيتين من خاتمة سورة البقرة من كنز تحت العرش من قرأهما في ليلة كفتاه و عن قيس بن حازم قال: صليت خلف ابن عباس بالبصرة فقرأ في اول ركعة بالحمد و اول آية من البقرة ثم قام في الثانية فقرأ بالحمد و الآية الثانية من البقرة ثم ركع فلما انصرف اقبل علينا فقال: انّ الله تعالى يقول: فافروا ما تيسر منه. و عن انس بن مالك انه سمع رسول الله (ص) يقول: «من قرأ خمسين آية في يوم او في ليلة لم يكتب من الغافلين و من قرأ مائة آية كتب من القانتين. و من قرأ مائة آية لم يحاجّه القرآن يوم القيامة. و من قرأ خمسمائة آية كتب له قنطار من الاجر».

و عن عبد الله بن عمرو قال: قال لى رسول الله (ص): «اقرأ القرآن في كل شهر» قال قلت: ائى لا اجد قوة. قال: «فاقرءه في عشرين ليلة» قال: قلت ائى لا اجد قوة؟ قال: «فاقرأه في سبع و لا تزد على ذلك».

ثم ذكر سبب التخفيف، فقال: عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرَضَى فَيَشُقُّ عَلَيْهِمْ قِيَامَ اللَّيْلِ. وَ آخَرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ اى يسافرون فيها.

يَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ اى يطلبون من رزق الله بالتجارة و آخَرُونَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فسوى بين درجة المجاهدين و المكتسبين المال للنفقة على نفسه و على العيال و الاحسان و الافضال. روى ابراهيم عن ابن مسعود قال: ائما رجل جلب شيئاً الى مدينة من مدائن المسلمين صابراً محتسباً فباعه بسعر يومه كان له عند الله منزلة الشهداء ثم قرأ عبد الله: وَ آخَرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ يَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَ آخَرُونَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ و عن ابن عمر قال: ما خلق الله عزّ و جلّ موتة اموتها بعد القتل في سبيل الله احبّ التى من ان اموت بين شعبتى رجل اضرب في الارض ابغى من فضل الله.

فافروا ما تيسر منه اى من القرآن تطوعاً حثهم على التطوع بالتهجد ترغيباً و نسخ افتراضه ترفيهاً.

وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ هذا نسخ صلاة الليل بالصلاة الخمس. وَ آثُوا الزَّكَاةَ القصة للصلاة و لكن لم يفرق بين القرينتين وَ أَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا كَلَّ مَا يَعْبُدُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ قَرْضٌ لِلْعَبْدِ عِنْدَ اللَّهِ. وَ مَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ اى ما تسلفوه لانفسكم من عمل صالح و صدقة. تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ اى تجدوا ثوابه عند الله هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ مِنْ مَتَاعِ الدُّنْيَا، و قيل: خيراً لكم من الشحّ و التقصير و خيراً نصب مفعول ثان لقوله: «تجدوه»، و دخلت هو فصلاً. «وَ اعْظَمَ أَجْرًا» لانّ الله تعالى يعطى المؤمن اجره بغير حساب وَ اسْتَغْفِرُوا اللَّهَ مِنْ تَقْصِيرِ وَ ذَنْبِ وَ قَعِ مِنْكُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ لِمَنْ تَابَ «رَحِيمٌ» لمن استغفر.

عن الحارث بن سويد قال: قال عبد الله: قال رسول الله (ص): «ايكم ماله احبّ اليه من مال وارثه؟» قالوا: يا رسول الله ما مئاً من احد الا ماله احبّ اليه من مال وارثه قال: «اعملوا ما تقولون» قالوا: ما نعلم الا ذلك يا رسول الله قال: «ما منكم رجل الا مال وارثه احبّ اليه من ماله قالوا كيف يا رسول الله؟ قال: «انما مال احدكم ما قدّم و مال وارثه ما اخر

وَ اسْتَغْفِرُوا اللَّهَ مِنْ ذُنُوبِكُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ».

## النوبة الثالثة

قوله تعالى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ «بِسْمِ اللَّهِ» كلمة سماعها نزهة قلوب الفقراء، بهجة اسرار الضعفاء، راحة ارواح الاولياء، قوة قلوب الانبياء، سلوة صدور الاصفياء، قرّة عيون اهل البلاء. نام خداوندی که اشباح طالبان سوخته جلال او، ارواح قاصدان افروخته جمال او، انفاس عزیزان بسته نوال او، حواسّ مقربان سرگشته اقبال او، اسرار عارفان تشنه وصال او، ابصار محبان خسته دلال او. بسا رویها که برو کرد نیافت او، بسا دلها که درو درد ناخواست او:

بایّ نواحی الارض ابغی وصالکم      و انتم ملوک ما لنحوکم قصد  
بسیار خلاقند جویان رهت      کشته شده عالمی بهول سپهت  
تا بر مه چهارده نهادی کلعت      بینم کله ملوک در خاک رهت

یا أَيُّهَا الْمُرْمَلُ ای پیغمبر مطهر، ای سیّد اطهر، ای رسول اکبر، ای مقتدای بشر، ای برج جلالت را ماه انور، ای درج رسالت را درّ اظهر، ای بر سر سیادت افسر، ای بر افسر سعادت گوهر، ای عنوان نامه جلالت نام تو، ای طراز جامه رسالت احکام تو، سرمایه دین کلام تو، پیرایه شریعت اعلام تو، ای ناظم قلاده نبوت، ای ناشر اعلام رسالت، ای مؤید ارکان هدایت، ای کاشف اسرار ولایت، ای واضع منهاج شریعت، ای رافع معراج حقیقت.

فَمُ اللَّيْلِ خِيزَ نَمَازَ شَبِّ كُنْ، لَخْتِي از شب بیدار باش شفاعت اَمّتِ راء، و لَخْتِي خواب کن آسایش نفس را. یا سیّد اگر همه شب در خواب باشی اَمّتت ضایع مانند، و همه شب بیدار باشی رنجه شوی، و من رنج تو نخواهم. چون بیدار باشی بسبب بیداری تو بعضی عاصیان را بیامرزم تصدیق شفاعت را. چون خواب کنی بحرمت خواب تو باقی بیامرزم تحقیق رحمت را. ای سیّد تو خلعت قربت ما که یافتی در شب یافتی، هم در شب خدمت ما بجای آر تا چنان که خلعت در شب یافته باشی شکر خلعت بخدمت هم در شب گزارده باشی.

ای جوانمرد بنده را هیچ کرامت چنان نبود که در شب تاری از بستر گرم برخیزد متواری، بر درگاه باری، با تضرّع و زاری، در مناجات شود و قصّه درد خود بدو بردارد، گوید بزبان نیاز در حضرت راز: الهی بارم ده تا قصّه درد خود بتو بردارم، بر درگاه تو می‌زارم و در امید بیم آمیز می‌نازم. الهی فایزیم تا وا تو پردازم، يك نظر در من نگر تا دو گیتی بآب اندازم. عزیز من در شب بیدار و هشیار باش که شب بوستان دوستان است و بهار عارفان، شب مرغزار محبان است و نور صادقان، شب سرور مشتاقان است و راحت ارواح مطیعان.

قوله: وَ رَأَى الْقُرْآنَ تَرْتِيلاً یا محمد بشب قرآن بترتیب و ترتیل خوان و در نماز بشب قراءت بلند خوان تا دوستان ما در میادین قدس بالحن انس در لذت سماع کلام ما و در راحت پیغام ما جانهای خویش می‌پرورند و اسرار خویش معطر و مروح میگردانند. یا محمد با دوستان ما بگوی: چون خواهید که با ما راز کنید روی بقبله شرع آرید و قدم و در حضرت نماز نهید. المصلی یناجی ربّه. نماز راز گفتن است و در امید کوفتن، نماز سبب نجاتست و با دوست مناجات، نماز نهایت مجاهدت است و بدایت مشاهدت. نماز خویشتن را از دست نفس ربودن است، و جهد بندگی نمودن و دوست را ستودن. بنماز دوست از دشمن پیدا گردد و آشنا از بیگانه جدا شود بین الکفر و العبد ترك الصلاة. مثل مؤمن که نماز کند چون درخت گل است، معرفت در وی چون بوی و نماز بر وی چون گل هر کسی تواند که گل از درخت باز کند و برگش برکند اما نتواند که بویش کم کند و نسیمش ببرد. همچنین شیطان تواند که در نماز



ظاهر وسوسه کند تا چیزی از وی برآید، اما نتواند که معرفت از باطن ببرد.

وَ اذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ وَ تَبَلَّغْ اِلَيْهِ تَبْيِيْلًا تَبِيْلًا مَقَامِي اسْتِ از مقامات روندگان، ایشان که در منازل و مکاشفات خویش بدان رسیدند که بهشت با همه اشجار و انهار در جمال خیال ایشان نیاید، دوزخ با همه اغلال و انکال از نهیب احتراق سینه‌های ایشان بلرزد، افعی حرص دنیا هرگز دندانی بر روزگار عیش ایشان نتواند نهاد. خاری از بیشه حسد و کبر بدامن ایشان باز نگیرد. گردی از بیابان نفس اماره بر گوشه رداء اسلام ایشان ننشیند. دودی از هاویه هوا بدیده ایشان نرسد و بچشم عبرت بخلق نگرند. بزبان شفقت سخن گویند، بدل رحمت الفت گیرند. ملکی صفت‌اند و گدا صورت. سلاطین راهند در لباس مساکین روندگان‌اند و مسافت در میان نه، پرندگان‌اند و علت پر و بال نه، مستان‌اند از شراب عشق، زندگان‌اند بحیاء قرب:

قومی که ز هر چه دون ما پاك زدند      آتش ز غمان دل در افلاك زدند  
از هر چه برون ماست چون دور شدند      بر عرش رسیده خیمه بر خاک زدند.

رَبُّ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ لَا اِلَهَ اِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيْلًا چون میدانی که خدای جهان و جهانیان اوست، دارنده بندگان و پرورنده ایشان اوست، کاردان و نگهبان اوست، او را وکیل و کارساز خود دان که بسنده‌تر از همه کار سازندگان اوست. از تکاپوی خود و شغل خود یکسر بیرون آید و خود را یکسر بدو سپارد، روی از همه بگردان و تکیه بر ضمان او کن، و دل از خلق بردار و تدبیر بگذار، همگی خود در دست تقدیر او نه تا راه طلب بر تو روشن شود. او خداوند یگانه است، بنده يك همت يك طلب خواهد، از مرد هر جایی و هر دری این حدیث درست ناید: فكن رجلا رجله في الثرى و هامة همته في الثريا:

مرد یگانه را سر عشق میانه نیست      عشق میانه در خور مرد یگانه نیست  
یا عشق، یا ملامت، یا راه عافیت      جز جان مرد تیر بلا را نشانه نیست

آن مهتر عالم و سید ولد آدم (ص) در نگر تا چه خطاب بدو رسید: وَ اصْبِرْ عَلَى مَا يَقُولُونَ وَ اهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيْلًا «وَ لَقَدْ نَعَلْنَا اَنْكَ يَضِيْقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ» «فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيْلًا» «فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ اَوْلُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ» «وَ اصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ فَاِنَّكَ بِاَعْيُنِنَا». چند جایگاه در قرآن آن مهتر عالم را صبر فرمود، زیرا که تریاق زهر بلا صبر است. و نشان اهل محبت و لا صبر است، آن صبر در محنت بس کاری نیست که آن خود خلق را عادتست، مرد مردانه آنست که در نعمت صبر کند و قدم بر جاده عبودیت نگاه دارد و از رقم خویش در نعمت پای برون ننهد. آن نمود و قارون و فرعون و هامان و امثال ایشان که غرقه دریای هلاک شدند، همه نتیجه بی صبری بود در نعمت آدمی کفور و کنود است، در نعمت قدمش بر جای بنماند و از حدّ خویش درگذرد و اشر و بطر پیش آرد. اینست که ربّ العزّة گفت: كَلَّا إِنَّ الْاِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَاْفٍ اِنَّ رَاَهٗ اَسْتَعْتٰى. لا جرم در دنیا سرانجام کارشان این بود که: وَ كَمْ اَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ بَطَرَتْ مَعِيشَتَهَا... الاية، و در عقبی آنچه ربّ العالمین گفت درین سوره: اِنَّ لَدَيْنَا اُنْكَالًا وَ جَجِيْمًا. وَ طَعَامًا ذَا غُصَّةٍ وَ عَذَابًا اَلِيْمًا.

## ۷۴- سورة المدثر- مکیة

## النوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

یا اَیُّهَا الْمُدَّثِّرُ (۱) ای جامه در خویشتن کشیده.

فَمُ فَاَنْذِرْ (۲) خیز و مردمان را آگاه کن.

وَ رَبَّكَ فَكَبِّرْ (۳) خداوند خویش را بزرگ دان.

وَ ثِیَابَكَ فَطَهِّرْ (۴) جامه خویش پاک دار.

وَ الرَّجْزَ فَاهْجُرْ (۵) و از بدنامی دوری جوی.

وَ لَا تَمُنَّنِ تَسْتَكْبِرُ (۶) و چیز مده تا ترا به از آن دهند، سپاس منه بکردار خویش بآنکه فعل خویش پسندی و آن را فراوان داری.

وَ لِرَبِّكَ فَاصْبِرْ (۷) و از بهر خداوند خویش شکیبایی کن.

فَاِذَا نَقَرَ فِی النَّاقُورِ (۸) آن گه که دردمند در صور.

فَذٰلِكَ یَوْمَیْذِ اَنْ رَّوْزَ هُنَّ یَوْمٌ عَسِیْرٌ (۹) روزی دشوار است.

عَلٰی الْکٰفِرِیْنَ غٰیْرٌ یَسِیْرٌ (۱۰) بر کافران نه آسان است.

ذُرِّیِّ وَ مَنْ خَلَقْتُ وَحِیْدًا (۱۱) گذار مرا و آن مرد که او را بیافریدم و او تنها بود بی کس و بی چیز.

وَ جَعَلْتُ لَهٗ مَالًا مَمْدُودًا (۱۲) و مال دادم پیوسته در زیادت و بر افزونی.

وَ بَنِیْنَ شُهُودًا (۱۳) و پسران دادم پیش او بهم.

وَ مَهْدَتْ لَهٗ تَمْهیدًا (۱۴) و او را مهتری دادم و کار ساختم کار ساختنی

ثُمَّ یَطْمَعُ اَنْ اُزِیْدَ (۱۵) و آن گه بس می اومید دارد که تا افزایش.

كَلَّا نِیْفَزِیْمِ اِنَّهٗ كَانَ لِآیٰتِنَا عَنِیْدًا (۱۶) او از سخن و پیغام ما باز نشست و گردن کشید.

سَأَرْهُقُهُ صَعُودًا (۱۷) آری فرا سر او نشانم عذابی سهمگین سخت.

اِنَّهٗ فَكَّرَ وَ قَدَّرَ (۱۸) او در اندیشید و باز انداخت با خود.

فَقُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ (۱۹) بنفریدند او را چون باز انداخت با خود.

ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ (۲۰) و باز نفریدند او را چون باز انداخت با خود.

ثُمَّ نَظَرَ (۲۱) ثُمَّ عَبَسَ وَ بَسَرَ (۲۲) پس نگرست

و روی ترش کرد و ناخوش.

ثُمَّ اَدْبَرَ وَ اسْتَكْبَرَ (۲۳) انگه پشت برگردانید و گردن کشید.

فَقَالَ اِنْ هٰذَا اِلَّا سِحْرٌ یُّؤْتِرُ (۲۴) و گفت: این نیست مگر جادویی که از کسی می و از گویند و می آموزند.

اِنْ هٰذَا اِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ (۲۵) نیست این مگر قول مردمان.

سَأُصَلِّیْهِ سَفَرًا (۲۶) آری سوختن را بسقر رسانیم او را.

وَ مَا اَدْرَاكُ مَا سَعَرُ (۲۷) و چه دانا کرد ترا و چون نیک دانی که سقر چیست؟

لَا تُبْقِي وَلَا تَذَرُ (۲۸) نه گوشت گذارد ناسوخته و نه استخوان.

لَوَاحَةٌ لِلْبَشَرِ (۲۹) روی و پوست و دست و پای سیاه می‌کند و می‌سوزد.

عَلَيْهَا تِسْعَةُ عَشْرَ (۳۰) بر تاویدن دوزخ و عذاب کردن اهل آن را از فریشتگان نوزده سالار است.

وَمَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً وَ دوزخ سازان جز از فریشتگان نیافریدیم و مَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ و این شماره نوزده ایشان نکردیم. إِلَّا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا مگر شورانیدن دل ناگرویدگان را. لَيْسَتِ يَتَّقِينَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ تا بیگمان گردند

ایشان که ایشان را تورات دادند. وَ يَزِدَادَ الَّذِينَ آمَنُوا إِيمَانًا (۳۱) و مؤمن بپذیرد تا بر ایمان ایمان افزاید. وَ لَا يَرْتَابَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَ الْمُؤْمِنُونَ (۳۲) و نه تورات خوانان را گمان ماند و نه قرآن خوانان را وَ لِيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ

مَرَضٌ وَ الْكَافِرُونَ وَ تا منافقان بیماردلان گویند و ناگرویدگان ما ذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا (۳۳) این سخن بر چه سان است که الله میگوید كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ آری چنان گمراه کند آن را که خواهد و راه نماید آن

را که خواهد. وَ مَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ وَ شمار سپاه خداوند تو جز از خداوند تو نداند. وَ مَا هِيَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْبَشَرِ (۳۴) و نیست دوزخ و سخن آن مگر پند مردمان را.

«كَلَّا» براستی که نه چنانست که ایشان میگویند وَ الْقَمَرِ (۳۵)

وَ اللَّيْلُ إِذَا أَدْبَرَ (۳۶) بماه و بشب تاریک که از پس روز می‌آید.

وَ الصُّبْحُ إِذَا أَسْفَرَ (۳۷) و بامداد که روشن شود.

إِنَّهَا لِإِحْدَى الْكُبَرِ (۳۸) باین سوگندان که دوزخ از بزرگها و مهینها یکی است.

نَذِيرًا لِلْبَشَرِ (۳۹) بیم نمودنی مردمان را.

لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ هَر كَس رَا كَه خَوَاهِد اَز شَمَا اَنْ يَنْقَدَمَ اَوْ يَتَأَخَّرَ (۴۰) هر که پای فرا پیش نهد یا پای با پس نهد.

كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ هَر تَنِي بَكَرَد خَوِيْش گَرْوگان است.

إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ (۴۱) مگر اصحاب راست دست.

فِي جَنَاتٍ اِيْشَان دَر بَهَشْتَهَايْ اَنَد يَنْسَاءَلُوْنَ عَنِ الْمُجْرِمِيْنَ (۴۲) می پرسند

از دوزخیان.

مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ (۴۳) چه چیز شما را در دوزخ کرد.

قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّيْنَ (۴۴) گویند: ما از نماز گران نبودیم.

وَ لَمْ نَكُ نَطْعُمُ الْمَسْكِيْنَ (۴۵) و درویش را طعام ندادیم.

وَ كُنَّا نَحْوُضُ مَعَ الْخَائِضِيْنَ (۴۶) و با خداوندان باطل در باطل میرفتیم.

وَ كُنَّا نَكْذِبُ بِيَوْمِ الدِّيْنِ (۴۷) و روز شمار دروغ زن می‌گرفتیم.

حَتَّىٰ أَنَا الْيَقِيْنَ (۴۸) آن گه که کی بی گمان بما آمد.

فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِيْنَ (۴۹) فردا سود ندارد ایشان را شفاعت شفاعت خواهان.

فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْكِرَةِ مُعْرِضِيْنَ (۵۰) چه رسیدست ایشان را که از چنین پند روی گردانیده دارند

كَانَهُمْ حُمْرٌ مُّسْتَنْفِرَةٌ (۵۱) گویی خرانند رمانیده و ترسانیده

فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ (۵۲) که از شیر گریخته یا در دشت از صیاد گریخته.

بَلْ يُرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ بَلْكَه مِيخَوَاهِدْ هِرْ يِكِيْ اَزْ مِشْرِكَانْ قَرِيْشْ اَنْ يُوْتِيْ صُحُفًا مُنَشَّرَةً (٥٣) كِهْ بِيَالِيْنْ هِرْ يِكِيْ نَامِهْاِيْ بِنِهِنْدْ كِشَادِهْ وَ مِهْرْ بَرْگِرْفَتِهْ.

«كَلَّا» نَبُوْدْ وَ نَكْنَنْدْ اِيْنْ بَلْ لَا يَخَافُوْنَ الْآخِرَةَ (٥٣) بَلَكِهْ اِيْشَانْ اَزْ رَسْتَاخِيْزْ نَمِيْ تَرَسَنْدْ.

كَلَّا اِنَّهٗ تَذَكِّرَةٌ بَرَاْسْتِيْ كِهْ اِيْنْ پِنْدْ دَادَنِيْ اَسْتْ وَ دَرِ يَادْ دَادَنِيْ.

فَمَنْ شَاءَ ذَكَرَهُ (٥٤) تَاْ هِرْ كِهْ خَوَاهِدْ اَنْ رَاْ يَادْ دَارْدْ وَ يَادْ كَنْدْ.

وَ مَا يَذْكُرُوْنَ اِلَّا اَنْ يَشَاءَ اللّٰهُ وَ يَادْ نَكْنَنْدْ وَ يَادْ نِدَارَنْدْ مَگَرْ كِهْ اللّٰهُ خَوَاهِدْ، هُوَ اَهْلُ التَّقْوٰى اَوْ بَجَايْ اَنْسْتْ وَ سَزَايْ اَنْسْتْ كِهْ بِيْرِهِيْزَنْدْ اَزْ مَعْصِيْتِ اَوْ وَ اَهْلُ الْمَغْفِرَةِ (٥٥) وَ بَجَايْ اَنْسْتْ وَ سَزَايْ اَنْسْتْ كِهْ بِيَامْرَزْدْ اَوْ رَاْ كِهْ مَعْصِيْتِ كَنْدْ.

### النوبة الثانية

اِيْنْ سُوْرِهْ هَزَارْ وَ دِهْ حَرْفَسْتْ، دُوِيْسْتْ وَ پَنْجَاهْ وَ پَنْجْ كَلْمْتْ، پَنْجَاهْ وَ شَشْ اَيْتْ.

جَمَلِهْ بِهْ مَگِهْ فَرُوْ اَمْدِهْ بَاْجَمَاعْ مَفْسَّرَانْ. وَ دَرِيْنْ سُوْرِهْ يِكْ اَيْتْ مَنَسُوْخْ اَسْتْ: ذَرْنِيْ وَ مَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا دَرِ شَأْنِ وِلِيْدِ بِنِ الْمَغِيْرَةِ فَرُوْ اَمْدْ، عَلٰى الْخِصْوَصْ، پَسْ حَكْمِ اَنْ عَامْ كِشْتْ دَرِ وِلِيْدِ وَ دَرِ غَيْرِ اَوْ، اَنْ گِهْ مَنَسُوْخْ كِشْتْ بَاَيْتِ سِيْفِ. وَ عَنِ ابْنِ كَعْبٍ قَال: قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ (ص): «مَنْ قَرَأَ يَا اَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ اعْطِيَ مِنَ الْاَجْرِ عَشْرَ حَسَنَاتٍ بَعْدَ مَنْ صَدَّقَ بِمُحَمَّدٍ وَ كَذَّبَ بِهِ».

يَا اَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ هَذَا خُطَابُ النَّبِيِّ (ص) وَ الْمُدَّثِّرُ الْمُدَّثِّرُ اِدْغَمِ التَّاءِ فِي الدَّالِ لِقَرَبِ مَخْرَجِيْهِمَا. وَ السَّبَبُ فِيْهِ

اَنْ رَسُوْلُ اللّٰهِ (ص) كَانْ يَذْهَبُ اِلَى حِرَاءِ قَبْلِ النَّبُوَّةِ، فَلَمَّا رَأَى جِبْرِيْلَ (ع) فِي الْهَوَاءِ اَوَّلَ مَا بَدَا لَهْ رَجْعَ اِلَى بَيْتِ خَدِيْجَةَ وَ قَال: «دَثْرُوْنِيْ دَثْرُوْنِيْ» فَتَدَثَّرَ بِثُوْبِهْ.

قِيْل: الْقِيْ عَلَيْهِ قَطِيْفَةٌ فَنَزَلَ جِبْرِيْلُ وَ قَال: يَا اَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ بَثِيَابِهْ.

وَ هَذِهِ السُّوْرَةُ مِنْ اَوَائِلِ مَا اَنْزَلَ مِنَ الْقُرْآنِ. قَالْ يَحْيٰى بِنِ اَبِيْ كَثِيْرٍ: سَأَلْتْ اَبَا سَلْمَةَ بِنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنِ اَوَّلِ مَا نَزَلَ مِنَ الْقُرْآنِ. فَقَال: يَا اَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ قُلْت: يَقُوْلُوْنَ: «اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ»!.

فَقَالْ اَبُوْ سَلْمَةَ: سَأَلْتْ جَابِرَ بِنِ عَبْدِ اللّٰهِ عَنِ ذَلِكَ. قُلْتْ لَهْ: مِثْلُ الَّذِي قُلْتْ، فَقَالْ جَابِرٌ: لَا اَحْدَثُكَ اِلَّا مَا حَدَّثَنَا رَسُوْلُ اللّٰهِ (ص)، قَال: جَاوَرْتْ بَحْرَاءَ شَهْرًا فَلَمَّا قَضَيْتْ جَوَارِيْ هَبَطْتُ فَنَوْدِيْتْ، فَنَظَرْتُ عَنِ يَمِيْنِيْ فَلَمْ اَرْ شَيْئًا. وَ نَظَرْتُ عَنِ

شِمَالِيْ فَلَمْ اَرْ شَيْئًا. وَ نَظَرْتُ خَلْفِيْ فَلَمْ اَرْ شَيْئًا، فَرَفَعْتُ رَأْسِيْ فَادَا هُوَ عَلٰى الْعَرْشِ فِي الْهَوَاءِ.

قَالْ اَهْلُ التَّفْسِيْرِ يَعْنِيْ جِبْرِيْلَ (ع). وَ فِيْ بَعْضِ الرِّوَايَاتِ رَفَعْتُ رَأْسِيْ فَادَا الرَّبُّ عَزَّ وَ جَلَّ عَلٰى الْعَرْشِ فَاتَيْتْ خَدِيْجَةَ فَقُلْت: «دَثْرُوْنِيْ دَثْرُوْنِيْ» قَال: فَدَثْرُوْنِيْ فَنَزَلَتْ يَا اَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ وَ عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَال: سَمِعْتُ اَبَا سَلْمَةَ، قَال: اَخْبَرَنِيْ

جَابِرُ بِنِ عَبْدِ اللّٰهِ اِنَّهٗ سَمِعَ رَسُوْلَ اللّٰهِ (ص) يَحْدُثُ عَنِ فِتْرَةِ الْوَحْيِ: «فَبِيْنَا اَنَا اَمْشٰى سَمِعْتُ صَوْتًا مِنَ السَّمَاءِ فَرَفَعْتُ بَصْرِيْ، فَادَا الْمَلِكُ الَّذِيْ جَاءَنِيْ بِحِرَاءِ قَاعِدٍ عَلٰى كُرْسِيٍّ بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْاَرْضِ فَجِئْتُ مِنْهُ رَعْبًا حَتَّى هَوَيْتْ اِلَى

الْاَرْضِ، فَجِئْتُ اَهْلِيْ فَقُلْت: زَمَلُوْنِيْ زَمَلُوْنِيْ، فَرَمَلُوْنِيْ فَاَنْزَلَ اللّٰهُ يَا اَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ فَمُ فَاَنْذِرْ اِلَى قَوْلِهْ: فَاهْجُرْ.

قِيْل: مَعْنَاهُ لَا تَنْتَمِ عَمَّا اَمْرَتِكَ بِهِ وَ لَا تَسْتَعْمَلِ الْهَوِيْنَا فِيْهِ بَلْ قُمْ وَ اِرْفُضِ الرَّاحَةَ وَ بَلِّغِ الرِّسَالَةَ وَ اَنْذِرِ الْكُفْرَةَ مَوْضِعَ الْمَخَافَةِ مِمَّا هُمْ عَلَيْهِ لِيَتَّقُوْهُ بِطَاعَتِيْ وَ اَنْذِرْهُمْ عَذَابَ اللّٰهِ وَ وَقَايِعِهْ فِي الْاَمَمِ الْخَالِيَةِ. وَ قِيْل: اِسْتَفَاقَ الْمُدَّثِّرُ مِنَ الدَّثَارِ وَ هُوَ الثُّوْبُ عَلٰى الْبَدَنِ وَ الشُّعَارُ مَا تَحْتَهْ، فَكَاثَهْ لَمَّا اَذَاهُ قَرِيْشِ رَجْعَ اِلَى بَيْتِ خَدِيْجَةَ فَتَدَثَّرَ بِثِيَابِهْ اِسْتِرَاحَةَ اِلَى النَّوْمِ مِنْ



الغم. فقيل له: ايها الطالب صرف الاذى بالدثار اطلبه بالانذار. و قال عكرمة: يا أَيُّهَا المُدَثِّرُ بِالنَّبُوَّةِ و انقالها قد تدثرت هذا الامر فقم به.

وَ رَبِّكَ فَكَبِّرْ أَيَّاهُ فَقَدِّسْ وَ شَأْنَهُ فَعِظْ حَتَّى يَصْغُرَ عِنْدَكَ فِي عِظْمَتِهِ الْعَدُوَّ وَ كَيْدَهُ وَ مَا يَعْبُدُ دُونَهُ.  
وَ ثِيَابِكَ فَطَهِّرْ قَالَ قَتَادَةُ وَ مُجَاهِدٌ: أَي نَفْسِكَ فَطَهَّرَ مِنَ الذَّنْبِ، فَكَنَى عَنِ النَّفْسِ بِالثُّوبِ وَ هَذَا فِي كَلَامِ الْعَرَبِ كَثِيرٌ. يُقَالُ فِي وَصْفِ الرَّجُلِ بِالصِّدْقِ وَ الْوَفَاءِ: أَنَّهُ طَاهِرُ الثِّيَابِ، وَ لَمَنْ غَدَرَ: أَنَّهُ لَدَنَسُ الثِّيَابِ. قَالَ الشَّاعِرُ:  
وَ آتَى بِحَمْدِ اللَّهِ لَا ثُوبَ فَاجِرٍ لَبَسْتُ وَ لَا مِنْ غَدْرَةٍ اتَّقَعُ

وَ قَالَ آخِرُ يَمْدِحِ رَسُولِ اللَّهِ (ص):

ضخم الدسيعة من ذوابة هاشم قدما تازر بالمكارم و ارتدى.

و من هذا الباب

قول رسول الله (ص): «الكبرياء رداؤه، و العظمة ازاره»، و قال صلى الله عليه و سلم: «سبحان من تعطف بالعز» و العطف الرداء. و سئل ابن عباس عن قوله تعالى: وَ ثِيَابِكَ فَطَهِّرْ فَقَالَ: لَا تَلْبِسُهَا عَلَى مَعْصِيَةٍ وَ لَا عَلَى غَدْرٍ. وَ قَالَ ابْنُ بَنِي كَعْبٍ لَا تَلْبِسُهَا عَلَى غَدْرٍ وَ لَا عَلَى ظَلَمٍ وَ لَا إِثْمٍ، الْبِسْهَا وَ أَنْتَ بَرٌّ طَاهِرٌ وَ قَالَ الضَّحَّاكُ: وَ ثِيَابِكَ فَطَهِّرْ أَي عَمَلِكَ فَاصْلِحْ، وَ فِي الْخَبَرِ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ: «يَحْشُرُ الْمَرْءَ فِي ثُوبِيهِ الَّذِينَ مَاتَ فِيهِمَا»  
يعنى: عمله الصالح او الطالح. و قال سعيد بن جبيرة: كنى بالثياب عن القلب، و المعنى: و قلبك و نيتك فطهر عما سوى الله. و قال الحسن: معناه: و خلقك فحسن، و في الخبر: «حسن خلقك و لومع الكفار تدخل مداخل الأبرار».  
و قيل: معناه: و اهلك فطهرهم من الخطايا بالوعظ و التأديب، و العرب تسمى الاهل ثوبا و لباسا، قال الله تعالى: هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَ أَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ. وَ قَالَ ابْنُ سِيرِينَ وَ ابْنُ زَيْدٍ أَمْرٌ بِتَطْهِيرِ الثِّيَابِ مِنَ النَّجَاسَاتِ الَّتِي لَا يَجُوزُ الصَّلَاةُ مَعَهَا وَ ذَلِكَ أَنَّ الْمُشْرِكِينَ كَانُوا لَا يَتَطَهَّرُونَ وَ لَا يَطَهَّرُونَ ثِيَابَهُمْ. وَ قَالَ طَاوُسٌ: مَعْنَاهُ: وَ ثِيَابِكَ فَقَصِّرْ. فَانْ تَقْصِيرِ الثِّيَابِ تَطْهِيرُهَا. قَوْلُهُ: وَ الرَّجُزَ فَاهْجُرْ. قَرَأَ أَبُو جَعْفَرٍ وَ حَفْصٌ عَنْ عَاصِمٍ وَ يَعْقُوبُ وَ الرَّجُزَ بِضَمِّ الرَّاءِ وَ قَرَأَ الْآخَرُونَ بِكسرها. وَ هُمَا لَعْنَانٌ بِمَعْنَى وَاحِدٍ، وَ الْمُرَادُ بِالرَّجَزِ: الْاَوْثَانُ، أَي أَهْجُرْهَا وَ لَا تَقْرَبْهَا. وَ قِيلَ: الرَّجُزُ بِالضَّمِّ: الْاَوْثَانُ، وَ بِالْكَسْرِ: الْعَذَابُ، أَي اجْتَنِبِ الْمَعَاصِيَ وَ كُلَّ مَا يَقْضِي إِلَى الْعَذَابِ. وَ قِيلَ: الرَّجَزُ الشَّيْطَانُ أَي لَا تَطْعُهُ.  
وَ لَا تَمْنُنْ تَسْتَكْثِرُ أَي لَا تَعْطِ عَطِيَّةً لَتَعْطَى أَكْثَرَ مِنْهَا وَ هَذَا نَهَى تَحْرِيمَ لِلنَّبِيِّ (ص) خَاصَّةً وَ لغيره عَلَى جِهَةِ النَّدْبِ وَ الْاِسْتِحْبَابِ: وَ قِيلَ: مَعْنَاهُ: لَا تَسْتَكْثِرُ عَمَلِكَ فَتَكُونُ مَنَانًا بِهِ، أَمَّا عَمَلِكَ مِنَ اللَّهِ مَنَّةً عَلَيْكَ، وَ قِيلَ: لَا تَمْنُنْ بِالنَّبُوَّةِ عَلَى النَّاسِ فَتَأْخُذَ عَلَيْهَا أَجْرًا وَ عَرْضًا مِنَ الدُّنْيَا. وَ قِيلَ: لَا تَضَعْفُ أَنْ تَسْتَكْثِرَ مِنَ الْخَيْرِ. دَلِيلُهُ قِرَاءَةُ ابْنِ مَسْعُودٍ: وَ لَا تَمْنُنْ أَنْ تَسْتَكْثِرَ.

وَ لِرَبِّكَ فَاصْبِرْ أَي فَاصْبِرْ عَلَى طَاعَتِهِ وَ اؤامره وَ نَوَاهِيهِ لِأَجْلِ ثَوَابِ اللَّهِ. وَ قِيلَ: فَاصْبِرْ عَلَى مَا أَوْذَيْتَ فِي ذَاتِ اللَّهِ، وَ قِيلَ: لَوْعَدَ اللَّهُ وَ لَوْجِهَ اللَّهُ. فَاصْبِرْ عَلَى إِدَاءِ الرِّسَالَةِ وَ تَعْلِيمِ الْحَقِّ. وَ قِيلَ: فَاصْبِرْ تَحْتَ مَوَارِدِ الْقَضَاءِ لِأَجْلِ اللَّهِ.  
فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ أَي نَفَخَ فِي الصُّورِ وَ هُوَ الْقُرْنُ الَّذِي يَنْفَخُ فِيهِ إِسْرَافِيلُ يَعْنِي النَّفْخَةَ الثَّانِيَةَ الَّتِي يَحْيِي عِنْدَهَا النَّاسُ فَذَلِكَ يَعْنِي ذَلِكَ النَّفْخَ.

يَوْمَئِذٍ يَعْنِي: يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَوْمَ عَسِيرٍ شَدِيدٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يَعْسُرُ فِيهِ الْأَمْرُ عَلَيْهِمْ غَيْرَ يَسِيرٍ غَيْرَ هَيِّنٍ. ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا وَنَزَلْتُ فِي الْوَالِدِ بْنِ الْمَغِيرَةِ الْمَخْزُومِي، أَي لَا تَهْتَمَّ لِأَجَلِهِ وَكُلِّ أَمْرِهِ الْيَّ وَقَوْلُهُ: خَلَقْتُ وَحِيدًا. فِيهِ وَجْهَانِ. أَحَدُهُمَا: خَلَقْتَهُ وَحْدِي لَمْ يَشَارِكْنِي فِي خَلْقِهِ أَحَدٌ فَيَكُونُ وَحِيدًا نَصَبًا عَلَى الْحَالِ. وَالثَّانِي، خَلَقْتَهُ وَحْدَهُ لَا نَاصِرَ لَهُ مَعَهُ وَلَا مَالَ لَهُ وَلَا وَلَدًا. فَيَكُونُ نَصَبًا بِوُقُوعِ الْخَلْقِ عَلَيْهِ. وَقِيلَ: وَحِيدًا لِغَيْرِ رَشْدَةٍ كَمَا نَزَلَ فِيهِ زَيْنِمْ أَي مَلْحَقٌ بِالْقَوْمِ لَيْسَ مِنْهُمْ. وَقَالَ «الْحَسَنُ» كَانَ يُسَمَّى الْوَحِيدَ فِي قَوْمِهِ.

وَجَعَلْتُ لَهُ مَالًا مَمْدُودًا أَي كَثِيرًا لَهُ مَدَدٌ يَأْتِي شَيْئًا بَعْدَ شَيْءٍ مِنَ الْعُرُوضِ وَالذَّهَبِ وَبَسَاتِينِهِ الَّتِي بِالطَّائِفِ. قَالَ مَقَاتِلُ: كَانَ لَهُ بَسْتَانٌ بِالطَّائِفِ لَا تَنْقَطِعُ ثَمَارُهَا شَتَاءً وَلَا صَيْفًا. وَقِيلَ: الْمَالُ الْمَمْدُودُ: الْإِنْعَامُ تَنْمَى بِالنَّتَاجِ وَتَمَدَّدَ فِي الْأَرْضِ بِالرَّعَى. وَقِيلَ: أَرْضٌ مَغْلَةٌ لَا تَنْقُضِي لَهَا غَلَّةً حَتَّى تَأْتِيَ لَهَا أُخْرَى.

وَبَيَّنَّ شُهُودًا أَي حُضُورًا مَعَهُ بِمَكَّةَ يُسْتَمْتَعُ بِرُؤْيَيْتِهِمْ وَيُسْتَمْتَعُونَ بِهِ لَا يَغْيَبُونَ عَنْهُ فِي طَلَبِ الْمَعَاشِ لَغْنَاهُ. وَقِيلَ: «شُهُودًا» أَي نَجَبَاءُ يُشْهَدُونَ مَوَاضِعَ الْفَخَارِ وَبِقَاعِ النَّزَالِ إِذَا ذَكَرَ ذَكَرُوا مَعَهُ وَكَانُوا عَشْرَةَ. وَقَالَ مَقَاتِلُ: كَانُوا سَبْعَةً، وَهُمُ الْوَالِدُ بْنُ الْوَالِدِ، وَخَالِدٌ، وَعِمَارَةُ، وَهَشَامٌ، وَالْعَاصِمُ، وَقَيْسٌ، وَعَبْدُ شَمْسٍ اسْلَمَ مِنْهُمْ ثَلَاثَةٌ: خَالِدٌ، وَهَشَامٌ، وَعِمَارَةُ.

وَمَهَّدْتُ لَهُ تَمْهِيدًا أَي بَسَطْتُ لَهُ مِنَ الْعَيْشِ وَطُولَ الْعُمُرِ فِي صِحَّةٍ مِنَ الْبَدَنِ مَعَ الرَّيَاسَةِ فِي قَوْمِهِ. وَقِيلَ: التَّمْهِيدُ تَسْهِيلُ التَّصْرِيفِ فِي الْأُمُورِ.

ثُمَّ يَطْمَعُ تَقْدِيرُهُ فَعَانِدٌ وَكَفَرَ ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ فَحَذَفَ لِأَنَّ أَوَّلَ الْكَلَامِ يَدُلُّ عَلَيْهِ، أَي يَطْمَعُ أَنْ يَدْخُلَهُ الْجَنَّةَ، وَقِيلَ: يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَهُ مِنَ الْمَالِ وَالْوَلَدِ.

«كَلَّا» رَدَعٌ وَزَجْرٌ، أَي لَا يَجْمَعُ لَهُ بَعْدَ الْيَوْمِ بَيْنَ الْكُفْرِ وَالْمَزِيدِ مِنَ التَّعْمِ فَلَمْ يَزَلْ بَعْدَ نَزُولِ هَذِهِ الْآيَاتِ فِي نَقْصَانِ مِنَ الْمَالِ وَالْجَاهِ وَالْوَلَدِ وَمَاتَ فَقِيرًا.

إِنَّهُ كَانَ لِأَيَاتِنَا عَنِيدًا مَعَانِدًا جَاحِدًا لَهَا.

سَأَرَهُنَّ صَعُودًا الْأَرْهَاقَ التَّحْمِيلَ وَالتَّكْلِيفَ وَالصَّعُودَ الْعَذَابَ الشَّقَاقَ، وَالْمَعْنَى: سَاكُفُهُ مَشَقَّةٌ مِنَ الْعَذَابِ لَا رَاحَةَ فِيهَا. وَفِي الْخَبَرِ يَكْلَفُ أَنْ يَصْعَدَ عَقَبَةً فِي النَّارِ مَلْسَاءً، فَإِذَا وَضَعَ يَدَهُ عَلَيْهَا ذَابَتْ، فَإِذَا رَفَعَهَا عَادَتْ، وَإِذَا وَضَعَ رِجْلَهُ ذَابَتْ، وَإِذَا رَفَعَهَا عَادَتْ. وَقِيلَ: يَجْذِبُ مِنْ أَمَامِهِ بِسَلْسَلِ الْحَدِيدِ. وَيَضْرِبُ مِنْ خَلْفِهِ بِمَقَامِعِ الْحَدِيدِ، فَيَصْعَدُهَا فِي أَرْبَعِينَ عَامًا، فَإِذَا بَلَغَ ذُرُوتَهَا رَمَى بِهِ إِلَى اسْفَلِهَا فَذَلِكَ دَابَهُ أَبَدًا.

إِنَّهُ فَكَّرَ وَقَدَّرَ سَبَبَ نَزُولِ آيَاتِ بَقُولِ مَفْسَّرَانَ أَنْ يَبُودَ كَمَا: جَبْرِئِيلُ (ع) فَرُو أَمَدٌ وَسُورَةٌ حَمَّ تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ غَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ إِلَى قَوْلِهِ: إِلَيْهِ الْمَصِيرُ فَرُو أَوْرَدَ، وَرَسُولُ خَدَا (ص) دَرِ مَسْجِدِ بَازِ مِيخَوَانِدِ وَوَلِيدِ مَغِيرَةَ قَرَأَتْ رَسُولُ (ص) مِي شَنِيدِ. رَسُولُ چُونِ بَدَانَسْتِ كِهَ وَوَلِيدِ مِي نِيوَشْدِ أَوَازِ بَرَكْشِيدِ وَآيْتِ بَازِ مِيخَوَانِدِ. وَوَلِيدِ رَا أَنْ عَجَبِ أَمَدِ، بِقَوْمِ خُوَيْشِ بَنِي مَخْزُومِ بَازِ گُشْتِ، سَرِگَرْدَانِ وَمَتْحِيرِ، اِيْشَانِ رَا گُفْتِ: وَاللَّهُ كِهَ اَزِ مُحَمَّدِ اِيْنِ سَاعَتِ سَخْنِي شَنِيدِمِ كِهَ نِهَ سَخْنِ اَدْمِيَانِ بُوْدِ وَنِهَ سَخْنِ پَرِيَانِ، نِهَ هِيچِ بَشَرِ طَاقَتِ دَارْدِ كِهَ چِنَانِ سَخْنَانِ گُوِيْدِ، اِنْ لِهَ لِحَالُوَّةِ وَ اِنْ عَلَيْهِ لَطَالُوَّةِ وَ اِنْ اَعْلَاهُ لِمَثْمَرِ وَ اِنْ اَسْفَلُهُ لِمَعْدَنقِ وَ اِنَّهُ يِعْلُو وَ مَا يِعْلَى.

شیرین سخنی پر آفرین! سخنی که آن را شکوهی است و رونقی. بالاش چون درخت میوه دار زیرش چون چشمه آب حیات. بر هر سخنی بالا افتد و هیچ سخن بر بالای وی نرسد. آن گه سرگردان بخانه خویش باز شد. قریش گفتند: و

الله که ولید صابی گشت، و او مهتر قریش است، اکنون همه قریش صابی شوند، دین خود بگذارند و بدین محمد باز گردند. و کان یقال للولید ریحانة قریش. این خبر به بو جهل رسید، برخاست و بیامد غمگین و اندوهگن. ولید گفت: ما لی اراک حزینا یا بن اخی؟ چه افتادست که ترا بس حزین و غمگین می بینم؟ بو جهل گفت: و ما یمنعی ان لا احزن؟

چرا غمگین نباشم و قریش میگویند: تو سخنان محمد را پسند میدهی و آن را بزرگ میداری و ثنا می گویی تا از فضله طعام ایشان بهره ای برداری! اگر چنین است تا هم قریش فراهم شوند و ترا کفایتی حاصل کنند، تا از طعام ایشان بی نیاز شوی؟! ولید چون این سخن از بو جهل بشنید، در خشم شد گفت: الم تعلم قریش ائی من اکثرهم مالا و ولدا؟ قریش را معلوم نیست که در عرب از من توانگرتر بمال و فرزند کس نیست؟ ده فرزند دارم هر یکی کان سخاوت و معدن جود و این اصحاب محمد خود هرگز از طعام سیر نشوند و از فقر و فاقه هرگز نیاسایند، چه صورت بندد که ایشان را فضله طعام بود تا بدیگری دهند! پس هر دو برخاستند و بانجمن قریش شدند. ولید گفت: شما که قریش اید بدانید که حال و کار این محمد در عرب منتشر گشت و موسم نزدیک است. عرب آیند و از حال وی پرسند، جواب ایشان چه خواهید داد؟ اگر گوئید دیوانه است، شما را دروغ زن کنند، که سخن وی سخن عاقلان است و از جنون در وی هیچیز نیست، و اگر گوئید شاعر است، عرب شعر نیکو دانند و شناسند، دانند که سخن وی شعر نیست و شما دروغ زن شوید. و اگر گوئید کاهن است، ایشان دانند که در سخن کاهنان ذکر الله نبود و ان شاء الله نگویند و محمد ان شاء الله بسیار گوید. و اگر گوئید کذاب است ایشان قبول نکنند که از محمد هرگز دروغ شنیده اند و در عرب معروفست که هرگز دروغ نگوید، پس قریش گفتند: اکنون رای تو چیست؟ یا ابا المغیره؟ تو چه گویی و سخنان وی بر چه نهی؟ او در خود افتاد و تفکر میکرد و با خود میانداخت که در کار وی چه تقدیر کند و چه گوید؟! اینست که رب العالمین گفت: إِنَّهُ فَكَّرَ وَ قَدَّرَ فَكَّرَ فِي نَفْسِهِ مَا يَقُولُ فِيهِ وَ قَدَّرَ فِي نَفْسِهِ مَا ذَا يُمْكِنُ أَنْ يَقُولُ فِيهِ. وَ فِي الْقُرْآنِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: فُقِّلَ أَيْ لَعْنٍ وَ عَذَبٍ وَ عَوْقِبَ كَيْفَ قَدَّرَ.

ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ اسْتِفْهَامَ عَلَى وَجْهِ التَّعْجِيبِ وَ الْإِنْكَارِ، وَ التَّكْرَارَ لِلتَّأْكِيدِ.

و قیل: احدهما لتقديره القول في محمد و الثاني لتقديره و القول في القرآن. و قيل احدهما لنفيه عنه الجنون و الكهانة و الشعر و الكذب لا على وجه قصد به الايمان و الثاني لاثبات صفة السحر له.

ثُمَّ نَظَرَ فِيمَا قَدَّرَ مَعْجَبًا بِذَلِكَ نَظْرَةَ تَفْكَرٍ.

ثُمَّ عَبَسَ وَ بَسَرَ أَيْ قَبِضَ مَا بَيْنَ عَيْنَيْهِ وَ أَظْهَرَ الْكِرَاهِيَةَ فِي وَجْهِهِ حَيْثُ عَجَزَ عَنِ الْقَوْلِ فِيهِمَا. وَ قِيلَ: تَكَرَّهَا فِي وَجْهِهِ الْمُؤْمِنِينَ.

ثُمَّ أَدْبَرَ أَيْ وَلَّى إِلَى قَوْمِهِ وَ اسْتَكْبَرَ أَيْ تَكَبَّرَ عَنِ الْإِيمَانِ.

فَقَالَ إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتَرُ أَيْ مَا هَذَا الَّذِي يَقُولُهُ مُحَمَّدًا إِلَّا سِحْرٌ يَرُودُ، أَيْ يَأْتِرُهُ قَوْمٌ عَنِ قَوْمٍ. قَالُوا لَهُ: وَ مَا السِّحْرُ؟ قَالَ: شَيْءٌ يَكُونُ فِي النَّاسِ عَنِ عِلْمِهِ فَرَّقَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ زَوْجِهِ، أَمَا رَأَيْتُمُوهُ فَرَّقَ بَيْنَ فُلَانٍ وَ أَهْلِهِ، وَ بَيْنَ فُلَانٍ وَ وَلَدِهِ وَ بَيْنَ فُلَانٍ وَ أَخِيهِ وَ بَيْنَ فُلَانٍ وَ مَوَالِيهِ، فَذَلِكَ قَوْلُهُ: إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتَرُ. وَ أَبُو نَهِيكَةَ يَأْتِيهِ بِهِ مِنْ مَسِيلِمَةَ الْكُذَّابِ. وَ قِيلَ: يَرُودُهُ مُحَمَّدٌ عَنِ جَبِيرٍ وَ يَسَارٍ وَ قِيلَ عَنِ أَهْلِ بَابِلَ.

إِنَّ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ أَيْ مَا هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ تَعَلَّمَهُ مِنْ غِلَامِ رُومِي يَكْنَى أبا نَهِيكَةَ كَقَوْلِهِ: «إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ» قَالَ اللَّهُ

تعالى: سَأَصْلِيهِ سَقَرٍ سَقَرٍ اسم من اسماء جهنم. و قيل: اسم للدرك الرابع منها و اشتقاقه من سقرته الشمس، اى اذا بته.  
وَ مَا أَذْرَاكَ مَا سَقَرٌ تَفْخِيمٌ لِسَانِهَا.

لَا تُبْقِي وَ لَا تَنْدُرُ اى لا تبقى لحما و لا تندر عظما انا اكلته و حطمته.  
و قيل: لا تبقى حيا و لا تندر ميتا كقوله: «لَا يَمُوتُ فِيهَا وَ لَا يَحْيَى».

لِوَاحَةٍ لِلْبَشَرِ اى مسودة لها. و قيل: تحرق الجلد حتى تسوده و البشر جمع بشرة و هي ظاهر الجلد. يقال: لاحته الشمس و لوحتته اذا غيرته.

قال ابن كيسان: تلوح لهم جهنم حتى يروها عيانا كقوله: «وَ بُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ». عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ اى على سقر من الخزنة تسعة عشر، و قيل: تسعة عشر صنفا من الملائكة، و قيل: تسعة عشر صنفا منهم. و قيل: تسعة عشر ملكا مالك و معه ثمانية عشر جاء في الاثر اعينهم كالبرق الخاطف و انيابهم كالصياصى يخرج لهب النار من افواههم ما بين منكبى احدهم مسيرة سنة نزعت منهم الرحمة، يرفع احدهم سبعين الفا فيرميهم حيث اراد من جهنم. و قال عمرو بن دينار: ان واحدا منهم يدفع بالذفعة الواحدة في جهنم اكثر من ربيعة و مضر. فلما نزلت هذه الآية قال ابو جهل: زعم ابن ابى كيشة ان خزنة النار تسعة عشر و انتم الدهماء ا فيعجز كل عشرة منكم ان يبطشوا بواحد من خزنة جهنم. فقال ابو الاشدين كلدة بن خلف الجمحي، و كان يوصف بالقوة: انا اكفيكم منهم سبعة عشر عشرة على ظهري و سبعة على بطنى فاكفونى انتم اثنين، و روى انه قال: انا امشى بين ايديكم على الصراط فارفع عشرة بمنكبى الايمن و تسعة بمنكبى الايسر في النار و نمضى ندخل الجنة فانزل الله عز و جل: وَ مَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ اى خزنة اصحاب النار، فحذف المضاف الى ملائكة لا رجالا آدميين فمن ذا الذى يغلب الملائكة و الواحد منهم يأخذ ارواح جميع الخلق. و للواحد منهم قوة الثقلين، هذا كقوله: «عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ» وَ مَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ اى عددهم في القلة اِلَّا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا اى ضلالة لهم حتى قالوا فيهم ما قالوا. و قيل: محنة ليظهر ما يقول كل واحد منهم و يعتقده.

لِيَسْتَيْقِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَآئِهِ مَكْتُوبٌ فِي الثُّورَاتِ وَ الْاِنْجِيلِ اى خزنة جهنم تسعة عشر. و قيل: ليستيقنوا ان محمدا نبى صادق حين اخبرهم بما يوافق كتبهم و هو امى لا يكتب و لا يقرأ من الكتاب. وَ يَزِدَادُ الَّذِينَ آمَنُوا ايمانا يعنى: من آمن من اهل الكتاب يزدادون تصديقا بمحمد (ص) و يزدادوا يقينا الى يقينهم و لا يرتاب الذين اوتوا الكتاب و المؤمنون اى لا يشكوا في ان عددهم على ما اخبر به محمد (ص) عن الوحي و ان القرآن وافق ما في كتابهم.

وَ لِيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ اى شك و نفاق. و قال الحسين بن الفضل: المرض في هذه الآية الخلاف لا النفاق لان السورة مكتبة و لم يكن حينئذ نفاق. وَ الْكَافِرُونَ ما ذا اراد الله بهذا مثلا قالوا مشركو مكة و ليس في الآية مثل و لكنهم استغربوا هذا العدد فقالوا: لعله مثل مضروب و في تخصيص خزنة النار بهذا العدد اقوال، احدها: ان جهنم اطباق سبعة و مالك خازن النار في الطبقة الاولى و فيها المذنبون من المؤمنين فيرفق بهم الى ان يخلصهم الله منها ثم في كل طبقة منها ثلاثة منهم يعذبون اهلها بانواع العذاب و مجموعهم تسعة عشر، الثاني بسم الله الرحمن الرحيم تسعة عشر حرفا. و عدد الزبانية تسعة عشر ملكا فيدفع المؤمن بكل حرف منها واحدا منهم و قد سبق رحمة غضبه. الثالث ان ساعات الليل و النهار اربع و عشرون ساعة، خمس منها جعلت للصلوات الخمس و بقيت تسع عشرة ساعة فمن ضيعها عذب بتسعة عشر ملكا في النار و من حفظها بذكر الله ذبت كل ساعة عنه ملكا منهم. الرابع جعل الله اوتاد الارض و هى الجبال تسعة عشر جبلا كذلك جعل اوتاد النار تسعة عشر ملكا. و زعم هذا القائل ان جبال الارض تسعة

عشر و الباقي تشعب عنها و قد عدت جبال الارض المتشعبة عنها فبلغت مائة و تسعين جبلا.

كذلك اى كما اضل الله من انكر عدد الخزنة و هدى من صدق.

كذلك يضل الله من يشاء و يهدي من يشاء و ما يعلم جنود ربك اى هو قال مقاتل: هذا جواب ابو جهل حين قال: اما لمحمد اعوان الـ تسعة عشر.

قال عطاء: و ما يعلم جنود ربك اى هو، يعنى: من الملائكة الذين خلقهم لتعذب اهل النار لا يعلم عدتهم الا الله، و المعنى: ان تسعة عشرهم خزنة النار و لهم من الاعوان و الجنود من الملائكة ما لا يعلمهم الا الله عز و جل، و قيل: لا يعلم جميع الخلائق منهم و كيفيتهم و كميتهم الا الله عز و جل. يروى في بعض الاخبار: ان الادميين مائة و خمسة و عشرون صنفا: مائة منهم في بلاد الهند و منهم بأجوج و مأجوج و تاريس و منسك. لا يعلم عددهم الا الله. كلهم كفار و مصيرهم الى النار. و اثنا عشر صنفا في بلاد الروم. منهم: النسطورية، و اليعقوبية و الملكائبة كلهم كفار و مصيرهم الى النار و ستة اصناف في ناحية المشرق منهم: الترك خاقان و خلج و خزر و صقلاب و الروس و غور كلهم كفار و مصيرهم الى النار. و ستة اصناف في ناحية المغرب، منهم الزنج و الحبش، و التوبة و النبطية كلهم كفار و مصيرهم الى النار. و بقى جزء واحد و هم المؤمنون فالمؤمنون في الكفار كشجرة بيضاء في جنب ثور اسود، ثم جميع الادميين في الجنّ جزء واحد من عشرة اجزاء ثم جميع الادميين و الجنّ في الشياطين جزء واحد من عشرة اجزاء ثم جميع الادميين و الجنّ و الشياطين في ملائكة السماء الدنيا جزء من عشرة اجزاء. ثم جميع ما ذكرنا مع ملائكة السماء الدنيا في ملائكة السماء الثانية جزء من عشرة اجزاء ثم هؤلاء كلهم في ملائكة الرحمة جزء من عشرة اجزاء ثم هؤلاء في الكروبين جزء من عشرة اجزاء ثم في الروحانيين جزء من عشرة اجزاء، ثم في الحاقين جزء من عشرة اجزاء ثم هؤلاء في الروح، و هم جنس من الملائكة جزء من عشرة اجزاء. هذا قول كعب الاحبار فقيل لكعب: ذكرت جنود الله. و قال تعالى: و ما يعلم جنود ربك اى هو فضحك كعب و قال: اين انت؟ من قوله تعالى: و يخلق ما لا تعلمون فخلق فوقنا خلقا لا يراهم احد و خلق تحتنا خلقا لا يراهم احد، و في البر و البحر خلق لا يراهم احد ثم رجع الى ذكر سقر فقال: و ما هي يعنى: النار اى ذكرى للبشر اى: الا تذكرة و عظة للخلق. و قيل: يريد بها النار التى في الدنيا اى خلقت النار في الدنيا عبرة و تذكرة تذكر بها النار في الآخرة.

و قيل: يعنى الجنود ذكرى للبشر ليس ان الله يحتاج الى ناصر و معين، تعالى عن ذلك.

كلما ردع لمن زعم ان جنوده لحاجته اليهم. و قيل: ردع لمن زعم انه يكفى امر الخزنة فيخرج منها و هو ابو جهل و ابو الاشدنين. و قيل: معنى «كنا» اى حقا «و القمر» اقسام بالقمر يعنى: الهلال بعد ثالثه.

و الليل اذ ادبر قرأ نافع و حمزة و حفص و يعقوب «اذ» بغير الف «ادبر» بالالف. و قرأ الآخرون «اذ» بالالف «دبر» بلا الف. و دبر و ادبر لغتان. يقال: دبر الليل و ادبر اذا ولى ذاهبا. و قيل: دبر انقضى و ادبر اى اخذ في الادبار. و قيل: دبر جاء بعد النهار و في دبره يقال: دبرنى فلان و خلفنى، اى جاء بعدى و خلفى.

و الصبح اذا اسفر اى اضاء و تبين انها، يعنى: ان سقر لاحدى الكبر و الكبر العظام واحدها الكبرى و هي جماعة اطباق النار جهنم ثم لظى، ثم الحطمة، ثم السعير. ثم سقر، ثم الجحيم، ثم هاوية، و قيل: ان دركة سقر و النار المذكورة لاحد الدواهي و انها لكبيرة العذاب و قيل: ان هذه الآية لاحدى الكبر بذكر اليم عذاب الله. و قيل: ان تكذيبهم لمحمد

(ص) لاحدى الكبر، اى لكبيرة من الكبائر.

نَذِيرًا لِلْبَشَرِ اى النَّارِ لاحدى الكبر في حال الانذار و التَّخْوِيفِ للبشر و اَمَّا ذِكْرُ النَّذِيرِ لِآتِهِ اراد به العذاب و يجوز ان يكون من باب النسبة، اى ذات انذار لهم، كقولهم: امرأة طالق. و قيل: انّ نذيرا متعلق باوّل السّورة على معنى: يا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ قم نذيرا اى منذرا للبشر.

لِمَنْ شَاءَ بَدَلَ مِنْ قَوْلِهِ لِلْبَشَرِ مِنْكُمْ أَنْ يَتَّقِدَّ فِي الْخَيْرِ وَ الطَّاعَةِ أَوْ يَتَأَخَّرَ عَنْهَا فِي الشَّرِّ وَ المعصية و المعنى: انّ الانذار قد حصل لكلّ واحد مَن آمن او كفر. و قيل: المشيئة متصلة بالله، اى لمن شاء الله أَنْ يَتَّقِدَّ أَوْ يَتَأَخَّرَ. و هذا تهديد من الله و اعلام انّ من تقدّم الى الايمان لمحمد (ص) جوزى بثواب لا ينقطع و من تأخّر عن الطاعة و كذب محمدا عوقب عقابا لا ينقطع.

كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ اى مرتبهة في النَّارِ بكسبها مأخوذة بعملها و قيل: عند الحساب مرهونة بعملها اَمَّا يَخْلُصُهَا وَ اَمَّا يُوْبِقُهَا ثُمَّ اسْتَنْتَى فَقَالَ: اِلَّا اَصْحَابَ الْيَمِيْنِ فَاتَّهَمُوا لِيَسُوْا مَرْتَهِنِيْنَ بِذُنُوْبِهِمْ فِي النَّارِ وَ لَكِنْ يَغْفِرُهَا اللهُ لَهُمْ وَ هُمُ الَّذِيْنَ كَانُوا عَلَى يَمِيْنِ اَدَمَ يَوْمَ الْمِيْثَاقِ حِيْنَ قَالَ لَهُمُ اللهُ: هُوَآءُ فِي الْجَنَّةِ وَ لَا اِبَالِي. و قيل: هم الذين يعطون كتبهم بايمانهم. و قال الحسن: هم المسلمون المخلصون. و قال على بن ابي طالب (ع): هم اطفال المسلمين.

و قال ابن عباس: هم الملائكة. و قيل: كلّ نفس مأخوذة بكسبها من خير او شرّ اَلَا مِنْ اِعْتَمَدَ عَلَى الْفَضْلِ. فكلّ من اعتمد على الكسب فهو رهين به. و من اعتمد على الفضل فهو غير مأخوذ. فِي جَنَاتٍ يَنْسَآءُلُوْنَ عَنِ الْمُجْرَمِيْنَ اى يسألون الملائكة. و الملائكة يسألون المجرمين: مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ اى ما ادخلكم في سقر فاجابوا.

و قالوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّيْنَ اللهُ يَعْنِي. الصَّلَوَاتِ الْمَفْرُوضَةِ اى لم نعتقد وجوبها و فرضها.

وَ لَمْ نَكُ نَطْعِمُ الْمِسْكِيْنَ كَانُوا يَقُولُونَ: «أَطْعِمُ مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللهُ أَطْعَمَهُ».

وَ كُنَّا نَحْوُضُ مَعَ الْخَائِضِيْنَ اى كُنَّا نَشْرَعُ فِي الْبَاطِلِ مَعَ الشَّارِعِيْنَ فِيهِ، اى كلما غوى غاوا بالتحول في الباطل غوينا معه. قال عبد الله: اكثر الناس ذنوبا يوم القيامة اكثرهم خوضا في الباطل. و قال النبي (ص): «اكثر الناس ذنوبا يوم القيامة اكثرهم خوضا في معصية الله».

وَ كُنَّا نَكْذِبُ بِيَوْمِ الدِّيْنِ اى بيوم الجزاء.

حَتَّى اُنَاْنَا الْبَيِّقِيْنَ وَ هُوَ الْمَوْتُ، و قيل: البعث و اليقين: العلم الذي معه يوجد ثقة القلب. و قيل: اصحاب النار يومئذ اربعة اصناف و كلّ واحد من هذه الاربعة كلام صنف منهم. قال الله تعالى: فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِيْنَ اى ليس لهم من الملائكة و الناس شفيع. قال عبد الله بن مسعود: يشفع الملائكة و النبيون و الشهداء و الصّالحون و جميع المؤمنين فلا يبقى في النَّارِ اِلَّا اَرْبَعَةٌ ثُمَّ تَلَا: قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّيْنَ اى قوله: بِيَوْمِ الدِّيْنِ و قال عمران بن الحصين: الشفاعة نافعة لكلّ احد دون هؤلاء الذين تسمعون و عن انس قال: قال رسول الله (ص): «يصف اهل النار فيعدّون، قال: فيمرّ بهم الرَّجُلُ مِنْ اَهْلِ الْجَنَّةِ فيقول الرَّجُلُ مِنْهُمْ: يَا فُلَانُ اَمَا تَعْرِفُنِيْ؟ اَنَا الَّذِيْ سَقَيْتَكَ شَرْبَةً، و قال بعضهم: انا الذي وهبت لك وضوءا فيشفع له فيدخله الجنة يوم القيامة».

و في رواية اخرى قال صلى الله عليه و سلم: «يقول الرَّجُلُ مِنْ اَهْلِ الْجَنَّةِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»

اى ربّ عبدك فلان سقاني شربة من ماء في الدنيا فيشفعني فيه فيقول: اذهب فاخرجه، فيذهب حتى يخرج منه» و

قال ابن عباس: انّ محمداً (ص) يشفع ثلاث مرّات ثمّ تشفع الملائكة ثمّ الانبياء، ثمّ الآباء ثمّ الأبناء ثمّ يقول الله عزّ و جلّ: بقيت رحمتي و لا يدع في النار انا من حرمت عليه الجنّة.

فما لهم عن التذكرة معرضين اي عن تذكيرك اياهم بالقرآن معرضين و الاعراض عن القرآن من وجهين: احدهما: الجحود و الانكار، و الآخر: ترك العمل بما فيه و قيل: التذكرة الاسلام و النبي عليه الصلّاة و السلام. و «معرضين» نصب على الحال.

كأنهم حُمُرٌ جمع حمار مُسْتَنْفِرَةٌ قرأ نافع و ابن عامر بفتح الفاء و قرأ الآخرون بكسرهما، فمن فتح فمعناه منقّرة مذعورة و من كسر فمعناه نافرة نفر و استنفر، بمعنى واحد، كما يقال: عجب و استعجب.

فَرَّتْ مِنْ قُسُورَةٍ يَعْنِي: الاسد. و قيل: كأنهم حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ يَعْنِي: العير في البريّة نافرة فرّت من الرّماة الذين يتصيّدون. و عن ابن عباس قال: القسورة ركز الناس اي صوتهم و حسّهم. و قيل: القسورة سواد اوّل الليل و لا يقال لسواد آخر الليل قسورة. و قيل: كلّ ضخم شديد عند العرب، فهو قسورة و بهذا فسّر زيد بن اسلم اي فرّت من رجال اقوياء. و قيل: القسورة حبال الصيادين. قوله: بَلْ يُرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُؤْتَى صُحُفًا مُنَشَّرَةً هذا جواب الذين قالوا: لن نؤمن لرقبك حتى تنزل علينا كتابا نقرأه كما سألته اليهود ان ينزل عليهم كتابا من السماء. و قال ابن عباس: كان المشركون يقولون: ان كان محمد صادقاً فلتصبح عند رأس كلّ رجل منّا صحيفة فيها براءة من النار كما كان عند رأس كلّ رجل من بني اسرائيل صحيفة فيها براءة من النار كما كان عند رأس كلّ رجل من بني اسرائيل صحيفة فيها ذنبه و كقارته اذا اصبح. قال مطر الوراق: كانوا يريدون ان يؤتوا براءة بغير عمل. و قيل: كانوا يقولون: يا محمد ان سرك ان تتبعك فاتنا بكتب من الله فيها من الله الى فلان بن فلان ان اتبع محمداً و الصّحف: الكتب، و هي جمع الصّحيفة و منشّرة: منشورة مبسوطة، فقال الله عزّ و جلّ: كلّا ردع عن اقتراح الكتب. و قيل: اعلام انهم لا يؤمنون و ان جاءهم الكتاب كقوله: وَ لَوْ أَنَّا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ... الآية. بَلْ لَا يَخَافُونَ الْآخِرَةَ اي لا يخافون عذاب الآخرة و لا يقدّرون وقوعها و كونها، و المعنى: انهم لو خافوا النار و عذاب الآخرة لما اقترحوا هذه الآيات بعد قيام الادلّة. كلّا ردع و قسم، اي حقا انه تذكرة، اي القرآن تذكير للخلق و عظة. فَمَنْ شَاءَ اُتِعْظَ بِهِ وَ دَكَرَهُ اذ يسره للخلق.

وَ مَا يَذْكُرُونَ قرأ نافع و يعقوب تذكرون بالثاء، و الآخرون بالياء، اي لا يؤمنون الا بمشيئة الله و ارادته. قال مقاتل: لا يذكرون الا ان يشاء الله لهم الهدى هو أهل التقوى و أهل المغفرة اي اهل ان تتقى محارمه و اهل ان يغفر لمن اتقاه. و قيل: اهل ان يتقى فلا يعصى و اهل ان يغفر لمن عصى.

روى عن ثابت عن انس: ان رسول الله (ص) قال في هذه الآية: هو أهل التقوى و أهل المغفرة قال ربكم عزّ و جلّ: انا اهل ان اتقى و لا يشرك بي غيري و انا اهل لمن اتقى ان يشرك بي ان اغفر له.

و روى عن عبد القدوس بن بكر قال: سمعت محمد بن النضر الحارثي يذكر في قوله عزّ و جلّ هو أهل التقوى و أهل المغفرة قال: انا اهل ان يتقيني عبدى فان لم يفعل كنت انا اهلا ان اغفر له.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى، بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ:

محوت اسمی و رسم جسمی و غبت عنی و دمت انتا

و في فنايى فنى فنايى و في ورائى وجدت انتا  
 تا خاك تو از باك تو مفرد نشود در نفى تو اثبات تو مرتد نشود  
 تا فقر و غنا هر دو ترا ردّ نشود توحيد تو از شرك مجرد نشود.

از هر دو سرای سرّ خویش مجرد کن، تا گردی از میدان درگاه بسم الله بر رخسار روزگارت نشیند و سعید ابد گردی هر چه معانی بشریت است و اندیشه طبیعت در آتش محبت بسوزد، تا چون نام او گویی سینه تو از حدیث او خبر دارد. يك قدم از خود فرا نه، تا جمال این نام نقاب عزت بگشاید و بر دلت متجلی شود.

اندوه و شادی این نام بود که بر تخت سلیمان تافت تا جنّ و انس و طیور و وحوش کمر خدمت وی بر بستند شطیه‌ای از حقیقت این نام بر کنگره طور تافت. طبق طبق از هم فرو ریخت. حشمت این نام روز قیامت رسول خدا را گوید: تو با شفاعت گرد ایشان گرد که با ما شمار ندارند و اینان را بما بگذار که ما ایشان را جمله در حمایت خود میداریم. آن سوختگان اهل توحید، عاصیان مفلس، قدم در آتش نهند و گویند: «بسم الله» آتش میگریزد و میگوید: «جز یا مؤمن فقد اطفأ نورك نارى».

قوله يا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ اى مرکز اقبال و منبع افضال، اى مطلع جمال و مختار ذو الجلال، اى چادر بشریت در سر کشیده و در گلیم انسانیت پوشیده شده، اگر ت قرب ما آرزوست «فَمُمْ» بنا و اسقط عنك ما سوانا، از خود برخیز و از برخاستن خود برخیز در حریم عزت ما گریز. چادر بشریت از خود باز کن. گلیم انسانیت از راه دل بردار تا دل صحرائی شود، مرغ وار در عالم ارادت بر هواء طلب پرواز کند، باشيان قرب رسد.

بزرگی را پرسیدند که: معنی قرب چیست؟ اگر قرب بنده مر حق را می‌گویی، عبارت از او آسانست و اشارت بدو روان، خدمتی است در خلوت از خلق نهان، مکاشفتی در حقیقت از فریفته نهان، استغراقی در صحبت از خود نهان. و اگر قرب حق مر بنده را می‌گویی، آن نه بطاقت گفتارست و نه عبارت و اشارت را بدو راهست جز آن نیست که خود میگوید جلّ جلاله: «فَأَيُّ قَرِيبٍ» من ناجسته و ناخوانده و نادریافته نزدیکم در نزدیکی من سیاهی چشم از سپیدی دور است و من از آن نزدیکترم نفس از لب دور است، و من از آن نزدیکترم نه بحرز عقل تو نزدیکم که بنعت خود در اولیت خود در صفت خود نزدیکم.

پیر طریقت گفت: «اگر مردمان نور قرب در عارف ببینند، همه بسوزند، و عارف نور قرب در خود ببند بسوزد. علم قرب در میان زبان و گوش نگنجد، که آن راهی تنگ است و از همراهی آب و گل زبان قرب را ننگ است، هر گه که قرب روی نمود عالم و آدم را چه جای درنگ است:

تا با تو تویی، ترا بدین حرف چه کار؟ کین عین حیاتست وز عالم بیزار!.

يا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ فَمُ فَأَنْذِرْ اى جبرئیل امین و اى کرّوبیان سماوات و اى مقرّبان درگاه، آفرینش را بشارت دهید که محمد مصطفی را (ص) لباس نبوت پوشیدند و بر مرکب رسالت نشانند. اى آسمان تو قندیل‌ها بیفروز. اى بیت المعمور تو محراب اهل ایمان گرد. اى کعبه معظم محترم تو قبله سپاه اهل اسلام شو. اى خاك زمین تو مسجد اهل «لا إله إلا الله» شو که آن مهتر عالم را و سیّد ولد آدم را باین خطاب تشریف مخصوص کردند که: يا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ فَمُ فَأَنْذِرْ و



نگر تا ظنّ نبری که پیش ازین خطاب پیغمبر نبود که میگوید، صلوات الله و سلامه علیه: «كنت نبيا و آدم بين الماء و الطين و الروح و الجسد».

هنوز نه آب و نه خاک که تخت عهد دولت نبوت نهاده و مهتر صلی الله علیه و سلم بر آن تخت نشسته، و ارواح صد و بیست و چهار هزار پیغامبر بخدمت ایستاده و این چهار سرهنگ که خاصگیان درگاه نبوت اند، صدیق و فاروق و ذو النورین و مرتضی (ع) صف کشیده پیش خدمت آن مهتر، و گفت: یا ایمان پاک بحجره دل صدیق فرو آی و پوشیده می‌باش تا او در اصلاّب می‌گردد. و چون ما سر از میان خاک حجاز برآریم، تو از حجره سینه صدیق بر بالای زبان او آی و با ما عهد درست کن، پیش از آنکه جهانیان بدانند تا ما این تاج کرامت بر فرق صدیق نهیم که «خلقت انا و ابو بکر من طينة واحدة فسبقت بالنبوة فلم يضره و لو سبقني بها لم يضرني».

و یا عزّ اسلام تو کمر شجاعت بر بند و بسینه عمر فرو آی و با ما باش صلح ده تا این طغرا بر روزگار او کشیم که: «لو لم ابعث لبعثت يا عمر».

و یا اخلاص تو تاج حیا بر سر نه و کمر رضا بر بند و بسینه عثمان فرو آی تا بدار دنیا در عالم بیعت بداریم و این رقم کشیم که: أولئك هم المؤمنون حقا. و ای علم تو لباس عقل درپوش و در صومعه دل علی شو، بر قدم انتظار می‌باش تا فردا که عقل انبیاء از در حجره ما درآید، ما درو نگاه کنیم، او از علم آینه سازد و از عقل دیده، و درین آینه نگاه کند، ما را باز شناسد و ما او را این توفیق ز نیم که: «انت مني بمنزلة هارون من موسى».

قوله: وَ رَبِّكَ فَكَبِّرُ یا محمد خداوند خود را بزرگوار دان و بزرگوار شناس، بذات از همه چیزها و بقدر از همه نشانها برتر، و بعزّ از همه اندازه‌ها زبر. یا محمد همه قدرها در مقابله قدر او غدر بین، همه جلالها در عالم جلال او زوال دان، همه کمالها در جنب کمال او نقصان و همه دعوپها تاوان، که با کمال او کس را کمال نیست، و با جمال او کس را جمال مسلم نیست الا کلّ شیء ما خلا الله باطل. برهان کبریاء او هم کبریای او. دلیل هستی او هم هستی او، عبارت از مدح و ثناء او بدستوری او، یادداشت و یاد کرد او بفرمان او، طلب او بکشش او، یافت او بعنایت او.

جوانمردی از عزیزان راه حق گفته که درگاه ربوبیت نظاره گاه ارواح است.

و آن درگاه را بسیار معارف فرو گرفته، عزّت از یمین و جلالت از یسار، و قهر و کبریا و عظمت در ساحت آن حضرت فرو آمده تا هر نامحرمی را زهره آن نباشد که قصد وصال آن حضرت کند:

هر که او را دلی و جانی بود	شد	بمیدان	عاشقی	کوش
گشته گشتند عاشقان و هنوز	نشنیدست	هیچکس	بویش	
رحلت عاشقان ز هر سویی	نیست	از قصد	دل مگر	سویش.

وَ ثِيَابِكَ فَطَهَّرُ يَكُ قول از اقوال مفسران آنست که: و قلبك فطهر عما سوى الله. ای محمد دل خود را از اغیار صافی دار و از هر چه ما دون الله بیزار شو و دوست را یکتا شو، با خلق عاریت باش، و با خود بیگانه، و از تعلق آسوده. و سبب این خطاب آن بود که چون وحی آمد از حق جلّ و علا که: فَمُ فَأَنْذِرْ خیز و خلق را بدرگاه ما دعوت کن، بر خاطر وی بگذشت که الحمد لله که ما را این منزلت میان عشیرت خود آمد که همه بامانت و دیانت من مقرر آمده‌اند و

مرا تصدیق کنند چون بر خاطرش این قدر بگذشت و این مقدار اعتماد افتاد، قصّه برگشت. هر چند دعوت بیش کرد خویشان از وی نفورتر بودند و از قبول دورتر. ای عجباً تا دعوت نبود بنزدیک شما امین بودم، و اکنون که علم رسالت بدرگاه دولت ما زدند خائن گشتم!

اشاعوا لنا في الحى اشنع قصّة و كانوا لنا سلما فصاروا لنا حربا

آری ما آن کنیم که خود خواهیم، از عین خوف رجا برآریم، و در عین رجا خوف تعبیه کنیم کن لما لا ترجو ارجی منك لما ترجو. ای محمد آنها که دل بر ایشان نهادی که بدعوت تو آشنا گردند، میان تو و ایشان صد هزار خیمه هجران بزیم، و آنها که بایشان امید نداشتی میان تو و ایشان صد هزار قبه وصال بر بندیم. ای محمد خویشان و تبار را بر تو بیرون آوریم تا چون از نزدیکان جفا بینی دل بر دوران ننهی. ما نپسندیم که در هر دو کون اعتماد تو جز بر ما بود، همه را بر تو بیرون آوردیم تا در هر دو کون جز از مات یاد نیاید. همین است حدیث یعقوب (ع)، چون دل بر پسر نهاد و اعتماد بر وی کرد، ربّ العزّة خویشان و نزدیکان را برگماشت تا از پیش پدرش بر بودند و بچاه افکندند و بفروختند، و این همه بآن کردیم تا سرّ وی از همه بریده گردد و بداند که چون از خویشان وفایی نیاید از دوران و بیگانگان اولی تر که نیاید، یکسر دل و اما دهد و اعتماد بر ما کند: پیر طریقت گفت: الهی وا درگاه آمدم بنده وار، خواهی عزیز دار خواهی خوار. ای مهربان فریاد رس، عزیز آن کس کش با تو یک نفس، ای همه تو و بس. با تو هرگز کی پدید آید کس.

## ۷۵- سورة القيامة- مكية

## النوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان  
لا اُقْسِمُ بِیَوْمِ الْقِیَامَةِ (۱) سوگند میخورم بروز رستاخیز.

وَ لَا اُقْسِمُ بِاللَّوْاْمَةِ (۲) و سوگند میخورم بتن نکوهنده.

أَ یَحْسَبُ الْإِنْسَانُ مِی پندارد این مردم اَلَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ (۳) که ما فراهم نیاریم اندامان و استخوانهای او ؟  
بَلِی قَادِرِیْنَ اَرِی کَنِیْمَ و آن را توانایانیم عَلٰی اَنْ نُّسَوِّیَ بِنَاۡئِهِ (۴) بر آنکه راست کنیم اندامان او تا بندهای انگشتان او  
هم چنان که بود.

بَلْ یُرِیْدُ الْإِنْسَانُ لِیَفْجُرَ اَمَامَهُ (۵) آری میخواهد این مردم که دروغ شمرد هر چه فرا پیش اوست.

یَسْئَلُ اَیَّانَ یَوْمِ الْقِیَامَةِ (۶) می پرسد که روز رستاخیز کی؟

فَاِذَا بَرَقَ النَّبْصُ (۷) آن گاه که چشم در چشم خانه روشن بتاود.

وَ خَسَفَ الْقَمَرُ (۸) و در چشم او ماه تاریک گردد.

وَ جَمَعَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ (۹) و روز و شب باو یکسان.

یَقُوْلُ الْإِنْسَانُ یَوْمَئِذٍ مردم میگوید آن روز اَیْنَ الْمَقَرُّ (۱۰) کجا گریزم؟

كَلَّا نَکْرِیْذُ و نتواند لا وَزَرَ (۱۱) پناه جای نیست او را.

اِلٰی رَبِّكَ یَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ (۱۲)

با خداوند تو است آن روز شدن و آرامیدن و باز گشتن.

یُنْبِئُوا الْإِنْسَانَ یَوْمَئِذٍ آگاه کنند آن روز مردم را بما قَدَّمَ وَ اَخَّرَ (۱۳) بهر چه از پیش فرستاد از کرد و کار، یا از پس  
خویش گذاشت از نهاد بد یا نیک.

بَلِ الْإِنْسَانُ عَلٰی نَفْسِهِ بَصِیْرَةٌ (۱۴) این آدمی خود را نیک شناسد و در خود نیک داند.

وَ لَوْ اَلْقٰی مَعَاذِیْرَهُ (۱۵) و هر چند که خود را می حجت و عذر آرد و می سازد.

لَا تُحْرِكُ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ (۱۶) زبان خود مجنبان شتابیدن را به قرآن.

اِنَّ عَلَیْنَا جَمْعَهُ وَ قُرْآنَهُ (۱۷) بر ما که قرآن بر تو خوانیم و در یاد تو داریم.

فَاِذَا قُرْآنُهُ چُونِ ما بر تو خواندیم قَائِیْعُ قُرْآنُهُ (۱۸) آن گه تو از پس او میخوان.

ثُمَّ اِنَّ عَلَیْنَا بَیْآنَهُ (۱۹) و آن گاه بر ما که احکام آن پیغام خویش ترا پیدا کنیم.

كَلَّا بَلْ تُحِبُّوْنَ الْعَاجِلَةَ (۲۰) آری شما می دوست دارید این جهان نزدیک فرادست و شتابنده بخلق.

وَ تَذُرُوْنَ الْآخِرَةَ (۲۱) و جهان پسین می گذارید.

وَ جُوهُ یَوْمَئِذٍ نَاصِرَةٌ (۲۲) رویهاست آن روز از شادی تازه.

اِلٰی رَبِّهَا نَاطِرَةٌ (۲۳) بخداوند خویش نگران.

وَ جُوهُ یَوْمَئِذٍ بِاسِرَةٍ (۲۴) و رویهاست آن روز از اندوه گرفته و فراهم کشیده.

تَنْظُنُّ اَنْ یُعْجَلَ بِهَا فَاِقْرَةٌ (۲۵) که درست میدانند که هر چه بتر بود باو بیود.

كَلَّا إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ (۲۶) براستی آن وقت که جان بچنبر گردن رسد  
وَقِيلَ مَنْ رَاقٍ (۲۷) و می‌گویند کدام پز شک است که افسون کند؟  
وَظَنَّ أَنَّهُ الْفِرَاقُ (۲۸) و بدانست مردم که از دنیا می‌جدا شود.  
والتَّقَاتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ (۲۹) و پای او در کفن می‌پیچیدند و گور را بساختند.  
إِلَى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ او را بسوی خداوند تو راندند و با او بردند.  
فَلَا صَدَّقَ وَلَا صَلَّى (۳۱) صدقه و زکاة نداد و نماز نکرد.  
وَلَكِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى (۳۲) لکن دروغ زن گرفت و از پذیرفتن برگشت.  
ثُمَّ ذَهَبَ إِلَى أَهْلِهِ يَتَمَطَّى (۳۳) آن گه با کسان خویش شد خرامان.  
أَوْلَى لَكَ فَأُولَى (۳۴) در رسید آنچه از آن می‌ترسیدی گریز.  
ثُمَّ أَوْلَى لَكَ فَأُولَى (۳۵) باز در رسید آنچه از آن می‌ترسیدی گریز.  
أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ مِمَّنْ يَنْدَرُ مَرْدَمٍ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى (۳۶) که او را فرو گذارند ناناگیخت و ناپرسید؟  
أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِنْ مَنِيٍّ يُمْنَى (۳۷) نه نطفه‌ای بود نخست که بیفکندند.  
ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ أَنْ يَكُ خُونِي بَسْتَهُ فَخَلَقَ فَسَوَّى (۳۸) خداوند تو آن را بیافرید و صورت و اندام راست کرد.  
فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى (۳۹) و از آن دو همتا آفرید نر و ماده.  
أَلَيْسَ ذَلِكَ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَى (۴۰) او که آن را کرد نه توانا است و قادر بر آنکه مردگان را زنده کند.

### النوبة الثانية

این سوره بعدد کوفیان چهل آیت است، صد و نود و نه کلمت، ششصد و پنجاه و دو حرف جمله به مکه فرو آمد  
باتفاق مفسران. و درین سوره يك آیت منسوخ است: لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ  
نسخ ذلك بقوله: «سَقُرْنَاكَ فَلَا تَنْسَى» و عن ابى بن كعب قال: قال رسول الله (ص): «من قرأ سورة القيامة شهدت  
انا و جبرئيل له يوم القيامة انه كان مؤمنا بيوم القيامة و جاء و وجهه مسفر على وجه الخلائق يوم القيامة».  
لا أقسمُ لا خلاف بين الناس انّ معناه: اقسام، و اختلفوا في تفسير لا فقيل: هي تأكيد للقسم كقول العرب: لا و الله لأفعلن  
كذا. لا و الله ما فعلت كذا. و قيل: انها صلة كقوله تعالى: لِنَلَّا يَعْلَمَ أَهْلُ الْكِتَابِ اى لان يعلم اهل الكتاب و قيل: هي ردّ  
على منكرى البعث، فائها و ان كانت رأس السورة فالقرآن متصل بعضه ببعض كله كالسورة الواحدة و المعنى: ليس  
الأمر كما قلتم: اقسام بيوم القيامة ألكم تبعثون. قرأ الحسن و الاعرج و ابن كثير في رواية القواس عنه لا أقسمُ بيوم  
القيامة بلا الف قبل الهمزة.  
وَ لَا أَقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللّوَامَةِ عَلَى مَعْنَى أَنَّهُ أَقْسَمَ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ لَمْ يَقْسَمِ بِالنَّفْسِ اللّوَامَةِ. وَ الصَّحِيحُ أَنَّهُ أَقْسَمَ بِهِمَا جَمِيعًا وَ لَا  
صَلَةَ فِيهِمَا، قَالَ الشَّاعِرُ:

تذكرت ليلي فاعتررتي صباية و كاد ضمير القلب لا يتقطع

ای يتقطع. قال المغيرة بن شعبة: يقولون القيامة القيامة و انما قيامة اقدم موته. و شهد علقمة جنازة فلما دفن قال: اما  
هذا فقد قامت قيامته و النفس اللوامة هي التي تلوم نفسها على ما جنت و تأتي يوم القيامة كل نفس برّة او فاجرة تلوم

نفسها البرّة على ما قصرت و لم تستكثر كقوله تعالى: يا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي و الفاجرة على ما جنت كقوله: «يا حَسْرَتِي عَلَى مَا فَرَّطْتُ فِي جَنبِ اللَّهِ». قال سعيد ابن جبیر و عكرمة تلوم على الخير و الشرّ و لا تصبر على السراء و الضراء و قال الحسن: هي النفس المؤمنة. قال: انّ المؤمن و الله ما تراه الا يلوم نفسه ما اردت بكلامی ما اردت بأكلتی ما اردت بحديث نفسي و انّ الفاجر يمضى قدما لا يحاسب نفسه و لا يعاتبها.

و قال مقاتل: هي النفس الكافرة انّ الكافر يلوم نفسه في الآخرة على ما فرط في امر الله في الدنيا.

قوله: أَيْحَسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ أَيْظُنُّ الْكَافِرُ أَنْ لَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ عِنْدَ الْبَعْثِ بَعْدَ مَا صَارَ رَمِيمًا. أَيْظُنُّ أَنْ لَا نَقْدِرُ عَلَى ذَلِكَ. نزلت في عدی بن ربیعة حلیف بنی زهرة ختن الاخنس بن شریق الثقفی. و كان رسول الله (ص) يقول: «اللهم اكفني جاري السوء»

يعنى عديا و الاخنس و ذلك

انّ عدی بن ربیعة اتی النبی (ص) فقال: یا محمد حدّثنی عن یوم القیامة متى یكون و کیف امره و حاله؟ فاخبره النبی (ص) فقال: لو عاينت ذلك اليوم لم اصدقك یا محمد و لم او من بك او یجمع الله العظام

فانزل الله تعالى: أَيْحَسَبُ الْإِنْسَانُ يَعْنِي الْكَافِرُ أَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ بَعْدَ تَفَرُّقِهَا وَ بِلَاهَا فَنَحْيِيهِ وَ نَبْعَثُهُ بَعْدَ الْمَوْتِ. ذَكَرَ الْعِظَامَ وَ ارَادَ نَفْسَهُ كُلَّهَا، لِأَنَّ الْعِظَامَ قَالِبَ النَّفْسِ لَا يَسْتَوِي الْخَلْقَ إِلَّا بِاسْتَوَائِهَا. وَ قِيلَ: هُوَ خَارِجٌ عَلَى قَوْلِ الْمُنْكَرِ أَوْ يَجْمَعُ اللَّهُ الْعِظَامَ كَقَوْلِهِ: «قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ: بَلَى قَادِرِينَ أَيْ نَقْدِرُ اسْتِقْبَالَ صَرْفِ الْحَالِ وَ الْمَعْنَى: بَلَى نَقْدِرُ عَلَى جَمْعِ عِظَامِهِ وَ عَلَى مَا هُوَ اعْظَمُ مِنْ ذَلِكَ وَ هُوَ أَنْ نُسَوِّيَ بِنَانَهُ فَنَجْعَلَ أَصَابِعَ يَدَيْهِ وَ رِجْلَيْهِ شَيْئًا وَاحِدًا كَخَفِّ الْبَعِيرِ أَوْ كحافر الحمار فلا يمكنه ان يعمل بها شيئا و لكننا فرقنا اصابعه حتى يأخذ بها ما شاء و يقبض اذا شاء و يبسط اذا شاء فحسنا خلقه. هذا قول عامة المفسرين و قال الزجاج و ابن قتيبة: معناه ظنّ الكافر انّا لا نقدر على جمع عظامه بلى نقدر ان نعبد السّلاميات على صغرها فنؤلف بينها حتى نسويّ البنان فمن قدر على جمع صغار العظام فهو على جمع كبارها اقدر.

بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ يَقُولُ تَعَالَى ذَكَرَهُ: مَا يَجْهَلُ ابْنُ آدَمَ أَنْ رَبَّهُ قَادِرٌ عَلَى جَمْعِ عِظَامِهِ بَعْدَ الْمَوْتِ وَ لَكِنَّهُ يَرِيدُ أَنْ يَفْجُرَ أَمَامَهُ أَيْ يَمْضِي قَدَمَا قَدَمَا فِي مَعَاصِي اللَّهِ رَاكِبًا رَأْسَهُ لَا يَنْزِعُ عَنْهَا وَ لَا يَتَوَبُّ. ائین مردم نه از آنست که نمی داند که الله قادرست که مرده زنده کند، لكن میخواهد که بباطل و معصیت سر درنهد، همیشه در ناپسند می رود روی نهاده چنان که میاید و هر چه آید و هر جای که رسد بی هیچ واگشتن. و قیل: يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ لِيَقْدَمَ الذَّنْبَ وَ يُوَخِّرَ التَّوْبَةَ، يَقُولُ: سَوْفَ اتَّوَبُ، حَتَّى يَأْتِيَهُ الْمَوْتُ عَلَى شَرِّ أَحْوَالِهِ وَ اسْوَأِ أَعْمَالِهِ. میخواهد این مردم که همه گناه فرا پیش دارد و توبه و پس میدارد، همیشه توبه در تأخیر مینهد و وعده میدهد که: سوف اتوب، تا ناگاه مرگ آید و او بر سر معصیت بر بتر حالی و زشتی عملی.

و قیل: لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ أَيْ لِيَكْذِبَ بِمَا أَمَامَهُ مِنَ الْبَعْثِ وَ الْحِسَابِ يُقَالُ لِلْكَاذِبِ وَ الْمَكْذُوبِ فَاجِرٌ. قال الشاعر: «اغفر له اللهم ان كان فجر». ای کذب.

میخواهد این مردم که هر چه فرا پیش است از بعث و نشور و حساب و جمله احوال رستخیز دروغ شمرد. و قال الضحاک: هُوَ الْأَمَلُ يَأْمَلُ. و يقول اعيش من الدنيا كذا و كذا و لا يذكر الموت.

يَسْئَلُ أَيَّانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ اخذ «أَيَّانَ» من این فاذا شدت و زيد فيها الالف وضعت موضع متى، ای متى تكون الساعة؟ و

متی يكون البعث؟ يسأله استبعادا و استهزاء و تكذيبا به. قال الله تعالى: فَإِذَا بَرَقَ الْبَصْرُ بكسر الراء على معنى فزع و تحير و قرأ نافع بفتح الراء من البريق اى شخص بصره عند النزح و وقوع الهول به حتى لا يكاد يطرف و قال الكلبى: عند رؤية جهنم برق ابصار الكفار و في هذا جواب هذا السائل اى انما تكون الساعة اذا برق البصر.

وَ خَسَفَ الْقَمَرَ اظلم و ذهب ضوءه.

وَ جَمَعَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرَ اى جمعا في ذهاب ضوءهما. و قيل: يجمعان كانهما ثوران عقيران ثم يقذفان في البحر فيكون نار الله الكبرى. و قال على (ع) و ابن عباس: يجعلان في نور الحجب. و قيل: يكوران من قوله: إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ و لم يقل: جمعت الشمس لانّ معناه: جمع بينهما و قيل: المراد بهما الليل و النهار فكنى عن النهار بآيته و عن الليل بآيته. باين قول معنى آنست كه كافر را بوقت جان كندن چشم وى در چشم خانه خيره بماند و ماه در چشم وى تاريك گردد و روز و شب او را يكسان نمايد.

يَقُولُ الْإِنْسَانُ اى الكافر يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَفْرُ اى المهرب لشدة ما يراه من العقوبة.

كلّا ردع عن تمى الفرار لا و زَرَ اى لا حصن و لا حرز، و الوزر ما لجاء اليه الانسان من ملجاء او منجى او جبل.

إلى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ

اى المنتهى اذا جعلته مصدرا كقوله: و انّ الى ربك المنتهى. انّ الى ربك الرجعى و ان جعلته مكانا فالجنة و النار، اى لا ينزل احدا منزلة الا الله.

يُنَبِّؤُا الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَ أَخَّرَ

قال ابن مسعود و ابن عباس: بما قدم قبل موته من عمل صالح و سيئ و اخر بعد موته من سنة حسنة او سيئة يعمل بها، و في رواية عطية عن ابن عباس: بما قدم من المعصية و اخر من الطاعة. و قيل: بما قدم من الذنب و اخر من التوبة. و قيل: بما قدم من ماله لنفسه و ما اخر منه لورثته. و قيل: ما قدم لدنياه و ما اخر لآخرفته و هو مسئول عن الجميع لانّ اللفظ عام. و في الحديث الصحيح: «ما منكم من احد الا سيكلمه ربه ليس بينه و بينه ترجمان و حجاب يحجبه فينظر ايمن منه فلا يرى الا ما قدم من عمله و ينظر اشأم منه فلا يرى الا ما قدم و ينظر بين يديه فلا يرى الا النار تلقاء وجهه فاتقوا النار و لو بشقّ تمرّة.

بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ

اى هو على نفسه بصير بعمله شاهد على نفسه.

و الثاء دخلت للمبالغة كما يقال: رجل نسابة و علامة. و قيل: معناه على نفسه عين بصيرة فحذف الموصوف و اثبتت الصفة. و قيل: على نفسه ذو بصيرة فحذف المضاف، اى يعلم انه في الدنيا جاحد كافر مذنب مسيء و في الآخرة يعلم انه اى شىء فعل و ان اعتذر. ميگوید: آدمى بخود سخت داناست و از خود سخت آگاه است، ميداند كه در دنيا كافر و جاحد و بدكردار بوده و در عقبى ميداند كه چه آورده از فعل بد.

وَ لَوْ أَلْقَى مَعَاذِيرَهُ و اگر چه خود را حجت میآرد و عذر باطل میسازد.

و گفته اند: معاذير جمع معذار است. و المعذار: الستر، لغة حميرية. يعنى آدمى خود را نيك شناسد و هر چند كه پيش خویش می‌ورایستد و پرده فریب بر چشم خویش افکند. و گفته اند: و او زیادتست. المعنى. على نفسه بصيرة و لو ألقى معاذيرَهُ يعنى: اين مردم در خويشتن نيك داند، اگر بهانه بيفکند و عذر باطل بگذارد و پرده فریب از پيش خویش

بیفکند. قيل: بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ

ای علی نفسه من نفسه رقباء برقبونه بعمله و يشهدون عليه به و هي سمعه و بصره و يده و رجلاه و جميع جوارحه، كقوله: يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنُهُمْ... الآية.

وَ لَوْ أُلْقِيَ مَعَاذِيرُهُ أَى يشهد عليه الشاهد و لو اعتذر و ادلى بكلّ حجة و عذر فلا ينفعه ذلك، فله من نفسه شهود و حجة. میگوید: این آدمی بر وی رقیبی است و نگهبانی بس بینا و آگاه تا گوش بوی میدارد و فردا بر وی گواه بود، اگر چه عذر باطل آرد و گوید: «إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَ كِبْرَاءَنَا فَأُصَلِّبُنَا السَّبِيلَا» این عذر او را سود ندارد و عذاب از وی باز ندارد. كقوله: «يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعَذِرَتُهُمْ». و قيل: وَ لَوْ أُلْقِيَ مَعَاذِيرُهُ

ای و لو اسبل الستر ليخفى ما يعمل فإن نفسه شاهدة عليه. و قيل: بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ أَى من يبصر امره يعنى الملكين الكاتبين، كقوله: «وَ إِنَّ عَلَيْكُمْ لِحَافِظِينَ كِرَامًا كَاتِبِينَ». قوله: لَا تُحَرِّكُ بِهِ لِسَانَكَ أَى لا تحرك بالقرآن لسانك استعجالا بتلقنه. كان جبرئيل (ع) يقرأ عليه القرآن فيقرأه رسول الله (ص) معه مخافة ان لا ينفلت منه و كان يناله منه شدة فنهاه الله عن ذلك. و قال: إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَ قُرْآنَهُ أَى جمعه في قلبك لتقرأه بلسانك.

فإذا قرأناه أَى اذا جمعناه في قلبك. و قيل: اذا قرأه جبرئيل و اضافه الى نفسه على جهة التخصيص فأتبع قرآنه أى اتبع قرآنه، أى اذا فرغ جبرئيل من قراءته فاقرا أنت على اثره.

ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ هذا مردود على الكلام الاول، انّ علينا جمعه و قرآنه، ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ أَى علينا ان نبين لك احكامه من الحلال و الحرام و نبين لك معناه اذا حفظته. و قال الحسن: انّ علينا ان نجزي به يوم القيامة على ما قلنا في الدنيا من الوعد و الوعيد و القرآن مصدر كالرّجحان و الغفران، تقول: قرأت قراءة و قرأنا و كان رسول الله (ص) بعد نزول هذه الآية اذا اتاه جبرئيل اطرق فاذا ذهب قراه كما وعده الله عزّ و جلّ. و قيل: هذا خطاب للعبد يوم القيامة و الهاء تعود الى كتاب العبد، أى لا تعجل فإنّ علينا ان نجمع افعالك في صحيفتك و قد فعل و علينا ان نقرأ عليك كتابك. فإذا قرأناه فأتبع قرآنه هل غادر شيئاً او احتوى على زيادة ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ اظهار جزاء عليه.

«كَلَّا» افتتاح كلام بَلِّ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ وَ تُدْرُونَ الْآخِرَةَ قرأ اهل المدينة و الكوفة تحبون و تذرون بالثناء فيهما و قرأ الآخرون بالياء، أى يختارون الدنيا على العقبى و يعملون لها، يعنى كقار مكة. و من قرأ بالثناء، فعلى تقدير قل لهم يا محمد تحبون الدنيا و شهواتها و تذرون الدار الآخرة و نعيمها.

وَجُودٌ يَوْمَئِذٍ يعنى: يوم القيامة، «ناصرة» ناعمة مشرقة حسنة نصرت بنعيم الجنة. قال مقاتل: بيض يعلوها النور، يقال: نصر وجهه ينصر نصرة و نصارة. قال الله تعالى: تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ إِلَى رَبِّهَا نَاطِرَةٌ. قال ابن عباس: تنظر الى ربّها عياناً بلا حجاب. قال الحسن: تنظر الى الخالق و حقّ لها ان تنظر و هي تنظر الى الخالق روى عن ابن عمر قال: قال رسول الله (ص): «انّ ادنى اهل الجنة منزلة لمن ينظر الى خزانه و ازواجه و سرره و نعيمه، و خدمه مسيرة الف سنة و اكرمهم على الله لمن ينظر الى وجهه تبارك و تعالى. غدوة و عشية». ثم قرأ رسول الله (ص) وَجُودٌ يَوْمَئِذٍ نَاصِرَةٌ إِلَى رَبِّهَا نَاطِرَةٌ.

و عن جابر قال: قال رسول الله (ص): «يتجلّى ربنا عزّ و جلّ حتّى ينظروا الى وجهه فيخرون له سجداً، فيقول: ارفعوا رؤسكم فليس هذا بيوم عبادة.

و عن عمّار بن ياسر قال: كان من دعاء النبي (ص) «اسألك النظر الى وجهك و الشوق الى لقائك في غير ضراء

مضرّة و لا فتنة مضلّة».

و قال اهل العلم: النّظر اذا قرن بالوجه و عدّى بحرف الجرّ و هو الى لم يعقل منه الا الرويّة و العيان.

و وُجوهٌ يَوْمَئِذٍ باسرةٌ عابسةٌ، كالحة، كريمة.

«تَظُنُّ» اي يتيقن أنّ يُفعلَ بها فاقرةٌ داهية عظيمة من العذاب و الفاقة الداهية العظيمة و «الأمر الشديد الذي يكسر فقار الظهر و منه سمى الفقر فقرا لانه يكسر الفقار لشدته. قال ابن زيد: هي دخول النار. و قال الكلبي: هي ان تحجب عن رؤية الربّ عزّ و جلّ.

«كَلًّا» افتتاح كلام إذا بَلَغَتِ التَّرَاقِي اي بلغت الروح عند الموت الى التراقي، كنى عنها و لم يتقدم ذكرها لان الآية تدلّ عليها. و التراقي جمع ترقوه و هي العظم المشرف على الصّدر و هما ترقوتان.

وَ قِيلَ مَنْ رَاقٍ اي يقول اهله هل من راق يرقيه و هل من طبيب يداويه، مشتقّ من الرقية. و قيل: ان ملائكة الرحمة و ملائكة العذاب اذا اجتمعوا، يقول بعضهم لبعض من الذي يرقى بروحه أم ملائكة الرحمة ام ملائكة العذاب. مشتقّ من الرقى.

وَ ظَنَّ أَنَّهُ الْفِرَاقُ اي و تيقن انه مفارق للدنيا.

روى انس بن مالك قال: قال رسول الله (ص): «انّ العبد ليعالج كرب الموت و سكراته و انّ مفاصله يسلم بعضها على بعض يقول عليك السلام تفارقني و افارقك الى يوم القيامة».

قوله: وَ التَّقَاتِ السَّاقُ بالسَّاق اي التصقت احديهما بالآخرى عند الموت.

قال قتادة: أ ما رأته اذا ضرب برجله رجله الأخرى، و قال الحسن: هما ساقاه اذا التقتا في الكفن و قيل: ماتت رجلاه فلم تحمله الى شيء و كان عليهما جوالا، و قيل: كنى عن شدة الأمر بالساق اي اتاه اول شدة امر الآخرة و آخر شدة امر الدنيا، فالناس يجهزون جسده و الملائكة يجهزون روحه فاجتمع عليه أمران شديدان.

و قال ابن عطاء: اجتمع عليه شدة مفارقة الوطن من الدنيا و الاهل و الولد و شدة القدوم على ربّه عزّ و جلّ، لا يدري بماذا يقدم عليه لذلك. قال عثمان: ما رأيت منظرا الا و القبر افطع منه لانه آخر منازل الدنيا و اول منازل الآخرة. و قال يحيى بن معاذ: اذا دخل الميت القبر قام على شفير قبره اربعة املاك و احد عند رأسه و الثاني عند رجله. و الثالث عن يمينه و الرابع عن يساره، فيقول الذي عند رأسه: يا بن آدم ارفضت الأجال و انضيت الآمال، ارفضت، اي تفرقت و انضيت، اي هزلت و يقول الذي عن يمينه: ذهبت الاموال و بقيت الاعمال و يقول الذي عن يساره: ذهب الاشغال و بقى الوبال و يقول الذي عند رجله: طوبى لك ان كان كسبك من الحلال و كنت مشتغلا بخدمة ذى الجلال.

إلى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ اي مرجع العباد الى حيث امر الله اماً الى جنّة و اماً الى نار و اماً الى عليين و اماً الى سجين، و قيل: تسوق الملائكة روحه الى حيث امرهم الله.

فَلَا صَدَقَ وَ لَا صَلَّى نزلت في ابي جهل و لا بمعنى لم، اي لم يصدق بكتاب الله و لا بنبيّه و لم يصل لله عبادة، و قيل: هو من التصدق. و قال الحسن: هو من الصدقة و حسن دخول لا على الماضي تكراره، كما تقول: لا قام و لا قعد و قلما تقول العرب لا وحدها حتى تتبعها اخرى تقول: لا زيد في الدار و لا عمرو.

وَ لَكِنْ كَذَّبَ وَ تَوَلَّى اي كذب بالله و اعرض عن الايمان و الطاعة له.

ثُمَّ ذَهَبَ إِلَى أَهْلِهِ يَتَمَطَّى اي مضى يتبختر و يختال في مشيه حين وعظه النبي (ص) بالقرآن. يتمطى اصله يتمطط اي



يتمدد و المط هو المد و يقال: اصله من المطا، اى يلوى مطاه تبخترا و في الخبر اذا مشيتم المطيطاء يعنى التبختر و الخيلاء و خدمتكم فارس و الروم فقد اقتربت الساعة.

قوله: أولى لك فأولى هي كلمة تهديد و وعيد يقال للمشرف على الهلكة، روى ان رسول الله (ص) لقي ابا جهل فاخذ ببعض جسده و قال له: أولى لك فأولى فنزل به القرآن

و روى ان ابا جهل قال: أ تخوفنى يا محمد؟ و الله ما تستطيع انت و لا ربك ان تفعلنا بي شيئا و ائى لا عز من مشى بين جبلها فلما كان يوم بدر صرعه الله شرّ مصرع و قتله اسوأ قتل، اقصعه ابنا عفراء، و اجهز عليه ابن مسعود و كان نبى الله (ص) يقول: «ان لكل امة فرعوننا و ان فرعون هذه الامّة ابو جهل».

و اصل الكلمة من الولى و هو القرب تأويله ما ربك ما تكره فاحذره، و التكرار تأكيد للوعيد و قيل: معناه انك اجدر بهذا العذاب و احق و اولى، يقال للرجل يصيبه مكروه و يستوجبه. و قيل: معناه الويل لك حين تحيى و الويل لك حين تموت و الويل لك حين تبعث و الويل لك حين تدخل النار. قالت الخنساء:

هممت بنفسى بعض الهموم فاولى لنفسى اولى لها

أ يحسب الإنسان يعنى ابا جهل أن يترك سدى اى مهملا لا يؤمر و لا ينهى و لا يبعث و لا يجازى بعمله، و قيل: أ يظن أنه لا يعاقب على معاصيه و كفره و ايداء الرسول (ص) و المؤمنين، و قال الحسن: يترك سدى اى سرمدا في الدنيا دائما لا يموت. الاسداء: من الاضداد. يقال اسدى الى معروف و في الخبر من اسدى اليه معروف فليكافئه فان لم يستطع فليشكره. و تقول: اسديت حاجتى و شديتها، اى اهلتها و لم تقضها.

أ لم يك نطفة من منى يمنى اى يصب في الرحم. قرأ ابو عمرو و حفص و يعقوب بالياء لاجل المنى و قرأ الآخرون بالياء لاجل النطفة.

ثم كان علقه اى صار المنى قطعة دم جامد بعد اربعين يوما. فخلق فسوى خلقه في الرحم فجعل منه الزوجين، اى خلق من مائه اولادا ذكورا و اناثا، أ ليس ذلك الذى فعل هذا بقادر على أن يحيى الموتى. روى: ان رسول الله (ص) كان يقول عند قراءة هذه الآية: بلى و الله بلى و الله.

و روى عن ابن عباس قال: من قرأ سبح اسم ربك الأعلى اماما كان او غيره، فليقل: سبحان ربى الاعلى. و من قرأ لا أقسم بيوم القيامة فاذا انتهى آخرها، فليقل: سبحانك اللهم و بلى اماما كان او غيره. و عن ابى هريرة قال: قال رسول الله (ص): «من قرأ منكم و الثين و الزينون فانتهى الى آخرها «أ ليس الله بأحكم الحاكمين» فليقل: بلى و انا على ذلك من الشاهدين. و من قرأ: لا أقسم بيوم القيامة فانتهى الى أ ليس ذلك بقادر على أن يحيى الموتى فليقل: سبحانك بلى و من قرأ: و المرسلات عرفاً فبلغ «قباي حديث بعده يؤمنون» فليقل: «أمنّا بالله».

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: بسم الله الرحمن الرحيم اسم جليل، جلاله بلا اشكال و جماله لا على احتذاء و مثال، و افعاله لا باغراض و اعتلال، و قدرته لا بجلادة و احتيال و علمه لا بضرورة و استدلال، فهو الذى لم يزل و لا يزال، و لا يجوز عليه الفناء و الزوال. عزيز صمدى الذات، قديم سرمدى الصفات، مرئى الذات بالابصار، نعمة منه و لطف بالابرار في دار القرار:

تعالیت	معبودا،	تعالیت	قاهرا
تعالیت	من ربّ رفیع	تعالیت	رزاقا وسعت الخلائقا
تعالیت	اوسعت البریة	برها	و فاجرها رزقا تعالیت رازقا

بنام او که عالی ذات است و صافی صفات، مقدّس و منزّه از بنین و بنات، کاشف الظلمات، ساتر السيئات، مجیب الدعوات، مقیل العثرات، خالق الارض و السموات، رازق الوحوش و الحشرات:

ای زهر غم تو در دلم آب حیات و ای عشوه عشق تو مرا راه نجات  
گفتی: ببرم جان تو ای حور صفات؟ جان از تو مرا دریغ باشد؟ هیئات!

لا أقسمُ بيومِ القيامةِ ربّ العالمين قسم یاد میکند بروز رستاخیز، آن روز که سرادقات استحقاق ربوبیت باز کشند و بساط جلال و عظمت بگسترانند، و علم جباری بصحراء قهاری برون آرند ایوان کبریا بر کشیده، میزان عدل در آویخته، و سیاست جبروت عزّت همه را مدهوش و بیهوش کرده انبیا با کمال حال خود میآیند و حدیث علم خود در باقی کرده که: «لا علم لنا»، ملائکه ملکوت میآیند و صومعه‌های عبادت خود آتش در زده که: «ما عبدناك حقّ عبادتك»

عارفان و موحدان می‌آیند و از معرفت خود بیزار گشته که: «ما عرفناك حقّ معرفتك».

ای بزرگا حسرتا اگر آن روز فضل او ترا دست نگیرد. ای عظیم: مصیبتا اگر در آن مجمع کرم او ترا فریاد نرسد. اگر عنایات او دستگیر نبود، از طاعت تو چه آید؟ ور عدل او روی نماید هلاک از تو برآید.

پیر طریقت گفت: «الهی دانی که نه بخود باین روزم و نه بکفایت خویش شمع هدایت میافروزم، از من چه آید و از کرد من چه گشاید؟ طاعت من بتوفیق تو، خدمت من بهدایت تو، توبه من برعایت تو، شکر من بانعام تو، ذکر من بالهام تو، همه تویی من که ام اگر فضل تو نباشد، من بر چه ام؟! و لا أقسمُ بالنفس اللوامةِ از اقوال مفسران یکی آنست که: نفس لوامة نفس بنده مومن است که پیوسته بروزگار خود تحسّر میخورد و بر تقصیرها خود را ملامت میکند و خویشان را می‌ترساند و بیم میدهد و بچشم حقارت و مذلت در خود می‌نگرد و میگوید:

ای نفس خسیس همت سودایی بر هر سنگی که بر زخم قلب آبی!

ای در راه طلب حقّ باوّل قدم فرو مانده، ای با هزار مرکب میان بادیه تکلیف منقطع شده، ای با هزار شمع و چراغ سر يك موی دولت نادیده، ای در خزانه تبّت افتاده و بوی مشک بمشامت نارسیده، ای با همه غواصان بدریا فرو شده و هیچ چیز بدست نیاورده و خویشان را نیز از دست داده. ای دیر آمده و زود بازگشته، ای بجای شراب سرور سراب غرور خریده و دل و دین ببها داده «استحبّوا الحیاة الدنیا علی الآخرة»:

سوف	تری	اذا	انجلی	الغبار	أ	فرس	تحتك	ام	حمار		
تا کی	از دار	الغروری	سوختن	دار	السرور	تا کی	از دار	الفراری	ساختن	دار	القرار
باش	تا از	صدمه	صور	سرافیلی	شود	صورت	خوبت	نهان	و سیرت	زشت	آشکار

يك تپانچه شیر و، زین مردار خواران يك جهان ك صدای صور و، زین فرعون طبعان صد هزار.

بزرگی را پرسیدند: که راه از کدام جانب است؟ گفت: از جانب تو نیست، چون از تو درگذشت از همه جانبها را هست. روزی نگذرد که نه از عالم بینهایت این ندا می‌آید که: ای ما ترا خواسته و تو روی از ما بگردانیده، ای ما ترا بامداد و شبانگاه با دولت صحبت خوانده و تو قدم از کوی ما باز گرفته، ناگزیرت مانیم، با ما بنسازي با که سازی؟! اگر پیل نتوانی بود، باری از پشه‌ای کم مباش که در صورت پیل است، گوید: اگر بقوت پیل نیستم که باری کشم، باری بصورت پیل که بار خویش بر کس نیکنم. چون بنده مؤمن نفس لوامه را بریاضت در کشد و حق وی از روی عتاب و نصیحت بتامی در کنار وی نهد و توفیق او را مدد دهد، عن قریب آن نفس لوامه نفس مطمئنه گردد تا خطاب ربّانی بنعت اکرام و اعزاز او را استقبال کند که: «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنِّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ» ای نفس مطمئنه و صحبت ما آرامیده و آسوده، تا امروز از راه نفس آمدی اکنون از راه دل در آی تا بما رسی. بر درگاه ما دل را بارست و نیز هیچ چیز دیگر را بار نیست:

خون صدیقان بپالودند و زان ره ساختند جز بدل رفتن در آن ره يك قدم را بار نیست.

آن گه چون بما رسیدی این خلعت یابی که: «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ» مثل بنده مؤمن مثل بازست. باز را چون بگیرند و خواهند که شایسته دست شاه گردد مدتی چشم او بدوزند، بندی بر پایش نهند، در خانه‌ای تاریک باز دارند، از جفتش جدا کنند، يك چندی بگرسنگیش مبتلا کنند تا ضعیف و نحیف گردد و وطن خویش فراموش کند و طبع گذاشتگی دست بدارد. آن گه بعاقبت چشمش بگشایند، شمعی پیش وی بیفروزند، طبلی از بهر وی بزنند، طعمه گوشت پیش وی نهند، دست شاه مقرر وی سازند. با خود گوید: در کلّ عالم کرا بود این کرامت که مراست؟ شمع پیش دیده من، آواز طبل نوای من، گوشت مرغ طعمه من، دست شاه جای من! بر مثال این حال چون خواهند که بنده مؤمن را حله خلت پوشانند و شراب محبت نوشانند، با وی همین معامله کنند. مدتی در چهار دیوار لحد باز دارند، گیری از دست و روایی از پای بستانند، بینایی از دیده بردارند، روزگاری برین صفت بگذارند آن گه ناگاه طبل قیامت بزنند، بنده از خاک لحد سر برآرد، چشم بگشاید، نور بهشت ببیند. «يَسْعَىٰ نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ» دنیا فراموش کند، شراب وصل نوش کند، بر مائده خلد بنشیند چنان که آن باز چشم باز کند خود را بر دست شاه ببیند، بنده مؤمن چشم باز کند، خود را بمقعد صدق ببیند سلام ملك شنود، دیدار ملك ببیند. بنده میان طوبی و زلفی و حسنی شادان و نازان، در جلال و جمال حق نگران. اینست که ربّ العالمین فرمود: «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ» رویهای مؤمنان و مطیعان، رویهای صدیقان و شهیدان، رویهای عاشقان و مشتاقان چون ماه درفشان، چون آفتاب رخشان، شادان و نازان می‌نگرند بخداوند جهانیان، نوازنده دوستان، و دلگشای مشتاقان. خوش روزی که روز وصالست، شادی آن روز بی پایانست، دولت آن روز بیکرانست. روز برّ و افضال، روز عطا و نوال، روز نظر ذو الجلال، روز شادی و پیروزی، رهی باقی و مولی ساقی، و از جناب کرم ندای کرامت روان، که: «الدَّارُ دَارِكُمْ و انا جارکم».

پیر طریقت گفت: «بهره عارف در بهشت سه چیز است: سماع و شراب و دیدار. سماع را گفت: «فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ

يُحِبُّونَ»، شراب را گفت: «وَسَفَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا». دیدار را گفت: وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلَى رَبِّهَا نَاضِرَةٌ سَمَاعٌ بهره گوش، شراب بهره لب، دیدار بهره دیده. سماع واجدان را، شراب عاشقان را، دیدار محبان را. سماع طرب فزاید، شراب زبان گشاید، دیدار صفت رباید.

سماع مطلوب نقد کند، شراب راز جلوه کند، دیدار عارف را فرد کند. سماع را هفت اندام رهی. گوش چون ساقی اوست، شراب همه نوش، دیدار را زیر هر مویی دیده‌ای روش.

## ۷۶- سوره الانسان (الدهر) - مکیه

## النوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ بَاشٍ وَرَأْمٌ بِرِ مَرْدَمٍ حَیْنٌ مِّنَ الدَّهْرِ هَنگامی از گیتی لَمْ یَكُنْ شَیْنًا مَذْکُورًا (۱) که او چیزی یاد کرده و یاد کردنی نبود.

إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ بَیافریدیم ما این مردم را مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ از نطفه‌ای آمیخته نَبْتَلِیْهِ ما می‌آزمائیم او را فَجَعَلْنَاهُ سَمِیعًا بَصِیرًا (۲) او را شنوایی بینا کردیم.

إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ ما راه نمودیم مردم را و بر راه داشتیم. إِمَّا شَاکِرًا وَ إِمَّا کُفُورًا (۳) هر یکی را راهی نمودیم، از دو راه، یا سپاس دار یا ناسپاس.

إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَاحَتِیْمَ ما کافران را سَلاسیلَ وَ أَغْلَالًا وَ سَعِیرًا (۴) زنجیرها و غلها و آتش.

إِنَّ الْإِنْرَارَ یَشْرَبُونَ نِیْکَانَ و مهربانان می‌آشامند مِنْ کَاسٍ از جامی کَانَ مِزَاجُهَا کَافُورًا (۵). جامی که آمیغ آن کافور است.

عَیْنًا یَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللّٰهِ از چشمه‌ای که می‌آشامند از آن بندگان اللّٰهُ یُقَجِّرُوهَا تَفْحِیرًا (۶) می‌روانند آن روانیدنی.

یُوفُونَ بِالْأَنْدَرِ پذیرفته‌ها و در دل کرده‌ها می‌گزارند وَ یَخَافُونَ یَوْمًا و می‌ترسند از روزی کَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِیرًا (۷) که بد آن روز هر جایی و بهر کسی رسد.

وَ یُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ و طعام دهند در وقت نیاز و تنگی مَسْکِینًا وَ یَتِیْمًا وَ أَسِیرًا (۸) درویش را، و بی پدر را، و زندانی و گرفتار را. إِمَّا نُطْعِمُكُمْ لُوجَهُ اللّٰهِ: شما را که طعام میدهیم از بهر خدا میدهیم، امید دیدار و پاداش او را.

لَا تُرِیدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَ لَا شُکُورًا (۹): از شما پاداش نمی‌خواهیم و نه سپاس داری و نه باز گفت.

إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبَّنَا ما می‌ترسیم از خداوند خویش یَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِیرًا (۱۰) در روزی ترش صعب سخت.

فَوَقَّاهُمُ اللّٰهُ باز داشت اللّٰهُ از ایشان شَرَّ ذَلیکَ الْیَوْمِ بد آن روز وَ لَقَّاهُمْ نَضْرَةً وَ سُرُورًا (۱۱) و ایشان را داد تازگی روی و شادی دل.

وَ جَزَّاهُمْ بِمَا صَبَرُوا و پاداش داد ایشان را بشکیبایی که می‌کردند جَنَّةً وَ حَرِیرًا (۱۲) بهشت و جامه حریر.

مُتَّکِیْنِیْنِ فِیْهَا عَلَى الْأُرَائِکِ تکیه زدگان در آن بهشت بر حمله‌ها لَا یَرَوْنَ فِیْهَا شَمْسًا وَ لَا زَمَهْرِیرًا (۱۳) نه آفتاب بینند در آن و نه سرما.

وَ دَانِیَةً عَلَیْهِمْ ظِلَالُهَا نَزِیدِکَ بایشان سایه‌های آن وَ ذَلَّلْتُ قُطُوفُهَا تَدْلِیلًا (۱۴) و چیدن میوه‌ها دستها را نَزِیدِکَ و آسان.

وَ یُطَافُ عَلَیْهِمْ و می‌گردانند بر سرهای ایشان بَآنِیَّةٍ مِنْ فِضَّةٍ پیرایه‌های سیمین وَ أَكْوَابٍ کَانَتْ قُوارِیرًا (۱۵) و پیرایه‌ها از آبگینه.

قُوارِیرًا مِنْ فِضَّةٍ آبگینه‌هایی که گویی سیم است قَدَرُوهَا تَقْدِیرًا (۱۶) بایست ایشان بر اندازه شراب راست کرده‌اند.

وَ یُسْقَوْنَ فِیْهَا کَاسًا می‌آشامانند ایشان را می از جام کَانَ مِزَاجُهَا زَنْجَبِیلًا (۱۷) آمیغ آن می‌زنجبیل است.

عَیْنًا فِیْهَا تُسَمَّى سَلْسِیْبًا (۱۸) چشمه‌ای است در بهشت که آن را سلسبیل خوانند.

وَ یَطُوفُ عَلَیْهِمْ و بخدتم می‌گردد بر ایشان وِلْدَانٌ غِلَمانی چون کودکان نوزاد مُخَلَّدُونَ آراستگان جاوید جوان إذا

رَأَيْتَهُمْ چون ایشان را بینی حَسِبْتَهُمْ لَوْلَا مَنُوراً پنداری که مرواریداند شطره گسسته و در بهشت پراکنده.

وَ إِذَا رَأَيْتَ تَمَّ و چون بینی آنجا رَأَيْتَ نَعِيمًا وَ مُلْكًا كَبِيرًا (۲۰) ناز بینی و پادشاهی جاوید.

عَالِيَهُمْ زورین جامه ایشان ثِيَابٌ سُنْدُسٌ خُضْرٌ جامه‌های سندس سبز وَ إِسْتَبْرَقٌ وَ دِيبَاى سَتَبْرَ وَ حُلُواْ أُسَاوِرَ مِنْ فِضَّةٍ و زیور کنند برایشان دستینه های سیمین وَ سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ وَ أَشَامَانَد ایشان را خداوند ایشان شَرَابًا طَهُورًا (۲۱) شرابی پاک.

إِنَّ هَذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً این شما را پاداش است وَ كَانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُورًا (۲۲) و رنج که می‌بردید پذیرفته و پسندیده و این پاداش سپاسداری آن.

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا (۲۳) ما که مائیم، فرو فرستادیم بر تو این قرآن فرو فرستادنی.

فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ شکیبایی کن داوری کردنی خداوند خویش را بنام او وَ لَا تُطِعْ مِنْهُمْ آثِمًا أَوْ كَفُورًا (۲۴) و از ایشان نه بزمکار دروغ زن را فرمان بر، و نه ناسپاس ناگرویده را.

وَ اذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ وَ ياد کن خداوند خویش را بنام او بُكْرَةً وَ أَصِيلًا (۲۵) بامداد و شبانگاه.

وَ مِنَ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ و از شب لختی نماز کن او را وَ سَبَّحْهُ لَيْلًا طَوِيلًا (۲۶) و شبهای دراز او را پرست و ستای.

إِنَّ هَؤُلَاءِ يُجِبُّونَ الْعَاجِلَةَ ایشان این جهان شتابنده را دوست می‌دارند وَ يَذَرُونَ وَرَاءَهُمْ يَوْمًا ثَقِيلًا (۲۷) و پیش خویش را روزی گران می‌گذارند فراموش کرده.

نَحْنُ خَلَقْنَاهُمْ ما آفریدیم ایشان را وَ شَدَدْنَا أَسْرَهُمْ وَ آفرینش ایشان سخت ببستیم تا آفرینش و اندامان بر جای می‌بود. وَ إِذَا شِئْنَا و اگر خواهیم بَدَلْنَا أَمْثَالَهُمْ تَبْدِيلًا (۲۸) ایشان را بچون ایشان جز از ایشان بدل کنیم.

إِنَّ هَذِهِ تَذَكُّرَةٌ این پیغام یاد کردی است فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا (۲۹) تا هر که خواهد بسوی خداوند خویش راهی گیرد.

وَ مَا تَشَاوُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ و نخواهید مگر که الله خواهد إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا (۳۰) الله دانایی است راست دانش راستگار.

يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ می‌در آرد او را که خواهد در بخشایش خویش وَ الظَّالِمِينَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا (۳۱) و ستمکاران را ساخت عذابی درد نمای.

### النوبة الثانية

این سوره هزار و پنجاه و چهار حرفست. دویست و چهل کلمت، سی و یک آیت.

مجاهد و قتاده گفتند: این سوره مدنی است، به مدینه فرو آمده. عطا گفت: مکی است به مکه فرو آمده. حسن گفت و عکرمة: يك آیه ازین سوره به مکه فرو آمد: فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَ لَا تُطِعْ مِنْهُمْ آثِمًا أَوْ كَفُورًا و باقی به مدینه فرو آمد.

قومی گفتند: از اول سوره تا إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ به مکه فرو آمد و باقی به مدینه و درین سوره سه آیت منسوخ است: اطعام اسیر المشركين منسوخ بآية السيف. فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ معنى الصبر منسوخ بآية السيف. فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ

إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا منسوخ بقوله: وَ مَا تَشَاوُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ. و عن ابى بن كعب قال: قال رسول الله (ص): «من قرأ سورة هل اتى كان جزاؤه على الله جنة و حريرا

قوله: هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ هذا استفهام تقرير و المعنى: الم يأت، و قيل: هَلْ هَاهُنَا بمعنى قد، و هى كلمة توضع



موضع التقرير كما تقول لانسان قد كافاته على جناية هل وقتك ما تستحقه؟، نظيره قوله: هَلْ تُؤَبِّبُ الْكُفَّارُ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ. و «الإنسان» آدم (ع). حين من الدهر اى قد أتى عليه زمان من الدهر لم يكن له ذكر و ان كان شيئاً لانه كان تراباً و طينا اولاً لا يذكر و لا يعرف و لا يدري ما اسمه و لا ما يراد به ثم نفخ فيه الروح فصار مذكوراً للخلق و الملائكة معروفاً لهم.

روى في التفسير: ان آدم كان مطروحا بين مكة و الطائف جسدا لا روح فيه اربعين سنة، ثم من حماء مسنون اربعين سنة، ثم من صلصال اربعين سنة، ثم خلقه بعد مائة و عشرين سنة.

و روى ان عمر سمع رجلا يقرأ هذه الآية: لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَّذْكَوراً فقال عمر: ليتها تمت، يريد ليته بقى على ما كان. و قيل: الانسان بنو آدم، و الحين مدة لبثه في بطن امه تسعة اشهر الى ان صار شيئاً مذكوراً. و يحتمل ان «الانسان» عام و حين من الدهر زمان، فترة الرسل بعد عيسى (ع). لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَّذْكَوراً اى لم يذكروا يوحى و لا بعث اليهم رسول في تلك المدة.

إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ يَعْنِي: اولاد آدم من نُطْفَةٍ اى منى الرجل و منى المرأة «امشاج» اخلاط يعنى: ماء الرجل و ماء المرأة يختلطان في الرحم فيكون منهما الولد فماء الرجل ابيض غليظ و ماء المرأة اصفر رقيق، فايهما علا صاحبه كان الشبه له.

و ما كان من عصب و عظم فمن نطفة الرجل و ما كان من لحم و دم فمن ماء المرأة. و في الخبر: «ما من مولود الا و قد ذر على نطفته من تربة حفرتة كل واحد منهما مشيح بالآخر.

و «أمشاج» جمع مشيح، و قيل: جمع مشج يقال: مشجت الشيء اى خلطته.

و وصف النطفة بالامشاج و هي جمع لان النطفة في معنى اللطف، كما ان الانسان في معنى الانس، لانهما جميعا من اسماء الاجناس. و قال ابن مسعود: الامشاج: العروق التى ترى في النطفة. و قال الحسن: من نطفة مشجت بدم و هو دم الحيضة، فاذا حبلت ارتفع الحيض. و قال قتادة هي اطوار الخلق نطفة ثم علقه ثم مضغه ثم عظما ثم يكسوه لحما ثم ينشئه خلقا آخر. و قال ابن عيسى: الامشاج الاخلاط من الطبائع التى ركب عليها الحيوان من الحرارة و البرودة و الرطوبة و اليبوسة. «نبتليه» اى نختبره بالأمر و النهى. و قيل: فيه تقديم و تأخير اى فجعلناه سمياً بصيراً، لنبتليه لان الابتلاء لا يقع الا بعد تمام الخلقة، و الله عز و جل يبئلى ليخرج ما علم من عبده فيراه و يريه.

إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ اى بيئنا له سبيل الحق و الباطل و الهدى و الضلالة و عرفناه طريق الخير و الشر. كقوله: وَ هَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ. إِمَّا شَاكِرًا بَتَوْفِيقِنَا إِيَّاهُ وَ إِمَّا كَفُوراً بِخَدْلَانِنَا إِيَّاهُ، اى خلقناه شقياً او سعيداً على ما اردناه.

و قيل: معنى الكلام الجزاء، يعنى: بيئنا لهم الطريق ان شكرا و كفر و الشاكر المؤمن، شكر المنعم نعمته فعنده و الكفور: الكافر كفر المنعم نعمته فعبد غيره. و الشكر في القرآن بمعنى الايمان كثير، و الكفران بمعنى الكفر كثير، و هو صريح في قوله تعالى: إِنَّ تَكْفُوراً فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنكُمْ اى قوله: يَرْضَهُ لَكُمْ ثم بين ما للفريقين. فقال: إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلَاسِلَ يَعْنِي: في جهنم كل سلسلة سبعون ذراعاً.

قرأ نافع و الكسائي و ابو بكر عن عاصم: «سلاسلا» و «قواريرا» قواريرا كلهن باثبات الالف في الوقف و بالتثوين في الوصل. و قرأ ابن كثير: «قوارير الاولى بالالف في الوقف و لا تثوين في الوصل و سلاسلا و قوارير الثانية بلا الف و لا تثوين. و قرأ ابو عمرو و ابن عامر و حفص: سلاسلا و قوارير الاولى بالالف في الوقف و بغير تثوين في

الوصل و قوارير الثانية بغير الف و لا تنوين و «أغلالا» جمع غلّ و هو القيد الذى يجمع اليمين و العنق «و سَعِيرًا» نار موقدة.

إِنَّ الْبُرَارَ يَعْنِي: الْمُؤْمِنِينَ الصَّادِقِينَ فِي إِيْمَانِهِمْ، الْمُطِيعِينَ لِرَبِّهِمْ، وَ أَحَدَهُمْ بَارًا، مِثْلَ شَاهِدٍ وَ أَشْهَادٍ وَ نَاصِرٍ وَ نَاصِرٍ، وَ بَرًّا أَيْضًا مِثْلَ نَهْرٍ وَ أَنْهَارٍ «يَشْرَبُونَ» فِي الْآخِرَةِ «مِنْ كَأْسٍ» فِيهِ شَرَابٌ، أَيْ خَمْرٌ يَأْخُذُونَهَا «كَأَسًا» وَ يَرُدُّونَهَا إِذَا كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا أَيْ يَمِزُجُ لَهُمُ بِالْكَافُورِ لِبُرْدِهِ وَ عَذُوبَتِهِ وَ طِيبِ عَرْفِهِ. وَ قِيلَ: يَخْطُبُ بِرَائِحَةِ الْكَافُورِ وَ يَخْتَمُّ بِالْمَسْكَ. وَ قَالَ أَهْلُ الْمَعَانِي: أَرَادَ كَالْكَافُورِ فِي بَيَاصِهِ وَ طِيبِ رِيحِهِ وَ بُرْدِهِ، لِأَنَّ الْكَافُورَ لَا يَشْرَبُ كَقَوْلِهِ: «حَتَّى إِذَا جَعَلَهُ نَارًا» أَيْ كِنَارًا وَ قَالَ ابْنُ كَيْسَانَ: طَيَّبْتُ بِالْكَافُورِ وَ الْمَسْكَ وَ الزَّنْجِبِيلِ. وَ قَالَ الْوَاسِطِيُّ: لَمَّا اخْتَلَفَتْ أَحْوَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا اخْتَلَفَ اشْرَبْتَهُمْ فِي الْآخِرَةِ. وَ كَأْسُ الْكَافُورِ بَرَّدَتْ الدُّنْيَا فِي صَدُورِهِمْ وَ قَوْلُهُ: «عَيْنًا» نَصَبٌ عَلَى الْبَدَلِ مِنَ الْكَافُورِ. وَ قِيلَ: نَصَبٌ عَلَى الْحَالِ، وَ قِيلَ: نَصَبٌ عَلَى الْمَدْحِ. وَ قِيلَ: مِنْ عَيْنٍ. وَ قَوْلُهُ: «بِهَا» الْبَاءُ زِيَادَةٌ وَصَلَةٌ، أَيْ يَشْرِبُهَا. وَ قِيلَ الْبَاءُ بِمَعْنَى: مَنْ، أَيْ يَشْرَبُ مِنْهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا أَيْ يَشَقُّونَهَا فِي جَنَانِهِمْ وَ مَنَازِلِهِمْ وَ يَقُودُونَهَا حَيْثُ شَاءُوا مِنْ قُصُورِهِمْ وَ غُرْفِهِمْ، كَمَنْ يَكُونُ لَهُ نَهْرٌ فِي الدُّنْيَا يَفْجَرُهَا هُنَا وَ هَاهُنَا إِلَى حَيْثُ يَرِيدُ. وَ قِيلَ: هِيَ عَيْنٌ فِي دَارِ النَّبِيِّ (ص) تَفْجَرُ إِلَى دُورِ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَ الْمُؤْمِنِينَ، ثُمَّ وَصَفَ هَؤُلَاءِ وَ ذَكَرَ حَالَهُمْ فِي الدُّنْيَا فَقَالَ تَعَالَى: يُؤْفُونَ بِالنَّذْرِ قَالَ قَتَادَةُ. يَعْنِي: بِمَا فَرَضَ اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِمْ مِنَ الصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ وَ الْحَجِّ وَ غَيْرِهَا مِنَ الْوَاجِبَاتِ. وَ قَالَ مُجَاهِدٌ وَ عِكْرَمَةُ: إِذَا أَنْذَرُوا فِي طَاعَةِ اللَّهِ وَ فَوَافَقُوا بِهِ. وَ فِي الْخَبَرِ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص) قَالَ: «مَنْ نَذَرَ أَنْ يَطِيعَ اللَّهَ فَلْيَطِيعْهُ وَ مَنْ نَذَرَ أَنْ يَعْصِيَ اللَّهَ فَلَا يَعْصِهِ»

وَ نَهَى رَسُولُ اللَّهِ (ص) عَنِ النَّذْرِ وَ أَمَرَ بِالْوَفَاءِ بِهِ وَ مَعْنَى النَّذْرِ الْإِيجَابُ. وَ يَخَافُونَ يَوْمًا أَيْ عَقُوبَةَ يَوْمٍ كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا أَيْ فَاشِيًا مَمْتَدًّا مُنْتَشِرًا وَ هُوَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ يُقَالُ اسْتَطَارَ الصَّبِيحُ إِذَا امْتَدَّ وَ انْتَشَرَ. قَالَ مَقَاتِلٌ: كَانَ شَرُّهُ فَاشِيًا فِي السَّمَاوَاتِ فَانْتَشَقَّتْ وَ تَنَاطَرَتِ الْكَوَاكِبُ وَ كَوَّرَتِ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ وَ فَزَعَتِ الْمَلَائِكَةُ، وَ فِي الْأَرْضِ نَسَفَتِ الْجِبَالَ وَ غَارَتِ الْمِيَاهُ وَ تَكَسَّرَ كُلُّ شَيْءٍ عَلَى الْأَرْضِ مِنْ جَبَلٍ وَ بِنَاءٍ.

وَ يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ أَيْ عَلَى حُبِّهِمْ إِيَّاهُ وَ حَاجَتِهِمْ إِلَيْهِ فِي حَالِ الضَّيْقِ وَ الْجُوعِ وَ قِلَّةِ الطَّعَامِ. وَ قِيلَ: عَلَى حَبِّ الْإِطْعَامِ. وَ قِيلَ: عَلَى حَبِّ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَسْكِينًا فَقِيرًا لَا مَالَ لَهُ، وَ يَتِيمًا صَغِيرًا لَا أَبَ لَهُ، وَ أَسِيرًا. قَالَ مُجَاهِدٌ وَ سَعِيدُ بْنُ جَبْرِ وَ عَطَا: هُوَ الْمَسْجُونُ مِنَ أَهْلِ الْقَبْلَةِ يَحْبَسُ فِي حَقِّهِ وَ قَالَ قَتَادَةُ: أَمَرَ اللَّهُ بِالْإِسْرَاءِ أَنْ يَحْسِنَ إِلَيْهِمْ وَ أَنْ إِسْرَاءَهُمْ يَوْمَئِذٍ لِأَهْلِ الشَّرْكِ، فَأَخُوكَ الْمُسْلِمَ أَحَقُّ أَنْ تَطْعَمَهُ. وَ قِيلَ: الْإِسِيرُ: الْمَمْلُوكُ. وَ قِيلَ: الْمَرْأَةُ لِقَوْلِ النَّبِيِّ (ص) اتَّقُوا اللَّهَ فِي النِّسَاءِ فَاتَّهَنَ عِنْدَكُمْ عَوَانُ.

ابن عباس گفت: این آیت در شأن امیر المؤمنین علی (ع) فرو آمد و خاندان وی، و سبب آن بود که حسن و حسین علیهما السلام هر دو بیمار شدند، رسول خدا (ص) بعیادت ایشان شد، با جمعی یاران، گفتند: «یا با الحسن لو نذرت علی ولدیک نذرا» اگر نذری کنی بر امید عافیت و شفای فرزندان مگر صواب باشد. علی (ع) نذر کرد که اگر فرزندان مرا ازین بیماری شفا آید و عافیت بود، شکر آن را سه روز روز دهم، تقریباً الی الله عز و جل و طلباً لمرضاته. فاطمة زهرا علیها السلام.

همین کرد، سه روز روز نذر بر خود واجب کرد، کنیزکی داشتند نام وی فضّه بر موافقت ایشان همین نذر کرد آن برآ سید ای مّا بهما صمت لله ثلاثة ایام شکرا. پس ربّ العالمین ایشان را عافیت و صحت داد، و ایشان بوفاء نذر



باز آمدند و روزه داشتند، و در خانه ایشان هیچ طعام نه که روزه گشایند. علی مرتضی (ع) از جهودی خیبری، نام وی شمعون قرض خواست. آن جهود سه صاع جو بقرض بوی داد.

فاطمه زهرا علیها السّلام از آن جو يك صاع باسیا دست آرد کرد و پنج قرص از آن بیخت. وقت افطار فرا پیش نهادند تا خورند. مسکینی فرا در سرای آمد آن ساعت و گفت: السّلام علیکم یا اهل بیت محمد، مسکین من مساکین المسلمین اطعمونی اطعمکم اللّهُ من موائد الجنّة. سخن درویش بسمع علی (ع) رسید، علی (ع) روی فرا فاطمه علیهما السّلام کرد، گفت:

فاطم ذات المجد و الیقین	یا بنه خیر النّاس اجمعین
اما ترین البائس المسکین	قد قام بالباب له حنین
یشکو الی اللّهُ و یشکین	یشکو الینا جائع حزین

فاطمه علیها السّلام او را جواب داد:

امرك یا بن عمّ سمع طاعة	ما بی من لوم و لا ضراعة
ارجو اذا اشبعت ذا مجاعة	الحق بالاخيار و الجماعة

و ادخل الخلد و لی شفاعة آن گه طعام که پیش نهاده بود، جمله بدرویش دادند، و بر گرسنگی صبر کردند تا دیگر روز فاطمه علیها السّلام صاعی دیگر جو آرد کرد و از آن نان پخت.

چون شب در آمد، وقت افطار در پیش نهادند، یتیمی از اولاد مهاجران بر در بایستاد.

گفت: السّلام علیکم یا اهل بیت محمد (ص)، یتیم من اولاد المهاجرین استشهد والدی یوم العقبة اطعمونی اطعمکم اللّهُ من موائد الجنّة. علی چون سخن آن یتیم شنید، روی فرا فاطمه کرد علیهما السّلام گفت:

فاطم بنت السّیدّ الکریم	قد جاءنا اللّهُ بذا الیتیم
من یرحم الیوم فهو رحیم	موعه فی جنّة النّعم

فاطمه علیها السّلام جواب داد:

اى لاعطیه و لا ابالی	و اوثر اللّهُ علی عیالی
امسوا جیاعا و هم اشبالی	اصغرهم یقتل فی القتال.

هم چنان طعام که در پیش بود، جمله بیتم دادند و خود گرسنه خفتند دیگر روز آن صاع که مانده بود، فاطمه علیها السّلام آن را آرد کرد و بنان پخت و بوقت خوردن اسیری بر در سرای بایستاد گفت: السّلام علیکم یا اهل بیت النّبوة اطعمونی اطعمکم اللّهُ من موائد الجنّة. آن طعام باسیر دادند، سه روز بگذشت که اهل بیت علی (ع) هیچ طعام نخوردند و بر گرسنگی صبر کردند و آن ما حضر که بود ایثار کردند، مرد درویش را و یتیم را و اسیر را، تا ربّ العالمین در شأن ایشان آیت فرستاد: وَ يُطْعَمُونَ الطّعامَ عَلٰی حُبِّهِ مَسْكِينًا وَ يَتِيمًا وَ اَسِيرًا.

قوله: إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ هَذِهِ حِكَايَةُ عَنْ عَقُودِ الْقَلْبِ وَ النَّيَّاتِ، وَ الْقَوْلِ هَاهُنَا مُضْمَرٌ، يَعْنِي: وَ يَقُولُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ أَيْ لَطَلْبِ ثَوَابِهِ وَ لِرُؤْيَيْتِهِ لَا تُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً أَيْ مَكَافَاةً «وَ لَا شُكُورًا» أَيْ شُكْرًا، يَعْنِي: وَ لَا أَنْ يَتْنَى بِهِ عَلَيْنَا. الشُّكُورُ مَصْدَرٌ كَالْعُقُودِ وَ الدَّخُولِ وَ الخُرُوجِ. قَالَ مُجَاهِدٌ وَ سَعِيدُ بْنُ جَبْرِ: أَنَّهُمْ لَمْ يَتَكَلَّمُوا بِهِ وَ لَكِنْ عَلِمَ اللَّهُ ذَلِكَ مِنْ قُلُوبِهِمْ فَاتْنَى عَلَيْهِمْ.

إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبَّنَا يَوْمًا أَيْ عَقُوبَةً يَوْمًا «عَبُوسًا» أَيْ ضَيِّقًا كَرِيهًا تَعْبَسُ فِيهِ الْوَجُوهُ مِنْ هَوْلِهِ وَ شِدَّتِهِ وَ نَسَبَ الْعَبُوسُ إِلَى الْيَوْمِ كَمَا يُقَالُ: يَوْمٌ صَائِمٌ وَ لَيْلٌ نَائِمٌ، وَ قِيلَ: وَصَفَ الْيَوْمَ بِالْعَبُوسِ مِمَّا فِيهِ مِنَ الشَّدَّةِ. «قَمَطَرِيرًا» شَدِيدًا غَلِيظًا أَشَدَّ مَا يَكُونُ مِنَ الْإِيَّامِ وَ اطْوَلَهُ فِي الْبَلَاءِ. سَأَلَ الْحَسَنُ عَنِ الْقَمَطَرِيرِ، فَقَالَ: سَبَّحَانَ اللَّهَ مَا أَشَدَّ اسْمُهُ وَ هُوَ أَشَدُّ مِنْ اسْمِهِ وَ قِيلَ: الْعَبُوسُ وَ الْقَمَطَرِيرُ كِلَاهُمَا مِنْ صِفَةِ وَجْهِ الْإِنْسَانِ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ الْعَبُوسُ بِالشَّقَاتَيْنِ وَ الْقَمَطَرِيرُ بِقَبْضِ الْجَبْهَةِ وَ الْحَاجِبِينَ.

فَوَقَّاهُمْ اللَّهُ شَرَّ ذَلِكَ الْيَوْمِ يَعْنِي الَّذِينَ يَخَافُونَ وَ لَقَّاهُمْ نَضْرَةً وَ سُرُورًا أَيْ اعْطَاهُمْ «نَضْرَةً» فِي وَجُوهِهِمْ وَ «سُرُورًا» فِي قُلُوبِهِمْ.

وَ جَزَّاهُمْ بِمَا صَبَرُوا عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ وَ اجْتِنَابِ مَعَاصِيهِ وَ قِيلَ: عَلَى مَا صَبَرُوا عَلَى الْفَقْرِ وَ الصَّوْمِ وَ الْجُوعِ. وَ فِي الْخَبَرِ سَأَلَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) عَنِ الصَّبْرِ. فَقَالَ: «الصَّبْرُ أَرْبَعَةٌ: أَوَّلُهَا الصَّبْرُ عِنْدَ الصَّدَقَةِ الْأُولَى، وَ الصَّبْرُ عَلَى إِدَاءِ الْفَرِيضَةِ، وَ الصَّبْرُ عَلَى اجْتِنَابِ مَحَارِمِ اللَّهِ، وَ الصَّبْرُ عَلَى الْمَصَائِبِ»

قوله: جَنَّةٌ وَ حَرِيرًا قَالَ الْحَسَنُ: ادْخَلَهُمُ الْجَنَّةَ وَ الْبَسَمُومَ الْحَرِيرَ. كَقَوْلِهِ: «وَ لِيَبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ». وَ قِيلَ: حَرِيرُ الْجَنَّةِ أَوْراقُ الْأَشْجَارِ. وَ قِيلَ: الْحَرِيرُ كِنَايَةٌ عَنِ لَيْنِ الْعَيْشِ.

مُتَّكِنِينَ فِيهَا أَيْ فِي الْجَنَّةِ عَلَى الْأَرَائِكِ أَيْ عَلَى السَّرُورِ فِي الْحِجَالِ وَ لَا يَكُونُ أَرِيكَةً إِلَّا إِذَا اجْتَمَعَا. قَالَ مِقَاتِلُ: الْأَرَائِكُ السَّرُورُ فِي الْحِجَالِ مِنَ الدَّرِّ وَ الْيَاقُوتُ مَوْضُونَةٌ بِقَبْضَانِ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ وَ الْوَانُ الْجَوَاهِرُ. وَ قِيلَ: الْأَرِيكَةُ مَا يَتَّكَأُ عَلَيْهِ لَا يَرُونَ فِيهَا شَمْسًا وَ لَا زَمَهْرِيرًا أَيْ قِيظًا وَ لَا شِتَاءً. قَالَ قَتَادَةُ: عَلِمَ اللَّهُ سَبْحَانَهُ أَنَّ شِدَّةَ الْحَرِّ يُوذِي وَ شِدَّةَ الْبَرْدِ يُوذِي. فَوَقَّاهُمْ اللَّهُ أَذِيهِمَا جَمِيعًا.

وَ قَالَ مِقَاتِلُ: الزَّمَهْرِيرُ: شَيْءٌ مِثْلُ رُؤْسِ الْإِبْرِ يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ فِي غَايَةِ الْبَرْدِ، وَ فِي الْخَبَرِ عَنِ النَّبِيِّ (ص) قَالَ: اشْتَكَّتِ النَّارُ إِلَى رَبِّهَا فَقَالَتْ أَكُلُ بَعْضِي بَعْضًا، فَفَنَقَسَى فَادْنَى لَهَا فِي كُلِّ عَامٍ بِنَفْسَيْنِ نَفْسٌ فِي الشِّتَاءِ وَ نَفْسٌ فِي الصَّيْفِ، فَاشَدَّ مَا تَجَدُونَ مِنَ الْبَرْدِ مِنْ زَمَهْرِيرِ جَهَنَّمَ وَ أَشَدَّ مَا تَجَدُونَ مِنَ الْحَرِّ مِنْ حَرِّهَا.

رَوَى عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: فَبَيْنَا أَهْلُ الْجَنَّةِ إِذَا رَأَوْا ضَوْءَ كَضُوءِ الشَّمْسِ وَ قَدْ اشْرَقَتْ الْجَنَانُ لَهَا فَيَقُولُ أَهْلُ الْجَنَّةِ: يَا رِضْوَانُ قَالَ رَبَّنَا عَزَّ وَ جَلَّ: لَا يَرُونَ فِيهَا شَمْسًا وَ لَا زَمَهْرِيرًا فَيَقُولُ لَهُمْ رِضْوَانُ: لَيْسَتْ هَذِهِ بِشَمْسٍ وَ لَا قَمَرٍ وَ لَكِنْ هَذِهِ فَاطِمَةُ وَ عَلَى ضَحْكَهَا ضَحْكَهَا اشْرَقَتْ الْجَنَانُ مِنْ نُورِ ضَحْكَهَا

وَ فِيهِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِنَ الدَّهْرِ إِلَى قَوْلِهِ: وَ كَانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُورًا.

وَ دَانِيَةً مَنْصُوبَةً عَطْفًا عَلَى قَوْلِهِ: مُتَّكِنِينَ. وَ قَوْلِهِ: عَلَيْهِمْ ظِلَالُهَا أَيْ قَرِيبَتْ أَشْجَارُ الْجَنَّةِ مِنْهُمْ حَتَّى صَارَتْ كَالْمِظَلَّةِ عَلَيْهِمْ وَ أَنْ لَمْ يَكُنْ هُنَاكَ شَمْسٌ وَ دَلَّلَتْ قُطُوفُهَا تَدْلِيلًا أَيْ ادْنَيْتْ ثَمَارَهَا لَهُمْ يَتِمَكَّنُونَ مِنْ قَطَافِهَا عَلَى الْحَالِ الَّتِي هُمْ عَلَيْهَا قِيَامًا وَ قَعُودًا وَ مُضْطَجِعِينَ تَدْنَى. إِلَيْهِمْ. قَالَ مُجَاهِدٌ: ارْضَى أَرْضَ الْجَنَّةِ مِنْ وَرَقٍ وَ تَرَابِهَا الْمَسْكَ وَ أَصُولُ شَجَرِهَا ذَهَبٌ وَ أَفْنَانُهَا لَوْلُؤٌ وَ زَبْرُجْدٌ وَ يَاقُوتٌ وَ الثَّمَرُ تَحْتَ ذَلِكَ، فَمَنْ أَكَلَ قَائِمًا لَمْ يُوذِهِ وَ مَنْ أَكَلَ قَاعِدًا لَمْ يُوذِهِ وَ مَنْ

أكل مضطجعا لم يوذ فذلك قوله عزّ وجلّ: وَ دُلَّتْ فُطُوفُهَا تَدْلِيلًا.

وَ يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِأَنْبِيَةٍ مِنْ فِضَّةٍ اى يدير عليهم خدمهم كؤس الشّراب و هى من فضّة و قيل: اوانى بيوتهم من فضّة. وَ أَكْوَابٍ جمع كواب و هو الإبريق لا عروة له، و قال مجاهد: هى الاقداح كائت قواريرا قواريرا مِنْ فِضَّةٍ اى لها بياض الفضة و صفاء القوارير، يرى ما فى داخلها من خارجها و الاختيار ترك الصّرف فى قوارير و من صرف الاول فلكونه رأس آية مرافقة للآيات التى تقدّمت و تأخّرت، و من صرف الثاني ايضا فقد اتبع اللفظ اللفظ على عادة العرب كقولهم: جحر ضب خرب. قوله: قَدَّرُوهَا تَقْدِيرًا اى جعلت الاكواب على قدر ربّهم، اى لا تزيد على مقدار شربهم و لا تنقص، اى قدرها لهم السّقاء و الخدم الذين يطوفون عليهم يقدرونها، ثمّ يُسْقَوْنَ و قيل: قدروا فى انفسهم شيئا و تمّوه فكان كما تمّوه.

وَ يُسْقَوْنَ فِيهَا اى فى الجنّة كأساً من خمر كان مزاجها زنجبيلًا يشوق و يطرب و الزنجبيل ممّا كانت العرب تستطيه جدا فوعدهم الله تعالى: انّهم يسقون فى الجنّة الكأس الممزوجة بزنجبيل الجنّة زنجبيل الدّنيا، زنجبيل الجنّة لا مرارة فيها و لا عفوصة.

قال ابن عباس: كلّ ما ذكر الله فى القرآن ممّا فى الجنّة و سمّاه له فى الدّنيا مثل. و قيل: هو عين فى الجنّة يوجد منها طعم الزنجبيل يشربها المقرّبون صرفا و تمزج لسائر اهل الجنّة. قال ابن عيسى اذا مزج الشّراب بالزنجبيل فاق فى الالذاز عينا فيها تُسمّى سلسبيلا اى يسقون من عين فى الجنّة تُسمّى سلسبيلا» اى سلسلة منقادة لهم جديدة الجرية يصرفونها حيث شاؤا. و قيل: طيبة الطعم و المذاق، تقول: هذا شراب سلسل و سلسلال و سلسبيل. قال مقاتل بن حيان: سمّيت سلسبيلا لانّها تسيل عليهم فى الطّرق و فى منازلهم تنبع من اصل العرش من جنّة عدن الى اهل الجنان و شراب الجنّة على برد الكافور و طعم الزنجبيل و ريح المسك و قال الزّجاج: سمّيت سلسبيلا لانّها فى غاية السّلاسة تتسلسل فى الحلق و معنى قوله: «تُسمّى» اى توصف لانّ اكثر العلماء على انّ سلسبيلا، صفة لا اسم و فى تفسير ابن المبارك معناه: سل سبيلا اليها، اى سل الله اليها سبيلا، فيحتمل ان تكون العين مسمّاة بهذه الجملة و يحتمل ان يكون الكلام قد تمّ على قوله «تُسمّى» اى تذكر ثمّ استأنف فقال: سل سبيلا و اتّصاله فى المصحف لا يمنع صحّة هذا التّأويل لكثرة امثاله. وَ يُطُوفُ عَلَيْهِمْ وَلَدَانٌ مُخَلَّدُونَ اى غلمان ينشئهم الله لخدمة المؤمنين و قيل: هم الاطفال لتسميتهم ولدانا من الولادة «مُخَلَّدُونَ» اى دائمون لا يموتون و لا يهرمون و قيل: «مُخَلَّدُونَ» اى محلّون عليهم الحلىّ مشتقّ من الخلدة و هى جماعة الحلىّ. و قيل: «مُخَلَّدُونَ»، مقرّطون مستورون. إذا رَأَيْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لِبِياضِهِمْ و حسنهم لؤلؤاً منثوراً و اللؤلؤ اذا نثر من الخيط على البساط كان احسن منه منظوما، و قيل: انما شبّهوا بالمنثور لانّ ثارتهم فى الخدمة و لو كانوا صقا لشبّهوا بالمنظوم، و قيل: معناه كائهم خلقوا من اللؤلؤ المنثور لصفاء الوانهم و رقة ابدانهم.

و فى التفسير: ما من انسان من اهل الجنّة الا و يخدمه الف غلام.

وَ إِذَا رَأَيْتَ تَمَّ يَعْنِي: الجنّة رأيت نعيماً و ملكاً كبيراً و قيل: معناه و إذا رأيت ببصرك الجنّة رأيت تمّ نعيماً لا يوصف و ملكا كبيرا يدوم و لا ينقطع ادناهم منزلة من ينظر فى ملكه مسيرة الف عام يرى اقصاه كما يرى ادناه و قال مقاتل و الكلبى: هو انّ رسول ربّ العزّة من الملائكة لا يدخل عليه الا باذنه. و قيل: الملك الكبير قوله: لهم ما يشاءون فيها.

عَالِيَهُمْ ثِيَابٌ سُنْدُسٌ قرأ اهل المدينة و حمزة: عاليهم ساكنة الباء مكسورة الهاء، فيكون رفعا بالابتداء و خبره ثياب سُنْدُسٌ. و قرأ الآخرون بنصب الباء و ضمّ الهاء فيكون نصبا على الحال، اى يطوف عليهم ولدان و عليهم ثياب سندس

فيكون حالاً للولدان و يجوز ان يكون حالاً للابرار. و قيل: عاليهْم اى فوقهم ثياب سُندُس فيكون منصوباً على الظرف و السندس من الدِّياج و الحرير ما رقّ و الاستبرق.

ما غلظ. قرأ نافع و حفص: خُضِرٌ وَ اسْتَبْرَقٌ مرفوعين، عطفاً على الثياب. و قرأهما حمزة و الكسائي: مجرورين و قرأ ابن كثير و ابو بكر: خضر بالجرّ و استبرق بالرفع، و قرأ ابو جعفر و اهل البصرة و الشام: على ضده، فالرفع على نعت الثياب و الجرّ على نعت السندس وَ حُلُوا أساورَ مِنْ فِضَّةٍ يجوز ان يكون صفة للابرار و ان يكون صفة للولدان، و معناه: لبسوا في الجنة أساورَ مِنْ فِضَّةٍ قيل: يوافق اسمه اسم الفضة في الدنيا و لكن عينه اجل من عين الفضة التي في الدنيا، و قال في موضع آخر: «أساورَ مِنْ ذَهَبٍ». قيل: الفضة للخدم و الذهب للمخدوم. و قيل: الفضة للرجال و الذهب للنساء، و قيل: يجمع بينهما، و قيل: في يد كلّ واحد منهم ثلاثة اسورة واحد من فضة و آخر من ذهب و آخر من لؤلؤ وَ سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَاباً طَهُوراً اى طاهراً من الاقذار و الاقذاء لم تدنسه الايدي و لم تدسه الا رجل كخمر الدنيا. قال ابو قلابة و ابراهيم: يعنى انه لا يصير بولا نجسا و لكنه يصير رشحا في ابدانهم كريح المسك و ذلك انهم يؤتون بالطعام فاذا كان آخر ذلك اتوا بالشراب الطهور فيشربون فيطهر بطونهم و يصير ما اكلوا رشحا يخرج من جلودهم اطيب من المسك الاذفر و تضمر بطونهم و تعود شهوتهم. و قيل: يطهرهم من كلّ اذى و من كلّ غلّ و غشّ، كقوله: «وَ نَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ» و قال جعفر: يطهرهم به عن كلّ شيء سواه اذ لا طاهر من تدنّس بشيء من الاكوان و قال بعضهم: صليت خلف سهل بن عبد الله العتمة فقرأ قوله: وَ سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَاباً طَهُوراً فجعل يحرك فمه كأنه يمصّ شيئاً فلما فرغ من صلوته قيل له: أ تقرأ ام تشرب؟ قال: و الله لو لم اجد لذته عند قراءته كذنتى عند شربه ما قرأته.

إِنَّ هَذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً اى يقال لهم انّ هذا كان لكم جزاء باعمالكم وَ كَانَ سَعْيُكُمْ اى عملكم في الدنيا بطاعة الله مَشْكُوراً محموداً ينتى به عليكم و قيل: عملكم مثاب عليه باكثر منه من قولهم دابة شكور اذا اظهرت من السمن فوق ما تعطى من العلف، فالعمل المشكور ان يكون الثواب عليه كثيراً.

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلاً اى فرقنا انزاله فانزلناه آية بعد آية في سنين كثيرة.

فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ اى ارض بقضائه و احبس نفسك على حدّ الشريعة على ما امرت به من الاحكام وَ لَا تُطِعْ مِنْهُمْ آثِمًا أَوْ كَفُوراً. الأثم: الفاجر، و الكفور: المبالغ في الكفر «او» هاهنا بمعنى الواو، كأنه قال: و لا تطع منهم آثما و لا كفورا. قال قتادة: اراد بالأثم الكفور ابا جهل، و ذلك انه لما فرض على النبي (ص) و هو يومئذ بمكة نهاه ابو جهل عنها و قال لئن رأيت محمدا يصلى لاطان على عنقه فانزل الله هذه الآية. و قال مقاتل: اراد بالأثم عتبة بن ربيعة، قال للنبي (ص): ان كنت صنعت ما صنعت لاجل النساء فقد علمت قريش انى من اجملها بناتا فانا ازوجك ابنتى و اسوقها اليك بغير مهر، فارجع عن هذا الامر! و قوله: «أَوْ كُفُوراً» يعنى: الوليد بن المغيرة، قال للنبي (ص): يا محمد ان كنت صنعت ما صنعت من اجل المال، فقد علمت قريش انى من اكثرهم مالا، فانا اعطيك من المال حتى ترضى فارجع عن هذا الأمر فانزل الله عزّ و جلّ وَ لَا تُطِعْ مِنْهُمْ آثِمًا أَوْ كُفُوراً.

وَ اذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ بُكْرَةً وَ اَصِيلاً بُكْرَةً اى صلاة الفجر و اصيلاً صلاة الظهر و العصر.

وَ مِنَ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ صلاة العشائين وَ سَبِّحْهُ لَيْلًا طَوِيلاً اى النطوع بصلاة الليل، و قيل: المراد به الادامة على ذكر الله في الاوقات كلها.

إِنَّ هَؤُلَاءِ يَعْنِي: كَفَّار مَكَّة يُجَبُّونَ الْعَاجِلَةَ أَيْ الدَّارَ الْعَاجِلَةَ وَ هِيَ الدُّنْيَا وَ يَدْرُونَ وَ رَأَوْهُمْ يَعْنِي: أَمَامَهُمْ وَ قَدَامَهُمْ، كَقَوْلِهِ: «وَ كَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ وَ مِنْ وَرَائِهِمْ بَرَزَخٌ» «يَوْمًا ثَقِيلًا» أَيْ يَتْرَكُونَ الْاِسْتِعْدَادَ لِيَوْمٍ ثَقِيلٍ شَدِيدٍ عَقُوبَتِهِ عَلَى الْكَافِرِينَ وَ هُوَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ.

نَحْنُ خَلَقْنَاهُمْ وَ شَدَدْنَا أَسْرَهُمْ أَيْ خَلَقْنَاهُمْ، يُقَالُ: اسْرَ الرَّجُلِ احْسَنَ الْاِسْرَ، أَيْ خَلَقَ احْسَنَ الْخَلْقَ وَ قِيلَ: احْكَمْنَا خَلْقَهُمْ وَ مَفَاصِلَهُمْ وَ اَوْصَالَهُمْ بَعْضًا إِلَى بَعْضٍ بِالْعُرُوقِ وَ الْعَصَبِ وَ قِيلَ: مَعْنَاهُ حَفِظَ عَلَيْهِمْ مَخَارِجَ حَاجَاتِهِمْ يُمْسِكُهَا مَتَى شَاءَ وَ يَرْسُلُهَا مَتَى شَاءَ. وَ إِذَا شِئْنَا بَدَلْنَا أَمْثَالَهُمْ تَبْدِيلًا أَيْ إِذَا شِئْنَا اِهْلَكْنَاهُمْ وَ جِئْنَا بِأَشْبَاهِهِمْ فَجَعَلْنَاهُمْ بَدَلًا مِنْهُمْ.

إِنَّ هَذِهِ أَيْ هَذِهِ السُّورَةُ وَ هَذِهِ الْآيَاتُ تَذَكُّرَةٌ، أَيْ عِظَةٌ وَ تَذَكِيرٌ لِلْخَلْقِ وَ تَبْيِينٌ مَا هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَى رَبِّهِ سَبِيلًا أَيْ إِلَى ثَوَابِ رَبِّهِ بِطَاعَتِهِ وَ اِيْمَانِهِ وَ تَوْبَتِهِ وَ اتِّبَاعِ رِسَالِهِ. «سَبِيلًا» أَيْ وَسِيلَةً، ثُمَّ اخْبِرَ أَنَّ ذَلِكَ لَيْسَ بِمُوكُولٍ إِلَى مَشِيَّتِهِمْ فَإِنَّ الْمَدَارَ فِيهِ عَلَى الْمَشِيَّةِ الْقَدِيمَةِ فَقَالَ: وَ مَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ أَيْ لَسْتُمْ تَشَاءُونَ إِلَّا بِمَشِيَّةِ اللَّهِ إِنَّ الْأَمْرَ إِلَيْهِ لَا إِلَيْكُمْ. قَرَأَ ابْنُ كَثِيرٍ وَ ابْنُ عَامِرٍ وَ أَبُو عَمْرٍو: يَشَاءُونَ بِالْيَاءِ وَ قَرَأَ الْبَاقُونَ بِالثَّاءِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا عَالِمًا بِالْمَهْتَدِي وَ الضَّالِّ «حَكِيمًا» فِيمَا شَاءَ بِمَنْ شَاءَ.

يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ أَيْ فِي جَنَّتِهِ وَ هُوَ الْمُؤْمِنُونَ الْمُطِيعُونَ، وَ قِيلَ: يُوقِقُ مَنْ يَشَاءُ لَطَاعَتَهُ فِي الدُّنْيَا وَ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مَنْ يَشَاءُ مِنْهُمْ فِي الْآخِرَةِ. وَ قِيلَ: «فِي رَحْمَتِهِ» أَيْ فِي دِينِهِ. وَ الظَّالِمِينَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا أَيْ وَ يَعَذِّبُ الظَّالِمِينَ الْكَافِرِينَ عَذَابًا وَجِيعًا.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اسم جبار توحد في آزاله بوصف جبروته و تفرّد في آباهه بنعت ملكوته. فزاله ابده، و ابده ازاله. جبروته ملكوته، و ملكوته جبروته. احدى الوصف، صمدى الذات، سرمدى الصفات، لا يشبهه كفو في ذاته و صفاته. و لا يستفزه لهو في اثبات مصنوعاته و لا يعتريه سهو في علمه و حكمته و لا يعترضه لغو في قوله و كلمته فهو حكيم لا يلهو و عليم لا يسهو. و كريم يثبت و يمحوا، فالصدق قوله، و الخلق خلقه و الملك ملكه.

بنام او كه عقلا خيره در جلال و عظمت او، بنام او كه خردها سراسيمه در عالم مشيت بي علت او، بنام او كه برهان كبرياء او هم كبرياء او، دليل هستى او هم هستى او. بنام او كه عبارت از مدح و ثناء او بدستورى او، ياد داشت و ياد كرد او بفرمان او. بنام او كه طلب او بكشش او و يافت او بعنايت او. كدام تن بينى نه گداخته قهر او؟ و كدام دل بينى نه نواخته لطف او؟ كدام جانست نه در مخلب باز عزت او؟ كدام سرست نه سرمست شراب محبت او، كدام چشم است نه منتظر ديدار او. كدام گوش است نه در آرزوى گفتار او. رو بزاويه درويشان گذرى كن تا بينى سوز طلب او، بكوى خراباتيان شو تا بينى درد نايافت او. در كليساى ترساين نشاط جست و جوى او، در كنشت جهودان آرزوى يافت او، در آتشگاه گبران درد واماندگى از او.

دل داده بسى بينم و دلدار يكى جوينده يار بى عدد، يار يكى.

الهي همه عالم ترا ميخواهند. كار آن دارد كه تا تو كرا خواهى بناز كسى كه تو او را خواهى كه اگر برگردد ز تو او را در راهى. قوله تعالى: هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ مَفْسِرًا كَفَتُوا: انسان اينجا آدم است و حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ اشارتست بآن روزگار كه جسدى بود بيروح ميان مكه و طاياف افكنده چهل سال، اگر كسى گويد: چه حكمتست در آن

که آدم را چهل سال میان مکه و طایف چنان بگذاشت و در آفرینش وی مهلت افکند؟ جواب آنست که: ظاهر آدم از گل بود و در گل مهلت نمی‌بایست، اما در دل مهلت می‌بایست نه مهلت قدرت می‌گویم که مهلت حشمت می‌گویم. آدم نه چون دیگر مخلوقات بود که آفرینش ایشان به کن فیکون تمام شد. آدم در آفرینش اصل بود و دیگر مخلوقات تبع وی بود، هر چه آفرید از بهر آدم آفرید و آدم را از بهر خود آفرید «خَلَقْتَكَ فَرْدًا لِفَرْدٍ».

در نهاد آدم دلی می‌باید که مرا شناسد، زبانی می‌باید که مرا ستاید، دیده‌ای می‌باید که مرا ببیند، دستی می‌باید که کاس وصل گیرد، قدمی می‌باید که در راه ما رود. اگر بلحظتی در وجود آدم قدرت خود آشکارا کرده باشم، و اگر سالها در میان آدم حشمت و بزرگی وی پیدا کرده باشم، و ما حشمت دوستان خود آشکارا کردن دوسترا ز آن داریم که قدرت خود نمودن، زهی دولت و کرامت که از درگاه عزت روی به آدم نهاد که او را بصد هزار ناز و اعزاز در راه آورد و طراز راز «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ» بر کسوت دولت او کشید. و خال اقبال «وَوَقَّعْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» بر رخسار جمال صفوت او زد، و خلعت رفعت «لِإِذَا خَلَقْتُ بَدَنِي» در وی پوشید و بمقامیش رسانید که در صف صفوت بر بساط شهود او را شراب محبت داد. وز مناط ثریا تا منقطع ثری امین حشمت اویست و ملائکه ملکوت را سجود او فرمود و آن گه با اینهمه کرامت که با وی کرد حشمت و رتبت و منزلت وی پدید نیامد، تا خطاب «وَوَعَصَىٰ آدَمُ» درو پیوست آن گه حشمت وی پیدا شد. زیرا که نواخت در وقت موافقت دلیل کرامت نبود، نواخت در وقت مخالفت دلیل عزت و کرامت بود. آدم چون بر تخت جمال و کمال بود، تاج اقبال بر سر و حله کرامت در بر، چه عجب بود گر ملك و فلك او را خدمت کنند؟ عجب آن باشد که در و هده زلت افتد و رقم «وَوَعَصَىٰ آدَمُ» بر وی کشند و آن گه با عصیان و مخالفت تاج «ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ» بر سر خود ببیند! مردی که عیال دارد و با وی در صحبت است، او نداند که عیال خود را دوست میدارد، زیرا که آن محبت پوشیده نعمت و صحبت است باش تا فراق در میان افتد، آن گه دوستی پدید آید. آدم دوست بود، لکن دوستی وی پوشیده نعمت بهشت بود، زیرا که نه هر کجا نعمت بود آنجا دوستی بود. همه روم پر از نعمت زر و سیم است و آنجا ذره‌ای محبت نه پس چون حجاب بهشت از پیش آدم برخاست، حقیقت محبت آشکارا گشت.

ابلیس آن گه که ابلیس بود، کس ندانست که ابلیس است و نه نیز خود دانست، عابدی و ساجدی می‌نمود، کمر خدمت بسته و چهره بآب موافقت شسته چون پایش بلغزید، پدید آمد که نه دوست است و نه بنده و آدم صفی دوست بود، لکن سر دوستی درستر نعمت بود، چون پایش بلغزید پدید آمد که هم دوست است و هم بنده.

إِنَّ الْأُبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا برآستی که نیکان و نیک مردان فردا در بهشت شراب می‌آشامند از جام لطف، شرابی برنگ کافور، ببوی مشک، شرابی براندازه بایسته، نه از قدر بایست چیزی کاسته و نه افزونی بسر آمده کاسته و در بایسته، هر دو عیب است و بهشت از عیب رسته.

عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا چشمه‌ای از بوم بهشت روان و فرمان بهشتی بدو روان، می‌رانند آن را چنان که می‌خواهند آنجا که خواهند در بالا و در نشیب، بر قصور و غرف، بر فرش و بساط، بر سندس و استبرق روان، دریابنده و رونده و بیجان، نه جامه ازو تر نه او را بر هیچ کدر گذر، چشمها بر هم گشاده، کافور در زنجبیل و زنجبیل در کافور، این از برودت رسته، و آن از حرارت دور هر یکی بر حد اعتدال بداشته، نه مصنوع خلق و نه از خلق دریغ داشته شراب بی کدر شارب بی سکر، ساقی دیده ور شراب انس در جام قدس، در مجلس وجود، بر



بساط شهود، از دست دوست در عین عیان، بی هیچ زحمت در میان. ای جوانمرد شراب آن شرابست که دست غیب در جام دل ریزد، دیده جان نوش کند:

و اسکر القوم دور کاس و کان سکری من المدیر.

قومی را شراب مست کرد، و مرا دیدار ساقی لا جرم ایشان در آن مستی فانی شدند و من درین مستی باقی. بزرگی را بخواب نمودند که: معروف کرخی گرد عرش طواف میکرد و ربّ العزّة فریشتگان را میگفت: او را شناسید؟ گفتند: نه گفت: معروف کرخی است، بمهر ما مست شده، تا دیده او بر ما نیاید هشیار نگرده:

آن را که بدوستی ورا مست کنند عالم همه در همّت وی پست کنند  
در دوستیش نیستی هست کنند آن گه بشراب وصل سرمست کنند

شراب دو است: یکی امروز، یکی فردا: امروز شراب ایناس و فردا شراب کاس امروز شراب از منبع لطف روان، فردا شراب طهور از کف رحمن.

سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا هر کرا امروز شراب محبّت نیست، فردا او را شراب طهور نیست امروز شراب محبّت از کاس معرفت میآشامند و فردا شراب طهور در حضرت ملک غفور می نوشند، امروز شراب محبّت در بهشت عرفان، و فردا شراب طهور در بهشت رضوان. بهشت عرفان امروز دل عارفانست، دیوارش ایمان و اسلام و زمینش اخلاص و معرفت، اشجار تسییح و تهلیل، انهار تقوی و توکل، دور و قصور از علم و زهد، غرفه و منظر از صدق و یقین، رضوانش رضا بقضا هر کرا امروز فردوس دل او آراسته بطاعت و عبادت بود، فردا او را فردوس رضوان بود آن فردوس که دیوار او از سیم و زر، زمین او از یاقوت و زبرجد، تربت از مشک و عنبر، انهار آب و شیر و می و عسل، شراب تسنیم و رحیق و سلسبیل، طعام لحم طیر بر مانده خلد، خدمتکاران ولدان و غلمان غمگسار حورا و عینا، رفیقان حبیب و خلیل، حریفان شهداء و صالحین، صدیق و فاروق و ذو النورین و مرتضی نشستگاه مساکن طیبه، تکیه‌گاه سرر مرفوعه، تماشاگاه «مَقْعَدِ صِدْقٍ» و حظیره قدس، نظاره گاه جلال و جمال حقّ فردا همه مؤمنان حقّ را به بینند، اما هر یکی بر قدر شناخت خویش ببند انّ الله يتجلى للمؤمنين عامّة و لابی بکر خاصّة. چون کس را معرفت بو بکر نبود، کس را با او در دیدار شرکت نبود.

پیر طریقت گفت: «در دیدار بانبازی چه لذت بود؟ مجلسی باید از زحمت اغیار خالی و دوست متجلی و نگرنده در دیده فانی، آن چشم که درو نگرده فرا کرده نبود، آن دیده که او را دید بر آن دیده تاش نبود، خوانده او هرگز بدبخت نبود، نزدیک کرده او را در دو گیتی جای نبود. مصحوب او را ببهشت حاجت نبود.

مست او را جز ازو ساقی نبود و سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا.



## ۷۷- سورة المرسلات- مکیة

## النوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان  
و المرسلات عرفاً (۱) ببادهای فرو گشاده پیاپی پیوسته.  
فالعاصفات عصفاً (۲) خاصه آن باد سخت کشتی شکن.  
و التاشرات تشرأ (۳) و بفریشتگان آن کراسه گشایندگان خواندن را.  
فالفارقات فرقا (۴) خاصه ایشان که پیغام خدای بر پیغامبران خدای می افکنند میان حق و باطل.  
فالمقیات ذکراً (۵) و خاصه آن فریشتگان که قرآن می افکنند بر دل و گوش پیغامبران.  
عذراً أو نذراً (۶) عذر باز نمودن را و آگاه کردن را.  
إنما ثوعدون لواقع (۷) که آنچه شما را می ترس دهند، برآستی که بودنی است.  
فإذا النجوم طمست (۸) آن گاه که ستارگان روشنایی آن بسترند.  
و إذا السماء فرجت (۹) و آن گاه که آسمان بگشایند و بشکافند.  
و إذا الجبال نسفت (۱۰) و آن گاه که کوهها از بیخ برکنند و بروانند.  
و إذا الرسل أقتت (۱۱) و آن گاه که پیغامبران را بر هنگامی حاضر کنند.  
لأي يوم أجلت (۱۲) و چه روز را و هنگام را حاضر کنند.  
لیوم الفصل (۱۳) روز داوری بر گشادن را.  
و ما أدراك ما یوم الفصل (۱۴) و چه چیز ترا دانا کرد که روز داوری برگشادن چه روزست؟  
و یل یومئذ للمکذبین (۱۵) و یل آن روز هر دروغ زن گیران را بآن روز.  
ألم نهلك الأولین (۱۶) نه پیشینیان را و پدران ایشان را تباه و نیست کردیم و میرانیدیم؟  
ثم ننبئهم الآخرین (۱۷) و آن گاه پسینان را بمرگ پس ایشان می بریم.  
کذک نفعل بالمجرمین (۱۸) هم چنان کنیم با این بدان پس ایشان می بریم.  
و یل یومئذ للمکذبین (۱۹) و یل آن روز دروغ زن گیران را.  
ألم نخلقکم من ماء مهین (۲۰) نه شما را از آبی ننگین و خوار آفریدیم؟  
فجعلناه فی قرار مکین (۲۱) آن آب را آرام دادیم در آرامگاهی نهفت.  
إلی قدر معلوم (۲۲) تا باندازه ای دانسته و هنگامی نامزد کرده.  
«فقدراً» اندازه اندازه نهادیم فنعم القادرون (۲۳) نیک مقدر که مائیم.  
و یل یومئذ للمکذبین (۲۴) و یل آن روز دروغ زن گیران را.  
ألم نجعل الأرض کفاتاً (۲۵) زمین را نهان دارنده نکردیم، تا می پوشد.  
أحیاء و أمواتاً (۲۶) زندگان را و مردگان را.  
و جعلنا فیها رواسی شامخات و نه در آن کوههای بلند گران آفریدیم.  
و أسفیناکم ماء فراتاً (۲۷) و نه شما را آبی دادیم خوش گوارنده آشامیدنی.



وَيَلِّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۲۸) وِيلَ آن روز دروغ زن گیران را.

انْطَلِقُوا إِلَى مَا كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ (۲۹) روید بآنچه می دروغ شمردید.

انْطَلِقُوا رويد هين إلى ظلِّ ذي ثلاثِ شُعَبٍ (۳۰) بسايه سه شاخ.

لا ظليلٍ نه باز پوشنده و نه خنك و لا يُعْنِي مِنَ اللَّهَبِ (۳۱) و نه باز دارنده تف و زبانه آتش.

إِنَّهَا تَرْمِي بِشَرَرٍ كَالْقَصْرِ (۳۲) می اندازد آن زبانه آتش هر برزه ای چون کوشکی.

كَأَنَّهُ جَمَالَتٌ صُفْرٌ (۳۳) گویی که شتران سیاه اند.

وَيَلِّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۳۴) وِيلَ آن روز دروغ زن گیران را.

هذا يَوْمٌ لا يَنْطِقُونَ (۳۵) آن روزست که هیچکس سخن نگوید.

وَ لا يُؤْتَنُّ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ (۳۶) و دستوری ندهند ایشان را تا جرم خویش بحجت بپوشند و عذر دهند.

وَيَلِّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۳۷) وِيلَ آن روز دروغ زن گیران را.

هذا يَوْمُ الْفَصْلِ ايشان را گویند این روز داوری برگشادن است.

جَمَعْنَاكُمْ وَ الْأُولِينَ (۳۸) شما را با هم آوردیم و ایشان را که پیش از شما بودند.

فَإِنْ كَانَ لَكُمْ كَيْدٌ فَكِيدُونَ (۳۹) اگر شما را دستانی است؟ بسازید، یا سازی توانید؟ با من پیش آرید!

وَيَلِّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۴۰) وِيلَ آن روز دروغ زن گیران را.

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي ظِلَالٍ وَ عِيُونَ (۴۱) پرهیزگاران در سایه ها اند پای چشمه ها.

وَ قَوَائِكَ مِمَّا يَشْتَهُونَ (۴۲) و میوه ها از هر چه آرزو کنند.

كُلُوا وَ اشْرَبُوا مِخْوَرِيدٍ وَ مِأَشَامِيدٍ هَنِيئًا بما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۴۳) گوارنده باد و نوش بآن کردار نیکو که در دنیا

می کردید.

إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (۴۴) ما پاداش چنین دهیم نیکوکاران را

وَيَلِّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۴۵) وِيلَ آن روز بدروغ زن گیران.

كُلُوا وَ تَمَتَّعُوا قَلِيلًا مِخْوَرِيدٍ وَ بَرَّخوردار باشید روزگاری اندك إِنَّكُمْ مُجْرِمُونَ (۴۶) که شما بد کردارانید.

وَيَلِّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۴۷) وِيلَ آن روز بدروغ زن گیران

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ ارْكَعُوا وَ چون ایشان را گویند: نماز کنید لا يَرْكَعُونَ نماز نکنند.

وَيَلِّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۴۹) وِيلَ آن روز دروغ زن گیران را.

فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ (۵۰) بکدام سخن پس این قرآن که بآن نمیگروند بخواهند گروید؟

### النوبة الثانية

این سوره را دو نام است، سوره المرسلات و سوره العرف. پنجاه آیتست صد و هشتاد و يك کلمت، هشتصد و

شانزده حرف جمله به مکه فرو آمد و در مکيات شمردند. عبد الله مسعود گفت: من با رسول خدا (ص) بودم، ليلة

الجنّ که این سوره بوی فرو آمد ابن عباس گفت: همه سوره مکی است، مگر يك آیت که به مدینه فرو آمد: وَ إِذَا قِيلَ

لَهُمْ ارْكَعُوا لا يَرْكَعُونَ. درین سوره نه ناسخ است و نه منسوخ. و در فضیلت این سوره ابی بن کعب روایت کند از

مصطفی (ص) گفت: هر که این سوره برخواند نام او در دیوان مؤمنان نویسد و گویند: این از مشرکان نیست. در



روزگار خلافت عمر مردی بیامد از اهل عراق نام او صبیغ و از عمر ذاریات و مرسلات پرسید.  
صبیغ عادت داشت که پیوسته ازین معضلات آیات پرسیدی، یعنی که تا مردم در آن فرو مانند. عمر او را درّه زد و  
گفت: لو وجدتك مخلوقاً لضربت الذی فیہ عیناک.

اگر من ترا سر سترده یافتمی ترا گردن زدمی. عمر این سخن از بهر آن گفت که از رسول خدا (ص) شنیده بود در  
صفت خوارج که: «سیماهم الثلحیق»، گفت: در امت من قومی خوارج برون آیند نشان ایشان آنست که میان سر  
سترده دارند. پس عمر نامه نبشت به ابو موسی اشعری و کان امیرا علی العراق که يك سال این صبیغ را مهجور  
دارید، با وی منشینید و سخن مگویید. پس از يك سال صبیغ توبه کرد و عذر خواست و عمر توبه وی و عذر وی  
قبول کرد شافعی گفت: حکمی فی اهل الکلام حکم عمر فی صبیغ.

و المرسلات عرفاً سخن متصل است و منتظم تا: فالمُلَقَّياتِ ذِکْرًا، و مراد از همه فریشتگانست بقول بعضی مفسران و  
المرسلات عرفاً یعنی: الملائكة ترسل بالمعروف و طریق البرّ و محاسن الافعال و مکارم الاخلاق، کفوله عزّ و جلّ:  
و أمرٌ بالعرف. و العرف: بمعنی المعروف و هو المصدر و یسمی الشئی الحسن عرفاً كما یسمی الشئی القبیح: نکرا،  
ای منکرا.

فالعاصفاتِ عَصْفًا یعنی: ملائكة العذاب یعصفون بارواح الکفار «عَصْفًا» ای یسرعون بها.  
و النّاشراتِ نَشْرًا یعنی: الملائكة تنشر صحائف الوحی علی الانبیاء و السّقره تنشر المصاحف فی السّماء من قوله:  
«کتاباً یلقاه منشوراً».

فالفارقاتِ فَرَقًا یعنی: الملائكة تفرق بالوحی بین الحلال و الحرام.  
فالمُلَقَّياتِ ذِکْرًا یعنی: الملائكة تلقي الوحی الی الانبیاء کفوله: «یُلقي الرّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَی مَنْ یَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ» الالقاء:  
الإبلاغ و الاعلام. قال الله تعالى: إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا تَقِيلًا و الذکر هاهنا القرآن. و قال بعض المفسّرين: المراد بالکلّ  
الرّیاح. قالوا: وَ المرسلاتِ عرفاً یعنی: الرّیاح ترسل متتابعة کعرف الذّیک و کعرف الفرس يتلوا بعضها بعضاً لا یخلو  
الجوّ من ریح قطّ و النا کرب الخلق من عاصف او رخاء او نسیم.  
فالعاصفاتِ عَصْفًا هی الرّیاح الشّدیدات الهبوب.

و النّاشراتِ نَشْرًا هی الرّیاح اللّینة، و قیل: هی الرّیاح الّتی یرسلها الله نشرا بین یدی رحمته، و قیل: هی الرّیاح الّتی  
تنشر السّحاب و تأتي بالمطر.

فالفارقاتِ فَرَقًا هی الرّیاح تفرّق السّحاب فتجعله قطعاً و تذهب به.  
فالمُلَقَّياتِ ذِکْرًا هی الرّیاح علی معنی انه یبغض بها ذوو الأبصار و یحتمل انّ المرسلات عرفاً هی لسور المنزلة و  
الآیات و کذا: فالفارقاتِ فَرَقًا آیات القرآن تفرق بین الحقّ و الباطل.

عُدْرًا أو نُذْرًا ای اعدارا و انذارا. تأویله ارسل الله الملائكة الی الانبیاء لاجل الاعذار و الانذار اعدارا من الله الی  
خلقه لئلا یكون لاحد حجة فیقول: لم یأتنی رسول الله (ص) و انذارا من الله لهم من عذابه و انتصبا علی المفعول له.  
قرأ ابو عمرو و حمزة و کسائی و حفص: «عُدْرًا أو نُذْرًا». بالتخفیف ساکنه الذّال. قالوا: لانهما فی موضع.

مصدرین و هما الاعذار و الانذار و لیساً بجمع فیتقلان. و قرأ روح عن یعقوب و الولید عن اهل الشام: بالتثقیل و  
التحرّیک فیهما. و الباقون بتخفیف الاولی و تثقیل الثانیة و هما لغتان. عن ابن عباس فی قوله عزّ و جلّ عُدْرًا أو نُذْرًا

قال: يقول الله عزّ و جلّ يا ابن آدم انما أمرضكم لا ذركم و امحصّ به ذنوبكم و اكفر به خطاياكم و انا ربكم اعلم ان ذلك المرض يشتدّ عليكم و انا في ذلك معذّر اليكم.

إنما تُوعَدُونَ لواقع هذا موقع الاقسام الاربعة، اى ما وعدتم من البعث و الحساب لكائن عن قريب ثم بيّن وقت وقوعه فقال: فَإِذَا النُّجُومُ طُمِسَتْ اى ذهب ضوؤها و محى نورها. و قيل: محيت آثارها كما يمحي الكتاب.

وَ إِذَا السَّمَاءُ فُرِجَتْ اى صدعت و شققت و وقعت فيها الفروج التى نفاها بقولها و مالها من فروج. و قيل: فتحت. وَ إِذَا الْجِبَالُ سُيِّفَتْ حركت و قلعت من اماكنها و اذهبت بسرعة حتى لا يبقى لها اثر، يقال: انتسفت الشيء اذا اخذته بسرعة.

وَ إِذَا الرُّسُلُ أُنزِلَتْ قرأ اهل البصرة: و قتت بالواو و قرأ ابو جعفر: بالواو و تخفيف القاف و قرأ الآخرون بالالف و تشديد القاف و هما لغتان و العرب تبدل الالف من الواو و الواو من الالف. يقول وسادة و اسادة و كتاب مورخ و مارخ و قوس مؤثر و مأثر و معنى اقتت جمعت لميقات يوم معلوم و هو يوم القيامة ليشهدوا على الامم. و قيل: جعل يوم الفصل لهم وقتا كما قال: انّ يوم الفصل ميقاتهم اجمعين، و قيل: ارسلت لاوقات معلومة، علم الله سبحانه، فارسلهم لاوقاتهم علم ما علمه و اختاره.

لِأَيِّ يَوْمٍ أُجِّلَتْ هذه كلمة تعجيب و تعظيم، يعجب العباد من ذلك اليوم. و معنى «أُجِّلَتْ» و قتت، كقوله، عزّ و جلّ: وَ بَلَّغْنَا أُجِّلْنَا الَّذِي أُجِّلْنَا لَنَا ثمّ اجاب نفسه فقال: لِيَوْمِ الْفَصْلِ. قال ابن عباس: يوم يفصل الرحمن بين الخلاق و معنى «الفصل»: الحكم. و الفيصل: الحاكم، اى يحكم بين المحسن و المسىء و بين الرسل و مكذبيها. و قيل: لِأَيِّ يَوْمٍ أُجِّلَتْ اى لايّ يوم اخر الرسل و ضرب الاجل لجمعهم لِيَوْمِ الْفَصْلِ اى ليوم القضاء بين الخلق. ثمّ قال على جهة التهويل و التعظيم لشأن ذلك اليوم.

وَ مَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمُ الْفَصْلِ من اين تعلم كنهه و لم تعهد مثله.

وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ هذه الآية تتكرّر في هذه السورة عشر مرّات و فيها ثلاثة اقوال: احدها انّ القرآن عربى و من عادتهم التكرار و الاطناب كما في عادتهم الاختصار و الايجاز. و الثاني انّ كلّ واحدة منها ذكرت عقيب آية غير الاولى فلا يكون مستهجنا و لو لم يكرّر كان متوعدا على بعض دون بعض، الثالث انّ بسط الكلام في التّرجيب و التّرهيب ادعى الى ادراك البغية من الايجاز و قد يجد كلّ احد في نفسه من تأثير التّكرار بالاخفاء به ثمّ بعد بدا ايجاب الويل في الآخرة لمن كذب بها بذكر من اهلك من امم الانبياء الاولين كقوم نوح و عاد و ثمود. فقال: أَلَمْ نُهْلِكِ الْأَوَّلِينَ الم نمتهم و نستأصلهم بالعقوبة، استفهام في معنى التّقرير.

ثُمَّ نُثَبِّهُمُ الْآخِرِينَ اى نلحق المتأخّرين الذين اهلكوا من بعدهم بهم كقوم ابراهيم و قوم لوط و اصحاب مدين و آل فرعون و ملائه ثمّ توعدّ المجرمين من امّة محمد (ص) فقال: كَذَلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ اى مثل الذى فعلنا بهم نفعل بالمكذّبين من قومك.

وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ اى لمن كذب بالآخرة بعد أن احتجّ عليه في هذه الآية باهلاك الامّة بعد الامّة و اثم على اثرهم في الهلاك ان اقاموا على الاشراك و الاشارة بقوله: «يومئذ» الى وقت اهلاكهم ثمّ احتجّ عليهم في الآية الأخرى بقوله: أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ اى نطفة ضعيفة. الميم في المهين اصلية و مهانتها قلتها و خستها. و قال فرعون لموسى. هو مهين، اى قليل فقير و كلّ شيء ابتذلته فلم تصنه فقد امتهنته و قالت عائشة: كان رسول الله (ص) في مهنة اهله.

فَجَعَلْنَاهُ فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ يَعْنِي الرَّحْمَ يَسْتَقَرُّ فِيهِ الْمَاءُ وَ يَتِمَكَّنُ. وَ قِيلَ: يَتِمَكَّنُ فِيهِ الْوَلَدُ. إِلَى قَدَرٍ مَعْلُومٍ يَعْنِي: إِلَى وَقْتِ خُرُوجِ الْوَلَدِ وَ بَلُوغِ حَدِّ الْكَمَالِ. وَ قِيلَ: إِلَى قَدَرٍ مَعْلُومٍ أَرْبَعِينَ يَوْمًا نَظْفَةً، وَ أَرْبَعِينَ يَوْمًا عِلْقَةً كَقَوْلِهِ: «وَ نَقَرَ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَى أَجْلِ مَسْمَى خَلْقًا مِنْ بَعْدِ خَلْقٍ».

فَقَدَرْنَا قَرَأَ أَهْلَ الْمَدِينَةِ وَ الْكَسَائِي: فَقَدَرْنَا بِالْتَّشْدِيدِ مِنَ التَّقْدِيرِ وَ قَرَأَ الْآخَرُونَ بِالْتَّخْفِيفِ مِنَ الْقُدْرَةِ لِقَوْلِهِ: فَنِعْمَ الْقَادِرُونَ. وَ قِيلَ: مَعْنَاهُمَا وَاحِدٌ فَنِعْمَ الْقَادِرُونَ، أَيْ فَنِعْمَ الْمُقَدَّرُونَ يَعْنِي: تَقْدِيرَ الْوَلَدِ نَظْفَةً ثُمَّ عِلْقَةً ثُمَّ مَضْغَةً ثُمَّ عِظَامًا وَ قِيلَ: «فَقَدَرْنَا» مِنَ الْقُدْرَةِ، أَيْ قَدَرْنَا عَلَى خَلْقِكُمْ حَالًا بَعْدَ حَالٍ وَ صُورَةً بَعْدَ صُورَةٍ.

وَ قِيلَ: «فَقَدَرْنَا» «فَنِعْمَ الْقَادِرُونَ» أَيْ فَمَلَكْنَا فَنِعْمَ الْمَالِكُونَ ثُمَّ احْتَجَّ عَلَيْهِمْ فِي الثَّلَاثَةِ بِقَوْلِهِ: أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا أَيْ كِنَاً وَ غَطَاءً تَضَمُّ الْأَحْيَاءَ عَلَى ظُهُورِهَا وَ الْأَمْوَاتِ فِي بَطُونِهَا. يُقَالُ: كَفَتَ الشَّيْءُ. يَكْفُتُهُ إِذَا ضَمَّهُ وَ جَمَعَهُ. وَ فِي الْحَدِيثِ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص): «أَمَرْتُ أَنْ أُسَجِدَ عَلَى سَبْعَةِ أَعْضَاءٍ وَ لَا أَكْفَتُ ثَوْبًا وَ لَا شِعْرًا» وَ شَهِدَ الشَّعْبِيُّ جَنَازَةَ فَسَلَّ عَنْ قَوْلِهِ: أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا أَحْيَاءً وَ أَمْوَاتًا فَأَشَارَ إِلَى الْبَيْتِ وَ قَالَ: هَذِهِ كِفَاتُ الْأَحْيَاءِ، ثُمَّ أَشَارَ إِلَى الْقُبُورِ، وَ قَالَ: هَذِهِ كِفَاتُ الْأَمْوَاتِ. وَ فِي الْحَدِيثِ: «ضَمُّوا فَوَاشِيَكُمْ وَ أَكْفَتُوا صَبِيَانَكُمْ» أَيْ ضَمُّوهُمُ الْيَكْمَ وَ أَجِيفُوا الْأَبْوَابَ وَ أَطْفَنُوا الْمَصَابِيحَ فَإِنَّ لِلشَّيْطَانَ خُطْفَةً وَ انْتَشَارًا فَعَلَى هَذَا الْقَوْلِ تَقْدِيرُ الْآيَةِ: أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا لِلْخَلْقِ أَحْيَاءً وَ أَمْوَاتًا فَيَكُونُ الْأَحْيَاءُ وَ الْأَمْوَاتُ حَالِينَ لِلْخَلْقِ. مَعْنَى أَنْسَتَ كَه: نَهَ مَا ابْنُ زَمِينٍ نَهَانَ دَارِنْدَه خَلَقَ كَرْدِيمَ، هَمَّهُ رَا مِي پُوشِد، زَنْدِگَانِ رَا وَ مَرْدِگَانِ رَا. زَنْدِگَانِ رَا مَادِرِ اسْتِ، وَ مَرْدِگَانِ رَا چَادِرِ اسْتِ، وَ رَوَا بَاشِدِ كَه أَحْيَاءُ وَ أَمْوَاتُ نَعْتَ زَمِينِ نَهَنْدِ. أَحْيَاءُ زَمِينِ مَأْهُولِ اسْتِ مَزْرُوعِ كَه دَرِ آنِ مَرْدَمِ بُوَدِ وَ نَبَاتَاتِ وَ دَرِخْتِ، وَ أَمْوَاتُ زَمِينِ مَوَاتِ اسْتِ غَيْرَانَ وَ بِيَابَانَ ازِ خَلْقِ تَهِي وَ ازِ نَبَاتَاتِ وَ دَرِخْتِ خَالِي. مِيگُوِيْدِ، جَلَّ جَلَالُهُ: مَا ابْنُ زَمِينِ رَا نَهَانَ دَارِنْدَه نَكْرَدِيمَ وَ آنِ رَا پَارَهَ پَارَهَ زَنْدَه وَ مَرْدَه نَكْرَدِيمَ.

وَ جَعَلْنَا فِيهَا رَوَاسِيَّ شَامِخَاتٍ أَيْ جِبَالًا ثَوَابِتَ طَوَالًا. وَ رَجُلٌ شَامِخٌ أَيْ مَتَطَوَّلٌ مُتَكَبِّرٌ، قَالَ الشَّاعِرُ:

يَيْهَا الشَّامِخُ الَّذِي لَا يِرَامُ نَحْنُ مِنْ طِينَةِ عَلَيْكَ السَّلَامِ.

وَلَدَى الْمَوْتِ تَسْتَوِي الْأَقْدَامُ وَ أَسْقَيْنَاكُمْ مَاءً فُرَاتًا أَيْ جَعَلْنَا سَقِيًا لَكُمْ وَ قِيلَ، مَكَانَكُمْ مِنْ شَرْبِهِ وَ سَقِيَهُ دَوَابِكُمْ وَ مَزَارِعَكُمْ. قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: أَصُولُ أَنْهَارِ الْأَرْضِ أَرْبَعَةٌ: سِيحَانُ وَ الْفَرَاتُ وَ النَّيْلُ وَ جِيحَانُ، فَسِيحَانُ دَجْلُهُ وَ جِيحَانُ نَهْرُ بَلْخِ، وَ هِيَ مِنَ الْجَبَّةِ وَ تَنْبَعُ فِي الْأَرْضِ مِنْ تَحْتِ صَخْرَةٍ عِنْدَ بَيْتِ الْمَقْدِسِ. وَ مَعْنَى الْفَرَاتِ: أَعَذَبَ الْعَذُوبَةَ ضَدًّا لِأَجَاجِ وَ كَلَّ عَذَبَ مِنَ الْمَاءِ الْفَرَاتِ.

«وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ» بِمَا وَعَدَ اللَّهُ فِيهَا وَ أَخْبَرَ عَنْ قُدْرَتِهِ عَلَيْهَا. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى وَ فِي جَمِيعِ مَا ذَكَرَ فِي الْآيَةِ دَلِيلٌ عَلَى أَنَّهُ قَادِرٌ عَلِيمٌ وَ صَانِعٌ حَكِيمٌ، لَمْ يَخْلُقِ النَّاسَ عَبَثًا وَ لَمْ يَتْرَكْهُمْ سُدًى وَ هُوَ كَمَا يَبْدَى يَعِيدُ. قَوْلُهُ: «أَنْطَلِقُوا» الْقَوْلُ هَاهُنَا مُضْمَرٌ، أَيْ تَقُولُ لَهُمُ الْخَزَنَةُ: يَا مَعْشَرَ الْمُشْرِكِينَ أَنْطَلِقُوا إِلَى ظِلِّ ذِي ثَلَاثِ شُعَبٍ مَا كُنْتُمْ بِهِ تَكْذِبُونَ أَيْ امْضُوا إِلَى النَّارِ الَّتِي كُنْتُمْ تَكْذِبُونَ مِنْ أَخْبَرِكُمْ بِهَا أَنْطَلِقُوا إِلَى ظِلِّ ذِي ثَلَاثِ شُعَبٍ هَذَا الظِّلُّ هُوَ الْيَحْمُومُ دَخَانَ جَهَنَّمَ يَطْبِقُ عَلَى الْخَلْقِ. ذِي ثَلَاثِ شُعَبٍ شُعْبَةٌ عَنْ يَمِينِهِمْ وَ شُعْبَةٌ عَنْ بِيْسَارِهِمْ وَ شُعْبَةٌ مِنْ فَوْقِهِمْ، فَيَحِيطُ بِهِمْ كَقَوْلِهِ: «أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا». وَ قِيلَ: «ثَلَاثُ شُعَبٍ» شُعْبَةٌ مِنَ النَّارِ وَ شُعْبَةٌ مِنَ الدَّخَانِ وَ شُعْبَةٌ مِنَ الزَّمْهَرِيرِ. وَ قِيلَ: يَخْرُجُ عُنُقُ مِنَ النَّارِ فَتَنْشَعِبُ ثَلَاثَ شُعَبٍ أَمَّا النَّورُ فَيَقِفُ عَلَى رُؤْسِ الْمُؤْمِنِينَ وَ

الدخان يقف على رؤس المنافقين و اللهب الصافي يقف على رؤس الكافرين ثم وصف ذلك ظلّ فقال: «لا ظليل» اى ليس فيه برد و لا راحة و لا يُعني من اللهب اى و لا يدفع عنهم شيئا من حرّ جهنّم.

«إنّها» يعنى: النار «ترمي بشرر» هي ما يتطاير من النار واحدها شررة «كالقصر» يعنى: كالبناء العظيم من هذه القصور المبنية و الحصون العظيمة. و قال عبد الرحمن بن عباس: سألت ابن عباس عن قوله: إنّها ترمي بشرر كالقصر قال: هي الخشب المقطعة و كنا نعمل الى الخشب فنقطعها ثلاثة اذرع و فوق ذلك و دونه ندخرها للشتاء فكنا نسميها القصر و قال سعيد بن جبير و الضحاك: هي اصول النخل و الشجر العظام واحدها قصرة مثل تمر و تمر و جمرة و جمر.

كأنه جمالت و قرأ حمزة و الكسائي و حفص: جمالة على جمع مثل حجر و حجارة. و قرأ يعقوب بضم الجيم بلا الف اراد الاشياء العظام المجموعة المجملة و قرأ الآخرون: جمالات بالالف و كسر الجيم على جمع الجمال و هي جمع الجمع. و قيل: جمع جملة كرجالات جمع رجل قوله: «صفر» اى سود، و العرب يسمي السّود من الإبل صفرا لانه تعلق سوادها صفرة كما قيل لبيض: الطباء ادم لانّ بياضها تعلقه كدرة. و في الخبر: انّ شرر نار جهنّم سود كالقير. شبه الشرر بالقصر و بالجمال في الكبر و في الكثرة و في اللون.

وَيَلَّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ بما ذكرناه ثمّ يقال لهم ثانيا.

هذا يَوْمٌ لا يَنْطِقُونَ يوم القيامة يوم ممتدّ فيه حالات و مواقف فيمكنون من الكلام في بعضها و ذلك في قوله: «عند ربكم تحنّصمون» و يمنعون الكلام في بعضها لقوله: هذا يَوْمٌ لا يَنْطِقُونَ و اضافته الى الفعل يدلّ على انّ المراد منه زمان او ساعة كقولك: أتيتك يوم يقدم زيد و انما يقدم في ساعة. و قيل «لا يَنْطِقُونَ» اى لا يجدون حجة يحتجون بها.

و لا يُؤذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ اى ليس لهم عذر فيؤذَن لهم في الاعتذار و لو كان لهم عذر لم يمنعوا. قال الجنيد: اى عذر لمن اعرض عن منعه و كفر ايديه و نعمه. و قيل: الفاء في قوله: «فَيَعْتَذِرُونَ» ليست للجواب انما هي عطف على الجحد في قوله: «لا يَنْطِقُونَ» و التقدير هذا يوم لا ينطقون و لا يعتذرون.

وَيَلَّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ بحجج الله ثمّ يقال لهم ثالثا: هذا يَوْمُ الْفَصْلِ اى هذا يوم الجزاء و يوم يفصل بين اهل الجنة و النار فيبعث فريق الى الجنة و فريق الى النار، جمعناكم فيه و الاولين من الامم الماضية.

فَإِنْ كَانَ لَكُمْ كَيْدٌ فَكِيدُوا اى ان كانت لكم حيلة الى التخلّص من حكمى فاحتالوا لانفسكم و تخلّصوا من حكمى لو قدرتم، يعنى: ان قدرتم على ما كنتم تفعلونه قبل من العناد لرسلى و التّكذيب بأيّاتى و ترك الاصغاء الى قولى: أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا الآية فافعلوا ثمّ قال: وَيَلَّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ بهذه الآية و مضمونها و معناها.

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي ظِلَالٍ وَ عِيُونَ اى ظلال اشجار الجنة و عيون تفجر منها انهار الجنة.

وَ فَوَاكِهَ مِمَّا يَشْتَهُونَ لذينة مشتهاة يقال لهم: كُلُوا وَ اشْرَبُوا هَنِيئًا لا يشوبه مكروه و لا ينقطع بما كنتم تعملون في الدنيا بطاعتى.

إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ اى نثيب الذين احسنوا في تصديقهم رسولى.

وَيَلَّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ بما ذكرنا ثمّ خاطب في عصر النبي (ص) من المشركين مبالغة في زجرهم و انهم في ايثارهم العاجلة الفانية على الأجلة الباقية من جملة المجرمين الذين قال فيهم عند مفتتح هذه الآى كَذَلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ فرجع آخر الكلام الى اوله فقال: كُلُوا وَ تَمَعُّوا قَلِيلًا إِنَّكُمْ مُجْرَمُونَ اى عيشوا في الدنيا متمتعين مسرورين ايّاما قلائل إِنَّكُمْ

مُجْرَمُونَ و عاقبة المجرمين النار.

وَيَلَّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ بما اعدناه للكفار من العذاب الاليم.

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمُ ارْكَعُوا لَا يَرْكَعُونَ كانوا في الجاهلية يسجدون للاصنام و لا يركعون لها فصار الركوع من اعلام صلوة المسلمين لله عزّ و جلّ و قال مقاتل: نزلت هذه الآية في بنى ثقيف حين امرهم رسول الله (ص) بالصلاة فقالوا: لا ننحنى فانه مسبّة علينا. فقال رسول الله (ص): «لا خير في دين ليس فيه ركوع و لا سجود».

و قال ابن عباس: هذا في القيامة، يقال لهم: «اركعوا» فلا يستطيعون كما يدعون الى السجود فلا يستطيعون.

وَيَلَّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ بالصلاة و وجوبها.

فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ فبأي كتاب، و بأي خطاب، و بأي كلام بعد القرآن يصدقون و قد أبوا الايمان بالقرآن مع كونه معجزا قاطعا لا عذارهم و الله اعلم بالمراد.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بسم الله كلمة من ذكرها نال في الدنيا و العقبى بهجته و من عرفها بذل في طلبه مهجته. كلمة اذا استولت على قلب عطلته عن كلّ شغل و اذا واضب على ذكرها عبد أمنته من كلّ هول. بنام او كه بر پادشاهان پادشاه است و پادشاهی وی نه بحشم و سپاهست، دوربين و نزدیک دان و از نهان آگاهست. بینا بهر چیز، دانا بهر کار، و آگاه بهر گاه است؟ چه بانگ بلند او را، چه سرّ دل چه روز روشن، چه شب سیاهست. بنام او كه از لطف اوست كه بمشتاق خود مشتاق است، و از نيك خدایی اوست كش بار هی خود عهد و میثاق است:

آب و گل را زهره مهر تو کی بودی اگر هم بلطف خود نکردی در ازلشان اختیار!؟

اگر نه بلطف او بودی، كه يارستی كه ذكر او بخواب اندر بدیدن؟ و ر نه عنایت او بودی، كرا بودی بحضرت او رسیدن؟

پیر طریقت گفت در مناجات خویش: «الهی کدام زبان بستایش تو رسد؟ کدام خرد صفت تو برتابد؟ کدام شکر با نیکو کاری تو برابر آید؟ کدام بنده بگزارد عبادت تو رسد؟ الهی از ما هر كرا بینی همه معیوب بینی، هر كردار كه بینی همه با تقصیر بینی، با این همه نه باران برّ می باز ایستد، نه جز گل كرم می‌روید. چون با دشمن با سخط بچندین برّی، پس سود پسندیدگان را چه اندازه و آئین محبّان را چه پایان؟ مقام عارفان را چه حدّ؟ و شادی دوستان را چه کران؟

وَ الْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا رَبِّ الْعَالَمِينَ جَلّ جلاله و تقدّست اسماؤه و تعالت صفاته درین آیات خود را بتوانایی و دانایی و مهربانی بخلق تعریف میکند و منتهای خود در کفایت خود بر ایشان می‌پیدا کند. حجّت خود بر دشمن آشکارا می‌کند و دوستان را نيك خدایی خود بیان میکند، تا نه دوست را ريبت ماند، نه دشمن را معذرت.

وَ الْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا اللَّهُ تعالی و تقدّس سوگند یاد میکند بچهار باد مختلف بطبعهای مختلف، از مخارج مختلف: یکی مرسلات، دیگر عاصفات، سوم ناشرات، چهارم فارقات. یکی گرم و نرم فصل بهار را، سبز گردانیدن باغها را، نشاط دادن درختان را، آراستن دشت و کوه را، آشکارا کردن نهانیهای زمین را، پیدا کردن قدرت و توانایی خود را. دیگر عاصفات، بطبع گرم و خشك، فصل تابستان را، زمین خشك گردانیدن را، میوه پختن و غله رسانیدن را،



عاهت و آفت زمین سوختن را رنگها بنبات و میوه سپردن را، عزّت و قدرت خود آشکار کردن را. سوم ناشرات است سرد و نرم، فصل خریف را، سموم از هوا شستن را، و طبع زمستانی برفق با تابستان آمیختن را، و طبع تابستان بلطف با طبع زمستان پیوستن را. چهارم فارقاتست، بطبع سرد و خشك فصل زمستان را، دهان زمین باز گشادن را، و عفونت از خاك بر گرفتن را، و خزائن درختان مهر کردن را، و تف از پوست آدمی بیاطن او گردانیدن را، قدرت و عزّت خود با خلق نمودن را. این چهار باد است جهان، از چهار روی جهان، در يك سرای نهان. فرو میگشاید جوق جوق، می‌فزاید موج موج، نه پیدا که از کجا در رسید، چون فرو نشست «۳» برسید، نرم تر از آب، گرم تر از آتش، سخت تر از سنگ، بی لون و بی بوی و بی درنگ، برخاسته مکتوم و آرمیده معدوم. و از این عجب تر آن دو باد است که از بینی و لب خیزد، گاه سرد و گاه گرم.

بر اندازه میراند، گرم سرد میگرداند، و سرد گرم، تر خشك میکند و خشك تر، نرم سخت میسازد و سخت نرم، عزّت خود آشکارا میکند و قدرت خود مینماید. مؤمنان و موحدان که در ازل ایشان را رقم سعادت کشیده‌اند، و در سرای محبت ایشان را بار داده‌اند، و حیات طیبه تحفه روزگار ایشان گردانیده‌اند که: «فَلنَحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً» چون درین آیات و رایات قدرت تأمل کنند و عجائب حکمت و لطائف نعمت ببینند، بهار توحید از دل‌های ایشان سر بر زند، درخت معرفت ببار آید، سایه انس افکند، چشمه حکمت گشاید، نرگس خلوت روید، یاسمن شوق بر دهد. اینست که ربّ العالمین گفت: إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي ظِلَالٍ وَ عِوْنٍ، اليوم في ظلال التوحيد، و غدا في ظلال حسن المزيد اليوم في ظلال المعارف، و غدا في ظلال اللطائف، اليوم في ظلال التعريف و غدا في ظلال التّشريف، يقال لهم: كُلُوا وَ اشْرَبُوا هَنِيئًا بما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ اليوم يشربون على ذكره و غدا يشربون على شهوده، اليوم يشربون على محبته و غدا يشربون على مشاهدته. بجلال عزّ بار خدا که در خاصگیان او دل هست که در روزی سیصد و شصت بار از آن دل چنین بهاری با حضرت برند که بویی از آن دل بافرینش ندهد و لهذا يقول الحقّ جلّ جلاله: اولیائی في قبای لا يعرفهم غیري

یکی از ایشان شیخ بسطام است، قدس روحه. شبی در مناجات بود، جهانی دید آرمیده مهتاب روشن می‌تافت و ستارگان می‌رخشیدند، سکونی و آرامی در عالم افتاده نه از کس آوازی، نه از هیچ گوشه رازی و نیازی، با خود گفت: دریغا در گاهی بدین بزرگواری و چنین خالی؟ از غیب ندایی شنید که: ای بایزید تو پنداری که خالی است، پرده از گوشت برگرفتند، گوش فرا دار تا ناله سوختگان و زارندگان شنوی. بو یزید گفت: چهار گوشه عالم پیش من نهادند و از هر گوشه‌ای ناله‌ای شنیدم، از هر زاویه‌ای سوزی و نیازی و از هر طرفی دردی و گدازی، همه جهان ناله اوّاهان گرفته و از زمین تا باسمان یا ربها روان گشته. بو یزید خود را در جنب ایشان ناچیز دید، چون قطره‌ای در دریایی یا ذره‌ای در هوایی. زبان حسرت و حیرت بگشاد، گفت: خداوندا در دریای شوق تو بسی غرق شدگانند، در بادیه ارادت تو بسی متحیرانند، بر درگاه جلال تو بسی کشتگان‌اند، بر امید وصال تو بسی دلشدگانند، نه هیچ طالب را آرام و نه هیچ قاصد را رسیدن بکام. پیر طریقت اینجا سخنی نغز گفته، بزبان انکسار، بنعت افتقار، لایق حال. میگوید: الهی این سوز ما امروز درد آمیزست، نه طاقت بسر بردن نه جای گریز است. الهی این چه تیغ است که چنین تیزست؟ نه جای آرام و نه روی پرهیزست! الهی هر کس بر چیزی و من ندانم بر چه‌ام؟! بیم آنست که کی پدید آید که من کیم! الهی کان حسرت است این تن من، مایه درد و غم است این دل من، می‌نیارم گفت کین همه چرا بهره من، نه دست رسد مرا بر معدن چاره من.

## ۷۸- سورة النبا- مکیة

## النوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان  
 عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ (۱) از چه چیز چندین می پرسند؟  
 عَنِ النَّبِیِّ الْعَظِیْمِ (۲) ترا از آن خیر بزرگ می پرسند!  
 الَّذِیْ هُمْ فِيْهِ مُخْتَلِفُونَ (۳) آن خبر که درو مختلف شده اند،  
 كَلَّا سَيَعْلَمُونَ (۴) براستی که آگاه شوند.  
 ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ (۵) و از براستی که آگاه شوند.  
 اَلَمْ نَجْعَلِ الْاَرْضَ مِهَادًا (۶) نه ما این زمین را آرامگاه شما کردیم.  
 وَ الْجِبَالَ اَوْتَادًا (۷) و کوهها را میخها کردیم.  
 وَ خَلَقْنَاكُمْ اَزْوَاجًا (۸) و شما را جفت جفت آفریدیم مرد و زن.  
 وَ جَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا (۹) و خواب شما شما را آسودن کردیم.  
 وَ جَعَلْنَا اللَّیْلَ لِبَاسًا (۱۰) و شب تاریک بر شما پوشیدیم.  
 وَ جَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا (۱۱) و روز روشن زیش شما را و جهانداری شما را هنگام ساختیم.  
 وَ بَنَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا سِدَادًا (۱۲) و زور شما هفت آسمان سخت اورا شتیم.  
 وَ جَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَاجًا (۱۳) و آفتاب شما را چراغی فروزان سوزان کردیم.  
 وَ اَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ وَ فَرُو فَرَسْتَادِیْمِ از میغهای پر آب ماءً تَجَاجًا (۱۴) آبی ریزان.  
 لِئُخْرِجَ بِهٖ تَا اَزْ زَمِیْنِ بَیْرُوْنِ اَرِیْمَ بَانَ حَبًّا وَ نَبَاتًا (۱۵) دانهها و رستهها که از زمین روید مردم را و ستور را.  
 وَ جَنَاتٍ اَنْفَافًا (۱۶) و رزان و میوستانهای انبوه هنگفت.  
 اِنَّ یَوْمَ الْفِصْلِ كَانَ مِیْقَاتًا (۱۷) روز داوری هنگام الله است با خلق.  
 یَوْمَ یُفْفَخُ فِی الصُّوْرِ اَنْ رُوْزِ كِهْ دَرْدَمَنْدِ دَرْ صُوْرِ.  
 فَتَأْتُوْنَ اَفْوَاجًا (۱۸) تا می آید شما جوق جوق گروه گروه.  
 وَ فُتِحَتْ السَّمَاءُ فَكَانَتْ اَبْوَابًا (۱۹) و باز گشایند آسمان را در در.  
 وَ سَیَّرَتْ الْجِبَالَ وَ كُوْهَهَا رَا فِرَا رَفْتَنْ اَرَنْدِ، تَا زَمِیْنِ اَزْ اَنْ تَهیْ كَرْدِدِ.  
 فَكَانَتْ سَرَابًا (۲۰) چنان که ازو کور آب تاود.  
 اِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا (۲۱) دوزخ گذرگاه است.  
 لِلطَّاغِیْنَ مَآبًا (۲۲) کافران را بازگشتن گاه است.  
 لَا یَبِیْنُ فِیْهَا اَحْقَابًا (۲۳) بمانند اندر آن جای سالهای بی شمار.  
 لَا یَدُوْفُوْنَ فِیْهَا بَرْدًا وَ لَا شَرَابًا (۲۴) نچشند در آن نه خواب و نه آب.  
 اِلَّا حَمِیْمًا وَ غَسَاقًا (۲۵) مگر آبی گرم و خونابه ای سرد.  
 جَزَاءً وَفَاقًا (۲۶) پاداشی در خور کردار.





إِنَّهُمْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ حِسَابًا (۲۷) ایشان نمی‌ترسیدند از شمار آن روز.  
 وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كِذَابًا (۲۸) و دروغ شمرند سخنان ما را دروغ شمرندی.  
 وَ كُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ كِتَابًا (۲۹) و همه چیز در لوح بشمرده‌ایم و پیوسته نوشتنی.  
 فَذُوقُوا وَ چشید فلن نَرِيدَكُمُ إِلَّا عَذَابًا (۳۰) و نزنایم شما را مگر عذاب و گرفتاری.  
 إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا (۳۱) پرهیزگاران را رستگاری است جای پیروزی.  
 حَدَائِقَ وَ أَغْنَابًا (۳۲) درختستانها با در و دیوار و رزان با انگورها.  
 وَ كَوَاعِبَ أَثْرَابًا (۳۳) و کنیزکان هم بالا هم آسا هم زاد.  
 وَ كَأْسًا دِهَاقًا (۳۴) و جامهای شراب پیوسته دمام.  
 لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَ نَشْوَنًا لَّيْلًا نَافِرًا (۳۵) و نه دروغ زن گرفتن کس کس را.  
 جَزَاءً مِّن رَّبِّكَ پاداش از خداوند تو عَطَاءً حِسَابًا (۳۶) بخشیده بسنده  
 رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ خداوند آسمانها و زمینها وَ مَا بَيْنَهُمَا وَ آنچه میان هر دو الرَّحْمَنِ نام او رحمن لا يَمْلِكُونَ مِنْهُ  
 خِطَابًا (۳۷) از او بر هیچ سخنی نه پادشاه‌اند.  
 يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ آن روز که روح بیای ایستد وَ الْمَلَائِكَةُ صَفًّا وَ فریشتگان صفی لا يَتَكَلَّمُونَ هیچ سخن نگویند إِلَّا مَنْ  
 أُذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ مگر کسی که دستوری دهد رحمن او را وَ قَالَ صَوَابًا (۳۸) و آنچه گوید راست گوید و بچم.  
 ذَلِكَ الْيَوْمَ الْحَقُّ آن روزست بودنی فَمَنْ شَاءَ هر که خواهد پس آن پیغام و پند اتَّخَذَ إِلَى رَبِّهِ مَا بَأ (۳۹) بخداوند خویش  
 راهی گیرد و باز گشتن گاهی.  
 انا أَنْذَرْنَاكُمْ عَذَابًا قَرِيبًا (۴۰) شما را آگاه کردیم و بیم نمودیم از عذابی نزدیک.  
 يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ ما قَدَّمَتْ يَدَاهُ آن روز که مینگرد مردم فرا کردار خویش، يَقُولُ الْكَافِرُ وَ ناگرویده گوید: اَلَيْسَنِي كُنْتُ  
 تُرَابًا (۴۱) کاشک من خاک بودمی، کاشک من خاک گشتمی.

### النوبة الثانية

این سوره را سه نامست: سورة النَّبَا، و سورة التَّسْوِيلِ و سورة المعصرات، جمله  
 چهل آیتست، صد و هفتاد و سه کلمت و هفتصد و هفتاد حرف، همه به مکه فرو آمد، باجماع مفسران در مکاتبات  
 شمرند. و در این سوره ناسخ و منسوخ نیست، و آخر سورتی است که به مکه فرو آمد، پس از آن رسول خدا (ص)  
 هجرت کرد به مدینه.

روی عن ابی بن کعب قال: قال رسول الله (ص): «من قرأ عم يتساءلون سقاه الله عزّ و جلّ برد الشّراب يوم القيامة.  
 و عن ابی الدرداء قال: قال رسول الله (ص): «تعلموا سورة عمّ يتساءلون عن النّبأ العظيم و تعلموا «ق و القرآن  
 المجید»، «و النّجم إذا هوى»، «و السّماء ذات البروج»، «و السّماء و الطّارق»، فاتكم لو تعلمون ما فيهنّ لعطلتم ما  
 انتم فيه و تعلمتموهنّ و تقرّبوا الى الله سبحانه بهنّ انّ الله يغفر بهنّ كلّ ذنب الا الشّرك بالله» و عن ابی بكر الصّدیق  
 قال: قلت يا رسول الله: لقد اسرع اليك الشّيب. قال: شيبتني هود و الواقعة و المرسلات و عمّ يتساءلون و اذا الشمس  
 كورت.

«عمّ» اصله عن ما، فادغمت النون في الميم لاشتراكهما في الغنة و حذف الف ما، كقولهم: فيم و بم، و معناه: عن



اى شيء يتساءل هؤلاء المشركون و ذلك انّ النبي (ص) لما دعاهم الى التوحيد و اخبرهم بالبعث و تلا عليهم القرآن جعلوا يتساءلون بينهم، فيقولون: ما ذا جاء به محمد. قال الزّجاج: اللفظ لفظ استفهام و معناه التّفخيم للقصة كما تقول اى شيء زيد؟ اذا عظمت امره و شأنه ثمّ ذكر انّ تساءلهم عما ذا؟ فقال: عَنِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ. قال مجاهد و الاكثرون: هو القرآن، دليله قوله عزّ و جلّ: «قُلْ هُوَ نَبَأٌ عَظِيمٌ» و اختلافهم فيه: انهم قالوا: أ هو من الله ام من كلام بشر ام سحر و كهانة؟ فأمن به بعض و كفر به بعض. و قال قتادة و الزّجاج: هو القيامة و البعث بدليل قوله عقيبته: إِنَّ يَوْمَ الْفُصْلِ كَانَ مِيقَاتًا. و الضّمير في يتساءلون للكفار و المؤمنين جميعا، و اختلافهم فيه انهم صاروا ثلاث فرق: فرقة يعلمون انها الحق، و فرقة نشزت فقالت: لا تأتينا الساعة، و فرقة يمارون فيها و يقولون: احقّ هو ان نظنّ الا ظنّا و ما نحن بمستيقنين. و قيل: النَّبِيُّ الْعَظِيمُ امر محمد (ص) و نبوته، و كانوا مختلفين في تصديقه و تكذيبه.

«كَلَّا» ردع عن الاختلاف، اى ارتدعوا ليس الامر كما ظننتم «سَيَعْلَمُونَ» عاقبة امرهم.

ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ ما ينالهم يوم القيامة من عذاب جهنّم. و قيل: ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ ما ينال المؤمنين من الثواب في الجنة ثمّ دلّ بما اظهر من قدرته على ما انزل من وعده فقال: أ لَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا استفهام بمعنى التقرير، اى ذللناها لهم حتى يسكنوها و يسيروا في مناكبها. و قيل: «مِهَادًا» اى فراشا يمكن الاستقرار عليها و مهادا يجوز ان يكون واحدا، و يجوز ان يكون جمع مهد و انما جاز جمعه لاختلاف اماكنها من القرى و البلاد و لاختلاف التصرف فيها حفرا و زرعا و بناء و سيرا.

وَ الْجِبَالِ أَوْ تَادًا لِلأَرْضِ لَوْلَا هَا ارْتَجَّتْ بِالزَّلَازِلِ وَ الرِّيَاحِ.

وَ خَلْقِنَاكُمْ أَزْوَاجًا اصنافا و الوانا. و قيل: ذكورا و اناثا.

وَ جَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُباتًا اى قطعنا عن العمل راحة لا بد انكم لانّ اصل السّبب القطع و منه سبت رأسه اى حلقة. قيل اصل السّبب التّمّدّد و الاستراحة. يقال: سببت المرأة شعرها اذا مدّته و اطالته و قال الزّجاج: السّبات ان ينقطع عن الحركة و الرّوح فيه. و قيل: للنائم مسبوت لا يعمل و لا يعقل كأنه ميّت.

وَ جَعَلْنَا اللَّيْلَ لِيَاسًا يشملكم لتستريحوا، و قيل: غطاء و غشاء يستر كلّ شيء بظلمته وَ جَعَلْنَا النَّهَارَ مَعاشًا اى وقتا و سببا لمعاشكم و اكتسابكم و سمّى الكسب معاشا لانه يعاش به. قال ابن عباس: يريد تبتغون فيه من فضل الله و ما قسم لكم من رزقه و المعاش: المصدر، تقول: عاش يعيش عيشا و معاشا.

وَ بَنَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا سُدُودًا اى سبع سماوات طباقا صلابا وثاقا محكمة البناء لا يبليهنّ الايام و اللّيالى وصفها بالشّدّة حيث امسكها عن السّقوط و رفعها بغير عمد، فهي لا تزول عمّا خلقها الله تعالى عليه.

وَ جَعَلْنَا سِرَاجًا اى جعلنا الشّمس سراجًا وَ هَاجًا نِيرًا متلانا وقادا حارًا.

قال مقاتل: جعل فيه نورا و حرارة، و الوهج يجمع النور و الحرارة، و يقال: انّ الشّمس و القمر خلقا في بدو امرهما من نور العرش و يرجعان في القيامة الى نور العرش و ذلك فيما

روى عكرمة عن ابن عباس انه قال: الا احذتكم بما سمعت من رسول الله (ص) يقول في الشّمس و القمر و بدء خلقهما و مصير امرهما؟ قال: قلنا بلى يرحمك الله. فقال: انّ رسول الله (ص) سئل عن ذلك، فقال: انّ الله عزّ و جلّ لما ابرم خلقه احكاما و لم يبق من خلقه غير آدم خلق شمسين من نور عرشه، فاما ما كان في سابق علمه ان يدعها شمسا فانه خلقها مثل الدنيا ما بين مشارقها و مغاربها و ما كان في سابق علمه ان يطمسها و يحولها قمرا فانه خلقها دون الشّمس

في العظم، و لكن انما يرى صغرهما من شدة ارتفاعهما في السماء و بعدهما من الارض. فلو ترك الله عزّ و جلّ الشمس و القمر كما كان خلقهما في بدو امرهما لم يعرف الليل من النهار و لا النهار من الليل و كان لا يدرى الاجير متى يعمل و متى يأخذ اجره، و لا يدرى الصائم متى يصوم و متى يفطر، و لا تدرى المرأة متى تعتدّ، و لا يدرى المسلمون متى وقت صلواتهم و متى وقت حجّهم. فكان الرّبّ جلّ جلاله انظر لعباده و ارحم بهم، فارسل جبرئيل فامر جناحه على وجه القمر فطمس عنه الضوء و بقي فيه النور

فذلك قوله: وَ جَعَلْنَا اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ آيَاتَيْنِ فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَ جَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً الْآيَةَ. فالسواد الذي ترون في القمر شبه الخطوط فيه فهو اثر المحو، قال: فاذا قامت القيامة و قضى الله بين الناس و ميّز بين اهل الجنة و النار و لم يدخلوهما بعد يدعو الرّبّ جلّ جلاله بالشمس و القمر فيجاء بها اسودين مكورين قد وقعا في زلال و بلابل ترعد فرائصهما من هول ذلك اليوم و مخافة الرحمن فاذا كانا حيال العرش خرّ الله ساجدين فيقولان: الهنا قد علمت طاعتنا لك و دؤبنا في عبادتك و سرعتنا للمضى في امرك ايام الدنيا فلا تعدبنا بعبادة المشركين ايانا، فقد علمت انا لم ندعهم الى عبادتنا و لم نذهل عن عبادتك. فيقول الرّبّ تبارك و تعالى: صدقتما، انى قد قضيت على نفسى ان ابدى و اعيد و انى معيد كما الى ما بدائكما فارجعا الى ما خلقتكما منه. فيقولان: ربنا ممّ خلقنا؟ فيقول خلقتكما: من نور عرشى فارجعا اليه قال: فلتتمع من كلّ واحد منهما برقة تكاد تخطف الأبصار نورا فتخلطان بنور العرش فذلك قوله: «يُبْدِي وَ يُعِيدُ». قوله:

وَ أَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ قَالِ مَجَاهِد وَ قَتَادَةَ وَ مَقَاتِل: الْمُعْصِرَاتِ الرِّيحَ لِأَنَّهَا تَعَصِرُ السَّحَابَ لِيَمْطُرَ فَعَلَى هَذَا التَّأْوِيلِ مِنْ بَعْنَى الْبَاءِ، اى انزلنا بالرياح المعصرات ماءً تَجَّاجاً وَ ذَلِكَ اِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَبْعَثُ الرِّيحَ فَيُثِيرُ السَّحَابَ فَيَحْمِلُ الْمَاءَ مِنَ السَّمَاءِ فَيَدْرِكُهَا تَدْرًا اللَّقْحَةَ وَ تَضْرِبُهُ الرِّيحُ فَيَنْزِلُ مَتَفَرِّقًا حَتَّى لَا يَدِقَّ الْاَرْضَ وَ الْخَلْقَ. و قال ابو العالية و الضحّاك و ابن عباس: «المُعْصِرَاتِ»: السَّحَابُ، يُقَالُ: اعصر السَّحَابَ، اِذَا حَانَ اِنْ يَمْطُرُ وَ اعصرت المرأة اِذَا دَنَا حَيْضُهَا وَ اركب المهر اِذَا حَانَ وَ قَتَادَةُ: وَ قَالَ الْحَسَنُ وَ سَعِيدُ بْنُ جَبْرِ وَ مَقَاتِلُ بْنُ حَيَّانَ وَ زَيْدُ بْنُ اِسْمَ: «مِنَ الْمُعْصِرَاتِ» اى مِنَ السَّمَاوَاتِ.

مَاءً تَجَّاجاً: صَبَابًا مَدْرَارًا مُتَابِعًا يَتَلَوَّأُ بَعْضُهُ بَعْضًا «لِيُخْرِجَ بِهِ» اى بالمطر «حَبًّا» مِمَّا يَأْكُلُهُ النَّاسُ «وَ نَبَاتًا» مِمَّا تَرَعَاهُ الدَّوَابُّ. وَ قِيلَ: الْحَبُّ مَا يَحْرَثُ وَ يَزْرَعُ، وَ النَّبَاتُ مَا يَنْبِتُ مِنَ الْاَرْضِ بِنَفْسِهِ. وَ قِيلَ: الْحَبُّ اللُّوْلُو، وَ اَصْلُهُ مِنَ الْمَطَرِ وَ النَّبَاتُ مَا يَنْبِتُ عَلَى الْاَرْضِ بِنَفْسِهِ وَ رَوَى عَنْ عِكْرَمَةَ: مَا اَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ قَطْرَةً اَلَا اَنْبَتَ بِهَا فِي الْاَرْضِ عَشْبَةٌ وَ فِي الْبَحْرِ لَوْلُؤَةٌ.

وَ جَنَاتٍ اَلْفَافًا اى بِسَاتِينَ مُلْتَقَةِ الْاَشْجَارِ وَ اِحْدَاهَا لَفٌ وَ لَفِيْفٌ.

اِنَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَفْصَلُ فِيهِ بَيْنَ الْخَلْقِ كَانِ مِيْقَاتًا لَمَّا وَعَدَهُ اللَّهُ مِنَ الثَّوَابِ وَ الْعِقَابِ. وَ قِيلَ: كَانَ هَا هُنَا صَلَةٌ.

يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ هَذِهِ هِيَ نَفْخَةُ الدَّعْوَةِ وَ هِيَ النَّفْخَةُ الثَّلَاثَةُ، الْاُولَى نَفْخَةُ الْفَزَعِ وَ الثَّانِيَةُ نَفْخَةُ الصَّعْقَةِ وَ الثَّلَاثَةُ نَفْخَةُ الْقِيَامِ مِنَ الْقُبُورِ. فَتَأْتُونَ اَفْوَاجًا زَمْرًا زَمْرًا كُلُّ اُمَّةٍ بِمَا مَعَهُمْ كَقَوْلِهِ: «وَ يَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ كُلِّ اُمَّةٍ فَوْجًا».

رَوَى الْبِرَاءُ بْنُ عَازِبٍ قَالَ: كَانَ مَعَاذُ بْنُ جَبَلٍ جَالِسًا قَرِيْبًا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص) فِي مَنْزِلِ اَبِي اَيُّوبِ الْاَنْصَارِيِّ فَقَالَ مَعَاذُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ اُرَاَيْتَ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ. يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ اَفْوَاجًا؟ فَقَالَ يَا مَعَاذُ، سَأَلْتِ عَنْ عَظِيْمٍ مِنْ

الامر ثم ارسل عينيه ثم قال يحشرون عشرة اصناف من امتي اشتاتا قد ميزهم الله تعالى من جماعة المسلمين و بدل صورتهم، فبعضهم على صورة القردة و بعضهم على صورة الخنازير و بعضهم منكسين ارجلهم فوق وجوههم يسحبون عليها و بعضهم عمى يترددون و بعضهم صمّ بكم لا يعقلون و بعضهم يمضغون السننهم فهي مدلاة على صدورهم يسيل القيح من افواههم لعبا يقدّروهم اهل الجمع و بعضهم منقطعة ايديهم و ارجلهم و بعضهم مصليين على جذوع من نار و بعضهم أشدّ نتنا من الجيف و بعضهم يلبسون جبابا سابغة من قطران لازقة بجلودهم. فاما الذين على صورة القردة فالقتات من الناس يعنى التّمّام، و اما الذين على صورة الخنازير فاهل السّحت و المنكسون على وجوههم فاكلة الرّبوا و العمى من يجور في الحكم و الصمّ البكم المعجبون باعمالهم و الذين يمضغون السننهم. فالعلماء و القصّاص الذين خالف قولهم اعمالهم و المقطّعة ايديهم و ارجلهم الذين يوذون الجيران و المصلّبون على جذوع من نار فالسّعاة بالناس الى السّلطان و الذين هم أشدّ نتنا من الجيف فالذين يتمتّعون بالشّهوات و اللذات و منعوا حقّ الله تعالى من اموالهم، و الذين يلبسون الجباب فاهل الكبر و الخيلاء.

قوله: وَ فَتَحَتِ السَّمَاءُ قَرَأَ اهل الكوفة: فتحت بالتّخفيف و الباقر بالتّشديد، اى شققت لنزول الملائكة فكانت ابوابا، اى ذات ابواب. و قيل: تنحلّ و تتناثر حتى تصير فيها ابواب و طرق و فروج «و مالها اليوم من فُروج». و قيل: ان لكلّ عبد ما بين في السّماء بابا لعمله و بابا لرزقه، فاذا قامت القيامة انفتحت الأبواب.

وَ سَيَّرَتِ الْجِبَالَ فَكَانَتْ سَرَابًا اى ازيلت عن اماكنها فصارت كالسّرّاب.

قال ابن عباس: ذلك عند الفزع الاول فزالها عن اماكنها فصارت كما قال سبحانه: تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَ هِيَ تَمْرٌ مَرَّةً السّحابِ ثم يدركها الفزع الثاني فصارت «كالعهن المنفوش» ثم يدركها الفزع الثالث فصارت كثيبا مهيبا، ثم يدركها الفزع الرابع فسيرت في الارض و ذهب بها و ذلك قوله: «وَ اِذَا الْجِبَالُ سُيِّفَتْ» اى ازيلت بسرعة حتى لا يبقى اثر: اِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا اى طريقا و ممرًا فلا سبيل الى الجنّة حتى.

تقطع النّار و قيل: محبسا و موضع رصد كالمضمار لخلبة الخيل. الخلبة خيل تجمع للسّباق من كلّ اوب و المضمار: الموضع. قال ابن عباس: انّ على جسر جهنّم سبعة محابس يسأل العبد عند اولها عن شهادة ان لا اله الا الله، فان جاء بها تامّة جاز الى الثاني فيسأل عن الصّلاة فان جاء بها تامّة جاز الى الثالث فيسأل عن الزّكاة، فان جاء بها تامّة جاز الى الرابع، فيسأل عن الصّوم فان جاء به تامّا جاز الى الخامس، فيسأل عن الحجّ فان جاء بها تامّا جاز الى السّادس، فيسأل عن العمرة فان جاء بها تامّة جاز الى السّابع فيسأل عن المظالم فان خرج منها و الا يقال: انظروا فان كان له تطوّع اكمل به اعماله، فاذا فرغ به انطلق الى الجنّة. و المرصاد، مفعال من الرّصد و المعنى: ائها ذات ارتقاب لاهلها تراصدهم بنكالها و عقوبتها.

لِلطّٰغِيّٰنَ مٰبَا اى مرجعا لمن تجاوز الحدّ في الطّغيان و الكفر.

«لَابِثِيْنَ» قرا حمزة و يعقوب: «لبثين» و قراءة العامّة «لابثين» بالالف، و هما لغتان. فيها أحقاباً جمع حقب و هو ثمانون سنة كلّ سنة ثلاث مائة و ستون يوما، كلّ يوم الف سنة ممّا يعدّه بنو آدم، و روى نافع عن ابن عمر عن النّبيّ (ص) قال: «و الله لا يخرج من النّار من دخلها حتى يكونوا فيها أحقاباً و الحقب بضع و ثمانون سنة و السنّة ثلاثمائة و ستون يوما كلّ يوم كالف سنة ممّا تعدّون فلا يتكلنّ احد على ان يخرج من النّار.

قال الحسن: انّ الله لم يجعل لاهل النّار مدّة، بل قال: لَابِثِيْنَ فِيهَا أَحْقَابًا فو الله ما هو الا ائه اذا مضى حقب دخل آخر

الى الابد فليس للاحقاب عدّة الى الخلود و عن عبد الله ابن مسعود قال: لو علم اهل النار انهم يلبثون في النار عدد حصى الدنيا لفرحوا و لو علم اهل الجنة انهم يلبثون في الجنة عدد حصى الدنيا لحزنوا و قال مقاتل بن حيان: الحقب الواحد سبع عشرة الف سنة. قال: و هذه الآية منسوخة نسختها فلن نزيدكم إلا عذاباً يعنى: ان العدد قد ارتفع و الخلود قد حصل. و عن خالد بن معدان قال: هذه الآية في اهل القبلة لانهم لا يخلدون فيها، و قيل: تم الكلام على قوله: «فيها» ثم قال: «احقاباً».

لا يدوقون فيها اي في جهنم «بردأ» اي روحا و راحة. و قيل: البرد النوم لان التائم يبرد جوفه اذا نام. و قال مقاتل: لا يدوقون فيها بردا ينفعهم من حرّ و لا شرابا ينفعهم من عطش.

إلّا حميماً ماء حاراً يحرق ما يأتي عليه. و قيل: هو دموع عيون اهل النار «و غساقاً». قال ابن عباس: الغساق: الزمهرير يحرقهم ببرده. و قيل هو الصديد و ما سال من جلود اهل النار. و قيل: هو المنتن الاسود، و قال شهر بن حوشب: الغساق واد في النار فيه ثلاث مائة و ثلاثون شعبا في كلّ شعب ثلاث مائة و ثلاثون بيتا في كلّ بيت اربع زوايا، في كلّ زاوية شجاع كاعظم ما خلق الله من الخلق، في رأس كلّ شجاع سم.

و قيل: معنى الآية «لا يدوقون» في تلك الاحقاب إلّا حميماً و غساقاً ثم يلبثون احقابا يدوقون غير الحميم و الغساق من انواع العذاب نهر توقيت لانواع العذاب لا لمكثهم في النار.

جزاءً وفاقاً اي جازيناهم جزاء وفاق اعمالهم. قال مقاتل: وافق العذاب الذنب فلا ذنب اعظم من الشرك و لا عذاب اعظم من النار، ثم وصف اعمالهم فقال: إنهم كانوا لا يرجون حساباً اي لا يخافون محاسبة الله اياهم. قال الزجاج: يعنى لا يؤمنون بالبعث فيرجوا ثواب حساب.

و كذبوا بآياتنا اي بما جاءت به الانبياء «كذاباً» اي تكذيباً و هي لغة يمانية فصيحة يقولون: خرقت القميص خرافاً و قرئ «كذاباً» بالتخفيف مصدر كاذب.

و كلّ شيء أحصيناه كتاباً اي كلّ شيء من اعمال الخلق بيّناه في اللوح المحفوظ كقوله: و كلّ شيء أحصيناه في إمام مبين. قوله: و كلّ شيء منصوب بفعل مضمر، اي احصينا كلّ شيء احصيناه. و كتابا نصب على المصدر. اي كتبناه كتابا و يجوز ان يكون نصبا على الظرف، اي في كتاب و هو اللوح المحفوظ. و قيل: احصته الملائكة في كتاب، يعنى: في صحف الاعمال.

«فدوقوا» اي يقال لهم فدوقوا فلن نزيدكم إلا عذاباً سئل الحسن عن اشدّ آية في القرآن على اهل النار فقال الحسن: سألنا ابا برزة الاسلمى، فقال: سألت رسول الله (ص) فقال: فدوقوا فلن نزيدكم إلا عذاباً قيل: لما سمعوا ذلك أيسوا من الخروج. قوله: إن للمؤمنين مفاضاً مفاض موضع الفوز و الفوز النجاة، اي للذين اتقوا من الشرك و الكفر و الفواحش نجاة من العذاب و وصول الى الجزيل من الثواب، ثم فسّر فقال: «حدائق» جمع حديقته، و هي البستان المحاط به و «أعناباً»، جمع عنب.

«و كواعب» اي جوارى عذارى جمع كاعب و هي الناهدة التي بلغت التكاثر و ظهر ثديها و نتأ نتوء الكعب. «أثراباً» اي مستويات في السنّ على سنّ ثلاث و ثلاثين سنة. فقيل: اراد بذلك ازواجهنّ من الأدميات، و قيل: هنّ الحور و ليس المراد بذلك صغر السنّ، لكنّ المراد رواء الشباب، اي ماء الشباب جار فيهنّ لم يشبن و لم يتغيّر عن حدّ الحسن حسنهنّ.

وَ كَأْسًا دِهَاقًا مِترعة مملوءة متتابعة صافية، الدّهاق مصدر داهق مداهقة و دهاقا، اى تابع و ادهقت الحوض اى ملأته و الكأس في القرآن: هى كأس الخمر حيثما وجدتھا.

لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا اى في الجنة «لَعْوًا» باطلا من الكلام «وَلَا كِذَابًا» يعنى: و لَا تَكْذِيبًا، اى لَا يَكْذِبُ بعضهم بعضا. قرأ الكسائى: «كذابا» بالتخفيف مصدر كاذب، اى لَا يَكْذِبُ بعضهم مع بعض.

جَزَاءً مِنْ رَبِّكَ عَطَاءً اى جازاهم جزاء و اعطاهم عطاء فهما منصوبان بالمصدر و قوله: «حساباً» اى كافيا و افيا كثيرا يقال: احسبت فلانا، اى اعطيته ما يفيه حتى قال: حسبى و المراد ان لهم في الجنة جميع ما يشتهون و قيل معنى: عَطَاءً حِسَابًا اى على حساب العمل و عند الله المزيد.

رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا الرَّحْمَنُ اى خالقهما و مالكهما و مالك ما بينهما الرحمن. قرأ اهل الحجاز و ابو عمرو: «رب»، بالرفع على الاستيناف و «الرحمن» خبره. و قرأ الآخرون: «رب» بالجر اتباعا لقوله: من ربك، و قرأ ابن عامر و عاصم و يعقوب: «الرحمن» بالجر اتباعا لقوله: «رَبِّ السَّمَاوَاتِ» و قرأ الآخرون: «الرَّحْمَنُ» بالرفع و حمزة و الكسائى يقرءان «رب» بالخفض لقربه من قوله: جَزَاءً مِنْ رَبِّكَ و يقرءان «الرحمن» بالرفع لبعده منه على الاستيناف. و قوله: «لَا يَمْلِكُونَ» في موضع خبره. و معنى لَا يَمْلِكُونَ مِنْهُ خِطَابًا قال مقاتل: لَا يَقْدِرُ الخلق على ان يكلموا الرب الا باذنه، و قال الكلبي: لَا يَشْفَعُ احد ل احد الا باذنه.

يَوْمَ يَفُومُ الرُّوحُ وَ الْمَلَائِكَةُ صَفًّا قال الشعبي و الضحاك: «الرُّوح» جبرئيل (ع) و قال عطاء عن ابن عباس: «الرُّوح» ملك من الملائكة ما خلق الله مخلوقا اعظم منه فاذا كان يوم القيامة قام هو وحده صفاً و قامت الملائكة كلهم صفاً واحداً فيكون عظم خلقه مثلهم. و قال مجاهد و قتادة و ابو صالح: «الرُّوح» خلق من خلق الله على صورة بنى آدم لهم ايد و ارجل و رؤس يأكلون و يشربون، ليسوا من الملائكة و لا من الجن و لا من الانس ما نزل من السماء ملك الا و معه واحد منهم. و قال ابن مسعود: «الرُّوح» ملك اعظم من السماوات و من الجبال و من الملائكة و هو في السماء الرابعة يسبح كل يوم اثنى عشر الف تسبيحة يخلق من كل تسبيحة ملك يجيء القوم يوم القيامة «صفا» وحده. و قال الحسن: هم بنو آدم، و معناه: ذوو الرُّوح، و قال عطية عن ابن عباس: هى ارواح الناس تقوم مع الملائكة فيما بين التفتختين، قبل ان تردّ الارواح الى الاجساد. و في رواية الضحاك عن ابن عباس، قال: عن يمين العرش نهرا من نور مثل السماوات السبع و الارضين السبع و البحار السبعة يدخل جبرئيل (ع) فيه كل سحر فيغتسل فيزداد نورا الى نوره و جمالا الى جماله و عظما الى عظمه، ثم ينتفض فيخرج الله من كل قطرة تقع من ريشه كذا و كذا الف ملك يدخل منهم كل يوم سبعون الف ملك البيت المعمور و سبعون الفا الكعبة لا يعودون اليهما الى ان تقوم الساعة. و قال وهب: ان جبرئيل (ع) واقف بين يدي الله عزّ و جلّ ترعد فرائصه يخلق الله سبحانه و تعالى من كل رعدة مائة الف ملك و الملائكة صفوف بين يدي الله عزّ و جلّ منكسوا رؤسهم فاذا اذن الله تعالى لهم في الكلام، قالوا: لا اله الا انت، و هو قوله: يَوْمَ يَفُومُ الرُّوحُ وَ الْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ اِلَّا مَنْ اُذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ ان يتكلم و «قال» في الدنيا «صوابا» و سدادا من القول. و قيل: معناه من قال لا اله الا الله في الدنيا يأذن الله لهم في القيامة ان يتكلموا بالشفاعة فيشفعون و بالاعتذار فيقبل عذرهم، و اما الكافرون فلا يقبل عذرهم و لا يسمع شفاعتهم. و قال الحسن: معناه لَا يَشْفَعُونَ ل احد الا لمن اذن الله ان يشفع له و قال المشفوع: له في الدنيا صوابا صدقا و هو لا اله الا الله.

ذَلِكَ الْيَوْمِ الْحَقُّ لَا باطل فيه و لا ظلم، بل ينتصف الضعيف من القوى و مجيئه حق كائن يوجد لا محالة و قد كانوا فيه

على شكِّ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَى رَبِّهِ مَآبًا اى مرجعا حسنا من طاعة يقدّمها و زلة يجتنبها ليكون المرجع الى الثواب.  
انا أنذرناكم عذاباً قريباً يعنى: العذاب فى الآخرة و كلّ ما هوأت قريب.

و قيل هو القتل ببدر. وَمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ اى يرى جزاء الذى قدّمه من خير و شرّ كقوله: «يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا» «وَأَنْ سَعَيْهٖ سَوْفَ يَرَى» «لِيُرَوَّا أَعْمَالَهُمْ». و قيل: المرء هاهنا المؤمن يرى كلّ خير قدّمه فى صحيفته يَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا

قال عبد الله بن عمر: و اذا كان يوم القيامة مدت الارض مدّ الاديم و حشر الدوابّ و البهائم و الوحش ثمّ يجعل القصاص بين البهائم حتى تقتصّ للشاة الجماء من القرناء نطحتها فاذا فرغ من القصاص قيل لها: كوني ترابا. فعند ذلك قُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا

و قال مقاتل: يجمع الله الوحوش و الهوامّ و الطير و كلّ شيء غير الثقلين فيقول: من ربكم؟ فيقولون: الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ. فيقول لهم الربّ تبارك و تعالى بعد ما يقضى بينهم حتى يقتصّ للجماء من القرناء: انا خلقتكم و سخرتكم لبنى آدم و كنتم مطيعين ايام حياتكم فارجعوا، اى الذى كنتم كونوا ترابا فيكونون ترابا. فاذا التفت الكافر الى شيء صار ترابا يتمنى، فيقول: يا ليتنى كنت فى الدنيا فى صورة خنزير رزقى كرزقه و كنت اليوم فى الآخرة ترابا. و قيل: معناه ليتنى لم ابعث و كنت ترابا. و قال عكرمة: بلغنى انّ السباع و الوحش و البهائم اذا رأين يوم القيامة بنى آدم و ما هم فيه من الغمّ و الحزن قلن: الحمد لله الذى لم يجعلنا مثلكم فلا جنة نرجو و لا نارنا نخاف. و قال ابو القاسم بن حبيب: رأيت فى بعض التفاسير انّ الكافر هاهنا ابليس و ذلك انه عاب آدم بانه خلق من التراب و افتخر بانه خلق من النار، فاذا عين يوم القيامة فضل بنى آدم و المؤمنين و ما ينالون من انواع الكرامات و رأى ما هو فيه من الشدة و العذاب يتمنى و يقول: يا ليتنى خلقت من التراب و لم يصبني ما اصابني. قال ابو هريرة: فيقول التراب للكافر لا و لا كرامة لك، من جعلك مثلى و عن ابى الزناد عبد الله بن ذكوان قال اذا قضى بين الناس و امر اهل الجنة الى الجنة، و اهل النار الى النار قيل لسائر الامم و لمؤمنى الجنّ: عودوا ترابا. فحينئذ قُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا و قال عمر بن عبد العزيز: انّ مؤمنى الجنّ حول الجنة فى ربض و رحاب و ليسوا فيها و الاكثرون على انّ مؤمنى الجنّ مع مؤمنى الانس فى الجنة و انّ كافر بهم مع كافرى الانس فى النار.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اسم ملك تجمل عباده بطاعته و تزين خدمه بعبادته، لا يتجمل بطاعة المطيعين و لا يتزين بعبادة العابدين، فزينة العابدين صدار طاعتهم و زينة العارفين حلة معرفتهم. و زينة المحبين تاج ولايتهم. و زينة المذنبين غسل وجوههم بصوب عبرتهم.

نام خداوندی كه نام او دل افروزست و مهر او عالم سوز. نام او آرایش مجلس است و مدح او سرمایه مفلس. زینت زبانها ثنای او، قیمت دلها بهوای او، راحت روحها بلقای او، سرور سرّها برضای او. دلایل توحید آیات او، معالم تفهیم آیات او، شواهد شریعت اشارات او، معاهد حقیقت بشارات او، قدیم نامخلوق ذات و صفات او. توانایی یگانه بی مگر، دانایی یگانه بی اگر. توانایی كه همه كار تواند، دانایی كه همه چیز داند. در شناخت حاصل و دریافت حاضر، سلطان عظمت دور، و ببرهان فضل نزدیک، بیان برّ پیدا و از دریافت گمان نهان.

پیر طریقت گفت: «الهی من بقدر تو نادانم و سزای ترا ناتوانم، در بیچارگی خود سرگردانم، و روز بروز در زیانم

چون منی چون بود؟ چنانم! و از نگرستن در تاریکی بفرغانم، که خود بر هیچ چیز هست مانندم ندانم! چشم بروزی دارم که تو مانی و من نمانم. چون من کیست؟ گر آن روز ببینم و ببینم بجان فدا آنم.

قوله: عَمَّ يَسْأَلُونَ عَنِ النَّبَاِ اى عن الخبر «العظيم» این خبر عظیم کار و نبوت مصطفی است (ص) و بعثت و رسالت او، و پرسیدن ایشان از یکدیگر از روی تعظیم بود. جماعت قریش فراهم میرسیدند و با یکدیگر میگفتند: اى شيء امر محمد؟ این کار محمد چه چیز است بدین عظیمی و بدین پابندگی؟ روز بروز کار او بالاتر و آوای او بلندتر، و دولت او از جبال راسیات قوی تر و محکم تر. سرا پرده ملت ما برانداخت، و گردن دین خویش بر افراخت. سر افرازان عرب او را مسخر میشوند، و گردنکشان قبائل سر بر خط وی می‌نهند. رب العالمین گفت: الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ خلق در کار او مختلف شدند. یکی را سعادت ازلی در رسید و عنایت الهی او را در پذیرفت، تا بدعوت وی عزیز گشت و بتصدیق رسالت وی سعید ابد شد.

یکی در وده خذلان بمانده شقاوت ازلی دامن وی گرفته باشخاص بیزاری سپرده تا سر در چنبر دعوت او نیاورد و رسالت وی قبول نکرد، شقی هر دو سرای گشت. حکم الهی اینست و خواست الهی چنین. حکم کرد بر آن کس که خواست، بآن چیز که خواست، حکمی بی میل و قضایی بی جور. قومی را در دیوان سعادت نام ثبت کرد و ایشان را بعنایت ازلی قبول کرد، و علل در میان نه و قومی را در جریده اشقیای نام ثبت کرد و زتار ردّ بر میان بست و زهره دم زدن نه. «ما يُبَدِّلُ الْقَوْلَ لَدِيَّ وَ مَا اَنَا بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ». روزی عبد الملك مروان عزّه را که معشوقه کثیر بود پیش خویش خواند، گفت: نقاب بگشای تا بنگرم که کثیر در تو چه دید که بر تو شیفته گشت؟ عزّه گفت: اى عبد الملك مؤمنان در تو چه دیدند که ترا امیر کردند؟ سقیا لا يام كفا في كتم العدم و هو ينادى بلطف القدم بلا سابقة قدم «أست بر بكم».

يك قول از اقوال مفسران آنست که: نبأ عظيم خبر قیامت است و خاست رستاخیز که قوم در آن مختلف بودند، بعضی در گمان و شكّ و بعضی بر انکار و جحد، و رب العالمین ایشان را بر آن انکار و جحد تهدید کرده و وعید داده که: كَلَّا سَيَعْلَمُونَ ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ آری بدانند و آگاه شوند از آن روز عظیم، چون سرانجام کار خویش ببینند و بجزای کردار خویش رسند. از عظمت آن روز است که بیست و چهار ساعت شبانروز دنیا را بر مثال بیست و چهار خزانه حشر کنند و در عرصات قیامت حاضر گردانند، یکان یکان خزانه می‌گشایند و بر بنده عرض میدهند، از آن خزانه‌ای بگشایند پر بها و جمال، پر نور و ضیا، و آن آن ساعت است که بنده در خیرات و حسنات و طاعات بود. بنده چون حسن و نور و بهاء آن ببیند، چندان شادی و طرب و اهتزاز برو غالب شود که اگر آن را بر جمله دوزخیان قسمت کنند، در دهشت از شادی الم و درد آتش فراموش کنند. خزانه‌ای دیگر بگشایند، تاریک و مظلم پرنتن و پر وحشت. و آن آن ساعت است که بنده در معصیت بود و حق آزرده ظلمت، و وحشت آن کردار در آید چندان فزع و هول و رنج و غم او را فرو گیرد که اگر بکلّ اهل بهشت قسمت کنند، نعیم بهشت بدیشان منعص شود.

خزانه‌ای دیگر بگشایند خالی، که درو نه طاعت بود که سبب شادی است و نه معصیت که موجب اندوهست و آن ساعتی که بنده درو خفته باشد، یا غافل یا بمباحات دنیا مشغول شده بنده بدان حسرت خورد و غبن عظیم بدو راه یابد. همچنین خزائن يك يك می‌گشایند و برو عرضه میکنند، از آن ساعت که درو طاعت کرده شاد میگردد و از آن ساعت که درو معصیت کرده رنجور می‌شود و بر ساعتی که مهمل گذاشته حسرت و غبن می‌خورد.



هان ای مسکین، غافل مباش که از تو غافل نیستند، و می‌دان که حقّ تعالیّ مشاهد سرّ و رقیب دل تو است می‌بیند و میداند در هر حال که باشی. باری چنان باش که شایسته جلال نظر او باشی. مصطفی (ص) گفته: «اعبد الله کأنک تراه فان لم تکن تراه فأنه یراک».

## ۷۹- سورة النازعات- مكية

## النوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.  
 وَ النَّازِعَاتِ غَرْقًا (۱) سوگند است بستارگان شتابان و هموار روان تا آن گه که در چشمه مغرب فرو شوند.  
 وَ النَّاشِطَاتِ نَشْطًا (۲) بستارگان که از مشرق در میگیرند و میروند تا بمغرب رسند.  
 وَ السَّابِحَاتِ سَبْحًا (۳) و بستارگان روان که در فلك در موج آشناو میکنند.  
 فَالسَّابِقَاتِ سَبْقًا (۴) و بستارگان که در رفتن بر یکدیگر پیشی می‌کنند.  
 فَالْمُدْبِرَاتِ أَمْرًا (۵) بفرشتگان که بفرمان کارها می‌سازند و باز می‌اندازند.  
 یَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ (۶) آن روز که بجنید زمین جنبیدنی.  
 تَتَّبِعُهَا الرَّادِفَةُ (۷) و بر پی آن ایستد پسینه آمدنی.  
 قُلُوبٌ یَوْمَئِذٍ وَاحِفَةٌ (۸) دلهای است آن روز ترسنده و لرزنده.  
 أَبْصَارُهَا خَاشِعَةٌ (۹) چشمهای ایشان فرو شده خواری در آن پیدا، و فرو شکسته از بیم در دیده نگران.  
 یَقُولُونَ میگویند: أِنَّا لَمَرُدُّونَ فِی الْحَافِرَةِ (۱۰) باش ما را با همان زندگانی خواهند برد که نخست داشتیم.  
 اِذَا كُنَّا عِظَامًا نَّخِرَةً (۱۱) باش ما را در گور کنند، با زندگانی خواهند برد آن گه که استخوان گردیم ریزیده.  
 قَالُوا تِلْكَ اِذَا كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ (۱۲) چنین میگویند که: پس آن بازگشتی بس با زیان کاری است و باید آمد.  
 فَاِذَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ (۱۳) اکنون پس چنین است يك آواز است.  
 فَاِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ (۱۴) که ایشان را بآن آواز با هامون رستاخیز رانند.  
 هَلْ اَتَاكَ حَدِيثُ مُوسٰی (۱۵) آمد بنو و رسید قصه موسی بنو؟  
 اِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ اَنْ گه که خواند خداوند او او را بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ بَانَ وادی پاک کرده و بآفرین طوی (۱۶) نام او طوی.  
 اذْهَبْ اِلٰی فِرْعَوْنَ اِنَّهُ طَغٰی (۱۷) شو به فرعون شو که او سر کشید نهمار.  
 قُلْ كُوٰی اَوْ رَا هَلْ لَكَ اِلٰی اَنْ تَزَكٰی (۱۸) او فتدت که پاک و هنری شوی، ؟  
 وَ اَهْدِيْكَ اِلٰی رَبِّكَ فَتَخْشٰی (۱۹) و راه نمایم ترا بالله تا بشناسی و او را بدانی و از او بترسی.  
 فَاَرَاهُ الْاٰیَةَ الْكُبْرٰی (۲۰) باو نمود آن نشان مهین.  
 فَكَذَّبَ وَ عَصٰی (۲۱) دروغ زن گرفت و سر کشید.  
 ثُمَّ اذْبَرَ یَسْعٰی (۲۲) پس آن گه برگشت بنهیب پیش باز.  
 فَحَسَرَ فَنَادٰی (۲۳) سپاه جادوان گرد کرد و آواز داد.  
 فَقَالَ اَنَا رَبُّكُمْ الْاَعْلٰی (۲۴) و گفت: منم خداوند برترین شما.  
 فَاَخَذَهُ اللّٰهُ نَكَالَ الْاٰخِرَةِ وَ الْاُولٰی (۲۵) بگرفت الله او را بعقوبت سخن پسین و سخن پیشین.  
 اِنَّ فِیْ ذٰلِكَ لَعِبْرَةً لِّمَنْ یَّخْشٰی (۲۶) درین پندی و فرا پوشیده دیدنی است او را که صواب شناسد و ترسد.  
 اَ اَنْتُمْ اَشْدُّ خَلْقًا اَمْ السَّمٰءُ شَمًا سَخَتْ تَرِیْدٌ وَ دَشْوَارَتٌ در علم شما بر آفریدگار ، در آفرینش یا آسمان؟ بَنَاهَا (۲۷)  
 آفریدگار آن را برافراشت و بی ستون برداشت.



رَفَعَ سَمَكَهَا كَازِ آن بالا داد. فَسَوَّاهَا (۲۸) و آن را راست کرد و راغ.  
 وَ أَغْطَشَ لَيْلَهَا وَ تَارِيكَ كَرَدِ شَبِّ آن. وَ أَخْرَجَ ضُحَاهَا (۲۹) و بیرون آورد روز آن.  
 وَ الْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ نَحَاها (۳۰) و زمین را پس آن پهن باز کشید.  
 أَخْرَجَ مِنْهَا بَيْرُونَ آورد از زمین ماءها و مَرَعَاهَا آب آن و گیازار و چراگاه آن.  
 وَ الْجِبَالَ أَرْسَاهَا (۳۲) و کوهها را بر زمین فرو گذاشت و زمین را بآن بر جای بداشت.  
 مَتَاعًا لَكُمْ وَ لِأُنْعَامِكُمْ (۳۳) نیکوداری شما را و چهارپایان شما را.  
 فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَّةُ الْكُبْرَى (۳۴) آن روز که داهیه مهین بیفتد.  
 يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ مَا سَعَى (۳۵) آن روز که مردم را یاد آید هر چه در دنیا کرد.  
 وَ بُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِمَنْ يَرَى (۳۶) و بهامون آرند دوزخ نگرنده را.  
 فَأَمَّا مَنْ طَغَى (۳۷) اما آن کس که سر کشید و ناپاکی کرد.  
 وَ آتَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا (۳۸) و این جهان را گزید و این را بجای آن دیگر بیسندید.  
 فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى (۳۹) آتش او را جایگاه است و باز گشتن گاه.  
 وَ أَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ أَمَّا او که از ایستادن گاه پیش خدای خویش بترسید وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى (۴۰) و  
 خویشتن را از بایست نبایستی باز زد.  
 فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى (۴۱) بهشت او را جایگاه است و باز گشتن گاه.  
 يَسْتَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ مَيِّپِرْسَنْد تَرَا از رستاخیز. أَيَّانَ مُرْسَاهَا (۴۲) که کی است هنگام پیدا کرد آن و آوردن آن؟  
 فِيمَ أَنْتَ مِنْ ذِكْرَاهَا (۴۳) تو در چه ای از یاد آن و که ای تو بدانش هنگام آن؟  
 إِلَى رَبِّكَ مُنْتَهَاهَا (۴۴) باز گشت و سرانجام دانستن هنگام رستاخیز با خدای تو است.  
 إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ مَنْ يَخْشَاهَا (۴۵) تو ترساننده و آگاه کننده او ای که بآن گرویده است و از آن می ترسد.  
 كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا كَؤِوبِي ایشان آن روز که رستاخیز بینند و کار آن، لَمْ يَلْبُثُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحَاهَا (۴۶) در دنیا نبودند  
 و درنگ نکردند مگر شبانگاهی.

### النوبة الثانية

این سوره چهل و پنج آیت است. صد و سی و نه کلمه، هفتصد و پنجاه و سه حرف جمله مکی است، به مکه فرو آمده  
 باتفاق مفسران. و درین سوره ناسخ و منسوخ نیست. و فی الخبر عن ابی بن کعب قال: قال رسول الله (ص): من قرأ  
 سورة «النَّازعات» لم یکن حبسه فی القبر الا کقدر الصَّلَاةَ المکتوبة حَتَّى یدخل الجنة.  
 قوله تعالى: وَ النَّازِعَاتِ غَرْقًا قال بعض المفسرین: انَّ القسم واقع بربِّ هذه المذکورات، و قيل: لا بل اقسام الله تعالى  
 بذلك للتنبیه علی موقع العبرة فيه، اذ القسم يدل علی عظم شأن المقسم به و له جلّ جلاله ان ینهی عباده عن القسم  
 بالمخلوقات، فانّ له ان یتعبد عباده بما شاء و اختلفوا فی المراد بهذه الکلمات. فقال بعضهم: المراد باجمعا الملائكة  
 لانهم ینزعون نفوس بنی آدم باغراق كما یغرق النَّازِعُ فی القوس فیبلغ بها غایة المدّ. و الغرق بدل من الاغراق. و  
 قيل: معناه «وَ النَّازِعَاتِ» نفسا غرقت «غرقا». قال ابن مسعود: یرید نفس الکفار ینزعها ملک الموت من اجسادهم  
 من تحت کلّ شعرة و من تحت الاظفیر و اصول القدمین، ثم یرفّقها فی جسده بعد ما ینزعها حَتَّى اذا کادت تخرج



رَدَّهَا فِي جَسَدِهِ، فَهَذَا عَمَلُهُ فِي الْكَفَّارِ.

و قال سعيد بن جبیر: نزلت ارواحهم ثم غرقت ثم حرقت ثم قذفت بها في النار.

و قيل: يرى الكافر نفسه في وقت النزاع كأنها تغرق. و قال مقاتل: ملك الموت و اعوانه ينزعون روح الكافر كما ينزع السفود الكثير الشعب من الصوف المبتل، فتخرج نفسه كالغريق في الماء.

وَ النَّاشِطَاتِ نَشْطًا قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: هُمُ الْمَلَائِكَةُ يَنْشُطُونَ نَفْسَ الْمُؤْمِنِينَ بِرَفْقٍ وَ سَهُولَةٍ مُشْتَقَّةٍ مِنْ قَوْلِ الْعَرَبِ نَشَطَتْ الدَّلْوُ إِذَا أَخْرَجْتَهَا مِنَ الْبُئْرِ، وَ قِيلَ: مُشْتَقَّةٌ مِنَ الْإِنْشُوطَةِ وَ هِيَ الْعَقْدَةُ يَمُدُّ أَحَدٌ طَرَفَيْهَا فَتَحُلُّ خَلْفَ الْمَبْرَمِ، يَعْنِي: الْمَلَائِكَةُ تَنْشُطُ نَفْسَ الْمُؤْمِنِ أَيْ تَحُلُّ حَلًّا رَفِيقًا فَتَقْبِضُهَا كَمَا يَنْشُطُ الْعَقَالُ مِنْ يَدِ الْبَعِيرِ إِذَا حُلَّ عَنْهَا وَ هَذَا يَقْتَضِي الْمُنْشِطَاتِ. وَ حَمَلَهَا بَعْضُهُمْ عَلَى نَشْطِ، أَيْ بَادَرَ إِلَى الشَّيْءِ فَرِحًا بِهِ.

وَ هَذَا يَقْتَضِي وَ النَّاشِطَاتِ نَشْطًا يَعْنِي: نَفْسَ الْمُؤْمِنِ عِنْدَ الْمَوْتِ تَنْشُطُ لِلْخُرُوجِ وَ ذَلِكَ إِتَّهَ لَيْسَ مِنْ مُؤْمِنٍ يَحْضُرُهُ الْمَوْتُ أَلَّا عَرَضَتْ عَلَيْهِ الْجَنَّةُ قَبْلَ أَنْ يَمُوتَ، فَيَرَى فِيهَا أَشْبَاهًا مِنْ أَهْلِهَا وَ أَزْوَاجَهُ مِنَ الْحُورِ الْعِينِ فَهَمَّ يَدْعُوهُ إِلَيْهَا فَنَفْسُهُ إِلَيْهِمْ، نَشْطَةٌ أَنْ تَخْرُجَ فَتَأْتِيَهُمْ.

وَ السَّابِحَاتِ سَبْحًا هُمُ الْمَلَائِكَةُ يَقْبِضُونَ أَرْوَاحَ الْمُؤْمِنِينَ كَأَنَّهُمْ يَسْبِغُونَ فِي الْمَاءِ فَأَحْيَانًا يَنْفَسُونَ وَ أَحْيَانًا يَرْتَفِعُونَ بِسَلْوَانِهَا سَلًا رَفِيقًا: ثُمَّ يَدْعُونَهَا حَتَّى تَسْتَرِيحَ كَالسَّابِحِ بِالشَّيْءِ فِي الْمَاءِ يَرْفِقُ بِهِ وَ قِيلَ: هُمُ الْمَلَائِكَةُ يَنْزِلُونَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ مُسْرِعِينَ كَمَا يُقَالُ لِلْفَرَسِ الْجَوَادِ: سَابَحَ إِذَا اسْرَعَ فِي جَرِيهِ.

فَالسَّابِقَاتِ سَبَقًا هِيَ الْمَلَائِكَةُ تَسْبِقُ بِأَرْوَاحِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى الْجَنَّةِ. وَ قِيلَ: تَسْبِقُ إِلَى مَا أَمَرَ اللَّهُ.

فَالْمُدَبِّرَاتِ أُمْرًا هِيَ الْمَلَائِكَةُ: جِبْرَائِيلُ عَلَى الْوَحْيِ وَ الْعَذَابِ، وَ مِيكَائِيلُ عَلَى الْمَطَرِ وَ النَّبَاتِ وَ الْأَرْزَاقِ، وَ إِسْرَافِيلُ عَلَى الصَّوْرِ وَ اللُّوحِ وَ حَمَلُ رُكْنٍ مِنْ أَرْكَانِ الْعَرْشِ، وَ مَلَكُ الْمَوْتِ عَلَى قَبْضِ الْأَرْوَاحِ. وَ عَطْفُ فَالسَّابِقَاتِ فَالْمُدَبِّرَاتِ بِالْفَاءِ لَمَّا فِيهِمَا مِنْ مَعْنَى التَّعْقِيبِ، أَيْ تَسْبِغُ فَتَسْبِقُ فَتُدَبِّرُ وَ حَمَلُ هَذِهِ الْمَذْكُورَاتِ عَلَى الْمَلَائِكَةِ قَوْلُ عَلِيِّ وَ ابْنِ عَبَّاسٍ وَ ابْنِ مَسْعُودٍ. وَ قَالَ الْحَسَنُ وَ قَتَادَةُ: الْمُرَادُ بِهَا النُّجُومُ. وَ النَّازِعَاتِ عَرَفًا هِيَ النُّجُومُ تَنْزِعُ مِنْ مَشَارِقِهَا حَتَّى تَغْرُقَ فِي مَغَارِبِهَا فِي عَيْنِ حَمَّةٍ.

وَ النَّاشِطَاتِ نَشْطًا هِيَ النُّجُومُ السَّيَّارَةُ تَنْشُطُ مِنْ أَفْقٍ إِلَى أَفْقٍ أَيْ تَذْهَبُ يُقَالُ حَمَارٌ نَاشِطٌ يَنْشُطُ مِنْ بَلَدٍ إِلَى بَلَدٍ. وَ يُقَالُ لِلْبَقْرِ الْوَحْشِ نَاشِطٌ لِأَنَّهَا تَذْهَبُ مِنْ مَوْضِعٍ إِلَى مَوْضِعٍ.

وَ السَّابِحَاتِ سَبْحًا هِيَ النُّجُومُ فِي فَلَكَ يَسْبِغُونَ.

فَالسَّابِقَاتِ سَبَقًا هِيَ النُّجُومُ تَسْبِقُ بَعْضُهَا فِي الطُّلُوعِ وَ الْغُرُوبِ وَ أَمَّا فَالْمُدَبِّرَاتِ أُمْرًا فَهِيَ الْمَلَائِكَةُ عَلَى مَا بَيَّنَّاهُ لَا غَيْرَ، هَذِهِ أَقْسَامُ مَحْذُوفَةِ الْمَوْضِعِ، وَ لَكِنْ دَلَّ مَا بَعْدَهَا أَنَّهَا عَلَى تَثْبِيتِ قِيَامِ السَّاعَةِ. قَالَ الزَّجَّاجُ: جَوَابُ الْقِسْمِ فِيهِ مُضْمَرٌ. تَقْدِيرُهُ لِتَبْعَثَنَّ يَدَلُّ عَلَيْهِ قَوْلُهُ بَعْدَهُ: أِذَا كُنَّا عِظَامًا نَحْرَةً. وَ قِيلَ: جَوَابُ الْقِسْمِ. قَوْلُهُ: إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِمَنْ يَخْشَى.

يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ تَرْجُفُ الْأَرْضُ فَتَلْفِظُ مِنْ فِيهَا ثُمَّ تَتَّبِعُهَا الرَّادِفَةُ فَتَدْعِي كُلَّ أُمَّةٍ إِلَى كِتَابِهَا وَ تَنَادِي كُلِّ نَفْسٍ بِاسْمِهَا فَتَسَاقُ إِلَى حِسَابِهَا. وَ قِيلَ: «الرَّاجِفَةُ» النَّفْخَةُ الْأُولَى الَّتِي تَمُوتُ لَهَا الْخَلَائِقُ.

تَتَّبِعُهَا الرَّادِفَةُ أَيْ النَّفْخَةُ الثَّانِيَةُ الَّتِي تَبْعَثُ عِنْدَهَا الْخَلَائِقُ وَ بَيْنَهُمَا أَرْبَعُونَ سَنَةً. وَ قَالَ قَتَادَةُ: هُمَا صِيحْتَانِ فَالْأُولَى تَمِيتُ كُلَّ شَيْءٍ، وَ الْأُخْرَى تَحْيِي كُلَّ شَيْءٍ بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ. وَ قَالَ مُجَاهِدٌ: تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ تَنْزَلُ الْأَرْضُ وَ

الجبال.

تَتَّبِعُهَا الرَّادِفَةُ حَتَّى تَنْشَقَّ السَّمَاءَ وَ تَحْمِلُ الْأَرْضَ وَ الْجِبَالَ «فَدُكَّتَا ذَكَّةً وَاحِدَةً» وَ قَالَ عَطَاءُ: «الرَّاجِفَةُ»: الْقِيَامَةُ وَ «الرَّادِفَةُ»: الْبَعْثُ، وَ الرَّاجِفَةُ الصَّوْتُ وَ الْحَرَكَةُ السَّرِيعَةُ الشَّدِيدَةُ. وَ فِي الْخَبَرِ عَنْ أَبِي بِنِ كَعْبٍ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) إِذَا ذَهَبَ رُبْعَ اللَّيْلِ، قَامَ وَ قَالَ: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اذْكُرُوا اللَّهَ، اذْكُرُوا اللَّهَ جَاءَتْ الرَّاجِفَةُ تَتَّبِعُهَا الرَّادِفَةُ. جَاءَتْ الْمَوْتُ بِمَا فِيهِ، جَاءَتْ الْمَوْتُ بِمَا فِيهِ».

قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ وَاجِفَةٌ نَكَرَ الْقُلُوبِ، وَ الْمُرَادُ بِهَا قُلُوبَ الْكَافِرِينَ وَ الْمُنَافِقِينَ.

وَ مَعْنَى وَاجِفَةٌ أَيْ قَلْقَلَةٌ مُضْطَرِبَةٌ خَائِفَةٌ جَدًّا، الْوَجِيفُ وَ الرَّجِيفُ خَفِيفَانِ الْقَلْبِ، يُقَالُ: وَجِفَ الْقَلْبُ يَجِفُ وَجْفًا وَ وَجِيفًا وَ وَجُوفًا وَ وَجْفَانًا. وَ قَالَ السُّدِّيُّ: زَائِلَةٌ عَنِ امَّاكِنِهَا كَقَوْلِهِ: إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ.

أَبْصَارُهَا خَاشِعَةٌ ذَلِيلَةٌ، كَقَوْلِهِ: خَاشِعِينَ مِنَ الذَّلِّ، وَ قَالَ فِي مَوْضِعٍ: «خَشَعًا أَبْصَارُهُمْ» وَ الْهَاءُ رَاجِعَةٌ إِلَى الْإِنْفُسِ الَّتِي فِيهَا الْقُلُوبُ.

يَقُولُونَ أَيْ هَؤُلَاءِ يَقُولُونَ وَ هُمْ قَرِيشٌ أَوْ إِنَّا لَمَرْدُودُونَ فِي الْحَافِرَةِ أَوْ إِذَا كُنَّا عِظَامًا نَخْرَةً يَعْنِي: إِذَا قِيلَ لِمَنْكَرَى الْبَعْثِ: أَنْتُمْ مَبْعُوثُونَ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ يَقُولُونَ أَوْ إِنَّا لَمَرْدُودُونَ فِي الْحَافِرَةِ أَوْ إِذَا كُنَّا عِظَامًا نَخْرَةً أَيْ إِلَى أَوَّلِ الْحَالِ وَ ابْتِدَاءِ الْأَمْرِ فَنَصِيرُ أَحْيَاءٍ بَعْدَ الْمَوْتِ كَمَا كُنَّا قَبْلَ مَمَاتِنَا تَقُولُ الْعَرَبُ: رَجَعَ فُلَانٌ فِي حَافِرَتِهِ، أَيْ رَجَعَ إِلَى حَيْثُ جَاءَ وَ الْحَافِرَةُ عِنْدَهُمْ اسْمٌ لِابْتِدَاءِ الشَّيْءِ وَ أَوَّلِ الشَّيْءِ.

وَ قِيلَ: الْحَافِرَةُ الْأَرْضُ الَّتِي حَفَرَتْ فِيهَا قُبُورُهُمْ فَتَكُونُ بِمَعْنَى الْمَحْفُورَةِ كَمَا دَافِقُ أَيْ مَدْفُوقٌ، وَ عَيْشَةُ رَاضِيَةٌ أَيْ مَرْضِيَّةٌ مَعْنَاهُ: إِنَّا لَمَرْدُودُونَ إِلَى الْحَيَاةِ بَعْدَ مَا بَلَيْنَا فِي الْقُبُورِ. وَ قِيلَ «الْحَافِرَةُ» وَجْهُ الْأَرْضِ أَيْ إِنَّا نَرُدُّ إِلَى وَجْهِ الْأَرْضِ قَالُوهُ اسْتِبْعَادًا لَهَا وَ سَمَّى وَجْهَ الْأَرْضِ حَافِرَةً لِأَنَّهَا مُسْتَقَرٌّ الْحَوَافِرِ.

أَوْ إِذَا كُنَّا عِظَامًا نَخْرَةً قَرَأَ نَافِعٌ وَ ابْنُ عَامِرٍ وَ الْكَسَائِيُّ وَ يَعْقُوبُ: إِنَّا بِالْإِسْتِفْهَامِ، إِذَا عَلِيَ الْخَبْرُ بِضَدِّهِ أَبُو جَعْفَرٍ وَ الْبَاقُونَ بِالْإِسْتِفْهَامِ فِيهِمَا جَمِيعًا. وَ قَرَأَ حَمْزَةً وَ الْكَسَائِيُّ وَ أَبُو بَكْرٍ: «عِظَامًا نَاخِرَةً» وَ قَرَأَ الْآخَرُونَ «نَخْرَةً» وَ هُمَا لَغْتَانِ مِثْلُ الطَّمَعِ وَ الطَّامِعِ وَ الْحَذَرِ وَ الْحَازِرِ وَ مَعْنَاهُمَا الْبَالِيَةُ وَ قِيلَ: بَيْنَهُمَا فَرْقٌ فَالْنَخْرَةُ الْبَالِيَةُ وَ النَّاخِرَةُ الْجَوْفَاءُ. يَقُولُ الْعَرَبُ: نَخَرَ نَخِيرًا بِالْفَتْحِ إِذَا صَوَّتَ وَ نَخَرَ بِالْكَسْرِ إِذَا بَلَى.

«قَالُوا» يَعْنِي الْمُنْكَرِينَ تِلْكَ إِذَا كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ يَعْنِي لِنَّا رَدَدْنَا إِلَى أَوَّلِ الْأَمْرِ بَعْدَ كَوْنِنَا عِظَامًا نَخْرَةً فَهِيَ كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ فِيهَا وَ عَلَيْهَا، قَالُوا طَنْزًا وَ اسْتِنكَارًا لِلْبَعْثِ وَ الْكَرَّةُ الرَّجْعَةُ أَيْ رَجْعَةُ ذَاتِ خَسْرَانٍ كَمَا يُقَالُ تِجَارَةٌ رَائِحَةٌ أَيْ ذَاتُ رِيحٍ ثُمَّ أَخْبَرَ تَعَالَى عَنِ سَهْوَةِ الْبَعْثِ عَلَيْهِ فَقَالَ: فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ أَيْ صِيحَةٌ وَاحِدَةٌ وَ هِيَ الرَّادِفَةُ: يَعْنِي: التَّفْخَةُ الثَّانِيَّةُ. فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ أَيْ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ وَ هِيَ أَرْضُ الْمَحْشَرِ: أَيْ صَارُوا عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ بَعْدَ مَا كَانُوا فِي جَوْفِهَا. قَالَ سَفِيَانٌ: هِيَ أَرْضُ الشَّامِ، وَ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: أَنَّهَا أَرْضٌ مِنْ فِضَّةٍ بِيضَاءٍ لَمْ يَعْصِ اللَّهُ سُبْحَانَهُ عَلَيْهَا قَطُّ خَلَقَهَا يَوْمَئِذٍ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ: «يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ». وَ قِيلَ: هِيَ أَرْضُ مَكَّةَ وَ قِيلَ: هِيَ اسْمٌ مِنْ أَسْمَاءِ جَهَنَّمَ. وَ قِيلَ: سَمِيَتْ «سَاهِرَةً» لِأَنَّهُمْ إِذَا اتَّوَّاهَا سَهَرُوا سَهْرًا لَا يَنَامُونَ بَعْدَهَا قَطُّ فَنَسَبَ السَّهْرُ إِلَى الْأَرْضِ أَيْ لَا نَوْمَ عَلَيْهَا لِأَنَّهُمْ يَسْهَرُونَ عَلَيْهَا كَمَا يُقَالُ لَيْلٌ نَائِمٌ. قَوْلُهُ تَعَالَى: هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى قَالَ الْحَسَنُ: أَعْلَامٌ مِنَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ لِرَسُولِهِ (ص) حَدِيثُ مُوسَى كَقَوْلِ الرَّجُلِ لِصَاحِبِهِ هَلْ بَلَغَكَ مَا لَقِيَ أَهْلَ الْبَلَدِ وَ هُوَ يَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَبْلُغْهُ وَ إِنَّمَا قَالَ ذَلِكَ لِيُخْبِرَهُ بِهِ.

إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ الْمُطَهَّرِ الْمُبَارَكِ مِنْ نَاحِيَةِ الشَّامِ طُوبَى مَرْفُوعَةَ الطَّاءِ وَ مَكْسُورَتَهَا مَنْوَنَةٌ وَ غَيْرَ مَنْوَنَةٍ، اسْمٌ

ذلك الوادى و قيل: معنى طوى مرتين، اى قدس ذلك الوادى مرتين بتكليم الله عزّ و جلّ موسى (ع) و قيل: طوى معدول عن طاو فلذلك منع الصّرف و ذلك لانه مرّ به موسى (ع) ليلا فطواه. قرأ عاصم و حمزة و الكسائى: طوى بالتّوين و الباقرن بغير تنوين.

اذهب إلى فرعونَ إِنَّهُ طَغَى علا و تكبر و تجاوز الحدّ في الكفر و الفساد.

فَقُلْ هَلْ لَكَ إِلَى أَنْ تَزَكَّى قرأ نافع و ابن كثير و يعقوب: «تزكى» بتشديد الزاى اى تتزكى و تتطهر من الشرك. و قرأ الآخرون بالتخفيف اى تسلم و تصلح. قال ابن عباس: معناه: تشهد ان لا اله الا الله. و قيل: التزكى طلب الزكاء و الزكاء النّموّ في الخير. و قيل هل لك ميل و حاجة الى ان تصير زاكيا طاهرا عن العيب و الدّنس بترك العصيان و الرجوع الى الله.

وَ أَهْدِيكَ إِلَى رَبِّكَ فَتَخْشَى اى ادعوك الى عبادة ربك و توحيدة فتخشى عقابه.

فَأَرَاهُ الْآيَةَ الْكُبْرَى يعنى: فذهب و دعاه الى التوحيد فطالبه بالحجة فأراه الآية الكبرى و هى العصا و قيل: اليد البيضاء و قيل: جميع الآيات التى بعث بها و يحتمل ان فاعل «فأراه» هو الله لانقطاع الكلام الاول.

«فَكَذَّبَ» فرعون موسى «وَ عَصَى» الله و لم يطعه.

ثُمَّ أَدْبَرَ يَسْعَى اى تولى و اعرض عن الايمان «يَسْعَى» اى يعمل بالفساد في الارض.

«فَحَشَرَ» اى جمع قومه و جنوده. و قيل: حشر السحرة يوم الزينة «فنادى» لما اجتمعوا بصوت رفيع أنا ربكُم الأعلى فلا ربّ فوقى. و قيل: اراد انّ الاصنام ارباب و انا ربّها و ربكم. قال: هذه الكلمة يوم حشر السحرة بعد ما قال ما علمت لكم من آله غيرى باربعين سنة. فقيل لموسى: انك انت «الأعلى».

فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْآخِرَةِ وَ الْأُولَى يعنى: نكال الكلمة الاولى و الكلمة الأخرى، فالاولى قوله: «ما عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي» و الأخرى قوله: أنا ربكُم الأعلى. و قال الحسن و قتادة: عاقبه الله فجعله نكال الآخرة وَ الْأُولَى في الدنيا و الآخرة.

في الدنيا بالغرق و في الآخرة بالنار.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً اى انّ في اهلاكنا فرعون لعظة «لِمَنْ يَخْشَى» الله سبحانه و يخاف ان يحلّ به مثل ذلك لو عصى. ثم رجع الى الكلام على منكرى البعث فقال: «أ أنتم» استفهام على جهة التوبيخ و التقريع «أ أنتم» ايها المنكرون البعث اصعب ان تخلقوا في تقديركم «أم السّماء» بعظمتها و كثرة اجزائها فمن قدر على خلقها قدر على اعدانكم و انشانكم و خلق السّموات و الارض اكبر من خلق النّاس ثم ابتدا في وصف السّماء فقال: «بَنَاهَا».

«رَفَعَ سَمَكُهَا» اى سقفا «فَسَوَّاهَا» جعلها مستوية و اجزاءها متلائمة لا شقوق فيها و لا فطور.

«وَ أَغْطَشَ لَيْلُهَا» اى اظلم ليلها، و الغطش: الظلمة، و الاغطش: الذى لا يبصر «وَ أَخْرَجَ ضُحَاهَا» اى نهارها وضوؤها باخراج الشمس عن مغيبها و اضافهما الى السّماء لانّ الظلمة و النور كلاهما ينزل من السّماء.

وَ الْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ نَحَاها اى بسطها و الدّحو البسط دحا و طحا واحد.

قال ابن عباس: خلق الارض باقواتها من غير ان يدحوها قبل السّماء «ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَوَاتٍ» ثم دحا الارض بعد ذلك.

و قال ابن عباس و ابن عمر: خلق الله الكعبة و وضعها على الماء على اربعة اركان قبل ان يخلق الدنيا بالفى عام ثم

دحيت الارض من تحت البيت. و قيل دحوها: من بيت المقدس. و قيل: معناه: و الارض مع ذلك دحاها كقوله: «عُلُّ بَعْدَ ذَلِكَ زَيْمٍ» اى مع ذلك. و في بعض الاخبار عن النبي (ص) قال: لَمَّا اراد الله تعالى دحى الارض نزل ببطن و ج فدحيتها و دحيتها ان اجرى فيها الانهار و خلق فيها الاشجار و ارسى فيها الجبال و هو قوله: وَ الْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاها أخرجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَ مَرَعَاها وَ الْجِبَالَ أَرْسَاها ثُمَّ صعد من الصخرة. قوله: أخرجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَ مَرَعَاها هذا من جوامع الكلم في غاية الحسن فان كل ما يخرج من الارض و ينتفع به العباد من ماء الارض و مرعيها حتى الملح و النار، فان الملح من الماء و النار من العود. و قيل: جميع المايعات تحت قوله: «مَاءَهَا» و جميع ما ينتفع به الحيوانات داخله تحت قوله «وَ مَرَعَاها» و قيل: المرعى يعم الاشجار و الثمار و الزرع و انواع العشب، و قيل: هو موضع الرعى.

وَ الْجِبَالَ أَرْسَاها اى اثبتها متاعاً لَكُمْ وَ لِأَنْعَامِكُمْ اى فعل جميع ذلك متاعاً لكم فيكون منصوباً على ائنه مفعول له. قوله: فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَّةُ الْكُبْرَى اى الصيحة التى تطم على كل شيء و هي الصيحة التى يقع عندها البعث و الحساب و العقاب. قال الحسن و الزجاج: هي النفخة الثانية التى فيها البعث و قامت القيامة و سميت القيامة طامة، لانه تطم على كل هائلة من الامور فتعلو فوقها و تعمر ما سواها. و الطم البحر لانه يغمر كل شيء و الطامة عند العرب الذاهية التى لا تستطاع و ائما اخذت من قولهم: طم الفرس طميماً اذا استفرخ جهده في الجرى.

يَوْمَ يَنْذَرُ الْإِنْسَانَ مَا سَعَى اى يذكره الله جميع ما عمله في الدنيا من خير و شر فينذرك، و قيل: يذكره كتاب الحفظة. وَ بُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِمَنْ يَرَى اى اظهرت للناظرين فرا و ها بعد ان كانوا يسمعون بها. قال مقاتل: يكشف عنها الغطاء فينظر اليها الخلق كلهم.

فَأَمَّا مَنْ طَغَى اى جاوز الحد في كفره و آثر الحياة الدنيا فلم يسع الا لها.

فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى اى فمأويه الجحيم.

وَ أَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ اى مقامه بين يدي ربه يوم القيامة.

وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى اى زجرها عن مخالفة امر الله و عن المحارم التى تشتبهها. قال مقاتل: هو الرجل يهمل بالمعصية فيذكر مقامه للحساب فيتركها.

فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى اى فمصيره الجنة. قيل: نزلت هذه الآية في مصعب بن عمير هاجر و حضر بدر و معه راية النبي (ص) و شهد احداً و وقى النبي (ص) بنفسه حين افترق عنه الناس حتى نفذت الشماقص و هي السهام في جوفه.

فَلَمَّا رَأَى النَّبِيَّ (ص) مَتَشَحَّطًا بدمه قال: عند الله احتسبك، و قال لاصحابه: لقد رأيتكم بمكة و عليه بردان ما يعرف قيمتهما و ان شراك نعليه من ذهب و قد آمن بالله و هاجر و دعاه حب الله الى ما ترون يعنى قتل، و لم يكن له كفن. و كان رسول الله (ص) اذا اهتديت اليه هدية حباها لمصعب بن عمير و هو الذى وجهه يوم العقبة قبل الهجرة يعلمهم القرآن و هو اول من جمع الصلوات بالمدينة. و اما قوله تعالى: فَأَمَّا مَنْ طَغَى وَ آثرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى نزل في اخيه عامر بن عمير قتله اخوه مصعب يوم بدر. قوله: يَسْئَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاها سأل مشركو مكة رسول الله (ص) متى تكون الساعة؟ استهزاء! فنزلت هذه الآية: أَيَّانَ مُرْسَاها اى متى ظهورها و قيامها؟

الارساء الاثبات رساء الشيء اذا ثبت و المرسى مصدر تأويله متى ايان ارسائها.

فِيمَ أَنْتَ مِنْ ذِكْرَاها مئصل بالسؤال و تقديره يسئلونك عن الساعة أَيَّانَ مُرْسَاها و يقولون اين أنت من ذكراها. ثم استأنف فقال: إِلَى رَبِّكَ مُنْتَهَاها و قيل: معناه فيم يسألك المشركون عنها و لست تدري متى قيامها حتى تجيبهم عنها اى

اتك تعلم انها تقوم و لكن لا تعلم متى تقوم و يروى عن يعقوب: الوقف على فيم كانه جعلها مئصلة بالسؤال. ثم ابتدا فقال: «أنت من ذكراها» اى انت من اشراطها، كقوله صلى الله عليه و سلم: «بعثت انا و الساعة كهاتين». و قرئ في الشواذ و انه لعلم الساعة على هذا المعنى.

إلى ربك مُنْتَهَاها اى منتهى علمها عند الله كقوله: «عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ» إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ مَنْ يَخْشَاهَا اى يعلمها فيخاف شداؤها كقوله: وَ الَّذِينَ آمَنُوا مُشْفِقُونَ مِنْهَا.

كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا لَمْ يَلْبُثُوا إِلَّا عَشِيَّةً اى قدر عشيّة من ايام الدنيا «أَوْ ضُحَاهَا» تلك العشيّة يعنى في علمهم في انفسهم يعاين اهل الجنة يوم القيامة نعيمها فينسون اذى الدنيا و محنها. فيقال لهم: «كَمْ لَبِثْتُمْ فِي الْأَرْضِ؟» «فَيَقُولُونَ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ» و يعاين اهل النار يوم القيامة شدتها و عظم شأنها فينسون نعيم الدنيا و زينتها. فيقال لهم: «كَمْ لَبِثْتُمْ فِي الْأَرْضِ؟»

«فَيَقُولُونَ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ» حتى يقول قائلهم ساعة من نهار. يقولون ذلك لطول لبثهم في القيامة فبالاضافة الى تلك المدة «يقولون لبثنا يوماً أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ» و الضحى اسم لما بين اشراق الشمس الى استواء النهار ثم هى عشي الى الغداة.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اسم عزيز لربّ عزيز، سماعه يحتاج الى سمع عزيز و ذكره يحتاج الى وقت عزيز، و فهمه يحتاج الى قلب عزيز.

سمع بسماع الاغيار مبتذل و قلب بالاشتغال بالاغيار مستعمل، متى يصلح لسماع هذا الاسم العزيز.

نام خداوندی که قدر او بی منتهی است و صحبت او با دوستان بی بهاست، در قدر نهان و در صنع آشکارا است، از ماندگی دور و از اوهام جداست. دل را بدوستی و خرد را بهستی پیداست، نه در صفت او چون، نه در حکم او چراست. در شنوایی و بینایی و دانایی یکتاست.

ای خداوندی که در دل دوستان نور عنایت پیداست، جانها در آرزوی وصال حیران و شیدااست. چون تو مولی کراست؟ چون تو دوست کجاست؟

هر چه دادی نشان است و آئین فرداست. آنچه یافتیم پیغام است و خلعت برجاست.

نشانت بی قراری دل و غارت جان است، خلعت وصال در مشاهده جمال چه گویم که چونست؟

روزی که سر از پرده برون خواهی کرد      دانم که زمانه را زبون خواهی کرد!  
گر زیب و جمال ازین فزون خواهی کرد      یا ربّ چه جگړه‌است که خون خواهی کرد

وَ النَّازِعَاتِ غَرْقًا وَ النَّاشِطَاتِ نَشْطًا اى آخرها، اشارتست بصنایع قدرت و بدایع فطرت و لطائف حکمت در آفرینش خلیفت و جمله محلّ نظر عوام است و سبب راه بردن ایشان. عامّه خلق بدیده سرّ بصنایع و بدایع نگرند، آثار رحمت و قدرت بینند. از صنع دلیل گیرند بر وجود صانع، از اسباب روش درگیرند تا برسند بحضرت مسبّب و الیه الاشارة بقوله: «أَوْ لَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ؟»

«أَوْ لَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ؟» «أَوْ لَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا؟» «فَانظُرْ إِلَى آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ!» «هُوَ الَّذِي





بُرِيحُكُمْ آيَاتِهِ»! «سُتْرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ» الآية....

باز عارفان راه و صدیقان درگاه را حالی دیگر است و نظری دیگر، بدیده سرّ بصانع نگرند، اسرار عنایت ببینند بدیده دل بمبدع نگرند انوار هدایت ببینند.

بدیده جان بحق نگرند، رایت وجود ببینند. بدیده شهود بمشهود نگرند، دوست را عیان ببینند. ای مسکین تا کی در صنایع و بدایع نگری؟ يك بار در صانع و مبدع نگر تا عجایب لطایف بینی! از صنایع و بدایع آن بینی که از او خیزد، و از صانع و مبدع آن بینی که از او سزد. هر که نظاره گاه او جز شواهد صنایع نیست، او را در راه جوانمردان قدمی نیست و از این حدیث بمشام وی بویی رسیده نیست. بسیار بود که نه صنایع و نه بدایع، نه خلایق، نه علائق، نه زمان و نه زمین، نه مکان و نه مکین، نه عرش و نه فرش، نه سما و نه سمک، نه فلک و نه ملک، نه ماه و نه ماهی، نه اعیان و نه آثار، نه عیان و نه اخبار. حقّ بود حاضر و حقیقت حاصل، قیوم پاینده بهیچ هست نمانده، بود و هست و خواهد بود، لم یزل و لا یزال، بی تغیر و انتقال، موصوف بوصف جلال و جمال. هر چه خلق است همه نابودنی و فانی و خالق جلّ جلاله بجلال عزّ خود بودنی و باقی. «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَ يَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ». «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ». باش ای جوانمرد تا این قبه اخضر فرو گشایند و این بساط اغبر در نورند و عقد پروین تباه کنند، چهره ماه و خورشید سیاه کنند، سماک را بر سمک زنند تا این وعده نقد شود که: يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّجَافَةُ تَتَّبِعُهَا الرَّادِفَةُ و این خبر عیان گردد که: قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ وَاجِفَةٌ أَبْصَارُهَا خَاشِعَةٌ. ای مسکین تغافل امروز تغابن فرداست. پیرایه‌ای پیش تو نهاده‌اند و سرمایه‌ای در دست تو داده. پیرایه نفس تو است و سرمایه نفس تو، نفس را در کار دار و نفس ضایع مگذار، این را عمارت کن و بدان تجارت کن، تا فردا ازین تجارت سودها بینی که نیکو گفته آن جوانمرد که این شعر گفت:

گر امروزم درین منزل ترا حالی زیان باشد	زهی سرمایه و سودا که فردا زین زیان بینی
ور از میدان شهبانی سوی ایوان عقل آبی	چو کیوان در میان خود را به هفتم آسمان بینی
و گر زین حضرت قدسی خرامان گردی از عزّت	ز دار الملك ربّانی جنیبتها روان بینی.

عبد الملك مروان خلیفه روزگار بود و بو حازم امام زاهد وقت بود. از وی پرسید که: یا حازم فردا حال و کار ما چون خواهد بود؟ گفت: اگر قرآن میخوانی، قرآن ترا جواب میگوید. گفت: کجا میگوید؟ گفت: فَأَمَّا مَنْ طَغَى وَ آثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى وَ أَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى بدانکه در دنیا هر نفسی را آتشی است که آن را آتش شهوت گویند، و در عقبی آتشی است که آن را آتش عقوبت گویند. هر که امروز بآتش شهوت سوخته گردد، فردا بآتش عقوبت رسد لا محاله، و هر که امروز بآب ریاضت و مجاهدت آتش شهوت را بنشاند، فردا بآب رحمت و نور معرفت آتش عقوبت را بنشاند تا بغایتی که از نور معرفت مؤمن بفریاد آید گوید: «جز یا مؤمن فقد اطفأ نورك لهبی». همچنین در دنیا در دل هر مؤمن بهشتی است که آن را بهشت عرفان گویند و در عقبی بهشتی است که آن را بهشت رضوان گویند. هر که امروز در دنیا بهشت عرفان بطاعت و عبادت و جهد و عبودیت آراسته دارد، فردا به بهشت رضوان رسد. اینست که ربّ العالمین گفت: فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى بنده مؤمن در آن منازل با رفعت و آن مساکن با سعت میان غرف و طرف بر تخت بخت تکیه زده، تاج مرصع بجواهر

عنایت بر سر نهاده، غلمان مخلدون ولدان چون درّ مکنون سماطین بر کشیده، ساقیان با جام رحیق و تسنیم و ماء معین و شیر و می و انگبین پیش آمده و این وعده کرامت و عین لطافت نقد گشته که: «اعددت لعبادی الصّالحین ما لا عین رأّت و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر»

اجماع علماء سلف است و اتفاق اهل سنّت که بهشت و دوزخ هر دو محدث‌اند ازلی نه، هر دو امروز آفریده‌اند فانی نه، بهشت با هر چه در وی است از حور و عین و دوزخ با هر چه در وی است از حیّات و عقارب، باقی‌اند همیشه. فنا را بایشان راه نه.

ربّ العالمین که آن را آفرید، بقا را آفرید نه فنا را. که این همه ثواب و عقاب‌اند و حقّ جلّ جلاله ثواب و عقاب اعمال بندگان باطل نکند و آنچه عین ثواب و عقاب بود فانی نشود بخلاف مالک و زبانیه و رضوان که بر ایشان مرگ روا است زیرا که نه عین ثواب و عقاب‌اند، بلکه رساننده ثواب و عقاب‌اند بحکم فرمان و الله اعلم.

## ۸۰- سوره عبس- مکیه

## النوبه الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

عَبَسَ وَ تَوَلَّى (۱) روی ترش کرد و روی برگردانید.

أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى (۲) که آن نابینا بوی آمد.

وَمَا يُدْرِيكَ و چه دانی تو و چه چیز ترا دانا کرد؟ لَعَلَّهُ يَزَّكِّي (۳) مگر که این نابینا هنری آید و پاک و حق پذیر.

أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَى (۴) و بپذیرد تا پند او را سود دارد.

أَمَّا مَنْ اسْتَعْنَى (۵) اما آن کس که خود را از الله بی نیاز دید و فرود از او معبود پرستید.

فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى (۶) تو خویشتن فرا می او دهی و همه می او گردی و روی سوی او کنی.

وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزَّكِّي (۷) و چه آید بر تو، نیست باکی بر تو که پاک نگردد از شرک و هنری نگردد باسلام.

وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى (۸) و اما آن کس که آمد بتو به نهیب و شتاب.

وَهُوَ يَخْشَى (۹) و او میترسد

فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى (۱۰) تو خویشتن را از وی مشغول سازی و ناپرداخته باو «کلاً» نشاید و نپسندم إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ (۱۱) این

سخن پندی است.

فَمَنْ شَاءَ ذَكَرَهُ (۱۲) هر که خواهد آن را یاد کند و یاد دارد.

فِي صُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ (۱۳) در کراسه‌های گرامی کرده و نیکو داشته.

مَرْفُوعَةٍ قَدْرٍ أَنْ بَرَدَاثَهُ مُطَهَّرَةٍ (۱۴) از دروغ و باطل پاک داشته.

بِأَيْدِي سَفَرَةٍ بَدَسْتِهَاي نُوَيْسِنْدِگَانِ و خوانندگان.

كِرَامٍ بَرَرَةٍ (۱۵) گرامیان نیکان و پاکان.

قَتَلَ الْإِنْسَانَ كَشْتَه بَادِ اَيْنِ اَدْمَى و نفریده ما أَكْفَرَهُ (۱۶) چون ناسپاس است او و ناگرویده.

مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ (۱۷) از چه چیز آفریده آفریدگار او را؟

مِنْ نُطْفَةٍ (۱۸) از يك آب پشت آفرید او را. خَلَقَهُ فَعَقَّرَهُ (۱۹) اندازه نهاد او را که آب چند روز بود و خون چند روز

بود و گوشت چند روز بود و کی بزاید!

ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ (۲۰) آن گه زادن او آسان کرد و کردار او درین جهان در دست او داد و آن کردار را آسان کرد و

ساخته و بسر برنده.

ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ (۲۱) آن گه بمیرانید او را و در گور کرد او را.

ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنشَرَهُ (۲۲) پس آن گه که خواهد برانگیزاند او را و زنده بیای کند.

«کلاً» آگاه باشید لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرَهُ (۲۳) براستی که مردم هرگز بنگزارد آنچه او را فرمودند چنانک سزد و شاید.

فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ (۲۴) گوی آدمی را تا در نگرد در خورش خویش.

أَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا (۲۵) ما فرو ریختیم آب باران فرو ریختنی.

ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا (۲۶) آن گه پس زمین شکافتیم شکافتنی.

فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا (۲۷) رویانیدیم در آن بآن آبدانهای آرد.  
 وَ عِنْبًا وَ قَضْبًا (۲۸) و انگور و سبزیها.  
 وَ زَيْتُونًا وَ نَخْلًا (۲۹) و درختهای زیتون و خرما.  
 وَ حَدَائِقَ غُلْبًا (۳۰) و بوستانهای بزرگ و درختهای ستبر.  
 وَ فَاكِهَةً وَ أَبًا (۳۱) و میوه‌ها و گیازار.  
 مَتَاعًا لَكُمْ وَ لِأَعْمَالِكُمْ (۳۲) داشت شما و داشت ستوران شما.  
 فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاحَّةُ (۳۳) آن گه که آن بانگ آید که همه گوشها آن بانگ را از همه آوازاها کر گردد.  
 يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ الْمَرْءَ آن روز که گریزد مرد منْ أَخِيهِ (۳۴) از برادر خویش.  
 وَ أُمُّهُ وَ أَيْبُهُ (۳۵) و از مادر و پدر خویش.  
 وَ صَاحِبَتِيهِ وَ بَنِيهِ (۳۶) و از جفت خویش و پسران خویش.  
 لِكُلِّ أَمْرٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُعْنِيهِ (۳۷) هر مردی را از ایشان آن روزگاریست بسنده.  
 وَ جُودٌ يَوْمَئِذٍ مُسْفَرَةٌ (۳۸) ضاحکة مُسْتَبْشِرَةٌ (۳۹) رویها است آن روز نازان و روشن  
 و خندان و شادان.

وَ جُودٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ (۴۰) و رویهای است آن روز گرد آلود.  
 تَرَاهُفَهَا قَتْرَةٌ (۴۱) تاریکی خاک و سیاهی بر آن نشسته.  
 أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرَةُ الْفَجْرَةُ (۴۲) ایشانند آن ناگرویدگان بد کردان.

### النوبة الثانية

این سوره مکی است. جمله به مکه فرو آمده باجماع مفسران. چهل و دو آیت است بعدد کوفیان، صد و سی و سه کلمه، پانصد و سی و سه حرف، و درین سوره يك آیت منسوخ است. قوله: كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ هَذَا مُحْكَمٌ. ثُمَّ قَالَ: فَمَنْ شَاءَ ذَكَرَهُ هَذَا مَنْسُوخٌ بِقَوْلِهِ تَعَالَى: وَ مَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ.

روی ابو امامة عن ابی قال: قال رسول الله (ص): «من قرأ سورة عبس و تولى جاء يوم القيامة و وجهه ضاحك مستبشر».

قوله: عَبَسَ وَ تَوَلَّى نزلت في ابن امّ مكتوم مؤذن رسول الله (ص) و هو عبد الله ابن عمر و بن الاصمّ من بنی عامر بن هلال. و قيل: عبد الله بن شريح بن مالك ابن ربيعة الفهريّ من بنی عامر بن لؤي و امّه امّ مكتوم مخزوميّة اسمها عاتكة كان اعمى و كان رسول الله (ص) يوما جالسا و عنده اميّة بن خلف و كان رئيسا من قریش و رسول الله يكلمه و يأمل ان يسلم و قيل: كان رسول الله (ص) يناجی جماعة من اشراف قریش يدعوهم الى الله و يرجو اسلامهم فجاء ابن امّ مكتوم و ما معه قائد ينكبّ و يعثر و يتلمّس رسول الله (ص) بيديه و قيل: كان ينادی رسول الله و يكرّر النداء و يقول: يا محمد يا محمد! اقربني علمني ممّا علمك الله و لا يدري انّ رسول الله (ص) مشغول فكره ذلك. رسول الله (ص) و قال في نفسه يقول هؤلاء الصناديد انما اتباعه العميان و السفلة و الفقراء. فعبس رسول الله (ص) و اعرض عنه و اقبل على الذين يكلمهم فرجع عبد الله محزونا خائفا ان يكون عبوسه و اعراضه عنه انما هو لشيء انكره الله منه. فعاتب الله عزّ و جلّ نبيّه و انكر عليه فعله و انزل فيه: عَبَسَ وَ تَوَلَّى فوضع رسول الله (ص) يديه عليه و هو



يقرأ عَبَسَ وَ تَوَلَّى أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى

فكان رسول الله (ص) بعد ذلك يكرمه و يتعهده و يتفقد معاشه و كلما دخل عليه يبسط له رداءه و يقول: «مرحبا بمن عاتبني فيه ربّي» و يقول له: «هل لك من حاجة؟» و كان يستخلفه على المدينة اذا خرج غازيا.

قال انس بن مالك: فرأيت يوم القادسيّة عليه درع و معه راية سوداء و مات بالمدينة كرم الله وجهه. قال الاصم: بقي النبي (ص) حزينا ينتظر ما يحكم الله عليه فيما عاتبه، فلما نزل «كلا» سرى عنه لانّ معناه: لا تفعل ذلك بعد هذا. و قال ابن زيد كان يقال: لو كنتم رسول الله (ص) شيئا من الوحي، لكنتم هذا! قوله: «عَبَسَ» اي كلح و قطب وجهه تكرّها «وَ تَوَلَّى» اعرض عنه و اقبل على غيره.

أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى اي لان جاء الاعمى، و في قوله: «عَبَسَ وَ تَوَلَّى» لطف حيث لم يواجهه بما فيه ذكر المعاتبه بل قاله على سبيل الاخبار تعظيما لحرمة ثم لما انقضى هذا الحديث عاد الى خطابه فقال: وَ مَا يُدْرِيكَ اِي اِنَّكَ لَا تَدْرِي لَعَلَّ هَذَا الَّذِي اعْرَضْتَ عَنْهُ اَكْرَمَ عِنْدَ اللَّهِ لِأَنَّهُ «بِزَّكِّي» اي يطلب ان يكون زاكيا بالعمل الصّالح و بما يتعلّمه منك و قيل: «بِزَّكِّي» اي يتزكى فادغمت التاء في الزاء و التزكى التطهر من الذنوب.

أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَى اي يتعظ فتنفعه الموعظة: قرأ عاصم «فَتَنْفَعَهُ» بنصب العين على جواب لعلّ بالفاء و قراءة العامة برفع العين نسقا على قوله: يَذَّكَّرُ و عطف بأو لأن التزكى اعلى درجة من التذكر و التذكر دونه، فكأنه اراد مرتبة دون مرتبة. و قيل: «او» هاهنا بمعنى الواو، يعني: و يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَى و قيل: تذكر طلب الذكر بالفكر و الانسان مهما تفكر في شيء فاعظ به اعتبارا بما حلّ بغيره نفعه ذلك و قد نصّ الله تعالى على ذلك في غير موضع من كتابه.

فقال تعالى: وَ ذَكَرْ فَإِنَّ الذِّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ و قال: وَ مَا يَنْذَرُ إِلَّا مَنْ يَنْبِئُ، وَ مَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ. قوله: أَمَّا مَنْ اسْتَعْنَى اي استغنى عن الله في نفسه بمتابعة الشيطان و المستغنى عن الله من لم ينزل عليه حوائجه بتوحيده آياه وحده و من هذا قوله عزّ و جلّ فَايْتَعُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ وَ اعْبُدُوهُ و قيل: استغنى، اي كثر ماله و عنى به امية بن خلف و المذكورين من قريش. و قال ابن عباس: استغنى عن الله و عن الايمان بماله من المال. فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى اي تتعرض له و تقبل عليه و تصغى الى كلامه و التصدّي التّعرض للشئ على حرص كتعرض الصّديان للماء. و اصل الكلمة تتصدى فحذفت احدى التّاءين تخفيفا و قد تدغم التّاء في الصّاد فيقرأ تصدّى بتشديد الصّاد و هو قراءة اهل الحجاز.

وَ مَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزَّكِّيَ ما هاهنا بمعنى النّفى، اي و ما عليك شيء ان لا يشهد هذا الكافر ان لا اله الا الله انك لا تؤاخذ بانه لا يتزكى، انما عليك تبليغ الرّسالة فاذا ترك هو الايمان فلا عتب عليك فيه.

وَ أَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى لَطْلُبَ الْعِلْمِ وَ الْإِيمَانَ يَعْنِي ابْنَ أَمِّ مَكْتُومٍ.

وَ هُوَ يَخْشَى اللَّهَ عِزًّا وَ جَلًّا.

فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى اي تعرض و تتعافل و تتشاغل بغيره «كلا» ردع و زجر، اي لا تفعل مثلها بعدها فانه غير مرضى عند الله و ليس الامر كما فعلت من اقبالك على الغنى الكافر و اعراضك عن الفقير المؤمن و قيل: «كلا» بمعنى حقا، و قيل: بمعنى الا و يكون الكلام مستأنفا و المعنى الا إنّها تذكرة اي هذه السورة و هذه الآيات موعظة و تذكير للخلق.

فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ تَأْوِيلُهُ. فمن شاء الله ان يذكره ذكره، اي فهمه و اعظ به و من لم يشاء ان يذكره لم يذكره، شاء لابن امّ

مكتوم ذلك فذكره، و شاء للكافر الذى ناجيته ان لا يذكره فلم يذكره: و لم يتعظ به اى بذلك جرى القضاء انه يكون ما شاء الله و قيل: هو كقوله: «فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ» و كقوله: «فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا». و قال: «ذَكَرَهُ» و لم: يقل «ذَكَرَهَا» لانه اراد به الوعظ و القرآن ثم اخبر عن عظم محل القرآن عنده.

فقال: فِي صُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ يَعْنِي مَصَاحِفَ الْقُرْآنِ الْمَكْرَمَةِ الْمَعْظَمَةِ.

بِأَيْدِي سَفَرَةٍ كِرَامٍ بَرَرَةٍ قَالَ وَهَبُ بْنُ مَنْبَهٍ: هُمُ الْمُسْلِمُونَ أَصْحَابُ النَّبِيِّ (ص) و قيل: فِي صُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ يَعْنِي فِي اللَّوْحِ الْمَحْفُوظِ عِنْدَهُ قَدْ شَرَّفَهُ وَ كَرَّمَهُ وَ كَرَّمَهُ وَ اعْجَزَ الْخَلْقَ عَنِ الْإِتْيَانِ بِمِثْلِهِ. وَ الصَّحْفُ جَمْعُ صَحْفِهِ وَ كُلٌّ مَكْتُوبٌ عِنْدَ الْعَرَبِ صَحِيفَةٌ وَ قِيلَ: فِي صُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ هِيَ النَّسْخُ مِنَ الْقُرْآنِ الَّتِي فِي السَّمَاءِ الدُّنْيَا وَ فِي اللَّوْحِ عِنْدَ الْمَلَائِكَةِ. مَرْفُوعَةٌ يَعْنِي: فِي الْقَدْرِ وَ الرَّتْبَةِ وَ تَعْظِيمِ الْمَنْزِلَةِ وَ الْمَحَلِّ «مُطَهَّرَةٌ» لَا يَمَسُّهَا أَلَا طَاهِرٌ وَ قِيلَ: «مُطَهَّرَةٌ» عَنْ أَنْ يَنْهَاهَا أَيْدِي الْكُفَّارِ. وَ قِيلَ: «مُطَهَّرَةٌ» لَا يَكُونُ فِيهَا مَا لَيْسَ مِنْ كَلَامِ اللَّهِ، مُطَهَّرَةٌ مِنَ التَّنَاقُضِ وَ الْكُذْبِ وَ آفَاتِ الْكَلَامِ. «بِأَيْدِي سَفَرَةٍ» أَيْ كُتِبَتْ وَ هُمُ الْمَلَائِكَةُ الْكِرَامُ الْكَاتِبُونَ، وَ أَحَدُهُمْ سَافِرٌ. يُقَالُ: سَفَرْتُ أَيْ كَتَبْتُ وَ مِنْهُ قِيلَ: لِلْكِتَابِ سَفَرٌ وَ جَمَعَهُ اسْفَارٌ. وَ قِيلَ: هُمُ الرِّسَالُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ أَحَدُهُمْ سَفِيرٌ وَ هُوَ الرِّسُولُ. وَ الرِّسَالُ سَفَرَاءُ اللَّهِ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ خَلْقِهِ. «كِرَامٍ بَرَرَةٍ» أَيْ كِرَامٍ عِنْدَ اللَّهِ مُطِيعِينَ. وَ قِيلَ: السَّفَرَةُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ هُمُ الَّذِينَ يَكْتُبُونَ، وَ الْبَرَرَةُ الَّذِينَ لَا يَكْتُبُونَ وَ الْبَرَرَةُ جَمْعُ بَارٍّ كَفَاجِرٍ وَ فَجْرَةٌ.

«قَتَلَ الْإِنْسَانَ» أَيْ لَعَنَ وَ عَذَّبَ «مَا أَكْفَرَهُ» أَيْ مَا أَشَدَّ كَفْرَهُ بِاللَّهِ مَعَ كَثْرَةِ أَحْسَانِهِ إِلَيْهِ وَ أَيْدِيهِ عِنْدَهُ عَلَى طَرِيقِ التَّعَجُّبِ. قَالَ الزَّجَاجُ: مَعْنَاهُ: اعْجَبُوا أَنْتُمْ مِنْ كَفْرِهِ وَ قِيلَ: «مَا أَكْفَرَهُ» مَعْنَاهُ أَيْ شَيْءٌ حَمَلَهُ عَلَى الْكُفْرِ وَ قَدْ بَيَّنَّ اللَّهُ لَهُ دَلَائِلَ وَ حُدَانِيَّتَهُ ثُمَّ ذَكَرَ تِلْكَ الدَّلَائِلَ فَقَالَ: مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ اسْتِفْهَامٌ يَرَادُ بِهِ التَّقْرِيرُ. قَالَ مِقَاتِلٌ: نَزَلَتْ فِي عَتْبَةَ بْنِ أَبِي لَهَبٍ حِينَ قَالَ: كَفَرْتُ بِاللَّهِ إِذَا هُوَ وَ بِالَّذِي «دَنَا فَنَدَلِي»

فَدَعَا عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ (ص) وَ قَالَ: اللَّهُمَّ سَلِّطْ عَلَيْهِ كَلْبَكَ اسد الغاضرة.

فخرج من فوره ذلك لتجارة الى الشام، فلما انتهى الى الغاضرة تذكر دعاء رسول الله (ص) فجعل يضمن لمن معه الف دينار ان اصبح هو حيا فجعلوه في وسط الرفقة و جعلوا المتاع حوله فيبيناهم على ذلك اقبل الاسد. فلما دنا من الرجال وثب فاذا هو فوقه فمزقه، و قد كان ابوه يبكي عليه و يقول: ما قال محمد شيئا قط الا كان! و قيل: هو اسم جنس يعنى به جميع الكفار.

قوله: مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ هَذَا تَقْرِيرٌ وَ تَنْبِيهُ عَلَى الْقُدْرَةِ وَ النُّعْمَةِ.

مِنْ نُطْفَةٍ كَلَامٌ كَافٍ خَلَقَهُ فُقَدْرُهُ يَعْنِي: قَدْرَ أَيَّامِ حَمَلِهِ نُطْفَةٍ وَ عِلْقَةٍ وَ مَضْغَةٍ، وَ أَوَانَ وَضَعَهُ مَسْمًى. وَ قِيلَ: خَلَقَهُ فُقَدْرُهُ أَيْ خَلَقَهُ عَلَى صِفَةِ الْإِسْتِوَاءِ فِي الْخَلْفَةِ كَمَا قَالَ فِي مَوْضِعٍ آخَرَ: «ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّاكَ رَجُلًا». وَ قِيلَ: «قُدْرَهُ» أَيْ جَعَلَهُ قَادِرًا.

ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ أَيْ يَسَّرَ عَلَيْهِ سَبِيلَ الْخُرُوجِ مِنْ بَطْنِ الْإِمِّ وَ ذَلِكَ أَنَّهُ يَكُونُ الْجَنِينَ مِنْ قَبْلِ رَأْسِ الْمَرْأَةِ ثُمَّ يَصِيرُ رَأْسُهُ أَسْفَلَ عِنْدَ الْخُرُوجِ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَمْ يُمْكِنْ أَنْ تَلِدَ وَ قِيلَ: يَسَّرَ عَلَيْهِ سَبِيلَ الْخَيْرِ وَ الشَّرِّ وَ عَزَّاهُ كَيْفَ التَّصَرُّفِ، وَ قِيلَ: «هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَ إِمَّا كُفُورًا، يَسَّرَ عَلَى الْمُسْلِمِ سَبِيلَ الْإِيمَانِ وَ عَلَى الْكَافِرِ سَبِيلَ الْكُفْرِ. وَ قِيلَ: يَسَّرَ عَلَى كُلِّ أَحَدٍ مَا خَلَقَهُ لَهُ وَ قَدَّرَ عَلَيْهِ دَلِيلَهُ، قَوْلُهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ: «اعْمَلُوا فَكُلٌّ مَيَسَّرَ لِمَا خَلَقَ لَهُ».

ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ أَيْ جَعَلَ لَهُ قَبْرًا يُوَارَى فِيهِ وَ لَمْ يَجْعَلْهُ مِمَّا يَطْرَحُ لِلسَّبَاعِ أَوْ يَلْقَى مِنَ التَّوَابِيسِ وَ الْقَبْرِ مِمَّا أَكْرَمَ بِهِ

المسلمون.

ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ أَي أَقَامَهُ حَيًّا وَبَعَثَهُ.

«كَلًّا» هَذَا ابْتِدَاءٌ كَقَوْلِكَ: الْإِ، وَ قَوْلُهُ: «لَمَّا يَقْضُ» تَأْوِيلُهُ لَمْ يَقْضِ دَخَلْتَ مَا تَأْكِيدُ وَ الْمَعْنَى: لَا يَقْضِي أَحَدًا ابْدَأَ «مَا» افْتَرَضَ عَلَيْهِ وَ قِيلَ: لَمْ يَفْعَلْ هَذَا الْكَافِرُ مَا «أَمَرَهُ» اللَّهُ بِهِ مِنَ الطَّاعَةِ. وَ قِيلَ: لَمْ يَقْضِ اللَّهُ لَهُ مَا أَمَرَهُ بِهِ بَلْ أَمَرَهُ بِمَا لَمْ يَقْضِ لَهُ فَلِذَلِكَ لَمْ يَفْعَلْهُ وَ لَمَّا ذَكَرَ خَلْقَ ابْنِ آدَمَ ذَكَرَ رِزْقَهُ لِيَعْتَبَرَ فَقَالَ: فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ كَيْفَ قَدَرَهُ رَبُّهُ وَ دَبَّرَهُ لَهُ وَ جَعَلَهُ سَبَبًا لِحَيَاتِهِ وَ قَالَ مُجَاهِدٌ: فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ دَاخِلًا وَ خَارِجًا كَيْفَ يَدْخُلُ إِذَا أَكَلَ وَ كَيْفَ يَخْرُجُ إِذَا طَرَحَ وَ عَنِ الْحَسَنِ عَنِ الضَّحَّاكِ بْنِ سَفْيَانَ الْكَلَابِيِّ أَنَّ النَّبِيَّ (ص) قَالَ لَهُ: يَا ضَحَّاكُ مَا طَعَامُكَ؟ قَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ: اللَّحْمُ وَ اللَّبَنُ. قَالَ ثُمَّ يَصِيرُ إِلَى مَاذَا؟ قَالَ إِلَى مَا قَدْ عَلِمْتَ.

قَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ ضَرَبَ مَا يَخْرُجُ مِنْ ابْنِ آدَمَ مِثْلًا لِلدُّنْيَا وَ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ: إِنَّ مَطْعَمَ ابْنِ آدَمَ جَعَلَ مِثْلًا لِلدُّنْيَا وَ إِنْ قَرَّحَهُ وَ مَلَّحَهُ فَانظُرْ إِلَى مَا يَصِيرُ.

وَ عَنِ أَبِي الْوَلِيدِ قَالَ: سَأَلْتُ ابْنَ عَمْرٍَ عَنِ الرَّجُلِ يَدْخُلُ الْخَلَاءَ فَيَنْظُرُ إِلَى مَا يَخْرُجُ مِنْهُ. قَالَ يَأْتِيهِ الْمَلِكُ فَيَقُولُ: انظُرْ إِلَى مَا بَخَلْتَ بِهِ إِلَى مَا صَارَ. وَ قِيلَ: إِنَّمَا قَالَ ذَلِكَ لِيَعْلَمَ الْإِنْسَانُ أَنَّهُ مَحَلُّ الْأَقْدَارِ وَ لَا يَطْغَى وَ قِيلَ: لَيْسَتْ دَلَّ عَلَى اسْتِحَالَةِ الْأَجْسَامِ فَلَا يَنْسَى. قَوْلُهُ: أَنَا صَبَبْنَا قَرَأَ عَاصِمٌ وَ حَمَزَةٌ وَ الْكَسَائِيُّ: «أَنَا» بِالْفَتْحِ عَلَى تَكَرُّرِ الْخَافِضِ مُجَازَةً «فَلْيَنْظُرِ» «إِلَى» «أَنَا» وَ قَرَأَ الْآخَرُونَ بِالْكَسْرِ عَلَى الْاسْتِيفَانِ «صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا» أَي «صَبَبْنَا» مِنَ السَّمَاءِ «الْمَاءَ» عَلَى السَّحَابِ ثُمَّ انزَلْنَاهُ مِنَ السَّحَابِ قَطْرَةً قَطْرَةً وَ الصَّبُّ يَسْتَعْمَلُ فِي الْقَلِيلِ وَ الْكَثِيرِ. ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا بِالنبات.

فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا الْحَبِّ جَمِيعٌ مَا يَحْصَدُ وَ يَدْخُلُ فِيهِ جَمِيعُ الْحُبُوبِ وَ جَمِيعٌ مَا يَقْتَاتُ بِهِ.

وَ «عَنْبًا» ثَمَرَةُ الْكُرْمِ وَ «قُضْبًا» هُوَ الْقَتَبُ الرَّطْبُ سَمَّى بِذَلِكَ لِأَنَّهُ يَقْضُبُ فِي كُلِّ أَيَّامٍ أَي يَقْطَعُ بِخِلَافِ النَّبَاتِ وَ لِهَذَا أَفْرَدَهُ بِالذِّكْرِ هَاهُنَا تَنْبِيْهُهَا عَلَى اخْتِلَافِ النَّبَاتِ وَ أَنَّ مِنْهَا مَا إِذَا قَطَعَ عَادَ مِنْهَا مَا لَا يَعُودُ وَ قِيلَ: الْقُضْبُ كُلُّ مَا يُوَكَّلُ رَطْبًا كَالْبَطِيْخِ وَ الْخِيَارِ وَ الْبَادَنْجَانِ وَ الذَّبَابِ. وَ قَالَ الْحَسَنُ: الْقُضْبُ الْعَلْفُ لِلدَّوَابِّ. وَ زَيْتُونًا مَا يَعْصَرُ مِنْهُ الزَّيْتُ «وَ نَخْلًا» جَمْعُ نَخْلَةٍ.

وَ حَدَائِقُ غُلْبًا الْحَدَائِقُ جَمْعُ الْحَدِيقَةِ وَ هِيَ الْبَسَاتِينُ الْمَحَاطُ عَلَيْهَا مِنَ النَّخِيلِ «غُلْبًا» غِلَاطُ الْأَشْجَارِ وَاحِدُهَا أَغْلَبٌ. وَ مِنْهُ قِيلَ: لِلرَّجُلِ الْغَلِيظِ الرَّقَبَةِ أَغْلَبٌ وَ الْغَلْبُ مِنَ الشَّجَرَةِ الَّتِي لَا تَتَمَرُّ كَالشَّمْشَادِ وَ الْأَرْزِ وَ الْعَرَعْرِ وَ الدَّرْدَاءِ. قَالَ مُجَاهِدٌ وَ مِقَاتِلٌ: الْغَلْبُ الْمَلْتَقَةُ الشَّجَرُ بَعْضُهُ فِي بَعْضٍ وَ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: طَوَالًا عِظَامًا.

«فَالْكَهَّةُ» يَرِيدُ الْوَانَ الْفَوَاكِهِ كُلِّهَا «وَ أَبًا» يَعْنِي الْكَلَاءَ وَ الْمَرْعَى الَّذِي لَمْ يَزْرَعَهُ النَّاسُ مِمَّا تَأْكُلُهُ الْإِنْعَامُ وَ الدَّوَابُّ وَ قَالَ قَتَادَةُ: أَمَّا الْفَالْكَهَةُ فَلَكُمْ وَ أَمَّا الْإِبُّ فَلِإِنْعَامِكُمْ.

وَ قِيلَ: الْفَالْكَهَةُ الرَّطْبُ مِنَ الثَّمَارِ وَ الْإِبُّ الْيَابِسُ مِنْهَا. وَ سَأَلَ أَبُو بَكْرٍ الصَّدِيقُ الْإِبَّ، فَامْسَكَ عَنِ الْكَلَامِ فِيهَا. فَقَالَ: أَيُّ سَمَاءٍ تَظُنُّنِي وَ أَيُّ أَرْضٍ تَقْنَنِي إِذَا قَلْتِ فِي كِتَابِ اللَّهِ مَا لَا أَعْلَمُ وَ كَذَلِكَ أَمْسَكَ عَمْرٌُ عَنِ الْكَلَامِ فِيهَا فَقَالَ: نَهَيْتُنَا عَنِ التَّكْلِيفِ وَ مَا عَلَيْكَ يَا بَنَ إِمَّ عَمْرٍَ أَنْ لَا تَعْرِفَ مَا الْإِبُّ؟ ثُمَّ قَالَ: اتَّبِعُوا مَا تَبَيَّنَ لَكُمْ مِنْ هَذَا الْكِتَابِ وَ مَا لَا نَدْعُوهُ.

«مَتَاعًا لَكُمْ» أَي مَنَفَعَةً «لَكُمْ» يَعْنِي: الْفَالْكَهَةَ. وَ لِإِنْعَامِكُمْ يَعْنِي: الْإِبَّ. قَوْلُهُ: «مَتَاعًا» نَصَبٌ عَلَى أَنَّهُ مَفْعُولٌ لَهُ ثُمَّ ذَكَرَ الْقِيَامَةَ فَقَالَ: فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاحَّةُ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: هِيَ اسْمٌ مِنْ أَسْمَاءِ الْقِيَامَةِ وَ قِيلَ: هِيَ صِيحَةٌ تَصَمُّ عَمَّا سِوَاهَا مِنْ

الاصوات. فهي مصححة مسمعة اى تصمّ الاسماع فلا تسمع الا ما يدعى لها. و الاصحّ الاصمّ ثم فسّر في اى وقت تجيء فقال تعالى: يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ كَقَوْلِهِ: «فَلَا أُنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ».

«وَ أُمَّهُ» كَقَوْلِهِ: «وَ إِن تَدْعُ مُثْقَلَةٌ إِلَىٰ جَمَلِهَا لَا يُحْمَلُ مِنْهُ شَيْءٌ» وَ «وَ أَبِيهِ» كَقَوْلِهِ: «وَ تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأُنْسَابُ».

وَ صَاحِبِيَّتِهِ كَقَوْلِهِ: «وَ لَا يَسْتَلُّ حَمِيمٌ حَمِيمًا» وَ بَنِيهِ كَقَوْلِهِ: «فَلَا أُنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ» هذه الآية تشتمل النساء كما تشتمل الرجال، و لكنّها خرجت مخرج كلام العرب تدرج النساء في الرجال في الكلام و هذا في القرآن كثير منه: وَ مَ يُنْظَرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ

كُلُّ أَمْرٍ بِمَا كَسَبَ رَهِيْنٌ. «رَجَالٌ صَدَقُوا». «رَجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ» «رَجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَّطَهَّرُوا». هذه الآيات تشتمل النساء مع الرجال كَقَوْلِهِ: «يَا بَنِي آدَمَ». بناته معهم.

يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ قِيلَ: يعنى به الكفار يتبرأ بعضهم من بعض، و قيل: كلّ احد مشغول بامرّه لا يتفرغ الى صاحبه و لا يتفرغ الى الاهتمام بغيره و لا يهتم امر اقربائه لشدة ما ينوبه و قيل: يفرّ لنا لا يحمله شيئا من ذنوبه و قيل: يفرّ لانه يعلم انه لا يعينه، و قيل: هذا مثل ضرب في حقّ الاقرب فالاقرب رؤية و اتصالا و معرفة و المراد بالاخ التوأم فانه يراه جنينا في بطن امه قبل كلّ احد ثمّ امه بعد الولادة ثمّ اباه ثمّ صاحبيته ثمّ بنيه و الله اعلم. قال عبد الله بن طاهر الأبهري: يفرّ منهم اذا ظهر له عجزهم و قلة حيلتهم الى من يملك كشف تلك الكروب و الهموم عنه و لو ظهر ذلك له في الدنيا لما اعتمد سوى ربّه الذى لا يعجزه شيء و امكن من فسحة التوكل و استراح في ظلّ التقويض. و قال قتادة: في هذه الآية يفرّ هابيل من أخيه قابيل و يفرّ النبي (ص) من أمّه و ابراهيم من أبيه و لوط من صاحبيته و نوح من ابنه. لِكُلِّ أَمْرٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُعْنِيهِ اى يشغله عن شأن غيره.

قالت عائشة: يا رسول الله هل تذكر اهالك يوم القيامة؟ فقال: «أما في ثلاثة مواضع فلا، عند الصراط و الحوض و الميزان و عن سودة زوج النبي (ص) قالت: قال رسول الله (ص): «بيعت الناس حفاة عراة غرلا قد أجمهم العرق و بلغ شحوم الأذان». فقلت: يا رسول الله واسواته ينظر بعضنا الى بعض. فقال «قد شغل الناس. لِكُلِّ أَمْرٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُعْنِيهِ ثمّ بين احوال المؤمنين و الكافرين فقال: وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفَرَةٌ ضَاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ اى مضيئة تلوح عليها آثار السرور و النظرة و قيل: مُّسْفَرَةٌ مشرقة مضيئة ضاحكة بالسرور لما يرى من النعيم مُّسْتَبْشِرَةٌ فرحة بما نال من كرامة الله عزّ و جلّ و قيل: انها مضيئة لصلوتها بالليل من

قوله (ص): «من كثر صلوته بالليل حسن وجهه بالنهار».

و قيل: انها مضيئة من آثار الوضوء لما

في الخبر: «أمتى غرّ محجلون من آثار الوضوء».

وَ وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ قِيلَ: انّ التراب الذى تصير اليه البهائم يحول غبرة في وجوه الكفرة. و في الخبر يلجم الكافر العرق ثم تقع الغبرة على وجوههم.

تَرْهُقُهَا قَتْرَةٌ اى تركبها ظلمة و تعشيها ذلّة. يقال انّ الارض اذا دكت صارت غبرة سوداء فغشيت وجوه الكفار فسودتها. و قيل: هي غبرة الفراق و ذلّ الحجاب.

أولئك الذين يصنع بهم هذا هم الكفرة الفجرة و هم الكذابون المفترون على الله.

النوبة الثالثة



قوله تعالى بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اسم کریم من تنصّل الیه من زلّاته تفضّل علیه بنجاته و من توسّل الیه بطاعاته تطوّل علیه بدرجاته. اسم عزیز من تقرّب الیه باحسانه قابله بلطف افضاله و من تجنّب الیه بایمانه، اقبل علیه بکشف جلاله و جماله.

نام خداوندی که قوانین سعادت که در ظهور آمد از جمال نام وی آمد. قواعد شقاوت که پیدا گشت، از حرمان نام وی پیدا گشت. سرا پرده عزت بسم الله در کنج حجره ادبار هر گدایی نزنند. نزول جلال و جمال بسم الله بولایت سمع و سینه هر دون همتی نرود. مرد دون همت بی درد، جلال و جمال «بسم الله» از کجا شناسد؟ مرد خودبین هوا پرست حلاوت و طراوت «بسم الله» از کجا داند؟

لطف نطق کی شناسد اهل ژاژ و بیهده من و سلوی را چه داند مرد سیر و گندنا؟!

اگر جلال استغناء «بسم الله» از عالم ازل بتابد، صد هزار و اند هزار نقطه نبوت را بصمصام لا ابالی بگذارند تا بدیگران خود چه رسد؟! ور عنایت جمال و کرم «بسم الله» از درگاه لطف قدم رو نماید جمله عالمیان را بخود راه دهد و در صدر دولت نشاند. برقی از سرادقات استغناء ازل بجست، بحکم قهر بر امیه خلف افتاد، سوخته آتش قطیعت گشت. بادی از بادهای کرم از هوای لطف قدم بر دل ابن ام مکتوم وزید و او را بیساط قرب رسانید. رب العالمین از قصه و حال هر دو خبر داد درین سوره که: عَبَسَ وَ تَوَلَّى أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى ابْتداء این سوره بیان حال آن دو مرد است، یکی عبد الله بن ام مکتوم، آن درویش صحابه که فقر و فاقه شعار و دثار خود ساخته، شب و روز مجاور درگاه نبوت و حاضر حضرت رسالت بوده، اندوه اسلام بجان و دل پذیرفته و بر بی کامی و بی نوایی دنیا رضا داده و دوستی خدا و رسول بر همه اختیار کرده، لا جرم از حضرت مولی نگر تا چه کرامت بدو رسیده و چه دولت روی بوی نهاده که رب العالمین از بهر وی پیغامبر خود را عتاب کرده و در شأن وی آیت فرستاده که: عَبَسَ وَ تَوَلَّى أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى این چنانست که ترا دوستی بود یکی از نزدیکان و برادران تو او را برنجانده و تو حرمت این برادر را بر روی وی شکایت و عتاب نکنی. بلی با دیگری شکایت و عتاب وی کنی. رب العالمین با فریشتگان میگوید: می بینید که رسول ما (ص) با آن مرد درویش نابینا چه کرد؟! روی برو ترش کرد، ازو برگشت و روی بدشمن ما آورد. آن گه خطاب با مواجعت گردانید.

گفت: وَ مَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَّكِي أَوْ يَذَّكُرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَى ای محمد تو چه دانی کار و حال آن درویش؟ پاکی و راستی او ما دانیم یادداشت و یاد کرد او ما بینیم. یا محمد بدرویشی و بینوایی وی منگر بدان نگر که پیوسته در محلت محبت ماست و معتکف درگاه ماست، مجاور کعبه وصال ماست، از علائق و خلائق بریده، قدم بر بساط قرب نهاده، بر سر بادیه دوستی لبیک وفای ما زده. یا محمد آثار و انوار لطف خود بر حال او از آن ظاهر کردیم تا هر که درو نگرد داند که او نواخته ماست و دوست ما. و آن مرد دیگر امیه بن خلف، آن خواجه قریش و سرور ضلالت، بیگانه از راه حق و پیشرو اهل شقاوت، رب العالمین در صفت وی میگوید: أَمَا مَنْ اسْتَعْنَى این مرد از ما بی نیازی نموده و دیگری بجای ما پرستیده و آن گه بمال و نعمت خود غره شده يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ می پندارد که آن مال او، او را در دنیا جاوید بدارد! نمی داند که آن مال سبب عقاب وی است و زیادت عذاب وی.

یکی از جمله بزرگان دین گفته که: این زر و سیم و انواع اموال نه عین دنیاست که این ظروف و اوعیه دنیاست.

همچنین حرکات و سکنات و طاعات بنده نه عین دین است که آن ظروف و اوعیه دین است. دین جمله سوز و درد است و دنیا جمله حسرت و باد سرد است. قارون آن همه زر و سیم و انواع اموال که داشت، مکروه نبود باز چون ازو حقوق حقّ تعالی طلب کردند امتناع نمود، حقوق حقّ بنگذارد آن کشش دل او بجانب زر و سیم و اموال دنیا مکروه بود. ای بسا کسا که دانگی در خواب ندید و فردا فرعون اهل دنیا خواهد بود که دل او آلوده حرص دنیا است. وای بسا کسا که اموال دنیا در ملک او نهادند و فردا دل خویش باز سپارد که داغی ازین دنیا بر وی ظاهر نبود. سرانجام مرد دین دار دنیا گذار اینست که در آخر سوره گفت: **وَجُودٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ ضَاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ** و عاقبت کار دنیا دار دین گذار آنست که گفت: **وَجُودٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ أُولَئِكَ هُمُ الْكٰفِرَةُ الْفَجَرَةُ**.

## ۸۱- سورة التکویر- مکية

## النوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.  
 إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ (۱) آن گه که خورشید در گردانند و در زمین اندازند.  
 وَ إِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ (۲) و آن گه که ستارگان در زمین ریزند.  
 وَ إِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ (۳) و آن گه که کوهها بروانند.  
 وَ إِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ (۴) و آن گه که ماده شتران نجویند و نکوشند.  
 وَ إِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ (۵) و آن گه که دشتیان و کوهیان از جانوران پس آن که خاک گشتند فراهم آرند.  
 وَ إِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ (۶) و آن گه که دریاها از یکدیگر بر کنند و آن گه که آن را آتش کنند.  
 وَ إِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ (۷) و آن گه که هر کسی را با همکار او جفت کنند.  
 وَ إِذَا الْمَوْؤُودَةُ سُئِلَتْ (۸) و آن گه که دختر خود زنده در گور کرده پرسند: بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلْتِ (۹) که بچه گناه کشتند او را؟!!

وَ إِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ (۱۰) و آن گه که نامه‌های کردارها باز گشاده آید.  
 وَ إِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ (۱۱) و آن گه که آسمان از زبر در کشند.  
 وَ إِذَا الْجَحِیْمُ سُعِّرَتْ (۱۲) و آن گه که آتش برافروزند و نیروی دهند.  
 وَ إِذَا الْجَنَّةُ أُنزِلَتْ (۱۳) و آن گه که بهشت را نزدیک آرند.  
 عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا أُخْضِرَتْ (۱۴) بدانند هر کس که چه آورد از کردار.  
 فَلَا أُفْسِمْ سَوْگند میخورم بِالْخُنُسِ (۱۵) بآن ستارگان باز ایستادگان.  
 الْجَوَارِ راست روندگان الْكُنُسِ (۱۶) در خانه‌های خویش شدندگان.  
 وَ اللَّیْلُ إِذَا عَسَّسَ (۱۷) و بشب تاریک که در آید.  
 وَ الصُّبْحُ إِذَا نَفَّسَ (۱۸) و بامداد که دم برزند.  
 إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ (۱۹) که آن سخن رسانیدن فرستاده‌ای پاک نیکوی راست استوار است.  
 ذِي قُوَّةٍ آن با نیروی بزرگ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ (۲۰) بنزدیک خداوند با پایگاه و جایگاه.  
 مُطَاعٍ وی را فرمان بردار تَمَّ أَمِينٍ (۲۱) بنزدیک الله استوار.  
 وَ مَا صَاحِبِكُمْ بِمَجْنُونٍ (۲۲) و این مرد شما نه دیوانه است.  
 وَ لَقَدْ رَأَىٰ رَأَىٰ دَیْدِ او، او را بِالْأَفْقِ الْمُبِينِ (۲۳) بآن هامون آشکار ای فراخ.  
 وَ مَا هُوَ عَلَىٰ الْغَیْبِ بِضَنِينٍ (۲۴) و او بآن وحی که در نهان باوست بخیل و دریغ دارنده نیست از شما.  
 وَ مَا هُوَ بِقَوْلِ شَیْطَانٍ رَّجِیْمٍ (۲۵) و این سخن دیو رانده نیست و دیو آورد.  
 فَأَیْنَ تَذَهِبُونَ (۲۶) کجا می‌شوید؟!!

إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ (۲۷) نیست این سخن و این نامه و این پیغام مگر یاد کردی جهانیان را.  
 لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ (۲۸) آن را که خواهد از شما که بر طاعت و راه راست بایستند.



وَ مَا تَشَاوُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ (٢٩) و خود نخواهید مگر آنچه خدا خواهد خداوند جهانیان.

### النوبة الثانية

این سوره بیست و نه آیتست، صد و چهار کلمت، پانصد و سی و سه حرف. جمله به مکه فرو آمده و مفسران آن را در مکیات شمردند و درین سوره ناسخ و منسوخ نیست، مگر يك آیت: لَمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ نَسَخْتُ بِالْآيَةِ الَّتِي تَلِيهَا وَ هِيَ قَوْلُهُ: وَ مَا تَشَاوُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ.

روى عن «عبد الله بن عمر» قال: قال رسول الله (ص): من احبَّ ان ينظر في يوم القيامة فليقرأ اذا الشمس كورت. و روى عن ابى بن كعب قال: قال رسول الله (ص): من قرأ إذا الشمس كورت اعاده الله ان يفضحه حين تنشر صحيفته.

قوله تعالى: إذا الشمس كورت التكوير تلفيف على جهة الاستدارة و منه كور العمامة يقال: كرت العمامة على رأسى اكورها كورا و كورتها تكويرا اذا لفتتها و منه كارة القصار. فالشمس تكور بان يجمع نورها حتى تصير كالكاراة الملقاة فيذهب ضوءها و يجدد الله تعالى للعباد ضياء غيرها. قال الزجاج: جمع بعضها الى بعض ثم لقت كما تلف العمامة فرمى بها و اذا فعل ذلك بها ذهب ضوءها و يحتمل ان تكويرها جمعها و لقها مع القمر من قوله: «وَ جُمِعَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ» و لهذا لم يذكر القمر فى هذه الآية. و قيل: التكوير و الطوى واحد و قد قال سبحانه: يَوْمَ نُطَوِّي السَّمَاءَ وَ فِي طَيِّهَا تَكْوِيرَ الشَّمْسِ. و قال ابن عباس يكور الله الشمس و القمر و النجوم يوم القيامة في البحر ثم يبعث عليها ريحا دبورا فتضرمها فتصير نارا. و عن ابى هريرة عن النبي (ص) قال: «الشمس و القمر مكوران يوم القيامة» و إذا النجوم انكدرت اى تناثرت من السماء و تساقطت على الارض يقال: انكدر الطائر اى سقط عن عشته. قال الكلبي: تمطر السماء يومئذ نجوما فلا يبقى نجم الا وقع.

وَ إذا الجبال سبّرت اى ذهبت عن اماكنها فصارت هباء منبئا و صارت الارض كما كانت قبل خلق الجبال. و إذا العشار عطلت العشار جمع عشراء كنفاس و نفساء، و هى الناقة التى اتى على حملها عشرة اشهر ثم لا تزال ذلك اسمها حتى تضع لتنام سنة و هى انفس مال عند العرب «عطلت» اى اهملت و تركت يعنى: ان ذلك اليوم لشدة احواله يترك الاموال و الذخائر فيه. و قيل: العشار السحاب «عطلت» عن المطر. و قيل: «العشار» الارض «عطلت» عن الحرث و الزرع.

وَ إذا الوحوش حشرت روى عن عكرمة عن ابن عباس قال: حشرها موتها قال و حشر كل شيء الموت غير الجنّ و الانس فائهما يوقفان يوم القيامة فقيل اذا اذا اجتمعت في الموت فقد «حشرت»، و قيل: تحشر لتصديق الوعد بالاحياء لان الله حكم باحياء كل ميت. و جاء في الحديث انها تحشر للقصاص في الموقف فيقتصر للجما من القرناء ثم تصير ترابا و منهم من قال ان القصاص ساقط عنها فيما يولم بعضها بعضا.

و اما ما ينالها من الآلام و الشدائد، فائها لا محالة تعوض عنها ثم ان منهم من يقول: انها تعوض في الدنيا، و منهم من يقول في الآخرة، و منهم من يقول في الجنة.

و قال بعضهم: يخلق الله لها رياضاً فترعى فيها. و قال بعضهم: يعنى ما ليس لاهل الجنة في ابقائها انس و ما كان لهم في لقائها او صوتها انس يدخلها الجنة.

وَ إذا البحار سجرت قرأ ابن كثير و ابو عمرو و يعقوب: بالتخفيف و قرأ الباقر بالتشديد. قال ابن عباس: اى احميت و

اوقدت فصارت نارا تضطرم كسجر النَّور، يقال: كانت البحار نارا فجعلها الله للمؤمنين و المتعبدين ماء لاجل الطهارة و المنفعة فاذا كان يوم القيامة عادت الى خلقها و قال مجاهد و مقاتل: «سُجِّرَتْ» اى فَجَّر بعضها في بعض العذب و الملح و ترفع الحوائل بينها فصارت البحور كلها بحرا واحدا من الحميم فيعذب بها اهل النار. و قال الكلبي ملئت حتى فاضت على الارضين و منه البحر المسجور، و الساجر: الحوض الممتلى. و قال الحسن و قتادة: يبست و ذهب ماؤها فلم يبق فيها قطرة. روى ابو العالية عن ابي بن كعب قال: ست آيات قبل يوم القيامة بينما الناس في اسواقهم اذ ذهب ضوء الشمس فيبيناهم كذلك اذا تناثرت النجوم فيبيناهم كذلك اذ وقعت الجبال على وجه الارض فتحركت و اضطربت و فزعت الجن الى الانس و الانس الى الجن و اختلطت الدواب و الطير و الوحش و ماج بعضهم في بعض ذلك قوله: وَ إِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ اى اختلطت.

وَ إِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ وَ إِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ قال: قالت الجن للانس: نحن نأتيكم بالخبر فانطلقوا الى البحر فاذا هي نار تتاجج. قال: فيبيناهم كذلك اذ تصدعت الارض صدعة واحدة الى الارض السابعة السفلى و الى السماء السابعة العليا، فيبيناهم كذلك اذ جاءتهم الريح فاماتتهم. و قال ابن عباس: هي اثني عشرة خصلة سئة في الدنيا و سئة في الآخرة و هي ما ذكر من بعد.

وَ إِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ

روى في الخبر عن رسول الله (ص): الضرباء كل رجل مع كل قوم يعملون عمله و سئل عمر بن الخطاب عنه فقال: يقرن بين الرجل الصالح مع الرجل الصالح في الجنة و يقرن بين الرجل السوء مع رجل السوء في النار. و هذا قول عكرمة. و قال الحسن و قتادة: الحق كل امرئ بشيعته اليهودى باليهود، و النصرانى بالنصارى. و قال عطاء و مقاتل: «زُوِّجَتْ» نفوس المؤمنين بازواجها من الحور العين و قرنت نفوس الكافرين بقرنائها من الشياطين. و قال عكرمة: «زُوِّجَتْ» النفوس بالارواح فترد الارواح الى الاجساد. و قيل: «زُوِّجَتْ» النفوس باعمالها. و قيل: هو من قوله: «وَ كُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً».

وَ إِذَا الْمَوْؤُودَةُ سُئِلَتْ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ كانت العرب تند البنات خشية الاملاق و خوف الاسترقاق و مخافة العار و «المؤودة» هي المدفونة حية، و سؤلها تهديد لواندها كقوله تعالى في قصة عيسى (ع): «أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ» الآية، اى ينتصف لها و يطلب دمها. قال ابن عباس: كانت المرأة في الجاهلية اذا حملت و كان اوان ولادها حفرت حفرة فتمخضت على رأس الحفرة فان ولدت جارية رمست بها في الحفرة و ان ولدت غلاما حبسته. و روى ان قيس بن عاصم المنقرى سيد اهل الوبر جاء الى رسول الله (ص) فقال له في خلال كلامه: ائى و أدت تسع بنات لى فقال رسول الله (ص): اذبح عن كل واحدة منهن شاة. فقال: ان لى ابلا. قال: فانحر عن كل واحدة جزورا.

و قال قتادة: الضمير في قوله: وَ إِذَا الْمَوْؤُودَةُ سُئِلَتْ يعود الى القتلة، اى يسأل القتلة لم قتلوها؟ و قيل معناه: وَ إِذَا الْمَوْؤُودَةُ طلبت حتى تدعى على الوائد و قرأ ابن عباس: و اذا المؤودة سألت. بأى ذنب قُتِلَتْ اى هي تسأل.

وَ إِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ قرأ نافع و ابن عامر و عاصم و يعقوب: نشرت بالتخفيف و قرأ الباقر بالتشديد كقوله: «صُحُفًا مُنَشَّرَةً» و المعنى: كل انسان يعطى كتاب عمله منشورا عن طيئه يقال له: «اقرأ كتابك» و في الخبر يحشر الناس عراة حفاة. قالت ام سلمة: يا رسول الله كيف بالنساء؟ قال: «شغل الناس يا ام سلمة». قالت: «و ما شغلهم؟» قال: نشر

الصَّحَف فِيهَا مِثَاقِيلَ الدَّرِّ وَ مِثَاقِيلَ الْخَرْدَلِ.

وَ إِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ اى نزع فتويت. و قال الزجاج: قلعت كما يقلع السَّقْف. و الكشط: القلع من شدة التزاق ككشط جلدة الرأس يقال: كسطها كسطا اذا قلعتها. و قيل: ينزع ما فيها من الشمس و القمر و النجوم.

وَ إِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ قرأ نافع و ابن عامر و حفص عن عاصم: «سُعِّرَتْ» بالتشديد و قرأ الباقر بالتخفيف اى اوقدت و اضرمت لاعداء الله. قال قتادة سَعَّرَهَا غضب الله و خطايا بنى آدم.

وَ إِذَا الْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ قربت لاولياء الله و قيل: قربت من الغيب الى الخلق.

عَلِمَتْ نَفْسٌ اى علمت كل نفس «ما أَحْضَرَتْ» من خير او شرّ و اتيب على قدر عملها و قد كان قيل ذلك غافلا عنه و هذا تمام الكلام و هو جواب لقوله: إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ و ما بعدها.

فَلَا أُقْسِمُ لا صلة و تأكيد أو ردّ على منكر البعث و مكذّبي الرسول. التَّأْوِيلُ أُقْسِمُ بِالْخُنُسِ الْجَوَارِ الْكُنُسِ الْخَنُوسِ التَّأخَّرَ، و سَمَى الشَّيْطَانُ خَنَاسًا لِأَنَّهُ يَدْخُلُ صَدْرَ الْمُؤْمِنِ، فيضع خرطومه على قلبه يوسوس، فاذا ذكر القلب الله عزّ و جلّ خنس: الشَّيْطَانُ، اى تأخّر «و الخنس» جمع خانس «و الكنس» جمع كانس و الكنوس، الدّخول في الكناس و هو الموضع الذى يأوى اليه الوحش، و المراد بها خمسة انجم تجرى في فلك السماء جريا مثل الشمس و القمر و سائر النجوم كالقناديل معلقة و هنّ زحل و يسمّى ايضا كيوان و المشتري و يسمّى ايضا راويس و برجيس و المريخ و يسمّى ايضا بهرام و زهرة و تسمّى ايضا ناهيد و عطارد و يسمّى ايضا الكاتب و خنوسها رجوعها في سيرها و تأخّرها عن مطالعها في كلّ عام تأخّر بتأخّرها عن تعجيل ذلك الطلوع، تخنس عنه و كنوسها دخولها في بروج السماء فاذا سارت راجعة فهي خانسة و اذا سارت مستقيمة فهي كانسة. و قال قتادة: هي النجوم تبدو بالليل و تخنس بالنهار فتخفى فلا ترى و قيل: لعلّى (ع) ما «الخنس» «الجوار الكنس»؟ قال هي الكواكب تخنس بالنهار فلا ترى. و تنكس بالليل فتأوى الى مجاريها.

و قيل: الكنس بقر الوحش و الكنس الطّباء.

وَ اللَّيْلُ إِذَا عَسَّسَ اى اقبل بظلامه و هو قول الحسن. و قال الآخرون اى ادبر. تقول العرب عسّس الليل و سسع اذا ادبر و لم يبق منه الا اليسير.

وَ الصُّبْحُ إِذَا تَنَفَّسَ اى اقبل و اضاء و بدا اوله. و قيل: امتدّ و ارتفع حتّى يصير نهارا.

إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ هذا جواب القسم و هو ممتدّ الى آخر السّورة، يعنى: انّ القرآن الذى هو كلام الله انزل به جبرئيل فقله لمحمد (ص) «و ما هو بقول البشر» كما قال قریش: «و الرسول الكريم» هو جبرئيل (ع) و قوله بلاغه عن الله عزّ و جلّ و القرآن قول الله و كلامه. و قيل: القرآن قول الله وحيا و كلاما و قول جبرئيل تنزيلا و قول محمد (ص) انذارا و ابلاغاً.

«ذِي قُوَّةٍ» يعنى جبرئيل (ع) و كان من قوّته انه اقتلع قريّات قوم لوط من الماء الاسود و حملها على جناحه فرفعها الى السماء ثمّ قلبها و ائه ابصر ابليس يكلم عيسى (ع) على بعض عقبات الارض المقدّسة فنفخه بجناحه نفخة القاه الى اقصى جبل الهند و ائه صاح صيحة بتمود «فاصبحوا جائمين» و ائه يهبط من السماء الى الارض و يصعد في اسرع من الطرف. عند ذى العرش مكين اى عند الله ذى مكانة و منزلة و قدر «مُطَاعٌ تَمَّ» اى في السماوات تطيعه الملائكة فيما يأمرهم به و ينيهم عنه و طاعته واجبة على اهل السماوات كطاعة النّبىّ على اهل الارض و من طاعة الملائكة

ايّاه انهم فتحوا ابواب السماوات ليلة المعراج بقوله لرسول الله (ص) و فتح خزنة الجنة ابوابها بقوله: «أمين» على وحى الله و رسالته على انبيائه و قيل: «ثمّ أمين» اى عند الله «أمين».

و ما صاحبكم بمجنون يقول لاهل مكة «و ما صاحبكم» يعنى محمدا (ص) «بمجنون» و هذا ايضا من جواب القسم، اقسام على ان القرآن نزل به جبرئيل و ان محمدا (ص) ليس كما يقوله اهل مكة و ذلك انهم قالوا: انه مجنون، و ما يقول بقوله من عند نفسه.

و لقد رآه بالافق المئين يعنى: راي النبيّ (ص) جبرئيل (ع) على صورته التى خلق فيها «بالأفق المئين» يعنى: بالافق الاعلى من ناحية المشرق الذى يجيء منه النهار قاله مجاهد و قتادة و في الخبر عن عكرمة عن ابن عباس قال: قال رسول الله (ص) لجبرئيل: «اى احب ان اراك في صورتك التى تكون فيها في السماء». قال: لن تقوى على ذلك. قال: «بلى» قال: فاين تشاء ان اتخيل لك؟ قال «بالابطح». قال: لا يسعنى.

قال: «فبمنا». قال: لا يسعنى. قال: «فبعرفات». قال ذلك بالحرى ان يسعنى فواعده فخرج النبيّ (ص) للوقت فاذا هو بجبرئيل قد اقبل من جبال عرفة بخشخشة و كلكلة قد ملأ ما بين المشرق و المغرب و رأسه في السماء و رجلاه في الارض! فلما رآه النبيّ (ص) خرّ مغشياً عليه. قال: فتحوّل جبرئيل في صورته فضمه الى صدره و قال: يا محمد لا تخف! فكيف لو رأيت اسرافيل و رأسه من تحت العرش و رجلاه في النجوم السابعة و ان العرش لعلى كاهله و انه ليتضاءل احيانا من مخافة الله عزّ و جل حتى يصير مثل الوصع يعنى العصفور حتى ما يحمل عرش ربك الا عظمته. قوله: «و ما هو» يعنى محمد (ص) «على الغيب» اى على الوحى و خبر السماء و ما اطلع عليه مما كان غائبا عنه من الانباء و القصص «بضئين» بمثهم اى يجب ان لا يثهم بزيادة و نقصان فيما اتى به و الضئّة: التهمة. قرأ عاصم و حمزة و نافع و ابن عامر «بضئين» بالضاد و معناه ببخيل يعنى يؤدى ما يوحى اليه و لا يبخل به عليكم بل يعلمكم و يخبركم به. يقال: ضننت بالشيء بكسر التون اضنّ به ضنا اى بخلت.

و ما هو يقول شيطان رحيم اى ما القرآن بقول شيطان مطرود مرمى بالشهب من قوله و ما تنزلت به الشياطين. و قال الكلبى: يقول ان القرآن ليس بشعر و لا كهانة كما قالت قريش.

فأين تذهبون يقال للراكب رأسه في الأمر اين يذهب بك و اين تذهب؟

و قيل: معناه اين تعدلون عن هذا القرآن و فيه الشفاء و البيان؟ و قال الزجاج: اى طريق تسلكون ابين من هذه الطريقة التى قد بينت لكم؟ و قيل: «فأين تذهبون» عن عذاب الله او عن ثواب الله. ثم بين فقال: ان هو انا ذكر للعالمين اى ما القرآن الا موعظة للخلق اجمعين. ثم خصص فقال: لمن شاء منكم ان يستقيم اى القرآن نذير لمن احب الاستقامة و اتبع الحق و عمل به و اقام عليه. و عن ابى هريرة قال: لما انزل الله على رسوله: لمن شاء منكم ان يستقيم قالوا: الأمر الينا ان شننا استقمنا و ان شننا لم نستقم. فانزل الله تعالى: و ما تشاؤون انا ان يشاء الله رب العالمين اعلمهم ان الهداية و التوفيق الى الله. اى ما تشاؤون الهداية و الاستقامة انا ان يشاء الله توفيقكم. فمن شاء الله له الايمان آمن، و من شاء له الكفر كفر. قال الحسن و الله ما شاءت العرب الاسلام حتى شاء لها. و عن وهب بن منبه قال: الكتب التى انزلها الله على الانبياء بضع و تسعون كتابا قرأت منها بضعاً و ثمانين كتابا فوجدت فيها من جعل الى نفسه شيئا من المشية فقد كفر. و قال الواسطى: اعجزك في جميع اوصافك فلا تشاء انا بمشيته و لا تعمل انا بقوته و لا تطيع انا بفضله و لا تعصى انا بخذلانه. فما ذا يبقى لك و بماذا تفتخر من افعالك و ليس من فعلك شيء.

## النوبة الثالثة

قوله تعالى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بِسْمِ اللَّهِ كَلِمَةً سَمِعَهَا رَبِيعُ الْجَمِيعِ مِنَ الْعَاصِي وَالْمَطِيعِ، وَ الشَّرِيفِ وَالْوَضِيعِ. من اصغى اليه بسمع الخضوع ترك طيب الهجوع و من اصغى اليه بسمع المحاب ترك لذيق الطعام و الشراب. مجنون بنى عامر آن كار افتاده ليلي، وقتى نقش نام ليلي بر ديوار ديد، شيفته نقش نام ليلي شد. هفت شبانروز در مشاهده آن نيشته بنشست كه هيچ طعام و شراب نخورد. گفتند: اى مجنون هفت شبانروز بى طعام و شراب چون بسر آوردى؟ گفت: اى بيچاره كسى را كاش با نام دوست خوش بود طعام و شرابش كجا ياد آيد؟ آن گه گفت:

جنتمانى لتعلما سرّ ليلي تجدانى بسرّ ليلي شحيحا.

اين حال مخلوقى است در دعوى عشق مخلوقى پس چه گويى كسى كه قبله جان وى حضرت قدس الهى بود و غالب دل وى مهر ذات قديم. اگر با نام و ذكر او طعام و شرابش ياد نيابد چه عيب بود؟ بو بكر شبلى گفت: ذكر ربّى طعام نفسى، و ثناء ربّى لباس نفسى، و الحياء من ربّى شراب نفسى فداء قلبى، قلبى فداء روحى، روحى فداء ربّى.

موسى كلیم (ع) چهل شبانروز بر اميد سماع كلام حقّ منتظر نشست كه طعام و شراب بخاطر وى نگذشت. باز چون بطلب خضر مى شد در دبیرستان علم، يك نيم روز او را از طعام و شراب شكيب نبود تا گفت: «آيتنا غداءنا» اين حال نتيجه عشق است و عشق بدانايى و زيركى و فتوى عقل حاصل نشود: «عشق آمدنى بود، نه آموختنى». كسى كه اين راه نرفت، منزل اين راه چه داند؟ او كه محرم عشق نبوده حرم دوست را چه نشان پرسد؟ محرم شدم بعشق و جهان شد مرا حرم لبّيك عاشقى زدم از جان و دل بهم.

قوله تعالى: إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ إِلَىٰ آخِرِهَا.. مصطفى (ص) گفت: هر كه خواهد تا قيامت كبرى نقدى بيند و احوال رستاخيز برو آشكارا گردد، گوى: إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ بر خوان تا سياست و صعوبت آن روز او را معلوم گردد. چه مايه نشان توان داد از هول و صعوبت روزى كه اطلال و رسوم كون را آتش بى نيازى در زنند و بدهره قهر سر دهر بردارند و عالم محدث را هباء منثور كنند و تيغ سياست بر تارك افلاك زنند، غبار اغيار از دامن بيفشانده و لگام اعدام در سر مركب وجود كشيده، آفتاب منور سپاه و مكور كرده، ستارگان رخشان بسان باران از آسمان بريخته، كوههاى با صلابت و شدت فرا روش آمده و از بيم حقّ سست و بى وزن گشته، عالميان از هول قيامت نخائر و نفائس اموال از دست بداده و پشت بدان آورده، وحوش و طيور و سباع نامكلف از سياست و هيبت آن روز همه بيجان گشته، درياهاى عالم همه درهم گشاده و تعذيب دشمنان را حميم و غسلين شده، هر كسى و هر تنى با كردار خويش هم بر وهم سر كرده، اينست كه ربّ العالمين گفت: وَ إِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ بَارِي بَنُورٍ اَي مسكين كه هم برو هم سر خود را چه ساخته اى و كردارى كه قرين تو خواهد بود هم در گور و هم در قيامت چه اندوخته اى؟ و قرآن قديم ترا اين اندیشه مي فرمايد و ترا اين پند مي دهد كه: وَ لَنَنْظُرَنَّ نَفْسًا مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَ مصطفى (ص) گفته: «العبد المؤمن بين مخافتين عمر قد مضى لا يدري ما الله صانع فيه، و اجل قد بقى لا يدري ما الله قاض فيه فليتزود العبد



لنفسه من نفسه و من دنياه لآخرته و من الشَّبِيبة قبل الكبر و من الحياه قبل الممات. فو الله ما بعد الموت من مستعتب و ما بعد الدنيا انا الجنة و النار».

رسول خدا (ص) چنین میگوید: که مؤمن را جای ایمنی نیست میان دو بیم درمانده و گرفتار شده: یکی عمر گذشته و جریده نیک و بد وی نبشته، نداند که با وی در آن چه خواهند کرد از و درگذارند و عفو کنند، یا او را بآن بگیرند و عذاب کنند؟ و دیگر عمری ناآمده و کاری نابوده و روزگاری نادیده، نداند که حقتعالی در آن بروی چه قضا کرده قضاء بقاء یا قضاء فنا؟ تقدیر طاعت، یا تقدیر معصیت؟ تقدیر سعادت، یا تقدیر شقاوت؟ بنده مؤمن را باین دو حال جای ایمنی نیست. غافل بودن و فارغ نشستن روا نیست. باید که از نفس خود خود را آزادی بر گیرد، و از دنیا عقبی را بهره‌ای ستاند، و از روز فراغ روز شغل را نصیب گیرد و در جوانی پیری را منتظر باشد و در زندگانی مرگ را برگ کند که پس از مرگ روی آشتی نیست. بآن خدای که وحدانیت صفت اوست که پس از دنیا سرایی نیست که آنجا مقام کنند، انا جنّت که نعمت اسلام آنجا بر بنده تمام کنند، یا دوزخ که او را اسیر عذاب و غرام کنند و راحت لدّت بر وی حرام کنند.

## ۸۲- سورة الانفطار- مکیة

## النوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ (۱) آن گه که آسمان بشکافت و پاره گردد.

وَ إِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَثَرَتْ (۲) و آن گه که ستارگان فرو ریزد.

وَ إِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ (۳) و آن گه که دریاها درهم گشایند.

وَ إِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ (۴) و آن گه که گورها برشورند.

عَلِمَتْ نَفْسٌ بِدَانِد هر کسی و هر تنی ما قَدَمَتْ وَ أَحْرَتْ (۵) آنچه پیش فرا فرستاد از کردار یا پیش و از گذاشت از نهاد.

يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ ای مردم ما غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِیْمِ (۶) چه چیز ترا فریفته کرد بخداوند قرآن کریم نیکوکار نوازنده.

الَّذِي خَلَقَكَ او که بیافرید ترا فَسَوَّاكَ و ترا راست کرد و هموار آفرید فَعَدَلَكَ (۷) اندامان همه در خور یکدیگر آفرید و بالای راست.

فِي أَيِّ صُورَةٍ مَا شَاءَ رَكَّبَكَ (۸) بهر صورت که خود خواست آفرید و ترا بر هم ساخت.

كَلَّا بَلْ تُكذِّبُونَ بِالذِّیْنِ (۹) آگاه باشید آن شمانید که بروز شمار و پاداش کافر می شوید و دروغ زن میگیرید.

وَ إِنَّ عَلَیْكُمْ لِحَافِظِينَ (۱۰) و بر شما از ما گوشوانان اند.

كِرَامًا آزدگان پاكان نيكوان كَاتِبِينَ (۱۱) دبیران نویسندهگان.

يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ (۱۲) می دانند هر چه می کنید.

إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ (۱۳) نیکان نوازندگان فردا در نازاند و در زید.

وَ إِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ (۱۴) و بدان فردا در آتش اند.

يَصْلَوْنَهَا يَوْمَ الذِّیْنِ (۱۵) بآن آتش رسند و سوزند روز شمار و پاداش.

وَ مَا هُمْ عَنْهَا بِغَائِبِينَ (۱۶) و ایشان هرگز از آن نار و از آن آتش نادیدینند.

وَ مَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمَ الذِّیْنِ (۱۷) و چه چیز ترا دانا کرد که روز شمار چیست؟

تَمَّ مَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمَ الذِّیْنِ (۱۸) پس چه چیز ترا دانا کرد که روز شمار چیست؟

يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئًا (۱۹) روزی که بدست هیچ کس هیچیز نیست کس را و نتواند و بکار نیاید.

وَ الْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ (۲۰) و کار همه آن روز خداپرست.

## النوبة الثانية

این سوره نوزده آیتست، هشتاد کلمه، سیصد و بیست و هفت حرف. جمله به مکه فرو آمد، آن را مکی گویند و درین

سوره هیچ ناسخ و منسوخ نیست. و فی الخبر عن ابی قال: قال رسول الله (ص): من قرأ إذا السماء انْفَطَرَتْ اعطاه

الله عزّ و جلّ من الاجر بعدد كلّ قبر حسنة و بعدد كلّ قطرة ماء حسنة و اصلح الله شأنه يوم القيامة: إذا السماء

انْفَطَرَتْ ای انشققت و انصدعت، كقوله: «السَّمَاءُ مُنْفَطِرٌ بِهِ» ای بیوم القيامة لشدته و عظم شأنه.

وَ إِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَثَرَتْ تناثرت و تساقطت.

وَ إِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ اى فَجَّرَ بعضها في بعض لانّ الارض صارت واهية رخوا فصارت البحار بحرا واحدا فيصبّ ذلك البحر في جوف الحوت الذى عليه الارضون السَّبْع.

وَ إِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ اى بحثت و نثرت و أثيرت، فاستخرج ما فيها من الكنوز و بعث من فيها من الموتى احياء و هذا من اشراط السّاعة ان تخرج الارض افلاذ كبدها من ذهبها و فضّتها و امواتها.

عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ من عمل صالح او طالح و ما «اخّرت» من سنة حسنة او سيئة. قال عكرمة: ما قَدَّمَتْ من الفرائض التى ادّتها وَ اخّرت من الفرائض التى ضيّعتها و قيل: ما قَدَّمَتْ من الصدقات وَ اخّرت من الثركات. هذا كقوله: «يُنَبِّؤُا الْإِنْسَانَ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَ اخَّرَ»

و قيل: ما قَدَّمَتْ وَ اخّرت ما كان في اول عمره و آخره.

يا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ ما غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ المغرور: الذى يعمل المعاصى و ينتظر الرّحمة. ما غَرَّكَ اى ما خدعك و سؤل لك حتى قَصَّرْتَ فيما افترض عليك و ما حملك على الاغترار به حتى عملت بمعاصيه؟ ما الذى حملك على المعصية مع ربّ كريم قد انعم عليك بالخلق و التسوية و التّعديل؟ و قيل: ما حملك على القعود عن طاعة ربّ خيره عندك كثير؟

قرأ النّبي (ص) هذه الآية، ثمّ قال: جهله، يعنى: حمله جهله على ذلك.

قال مقاتل: غرّه عفو الله حين لم يعجل عليه بالعقوبة. و عن ابن مسعود قال: ما منكم من احد الا سيخلو الله به يوم القيامة فيقول: «يا بن آدم ما غرّك بى؟ يا بن آدم ما ذا عملت فيما علمت، يا بن آدم ما ذا اجبت المرسلين؟! و قال ذو النون: كم من مغرور تحت السّتر و هو لا يشعر به و في معناه انشد:

يا من علا في الغيّ و التّيه و غرّه طول تماديه  
املى لك الله فبارزته و لم تخف غبّ معاصيه.

قيل: نزلت هذه الآية في الاسود بن كلدة الجمحى قصد النّبي (ص) فلم يتمكّن منه و لم يعاقبه الله سبحانه على ذلك فنزلت الآية ما غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ و معنى «الكريم» هاهنا انه قدر على ان يعاقبه فلم يفعل. و قيل: نزلت في الوليد بن المغيرة.

و قيل: هو عامّ في جميع الكفار و هو انّ كلّ من كفر فهو محلّ التّقريع بهذه الآية لاغتراره برّبّه. الَّذِي خَلَقَكَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ فَسَوَّاكَ اى سوّى خلقك في بطن امك. فَعَدَلَك. قرأ عاصم و حمزة و الكسائى و ابو جعفر: فعدلك بالتّخفيف و يكون في بمعنى الى و ما صلة، اى صرفك و امالك الى اى صورة شاء حسنا و قبيحا و طويلا و قصيرا. و قرأ الآخرون بالتّشديد، اى جعلك معتدل الخلق مستوي الاعضاء لا تفاوت فيها.

في أيّ صُورَةٍ ما شاءَ رَبُّكَ قال مجاهد: في اىّ شبه شاءَ رَبُّكَ شبه اب او امّ او خال او عمّ. و يجوز ان يكون الصّورة بمعنى الصّفة تقول العرب: ارنى «صورة» هذا الامر، اى عرفنى صفته. و يكون في بمعنى على فيكون معناه خلقك على «اى» صفة شاء من سعادة و شقاوة و ايمان و عصيان.

«كلّا» ردع عن الغفلة عن الله و الاغترار به. بَلْ تُكذِّبُونَ قِراءَةَ الْعَامَّةِ بالتّاء لقوله: وَ إِنَّ عَلَيْكُمْ لِحَافِظِينَ و قرأ ابو جعفر بالياء اى يكذبون. بالقيامة التى يكون فيها الجزاء و الحساب و يجوز ان يكون الدّين هاهنا التّوحيد. وَ إِنَّ عَلَيْكُمْ لِحَافِظِينَ يعنى: الملائكة يحفظونكم و يحفظون عليكم اعمالكم باثباتها في الصّحائف.

کراماً کاتبین ای «کراما» علی الله کتبه لا یخفی علیهم شیء من افعال بنی آدم. و قيل: «کراما» یسارعون الی کتب الحسنات و یتوقفون فی کتب السيئات رجاء ان یتستغفر و یتوب فيکتبون الذنوب و التوبة منه معاً. یَعْلَمُونَ مَا تَعْمَلُونَ علمهم علی وجهین، فما كان من ظاهر قول او حركة جوارح علموه بظاهره و کتبه علی جهته. و ما كان من باطن ضمیر یقال انهم یجدون لصالحه ریحا طيبة و لظالحه ریحا خبيثة فکتبوه مجملاً عملاً صالحاً و آخر سيئاً.

إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ واحد «الأبرار» بارّ و برّ، و هم الذين برّوا و صدقوا في ايمانهم باداء فرائض الله عزّ و جلّ و اجتناب معاصیه. و في الخبر عن ابن عمر عن النبيّ (ص) قال: انما سمّاهم الله «الأبرار» لانهم برّوا الآباء و الأبناء كما انّ لوالدك عليك حقاً كذلك لولدك عليك حقّ.

«لَفِي نَعِيمٍ» یعنی فی الجنة و لذاتها.

وَ إِنَّ الْفَجَّارَ الْكَفَّارَ «لَفِي جَحِيمٍ» ای «لَفِي» معظم النار.

يَصْلَوْنَهَا يَوْمَ الدِّينِ ای یدخلونها و یلزمونها و یخلدون فيها يوم القيامة و ما هُم عَنْهَا بغائبين هذا كلام يشمل الفريقين جميعاً نضعه موضعه منهما.

ای هم خالدون فيها اهل الجنة في الجنة لا یغیبون عنها، و اهل النار في النار لا یغیبون عنها.

وَ مَا أَذْرَاكَ مَا يَوْمَ الدِّينِ ثُمَّ مَا أَذْرَاكَ مَا يَوْمَ الدِّينِ كرّر ذكره تعظيماً لشأنه و هو استفهام علی وجه التعجب. و قيل: احدهما في حقّ الكفار و الآخر في حقّ المؤمنين.

يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ قَرَأَ ابْنُ كَثِيرٍ و ابو عمرو و یعقوب: يوم بضمّ الميم ردّاً علی اليوم الاول و قرأ الآخرون بفتحها، ای هذه الاشياء في يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئاً. قال مقاتل: اراد به الكفار لانّ المسلمين ينفع بعضهم بعضاً بالشفاعة. وَ الْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ ای ینقطع دعاوی المخلوقين في ذلك اليوم لا یملك الله في ذلك اليوم احدا شيئاً كما ملكهم في الدنيا. و في الحديث الصحيح من سرّه ان ینظر الی يوم القيامة كأنه رأى عين فليقرأ إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ و إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ و إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ.

### النوبة الثالثة

قوله: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اسم عزيز اذا اراد اعزاز عبد و فقه لعرفانه، ثمّ زيّنه باحسانه، ثمّ استخلصه بامتنانه، فعصمه من عصيانه، ثمّ قبضه علی ايمانه، ثمّ بوّاه في جنانه، ثمّ اكرمه برضوانه، ثمّ اكمل نعمته برويته و عيانه.

نام خداوند كريم مهربان، لطيف و رحيم و نوازنده بندگان، يگانه و يکتا در نام و در نشان، دارنده جهان و نعمت بخش آفریدگان و دلگشای دوستان ببنده نوازی معروف، بمهربانی موصوف، بفضل خود باز آمده بوفای امیدواران، بلطف خود پذیرنده حقیرهای پرستندگان، بکرم خود سازنده کار بندگان در دو جهان، بمهربانی خود نوازنده ضعيفان و شنونده دعای عاجزان. از کمال کرم او نکته‌ای شنو هر شب بوقت سحر، آن ساعت که وقت نیاز دوستان بود، هنگام راز و نیاز عاشقان بود، آن ساعت که نسیم صباى مهر بر دل مشتاقان وزد، آن ساعت که ربّ العزّة سوگند بوی یاد میکند که: وَ الصُّبْحُ إِذَا تَنَفَّسَ بر بساط و نَحْنُ أَقْرَبُ در خلوت و هُوَ مَعَكُمْ سرّاً بسرّ شراب انا جليس من ذکرني بی زحمت اغيار بجان دوستان میرساند و از زناد يُنَزَّلَ اللهُ آتَشَ نارُ اللهُ الموقّدة در دل سوختگان می‌زند و بیماران را تعهد می‌کند و بکمند لطف رمیدگان را بدرگاه میکشد که عبادی اگر طاعت آرید، قبول بر من و سؤال

کنید، عطا بر من ور گناه کنید، عفو بر من. آب در جوی من، راحت در کوی من، طرب در طلب من انس با وصال من، شادی بیدار من.

امروز در دنیا با بنده عاجز چنین خطاب میکند و فردا در عرصه عظمی و انجمن کبری با بنده عاصی گوید: یا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ؟ این عجب نگر، تهدیدی لطف آمیغ! خود سؤال میکند و در نفس سؤال بنده را تلقین جواب میکند، بآنچه گفت: بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ. نام کریم با یاد بنده میدهد تا بنده گوید: غَرَّنِي بِكَ كَرَمِكَ وَ لَوْ لَا كَرَمِكَ مَا فَعَلْتُ لَأَنَّكَ رَأَيْتَ فَسْتَرْتِ وَ قَدَرْتَ فَاْمَهَلْتِ:

يقول مولای: اما تستحی مَمَّا اری من سوء افعالک؟!  
فقلت: یا مولای رفقا، فقد افسدنی کثرة افضالک!

یحیی معاذ گفت: روز رستاخیز چون خلق اولین و آخرین را بر آن مقام سیاست و هیبت بدارند و سؤال کنند، اگر از جناب جبروت و درگاه عزت خطاب آید که: ما غرک بی؟! من بتوفیق الهی و تأیید ربانی جواب دهم گویم: غرئی برک سالفا و آنفا. آن نیکنیهای قدیم و حدیث، نواختههای نهان و آشکارا که از فضل و بر تو یافته‌ام آنست که دیده مرا بتو فریفته کرد! بو بکر وراق گفت: لو قال لی: ما غرک بر ربک الکریم لقلت: غرئی کرم الکریم! و قيل لفضیل: لو اقامک الله

بین یدیه یوم القیامة، فقال: ما غرک بر ربک الکریم ما ذا کنت تقول؟ قال: اقول: غرئی سترک المرخی فنظمه محمد بن سماک فقال:

یا کاتم الذنب اما تستحی الله فی الخلوة ثانیکا؟!  
غرک من ربک امهاله و ستره طول مساویکا

و فی الحدیث الصّحیح: انّ الله عزّ و جلّ یدن المؤمن فیضع علیه کفّه و یستره فیقول: «أ تعرف ذنب کذا؟ أ تعرف ذنب کذا؟» فیقول: نعم، ای ربّ، حتّی قرّره بذنوبه، و رأى فی نفسه انه هلك. قال: «سترتها علیک فی الدنیا و انا. اغفرها لك الیوم».

## ۸۳- سورة التطفیف (المطففین) - مکية

## النوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

وَيَلِّ لِلْمُطَفِّیْنَ (۱) ویل و تباهی کاهندگان را.

الَّذِیْنَ إِذَا اُكْتَلُوا عَلَى النَّاسِ یَسْتَوْفُونَ (۲) ایشان که چون از مردمان می‌ستانند پیمانه پیری می‌ستانند ناکاست.

وَ إِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وُزُّوهُمْ یُخْسِرُونَ (۳) و آن گه که مردمان را می‌پیمایند یا می‌سنجند، می‌کاهند و زیان زد می‌کنند.

أَلَا یَظُنُّ أُولٰئِكَ هِیچ نمیدانند. بی گمانی اینان، أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ (۴)

لِیَوْمٍ عَظِیْمٍ (۵) که ایشان انگیختنی‌اند روزی بزرگ را.

یَوْمَ یَوْمُ النَّاسِ آن روز که بیای ایستند مردمان لِرَبِّ الْعَالَمِیْنَ (۶) خداوند جهانیان را.

«كَلَّا» آگاه باشید إِنَّ كِتَابَ الْفَجَارِ لَفِی سَجِّیْنٍ (۷) نامه کردار و.

سرانجام بدان در سَجِّیْنٍ است.

وَ مَا أُدْرَاكَ مَا سَجِّیْنٌ (۸) و چه دانی که آن زندان چه چیز است؟

كِتَابٌ مَّرْقُومٌ (۹) نوشته‌ای.

وَيَلِّ یَوْمَئِذٍ لِلْمُكْذِبِیْنَ (۱۰) ویل آن روز بر دروغ‌زن گیران.

الَّذِیْنَ یُكْذِبُونَ بِیَوْمِ الدِّیْنِ (۱۱) ایشان که بروز شمار و پاداش دروغ‌زن گیرند.

وَ مَا یُكْذِبُ بِهِ و دروغ‌زن نگیرد بآن إِلَّا كُلُّ مُعْتَدٍ أَثِیْمٍ (۱۲) مگر هر اندازه در گذرانده‌ای ناباک ناپاك.

إِذَا تُتْلَىٰ عَلَیْهِ آیٰتُنَا که برو خوانند سخنان و آیات ما. قَالَ أَسَاطِیْرُ الْأَوَّلِیْنَ (۱۳) گوید: این افسانه پیشینیان است.

«كَلَّا» نه چنانست. بَلْ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا یَكْسِبُونَ (۱۴) بلکه زنگ و بار آنچه می‌کنند بر دل‌های ایشان نشست و

نشاند.

«كَلَّا» آگاه باشید إِنَّهُمْ عَنِ رَبِّهِمْ یَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ (۱۵) ایشان از خداوند خویش آن روز باز پوشیده‌اند.

ثُمَّ إِنَّهُمْ لَصَالُوا الْجَحِیْمِ (۱۶) پس ایشان بآتش رسیدنی‌اند.

ثُمَّ یُقَالُ پس ایشان را گویند: هَذَا الَّذِی كُنْتُمْ بِهِ تُكْذِبُونَ (۱۷) این آنست که شما آن را دروغ می‌شمردید و دروغ

می‌داشتید.

«كَلَّا» آگاه باشید إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِی عَلِّیْنَ (۱۸) نامه و کار نیکان در عَلِّیْنَ است جایگاه زبرین.

وَ مَا أُدْرَاكَ مَا عَلِّیُونَ (۱۹) و چه چیز ترا دانا کرد که عَلِّیْنَ چیست؟

كِتَابٌ مَّرْقُومٌ (۲۰) نبشته‌ای.

بِشَهَادَةِ الْمُقَرَّبُونَ (۲۱) فریشتگان نزدیک کردگان بآن میرسند و آن را می‌بینند.

إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِی نَعِیْمٍ (۲۲) نیکان در ناز و نعیم‌اند.

عَلَىٰ الْأُرَائِكِ یَنْظُرُونَ (۲۳) در حجله‌ها در تختها مینگرند.

تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ در رویهای ایشان میشناسی و می‌بینی نَضْرَةَ النَّعِیْمِ (۲۴) تازگی ناز و روشنایی شادی.

یُسْقَوْنَ مِنْ رَحِیقٍ می‌آشامانند ایشان را از رَحِیق. مَحْثُومٌ (۲۵) جام آن مهر کرده.

خِتَامُهُ مِسْكَ، مهر آن مشك. خِتَامُهُ مِسْكَ که از دهن باز ایستاند، بوی مشك آید مختوم خِتَامُهُ مِسْكَ آمیخته آمیغ آن مشك و فِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ (۲۶) و ایدون بادا که کوشندگان درین کوشند.

وَ مِرَاجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ (۲۷) و آمیغ آن از چشمه تسنیم است.

عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ (۲۸) چشمه‌ای که مقربان آن را صرف می‌آشامند.

إِنَّ الَّذِينَ أُجْرِمُوا أَنْ بَدَانُ كَافِرٍ شَدَدًا. كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ (۲۹) می‌خندیدند از گرویدگان.

وَ إِذَا مَرُّوا بِهِمْ وَ أَنْ گه که مؤمنان بر ایشان برگزشتند، يَتَغَامَزُونَ (۳۰)

ایشان بافسوس بر ایشان در یکدیگر می‌نمودند.

وَ إِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ وَ چون با خانه‌ها و کسان خویش گشتند، انْقَلَبُوا فَكِهِينَ (۳۱) بناز و رامش و خنده می‌زیستند.

وَ إِذَا رَأَوْهُمْ وَ چون ایشان را دیدند، قَالُوا إِنَّ هَؤُلَاءِ لَضَالُونَ (۳۲) گفتند: اینان گم‌شدگان‌اند و در غلط افتادگان و نادانان.

وَ مَا أُرْسِلُوا عَلَيْهِمْ حَافِظِينَ (۳۳) و کافران را نفرستاده‌اند بگوشوانی بر گرویدگان و نگهبانان کردار ایشان.

فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ رُزِقُوا قِيَامًا، آن مؤمنان و گرویدگان مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ (۳۴) از کافران می‌خندند.

عَلَىٰ الثَّارِئِكَ يَنْظُرُونَ (۳۵) در حجله‌ها بر تختها مینگرند.

هَلْ ثَوْبَ الْكُفَّارِ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ (۳۶) کافران را پاداش بدانند بر آنچه میکردند در آن گیتی؟

### النوبة الثانية

این سوره سی و شش آیت است، صد و هفتاد و هفت کلمه نهصد و سی حرف و در نزول آن علما مختلف‌اند. قومی

گفتند: مکی است، جمله به مکه فرو آمد قومی گفتند: میان مکه و مدینه فرو آمد، آن گه که رسول خدا (ص) هجرت

کرد. و بیشترین علما بر آنند که در مدینه فرو آمد. مقاتل گفت: اول سورتی که در مدینه فرو آمد این سورتست و

درین سوره هیچ ناسخ و منسوخ نیست. و عن ابی بن کعب قال: قال رسول الله (ص): «من قرأ سورة «المطففين»

سفاه الله من الریح المختوم يوم القيامة»

قوله تعالى: وَيَلِّ لِلْمُطَفِّينَ ابن عباس گفت: رسول خدا در مدینه شد، قومی تجار را دید در پیمان‌ه و ترازو سخت بد، و

بیاعات و معاملات ایشان شبه قمار چون منبذه و ملامسه. جبرئیل آمد و آیت آورد: وَيَلِّ لِلْمُطَفِّينَ. رسول خدا (ص)

ایشان را حاضر کرد و بر ایشان خواند.

ایشان از آن عادت بد باز ایستادند و با طریق عدل و راستی گشتند. فهم او في الناس كيلا الى اليوم. و قال السدي: قدم

رسول الله (ص) المدينة و بها رجل يقال له ابو جهينة و معه صاعان يكيل باحدهما و يكتال بالآخر فنزلت في شأنه:

وَيَلِّ لِلْمُطَفِّينَ و قيل: نهام رسول الله (ص) عن ذلك فلم ينتهوا، فانزل الله تعالى: وَيَلِّ لِلْمُطَفِّينَ فخرج رسول الله

(ص) الى السوق و قرأ السورة فاصلحوا كيلهم. الويل كلمة يقال لمن وقع في هلكة و عذاب. و قيل: هو واد في جهنم

من قيح و دم. و قيل: جب في النار و معنى «ويل» اى قد ثبت لهم هذا و المطفون الذين يبخسون حقوق الناس و

ينقصون الكيل و الوزن. قال الزجاج: ائما قيل: للذى ينقص المكيال و الميزان مطقف لانه لا يكاد يسرق في المكيال و

الميزان انا الشيء اليسير الطفيف. و عن الاصمعي: قال: قال اعرابي: لا تلتمس الحوائج ممن مرعوته في رؤس

المكاييل و السن الموازين. ثم بين ان «المطففين» منهم. فقال: الَّذِينَ إِذَا اُكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ اى من الناس. و من و على



بيدّل احدهما من الآخر، اى إذا اکتالوا من الناس استوفوا عليهم الكيل اى يأخذون حقوقهم تامّة و إذا کالوهم أو وزّوهم اى کالوا لهم و وزنوا لهم، يعنى: للناس. تقول: وزنتك و وزنت لك و کلتك و کلت لك، كما يقال: نصحتك و نصحت لك و کسبتك و کسبت لك. «يُخْسِرُونَ» اى ينقصون. يقال: خسرته و اخسرته اذا نقصته هذا كقوله: و لا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ و لا تُكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ و المعنى: اذا استوفى لنفسه اتمّه و اذا اعطى غيره نقصه. قال نافع: كان ابن عمر يمرّ بالبائع فيقول: ائق الله و اوف الكيل و الوزن فانّ «المطّفين» يوقفون يوم القيامة حتّى انّ العرق ليلجمهم الى انصاف اذانهم. و روى انّ عليا (ع) مرّ على رجل و هو يزن الزّعفران و قد ارجح فكفا الميزان. ثمّ قال: اقم الوزن بالقسط. ثمّ ارجح بعد ذلك ما شئت.

أ لا يظنّ أولئك أنّهم مبعوثون ليوم عظيم هذا الكلام تعظيم لاثم المطّف و تشديد، و هذا الظنّ يقين و المعنى: الا يستيقن «اولئك» الذين يفعلون ذلك. أنّهم مبعوثون ليوم عظيم اى لمجىء يوم عظيم، و هو يوم القيامة. و قيل: معناه أنّهم لو ظلّوا أنّهم يبعثون ما نقصوا في الكيل و الوزن. و قيل: كلّ من نقص حقّ الله من زكاة و صلاة و صوم فهو داخل تحت هذا الوعيد. قال الحسن: المراد به المؤمنون و المعنى أ ليس يعلمون أنّهم يبعثون فما عذرهم في التّطفيف. يوم يَوْمُ النَّاسِ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ اى يقومون من قبورهم لحكم ربّ العالمين بينهم فيقفون في العرصات على ارجلهم ينتظرون حكم الله فيهم قدر ثلاث مائة عام.

و قيل: اربعين سنة لا يكلمهم احد حتّى ان اقلّهم رشحا يغيب فيه الى انصاف اذنيه.

روى عن مالك عن نافع عن ابن عمر: انّ النّبي (ص) قال: «يَوْمَ يَوْمُ النَّاسِ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ» حتّى يغيب احدهم في رشحه الى انصاف اذنيه.

و عن المقداد قال: سمعت رسول الله (ص) يقول: «اذا كان يوم القيامة ادنيت الشّمس من العباد حتّى تكون قيد ميل او اثنين.

قال سليم بن عامر: احد رواة هذا الحديث: لا ادرى اىّ الميّلين يعنى مسافة الارض او الميل الذى تكحل به العين. قال فتصهرم الشّمس فيكونون في العرق بقدر اعمالهم. فمنهم من يأخذه الى عقبيه و منهم من يأخذه الى ركبتيه و منهم من يأخذه الى حقويه و منهم من يلجمه إلجاما.

«كلّا» ردع عن التّطفيف اى ليس الأمر على ما هم عليه فليرتدعوا و تمام كلام هاهنا. و قال الحسن: «كلّا» ابتداء يتّصل بما بعده على معنى حقا. إنّ كتاب الفجّار الذى كتب فيه اعمالهم «لّفي سجّين» قال ابن عباس: السّجّين هى الارض السّابعة السفلى فيها ارواح الكفار. و في الخبر عن النّبيّ (ص) قال: «سجّين» اسفل سبع ارضين و «علّيون» في السّماء السّابعة تحت العرش، اخبر «إنّ كتاب» اعمال الفجّار لّفي سجّين وضعا لقدّهم و اذلالا لهم على سبيل ضرب المثل لاهانتهم و يكون ذلك علامة عذابهم، ثمّ يحمل الى ما هناك ارواحهم و هذا كما يقال لخسيس القدر أنّه في الحضيض و أنّه في الثّراب. و قيل: السّجّين خزانة ارواح الكفار و هي صخرة خضراء تحت الارض السّابعة خضرة السّماوات منها رقم فيها اسماء الكفار و مصيرهم الى النّار. و روى انّ ابن عباس قال لكعب الاحبار: اخبرنى عن «سجّين» و «علّيين»؟

فقال كعب: و الذى نفسى بيده لا اخبرتك عنهما الا بما اجد في كتاب الله المنزل. اما «سجّين» فانّها شجرة سوداء تحت الارضين السّبع مكتوب فيها اسم كلّ شيطان فاذا قبضت نفس الكافر عرج بها الى السّماء فغلقت ابواب السّماء دونها ثمّ



رمى بها الى «سجّين» فذلك «سجّين». و اما عليون فاتها اذا قبضت نفس المرء المسلم عرج بها الى السماء فتحت لها ابواب السماء حتى تنتهي الى العرش. قال فيخرج كفّ من العرش فيكتب له نزله و كرامته و ذلك «عليون». و قال اهل اللغة: «سجّين» فعيل من السجّن على جهة المبالغة كما يقال: فسّيق، شريّب، سگير و المعنى: انّ مصير اصحابه الى ضيق و شدّة و خسار و سفال. و قيل: معناه ما كتب عليهم لا يتبدّل و لا يتمحّى كالنقش في الحجر.

و ما أدراك ما سجّينّ اى ليس هذا ممّا كنت تعلمه انت و لا قومك حتى عرفناك. قاله تعظيما لشأن السجّين و تعجيبا منه و تهويلا لامره ثم قال: كتاب مرّفومّ ليس هذا تفسير السجّين بل هو بيان الكتاب المذكور في قوله: إنّ كتاب الفجار اى هو كتاب مرّفومّ اى مكتوب اعمالهم مثبت عليهم كالرقم في الثوب لا ينسى و لا يمحي حتى يجازوا به. و قال قتادة و مقاتل: رقم عليهم بشر كانه اعلم بعلامه يعرف بها انه كافر و قيل: مختوم بلغة حمير.

ويّلّ يومئذ للمكذّبين اى يوم يخرج المكتوب و يبعث المدفون ثم سرّهم فقال: الذين يكذبون بيوم الدين يعنى: يوم القيامة الذى فيه الحساب و الجزاء.

ما يكذب به اّلا كلّ مُعْتَدٍ اى عاص متجاوز للحدّ في العصيان «اثيم» مرتكب للخطايا مستحقّ للعقوبة: اذا تُثلى عليه آياتنا اى اذا سمع القرآن يقرأ قال أساطير الأولين.

«كلّا» ردع عن هذا القول «بل» نفي لما قالوه: ران على قلوبهم اى غطى قلوبهم ما كانوا يكسبون من المعاصى، اى كثرت معاصيهم و ذنوبهم فاحاطت بقلوبهم. و قيل: الرين كالصداء يعشى القلب.

روى ابو هريرة قال: سمعت رسول الله (ص) يقول انّ العبد اذا اخطأ خطأة نكت في قلبه نكتة سوداء فان هو نزع و استغفر و تاب صقلت، فان عاد عادت حتى تغطى.

و روى: ان زاد زادت حتى تعلق قلبه فذلکم الران الذى ذكره الله في كتابه: كلاً بل ران على قلوبهم ما كانوا يكسبون قال الحسن: هو الذنب على الذنب حتى يموت القلب. و اصل الرين الغلبة، يقال: رانت الخمر على عقله ترين رينا اذا غلبت عليه فسکر و معنى الآية: غلب على قلوبهم المعاصى و احاطت بها حتى غمرتها.

«كلّا» تكرار للردع و قيل: معناه حقا إنّهم عن ربهم اى عن رؤية ربهم يومئذ لمحجوبون ممنوعون.

قال الشيخ الاسلام عبد الله الانصارى قدس روحه: اى عن رؤية الرضا فانّ الشقى يريه غضبان حين يتجلى في المحشر قبل دخول الناس الجنة. و في هذا انّ المصدّق غير محبوب عن ربه. قال الحسين بن الفضل: كما حجبهم في الدنيا عن توحيده حجبهم في الآخرة عن رؤيته. و سئل مالك بن انس عن هذه الآية فقال: لما حجب اعداءه فلم يروه تجلى لاوليائه حتى رأوه. و قال الشافعى: في هذه الآية دلالة ظاهرة انّ اولياء الله يرون الله. قال لما حجب قوما بالسخط دلّ على انّ قوما يرونه بالرضا. قال الربيع بن سليمان: قلت له او تدين بهذا يا سيدي؟! فقال: و الله لو لم يوقن محمد بن ادريس انه يرى ربه بالمعاد لما عبده في الدنيا. و قال الحسن: لو لم يعلم الزاهدون و العابدون انهم يرون ربهم في المعاد لزهقت انفسهم فى الدنيا ثم اخبر انّ الكفار مع كونهم محجوبين عن الله يدخلون النار فقال: ثم إنّهم لصالوا الجحيم اى لدخلوا النار. و قيل: يصيرون صلاء لها و هو الوقود.

ثمّ يقال اى يقول لهم الخزنة هذا، اى هذا العذاب الذى كنتم به تُكذبون و ينكرون وقوعه و قيل: هذا جزاء ما كنتم به تُكذبون. ثمّ بيّن محل كتاب الأبرار فقال: «كلّا» اى حقا إنّ كتاب الأبرار هم الذين لا يؤذون الدّرّ و لا يضمرون الشرّ. و قيل: هم الذين صدقوا فيما وعدوا. و البرّ الصدق «لّفي عليّين» يقال: «عليون» خزنة ارواح المؤمنين في السماء

السابعة تحت العرش. و قيل: هو اللوح المحفوظ. و قيل: هو لوح من زبرجدة خضراء معلق تحت العرش اعمالهم مكتوبة فيها و قيل: رقم فيه اسماء المؤمنين و مصيرهم الى الجنة. و قال ابن عباس: هو الجنة. و قال الضحاك سدرة المنتهى و قال كعب: هو قائمة العرش اليمنى. و قال اهل المعانى: معنى «عليين» علو على علو و شرف بعد شرف. قال اهل اللغة: هو اسم موضوع على صفة الجمع و اعرابه كاعراب الجمع، كقولهم: عشرين و ثلاثين و عن عبد الله بن عمرو قال: ان اهل «عليين» لينظرون الى اهل الجنة فاذا اشرف رجل اشرفت الجنة، و قالوا: قد اطلع علينا رجل من اهل «عليين».

و ما أدراك ما عليون تعظيم لشأنه و قيل: معناه ليس هذا من علمك و لا من علم قومك.

«كتاب مرقوم» ليس هذا تفسير «عليين» بل هو بيان «كتاب الأبرار» اى ان كتاب الأبرار «كتاب مرقوم» فى «عليين» و هو محلّ الملائكة و «كتاب الفجار» «كتاب مرقوم» فى «سجين» و هى محلّ ابليس و جنده يشهده الموقربون يعنى: الملائكة الذين هم فى «عليين» يشهدون و يحضرون ذلك المكتوب او ذلك الكتاب اذا صعد به الى «عليين» و قيل: يشهد عمل الأبرار مقربوا كل سماء.

ان الأبرار لفي نعيم اى تنعم فى الجنان.

على الأرائك جمع اريكة و هى الاسرة فى الحجال «ينظرون» الى ما يسرهم مما انعم الله عليهم من النعيم و الحور العين. و قيل: «ينظرون» الى عدوهم كيف يعدّبون بالنار. قال ابن عطاء: «على ارائك» المعرفة «ينظرون» الى المعروف و «على ارائك» القربة «ينظرون» الى الرءوف.

تعرف فى وجوههم نضرة النعيم اى اذا رأيتهم عرفت انهم من اهل النعمة مما ترى «فى وجوههم» من النور و الحسن و البياض يقال: انضرت الثبات اذا ازهر و نور. قرأ ابو جعفر و يعقوب: «تعرف» بضم التاء و فتح الراء على غير تسمية الفاعل «نضرة» بالرفع.

يسقون من رحيق الرحيق الشراب الذى لا غش فيه. و قيل: الخمر العتيقة الصافية الطيبة. قال مقاتل: الخمر البيضاء «مخثوم» امرا لله تعالى بالختم عليه اكراما لاصحابه فختم و منع من ان يمسه ماس او تناله يد الى ان يفك ختمه الأبرار يوم القيامة.

«ختامة مسك» اى ختم به «مسك» رطب ينطبع فيه الخاتم. قال ابن زيد «ختامه» عند الله «مسك» و «ختامه» اليوم فى الدنيا طين. قال ابن مسعود: ممزوج «مزاجه» و خلطه «مسك» و قال علقمة: طعمه و ريحه «مسك». و قيل عاقبته و آخر طعمه «مسك»، اى يوجد ريح المسك عند خاتمة شربه. و قال قتادة: يمزج لهم بالكافور و يختم بالمسك. و قيل: يفرح من شارب ربح المسك من غير خمار و تغير نكهة و صداع. قرأ الكسائى: خاتمه مسك. الختام: المصدر و الخاتم الاسم. و قيل: معناهما واحد، كما يقال: فلان كريم الطابع و الطباع «و فى ذلك» اى و فى مثل هذا الثواب الذى ذكرت «فليتنافس المتنافسون» اى فليتبادر المتبادرون بالاعمال الصالحة و حتى تنالوها. و قيل: فليرغب الراغبون و ليستبق المستبقون. التنافس فى الشيء ان يضمن به على الغير لنفاسته. و قيل: يطلبه كل احد لنفسه نظيره: «لمثل هذا فليعمل العاملون».

و مزاجه من تسنيم قال ابن عباس و ابن مسعود: التسنيم اسم لماء ينحدر من تحت العرش و قيل من جنة عدن و هو اشرف شراب فى الجنة يمزج به شراب اصحاب اليمين. و المقربون يسقون صرفا غير ممزوج و هو قوله: عينا

يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ أَي مِنْهَا «الْمُقَرَّبُونَ». و قيل: الباء صلة و المعنى: يشربها «المقربون»، و عينا نصب على الحال. و قيل: تقديره من عين او اعنى عينا.

و قيل: التسنيم عين يجرى ماؤها في الهواء متنسماً فينصب في اوانى اهل الجنة على مقدار ملئها فاذا امتلأت امسك الماء حتى لا يقع منه قطرة على الارض فلا يحتاجون الى الاستقاء و اصل الكلمة من علو المكان و المكانة، فيقال للشيء المرتفع سنام و للرجل الشريف سنام. و في بعض الروايات عن ابن عباس قال: هذا مما قال الله عزّ و جل: فلا تعلم نفس ما أخفي لهم من قرة أعين. و قال الجريدي و الواسطي: يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ صرفاً على بساط القرب في مجلس الانس و رياض القدس بكأس الرضا على مشاهدة الحق سبحانه و تعالى.

إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا أَي اشركوا يعنى كقار قريش: ابا جهل و الوليد ابن المغيرة و العاص بن وائل و اصحابهم من مترقى مكة كانوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يعنى عمّارا و خبابا و صهيبا و بلالا و المقداد و سلمان و ابا الدرداء و ابن مسعود و ابن امّ مكتوم «يضحكون» و بهم يستهزءون و من اسلامهم يتعجبون. قال مقاتل و الكلبي: نزلت في على بن ابي طالب عليه السلام و ذلك ائه جاء في نفر من المسلمين الى النبيّ (ص) فسخر منهم المنافقون و ضحكوا و تغامزوا ثم رجعوا الى اصحابهم فقالوا: رأينا اليوم الاصلح فضحكنا منه فانزل الله هذه الآية قبل ان يصل على (ع) و اصحابه الى رسول الله (ص).

وَ إِذَا مَرُّوا بِهِمْ يعنى المؤمنين بالكفار يتغامزون. الغمز الاشارة بالجفن و الحاجب، اي يشيرون اليهم بالاعين استهزاء و يقولون: تأملوا هذا الرقيق اتبع محمدا و ترك ملائكة لجنّة لا تكون ابدا.

وَ إِذَا انْقَلَبُوا إِلَى أَهْلِهِمْ رجعوا الى اهلهم، رجعوا الى منازلهم انقلبوا فكهين معجبين بما هم فيه يتفكّهون بعيب المؤمنين. قرأ حفص: «فكهين» بغير الف و هما بمعنى واحد يقال: فكه و فاكه كطمع و طامع.

وَ إِذَا رَأَوْهُمْ أَي اذا رأوا المؤمنين قالوا إِنَّ هَؤُلَاءِ لَضَالُونَ حيث اتوا محمدا و تركوا دين آبائهم فضلوا عن الطريقة و اخطأوا فيه.

وَ مَا أُرْسِلُوا عَلَيْهِمْ حَافِظِينَ أَي ما ارسل هؤلاء الكفار على اصحاب النبيّ (ص) ليحفظوا اعمالهم عليهم هذا كقوله: و ما ارسلنا عليهم حفيظا.

فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ كما ضحك «الكفار» منهم في الدنيا و ذلك ائه يفتح للكفار باب الى الجنة فيقال لهم: اخرجوا اليها فاذا و صلوا اليه اغلق دونهم، يفعل بهم ذلك مرارا و يضحك المؤمنون منهم و هم: على الأرائك من الدرّ و البياقوت «ينظرون» اليهم كيف يعدّون. و قيل: اذا رأوا اعدائهم و قد حلّ بهم العذاب سرّوا بذلك و كان احد لذاتهم. و قيل: يقرّرون الكفار انهم كانوا بالضحك منهم في دار الدنيا اولى. و قيل: هو قوله: «ارجعوا و راءكم قالتتمسوا ثورا».

هَلْ ثَوَّبَ الْكُفَّارُ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ أَي اذا فعل بالكفار ما ذكر فهل جوزوا على سوء صنيعهم و استهزائهم بالمؤمنين و معنى الاستفهام هاهنا التقرير و «ثوّب» و اثناب بمعنى واحد.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ:

ركبت بحار الحب جهلا بقدرها و تلك بحار ليس يطفوا غريقها

و اوقفت لما دار رأسی سفینتی  
 و عینی قد ذابت و سال عروقها  
 فسرت علی ریح تدلّ علیکم  
 فلاحت قليلا ثمّ غاب طریقها  
 الیکم بکم ارجو النّجاة و لا اری  
 دلیلا علیکم غیرکم فیسوقها  
 مرا تا باشد این درد نهانی  
 ترا جویم، که درمانم تو دانی

ای خداوند همه خداوندان، ای بار خدای همه بار خدایان، ای پادشاه بر همه شاهان، پیش از هر زمان و پیش از هر نشان. خدایا بردباری، و بندگان را فراگذاری، می فراگذاری تا فروگذاری، یا می فراگذاری تا درگذاری، اگر فروگذاری بی نیازی، و درگذاری بنده نوازی عظیم المنّ و قدیم الاحسان و جهانیان را نوبت سازی.

بنده را بر ناسزا می بینی و بعقوبت نشتاوی. از بنده کفر شنوی، و نعمت بازنگیری و باز آید وعده عفو و مغفرت دهی که: **إِنْ يَنْتَهُوا يُعْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ كَرِيمٌ وَ رَحِيمٌ وَ لَطِيفٌ خَدَائِبِي.**

در اخبار داود است علیه السلام که گفت: بار خدایا! خواهم که بدانم که کرم تو با بنده عاصی تا کجاست؟ گفت: یا داود تا آنجا که بنده ای باشد که گناه کند و من او را از سر گناه فرا دارم بلطف و نعمت نه بقهر و عقوبت. نعمت بر وی بیشتر ریزم و نواخت خود بر وی بیشتر نهم، تا آخر از من شرمی بدارد، و بدرگاه من بازگردد. سزای بنده ضعیف آنست که بزبان سپاسداری، بنعت تصرّح و زاری گوید: ای نزدیکتر بما از ما و مهربانتر بر ما از ما. نوازنده ما بکرم خویش نه بسزای ما. نه کار ما بما، نه بار بطاقت ما، نه معاملت در خور ما، نه منت بتوان ما هر چه کردیم تاوان بر ما، هر چه تو کردی باقی بر ما هر چه کردی بجای ما بخود کردی نه برای ما. **وَيَلِّ لِلْمُطَفِّينَ الْآيَةَ.**

روی عن ابن عباس قال: قال رسول الله (ص): «خمس بخمس». قالوا: يا رسول الله و ما خمس بخمس؟ قال: «ما نقض قوم العهد الا سلط عليهم عدوهم و ما حكموا بغير ما انزل الله فيهم الا فشا فيهم الفقر و ما ظهرت فيهم الفاحشة الا فشا فيهم الموت و لا طفقوا الكيل الا منعوا الثبات و اخذوا بالسّنين و لامنعوا الزّكاة الا حبس عنهم القطر».

مهتر عالم و سیّد ولد آدم، شمع انور، شمس از هر، رسول خدا، سیّد و سالار بشر (ص)، چنین میفرماید که: در عهد اوّل در سابقه ازل حاکم حکم کرده و قلم بر لوح رفته که پنج چیز به پنج چیز مقابل است و معارض. یاران رسول گفتند: آن مجاوران درگاه نبوت، و حاضران حضرت رسالت که: یا رسول الله این سخن را چه معنی است؟ و آن پنج خصلت چیست که پنج حکم مقابل آنست؟ گفت: از آدمیان هیچ گروه نیست که ایشان را با خالق یا با خلق عهدی بود و پیمانی و زینهار آن گه آن عهد بشکنند و پیمان نقض کنند و زنهار بگذارند که نه دشمن بر ایشان مسلط کنند و جوانب ایشان بنکبات و بلیّات فرو گیرند تا بجزاء آن نقض عهد خویش رسند. دیگر هیچ گروه نیست که بر یکدیگر حکمی کنند بر خلاف آیات منزل و نه بر وفق قول صاحب شرع که نه فقر و فاقه درویشی و بی کلامی و بی نوایی بر ایشان ظاهر گردد آن فقری که رسول خدا (ص) از آن بفریاد آمده و زینهار خواسته که: «اعوذ بك من الفقر و الكفر»

و نگر تا ظنّ نبری که فقر همه آنست که بی مال و بی کام دنیا باشی. فقر صعب که بکفر نزدیک است فقر دل است که تعظیم شرع از از دل ببرند و بجای علم و حکمت و اخلاص، آز و حرص و شهوت نهند تا چون عادیان قدم بر مقام



عدوان نهند و چون قوم صالح روی از عالم صلاح بگردانند، و چون فرعون طاغی غرق طوفان طغیان شوند و چون قارون قرین هلاک گردند. حرص دنیا راه دین بر ایشان زده، قدم بر خطِ خطا نهاده، جریده خود بجریمه سیاه کرده، آینه دل پر از زنگار گناه شده و هر دل که خراب و سیاه گشت، مستوجب عقوبت و مستحقّ قطیعت پادشاه گشت.

سدیگر خصلت هیچ گروه نیست که نابکار و ناشایست و انواع فواحش در میان ایشان آشکارا گردد و بر امر معروف و نهی منکر چشم بر هم نهند و حسبت نرانند که نه طاعون در ایشان پیچد و مرگ عموم روی بایشان نهند. ای مسکین کار مرگ صعب است و دشخوار، و صعبت از مرگ احوال و احوال رستاخیز است که از پس مرگ پیش آید و دشخوار آنست.

پیر طریقت ازین معنی کلماتی چند نغز گفته بر سبیل موعظه. گفت: ای جوانمرد، سفر قیامت درازست زاد تقوی بر گرفتن باید، و از مقام سؤال اندیشه داشتن باید عقبه صراط بس باریک و تند است مرکب طاعت ساختن باید، و روز حساب ایمان داری، دست از معصیت برداشتن باید و میدانی که دیان اکبر بر ظاهر و باطن تو مطلع است از نظر او شرم داشتن باید. ای مسکین تا کی ازین غفلت و تا چند ازین غرور؟

امل دراز در پیش گرفته و اجل پس پشت انداخته، معصیت بنقد کرده و توبه در نسیه نهاده خبر نداری که سپیدی موی تو رسول مرگست. ترا آگاهی می‌دهد که مرگ را کار خود بساز و از روز پسین اندیشه دار! دست از آزار حقّ بدار و بیش ازین خود را تخم حسرت و ندامت مکار. انس مالک روایت کند از مصطفی (ص). گفتا: «هیچ دانید شما که زیرک‌ترین مردمان کیست؟» گفتند: الله و رسوله اعلم.

قال: «اکثر هم للموت ذکرا و احسنهم له استعدادا».

و قیل: لابی الدرداء: ما لنا نکره الموت؟ قال: لانکم خرّبتم آخرتکم و عمرتم دنیاکم، فکرهتم ان تنتقلوا من العمران الی الخراب.

چهارم خصلت: هیچ گروه نیست که در معاملات پیمانانه و ترازو کاهند و بر مسلمانان زیان خواهند که نه ربّ العالمین از زمین ایشان نبات باز گیرد و برکات ببرد و روزی بکاهد، و بر ایشان قحط و نیاز و گرسنگی گمارد، تا بعذاب و سختی رسند اینست در دنیا عذاب ایشان و در آخرت الله تعالی ایشان را وعید گفته و بیم داده که: أ لا یظنُّ أولئک أنّهم مبعوثون لیوم عظیم یوم یقوم الناس لربّ العالمین ایشان که مسلمانان را بد خواهند و حقوق ایشان ببیمانه و ترازو بکاهند، نمی‌دانند که ایشان را روزی عظیم است در پیش روز شمار و پاداش، روز تغابن و روز حسرت. دوزخ نافته با انکال و سلاسل آن بهامون آرند و ترازوی عدل بیاویزند و نامه‌ها پُران کنند و خصمان حاضر کنند و اسرار خلق جمله آشکارا کنند و منادی هیبت بر پای کنند.

یکی را ندای بیزاری زنند که: «الا انّ فلانا شقی شقاوة لا یسعد بعدها ابداء». دیگری را ندای بشارت و سعادت زنند که: «الا انّ فلانا سعد سعادة لا یشقی بعدها ابداء».

آن فاجر بد بخت را با قرناء شیاطین به «سجّین» برند، و این جوانمرد نیک بخت را با مقرّبان درگاه به «علّیین»، اینست که ربّ العالمین گفت: وَ ما أدراک ما علیون کتاب مرفوم یشهده المورّبون. مقرّبان اهل قرباند، نه قرب مسافت می‌گویم که قرب ولایت می‌گویم. امروز نزدیکان‌اند و فردا نزدیکان، زندگانی ایشان زور عرش است. نه



امروز دورند تا فردا نزدیک شوند، نه امروز غایباند تا فردا حاضر شوند امروز همان‌اند که فردا، و فردا همانند که امروز. مقرب اوست که نه صور گوش او را مشغول دارد، نه فردوس دیده او. او که او را می‌بیند چه آید در دیده او؟ او که از او می‌شنود چه آید در گوش او؟ او که بشارت قرب او نیافت، کی شاد بود بغیر او؟ مقرب کی بود او که از آواز صور آگاه شود؟ یا هول رستاخیز او را مشغول دارد، یا دود دوزخ بدو رسد، یا نعیم بهشت برو آویزد؟ امروز همه جهان پر خلق و ایشان با یکی، و فردا همه خلق در نعیم غرق و ایشان هم با آن یکی:

تسبیح رهی، وصف جمال تو بسست      وز هر دو جهان ورا وصال تو بسست  
اندر دل هر کسی جدا مقصودیست      مقصود دل رهی خیال تو بسست.

## ۸۴- سورة الانشقاق و يقال سورة الكدح - مكية

## النوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.  
 إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ (۱) آن گه که آسمان بشکافت.  
 وَ اُذِنتْ لِرَبِّهَا و بفرمان خدای نیوشد و فرمان برد وَ حُقَّتْ (۲) و خود آن را چنین سزد.  
 وَ إِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ (۳) و آن گه که زمین پهن باز کشیده آید.  
 وَ أَلْقَتْ مَا فِيهَا وَ تَخَلَّتْ (۴) و هر چه دروست بیرون اندازد و تهی گردد.  
 وَ اُذِنتْ لِرَبِّهَا وَ حُقَّتْ (۵) و بفرمان الله نیوشد و خود آن را چنین سزد.  
 يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ ای مردم، إِنَّكَ كَادِحٌ تو کار کنی برنج، إِلَى رَبِّكَ روى بپاداش خداوند «كدحا» کار کردنی بر دوام،  
 «فَمَلَأْهِ (۶)» و پس با خداوند خویش هم دیدار خواهی گشت.  
 فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ (۷) اما آن کس که او را نامه او دهند در دست راست.  
 فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا (۸) با او شمار کنند شماری آسان.  
 وَ يَنْقَلِبُ إِلَى أَهْلِهِ مَسْرُورًا (۹) و باز گردد با کسان خویش شادان.  
 وَ أَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ (۱۰) و اما آن کس که او را دهند نامه او از پس پشت او.  
 فَسَوْفَ يَدْعُوا ثُبُورًا (۱۱) بر خود بهلاک آواز دهد بنومیدی.  
 وَ يَصَلَّى سَعِيرًا (۱۲) و سوختن را بآتش رسد.  
 إِنَّهُ كَانَ فِي أَهْلِهِ مَسْرُورًا (۱۳) و در میان کسان خویش شاد دل می‌بود.  
 إِنَّهُ ظَنَّ أَنْ لَنْ يَحُورَ (۱۴) او می‌پنداشت که او با الله نگردد.  
 «بلی» گردد، إِنَّ رَبَّهُ كَانَ بِهِ بَصِيرًا (۱۵) خداوند او باو بینا بود.  
 فَلَا أَقْسَمُ بِاللَّشَقِيقِ (۱۶) نه چنانست که ایشان میگویند، سوگند می‌خورم بشعاع روز.  
 وَ اللَّيْلُ وَ مَا وَسَّوَقَ (۱۷) و بشب تاریک و بهر چه شب آن را فراهم آورد.  
 وَ الْقَمَرَ إِذَا انشَقَّ (۱۸) و بماه آن گه که پر نور و تمام گردد.  
 لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ (۱۹) می‌زیند و می‌نشینند از يك حال بر دیگر حال.  
 فَمَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۲۰) چه رسیده است ایشان را که بآن حال گردان بنمی‌گروند.  
 وَ إِذَا فُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ لَا يَسْجُدُونَ (۲۱) و چون قرآن بر ایشان خوانند بفرمان سجود کردن الله را سجود نکنند.  
 بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا يَكْذِبُونَ (۲۲) نه آن کافران که بنگرویدند پیغام رساننده را دروغ می‌شمارند.  
 وَ اللّٰهُ أَعْلَمُ بِمَا يُوعُونَ (۲۳) و الله میداند آنچه ایشان نهان میدارند.  
 فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (۲۴) بشارت ده ایشان را بعدابی دردنامی.  
 إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ، مگر ایشان را که بگرویدند و کردارهای نیک کردند، لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ (۲۵)  
 ایشان را مزدی است ناکاست.

## النوبة الثانية

این سوره بیست و پنج آیتست، صد و نه کلمه چهار صد و سی حرف، جمله به مکه فرو آمد، مفسران در مکیات شمردند و درین سوره هیچ ناسخ و منسوخ نیست. و عن ابی بن کعب قال: قال رسول الله (ص): من قرأ سورة «انشقت» اعاده الله ان يعطيه «كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ».

إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ تشققت و تقطعت ذاتها. و قيل: تشققت بالغمم كقوله: «وَيَوْمَ تَشَقَّقُ السَّمَاءُ بِالْغَمَامِ». و قال على عليه السلام: تتشقق من المجرة و المجرة باب السماء و انشقاق السماء من علامات القيامة. وَ أَذِنْتُ لِرَبِّهَا اى سمعت امر ربها بالانشقاق و اطاعت. يقال: اذن للشئ اذا اصغى اليه اذنه الاستماع. «وَ حَقَّتْ» اى حقّ للسماء ان تستمع لله و تطيع.

وَ إِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ اى بسطت فزيد فيها كما يمدّ الاديم. و قال الزجاج: ازيلت عن هيأتها فبدلت. و قيل: بسطت بانديك جبالها و آكامها حتى تصير كالصحيفة الملساء فلا يبقى فيها بناء و لا جبل. و قال: ابن بحر مدها تفرجها عما تتضمن حتى يخرج ما في بطنها. قال: و معنى ذلك معنى إذا زلزلت الأرض زلزالها و أخرجت الأرض أثقالها. و في الخبر عن النبي (ص) قال: «إذا كان يوم القيامة مدّ الله الأرض مدّ الاديم فاكون أول من يدعى فارى جبرئيل فاقول: يا رب هذا جبرئيل ارسلته الى فيقول الله: «صدق، ثم اشفع»

فاقول: عبادك عبدوك في اطراف الارض و هو المقام المحمود». قوله: وَ أَلْقَتْ ما فيها اى اخرجت الاموات و الكنوز المدفونة فيها و المعادن وَ تَخَلَّتْ مَمَّا فيها فلم يبق فيها شعرة.

وَ أَذِنْتُ لِرَبِّهَا اطاعت و قابلت امر ربها بالسمع و القبول و حق لها ان تفعل ذلك و ليس هذا بتكرار فانّ الاول للسماء و الثاني للارض و جواب قوله: إذا السماء انشقت محذوف يدلّ عليه المعنى و تقديره: اذا كانت هذه الاشياء علم الكافر انّ ما اخبر به الله عزّ و جلّ و الرسول (ص) من امر البعث حقّ و صدق. و قيل: جواب قوله: إذا السماء انشقت ما يدلّ عليه قوله: «فملاقيه» يعنى: اذا كان يوم القيامة لقي الانسان عمله و رأى ما قدّم من خير و شرّ. و قيل: في الآية تقديم و تأخير معناه: يا أيها الإنسان إنك كادحٌ إلى ربك كدحاً فملاقيه إذا السماء انشقت و قيل: معنى الآية: اذكر اذا السماء انشقت فلا يحتاج فيه الى تقدير جواب.

يا أيها الإنسان إنك كادحٌ اى عامل ساع عملا و سعيا دائبا.

و في الخبر انهم قالوا: يا رسول الله فيم نكدح و قد جعت الاقلام و مضت المقادير؟ فقال: «اعملوا فكلّ ميسر لما خلق له».

إلى ربك كدحاً اى عامل لربك عملا مستقبلا ثوابه و عقابه «فملاقيه» اى ملاق كدحك اى جزاؤه خيرا كان او شرّاً. و قيل: فملاق «ربك».

و في الخبر عن النبي (ص) قال: «التّادم ينتظر الرّحمة و المعجب ينتظر المقت و كلّ عامل سيقدم على ما سلف.

فأما من أوّتي كتابه يمينه فسوف يحاسب حساباً يسيراً. قيل: الحساب اليسير أن يغفر ذنوبه و لا يحاسبه بها و به.

قال النبي (ص): «الحساب اليسير التّجاوز عن السيئات و الاحتساب بالحسنات».

و قيل: الحساب اليسير يريد به العرض على الله.

روى ابن ابى مليكة عن عائشة أنّها قالت: قال رسول الله (ص): «من نوقش الحساب عدّب!» فقلت: يا رسول الله ا و

ليس يقول الله عزّ و جلّ فسوف يحاسب حساباً يسيراً؟ فقال: «أما ذاك العرض و لكن من نوقش الحساب يهلك».



وَ يَقْلِبُ إِلَى أَهْلِهِ مَسْرُورًا اى ينقلب من مقام الحساب الى اهله في الجنة من الحور العين و الأدميات «مسرورا» بما اوتى من الخير و الكرامة.

وَ أَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ اى يعطى كتابه بشماله من «وَرَاءَ ظَهْرِهِ» و قال الكلبي: يغلّ يمين الكافر الى عنقه و يلقى شماله «وَرَاءَ ظَهْرِهِ» فيؤتى كتابه بشماله من «وَرَاءَ ظَهْرِهِ».

فَسَوْفَ يَدْعُوا ثُبُورًا اى اذا قرأ كتابه ينادى بالويل و الهلاك فيقول: و اهلكاه و اثوراه.

يَصَلَّى سَعِيرًا يدخل جهنم، قرأ ابو جعفر و ابو عمرو و يعقوب و عاصم و حمزة: «يصلى» بفتح الياء بالتخفيف كقوله: «يَصَلَّى النَّارَ الْكُبْرَى». و قرأ الآخرون بضمّ الياء و فتح الصاد و تشديد اللام، كقوله: «و تصليية» و كقوله: «ثُمَّ الْجَحِيمِ صَلْوُهُ».

إِنَّهُ كَانَ فِي أَهْلِهِ مَسْرُورًا اى كان في الدنيا «مسرورا» بمعاصى الله لا يندم عليها. و هذا الكلام يمرّ بك في مواضع من القرآن كقوله: لا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ «لا تفرحوا بما آتاكم» «لا تمش في الأرض مرحاً» «إِنَّهُ لَفَرِحَ فَخُورٌ». «انقلبوا فكهين» «و فرحوا بالحياة الدنيا»، و الله عزّ و جلّ يبغض الفرح بالدنيا و الطمأنينة اليها.

إِنَّهُ ظَنَّ أَنْ لَنْ يَحُورَ اى لا يرجع بعد الممات اى الحياة و «ائه» غير راجع الى ربّه و الى الآخرة، فلذلك كان يعمل بالمعاصى. ثمّ قال: «بلى» اى ليس الامر كما «ظنّ» بل «يحور» الينا و يبعث إن ربّه كان به بصيراً اى عالماً قبل ان يخلقه «انّ» مرجعه اليه فيجازيه على اعماله.

فَلَا أُفْسِمُ بِالشَّفَقِ قال مجاهد: هو النّار كله و في القرآن اقسام باجزاء النّهار و المراد بها النّهار، و الشفق: الشّمع، و هو في العربيّة في الحمرة اكثر. قال ابن عباس و اكثر المفسرين: هو الحمرة التى تبقى في الافق بعد غروب الشمس.

و قال قوم: هو النّيباض الذى يعقب تلك الحمرة.

وَ اللَّيْلُ وَ مَا وَسَقَى اى ما ضمّ و جمع يقال و سقته اسقه وسقا، اى جمعته و استوسقت الإبل اذا اجتمعت و انضمت. و المعنى: جمع «اللّيل» الى مسكنه ما كان منتشرا بالنّهار في متصرفه و ذلك انّ «اللّيل» اذا اقبل رجع كلّ شيء الى مستقرّه و مأواه.

وَ الْقَمَرُ إِذَا اتَّسَقَ يعنى: اذا امتلأ و استوى و استدار و تمّ نوره و ذلك ليلة ثلاث عشرة و اربع عشرة.

لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ قرأ ابن كثير و حمزة و الكسائي «لتركين» بفتح الباء يعنى: «لتركين» يا محمد سماء فوق سماء و ذلك ليلة اسرى به و «عن» بمعنى بعد، اى «طباقا» بعد «طبق» من اطباق السّماء. و يجوز ان يكون درجة بعد درجة و رتبة بعد رتبة في القرية من الله و الرّفعة. و قيل: يعنى السّماء يوم القيامة يتغيّر لونا بعد لون فتصير تارة كالدّهان و تارة كالمهل و تنشقّ و تنفطر بالغمام و مطوية بيمين الله و قرأ الآخرون: «لَتَرْكَبُنَّ» بضمّ الباء يعنى: بنى آدم يقول: لتحولون حالا بعد حال نطفة، ثمّ مضغة، ثمّ عظما، ثمّ خلقا آخر طفلا، ثمّ صبياً، ثمّ يافعا، ثمّ شاباً، ثمّ كهلاً، ثمّ شيخاً، مريضاً و صحيحاً، مسروراً و حزيناً، ظاعناً و مقيماً، حيّاً و ميّناً. قالت الحكماء: يشتمل الانسان من كونه نطفة الى ان يهرم و يموت على سبعة و ثلاثين حالا و سبعة و ثلاثين اسماً: نطفة، ثمّ علقة، ثمّ مضغة، ثمّ عظما، ثمّ خلقا آخر، ثمّ جنيناً، ثمّ وليداً، ثمّ رضيعاً ثمّ فطيماً، ثمّ يافعا، ثمّ ناشئاً، ثمّ مترعراً، ثمّ خرّوراً، ثمّ مراهقاً، ثمّ محتلماً، ثمّ بالغاً، ثمّ امرد. ثمّ طاراً، ثمّ باقلاً، ثمّ مسيطراً، ثمّ مطرخماً، ثمّ مختطاً، ثمّ صملاً، ثمّ ملتحمياً، ثمّ مستويماً، ثمّ مصدعاً، ثمّ مجتمعا.

و الشباب يجمع ذلك كله، ثم ملهوزا، ثم كهلا، ثم اشمط، ثم شيخا، ثم اشيب، ثم حوقلا، ثم صفتانا، ثم هما، ثم هرما، ثم ميّتا فهذا معنى قوله تعالى: لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَن طَبَقٍ قال الشاعر:

الصبر اجمل و الدنيا مفجعة  
من ذا الذي لم يذق من عيشه رنقا  
اذا صفالك من مسرورها «طبق»  
اهدى لك الدهر من مكروها «طبقا»

و قال مكحول: في هذه الآية في كلّ عشرين عاما تحدثون امرا لم تكونوا عليه و هذا ادلّ دليلا على حدث العالم و اثبات الصانع. و قيل: من كان اليوم على حالة و غدا على حالة اخرى، فليعلم انّ تدبيره الى سواه. و قيل: لابي بكر الوراق: ما الدليل على انّ لهذه العالم صانعا؟ فقال: تحويل الحالات و عجز القوة و ضعف الاركان و فسخ العزيمة. و قال ابو عبيد: في هذه الآية «لتركين» سنن من كان قبلكم و احوالهم و في معناه ما روى ابو سعيد الخدرى عن النبيّ (ص) لتتبعن سنن من قبلكم شيبرا شيبرا و ذراعا ذراعا حتى لو دخلوا جحر ضبّ تبعتموهم.

قوله: فما لهم لا يؤمنون اى ما لكفار امّتك لا يصدّقون بالبعث و القرآن و النبوة بعد ما وضح البرهان و ظهرت الحجّة دلالة، قاله على جهة التّعير لهم.

وَ إِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ لَا يَسْجُدُونَ يعنى: قرئ «عليهم القرآن» بالامر بالسجود لله عزّ و جلّ و العبادة له «لا يسجدون» له و لا يخضعون و لا يطيعون و الخطاب للكفار. و عن ابى سلمة انّ ابا هريرة قرأ: إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ فسجد فيها فلما انصرف اخبرهم انّ رسول الله (ص) سجد فيها. و عن ابى رافع قال: صلّيت مع ابى هريرة العتمة، فقرأ: إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ فسجدت فقلت ما هذه؟ قال: سجدت بها خلف ابى القاسم (ص) فلا ازال اسجد فيها حتى القاه. بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُكذِّبُونَ بِالْقُرْآنِ وَ الْبَعث.

وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُوعُونَ اى يضمرون و يخفون في صدورهم و يجمعون من الفكر و التّكذيب بالنبيّ و القرآن فيعذبهم بذلك.

فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ اخبرهم بعذابٍ موجه خيرا يظهر تأثيره على بشرتهم.

إِنَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَاتِّمُوا لیسوا ممّن يبشرون بالعذاب.

و قيل: هذا استثناء منقطع، يعنى: لكن الذين آمنوا و عملوا الصّالحات لهم أجرٌ غيرٌ ممّن اى «غير» مقطوع و لا منقوص. و قيل: «غير» منغص بالمنّ عليهم فيه فانّ المنّة تكدر النعمة.

### النبوة الثالثة

قوله تعالى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اسم عزيز رداؤه كبرياؤه، سناؤه علاؤه، علاؤه بهاؤه، جلاله جماله، جماله جلاله، المعهود منه لطفه، المألوف منه عطفه، كيف ما قسم للعبد؟ فالعبد عبده! ان اقصاه فالحكم حكمه، و ان ادناه فالأمر أمره. مؤمنان در گفتار اين نام دو قسم اند: قومی را نظر بر جمال لطف و كرم آمد، بنایندد قومی را نظر بر جلال كبرياء قدم آمد، بنایندد نازیدن ایشان بر امید وصال و نالیدن اینان از بيم فصال. اذا نظروا الى الجلال طاشوا و اذا نظروا الى الجمال عاشوا. اى مسكين كه نام او ميشنوى و نه از جلال او خبر دارى و نه از جمال او اثر شناسى، و حقّ جلّ جلاله با تو مى گوید: ابتداى كارها امروز بنام من كن تا من فردا انتهاى كارها بكام تو كنم. نامى كه مونس

دل غریبانست و پشت و پناه عاصیان، نامی که دل عارفان بجوش آرد و زبان عاصیان بفریاد و خروش آرد، نامی که هر که آن را عزیز دارد در دو جهان عزیز گردد.

بشر حافی در شاهراهی میرفت کاغذ پاره‌ای یافت که بر وی نام الله نوشته بود، برگرفت آن را و ببوی خوش معنبر و معطر کرد همان شب در خواب او را گفتند: تو نام ما خوشبوی کردی، ما نیز نام تو در دو جهان خوشبوی کردیم. قوله: إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ بِرِ قَوْلِ بَعْضَى از مفسران اینجا تقدیم و تأخیر است و المعنى: يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ یعنی: ای فرزند آدم روز رستاخیز، روز بعث و نشر، روز فصل و قضا که از هیبت و سیاست الله و از صعوبت و عظمت رستاخیز آسمانها شکافته گردد و بنعت تواضع و صفت طواعیت بفرمان حق درآید و منقاد شود و زمینها همچنین آن روز ای آدمیزاد هر چه کرده‌ای درین جهان و رنجاها که برده‌ای و خیرها و شرها که اندوخته‌ای، همه بینی و جزای آن سزای کردار و گفتار خویش یابی. ای مسکین! اگر میخواهی که عمرت ضایع نبود، و فردا در آن انجمن کبری و عرصه عظمی علی رؤس الاشهاد ترا فضیحت نرسد، امروز نصیحت آن به پیر طریقت بر کار گیر که مرید خود را میگفت: دی از تو گذشت بنادانی، و دریافتن فردا نمی‌دانی! امروز بغنیمت دار که در آنی و عمل میتوانی، تا فردات نبود پشیمانی. مرد باید که صاحب وقت بود، و صاحب وقت کسی بود که شغل وقتش نه با اندیشه ماضی گذارد نه بتفکر مستقبل که تفکر در ایام گذشته و تدبیر در ایام مستقبل تصبیح وقت است. و هر که وقت خویش بشناخت، و وقت او را در پذیرفت، در حال با خویشتن در دین چندان کار دارد که پروای دی و فرداش نباشد. گفته عزیز انست که: «الصَّوْفِي ابْنُ الْوَقْتِ». مرد صوفی در حالت صفا فرزند خویش است، دور از هر چه طبع را با او آشنایی است.

حسن بصری گفت: کسانی را یافتم که ایشان بدنیا جوانمرد و سخی بودند، همه دنیا بدادندی و ممت نهادندی، و بوقت خویش چنان بخیل بودند که يك نفس از روزگار خویش نه بپدر دادندی نه بفرزند. و این آن سخن است که مهتر عالم، سید ولد آدم (ص) گفت: «لِي مَعَ اللَّهِ وَقْتُ لَا يَسْعُ فِيهِ مَلِكٌ مُقْرَبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ».

یکی از فقهای امت در صدر اول تصنیفی همی ساخت در بیان شرع و مسائل فقه. در آن اندیشه بود که ناگاه بانگ مرغی شنید، از سر کار بیفتاد گفت: عقری حلقی، آن مرغ مرده همان ساعت از هوا فرو افتاد. خداوندان دل را وقت بود که خیال حالت ایشان را زحمت آرد، و وقت باشد که اگر همه جهان درهم افتد ایشان را در وقت خویش از آن هیچ خبر نباشد. شیخ بو سعید بو الخیر قدس روحه در نشابور زنجیر درهای خانه را نمود بر دوختی تا در وقت جنبانیدن، وقت ایشان را زحمت نیارد و فی معناه انشدوا:

از باد صبا خسته شود رخسارش      چون آینه کز نفس رسد زنگارش  
زان ترسم اگر برهنه دارد یارش      تیزی نظر خلق کند از کارش

شیخ الاسلام انصاری گفت رحمه الله: وقت آنست که جز از حق در آن ننگد و مردان در آن سه‌اند: وقت یکی سبک است چون برق، و وقت یکی پاینده، و وقت یکی غالب. آنچه چون برق است غاسل است شوینده، و آنچه پاینده است شاغل است مشغول دارنده، و آنچه غالب است قاتل است کشنده. آنچه چون برق است از فکرت زاید، و آنچه پاینده است از لذت ذکر آید و آنچه غالب است از سماع و نظر خیزد، آنچه برق است دنیا فراموش کند تا ذکر آخرت



روشن شود، و آنچه پاینده است از آخرت مشغول دارد تا حق معاین گردد، و آنچه غالب است رسوم انسانیت محو کند تا جز از حق نماند.

يا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ. پیر بو علی سیاه وقتی در بازار میرفت، سائلی میگفت: بحق روز بزرگ مرا چیزی دهید. پیر از هوش برفت! چون بهوش باز آمد، او را گفتند: ای شیخ ترا این ساعت چه روی نمود؟ گفت هیبت و عظمت آن روز بزرگ. آن گه گفت: واحزننا على قلة الحزن، واحسرتاه على قلة التَّحَسُّر، وا اندوها از بی اندوهی، وا حسرتنا از بی حسرتی! عالمی مشغول باطلال و رسوم، و خالی بگذاشته حضرت آن حی قیوم خود هیچکس در اندیشه این آیت نیست که: إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ. یکی عروس طبیعت پیش نشانده و بزر و زیور و رنگ و بوی مشغول شده، و آن گه میخواهد که سلاطین شریعت و شاهان حقیقت او را بسراذقات سرّ و خیام برّ خود راه دهند. هیهات یکی قرطه جفا پوشیده و تیغ هوی کشیده و میخواهد که با جوانمردان طریقت بصفه صفا و قبه بقا فرو آید کلا و لَمَّا:

باطن تو کی کند با مرکب شاهان سفر      تا نگردد رای تو بر مرکب همّت سوار  
چون زنان تا کی نشینی بر امید رنگ و بوی      همّت اندر راه بند و گامزن مردانهوار

اگر میخواهی که فردا کحل لطف لطیفه «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ» در دیده تو کشند، امروز گردسنب براق شرع در دیده عقل کش، و پای از قید و دام محمد رسول الله بیرون مکش، احوال خود را مراقب باش، و بر اداء فرائض و نوافل مواظب باش و قدم خود را بگزارد حقوق حق مطالب باش، و با نفس خویش بذرات و حیات بحکم احتیاط راه دین محاسب باش، تا فردا حقایق فسوف یحاسب حساباً یسیراً و یُنْقَلَبُ إِلَى أَهْلِهِ مَسْرُوراً بر تو کشف کنند و لطایف غیبی از پرده لُتْرُكِبْنٌ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ از بهر تو آشکارا کنند و ترا باین محلّ رفیع رسانند که: لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ لا مقطوع و لا منقوص. و گفته اند: لُتْرُكِبْنٌ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ اشارتست بمقامات مصطفی (ص). ربّ العزّة جلّ جلاله پیش از آنکه جان مطهر منور وی در صدف خاک نهاد، او را بر سه مقام بداشت: بر مقام قرب تا انس یافت، و بر مقام لطف تا انبساط یافت، و بر مقام هیبت تا ادب یافت، بلطف خود کارش پرداخت، بقربش بناخت، به هیبتش در بوته خشیت بگذاخت. پس چون درین عالم آمد، هر که در وی نظر کرد از مقام هیبت او خوف یافت، و از مقام انس او رجا یافت، و از مقام قرب او مهر یافت، بعضی مفسران گفتند: لُتْرُكِبْنٌ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ اشارتست بدرجات و منازل رفعت و قربت او (ص). در شب معراج که حقّ جلّ جلاله سرّ وی را جذب کرد و سرّ وی مرّ روح وی را جذب کرد، و روح وی قلب وی را جذب کرد، و قلب وی نفس وی را جذب کرد. کون جویان نفس گشت، نفس جویان قلب گشت، قلب جویان روح گشت، روح جویان سرّ گشت، سرّ جویان مشاهده حقّ گشت کون بفریاد آمد که نفس کو؟ مرا بی نفس قرار نه، نفس بفریاد آمد که قلب کو؟ مرا بی قلب قرار نه، قلب بفریاد که روح کو؟ مرا بی روح قرار نه، روح بفریاد آمد که: سرّ کو؟

مرا بی سرّ قرار نه، سرّ بفریاد آمد که: مشاهده حقّ کو؟ مرا بی مشاهده حقّ قرار نه دنا بنفسه فتدلی بقابله فکان قاب قوسین بروحه او ادنی بسرّه. هذا معنی قوله: لُتْرُكِبْنٌ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ.



## ۸۵- سورة البروج- المکیة

## النوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان  
وَ السَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ (۱) باین آسمان با برجها.  
وَ الْیَوْمِ الْمَوْعُودِ (۲) و بآن روز نام زد کرده خاست و با هم آمد خلق را.  
وَ شَاهِدٍ وَ مَشْهُودٍ (۳) و گواهی و باو که گواهی دهند ورو.  
قَتَلَ اَصْحَابُ الْاَلْحُدُودِ (۴) نفریده و کشته باد خداوندان آن کنده.  
النَّارِ ذَاتِ الْوُقُودِ (۵) آن آتش با افروز.  
اِذْ هُمْ عَلَیْهَا قُعُودٌ (۶) آن گه که نشسته بودند نزدیک آن آتش.  
وَ هُمْ عَلٰی مَا یَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِیْنَ شُهُودٌ (۷) و ایشان بر آنچه میکردند با مؤمنان گواهان اند.  
وَ مَا نَقَمُوا مِنْهُمْ وَ دَسْوَارَ نِیَامِد وَ نَیْسِنِدَ اِیْشَانِ رَا اِز اَن گرویدگان اِلَّا اَن یُؤْمِنُوْا بِاللّٰهِ مَکْرَ اَنکِه اِیْشَانِ بَخْدَاىِ عَزَّ وَ جَلَّ  
مِی بگرویدند الْعَزِیْزِ الْحَمِیْدِ (۸) آن بزرگوار نکو نام ستوده.  
الَّذِیْ لَهٗ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْاَرْضِ اَن خدَاوَنَد کِه اَو رَاسَت پادشاهی آسمانها و زمینها وَ اللّٰهُ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ شَهِیْدٌ (۹) و  
اللّٰهُ بَر هَمِه چِیْز گَواهِسْت.  
اِنَّ الَّذِیْنَ قَتَلُوْا الْمُؤْمِنِیْنَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ اِیْشَانِ کِه گرویدگان رَا مِیْسُوخْتَنَد مَرْدَانِ وَ زَنَانِ ثُمَّ لَمْ یَتُوبُوا فَلَهُمْ عَذَابٌ جَهَنَّمَ وَ  
پس آن توبه نکردند، ایشان را عذاب دوزخ است وَ لَهُمْ عَذَابُ الْحَرِیْقِ (۱۰) و ایشان را عذاب آتش.  
اِنَّ الَّذِیْنَ اٰمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ اِیْشَانِ کِه بگرویدند و کردارهای نیک کردند لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ  
ایشان راست بهشتها، زیر درختهای آن جویها روان ذَلِكَ الْفَوْزُ الْکَبِیْرُ (۱۱) آنست پیروزی بزرگوار.  
اِنَّ بَطْشَ رَبِّکَ لَشَدِیْدٌ (۱۲) بر کفتن و گرفتن خداوند تو بس سخت است.  
اِنَّهُ هُوَ یُبْدِئُ وَ یُعِیْدُ (۱۳) او آنست که کار می سر کند و باز می با سر آورد.  
وَ هُوَ الْعَفُوْرُ الْوَدُوْدُ (۱۴) اوست آن عیبپوش دوست دار.  
ذُو الْعَرْشِ اَن خدَاوَنَد بَا عَرشِ الْمَجِیْدِ (۱۵) بزرگوار بزرگ نام.  
فَعَالٌ لِّمَا یُرِیْدُ (۱۶) همه آن کند که خود خواهد.

هَلْ اَتَاکَ حَدِیْثُ الْجُنُوْدِ (۱۷) فِرْعَوْنَ وَ ثَمُوْدَ (۱۸) آن گه آمد بتو خبر سپاههای  
فرعون و ثمود.

بَلِ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا فِی تَکْذِیْبِ (۱۹) ایشان که کافر شدند، در دروغ زن گرفتن رسول من اند.  
وَ اللّٰهُ مِنْ وَّرَائِهِمْ مُحِیْطٌ (۲۰) و اللّٰهُ بر ایشان قادر است و پیش ایشان گرفته و بایشان دانا و با ایشان تاونده.  
بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَّجِیْدٌ (۲۱) این سخن قرآنی است بشکوه و بزرگوار.  
فِی لَوْحٍ مَّحْفُوْطٍ (۲۲) نگه داشته و کوشیده در لوح نبشته.

## النوبة الثانية

این سوره بیست و دو آیتست، صد و نه کلمه، چهار صد و سی حرف، جمله به مکه فرو آمد باجماع مفسران. و در



این سوره هیچ ناسخ و منسوخ نیست. و در فضیلت این سوره ابی بن کعب روایت کند از مصطفی (ص) که گفت: هر که این سوره بر خواند، خدای عزّ و جلّ او را بعدد هر روز آدینه و هر روز عرفه که درین جهان باشد ده نیکی در دیوان وی بنویسد. قوله: وَ السَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ قیل: المراد بها جميع السماوات. و قیل: السَّمَاءِ الذَّنْبِيَا فَاتَّهَا ذَاتِ الْبُرُوجِ ای ذاتِ الظُّهور. و قیل: ذاتِ الْبُرُوجِ الخلق الحسن.

و قیل: منازل الشمس و القمر. جماعتی مفسران گفتند: این بروج که ربّ العالمین اندرین سوره و سوره الفرقان یاد کرده و نام برده، دوازده برج اند، منازل شمس و قمر. نام آن برجاها: حمل، ثور، جوزا، سرطان، اسد، سنبله، میزان، عقرب، قوس، جدی، دلو، حوت. آسمانها برین دوازده برج نهاده، چنان که سالها بر دوازده ماه نهاده. و این برجاها بر چهار فصل است: يك فصل از آن وقت بهار است، سه ماه، و آفتاب اندرین سه ماه در حمل و ثور و جوزا باشد و فصل دوم روزگار صیف است، تابستان گرم، سه ماه، و آفتاب اندرین سه ماه در سرطان و اسد و سنبله باشد و سوم روزگار خریف است، سه ماه، و آفتاب اندرین سه ماه در میزان و عقرب و قوس باشد. و فصل چهارم روزگار زمستانست، سه ماه، و آفتاب اندرین سه ماه بجدی و دلو و حوت باشد.

و هر فصلی را طبعی دیگر است و گردش او دیگر و شرح آن در ما تقدّم رفته.

وَ الْيَوْمِ الْمَوْعُودِ روز رستاخیز است و عد الاولون و الآخرون به للقضاء و الجزاء و الثواب و العقاب.

وَ شَاهِدٍ وَ مَشْهُودٍ روى عبد الله بن رافع عن ابی هريرة قال: قال رسول الله (ص): الْيَوْمِ الْمَوْعُودِ يوم القيامة و المشهود يوم عرفة و الشاهد يوم الجمعة ما طلعت شمس و لا غربت على يوم افضل من يوم الجمعة، فيه ساعة لا يوافقها عبد مؤمن يدعو الله فيها خيرا الا استجاب له و لا يستعيذه من سوء الا اعاده منه.

و هذا قول ابن عباس و الاكثريين من المفسرين: انّ الشاهد يوم الجمعة و المشهود يوم عرفة.

و روى عن ابن عمر قال: الشاهد يوم الجمعة و المشهود يوم النحر و قال سعيد بن المسيب: الشاهد يوم التروية و المشهود يوم عرفة. و قیل: الشاهد محمد (ص) لقوله: «إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا» و المشهود يوم القيامة لقوله: «ذَلِكَ يَوْمٌ مَّجْمُوعٌ لَّهُ النَّاسُ وَ ذَلِكَ يَوْمٌ مَّشْهُودٌ». و قیل: الشاهد: الملك يشهد على ابن آدم لقوله: «وَ جَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَ شَهِيدٌ». و قیل: الشاهد اعضاء بنى آدم و المشهود انفسهم، لقوله: «يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَ أَيْدِيهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ». و قیل: الشاهد هذه الأمة و المشهود سائر الامم، لقوله تعالى: جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِنُكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ. و قیل: الشاهد الانبياء و المشهود محمد (ص) لقوله: «وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ» الى قوله: «فَاشْهَدُوا وَ أَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ». و قیل: الشاهد هو الله و المشهود نحن، لقوله: «وَ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا» قل: اى شيء اكبر شهادة «قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ». و قیل: الشاهد الايام و الليالى و المشهود بنى آدم لما

روى في الخبر: «ما من يوم الا و ينادى ائى يوم جديد و ائى على ما يفعل فى شهيد، فاعتنمنى فلو غابت شمسى لم تدركنى الى يوم القيامة».

و قیل: الشاهد جميع الخلق يشهدون لله بالوحدانية و المشهود الله. و قیل: الشاهد الله شهد لنفسه بالوحدانية و المشهود هو جلّ جلاله لانه شهد لنفسه و موضع القسم. قوله: قَتِيلٌ أَصْحَابُ الْأَخْدُودِ وَ التَّقْدِير: لَقَدْ قُتِلَ وَ مثله «فَدُ أَفْلَحَ مَنْ زَگَاها».

و قال الزجاج: موضع القسم إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ. و قیل: فيه تقديم و تأخير، تقديره: قَتِيلٌ أَصْحَابُ الْأَخْدُودِ وَ السَّمَاءِ



ذات البروج كما يقال: ضرب زيد و الله و معنى قتل لعن و عذب. و قيل: اراد به حقيقة القتل و الاهلاك. و قيل: الاصحاب الاخدود هم المؤمنون فيكون القتل حقيقة ايضا و الأخدود الشقّ المستطيل في الارض كالنهر و جمعه اخاديد و منه الخبر في وصف الشجرة التي دعاها النبي (ص) جعلت تخذ الارض خذا حتى انت النبي (ص). در اصحاب اخدود علماء تفسير مختلفاند.

مسلم بن الحجاج در صحيح آورده از هذبة بن خالد از حماد بن سلمة از ثابت بنانی از عبد الرحمن بن ابی لیلی از صهیب از رسول خدا (ص) گفتا: «در روزگار پیش پادشاهی بود بتپرست، جادوپرور، و در مملکت وی مردی بود ساحر حاذق. چون پیر گشت، آن ساحر کس فرستاد بآن ملك که مرا غلامی فرست تا او را سحر بیاموزم که من پیر گشتم و روزگار من بآخر رسید تا آن غلام بجای من می‌نشیند و کار مملکت تو در سحر روان دارد. ملك بفرمود تا کودکی تازه جوان عاقل بر وی فرستادند. آن کودک پیوسته بر آن ساحر رفتی و بر رهگذر خانه ساحر راهبی یافت خداپرست موحد. با آن راهب بنشست و حدیث توحید و ایمان از وی می‌شنید و سحر و شعبده از آن ساحر می‌شنید، تا روزی که دابّه‌ای عظیم پدید آمد که مردم را از آن گزند میرسید، و راه بمردم فرو بسته. آن کودک گفت: امروز آن روزست که من بتحقیق رسانم که راهب فاضلتر و بحقتر یا ساحر؟ چون بنزدیک آن دابّه رسید سنگی برداشت و روی سوی آسمان کرد گفت: اللهم ان كان امر الرّاهب احبّ اليك من امر السّاحر فاقتل هذه الذّابة حتى يمشی النّاس. آن گه سنگ بر دابّه انداخت و ربّ العالمین آن را بدست و زخم وی هلاک کرد و مردم ایمن گشتند و راه بر ایشان گشاده شد. آن کودک واپیش راهب رفت و این قصّه قتل دابّه باز گفت. راهب عظیم شاد گشت و گفت: ای بنی انت الیوم افضل مئی، ای پسر تو امروز بعلم و فضل افزونی داری و ترا بلا و محنت رسد در میان این قوم، نگر تا بوقت بلا آن قوم را بر من دلالت نکنی و مرا ببلا نه افکنی! بعد از آن کار کودک بجایی رسید که «کان یبیرى الاکمه و الأبرص» و یداوی النّاس سائر الادواء. پس کار و قصّه وی منتشر گشت و هر بیماری که اطباء از معالجه وی عاجز بودند، بدست وی و دعای وی شفا می‌یافت، آن ملك بتپرست را ندیمی بود نابینا، مال فراوان و هدیه‌ها و تحفه‌های گرانمایه برداشت و آمد بر این کودک. گفت: اگر مرا شفا پدید کنی و روشنایی چشم دهی، این مال جمله ترا بخشم. کودک گفت: شفای درد تو نزدیک من نیست و بدست من نیست بلی بنزدیک الله است و شفا دهنده خداست، آفریدگار عالمیان و معبود جهانیان، و مرا بمال تو حاجت نیست. اگر ایمان آری من دعا گویم تا الله تو را شفا دهد. آن مرد ایمان آورد و ربّ العالمین بدعای آن کودک دو چشم روشن بوی باز داد. آن مرد برخاست و بنزدیک آن ملك باز گشت. ملك او را چنان دید، گفت: این روشنایی و چشم بینا ترا که داد؟ گفت: ربّی و ربّک آن خداوند که آفریدگار و پروردگار منست و آفریدگار و پروردگار تو! آن ملك در خشم شد و او را معدّب همی‌داشت تا بر آن غلام دلالت کرد. و غلام را بیاوردند و ملك گفت: ای پسر جادوی تو بدانجای رسید که نابینا را بینا کنی و علت برص میبری؟! غلام گفت: این نه من میکنم خدای من میکند، تعالی و تقدّس، و شفا میدهد. آن غلام را بزخم و عذاب فرو کشیدند تا بر آن راهب دلالت کرد. راهب را بیاوردند و او را بر کفر و شرک دعوت کردند. راهب سرباز زد و بر دین توحید پبائید و محکم باستاد. ملك بفرمود تا ارّه بر فرق وی نهادند و او را بدو شاخ کردند.

و آن ندیم ملك که ایمان آورده بود، او را با کفر خواندند هم چنان سرباز زد و از توحید برنگشت و او را هلاک کردند. آن غلام تنها بماند. ملك جماعتی را از اصحاب خویش بر وی موکل کرد تا او را بر بالای کوه برند و بزیر

اندازند. چون بر بالای کوه رسیدند، غلام دعا کرد، گفت: اللهم اكفنيهم بما شئت. رجفهای و زلزله‌ای در کوه افتاد و آن جماعت همه بریختند و هلاک شدند. آن غلام تنها بنزدیک ملك باز آمد. ملك گفت: اصحاب را چه کردی؟ گفت: خداوند من ایشان را هلاک کرد. جماعتی دیگر بر وی گماشت تا او را در کشتی نشانند و در بحر غرق کنند. چون کشتی بمیان دریا رسید، غلام همان دعا کرد و ربّ العزّة ایشان را در بحر غرق کرد و غلام تنها بنزدیک ملك باز گشت. ملك گفت: اصحاب را چه کردی؟ گفت: خداوند من ایشان را غرق کرد.

ملك درماند. آن گه غلام گفت: ای ملك اگر میخواهی که مرا هلاک کنی من ترا رهنمونی کنم. اهل شهر را همه حاضر گردان و در مجمع خلق داری بزن و مرا بر سر دار کن و يك تیر از ترکش برکش و بر کبد کمان نه و بگوی بسم الله ربّ الغلام.

تا مقصود خود از هلاک من حاصل کنی ملك هم چنان کرد و در مجمع خلق آن تیر بنام الله بینداخت. تیر بگوشه سر وی رسید. غلام دست خویش بر گوشه سر نهاد و فرمان حقّ بدو رسید. آن مردمان که حاضر بودند، چون آن حال دیدند، همه ایمان آوردند گفتند: آمنا بر ربّ الغلام، آمنا بر ربّ الغلام! ملك را گفتند: اکنون افتادی در آنچه از آن حذر میکردی! خشم ملك زیادت شد و تمرّد و طغیان وی در کفر بالا گرفت و بفرمود تا بر سر کوی‌ها اخدودها کنندند کوه‌های عظیم و در آن کوه‌ها آتش افروختند و آن جمع مؤمنان را یکان یکان می‌آوردند و در آتش می‌افکندند. کار بزنی رسید که طفلی بر برداشت. او را گفتند: اگر از دین خویش باز گردی و با ملت کفر آیی، و گر نه ترا با این طفل بآتش افکنیم. دلش بآن طفل بسوخت. خواست که از دین خویش برگردد، تا آن طفل را نسوزند. آن طفل باواز آمد گفت: یا امّاه اصبری فائک علی الحقّ. ای مادر صبر کن و از دین خویش برمگرد که تو بر حقی و دین تو حقّ است، راست و درست.

روی عن عطاء عن ابن عباس قال: كان بنجر ان ملك من ملوك حمير يقال له يوسف ذو نواس بن شرحبيل بن شراحيل في الفترة قبل مولد النبي (ص) بسبعين سنة و كان في بلاده غلام يقال له عبد الله بن تامر و كان ابوه سلمه الى معلم يعلمه السحر فكره ذلك الغلام و لم يجد بدا من طاعة ابيه فجعل يختلف الى المعلم و كان في طريقه راهب حسن القراءة حسن الصوت فاعجبه ذلك و ذكر قريبا من معنى حديث صهيب الى ان قال الغلام للملك: ائتك لا تقدر على قتلي انا ان تفعل ما اقول. قال: فكيف اقتلك؟

قال: تجمع اهل ملتك و انت على سريرك و ترمي بسهم باسم الهی! ففعل الملك فقتله.

فقال الناس: لا اله الا اله عبد الله بن تامر، لا دين الا دينه. فغضب الملك و اغلق باب المدينة و اخذ افواه السكك و خذا خودا و ملاه ناراً ثمّ عرضهم عليها رجلا رجلا، فمن رجع عن الاسلام تركه، و من قال: ديني دين عبد الله بن تامر القاه في الاخدود فاحرقه. و كان في مملكته امرأة اسلمت فيمن اسلم و لها اولاد ثلاثة، احدهم رضيع. فقال لها الملك: ارجعي عن دينك و انا القيتك و اولادك في النار. فابت، فاخذ ابنها الاكبر فالقها في النار. ثمّ قال لها: ارجعي عن دينك. فابت، فالقى الثاني في النار. ثمّ قال لها: ارجعي، فابت، فاخذوا الصبى منها ليلقوه في النار فهتمت المرأة بالرجوع، فقال الصبى: يا امّاه لا ترجعي عن الاسلام فائك على الحقّ و لا بأس عليك، فالقى الصبى في النار و القيت امّه على اثره. و في رواية قال لها: يا امّاه ما هي انا غميضة، فاصبري و لا تنافقي فانّ بين يديك ناراً لا تطفأ. و قال محمد بن اسحاق عن عبد الله بن ابي بكر انّ خربة احتفرت في زمن عمر بن الخطاب فوجدوا عبد الله بن تامر واضعا يده على ضربة



في رأسه، اذا اميطت يده عنها انبعثت دما و اذا تركت ارتدّت مكانها، و في يده خاتم من حديد فيه «رَبِّيَ اللَّهُ». فبلغ ذلك عمر فكتب عن اعيدوا عليه الذي وجدتم عليه. و قال الربيع بن انس نجى الله المؤمنين الذين القوا في النار بقبض ارواحهم قبل ان تمسّهم النار و خرجت النار الى من على شفير الاخدود من الكفار فاحرقتهم. و كان رسول الله (ص) اذا ذكر اصحاب الاخدود تعوّد بالله من جهد البلاء. و قوله: النَّارِ ذاتِ الْوَقُودِ بدل عن الاخدود و «الوقود» الحطب، اى ذات الحطب الكثير و «الوقود» بضم الواو الاتقاد و الاشتعال. و قيل: «الوقود» مصدر كالولوع و الطهور و اللوضوء.

إذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ اى عند النار جلوس يعذبون المؤمنين. قال مجاهد: كانوا قعودا على الكراسى عند الاخدود. «وَهُمْ» يعنى: الملك و اصحابه، الذين خدوا الاخدود على ما يفعلون بالمؤمنين من عرضهم على النار و ارادتهم ان يرجعوا الى دينهم «شهود» اى حضور و قال مقاتل: «شهود» معناه: انهم يشهدون. «انّ المؤمنين في ضلال» حين تركوا عبادة الاصنام.

وَ مَا تَقَمُّوا مِنْهُمْ قال الزجاج: ما انكروا عليهم ديننا و ما علموا منهم عيبا «الآ» ايمانهم «بالله العزيز الحميد». الذي له مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ و قوله: الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ فمعناه الغالب الفاهر المحمود عند كل من له تمييز و انما وصف ذاته بهاتين الصفتين في هذا المكان ليعلم انه لم يمهل الكفار لاجل انه غير قادر لكئه اراد ان يبلغ بهؤلاء المؤمنين مبلغا من الثواب لم يكونوا يبلغونه الا بمثل ذلك الصبر و ان يعاقب اولئك الكافرين عقابا لم يكونوا يستوجبونه الا بمثل ذلك الفعل، و كان جرى بذلك قضاؤه على الفريقين جميعا في سابق تدبيره و علمه. وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مِنْ أَعْمَالِهِمْ «شاهد».

إِنَّ الَّذِينَ قَتَلُوا الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ اى احرقوهم بالنار في الاخدود.

يقال: فتنت الشيء اذا احرقته و اذنته و منه قوله: «يَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ يُقْتَلُونَ» ثم لم يتوبوا من الكفر و القتل. و هذا دليل على ان التوبة تزيل عقاب القتل و عقاب كل ذنب فلهم عذاب جهنم بكفرهم و لهم عذاب الحريق في الآخرة بما احرقوا المؤمنين. و قيل: وَ لَهُمْ عَذَابُ الْحَرِيقِ فى الدنيا و ذلك ان الله تعالى احرقهم بالنار التى احرقوا بها المؤمنين ارتفعت اليهم من الاخدود على ما قال الربيع بن انس و الكلبي. و قيل: انما قال: عَذَابُ الْحَرِيقِ بعد ما قال: عَذَابُ جَهَنَّمَ لانّ فى «جهنم» سوى عذاب الحريق انواعا من العذاب.

روى عن حذيفة بن اليمان قال: اسرّ الى رسول الله (ص) حديثا في النار، فقال: «يا حذيفة انّ في جهنم لسباعا من نار و كلابا من نار و سيوفا من نار و كلابيب من نار و انه يبعث ملائكة يلقون اهل النار بتلك الكلابيب باحناكهم و يقطعونهم بتلك السيوف عضوا عضوا و يلقونها الى تلك السباع و الكلاب. كلما قطعوا عضوا عاد آخر مكانه غصنا جديدا».

ثم ذكر ما اعد الله للمؤمنين. فقال: إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِيرُ اى النّجاة العظيم. قيل: هذا وصف للمؤمنين الذين صبروا على تعذيب «الاخدود» اعلم الله المؤمنين ان قوما بلغت حقيقة ايمانهم الى ان صبروا على ان احرقوا بالنار. و قيل: هذا عامّ في جميع المؤمنين و هذا اظهر.

إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ اى «ان» اخذ «ربك» بالعذاب «لشديد» يعنى: لمن يأخذه به كقوله: «إِنَّ أَخَذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ». إِنَّهُ هُوَ يُبْدِئُ وَ يُعِيدُ هذا كقوله: «كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ» تقول العرب: فلان «يُبدئُ وَ يُعيدُ» اذا كان عوادا في عمله. و

قيل: «ائه» «بيدي» الخلق في الدنيا ثم يعيدهم احياء بعد الموت. و قيل: «بيدي» من التراب ثم «يعيد» الى التراب. و قيل: بيدنكم ضعافا في حال الطفولية ثم يعيدكم في حال الشيخوخة ضعافا. و قيل: «بيدي» العذاب في الدنيا للكفار ثم «يعيد» عليهم العذاب في الآخرة. و قيل: «بيدي» على حكم السعادة و الشقاوة كما يريد «و يعيد» كما بدأ كقوله: «كما بدأكم تعودون».

وَ هُوَ الْعَفْوَرُ اى الكثير المغفرة «الودود» يعنى: يوده المؤمنين و يوده المؤمنين. و قيل: يغفر للتائب و يحبه. «دُو العرش» قال: شيخ الاسلام عبد الله الانصارى قدس روحه معنى «دُو العرش» اى على «العرش» «المحيذ» بالجرّ قراءة حمزة و الكسائى على صفة العرش، اى السرير العظيم. و قيل: اراد حسنه فوصفه بالمجد كما وصفه بالكرم فى قوله: «رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ» و معناه: الكمال، و العرش احسن الاشياء و اكمله و قرأ الآخرون بالرفع على صفة الغفور جلّ ذكره و مجده عظمته و جلاله و استحقاقه لاوصاف الكمال.

فَعَلَّ لِمَا يُرِيدُ من افعال نفسه «و لِمَا يُرِيدُ» من افعال عباده، لا يعجزه شيء يريد و لا يمتنع منه شيء يطلبه. هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْجُنُودِ اى قد «اتيك» خبر الجموع الكافرة الذين تجندوا على الانبياء ثم بين من هم فقال: «فِرْعَوْنَ وَ ثَمُودَ»، اى تذكر ما كان من حديثهما و تجندهما و حذر قومك مثل ما اصابهم فاصبر فالعاقبة لك. بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا من قومك يا محمد في تكذيب و استيجاب للتعذيب كذاب من كان قبلهم من الجنود فلا يتذكرون. وَ اللَّهُ مِنْ ورائهم مُحِيطٌ لا يفوتونه و لا يعجزونه. قال الزجاج: قدرته مشتملة عليهم. و قيل: «محيط» عالم بهم لا يخفى عليه شيء من احوالهم و هذا تهديد.

بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ كريم شريف كثير الخير ليس كما زعم المشركون انه شعر و كهانة. في لَوْحٍ مَحْفُوظٍ قرأ نافع. «محفوظ» بالرفع على نعت القرآن فان القرآن «محفوظ» من التبدل و التغيير و التحريف. قال الله تعالى: اِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ اِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ. و قرأ الآخرون بالجرّ على نعت اللوح و هو الذى يعرف باللوح المحفوظ و هو ام الكتاب و منه نسخ الكتب «محفوظ» من الشياطين و من الزيادة فيه و النقصان. روى عن ابن عباس قال: ان في صدر اللوح لا اله الا الله وحده، دينه الاسلام و محمد عبده و رسوله فمن آمن بالله و صدق بوعده و تبع رسله، ادخله الجنة. قال و اللوح من درة بيضاء طوله ما بين السماء و الارض و عرضه ما بين المشرق الى المغرب و حافته الدرّ و الياقوت و دقته ياقوتة حمراء و قلمه نور و كتابه برّ معقود بالعرش و اصله في حجر ملك و قال مقاتل: اللوح المحفوظ عن يمين العرش و عن انس بن مالك قال: اللوح المحفوظ الذى ذكره الله عزّ و جلّ في جبهة اسرافيل و قيل: لله عزّ و جلّ فيه في كلّ يوم ثلاثمائة و سئون لحظة يحيى و يميت يعزّ و يذلّ و يفعل ما يشاء.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اسم عزيز، من قصده وجده، و من طلبه عرفه، فاذا عرفه لطفه، فاذا وجد لطفه الفه، فاذا الفه انف ان يخالفه. نام خداوندی که از جود او هر مفلسی را نصیبی است، و از کرم او هر دردمندی را طبيبی است.

لطيفی که از سعت رحمت او هر کسی را تیری و از بسياری برّ او هر نیازمندی را بهره‌ای است. عزيزی که بر سر هر مؤمن از او تاجيست، و در دل هر محبّ از او سراجيست.

هر شيفته‌ای را با او سر و کاريست، هر منتظری را آخر روزی شرابی و ديداريست.

بیر طریقت گفت: میدان راه دوستی افراد است، آشامنده شراب دوستی از دیدار بر میعادست برسد هر که صادق، روزی بآنچه مراد است. قوله تعالی: وَ السَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ حَقَّ تَعَالَى جَلَّ جَلَالُهُ قَسَمُ يَادُ مَيِّكُنْدُ بَاسْمَانِ كَه نَظْرُگَاهِ مُؤْمِنَانِسْتِ وَ مَصْعَدِ اقْوَالِ وَ اَعْمَالِ بِنْدِگَانِسْتِ.

وَ الْيَوْمَ الْمَوْعُودِ وَ بَرُوزِ رَسْتَاخِيزِ كَه رُوزِ حَشْرِ وَ نَشْرِ اسْتِ وَ رُوزِ مَحَاسِبِهِ وَ مَفَاصِلِهِ اسْتِ.

وَ شَاهِدِ وَ بَرُوزِ اَدِينِهِ كَه عِيدِ مُؤْمِنَانِسْتِ وَ مَوْسَمِ تَائِبَانِ وَ مِيعَادِ اَشْتِي جُویَانِسْتِ وَ رُوزِ حَجِّ دَرُویْشَانِسْتِ. وَ مَشْهُودِ وَ بَرُوزِ عَرَفَةِ كَه رُوزِ نَوَاخْتِ حَاجِيَانِسْتِ وَ وَقْتِ مَنَاجَاتِ دُوسْتَانِسْتِ وَ اَزِ حَقِّ جَلَّ جَلَالُهُ اَزِ بَهِرِ اِیْشَانِ مَبَاهَاتِ بَا فَرِیْشْتِگَانِسْتِ كَه: «مَلَانَكْتِي اَنْظُرُوا اِلَى عِبَادِي» فَرِیْشْتِگَانِ مَنِ دَرِ نَگَرِیدِ بَبِیْنِیدِ بِنْدِگَانِ مَنِ كَه اَزِ رَاهِ دُورِ وَ دَرَازِ اَمْدِهْ اَنْدِ، پَایْهَیْشَانِ اَبْلَهْ شَدِهْ، رُویْهَیْشَانِ زَرْدِ گَشْتِهْ، قَدْمَهَاشَانِ سَسْتِ شَدِهْ، خَانِ وَ مَانِ وَ دَاعِ كَرْدِهْ وَ بَادِيَهْ مَرْدَمِ خُورِ بَرِيْدِهْ! وَ مَلَانَكِهْ رُویِ سُویِ اَسْمَانِ اُورَنْدِ، گُویَنْدِ: يَا رَبَّ الْعِزَّةِ مَهْمَانَانِ تَوَانْدِ، رُویِ بَخَانِهْ تُو دَارَنْدِ. غَرِيْبَانِ كُویِ تَوَانْدِ، هَمِهْ تُوگَلِ بَرِ تُو دَارَنْدِ. نَدَا اَیْدِ كَه شَمَا حَقَّ اِیْشَانِ كَزَارِیْدِ، بَاZ گَرِیْدِ مَا دَانِیْمِ كَه جَزَايِ اِیْشَانِ چِیْسْتِ. پَسِ بِيْوَاسَطَهْ نَدَا كَنْدِ جَلَّ جَلَالُهُ كَه: عِبَادِي! شَمَا مَهْمَانَانِ مَنِ اَیْدِ، بِنَعِیْمِ رَحْمَتِ مِیْشْتَابِیْدِ رَنْجَهَا بَرِ خُودِ نَهَادِیْدِ، دُورِیِ رَاهِ اَخْتِیَارِ كَرِیْدِ، بَادِيَهْ دَرَاZ گِذَاشْتِیْدِ، شَرِبْتَهَايِ نَابَايْسْتِ كَشِیْدِیْدِ، دِلَهَايِ خُویْشِ خُونِیْنِ گَرْدَانِیْدِیْدِ، هَلْمُوا اِلَى رَحْمَتِي فَقَدْ غَفَرْتُ لَكُمْ! مَسْلَمَانَانِ اِنْصَافِ بَدِهِيْدِ، اِگَرِ غَرِیْبِيِ بِيكْسِيِ مَسْكِينِيِ بَسْرَايِ جِهُودِيِ شُودِ Kَه اَزِ رَاهِ دُورِ وَ دَرَاZِ دَرِ رَسِيْدهْ بَاشْدِ اَنْ جِهُودِ اَزِ خُویْشْتَنْ رُوَا نَدَارْدِ Kَه اُو رَا رَدِ كَنْدِ! پَسِ چِهْ گُویِيِ هَفْتَصْدِ هَزَارِ دَلِ بَبَادِيَهْ بَرْدِهْ، رَاهِ دَرَاZِ پِیْشِ گَرَفْتِهْ، تَشْنَكِيِ وَ گَرَسَنْگِيِ اَخْتِیَارِ كَرْدِهْ، جَانِ شِیْرِيْنِ فِدَا كَرْدِهْ، بَعْرَفَاتِ اِیْسْتَادِهْ، سَرِ وَ پَايِ بَرَهْنَهْ، رُویْهَا بَرِ خَاكِ نَهَادِهْ، كَفْنِ اَخْرَتِ پُوشِيْدهْ، لَبِيكِ زَنَانِ وَ تَكْبِیْرِگُویَانِ بَدْرَخَانِهْ پَادِشَاهِ عَالَمِ اَمْدِهْ Kَه مَلَكْشِ بِيْزُوَالِسْتِ وَ جَلَالِشِ بِيْاَنْتَقَالِسْتِ. چِهْ گُویِيِ چُونِ بَدِيْنِ صَفْتِ دَرِگَاهِ اُو بَگِیْرَنْدِ وَ دَادِ خُوَاهَنْدِ دَادِشَانِ دَهْدِ يَا نَدَهْدِ؟ رَحْمَتِ وَ مَغْفَرْتِ بَاسْتَقْبَالِ اِیْشَانِ فَرَسْتَنْدِ يَا نَفْرَسْتَنْدِ؟ بَجَلَالِ وَ عَزَّ بَارِ خُدَايِيِ Kَه خَاكِ نَعْلِيْنِ كَمْتَرِ كَسِيِ اَزِ وَفْدِ حَاجِّ اِگَرِ فَرْدَا بَدُوزِخِ اَنْدَاZِ دِ هَزَارَانِ كَسِ Kَه مَسْتُوجِبِ عَذَابِ اَنْدِ بَطْفِیْلِ اَنْ خَاكِ بَرُوَاخِ سَعَادَتِ وَ نَعِیْمِ بَهْشْتِ رَسَنْدِ.

قَتِلَ اَصْحَابِ الْاُخْدُودِ مَوْضِعِ قَسَمِ اسْتِ مِیْگُویْدِ: نَفْرِيْدهْ وَ كَشْتِهْ بَادِ اَصْحَابِ اَخْدُودِ Kَه مُؤْمِنَانِ رَا مِيْ رَنْجَانِیْدَنْدِ وَ بَعْدَابِ اَنْتَشِ اِیْشَانِ رَا تَعْذِیْبِ هَمِيْ كَرْدَنْدِ.

فَرْدَايِ قِیَامَتِ اِیْشَانِ رَا دُو عَذَابِسْتِ، چِنَانِ Kَه رَبِّ الْعِزَّةِ گَفْتِ: فَلَهُمْ عَذَابٌ جَهَنَّمَ وَ لَهُمْ عَذَابُ الْحَرِیْقِ. ظَاهِرِ اِیْشَانِ بَآتَشِ مِیْسُوزْدِ وَ بَاطِنِ اِیْشَانِ بَحْمِیْمِ وَ زَقُومِ مِيْ رِیْزْدِ.

وَ گَفْتِهْ اَنْدِ: عَذَابِ حَرِیْقِ دَرِ دُنْیَاِسْتِ، اَنْ اَنْتَشِ Kَه اَزِ بَهِرِ مُؤْمِنَانِ سَاخْتِهْ بُودَنْدِ تَا مُؤْمِنَانِ رَا بَدَانِ عَذَابِ كَنْدِ، بَا لَا گَرَفْتِ وَ بَا بِيْرُونِ اَفْتَادِ وَ اِیْشَانِ رَا هَمِهْ بَسُوخْتِ Kَه بَرِ شَفِیْرِ اَنْ نَشْسْتِهْ بُودَنْدِ: «وَ لَا یَحِیْقُ الْمَكْرُ السَّیِّئُ اِلَّا بِاَهْلِهِ. قَوْلُهُ: اِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيْدٌ اِشَارَتِسْتِ بَعْدَلِ اُو بَا دَشْمَنَانِ.

وَ هُوَ الْعَفُوْرُ الْوَدُوْدُ خَيْرِسْتِ اَزِ فَضْلِ اُو بَا دُوسْتَانِ، بِفَضْلِ بِيْمَنْتِ. دُوسْتِ رَا مِیْنُوَازْدِ، Kَه اِرْحَمِ الرَّاْحِمِيْنِ اسْتِ بَعْدَلِ بِيْ عِلْتِ دَشْمَنِ رَا مِيْ گِذَاZِ، Kَه اِحْكَمِ الْحَاكِمِيْنِ اسْتِ. دُوسْتِ مَوْجِ دَرِیَايِ كَرْمِ دِيْدِ، بِفَضْلِ اُو بِيْفِرُوخْتِ. دَشْمَنِ زَخْمِ كَبْرِيَاءِ قَدَمِ دِيْدِ، بَعْدَلِ اُو بَسُوخْتِ عَمْرِ خُطَابِ دَرِ بَتَخَانِهْ مَقْبُولِ وَ سَيِّاْتِ اُو مَغْفُورِ، Kَه: وَ هُوَ الْعَفُوْرُ الْوَدُوْدُ عَبْدُ اللّٰهِ اَبِيْ دَرِ مَسْجِدِ مَخْذُولِ وَ حَسَنَاتِ اُو مَرْدُودِ Kَه: اِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيْدٌ. جَرْمِ بَايْسْتِهْ دَرِ حَلْمِ خُودِ پَنْهَانِ مِیْكَنْدِ Kَه: «ذَكُرُوا اللّٰهَ فَاسْتَعْفِرُوا لِدُنُوْبِهِمْ» وَ نَابَايْسْتِهْ رَا دَرِ كَارِ خُودِ سَرِگَرْدَانِ مِیْدَارْدِ، Kَه: «نَسُوا اللّٰهَ فَتَسِيْهُمُ» دَرْدِ نَبَايْسْتِ رَا دَرْمَانِ

نیست و حسرت راندگان را نهایت نیست:

اذا برم المولى بخدمة عبده تجئى له ذنبا و ان لم يكن ذنبا.



## ۸۶- سوره الطارق- مکیه

## النوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.  
 وَ السَّمَاءِ وَ الطَّارِقِ (۱) بِاسْمَانِ وَ بَأَنجِه بِشَبِّ پيدا می آید.  
 وَ مَا أَذْرَاكَ مَا الطَّارِقُ (۲) چون نيك دانى كه آنچه بشب آید چیست؟  
 اللَّجْمُ الثَّاقِبُ (۳) ستاره درخشان.  
 إِنَّ كُلَّ نَفْسٍ لَّمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ (۴) هر كسى و هر تنى آنست كه برو گوشوانى است،  
 فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ (۵) در نگرا مردم كه از چه چیز آفریدند او را.  
 خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ (۶) بیافریدند او را از آبى افكنده ریخته.  
 يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَ التَّرَائِبِ (۷) بیرون می آید از پشت مرد و استخوانهای سینه زن.  
 إِنَّهُ عَلَى رَجْعِهِ لَقَادِرٌ (۸) آفریدگار او بر باز برد او توانا است.  
 يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ (۹) آن روز كه بر رسند و باز نگرند پنهانها.  
 فَمَا لَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَ لَا نَاصِرٍ (۱۰) او را نه نیرویى كه بان تاود یا كوشد، و نه یاری كه او را یاری دهد.  
 وَ السَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ (۱۱) بِاسْمَانِ با باران.  
 وَ الْأَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ (۱۲) وَ بزمین با شكاف.  
 إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَصْلٌ (۱۳) كه این قرآن سخنى است درست و راست.  
 وَ مَا هُوَ بِالْهَزْلِ (۱۴) نه سست و نه كزاف.  
 إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا (۱۵) ایشان دستانى می سازند نهانى ساختنى.  
 وَ أَكِيدُ كَيْدًا (۱۶) و من كارى می سازم نهانى.  
 فَمَهَلَّ الْكَافِرِينَ اَيْنَ نَاكِرُويدگان را درنگ ده اَمَّهُمْ رُويداً (۱۷) فرو گذار ایشان را اندك روزگار.

## النوبة الثانية

این سوره هفده آیتست، شصت و يك كلمه، دويست و چهل و پنج حرف، جمله به مكه فرو آمد و درین سوره يك آیه منسوخ است: فَمَهَلَّ الْكَافِرِينَ اَمَّهُمْ رُويداً نسخت بآیه السّيف. و در فضيلت سوره ابى بن كعب روايت كند از مصطفى (ص) گفت: «هر كه این سوره برخواند، حقّ جلّ جلاله بعدد هر ستاره‌ای كه در آسمانست او را ده نيکی در ديوان بنويسد». روايت كنند از عبد الرحمن بن خالد. و قيل: عبد الله بن عبد الرحمن بن يحيى بن كعب، گفتا: رسول خدا را (ص) دیدم در قبيله ثقيف در مشرقه‌ای فرو آمده و این سوره وَ السَّمَاءِ وَ الطَّارِقِ میخواند، و من هنوز در جاهليت بودم در اسلام نیامده، و این سوره از لفظ رسول (ص) یاد گرفتم. پس در انجمن ثقيف بگذشتم و قومی از قریش در میان ایشان بودند، عتبه و شيبه پسران ربیعہ با ایشان، قوم از من درخواستند تا این سوره برخوانم. هر چه ثقیفان بودند گفتند: ما نرى هذا الا حقا، سخنى است راست و درست. قرشيان گفتند: نحن اعلم بصاحبنا لو علمنا انه حق لتبعناه. ما محمد را به شناسیم و حال وی از شما بهتر دانیم كه او مرد ما است و از قبيله ما. اگر ما دانستمانی كه او بر حقست و سخن او راست، ما خود بر پی وی رفتمانی و او را راستگوی داشتیمی. قوله: وَ السَّمَاءِ

## وَ الطَّارِقِ

قال الكلبي: نزلت في ابي طالب و ذلك ائه اتى النبي (ص) فاتحفه بخبز و لبن فبينما هو جالس يأكل اذا انحط نجم فامتأ ماء ثم نارا ففزع ابو طالب. و قال: اى شيء هذا؟ فقال رسول الله (ص): «هذا نجم رمى به و هو آية من آيات الله سبحانه» فعجب ابو طالب. فانزل الله عزّ و جلّ: وَ السَّمَاءِ وَ الطَّارِقِ هذا قسم «وَ الطَّارِقِ» النّجم لانّ الطروق يكون بالليل و طلوع النّجم بالليل و كلّ ما جاء ليلا فقد طرق و منه حديث جابر نهى النبي (ص) ان يطرق الرّجل اهله. و قال: حتّى تستحدّ المغيبة و تمتشط الشعثة. و قالت هند بنت عتبة: يوم احد نحن بنات الطارق نمشى على التمارق. تعنى ان ابانا نجم في شرفه و علوه. و قال الشاعر:

يا راقد الليل مسرورا باوله انّ الحوادث قد يطرقن اسحارا  
لا تفرحنّ بليل طاب اوله فربّ آخر ليل اججّ النارا

ثمّ فسره فقال: النّجم الثاقب اى النير المضيء. و قال: في موضع «شهاب ثاقب» يقال اثقب نارك، اى اضنها. و قيل «الثاقب» العالى الشديدا العلوّ يقال: ثقب الطائر اى ارتفع ارتفاعا شديدا كانه قد ثقب الجوّ الاعلى. قال ابن عباس: اراد به زحل لانه العالى في السماء السابعة. و قال ابن زيد: اراد به الثريا و العرب تسميه النّجم.

انّ كلّ نفس هذا جواب القسم لَمَّا عَلِيْهَا حَافِظٌ قرأ ابو جعفر و ابن عامر و عاصم و حمزة «لَمَّا» بتشديد الميم يعنى: ما كلّ نفس الا «عَلِيْهَا حَافِظٌ» فيكون «لَمَّا» بمعنى الا و هي لغة هذيل. و قرأ الآخرون بالتخفيف جعلوا ما صلة و المعنى: انّ كلّ نفس لعلها «حافظ» و الحافظ هو الله عزّ و جلّ و هو على كلّ شيء حَفِيْظٌ يحفظ على عباده اعمالهم و الملائكة حفظة يحفظون على بنى آدم اعمالهم و ارزاقهم و آجالهم و هو قوله: «وَ اِنَّ عَلَيْنكُمْ لِحَافِظِينَ» و عن ابي امامة قال: قال رسول الله (ص): و كلّ بالمؤمن ستون و مائة ملكا يذبون عنه ما لم يقدر عليه من ذلك للبصر سبعة املاك يذبون عنه كما يذبّ عن قصعة العسل الدباب لو و كلّ العبد الى نفسه طرفة عين لاخطفته الشياطين.

قوله: فَلْيَنْظُرِ الْاِنْسَانُ يعنى: الكافر المنكر قدرة الله على البعث ممّ خُلِقَ اى ممّا ذا «خلق» يعرفه اصل خلقته ليدله بذلك على وحدانيته ثمّ بيّن فقال: خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ اى مدفوق مصبوب في الرّحم، فاعل بمعنى مفعول كقوله: «في عيشة راضية» اى مرضية و المعنى «خُلِقَ مِنْ» مائين ماء الرّجل و ماء المرأة. فوحد لامتراجهما.

يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ الرّجل و ترائب المرأة «وَ التَّرَائِبِ» جمع التريبة و هي عظام الصّدر و النحر. و قيل: من بين صلب الرّجل و ترائبها. قال الضحاك: «الترائب» العينان و اليدان و الرّجلان. و قيل: هي عصارة القلب و منه يكون الولد و سئل عكرمة عن «الترائب» فقال هذه و وضع يده على صدره نظير الآية قوله: «مِنْ نُطْفَةٍ اَمْشَاجٍ» اى اخلاط من نطفة الرّجل و نطفة المرأة و ماء الرّجل ابيض غليظ و ماء المرأة اصفر رقيق و هما يجريان من جميع البدن فيجتمع ماء الرّجل في صلبه ثمّ يجرى منه و يجتمع ماء المرأة في ترائبها ثمّ يجرى في لبتها. و «الترائب» ثمانية اضلاع في الصّدر خلقت منها اربعة يمنة و اربعة يسرة اعلاهما موضع القلادة فشبه الولد في الصّورة بما يعلو منهما و اللحم و الدّم من ماء المرأة و العظم و العصب من ماء الرّجل.

اِنَّهُ عَلَى رَجْعِهِ لِقَادِرٌ اى «اِنَّهُ عَلَى» «رجع» الانسان بعد البلى الى الحياة «لقادر». و قيل: «اِنَّهُ عَلَى» «رجع» الماء الاحليل و الى الصّلب «لقادر». و قيل: معناه «اِنَّهُ» «لقادر» «على» ان ينگسه بعد شيخوخته فيجعله كهلا ثمّ شابا،

ثمّ طفلاً، ثمّ رضيعاً، ثمّ جنيناً ثمّ مضغاً، ثمّ نطفة. و قال ابن زيد: «إِنَّهُ عَلَى» حبس ذلك الماء «لقادر» حتى لا يخرج. يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ اى اذكر يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ و احذر «يوم» تمتحن الضّمائر فيجازى كلّ انسان على معتقده من التّكذيب و التّصديق. و قال عطاء بن ابى رباح «السّرائر» فرائض الاعمال كالصّوم و الصّلاة و الوضوء و الاغتسال من الجنابة فانّها سرائر بين الله و بين العبد، فلو شاء العبد لقال صمت و لم يصم و صلّيت و لم يصل و اغتسلت و لم يفعل، فتختبر حتى يظهر من اداها ممّن ضيّعها. و في الخبر عن عبد الله بن عمرو قال: قال رسول الله (ص): «ثلاث من حافظ عليهنّ فهو وليّ الله حقاً و من اختانهنّ فهو عدوّ الله حقاً: الصّلاة و الصّوم و الجنابة».

و قال ابن عمر: بيدئ الله يوم القيامة كلّ سرّ فيكون زينا في وجوه و شينا في وجوه يعنى من اداها كان وجهه مشرقاً و من ضيّعها كان وجهه اغبر.

فما له من قوّة اى ما لهذا الانسان المنكر للبعث يومئذ «من قوّة» ينتصر لنفسه و يدفع العذاب بها عنها «و لا ناصر» يمنع من عذاب الله و يعصمه من بأسه. ثمّ ذكر قسماً آخر فقال: وَ السَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ اى «ذات» المطر سمى رجعا لانه يرجع كلّ عام و يتكرّر.

و قال ابن عباس: هو السّحاب يرجع بمطر بعد مطر. و قيل: ترجع بنجومها و كواكبها و شمسها و قمرها طالعة عقب مغيبها.

وَ المَارِضِ ذَاتِ الصَّدْعِ اى «ذات» الانصداع و الانشقاق بالثّبات و الاشجار و الانهار و جواب القسم: إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَصْلٌ اى انّ القرآن كلام حقّ صدق صحيح جدّ يفصل به بين الحقّ و الباطل و ما هو بالسّفساف و اللّعب و الباطل. ثمّ اخبر عن مشركى اهل مكة فقال: إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا يعنى: في دار النّدوة حين اجتمعوا على المكر برسول الله (ص) كما قال: «وَ إِذْ يَمَكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا» الآية. «وَ أَكِيدُ كَيْدًا» اى انتقم منهم في الدّنيا بالسّيف و في الآخرة بالنّار، اى اخفى عنهم ما ادبر في امرهم. و قيل: كيد الله استدراجه ايّاهم من حيث لا يعلمون.

فَمَهَلَّ الكَافِرِينَ قال ابن عباس: هذا و عيد من الله عزّ و جلّ لهم اى انظرهم و اخرهم فلا تستعجل هلاكهم. أَمْهَلُهُمْ رُوَيْدًا اى «امهلهم» امهالا قليلا و ما كان بين نزول هذه الآية و بين وقعة بدر النا زمان يسير. و التمهيل و الامهال لغتان هذا كقوله: «وَ مَهَلَّهُمْ قَلِيلًا» ثمّ نسخ الامهال بآية السّيف و رويدا تصغير رودا و لا يرفع و لا يكسر و اصل الرّود الحركة الخفيفة يقال: راد يرود رودا و منه قوله: «وَ رَاوَدْتُهُ التّي هُوَ فِي بَيْتِهَا». و قيل: «رويدا» نصب على المصدر و المعنى: ارودهم «رويدا» يقال: ارودت في الأمر اذا تأنيت فيه تأويله ارسلهم في عتوّهم و «أَمْهَلُهُمْ» قليلا فاخذهم الله يوم بدر و قتلوا بالسّيف.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ انس المحبّين في الدّنيا كلام الله و في العقبى سلام الله. شادى مؤمنان درين جهان از سماع نام و كلام اوست، و در آن جهان از دیدار و سلام او. مؤمن اوست كه بزبان نام او میگوید و بجان و دل رضاء او میجوید دست از اغیار می شوید و نسیم گل وصال می بوید، در میدان عبودیت می بوید و بزبان حال این بیت میگوید:

نام تو مرا مونس و یارست بشب وز ذکر توام هیچ نیاساید لب.

بیر زنی پارسا را گفتند: وقتی که در مناجات باشی ما را بدعا یاد دار. گفت: بیزارم از آن وقت که مرا با دوست رازی بود و جز از دوست مرا از چیزی یاد آید. ای مسلمانان همت بلند دارید و در راه طلب کم از زنی مباشید. بنگرید که آن پیر زن در علو همت خویش کجا رسیده:

بر همت من زمانه را ناز نماند  
بر دیده من سپهر را راز نماند  
در پیکر طبل باز آواز نماند  
پرواز مکن که جای پرواز نماند

قوله: وَ السَّمَاءِ وَ الطَّارِقِ رَبِّ الْعَالَمِينَ در قرآن فراوان قسم یاد میکند.

بعضی بذات قدیم خویش، چنانکه: «قُلْ إِي وَ رَبِّي» «وَ رَبِّ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ»، بعضی بصفات کریم خویش چنانکه: «وَ الْقُرْآنِ الْمَجِيدِ» «وَ الْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ»، بعضی بمفعولات و مصنوعات خویش چنانکه: «وَ الْمُرْسَلَاتِ» «وَ النَّازِعَاتِ» «وَ الْعَادِيَاتِ» «وَ الذَّارِيَاتِ» «وَ السَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ» وَ السَّمَاءِ وَ الطَّارِقِ وَ امثاله. مؤمن موحد الله را جلّ جلاله بی سوگند باور دارد، بهر چه گوید تصدیق و تحقیق آرد، لکن بجلال عزّ خویش سوگند یاد میکند تأکید و تأیید را، تعریف و تشریف را تا دوست می شنود، بجان می نازد دشمن می شنود، بدل میگذارد.

وَ السَّمَاءِ وَ الطَّارِقِ إِنَّ كُلُّ نَفْسٍ لَّمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ جواب قسم است سوگند یاد میکند که هیچکس نیست که بر او گوشوانی نیست مگر که بر او گوشوانی و نگهبانی هست، همانست که جای دیگر گفت: «وَ إِنَّ عَلَيْكُمْ لِحَافِظِينَ» بر شما گوشوانان اند فریشتگان دبیران، و نویسندگان بر شما موکل کرده اند تا گفتار و کردار شما می نویسند و آن گه بر مصطفی (ص) عرضه میکنند چنان که در خبر است.

قال رسول الله (ص) «تعرض على اعمالكم فما كانت من حسنة حمدت الله عليها و ما كانت من سيئة استغفرت الله لكم».

مؤمن موحد معتقد چون میداند که از حقّ جلّ جلاله بر وی گوشوان است و نگهبان، باید که لباس مراقبت در پوشد، و گوش باحوال و اقوال و اعمال خود دارد و ساحت سینه خود از لوث غفلت پاک دارد. أَلَمْ يَعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى بِرِ دَوَامِ وَرْدِ خُودِ سَازِدِ، إِنَّ عَلَيْكُمْ لِحَافِظِينَ در پیش دیده خود دارد، «وَ مَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غَافِلِينَ» نقش نگین یقین خود گرداند.

آورده اند که در مکه زنی بود فاجره و گفت: من طاوس یمانی را از راه طاعت برگردانم و در معصیت کشم. و طاوس مردی نکو روی بود و خوش خلق و خوش طبع. آن زن بر طاوس آمد و با وی سخن در گرفت بر سبیل مزاح. طاوس بدانست که مقصود وی چیست. گفت: آری صبر کن تا بفلان جایگه آیم. چون بدان جایگه رسیدند، طاوس گفت: اگر ترا مقصودی است اینجا تواند بود. آن زن گفت: سبحان الله این چه جای آن کار است انجمن گاه خلق و مجمع نظارگیان.

طاوس گفت: أليس الله يرانا في كلّ مكان؟ ای زن از دیدار مردم شرم میداری و از دیدار الله که بما مینگرد، خود شرم نداری؟! «يستخفون من الناس و لا يستخفون من الله»! آن سخن در زن گرفت، کمین عنایت برو گشادند توبه کرد و از جمله اولیا گشت.

قوله: فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ تا در نگرد مردم که او را خود از چه چیز آفریده اند و از بهر چه آفریده اند؟ خلق الله



وجها يصلح للسجدة، و عينا تصلح للعبرة و بدنا يصلح للخدمة و قلبا يصلح للمعرفة، و سرا يصلح للمحبة: «وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ» حيث زين السننكم بالشهادة و قلوبكم بالمعرفة و السعادة. و ابدانكم بالخدمة و العبادة. خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَ التَّرَائِبِ اين مردم را كه آفريدند از آبي افكنده ريخته آفريدند. آبي كه از پشت مرد بيرون ميآيد و از استخوان سينه زن. اول نطفه بود و بقدرت خود علقه گردانيد، پس بمشيت خود مضغه ساخت، پس باراده خود عظام را پديد آورد. بچود خود كسوه لحم در عظام پوشانيد. چون خواست كه بر مادر و پدرت جلوه كند، در صدف رحم ترا بصورت نيكو بياراست چنان كه نخاس كنيزك را بيارايد، بوقت عرض، كذلك يزيتك في قبرك بعد ما صيرك ترابا ليوم العرض على المرسلين و على رب العالمين. قال الله تعالى: عَرَضُوا عَلٰى رَبِّكَ صَفًّا» كوزه كه درو آب بود تو آن را نگونسار كني، در وي هيچ نماند.

رَبِّ الْعِزَّةِ نطفه را در رحم نهاد و نگونسار نگه داشت، بقدرت خود. فسبحان من ركب جسد ابن آدم تركيبا احتوى على جميع ما خلق في العالم الاكبر. رَبِّ الْعِزَّةِ بعضى از مخلوقات بر صورت ساجدان آفريد، چون مار و ماهي و حشرات بعضى بر صورت راکعان، چون بهائم و سباع، بعضى بر صورت قائمان، چون اشجار و نبات، بعضى بر صورت قاعدان، چون جبال راسيات اين همه بر سجود و ركوع و قعود مجبوراند و ايشان را در آن مدحى نه. و آدمى را بر صورتى آفريد كه درو قدرت سجود و ركوع و قعود و قيام است و او را در آن اختيار و استطاعت داده لا جرم مستوجب مدح و ثنا شده كه: التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ الى آخر الآية... سبحان من خلق ابن آدم لاطهار القدرة ثم رزقه لاطهار الكرم، ثم يميته لاطهار الجبروت، ثم يحييه لاطهار الثواب و العقاب فتنبارك الله أحسن الخالقين.

## ۸۷- سورة الاعلی- مکیة

## النوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.  
 سَبَّحَ اسْمَ رَبِّكَ الّٰعْلٰی (۱) بپاکی و بی عیبی بستای خداوند خویش را آن برتر پاکتر.  
 الَّذِیْ خَلَقَ فَسْوٰی (۲) او که بیافرید و در خور و هموار آفرید.  
 وَ الَّذِیْ قَدَّرَ و او که باز انداخت آفریده خویش را در آفرینش فهدی (۳) و در دل داد آنچه خواست و آن راه که خواست برو آراست.  
 وَ الَّذِیْ اَخْرَجَ الْمَرْعٰی (۴) و او که بیرون آورد از زمین چراگاههای پر گیاه.  
 فَجَعَلَهُ غُثًا اَحْوٰی (۵) آخر آن را کاه کرد سیاه.  
 سَنُقَرِّئُكَ فَلَا تَنْسٰی (۶) آری بر تو میخوانیم و نگه میداریم تا فراموش نکنی.  
 اِلَّا مَا شَاءَ اللّٰهُ مگر آنچه الله خواهد اِنَّهُ یَعْلَمُ الْجَهْرَ وَا مَا یَخْفٰی (۷) که الله میداند آنچه آشکار است از کردار و آواز بلند و آنچه نهان ماند.  
 وَ نُبَسِّرُكَ لِلْیُسْرِی (۸) و بر تو آسان می‌کنیم راه راستی و رستگی.  
 فَذَكِّرْ اِنْ نَفَعَتِ الذِّكْرٰی (۹) پند ده و در یاد ده که سود دارد پند دادن و در یاد دادن.  
 سِیِّئًا مِّنْ یَّخْشٰی (۱۰) پند گیرد و یادگار پذیرد او که خدای شناسد و ازو ترسد.  
 یَتَجَنَّبُهَا الّٰتَشْقٰی (۱۱) و بپرهیزد از پند پذیرفتن آن بدبخت‌تر بدبخت.  
 الَّذِیْ یَصْنَعُ النَّارَ الْكُبْرٰی (۱۲) او که بآن آتش مهین رسد سوختن را.  
 ثُمَّ لَا یَمُوتُ فِیْهَا وَا لَا یَحِیٰی (۱۳) پس آن گه نمیرد که رهد و نه چنان زید که خواهد.  
 قَدْ اَفْلَحَ مَنْ تَزَكّٰی (۱۴) پاک شد و هنری و پیروز آمد او که چیزی داد از بهر الله از مال خویش.  
 وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلّٰی (۱۵) و نام خداوند خویش برد بپاکی و یگانگی و با آن نماز کند.  
 بَلْ تُؤْتِرُونَ الْحَیَاةَ الدُّنْیَا (۱۶) نه چنین میکنید که این جهان بر آن جهان برمی‌گزینید.  
 وَ الْآخِرَةَ خَیْرًا وَا بَقِی (۱۷) و آن جهان به است که آن جهان بماند.  
 اِنَّ هٰذَا لَفِی الصُّحُفِ الْاُولٰی (۱۸) این سخنان و این پیغام در صحیفه‌های پیش است.  
 صُحُفِ اِبْرٰهِیْمَ وَا مُوسٰی (۱۹) در صحیفه‌های ابراهیم و موسی علیهما السلام.

## النوبة الثانية

این سوره بقول بعضی مفسران مکی است و بقول بعضی مدنی، نوزده آیتست هفتاد و دو کلمه، دویست و هفتاد حرف، و درین سوره از منسوخات هیچ چیز نیست.

و در خبر ابی بن کعب است از مصطفی (ص) که: هر که این سوره برخواند الله تعالی بعدد هر حرفی که بر ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام فرو فرستاد او را ده نیکی در دیوان اعمال بنویسند. و در آثار سلف است که: هر که سوره الاعلی بر خواند چنانست که پنج یکی از قرآن خواند. و رسول خدا (ص) خواندن این سوره دوست داشتی. و هر گه که بخواند این سوره آغاز کردی گفتی: «سبحان ربی الاعلی» و بزرگان صحابه چون علی (ع) و

زبير و عبد الله عباس و عبد الله زبير و عبد الله عمرو و ابو موسى اشعری رضي الله عنهم چون در نماز این سوره خواندند، بگفتندی: «سبحان ربّي الاعلى» ضحاک گفت: من قرأها فليقرأها كذلك هر که این سوره خواند تا آن کلمات بگوید، چنان که ایشان گفتند. و تأویل سَبَّحَ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى این نهادند که قل: «سبحان ربّي الاعلى». معنی آنست که بگو ای محمد: «سبحان ربّي الاعلى» و اول کسی که «سبحان ربّي الاعلى» گفت میکائیل بود. مصطفی (ص) جبرئیل را پرسید که: «گوینده این کلمات را در نماز یا در غیر نماز ثواب چیست؟»

فقال يا محمد! ما من مؤمن و لا مؤمنة يقولها في سجوده او في غير سجوده الا كانت له في ميزانه اثقل من العرش و الكرسي و جبال الدنيا و يقول الله صدق عبدی انا اعلى فوق كل شيء و ليس فوقی شيء، اشهدوا ملائكتی انی قد غفرت لعبدی و ادخلته جنّتی فاذا مات زاره ميكائيل كل يوم. فاذا كان يوم القيامة حمله على جناحه فيوقفه بين يدي الله عزّ و جلّ فيقول: يا ربّ شفّعني فيه، فيقول قد شفّعتك فيه اذهب به الى الجنة و قال عقبه بن عامر: لما نزلت فسَبَّحَ باسم ربك العظيم، قال رسول الله (ص): اجعلوها في ركوعكم، فلما نزل سَبَّحَ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى قال صلى الله عليه و سلم: اجعلوها في سجودكم.

قوله: سَبَّحَ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى يعنى: قل «سبحان ربّي الاعلى». و الى هذا التأويل ذهب جماعة من الصحابة و التابعين. و قال قوم: معناه: نزّه ربك الاعلى عما يقول فيه الملحدون و يصفه به المبطلون و جعلوا الاسم زائدة في الآية دخلت لتحسين الكلام كقوله: «وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ» و يحتجّ بهذا من يجعل الاسم و المسمّى واحدا لانّ احدا لا يقول سبحان اسم الله سبحان اسم ربنا. انما يقول سبحان الله سبحان ربنا. فكان معنى سَبَّحَ اسْمَ رَبِّكَ: «سَبَّحَ رَبَّكَ». و قيل: الاسم صفته و معناه نزّه وصفه عما لا يليق به. و قيل: نزّه اسمه عن ان تسمّى به غيره فلا يسمّى احد الله غيره تعالى ذكره و جلّت عظمته. و قال: ابن عباس: معناه: صلّ بامر ربك اعلى أي علا كلّ شيء قدرة و سلطانا و الالف للمبالغة لا للمقابلة.

الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى اى خلق كلّ ذى روح فسوّى خلقته و خصّ كلّ واحد بتأليف و نظم على ما اراده و قيل: سوّى اليدين و الرّجلين و العينين.

و قيل: سوّى اى عدلّ قامته. و قيل: خلقه مستويا متقنا محكما ليدلّ على علم فاعله و اراد به.

وَ الَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى قرأ الكسائى بتخفيف الدالّ قَدَّرَ و شدّدها الآخرون و هما بمعنى واحد و المعنى: «قدّر» الارزاق «فهدى» لاكتساب الارزاق و المعاش. و قيل: «قدّر» الخلق ازواجاً ذكراً و انثى ثمّ هداهم لوجه التوالد و التناسل و علمهم كيف يأتيها و كيف تأتيه. و قيل: هديه الى اجتناب المضارّ و ابتغاء المنافع.

و قيل: «هدى» الانسان لمصالحه و البهائم لمراتعها. و قيل: «هديه السبيلَ إمّا شاكراً و إمّا كفوراً»، و قيل: «قدّر» السعادة و الشقاوة عليهم. ثمّ يسرّ لكلّ واحد من الطائفتين سلوك ما «قدّر» عليه. و قيل: «قدّر» الذنوب على عباده ثمّ هداهم الى التوبة.

و قيل: «قدّر» فى الرّحم تسعة اشهر اقلّ او اكثر «فهدى» للخروج من الرّحم، و قيل: جعل الهداية في قلب الطفل حتّى طلب ثدى امّه و ميّزه من غيره.

وَ الَّذِي أَخْرَجَ المرعى اى انبت ما ترعاه الدوابّ من بين اخضر و اصفر و احمر و ابيض.

«فَجَعَلَهُ» بعد الخضرة «غناء» هشيماً باليا كالغناء الذى تراه فوق السبيل «احوى» اى اسودّ بعد الخضرة و ذلك انّ

الكلاء اذا جفّ و يبس اسودّ. و قال الزّجاج: فيه تقديم و تأخير و تقديره «أخْرَجَ المَرعى» «أحوى» «فَجَعَلَهُ عُثَاءً» و يكون «أحوى» فى موضع نصب على الحال يريد «وَ الَّذِي» انبت الزّرع و الثّبات من الارض اخضر يضرب الى الحوة و هي السّواد، اى من شدّة خضرته يعنى: كه از سيرابى سياه بام بود و از سبزی با سياهى ميگرايد. هم چنان كه گفّت: «مُدْهَامَتَان» ثمّ «فَجَعَلَهُ عُثَاءً» اى جفّفه حتّى صيرَه هشيما جافا كالغناء الذى تراه فوق الماء.

«سَنَقْرُوكَ فَا تَنْسى» اى سنجم حفظ القرآن فى قلبك و قراءته فى لسانك حتّى «فَا تَنْسى» كقوله: «إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَ قُرْآنَهُ». قيل: كان النّبي (ص) يتلقّف القرآن من جبرئيل بسرعة فكان اذا قرأ آية كان ان يسبقه بالتلقّف مخافة ان ينسى فانزل الله سبحانه «سَنَقْرُوكَ فَا تَنْسى». فلم ينس بعدها شيئا من القرآن البتّة ما عاش و فى هذا اعجاز عظيم. و قوله: إنا ما شاء الله اى ممّا لم يقع به التّكليف فى التّليغ و لا يجب عليه اداؤه فينسيه الله سبحانه اذا شاء. و قال الحسن و قتادة: إنا ما شاء الله ان ينسيه برفع حكمه و تلاوته كما قال تعالى: «ما نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِها» و الانساء نوع من النّسخ و نسخ الله عزّ و جلّ من كتابه ثلاثة الوان، منها ما انسى رسوله و وضع عنه حكمه و منها ما انساه و اثبت حكمه كالرّجم و لأيتان تشملان معا هذين اللونين و اللون الثالث ما اثبت ظاهره و وضع عنه حكمه. و قيل: سَنَقْرُوكَ فَا تَنْسى اى نعلمك و نحفظ عليك ما نقرأه فلا تترك العمل بما امرت به.

إنا ما شاء الله ان لا تعمل به بالنّسخ. حكى انّ ابن كيسان النّحوى حضر مجلس الجنيد يوما فقال: يا با القاسم ما تقول فى قوله عزّ و جلّ: «سَنَقْرُوكَ فَا تَنْسى»؟

فاجابه مسرعا كانه تقدّم السّؤال قبل ذلك باوقات لا تنسى العمل به فاعجب ابن كيسان ذلك اعجابا شديدا. و قال: لا يفرض الله فاك مثلك تصدّر قوله: إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَ ما يَخْفَى من القول و الفعل. قيل: يعنى اعلان الصّدقة و اخفاها. وَ نَيْسِرُكَ لِلْيُسْرَى اى للخلة اليسرى. و اليسرى الفعلى من اليسر و هو سهولة عمل الخير، اى نسهل لك العمل الذى يوصلك الى الجنّة. و قيل: معناه نوقفك للشريعة اليسرى و هي الحنيفيّة السّمحة السّهلة. و قيل. هو متّصل بالكلام الاوّل معناه: إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ اى ما تقرأه على جبرئيل اذا فرغ من التّلاوة وَ ما يَخْفَى ما تقرأه فى نفسك مخافة النّسيان ثمّ وعده فقال: وَ نَيْسِرُكَ لِلْيُسْرَى اى نهون عليك الوحي حتّى تحفظه و تعلمه.

«فَذَكَّرُ» اى عظ بالقرآن و بالله رغبة و رهبة «إِنْ نَفَعَتِ الذّكْرَى» تجىء فى العربيّة «انّ» مثبتة لا لشرط فيكون بدل قد كقوله عزّ و جلّ: وَ ذَكَرْ فَإِنَّ الذّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ و معنى هذا انه قد علم (ص) انّ «الذّكْرَى» تنفع لا محالة اما فى ترك الكفر او ترك المعصية او فى الاستكثار من الطّاعة و هو حتّى على ذلك و تنبيه على انه ينفع.

سَيَذَكَّرُ مَنْ يَخشى اى سيّعظ بالقرآن من يخشى الله سبحانه و يخشى عقوبته قيل: نزلت فى عثمان بن عفان. و قيل: قوله: إِنْ نَفَعَتِ الذّكْرَى «ان» شرط و جوابه قوله: «سَيَذَكَّرُ» الا انه ارتفع لاجل السّين التى فيه و هي تنوب مناب الفاء و معناه: «ان» تنفع «الذّكْرَى» يذكّر من يخشى.

يَتَجَنَّبُهَا الشّقى اى و يتجنّب «الذّكْرَى» «الاشقى» الكافر.

الَّذِي يَصَلَّى النَّارَ الْكُبْرَى يعنى: نار جهنّم و الصّغرى نار الدّنيا. وفى الخبر عن ابى هريرة عن النّبيّ (ص) قال: انّ ناركم هذه جزء من سبعين جزء من نار جهنّم غسلت بماء البحر مرتّين و لولا ذلك لما خلقت فيها منفعة. و قيل: النَّارَ الْكُبْرَى الطّبقة السّفلى من جهنّم.

ثمّ لا يموتُ فيها وَ لا يَحْيى موتا بصفة و حياة بصفة اى لا يموت موتا مريحا و لا يحيى حياة ملدّة. نزلت هذه الآية فى

عتبة بن الوليد و ابى جهل.

قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى اى صادف البقاء و نال الفوز و النجاة من قال لا اله الا الله و تطهر من الشرك هذا قول عطاء و عكرمة و ابن عباس. و قيل: من صار زاكيا بان عمل صالحا. و قال قتادة: تريد به الزكاة المفروضة و قيل: «تزكى» اى اسلم و صدق.

وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ يَعْنِي الشَّهَادَةَ «فصلى» يعنى: «و صلى» مع الشَّهَادَةِ و هذه الكلمات تجمع اركان الايمان التزكى: التَّصَدِيقُ، و الذِّكْرُ: الشَّهَادَةُ، و الصَّلَاةُ: العمل.

و قيل: نزلت في زكاة الفطر و صلاة العيد و التكبير فيه و يروى هذا عن عمرو بن عوف المزنى عن رسول الله (ص) و عن ابى العالية و عمر بن عبد العزيز و غيرهم. و في هذا التفسير نظر و اضطراب لان هذه السورة في قول اكثر العلماء مكية و لم يكن بمكة صوم و لا زكاة فطر و لا عيد الا ان تكون السورة مدنية و هو في قول بعضهم. و قال بعض الفقهاء من المتأخرين: يجوز ان يكون النزول سابقا على الحكم كما قال: وَ أَنْتَ حَلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ فَالسُّورَةُ مَكِّيَّةٌ وَ ظَهَرَ اَثْرُ الْحَلِّ يَوْمَ الْفَتْحِ حَتَّى

قال (ص): «احلت لى ساعة من نهار و كذلك نزل بمكة سيهزم الجمع و يولون الدبر. قال عمر بن الخطاب: كنت لا ادري اى الجمع يهزم، فلما كان يوم بدر رأيت النبي (ص) يقول: «سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَ يُؤْتُونَ الدُّبْرَ». و عن جابر بن عبد الله: قال: قال رسول الله (ص): قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى قال: «من شهد ان لا اله الا الله و خلع الانداد و شهد انى رسول الله».

وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى قال: هى الصلوات الخمس و المحافظة عليها حين ينادى بها و الاهتمام بمواقيتها.

قال النبي (ص): «علم الايمان الصلاة فمن فرغ لها قلبه و حافظ عليها بحدودها فهو مؤمن».

و قيل: الصلاة هاهنا الدعاء. قوله: بَلْ تُؤَثِّرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا قرأ ابو عمرو و يعقوب بالياء و الضمير للاشقين.

و قرأ الآخرون بالتاء يخاطب بها كقار قريش ايضا و تقديره: قل لهم بَلْ تُؤَثِّرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا على الآخرة. و قيل الخطاب للمؤمنين اى بَلْ تُؤَثِّرُونَ الاستكثار من الدنيا على الاستكثار من الآخرة.

وَ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ «وَ ابقى» للجزاء و الثواب. قال عرفجة الاشجعي كنا عند ابن مسعود و قرأ هذه الآية فقال لنا: ا تدرين لم آثرنا «الحياة الدنيا» على الآخرة؟ قلنا: لا. قال: لان الدنيا احضرت و عجل لنا طعامها و شرابها و نساها و لذتها و بهجتها، و ان الآخرة نعتت لنا و زريت عنا فاخذنا العاجل و تركنا الاجل.

وَ الْآخِرَةُ خَيْرٌ وَ ابقى تجيء في كلام العرب افعل بمعنى الفاعل كثيرا و هذا من جملته، و قال قتادة وَ الْآخِرَةُ خَيْرٌ فِي الْخَيْرِ «ابقى» فى البقاء.

«ان هذا» يعنى: ما ذكر من قوله: قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى اربع آيات لفي الصُّحُفِ الْاُولَى اى في الكتب الاولى التى انزلت قبل القرآن ذكر فيها فلاح المتزكى و المصلى و ايثار الخلق الدنيا و ان الآخرة خَيْرٌ وَ ابقى. ثم بين الصحف. فقال: صُحُفِ اِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى و قيل: السورة كلها في الصحف الاولى. و قيل جميع القرآن في الصحف الاولى، و قيل: ان في «صُحُفِ اِبْرَاهِيمَ» ينبغى للعاقل ان يكون حافظا للسانه، عارفا بزمانه، مقبلا على شأنه و في حديث ابى ذر (رض) قال قلت: يا رسول الله كم انزل الله من كتاب؟ قال: مائة و اربعة كتب، منها على آدم عشر صحف و على شيث خمسين صحيفة و على اخنوخ و هو ادريس ثلاثين صحيفة و هو اول من خط بالقلم و على ابراهيم عشر صحائف، و

التوریه و الانجیل و الزبور و الفرقان.

و عن عائشة قالت: كان رسول الله (ص) يقرأ في الركعتين اللتين يؤثر بعدهما بسبح اسم ربك الأعلى قل يا أيها الكافرون و في الوتر «بقل هو الله أحد» و قل أعوذ برب الفلق و قل أعوذ برب الناس.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اسم يخبر عن جلال ازلی و جمال سرمدی جلال ليس له زوال، جمال ليس له انتقال جلال هو استحقاقه لجبروته، جمال هو استحقاقه لملكوته جلال من كاشفه به فواصفه فناء في فناء، جمال من لاطفه به، فاحواله بقاء في بقاء. بنام او كه در ازل پیش از وجود كائنات و محدثات خود او بود جلّ جلاله، تنها بی‌قلت، دانا بی‌علت، توانا بی‌حیلت، باقی ببقاء خویش، متعالی بصفات خویش، متكبر بكبرياء خویش، قدوس بصمدیت خویش، موجود بذات احدی، موصوف بصفات سرمدی، پاك از عیب، دور از وهم، بیرون از قیاس، یگانه و یکتا در نام و در نشان، آفریدگار جهان و جهانیان. خلق را بیافرید چنانك خود خواست، تا هستی وی بدانند، خداوندی وی بشناسند از صنع وی بر کمال علم و قدرت وی دلیل گیرند، اینست كه رب العالمین گفت: وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ معناه: انا لآمرهم ان يعبدوني. جنّ و انس را نیافریدم مگر آن را تا بفرمایم كه مرا پرستند، پاکی و بی‌عیبی من بدانند، سبوحی و قدوسی مرا بشناسند. همانست كه مصطفى (ص) بر خصوص فرمود كه: سَبَّحَ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى اى «سَبَّحَ رَبَّكَ» بمعرفة اسمائه و اسبح بسرّك في بحار علائه و استخراج من جواهر علوه و سنامه ما ترصّع به عقد مدحه و ثنائيه. ابن عباس گفت: مصطفى را (ص) و امت وی را در اول سوره بنماز و ذکر فرمود. اى صلّ بامر «ربك». و در آخر سوره ایشان را در اداء نماز و ذکر بستود كه: قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى بپیروزی و نجات و نجاح پیوست بنده‌ای كه سه چیز بجای آورد، و آن سه چیز ارکان ایمان است. «تزکی» تصدیق است از میان جان، وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ شهادتست بر زبان، «فصلی» عمل است بارکان و از اعمال نماز بذکر مخصوص کرد، زیرا كه نماز معظم اعمال است و بهینه احوال است، میدان خدمتکاران است و بوستان وفاداران است و قربان پرهیزگار است. مصطفى (ص) گفت: «الصلاة قربان كل تقى»

خطیب قربتست و شفیع زلت، وکیل حضرت است و متقاضی رحمت. گناهان را مقرر کند، سینه را منور کند، بنده را بعطر طاعت معطر کند، دل وی از فحشا و منکر مطهر کند. إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ لکن این آن وقت بود كه بشرائط و شرایط آن قیام کند، فرایض و سنن و آداب آن بر وفق فرمان تمام کند، تن را بآب طهارت از نجاسات پاك کند، دل را بآب صیانت از جنابت نفس خالی کند، بتن بمقام خدمت آید، بدل در میدان همت آید. بخاطر در حضرت حاضر بود، بحرمت باشد. ازین جانب بدان جانب ننگرد، عاجزوار دست بتکبیر بر آرد، چنانك اسیران دست و ابند دهند، دست بر هم نهد. چون محتاجان در نیاز باز کند. سنت چنانست كه: بدست راست دست چپ گیرد، و این دست گرفتن نشان عهدست و بیان عقدست و نشان مبايعت با حقّ است كه میگوید جلّ جلاله: إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ بنده می‌گوید: خداوندا من این دست راست خود نایب دین ساختم، و دست چپ نایب خود ساختم، و با دین عقد بستم و با تو عهد کردم كه روی از حضرت نگردانم و از تو بر نگردم. و این عهد در حقیقت بیان آن عقد ازلی است كه رب العزة میگوید: إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَ عَهْدَ أَنْتَ كَمَا مِثْلُكُمْ قَالُوا بلى» روى عن رسول الله (ص) عن الله عزّ و جلّ قال جلّ جلاله: «ان لى مع المصلين ثلاث شرائط: احديها تنزل



الرَّحْمَةُ مِنْ عَنَانِ السَّمَاءِ إِلَى مَفْرَقِ رَأْسِهِ مَا دَامَ فِي صَلَوَتِهِ، وَ الثَّانِيَةَ حَقَّتْهُ الْمَلَائِكَةُ بِاجْنَحَتِهَا، وَ الثَّلَاثَةَ اِنَجَىٰ مَعَهُ كَلِمًا قَالَ: يَا رَبِّ اَقُولُ: لَبَّيْكَ». ثُمَّ قَالَ النَّبِيُّ (ص): «لَوْ عَلِمَ الْمُصَلِّيُّ مِنْ يِنَاجِيٍّ مَا التَفَتَ».

قوله: بَلْ تُؤْتِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا خَطَابٌ بِأَمَانٍ اسْتِ وَ سَخَنَ بِرِ مَخْرَجِ شَكَايَتِ بِيْرُونَ دَادَهُ كِه شَمَا اَز طَاعَتِ وَ عِبَادَتِ مَا رُوِي گِرْدَانِيْدَه اِيْدِ وَ اِيْن جِهَانِ فَاْنِي بِرِ جِهَانِ بَاقِي گَزِيْدَه اِيْدِ. نَمِي دَانِيْدِ كِه اَفْتَابِ بَقَاءِ اِيْن دُنْيَا سَرِيْعِ الْغُرُوبِ اسْتِ، زَنْدَانِ لَشْكَرِ اِيْمَانِ اسْتِ، غَدَارِ وَفَانْمَاسْتِ، كِيَالِ هُوسِ پِيْمَاسْتِ، غُولِ مَرْدَمِ هَمَانَاْسْتِ، مَرْدِرِيْگِي مَرْدَارِ زَهْرِي عَسَلِ، طَعْمِ، دِيُوِي فَرِيْبِنْدَه مَرْدَانِ رَا بَدُو اَدَبِ كَنْنَدِ، مَدْعِيَانِ رَا بَدُو اَزْمَايِشِ كَنْنَدِ. مُصْطَفِي (ص) اوَّلِ قَلَمِ فَتْوِي دَرِ وِي اِيْنِ رَا نَدِ كِه: «حَلَالُهَا حِسَابٌ وَ حَرَامُهَا عَذَابٌ».

اگر حلالست بی حساب و عتاب نیست، و اگر حرام است جز عذاب و عقاب نیست. آن گه برو لعنت کرد که: «الدُّنْيَا مَلْعُونَةٌ مَلْعُونٌ مَا فِيهَا سِوَى ذِكْرِ اللَّهِ». نِيْكَو گَفْتِ اَن جُوَانْمَرْدِ كِه دَر ذَمِّ دُنْيَا گَفْتِه:

اگر دینت همی باید، ز دنیا دار می بگسل	ورت دنیا همی باید، بده دین و ببر دنیا
ور از دوزخ همی ترسی، بمالی بس مشو غره	که اینجا صورتش مالست و آنجا شکلش اژدرها
چه مانی بهر مرداری چو زاغان اندرین پستی؟	قفص بشکن چو طاووسان، یکی بر پر بر این بالا

اینست اشارت وِ الْآخِرَةُ خَيْرٌ وَ اَبْقَى، سَرَايِ اٰخِرَتِ قَرَارِگَاهِ مُؤْمِنَانَسْتِ وَ جَايِ نَازِ دُوسْتَانَسْتِ. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: يَا قَوْمِ اِنَّمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا مَتَاعٌ وَ اِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ.

## ۸۸- سورة الغاشية- مكية

## النوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.  
 هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ (۱) رسید بتو سخن آن روز که در آید بر هر چیز و بر هر کس؟.  
 وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ (۲) رویهاست آن روز فرو شکسته از خواری.  
 عاملة ناصية (۳) درین جهان کار کنندگان و رنجوران.  
 تصلى ناراً حامية (۴) و در آن جهان بآتش سوزان رسان.  
 تُسْقَى مِنْ عَيْنٍ آتِيَةٍ (۵) می‌آشامانند ایشان را از چشمه‌های بغایت گرمی رسیده جوشان.  
 لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ نِيسَتِ ايشان را هیچ خورش اِلَّا مِنْ ضَرِيْعٍ (۶) مگر از خار درشت تلخ.  
 لَا يُسْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ (۷) که نه فربه کند و نه از گرسنگی سود دارد.  
 وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاعِمَةٌ (۸) رویهاست آن روز بناز.  
 لِسَعِيْهَا رَاضِيَةٌ (۹) کردار خویش را پسندگان.  
 فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ (۱۰) در بهشتی بر بالای.  
 لَا تَسْمَعُ فِيْهَا لِاَغِيَةٍ (۱۱) در بهشت هیچ سخن نابکار و ناخوش نشنوند.  
 فِيْهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ (۱۲) در آن بهشت چشمه‌های روان.  
 فِيْهَا سُرُرٌ مَّرْفُوعَةٌ (۱۳) در آن تختها است بلند برداشته.  
 وَ اَكْوَابٌ مَّوْضُوعَةٌ (۱۴) و پیرایه‌های شراب نهاده.  
 وَ نَمَارِقُ مَصْفُوفَةٌ (۱۵) و بالشها نهاده بر رسته.  
 وَ زُرَابِيٌّ مَبْنُوْثَةٌ (۱۶) و طنفسه‌های پراکنده گسترانیده.  
 اَفَلَا يَنْظُرُوْنَ اِلَى الْاٰیٰتِ اِلٰی الَّذِيْنَ كَفَرُوْا اَمْ لَهُمْ اَعْيُنٌ لَّا رَوٰی؟  
 وَ اِلَى السَّمٰوٰتِ كَيْفَ رُفِعَتْ (۱۸) و در آسمان که چون برآوردند آن را؟  
 وَ اِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ (۱۹) و در کوه‌ها که چون برکشیدند آن را؟  
 وَ اِلَى الْاَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ (۲۰) و در زمین که چون گسترانیدند آن را؟  
 فَذَكِّرْ يٰٓاٰدُ كُنْ و پند ده اِلْمَا اَنْتَ مُذَكَّرٌ (۲۱) که تو در یاد دهی پند ده.  
 لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ (۲۲) تو بر دشمنان برگماشته‌ای، دسترس دار نیستی.  
 اِلَّا مَنْ تَوَلٰى وَ كَفَرَ (۲۳) لکن هر که برگردد و بنگرود.  
 فَيُعَذِّبُهُ اللّٰهُ الْعَذَابَ الْاَكْبَرَ (۲۴) عذاب کند الله او را بعذاب مهین.  
 اِنَّ اِلَيْنَا اِيَابَهُمْ (۲۵) با ماست بازگشت ایشان.  
 ثُمَّ اِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ (۲۶) پس آن گه بر ما است شمار و پاداش ایشان.

## النوبة الثانية

این سوره بیست و شش آیتست، هفتاد و دو کلمه، سیصد و سی حرف. جمله به مکه فرو آمد، آن را مکی گویند. و





درين سوره يك آيت منسوخ است: اُسْتُعْلِمَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّطٍ مَنْسُوحٍ اسْتَبَايَهُ سَيْفٌ. ابى كعب روايت كند از مصطفى (ص) كه گفت: «هر كه اين سوره برخواند الله تعالى در قيامت شمار او آسان كند».

هَلْ أَتَاكَ اِيْ قَدْ «اتيك». و قيل: معناه: لم يكن اِتَاكَ كَقَوْلِهِ: «مَا كُنْتُ تَعْلَمُهَا اَنْتَ وَ لَا قَوْمُكَ» اى لم يكن هذا من علمك و لا من علم قومك حتى اعلمتكم استفهام و معناه هاهنا تعظيم المستفهم عنه، اى تنبّه للغاشية و «الغاشية» القيامة، لانها تغشى كلّ شيء و تركبه كالليل اذا يغشى كلّ شيء. و قيل: لانها تغشى القلوب بشدائدها و احوالها. و قيل: «الغاشية» النار تغشى وجوه الكفار بالعذاب لقوله: «تَغْشَى وَجُوهَهُمُ النَّارُ» قال اهل التفسير استفهم نبيّه (ص) و قد علم انه لم ياتّه حديث القيامة على هذا التفصيل و اراد به ان يخبره بذلك على هذا الوجه المذكور فقال: وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ ذَلِيلَةٌ متواضعة و الخشوع التذلل و الاتضاع يعنى: «وجوه» الكفار فهم «يومئذ» خاشعون من الذل. هذا كقوله: «وَ تَرَاهُمْ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا خَاشِعِينَ مِنَ الذُّلِّ» عاملة ناصية قال ابن عباس: يعنى: الذين عملوا و نصبوا في الدنيا على غير دين الاسلام من عبدة الاوثان و كفار اهل الكتاب مثل الرهبان و اصحاب الصوامع الذين ضلّ سعيهم في الحياة الدنيا لا يقبل الله منهم اجتهادا في ضلالة يدخلون النار يوم القيامة. و قال عكرمة و السدى: «عاملة» فى الدنيا بالمعاصى «ناصية» فى النار فى الآخرة. و قيل «عاملة» فى النار «ناصية» فيها. قال الحسن: لم تعمل لله فى الدنيا فاعملها و انصبها فى النار بمعالجة السلاسل و الاغلال. و قال ابن مسعود: تخوض فى النار كما تخوض فى الوحل. و قال الكلبي: يجرون على وجوههم فى النار.

و قال الضحاك: يكفون ارتقاء جبل من حديد فى النار. و الكلام خرج على الوجوه و المراد منها اصحابها. تُصَلَّى نَارًا حَامِيَةً قَرَأَ اَبُو عَمْرٍو وَ يَعْقُوبُ وَ اَبُو بَكْرٍ «تصلى» بضمّ التاء اعتبارا بقوله: تُسْقَى مِنْ عَيْنِ اَنْبِيَاءٍ وَ قَرَأَ الْاٰخَرُونَ بِفَتْحِ التَّاءِ مِنْ صَلَّى يَصَلِي وَ «تصلى» من اصلاحه الله «ناراً حامية» اى متناهية فى الحرارة. تُسْقَى مِنْ عَيْنِ اَنْبِيَاءٍ بَلَّغَتْ اِنَاها فى نضجها و ادراكها لو وقعت منها قطرة على جبال الدنيا لذابت، هذا شرابهم ثم ذكر طعامهم فقال: لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ اِلَّا مِنْ ضَرِيْعٍ قَالَ مَجَاهِدٌ وَ عِكْرَمَةُ وَ قَتَادَةُ. هو نبت ذو شوك لا طيب بالارض، يقال لرتبها: الشبرق فاذا يبس سمى ضريعا و هو اخبث طعام و ابشعه. قال الكلبي: لا تقربه دابة اذا يبس. و فى الحديث عن ابن عباس «يرفعه الضريع شيء فى النار شبه الشوك امرّ من الصبر و انتن من الجيفة و اشدّ حرّاً من النار. قال المفسرون:

فلما نزلت هذه الآية، قال المشركون: انّ الضريع لتسمن عليه ابلنا و كذبوا فى ذلك فانّ ابل انما ترعاه ما دام رطباً و يسمّى شبرقا فاذا يبس كان ضريعا لا يأكله شيء فانزل الله عزّ و جلّ: لَا يُسْمِنُ وَ لَا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ قِيلَ فى التفسير: يلقي عليهم الجوع فاذا استغاثوا اطعموا الضريع و الزقوم فيغصون به فيتذكرون. انهم اذا غصوا فى الدنيا بطعامهم سوّغوه بالماء فيسقون من عين انبياء بعد استغاثة طويلة. فاذا ادنوا من وجوههم تناثرت لحوم وجوههم فى الشراب فاذا شربوه قطع امعائهم. ثم وصف اهل الجنة فقال: وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاعِمَةٌ مَتَنَعِمَةٌ ذَاتُ نَضْرَةٍ وَ نِعْمَةٍ.

لِسَعْيِهَا رَاضِيَةٌ اى رضيت عملها فى الدنيا حين رأت ثوابه فى الآخرة. و قيل: فيه تقديم و تأخير، و التقدير «راضية» لسعيها و اللام زيادة كما تقول: ضارب لزيد، و انت تريد ضارب زيدا. و قيل: بثواب عملها فى الجنة «راضية». قيل: هم اهل السنة.

فى جَنَّةٍ عَالِيَةٍ اى مرتفعة من وجهين: علو الشرف و الجاه و علو المكان و الارتفاع: و قيل: الجنة «عالية» لانها فى

السّماء درجاتها من فوق و جهنّم هاوية لائها في الارض دركاتها من تحت.

لا تَسْمَعُ فيها لاغية قرأ ابن كثير و ابو عمرو و يعقوب برواية رويس: لا يسمع بالياى و ضمّها «لاغية» بالرفع و قرأ نافع: بالثاء و ضمّها «لاغية» بالرفع و قرأ ابن عامر و الكوفيون و يعقوب برواية روح و ابن حسان «لا تسمع» بفتح الثاء «لاغية» بالنصب على الخطاب للنبي (ص) اى «لا تسمعُ فيها» كلمة ذات لغو و قيل: لا يسمع بعضهم بعضا كلمة هجر و شتم كما يسمع اهل الشّراب في الدّنيا.

فيها عينٌ جارية اراد عيوننا، لانّ العين اسم جنس و معناه: ائها تجرى على ما يريدونه تجرى في اى موضع ارادوا جريها فيه و يجوز ان تكون «جارية» اى دائمة ابدًا لا تنقطع. و يجوز ان تكون العين من الماء او من الخمر او من العسل او من اللبن.

«فيها سُررٌ» جمع السّرير الواحها من ذهب مكللة بالزّبرجد و الدّرّ و الياقوت.

«مرفوعة» اى رفيعة عالية طولها مائة فرسخ. و قيل: مرتفعة ما لم يجيء اهلها فاذا اراد ان يجلس عليها تواضعت له حتى يجلس عليها ثم يرتفع الى موضعها.

«وَ أَكْوَابٌ» جمع كواب و هي الآنية التي لا عروة لها و لا خرطوم. و قيل: الكواب القدح «موضوعة» يعنى: وضعت على حافات الانهار. و قيل: وضعت تزيينا للمجالس.

«وَ نَمَارِقٌ» اى وسايد و مرافق «مَصْفُوفَةٌ» بعضها بجانب بعض يعتمدون عليها اذا جلسوا و يتكئون واحدها نمرقة بضمّ النون: «وَ زَرَابِيٌّ» اى طنافس «مبثوثة» اى مبسوطه لها خمل رقيق واحدها زربية. و قيل: «مبثوثة» متفرقة في المجالس مختلفة في الالوان.

أ فلا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبْلِ كَيْفَ خُلِقَتْ؟ وجه تلفيق هذه الآية بما قبلها انّ القوم لما ذكر الله الجنة و ما ائخذ فيها من المنازل الرفيعة و السّرر العالية التي سبكهها كذا و كذا قالوا ذراعا فكيف يقعد احدنا عليها و قامته قصيرة و هو لا يكاد يرقى سطحها بغير سلّم و تعجب المشركون منه، فقال الله تعالى: أ فلا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبْلِ كَيْفَ خُلِقَتْ اى اذا اراد صاحبها ان يركبها.

طأطأت رأسها له حتى يستوى عليها كذلك السّرر تطأطأ للمؤمن بزرايبها و نمارقها حتى يستوى عليها فاذا تمكّن عليها ترتفع و تصير عالية مستوية. و قيل: خصّ، هذه الاشياء الاربعة بالذّكر لانّ القوم كانوا اهل خباء و بدو فكانوا لا يشاهدون اذا برزوا من اخبيتهم الا الارض المبسوطة و الجبال المنصوبة و السّماء المرفوعة و لم يكن لهم مال سوى «الإبل» فامرهم بالنظر و التّفكر في هذه الاشياء التي كانت مشاهدة لهم ليستدلّوا بذلك على وحدانية الله عزّ و جلّ ثمّ انّ «الإبل» من اخصّ مال العرب و اعزّه فلذلك خصّها بالذّكر و فيها من العجائب ما ليس في غيرها من الدّوابّ خلق في ذلك العظم يحلوا بالعين و تنهض بالحمل الثقيل و تنقاد بزمام يقودها الصّبيان و ينيخونها اى موضع يريدونه و تعطش عشرة ايام فتسير و تحمل و تبول من خلفها لانّ قائدها امامها فلا يترشش عليه و عنقها سلّم اليها و تعتلّف شوكا لا يعتلّفه من الدّوابّ شيء و تطأ الفيافي و تطوى الليل و ينتفع بدرّها و نسلها و وبرها و لحمها، و هذه الوجوه لا تجتمع الا في «الإبل» من دون سائر الحيوانات. قوله: وَ إِلَى السّماءِ كَيْفَ رُفِعَتْ فوقهم على عظمتها و متانة خلقها بلا عمد من تحتها و لا علاقة من فوقها.

وَ إِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ على تفاوت خلقتها و متانة اركانها «كيف» نصبها الله على هذه الارض ليمنعها بها عن

الحركة و الاضطراب.

وَ إِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ اى دحيت و بسطت.

فَذَكَرُوا اى ذكرهم الادلة و حثهم على التفكر فيها إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكَّرٌ لَيْسَ عَلَيْكَ إِلَّا الدَّعَاءُ وَ التَّذْكِيرُ.

لَسْتُ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ اى بمسلط فتقتلهم و تکرهم على الايمان. نزل هذا قبل ان يومر بقتالهم ثم نسخ بأية القتال.

إِلَّا مَنْ تَوَلَّى وَ كَفَرَ فَانْكَرَ عَلَيْهِ بِالْجِهَادِ وَ اللَّهُ فَيُعَذِّبُهُ فِي الْأَخْرَةِ الْعَذَابَ الْأَكْبَرَ فعلى هذا القول يكون الاستثناء متصلاً. و قيل: هو استثناء منقطع عما قبله: معناه: لكن مَنْ تَوَلَّى وَ كَفَرَ بعد التذكير.

فَيُعَذِّبُهُ اللَّهُ الْعَذَابَ الْأَكْبَرَ وَ هُوَ أَنْ يَدْخُلَهُ النَّارَ وَ إِنَّمَا قَالَ: الْأَكْبَرَ لِأَنَّهُمْ عَذَّبُوا فِي الدُّنْيَا بِالْجُوعِ وَ الْقَحْطِ وَ الْقَتْلِ وَ الْأَسْرِ.

إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ اى رجوعهم بعد الموت لا يفوتنا و ان طال المدى.

ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ فِي الْقِيَامَةِ فَنَجَازِي الْمَحْسِنَ بِأِحْسَانِهِ وَ الْمُسِيءَ بِأَسْأَاتِهِ فَيَكُونُ الْحِسَابُ بِمَعْنَى الْجَزَاءِ كَقَوْلِهِ: «إِنَّ حِسَابَهُمْ إِلَّا عَلَى رَبِّي» اى جزاؤهم.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

الى سامع الاصوات مع بعد المسرى	شكوت الذى القاه من الم الذكري
فيا ليت شعرى و الامانى كثيرة	أ يشعر بى من بت ارعى له الشعرى
يار از دل من خبر ندارد گويى	يا خواب بمن گذر ندارد گويى
تاریک ترست هر زمانى شب من	يا رب شب من سحر ندارد گويى!

اى عنوان نامه آشنایى، اى طغرای منشور دوستى، اى صیقل آینه یقین، اى علمدار لشکر دین، اى رباینده جانها و غارت کننده دلها، بر سر کوی یافت ناله واجدان تو، در قعر دریای محبت غوص شیفتگان تو، در معركة معارف جان باختن عاشقان تو، در میدان بلا تاختن سوختگان تو. طعمه سازیم جان خویش. آن بازی را که پرواز کند در فضای طلب تو فدا کنیم دل خویش. آن مفلسی را که آه کند از درد نایافت تو، نثار کنیم دیده خویش. آن منتظری را که بود در آرزوی دیدار تو:

هر شب نگرانم بیمن تا تو بر آیی	زیرا که سهیلی و سهیل از یمن آید
کوشم که بپوشم صنما نام تو بر خلق	ز اول سخنی نام تو اندر دهن آید!

هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ يا محمد بیدار و هشیار باش و خلق را تنبیه کن و ایشان را خیر ده از کار رستاخیز و شداید و عظیم آن روزی و چه روزی؟! روز هیبت و عظمت! روز سیاست و صولت! روز نغابن و حسرت! مسمار سکوت بر زبانها زده، مهر قهر بر لبها نهاده، بند عدل بر پایها بسته، خاک مذلت بر رخسارها نشانده، منادی عدل برخاسته که: اى زبانهای گویا خاموش گردید، اى دستهای خاموش سخن گوئید، اى گواهان ناگویا امروز نوبت گفتار شماست، اى جواسیس قدرت آنچه دیده‌اید بنمائید، اى گماشتگان حکمت آنچه دانید بگوئید، اى بازرگانان راه آخرت بضاعتهای



خود پیش آرید، ای گماشتگان حضرت عزت نامه‌ها در دست این لشگر نهید، ای عاصیان و مجرمان سجلات زلات خود برخوانید. چون این خطاب سیاست و عزت بخلق رسد، عاصیان و بدکاران همه از بیم و خجالت سر در پیش افکنند. اینست که ربّ العزّه گفت: وَ لَوْ تَرَىٰ إِذِ الْمُجْرِمُونَ نَاكِسُوا رُءُوسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ دُوزَخ را فرمایند تا بر خود بجنبند و بغرّد، غیظ و زفیر و خشم او بسمع اهل جمع رسد، همه بزانو در آیند چنان که ربّ العزّه گفت: وَ تَرَىٰ كُلَّ أُمَّةٍ جَائِيَةً فِغَانٍ وَ خَرُوشٍ نَفْسِي نَفْسِي از عرصات برآید، آواز گیراگیر در موقف افتد. آن گه در میان همه خلق بیک طرفه العین حکم کنند گروهی را بنوازند بفضل، گروهی را باز دارند بعدل، گروهی را بسرای دولت فرو آرند با رویهای تازه و چون گل بر بار شکفته، ربّ العزّه چنین گفته که وَ جُودٌ يَوْمَئِذٍ نَاعِمَةٌ لِّسَعِيهَا رَاضِيَةً. گروهی را بزندان محنت برند با رویهای فرو شکسته و خوار شده. اینست که میگوید جَلَّ جلاله: وَ جُودٌ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ عَامِلَةٌ نَاصِيَةٌ در دنیا رنجها برده و ریاضتها کشیده و همه هباء منثور گشته. صفت اصحاب صوامع است راهبان ترسایان و رنجوران اهل کتاب که نه بر ملت اهل اسلام اند و نه بر دین حقّ و با کفر و ضلالت ریاضت و مجاهدت همی‌کنند و بی‌ایمان و اسلام عملهای فراوان همی‌آرند و ربّ العزّه ایشان را میفرماید ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا معاشر المسلمین اسلام بناز دارید و عزّ ایمان بشناسید و شرع مصطفی (ص) بزرگ دارید، و بحقیقت دانید که حرم امان و حصن حصین عالم اسلام است و شرع مصطفی (ص). در عالم اسلام کعبه است. هر صاحب قدم که در عالم اسلام نرفت و روی به کعبه شرع مصطفی (ص) نداشت روش او برو غرامت است و روزگار او قیامت، و حاصل کار او ضلالت.

بهترین تخمی که در سینه بندگان ریختند تخم اسلام است. عزیزترین مرغی که از آشیان ازل برخاست و در هوای اقبال پپرید مرغ اسلام است، شریفترین بارانی که از ابر حقیقت بر عالم دل بارید باران اسلام است. گفته عزیزان است که: اسلام جبار صفت است، جبار صفتی باید، عالی همتی، بزرگ قدری، که دستش بر قدّ او رسد. مهره مار افعی در دماغ مور خرد مجوی که نیابی، کبریت احمر در طبل پیر زنان چه جویی؟

که نبینی. عزّ اسلام و عهد ایمان از صومعه راهبان و سینه ترسایان چه طلب کنی؟ که هرگز نیابی. ایشان مخدولان درگاه عزّتند و زخم‌خوردگان عدل ازل. اسلام چهره جمال خود ازیشان بیوشیده و لباس کفر و ضلالت دریشان پوشانیده، حاصل کردار بی‌ایمان و عاقبت ریاضات و مجاهدات ایشان اینست که: تَصَلَّىٰ نَارًا حَامِيَةً تُسْقَىٰ مِنْ عَيْنِ آيَةٍ لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ ضَرِيْعٍ. لَا يُسْمِنُ وَ لَا يُعْنِي مِنْ جُوعٍ باز مؤمنان که آفتاب اسلام از برج سعادت ایشان بتافت و باد کرامت از هوای عنایت بر سرای قرب ایشان بوزید، حاصل ایمان ایشان و ثواب طاعت ایشان، اینست که ربّ العالمین گفت: فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ لَا تَسْمَعُ فِيهَا لِأَغْيَةٍ فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ هر مؤمنی را بهشتی است بر بالای روضه رضا، بقعه بقا، موعد لقا. بهشتی بر مایده خلد نشسته، بر تخت بخت تکیه زده، شراب وصل نوش کرده، طوبی و زلفی و حسنی یافته. اندر آن بهشت خیمه‌ها بپند مدور آفریده، بقدرت از درّ منور در آن خیمه‌ها تختها نهاده از زر، بر هر تختی هفتصد بستر، بر هر بستری حورائی چون ماه انور، فرشها از سندس و استبرق باز کشیده، پرده‌ها آویخته از دیبای نابافته، زحمت دست خلق نایافته. در آن بهشت چشمه‌ها روان و درختها الوان با روح و ریحان و مرغان با الحان و غلمان و ولدان پیدا شده، از کن فکان تحفه خداوند جهان ساخته از بهر مؤمنان و دوستان.

## ۸۹- سورة الفجر- مکیة

## النوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.  
وَ الفجر ببامداد روز.

وَ لیلِ عَشْرِ (۱) و بده شبانه روز.

وَ الشَّقَعِ وَ الوَثْرِ (۲) و بجفت و بطاق.

وَ اللّیْلِ إِذَا یَسُرُّ (۳) و بشب که در آید.

هَلْ فِیْ ذٰلِكَ قَسَمٌ بَسَنَدِهٖ اسْتِ اَیْنِ بَسُوکِنْدِ لِذِیْ حِجْرِ (۴) خردمند زیرک را.

أَلَمْ تَرَ کَیْفَ فَعَلَ رَبُّکَ نَبِیْنِیْ وَ نَدَانِیْ کِهْ چُونِ کَرْدِ خَدَاوَنْدِ تُو بَعَادِ (۵)

اِیْرَمَ ذَاتِ الْعِمَادِ (۶) به عاد ارم با آن بالایهای بزرگ.

الَّتِیْ لَمْ یُخْلَقْ مِثْلُهَا فِی الْبِلَادِ (۷) که هرگز چون ایشان نیافریدند در جهان.

وَ تَمُوْدَ الَّذِیْنَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ (۸) و تمود که سنگ می‌بریدند در وادی خویش.

وَ فِرْعَوْنَ ذِی الْاُوتَادِ (۹) و فرعون آن کشنده بمیخ بند.

الَّذِیْنَ طَعَوْا فِی الْبِلَادِ (۱۰) ایشان که از حد بیرون شدند در جهان.

فَاکْثَرُوا فِیْهَا الْفَسَادَ (۱۱) و فراوان کردند در آن گزاف و تباهکاری.

فَصَبَّ عَلَیْهِمْ رَبُّکَ سَوْطَ عَذَابِ (۱۲) تا فرو هشت الله بر ایشان تازیانه عذاب.

اِنَّ رَبَّکَ لَبَالْمِرْصَادِ (۱۳) خداوند تو بر گذرگاه است.

فَاَمَّا الْاِنْسَانُ اِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ اَمَّا مَرْدَمَ اَنْ کِهْ کِهْ اللّٰهْ اَوْ رَا بِنِیَازِ مَیْدِ.

فَاکْثَرَمَهُ وَ اَوْ رَا بِهْ بِنِیَازِیْ گَرَامِیْ کَنْدِ وَ نَعَمَهُ (۱۴) به بی‌بیمی و تندرستی نازپرورد کند فَيَقُولُ رَبِّيْ اَکْرَمَنِ (۱۵)

گوید: الله مرا بناز میدارد.

وَ اَمَّا اِذَا مَا ابْتَلَاهُ وَ اَمَّا چُونِ اللّٰهْ اَوْ رَا بِنِیَازِ مَیْدِ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ (۱۶) و روزی او بر او تنگ کند فَيَقُولُ رَبِّيْ اَهَانَنِ

(۱۷) می‌گوید: خداوند من مرا خوار کرد.

«کَلَّا» نه چنانست که او می‌گوید، نه آن از نازست و نه این از خواری! بَلْ لَا تُکْرَمُونَ الْیَتِیْمَ (۱۸) بلکه پدر مردگان

را بناز نمی‌نوازند.

وَ لَا تَحَاضُّونَ عَلٰی طَعَامِ الْمِسْکِیْنِ (۱۹) و بر طعام دادن درویشان یکدیگر را نمی‌انگیزانند.

وَ تَأْکُلُونَ التُّرَاثَ وَ مَرْدَهٗ بَازِ مَیْمَانِدِهٖ مِیْخُورَنْدِ اَکْثَلًا لَمَّا (۲۰) خوردنی بنهیب.

وَ تُحِبُّونَ الْمَالَ وَ دُوسْتِ مَیْدَارَنْدِ مَالِ رَا حُبًّا جَمًّا (۲۱) دوستی سخت فراوان.

«کَلَّا» آری چنین است اِذَا دُکَّتِ الْاَرْضُ دَغًا دَغًا (۲۲) چون این زمین پاره پاره بشکنند و بکوبند کوفتنی سخت.

وَ جَاءَ رَبُّکَ وَ اَیْدِ خَدَایْ تُو وَ الْمَلِکُ صَقًّا صَقًّا (۲۳) و فرشتگان قطار قطار.

وَ جِئَ یَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ وَ اُورَنْدِ اَنْ رُوزِ دُوزَخِ رَا یَوْمَئِذٍ یَتَذَكَّرُ الْاِنْسَانُ اَنْ رُوزِ پَنْدِ پَنْدِیْرِدِ مَرْدَمَ وَ اَنِّیْ لَهٗ الذِّکْرٰی (۲۳) و

کجا جای پند پذیرفتن است او را.

يَقُولُ يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي مَيَّ كَاشِكُ مَن كَرَدَار نِيكُو بِيَش فَرَا فَرَسْتَادِيَد اِيَن رُوَز زَنَدَه كَشْتَن خُوَد رَا.

فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابُهُ أَحَدًا (٢٥) اَن رُوَز چُون عَذَاب او كَس رَا عَذَاب نَكْنَنَد.

وَلَا يُؤْتِقُ وَتَافَهُ أَحَدًا (٢٦) و چُون بَنَد او كَس رَا نَبَنْدَنَد.

يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ (٢٧) اِي تَن اَرْمِيْدَه، اِي كَس اَرْمِيْدَه.

اِرْجِعِي اِلَى رَبِّكَ بَازْكَرْد بَا خَدَاوَنَد خُوِيَش رَاضِيَّة مَرَضِيَّة (٢٨) پاداَش و كَرْدَار خُوَد پَسَنْدِيْدَه و خَدَاوَنَد تُو اَز تُو اَز كَرْدَار پَسَنْدِيْدَه.

فَادْخُلِي فِي عِبَادِي (٢٩) دَر اِي در مِيان رَهِيگان مَن

وَ ادْخُلِي جَنَّتِي (٣٠) در اِي در بَهْشْت مَن.

### النوبة الثانية

اين سوره فجر پانصد و هفتاد و هفت حرفست، صد و سي و هفت كلمه، سي آيه، از شمار كوفيان، و سي و دو آيه از شمار مديان، و بيست و نه آيه از شمار بصريان.

اختلافست ميان ايشان اندر چهار آيت كوفيان في عبادي آيت شمارند، مديان وَ نَعْمَهُ آية شمارند، و عَلَيْهِ رزقه آيت شمارند، و جِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ آيت شمارند. و اين سوره مكي است، جمله به مکه فرو آمده باجماع مفسران. و اندرين سوره نه ناسخ است و نه منسوخ. روايت کنند از ابي كعب از پيغامبر (ص) گفت: «هر كه سوره فجر برخواند روز آدينه، خدای عزّ و جلّ او را بيمارزد و هر كه در ديگر روزها برخواند، نوری باشد او را روز قيامت. قوله: وَ الْقَجْرُ وَ لِيَالِ عَشْرِ وَ الشَّقَعِ وَ الْوَثْرِ وَ اللَّيْلِ إِذَا يَسِرُّ اِيَن همه سوگندان است كه ربّ العالمين ياد مي‌كند و در قرآن ذكر سوگند بسيار است زيرا كه قرآن بلغت عرب فرو آمده بر عادت عرب، و العرب اكثر خلق الله قسما في كلامها. در هيچ لغت آن سوگندان نيست كه در لغت عرب و ربّ العالمين مصطفى (ص) در تبليغ رسالت و سخن گفتن با مشركان سوگند مي‌فرمايد: «قُلْ بَلَى وَ رَبِّي» «قُلْ اِي وَ رَبِّي اِنَّهُ لِحَقٌّ».

وَ الْقَجْرُ وقت الفجار الصّبح و المراد به النهار كله، كقوله: «وَ الضُّحَى» و قيل: فجره الله لعباده فجرا، اِي اظهره في افق السماء في المشرق مبشّرا بادبار الليل المظلم و اقبال النهار المضيء و ابتداء يوم من الايام، و هما فجران مستطير و هو المحرّم للأكل و الشرب في رمضان و مستطيل و هو الذي قبله كذنب السرحان و لا يتعلّق به حكم. و قيل: معنى انفجر انفجار الماء من العيون و التّبات من الارض. و قيل: انفجار الماء من اصابع رسول الله (ص) يوم الطائف. و قيل: انفجار النّاقة من الصّخرة لصالح (ع).

فعلى قول من يقول: الْقَجْرُ شقّ عمود الصّبح اختلفوا في اِنَّهُ اِي فجر؟ فقال قوم بالعموم و اِنَّهُ فجر كلّ يوم الى انقضاء الدنيا و هو قول القرظي و خصّ الآخرون فقالوا: هو فجر اوّل يوم من المحرّم تنفجر عنه السنّة. و قال الضحاك: هو فجر اوّل ذي الحجة لانّ الله تعالى قرن الايام به. و قال مقاتل: «فجر» كلّ جمعة في كلّ سنة. و قيل: هو «فجر» يوم النحر. قوله تعالى: وَ لِيَالِ عَشْرِ هِي العشر الاوّل من ذي الحجة و هي افضل ايام السنّة.

قال النبي (ص): «سيدّ الشهور شهر رمضان و اعظمها ذو الحجة».

و عن جابر بن عبد الله قال: قال رسول الله (ص): «انّ افضل ايام الدنيا ايام العشر». قالوا: يا رسول الله و لا مثلهنّ في سبيل الله؟ قال: «لا انا عقر وجهه في التراب».

و قال (ص): «اختار الله الزمان فاحب الزمان الى الله الاشهر الحرم و احب الاشهر الحرم الى الله ذو الحجة و احب ذو الحجة الى الله العشر الاول».

و عن ابن عباس (رض) قال: قال النبي (ص): «ما من ايام ازكى عند الله و لا اعظم اجرا من خير عمل في عشر الاضحى». قيل: يا رسول الله و لا المجاهد في سبيل الله؟ قال: «و لا المجاهد في سبيل الله انا رجل خرج بنفسه و ما له فلم يرجع من ذلك بشيء».

و كان رسول الله (ص) اذا فاتته شيء من رمضان قضاها في عشر ذى الحجة. قال: «و صيام يوم منها يعدل بصوم سنة و قيام ليلة منها يعدل بليلة القدر».

و قال الضحاك: في قوله: و ليالٍ عشر قال: هي العشر الاول من شهر رمضان. و قال ابن عباس: هي العشر الاواخر من رمضان، و قيل: هي العشر الاول من المحرم التي عاشرها يوم عاشوراء اقسام الله عز و جل بها لشرفها و فضيلتها و العرب تذكر الليالي و هي تعنيها بايامها فما تقول بنى هذا لبناء ليالي السامانية. و المراد بها الايام.

و الشفع و الوثر قال ابن عباس: «الشفع» الخلق بماله من الشكل «و الوثر» الخالق الفرد بما ليس له مثل، و ذلك ان الله تعالى خلق من كل شيء زوجين. كقوله: و من كل شيء خلقنا زوجين و قال تعالى: و خلقناكم ازواجاً و الوثر هو الله الاحد الصمد الذي لم يلد و لم يولد و لم يكن له كفواً احد. و قيل: الشفع يوم النحر و الوثر يوم عرفة، لان يوم عرفة هو التاسع و هو وتر، و يوم النحر هو العاشر و هو شفع. و قيل: الشفع و الوثر الصلوات، فان فيها شفعا و و ترا فصلاة المغرب وتر و الاربع البواقي شفع. و قيل: الشفع ابواب الجنة لانه ثمانية، و الوثر ابواب النار لانه سبعة، فكانه اقسام بالجنة و النار. و قال الحسن: «الشفع و الوثر» العدد كله فمعه شفع و منه وتر. و قال مقاتل بن حيان: «الشفع» الايام و الليالي، و الوثر اليوم الذي لا ليلة بعده و هو يوم القيامة. قرأ حمزة و الكسائي: الوثر بكسر الواو و قرأ الآخرون بفتحها و هما لغتان. قوله: و الليل اذا يسر اي «اذا» مضى و ذهب كما قال: «و الليل اذا أدبر».

و قال قتادة: اذا جاء و اقبل. و قيل: «اذا يسر» يعني: يسرى فيه السارى كما يقال: ليل نائم، اي ينام فيه النائم، و اراد كل ليلة. و قال مجاهد و عكرمة و الكلبي: هي ليلة المزلفة. و قيل: هي ليلة القدر، و قيل: ليلة الاضحى. قرأ ابن كثير و نافع و ابو عمرو و يعقوب: «يسرى» بالياء في الوصل و يقف ابن كثير و يعقوب بالياء ايضا و الناقون يحذفونها في الحاليين. فمن حذف فلو فاق رؤس الآي و من اثبت فلائها لام الفعل و لام الفعل لا تحذف في الوقف، نحو قوله: هو يقضى و انا اقضى.

هل في ذلك قسم لذي حجر اي هل في ذلك كفاية «لذي» عقل فيعرف عظم هذه الاقسام. و قيل: هل في ذلك ما يقسم به اهل العقل اذا بالغوا في القسم، و قيل: كفى «ذلك» قسما «لذي» العقل، و سمى العقل حجرا لانه يحجر صاحبه عن الباطل كما يسمى عقلا لانه يعقله عن القبائح و جواب القسم قوله: ان ربك لبالمرصاد و اعترض بين القسم و جوابه قوله عز و جل: ا لم تر معناه التّعجب اي «الم» تخبر «الم» تعلم كيف فعل ربك بعد.

يخوف اهل مكة، يعني: «كيف» اهلكهم؟ و هم كانوا طول اعمارا و اشد قوة من هؤلاء! قيل: هما عادان عاد الاولى و هي آدم و هم قوم هود اهلكوا بالريح و عاد الآخرة و هي ثمود، و هم قوم صالح اهلكوا بالصيحة. و قيل: ارم قبيلة من عاد الاولى. قال محمد بن اسحاق: ارم اسم جد عاد و هو عاد بن عوص بن ارم بن سام بن نوح، و التقدير: «بعاد» سبط «ارم» و قيل: هو ابو عاد و التقدير «بعاد» ابن «ارم» و هو لا ينصرف يكون في موضع الجر منصوبا. و قيل:

«ارم» اسم البلده و التقدير «بعاد» صاحب «ارم» فحذف المضاف. و قيل: «ارم» اسم دمشق، و قيل: اسم الاسكندرية، و قيل: اسم مدينة بناها شداد بن عاد. قوله: «ذات العِماد» اي «ذات» الاجسام الطويلة قال ابن عباس: يعني: طولهم مثل «العماد» كان الانسان منهم من سئین و سبعین ذراعا الى مائة ذراع، رأى عظم ذراع ميّت منهم اثني عشر ذراعا او عظم ساق بارض اليمن فعلى هذا معنى: لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ اي «لَمْ يُخْلَقْ» مثل عاد و قبيلته «في البلاد»، من شدّة قوتهم و طول قامتهم و هم الذين قالوا: «مَنْ أَشَدُّ مِثًا قُوَّةً». و قال الكلبي: «ارم» هو الذي يجتمع اليه نسب عاد و ثمود و اهل السّواد و اهل الجزيرة كان يقال: عاد ارم و ثمود ارم فاهلك الله عادا ثمّ ثمود و بقي اهل السّواد و الجزيرة و كانوا اهل عمد و خيام و ماشية سيّارة ينتجعون الغيث و الكلا فذلك قوله: «ذات العِماد» اي «ذات» العمد و الخيام ينتقلون من مكان الى مكان للانتجاع. و قيل: «ذات العِماد» اي «ذات» البناء الرفيع «التي لم» تخلق مدينة «في البلاد» مثل مدينتهم و هي المدينة «التي» بناها شداد بن عاد على صفة لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ الدّنيا. و بيان اين قصّه آنست که از امام عصر خویش عثمان بن سعيد الدارمی روایت کردند از عبد الله بن صالح از ابن لهيعة از خالد بن عمران از وهب بن منبه از عبد الله بن قلابه، اين عبد الله بن قلابه گفت: شتری گم کردم در صحرای عدن همی گشتم در آن بیابان در طلب شتر، تا در افتادم بدیوار بستی عظیم، چنان پنداشتم که آنجا مردم اند شهرنشین: قصد کردم در درون دیوار بست شدم شهرستانی عظیم دیدم، اساس آن از جزع یمانی، دیوارها از زر و سیم، قصرها بر بالا بر ستونهای زبرجد و یاقوت بداشته و بالای قصرها غرفهها از زر و سیم و لؤلؤ و یاقوت ساخته، درهای آن قصور و غرف بعضی از یاقوت سرخ و بعضی از یاقوت سپید همه مقابل یکدیگر ساخته، همه زمین آن بنادق مشک و زعفران ریخته، در کویهای آن درختهای میوه دار ببار آمده، و زیر درختان جویها روان، درکندهها سیم خام و بجای سنگ ریزه مروارید و مرجان. آن مرد در آن جایگه مدهوش و متحیر شد. با خود گفت: و الذی بعث محمدا بالحقّ ما خلق الله تعالی مثل هذا في الدّنيا. مثل این در دنیا نیست، مگر آن بهشت است که ربّ العالمین در کتاب خویش وصف آن کرده! گفتا: دستم بدان زبرجد و یاقوت نمیرسید که سخت استوار و محکم بود. یکی از آن مروارید و بنادق مشک و زعفران لختی برداشتم و بیرون آمدم. و من خانه در یمن داشتم با خانه خود رسیدم و از آن قصّه بعضی باز گفتم و از آنچه داشتم اثر توانگری بر من پیدا شد. آن قصّه و خبر منتشر گشت و خلیفه آن روزگار معاویه بود.

این خبر بوی رسید، مرا بخواند و شرح آن قصّه از من درخواست. من آنچه دیده بودم بخلوت با وی بگفتم. معاویه کس فرستاد و کعب احبار را حاضر کرد، گفت: یا با اسحاق هل في الدّنيا مدينة من ذهب و فضّة؟ در دنیا هیچ شارستانی را دانی که بنای آن از زر و سیم نهاده اند؟ کعب قصّه آن مدینه از کتب پیشینیان خوانده بود، گفت: بلی آن مدینه که ربّ العالمین در کتاب قرآن میگوید إرَمَ ذَاتِ الْعِمَادِ مدینه ای است که شداد عاد بنا نهاده. عاد اولی را دو پسر بود، یکی شداد و دیگر شدید، عاد هالك شد و این دو پسر از وی باز ماندند و دیار و بلاد بقر بستند و خلق را مقهور خود کردند. شدید نیز هالك شد و شداد بر همه زمین مالک شد تنها، و دیگر ملوک زمین همه منقاد وی گشتند و سر بر خط فرمان وی نهادند. و این شداد برخواندن کتب پیوسته مولع بود و در کتابها و قصّهها حدیث بهشت خداوند جلّ جلاله و صفات آن بسیار خوانده بود و دانسته. نفس وی بر وی آراست از سر تمرّد و تکبر و طغیان که من چنان بهشت در دنیا بسازم. و در ممالک وی دویست و شصت ملک بود. بفرمود تا هر ملکی در مملکت خویش هر چه



داشت از زر و سیم و جواهر همه بوی فرستاد و استادان حاذق از همه دیار و اقطار جمع کرد تا آن مدینه بر آن صفت بساختند. سیصد سال از آن فارغ شدند. آن گه بفرمود تا گرد آن شارستان دیوار بستی بر آوردند تا حصنی حصین گشت و بفرمود تا گرد بر گرد آن حصن هزار قصر بساختند و در هر قصری وزیری از وزراء خویش بنشانند با اهل و عیال و مال، و بفرمود تا هزار علم بر مثال منارها بساختند و مردان مبارزان بسان پاسبانان بر آنجا نشانند، آن گه ده سال دیگر ساز و جهاز خود می ساخت و ترتیب آن میداد که خود با آن مدینه تحویل کند با خیل و حشم و وزرا و ندما و سپاه فراوان، فرا راه بود و عمر وی بنهصد سال رسیده، چون میان وی و میان مدینه يك روزه راه مانده بود، ربّ العالمین از آسمان بفرمان روان صیحه ای فرستاد و همه را بیکطرف هلاک کرد که از ایشان یکی زنده نماند. آن گه کعب احبار معاویه را گفت: در روزگار خلافت تو مردی از جمله مسلمانان ازین سرخی کوتاه مردی که بر پیشانی و بر گردن خالی دارد، و در آن بیابان شتری می طلبد، در آن شارستان شود! و آن مرد عبد الله قلابه بود و در آن مجلس حاضر بود نزدیک معاویه! کعب با وی نگرست گفت: هذا و الله ذلك الرجل.

اینست قصه إرم ذات العماد التي لم يخلق مثلها في البلاد قوله: وَ تَمُودَ الَّذِينَ جَاءُوا الصَّخْرَ اى و بنمود الَّذِينَ جَاءُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ الْجُوبِ: القطع، تقول: جبت القميص، و منه سمى الجيب و الناقة تجوب الفلاة كانوا يقطعون الصَّخْرَ بوادى القرى وادى الحجر من الشام و يخذون منها بيوتا كما قال الله عزّ و جلّ: وَ يَنْحُوتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا آمِنِينَ. قال اهل السير: اول من نحت الجبال و الصَّخْرَ الرَّخَامَ ثمود فبنوا من الدّور و المنازل الفى الف دار و سبعمائة الف كلها من الحجارة. اثبت ابن كثير و يعقوب الياء من الوادى وصلا و وقفا على الاصل و اثبتها، و رشّ عن نافع وصلا، و الآخرون يحذفونها في الحاليين على وفق رؤس الآى.

وَ فِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ يعنى: فرعون موسى و هو الوليد بن مصعب بن ريان ابن ثروان ابو العباس القبطى و اليه تنسب الاقداح العباسية «وَ فِرْعَوْنَ» لقب، و القبط تسمى الجبارة فراعنة. قوله: «ذِي الْأَوْتَادِ» اختلفوا فيه فقال بعضهم: يعنى الجنود و الجموع الكفرة الفجرة الذين كانوا «اوتاد» مملكته و يقوّن امره. و قال سعيد بن جبیر: كانت له منارات يعذب الناس عليها. و قيل: «الاورتاد» عبارة عن ثبات مملكته و طول مدته كثبوت «الاورتاد» فى الارض قال الشاعر: فى ظلّ ملك ثابت «الاورتاد».

و قال ابن عباس: سمى فرعون ذا «الاورتاد»، لانه اذا كان غضب على احد مدّه بين اربعة «اورتاد» حتى يموت و كذلك فعل بامرته آسية بنت مزاحم و بامرأة خازنه خربيل و كانت ماشطة هيجل بنت فرعون. اصحاب سير گفته اند که: این ماشطه دختر فرعون را موی بشانه میزد، شانه از دست وی بیفتاد، گفت: تعس من کفر بالله.

دختر فرعون گفت: هل لك من آله غير ابى؟! جز از پدر من ترا خدایى هست؟! ماشطه گفت: الهى و آله ابیک و آله السموات و الارض و احد لا شريك له. دختر برخاست گریان پیش پدر شد. پدر مرو را گفت: چرا میگریی؟ گفت: ماشطه مرا گفت که: خدای من و خدای پدر تو و خدای هفت آسمان و زمین یکی است، یگانه و یکتا که او را شريك و انباز نیست. فرعون مرو را بخواند و او را بعداب خویش بیم داد، گفت: اگر از این گفتار و این دین که داری برنگردی و بخدایى من اقرار ندهی ترا بمیخ بند هلاک کنم. ماشطه با وی همان گفت که با دختر گفت و از توحید الله برنگشت.

فرعون بفرمود تا او را چهار میخ کردند و او را بمیخها در زمین دوختند و مار و کژدم فرا سینه وی گذاشتند.

فرعون گفت: ترا دو ماه در این عذاب فرو گذارم، اگر از دین خویش بازنگردی. گفت: من از توحید و از دین حق بازنگردم و اگر هفتاد ماه مرا در این عذاب داری! ماشطه دو دختر داشت: یکی خرد که شیر همی خورد و یکی بزرگ بزنی رسیده. آن بزرگ را بیاوردند و سر وی بر سینه مادر بردند و مادر از این برنگشت. آن طفل رضیع را بیاوردند. مادر چون آن طفله دید بگریست و جزع کرد. رَبِّ الْعَالَمِينَ آن طفله را زبان فصیح دید تا گفت: یا امّاه لا تجزعی فانّ الله قد بنى لك بيتا في الجنة! اصبرى فائك تفيضين الى رحمة الله عزّ و جلّ و کرامته. ای مادر صبر کن، جزع مکن! اینک برحمت و کرامت الله می روی و ببهشت جاودان. پس او را هلاک کرد و الله تعالی او را بجوار رحمت خویش برد و فرعون کس بطلب شوهر وی فرستاد، خربیل، و او را نیافتند. پس فرعون را گفتند که: خربیل در فلان جایگه بر فلان کوه گریخته. فرعون دو مرد فرستاد بآن جایگه، خربیل را دیدند در نماز ایستاده سه صف از وحوش بیابان بر متابعت وی ایستاده، ایشان هر دو بازگشتند و خربیل دعا کرد بالله گفت: اللهم ائک تعلم ائی کتمت ایمانی مائة سنة و لم يظهر علی احد، فایما هذین الرّجلین کتم علی فاهده الی دینک و اعطه من الدنیا سوله و ایما هذین الرّجلین اظهر علی فعجل عقوبته فی الدنیا و اجعل مصیره فی الآخرة الی النار. گفت: خداوندا خود میدانی که صد سال ایمان پنهان داشتیم و هیچ دشمن بر من ظفر نیافت و حال من بر کس آشکارا نگشت. خداوندا ازین دو مرد آن یکی که کار و حال من بر من بپوشد او را راه نمای بدین خویش و ایمان کرامت کن و از دنیا آنچه خواهد مرادش حاصل کن، و از این دو مردان یکی که حال من ظاهر کند و دشمن را بر کار من اطلاع دهد، در دنیا او را بعقوبت شتابان و در عقبی او را بآتش رسان. ایشان هر دو بازگشتند، دعای خربیل در یکی رسید ایمان آورد و مسلمان پاک دین گشت و با پیش فرعون نشد و آن دیگر بر فرعون شد و قصه خربیل با آشکارا گفت علی رؤس الملأ. فرعون گفت: با تو هیچکس بود که بآنچه تو میگویی گواهی دهد گفت: فلان کس با من بود، و همان گوید که من گفتم. آن مرد را بیاوردند و فرعون از وی پرسید که: آنچه این مرد میگوید راست است؟ او جواب داد که: لا ما رأیت مما قال شیئا: از آنچه او میگوید خبر ندارم و هیچ ندیدم. فرعون بفرمود تا آن مرد بدگوی را بردار کردند و آن دیگر را بنواخت و عطا داد. پس خبر به آسیه رسید که فرعون ماشطه را بمیخ بند هلاک کرد. آسیه گفت: این دین اسلام تا کی پنهان دارم و بر ناشایست دیدن چند صبر کنم؟! با فرعون گفت: انت شرّ الخلق و اخبثه عمدت الی الماشطه فقتلتها ای فرعون بترین آفریدگان تویی، خبیثترین عالمیان تویی که آن ماشطه را چنان بعذاب بکشتی. فرعون گفت: مگر آن جنون که ماشطه را گرفت ترا نیز گرفت؟! گفت: من دیوانه نهام و مرا جنون نگرفته من همی گویم که: خدای من و خدای تو، خداوند هفت آسمان و هفت زمین است آن یگانه یکتای بی شریک و بی انباز.

فرعون او را نیز بمیخ بند درکشید، هم چنان که با ماشطه کرد، و آسیا سنگی عظیم بر سینه وی فرو گذاشت. ربّ العزّة آن ساعت در بهشت بر وی گشاد و ناز و نعیم بهشت فرا پیش چشم وی داشت تا آن عذاب بر وی آسان گشت و گفت: «رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَ تَجْنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ وَ تَجْنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ». قوله: الَّذِينَ طَعَوْا فِي الْبِلَادِ اِي كَفَرُوا وَ جَاوَزُوا قَدْرَهُمْ وَ تَوَثَّبُوا عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ نَصَبُوا لَهُ الْحَرْبَ وَ هَمَّتْ بِرَسُولِهِ لِيَأْخُذُوهُمْ. فَأَكْتَرُوا فِيهَا الْفَسَادَ بِالْكَفْرِ وَ الْقَتْلِ وَ النَّهْبِ وَ مَنَعَ النَّاسَ عَنْ عِبَادَةِ اللَّهِ وَ طَالَتْ اَعْمَارُهُمْ وَ سَاءَتْ اَعْمَالُهُمْ بَارِضَ الْيَمَنِ وَ ثَمُودَ بَارِضَ الشَّامِ وَ نَمْرُودَ بِالْأَسْوَادِ وَ قَبْطَ بِمِصْرَ.

فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ اِي اَرْسَلَ مِنْ فَوْقٍ عَذَابًا سَطَا بِهِمْ فَدَمَّرَهُمْ.

قال الزجاج: جعل سوطه الذى ضربهم به العذاب.

إِنَّ رَبَّكَ لِبِالْمِرْصَادِ قال مقاتل: ممرّ النَّاسِ عليه لا يفوته احد و يؤخذ كلنا بما يفعله. و في التفسير ان الصّراط سبع قناطر ثلاث صعود و ثلاث هبوط، و السّابعة وسطها في اعلى الصّراط على القنطرة الاولى الامانة التى لا يجاوزها الا من اداها في الدنيا. و على القنطرة الثانية الرّحم لا يجاوزها الا من وصلها في الدنيا و الله عزّ و جلّ على القنطرة الاعلى ثانى رجليه: «يقول: «و عزّتى لا يمرّ بى اليوم ظلم ظالم» و في بعض الروايات انّ على جسر جهنّم سبع قناطر يسأل العبد عن الشّهادة. فى اولها فان اتى بها تامّة جاز الى الثانية، فيسأل عن الصّلاة فان جاء بها تامّة جاز الى الثالثة، فيسأل عن الزّكاة فان جاء بها تامّة جاز الى الرّابعة، فيسأل عن الصّوم، فان جاء به تامّا جاز الى الخامسة، فيسأل عن الحجّ و في السّادسة عن العمرة و في السّابعة عن المظالم، فان خرج منها قيل له: «انطلق الى الجنّة».

فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ نَزَلَ فِي عَتَبَةٍ بِنِيبَةٍ، و قيل: في امية بن خلف الجمحي «ابْتَلَاهُ» اى امتحنه «ربه» بالنّعمة «فَأَكْرَمَهُ» بالمال «و نَعَمَهُ» بما وسّع عليه «رزقه» «فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِي» اى فضّلنى بما اعطانى يرى الاكرام في كثرة الحظّ من الدنيا هذا كقوله: «ليقولنّ هذا لى».

وَ أَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ بِالْفَقْرِ «فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ» اى ضيّق «عليه» و قيل: جعله على مقدار البلغة و الكفاية «فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِي» اى اذلنى، بالفقر يرى الهوان و المذلة في قلة الحظّ منها، فردّ الله على من ظنّ انّ سعة الرزق اكراما و انّ الفقر اهانة فقال: «كلّا» اى ليس الاكرام و الاهانة في كثرة المال و قلته. و انما الاكرام و الاهانة في الطاعة و المعصية. و قيل معنى: «كلّا» هاهنا اى لم يكن ينبغى ان يكون الحمد على نعمه دون فقره، بل ينبغى ان يكون حمده على الحاليين جميعا. قرأ ابو جعفر و ابن عامر: «فقدّر» بتشديد الدال و الآخرون بالتخفيف و هما لغتان. و قرأ نافع و ابن كثير و ابو عمرو و يعقوب اكرمنى و أهاننى باثبات الباء في الوصل و يقف ابن كثير و يعقوب بالياء و الآخرون يحذفونها وقفا و وصلا. قوله: بَلْ لَا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ قرأ اهل البصرة: «يكرمون» و «يحضّون» و «يأكلون» و «يحبتون» بالياء فيهنّ و قرأ الآخرون: بالياء لا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ اى «لا» تحسنون اليه، و قيل: «لا» تعطونه حقه. قال مقاتل: كان قدامة بن مظعون يتيما في حجر امية بن خلف فكان يدفعه عن حقه فنزل فيه: لا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ.

وَ لَا تَحَاضُّونَ عَلَى طَعَامِ الْمَسْكِينِ اى لا يأتونه و لا يأمرؤن به، و تقديره: «على» اطعام «طعام المسكين». و قيل: وقع الطّعام موقع الاطعام كالنبات موقع الانبات. و قرأ ابو جعفر و حمزة و الكسائى و عاصم «تحاضّون» بفتح الحاء و الف بعدها اى «لا» يحضّ بعضكم بعضا عليه.

وَ تَأْكُلُونَ الثَّرَاتِ اى ميراث اليتامى و اموالهم «أكلنا لَمًّا» اى شديدا بالغلبة و هو ان يأكل نصيبه و نصيب غيره و ذلك انهم كانوا لا يورثون النّساء و الصّبيان و يأكلون نصيبهم. و قال «ابن زيد» الاكل اللّمّ الذى يأكل كلّ شيء يجده لا يسأل عنه احلال ام حرام؟ و يأكل الذى له و لغيره. و قيل: «أكلنا لَمًّا» اى جمعا. يقال: لممت ما على الخوان المّة اذا جمعتها فاكلته اجمع.

وَ تُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا اى كثيرا مفرطا فيه. يقال: جمّ الماء في الحوض اذا اجتمع فيه و كثر.

«كلّا» اى ما ينبغى ان يكون الامر هكذا. و قال مقاتل: اى لا يعقلون ما امرؤا به في اليتيم و في المسكين. ثمّ اخبر عن تلّهم على ما سلف منهم حين لا ينفعهم فقال عزّ من قائل: إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا مَرَّةً بَعْدَ مَرَّةٍ وَ كَسِرَ كُلُّ شَيْءٍ عَلَى ظَهْرِهَا مِنْ جِبَلٍ وَ بِنَاءٍ وَ شَجَرٍ فَلَمْ يَبْقَ عَلَى ظَهْرِهَا شَيْءٌ. قال الزجاج: «دكّت» زلزلت. قوله: وَ جَاءَ رَبُّكَ وَ الْمَلَكُ

صَفًّا صَفًّا هذا كقوله: «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْعَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا صَفًّا» اى تصف الملائكة صفوفًا كصفوف اهل الدنيا. قيل: اهل كلِّ سماء صفّ على حدة فتكون سبعة صفوف. قوله: وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ قَلِيلٌ عبد الله بن مسعود و مقاتل في هذه الآية: تقاد جهنم بسبعين الف زمام كلِّ زمام بيد سبعين الف ملك، لها تغيط و زفير حتى تنصب على يسار العرش و روى فلا يراها ملك مقرب و لا نبى مرسل الا جثا لركبته يقول: نفسى نفسى، و نبينا (ص) يقول: امتى امتى.

«يومئذ» يعنى: يوم يجاء «بجهنم» «يَنْذَرُ الْإِنْسَانَ» اى يتذكر ما اخبر به في الدنيا فيتعظ و ائى له الذكري اى «ائى» ينفع ذلك و من اين له التوبة. قال الزجاج: يظهر التوبة و من اين له التوبة و ليس بدار التكليف.

يَقُولُ يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي اى «قدمت» من الاعمال الصالحة «لحيوتى» بعد موتى.

فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابُهُ أَحَدًا قَرَأَ الْكِسَائِي وَيَقُوب: «لَا يُعَذِّبُ» و «لَا يُوثِقُ» بفتح الذال و الثاء على معنى «لا يعذب» «احد» فى الدنيا كما «يعذب» هو فى الآخرة.

«و لا يوثق» مثل وثاق الله «احد» «يومئذ». و قيل: هو رجل بعينه و هو امية بن خلف، يعنى: «لا يعذب» كعذاب هذا الكافر «احد» «و لا يوثق» كوثاقه «احد»، فعلى هذه القراءة الهاء الاولى و الثانية راجعتان الى الانسان. و قرأ الآخرون بكسر الذال و الثاء، و معناه: «لا» «احد» فى الدنيا «يعذب» مثل ما «يعذب» الله ذلك اليوم و «لا» «احد» فى الدنيا «يوثق» مثل «وثاقه» للكافر ذلك اليوم و يجوز ان يكون معناه: «لا يعذب» عذاب الله «احد» اى «لا» يتولى «عذابه» غيره فهو الذى يتولى تعذيب الكفار و توثيقهم بنفسه من غير ان يكلهما الى غيره، فيكون فيه زيادة فى التهويل. و يجوز ان يكون ذلك فى بعض اوقاتهم و على هذه القراءة الهاء الاولى و الثانية راجعتان الى الله. و يروى ان ابا عمرو رجع فى آخر عمره الى قراءة من قرأ بفتح الذال و الثاء. و قيل: هى قراءة النبي (ص). قوله: يا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنِّةُ اى المطمئنة بالله و بالايمان من قوله: الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ. و قيل: اطمأنت بالشرى من الملائكة، من قوله: وَ أُبَشِّرُوا بِالْجَنَّةِ. و قيل: اطمأنت اذا اوتيت كتابها بيمينها. قال الحسن: «النَّفْسُ الْمُطْمَئِنِّةُ» المؤمنة الموقنة، الراضية بقضاء الله، الأمانة من عذاب الله. و قيل: القلب الساكن بسكينة اليقين لا يخالجه شك. يقال: نزلت فى حمزة بن عبد المطلب و اختلفوا فى وقت هذه المقالة فقال قوم: يقال لها ذلك عند الموت، فيقال لها: ارجعي الى الله «راضية» بما اعطيت من الثواب «راضية» عنك اى الله عنك راض. و قال الحسن: اذا اراد الله قبضها اطمأنت الى الله و رضيت عن الله و رضى الله عنها. و قال عبد الله بن عمرو: اذا توى العبد المؤمن، ارسل الله عزّ و جلّ ملكين و ارسل اليه بتحفة من الجنة، فيقال لها: اخرجي أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنِّةُ اخرجي «الى» روح و ريحان و رب عنك راض فتخرج كاطيب ريح مسك و جده احد فى انفه و الملائكة على ارجاء السماء يقولون: قد جاء من الارض روح طيبة و نسمة طيبة فلا تمرّ بباب الا فتح لها و لا يملك الا صلى عليها حتى يوتى بها الرحمن فتسجد. ثم يقال لميكائيل: «اذهب بهذه فاجعلها مع انفس المؤمنين» ثم يومر فيوسع عليه قبره سبعين ذراعا عرضه و سبعين ذراعا طوله و ينبذ له فيه الریحان ان كان معه شيء من القرآن كفاه نوره و ان لم يكن جعل له نور مثل الشمس فى قبره، و يكون مثله مثل العروس ينام فلا يوقظه الا احبّ اهله اليه. و اذا توى الكافر ارسل الله اليه ملكين و ارسل قطعة من بجاد أنتن و اخشن من كلّ خشن، فيقال: أَيُّهَا النَّفْسُ الْخَبِيثَةُ اخرجي «الى» جهنم و عذاب اليم و ربّ عليك غضبان. و قال ابو صالح فى قوله: ارجعي الى ربك راضية مرضية. قال هذا عند خروجها من الدنيا فاذا كان يوم

القيامة، قيل: فأدْخِلِي فِي عِبَادِي وَ ادْخُلِي جَنَّتِي و قال آخرون: ائْما يقال لها ذلك عند البعث. قال ابن عباس: الخطاب لروح المؤمن يأمرها الله بالرجوع الى الجسد فيكون قوله: «إلى رَبِّكَ» اى «الى» امر «ربك»، و قيل: «إلى رَبِّكَ» اى «الى» بدن صاحبك فسمي ذلك رباً كما يقال: ربّ الدار و ربّ الدابة.

فأدْخِلِي فِي عِبَادِي اى مع «عِبَادِي» «جَنَّتِي». و قيل: «فى» جملة «عِبَادِي» الصّالحين مع الذين انعم الله عليهم من النّبیین و الصّدّيقين و الشّهداء و الصّالحين. و قيل: فى عِبَادِي اى «فى» عبادتى و طاعتى فحذف التاء كاقام الصّلاة. و قال بعض اهل الاشارة: يا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنِّةُ الى الدّنيا «ارْجِعِي» الى الله بتركها و الرجوع الى الله سلوك سبيل الآخرة. و فى بعض التّفاسير انّ هذه الآية نزلت فى خبيب بن عدى الذى صلبه اهل مكة و جعلوا وجهه الى المدينة فقال:

اللهم ان كان لى عندك خير فحوّل وجهى نحو قبلتك، فحوّل الله وجهه نحو القبلة من غير ان يحوّلّه احد فلم يستطع احد ان يحوّلّه. و قيل: نزلت فى عثمان بن عفان بين انه سيقتل شهيدا مظلوما. و قال سعيد بن جبیر: مات ابن عباس بالطائف فشهدت جنازته فجاء طائر لم ير على خلقته فدخل نعشه ثم لم ير خارجا منه فلما دفن تليت هذه الآية على شفیر القبر لا يرى من تلاها.

يا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنِّةُ ارْجِعِي إِلَى رَبِّكَ راضيةً مرّضيةً فأدْخِلِي فِي عِبَادِي وَ ادْخُلِي جَنَّتِي

### النّوبة الثالثة

قوله تعالى: بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بسم الله كلمة منیعة ليس يسموا الى فهمها كلّ خاطر، فخطر غير عاطر عن علم حقيقته متقاصر، كلمة عزيزة من ذكرها عزّ لسانه و من صحبتها اهتزّ جنانه. قدر بسم الله كسى داند كه دلى صافى دارد، و در دل يادگار الهى دارد، ساحت سينه از لوث غفلت پاك دارد، نظر الله پيش چشم خویش دارد، خلوت «وَ هُوَ مَعَكُمْ» نقش نگین يقين خود گرداند، عين بيدارى و هشيارى شود، تا چون نام او گوید، طنطنه حروف بسمعها ميرسد و غلغله عشق بجانها مى‌بود. قوله تعالى: وَ الفجر جليل و جبار خداوند كردگار، سوگند ياد ميکند بمصنوعات و افعال خود، و او را جلّ جلاله رسد، و از خداوندی وى سزد كه اگر خواهد سوگند بذات خود ياد كند چنان كه: فَو رَبِّكَ لَنَسْئَلَنَّهُمْ فَو رَبِّ السَّماءِ وَ الارضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ. و اگر خواهد بصفات خود ياد كند، كقوله: ق وَ القرآن المّجید ص وَ القرآن ذی الدّكر. و اگر خواهد بافعال خود ياد كند، كقوله: وَ الفجر وَ لیلِ عَشْرِ اين را تفسيرهاست از اقوال مفسران ميگويد: بيام محرّم كه اوّل سالست، بيام ذى الحجّه كه ماه حجّ و زيارتست، بيام روز آدینه كه حجّ درویشانست، بيام همه روز در همه سال كه وقت مناجات دوستانست و ساعت خلوت عارفانست بيام دل دوستان كه محلّ نظر خداوند جهانست، بروشنایى صبح معرفت كه آسایش مؤمنانست و و راحت ایشان از آنست.

وَ لیلِ عَشْرِ بشبهای دهه ذى الحجّه كه روز عرفه در آنست، بشبهای دهه محرّم كه عاشورا آخر آنست، بشبهای دهه آخر رمضان كه شب قدر تعبيه آنست، بشبهای دهه نیمه شعبان كه شب برات با آنست، بشبهای دهه موسى كه: وَ اُثْمَنُها بعشر بیان آنست و مناجات موسى با حق حاصل آنست.

وَ الشّفق بجملة خلق عالم كه همه جفت آفرید دوان دوان قرین يكديگر يا ضدّ يكديگر، چنان كه نرينه و مادينه، روز و شب، نور و ظلمت، آسمان و زمين، برّ و بحر، شمس و قمر، جنّ و انس، طاعت و معصيت، سعادت و شقاوت، عزّ و ذلّ، قدرت و عجز، قوت و ضعف، علم و جهل، حیات و ممات، صفات خلق چنین آفرید با ضدّ آفرید، و جفت

یکدیگر آفرید، تا صفات آفریدگار نماند که عزّش بی‌ذلّ است، و قدرت بی عجز، و قوّت بی‌ضعف، و علم بی‌جهل، و حیات بی‌موت، و بقا بی‌فنا. پس او «وتر» است یکتا و یگانه. دیگر همه شفع‌اند جفت یکدیگر ساخته. قومی علماء گفتند: «شفع» کوه صفا است و کوه مروه، و «وتر» خانه کعبه «شفع» مسجد حرام است و مسجد مدینه، و «وتر» مسجد اقصی. «شفع» روز و شب است جفت یکدیگر، «وتر» روز قیامت است که آن را شب نیست. «شفع» نفس و روح است، امروز قرین یکدیگر، «وتر» روح باشد فردا که از قالب جدا شود. «شفع» ارادت است و نیت، «وتر» همت است غریب و بی‌کس. «شفع» زاهد است و عابد قرین یکدیگر، «وتر» مرید است، مرید تنها رود بی‌قرین و بی‌خدین:

فرید عن الخُنان في كلّ بلدة اذا عظم المطلوب قلّ المساعد

خلیل صلوات الله علیه دعوی مریدی کرد، گفت: «و اعتزلکم و ما تدعون من دون الله و ادعوا ربّي فانهم عدوّ لی الّا ربّ العالمین «إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ» الآية... هر کجا در عالم قرینه‌ای بود، یا پیوندی، از همه بیزار شد، آواز برآورد که: «إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَى رَبِّي سَيَّهْدِين» بقیتی با وی بماند و ندانست که: المکاتب عبد ما بقی علیه در هم. گوشه دل وی بفرزند مشغول شد ندا آمد که: «قرّیه لی قربانا» ای ابراهیم اگر دعوی مریدی میکنی، مرید باید که «وتر» بود قرینه ندارد، تنها بود، تنها رود این فرزند قرینه تو است، او را از دل برون کن بقربان ده تا مریدی صادق باشی. و گفته‌اند: نشان صدق ارادت آنست که از پیش خویش برخیزد، بود خود نابود انگارد، چنان که آن پیر طریقت گفت: الهی بود من بر من تاوان است، تو یک بار بود خود بر من تابان الهی معصیت من بر من گرانست، تو رود جود خود بر من باران الهی جرم من زیر حلم تو پنهانست، تو پرده عفو خود بر من گستران. و گفته‌اند: ارادت مرید خواست ویست و در راه بردن، و خواست مرد از خاست وی خیزد، و خاست او از شناخت خیزد، تا شناسد نخیزد و تا نخیزد نخواهد، و تا نخواهد نجوید. این همه منازل عبودیت‌اند و مراحل عبادت. مرید چون این منازل باز برد. مطلوب او جمله طالب او گردد، از غیب این ندا بجان وی رسد که: یا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَى رَبِّكَ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً سیصد و شصت نظر از ملکوت قدس می‌آید و با هر نظری این تقاضا می‌رود که: «ارجعی» هنوز گاه آن نیامد که باز آیی و با ما بسازی؟ وقت نیامد که ما را باشی؟:

ای باز هوا گرفته باز آی و مرو کز رشته تو سری در انگشت منست.

و زینها که چون آیی از راه دنیا نیایی که قدمت بوحل فرو شود، و از راه نفس نیایی که بما نرسی. بر درگاه ما دل را بارست نیز هیچیز دیگر را راه نیست و بار نیست. بزرگی را پرسیدند که: راه حقّ چو نیست؟ گفت: قدم در قدم نیست، اما دل در دل است و جان در جان. بجان رو تا بدرگاه رسی، بدل رو تا پیشگاه آیی:

خون صدیقان بپالودند و زان ره ساختند جز بجان رفتن درین ره یک قدم را بار نیست.

یا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ خوشا روزی را که این نفس بشکنند و این مرغ باز داشته را باز خوانند و این رسم و آیین

خاکیان از راه مقربان بردارند، شیطان پوشیده در صورت آدمیت بیرون شود و جوهر ملك چهره جمال بنماید و دشمن از دوست جدا شود. عزیزا گمان مبر که عزرائیل را فرستند تا ترا بگرداند از آنچه تو در آنی. او غشاوت انسانیت از روی دل برکشد و بداغ نگاه کند، اگر نشان معرفت در آن داغ بندگی بیند بحرمت باز گردد و گوید: مرا درین معدن تصرف نیست که بضاعت حقّ است، و گوید: یا ربّ العزّة مرا زهره آن نیست که در آن تصرف کنم. این مرد از آن جمله باشد که قرآن مجید خبر می‌دهد که: اللَّهُ يَتَوَقَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا. عزیزا نگر تا از آن جمله نباشی که عزرائیل را ننگ آید از جان سندن تو، لا بل از آن قوم باشی که عزرائیل را یارای آن نباشد که بحضرت جان تو در شود.

بزرگی را پرسیدند که: جانها درین راه حق بوقت نزع چون بود؟ گفت: چون صیدها در دام آویخته و صیاد با کارد کشیده، بر سر وی رسیده! گفتند: چون بحقّ رسد چون بود؟ گفت: چون صید از فتراک در آویخته! ای درویش اگر روزی صید دام وی شوی و کشته راه وی گردی، بعزّت عزیز که جز بر کنگره عرش مجیدت نبندد «من احبّنی قتلته و من قتلته فانادیته»:

آن گاه بنواخت در بر خویش گرفت	دیدی ملکی که دست درویش گرفت
آن گاه بکشت و کشته را پیش گرفت؟!	آن گاه بولی و صاحب جیش گرفت

## ۹۰- سورة البلد- المكية

## النوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

«لا» نه چنانست که مشرکان و منکران بعث میگویند اُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ (۱) سوگند میخورم باین شهر مکه. وَ اَنْتَ حَلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ (۲) و تو دست در گشادهای درین شهر.

وَ الْوَالِدِ وَ مَا وُلَدَ (۳) و بهر زاینده و زاده و نازاینده.

لَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ بیافریدیم مردم را فِي كَبَدٍ (۴) در رنج و سختی بر کار ایستاده.

أَيَحْسَبُ مِی پندارد او أَنْ لَنْ يَقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ (۵) که کس با او بر نیاید.

يَقُولُ میگوید: أَهْلَكْتُ مَا لَمْ لُبِدْ (۶) در دشمنی محمد مال فراوان برهم نفقه کردم.

أَيَحْسَبُ أَنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ (۷) می پندارد او که الله را نمی دید که نفقه میکرد.

أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ (۸) نه او را دو چشم بینا آفریدیم؟!

وَ لِسَانًا وَ شَفَتَيْنِ (۹) و زبانی گویا و دو لب؟

وَ هَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ (۱۰) و راه نمودیم او را بدو راه؟

فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ (۱۱) نیز خویشتن را در آن عقبه نیفکنده است؟

وَ مَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ (۱۲) و چه دانی تو که آن عقبه صراط چیست؟

فَكُ رَقِيبَةً (۱۳) سبب نجات از آن عقبه گشادن گردنی است.

أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ (۱۴) یا طعام دادن در روزی با گرسنگی.

يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ (۱۵) خاصه یتیمی که خویشاوند بود.

أَوْ مِسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ (۱۶) یا درویشی که در خاک افتاده بود.

ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَا آنکه از گرویدگان بود وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ و یکدیگر را بشکیبایی اندرز می کنند وَ تَوَاصَوْا

بِالْمَرْحَمَةِ (۱۷) و یکدیگر را ببخشودن وصیت می کنند.

أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ (۱۸) ایشانند اصحاب راست دست با یمن و با برکت.

وَ الَّذِينَ كَفَرُوا بآیاتنا و ایشان که کافر شدند بسخنان ما، هُمْ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ (۱۹) ایشانند اصحاب چپ دست بر

خویشتن شوم

عَلَيْهِمْ نَارٌ مُّؤَصَّدَةٌ (۲۰) بر ایشان طبقی پوشیده و بسر فرا افکنده آتشی تافته.

## النوبة الثانية

این سوره بیست آیتست، هشتاد و دو کلمه، سیصد و سی حرف. جمله به مکه فرو آمد و درین سوره هیچ ناسخ و

منسوخ نیست. و در خبر ابی کعب است از مصطفی (ص) که گفت: هر که این سوره برخواند، الله تعالی او را روز

رستاخیز از غضب خویش ایمن کند. قوله: لا اُقْسِمُ اعلم انّ «لا» لیست لنفی القسم انما هی کقول العرب: لا و الله ما

فعلت کذا، لا و الله لافعلنّ کذا، فتكون تأكيدا للقسم. و قيل: انّها صلة ای اُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ، و قيل: انما هی ردّ لكلام من

انکر البعث و الجزاء فائها و ان كانت رأس السورة، فالقرآن متّصل ببعضه ببعض. و قال بعض المفسرين في الكلام



همزه الاستفهام مضمرة و التقدير: لا أقسم بهذا البلد و أنت حل بهذا البلد مع علو شأنك.

أنت حلّ أى حال نازل فيه، أى لنزولك فيه، «اقسم» به و «هذا» تنبيه على شرف النبيّ (ص). و قيل: أنت حلّ بهذا البلد أى «انت» حلال بهذا البلد تصنع فيه ما تريد من القتل و الاسر، ليس عليك ما على الناس فيه من الاثم. يقال: رجل «حلّ» و حلال و محلّ، كما يقال: رجل حرم و حرام و محرم، و جمع الحرام حرم. قال الله عزّ و جلّ «و أنتم حرّم». و كان رسول الله (ص) دخل مكة يوم فتح مكة محلا و احدث له ساعة من نهار حتى قتل من شاء و اسر من شاء و قتل ابن خطل و هو متعلق باستار الكعبة و كذلك قتل مقيس بن ضبابة و غيرهما، فاحلّ دماء قوم و حرّم دماء قوم و حرّم دار ابى سفيان، فقال: من دخل دار ابى سفيان فهو آمن أى «حلّ» لك ان تفعل ذلك فاما غيرك فلا يحلّ له ذلك اصلا. و قيل: معناه: «و أنت» في «حلّ» مما صنعت في «بهذا البلد».

قال (ص): «انّ الله حرّم مكة يوم خلق السماوات و الارض لم تحلّ لاحد قبلى و لا تحلّ لاحد بعدى و انما احدث لى ساعة من نهار فهي حرام بحرمة الله الى يوم القيامة».

و المعنى: انّ الله عزّ و جلّ لما اقسام بمكة دلّ ذلك على عظم قدرها مع حرمتها فوعد نبيّه (ص) انه يحلّها له حتى يقاتل فيها و ان يفتحها على يده فهذا وعد من الله عزّ و جلّ بان يحلّها له. و قال شرحبيل بن سعد معنى قوله: و أنت حلّ بهذا البلد قال: يحرمون ان يقتلوا بها صيدا او يعضدوا بها شجرة و يستحلّون اخراجك و قتلك.

و والد و ما و كد يعنى آدم و ذريته و «ما» بمعنى من كقوله: و السماء و ما بناها اى و من بناها. و قيل: معناه: و كلّ «والد» و مولود من جميع الخلق، و قيل «و والد» يعنى: الذى يلد، «و ما و كد» يعنى: العاقر التى لا تلد، و «ما» على هذا القول بمعنى النقى.

لقد خلقنا الانسان في كبدٍ هذا جواب القسم و المراد بالانسان بنو آدم كلهم «في كبدٍ» يعنى: في شدة و مقاساة يكابد شدائد الدنيا و يقاسى شدائد الآخرة و لا يقاسى احد ما يقاسى هو. قال عطا عن ابن عباس: «في كبدٍ» اى في شدة خلق حمله و ولادته و رضاعه و فطامه و معاشه و حياته و موته لم يخلق الله خلق يكابد ما يكابد ابن آدم و هو مع ذلك اضعف الخلق. و قيل: «فى» بمعنى اللام اى خلق للكبد و هو التعب.

و قال مجاهد و عكرمة و الضحاك، معناه: خلق منتصبا معتدل القامة و كلّ شيء خلق فانه «يمشي مكبًا» و لا يمشى منتصبا انا الانسان، و الكبد الاستواء و الاستقامة.

و قال ابن كيسان: منتصبا رأسه في بطن امه، فاذا اذن الله في خروجه انقلب رأسه الى رجلى امه. و قال مقاتل: «فى كبدٍ» اى «فى» قوة نزلت في ابى الاشدّين و اسمه اسيد بن كلدّة من جمح، و كان شديدا قويا يضع الاديم العكاظى تحت قدميه فيقول: من ازالنى عنه، فله كذا و كذا، فلا يطاق ان ينزع من تحت قدمه انا قطعا و يبقى موضع قدمه. و قيل. معناه: مضيقا لما يعنيه مشتغلا بما لا يعنيه.

«أ يحسب» يعنى: ابا الاشدّين من قوته و بطشه أن لن يقدرّ عليه أحدّ اى يظنّ من شدّته «ان» لا «يفدر» «عليه» الله، الم يعلم ذلك الشقى انّ من خلق له القوة هو اقوى منه.

يؤول أهلكت اى انفقت مالا لبدأ اى كثيرا في عداوة محمد (ص). اللبد الكثير الذى تراكب بعضه على بعض، يقال: تلبّد الشيء اذا كثر و اجتمع و منه اللبد و كان الرجل كاذبا متسوفا في دعواه انه انفق «مالا» فى عداوة النبيّ (ص) فقال تعالى: أ يحسب أن لم يرّه أحدّ الاحد هو الله عزّ و جلّ، و المعنى: أ يظنّ انّ الله «لم يرّه» و لا يسأله عن ماله من اين

كسبه و في اى شيء انفق.

روى مجاهد عن ابن عباس قال: قال رسول الله (ص): لا يزول قدما العبد يوم القيامة حتى يسأل عن اربع عن عمره فيما افناه، و عن ماله من اين كسبه و فيما انفق، و عن علمه ما ذا عمل فيه، و عن حبنا اهل البيت ثم عدّد نعمه عليه و على غيره من خلقه فقال: أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ يَبْصُرَ بِهِمَا.

وَ لِسَانًا يَعْتَبِرُ بِهِ عَمَّا فِي ضَمِيرِهِ، وَ شَفَتَيْنِ يَسْتَرُ بِهِمَا ثُغُورَهُ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «نَحْنُ فَعَلْنَا بِهِ ذَلِكَ وَ نَحْنُ نَقْدِرُ عَلَى أَنْ نَبْعَثَهُ وَ نَخْفِي عَلَيْهِ مَا عَمَلَهُ» وَ جَاءَ فِي الْحَدِيثِ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ ابْنُ آدَمَ: «أَنْ نَازَعَكَ لِسَانَكَ فِيمَا حَرَمْتَ عَلَيْكَ، فَقَدْ اعْتَنَكَ عَلَيْهِ بِطَبَقَتَيْنِ فَاطْبِقْ، وَ أَنْ نَازَعَكَ بَصْرَكَ إِلَى بَعْضِ مَا حَرَمْتَ عَلَيْكَ، فَقَدْ اعْتَنَكَ عَلَيْهِ بِطَبَقَتَيْنِ فَاطْبِقْ. وَ أَنْ نَازَعَكَ فَرْجَكَ إِلَى مَا حَرَمْتَ عَلَيْكَ، فَقَدْ اعْتَنَكَ عَلَيْهِ بِطَبَقَتَيْنِ فَاطْبِقْ.

قَوْلُهُ: وَ هَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ قَالَ أَكْثَرُ الْمَفْسِّرِينَ يَعْنِي: طَرِيقَ الْخَيْرِ وَ طَرِيقَ الشَّرِّ الْمَفْضِيَانِ إِلَى الْجَنَّةِ وَ النَّارِ، كَقَوْلِهِ: إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَ إِمَّا كَفُورًا، وَ قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ كَعْبٍ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ: وَ هَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ قَالَ: التَّائِبِينَ يَسْقُطُ مِنْ أَمِّهِ وَ يَثْبُتُ إِلَى التَّائِبِينَ، وَ النَّجْدَ طَرِيقَ فِي ارْتِفَاعِ.

فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ «لَا» هَاهُنَا بِمَعْنَى لَمْ، أَيْ هَذَا الْكَافِرُ لَمْ يَقْتَحَمْ «الْعَقَبَةَ» هَلَا مَا انْفَقَ مِنْ مَالِهِ فِي عِدَاوَةِ النَّبِيِّ (ص) عَلَى زَعْمِهِ انْفَقَهُ لِاقْتِحَامِ الْعَقَبَةِ يَعْنِي: لِمَجَاوِزَةِ الصَّرَاطِ وَ الْاِقْتِحَامِ الدَّخُولِ فِي الْأَمْرِ الشَّدِيدِ وَ الْمَجَاوِزَةِ لَهُ بِصُعُوبَةٍ. قَالَ كَعْبُ الْأَحْبَارِ: «الْعَقَبَةُ» سَبْعُونَ مَنْزِلًا مِنَ الصَّرَاطِ وَ الصَّرَاطُ جِسْرٌ جَهَنَّمُ ذُرْعُهُ ثَلَاثَةُ آلَافِ ذِرَاعٍ وَ هُوَ أَحَدٌ مِنَ السَّيْفِ، الْفِ ذِرَاعٌ مِنْهُ صَعُودٌ وَ الْفِ هَبُوطٌ وَ الْفِ سَوَاءٌ، يَوْقِفُ عَلَيْهِ الْخَلْقُ وَ يَحَاسِبُونَ. وَ فِي بَعْضِ الرِّوَايَاتِ «فَمَنْ النَّاسُ مِنْ يَمَرَ عَلَيْهِ كَالْبُرْقِ الْخَاطِفِ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمَرَ عَلَيْهِ كَالرَّيْحِ الْعَاصِفِ، وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمَرَ عَلَيْهِ كَالْفَارَسِ، وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمَرَ عَلَيْهِ كَالرَّجْلِ يَعْذُو، وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمَرَ كَالرَّجْلِ يَسِيرُ، وَ مِنْهُمْ مَنْ يَزْحَفُ زَحْفًا، وَ مِنْهُمْ الزَّالُونَ وَ الزَّالَاتُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَكْرُدُ فِي النَّارِ وَ اقْتِحَامَهُ عَلَى الْمُؤْمِنِ كَمَا بَيَّنَّ صَلَاةَ الْعَصْرِ إِلَى الْعِشَاءِ»

وَ قَالَ: قِتَادَةُ ذِكْرِ الْعَقَبَةِ هَاهُنَا مِثْلُ ضَرْبِهِ اللَّهُ تَعَالَى لِمَجَاهِدَةِ النَّفْسِ وَ الْهَوَى وَ الشَّيْطَانِ فِي أَعْمَالِ الْبِرِّ فَجَعَلَهُ كَالَّذِي يَتَكَلَّفُ صَعُودَ الْعَقَبَةِ، يَقُولُ: لَمْ يَحْمِلْ عَلَى نَفْسِهِ الْمَشَقَّةَ بِعَتَقِ الرَّقَبَةِ وَ الْإِطْعَامِ. وَ قِيلَ: مَعْنَى الْآيَةِ هَلَا انْفَقَ مَالَهُ فِي فَكِّ الرَّقَابِ وَ إِطْعَامِ السَّغْبَانِ لِيَجَاوِزَ بِهِمَا «الْعَقَبَةَ» فَيَكُونَ خَيْرًا لَهُ مِنْ انْفَاغِهِ عَلَى عِدَاوَةِ النَّبِيِّ (ص). وَ مَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ هَذَا تَعْظِيمُ لَهَا وَ تَفْخِيمُ لِسَانِهَا.

فَكُّ رَقَبَةٍ هَذَا تَفْسِيرٌ سَبَبُ النَّجَاةِ مِنَ الْعَقَبَةِ قَرَأَ ابْنُ كَثِيرٍ وَ أَبُو عَمْرٍو وَ الْكِسَائِيُّ: «فَكُّ» بِفَتْحِ الْكَافِ «رَقَبَةٍ» بِالنَّصْبِ. أَوْ إِطْعَامٌ بِفَتْحِ الْهَمْزَةِ وَ الْمِيمِ عَلَى الْمَاضِي. وَ قَرَأَ الْبَاقُونَ «فَكُّ» بِضَمِّ الْكَافِ «رَقَبَةٍ» بِالْجَرِّ أَوْ إِطْعَامٌ عَلَى الْمَصْدَرِ وَ ارَادَ بِفَكِّ الرَّقَبَةِ اعْتِقَاقَهَا وَ اِطْلَاقَهَا، وَ مِنْ اعْتَقَ «رَقَبَةٍ» كَانَتْ فِدَاهُ مِنَ النَّارِ.

رَوَى أَبُو هُرَيْرَةَ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (ص) يَقُولُ: «مَنْ اعْتَقَ «رَقَبَةٍ» مُؤْمِنَةً اعْتَقَ اللَّهُ بِكُلِّ عَضْوٍ مِنْهُ عَضْوًا مِنَ النَّارِ حَتَّى يَعْتَقَ فَرْجَهُ بِفَرْجِهِ».

وَ جَاءَ أَعْرَابِيٌّ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ (ص) فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! عَلَّمَنِي عَمَلًا يَدْخُلُنِي الْجَنَّةَ. قَالَ: «اعْتَقِ النَّسْمَةَ وَ «فَكِّ» الرَّقَبَةَ». قَالَ: أَوْ لَيْسَا وَاحِدًا؟ قَالَ: «لَا عَتَقَ النَّسْمَةَ عَنْ تَفَرَّدَ بِعَتَقِهَا وَ «فَكِّ» الرَّقَبَةَ أَنْ تَعِينَ فِي ثَمْنِهَا»، فَعَلَى هَذَا «فَكُّ» الرَّقَبَةَ الْإِعَانَةَ فِي مَالِ الْكِتَابَةِ.

وَ قِيلَ: فَكُّ رَقَبَةٍ مِنَ الذُّنُوبِ بِالتَّوْبَةِ.

أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ أَيْ «فِي» زَمَانِ قَحْطٍ وَ جُوعٍ.

يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ أَيْ «ذَا» قَرَابَةٍ فِي النَّسَبِ.

أَوْ مِسْكِينًا ذَا مَثْرَبَةٍ قَدْ لَصِقَ بِالتُّرَابِ مِنْ فَقْرِهِ وَ ضَرِّهِ. وَ قِيلَ: «ذَا» عِيَالٌ لَا مَالَ لَهُ. فَضَّلَ إِطْعَامَ الْيَتِيمِ وَ الْمَسْكِينِ عَلَى إِطْعَامِ غَيْرِهِمَا فِي الْمَثْرَبَةِ. تَقُولُ: تَرَبَ فُلَانٌ يَتَرَبُ تَرَبًا وَ مَثْرَبَةٌ إِذَا افْتَقَرَ، وَ مِنْهُ تَرَبْتَ يَدَاكَ وَ اتَرَبَ فُلَانٌ إِذَا اسْتَعْنَى.

ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا «ثُمَّ» هَاهُنَا بِمَعْنَى مَعَ كَقَوْلِهِ: «بَعْدَ ذَلِكَ زَيْمٌ» يَعْنِي: إِذَا فَعَلَ هَذِهِ الْأَشْيَاءَ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ، أَيْ أَنَّ هَذِهِ الْأَعْمَالَ لَا تَقْبَلُ مِنْ أَحَدٍ إِذَا كَانَ مُؤْمِنًا. وَ قِيلَ: ثُمَّ بِمَعْنَى الْوَاوِ. «وَ تَوَاصَوْا» أَيْ أَوْصَى بَعْضُهُمْ بَعْضًا «بِالصَّبْرِ» عَلَى فَرَائِضِ اللَّهِ وَ أَمْرِهِ وَ الصَّبْرُ عَنِ ارْتِكَابِ الْمَحْرَمَاتِ وَ تَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ بَانَ يَرْقُ لِلْفَقِيرِ وَ الْمَسْكِينِ بِالْإِنْعَامِ عَلَيْهِمَا. وَ قِيلَ: «تَوَاصَوْا» بِالْآخِرَةِ لِأَنَّهَا دَارُ الرَّحْمَةِ.

«أُولَئِكَ» أَيْ الْمَوْصُوفُونَ بِهَذِهِ الصِّفَاتِ أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ يَأْخُذُونَ نَحْوَ الْيَمِينِ إِلَى الْجَنَّةِ وَ يُؤْتُونَ كِتَابَهُمْ بِإِيمَانِهِمْ وَ هُمْ الْمِيَامِينُ عَلَى أَنْفُسِهِمْ.

وَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا بِمُحَمَّدٍ وَ الْقُرْآنِ هُمْ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ يَأْخُذُونَ نَحْوَ الشَّمَالِ إِلَى النَّارِ وَ يُؤْتُونَ كِتَابَهُمْ بِشِمَالِهِمْ وَ هُمْ الْمَشَائِمُ عَلَى أَنْفُسِهِمْ عَلَيْهِمْ نَارٌ مُؤَصَّدَةٌ أَيْ مَطْبَقَةٌ أَغْلَقَتْ عَلَيْهِمْ أَبْوَابَهَا فَلَا يَخْرُجُ مِنْهَا غَمٌّ وَ لَا يَدْخُلُ فِيهَا رُوحٌ. قَرَأَ أَبُو عَمْرٍو وَ حَمَزَةٌ وَ حَفْصٌ: «مُؤَصَّدَةٌ بِالْهَمْزِ هَاهُنَا وَ فِي الْهَمْزَةِ. وَ قَرَأَ الْآخَرُونَ بِلا هَمْزٍ، وَ هُمَا لُغَتَانِ يُقَالُ: اصْدَتْ الْبَابَ وَ أَوْصَدْتَهُ إِذَا أَغْلَقْتَهُ وَ أَطْبَقْتَهُ. وَ قِيلَ: مَعْنَى الْهَمْزِ الْمَطْبَقَةُ وَ غَيْرُ الْهَمْزِ الْمَغْلَقَةُ.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ نام ملكی که از کفی مرکز غیرا کرد و از دودی قبه خضرا کرد، شواهد قدرت در خطه فطرت پیدا کرد، از پاره‌ای گوشت زبان گویا کرد، از پاره‌ای پیه چشم بینا کرد، و از پاره‌ای خون دل دانا کرد. عاصی را بلطف خود آشنا کرد، جانهای دوستان از شوق خود شیدا کرد، هر چه کرد بجلال و کبریا کرد. از جمله خلائق بنده‌ای را جدا کرد، نام او محمد مصطفی کرد، او را کان کرم و وفا کرد، معدن صدق و صفا کرد، قاعده جود و سخا کرد، قانون خلق و حیا کرد، مایه نور و ضیا کرد، زینت دنیا و عقبی کرد و از شرف و کرامت او بقدمگاه او سوگند یاد کرد که: لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ وَ أَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ هر کرا دوستی بود پیوسته در جستن رضای او بود، نظر خود از وی بازنگیرد، با وی رازها کند، در سفر و در حضر ذکر و مراعات وی بنگذارد، در هیچ حال حدیث و سلام از وی بازنگیرد، قدمگاه وی عزیز دارد، بجان وی سوگند خورد. خداوند کریم جبار، عزیز و رحیم جل جلاله حقایق این معنی جمله آن رسول مکرم را و سید محترم را ارزانی داشت، تا جهانیان را معلوم گردد که بر درگاه عزت هیچکس را آن منزلت و مرتبت نیست که او راست. نبینی که در بسی احوال رضای او نگه داشت؟: وَ مِنْ أَنْاءِ اللَّيْلِ فَسَبَّحْ وَ أَطْرَافَ النَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرْضَى، در قبله رضای او نگه داشت: فَلَوْلَيْتَكَ قَبْلَهُ تَرْضَاهَا، شفاعت در رضای او بست: وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى. هرگز او را از نظر خود محجوب نکرد: فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا الَّذِي يَرَاكَ حِينَ تَقُومُ. رازها با وی گفت: فَأَوْحَى إِلَى عَبْدِهِ مَا أَوْحَى. در خواب و در بیداری، در سفر و در حضر او را نگه داشت: وَ اللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ. احوال او همه کفایت کرد: أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ. در هیچ حال وحی از او منقطع نگردانید. در خواب بود که وحی آمد: يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ. بر مرکوب بود که وحی آمد: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ. در راه غزات بود که وحی آمد که: اتَّقُوا رَبَّكُمْ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ. از مکه بیرون آمده بود که وحی آمد: إِنَّ الَّذِي



فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادِكَ إِلَىٰ مَعَادٍ. در غار بود که او را جلوه کرد: ثَانِيًا اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ. در اندوه بود که وحی آمد: وَ لَقَدْ نَعَلْنَاكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ. در شادی بود که وحی آمد: إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا. در حضرت قاب قوسین بود که بی‌واسطه این خطاب میرفت که: «أَمَّنَ الرَّسُولُ». از عزیزی وی بود که گاه قسم بجان وی یاد میکرد که: «لعمرك» و گاه بقدمگاه و نزولگاه وی سوگند یاد می‌کرد که: لَا أَقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ. علی الجملة در قرآن چهار هزار جای نام وی برد و ذکر وی کرد. بعضی بتعریض و بعضی بتصریح.

لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ جواب قسم است و بر قول مجاهد و عكرمه و ضحاک معنی «كبد» استوا و استقامت است. رب العالمین منت مینهد بر آدمی که: ترا قد و بالای راست دادم و خلقت و صورت نیکو دادم و باعضای ظاهر و صفات باطن بیاراستم. بنگر که نطفه مهین در آن قرار مکین بچه رسانیدم؟ بقلم قدرت چون نگاشتم؟ هر عضوی را خلعتی و رفعتی دادم بینایی بچشم، گفتار بزبان، سماع بگوش، گرفتن بدست، خدمت به پای: چون صورت تو بت ننگارند بکشم چون قامت تو سرو نکارند بکشور!

مسکین آدمی بد عهد ناسپاس که فردا شکر این نعمت از وی درخواهند و گزارد حق این تکریم که: وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ از وی طلب کنند! گویند: ای خواجه‌ای که امانتهای ما عمری بداشتی اگر آراسته باز نفرستی باری ناکاسته بازرسان. در خبر است که: «الفرج امانة و العين امانة و الاذن امانة و الید امانة و الرجل امانة، و لا ایمان لمن لا امانة له».

او را گویند: ما دو دیده بتو سپردیم پاك، تو بنظرهای ناپاك ملطخ کردی تا آثار تقدیس از وی برخاست و خبیث شد. اکنون می‌خواهی که دیدار مقدس ما بنظر خویش بینی؟ هیهات هیهات! ما پاکیم و پاکان را پاك شاید «الطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ». دو سمع دادیم ترا تا از آن دو خزینه سازی و درّهای آثار وحی درو تعبیه کنی و امروز باز سپاری. تو آن را مجال دروغ شنیدن ساختی و راه گذر اصوات خبیثه کردی، و ندای ما پاك است جز سمع پاك نشنود. امروز بکدام گوش حدیث ما خواهی شنیدی! زبانی دادیم ترا تا با ما راز گویی در خلوت و قرآن خوانی در عبادت و صدق در وی فرو آری و با دوستان ما سخن گویی، تو خود زبان را بساط غیبت ساختی و روزنامه جدل و دیوان خصومت کردی. تو امروز بکدام زبان حدیث ما خواهی کرد؟

مفلسا که تویی چه عذر خواهی آورد؟ بعد از این خبر که بتو رسید

انّ الله عزّ و جلّ يقول: ابن آدم ان نازعك لسانك فيما حرمت عليك فقد اعنتك عليه بطبقتين فاطبق، و ان نازعك بصرك الى بعض ما حرمت عليك فقد اعنتك عليه بطبقتين فاطبق، و ان نازعك فرجك الى ما حرمت عليك فقد اعنتك عليه بطبقتين فاطبق.

مسلمانان بیدار باشید و هشیار که: فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ در پیش است، بادیه قیامت و عقبات صراط هفتاد منزل بر جسر دوزخ، باریکتر از موی و تیزتر از شمشیر، می‌باید گذاشت و گذاشتن این عقبات بر کسی آسان بود که برده‌ای از بند بندگی مخلوق آزاد کند و گردن خویش از بند معاصی رها کند و در روزگار قحط درویش گرسنه را طعام دهد و یتیم بی‌پدر را دست شفقت بر سر نهد و نواخت کند. اینست سبب نجات از عقبات و رسیدن بدرجات جنّات و الله ولی الباقیات الصّالحات.

## ۹۱- سورة الشمس- مکیة

## النوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

وَ الشَّمْسِ وَ ضُحَاهَا (۱) وَ بَأْفَاتِبِ وَ بَرْتَاْفِتِنِ اَن.

وَ الْقَمَرِ اِذَا تَلَّاهَا (۲) وَ بَمَاهِ كِه بَرِ پِي خورشید ایستد.

وَ النَّهَارِ اِذَا جَلَّاهَا (۳) وَ بَرُوْزِ كِه زَمِيْنِ پيدا كند.

وَ اللَّيْلِ اِذَا يَغْشَاهَا (۴) وَ بَشَبِ كِه اَفْتَابِ بپوشد.

وَ السَّمَاءِ وَ مَا بَنَاهَا (۵) وَ بِاَسْمَانِ وَ باو كِه اَن را برآورد.

وَ الْاَرْضِ وَ مَا طَحَّاهَا (۶) وَ بِزَمِيْنِ وَ باو كِه اَن را بگسترانید.

وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا (۷) وَ بِمَرْدَمِ وَ باو كِه اَفْرِيْنِشِ او راست كرد.

فَأَلْهَمَهَا فُجُوْرَهَا وَ تَقْوَاهَا (۸) وَ دَرِ دِلِ او شناخت نهاد تا بدانست بدی خویش و نیکی خویش.

قَدْ اَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا (۹) پيروز آمد و رسته اَن كَسِ كِه تَنِ خويش باصلاح آورد و هنری كرد.

وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا (۱۰) وَ با پَسِ ماند و نومید آمد او كِه تَنِ خويش فرو مایه كرد و گم‌نام.

كَذَّبَتْ ثَمُوْدُ بِطُغُوْاهَا (۱۱) دروغ‌زن گرفت ثمود پیغامبر خویش را بوی اندامی خویش و بناپاکی خویش.

اِذِ انْبَعَثَ اَشْقَاهَا (۱۲) اَن كِه كِه بخاست اَن بدبخت‌تر ایشان.

قَالَ لَهُمْ رَسُوْلُ اللّٰهِ اِشْتَانِ را گفت پیغامبر خدای ناّقه اللّٰه وَ سَقِيَاهَا (۱۳) بازشید و گذارید شتر خدای را و آبشخور

او.

فَكَذَّبُوْهُ دروغ‌زن گرفتند او را فَعَقَرُوْها بکشتند او را و پی زدند.

قَدَمَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ بِذُنُوبِهِمْ در سرایشان پوشید و بر سر ایشان فرو هشت عذاب خداوند ایشان بگناه ایشان فسوآها (۱۴)

ایشان را با زمین یکسان كرد.

وَ لَا يَخَافُ عُقْبَاهَا (۱۵) و از سرانجام كرد خویش نترسید.

## النوبة الثانية

این سوره دویست و چهل حرفست، پنجاه کلمه و پانزده آیه، جمله به مکه فرو آمد و درین سوره هیچ ناسخ و منسوخ

نیست. و فی الخبر عن ابی بن کعب قال: قال رسول اللّٰه (ص): من قرأ سورة «و الشمس» فکائما تصدق بكلّ شيء

طلعت علیه الشمس و القمر.

قوله: وَ الشَّمْسِ وَ ضُحَاهَا ای اشراقها اذا ارتفعت و بلوغها «ضحی» النهار. و قيل: المراد به النهار كله «وَ الشَّمْسِ»

سراج النهار لقوله: وَ جَعَلَ الشَّمْسَ سِرَاجًا. و قيل: «ضحی» حين تطلع «الشمس» فیصفو ضوءها. و قال مقاتل

«ضحیها» ای حرّها كقوله فی سورة طه: «وَ لَا تَضْحَى» ای لا یوذیک الحرّ.

وَ الْقَمَرِ اِذَا تَلَّاهَا ای تبعها «و القمر» يتلوا «الشمس» لیلة الهلال تغرب «الشمس» و یغرب «القمر» بعقبها یقال. هذا

تلو هذا، ای تابعه و نظیره. قال الزجاج: لیلة البدر يتلوها فی الاضاءة و النور الكامل.

وَ النَّهَارِ اِذَا جَلَّاهَا الهاء راجعة الى الارض، ای «جلی» الارض او الى «الشمس» ای «جلی» «الشمس» و کشفها

باضاعتها و ذلك لانّ «الشمس» ائما يتبين اذا انبسط «النهار». و قيل: الهاء كناية عن الظلمة فان لم يجر كما ذكر لانّ معناها معروف.

وَ اللَّيْلُ إِذَا يَغْشَاهَا أَي يَغْشَى الشَّمْسُ حِينَ تَغِيْبُ فَتَظْلِمُ الْآفَاقَ وَ قِيلَ: «يَغْشَى» الْأَرْضَ بِالظُّلْمَةِ.

وَ السَّمَاءَ وَ مَا بَنَاهَا أَي وَ مِنْ بِنَايَا وَ هُوَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ، وَ مَا بِمَعْنَى مَنْ كَقَوْلِهِ تَعَالَى: فَانكحُوا مَا طَابَ لَكُمْ أَي مِنْ طَابَ لَكُمْ: وَ كَانَ عَبْدُ اللَّهِ بْنِ زُبَيْرٍ يَقُولُ لِلرَّعْدِ: سَبْحَانَ مَا سَبَّحْتَ لَهُ.

وَ الْأَرْضَ وَ مَا طَحَاهَا أَي وَ مِنْ بَسَطَهَا.

وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا أَي «سَوَّى» خَلَقَهَا وَ تَرَكَّيْبَهَا. فَسَوَّى الْيَدَيْنِ وَ الرَّجْلَيْنِ وَ سَائِرَ الْأَعْضَاءِ. قِيلَ: أَرَادَ بِهِ آدَمَ (ع) وَ قِيلَ: هُوَ عَامٌّ أَرَادَ جَمِيعَ الْإِنْسِ وَ الْجِنِّ.

فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا أَي بَيَّنَّ لَهَا الْخَيْرَ وَ الشَّرَّ وَ عَلَّمَهَا الطَّاعَةَ وَ الْمَعْصِيَةَ.

قَالَ الزَّجَّاجُ: مَعْنَى الْإِلَهَامِ التَّوْفِيقَ وَ الْخِذْلَانَ أَي وَقَّعَهَا لِلْإِيمَانِ وَ الطَّاعَةِ وَ خَذَلَهَا بِالْكَفْرِ وَ الْمَعْصِيَةِ. وَ هَذَا بَيَّنَّ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ فِي الْمُؤْمِنِ التَّقْوَى وَ فِي الْكَافِرِ الْفُجُورَ.

وَ فِي الْخَبَرِ الصَّحِيحِ عَنْ عِمْرَانَ بْنِ حَصِينٍ عَنْ رَجُلَيْنِ مِنْ مَزِينَةَ قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَرَأَيْتَ مَا يَعْمَلُ النَّاسُ يَكْذِبُونَ فِيهِ الشَّيْءَ قَضَى عَلَيْهِمْ وَ مَضَى فِيهِمْ مِنْ قَدَرٍ سِيقَ أَمْ فِيمَا يَسْتَقْبَلُونَ؟

فَقَالَ: «لَا بَلْ شَيْءٌ قَضَى عَلَيْهِمْ وَ تَصَدِيقُ ذَلِكَ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: وَ نَفْسٌ وَ مَا سَوَّاهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا.

وَ عَنْ جَابِرٍ قَالَ: جَاءَ سَرَّاقَةُ بْنُ مَالِكِ بْنِ جَعْتَمٍ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! بَيَّنَّ لَنَا دِينَنَا كَأَنَّا خَلَقْنَا الْآنَ فِيمَ الْعَمَلِ الْيَوْمَ فِيمَا جَعَلْتَ بِهِ الْأَقْلَامَ وَ جَرَّتْ بِهِ الْمَقَادِيرُ، أَوْ فِيمَا يَسْتَقْبَلُ. قَالَ: «بَلْ فِيمَا جَعَلْتَ بِهِ الْأَقْلَامَ وَ جَرَّتْ بِهِ الْمَقَادِيرُ».

قَالَ: فَفِيمَ الْعَمَلِ؟ فَقَالَ: «اعْمَلُوا فَكَلَّ مَيْسَرًا لِمَا خَلَقَ لَهُ».

قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا هَذَا جَوَابُ الْقَسْمِ تَأْوِيلُهُ: لَقَدْ «أَفْلَحَ» لَمَّا طَالَ الْكَلَامُ جَعَلَ طَوْلَ الْكَلَامِ عَوْضًا مِنَ الْإِلَامِ فَحَذَفَتْ وَ الْمَعْنَى: فَازَتْ وَ سَعِدَتْ نَفْسُ «زَكَّاهَا» اللَّهُ أَي أَصْلَحَهَا وَ طَهَّرَهَا مِنَ الذَّنُوبِ وَ وَقَّعَهَا لِلطَّاعَةِ.

وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا أَي خَابَتْ وَ خَسِرَتْ نَفْسُ أَضْلَاهَا اللَّهُ وَ خَيَّبَهَا مِنْ كُلِّ خَيْرٍ. وَ قَالَ الْحَسَنُ: مَعْنَاهُ: قَدْ أَفْلَحَ مَنْ ذَكَى نَفْسَهُ فَاصْلَحَهَا وَ حَمَلَهَا عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ.

وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا أَي خَسِرَ مِنْ «دَسَّى» نَفْسَهُ بِمَعْصِيَةِ اللَّهِ، أَي أَخْفَاهَا، فَكَانَ الْعَاصِي بَرَكُوبَهُ الْمَعْصِيَةَ أَبَدًا يَخْفَى نَفْسَهُ وَ يَخْمَلُ ذِكْرَهُ، وَ اللَّئِيمُ أَبَدًا خَفِيَ الْمَكَانَ وَ الشَّرِيفُ مَشْهُورُ الْمَكَانِ. وَ «دَسَّاهَا» أَصْلُهُ «دَسَّاهَا» مِنَ التَّدْسِيسِ وَ

هُوَ إِخْفَاءُ الشَّيْءِ فَابْدَلُ مِنْ سَيْنِ الثَّانِيَةِ يَاءَ تَخْفِيفًا وَ كَرَاهِيَةً لِلتَّضْعِيفِ. وَ فِي الْخَبَرِ عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمٍ قَالَ: لَا أَقُولُ لَكُمْ إِلَّا مَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) لَنَا: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْعِزْزِ وَ الْكِبَالِ وَ الْبُخْلِ وَ الْجَبَنِ وَ الْهَمِّ وَ عَذَابِ الْقَبْرِ.

اللَّهُمَّ آتِ نَفْسِي «تَقْوَاهَا» وَ زَكَّاهَا، أَنْتَ خَيْرُ مَنْ «زَكَّاهَا»، أَنْتَ وَلِيُّهَا وَ مَوْلِيهَا. اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ وَ مِنْ نَفْسٍ لَا تَشْبَعُ وَ مِنْ قَلْبٍ لَا يَخْشَعُ وَ مِنْ دَعْوَةٍ لَا يَسْتَجَابُ لَهَا».

كَذَّبَتْ تَمُودُ بِطَغْوَاهَا أَي بِطَغْيَانِهَا وَ عِدْوَانِهَا وَ بِخُرُوجِهَا عَنْ طَاعَةِ اللَّهِ أَي الطَّغْيَانَ حَمَلَهُمْ عَلَى التَّكْذِيبِ. الْوَائِي فِيهِ مَقْلُوبَةٌ عَنِ الْيَاءِ، تَقُولُ: طَغَى طَغْيَانًا وَ طَغَوَى. وَ قِيلَ: «بَطَغْوَاهَا» أَي بَعْدَابِهَا وَ هُوَ اسْمٌ لِذَلِكَ الْعَذَابِ كَقَوْلِهِ: فَأَمَّا تَمُودُ فَأَهْلِكُوا بِالطَّغْيَانِ، وَ قِيلَ: «بَطَغْوَاهَا» أَي بِاجْتِمَاعِهَا.

إِذْ انْبَعَثَ أَشْقَاهَا أَي نَهَضَ وَ قَامَ أَشْقَاهَا لِعَقْرِ النَّاقَةِ وَ الْإِنْبِعَاطِ الْإِسْرَاعِ فِي الطَّاعَةِ لِلْبَاعِثِ، أَي كَذَّبُوا بِالْعَذَابِ وَ كَذَّبُوا

صالحا لَمَا ائْبَعَتْ اَشْقَاهَا و هو قدار بن سالف و كان رجلا اشقر ازرق قصيرا. و قيل: كانا رجلين قدار بن سالف و مصدع بن دهر.

«فَقَالَ لَهُمْ» اى للقوم كلهم «رَسُولُ اللَّهِ» يعنى: صالحا (ع) نَاقَةَ اللَّهِ وَ سُقِيَاهَا اى ذروا «نَاقَةَ اللَّهِ» و ذروا «سُقِيَاهَا» اى احذروا «نَاقَةَ اللَّهِ» و شربها في يومها.

فَكَذَّبُوهُ يعنى: صالحا فيما اخبرهم بحلول العذاب «فَعَفَّرُوهَا» يعنى: الناقة اسند الفعل اليهم جميعا لائهم رضوا به فَدَمَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ قال عطا و مقاتل: اى: دَمَر «عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ» فاهلكهم و اطبق عليهم العذاب. و الدَمَمَةُ اهلاك باستيصال تقول العرب: دممت على فلان تَمَّ تقول من المبالغة: دممت بالتشديد، تَمَّ تقول من تشديد المبالغة دممت «بَدَنِيهِمْ» يعنى: بتكذيب الرسول و عقر الناقة «فَسَوَّاهَا» اى «سَوَّى» الدَمَمَةُ. «عَلَيْهِمْ» يعنى: عمهم بها فلم يفلت منهم احد. و قيل: «سَوَّى» ثمود بالهلاك، اى انزل بكبيرها و صغيرها «فَسَوَّى» بينهم، و ذلك لائهم كلهم رضوا بعقر الناقة فعمهم الله بالعقوبة. يقال: لم ينبعث قدار حتى دامرهم كلهم «فَسَوَّى» العذاب بينهم. و قيل: «سَوَّى» الارض بهم فجعلهم غثاء و هشيمًا.

وَ لَا يَخَافُ عُقْبَاهَا قرأ ابن عامر و عاصم و حمزة و الكسائى: فلا يخاف بالفاء اى «لَا يَخَافُ» الله عاقبة ما صنع بهم و لا يبالى و الفعل لله سبحانه. و قرأ الباقون: بالواو و الفعل للاشقى و في الكلام تقديم و تأخير اى ائْبَعَتْ اَشْقَاهَا وَ لَا يَخَافُ عُقْبَاهَا و قيل: «لَا يَخَافُ» صالح «عقبى» ما صنع الله بهم.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ «بِسْمِ اللَّهِ» كلمة سماعها يوجب روحا لمن كان يشاهد الايقان، و ذكرها يوجب لوحا لمن كان يوصف البيان، فالرَّوْحُ من جود الاحسان، و اللُّوحُ من شهود السلطان، و كلٌّ مصيب و له من الحق سبحانه نصيب.

بنام او كه مصنوعات از قدرت او نشان، مخلوقات از حكمت او بيان، موجودات بر وجود او برهان نه متعال و زيادت، نه متداول نقصان. انس با او زندگاني دوستان، و مهر او شادي جاودان. شيرين سخن است و زيبا صنع و راست پيمان. خداوندى كه در هر جاي صنعى حتى دارد، و در هر امرى لطفى خفى دارد، عقل و فهم آدمى عاجز از دريافت آثار قدرت او، دست فكرت آدمى هرگز نرسد بدامن حكمت او! يكي اندیشه كن درين آب و گل كه چه نقش آمد از قلم تقدير و تصوير او؟ باز در نطفه مهين نظاره كن كه جنين هيكل جسمانى و شخص انسانى و صورت رحمانى از آن نطفه چون ظاهر گشت بقدرت او؟! اينست كه ربّ العالمين گفت در قرآن مجيد كلام قديم او: وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا. بيچاره آدمى كه عزّ و شرف خود نمى شناسد و از اين قالب خاكى جز باسمى و جسمى و رسمى راه نميبرد و نميداند كه: «كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ» چه سرّ دارد؟ «خَلَقْنَا أَطْوَاراً» چه حكمت دارد؟

في أَحْسَنَ تَقْوِيمٍ چه بيانست؟ و صَوَّرَكُمُ فَأَحْسَنَ صُورَكُمْ چه عيانست؟! اى جوانمرد از نهاد انسانى و شخص آدمى نخست در صورت او اندیشه كن كه ربّ العالمين از قطره آب ريخته چه صنع نموده!، نقشهاى گوناگون حاصل شده بكن فيكون اعضاء متشاكل، اضداد متماثل، هر يكي بمقدار خویش ساخته هر عضوى بنوعى از جمال آراسته، نه بر حدّ او افزون، نه از قدر او كاسته. هر يكي را صفتى داده و در هر يكي قوتى نهاده. حواسّ در دماغ، بها در پيشانى، جمال در بينى، سحر در چشم، ملاحظت در لب، صباحت در خدّ، كمال حسن در موى نه پيدا كه صنايع در طبابع



نیکوتر یا تدبیر در تصویر شیرین‌تر! چندین غرائب و عجائب آفریده از قطره آب، عاقل در نظاره صنع است و غافل در خواب. چون بدیده ظاهر بنشان شواهد قدرت نظر کردی، بدیده باطن در لطائف حکمت نیز نظر کن تا دلایل محبت و آثار عنایت بینی! آدمیت عالم صورت است و دل عالم صفت، آدمیت صدف دل است و دل صدف نقطه سرّ. چنان که اجرام و اجسام عالم در صورت آدمیت متحیر شده، آدمیت در صورت دل متحیر شده و دل در نقطه سرّ متحیر شده و سرّ بر طرف حدّ فنا و بقا مانده، گهی در فنای فناست گهی در قبای بقا. چون در فنا بود عین سوز و نیاز شود، چون در بقا بود همه راز و ناز شود. چون در فنا بود گوید: از من زارتر کیست؟ چون در بقا بود گوید: از من بزرگوارتر کیست؟!

گاهی که بطینت خود افتد نظرم      گویم که: من از هر چه بعالم بترم!  
 چون از صفت خویشتن اندر گذرم      از عرش همی بخویشتن در نگرم!!





## ۹۲- سورة الليل- مکیة

## النوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.  
 وَ اللَّیْلُ إِذَا یَغْشَى (۱) بشب که در سر جهانیان درآید.  
 وَ النَّهَارُ إِذَا تَجَلَّى (۲) و بروز که روشن گردد و پیدا.  
 وَ مَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَ الْأُنثَى (۳) بآفرینش نر و ماده.  
 إِنَّ سَعِیْكُمْ لَشَتَّى (۴) که کردار شما بس پراکنده است و دورادور از یکدیگر.  
 فَأَمَّا مَنْ أُعْطِيَ آمَانَ كَسْ كَسٍ وَ مَالَ خَوِیْشٍ حَقَّ بَدَادٍ وَ اتَّقَى (۵) و بپرهیزید.  
 وَ صَدَّقَ بِالْحُسْنَى (۶) و وعده نیکو استوار داشت.  
 فَسَنَیْسِرُهُ لِّلْیُسْرِی (۷) آری او را ساخته کنیم و آسان.  
 وَ أَمَّا مَنْ بَخِلَ وَ اسْتَعْنَى (۸) و اما آن که دست فرو گرفت و خود را بی‌نیاز دید.  
 وَ كَذَّبَ بِالْحُسْنَى (۹) و وعده را دروغ شمرد.  
 فَسَنَیْسِرُهُ لِّلْعُسْرِی (۱۰) آری ساخته کنیم و آسان کار راه دوزخ او را.  
 وَ مَا یُعْنِي عَنْهُ مَالُهُ وَ چِه سود دارد و چه بکار آید او را مال او؟ إِذَا تَرَدَّى (۱۱) آن گاه که بسر در دوزخ افتد!  
 إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى (۱۲) بر ماست آگاه کردن.  
 وَ إِنَّ لَنَا لَلْآخِرَةِ وَ الْأُولَى (۱۳) و ما راست آن گیتی و این گیتی.  
 فَأَنْذَرْتُمْ كُمْ آگَاح كَرْدِیْم شَمَا رَا نَارًا تَلَطَّى (۱۴) از آتشی زبانه زنان.  
 لَا یَصْلَاها نَسُوذ بَأَنَّ إِلَّا التَّائِبِی (۱۵).  
 الَّذِی كَذَّبَ وَ تَوَلَّى (۱۶) مگر آن بدبخت که دروغ‌زن گرفت و برگشت.  
 وَ سَیَجْزِیْهَا وَ از آتش دور کرده آمد التَّائِبِی (۱۷) آن پرهیزگار.  
 الَّذِی یُؤْتِی مَالَهُ أَنْ كِه مَال خَوِیْش مِی‌دِهْد یَنْزَغِی (۱۸) بآن پاکی و هنری و نیکو نامی می‌جوید  
 وَ مَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ وَ نِیْسْت هِیْچَكْس رَا بِنَزْدِیْكِ او دَسْتِی تُجْزِی (۱۹) که آن را پاداش می‌باید کرد.  
 إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى (۲۰) مگر جستن خشنودی خدای خویش را آن برتر بزرگوارتر.  
 وَ لَسَوْفَ یَرْضَى (۲۱) و آری خشنود گردد.

## النوبة الثانية

این سوره بیست و یک آیتست، هفتاد و یک کلمه، سیصد و ده حرف، و درین سوره هیچ ناسخ و منسوخ نیست و از مکّیات شمردند باجماع مفسران. و فی الخبر عن ابی بن کعب قال: قال رسول الله (ص): «من قرأ سورة و اللیل اذا یغشی اعطاه الله حتى یرضی و عافاه الله من العسر و یسر له الیسر.  
 وَ اللَّیْلُ إِذَا یَغْشَى ای «یغشی» «النهار» فیذهب بضوئه. قال الحسن: «یغشی» الافق بظلامه.  
 وَ النَّهَارُ إِذَا تَجَلَّى ای: ظهر و بان. و قیل: یجلی «اللیل» فیذهب ظلمته.  
 وَ مَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَ الْأُنثَى «ما» فیها ثلاثة اوجه حسان، سه وجه نیکو دارد معنی ما درین موضع: یکی آنست که:

«ما» ی مصدریة گویند، فیکون «ما» و ما بعده فی تقدیر المصدر ای و خلقه الذکر و الأُنثی بآفرینش نر و ماده. وجه دوم «ما» بمعنی من است، ای و من خَلَقَ الذَّکَرَ وَ الأُنثی باو که نر و ماده آفرید وجه سوم «ما» کنایت است از مخلوق بر قراءت کسای بر روایت ابو حاتم: وَ ما خَلَقَ الذَّکَرَ وَ الأُنثی بکسر راء، و معنی آنست که: بهر چه آفرید نر و ماده آن. و قیل: یرید بهما آدم و حوا و قیل: هو عامّ فی بنی آدم و قیل: عامّ فی کلّ ذی زوج.

و فی قراءه ابن مسعود و ابی الدرداء و الذکر و الانثی. قوله: إِنَّ سَعِيْكُمْ لَشَتَّى هذا جواب القسم، ای انّ عملکم و کسبکم لمختلف و متباعد جدّا فساع للذّنیا الفانیة و المعصیة و العقاب و ساع للذّار الباقیة و الطاعة و الثواب یدلّ علیه قول النّبی (ص): «النّاس غادیان فمبتاع نفسه فمعتقها و بایع نفسه فموبقها»

در سبب نزول این آیه گفته‌اند: مردی نخلستانی داشت در جنب سرای درویشی صاحب عیال، و از آن درختان یک خرما بن سر فرا هوای سرای آن درویش داشت، و خرما از آن فرو میریخت بوقت چیدن و اگر یکی از طفلکان آن درویش از آن خرمای فرو ریخته یکی برداشتی، این مرد بقر از وی بازستدی، تا آن حدّ که اگر در دهن نهادی از دهن وی بیرون کردی. آن درویش صاحب عیال این حال و قصّه با رسول خدا گفت. رسول (ص) آن مرد را بخواند و گفت: اوفتدت که آن خرما بن که سر فرا خانه آن درویش دارد بمن دهی تا ترا در بهشت عوضی دهم به از آن؟ مرد اجابت نکرد و گفت: آن يك خرما بن سخت بارور است و نیکو و دوست میدارم.

آن مرد برفت و دیگری که آن ساعت حاضر بود و از رسول خدا (ص) می‌شنید، گفت: یا رسول الله اگر من آن خرما بن بعوضی از وی بستانم و بتو دهم آن ضمان در بهشت از بهر من میکنی؟ گفت: آری ضمان میکنم. آن مرد برفت و آن يك خرما بن از وی بخرد بجهل خرما بن که بوی داد. آن گه بیامد و گفت: یا رسول الله ان النّخلة قد صارت فی ملکى و هی لك. رسول خدا (ص) آن مرد درویش صاحب عیال را بخواند و گفت: «النّخلة لك و لعیالك» رو که آن خرما بن تراست و عیال ترا و کس را با تو در آن مزاحمت نیست. ربّ العالمین در شأن ایشان آیت فرستاد از ابتداء سوره تا اینجا که گفت: إِنَّ سَعِيْكُمْ لَشَتَّى میگوید: اعمال شما و کوشش شما در کسب و کار بر تفاوت است یکی بمعصیت میکوشد تا بعداب و بعقوبت رسد، یکی بطاعت میکوشد تا بصواب و کرامت رسد. ابن عباس و ابن مسعود گفتند: این سوره در شأن ابو بکر صدیق فرو آمد و امیة بن خلف و آنچه گفت: إِنَّ سَعِيْكُمْ لَشَتَّى «سعی» ابو بکر است در ایمان و طاعت الله و «سعی» امیة خلف در کفر و معصیت و بینهما بون بعید. و تفسیر این «سعی» آنست که بلال بن رباح الحبشی غلام عبد الله جدعان بود و بلال مسلمان بود پاك دین و هنری. هر روز رفتی به بتخانه و پلیدی بر بتان افکندی. و در بتخانه زنی بود مجاور که بتان را حراست میکرد و نگه میداشت. آن زن برفت و کافران را از فصل بلال خبر داد. ایشان شکایت کردند بعد الله بن جدعان که: غلام تو با خدایان ما این معامله می‌کند! عبد الله جدعان بلال را با صد شتر بایشان بخشید که این شتران را از بهر خدایان قربان کنید و با بلال آن کنید که خود خواهید. امیة خلف بلال را در بطحای مکه بوقت هاجره بر آن زمین گرم خوابانید و سنگی عظیم بر سینه وی فرو گذاشت و بیم همی‌داد که: لا تزالها کذا حتّی تموت او تکفر بمحمد و تعبد اللّات و العزّی. گفتا: بر دوام ترا این عذاب خواهد بود تا آنکه از دین محمد برگردی و عبادت لات و عزّی را گردن نهی و بلال در میان آن بلا و عذاب همی‌گفت: احد احد! معبود را یکی دانم، یگانه در الهیّت، یگانه در صمدیّت! رسول خدا (ص) بوی برگذشت و او را در آن عذاب دید، گفت: یا «بلال ینجیک احد احد».

همان يگانه يكتا ترا رهند ازين عذاب و بلا.

رسول خدا (ص) ابو بكر را گفت: «انّ بلالا يعذب في الله»

بلال را در دين الله بعذاب دارند و ميرنجانند. خلافت ميان علما كه ابو بكر او را بچه خريد. قومی گفتند: بياك رطل زر ازيشان باز خريد. قومی گفتند: بيكتا برد و ده اوقيه زر. قومی گفتند: ابو بكر چون از رسول خدا (ص) شنيد كه بلال را بعذاب دارند، برخاست پيش اميه خلف شد. گفت: يا امية الا تتقى الله في هذا المسكين حتى متى؟! تا كى اين بيچاره را چنين بعذاب داری خود از الله بنترسی با آنچه با وی؟ اميه گفت: تو او را بتباه بردی، اکنون هم تو او را باز رهن. ابو بكر گفت: مرا غلامی است سياه از او جلدتر و در كار قويتر و بر دين شما است، نام وی نسطاس. من آن غلام بتو بحشم و تو بلال را بمن بخش. هم چنان كردند و ابو بكر بلال را از ايشان بستد و از آن عذاب برهانيد و او را آزاد كرد تا مصطفى (ص) در حقّ وی گفت: «يرحم الله ابا بكر زوجني ابنته و حملني الى دار الهجرة و اعتق بلالا من ماله».

و كان عمر بن الخطاب يقول: بلال سيدنا و مولى سيدنا قوله: فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى يَعْنِي: ابا بكر اعطى الحقّ من ماله «وَ اتَّقَى» الله في سرّه.

وَ صَدَّقَ بِالْحُسْنَى اى بموعود ربّه الذى وعده ان يثيبه. و قيل: صَدَّقَ بِالْحُسْنَى اى بلا اله الا الله. قال مجاهد وَ صَدَّقَ بِالْحُسْنَى اى بالخلف يعنى: ايقن انّ الله سيخلفه. يدلّ عليه ما

روى ابو الدرداء قال. قال رسول الله (ص): «ما من يوم غربت شمسها الا و بجنيها ملكان يناديان يسمعه خلق الله كلهم الا الثقلين اللهم اعط منفقا خلفا و اعط ممسكا تلفا

و انزل الله في ذلك القرآن فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَ اتَّقَى اى قوله «لِلْعُسْرَى» و قيل: «الحسنى» الجنّة، دليله قوله: «لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَى» يعنى: الجنّة و قيل: «الحسنى» هى النعمة العظمى التى يحسن موقعها عند صاحبها.

فَسَنِّيَسْرُهُ لِلْيُسْرَى اى للخلة «اليسرى» في الدنيا و بقى العمل بما يرضاه الله عزّ و جلّ. و قيل: «اليسرى» العمل السهل الذى لا يقدر عليه الا المؤمنون و لا يتسهّل الا عليهم. و قيل: «سنيسره» للعود الى مثل ما فعله من العمل الصالح و قيل: معناه فسندخله الجنّة و نوقفه لما يوصله اليها.

وَ أَمَّا مَنْ بَخِلَ اى منع الواجب و لم يعط الزكاة من ماله «و استغنى» في نفسه و اعتقاده عن ثواب ربّه فلم يرغب فيه. وَ كَذَّبَ بِالْحُسْنَى اى بلا اله الا الله و بالجنّة و بالخلف فسنيسره للعسرى اى للخلة المؤدية الى النار و لفظ التيسير للزدواج. و في الخبر الصحيح عن رسول الله (ص): «ما منكم من احد الا و قد كتب مقعده من النار و مقعده من الجنّة».

قالوا: يا رسول الله! أ فلا نتكل على كتابنا و ندع العمل؟ قال: «اعملوا فكلّ ميسر لما خلق له امّا من كان من اهل السعادة، فسييسر لعمل السعادة و امّا من كان من اهل الشقاوة فسييسر لعمل الشقاوة». ثمّ قرأ: فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَ اتَّقَى وَ صَدَّقَ بِالْحُسْنَى اى قوله: «لِلْعُسْرَى» و عن عمران بن حصين قال: قام شابان الى رسول الله (ص) فقالا: يا رسول الله أ رأيت ما يعمل الناس فيه أ في امر قد جرت به المقادير و جئت به الاقلام ام في امر نستأنفه؟ قال: «بلى في امر قد جرت به المقادير و جقت به الاقلام». قالوا: ففيم العمل يا رسول الله؟ قال: اعملوا فكلّ ميسر لما خلق له. قالوا: الآن نجدّ و نعمل.

این خبر دلیل است که اعمال و احوال بندگان را جمله بنا بر تقدیر است. پیش از آفرینش ایشان الله بر ایشان نبشته و حکم کرده و قضا رانده و جز آن که نبشته و حکم کرده بر سر ایشان نرود و تغییر و تبدیل در آن نشود چنانکه گفت جلّ جلاله: «ما یبدل القول لدی».

اگر کسی گوید: چون حوالت همه بر تقدیر است، ثواب و عقاب چراست و مستند آن چیست؟ جواب آنست که: ثواب و عقاب از احکام تکلیف است نه از احکام تقدیر و بناء آن بر امر و نهی است نه بر توفیق و خذلان. زیرا که تقدیر اصل است و عمل فرع، و ثواب و عقاب از احکام فروع است نه از احکام اصول همچنانکه علم باوقات نماز و شرائط و ارکان آن اصل است و عمل نماز بر آن فرع است و ثواب و عقاب بر فرع است نه اصل. خبر صحیح است از مصطفی (ص): «انّ احدکم لیعمل بعمل اهل الجنة حتی ما یکون بینه و بینها الا ذراع فیسبق علیه الکتاب. فیعمل بعمل اهل النار فیکون من اهلها الحدیث الی آخره».

«فیسبق علیه الکتاب»: اشارتست که: تقدیر اصل است، «فیعمل بعمل اهل النار» اشارتست که عمل فرع است، «فیکون من اهلها» اشارتست که بظاهر عمل است معلوم گشت که مستند عمل تقدیر است و مستند ثواب و عقاب و الله اعلم. قوله: «وَ مَا یُعْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّى اِی لَا یَنْفَعُهُ مَالُهُ الَّذِی حَبَسَهُ عَنْ حَقُوقِ اللّٰهِ اِذَا مَاتَ وَ لَا یُدْفَعُ شَیْئًا مِنْ عَذَابِ اللّٰهِ كَقَوْلِهِ: «یَوْمَ لَا یَنْفَعُ مَالٌ وَ لَا بَنُونَ» الْآیةِ فَعَلَى هَذَا الْقَوْلِ «تَرَدَّى» تَفَعَّلَ مِنَ الرَّدِّ وَ هُوَ الْهَلَاكُ. وَ قِیلَ: اِذَا تَرَدَّى اِی سَقَطَ فِی النَّارِ.

إِنَّ عَلَيْنَا لِلْهُدَى یَعْنِی: الانذار و الارسال و الاعلام ای «علینا» البیان.

قال الزجاج: «علینا» ان نیین طریق «الهدی» من طریق الضلال بما تنصب علیه من الآیات فاقتصر من ذلك علی «الهدی» كما قال: «سَرَابِیلَ تَقِیْكُمْ الْحَرَّ» و لم یذكر البرد لانه یدلّ علیه. و قیل: إِنَّ عَلَيْنَا لِلْهُدَى اِی ثَوَابِ «الهدی» كما «إِنَّ عَلَيْنَا» عقاب الضلالة. و قال الفراء: معناه: من سلك «الهدی» فعلى الله سبيله كقوله تعالى: وَ عَلَى اللّٰهِ قِصْدُ السَّبِيلِ اِی من اراد الله فهو علی السبیل القاصد.

وَ إِنَّ لَنَا لِلْآخِرَةِ وَ الْاُولٰی فَمَنْ طَلِبَهُمَا مِنْ غَیْرِ مَالِكُهُمَا فَقَدْ اَخْطَا الطَّرِیْقَ.

و قیل: إِنَّ لَنَا لِلْآخِرَةِ وَ الْاُولٰی فَنَعَزَّ الْمُؤْمِنَ فِی الْآخِرَةِ بِالثَّوَابِ كَمَا اعْزَزْنَاهُ فِی الدُّنْیَا بِالْاِیْمَانِ وَ نَهِنَ الْكَافِرَ بِالْعَذَابِ فِی الْآخِرَةِ كَمَا اذْلَلْنَاهُ فِی الدُّنْیَا بِالضَّلَالِ.

فَأَنْدَرُكُمْ بِاِ اهل مکه ناراً تَلْطِی اِی تَلْطِی یَعْنِی: تتوقد و تتوهج و تلتهب.

لَا یَصْلَاهَا لَا یدخلها و لَا یَسِیرُ صلی لها اِی حطبا و لَا یلزمها اِلاّ الْأَشْقَى یَعْنِی: الشقی. و العرب تسمی الفاعل افعل فی کثیر من کلامها، منه قوله: «وَ أَنْتُمْ الْأَعْلُونَ» و قوله: «وَ اتَّبَعَكَ الْأَرْذُلُونَ».

الَّذِی كَذَّبَ رِسلَ اللّٰهِ «وَ تَوَلَّى» اعرض عن الايمان استدللّ المرجئة بهذه الآية علی ما یزعمون انه لا یدخل النار الا کافر مکذب معرض عن الايمان. و لیس فیہ دلیل لانّ هذه نار خصّ الکافرون بها و للنار درکات. هذا معنی کلام الزجاج و تکثیر النار فی الآية دلیل علی صحّة هذا التاویل: وَ سَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى یَعْنِی: التقی کالأشقی بمعنی الشقی:

تمنى رجال ان اموت و ان امت فتلك سبيل لست فيها باوحد

ای بواحد.

الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ الْفُقَرَاءَ وَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ مِنْ أَمْرِ صَرْفِهِ إِلَيْهِ نَزَلَتْ فِي أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ اسْلَمَ وَ لَهُ أَرْبَعُونَ أَلْفًا فَانْفَقَهَا كُلَّهَا. يَنْزَغِي أَي يُطْلَبُ أَنْ يَكُونَ عِنْدَ اللَّهِ زَاكِيًا لَا رِيَاءَ وَ سَمْعَةً. قَالَ ابْنُ الزَّبَيْرِ: كَانَ أَبُو بَكْرٍ يَبْتَاعُ الضَّعْفَةَ فَيَعْتَقُهُمْ، فَقَالَ لَهُ أَبُوهُ: أَي بَنِي لَوْ كُنْتَ تَبْتَاعُ مِنْ يَمْنَعُ ظَهْرَكَ. قَالَ مَنَعَ ظَهْرِي أَرِيدُ. فَنَزَلَ فِيهِ.

وَ سَيُجَنَّبُهَا الْأَتَقِيُّ الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَنْزَغِي وَ رَوَى أَنَّ أَبَا بَكْرٍ الصِّدِّيقَ اعْتَقَ مَمَّنْ كَانَ يَعْذِبُ فِي اللَّهِ بِمَكَّةَ سَبْعَةَ أَنْفُسٍ رَجُلَيْنِ وَ خَمْسَ نِسْوَةٍ فَالرَّجُلَانِ بِلَالُ بْنُ رَبَاحٍ وَ عَامِرُ بْنُ فَهِيْرَةَ الَّذِي أَمَنَهُ رَسُولُ اللَّهِ (ص) عَلَى نَفْسِهِ فِي الْغَارِ وَ خَرَجَ مَعَ النَّبِيِّ (ص) إِلَى الْمَدِينَةِ فَقَتَلَ شَهِيدًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ بئرِ مَعُونَةَ. وَ أَمَّا النَّسْوَةُ الْخَمْسُ فَالْثَّهْدِيَّةُ وَ ابْنَتُهَا وَ أُمُّ عَمِيْسٍ وَ جَارِيَةُ بَنِي عَمْرٍو وَ بَنِي الْمُؤَمَّلِ وَ زَنْبِرَةَ. يَقَالُ: إِنَّ زَنْبِرَةَ كَانَتْ أَمْرَأَةً ضَعِيفَةً الْبَصْرِ، فَلَمَّا اسْلَمَتْ كَانَ شَيْبَةَ بْنُ رَبِيعَةَ وَ عْتَبَةَ بِنْتُ رَبِيعَةَ وَ أُمِّيَّةَ بِنْتُ خَلْفٍ فِي أَشْبَاهِهِمْ مِنْ أَشْرَافِ مُشْرِكِي قُرَيْشٍ يَسْتَهْزِءُونَ بِهَا فَيَقْعِدُونَهَا فَيَضْحَكُونَ بِهَا وَ يَقُولُونَ: وَ اللَّهُ لَوْ كَانَ مَا جَاءَ بِهِ مُحَمَّدٌ خَيْرًا مَا سَبَقْتَنَا إِلَيْهِ زَنْبِرَةُ! فَانزَلَ اللَّهُ تَعَالَى فِي ذَلِكَ: وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا لَوْ كَانَ خَيْرًا مَا سَبَقْنَا إِلَيْهِ فَذَهَبَ بَصْرُ زَنْبِرَةَ وَ كَانَ عِظْمَاءُ قُرَيْشٍ يَقُولُونَ: أَذْهَبَ اللَّاتُ وَ الْعِزَّى بِصْرَكَ حِينَ خَالَفْتَ دِينَهُمَا. فَتَقُولُ زَنْبِرَةُ: لَا وَ اللَّهُ مَا أَضْرَتَانِي وَ لَا أَصَابَتَانِي فَرَدَّ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بِصَرِّهَا بَعْدَ ذَلِكَ.

وَ مَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى قَالَ الْمَفْسَّرُونَ لَمَّا اشْتَرَى أَبُو بَكْرٍ بِلَالًا فَاعْتَقَهُ، قَالَ الْمُشْرِكُونَ: مَا فَعَلَ ذَلِكَ أَبُو بَكْرٍ أَلَا لِيَدَّ كَانَتْ عِنْدَهُ لِبِلَالٍ، فَفِي اللَّهِ ذَلِكَ عَنْهُ فَقَالَ.

وَ مَا لِأَحَدٍ أَي لِبِلَالٍ وَ غَيْرِهِ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى.

إِنَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى لَكِنْ فَعَلْ مَا فَعَلَ «ابْتِغَاءَ وَجْهِ» اللَّهُ وَ طَلَبًا لِرِضَاهُ.

وَ لَسَوْفَ يَرْضَى أَي «يَرْضَى» اللَّهُ عَنْهُ «وَ يَرْضَى» بِمَا يُعْطِيهِ اللَّهُ عِزًّا وَ جَلًّا فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْجَنَّةِ وَ الْكِرَامَةِ جِزَا عَلَى مَا فَعَلَ لَمْ يَنْزَلْ هَذَا الْوَعْدَ إِلَّا لِرَسُولِ اللَّهِ (ص) فِي قَوْلِهِ: «وَ لَسَوْفَ» يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى وَ لِأَبِي بَكْرٍ هَاهُنَا  
النُّبُوَّةُ الثَّلَاثَةُ

قَوْلُهُ تَعَالَى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اسْمٌ مِنْ لَمْ تَتَعَطَّرَ الْقُلُوبَ إِلَّا بِنَسِيمِ أَقْبَالِهِ، وَ لَمْ تَتَفَطَّرَ الدَّمُوعَ إِلَّا لِلْوَعَةِ فِرَاقِهِ أَوْ رُوحِ وَصَالِهِ، فَدَمُوعُهُمْ عَلَى الْحَالَتَيْنِ مَنْسَكِبَةٌ وَ قُلُوبُهُمْ فِي عَمُومِ أَحْوَالِهِمْ مَلْتَهَبَةٌ، وَ عَقُولُهُمْ فِي غَالِبِ أَوْقَاتِهِمْ مَلْتَهَبَةٌ. تَا عَزَّتْ «بِسْمِ اللَّهِ» جَمَالٌ وَ جَلَالٌ خَوِيْشِ دَرِيْنِ سِرَايِ حَكْمِ أَشْكَارَا كَرْدِ، جِهَانِيَانِ دَلْ اَزْ خَوَاجْغِي خَوِيْشِ بَرْكَرْفَتَنْدِ، تَا رَايْتِ دَوْلَتِ اَيْنِ نَامِ اَزْ غَيْبِ ظَاهِرِ كَشْتِ، اَزْ عَرَشِ مَجِيْدِ تَا بَفَرَشِ مَهِيْدِ هَمِهْ مَوْجُوْدَاتِ كَمَرِ اسْتِقْبَالِ بَرِ مِيَانِ بَسْتَنْدِ تَا دَرِ بَطْحَاءِ مَكِهْ اَيْنِ نَوَاخْتِ بَانَ مَهْتَرِ عَالَمِ رَسِيْدِ. كِهْ اَقْرَأُ بِاسْمِ رَبِّكَ كَسْ رَا دَرِيْنِ عَالَمِ پَرَوَايِ خَوِيْشِ نَمَانْدِ. اَنْ عَزِيْزِيْ كَفْتِهْ دَرِ مَنَاجَاتِ: اِيْ پَذِيْرَنْدِهْ عِذْرِ هَرِ پَشِيْمَانِي، اِيْ سَازَنْدِهْ كَارِ هَرِ بِيْ دَرْمَانِي، كِدَامِ دَلَسْتِ كِهْ دَرِ آتَشِ شَوْقِ تُوْ نِيْسْتِ؟ كِدَامِ دِيْدِهْ اسْتِ كِهْ دَرِ اَنْتِظَارِ دِيْدَارِ تُوْ نِيْسْتِ؟ كِدَامِ جَانَسْتِ كِهْ دَرِ مَخْلَبِ بَازِ عَزَّتِ تُوْ نِيْسْتِ؟ كِدَامِ سَرِ اسْتِ كِهْ سَرْمَسْتِ شَرَابِ مَحَبَّتِ تُوْ نِيْسْتِ؟

دَرِ زَاوِيَهْ دَرُوِيْشَانِ هَمِهْ سُوْزِ طَلَبِ تُوْ، دَرِ كُوِيْ خِرَابَاتِيَانِ هَمِهْ دَرْدِ نَايَاْفَتِ تُوْ، دَرِ كَلِيْسَايِ تَرَسَايَانِ هَمِهْ نَشَاطِ جَسْتِ وَ جُوِيْ تُوْ، دَرِ آتَشِ گَاهِ گَبْرَانِ هَمِهْ دَرْدِ وَ اَمَانْدِگِيْ اَزْ تُوْ:

دلدادہ بسی بینم و دلدار یکی جوینده یار بی‌عدد، یار یکی!

وَ اللَّيْلُ إِذَا يَغْشَى اللَّهُ تَعَالَى شَبَّ رَا شَرْفِيْ وَ مَرْتَبَتِيْ دَادِ كِهْ دَرِ قُرْآنِ مَجِيْدِ اَنْ رَا مَحَلَّ قَسْمِ خُوْدِ گَرْدَانِيْدِ كَفْتِ: وَ اللَّيْلُ

إذا يَعْشَى و این شرف از آن یافت که چون شب درآید دوستان خدای و خاصگیان درگاه پادشاه در مناجات شوند: تنها شان در نماز، دلهاشان در نیاز، جانهاشان در راز، همه شب شراب صفا می‌نوشتند و خلعت رضا میپوشند و عتاب محبوب می‌نوشتند. چون وقت سحر باشد فرمان، رسد، تا این درهای قبّه پیروزه باز گشایند و دامنه‌های سرادقات عرش مجید براندازند و مقربان حضرت بامر حقّ جلّ جلاله خاموش شوند. آن گه جبّار کائنات در علوّ و کبریاء خود خطاب کند: الا تدخلا كلّ حبيب بحبيبه فاین احیای؟ هر دوستی با دوست خود در خلوت و شادی آمدند، دوستان من کجااند؟

«اللَّيْلُ» داج و العصاة نیام و العابدون لذی الجلال قیام!

وَ اللَّيْلُ إِذَا يَعْشَى يَكُ سَرٍّ از اسرار این سوره آنست که حقّ جلّ جلاله اندرین سوره حالت دو کس بیان کرد و سیرت ایشان بنشان عیان کرد: یکی ابو بکر صدیق، او که «اتقی» وصف و نعت او دیگر بو جهل پر جهل، او که «اشقی» حالت و صفت او. سر همه معاندان در شقاوت بو جهل و صفت او در کتاب خدا «اشقی». سالار و مهتر همه مؤمنان ابو بکر است و نعت او در کتاب آسمان «اتقی». ابو بکر آراسته ایمان و اسلام و نام او در جریده اتقیابو. بو جهل آلوده کفر و شرک و نام او در جریده اشقیابو. از روی اشارت میگوید چنانکه از اهل کفر و زمره شقاوت کس را آن قسوت و جفا نیست که بو جهل را. نیز از اهل ایمان و ارباب معرفت کس را آن صدق و وفا نیست که ابو بکر را و در فاتحه سوره که ربّ العالمین گفت: وَ اللَّيْلُ إِذَا يَعْشَى وَ النَّهَارُ إِذَا تَجَلَّى گویی از روی معنی شب و روز را در قسم از بهر آن یاد کرد در افتتاح سوره که صورت حال هر دو کس را در اثناء سوره یاد کرد. معنی چنانست که اندر شب فترت ضلالت کس را آن گمراهی نبود که بو جهل شقی را بود و اندر روز دعوت رسالت کس را آن ثبات قدم نبود که ابو بکر نفی را بود. اضداد در برابر یکدیگر کمال وصف بنمایند. عناد بو جهل و اعتقاد ابو بکر هر دو را در يك سوره بیان کرد تا حقیقت شود اهل سنت را بیان نصّ و منت حقّ عزّ و جلّ در حال بو بکر صدیق و این انوار و آثار که از وی پیدا شد، ثمره صحبت و ادب مراقبت بود و کمال یقین او که در اوامر حقّ کس را آن رتبت امثال نبود که بو بکر را بود، هم در مجاهده و هم در مشاهده و چندان نور سرور در باطن وی استیلا یافت که هر چه داشت در برابر امر حق نثار کرد و اغیار را بر آن ایثار کرد لباس خویش در باخت مجرد شد. حطام دنیا جمله برانداخت مفرد شد. سر را عمامه نگذاشت، تن را جامه نگذاشت، قدم را نعلین نگذاشت، گفت: محبت رسول (ص) سرما را تاج بست، سینه ما را لباس تقوی بست و «لِبَاسُ التَّقْوَى ذَلِكَ خَيْرٌ» لا جرم از حضرت عزّت امر آمد بمقربان آسمان و زمره عالم ملکوت که نظاره کنید مر حالت ابو بکر را! و ابو بکر بمجلس سید (ص) رسیده و هم بر آن حالت قرار گرفته و سید ولد آدم نظر رأفت بر اخلاق او گذاشته. آن ساعت جبرئیل امین فرو آمد از حضرت عزّت و گفت: یا سید ملک جلّ جلاله میگوید: سلام ما به ابو بکر برسان و با او بگو که: «انا عنك راض فهل انت عنی راض؟» بعد از انبیا و رسل در طبقات اولیا هرگز هیچکس را از حضرت عزّت ذو الجلال چنین تشریف و نواخت نیامد که ابو بکر را آمد. و باش تا فردای قیامت که گویند: ای مقربان درگاه و ای چاوشان بارگاه عزّت! دست ابو بکر گیرید و او را در سرپرده زنبوری و قدس الهی آرید تا لطف جمال ما دیده اشتیاق صدق او را این توتیا درکشد که: يتجلى الرحمن للناس عامّة و لابی بکر خاصّة.



## ۹۳- سورة الضحی- مکیة

## النوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.  
 وَ الضُّحٰی (۱) بروز روشن و چاشتگاه.  
 وَ اللّٰیْلُ اِذَا سَجٰی (۲) و بشب که آرام گیرد.  
 مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ خدایند تو ترا بدرود نکرد و فرو نگذاشت وَ مَا قَلٰی (۳) و زشت نگرفت.  
 وَ لِلْآخِرَةِ خَيْرٌ لِّكَ مِنَ الْاُولٰی (۴) و سرای آن جهانی ترا به ازین جهانی.  
 وَ لَسَوْفَ يُعْطِیْكَ رَبُّكَ فَتَرْضٰی (۵) و میبخشد ترا خداوند تو تا خشنود شوی.  
 اَلَمْ یَجِدْكَ یَتِیْمًا نَه تَرٰ اَبٰی پدر یافت فَأَوٰی (۶) و ترا پناه ساخت.  
 وَ وَجَدَكَ ضَالًّا و نه ترا نهانی یافت فَهَدٰی (۷) راه نمود.  
 وَ وَجَدَكَ عَائِلًا و ترا درویش یافت فَأَغْنٰی (۸) و بی نیاز.  
 فَاَمَّا الْیَتِیْمَ فَلَا تُفْهَرُ (۹) یتیم را فرو مشکن و.  
 وَ اَمَّا السَّآئِلَ فَلَا تَنْهَرُ (۱۰) و خواهنده را و پرسنده را بانگ بر مزن.  
 وَ اَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ (۱۱) به قرآن سخن گوی و رسان و خوان مهتر نیکویی که الله با تو کرد.

## النوبة الثانية

این سوره یازده آیتست، چهل کلمه، صد و نود و دو حرف، جمله به مکه فرو آمد و سوم سوره است که از آسمان فرو آمد. اول سوره اقرأ باسم ربك فرو آمد، پس سوره «ن وَالْقَلَم» پس سوره و الضحی. و درین سوره هیچ ناسخ و منسوخ نیست.

و در فضیلت سوره ابی بن کعب روایت کند، از مصطفی (ص)، که گفت: «هر که سوره «و الضحی» بخواند، حقّ جلّ جلاله او را در جمله آن قوم آرد که الله پسندد و رضا دهد که پیغامبر (ص) از بهر ایشان شفاعت کند و آن گه بعدد هر یتیمی و هر سائلی که در عالم است ده نیکی در دیوان وی بنویسند». و در سبب نزول این سوره علماء تفسیر مختلفانند. قومی گفتند: روزگاری وحی از آسمان منقطع گشت. ابن عباس گفت: پانزده روز. مقاتل گفت: چهل روز. ابن جریج گفت: دوازده روز. کافران مکه چون دیدند که وحی منقطع گشته و جبریل نمی آید، گفتند: انّ محمدا ودّعه ربّه و قلاه.

ربّ العالمین بخواب ایشان این سوره فرستاد. اکنون خلافت که انقطاع وحی را سبب چه بود قومی گفتند: جهودان از مصطفی (ص) سه مسأله پرسیدند قصّه ذو القرنین و اصحاب الکهف و مسأله روح. رسول خدا (ص) ایشان را جواب این داد که: «ساخبرکم غدا»

و لم یقل ان شاء الله گفت: آری خبر کنم شما را فردا و نگفت ان شاء الله باین سبب چند روز وحی منقطع گشت و کافران آن سخن گفتند. پس ربّ العالمین مصطفی (ص) را فرمود که: «وَ لَا تَقُولَنَّ لِشَیْءٍ اِنِّیْ فَاعِلٌ ذٰلِكَ غَدًا اِلَّا اَنْ یَّشَاءَ اللّٰهُ». و شرح این در سوره الکهف مستوفی رفت. قومی گفتند: سبب احتباس وحی آن بود که سگ بچه‌ای در خانه رسول (ص) شد و در زیر سریر گریخت و آنجا بماند تا بمرد و رسول را (ص) از آن هیچ خبر نه. پس رسول

(ص) خوله را گفت: «یا خولة ما حدث في بيتي لا يأتيني جبرئيل»

گویی در خانه ما چه حادث شده که جبرئیل نمی آید و از ما وامانده؟ خوله در جست و جوی ایستاد تا آن جرو مرده را از زیر سریر بیرون آورد و بیفکند. پس جبرئیل فرو آمد و رسول عتاب میکند او را در آن تأخیر که رفت و جبریل میگوید: «یا خولة اما علمت انا لا ندخل بيتا فيه كلب او صورة. و در حدیث خوله است: فجاء نبی اللہ (ص) یرعد و كان ذلك علامة الوحي.

فقال: یا خولة دثرتی. فانزل اللہ تعالی: الضحی. وروی انّ المسلمین قالوا: یا رسول اللہ اما ينزل عليك الوحي؟ فقال: «و كيف ينزل على الوحي و انتم لا تتقون براجمكم و لا تفلحون اظفاركم. فانزل اللہ جبرئیل بهذه السورة. فقال النبي (ص): «یا جبرئیل ما جئت حتى اشتقت اليك»! فقال جبرئیل (ع): ائی كنت اشدّ شوقا اليك و لكئی عبد مأمور و ما نتنزل الا بامر ربك.

و في الخبر عن جندب بن سفيان قال: اشتكى رسول اللہ (ص) فمكث ليلتين او ثلثا لا يقوم فجاءت امرأة فقالت: ما ارى شيطانك الا قد تركك لم اره قربك منذ ليلتين او ثلاث!

يقال انّ المرأة التي قالت ذلك امّ جميل امرأة ابی لهب اخت ابی سفيان فانزل اللہ تعالی: «و الضحی» یعنی: النهار كله من طلوع الشمس الى الغروب و كلّ ساعة النهار ما دامت الشمس صاعدة ضحی و ضحوة. و العرب تستغني بذكر بعض الشيء عن كله. و في القرآن كثير من ذكر ساعات النهار بمعنى كله و ذكر ساعات الليل بمعنى كله. و قيل: اقسام اللہ تعالی بصلاة «الضحی». و قيل: هي الساعة التي كلم اللہ فيها موسى (ع) و هي الساعة التي القى السحرة فيها سجدا لقوله تعالی و أنّ يُحشَرَ النَّاسُ ضَحَى. و قال اهل المعاني: فيه و في امثاله اضمار و تقديره: و ربّ الضحی».

و اللیل إذا سَجى اى سكن و استقرّ ظلامه و تناهى فلا يزداد بعد ذلك يقال بحر ساج اى ساكن. و قيل: سكن فيه الخلق. و قيل: عنى بالليل ليلة المعراج. قوله: ما ودّعك ربك هذا جواب القسم، اى «ما» تركك «ربك» من انعامه و اكرامه و حبه و الهامه و اشتقاقه من توديع المسافر. و قيل: هو من توديع الثوب و هو صونه عن الابتذال و ما قلى اى ما ابغضك منذ احبك.

و للآخرة خير لك من الأولى اى و الدار «الآخرة» و ما اعدّ اللہ سبحانه فيها «خير لك» من الدار الدنيا و ما فيها لانها تدوم و تبقى و هذه تبيد و تفنى و فيه اضمار القسم و اللام خبره مجازه و اللہ للآخرة خير لك من الأولى. و قيل: معناه: و لآخر عمرك «خير» من اوله لما تنال فيه من النصر و الفتح و الظفر. و في الخبر عن علقمة عن عبد اللہ قال: قال رسول اللہ (ص): «انا اهل بيت اختار اللہ لنا» الآخرة على الدنيا».

و لسوف يعطيك ربك فترضى اى «يعطيك» من النصر و الفتح و التمكين و كثرة المؤمنين في الدنيا و من الثواب و الكرامة في العقبى ما يرضيك، و قيل: «يعطيك» الف قصر من لؤلؤ تراها المسك و فيها ما يليق بها من الازواج و غيرها.

و قال ابن عباس: هو الشفاعة في مذنبى امته و لما نزلت هذه الآية

قال النبي (ص): «اذا لا ارضى و واحد من امتى في النار».

و عن عبد اللہ بن عمرو بن العاص: انّ النبي (ص) تلا قول اللہ تعالی في ابراهيم (ع): «فمن تبعني فإبنة مبي و من



عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ».

و قال عيسى (ع): «إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَ إِنْ تُعْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ».

فرجع يديه ثم قال: «اللهم امتي امتي» فبكى. فقال الله عزّ و جلّ: «يا جبرئيل اذهب الى محمد و ربك اعلم فسئله ما يبكيك». فاتاه جبرئيل فسأله فاخبره رسول الله (ص) فقال الله عزّ و جلّ: «يا جبرئيل اذهب الى محمد فقل: انا سنرضيك في امتك و لا نسوؤك»

و قال حرب بن شريح: سمعت ابا جعفر محمد بن علي (ع) يقول: «انكم معشر اهل العراق تقولون ارجى آية في القرآن ارجى «يا عِبَادِي الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ» و انا اهل البيت نقول: ارجى آية في كتاب الله: وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى.

و عن جعفر بن محمد (ع) قال: دخل رسول الله (ص) على فاطمة عليها السلام و عليها كساء من ثلثة الإبل و هي تطحن بيدها و ترضع ولدها فدمعت عينا رسول الله (ص) لَمَّا ابصرها. فقال: «يا بنيّنا تعجلى مرارة الدنيا بحلاوة الآخرة فقد انزل الله على: وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى.

قال موسى عليه السلام: «وَ عَجِلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَى». و قال لمحمد (ص): وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى فَلتوليك قبلة ترضاهما فكم بين من يتكلف ليرضى ربه و بين من يعطيه ربه ليرضى. ثم اخبر الله عزّ و جلّ عن حاله التي كان عليها قبل الوحي و ذكره نعمه فقال جلّ ذكره: أَمْ لَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى روى عن ابن عباس قال: قال رسول الله (ص) «سألت ربّي مسألة وددت اني لم اكن سألته قلت: يا ربّ انك آتيت سليمان بن داود ملكا عظيما و آتيت فلانا كذا و آتيت فلانا كذا. قال: يا محمد ا لم اجدك يتيما فاويتك؟ قلت: بلى اى ربّ. قال: ا لم اجدك ضالا فهديتك؟ قلت: بلى اى ربّ: قال: ا لم اجدك عائلا فاغنيتك؟ قلت: بلى اى ربّ»

و معنى الآية أَمْ لَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا صغيرا فقيرا حين مات ابوك و لم يخلفك مالا و لا مأوى فجعل لك مأوى و ضمك الى عمك ابي طالب حتى احسن تربيتك و كافاك المؤنة. اليتيم عند العرب الذى مات ابوه و العجمى ماتت امه. فاذا ماتا عنه جميعا فهو لطيم هذا كله قيل الحلم. و في الخبر: لا يتم بعد حلم.

و سئل جعفر بن محمد الصادق (ع) لم اوتم النبي (ص) عن ابويه؟ قال: «لننا يكون عليه حقّ لمخلوق»

و قيل: لننا يسبق الى قلب بشر انّ الذى نال من العزّ و الشرف و القهر على اعدائه كان ذلك عن تظاهر او توارث احدا و تعاضد عشيرة او اكتساب نسب بقوة الوالدين و كذا القول في حكمة ما كان من فقره و قلة ذات يده اذ لو كان له مال لكان يسبق الى الاوهام انّ الذى نال بالمال و الانفاق فايتمه و افقره كى يتم حجته بانّ مثل هذا في ضعفه و قلة ذات يده و انقطاعه من عشيرته يعلو كلّ هذا العلوّ و يقهر كلّ هذا القهر على الاغنياء و الملوك و اهل القبائل لا يكون الا الحقّ من جده زلّ و من اعرض عنه ذلّ. و قيل: معنى «اليتيم هاهنا الشريف الفريد الذى هو مفقود المثل عديم النظير كالذرة اليتيمة التي لا يوجد لها مثل و لا نظير فيكون المعنى: أَمْ لَمْ يَجِدْكَ فِي الْعِزِّ وَ الشَّرَفِ وَ التَّبَاهَةِ كَالذَّرَةِ الْيَتِيمَةِ لَا مِثْلَ لَهَا: «فاويك في دار اعدائك فكنت بين القوم معصوما محروسا و اويك الى كرامته و اصطفاك لرسالته.

وَ وَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى اى ضالّا عن معالم النبوة و احكام الشريعة غافلا عنها فهديك اليها كما قال تعالى: وَ إِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ مَا كُنْتَ تُدْرِي مَا الْكِتَابُ وَ لَأِإِيمَانُ. و قيل: معناه: وَجَدَكَ بَيْنَ قَوْمٍ ضَلَالٍ فَهَدَاهُمْ بِكَ وَ وَجَدَكَ ضَالًّا اى خفيّا على الناس لا تعرف منزلتك عند الله فابرزك حتى عرفت و فهدى قومك اليك من قول العرب: ضلّ

الماء في اللبن اذا خفى فيه و فهدى العروس اذا جلاها. و روى ابو الضحى عن ابن عباس: ان النبي (ص) ضلّ في شعاب مكة في حال صباه و كان عبد المطلب يطلبه و يقول: متعلقا باستار الكعبة:

يا ربّ فاررد و لدى محمدا ردّ الی و اصطنع عندی یدا.

وجده ابو جهل فردّه الى عبد المطلب فمنّ الله عليه حيث خلّصه على يدي عدوّه و في حديث كعب الاحبار في مولد رسول الله (ص) انّ حلّمة لما قضت حقّ الرضاع جاءت برسول الله (ص) لتردّه الى عبد المطلب، قالت حلّمة: فاقبلت اسير حتى اتيت الباب الاعظم من ابواب مكة فسمعت مناديا ينادى هنيئا لك يا بطحاء مكة اليوم يرّد عليك النور و الدّين و البهاء و الجمال. قالت. ثمّ وضعت رسول الله (ص) لاقضى حاجة و اصلح ثيابي فسمعت هدهة شديدة فالتفت فلم اره! فقلت: معاشر الناس اين الصّبي؟ قالوا: اى الصّبي؟ قلت: محمد بن عبد الله بن عبد المطلب الذى نضر الله به وجهي و اغنى عيلتي. قالوا: ما رأينا شيئا فلما ايسونى وضعت يدي على امّ رأسى. قلت: وا محمداه وا ولداه. فابكيت جوارى الابكار لبكائى و ضجّ الناس معى بالبكاء حرقة لى. فاذا انا بشيخ يتوكأ على عصا قال: مالك ايّتها السّعدية؟ قلت: فقدت ابني محمدا، قال: لا تبكى انا ادلك على من يعلم علمه و ان شاء ان يرده فعل. قلت: فدتك نفسى و من هو؟ قال: الصّتم الاعظم هبل. قالت فدخل و انا انظر فطاف بهبل و قيل رأسه و ناداه يا سيّده لم تزل متّك على قريش قديمة و هذه السّعدية تزعم انّ ابنا لها قد ضلّ فردّه ان شئت و اخرج هذه الوحشة عن بطحاء مكة فانّها تزعم ان ابنها محمدا قد ضلّ فانكبّ هبل على وجهه و تساقطت الاصنام. و قالت: اليك عنا ايّها الشيخ ائما هلاكنا على يدي محمد قالت: فاقبل الشيخ اسمع لاسنانه اصطكاكا و لركبته ارتعادا و قد القى عكازته من يده و هو يقول: يا حلّمة انّ لابنك ربّا لا يضيّعه فاطلبيه على مهل. قالت: فانتهى الخبر الى عبد المطلب فسلف سيفه لا يثبت له احد من شدّة غضبه و نادى باعلى صوته يال غالب يال غالب! و كانت دعويهم في الجاهلية فاجابته قريش باجمعها فركب و ركبت قريش معه فاخذوا على مكة و انحدر عن اسفلها. فلما ان لم ير شيئا ترك الناس و اقبل الى البيت الحرام فطاف سبعا ثمّ انشأ يقول:

يا ربّ ردّ راكبي محمدا ردّ الی و اتخذ عندی یدا  
يا ربّ ان محمدا لم يوجد فجمع قومی کلهم بيّدا

فسمعنا مناديا ينادى من الهواء معاشر الناس لا تضجّوا فانّ لمحمد ربّا لا يخذله و لا يضيّعه. قال عبد المطلب يا ايّها الهاتف و من لنا به و اين هو؟ قال: هو بوادي تهامة عند شجرة اليمى فاقبل عبد المطلب راكبا متسلّحا فلما صار في بعض الطريق تلقاه ورقة بن نوفل فصارا جميعا يسيران فبيناهم كذلك اذ النبي (ص) قائم تحت شجرة يجذب الاغصان و يعبث بالورق.

قال له عبد المطلب: من انت يا غلام قال: انا محمد بن عبد الله بن عبد المطلب.

قال: عبد المطلب. فدتك نفسى فانا جدك. ثمّ حمّله على قربوس سرجه و ردّه الى مكة و اطمانت قريش بعد ذلك فذلك قوله: وَ وَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى يَعْنِي: ضالا في شعاب مكة فهداك الى جدك عبد المطلب. و قيل: وَ وَجَدَكَ ضَالًّا نَفْسَكَ لَا تَدْرِي مَنْ أَنْتَ فَعَرَّفَكَ نَفْسَكَ وَ حَالَكَ وَ اعْلَمْ أَنَّ الضَّلَالَ لَهُ وَجْوه فِي الْعَرَبِيَّةِ غَيْرَ الْغَيِّ مشهورة منها قول موسى «فَعَلَّئُهَا إِذَا وَ أَنَا مِنَ الضَّالِّينَ» اى من الجاهلين. و قال اخوة يوسف لابيهم: «إِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ» اى فرط الحبّ

ليوسف. و قال النَّسوة لامرأة العزيز. «إِنَّا لَنَرَاهَا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» اى غلب عليها حبّ يوسف. و قال عزّ و جلّ في شهادة النَّساء على الاموال «أَنْ تُضِلَّ إِحْدَاهُمَا» يعنى: ان تنسى الشهادة. و قال في قصّة اصحاب جنة مارب. «إِنَّا لَضَالُونَ» اى مخطئون الطريق ليس الضلال في هذه الآيات من الغىّ في شيء و ما كان رسول الله (ص) «ضالاً» ضلال الغىّ قطّ و في حديث غير واحد من الصّحابة.

«كنت نبياً و انّ آدم لمنجدل في طينته».

و في الحديث كان اول الانبياء في التسمية و آخرهم في البعثة و كان قبل المبعث يخاوض المشركين و تزوج فيهم خديجة لكنّه لم يعبد صنما و لا شيئا من الطواغيت قطّ و لا اتى شيئا من الفواحش.

وَ وَجَدَكَ عَائِلًا اى فقيرا فاغناك بمال خديجة تبدّله لك ثمّ بمال الغنائم حيث اجلها لك. تقول: عال يعيل اذا افتقروا عال يعيل اذا صار ذا عيال. و قال مقاتل: فرضاك بما اعطاك من الرزق و اختاره الفراء و قال: لم يكن غنىّ عن كثرة المال و لكنّ الله رضاه بما آتاه و ذلك حقيقة الغنى.

و في الخبر عن ابى هريرة قال: قال رسول الله (ص): «ليس الغنى عن كثرة العرض و لكنّ الغنى غنى النفس».

و عن عبد الله ابن عمرو: انّ رسول الله (ص) قال: «قد افلح من اسلم و رزق كفافا و قنعه الله بما آتاه».

و قيل: لما نزل أ لم يَجِدْكَ يَتِيمًا فَأَوَى قال بارفع صوته: «بلى يا ربّ كنت «يتيماً» فاويتنى، كنت «ضالاً» فهديتنى، كنت «عائلاً» فاغنيتنى: ثمّ قال: «يمنّ علىّ ربى و هو اهل المنّ. ثمّ اوصاه باليتامى و الفقراء فقال: فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ لا تحقره و لا تظلمه فقد كنت «يتيماً».

و قال الزجاج: لا تقهره على ماله و لا تغلبه على حقه فتذهب به لضعفه. و كذا كانت العرب تفعل في امر اليتامى تأخذ اموالهم و تظلمهم حقوقهم.

روى ابو هريرة عن النَّبِيِّ (ص) قال: «خير بيت في المسلمين بيت فيه يتيم يحسن اليه و شرّ بيت في المسلمين بيت فيه يتيم يساء اليه. ثمّ قال باصبعه انا و كافل «اليتيم» في الجنة هكذا و هو يشير باصبعيه».

و عن انس بن مالك قال: قال رسول الله (ص): «اذا بكى «اليتيم» وقعت دموعه في كفّ الرّحمن فيقول الله من ابكى هذا «اليتيم» الذى و اريت والده تحت الثرى؟ من اسكته فله الجنة».

و عن عمر بن الخطاب قال: قال رسول الله (ص): «انّ اليتيم» اذا بكى اهترّ لبكائه عرش الرّحمن فيقول الله عزّ و جلّ لملائكته: «يا ملائكتى من ابكى هذا «اليتيم» الذى غيّبت اباه في الثراب؟ فيقول الملائكة ربّنا انت اعلم. فيقول الله يا ملائكتى ائى اشهدكم ان من اسكته و ارضاه ان ارضيه يوم القيامة».

قال: فكان عمر اذا رأى يتيماً مسح رأسه و اعطاه شيئاً.

و عن انس بن مالك قال: منّ ضمّ يتيماً و كان في نفقته و كفاه مؤنته كان له حجابا من النار يوم القيامة و من مسح برأس يتيم كان له بكلّ شعرة حسنة.

و روى انّ ابراهيم الخليل (ع) قال: الهى ما جزاء من «اوى» يتيماً؟ قال: «اظله في ظلّى و ادخله جنّتى».

قوله: وَ أَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ قَالَ المفسّرون: يريد «السائل» على الباب، اى لا ترجره اذا سألك فقد كنت فقيرا اذا ما ان تطعمه و امّا ان تردّه ردّاً لئنا جميلاً. يقال: نهره و انتهره اذا استقبله بكلام يزجره. و عن ابى هريرة قال: قال النَّبِيُّ (ص) لا يمنعنّ احدكم السائل ان يعطيه اذا سأل و ان رأى في يده قلبين من ذهب.

و عن ابراهيم بن ادهم قال: نعم القوم السَّوَالِ يحملون زادنا الى الآخرة. و قال ابراهيم «السَّائِلُ» يريد الآخرة يجيء الى باب احدكم فيقول: هل توجَّهون الى اهلِكُمْ بشيء؟ و في بعض الاخبار اذا رددت «السَّائِلُ» ثلاثا فلم يرجع فلا عليك ان تزبره. و عن الحسن في قوله عزَّ و جلَّ: وَ أَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ قَالَ: اما انه ليس بالسَّائِلِ الَّذِي يَأْتِيكَ لَكِن طَالِبِ الْعِلْمِ. قال يحيى بن آدم: اذا جاءك طالب العلم فلا تنتهره.

وَ أَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ اى بُلِّغْ ما ارسلت به و حَدِّثْ بِالنَّبُوَّةِ و الْقُرْآنَ الَّذِي آتَيْكَ اللَّهُ عَزَّ و جَلَّ و هِيَ اَجَلُ النَّعْمِ و قِيلَ: اعظم نعم الله عليه القرآن هذا كقوله: «فَذَكِّرْ بِالْقُرْآنِ». و قال الكلبي: امره ان يقرأ القرآن. و قيل: هو من قوله: «فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ». و في الخبر عن النعمان بن بشير قال: سمعت رسول الله (ص) يقول على المنبر «من لم يشكر القليل، لم يشكر الكثير و من لم يشكر الناس لم يشكر الله و التَّحَدَّثَ بِنِعْمَةِ اللَّهِ شُكْرًا و تَرَكَهُ كُفْرًا و الْجَمَاعَةُ رَحْمَةٌ و الْفِرْقَةُ عَذَابٌ».

و قال (ص): «من اعطى خيرا فلم ير عليه سَمِيَّ بفيض الله معاديا لنعمة الله».

و قيل: اذا عملت خيرا فحدِّثْ به اخوانك و ثقاتك و كان عبد الله بن غالب اذا اصبح يقول: لقد رزقني الله البارحة، خيرا قرأت كذا و صلّيت كذا و ذكرت الله كذا و فعلت كذا. فيقال له: يا بافراس انّ مثلك لا يقول مثل هذا. فقال: يقول الله عزَّ و جلَّ: وَ أَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ و تقولون انتم لا تحدِّثْ «بِنِعْمَةِ رَبِّكَ» و صحَّ

عن رسول الله (ص) انه قال: «انا سيّد ولد آدم و لا فخر، و اول من تنشر الارض عن جمجمة رأسه و لا فخر، و اول من يأخذ بحلقة باب الجنة فيقعقها

و السنّة في قراءة ابن كثير ان يكبّر من اول سورة «وَ الضُّحَى» على رأس كلّ سورة حتّى يختم القرآن فيقول الله اكبر، و كان سبب التكبير انّ الوحي لما احتبس قال المشركون: هجره شيطانه و ودّعه فاغتمّ النبي (ص) لذلك. فلما نزل «وَ الضُّحَى» كبر رسول الله (ص) فرحا بنزول الوحي و اتّخذوه سنّة.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بنام او كه زينت زبانه و يادگار جانها نام او، بنام او كه آسایش دلها و آرایش کارها بنام او، كه روح روحها و مفتاح فتوحها نام او، بنام او كه فرمانها روان و حالها بر نظام از نام او، جلال الهيّت مطلع قدم او. بس قفلها كه باين نام از دلها برداشته، بس رقمهای محبّت كه باين نام در سينهها نگاشته، بس بيگانگان كه بوى آشنا گشته، بس غافلان كه بوى، هشيار شده، بس مشتاقان كه باين نام دوست را يافته هم يا دست و هم يادگار، بنام او وقت دیدار.

گل را اثر روی تو گل پوش کند      جان را سخن خوب تو مدهوش کند  
آتش كه شراب وصل تو نوش کند      از لطف تو سوختن فراموش کند.

وَ الضُّحَى وَ اللَّيْلُ إِذَا سَجَى. وَ الضُّحَى: عبارتست از روز روشن وَ اللَّيْلُ عبارتست از شب تاریک، و بر لسان اهل اشارت بر ذوق جوانمردان طریقت مقصود از اين روز و شب كشف و حجابست. و كشف و حجاب نشان لطف و قهر است. نسیم لطفی بر عالم جمال گذر كرد، طایفه‌ای را در صحرای فضل یافت، از آن قاف قسم وَ الضُّحَى حلقه عهدی ساختند، و از آن سین او سلسله ارادت بر جانها و دلهای ایشان نهادند و بدرگاه سعادت باز بستند كه: وَ

الضُّحَى. باز سموم قهری از میدان جلال بتافت قومی را در عالم عدل دید، هم از آن قاف قسم و اللَّيْلُ قید قهری ساختند و بر دلها و جانهای ایشان نهادند و بدرگاه شقاوت باز بستند که: وَ اللَّيْلُ إِذَا سَجَىٰ نَهَ أَنْجَا فَضْلُ جَمَالٍ بُوَدِ مِیْلِ وَ نَهَ اِیْنَجَا كَهَ عَدْلُ جَلَالٍ بُوَدِ ظَلْمِی. نسیم صباء سعادت و الضُّحَى بود که غاشیه دولت خلیل و تخت دولت آدم صفی بر دوش مقربان نهاد. سموم قهر و اللَّيْلُ إِذَا سَجَىٰ بود که در عالم عدل جان و دل فرعون و هامان را بآتش نومیدی بسوخت و گفته‌اند: وَ الضُّحَى اِشَارَتَسْت بَرُوشْنَائِی رُوی بَا جَمَالِ مِصْطَفِی (ص)، وَ اللَّيْلُ إِذَا سَجَىٰ اِشَارَتَسْت بَسِیَاهِی مَوی بَا كَمَالِ مِصْطَفِی (ص). رَبِّ الْعَالَمِیْنَ تَحْقِیْقُ تَشْرِیْفِی وَی رَا بَرُوی وَ مَوی اَو سَوَكَنْدِ یَاَدِ مِی كَنْدِ كَهَ مَا وَدَّعَاكَ رَبُّكَ وَ مَا قَلِی.

روزی چند که وحی منقطع گشته بود، رسول خدا (ص) دلتنگ همی بود. هر ساعتی با صدیق اکبر گفتی: «یا با بکر ندانم تا سبب چیست که روح الامین نمی‌آید مگر بساط وحی در نوشته‌اند، یا بر منشور نبوت طغرای عزل کشیده‌اند؟! صدیق، همی گفتی: ای سید خاقین و ای چراغ عالمین مگر از حضرت عزت دستوری آمدن نیافته باشد، و دشمنان همی گفتند: آن محمدا ودعه ربه، مگر خدای محمد محمد را بگذاشت و رها کرد. رسول هر وقتی ببالای بو قبیس بر رفتی و طیلسان نبوت را در خاک کردی و بزاری بگریستی و بضرب مثل گفتی: «انی لاجد نفس الرّحمن من قبل الیمن».

هر شب نگرانم بیمن تا تو بر آبی زیرا که سهیلی و سهیل از یمن آید.

روزی عظیم دلتنگ شده بود، روی مبارك بر خاک نهاده گفت: پادشاهها بحق آن نسیم صباء دولت معرفت که بهر وقت سحرگاهی بر درگاه دل دوستان گذر کند، که يك بار دیگر صحرای سینه محمد را بان نسیم وحی پاك خوش گردانی. آن ساعت زلزله در ملکوت اعلی افتاد. هفت اطباق زمین در جنبش آمده، خلق دریاها خون از دیدگان گشاده، صحابه صدق چون صورت او در قهر آن عتاب دیدند هر یکی ماتمی گرفته. عائشه صدیقه میگوید که: رسول خدا (ص) در آن تلّهف و تشوّق و تعطش بود که همی ناگاه آثار وحی در طلعت مبارك سید قاب قوسین پیدا آمد.

یاران از پیش وی برخاستند و برید حضرت جلال جبرئیل امین وحی پاك بمسامع سرّ او رسانید که: وَ الضُّحَى وَ اللَّيْلُ إِذَا سَجَىٰ اِی سَیْدِ بَحَقِّ رُوشْنَائِی رُوی تُو وَ سِیَاهِی مَوی تُو كَهَ مَا تَرَا فَرُو نَكْذَاشْتِیْمِ وَ اَز دُوسْتِی تُو هِیْج نَكَاسْتِیْمِ وَ دَرِیْنِ عِتَابِ جِز سَعَادَتِ اَمَّتِ تُو نَخُواسْتِیْمِ. قُوله: وَ لَسَوْفَ يُعْطِیْكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ وَ قَتِی جِبْرِئِیْلِ اَمِیْنِ (ع) بَحْضَرَتِ نَبُوتِ دَرآمد، سَیْدِ رَا دِیدِ (ص) بی قرار و بی آرام گشته، عنان دل بدست غم سپرده، سوز و اندوه وی بغایت رسیده، دیده وی لولؤ بار گشته. جبرئیل گفت: ای سید کونین و ای مهتر عالمین این چه سوزست و چه شور که در تو می‌بینم؟ چه بار غم و اندوه است که بر خود نهاده‌ای؟! گفت: ای جبرئیل اندوه عاصیان امت مرا چنین بی‌قرار کرد، اندیشه کار و عاقبت کار ایشان مرا زار و نزار کرد. ای جبرئیل از دوست می‌خواهم که ایشان را بمن بخشد تا دلم فارغ گردد و از غم ایشان بیاساید. جبرئیل بحضرت عزت رفت و باز آمد و گفت: اللّٰهُ تَرَا سَلَامِ مِی كَنْدِ وَ مِی گوید: وَ لَسَوْفَ يُعْطِیْكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ دِل خُوشْدَارِ وَ اَنْدُوه مَدَارِ، عَالَمِیَانِ هَمَه خُشْنُودِی مَا مِی خُوهَنْدِ وَ مَا خُشْنُودِی تُو مِی خُوهِیْمِ، تَا اَنْكَه خُشْنُودِ شُوی، بَتُو مِی بَخْشَمِ اِی مَحْمَدِ هَر كَهَ اَز اَمَّتِ تُو تَا قِیَامِ السَّاعَةِ اَز دَلِی پَاكِ بَاخْلَاصِ وَ اِعْتِقَادِ



اقرار دهد که من خداوندم و تو رسول منی. هر طاعت که دارد مبرور کنم، هر زلت که باشدش مغفور کنم و اگر  
پری روی زمین گناه دارد هباء منثور کنم



## ۹۴ - سورة الانشراح - مكية

## النوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.  
 أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ (۱) نه باز گشادیم دل ترا و روشن کردیم؟  
 وَ وَضَعْنَا عَنَّاكَ وَزْرَكَ (۲) و نه فرو نهادیم از تو گناه تو؟  
 الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ (۳) آن بار گران که از گرانی پشت ترا سست کرد؟  
 وَ رَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ (۴) و نه بلند برداشتیم نام تو و آوای تو؟  
 فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا (۵) با هر دشواری و تنگی آسانی است و فراخی.  
 إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا (۶) بدرستی که با هر دشواری آسانی است.  
 فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ (۷) چون از نماز بپردازی در دعا کوش و در نیاز نمودن رنج بر.  
 وَ إِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَبْ (۸) و از خداوند خود خواه.

## النوبة الثانية

این سوره هشت آیتست، بیست و هفت کلمه، صد و سه حرف جمله به مکه فرو آمد و درین سوره ناسخ و منسوخ نه.  
 و در خبر ابی بن کعب است از مصطفی (ص) که: «هر که سوره «الم تشریح» بخواند او را چندان مزد و ثواب  
 دهد که کسی پیغامبر را (ص) اندوهگن بیند و آن اندوه از وی بردارد». و در خبر می‌آید که: «هر که این سوره هر  
 روز بخواند، خدای تعالی همه دشواریها و سختیها بر او آسان کند و از همه اندوهان او را فرج دهد. قوله: أَلَمْ  
 نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ هذا استفهام على طريق التقرير، ای ازلنا الهمّ و نفينا الحزن عن قلبك و وسّعناه و لم نجعله ضيقًا  
 حرجا. و كان النبي (ص) في بدو الأمر اذا اتاه جبرئيل بالوحي شقّ عليه استماعه و النظر الى جبرئيل، فوسّع الله قلبه  
 لذلك. و في الخبر: «انّ رسول الله (ص) شقّ صدره لعلة ثم اخرج قلبه و شقّ و استخرج منه مثل العلقة السوداء و  
 رمى به و غسل بالماء و الثلج من الجنة ثم حشى نورا و حكمة و ايماناً، ثم اعيد مكانه و كان اثر الخرز بصدرة ظاهرا  
 فعل به ذلك في صباه و هو مع ظنره»

حليمة بنت ابی ذويب بارض هوازن في بنى سعد بن بكر نهارا و هو مع اخ له صبيّ من ظنره في البهم نزل عليه  
 ملكان كائهما طيران ففعلا به ذلك و المرّة الثانية ليلة الاسراء قبل ان يصعد به و غسل بماء زمزم  
 فذلك قوله تعالى: أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ و قيل: معنى شرح الصدر ان يوسّع لقبول القدرة و الاستيقان بالغيب و الثقة  
 بالضمان و وعى العلم.

وَ وَضَعْنَا عَنَّاكَ وَزْرَكَ ای غفرنا لك «ما تقدّم من ذنبك و ما تأخّر» كقوله: «لِيَعْفِرَ لَكَ اللّٰهُ ما تقدّم من ذنبك و ما  
 تأخّر». قال الضحاك و الحسن و قتادة يعنى: ما كان عليه في الجاهليّة من قلة العلم، و قيل: «وزرك» يعنى: «وزر»  
 امّتك، فاضاف اليه لاشتغال قلبه به و اهتمامه له. و قيل: عصمناك من ارتكاب الوزر.  
 و قيل: خففنا عليك تحمّل اعياء النبوّة.

الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ ای اثقل «ظهرك» فاوهنه حتى سمع له. نقيض ای صوت. و قيل: الذى كاد يكسر ظهرك حتى  
 يسمع نقيضه و هذا مثل.

وَ رَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ روى ابو سعيد الخدرى عن النَّبِيِّ (ص) انه سأل جبرئيل عن هذه الآية وَ رَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ قال: قال الله عزّ و جلّ: اذا ذكرت ذكرت معى.

و قال ابن عباس: وَ رَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ اى تذكر معى اذا ذكرت في الاذان و الاقامة و التّشّهّد و الخطب على المنابر. و قال قتادة: رفع الله ذكره في الدنيا و الآخرة؟ فليس خطيب و لا متشّهّد و لا صاحب صلاة انا ينادى به: اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و فيه يقول: حسّان بن ثابت:

اغرّ عليه للنبوة خاتم من الله مشهور يلوح و يشهد  
و ضمّ الاله اسم النبي الى اسمه اذا قال في الخمس المؤذن اشهد

و قيل: وَ رَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ عند الملائكة في السماء و قيل: رفعه باخذ ميثاقه على التّبيين و الزامهم الايمان به و الاقرار بفضلته. و قال ذو النون: همم الانبياء تجول حول العرش و همّة محمد (ص) فوق العرش. لذلك قال: وَ رَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ ثمّ وعده اليسر و الرّخاء بعد الشّدّة و ذلك انه كان بمكة في شدة فقال: فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا اى «مع» الشّدّة التى انت فيها من جهاد المشركين و مزاوله ما انت بسبيله «يسرا» و رخاء بان يظهرك عليهم حتى ينقادوا للحقّ الذى جنتهم به طوعا و كرها.

إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا كرّره لتأكيد الوعد و تعظيم الرّجاء: و قيل: فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا في الدنيا، إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا في الآخرة.

قال الحسن لما نزلت هذه الآية قال رسول الله (ص): «ابشروا قد جاءكم اليسر لن يغلب عسر يسرين».

و قال ابن مسعود: و الذى نفسى بيده لو كان «العسر» في جحر لطلبه اليسر حتى يدخل عليه انه لن يدخل عليه انه يغلب عسر يسرين. قال العلماء في معنى هذا الحديث: انه عرف «العسر» و نكر اليسر و من عادة العرب اذا ذكرت اسما معرفا ثمّ اعادته فهو هو و اذا نكرته ثمّ كرّرتيه فهما اثنان. فالعسر في الآية مكرّر بلفظ التّعريف فكان عسرا واحدا و اليسر مكرّرا بلفظ التّكررة فكانا يسرين كانه قال: فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا «انّ مع» ذلك «العسر يُسْرًا» آخر، و قيل: مجاز قوله لن يغلب عسر يسرين انّ الله تعالى بعث نبيّه (ص) مقلا محقا فعيره المشركون بقره حتى قالوا: نجم لك مالا فاغتمّ و ظنّ انهم كذبوه لفقره فعزّه الله تعالى و عدّد عليه نعماه في هذه السّورة و وعده الغنى فقال: أ لَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ الى قوله: وَ رَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ فهذا ذكر امتنانه.

ثمّ ابتدا ما وعده من الغنى ليسليه ممّا خامر قلبه من الغمّ فقال: فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا مجازه لا يحزنك ما يقولون: فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا في الدنيا ثمّ انجز ما وعد و فتح عليه القرى العربيّة و وسّع ذات يده حتى كان يهب المانتين من الإبل ثمّ ابتدا فصلا آخر من امر الآخرة فقال تاسية له: إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا و الدليل على ابتدائه تعريه من الفاء و الواو و حروف التّسق فهذا وعد عامّ لجميع المؤمنين مجازه إنّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا في الدنيا للمؤمنين «يسرا» في الآخرة لا محالة فقوله: «لن يغلب عسر يسرين» اى لن يغلب عسر الدنيا اليسر الذى وعد الله المؤمنين في الدنيا و اليسر الذى وعدهم في الآخرة. انما يغلب احدهما و هو يسر الدنيا. فاما يسر الآخرة فدائم غير زائل، اى لا يجمعها في الغلبة كقوله (ص): «شهر ا عيد لا ينفقان» اى لا يجتمعان في التّقصان.

و عن ابن عباس قال: اهدى للنبيّ (ص) بغلة اهداها اليه كسرى فركبها بحبل من شعر ثمّ اردفنى خلفه، ثمّ سار بي



ملیا، ثم التفت الیّ فقال لی: «یا غلام!» قلت: لَبَّيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ. قال: «احفظ الله يحفظك احفظ الله تجده امامك تعرف الى الله في الرّخاء يعرفك في الشّدّة و اذا سألت فسل الله، و اذا استعنت فاستعن بالله قد مضى القلم بما هو كائن فلو جهد الخلائق ان ينفعوك بما لم يقضه الله لك لما قدروا عليه و لو جهدوا ان يضرّوك بما لم يكتبه الله عليك ما قدروا عليه. فان استطعت ان تعمل بالصّبر مع اليقين فافعل فان لم تستطع فاصبر، فانّ في الصّبر على ما تكره خيرا كثيرا. و اعلم انّ مع الصّبر النّصر و انّ من الكرب الفرج و إنّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا قوله: فَإِذَا فَرَعْتَ فَأُنْصَبْ قال ابن عباس: «فإذا فَرَعْتَ» من صلوتك «فأنصب» إلى رَبِّكَ في الدّعاء و انت جالس قبل ان تسلم. و قال قتادة. امره اذا فرغ من صلوته ان يبالغ في دعائه. و قال الحسن: فإذا فَرَعْتَ من جهاد عدوك «فانصب» في عبادة «ربك». و قال مجاهد «فإذا فَرَعْتَ» من امر الدنيا «فأنصب» في عبادة «ربك» و صلّ. و قال الكلبي: فإذا فَرَعْتَ من تبليغ الرّسالة فَأُنْصَبْ اى استغفر لذنبك و للمؤمنين.

وَ إِلَى رَبِّكَ فَارْغَبْ في المسأله و سله ما تحتاج اليه من صلاح دينك و دنياك و لا ترج غيره و لا تشتغل بسواه. و قيل. إلى رَبِّكَ فَارْغَبْ اى فاخلص الدّعاء و الابتهاج و انقطع اليه. و قال جعفر: اذكر «ربك» على فراغ منك عن كلّ ما دونه.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. بباد اين نام عزيز و پيغام شريف، خطاب خطير و نظام بي نظير، بارگاه نور اعظم و حلقه در سراى قدم، دست آويز بندگان و دلاويز دوستان، در هجده هزار عالم كس نتواند كه قدم بر بساط توفيق نهد مگر بمدد لطف اين نام و كس را در هر دو سراى زندگى مسلم نبود مگر برعايت و عنايت اين نام. از جمله كلمات قدم كه آن منبع الطاف كرم بسمع نبوت رسانيدند، و مؤمنان و دوستان را بتعليم آن رتبت تخصيص دادند، هيچ كلمه در نظم و صيغت و در نثر لغت آن عزّت و حرمت و آن شرف و رفعت ندارد كه اين آيت تسميت دارد: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ هر حرفى ازو درّ تحقيق و تمكين را صدفى است، هر كلمه‌اى ازو شراب رحيق و تسنيم را و سيلتى است و آن نقطه كه در تحت باء «بسم الله» است، اگر چه در نظر بشرىّت اختصارى و اقتصارى دارد. آن در آسمان قرآن بر مثال زهره كمال است و بر رخسار حقيقت بر مثال خال جمال است و بر جمله همى دان كه اين آيت تسميت معادن حقائق است و منابع دقائق و مشارع شرايع.

هر كه از دلى صافى و جاني بعهد ازل وافى بگويد: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ از عذاب و عقاب رست و ثواب بيشمار پيوست. قوله: أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ بدانكه الله جلّ جلاله و تقدست اسماءه و تعالت صفاته چون خلق را بامر «كن» از كتم عدم بحيز وجود آورد و خزائن رحمت و رياض نعمت بر ايشان نثار كرد، آن سيّد عالم را و مهتر ولد آدم را بالطاف عزّت و تحف كرامت و انواع منت ايثار كرد، از ابتداء عالم تا فناء بنى آدم همه خلق تبع او بودند. مراد اولى از لطف ازلى او بود، شاه او بود و خلائق همه لشگر و خيل او، مهمان عزيز او بود و عزيزان همه تبع و طفيل او. در نگر در منشور مجد و نامه اقبال او، تا هيچ پيغمبر را آن تخصيص و تنصيب بينى كه اين مهتر كون را و با هيچ كس جز وى چنين خطاب كرامت و رفعت رفت كه: أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ؟ اى مهتر عالم، اى گزيده محترم، اى رسول مقدّم اى بزرگوار مكرم، اى سيّد مكه و حرم! نه دل ترا بنور معرفت روشن كرديم؟

بلطائف مشاهدت و مكاشفت مؤدّب و مهذب كرديم، بكرائم عزّت و رفعت مطيب و مقرب كرديم، طينت ترا كسوت



زینت و خلعت رفعت دادیم، ای سید مقصود آفرینش کشف کردن آیت کمال و رایت جلال و صورت جمال تو بود.  
«لولاک لما خلقت الافلاک، لولاک لما کان سمک و لا سماک».

ای سید اول تو بودی در نبوت، آخر تو بودی در بعثت، ظاهر تو بودی در وصلت، باطن تو بودی در نعمت، اول همه خلائق تو بودی در زلفت و الفت، آخر تو بودی در سیاست و سعادت، ظاهر تو بودی در عصمت و حشمت، باطن تو بودی در جلالت حالت. در اخبار معراج آورده اند که: مصطفی (ص) گفت: «قال لی الجبار جلّ جلاله: سل یا محمد! فقلت: یا ربّ اتّخذت ابراهیم خلیلا و آتیت داود ملکا عظیما و غفرت زلته و اعطیت سلیمان ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی و کلمت موسی تکلیما و رفعت ادریس مکانا علیا و علّمت عیسی الثّوراة و الانجیل و جعلته «بیرئ الاکمه و الأبرص و یحیی الموتی باذنک». فقال لی ربّی: «یا محمد قد اتّخذتک حبیبیا کما اتّخذت ابراهیم خلیلا و کلمتک کما کلمت موسی تکلیما و ارسلتک الی النّاس کافّة بشیرا و نذیرا و شرحت «لک صدْرک» و وضعت «عنّک وزرّک» و رفعت «لک ذِکرک» و لا اذکر انا ذکرت معی و اعطیتک «سبعاً من المثنائی و القرآن العظیم» و لم اعطها نبیّا قبلك و اعطیتک خواتیم سورة البقرة و لم اعطها نبیّا قبلك، و اعطیتک الکوثر، و اعطیتک ثمانیة اسهم: الاسلام و الهجرة و الجهاد و الصلّاة و الصدّقة و صوم رمضان و الأمر بالمعروف و النّهی عن المنکر و جعلتک فاتحا و خاتما».

صدر کائنات، سید سادات (ص)، چنین میگوید که: «شب قرب و کرامت، شب زلفت و الفت که ما را بمعراج بردند، چون بحضرت عزّت رسیدم، از حضرت جبروت ندا آمد که: «ای محمد بگو تا نبوشم، بخواه تا بخشم» گفتا: چون این خطاب کرامت و نواخت بینهایت بمن رسید، زبان من جری سعادت گرفت، دل من فرّ سیادت یافت، سرّ من عزّ زیادت دید، بستاخ حضرت گشتم انس سلوت و خلعت دولت یافتم. گفتم: خداوندا! هر پیغامبری از تو عطایی یافت ابراهیم را خلّت دادی، با موسی بیواسطه سخن گفتم، ادریس را بمان عالی رسانیدی، داود را ملک عظیم دادی و زلت وی بیامرزیدی، سلیمان را ملکی دادی که بعد از وی کس را سزای آن ندادی، عیسی را در شکم مادر تورات و انجیل در آموختی و مرده زنده کردن بر دست وی آسان کردی». چون مصطفی (ص) سخن بپایان برد، از درگاه عزّت خطاب و جواب آمد که: «یا محمد! اگر ابراهیم را خلّت دادم، ترا محبت دادم، اگر او را خلیل خواندم، ترا حبیب خواندم و گر با موسی سخن گفتم بیواسطه، حجاب در میان بود، سخن شنید گوینده ندید و با تو سخن گفتم بیواسطه و بیحجاب، سخن شنیدی و گوینده دیدی. و ادریس را باسما رسانیدم، ترا باسماها برگذاشتم بحضرت «قاب قوسین»، بمنزل «ثمّ دنا»، بخلوت «أو أدنی» رسانیدم. و داود را ملک عظیم دادم و زلت وی بیامرزیدم، امّت ترا ملک قناعت دادم و گناهان ایشان بشفاعت تو بیامرزیدم. و سلیمان را مملکت دادم، ترا سبع مثنائی و قرآن عظیم دادم و خاتمه سورة البقرة که بهیچ پیغامبر ندادم بتو دادم و دعاهاى تو در آخر سورة البقرة اجابت کردم. و بیرون ازین ترا سه خصلت کرامت کردم و ترا باین سه خصلت بر اهل آسمان و زمین فضل دادم یکی: أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ دِیْگَر: وَ وَضَعْنَا عَنْكَ وَزْرَكَ سِیم وَ رَفَعْنَا لَكَ ذِکْرَكَ سینه خالی تو و دل صافی تو بازگشادیم و فراخ کردیم، قبول آثار قدرت را و استوار داشت غیب و ضمان حقّ را و نگهداشت علم و وحی منزل را وَ وَضَعْنَا عَنْكَ وَزْرَكَ بار گناهان امّت که پشت تو بدان گرانبار شده و سست گشته و در غم عاصیان بیقرار و بی آرام گشته، آن بار از تو فرو نهادیم و گناهان ایشان جمله آمرزیدیم و دل ترا سکون و سکوت دادیم. وَ رَفَعْنَا لَكَ ذِکْرَكَ و نام و ذکر تو و آوای تو بلند برداشتیم که در نام خود بستیم و شطر سطر توحید کردیم.

ای محمد آفتاب رفعت تو بر هر که تافت از شعاع او بهره‌ای یافت آدم صفی بجاه و رفعت تو منزلت صفوت یافت. ادریس بسبب تو رتبت ریاست یافت، خلیل بنسب تو دولت خلّت یافت. موسی بمهر تو عزّ مکالمت یافت. عیسی بحاجبی تو تأیید و نصرت یافت! فرمان آمد بمقرّبان حضرت و باشندگان خطّه فطرت که همه داغ مهر محمد مرسل بر دل نهید و آتش شوق او در جان زنید و برسالت و نبوت وی اقرار دهید، ما او را در آخر دور بفیض جود در وجود آوردیم و پیشوای جهانیان کردیم و در تخت بخت در صدر رسالت نشانیدیم. هر که نظر وی بدو رسد با عزّ و رفعت شود، هر که بوی ایمان آرد، نیک اختر شود، هر که جلاجل امتی وی در گردن دارد و مهر و محبت وی در دل دارد و در شریعت و سنت وی بر استقامت رود، امروز از عیب مطهر است و گناهانش مکفر است و فردا شربت او از حوض کوثر است و جای او بهشت معنبر است و خلعت او دیدار و رضاء خداوند اکبر است.



## ۹۵- سورة التين- مكية

## النوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

وَ التِّیْنِ وَ الزَّیْتُونِ (۱) بانجیر و بزیتون.

وَ طُورِ سِیْنِیْنَ (۲) و بکوه نیکو.

وَ هَذَا الْبَلَدِ الْاَمِیْنِ (۳) و باین شهر بی‌بیم.

لَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ کَهِیَا فَرِیْدِیْمِ مردم را فِی اَحْسَنِ تَقْوِیْمِ (۴) در نیکوتر نگاشتی.

ثُمَّ رَدَدْنَاهُ اَسْفَلَ سَافِلِیْنَ (۵) آن گه او را فروتر همه فروتران کردیم.

اِلَّا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَ عَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ مَکْرَ اِیْشَانِ که بگرویدند و کردار های نیک کردند فَلَهُمْ اَجْرٌ غَیْرُ مَمْنُونٍ (۶) ایشان راست مزدی ناکاست.

فَمَا یُکَذِّبُکَ بَعْدُ بِالذِّیْنِ (۷) آن کیست که ترا دروغزن گیرد در خبر رستاخیز؟

اَلِیْسَ اللّٰهُ بِالْحَکْمِ الْحَکِیْمِ (۸) الله نیست راست حکم‌تر همه حاکمان؟

## النوبة الثانية

این سوره هشت آیتست، سی و چهار کلمه، صد و پنجاه حرف، جمله به مکه فرو آمد بقول مفسران، مگر ابن عباس که گفت: مدنی است و به مدینه فرو آمده. و درین سوره ناسخ و منسوخ نیست، مگر يك آیت که لفظ آن محکم است و معنی منسوخ اَلِیْسَ اللّٰهُ بِالْحَکْمِ الْحَکِیْمِ؟ معنی این آیه منسوخ است بآیت سیف لَانْ مَعْنَاهَا خَلَّ عَنْهُمْ وَ دَعَاهُمْ. و در خبر است از ابی بن کعب از مصطفی (ص) گفت: «هر که سوره «و التین» بخواند الله تعالی او را در دنیا دو چیز دهد: یکی عافیت، دیگر یقین و بعدد هر کسی که این سوره بخواند او را روزه يك روز بنویسند.

وَ التِّیْنِ وَ الزَّیْتُونِ: قال ابن عباس و الحسن و المجاهد و مقاتل و الكلبي و عطاء بن ابی رباح: هو تینکم الذی تأکلون و زیتونکم الذی تعصرون منه الزیت و خصّ «التین» بالقسم لانه يشبه ثمار الجنة ليس فيه و ما يبقى و يطرح، و خصّ «الزیتون» لكثرة منافعه و لانه لا دخان لدهنه عند الايقاد و لا لحطب شجره. «وَ الزَّیْتُونِ» شجرة مباركة جاء بها الحديث و هي ثمرة و دهن يصلح للاصطباج و الاصطباح. و قال قتادة: «التین» الجبل الذی علیه دمشق «وَ الزَّیْتُونِ» الذی علیه بیت المقدس و هما جبلان ینبتان التین وَ الزَّیْتُونِ و قيل: هما مسجدان بالشام. قال محمد بن کعب: «التین» مسجد اصحاب الکھف «وَ الزَّیْتُونِ» مسجد ایلیا.

و قيل: هو قسم بجمیع نعم الله الّتی منها «التین» و هو طعام «وَ الزَّیْتُونِ» و هو ادم و الله اعلم.

وَ طُورِ سِیْنِیْنَ یعنی: الجبل الذی کلم الله عزّ و جلّ علیه موسی (ع) بمدين و اسمه زبیر و معنی: «سینین»: الحسن المبارك المزیّن، و اعطی رسول الله (ص) امامة بنت ابنته زینب قلادة و قال لها: سنه، سنه، سنه، ای حسن، حسن، حسن و هی لغة حبشیة. و اصل «سینین» «سیناء»، و «سیناء» مفتوحة السین و مکسورتها. و ائما قال هاهنا: «سینین» لانّ باج الآيات التّون و هكذا قوله: وَ هَذَا الْبَلَدِ الْاَمِیْنِ فهو الامن كقوله: «حرما آمنّا» لكن ذكره علی باج آیات السّورة كما قال في سورة الصّافات: «سلام علی الیاسین» و هو الیاس فخرج علی باج آیات السّورة و الكلام في مدح الجبل بالحسن من قبل النّبات و الشّجر و الماء به.

وَ هَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ يَعْنِي: وَ هَذَا الْبَلَدِ الْأَمِنِ أَهْلُهُ وَ هُوَ مَكَّةُ كَقَوْلِهِ: «وَ مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا» يَأْمَنُ فِيهِ النَّاسُ فِي الْجَاهِلِيَّةِ وَ الْإِسْلَامِ وَ قِيلَ فِي مَعْنَى «الْأَمِينِ»: أَي مَأْمُونٌ عَلَى مَا أَوْدَعَهُ اللَّهُ مِنْ مَعَالِمِ دِينِهِ. قَالَ الْمُبَرِّدُ: هِيَ أَرْبَعَةٌ أَجْبَلُ طُورِ تَيْنَاءَ وَ هُوَ دَمَشْقُ، وَ طُورُ زَيْنَاءَ وَ هُوَ بَيْتُ الْمَقْدِسِ، وَ طُورُ سَيْنَاءَ وَ هُوَ جَبَلُ مُوسَى (ع)، وَ طُورُ تَيْمَنِيَا وَ هُوَ مَكَّةُ هَذِهِ أَقْسَامُ وَ الْمَقْسَمُ عَلَيْهِ.

لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ أَي أَعْدَلَ قَامَةً وَ أَحْسَنَ صُورَةً وَ ذَلِكَ أَنَّهُ خَلَقَ كُلَّ حَيْوَانٍ مُنْكَبًا عَلَى وَجْهِهِ الْإِنْسَانَ خَلَقَهُ مَدِيدَ الْقَامَةِ يَتَنَاوَلُ مَأْكُولَهُ بِيَدِهِ، مَزِينًا بِالْعَقْلِ وَ التَّمْيِيزِ، وَ الْمُرَادُ بِالْإِنْسَانِ آدَمَ (ع) وَ قِيلَ: هُوَ عَامٌّ فِي الْمُؤْمِنِينَ وَ الْكَافِرِينَ. وَ قِيلَ: هُوَ خَاصٌّ فِي أَبِي جَهْلٍ: وَ قِيلَ: فِي عَتَبَةَ وَ شَيْبَةَ وَ التَّقْدِيرُ: فِي تَقْوِيمٍ أَحْسَنٍ تَقْوِيمٍ.

ثُمَّ رَدَدْنَاهُ يَعْنِي: «الْإِنْسَانَ» أَسْفَلَ سَافِلِينَ يَعْنِي: إِلَى الْهَرَمِ وَ الْخَرْفِ وَ ارْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا فَيُضْعَفُ جِسْمُهُ وَ يَذْهَبُ عَقْلُهُ وَ يَنْقُصُ عُمُرُهُ وَ السَّافِلُونَ هُمُ الضَّعْفَاءُ مِنَ الْمَرْضَى وَ الزَّمَنَى وَ الْإِطْفَالُ فَالشَّيْخُ الْكَبِيرُ «أَسْفَلَ» مِنْ هَؤُلَاءِ جَمِيعًا وَ «أَسْفَلَ سَافِلِينَ» نَكْرَةٌ تَعَمُّ الْجِنْسَ كَمَا يَقُولُونَ: فَلَانِ أَكْرَمٍ قَاتِمٍ.

فَإِذَا عَرَفْتَ قَلْتَ الْقَائِمِينَ. وَ فِي مِصْحَفِ عَبْدِ اللَّهِ: «أَسْفَلَ السَّافِلِينَ» وَ قَالَ الْحَسَنُ وَ مُجَاهِدٌ وَ قَتَادَةُ: «ثُمَّ رَدَدْنَاهُ» إِلَى النَّارِ يَعْنِي: إِلَى «أَسْفَلَ سَافِلِينَ» لِأَنَّ جَهَنَّمَ بَعْضُهَا «أَسْفَلَ» مِنْ بَعْضٍ. وَ قَالَ أَبُو الْعَالِيَةِ: يَعْنِي: إِلَى النَّارِ فِي أَقْبَحِ صُورَةٍ ثُمَّ اسْتَنْتَى فَقَالَ: إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَاتَّهَمُوا لَآ يَرْتَدُّونَ إِلَى النَّارِ وَ مِنْ قَالَ بِالْقَوْلِ الْإَوَّلِ قَالَ رَدَدْنَاهُ «أَسْفَلَ سَافِلِينَ» فَزَالَتْ عَقُولُهُمْ وَ انْقَطَعَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا تَكْتَبُ لَهُمْ حَسَنَةٌ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَاتَّهَمُوا يَكْتَبُ لَهُمْ بَعْدَ الْهَرَمِ وَ الْخَرْفِ مِثْلَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ فِي حَالِ الشَّبَابِ وَ الصَّحَّةِ. قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: هُمْ نَفَرٌ رَدُّوا إِلَى ارْذَلِ الْعُمُرِ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) فَانزَلَ اللَّهُ عَذْرَهُمْ وَ أَخْبَرَ أَنَّ لَهُمْ أَجْرَ الَّذِي عَمِلُوا قَبْلَ أَنْ تَذْهَبَ عَقُولُهُمْ. قَالَ عِكْرِمَةُ: لَمْ يَضُرَّ هَذَا الشَّيْخَ كَبِيرَهُ إِذْ خَتَمَ اللَّهُ لَهُ بِأَحْسَنِ مَا كَانَ يَعْمَلُ، وَ رَوَى عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَي إِلَّا الَّذِينَ قَرَعُوا الْقُرْآنَ وَ قَالَ: مَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ لَمْ يَرُدَّ إِلَى ارْذَلِ الْعُمُرِ.

فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ أَي غَيْرُ مَقْطُوعٍ لِأَنَّهُ يَكْتَبُ لَهُ كِصَالِحٍ مَا كَانَ يَعْمَلُ. ثُمَّ قَالَ: فَمَا يُكْذِبُكَ وَ قِيلَ: أَي شَيْءٌ «يُكْذِبُكَ» وَ فِي الْمَخَاطَبِ بِهِ قَوْلَانِ: أَحَدُهُمَا أَنَّهُ «الْإِنْسَانُ» وَ الْمَعْنَى: «فَمَا» يَحْمَلُكَ عَلَى الْكُذْبِ بَعْدَ هَذَا الْقِسْمِ وَ بَعْدَ هَذَا الْبَيَانِ بِالَّذِينَ يَعْنِي: بِالْجَزَاءِ وَ الْبَعْثِ. وَ قِيلَ: مَا يَعْرِضُكَ لِلْكَذْبِ وَ مَا يَحْمَلُكَ عَلَى التَّكْذِيبِ أَيَّهَا «الْإِنْسَانُ» بَعْدَمَا عَايَنْتَ مِنْ دَلَائِلِ التَّوْحِيدِ. مِثْلُ الَّذِي: أَي أَدْمَى بَعْدَ أَزِينَ دَلَائِلَ تَوْحِيدِ كَمَا مَعَايَنْتَ دِيدِي وَ بَعْدَ أَنْ كُنْتُ قَسَمَهَا يَادِ كَرِيمٍ وَ رُوشَنَ بَازِ نَمُودِيمِ، چَه چیز ترا برین دروغ میدارد که میگوید جز او بعث نیست و فردا خدای با خلق شمار نکند و پاداش ندهد؟ وَ الْقَوْلُ الثَّانِي الْخُطَابُ لِلنَّبِيِّ (ص) وَ فِيهِ إِضْمَارٌ، أَي فَمَا يُكْذِبُكَ بَعْدَ هَذَا الْبَيَانِ وَ بَعْدَ هَذِهِ الْحُجَّةِ وَ الْبِرْهَانِ الْإِلَهِيِّ جَاحِدٌ؟ وَ قِيلَ: مَعْنَاهُ: مَنْ يَنْسِبُكَ يَا مُحَمَّدُ إِلَى الْكُذْبِ بَعْدَ هَذَا الْبَيَانِ وَ بَعْدَ قُدْرَتِنَا عَلَى خَلْقِ «الْإِنْسَانِ» وَ تَقْوِيمِهِ. أَي كُلِّ شَيْءٍ يَصَدِّقُكَ وَ يَشْهَدُ لِمَا جُنْتُ بِهِ. وَ قَالَ الْفَرَاءُ «فَمَا» الَّذِي «يُكْذِبُكَ» بَانَ النَّاسُ يَدَانُونَ بِأَعْمَالِهِمْ كَانَهُ قَالَ: فَمَنْ يَقْدِرُ عَلَى تَكْذِيبِكَ بِالثُّوَابِ وَ الْعِقَابِ بَعْدَمَا تَبَيَّنَ لَهُ مِنْ خَلْقِنَا «الْإِنْسَانُ» عَلَى مَا وَصَفْنَا.

أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمَ الْحَاكِمِينَ أَي بِأَقْضَى الْقَاضِينَ. وَ قَالَ مِقَاتِلٌ: أَلَيْسَ اللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ أَهْلِ التَّكْذِيبِ يَا مُحَمَّدُ؟! وَ قِيلَ: هُوَ مِنَ الْحِكْمَةِ، وَ الْحَاكِمُونَ هُمُ الْحُكَمَاءُ وَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَحْكَمُهُمْ صَنَعًا وَ تَقْدِيرًا.

رَوَى: أَنَّ النَّبِيَّ (ص): كَانَ إِذَا قَرَأَ هَذِهِ الْآيَةَ، قَالَ: «بَلَى وَ أَنَا مِنَ الشَّاهِدِينَ» وَ يَأْمُرُ بِذَلِكَ عَلَى مَا قَالَ (ص): «مَنْ قَرَأَ أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمَ الْحَاكِمِينَ فَلْيَقُلْ: «بَلَى وَ أَنَا عَلَى ذَلِكَ مِنَ الشَّاهِدِينَ» وَ مَنْ قَرَأَ: «أَلَيْسَ ذَلِكَ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يُحْيِيَ

المَوْتَى» فليقل: «بلى». و من قرأ: «فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ» فليقل: «أَمَّا بِاللَّهِ».

و في رواية اخرى من قرأ في آخر سورة الملك: «فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ» فليقل: «اللَّهُ».

اگر خواننده قرآن در نماز خواند این آیات، یا بیرون از نماز، این کلمات که در خبر است بگوید و اگر امام باشد در نماز همچنین بگوید و قوم بر متابعت امام همچنین بگویند.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قلوب العارفين بالله عرفت، و ارواح الصّديقين بالله الفت، و فهوم الموحّدين بساحات جلاله ارتفعت، و نفوس العابدين بالعجز عن استحقاق عبادته انصفت، و عقول الاولين و الآخرين بالعجز عن معرفة جلاله اعترفت.

نام خداوندی که عقول عقلاء در ادراک جلال او خیره شده، آبروی متعزّزان در آب جمال او تیره گشته، فهمهای خداوندان فطنت از دریافت صفات کمال او عاجز آمده. خلق عالم جمله جانها بر من یزید عشق نهاده و جز حسرت و حیرت سود ناکرده، همه عالم را ببوی و گفت و گوی خشنود کرده و جرعه‌ای از کأس عزّت خود بکس نداده:

ای گشته اسیر در بلای تو      آن کس که زند دم ولای تو  
عشاق جهان همه شده واله      در عالم عزّ کبریای تو

قوله: وَ النَّيْنِ وَ الزَّيْتُونِ اللَّهُ تعالى در ابتداء این سوره بچهار چیز از مخلوقات قسم یاد میکند که لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَن تَقْوِيمٍ انسان آدم است (ع) یعنی: آدم را بنیکوتر صورتی آفریدم و او را از جمله مخلوقات برگزیدم، رقم محبت برو کشیدم و شایسته بساط خویش گردانیدم، عناصر حس و جواهر قدس و منابع انس در قالب وی پیدا کردم و آن گه مقربان حضرت را و باشندگان خطّه فطرت را فرمودم که: پیش تخت وی پیشانی بر خاک نهید و بندهوار سجده آرید که خواجه اوست و شما چاکران اید، دوست اوست و شما بندگان اید.

خاک بر سر کسی که عزّ پدر خود آدم نداند و شرف و جاه و منزلت وی نشناسد و درین قالب خاکی جز باسمى و جسمی و رسمی راه نبرد. خبر ندارد که آدم خود عالمی دیگرست. عالم دواست: یکی عالم آفاق، دیگر عالم انفس و ذلك قوله: «سُئِرِهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ». عالم انفس آدم است و آدمی زاد، چنان که در عالم آفاق زمین است و آسمان و آفتاب و ماه و ستارگان و نور و ظلمت و رعد و برق و غیر آن، در عالم انفس همچنانست. زمینش عقیدت، آسمانش معرفت، ستارگانش خطرت، ماهش فکرت، آفتابش فراست، نورش طاعت، ظلمتش معصیت، رعدش خوف و مخافت، برقش رجاء و امنیّت، ابرش همّت، بارانش رحمت، درختش عبادت، میوه‌اش حکمت.

شاه این عالم کیست؟ دل این شاه را وزیر کیست؟ عقل سپاهش، حواسّ چاکرش، دست و پای جاسوسش، گوش رقیبش، چشم ترجمانش، زبان داعیش، خاطر رسولش، الهام سفیرش، علم سلطانش! حقّ جلّ جلاله پاکست و بزرگوار. آن خداوندی که از مثنی خاک چنین صنعی پیدا کرد، و در آفرینش وی قدرت خود اظهار کرد. ازین عجبتر که از جوهری عالمی آفرید و از بادی عیسی مریم آفرید، و از سنگی ناقه صالح آفرید، و از عصاء موسی ثعبانی آفرید، و از دودی آسمان آفرید، از نوری فریشتگان آفرید، از ناف آهویی مشک بویا، از گاوی بحری عنبر سارا، از کرمی قزّی مایه دیبا، از مگسی عسلی مصقّی، از خاری گلناری زیبا، از گیاهی حلوایی با شفا. حقّ جلّ

جلاله می‌نماید که: صانع بی‌علت منم، کردگار بی‌آلت منم، قهار بی‌حیلت منم، غفار بی‌مهلت منم، ستار هر زلت منم: لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَن تَقْوِيمٍ در آفرینش آدم طورها ساخت، يَكُ بَارٍ كَفْت: از خاك آفریدم او را «كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ» جای دیگر گفت: از گل آفریدم: إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ جای دیگر گفت: از سلاله آفریدم: وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ جَاىِٕ دِيْكَرٍ كَفْت: مِنْ حَمَاٍ مَسْنُونٍ جای دیگر گفت: مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ معنی آنست که: اول خاك بود، گل گردانید گل بود، سلاله گردانید سلاله بود، حماء مسنون گردانید حماء مسنون بود، صلصال گردانید صلصال بود، جانور گردانید مرده بود، زنده گردانید سفال بود، گوشت و پوست و رگ و پی و استخوان گردانید نادان بود، دانا گردانید. چون او را بحال کمال رسانید، بر خود ثنا کرد که: لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَن تَقْوِيمٍ. همچنین فرزند آدم نطفه بود، علقه گردانید علقه بود، مضغه گردانید مضغه بود، عظام و لحم گردانید مرده بود، زنده گردانید نادان بود، دانا گردانید آن گه بر خود ثنا کرد که: فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ. خاك را و نطفه را از حال بحال میگردانید، تا آنچه در ازل حکم کرده و قضا رانده بر وی برفت. همچنین سعید را و شقی را از حال بحال میگرداند گه در طاعت، گه در معصیت، گه در مجلس علم، گه در مجلس خمر گه شادان و گه گریان تا آخر عهد که عمر شمرده بسر آید و حکم ازلی درآید: اَمَّا اِلَى الْجَنَّةِ وَ اَمَّا اِلَى النَّارِ اِكْر دوزخی بود: ثُمَّ رَدَدْنَاهُ اَسْفَلَ سَافِلِينَ، و گر بهشتی بود: فَلَهُمْ اَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ. حقّ جلّ و علا کرامت فرماید بفضل و کرم خویش.

## ۹۶- سورة العلق- مکیه

## النوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

اَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ (۱) آنکه آفریده آفریده.

خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ (۲) بیافرید مردم را از خون بسته.

اَقْرَأْ بِرُحْوَانٍ وَرَبِّكَ الْأَكْرَمُ (۳) و خداوند تو آن نیکوکار.

الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ (۴) او که در آموخت بقلم.

عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ (۵) در آموخت در مردم آنچه مردم ندانست.

كَلَّا حَقًّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظِرٌ (۶) آن را که استعنی (۷) که مردم نافرمان شود، چون بی‌نیاز شود.

إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَىٰ (۸) با خداوند تو است بازگشت.

أَرَأَيْتَ الَّذِي مِیْبِنِي اِیْنِ مَرْدٍ یَنْهَىٰ (۹) عَبْدًا اِذَا صَلَّىٰ (۱۰) که می‌باززند رهی را که می‌نماز کند؟

أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ عَلَىٰ الْهُدَىٰ (۱۱) چه بینی و رین مرد براه راست است؟

أَوْ أَمَرَ بِالْعَدْوٰی (۱۲) و پرهیزیدن میفرماید از ناصواب و بدی.

أَرَأَيْتَ إِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ (۱۳) بینی و رین مرد دروغ‌زن می‌گیرد می‌برگردد.

أَلَمْ يَعْلَمْ بِأَنَّ اللّٰهَ یَرٰی (۱۴) نمی‌داند که الله می‌بیند.

كَلَّا وَدَرُوغٍ نِیْسْتِ، لَئِنْ لَمْ یَنْتَهَ اِگر او ازین نگرست باز نه ایستد، لَنْسَعَا بِالْاِنَّاصِیَّةِ (۱۵) فرماییم تا گیرند موی پیش

سر او.

نَاصِیَّةٍ كَازِبَةٍ خَاطِئَةٍ (۱۶) موی پیشانی دروغ‌زن بدکار.

فَلْيَدْعُ نَادِیَهُ (۱۷) گوی یاران و قوم خویش خوان.

سَنَدْعُ الزَّبَانِیَّةَ (۱۸) تا ما فریشتگان عذابگر خوانیم.

كَلَّا نَه سزاست لا تُطْعَمُهُ او را فرمان مبر و اسْجُدْ وَ اقْتَرِبْ (۱۹) نماز کن و نزدیک آی.

## النوبة الثانية

این سوره دویست و هشتاد حرف است، نود و دو کلمه، نوزده آیت، جمله به مکه فرو آمد و در این سوره ناسخ و

منسوخ نیست. و در خبر است از ابی کعب از رسول خدا (ص) که گفت: «هر که این سوره بخواند چنانست که

مفصلّ جمله خواند».

مفسران گفتند: اول سوره که از آسمان فرو آمد اینست. و در خبر صحیح است از

عایشه صدیقه قالت: انّ اول ما بدأ به رسول الله (ص) من الوحي الرؤيا الصادقة في النوم فكان لا يرى رؤيا انا

جاءت مثل فلق الصبح، ثم حبب اليه الخلاء و كان يأتي حراء فيتحنث فيه و التحنث و التعب ليلالي ذوات العدد و يتزود

لذلك ثم يرجع الى خديجة فتزوده لمثلها حتى فجنه الحقّ و هو في غار حراء فجاءه الملك فقال: «اقرأ!» قال رسول الله

(ص): «فقلت ما انا بقارئ!» قال: «فاخذني فغطني حتى بلغ مني الجهد، ثم ارسلني فقال: «اقرأ»، فقلت: «ما انا

بقارئ». فاخذني الثانية حتى بلغ مني الجهد ثم ارسلني فقال: «اقرأ»، فقلت: «ما انا بقارئ». فاخذني فغطني



الثالثة حتى بلغ منى الجهد، فقال: اقرأ باسم ربك الذي خلق حتى بلغ ما لم يعلم فرجع حتى دخل على خديجة فقال: «زملوني» فزملوه حتى ذهب عنه الروح.

و عن عائشة قالت: ان اول ما نزل من القرآن، اقرأ باسم ربك الذي خلق. و روى ان ورقة بن نوفل بن اسد بن عبد العزى بن قصى و هو ابن عم خديجة و كان امراء تنصر في الجاهلية و كان يكتب الكتاب العبرى و كان شيخا كبيرا قد عمى.

فقلت خديجه: اى ابن عم اسمع من ابن اخيك. فقال ورقة: ابن اخى ما ترى فاخبره رسول الله (ص) ما رأى. فقال ورقة: هذا التاموس الذى انزل الله على موسى! ليتنى اكون حيا حين يخرجك قومك. فقال: رسول الله (ص): «او مخرجى هم». قال ورقة: نعم لم يأت رجل قط بما جيئت به الا عودى و اودى و ان يدركنى يومك انصرك نصرا موزرا ثم لم ينشب ورقة ان توقى و فتر الوحى و قال ورقة بن نوفل في ذلك:

فان يك حقا يا خديجة فاعلمى	حديثك ايانا فاحمد مرسل
و جبريل يأتيه و ميكال معهما	من الله وحى يشرح الصدر منزل
يفوز به من فاز عزّا لدينه	و يشقى به الغاوى الشقى المضلل
فريقان منهم فرقة في جنانه	و اخرى بارواح الجحيم تغلل

قوله: اقرأ باسم ربك، قال ابو عبيدة: الباء زيادة و تقديره: اقرأ اسم ربك هذا

كقول رسول الله (ص): «لا صلاة لمن لم يقرأ بفاتحة الكتاب.»

يعنى: لمن لم يقرأ فاتحة الكتاب. و قيل: معناه «اقرأ» القرآن باسم ربك تيمنا و تيركا و هو ان يفتح بذكره كقوله: «اركبوا فيها بسم الله مجراها و مرساها» الذي خلق يعنى: المكونات كلها ثم خص منها ما هو اعلى مرتبة فقال: خلق الإنسان يعنى: بنى آدم من علق جمع علقه كشجر و شجرة، و المراد بها ابتداء الخلقة الى تمامها، و قيل: المراد به آدم (ع) من علق، اى من طين يعلق بالكف ثم كرر للتأكيد فقال: «اقرأ» و يحتمل ان الاول للعموم و الثانى للخصوص كما قلنا في: «خلق» «خلق الإنسان» قوله: وَ رَبُّكَ الْكَرِيمُ اى الاعظم كرما. و قال الكلبى: اى الحليم عن جهل العباد لا يعجل عليهم بالعقوبة.

الذي علم بالقلم اى «علم» الخط و الكتابة «بالقلم» اى بخلق «القلم». و قيل: «علم» القرآن بان كتبه الله «بالقلم» في اللوح المحفوظ نقرأ و نقل.

روى عن عبد الله بن عمرو بن العاص قال: قلت: يا نبي الله اكتب ما اسمع منك من الحديث. قال: «نعم فاكتب فان الله علم بالقلم.»

علم الإنسان ما لم يعلم من العمل و البيان. و قال قتادة: «القلم» نعمة من الله عظيمة لو لا «القلم» لم يقم دين و لم يصلح عيش.

علم الإنسان ما لم يعلم من انواع الهدى و البيان و قيل: علم الإنسان يعنى: الناس كلهم ما لم يعلموا من الكتابة و الحرف و غيرها مما فيه صلاح دنياهم و دينهم. قال الله تعالى: وَ اللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا. و انما علمهم ما لم يعلموا بالضرورة و نصب الادلة على بعض المعلومات. و قيل: علم الإنسان يعنى: آدم (ع) علمه الاسماء كلها. و

قيل: الانسان محمد (ص) بيانه و علمك ما لم تكن تعلم.

كلًا تأكيد بمعنى حقا. و قيل: ردّ على المكذب بالبعث، و قيل: زجر عمّا يأتي ذكره في الآية من الطغيان. إنّ الإنسان ليطغى ليتجاوز حدّه و يستكبر على ربّه.

أنّ رَأَهُ اسْتَعْنَى معنى الاستغناء هاهنا: الغنى بعينه، اى يبطر في غناه و يستكبر. و اما قوله: «أَمَّا مَنْ اسْتَعْنَى» و قوله: وَ أَمَّا مَنْ بَخَلَ وَ اسْتَعْنَى» فهو ان يرى نفسه غنياً و ان لم يكن غنياً. و قال الكلبي: ان راه استغنى يعني: يرتفع عن منزلة الى منزلة في اللباس و الطعام و غيرهما. و قال مقاتل: نزل في ابي جهل كان اذا اصاب مالا زاد في ثيابه و مركبه و طعامه فذلك طغيانه. و كان رسول الله (ص) يقول: «اعوذ بك من فقر ينسى و من غنى يطغى».

إنّ إلى رَبِّكَ الرَّجْعَى معنى: المرجع في الآخرة فيجازى على طغيانه و مجاوزته حدّه في كفره، تقول: كتبت اليك مرّات و ما وجدت رجعى. اى جوابا.

أ رأيتَ الَّذِي يَنْهَى عَبْدًا إِذَا صَلَّى هذا النّاهى ابو جهل قال لقومه: هل يعقر محمد وجهه بين اظهركم؟ معنى: هل رأيتموه مصليا ساجدا؟ قالوا: نعم.

قال: و اللات و العزى لئن رأيتَه يفعل ذلك لاطأنّ عنقه. فقيل له: ها هو ذا يصلى فانطلق ليطا رقبته فما لبث ان نكص على عقبيه و يتقى بيده. فقيل له: مالك يا با الحكم؟ قال: انّ بينى و بينه خندقا من النّار و هولاء و اجنحة. و روى: انّ بينى و بينه فحلا فاغرا فاه لو تقدّمت لانتقمى. ثمّ دخل على اهله فزعا فبلغ ذلك رسول الله (ص) فقال: لو دنا منى لاختطفته الملائكة فجعلته عضوا عضوا فانزل الله تعالى: أ رأيتَ الَّذِي يَنْهَى عَبْدًا إِذَا صَلَّى معناه: أ ليس يستحقّ العذاب من الله.

أ رأيتَ إنّ كَانَ عَلَى الْهُدَى هذا خطاب للنّاهى، معنى: أ رأيتَ إنّ كَانَ عَلَى الْمَصْلَى عَلَى الْهُدَى اى «على» الدّين و «امر» بتقوى الله و اجتناب معاصيه.

أ رأيتَ إنّ كَذَّبَ وَ تَوَلَّى هذا خطاب للنّبىّ (ص)، تأويله: أ رأيتَ يا محمد «ان كذب» ابو جهل بالدّين «و تولى» عن الايمان، أ ليس يستحقّ من الله اللعنة و العذاب؟

«أ لَمْ يَعْلَمْ» هذا المكذب المتولى «بأنّ الله» يراه و يعلم جميع احواله و انه سيؤاخذه بفعله و يعاقبه عليه. و قيل: أ رأيت هاهنا تعجب للمخاطب و كرّره للتأكيد و تقدير نظم الآية: أ رأيتَ الَّذِي يَنْهَى عَبْدًا إِذَا صَلَّى و المنهى على الهدى أمرّ بالتقوى و النّاهى مكذب متولّ عن الايمان فما اعجب من ذا أ لَمْ يَعْلَمْ بأنّ الله يرى.

كلًا ردع و زجر، و قيل: هو قسم معناه حقا لئن لم يئنّه ابو جهل عن ايداء رسول الله (ص) و نهيه عن الصّلاة لَسَقَعَا بِالنّاصِيَةِ لَنَأْخُذَنَّ بِرَأْسِهِ اخذ اذلال. و قيل: لنأخذن بناصيته الى النّار كما قال: «فَيُؤْخَذُ بِالنّوَاصِي وَ الْأَقْدَامِ».

و قيل: لَسَوَدَنَّ وَجْهَهُ فكنى بالنّاصية عن الوجه لانتها في مقدّم الوجه و كانت العرب تأنف من جرّ النّاصية فلذلك قال: لَسَقَعَا وَ دَخَلَ النَّوْنُ الْخَفِيفَةَ لِلتّأْكِيدِ كما قال: «وَ لَيَكُونَنَّ مِنَ الصَّاغِرِينَ». ثمّ قال: على البديل.

نَاصِيَةٍ كَازِبَةٍ خَاطِئَةٍ اى صاحبها كاذب خاطئ.

فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ قال ابن عباس: لما نهى ابو جهل رسول الله (ص) انتهره رسول الله (ص) و زجره. فقال ابو جهل: يا محمد لقد علمت ما بها اكثر ناديا منى فو الله لاملانّ عليك هذا الوادى ان شئت خيلا جردا و رجالا مردا. فانزل الله عزّ و جل.

فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ يَعْنِي: قومہ و عشیرتہ و اعوانہ.

سَدَّعُ الزَّبَانِيَّةَ و هم خزنة النار واحدها زبني مأخوذ من الزين و هو الدَّفْع لائهم يدفعون اهل النار اليها دفعا. و في الخبر لو دعا ناديه لآخذتهم الملائكة الغلاظ الشداد عيانا. و قيل هذا في القيامة.

«كَلَّا» ليس الأمر على ما يظنه ابو جهل «لَا تُطْعُهُ» فيما يريد من ترك الصلاة «وَأَسْجُدْ» على رغمة «وَأَقْتَرِبْ» تقرب الى الله بطاعتك. و قيل: «اقترب» بالسجدة فان اقرب ما يكون العبد الى الله اذا كان ساجدا. روى ابو هريرة عن النبي (ص): «اقرب ما يكون العبد من ربه و هو ساجد فاكثروا الدعاء».

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اسم يدلّ على جلال من لم يزل، اسم يخبر عن جمال من لم يزل، اسم ينبئه على اقبال من لم يزل، اسم يشير الى افضال من لم يزل.

فالعارف شهد جلاله فطاش، و الصقّي شهد جماله فعاش، و الولی شهد اقباله فارتاش، و المرید شهد افضاله فقام يطلب مع كفاية المعاش.

بنام او كه نامش آرایش مجلس و مدحش سرمایه مفلس، بنام او كه نامش دل افروز و مهرش عالم سوز، بنام او كه نامش آئین زبان و خبرش راحت جان. بنام او كه نامش نور دیده مؤمنان، یادش آئین منزل مشتاقان، یافتش فراغ دل مریدان، مهرش انس جان محبان، حکمش توتیای دیده عارفان، ذکرش مرهم جان سوختگان.

پیر طریقت گفت: الهی از زبان محبّ خاموش است، حالش همه زبانست و در سر دوستی کرد، شاید كه دوست او را بجای جانست. غرق شده آب نبیند كه گرفتار آنست، و بروز چراغ نیفرزند كه روز خود چراغ جهانست! قوله تعالى: اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ حَقًّا، جَلَّ جلاله و تقدّست اسماءه و تعالت صفاته، خبر میدهد از ابتداء وحی كه آمد بآن مهتر عالم و سیّد ولد آدم (ص) آن ساعت كه جبرئیل خود را بوی نمود در غار حرا و با وی آرام یافت. رسول (ص) گفت: «اوّل كه جبرئیل بمن آمد، يك بار مرا در بر گرفت و تنگ بخود دركشید و نيك بمالید و بچسبانید و باز رها کرد آن گه دو بار دیگر هم چنان کرد». و حكمت درین آن بود كه سه بار طبیعت بشریت وی را بعنصر ملكی مزاج داد. آن گه گفت: یا محمد «اِقْرَأْ» بر خوان.

رسول (ص) گفت: «ما انا بقارئ» چه خوانم كه من امّی ام، خواندن ندانم؟! تا جبرئیل (ع) وحی گزارد گفت: اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ بر خوان نام خداوند خود یعنی بگویی: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ. اینست معنی آن خبر كه روایت كردند از عبد الله بن عباس: كه اوّل وحی كه جبرئیل به مصطفی آورد آیت تسمیت بود.

و بروایتی دیگر آمده كه: اوّل سوره ای كه وحی آمد یا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ بود. و سدیگر روایت آمده كه اوّل سوره «اِقْرَأْ» وحی آمد. و جمع میان این روایات آنست كه اوّل آیت كه وحی آمد آیه بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بود و اینست معنی آن خطاب كه جبرئیل گفت با سیّد صلوات الله و سلامه علیه كه: اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ و اوّل سوره كه وحی آمد، سوره «یا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ»، آن اوّل آیتست و این اوّل سوره و بعد از آن آیه فَايَةَ و قصّة فقصة و سورة فسورة وحی همی آمد تمامی بیست و سه سال تا آخر آیه كه فرو آمد: وَ اتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللّٰهِ. و قيل: آخر آیه نزلت: لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ الى آخر السّوره. و گفته اند: سیّد (ص) چون این خطاب با وی كردند كه: «اِقْرَأْ» بر خوان كتاب ما، و اندرین خواندن نه بیم عقوبت بود و نه ذكر جرم و جنایت ازین خطاب چندان سیاست و هیبت در سیّد (ص) اثر كرد



که میگفت: «آن ساعت اندامهای من خواست که از هم جدا گردد و بندهای اعضا از هم گسسته شود، از هیبت و سیاست آن خطاب! پس چه گویی فردا که بنده عاصی را خطاب آید که: اَقْرَأْ كِتَابَكَ نامه خود برخوان، و نامه عاصی همه جرم و جنایت و خطا و زلت بود، و او را بیم عذاب و عقوبت بود، و او را نه عذر و نه حجت بود. بنگر که حال وی چون بود؟! مگر که ربّ العزّة، بفضل و کرم خود بر وی رحمت کند و بآن سجودها که در همه عمر آورده و بالله تقرّب کرده و امید در آن بسته او را نومید نکند، و بکرم خود او را بمحلّ قبول قرب رساند، چنان که قرآن مجید خبر داده در آخر این سوره که: وَ اسْجُدْ وَ اقْتَرِبْ. بنده در هیچ حال بحضرت عزّت و بنثار رحمت چنان نزدیک نبود که در حال سجود. چون بنده سر بر سجده نهد، از آنجا که تارک سر وی بود تا آنجا که اقصای نهایت عالم بود، علم نور گردد و خطّ روشنایی نور از فرق سر وی تا بعلی میشود، و رحمت از علی بر سر وی میبارد.

مصطفی (ص) گفت: «لا کبر مع السّجود»

هر که سجده آورد از کبر دور گشت و بر درگاه الله شرف متواضعان یافت. چون بنده در سجود متواضع شود، پاداش وی آن بود که حقّ تعالی تخصیص و تقریب وی ارزانی دارد. اینست که گفت: وَ اسْجُدْ وَ اقْتَرِبْ. بنده در حال سجود جمع بود و در همه احوال دیگر متفرّق بود. در حال قیام و رکوع بنظر خلق قریب بود و در حال سجود از نظر خلق دورتر بود و هر که از خلق دورتر بود بحقّ نزدیکتر بود، و هر که بنزد خلق بی‌خطرتر بنزد حقّ با خطرتر.

آورده‌اند که: چون ربّ العالمین فریشتگان را فرمود که: آدم را سجده آرید، اول کسی که سجده آورد، اسرافیل بود. چون سر از سجده برداشت، جبار عالم کتب الهی و وحی آسمانی بر پیشانی او پیدا آورد تا جبین وی لوح کتب خدای گشت.

عجبا کسی که آدم را بحکم فرمان سجده کند، صور کتابهای خدای بر پیشانی او پیدا آید مؤمنی که هفتاد سال خدای را جلّ جلاله سجده آورد چه عجب اگر او را از آتش عقوبت براءت دهد؟! اسرافیل بامر حقّ آدم را سجده کرد، بر پیشانی او کلام نبشته پیدا آمد ایمان در دل مؤمن نبشته، چنان که الله گفت: كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ. از روی اشارت میگوید: او که دون مرا بامر من سجده آورد، کلام نانبشته بر پیشانی وی پیدا آوردم، او که هفتاد سال بامر من مرا سجده آورد، ایمان نوشته از دل وی کی برگیرم!؟

قال النّبي (ص) «إذا ركعتم فعظّموا الله و إذا سجدتم فاجتهدوا في الدّعاء فإنه يستجاب لكم».

## ۹۷- سورة القدر- مكية

## النوبة الاولى

قوله: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ مَا فَرُو فَرَسْتَادِیْمِ قُرْآنَ رَا فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ (۱) در شب حکم و بریدن بهره‌ها.

وَ مَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ (۲) و چه دانی تو که آن شب قدر چه شب است؟

لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ (۳) آن شب قدر به است از هزار ماهگان.

تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَ الرُّوحُ فِيهَا فَرُو مِيَايْنِد فَرِیْشْتَاگان و جبرئیل در آن شب بِإِذْنِ رَبِّهِمْ بِفَرْمَانِ خدَاوند خُویش مِنْ كُلِّ أَمْرٍ (۴).

سَلَامٌ هِيَ از هر کار بد با سلامت است آن شب حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ (۵) و تا وقت بام همچنین

## النوبة الثانية

این سوره پنج آیتست، سی کلمه، صد و دوازده حرف، جمله به مکه فرو آمد، بقول بیشترین مفسران مگر ضحاک که گفت: مدنی است و به مدینه فرو آمد علی بن الحسین بن واقد گفت: اول سوره که به مدینه فرو آمد، این سوره است، و درین سوره ناسخ و منسوخ نیست. و فی الخبر عن ابی بن کعب عن النَّبِيِّ (ص) من قرأ سورة «القدر»، اعطى من الاجر كمن صام رمضان و احيا

لَيْلَةَ الْقَدْرِ قوله: إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْهَاءِ ضَمِيرِ الْقُرْآنِ و ان لم يتقدّم ذكره في السّورة نظيره: حم وَ الْكِتَابِ الْمُبِينِ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ أَنْزَلَ اللَّهُ الْقُرْآنَ جَمَلَةً وَاحِدَةً فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ مِنَ اللَّوْحِ الْمَحْفُوظِ إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا فَوْضِعَ فِي بَيْتِ الْعِزَّةِ وَ أَمَلَاهُ جِبْرَائِيلُ عَلَى السَّفَرَةِ ثُمَّ كَانَ يَنْزِلُ بِهِ جِبْرَائِيلُ عَلَى مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ نَجُومًا، فَكَانَ بَيْنَ أَوَّلِهِ وَ آخِرِهِ ثَلَاثَ وَ عَشْرُونَ سَنَةً وَ قِيلَ: مَعْنَاهُ: أَنَا أَنْزَلْنَا جِبْرَائِيلَ بِالْقُرْآنِ لَيْلَةَ الْقَدْرِ. وَ قِيلَ: كَانَ ابْتِدَاءَ أَنْزَالِهِ لَيْلَةَ الْقَدْرِ. وَ قِيلَ: إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ أَيْ أَنْزَلْنَا الْقُرْآنَ فِي شَأْنِ لَيْلَةِ الْقَدْرِ وَ مَنْزَلَتَهَا كَمَا تَقُولُ: نَزَلَتْ سُورَةُ اللَّيْلِ فِي أَبِي بَكْرٍ أَيْ فِي شَأْنِهِ وَ يَحْتَمَلُ أَنْ الْهَاءَ تَعُودُ إِلَى الْقَضَاءِ وَ الْقَدْرِ النَّازِلِ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ، فَان قِيلَ: قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فِي هَذِهِ السُّورَةِ: إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ وَ قَالَ فِي مَوْضِعٍ آخَرَ: «أَنْزَلْنَا عَلَى عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقِي الْجَمْعَانِ» وَ قَدْ أَنْزَلَهُ فِي عِشْرِينَ سَنَةً كَمَا قَالَ: «وَ قُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ وَ نَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا» فَمَا وَجَّهَ الْجَمْعَ بَيْنَ هَذِهِ الْآيَاتِ الْجَوَابَ أَنَّهُ أَنْزَلَهُ لَيْلَةَ الْقَدْرِ الَّتِي كَانَتْ صَبِيحَتَهَا يَوْمَ بَدْرٍ وَ هِيَ كَانَتْ لَيْلَةَ سَبْعِ عَشْرَةَ مِنْ رَمَضَانَ لَمْ تَرِدْ بَعْدَ إِلَى الْعِشْرِ الْآخِرِ أَنْزَلَ إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا فَوْضِعَ فِي بَيْتِ الْعِزَّةِ خَزَانَةَ الْقُرْآنِ ثُمَّ كَانَ يَنْزِلُ مِنْهُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ (ص) نَجُومًا إِلَى أَنْ قَبِضَ. قوله: لَيْلَةُ الْقَدْرِ مَعْنَاهُ. «لَيْلَةُ» تَقْدِيرُ الْأُمُورِ وَ الْأَحْكَامِ وَ الْفَصْلِ يَقْدِرُ اللَّهُ فِيهَا أَمْرَ السَّنَةِ فِي عِبَادِهِ وَ بِلَادِهِ إِلَى السَّنَةِ الْمُقْبِلَةِ كَقَوْلِهِ تَعَالَى: فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ وَ التَّقْدِيرُ وَ «القدر» بِمَعْنَى وَاحِدٍ، يُقَالُ: قَدَرَ اللَّهُ الشَّيْءَ قَدْرًا وَ قَدْرًا، قَدَرَهُ تَقْدِيرًا.

وَ سَمَّيْتُ لَيْلَةَ الْقَدْرِ فِي سُورَةِ الدَّخَانِ «مُبَارَكَةً» لِأَنَّ اللَّهَ سَبَّحَانَهُ يَنْزِلُ فِيهَا الْخَيْرُ كُلُّهُ وَ الْبَرَكَةُ وَ الْمَغْفِرَةُ. وَ رَوَى أَبُو الضَّحَى عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ: أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقْضِي الْأَقْضِيَةَ «فِي لَيْلَةِ» النِّصْفِ مِنْ شَعْبَانَ وَ يَسْلُمُهَا إِلَى أَرْبَابِهَا فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ. وَ قِيلَ لِلْحُسَيْنِ بْنِ الْفَضْلِ: أَلَيْسَ قَدَرُ اللَّهِ الْمَقَادِيرَ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ؟ قَالَ: بَلَى. قِيلَ: فَمَا مَعْنَى لَيْلَةِ الْقَدْرِ؟ قَالَ: سَوْقُ الْمَقَادِيرِ إِلَى الْمَوَاقِيتِ وَ تَنْفِيزُ الْقَضَاءِ الْمَقْدَرِ. قَالَ الْأَزْهَرِيُّ: لَيْلَةُ الْقَدْرِ أَيْ «لَيْلَةُ» الْعِظْمَةِ وَ الشَّرْفِ مِنْ قَوْلِ النَّاسِ لِفُلَانٍ عِنْدَ الْأَمِيرِ قَدْرٌ، أَيْ جَاهٌ وَ قَدْرٌ وَ مَنْزِلَةٌ. يُقَالُ: قَدَرْتُ فُلَانًا أَيْ عَظَّمْتَهُ.

قال الله عزّ و جلّ: وَ مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ اى ما عظّموه حقّ تعظيمه. و قيل: لانّ كلّ عمل صالح يوجد من المؤمن فيها يكون ذا قدر و قيامة عند الله لكونه مقبولاً.

و قال الخليل بن احمد: سمّيت لَيْلَةُ الْقَدْرِ لانّ الارض تضيق فيها بالملائكة من قوله تعالى: وَ مَنْ قَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ يَبْسُطِ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَقْدِرُ وَ اختلفوا في وقتها: فقال بعضهم: انّها كانت على عهد رسول الله (ص) ثمّ رفعت و عامّة الصحابة و العلماء على أنّهم باقية الى يوم القيامة. لما روى عن ابي هريرة قال: زعموا انّ لَيْلَةَ الْقَدْرِ قد رفعت و كذب من قال ذلك هي في كلّ شهر رمضان استقبله. و قال بعضهم: هي في ليالى السنّة كلّها حتّى لو علق طلاق امرأته او عتق عبده بليلة «القدر» لم يقع الطلاق و لم ينفذ العتق الى مضيّ سنة من يوم حلف. يروى ذلك عن ابن مسعود قال: من يقسم الحول كلّه يصيبها، فبلغ ذلك عبد الله بن عمر فقال: يرحم الله ابا عبد الرحمن اما انه علم انّها في شهر رمضان و لكن اراد ان لا يتكلّ الناس و الى هذا ذهب ابو حنيفة أنّها في جميع السنّة. و عن ابن مسعود ايضاً قال: اذا كانت السنّة «في لَيْلَةٍ» كانت في العامّ المستقبل «في لَيْلَةٍ» اخرى و الجمهور من اهل العلم على أنّها في شهر رمضان في كلّ عامّ. قال ابو رزين العقيلي: هي أوّل «ليلة» من شهر رمضان. و قال الحسن: «ليلة» سبع عشرة و هي الليلة التي كانت صبيحتها وقعة بدر، و الصّحيح أنّها في العشر الاواخر من رمضان و اليه ذهب الشافعي. قالوا: كانت الامم تطلبها في ليال السنّة كلّها فردّها الله عزّ و جلّ لهذه الامّة الى رمضان لتكون ايسر للطلب لليسر الذي خصّها به في دينه و وضعه الأصار عنها فدعا رسول الله (ص) فوضعها له و لامّته في شهر رمضان ثمّ دعاه فوضعها في العشر الاواخر ثمّ جدّ في الطلب و دعا الله فوضعها في الاوتار منها فهي لا تخرج من العشر الاواخر منه و ترا ثمّ دعاه فاراها اياه في منامه مرّتين. اما احديهما فايظله بعض اهله فنسيها و اما المرّة الأخرى فخرج ليخبر اصحابه فتلاحى رجلان فاصلح بينهما فنسيها، فقال لهم: اخبرت بها ثمّ رفعت و عسى ان يكون خيراً فاطلبوها في كلّ وتر، و يروى فالتسوها في التاسعة و السابعة و الخامسة ثمّ اختلفوا في أنّها اى، ليلة من الاوتار.

قال ابو سعيد الخدرى: هي الليلة الحادية و العشرون لما روى انّ النّبىّ (ص) قال: اريت هذه الليلة و رأيتنى اسجد في صبيحتها في ماء و طين.

قال ابو سعيد الخدرى: امطرت السّماء تلك الليلة فابصرت عيناى رسول الله (ص) انصرف الينا و على جبهته و انفه اثر الماء و الطين في صبيحة احدى و عشرين. و قال بعضهم: هي ليلة ثلاث و عشرين لما

روى ابو هريرة. قال: تذاكرنا لَيْلَةَ الْقَدْرِ، فقال رسول الله (ص): «كم مضى من الشّهر»؟ فقلنا: ثنتان و عشرون و بقى ثمان. فقال: «مضى ثنتان و عشرون و بقى سبع اطلبوها الليلة الشّهر تسع و عشرون».

و عن نافع عن ابن عمر قال: جاء رجل الى النّبىّ (ص) فقال: يا رسول الله: انى رأيت في النّوم كان لَيْلَةَ الْقَدْرِ سابعة تبقى. فقال رسول الله (ص): «ارى رؤياكم قد تواطأت على ثلاث و عشرين فمن كان منكم يريد ان يقوم من الشّهر فليقم ليلة ثلاث و عشرين».

و قال قوم: هي الليلة السّابعة و العشرون و اليه ذهب على عليه السّلام و ابي و عائشة و معاوية لما

روى ابن عمر يحدّث عن النّبىّ (ص) في لَيْلَةَ الْقَدْرِ قال: من كسان متحرّياً فليتحرّها في ليلة سبع و عشرين.

و عن ابي بن كعب قال: سمعت النّبىّ (ص) باذنّى و انا فصمّنا انّه قال: لَيْلَةَ الْقَدْرِ ليلة سبع و عشرين.

و عن زرّ بن حبّيش قال: قلنا لابي بن كعب: اتينا ابن مسعود فسألناه عن لَيْلَةَ الْقَدْرِ فقال: من يقم الحول يصيبها، فقال:

يرحم الله ابا عبد الرحمن لقد علم انها في شهر رمضان و انها «ليلة» سبع و عشرين و لكن كره ان يخبركم فتتكلوا. ثم قال: هي و الذى انزل القرآن على محمد (ص) ليلة سبع و عشرين. فقلنا: يا ابا المنذر: ائى علمت ذلك؟ قال: بالآية التى اخبرنا النبيّ (ص) بها، قال: فقلت: ابا المنذر و ما الآية؟ قال: تطلع الشمس غدائذ كائها طست ليس لها شعاع.

و في رواية: تطلع الشمس في صبيحة يومها ببيضاء لا شعاع لها.

و قال الحسن رفعه انها «ليلة» بلجة سمحة لا حارة و لا باردة، تطلع الشمس صبيحتها لا شعاع لها. قال بعض اهل العلم: يحتمل ان يكون معنى طلوعها من غير شعاع، لانّ الملائكة تصعد عند طلوع الشمس الى السماء فيمنع صعودها انتشار شعاعها لكثرة ما ينزل من الملائكة ليلة القدر. و يحتمل ان يكون ذلك لائها لا تطلع في هذه الليلة بين قرنى الشيطان، فيزيد الشيطان في بت شعاعها و تزيين طلوعها ليزيد في غرور الكافرين و يحسن في عين الساجدين. و يروى عن عبيد بن عمير قال: كنت ليلة السابع و العشرين في البحر فاخذت من مائه فوجدته عذبا سلسا و قال بعض الصحابة: قام بنا رسول الله (ص) ليلة الثالث و العشرين ثلث الليل فلما كانت ليلة الخامس و العشرين قام بنا نصف الليل فلما كانت ليلة السابع و العشرين قام بنا الليل كله.

و اعلم انّ الاخبار اختلفت في تعيين ليلة القدر لائها دائرة في العشر الاواخر لا تثبت على واحدة و انها تتفاوت فربما تقع في سنة بخلاف ما كانت فيما قبلها او بعدها و في الجملة ابهم الله هذه الليلة على الامّة ليجتهدوا في العبادة ليالى رمضان طمعا في ادراكها كما اخفى ساعة الاجابة في يوم الجمعة و اخفى الصلاة الوسطى في الصلاة الخمس و اسمه الاعظم في الاسماء و رضاه في الطاعات ليرغبوا في جميعها و سخطه في المعاصى لينتھوا عن جميعها و اخفى قيام الساعة ليجتهدوا في الطاعات حذرا من قيامها. و اما الكلام في فضائل ليلة القدر و خصائصها فهو ما روى ابو هريرة قال: قال رسول الله (ص): «لا يقوم احد ليلة القدر فيوافقها ايمانا و احتسابا الا غفر الله له ما تقدّم من ذنبه.

و روى انّ الشيطان لا يخرج في هذه الليلة حتى يضيء فجوها و لا يستطيع ان يصيب فيها احدا بخبل أو داء او ضرب من ضروب الفساد و لا ينفذ فيها سحر ساحر.

و قال سعيد بن المسيّب: من صلى صلاة العشاء فيها جماعة فقد اخذ بحظه من ليلة القدر و روى: ان عائشة قالت للنبيّ (ص): ان وافيت ليلة القدر فما اقول؟ قال: «قولى: «اللهم ائك عفوّ تحبّ العفو فاعف عئى».

و قال (ص) عرضت علىّ اعمال امتى و اعمارها فاستقللتها فسأنتى فاعطيت في السنة «ليلة» هي خير من ألف شهر يعنى: خير من ألف شهر ليست فيها ليلة القدر و قيل: انّ العمل فيها «خير» من العمل في «ألف شهر» ليس فيها ليلة القدر قوله: و ما أدراك ما ليلة القدر قاله على جهة التعظيم لها و التّفخيم لئانها. قال المفسرون: كلّ ما في القرآن من قوله و ما أدراك فقد ادراه، اى اعلمه و كلّ «ما» في القرآن و ما يدريك لم يدره، اى لم يعلمه. قوله: ليلة القدر خير من ألف شهر اختلفوا في الحكمة الموجبة لهذا العدد

فقال على بن عروة: ذكر رسول الله (ص) اربعة من بنى اسرائيل عبدوا الله ثمانين سنة لم يعصوه طرفة عين و هم: ايوب و زكريا و حزقييل بن العجوز و يوشع بن نون. فعجب اصحاب النبيّ (ص) من ذلك فاتاه جبرئيل (ع) فقال: يا محمد عجبت امتك من عبادة هؤلاء النفر ثمانين سنة لم يعصوا الله طرفة عين و قد انزل الله تعالى عليك خيرا من ذلك ثم قرأ عليه: انا أنزلناه في ليلة القدر فقال: هذا افضل ممّا عجبت انت و امتك.

قال: فسّر بذلك النبيّ (ص) و الناس معه، و قيل: انّ رسول الله (ص) ذكر رجلا من بنى اسرائيل حمل السلاح على

عاقته الف شهر فعجب لذلك عجا شديدا و تمى ان يكون ذلك في امته فقال: «يا رب جعلت امتى اقصر الامم اعمارا و اقلها اعمالا؟! فاعطاه الله ليلة القدر. فقال: ليلة القدر خير من ألف شهر الذى حمل فيه الاسرائيلى السلاح في سبيل الله.

و قيل: ائما خصّ الف شهر بالذكر لأن الامم الماضية لم يكن يستجاب لهم الدعوة الا بعد عبادة الف شهر و لا يسمّى عابدا الا من يتعبّد الف شهر و هي ثلاثة و ثمانون سنة و اربعة اشهر. فقالت الصحابة: لو كان عمرنا طويلا لكنا نعبد الله فيه، فجعل الله تعالى لامّة محمد (ص) «ليلة» خيرا من ألف شهر كانوا يعبدون فيها.

قال ابو بكر الوراق: كان ملك سليمان (ع) خمس مائة شهر و ملك ذى القرنين خمس مائة شهر فيحتمل ان يكون معنى الآية ليلة القدر خير لمن ادركها من مملكة سليمان و ذى القرنين عليهما السلام. و قال ابو العالية معناه: ليلة القدر خير من عمر «ألف شهر» و قال مجاهد: «سلام» الملائكة و «الروح» عليك تلك الليلة «خير من» «سلام» الخلق عليك «ألف شهر» فذلك قوله: تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَ الرُّوحُ فِيهَا روى ان «الملائكة» تلك الليلة اكثر في الارض من عدد الحصى و نهارها كليلها في الخبر و «الروح» هاهنا جبرئيل (ع) في قول اكثر المفسرين يدلّ عليه ما

روى انس: ان رسول الله (ص) قال: اذا كان ليلة القدر نزل جبرئيل (ع) في كبكبة من «الملائكة» يصلون و يسلمون على كلّ عبد قائم او قاعد يذكر الله تعالى.

و عن ابن عباس: ان النبي (ص) قال: اذا كانت ليلة القدر تنزل الملائكة الذين هم سكان سدرة المنتهى و فيهم جبرئيل فنزل جبرئيل و معه الوية ينصب لواء منها على قبرى و لواء على بيت المقدس و لواء في مسجد الحرام و لواء على طور سيناء، و لا يدع فيها مؤمنا و لا مؤمنة الا سلم عليه.

و اما النور الذى يرى ليلة القدر فقال بعضهم: هو نور اجحة «الملائكة» و قيل: هو نور جنة عدن تفتح ابوابها ليلة القدر و قيل: هو نور لواء الحمد. و قيل: هو نور اسرار العارفين رفع الله الحجب عن اسرارهم حتى يرى الخلق ضياءها و شعاعها.

و قيل: «الروح» هاهنا طائفة من «الملائكة» لا تراهم الملائكة الا تلك الليلة.

و قيل: هم حفظة الملائكة، و قيل: هو ملك عظيم يفى بخلق من الملائكة.

«فيها» اى في ليلة القدر ياذن ربهم اى بامر «ربهم» من كلّ أمر «من» بمعنى الباء كقوله: «يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ» اى بامر بالله و المعنى: بكلّ امر قدره الله في تلك السنة. و قيل: بكلّ امر من الخير و البركة. و تمّ الكلام هاهنا ثم ابتدا فقال: سلام هي اى «ليلة القدر» «سلام» و خير كلها ليس فيها شرّ و قيل: سلام هي حتى مطلع الفجر. «سلام» خبر و المبتدا هي حتى مطلع الفجر و المعنى: تلك الليلة سالمة من ان يحدث فيها داء او يستطيع ان يعمل فيها شيطان و قيل: معناه: «سلام» على اولياء الله و اهل طاعته، و قيل: هو تسليم الملائكة ليلة القدر على اهل المساجد من حين تغيب الشمس الى ان يطلع «الفجر» يمرّون على كلّ مؤمن و يقولون: السلام عليك يا مؤمن «حتى» يطلع «الفجر» و قيل: سلام هي متصل بقوله: من كلّ أمر و المعنى: «من كلّ» سوء سالمة و «هي» لا يحدث فيها بلاء و لا يصيب واحدا شيطان بشرّ و لا يرمى فيها بنجم و قرأ ابن عباس: من كل امرئ «سلام» و فسّروه «من كلّ» ملك على المؤمن سلام هي حتى مطلع الفجر اى الى «مطلع الفجر». قرأ الكسائي «مطلع» بكسر اللام و الآخرون بفتحها و هو الاختيار لانه بمعنى الطلوع على المصدر يقال: طلع «الفجر» طلوعا و مطلقا و بالكسر موضع الطلوع.



## النوبة الثالثة

قوله تعالى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ «بِسْمِ اللَّهِ» كلمة سماعها يوجب احد امرين اما صحوا اما محوا، صحوا لمن سمعها بشاهد العلم فيستبصر بواضح برهانه و محوا لمن سمع بشاهد المعرفة لانه يتحير في جلال سلطانه:

يا موضع الباطن من ناظرى و يا مكان السرّ من خاطرى  
يا جملة الكلّ التى كلها كلى من بعضى و من سائرى

ای خداوندی که یاد تو بیان دل و زبانت و مهر تو میان سرّ و جان، وصل تو زندگانی جانست و رستخیز نهان، ای خداوندی که بعلم هر جایی و بذات بر آسمان.

قرب تو در دیدن است و اشارت در نفس و صحبت در جان. ای خداوندی که در نهانی پیدایی و در پیدایی نهان. یافت تو روزست که خود برآید ناگهان. یاورنده تو نه بشادی پردازد نه باندوهان. سرگشته در کار تو همچون بی‌خبران:

مشتاق تو در کویت، از شوق تو سرگردان از خلق جدا گشته، خرسند بخلقانها  
از سوز جگر چشمی، چون حلقه گوهرها وز آتش دل آهی، چون رشته مرجانها

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ يَكُ قول از اقوال مفسران در معنى این آیت آنست که: «انزلنا» القرآن «في» شأن لَيْلَةِ الْقَدْرِ و منزلتها و تعظیمها. میگوید: ما در تعظیم شب قدر از آسمان قرآن فرستادیم، و بوحی پاک و پیغام راست عالمیان را از خیرات و برکات و منزلت و مرتبت این شب خبر دادیم. اندرین شب جنّات عدن و فرادیس اعلى درها باز نهاده و ساکنان جنّة الخلد بر کنگره‌ها نشسته، و ارواح انبیا و شهدا در علّیین فرا طرب آمده، نسیم روح از لیت از جانب قربت بدل دوستان می‌دمد، و باد کرم از هواء فردا نیت بر جان عاشقان می‌وزد، وز دوست خطاب می‌آید که: «لیقم القانتون این المستغفرون»؟ کجاند جوانمردان شب خیزان که در آرزوی مواصلت ما بی‌خواب و بی‌آرام بوده‌اند و در راه عشق ما شربت. بلا نوشیده‌اند؟ تا ما خستگی ایشان مرهم نهیم و اندرین شب قدر ایشان را با قدر و منزلت باز گردانیم! که امشب شب نواختن بندگانست، وقت قبول توبه عاصیانست، موسم و میعاد آشتی جویانست هنگام ناز عاشقان و راز محبانست. همه شب داعیان را اجابت است، سائلان را عطیت است، مجتهدان را معونت است، مطیعان را ثوبت است، عاصیان را مغفرت است، محبان را کرامت است. فریشتگان از آسمان بزیر آیند بعد سنگریزه جهان، و جبرئیل روح الامین در پیش ایستاده، اینست که ربّ العالمین گفت: نَزَّلُ الْمَلَائِكَةَ وَ الرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ چار علم با خود آورده، یکی بر بام کعبه بزنند، یکی بر طور سینا، یکی بر صخره بیت المقدس، یکی بر سر روضه مصطفی (ص) و آن فریشتگان و جبرئیل با ایشان گرد عالم میگردند و بهمه جایها در آیند، و بهمه خانه‌های مؤمنان در شوند. خانه‌ای که در آنجا، می‌بود، یا مدمن الخمر بود، یا فرزندی عاق بود بر پدر و مادر، یا قاطع رحم بود، یا در آن خانه سگی بود، یا تصاویر، یا کسی که نماز نکند، یا دو مسلمان که با یکدیگر بهجرت باشند و سخن نگویند فریشتگان درین خانه‌ها نروند و از خیرات و برکات این شب محروم باشند. و در خبر است که فریشتگان هر مؤمنی را که در نماز بود دست در دست نهند و بر وی سلام کنند، گویند: «السلام عليك يا مؤمن». و



اگر بیرون از نماز بود، سلام کنند و اگر در خواب بود، از دور برحمت در وی نگرند. آن ساعت که چشم بنده مؤمن آب ریزد و مویها بر اندام وی بیای شود، نشان آنست که جبرئیل دست در دست وی نهاده چندان رحمت بر مؤمنان قسمت کند که زیادت آید. جبرئیل گوید: خداوند زیادتی رحمت را چه کنم؟ فرمان آید که: سزای کرم ما نبود که رحمتی که بخلق فرستادیم باز بریم آن را میدار تا غازیان کافران را هزیمت کنند و فرزندان ایشان را اسیر آرند آن فرزندان را ازین رحمت بهره بود تا ببرکت این رحمت ایمان آرند. آن گه بوقت صبح جبرئیل آواز دهد که: یا معشر الملائكة الرّحیل الرّحیل علمها بردارید تا بر آسمان بمقام معلوم خود باز شویم، فرمان آید از جبار عالم که برآمدن شما روی نیست که خفتگان امت محمد را سلام نکریدید. قومی که هنوز در خوابند صبر کنید تا بیدار شوند و ایشان را سلام کنید. آن گه فریشتگان بوقت طلوع آفتاب با آسمان باز شوند بجای خویش حلقه بنشینند و یکدیگر را بتعجب باز میگویند که: حقّ جلّ جلاله امشب با امت محمد (ص) چه فضل کرد و چه نواخت بر ایشان نهاد! و از حقّ جلّ جلاله آن ساعت ندا آید که: ای مقرّبان درگاه و ای طاوسان مملکت و ای عابدان سدره گواه باشید که از امت محمد (ص) هر که مطیع بودند طاعات ایشان پذیرفتم و پسندیدم و هر چه عاصیان بودند معصیت ایشان آمرزیدم و ایشان را بمطیعان بخشیدم.

گفته‌اند: حکمت اندر فرستادن فریشتگان و جبرئیل اندرین شب قدر بزمین آنست که مصطفی را (ص) امر آمد: «و ما کانَ اللهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ» ای سید تا تو در میان ایشان باشی عذاب کردن ایشان روی نیست. رسول گفت: «الهی و سیدی و مولایی، ترسم که چون مرا از میان ایشان برداری عذابها فرستی. فرمان آمد که: «و ما کانَ اللهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَ هُمْ يَسْتَعْفِرُونَ» ای محمد تو رسول من بایشان و استغفار رسول ایشان بمن، تا رسول من در میان ایشان، عذاب فرستادن روی نیست. همچنین تا رسول ایشان بحضرت من، عذاب کردن در کرم من روا نیست. رسول (ص) شاد شد و دل وی خوش گشت. آن گه اندیشید که اگر گروهی از امت من در استغفار تقصیر کنند ترسم که عذاب فرستد. جبرئیل آمد و گفت: الله تعالی از اندیشه دل تو آگاه است، میگوید: دل خوش دار که بعد از وفات تو تا بقیامت هر شب قدر جبرئیل را فرستم بزمین تا امت ترا یکان یکان سلام کند، ای سید تا سلام تو بایشان میرسد عذاب نفرستادم تا جبرئیل در شهای قدر میرود و سلام میرساند، عذاب نفرستم. و گفته‌اند: ربّ العالمین در دو وقت بندگان را بر فریشتگان عرضه کند. یکی در موسم عرفات که حاجیان احرام گرفته، روی بخانه مبارک نهاده، رنج بادیه و جفای عرب کشیده، دل بر غربی نهاده، خان و مان و اسباب و ضیاع بگذاشته، شربتهای نابایست کشیده، داغ فراق بر دل خویشان نهاده، لباس مصیبت رسیدگان پوشیده آن ساعت که در آن موسم عرفات بیستند، از حقّ جلّ جلاله ندا آید بملائکه آسمان: «انظروا الی عبادی اتونی شعئا غبرا «من کُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ».

در نگرید باین بندگان من، سوختگان در راه من، مشتاقان درگاه من از چهار گوشه عالم روی بخانه ما نهاده، راه دور و دراز در پیش گرفته، جان شیرین فدا کرده، لئیک زنان و تکبیر گوین بدر خانه ما آمده، شما گواه باشید که ایشان را با هر چه دارند از تبعات آمرزیدم و هر که را شفاعت کنند بایشان بخشیدم و با تحفه‌های کرامت و هدیه‌های رحمت باز گردانیدم. دیگر شب قدر بندگان را بر فریشتگان جلوه کند، زیرا که درین شب مطیعان در طاعت بیفزایند، عاصیان از معصیت باز گردند، از دستها بوی مصحف آید، از زبانها بوی تسبیح آید، از شکمها بوی گرسنگی آید، از هفت اندام ایشان بوی طاعت آید تنهانشان در نماز، دلهاشان با نیاز، جانهاشان در راز، مهر مهر بر



دل نهاده، خواست خود بغارت اندوه داده، یکسروا خدمت ما پرداخته! فرمان آید از جبار کائنات که: این‌ها آنند که بعضی از شما در حق ایشان گفتند: أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَ مَنْ اِيشَان را جواب دادم که: اِنِّي اَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ معاشر المسلمین امشب مقربان آسمان سلام حق ببندگان می‌رسانند و انوار و آثار رحمت بر سر امت محمد (ص) می‌افشانند. طاعات با تقصیر می‌پذیرند و معاصی بی‌شمار می‌آموزند. بیایید تا ما نیز نیاز خود عرضه کنیم و بجمع گوئیم: خداوندا بحرمت سید مختار، بحرمت اتقیا و ابرار، بحرمت مهاجر و انصار، که ما را درین شب بزرگوار از خلعت رحمت نصیبی تمام ارزانی دار، و معاصی ما از ما درگذار، و همه را برسان بدار القرار، یا جلیل و یا جبار، یا کریم و یا غفار.



## ۹۸- سورة البينة (لم يكن) - مكية

نوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

لَمْ یَكُنْ الَّذِیْنَ كَفَرُوا مِنْ اَهْلِ الْكِتَابِ وَ الْمُشْرِكِیْنَ مُنْفَكِّیْنَ نَاكِرُویدگان جهودان و ترسایان و مشركان عرب بنه خواهستند گشت از كفر و شرك خویش حَتَّى تَأْتِیَهُمُ الْبِیِّنَةُ (۱) تا بایشان آمد كار روشن و نشان پیدا و مرد استوار. رَسُوْلٌ مِنَ اللّٰهِ پیغامبری از خدای یَتْلُوْا صُحُفًا مُّطَهَّرَةً تا میخواند بر ایشان صحیفه‌ها و نامه‌های پاک داشته از دروغ و غلط و تفاوت و اختلاف.

فیها كُتِبَ قِیْمَةٌ (۲) در آن صحیفه‌ها نبشته‌هاست، حکم‌های درست پاینده و پا برجای.

وَ مَا تَفَرَّقَ الَّذِیْنَ اُوْتُوا الْكِتَابَ دُوْا گروه نشدند جهودان در كار او اِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبِیِّنَةُ (۳) مگر پس آنکه بایشان آمد و آشکارا شد ایشان را پیغامبری و استواری و راست سخنی او.

وَ مَا اَمْرُوْا و نفرمودند مردمان را اِلَّا لَیَعْبُدُوْا اللّٰهَ مگر آن را که اللّٰه را پرستند مُخْلِصِیْنَ لَهُ الَّذِیْنَ پاك میدارند او را دین و کردار خوش حُنَفَاءَ مسلمانان پاك دینان وَ یُقِیْمُوا الصَّلَاةَ و نماز بیای دارند بهنگام وَ یُؤْتُوا الزَّكَاةَ و از مال زکاة دهند وَ ذَلِكَ دِیْنُ الْقِیْمَةِ (۴) و دین پاینده اینست.

اِنَّ الَّذِیْنَ كَفَرُوا ایشان که بنگرویدند مِنْ اَهْلِ الْكِتَابِ وَ الْمُشْرِكِیْنَ از جهود و ترسا و انباز گیران با خدای فی نار جَهَنَّمَ در آتش دوزخ‌اند خَالِدِیْنَ فیها جاودان در آن اَوْلٰئِكَ هُمُ الشَّرُّ الْبَرِیَّةِ (۵) ایشان بترین همه آفریدگان‌اند.

اِنَّ الَّذِیْنَ اٰمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ایشان که بگرویدند و کردارهای نیک کردند اَوْلٰئِكَ هُمُ خَیْرُ الْبَرِیَّةِ (۶) ایشان بهینه همه آفریدگان‌اند.

جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ پاداش ایشان بنزدیک خداوند ایشان جَنّٰتٌ عَدْنٌ بهشت‌های همیشه است نَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ می‌رود زیر درخت آن جویهای روان خَالِدِیْنَ فیها اَبَدًا (۷) ایشان جاویدان در آن همیشه.

رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُمْ اللّٰهُ از ایشان خشنود وَ رَضُوا عَنْهُ و ایشان از اللّٰه خشنود ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ (۸) این پاداش او راست که خدای را داند و از او بترسد.

## النوبة الثانية

این سوره هشت آیتست، نود و چهار کلمه، سیصد و نود و نه حرف، جمله به مدینه فرو آمد. بعضی مفسران گفتند: مکی است، به مکه فرو آمد. و درین سوره ناسخ و منسوخ نیست. و فی الخبر عن ابی بن کعب قال: قال رسول اللّٰه (ص): «من قرأ سورة «لم يكن» كان يوم القيامة مع خير البرية مسافرا و مقيما»

و عن قتادة عن انس قال: قال رسول اللّٰه (ص) لابی بن کعب: «انّ اللّٰه عزّ و جلّ امرنی ان اقرأ عليك: لَمْ یَكُنْ الَّذِیْنَ كَفَرُوا و فی روایة اخرى: «امرنی ان اقرأ عليك القرآن».

قال: «و سمّانی لك» قال: نعم قال: «و قد ذكرت عند ربّ العالمین». قال: نعم. فزرقت عيناه.

و فی روایة اخرى قال جبرئیل للنّبیّ (ص): لَمَّا نزلت هذه السّورة انّ اللّٰه یأمرك ان تقرأها ابیا فذكر النّبیّ (ص) لابی فبکی. و قال: او ذكرت هناك یا رسول اللّٰه. فقال: «نعم فبذلك فلتفرحوا».

و روی عن سعید بن المسیب عن ابی الدرداء قال: قال رسول اللّٰه (ص): «لو يعلم الناس ما فی لَمْ یَكُنْ الَّذِیْنَ كَفَرُوا



مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَعَلُّوا الْإِهْلَ وَ الْمَالِ وَ تَعْلَمُوها.

فقال رجل من خزاعة: ما فيها من الاجر يا رسول الله؟ فقال رسول الله (ص): «لا يقرأها منافق ابدا و لا عبد في قلبه شك في الله و الله ان الملائكة المقربين ليقرءونها منذ خلق الله السماوات و الارض لا يفترون عن قراءتها و ما من عبد يقرأها بليل الا بعث الله ملائكة يحفظونه في دينه و دنياه و يدعون الله له بالمغفرة و الرحمة فان قرأها نهارا اعطى عليها من التراب مثل ما أضاء عليه النهار و اظلم عليه الليل» فقال رجل من قيس عيلان: زدنا من هذا الحديث فذاك ابي و امي يا رسول الله (ص)! فقال رسول الله (ص): «تعلّموا «عَمَّ يَنْسَاءُونَ» و تعلّموا ق وَ الْقُرْآنَ الْمَجِيدَ وَ تعلّموا وَ السَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ وَ تعلّموا وَ السَّمَاءِ وَ الطَّارِقِ فَاتَّكَمَ لَوْ تَعْلَمُونَ مَا فِيهِنَّ لَعَطَلْتُمْ مَا انْتَمَ فِيهَ وَ تَعْلَمْتُمُوهُنَّ وَ تقربتم الى الله عزّ و جلّ بهنّ فانّ الله يغفر بهنّ كلّ ذنب الا الشّرك بالله و اعلموا انّ تبارك الذي بيده الملك تجادل عن صاحبها يوم القيامة و تستغفر له من الذنوب.

قوله: لَمْ يَكُنْ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ هَاهُنَا لِلنَّبِيِّينَ وَ قِيلَ لِلنَّبِيعِضِ وَ «أَهْلِ الْكِتَابِ»، اليهود و النصارى و المشركون كقار العرب و هم عبدة الاوثان مُنْفَكِّينَ اى منتهين عن كفرهم و شركهم، و قال اهل اللغة: «مُنْفَكِّينَ» زانلين منفصلين. يقال: فككت الشّيء فانفكّ اى انفصل «حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ» لفظه مستقبل و معناه الماضي اى «حَتَّى» انتهت «البَيِّنَةُ» اى الحجّة الواضحة الظاهرة التي يتميّز بها الحقّ عن الباطل، يعنى: محمد (ص) اتاهم بالقرآن فبيّن لهم جهالتهم و ضلالتهم و دعاهم الى الايمان فهذه الآية فيمن آمن من الفريقين اخبر انهم لم ينتهوا عن الكفر حتّى اتاهم الرّسول فدعاهم الى الايمان فأمنوا فانقذهم الله من الجهل و الضلالة. فقال ابن كيسان: معناه «لَمْ يَكُنْ» هؤلاء الكفار تاركين صفة محمد (ص) في كتابهم انه نبىّ حتّى بعث فلما بعث تفرّقوا فيه و اختلفوا. و قيل: لا ينتهون عن كفرهم حتّى يأتيهم الموت ثمّ فسّر «البَيِّنَةُ» فقال: رَسُولٌ مِنَ اللَّهِ يَتْلُوا صُحُفًا اى كتبا، يعنى: ما يتضمّنه «الصّحف» من المكتوب فيها و هو «القرآن» لانه كان يتلوا عن ظهر قلبه لا عن كتاب «مطهّرة» من الباطل و الكذب و الزور و قيل: «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ».

«فيها» اى في تلك «الصّحف» «كتب» يعنى: الآيات و الاحكام «قيّمة» اى عادلة مستقيمة غير ذات عوج. يريد بالصّحف الطوامير و الاوراق و بالكتب السور و الاحكام و الآيات.

وَ مَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ اى ما اختلفوا في امر محمد (ص) و ما كذّبوه اِلاّ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَةُ محمد و القرآن، اى لم يختلفوا في مبعثه و كونه نبياّ الا بعد ظهوره بغيا و حسدا. قال قوم من المفسرين: من اوّل السورة الى قوله: فِيهَا كُتُبٌ قَيِّمَةٌ حكمها فيمن آمن من اهل الكتاب و المُشْرِكِينَ وَ من قوله: وَ مَا تَفَرَّقَ حَكْمَهُ فِيمَنْ لَمْ يُؤْمِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ بعد قيام الحجّة ثمّ ذكر ما امروا به في كتبهم فقال: وَ مَا أَمُرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ اى ما امر هؤلاء الكفار «الا» ان لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ اى موحدّين لا يشركون «حنفاء» اى مانّلين عن الاديان كلّها الى دين الاسلام و قيل: «حُنْفَاءَ» مانّلين الى الحقّ عادلين عن الباطل و قيل: حَاجِّينَ مَخْتَلِفِينَ وَاحِدَ الْحُنْفَاءِ حَنِيفٍ، وَ الْحَنِيفُ فِي الْاَصْلِ الْمُسْتَقِيمُ وَ هُوَ فِي أَهْلِ الْمَلِكِ الْمُسْلِمِ تَقُولُ: رَجُلٌ مَخْتَفٍ، اى مسلم متعبّد و الحنيف في المسلمين الحاجّ و المختنن و انما قيل لمانل الرّجلين احنف تفاؤلا كما قالوا للاعمرى بصيرا و للديغ سليما. و يقيموا الصلّاة المكتوبة في اوقاتها و يؤتوا الزكاة عند محلّها و ذلك الذى امروا به دين القِيّمة، اى الملة و الشريعة المستقيمة. اضاف الدّين الى القِيّمة و هي نعتة لاختلاف اللّفظين، و العرب تضيف الشّيء الى نعتة كثيرا و تجد هذا في القرآن في مواضع منها قوله: «وَ لِدَارُ

الْآخِرَةَ» و قال في موضع: «وَلِلدَّارِ الْآخِرَةِ» لَانَ الدَّارِ هِيَ الْآخِرَةُ و تقول: دخلت مسجد الجامع و مسجد الحرام و ادخلك الله جنَّة الفردوس، هذا و امثاله.

و ائت القِيَمَةُ لَانَ الْآيَاتِ هَائِيَةً فَرَدَّ الدِّينَ اِلَى الْمَلَةِ. و قال النضر بن شميل سألت الخليل بن احمد عن قوله: وَ ذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ فقال: «الْقِيَمَةُ» جمع القِيمِ و القِيمِ و القائم واحد و مجاز الآية و ذلك دين القانمين لله بالتوحيد ثم ذكر ما للفريقين فقال: إِنَّ الدِّينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَ الْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا يَعْنِي: يَوْمَ الْقِيَامَةِ. و قيل: «فِي» حكم الله أَوْلِيكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ اى «شَرُّ» الخليفة قرأ نافع و ابن عامر «البرئة» بالهمز في الحرفين لانه من قولهم: براء الله الخلق ببراءهم براء. قال الله عزَّ و جل: مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا و قرأ الآخرون بالتشديد من غير همز و له وجهان: احدهما انه ترك الهمز و ادخل التشديد عوضا منه و الثاني ان تكون فعيلة من البرى و هو التراب، اى «هُمُ شَرُّ» من خلق من التراب كقوله: إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصَّمُّ الْبُكْمُ. نزلت في بنى عبد الدار من قريش.

إِنَّ الدِّينَ أَمْثُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَوْلِيكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ خِيَارُهُمْ فِيهِ دَلِيلٌ عَلَى أَنَّهُمْ أَفْضَلُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ.

جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ عَدْنٌ اى دخول جنات عدن اقامة تجرى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا لا يموتون و لا يخرجون رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ بآيمانهم وَ رَضُوا عَنْهُ اذ نالوا ما ارادوا، و قيل: رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ بِجَمِيلِ ثَنَائِهِ وَ جَزِيلِ انْعَامِهِ عَلَيْهِمْ وَ ارادته الاحسان بهم وَ رَضُوا عَنْهُ حَيْثُ فَرَحُوا بِمَا آتَيْهِمْ مِنَ الثَّوَابِ. و قيل: «رَضِيَ» اعمالهم و «رَضُوا» ثوابه و قيل: رَضَا الْخَلْقُ عَنِ اللَّهِ رِضَاهُمْ بِمَا يَرُدُّ عَلَيْهِ مِنْ أَحْكَامِهِ وَ رِضَاهُ عَنْهُمْ اِنْ يُوَقِّفُهُمُ لِلرِّضَا عَنْهُ. و قيل: الرِّضَا يَنْقَسِمُ قَسْمَيْنِ رِضَا بِهِ وَ رِضَا عَنْهُ، فَالرِّضَا بِهِ رَبًّا وَ مَدْبَرًا، وَ الرِّضَا عَنْهُ فِيمَا يَقْضَى وَ يَقْدَرُ. و قال السرى: اِنْ كُنْتَ لَا تَرْضَى عَنِ اللَّهِ فَكَيْفَ تَسْأَلُهُ الرِّضَا عَنْكَ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ اى ذلك الخلود في جنات عدن و رضى الله لمن خاف ربه و لزم طاعته و ترك مخالفته. و قيل: لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ اى لمن علمه من قوله: فَخَشِينَا أَنْ يُرْهِقَهُمَا قَالَ بَعْضُ الْمَفْسِّرِينَ: فَالْعَمَاءُ خِيَارُ الْأُمَّةِ بِاللِّصِّ اِذَا.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اسم عزيز تنصل اليه المذنبون فغفرهم، و توكل عليه العابدون فجبرهم، و توسل اليه المطيعون فوصلهم و نصرهم، و تعرف اليه العالمون فبصرهم، و تقرب اليه العارفون فقرّبهم، لكنه في جلاله حيرهم.

هزاران سال گذشت تا خلق عالم در سماع اين نام سرگردانند، غايت و نهايت ذات و صفات وى مى ندانند، قومی در میدان اند و قومی بیرون میدان اند همه بسته امر، خسته نهی، در قيد تکلیف، در انتظار وعد، در بند وعید، بر امید یافت، و حضرت صمدیت منزّه از ادراک اوهام، مقدس از احاطت افهام. عقلی که از جلال وى اندیشد معقول شود، فهمی که از جمال وى ادراک جوید ذلیل گردد، و همی که از کمال وى علم خواهد متحیر گردد، عقل عاجز و فهم قاصر و وهم متحیر و علم مقصر و طبع ذلیل و قلب کسیر و سرّ اسیر و جمال او بر قدر جلال او، و جلال او بر وفق جمال او:

بیار پور مغانه، بده بیور مغان      که روستم را هم رخس روستم کشدا.  
و لوجهها من وجهها قمر      و لعینها من عینها کحل.



جَلَّ جلاله: وَ يُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَ ذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ دین پاینده آنست که نماز بیای دارند بهنگام، شرائط و ارکان آن بجای آورده، خضوع و خشوع در دل آورده که: فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ. نظر الله پیش چشم خویش داشته که: المصلی یناجی ربه. در ساعت تکبیر روی بعالم کبریا آورده، بسلاح «اعوذ بالله» شیطان را هزیمت کرده، بدام بسم الله یمن و برکت صید کرده، سوره فاتحه را مفتاح خیرات کرده، بخواندن سوره سیرت ملائکه گرفته، در صف نماز صفهای اهل صفوت یاد کرده، در رکوع خشوع آورده، در سجود بمحلّ شهود رسیده، در تشهد حق را مشاهد گشته، روح پیغامبر را ریحان صلوات فرستاده، بسلام خلق را از بلاء خود مسلم داشته. چنین نماز کننده متابع رسول (ص) بود و چنین نماز مستوجب قبول بود و حاصلش رضوان خداوند غفور بود. اینست که در آخر سوره گفته: رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ حَنِيَ رَبَّهُ.



## ۹۹- سورة اذا زلزلت (الزلزال)- مدنية

## النوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.  
 إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زُلْزَالَهَا (۱) آن گه که بجنبانند زمین را بجنبانیدن آن.  
 وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا (۲) و بیرون دهد زمین از خود بارهای خویش.  
 وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا (۳) و مردم میگویند: چیست که بمن بود؟ چه رسید زمین را که میجنبند؟!  
 يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا (۴) زمین خبرهای خویش میگوید،  
 بَأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا (۵) بآنچه خداوند تو آن را فرمود.  
 يَوْمَئِذٍ أَنْ رُوزِ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا بَازِ گَرَدند مردمان دو گروه جدا جدا از هم دور لُيْرُوا أَعْمَالَهُمْ (۶) تا جزای کردار  
 ایشان بایشان نمایند.

فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ (۷) هر که هم سنگ مور خرد نیکی کند، ببیند آن.  
 وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ (۸) و هر که هم سنگ مور خرد بدی کند، ببیند آن.

## النوبة الثانية

این سوره بقول مفسران مکی است، و بقول بعضی مدنی، صد و چهل و نه حرفست، سی و پنج کلمه، هشت آیت. و  
 درین سوره نه ناسخ است و نه منسوخ. و فی الخبر عن ابن عباس قال: قال رسول الله (ص): إِذَا زُلْزِلَتِ تَعْدَلُ نِصْفَ  
 الْقُرْآنِ وَ قُلُّ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ تَعْدَلُ ثَلَاثَ الْقُرْآنِ وَ قُلُّ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ تَعْدَلُ رِجْعَ الْقُرْآنِ.

و عن علی بن موسی الرضا عن ابیه موسی بن جعفر عن ابیه جعفر بن محمد عن ابیه محمد ابن علی عن ابیه علی  
 بن الحسین عن ابیه الحسین بن علی عن ابیه علی بن ابی طالب سلام الله علیهم عن النبی (ص) قال: «من قرأ إذا  
 زُلْزِلَتِ اربع مرات كان كن قرأ القرآن كله».

قوله: إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زُلْزَالَهَا ای حرکت الارض حرکت شدیدة لقیام الساعة و فناء الارض. و قيل «زلزلت» قبل  
 الساعة و هی من اشراط الساعة.

و قال فی موضع آخر: إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًّا، يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ، يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ وَ  
 ذَلِكَ أَنْ اسْرَافِيلَ يُنْفِخُ فِي الصُّورِ فَيَزَلْزِلُ صَوْتَهُ الْأَرْضَ، فَتَرْجَفُ وَ تَظْهَرُ الْكُنُوزُ، ثُمَّ تَخْرُجُ الْمَوْتَى فِي النَّفْخَةِ الثَّانِيَةِ.  
 و اضاف «زلزالها» اليها لَانَّ المعنى: «زلزالها» الذى يليق بها. و قرئ فى الشَّوَاذِ «زلزالها» بفتح الزاى و معناهما  
 واحد. و قيل بالكسر المصدر و بالفتح الاسم.

وَ أَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا كُنُوزَهَا وَ مَوَاتَهَا فَتَلْقِيهَا عَلَى ظَهْرِهَا وَ مِنْ جَعَلَهُ فِي الدُّنْيَا. قال تخرج كنوزها و عنده.  
 «اثقال» جمع ثقل بفتحيتين و هو الشَّيْءُ المصنوع الكريم على صاحبه و عند غيره. «اثقال» جمع ثقل و الانسان حيا  
 ثقل عليها و ميتا ثقل لها و يحتمل انَّ الاثقال جمع كقوله عزَّ و جلَّ: سَنَفْرُغُ لَكُمْ أَيَّةَ الثَّقَلَانِ فيكون المعنى. أَخْرَجَتِ  
 الْأَرْضُ الْجَنِّ وَ الْإِنْسَانَ مِنْ بَاطِنِهَا إِلَى ظَاهِرِهَا وَ اللَّهُ اعْلَمُ.

و فى الخبر عن ابى هريرة قال: قال رسول الله (ص): تقىء الارض افلاذ كبدها امثال الاسطوان من الذهب و الفضة  
 فيجىء القاتل فيقول: فى هذا قتلت و يجىء القاطع فيقول: فى هذا قطعت رحمى، و يجىء السارق، فيقول: فى هذا

قطعت يدي. ثم يدعونه فلا يأخذون منه شيئاً.

قوله: «افلاذ كبتها» اراد انها تخرج الكنوز المدفونة فيها و قيئها اخراجها.

و قال الإنسان ما لها قيل: هو عام، و قيل: «الانسان» هاهنا الكافر الذى لا يؤمن بالبعث لان المؤمن يعلم ذلك و لا ينكر وقوعه، و الكافر الذى لا يقر بالبعث و لا يعرف صدق كون القيامة، يقول: ما للارض تعجبا من شأنها. و قيل: في الآية تقديم و تأخير، تقديره: يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا فيقول الإنسان ما لها. قال المفسرون تخبر الارض بما عمل عليها من خير او شر فتقول للمؤمن يوم القيامة وحد على و صام و صلى و اجتهد و اطاع ربه، فيفرح المؤمن بذلك و تقول للكافر: اشرك على وزنى و سرق و شرب الخمر و تشهد عليه الجوارح و الملائكة مع علم الله به حتى يود انه سيق الى النار مما يرى من الفسوح و في ذلك ما

روى انس بن مالك: ان رسول الله (ص) قال: ان الارض لتخبر يوم القيامة بكل عمل عمل على ظهرها. قال: فتلا رسول الله (ص): إذا زُلزِلَتِ الأَرْضُ زلزالها حتى بلغ: يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا قال: «ا تدرون ما «أخبرها»؟ اذا كان يوم القيامة اخبرت بكل عمل عمل على ظهرها».

و روى ان عبد الرحمن بن ابي صعصعة كان يتيما في حجر ابي سعيد الخدرى. فقال له ابو سعيد: يا بنى اذا كنت في البوادي فارفع صوتك بالاذان فأتى سمعت رسول الله (ص) يقول: «لا يسمعه جن و لا انس و لا حجر الا شهد له». و روى ان ابا امية صلى في المسجد الحرام المكتوبة ثم تقدم فجعل يصلى هاهنا و هاهنا فلما فرغ قيل له: يا ابا امية ما هذا الذى تصنع؟ فقال: قرأت هذه الآية: يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا فاردت ان تشهد لى يوم القيامة. قوله: بأن ربك أوحى لها اى امرها بالكلام و الهمها و اذن لها فيه فتنتطق بقدرته سبحانه و تعالى كقوله: وَ أَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَ حَقَّتْ».

يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا يصدرون عن قبورهم الى موضع المحاسبة متفرقين متبديدين لا يلوى احد على احد للهول الواقع. و قيل: ينصرفون عن الموقف متفاوتين مختلفين فاخذ ذات اليمين الى الجنة و آخذ ذات الشمال الى النار و ذلك قوله: «فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ». واحد الاشتات شت و شت ليروا أعمالهم اى جزاء اعمالهم. و قيل: «لِيرُوا» صحائف «أعمالهم» يقرءون ما فيها «لا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَ لا كَبِيرَةً» الا احصياها. و قيل: هي رؤية القلوب و المعنى ليعرفوا ما عملوا. و قيل: فيه تقديم و تأخير، تقديره: تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا بأن ربك أوحى لها ليروا أعمالهم يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا.

فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ. و قيل: رأس نملة. و سئل ثعلب عن الذرة، فقال: مائة نملة حبة و الذرة واحدة منها. و قيل: هي الواحدة من حشو الجو الذى يظهر في شعاع الشمس من الكوة، و قال يحيى بن عمار: حبة الشعير اربع ارزات و الارزة اربع سمسمات و السمسمه اربع خردلات، و الخردلة اربع اوراق نخالة، و ورق النخالة «ذرة».

فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ اى يجد ثوابه.

وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ اى يرى العقوبة عليه. قال ابن عباس: ليس مؤمن و لا كافر عمل خيرا و لا شرا في الدنيا الا اراه الله اياه يوم القيامة. اما المؤمن فيريه حسناته و سيئاته فيغفر له سيئاته و يثيبه بحسناته. و اما الكافر فيرد حسناته و يعذب به سيئاته. و قال محمد بن كعب: في هذه الآية: فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا من كافر «ير» ثوابه في الدنيا

في نفسه و اهله و ماله و ولده حتى يخرج من الدنيا و ليس له عند الله خير. وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا مِنْ مُؤْمِنٍ «ير» عقوبته في الدنيا في نفسه و اهله و ماله و ولده و داره حتى يخرج من الدنيا و ليس له عند الله «شر» و دليل هذا التأويل، ما روى انس قال: كان ابو بكر يأكل مع النبي (ص) فنزلت هذه الآية فرفع ابو بكر يده فقال: يا رسول الله اتى اجزى بما عملت من مِثْقَالَ ذَرَّةٍ مِنْ «شر»؟ فقال: «يا با بكر ما رأيت في الدنيا مما تكره في مثاقيل ذرّ الشرّ و يدّخر الله لك مثاقيل الخير حتى توفاهها يوم القيامة».

و عن «عبد الله بن عمرو بن العاص» انه قال: نزلت إذا زُلزِلَتِ الْأَرْضُ زَلزَالَهَا و ابو بكر الصّدّيق قاعد فبكى حين انزلت، فقال له رسول الله (ص): «ما يبكيك يا با بكر»؟ قال: ابكتني هذه السّورة! فقال له رسول الله (ص): «لو لا انكم تخطئون و تذنّبون فيغفر الله لكم لخلق الله امّة يخطئون و يذنّبون فيغفر لهم. و قال مقاتل: نزلت هذه الآية في رجلين

و ذلك انه لما نزل: وَ يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ كَانَ احدهما يأتيه السائل فيستقلّ ان يعطيه الثمرة و الكسرة و الجوزة و نحوها، يقول: ما هذا بشيء انما نوجر على ما نعطي و نحن نحبه، يقول الله تعالى: وَ يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ و ما احبّ انا هذا فيرده صفرا و كان الآخر يتهاون بالذنب اليسير الكذبة و الغيبة و النظرة و اشباه ذلك، و يقول: ليس على من هذا شيء انما وعد الله النار على الكبائر و ليس في هذا اثم فانزل الله تعالى هذه الآية يرغبهم في القليل من الخير ان يعطوه فانه يوشك ان يكبر و يحذرهم اليسير من الذنب فانه يوشك ان يكبر فالاثم الصّغير في عين صاحبه يوم القيامة اعظم من الجبال و جميع محاسنه في عينه اقلّ من كلّ شيء. و قال ابن مسعود احكم آية في القرآن: فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ و تصدّق سعد بن ابى وقاص بتمرّتين فقبض السائل يده. فقال سعد: و يحك يقبل الله مئاً مثقال الذرّة و الخردلة و كاتين في هذه من مثاقيل؟! و تصدّق عمر بن الخطاب و عائشة بحبة من عنب فقالا فيها مثاقيل كثيرة. و قال الربيع بن خثيم مرّ رجل بالحسن و هو يقرأ هذه السّورة فلما بلغ آخرها قال: حسبي قد انتهت الموعدة فقال الحسن: لقد فقه الرجل.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بسم الله كلمة من تأملها بمعانيها و وقف على ما اودع فيها رتعت اسراره في رياض من الانس موقنة و ظلّت افكاره بلوائح من اليقين مشرقة. فهي على جلال الحقّ شاهدة. و على ما يحيط به الذكر و يأتي عليه الحصر زائدة.

درگرفتم بنام خداوند جهان، قادر و قاهر و ديان، لطيف و كريم و رحيم و رحمن، بي‌نياز از اهل زمين و آسمان، دارنده هر دو عالم، داننده آشكارا و نهان، آفريننده خلق نه چنين و نه چنان، بردارنده گردون گردان، پيدا كننده بساط و ميدان، نگارنده از گل صورت انسان، نوازنده او بخلعت احسان، مطيعان را وعده داد بنعيم جاودان و درجات جنان، عاصيان را بيم داد بدركات نيران، همه را هست كرد درين سراى امتحان، جاياگاه عموم و آخران، و بحكمت اختلاف نهاد ميان ايشان، بعضى گريان و بعضى خندان، لختى با كفر و نفاق، لختى با اسلام و ايمان، آن گه در خاك كند مدّتى پنهان پس بجنباند زمين را بفرمان روان، تا بيرون افكند بار خويش از آدميان و پريان و غير ايشان. اينست كه ربّ العالمين گفت در تنزيل قرآن: إِذَا زُلزِلَتِ الْأَرْضُ زَلزَالَهَا وَ أُخْرِجَتِ الْأَرْضُ أَنْقَالَهَا وَ قَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا.

بدانکه این سوره همه صفات رستاخیزست و بیان احوال و احوال آن. آن روز که جبال راسیات راسخات از بیخ

برکنند و چون پشم زده در هوا پَران کنند. زلزله در زمین افکنند و خاک فرا جنبش آرند. دریا بجوش آرند و آب آتش گردانند. آسمان فرو گشایند و ستارگان فرو ریزانند. ماه از گردون بیفکنند و آفتاب از فلک جدا کنند. ترکیب جهان نیست کنند. و نظام عالم خراب کنند. و گرد از کون بر آرند. از هوا فریشته فرو آید. و از خاک مرده بر آید. نه در هوا فریشته ماند. نه در خاک مرده. همه را در يك عرصه جمع کنند. و همه را جزای کردار خویش دهند. مؤمنان را احسان و رضوان و غفران، کافران را انکال و اغلال و زقوم و قطران. قال الله تعالی: **فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ** وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ.

ای مسکین یکی بر اندیش تا چه کرده‌ای و چه ساخته‌ای؟! آن روز را هر چه کرده‌ای از اعمال و هر چه گفته‌ای از اقوال هم سنگ ذره‌ای فرو نگذارند، همه را در حساب آرند. و جزاء آن بتامی برسانند **ثَوَقَى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ** آن روز درگاه حکومت و خصومت بگشایند. خروش مظلومان بر آید. فریاد از ظالمان برخیزد، سرگشتگی عاصیان ظاهر شود. اقویا در دست ضعفا اسیر شوند، فقرا بر امرا امیر گردند، مطیع که طاعت دارست شادان و خندان بود، مقصر که تقصیر کرده گریان و سوزان بود. نه کس را زهره حمایت بود، نه کس را مکننت عنایت بود. **يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ فَمَا لَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَ لَا نَاصِرٍ**. یکی از بزرگان دین گفته: هر که را توفیق رفیق بود و سعادت مساعد، از همه قرآن در وعظ او را این آیت بس که: **فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ**. صعصعة عمّ فرزدق پیش مصطفی (ص) آمد و مسلمان گشت و از رسول خدا درخواست تا از قرآن لختی بر وی خواند. رسول خدا (ص) سوره **إِذَا زُلْزِلَتْ** بر وی خواند. چون باین آیت رسید که: **فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ** آن مرد بشورید. آشوبی و شوری از نهاد وی بر آمد، فریاد و ولوله در گرفت، و چون مرغ نیم بسمل بخاک در افتاد. و زار بگریست. آن گه گفت: **حسبی هذا من القرآن**.

مرد دانا چون بدانست که در آن عرصه کبری بر مقام سؤال از ذرات و حبات و نقیر و قطمیر بخواهند پرسید و هیچ فرو نخواهند گذاشت، دست در دامن ورع زند و در هیچ معامله گراف کاری نکند و با نفس خویش بنقیر و قطمیر حساب بکند تا خود با ایمان بود و خلق از وی در امان باشند. وی با اسلام بود. و خلق از قصد جنایت وی بسلامت باشند. اینست که مصطفی (ص) گفت: **«المؤمن من آمنه الناس على انفسهم و دمائهم و اموالهم. و المسلم من سلم المسلمون من لسانه و يده»**.

## ۱۰۰- سورة العاديات- المكية

## النوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.  
 وَ الْعَادِیَاتِ ضَبْحًا (۱) باسبان غازی که همی تازند و نفس همی زنند باواز در تاختن.  
 قَالْمُورِیَاتِ قَدْحًا (۲) آن آتش افروزان از سنگ بسنبهای خویش.  
 قَالْمُغِیْرَاتِ صُبْحًا (۳) و بآن غارت کنندگان ببامداد.  
 فَأَتْرُنَّ بِهِ نَفْعًا (۴) بر هامون دشمن گرد انگيختند.  
 فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعًا (۵) و در میان سرای دشمن فرو آمدند بهم.  
 إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ (۶) باین سوگندها که مردم خداوند خویش را ناسپاس است و فرو مایه.  
 وَ إِنَّهُ عَلَىٰ ذٰلِكَ لَشَهِیْدٌ (۷) و مردم خود داند که چنین است و در خوی خویش گواه است بر خود.  
 وَ إِنَّهُ لِحُبِّ الْخَیْرِ لَشَدِیْدٌ (۸) و مردم از بهر دوستی این جهان و دوستی مال بخیل است و فرو بسته دست.  
 أَفَلَا یَعْلَمُ نِمِی داند این مردم؟ إِذَا بُعْثِرَ مَا فِی الْقُبُورِ (۹) که آن گه که برانگیزند آنچه در گورهاست!  
 وَ حَصِّلَ مَا فِی الصُّدُورِ (۱۰) و فرا پیش آرند و باز نگرند آنچه در دلهاست!  
 إِنَّ رَبَّهُمْ بِهِمْ یَوْمَئِذٍ لَّخَبِیْرٌ (۱۱) که خداوند ایشان بایشان آن روز داناست و از ایشان آگاه.

## النوبة الثانية

این سوره یازده آیتست، چهل کلمه، صد و شصت و سه حرف، جمله به مکه فرو آمد بقول جماعتی مفسران و قومی در مدنیات شمرند، گویند: به مدینه فرو آمده، و درین سوره ناسخ و منسوخ نیست. ابی کعب روایت کند از مصطفی (ص) که گفت: هر که سوره «و العادیات» بر خواند، او را بعدد هر مؤمنی که شب مزدلفه در مزدلفه باشد و اندر آن جمع بود، ده نیکی بنویسند و همچنانست که آنجا حاضر بود.  
 و از حسن بصری روایت کنند که: سورة «و العادیات» همتای دو بهر از قرآن است. و سبب نزول این سوره بقول مقاتل آنست که: رسول خدا (ص) جمعی لشگریان صحابه را بقبیله کنانه فرستاد تا ایشان را بر دین اسلام دعوت کند. مدتی بر آمد که رسول خدا (ص) از ایشان هیچ خبر نشنید و نمی دانست که حال ایشان بچه حد رسید و مسلمانان از بهر ایشان اندوهگن بودند و منافقان شاد همی بودند و بدروغ میگفتند که: ایشان را بکشتند. ربّ العالمین این سوره را فرو فرستاد و از حال ایشان خبر داد که: وَ الْعَادِیَاتِ ضَبْحًا آن اسبان ایشان از نشاط بانگ همی کنند، و در تاختن در سرای دشمن نفس همی زنند و گرد می انگیزند، و در تاختن از سنبهای ایشان آتش همی جهد، و بوقت صبح در سرای دشمن غارت همی کنند. ربّ العالمین تشریف غازیان را این کلمات بلفظ سوگند یاد کرد و مقصود آگاه کردن مصطفی است (ص)، و مؤمنان از احوال آن غازیان، و باز برد اندوه از دلهای ایشان. قوله: وَ الْعَادِیَاتِ جَمْعُ عَادِیَةٍ وَ هِیَ الَّتِی تَعْدُو وَ الْعَدُو السَّرْعَةُ فِی الْمَشِی وَ التَّبَاعِدُ فِی الْخَطْوِ وَ قَوْلُهُ: «ضَبْحًا» مَصْدَرٌ وَقَعَ مَوْقِعَ الْحَالِ، اِی یَضْبَحُنَّ «ضَبْحًا».

قال ابن عباس: المراد بها خيول الغزاة اقسام الله بها شرفا للغزاة. و قال علی (ع) و ابن مسعود: انها ابل الحاج، اقسام الله بها تشريفا للحاج و الضبّح من الابل النفس و من الخيل الحممة.



و روى ان عليًا (ع) انكر على ابن عباس حمله العاديات على الخيل. و قال: انها نزلت في وقعة بدر و لم يكن معنا حينئذ الا فرسان احدهما للمقداد و الآخر للزبير.

و اما ابن عباس فانه احتجّ بالصبح. و قال: ان الإبل لا تصبح فانّ الصبح صوت انفاس الخيل اذا جهدت في الجرى فيكثر الربو في اجوافها من شدة العدو. و قال ابن عباس: ليس شيء من الدوابّ يضح غير الفرس و الكلب و الثعلب. و قال الخليل الصبح نوع من العدو.

فالمُوريات قُدْحًا اى تورى النار بحوافرها اذا سارت في الارض ذات الحجارة و اذا اريد بها الإبل فالمعنى انها تضرب الحصى بمناسمها فيصكّ بعضها بعضا فتندح منها النار. و قال مجاهد: هى افكار العلماء تستنبط المعانى. و قال عكرمة: هى الاسنة تظهر الحقّ بالنطق. و قيل: هى مكر الرجال يقال للماكر قدح فاورى.

و قيل: انهم اذا نزلوا ليلا يوقدون النار ليروا كثيرا فيكسروا بذلك قلوب المشركين اذا بلغهم كثرة عددهم. و قيل: هى الخيل تهيج الحرب بين اصحابها. و المعنى فالمهيجات حربا. قوله: فالمُغِيرَاتِ صُبْحًا اى تسير ليلا و تغيير على الاعداء «صبحا» و الغارة وقت الصبح من عادة العرب و نهى عن الغارة بالليل. و كان رسول الله (ص) يغير مصبحا. و قيل: هى الإبل اذا افاضت من عرفات و الاغارة سرعة السير و منه قولهم: اشرق ثبير كيما غير». فأتزّن اى هيجن. «به»، اى بذلك المكان الذى انتهين اليه كناية عن غير مذكور لانّ المعنى مفهوم. نفعًا اى غبارا. و قيل: فأتزّن به اى بالعدو. نفعًا اى صوتا.

و قيل: الهاء ضمير الصبح و المعنى: «اثرن» في وقت الصبح «نفعًا».

فوسطن به اى بالقوم جمعا، اى الخيل دخلت رصف جمع من العدوّ تغيير عليهم. و قيل: «وسطن» في وقت الصبح جمع العدوّ. و قيل: هى الإبل توسطن بالقوم جمع منا. يقال: وسطهم يسطهم اذا صار في وسطهم.

إنّ الإنسان لربّه لکنودٌ هذا موضع القسم. اقسام الله بهذه الاشياء.

إنّ الإنسان لربّه لکنودٌ اى قليل الشكر كفور بطيء الخدمة قليل الخير. و قال الحسن البصرى: «الكنود» الذى يعدّد المصائب و ينسى النعم.

و في الخبر عن النبيّ (ص) «الكنود» الذى يمنع رفته و يضرب عبده و يأكل وحده.

و قال الفضيل بن عياض: «الكنود» الذى انسته الخصلة الواحدة من الاساءة الخصال الكثيرة من الاحسان، و الشكور الذى انسته الخصلة الواحدة من الاحسان الخصال الكثيرة من الاساءة. و قال ابو بكر الورّاق: «الكنود» الذى يرى النعم من نفسه و اخوانه. و قيل: يرى النعمة و لا يرى المنعم. و قال الواسطى: هو الذى ينفق نعم الله في معاصى الله. و قيل: هو الحسود الحقود.

وَ إِنَّهُ عَلَىٰ ذَٰلِكَ لَشَهِيدٌ الهاء عائدة الى الربّ سبحانه، اى ان ربّه على ذلك اى «على» كنوده و صنيعه لشاهد. و قيل: الهاء عائدة الى الانسان لانه يعلم ذلك من نفسه و افعاله تشهد على كفرانه نعمة ربّه. و قيل: انه شاهد على نفسه بما تصنع كقوله: «يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَسِنَّهُمْ» الآية.

وَ إِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ اى ان الانسان لاجل حبّ المال لبخيل. قال طرفة:

ارى الموت يعتام الكرام و يصطفى عقيلة مال الفاحش المتشدّد.

الشَّدید و المتشَدَّد: البخیل، و كذلك الفاحش، و منه قوله: وَ يَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ. ای بالبخل. و قبل: معناه: وَ إِنَّهُ لَشَدِيدٌ الْحَبِّ لِلْخَيْرِ و هو المال. قال ابن زید: سَمَى اللَّهُ الْمَالَ خَيْرًا و عسى ان يكون حراما خبیثا لكنَّ النَّاسَ يَعْتَوْنَهُ خَيْرًا فسمَّاهُ اللَّهُ خَيْرًا كما انَّ الْجِهَادَ سَمَّاهُ اللَّهُ سُوءًا بقوله: فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَ فَضْلٍ لَمْ يَمَسَّسَهُمْ سُوءٌ أَى قِتَالٌ و لیس هو عند الله بسوء لكنَّ یسمونه سوءا.

قوله: أَ فَلَا يَعْلَمُ أَى هَذَا الْإِنْسَانَ لَا يَعْلَمُ إِذَا بُعِثَرَ أَى قَلْبٌ و بحث و ایثر ما فی القبور من الموتى و ما بمعنی من. وَ حَصَلَ مَا فِي الصُّدُورِ مَيِّزٌ و ابرز ما فیها من خیر او شرّ.

إِنَّ رَبَّهُمْ بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّخَبِيرٌ أَى عَالِمٌ فَيَجَازِيهِمْ عَلَى جَمِيعِ أَعْمَالِهِمْ مِنَ الْخَيْرِ وَ الشَّرِّ و كسرت الهمزة لِمَكَانِ اللَّامِ فِي قَوْلِهِ «لَخَبِيرٌ» و لولاها لفتح الهمزة لوقوع العلم عليها. هذا كقوله: وَ اللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لِرَسُولِهِ وَ اللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ.

روى أَنَّ الْحَجَّاجَ بْنَ يُوْسُفَ قَرَأَ عَلَى الْمَنْبَرِ هَذِهِ السُّورَةَ يَحْضُّ النَّاسَ عَلَى الْغَزْوِ فَجَرَى عَلَى لِسَانِهِ. إِنَّ رَبَّهُمْ بِفَتْحِ الْاَلِفِ ثُمَّ اسْتَدْرَكَهَا مِنْ جِهَةِ الْعَرَبِيَّةِ فَقَالَ «خَبِيرٌ»: و اسقط اللام. و قال الزجاج: اللَّهُ خَبِيرٌ بِهِمْ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ و فِي غَيْرِهِ مِنَ الْأَزْمَانِ و لَكِنْ خَصَّ «يَوْمَئِذٍ» بِالذِّكْرِ لِأَنَّ الْمَعْنَى أَنَّهُ يَجَازِيهِمْ عَلَى كُفْرِهِمْ وَ الْجَزَاءُ يَقَعُ «يَوْمَئِذٍ» وَ اللَّهُ أَعْلَمُ.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ «بِسْمِ اللَّهِ» كلمة اذا سمعها العاصون نسوا زلتهم في جنب رحمة و اذا سمعها العابدون نسوا صولتهم في جنب الهيته، كلمة من سمعها ما غادرت له شغلا الا كفته. و لا امرا الا اصلحته و لا ذنبا الا غفرته و لا اربا الا قضته.

نام خداوندی که جز از وی خدایی نه، و در حکم وی چون و چرایی نه، و جز بنور او کس را روشنایی نه، و جز بالهام او کس را توانایی نه، و با حکم او کس را توانایی نه، و جز بهدایت او کس را بینایی نه. عزیز است این نام که دلها را انس است، و جانها را پیغام، از دوست یادگار و بر جان عاشقان سلام. در هجده هزار عالم کس نتواند که قدم بر بساط توفیق نهد مگر بمدد لطف این نام. کس را در هر دو سرای زندگی مسلم نبود مگر برعایت و حمایت این نام. در هفت آسمان و هفت زمین کس مقبول حضرت نیامد، مگر باقرار این نام و کس مهجور درگاه عزت نگشت مگر بانکار این نام.

يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَ يَهْدِي بِهِ كَثِيرًا.

قوله: وَ الْعَادِيَاتِ ضَبْحًا این عادیات که الله قسم بدان یاد کرد، یا اسبهای غازیانند، یا راحلهای حاجیان چون مرکبهای ایشان را این شرف و منزلت است که الله تعالی قسم بدان یاد کند. شرف و منزلت غازیان و حاجیان، خود که داند غایت و نهایت آن و کدام زبان عبارت کند از درجات و کرامات ایشان؟! آری هر که در راه طاعت او رود عجب نباشد، که در رعایت و عنایت او باشد. آن غازی که در معرکه ابطال و در مقام قتال از بهر اعزاز دین اسلام و اعلاء کلمه حق میکوشد، تن سبیل و دل فدا کرده. و سینه عزیز خود هدف تیر دشمن ساخته، و آن حاجی که طبل رحیل فرو کوفته و خان و مان را وداع کرده، و روی ببادیه مردم خوار نهاده، ضیاع و اسباب را ضایع گذاشته، و با میلهای بادیه دوستی گرفته، به کعبه مشرف مقدس رسیده، رداء تجرید بر افکنده، لَبِيكَ تفرید زده آنها که بدین



صفت‌اند زائران حق‌اند. و حقّ است بر خداوند کریم که قاصدان درگاه خود را و زائران حضرت عزّت را بنوازد و با ایشان کرامت کند. فردا در حظیره قدس ایشان را ساخته، کاس انس خلعت وصال یافته، از خداوند ذو الجلال در روضه رضوان بر تخت بخت تکیه زنان، در مجمع روح و ریحان، دیدار ذو الجلال عیان، ایشان مهمانان حق‌اند، و حقّ ایشان را میزبان.

إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ موضع قسم است. الله سوگند یاد می‌کند که: این آدمی کنود و کفور است. ناسپاس و ناپاک از کار دین، همیشه غافل و بجهل و حرص و بخل نائل. روز روشن بگناه سیاه کرده و شب دراز بخواب غفلت کوتاه کرده.

درگاه خداوند گذاشته. و روی بخیمه و خرگاه کرده شاد بدانست که سال نو در آید و شادیش بیفزاید. خود نداند و نه اندیشد که هر نفسی که بر می‌آرد گامی بمرگ نزدیک‌تر می‌شود. و هر روزی منزلی از راه آخرت باز می‌برد:

أنا لنفرح بالأيام نقطعها و كلّ يوم مضى يذني من الاجل!

أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعِثَ رَافِعٌ إِلَى اللَّهِ لِيَأْخُذَ بِرَأْسِهِ أَنَّهُ مُبِرَّكٌ بِمَا كُفِّرَتْ بَنَاتُهُ بِرَأْسِهِ وَأَنَّهُ كَانَتْ أَغْطَاةً يُبَرِّكُونَ خَلْقَهُ كُلَّ لَيْلَةٍ مِّنْ عَمَلٍ غَنِيٍّ أَنَّهُ كَسَّرَ ثَوْبَهُ حَتَّىٰ بَدَأَ فِيهِ الْعُرُوفُ وَهُوَ يَمُرُّ بِالْعُرْوَةِ وَنَحْوِهَا وَأَنَّهُ لَمِزَّتْ حُلُمُومُ الْبَنَاتِ وَأَنَّهُ كَانَتْ هَوْنًا يُبْرِكُنَّ إِذْ يَبْلُغُنَّ الْحَمَّ وَالْحَبَابُ وَإِنَّ رَبَّهُ لَسَدِيدٌ وَأَنَّهُ لَمْ يَكُنْ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ

می‌باید کرد؟ از سكرات مرگ و ظلمات گور و حسرات قیامت و فزعات دوزخ و درکات زندان! رسول خدا (ص) می‌گوید: «لو تعلمون ما اعلم لضحكتم قليلا و لبكيتم كثيرا و لو تعلم البهائم من الموت ما يعلمه ابن آدم ما اكلتم سمينا». اگر آنچه مرا بر آن دیدار افتادست شما را بعشر عشیر آن دیدار بودی، روز و شب دیده شما اشك بار بودی و خنده شما اندك و گریستن بسیار بودی. و اگر این حیوانها و بهائم نامکلف و این ستوران که با ایشان خطاب و عتاب نیست و بر ایشان امر و نهی نیست و ایشان را ثواب و عقاب نیست از این حدیث مرگ آن مقدار بدانستندی که آدمیان دانسته‌اند، کس از گوشت ایشان لقمه‌ای چرب نخوردی که از بیم و باک مرگ زار و نزار گشتندی. و از راحت و لذت علفهای خویش بیزار شدندی! مسکین آدمی بی‌حذرست از آنکه بی‌خبرست، خبر ندارد از آنکه خطر ندارد. آن روز بداند که دانش سود ندارد. آن گه دریابد که دریافت را فائده نبود!



## ۱۰۱- سورة القارعة- مكية

## النوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.  
 القارعة ما القارعة روز رستاخیز روز بر کوبنده و چه بر کوبنده!  
 و ما أدراك ما القارعة (۲) و تو چه دانی که آن چه بر کوبنده است؟!  
 یومَ یكونُ الناسُ كالفراشِ المبثوثِ (۳) آن روز که مردمان از هول رستاخیز چون پروانه باشند افکنده و پراکنده.  
 وَ تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ المنفوش (۴) و کوهها چون پشم زده در هوا شده.  
 فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ (۶) هر که گران آید ترازوی او.  
 فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ (۷) او در عیشی است که پسندد آن را.  
 وَ أَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ (۸) و اما آن کس که ترازوی او سبک آید.  
 فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ (۹) نگونسار ماند و باز گشت او با دوزخ.  
 وَ ما أدراك ما هِيَّةَ (۱۰) و تو چه دانی که دوزخ چیست؟  
 نارٌ حَامِيَةٌ (۱۱) آتشی بغایت تف رسیده!

## النوبة الثانية

این سوره «القارعة» مکی است، به مکه فرو آمد. صد و پنجاه حرفست.  
 سی و شش کلمه. یازده آیت بعدد کوفیان. و ده آیتست بعدد مدنیان. و هشت آیتست بعدد بصریان. اختلافست میان  
 ایشان بسه آیه. کوفیان «القارعة» آیت شمارند، و بصریان نشمارند. و کوفیان و مدنیان ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ وَ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ  
 هر دو آیت شمارند و بصریان نشمارند. و درین سوره ناسخ و منسوخ نیست. و در خبر ابی کعب است از مصطفی  
 (ص) که هر که سوره «القارعة» بر خواند خدای عزّ و جلّ روز قیامت ترازوی وی گران گرداند بنیکی. قوله:  
 «القارعة» اسم من اسماء القيامة انثت لانتها اسم الساعة كما انثت الحاقة و الطامة و الصاخة و سميت «بالقارعة»  
 لانها تفرع قلوب الناس بهولها. و قيل: «القارعة» البلية التي تفرع القلوب لشدة المخافة، و القرع الضرب منه المقرعة  
 و قيل: يجوز ان تكون صفة للزجرة او الصيحة او النفخة التي ذكرها الله تعالى لابتداء البعث. قوله: ما القارعة تعظيم  
 و تهويل و تعجيب منها، ای هی عظیمه الشان قطیعة الحال.  
 وَ ما أدراك ما القارعة ای لا تعرفها لانك لم تعهد مثلها و لا تعرف حقيقتها الا بمشاهدتها «القارعة» رفع بالابتداء ما  
 القارعة صفته و ما أدراك ما القارعة اعتراض.  
 یومَ یكونُ خبره و التقدير «القارعة» الهائلة واقعة.

یومَ یكونُ الناسُ كالفراشِ المبثوثِ یعنی: كالطائر الذي يتساقط في النار و السراج. و قيل: كصغار الجراد كقوله:  
 یَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُنْتَشِرٌ. و معنى «المبثوث» المتفرق في الجهات لانّ الخلق يموج بعضهم في بعض  
 فكلّ فريق منهم لما يراه من احوال القيامة أخذ في وجه غير وجه صاحبه. و قيل: الناس خاصّ في الكفار و هم يتهافتون  
 في النار يوم القيامة كتهافت الفراش.

وَ تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ المنفوش المصبوغ و المنفوش المندوف، و اختصاص كالعِهْن لمعنيين، احدهما

ان يكون لالوان الجبال كقوله: «وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بَيَضٌ وَ حُمْرٌ مُّخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا وَ غَرَابِيبُ سُودٌ». و الآخر لما يريد الله تعالى في افنائها يعيدها بعد الصلابة رخوة. كقوله: وَ بُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا وَ كَانَتْ الْجِبَالُ كَثِيبًا مَّهِيلًا. فَأَمَّا مَنْ تَقَلَّتْ مَوَازِينُهُ جَمَعَ مِيزَانَ. قال الحسن هو ميزان له كفتان جعل الله رجحان احدي كفتيه علامة سعادة صاحبه. و قيل: ينصب لكل انسان ميزان. و قيل: الموازين جمع الموزن و المعنى من رجحت حسناته على سيئاته. فَهُوَ فِي عَيْشَةٍ رَاضِيَةٍ. اي ذات رضا كلابن و تامر. و قيل: راض صاحبها كيوم صائم و ليل قائم. وَ أَمَّا مَنْ حَقَّتْ مَوَازِينُهُ اي رجحت سيئاته على حسناته.

فَأَمُّهُ هَاوِيَةٌ اي فمسكنه و مأواه النار سميت امه لانه يأوى اليها كما يأوى الولد الى امه. و الهاوية اسم من اسماء جهنم. هي ام الانسان الكافر لازمة له و اولى به. و قيل: فَأَمُّهُ هَاوِيَةٌ اي ام رأسه هاوية منحدره منكوسة في النار من اعلى الى اسفل. و قيل: فَأَمُّهُ هَاوِيَةٌ مثل قول العرب: هوت امه و هي كلمة تستعمل عند عظم المكروه و شدة المصيبة كما يقال تكلته امه.

وَ مَا أَدْرَاكَ مَا هِيَةٌ تَعْظِيمٍ وَ تَوْبِيخٍ وَ الْأَصْلُ مَا هِيَ وَ الْهَاءُ لِلِاسْتِرَاحَةِ وَ الْوَقْفُ اي و ما ادريك ما الهاوية ثم فسّر فقال: نَارٌ حَامِيَةٌ اي بلغت النهاية في الحرارة. يروى عن انس بن مالك قال: ان ملكا من ملائكة الله عزّ و جلّ يوكل يوم القيامة بميزان ابن آدم فيجاء به حتى يوقف بين كفتي الميزان فيوزن عمله فان «ثقلت» ميزانه نادى الملك بصوت يسمع جميع الخلق باسم الرجل الاسعد فلان سعادة لا شقاوة بعدها و ان حَقَّتْ مَوَازِينُهُ نَادَى الْمَلِكُ: الْإِشْقَى فَلَانَ شَقَاوَةً لَا سَعَادَةَ بَعْدَهَا.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بِسْمِ اللَّهِ كَلِمَةٌ مِنْ أَمْنٍ بِهَا أَمِنْ زَوَالِ النَّعْمَى، وَ مِنْ ذِكْرِهَا ظَفَرَ بِنَعِيمِ الدُّنْيَا وَ الْعَقْبَى، وَ مِنْ عَرَفَهَا وَ اعْتَقَدَهَا سَعَادَةً لَا يَشْقَى، وَ وَجَدَ مَلَكًا لَا يَبْلَى، وَ بَقِيَ فِي الْعَزِّ وَ الْعُلَى. نام نامداری که نامش یادگار جانست، و دل را شادی جاودانست، و روح روح دوستان و آسایش غمگنان است. عنوان نامه‌ای که از دوست نشانست و مهر قدیم مضمون آنست. نامه‌ای که بقرار را درمانست و از قطعیت امانست، نامه‌ای که هم گوی و هم چوگانست، مرکب او شوق و مهر او میدانست، گل او سوز و معرفت او بوستانست. نامه‌ای که درخت توحید را آبشخور است، و دوستی حقّ مر آن را میوه و بر است.

يقول الله تعالى: (لا يزال العبد يذكرني و اذكره حتى يحبني و احبه).

و گفته عزیزانست که: اذا ذكرت من انا احتقرت و اذا تذكرت لمن انا افتخرت.

چون با خود نگرم و کردار خود بینم، گویم: از من زارتر کیست؟ چون با تو نگرم و خود را در بندگی تو بینم، گویم از من بزرگوارتر کیست؟

گاهی که بطینت خود افتد نظرم      گویم که: من از هر چه بعالم بترم  
چون از صفت خویشتن اندر گذرم      از عرش همی بخویشتن در نگرم

بیر طریقت گفت: گاهی که بخود نگرم، همه سوز و نیاز شوم گاهی که بدو نگرم، همه ناز و راز شوم چون بخود نگرم گویم:

پر آب دو دیده و پر آتش جگرم      پر باد دو دستم و پر از خاک سرم

چون بدو نگریم گویم:

چه کند عرش که او غاشیه من نکشد؟      چون بدل غاشیه حکم و قضای تو کشم؟!  
بوی جان آیدم از لب که حدیث تو کنم      شاخ عزّ رویدم از دل که بلای تو کشم!

القارعة ما القارعة و ما أدراك ما القارعة صفت روز رستاخیزست، روز محشر، روز عرض اکبر، روز جمع لشکر، روز احیاء صور، روز نشر بشر، روز جزاء خیر و شر، همه خلق بر انگیزته و از هیبت و سیاست خداوند ذو الجلال بزانو در آمده، ترازوی راستی آویخته، کرسی قضا نهاده، بساط هیبت باز گسترده، دوزخ همی گرد و زبانیه عاصی را میگیرد جرس هوس از گردن آفریدگان فرو گشاده، و جزای کردار هر کس در کنار او نهاده. بسا امیرا که آن روز اسیر شود، بسا اسیر که امیر شود، بسا عزیزا که ذلیل شود، بسا ذلیلا که عزیز شود، بسا پدر که از فرزند جدا شود، و فرزند از پدر جدا شود، بسا مادر که از فرزند بگریزد، و فرزند از مادر! هر کسی بخود درمانده و از دوستان و خویشان جدا گشته: کالفراس المبتوث همچون پروانه پراکنده و افکنده و تنها مانده. مسکین آدمی که سر بمعصیت در نهاده، و از هول رستاخیز غافل مانده نمی‌داند که هر چه امروز در می‌بندد، فرداش می‌باید گشاد هر چه امروز املا کند، فرداش بر می‌باید خواند. ای مسکین باری آن املا کن که فردا بر توانی خواند و آن بار در بند که فردا بر توانی داشت، و آن کار کن که فردا طاقت جزای آن داری. آن روز مؤمنان را جامه از معاملات خواهد بود، مرکب از طاعت و تاج از خدمت وردا از حرمت و جمال روی از رنگ دل. هر کرا امروز دل بتوحید و معرفت روشن است، فردا روی وی سپید و روشن بود، چون ماه دو هفته، اگر چه امروز حبشی رنگ است. و هر کرا امروز دل در شك و شبهت فردا روی وی سیاه و تاریک بود، اگر چه امروز رومی رنگ است.

وَ تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنفُوشِ از صعوبت و هیبت رستاخیز یکی آنست که این کوه‌های افراشته و این راسیات راسخات از بیخ بر آرند و زیر و زبر کنند، و چون پشم زده در هوا پراکنند، زلزله در زمین افتد، خاک فرا جنبش آید، کوه بلرزش آید، نه نشیب ماند نه فراز همه راست گشته، بالا و نشیب یکی شده.

قَاعًا صَفْصَفًا لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ أَنْ كَسَّ كَرْدَارِ وَي بِيَسْنَدِ اللَّهِ بُوَد، و الله از وی خشنود بود، اگر يك نفس از وی بر آید از سر سوز و نیاز بآن يك نفس ترازوی حسنات وی گران گرداند.

و آن کس که الله از وی ناخشنود بود، و عنایت ازلی او را دستگیر نبود، اگر پری روزی زمین طاعت دارد در ترازوی وی پر پشه‌ای نسنجد. بسا خفته در خواب خوش که از مرقد او تا فرقد فریشتگان پروا پر داده و می‌گویند: خداوندا بحرمت و حشمت و برکت نفس این آزاد مرد بر ما رحمت کن، و بسا بیدار چشم که ملائکه مقربین از نفس وی بفریاد آمده و می‌گویند: خداوندا ما را از زحمت و ظلمت نفس این بی‌حرمت بی‌رحمت فریاد رس. ای جوانمرد اگر با دلی پاک از خبائث و بدعت بخسبی به از آن که همه شب بیدار باشی و دل پر از هوا و شهوت بود! هر که اسیر دیو است همه روزگار او شب است. و هر که در حمایت دین است، همه شبهای او روز است.



## ۱۰۲- سورة التكاثر- مكية

## النوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.  
 أَلْهٰكُمُ التَّكٰثُرُ (۱). مشغول داشت شما را نبرد کردن با یکدیگر بانبوهی.  
 حَتّٰی زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ (۲) تا آن گه که بمردید، تا آن گه که مردگان در گور بشمردید.  
 كَلَّا كَلَّا كَلَّا، نشاید نشاید نشاید، از جستن راه رستگاری مشغول بودن، نشاید نه نه نه.  
 سَوْفَ تَعْلَمُونَ (۳) آری آگاه شوید.  
 ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ (۴) پس باز نشاید آری آگاه شوید.  
 كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْیَقِیْنِ (۵). اگر شما میدانید دانستنی بی‌گمان.  
 لَتَرَوُنَّ الْجَحِیْمَ (۶) برآستی که شما آتش دوزخ خواهید دید.  
 ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَیْنَ الْیَقِیْنِ (۷) باز آن را می‌خواهید دید دیدنی بچشم بر بی‌گمانی.  
 ثُمَّ لَنُنَسِّنَنَّ یَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِیْمِ (۸) پس آن گه برآستی که شما را بخواهند پرسید از ناز این جهان.

## النوبة الثانية

این سوره هشت آیتست، بیست و هشت کلمه. صد و بیست حرف. جمله به مکه فرو آمده، و بعضی مفسران گفتند: مدنی است به مدینه فرو آمده. و درین سوره ناسخ و منسوخ نیست. و در خبر است از مصطفی (ص) هر که این سوره بر خواند نعمتی که الله تعالی او را داد در دنیا فردا در قیامت از او شمار نخواهد، و با وی شمار نکند، و او را ثواب آن کس دهد که هزار آیت از کتاب خدا خوانده باشد. و بروایتی دیگر هر که این سوره بر خواند آن ساعت که در جامه خواب می‌شود، چنانست که صد آیت از قرآن خواند. و بوقت وفات مؤنت منکر و نکیر او را کفایت کند. سبب نزول این سوره آن بود که دو قبیله از قبائل قریش یکی بنو عبد مناف بن قصی و دیگر بنو سهم بن عمرو بر یکدیگر تفاخر کردند، و از خود بیشی و پیشی نمودند، و عادت عرب این بود، پیش از مبعث مصطفی (ص)، شرف و سیادت مهتری و بهتری قومی را بودی که در ایشان کثرت بودی، و در نسب عدد فراوان بودی. تا میگفتند: فلان اکثر من فلان. و فلان اکثر عددا و اعظم نفرا من فلان. این دو قبیله برین عادت از خود بکثرت شرف نمودند. فتعدوا ایهم اکثر فکثرتهم. بنو عبد مناف هر یکی قوم خود را بر شمردند، سادات و اشراف و غیر ایشان، و در شمار بنو عبد مناف بیشتر آمدند. بنو سهم گفتند: ائما اهلکنا البغی فی الجاهلیة فعدوا موتانا و موتاکم. قبیله ما در جاهلیت و در ایام کفر و شرک بغی کردند، بگزاف کاری و فساد از اندازه خود درگذشتند، تا عدد زندگان ایشان با کم آمد. اکنون تا مردگان خود برشمردیم، و کثرت عدد خود بنمائیم. بگورستان رفتند و گورها برشمردند که این قبر فلان و این قبر فلان! قبور آن سادات و اشراف قبیله خود برشمردند. و سه خاندان بنی سهم زیاده آمد بر بنی عبد مناف. برین نسق تطاول بر یکدیگر همی نمودند، و تفاخر همی کردند تا رب العالمین ایشان را درین سوره از آن باز زد و گفت: أَلْهٰكُمُ التَّكٰثُرُ ای شغلکم التكاثر و التفاخر بکثرة المال و العدد عن طاعة ربکم. حَتّٰی زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ یعنی: حَتّٰی عددتم الاموات. این مباهات و مفاخرت بانبوهی و بیشی شما را از طاعت و عبادت الله بازداشت. و مشغول کرد تا آن گه که مردگان را در گور بشمردید.

كأنا نشاید و این عادت نباید داشت. و از طاعت الله باین تفاخر مشغول بودن نشاید. و قيل: حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ «حتى» ادرككم الموت فدفنتم في «المقابر» على تلك الحال. و قيل: هو عام فيمن يبلغ بهم حب الدنيا و الحرص على الاكثار فيها «حتى» يغفلوا عن طاعة الله فيموتوا على ذلك. قومی مفسران گفتند: سياق این آیت بر عموم است، ایشان را میخواهد که حب دنیا و حرص جمع مال بر ایشان مستولی گردد، و روزگار خویش همه بدان مشغول دارند تا از طاعت و عبادت حق باز مانند. و هم چنان در غفلت می‌زیند تا در آن غفلت از دنیا بیرون شوند. و قيل: يقال لهم في الآخرة اذا خفت موازينهم شغلتم بالاكثار من الدنيا عن طاعة الله «حتى» مثم. و في الخبر الصحيح عن مطرف بن عبد الله بن الشخير عن ابيه قال: انتهيت الى رسول الله (ص) و هو يقرأ هذه الآية.

ألهاكم التكاثر قال: يقول ابن آدم: مالي مالي و هل لك يا بن آدم من مالك انا ما اكلت فافنيت؟ او لبست فابليت؟ او تصدقت فامضيت؟! و عن انس بن مالك يقول: قال رسول الله (ص): «يبيع الميت ثلاثة فيرجع اثنان و يبقى معه احد يتبعه اهله و ماله و عمله فيرجع اهله و ماله و يبقى عمله»

و قيل: معنى الآية ما زلتم منهومين حتى كنتم مكئين على عمارة ما يفنى لا تشبعون مما تجمعون انا اذا اوتكم القبور. و مثله ما روى عن ابي بن كعب قال: كنا نرى ان هذا من القرآن لو كان لابن آدم و اديان من ذهب لا تبغى اليهما واديا ثالثا و لا يملأ جوف ابن آدم انا الثراب. و يتوب الله على من تاب، ثم قال: كذا ردع و زجر عن التكاثر افتخارا. سوف تعلمون بعد هذا ان الاشتغال بطلب الاكثار خطاء عظيم.

ثم كذا سوف تعلمون التكرار تأكيد للوعيد و تغليظ للمنهي عنه. و قيل: انهما في وقتين احدهما في القبر و الآخر في القيامة. و روى عن علي (ع) انه قال: «ما زلنا نشكل في عذاب القبر حتى نزلت الهالك التكاثر الى قوله: كذا سوف تعلمون لانه و عيد بعذاب القبر.

و في الخبر الصحيح عن عائشة ان يهودية دخلت عليها فقالت: اعاذك الله من عذاب القبر! فسألت عائشة رسول الله (ص) عن عذاب القبر.

فقال: «نعم عذاب القبر حق». قالت عائشة: فما رأيت رسول الله (ص) بعد صلى صلاة انا تعود من عذاب القبر.

و عن ابي سعيد: قال: قال رسول الله (ص): يسلم على الكافر في قبره تسعة و تسعون تئينا تنهسه و تلذغه حتى تقوم الساعة، لو ان تئينا منها نفخ في الارض ما انبتت خضرا.

ثم قال: لو تعلمون علم اليقين هذا كلام محذوف الجواب، و التقدير لو علمتم ما لكم و ما عليكم علما يقينا ما الهالك التكاثر و ما شغلكم ذلك عن غيره و اضاف العلم الى «اليقين» و هو نعته لاختلاف اللفظين كقوله: «ان هذا لهو حق اليقين». قال قتادة: كنا نحدث ان «علم اليقين» ان يعلم ان الله باعته بعد الموت.

لثرون الجحيم قرأ ابن عامر و الكسائي: لثرون بضم التاء من اريته الشيء. و قرأ الآخرون بفتح التاء، اى ترونها بابصاركم عن بعيد. ثم لثرونها مشاهدة عين اليقين اللام لام القسم اقسام الله عز و جل انهم يرون «الجحيم». كقوله: و ان منكم ابا و اردها.

ثم لثرونها عين اليقين عيانا لستم عنها بغائبين يراها المؤمن حين يعبرها و يراها الكافر مستقرا يغمرها و التكرار تأكيد. و قيل: من جعل الخطاب للكفار كان معناه انكم لثرون الجحيم في الموقف ثم ترونها اذا دخلتم جهنم. و من جعل الخطاب للمؤمنين فالاول بمعنى العلم، اى تعلمون الجحيم حقا اذا رأيتم عند المحشر صدق الوعيد. ثم ترونها على

الصراط حالة العبور.

ثُمَّ لِنُسئِلَنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ هذا يشتمل كل ما يتنعم به في الدنيا اوله الصّحة و الفراغ و الامن. يقال لهم: فيم افنيتموها قال النبي (ص): «نعمتان مغبون فيهما كثير من الناس الصّحة و الفراغ».

في هذا الحديث دلالة على عظم محلّ هاتين النعمتين و جلاله خطرهما، و ذلك لانّ بهما يستدرك مصالح الدنيا و يكتسب درجات الآخرة فانّ الصّحة تنبئ عن اجتماع القوى الذاتيّة و الفراغ يدلّ على انتظام الاسباب الخارجة المنفصلة و لا قدرة على تمهيد مصلحة من مصالح الدنيا و الآخرة الا بهذين الامرين صحّة في جسم و فراغ في قلب ثمّ سائر النعم يدخل في حيزهما و ينخرط في سلوكهما و يعدّ من توابعهما. قال معاوية بن قرّة: كان يقال شدّة الحساب يوم القيامة على الصّحيح الفارغ يقال له: كيف ادّيت شكرهما؟ و يروى عن ابن عباس قال: «النّعيم» صحّة الأبدان و الاسماع و الأبصار يسأل الله العبيد فيم استعملوها و هو اعلم بذلك منهم و ذلك قوله: «إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عِنْدَهُ مَسْئُولا» و عن ابي هريرة قال: قال رسول الله (ص): «انّ اول ما يسأل الله العبد يوم القيامة ان يقول له: الم اصحّ جسمك. الم اروق من الماء البارد؟».

و قال انس بن مالك ضاف رسول الله (ص) الى المقداد بن الاسود فقدم اليه طعاما فأكله ثمّ سقاه ماء باردا فاستطابه. و قال: «ما ابردها على الكبد!» ثمّ قال: «اذا شرب احدكم الماء فليشرب ابرد ما يقدر عليه».

قيل: و لم؟ قال: «لانه اطفاء للمرّة و انقع للغلة و ابعث على الشكر».

و قال مالك بن دينار قال: رجل للحسن انّ لنا جارا لا يأكل الفالودج و يقول: لا اقوم بشكره. فقال: ما اجهل جاركم نعمة الله عليه بالماء البارد اكثر من نعمته بجميع الحلاوى! و عن ابي هريرة عن النبي (ص) في قول الله جلّ ثناؤه ثمّ لِنُسئِلَنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ. قال: «من أكل خبز البرّ و شرب ماء البارد و كان له ظلّ فذلك النّعيم الذي يسأل عنه».

و عن انس بن مالك قال: لما نزلت: ثمّ لِنُسئِلَنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ، جاء رجل محتاج فقال: يا رسول الله هل عليّ من النّعيم شيء؟ قال: «النّعلان و الظلّ و الماء البارد».

و عن عبد الله عن النبي (ص) قال: «انّ الله عزّ و جلّ ليعدّ نعمه على العبد حتى يعدّ عليه سألتني فلانة ان ازوجكها يسميها باسمها فزوجتكها».

و روى انّ النبي (ص) قرأ: أَلْهَائِكُمُ التَّكَاثُرُ على المنبر يوما فقال له رجل عن ايّ نعيم نسأل و انما نأكل في انصاف بطوننا و نلبس الصّوف كالضّان و سيوفنا على عواتقنا؟ فقال (ص): «انها ستكون».

و روى انه قال: «عن الماء البارد و ظلال الجدر».

و روى انه قال (ص): «هل تدرون ما ذلك النّعيم؟ قالوا: الله و رسول اعلم. قال: «بيت يكتك و خرقة توارى عورتك و كسرة تشدّ بها صلبك ما سوى ذلك نعيم».

و روى انه قال: «النّعيم» المسؤول عنه يوم القيامة كسرة تقويه و ماء يرويه و ثوب يواريه».

و اتى سعيد بن جبيرة بشرية عسل فقال: انّ هذا من «النّعيم» الذي تسأل عنه! و عن ابن عباس انه سمع عمر بن الخطاب يقول: خرج علينا رسول الله (ص) عند الظهيرة فوجد ابا بكر في المسجد. فقال له: «يا با بكر ما اخرجك في هذه السّاعة؟» قال: يا رسول الله اخرجني الذي اخرجك. قال: و جاء عمر فقال له رسول الله (ص): «يا بن الخطاب ما اخرجك؟» قال: يا رسول الله اخرجني الذي اخرجك ففقد معها عمر. قال: فاقبل رسول الله (ص) يحدثهما. ثمّ

قال: «هل لكما من قوة فتنتلقا الى هذا النخل فتصيبا طعاما و شرابا و ظلًا». قلنا: نعم. قال: «مرّوا بنا الى ابي الهيثم مالك بن النّهان الانصاري» قال: فتقدّم رسول الله (ص) بين ايدينا فاستأذن و سلم عليهم ثلاث مرّات و أمّ الهيثم تسمع الكلام من وراء الباب و تريد أن يزيدهم رسول الله من السّلام فلما اراد رسول الله (ص) ان ينصرف خرجت أمّ هيثم تسعى خلفهم، فقالت: يا رسول الله لقد سمعت تسليمك و لكّني اردت ان تزيدنا من سلامك .

فقال لها رسول الله (ص): «ابن ابو الهيثم»؟ قالت: يا رسول الله هو قريب ذهب ليستعذب لنا من الماء ادخلوا فائه يأتي السّاعة ان شاء الله و بسطت لهم بساطا تحت شجرة حتّى جاء ابو الهيثم ففرح بهم ابو الهيثم و قرّت عينه و سعد ابو الهيثم على نخلة يصرم لهم عذقا. فقال رسول الله (ص): «حسبك يا بالهيثم» قال: يا رسول الله: تأكلون من بسر و من رطبه و من تذوبه. ثمّ اتاهم فشرّبوا عليه، فقال رسول الله (ص): «هذا من «التّعيم» الذي تسألون عنه يوم القيامة، ظلّ بارد و رطب طيّب، و ماء بارد».

و قال بعض السلف: من أكل فسمّى و فرغ فحمد لم يسأل عن نعيم ذلك الطّعام. و عن محمد بن كعب في قوله: لئسُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ قال: عمّا انعم عليكم بمحمد (ص) و قال ابو العالیه: عن الاسلام و السنّة. و قال الحسين بن الفضل: تخفيف الشرائع و تيسير القرآن. و عن الاعمش قال: مرّ شريح بقوم يلعبون. فقال: ما لكم؟ قالوا: فرغنا يا با امية. قال: ما بهذا امر الفارغ.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ «بسم الله» كلمة سماعها غذاء ارواح العابدين، ضياء اسرار العارفين، بلاء مهج المریدین، دواء كلّ فقير و قير مسكين.

نام خداوندی که مؤمنان را دل دارست، و دوستان را وفادار، مریدان را مهردار است، و عاصیان را آمرزگار. در ذات بی نظیرست و در صفات بی یار، فضلش بسیار و کرمش بی شمار، زیبا صنع و شیرین گفتار، عالم الاسرار و معیوبان را خریدار. خداوندی که باز راز او دلهای دوستان شکار کرد، و آنچه از کلّ کون بپوشید بر آب و خاک آشکار کرد. دلهای مؤمنان بنور معرفت با ضیاء کرد. زبانهاشان بنطق شهادت گویا کرد.

بر اعضاء و ارکان رنگ دوستی پیدا کرد. و آنچه کرد با مؤمن بسزا کرد. خود میگوید جلّ جلاله: وَ الْأَزْمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى وَ كَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَ أَهْلَهَا قَوْلُهُ: أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ خطاب تنبیه و تقریر است. میگوید: ای فرزند آدم بنسبی که عن قریب منقطع میشود چه فخر آری؟ و بر کثرت عدد خویشان و مال و جاه سر می افرازی؟ و بآن که ترا مهلت داده اند و خلیع العذار فرا گذشته، غره شده ای؟

و تا بچار دیوار لحد در آن مصرع غربت و محلّ وحدت نرسی هیچ می باز نگردي؟ و عذری می نخواهی؟ بی حذری از آنکه بی خبری! هیچ راه بصلاح و فلاح خود می نبری، از آنکه مست حرص و شهوت شده ای! کَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ آری بدانی و در کار خود ببینی آن روز که دانستن و دیدن سود ندارد، و توبه و عذر خواست هیچ بکار نیاید.

كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ اگرت «عِلْمَ الْيَقِينِ» و «عَيْنَ الْيَقِينِ» بودی که عقبه مرگ بمی باید گذاشت. و سار سفر قیامت بمی باید ساخت، همانا که تفاخر و تکاثر در مال و عدد ترا کمتر بودی و رغبت بطاعت و عبادت بیشتری بودی.

لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ اَيْنَ لَامٍ لَامٍ قَسَمٌ اَسْت. رَبِّ الْعَالَمِينَ قَسَمٌ يَادِ مِي كُنْدٍ وَ مِي كُوَيْدٍ: حَقًّا كِه شَمَا بِنْدِگَانِ هَمِه دُوزخِ خَوَاهِيْدِ دِيْدِ بِه عَيْنِ الْيَقِيْنِ دِيْدِنِيْ بِيْ گَمَانِ وَ بِيْ هِيْجِ شَكِّ. هَمَانَسْتِ كِه اَنجَا كَفْتِ: وَ اِنْ مِي كُمْ اِلَّا وَ اَرْدُهَا مُؤْمِنٌ بِيْنْدِ بَرِ كُنْرگَاهِ، كَاْفِرِ بِيْنْدِ وَ اُو رَا قَرَار گَاهِ. مِصْطَفِيْ (ص) كَفْتِ: «خَيْرٌ مَا الْقِي فِي الْقَلْبِ الْيَقِيْنِ وَ الْيَقِيْنِ الْاِيْمَانِ كُلُّهُ وَ اِنَّ اللّٰهَ تَعَالٰى بِقَسْطِهِ وَ عَدْلِهِ جَعَلَ الرُّوْحَ وَ الْفَرْحَ فِي الْيَقِيْنِ وَ الرِّضَا وَ جَعَلَ الْهَمَّ وَ الْحَزْنَ فِي الشُّكِّ وَ السَّخَطِ.»

گفتا: بهترين تخمي كه در سینه مؤمن ريختند تخم يقين است. و همگي ايمان يقين است. و يقين ايمان را حصني حصين است، و مؤمن را حبلي متين است. و حقّ جلّ جلاله باجمال لطف و كمال كرم بفضّل بي ميل و عدل بي جور و لطف بي علت هر چه روح و راحت بود و امن و فراغت بود، و شادي و طرب بود، همه در يمين يقين و روضه رضا تعبيه كرد.

باز بحكم بي غرض و علم بي تهمت هر چه اندوه و نكبت بود و رنج و محنت، همه در شكّ و ناپسند تعبيه كرد. و گفته اند كه: يقين را سه ركن است: «عِلْمَ الْيَقِيْنِ» وَ عَيْنَ الْيَقِيْنِ وَ حَقَّ الْيَقِيْنِ. عِلْمَ الْيَقِيْنِ بسينه فرو آيد عَيْنَ الْيَقِيْنِ بسر فرو آيد. حَقَّ الْيَقِيْنِ بجان فرو آيد. عِلْمَ الْيَقِيْنِ تقرير ايمان كند. عَيْنَ الْيَقِيْنِ اخلاص را نشان دهد. حَقَّ الْيَقِيْنِ با حقّ معرفت افكند. طوبي كسي را كه در عالم عِلْمَ الْيَقِيْنِ قدم دارد. زلفي كسي را كه از عيان عَيْنَ الْيَقِيْنِ اثرى بيند. حسني كسي را كه از حقيقت حَقَّ الْيَقِيْنِ خبري يابد.



## ١٠٣- سورة العصر- مكية

## النوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

وَ الْعَصْرُ (١) بگیتی و شبانروز و هنگام.

إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ (٢) که این آدمی در کاست است و در زیان.

إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مَگر ایشان که بگرویدند و کار نیک کردند. وَ تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَ يَكْدِیْگَر رَا وَصِیَّتْ کردند براستی.

وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ (٣) و یکدیگر را وصیت کردند بشکیبایی.

## النوبة الثانية

این سوره «العصر» سه آیتست، چهارده کلمه، شصت و هشت حرف. جمله به مکه فرو آمد، آن گه که رسول خدا (ص) خواست که هجرت کند و به مدینه شود.

قومی مفسران گفتند: این سوره مدنی است، به مدینه فرو آمد در ابتدای هجرت.

و درین سوره يك آیه منسوخ است: إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ نسخت بالاستثناء و هو قوله: إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ. و في الخبر عن ابی بن كعب قال: قال رسول الله (ص): من قرأ سورة «العصر» ختم الله له بالصبر و كان مع اصحاب الحق يوم القيامة.

قوله: وَ الْعَصْرُ « إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ قال ابن عباس: معناه و الدهر، الواو للقسم.

اقسم الله به لان فيه عبرة للناظرين. و قيل: المراد بالعصر آخر النهار، و خص بالقسم لان فيه خواتيم الاعمال. و قال مقاتل: اقسام بصلاة العصر و هي صلاة الوسطى.

و العرب تسمى الغداة و العشي: العصرين، و النهار و الليل: العصرين، و الشتاء و الصيف: العصرين. و قيل: معناه: و ربّ «العصر» و كذلك في امثاله.

إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ اى «لَفِي خُسْرٍ» من عمره. فقد قال بعض الصالحين: يا بن آدم انت في هدم عمرك منذ سقطت من بطن امك. و قيل: الخسر: ذهاب رأس المال، و الانسان في هلاك نفسه و عمره. و قيل: الانسان اذا تنفس تنقص. و

قيل: اراد «بالانسان» الكافر بدليل انه استثنى المؤمنين. قالوا: نزلت في الاسود بن شريق القرشى. و قيل: في الوليد بن المغيرة. و قيل: في رجل من قريش اسمه جميل. و الخسر على هذا التأويل هو الضلال و الهلاك. و روى ابن عون

عن ابراهيم قال: اراد ان الانسان اذا عمر في الدنيا و هرم لفي نقص و تراجع الا المؤمنين، فانه يكتب لهم اجورهم و محاسن اعمالهم التي كانوا يعملونها في شبابهم و صحتهم و هي مثل قوله: لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَن تَقْوِيمٍ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ

أَسْفَلَ سَافِلِينَ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا الْآية. قوله: وَ تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ اى اوصى بعضهم بعضا بالاقامة على الحق. قولاً و فعلاً، و قيل: بطاعة الله و اجتناب معاصيه. و قيل: الحق هو الله و المعنى بتوحيد الله و القيام بما يحب له، و قيل: بالحق

يعنى: بالقرآن و الدين. وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ على الدين. و قيل: على اداء الفرائض و اقامة امر الله، و قيل: بالصبر على تحمل المشاق في الله و اعاد لفظ تَوَاصَوْا تعظيماً لشأن «الصبر». و قيل: ائماً كرر قوله: وَ تَوَاصَوْا لِانّه لما كان تمام

الايمان بالتزام حق الله اولاً، ثم بالثبات و الدوام عليه ثانياً. فصل بين الحالة الاولى فافرد لها وصية يدخل بها في

الواجب عليها و افرد للثانية وصية اخرى لما كانت الاولى. لا تنفع من دونها. و عن ابي بن كعب قال: قرأت هذه السورة على رسول (ص) فقال: «اقسم ربكم بأخر النهار. إنَّ الإنسانَ لفي خسرٍ ابو جهل إلا الذين آمنوا ابو بكر و عملوا الصالحاتِ عمر و تَواصوا بالحقِّ عثمان و تَواصوا بالصبرِ على (ع)».

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ «بسم الله» كلمة من سمعها و في قلبه عرفان تالأت انوار قلبه، و تفرقت انواع كربه، و تحيرت في جلاله شوارق لبه كلمة من عرفها و في قلبه ايمان احبها من داخل الفؤاد و هجر في طلبها الرقاد و ترك لاجلها كل هم و كل مراد.

بر افواه ائمه دين و علماء شرع متداولست که هر چه اندر کتب و صحف ربانی است، از اوراق آدم و صحف شیث (ع) و ادريس (ع) و ابراهيم (ع) و موسى (ع) مجموع آن جمله اندر تورات و انجيل و زبور است و هر چه اندرين کتب است بيان و نشان آن در قرآن عظيم و فرقان مجيد است، و هر چه در قرآن مجموع و مسموع است در سورة «الحمد» است. و هر چه در سورة «الحمد» است اندرين چهار کلمه است که: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ. و هر چه درين چهار کلمه است در حروف «بسم الله» است. و هر چه در صورت «با» است در صره نقطه وی است و گفته اند: نظم قرآن بر مثال عرش آمد، و نقطه «با» بر مثال ذره اکنون دیده سر بگشا در صور و در سور نظر کن، نهایت عظمت در قرآن و در عرش ببین و نشان قدرت در ذره و در نقطه ببین. در اضافت بقدرت چیزی را عظيم بدان. و در اضافت بحکمت وجود چیزی را حقیر و خرد مخوان. عرش عظيم بیافرید که اندر تحت هر پایه ای از پایه های آن سیصد و شصت هزار عالم است پر از مقربان و مقدسان. و ذره ای حقیر بیافرید که قدر رسم صورت وی بینند حسا، و لکن دست بوی نرسد حسا و مسا. این ذره که در نقابست نور آفتاب آن را عیان کند، و آن عرش که در حجاب است نور قرآن آن را بیان کند. تا این نور نبود کس ذره نبیند. و تا آن نشان نبود کس عرش نداند. و در آفرینش عرش حکمت است که سقف عالم بود. محراب اعظم، آئینه قدرت، نهایت صورت، قبله کرّوبیان، مطاف مقربان، خزینه لطائف، منبع طرائف، مطلع انوار، مجمع آثار. و در آفرینش ذره حکمت است که بیان کمال قدرت بود، نشان اظهار فطرت، آئینه عبرت، گوی بی نیازی عزت، بیان داعیه اعتبار، نشان قهر و قدرت جبار. تا بدانی که صنع صانع حکیم جلّ جلاله عبث نبود، و کار وی سفه نبود و بر وی لهو روا نبود. و هر چه کند در آن سرّی است که در ابداع وی هوس و هوی نبود: علی قدر اهل العزم تأتي العزائم! قوله: وَالْعَصْرُ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ حَقَّ جَلّ جلاله و عظم شأنه قسم یاد میکند بآیام دهر که محلّ عبرت ناظر است و اثر قدرت آن قادر، که آدمی همیشه در کاست است و در زیان، خراب عمر و مفلس روزگار و حیران. هر روزی که بر وی بغفلت می گذرد جز وی از اجزاء عمر وی می کاهد و بروز آخر نزدیک می گردد، در نقصان می رود، و می پندارد که هی فزاید. بنقد عصیان می آرد و طاعت با فردا می افکند.

گفتی: بکنم کار تو بنوا فردا و آن کو که ترا ضمان کند تا فردا؟!!

رسول خدا (ص) که مهتر و بهتر خلق عالم بود و برگزیده و بر کشیده حقّ بود، میگوید: هیچ بامداد برنخاستم که شبانگاه را چشم داشتم. و هیچ شب نخفتم که بامداد را منتظر بودم. و هیچ لقمه در دهن ننهادم که گمان بردم که پیش



از مرگ از خوردن آن لقمه فارغ شوم. و آن مهتر (ص) در دعا بسیار گفتی: «خداوندا تو ما را زندگانی ده در حلاوت طاعت، و مردگی ده در پاکی از وحشت و زلت. و ما را بحضرت خویش بر، نه تشویر زده کردار و نه خجل گشته روزگار.

## ۱۰۴- سوره- الهمزة- مکیه

## النوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.  
 وَيَلِّ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ (۱) وبل هر طنازی را سخن چینی بد گویی.  
 الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَ عَدَّدَهُ (۲) او که مال بر هم می‌نهد و بر هم می‌شمارد.  
 يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ (۳) می‌پندارد که مال او او را ایدر پاینده دارد.  
 كَلَّا نَه. لِيُنَبِّئَنَّ فِي الْحُطَمَةِ (۴) در افکنند او را در آتش خرد کننده و شکننده.  
 وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحُطَمَةُ (۵) و تو چه دانی که دوزخ چه جای است و آتش آن چه چیز؟  
 نَارُ اللّٰهِ الْمَوْجِدَةُ (۶) آتشی است که الله آن را افروخت  
 الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْفَالِقَةِ (۷) می‌سوزد آدمی را تا آن گه که بدل او رسد و دل او را بسوزد.  
 إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّوَصَّوَةٌ (۸) آن بر ایشان افکنده است و بر ایشان پوشیده.  
 فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ (۹) در عمودهای دراز.

## النوبة الثانية

این سوره صد و سی حرفست. سی و سه کلمه. نه آیت، جمله به مکه فرو آمد.  
 و درین سوره ناسخ و منسوخ نیست. و در فضیلت سوره خبر ابی بن کعب است از پیغامبر (ص) گفت: «هر که این سوره بر خواند، الله تعالی او را بعدد هر کس که پیغامبری را افسوس داشته ده نیکی در دیوان او بنویسد. و این سوره اندر شأن کافران مکه فرو آمد. ولید مغیره و امیة خلف و اخنس شریق که بر رهگذر مصطفی (ص) و یاران می‌نشستند، چون یکی از ایشان بگذشتی از پس وی سخن ناسزا گفتندی، بلب همی‌گزیدند و بچشم و ابرو همی‌نمودند و بزبان همی‌گفتند. گهی رویاروی طعن همی‌کردند و ناسزا همی‌گفتند، گهی از پس پشت عیب همی‌جستند و افسوس همی‌داشتند. تا رب العزة این سوره در شأن ایشان فرو فرستاد و بد سرانجامی ایشان بیان کرد، گفت: وَيَلِّ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ و قيل: هو عامٌ في حقّ كلّ من هذه صفته. قال ابن عباس: الهمزة و اللّمة معناهما واحد و هو العیاب المشاء بالتمیمة، المفرّق بین الاحبة، الباغی للبریء العیب.

روی عن اسماء بنت یزید قالت: قال رسول الله (ص): «الا اخبركم بخياركم؟» قالوا بلى يا رسول الله. قال: «الذين اذا رأوا ذكر الله عزّ و جلاّ ثمّ قال: «اخباركم بشراركم؟» قالوا: بلى قال: «المشؤون بالتمیمة، المفرّقون بین الاحبة، الباغون للبرءاء العیب».

و قال مقاتل: الهمزة الذي يعيبك في الغيب و اللّمة يعيبك في الوجه. و قال ابو العالیة و الحسن علی ضده. و قال سعید بن جبیر و قتادة الهمزة الذي يأكل لحوم الناس یغتایهم. و اللّمة الطعان علیهم. و قال ابن زید: الهمزة الذي يهزم الناس بيده و يضربهم و اللّمة الذي يلمز الناس بلسانه و يعیبهم. و یرمز بحاجبه و یشیر برأسه، و الهمزة و اللّمة ساکنتا المیم الذي يفعل ذلك به.

قال النبی (ص): «اى لا عرف قوما يضربون صدورهم ضربا یسمع اهل النار.» قيل: من هم يا رسول الله؟ قال: «هم الهمّازون اللّمازون الذين یلتمسون عورات المسلمین و یهتکون ستورهم و یشنعون علیهم من الفواحش ما لیس فیهم.»

ثم وصفه فقال: الَّذِي جَمَعَ مَا لَمْ يقرأ ابو جعفر و ابن عامر و حمزة و الكسائي: جَمَعَ بِالتَّشْدِيدِ الميم على التَّكْثِيرِ. و قرأ الآخرون بالتخفيف. وَ عَدَّدَهُ اى احصاه مرّة بعد اخرى و حفظ عدده، و التَّعْدِيدُ الحفظ من غير ان يُوَدَى حَقَّ اللّٰه منه. و قيل: عَدَّدَهُ اى اكثره لَانَّ فِي تَكْثِيرِ عَيْنِهِ تَكْثِيرُ عَدَدِهِ. و قال الحسن: صَنَّفَهُ ابلا و غنما و ارضا و ذهباً و فضةً. يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ فِي الدُّنْيَا يَظُنُّ أَنَّهُ لَا يَمُوتُ مَعَ يَسَارِهِ. قال الزّجاج: اى يعمل عمل من يظنّ انه يبقى ليساره و يخلد في الدنيا لماله. فحفظ ماله كحفظ الانسان حياته كان ما ينقص منه ينقص من عمره.

كلّا اى ليس لامر على ما يحسب و قيل: هو متّصل بما بعده و معناه حقاً.

لِيُنْبَدَنَّ فِي الحُطْمَةِ اى ليطرحنّ في جهنّم و «الحطمة» من اسماء النّار و هي سبع دركات. فاسم الاولى جهنّم لانّها تتجهمّ في وجوه الخلق و هو موضع اهل التّوحيد و لا نار فيها و لكنّه يصل حرّ النّار اليهم فاذا خرج اهل التّوحيد منها جعلت طبقاً على سائر الدّركات. و الدّركة الثانية لظى و هي التي تتلظى اى تتلهّب. و الثالثة سقر و هي التي تسقر اى تذيب ما القى فيها من قول العرب: سقرته الشّمس. اى اذابته. و الرّابعة «الحطمة» و هي التي تحطم ما فيها اى تكسر و قيل: «الحطمة» الكثيرة الأكل سمّيت حطمة لانه يأكل بعضها بعضاً. و رجل حطمة اى الكول.

و الخامسة الجحيم. و هي النّار العظيمة تقول: اجحمت النّار فجحمت. و السّادسة السّعير و هي المسعورة اى الموقدة غاية الايقاد. و السّابعة الهاوية و هي التي تهوى باهلها اى تهلكهم. و هذه الدّركات تحت الصّخرة، و الصّخرة تحت الثرى، و الثرى تحت الحوت، و الحوت تحت الثور، و الثور تحت الارض السّابعة. قوله: وَ مَا أَدْرَاكَ مَا الحُطْمَةُ تعجيب و تعظيم، معناه: ما أدراك ما الحُطْمَةُ لو لا انّ اللّٰه تعالى بيّن شأنها لك. نارُ اللّٰه الموقدة تفسير لها، الموقدة المسعرة التي تطلع على الأفئدة اى تحرق الجلود و الاجسام حتى تصل الى القلوب ثم يعاد ما احرق منها جديداً، و قيل: هي التي يبلغ المها الى القلب الالم اذا وصل الى القلب مات صاحبه. فهم في حال من يموت و لا يموتون. كقوله: «لا يموت فيها و لا يحيى».

إنّها عليهم مؤصدة تهزم و لا تهزم فبالهمز من أصدت الباب و بغير الهمز من اوصدت الباب. و المعنى: انّ النّار او «الحطمة» مطبقة مغلقة لا يدخلها روح و لا فرج.

في عمّد قرأ حمزة و الكسائي و ابو بكر بضمّتين، و الآخرون بفتحيتين و هي اختيار ابي حاتم لقوله تعالى: «رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ» و هما جمعان للعمود مثل اديم و دم و دم. و قال ابو عبيدة هو جمع عماد مثل اهاب و اهب و اهب. قوله: «مُمَدَّدَةٌ» من صفة العمد اى انها قيود طوال ذات حلق فهم فيها يعدّبون. و قيل: يمدّ ارجل الكفار في العمد من النّار. و قيل: «العمد الممدّدة» اغلال في اعناقهم. و قيل: في عمّد مُمَدَّدَةٌ على ابواب جهنّم مدّت بها الأبواب لا يمكنهم الخروج. و قال الحسن: تفسير ذلك في الكهف: «أحاط بهمّ سُرَادِقُهَا» فلجهنّم سرادق و للسّرادق عمد و ظاهر الآية انهم يجعلون في العمد ثم تمدّ تلك العمد في النّار. و اللّٰه اعلم.

روى عن انس بن مالك قال: قال رسول اللّٰه (ص): «المؤمن كئيس فطن حذر وقاف متنبّت، لا يعجل عالم و رع و المنافق».

«هُمَزَةٌ لَمْزَةٌ» حطمة كحاطب الليل لا يبالي من اين كسب و فيما انفق.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ «بسم اللّٰه» كلمة غيورة لا يصلح لذكرها الانسان مصون من اللغو و الغيبة. و لا

یصلح بمعرفتها الا قلب محروس عن الغفلة و الغيبة و لا یصلح لمحبتها الا روح محفوظة عن العلاقة و الحجة. نام خداوندی که عزیزست نام او. عظیم است انعام او قدیم است کلام او، شیرین است پیغام او، هر ذره‌ای از ذرات عالم دلیلت بر جلال و اکرام او، هر کجا شاهیست نقش بندگی بر جبین و اعلام او. هر کجا درویشی است مولی آنجا که دل پر حسرت بی کام او. خداوندی که زمین خدمت نکشد بار نعمت او، آسمان شکر بر نتابد اعباء امانت منت او، دست وصف نرسد بشاخ نعت جلال صمدیت او، چشم ادراک نبیند سهیل فلک جمال احدیت او، خواطر ضمائر و سرائر اسرار در نیابد دقائق حقائق او. کسوت عبارت و اشارت محیط نشود بوصف عزت و کبریا او.

پیر طریقت گفت: الهی تو آنی که خود گفتی چنان که خود گفتی چنانی، عظیم شانی و قدیم احسانی، عزیز و سلطانی، دیان و مهربانی هم نهانی هم عیانی، دیده را نهانی و جان را عیانی. من سزای تو ندانم تو دانی.

رفیع القدر فی عزّ المكان کریم القول فی لطف البیان

قوله تعالی: وَيَلُّ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُمَزَةٍ اللَّهُ تعالی و تقدس خبر میدهد از قومی که همت و حرفت ایشان در دنیا همه جمع مال بود. روزگار و اوقات خویش در تحصیل مال از هر وجه که باشد. مستغرق داشته. بهر سوی دست همی‌زنند و از حرام و شبهه نپرهیزند. پیوسته در چنگ آز و حرص گرفتار شده، قرین تکبر و تجبر گشته، طغیان و عدوان روی بایشان نهاده، هر یکی از ایشان چون فرعون غرق طوفان طغیان گشته. یا چون قارونی قرین فساد و هلاک شده. مال و نعمت نا راه دین بر ایشان زده. و قدم بر خط خطا نهاده و میل از طاعت و عبادت بگردانیده. چون خود را بر بساط نشاط توانگری ببیند، و ابلیس نفخه کبر در بینی ایشان دمد، طاعی و باغی شوند. چنان که ربّ العزّة گفت: إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَ كَفِرٌ. در خلق خدا بچشم حقارت نگرند، بطنازی و همازی با مردم زندگانی کنند، همواره عیب ایشان جویند، بر درویشان افسوس دارند، بر بی‌گناه بهتان نهند، در ظاهر حسد برند، در باطن غیبت کنند. ربّ العالمین گفت: وَيَلُّ اِشْيَانًا رَاةً اسْتَعْنَى. در خلق خدا بچشم حقارت نگرند، بطنازی و همازی با مردم زندگانی کنند. چشم و چراغ ابلیس اند.

عاشق عشوه خویش اند شیفته رعنايي خویش اند.

يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ هَمِي‌پندارند که جاوید درین دنیا خواهند بود.

و آن مال همیشه با ایشان خواهد ماند.

کلاً نه چنانست که می‌پندارند و نه چنانست که می‌پسوسند. لِيُنَبِّذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ حَقَا که ایشان را در قیامت بدوزخ اندازند، بخواری و زاری در درکه حطمه باز دارند.

دست و پای در غل کرده. در زنجیر هفتاد گزی کشیده، از رحمت حقّ نومید شده.

وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحُطَمَةُ و تو چه دانی ای محمد که آن «حطمه» چه صعب درکی است از درکات دوزخ؟ و چه سوزنده آتشی است نارُ اللّهِ الْمُوقَدَةُ؟

اگر بمقدار ذره‌ای از آن آتش در دنیا پیدا شود. همه اهل دنیا بسوزند و کوه‌ها بگدازد و بزمین فرو شود. پس چون بود حال کسی که در میان آن آتش بود؟ بر آن صفت که ربّ العزّة گفت: إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّوَصَّدَةٌ فِي عَمَدٍ مُّمدّدةٍ اَمَّا بِلِسَانِ اهل اشارت بر ذوق اهل فهم نارُ اللّهِ الْمُوقَدَةُ آنست که: «پیر طریقت» گفت: نار اضررها صفو المحبّة فنغصت

العیش. و سلبت السلوة و لم ينهنها معزّ دون اللّقاء. حال آن جوانمرد طریقت است، حسین منصور، قدّس اللّٰه روحه، گفت: هفتاد سال آتش نار اللّٰه الموقّده در باطن ما زدند تا آن را سوخته کردند، اکنون فدّاح وقت انا الحقّ شرری بیرون داد، در آن سوخته افتاد و همه در گرفت و سوخته را شرری بس. معاشر المسلمین کجاست دلی سوخته نار اللّٰه الموقّده تا در وقت سحر از زناد «يُنزِلُ اللّٰهُ» آتشی در وی افتد، گویند: این سوخته آتش محبّت است؟ و زبان حال محبّ میگوید:

بر آتش عشق جان همی عود کنم	جان بنده تو، نه من همی جود کنم
چون پاک بسوخت عشق تو جان رهی	صد جان دگر بحیله موجود کنم.

## ۱۰۵ - سورة الفیل - مکية

## النوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.  
 أَلَمْ تَرَ دَانِسْتَه نَدَارِی. كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِیْلِ (۱) که چون کرد خداوند تو با آن پیل داران؟  
 أَلَمْ یَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِی تَضْلِیْلِ (۲) نه دستان و ساز ایشان در تباهی کرد و باطل.  
 وَ أَرْسَلَ عَلَیْهِمْ طَیْرًا أَبَیْبِلَ (۳) و فرو گشاد بر ایشان مرغان جوق جوق پراکنده.  
 تَرْمِیْهِمْ بِحِجَارَةٍ مِنْ سِجِّیْلِ (۴) می انداخت بر ایشان سنگهای از سنگ و گل.  
 فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَّأْكُولٍ (۵) تا ایشان را چون برگ گاه کرد ریزنده و خورده.

## النوبة الثانية

این سوره نود و شش حرفست، بیست و سه کلمه، پنج آیه، جمله به مگه فرو آمده. آن را مکی گویند، باجماع مفسران. و درین سوره نه ناسخ است و نه منسوخ، و در خبرست از مصطفی (ص) هر که این سوره برخواند، الله تعالی او را از بلاء خسف و مسخ عاقبت دهد. و سیاق این سوره قصه اصحاب الفیل است. و در تاریخ این قصه علمای تفسیر مختلف اند. قومی گفتند: پیش از مولد مصطفی (ص) بود بچهل سال. و هذا قول مقاتل. قومی گفتند: به بیست و سه سال. و هذا قول الكلبي. و بیشترین علما بر آنند که عام الفیل آن سال بود که رسول خدا (ص) از مادر در وجود آمد. و كان ذلك معجزة له. و بیان این قصه علی سبیل الاختصار آنست که: نجاشی ملك حبشه بود، نام وی اضخمه و دیار حبشه و یمن در مملکت وی بود. دو فاند داشت که سالاران لشگر وی بودند، یکی ارباط و دیگر ابرهه بن الصبّاح الملقب باشرم و کنیته ابو بکسوم. ایشان را هر دو بامیری یمن فرستاد.

خلاف افتاد میان ایشان و با یکدیگر حرب کردند. و ارباط بدست ابرهه کشته شد و مال و ملك وی همه برداشت. و هر چه زیر دست ارباط بود، از نواحی یمن، زیر دست خویش کرد. و فرمان و ملك خود بر همه یمن روان کرد. و این همه بی دستوری و بی فرمانی نجاشی کرد. چون خبر به نجاشی رسید، خشم گرفت بر ابرهه و سوگند خورد که ننشینم تا پای خویش بر خاک یمن نهم و خون ابرهه بریزم. ابرهه چون این خبر بشنید، رسولی بیرون کرد با هدیه‌ها و تحفه‌های بسیار و خود را حجامت کرد و خون خویش در شیشه‌ای گرفت با انبانی خاک یمن بملك نجاشی فرستاد.

گفت: ما دو بنده بودیم از آن ملك و ما را با یکدیگر خصومت افتاد، یکی کشته شد بی اختیار بر سبیل دفع. اکنون من که ابرهه‌ام بنده ملك‌ام، فرمان بردار و خدمتکار اگر ملك عفو کند، از این پس شربتی آب نخورم بی دستوری ملك. و اگر ملك سوگند خورده که خون من بریزد، و پای بر خاک یمن نهد. اینك حجامت کردم و خون خود در یکی شیشه نزدیک ملك فرستادم تا بریزد. و انبانی خاک یمن فرستادم تا پای بر آن نهد و سوگند ملك راست شود. چون رسول با آن هدیه‌ها پیش ملك نجاشی رسید، و آن پیغام بداد، ملك ازو خشنود شد و ولایت یمن جمله بدو ارزانی داشت و بوی تسلیم کرد. چون آن رسول نزدیک ابرهه باز آمد، ابرهه شاد شد و بشکر آنکه ملك از وی خشنود گشت، وزرای و عقلای اهل مملکت خویش جمع کرد و ایشان را گفت: مرا راهی سازید بعملی که ملك را خوش آید و او را در آن عزّی و جمالی بود، تا آن را شکر نعمت عفو او سازم. ایشان همه متفق شدند که عرب را خانه‌ای است معظم مقدّس. و شرف جمله عرب بدان خانه است و مردمان شرق و غرب روی بدان خانه دارند و آن خانه از سنگست. تو در



صنعاء یمن کنیسه‌ای بساز بر نام ملك و بر دین ترسایی که دین نجاشی است و اساس آن از زر و سیم و الوان جواهر کن. و کس فرست باطراف زمین و دیار عرب و ایشان را بخوان و بزر و سیم و تحفه‌ها و هدیه‌ها ایشان را رغبتی کن، تا عالمیان روی بدین کنیسه نهند و اینجا طواف کنند، و ملك را عزّی و جمالی باشد. ابرهه هم چنان کرد که ایشان گفتند و آن کنیسه بدان صفت بساخت. و آن را قلیس نام نهاد. و از بهر طمع مال و زر و سیم خلقی روی بآن کنیسه نهادند. و هر که آنجا رفتی با تحفه و هدیه باز گشتی. و خبر در اطراف افتاد. که آن حجّ و زیارت و طواف که در مکه و خانه عرب بود با یمن افتاد. و در آن وقت رئیس مکه عبد المطلب بود.

مردی از عرب از ساکنان مکه نام وی زهیر بن بدر از عبد المطلب درخواست و سوگند خورد که من بروم و در آن خانه ایشان حدث کنم و برخاست و آنجا شد. و چند روز آنجا عبادت کرد. شبی گفت: من میخواهم که این يك امشب اینجا عبادت کنم که مرا سخت نیکو و خوش آمده است این بقعت، و او را آن شب تنها در آن بقعه گذاشتند.

و در آن خانه مشك و عنبر فراوان بود، و پیوسته بوی خوش از آن همی‌دمید. زهیر آنجا حدث کرد و همه دیوار و محراب بنجاست بیالود آن گه آهنگ بیرون کرد و بگریخت. دیگر روز ابرهه از این حال آگاه شد. و دانست که این مرد از مکه بود و از مجاوران کعبه! سوگند خورد که من با لشگر و حشم بروم و آن خانه ایشان خراب کنم و با زمین هموار کنم. و رسولی فرستاد بزمین حبشه و ملك را خبر کرد از آنچه زهیر کرد اندر آن کنیسه و از رفتن خویش سوی مکه و خراب کردن کعبه. گروهی گفتند: ملك حبشه بتن خویش بیامد و گروهی گفتند خود نیامد، لیکن پیلان بسیار فرستاد و لشگر و حشم فراوان و گفته‌اند: يك پیل عظیم بود او را، نام آن پیل محمود، آن را فرستاد تا کعبه بوی خراب کند. پس ابرهه با لشگر و سپاه فراوان از یمن بیامد. و در لشگر وی مردی داهی بود، نام وی ابو رغال او را صاحب جیش خویش کرد و در مقدّمه لشگر با آن پیلان بفرستاد. و ابو رغال براه در هلاک گشت. و گور وی معروفست، براه یمن، حاجّ یمن چون آنجا رسند بآن گور وی سنگ باران کنند. حتّی صار کالجبل العظیم و فی ذلك يقول الفرزدق:

إذا مات الفرزدق فارجموه كما یرمون قبر ابی رغال

ابرهه چون باطراف حرم رسید، بیرون حرم نزول کرد. و هر چه در حوالی مکه شتر و گوسفند بود غارت کرد. و در جمله دویست شتر از آن عبد المطلب که بوقف حاجّ کرده بود بغارت بردند. و ابرهه چون آنجا نزول کرد هیبت خانه کعبه در دل وی اثر کرد. و از آن قصد که داشت پشیمان گشت. و در دل خود میخواست که کسی در حقّ خانه شفاعت کند تا باز گردد و بفرمود که: رئیس مکه را بیارید، و رئیس مکه آن گه عبد المطلب بود. عبد المطلب با جمع بنی هاشم بنزدیک ابرهه آمد، و آن مرد که فرستاده بود پیش از رسیدن عبد المطلب در پیش ابرهه شد. گفت: قد جاءك سيّد قریش حقا. مردی می‌آید بحضرت تو که بدرستی و راستی سیّد قریش است. مردی کریم طبع نکوروی، با سیادت و با سخاوت و با هیبت. و آن گه نوری از وی همی‌تابد که منظر وی مرا بترسانید. یعنی نور مصطفی (ص) که از پیشانی وی همی‌تافت. ابرهه خویشتن را بزئی نیکو بیاراست و بر تخت نشست و عبد المطلب را بار داد. چون در آمد نحواست که او را با خود بر تخت نشاند، از تخت بزیر آمد و با عبد المطلب بپایان تخت بنشست. و او را اجلال کرد و نیکو بنواخت و سخنان وی او را خوش آمد و با خود گفت اگر در حقّ خانه کعبه شفاعت کند او را

نومید نکنم.

پس ترجمان را گفت تا حاجتی که دارد بخواهد. عبد المطلب گفت: حاجت من آنست که دویست شتر از آن من بیاوردند، بفرمای تا باز دهند! ابرهه را از آن اندوه آمد. ترجمان را گفت: بپرس از وی تا چرا از بهر خانه کعبه حاجت نخواست؟

خانه‌ای که شرف و عزّ شما بآنست و سبب عصمت و حرمت شما آنست و من آمده‌ام تا آن را خراب کنم نمی‌خواهی، و این شتران را چه خطر باشد که می‌خواهی؟! عبد المطلب گفت: انا ربّ الإبل و للبيت رب يحفظه. من شتر را خداوند و این خانه را خداوندی است که خود گوشدارد و نگه دارد. ابرهه از این سخن در خشم شد، گفت: ردّوا علیه بعراثة لتنظر من يحفظنا عن البيت و من يحفظ البيت عتاً! عبد المطلب باز گشت و مگیان را فرمود تا هر چه داشتند از مال و متاع برگرفتند و با کوه شدند و مگه خالی کردند. پس ابرهه بفرمود تا آن پیل سپید که نام آن محمود بود فرا پیش صف آوردند و دگر پیلان و لشگر همه اندر پس او ایستادند و آن سپاه و آن پیلان هم چنان همی آمدند تا بکنار حرم رسیدند. و عبد المطلب آن ساعت حلقه در کعبه بگرفت و همی‌گفت:

يا ربّ لا ارجو لهم سواكا يا ربّ فامنع منهم حماكا  
انّ عدوّ البيت من عداكا امنعهم ان يخبوا قراكا.

ثمّ اصبح عبد المطلب و ارتفع على الجبل فاقبل نحو الكعبة رافعا يده و يقول:

لاهمّ انّ المرء يمنع رحله فامنع رحالك لا يغلبنّ صليبيهم و محالهم عدوا محالك  
ان كنت تاركهم و قبلتنا فامر ما بدا لك جرّوا جموع بلادهم و الفيل كي يسبوا عيالك

عمدوا حماك بكيدهم جهلا و قد حقروا جلالك

آن پیل سپید که در پیش صف بود، چون بحرم رسید، هیچ پای بحرم اندر ننهاد، هر چند پیش زدند او را باز پس تر همی‌شد! و گفته‌اند که: در میان ایشان مردی بود نام وی نفیل بن حبیب رفت و گوش آن پیل گرفت و گفت: ابرک محمود و ارجع راشدا من حيث جئت فائك في بلد الله الحرام. چون این سخن بگوش پیل فرو گفت، باز گشت و پای در حرم ننهاد. آن ساعت ربّ العالمین مرغانی بر انگیخت از جانب بحر مانند خطّاف، گردن‌هاشان سبز و منقار سرخ، و با هر مرغی سه سنگ بود از عدس مه و از نخود کم یکی در منقار بود و دو در چنگ و بر سر هر مردی از آن سپاه یکی از آن مرغ بر هوا بیستاد و بر آن سنگ نام آن مرد نوشته که او را خواهد کشت! پس بفرمان الله آن سنگها فرو هشتند، بر سر ایشان گذاره کرد، و در شکم ایشان گذاره کرد، و بزیر ایشان بیرون آمد و ایشان را کشته و هلاک کرده بیفکند. و آن پیلان نیز همه هلاک گشتند، مگر آن پیل سپید محمود نام که در حرم نشد و باز گشت. آن پیل زنده بماند و دیگر همه لشگریان هلاک گشتند، مگر ابرهه که مرغ بر سر وی بیستاد و از مگه بیرون شد و روی به حبشه نهاد و آن مرغ بر هوا بر سر وی همی‌بود و او نمی‌دانست تا در پیش نجاشی شد و آن احوال باز گفت. چون سخن تمام گفته بود، مرغ سنگ بر سر وی فرو هشت و او را هلاک کرد. فاری الله التجاشی کیف كان هلاک

اصحابه! و قيل: بعث الله على ابرهة داء في جسده فجعل يتساقط انامله فانتهى الى صنعاء و هو مثل فرخ الطير و ما مات حتى انصدع صدره ثم هلك. و قيل: ابرهة هذا كان جد النجاشي الذي كان في زمن النبي (ص). و قيل: خرجت فتية من قريش تجارا حتى دنوا من ساحل البحر و هناك بيعة للنصارى فنزلوا بجنبها فاقعدوا ناراً و اصلحوا طعاما لهم فلما ارتحلوا تركوا النار فهاجت ريح فاضطربت البيعة ناراً و بلغ الخبر النجاشي فغضب و بعث ابرهة لهدم الكعبة و نقل حجرها و ترابها الى ارضه ليبيتها بها فذلك قوله تعالى: أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ أَلَمْ تَرَ أَيَّ لَم تَعْلَم كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ هَذِهِ اللَّفْظَةُ تَسْتَعْمَلُ فِي السُّؤَالِ عَنِ الْحَالِ كَمَا يَسْأَلُ عَنِ الْمَكَانِ بَابِنَ وَ عَنِ الْوَقْتِ بِمَتَى. تقول: كيف زيد؟ معناه: في اي حال. هو و التقدير: أَلَمْ تَعْلَمُ فِي أَيِّ حَالٍ فَعَلَ رَبُّكَ مَا فَعَلَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ حَيْثُ صَرَفَهُمْ عَنِ الْحَرَمِ وَ احلَّ بِهِمْ مَا عَلِمْتَ مِنَ الْعَذَابِ وَ النَّقْمِ. و فائدة اضافته تعالى نفسه الى نبيه محمد (ص) بقوله فَعَلَ رَبُّكَ إِنَّ جَهَالَ الْمُشْرِكِينَ وَ سَفَهَانِهِمْ تَوَهَّمُوا أَنَّ ذَلِكَ الْعَذَابَ وَقَعَ مِنْ قَبْلِ الْإِصْنَامِ الَّتِي فِي الْكَعْبَةِ فَارَادَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ بِذَلِكَ إِبْطَالَ تَوَهَّمِهِمْ فَقَالَ: أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ.

قوله: أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ أَيَّ فِي بَطْلَانٍ وَ خَسَارٍ. يقال: فلان سعيه في ضلال. و في تَضْلِيلٍ أَيَّ فِي بَطْلَانٍ وَ ضِيَاعٍ وَ كَيْدَهُمْ مَا ارادوا من تخريب الكعبة.

وَ أُرْسِلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ أَيَّ كَثِيرَةً مَتَفَرِّقَةً يَتَّبِعُ بَعْضُهَا بَعْضًا. قلل ابو عبيدة: أَبَابِيلٌ جَمَاعَاتٌ فِي تَفَرُّقَةٍ يُقَالُ جَاءَتْ الْخَيْلُ أَبَابِيلَ مِنْ هَاهُنَا وَ هَاهُنَا. قيل: لا واحد لها من لفظها، و قيل: واحدها ابالة. و قيل: ابول مثل عجول و عججيل. قال سعيد بن جبير: كانت طيرا خضرا لها منا قير صفر. و قال قتادة: طير سود جاءت من قبل البحر فوجا فوجا. و قال عكرمة: لها رؤس كرعوس السباع و انياب كانياب السباع.

و قيل: هي حمام مگة هكذا. قال اهل مكة و الطير جمع الطائر.

تَرْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِنْ سِجِّيلٍ يعنى: بطين مطبوخ كالآجر. و قيل: اولها حجر و آخرها طين، ما وقع منها حجر على رجل النا خرج من الجانب الآخر و ان وقع على رأسه خرج من دبره. و هو اول يوم ظهر الجدرى في الارض ظهر من تلك الاحجار. قال ابن عباس: رأيت في دار ام هانى بنت ابي طالب قفيزين من الحجارة التي رمى بها بأصحاب الفيل. و كانت مخططة بحمرة كأنها جزع ظفار. و قالت عائشة: رأيت قائد الفيل و سائسه بمگة اعميين مقعدين يستطعمان.

قوله: كَعَصْفٍ مَأْكُولٍ العصف و رق الزرع ثم يصير اذا يبس تنبا.

و المأكول الذي تأكله الدواب. و قيل: مأكول ثمرته فحذف الثمرة كما يقال: فلان حسن، اي حسن الوجه. و قال عكرمة: كالحب اذا اكل فصار اجوف.

و قال سعيد بن جبير: هو الشعير الثابت الذي يوكل ورقه. و قال ابن عباس: هو القشر الخارج الذي يكون على حب الحنطة كهينة الغلاف له. و قيل: عصف مأكول كقولك: طعام مطعوم و شراب مشروب، اي شأنه ان يطعم و يشرب، اي تأكله الدواب و الله اعلم بالمراد.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اسم غني من اطاعه اغناه و من خالفه اضاعه و اقماءه، اسم عزيز من وافقه رقاها الى الرتبة العليا، و من خالفه القاه في المحنة الكبرى.

نام خداوندی عظیم. جبار نامدار کریم، قهار کردگار حکیم. خداوندی که رقم قلم قضاء او بهیچ آب منسوخ نگردهد.

جباری که تیر تقدیر او بسپر هیچ آفریده منافع نشود، کریمی که فضل عمیم او در هیچ معیار ننگند، رحیمی که احسان قدیم او هیچ میزان نسنجد. خاطر اگر چه هادی و داهی بود در لمعات انوار سبحات جلال او گمراه شود. شکر اگر چه با طول و عرض بود، در فضل و احسان و طول و امتنان او کوتاه گردد. عقل اگر چه کامل و وافر بود، در دریای علم او غریق گردد. وهم و فهم اگر چه با حدت و فطنت بود، در انوار جلال و جمال او حریق شود.

پیر طریقت قدس روحه، بدین معنی سخنی مختصر باشارت گفته بس نغز و بس عجب. گفت: از جمال و جلال دوست کسی لذت یابد کش دیده بازست، مصحوب لم یزل با صاحب لم یکن بد سازست.

قوله تعالی: أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ ای محمد ننگری و نه بینی تو اصحاب فیل را که با ایشان چه کردیم، و ایشان را چون کشتیم، و دمار از ایشان چون بر آوردیم؟ قومی بودند بر پشت حیوان کوه هیکل موج پیکر قصد خانه ما کردند و بر عدت و ساز و آلت خود اعتماد کردند، تا ما از خزائن قهر خود مرگی چند ضعیف فرستادیم تا ایشان را هلاک کردند. و آتش قهر و سیاست ما در ایشان زدند که: وَ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ تَرْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِنْ سِجِّيلٍ ما آن قهار و جباریم که هر که را خواهیم بهر چه خواهیم قهر کنیم. نمرود لعین را پشهای فرستیم تا سزای وی در کنار وی نهد. فرعون طاغی را که دعوی خدایی کرد و ساحران با سحر عظیم جمع کرد، پاره‌ای چوب از حضرت خود فرستادیم تا قدر ایشان با ایشان نمود. ای محمد آن صنایع قریش و رؤساء کفر که قصد هلاک تو کردند و ترا از وطن خود بتاختند و بر اندیشه هلاک کردن تو بر پی تو بیرون آمدند و تو با صدیق در آن غار غیرت رفته، نبینی که ما عنکبوتی ضعیف را بشحنگی تو چون فرستادیم؟

تا دست دعاوی و اباطیل ایشان فرو بست! ما آن خداوندیم که در راه ما عنکبوتی شحنگی کند، مرگی مبارزی کند، پشهای سپاه سالاری کند، غاری راز داری کند، عصائی در صحرائی اژدهایی کند، آبی فرمانبرداری کند، آتشی مونسی کند، درختی سبز مشعله داری کند، سگی عاشقی کند، موری مذگری کند، سنگی مسبحی کند، کس را با قهر ما تاوستن نیست و از عذاب و عقاب ما رهایی جستن نیست. دور افتادند و غلط پنداشتند اصحاب فیل که قصد تخریب خانه ما کردند، خانه‌ای که طراز اضافت بیت الله بر آستین اعزاز او کشیده، از سنگ بر آورده، لیکن مغناطیس دل‌های مؤمنان ساخته! ابراهیم و اسماعیل را گفتیم که: مرا خانه‌ای بنا کنید بوادِ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ از مثنی سنگ خاره، از يك جانب او برّ بی‌نهایت و از يك جانب او بحر بی‌غایت. اگر خانه‌ای بودی از یاقوت و لعل و زبرجد یا در میان بساطین و ریاض و انهار و اشجار بودی، اگر کسی بوی میل کردی عجب نبودی، عجب آنست که مثنی سنگ بر هم نهاد و بادیه مردم خوار راه وی ساخته و صد هزار اعرابی جلف سخت دل بی‌رحمت بر راه وی نشانده و آن گه آتش عشق عشاق هر روز تیزتر! گویی آن کعبه شمعیست افروخته و حاجیان پروانه‌اند بی‌صبر گشته، از هزار فرسنگ می‌شتابند و پروانه وار خویشتن را درو می‌سوزند، و ایشان که بعذری ازو باز مانده‌اند و در آرزوی جوار و طواف او بگذاخته‌اند این نوحه همی کنند:

گر کعبه وصل تو کنند بر ما ناز      از بادیه هجر که مان دارد باز؟  
ما می‌گردیم در بیابان نیاز      کز دور روا بود سوی کعبه نماز!

## ١٠٦- سورة قريش- مكية

## النوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.  
 لِیْلَافٍ قُرَیْشٍ (١) از بهر فراهم داشت قريش بود و خوی داشتن ایشان.  
 إیْلَافِهِمْ رِحْلَةَ الشِّتَاءِ وَ الصَّیْفِ (٢) آن خوی داشت ایشان که شد آمد زمستان و تابستان می‌داشتند.  
 فَلِیَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا النَّبِیِّ (٣) پس ایدون بادا که خدای این خانه پرستند.  
 الَّذِیْ أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ أَنْ خَدَاىَ كَهِ اِیْشَانِ رَا اَز گرسنگی سیر کرد وَ اَمَنَّهُمْ مِنْ خَوْفٍ (٤) و ایشان را از بیم بی‌بیم کرد.

## النوبة الثانية

این سوره نود و سه حرفست، هفده کلمه، چهار آیه، جمله به مگه فرو آمد، و درین سوره ناسخ و منسوخ نیست. و در خبرست از مصطفی (ص): «هر که این سوره بر خواند، الله تعالی او را ثواب آن کس دهد که بخانه کعبه طواف کند و در مسجد حرام معتکف نشیند». و روی فی بعض الاخبار انّ النَّبِیِّ (ص) قال: «انّ اللّٰهَ عَزَّ وَ جَلَّ فَضَّلَ قَرِیْشًا بِخِصَالٍ لَمْ یَشْرِكْهُمْ فِیْهَا غِیْرَهُمْ، اَنْهُمْ عَبَدُوا اللّٰهَ عَشْرَ سَنَیْنٍ لَمْ یَعْبُدْهُ فِیْهَا اِلَّا قَرِشِیَّ وَ اِنَّهُ نَصَرَهُمْ یَوْمَ الْفِیْلِ وَ هُمْ مُشْرِكُونَ، وَ نَزَلَتْ فِیْهِمْ سُوْرَةٌ لَمْ یَدْخُلْ فِیْهَا اَحَدٌ مِنَ الْعَالَمِیْنَ سِوَاهُمْ، وَ بَاثَهُ بِعَثْنِیْ مِنْهُمْ رَسُوْلًا لَیْهِمْ». و فی الْخَبْرِ الصَّحِیْحِ عَنِ النَّبِیِّ (ص) قَالَ: «اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰی كِنَانَةَ مِنْ بَنِیِّ اِسْمَاعِیْلِ وَ اصْطَفٰی مِنْ بَنِیِّ كِنَانَةَ قَرِیْشًا وَ اصْطَفٰی مِنْ قَرِیْشِ بَنِیِّ هَاشِمٍ وَ اصْطَفٰنِیْ مِنْ بَنِیِّ هَاشِمٍ».

قال بعض اهل العلم: معنى الاصطفاء المذكور في كنانة و قريش و هاشم هو ما خصّ الله تعالى هؤلاء القبائل به من طهارة المناكح و صحّة الانساب و زكاء المنابت و تميّزهم من بين سائر الامم بالاخلاق الصالحة و الطرائق المحمودة و المكارم المشهودة مع تمسك ببعض ما ورثوا من ابيهم ابراهيم (ع) من المناسك و الشعائر، فاما ان يحكم لهم بالاسلام بهذا الاثر على ما يقول بعض الجاهلية فلا و الله اعلم. و قريش هم اولاد النضر بن كنانة فكلّ من ولده النضر فهو قرشى و من لم يلد النضر فليس بقرشى. و النضر هو الذى قال: بينا انا نائم في الحجر اذ رأيت كائما خرج من ظهري شجرة خضراء حتى بلغت عنان السماء و اذا اغصانها نور في نور و اذا انا بقوم بيض الوجوه و اذا القوم متعلقون بها من لدن ظهري الى سماء الدنيا. قال: فلما انتبهت اتيت كهنة قريش فاخبرتها بذلك. فقالوا: ان صدقت رؤياك فقد صرف اليك العزّ و الكرم و قد خصّصت بحسب و سودد لم يخصّص به احد من العالمين. و سمّوا قريشا لتجمّعهم بعد التفرّق، و القرش الجمع. و روى: انّ معاوية سأل ابن عباس (رض) عن معنى قريش. فقال: هي دابة تسكن البحر من اعظمها دابة و انشد:

و قريش هي التي تسكن البحر بها سميت قريش قريشا  
 تأكل الغتّ و السمين و لا تترك يوما لذي جناحين ريشا

و قيل: القرش: الكسب كانوا يأكلون من كسبهم فسمّوا به. قوله: لِیْلَافٍ قُرَیْشٍ هذه اللّام مُتَّصِلَةٌ بِالسُّورَةِ الْاُولَى، وَ الْمَعْنَى: فَعَلْنَا ذَلِكَ بِاصْحَابِ الْفِیْلِ لِیْلَافٍ قُرَیْشٍ وَ جَمَعَهُمَا عَمْرٌ بِنِ الْخَطَابِ فِی الرَّكْعَةِ الثَّانِيَةِ مِنْ صَلَاةِ الْمَغْرِبِ.

و يروى عن الكسائي ترك التسمية بينهما و كذلك في مصحف ابى بن كعب لا فصل بينهما بالتسمية لانه عدّ السورتين واحدة و التقدير: اهلك الله اصحاب الفيل و ارسل عليهم حجارة من سجيل فجعلهم كعصف مأكول ليسلم قريش منهم و ليذوم لهم ما الفوه من رحلتى الشتاء و الصيف الى الشتاء و اليمن فيسعون فيهما آمنين. و قيل: هذه اللام بمعنى الى اى فعلنا ذلك باصحاب الفيل نعمة منا على قريش الى نعمتنا عليهم في رحلة الشتاء و الصيف. و قال الكسائي و الاخفش: هي لام التعجب يقول: اعجبوا ليلايل قريش رحلة الشتاء و الصيف و تركهم عبادة هذا البيت ثم امرهم بعبادته. و قال الزجاج: هي مردودة الى ما بعدها، تقديره: ليعبدوا رباً هذا البيت

ليلايل قريش اى لما انعم الله عليهم من ايلافهم و قوله: «ايلافهم» بدل من الايلاف الاول و قوله: رحلة الشتاء نصب على المصدر و قيل: على الظرف، و قيل: بوقوع «ايلافهم» عليه. قرأ ابن عامر: «لألاف» بهمزة مختلصة من غير ياء بعدها و قرأ ابو جعفر «ليلاف قريش» بغير همز و ائهما ذهبوا الى طلب الخفة و قرأ الآخرون بهمزة مشبعة و ياء بعدها و اتفقوا في «ايلافهم» انها ياء بعد الهمزة انا ابن كثير فانه قرأ الفهم ساكنة اللام بغير ياء يقال: ألف يولف ايلافا و الف يألف الفا و الافا فهما لغتان و الفرق بينهما من طريق المعنى اذ الفت الشتيء هو الاصل فاذا عديته الى مفعول قلت: آلفت الرجل الشتيء ايلافا اذا جعلته يألفه كما تقول: آمنت القوم و آمنت فلانا القوم. فيكون معنى الآية على هذا آلفت قريش انفسها. رحلتى «الشتاء و الصيف» و كانت لهم في كل سنة رحلتان للتجارة، «رحلة» في «الشتاء» الى اليمن لانها بلاد حارة و «رحلة» في «الصيف» الى «الشتاء» لانها باردة و وجه الهمزة في ذلك ان قريشا كانت تعيش بتجارتهن فكان لا يتعرض لهم احد في سفرهم بسوء لانهم سكان حرم الله. قيل: كان يؤخذ الرجل منهم فيقول: انا حرمى فيخلى عنه فلو لا الا من لم يقدروا على التصرف و لو لا التجارة لم يقدروا على المعيشة. فذكرهم الله عز و جل هذه النعم و قال: فليعبدوا رباً هذا البيت

الذي أطعمهم من جوع بالتجارة و آمنهم من خوف لانهم سكان حرمه. و قيل: اصحاب «الايلاف» اربعة، هاشم و عبد شمس و مطلب و نوفل، بنو عبد مناف. و كان هاشم و عبد شمس توأما كانوا اخذوا من ملوك العجم و العرب حبالا، و الحبال كتب العهد يمتازون بها من الأفاق ليعيش اهل مكة و يسير مير هم آمنين. اخذ هاشم من قيصر حبلا ثم هو مات بغزة في طريق الشتاء. و اخذ عبد شمس حبلا من النجاشى ثم هو مات باجباد مكة في الطريق. و اخذ المطلب حبلا من اقبال اليمن ثم هو مات بردمان في طريق اليمن. و اخذ نوفل حبلا من كسرى ثم هو مات بسلمان في طريق العراق. و بذلك بقوا الشعاع:

ان المغيرات و ابناهم	من خير آباء و أمهات
اربعة كلهم سيد	اولاد سادات لسادات
اخلصهم عبد مناف فهم	من لوم من لام بمنجاة
قبر بسلمان و قبر برد	مان و قبر عند غزات
و ميّت آخر منهم ثوى	في ملجد عند الثنّيات

و قيل: كانوا يشتون بمكة و يصيفون بالطائف، فامرهم الله تعالى ان يقيموا بالحرم و يعبدوا هذا البيت. و قيل: كان الناس يرتحلون اليهم «رحلة» في «الشتاء» و «رحلة» في «الصيف» يحملون اليهم الميرة و غيرها، فمن عليهم بان

کفاهم مؤنة الارتحال بانفسهم. و قال قتادة: ذكرهم الله نعمته عليهم اذ جعلهم آمنين بالحرم يسافرون و يتخطف الناس من حولهم. و عن ابن عباس: ائنه نهاهم عن الرحلتين و امرهم ان يعبدوا « هذا البييت » و يقيموا بمكة كما الفوا الرحلتين فيكون اللام في قوله: «لايلاف» بمعنى الكاف الذي أطعمهم من جوع اي بعد الجوع الذي اصابهم في سنى القحط حتى اكلوا الجيف و العلهز حين دعا عليهم الرسول (ص) و آمنهم من خوف اي «من خوف» العدو. و قيل: «من خوف» الجذام الذي وقع وراء مكة لا يصيبهم ببلدهم الجذام. و قال على (ع): «آمن قريشا ان تكون الخلافة الا فيهم».

قال النبي (ص): «الناس تبع لقريش في هذا الشأن»

يعنى: في الامارة مسلمهم تبع لمسلمهم. كافرهم تبع لكافرهم. و في رواية اخرى: «خيارهم تبع لخيارهم، و شرارهم تبع لشرارهم»

معناه: شرار قريش خير شرار الناس. و في رواية اخرى قال النبي (ص): «خيار قريش خيار الناس و شرار قريش شرار الناس».

و قال (ص): «لا يزال هذا الامر في قريش لا يعاديهم احد الا كبه الله في وجهه لما اقاموا الدين».

و قال (ص): «من يرد هو ان قريش اهانه الله. اللهم اذقت اول قريش نكالا فاذاق آخرهم نوالا».

و قال (ص): «لا تقدموا قريشا فتهلكوا و لا تخلفوا عنها فتضلوا»

و قال على بن ابى طالب (ع): «اشهد على رسول الله (ص) انه قال: «لا تؤموا قريشا و انتموا بها و ان علم عالم من قريش يسع طباق الارض».

و قد حمل جماعة من اهل العلم و ائمة الحديث، منهم احمد بن حنبل و ابو نعيم الاسترابادى.

قوله (ص): «ان علم عالم من قريش يسع طباق الارض على الشافعى».

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ باسم من لا غرض له في افعاله و لا عوض عنه في جلاله و جماله، باسم من لا يجد الفقير من دونه قرارا و لا يجد احد من حكمه فرارا.

نام خداوندی که نامش مونس مفلسان است، يادش راحت دل مريدانست، مهرش قوت جان مشتاقانست، يافتش روز دولت طالبان و سور و سرور درويشانست.

عزيز قدر و عظيم شانست، ملك او جاودان و عزت او بيكرانست. سماع نامش بهار جان عاشقان و روح روح دوستانست. خداوندی که چراغ توحيد در كلبه دل دوستان فضل او افروزد، سرشتهای پنداشت از ساحت دوستان نار عدل او سوزد. گاه نور ايمان در پرده كفر و ظلمت بدارد، گاه زحمت ظلمت كفر بنور ايمان بردارد.

خدای همه آفریدگان اوست آن کند که خود خواهد. دارنده و داننده اوست هر کس را آن دهد که سزای او بود. مالک الملك اوست، یکی را ملك دهد تا پیوسته در روح و ريحان بود یکی را ملك نفس دهد تا همیشه در ظلمت عصيان بود. طوبی کسی را که فردا مهمان دل وفادار نیکوکار بود. وپل بر آن کس که فردا در زندان نفس غدار مگار بود! از عدل او برین یکی حکم شقاوت رفته و جور نه، از فضل او بر آن یکی حکم سعادت رفته و میل نه.

لیایلاف قريش «ایلافهم...» درین سوره اصحاب ایلاف که سروران قريش بودند، الله تعالى نام ایشان برده و همچنین

خانه کعبه که قبله عالمیانست نام برده.

زخم عدل ازلی بر اصحاب ایلاف آمد، سرافرازی و مهتری ایشان بر عالمیان و قرابت رسول (ص) مر ایشان را هیچ سود نداشت. اثر فضل و لطف خداوندی روی بدان خانه سنگین بی‌جان آورد تا بدین تخصیص و این تشریف مشرف و مکرم گشت که: رب هذا البیت و در آن سوره دیگر گفت: «وَ طَهَّرُ بَيْتِي». درین سوره اضافت ربوبیت با خانه کرد که: بَ هَذَا الْبَيْتِ خداوند این خانه. و در آن سوره اضافت خانه با خود کرد که: «وَ طَهَّرُ بَيْتِي» پاک کن و پاک دار خانه من. این چنانست که خانه را گفت: من آن توام، تو آن من. ازین عجبت هر که قصد خانه کعبه دارد، بحجّ و عمره، ایشان را کسان خویش خواند و زائران، تا بر لسان نبوت برفت که: «الْحَاجُّ وَفَدَ اللَّهُ عَلَى بَيْتِهِ وَ الْعَمَّارُ زَوَّارَ اللَّهِ وَ حَقَّ عَلَى الْمَزُورِ أَنْ يَكْرَمَ زَائِرُهُ». ارباب معارف را اندرین معنی زبانی دیگرست گفتند: حجّ دو نوع است: یکی از خانه خود شود به بیت الحرام، یکی از نهاد خود برخیزد بدرگاه ذوالجلال و الاکرام. آن یکی تا عرفاتست، و این یکی تا بمعرفت معروف. آنجا چشمه زمزم است، اینجا اقداح شراب لطف دمام. آنجا قدمگاه خلیل است، اینجا نظرگاه خداوند جلیل. آنجا آیات بیّنات است، و اینجا رایات و لآیات. آنجا رکن شامی و یمانی است، اینجا گنج معانی. آنجا بقدم روند، اینجا بهم روند:

آری بسرای دوست بس راهی نیست      آن را که جز از دوست نظر گاهی نیست.

آن یکی را حاجّ مگه گویند، این یکی را حاجّ حقّ. ایشان کعبه از راه بادیه جستند، اینان از راه دل. در خیرست که فریشتگان حاجّ مگه را استقبال کنند، راکبان را مضافه کنند، پیادگان را معانقه کنند. اما حاجّ حقّ آن قوم باشند که فریشتگان ایشان را نبینند، آسمان و زمین بوی ایشان نشنود، عرش و کرسی بر ساق دولت ایشان نرسد! ای مسکین اگر قوت آن نداری که با مسافران راه حقیقت در بادیه صفت سفر کنی، باری سفر بادیه صورت را میان در بند که الله تعالی چنین میگوید: وَ لِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ كَمَا مِنْهُ نَجَاتٌ لِّكُلِّ نَفْسٍ مِّنْهُمْ وَ لَئِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ لَئِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ لَئِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ لَئِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ. اگر پیل نتوانی بود، باری از پشته‌ای کم مباش که بر صورت پیل است! گوید: اگر بقوت پیل نیستم که بار کشم، باری بصورت پیل که بار خویش بر کس نیفکنم.





## ۱۰۷- سورة الدين (الماعون) - مكية

## النوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.  
 أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكذِّبُ بِالذِّينِ (۱) دیدی آن مرد که بروز پاداش و شمار دروغ زن میگیرد؟  
 فَذٰلِكَ الَّذِي يُدْعُ الْيَتِیْمَ (۲) او آنست که یتیم را بانگ بر میزند و میراند.  
 يَدْعُ الْيَتِیْمَ يَتِیْمًا را می‌گذارد و درو نگاه نمی‌کند.  
 وَلَا يَحْضُ عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِیْنِ (۳) و بر طعام دادن درویش نمی‌انگیزاند.  
 فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّیْنَ (۴) الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ (۵) ویل و نفرین بر آن نماز گران  
 که از نماز خویش باز مانده‌اند و آن را گذاشته.  
 الَّذِينَ هُمْ يُرَاؤُنَ (۶) ایشان که نماز می‌نمایند و نگرستن مردمان را نماز می‌کنند.  
 وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ (۷) و کس را بکار نیابند و زکاة مال باز می‌گیرند.

## النوبة الثانية

این سوره صد و بیست و پنج حرفست، بیست و پنج کلمه، هفت آیه، جمله به مکه فرو آمد، بقول بیشترین مفسران. قومی گفتند: مدنی است، آن را در مدنیات شمرند. و از شمار مدنیان این سوره شش آیتست، بخلاف کوفیان و بصریان، زیرا که کوفیان و بصریان «بیراؤون» آیت شمرند و مدنیان شمرند. قومی گفتند: يك نیمی از اول سوره مکی است، در شأن عاص بن وائل السهمی فرو آمد، و بقول بعضی در شأن ولید بن المغیره فرو آمد. و قال ابن جریج: كان ابو سفیان بن حرب ينحر كل اسبوع جزورین، فاتاه یتیم فسأله شیئا ففزع به بعصاه فانزل الله فيه. و يك نیمی آخر سوره، گفتند: مدنی است در شأن عبد الله ابی سلول منافق فرو آمد. و درین سوره ناسخ و منسوخ نیست. و في الخبر عن ابی بن كعب قال: قال رسول الله (ص): «من قرأ سورة «أرأيت» غفر الله له ان كان للزكوة مؤدیا. قوله: «أرأيت» الالف في أَرَأَيْتَ الف الاستفهام و لها اربعة معان في الكلام: تقرير و تثبیت و انكار و وعید. فالتقرير كقولك: اما فعلت اما قلت. قال الله سبحانه: أَوَلَا يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ وَ التثبیت كقولك: الست عالما؟ قال الله تعالى. أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ. و الانكار كقولك: أَضْرَبْتَ زَيْدًا؟! قال الله تعالى: أَمِنْ هَذَا الْحَدِيثِ تَعْجَبُونَ؟! و الوعيد كقولك: ا تضربنى و تطمع السلامة. قال الله تعالى: أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ و هذا الموضع تقرير للتعجب من حال الكافر كما تقول: أَرَأَيْتَ زَيْدًا و فعله و مثله قوله: «أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ» و قوله: «أَرَأَيْتَ» يحتمل انه رؤية العين و يحتمل انه رؤية القلب و معناه: العلم. و تأويله: أَرَأَيْتَ الَّذِي كَذَبَ «بالذین» كيف افترى على الله و الذین الاسلام؟ كقوله: إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ و قيل: الجزاء و الحساب، كقوله: الَّذِينَ يُكذِّبُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ وَ التَّكْذِيبُ بِالذِّينِ على وجهين احدهما انكاره له و جوده به باللسان، و الثاني ان لا يعمل به فيكون بمنزلة المكذب به. قوله: فَذٰلِكَ الَّذِي يُدْعُ الْيَتِیْمَ اى يقهره و يزرجه و يدفعه عن حقه. و الدَّع: الدَّفْع بحفوة و عنف، و قرئ في الشواذ. يَدْعُ الْيَتِیْمَ و معناه: يتركه و يهمله و لا يعبا به.

و لَا يَحْضُ عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِیْنِ اى لا يطعم «المسكين» و لا يأمر غيره باطعامه لانه يكذب بالجزاء و هذا يمر بك في اى من القرآن و فيه تشديد لانه عزّ و جلّ لم يعذر من ليس عنده طعام و الزمه الحضّ على الاطعام و السعى على



الفقير الجائع حتى يطعم و اوعد في ذلك وعيدا غليظا. و قوله: عَلَى طَعَامِ الْمُسْكِينِ اى على اطعام المسكين و الحضّ الحثّ، و المسكين هو الذى له شيء يسكن اليه و الفقير الذى لا شيء له. و قيل: هما سواء. قوله:

فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ اى عن مواقيتها غافلون. قال مصعب بن سعد بن ابى وقاص: لابيّه رحمهما الله ا هم الذين تركوها؟ قال: لا بل هم الذين اضاعوا مواقيتها و لو تركوها كانوا كقارا بتركها. و كذلك روى عن النبي (ص) قال: هم الذين يؤخرون الصلاة عن وقتها.

و قال ابن عباس: هم المنافقون يتركون الصلّاة في السرّ اذا غاب الناس و يصلّون في العلانية اذا حضروا كقوله: و إذا قاموا إلى الصلّاة قاموا كسالى «يُراؤُنَ» النَّاسَ». و قال قتادة ساه عنها لا يبالي صلى ام لم يصل. و قال الحسن: هو الذى ان صلاها صلاها رياء و ان فاتته لم يندم.

و قال الزّجاج لا يصلونها سرا لانهم لا يعتقدون وجوبها و يصلونها علانية رياء و عن عطاء بن دينار قال: الحمد لله الذى قال: الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ و لم يقل.

في «صلوتهم». و قال ابو العالية: لا يصلونها لمواقيتها و لا يتمون ركوعها و لا سجودها و عنه ايضا هو الذى اذا سجد قال برأسه هكذا و هكذا متلقّتا.

و يَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ قال ابو عبيدة: «الْمَاعُونَ» في الجاهليّة كلّ منفعة و عطية و عارية و في الاسلام الطاعة و الزكّاة و هو هاهنا الزكّاة لانه قرين الصلّاة و «الْمَاعُونَ» فاعول من المعن، و المعن الشيء القليل فسمّى الزكّاة و الصدقة و المعروف ماعونا لانه قليل من كثير. و كذلك قال الزّجاج: كلّ ما فيه ادنى منفعة من اعارة آلات في الدور كالفاس و القدر و الدلو و اقتباس النار ممّا يحتاج الفقير الى استعارته. و قيل: هو الذى يبذله الجيران بعضهم لبعض. و قيل «الْمَاعُونَ» مالا يحلّ منعه مثل الماء و الملح و النار يدلّ عليه ما

روى عن عائشة انها قالت: يا رسول الله ما الذى لا يحلّ منعه؟ قال: «الماء و النار و الملح.» فقالت: يا رسول الله: هذا الماء فما بال النار و الملح. فقال لها: يا حميراء «من اعطى نارا فكائما تصدّق بجميع ما طبخ بذلك النار و من اعطى ملحا فكائما تصدّق بجميع ما طبّخ بذلك الملح و من سقى شربة من الماء حيث لا يوجد الماء فكائما احى نفسا».

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ افلح من عرف «بسم الله» و ما ربح من بقى عن «بسم الله». من صحب لسانه ذكر «بسم الله» و صحب جنانه حبّ «بسم الله» كفى له شفیعا «بسم الله» الى من تعبنا بذكر الله.

در هر كلمه‌ای از کلمات «بسم الله» اسرار ازل و ابد تعبیه است، اما در حجب عزّت متواری است تا سمع هر ناسزایی بدو نرسد و هر نامحرمی راه بدو نبرد. نه هر چه بسمع ظاهر رسد جان و دل آن را قبول کند، ظاهر شنیدن دیگرست و باطن پذیرفتن دیگر.

شبلی روزی در خدمت جنید گفت: الله! جنید گفت: آنچه میگویى ذکر زبانست، یا ذکر جان؟ اگر ذکر جانست، زبان خود تابع آنست و نه که مجرد زبانست، این آسان کارى است. ابلیس همان میگوید که تو میگویى، تو بر وی چه فضل داری؟ این بارگاه عامّ است، بیارگاه عامّ هم دوست فرو آید، هم دشمن هم آشنا، هم بیگانه. مردمی باید که بر بساط ملوک در درون پرده جای یابد، و نه بیارگاه عامّ هر کسی و هر خسی رسد:

هر خسی از رنگ و گفتاری بدین ره کی رسد؟ درد باید پرده سوز و مرد باید گام زن!



درد پرده سوز درد دین است، و مرد گامزن مرد دیندار. آن کافر مدبر که دین بدروغ داشت و اسلام پس پشت انداخت، بنگر که ربّ العالمین با مصطفی (ص) حبیب خویش از بهر آن مدبر چه خطاب می‌کند و کافر را چه بیم میدهد: أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالذِّينِ أَيْ مُحَمَّدٍ مِّنْ بَيْنِنِ أَنْ مَرَدٌ شَقِيٌّ وَلَيْدٌ بَلِيدٌ وَ بُو جَهْلٌ بِرْ جَهْلٌ كِه دِينِ اسْلَامِ رَا جُحُودِ مِي آرند و نبوت ترا و معجزات ترا انکار می‌کنند؟! ای محمد دین را چه زیان دارد که ایشان آن را نپذیرند و از ناپذیرفتن ایشان در دین چه نقصان آید؟ «إِنَّ هَذَا الدِّينَ مَتِينٌ» دین اسلام دست آویزی استوارست، آن را گسستن و شکستن نیست «لَمَّا انْفَصَمَ لَهَا» محبّه وسطی است و عروة وثقی. بر لسان اهل حقیقت دین آنست که: در راه عبودیت انقیاد کلی پیش گیری و روی از همه درگاه‌ها بگردانی، پناه بازو دهی و درو گریزی.

یکی از علماء طریقت گفته: معنی: إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ آنست که هر چه دون حقّ است برای او بگذاری و حقّ او برای هیچیز بنگذاری. خبر درست است از رسول خدا (ص): «الدِّينُ يَسْرُ»

دین همه آسانی است، زیرا که بعاقبت رساننده آسانی است. و در خبرست: «مَلَكَ الدِّينَ الْوَرَعُ»

نظام دین اسلام و نوای عالم ایمان در ورع است ورع پرهیز باشد از محرّمات و خویشتن داری باحتراز از نابایست و ناشایست و مشغول بودن بشایست و بایست. هر دین که درو ورع نیست، آن را در حضرت قرب محلّ قبول نیست. ورع بحقیقت ورع حواسّ است، هر چه ترا گزیرست که نبینی، دیده از آن نگاهداری و هر چه داغ رضاء حق ندارد، دیده بر آن مطلع نگردانی تا فردا از دیدار حقّ جلّ جلاله باز نمایی.

حبیب عجمی کنیزکی داشت، سی سال بود که روی او تمام بندیده بود. روزی کنیزك را گفت: ای مستوره کنیزك ما را آواز ده! گفت: نه من کنیزك توام؟! گفت: ما را درین سی سال زهره آن نبودست که بدون او بچیزی نگاه کنیم! و همچنین سمع نگاه دار، تا صوتی که ملائم دین نباشد نشنود و اگر صوتی بیگانه بسمع درآید و قصد دل کند، توحید که دربان دلست آن را در دل نگذارد و سمع بآب استغفار بشوید. همچنین زبان نگاه دارد تا هر چه را در راه حقّ نباید، از آن نگوید. و دست نگاه دارد، تا جز بدامن حقیقت نزند. و قدم نگاه دارد، تا جز بر زمین فرمان نرود.

و این هنوز ورع عامّ است. امّا ورع خاصّ ورع دلست. و ورع دل آنست که: هر چه نه عالم حقیقت بود در آن فکرت نکند و اگر خاطری بدو در آید که نه وارد حقّ باشد آن را بجاروب توبه و استغفار از درگاه دل بروید، و آن آرزوها که شہوات در دل افکند بدست توکل و خوف از دل محو کند. و آنجا که فرمان حقّ نباشد، بدل آنجا سفر نکند تا در مکان خویش بین اصبعین من اصابع الرحمن ثابت بماند. هر دل که جایی بیاطل سفر کند، مثال شاهی بود که از تخت عزّ خویش و از میان سپاه خویش برود و در عالم اعداء سفر کند. این چنین دل هرگز بسلامت نبود. و فرق میان ورع ظاهر و ورع باطن آنست که: متورّع ظاهر فردا دیده باز کند، حقّ را نبیند و متورّع باطن امروز دیده فراز کرده حقّ را می‌بیند. عمر خطاب دل از هر چه دون حقّ خالی کرد، لا جرم تجلی حقّ جلّ جلاله بر ساحت دلش تافت، تا می‌گفت: رأی قلبی ربّی.

قَوْلٌ لِلْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ الَّذِينَ هُمْ يُرَاؤُونَ وَ يَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ سِيَاقِ اَيْنِ سَخْنِ بِرِ سَبِيلِ تَهْدِيدِ وَ وَعِيدِ اسْتِ، كَسِي رَا كِه نَمَاز نَكند وَ زَكَة نَدهد يَا كَسِي كِه نَمَاز بِنِفَاقِ وَ غَفَلت كند وَ زَكَة بَرِيَا وَ كَرَاهِيَت دهد.

خبر ندارد این غافل بی‌حاصل که نماز شعار اسلام است و زکاة قنطره دین. هر کرا بینی که ظاهرش از حلیت و

زینت این دو فرمان مهمل است، بدانکه باطنش از عقیده دین معطل است. نماز مقام مناجات است و ترقی درجات و سبب نجات. زکاة پیرایه شریعت است و نور قیامت و قانون کرامت. بنده مؤمن موحد چون خطاب شرع و امر حق در فرائض نماز و زکاة بر وی متوجه گردد بر گزارد آن و محافظت حدود و اوقات آن مواظبت نماید بجدی بلیغ و جهدی تمام شرائط جواز و شرائط قبول در آن بجای آرد، لا جرم ظاهر او پیراسته ادب دین گردد و باطن او آراسته صدق و اخلاص.

## ١٠٨ - سورة الكوثر - مكية

## النوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.  
 إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ (١) ما ترا حوض كوثر. فَصَلِّ لِرَبِّكَ نَمَازَ كُنْ خَدَايْ خَوَانِدَ «خویش را و اَنْحَرْ (٢) و قربان کن.  
 إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ (٣) او که ترا زشت میدارد او دنب بریدست و بد نام.

## النوبة الثانية

این سوره چهل و دو حرفست، ده کلمه، سه آیت، به مگه فرو آمد، و از مکیات شمردند. و درین سوره هیچ ناسخ و منسوخ نیست. و در خبر ابی بن کعب است از پیغامبر (ص): «هر که این سوره برخواند، الله تعالی او را از جویهای بهشت آب دهد و بعدد هر کسی که روز عید اضحی قربان کند او را ده نیکی بنویسد. قوله: إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ و قُرَى «انطیناک». و «الکوثر» الخیر الكثير، و هو فوعل من الكثرة.

روی انس بن مالک قال: بینا رسول الله (ص) ذات یوم بین اظهرنا اذ اغفی اغفاة ثم رفع رأسه متبسما فقلنا: ما اضحكك يا رسول الله؟ قال: «انزلت على أنفا سورة فقرأ بسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ...» فقرأ حتى ختم السورة. ثم قال: «أ تدرُونَ ما «الكوثر»؟ قلنا: الله و رسوله اعلم. قال: «انه نهر في الجنة و عدنيه ربي عزّ و جلّ فيه خير كثير، لذلك النهر حوض ترد عليه امتي يوم القيامة آنيته عدد النجوم».

و في الصحيح: ان رسول الله (ص) قال ليلة اسرى بي رأيت نهرا، فسألت جبرئيل، فقال: هذا «الكوثر» الذي اعطاكه الله فضربت بيدي فاذا هو يجري على المسك».

و قالت عائشة: من ادخل اصبعيه في صماخيه سمع خريره. و عن ابن عمر قال: قال رسول الله (ص): «الكوثر» نهر في الجنة حافظه الذهب مجراه على الدرّ و الياقوت تربته اطيب من المسك و اشدّ بياضا من الثلج.

و عن عبد الله بن عمر قال: قال رسول الله (ص): «حوضي مسيرة شهر ماؤه ابيض من اللبن و ريحه اطيب من المسك و كيزانه كنجوم السماء، من يشرب منها فلا يظمأ ابدا».

و روى عن حميد الطويل عن انس بن مالك قال: قال رسول الله (ص): «انّ لحوضي اربعة اركان، فاول ركن منها في يد ابى بكر و الثاني في يد عمر و الثالث في يد عثمان و الرابع في يد على (ع). فمن احبّ ابا بكر و ابغض عمر لم يسقه ابو بكر و من احبّ عمر و ابغض ابا بكر لم يسقه عمر و من احبّ عثمان و ابغض عليّا لم يسقه عثمان و من احبّ عليّا و ابغض عثمان لم يسقه على. و من احسن القول في عمر فقد اوضح السبيل، و من احسن القول في عثمان فقد استنار بنور الله، و من احسن القول في على فقد استمسك بالعروة الوثقى، و من احسن القول في اصحابي فهو مؤمن و من اساء القول في اصحابي فهو منافق».

عن انس قال: دخلنا على عبيد الله بن زياد و هم يتذاكرون الحوض، فقال: يا با حمزة ما تقول في الحوض؟ فقال: ما كنت ارى ان اعيش حتى ارى امثالكم تتمارون في الحوض. و لقد تركت خلفي عجائز ما تصلى امرأة منهنّ الا سألت الله عزّ و جلّ ان يسقيها من حوض محمد (ص) و فيه يقول الشاعر:

يا صاحب الحوض من يدانكا و انت حقا حبيب باريكا

و قال عبد الله بن عمر: «الكوثر» نهر في بطنان الجنة، اى في وسطها.  
و قال الحسن: «الكوثر» هو القرآن العظيم. و قال عكرمة: هو النبوة و الكتاب.  
و قال ابو بكر بن عيَّاش: هو كثرة الاصحاب و الاشياخ. و قال الحسين بن الفضل: «الكوثر» شيطان تيسير القرآن و تخفيف الشرائع. و قال جعفر الصادق (ع): «الكوثر» نور في قلبك ذلك على و قطعك عما سواى». و عنه ايضا: «الشفاعة».

و قال هلال بن يساف: هو قول لا اله الا الله. و قيل: الفقه في الدين. و قيل: الصلوات الخمس.  
قوله: فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَ اُنْحَرْ قال محمد بن كعب: يقول: انّ اناسا يصلون لغير الله و ينحرون لغير الله. فانا اعطيناك الكوثر فلا يكن صلوتك و نحرك الا لى. و قال عكرمة و عطاء و قتادة: فَصَلِّ لِرَبِّكَ صلاة العيد يوم النحر. «وَ اُنْحَرْ» نسكك جمع له في الأمر بين العبادة المالىة و البدنية. و قال انس بن مالك: كان النبي (ص) ينحر قبل ان يصلى فأمر ان يصلى ثم ينحر.

و قيل: نزلت هذه الآية يوم الحديبية حين احصر النبي (ص) و اصحابه و صدوا عن البيت فامر الله تعالى ان يصلى و ينحر البدن و ينصرف ففعل ذلك. و قيل: قرن القران بالصلوة لانّ السجدة و النحيرة علما كلّ ملة في الدنيا فقال: «لِرَبِّكَ» «صَلِّ» و ضحّ لا لغيره. و يروى عن على (ع) قال: «النحر هاهنا وضع اليدين في الصلوة على النحر» و عن وائل بن حجر قال: رأيت النبي (ص) يضع يده اليمنى على اليسرى في الصلوة قريبا من الرسغ و يرفع يديه حتى تبلغ اذنيه.

و عن ابن مسعود: انّ النبي (ص) رأى رجلا و هو يصلى واضعا يده اليسرى على اليمنى فنزع اليسرى على اليمنى و وضع اليمنى على اليسرى.

و قال (ص): «رفع الايدي في الصلوة من الاستكانة». قيل: فما الاستكانة؟ قال: «الا تقرأ هذه الآية: فَمَا اسْتَكَاثُوا لِرَبِّهِمْ وَ مَا يَنْضَرُّ عَوْنُ؟»

و قيل: فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَ اُنْحَرْ اى استقبل القبلة بنحرك. و قيل: معناه: ارفع يديك بالدعاء الى نحرك. و روى انّ النبي (ص) قال: انا معاشر الانبياء امرنا بثلاث، بتأخير السحور و تعجيل الفطر و وضع اليمين على الشمال في الصلوة. **إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ «الثانى» هو المبغض «و الأبتَر» الذى لا ولد له.**

و قيل: هو الذى لا يذكر بخير. قال ابن عباس: نزلت في العاص بن وائل السهمى و ذلك انه رأى النبي (ص) خرج من المسجد و هو يدخل فالتقينا عند باب بنى سهم و تحدّثنا و اناس من صناديد قريش في المسجد جلوس فلما دخل العاص قالوا له: من الذى كنت تحدّث؟ قال: ذلك «الأبتَر» يعنى النبي (ص)! و كان قد توفى قبل ذلك عبد الله بن رسول الله (ص) و كان من خديجة. و كانوا يسمون من ليس له ابن ابتر، فسمّته قريش عند موت ابنه ابتر و صنّبورا. فانزل الله عزّ و جلّ: **إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ.** قيل: لما توفى عبد الله بن النبي (ص) خرج ابو جهل فقال لاصحابه: انّ محمدا قد بتر و انه اذا مات لا يبقى له ذكر و لا يجوز له امر فنستريح منه.

فانزل الله عزّ و جلّ: **إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ** اى انّ عدوك و مبغضك ابا جهل ليس له في الجنة نصيب بل هو منقطع من كلّ خير، و كانوا يقولون اذا مات ذكور ولد الرجل: بتر، فكانوا يقولون: انّ محمدا صنّبور، اى انه فرد لا ولد له.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بِسْمِ اللّٰهِ کلمة سماعها یوجب للقلوب شفاءها، و للارواح ضیاءها، و للاسرار سناءها و علاءها، و بالحق بقاءها، عزّ لسان ذکرها و اعزّ منه جنان صحبتها، و اعزّ منه سرّ عرفها و استأنس بها. شادی مؤمنان درین جهان از سماع نام و کلام اوست، انس دوستان در آن جهان بقاء و سلام اوست. هذا سماعك من العبد القارئ فكيف سماعك من الفرد البارئ؟ هذا سماعك من العبد في دار الهلك، فكيف سماعك من الملك في دار الملك؟ هذا سماعك و انت في الخطر، فكيف سماعك و انت في النظر؟ هذا سماعك و انت مقهور مأسور، فكيف سماعك و انت في دار الثور و السرور من الشراب الطهور؟ مخمور في مشاهدة الملك الغفور! ای عجباً، امروز در سرای فنا، در بحر خطا، میان موج بلا، از سماع نام دوست چندین راحت و لذت می‌یابی فردا در سرای بقاء، در محلّ رضا، بوقت لقا، چون نام دوست از دوست شنوی لذت و راحت گویی چند خواهی یافت؟! آن روز بنده در روضه رضا نشسته، بر تخت بخت تکیه زده، خلعت رفعت پوشیده، بر بساط نشاط آرامیده، از حوض کوثر شربت یافته شربتی از شیر سفیدتر، از عسل شیرین‌تر، از مشک بویاتر.

اینست که ربّ العالمین بر مصطفی (ص) منت نهاد، گفت: **إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ** ما ترا حوض کوثر دادیم، تا تشنگان امت را شراب دهی. شرابی بی‌کدر، شارب آن بی‌سکر، ساقی آن یکی صدیق اکبر، یکی فاروق انور، یکی عثمان ازهر، یکی مرتضی انور اشهر (ع)، اینست لفظ خبر که صادر گشت از سید و سالار بشر (ص) و قیل: **إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ** ای اعطیناک الخیر الكثير. ای مهتر کاینات، ای نقطه دائره حادثات، ما ترا نیکی فراوان دادیم که بفیض جود خود ترا در وجود آوردیم. و سرا پرده نبوت تو از قاف تا بقاف باز کشیدیم، و ترا بر تخت بخت در صدر رسالت بنشانیدیم. و ترا بمحلی رسانیدیم که آب و باد و خاک و آتش از صفات کمال و جمال تو مدد گرفت. حلم تو خاک را ثبات افزود، طهارت تو آب را صفوت افزود، خلق تو باد را سخاوت افزود، قوت تو آتش را هیبت افزود. در بعضی آثار آورده‌اند که سید (ص) در شب معراج، چون خواستند که او را بحضرت اعلی برند، از نخست جبرئیل (ع) در سقایه زمزم او را طهارت داد، آن آب اول وضوء او جبرئیل بستند و پر خود را بآن منور کرد. آب دوم بمیکائیل سپرد تا بر زمره ملاً اعلی قسمت کرد، آب سوم بخزانه غیب سپرد، ذخیره روز رستاخیز را. چون آتش دوزخ فروغ بر آرد و عذاب ضرام خود آشکارا کند، سید مقربان آن آب سوم وضوء آن مهتر عالم (ص) بر آن حریق جهنم باشد تا آرام گیرد و لهب او فرو نشاند و زبانه او بحجاب خود باز شود تا عاصیان امت را از شرر او ضرری نباشد.

**إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ** ای محمد! ما ترا نیکویی فراوان بخشیدیم که نام تو برداشتیم و آوای تو بلند کردیم. داغی از لطف خود بر جوهر فطرت تو نهادیم و نام تو شطر سطر توحید کردیم. ای محمد! جوهر فطرت تو از جوار قدس قدم هنوز قدم در طینت آدم ننهاده بود که ما مقربان حضرت را وصف تو کردیم و فضایل و شمایل تو ایشان را گفتیم. تو پیغامبری امی نادبیر هرگز بهیچ کتاب نرفته، و هیچ معلم را ندیده و نه بهیچ کتاب نظر کرده، ترا علم اولین و آخرین در آموختیم.

و شرایع دین و احکام اسلام و مکارم اخلاق ترا بیان کردیم. هر کس را معلمی بود، معلم تو ما بودیم. هر کس را مؤدبی بود، مؤدب تو ما بودیم.

«ادبونی ربی فاحسن تأدیبی» خبر معروف است و در کتب صحاح مسطور و مشهور که شب معراج چون بحضرت

رسید، حقّ جلّ جلاله از وی پرسید و خود داناتر: «یا محمد فیم یختصم المأ الاعلی». قال: «لا ادری»! قال: «فوضع یده بین کتفی فوجدت بردها بین ثدیّ فعلمت ما فی السماء و الارض.

گفتا: اثری از آثار جلال ذو الجلال بسینه من رسید، ذوق آن و روح آن بجان من رسید. دل من بیفروخت، عطر محبت بر سوخت، علم اولین و آخرین در من آموخت. اینست حقیقت کوثر، نواخت و کرامت بی‌شمر از خداوند اکبر. قوله: فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَ انْحَرْ اى فَصَلِّ لِرَبِّكَ صَلَاةَ الْعیدِ یومِ النَّحْرِ «وَ انْحَرْ» نسکک. اى سید چون روز عید آید، نماز عید بگزار، و چون نماز کردی قربان کن. این خطاب با مهتر عالم است، لکن مراد بدین امت است. میگوید: اى سید آنچه فرمودیم بجای آر و امت را بفرمای تا بجای آرند، ایشان را در آن خیری است. «لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ». این خیر در چه چیزست؟ مصطفی (ص) بیان کرد، گفت: اگر مرد مؤمن پوست گوسفند پر زر کند و بدریشان دهد هنوز بثواب آن يك گوسفند نرسد که روز عید قربان کند. مصطفی (ص) را پرسیدند اگر کسی درویش بود و طاقت قربان ندارد چه کند تا ثواب قربان او را حاصل شود؟ گفت: «چهار رکعت نماز کند، در هر رکعتی يك بار «الحمد» خواند و یازده بار سوره إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ اللَّهُ تَعَالَى ثواب شصت قربان در دیوان وی ثبت کند.



## ١٠٩ - سورة الكافرون - مكية

## النوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ (١) بگو ای محمد بآن ناگرویدگان.

لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ (٢) نمی پرستم آنچه شما می پرستید.

وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ (٣) و شما نمی پرستید آنچه من می پرستم.

وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَا عَبَدْتُمْ (٤) و من نخواهم پرستید آنچه شما می پرستید.

وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ (٥) و شما نخواهید پرستید آنچه من می پرستم.

لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِي دِينِ (٦) کیش شما را و کیش من مرا.

## النوبة الثانية

این سوره مکی است، به مکه فرود آمد. نود و چهار حرف است و بیست و شش کلمه، شش آیت. و درین سوره یک آیت منسوخ است.

لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِي دِينِ نَسَخْتَهَا آيَةَ السَّيْفِ.

یروی عن جبیر بن مطعم قال: قال لی رسول اللّٰه (ص): «أ تحبّ ان تكون اذا خرجت سفرا من امثل اصحابك هیأة و اکثرهم زادا». قال: قلت: نعم بابی و امی انت یا رسول اللّٰه. قال: «فاقرأ بهذا السور الخمس: قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ و إذا جاء نصر اللّٰه، و قُلْ هُوَ اللّٰهُ أَحَدٌ، و قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ، و قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ. و كنت اخرج مع من شاء اللّٰه ان اخرج معه في السفر فاکون ابدهم هیأة و اقلهم زادا فما زلت منذ علمنيهنّ رسول اللّٰه (ص) و قرأتهنّ اکون من احسنهم هیأة و اکثرهم زادا حتّی ارجع من سفری ذلك.

و روى انّ رسول اللّٰه اوصى ابا فروة الاشجعی بقراءة «سورة الكافرين» عند كلّ منام. و قال: «هی براءة من الشّرك».

و عن انس قال: قال رسول اللّٰه (ص): قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ ربيع القرآن».

و عن ابی بن کعب قال: قال رسول اللّٰه (ص): «من قرأ سورة قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ فکأما قرأ ربيع القرآن، و تباعدت منه مردة الشّیاطین، و برىء من الشّرك و یعافی من الفزع الاکبر».

و قال: (ص): «مروا صبیانکم فلیقرءوها عند المنام فلا يعرض لهم شیء».

و قال ابن عباس: لیس فی القرآن سورة اشدّ لعیظ ابلیس من هذه السّورة لآنها توحید و براءة من الشّرك قوله: قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ قیل: الالف و اللّام للجنس، فهو علی العموم. و جمهور المفسّرين علی أنّها نزلت فی رهط من الکفار اجتمعوا فكان فیهم الولید بن المغيرة و العاص ابن وائل و امیة بن خلف و الاسود بن عبد المطلب و الحارث بن قیس و صنادیدهم

فقالوا: یا محمد هلّم فلنعبد ما تعبد سنة، و تعبد ما نعبد سنة؟ فان كان الذی جنّت به خیرا ممّا فی ایدینا کنا قد شرکناک فیہ و اخذنا بحظنا منه، و ان كان الذی بایدینا خیرا ممّا بیدک، کنت قد شرکتنا فی امرنا و اخذت بحظک منه. فقال: «معاذ اللّٰه ان اشرك بالله غیره» و نزلت السّورة.

فغدا رسول الله (ص) الى المسجد الحرام و فيه المأ من قريش فقرأها عليهم فعند ذلك ايسوا منه و آذوه و آذوا اصحابه. و اما وجه تكرير الكلام، فإن معنى الآية: لا أَعْبُدُ ما تُعْبُدُونَ في الحال، و لا أَنْتُمْ عابِدُونَ ما أَعْبُدُ في الحال، و لا أنا عابِدُ ما عَبَدْتُمْ في الاستقبال، و لا أَنْتُمْ عابِدُونَ ما أَعْبُدُ في الاستقبال.

این سخن بجای آنست که عجم گویند: نکردم و نکنم، ای لست «اعبد» الآن و لا أنا عابِدُ فيما استقبل. و قوله: «ما أَعْبُدُ» تأويله من «اعبد» و هذا خطاب لمن سبق في علم الله انهم لا يؤمنون كقوله: «سبحانه انّه لن يؤمن من قومك الا من قد آمن». و قال اهل المعاني: نزل «القرآن» بلسان العرب و على مجارى خطابهم و من مذاهبهم التكرار ارادة التوكيد و الافهام كما انّ من مذاهبهم التّخفيف و الايجاز و قال القتيبي: بين نزوليهما زمان. و ذلك انّ القرآن نزل شيئا بعد شيء و آية بعد آية، فكانهم قالوا: «اعبد» آلهتنا سنة، فقال الله: «قل» لهم لا أَعْبُدُ ما تُعْبُدُونَ ثمّ قالوا بعد ذلك: استلم بعض آلهتنا، فانزل الله:

و لا أنا عابِدُ ما عَبَدْتُمْ و لا أَنْتُمْ عابِدُونَ ما أَعْبُدُ لَكُمْ دِينُكُمْ الشَّرْكَ و لى دينى الاسلام. و قيل: «لكم» جزاء «دينكم» «و لى» جزاء دينى كما قال: «لنا اعمالنا و لكم اعمالكم» و هذه الآية منسوخة بأية السيف. قرأ ابن كثير و نافع و حفص «و لى» بفتح الياء و قرأ الآخرون باسكانها.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اسم عزيز ما استنارت الظواهر الا بآثار توفيقه و ما استضاءت السرائر الا بانوار تحقيقه، فبتوفيقه وصل العابدون الى مجاهدتهم و بتحقيقه وجد العارفون كمال مشاهدتهم، و بتمام مجاهدتهم وجدوا أجل مثوبتهم، و بدوام مشاهدتهم نالوا عاجل قربتهم نام خداوندی که نثار دل دوستان امید دیدار او، بهار جان درویشان در مرغزار ذکر و ثناء او. هر کس را بهاری و بهار مؤمنان یاد وصال او. هر کجا راستی است آن راستی بنام او. هر کجا شادی است آن شادی بصحبت او. هر کجا عیشی است آن عیش بیاد او. هر کجا سوزی است آن سوز بمهر او.

ملك امروز یاد و شناخت او، ملك فردا دیدار و رضای او. اینت کرامت و منزلت، اینت سعادت و جلالت!

جلالتی نه تکلف، سعادتى نه كزاف حقیقتى نه مجاز و، مقالتي نه محال

در سرای طرب چون بکوفت دست غمان ز چرخ و هم فروشد ستارگان خیال!

قوله: قُلْ يا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ لا أَعْبُدُ ما تُعْبُدُونَ عبد الله عباس گفت: در قرآن سورتى نيست بر شيطان سختر و صعبت ازین سوره، زیرا که توحيد محض است و براءت از شرك. و توحيد دو باب است: توحيد اقرار و توحيد معرفت. توحيد اقرار يكتا گفتن است. و توحيد معرفت يكتا دانستن. يكتا گفتن آنست که: گواهی دهی الله را بيکتایی و پاکی در ذات و صفات. در ذات از جفت و فرزند و انباز.

پاك، و در صفات از شبیه و نظیر و مشیر پاك. صفات او نامعقول، كيف آن نامفهوم، نامحاط و نامحدود. از اوهام و افهام بیرون و کس نداند که چون؟ و يكتا دانستن آنست که او را جلّ جلاله در آلاء و نعمای یگانه دانی. وهاب و معطی اوست. یگانه قسّام و منعم اوست. یگانه در گفت و کردار اوست. یگانه در فضل و در لطف اوست. یگانه در رحمت و در منت اوست. یگانه نه کس را جز از وی شکرست و منت و نه بکس جز از وی حولست و قوت. نه دیگری را جز از وی منع است و منحت. بنده مؤمن موحد که شعاع آفتاب توحيد برو تافت. نشانش آنست که: مراقبت بر سکون



و حرکت گمارد، يك نفس بی‌اجازت شریعت و طریقت نزند. ظاهر بمیزان شریعت برکشد، و باطن بمیدان حقیقت درکشد، و نقطه اصلی را از اعتماد بر هر دو پاك دارد که گفته‌اند: السَّعِيدُ مَنْ لَه ظَاهِرٌ مُوَاْفِقٌ لِلشَّرِيعَةِ وَ بَاطِنٌ مُتَابِعٌ لِلْحَقِيقَةِ. وَ هُوَ مُتَبَرِّئٌ مِنَ الْاِعْتِمَادِ عَلٰی شَرِيعَتِهِ وَ حَقِيقَتِهِ. اگر ذره‌ای بر خودش اعتماد بود، مجوسیت محض و یهودیت صرف باشد. ای جوانمرد اگر از آنجا که اعلیٰ العلیٰ است تا آنجا که تحت الثریٰ است همه از طاعات و عبادات پر کنی، چنان نبود که ذره‌ای از خودی خود دست بداری و خویشتن را نبینی تا خود را باز پس‌ترین همه عالم ندانی، این راه را نشائی ابو القاسم نصرآبادی را گفتند: از مشایخ گذشته آنچه ایشان را بود ترا هیچ چیز هست؟ گفت: درد نیافت آن هست! در جمله ترا دلی باید که درو درد و مصیبت نیافت بود، یا شادی عزّ یافت انّ اللّٰه تعالیٰ بیغض الصّٰحیح الفارغ. عیسی مریم (ع) هیچ جای قرار نگرفتی، گرد عالم سیاحت کردی. گفتند: سبب چیست؟ گفت: بر امید آنکه قدم بر جایی نهم که روزی قدم صدیقی آنجا رسیده باشد، تا آن قدمگاه گناه ما را شفیع بود! اگر درد همه اولیاء عالم و صدیقان درهم گذارند، در گرد درد قدم عیسی پاك نرسد و نیاز و سوز او درین راه چنین بود! خزائننا مملوءة من الطّاعات فعلیک بذرة من الافتقار و الانکسار.



## ۱۱۰- سورة النصر- المدنية

## النبوة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللّٰهِ چون یاری الله بتو رسد وَ الْفَتْحُ (۱) و گشاد.

وَ رَأَيْتَ النَّاسَ و مردمان را بینی يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللّٰهِ که در دین خدای می آیند أَفْوَاجًا (۲) جوقاقوق، گروه گروه.

فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ بَسْتَايَ خداوند خویش را.

وَ اسْتَغْفِرْهُ و آمرزش خواه ازو إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا (۳) که او خداوند توبه پذیر است.

## النبوة الثانية

این سوره هفتاد و هفت حرف است، نوزده کلمه، سه آیت. جمله به مدینه فرو آمد. قومی گفتند: مکی است، این سوره به مکه فرو آمد. و درین سوره ناسخ و منسوخ نیست. و در خبرست از مصطفی (ص): «هر که این سوره برخواند، چنانست که با مصطفی (ص) روز فتح مکه آنجا حاضر بوده و بثواب و کرامت آن جمع رسیده». قوله: إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللّٰهِ وَ الْفَتْحُ جمهور مفسران بر آنند که: این فتح، فتح مکه است. و شرح این قصه بر قول محمد بن اسحاق بن یسار و بر قول علماء اصحاب اخبار آنست که: رسول خدا (ص) سال حدیبیه او را با قریش صلح افتاد، بشرط آنکه از قبائل عرب هر که خواهد در عهد و امان رسول خدا (ص) شود و هر که خواهد در عهد و عقد قریش شود. بنو خزاعه در عهد و امان رسول خدا شدند و بنو بکر در عهد قریش شدند. و پیش از مبعث مصطفی (ص) میان این دو قبیله عداوت بود، بسبب آنکه بنو خزاعه یکی را کشته بودند از بنی بکر و ایشان آن عداوت در دل گرفته بودند، و پیوسته آن خصومت و کینه در دل داشته. چون آن صلح افتاد. رسول (ص) به مدینه باز شد و مکیان سلاح بنهادند و ایمن شدند. چون سالی بر آمد، بنو بکر از مکیان یاری خواستند و بر بنی خزاعه افتادند و خلقی را بکشتند و باقی بهزیمت شدند. جبرئیل (ع) از پیغام حقّ جلّ جلاله آمد و رسول (ص) را خبر داد که ایشان نقض عهد کردند، اکنون بسیج راه کن، به مکه رو، که وقت فتح آمد. و بنو خزاعه نفیر نامه برسول (ص) فرستادند، و رسول خود خبر داشت. قریش چون بدانستند که رسول خدا (ص) از آن حال خبر یافت، بترسیدند و رعبی عظیم در دل ایشان افتاد. گفتند: نباید که رسول ایشان را یاری دهد و بر ما چیره شوند. بو سفیان را فرا کردند تا به مدینه شود و از رسول خدا (ص) عذر خواهد. جبرئیل (ع) آمد و رسول را خبر داد از آمدن بو سفیان. و رسول یاران را گفت که: بو سفیان بعذر همی آید و من قبول نخواهم کرد. بو سفیان چون به مدینه رسید، نخست بدر خانه فاطمه علیها السلام شد و قصه خود بگفت. فاطمه (ع) گفت: این کار بزرگتر از آنست که حدیث زنان در آن گنجد! پس بنزدیک رسول (ص) شد، و رسول (ص) بیش از آن نگفت که: مکیان عهد بشکستند! و نیز جواب سخنان وی نداد تا بو سفیان نومید برخواست و بنزدیک امّ حبیبیه دختر خویش شد که عیال رسول بود. و آن روز نوبت رسول آنجا بود. نطعی از ادیم عکاظی باز کرده که رسول (ص) بر آنجا نشست. بو سفیان خواست که بر آنجا نشیند، امّ حبیبیه بنگذاشت گفت: این جامه رسول (ص) و جای رسول (ص) است، کافر را با نجاست کفر نرسد و نسزد که بر جامه و جای رسول (ص) نشیند! بو سفیان غمگین و نومید باز گشت و قصد مکه کرد. پس رسول (ص) مهاجر و انصار را جمع کرد و گفت: اسباب راه را بسازید که بسفر می باید شد. یاران را دشخوار آمد که سفر روم می پنداشتند، از آنکه خبر روم آمده بود. و رسول



(ص) حدیث مکه پنهان داشت تا آن ساعت که فرا راه بود. بیرون آمد با ده هزار سوار پیاده و سوی مکه رفت و فرمود که: سر راهها فرو گیرید تا پیش از ما کسی بایشان نرسد. زنی بود نام وی ساره مغنیه بود. و نیز در میان لشکر جامه‌شویی کردی، ملطفه‌ای سنت از حاطب بن ابی بلتعہ به مکه. و قصه این زن و این ملطفه در ابتداء سوره الممتحنه بیان کرده شد. پس رسول خدا (ص) با لشکر اسلام رفتند تا بغطفان رسیدند. و اهل مکه را از ایشان خبر نه، اما همی‌ترسیدند و بو سفیان را گفتند: هیچ خبر از محمد (ص) نمی‌رسد و ما را دل مشغولست؟ یکی را بفرست تا خبر باز آرد. بو سفیان گفت: این کار منست. من خود بروم و حقیقت این حال باز دانم. بو سفیان با حکیم بن حزام برفتند براه مدینه تا بغطفان رسیدند بشب و همه کوه و دشت و صحرا روشنایی دیدند از چراغها و آتشفشانها که افروخته بودند. بو سفیان تعجب همی‌کرد که این مگر نه محمد (ص) است که او را چندین سپاه و حشم نباشد! و عباس بن عبد المطلب آن شب از لشکرگاه بیرون آمده بود، و تجسس اخبار همی‌کرد. بو سفیان بر وی رسید، و میان عباس و بو سفیان دوستی بود از قدیم، باز گفت: ای با سفیان تو اینجا چگونه افتادی؟ باین وقت اگر عمر ترا دریابد ترا هلاک کند! آن گه او را بر مرکوب خود نشانند و ردیف خویش ساخت. عمر همان ساعت بیرون آمده بود، چون بو سفیان را دید تیغ برکشید و قصد قتل وی کرد. عباس گفت: ای عمر او در امان منست! پس عمر رفت تا رسول (ص) را خبر کند. عباس نیز بشتافت تا هر دو بهم بدر خیمه رسول (ص) رسیدند. عمر گفت: یا رسول الله هذا ابو سفیان عدو الله قد امکن الله منه بغیر عهد و لا عقد فدعنی اضرب عنقه! عباس گفت: یا رسول الله ائی قد اجرته! پس رسول خدا (ص) او را امان داد و قصد عمر از وی باز داشت. و او را به عباس سپرد، گفت: «امشب تو او را بخیمه خویش بر». عباس او را بخیمه خویش برد. دیگر روز بامداد بحضرت رسول (ص) آمد. رسول گفت: «ویحک یا با سفیان ا لم یأن لك ان تعلم ان لا اله الا الله و ائی رسول الله»؟

بو سفیان گفت: بابی انت و امی ما اوصلک و احلمک و اکرمک و الله لقد ظننت ان لو کان مع الله اله غیره لقد اغنی شیئا. مادر و پدر من فدای تو باد ای محمد چه حلیم و کریم که تویی و چه بردبار و بزرگوار و کریم طبع و خوش خوی که تویی ای محمد. و الله که ظن من چنانست که اگر با الله خدایی دیگر بودی ازو کاری بگشادی و ما را بکار آمدی! رسول (ص) گفت: «یا با سفیان نمی‌دانی که من رسول خدام»؟ بو سفیان گفت: چیزی از این معنی در دل من می‌بود. عباس گفت: ویحک یا با سفیان اسلم و اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله قبل ان یضرب عنقک. بو سفیان چون این سخن از عباس بشنید، کلمه شهادت بگفت و مسلمان گشت. عباس گفت: یا رسول الله این بو سفیان مردی بزرگ منش است. و تفاخر دوست دارد. با وی کرامتی کن. برو نواختی نه. رسول (ص) فرمود: «من دخل دار ابی سفیان فهو آمن و من دخل المسجد فهو آمن و من اغلق علیه بابه فهو آمن».

بو سفیان خواست که از پیش برود به مکه. رسول (ص) عباس را گفت.

«احبسہ بمصیق الوادی حتی یمرّ علیہ جنود الله فیراها».

او را بر رهگذر لشکر اسلام بدار تا همه را ببیند عباس او را بر ممر لشکر اسلام بداشت. فوج فوج، جوق جوق، کردوس کردوس بر وی همی‌گذشتند و عباس وی را همی‌گفت که: ایشان که‌اند و از کدام قبیله‌اند.

و هر قوم که همی‌گذشتند فرا عباس می‌گفت: أ فیهم ابن اخیک؟ تا آن گه که وفدی عظیم درآمد از مهاجر و انصار. و رسول (ص) در میان ایشان چون ماه در میان ستارگان بو سفیان گفت: بزرگ ملکی شد این برادر زاده تو! عباس

گفت: ويحك يا با سفيان اين نه ملك است كه اين نبوت است و او ملك نيست كه او پيغامبر خداى است. و رسول (ص) بر ناقه‌اى نشسته، پشت مبارك خويش دو تاه کرده و زرخ بر پيش پالان نهاده همي‌گفت: «اَنَا عَبْدُهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَحْدَهُ، صَدَقَ وَعْدُهُ وَنَصَرَ عَبْدُهُ وَاعَزَّ جُنْدُهُ وَهَزَمَ الْأَحْزَابَ وَحْدَهُ».

پس بو سفيان از پيش برفت و در مگه شد. و گفت: محمد آمد با سپاهى عظيم كه كس طاقت آن ندارد. مردمان همي‌گريختند، بعضى بكوه همي‌شدند، بعضى در مسجد، بعضى در سراى بو سفيان تا سراى وي پر شد و بعضى همي آمدند و دست بر در سراى وي مي‌نهادند. آن گه يك ساعت از روز قتل كردند، و في الخبر الصحيح قال النبي (ص) يوم فتح مكة: «إِنَّ هَذَا الْبَلَدَ حَرَّمَهُ اللَّهُ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فَهُوَ حَرَامٌ بِحَرَمَةِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَإِنَّهُ لَنْ يَحِلَّ الْقِتَالُ فِيهِ لِأَحَدٍ قَبْلِي وَ لَمْ يَحِلَّ لِي إِلَّا سَاعَةٌ مِنْ نَهَارٍ فَهُوَ حَرَامٌ بِحَرَمَةِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ».

پس يك ساعت مردمان خزاعه را دستوري داد بقتل، آن گه نهى كرد، گفت: «لَا تَقْتُلُوا أَحَدًا إِلَّا مِنْ قَاتِلِكُمْ»، و جمعى مشركان آن روز با هم افتادند، قريب چهار هزار مرد، پيشرو و سرخيل ايشان عكرمة بن ابى جهل بود و مقيس بن ضبابه و سهيل بن عمرو و صفوان بن امية، يك زمان با خالد وليد و سپاه اسلام جنگ كردند، آخر بهزيمت شدند و در مگه بجز آن يك زمان قتال نرفت. و و رسول خدا (ص) تنى چند را نامزد كرد كه ايشان را بكشيد اگر دريابيد. پس قومي را از ايشان دريافتند و كشتند و قومي را در نيافتند و بآخر مسلمان شدند.

پس رسول خدا (ص) در مسجد شد و طواف كرد و در خانه كعبه باز كرد و بفرمود تا بتان را جمله بيرون انداختند و بشكستند و هبل را كه بت مهين بود باستانه در بيكندند.

بر گذرگاه مردم، تا هر كسى قدم برو مي‌نهد و حقارت و خواري وي پيدا ميشود. آن گه رسول (ص) بلال را فرمود تا بر بام كعبه بانگ نماز گفت و مسلمانان در مسجد آمدند و رسول (ص) دست در حلقه آويخت و گفت: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ، الْحَمْدُ لِلَّهِ وَحْدَهُ، صَدَقَ وَعْدُهُ وَنَصَرَ جُنْدُهُ وَحَزَمَ الْأَحْزَابَ وَحْدَهُ».

مردمان همي آمدند گروه گروه در دين اسلام، چنانك رب العزة گفت: وَ رَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا. و گفته‌اند: رسول خدا (ص) حلقه در كعبه بگرفت و روي با قوم كرد، گفت: «مَاذَا أَقُولُ وَمَا تَقُولُونَ»؟

سهيل ابن عمرو برخاست، گفت: چگويم يا رسول الله؟ اگر گويم اصيلى، اصيلى اگر گويم كريمى، از تو كريم‌تر و حلیم‌تر كس نيست! ليكن وحشتى افتاد ميان تو و قوم تو و بآن وحشت بغربت افتادى، آخر عزيز و مكرم بميان قوم خود باز آمدى اگر نزديك اجانب عزيز و مكرم بودى نزديك اقارب عزيز‌تر و مكرم‌تر باشى. تو آن كن كه سزاي طبع كريم و خلق عظيم تو است. رسول (ص) گفت: «مَنْ أَمْرُوزَ أَنْ مِثْغُومِمْ بِأَشْمَا كَهْ بَرَادَرْمِمْ يَوْسُفَ (ع) كَقْتِمْ بِأَ بَرَادَرَانِمْ خَوَيْشِمْ: لَا تُثْرِبِبَ عَلَيْنِمْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ. قال محمد بن اسحاق: كان جميع من شهد فتح مكة من المسلمين عشرة آلاف. و كان فتح مكة لعشر ليال بقين من رمضان سنة ثمان و اقام رسول الله (ص) بمكة بعد فتحها خمس عشرة ليلة، يقصر الصلاة ثم خرج الى هوازن و ثقف و قد نزلوا حنيناً. قوله: إذا جاء نصر الله و الفتح قال ابن عباس: لما اقبل رسول الله (ص) من غزوة حنين، انزلت هذه السورة عليه و قيل: جاء نصر الله حين هاجر و آواه الانصار و توجهت اليه القبائل و كاتبته ملوك الارض و فتحت عليه مكة و شرعت له الشرائع و احكمت له الاحكام و عقد الالوية و جند الجنود و خطب بمنا و عرفات و كسرت الاصنام و خاضت خيل الاسلام البحار، و ضرب على اهل الكتاب الجزية و خافه ملك الروم.

وَ رَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا كَانَ فِيما قَبْلَ يَصِدَّقَهُ الرَّجُلُ وَ تَصَدَّقَهُ الْمَرْأَةُ عَلَى خَوْفٍ مِنَ النَّاسِ وَ يِقَاسَى مِنَ الْأَذَى بِلَاءٍ عَظِيمًا، فَلَمَّا دَنَا أَجَلُهُ تَقَصَّفَ عَلَيْهِ النَّاسُ فَكَانَتِ الْقَبِيلَةُ تَأْتِيهِ بِاسْرَها يَصَدَّقُونَهُ وَ يَجَاهِدُونَ مَعَهُ وَ يَبْلُغُونَ عَنْهُ حَتَّى آتِيَهُ أَهْلُ الْيَمَنِ بِقَبَائِلِهَا وَ مَخَالِفِهَا فَسَرَّ بِهِمْ سُرُورًا عَظِيمًا. وَ قَالَ: «أَتَيْكُمْ أَهْلُ الْيَمَنِ أَرَقَّ النَّاسُ أَفْنَدَةَ الْإِيمَانَ يَمَانٍ وَ الْحِكْمَةَ يَمَانِيَّةً».

وَ قَالَ الْحَسَنُ لَمَّا فَتَحَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى رَسُولِهِ مَكَّةَ، قَالَتِ الْعَرَبُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: أَيُّهَا الْقَوْمُ لَا يَدَانِ لَكُمْ بِهِؤْلَاءِ فَجَعَلُوا يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا. وَ رَوَى أَنَّ النَّبِيَّ (ص) قَالَ: «إِنَّ النَّاسَ دَخَلُوا فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا وَ سِيخِرْجُونَ مِنْهُ «افْوَاجًا». قَوْلُهُ: فَسَبَّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ أَي صَلَّى لِلَّهِ شُكْرًا عَلَى نِعْمِهِ عَلَيْكَ. وَ قِيلَ: سَبَّحَ بِحَمْدِ اللَّهِ لَا يَحْمَدُ غَيْرَهُ.

قَالَتِ عَائِشَةُ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) فِي آخِرِ عَمْرِهِ يَكْثُرُ فِي رُكُوعِهِ وَ سُجُودِهِ: «سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَ بِحَمْدِكَ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي وَ تَبَّ عَلَيَّ» يَتَاوَلُ هَذِهِ الْآيَةَ.

وَ فِي رِوَايَةٍ: «سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَ بِحَمْدِكَ اسْتَغْفِرُكَ وَ أَتُوبُ إِلَيْكَ».

قَالَ أَهْلُ اللُّغَةِ: مَعْنَى الْوَاوِ فِي قَوْلِهِ: «وَ بِحَمْدِكَ» أَي سَبَّحْتَكَ. اللَّهُمَّ بِجَمِيعِ الْأَنْكَ وَ بِحَمْدِكَ سَبَّحْتَكَ. وَ قِيلَ: لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ السُّورَةُ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): «قَدْ نَعَيْتَ إِلَيَّ نَفْسِي».

قَالَ الْحَسَنُ: أَعْلَمُ أَنَّهُ قَدْ اقْتَرَبَ أَجَلُهُ وَ أَمَرَ بِالتَّسْبِيحِ وَ التَّوْبَةِ لِيَخْتَمَ لَهُ بِالزِّيَادَةِ فِي الْعَمَلِ الصَّالِحِ. وَ عَنْ أُمِّ سَلْمَةَ قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) بِآخِرِهِ لَا يَقُومُ وَ لَا يَقْعُدُ وَ لَا يَجِيءُ وَ لَا يَذْهَبُ إِلَّا قَالَ: «سُبْحَانَ اللَّهِ وَ بِحَمْدِهِ اسْتَغْفِرُ اللَّهُ وَ أَتُوبُ إِلَيْهِ». فَقُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ: مَا لَكَ لَا تَقُومُ وَ لَا تَقْعُدُ وَ لَا تَجِيءُ وَ لَا تَذْهَبُ إِلَّا قُلْتَ: «سُبْحَانَ اللَّهِ وَ اسْتَغْفِرُ اللَّهُ وَ أَتُوبُ إِلَيْهِ»؟ قَالَ: «فَأَنَّى أَمَرْتُ بِهَا» ثُمَّ قَرَأَ: إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَ الْفَتْحُ حَتَّى خَتَمَهَا.

وَ قَالَ مِقَاتِلُ: لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ السُّورَةُ قَرَأَهَا رَسُولُ اللَّهِ (ص) عَلَى أَصْحَابِهِ وَ فِيهِمْ أَبُو بَكْرٍ وَ عُمَرُ وَ سَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ، فَفَرِحُوا وَ اسْتَبَشَرُوا وَ سَمِعَهَا الْعَبَّاسُ فَبَكَى! فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ (ص): «مَا بِيَكِيكَ يَا عَمَّ؟» قَالَ: نَعَيْتُ إِلَيْكَ نَفْسَكَ. قَالَ: «أَنَّهُ لَكُمْ تَقْوِيلٌ». فَعَاشَ النَّبِيُّ (ص) بَعْدَهَا سَنَتَيْنِ مَا رَأَى فِيهِمَا ضَاحِكًا مُسْتَبَشِرًا. وَ هَذِهِ السُّورَةُ تَسْمَى سُورَةَ «التَّوْدِيْعِ».

### النُّبُوَّةُ الثَّلَاثَةُ

قَوْلُهُ تَعَالَى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ «بِسْمِ اللَّهِ» كَشَفَ الْكُرُوبَ، «بِسْمِ اللَّهِ» سَتَرَ الْعُيُوبَ، «بِسْمِ اللَّهِ» «غَفَرَ الذُّنُوبَ».

كَفْتَارُ «بِسْمِ اللَّهِ» دَلَّ رَأْيَ نُورِ كَنْدِ، سَرَّ رَأْيَ مَسْرُورِ كَنْدِ، طَاعَتِ رَأْيَ مَبْرُورِ كَنْدِ، كُنَاهُ رَأْيَ مَغْفُورِ كَنْدِ. هَرُ كَرَا دَر دَلِّ وَ بَرُ زَبَانِ نَامِ اللَّهِ نَقْشِ بُوْدِ، أَكْرُ چِه دَر آبِ وَ دَر آتَشِ بُوْدِ، عَيْشِ أَوْ بَا نَامِ اللَّهِ خُوشِ بُوْدِ. عَزِيْزِ بَنْدِه‌اى كِه دَر دَلِّ وى شُوقِ اللَّهِ بُوْدِ، بَزْرُگوارِ بَنْدِه‌اى كِه بَرُ زَبَانِ وى ذِكْرِ اللَّهِ بُوْدِ. بَزْرُگانِ دِيْنِ چَنِينِ كَفْتِه‌انْدِ: مَنِ انْسِ الْيَوْمِ بِكَلَامِهِ انْسِ غِدا بِسَلَامِهِ. هَرُ كَرَا دَرِيْنِ سَرَاى رَاحَتِ كَلَامِ اوسْتِ، فَرِدا دَر بَهْشْتِ اَوْ رَا لَدَتْ سَلَامِ اوسْتِ. يَكى از بزرگان دين در مناجات گفته: الهى هر چه مرا از دنيا نصيب است، بكافران ده و آنچه مرا از عقبى نصيب است، بمؤمنان ده. مرا درين جهان ياد و نام تو بس، و در آن جهان ديدار و سلام تو بس! قوله إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَ الْفَتْحُ چُونِ اَيْنِ سُوْرِهِ از آسمان فرو آمد، رسول خدا (ص) گفت: «يَا جَبْرئِيلُ نَعَيْتَ إِلَيَّ نَفْسِي!»!

اَيْنِ سُوْرِهِ از وفات ما خبر ميدهد، كه راه فنا مي‌ببايد رفت، و شربت زهر مرگ مي‌ببايد چشيد و در خاك لحد

می‌باید خفت! جبرئیل گفت: ای سید آن جهان ترا به از این جهان و جوار حقّ ترا به از دیدار خلق! ای سید، هر چند که راه بدو فناست، اما فنا طریق بقا است و بقا وسیله لقا است.

ای جوانمرد اگر در کلّ کون با کسی مسامحه‌ای رفتی درین مرگ، آن کس جز مصطفی عربی نبود! هر چند در یتیم بود آن سید (ص) از صدف قدرت بر آمده، آفتابی روشن بود از فلك اقبال بتافته، آسمان و زمین بدو آراسته با این همه کرامت او را گفتند: «إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ!» ای سید قدم در این سرای آدم نهادی، عالم کون زیر قدم آوردی. باز آی بحضرت که عالم ابد روشن بتو است. صعيد قیامت در انتظار شفاعت تو است جمال فردوسیان عاشق چهره جمال تو است. آستان حضرت ما مشتاق قدم معرفت تو است. ای سید: هر چه در آفرینش حلقه درگاه ما می‌کوبند، و تا تو نیایی یکی را جواب نیست و هیچکس را بار نیست. ای جوانمرد، بوفات او پشت جبرئیل بشکست، بنا دیدن او دین اسلام خون گریست، بمفارقت او ایمان بماتم بنشست. آن روز که بیماری در سینه او بکوفت، ایوان کلمه لا اله الا الله بلرزید. و چه عجب؟! سعد معاذ یکی از چاکران حضرت وی بود، چون از دنیا برفت، حضرت نبوت (ص) این خبر باز داد که: «اهتزّ العرش لموت سعد بن معاذ».

بموت سعد معاذ عرش رحمان بلرزید! پس نگاه کن تا با فراق سید حال چگونه باشد؟! آخرتر نظر وی بصحابه آن بود که سید (ص) از حجره بیرون آمد، باطنش همه درد گرفته، رخسارش زرد گشته، تن ضعیف و نحیف شده، یک دست بر کتف علی (ع) نهاده، و دیگر دست بر دوش فضل، از حجره بمسجد آمد دو رکعت نماز کرد، پشت بمحراب باز نهاد، روی بیاران کرد، از دیده او آب روان گشت. صحابه دانستند که سید (ص) وداع خواهد کرد، و آن دیدار باز پسین است، که نیز جمال او نخواهند دید. سخن ملیح او نخواهند شنید. محراب از او جدا خواهد ماند. جهان از رفتن وی تاریک خواهد شد. جبرئیل نیز بسفارت نیاید. رضوان نیز ببشارت نیاید. سید (ص) از حجره بخاک خواهد رفت و از زبر منبر در لحد خواهد خفت. ای دریغا که آن جمال پر کمال که سلوت اندوهگنان و آرام دل ممتحنان بود در خاک خواهد شد، و خاک بر سر ما خواهد نشست. ما خبر آسمان نیز از که پرسیم؟ درمان درد هجران از که جویم؟ اندیشه دل با که گوئیم؟ همچنین خروش صحابه در مسجد افتاده و گرد نومیدی بر رخسارها نشست، و چراغ شادی در سینه‌ها فرو مرده، انفاس همگنان آوه و آه شده، همه گوش فرا داشته تا سید (ص) چه گوید؟ سید بلفظ شیرین و سخن پر آفرین گفت: «ای یاران من، ای عزیزان و ای غریبان، ای مهاجر و انصار، بدرود باشید که عمر ما را نهایت آمد و حساب ما فذلك شد، و دیدار ما با قیامت افتاد. شما را بدرود میکنم و همه امت را که هستند و خواهند بود بدرود میکنم. سلام من بهمه امت رسانید و بگوئید: که ما را آرزوی دیدار شما بود، لیکن اجل کمین بگشاد و مرگ شبیخون آورد، از حضرت آمدیم و باز بحضرت رفتیم، سنت من نگاه دارید. فریضه حقّ بگزارید، نماز نگاه دارید، بندگان را نیکو دارید، یتیمان را بنوازید همه را بدرود کردم، همه را بخدا سپردم. خداوندا همه را بتو سپردم، به بو بکر و عمر و عثمان و علی (ع) نمی‌سپارم. آدم بفرزند سپرد. موسی ببرادر سپرد. خداوندا من همه را بتو می‌سپارم. نگاه دارشان تو باش، و در حمایت و رعایت خودشان بدار».

تمامی قصّه وفات در سوره الانبیاء شرح داده‌ایم.

إذا جاء نصرُ الله و الفتحُ. این «نصر» و «فتح» همانست که آنجا گفت: نصرٌ من الله و فتحٌ قريبٌ بر لسان اشارت، بر ذوق اهل فهم، «نصر» نصرت دلست بر سپاه نفس. و «فتح» گشاد شهرستان بشریت است بسپاه حقیقت. و این



نصرت در خزانه حکمت است. و مفتاح این «فتح» در خزانه مشیت. تا هر دستی بدو نرسد. دستی که بدو رسد، دست سعادتست که در آستین خرقه بشریت نبود، ساعد این دست از ایمان بود. بازو از توحید، انگشتان از معرفت. آن گاه این دست بهر جای که کشیده گردد این مفرعه در پیش می‌زند که: **جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ حَسِينِ مَنْصُورٍ** را گفتند: دست دعا درازتر یا دست عبادت؟ گفت: نه این و نه آن. اگر دست دعا است تا بدامن نصیب بیش نرسد، و آن **شَرِك** راه مردان است. و اگر دست عبادتست تا بدامن تکلیف شرعی و شرطی بیش نرسد، و آن دهلیز سرای ایمان است. دستی که از آفرینش برتر رسد. آن دست سعادتست در سرا پرده عنایت متواری، تا خود کی برون آید و دست بر که نهد؟! شبلی گفت: ما در حال خویش فرو ماندیم، گاه باشد که **بِیْکِ** موی دیده خویش کونین از جای برداریم، و گاه بود که چندان طاقت نماند که **یْکِ** موی خویش را حمّالی کنیم. حسین منصور او را گفت: آن حال که کونین را **بِیْکِ** موی از جای برداری، برداشته عنایت باشی و آن ساعت که **یْکِ** موی خویش را حمّالی نتوانی کرد، از دست عنایت در افتاده باشی و صورت و صفت درهم شکسته.



## ۱۱۱- سورة تبت- مكية

## النوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.  
تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ زِيَانٍ كَارِ بَادَا دُو دَسْتِ بُو لَهَبٍ وَ تَبَّتْ (۱) وَ زِيَانٍ كَارِ بَادَا اَوْ بَاوِي اَوْ.  
مَا اَعْنَى عَنْهُ مَالُهُ نِيَايِدِ اَوْ رَا بَكَارِ مَالِ اَوْ وَ مَا كَسَبَ (۲) وَ نَهْ اَنْجِهْ فِرَادَسْتِ اَوْرِدِ.  
سَيَصَلَّى نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ (۳) سوزد و سوزانند او را با آتشی زبانه زنان.  
وَ امْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ (۴) وَ زَنِ اَوْ اَنْ هِيْزِمُ كَشِ.  
فِي جِيْدِهَا حَبْلٌ مِّنْ مَّسَدٍ (۵) در گردن او رسانی از چیزی سخت تافته.

## النوبة الثانية

این سوره هفتاد و هفت حرفست، بیست کلمه و پنج آیه. جمله به مگه فرو آمد و درین سوره ناسخ و منسوخ نیست. و در خبرست از ابی کعب از پیغامبر (ص): «هر که این سوره برخواند، امید میدارم که او را با بو لهب اندر دوزخ جمع نکنند».

قوله: تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ كُنِيَ اَبَا لَهَبٍ فِي الْقُرْآنِ لِاَنَّهُ كَاذِبُ الْاِسْمِ، كَانِ اسْمُهُ عَبْدِ الْعِزَّى وَ الْعِزَّى شَجَرَةٌ كَانَتْ تَعْبُدُهَا ثَقِيفٌ بِالطَّانِفِ، قَطَعَهَا خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ. وَ يُقَالُ: اَبُو لَهَبٍ لَقَبٌ، اِنَّمَا كَانَتْ كُنْيَتُهُ اَبَا عَتْبَةَ كُنِيَ بِابْنِهِ الْاَكْبَرَ عَتْبَةَ وَ كُنْيَةُ عَتْبَةَ اَبُو وَاسِعِ الَّذِي قَتَلَهُ الْاَسَدُ. قَالَ هَذَا الْقَائِلُ: كُنِيَ اَبَا لَهَبٍ لِجَمَالِهِ وَ حَسَنِهِ وَ كَانَ اِحْوَالٌ وَ كَانَ عَمَّ رَسُولَ اللّٰهِ (ص) وَ كَانَ اَشَدَّ النَّاسِ عَلَى رَسُولِ اللّٰهِ وَ اخْبِثَهُمْ لِسَانًا. قَالَ اَهْلُ التَّفْسِيرِ: لَمَّا نَزَلَتْ: وَ اَنْذِرْ عَشِيْرَتَكَ الْاَقْرَبِيْنَ اَتَى رَسُولَ اللّٰهِ (ص) الصَّفَا فَصَعِدَ عَلَيْهِ ثُمَّ نَادَى: «يَا صَبَاحَاهُ» فَاجْتَمَعَ النَّاسُ اِلَيْهِ بَيْنَ رَجُلٍ يَجِيءُ وَ بَيْنَ رَجُلٍ يَبْعَثُ رِسُوْلَهُ: فَقَالَ رَسُولُ اللّٰهِ (ص): «يَا بَنِي عَبْدِ مَنَافٍ يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ اُرَآيْتُمْ لَوْ اَخْبَرْتُمْ اَنَّ خِيْلًا بَسَفَحَ هَذَا الْجَبَلَ تَرِيْدُ اَنْ تَغْيِرَ عَلَيْهِمْ اَوْ كُنْتُمْ مَصْدَقِي؟» قَالُوا: نَعَمْ مَا جَرَبْنَا عَلَيْكَ كَذِبًا.  
قال: «فَاِنِّي نَذِيْرٌ لَّكُمْ بَيْنَ يَدَيَّ عَذَابٍ شَدِيْدٍ» .

فقال ابو لهب: تبا لك انما جمعنا لهذا؟! فانزل الله تعالى تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ. و قيل: جمع الاقربين من اهل بيته و نفرا من عظماء قريش و اطعمهم ثم دعاهم الى الله و الى تصديقه و وعدهم عليه طاعة العرب و ملك الدنيا و عز الابد. فقال ابو لهب من بينهم: ا لهذا جمعنا؟ تبا لك! فنزلت: تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ اى خابت و خسرت. اسند الفعل الى اليد و المراد به نفسه على عادة العرب في التعبير ببعض الشيء عن كله، كقوله: «بما قَدَّمْتُ اَيْدِيكُمْ» و قيل: المراد به ماله و ملكه. يقال: فلان قليل ذات اليد يعنون به المال. و قيل: تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ لعنة على ماله و ولده «وَ تَبَّتْ» لعنة على نفسه. و قيل: الاول دعاء و الثاني خبر، كما يقال: غفر الله لك و قد فعل اهلكه الله و قد فعل. قرأ ابن كثير «ابى لهب» ساكنة الهاء و هي لغة مثل نهر و نهر. و قيل: انما اضاف التيباب الى يديه لانه اخذ حجرا فرمى به رسول الله (ص). و عن ابن عباس قال: لَمَّا خَلَقَ اللّٰهُ الْقَلَمَ قَالَ: «اَكْتُبْ مَا هُوَ كَائِنٌ»، فَكُتِبَ فِيمَا كُتِبَ.

تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَ تَبَّتْ قَالَ اَهْلُ التَّفْسِيرِ: لَمَّا اَنْذَرَهُمْ رَسُولُ اللّٰهِ (ص) قَالَ بُو لَهَبٍ: اِنْ كَانَ مَا يَقُولُهُ ابْنُ اَخِي حَقًّا فَاِنِّي اَفْتَدِي نَفْسِي بِمَا لِي! فَاَنْزَلَ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ: مَا اَعْنَى عَنْهُ مَالُهُ اى ما يغنى. قال ابو العالية: يعنى اغنامه، و كان صاحب سائمة و مواشٍ وَ مَا كَسَبَ يعنى: و ما ولد. و في الخبر عن النبي (ص): «وَلِدُ الرَّجُلِ مِنْ كَسْبِهِ» ثُمَّ اَوْعَدَهُ بِالنَّارِ.

فقال: سَيَصْلَى نَاراً ذَاتَ لَهَبٍ اى سيدخل نارا تلتهب عليه، اى سيدخله الله نارا ذات اشتعال. وَ امْرَأَتُهُ امّ جميل بنت حرب بن امية اخت ابى سفيان و كانت عوراء حَمَالَةَ الحَطَبِ اى نقالة الحديث و الكذب. قال ابن عباس: كانت تأتى بالشئوك فتطرحه بالليل في طريق رسول الله (ص) و اصحابه لتعقرهم. و قال السدي: كانت تمشى بالتميمة فتلقى العداوة بين الناس من قول العرب: فلان يحتطب على الناس.

ابن چنانست كه پارسيان گویند: «تو هیزم بر منه». یعنی: بر میاغال.

قال النبي (ص): «لا يدخل الجنة قتات».

و في رواية اخرى: «لا يدخل الجنة نمّام».

و حكى عن الشافعى انه قال: من اطراك في وجهك بما ليس فيك فقد شتمك، و من نقل اليك نقل عنك، و من نمّ عندك نمّ بك، و من اذا ارضيته قال فيك ما ليس فيك فذلك اذا اسخطته قال فيك ما ليس فيك. و قيل في قوله: حَمَالَةَ الحَطَبِ كانت تعير رسول الله (ص) بالفقر و تحتطب هي على ظهرها من ضيق القلب فسبّت بذلك. قرأ عاصم حَمَالَةَ بالنصب على الدم كقوله: «مَلْعُونِينَ». و قرأ الآخرون بالرّفع له و جهان احدهما: سَيَصْلَى نَاراً ذَاتَ لَهَبٍ هو وَ امْرَأَتُهُ حَمَالَةَ الحَطَبِ و الثاني: وَ امْرَأَتُهُ حَمَالَةَ الحَطَبِ في النار ايضا قوله: في جيدها اى في عنقها حَبْلٌ مِنْ مَسَدٍ سلسله من حديد ذرعها سبعون ذراعا تدخل في فيها و تخرج من دبرها و يلوى سائرها في عنقها و اصله من المسد و هو الفتل فالمسد ما فتل و احكم من اى شيء كان، یعنی: السلسله التي في عنقها فتلت من الحديد فتلا محكما. و قال مقاتل: «مِنْ مَسَدٍ» اى من ليف. قال الضحاک: في الدنيا من ليف و في الآخرة من نار، و ذلك الليف هو الحبل الذى كانت تحتطب به فبينما هي ذات يوم حاملة حزمة فاعيت فقعدت على حجر تستريح فاتاها ملك فجذبها من خلفها فاهلكها.

### النوبة الثالثة

قوله: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اسم ملك تحيرت العقول عن ادراك عظمته و تلاشت في بحار رحمته و طربت القلوب بالطاف قربته و تروّحت الارواح بنسيم محبته طاحت الاشارات و تاهت العبارات. و بطلت الرّسوم، و انتهت العلوم، و نسخت الاخبار، و طمست الآثار، و نسيت الازكار، و خلت الديار، و عميت الأبصار، و لم يبق الا الازل و القدم و الجبروت. و العظم و السناء السرمدي، و الكرم و القضاء الازلى و القسم.

بنام او كه نه جز ازو پادشاه است، و نه جز ازو معبود. ساجدان را مسجود است، و قاصدان را مقصود. پیش از کی قائم، پیش از صنع قادر، پیش از هر وجودی موجود.

خداوندی معروف، بفضل و لطف موصوف. بكرم وجود دلهاي دوستان را عیانست و جانهای موحدان را مشهود. یکی بی طاعت مقبول و روزگارش مسعود، یکی بی جنایت مردود و از درگاه او مطرود. نه آنجا نیل است و نه اینجا جود، حکمی است مبرم و قضایی معهود «وَمَا نُؤَخِّرُهُ اِلَّا لِاجَلٍ مَّعْدُودٍ» قوله: تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ چه کرد بو لهب كه در ازل نصیب او داغ حرمان آمد؟

چه آورد بو بكر در ازل كه تاج سعادت و كرامت بر فرق روزگارش نهادند؟! تو گویی كه بو لهب از آن شقی گشت كه كافر آمد! و بو بكر از آن سعید گشت كه مسلمان آمد؟! راه حقیقت عكس اینست! تو كفر در شقاوت دان نه شقاوت در كفر.

و اسلام در سعادت دان نه سعادت در اسلام! این کاریست رفته و بوده و در ازل پرداخته.

بیر طریقت گفت: آه از حکمی پیش از من رفته، فغان از گفتاری که خود رایی گفته، ندانم که شاد زیم یا آشفته؟! ترسان از آنم که آن قادر در ازل چه گفته؟! سگ اصحاب الکهف رنگ کفر داشت، و لباس بلعام باعور طراز دین داشت، لیکن شقاوت و سعادت ازلی از هر دو جانب در کمین بود، لا جرم چون دولت روی نمود، پوست آن سگ از روی صورت در بلعام پوشانیدند. گفتند: «فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ.» و مرقع بلعام در آن سگ و شیدند، گفتند: «ثَلَاثَةٌ رَابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ»

## ۱۱۲ - سورة الاخلاص - مكية

## النوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ (۱) بگو: اوست آن خدای یگانه.

اللّٰهُ الصَّمَدُ (۲) اللّٰهُ بار خدای همه بار خدایان است.

لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ (۳) نژاد و نه زادند او را،

وَ لَمْ يَكُنْ لَهٗ كُفُوًا اَحَدٌ (۴) و نبود هیچکس او را همتا.

## النوبة الثانية

این سوره «الاخلاص» بقول بعضی مفسران مکی است، به مکه فرو آمده، و بقول بعضی به مدینه فرو آمده. چهار آیت است، پانزده کلمه، چهل و نه حرف و درین سوره نه ناسخ است و نه منسوخ. و خبر درست است که مصطفی (ص) گفت: «هر که سوره قل هو الله احد بخواند، چنانست که يك سه يك قرآن خواند».

اصحاب تحقیق و اهل معانی گفتند: این از بهر آن گفت که جمله علوم قرآن سه قسم است: يك قسم از آن ذکر توحید است و صفات الله عزّ شأنه، دیگر قسم اوامر و نواهی که از تکالیف شرع است. سدیگر قسم قصص انبیاء و فنون مواظب. و این سوره «الاخلاص» مشتملست بر مجرد توحید و ذکر صفات الله. پس در ضمن این سوره ثلث علوم قرآن است بر طریق اجمال. ازین جهت گفت: «هر که این سوره بخواند، ثواب وی چندانست که ثلث قرآن برخواند». و روی عن ابی الدرداء عن النبی (ص): «أ یعجز احدکم ان یقرأ ثلث القرآن فی لیلة»؟ قلت: یا رسول الله من یطیق ذلك؟! قال: «اقروا: قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ فانه يعدل ثلث القرآن».

و عن ابی هریره: انّ النبی (ص) سمع رجلا یقرأ قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ فقال: «وجبت». قلت: ما وجبت؟ قال: «الجنة»! و قال (ص): «من اراد ان ینام علی فراشه فنام علی یمینه، ثمّ قرأ مائة مرّة: قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ. اذا کان یوم القیامة یقول له الرّبّ: «یا عبدی ادخل علی یمینک الجنة»».

و قال انس: انّ رجلا قال: یا رسول الله ائی احبّ هذه السّورة: قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ. قال: «انّ حبّک ایاها یدخلک الجنة».

و عن سهل بن سعد قال: جاء رجل الی النبی (ص) فشکا الیه الفقر و ضیق المعاش. فقال له رسول الله (ص): «اذا دخلت بیتک فسلم ان کان فیہ احد، و ان لم یکن فیہ احد فسلم علیّ و اقرأ: قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ مرّة واحدة». ففعل الرجل فأدرّ الله علیه رزقا افاض علیه جیرانه.

و عن جریر بن عبد الله قال: قال رسول الله (ص): «من قرأ قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ حین یدخل منزله نفت الفقر عن اهل ذلك المنزل و الجیران».

و عن انس بن مالک قال: کنا مع رسول الله (ص) بتبوك فطلعت الشمس بضیاء و شعاع و نور لم ارها طلعت فیما مضی. فاتی جبرئیل رسول الله (ص).

فقال: «یا جبرئیل مالی اری الشمس الیوم طلعت بضیاء و نور و شعاع لم ارها طلعت فیما مضی». قال: ذاك انّ معاویة بن ابی معاویة اللیثی مات بالمدينة الیوم فبعث الله الیه سبعین الف ملك یصلون علیه. قال: «و بم ذلك»؟ قال: كان یكثر قراءته قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ باللیل و النهار و فی ممشاه و قیامه و قعوده فهل لك یا رسول الله ان اقبض لك

الارض فتصلى عليه؟ قال: «نعم». فصلى عليه ثم رجع.

و عن ابي بن كعب قال: سئل النبي (ص) عن ثواب قل هو الله أحد. فقال: «من قرأ قل هو الله أحد تناثر الخير على مفرق رأسه من عنان السماء و نزلت عليه السكينة و غشيتة الرحمة و له دوى حول العرش و نظر الله الى قارئها فلا يسأله شيئا الا اعطاه آياه و يجعله في كلاءته و حرزه».

و عن جابر قال: قال رسول الله (ص): «من قرأ قل هو الله أحد في كل يوم خمسين مرة نودي يوم القيامة من قبره: يا ماح الله قم فادخل الجنة».

و عن ابن عباس عن النبي (ص) قال: «الا ادلكم على كلمة تنجيكم من الاشرار بالله تقرؤن قل هو الله أحد عند منامكم».

اما سبب نزول هذه السورة في قول مقاتل و قتادة و الضحاك: ان ناسا من اليهود جاءوا الى رسول الله (ص) فقالوا: صف لنا ربك؟ فان الله انزل نعتة في التوراة، فاخبرنا من اى شيء هو و من اى جنس هو و هل يأكل و هل يشرب و ممن ورث الدنيا و من يورثها؟ فانزل الله عز و جل: قل هو الله أحد و قيل: ان مشركى قريش قالوا: للنبي (ص): انسب لنا ربك فانزل الله هذه السورة. و عن ابن عباس ان وفد نجران قدموا على رسول الله (ص) فيهم السيد و العاقب، فقالوا للنبي (ص): صف لنا ربك من اى شيء هو؟ فقال النبي (ص): «ان ربي ليس من شيء و هو باين من الاشياء». فانزل الله عز و جل: قل هو الله أحد.

و تسمى هذه السورة نسب الرب سبحانه و في الحديث صحبه سبعون الف ملك كلما مرّوا باهل سماء سألوهم عما معهم فقالوا: نسبة الرب سبحانه. و لا فرق بين الواحد و الاحد، يدل عليه قراءة عبد الله بن مسعود: قل هو الله أحد. و قيل: «واحد» بصفاته «احد» بذاته. و قيل: الاحد بمعنى الاول لانه اول الاشياء و سابق الكل، و اصله وحد قلبت واوه همزه و اكثر ما يقال «احد» في الجحد كقولهم: ليس في الدار «احد» و لا يشبهه «احد»، و اكثر ما يقال واحد في الاثبات كقولهم: رأيت رجلا واحدا، و لا يقال رجل «احد» و قيل: الاحد هو المتفرد بايجاد المفقودات و المتوحد باظهار الخفيات.

الله الصمد قال ابن عباس: «الصمد» السيد الذى تنهى سؤده و يصمد اليه بالحوائج اى يقصد. صمد صمده اى قصد نحوه. و كل مصمت لا جوف له عند العرب صمد. فقال المفسرون: الذى لا يأكل و لا يشرب. و قال قتادة: «الصمد»: الباقى بعد خلقه. و قال سعيد بن جبير: هو الكامل في جميع صفاته و افعاله. و قال عكرمة: «الصمد»: الذى ليس فوقه «احد» و هو قول على (ع).

و قال السدى: هو المقصود اليه في الحوائج و المستغاث به عند المصائب. و قال جعفر: الذى لم يعط خلقه من معرفته الا الاسم و الصفة. و عن جعفر ايضا: «الصمد»: خمسة احرف، فالالف دليل على احديته، و اللام دليل على الهيته، و هما مدغمان لا يظهران على اللسان و يظهران في الكتابة. فدل ذلك على ان احديته و الوهيته خفية لا تدرك بالحواس و لا تقاس بالناس، فخفاؤه باللفظ دليل على ان العقول لا تدركه و لا تحيط به علما و ظهوره في الكتابة دليل على انه يظهر على قلوب العارفين و يبدو لا عين المحبين في دار السلام. و الصاد دليل على صدقه فوعده صدق و قوله صدق و فعله صدق، و دعا عباده الى الصدق. و الميم دليل على ملكه فهو الملك على الحقيقة، و الدال علامة دوامه في ابدية و ازليته. قوله: لم يلد نفي الاولاد و الصاحبة، و لم يولد نفي الوالدين، و قدّم ذكر لم يلد لان من الكفار من ادعى ان له

ولدا و لم يدع «احد» ائه مولود. و قيل: لم يلد فيورث و لم يولد فورث.

و لم يكن له كفواً أحدٌ قرأ حمزة «كفوا» ساكنة الفاء مهموزة، و قرأ حفص عن عاصم بضمّ الفاء من غير همز، و قرأ الآخرون بضمّ الفاء مهموزا و كلها لغات صحيحة. و الكفوء و الكفء واحد، و هو المثل و النظير، و منه المكافأة و قيل: كفة الميزان اصلها من المكافاة فشددت و كسرت كما قالوا: للحظاظ يقال: كفاء الميزان و تكفاً اذا رجحت احدى كفتيه و شالت.

و في الحديث: «تزلزل الارض حتى تكفاً باهلها».

و في الآية تقديم و تأخير. تقديره: و لم يكن له احد «كفوا». قال مقاتل: قال مشركو العرب: الملائكة بنات الله «و قالت اليهود عزير ابن الله و قالت النصارى: المسيح ابن الله» فاكذبهم الله و نفى عن ذاته الولادة و المثل. و في الخبر الصحيح عن ابي هريرة عن النبي (ص) قال: قال الله عزّ و جلّ: «كذبني ابن آدم و لم يكن له ذلك، و شتمني و لم يكن له ذلك. فاما تكذيبه اياي فيقول: لن يعيدني كما بداني و ليس اول الخلق باهون عليّ من اعادته و اما شتمه اياي، فقله: اتخذ الله ولدا، و انا الاحد الصمد لم الد و لم اولد و لم يكن لي كفوا احد».

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: بسم الله الرحمن الرحيم اسم من وجوده الازل و ثبوته الابد، لم يسبقه وقت و لم يحط بجلاله امد، خلق السماء بلا عمد و وضع المهاد بلا اود، شكر من اطاعه و من عبد و قبل من اراده و من قصد. العالم بخفيات كل احد، ركع او سجد، قام أو قعد، الحد او وحد، غوث اللهيف و كهف الضعيف و للعاصين سند، عون الاسير و ظهر الفقير و منجز كل ما وعد، و احد لا من عدد، فرد وتر لم يسبقه والد و لم يتعقبه ولد، و هو القيوم «الصمد». لم يلد و لم يولد و لم يكن له كفواً أحدٌ.

نام خداوندی یگانه یکتا، در ذات یکتا و در صفات بی همتا، از عیبها جدا و خداوندی را سزا، عظمتش ازار و کبریا ردا فردی و تری جمیلی جلیلی نه چون ما، رحمانی رحیمی علمی راننده احکام و قضا، ستاری غقاری جباری قهاری بزرگواری بی چند و بی چرا مجیدی دینای حمیدی مهربانی بنده نوازی کار سازی مستحق هر ثنا. احسان او قدیم، فرمان او عزیز، پیمان او لطیف. ملك او بی زوال و بی فنا، پاک از عیب، دور از وهم. بیرون از قیاس، موصوف بصفات معروف باسما.

بر چهره خوب تو فشانديم ثنا      جان و دل و دیده هر سه کردیم فدا  
در هر چه کنی، ز دل بدادیم رضا      حکمی که کنی و گر بجانست، روا.

قل هو الله أحدٌ ای محمد! بیگانگان از تو نسب ما می پرسند، بگو: الله أحدٌ «الله» است آن یگانه یکتا، در ذات و صفات یکتا، در عزت و قدرت یکتا، در الوهیت و ربوبیت یکتا، در ازل و در ابد یکتا، خدایی را سزا و بخداگاری دانا. کریمست و مهربان، لطیف و رحیم و نیک خدا، عالم سرّ و نجوی، دارنده افق اعلی، آفریدگار عرش و ثری، قریب بهر آشنا، و مستحق هر ثنا، در دل دوستانش نور عنایت پیدا، از چشمها نهان و بصنع آشکارا.  
ای دور ز چشم، با دلم يك جایی      پیدا بدلی، ز چشم ناپیدایی!



اللَّهُ الصَّمَدُ الَّذِي يَصْمَدُ إِلَيْهِ فِي الْحَوَائِجِ، وَ يَفْزَعُ إِلَيْهِ فِي النَّوَائِبِ. صمد اوست که بندگان را حاجت و نیاز بدوست. امید عاصیان و مفلسان بفضل اوست. درمان بلاها از کرم اوست، درویشان را شادی بجلال و جمال اوست. مبارك آن کس که مونسش نام اوست، عزیز آن کس که بهره‌اش یاد اوست، شاد آن دل که در بند اوست، پاک آن زبان که در ذکر اوست. خوش عیش آنکه روزگارش در مهر و محبت اوست. یکی ببهشت نازد، یکی بدوست و دوست بهره اوست که همتش همه اوست.

چشمی دارم همه پر از صورت دوست      با دیده مرا خوش است تا دوست دروست  
از دیده و دوست فرق کردن نه نکوست      یا اوست بجای دیده، یا دیده خود اوست

و يقال: «الصَّمَدُ» الَّذِي تَقَدَّسَ عَنْ احاطة علم المخلوقين به او ادراك بصرهم او اشراف معارفهم. «صمد» اوست که عقلها متحیر آمد در جلال او، خردها سراسیمه گشت در جمال او، فهمها عاجز شد از ادراك سرّ او، اندیشه‌ها زیر و زبر گشت از امر او. جگرها خون شد در قهر او، دلها بگداخت در شناخت او. پیر طریقت گفت: الاغیار فی وجوده فقد و الرّسوم و الاطلال عند شهود حقه محو. وجودی که حدودش بعدم باز شود، آن وجود مجاز گویند نه وجود حقیقت.

ای مسکین آیت عدم خود از لوح قدم بر خوان و رایت نیستی خود در عالم هستی او بزن، در مشاهده شاهد قدم مدهوش شو و از هوش خود بیهوش شو، در رکوع و سجود خود را هستی بنه، و در وجود جلال حقیقت خرقة وجود مجازی بدر و با او بگوی:

چون با خودم از عدم کم ام کم      چون با تو بوم همه جهانم  
بپذیر مرا و رایگان دار      هر چند که رایگان گرانم.

گفته‌اند: این سوره قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ هر آیتی تفسیر آیت پیش است، چون گویند: من «هو» او کیست؟ تو گویی: «احد» چون گویند: «احد» کیست؟ تو گویی: «صمد»، چون گویند: «صمد» کیست؟ تو گویی: الَّذِي لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ. چون گویند: لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ کیست؟ تو گویی: الَّذِي لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ. و يقال: کاشف الاسرار بقوله: «هو»، و کاشف الارواح بقوله: «الله»، و کاشف القلوب بقوله: «احد»، و کاشف نفوس المؤمنین بباقي السّورة. و يقال: کاشف الوالیهین بقوله: «هو» و الموحدین بقوله: «الله» و العارفين بقوله: «احد» و العلماء بقوله: «الصَّمَدُ» و العقلاء بقوله: لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ.

ای محمد والهان را بگوی: «هو» ایشان را رمز و اشارت کفایت باشد، نام و صفت مگوی که ایشان اصحاب غیرت‌اند، نتوانند دید و شنید که کسی نام و صفت دوست برد و همه دل و دیده و زبان ایشان باشد، این چنانست که گویند:

در عشق توام کار بدانجای رسید      کز دیده خود دریغم آید رخ تو!

با عارفان بگوی: «الله»! ایشان قدم بر بساط تفرید دارند، در نام «الله» چنان مستغرق شده‌اند که پروای نفی دیگری



ندارند. با موحدان بگوی که: «احد» که جان ایشان را مدد از نور توحید است و روح روح ایشان بیافت توحیدست. با عالمان بگوی که: اللَّهُ الصَّمَدُ ایشان رخت نیاز بدرگاه صمدیت ذو الجلال افکنده‌اند بی تحفه‌ای باز نگردند. با عاقلان بگوی: لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ شما که عقل دارید، باری دریابید و بدانید که او را زن و فرزند نیست، خویش و پیوند نیست، مثل و مانند نیست، لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ. ای محمد من ترا حبیب خواندم و معنی محبت موافقت است و دوست را در همه احوال نیابت داشتن. ای محمد چون دشمن ترا بد گوید، من جواب دهم، چون مرا بد گوید، تو نیز جواب ده و حق محبت در معنی موافقت بگزار. عقبه کافر ترا شاعر گفت، من جواب دادم از بهر تو و نیابت داشت تو که: وَ مَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ. چون مرا ناسزا گوید، تو جواب ده که: هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ. حارث ترا کاهن گفت، من جواب دادم که: «إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتَرُ»، من جواب دادم به تهدید که: «سَأُصَلِّيهِ سَعْرًا». تو نیز چون ترسا مرا زن و فرزند گوید، جواب ده: لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ. بو لهب ترا گفت: تَبَا لَكَ. من جواب دادم که: تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ. تو نیز اگر مغان مرا همتا و همسر گویند، جواب ده که: لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ.



## ١١٣ - سورة- الفلق- مدنية و قيل مكية

## النوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

قُلْ بَکُو: اَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ (١) فرياد ميخواهم بخداوند همه آفريده.

مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ (٢) از بد هر چه بيافرید.

مِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ (٣) و از بد شب که در آید.

وَ مِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ (٤) و از بد دمنندگان در گرهها.

وَ مِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ (٥) و از بد آن بد چشم بد نيّت بد خواه که بد خواهد يا بيد نگرد.

## النوبة الثانية

اين سوره پنج آيتست، بيست و سه کلمه، هفتاد و چهار حرف جمله به مدينه فرو آمد، و قومی گفته اند که به مکه فرو

آمد. و درين سوره ناسخ و منسوخ نيست.

و في الخبر عن عقبه بن عامر الجهني يقول: سمعت النبيّ (ص) يقول: «أنتك لن تقرأ بسورة احبّ الى الله و لا اقرب

عنده من قل اعوذ برب الفلق فان استطعت ان لا تدعها في صلاة فافعل».

و عن ابي بن كعب عن النبيّ (ص) قال: «من قرأ «المعوذتين» فكأنما قرأ الكتب التي انزلها الله كلها

قوله: قُلْ اَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ سبب نزول «المعوذتين» ما رواه البخارى في صحيحه و ذكره المفسرون، قالوا: انّ غلاما

من اليهود كان يخدم رسول الله (ص) و كان يعجبه حسن خدمته فدبّت اليه اليهود و لم يزالوا به حتى اخذ مشاطة رأسه

(ص) و عده اسنان من مشطه فاعطاها اليهود فسحروه فيها. و كان الذي تولى ذلك ليبيد بن اعصم اليهودي ثمّ دسها في

بئر بنى زريق، يقال لها ذروان، فمرض (ص) و انتثر شعر رأسه و جعل يذوب و لا يدري ما عراه و كان يرى انه

يأتى النساء و لا يأتيهنّ. فبينما هو نائم ذات يوم اتاه ملكان فقعد احدهما عند رأسه و الآخر عند رجله، فقال الذي عند

رجله للذي عند رأسه: ما بال الرجل؟ قال: طبّ. قال: و ما طبّ؟ قال: سحر. قال: و من سحره؟ قال ليبيد بن اعصم

اليهودي. قال: فبم طبّه؟ قال: بمشط و مشاطة. قال: و اين هو؟ قال: في جفّ طلعة تحت راعوفة في بئر ذروان، فانتبه

النبيّ (ص) و قال: «يا عائشة اما علمت انّ الله اخبرني بدايى؟» ثمّ بعث رسول الله (ص) عليّا (ع) و الزبير و عمّار

بن ياسر فنزحوا ماء البئر كانه نقاعة الحنّاء ثمّ رفعوا الصخرة و اخرجوا الجفّ فاذا فيه مشاطة رأسه و اسنان مشطه و

اذا تمثال من شمع مثال رسول الله (ص) مفروز بالابر و اذا وتر عليه احدى عشرة عقدة! فيقال: انّ السورتين نزلتا

حينئذ احدى عشرة آية لحلّ تلك العقد، فجعل كلما قرا آية انحلت عقدة و وجد رسول الله (ص) خفة حتى انحلت العقدة

الاخيرة قام عليه الصلّاة و السلام كائما انشط من عقال. و جعل جبرئيل (ع) يقول: بسم الله ارقبك من كلّ شيء يوذيك

من حاسد و عين و الله يشفيك.

فقيل: يا رسول الله أ فلا نأخذ الخبيث فنقتله؟ فقال: «أما انا فقد شفاني الله و اكره ان اثير على الناس شرّاً».

قالت عائشة: ما غضب رسول الله (ص) غضبا ينتقم من احد لنفسه قطّ الا ان يكون شيئا هو لله عزّ و جلّ فيغضب لله

و ينتقم.

الجفّ: قشر الطلع، و الرّاعوفة: حجر في اسفل البئر يقوم عليه المائح و هو الذي يجعل الماء في الدلو و فيخرجه الذي

على رأس البئر. و المشاطة: ما يسقط من الشعر مع المشط. في هذا الحديث دلالة على صحّة السّحر و أنّ له حقيقة خلاف قول من زعم أنّه لا حقيقة له، لأنّ النّبي (ص) كان يجد وجعا لذلك الا ترى أنّ احد الملكين، قال للآخر: ما وجع الرّجل و هذا من اوضح دليل على حقيقته. فان قيل ما الحكمة في نفوذ السّحر و غلبته في النّبي (ص) و لما ذا لم يرد الله تعالى كيد الكائد الى نحره باباطال مكره و سحره؟ قلنا: الحكمة فيه و الدّلالة على صدق رسول الله (ص) و صحّة معجزاته و كذب من نسبه الى السّحر و الكهانة لأنّ سحر السّاحر عمل فيه حتّى التبس عليه بعض الأمر و اعتراه نوع من الوجع و لم يعلم النّبي (ص) بذلك حتّى دعا ربّه. فقد روى أنّه دعا ثمّ دعا ثمّ دعا، فاجابه الله سبحانه و بيّن له امره و لو كان ما يظهر من المعجزات الخارقة للعادات من باب السّحر على ما زعم اعداؤه لم يشتهه عليه ما عمل من السّحر فيه و لتوصل الى دفعه من عنده و هذا بحمد الله من اقوى البراهين على نبوته. و انما اخبر النّبي (ص) عائشة من بين نساءه بما كشف الله تعالى له من امر السّحر لأنّ النّبي (ص) كان مأخوذا عن عائشة في هذا السّحر على ما روى يحيى بن يعمر قال: حبس رسول الله (ص) عن عائشة سنة، فبينما هو نائم، اتاه ملكان، الحديث الى آخره.

قوله: قُلْ أَعُوذُ اى احترز و امتنع و استجير و معاذ الله من كذا، اى احترز به منه. و العرب تقول: اطيب اللحم عودّه، اى ما عاذ بالعظم، اى لزق به. يَرَبُّ الفلُق، الفلُق: في الاصل الخلق كله، ما في الدّنيا شيء الا هو عن انفلاق يحصل الليل و النّهار و المطر و الرّيح و الثّبات و الدّوابّ حتّى الانفاس و الاصوات و الثّمار و الجواهر و المياه، و قال قوم من المفسّرين: «الفلُق» الصّبح، تقول العرب: ابين من فلُق الصّبح. و قال وهب بن منبه: هو طبق على جهنّم و قيل: جبّ في جهنّم. و قد بعض اصحاب رسول الله (ص) الثّام، فرأى آثار نعيم ملوكهم و ما كانوا فيه من غصارة الدّنيا و سعنتها، قال: لا يعجبكم ما اوتوا من الدّنيا فان وراءهم الفلُق. و قيل: هو بيت في جهنّم اذا فتح بابها استغاث اهل النّار من شدّة حرّه، و قيل: هو اسم بئر ذات اودية لها شعاب و اسمها الههيب.

وَ مِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ قَالَ ابْن عباس: هو الليل اذا اقبل بظلمته في المشرق و دخل في كلّ شيء و اظلم. و الغسق الظلمة، غسق الليل اذا اظلم. و قيل: «الغاسق»: البارد في الاصل، و الغساق: البرد و سمى الغساق لانه يحرق ببرده كما يحرق الحميم بحرّه. و هو الآخر من شكله، اى من شكل الحميم، فجعل الغساق من شكل الحميم لانهما يحرقان معا هذا بحرّه و هذا ببرده. و سمى الليل غاسقا لانه ابرد من النّهار. و قيل: «الغاسق»: القمر. و نظر رسول الله (ص) الى القمر فقال: «يا عائشة استعيزى بالله من شرّ هذا فانه الغاسق إذا وَقَبَ فعلى هذا التّفسير هو «غاسق» لبرودة ضوءه ضدّ ضياء الشّمس. و الوقوب: الدّخول و انه (ص) كنى عن الليل بالقمر فاستعاذ من شرّ الليل لأنّ الجنّ انما تنتشر بالليل، و تغتال و تختطف و تستطير في ظلّماء اولّ الليل اذا ادلهمّ و كذلك

نهى رسول الله (ص) عن السّير في اولّ الليل و امر بتغطية الاوانى و اغلاق الأبواب و ايكاء الاسقية و ضمّ الصّبيان و قال: «لو يعلم النّاس ما في السّير اولّ الليل لما سار راكب بليل ابا» و قيل: المراد به القمر اذا خسف و اسودّ.

إِذَا وَقَبَ اى دخل في الخسوف او اخذ في الغيبوبة. و قال ابن زيد: وَ مِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ يعنى الثّريا اذا سقطت. قال: و كانت الاسقام و الطواعين تكثر عند وقوعها و ترتفع عند طلوعها.

وَ مِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ يعنى سواحر اللّاتى ينفثن في عقد الخيط حين يعقدن. و النفث نفخ بغير ريق بخلاف النّفث. و قيل: النفث: النفخ اذا كان مع الرّيح ندى «و العقد» ما يعقده السّاحر على وتر او حبل او شعر، و هو ينفث و يرقى.

و قرأ يعقوب: «النَّافِثَاتُ» و المراد بهنّ بنات لبید بن اعصم سحرن النَّبِي (ص). و في كَيْفِيَّة ذلك اقوال، احدها: انه ايهام الاذى و تخييل المرض و لا تأثير له. و الثاني: انه يؤثر كما تؤثر العين في المعيون. و الثالث: انه بمعونة الجنّ. و في سحر النَّبِي (ص) قولان: قال بعضهم: سحره لبید بن اعصم كما ذكرناه و عليه الجمهور و انكره بعضهم و قال: انّ الله تعالى انكر على من قال هذا في صفة النَّبِي (ص) حيث يقول: «وَقَالَ الظَّالِمُونَ اِنْ تَتَّبِعُونَ اِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا» الآيات. و قيل: اراد.

بالنَّفِثَات في العقد النَّسَاء اللّوَاتِي يسلبن قلوب الرّجال بحبهنّ. قال ابو تمام:

السَّالِبَاتِ الْفَتَى عَزِيمَتَهُ بِالسَّحْرِ، وَ النَّافِثَاتِ فِي عَقْدِهِ

وَ مِنْ شَرِّ حَاسِدٍ اِذَا حَسَدَ يَعْنِي: الْيَهُودَ، فَانَّهُمْ كَانُوا يَحْسُدُونَ النَّبِي (ص).

قال الحسين بن الفضل: جمع الله الشُّرور في هذه السورة و ختمها بالحسد ليعلم انه اخسّ الطُّبَاع. و قيل: الحسد تمّنى زوال النعمة من صاحبها، و قيل: وَ مِنْ شَرِّ حَاسِدٍ اِذَا حَسَدَ يَعْنِي: مِنْ شَرِّ عَيْنِهِ وَ نَفْسِهِ، وَ الْحَاسِدُ هُوَ الْعَيُونُ الَّذِي يَلْقَعُ بَعِينَهُ وَ نَفْسَهُ.

و في السّورة استدفاع الشُّرور من الله، و من صحّ توكله على الله فهو الذي صحّ تحققه بالله و اذا صحّ تحققه بشهود جريان التقدير و تبرّته عن حوله و قوّته فالى ان يزول البلاء استراح من تعب تردّد القلب في التدبير. و عن قريب يرقى الى حالة الرضا كفى مراده ام لا. و عند ذلك الملك الاعظم فهو بظاهره لا يفتر عن الاستعاذة و بقلبه لا يخلو عن التسليم و الرضا.

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ «بِسْمِ اللّهِ» الذي خلق الانسان من علق و ابدى الصّبّاح من الفلق، و انشأ السموات طبقا فوق طبق. لا مغلق لما فتح و لا فاتح لما اغلق، اودع ادراك البصر في الحدق، و ركب الكلام في اللسان و انطق. ربّ الضيّاء و الشفق، و الليل و ما وسق. و القمر اذا اتسق.

نام خداوندی که طوق یادش در رقاب احباب است و اشباح مریدان زیر سطوات عزّش خرابست، بس جگرها که در آتش دوستی او کبابست، بسا عزیزا که بدل می‌سوزد و بتن در عذابست، بسا مشتاقا که در بادیه طلب در آرزوی قطره‌ای آبست، چون پنداشت که رسید، بدانست که آنچه دید سرابست!

منزلگه عشق تو دل احبابست در قصه عشق تو هزاران بابست.

قُلْ اَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ رَاهِ عَامَّةِ بَنَدِگَانِ اَنْسَتِ كِه پيوسته از شرّ بدان و كيد كائندان و حسد حاسدان و بد افتاد جهان استعاذت می‌کنند بخداوند جهانیان، بحکم ظاهر این سوره. ازینجا گفت مصطفی (ص): «تَعَوَّذُوا بِاللّهِ مِنْ جَهْدِ الْبَلَاءِ وَ دَرِكِ الشَّقَاءِ وَ سُوءِ الْقَضَاءِ وَ شِمَاتَةِ الْاِعْدَاءِ».

و كان (ص) يقول: «اللّهُمَّ اِنِّي اَعُوذُ بِكَ مِنَ الْعَجْزِ وَ الْكَسَلِ وَ الْجَبْنِ وَ الْبَخْلِ وَ الْهَرَمِ وَ عَذَابِ الْقَبْرِ، اللّهُمَّ اِنِّي اَعُوذُ بِكَ مِنَ الْفَقْرِ وَ الْقِلَّةِ وَ الذَّلَّةِ وَ اَعُوذُ بِكَ اِنْ اَظْلَمَ اَوْ اُظْلِمَ وَ اَعُوذُ بِكَ مِنَ الشَّقَاقِ وَ التَّفَاقِ وَ سُوءِ الْاِخْلَاقِ».

اینست طریقه عامّه مومنان: ظاهر شریعت بکار داشتن و هنگام بلاء دست در دعا و تضرّع زدن و از حقّ جلّ جلاله

عافیت خواستن. اما راه جوانمردان طریقت و ارباب حقیقت تسلیم و رضاست و الیه الاشارة بقوله: «إِنَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ» و يقال: دع التدبير الی من خلقك تسترح. تدبیر کار با خداوندگار گذار، تصرف در آفریده آفریدگار را مسلم دار، از راه اعتراض برخیز، تعرض و فضول مکن، از درگاه او معرض مباش، او را وکیل و کفیل و کارساز خود دان، تا این فرمان را ممتثل باشی که: «فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا» هر دل که در او تسلیم و رضا جمع شد، بنقد آن تن قرین سلامت گشت، و آن سینه دست از آفات بشریت مسلم شد، تسلیم درجه ذبیح و خلیل است (ع). خلیل را خطاب آمد که «اسلم». جواب داد که: «اسلمت» پسر از پدر نشان تسلیم دید، بتعلیم پدر لباس تسلیم پوشید قرآن مجید از تسلیم پدر و پسر خبر داد که: «فَلَمَّا أَسْلَمَا» تسلیم درین جهان مسمار دین است و در آن جهان مفتاح دار السلام. رضا آنست که بندهای بر پسند باشی و بهر چه رود خرسند باشی و منتظر قضای خداوند باشی، و تسلیم آنست که کار آفریده بآفریدگار باز گذاری.

خود تن بقضا در ده و خود سرکش باش      جز آن نبود که تو نخواهی، خوش باش!

## ١١٤ - سورة الناس - مدنية

## النوبة الاولى

قوله تعالى: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

قُلْ اَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ (١) بگو فریاد خواهم بخدای مردمان.

مَلِكِ النَّاسِ (٢) پادشاه مردمان.

اِلٰهِ النَّاسِ (٣) خداوند مردمان.

مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ (٤) که باز ایستد و باز پس شود از دل ذاکران.

الَّذِي يُوسَّسُ فِيْ صُدُوْرِ النَّاسِ او که وسوس می افکند در دلهای مردمان.

مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ (٦) از پریان و مردمان.

## النوبة الثانية

این سوره هفتاد و نه حرف است، بیست کلمه، شش آیه، جمله به مدینه فرو آمد، و قومی گفتند: به مکه فرو آمد. و در این سوره ناسخ و منسوخ نیست. و فی الخبر عن عقبه بن عامر الجهنی: ان رسول الله (ص) قال له: «أ لا اخبرك بافضل ما تعوذ به المتعوذون»؟ قلت: بلى! قال: قُلْ اَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ و قُلْ اَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ.

و فی روایة اخرى عن عقبه قال: قال لی رسول الله (ص): «الا اعلمك یا عقبه سورتین هما افضل القرآن»؟! قلت: بلى یا رسول الله. فعلمنی «المعوذتین» ثم قرأ بهما فی صلاة الغداة و قال: «اقرأ بهما کلما قمت و نمت».

و عن عائشة قال: کان رسول الله اذا أوی الی فراشه کلّ لیلۃ جمع کفیه فنفت فیهما و قرأ: قُلْ هُوَ اللّٰهُ أَحَدٌ و قُلْ اَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ و قُلْ اَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ ثم مسح بهما ما استطاع من جسده یبدأ بهما رأسه و وجهه و ما اقبل من جسده یصنع ذلك ثلاث مرّات.

و عن عائشة ایضا: انّ النبی (ص) کان اذا اشتکی یقرأ علی نفسه بالمعوذات و ینفت، فلما اشتدّ وجعه کنت اقرأ علیه و امسح علیه بیده رجاء برکتها.

و قال عقبه بن عامر: بینا اسیر مع رسول الله (ص) بین الجحفة و الإبراء اذ غشیتنا ریح و ظلمة شديدة، فجعل رسول الله (ص) یتعوذ باعوذ برّب الفلق و اَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ و یقول: «یا عقبه تعوذ بهما فما تعوذ متعوذ بمثلهما».

و عن عبد الله ابن حبيب قال: خرجنا فی لیلۃ مطر و ظلمة شديدة نطلب رسول الله (ص) فادرکناه، فقال: «قل» قلت: ما اقول؟ قال: قُلْ هُوَ اللّٰهُ أَحَدٌ و المعوذتین حین تصبح و حین تمسی ثلاث مرّات تکفک کلّ شیء».

قوله: قُلْ اَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ ای استجیر و احترز بالله الذى هو ربّ الناس ای خالقهم و موجدهم.

مَلِكِ النَّاسِ هو الذى یسوسهم و یدبّر امورهم، خصّ الناس بالذکر لانّ فیهم ملوکا فاخبر تعالى انه مالک الملوک.

اِلٰهِ النَّاسِ یعنی: معبود هم الذى یتحقّق ان یعبده.

مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ، هو مصدر كالزلزال و القلقال، یعنی: من شرّ الوسوسة التى تكون من الجنّة و الناس و الوسوسة:

الحديث الخفی، لقوله: «فَوَسَّوَسَ اِلَيْهِ الشَّيْطَانُ» و صوت الجلیّ یسمی وسواسا و وسوسة، و الموسوس الذى یکسر

الحديث فی نفسه و وسوسة الشیطان تصل الی القلب فی خفاء. و قیل: هو الکلام الخفی الذى یصل مفهومه الی القلب

من غیر سماع. و قیل: وسواس الناس من نفسه، و هو وسوسة التى یحدث بها نفسه. و قیل: «الوسواس» هو اسم

الشَّيْطَانُ الَّذِي يَمَسُّ ابْنَ آدَمَ بَطِيفُهُ وَ يَخِيلُ إِلَيْهِ وَ يُوذِيهِ وَ يَفْزَعُهُ فِي مَنَامِهِ. وَ «الْخَنَاسُ» صِفَتُهُ، وَ خَنُوسُهُ أَنَّهُ يَدْخُلُ صَدْرَ ابْنِ آدَمَ يَضَعُ خَرْطُومَهُ عَلَى قَلْبِهِ يُوَسَّوِسُ إِلَيْهِ مَا دَامَ نَاسِيًا لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ الْآخِرَةَ، فَإِذَا ذَكَرَ ابْنَ آدَمَ اللَّهُ خَنَسَ الشَّيْطَانُ وَ كَفَّ خَرْطُومَهُ وَ تَأَخَّرَ. قَالَ إِبْرَاهِيمُ التَّمِيمِيُّ: أَوَّلُ مَا يَبْدُو «الْوَسْوَسَ» مِنْ قَبْلِ الْوَضُوءِ. وَ قَالَ مِقَاتِلُ: إِنَّ الشَّيْطَانَ فِي صُورَةِ خَنْزِيرٍ يَجْرِي فِي جَسَدِ الْعَبْدِ مَجْرَى الدَّمِّ فِي الْعُرُوقِ، سَلَطَهُ اللَّهُ عَلَى ذَلِكَ. فَذَلِكَ قَوْلُهُ: الَّذِي يُوسَّوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ الْمُرَادِ بِالنَّاسِ الْأَوَّلِ: الْأَبْرَارُ، وَ بِالنَّاسِ الثَّانِي: الْإِشْرَارُ. مَعْنَاهُ: الَّذِي يُوسَّوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ الْأَخْيَارِ مِنَ الْجِنَّةِ وَ إِشْرَارِ النَّاسِ، كَأَنَّهُ أَمْرٌ أَنْ يَسْتَعِيدَ مِنْ شَرِّ الْجِنَّةِ وَ الْإِنْسِ جَمِيعًا.

قال رسول الله (ص) لابي ذر: «تعوذ بالله من الشياطين الانس و الجن».

فانثبت «الوسواس» من الانسان للانسان كالوسوسة من الشياطين. و وسوسة الانسان هو الاهواء و الله اعلم بالمراد. و كرر لفظ «الناس» في خمسة مواضع تبيحلا لهم و تكرمة. و قيل: كرر لانفصال كل آية من الأخرى لعدم حرف العطف. و قيل: المراد بالاول: الاطفال و معنى الربوبية يدل عليه. و بالثاني: الشبان و لفظ «الملك» المنبئ عن السياسة يدل عليه.

و بالثالث: الشيوخ و لفظ «اله» المنبئ عن العبادة و الطاعة يدل عليه. و بالرابع: الصالحون و الشيطان مولع باغوائهم دون غيرهم. و بالخامس: المفسدون و عطفه على المعوذ منهم يدل عليه و الله اعلم.

قال النبي (ص): «عند كل خثمة دعوة مستجابة و شجرة في الجنة».

و عن ابن عمر قال: قال رسول الله (ص): «لا حسد لنا على اثنين. رجل اتاه القرآن فهو يقوم به آناء الليل و آناء النهار، و رجل اتاه الله مالا فهو ينفق منه آناء الليل و آناء النهار».

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اسم عزيز شهدت الافواه بالانه. و نطقت الالسن بنعمائه، و تلاشت القلوب عند جلال سلطانه و عز سنائه. و فنيت الارواح و بليت الاشباح شوقا الى لقائه. فلا ذرة من الموجودات في ارضه و سمائه، الا و هي تشهد بجمال صفاته و جلال اسمائه، كل عزيز عز فبادنائه، و كل دليل ذل فباقصائه.

الخلق عرضة تسخيريه بين ابقائه و افنائه و اسعاده و اشقائه، فلا وصل و لا هجر و لا خير و لا شر و لا حل و لا مر و لا ايمان و لا كفر و لا طي و لا نشر، الا بارادته و مشيئته و قضائه، «وَ لِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا وَ ذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ».

ای راه طلب حقیقت! چه راهی که قدمهای دوستان در تو واله شد؟! ای آتش محبت حق! چه آتشی که جانهای عزیزان ترا هیزم شد؟! ای قبله «بِسْمِ اللَّهِ»! چه قبله‌ای که هر که روی در تو آورد دمار از جان و روانش برآوردی. آن کدام دلمست که آتش خانه حسرت تو نیست؟! آن کدام جانست که در مخلب باز قهر تو نیست؟

گفتم که: چو زیرم و بدست تو اسیر      بنواز مرا، مزن تو ای بدر منیر  
گفتا که: ز زخم من تو آزار مگیر      در زخمه بود همه نوازیدن زیر

عزیز جانی باید که او را بر اسرار «بِسْمِ اللَّهِ» اشرافی دهند، يك شطية از حقیقت این نام بر کنگره طور تجلی کرد طبق طبق از وی میشکافت، و از هم فرو میریخت، تا در عالم ذره ذره گشت، گفتا: پادشاهها اگر سنگ سیاه طاقت

این نام داشتی خود در بدو وجود امانت قبول کردی. آری کوه با صلابت بر نتافت و طاقت نداشت و دل‌های ضعیفای این امت برتافت و قبول کرد. ای جوانمرد! نه آن دل‌ها می‌گویم که کلیسیای شرک و شهوت بود، دل‌های بارگیران حضرت سلطان می‌گویم، و بار گیر سلطان کسی بود که در همه اوقات و حالات اگر غرقه لطف و عطا بود یا خسته تیر بلا، باز گشت وی جز با حضرت ربوبیت نبود، همه او را داند، همه او را خواند، قصه نیاز خود بدو بردارد، از هواجس و وسوس استعادت بوی کند، اینست که رب العالمین می‌گوید: قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ أَيُّ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ مِنْ شَرِّ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ ای محمد! بندگانم را بگو تا چون از شرّ دیو و مردم فریاد خواهند، بمن خواهند، و با درگاه من گریزند که جز درگاه من ایشان را پناه نیست، و خستگی ایشان را مرهم جز از فضل ما نیست. هر جا که در عالم درویشی است خسته جرمی، درمانده در دست خصمی، ما مولای اوئیم هر جا که خراب عمری است، مفلس روزگاری، ما خریدار اوئیم هر جا که سوخته‌ای است، بیخودی، لاف زنده‌ای، بی خبری، ما شادی جان اوئیم هر جا که زارنده ایست از خجلی، سر فرو گذارنده‌ای از بی کسی، ما برهان اوئیم.

نعت ما چیست؟ فرش فضل بباد افکندن، در تربت افلاس تخم بر پراکندن، در بادیه بیخودی جوی جود کردن، بر لب جوی احسان باغ دوستی کشتن! سه جایگاه درین سوره خود را جلّ جلاله ببندگان اضافه کرد، و نام خود فراموش ایشان پیوست. گفت: بِرَبِّ النَّاسِ مَلِكِ النَّاسِ إِلَهِ النَّاسِ دارنده و پروراننده شما منم، پادشاه و کاردان و کارساز شما منم، خداوند رهنمای دلگشای شما منم. گاه گوید جلّ جلاله: شمائید بندگان من، گاه گوید: منم خداوند شما. چه کرامت است بندگان را بزرگوارتر از آن که خود گوید بجلال عزّ خویش که: شما آن من‌اید و من آن شما!! بنده چون بدین مقام رسید و قدم برین بساط قرب نهاد، توفیق موافق و سعادت مساعد او گردد، دست اغیار از او کوتاه شود، وسوس خناس از شعاع شمع شوق او بگریزد، سلطان محبت در سرای خاصّ او نزول کند. آثار و انوار لطف الله بر حال او ظاهر شود تا هر که در نگیرد، داند که نواخته فضل اوست و فروخته لطف او.

### فصل

روی ابو هریره: قال: قال رسول الله (ص): «اعربوا القرآن و التمسوا غرائبها، فإنّ الله يحبّ ان يعرب». و قال الله عزّ و جلّ: وَ مَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا يَعْنِي: تفسیر القرآن. و قال مجاهد: احبّ الخلق الى الله اعلمهم بما انزل. و قال ابن عباس: تفسیر القرآن على اربعة اوجه: تفسیر يعلمه العلماء، و تفسیر تعرفه العرب، و تفسیر لا يعذر احد بجهالته، یعنی: من الحلال و الحرام، و تفسیر لا يعلم تأويله الا الله، من ادعى علمه فهو كذاب. مفسر دیگرست و حاکی تفسیر دیگر، نه هر که حکایت کند از گفت مفسران او را رسد که خود تفسیر کند. خلافت میان علما که هر عالمی را رسد که قرآن را تفسیر کند بذات خویش یا نه؟ قومی گفتند: هیچ کس را نرسد و اگر چه فائق و فاضل بود و احکام و ادله شناسد، و اخبار و آثار داند بلکه از تفسیر آن باید گفت که از رسول خدا (ص) حکایت کردند، یا از صحابه که در نزول قرآن حاضر بودند، یا از تابعین که از صحابه شنیدند و گرفتند و حجّت این قوم آنست که مصطفی (ص) گفت: «من فسّر القرآن برأيه فاصاب فقد اخطأ».

و قومی گفتند: هر که ادبی دارد وسیع و فضلی تمام، او را رسد که قرآن تفسیر کند، و حجّت ایشان اینست که ربّ العزّة گفت: كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَ لِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ اَمَّا مُحَقِّقَانِ كَقَوْلِهِمْ: این هر دو مذهب سر بخلو و تقصیر باز می‌نهد، هر که بر منقول مجرد اقتصار کند فقد ترك كثيرا ممّا يحتاج اليه. و هر که جائز دارد هر کسی





را که در علم تفسیر خوض کند فقد عرّضه للتخلیط و لم يعتبر حقيقة قوله: لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَ لِيَتَذَكَّرَ أُولُوا الْأَلْبَابِ. پس کسی را رسد که در تفسیر خوض کند که او را ده علم حاصل بود. علم لغت و علم اشتقاق و علم نحو و علم قراءت و علم سیر و علم حدیث و علم اصول فقه و علم احکام و علم معامله و علم موهبت. چون این ده علم حاصل شد، از آن بیرون شد که: «فسر القرآن برأيه»، پس او را رسد که قرآن را تفسیر کند. اگر کسی سؤال کند و گوید: چه حکمت است که قرآن بعضی محکم آمد و بعضی متشابه؟ اگر همه محکم بودی مؤنت نظر کفایت بودی و خطا و زلت در نظر و اندیشه نیفتادی؟ جواب آنست که: این بآن ماند که کسی گوید: چرا ربّ العزّة نعیم این جهان که بما داد نه بی مؤنت و بی مشقت دادی تا نعمت وی هنیء بودی و عطاء وی بی رنج بودی! گویند: این از حکمت خالی نیست. حقّ تعالی که آدمی را آفرید او را بفکرت و تمییز مخصوص کرد که هیچ آفریده دیگر را این دو خصلت نیست. و آدمی را باین دو خصلت مشرفّ و مکرم گردانید، گفت: وَ فَضَّلْنَاكُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا و باین تشریف و تکریم شایسته خلافت زمین کرد چنان که حقّ تعالی گفت: وَ يَسْتَخْلِفُكُمْ فِي الْأَرْضِ.

و همچنین آدمی را صفاتی داد که خود جلّ جلاله بدان موصوفست و مسمی. چون علم و حکمت و حلم. پس چون او را باین دو خصلت فکر و رویت مخصوص کرد، هر چه بوی داد از درجه کمال قاصر داد، تا بفکرت و رویت خود آن را تمام گرداند و فائده آن فکرت و رویت پدید آید و مستحقّ ثواب گردد. و این علی الخصوص در حقّ آدمی است. و حقّ جلّ جلاله از آن منزّه و مقدّس. و مثال این مأكولات و مشروباتست که اصول اغذیه از بهر ما بیافرید. و آن گه بفضل خود ما را تمییز و هدایت داد تا از آن اصول و مفردات مرکبات سازیم، چنان که خواهیم و بدان حاجت بود، و الله اعلم.

### فصل فی بیان عدد سور القرآن و حروفه و کلماته و بیان ما فیها من الخلاف و الاختلاف.

عبد الله مسعود گفت: جمله سورت‌های قرآن صد و دوازده است، از بهر آنکه قلّ أَعُوذُ دُوْكَانَهُ از جمله سور نشمرد و در مصحف خویش ننوشت. گفتنا: کلام ربّ العالمین است، قدیم نامخلوق، از آسمان منزل، هم چنان که گفت جلّ جلاله: «قسمت الصلاة بینی و بین عبدی نصفین». و قال تعالی: اعددت لعبادی الصالحین مالا عین رأی و قال تعالی: انا اغنی الشركاء عن الشرك. و بسبب آنکه رسول خدا (ص) باین دو سوره رقیه بسیار کردی، بر وی مشتبه شد که از قرآن است یا نه از قرآن، و آن گه در مصحف ننوشت. مجاهد گفت: سورت‌های قرآن صد و شانزده است، زیرا که وی دو سوره قنوت از قرآن شمرد: یکی: «اللهم انا نستعینک» الی قوله: «من یفجرک»، دیگر: «اللهم ایاک نعبد» الی قوله: «ملحق». زید ثابت گفت: سورت‌های قرآن صد و چهارده‌اند و قول درست اینست و جمهور صحابه برین مذهب‌اند. و در مصحف امام که علماء اسلام بر آن متفق‌اند، همچنین است. ازین صد و چهارده سوره هشتاد و چهار مکیات‌اند و سی سوره مدنیات، و در بعضی از آن اختلاف علما است، و در تفسیر شرح آن بجای خویش گفته‌ایم.

و گفته‌اند: اول سوره که به مکه فرو آمد: اقرأ باسم ربک است و آخر سوره که به مکه فرو آمد: سوره «العنکبوت» و اول سوره که به مدینه فرو آمد: وَاِیْلًا لِلْمُطَفِّفِینَ است، و آخر سوره که به مدینه فرو آمد: براءة و اول سوره که رسول خدا (ص) در انجمن قریش آشکار کرد سوره وَ النَّجْمِ إِذَا هَوَى.

و قال حمید الاعرج: حسب القرآن بالحروف فوجدت التّصّف عند قوله في سورة «الكهف». قال: إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ

صَبْرًا الَّذِي بَعْدَهُ وَ كَيْفَ تَصْبِرُ. و قال غيره من المتقدمين: وجدت النصف عند قوله: وَ لَيْتَلَطَّفُ فاللَّامُ فِي النِّصْفِ الْأَوَّلِ وَالطَّاءُ وَالْفَاءُ فِي النِّصْفِ الثَّانِي. و قال جماعة من القراء: النصف عند قوله: لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نُكْرًا.

اما عدد آيات قرآن بر عدد کوفیان، و هو العدد المنسوب الى علي بن ابي طالب (ع)، شش هزار و دویست و سی و شش آیت و بر عدد بصریان شش هزار و دویست و چهار آیت، و بر قول جمهور اهل علم شش هزار و ششصد و شصت و شش آیت.

و در کلمات قرآن علماء مختلفاند و اختیار قول عطاء بن یسار است: هفتاد و هفت هزار و چهار صد و سی و نه کلمه. و در حروف اختلافست. ابن عباس گفت: سیصد هزار و بیست و سه هزار و ششصد و هفتاد و یک حرف. مجاهد گفت: سیصد هزار و بیست و یک هزار و صد و بیست حرف. عبد الله مسعود گفت: سیصد هزار و بیست و دو هزار و ششصد و هفتاد حرف. قال: و لتالی القرآن بكلّ حرف عشر حسنات. جماعتی اهل تفسیر حروف قرآن از الف تا یا بر شمرده‌اند. گفتند: عدد الف، چهل و هشت هزار و هشتصد و هفتاد و دو است.

عدد با یازده هزار و چهار صد و بیست و هشت است.

عدد تا ده هزار و صد و نود و نه است.

عدد تا هزار و دویست و هفتاد و شش است.

عدد جیم سه هزار و دویست و هفتاد و سه است.

عدد حا سه هزار و نهصد و نود و سه است.

عدد خا دو هزار و چهار صد و شانزده است.

عدد دال پنج هزار و ششصد و چهل و دو است.

عدد ذال چهار هزار و ششصد و نود و هفت است.

عدد را یازده هزار و هفصد و نود و سه است.

عدد زای هزار و پانصد و نود است.

عدد سین پنج هزار و هشتصد و نود و یک است.

عدد شین دو هزار و دویست و پنجاه و سه است.

عدد صاد دو هزار و سیزده است.

عدد ضاد هزار و ششصد و هفده است.

عدد طا هزار و دویست و هفتاد و چهار است.

عدد ظا هشتصد و چهل و دو است.

عدد عین نه هزار و دویست و بیست است.

عدد غین دو هزار و دویست و هشت است.

عدد فا هشت هزار و چهار صد و نود و نه است.

عدد قاف شش هزار و هشتصد و سیزده است.

عدد کاف نه هزار و پانصد است.

عدد لام سی هزار و چهار صد و سی و دو است.

عدد میم بیست و شش هزار و صد و سی و پنج است.

عدد نون بیست و شش هزار و پانصد و شصت است.

عدد واو بیست و پنج هزار و پانصد و سی و شش است.

عدد ها هفده هزار و هفتاد است.

عدد لام الف چهار هزار و هفصد و بیست است.

عدد یا بیست و پنج هزار و نهصد و نوزده است.

در هر حرفی ارادتی، در هر کلمتی اشارتی، در هر آیتی زیادتی، در هر سورتی سعادت، در هر حرفی بدایتی، در هر کلمتی هدایتی، در هر آیتی رعایتی، در هر سورتی سرایتی، در هر الفی آلابی، در هر بایی بهایی، در هر تایی تحفای، در هر ثائی ثوابی، در هر جیمی جزائی، در هر حائی حیاتی، در هر خائی خیالی، در هر دالی دوائی، در هر ذالی ذوقی، در هر رائی راحتی، در هر زایی زیادتی، در هر سینی سنایی، در هر شینی شعاعی، در هر صادی صفایی، در هر ضادی ضیائی، در هر طائی طهارتی، در هر ظایی ظرافتی، در هر عینی عنایتی، در هر غینی غنبی، در هر فایی فایدتی، در هر قافی قربتی، در هر کافی کرامتی، در هر لامی لوائی، در هر میمی منایی، در هر نونی نوری، در هر واوی ولایی، در هر هایی هوایی، در هر لام الفی الفی و لطفی، در هر یائی یمنی. که داند لطائف قرآن؟ که دریابد عجائب قرآن؟! اگر مردی بصفاء اعتقاد و یقین درست قرآن بر کوه خواند، از بیخ بر آید! مصطفی (ص) گفت: «و الذی نفسی بیده لو ان رجلا موقنا قراه علی جبل لزال».

قرآن آموز را حساب نبود. قرآن دان را حجاب نبود، قرآن خوان را عذاب نبود.

هر که دست در قرآن زد، دست در عروه و تقی زد، و هر که دست در عروه و تقی زد، کار وی بعلی است، تماشاگاه وی بستان عزت مولی است، و از حضرت عزت او را باسم سعادت نداست! مصطفی (ص) گفت: «ان الله عز و جلّ اهلین من الناس». قالوا: یا رسول الله من اهل الله؟ قال: «اهل القرآن هم اهل الله عز و جلّ».

کسان الله و خاصگیان او خوانندگان قرآنند، دانایان به قرآنند، معتقدان در قرآنند. چون خواهی که بالله تقرّب کنی، هم بکلام او کن، که کلام او هم ازوست. منه بدأ و الیه یعود، قرآن اصل ایمانست، و اساس معرفت قرآن برهان نبوت است و معنی رسالت.

قرآن منشور هدایت است، و قانون حکمت. قرآن نامه تذکرت است، و صحیفه رحمت. قرآن شاهد حق است و مایه حقیقت. قرآن بیان جلال الوهیت است، و نشان جمال ربوبیت. هر کرا قرآن انیس است، الله او را جلیس است. هر کرا قرآن رفیق است، قرینش توفیق است. هر کرا قرآن امام است، مقرّش دار السلام است.

قال النبی (ص): «انکم لن ترجعوا الی الله بشیء احبّ الیه من شیء خرج». یعنی: القرآن. و قال (ص): «خیرکم من تعلم القرآن و علمه». و عن ابی شریح الخزاعی قال: خرج علینا رسول الله فقال: «ابشروا ابشروا ا لیس تشهدون ان لا اله الا الله و اتی رسول الله؟ قالوا: بلی. قال: «فانّ هذا القرآن سبب طرفه بید الله و طرفه بایدیکم، فتمسکوا به فانکم لن تهلكوا و لن تضلوا بعده ابدًا». و عن ابی هریره قال: قال رسول الله (ص): «أ یحبّ احدکم اذا رجع الی اهله

ان يجد فيه ثلاث خلفات عظام سمان»؟ قلنا: نعم. قال: «فتلاث آيات يقرأ بهنّ احدكم في صلوته خير له من ثلاث خلفات عظام سمان!» و عن علي (ع) عن النبي (ص) قال: «من قرأ القرآن فاستظهره فاحلّ حلاله و حرّم حرامه ادخله الله الجنة و شقعه في عشرة من اهل بيته كلهم قد وجبت له النار». و قال (ص): «لو كان القرآن في اهاب ما مسّه النار». و قال: «اقروا القرآن فانه يأتي يوم القيامة شفيعا لاصحابه». و قال (ص): «نزل القرآن على خمسة اوجه: حلال و حرام و محكم و متشابه و امثال. فاحلّوا الحلال و حرّموا الحرام، و اعملوا بالمحکم و آمنوا بالمتشابه و اعتبروا بالامثال».

## فصل

بدانکه اصحاب رسول (ص)، ایشان که در تفسیر قرآن سخن گفته‌اند، معروف چهار کس‌اند: علی بن ابی طالب (ع) و ابن عباس و ابن مسعود و ابی بن کعب. و علی (ع) در علم تفسیر از همه فائق و فاضلتر بود، پس ابن عباس. قال ابن عباس: علی (ع) علما علمه رسول الله (ص) و رسول الله (ص) علمه الله عزّ و جلّ فعلم النبي (ص) من علم الله و علم علی (ع) من علم النبي (ص) و علمی من علم علی (ع). و ما علمی و علم اصحاب محمد (ص) في علم علی (ع) انا كقطرة في بحر! ابن عباس گفت: شبی از شبها علی (ع) مرا گفت: «چون نماز خفتن گزارده باشی، نزدیک من حاضر شو، تا ترا فایده‌ای دهم». گفتا: و کانت ليلة مقمرة شبی سخت روشن بود، از نور ماهتاب. علی (ع) گفت: «یا بن عباس ما تفسیر الالف من «الحمد»؟

تفسیر الف «الحمد» چیست؟ گفتم: تو به دانی ای علی! پس در سخن آمد و يك ساعت از ساعات شب در تفسیر الف «الحمد» سخن گفت. آن گه گفت: «فما تفسیر اللام من «الحمد»؟ جواب همان دادم. و يك ساعت دیگر در تفسیر حرف لام سخن گفت. پس در حا هم چنان، و در میم هم چنان، و در دال هم چنان. چون از تفسیر این حروف فارغ گشت، برق عمود الفجر صبح صادق از مشرق سر بر می‌زد. ازینجا گفت علی (ع): «لو شئت لاوقرت سبعین بعیرا من تفسیر سورة الفاتحة».

ابن عباس گفت: علم خود در جنب علم علی (ع) چنان دیدم کالغدير الصغیر في البحر. و ابن عباس در علم تفسیر چنان بود که علی (ع) گفت: «کانه ينظر الى الغیب من وراء ستر رقيق من جودة رأیه و كثرة اصابته».

عمر خطاب گفت: من كان سائلا عن شيء من القرآن فليسأل عبد الله بن عباس فانه حبر القرآن. و عمر خطاب هر گه که چیزی بر وی مشکل شدی ابن عباس را گفتم: غصّ یا غوّاص، ای اشر برأیک.

سعید بن جبیر گفت: ساعتی بنزدیک ابن عباس نشسته بودم، جماعتی اهل تفسیر آمدند و مشکلهای تفسیر از وی پرسیدند، همه را بصواب جواب داد. قومی قرآیان و مقریان آمدند و از وی مشکلهای قراءت پرسیدند، جواب داد. قومی اعراب آمدند و از حلال و حرام پرسیدند، جواب داد. قومی از لغت عرب پرسیدند، جواب داد. قومی شعرا آمدند و مشکلات شعر پرسیدند، جواب داد. سعید جبیر گفت: من برخاستم و بوسه بر سر وی نهادم و گفتم: یا بن عمّ رسول الله (ص) ما علی الارض اعلم منك! فتبسّم.

و این علم وی از آن بود که چون از مادر در وجود آمد، عباس او را در خرّقه‌ای پیچید و پیش مصطفی (ص) آورد و رسول او را بر کنار خویش نشانده، و بانگشت مبارك خویش خیوی خود در دهن وی نهاد و بمالید، و دست بسر وی فرو آورد و گفت: «اللهم علمه التأویل و التّنزیل و فقهه في الدّین و اجعله من عبادك الصّالحين و اجعله امام



المتقين». آن گه رسول خدا (ص) با عباس نگرېست، گفـت: «يا عمّاه، عن قليل تراه فقيه امّتى و المؤدى اليها تأويل التنزيل»

و پروى انّ ابن عباس اذا جلس للتفسير بدأ في مجلسه بالقرآن ثمّ بالتفسير و ثمّ بالحديث. و قال: يا ايها الناس انّ الله عزّ و جلّ بعث محمدا (ص) و انزل عليه القرآن و فرض عليه الفرائض و امره ان يعلم امّته، فبلغ رسالته و نصح لامّته و علمهم ما لم يكونوا يعلمون و بين لهم ما يجهلون. قال الله تعالى: وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَنْفَكِرُونَ.

«وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَ عَدْلًا»

پایان کتاب كشف الاسرار